

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ مقدمه ج 1؛ ص 1

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 1

### جلد اول

آسمان و جهان ترجمه کتاب السماء و العالم جلد چهاردهم بحار الأنوار تالیف علم الاعلام العلامة شیخ الاسلام المولی محمد باقر المجلسی ره

المتوفی سنه 1111 هـ

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیة

تهران خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن 21966

حق چاپ محفوظ

چاپ اسلامیة - 1351 شمسی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 2

مقدمه مترجم:

بنام خدا

[نیم نگاهی به عالم هستی]

قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا.

بگو اگر دریا مرکب نگارش گفته‌های پروردگرم باشند آنها را بس نباشد گرچه مانند آن را هم بکمک آوریم، 109-  
الکھف.

در فراز بالا که زیر پا و همه سو کشیده است ژرفی است بی‌پایان و پهنائی که کرانه‌اش را کس درنیابد، در هر گوشه‌اش هزاران هزار اختر خاموش و یا فروزان و پر جوشند که هر کدام توده‌ایست شگرف از مایه هستی که گرد هم برآمدند و مانند کودکان وک زده باغوش هم فرورفته و بهم چسبیده‌اند.

هر توده را میلیاردها تیکه و هر تیکه را میلیاردها اتم پیوست همدگرند، این نیروئی است که هر دیده دریابد و هر مغز بخود گیرد، نیروئی روشن و چشمگیر و همه را در درون جانی و در کالبد روانیست و ویژه گیها دارند که اندیشمندان جهان درگذشت دراز زمان فهمیده که یا در یادند و یا فهمیده و بر باد فراموشی رفته و پراکنده شده یکی از هزار و اندکی از خروارش را دانستند و دانش خود را فشرده و شیره آنرا بخامه کشیده و در میلیونها برگ بیادگاری نهادند و بدست آیندگان خود سپردند، و بسیاری از آن از دست رفته؛ اکنون اگر آماری گرفته شود از آنچه نگارش شده و بتوان هر واژه و گفته را بدست آورد و بشمار گرفت باید گفت که آنرا آب دریا بس نباشد تا تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 3

باز هم همه اینها گوشه‌ایست از آفرینش و توشه‌ای درخور آدمی ناتوان که خواهد بار خود را بدوش کشد و تا فرسنگها ببرد.

در هر ذره خورشیدی در میانست و در هر کالبد جانی روان.

پس هرچه گفتند و گویند و جستند و جویند باز هم چیزی گفته نشده و گوهر هستی سفته نگردیده، و برای رسیدن بدانش و دریافت بینش زمینه‌های فراوان هست برای جستجو از هر کجا و هرچه و گفتگو با هر کس و از هرچه، این خود یک نادانی است که بر جان بیشتر آدمیان چیره شده که دانستن بس است و باید پایان پذیرد و از هر کس نباید سخن شنید و هر کتابی را نباید خواند، آری کاوش که چراغ راهنمای آدمیانست و آنانرا امروزه تا ژرفنای دریاها و اندک پویشی از فراز بالا رسانده و بر توده مرده کره ماه برنشانده از همه چیز و همه جا فراهم شده است.

در میان میلیاردها نگاه یک نگاه گیرنده و ژرف‌نگر پیدا شد که از افتادن سیبی از درخت بدنبال نیروی جاذبه رهسپار گردید و با اندیشه پر خرخش و خستگی‌ناپذیر نیروی کشش کره زمین را دریافت و آنرا تا ژرفنای فراز بالا کشاند و خورشید را بر تخت منظومه جهان کوچک آدمی برنشانند و هفت تا نه و ده و هرچه بیشتر اختران چشم‌رس فضا را پای گردان این اختر تابان و روزافروز جهان دریافت.

و دیگری از اندیشه در جنبش در یک قوری جوشان بژرفنای نیروی بخار سفر کرد و جهان پر جنبش بخار را بدر آورد و هزارها قطار برگرده زمین براه انداخت و هزارها کشتی بر دوش دریاها پهناور و سهمگین و بدنبال آنها اندیشمندان بتکاپو افتادند و نیروی الکتریسته و برق و اتم را کاویدند و جستند و چهره زندگانی آدمیان را دگرگون کردند.

## مؤلف کتاب بحار الانوار

یکی از کاوشگران تاریخ دانش کهن و جویندگان گوهر سخن و کیش‌اندیشان دوران‌دیش دانشمند بزرگ اسلام و نگارش‌گر سنن و آداب و فرهنگ شیعه امامیه و طریقه حقه جعفریه استاد بزرگوار علامه نامدار ملا محمد باقر فرزند ارجمند ملا محمد تقی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 4

مجلسی است که روحش شاد و همه جا در یاد باد.

و در جستجوی خود توده‌ای انبوه از اخبار و آثار و تاریخ و فلسفه و حکمت و همه رشته‌های دانش بشری که از دیرزمانی تا دوران زندگی او فراهم بود گردآورده و پس از چندین کتاب نام‌آور خود مجموعه‌ای بنام بحار الانوار فراهم کرده که نامی بسزا و نشانه‌ای بجا بر آن نهاده که دریاها از روشنی است: روشنی برای خدا- جویان، روشنی برای شیفتگان پیغمبران، روشنی برای شناسای پیشوایان درست و رهبران بی‌آلایش و پرهیزکار جهان، روشنی برای جویندگان حقیقت و دلدادگان به چهره زیبای جان و روان. روشنی برای کاوشگران و جستجوکنان هرچه در پهنای آفرینش گسترده و بنمایش آدمیان گذاشته شده.

## مجلد 14 بحار بنام السماء و العالم

و از این مجموعه مجلدی بنام «السماء و العالم- آسمان و جهان» جدا پرداخته و کاخی پر از هر گونه دانش از آن ساخته، و خوانی صدرنگ و کتابی پرفرنگ که رشک ارژنگ مانی است نگارش کرده است و باید گفت: این کتاب خود گنجینه دانش علامه مجلسی است که گنجهای دانش خود را در آن سپرده.

و خود دائرة المعارفی است که هر گونه آگاهی در آن فراهم شده نه دائرة- المعارفی چون لغت‌نامه دهخدا که بشرح حال اشخاص پرداخته است و مجلداتی از نام زید و عمرو پر کرده بلکه بروش کتاب لسان الخواص دانشمند بزرگوار رضی الدین قزوینی که در تشریح هر واژه کتابی تحقیق و بررسی نگاشته و جلد 1 آن که در واژه ابداع و استطاعة و ارشماطیقی است در صدها برگ فراهم گردیده و گنجینه‌ایست از بررسیهای فلسفی و کلام حکمت و ریاضی، در کتاب «السماء و العالم» نام هر موجودی در فراز و فرود جهان هستی بمیان آمده و درباره او بررسی بسزائی گردیده و از آغاز آفرینش و پیدایش و پایش و آثار و خواص او بررسی شده و گفته هر کسی درباره آن آگهی و تخصصی داشته یاد شده است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 5

## مایه و پایه کتاب «السماء و العالم»

این دائرة المعارف که گردونه شناسائی سراسر جهانست در رهنمائی بشناخت همه نمودارها و پدیده‌های هستی تلاش فراوانی کرده و بسیاری از رسته‌های هستی را مورد بررسی ساخته چون شناسائی خدا و آفریننده جهان، شناسائی هر گونه هستی ناپیدا و روحانی از فرشته‌ها و پریان و نیروی گردش و چرخش آسمانها، شناسائی پیغمبران، و جانشینان پیغمبران، شناسائی عرش و کرسی و آسمانها و اختران، شناسائی گردش خورشید و ماه و سیاره‌ها و دیگر ستارگان، شناسائی زمان و مکان و سال و ماه و تاریخ‌گذاری ملتهای گوناگون گذشته بر پایه شناخت مردمان و یا بررسیهای دانشمندان علم هیئت و رصدشناسان و متصدیان زیچ در هر جا، شناسائی معجزه و کرامت و هر گونه نیرنگهای جادوگران.

شناسائی نوع آدمیان و طبایع اقلیمی آنان، شناسائی بادها، طوفانها، دریاها و اقیانوسها، شناسائی اقالیم و سرزمینها و دشتها و چشمه‌ها و کوهها و آبگیرها، شناسائی اندام و رگها و پیهها و تشریح تن انسان موافق بررسی دانشمندان، زیست‌شناسی و هواشناسی تا آنجا که دانش بشر در آن عصر رسا بوده، شناسائی رسته‌های جانوران و جانداران و چهارپایان که بهر گونه در سود و زیان و زندگی بشر بودند و هستند.

و در هر باب و هر فصل بررسی و پاسخ بمادیگری و دهریان نو و کهن و راهنمائی گمراهانرا در دسترس خواننده‌ها گذاشته، و میتوان گفت هر خواننده‌ای میتواند از آنچه در این کتاب گردآوری شده بهره‌گیر و بخواسته خود دست یابد.

### این کتاب از کجا مایه گرفته و از چه استفاده کرده

این کتاب که میتوان آنرا بعنوان یک دائرة المعارف و فرهنگ برای سراسر جهان شناسانید، در نخست از قرآن مجید و اخبار و سنن رسیده از پیغمبر خاتم و پیشوایان اسلام و درجه دوم از سخنان حکماء و فلاسفه و اندیشمندان همه ملل مایه گرفته و برای شناسائی همه پدیده‌های حیات و نمودارهای هستی بآیه قرآن و متن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 6

حدیث پرداخته وانگه با گواه آوردن از سخنان حکماء و فلاسفه آنرا تأیید کرده است.

در تفسیر آیات قرآن مجید بیشتر به تفاسیر معروف و معتبر اسلامی چنگ انداخته و از تفسیر مجمع البیان طبرسی، تفسیر بیضاوی و تفسیر کبیر فخر رازی و تفسیر نیشابوری تیکه‌هائی گلچین کرده و برای شرح آیات شریفه قرآن بهم پیوسته و رنج فراوان در فراهم کردن آنها بخود هموار نموده و آنگاه اخباریکه درباره شناسائی مطلب موضوع گفتگو رسیده از دهها کتاب که در نظر او شایسته اعتبار و بهره‌برداری بودند احادیثی برشته کشیده و از نقل احادیث اسلامی از هر دسته و طبقه‌ای مضایقه نکرده است.



و در دنبال آن بررسیها و نظریه حکماء و فلاسفه و اندیشمندان تاریخ اسلام و جهانرا تا بدوران حکمای دیرین یونان و پیش از آن تا هر جا بدسترس بوده فراهم نموده و سنجش و هم‌آهنگی آنها و یا جدائیهای آنها را گوشزد خوانندگان کرده است.

### سر کار برگردان این کتاب بزبان پارسی

این کتاب بزبان تازی تالیف شده و پارسی‌زبانان از بهره بردن از آن برکنار بودند و از اینرو بنیاد چاپ نشر کتب سودمند دینی و فرهنگی کتابچی بسر کاری دوست دانش‌پور آقای حاج سید اسماعیل کتابچی و برادران فرزندان مرحوم حاج سید احمد کتابچی خواستند این کتاب بزبان پارسی درآید که همه پارسی‌زبانان از آن بهره‌مند گردند، زیرا زبان پارسی زبان دوم دین مقدس اسلام است اگرچه قرآن مجید بزبان شیوای تازی فرود آمده و سنن اسلامی که دوم مستند احکام و فرهنگ اسلام است بهمین زبان از پیغمبر و ائمه و پیشوایان اسلام بدست رسیده.

ولی پس از نشر اسلام در بیشتر معموره جهان دانشمندان پارسی‌زبان از قرنهای نخست اسلامی زبان پارسی را که شیرین و شیواست برای نشر فرهنگ اسلام گویا دانستند و نکته‌سنج و شیوا و از دیرزمانی این زبانرا ترجمان فرهنگ ادب و معارف اسلامی ساختند و دانشمندانی چون ناصر خسرو فلسفه و حکمت اسلامی را بفارسی شیوا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 7

برشته نگارش آوردند و ادب‌پژوهانی چون فردوسی تاریخ و آداب را برشته نظم پارسی کشاندند و مفسرانی چون ابو الفتوح رازی و خواجه عبد الله انصاری تفسیر قرآن مجید و پندها و اندرزهای اسلامی را جامه زبان پارسی پوشانیدند، و مانند نظامی و جلال الدین مولوی و جامی و دیگران با اینکه در دوران تسلط سروران ترک و در سرزمینهای ترک‌زبان بودند بالهام از استادانی چون شمس تبریزی زبان پارسی را برای بیان عرفان و پرورش اسلامی برگزیدند و سعدی و حافظ آنرا باوج کمال رسانیدند و در ستایش زبان پارسی گفتند:

ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند

و یا اینکه

زین قند پارسی که به بنگاله میرود

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

در دوران صفویه هم نشر حدیث و احکام اسلام و خصوص نسبت به طریقه حقه جعفریه گزیده دانشمندان بزرگی بود چون ملا محمد تقی مجلسی - ره - که بکتاب من لا - یحضره الفقیه شرح و ترجمه شیوا و مبسوطی نوشت و فرزند

ارجمندش ملا محمد باقر مجلسی - ره - بسیاری از کتب عربی خود را پبأرسی درآورد و پبأرسی زبانانرا از آنها بهره‌مند ساخت

### نظری بکتاب از نظر سند و متن مندرجات آن

این کتاب از مدارکی برگرفته شده است که بیشتر تالیف علمای مذهب شیعه امامیه است و در صدر کتاب فهرست شده و رمز هر کتابی مشخص گردیده و در صدر هر حدیثی مدرک آن ثبت است و در تفسیر آیات قرآنی تفاسیر معتبر اسلامی را مدرک خود معرفی کرده است و از کتب اسلامی دیگری هم که خود آنها را معرفی کرده بهره گرفته و در برخی موارد از سند آنها انتقاد نموده و وضع آنها را روشن کرده و در ترجمه از نظر سند جز آنچه را مؤلف محدث بزرگوار کاوش کرده و در پاورقی چاپ تازه حروفی درباره آنها توضیحاتی داده شده چیز تازه‌ای نداریم که بخوانندگان عزیز تقدیم کنیم و همین را باید بگوئیم که اخبار بحار است و از مدارک ثبت شده در آنست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 8

و از نظر متن احادیث که دارای مواردی از ابهام بوده مؤلف بیاناتی و بررسیهای ارزنده‌ای دارد و آنچه مورد توجه اینجانب بوده توضیحاتی بسیار مختصر است از دو دیدگاه:

1- بیان اینکه آنچه در قرآن مجید و اخبار معتبره اسلامی درباره آسمان و زمین و عناصر رسیده است با بررسیهای دانشمندان امروز جهان که با ابزار و تجربه‌های علمی دانستند و فهمیدند مخالفت ندارد و هر تعبیری از نظر عرف و زبان دوران نشر قرآن مجید و اخبار معتبره شده است دارای معانی کلی و قابل تطبیق با بررسیهای دانشمندان امروزه جهان است و بلکه در اشاره‌هایی از آیات قرآن و اخبار نظر بهمان حقائق دارند که امروزه دانشمندان جهان فهمیده‌اند با اینکه در دانش حکمت و فلسفه آن دوران مطالبی برخلاف آنها مسلم بوده مانند وجود اجسام اثیری آسمانها و اختران بشرحیکه در کتب فلاسفه یونان و پیروان آنان ثبت شده و ترتیب احاطه این اجسام بیکدیگر مانند پوسته‌های پیاز و اینکه در میان آنها رخنه و خلأی وجود ندارد و وضع گنجیدن خورشید و ماه و اختران در جرمهای آسمانی و جز آن از مطالبیکه در دانش امروزی خلاف آن ثابت گردیده.

و آیات قرآن مجید و تفسیر درست آنها و اخبار معتبره اسلام اوصاف موجودات فضا را بتعبیری کلی آوردند که فراتر از بررسیهای حکماء و فلاسفه دیرین بوده و با این کشفیات تازه مخالفتی ندارند و در شرح مختصری که در پاورقی برگردان کتاب پبأرسی نگاشته شده این مطلب روشن گردیده.

2- مطالبی در متن برخی اخبار است که دور از اندیشه‌های آلوده بدانشهای امروزیست و دور از باور است ولی دلیل روشنی برخلاف آنها وجود ندارد و باید گفت:

اینها در شمار تئوریهای هستند که هنوز دانش بشری بکشف حقائق آنها موفق نشده است و امید است روزی بتواند آنها را کشف کند و بفهمد چنانچه عروج پیغمبر اسلام بفرز آسمانها با جسم و تن مادی از نظر بررسیهای غلط حکماء پیشین درباره آسمانها محال و نشدنی بود و اکنون بشر با کشتیهای فضا نورد تا کره ماه رفته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 9

و کشتیهای بسیار بکره زهره و مریخ فرستاده و تلاش می کند تا به عمق فضا راه یابد.

و این تئوریهها که در اخبار است روشنتر از تئوریههای مادیون بنام امروزه جهانست مانند اسپنسر و مارکس و انگلس و لنین که درباره پیدایش جهان و پدیدههای آن نظریات آنها بحساب یک تئوریههای دانش پژوهی در دانشگاههای جهان مورد بررسی و انتقاد و یا تایید است.

زیرا اینها پیدایش جهان و پدیدههای آنرا بر سه اصل وابسته اند:

1- وجود ماده در سراسر فضای لایتناهی که ندانند تا کجا است و بکجا میرسد.

2- ذرات ماده از اتم و یا الکترونهای آن که مایه پیدایش هر پدیده هستند باهم تضاد دارند و پیوسته در جوش و خروشدند.

3- در چرخش و جابجا شدن ذرات بیشمار ماده گاهی جهشی رخ میدهد که پایه پیدایش پدیدههای چشمگیر جهانست مانند تودههای نوربخش خورشیدها و سیارهها و پیدایش نور و احساس و خرد وو. و.

و این سه اصل هیچکدام بدلیل علمی و تجربه ثابت نشده و قابل ثابت شدن نیست زیرا.

کسی با چشم یا ابزار نتوانسته مایه ماده را ببیند و حقیقت آنرا بفهمد و از تجربههای لابراتواری بوجود او پی بردند و حدس زدند که وجود دارد.

و از پدیدههای جهانی و فعل و انفعالهائی شیمائی حدس زدند که ذرات ماده باهم تضاد دارند و از تضاد آنها جوش و خروش کارآمدی پدید شود که مایه پیدایش پدیدهها شوند.

و چون اینها همه برای پیدایش مظاهر و خیره کننده ماده رسا نیستند بدنبال علتی اندیشیدند و جهش را بمیان آوردند.

در اینجا این پرسشها بمیان می آید.

1- ماده چیست و از کجا پیدا شده؟

2- چرا ذرات ماده باهم تضاد دارند آیا برای اینست که در فضای بی‌نهایت جای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 10

آنها تنگ است؟

3- آیا برای اینست که باهم دشمنی دارند و از اینرو پیوسته در جنگند و چرا دشمنی دارند؟

4- جهش ماده چیست؟

5- چرا این جهش پیدا میشود؟

6- چرا جهش وسیله تکامل ماده است و آنرا بجلو میبرد و واپس برنمیگرداند؟

7- چرا پدیده‌های ماده آغازی ندارند و انجام‌پذیر نیستند؟

اینها پرسشهای اصولی است که در برابر مادیین قرار دارد و هیچ پاسخی که بر پایه دانش باشد در برابر آنها ندارند  
توری تازه‌ای هم در برابر این پرسشها نتوانند پیشنهاد کنند و جز نادانی و سرگردانی در پیش ندارند.

در این کتاب بر پایه شناسائی آغاز پیدایش و بررسی هر کدام از پدیده‌های هستی پاسخی روی نظر کتب آسمانی و گفته  
پیمبران و رهبران دانش بشری بمیان آمده که برای خردمندان دلنشین و پسندیده است و برای جویندگان حقیقت راهی  
است در پژوهش و تحقیق.

در برابر معتقدان بخدا هستی کامل دارای همه توانائیا و دانشها تنها یک پرسش هست که بیشتر مادیین آنرا برخ آنان  
میکشند و بحساب یک شک و تردید بن بست و بی‌پاسخ بشمار می‌آورند و آن اینست که میگویند اگر همه‌چیز را خدا  
آفریده پس خدا را چه کسی آفریده با اینکه این پرسش را باید کودکانه و بیجا دانست زیرا خدا بمعنی خود آمده است و  
بتعبیر دیگر واجب الوجود و آنچه هستی را باید و معنا ندارد که گفته شود هستی بایست را چه کسی آفریده و از مانند  
برتراند راسل که در کتاب «من مسیحی نیستم» از خود و دیگر وارستگان از مذهب چنین پرسشی را بمیان آورده باید  
شگفت آورد که با نام فیلسوف و اندیشگر چگونه میگویند خود آمده و هست بایسته را چه کسی آفریده است؟

با اینکه یک هستی خودبخود در بررسی آفرینش ضرورت دارد و انکارپذیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، مقدمه ج 1، ص: 11

نیست و از هیچ چیز هیچ بر نیاید و در برابر یک پرسش پوچ که بمعقدان خدا عرضه میشود پرسشهای گذشته که مطرح شد به مادیین عرضه میشود و در برابر هیچکدام پاسخی ندارند و بلکه توری نمیتوانند بیاورند مانند توری جاذبه در نظم منظومه‌های خورشیدی یا پیدایش پدیده‌های زمین و یا جانوران و پیدایش انواع هستیهای جاندار و بیجان.

در کتاب السماء و العالم در برابر هر پرسشی که از هستیهای آسمان و فضا و پدیده‌های هستی است پاسخی از زبان قرآن مجید و یا اخبار و یا حکماء و اهل نظر ذکر شده که برای خوشبینان پاسخی است قاطع و برای دو دلها اقلع است و راه اندیشه و دریچه بازرسی هرچه بیشتر و از اینرو خواندن آن برای همه مردم سودمند و بهره‌ده است.

و البته سودمند و دلنشین.

### روش برگردان کتاب بزبان پارسی

گرچه دریا را باید با اقیانوسی شرح کرد و میتوان سخن را بدراز کشاند ولی تا توانستیم شرح و ترجمه کتاب را فشرده کردیم و باتوجه باینکه از مطالب کتاب چیزی ناگفته نماند و دری ناسفته نباشد. سخن را کوتاه آورده برای همه خوانندگان در هر پایه از دانش که باشند آماده ساختیم، سند روایات مسند که در اصل موجود است انداختیم و ترجمه واژه‌های تازی بتازی که مایه بازگوئی است و یا تجزیه ادبی و لغوی که تنها برای بررسان ادب عربی بکار می‌آید انداختیم و هرچه سخن را کوتاه‌تر و فشرده‌تر ساختیم که زودتر و بهتر دریافت شود، چون سخن کوتاه و گویا و شیوا بفهم مطالب رساتر از پرگوئی و اطناب است و ایجاز یکی از فنون مهم بلاغت است ولی تا چه اندازه توفیق پرداخت مطالب کلی کتاب که برخی مایه علمی شایانی می‌خواهد بزبان پارسی میسر شده است باید از خوانندگان عزیز جویا شد.

محمد باقر - کمره‌ای - شهر ری 2 ذیقعه 1392 هجری قمری.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 1

فهرست

عنوان / صفحه

مقدمه مترجم (صفحات الحاقی 12-1)

مقدمه مؤلف 3

کلیات احوال جهان‌اوضاع آسمان

عناوین / صفحات

باب اول پیدایش جهان و آغاز آفرینش آن و چگونگی آن و برخی از امور کلی 4

آیات واروده و تفسیر آنها 6

قسمت اخبار و خطبه‌های واروده و شرح و توضیح آنها 22

بیانی در باره تخصیص آفرینش جهان در شش روز 152

دنباله سخن در باره حدوث آفرینش 168

مقصد یکم- در بیان معانی حدوث و قدم 169

مقصد دوم در تحقیق احوال این مسأله 172

مقصد سوم وجه استدلال به روایات گذشته 184

مقصد چهارم ایراد چند دلیل عقلی و منطقی در باره حدوث آفرینش 190

(1)- مقصد پنجم در دفع برخی شبهه‌های فلاسفه در حدوث آفرینش 205

تکمله سخن 229

یک فائده بزرگ حل اشکال و اعتراض 232

باب دوم عوالم خلقت و هر که در زمین پیش از آفرینش آدم و هر که پس از گذشت رستاخیز در آن خواهد آمد و

احوال جابلقا و جاسلقا 239

باب سوم در اینکه چرا دنیا را نام دنیا است و آخرت را نام آخرت است 276

باب چهارم قلم و لوح محفوظ و کتاب مبین و امام مبین، و ام الکتاب 277

آسمان و جهان ترجمه کتاب السماء و العالم جلد چهاردهم بحار الأنوار

## سبب کاهش حجم ترجمه

- 1- حذف اسناد.
- 2- حذف شماره آیات پاورقی و درج آن در متن.
- 3- حذف نسخه بدلهای پاورقی جز آنچه معنا را تغییر دهد و درج آن در متن میان پرانتز.
- 4- حذف پاورقیهای راجع به تحقیقات رجالی.
- 5- حذف مکررات تفسیر عربی در ضمن «بیان» و اعتماد به ترجمه فارسی.
- 6- اختصار پاورقیها که به عنوان شرح نوشته شده و تبدیل برخی بشرح مناسبتر و مختصر.
- 7- نقل مدارک پاورقی به متن میان دو هلال.

ترجمه بقلم: آیه الله حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 3

[مقدمه مؤلف]

## بنام خداوند بخشاینده مهربان

باوست اعتماد و بس سپاس از آن خدا است آفریننده زمینها و آسمانها و فرزند افراشته‌ها و پهن‌کننده همه زمینهای گسترده و بر آورنده بنده‌هایش بسوی روشنی از تاریکها، جفت‌کننده آباء علویه با مادران زمینی و بیار آور نوزادان طبیعت از زهدان عناصر بسیطه و آشکار کن هر جور زایش و فزایش از دهانه‌های استعدادها.

و رحمت بر اشرف آفریدگان مردمان و گوهر گوهرین هر چه بوده و برترین نوباوه پدران و مادران محمد مصطفی و خاندان پاکش که بدانها هر نعمتی بر آنچه هست روا است و در پرتوشان بهر روش خوشبختی بر ملا است و بیاد شفاعتشان جوش دل‌های مجرمان و گنه‌کاران درمان یابد.

اما بعد نیازمندترین بنده‌ها بگذشت پروردگار آمرزنده محمد پسر محمد تقی که باقرش خوانند و خدا بهر دو سعادت روز پسین دهد و گامشان در هر لغزشگاه بر جا دارد، میگوید اینست مجلد 14 کتاب بحار الانوار بنام کتاب السماء و العالم آسمان و جهان چون که مشتمل است پیرده برداری از مشکلات اسرار آیات و روایات در باره آفرینش لوح و قلم،

عرش و کرسی، حب و سرادقات و سماوات، اصناف فرشته‌ها، ستاره‌ها و اختران و اوصاف و احکام و آثارشان و هم آنچه در باره

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 4

زمینها است و عناصر و موالید از معادن و گیاهها و جانداران و هر خاصیت آنان و حلال و حرام و صید و ذباحت هر حیوان و در باره منافع داروها و میوه‌ها و بوته‌ها و ریشه‌های درمانی و خواص و منافع آنها و در باره احوال آدمی و روح و جان و تشریح ابدان و دانش پزشکی و در احوال سرزمینها و شهرها و نواحی دور و هر آنچه بآنها پیوست است و در این گونه تالیف هیچ کس از دانشمندان ما و دیگران بر من پیشدستی نکرده و امیدوارم بفضل خدای سبحان که مایه چشم روشنی مؤمنان و آزرده‌گی و افسوس منافقان و ملحدان باشد و در این باره از پروردگرم جل شأنه کمک خواهم و از سروران گرامم (اهل بیت) و بس است برای ما خدا و چه خوب کار پرداز است.

ابواب کلیات احوال جهان و آنچه باوضاع آسمانی مربوط است

باب [اول] پیدایش جهان و آغاز آفرینش آن و چگونگی آن و برخی از امور کلی

آیات قرآن در این باره:

1- البقره- 20- او است که آفرید برایتان همه آنچه در زمین است سپس استوار شد بر آسمان و آنها را هفت آسمان ساخت و او بهر چیزی دانا است.

2- الانعام- 2- سپاس از آن خدا است که آفرید آسمانها و زمین و ساخت تاریکیها و روشنی را.

3- الاعراف- 54- راستی پروردگارتان خدائست که آفرید آسمان و زمین را در شش روز سپس استوار شد بر عرش.

4- یونس- 4- راستی پروردگارتان خدائست که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز سپس استوار شد بر عرش تا تدبیر کارها کند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 5

5- هود- 70- و او است آنکه آفرید آسمانها و زمین را در شش روز و عرشش بر آب بود تا ببازماید شما را کدام نیکوکارترید.



6- الکف-51- گواهشان نکردم بر آفرینش آسمانها و زمین و نه آفرینش خودشان و نبودم که گمراه‌کننده‌ها را پشتیبان خود گیرم.

7- الأنبياء-30- آیا نپنند آنان که کافرنند برآستی آسمان و زمین هر دو بسته بودند و ما آنها را گشادیم و هر زنده‌ای را از آب ساختیم آیا باور نمیدارند.

8- الفرقان-9- آنکه آفرید آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است در شش روز سپس استوار شد بر عرش، پیرس تو از یک آگاهی در باره او.

9- التنزیل-4- خدا است که آفریده آسمانها و زمین را و آنچه میان آنها است در شش روز سپس استوار شد بر عرش  
10- السجدة: بگو آیا شما کافرید بدان که آفرید زمین را در دو روز و برایش همتاها ساختید آنست پروردگار جهانیان 9 و نهاد بر روی آن لنگرها از کوه و برکت داد در آن و اندازه گرفت قوتهايش را در چهار روز برابر برای خواستاران 10 سپس استوار شد بر آسمان که دود بود و بآن و زمین فرمود بیائید بدلخواه یا ناخواه گفتند آمدیم بدلخواه 11 و مقرر نمود آنها را بهفت آسمان در دو روز و القاء کرد در هر آسمانی فرمانش را و زیور نمودیم آسمان نزدیکتر را به چراغها از اختران و نگهبانی آن، اینست تقدیر نیرومند و دانا- 11 12- ق-38- و البته آفریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنها است در شش روز و نرسید بما هیچ رنج و خستگی.

12- الحديد-4- او است که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز سپس استوار شد بر عرش 13- النازعات: آیا شما سخت‌ترید در آفرینش خود یا آسمان که آن را ساخته 27 بر آورده افراشتگی آن را و درستش کرده 28 و تیره کرده شبش را و بر آورده پرتو آن را در روز 29 و زمین را پس از آن کشش داده و هموار کرد 30 بر آورده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 6

از آن آبخش را و چراگاهش را 31 و کوهها را لنگر ساخته برایش 32 تا بهره باشد برای شما و چهار پایانتان 33 14-  
الاعلی تسبیح گو بنام پروردگار والاترت 1- آنکه آفرید و درست آفرید 2- و آنکه اندازه گرفت و رهبری نمود 3.

### تفسیر آیات

1- «او است که آفرید برایتان همه آنچه در زمین است» منتی است که بر بندگان نهاده برای آفریدن هر آنچه زندگیشان بدان منوط است و کمال معیشت آنها است و فرمود (برای شما) یعنی برای اینکه از آنها در این جهان سود برید و در مصلحت خویش بواسطه یا بی‌واسطه بکار اندازید و برای دین خود بدان دلیل آرید و پند گیرید و لذتها و دردهای آخرت را بشناسید، این آیه دلیل است که همه چیز مباح است جز آنچه دلیلی آن را از این حکم بیرون کرده و خود زمین را

شامل نیست مگر آنکه مقصود از زمین سوی پائین باشد چنانچه بسا مقصود از لفظ سماء سوی بالا است «استوار شد بر آسمان» یعنی آهنگ آن کرد و خواست آن را و گفته‌اند استواری بمعنی استیلا و دارا بودن آنست چنانچه شاعر گفته:

بی‌شمشیر زدن و بی‌خونریزی

استوار شد بشر بر عراق

و مقصود از آسمان اجرام علویه یا فضای بالا است چنانچه گفته‌اند که آنها را بی‌کژی و سستی آفریده و هفت آسمان با نه فلکی که رصدبانان گفته‌اند منافات ندارد زیرا فلک هشتم و نهم در زبان شرع به کرسی و عرش نام برده شده‌اند «و او بهر چیزی دانا است» بیان علت آفرینش است بر وجه اکمل و دلیل آنست که این نسق عجیب و ترتیب خوب دلیل بر دانش او است و این آیه دلیل بر حدوث آسمانها بلکه زمین است نیز، چنانچه بیانش بیاید.

2- «سپاس از آن خدا است که آفریده آسمانها و زمین را» گزارش کرد که خدا شایسته سپاس است برای نعمتهای بزرگ سپاسش گویند یا نه تا حجتی باشد بر آنان که از پروردگارشان رو گرداند، سماوات را جمع آورد و زمین را مفرد با اینکه او هم مانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 7

آنها است زیرا طبقات آسمان در ذات خود مختلفند و در آثار و حرکات متفاوت و آن را مقدم داشت برای شرافت و برتری مکانش.

شرح:

سماء در زبان عرب بالا است و آسمان در زبان پارسی بالای چرخنده است عرب ببالا نگریسته و فضای کبود را همان بالای سر گفت و پارسیان با دقت بیشتری چرخش آنها را هم بزبان آورده و باسیایش مانند ساخته و تعبیر هفت آسمان از نظر چرخش و گردش گوناگون اختران معروف شده زیرا هفت سیاره از دیر زمانی معروف آدمیان بوده‌اند و امروز هم دانش فلکی فضا را به هفت طبقه مشخص نموده که شرح آن را در شرح خصال در باب هفتگانه بیان کردیم و معتقدات هیئت بطلمیوسی منظور آیات قرآن و تعبیر اخبار نیست و این فرضیه باطل شده است (پایان).

«و تاریکها و روشنی ساخت» یعنی آنها را برآورد و نمودار کرد و فرق میان «خلق» و «جعل» یک مفعولی اینست که در خلق اندازه‌گیری منظور شده و اصالت دارد ولی جعل امریست ضمنی و فرعی که بخودی خود وجودی ندارد چنانچه ثنویه ظلمت را یک مبدء جدا و اصیل دانسته‌اند بلکه ظلمت نابودی نور است و سایه موجودی نورانی، بود و نمود دارد و از اسباب و اجرام بسیاری تراود که بلفظ جمع آورده و اگر منظور از نور هدایت باشد که روشنی دلها است باز هم ظلمت بمعنی گمراهی تعدد دارد زیرا راه راست یکی است و راه کژ هزارها که بر اثر انحراف از آن در هر نقطه محقق میشوند.

«در شش روز» مشهور اینست که مقصود بروزها در اینجا همان اندازه روزهای دنیا است و در روایتی از ابن عباس آنها را از روزهای آخرت دانسته که هر روزی هزار برابر سال شماره شما آدمیانست من میگویم: با این خبر نمیشود آیه را از ظاهر خودش برگرداند، و چرا خدا که میتواندست همه چیز را در چشم بهمزدنی بیافریند جهان را در شش روز بتدریج آفرید برای اینکه:

1- پندی باشد برای فرشته‌ها که آفریده بود زیرا عبرت پذیری در تدریج بیش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 8

است چنانچه در خبری رسیده.

2- دانسته شود که اینها همه از توانائی مختار دانا بمصالح و وجوه حکمتها صادر شدند زیرا اگر از طبع یا ناچاری بودند همه در یک حال محقق میشدند.

3- تا بمردم آرامش در انجام کارها را بیاموزد و شتابزدگی را دریغ سازد چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که «اگر میخواست همه را در کمتر از چشم بهمزدنی آفریند می‌آفرید ولی پس انداختن و مدارا را نمونه‌ای آورد برای امنایش و حجتی نمود بر آفریده‌هایش».

در اینجا اشکالی آورده‌اند و آن اینست که روز از حرکت خورشید و طلوع و غروبش باشد و در اینجا روز چه معنا دارد؟ و ممکن است پاسخ از آن بچند وجه.

1- میزان اندازه گیری روز همان چرخش فلک نهم است نه هفت آسمان.

و آفریده‌های روزهای مشخص ششگانه، همان هفت آسمان و زمین و آنچه میان آنها است میباشد نه آنچه برتر از آنهاست و این سبب خلأ نشود زیرا که آبی که مایه آفرینش همه آنهاست پیش از آنها بوده و فضا را پر کرده.

2- منظور از روزها چند گاه است چنانچه در فرموده خدا «هر که پشت دهد به جهاد در آن روز».

3- مقصود از شش روز مقدار آنست نه وجود خارجی آن و مرجع همه یکی است زیرا پیش از وجود خورشید روز حقیقی تحقق پذیر نیست پس مقصود یا اندازه است از زمان مطلق یا اندازه حرکت خورشید بمقدار شش روز بر فرض وجود آن و بهر تقدیر پایه اینست که زمان کششی است انتزاعی از بقاء ذات الهی یا مخلوقی که بوده چون آب، یا روح بنا بر قول تقدم آفرینش آن بر اجسام، یا فرشته‌ها چنانچه در خبر آینده است و یا باید گفت فلکی پیش از آن آفریده بوده بنا بر اینکه زمان وجودی دارد و آن مقدار حرکت فلک است زیرا تجدد و گذشت که

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 9

منشأً تحقق زمانیست نزد حکماء در همه متصور<sup>1</sup> است. برخی صوفی مآبان گفته‌اند زمان هم روح مجردی دارد که چون نفس است برای تن چنانچه مکان هم روح مجردی دارد و روح زمان و مکان از عوارض مجردات هستند و این سخن مانند بسیاری از خیال‌بافیهای دیگرشان قابل فهم نیست و خرد پذیر نمیباشد و بهر حال این آیه و آیه‌های دیگر آینده دلیل بر حدوث آسمانها و هر آنچه در آنها است میباشد، زیرا آنچه در روز آخر پدید شد پنج روز گذشته در پیش خود دارد و بقایش پایان پذیر است و وجودش در گذشته به نیستی پیوندد و هر چه پیش از خود نیست بوده حادث است و آنچه در روز نخست پدید شده باندازه محدودی از آخری وجود دارد پس همه موجودی پایان پذیر و حادث باشند و این ایراد بر حکماء لازم آید که خود زمان هم حادث است زیرا مقدار حرکت فلکی است که خود حادث است.

فخر رازی گفته: مراد از شش روز شش حال است زیرا آسمان و زمین و ما بین آنها خود سه چیزند و هر کدام ذاتی دارند و صفتی که شش میشوند و دوران آفرینش هر کدام روزی تعبیر شده چون آدمی آنها را از روزنه زمان مینگرد که ظرف هر کاریست و روز

(1) آسمانها از نظر قرآن همان طبقات فضاء است که سیاره و اختران در آن گردش دارند و از این نظر هفت درجه طبقه بندی شدند و قرآن از نظر نمایش لاجوردی فضا از آن به دخان تعبیر کرده و تعبیر از دوران آفرینش آسمان و زمین به شش روز تقریبی است از دوره‌های تکامل آفرینش جهان ماده که آغازش مایعی و ماده‌ای سیال بوده که از آن به آب نام برده شده و بیش از آنچه بیان شده است در خور فهم بشری از نظر عمومی که قرآن بدان ناظر است نبوده و قرآن در بیان این امور نظری بزبان دانشمندان فلسفه ندارد و منظور شناسائی مردم است از پیدایش جهان به نیروی خداوند منان و عبرت‌گیری از تفکر در آفرینش برای شناختن آفریننده آن و تعبیر از اختران باینکه زیور آسمان نزدیکند مؤید آنست که طبقه جوی فضا که نمایش ده اختر است از نظر قرآن خود یک طبقه از آسمان است و اختران از نظر دید مردم زیور آند و نظر بجای حقیقی دور و نزدیکی آنها ندارد (شرح مترجم)

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 10

<sup>1</sup> (۱) آسمانها از نظر قرآن همان طبقات فضاء است که سیاره و اختران در آن گردش دارند و از این نظر هفت درجه طبقه بندی شدند و قرآن از نظر نمایش لاجوردی فضا از آن به دخان تعبیر کرده و تعبیر از دوران آفرینش آسمان و زمین به شش روز تقریبی است از دوره‌های تکامل آفرینش جهان ماده که آغازش مایعی و ماده‌ای سیال بوده که از آن به آب نام برده شده و بیش از آنچه بیان شده است در خور فهم بشری از نظر عمومی که قرآن بدان ناظر است نبوده و قرآن در بیان این امور نظری بزبان دانشمندان فلسفه ندارد و منظور شناسائی مردم است از پیدایش جهان به نیروی خداوند منان و عبرت‌گیری از تفکر در آفرینش برای شناختن آفریننده آن و تعبیر از اختران باینکه زیور آسمان نزدیکند مؤید آنست که طبقه جوی فضا که نمایش ده اختر است از نظر قرآن خود یک طبقه از آسمان است و اختران از نظر دید مردم زیور آند و نظر بجای حقیقی دور و نزدیکی آنها ندارد (شرح مترجم)

زمان مشهورترین و گر نه پیش از آفرینش آسمانها شب و روزی نبوده چنانچه یکی بدیگری گوید روزی که زادی مبارک بود و بسا که در شب زاده است ولی با مقصودش مخالف نیست زیرا منظورش ظرف این کار است ولی آنچه او گفته تکلفی است دور از فهم و آنچه ما گفتیم بتعبیر آیه کریمه نزدیکتر است و با مقصود قرآن موافقت و بزودی معنای عرش و استوای بر عرش بیان می‌شود.

5- «و عرش او بر آب بود» بیضاوی گفته (ج 2 آیه 7 سوره هود) یعنی چیزی میان عرش او و آب فاصله نبود نه اینکه عرش بر روی آب بود و آن را دلیل بر امکان خلأ دانسته و بر اینکه نخست حادث پس از عرش آب است از اجرام این جهان و گفته شده آب بر دوش باد بوده و خدا آن را بهتر داند پایان.

طبرسی گفته این آیه دلیل است بر اینکه عرش و آب پیش از آسمانها و زمین بوده‌اند و آب به نیروی خدا بی‌قرارگاه بوده و این خود بزرگترین عبرت است برای منکر آن و گفته‌اند عرش بمعنی ساختمانست یعنی ساختمان آفرینش او بر پایه و مایه آب بوده که بدیعت و شگفت‌انگیزتر است چنانچه یعرشون در «مما یعرشون» بمعنی ساختمان میکنند آمده (ج 5 سوره هود مجمع البیان).

رازی در تفسیرش گفته: کعب گفته: خدای تعالی یک دانه یاقوت سبز آفرید و بهیبت بر آن نگرید و آن آبی شد که بر خود لرزید و باد را آفرید و آب را بر دوشش نهاد و سپس عرش را بر آن استوار کرد، ابو بکر اصم گفته: عرش او بر آبست چنانست که گویند آسمان بر زمین است و مقصود این نیست که یکی بر دیگری چسبیده است و هر گونه بوده دلیل است بر اینکه عرش و آب پیش از سماوات و ارض بوده‌اند. معتزله گفته‌اند این دلیل است بر اینکه فرشته‌ها پیش از آفرینش آسمان و زمین بوده‌اند زیرا نشاید که آنها را آفریند و کسی نباشد که از آنها بهره‌مند شود پایان. و در برخی اخبار است که مقصود از این جمله اینست که دانش و کیش خود را بدوش آب نهاده و کسی که قائل به هیولا است کلمه آب را بهیولا تعبیر کرده (ج 5 ص 57 در تفسیر سوره هود).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 11

«تا بیازماید شما را که کدام خوش‌کردارترید» یعنی حکمت بالغه آفرینش آسمان و زمین آنست که مسکن بنده‌هایش باشند و انواع نعمتها را به آنها ارزانی دارد آنها را مکلف سازد تا پاداش آخرت رساند، این خود مانند آزمایشی است که فرمود «تا بیازماید شما را» یعنی تا با شما کار یک ممتحن کند تا چه کار میکنید و از امام صادق علیه السلام است که مقصود بسیاری عمل نیست بلکه مقصود درست کاریست که درستی کار بنده بترس از خدا و نیت درست و اخلاص است.

6- «گواهشان نکردم بآفرینش آسمانها و زمین» طبرسی (ج 6 ص 476 مجمع البیان) گفته است یعنی ابلیس و فرزندانش را حاضر نساختم در آفرینش آسمانها و زمین و نه در آفرینش خودشان که مرا یاری کنند و یا بر آفرینش یک دیگر یار

باشند و این گزارشی است از کمال قدرت و بی‌نیازی او از یاران و کمک‌کاران و دلیل آنست فرموده او: «من نگرفته‌ام گمراه‌کننده‌ها را پشتیبان» یعنی دیوانی که مردم را گمراه کنند یاران خود نساختم تا بمن کمک دهند و بسیار باشد که کلمه عضد را بمعنی یار بکار برند، و گفته‌اند مقصود اینست که شما چنان پیروی شیطان کنید که گویا او را دانشی است مخصوص که از جز او بدست نیاید و من آنها را بآفرینش آسمانها مطلع نساختم و نه بر آفرینش خودشان و بآنها نیاموختم که چگونه هر چیزی آفریده شود پس از کجا پیرو آنها میشوند. و گفته‌اند مقصود اینست که مشرکان عرب و این کفار در خلق آسمانها و زمین حضور نداشتند و بر خلق یک دیگر واقف نشدند و نبودند که من آنها را آفریدم پس از کجا میگویند فرشته‌ها دختران خدایند.

رازی دو وجه دیگر بر تفسیر آیه افزوده (ج 5 ص 729 سوره کهف):

1- در پاسخ کافرانی که به پیغمبر گفتند اگر مستمندان را از مجلس نرانی ما بتو نگریم، خدا فرموده این پیشنهاد دهنده‌ها و زورگوه‌های بیهوده و یاوه در آفرینش جهان شریک من نبودند و چون دیگران بودند و چرا چنین پیشنهادی میدهند؟ چنانچه در پاسخ کسی که پیشنهادهای بزرگی بتو کند گوئی تو پادشاه کشور و وزیر پادشاه نیستی تا این پیشنهادها را از تو بپذیریم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 12

2- بهمین کفار گفته شده که شما باحوال سعادت و شقاوت و سرنوشت نادانید و نتوانید خود را برتر از دیگران دانید پایان، و عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بار خدایا اسلام را به عمر بن خطاب یا ابو جهل بن هشام عزیز ساز و خدا این آیه را در باره آنها بدو فرستاد: و در کافی ج 1 / 440 از امام جواد آورده که خدا تعالی پیوسته در یگانگی خود یکتا بود و سپس محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید و هزار روزگار ماندند و سپس همه چیز را آفرید و آنان را گواه آفرینش آنها نمود و فرمانبریشان بر آنها روا داشت و کار همه را بدانها واگذاشت «تا آخر خبر» و این خبر صریح است در حدوث همه اجزاء عالم.

7- «آیا نبینند آنان که کافرنند» طبرسی ره گفته پرسشی است برای سرکوبی و معنا اینست که آیا نمیدانند که خدای سبحان است که این کارها میکند و جز او بر آنها توانا نیست؟ پس او است معبود شایسته پرستش نه دیگری «راستی که آسمانها و زمین هر دو بسته بودند و ما گشادیمشان» یعنی هر دو بستگی داشتند و بهم چسبیده بودند و بسته بودند و ما آنها را بوسیله هوا از هم جدا کردیم، از ابن عباس و دیگران نقل شده، و گفته شده: همه آسمانها در هم بودند و ما آنها را از هم باز گشودیم تا هفت آسمان شدند و زمین هم چنین بود و آن را بهفت زمین برگشودیم و از مجاهد و سدی چنین نقل شده و گفته‌اند: آسمان بسته بود و باران نمیداد و زمین بسته بود و گیاه نداشت و آسمان را باران گشودیم و زمین را

بگیاہ- از عکرمه و عطیه و ابن زید است و از امام باقر و امام صادق هم چنین روایت شده پایان (ج 7 ص 45 تفسیر مجمع البیان).

رازى گفته: رؤیت یا دیدنست یا دانستن و اولی مشکل است چون مردم آن را ندیدند و خدا هم فرموده: «من آنها را گواه آفرینش آسمان و زمین نساختم» و دومی هم مشکل است برای آنکه هر جسم پذیرای رتق و فتق است ولی حکم باینکه نخست بسته بوده و سپس گشوده شده راهی جز بیان شرع ندارد و مناظره با کفار منکر رسالت بدین بیان شاید و پس از اختیار وجه دوم اشکال را چند جواب داده: 1- ما نبوت محمد را بمعجزه‌های دیگر ثابت کنیم و سپس قول او را دلیل آوریم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 13

و هر دو را دلیل حصول مصالح جهان و نفی فساد از آن سازیم.

2- مقصود از رتق و فتق امکان آنها است و عقل دلیل است که همه اجسام شاید که با هم باشند و یا نباشد و حکم باجماع آنان و جدانشان از هم یا بالعکس نیاز بدلیل دارد.

3- یهود و نصاری این معنا را میدانستند زیرا در تورات آمده که خدا تعالی گوهری آفرید و بدیده هیبت بر آن نگریست و آب شد و آسمانها و زمین را از آن آفرید و آنها را از هم جدا کرد و بت پرستها با یهود در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوستی داشتند و خدا این دلیل را برای آنها آورد بنا بر اینکه گفته یهود را در این زمینه باور داشتند.

سپس گفته مفسرین در معنی رتق و فتق اختلاف دارند بچند قول یکی- و همان وجه اول طبرسی را آورده و گفته این وجه مستلزم آنست که آفرینش زمین پیش باشد بر آسمان زیرا خدا تعالی چون آنها را از هم جدا کرد زمین را بحال خود گذاشت و اجزاء آسمانی را برافراشت. کعب گفته: خدا آسمانها و زمین را بهم چسبیده آفرید سپس میان آنها بادی آفرید و بدان از همشان جدا ساخت سپس وجه دوم و سوم را آورده و سوم را ترجیح داده و تأیید کرده بفرموده خدا تعالی (12 و 13- الطارق) سوگند بآسمان برگشت دار یعنی ریزش باران و بزمین شکافدار بروئیدن گیاه و هم بفرموده خدا «و ساختیم از آب هر چیز زنده‌ای را» سپس گفته تفسیر چهارم گفته ابی مسلم اصفهانی است که گوید روا است مقصود از رتق و فتق ایجاد و اظهار باشد چون فرموده خدا (2- الفاطر) فاطر و آفریننده آسمان و زمین و ایجاد را بلفظ فتق گزارش داده و حال پیش از ایجاد را به رتق، من گویم: تحقیقش اینست که در نیستی محض چیزها ممتاز و اعیان جدا نیست و نیستی بمانده بستگی است و حقائق در پرتو هستی از هم جدا شوند و از این رو رتق را تعبیر به نیستی آورده و فتق را برای هستی.

قول پنجم، شب پیش از روز بوده بفرموده خدا (28- یس) «نشانه‌ای است بر ایشان که

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 14

از شب و روز بر آوریم» و آسمان و زمین در تاریکی بهم بسته بودند و جدائیشان پیدا نبود و خدا با اظهار روز روشن آنها را جدا نمود از هم (مفاتیح الغیب ج 6 ص 144) که بطور خلاصه نقل شده، من گویم اخباری آید که وجه سوم را تایید کنند و برخی خطبه‌های امیر المؤمنین علیه السلام اشارت بوجه دوم دارد چنانچه بزودی بدانی و کلینی در روضه کافی بسند خود از عده روایت کرده از ابی حمزه ثمالی که گفت نافع از امام پنجم علیه السلام پرسید از تفسیر قول خدا عز و جل «آیا ندیدند آنان که کافر شدند آسمان و زمین بسته بودند و ما آنها را گشودیم» فرمود خدا تبارک و تعالی آدم را بزمین فرود آورده و آسمان بسته بود هیچ نمیبارید و زمین بسته بود هیچ نمیروئید و چون خدا عز و جل توبه آدم را پذیرفت فرمود: تا آسمان ابر باران‌دار برگرفت و آنگاه فرمود تا درهای خود را گشود و فرو بارید و زمین را فرمود تا درختها بر آورد و میوه‌ها بار آورد و جویها روان ساخت و اینست رتق آن و اینست فتق آن. نافع گفت راست گفتی ای زاده رسول خدا تا آخر خبر، و این دلیل وجه سوم است.

«و ساختیم از آب هر چیز زنده را» طبرسی (در مجمع البیان ج 7 ص 45) گوید:

یعنی با آبی که از آسمان فرود آوردیم هر زنده را زنده کردیم، و گفته‌اند: یعنی هر آفریده را از نطفه بر آوردیم و نخست درست تر است. عیاشی بسندش از حسین بن علوان روایت کرده که پرسش شد از امام صادق علیه السلام از مزه آب فرمود: برای فهمیدن پیرس نه برای رنج دادن مزه آب همان مزه زندگی است خدای سبحان فرمود: «از آب هر چیز زنده را آفریدیم» و گفته‌اند: یعنی از آب زندگی هر جاندار و نمو او را ساختیم و شامل جانور و گیاه و درختها همه می‌شود، از ابی مسلم.

«آیا باور نمودارید و نمیگرید» بقرآن و بدان چه مشاهده کنید از دلیل و برهان.

8- «رحمان» خبر «الذی است در صدر آیه» یا خبر «هو که متعدد است» یا بدل ضمیر در (استوی) یا صفت «الحی» در آیه سابقه «فسئل به خبیرا» یعنی پیرس از آفرینش و استواری بر عرش دانشمندی را که بتو گزارش دهد و آن خدا تعالی یا جبرئیل یا

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 15

دانایان بکتابهای آسمانی پیشین هستند، و برخی گفته‌اند معنا اینست که اگر منکر اطلاق (رحمان) بر خدا هستند از اهل کتاب پیرسند که چنین لفظی بدین معنا بر خدا اطلاق شده ...



9- «بگو راستی گفته شما کافرید بدان که زمین را در دو روز آفریده» بیضاوی گفته: یعنی در مقدار دو روز یا در دو نوبت و در هر نوبت با شتاب هر چه بیشتر آنچه را باید آفریده، و شاید مقصود از زمین جریمهای بسیط زیر آسمانست و منظور از دو بار آفرینش اینست که یک بار ماده مشترک آنها را آفریده و بار دوم صور مخصوص بهر کدام را و کفرشان ناروا گوئی نسبت بذات و صفات خدا است «و میسازید برایش همتاها» با اینکه همتا را نشاید «آنکه» زمین را در دو روز آفریده هم «او پروردگار جهانیانست» آفریننده هر چه است و پرورنده آنها «و نهاده در زمین لنگرها از کوه» بر بالای زمین بر افراشته تا بیننده‌ها از آن بصیرت یابند و جوینده‌ها سودها برند.

(ج 2 ص 384 تفسیر بیضاوی) رازی در (ج 7 ص 353) تفسیر خود گفته: چون اگر کوهها را زیر زمین میساخت گمان میرفت ستونهای نگهدار آنها بر روی آن ساخت تا آدمی بیند زمین و کوه بار سنگینی بر یک دیگرند و نیازمند نگهداری پایدارند و او جز خدای سبحان نتواند بود (ج 7 ص 353).

«و برکت داد در آن» بیضاوی گفته: (ج 2 ص 384) خیر بسیار داد بآفرینش هر جور گیاه و جاندار «و اندازه گرفت در آن قوتهایش را» یعنی خوراک اهل زمین را و برای هر نوعی خوراک شایسته باو را معین کرد و یا در هر سرزمینی خوراک مناسب آن آفرید و بجای «قدر» قسم هم قرائت شده «در چهار روز» مقصود تتمه چهار روز است نه چهار روز جدا از دو روز خلق خود زمین که با هم شش روز شوند چنانچه بذله گوئی از بصره تا بغداد ده روز رفتن و تا کوفه پانزده روز و شاید آنکه دو روز نگفته برای بیان پیوست بودنشان بدو روز نخست. من گویم: بسا که این چهار روز حمل شود بچهار وقت که خدا در آنها خوراک جهان را آماده کرده از مردم و چهار پایان و پرنده‌ها و خزنده‌های زمین و آنچه در بیابان و دریا است از میوه‌ها و گیاه و درخت و همه آنچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 16

گذران جانورانست و آن چهار وقت بهار و تابستان و پاییز و زمستانست و این تأویل از سیاق بدور است «برابر هم» بودند این روزها و دلیلش قرائت یعقوب است که آن را مجرور خوانده بوصف ایام و گفته‌اند: حال از ضمیر «اقواتها» یا «فیها است» و مرفوع قرائت شده که خبر «هی» مقدر باشد «برای پرسش کننده‌ها» از مدت آفرینش زمین و آنچه در آنست یا باین معنا که خوراکها را برای خواستاران اندازه کرده در چهار روز.

«سپس استوار شد بسوی آسمان» و آهنگ آن کرد «و آن دود بود» و بیضاوی «درج 2 ص 385 تفسیرش» گفته و چیزی تاریک بوده و شاید مایه و تیکه‌های ریزی بوده که از آن فراهم شده، و طبری در (ج 9 ص 6) مجمع البیان گفته ابن عباس گفته بخار زمین بوده و گفته‌اند یعنی فرمانش بر آسمان استوار شد و رازی در (ج 7 ص 385) تفسیرش گفته: صاحب اثر آورده که عرش خدا بر آب بود از آنگاه که آسمانها و زمین را آفرید، و خدا در آب گرمی پدید کرد و از آن کفی و دودی برخاست و آن کف بر روی آب بماند و خدا خشکش کرد و از آن زمین برآورد و دود برافراشت و بالا رفت و خدا از آن آسمانها را آفرید. و بدان که این داستان در قرآن نیست و اگر دلیل درستی دارد پذیرفته است و گر نه

مردود است و این داستان در آغاز کتابی که بگمان یهود تورات است آمده و در آنست که خدا تعالی آسمانها را از تیکه‌های تیره آفریده و این در خرد گنجد زیرا مادر علم معقول ثابت کردیم که تاریکی یک کیفیت وجودی نیست بلکه بی‌نوریست و چون خدای سبحان اتمها را آفرید پیش از آنکه بدانها روشنی دهد تیره و بی‌نور بودند و چون آنها را فراهم آورد و آسمانها و اختران و خورشید و ماه ساخت و در آنها پرتو نهاد نورانی شدند و این اجزاء اتم در آنگاه که خدا خواست از آنها آسمان و خورشید و ماه بسازد تیره بودند و نام دود بر آنها درست آید زیرا دود اجزاء از هم پاشیده بی‌نور است.

«پس گفت بآن آسمانها و بزمین بیائید» بیضاوی گوید: یعنی اثر بخشی و اثرگیری خود را بر دارید و هویدا کنید آنچه در شما نهادم از اوضاع گوناگون و هر جور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 17

بودنیا یا آنکه بهستی درآئید بنا بر اینکه خلقت پیش اندازه‌گیری و پایه بندی و گزارش بوده یا معنی آمدن آسمان پدید شدن او است و آمدن زمین کشش آن یا آنکه هر کدام هر چه را از شما خواستم زاده شود برآرید و مؤید این معنی است قرائت «آتیا» از مؤاتات یعنی بسازید هر کدام با دیگری در آنچه از شما خواستم «بدلخواه یا ناخواه» و بخواهید یا نخواهید، یا مقصود اظهار کمال قدرت است که باید خواست او انجام شود نه حقیقت طوع و کراهت آنها، از اینجاست که «گفتند آمدیم بدلخواه» یعنی فرمانبردار و اظهر آنست که منظور اثر پذیری آنها است از نیروی وی بمانند فرمانی مطاع و پذیرش شده چون فرموده او «باش پس میباشد» و آنچه گفته‌اند که بدانها سخن گفت و نیروی پاسخ داد بنا بر معنی اول و آخری تصور می‌شود. طبرسی در مجمع البیان (ج 9 ص 6) گوید: ابن عباس گفته: آسمان خورشید و ماه و اخترانش را آورد و زمین جوینها و درختان و میوه‌هایش را و سخنی در میان نبوده و پاسخی بزبان نیامده و خدا قدرت و سرعت آفرینش خود را بدین تعبیر آسان نموده که توقف و درنگی نداشته و چون فرمان و پذیرشی انجام گرفته و آن چون گفتار او است «همانا فرمانش هنگام خواست چیزی اینست که میگوید باش و میباشد» و تعبیر به «طائین» که جمع مذکر عاقل است باعتبار ضم ذوی العقول یا موافقت با لفظ خطابست «و همه در چرخ شناورند».

«ففضاهن سبع سماوات» - آفریدشان هفت آسمان» بیضاوی گفته: یعنی بی‌نقشه و محکم آنها را آفرید ...

«در دو روز» روز پنجشنبه آسمانها را آفرید و روز جمعه خورشید و ماه و ستاره‌ها را «و وحی کرد در هر آسمانی فرمان خود را» بکار پردازی او تا آنجا که از او آید که او را بدان واداشت باختیار یا بطبع کار، و گفته‌اند: وحی او باهل آن بوده بفرمانهایش «و آراستیم آسمان نزدیکتر را به چراغها» زیرا همه اختران بر آن بدرخشند «و نگهبانی» از هر آفت دارند و این خاص آسمان نزدیکتر است که

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 18

زیور دارد و نگهبانی است از دست برد دیوان «اینست تقدیر و تدبیر خداوند با عزت و دانا» که قدرت و دانشش رسا است.

11- در آخر آیه سوره ق فرماید: «نرسید بما هیچ رنج و خستگی» و این دروغ شمردن سخن یهود است که گفتند: خدا روز شنبه آسایش یافت که آفرینش را پایان رسانده بود و از این رو ما در آن هیچ کاری نکنیم.

رازی در (ج 7 ص 644) تفسیرش گفته: از یک مفسری که مقصود آیه رد بر یهود است که گفتند: خدا روز یک شنبه آفرینش جهان را آغاز کرد تا شش روز که بروز جمعه پایان یافت و روز شنبه آرام شد و بر عرشش استوار گردید و خدا فرمود:

«رنج و ناآرامی بما نرسید» رد بر آنها کرد، و ظاهر آنست که مقصود او رد بت پرست‌ها است یعنی ما بآفرینش نخست رنج ندیدیم تا توانا نباشیم باعاده آن در بار دوم و آنچه یهود گفتند و از تورات برگرفتند یا تحریف کردند و یا تفسیرش را ندانستند زیرا یک شنبه و دوشنبه زمانی است از هم جدا و اگر آفرینش آسمان از روز یک شنبه باشد باید زمان پیش از اجسام باشد ولی زمان از اجسام جدا نتواند بود و باید پیش از این اجسام دیگر باشند و قول بقدم عالم لازم آید که مذهب فلاسفه است من گویم: تعیین این ایام در آفرینش در اخبار معتبره آمده که بزودی بدانی، و توهم اینکه قدم عالم لازم آید باطل است چنانچه پیش دانستی زیرا تصحیح آن بچند وجه ممکن است که قدم لازم نیاید و تعیین ایام بتقدیر زمان آنها می‌شود کرد، بطوری که پس از آفرینش خورشید و حرکت افلاک بر آن تطبیق شوند و بفرض وجود خورشید در حرکت همان ایام باشند بیندیش.

13- «آیا شما در آفرینش دشوارترید» بیضاوی (ج 2 ص 644) تفسیرش گفته یعنی آفرینش شما دشوارتر است یا آسمان که آن را ساخت و از زمینش برافراشت یا کلفتی او را تا بلندی رسانید و آن را راست کرد و هموار نمود و با آفرینش اختران و تداویر و جز آنها کاملش کرد و شبش را تیره نمود بحرکت آسمان و پرتو آفتابش را بر آورد و روز شد و زمین را پس از آن کشش داد و هموار کرد برای سکونت و آبش

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 19

را با چشمه‌های جوشان بر آورد و هم چراگاهش را و کوهها را لنگرش کرد «و بهره شما و چهارپایانتان ساخت» تا خود و بهائمتان از آن بهره‌مند شوید.

14- «آنکه آفرید و درست آفرید، که برای او ساخت هر چه در زندگی بدان نیاز دارد و بایدش» و آنکه اندازه کرد» جنس همه چیز را و نوع آن را و شخصیت و مقدار و اوصاف و کار و عمر آنها را «پس رهبری کرد» آنها را بکار خود بطبع و منش یا اختیار و کنش بآفریدن میل و الهام و نصب دلیل و فرود آوردن آیات.

### رفع شبهه:

ملحدی ایراد تناقض گرفته میان آیات سوره بقره و السجده با آیات سوره النازعات چون که پنداشته اولی دلالت دارد که آفرینش زمین پیش از آسمانست و دومی بر عکس و از آن چند جواب داده شده:

1- مایه زمین پیش از آسمان بوده ولی کشش و پهناوریش پس از آن و اینجا دو اشکال شده یکی آنکه زمین جسمی است بزرگ و ممکن نیست مایه آن از کشش آن جدا شود و اگر کشش آن پس آفرینش آسمان بوده خلقش هم بدنبال آن بوده و دوم اینکه آیه اولی دلالت دارد بر اینکه خلق زمین و هر چه در آنست پیش از خلق آسمان است و خلق اشیاء زمین بناچار پس از کشش آنست.

از اشکال اول بمنع امتناع انفکاک جواب داده‌اند و از دوم باینکه قول خدا تعالی «و زمین را پس از آن کشش داد» دلالت دارد بر تقدم خلق آسمان بر کشش زمین و دلالت ندارد بر تقدم تسویه آسمان بر کشش زمین پس می‌شود که تسویه آسمان پس از کشش زمین باشد و کشش زمین پس از تسویه آسمان و منافات نباشد و ایراد می‌شود که آیه سوم دلالت دارد بر اینکه تسویه آسمان مقدم است بر کشش زمین و آیه دوم دلالت دارد که خلق زمین و هر چه در آنست مقدم است بر تسویه هفت آسمان و خلق آنچه در زمین پیش از کشش آن بعید است و ممکن است جواب داد که مقصود از خلق در آیه اول اندازه‌گیری و نقشه آنست که در عرف و لغت معروف است یا مقصود از خلق آنچه در زمین است خلق ماده آنها است مانند آنکه خلق زمین هم پیش از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 20

کشش آن همین معنا را دارد پس تسویه آسمان پیش از کشش زمین باشد چنانچه ظاهر آیه سوم است.

یا اینکه تسویه در آیه سوم و تسویه هفت آسمان در آیه اولی دو معنا دارند و تسویه مطلق بر کشش زمین مقدم است و تسویه بهفت آسمان پس از آنست و این بهتر است در جمع میان آیات یا گفته شود (فاء) در «فسویها» بمعنی «ثم» آمده و لفظ «ذلک» در «و الأرض بعد ذلک دحاها» اشاره ببناء آسمانست و اصل خلق آن نه آنچه پیش از آن ذکر شده، یا گفته شود لفظ «ثم» برای ترتیب در بیانست نه در آفرینش و تقدیم خلق ما فی الارض در معرض امتنان آمده پس خلق آنچه در زمین است پس از کشش آن بوده است چنانچه ظاهر همین است و تسویه سماء پیش از آنست و پیش از کشش زمین طبق ظاهر آیه سوم ولی این یک منافرتی در تعبیر دارد با آیه دوم و ما توجیهاتی در این باره در شرح اخبار آینده آورده‌ایم.

بیضاوی در (ج 1 ص 62) تفسیرش گفته کلمه (ثم) در دو آیه بقره و السجده برای بیان تفاوت خلق آسمان و زمین است در فضیلت نه در وجود چون لفظ آن در آیه «ثم کان من الذین آمنوا» زیرا اگر برای تأخیر در وجود باشد مخالف است با ظاهر قول خدا تعالی «و الأرض بعد ذلک دحاها» زیرا که آن دلالت دارد بر تاخر کشش زمین که پیش از خلق ما فی الارض نسبت بآفرینش آسمان و تسویه آن باشد مگر اینکه «دحیها» جمله جدائی باشد و «الارض» بفعل مقدری منصوب باشد چون «تعرف یا تدبر امرها بعد ذلک» ولی خلاف ظاهر است پایان جواب دوم برای رفع اصل اشکال اینست که لفظ «بعد» در آیه سوم برای تاخر زمانی نیست بلکه برای شمارش نعمتها است گرچه پیش و پس باشند زیرا منظور گزارش زمان نعمت نیست بلکه یادآوری آنها است.

سوم- رازی در (ج 8 ص 365) تفسیرش گفته است معنی «دحیها کشید آن را» کشش تنها نیست بلکه کششی آماده برای روئیدن خوراکیها که آن را بیان کرد و گفت «بر آورد از آن آب و چراگاهش را» و این پس از خلق آسمان بوده زیرا این آمادگی زمین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 21

پس از آنست برای آنکه زمین چون مادر است و آسمان چون پدر و تا هر دو نباشند نوزاد آن معادن و گیاه و حیوان بوجود نیایند.

چهارم- که نیز از او است که «بعد ذلک» بمعنی «مع ذلک است بهمراه آن» چون قول خدا «عتل بعد ذلک زمین» که بمعنی مع ذلک است و چنانچه تو بمردی گوئی تو چنین و چنانی و پس از آن هم چنینی و مقصودت ترتیب در کارهای او نیست و خدا تعالی (18- البلد) فرموده «فک رقبه» تا گوید «سپس بوده از آنان که گرویدند» و همان بودن منظور است نه ترتیب و این تقریر تفسیریست که از ابن عباس نقل شده که گفته «و الأرض بعد ذلک دحاها» یعنی با گسترش زمین آن را کشش داد، من گویم این جواب نزدیک بهمان جواب دوم است، سپس مشهور اینست که آفرینش زمین پیش از آسمان بوده و اظهر همانست و برعکس هم گفته‌اند. واحدی در کتاب بسیط از مقاتل آورده که گفت: خدا آسمان را پیش از زمین آفرید و تأویل «ثم استوی إلى السماء» اینست که پیش از آن بر آسمان استوار شد که دودی بود پیش از آفرینش زمین و لفظ کان در آن مقدر گرفته چنانچه خدا فرموده (78- یوسف) «إن یسرق فقد سرق أخ له من قبل» - اگر دزدی کرده البته برادرش هم پیش از آن دزدی کرد» معنا اینست که اگر بوده که دزدی کرده.

رازی در (ج 7 ص 358) تفسیرش گوید: مختار من اینست که آفرینش آسمان پیش از زمین بوده همین میماند که تفسیر این آیه یعنی آیه سجده چیست؟ من میگویم خلق ایجاد نیست بدلیل قول خدا تعالی (60- آل عمران) نمونه عیسی نزد خدا نمونه آدم است که آفریدش از خاک و سپس باو گفت باش و او بود» و اگر خلق ایجاد بود لازم آید که بموجودی گفته باشد باش، و این محال است و چون این ثابت شد میگوئیم خلق ارض در دو روز بمعنی صدور فرمان آفرینش او است.

نه ایجاد او و این فرمان پیش از ایجاد آسمان بوده و مستلزم پیش بودن وجود زمین بر آسمان نیست پایان. و اعتراض در این سخن نهان نیست و در ضمن شرح اخبار بر حقیقت حال آگاه شوی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 22

### در شرح اخبار این باب

1- در نهج (158) امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه خود فرموده است: خدائی که ندیده شناخته شده، و بی‌اندیشه آفریدگار است، آنکه همیشه پایدار و پیوسته بوده است، آنکه که نه آسمان برج‌داری بوده و نه حجابهای پرده‌واری، و نه شبی تیره و نه دریائی خموش و تار) نه کوهی با دره و نه دره‌ای کژمدار، نه زمین گسترده و نه مردمی بر آن پایدار، او است نخست آفریننده خلق و وارث آنان همه و معبود خلق و روزی بخش روزی‌خواران، و این صریح است در حدوث عالم.

2- نهج البلاغه (194) اول هر اولی است و آخر بر هر آخری، یعنی از او پیشتری نیست و او پس از همه چیز باشد و ظاهرش آنست که هر چه جز او حادث است و به جمله دوم دلیل آوردند بدان چه عقیده بیشتر متکلمین است که پیش از رستاخیز همه جهان نابود گردد و جز خدا نماند و ممکن است معنی آخر بودنش نظر باین باشد که هر چیزی جز او در دگرگونی است و بقائی ندارد چنانچه در روایتی آمده و گفته‌اند پیش از هر چیزیست در عالم خارج و پس از هر چیزیست در ذهن یا در رشته نیازمندی موجودات زیرا نیاز همه باو پایان پذیرد که بی‌نیاز از همه است و همه باو نیازمندند.

3- نهج البلاغه (ج 1 ص 274) فرموده: سپاس از آن خدا است که خلقش را دلیل وجود خود ساخت و حدوث خلقش را دلیل همیشه بودنش و در ضمن آن فرمود:

سپاس از آن خدا آفریننده بنده‌ها و گشاینده بسترها و سیل گیر ساز دره‌ها، و نعمت آر بلندپها و تپه‌ها نخستین او را آغازی نیست و همیشه بودنش را پایانی نه، او است نخستین همیشه، و پاینده بی‌مدت - تا گوید - پیش از هر پایان و مدت است و هر آمار و شمارش - تا گوید - نیافریده هیچ چیز را از اصولی که همیشه بودند، و نه از اوائلی که همیشه باشند، بلکه آنچه را آفریده حدی بر آن نهاده و آنچه نگارش کرده خوب نگاریده.

بیان - ازلیتش را پایانی نیست یعنی از سوی ابد بریده نشود و این اشاره است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 23

بآن که ازلی بودن مستلزم ابدی بودنست زیرا آنچه قدم آن ثابت باشد عدمش ممتنع است چون بخود موجود است و فنا پذیر نیست و دلالت این عبارات بر ازلی بودن تنها ذات و حدوث هر چه جز او است پوشیده نیست زیرا ذکر اوصاف مشترکه میان او و خلقتش مقام مدح را نشاید.

سپس بدان تصریح کرده که فرموده اشیاء را از اصولی ازلی نیافریده برای رد بر حکماء که بهیولای قدیم معتقدند و ابد روزگار است و دائم و قدیم بمعنی ازلی است چنانچه در قاموس آمده و بعضی آن را زمان درازی دانسته که پایان ندارد و ظاهر آنست که آن تفسیر عبارت نخست است و محتمل است مراد نقشه‌هایی باشد که خدا اشیاء را طبق آن آفریده باشد و آنها را نفی میکند و در برخی نسخه‌ها «بدیة» آمده بر وزن رضی بمعنی نمونه‌های پیش از ایجاد که آن را نفی کرده.

4- در شرح نهج البلاغه کیدری است: در خبر آمده که چون خدا تعالی خواست آسمان و زمین را آفریند گوهر سبزی آفرید. سپس آن را آب کرد و بلرزه آمد، سپس از آن بخاری برآورد چون دود و از آن آسمان را آفرید چنانچه فرمود «بر آسمان استوار شد و آن چون دودی بود، و آنگاه آن را شکافت و هفت آسمانش ساخت، سپس از آن آب کفی برآورد و از آن زمین مکه را آفرید سپس همه زمین را از زیر کعبه پهن کرد و از این رو مکه را مادر قریه‌ها نامیدند زیرا مایه همه زمین است، سپس از آن زمین هفت زمین برشکافت و میان هر آسمانی تا آسمانی پانصد سال راه نهاد و همچنان میان هر زمینی تا زمینی، و همچنان میان این آسمان و این زمین، سپس فرشته‌ای از زیر عرش فرستاد تا زمین را بر شانه و گردن نهاد و دو دست را کشید تا یکی بمشرق و دیگری بمغرب رسید، سپس برای قرارگاه قدم آن فرشته گاو از بهشت فرستاد که چهل هزار شاخ و چهل هزار دست و پا داشت، و یاقوتی از فردوس اعلی فرستاد و میان سنام و گوش آن جای گرفت و دو پای آن فرشته بر سنام و یاقوت استوار شد و براستی شاخهای آن گاو در اطراف زمین تا زیر عرش برافراشته و سوراخ بینی او برابر زمین است و چون دم برآورد دریا بمد آید و چون دم فرو کشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 24

دریا بجز آید، برای آن، سپس برای قرارگاه دست و پای آن گاو، سنگی آفرید و همانست که خدا در سوره لقمان از آن حکایت کرده «در سنگی باشد» و پهنای آن سنگ هفت بار از هفت آسمان و هفت زمین فزونست، سپس یک ماهی آفرید که بدان سوگند خورده و فرموده «نون و القلم» و نون ماهی است و فرمان داده خدا آن سنگ را بر پشت آن ماهی نهند و آن ماهی در آبست و آب بر باد است و خدا باد را بقدرت خود نگه می‌دارد.

5- در نهج البلاغه (ج 1 ص 350) و در احتجاج (ص 107) در خطبه امیر المؤمنین علیه السلام است که آنکه دلیل آورد بر قدم خود بحدوث خلقتش، و دلیل آورد بحدوث خلق خود بر وجودش- تا گوید- حدوث همه چیز را گواه گرفت.

6- در خطبه مشهور دیگر است: هیچ وقتی بهمراه آن (خدا نیست) و هیچ ابزاری بگرد او نرسد (زیرا در کار نیاز بابزار ندارد) بودش پیش از زمانست و هستی او پیش از نیستی، آغاز همیشه بودن او است- تا گوید: ایست و جنبش بر او روا نیستند و چگونه بر او روا بود آنچه خود او بوجود آورده و چگونه بدو برگردد آنچه خودش پدید کرده، و رخ دهد در او آنچه او آفریده، اگر چنین شود، تفاوت و تجزیه در ذاتش رخنه کنند و ازلیت او ممتنع باشد- تا گوید- هر چه را خواهد گوید:

باش، پس میباشد، نه آوازی در اینجا است و نه فریادی شنیدنی و سخنش جز همان آفرینش هستی نیست که پیش از آن نبوده و اگر قدیم بودی معبود دومی بشمار آمدی در باره او گفته نشود بود پس از نبودن تا اوصاف پدیدشدهها بر او روا شود و میان او و آنها جدائی نباشد و او را بر آنها برتری نبود پس سازنده و ساخته شده برابر شوند و آفریده و آفریدگار همتا باشند، همه آفریدهها را بی نمونه‌ای آفرید که از دیگر باشد و در آفرینش آنها بهیچ کدام از آفریده‌هایش یاری نجست، زمین را آفرید و بی‌ورگیری بدان نگهش داشت، و بی‌پایه در لنگرش انداخت، و بیستون آن را واداشت، و بی‌پشتیبان آن را برافراشت، و از کجی و کاستی آن را نگهداری کرد، و از پاشیده شدن و از هم گسیختن آن را بازداشت، لنگر پایه‌اش داد و بندها بر او

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 25

نهاد، چشمه‌هایش را بر آورد، و رودهایش را بر کند، نه آنچه ساخت سست بود، و نه آنچه نیرو داد ناتوان- تا گوید او است که نابودشان کند پس از هستی تا هستشان ناپدید شود، نیست شدن جهان پس از پیدایش آن عجب‌تر نیست از آفرینش و ابتکار آن- تا گوید- راستی که خدا پس از نیست شدن دنیا باز تنها گردد و چیزی همراه او نباشد چونان که پیش از آفرینش جهان بوده است پس از فنای آن خواهد بود که نه گاه و جایی است و نه هنگام و زمانی، در آن صورت مدتها و وقتها نباشند، و سالها و ساعتها نیست گردند و نماند جز یکتای چیره، که سررشته همه کارها با او است، ناتوان بودند که آفرینش آنها را آغاز کرد و از فناء خود جلوگیری ندارند. و گر داشتند همیشه میماندند، ساختن هیچ کدامش برای او رنج نیاورد، و آفرینش هر چه پدید کرد و آفرید بر او دشوار نبود، آنها را نیافرید تا پادشاهیش را محکم کنند و نه از بیم نیستی و کاستی و نه برای کمک در برابر همتائی فزونگر. یا دشمنی دلاور، و نه برای فزونی در ملک، و نه برای رقابت با شریکی، و نه از بیم تنهائی برای آرامش و آسایش، سپس او است که همه را نیست کند، نه از دل تنگی در اداره امور آنها و نه برای آسایش خود، و نه از گرانی چیزی از آنها بر او، آزرده نسازد او را هر چه بماند تا شتاب کند در نیست کردنشان، ولی خدای سبحان آنها را بلطف خود سرپرستی کرده و بفرمان خود نگهداشت، و بنیروی خود محکم ساخت، سپس پس از فناء آنها را باز گرداند، بی‌نیازش بدانها، و نه برای یاری جستن از آنها، و نه برای گریز از حال هراس بآرامش بادمساز، و نه از نادانی و نایبائی بدانش و التماس و نه از نداری و نیازمندی به توانگری و فزونی، و نه از خواری و زبونی بعزیزی و توانائی.



توضیح: «قدمش را دلیل حدوث خلقتش نموده» با آنچه دنبال دارد دلیل آنست که علت نیاز به مؤثر حدوث است، و اثر بخشی در وجود ازلی قدیم محال است چون جمله «حدوث همه چیز را دلیل ازلیت خود نموده».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 26

«وقتی بهمراه ندارد» دو معنی را شاید، یکی آنکه همیشه وقتی با او نبوده زیرا وجودش پیش از زمانست دوم اینکه اصلا زمانی نیست چنان که حکماء گفته‌اند زمان نسبت متغیری است بمتغیری دیگر، و در آنچه تغییر نپذیرد راه ندارد و مقصود اینست که زمان بدو نچسبد و قرین او نتواند، و بسا که این معنا تایید شود بقول او: «چگونه او را باشدش آنچه خود پدید آورده» زیرا دلیل برکناری او را از سکون و حرکت چنین آورده که او آفریننده آنها است و نتواند از صفات کامل او باشند، زیرا فعل کمال فاعل نشود<sup>۲</sup> و اگر بدون آن وصف او شوند مایه دگرگونی و کاستی او شوند<sup>۳</sup>، و این دلیل در زمان هم صادق آید، و همچنین است، گفته او «و برگردد با آنچه خود بادید کرده» و چنین تقریر شده، که خدا تعالی حرکت و سکون را پدید آورده و در ذات خود از او متاخرند، و اگر از صفات او شوند باید متاخر باز گردد و مقدم شود چون صفات خدا عین ذات اوست و روا نباشد از چیزی تهی باشد در مقام اظهار و ایجاد، و آنچه خود پدید کند در او پدید گردد، و نمیشود چیزی بیک چیز هم اثر بخش باشد و هم اثر پذیر، یا آنکه چنانچه گذشت لازم آید در ذات خود کاست باشد و از دیگری کمال یابد «در این صورت تفاوت در ذاتش آید» یعنی اختلاف و دگرگونی در آن حاصل شود «و کنهش تجزیه شود» یعنی حقیقتی باشد دارای اجزاء و ابعاض، زیرا حرکت و سکون تحیز خواهند و آن جز در جسم نباشد و یا اینکه باید استعداد و فعلیت در او باشد تا حرکت و سکون صدق

(۱) جای اعتراض است باخلاق فاضله چون سخاوت و شجاعت و عدالت بلکه علم که افعال نفس انسانند و کمال او باشند و ممکن است جواب گفت این کمالات استعداداتی هستند در وجود نفس و بفعل او ظاهر شوند و صورت پذیرند و نفس بر ریاضت از قوه بفعل آید نه اینکه از او جدا باشند و حقیقت بالقوه در ذات او نیست.

(۲) چون فعل صرف نیرو است و مایه کاستی در فاعل می‌شود ولی این در فاعل مادی و محدود است و ذات الهی بینهایت از هر جهت است.

<sup>۲</sup> (۱) جای اعتراض است باخلاق فاضله چون سخاوت و شجاعت و عدالت بلکه علم که افعال نفس انسانند و کمال او باشند و ممکن است جواب گفت این کمالات استعداداتی هستند در وجود نفس و بفعل او ظاهر شوند و صورت پذیرند و نفس بر ریاضت از قوه بفعل آید نه اینکه از او جدا باشند و کمال او گردند و در باره خداوند همه کمالات فعلیت دارند و حقیقت بالقوه در ذات او نیست.

<sup>۳</sup> (۲) چون فعل صرف نیرو است و مایه کاستی در فاعل می‌شود ولی این در فاعل مادی و محدود است و ذات الهی بینهایت از هر جهت است.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 27

کند و در باره او استعداد محال است زیرا مخالف ازلیت او است که از اسماء حسناى او محسوبست، چون که دارای حرکت و سکون است محال است ازلی باشد «مثله» یعنی آن را برپا داشته، و گفته‌اند: خدا قرآن را بنوشتن در لوح محفوظ برای جبرئیل نمونه ساخت و گفته شود: «مثله بین یدی» یعنی او را پیش خود حاضر کردم، و چون خدا قرآن را واضح و روشن کرده چنانست که آن را برای مکلفین مثل ساخته پایان و ظاهر اینست که گفته «کن فیکون» کلام نیست که آوازی داشته باشد بلکه کنایه و مثل است از تعلق اراده و حصول هر چیز بمحض اراده و حصول هر چیز بمحض اراده او بی تاخیر و وابستگی بچیز دیگر.

«و اگر قدیم بود خدای دومی میشد» این صریح است در اینکه امکان با قدم فراهم نشود و ایجاد جز به نبوده تعلق نگیرد.

«علیه الصفات المحدثات» بوصف و اضافه بی‌الف و لام در صفات هر دو ضبط شده و باضافه مناسب تر است، یعنی اگر حادث باشد با اجسام حادثه در صفات حدوث شریک گردد و فرقی میان آنها نماند ...

«چنانچه پیش از آفرینش آنها بود» تا آخر کلام صریح است در اینکه جز خدا تعالی همه چیز حادث است، و ظاهرش اینست که پیش از آفرینش جهان زمان هم نبوده و خدا زمانی نیست جز اینکه حل شود بر زمانهای مشخص چون شبها و روزها و ماهها و سالها و دلالت دارد که همه اجزاء جهان پس از هستی نیست شوند و این هم نیز با قدم جهان منافی است زیرا اتفاق دارند بر اینکه هر چه قدمش ثابت شود عدمش ممتنع است، و براهین عقلیه بر آن آورده‌اند.

«بعیدها» جهان را یا امور را بر میگردداند، ظاهرش اینست که همه چیز نابود می‌شود، تا برسد بارواح و فرشته‌ها «سپس بر میگردد» پس دلالت دارد به جواز برگشت معدوم و در مجلد سوم سخن در باره آن گذشت.

7- در توحید (ج 3 ص 187) عیون (131-ح 28) سند را به محمد بن

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 28

عبد الله خراسانی رسانیده که امام رضا علیه السلام فرمود: او مکان را آورد، او بود و مکانی نبود، و او چگونگی را پدید کرد، او بود و چگونگی نبود «تا آخر خبر».

8- در احتجاج (ص 22) از صفوان بن یحیی که گفت: ابو قره محدث از من خواست که او را نزد ابو الحسن الرضا علیه السلام ببرم و از آن حضرت اجازه خواستم و بمن اجازه داد، و نزد او آمد و مسائلی پرسید، و سخن را کشاند تا گفت: چه فرمائی در باره کتب؟ فرمود: تورات و انجیل و زبور و قرآن و هر کتابی که نازل شده کلام الله هستند که آنها را برای

جهانیان فرستاده تا روشنی و رهبری راه حق باشند و اینها همه پدید شده‌اند، و جز خدایند، ابو قره گفت: آیا فانی شوند؟ ابو الحسن فرمود: مسلمانان اتفاق دارند که هر چه جز خدا است فنا پذیر است، و هر چه جز خدا است کار خدا است و تورات و انجیل و زبور و قرآن هم کار خدایند، نشنیدی مردم میگویند: پروردگار قرآن و اینکه قرآن روز قیامت میگوید: پروردگارا این فلانی - و او شناساتر است بوی - البته روزش تشنه بسر کرده و شبش را بیخواب مانده و (عبادت کرده) شفاعت مرا در باره او بپذیر، و همچنین تورات و انجیل و زبور همه پدید شده و پرورده شده‌اند، پدید آورده آنها را آنکه ماندی ندارد برای رهنمائی مردمی که خردمندند، و هر که پندارد اینها همیشه بودند اظهار کرده که خدا نخست موجود قدیم نبوده و یکتا نیست و همیشه سخن با او بوده، و آغازی ندارد و معبود نباشد.

بیان - «لیس له بدء» یعنی کلام را علت ایجاد نباشد چون قدیم خود ساخته است و سازنده ندارد «و لیس بالله» یعنی با اینکه خدا نیست چگونه نیاز به صانع ندارد، یا اینکه لازم آید خدای صانع معبود بحق نباشد، چون شریک داشته از قدیم، یا لازم آیند که خدا خدای کلام نباشد چون همیشه با او بوده و بر آن سبقت نداشته است.

9- در مهج الدعوات بسند خود از امیر المؤمنین علیه السلام گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 29

این دعا بمن آموخت و فضیلت بسیاری برایش نقل کرده: «سپاس از آن خدا است که نیست شایسته پرستشی جز او حق است و روشن، مدبر است بی وزیر و با هیچ آفریده‌ای مشورت نکند، نخستی که دیگر گونی ندارد، پاینده پس از فناء آفریده‌ها. بزرگ پروردگار. نور آسمانها و زمین، و آفریننده آنها و آغازکننده‌شان، بیستون آفریدشان، و زمینها بالای آب برقرار شدند بوسیله کوههای خود، سپس بالا گرفت پروردگار، در آسمانهای بلند، بخشاینده‌ای که بر عرش استوار شد، از او است هر چه در آسمانها و در زمین است. و میان آنها و هر چه زیر خاک است - تا گوید - توئی خدا نیست شایسته پرستش جز تو، بودی آنکه که نه آسمانی ساخته بود، و نه زمینی کشیده و نه خورشیدی تابان، و نه شبی تیره، و نه روزی فروزان، و نه دریائی جوشان، و نه کوهی لنگرین و نه اختری روان. و نه ماهی نور بخش، و نه بادی وزان، و نه ابری باران ریز، و نه برقی درخشان، و نه جانی دم زن، و نه پرنده‌ای پران، و نه آتشی سوزنده، و نه آبی در جریان، بودی پیش از هر چیز، و آفریدی هر چیز و آغاز کردی آفرینش هر چیز را» تا آخر دعاء 10- از همان کتاب بچند سند که رسانده تا ابن عباس و عبد الله بن جعفر از امیر المؤمنین علیه السلام در دعاء یمان معروف: و توئی جبار قدوس که پیوسته از ازل بود و همیشه در نادیدنی‌ها تنهائی: در آنها جز تو نیست، و نباشد از برای آنها جز تو.

11- از همان - در دعائی که جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آموخته: اول و آخر بوده پیش از هر چیز، و بود کن هر چیز، و باشند پس از فناء هر چیز.

12- در توحید بسندش از سلیمان جعفری. گفت: امام رضا علیه السلام فرمود:

مشیت از صفات کار است و هر که پندارد خدا در ازل مرید و خواستاره بوده یگانه پرست نیست (ص 93).

بیان: لزوم شرک از این راه است که اگر اراده و خواست ازلی باشند مراد و خواسته شده هم ازلی میشوند و اثر بخشی در قدیم محال است و خدای دومی باشد چنانچه در پیش گذشت چند بار، یا اینکه آن دو چون عین ذات نیستند همیشه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 30

بودنشان با خدای سبحان دو خدای دیگر را لازم آورد بتقریبی که گذشت و مؤید معنی یکم است آنچه نیز در توحید آورده از عاصم بن حمید از امام ششم علیه السلام گوید: باو گفتم از ازل خدا مرید بوده؟ پس فرمود البته که مرید نباشد جز همراه بامراد: بلکه از ازل دانا و توانا بوده سپس اراده کرده<sup>4</sup>.

13- توحید (ص 232) بسندش از سلمان، گفته: جاثلیق از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید بمن بگو پروردگار در دنیا است یا در دیگر سرا؟ در پاسخ فرمود:

پروردگار ما ازلی است. پیش از دنیا بوده، او سرپرست دنیا و دانا بدیگر سرا است.

14- و بسندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: سپاس از خدا است که بوده است پیش از آنکه بودی باشد، بودن ستایش او را نشاید، سپس فرمود: بود آنگاه که هیچ نبود. و گوینده‌ای او را نمیستود، بود آنگاه که بود شدن نبود. توحید ص 28-15- نهج البلاغه (ج 1 ص 426) از نیروی جبار و ریزه‌کاریهای شگفت او است که از آب دریای جوشان در هم موج بر موج چیزی آفرید خشک و خوددار و از آن چند طبقه برآورد و بهفت آسمانش برگشود، پس از آنکه در هم بسته بودند، و بفرمانش خود نگهدار شدند و بر مرزی که او خواسته بودند برپا ماندند، میکشد آنها را سبزه فامی بس ژرفنای و دریائی مسخر و بر آب، بفرمانش زبون شده و هیبت او را پذیرفته و از ترس حضرت او برجا مانده، و سرشت سنگهای سخت و برآمدگیها و تپه‌ها را بر پشت آن و کوههایش را و آنها را در لنگرگاه در افکند و در جایگاه خود چسبانید، و سرهایشان تا فضا

(1) اراد تأثیر فاعل مختار است بر فعلی که انجام میدهد و خود فعلی است نفسانی که بدنبالش کار تحقق یابد کار فاعل مختار دو رویه دارد یکی در وجود فاعل و یکی در وجود فاعل و یکی در خارج: آنکه در وجود فاعل است اراده است و آنکه در خارج وجود فاعل است اراده است و از این رو تفکیک اراده از مراد خارجی آن فعل است و از این رو تفکیک اراده از مراد محال است و نمیشود اراده از صفات ذاتیه و عینیه خدا باشد.

<sup>4</sup> (۱) اراد تأثیر فاعل مختار است بر فعلی که انجام میدهد و خود فعلی است نفسانی که بدنبالش کار تحقق یابد کار فاعل مختار دو رویه دارد یکی در وجود فاعل و یکی در خارج: آنکه در وجود فاعل است اراده است و آنکه در خارج وجود فاعل است اراده است و از این رو تفکیک اراده از مراد محال است و نمیشود اراده از صفات ذاتیه و عینیه خدا باشد.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 31

بر آمد و بیخشان در آب نشست، و کوههایش را چون پستانی از دشتهای آن بالا آورد، و پایه‌های آنها را در گروه همه نواحیش فرو برد و در جایگاههای مقرر خود واداشت و قله‌های آن کوهها بسیار بلند کرد و تپه‌هایشان را دراز نمود، و آنها را ستون زمین ساخت و در آن چون میخها پابرجا کرد و از جنبش باز ایستاد تا ساکنان خود را نلرزاند و آنچه بر دوش دارد فرو نکشد و از جا بر نکند، منزله باد آن خدا که نگهش داشت پس از تموج آبهایش و خشکش کرد پس از تر بودن همه جایش، و آن را بستر آسایش خلق خود نمود و آن را بستروار برگشود بر روی دریائی ژرف و ایستاده و بیجریان و برجا مانده و بی‌سریان، بموج می‌آورد آن را بادهای سخت و طوفانی و میمکد آن را ابرهای بارنده، راستی که در این عبرتی است برای کسی که میترسد.

بیان: و گفته او علیه السلام «و برگشود آن را» اشاره است بقول خدا تعالی «آیا نبینند آنان که کافرند البته آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را گشودیم» و وجوه تفسیرش گذشت و این تشریح مؤید بعضی از آنها است که گفته‌اند آسمانها در هم بودند و خداوند آنها را بهفت آسمان برگشود از هم، و دلالت دارد بر حدوث آسمانها و بر اینکه نخست در حقیقت از هم جدا بودند و در ظاهر بهم پیوسته بودند و روی هم بودند و خدا آنها را از هم گشود و از هم دور کرد و هفت آسمان جدا گردیدند و میان آنها فضائی عیان شد برای فرشته‌ها، قیام آسمانها بر مرز مقرر کنایه است از بر قراری هر کدام در مکان خود باندازه و شکل و هیئت و طبیعت مشخص و خارج نشدن آنها از این حد.

«مثنعجر» بصیغه اسم فاعل: آب یا اشک جاری و با فتح جیم میانه دریا که در سطح دریا ماندنی ندارد فیروزآبادی چنین گفته و جزری در ذکر حدیث علی علیه السلام «یحملها الاخضر المثنعجر» گفته: آنجای دریا که از همه ژرف تر و پرآب تر است، و میم و نونش زائده‌اند و از این معنا است حدیث ابن عباس «دانش من بقرآن در برابر دانش علی علیه السلام مانند حوض کوچکی است در ژرف دریا». هر که میترسد» مقصود علما هستند چنانچه خدای سبحان فرموده.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 32

«جز این نیست که میترسند از خدا دانایان از بنده‌هایش» و بسا که تخصیص برای اینست که نترسیدن مایه بی‌مبالاتی بعبرت انگیزها و توجه نکردن بآنها است.

16- در علل الشرائع (ج 1 ص 198) بسندش از معاذ بن جبل که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستی خدا مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را هفت هزار سال پیش از جهان آفرید، گفتیم: یا رسول الله کجا بودید شما؟ فرمود جلو عرش، تسبیح خدا می‌کردیم و سپاس او و بقدرس و بزرگواری او را می‌ستودیم، گفتیم: بر چه نمونه؟

گفت: دور نماهای نور «تا آخر خبر».

17- در توحید (ص 15 و در عیون ص 150) بسند خود از امام رضا علیه السلام در خطبه‌ای طولانی فرموده: آغاز پرستش خدا شناخت او است، و بنیاد شناخت خدا یگانه دانستن او، و رشته یگانه‌شناسی خدا نفی صفت از او است، زیرا خردها گواهند که هر صفت و موصوفی آفریده‌اند، و هر آفریده گواه است آفریدگاری دارد که نه صفت است و نه موصوف، هر صفت و موصوفی گواهند که دو قرینند و قرین بودن گواه حدوث است و حدوث گواه نازلگی بودنست که ازلی از حدوث ممتنع است و بخودی خود وجود دارد تا گوید:

جدائی انداخت میان آنها به پیش بودن و پس بودن تا دانسته شود که او را نه پیش هست و نه پس - تا گوید بموقت ساختن آنها گزارش داد که وقتگذارشان را وقتی نیست - تا گوید - او پروردگاری داشت آنگاه که پرورش شده‌ای نبود، حقیقت الهیت را داشت گرچه پرستش کننده‌ای نبود، دارای دانش بود آنگاه که دانسته شده نبود، و معنی آفریدگاری داشت آنگاه که آفریده‌ای نبود، و حقیقت شنوایی بود و شنوده‌شدنی نبود، نه این باشد که از آنگاه که آفرید معنی آفریدگاری را بایست شد، و نه اینکه به پدید کردن آفریده‌ها معنی پدید آرنده یافت، چگونه چنین باشد، با اینکه «از آنگاه» او را نهان نسازد، و از «این گاه» او را نزدیک نکند. و «شاید» پرده او نشود، و «از کی؟» وقتی بدو نیاورد، زمان او را در برنگیرد، و معیت ویرا همراهی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 33

نیاورد - تا گوید - هر آنچه در آفریده است در آفریدگارش یافت نشود، و هر چه در او شاید در صانعش نیاید، حرکت و سکون در او روا نیست، و چگونه در او روا بود آنچه که خود برآورده، یا بدو باز گردد آنچه خودش آفریده و پدید کرده، در این صورت ذاتش گوناگون گردد، و کنهش تیکه تیکه شود، و حقیقتش از ازل ممتنع باشد. گفته محال و نشدنی حجت نشود و پرسش از آن پاسخ ندارد، و مقصود از آن بزرگداشت خدا نیست، جدا بودنش از آفریده‌ها در ازل ستم نیست؛ جز اینکه ازلی دوتا نتواند بود و آنچه آغازی ندارد آغازی نپذیرد «تا آخر خطبه».

در احتجاج (ص 217) بی ذکر سند مانند آن را آورده و در مجالس ابن الشیخ هم بسند خود از امام رضا علیه السلام مانند آن را آورده و در مجالس شیخ مفید هم از حسن بن حمزه مانند آن را آورده.

بیان: در کتاب توحید شرح این خطبه گذشته، و البته دلالت دارد که حدوث یعنی معلول بودن با ازلیت منافات دارد، و تاویل ازلی به واجب الوجود با آنچه پس از او باشد بحدوث ذاتی سخن را بی فائده میسازد، و دلالت جمله‌های دیگر روشن است چنانچه در پیش شرح کردیم، و ظاهر بیشتر جمله‌ها نفی زمانی بودن خدای سبحانست و همچنان گفته او علیه السلام «جز اینکه ازلی دوتا نتواند بود» دلالت دارد بر امتناع تعدد قدمات و همچنین جمله دنبال آن.

18- در توحید (ص 28) بسندش از امام ششم از پدران شیخ علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در برخی خطبه‌های خود «سپاس از آن خدا است که در ازل یگانه بوده - تا گوید - آغاز کرد آنچه بی سابقه آفرید، و پدید

آورد آنچه آفرید بی نقشه و نمونه پیشین برای هیچ یک از آنچه آفرید، پروردگار ما قدیم است، و بلطف پرورش و بدانش آگاهش برگشود دفتر هستی را، و بنیروی محکمش آفرید آنچه را آفرید «تا آخر خبر».

19- از همان: بسندش از جعفر بن محمد علیه السلام که همیشه میفرمود: سپاس از آن خدا است که بود پیش از آنکه بودنی باشد و بود شدن در وصف او نیاید، بلکه خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 34

از نخست بوده، و بودکننده او را بود نکرده، والا است ستایش او، بلکه بود کرده همه چیز را پیش از بودنش و بوجود آمده چنانچه او بودنش کرده، دانسته آنچه را بوده و آنچه را خواهد بود، بوده است آنکه که چیزی نبوده و سخنی از آن نیامده، پس او بوده است آنکه که بود شدن نبوده.

20- و همان بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: در باره ربوبیت عظمی و الهیت کبری «بود نسازد چیزی را از هیچ مگر خدا، و نگرداند چیزی را از گوهر خود بگوهر دیگر جز خدا و نگرداند چیزی را از هستی به نیستی جز خدا».

21- و در همان بسند خود از امام رضا علیه السلام از پدراننش آورده که امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه برای مردم خطبه خواند و گفت: سپاس از آن خدا است که نه خود از چیزی پدید شده و نه آنچه را پدید شده از چیزی آفریده، حدوث همه چیز را گواه ازلی بودن ساخته و آفرینش بی‌ماده آنها را گواه بر قدیم بودنش نموده «تا آخر خطبه».

22- و در همان بسند خود از منصور بن حازم که گفت: گفتم: بین آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت آیا نبودند در علم خدا تعالی؟ گفت: در پاسخ فرمود:

چرا، پیش از آنکه آسمانها و زمین را بیافریند.

23- در همان بسندش از منصور بن حازم، گوید: پرسیدم از امام ششم علیه السلام آیا امروز چیزی هست که در علم خدا عز و جل نبوده؟ فرمود: نه، بلکه در علمش بوده پیش از آنکه برآورد آسمانها و زمین را.

24- در همان: بسند خود از ابی الحسن الرضا علیه السلام، فرمود: راستی خدا دانا است بهمه چیز پیش از بودنشان - تا گفت - همیشه دانش خدای عز و جل پیش است بر همه چیز، قدیم است پیش از آنکه آنها را آفریند، مبارک باد پروردگار و برتر برتری بزرگی آفرید همه چیز را - و پیش از آنها همه را میدانست - چنانچه خدا خواست همچنین همیشه پروردگار ما بسیار دانا و شنوا و بینا است.

25- و بهمین سند از ابن مسکان، گفت: از امام ششم پرسیدم از خدا تعالی که

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 35

آیا میدانست مکان را پیش از آنکه مکان را بیافریند یا دانستن آن همراه آفریدن آن بود و پس از آنها؟ فرمود: برتر است خدا، بلکه همیشه دانا بود بمکان پیش از پدید آوردنش چونان که آن را دانست پس از آنکه پدیدش آورد، و چنین است دانش او بهمه چیز چون دانشش بمکان.

26- در همان: بسندش از حسین بن خالد، گفت: گفتم بامام رضا علیه السلام که مردم می گویند راستش خدا عز و جل پیوسته دانا بوده بدانش جدا از ذات خود، و توانا بوده بتوانائی، و زنده بوده بزندگی، و قدیم بوده بقدم، و شنوا بوده به شنودن، و بینا بوده به بینائی؟ فرمود: هر که چنین گوید و بدان معتقد باشد با خدا خدایانی دیگر برگرفته و از ولایت ما بدور است.

27- در توحید (ص 318) و در عیون (ج 1 ص 169) گوید: عمران صابی بامام رضا علیه السلام گفت: بمن گزارش بده از نخست موجود و از آنچه آفرید امام فرمود:

پرسیدی پس بفهم، اما خدای یکتا همیشه تنها بود و چیزی با او نبود، حدودی و نمودی نداشت او پیوسته چنین بود سپس آفریده آفرید بی نمونه و سابقه دارای نمودارها و حدود گوناگون نه بر چیزی آن را برپا داشت و نه بر مرزی واداشت و نه با چیزی برابرش نمود و نمونه گیری کرد و ساخت از پس آن آفرینش برگزیده و برنگزیده و گوناگونی و هماهنگی و رنگها و چشش و مزه ها نه برای نیازی که بدانها داشت و نه بالا رفتن پپایه ای که جز بدان نمیداشت و در آنچه آفرید برای خود بیش و کمی ندید، ای عمران این را میفهمی؟ گفت آری ای آقایم فرمود: بدان ای عمران اگر آنچه آفریده بود برای نیازی بود نیافریدی جز کسی را که از او یاری خواستی، و بایستی چند برابر آنچه آفرید بیافریند چون هر چه یار بیش صاحبشان را نیرو بیش و برفع نیاز ای عمران رسانیست زیرا هیچ پدید نکند جز آنکه نیازی دیگر پدید شود و از اینست که میگویم خلق را برای نیاز نیافریده ولی خلق را بیکدیگر نیازمند کرده و بر یک دیگر برتری داده و بدان که برترش ساخته نیازی نداشته و آن را که زبون کرده از او انتقام نکشیده و برای آتش نیافریده.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 36

عمران گفت: ای آقایم بمن گزارش نمیدهی از حدود آفریده هایش که چگونه است؟ و چه معنا دارند؟ و چند جورند؟ فرمود: پرسیدی بفهم، راستی حدود آفریده هایش بر شش نوع است.

1- لمس پذیر و وزن دار و چشمگیر 2- آنچه نه وزن دارد و نه مزه چشیدنی و آن روح است 3- چشمگیر و بی وزن لمس ناپذیر و غیر محسوس و بیرنگ 4- اندازه ها چون صور و درازی و پهنی 5- اعراض قاره محسوسه چون رنگ و روشنی 6- اعراض گذرا و ناپایدار چون کار و حرکتی که می سازد چیزها را و می کند آنها را و دیگر گون میکند آنها را از



حالی بحالی و میفزاید آنها را و میکاهد، اما کردارها و جنبشها راستش که از دست میروند و ناپایدارند زیرا وقتی نخواهند بیش از آنچه بدانها نیاز است و چون فراغت از چیزی حاصل شود حرکت ساخت آن برود و اثر حاصل بماند و این چون سخن گفتن است که خودش میرود و اثرش میماند.

عمران باو گفت: ای آقایم آیا بمن گزارش نمیدهی که چون آفریننده تنها بود و چیزی با او نبود بآفرینش خلق دیگرگونی نیافت؟ امام رضا علیه السلام فرمود: خدا عز و جل بآفرینش خلق دیگرگون نشد ولی خلق دچار دیگرگونی خویش است.

عمران گفت: ای آقایم، بمن نمیگوئی که خدا بحقیقت یگانه است یا وصف یگانگی دارد؟ فرمود: راستی خدا مبدئی است یگانه نخست هستی پیوسته یکتا بود و چیزی با او نبود تنها بود و دومی نداشت نه، معلوم بود نه مجهول نه محکم نه متشابه، نه در یاد و نه در فراموشی، نه دارای هیچ نامی و نه محدود بوقتی نه بر چیزی و نه بسوی چیزی، نه بچیزی پشت داده، و نه در چیزی جا گرفته، همه اینها نظر به پیش از آفرینش خلق است که چیزی با او نبوده و این واژه‌ها که برایش آوردم اوصاف محدثی است که او را نشاید و نباید ولی شرحی است برای فهم کسی که بفهمد.

و بدان که ابداع و مشیت و اراده سه نامند و یک معنا دارند و نخست پدیده آنها حروف است که خدا آنها را مایه هر چیزی ساخته و دلیل هر چه درک شود و شارح هر مشکلی که باشد و باین حروف هر چیزی ممتاز گردد از حق و باطل و فعل و مفعول و معنا

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 37

و جز معنا و سرچشمه همه امور باشند، حروف در مرحله ابداعشان معنائی جز خود ندارند، وجود مستقلی نباشند چون نمایش ابداع باشند و در این مرحله نور نخست کار خدا است که خود نور آسمانها و زمین است و حروف برآورده شده باین کارند آن حروفی که سخن و عبارت همه بر پایه آنها است و خدا عز و جل آنها را بخلقش آموخته و آنها 33 حرفند که 28 از آنها واژه‌های عربی را دلیل باشند و از این 28 حرف 22 حرف زبان سریانی و عبرانی را دلیلند و پنج دگر بتحریر در زبان عجم اقالیم دیگر در آمده و این پنج حرف از همان 28 حرف تحریف شده و همه حروف تلفظ 33 گردیده و آن پنج حرف جدا شده دلیلی دارند که ذکرشان بیش از آنچه گفتیم روا نباشد، سپس چون حروف آمار شدند و آماده شدند فعل از آنها ساخت چون گفته خدا عز و جل «کن- باش» فیکون- پس بود» و از «کن» ساخت و «آنچه بود شد» همان مصنوع بود و آفرینش نخست خدا عز و جل همان ابداع است که نه وزن دارد نه جنبش نه شنودن نه رنگ نه حس و خلق دوم: حروف است که نه وزن دارد و نه رنگ ولی شنودنی هستند و وصف شدنی و چشمگیر نیستند و خلق سوم انواع آفریده‌هایند که همه محسوس و لمس پذیر و چشیدنی و چشمگیرند و خدا تبارک و تعالی پیش از ابداع است

زیرا پیش از او عز و جل چیزی نبوده و به‌مراه او هم چیزی نبوده و ابداع پیش از حروف است و حروف بر جز خود دلالت ندارند.

مأمون گفت: چگونه بر جز خود دلالت ندارند؟ امام رضا علیه السلام فرمود: برای اینکه خدا عز و جل آنها را بی‌معنا ترکیب نکند هرگز و چون ترکیب کند از آنها حروفی چهار یا پنج یا شش یا بیشتر یا کمتر بی‌معنا نباشد و معنی تازه پدید آید که پیش زمان نبوده.

عمران گفت: چگونه ما آن را بفهمیم؟ امام رضا علیه السلام فرمود: راهش اینست که تو چون حروف را بشماری جز خود آنها را در دل نیاری و تنها بزبان آری و گوئی: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ تا بآخر بشماری و جز خودشان معنائی در نیابی و چون آنها را جمع کنی و چند تا را ترکیب نمائی. نامی یا وصفی برای هر معنا که خواهی بسازی و آن را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 38

دلیل بر آن معنا نمائی و بموصوف آن دعوت کنی آیا فهمیدی آن را؟ گفت آری، سپس گفت ای آقایم بمن نگوئی که خود ابداع خلق است یا نه؟ امام رضا علیه السلام فرمود: بلکه خلقی است ساکن که سکونش هم درک نشود و همانا برای آن خلق است که پدیده‌ایست و خدا است که پدیدش کرده پس خلق او شده و همان خدا عز و جل بود و خلقتش و سومی میانشان نبوده و سومی جز آنها نبوده و آنچه خدا عز و جل آفریده جز خلق او نباشد و بسا که خلق ساکن باشد و متحرک و گوناگون باشد و هم آهنگ و معلوم باشد و مبهم و هر چه حدی دارد پس خلق خدا عز و جل باشد.

و بدان که آنچه حواس تو دریابند معنائی باشد که حواس تو دریافته و هر نیروی حسی دلیل است بر آنچه خدا عز و جل بدو دریافت داده و در دل نیروی فهم همه آنها را نهاده، و بدان که یکتای برپا بی‌اندازه و حد، خلقی که آفریده اندازه و حد دارد و آنچه را آفریده دو بوده اندازه و اندازه شده و در هیچ کدامشان رنگ و وزن و ذوق نبوده و یکی را دریافت کن دیگری ساخته و هر کدام را دریافت کن خود نموده و یکتائی نیافریده که تنها خودش باشد نه دیگری برای آنکه خواسته دلیل وجود او باشند برای آنکه خدا تبارک و تعالی یگانه و یکتا است و دومی به‌مراهش نیست که او را نگهدارد یا کمک کند و یا در حقیقت با او ترکیب شود و آفریده‌ها هستند که همدگر را بفرمان و خواست خدا نگره‌می‌دارند، و همانا مردم در این بابت با هم اختلاف کردند تا گم و سرگردان شدند و خواستند از تاریکی بتاریکی رها شوند بوسیله اینکه خدا را متصف بوصف خود نمودند و از حق دوری فزودند و اگر خدا را عز و جل بصفات شایسته او وصف می‌کردند و مخلوقات را بصفات بایسته خودشان، از روی فهم و یقین سخن گفته بودند و اختلافی نداشتند و چون بسرگردانی در جستجو شدند بخطا دچار گردیدند، و خدا رهنماید هر که را خواهد براه راست «تا آخر خبر».

بیان «و لا فی شیء أقامة- در چیزی آن را برپا نداشت» یعنی در مایه قدیمی چنانچه فلاسفه پنداشته‌اند، و «مثله» یعنی بشیوه مخلوق نقشه‌ای از آن برایش نکشید «و الحاجة یا عمران لا یسعها» یعنی اگر نیازی منظور بود خلق جهان جلوگیری آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 39

نبود، زیرا هر آفریده برای نگهداری و پرورش و روزی و دفع بدش نیاز بچند برابر داشت و همچنین بدنبال آن «علی سته انواع» شاید:

1- لمس پذیر و وزن دار و چشمگیر باشد.

2- آنچه این اوصاف را ندارد چون روح. همانا از آن تعبیر به بی جنبش کرده و بهمین وصف او اکتفاء نموده، و در برخی نسخه‌ها است «آنچه بی‌رنگ است» و آن روح است و شاید که روشنتر باشد برای برابری.

3- آنچه چشمگیر است و لمس پذیر و محسوس و وزن دار و رنگین نیست چون هوا و آسمان و مقصود از چشمگیری آن اینست که آثارش دیدنی است، و بسا که دیده شود چیزی که در جوهر خود رنگ ندارد، (مانند آب) یا مقصود از آن جن و فرشته و مانند آنها است، و ظاهر آنست که «رنگ ندارد» را نسخه بردارها افزوده‌اند.

4- اندازه پذیری مانند اشکال و طول و عرض 5- عرضهای ثابت که بحواس دریافت شوند، چون رنگ و نور و از آن به اعراض تعبیر کرده.

6- عرضهای نا ثابت و زودگذر چون کردارها و حرکتها که خود بروند و اثرشان بماند، و ممکن است بوجهی دیگر تقسیم شود که آنها را بفکر اندیشمندان واگذاریم «هل یوحد بحقیقه» بقاء بی نقطه و با تشدید، یعنی کنه یگانگی او در خرد آید یا فهم یگانگی او بیک وجهی و وصفی میسر است، در بعضی نسخه‌ها «یوجد» که بجیم آمده یعنی شناخته می‌شود آن روشنتر است و امام علیه السلام جواب داده که خدای سبحان بوجهی شناخته شود که پدیده‌هایی باشند در ذهن ما و جدا از حقیقت اویند و مقام ازلیت او که بیشتر بیان کرده، و قدیم مخالف است با پدیدشده‌ها در حقیقت و هر چه جز او است حادث است و قوله «و لا معلوما و لا مجهولا» شرح غیر او است، یعنی نبود با او دیگری که آن دیگر نه معلوم بود و نه مجهول و مقصود از محکم چیز است که حقیقتش روشن باشد و مقصود از متشابه ضد آنست و محتمل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 40

است که اشاره باشد به نفی قول کسانی که قرآن را قدیم دانسته‌اند. زیرا محکم و متشابه بر آیات قرآن بکار می‌روند.

«و برای حروف در آفرینش خود معنائی نداشت» یعنی حروف مفرده را آفرید که جز خود معنا ندارند و وضع برای معنائی جز خود نشدند» و ممکن است مقصود از معنا که در حروف نیست صفت باشد<sup>۵</sup> باین معنی که نخست آفرید، دارای صفتی نبوده که بدان موصوف باشد زیرا بمحض ابتکار آفریده شده و در آنجا چیزی جز ابداع و حروف نبوده تا معنای حروف یا صفت آنها باشد، و مقصود از نور هستی است که مظهر هر چیز است چنانچه در پرتو روشنی موجودات در حس ظاهر میشوند ابداع همان ایجاد است و بایجاد هر چیزی موجود شود، ابداع تأثیر است و حروف اثر آنست و عبارت دیگر حروف محل تأثیرند، و از آن بمفعول و فعل تعبیر کرده و فعل و اثر همان وجود است.

«و اما آن پنج گوناگون برای دللهائی است» در بیشتر نسخه‌ها چنین است یعنی باسباب و علل چندی بوجود آمده‌اند مانند اختلاف لهجه و اختلاف زبان مردم که ذکر آن شایسته نیست، و در پاره‌ای نسخ «فبح» بدو حاء است از «بحه» که غلظت صوت است، و اظهر آنست که این حروف را ذکر کرده و بر روایان مشتبه شده‌اند و آنها را تصحیف کردند<sup>۶</sup> و آن پنج «گاف فارسی است» در بگو، و چ

(۱) بنظر میرسد مقصود از حروف همان ماده بسیط نخست است که اجزاء اتم باشند و جز خود نیستند و اثری ندارند و چون ترکیب شوند اتم گردند و در ترکیبات مولکول و سلول شوند و دارای وزن و اثر گردند و از اجتماع آنها موجودات دیگر پدیدار شوند و خواص و آثار که معانی آنهاست پدیدار شوند و این خود دلالت دارد که همه چیز جز خدا مادیست و از ماده است و مجرد مخصوص خداوند است و ذکر حروف هجاء بر سیل مثل ذکر شده

(۲) نسبت چنین تصحیف و تحریفی به روایان احادیث مخالف مقام شامخ آنهاست و ضبط نص احادیث که در ان رعایت دقت را داشتند با اینکه تصحیف در اینجا تطبیق نشود و باید حذف و یا اسقاط تعبیر شود (و از مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 41

در «چه میگوئی» و «ژ» در «ژاله» و «پ» در «پیاده و پیاله»، «ث» در تلفظ هندی که میان ت و ث می‌آید، سپس حروف را ترکیب کرد و از آنها همه چیز آفرید، و آن ترکیب را فعل آن نامید چنانچه فرمود «همانا فرمانش اینست که چون چیزی خواهد گوید، باش و میباید، و باش، ساختن و آفریدن همه چیز است، و آنچه بدان یافت شود همان ساخته شده است، صادر نخست همان ایجاد است که نه وزن دارد و نه حرکت، و نه شنیدنیست و نه رنگین و نه محسوس، و آفریده دوم حروف است که وزن و رنگ ندارند ولی شنودنی و وصف‌شدنی‌اند و دیدنی نیستند و آفریده سوم هر آنچه باین حروف

<sup>۵</sup> (۱) بنظر میرسد مقصود از حروف همان ماده بسیط نخست است که اجزاء اتم باشند و جز خود نیستند و اثری ندارند و چون ترکیب شوند اتم گردند و در ترکیبات مولکول و سلول شوند و دارای وزن و اثر گردند و از اجتماع آنها موجودات دیگر پدیدار شوند و خواص و آثار که معانی آنهاست پدیدار شوند و این خود دلالت دارد که همه چیز جز خدا مادیست و از ماده است و مجرد مخصوص خداوند است و ذکر حروف هجاء بر سیل مثل ذکر شده

<sup>۶</sup> (۲) نسبت چنین تصحیف و تحریفی به روایان احادیث مخالف مقام شامخ آنهاست و ضبط نص احادیث که در ان رعایت دقت را داشتند با اینکه تصحیف در اینجا تطبیق نشود و باید حذف و یا اسقاط تعبیر شود (و از مترجم)

یافت شده است از آسمانها و زمین که همه محسوسند و لمس پذیر و چشیدنی و دیدنی، پس خدا پیش از ابداع است که خلق نخست است زیرا چیزی پیش از آن نیست تا ابداع دیگر بر آن مقدم باشد و چیزی هم بهمراه او نیست همیشه، و ابداع بر حروف مقدم است چه از آن هست شدند و مقصود از اینکه حروف جز خود معنائی ندارند اینست که حروف برای ترکیب وضع شدند و معنائی ندارند که بر آن دلالت کنند جز پس از ترکیب.

گفته او علیه السلام «بلکه آفریده ساکن است» یعنی نسبتی است میان علت و معلول و در آنها ساکن است، یا چون عرضی است قائم بمحل که از آن جدا نتواند شد «درک نشود بسکون» یعنی امریست اضافی و اعتباری که عقل آن را انتزاع میکند، و در خارج وجود قابل اشاره ندارد و محسوس نیست گرچه مربوط بدان محسوس است.

و همانا گفتیم که آن آفریده است. برای اینکه این نسبت و تأثیر جز خدا است و باید پدیده‌ای باشد، و نمیشود گفت اصلا نیست زیرا چیزیست که نبوده و پدید شده و از نیستی بیرون شده و یک نحوه هستی یافته و هر پدیده آفریده‌ایست و نباید توهم شود که آن هم نیاز بتأثیر دیگری دارد و همچنان باید، رشته کشیده شود و تسلسل لازم آید، بلکه در حقیقت چیزی نیست جز خدا و آفریده‌ای که بوجود آورده، و ایجاد خود وجود معلول را در پی دارد، پس هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 42

چه را خدا آفریده بیرون از این نیست که خدا آن را آفریده و این خود معنی ابداع است نه چیز دیگر و این معنا محدود باشد و هر چه محدود است همان آفریده خدا باشد یا اینکه گفته شود: «و الله الذی احدثه» برای رفع این توهم است که موجود حادث بیواسطه نسبت بخدا ندارد و باید ادعای دیگر باشد تا او را بخدا منسوب سازد و همچنان تا بینهایت برسد و ارتباطات بینهایت تحقق یابد و آن محال است و موقوف آن هم محال است و امام علیه السلام از چند راه جواب آن را داده.

1- هر پدیده که دنبال پدیده دیگر باشد و در پایه آن، نمیتواند مستند به علت دیگری باشد.

2- در این میانه وجود سومی نیست که این دنباله بدو مستند گردد.

3- سخن در مطلق ابداع است نه در فرد خاصی از آن و تصور نمیشود جز خدا بر مطلق ابداع مقدم باشد و همه افرادش چنین باشند چون فرقی نیست.

4- برای رفع توهم اینکه چیزی مستند باو باشد و مخلوق او نباشد فرمود:

هر استنادی و ارتباطی همان آفرینش است و نمی شود آفریده او جز این باشد که آفریده او است.

5- شبهه تسلسل را از بیخ بر کند باینکه میان حقائق موجوده فرق است و مراتب اقتضائی آنها با هم تفاوت دارند و روا نیست در هر حال آنها را با هم سنجید و یک نواخت دانست تا باسانی باور شود که حکم موجودات ربطی مخالف با موجودات حقیقی و عینی است و ابداع موجودات عینی مستلزم ابداع موجود ربطی که خود ابداع است نیست و آن بدنبالش خود بخود موجود است چنانچه مشهور است که اراده نیاز باراده دیگری ندارد و تسلسل لازم نشود و ممکن است اشاره باشد بدفع تسلسل باعتبار فرقی که ذکر شد آنچه در روایت کافی است (اصول کافی ص 110) که امام ششم علیه السلام فرمود: خدا مشیت را خود بخود آفرید و سپس همه چیز را بمشیت آفرید.

6- برای تتمیم مقصود خود یک فرمول کلی بیان کرد که نشانه شناختن خلق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 43

خدا باشد و فرمود «هر چه وجودش محدود است پیش از آن وجود نداشته» و بایست آفریده خدا باشد چون ممکن است و نیاز به علت دارد.

«و آنچه آفرید دو بود» بسا اشاره بهمان خلق اول است که حروف باشند که در آفریدنشان دو چیز است حرف و حد آن و اندازه آن و حرف و عرض قائم بر آن رنگ و وزن و ذوق ندارند و حروف بحدود آنها شناخته می‌شود و دانسته می‌شود که چیزی است محدود و مقصود اینست که اگر محدود نباشد بحواس دریافت نشود و حرف و حدش هر دو خود بخود دریافت شوند نه باثر خود (زیرا اثری ندارند که معرف آنها شود) زیرا امور محسوسه بخود درک شوند نه باثر خود<sup>7</sup>.

«و نیافرید چیزی را یگانه جدا از حد و اندازه پایدار بخویش و بی‌ربط با دیگری» یعنی چیزی بی‌حد نیافریده که لا نهایت باشد زیرا خواسته حروف و اصوات بر خود دلالت کنند و خود را ثابت کنند و آنچه دلالت بر معنا دارد و رهبر مردم است بشناسائی جز محسوس نباشد و هر محسوسی محدود باشد و مقصود اینست که خواسته محدود باشد تا دلیل امکانش گردد و نیازش بآفریننده و خود بخود دلالت بر صانع کند نه بمدلول خود و محتمل است مراد از تقدیر همان ابداع باشد که هر پدیده همانا بابداع درک شود عیان گردد و در آفرینش دو پدیده باشد یکی آفریده شده و دیگری آفریدن مربوط بدان ولی در تطبیق عبارات بعدی بر این معنا دقت و عنایتی لازم است که بتامل ظاهر شود، تمام این خبر با شرحش در مجلد چهارم گذشته و قسمتی از آن که مناسب مقام است در اینجا ذکر شد.

28- در عیون (ج 1 ص 183) و در توحید (ص 323) در ضمن مناظره طولانی امام رضا با سلیمان مروزی آورده سلیمان گفت: راستی که او از ازل مرید بوده

<sup>7</sup> (۱) علت اینکه حروف باثر خود درک نشوند اینست که اثری ندارند تا معرف آنها باشد چنانچه گفتیم مقصود از حروف و مبدع نخست همان ذرات و اجزاء اتم است که الکترون و پرتون و غیره باشد اینها اثر و خاصیتی ندارند که معرف آنها باشد و چون ترکیب شوند و مولکول گردند عناصر بسیطه شوند و وزن بخود گیرند (شرح مترجم)

(1) علت اینکه حروف باثر خود درک نشوند اینست که اثری ندارند تا معرف آنها باشد چنانچه گفتیم مقصود از حروف و مبدع نخست همان ذرات و اجزاء اتم است که الکترون و پرتون و غیره باشد اینها اثر و خاصیتی ندارند که معرف آنها باشد و چون ترکیب شوند و مولکول گردند عناصر بسیطه شوند و وزن بخود گیرند (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 44

امام فرمود: ای سلیمان: اراده اش جز خودش بود؟ گفت: آری. فرمود: پس تو از ازل ثابت کردی با او دیگری، سلیمان گفت: نه ثابت نکردم فرمود: اراده پدیده است ای سلیمان زیرا هر چه ازلی نباشد پدیده است و اگر پدیده نباشد ازلی است و مناظره کشید تا آنجا که امام علیه السلام فرمود: بمن بگو اراده فعل است یا جز فعل؟

گفت: آن فعل است فرمود: پس پدیده است زیرا هر فعلی پدیده است گفت: فعل نیست فرمود: پس از ازل دیگری با او بوده سلیمان گفت: اراده ساخته شده فرمود: پس پدیده است و سخن کشید تا اینکه گوید: سلیمان گفت: مقصودم اینست که از ازل فعل خدا است فرمود علیه السلام: تو نمیدانی که ازلی مفعول نباشد و هم قدیم و هم حادث با هم نمیشود و او دیگر جوابی نداشت سپس سخن را برگردانید تا اینکه فرمود:

آنچه ازلی است مفعول نیست، سلیمان گفت اشیاء اراده نیستند و در ازل چیزی را اراده نکرده، فرمود: ای سلیمان دچار وسواس شدی پس کرده و آفریده آنچه را آفریدن و فعلش را اراده نکرده؟ این وصف کسی است که نداند چه کند، برتر است خدا از آن، سپس سخن را باز گردانید و فرمود: اراده پدیده است و گر نه بهمراه او دیگری باشد.

در احتجاج (ص 218) مانند آن را بی سند ذکر کرده.

در این خبر چند بار فرموده: قدیم جز خدا نباشد و معقول نیست تأثیر باراده و اختیار در چیزی که از ازل با خدا بوده است.<sup>8</sup> 29- در عیون (ج 1 ص 262) بسندش از امام رضا علیه السلام از پدرانش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نخست چیزی که خدا عز و جل آفرید ارواح ما بود که بستایش یگانگی و سپاس خود گویا نمود سپس فرشته‌ها را آفرید «تا آخر خبر»

(1) روایت دلالت دارد که اراده وصف فعل است و ذاتی نیست مانند اخبار بسیار دیگر و چون خدا چیزی آفرید که موصوف بمراد شد خدا هم موصوف بمرید شود از نظر فعل خود و اراده در ذات او پدید نشود چنانچه از ازل نبوده و اراده ذاتی او علم او است باصلح و آن عین ذات اوست و اراده ذاتی او علم او است باصلح و آن عین ذات اوست و ازلی است و زمان در آن راه ندارد (شرح مترجم)

<sup>8</sup> (۱) روایت دلالت دارد که اراده وصف فعل است و ذاتی نیست مانند اخبار بسیار دیگر و چون خدا چیزی آفرید که موصوف بمراد شد خدا هم موصوف بمرید شود از نظر فعل خود و اراده در ذات او پدید نشود چنانچه از ازل نبوده و اراده ذاتی او علم او است باصلح و آن عین ذات اوست و ازلی است و زمان در آن راه ندارد (شرح مترجم)

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 45

30- در روضه کافی (ص 145) بسند خود از عبد الله بن سنان گفت: شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: راستی خدا خیر را روز یکشنبه آفرید و نمیشد که شر را پیش از خیر آفریند و در روز یکشنبه و دوشنبه زمینها را آفرید و خوراک آنها را روز سهشنبه آفرید و آسمانها را روز چهارشنبه و پنجشنبه، قوتهاشان را روز جمعه و اینست فرموده خدا عز و جل «آفرید آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست در شش روز».

عیاشی هم از ابن سنان مانندش آورده با این تفاوت که: روز چهارشنبه آسمانها را آفرید و روز پنجشنبه و جمعه اقواتشان را. و اینست گفته خدا «و آفرید آسمان و زمین را در شش روز» و از این رو یهود روز شنبه دست از کار می کشند.

بیان - «و نمیشود آفریده باشد شر را پیش از خیر» شاید منظور اینست که خدا سبحان آفرینش همه جهان را روز یکشنبه آغاز کرد زیرا خدا که خیر محض است میباید پیش از خیر شر نیافریند و آغاز آفرینش خیر روز شنبه بوده و پیش از آن هیچ نیافریده و بدان که معنی این خبر با آنچه در آیات کریمه گذشت دو تنافی دارد.

1- ظاهر آیه این بود که آفرینش اقوات زمین و تقدیرش در دو روز بود و خبر دلالت دارد که خلق اقوات زمین در یک روز بود و خلق اقوات آسمان در یک روز.

2- آیه دلالت دارد که دو روز خلق اقوات بر دو روز خلق آسمانها مقدم بوده و خبر دلالت دارد که یک روزش از آن مؤخر بوده؛ و ممکن است یکم را پاسخ داد که مقصود از خلق اقوات سما خلق موجبات قوت مردم زمین است که از آسمان آید چون باران و برف و دفتراهای تقدیر ارزاق و فرشتههای گماشته بر آنها و مؤیدش آنست که اهل آسمان قوت و خوراک و پوشاکی ندارند، یک روز اسباب زمینی اقوات اهل زمین را مقدر کرده و یک روز اسباب آسمانی آن را و در آیه هر دو را نسبت بزمین داده و در خبر محل تقدیر آن را شرح کرده و جواب از دوم ممکن است طبق گفته بیضاوی داده شود که لفظ ثم برای ترتیب و تراخی در مدت نیامده بلکه منظور همان ترتیب ذکر است.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 46

و از پیشامدهای غریب اینست که چون شرح این خبر را نوشتیم دراز کشیدیم و گویا در خواب دیدم که در باره این آیه فکر میکردم و در آن حال بخاطرم رسید که مقصود از چهار روز تقدیر اقوات زمین همه چهار روز است نه تنه آنها و خلق آسمان هم در ضمن تقدیر ارزاق مردم زمین درج شده زیرا آنها هم خود یکی از اسباب آنست و مکان اسباب دیگر چون فرشتههای کارگر و الواح منقوشه و خورشید و ماه و ستارهها که تاثیر دارند در پرورش میوهها و گیاه و لفظ «ثم» در قول خدا تعالی «ثم استوی» برای ترتیب در گزارش و شرح این باشد که دو روز از این چهار روز صرف در آفرینش



آسمانها شده و دو دیگر در آفرینش اسباب دیگر و گر نبود که این معنا در این حال بخاطر آمده بود جرات نمیکردم آن را بیاورم گر چه کمتر از آن معانی نیست که مفسران آورده‌اند و بدان اشکال دفع می‌شود و اما روایت عیاشی دچار تصحیف و تحریف شده و بهیچ وجه درست نمیشود.

31- در تفسیر علی بن ابراهیم: «بگو ای محمد آیا شما کافرید بدان که زمین را در دو روز آفرید» یعنی در دو وقت: آغاز آفرینش و پایانش «و نهاد در آن لنگرها از فرازش و برکت نهاد در آن و مقدر ساخت قوتهایش را» یعنی نیست نشوند و بجا مانند «در چهار روز برابر برای پرسنده‌ها» یعنی در چهار وقت و آنها اوقاتی است که خدا در آنها خوراک جهان را برآورد از مردم و چهارپایان و پرنده‌ها و خزنده‌ها و آنچه از خلق در بیابان و دریا است و هم میوه‌ها و گیاه و درخت و آنچه زندگی همه جاندارانست و آن اوقات بهار و تابستان و پائیز و زمستانست؛ در زمستان خدا بادها و بارانها و نم و نا از آسمان میفرستد و درخت بار بر میدارد؛ و زمین و درخت سیراب میشوند و آن هنگام سرما است، سپس بهار می‌آید که وقت معتدل است، گرم و سرد و درخت میوه آورد و زمین گیاه و سبزه ناتوان بر آید و دنبالش تابستان گرم آید و میوه‌ها برسد و دانه‌ها که خوراک بنده‌ها و جانوانند سخت شوند؛ سپس پائیز آید و هوا را خوش و خنک سازد و اگر همه وقت بیک حال بود؛ گیاه از زمین نمیروئید؛ اگر همه بهار بود میوه نمی‌رسید و حبوب نمی‌رسیدند و اگر همه تابستان بود همه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 47

چیز زمین می سوخت و معاش و خوراکی برای جانداران نبود، و اگر همه پائیز بود و این اوقات پیش از آن نبود چیزی نبود که مردم جهان از آن بخورند، و خدا اقوات را در این اوقات نهاد در زمستان و بهار و تابستان و پائیز و جهان بدان پایدار شد و استوار گردید و بجا ماند و خدا این اوقات را «روزها امید برابر برای خواستاران» یعنی نیازمندان زیرا هر نیازمندی خواستار است و در جهان از خلق خدا بسیارند از جانداران که زبان خواهش ندارند و آنان خواستارند گر چه بزبان نیارند و گفته او «سپس استوار شد بر آسمان» یعنی آن را تدبیر کرد و آفرید و پرسیدند از أبو الحسن الرضا علیه السلام از آنچه خدا با آن سخن گفت و نه پری بود و نه آدمی فرمود:

سماوات و زمین بودند در گفته خدا «بیاید بدلخواه یا ناخواه گفتند آمدیم بدلخواه» «پس فرمانشان داد» یعنی آفریدشان «هفت آسمان در دو روز» یعنی در دو وقت که آغاز و انجام بودند و وحی کرد در هر آسمانی فرمانش را این وحی تقدیر و تدبیر بود.

بیان: این تأویل برای آیه نزدیکتر بفهم است از آنچه گذشت و شاید از بطون آیه باشد و منافی با ظاهرش هم نیست «لا تزول و تبقی» یعنی منظور تقدیر پیوسته است و ممکن است که آن تفسیر «بارک فیها» باشد گفته او «و ان لم یسألوا» یعنی خواستارند بزبان نیازمندی و بیچارگی از پروردگار سبحان که بگوش فیض بخشی و مهربانی خود می‌شنود و زبان حال رساتر است از زبان گفتار.

32- در توحید (ص 216) بسند خود از کلینی، حدیث را باین ابی العوجاء رسانده در گفتگوش با امام ششم علیه السلام که باز گشت بآن حضرت در روز دوم و سوم و گفت چه دلیلی است بر حدوث اجسام فرمود: من هیچ جسم خورد و یا بزرگتر نیابم جز آنکه با پیوست ماندش بر آن بزرگتر می شود و این خود مایه دگرگونی است از حالی بحالی و اگر قدیم بود نه خود را از دست میداد و نه دگرگون می شد زیرا آنچه دچار دگرگونیست رواست که نباشد پس از بودن و بود پس از نبود همان حدوث است و اگر ازلی باشد باید قدیم باشد و دو صفت ازلی و نابودی هرگز در چیزی فراهم نیابند، عبد الکریم گفت: فرض کن از جریان این دو حالت و دو زمان دانستی آنچه گفتی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 48

و دلیل آوردی بر حدوث آنها و اگر همه چیز خرد میماند از کجا دلیل بر حدوث آنها را می آوردی؟ عالم علیه السلام فرمود. سخن ما در این عالم ساخته شده موجود است و اگر آن را برداریم و عالم دیگر بجایش گذاریم، هیچ چیزی بهتر دلالت بر حدوثش ندارد از همین که ما آن را برداشتیم و دیگری بجایش گذاشتیم، ولی من از همان راهی که تو در نظر گرفتی جوابت می دهم و می گویم: گو همه چیز خورد بماند باز هم در خاطر تو آید که اگر چیزی ماندش بدان پیوندد بزرگتر می شود و همین روا بودن تغییر آن، دلیل آنست که قدیم نیست چنانچه خود دگرگونی آن را حادث می نماید، در پس این دیگر چیزی نداری که بگوئی ای عبد الکریم، پس سخنش قطع شد و زبون شد.

در کافی (ج 1 ص 76) و در احتجاج (ص 183) مانند آن را بی ذکر سند آورده، و در احتجاج گفته «و هرگز صفت حدوث و قدم در یک چیز فراهم نگردند».

بیان: این خبر طولانی با شرحش در کتاب توحید گذشته، و ابهامی دارد و محتمل است مقصود از آن حدوث و قدم ذاتی باشد یا زمانی و اگر اولی باشد منظور اثبات اینست که همه اجسام ممکنه الوجود و ساخته و نیازمند سازنده اند که آنها را بیافریند، و بر وجه دوم بر پایه آنست که در اخبار بسیار گذشت که قدیم جز واجب الوجود نتواند بود و مخلوق جز حادث زمانی نیست و این روشنتر است و صدوق علیه الرحمه هم همچنین فهمیده و آن را در باب حدوث عالم آورده و بدنبالش ادله مشهور متکلمان را بحدوث جهان نقل کرده و گفته شده: حاصل استدلال امام یا بر میگردد بدلیل متکلمین که گفتند دچار بودن به حوادث مستلزم حدوث است یا باینکه اگر جسم قدیم باشد این احوال دگرگون و نابود هم قدیمند یا همه حادثند و هر دو محال است زیرا فرض اول برای آن محال است که مقرر است نزد حکماء که: هر چه قدمش ثابت شد عدمش ممتنع است، و اما فرض دوم برای اینکه تسلسل لازم آید و تسلسل در امور دنبال هم محال است، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 49

معنی اول روشنتر است.

33- در کافی (ج 1 ص 147) بسند خود از مالک جهنی، گفت: پرسیدم از امام ششم از قول خدا عز و جل «آیا نداند انسان که او را آفریدیم و چیزی نبود»<sup>9</sup> گوید: فرمود: نه اندازه شده بود و نه هستی داشت. گفت: پرسیدمش از قول خدا عز و جل «آیا آمده است بر آدمی زمانی از روزگار که در آن چیزی نبود نامبردار (1-الانسان) فرمود: اندازه شده بود و نامبردار نبود بیان- دلالت ظاهر دارد بر حدوث نوع انسان.

35- تفسیر علی بن ابراهیم: مکه را ام القری نامیدند چون نخست بقعه زمین بود که خدا آفرید، بدلیل قول خدا (97- آل عمران) «راستی نخست خانه که ساخته شد برای مردم هم آنست که در مکه است و با برکت است» (تفسیر علی بن ابراهیم قمی ص 595).

36- در علل و در عیون (ج 1 ص 241) شامی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: چرا مکه را ام القری نامیدند؟ فرمود: برای اینکه زمین از زیر آن کشیده شد. و پرسیده شد از نخست بقعه‌ای که ایام طوفان از زمین گشاده شد، فرمود جای کعبه بود و یک دانه زبرجد سبز می نمود.

بیان: شاید مقصود از ایام طوفان روزگار موج برداری آب بوده و پریشانی آن پیش از آفرینش زمین نه ایام طوفان نوح.

37- در ارشاد القلوب: پرسش شد از امیر المؤمنین علیه السلام چرا مکه نامیده شد؟

فرمود: چون خدا زمین را از زیر آن کشید.

38- در مجالس صدوق و توحید (ص 180) و کنز کراچکی و احتجاج (ص 182) بسندشان «در مناظره امام صادق علیه السلام با ابن ابی العوجاء، فرمود: این است که خدا بدان بنده‌هایش را بپرستش خود خوانده- تا فرمود- خدا دو هزار سال

(1) آیه 63- مریم چنین است «آیا یاد آور نشود انسان که ما او را پیش از این آفریدیم و نبود چیزی، رجوع بآیه شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 50

پیش از کشش زمین آن را آفریده.

39- در علل (ج 2 ص 82) و عیون (ج 2 ص 90): در علل ابن سنان از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: علت نهادن خانه خدا در میان زمین اینست که همان جا است که زمین از زیر آن کشیده شده و هر بادی در جهان وزد راستش از زیر رکن شامی برجهد، آن نخست بقعه است که در زمین نهاده شده، زیرا در میانست و فریضه اهل مشرق و مغرب در باره آن یکسانست.

<sup>9</sup> (۱) آیه ۶۳- مریم چنین است «آیا یاد آور نشود انسان که ما او را پیش از این آفریدیم و نبود چیزی، رجوع بآیه شود

40- در علل (ج 2 ص 85) بسندش از ابی حمزه ثمالی، گفت: امام پنجم علیه السلام فرمود: راستی آفرینش خانه خدا پیش از زمین بوده و خدا پس از آن زمین را از زیرش کشید.

در کافی: بسند خود از ثمالی مانندش را آورده.

41- عیاشی از حلبی، از امام ششم علیه السلام فرمود: در سنگی از سنگهای خانه کعبه نوشته: راستی منم خدا صاحب مکه آفریدمش روزی که آفریدم آسمانها و زمین و روزی که آفریدم خورشید و ماه، و آن دو را بهفت فرشته بخوبی در میان نهادم.

42- در کافی (ج 1 ص 44) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: خدا تبارک و تعالی فرمود: ای محمد راستی که من تو و علی را نوری آفریدم - یعنی جانی بی تن - پیش از آنکه بیافرینم آسمانهایم را [و زمینم و عرشم را] و دریایم را «تا آخر خبر».

43- و بسند خود از محمد بن سنان گوید: نزد امام نهم بودم و اختلاف شیعه را بمیان کشیدم، فرمود: ای محمد راستی خدا تبارک و تعالی همیشه یگانه بوده در یکتائیش، سپس آفریده محمد و علی و فاطمه را صلوات الله علیهم اجمعین و هزار روزگار ماندند، سپس همه چیز را آفرید و آنها را گواه گرفت و فرمانبرداری ایشان را بر همه مجری داشت «تا آخر حدیث».

بیان: «همیشه یگانه بوده به یکتائیش» یعنی تنها بوده و چیزی با او نبوده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 51

یا آنکه بآ سببیت است و مقصود اینست که سبب یکتائیش از همه جهت یگانه بوده آنچه چنین است واجب بالذات است، و قدم بر او روا است بخلاف دیگری، زیرا قدم با تکرر منافات دارد و هم با امکانی که مستلزم آنست «آنها را گواه آفرینششان ساخت» یعنی در آفرینششان حاضر بودند و بچگونگی آن دانا - از این رو خدا در باره ابلیس و فرزندان ابلیس و پیروانش فرمود (52- الکهف) «من گواه نساختم آنها را بر آفرینش آسمانها و زمین و نه بر آفرینش خودشان» و بعدش فرمود: «آیا شما برگیرید او را و فرزندانش را جز از من دوستان» و آن اشاره است باینکه شایسته ولایت و پیروی آن کسی است که گواه آفریدن همه چیز بوده و دانا بحقایق آنها و کیفیات و صفات و نهاد و نادیدنی و فهمیدنی آنهاست.

44- در توحید (ص 32) بسند خود از جابر جعفی گفت: مردی از دانشمندان شام نزد امام پنجم علیه السلام آمد و گفت من آمدم مسأله ای از شما بپرسم که نیافتم کسی را که آن را برایم توضیح دهد، و از سه دسته مردم آن را پرسیدم و هر

دسته جواب دیگری دادند، امام علیه السلام فرمود: آن مسأله چیست؟ گفت از شما میپرسیم نخست آفریده خدا چیست؟ از بعضی که پرسیدم گفتند، توانائی است، و بعضی گفتند دانش است، و برخی دیگر گفتند: روح است امام پنجم فرمود: چیز درستی نگفتند من بتو میگویم که: خدا، علا ذکره؛ بود و جز او نبود، با عزت بود و عزت دیگری نبود و اینست فرموده او (181-الصفات) «منزهست پروردگارت پروردگار عزت از آنچه وصف کنند» آفریننده بود و آفریده‌ای نبود<sup>10</sup> و سرآغاز آنچه آفرید چیزی بود که همه چیزها از آن بود، و آن آبست، سائل گفت: [چیزی را] خدا از چیزی آفرید یا از ناچیز، فرمود: چیزی آفرید و چیزی پیش از آن نبود و اگر چیزی را از چیزی می‌آفرید هرگز دنباله آن نمیبرید، و خدا که همیشه بوده

(1) خالق و عزیز از نظر مبدأ توانائی مطلق را می‌رسانند که صفت عینی خدا تعالی است ولی از نظر اطلاق وصفی از صفات فعلیه‌اند و بآفرینش موجودات تحقق ذهنی پیدا می‌کنند (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 52

چیزی با او بوده، ولی خدا بود و چیزی با او نبود، پس آفرید چیزی را که همه چیز از آن بود شد، و آن آب است.

بیان- این گفته او که «برخی کسانی که از او پرسیدم گفتند توانائی است» بسا این پاسخگو پنداشته صفات خدا تعالی فزون بر ذات او است، و آفرید او است چنانچه عقیده جمعی از عامه است. و بروایت کلینی می‌آید که نخست آفریده «قدر است» و بسا که او گمان کرده تقدیر خدا تعالی جوهر است، یا مقصودش از قدرت لوحی است که خدا تقدیر امور را در آن ثبت کرده، و همچنان گفتن اینکه نخست آفریده‌ها علم است بر بنیاد قول به مخلوق بودن صفات است، در کافی بجای آن قلم آمده و آن موافق برخی اخبار است که می‌آید، و ما وجه جمع میان آنها و اخبار دیگر را ذکر خواهیم کرد.

گفته او علیه السلام «لا نه کان قبل عزه» بسا مراد اینست که خدا غالب و عزیز بود پیش از آنکه عزت و غلبه‌اش بر همه چیز نمایان شود بآفریدن آنها، از این رو فرمود «رب العزة» زیرا فعلیت عزت و نمایشش از آنست، و معنا اینست که دیگری عزت ندارد در برابر او، و مراد بعزت در آیه عزت مخلوقات است، و در کافی است که «کسی پیش از عزت او نبوده» و اینست معنی گفته او «یعنی کسی پیش از او نبوده که خدا باو عزیز باشد» و دلیلش را قول خدا «رب العزة» آورده زیرا آن دلالت دارد که خدای سبحان سبب هر عزت‌تست، و اگر عزتش بدیگری باشد آن دیگر رب العزة می‌شود و این خبر نص صریح است بر حدوث و هیچ تاویلی ندارد.

45- در احتجاج (ص 10) و تفسیر امام ابی محمد عسکری: از پدرانش علیهم السلام، فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر دهریان حجت آورد و فرمود: چه کشانده و خوانده شما را بگفتن اینکه اشیاء جهان را آغازی نیست، و آنها

<sup>10</sup> (1) خالق و عزیز از نظر مبدأ توانائی مطلق را می‌رسانند که صفت عینی خدا تعالی است ولی از نظر اطلاق وصفی از صفات فعلیه‌اند و بآفرینش موجودات تحقق ذهنی پیدا می‌کنند (شرح مترجم).

همیشه بودند و همیشه خواهند بود، گفتند چون ما قضاوت نکنیم مگر بدان چه مشاهده کنیم، و نیافتیم برای اشیاء جهان پدید شدن و قضاوت کردیم که همیشه بودند، و نیافتیم برایشان پایانی و فنائی و قضاوت کردیم که همیشه خواهند بود، رسول خدا (ص) فرمود: شما قدیم بودن آنها را مشاهده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 53

کردید یا ماندن جاویدشان را مشاهده کردید؟ اگر بگوئید که شما یافتید آن را، خود را وادار کردید که بگوئید همیشه بودید، بر این وضع و خردی که دارید بی پایان و همیشه چنین باشید، و اگر چنین گوئید منکر عیانید و همه جهانیانی که شما را مشاهده میکنند شما را دروغگو می‌شمارند.

گفتند: بلکه، نه قدیم بودن آنها را مشاهده کردیم و نه ماندن جاویدان آنها را، رسول خدا (ص) فرمود: پس چرا توجه کردید که قضاوت کنید به بقاء و ابدیت زیرا آن را مشاهده نکردید و حکم بحدوث و پایان پذیری آن سزاوارتر است به بی تمیزی مانند شماها، پس باید قضاوت کنید به حدوث و پایان پذیری و دنباله بریدن آن چون قدم و ابدیت آن را مشاهده نکردید، آیا شما ننگرید شب و روز را و اینکه یکی بدنال دیگریست؟ گفتند: چرا، فرمود آیا میدانید که همیشه بودند و همیشه باشند؟ گفتند: آری، فرمود روا است نزد شما که شب و روز با هم جمع شوند: گفتند نه فرمود: در این صورت یکی از دیگری بریده باشد و بناچار یکی پیش بوده و دومی پس از او آمده.

گفتند چنین باشد؛ فرمود شما قضاوت کردید که آنچه از شب و روز گذشته حادث است<sup>11</sup> با اینکه آنها را ندیدید، پس منکر قدر خدا نباشید! سپس فرمود:

آیا گوئید آنچه شب و روز پیش از شما بوده پایان پذیرند یا بی پایانند، و اگر بگوئید بی پایانند یک پایانی بشما رسیده که آغازش پایان ندارد، و اگر بگوئید پایانی پذیرند، باید باشد که هیچ کدام نبودند، گفتند آری، بآنها فرمود:

میگویند عالم قدیم است و حادث نیست و شما عارفید به معنی آنچه معترفید و بمعنی آنچه منکرید؟ گفتند: آری. رسول خدا (ص) فرمود: آنچه را که از اشیاء مشاهده کنیم بهم نیاز دارند، زیرا برخی را پایدگی نیست مگر بدان چه با او مربوط

(1) زیرا هر کدام از آنها پس از دیگر وجود پیدا کرده مسبوق بعدم است و حادث و آن دیگر هم که بدنال حادث آمده حادث است چون باز مسبوق بعدم است (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 54

<sup>11</sup> (۱) زیرا هر کدام از آنها پس از دیگر وجود پیدا کرده مسبوق بعدم است و حادث و آن دیگر هم که بدنال حادث آمده حادث است چون باز مسبوق بعدم شده است (شرح مترجم).

است چنانچه بینی ساختمان در اجزاء خود بهم نیاز دارند، و گر نه مرتب نباشند و استوار نگردند، و همچنین باشند سائر آنچه بنگریم، فرمود: اگر این جهان که هر جزء آن نیازمند است بجزء دیگر که آن را نیرو دهد و تمامیت بخشد قدیم است، شما بمن بگوئید: اگر حادث بود چگونه بود؟ و در آن صورت چه وصفی داشت؟

گوید: همه سرافکنده شدند و دانستند که برای حادث هیچ وصفی نیابند که بدانند شرح کنند جز آنکه موجود است در این جهانی که پنداشتند قدیم است پس خاموش شدند و دم نزدند، و گفتند ما بنگریم در کار خود (تا آخر خبر).

بیان: دهریها گفته‌اند جهان قدیم زمانی است و همیشه بوده، و گفتند همه چیز پیوسته هست، بلکه برخی پدیده‌های شبانه روزی را منکرند و گویند هر چه عیان می شود در درون جهان از ازل بوده تا قدیم بودن پدیده‌های شبانه روزی را هم تصحیح کند، و وجود آنچه را در حواس خمس (دیدن و شنیدن و بسیدن و بوئیدن و چشیدن) در نیاید منکرند و از این رو وجود خدای صانع را منکرند، چون حواس او را درک نکنند، و گویند وجود موجودات از طبایع دنبال هم باشند که پایان ندارند.

چون این را ثابت نمودیم بدان که ظاهر حدیث اثبات حدوث زمانی است، زیرا ظاهر لفظ «بدء» و آغاز بدء زمانی است، و مؤید آنست قولش «و آنها همیشه بوده‌اند و همیشه باشند» و قول او «آیا یافتید- تا قول او- آیا میگوئید آنچه از شب و روز پیش از شما بوده، برای ابطال گفته آنها است در انکار وجود آنچه بحواس درک نشود، و اثبات وجود ایمان به نادیده بحکم برهان، زیرا آنها حکم میکنند به قدم جهان و بتقدم شب و روز بر هم در زمانهای گذشته و بعدم اجتماع آنها با هم با اینکه هیچ کدام را ندیده‌اند، و بر آنها لازم شود که بنادیده معترف باشند و بدان چه در حس آنها ننگجد، و محتمل است تا گفته او: «آیا شما شب و روز را مشاهده نکنید» اثبات حدوث زمانی باشد از راه جدل، برای آنکه چون آنها حکم به قدم کنند بعلت اینکه حدوث را ندیده‌اند بر آنها لازم آید حکم بحدوث کنند چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 55

قدم را هم ندیده‌اند.

و بقیه کلام برای اثبات ایمان بغیب باشد یا برای اثبات حدوث بدلیل معروف متکلمین که جهان جدا از حوادث نیست و باید حادث باشد، یا اینکه خود حدوث شب و روز کافی است در احتیاج بصانع که آنها را پدید کند و قدم طبیعت سودی ندارد، و اینکه فرمود:

«آیا میگوئید آنچه شبانه روز پیش از شما بوده، تا آنجا که گوید «آیا گوئید» برای اثبات انقطاع شب و روز است در زمان گذشته، چون بینهایت محال است، و این خود دلیل انقطاع زمانست و لازمه آن انقطاع حرکات و حدوث اجسام است و اعراض قائمه بآنها، و از قول او «آیا گوئید» اثبات امکان جهانست که مستلزم وجود صانع تعالی است.

و بسا که در احتجاج خود درجه بندی کرده و در آغاز آنها را از حال انکار بحال شک آورده سپس دلیل آورده پس از آنجا که فرموده «آیا میگوئید» تا آخر کلام یک دلیل باشد و حاصلش اینکه یا زمان پایان پذیر است یا نه و بنا بر اول اشیاء نیاز بصانع دارند چون حادثند پس فرموده او «پس باشد و هیچ کدام نباشند» یعنی صانع باشد پیش از وجود هر کدام آنها سپس دومی را باطل کرده باینکه شما قدم آنها را گفته‌اید تا نیاز بصانع نباشد و خرد حکم میکند باینکه دلیل حاجت بصانع در حادث و قدیم یکی است، و بسا که تا آخر کلام دو دلیل باشد و ما در باره آن تفصیل سخن دادیم در مجلد چهارم و اینجا دو باره تفصیل ندهیم، و دلالت حدیث بر حدوث بهر وجه روشن است.

46- در تفسیر علی بن ابراهیم (ص 297) «و او است که آفریده آسمانها و زمین را در شش روز و عرش او بر آب بوده» و این در آغاز آفرینش است که پروردگار تبارک و تعالی هوا را آفرید سپس قلم را و فرمانش داد که روان شود و بنگارد، گفت پروردگارا چه بنگارم؟ فرمود: هر چه بود نیست، سپس تاریکی را از هوا برآورد، و روشنی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 56

را از هوا آفرید و آب را از هوا آفرید، و عرش را از هوا آفرید، و عقیق که باد شدید است از هوا آفرید و آتش را از هوا آفرید و همه خلق را از این شش آفرید که از هوا بودند، و باد تند را بر آب مسلط کرد و بر آن زد و موج و کف بسیاری برآورد و دودش در فضا برکشید، و چون وقتی را که خواست رسید، بکف فرمود خشک شو خشک شد و بموج فرمود خشک شو، خشک شد، و کف را زمین کرد و موجها را کوههای لنگر زمین، و چون آن دو را خشک ساخت، بروح و قدرت فرمود: عرشم را بر آسمان بسازید، و عرشش را بر آسمان ساختند، و بدود فرمود: خشک باش و خشک شد، و باو فرمود سوت بزن و سوت زد، پس باو و زمین هر دو آواز داد که:

که بیائید بدلخواه یا ناخواه: گفتند آمدیم بدلخواه.

و آنها را هفت آسمان ساخت در دو روز و زمین را هم مانند آنها ساخت، و چون شروع کرد در آفرینش روزی خلقش، آسمان و بهشت و فرشته‌ها را روز پنج شنبه آفرید، و زمین را یک شنبه، و جانوران بیابان و دریا را روز دوشنبه و آن دو روزیست که خدا عز و جل فرماید: «آیا شما کافر میشوید بدان که آفرید زمین را در دو روز» و درخت و گیاه زمین و جویهای آن و آنچه در آنهاست و جانوران گزنده را روز سه شنبه آفرید، و جان که پدر پریانست روز شنبه، و پرنده‌ها را روز چهار شنبه، و آدم را در شش ساعت روز جمعه، و در این شش روز خدا آسمانها و زمین و هر چه میان آنها است آفرید.

بیان «یوم السبت» در پاره‌ای نسخه‌ها نیست، و آن روشنتر است، و در صورتی که باشد گر چه خلاف مشهور است ممکن است که جمعه خلق آدم، در شش روز بحساب نیاید، چون پس از آفرینش جهان بوده یا اینکه آفرینش جان را از خلق جهان محسوب نکرده چون مقصود از جهان آنست که مشاهده شود و دیده گردد و ذکر فرشته‌ها هم بمناسبت است



برای شرافت آنان یا حساب شش روز را روی ترکیب آورده و آغاز آفرینش ظهر روز شنبه بوده و پایانش ظهر روز جمعه که بحساب نجومی شش روز می‌شود، و اینکه فرمود «در شش ساعت» مؤید آنست و بهر تقدیر این حدیث دچار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 57

غرابت است و گفتگوئی در این باره خواهد آمد.

47- در تفسیر علی بن ابراهیم (ص 427) بسندش از ابی بکر حضرمی، از امام ششم گوید: هشام بن عبد الملک که بهمراه او ابرش کلبی بود بحج رفت و هر دو بامام ششم در مسجد الحرام برخوردند، هشام بابرش گفت: این را میشناسی؟ گفت: نه گفت همین است که شیعه از فرونی علمش او را پیغمبری پندارند، ابرش گفت البته از او مسأله‌ای پرسم که پاسخش نتواند جز پیغمبر یا وصی پیغمبر، هشام بابرش گفت:

دوست دارم این کار را بکنی، و ابرش نزد امام ششم رفت باو گفت یا ابا عبد الله بمن گزارش بده از گفته خدا عز و جل «آیا ندانند آنان که کافرنده که آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را گشودیم» بسته بودنشان چه بود و گشودنشان چه بود؟ امام ششم فرمود: ای ابرش آن همچنانست که خدا خود را ستوده «بود عرش او بر آب» و آب بر هوا، و هوا را مرزی نبود، و آن روز جز آن دو نبود، و آب آن روز شیرین و گوارا بود، و چون خدا خواست زمین را آفریند باد را فرمود تا بر آب زد و موج برآورد و کف کرد و بهم پیوست و یکی شد و آن را در مکان خانه کعبه گرد آورد و کوهی از کف ساخت و زمین را از زیر آن کشید، و آن است که خدا فرمود: «راستی اول خانه که برای مردم نهاده شد همانست که در مکه است و با برکت است».

سپس خدا تعالی درنگ کرد تا میخواست، و چون خواست آسمان را بیافریند باد را فرمود تا بر دریا وزید و آنها را کف آلود کرد، و از آن میان آن موج و کف دودی برآورد فرازان بی‌آتش و از آن آسمان را آفرید و در آن بروج و اختران و منازل خورشید و ماه ساخت و آنها را بر چرخ روان کرد و آسمان سبز بود برنگ آب شیرین سبز و زمین هم سبز بود و برنگ آب، و هر دو بسته بودند و درهائی نداشتند و زمین بسته بود و درها که گیاه باشند نداشت و آسمان بر آن نمیباید تا گیاه روید و خدا آسمان را بباران گشود، و زمین را بگیاه و اینست معنی قول خدا عز و جل «آیا ندانند آنان که کافر شدند آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را گشودیم» ابرش گفت: بخدا هیچ کس هرگز چنین حدیثی بمن باز نگفته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 58

دو باره برایم بگو، و بر او باز گفت: و ابرش ملحد بود و سه بار گفت: من گواهم که تو زاده پیغمبری.

48- و از همان «راستی پروردگار شما آنست که آسمانها و زمین را در شش روز آفریده» فرمود در شش وقت «سپس بر عرش استوار شده» یعنی برآمده بر عرش - تفسیر علی بن ابراهیم (ص 219).

بیان: تاویل روزها بوقت یا برای اینست که هنوز شب و روزی نبوده و روز باندازه آن گرفته شده یا مقصود از روز یک بار است و آفریدن هر چیزی در اسرع وقت شده و مجازاً آن را روز خوانده چنانچه گفته شده.

49- در عیون (ج 1 ص 240) بسند خود از امام رضا علیه السلام از پدراناش فرمود:

علی علیه السلام در جامع کوفه بود که مردی شامی برابرش ایستاد و گفت بمن خبر ده از نخست چیزی که خدا آفریده، فرمود: روشنی آفریده، گفت پس آسمانها را از چه آفریده فرمود: از بخار آب، گفت: زمین را از چه آفریده؟ فرمود: از کف آب گفت: کوهها را از چه آفریده؟ فرمود: از موجها «تا آخر خبر».

بیان: ممکن است مقصود از نور نور پیغمبر و ائمه علیه السلام باشد چنانچه در بیشتر اخبار آمده.

50- در توحید (ص 125) بسند خود از ابی الحسن الرضا علیه السلام که فرمود:

بدان، خدا خیرت آموزاد، که خدا تبارک و تعالی قدیم است و قدم وصفی است که خردمند آن را دلیل داند که چیزی پیش از او و بهمراه او نبوده، و البته روشن است برای ما باعتراف عموم معجزه این وصف که چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی با او پاینده نیست، و باطل است گفته کسی که پنداشته پیش از او یا بهمراه او چیزی بوده، و این برای آنست که اگر چیزی از همیشه همراه او باشد نمی تواند که آفریننده او باشد، چون همیشه با او بوده و چگونه آفریننده چیز است که همیشه با او بوده؟ و اگر پیش از او چیزی باشد مبدأ نخست او است نه این، و نخست سزاوارتر است که آفریننده دومی باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 59

در کافی از علی بن محمد بی سند از امام ابی الحسن الرضا مانند آن را آورد (ج 1 ص 120) بیان: این خبر صریح است در حدوث جهان و ذکر علت در آن شده و شرحش در کتاب توحید گذشته.

51- در توحید (ص 236) و در عیون بسندش از ابی صلت هروی. گفت:

مأمون از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام تفسیر قول خدای عز و جل «و او است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرشش بر آب بود تا بیازماید که کدام شما خوشرفتارترید» پرسید و در پاسخ فرمود: راستی که خدا تبارک و تعالی عرش و آب و فرشتهها را پیش از آسمانها و زمین آفرید، و فرشتهها بخود و بعرض و آب دلیل بر وجود

خدا عز و جل آوردند، سپس عرش خود را بر آب نهاد تا بدان توانائیش بفرشته‌ها روشن شود و بدانند که خدا بر هر چیز توانا است، سپس عرش را به توان خود برافراشت، و بر آورد و بالای هفت آسمان نهاد.

سپس آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، و استوار بر عرش بود، می‌توانست همه را در یک چشم بهمزدن آفریند. ولی خدا عز و جل آنها را در شش روز آفرید تا بر فرشته‌ها روشن شود آنچه را خرده خرده می‌آفریند و از آن دلیل گیرند بر خدا تعالی ذکره پی در پی، و نیافرید عرش را برای آنکه نیازی بدو داشت زیرا خدا بی‌نیاز است از عرش و از همه آفریده‌ها، وصف نشود که بر عرش قرار دارد زیرا خدا جسم نیست و بسیار از صفت آفریده‌هایش برتر است.

و اما اینکه فرمود «تا بیازماید کدام خوشرفتارترید» خدا عز و جل خلقت را آفرید تا آنها را بفرمانبری و پرستش خود بیازماید اما نه برای تجربه و بازرسی زیرا او همیشه بهر چیز دانا است، مامون گفت: ای ابا الحسن عقده دلم را گشودی خدا بتو گشایش دهد.

52- در علل (ج 2 ص 295) بسندش از ابی اسحاق لیثی گفت: امام پنجم علیه السلام بمن فرمود: ای ابراهیم راستی خدا تبارک و تعالی همیشه دانا بوده:

همه چیز را از ناچیز آفریده، و هر که پندارد خدا چیزها را از چیزی آفریده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 60

البته کافر است، زیرا اگر این چیزی که اشیاء را از آن آفریده از قدیم بهمراه او بوده باید ازلی باشند، بلکه خدا همه چیز را از ناچیز آفریده، و از آنچه خدا آفریده زمین پاک است و چشمه‌های گوارا و زلال از آن روان کرده، و ولایت ما خاندان را بر آن عرضه داشته، و آن آب را هفت روز بر آن روان ساخته تا آن را سراسر فرا گرفته و سپس در آن فرو رفته و از برگزیده آن گل گلی برگرفته و سرشت ائمه علیهم السلام را ساخته سپس از ته‌نشین آن گل برگرفته و از آن شیعیان ما را آفریده «تا آخر خبر».

53- در علل (ج 2 ص 156) در خبر ابن سلام است، گفت بمن خبر ده از نخست روز که خدا عز و جل آفریده؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روز یکشنبه گفت: چرا یکشنبه نام گرفت؟ فرمود: چون یکی بود و مشخص بود گفت: دوشنبه، فرمود آن روز دوم دنیا بود گفت: پس سه شنبه؟ فرمود آن روز سوم دنیا بود گفت: پس چهارشنبه فرمود آن روز چهارم دنیا بود گفت پس پنجشنبه؟ فرمود روز پنجم دنیا بود، و آن روز آرامش است، ابلیس در آن لعن شده، و ادريس بالا رفته، گفت: پس جمعه؟ فرمود: روزیست که در آن جمع شوند، و آن روزیست مشهود، و روز شاهد است و مشهود، گفت: پس شنبه؟ فرمود روز ساکتی است، و آنست قول خدا عز و جل در قرآن «و البته که آفریدیم

آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست در شش روز» و از یک شنبه تا جمعه شش روز است و شنبه تعطیل شد (تا آخر خبر).

بیان: در قاموس گفته: سبت آسایش و بریدنست، در نهاییه گفته، گفته‌اند:

روز شنبه نامیده شده زیرا خدا جهان را در شش روز آفرید که پایانش جمعه بود، و از کار دست کشید در روز شنبه و روز هفتم سبت نامیده شد 54- در احتجاج (ص 184-188) از هشام بن حکم، گفت: زندیق از امام ششم پرسید و گفت: خدا اشیاء را از چه آفریده؟ فرمود: از ناچیز، گفت: چگونه از ناچیز چیزی برآید امام فرمود: از این بیرون نیست که اشیاء را از چیزی آفریده یا از ناچیز و اگر از چیزی آفریده باشد با او بوده است و آن چیز هم قدیم است و قدیم پدیده نباشد و نیست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 61

نشود و دیگرگون نگردد و نمی‌شود این چیز جز یک جوهر باشد و یک رنگ پس این رنگهای گوناگون و جوهرهای فراوان موجود در این جهان از کجا آمده‌اند بهر شکلی؟ و اگر آنچه اشیاء را از آن آفریده زنده بوده مرگ از کجا آمده؟ و اگر مرده بوده زندگی از کجا آمده؟ و نشود که آن چیز قدیم زنده و مرده هر دو باشد و هر دو ازلی باشند، زیرا از زنده‌ای که ازلی است مرده بر نیاید و نشاید که مرده ازلی باشد با اینکه مرده است زیرا مرده توانائی ندارد و بقائی ندارد.

گفت پس از کجا گویند همه چیز ازلی است؟ فرمود: این گفتار مردمی است که مدبر اشیاء را منکرند و رسولان خدا و گفتارشان را دروغ پندارند، و پیغمبران و آنچه پیغام آرند دروغ دانند و کتب آنها را افسانه‌های دیرین نامند، و برای خود بنظر خویش کیسی ساخته‌اند و خوشش داشته‌اند.

راستی همه چیز دلیل است که پدیده است و تازه از چرخش چرخ بدان چه در آنست که هفت چرخ است و از جنبش زمین و آنچه بر آنست و از دگرگونی زمانها و اختلاف وقتها و همه پدیده‌های نو جهان از فزونی و کاستی و مرگ و گرفتاری، و ناچاری هر کس باینکه اقرار کند صانعی و مدبری دارد، آیا نبینی شیرین ترش می‌شود، و خوشمزه تلخ می‌شود و نو کهنه می‌گردد، و همه چیز دچار دگرگونی و نابودیست؟

و حدیث را کشانده تا آنجا که گوید: زندیق گفت: و کسی هست که پنداشته، خدا همیشه بوده و بهمراهش سرشتی آزارگر هم بوده و خدا نتوانسته خود را از آن خلاص کند جز باینکه با آن آمیخته و در آن در آمده، پس از آن سرشت اشیاء را آفریده.

امام فرمود: سبحان الله، وه چه درمانده خدائست که او را توانا ستایند و نتواند خود را از سرشتی و گلی بیجان رها کند، اگر آن سرشت زنده و ازلی باشد پس دو خدای قدیمند که بهم آمیخته و جهان را از پیش خود تدبیر کرده‌اند و اگر هر

دو زنده بودند دیگر مرگ و نابودی از کجا آمده‌اند، و اگر سرشت مرده و بیجان بوده، برای مرده در برابر ازلی قدیم بقائی و مقاومتی نیست و از مرده زنده بر نیاید، این گفته دیصانیه است که بدترین زندیقانند، سپس در چند جای این خبر فرموده: اگر قدیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 62

و ازلی باشد، از حالی بحالی دگرگون نشود و روزگار موجود ازلی را دگرگون نکند، و نابودی برای او نیاید.

بیان: «قدیم حادث نشود» یعنی آنچه وجود ازلی دارد، پدیده و معلول نیست پس واجب الوجود است و خود ساخته و دیگرگونی و نابودی در آن راه ندارد، و بسا بیکی از حکما نسبت داده شده که گفته آفریننده نخست تنها صورتها را آفریده و هیولا پیوسته با آفریننده بوده، و حکمای دیگر، گفته‌اند اگر هیولا ازلی و قدیم باشد صورت پذیر نباشد، و از حالی بحالی دیگر نشود، و پذیرای فعل دیگری نگردد، زیرا ازلی بی‌تغییر است.

گفته او علیه السلام «پس از کجا این رنگهای گوناگون آمده‌اند» بسا این اعتراض بر اساس اینست که پنداشتند هر پدیده باید علتی داشته باشد که مانند او باشد در ذات و صفات (گویند معلول وجود دوم علت خود است) و امام بر عقیده خودش او را وادار کرده، یا مقصود اینست که احتیاج بماده سابقه برای وجود اشیاء اگر برای ناتوانی صانع باشد از پدید کردن چیزی که نیست، پس باید همه چیز با هر وصفی که دارد در ماده باشد تا او را از آن بر آرد و این محال است، چون مستلزم اینست که ماده حقائق متباینه و متضاده داشته باشد و صفات متضاده در او باشد و اگر گویند برخی را دارد پس حکم کردید باینکه برخی بی‌ماده پدید شدند و باید همه چنین باشند و چرا نباشند، و اگر گویند جوهر ماده بجواهر دیگر می‌گردد و اوصافش باوصاف دیگری لازم می‌آید ازلی نابود شود و این محال است، و لازم می‌آید چیزی از ناچیز برآید و همین مطلوب ما است.

و اما آنچه از زندگی و مرگ یاد کرده و برگشت آن بسخن ما است، و خلاصه‌اش اینست که: ماده کل که تصور شده یا بذات خود زنده است (ماده‌ای با نیرو) یا مرده است (ماده صامت) یا ماده اشیاء دو تا است یکی زنده و یکی مرده، این هم دو احتمال دارد اول آنکه هر چیزی، خود از زنده و مرده هر دو باشد و دوم اینکه زنده از زنده برگرفته شده و مرده از مرده، یکم را ابطال کرده که گفته اگر مرده بالذات از زنده برآید لازم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 63

آید که حیات ازلی از این جزء ماده برود و گذشت که این ممتنع است یا حقیقت دگرگون شود، زنده مرده گردد، این هم بحکم ضرورتی عقل ممتنع است، و اگر گفته شود زنده رفته و مرده پدید شده، فساد قول بقاء ازلی را دارد و بعلاوه معترف شده‌اند به مدعای ما که حدوث شیء از لا شیء است.

و بهمین دلیل وجه دوم و سوم هم باطل می‌شوند زیرا در جزء حی ماده همان دلیل جاریست اگر مرده از آن بادید شود که بدان اشارت کرده و فرمود «زیرا از زنده مرده بر نیاید» و اشاره بوجه چهارم کرده و فرموده «نمی‌شود چیز مرده قدیم باشد» و با این گفته: وجه دوم و سوم هم نیز باطل شوند، و تقریرش اینست که ازلی باید بذات خود واجد وجود باشد و بذات خود کامل و بی‌کاستی باشد، چون همه خردها گواهند نیاز و کاستی از دلائل امکانند که نیاز بمؤثر و موجد آرند و نمی‌شود ازلی مرده (ماده فاقد نیرو باشد)، بسا که کلمه زنده در این خبر حمل شود بموجود و کلمه مرده بموجود اعتباری و معدوم، و ظاهر اینست که بیشتر سخن بر اساس مقدماتی است پذیرفته شده و مقبول نزد طرف، و تمام این خبر با شرح اجمالی آن در مجلد چهارم گذشته.

55- در توحید (ص 40) بسند خود از موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: او است نخست موجودی که چیزی پیش از او نبوده، و آخر موجودی که چیزی پس از او نباشد، و او است قدیم و جز او پدید شده و آفریده، برتر است از اوصاف آفریده‌ها برتری شایانی.

56- در توحید (ص 29) بسند خود از امیر المؤمنین علیه السلام که در ضمن خطبه‌ای طولانی فرموده اشیاء را از مایه‌های ازلی نیافریده، و نه از موجودات نخستین که پدیده آمده بودند بلکه هر چیز را آفریده و محکم ساخته آفرینشش را، و پیکر بندی کرده هر پیکری را و خوب ساخته پیکر او را «الخبر».

57- و از همان (ص 38) بسندش از امام ششم علیه السلام که همیشه می‌فرمود: سپاس از آن خدا که بود آنکه که جز او نبود، و پدید آورد همه چیز را چنانی که پدید آورد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 64

و دانست آنچه را بود و آنچه را خواهد بود.

58- و از همان (ص 22) بسندش از امام پنجم علیه السلام که در دعائی نوشت.

ای آنکه بود بیش از هر چیز سپس آفرید هر چیز را «الخبر» 59- و از همان و در توحید (ص 61) بسندش از ابی الحسن سوم (امام دهم) علیه السلام فرمود: ای پسر دلف، راستی که جسم پدید است و خدا پدیدار آنست و جسم سازش «الخبر».

60- و از همان و در توحید (ص 80) بسندش از مفضل از امام ششم، در ضمن گفتاری که در آن وصف باری تعالی است: چنین است همیشه بود و همیشه هست تا جاوید جاویدان، و چنین بود آنکه که زمینی نبود و نه آسمانی «نه شبی و نه روزی نه خورشیدی و نه ماهی، نه اخترانی و نه ابری و نه بارانی و نه بادها، سپس خدا (تبارک و تعالی) دوست داشت

خلقی آفریند که بزرگواری او را بزرگ دارند، و کبریائیش با تکبیر بستایند، و والائی او را والا شناسد پس فرمود: باشید دو سایه: پس بودند، می‌گوییم: تمام خبر در باب جوامع توحید است.

61- و از همان (و در توحید ص 89) بسندش از جابر از امام پنجم فرمود:

راستی خدا تبارک و تعالی بود و چیزی جز او نبود «الخبر» 62- و از همان (و توحید ص 92) بسندش از محمد بن مسلم از امام پنجم علیه السلام، گوید: شنیدم که می‌فرمود: بود و جز او چیز دیگر نبود، و همیشه خدا دانا بوده بدان چه بود ساخته، و دانستن او پیش از بودن آن چون دانستن او بوده پس از آنکه او را بود کرده.

63- و از همان (توحید ص 13) بسندش از ابی هاشم جعفری، گوید: نزد امام نهم علیه السلام بودم، و مردی از او پرسید و گفت: بمن بگو پروردگار تبارک و تعالی که در کتابش قرآن نامها و وصفها دارد، نامها و اوصافش همان خود او هستند؟ امام علیه السلام فرمود: این سخن دو رو دارد، اگر می‌گوئی «اینها خود اویند با همه کثرت و چندانی» پس خدا برتر است از آن. و اگر می‌گوئی این نامها و اوصاف همیشه بودند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 65

باز هم دو احتمال دارد، اگر گوئی همیشه در علم او بودند و سزاوار آنها بوده است آری چنین است، و اگر می‌خواهی بگوئی تلفظ آنها بصورت و هجای الف باء و تقطیع حروفشان از ازل بوده، نه، بخدا پناه از اینکه بهمراه او جز او باشد، بلکه خدا بود و آفریده‌ای نبود، سپس آنها را آفرید تا وسیله میان او و خلق او باشند و مردم بدانها بدرگاه او زاری کنند و او را بپرستند، و آنها ذکر او باشند، و خدای سبحان بود و ذکری نبود، و آنچه یاد شود بذكر آن خدای قدیم است که همیشه بوده، اسماء و صفات آفریده‌اند و مقصود از آنها خدا است (الخبر) در احتجاج (ص 244) از جعفری مانندش آورده.

در کافی (ج 1 ص 116) از محمد بن ابی عبد الله که حدیث را تا ابی هاشم جعفری کشانده مانندش را آورده من‌گوییم: شرحش در کتاب توحید گذشت، و دلالتش بر مدعی صریح است.

64- در توحید (ص 115) و در کافی (ج 1 ص 90) روایت شده که از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیده شد: کجا بود پروردگار ما پیش از آنکه آسمانی و زمینی بیافریند؟ فرمود: کجا پرسش از جا است، خدا بود و جایی نبود.

65- در احتجاج (ص 249) از ابو الحسن علی بن محمد (امام نهم) علیه السلام از توحید پرسش شد که آیا همیشه خدا تنها بوده و چیزی با او نبوده، سپس همه چیز را بی‌نقشه آفریده و نیکوترین نامها را برای خود برگزید؟ یا اینکه اسماء و حروف از قدیم پیوسته با او بودند؟ نوشت: همیشه خدا بوده، سپس آنچه را خواست آفرید (الخبر).

66- در توحید (ص 216) بروایت کلینی که سند آن را کشانده. گفته ابو العوجاء از امام ششم علیه السلام پرسید و گفت: چه دلیلی هست بر حدوث اجسام؟ فرمود راستش من چیزی خرد یا بزرگ نیافتم جز اینکه چون ماندش را بر آن فرایند بزرگتر می‌شود، و این خود زوال و انتقال از حالت نخست است، و اگر قدیم بود زوال و انتقال نداشت، زیرا آنچه زوال و انتقال دارد روا است که باشد و نباشد، و بود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 66

پس از نبودش معنی حدوث است، و ازلی بودنش معنی قدم دارد، و صفت ازل و عدم در یک چیز فراهم نشوند.

67- و از همان (ص 159) بسندش از عبد الرحیم، گوید بدست عبد الملک بن اعین بامام ششم علیه السلام نوشتم: قربانت، مردم در باره قرآن اختلاف دارند، گروهی پندارند قرآن کلام خدا است و آفریده نیست، و دیگران گویند قرآن کلام خدا است و آفریده است، در پاسخ نوشت: قرآن کلام خدا است پدیده است و دروغ نیست و ازلی نیست که همراه خدا بوده باشد برتر است از اینکه همراه او چیزی باشد برتری بزرگی، خدا بوده است و چیزی جز او با او نبوده، چه معروف و چه نامعروف خدا عز و جل بود و متکلم و مرید و متحرک و فاعل نبود، و والا و با عزت است پروردگار ما، همه این صفتها از کار او پدید آمده‌اند (عز و جل ربنا) و قرآن کلام خدا است و غیر مخلوق است و در آنست گزارش کسانی که پیش از شما بودند و گزارش آنچه پس از شما باشد، از نزد خدا فرود آمده برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

صدوق رحمه الله - گفته غیر مخلوق است یعنی دروغ نیست و مقصود این نیست که حادث نیست زیرا فرموده: که حادث و غیر مخلوق و غیر ازلی با خدا تعالی ذکره، ما دریغ داریم که کلمه مخلوق بر قرآن اطلاق شود برای اینکه مخلوق در زبان عرب بمعنی دروغ آمده، و کلام مخلوق یعنی دروغ و ساختگی، خدا فرموده (17- العنکبوت) همانا می‌پرستید از جز خدا بتها را و دروغ میسازید.

من گویم: در این روش نوعی تقیه یا پرهیز کاری بوده چون مخالفان از اطلاق این لفظ بقرآن سخت جلوگیری داشتند.

68- در قصص راوندی بسندش از جابر از امام پنجم علیه السلام فرمود: چون خدا زمین‌ها را آفرید آنها را پیش از آسمانها آفرید، می‌گویم تتمه این حدیث در باب عوالم است.

69- در ثواب الاعمال (ص 242) بسندش از ابی خالد صیقل، از امام پنجم علیه السلام که فرمود: راستی خدا کار را واگذارد بیک فرشته از فرشته‌ها و هفت آسمان را آفرید و با

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 67



زمین و همه چیز را، و چون دید همه چیز در فرمان او است گفت: چه کسی مانند من است، و خدا عز و جل، درخشی از آتش فرستاد، گفت: درخشی از آتش چیست؟ فرمود باندازه انگشتی فرستاد و او را با هر چه آفریده بود در پیش گرفت و میان آنها نفوذ کرد تا باو رسید، چون خود بین شده و دچار عجب گردیده بود.

در محاسن (ص 123) از پدرش از ابن سنان مانند آن را آورده.

70- و از همان (232 محاسن) بسندش از جابر از امام پنجم فرمود: خدا تبارک و تعالی بود و چیزی جز او نبود نوری که تاری نداشت، راستی که بدروغی آلوده نبود.

و دانشی که نادانی در آن نبود و زندگی بی مرگ، و همچنین است تا همیشه.

71- در عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام پنجم علیه السلام فرمود: خدا تبارک و تعالی چنانست که خود را ستوده، عرشش بر آب بود و آب بر هوا، و هوا جریان نداشت، و جز آب آفریده نبود، و آن روز آب شیرین و خوشگوار بود، و چون خدا خواست زمین را آفریند «بچهار باد فرمانداد تا آب را بهم زدند و موج شد و یک کفی برآورد، و آن را در جای این خانه گرد آورد و خدایش فرموده تا خشک شد و کوهی از کف شد و زمین را از زیرش کشیده سپس فرمود: (96- آل عمران) راستی نخست خانه که برای مردم نهاده شد همانست که در بکه است و برکت دارد، و رهنمای جهانیانست.

72- از همان، از عیسی بن ابی حمزه، گفت: مردی بامام ششم علیه السلام گفت:

قربانت: مردم پندارند عمر دنیا هفت هزار سال است، فرمود: چنان نیست که می گویند، خدایش آفریده و پنجاه هزار سالش بیابانی تهی وا گذاشت و ده هزار سال ویران، سپس خدا را نمودی با دید شد، و در آن خلقی آفرید، نه پری و نه فرشته و نه آدمی تا ده هزار سال و چون موعدهشان رسید در آن تباهی کردند و خدا آنها را از بن بر کند و تا ده هزار سال آن را بیابانی تهی و ویران وانهاد، سپس پریان را در آن آفرید تا ده هزار سال و چون موعدهشان نزدیک شد در آن تباهی کردند و خون ریختند و اینست معنی گفتار فرشته‌ها «آیا در آن مینهی کسی که تباهی کند و خونها بریزد» چنانچه زاده‌های جان ریختند پس خدا آنها را نابود کرد و آدم را آفرید، و برایش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 68

ده هزار سال مقرر داشت و البته هفت هزار و دویست سال آن گذشته و شما در آخر الزمان هستید.

73- در تفسیر امام، گفت: امیر المؤمنین علیه السلام گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر قول خدای عز و جل (53- طه) «آنکه ساخت برایتان زمین را بستر» فرمود: چون خدا عز و جل آب را آفرید عرشش را بر آن نهاد پیش از آنکه آسمانها و زمین را آفریند و اینست گفته خدا عز و جل (8- هود) «او است که آفریده آسمانها و زمین را در شش

روز و عرشش بر آب بوده» یعنی عرشش بر آب بوده پیش از اینکه بیافریند آسمانها و زمین را پس فرستاد خدا بادها را بر آب و آب موج برآورد و دودی از آن برخاست و بر بالای کف برآمد و از آن دود هفت آسمان آفرید و از کفش هفت زمین، زمین را بر آب پهن کرد و آب را بر صفا نهاد و صفا را بر ماهی و ماهی را بر گاو و گاو را بر سنگی که لقمان برای پسرش یاد آورد و گفت: (16- لقمان) «پسر جانم راستی که آن اگر باندازه یک دانه خردل باشد و در سنگی باشد یا در آسمانها یا در زمین می‌آورد آن را خدا، و آن را بر ثری نهاد و زیر ثری را جز خدا نمی‌داند.

و چون خدا زمین را آفرید کفش داد آن را از زیر کعبه و پهن کرد آن را بر آب و بهمه چیز احاطه کرد، و زمین بر خود بالید، گفت: همه چیز را فرا گرفتم و کیست که بمن چیره گردد؟ و در هر کدام از گوشه‌های ماهی زنجیری بود از طلا که بعرض بسته بود، و خدا ماهی را فرمود: تا جنیید و زمین مانند کشتی طوفانی بر اهل خود چرخید و نتوانست خودداری کند، و ماهی بر خود بالید و گفت من بر زمین که همه چیز را فرا گرفته بود چیره شدم و کیست که بر من چیره شود، و خدا عز و جل کوهها را آفرید و لنگر آن شدند و زمین سنگین شد و ماهی نتوانست آن را بجنباند.

و کوهها بخود بالیدند و گفتند ما بر ماهی که بر زمین چیره شده بود چیره شدیم و کیست بر ما چیره شود؟ و خدا آهن را آفرید تا کوهها را بریده و دفاعی و امتناعی نتوانست، و آهن بخود بالید و گفت بر کوه که بر ماهی چیره شده بود چیره شدم، چه کسی بر من چیره تواند شد؟ خدا آتش را آفرید و آهن را نرم کرد و

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 69

اجزایش را از هم پاشید و دفاع و امتناع نتوانست، و آتش بخود بالید و گفت من بآهن که بر کوه چیره شده بود چیره شدم و چه کسی بر من چیره شود؟ خدا عز و جل آب را آفرید و آتش را خاموش کرد و دفاعی و امتناعی نتوانست و آب بخود بالید و گفت من بآتش که بر آهن چیره بود چیره شدم چه کسی بر من چیره شود؟ پس خدا عز و جل با درآ آفرید و آن را خشکانید و گفت من بر آبی که بر آتش چیره بود چیره شدم چه کسی بر من چیره شود، و خدا انسان را آفرید و او بساختمان بادها را از مجاری خودشان گردانید.

و آدمی هم بخود بالید و گفت من بر باد که بر آب چیره بود چیره شدم چه کسی بر من چیره شود؟ و خدا عز و جل ملک الموت را آفرید و آدمی را میرانید و ملک الموت بخود بالید و گفت من بر آدمی که بر باد چیره بود چیره شدم چه کسی بر من چیره شود؟ و خدا عز و جل فرمود: منم پر قهر و پر غلبه و پر بخشش، بر تو و بر هر چیزی چیره کردم و اینست گفته او (6- الحديد) بسوی او بر گردد هر کار.

74- در عیاشی از امام ششم علیه السلام فرمود: خدا آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، پس از سال شش روز کاسته شد.

بیان: شاید منظور اینست که مقتضای حال اینست که ماهها همه برابر باشند و همه سی روز باشند، و خدا شش روز از همه ماههای سال کم کرد و حرکت ماه را چنان ساخت که سال قمری 354 روز شد، و از این رو در عرف شرع و عرف عرب سال به 360 روز اطلاق شود با اینکه نه موافق حرکت خورشید است و نه حرکت ماه و خدا میداند.

75- در عیاشی از جابر از امام پنجم علیه السلام فرمود: راستی خدا جل ذکره و تقدست اسماؤه آفرید زمین را پیش از آسمان سپس بر عرش استوار شد برای تدبیر کارها.

و از همان - از محمد بن مسلم از امام پنجم فرمود: خدا تبارک و تعالی چنانست که خود را ستوده، و عرشش بر آب بوده و آب بر هوا، و هوا جریانی نداشت.

76- و از همان از محمد بن عمران عجل، گفت: گفتم بامام ششم علیه السلام: در جای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 70

خانه کعبه وقتی همه جا آب بوده که خدا فرمود: «و عرش او بر آب بود» چه چیزی بوده است؟ فرمود: یک دانه گوهر سفید و درخشان.

77- در مناقب (ج 4 ص 354) آورده که ضباع هندی پرسید: اصل آب چه بوده؟ امام علیه السلام فرمود: اصل آب از ترس خدا است.

بیان: یعنی ترس خدا سبب شده که آن گوهر آب شود و آب گردد چنانچه بزودی بیاید.

78- در تنبیه الخاطر ورام، از ابن عباس از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راستی خدا تعالی در آغاز آفرینش آفریده‌ها نوری آفرید، آن را از هیچ چیز برآفرید، سپس از آن تاریکی آفرید، می‌توانست تاریکی را از ناچیز آفریند چنان که نور را از ناچیز آفرید، سپس از تاریکی نوری آفرید، و از آن نور یک دانه یاقوت آفرید بکلفتی هفت آسمان و هفت زمین، سپس آن یاقوت را تشر زد و از هیبت او خود را باخت و آبی شد لرزان، و پیوسته میلرزد تا روز قیامت سپس عرش خود را از نورش آفرید، آن را بر آب نهاد، و عرش ده هزار زبان داشت که خدا را بهر زبانی با ده هزار لغت تسبیح می‌گفت که هیچ کدام مانند دیگری نبود، و عرش بر آب بود، بی‌پرده‌های مه (با پرده‌هایی از مه خ ل).

79- در تفسیر فرات: از عبید بن کثیر بسندی از حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پدرم را نزد عمر بن خطاب دیدم که کعب الاحبار نزد او بود و او مردی بود که تورات و کتب پیغمبران را خوانده بود، عمر باو گفت: ای کعب داناترین بنی اسرائیل پس از موسی بن عمران چه کسی بود؟ گفت: او یوشع بن نون بود که پس از موسی بن عمران

وصی او بود، و همچنین هر پیغمبری که پس از موسی بن عمران در گذشت یک وصی داشت که پس از او کارگذار امتش بود، پس عمر باو گفت:

پس وصی پیغمبر ما و دانای آنان که بود: ابو بکر بود؟ گوید علی علیه السلام خاموش بود سخن نمی گفت.

کعب گفت: آرام باش که خموشی در اینجا بهتر است، ابو بکر مردی بهره‌ور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 71

از صلاح بود و مسلمانها برای صلاح او او را پیش داشتند و وصی نبود، زیرا [موسی بن عمران] چون در گذشت وصیت کرد بیوشع بن نون و گروهی از بنی اسرائیل او را پذیرفتند و گروهی هم فضل او را منکر شدند، و این همانست که خدا تعالی در قرآن یاد کرده (14 الصف) «پس باور کردند او را گروهی از بنی اسرائیل و کافر شدند گروهی و کمک دادیم بدان گروهی که باور شدند در برابر دشمنشان و گردیدند پیروز» و چنین بودند پیغمبران گذشته و امتهای پیشین هیچ پیغمبری نبود جز اینکه یک وصی داشت و قومش بر او حسد بردند، و فضل او را منکر شدند، عمر گفت: وای بر تو ای کعب پس بنظر تو وصی پیغمبر ما کیست؟

کعب گفت: او در همه کتب پیغمبران معروف است و در همه کتبی که از آسمان فرود شده‌اند، او علی است برادر پیغمبر عربی، یار او است در کار و پشتیبان او بود در برابر دشمنانش [و] همسری مبارک دارد [و] از او دو پسر دارد که امتش پس از او هر دو را می‌کشند و با وصیش حسد برند چنانچه امتهای گذشته باوصیاء پیغمبران خود حسد بردند، و او را از حقد دور کنند و پس از او فرزندان او را بکشند، چون حسد امتان گذشته، گوید: عمر دم درکشید و گفت، ای کعب اگر در بیان کتاب منزل خدا راست گفתי البته بسیار دروغ هم گفתי کعب گفت: من هرگز در باره کتاب خدا دروغ نگفتم، ولی از من چیزی پرسیدی که ناچار بودم شرح آن را برایت بدهم راستش من میدانم که داناترین این امت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است پس از پیغمبرشان زیرا من چیزی از او نپرسیدم جز اینکه یافتم در بر او هر آنچه را تورات و همه کتب پیغمبران آن را تصدیق دارند.

عمر باو گفت: ای یهودی زاده خاموش باش، بخدا تو بر آوردهای دروغین بسیار داری، کعب گفت: بخدا نمیدانم که در هیچ چیز از کتاب خدا دروغ گفته باشم پس از آنکه مکلف شدم، و اگر خواهی من یک مسأله علمی از تورات پیشنهاد می‌کنم اگر تو بهتر دانستی تو از او داناتری، و اگر او فهمید از تو داناتر است، عمر گفت:

بیاور برخی از آنچه ناستوده داری، کعب گفت: بمن بگو از قول خدا «و عرش او بر آب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 72

بود» پس کجا بوده زمین؟ و کجا بوده آسمان؟ و کجا بوده همه آفریدگان؟ عمر گفت:

کدام ما غیب می‌داند جز آنچه مردی از ما از پیغمبر ما شنیده باشد؟ گفت ولی بگمانم اگر از ابو الحسن پرسش شود از این مسأله آن را شرح می‌دهد بدان چه ما آن را در تورات خواندیم، عمر باو گفت: باو بچسب وقتی بمجلس در آمد.

گوید: چون علی علیه السلام بر عمر و یارانش وارد شد، خواستند امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از پا درآید، کعب گفت: ای ابو الحسن بمن بگو: از قول خدا تعالی در کتابش «و بود عرش او بر آب تا بیاماید که کدام شما خوشرفتار ترید» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آری، عرش او بر آب بود آنکه که نه زمین کشیده شده بود، و نه آسمان ساخته شده، نه آوازی شنیده می‌شد، نه چشمه‌ای می‌جوشید، و نه فرشته مقربی بود، نه پیغمبر مرسل، و نه اختری روانه بود، و نه ماهی در گردش، و نه خورشیدی در تابش، عرش او بر آب بود، و برای هیچ آفریده‌ای در هراس نبود، خود را چنانچه می‌خواست بزرگ می‌داشت و تقدیس می‌نمود، سپس با دیدش آمد که بیافریند آفریده‌ها را، موج دریاها را برانگیخت، و از آنها چون بزرگترین آفریده خدا برخاست، و آسمانی بسته از آن ساخت، و سپس زمین را از زیر جای کعبه برکشید و پهن کرد، و آن میان زمین است<sup>۱۲</sup> و با دریاها پیوست، سپس آن را که یک نواخت بود در ساختمان هفت طبقه‌اش نمود.

سپس به آسمان توجه کرد که دودی بود و بخاری برخاسته از آن دریاها، و آن را با کلمه‌ای که جز خودش نمی‌داند هفت طبقه ساخت، و در هر آسمانی فرشته‌ها بر نشاند که بر کنار از گناه آنان را آفرید از نوری برگرفته از دریاها خوشگوار، که دریای رحمت است، و خوراکشان را تسبیح ساخت و تهلیل و تقدیس و چون کارش گذشت

(۱) مکه در میان تقریبی معموره زمین واقع شده، چون در عرض 21 درجه استوائی و حدود 80 درجه از جزائر خالداتست و با در نظر گرفتن مناطق معموره جنوبی خط استوا می‌توان آن را میانه تقریبی کره زمین دانست و نسبت بر وی دیگر کره هم که آمریکا باشد همین نسبت را می‌توان منظور داشت (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 73

و آفرینش، استوار شد بر ملک خود، و ستوده شد چنان که در خور او بود سپس ملک خود را اندازه و نقشه بست، و در هر آسمانی اختران فروزانی آویخت مانند قندیلها که در مساجد آویزند، نشمارد آنها را جز خودش تبارک و تعالی، یک اختر آسمانی چون بزرگترین شهریست در زمین<sup>۱۳</sup> سپس خورشید و ماه را آفرید و هر دو را تابنده ساخت، و اگر خدا

<sup>12</sup> (۱) مکه در میان تقریبی معموره زمین واقع شده، چون در عرض ۲۱ درجه استوائی و حدود ۸۰ درجه از جزائر خالداتست و با در نظر گرفتن مناطق معموره جنوبی خط استوا می‌توان آن را میانه تقریبی کره زمین دانست و نسبت بر وی دیگر کره هم که آمریکا باشد همین نسبت را می‌توان منظور داشت (شرح مترجم).

<sup>13</sup> (۱) تقریبی است برای بیان عظمت ستاره‌ها و شاید در آن زمان بیان بیش از آن باور نشدنی بوده. (شرح مترجم)

تعالی آن دو را وانهاده بود چنانچه نخست بار آفرینش خود بودند شناخته نمیشد شب از روز، و ماه و سال و زمستان و تابستان و بهار و پاییز از هم شناخته نمی‌شدند و دینداران وقت وظائف دینی خود را نمی‌دانستند، و کارگر نمی‌دانست کی بدنبال زندگانی خود رود و کی آسایش کند، و خدا از مهری که به بندهای خود داشت، برای آنها پیش بینی کرد، و جبرئیل را فرستاد تا پیرش یکی از دو خورشید را مسح کرد، و پرتو آن را برد و روشنی آن را بجا نهاد، و اینست فرموده خدا (12-أسری) و ساختیم شب و روز را دو نشانه و نشانه شب را سردیم و نشانه روز را بیناکننده ساختیم تا از فضل پروردگارتان بکوشید و شماره سالها و حساب را بدانید و هر چیز را خوب تفصیل دادیم، و آنها را نهادیم تا در فلک روان باشند و فلک میان آسمان و زمین فرازگیرنده در آسمان، فرازگیریش تا سه فرسخ است در فرو گرفتن خورشید و ماه روانست و هر کدام در شتابند و سیصد فرشته آنها را می‌کشاند، در دست هر فرشته حلقه‌ایست که آنها را در فرود این دریا روانه دارند هر کدام جنجالی در تهلیل و تسبیح و تقدیس دارند، اگر یکی‌شان از فرود آن دریا درآید هر چه بر روی زمین است می‌سوزد، تا برسد بکوه‌ها و سنگها و هر چه خدا آفریده، و چون خدا آسمانها و زمین و شب و روز و اختران و فلک را آفرید و زمین‌ها را بر پشت ماهی نهاد بر او سنگینی کرد و لرزید و بوسیله کوهها آن را آرام کرد، و چون آفرینش آنچه در آسمانها بود کامل شد و زمین در آن روز تهی بود و در آن کسی نبود، خدا بفرشته‌ها فرمود: (20-البقره) من در زمین یک جانشین

(1) تقریبی است برای بیان عظمت ستاره‌ها و شاید در آن زمان بیان بیش از آن باور نشدنی بوده. (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 74

گذارنده‌ام، گفتند آیا در آن بجا نهی کسی که تباهی در آن کند و خونها را بریزد با اینکه ما تسبیح گوئیم بسیار و تقدیس نمائیمت، فرمود: من می‌دانم آنچه شما ندانید» پس خدا جبرئیل را فرستاد و از روی زمین مشتی برگرفت و آن را با آب شیرین و تلخ خمیر کرد. و طبائع را در آن در آمیخت پیش از آنکه جان در آن دمد و او را از روی گندم گون زمین آفرید و برای همین آدمش نامید، زیرا چون با آتش خمیر کرد گل آلود شد و آن را چون کوهی بزرگ بدامنه کوه افکند، ابلیس در آن روز خازن بر آسمان پنجم بود، از سوراخ بینی آدم درون میشد و از دبر او در می‌آمد، سپس دست بر شکمش می‌زد و می‌گفت: برای چه تو آفریده شدی، اگر بالا دست من گردی فرمانت نبرم و اگر زیر دستم شوی یاریت ندهم.

از روزی که آفریده شد تا جان در او دمیده شد هزار سال در بهشت ماند او را از آب و گل، نور ظلمت و با دو پرتوی از خدا آفرید، اما بر اثر نور ایمان آرد و بر اثر ظلمت بکفر گراید و گمراهی سرشت خاکیش در برخورد با آب او را دچار

لرزش و ناتوانی و زبری پوست تن می‌نماید، و او را بچهار طبع وصف کنند، طبع خون و بلغم، و صفراء و باد، و اینست قول خدا تبارک و تعالی (66-مریم) «آیا یاد نیارد آدمی که او را پیش از این آفریدیم و نبود چیزی» گوید: کعب گفت: ای عمر، تو را بخدا دانشی داری بمانند دانش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب؟ گفت: نه، کعب گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام وصی پیغمبرانست و محمد خاتم پیغمبران علیهم السلام، و علی خاتم وصیان، و نیست امروزه در روی زمین نفس کشی جز اینکه علی بن ابی طالب از او داناتر است، بخدا یاد نشده از خلق آدمی و پری و آسمان و زمین و فرشته‌ها چیزی جز اینکه من آن را در تورات خواندم چنانچه او خواند، گوید: هیچ روز عمر را خشناکتر از آن روز ندیدند.

بیان: «ثم فتقها بالبنيان» بسا منظور اینست که گشادگی میان طبقاتش برآورد و چون ساختمان شد، یا اینکه ساختمان و آبادانی در آن نهاد و تقسیم به هفت اقلیم شد بنا بر قولی، این خبر تصحیفاتی دارد و رموزی و شاید ما در موضع

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 75

مناسی در باره بعضی از آن توضیح بدهیم.

80- در کافی (ج 1 ص 132) بسندش از داود رقی، گفت پرسیدم از امام ششم علیه السلام از تفسیر قول خدا عز و جل «و بود عرش او بر آب» فرمود: آنها چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند: عرش بر روی آب بود و پروردگار بالای آن، فرمود:

دروغ می‌گویند، هر که این را بگوید خدا را چون باری پنداشته، و بصفته آفریده‌ها ستوده و بایدش چیزی که خدا برداشته است نیرومندتر از او باشد، گفتم: قربانت برایم شرح بده، فرمود: خدا دین و دانش خود را بار بر آب کرد پیش از آنکه زمینی یا آسمانی یا پری، یا آدمی، یا خورشید و ماهی باشند، چون خواست مردم را آفریند آنها را در برابر خود پراکند و بآنها گفت: پروردگارتان کیست؟

نخست گوینده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین و ائمه بودند که گفتند: توئی پروردگار ما، پس دین و دانشش را بدانها وانهاد، سپس بفرشته‌ها فرمود: اینان حاملان دین و علم منند و امینانم بر خلقم، و آنان مسئول هستند.

سپس به آدمی‌زاده‌ها فرمود: برای خدا به پروردگاری اقرار کنید، و برای اینان بولایت و فرمانبرداری، گفتند: الهی پروردگارا، ما اقرار کردیم، پس خدا بفرشته‌ها فرمود: گواه باشید، ملائکه گفتند: گواهییم بر اینکه فردا نگویند راستی ما از این بیخبر بودیم، یا بگویند، همانا پدران ما پیش از این مشرک بودند، و ما فرزندان ناتوانی بودیم پس از آنها، آیا ما را بدان چه بیهوده‌کاران کردند عذاب مینمائی، ای داود، ولایت ما در میثاق بر آنها مؤکد شده.

در توحید بسند خودش از سهل مانند آن را آورده.

بیان: ظاهرش آنست که خدا سبحانه بآب حالتی داد که آماده حمل دین و دانش او شد، و بسا مقصود این باشد که چون آب نخست آفریده‌ها است، و خدایش آماده کرد تا از آن خلقی برآید که قابل حمل دین و دانش او باشند، و اسباب برآمدن آنها را فراهم کرده بدان ماند که دین و دانشش را بدو حمل کرده، و هر کس بروش حکماء برود آب را تفسیر به خرد می‌کند و بسا که تفسیر بهیولا شود، و از این

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 76

سخنان بفضل خدا تعالی بر کناریم.

81- در روضه کافی (ص 94) بسندش از محمد بن عطیه آورده که گفت:

مردی از دانشمندان شام بامام پنجم علیه السلام گفت: یا ابا جعفر آدمم از تو مسأله‌ای پیرسم که در پاسخگوئی آن در مانده شدم، من از سه دسته مردم آن را پرسیدم: هر کدام پاسخی مخالف هم داده‌اند، امام علیه السلام فرمود: آن مسأله چیست؟ گفت:

راستش من از شما می‌پرسم نخست آفریده خدا چیست؟ برخی بمن گفته‌اند، قدر است، و برخی گفته‌اند: قلم است، و برخی آن را روح دانسته‌اند، امام پنجم علیه السلام فرمود: چیز درستی نگفتند، من بتو خبر دهم که خدا تبارک و تعالی بود و چیزی جز او نبود، عزیز بود و هیچ کس پیش از عزت او نبود، و اینست فرموده او «منزه است پروردگارت پروردگار عزت از آنچه وصف می‌کنند» (18- الصافات) آفریدگار پیش از آفریده بوده و اگر نخست بار چیزی را از چیزی آفریده باشد آن را نابودی نشاید هرگز، و همیشه با خدا چیزی بوده که خدا پیش از او نبوده، ولی خدا بوده آنکه که جز او چیزی نبوده، و آفریده چیزی که همه چیز از آن است و آن آب است که همه چیز را از آن آفریده و نژاد هر چیز را بآب پیوست، و آن را نژادی نبود که بدان پیوندد، و باد را از آب آفرید و باد را بر آب چیره ساخت و دل آن را شکافت تا از آب کفی برانگیخت تا اندازه‌ای که خدا خواست، و از آن کف زمینی سپید و پاک آفرید که شکستگی و سوراخی نداشت، و بلندی و پستی در آن نبود و بی‌درخت بود، سپس آن را در هم نوردید و بالای آب نهاد، سپس خدا آتش را از آب آفرید و آتش دل آب را شکافت تا از آب دودی برآمد باندازه‌ای که خدا خواست، و از آن دود آسمانی صاف و پاک آفرید که شکستگی و سوراخ نداشت و اینست فرموده او «یا بلکه آسمان را ساخت و آن را برافراشت و درست، کرد شبش را تیره کرد و روز روشنش را برآورد، 27- النازعات» فرمود: نه خورشیدی بود و نه ماه، و نه اختران و نه ابر، سپس آن را در هم نوردید و بالای زمین نهاد، سپس دو آفریده را بهم مربوط ساخت، و آسمان را پیش از زمین برافراشت، و اینست فرموده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 77

او عز ذکره «و زمین را پس از آن کشید 20- النازعات» می‌فرماید: پهن کرد.



گفت: شامی گفت: یا ابا جعفر، گفته خدا عز و جل «و آیا ندانند آنها که کافرنند آسمانها و زمین هر دو بسته بودند و آنها را گشودیم 20-الأنبياء» امام علیه السلام فرمود:

شاید پنداری آنها بهم چسبیده و پیوسته بودند، و یکی را از دیگری برگشود؟

گفت: آری، امام فرمود: از پروردگارت آمرزش جو، زیرا معنی قول خدا عز و جل «بسته بودند» اینست که می فرماید آسمان بسته بود و باران فرود نمی کرد. و زمین بسته بود و دانه گیاه نمی روئید، و چون خدا تبارک و تعالی مردم را آفرید، و از هر جانوری در زمین پراکند آسمان را بباران ریزی گشود، و زمین را برویاندن دانه، شامی گفت: گواهم که تو پیغمبرزاده‌ای و دانشت از دانش پیمبرانست.

توضیح: این که فرمود «اگر نخست آفریده از چیزی باشد» یعنی اگر چنان باشد که حکماء پندارند هر پدیده را در پیش ماده‌ای باید، چیزی که نخست پدید باشد محقق نشود، و قدیم جز خدا بایست گردد و آن محال است «نسب هر چیز را بآب پیوست» یعنی همه را از آب آفرید نه مقصود این باشد که می گوید:

«ساختیم از آب هر چیز زنده» زیرا ظاهرش مخصوص به دارای زندگی است مگر اینکه گفته شود، مقصود به هر چیز در اینجا هم همان زنده‌ها است، یا گفته شود نسبت زنده‌ها بآب مستلزم نسبت دیگر چیزها بدان است نیز از هر یک عناصر زیرا آنها هم جزء جاندارانند «سپس دو آفریده را هم نژاد کرد» یعنی در وضع خود مرتب نمود، و یکی را در بالای دیگری نهاد، یا آنکه نسبت آنها را در کتاب خود یاد کرد و فرمود: «و زمین را پس از آن کشش داد» و بیان کرد که کشش زمین پس از افراشتن آسمان بوده.

82- در کافی (ص 95 و 153 روضه) بسندش از محمد بن مسلم، گفت: امام پنجم بمن فرمود: همه چیز آب بود، و عرش خدا بر آب بود، و فرمان داد خدا عز و جل آب را تا بر افروخت و آتش گرفت، سپس آتش را فرمود تا خاموش شد و از خموشیش دودی برخاست و خدا آسمانها و زمین را از آن دود آفرید، و زمین را از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 78

خاکسترش آفرید، سپس آب و آتش و باد با هم ستیزه کردند، آب گفت: منم بزرگتر لشکر خدا، آتش گفت: منم بزرگتر لشکر خدا، و باد به باد خطاب کرد:

توئی لشکر بزرگترم.

بیان: زمینی که از خاکستر آفریده، شاید بقیه زمینی باشد که بعد از کشش حاصل شده، و بسا کفی که در اخبار دیگر ذکر شده مایه اولیه زمین باشد و خاکستر از آن بوجود آمده و از آن خاکستر زمین آفریده شده یا اینکه خاکستر با کف آمیخته و کف خشکیده و سفت شده و زمین شده.

83- در کافی (ص 145 روضه) بسندش از سلام بن مستنیر از ابی جعفر علیه السلام فرمود: راستی خدا عز و جل، بهشت را پیش از دوزخ آفرید، و طاعت را پیش از گناه، و رحمت را پیش از خشم، و خوبی را پیش از بدی، و آسمان را پیش از زمین آفرید، و زندگی را پیش از مرگ، و خورشید را پیش از ماه، و نور را پیش از ظلمت.

بیان: شاید مقصود از خلق طاعت تقدیر آن باشد، بلکه در بیشتر آنها ظاهر همین است، و خلق بمعنی تقدیر شایع است، و مقصود از خلق شر و بدی خلق چیزبست که بدی بحسب ظاهر بدنبال آنست و اگر چه خیر او غالب و وجودش صلاح است.

84- در کافی (ص 148 روضه) بسندش از امام ششم علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا هیچ نیافرید جز آنکه بر او فرماندهی گماشت که بدو چیره است، این برای آنست که چون خدا تبارک و تعالی ابر (دریاها خ ل) فروردین را آفرید بخود بالید و غرید و گفت: کدام چیز بر من چیره شود؟ پس زمین را آفرید و بر پشت او پهن کرد و زبون شد، سپس زمین بخود بالید و گفت: کدام چیزی بر من چیره شود؟

و کوهها را آفرید و چون میخها بر پشتش کوید تا اهل خود را نلرزاند، و زمین زبون شد و آرام گردید، سپس کوهها بر زمین بالیدند، و بینی کشیدند و سر افراشتند و گفتند: کدام چیز بر ما چیره شود؟ خدا آهن را آفرید تا کوه را برید و زبون شد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 79

سپس آهن بر کوهها بالید و گفت، کدام چیز مرا غلبه کند؟ و آتش را آفرید و آهن را گداخت و آهن زبون شد، سپس آتش شعله زد و شیهه زد و بالید و گفت:

کدام چیز بر من چیره شود؟ پس آب را آفرید و آب را خاموش کرد و آتش زبون شد.

سپس آب بالید و غرید و گفت: کدام چیز بر من چیره شود؟ پس باد را آفرید و امواج آن را بجنبش آورد و آنچه در تکش بود برانگیخت و آن را از مجاریش باز گرفت و آب زبون شد، سپس باد بالید و تند وزید و دامن خود را نمود و گفت:

کدام چیز بر من چیره شود؟ پس آدمی را آفرید و او ساختمان کرد و چاره جست و برگرفت آنچه را که از باد و دیگر آفاتش پنهان دارد، و باد زبون شد، سپس آدمی سرکشی کرد و گفت کیست نیرومندتر از من؟ و خدا مرگ را آفرید و او را مقهور کرد و انسان زبون شد سپس مرگ پیش خود بالید و خدا عز و جل فرمود: مبال بر خود که من تو را میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان سر میبرم، سپس هرگزت زنده نکنم تا امید و بیمی شوی و باز فرمود: بردباری بر خشم چیره است و مهربانی بر سخط چیره می‌شود، و صدقه بر گناه غلبه می‌کند، سپس امام ششم علیه السلام فرمود: چه مانند است این بدان چه بر دیگری غلبه کند.

ایضاح: ظاهر اینست که این بیانات بر سبیل استعاره تمثیلیه آمده و مقصود اینست که هر چه جز حق تعالی مقهور و مغلوب دیگر است، و خدای سبحان همان قاهر و غالب بر آنچه جز او است و اینکه خدای سبحان بحکمت در این دنیا زیان چیزی را بچیز دیگر دفع کرده تا زندگی برای مردم فراهم شود ... قول او «راستی آب بخود بالید» بسا مراد بآب در اینجا آبهایست که درون زمین جای دارند و زمین بر روی آنها آفریده شده، از این جهت آب را در اول خبر به «بحار سفلی» تعبیر کرد و غلبه زمین همانا بر آبهای درون او است نه آبهای ظاهر، و منافات ندارد پس افتادن خلق این گونه آب از بسیار چیزها با پیش بودن اصل آفرینش آب و حقیقت آن بر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 80

جز خودش از سائر چیزها.

«لوح اذیالها» یعنی دامنهای بالا زد و حرکتشان داد از سرافرازی و تکبر و این از بهترین استعاره‌ها است «تا امید و بیم شوی» یعنی زنده شدن امید دوزخیان گردد و بیم بهشتیان و شاید مقصود از سر بریدن مرگ، سر بریدن چیزی باشد بنام او تا هر دو گروه بفهمند مرگ از آنها بطور چشم گیر برداشته شده، اگر نگوئیم أعراض در نشئه دیگر مجسم میشوند، و بسا که بیان آن از باب ضرب المثل است.

85- در اختصاص: گفت: یونس بن عبد الرحمن روزی به امام هفتم علیه السلام گفت کجا بود پروردگارت آنکه که نه آسمانی ساخته بود، و نه زمینی پهناور؟ فرمود:

نوری بود در نور، نوری بر نور، و از این نور آبی آفرید کدر، و از این آب ظلمتی آفرید، و عرش او بر این ظلمت بود، گفت از جا پرسیدم شما را، فرمود: هر چه گوئی: کجا پس خود جا در کجا است؟ گفت: وصف کردی و خوب آوردی، همانا شما را از مکان موجود و معروف پرسیدم، فرمود: در دانش خود بود که دانش او بود، و دانش دانشمندان در بر دانشش کوتاه است، گفت همانا شما را از مکان پرسیدم فرمود: ای نانجیب! آیا جوابت ندادم که او دانش خود بود که دانش او بود، و کوتاه و نارسا است دانش دانشمندان در بر دانش او.

86- در سعد السعود: سید بن طاوس است که یافتیم در صحف ادریس از یک نسخه کهن نخست روزی که خدا جل جلاله در آن آفرید روز یکشنبه بود، سپس بامداد روز دوشنبه، پس خدا جل جلاله دریاها را گرد زمین فراهم آورد؛ و آنها را چهار دریا نمود، فرات، نیل، سیحون، جیحون، سپس شام سه شنبه آمد، و تاریکی و هراس شب همه جا را فرا گرفت، و بامداد سه شنبه آمد و خدا جل جلاله خورشید و ماه آفرید، و شرح مفصلی در اینجا آورده و گفته: شب چهارشنبه شد و خدا هزار هزار صنف فرشته آفرید، بعضی چون ابر، بعضی بر خلقت آتش، همه در آفرینش و در جنبش از هم جدا بودند، سپس بامداد روز چهارشنبه شد و خدا از آب اصناف چهار پایان و پرندگان را آفرید، و روزی آنها را در زمین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 81

نهاد، و آتش بزرگ را آفرید، و انواع گزندگان را.

سپس شب پنجشنبه شد، و خدا جانوران درنده و پرنده‌های شکاری را ممتاز ساخت سپس بامداد روز پنجشنبه شد، و خدا هشت بهشت آفرید، و درهاشان را برابر هم ساخت، و سپس شب جمعه شد و خدا نور زهراء را آفرید، و صد باب رحمت گشود که در هر باب جزئی از رحمت بود، و بهر در هزار فرشته رحمت گماشت و رئیس همه را میکائیل نمود، آخر همه را باب رحمت همه خلایق نمود که بدان میان خود بهم رحم و مهربانی کنند، سپس بامداد روز جمعه شد و خدا درهای آسمان را گشود و باران فرود شد و بادها وزید، و ابر پدید آورد، و فرشته‌های رحمت را بزمین فرستاد تا ابر را فرمان دهند بر زمین ببارد و زمین با گیاه خود گلستان شود، و خوبی و خرمیش بیفزاید، و فرشته‌ها غرق نور شوند، و بدین جهت خدا روز جمعه را روز درخشان نامید و روز فزونی، و خدا فرمود: من روز جمعه را گرامی‌ترین و دوست‌داشته‌ترین روزها ساختم.

سپس شرح والائی آورده و گفته: خدا جل جلاله زمین را معرفی کرد که از آن خلقی آفریند، برخی فرمانبر و برخی گنهکار، زمین لرزید و خواست معاف باشد و خواهش کرد از آن خلقی نگیرد که گنهکار شود و بدوزخ رود، جبرئیل آمد تا گل آدم را از آن بردارد و از او خواهش کرد بعزت خدا که بر ندارد چیزی جبرئیل بخدا نالید و زمین نالید و خدا فرمود برگردد، و میکائیل را مأمور کرد و زمین لرزید و خواهش کرد و زاری کرد و خدا فرمود تا دست از آن کشید و سپس اسرائیل را مأمور کرد و باز زمین لرزید و خواهش کرد و زاری کرد و خدا فرمود تا دست کشید.

سپس عزرائیل را مأمور کرد و زمین لرزید و خواهش کرد و زاری کرد و او گفت خدا بمن فرمانی داده و من آن را انجام می‌دهم خوشت آید یا بدت آید و مشتتی از آن طبق فرمان خدا برگرفت، و آن را بجایگاه خود بالا برد و خدا فرمود: چنانچه متصدی بر گرفتن خاک زمین شدی و نخواه بود، متصدی جان گرفتن همه اهل زمین شو با ناخواهی آنان تا روز قیامت، و چون خورشید روز جمعه غروب کرد خدا خواب را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 82

آفرید و همه جانوران زمین را فرا گرفت و خواب را آسودگی نمود و آن شب را بهمین جهت شب سبقت نامید و فرمود: منم خدا شایسته پرستشی نیست جز من آفریننده هر چیزم، آفریدم آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است و آنچه زیر خاک است در شش روز از ماه نیشان که نخست ماه است از ماههای دنیا و شب و روز ساختم و روز را برای کار و زندگی منور کردم و شب را برای خفتن و آسودگی، سپس صبح روز شنبه شد.

خدا زبانها را از هم جدا کرد و همه خلایق برای عزت و جلال خدا تسبیح کردند و خلق او کامل شد و شب و روز استوار شدند و سپس روز یک شنبه دوم که هشتم عمر دنیا بود آمد و خدا فرشته‌ای را فرمود تا گل آدم را خمیر کرد و بهم زد و خدا آن را چهل سال در خمیر نگهداشت، سپس آن را چسبیده نمود سپس سیاه و بدبو کرد تا چهل سال سپس آن را خشکیده و چون گل کوزه کرد تا چهل سال سپس از صد و بیست سال که گل آدم را خمیر کرده بود به فرشته‌ها فرمود: راستی من آفریننده آدمی هستم از گل، و چون او را ساختم و از روح خود در آن دمیدم همه برایش بسجده افتید، گفتند: آری.<sup>۱۴</sup>

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 1؛ ص 82

صحف گوید بدین لفظ: پس خدا آدم را بدان صورت که در لوح محفوظ برایش نقشه کشیده بود آفرید (علی بن طاوس، میگوید: برخی مسلمانها جزئی از این کلام را انداختند و گفتند: خدا آدم را بصورت خود آفرید و معتقد بجسم بودن خدا شدند، و مسلمانان بتأویل این حدیث پرداختند، و اگر تمام کلام صحف نقل شده بود نیاز بتأویل نبود و باور کردنی بود بگواهی خرد درست) در صحف گفته: سپس او را تنی ساخت و تا چهل سال بر سر راه فرشته‌هایی که با آسمان بالا می‌رفتند افتاده بود سپس نژاد پریان و تباکاری آنان و گریختن ابلیس را بدرگاه خدا یاد کرده و خواهش او که با فرشته‌ها باشد و پذیرش آن را و هم آنچه را از پریان با دید شد تا خدا ابلیس را فرمود با فرشته‌ها فرود آید و پریان را از زمین براند و او هم فرود شد و پریان را از زمینی که در آن تباهی کرده بودند راند، و کیفیت جان دادن

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 83

بآدم و اندام او و نشستن او را شرح داده، و خدا فرمود: تا فرشته‌ها بر او سجده کنند و همه سجده کردند جز ابلیس که از پریان بود و باو سجده نکرد، آدم عطسه زد و خدا فرمود: ای آدم بگو: الحمد لله رب العالمین و او هم گفت، و خدا فرمود: رحمت خدا بر تو، برای آن تو را آفریدم که یگانه‌ام خوانی و مرا پرستی و مرا سپاس گوئی و مرا باور داری و مرا انکار نکنی و شریک برایم نگیری.

<sup>14</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

87- گویم تمام آن در کتاب نبوت و کتاب غیبت گذشت، و در برخی از قول امام صادق علیه السلام یافتیم که در ضمن کلامش فرمود: بآنچه از اصول دین و حقائق یقین، و رضا و تسلیم که مردم با صفا و پاک در آن اتفاق دارند بچسب و در اختلاف مردم وارد مشو که بر تو دشوار گردد، و البته امت برگزیده اتفاق دارند که خدا یکی است و بمانند او چیزی نیست؛ و بر اینکه در حکم خود عادل است و هر چه خواهد می کند و بهر چه خواهد حکم می دهد، و در هیچ وصف (چرا) نیارند، و نبود و نباشد چیزی جز بخواست او، و برای اینکه او بهر چه خواهد توانا است، و در وعد و تهدید خود راستگو است، و برای اینکه قرآن کلام اوست، و برای اینکه پیش از بودن و مکان و زمان موجود بوده و بر اینکه پدید کردن و نابود کردن جز خودش برای او برابر است، نه بآفرینش آن علمش فزاید و نه بنابودیش ملکش کم آید، عز سلطانه و جل سبحانه. هر که بتو گوید چیزی که این قاعده را نقض کند از او نپذیر (الخبر).

88- در (الاخبار المسلسلات) بسندی مسلسل آورده که رسول خدا (ص) فرمود:

خدا زمین را روز شنبه آفرید، و کوهها را روز یک شنبه، دریا را روز دوشنبه، و بدی را روز سه شنبه، و دوستی را روز چهارشنبه، و جانوران را روز پنجشنبه، و آدم را روز جمعه، گویم: این حدیث ضعیف است، و مخالف مشهور و اخبار دیگر و اعتمادی بر آن نیست.

89- در کتاب زید نرسی: از عبید بن زراره، گفت: شنیدم امام ششم علیه السلام فرمود: چون خدا اهل زمین را بمیراند درنگ کند باندازه زمانی که خلق بوده‌اند و باندازه آنچه آنها را میرانیده و چند برابرش، سپس اهل آسمان اول را بمیراند سپس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 84

درنگ کند بمانند آنچه خلق را آفریده و مانند آنچه اهل زمین و اهل آسمان اول را میرانده و چند برابر آن، سپس اهل آسمان دوم را بمیراند، و بهمین ترتیب بیان کرده تا مرگ اهل آسمان هفتم، و فرمود: پس از آن درنگ کند بمانند دوران خلقت و دوران مرگ اهل زمین و اهل هفت آسمان و چند برابر آن سپس میکائیل را بمیراند سپس درنگ کند بمانند زمان آفرینش خلق و مانند همه اینها و چند برابر سپس جبرائیل را بمیراند. و پس از درنگ همه این مدت و چند برابرش اسرافیل را بمیراند و پس از درنگ همه آن مدت و چند برابر عزرائیل را بمیراند.

گفت: سپس خدا تبارک و تعالی می فرماید: از آن کیست امروزه پادشاهی؟ و خود پاسخ گوید: از آن یگانه قهار، کجایند جبارها؟ کجایند آنان که معبودی با من ادعا می کردند؟ کجایند متکبران؟ و مانند اینها سپس درنگ کند باندازه دوران آفرینش خلق و باندازه همه این مدت و چند برابر آن همه، سپس زنده کند خلق را و یا بدمد در صور.

عبید بن زراره گوید: گفتم: راستی چنین کاری می شود؟ مدت را طولانی پنداشتم، فرمود آیا مدتی را که پیش از آفرینش بوده درازتر است یا اینها: گوید:

گفتم: این، فرمود: مگر آن را دانستی و آمار کردی؟ گفتم: نه فرمود: پس همچنین است این.

بیان: این خبر صریح است در حدوث و اینکه گفت این ظاهرش اشاره بمدت پیش از آفرینش است و دلالت دارد بر زمان موهوم<sup>۱۵</sup>.

90- در نهج البلاغه (150-181) بسندش از امام ششم علیه السلام که فرمود:

امیر المؤمنین این خطبه را بر منبر کوفه ایراد کرد برای اینکه مردی نزد او آمد

(1) زمان بهر درازی که در فکر انسان بگنجد از شماره سالها و ماهها و اندازه طول عمر موجودات مادی زمان حقیقی است که قبل از حرکت آسمان و گردش خورشید و ماه بهیچ وجه نمودی ندارد و یک برآوردی در ذهن بهر اندازه از آن نسبت بقبل از آفرینش جهان زمانی است موهوم (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 85

و گفت: یا امیر المؤمنین پروردگار ما را برای ما وصف کن، تا دوستی و شناسائیش برای ما فزون گردد در خشم شد و فریاد (الصلاة جامعه) برآورد و مردم گردش جمع شدند تا مسجد بر حاضران تنگ شد و بمنبر برآمد در خشم و رنگ پریده خدا را سپاس گفت و درود بر پیغمبر فرستاد سپس گفت:

سپاس از آن خدائست که دریغ از بخشش او را توانگر نسازد و عطا کردن وجود او را گدا نکند زیرا هر بخشنده جز او کاستی گیرد و هر دریغ کننده نکوهیده است جز او، او است که بهر گونه نعمت پر بخشیده است و بهره‌های فزون را بسیار بخش کند همه خلایق نانخوران اویند ضامن روزی آنها است و خوراکشان را مقدر کرده و راه مشتاقان درگاهش را و خواستاران هر چه را نزد او است شوسه کرده با خواهش و بی خواهش یک نواخت بخشش کند او را پیشی نبود تا چیزی پیش از او باشد پایان همه چیز است و چیزی پس از او نباشد سیاهی دیده‌ها را از خود براند تا نتوانند باو رسند و او را درک کنند، روزگار بر او نگذرد تا دگرگونش کند در جایی نیست تا نقل از آن بر او روا باشد اگر همه سیم و زر معادن کوهها و در و مرجان خندان دریاها را ببخشد اثر نقصانی در جودش ندارد و از پهناور آنچه دارد نکاهد و آن اندازه نعمت گنجینه دارد که خواسته‌های همه مردم آن را به پایان نرساند زیرا او است بخشنده‌ای که خواهش همه

<sup>15</sup> (۱) زمان بهر درازی که در فکر انسان بگنجد از شماره سالها و ماهها و اندازه طول عمر موجودات مادی زمان حقیقی است که قبل از حرکت آسمان و گردش خورشید و ماه بهیچ وجه نمودی ندارد و یک برآوردی در ذهن بهر اندازه از آن نسبت بقبل از آفرینش جهان زمانی است موهوم (شرح مترجم).

خواهشمندانش بخشم نیارد و اصرار بر خواهشان بدریغش نکشاند. بنگر ای پرسش کن که قرآنش چگونه وصف کند، و پیرو آن باش و بنور رهبریش پرتو گیر و آنچه شیطان بدلت اندازد که بدانی و در قرآن و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بر حق واجب نشده و اثری ندارد علمش را بخدا واگذار که این پایان حقی است که خدا بر تو دارد، و بدان که دانشمندان استوار هم آناند که بی‌نیازشان کرده از سرکشی به پشت پرده غیب همان اقرار بدان چه شرحش را نداند از امور نهانی و پشت پرده و خدا آنها را ستوده بهمین اعتراف به درماندگی از درک آنچه دانش آنها فرا نگیرد و ترک تعمق آنان را در آنچه مکلف ببررسی نیستند در باره حقیقت او استواری خوانده بهمان اکتفاء کن و بزرگی خدا را باندازه عقل مسنج تا از هالکان باشی او است همان توانائی که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 86

هر وهمی خواهد بیایان قدرتش رسد، و برکنار از وسواس سر به ژرف ملکوت غیبش کشد و هر دلی که شیفته کیفیت صفاتش شود و از هر خرد که درک وصفش نتواند بخواهد پی به ذاتش برد همه را جلو گیرد و در پرتگاه حجابهای غیب بچرخد و بگردند و بخدای سبحان ملتجی شوند و برگردند چون سرشان بسنگ آید و معترف شوند باینکه بزور و کژ کسی بکنه او نتواند رسید و خاطره جلال عزتش بدل اندیشمندان خطور نکند.

آنکه خلق را بی‌نقشه و نمونه از نخست آفرید و اندازه‌ای در پیش نداشت از آفریننده‌ای پیش از خود و بما نموده از ملکوت قدرت و شگفتیهای آنچه آثار حکمتش بدان گویا است و اعتراف نیازمندی خلق که باید آنها را بچنگال نیروی خود داشته باشد دلیل است باینکه ناچار حجتی برای شناخت او وجود دارد و در بدائعی که پدید آورده آثار صفت و نشانه‌های حکمتش آشکار است و هر چه آفریده حجت و دلیل وجود اوست اگر چه آفریده بی‌زبان و خموش است تدبیر هستی او دلیلی است گویا بوجود صانع و دلالتش بر مبدع پایدار است من گواهم اینکه هر که تو را شبیه سازد که اعضاء جدا از هم داری چون آفریده‌هایت و ترکیبی از بندها در وجود تو است برای تدبیر کارهای استوارت، از دل تو را نشناخته و بدل نگرفته که همتائی نداری و بگوشش نخورده که پیروان از پیشوایان خود بیزاری جویند و گویند «بخدا راستی که ما در گمراهی آشکار بودیم آنکه که شما را برابر با پروردگار جهانیان نمودیم 98-99 الشعراء» دروغ گفتند منحرف‌شدگان از تو که تو را مانند بت‌های خود نمودند و بوهم خود زیور مخلوق بر تو آراستند و مانند پیکر بخاطر خود تو را تیکه تیکه ساختند و به دریافت خرد ناقص خود تو را با مخلوق پراکنده نیرو اندازه کردند و گواهم که هر که تو را بچیزی از آفریده‌ات برابر کرده از تو منحرف است و منحرف از تو کافر است بدان چه آیات محکم تو بدان نازل شده و حجت‌های روشن بدان گویا است و گواهم که توئی آن خدا بی‌نهایت در خردها، که اندیشه چگونگی برایت درک نکند و در پیشنهاد خاطره‌ها محدود و دگرگون نباشی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 87



و از آنست: اندازه کرد آنچه آفرید و استوار کرد تقدیرش را، و تدبیرش کرد بنازک بینی، و آن را بسوئی که بایدش برد و از مرز مقام خود تجاوز نکرد، و از رسیدن به هدف خود کوتاه نیامد، و در برابر فرمان او نایستاد، و چگونه؟ با اینکه همه چیز از خواست او بر آمده، آنکه آفریننده هر جور چیز است بی نیاز از اندیشه‌ای که بدان کشاند و به طبعی که بدان پابند باشد، و نه آزمایشی که پدیده‌هائی روزگار را باو نماید و نه بهمکاری که بر آفرینش ابتکاری امور شگفت آور باو کمک دهد پس خلقش کامل شدند و سر بفرمانش نهادند و دعوتش را پذیرفتند و اندازه درنگ کند کار و یا مهلت خواهی تنبل در برابرش ایستادگی نکردند و کژی همه چیز را راست کرد و حدودش را براه آورد و میان اضدادش به نیروی خود الفت داد همگانیش را بهم پیوست و اجناس جدا جدا در حدود و اندازه و غریزه و شکل پراکند، با دیدهای مخلوقاتی که ساخت آنها را استوار کرد، و چنانچه خواست نقشه بست آنها را آفرید و از آنست در صفت آسمان: و بی‌آویزه گشوده‌های فواصل آنها را یک نواخت ساخت و ترکشهای گشودگی آنها را بهم پیوست و میان آنها و همگانیشان شکاف انداخت و برای آنها که به فرمانش فرود آیند رامشان نمود، و برای آنها که کردار بنده‌هایش را بالا برند ناهمواری فراز گرفتن را هموار کرد و آنها را فریاد زد و دور بودند و حلقه‌های گره‌بند آنها را پیوست و پس از آنکه بسته بودند درهای خموش آنها را گشود و دیده‌بانی از اختران سوزان بر سوراخهای آنها گماشت و آنها را نگهداشت تا در شکافهای هوا نلرزند و فرمود تا گوش بفرمان او باشند خورشید آنها را نشانی بینای روز ساخت و ماهشان را نشانه زدوده شب و این دو را در منازل دایره خود روان کرد و در هر پایه از گردش آنها سرشان را اندازه گرفت تا بدانها شب و روز را از هم ممتاز کند و شماره سالها و حساب کارها باندازه دانسته شود.

سپس چرخ آنها را در جوشان آویخت و رخشنده‌های نهران و چراغ‌های اختران آنها را بدان آویخت و دزده‌شنوهای شیاطین را به ستاره‌های سوزانشان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 88

به تیر زد، و بر پایه رام بودن تسخیر آنها روانشان ساخت که ثابت آنها بر جا ماند و سیاره‌هاشان گردش کرد، و فرود و صعود و نحس و سعدشان مقرر شد.

از آنست در وصف فرشته‌ها: سپس خدا برای سکونت در آسمانهایش و آباد کردن صحنه والای ملکوتش خلقی بدیع از فرشته‌ها آفرید و گشاده‌های دره‌های آنها را بدانها پر کرد و فضای آنها را بدانها آگند در میان گشاده‌های فضای آسمانی جنجالی است از تسبیح گویان در حظیره‌های قدس و پرده‌های حجب و سرادقات مجد و در ما وراء آن آوازهای پر لرزشی است که گوشها را کر می کند، و جلوه‌های نوری که دیده‌ها را خیره سازند و در مرز خود رانده بمانند، آفرید فرشته‌ها را با پیکره‌هائی مختلف و اندازه‌هائی متفاوت همه پرها دارند و تسبیح خوان جلال عزت اویند بخود نبندند آنچه

در خلق او هویداست از صنع وی و مدعی نشوند که شریک اویند در آفرینش بلکه بنده‌هایی باشند ارجمند و در گفتار او پیشی نگیرند و به فرمان او کار کنند.

و خدا آنها را در آنجا امانت دار وحی خود ساخته بوسیله آنها سپرده‌های امر و نهی را به پیمبران خود فرستد و آنها را از بدگمانی و اشتباه مصون نموده و هیچ کدام براه کژ میل نکنند و با بهره‌های کمک آنها را امداد کرده و دلشان را متواضع ساخته و آرامش داده و ابواب همواری برای تمجیدش بروی آنها گشوده و دلائل روشنی بر یگانه بودنش برابر آنها افراشته بار گناه بر دوش ندارند و از گذشت شب و روز دچار مرگ نشوند شک در ایمانشان رخنه نکند و به بدگمانی در یقین خود دچار نشوند میان آنها دشمنی نباشد در شناخت خدا و از درک بزرگی او دچار سرگردانی نشوند و سوسه و تردید در فکر آنها رخنه نکند.

برخی از آنان چون ابرهای توده باشند و در بزرگی چون کوههای سر برافراشته و بمانند تاریکهای مبهم و درهم برخی باشند که گامشان در تخوم زمین فرو شده و قد در قضا افراشته‌اند بمانند پرچمهای سپید که نشیب آنها بادهای وزنده است و آنها را در مرزهای محدودی نگه می‌دارد و بکار پرستش همه وقت خود را می‌گذرانند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 89

حقایق ایمان آنها را بشناخت خدا پیوسته و یقین به حضرت او آنان را به شیفتگی در گاهش وابسته و از آنچه در نزد خدا است بدان چه دیگری است توجه ندارند شیرینی شناسائی او را چشیدند و از جام اندیشه دوستیش سیرابند در درون دلشان رشته ترس وی پابرجا است پشت در طاعت او خم کرده‌اند و توجه طولانی بحضرت او، مایه زاری آنها را پایان نداده و عظمت تقرب وی آنها را از قید خشوع آزاد نکرده و خودبینی در آنها راه نیافته تا آنچه پیش کرده‌اند در نظرشان فزون آید و آستان بوسی اجلال خدا فرصت بزرگداشت کارهای خویشان را بآنها نداده در شیوه طولانی طاعت آنان سستی رخنه ندارد.

شوقشان نگاهد تا از امید به پروردگار خود دور شوند، و از طول مناجات زبانشان خشک نشود و کارهای بر آنها چیره نشوند تا ناله خیرجوئی آنها بریده و خاموش گردد، در صفوف عبادت همدوشند، و در انجام فرمانش گردن کجی نکنند تصمیم جدی آنها دچار کندی غفلتها نشود، و در همت آنها خدعه شهوت رخنه نیندازد، خدا را ذخیره روز بینوائی خود برگرفته‌اند، و چون مردم رو بسوی آفریده کنند آنها بآستان او توجه دارند، دست از پرستش او نکشند، و خوشگذرانی آنها را از ملازمت طاعتش برنگرداند و از امید و بیم او بریده نباشند، اسباب نگرانی آنها منقطع نشود تا در کوشش بعبادت سست شوند، و طمع آنها را اسیر نکند تا بدنبال آن از تلاش خود باز مانند.

آنچه کرده‌اند بزرگ‌نشانند، و اگر بزرگ‌نشانند امیدشان به بیم زائل شود در باره پروردگار خود اختلافی ندارند باغواء شیطان کشمکش و تفرقه‌ای اندازی با هم ندارند، و حسد بهم آنها را پریشان نکند، و بد دلی در آنها رخنه نیندازد، و اختلاف مقاصد آنها را دسته دسته نسازد.

آنان اسیر ایمانند و کژی و انحراف آنها را از بند آن آزاد نکند، و نه سستی و تنبلی، در طبقه‌های آسمان جای پوستی نباشد جز آنکه در آن فرشته‌ای بسجده است یا کوشا و سبک‌رواست، هر چه بیشتر اطاعت کنند بیشتر خدا را شناسند، و عزت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 90

پروردگارشان در دل آنها فزون گردد.

و از آنست در وصف زمین و کشش آن بر آب: فشرد زمین را بر امواج جوشان انبوه، و لجه‌های دریاهاى خروشان که موجهای کوه پیکر آنها بروی هم می‌غلطیدند، و جهش پرتاب آنها بهم می‌خوردند، و بمانند نره شترهای گرفتار هیجان شهوت که کف می‌کردند، و سرکشی آبهای متلاطم زیر بار سنگین زمین فروتنی کردند، جهش آبها بکوبش سینه زمین آرام شد.

و زبون و خوار شد چون با شانه‌های خود بر آن غلطید، و پس از غرش امواجش آرام و مقهور شد، و در لگام زبونی منقاد و اسیر گردید، و زمین آرام گرفت با کشش خود بر فراز ژرف‌نای خروشان، و نخوت و گردنکشی آن را رد کرد و هم سرافرازی و بلند پروازیش را، و دهان او را بر جوشش جریانش بست، و جهشهای آن فرو نشست، و پس از جوشش جهش آن کندی گرفت.

و چون هیجان آب در زیر اطراف زمین آرام شد، و کوههای بلند و قله دار را بر دوشهای خود بار کرد، چشمه‌های جوشان را از تپه‌های آن بر گشود، و آنها را به بیابانهای پهناور و دره‌های ژرف آن پخش کرد و حرکات زمین را با لنگر کوههای سنگین معتدل نمود که دارای قله‌های بلند و صخره‌های سخت بودند، و با فرود شدن کوهها در تیکه‌های سطح آن از لرزش آرام شد برای آنکه کوهها در تهیگاههای بینیهای آن خوب فرو شدند و جا گرفتند و بر گردن دشتهای و صحنه‌های آن سوار شدند، و میان جو و زمین فضای پهناوری گشود، و هوا را برای دمزدن ساکنان زمین آماده کرد.

و اهل زمین را بر همه وسائل آسایش آن برآورد، و سرزمینهای خشکی که آبهای چشمه‌ها بلندیهای آن را نمی‌گرفت، و نهرها و کانالها بدان نمیرسیدند بیهوده وانگذازد تا ابرهای بارنده برای آنها آفرید و مرده آنها را زنده کرد، و گیاهشان را با الفت ابرشان برآورد، پس از پراکندن تابشهای برق آن، و جدا ساختن تیکه‌های ابر باران‌زا تا چون دوشیده شد ژرف ابر در آنها تایید برق در اطرافش و بریده نشد.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 91

تابشش در انبوه ابرهای سپیده، و ابرهای درهم آن باران پیاپی از آن فرو ریخت، و قطرات پیوسته آن رشته‌وار بزمین نزدیک شد و باد جنوبی بر آن گذر کرد و آن را بر زمین دوشید و باران تندش را از آن بدر آورد.

و چون ابر مانند شتر بر زمین خفت و آنچه دربار داشت بر آن فرو نهاد، خدا بوسیله آن از زمین بی گیاه بر آورد، و از کوههای لخت هیزم و بوته بدر آورد؛ و آنها با زیور گلستانهای خود خرم شدند، و از گوشواره گلهاشان که بر آنها پوشاند بخود بالیدند و هم از آرایش شکوفه‌های خرمی که بدان آراسته شدند و این را برای مردم خوراکی ساخت و برای چهار پایان روزی، و در هر سوی آن کوهها دره‌ها گشود، و نشانه‌ها برای رهگذران بر راههای شوسه آن نهاد، و چون زمینش را گسترده، و فرمانش را گذارند، آدم را بخوبی از آفریده‌هایش برگزید و او را نخست خلق خاکی خود ساخت، و در بهشتش جای داد، و خوراکی فراوان در برش نهاد، و آنچه بر او غدقن کرد بدانش اشاره نمود و اعلام کرد که تعرض بدان نافرمانی است و برای مقام او خطر دارد، و آدم بدان چه بر او غدقن کرد رو آورد طبق آنچه خدا از پیش دانسته بود.

و پس از توبه او را فرود آورد، تا زمین را بنژادش آباد کند، و بوسیله او حجت را بر بنده‌هایش تمام سازد و پس از اینکه جانش را گرفت آنان را بی حجت بر ربوبیت خود وانگذاشت، تا آنان را با شناختن بدو پیوست دهند، بلکه از آنها پی در پی بازرسی کرد با حجت‌هایی بزبان پیغمبران خویش، و حاملان امانات رسالت او دوره بدوره تا آنکه پیغمبر ما حجت او را تمام کرد، و حق قطع عذر و بیم دهی را بکمال رسانید.

خدا روزیها را اندازه گرفت، بیش و کم داشت: و با تنگی و فراوانی پخش کرد، و دادگری نمود، بخاطر اینکه هر که را خواهد بفراوانی یا سختی معیشت بیازماید، و شکر و شکیبائی از ثروتمند و بینوا تجربه کند، فراوانی آن را قرین دنباله دملهای نداری کرد، و تندرستیهایش را با پیشامدهای ناگهانی آفت و بلا، و

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 92

گشایشهای آن را با غصه‌های اندوه در آمیخت و عمرها را آفرید، بلند و کوتاه پیش و پس، مرگ را با سبابش پیوست، و آن را رخنه‌کننده در رشته عمر ساخت و برنده طناب محکم آن.

دانای راز نمان دلها و دراز گوئی راز گوین در گوشه است، و نهادهای گمان پرانی، و گرهای تصمیم یقین، دزدیهای اشاره پلک دیده‌ها و آنچه در گوشه‌های دلها اندر است و در نمان نادیدنیها، و آنچه پرده‌های گوش آن را میدزدند، و در سوراخهای تابستانی مورچه، و در لانه‌های زمستانی خزنده‌ها است، و برگشت آه شیفته‌ها، و در گامهای آهسته، و گشایش میوه را از گودیهای پرده غنچه، و بر آمدن جانوران وحشی را از غارها و دره‌های کوهها، و نهانگاه پشه را میان

تنه درختان و پوستهای آن، و نشستگاه برگها را از شاخه درختان، و بارانداز نطفه‌ها را از کاروانسرای اصلاص، و بر آمد ابرها و پیوستن آنها، و ریزش قطره‌های ابر و درهم شدن آنها، و آنچه بر انگیزد گردبادهای دامکشان را.

و فروزان کند بارانهای سیل آسا را (و آنها را محو کند خ ب) و شنای گیاه زمین را در تپه‌های ریگها، و آشیانه پرنده‌ها را بر قله‌های کوهها، و سرود پرنده‌های خواننده را در تاریکیهای لانه‌ها، و آنچه را صدفا در خود گیرند، و امواج دریا در دامن پرورند، و هر آنچه پرده شبش پوشد، و تابنده روز بر آن تابد، و هر چه را امواج ظلمت شب و پرتو روشنی بدنبال باشد، و اثر هر گام، و واکنش هر جنبش، و برگرد هر سخن، و جنبش هر لب و قرارگاه هر دم زن، و اندازه هر ذره و همه‌های هر همه کن، و آنچه بر روی زمین است.

از میوه درخت یا برگ افتاده، یا قرار نطفه، و نشیمنگاه خون و مضغه یا آفریده شدن آفریده و نژاد، و در این باره هیچ رنجی بدو نرسد و در نگه داشت هر چه آفریده هیچ مانعی برای او رخ ندهد، و در گذراندن کارها و تدبیر مخلوقات دلتنگی و سستی او را نگیرد، بلکه همه را بداند و همه را آمار گیرد و در دامن رسای عدل خود بدارد، و فضل خود را بر آنها فرا دارد و با کوتاه آمدن آنها از حق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 93

آنچه او را شاید و باید.

بار خدایا تو را وصف نیک باید و شمار بیش اگر بتو آرزو شود بهتر آرزو بر آوری، و اگر بتو امید بندند بهترین امید پروری، بار خدایا البته بمن زبانی گشاده دادی در آنچه جز تو را مدح نگویم، و جز تو را نستایم، و آن را به معادن نومیدی، و جاهای ریبه نکشانم، من زبان از ستودن آدمیان بر گرفتم، و از ثنای پرورده‌ها و آفریده‌ها بار خدایا هر ستایشگر بر کسی که ستوده پاداشی دارد و یا جائزه‌ای از بخشش، و از تو امید پس‌انداز رحمت و گنجینه‌های آمرزش دارم.

بار خدایا این ایستگاه کیست که تو را تنها یگانه دانسته چنانست که باید، و شایسته این سپاس‌ها و ستایشها جز تو را نداند، مرا بتو نیاز است که بینوائیش را جز فضلت جبران نتواند، و خلل آن را وانتابد جز عطا و بخشش تو، در اینجا خشنودیت را بما ببخش، دست ما را از دراز شدن بسوی جز خودت بی‌نیاز کن، زیرا تو بهر چیزی توانائی.

توحید (ص 23) بسندش از امام ششم علیه السلام مانند آن را با اختصار آورده، و در کتاب توحید بحار گذشت.

بیان: شرح بیشتر تیکه‌های این خطبه در کتاب توحید گذشت، و شاید خشمش برای دانستن این بود که غرض پرسنده وصف خدای سبحان بود بوصف اجسام یا منظورش بیان کنه ذات او سبحانه بود یا وصف او بالاتر و رساتر از آنچه در

قرآنست و اخبار، چون که پندارش کافی نبودن آن در شناخت خدا بوده، و هر پاره‌ای از عبارات یکی از این وجوه را تأیید میکند.

«جامعه» منصوبست و حال از صلاه که مرفوع است یعنی بر شما باد بنماز در جماعت ... و این بانگ برای دعوت در کارهای بزرگ معروف بوده و اگر چه وضع آن برای دعوت به نماز جماعت بوده است، «و لا تکذبه الاعطاء» یعنی او را گدا صفت و بی‌خیر نسازد، و اینکه فرموده منع عطا از جز او نکوهیده است مقصود اینست که منع دیگران ممکن است نادرست باشد و مذموم ولی منع او همیشه از روی مصلحت و بجا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 94

است یا اینکه منع در دیگران بمعنی بخل است و مذموم است.

و دلیلش روایتی است از حضرت رضا علیه السلام که او را از معنی جواد پرسیدند، فرمود: سخن تو دو وجه دارد، اگر از مخلوق میپرسی راستش جواد آن کسی است که هر چه خدای سبحان بر او واجب کرده پردازد و بخیل آنست که دریغ کند از آنچه خدا بر او واجب کرده، و اگر مقصودت خالق است پس او جواد است اگر ببخشد و او جواد است اگر دریغ کند، زیرا اگر به بنده بخشد او بخشیده چیزی را که از آن او نیست و اگر دریغ کند چیزی را دریغ کرده که از او نیست.

«الاول الذی لم یکن له قبل» گفته‌اند وجود خدا زمانی نیست و قبلیت و بعدیت زمانی بر او اطلاق نشود، و مقصود اینست که قبلیت ندارد تا ممکن باشد چیزی پیش او باشد، و بعدیت هم ندارد تا ممکن باشد چیزی پس از او باشد و بسا مقصود اینست که مسبوق بعدم نیست و ذاتی نیست فنا پذیر تا بعد از او چیزی باشد، و ممکن است مقصود به پیش از او زمان متقدم باشد، چه موجود، و چه موهوم، یعنی پیش از او زمانی نبوده تا تصور شود موجودی پیش از او بوده.

«مردمک دیده‌ها را پس میزند» کنایه از آنست که دیده نمیشود، زیرا خدای سبحان جسم و جسمانی نیست و در جهت خاصی نیست که شعاع دیده باو برسد یا در ذهن کسی گنجد «ما اختلف علیه دهره» ظاهرش نفی زمان از خدا است و بسا مقصود این باشد که روزگار بر خلاف مراد او نگردد هرگز تا مانند خلق سختی و خوشی، و نعمت و نعمت، و تندرستی و بیماری داشته باشد.

«بنگر ای پرسنده تا آخر» دلالت دارد بر منع از اندیشه در اوصاف خدا و بحث از آن بدان چه در قرآن و سنت نباشد.

«و بدان که راسخان در دانش» ... ظاهر اینست که مقصود از اقرار راسخان و مدح آنها در ضمن قول خدا است (8- آل عمران):

و اما آنان که در دلهاشان کژیست میجویند آنچه را که از آن متشابه است - تا آنجا که گوید - و یادآور نشوند جز خرد داران» و اقرارشان اینست که گفتند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 95

«آن را باور داریم همه‌اش از نزد پروردگار ما است» و ستودن خدا از آنها اینست که سخن آنها را که متضمن ایمان و تسلیم است بعنوان مدح نقل کرده یا اینکه ترک تعمق آنها را رسوخ در علم دانسته.

در این صورت مقصود از متشابه آیتی است که شامل کنه ذات و صفات خدای سبحانست از آنچه دانش آن را مخصوص خود ساخته، و بنا بر این در کلمه «الا الله» باید وقف شود چنانچه مشهور میان مفسران و قراء قرآنست، و دلیل است که علم متشابه مخصوص خدا است، و «الراسخون» مبتداء است، و «يقولون» خبر آنست، و ظاهرش مخالف مدلول اخبار بسیاریست که ائمه علیهم السلام متشابه قرآن را میدانستند چنانچه در کتاب امامت گذشت و بنا بر این وقف در کلمه «العلم» است، و جمعی از مفسران هم بدان معتقدند، و بنا بر این «يقولون» حال می‌شود از الراسخین یا آنکه جمله جدائیسست در محل حال و ممکن است بوجهی میان همه جمع کرد و همه را موافق ساخت بوجه زیر:

1- کلام امام در اینجا برای الزام مخالفین است چنانچه میان آنها مشهور است.

2- آیه ظاهر و باطنی دارد و متشابه بمعنی علم بکنه واجب، و آنچه مخصوص بخدا است از علم بکنه ذات و صفات ظاهر آیه است، و علم راسخون بتاویل متشابه جز آن باطن آیه است که در اخبار بدان اشاره شده، و بنا بر این قاری مخیر است که بر هر دو جا وقف کند.

3- گفته شده: اعتراف و تسلیم راسخین پیش از آن بوده که خدا تاویل آیات متشابهه را به آنها بیاموزد و گویا خدا بیان کرده که چون آنها ایمان بمحکم و متشابه آوردند و مانند کثر دلان دنبال ظاهر نرفتند و تاویل بیاطل نکردند خدا علم تاویل بدانها داد و آنها را بخود پیوست و استثناف برای رفع استبعاد شرکت آنها است با خدا در این دانش و بیان اینکه آنها برای اعتراف بجهل و قصور از دانستن متشابهات مستحق افاضه علم بدانها شدند و علم تاویل را از خدا آموختند و در خبری رسیده که چون آن حضرت از برخی امور نهانی خبر داد مردی باو گفت یا امیر المؤمنین علم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 96

غیب بتو عطاء شده؟ فرمود: این علم غیب نیست و همانا آموختن از دانای بآنست و سخنی در این باره در کتاب توحید گذشت ...

«در خرده‌ها پایانی ندارد» یعنی خرده‌ها نهایت و کنه تو را در نیابند بطوری که ما ورای آن صفتی نداشته باشی یا اینکه خرده‌ها بتو احاطه نکنند تا محدود و با نهایت باشی «المصرف» پذیرای دگرگونی و جنبش یا محکوم بتجزیه و تحلیل و ترکیب است «اندازه کرد آنچه را آفرید و تقدیرش استوار ساخت» یا برای هر چیزی بر حسب حکمت اندازه مخصوص نهاد یا آنکه برای هر چیزی چنانچه خواست خصوصیات و کارهائی آماده کرد یا آنکه عمر مقدری باو داد.

«و آن را بسوی وجهی که بایدش واداشت» یعنی هر چیزی را آماده کرد برای آنچه منظور از آفرینش او بود چنانچه حبوب را برای خوردن و چهارپایان را برای سواری و بار بردن و هر دسته از آدمیان را برای مصلحتی از نظم جهان و بسا که مقصود توجه بمحل سکونت آنها باشد و معنی نخست اعم است و اظهر ... ادعان همه مخلوق برای فرمانبرداری و پذیرائی دعوت او بمعنی آمادگی آنها است برای آنچه هدف آفرینش آنانست یا آمادگی برای اجرای تقدیرات و اراده خدا بر آنها و اشاره است بقول خدای سبحان «آمدم بدلخواه» (در آفرینش آسمان و زمین) و بسا حمل بر ظاهر شود بنا بر اینکه هر آفریده‌ای شعور دارد چنانچه ظاهر قول خدا است (45-أسری) و نیست چیزی جز آنکه تسبیح کند بسپاس او.

«کژی هر چیز را راست کرد» یعنی هر چیزی را آماده کرد برای آنچه شایسته او بود یا مفاسدی را که طبع سر خود بودن اشیاء بهمراه داشت از میان برداشت و نهج حدود واضح ساختن هر چیزییست از نظر هدف و فراهم نمودن وصول بدان یا مقصود اینست که امتیازات برای اشخاص و انواع مقرر داشت که از هم جدا باشند زیرا اعظم مصالح و با ارزشترین آنها امتیاز اشخاص و انواع است از یک دیگر، من میگویم بسا مقصود از حدود جای وجود آنها است مانند جای عناصر که هر کدام را مرزیست و از آن بیرون نشوند و شاید این معنا بما بعد آن انطباق باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 97

«و رهوات فرجها» رهوه تپه و هم گودال را گویند، و نظم آن هموار کردن آنست در نهاییه گفته: در حدیث علی علیه السلام است «هموار کرد ناهمواری گشاده‌های آن را» یعنی جاهای گشوده از آن را، و آن از گفته عرب «رها رجليه رهوا» باز گرفته شده یعنی گشود و آن دلالت دارد که آسمان رخنه‌ها و ترکها داشت و خدای سبحان آنها را هموار کرد و مناسب است با آنچه گذشت که مایه آن دود بوده که از آب برخاسته؛ زیرا مانند آن تیکه تیکه و رخنه‌دار است، و برخی شارحان آن را تفسیر کرده که اجزاء مرکب پیش از ترکیب و آمیختن از هم جدا هستند.

یا مقصود فاصله‌ایست که میان آسمانها بوده اگر خدا آنها را کروی و چسبیده بهم نمیساخت، این تفسیر از نظر اعتقاد بقواعد فلاسفه و تقلید آنها است ...

ابن میثم گفته مقصود از ازواج افلاک، ارواح آنها است که فرشته‌های آسمانی هستند و قرین آنهایند، و هر قرینی را جفت گویند، یعنی پیوست میان آنها و ارواح آنها پذیرش هر جرم آسمانی روح خود را که جز او نمیپذیرفت.



من گویم: قول باینکه آسمانها جاندارانند و روح دارند مخالف مشهور میان اهل اسلام است، بلکه سید مرتضی رضی الله عنه اجماع همه مسلمانان را نقل کرده بر اینکه افلاک بیشعور و بی‌اراده‌اند، و اجسامی بیجانند که آفریننده آنها را می‌چرخاند<sup>۱۶</sup> و ممکن است مقصود از ازواج، فرشته‌های گماشته بر آنها یا ساکنان آنها باشد،

(۱) بحث در افلاک و ماهیت آنها راجع بعلم هیئت است و مورد اختلاف است و در فرضیه بطلمیوس یونانی، افلاک کروی و بهم چسبیده‌اند و کلی و جزئی دارند و خرق و التیام نپذیرند، و دانشمندان جدید آن را باطل دانسته و اختران را در فضا معلق میدانند، و اعتقاد بوجود افلاک از مسائل دینی نیست، آسمان و زمین و کواکب و نجوم بطور کلی در قرآن و حدیث آمده ولی هیچ کدام دلالت بر فرضیه بطلمیوس ندارد و بلکه آن را دروغ می‌شمارد، و دعوی اجماع مسلمانان در این مسأله مورد اعتراض است، و اگر هم اجماعی باشد چون امر دینی نیست حجیت ندارد و خصوص در باره اینکه جان دارند یا ندارند، و دعوی اجماع بر هر کدام مشکل است و اگر هم اجماعی باشد حجت بودن آن وجهی ندارد (خلاصه ترجمه پاورقی ص ۱۲۸).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴)، ج ۱، ص: ۹۸

یا مقصود کواکب و افلاک جزئی است که مانند آنهایند و بسا عبارات پیش بر این دو معنی اخیر حمل شوند، و ممکن است مقصود از ازواج همانند آنها باشد در جسمیت و امکان از آنچه زمینی است و مناسب می‌شود با آنچه بر سر زبانها است که علویات آبائند و سفلیات امهات و مادران ...

«و نداء آسمان» اشاره است بدان چه گذشت از گفته خدای سبحان «و گفت برای آن و برای زمین بیائید بدلخواه یا ناخواه» (۱۱- فصلت) «بهم پیوست حلقه‌های اطراف را» کنایه است از کامل کردن آفرینش آنها و افاضه صورتهای آسمانی بدانها.

«و درهای بسته آنها را گشود» کنایه است از ایجاد درها بر ایشان و شکاف دادن آنها پس از اینکه بسته و بی‌در بودند یا مقصود اینست که درهای آنها را که آفریده بود باز کرد و آن درها است که فرشته‌ها از آن بالا روند و فرود آیند و کردار و دعا و جان بنده‌ها از آنها بالا روند چنانچه خدا تعالی فرمود: «گشوده نشود بر ایشان درهای آسمان ۴۰- الاعراف» و آن درها که از آنها باران فرو ریزد چنانچه اشاره کرده بدانها بقول خود «گشودیم درهای آسمان را بابتی سیل آسا ۱۱- القمر»، «نقاب» سوراخ و پارگی است و منظور واداشتن تیرهای شهاب است برای رندان دیوان از سر گوشی

<sup>۱۶</sup> (۱) بحث در افلاک و ماهیت آنها راجع بعلم هیئت است و مورد اختلاف است و در فرضیه بطلمیوس یونانی، افلاک کروی و بهم چسبیده‌اند و کلی و جزئی دارند و خرق و التیام نپذیرند، و دانشمندان جدید آن را باطل دانسته و اختران را در فضا معلق میدانند، و اعتقاد بوجود افلاک از مسائل دینی نیست، آسمان و زمین و کواکب و نجوم بطور کلی در قرآن و حدیث آمده ولی هیچ کدام دلالت بر فرضیه بطلمیوس ندارد و بلکه آن را دروغ می‌شمارد، و دعوی اجماع مسلمانان در این مسأله مورد اعتراض است، و اگر هم اجماعی باشد چون امر دینی نیست حجیت ندارد و خصوص در باره اینکه جان دارند یا ندارند، و دعوی اجماع بر هر کدام مشکل است و اگر هم اجماعی باشد حجت بودن آن وجهی ندارد (خلاصه ترجمه پاورقی ص ۱۲۸).

کردن چنانچه خدای سبحان بدان اشاره کرده «راستی که می‌نشستیم جایی که گوش بدهیم بآسمان و اکنون هر که گوش بگیرد شهابی دیدبان دریابد 9- الجن» و تصریحی ندارد که آن مقارن آفرینش آسمان بوده تا منافات داشته باشد بر حدوث آن پس از بعثت پیغمبر خاتم و ممکن است رخصتی در این میانه بوده باشد ... مقصود از لرزش در خرق هوا یا حرکت طبیعی یا فشاریست در فواصل جسم هوایی که یکی از عناصر است زیرا دلیلی نیست که منحصر باشد بدان چه میانه آسمان و زمین است یا مقصود جنبش آن در جای تهی موهوم یا موجود است بطبع یا فشار یا حرکت اجزاء آنست که میان آسمان و زمین است ... «آیه مبصره» یعنی نشانه چشمگیر و مبصره در قول خدا تعالی «12- الاسراء: و ساختیم نشانه روز را مبصره» تفسیر شده بروشن و آشکار و به

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 99

تابانی که بدان دیده شود و به بینائی مردم در آن یعنی بیناکننده مردمان، و محو بردن اثر و خاموش کردن نور است و محو ماه تفسیر شده باینکه خود بخود تاریک است و چون خورشید نیست و باینکه نسبت بخورشید کم نور است و بکاستن نورش خرده خرده تا دوران محاق، و روایت شده که ابن کواء از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از سیاهی که روی ماه است؟ فرمود: این همان محو نشانه شب است و ممکن است اثری داشته باشد در کاستی روشنی ماه.

«المنقل» راه کوهستانی و «المدرج» راه، و مناقل و مدارج ماه و خورشید منازل و بروج آنهاست، و این اشارت است بقول خدا تعالی «و ساختیم شب و روز را دو نشانه و زدودیم نشانه شب را و گردانیدیم نشانه روز را روشن» 12- الاسراء و بقول خدا عز و جل «اوست که خورشید را درخشان ساخت و ماه را تابان و اندازه گرفت او را در منازل تا شماره سال و آمار را بدانید» 4 یونس ...

ظاهر کلام امام علیه السلام آنست که دو آیت را در آیه نخست به خورشید و ماه تفسیر کرده، نه بشب و روز، و اگر چه ظاهر روایت همان شب و روز است، و گفته شده مقصود اینست که شب و روز صاحب دو نشانه‌اند، و مقصود از آنها خورشید و ماه است در هر دو جا و مقصود از حساب عمرها و مدت‌هایست که مردم در دین و دنیاشان بدان نیاز دارند، و اندازه آنها و اندازه گردش آنها و تفاوت احوالشان.

«سپس در جوشان فلکشان را آویخت» «ثم» در اینجا برای ترتیب در بیانست و شاید مقصود این باشد که فلک را به نیروی خود در جای آن از فضا آویخت، و این منافات با نفی تعلیق اجزاء ندارد که گذشت، جو فضای پهناور است یا فضای میان آسمان و زمین، فلک گردشگاه اخترانست، و گفته‌اند مقصود از آن دایره معدل النهار است، و گفته شده: مقصود جنس آنست و همه اجسام دایره‌واری که این نام را دارند و گفته شده فلک در اینجا همان آسمان نزدیک است، موافق گفته خدای سبحانه «راستی آرایش نمودیم آسمان نزدیکتر را بزبور اختران، 6- الصافات» و توجیه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 100

تعلیق آن در جو مشترک است میان همه این تفسیرها و بنا بر مشهور که همه اختران در آسمان یکم نیستند. شاید أظهر این باشد که مقصود از فلک چیز است که اختر متحرکی بحرکت آن در آن جا دارد، و مقصود از جو فضای پهناور موهوم است یا موجود که جای فلک است و چون فلک از آن او است بدو نسبت داده شده، و در این صورت ممکن است که مقصود از فلک محیط محرک سراسر آن باشد و ممکن است مقصود از فلک آن باشد که اختران مدیر در آن جا دارند، و روشن است که فلک در جو آنست، یا مقصود از سماء افلاک کلی باشد و مقصود از فلک افلاک جزئی که در توی آنست، و در برخی نسخه‌ها است که: «آویخت در جو آنها فلکی را» بی‌ضمیر در فلک و آن مناسب اینست که همه اختران در یک فلک باشند<sup>17</sup> دراری جمع دری است بمعنی درخشان و گویا منسوب به در است از نظر صفای آن، فراء گفته: کواکب دری نزد عرب ستاره‌های بزرگ است، و گفته‌اند یکی از [سبعه سیاره است و در نهاییه کواکب] و یا خمسه سیاره، و پوشیده نماند که توصیف دراری به نهانی منافی ظاهر دو قول است «ثواقب شهب» اشاره است بگفته خدای سبحان «جز کسی که دزدانه گوش گیرد و شهابی روشن در دنبال او باشد، 18- الحجر» و گفته او «جز کسی که یک پرشی کند و بدنبالش شهاب ثاقبی باشد، 10- الصافات» «اذلال» جمع ذل است بکسر، یعنی حال خود، و مقصود به هبوط یا در برابر شرف است باصطلاح منجمان، یا مقصود توجه به حضيض حامل است و تدبیر، یا توجه بغروب که هبوط حسی است، و صعود برابر آنست، و نحوس ضد صعود است.

«ثم خلق» در اینجا ثم بمعنی ترتیب حقیقی است، و بزودی اخباری آید که دلالت دارند بر پیش بودن خلق فرشته‌ها بر آسمانها، و ممکن است جمع میان آنها بتخصص این مورد بفرشته‌ها، که همیشه در آسمانند و خلق آنها پس از آسمان شده ... «فج»

(1) ممکن است گفت مقصود از جو همان فضای ژرف و پهناور است و مقصود از فلک مدار اختران است که هر کدام در آن آویخته‌اند و با مقررات هیئت کنونی موافق است (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 101

راه پهن میان دو کوه است، جو، فضاء پهن میان آسمان و زمین است، و این کلام صریح است که آسمانها بهم نچسبیده‌اند، و فرشته‌ها جسمند، و میان آسمانها از آنها پر است، و خلاء لازم نشود چنانچه بزودی بفهمی. سبحات را بنور و بهاء و جلال و عظمت تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: سبحات چهره زیبائیهی آنست زیرا چون روی زیبا بینی گوئی: سبحان الله، و شاید مقصود از آن انوار است که دیده‌ها توانائی دید آن را ندارند و از آن ممنوع میشوند، و آنها را حجب مینامند و

<sup>17</sup> (1) ممکن است گفت مقصود از جو همان فضای ژرف و پهناور است و مقصود از فلک مدار اختران است که هر کدام در آن آویخته‌اند و با مقررات هیئت کنونی موافق است (شرح مترجم)

گفته‌اند مقصود اینست که دیده در آنجا که نیرویشان تمام می‌شود میمانند چون نیروی آنها پایان پذیر است و چون بمرز خود رسیدند میایستند.

«اولی اجنحه تسبیح جلال عزته» اشاره است بقول خدا تعالی «صاحبان پرهائی دو دو و سه سه و چهار چهار 11- الفاطر» تسبیح در بیشتر نسخه‌ها با تشدید است از تسبیح و آن تنزیه خدا است از نقائص ... و در برخی نسخه‌ها بی تشدید است بمعنی شنا میکنند و شاید مقصود از آن سیر در طبقه‌های آسمانها باشد و بالای آن، یا بالا رفتن و پائین آمدن برای ادای پیامها و جز آن یا سیرشان در مراتب قرب خدا به عبادت و تسبیح ... «جعلهم فیما هنا لک» شاید مخصوص برخی فرشته‌ها است چنانچه خدا فرموده «خدا برگزیند از فرشته‌ها پیغام برها، 75- الحج» و همین در نسبت بهمه کافی است، و آنچه در آنجا است، درجه‌های فرشته‌ها یا کارها و مشاغلی است که بدانها واگذار شده، و یا مقصود ارباب و یاران آنها است ...

کمک او بفرشته‌ها تایید آنها است باسباب طاعت و تقرب و معارف و الطاف مانع از گناهان ... گشودن درها برای فرشته‌ها کنایه است از الهام و آسان کردن وظائف آنها، زیرا شیطان و نفس اماره بالسوء ندارند و در سرشت آفرینش خود از فرمانبرداری لذت میبرند چنانچه در حدیث آمده: نوشابه‌شان تسبیح است و خوراکشان تقدیس.

نصب چراغ بر سر کوه برای فرشته: عبارت است از آشکاری کامل حقائق در بر آنها چون شک و شبهه‌ای که بشر دارد آنها ندارند، و دلائل بسیار در بر دارند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 102

چون باستان عزت و ملکوت حق نزدیکند، و آنچه از آثار عزت و ملکوت خدا مشاهده میکنند بر ما نهانست ... گفته‌اند: شبها و روزها در فرشته‌ها اثری ندارند و سنگینی نکنند چنانچه بار بر شتر اثر دارد، و گذشت شب و روز مایه کوچیدن آنان از خانه‌شان نشود، و غرض بر کناری آنها است از آنچه برای آدمی رخ میدهد از ناتوانی و نزدیکی بمرگ بر اثر گذشت زمانه. و مقصود نفی رخنه کردن شک و شبهه است در عقائد یقینی آنان ... و بسا که مقصود از حیرت شیفتگی بر اثر شدت دوستی باشد و کمال معرفت که خرد را خیره میسازد چنانچه بیاید.

و در صحیفه سجادیه است که: تعقل نمیکنند برای شیفتگی بحضرت تو» «مقصود اینست که شدت شیفتگی آنها مایه کاستی معرفت و بی خبری از ملاحظه عظمت و جلال تو نشود چنانچه در آدمی. «تقترع» از قرعه کشیدن یا تفترع خ ب» بمعنی بر آمدن، و مقصود اینست که وسوسه‌های پیایی ندارند چنانچه آدمیان.

«فرشته‌های ابر نما» گفته شده. این دسته از فرشته‌ها خازنان باران و راننده‌های ابرند و بسا شامل آنها است که دنبال برف و سرما و قطره‌های بارانند و اگر جا خواهند پیش از نزول جایشان ابر است، و هم گماشته‌گان بر کوهها برای نگهداری و مصالح دیگر، و ساکنان در تاریکیها برای رهنمائی مردم و نگهداری آنها و جز آن.

من میگویم: بسا مقصود تشبیه آنها است بابر در لطافت جسم، و بکوهها در بزرگی خلقت، و بتاریکی در سواد بلکه آن نزد من اظهر است ... «الریح الهفافه» یعنی خوش و آرام، و گفته شده: یعنی مشوش نیست تا آن پرچمها را بلرزاند، بلکه آرام است و آنها را تا آنجا که میرسند نگه می‌دارد.

مایه تضرع بدرگاه خدا در فرشته‌ها پایان پذیر نیست چون کاهش در دانش آنها بزرگی خدا و نیازشان بوی رخ ندهد و چیزی آنها را از آن باز ندارد، و مراتب عرفان و قرب که داعی بتضرع و عبادتند پایان ندارند، و سستی در نیروی آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 103

راه ندارد، و باندازه‌ای که در پایه‌های طاعت بر آیند تقرب فرایند، و هر چه تقرب فرایند دانش آنان بزرگی یزدان دو چندان شود چنانچه اشارت بدان آید ...

و دور نباشد که برای آنان نوعی پاداش باشد در برابر فرمانبریشان چون مزید تقرب و افاضه معارف و یادآوری و بزرگداشت خدا نسبت بآنها و روز فاقه آنها اشارت باشد بروز پاداششان ... و مقصود اثبات دوام خوف و رجاء آنها است که سبب جدا نشدن آنها است از طاعت و بلکه سبب فزودن در آنست، .. و فرشته‌ها برشته طمع دچار نیستند نیستند که تلاش در عبادتشان برای درک ثواب باشد مانند آدمیان ... و غرض نفی اختلاف است میان فرشته‌ها و نفی دشمنی با هم و تفرقه برای تردید و اختلاف در مقاصد یا نفی اختلاف از آنها و بیان اینکه همه یک دسته‌اند و هم آهنگ چون تردید و خلاقی در آنها نیست «پس از غرش و جوشش امواجش آرام گرفت».

در اینجا اشکالی شده، و آن اینست که سخن حضرتش مشعر است باینکه گذاشتن زمین بر آب باعث آرامش و فرو نشستن موج و جوشش آن شد، و این خلاف مشاهده ما است که چون جسم سنگینی را در آب آرامی میاندازند بلرزه می‌آید و موج برمیدارد.

و پاسخ گفته‌اند که اگر موج آب بواسطه باد تند باشد ممکن است که با افتادن چیز سنگینی در آن آرام شود چه که آن جسم جلو باد را میگیرد، از این رو اگر آب ظرفی را با بادبزن موج دار کنیم در صورتی که یک جسمی بر سطح آن قرار دهیم که اطراف آن ظرف را بگیرد، آب آرام می‌شود، و روا است که هیجان آب از نخست برای باد سختی بوده و چون زمین بر روی آن نهاده شده جلو آن باد را گرفته، و در کلام آن حضرت ذکر این باد بیاید آنجا که فرماید: نازاد شد وزشگاهش تا آخر کلامش که آید.

و بهتر اینست که گفته شود مقصود آن حضرت نفی موج مطلق نیست بلکه نفی موج شدید است که دچار او شده بود بر اثر گرد باد تند و طوفان سخت، چون بادی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 104

آفرید که آن را مانند مشک سقا بجنبش در آورد، و آن را از همه بهم میزد، و اول و آخر آن را روی هم میغلطانید چنانچه بزودی در کلامش می آید، و چون زمین را در آن فشرده بطوری که آب همه آن را فرا نگرفت شکی نیست که وزش باد و موج از این سوی برید شد. که زمین بدان چسبیده بود، و چون زمین از یک سو جلو سیل را بست مایه سستی موج آن گردید، بعلاوه کره آب در گودالها و دره‌های زمین و بصورت دریاها پخش شد و موج شدید را از دست داد، و همه اینها مایه آرامش است که بدان اشارت کرده.

من گویم: مؤید آنست که اگر حوضی بپهنای یک فرسخ در یک فرسخ باشد و ما یک ساختمان بسیار بزرگی میان آن بسازیم شکی ندارد که موجش کمتر می‌شود زیرا موج از هر سو بآن ساختمان میخورد و بر میگردد، این جوابها بنا بر قواعد مادیها و خیالات سست آنها است، و گر نه در برابر بیان آن حضرت دلیلی لازم نیست، زیرا بسا آفریدن زمین و فشردن آن در آب اثری در آرامش آن داشته باشد که بعقل ما نرسد.

ابن میثم گفته مقتضای کلام آن حضرت آنست که آفرینش آب پیش از زمین بوده و مایه آرامش آن گردیده و برهان عقلی هم بدان گواه است، زیرا چون آب بیشتر زمین را در خود دارد جای زمین محسوب است و مکان تقدم طبعی دارد بر آنچه در آنست و گرچه کلام حضرت دلالت دارد که آفرینش آب تقدم زمانی دارد بر آفرینش زمین و شنونده‌ها آن را پذیرا شدند پایان.

و این تاویلات خنک برای عباراتی که ظاهر در تقدم و حدوث زمانی است بعید است چنانچه بزودی خواهی دانست ان شاء الله تعالی ... و بسا که تعدیل حرکات زمین بواسطه کوههای لنگر آسا برای اینست که کوهها را برابر حرکت نهاده که اسباب تحرک را خنثی کنند و آرامش فراهم شود، یا مقصود اینست که بواسطه کوهها حرکات تقسیم شدند بهر سو و آرامش پدید شد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 105

و ممکن است مقصود این باشد که بواسطه کوهها زمین وضعی بخود گرفت که بواسطه زلزله‌ها گاهی جنبش کند و گاهی نکند و حرکت را چیره بر آرامش نساخت با احتمال اینکه ممکن است زمین همیشه حرکت نامحسوس داشته باشد، و کسی که حرکت تند شبانه روزی را از زمین میداند نیازی بتکلیف و توجیه ندارد و کوهها را وسیله تعدیل آن حرکت می‌شمارد ...

مفاد کلام اینست که زمین پیش از آفرینش کوهها در جنبش و لرزش بود و بواسطه آنها آرام شد، و ظاهر است که نفوذ کوهها در ژرفنای زمین و برآمدن و بلند شدن بر روی زمین هر دو در آرامش زمین اثر دارند، و برخی سخن در کتاب توحید گذشت، و برخی در بابهای آینده بیاید ان شاء الله.

«و مهد الارض» یعنی آن را ساخت و پرداخت، و شاید مقصود در اینجا کامل کردن آفرینش زمین باشد موافق صلاح ساکنانش در نظم امور، و گفته شده بسا مقصود از تمهید زمین آنست که آن را بستر نموده چنانچه خدا فرموده جل و علا:

«آیا نساخت زمین را بستر: 6- النبأ» یا اینکه آن را گهواره نموده مانند گهواره کودک چنانچه خدای سبحان فرموده «آنکه ساخت زمین را برای شما گهواره» 53- طه «جبله» بمعنی خلقت و طبیعت است، و گفته شده در قول خدای تعالی «و جبله پیشینیان، 184- الشعراء» یعنی دارندگان جبله. و ممکن است بمعنی مخلوق باشد و گفته شده: جبله، گروهی مردمند، و مقصود از اول جبله اول کس از نوع انسان است رد بر کسی که معتقد بقدم انواع متوالده است «رغد» زندگی فراوان و خوش خدا تعالی فرموده «و بخورید از بهشت بخوشی هر جا خواستید».

«موافاه» ابن ابی الحدید گفته: روانیست مفعول له باشد تا عذر و علت عمل گردد، بلکه مصدر فعل محذوفی است یعنی انجام داد گناه را انجام دادنی، و با آنچه خدا از پیش دانست موافق شد.

«پس از توبه فرودش آورد» صریح است که فرود آوردن پس از توبه بوده، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 106

آنچه از بسیاری آیات و اخبار برآید که عکس آنست مقصود توبه کامله است یا آنکه قبول توبه پس از آن بوده، و تأویل این گناه و مانند آن که نسبت بانبیاء داده شده در مجلد پنجم گذشت.

«و بر آنها تأکید کرد» تعبیر بلفظ تأکید شاید برای آنست که شناختن خدا فطریست یا اینکه آیات صنع در دلالت بوجود او روشنند یا بهر دو جهت، قرن: مردم هر دوره را گویند که عمرشان قرین همدگر است و گفته شده چهل سال است و گفته شده هشتاد سال است و صد سال هم گفته‌اند، زجاج گفته: قرن نزد من با اینکه خدا داناتر است - اهل هر دوره‌ایست که در آن پیغمبری یا طبقه‌ای دانشمند بوده‌اند کم باشد سالهایش یا بیش.

«عقاییل» دمل و جوشهای خردیست که دنبال تب و بیماری در لب برآیند، و تشبیه نداری و نیازمندی بدانها لطف آشکاری دارد، زیرا آنها مایه زشتی رخساره شوند و در جایی در آیند که پوشیدن آن میسر نیست و فوائد نهانی دارند، و فقر و آثارش هم چنانند و بعلاوه بیشتر پس از تلذذ و نعمت خوارگی باشند ...

(جفن) بفتح پلک چشم از بالا و پائین و منظور احاطه علم خدای سبحانست بهمه چیز از کلی و جزئی رد بر کسی که علم خدا را منحصر بهمان کلی دانسته، اکنان هر ساختمانی و پناهگاهی که آدمی برای دفع گرما و سرما بدان پناهد، و نگهدار هر چیزی را گویند چنان که خدا تعالی گوید «و ساخت برای شما از کوهها پناهگاه، 81- النحل» ابن ابی الحدید گفته: «اکنه القلوب» روایت شده، و آن غلاف و پوشش دلهاست، و خدا تعالی فرمود «و نهادیم بر دلهاشان پوششها از اینکه بفهمند: 25 الانعام».

«مسارب» جاها که منی در آن بریزد یا نهان شود چون زهدان یا مجرای منی از سرب بمعنی راه؛ و مقصود ظرف منی است در اصلاب یا مجرای منی، و تفسیر مسارب باخلاطی که منی از آن تولید شود چنانچه ابن میثم احتمال داده بعید است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 107

«سبحات نور»: جلوه‌های آنست، سبحات وجه الله: انوار او است، ابن ابی الحدید گفته: مقصود از سبحات در اینجا آن نیست که در «سبحات وجه ربنا» است زیرا آنجا بمعنی جلال است و اینجا بمعنی شناگاه نور، مثقال ذره: اندازه آنست نه مثقال متعارف 24 نخود چنانچه خدا فرمود «راستی خدا ستم نکند باندازه ذره‌ای، ( 40- النساء».

«سلالة» آنچه از چیزی کشیده و برآورده شود، و اشاره است بفرموده خدا سبحانه «و البته آفریدیم آدمی را از برآورده از گل: 13 المؤمنون»- تا فرمود «سپس او را خلق دیگری آفریدیم مبارک باد خدا بهتر آفریننده‌ها» و مقصود از ذکر این چیزها تصریح بعموم دانش خدا، و اشاره باصناف خلق و انواع آفریده، و عجائب پروردگاری او است، زیرا دلیل بر علم او اینست که آنها را آفریده و همه را نگهداشته و پروریده، و بدایع حکمت را در هر وصف و هر حال آنها وانموده.

چنانچه سبحانه فرموده «آیا نمیداند کسی که آفریده و او است لطیف و آگاه 14- الملک» ... یعنی نیرو و سخن مرا گشودی در آنچه جز ستودن تو نباشد، و غرض شکرگزاری خدای سبحانست بر فضیلت شیوایی دانش باو و مدائح او، و توفیق بر انحصار مدح بر خدا جل شأنه ...

و همانا در شرح این خطبه تا اندازه‌ای بسط دادیم چون از خطبه‌های جلیله است و از این رو همه آن را ذکر کردیم، چون بیشترش مربوط به مطالب این مجلد است، و اگر آن را در هر باب مناسب پخش میکردیم نظم و کمال شیوایی آن از دست میرفت، چنانچه سید- ره- بواسطه اختصار و انتخاب بسیاری از فوائد خطبه را از دست داده، و اما دلالت آن بر حدوث آسمان و زمین و فرشته‌ها و جز آن بر کسی که تأمل کند پوشیده نماند.



92- در کافی (21- روضه) بسندش از ابی الهیثم بن التیهان که امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: سپاس از آن خدا است که شایسته پرستشی جز او نیست و زنده بوده بی‌چگونگی، و برای او پدید آمدن نبوده، تا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 108

گفته او: و نیرو برنگرفت پس از آنکه چیزی پدید کرد، و ناتوان نبود پیش از آنکه پدید کند، در هراس نبود از تنهائی پیش از آنکه چیزی بر آفریند، مانند چیزی نیست، و بی‌پادشاهی نبود پیش از آفرینش جهان، و بی‌آن نباشد پس از نابودی جهان، بود معبودی زنده بی‌زندگی جدا از ذاتش، و مالک و پادشاه پیش از آنکه چیزی آفریند، و مالک پس از آنکه جهان را آفرید.

و در همان (ج 1- 88) بسندش از امام پنجم مانند آن.

در توحید (ص 113) از احمد بن محمد بن یحیی از پدرش مانند آن.

بیان «و لم یکن له کان» ظاهرش نفی زمان است از خدا تعالی و احتمال دارد نفی پدید شدن باشد بمعنی نفی حدوث، سپس نهان نماند که عبارات دیگر دلالت بر حدوث ما سوی الله دارند قوله «و لا کان خلوا من الملک قبلا انشائه» ملک بمعنی پادشاهی است و بمعنی کشور و بهر دو معنی کلام صحیح است ...

93- در کافی (173 روضه) بسندش از امام ششم علیه السلام که روز جمعه این خطبه را امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرد: سپاس از آن خدا است اهل حمد و ولی آن، نهایت حمد و جای آن، نخست موجود، پدید آرنده هر چه بود،- تا گفته او- آنکه در اولیت خود پیش از همه بود و در پایدگی و جاودانی مسلط است، همه آفریده‌ها برای یگانگی و پروردگاری و ازلیت او خاضعند، و گردن نهاده‌اند و معتقدند به دوام ابدیتش.

94- در کافی (ج 1 ص 89) بسندش از امام ششم فرمود: دانشمندی از احبار نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! کی بود پروردگارت؟ در پاسخش فرمود: مادرت بعزایت، کی نبوده که گفته شود: کی بوده؟ پروردگرم پیش از پیش بوده و او را پیشی نبوده، و پس از پس باشد و پس از او نباشد، غایتی ندارد و نهایتی برای غایت او نیست، همه غایات در برابر او منقطع شوند و او نهایت هر غایت باشد.

95- در کافی (ج 1- ص 90) بسندی مرفوع از زراره گوید بامام پنجم علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 109

گفتم: بود خدا و هیچ نبود؟ فرمود: آری بود و هیچ نبود گفتم پس کجا بود (گوید تکیه کرده بود بر خاست نشست و فرمود: ای زراره محالی بزبان آوردی و از جا پرسیدی آنکه که جا نبود.

96- در کافی (ج 1 ص 105) بسندش از محمد بن زید، گفت: آمدم حضور امام رضا علیه السلام تا پرسش از توحید و برایم املاء کرد: سپاس از آن خدا است بر آورنده همه بر آوردنی، و بر آفریننده آنها از آغاز (آفریدنی خ ب) بتوانائی و حکمت خود نه از چیزی آنها را آفرید تا ابتکار باطل شود و نه از علت و ماده‌ای تا نخست آفرینی درست نباشد (الخبر).

در علل (ج 1 ص 9) بسندش از سهل مانند آن را آورده و در توحید (57) از سهل نیز 97- در کافی (ج 1 ص 107) بسندش از ابی بصیر، گفت: شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: همیشه خدا عز و جل پروردگار ما بوده و دانش ذات او است و دانسته شده ای نبوده، شنوائی ذاتش بود و شنوده شده‌ای نبوده، دید ذاتش بوده و دیدنی نبوده، توانائی ذاتش بوده و توانا پذیری نبوده، پس چون همه چیز را پدید آورد، دانشش بر دانستنی افتاد و شنیدنش بر شنیدنی و دیدش بر دیدنی، و توانائیش بر توان پذیر گفتم: همیشه خدا در حرکت بوده؟ فرمود: برتر است خدا از این، راستی حرکت صنعتی است پدیده، ازلی نیست خدا عز و جل بود و متکلم نبود.

در توحید (88) بسندش از علی بن ابراهیم مانند آن را آورده.

98- در کافی (ج 1 ص 107) بسندش از محمد بن مسلم از امام پنجم علیه السلام گوید:

شنیدم میفرمود: خدا بود و جز او نبود، همیشه دانا بود، دانش او بهر چه پیش از بودنش چون دانش او بود بدان پس از بودنش.

99- و از همان (ج 1 ص 107) بسندش از ایوب بن نوح نوشت بامام هشتم علیه السلام و پرسید که خدا عز و جل میدانست همه چیز را پیش از آنکه بیافریند همه چیز را و بوجود آورد آنها را یا نمیدانست آن را تا آفریدشان و خواست بیافریندشان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 110

و بوجودشان آورد و دانست آنچه را آفرید هنگامی که آفرید و آنچه را بوجود آورد هنگامی که بوجود آورد. پس امام علیه السلام بخط خود نگاشت: همیشه خدا دانا بود بهمه چیز پیش از آنکه همه چیز را بیافریند چون دانستن او آنها را پس از آنکه آفرید همه چیز را.

در توحید (92) از احمد بن محمد بن یحیی از پدرش مانند آن را آورده.

99- در کافی (ج 1 ص 107) بسندش از جعفر بن محمد بن ابی حمزه، گفت نوشتم بدان مرد و پرسیدم که دوستانت اختلاف دارند در باره علم برخی گفته‌اند همیشه خدا دانا بوده پیش از خلق اشیاء، بعضی میگویند: ما نگوئیم: همیشه خدا دانا بوده چون معنی میداند اینست که میکند، و اگر علم باشیاء را برای او ثابت کنیم در ازل با او چیزی ثابت کردیم، پس اگر نظر داری، قربانت که بیاموزی بمن چیزی که بدانم و از آن نگذرم، بخط خودش نوشت: همیشه خدا تعالی دانا بوده، تبارک و تعالی ذکره.

بیان: شرح این خبر گذشت و بیش از آنچه در اخبار گذشت دلالت دارد که نزد اصحاب معلوم بوده است که روانیست چیزی در ازل با خدا باشد و چون پنداشتند علم لازم دارد حصول صورت را نزد عالم، علم باشیاء را در ازل نفی کردند تا با او جز او نباشد، قیاس بر آنچه شاهد است امام متعرض رفع توهم آنها نشد و علم قدیم را برای خدا اثبات کرد، و خلاصه این اخبار صریحند در اینکه مخلوقات همه حادثند و مسبوق بعدم و خدای سبحان در حال عدم آنها را میدانسته.

100- در کافی (ج 1 ص 108) بسندش از فضیل سکره، گفت بامام پنجم علیه السلام گفتم: قربانت اگر خواهی بمن بیاموز خدا جل و جبه پیش از آنکه خلق بیافریند میدانست که یگانه است، دوستانت اختلاف دارند، برخی گفته‌اند: البته پیش از آنکه خلق را آفریند میدانست، و برخی گویند معنی میدانست عمل میکرد است، و او امروز میدانست که او بود و جز او نبود نه پیش از آفریدن اشیاء، و گفته‌اند که اگر ثابت داریم او همیشه دانا بوده، او است و جز او نیست در ازل چیزی را با او ثابت داشتیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 111

پس اگر خواهی ای آقایم بمن بیاموز آن را که از آن بچیز دیگر تجاوز نکنم پس نوشت: همیشه خدا تبارک و تعالی ذکره دانا بوده.

در توحید (92) از احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش مانند آن را آورده.

101- در کافی (ج 1 ص 109) بسندش از عاصم بن حمید گوید بامام ششم گفتم: همیشه خدا مرید بوده؟ فرمود: مرید بی مراد نمیشود، همیشه خدا دانا و توانا بوده و سپس اراده کرده.

102- از همان (ج 1 ص 113) بسندش از ابن سنان گفت: از أبو الحسن الرضا علیه السلام پرسیدم خدا عز و جل پیش از آفرینش خلق شناسا بخود بود؟ فرمود: آری، گفتم: خود را میدید و میشنید؟ فرمود: خدا بدان نیاز نداشت، زیرا از خود پرسشی نداشت و خواهشی نداشت، او خود بود و خودش او، توانائیش مجری بود، و نیاز نداشت از خود پرسد، ولی برای خود نامها برگزید که دیگران او را بدانها بخوانند.

در توحید (129) در عیون (ج 1، 127) در معانی الاخبار (ص 2) از پدرش از احمد بن ادريس مانند آن را آورده.

103- در کافی (ج 1، 134) بسندی مرفوع از امام ششم علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام بسخن ایستاد و فرمود: سپاس از آن خدای یکتا، یگانه، بی‌نیاز، تنها آنکه نه از چیزی بوده و نه از چیزی آفریده آنچه بود- تا گفته او- برنجش نیاورد ساخت چیزی که بود، همانا هر چه را خواست فرمود: باش و بود شد، برآفرید آنچه آفرید بی‌نمونه پیشین، و بی‌رنج و خستگی، هر سازنده چیزی را از چیزی میسازد، و خدا از ناچیز ساخت آنچه آفرید، هر دانا ندانسته بوده و آموخته بود، و خدا نادان نبوده و نیاموخته، فراگرفته بدانش خود همه چیز را پیش از بودنشان، و نفزوده بهست شدن دانشی را، دانشش بدانها پیش از آنکه بودنشان سازد همان دانش او بوده پس از آنکه بودنشان کرده- تا گفته- یکتای یگانه بی‌نیاز، نابود ساز ابد و وارث روزگار، آنکه همیشه و پیوسته یگانه و ازلیست پیش از بادید شدن روزگاران، و پس از گذشت کارداران (الخبر).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 112

سپس کلینی- ره- گفته: این خطبه از سخنرانیهای مشهور آن حضرت علیه السلام است تا آنجا که همه آن را دست بدست دهند، و همین بس است برای کسی که جویای علم توحید باشد چون در آن اندیشه کند و آنچه در آنست بفهمد- تا گوید آیا ننگرید بگفتارش «نه از چیزی بوده اند نه از چیزی آفریده آنچه بوده» و با گفته خود: از چیزی نبوده، معنی حدوث را از او زدوده، و چطور وصف خلق و اختراع بی‌ماده و نمونه را بر آفریده‌های او افکنده برای رد گفته کسی که میگوید همه چیز از همدیگر پدید شدند، و برای ابطال گفته ثنویه که پنداشتند پدید نشود چیزی جز از مایه‌ای و ساخته نشود جز از روی نمونه، و دفع کرد بفرموده خود «از ناچیز آفریده هر چه بوده» همه دلیلهای ثنویه و شبهه شاهان را زیراً بیشتر چیزی که ثنویه در حدوث جهان بدان دل بسته‌اند اینست که میگویند از این دو بیرون نیست که: آفریننده چیزها را از چیز آفریده یا از ناچیز و گفته آنها از چیز خطاء است و گفته آنها از ناچیز هم تناقض است، زیرا نمیشود چیزی از ناچیز باشد، و امیر المؤمنین علیه السلام این واژه را رساتر و درست آورد و فرمود: «نه از چیزی آفریده آنچه بوده» با کلمه «من» نفی کرده که چیزی بوده، و خود «چیز را» هم نفی کرده، زیرا هر چیزی که آفریده و پدید شده است نه از مایه‌ای است که خدا او را از آن پدید کرده باشد چنانچه ثنویه گویند که خدا از ماده قدیم اشیاء را پدید کرده و تدبیر همان تقلید از نمونه است<sup>18</sup> در توحید (18) بسندش از امام صادق علیه السلام از پدرانش مانندش را آورده.

(1) مقصود اینست که نفی در ناچیز جزء محمول نیست که قضیه معدوله باشد و گفته شود خدا اشیاء را از ناچیز آفریده و ناچیز چون مایه متعلق خلق شده زیرا این قضیه مدلول متناقض پیدا میکند و محال است زیرا معنی آفرید وجود داده است و وجود دادن به ناچیز که نفی قید متعلق آفریدن باشد تناقض است زیرا خلاصه آن می‌شود وجود داد غیر موجود را و ناموجود پذیرای وجود نتواند بود ولی آفرید نه از چیزی نفی قید نسبت است یعنی وجود داد آن را که از خود وجودی نداشت (شرح مترجم).

<sup>18</sup> (1) مقصود اینست که نفی در ناچیز جزء محمول نیست که قضیه معدوله باشد و گفته شود خدا اشیاء را از ناچیز آفریده و ناچیز چون مایه متعلق خلق شده زیرا این قضیه مدلول متناقض پیدا میکند و محال است زیرا معنی آفرید وجود داده است و وجود دادن به ناچیز که نفی قید متعلق آفریدن باشد تناقض است زیرا خلاصه آن می‌شود وجود داد غیر موجود را و ناموجود پذیرای وجود نتواند بود ولی آفرید نه از چیزی نفی قید نسبت است یعنی وجود داد آن را که از خود وجودی نداشت (شرح مترجم).

است و وجود دادن به ناچیز که نفی قید متعلق آفریدن باشد تناقض است زیرا خلاصه آن می‌شود وجود داد غیر موجود را و ناموجود پذیرای وجود نتواند بود ولی آفرید نه از چیزی نفی قید نسبت است یعنی وجود داد آن را که از خود وجودی نداشت (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 113

104- در کافی (ج 1 ص 138) بسندش از امام ششم علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام به ذعلب فرمود: راستی پروردگارم لطیف لطافت است، لطف وصف او نشود، پیش از هر چیز است گفته نشود چیزی پیش از اوست- تا گوید:- اماکن او را در خودشان نگیرند، و اوقات او را در بر نیارند- تا گوید- پیش است بر وقتها بودش و بر نیستی وجودش، آغاز ازل او است- تا گوید- جدا کرد پیش را از پس تا دانسته شود که او را نه پیش باشد و نه پس، و غریزه‌هاشان را گواه آورد که غریزه آفرین خود غریزه ندارد، بموقت کردن آنان خبر داد که وقت گزارشان وقت ندارد، آنها را از یک دیگر در پرده داشت تا دانسته شود میان او و خلقت پرده‌ای نیست پرورنده بود آنکه که پرورده شده نبود، و معبود بود آنکه که معبود داری نبود، دانا بود آنکه که دانسته‌ای نبود، شنوا بود آنکه که شنیدنی نبود.

بیان: ظاهر گفته او علیه السلام «جدا کرد میان پیش و پس» اینست که خدا زمانی نیست اصلا و بسا مقصود اینست که حدوث هر چیزی را منوط بوقتی ساخت تا دانسته شود وجودش آغازی ندارد، یا اشیاء را علت یک دیگر ساخت تا دانسته شود او را علتی نیست، و این دو معنی دورند و دومی دورتر است، و همچنین ظاهر گفته او «که وقت گزارشان را وقتی نیست» ظاهر است در نفی زمان از او گرچه محتمل است برای وجه دوم، و همچنین گفته اول او «در بر نگیردش اوقات» بر آن دلالت دارد گرچه ممکن است مقصود این باشد که پیش از او و بعد از او زمانی نیست تا او را در بر گیرد و سخن در گفته او که «پیش است از همه وقت بود او» گذشت، و دلالت فقرات دیگر بر حدوث جز او روشن است.

105- در کافی (ج 1 ص 139) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین در کوفه برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: سپاس از آن خداست که سپاس خود را بدل بندگانش انداخت، و آنان را بفطرت خدانشناسی خود آفرید، خلقتش را دلیل وجودش آورد، و حدوث خلقتش را دلیل ازلی بودنش- تا فرمود- مدتی نیست برای بودش،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 114

و نه نهایی برای وجودش.

106- و در (ج 1 ص 140) بسندی از فتح بن عبد الله مولى بنی هاشم روایت کرده که گوید نوشتم بامام هفتم علیه السلام و چیزی از توحید پرسیدم و او بخط خود بمن نوشت:

سپاس از آن خدا است که سپاس خود را بدل بنده‌ها گذاشت، و مانند آنچه سهل روایت کرده آورده- تا گفته او: آغاز دین شناخت او است، و کمال شناختش یگانه دانستن او، و کمال یگانه‌شناسی او نفی هر وصفی است از او چون هر وصفی گواه است که جز موصوف است و موصوف هم گواه است که جز وصف است، و هر دو گواه دوتا بودند که دو بودن در ازل ممتنع است و ناشدنی- تا گوید- دانا بود و دانسته‌ای نبود، پرورنده بود و پرورده‌ای نبود، چنین توصیف شود پروردگار ما و برتر است از آنچه کننده‌ها او را بستایند.

در توحید (24) بسندش از امام رضا علیه السلام مانندش را آورده.

107- در کافی (ج 1 ص 141) بسندش از حارث اعور، گفت: امیر المؤمنین علیه السلام خطبه خواند و گفت: سپاس از آن خدا است که نمیرد و شگفتیهای او پایان نپذیرد زیرا هر روز در کاری است و پدیده تازه‌ای آورد که نبوده- تا گوید- اولیت او را نهایتی نیست و آخریت او را حد و غایتی نه، آنکه وقتی پیش از او نبوده و زمانی بر او تقدم نداشته- تا گوید- آغاز پیش از هر چیز است و او را پیش نیست و آخر پس از هر چیز است و او را بعدی نیست- تا گوید- متقن ساخت هر چه را خواست بیافریند از هر نمونه بی‌مانندی که پیش از آن بوده، و بی‌خستگی در آفرینش هر آنچه آفریده، هر آنچه را خواسته آغاز کرده و هر چه خواسته بر آورده از جن و انس تا پروردگاری او را بدانند (الخطبه).

در توحید (13) از احمد بن محمد بن خالد مانندش را آورده.

108- در تفسیر فرات: بسندی از قبیصه جعفری، گفت بر امام صادق علیه السلام در آمدم و گروهی نزد او بودند سلام کردم و نشستم و گفتم: شما کجا بودید پیش از آنکه خدا آسمانی ساخته و زمینی گسترده یا تاریکی و نور آفریند؟ فرمود: ای قبیصه ما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 115

نمونه‌هایی از نور بودیم گرد عرش و خدا را پانزده هزار سال پیش از خلق آدم تسبیح می‌گفتیم.

109- کتاب تاویل الایات بسندی از ابن عباس که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی میگفت: ای علی، راستی خدا تبارک و تعالی بود و چیزی با او نبود، پس مرا و تو را با هم آفرید از نور جلالش، و مادر جلو عرش پروردگار جهانیان بودیم خدا را تسبیح و تقدیس و سپاس و سگانه‌ستائی میکردیم پیش از آنکه آسمان و زمین آفریده شوند (الخبر).

110- کتاب المقتضب- از سلمان فارسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای سلمان خدا مرا از نور پاکش آفرید مرا خواند و فرمانش بردم، و از نورم علی را آفرید و او را خواند و فرمانش برد، پس از نور من و علی فاطمه را آفرید و او را خواند و فرمانش برد، پس از من و از علی و از فاطمه حسن و حسین را آفرید و آنان را خواند و فرمانش

بردند سپس از نور حسین نه امام آفرید و آنها را خواند و فرمانش بردند پیش از اینکه بیافریند آسمانی ساخته و زمینی گسترده، یا هوا، یا آب، یا فرشته، یا آدمی، مادر علمش نورها بودیم که تسبیحش میگفتیم گوش بفرمانش بودیم (الخبر).

در اختصاص بسندش تا سلمان مانند آن را آورده.

111- کتاب ریاض الجنان از فضل الله فارسی بسندش از انس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا ما را آفرید آنکه که نه آسمانی ساخته بود، و نه زمینی گسترده، و نه عرشی و نه بهشتی و نه دوزخی، ما او را تسبیح میکردیم (الخبر) 112- بسندش تا جابر جعفی از امام پنجم علیه السلام که فرمود: ای جابر خدا بود و چیزی جز او نبود، نه دانسته و نه ندانسته، آغاز کرد بآفرینش محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آفرینش ما خاندان بهمهراه او از نور عظمتش و ما را سایه‌های سبزی در برابر خود واداشت آنجا که نه آسمانی بود و نه زمینی، نه مکانی، نه شب، نه روز و نه خورشید و نه ماه، جدا میشد نور ما از نور پروردگاران چون پرتو خورشید از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 116

خورشید؛ خدا را تسبیح و تقدیس و سپاس میکردیم و او را چنانچه شاید میپرستیدیم.

سپس برای خدا بادید آمد که مکانی را آفریند و آن را آفرید، و بر آن مکان نگاشت (لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین و وصی او است که بدو کمکش دادم و یاریش کردم، سپس خدا عرش را آفرید و بر پرده‌های عرش همان را نوشت، سپس آسمانها را آفرید و بر کناره‌هایش مانند آن را نوشت، سپس بهشت و دوزخ را آفرید، و بر آنها مانند آن را نوشت، سپس فرشته‌ها را آفرید و در آسمان جا داد، سپس هوا را آفرید و بر آن هم مانند آن را نوشت، سپس پریان را آفرید و در هوا جا داد، سپس زمین را آفرید و بر کناره‌هایش مانند آن را نوشت، ای جابر بدان بود که آسمانها بی‌ستون بر پا ماندند و زمین بر جا ماند، سپس خدا آدم را از روی زمین آفرید، سپس حدیث درازی کشانده- تا گفته- ما نخست آفریده خدائیم، و نخست آفریده که خدا را پرستید و تسبیح گفت، ما سبب خلق هستیم و سبب تسبیح و عبادت از فرشته‌ها و آدمیان (تمام الخبر)، 113- و بسندش از مفضل که پرسید از امام صادق علیه السلام شما چه بودید پیش از آنکه آسمانها و زمین آفریده شوند؟ فرمود: نورها در گرد عرش خدا را تسبیح و تقدیس میکردیم تا خدای سبحان فرشته‌ها را آفرید (الخبر) 114- و از احمد بن حنبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: من و علی نوری بودیم برابر خدا پیش از آنکه بیافریند عرش را به چهارده هزار سال.

115- و بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را چهارده هزار سال پیش از مخلوقات آفرید و با او دوازده حجاب آفرید.

116- بسندش از جابر بن عبد الله گوید: برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتم نخست چیزی که خدا تعالی آفرید چه بود؟ فرمود: نور پیغمبر تو ای جابر، او را آفرید سپس از او هر خوبی را آفرید (تا آخر خبر طولانی).

117- و از جابر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نخست چیزی که خدا آفرید نور من بود، و نور علی را از آن برگشود، سپس آفرید عرش و لوح و خورشید و روشنی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 117

روز و نور دیده‌ها و خرد و شناسائی را (الخبر)<sup>19</sup>.

118- کتاب الوصیة مسعودی بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که در خطبه فرمود: سپاس از آن خدا است که در ساخت همه چیز یگانه است، و اجناس آفریده‌ها را بی‌مایه و بی‌نمونه پیشین آفریده، و بی‌کمک بر آفرینش آنها، بلکه بر آفریده آنها را بنیروی لطیف خود، و بخواست او پیکره گرفتند فروتن و زبون و پدیده پذیر فرمانش. یکتا، یگانه، پاینده بی‌حد و بی‌مدت، بی‌زوال و نیستی، چنین بوده همیشه و پیوسته چنین باشد، زمانه‌ها او را دگرگون نسازند و هیچ مکانی او را فرا ندارد، و وصفش در زبانها ننگند، و خواب و چرتش نگیرد، دیده‌هایش ندیدند تا از دیدن او گزارش دهند، و خردها بر او نتاختند تا حقیقت وصفش را پندارند، و ندانی چونست جز بدان چه خودش گزارش داده، حکمش بر گرد ندارد، و گفتارش دروغ نشود، بر آفرید همه چیز را بی‌اندیشه و بی‌یاور، بی‌پشتیبان و بی‌وزیر، بنیروی خود همه را آفرید، و بدان چه خواست آنها را گردانید، پیکره‌های آنها را بقالب ریخت، و جان آنها را آفرید، و اجناس آنها را بیرون کشید، خلقی آفریده، برآورده در اقطار آسمانها و زمینها.

نیاورد چیزی را بر روشنی جز آنچه میخواست او را بر آورد تا بنماید بندگان نشانه والائی و بخششهایش را، منزله است. نیست شایسته پرستشی جز او یگانه و قهار است، و رحمت خدا بر محمد و خاندانش و درود فراوان، بار خدایا، هر که نادانست بفضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم من براستی مقررم باینکه پهن نکردی زمینی و نیافریدی خلقی را تا آفرینش او را از نوری که برشته هستی پیش بود محکم ساختی، و آفریدی برایش آدم را بر جا و او را در جای استواری سپردی، و در محل امانتی محفوظ (تا آخر

(1) از اخبار بسیاری استفاده می شود که خدا پیش از خلق همه امور مادی خلق اشرفی آفریده که از آن تعبیر بنور شده ولی نه نوری که بچشم دیده می شود و آن نور تعلق به پیغمبر خاتم و خاندانش داشته و پیش از آفرینش جهان بوده‌اند ولی نه بمقیاس زمان که از آن باختلاف تعبیر شده و البته درک آن و درک ارتباط آن با پیغمبر و خاندانش در خود ما ننگند (خلاصه‌ای از پاورقی ص 170)

<sup>19</sup> (۱) از اخبار بسیاری استفاده می شود که خدا پیش از خلق همه امور مادی خلق اشرفی آفریده که از آن تعبیر بنور شده ولی نه نوری که بچشم دیده می شود و آن نور تعلق به پیغمبر خاتم و خاندانش داشته و پیش از آفرینش جهان بوده‌اند ولی نه بمقیاس زمان که از آن باختلاف تعبیر شده و البته درک آن و درک ارتباط آن با پیغمبر و خاندانش در خود ما ننگند (خلاصه‌ای از پاورقی ص 170)



ولی نه بمقیاس زمان که از آن باختلاف تعبیر شده و البته درک آن و درک ارتباط آن با پیغمبر و خاندانش در خود ما نگنجد (خلاصه‌ای از پاورقی ص 170)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 118

خطبه طولانی).

119- در کافی (ج 1 ص 11) بسندش از محمد بن مسلم از امام ششم علیه السلام، فرمود مشیت پدید شده است.

بیان: چون مشیت پدید شده است و همه چیز بمشیت هست شده باید به پدید شدن اولی باشند.

120- المتهجد: در دعای روز یکشنبه: توئی خدای زنده، نخست موجود پیش از همه چیز، و بوجود آورنده آنها بنیروی خود و دانا بآینده برآوردشان که چگونه بود، توئی که عرشت را در هوا افراشتی که جایگاهت بلند است، و دیده‌ها را از نورش خیره کردی، و بزرگی ملک خود از دیده‌ها در پرده‌ای، و در فراز عرشت بقهر و پادشاهی یگانه‌ای، سپس آسمانها را بانجام فرمانت خواندی، دعوت تو را با زبونی پذیرفتند، و از ترس تو بی‌ستون بر جای ماندند، و آنها را زیور بیننده‌ها ساختی، و بنده‌های تسبیح گو را در آنها جا دادی، و زمینها را گشودی تا بستر آنچه باشند که در آنها است و با کوهها آنها را لنگر دادی و میخکوب کردی، و بن آنها در خاک فرو شد و گنگره‌هایشان در هوا برآمدند، و زمین بر لنگرهای بلند استوار شد، و آن را بگیاہ آراستی، و با زنده‌ها و مرده‌هایش آکندی (تا آخر دعا).

121- و در دعای شب دوشنبه: فراز گرفتی بعرش خود بر جهانیان، و آباد کردی آسمانهایت را بفرشته‌های مقرب، و آموختی تسبیح خود را به اولین و آخرین و دنیا و دیگر سرای مهارشان را بتو دادند، و نگهداشتی آسمانها و زمین را با کلیدهاشان، و با هر که از بالای آن بود بفرمانت گردن نهادند، و از ترس بار امانت را نکشیدند، و بکلمات تو در قرارگاه خود آرمیدند، و جا کردند دو دریا در جای خود، و شب و روز بدنبال هم آمدند چنانچه فرمانشان دادی، و هر چیز آنها را آمار گرفتی؛ و بدانش خود آنها را فرا داری، آفریننده خلق و برگزیده کن آن، و غالب و برآورنده و آفریننده و پراکنده‌ساز آن، تو بودی تنها بی‌شریک یکتا معبود، عرشت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 119

بر روی آب بود، پیش از آنکه زمینی و آسمانی باشند، و نه آنچه در آنها آفریدی بعزت خود، تو بدیع و مبتدع بود، و وجود، بودکننده خوانده شوی چنانچه خود را نامیده‌ای، بعظمت خود خلق را آغاز کردی، و بدانشت آنها را تدبیر نمودی (تا آخر دعاء).

122- و در دعای شب سه شنبه: میچرخید (جابجا می شود خ ب) گرد ارکان عرش تو نور و وقار پیش از آنکه بیافرینی آسمانها و زمین را، و بوده باشد عرش تو بر آب، و کرسیت، و کرسیت فروزان بود از نور، و سرا پردهات، از نور و عظمت گسترده بود، و از سلطان و عزت و مدحت کنگره‌ای بر آن احاطه داشت، نیست شایسته پرستشی جز تو پروردگار عرش بزرگ (تا آخر دعاء) 123- و در دعاء شب پنجشنبه: آفریدی خلقت را و هر چه خواستی تو را آمد بی‌خستگی، و عرشت بر آب بود و ظلمت بر هوا، و فرشته‌ها عرش تو را بر دوش داشتند عرش نور و کرامت، تسبیح میکردند بسپاست- تا گفته- تو پیش از همه خلقت بودی.

124- در اقبال: در دعای شب بیست و یکم ماه رمضان: نیست شایسته پرستشی جز خدای مدبر همه کارها، و گرداننده روزگارا، آفریننده همه چیزها بحکمت خود که دلالت کنند بر ازلیت و قدمتش (الدعاء).

125- (256) و در وداع ماه رمضان نقل از کتب دعاء: سپاس از خدا که در نیابند دانشمندان دانشش- تا گفته- آفرید خلقش را بی‌مایه و نمونه، بی‌رنج و خستگی و آموزش، و برآورد آسمانهای محکم را بی‌یاران و کمک‌کاران و کشید و پهن کرد زمین را بر سر آب بی‌پایه، بی‌آموزش دانست، و بی‌نمونه آفرید، خلق خود را پیش از اینکه بوجودشان آرد چنان میدانست که بعد از بود کردنشان- تا گفته- سپاس از آن خدا است که بود آنکه که نبود زمین پهن شده و نه آسمان ساخته، و نه کوههای لنگر انداز، و نه خورشید چرخان، و نه ماه گردان، و نه شب تار، و نه روز روشن (تا آخر).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 120

126- (اقبال 271) و بسندی از امام ششم علیه السلام در دعاء روز عرفه: توئی بوده پیش از هر چیز، و بود کن هر چیز- تا گفته- سپاس از آن خدا که عرشش بر آب بود، آنگاه که نه خورشیدی میدرخشید، و نه ماهی میگشت، و نه دریائی روان بود و نه بادی میوزید، و نه آسمانی برپا بود، و نه زمینی کشیده و برجها، و نه شبی تار، و نه روزی پرده‌دار، و نه چشمه‌ای جوشان، و نه آوازی خروشان، و نه کوهی لنگر انداز، و نه ابری برای باران، نه آدمی آفریده، و نه پری هستی گرفته، نه فرشته‌ای ارجمند و نه دیوی رانده، نه سایه کشیده، و نه چیزی شمرده.

و در دعاء دیگر روز عرفه: و از تو است سپاس پیش از آنکه بیافرینی چیزی از خلقت را، و بر آغاز آفرینشت تا انجام آفرینشت (اقبال 203) 128- در دعاء عید قربان بروایت مرسل: و توئی موجود پیش از هر چیز.

بیان: «و نه روز پرده‌دار» یعنی دعوت کند به پرده‌گیری در برابر گرمی خورشید یا تاریک شود بظلمت شب، یا آنکه مردم را در پرتو خود فرا گیرد و چون جامه‌ای شود بر تن آنها یا بمعنی سیر شدید باشد و بیشتر این معانی بعید است.

129- در بلد الامین، از دعا‌های هفتگی امام سجاد علیه السلام: حمد از آن خدا که پیش از هر چیز و هر زنده بوده.

130- و از امیر المؤمنین علیه السلام: حمد از آن خدا که نه از چیزی بوده، و نه آنچه آفریده از مایه بوده، و حدوث همه چیز را گواه ازلیت خود گرفته، و تازه بودن آنها را دلیل بر قدیم بودن خود، محکم ساختن بس است که نشانه او باشد. و حدوث آفرینش بس است دلیل بر قدیم بودن او.

131- و در دعای شب شنبه: نخست بودی که هیچ چیز از خلقت نبود، و هیچ از ملک در دید نیامده بود- تا گفته- آفریدی آسمانها و زمین را بستر و ساختمان و ساختی آسمان را منزلی که آن را پسندیدی برای جلال و وقار و عزت و پادشاهیت سپس نهادی در آن عرش و کرسی خود را تا گفته و توئی زنده پیش از هر چیز، و قدیم پیش از هر قدیم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 121

132- در مهج و بلد الامین: از امام کاظم علیه السلام: بودی آنگاه که چیزی نبود، و عرش تو بر سر آب بود، نه آسمانی ساخته نه زمینی پرداخته، و نه خورشیدی درخشان، و نه ماهی در جریان، و نه اختری فروزان، و نه ستاره‌ای گردان، نه ابری آفریده، نه کیشی دانسته شده نه آخرتی مفهوم شده بود، و بجا میمانی تنها چنان که بودی تنها، دانستی آنچه بوده پیش از آنکه بوده باشد.

133- در خصال و در معانی الاخبار (306) بسند متصل بسفیان ثوری از امام صادق علیه السلام از پدران از علی علیه السلام فرمود: براستی خدا تبارک و تعالی آفرید نور محمد را پیش از آنکه بیافریند آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را، و پیش از آنکه بیافریند آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان را، و پیش از آنکه بیافریند همه پیغمبران را بچهار صد و بیست و چهار هزار سال (تا آخر خبر).

134- در علل صدوق بسندش تا معاذ بن جبل که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستی خدا آفرید مرا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را هفت هزار سال پیش از آنکه دنیا را بیافریند، گفتم: یا رسول الله پس شما کجا بودید؟ فرمود: برابر عرش خدا را تسبیح میگفتیم و سپاس میکردیم، و تقدیس و تمجید میکردیم، گفتم در چه نمونه‌ای؟

فرمود: پیکره‌های نور (الخبر).

135- تفسیر فرات ابن ابراهیم بسندش از ابی ذره- ره- در خبری طولانی در وصف معراج، کشانیده است آن را تا گفته: گفتم ای فرشته‌های پروردگارم آیا ما را چنانچه باید میشناسید؟ گفتند: ای پیغمبر خدا چگونه شما را نشناسیم با اینکه نخست آفریده خدائید، شماها را پیکره‌های نورانی آفرید از نور خود، و برای شما جای نشستن ساخت در ملکوت پادشاهیش، و عرش او بر سر آب بود پیش از آنکه آسمانی ساخته باشد، و زمینی پرداخته، سپس آفرید آسمانها و زمین را در شش روز، سپس برافراشت عرش را تا آسمان هفتم و بر عرش استوار شد و شما در برابر عرش او بودید تسبیح میگفتید و تقدیس میکردید و تکبیر میگفتید، سپس فرشته‌ها را آفرید در آغاز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 122

آنچه خواست از انواری پراکنده (الخبر).

136- نهج البلاغه (ج 1، 14-20) در خطبه‌ای که آغاز آفرینش آسمانها و زمین و آفرینش آدم علیه السلام را یادآور شده: سپاس از آن خدائست که گفتار سخنوران بستایش رسا نیست، و آمارگران نعمتهایش را شماره نتوانند و کوشش کنان حقش را نپردازند، آنکه همتهای دور پرواز او را در نیابند، و غواصی هوشمندان بدو نرسد، آنکه وصفش نه اندازه دارد، نه شرح و نه وقت شمردنی، و نه مدتی بهر درازی، خلایق را بنیروی خود آفرید، و بادها را بمهرش پراکند، و عرصه زمین را به سنگهای گران میخکوب کرد.

آغاز دین شناخت او است، و کمال شناختش باور کردن او، و کمال باور او یگانه‌شناسی او است، و کمال یگانه‌شناسی او، اخلاص باو، و کمال اخلاص باو نفی صفات از او است، زیرا هر صفتی گواه است که جز موصوف است و هر موصوفی گواه است که جز صفت است، هر که خدا سبحانه را با صفتی داند او را همگنان ساخته، و هر که همگنان گرفتار او را دو تا کرده، و هر که او را دو کرد تجزیه کرد، و هر که تجزیه کرد او را ندانست، و هر که باو اشارت کرد، او را محدود ساخت، و هر که محدودش کرد بشماره‌اش گرفت و یگانه‌اش ندانست، هر کس گفت در چه جایی است البته او را در ضمن چیزی دانست، و هر کس گفت: بر کجا قرار دارد؟ جایی را از او تهی دانست و او را محیط بهستی ندانست، میباید نه از پدید شدن، هست نه از نیستی بر آمده باشد، با همه چیز هست نه بهمگنایی، و جز هر چیزیست نه بجدائی، مطلق‌کننده است نه باینکه حرکت و ابزاری داشته باشد بینا بود و دیدنی از خلقش نبود، یگانه بود از آنگاه که آرامش بخشی نبود و از نبودش هراسی نداشت بر آورد خلق را بر آوردنی، و آغاز کرد آنها را آغاز کردنی، بی‌اندیشه‌ای که آن را بچرخاند، و بی‌آزمایشی که از آن بهره گیرد، و بی‌حرکتی که در خود پدید آورد، و بی‌حدیث نفسی که در آن پریشان باشد، هر چیزی را بوقت خود حوالت کرد، و میان دگرگونه‌های آنها پیوست و الفت انداخت، نعش‌هاشان را بر جای نشاند و به پیکره‌شان چسباند، دانا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 123

بود بدانها پیش از آغاز کردنشان، و همه حدود و نهایتشان را فرا داشت، و همگنان و هم آهنگان و اطراف آنها را شناسا بود، سپس خدا سبحانه بر آورد و گشود هر جو و شکافت هر کناره را و همه طبقات هوا و فضا را، و آبی در آن روان ساخت که موجش درهم بود و ژرفش برهم، و بر دوش بادی سخت، و طوفانی شکننده آن را بار کرد، و آن باد را فرمان داد تا آن را برگرداند، و بر آتش مسلط کرد تا آن را بکوبد، و آن را بر مرز خود واداشت، هوا در زیرش شکافان بود و آب بر بالایش جوشان، سپس خدای سبحان بادی بر آورد که وزشگاهش عقیم شد و هر چه در خود داشت بکار گماشت، و وزش آن پیوست شد و هیچ باز نایستاد، و جریانش تندی گرفت و گردباد شد، و از منشأ خود دوری گرفت، و او را

فرمود تا آن آب خروشان را سخت سیلی زد و موج دریاها را خوب برانگیخت، و چون مشک سقاء آن را برهم زد، و بفضاء پرتاب کرد، و اولش را بآخرش برگرداند و آرامش بروی لرزانش برپاشید تا ژرفنایش برافراشت، و برهم انباشته‌اش کف پراند، و آن کف را در هوای گشاده بالا برد در فضائی پهناور، و از آن هفت آسمان ساخت و نشیب‌تر آنها را موجی خود دار ساخت، و فراز ترشان را سقفی خود نگهدار و برآورده‌ای بلند بی‌ستونی که پایه آن باشد، و بی‌میخی که آن را در رشته دارد، سپس آراستش بزیور اختران و پرتو ستاره‌های فروزان، و روانه کرد در آن چراغی پران و ماهی تابان در چرخ‌گردنده و بر سقفی گردان، و نگاری لرزان، سپس برگشود میانه هفت آسمان بلند را، و پر کرد آنها را از فرشته‌های گوناگون، برخی همیشه در سجده که رکوع ندارند برخی همیشه در رکوع که برپا نایستند، برخی رده بسته که از صف بدر نشوند، و تسبیح‌گویانی که خسته نشوند، فرو نگیرد آنها را خواب در چشم و نه سهو در خرد، و نه سستی در تن، و نه بی‌خبری از فراموشی، برخی امناء بروحی اویند، و پیغام ایشان بسوی رسولانش، و رفت و آمد کنان بحکم و فرمانش، برخی نگهبانان بنده‌های اویند، و دربانان بهشتش، برخی را گام در نشیب‌ترین زمین‌ها و گردن‌ها از بلندترین آسمانها بدر رفته، و اندامشان از همه سوی جهان بیرون زده و دوششان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 124

مناسب است که پایه‌های عرش را بردارند، دیده‌ها بزیر انداخته و پرها را بر خود پیچیده‌اند، حجب عزت میان آنها و زیر دستانشان زده شده، و پرده‌های قدرت آویخته.

پروردگار خود را در درون خود صورت بندی نکنند، و اوصاف آفریده‌ها را باو روا ندارند، او را بهیچ جایی محدود نسازند، و با همانندی بوی اشارت ندارند و ماندنی برایش نشناسند.

در مطالب السؤل ابن طلحه مانند آن را با اندکی تغییر آورده.

ایضاح: شرح بسیاری از عبارات این خطبه در کتاب توحید گذشت، و اینجا بیرخی که مناسب مقام است اشاره میکنیم، «مدحه» وضع ستایشگر است در حال ستایش و بسا منظور اینست که همه ستایشگران با هم در مانده‌اند، «وقت شمرده و مدت دراز» نفی زمانست بطور مطلق از خدا تعالی مانند مکان، و ممکن است حمل آن بر زمان‌های محدود و پایان پذیر و شاید اولی برای گذشته است و دومی برای آینده (نشر ریاح) بسط آنها است، و هر جا در قرآن لفظ ریاح است برای رحمت است، و آنچه بلفظ مفرد است برای عذاب و شاید اشاره باینست که عذاب کم است و رحمت فراوان، و بسا که رحمت بمعنی بارانست، چنان که خدای سبحان فرموده: «و او است که میفرستد بادها را مژده بخش پیش از باران رحمتش، «56- الاعراف» و گفته شده عرب پندارند ابر باران نگیرد مگر از چند باد مختلف و بسا که معنی نشر ریاح این باشد، فراء گفته نشر بادهای خوب و با نرمش گویند که ابر باران را برآرند و تعمیم بهتر است، زیرا بادهای رحمت

بسیارند و از آنها است بادهای آبستن‌کننده و باران خیز، نگهدار ابر میان آسمان و زمین، و فشارنده ابر تا ببارد و روان‌کننده کشتیها در دریاها و جز آن «کمال اخلاص باو نفی صفات از اوست» بسا مناسبت اخلاص با نفی صفات اینست که اخلاص در عبادت از نظر عموم مردم قصد نکردن مخلوق است در عبادت خدا، و نظر بخواص شناخت خدا است بیگانگی بحسب امکان در عبادت و هر که برای خدا صفات زائد بر ذات معتقد باشد خدای یگانه نپرستیده و خدای چندی پرستیده و بلکه اصلا خدا نپرستیده چنانچه در خبر گذشت «هر که نام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 125

پرستد برابر معنا البته کافر است، و هر کس نام و معنا هر دو را پرستد مشرک است، و هر که تنها معنا را پرستد و نام و صفت را نشانه آن داند و دل بدو بندد و در نهان و آشکار زبانزدش او باشد هم آنان یاران امیر المؤمنین باشند بدرستی» ابن میثم گفته مقصود از معرفت، معرفت کامله است که هدف عارف است در مراتب سلوک، و در عقل اولیت دارد برای آنکه علت غائی است، و ترتیب را بیان کرده باینکه معرفت بواسطه عبادت بیش شود و بپذیرش فرمانها و سالک در آغاز آماده باور داشت یقینی هستی او گردد و سپس برای یگانه‌شناسی سپس برای اخلاص، سپس برای نفی جز او، و در موج دریای عظمت غرق می‌شود، و هر مرتبه بکمال است نسبت به پیش از خودش تا معرفت مطلوبه بحسب توانائی بکمال رسد، و بکمال آن دین بکمال رسد و سفر بسوی خدا پایان پذیرد، و آنچه ما گفتیم مناسبتر است چنان که پوشیده نیست «کائن لاین حدث و موجود لاین عدم» ظاهرش اختصاص بخدا و حدوث جز اوست و همچنین است گفته او «یگانه بود آنکه که آرامش بخشی نبود».

دلالت دارد بر حدوث جهان و آفرینش خلق آن، و فرق میان انشاء و ابتداء اینست که انشاء مانند واژه خلق اعم است از ابتداء و ممکن است ماده سابقه باشد چنانچه خدا فرموده (آفرید انسان را از گل خشک و پالوده، 14- الرحمن) ولی ابتداء آفرینش بی‌پیش بودن مایه و نمونه است، و اگر هم از لغت این فرق مفهوم نباشد تقابل قرینه نیکو باشد و ممکن است تأکید هم باشد «حواله کرد هر چیزی را بوقتش» در برخی نسخه بجای حاء بی‌نقطه جیم نقطه‌دار است باین معنی که خدا هر چیزی را در متن عدم چرخانده تا آن را بهنگام مناسب وجودش رسانده «و میان گوناگون آنها پیوست داد» چنانچه مختلف در طبع را بما هم پیوست و همچنان جانها و تنها را بهم بست.

«منشها را برجا نشاند و بهمگنانشان چسباند، تفریز غرائز ایجاد آنها است یا تخصیص هر موجودی بغریزه مخصوص او، یا بمعنی فرو کردن قلم چوبست در زمین برای بار آوردن چنانچه گفته‌اند و مقصود اینست که آنها را طوری کرده که از صاحبانشان جدا نشوند، یا اشخاص را لازم کلیات ساخته بنا بر نسخه دیگر که بجای اسناخ اشباح است، یا مقصود اینست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 126

که هر صاحب‌گریزه با هر شخص‌طوریبست که غریزه او غالباً یا دائماً از او جدا نشود.

«محیط‌بحدود و انتهای آنها است».

بسا مقصود از حدود اطراف و تشخصات یا حدود ذهنیه است، و مقصود از انتهای نهایت لازمه محدود است یا انقطاع هستی و فنا و عبارت دلیل است که اطلاق وصف عارف بخدا رواست و گرچه برخی آن را منع کرده‌اند ... مقصود از گشودن فضا ایجاد اجسام است در جاهای تهی آن بنا بر وجود مکان و امکان خلا، یا مقصود از جو معبد موهوم است، و یا یکی از عناصر بنا بر اینکه آفرینش هواء مقدم بر عناصر دیگر بوده چنانچه ظاهر شود از نقل آئینده تفسیر علی بن ابراهیم، و در این کلام تصریحی باول صادر ندارد و سخن در باره آن بیاید ان شاء الله ... ابن میثم گفته، اگر گوئی اجواء و ارجاء و سکائک هوا امور عدمیه هستند و ارتباطی با آفرینش و قدرت ندارند گویم: اینها عبارت از خلا و حیزاند، و خلاف در اینکه خلا و حیز وجودیند یا عدمی معروف است، و اگر وجودی باشند با قدرت ارتباط دارند، و بمعنی گشادن و شکافتن آنها، بوجود آوردن آنها است، و اگر عدمی باشند معنی گشودن و شکافتن آنها و نسبت قدرت بدانها، اندازه‌گیری آنها است بآفرینش موجودات چون آب در آنها زیرا خدا با ایجاد آب در آنها از مطلق هوا و خلاء ممتازشان کرد و گویا آنها را شکافته و گشوده باینکه جسمی در آنها آفریده، و روایت شده که زراره و هشام در باره هوا اختلاف کردند که آیا آفریده است یا نه؟ و برخی دوستان جعفر بن محمد علیه السلام این اختلاف را نزد او برد و گفت: من سرگردانم و بینم اصحاب ما در باره آن اختلاف دارند و امام علیه السلام فرمود: این اختلاف مایه کفر و گمراهی نیست، و بدان که امام از بیان آن خودداری کرد زیرا دوستان خدا که گماشته‌اند براهنمائی خلق و توضیح راه راست ذاتا بدو امر بیشتر توجه ندارند.

1- آنچه بروشنی راه راست را بنماید:

2- آنچه از گمراهی برهاند و براه راست برگرداند و بیان اینکه هواء مخلوق است یا مخلوق نیست چندان فایده‌ای برای کار آخرت ندارد و ندانستن آن زبانی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 127

بدان نرساند و ترک آن و بکار شدن در آنچه اهم از آنست بهتر است «روانه کرد در آن آبی که موجش متلاطم بود» یعنی خدای سبحان آبی پرتلاطم و خروشان و پر موج آفرید، و آن را بحال خود گذاشت تا در هوا روان شد سپس باد را فرمود تا او را بر گرداند و گردهم فراهم کرد.

«و آن را بر دوش باد تند بار کرد» ... و این باد جز هوائیست که نخست ذکر کرد چنانچه بیاید در گفته امام صادق علیه السلام در پاسخ زندیق که فرماید: «باد بر هوا بود و هوا را قدرت نگه می‌داشت» و ممکن است مقصود همان جزء متحرک از خود هوا باشد چنانچه مشهور است.

«پس فرمود تا برش گردانید» یعنی باد را فرمود تا آب را برگرداند و از روانی باز دارد که بدان اشاره شد بقولش «آبی در آن روان داشت» و پیش از رد بر طبع جریان خود بود، و آن باد را نیرو داد تا آن را بهم بست و بر آن احاطه کرد، و بسا که مقصود امر تکوین است چنانچه در قولش «باش پس باشد، 81-یس» و قولش «باشید میمونها (65-البقره» کیدری گفته: فرمودش معنی مجازی دارد زیرا حکیم به جماد فرمان نمیدهد «هوا زیر آب گشاده و آب روی آن ریخته است» مقصود قدرت نمائی در اینست که هوا چون ظرف آب را در خود نگهداشت.

«سپس بادی آفرید که وزشگاهش عقیم شد» ظاهر آنست که این باد جز آنست که خدا آن را جای آب قرار داد بلکه این از خود آب آفریده شد چنانچه در روایت بیاید، و اعتقام اینست که چاهی بکنی و چون به آب شوی چاه کوچکی باندازه‌ای که مزه آب را بچشی در آن بکنی تا اگر شیرین باشد آن را باتمام رسانی و بمعنی نازاد شدن هم هست و باین معنی است باد عقیم، و در کتاب العین، گفته: اعتقام بمعنی دخول در کار است، ابن میثم به پیروی از کندی گفته: اعتقام سخت کردن و بستن است، و ما آن را در کتب لغت نیافتیم، مهب بمعنی وزیدن یا مکان وزیدن و (رب) بمعنی جمع کرد، و فزود، و برپا داشت آمده. گفته شده، مقصود اینست که خدا تعالی آن را باندازه مخصوصی که مقتضای حکمت بود فرستاد و آن را رها نکرد بلکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 128

وزشگاهش را تنگ ساخت چنانچه چاه کوچک را در چاه بزرگ میکنند، و گفته شده مقصود اینست که آن را عقیم ساخت و نازاد که تلقیح نمی‌کرد و صحتش بنا بر اینست که اعتقام متعدی باشد یا مهب مرفوع باشد تا فاعل آن باشد ولی در همه نسخه‌ها منصوب آمده است و گفته شده (اعقم) در برخی نسخه‌ها ثبت شده و بنا بر این درست می‌شود و بسا که مقصود اینست که وزشگاهش را سخت کرد و بحکمت و مصلحت آن را وابست، و گفته شده: بفرض که (اعتقم) با تاء باشد مقصود اینست که وزشگاهش را از موانع رها کرد و آن را فرستاد بطوری که وزشگاهش از اقامتگاهش شناخته نشود و این هم چنانست که میبینی، و مقصود از ادامه مرب آن آنست که آن را ملازم تحریک آب کرد و ورزشش ادامه یافت و در برخی نسخه‌ها «مدبها» آمده بدال یعنی آن را کشید و روان کرد<sup>20</sup> ... «و افراشتش در هوائی گشاده» یعنی خدا آن کف را بالا برد باینکه برخی از آن را دود ساخت در هوائی که گشوده شده بود به آفرینش آفریده‌های پیشین یا

<sup>20</sup> (۱) با این طول سخن مقصود روشن نشد ولی درست اینست که مقصود از این جمله آنست که همه باد وزشگاه را بیرون فرستاد تا آن عقیم شد و دیگر باد در آن نماند و عقیم همان نازادی است و استعمال آن متعدی مانعی ندارد زیرا زبان عرب را باید از علی علیه السلام یاد گرفت و این خود کنایه از شدت بادپیست که مامور بر همزدن آب شده است، و در کنایه وجود معنای حقیقی لازم نیست (شرح مترجم).



بوسیله بالا بردن همین دود «در فضائی پهناور» ابن میثم گفته: قرآن کریم گویا است که آسمان از دود آفریده شده، و آنچه در این خبر است گویا است که از کف آفریده شده و هم در این خبر است که این کف همانست که زمین از آن پدید شده، و باید آنها را با هم جمع کرد، جمع میان کلام آن حضرت و تعبیر قرآن کریم همانست که امام باقر علیه السلام فرمود: «پس برآمد از این موج و کف دودی که از میان آن افراشته بود نه از آتش پس آسمان را از آن آفرید» و شکی نیست که مقصود قرآن دود حقیقی نیست زیرا آن جز از آتش نباشد، و مفسران اتفاق دارند که این دود

(1) با این طول سخن مقصود روشن نشد ولی درست اینست که مقصود از این جمله آنست که همه باد وزشگاه را بیرون فرستاد تا آن عقیم شد و دیگر باد در آن نماند و عقیم همان نازادی است و استعمال آن متعدی مانعی ندارد زیرا زبان عرب را باید از علی علیه السلام یاد گرفت و این خود کنایه از شدت بادیست که مامور بر همزدن آب شده است، و در کنایه وجود معنای حقیقی لازم نیست (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 129

از آتش نبود، بلکه از جوشش و آب و بخار دادن آن بود بواسطه موج گرفتن و مقصود از دود همان بخار آب است، و بنا بر این گوئیم کلامش با قرآن کریم موافق است، زیرا کف بخاریست که از حرارت حرکت آن بروی آن برآید جز اینکه تا در هم است بروی آبست و جدا نشده نام کف بدان مخصوص است و آنچه لطیف شد و اجزاء هوا بر آن غلبه کرد و از آب جدا شد نام بخار دارد، و چون کف بخار است و مقصود از دود هم در قرآن کریم همان بخار است مقصود آن حضرت با مقصود قرآن یکیست، و بخار پیوسته همانست که زمین از آن آفریده شده و آن کف است، وجه شباهت دخان و بخار که منظور شده دو چیز است:

- 1- محسوس و آن صورتیست که مانند هم از دود و بخار بچشم می آید تا بسا دیده نتواند آنها را از هم جدا کند.
- 2- معنوی و آن اینست که بخار ذرات آبست که بواسطه لطافت با هوا آمیخته چنانچه دود هم همانست ولی بوسیله آتش بر آمده زیرا دود هم همان اجزاء آب جرمی است که میسوزد و بواسطه حرارت آتش لطیف شده و با هوا آمیخته و جدائی آنها از هم بواسطه سبب آنها است و روا است نام یکی را برای دیگری بکار برند و الله ولی التوفیق.

«نشیب ترشانرا را موجی خوددار ساخت» ... کیدری گفته: آسمان دنیا را بموج تشبیه کرده برای صفا و بلندی یا مقصود اینست که نخست موج بوده و سپس بسته و خوددار شده! ابن میثم گفته: آن را بموج تشبیه کرده در بلندی و رنگ موهوم، و گفته شده: بموج تشبیه شده برای اینکه در نظر اختران آن لرزش دارند، و شاید مقصود از محفوظی آسمان بلندتر دوری او از کاستی و ویرانی و سقوط و شکافتگی است جز بفرمان خدا سبحانه، بیشتر شارحان گفته اند: محفوظ از

شیاطین است و آن مناسب علیا نیست و بلکه مناسب سفلی است، و مناسب است مقصود از کلامش قول خدا باشد «و ساختیم آسمان را سقفی محفوظ 32-الأنبياء» یعنی آسمان بلندتر.

وجهی دیگر بنظر میرسد: که مقصود اینست خدا سطح پائین هر آسمانی را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 130

مواج و متحرک ساخته بحسب واقع یا در نظر ناظر و سطح بالای آنها را محفوظ و سخت نموده تا فرشته‌ها بر آن برقرار باشند و دیوها نتوانند آن را بشکافند و ضمیر (زینها) و ضمائر دیگر همه بمجموع برمیگردد و مناسب آیه پیش است که «نگهداری از هر دیو متمرّد 7-الصفات».

و بسا بخاطر وجهی دیگر میگذرد که با قواعد هیئت مناسب است و آن اینست که امام علیه السلام آسمان دنیا را بموجی خوددار تشبیه کرده تا حرکت مخصوص ماه از همه اختران شتابانتر باشد که گویا همیشه موج دارد و نمی‌افتد و علیا را محفوظ وصف کرده زیرا حرکت ویژه‌اش را کند دانسته و گویا نگهداشته است و حرکت ندارد و بروش پیش ممکن است مقصود از سفلی از هر کدام خارج مرکز و تدویر آنها باشد و مقصود از علیا فلکهای مثل که اولی موج است چون حرکتش تند است و دیگران محفوظند چون کندند ولی این دو وجه از زبان شرع و مقاصد او بدورند وجه نخست که ابتکار ما است از قوت و لطافت خالی نیست.

... «سپس آراستشان بزبور اختران» ظاهر همان آسمان پائینتر است تا موافقت با قول خدا تعالی «راستی آراستیم آسمان دنیا را بزبور اختران 6-الصفات» ولی از نظر لفظ بعید است و قصد زیور همه آسمانها روشنتر است و آراستن برخی آراستن همه است و این مؤید وجه اول است که ما گفتیم و (زینة) یا بمعنی آراستن است یا بمعنی زیور، کشف در قول خدا (بزینة الكواكب) هر دو را احتمال داده ...

و زیور شدن اختران برای آسمان یا برای پرتو آنها است یا برای اشکال زیبای آنها است مانند ثریا و جوزاء یا برای اختلاف اوضاع و حرکت آنها است یا برای تابش آنها است در شب برابر چشم مردم یا برای همه اینها و قول خدا آنها را (چراغها) خوانده در جای دیگر مؤید برخی از این وجوه است، گفتار در جاهای اختران در محلس بیاید.

«ضیاء ثواقب» مقصود از آن یا اخترانست و تفسیر زینة کواكب است و معنی ثواقب اینست که با تابش خود تاریکی را سوراخ مینمایند یا مقصود شهابهای پرانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 131

که شیاطین را به تیر میزنند و هوا را سوراخ میکنند.

«سراج مستطیر و قمر منیر» گفته شده چون شب سایه زمین است و خورشید آن را میبرد چراغ خوانده می‌شود - مستطیر یعنی تابش پیران و پراکنده و گفته‌اند ضوء تابش ذاتی است و نور تابش مستعار چنانچه خدا سبحان گوید «اوست که خورشید را ضیاء ساخته و ماه را نور - 5- یونس».

«در فلکی گردون» دلیل بر حرکت پائینتر یا بالاتر یا همه است، نظر باینکه مقصود حرکت شبانه روزی یا حرکت خاصه سیارات یا همه است ..

(فلک) با حرکت لام هر چیز گردانی است چون چرخ‌ریس، به پستان گرد زن هم گفته شده «سقف روان و رقیم لرزان» رقیم نگاشته است و بنوشته گویند ابن اثیر گفته:

از آنست حدیث علی رضی الله عنه در وصف آسمان «سقف سائر و رقیم مائر» مقصود نگارش آسمانست با اختران، لرزان: متحرک است و نه بآن معنی که خدا فرموده «روزی که بلرزد آسمان لرزیدنی 9- الطور» این دو عبارت نیز دلالت بر حرکت آسمان دارند و مخالف حرکت خود ستاره نیستند چنانچه ظاهر آیه است.

«سپس میان آسمانهای بلند را گشود و از هر جور فرشته پر کرد» ظاهرش اینست که گشودن آسمانها پس از آفریدن خورشید و ماه و بلکه پس از هفت ساختن و آفرینش اختران آنها است و بسا که منظور ترتیب ذکر باشد و ظاهر آنست که گشادن آنها فاصله انداختن میان آنها است و مؤید برخی معانی آیه است (در فتح سماوات) چنانچه سابقا اشاره بدان کردیم و دلیل است بر بطلان گفته فلاسفه در اینکه افلاک بهم چسبیده‌اند و هوا و دیگر چیزها میان آنها فاصله نیست.

(اطوار) گوناگون خدا فرموده «و البته که شما را گوناگون آفریده، 14- نوح» یک بار نطفه، یک بار علقه، یک بار مضغه، و گفته‌اند حالی بدنبال حالی، و گفته‌اند:

با اوصاف مختلف از توانگری و بینوائی و افلیجی و تندرستی، و شاید معنی اخیر انساب باشد.

و اگر آفرینش فرشته‌ها پیش از آسمانها باشد چنانچه ظاهر برخی اخبار آینده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 132

است پیش از گشودن آسمانها در جای دیگر بوده‌اند ... صف: رده‌بندی گروهی است در یک خط مانند صف نماز و صف جنگ، و ابو عبیده گفته: هر چه میان آسمان و زمین است و دو طرفش بهم بسته نیست صف باشد و باین معنا است قول خدا تعالی «و پرنده صف باشند، 41- النور» یعنی پرهای خود را گشایند، بهر دو وجه تفسیر شده قول خدا تعالی «و

الصفات صفا، 1-الصفات» «فرا نگیرد آنها را خواب دیده‌ها تا آخر اوصاف» ظاهر اختصاص این اوصاف است بهمین صنف، و ممکن است توصیف این صنف بهمه آنها یا برخی از آنها برای اختصاص نباشد.

«و برخی امینان وحی اویند» اصل وحی، القاء چیز است بدیگری نهانی و بمعنی کنایه و اشاره و رسالت هم آمده «و ألسنة هستند به رسولانش» یعنی رسولان به آنها چنانچه خدا تعالی فرموده «خدا برمیگزیند از فرشته‌ها رسولانی، 75-الحج» «مختلفون بقضائه» یعنی بدان چه خواهد چنانچه در شب قدر و جز آن فرمانهای او را برسانند. و امر او، احکام او است یا اموری که مقدر است، چنانچه خدا فرموده «بذن پروردگارش از هر امری، 14-القدر».

«و برخی نگهدار بنده‌های اویند» بسا که مقصود از آنها جز نگهبانانی باشند که خدا آنها را در قرآن یاد کرده «و راستی که بر شما نگهبانیست، نویسنده‌های ارجمند 10-11-الانفطار» بلکه مقصود آنهاست که خدا در این آیه یاد آورده «از او است پیگردانی از پیش و پس که نگه می‌دارند او را بفرمان خدا، 11-الرعد» ممکنست مقصود در کلام امام نویسنده‌های اعمال باشند یعنی حافظان کردار بنده‌ها و بسا از برخی اخبار برآید که هر دو دسته یکی هستند، دربانان بهشت سرکاران بهشتند که درها را می‌گشایند و می‌بندند و اصل آن خادمان و کعبه و بتخانه است «و برخی گامهاشان در ارضین سفلی است» در برخی نسخه‌ها گامهاشان در زمین ثبت شده و آن روشنتر است و مقصود از ارضین هم تیکه‌ها و بقعه‌های زمین است، یا اینکه در هفت طبقه زمین جای قدم دارند ...

«برای پروردگار خود صورت توهم نکنند» غرض تقدیس فرشته‌ها است از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 133

اثبات لوازم جسم و امکان برای خدای سبحان، و سرزنش مشبهه از آدمیان (النظائر) یعنی همانند در شکل و اخلاق و افعال، در نسخه (بالنواظر) است یعنی دیدن خدا را روا ندارند، و در نسخه‌ای هم (بالمواطن) است یعنی مکان را برای خدا روا ندارند.

137- در نهج البلاغه (ج 2 ص 44) در وصیت امیر المؤمنین علیه السلام بامام حسن علیه السلام: ولی او معبود یکتا است چنانچه خود را ستوده، هیچ کس در ملک او با او ضد نتواند بود، هرگز نابود نشود، و همیشه از نخست بوده پیش از همه چیز و بی‌آغاز، و پس از همه چیز باشد بی‌پایان.

138- در تاویل الایات الظاهره بسندی از امام پنجم علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی یگانه است و در یگانگی خود تنها بود سپس کلمه‌ای برآورد و آن نور گردید، سپس از آن نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را آفرید و مرا و فرزندانم را آفرید، سپس کلمه‌ای گفت و روحی شد و آن را در این نور جا داد و در تنهای ما نهاد.

پس مائیم روح خدا و کلمات او، و ما پرده‌دار او هستیم در برابر خلقش، و پیوسته در سایبانی از نور بودیم، آنجا گانه خورشید بود، نه ماه، نه شب و نه روز، و نه دیده بینا، خدا پرستیدیم و تقدیس کردیم و تمجید نموده و تسبیح گفتیم پیش از آنکه خلق را بیافریند (الخبر) 139- مصباح الانوار: بسندش از انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستی خدا مرا آفرید و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید پیش از آنکه آدم را بیافریند آنکه که نه آسمانی ساخته و نه زمینی گسترده بود و نه ظلمتی و نه نوری، نه خورشیدی و نه ماهی و نه آتشی، عباس گفت: آغاز آفرینش شما چگونه بوده است؟ یا رسول الله فرمود: ای عمو چون خدا خواست ما را بیافریند یک کلمه‌ای گفت و از آن نوری آفرید باز یک کلمه‌ای گفت و از آن روحی آفرید، و آن نور را به آن روح درآمیخت و مرا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را آفرید و او را تسبیح گفتیم و تسبیحی نبود و تقدیس کردیم و تقدیسی نبود.

و چون خدا خواست که خلقش را آفریند مرا گشود و از آن عرش خود را آفرید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 134

و عرش از نور من است، و نور من از نور خدا و نور من برتر از عرش است سپس نور برادرم علی را گشود و از آن فرشته‌ها را آفرید و فرشته‌ها از نور علی هستند و نور علی از نور خدا و علی برتر است از فرشته‌ها، سپس نور دخترم فاطمه را گشود و از آن آسمان و زمین را آفرید و آسمانها و زمین از نور دخترم فاطمه‌اند و نور دخترم فاطمه از نور خدا است و دخترم فاطمه برتر است از آسمانها و زمین سپس نور فرزندم حسن را گشود، و از آن خورشید و ماه آفرید، و این هر دو از نور فرزندم حسنیند و نور حسن از نور خدا و حسن برتر است از خورشید و ماه، سپس نور فرزندم حسین را گشود و از آن بهشت و حور العین خلق کرد و بهشت و حور العین از نور فرزندم حسین باشند و نور او از نور خدا و فرزندم حسین برتر است از نور بهشت و حور العین (الخبر).

140- در کافی: بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا تبارک و تعالی فرمود:

ای محمد، راستی که آفریدم تو را و علی را یک نوری - یعنی روحی بی‌تن - پیش از آنکه بیافرینم آسمانها و زمین را و عرش و دریایم را، و پیوسته مرا یگانه ستودید و بزرگوار شمردید، سپس دو روح شما را فراهم آوردم و یکی کردم و او مرا بزرگوار شمرد و تقدیس کرد و یگانه شمرد، سپس آن را دو بخش کردم و دو بخش را دو بخش و چهارتا شد، یکی محمد، یکی علی، و حسن و حسین دوتا، سپس آفرید فاطمه را از روحی بی‌تن، سپس با دست راستش ما را مسح کرد و نورش را در ما کشاند (ج 1 ص 440).

بیان: «بی‌تن» یعنی مجرد بودند یا تن عنصری نداشتند و تن مثالی داشتند و ظاهرش اینست که روح هم جسم است و مجرد نیست، و بسا که مقصود از خلق در اینجا همان اندازه‌گیر نیست نه وجود خارجی «پیش از آنکه بیافرینم» بحسب زمان موهوم یا بحسب رتبه «یگانه شمردید» بزبان جسد مثالی یا بزبان حال «روح شما را جمع کردم» گویا مقصود اینست

که ماده بدن‌تان را در پشت آدم نهادم و آن را از پشت عبد‌المطلب دوتا کردم و نیمی به عبد‌الله رسید و نیمی به ابی‌طالب و هر کدام دو تا شدند پس از انتقال بعلی و فاطمه و حسن و حسین پیدا شدند چنانچه اخبار بسیاری بر آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 135

دلالت دارد.

برخی محدثین گفته‌اند: معلوم است که دو مجرد یک نمی‌شوند و یک مجرد هم تقسیم‌پذیر نیست و باید روح را در اینجا بمعنی یک موجود جسمانی نورانی برکنار از ماده بدنی دانست، و برخی افاضل گفته: مقصود بخلق دو روح بی‌تن اینست که مجرد بودند، و مقصود از جمع آنها تعلق آنها است بیک بدن مثالی نورانی لاهوتی و مقصود از تفریقشان تعلق هر کدام از آنها است ببدن مشهود جسمانی و امتناع تعلق دو روح بیک بدن نسبت ببدن مشهود جسمانی است نه بدن مثالی لاهوتی پایان.

اطلاق مسح و یمین هر دو در اینجا استعاره است چون کسی که بدیگری اظهار لطف میکند دست راست باو میکشد یا اینکه یمین کنایه است از رحمت چنانچه در شرح قولشان «و الخیر فی یدیک» تحقیق کردیم و گفتیم ممکن است مقصود این باشد که سود و زیان از تو هر دو حکمت است و مصلحت است و رحمت، و سود مربوط بدست راست است و زیان بدست چپ ... و مقصود از نور علم است و کمالات دیگر.

141- در کافی (ج 1، 440) بسندش از محمد بن سنان گفت: نزد امام نهم علیه السلام بودم و اختلاف شیعه را بمیان کشیدم و فرمود: ای محمد راستی خدا تبارک و تعالی پیوسته تنها بود و در یگانگی خود، سپس محمد و علی و فاطمه علیه السلام را آفرید و هزار روزگار زیستند، سپس همه چیز را آفرید و آنان را گواه بر آن گرفت، فرمانبردشان را مجری کرد و کارشان را بدانها وانهاد و آنها هر چه را خواهند حلال سازند و هر چه را خواهند حرام سازند، و جز آنچه خدا تبارک و تعالی خواسته نخواهند، سپس فرمود: ای محمد: این کیشی است که هر که از آن پیش افتد از دین بدر شده و هر که از آن پس بماند، نابود شود، و هر که بدان بچسبد برسد بحق، بگیر آن را ای محمد.

142- و در همان (ج 1 ص 441) بسندش از مفضل گوید: گفتم: بامام ششم علیه السلام چگونه بودید آنکه که اظله بودید؟ فرمود: ای مفضل نزد پروردگار خود بودیم و جز ما نزد او نبود در سایه‌بانی سبز، تسبیح و تقدیس و تمجید و تهلیلش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 136

میمودیم، نه فرشته مقربی بود، نه جاننداری جز ما، تا با دیدش آمد آفرینش اشیاء و آفرید آنچه خواست و هر گونه خواست از فرشته‌ها و جز آنها، سپس دانش آن را بما وانهاد.

بیان «در اظله» یعنی عالم ارواح یا مثال یا ذر «نزد پروردگار خود بودیم» یعنی مقرب او بودیم بقرب معنوی یا در علم او بودیم و ملحوظ عنایتش، و گویا مقصود از سایبان عرش است پیش از آفرینش آسمانها و زمین. و گفته‌اند: در نوری سبز و مقصود تعلق آنهاست بدان عالم نه آنکه در آن باشند و مکان آنها باشد، و نه بسا این تعبیر کنایه باشد از شناخت خدا سبحانه چنانچه در شرح عرش بیاید ان شاء الله یعنی غرق انوار معرفت خدا تعالی بودند و بدان خوش بودند، زیرا موجودی جز او و آنها نبوده ... «انهی» یعنی آن را بما ابلاغ کرد و رسانید علم بحقائق آنها را و احکام آنها را.

143- در کافی (ج 1 ص 441) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: راستی خدا بود چون بودی نبود و بودن و مکان را آفرید، و نور الأنوار را که همه نورها از آن نورانی شدند، و از نور خود که همه نورها را روشن کرد در آن روان ساخت، و آن نوری بود که از آن محمد و علی آفرید، و پیوسته دو نور نخست بودند، زیرا چیزی پیش از آنها نیافرید، و پیوسته پاک و پاکیزه در جریان بودند در اصلاک پاک تا در دو صلب پاکیزه تر عبد الله و ابی طالب از هم جدا شدند.

بیان: «إذ لا كان» یعنی هیچ ممکن نبود، و شاید مقصود از نور الأنوار همان نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا او روشن کن ارواح خلایق است بعلوم و کمالات و هدایات و معارف، بلکه سبب وجود موجودات و علت غائی آنها است و نور خود را در آن روان ساخت برای افاضه و هدایت تا همه نورها از آن بهره گرفتند ...

144- در کافی (ج 1 ص 442) بسندش از جابر بن یزید گفت: امام پنجم علیه السلام بمن فرمود: ای جابر راستی خدا نخست چیزی که آفرید محمد و فرزندان هداة و مهتدی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 137

او بود، و نمونه‌های نورانی بودند در برابر خدا گفتم: نمونه‌های نورانی چیست؟

فرمود: سایه نور، تنهای نورانی بی‌روح، و همه از یک نور کمک میشدند، و آن روح القدس بود، و بدو خدا را میپرستید و هم خاندانش، و از این رو آنها را آفریده بردبار و دانشمند و نیکوکار و پاک، خدا پرستند به نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل و نمازها را همه بگزارند و روزه دارند و حج بجا آرند.

میگویم: شرح این اخبار و مانند آنها در مجلد ششم و هفتم و نهم گذشته و اخبار دال بر اینکه نخست موجودات ارواح آنان بوده بسیار است، و ممکن است آنها را دلیل آورد بحدوث همه ممکنات با پیوست اخباری که بیابند و دلالت کنند که فاصله میان خلق ارواح و اجسام زمانی محدود بوده زیرا آنچه زائد بر متناهی زمانی است بناچار متناهی است.

145- ابو الحسن بکری استاد شهید ثانی در کتاب الانوار از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدا بود و چیزی با او نبود و نخست چیزی که آفرید نور حبیبش محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود پیش از آفریدن آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و فرشته‌ها و آدم و حواء به چهار صد و بیست و چهار هزار سال

و چون خدا تعالی نور پیغمبر ما را آفرید هزار سال برابر خدا عز و جل ایستاد و تسبیح و حمد میگفت و خدا تبارک و تعالی باو نگاه میکرد و میفرمود: ای بنده من توئی مراد و مرید، و توئی بهترین آفریده من، بعزت و جلالم قسم اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم، هر که تو را دوست دارد دوستش دارم و هر که تو را دشمن دارد دشمنش دارم.

و نورش تتق کشیده و پرتو برآورد و خدا از آن 12 حجاب آفرید نخست حجاب قدرت و پس حجاب عظمت، سپس حجاب عزت و سپس حجاب هیبت، سپس حجاب جبروت سپس حجاب رحمت سپس حجاب نبوت سپس حجاب کبریاء سپس حجاب منزلت سپس حجاب رفعت سپس حجاب سعادت سپس حجاب شفاعت، سپس خدا نور رسول صلی الله علیه و آله و سلم را فرمود تا در حجاب قدرت درآید درآمد و میگفت (سبحان العلی الاعلی)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 138

و ماند تا 12 هزار سال.

سپس فرمودش تا در حجاب عظمت درآید در آمد 11 هزار سال میگفت (سبحان عالم السر و اخفی) سپس در حجاب عزت درآمد و 10 هزار سال میگفت (سبحان الملك المنان) سپس در حجاب هیبت درآمد و نه هزار سال میگفت (سبحان من هو غنی لا یفتقر) سپس در حجاب جبروت درآمد و هشت هزار سال میگفت (سبحان الکریم الاکرم) سپس در حجاب رحمت درآمد و 7 هزار سال میگفت (سبحان رب العرش العظیم) سپس در حجاب نبوت درآمد و 6 هزار سال میگفت (سبحان ربک رب العزّة عما یصفون) سپس در حجاب کبریاء درآمد و 5 هزار سال میگفت (سبحان العظیم الاعظم) سپس در حجاب منزلت درآمد و چهار سال میگفت (سبحان العلیم الکریم) سپس در حجاب رفعت درآمد و 3 هزار سال میگفت (سبحان ذی الملك و الملکوت) سپس در حجاب سعادت درآمد و 2 هزار سال میگفت (سبحان من یزیل الاشیاء و لا یزول) سپس در حجاب شفاعت درآمد و هزار سال میگفت (سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم).

امام علی بن ابی طالب فرمود: سپس خدا تعالی از نور محمد بیست دریای نور آفرید که در هر دریا علمی بود که جز خدا تعالی آنها را نمیداند، سپس بنور محمد فرمود:

بدریای عزت فرو شو و فرو شد، سپس بدریای شکیبائی سپس بدریای خشوع، سپس بدریای تواضع، سپس بدریای رضا، سپس بدریای وفاء، سپس بدریای بردباری، سپس بدریای پرهیزکاری، سپس بدریای ترس، سپس بدریای انابت، سپس بدریای عمل سپس بدریای فزونی، سپس بدریای هدایت، سپس بدریای صیانت، سپس بدریای حیا، تا در بیست دریا چرخید.

و چون از آخرین دریاها برآمد خدا تعالی فرمود: ای دوستم، ای آقای پیغمبرانم، ای نخست آفریده هایم وای پایان پیغمبرانم توئی شفیع روز محشر، آن نور بسجده افتاد فرمود: از او 124 هزار قطره چکید، و خدا تعالی از هر قطره نورش



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 139

پیغمبری آفرید، و چون انوار کامل شدند همه گرد نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم گردیدند چنانچه حاجیان بگرد خانه کعبه میگردند و همه خدا را تسبیح میکردند و سپاس میگفتند و میگفتند، منزهست آنکه دانا است و نادانی ندارد، منزه است آنکه میداند و شتاب ندارد، منزه است آنکه بی نیاز است و نیاز ندارد.

پس خدا بآنها ندا کرد: میدانید من چه کسم؟ نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهمه انوار پیشی گرفت و گفت: توئی خدائی که معبودی جز تو نیست یگانه‌ئی شریک نداری، رب الارباب و ملک الملوکى، بناگاه نداء از جانب خدا رسید: تو برگزیده منی، تو دوست منی، تو بهترین خلق منی، امتت بهترین امتند که برای مردم برآورده شدند سپس از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم گوهری آفرید و آن را دو بخش کرد و بهیبت ببخش یکم نگریست و آبی خوشگوار شد و بمهر ببخش دوم نگریست و از آن عرش را آفرید و بر روی آب استوار شد.

پس کرسی را از نور عرش آفرید و لوح را از نور کرسی و قلم را از نور لوح و باو فرمود: یگانگی مرا بنگار، و قلم هزار سال از گفته خدا بیهوش شد و چون بیهوش آمد فرمود: بنویس، عرض کرد بار خدایا چه بنویسم؟ فرمود: بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله و چون قلم نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم را شنید بسجده افتاد و گفت: سبحان الواحد القهار، سبحان العظيم الاعظم، سپس سر از سجده برداشت و نوشت: لا اله الا الله محمد رسول الله.

سپس گفت پروردگارا محمد کیست که نامش را با نام خود قرین کردی، و ذکرش با ذکر خود آوردی؟ خدا تعالی باو گفت: ای قلم، اگر او نبود تو را نیافریدم و نیافریدم خلقم را جز بخاطر او، او بشیر و نذیر است، سراج منیر است، شفیع و حبیب است، در اینجا قلم از شیرینی نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم شکاف برداشت، سپس قلم گفت: درود بر تو ای رسول خدا، خدا فرمود: بر تو درود از من و رحمت و برکات از این رو سلام سنت شد و جواب سلام واجب سپس خدا فرمود: قضا و قدر و هر چه تا روز قیامت بیافرینم بنویس.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 140

سپس خدا فرشته‌ها را آفرید تا صلوات فرستند بر محمد و آل محمد، و برای امتش آمرزشخواهند تا روز قیامت سپس خدا از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهشت را آفرید و بچهار چیزش آراست، تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت، و آن را برای دوستان و فرمان برانش ساخت.

سپس بباقی آن گوهر با دید هیبت نگریست و آب شد، و از دودش آسمانها را آفرید و از کفش زمینها را و چون خدای تبارک و تعالی زمین را آفرید مانند کشتی اهلس را میلرزانید و خدا کوهها را آفرید و لنگرش ساخت، سپس فرشته‌ای بزرگترین نیرو آفرید و زیر زمین درآمد و گامش را قرار گاهی نبود و خدا صخره بزرگ آفرید و زیر دو گام آن فرشته

نهاد سپس آن صخره را قرارگاهی نبود، و گاو بزرگی که هیچ دیده تاب دیدنش را از بزرگی آن و از برق چشمانش نداشت آفرید و تا آنجا بزرگ بود که اگر همه دریاها را در یک سوراخ بینی او نهادند چون خردلی بود که در بیابانی اندازند و آن گاو زیر آن صخره درآمد.

سپس برای آن گاو قرارگاهی نبود، و خدا یک ماهی بزرگ بنام بهموت آفرید و زیر دو پای گاو رفت و گاو بر پشت آن ماهی قرار گرفت، پس همه زمین بر دوش فرشته است و فرشته بر صخره، و صخره بر گاو، و گاو بر ماهی، و ماهی بر آب، و آب بر هوا، و هوا بر ظلمت، سپس کس نداند که زیر ظلمت چیست.

سپس خدا عرش را از دو پرتو آفرید یکی فضل و دوم عدل سپس فرمود آن دو هر کدام دمی برکشیدند، و از آن دو چهار چیز آفرید، عقل و حلم و علم و سخاوت سپس از عقل خوف آفرید، و از علم رضا و از حلم دوستی و از سخاوت محبت و همه اینها را در سرشت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خمیر کرد، سپس پس از آنها ارواح مؤمنان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را آفرید سپس خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز و نور و ظلمت و فرشته‌های دیگر را از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم آفرید و چون همه انوار کامل شدند نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و سه هزار سال زیر عرش آرام گرفت، سپس نورش ببهشت جا کرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 141

تا هفتاد هزار سال سپس در سدره المنتهی جا گرفت تا هفتاد هزار سال سپس باسمان ششم و آسمان باسمان پائین آمد تا رسید باسمان دنیا و در آن ماند تا خدا خواست که آدم را بیافریند تا آخر آنچه در مجلد ششم گذشت.

146- در کتاب ابی سعید عباد عصفری بسندش از ابی حمزه گفت شنیدم امام چهارم علیه السلام میفرمود خدا محمد و علی و یازده تن از فرزندان علی علیه السلام را از نور عظمتش آفرید و آنها را نمونه‌هایی در پرتو نورش پیاداشت و او را میپرستیدند پیش از آفرینش خلق، خدا را تسبیح می‌گفتند و تقدیس می‌کردند، و آنان امامان از فرزندان رسول خدایند صلی الله علیه و آله و سلم 147- و از همان بسندش از امام پنجم فرمود: خدا زمین کربلاء را بیست و چهار هزار سال پیش از زمین کعبه آفرید، و آن را مقدم داشت و مبارک و همیشه پیش از اینکه خدا خلق کند مقدس و مبارک بود، و پیوسته چنین است تا خدا آن را برترین زمین بهشت سازد، و بهترین منزل و مسکنی که دوستانش را در آن جا دهد. و از همان بسندش از امام چهارم علیه السلام مانند آن را آورده.

148- در کافی (ج 1 ص 412) از فروع کافی بسندش از محمد بن عمران عجلی گفت: بامام ششم علیه السلام گفتم جای خانه کعبه آنگاه که آب بود بگفته خدا عز و جل «و بود عرش او بر آب» چه بوده است؟ فرمود: یک در درخشان.

149- فروع کافی (ص 611، ب 3، ح 3) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود:

راستی خدا عز و جل زمین را از زیر خانه کعبه تا منی کشید، سپس از منی تا عرفات کشید، سپس از عرفات تا منی پس زمین از عرفاتست، و عرفات از منی و منی از کعبه.

بیان: «سپس از عرفات کشید تا منی» یعنی رویه زمین را از عرفات تا پایانش کشید، سپس آن را از زیر زمین برگردانید تا کروی شود و بمنی رسانید، و کیفیت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 142

اتمامش را یاد نیاورد چون معلوم بود یا مقصود اینست که از زیر بسوی دیگر برگردانید تا بکعبه رسید، سپس اطراف کره را از رو متمیم کرد تا منی، و اما آنچه برخی معاصران در توجیه آن گفته و لفظ منی در آخر حدیث را بفتح میم خوانده که فعل باشد بمعنی (قدر) و مقصود این باشد که تا آنجا که خدا مقدر کرده بود از پایان زمین، استبعاد روشنی دارد.

150- فروع کافی (طبع قدیم ص 116، ب 3 ح 8) بسندش از امام پنجم علیه السلام فرمود: چون خدا خواست زمین را آفریند بادها را فرمود تا بر آب وزیدند و موج شد، سپس کف کرد و یک پارچه کف شد، و آن را در جای خانه کعبه گرد آورد و کوههایی از کف ساخت و زمین را از زیر آن کشید و اینست معنی قول خدا عز و جل «راستی نخست خانه که برای مردم وضع شد آنست که به مکه است و با برکت (96- آل عمران) و بسند دیگر از امام ششم علیه السلام مانندش را آورده 151- در در المنثور سیوطی بچند سند از مجاهد، گفت خدا زمین را پیش از آسمان آفرید و چون زمین را آفرید از آن دودی برخاست و اینست قول خدا «سپس استوار شد بر آسمان و آنها را هفت آسمان ساخت 30- البقره) میفرماید هفت آسمان ساخت روی یک دیگر و هفت زمین ساخت روی یک دیگر.

152- و از همان نیز بچند طریق از ابن عباس و ابن مسعود، و مردانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر قول خدا تعالی «او است که آفرید برای شما هر آنچه در زمین است سپس استوار شد بر آسمان و آنها را هفت آسمان ساخت 30- البقره» گفت: عرش خدا بر آب بود و پیش از آب چیزی نیافریده بود، و چون خواست خلق را بیافریند از آب دودی برآورد و بالای آب برافراشت و آن را نام گذاشت آسمان سپس آب را خشکانید و آن را یک قطعه زمین کرد، سپس در دو روز آن را از هم گشود در روز یک شنبه و دوشنبه، و هفت زمین کرد، و زمین را بر پشت ماهی نهاد و آنست که خدا در قول خود یاد کرده «ن و القلم» و ماهی در آب بر روی سنگی است، و سنگ بر فرشته‌ای، و فرشته بر صخره‌ای، صخره بر هوا، و آن صخره است که لقمان یاد کرده،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 143

نه در آسمانست و نه در زمین، ماهی جنبید و زمین لرزید، و کوهها را لنگرش ساخت تا آرام شد، و اینست قول خدا «و نهاد برایش لنگرها تا شما را نلرزاند».

و آفرید کوهها را در آن و خوراک اهل آن را با درختش و هر چه سزایش بود در دو روز سه‌شنبه و چهارشنبه و اینست قول خدا «آیا شما کافرید بآن که زمین را در دو روز آفرید- تا گفته او- و برکت داد در آن» میفرماید درخت در آن رویاند، و اقواتش و اهلش را تقدیر کرد «در چهار روز برابر برای پرشش‌کننده‌ها» میفرماید هر که پرسد کار چنین بوده «سپس استوار شد بر آسمان و آن دود بود» و این دود از دم زدن آب بود که دم برآورد و آن را یک آسمان کرد سپس آن را گشود و هفت آسمان کرد در دو روز پنجشنبه و جمعه که در آن آفرینش آسمانها و زمین فراهم کرد.

«و در هر آسمانی فرمانش را القاء کرد» گفت: در هر آسمانی فرشته‌هایش را آفرید و دریاها و کوههای برف و آنچه کس نداند، سپس آسمان دنیا را بزبور اختران آراست، و از دیوان نگهداشت، و چون از آفرینش آنچه خواست فارغ شد بر عرش استوار گردید (الدر المنثور ج 1 ص 43) 153- (الدر المنثور ج 1 ص 43). و از ابن عباس در تفسیر قول او تعالی «سپس استوار شد بر آسمان» یعنی فرمانش بآسمان برآمد «و آنها را ساخت» یعنی هفت آسمان آفرید گفت: آتش بآب روان کرد و دریا بخار کرد، و بهوا برآمد و از آن آسمان ساخت.

154- (همان، ج 1 ص 33) و از عبد الله بن عمر، گفت: چون خدا خواست اشیاء را آفریند آنکه که عرشش بر آب بود، و نه زمینی بود و نه آسمانی، باد را آفرید و بر آب چیره کرد تا امواجش پریشان شد، و روی هم برانباشت، و از آب دودی و گلی، و کفی برآورد و دود را فرمان داد تا برافراشت و بلند شد و نمو کرد، و از آن آسمانها را آفرید، و از آن گل زمین را آفرید، و از کف کوهها را آفرید.

155 (ج 1 ص 43 در المنثور) از ابی هریره گفت: پیغمبر دستم را گرفت و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 144

فرمود: خدا خاک را روز شنبه آفرید، و کوهها را روز یک شنبه، درخت را روز دوشنبه بدرا روز سه‌شنبه، و نور را روز چهارشنبه و جانواران را روز پنجشنبه در زمین پراکند و آدم را عصر روز جمعه آفرید.

156- (در همان ج 1 ص 46) از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: زمین از مکه کشیده شد و فرشته‌ها گرد خانه کعبه میگردیدند، و آن نخست جا بود که بدان طواف کردند، و آن همان زمین است که خدا فرموده (من در زمین خلیفه گذارم).

157- ابن عباس گفت: خانه را روی آب بر چهار پایه نهادند دو هزار سال پیش از آنکه دنیا آفریده شود سپس زمین از زیر خانه کشیده شد (در المنثور ج 1 ص 127).

158- مجاهد گفت: خدا جای بیت الله الحرم را دو هزار سال پیش از زمین آفرید و پایه‌هایش در زمین هفتم است (در المنثور ج 1 ص 127) 159- از کعب الاحبار گفت، کعبه چهل سال پیش از خلق آسمانها و زمین کفی بود بر سر آب و از آن زمین کشیده شده.

160- و از ابن عباس گفت: چون عرش بر آب بود پیش از آنکه خدا آسمانها و زمین را آفریند، خداوند بادی وزنده برانگیخت و آن باد بر آب بوزید بسختی و در جای خانه کعبه گنبد ماندی پیدا شد و خدا زمین را از زیرش کشید، و لرزید و لرزید تا خدا با کوهها میخکوبش کرد؛ و نخست کوهی که بر آن نهاده شد ابو قییس بود و از این رو آن را ام القری نامیدند.

161- مجاهد گفت: آغاز کرد خدا بآفریدن عرش و آب و هوا و زمین را از آب آفرید، و آغاز آفرینش روز یکشنبه بود، و روز جمعه آفرینش فراهم شد، و یهود روز شنبه روش یهودی بخود گیرند، و یک روز از این شش روز چون هزار سال است که شما شماره کنید (الدر المنثور ج 3 ص 91).

162- و از عکرمه که گفت: راستی خدا آفرینش آسمانها و زمین و هر چه میانشانست روز یکشنبه آغاز نمود، سپس روز جمعه بر عرش استوار شد در سه ساعت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 145

و در یک ساعتش خورشیدها را آفرید تا مردم رغبت کنند بدعا و مسألت از درگاه پروردگار خود (الدر المنثور ج 3 ص 91) 163- یزید بن مسلم به جابر بن یزید نوشت و از آغاز آفرینش پرسیدش، گفت عرش و آب و قلم و الله اعلم (در منثور ج 3 ص 91) 164- و از عمران بن حصین از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا پیش از هر چیزی بود و عرشش بر آب بود، و نوشت بر لوح محفوظ ذکر هر چیزی را (در منثور ج 3 ص 91) 165- از عبد الله بن عمرو بن عاص که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستی خدا پنجاه هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها را آفریند مقادیر خلایق را اندازه گرفت و عرش بر آب بود (در منثور ج 3 ص 321) 166- از ابن عباس پرسش شد از قول خدا تعالی «و بود عرش او بر آب» که آب بر چه بود؟ گفت بر دوش باد (در منثور ج 3 ص 322) 167- از مجاهد در تفسیر قول خدا «و بود عرش او بر آب» پیش از آنکه بیافریند اشیاء را.

168- از ربیع بن انس گفت: «عرش او بر آب بود» و چون آسمانها و زمین را آفرید آن آب را دو بخش کرد و نیمی را زیر عرش نهاد و آن بهر مسجور است و از آن قطره‌ای بچکد تا صور بدمد و فرو ریزد.

169- از عکرمه، گفت پرسیده شد ابن عباس که شب پیش بوده یا روز؟

گفت: شب، و خواند که «راستی آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را گشودیم» آیا میدانید که میان آنها جز تاریکی بود؟ 170- از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در قول خدا «و ساختم از آب هر چیز زنده را» فرمود: هر چیزی از آب خلق شده (در منثور ج 3 ص 713) 171- از وهب، گفت: عزیر گفته: پروردگارا آب را فرمودی تا در میان هوا خشک شد و از آن هفت چیز ساختی و آسمانها نامیدی آنها را سپس آب را فرمودی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 146

تا خاکی بر آورد، و خاک را فرمودی از آب جدا شد، و چنین شد و همه آنها را با دریاها زمین نامیدی، سپس آفریدی از آب چشمانی نابینا و آنها را بینا کردی، و از آن گوشهای ناشنوا بود که شنوا کردی، و مرده‌ها بودند که زنده کردی همه آنها را بیک کلمه آفریدی، برخی را زندگی بآبست و برخی را تاب آن نیست، خلقی با تنها و رنگهای گوناگون، اجناسی آوردی و آنها را با هم جفت کردی و اصنافی ساختی و بدانها الهام کردی.

سپس از خاک و آب جنبنده‌های زمین و چهار پایان و درنده‌هایش را آفریدی برخی بشکم روند و برخی بر دو پا و برخی با چهار پا، بزرگ دارند و خرد، سپس در زمین هر گیاهی را با یک کلمه کشتی، یک خاک و یک آب داده شوند و بخواست تو محصولهای گوناگون در مزه و رنگ و بو بیار آورند، شیرین، ترش، تلخ، خوشبو، بدبو و زشت و زیبا، عزیر گفت: پروردگارا جز این نیست که، آفریده تو کار دستی توایم، آفریدی تنهای ما را در رحم مادرانمان، و صورت بستنی ما را چنانچه خواستی برای ما اندامی ساختی، و در آنها استخوانها نهادی، و شکافتی برای ما گوشها و دیده‌ها، سپس نهادی برایشان در این تاریکی نور و در این تنگی وسعت، و در این اندوه خوشی سپس آماده کردی برایشان از فضل خود روزی که او را نیرو دهد بخواست تو، سپس پندش دادی بکتاب و حکمت خود، سپس او را بناچار دچار مرگ ساختی، سپس او را برگردانی چنانچه آغاز کردی.

عزیر گفت: بار خدایا بکلمه‌ای همه خلقت را آفریدی، و بر خواست تو برآمد و در آن رنجی نبردی، هیچ خسته نشدی، عرشت بر آب بود، و ظلمت بر هوا، و فرشته‌ها عرشت را بدوش داشتند و بسیاست تسبیح میکردند و خلق مطیعت بودند و از ترست خاشع در آن جز نورت دیده نمیشد، و جز آوازه‌ها شنیده نمیشد، سپس گنجینه نورت را گشودی و راه ظلمت را شب شد و روز که بفرمانت رفت و آمد میکنند (در منثور ج 5 ص 6) 172- از ابن عباس است که یهود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از خلق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 147

آسمانها و زمین پرسیدند، فرمود: خدا زمین را روز یک شنبه و دوشنبه آفرید، و کوهها و منافع آنها را روز سه شنبه، و در چهارشنبه درخت و آب و شهرها و آبادانی و ویرانی را آفرید، و این شد چهار روز و خدا تعالی فرمود «بگو آیا شما کافرید بآن که آفرید زمین را در دو روز- تا گفت- در چهار روز برابر برای پرسش کنان» روز پنجشنبه آسمان را

آفرید، و روز جمعه اختران و خورشید و ماه و فرشته‌ها تا سه ساعت بغروب که در اول ساعت آن بر گها را آفرید، هنگامی که میمیرد هر که مرده و در دوم آفت برای هر سودمند آفرید، و در سوم آدم را آفرید و در بهشت جای داد و ابلیس را فرمود بر او سجده کند، و در ساعت آخر او را بر آورد.

یهود گفتند: سپس چه شد ای محمد؟ فرمود: سپس استوار شد بر عرش، گفتند درست گفתי اگر تمامش میکردی، و خودشان گفتند: سپس آرמיד پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خشم شد بسختی و این آیه نازل شد «و البته که آفریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنها است در شش روز و هیچ خستگی بما نرسید شکیا باش بر آنچه میگویند» (ق- 38 و 39) (در منثور ج 5 ص 360) 173- از ابن جریر در قول خدا «و برکت داد در آن» گفت هر چه برای آدمیزاده سودمند است مبارک است (در منثور ج 5 ص 360) 174- از ابن عباس در قول او «و مقدر کرد در آن قوتهایش را» گفت جویها را شکافت، درختها را کشت، کوهها را نهاد و دریاها را روان کرد، و در هر کدام فائده‌ای نهاد که در دیگری نیست.

175- عکرمة در قول خدا تعالی «و مقدر کرد در آن قوتهایش را» گفت:

در هر سرزمینی مقدر کرد چیزی را که در جز آن خوب نیست.

176- و از ابن جبیر که گفت: مقصود معاش آنست.

177- و از حسن که گفت: ارزاق آنست.

178- از ابن عباس که گفت: خدا آسمانها را از دود آفرید، سپس خلق زمین را آغاز کرد در روز یک شنبه و روز دوشنبه و اینست قول او «آیا شما کافر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 148

شوید بآن که آفرید زمین را در دو روز» سپس قوتهایش مقرر کرد در روز سه شنبه و چهارشنبه، و اینست قولش «و مقدر کرد در آن اقواتش را در چهار روز برابر برای پرسش کنان، سپس استوار شد بسوی آسمان و آن دود بود، و آن را برافراشت و آراست باختران و خورشید و ماه و گرداندشان در فلکشان، و آفرید در آنها هر چه خواست از خلقتش و فرشته‌هایش را روز پنجشنبه و روز جمعه، و آفرید بهشت را روز جمعه و آدم را روز جمعه، و اینست قول خدا «آفرید آسمانها و زمین را در شش روز» و پایان رسید و ثبت کرد همه چیز را در روز شنبه.

و یهود روز شنبه را بزرگدارند برای آنکه در آن هر چیزی پایان یافت، و نصاری روز یک شنبه را بزرگ دارند برای آنکه در آن خلق هر چیزی آغاز شد، و مسلمین روز جمعه را بزرگ دارند که خدا از آفرینش فراغت یافت، و رحمتش را در

بهشت آفرید، و آدم را آفرید، و در آن آدم از بهشت بزمین فرود شد، و در آن بود که در زمین توبه‌اش پذیرفته شد و این بزرگتر از همه بود (در منثور، ج 5 ص 361) 179- از عبد الله سلام گفت: خدا آغاز کرد خلق را و زمینها را روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، و قوتها و کوهها را روز سه‌شنبه و چهارشنبه، و آسمانها را در پنجشنبه و جمعه تا نماز عصر، و آدم را در آن آفرید، آن ساعتی که هر بنده در نماز خود پروردگارش را بخواند دعایش را مستجاب کند و آن بس میان نماز عصر تا غروب آفتاب است (در منثور ج 5 ص 361) 180- از عکرمه است که یهود به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: روز یکشنبه چیست؟ فرمود خدا در آن زمین را آفرید و فشرد، گفتند: دوشنبه؟ فرمود: در آن و در سه‌شنبه کوهها را و آب را و چنان و چنان آنچه خواست آفرید، گفتند: پس روز چهارشنبه؟ فرمود: قوتها را آفرید، گفتند: پس روز پنجشنبه؟ فرمود: در آن آسمانها را آفرید، گفتند: روز جمعه؟ فرمود: در دو ساعتش فرشته‌ها را آفرید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 149

و در دو ساعت بهشت و دوزخ را، و در دو ساعت خورشید و ماه و اختران را و در دو ساعت شب و روز را، نام‌شنبه و راحت را بردند، فرمود: منزله است خدا و خدا فرو فرستاد «البته که آفریدم آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است در شش روز و نرسید بما هیچ خستگی»، از ابن عباس هم مانند آن روایت شده.

181- از ابن عمر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا تعالی در شش روز از آفرینش خلقت فارغ شد که از نخست روز یکشنبه بود و دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه.

182- از ابن عباس در قول خدا تعالی «پس گفت باو و زمین بیایید بدلخواه یا ناخواه» فرمود: با آسمان برآر خورشید و ماه و اختران را، و بزمین بشکاف نهرهای را و برآور میوه‌های را «پس گفتند آمدیم بدلخواه» (در منثور ج 5 ص 361) 183- و از ابن عباس که مردی باو گفت: دو آیه در قرآن مخالف یکدیگرند گفت در نظر تو با هم مخالفند بخوان، گفت «بگو آیا شما کافرید بآن که آفرید زمین را در دو روز» - تا رسد - به «سپس استوار شد بسوی آسمان» و قول خدا «و زمین را بعد از آن کشید» ابن عباس گفت: خدا زمین را پیش از آسمان آفرید و سپس آسمان را آفرید، پس از آن زمین را کشید، و همانا «دحاها» بمعنی پهن کردن آنست (در منثور ج 6 ص 313) بیان: در نهایت است که کعبه یک تپه کوتاهی بود بر روی آب که نه سنگ بود و نه گل و روایت شده که (خشفه) بود و خطائی گفته: بمعنی سنگ نرمی است که از آن گیاهی میروید (نهایت ج 1 ص 295).

183- مروج الذهب مسعودی بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چون خدا خواست خلق را بیافریند، و مردم را برآورد، و آفریده‌ها را هستی بخشد، خلق را به صورت‌هایی مانند ذره واداشت پیش از کشش زمین و برافراشتن آسمان، و خدا در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 150



ملکوت خود تنها بود، و در جبروتش یکتا، پس از نور او پرتوی تافت و از روشنی او پاره‌ای درخشید، و آن نور در میان این صورتهای نهانی گرد آمد و با صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم موافق شد و خدا فرمودش: تویی برگزیده و انتخاب شده، بتو بسپارم نورم را و گنجینه‌های هدایت‌م را، و بخاطر تو زمین را پهن کنم و آسمان را برافرازم، و آب را بیامیزم، ثواب و عقاب مقرر سازم، و بهشت و دوزخ را، و خاندانت را برهبری برگمارم، و از دانش نهانم بآنها دهم تا بآنها نهان نماند هیچ نکته باریک و از آنها هیچ نهانی ندیده نباشد، و آنها را حجت بر خلقم سازم، و آگاه‌کننده بر دانشم و یگانگیم.

سپس خدا گواه بر پروردگاری و خلوص در یگانگی را برگرفت، و پس از این تعهد انتخاب محمد را بدید مردم نهاد، و بآنها نمود که هدایت با او است، و نور از او است و امامت در خاندان او باشد، برای پیش داشتن روش عدالت، و تمام کردن حجت سپس خداوند خلق را در غیب خود نهان ساخت و در مکنون علمش پنهان کرد، سپس عوالم را برپا داشت، و زمان را گشود، و آب را برهم زد، و کف را برانگیخت و دود را برجهاند، و عرشش بر روی آب قرار گرفت، و زمین را بر پشت آب پهن کرد سپس آنها را بفرمانبری خواند، و گردن پذیرش نهادند، سپس فرشته‌ها را از نور نبوتی که برآورده بود آفرید، و انواری اختراع کرد، و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را قرین توحید خود ساخت، و نبوت او در آسمان شهرت گرفت پیش از آنکه در زمین مبعوث شود.

و چون خدا آدم را آفرید برتری او را بر فرشته‌ها پدید کرد، و بآنها نمود که از پیش دانش مخصوصی باو داده، از آن راه که نام اشیاء را از آنها جستجو کرد، و خدا آدم را محراب و کعبه و قبله نمود، و انوار و روحانیان و ابرار را بسجده او واداشت سپس آدم را بر سپرده باو آگاه کرد: و اهمیت امانت که بعهد او است روشن ساخت باینکه او را نزد فرشته‌ها پیشوا نامید، و حظ آدم این بود که از پرده نورنمایش آگاه کرد و سخن گفت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 151

و پیوسته خدا آن نور را در افق زمان نهان داشت تا آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از نژادهای پاک بدر آورد و جدا کرد، و مردم را بظاهر و باطن دعوت کرد، و در نهان و آشکار برخواند، و خواست آنها را آگاه کند بر عهدی که پیش داشته بود در عالم از پیش از پیوست نژاد بشر، و هر که با او موافق بود و از چراغ نور پیشین پاره‌ای بر گرفته بود، بر از نبوت او ره یافت، و امر روشن او را هویدا شناخت، و هر که در بیخبری اندر شد و سزاوار خشم خدا گردید، بدان ره نبرد.

سپس آن نور بسرشتهای ما منتقل شد و بهمراه ائمه از ما درخشید ما هستیم انوار آسمان و انوار زمین، نجات بوسیله ما است، مکنون علم از ما است و گردش کارها بما سپرده است، بواسطه ما قطع حجتها شود، و خاتم ائمه هم از ما باشد که رهاکننده امت است و غایت نور و مصدر امور، ما صابرترین مخلوقیم، و کاملترین موجودات و حجت‌های پروردگار

جهانیان، گوارا باد نعمت بر کسی که بولایت ما چسبید و حلقه ارادت ما را بدست گرفت (مروج الذهب ج 171 و 18) بیان: «افرج الماء» یعنی آب با چیز دیگر آمیخت و از آن مرکبات را آفرید و ممکن است به راء بی نقطه باشد چون قول خدا تعالی «آمیخت دو دریا را، 19- الرحمن» ...

185- در کافی (کتاب صوم فروع، ب 7، ج 3، ص 183) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی دنیا را در شش روز آفرید و آنها را از روزهای سال برکنار کرد، و سال سیصد و پنجاه و چهار روز شد، شعبان هرگز تمام نیست، و رمضان بخدا هرگز کم نشود، و رجب هرگز کم نمیشود راستی خدا عز و جل میگوید «برای اینکه کامل کنید شماره را، 185- البقره» شوال 29 روز است، و ذو القعدة 30 روز برای اینکه خدا عز و جل گفته «وعده گذاشتیم با موسی سی شب و تتمیم کردیم آن را آن را باده، و میقات پروردگارش چهل شب تمام شد، 142- الاعراف» ذی حجه 29 روز است و محرم 30 روز، و ماههای دیگر یکی تمام است و یکی کم (الخبر).

186- در فقیه (ص 196، ح 4) بسندش از امام صادق علیه السلام که یعقوب بن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 152

شعیب باو گفت: مردم روایت میکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 29 روز ماه رمضان را بیشتر روزه گرفته تا سی روز آن را، فرمود: دروغ میگویند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزه نگرفته آن را مگر سی روز تمام، واجبات کم نباشند، خدا سال را 360 روز آفرید، و آسمان و زمین را در شش روز آفرید و از 360 کنار نهاد و سال 354 روز شد، و ماه رمضان 30 روز است که خدا فرموده «و تا کامل کنید شماره را» و کامل ماه تمام است.

شوال 29 روز است و ذو القعدة 30 روز چون خدا عز و جل فرماید «وعده کردیم با موسی سی شب» و ماه چنین است و سپس جنین، یعنی یک ماه تمام و یکی کم و ماه رمضان هرگز کم نباشد و ماه شعبان هرگز تمام نیست.

**تبیین: [بیانی در باره تخصیص آفرینش جهان در شش روز]**

برخی محققان علت تخصیص آفرینش جهان را به شش روز چنین بیان کرده: کارهای خدا روی حکمت و صلاح است، و حکمتش در آفرینش خلق خود دو قسم است.

1- یکباره بی توقف بر ماده و مدت صادر شود.

2- در مدتی که ماده آن بتدریج آماده گردد صادر شود. آبی که ماده همه امور جسمانی بود از قسم یکم بود و خلق آسمانها و زمین و مانند آنها از قسم دوم، و همه ملیین و جمعی فلاسفه بر آن اتفاق دارند، و آنچه مفسران گفته‌اند که

آفرینش آسمانها و زمین بطور ابداع و از لاشیء بوده درست نیست، و دلیلش خطبه‌های امیر المؤمنین علیه السلام و جز آنها است.

سپس قسم دوم نسبت بهر آفریده اندازه معین از زمان را خواستار است چنانچه ملاحظه می‌شود که عادت خدا در خلق گیاهها از مواد عنصری و هم انواع جانداران از نطفه در رحم مادر مدتی لازم دارد، بنا بر این خلق آسمانها و زمین از ماده آب در زمان مقدر از این باب است، و حکمت این خلق تدریجی در زمان محدود معلوم نیست، زیرا از اسرار قضا و قدر است و عقل بشر بدان راه ندارد و بهمین جهت بازرسی از اسرار قدر بر ما و بلکه برخی مقربان و مرسلان غدقن شده است در قرآن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 153

و خبر.

بعلاوه روز یک دوره خورشید است بحرکت سریع شبانه روزی و چگونه ممکن است آفرینش آسمان که خورشید را در بر دارد و جز آن از اختران با روز اندازه‌گیری شود، و تصویر دایره روز در تکوین دوره آن مستلزم دور محال است و ابن عربی (محمی الدین) در کتاب خود بنام فتوحات گفته روز یک دوره فلک اطلس است و نیاز بوجود خورشید و هفت آسمان ندارد شب و روز بآنها نیاز دارند و آنها جز آنند.

و اشکالش اینست که این بنا بر اصطلاح فلسفه است و عرف و لغت جز آنست که بنای زبان شرع بدانها است، و برای همین است که همه مفسران در صدد تاویل آن برآمده‌اند و یا روز را زمانی برابر آن دانسته و یا بمعنی اوقات و مرات بدان شماره تفسیر کرده‌اند که معنی خلق زمین در دو روز خلق آن در دو بار باشد، یک بار خلق اصلش و یک بار خلق اجزاء و خصوصیاتش، و همچنین در آسمان و جز آن.

و نهان نیست که هیچ کدام از دو تأویل و خصوص دومی مناسب تعیین روز مخصوصی برای آفرینش هر کدام از آنها چنانچه در روایاتست نمیباشد و این بخوبی روشن است، و بعلاوه از عقل دور است که خلق انسان از نطفه در کمتر از شش ماه نشود و خلق آسمانها و زمین و ما بین آنها در شش روز باشد با اینکه خدا فرموده:

«هر آینه خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق مردم ولی بیشتر مردم ندانند، (58- المؤمن) و نیز تعبیر خدا از زمان مخصوص باید نکته‌ای داشته باشد و دست کم اینکه اشاره بکمی یا فزونی باشد و هیچ کدام در اینجا مناسب نیست زیرا اگر منظور اینست که مردم پی به عظمت قدرت خدا ببرند که در این مدت کم همه آسمانها را و زمین را آفریده معلوم است که موقعیتی ندارد بعد از آنکه اعلام کرده، هر چه را خواهد گوید باش و بیدرنگ مییابد، و اگر برای اینست که بر بنده‌های خود منت نهد که آفرینش در این مدت طولانی برای فراهم کردن نیازمندی‌های آنان در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 154

زندگانی بوده معلوم است که شش روز صلاحیت این مقصود را ندارد.

و درست اینست که روز - و العلم عند الله و أهله - تفسیر بروز الهی شود که یک بار فرمود «راستی یک روز نزد پروردگارت چون هزار سال است که شما شماره کنید، 47- الحج».

و بار دیگر گفته «در روزی که باندازه هزار سال در شمار شما است، 5- السجده» و بار سوم فرمود «در روزی که اندازهاش پنجاه هزار سال است».

4- المعارج» چون آیات قرآن مفسر یک دیگرند، و بسا روز نخست را روز بانی گویند و دومی را روز الهی و بهر تقدیر موافق می‌شود با هر روزی از هفته که خلق هر کدام را بدان وابسته و با امتنان هم مناسبت دارد که منظور خدا است در بسیاری از امثال این آیات.

و شاید حمل آن بمعنی اول که هر روزی هزار سال دنیویست در مسأله‌ی ما، انسب و اقریبست، و تقریرش اینست که هر امتدادی را خواه ثابت باشد چون جسم و یا گذرا باشد چون زمان میتوان تقسیم باجزائی کرد و هر جزئش هم به اجزائی خردتر تا آنجا که نیاز به تعبیر دارد، چون اندازه‌گیری فلک با بروج و منازل و درجات، و اندازه‌گیری زمان به سال و ماه و روز و ساعت بنا بر این از حکمت خدا بدور نیست که زمان پیش از دنیا را اندازه گیرد و زمان پس از آن را هم اندازه گیرد باندازه‌های متعارف زمان دنیا از سال و ساعت ولی با رعایت تناسب و چنانچه یک روز دنیا یک گردش خورشید است رواست که یک روز پیش از دنیا باندازه هزار سال زمان دنیا باشد، و یک روز پس از دنیا باندازه پنجاه هزار سال زمان دنیا باشد، و دو آیه پیشین حال زمان پیش از دنیا است، و آیه سوم حال زمان پس از دنیا.

و دور نیست چنانچه از اشاره اخبار برآید که خدا برای زمان پیش از دنیا هفته‌ها مقدر کرده باشد و اول هفته آن را احد (یک شنبه) نامیده باشد و دوم را دوشنبه و همچنین تا برسد به شنبه، و همچنان ماهها برایش مقدر کرده باشد و اول آنها را محرم نامیده باشد یا رمضان باختلاف روایات در باره نخست ماه سال و دومی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 155

را به صفر یا شوال و همچنان تا ذی الحجه یا شعبان و بهر تقدیر مجموع یک سال کامل بوده و 360 روز بوده، سپس روزهای هفته و ماههای ما را موافق آن هفته‌ها و ماهها نموده در آغاز و در شمار و در نامگذاری.

و مؤید آنست آنچه در سوره توبه است از قول خدا تعالی «راستی شماره ماهها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفریده چهار ماه حرام است، 36- التوبه» و بدین تقریر درست می‌شود روایاتی که

گویند خدا تعالی زمین و آسمان را روز یک شنبه آفرید یا فرشته‌ها را در روز جمعه و دیگر اشکال نشود که اصل روز یا خصوص یک شنبه پس از خلق آسمان و زمین است و نه اینکه خلق فرشته‌ها پس از خلق آسمان و زمین است که پس از آنها بوده چنانچه در حدیث امام رضا علیه السلام است.

و روایت خلق زمین در شب بیست و پنجم ذی قعدة هم درست می‌شود و استبعاد و گرفتگی در عقل ندارد بحساب اینکه امتیاز ماهها از یک دیگر و انضباط آنها باین اسامی و آنچه دنبال آنها است از آفرینش آدمی و بلکه پری پس از کشش زمین بوده نه پیش از آن.

از آنچه صاحب ملل و نحل در این زمینه ذکر کرده مطلب روشن می‌شود، گوید: یهود اتفاق دارند بر اینکه خدا تعالی چون از آفرینش آسمان و زمین فارغ شد بر عرش خود قرار گرفت و به پشت خوابید و یک پایش را بر پای دیگر نهاد، و گروهی از آنها گفتند شش روز همان شش هزار سال است زیرا یک روز نزد پروردگارت چون هزار سال است که شما شماره کنید بگردش سال قمری و آن همان مدتی است که از زمان آدم علیه السلام تا امروز گذشته و بدان آفرینش بکمال رسیده و چون آفرینش بکمال رسد شروع کار است و از شروع کار استواری بر عرش است و فراغت از آفرینش و این چیزی نبوده که گذشته باشد بلکه در آینده است در صورتی که هر روز را هزار سال بشماریم پایان.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 156

و معلوم می‌شود که در بعضی کتب آسمانی چون تورات اشاره‌ای بوده که مقصود از روزهای آفرینش آسمانها و زمین روزهای ربانی است ولی یهود متوجه نشدند که آنها پیش از زمان دنیا بودند و عمداً آن را تحریف کردند و تطبیق بر زمان دنیا کردند تا پندار غلط خود را که شریعت موسی اول شریعت خدا است ثابت کنند و نسخ شریعتی پیش از آن را معترف نشوند تا بامکان نسخ شریعت خود تن در دهند.

و از آنچه محمد بن جریر طبری در آغاز تاریخش ذکر کرده روشن است که حمل این ایام بر ایام ربانیه امر ثابتی بوده میان مسلمانان از ایام پیشین، و از تامل در آنچه ما تقریر و بیان کردیم برایت روشن شود که آسمانها و زمین و هر چه در آنها است چون یک شخصی که از نطفه آب خلق شود بر طبق استعداد خود بتدریج موجود شدند چنانچه خدا خواسته در مدتی که بحساب ما شش هزار سال قمری است موافق شش روز ربانی و پس از این مدت که دوران حمل آنها بوده بصورت کامل در طالع سرطان و شرف اختران متولد شدند، و از آنگاه خورشید و ماه بچرخش مقدر خود پرداخته و شب و روز را ساخته‌اند، و این در روز جمعه بوده بتقریری که گذشت موافق ششم محرم الحرام یا ماه رمضان المبارک سه ساعت و دوازده دقیقه از روز گذشته.

و این منافات ندارد با آنچه در حدیث امام رضا علیه السلام گذشت که آفتاب در میانه آسمان پدیدار شده زیرا آن حضرت نظر بر روز دنیا داشته نه بایام ربانیه، و آنچه ما گفتیم بنا بر آنها است و توافق میان ساعات روز دنیا و روز ربانی

لازم نیست، این آغاز عمر دنیا است و آغاز آفرینشش از نطفه باندازه زمان حمل که فهمیدی مقدم بوده و آغاز روز یک شنبه از ایام حمل غره یکی از دو ماه بوده (محرم یا رمضان) و بسا که خدا تعالی برای آغاز خلق زمین تا مرگ آن یک سال کامل از سالهای ربانی مقدر کرده و شش روز آن را دوران آفرینش آن ساخته و بقیه را که سیصد و پنجاه و چهار روز مطابق سیصد و پنجاه و چهار هزار سال دنیوی است عمر آن مقرر ساخته و این مطلب از جمله روایات و اشارات صادقین روشن است.

1- آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فضیلت جهاد و توابع آن رسیده که فرمود: یک روز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 157

مرزداری در راه خدا بهتر است از عبادت مرد در میان کسان خود مدت یک سال که سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است زیرا هوشمند از خصوصیتی که در آن یاد شده میفهمد که مقصود از این سال و روز جز سال و روز دنیا است زیرا در دنیا سالی بدین شماره از روز وجود ندارد چون نه موافق سال شمسی است و نه قمری، و روزی در دنیا باین بلندی نیست پس گمان میرود که این تعبیر برای بیان نهایت آنچه ممکن است مرد در آن عبادت کند میباشد و آن تمام عمر دنیا است.

2- آنچه صدوق در فقیه و کلینی در کافی روایت کردند- سپس هر دو روایت را آورده و گفته- وجه دلالت این دو حدیث بر گفته ما اینست که سال نخستی که شش روز از آن کم شده باید همان سال ربانی باشد زیرا سال شمسی و قمری دنیا 360 روز آفریده نشدند چنانچه در جای خود ثابت است، و برای آنکه اگر بسال دنیوی حل شوند آن شش روز اگر دنیوی باشند از کسر آنها لازم آید که اولین سال عمر دنیا 354 روز شود نه همه سالها و اگر مقصود ایام ربانیه باشد کسر آن تصور نشود زیرا هر روزش هزار از این سالها است.

پس محقق است که منظور از این سال سال ربانی است چنانچه بیان کردیم که این شش روز هم روزهای ربانی است و اما سال دوم که در این حدیث ذکر شده باید همان سال دنیوی باشد که ماه سی کم دارند، بنا بر این فهمیده شود از پیوست نقصان در این سال و در ماههای آن برای کسری نامبرده که اگر این شش روز از سر سال ربانی کم نشده بود و دنیا در زمانی بیرون از آن و پیوست بدان آفریده شده بود ایام سال دنیوی 360 روز میشد.

و هم دلالت دارد که اگر مثلاً ده روز از آن کم شده بود ایام سال دنیوی 350 روز میشدند و بر این روش و از اینجا روشن می شود که حکمت الهیه مقتضی بوده ایام باقیمانده از سالهای ربانی با ایام هر سال دنیوی برابر باشند، و هوشمند از لزوم این برابری که هر دو مربوط بیک چیزند و چنانچه روزهای سال دنیا مربوطند بدنیا و از عمر آن محسوبند همچنان ایام باقی نامبرده ربانی هم منسوبند بدنیا و از عمر آن میباشند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 158

و مؤید آنست که روزهای برکنار شده هم بدان مربوط شدند و روزهای آفرینش آن شمرده شدند، و در ضمن آنچه تقریر کردیم سر این برکناری روشن شد بدان طوری که ذکر شده. زیرا اگر این روزها برکنار نشده بودند یا طور دیگر شده بود هزار سال از عمر دنیا بر یک روز از روزهای ربانی افزوده میشد یا از آن کم میشد و آن مخالف این بود که خدا تعالی بما خبر داده از برابری آنها بنا بر حکمت و مصلحتش بی تردید.

سپس بدان که احتساب سال دنیوی قمری به 354 روز بنا بر اینست که کسر کمتر از نیم من باب مساهله از حساب ساقط گردد و منافات با این ندارد که هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه بیش است چنانچه در رسدها ضبط شده.

بنا بر این باقیمانده سال ربانی در برابر دنیا هم بمانند این ساعات و دقائق فزونی دارد تا برابر باشند، و از این رو لازم آید که شش روز برکنار شد برای آفرینش دنیا باین اندازه کم باشد تا روی هم از 360 فزون نباشد، و مادر تصویر دوران حمل دنیا باین نکته اشاره کردیم، سخنش پایان یافت - خدا درجه‌اش را بلند کند.

و البته خوب گفت و نیکو آورد، تحقیق کرد و سودمند بود، اظهار این وجه درست با تأییدش بدان چه بیان کرد و بجز آن از اخبار گذشته از قول مجاهد و دیگران، بدان چه صدوق - ره روایت کرده در علت پنج وقت نماز از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: و اما نماز مغرب پس آن ساعتی است که خدا عز و جل در آن توبه آدم را پذیرفت و فاصله میان خوردن او از درخت و زمانی که خدا عز و جل توبه‌اش را پذیرفت سیصد سال از ایام دنیا بود و در ایام آخرت یک روز چون هزار سال است و آن مدت میان عصر است تا عشاء و من مانند آن را بچند سند در مجلد پنجم روایت کردم.

و تأیید می‌شود بدان چه سیوطی در الدر المنثور از عکرمه روایت کرده که گفت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 159

مردی از ابن عباس پرسید چه معنی دارند این آیه‌ها «در روزی که پنجاه هزار سال اندازه دارد 4- السجده» و «تدبیر میکند کار را از آسمان بسوی زمین سپس بر می‌آید بسوی آن در روزی که هزار سال اندازه دارد، 5- السجده» و «شتاب میکنند بعذاب و هرگز خدا خلف وعده نکند و راستی یک روز نزد پروردگارت چون هزار سال است که شماره میکنند، 47 الحج» در پاسخ گفت: روز قیامت بحساب پنجاه هزار سال است، و آفرینش آسمانها و زمین در شش روز است که هر روزی هزار سال است، و تدبیر میکند کار را از آسمان بسوی زمین سپس بسوی او بالا میرود در روز که اندازه‌اش هزار سال است این اندازه مسافت و سیر است، و از عکرمه «در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است» گفت: این دنیا است از اول تا آخرش یک روزیست که پنجاه هزار سال است.

ولی در انتقادی که از وجوه دیگر کرده است اعتراض هست زیرا بناء تحقیق او بر اساس تحقیق زمانبست موهوم پیش از خلق جهان گر چه آن را بایام و ساعت اندازه کرده پس ممکن است گفت: پس از خلق اختران و حرکات آنان و تشخیص شبها و روزها و ماهها و هفته‌ها ممکن است بعقب برگشت و همه این ازمه را در گذشته فرض کرد، و تکلف این فرض مشترک است در هر دو وجه، با اینکه این وجه موافقتر است با ظاهر آیات و اخبار.

و اما اینکه شش روز دنیوی مبالغه در کمی وقت نیست درست نیست: زیرا خلق آسمانها و زمین با این عظمت و داشتن انواع حکم دقیقه و مصالح چشمگیر در شش روز دنیوی دلیل نهایت قدرت و علم و حکمت است.

و اما امکان خلقشان در مدت کمتری را امام رضا (ع) حکمت آن را بیان کرده و بسا که خدای سبحان جمع کرده میان دو موضوع یعنی نیافریدن یکباره و کم کردن زمان خلقت برای رعایت هر دو مصلحت، و سائر گفته‌هایش یا محض استبعاد است و یا مقایسه مخلوقات بهمدیگر که در اینجا اهمیتی ندارند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 160

و اما کنار زدن شش روز از شماره سال شاید غرض امام علیه السلام اشاره باشد بعلت شیوع این اصطلاح در عرف که سال را در نزد شرع و عرف عام 360 روز میدانند با اینکه نه موافق سال شمسی است نه قمری و امام گفته این اصطلاح موافق سال اول خلقت است بحساب از آغاز آفرینش، و اما سال قمری بر اساس حرکت قمر است پس از وجود آن و شش روز گذشته که مصرف شده در آفرینش عالم از آن برکنار است اساسا و برای آن در محل خود تحقیق بیشتری بیاید ان شاء الله تعالی.

سپس بدان که بسیاری از وابسته‌های هر گروه مردم در اندازه عمر دنیا سخن گفته‌اند بیشتر یهود و سائر اهل کتاب بدست آویزهای خیالی که پسند عقول سلیمه نیست آن را کم شمرده‌اند، و بیشتر هنود بخیالهای حسابی باندازه آن را افزون ساخته که طبایع مستقیمه از آن نفرت دارند ولی مشاهیر حکمای قدیم و گروه بزرگان منجمین میانه روند، و بچند دسته شدند ابو معشر بلخی در کتاب سر الأسرار خود از برخی هندیه‌ها نقل کرده که دور اصغر 360 سال است و دور اوسط 3600 سال و دور اکبر 360000 سال و شاید مقصود از دور اکبر عمر دنیا باشد و سال سال شمسی است و موافق می‌شود با گفته جمعی از بزرگان همچینین از گفته حکماء فارس و بابل که عمر دنیا 360000 سال شمسی است، و هر سالی 365 روز و 15 دقیقه و 32 ثانیه و 24 ثلثه.

و دلیل آنها چنانچه ابو معشر از اهل فارس نقل کرده اینست که هفت ستاره سیار در آغاز خلق دنیا در اول حمل گرد هم بودند و در آخر دنیا در آخر حوت گرد هم شوند و فاصله این دو 360000 سال چنانی است و اما دلیلشان در اجتماع مذکور که تصور کردند معلوم نیست.



و بدان که این خیالات و روایات گر چه بر پایه درستی استوار نیستند ولی مایه رفع استبعاد اوهام از اخبار وارده در باب رجعت و طول ادامه آند زیرا آن دوره هم از عمر دنیا است، و چون این زمانه‌ها را حساب کنی با آنچه در اخبار از زمانه‌هایی یاد شده که جز آدم و اولادش در زمین زیسته‌اند نزدیک بگفته این گروه می‌شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 161

و خلاصه هر دو رفع استبعاد از همدگر میکنند.

سپس برخی کسانی که در صدد حل این خبر برآمده راه دورتری رفته چون گفته: سال در عرف یکی شمسی است که عبارت از فاصله برگشت خورشید است بحرکت خاصه خود بجائی که اول فرض شود مثلا اول حمل که شب و روز تقریبا در آن برابر شوند پس از اینکه شب در اکثر معموره بلندتر از روز است دوم قمریست و آن دوازده دور ماه است تا برگردد بدان جا که فرض شده با خورشید و هر دوره‌اش یکماه قمریست و از تجربه و از رصد معلوم شده که مدت یکم 365 روز و کسری است و مدت دوم 354 روز و کسری.

و اگر کسی فرض کند خورشید سریعتر حرکت کند که دوره خود را در 360 روز بی‌کم و بیش طی کند و ماه بحال خود باشد اندازه سال قمری هم می‌شود 360 روز و هر ماهی سی روز چنانچه بر حسابگر مخفی نیست و در این صورت اختلافی میان سال شمسی نمی‌ماند ولی خداوند دوره سال شمسی را قریب شش روز بیش کرده و سال قمری را بآن اندازه کم کرده برای مصالح مخلوقاتش در آسمانها و زمین و تحقق نظام اکملی که کنهش را جز خودش نمیداند.

و شاید مقصود از اینکه سال در اصل 360 روز بوده و شش روز از آن کم شده همین باشد، و از عقل دور نیست که مقصود از اینکه آسمانها و زمین در شش روز آفریده شدند هم همین باشد، یعنی بر پایه اختلاف شش روزه حرکت اجرام سماوی و خصوص دو نوربخش آفریده شدند که ماه و سال و شب و روز با آنها اندازه‌گیری میشوند و جز آنها از مصالح مردم، و این اختلاف در هر سالی شش روز است و خوب در این باره فکر کن پایان.

و اعتراض شده بر آن بچند وجه:

1- توافق سال شمسی و قمری با فرض اینکه خورشید شش روز سریعتر حرکت کند در صورتیست که فزونی ایام سال شمسی 360 درست موافق کمی ماه باشد از آن با اینکه چنین نیست زیرا فزونی اولی بیش از پنج روز و ربعی نیست و فزونی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 162

دومی پنج روز و پنج ثمن روز است و ما به التفاوت بیش از نه ساعت است پس باید سرعت حرکت خورشید را نصف تفاوت میان دو سال فرض کرد تا درست باشد و در این صورت هیچ کدام به شصت تمام نمی‌رسند بلکه در حدود پنج ساعت کمتر میشوند و آن سهل است زیرا با اطلاق شصت روز در عرف منافات ندارد.

2- سیصد و شصت روز حدیث اخبار از یک واقعی است خواه خلق بمعنی ایجاد باشد یا تقدیر و بر توجیه او یک امر فرضی صرف است که واقعی ندارد اصلاً.

3- اگر مقصود از روزهای برکنار از روزهای سال، این ایام اختلاف میان سال شمسی و قمری است چگونه تصور می‌شود که برخی برای زمین باشد و برخی برای آسمان چنانچه از بعضی آیات استفاده می‌شود بلکه نهایتاً امر این است که دخالتی در نظام منظور از همه دارند.

4- این معنا برای این ایام موافق هیچ کدام از روایاتی نمیشود که دلالت دارند بر تعیین هر روزی برای خلق یکی از مخلوقات نامبرده.

187- در مجمع البیان نقل از تفسیر عیاشی بسندش از اشعب بن حاتم گفت ما در خراسان بودیم آنجا که امام رضا علیه السلام با فضل بن سهل و مامون در ایوان حیری مرو گرد هم بودند سفره غذا گستردند و امام رضا فرمود: مردی از بنی اسرائیل در مدینه از من پرسید روز پیشتر خلق شده یا شب؟ شما چه دارید در جواب؟ گفت:

سخن را بدور انداختند و جوابی نداشتند و فضل بامام رضا علیه السلام گفت: بما خبر ده اصلحک الله، فرمود: بسیار خوب، از قرآن بگویم یا از حساب؟ فضل گفت: از حساب.

فرمود: ای فضل تو میدانی که طالع دنیا سرطانت در حالی که کواکب در شرف خود بودند، پس زحل در میزان بوده، و مشتری در سرطان و خورشید در حمل، و ماه در ثور و این دلالت دارد که خورشید در حمل بود و در دهم درجه طالع در میانه آسمان پس روز پیش از شب خلق شده، و اما در قرآن هم خدا فرموده «نه خورشید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 163

را شاید که بماه رسد و نه شب پیش از روز باشد، 40- یس، یعنی روز پیش از او بوده.

در کتاب النجوم سید بن طاوس بچند سندش از ابن ذی العلمین مانند آن را آورده و بچند سند بکتاب الواحد ابن جمهور عمی مانند آن را آورده.

تحقیق و توضیح بدان که بر این خبر اشکالاتی وارد است:

1- ظلمتی که شب آورد نبودن نور است که روز از آنست و عدم حادث مقدم بر وجود آنست.

جواب ظلمت عدم مطلق نیست بلکه عدم ملکه است یعنی تاریکی در جای نور، و باین معنا ممکن است مقدم باشد بر نهار یا مؤخر، و حاصل اینست که آغاز آفرینش جهان روز است یا شب.

2- هنگامی که خورشید آفریده شد ناچار در یک روی زمین شب است و در یک روی آن روز و هیچ کدام بر دیگری پیش نیست.

جواب مقصود از سؤال معظم آبادانی جهانست که در آغاز شب بوده یا روز نه همه روی زمین.

3- مقصود از طالع دنیا چیست؟ زیرا هر نقطه‌ای از زمین یک طالعی دارد، و هر نقطه از نقاط منطقه البروج طالع یکی از آفاق جهانست.

جواب ممکن است مقصود از طالع دنیا طالع قله زمین است یعنی جایی از ربع مسکون در وسط خط استواء بطول غربی یا شرقی نود درجه و بسا که مقصود از آن نقطه‌ای از زمین باشد بطول نود درجه و عرض 33 درجه که وسط اقالیم سبعة است و خاصیتش اینست که چون خورشید بنصف النهارش برسد بهمه جای ربع مسکون بتابد و روز باشد و همین است نکته تخصیص بدان، و ممکن است طالع در اینجا از نظر کعبه باشد که وسط زمین است از نظر مردم و شرع و شرافت.

4- کواکب سبعة در شرف خود بودند، بنا بر قواعد و اصطلاح منجمان درست نمیشود، زیرا شرف عطارد در سنبله است و شرف خورشید در حمل، و عطارد هیچ وقت باندازه نیم دایره از خورشید دور نمیشود، و طبری و جز او در این باره بخطا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 164

رفته‌اند که گفته‌اند عطارد در این هنگام در درجه پانزدهم سنبله بوده است بنقل از جماهیر حکماء.

جواب ممکن است این قضاوت بر طبق عقیده خود او باشد در باره شرف عطارد نه طبق عقیده منجمان، یا گفته شود که عطارد منظور نبوده چون حال او معلوم بوده، یا مقصود شرف چهار کوكبی است که نام برده بعد از آن نه همه کواکب.

5- در کتب احکام نجوم در بحث قرانات کواکب مقرر است که کواکب سبعة هنگام خلق جهان همه در اول حمل بودند نه هر کدام در شرف خود، و اگر فرض شود که خطا گفته‌اند باید فضل و جز او از اساتید علم نجوم که حضور داشتند در این باره پرسشی کنند و مراجعه کنند و از آنها چنین چیزی نقل نشده.

جواب: همه منجمان در این باره هم عقیده نیستند چنانچه از طبری و جز او روشن است، و شاید فضل و دیگر حاضران مجلس این عقیده مخالف را داشتند، و بسا گفته‌اند که شاید راوی در نقل و فهم کلام امام علیه السلام اشتباه کرده، و گویا امام فرموده: کواکب با خورشید در شرف آن همراه بودند و او شرف را برای همه کواکب فهمیده نه خصوص خورشید.

من گویم: بنا بر آنچه ما ذکر کردیم نیازی بتحریف حدیث و نسبت اشتباه برای نیست، و آنچه آنها گفته‌اند دلیلی ندارد و بیشتر گفته‌هاشان از این نمونه‌ها هستند اوهام فاسد و خیالات بی‌مایه است چنانچه بر کسی که نوشته‌هاشان را وارسیده نهان نیست.

ابو ریحان گوید در تاریخ خود که در دست ما است، در این زمینه: در هر دوری کواکب سبعة در اول گرد هم آیند چه در آغاز و چه در برگشت ولی نه در اوقات مختلفه ولی دعوی اینکه کواکب در آغاز خلقت همه در اول حمل خلق شدند یا اینکه گرد آمدنشان در آنجا آغاز عالم یا انجام آنست دلیلی ندارد و اگر چه ممکن است ولی این مسائل باید بحجت روشن یا مبادی مورد اعتماد از اوائل باشند که مستند بوحی است تا در دل جا کند، زیرا ممکن است این کواکب هنگام آفرینش عالم و خود آنها گرد هم نباشند و دارای حرکاتی باشند که بر طبق حساب در این دوران آنها را در یک جا فراهم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 165

سازد، پایان.

6- استدلال بآیه تمام نیست زیرا ممکن است مقصود از گفته خدا تعالی «شب پیشگیر بر روز نیست» این باشد که از نظم مقرر خود تجاوز نمیکند و بر روز پیشی نمیگیرند بطوری که نظم شبانه روزی مختل شود، چنانچه خورشید هم پیش از وقت مقرر خود طلوع نمیکند تا نظم شب را بر هم زند، و منظور توجه بنظم ثابت شبانه روز است نه بیان خلقت روز پیش از شب.

جواب در برابر تفسیر امام که مورد قبول آنان شد این احتمال مردود است و از قبیل اجتهاد در برابر نص است.

7- بنقل از سیوطی از ابن عباس حدیثی گذشت که شب پیش از روز خلق شده و از تورات هم چنین نقل شده است و مخالف با این حدیث است.

جواب حدیث ابن عباس معارض با کلام امام علیه السلام نمیشود و در برابر آن اعتباری ندارد و نقل از تورات هم ثابت نیست و ثابت هم که بشود بیشتر تورات تحریف شده و مورد اعتماد نیست، و بسا جواب داده شده که حدوث نور پس از ظلمت است و بظلمت بر نور پیش است، ولی طالع خلق دنیا و کشش زمین سرطان بوده و در آن هنگام خورشید در حمل بوده و حمل در درجه عاشر و ظهر بوده چنانچه امام علیه السلام فرموده و آغاز کشش زمین ظهر بوده و بدین مناسبت

نماز ظهر را نماز نخست گفته‌اند و نماز میانه روز نامیده شده نزد بیشتر علماء، و طالع دنیا را همان طالع کشش زمین تفسیر کرده‌اند برای آنکه خلق اصل زمین پیش از آسمان بوده ولی کشش آن بعد از خلق آسمان برای جمع میان آیات (پایان).

من گویم: ممکن است حمل حدیث امام رضا (ع) بآغاز آفرینش کواکب سبعة چون روز با آن محقق شده و حاصل اینست که آفرینش اجزاء جهان وقتی بوده که سرطان نسبت به قبه زمین در افق مشرق بوده، و چون بروج را از زیر زمین پی در هم شماره کنی، شش در زیر زمین قرار دارد و سه بالا زمین و عاشر همان حمل می‌شود که بالای سر قرار می‌گیرد و چون خورشید در شرف خود بود که حمل است نسبت باکثر معموره روز بوده چنانچه دانستی، پس در آغاز خلق در اکثر معموره که مسکن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 166

اشرف خلق است روز مقدم بر شب بوده.

و بسا ذکر این اصطلاحات نجومی بر خلاف شیوه ائمه علیهم السلام و اجراء قواعد نجوم که نزد ائمه مردود است چنانچه بدانی ان شاء الله برای الزام فضل استاد معروف علم نجوم بوده و برای بیان اینکه ائمه علیهم السلام همه علوم و اصطلاحات را میدانند، و بسا گفته شود که: چون این کواکب وقت آفرینش عالم در مواضع مخصوصی بودند که دانشمندان آن را از پیغمبران و حجج (ع) یاد گرفته و ضبط کردند منجمان که این مواضع را از آنها یاد گرفتند پنداشتند که آن جاها بهترین جای کواکب بودند و آنها را شرف کواکب نامیدند، و مواضع مقابل آن را هبوط نامیدند بگمان اینکه کواکب از منزلت خود در اینجا سقوط کردند، و شرف و هبوط آن ستاره هم که از دانشمندان در نیافتند از پیش خود ساختند بر اساس خیالات شاعرانه ای که در کتب آنها ذکر شده.

سپس برخی مردم از این حدیث پنداشتند که روز از ظهر است تا ظهر دیگر چنانچه منجمین برای آسانی حساب اعتبار کرده‌اند، و سستی این کلام نزد خردمندان نهان نیست، و پس از همه اینها دلالت حدیث بر حدوث اجزاء عالم بیش از آنچه حکماء قدیم پنداشته‌اند روشن است و نیازی به شرح ندارد.

188- کتاب المحتضر حسن بن سلیمان بروایت از کتاب خطب عبد العزیز بن یحیی جلودی، گفت: امیر المؤمنین علیه السلام در سخنرانی خود فرمود: پیرسید از من که از هر چه زیر عرش است اگر پرسیده شوم پاسخ گویم، نگوید این سخن را پس از من جز نادان پر مدعا یا دروغگوی یاوه سرا، و یک مردی گندم گون، و ظریف، بلند قد با موی تاییده که گویا از مرتاضان عرب بود و کتابی چون قرآن بگردن آویخته بود از گوشه مسجدش برخاست و آواز برآورد ای علی ای آنکه مدعی هستی چیزی را که ندانی و بگردن میگیری چیزی را که نفهمی، منم پرسش کن پس پاسخ ده و یاران و

شیعیان علی از هر سو بر جستند و قصد او کردند، و علی آنها را تشر زد و فرمود: او را وانهد و شتاب بر او نکنید که حجج خدا با دست‌یازی و زور برپا نشوند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 167

بدان وسیله براهین خدا روشن نگردند.

سپس بدان مرد رو کرد و فرمود: با همه زبانت و نهاد دلت هر چه خواهی بپرس که خدا تعالی دچار شکوک نگردد و چرتش نگیرد، آن مرد گفت: میان مشرق و مغرب چه اندازه است؟ علی علیه السلام فرمود: باندازه مسافت هوا، گفت: مسافت هوا چند است؟ فرمود: باندازه چرخش فلک، آن مرد گفت: اندازه چرخش فلک چیست؟

فرمود: یک روز سیر خورشید، آن مرد گفت: راست گفתי قیامت کی باشد؟ فرمود:

باندازه کوتاهی آرزو (حضور مرگ خ ب) و رسیدن مرگ؟ آن مرد گفت: راست گفתי:

آن مرد گفت: عمر دنیا چه اندازه است؟ علی فرمود: گویند هفت هزار سال سپس حدی بر آورد نشده آن مرد گفت: راست گفתי، پس بکه کجای مکه است؟ علی علیه السلام فرمود: مکه از حدود حرم است مجموع سرزمین حرم و بکه جای خود خانه کعبه است، گفت چرا مکه را مکه گفتند؟ فرمود: برای آنکه خدا بر کشید زمین را از زیر آن، گفت پس چرا جای خانه را بکه نامیدند؟ فرمود: برای آنکه خم کرد گردن جباران و دیده گنهکاران را، گفت راست گفתי، کجا بود خدا پیش از آنکه عرش خود را بیافریند.

علی علیه السلام فرمود: منزه است آنکه در نیابد کنه و صفش را حاملان عرشش با اینکه گروههای آنان نزدیکند به کرسیهای کرامتش، و نه فرشته‌های نزدیک به جلوه‌های کرامتش، وای بر تو، نباید گفت: کجا است؟ و نه آنجاست؟ و نه در چیست؟ و نه از چیست؟ و نه از کجا آمده، و نه کجا می‌باشد، و نه چگونه است، آن مرد گفت راست گفתי، بگو چه اندازه درنگ کرد عرش خدا بر آب پیش از آنکه زمین و آسمان را بیافریند؟

فرمود: تو خوب میتوانی حساب کنی؟ گفت: آری.

فرمود: شاید نتوانی، گفت: چرا، راستش خوب میتوانم حساب کنم، علی فرمود: اگر دانه خردل بریزند در روی زمین تا هوا و میانه مشرق و مغرب را پر کند، و آنکه بمانند تو ناتوانی اجازه دهند تا دانه آن را در مسافتی از مشرق بمغرب نقل کنی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 168

و آن اندازه عمر کنی و نیرو بتو دهند تا آنها را دانه دانه جابجا کنی و بشماری البته که این آسانتر است از شماره گیری سالهائی که پیش از آفرینش زمین و آسمان عرش او بر آب مکان داشت، و همانا آنچه را برایت شرح دادم برخی از یکدهم دهم دهگان است از یک جزء صد هزار جزء، و از خدا آمرزشخواهم از این اندازه گیری اندک، گفت: آن مرد سرش را جنبانید و گفت: گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا و راستی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است، و مسلمان شد.

بیان ضرب، براء ساکن مردکم گوشت «و علی مسافه الهواء» این تشبیهات در پاسخ برای آگاهی عدم تعرض ب بررسی مسائلی است که مردم مأمور بدانستنشان نیستند و اینکه دانستن حقائق موجودات و اندازه آنها که فلاسفه عمر خود را در باره آن ضایع میکنند سودی برای مردم ندارد ...

تفهیم و تتیمی است که سود عمومی دارد

### [حدوث آفرینش]

بباری خدای بخشاینده کریم بدان که مقصود از این باب حدوث عالم، رد کلام فلسفه بافانست، چون که اثبات آن از بزرگترین اصول اسلامی است خصوص بروش فرقه ناجیه امامیه، در زمان قدیم قول به قدم تنها بدهریها و ملحدان و فلاسفه منکر همه ادیان منسوب میشد، و از این رو کلینی و برخی محدثان دیگر در کتب خود بابی جدا برای آن ایراد نکردند بلکه در باب حدوث عالم اخبار اثبات صانع را آوردند بدین اعتماد که پس از اعتراف بخدا جل و علا زمینهای برای قول به قدم عالم و ما سوی الله نمیماند چون همه ملتها بدان اتفاق دارند<sup>۲۱</sup>

(۱) فیض در کتاب عین الیقین بطور خلاصه گفته: حدوث عالم بمعنی نیاز ب صانع و مسبوق بودن بعدم بطور کلی ضروری دین و اجماعی مسلمین است در برابر مادیها و منکران خدا ولی خصوص حدوث زمانی که مفهوم بغرنجی است مورد بحث قدما نبوده و بلکه شیخ کراچی گفته ثبوت زمانی میان حق تعالی و افعالش با قول بحدوث مناقض است. (بطور خلاصه از پاورقی ص 233).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 169

و در پیرامون زمان ما مردم بمطالعه کتب فلسفه حریصند، و از بررسی قرآن و سنت و اخبار ائمه دین رو گردانند، و دوری دوران ائمه مایه ترک آثارشان شده و خموشی انوارشان، و حقایق شرعیه با اصطلاحات فلسفه بهم مخلوط شدند و

<sup>21</sup> (۱) فیض در کتاب عین الیقین بطور خلاصه گفته: حدوث عالم بمعنی نیاز ب صانع و مسبوق بودن بعدم بطور کلی ضروری دین و اجماعی مسلمین است در برابر مادیها و منکران خدا ولی خصوص حدوث زمانی که مفهوم بغرنجی است مورد بحث قدما نبوده و بلکه شیخ کراچی گفته ثبوت زمانی میان حق تعالی و افعالش با قول بحدوث مناقض است. (بطور خلاصه از پاورقی ص ۲۳۳).

مسأله حدوث عالم مورد اختلاف شدید گردیده، و بسیاری از عالم نمایان دیندار رو به شبهه‌های گمراه‌کنندگان فلسفه‌بافان آوردند، و آنها را میان مسلمانان رواج دادند، و گمراه شدند و گمراه کردند، و بر پیروان شریعت طعن زدند تا دل‌تنگ شدند و اندک و تا کار بجائی رسیده که برخی معاصران از آنها بزبان آورده و بنوک خامه کشیدند که جز یک خبر در باره حدوث عالم وجود ندارد و آن «بود خدا و نبود با او چیزی» است، سپس آن را هم برای فاسد خود تفسیر کردند.

برای اینست که من در این باب اکثر آیات و اخبار شک برانداز و ریه‌گذار را نقل کردم، و بدنبالش مقاصد آراسته و مباحثی دقیق آوردم تا شبهه‌های آنها را از بیخ برکنم، و لشکر شکوکشان را از پایگاه خود بگریز وادارم بمنظور محکم ساختن قواعد دین، و برکناری از خشم‌های پروردگار جهانیان، چنانچه از سید مرسلین صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که چون بدعت در امت من پدیدار شود باید عالم علم خود را پدیدار کند و گر نه بر او باد لعنت خدا و فرشته‌ها و همه مردم.

### مقصد یکم - در بیان معانی حدوث و قدم

حدوث دو معنی مشهور دارد، ذاتی و زمانی، از کلام شیخ (الرئیس) برآید که حدوث نبودن پیشین است یا در ذات حادث که می‌شود حدوث ذاتی، یا در زمان که می‌شود حدوث زمانی، و ظاهر هم همین است زیرا متبادر از آن اینست که نبوده پس وجود یافته، و بر او اعتراض شده که تقدم عدم بر وجود بالذات معنا ندارد، زیرا تقدم ذاتی نزد آنها همان تقدم علت است، و تقدم عدم علت بر وجود جمع دو نقیض است (یعنی علت هم باشد و هم نباشد).

محقق طوسی ره گفته: حدوث پیش داشتن دیگر است و آن دیگر اگر تنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 170

علت باشد حدوث ذاتی است، و اگر عدم باشد حدوث زمانی است، و بر این هم همان اعتراض وارد است، چون معلول در مرتبه ذات علت نیست و پس از این نیستی هست شده چون باید وجود علت پیش از وجود معلول باشد، و تقدم نیستی معلول بر وجود جز همان تقدم ذاتی که تقدم بعلیت باشد نیست و همان اعتراض برمیگردد، و حکماء را در اینجا اعتراضها و جوابها است که مناسب مقصود کتاب ما نیست، و بیشتر آنها در حواشی محقق دوانی و دیگران بر شرح جدید تجرید ذکر شده.

و خلاصه اینکه اطلاق حدوث بر این معنی صرف اصطلاح است و موافق عرف و لغت نیست، و در حقیقت برمیگردد بترتیب وجود معلول بر وجود علت زیرا عقل حکم کند که او بود پس این بود شد.



سید داماد یک معنی سومی ثابت کرده بنام حدوث دهری آنجا که گفته:

نیستی برای ممکن سه تا است:

1- نیستی ذاتی که هر ممکنی موجود هم که هست آن نیستی را دارد چون وجود او از دیگریست.

2- نیستی غنچه‌ای برای هر حادث زمانی زیرا پیش از وجودش در غنچه زمانست.

3- نیستی صرف دهری پیش از لحاظ او در غنچه زمان، و در نیستی اول مقابل هستی نیست زیرا یکم آنها در حال وجود تحقق دارد و بر وجود سبق ذاتی دارد، و دومی هم یک امتیاز زمانی است، اینست که از شرائط تناقض وحدت زمانست پس آنچه مقابل وجود است نیستی صرف است که حد و مرزی ندارد، و امتیازی از نظر حال در آن نیست.

و در این باره تحقیق طولانی کرده و خلاصه‌اش اینست که برای موجودات دو وعاء دیگر جز زمان ثابت کرده بنام دهر و سرمد، و گفته زمان رابطه متغیر است با متغیر و دهر رابطه ثابت است با متغیر، و سرمد رابطه ثابت است با ثابت و بر آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 171

از گفته حکماء گواه بسیاری آورده، چون قول شیخ الرئیس در تعلیقات آنجا که گفته تعلیق: عقل سه بودن را دریابد:

1- بودن در زمان و آنگاه وجود چیزهای متغیر است که آغاز و انجامی دارند بلکه همیشه در جریانند و در گذشت از حالی و تجدید حالی.

2- بودن بهمراه زمان که دهر نامیده شود، و این کون خود زمان را فرا دارد و آن بودن فلک است با زمان و زمان در این کون اندر است زیرا ناشی از حرکت فلک است، و آن نسبت ثابت است بمتغیر و در وهم ننگجد، زیرا وهم چیزی که در زمان است درک کند، و گذشته و حال و آینده را میفهمد، و برای هر چیز «کی باشد» میفهمد یا گذشته یا حال یا آینده.

3- بودن ثابت با ثابت دیگر که سرمد نامیده شود و دهر را فرا دارد.

تعلیق: وهم هر چیز را در گاهی میفهمد، و محال است که خود زمان گاهی داشته باشد.

تعلیق: آنچه در چیزی فرا گرفته است در آنست، و با تغییر آن تغییر کند و هر چه در زمانست با تغییر زمان دگرگون شود و همه اعراض زمان بدو چسبند.

اوقات چندی بر او گذرد، و این وقتی که مثلا آغاز بود و یا حال او است جز وقتی باشد که پایان آنست زیرا زمان او می‌رود و می‌آید، و آنچه بهمراه چیزی است تغییر و عرض او را نپذیرد.

تعلیق: دهر وعاء زمانست زیرا بدو محیط است.

در شفا، هم همین معنا را بیان کرده، سپس گفته: دهر و سرمد امتداد ندارند و گر نه اندازه حرکت باشند، سپس زمان چون معلول دهر است و دهر چون معلول سرمد، و نیز در شفاء گفته، در زمان جز حرکت و متحرک وجود ندارد، حرکت بذات خود در زمانست و متحرک بواسطه حرکت، و اما امور دیگر در زمان نیستند و گرچه بهمراه آنند چنانچه جهان درون یک دانه خردل نیست و همراه آنست - تا آخر آنچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 172

گفته، و محقق طوسی آن را پسندیده ره - و هم سید شریف و دیگران.

و بدان که آنچه ما اثبات آن را خواهانیم بستگی بتحقیق این امور ندارد، زیرا مورد اجماع اهل ملل و نصوص متواتره اینست که همه آنچه جز خدا تعالی وجود دارد زمان بودش از سوی ازل پایان پذیر است، و وجودش آغازی دارد، و ازلیت و وجود بی نهایت منحصر بپروردگار سبحانست، خواه پیش از پدیده‌ها زمان موهوم باشد یا دهر چنانچه بزودی آن را میفهمی ان شاء الله تعالی.

#### مقصد دوم در تحقیق احوال این مسأله

بدان که میان مسلمانان خلاقی نیست بلکه میان همه ارباب ملل در اینکه جز پروردگار و صفات کمالش هر چه هست حادث است بدان معنا که ما گفتیم و هستی آن را آغازیست، بلکه ضروری دین شمرده شده، و سید داماد در قبسات آن را مورد اتفاق همه انبیاء و اوصیاء دانسته، و صاحب ملل و نحل در کتاب نهایة الاقدام با تصحیح محقق طوسی - ره - گفته: مذهب حق همه ملل اینست که: جهان پدید شده و آفریده است آغازی دارد، خدا تعالی آن را آفریده و ابتکار کرده پس از آنکه نبوده، و خدا بوده و با او چیزی نبوده، و جمعی از بزرگان حکماء و فیلسوفان دیرین چون تالیس، انکساغورس، انکسیمالس، از ملطیان، و چون فیثاغورس و انبازقلس، سقراط، افلاطون از آتن یونان و گروهی از شعراء و پیشینیان و مرتاضان موافق آنهایند.

و قول بقدم عالم و ازلی بودن حرکات پس از اثبات صانع و اعتراف بعلت اولی تنها پس از ارسطو پیدا شده زیرا او با قدمای حکماء در این مسأله صریحا مخالفت کرد، و این گفته را در آورد بدلیلهائی که آنها را حجت و برهان پنداشت، و شاگردانش مانند اسکندر افرودیسی، تامسپیوس و فروریوس صریحا بدان اعتراف کردند و برقلس که منسوب بافلاطون است در این مسأله کتابی نگاشته و این شبهه‌ها را در آن ذکر کرده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 173

سید داماد- ره- گفته طبق نقل درست و متواتر افلاطون و شش تن دیگر از استادان فلسفه و دیگران از قدماء معتقد بحدوث هر دو عالم امر و خلقتند با هر چه دارند و ارسطو و شاگردانش معتقد بقدم آنند (پایان) ولی ظاهر اینست که مذهب افلاطون حدوث امور زمانی است، چون گفته‌اند که او نفوس و بعد مجرد را قدیم دانسته، و سید- ره- در قبسات گفته قول به قدم عالم نوعی شرک است، و در جای دیگر گفته که الحاد است.

و صدوق- ره- در کتاب توحید (156) گفته: دلیل بر اینکه خدا عز و جل دانا، توانا و زنده است بخویش و قدرت و زندگی جز خود ندارد اینست که اگر علم جز ذاتش باشد یا آن علم قدیم است یا حادث، اگر حادث باشد خدا پیش از پدیدشدنش دانا نباشد و آن صفت نقص است و هر ناقص حادث است بدلیلی که پیش گفتیم، و اگر آن علم قدیم باشد باید دیگری با او قدیم باشد، و این کفر است باجماع.

و در ضمن ابطال مذهب ثنویه توحید (194) گفته: آنچه «مانی» و «ابن دیصان» از خرافات خود بهم بافته‌اند. و گبرها از حماقت بدان معتقد شدند در باره «اهرم» فاسد است بهمان دلیلی که قدم اجسام فاسد است، و در این کتاب (222) با بی‌منعقد کرده برای اثبات حدوث، و دلائل مشهوری که بیرخی اشاره کنیم آورده و ما همه را نیاوردیم برای آنکه کلام طولانی نشود، و در ضمن گفته: که حادث آنست که نبوده است و بود شده و قدیم همیشه بوده، و در پایان سخنش گفته (223) اینست ادله یگانگی موافق قرآن و اخبار درست از پیغمبر و ائمه علیهم السلام.

و سید مرتضی به نقل از استادش مفید- رفع الله شأنهما- در رد قول ابی هاشم به حال، در ضمن سخنش گفته: ابی هاشم نخواستند حال را چیزی بدانند، هست یا نیست، و اگر هست باشد، بر اصل او و اصول ما هر دو بایش قدیم باشد یا حادث و نمی‌تواند آن را قدیم بدانند تا مخالف توحید شود و بدتر از آنها باشد که صفات را زائد بر ذات دانند و کلام را کشانده تا گفته: و قول به هیولا و قدم سرشت عذر بهتری است برای اینان اگر عذری داشته باشند ولی هیچ کدام عذری در برابر ضلالتی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 174

که آوردند نیست، زیرا گویند هیولا ماده جهانست و پیوسته بوده و قدیم است، و خدا پدیدار جهانست از این ماده چنانچه زرگر از شمش طلا انگشتر سازد، و نساج از پنبه ریشه جامه بافد، و نجار از چوب درخت تخته سازد تا آخر آنچه در رد آنها گفته.

و علامه- ره- در مختلف سخنی از شیخ مفید نقل کرده که قول بقدم از مذاهب صاحب کیشانش نیست، آنجا که گفته: و اما صابئه در عقیده خود تنهایند از شماری که شمردیم زیرا جمهورشان خدا را در ازل یگانه دانند، و برخی از آنها به‌مراه او هیولا آرند در قدیم که جهان را از آن ساخته و آن مایه خلقت است بعقیده آنها و معتقدند که فلک زنده و ناطق است، و مدبر این جهانست و رهبر آن، و کواکب را بزرگدارند و در برابر خدا عز و جل بی‌پرستند، برخی آنها را فرشته خوانند و

بعضی معبود و برای آنها معبد سازند، و اینان با سنجش بمشركان عرب و بت پرستها به گبرها نزدیکترند تا آخر آنچه گفته و مؤید آنست که ما ذکر کردیم.

و شیخ الطائفه - قدس الله لطیفه - در کتاب اقتصاد بایی ساخته در اینکه (خدا تعالی یگانه است و دومی ندارد در قدم)، و دلائلی بر آن آورده تا گفته: و چون این ثابت شد اثبات دو قدیم باطل است و چون وجود دو قدیم باطل شد قول ثنویه که نور و ظلمت را قدیم دانند و قول گبران که، خدا و شیطان را قدیم دانند، و قول نصاری که سه خدا گفته اند باطل است بعلاوه گفته ثنویه بدلیل حدوث اجسام باطل است، و حدوث اجسام را، دلائل مشهوره متکلمان ثابت کرده.

و سید مرتضی - ره - در کتاب «الغرر» دلیلها بر بطلان قول به هیولای قدیم آورده.

و شیخ محقق أبو الفتح کراچکی<sup>۲۲</sup> شاگرد سید مرتضی قدس الله نفسها در کتاب

(۱) نامش محمد بن علی استاد بزرگوار است که شهید او را علامه میخواند با اینکه علامه حلی را فاضل مینامد استادان او شیخ مفید و سید مرتضی و سلار بن عبد العزیز دیلمی هستند و کتابش کنز الفوائد معروف و سودمند است، کراچک موطن او دهی است در باب واسط و در سال (۴۴۹) فوت کرده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴)، ج ۱، ص: ۱۷۵

«کنز الفوائد» گفته: یک دسته از ملحدان حوادث و حادث کننده آنها را ثابت دانند و گویند وجودشان آغازی ندارد و همیشه بوده اند، و پندارند خدا همیشه کار کرده و همیشه کار می کند و کارش آغاز و انجامی ندارد و با ما در ازلی دانستن افعال خدا مخالفند زیرا ما معتقدیم خدا آنها را آغاز کرده و پیش از آنها موجود بوده ولی در اینکه پایانی ندارند با ما موافقتند، گرچه آنها می گویند: جهان بهمین صورتی دارد همیشه هست ولی ما میگوئیم جهان دنیا تمام می شود و آخرت بجایش می آید و کار خدا نعمت دادن به اهل بهشت است تا همیشه و عذاب دوزخ است همیشه و کارهای خدا از این رو پایانی ندارند.

و اینان همان دهریانند که گویند دهر سرمدی است و آغاز و انجامی ندارد، و گویند حرکت فلک بدنبال هم بوده و خواهد بود بی نهایت، روز و شب همیشه بدنبال هم بودند و خواهند بود انسان همیشه از نطفه بوده و نطفه از انسان، پرنده همیشه از تخم برآمده و تخم از پرنده، و همیشه درخت از هسته بوده و هسته از درخت، و این پدیده ها همیشه بدنبال هم بودند و خواهند بود، گذشته آنها آغازی ندارد، و آینده آنها را انجامی نه، و همه آنها ساخت سازنده ایست که پیشتر

<sup>۲۲</sup> (۱) نامش محمد بن علی استاد بزرگوار است که شهید او را علامه میخواند با اینکه علامه حلی را فاضل مینامد استادان او شیخ مفید و سید مرتضی و سلار بن عبد العزیز دیلمی هستند و کتابش کنز الفوائد معروف و سودمند است، کراچک موطن او دهی است در باب واسط و در سال (۴۴۹) فوت کرده.

از آنها نبوده، و حکمت حکیمی است که پیش از آنها یافت نشده، و ساخت و سازنده قدیم بودند و همیشه، برتر است آن خدا که جز او قدیمی نیست، و سپاس او را است که بما نعمت شناسائی داده، و من بیاری خدا چند دلیل بر بطلان گفتار ملحدان و فساد عقیده دهریان برایت بیان کنم.

من گویم: سپس خدای رحمت کناد، دلیلهای شافی و جوابهای کافی، و تحقیقات محکم و الزامات مستحکم آورده و برخی از آنها را بزودی در جای خود بیاوریم، و اینجا نیاوریم که تکرار نشود، سپس مناظره خود را با یکی از دهریان قائل بقدم جهان بیان کرده و گفته که آن را برای سید مرتضی ره- نوشته، و جوابی هم که او داده ذکر کرده، و هر که خواهد همه اینها را بداند بآن کتاب مراجعه کند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 176

سید مرتضی ره- در پاسخ پرسشی در باره آیه تطهیر گفته: پرسنده گفته:

اگر اشباحشان قدیمست و آنان همه در اصل پاک بودند، کدام رجس از آنها زدوده شده؟ سید در ضمن پاسخ آن گفته: قدیم دانستن اشباحشان مورد انکار است و این اطلاق روا نیست، قدیم حقیقی همان خدای تعالی است، یگانه‌ای که همیشه بوده، و هر چه جز اوست پدید شده، و ساخته و آغاز دارد، و او را اولی است- تا آخر کلامش- ره- سپس گفته: مسأله، یک فیلسوف اعتراض نموده که: اگر بقول شما خدا یگانه بوده و چیزی بهمراه او نبوده و همه چیز پدید شده؟ پس از چه چیزی پدید شده، گفتیم: آفریده شدند نه از چیزی، او گفت: همه چیز را با هم پدید آورد یا در هر زمانی چیزی پدید آورد؟ گفت: اگر بگوئید همه با هم پدید شدند، وجدان شما گواه است که همه با هم نبودند و خرده خرده بدنال هم پدید شوند و اگر بگوئید: خرده خرده بدنال هم پدید شوند، برای خدا شریک بوده باشد (آن زمان مقارن یا مقدم بر اول آفریده است).

و جواب اینست که خدا همیشه یکتاست چیزی با او نبوده و دوامی ندارد، و نخست پدیده او زمانی نداشته و لازم نیست برای پدیده‌ها زمانی باشد و اگر هم زمان برای آنها بسازد لازم نیست که زمان قدیم باشد زیرا زمان حرکات فلک یا اندازه وقتی است بجای آن و از کجا نزد این فیلسوف لازم آید که در صورت یکباره خلق نشدن همه چیز باید زمان قدیم باشد جز اینکه او معنی زمان را نفهمد تا آخر کلام او در این مقام<sup>۲۳</sup>.

(1) این سخن سید صریح است که اول آفریده زمان نداشته و مسبوق بعدم زمانی نبوده بلکه ممکن است پدیده‌هائی بعد

<sup>23</sup> (۱) این سخن سید صریح است که اول آفریده زمان نداشته و مسبوق بعدم زمانی نبوده بلکه ممکن است پدیده‌هائی بعد از او هم بی‌زمان بودند و همان اولی یا همه مجرد از زمان بودند، و این مؤید آنست که حدوث زیانزد علماء و مورد اتفاق ملیون باین معنی نیست که جهان در زمان بوجود آمده و مسبوق بعدم زمانی است چنانچه جمهور متکلمین گفته‌اند، و لازم نیست که جز عالم جسمانی زمانی باشد، و از روایات شریفه خصوص آنچه در آفرینش انوار پیغمبر و انمه وارد است همین معنا برآید چنانچه شطری از آنها در این کتاب گذشت، و مؤلف هم کلمات جمعی از اعظام اصحاب را در این باره بیاورد و بپسندد؛ منتظر باش( ترجمه پاورقی ص ۲۴۴).

از او هم بی‌زمان بودند و همان اولی یا همه مجرد از زمان بودند، و این مؤید آنست که حدوث زبازند علماء و مورد اتفاق ملیون باین معنی نیست که جهان در زمان بوجود آمده و مسبوق بعدم زمانی است چنانچه جمهور متکلمین گفته‌اند، و لازم نیست که جز عالم جسمانی زمانی باشد، و از روایات شریفه خصوص آنچه در آفرینش انوار پیغمبر و ائمه وارد است همین معنا برآید چنانچه شطری از آنها در این کتاب گذشت، و مؤلف هم کلمات جمعی از اعظام اصحاب را در این باره بیاورد و بپسندد؛ منتظر باش (ترجمه پاورقی ص 244).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 177

محقق طوسی طیب الله روحه القدسی در تجرید گفته: قدیم جز خدا تعالی نیست<sup>۲۴</sup> و در آن گفته: بود شدن عالم پس از آنکه نبوده دلیل مختار بودن خدا است، و در کتاب فصول گفته:

(اصل) ثابت است که وجود ممکن از دیگریست در حال پدید شدن نیست بوده چون پدید آوردن هست، نشدنی است پس بناچار نیست بوده و هست شده و وجود هر ممکن مسبوق به نیستی است، این گونه وجود حدوث نامیده شود و این گونه موجود محدث پس هر موجود جز واجب الوجود محدث باشد و محال بودن حوادث بی‌آغاز که فلسفی گوید نیاز بیان درازی ندارد پس از اثبات حوادث که مقتضی حدوث آنها است. سپس گفته است:

مقدمه هر اثر بخشی اگر اثرش دنبال اراده و قدرت او باشد قادر نامیده شود و اگر اثرش بی‌قدرت و اراده او باشد و اثر قادر موجب باشد و اثر قادر مسبوق به نیستی است زیرا داعی متوجه نیست است اثر موجب همزمان او است زیرا اگر پس از او باشد و منتظر شرطی برای تمام شدن علت نباشد ترجیح بلا مرجح لازم آید و اگر برای انتظار شرطی باشد مؤثر تام نبوده و خلف لازم آید.

سپس گفته است:

نتیجه- واجب الوجود مؤثر در ممکنات قادر است زیرا اگر موجب بود باید همه ممکنات قدیم باشند و این باطل است بدلیلی که گذشت.

و سید مهنان بن سنان در ضمن سؤالات خود از علامه حلی- ره- این مسأله را پرسیده:

(۱) مقصود این نیست که خدا مقارن زمان نامتناهی است و جز او مقارن زمان متناهی در آغاز بلکه مقصود انحصار قدم

<sup>24</sup> (۱) مقصود این نیست که خدا مقارن زمان نامتناهی است و جز او مقارن زمان متناهی در آغاز بلکه مقصود انحصار قدم ذاتی است بخدا که آن بدیهی است و یا نفی قدم سرمدی از جز خدا که ملازم اثبات حدوث دهری است برای جز خدا (ترجمه از پاورقی ص ۲۴۵).

ذاتی است بخدا که آن بدیهی است و یا نفی قدم سرمدی از جز خدا که ملازم اثبات حدوث دهری است برای جز خدا (ترجمه از پاورقی ص 245).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 178

چه میفرمایید در باره معتقدان باینکه جواهر و اعراض فعل فاعل نیستند و جواهر امر عدمی است گرچه موجودهم باشد، آیا این عقیده فاسده مایه کفر است و بی‌ایمانی و ناپذیری اعمال صالحه و گواهی و تحریم ازدواج با آنها یا باعث هیچ کدام نباشد، و حکم آنها در این دنیا چیست؟

جواب: پستی این عقیده شکی ندارد و باطل است ولی باعث کفر و بی‌ایمانی و ناپذیری کارهای خوب و گواهی و تحریم ازدواج با آنها نیست، و حکمشان در دنیا و آخرت حکم مؤمنین است زیرا باعث کفر اعتقاد بقدم بودن جواهر است و آنها بدان معتقد نیستند، زیرا قدیم بودن وجود می‌خواهد و آنها او را در ازل موجود ندانند، ولی اشتباهی کردند که وجود و ثبوت را از هم جدا دانستند و ثبوت را اعم فهمیدند، و بیشتر استادان متکلم از معتزله و اشاعره مثبتی هستند و چگونه رواست تکفیر آنها؟

سؤال دیگر، چه میفرماید آقای ما در باره کسی که بتوحید و عدل معتقد است ولی جهان را قدیم میداند و حکمش در دنیا و آخرت چیست؟

جواب هر که معتقد بقدم جهانست بدون خلاف کافر است، زیرا فرق میان مسلمان و کافر همین است، حکمش در آخرت حکم کفار است باجماع، و شیخ جلیل ابو الصلاح حلبی در «تقریب المعارف» تصریح کرده بحدوث جهان و چند دلیل بر آن آورده، و همچنان سید بزرگوار ابن زهره در کتاب «غنیة النزوع» دلایل بر آن آورده.

و نوبختی در کتاب «یاقوت» گفته: همه اجسام حادثند، زیرا بیک سو توجه دارند و اگر این توجه ذاتی آنها بود باید جابجا نشوند و اگر بتأثیر علتی باشد آن علت یا مختار است که عقیده ما بر آنست و یا موجب و آن باطل است زیرا تسلسل باطل لازم آید، و دلیل دیگر اینکه اجسام پدیده نو دارند که معلوم است نداشته‌اند، و قدیم عدم ندارد زیرا واجب الوجود است، زیرا اگر ممکن الوجود باشد و علت آن مختار باشد مخالف فرض است که قدیم بوده و اگر علت آن موجب باشد تسلسل وجود لازم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 179

آید و مقصود ما نیز ثابت گردد.

و علامه در شرح آن گفته: این مسأله از بزرگترین مسائل این علم است و همه مسائل آن بر او بچرخد، و مورد اختلاف شدید است میان مسلمانان و دشمنان آنها، و مردم در باره آن سخت اختلاف دارند و خلاصه اقوال اینست:

1- جهان در ذات و صفات هر دو حادث است، و این عقیده همه مسلمانها و نصاری و یهود و مجوس است.

2- در ذات و صفات قدیم است، و این عقیده ارسطو، و ثاوفرطیس، و ثامیطوس و ابی نصر، و ابی علی بن سینا است که آسمانها را بذات و صفات قدیم دانند؛ و حرکات و اوضاع آنها را بحسب نوع قدیم شمارند، یعنی هر پدیده بدنبال دیگر است بی نهایت.

3- در ذات قدیم باشند و در صفات حادث و این عقیده انکساغورس، و فیثاغورس و سقراط، و ثنویه است و در این باره اختلافات بسیاری دارند که در این مختصر ننگند.

4- ذات آنها حادث باشد و صفاتشان قدیم و کسی بدان معتقد نیست زیرا محال است، و جالینوس در همه متوقف است.

من میگویم. سپس - ره - سخن را باده مذکور در متن کشانده در شرح تجرید هم مانند آن را گفته است، و عقیده بحدوث همه را بهمه ارباب ملل نسبت داد، در کتاب نهایی المرام در علم کلام گفته: همه مسلمانان اتفاق دارند که جز خدا و صفاتش قدیم نیست، و امامیه معتقدند که قدیم همان خدا است و بس و باز در آن گفته: از نظر عقل چهار قسم پیش نیست.

1- جهان در ذات و صفات حادث است، و این عقیده مسلمانها و سائر ملیین و برخی حکمای قدیم است.

2- در ذات و صفات قدیم است و این عقیده ارسطو و جمعی از حکمای قدیم است و برخی متأخرین چون ابی نصر و شیخ الرئیس گفته‌اند: آسمانها در ذات

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 180

و صفات قدیمند جز حرکات و اوضاعشان که در نوع خود قدیمند، نه در شخص خود و عناصر و هیولا شخصا قدیمند و صور جسمیه آنها و صور نوعیه بنوع قدیمند نه بشخص.

3- در ذات قدیمند و در صفات حادث و این عقیده حکمای پیش از ارسطو است چون ثالیس ملطی؛ انکساغورس، فیثاغورس، سقراط و همه ثنویه چون مانویه، دیصانیه، مرقوبیه و ماهانیه، سپس اینان دو گروه شدند، برخی گفتند این ذات قدیم جسم بوده و اینان هم اختلاف کردند، ثالیس گفت: آبست، چون قابل هر صورتیست، و پندارد که خشک شده و زمین شده، و لطیف شده و هوا گردیده، و جوش زده و آتش بر آورده و از آتش دود برخاسته و از دود آسمان پدید شده، و گفته‌اند این عقیده را از تورات گرفته که در سفر نخست گوید: خدا گوهری آفرید و بنظر هیبت بدان نگرید و



اجزایش وارفتند و آب شد، و از آن بخاری چون دود برخاست و از آن آسمانها را آفرید، و بر روی آب کفی پدید شد و از آن زمین را آفرید، و آن را با کوهها لنگر بست.

انکسیمایس پنداشته که آن جسم هوا بوده که از لطافتش آتش برآمده و از درهم شدنش آب و زمین و از تلطیفش چیزهای دیگر و دیگران گفتند همان بخار بوده، و هوا و آتش از لطیف شدنش پدید شدند و زمین از درهم شدنش، انوفلطیس گفته: آتش بوده و همه چیز به تلطیفش پدید شده، از او حکایت است که همه چیز به بخت منظم شده، و بخت یک دید عقلا نیست که در جوهر کلی نفوذ دارد، انکساغورس گفته:

جسم نخست، آمیخته بی پایانیست از اجسام خرد بی پایان برای هر نوعی چون اجزائی از سرشت نان و اجزائی از سرشت گوشت، و چون بسیاری از آنها گرد هم آیند و بدید درآیند گمان شود که پدید شدند، و او منکر مزج و استحاله شده، و بکمون و ظهور معتقد شده، برخی گفته اند این مایه آمیخته در ازل ساکن بوده سپس خدا تعالی او را بحرکت آورده و جهان را از آن آفریده.

ذیمقراطیس گفته اصل جهان ذرات خرد کروی است و قابل قسمت در توهم نه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 181

در خارج و پیوسته در حرکتند و بر اثر جهشی خاص این جهان از آنها پیدا شده و بدین شکل آسمانها و عناصر پدید شدند، و سپس از حرکت آسمانها عناصر بهم آمیختند و از عناصر این ترکیبها برآمدند، و شیخ در شفا از او نقل کرده که گوید: این اجزاء در شکل مخالفند و در گوهر و سرشت یکی هستند، و همانا افعال گوناگون آنها بر اثر اختلاف شکل بادید شوند، ثنویه گویند: اصل جهان همان نور است و ظلمت دسته دوم گویند: اصل جهان جسم نیست و دو دسته شدند:

1- جرمانی که پنج قدیم معتقدند، خدا، نفس، هیولا، دهر، خلا، خدا را در دانش و حکمت کامل دانند و برکنار از سهو و غفلت. خرد، از او بتابد چنانچه نور از قرص خورشید و همه چیز را بطور کامل بداند.

و اما نفس زندگی بخش است چون نور بخشی خورشید ولی تا بررسی نکنند چیزی نداند، و خدا میداند که نفس علاقه بهیولا دارد و عاشق او است و بدنبال لذت جسمانیست، و دوری از تن را خوش ندارد و خود فراموش است، و خدا بحکمت تامه‌ای که در خور او است به هیولی که مورد علاقه نفس است توجه کرد، و آن را بترکیبهای چون آسمانها و عناصر درآورد، و اجساد حیوانات را بزیباتر شکلی کالبد بست، جز فسادی که در آنها رخنه کند و زوالش نشدنی است، سپس خدا بنفس عقل و ادراکی داد تا خود را بیاد آورد و متوجه شد که در عالم هیولا است دردمند است و دانست که در جهان خود لذتهای بی‌آزاری دارد و شیفته عالم شد و بدان پیوست، و پس از مفارقت بالا رود و تا همیشه با خرمی و خوشبختی در آن بماند؛ گفتند از این راه شبهه‌ها که میان فلاسفه معتقد بقدم و متکلمان معتقد بحدوث‌اند برطرف شوند.

2- پیروان فیثاغورس، گفتند: مبدء جهان اعدادی باشند که از یکان ترکیب شدند، زیرا مایه هر ترکیبی اجزاء بسیط آنست که هر کدام خودش یکی است، زیرا هر چیزی یا وجهی دارد جز اینکه یک واحدیست یا نه، اگر دارد مرکب است زیرا در او ماهیتی است با وحدت، و سخن ما در مرکبات نیست بلکه در مبدء آنها است و اگر ندارد تنها وحدتها باشند و باید خوددار باشند و خود آمده و گر نه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 182

نیاز بدیگری پیش از خود دارند و سخن ما در مبدء مطلق است و خلف لازم آید این یکانها امور خود آمده‌اند و چون وضعی بخود گیرند نقطه پدید شود، و دو نقطه بگرد هم خطی گردد، و دو خط سطحی شود و دو سطح جسمی، و پدید شد که مبدء اجسام یکانها هستند، و نیز از او نقل شده که اگر وحدت ذاتی باشد نه از دیگر آید و آن است که برابر کثرت است و مبدء اول است و اگر مستفاد از دیگری باشد خود مبدء کثرت است، گرچه در آن نیست و مقابل آنست، و از آن شماره‌ها برآیند، و همان مبدء موجوداتست، و همانا اختلاف طبع موجودات برای اختلاف خواص شماره‌های آنها است.

4- صفات قدیم باشند و ذات جهان حادث، و این محال است و کسی بدان معتقد نشده چون بطلانش بدیهی است، ولی جالینوس در باره همه توقف کرده و قولی را ترجیح نداده (پایان).

و همانا این عقائد پست را آوردیم تا دانسته شود که حکماء بدین خرافتها چسبیده و آنها را بزبان آوردند و پیروانشان بدنبال آنها رفتند و آنها را بزرگداشتند و چون از دینداران مطلبی که از قرآن یا کلام پیغمبر و امام است بشنوند منکر شوند و بیاد مسخره گیرند، خدا آنها را بکشد از کجا دروغ بافند<sup>25</sup>.

(1) ملا صدرا در پایان رساله حدوث عالم خود کلمات جمعی از فیلسوفان کهن را آورده و آنها را رمز و اشارت دانسته چون بآنها خوشبین بوده او معتقد بوده که حکمت را از پیغمبرانی و اولیائی چون ادریس و داود و سلیمان و لقمان گرفته‌اند، و از ترس جهال صریح مطلب را نگفته و از نااهل کتمان کرده و از سلاطین جور و جباران منکر این حقائق تقیه کردند، و خدا داناتر است، و از صاحب ملل و نحل گذشت نقل قول بحدوث عالم از ثالیس و انکسیمایس و فیثاغورس و انبازقلس و سقراط و افلاطون، و محقق طوسی هم نقل او را درست شمرد، و شاید منظورشان از اصل عالم جسمانی باشد که آبست یا هوا و بقول دیمقراطیس اتم ولی منافات ندارد با قول بحدوث چنانچه در قرآن و اصل عالم جسمانی را آب دانسته و آیا چنین آب مرکب از اکسیجین و ایدروژن است یا چیزی مانند آن معلوم نیست (پاورقی صفحه 252).

<sup>25</sup> (1) ملا صدرا در پایان رساله حدوث عالم خود کلمات جمعی از فیلسوفان کهن را آورده و آنها را رمز و اشارت دانسته چون بآنها خوشبین بوده او معتقد بوده که حکمت را از پیغمبرانی و اولیائی چون ادریس و داود و سلیمان و لقمان گرفته‌اند، و از ترس جهال صریح مطلب را نگفته و از نااهل کتمان کرده و از سلاطین جور و جباران منکر این حقائق تقیه کردند، و خدا داناتر است، و از صاحب ملل و نحل گذشت نقل قول بحدوث عالم از ثالیس و انکسیمایس و فیثاغورس و انبازقلس و سقراط و افلاطون، و محقق طوسی هم نقل او را درست شمرد، و شاید منظورشان از اصل عالم جسمانی باشد که آبست یا هوا و بقول دیمقراطیس اتم ولی منافات ندارد با قول بحدوث چنانچه در قرآن و اخبار هم اصل عالم جسمانی را آب دانسته و آیا چنین آب مرکب از اکسیجین و ایدروژن است یا چیزی مانند آن معلوم نیست (پاورقی صفحه 252).

اخبار هم اصل عالم جسمانی را آب دانسته و آیا چنین آب مرکب از اکسیجین و ایدروژن است یا چیزی مانند آن معلوم نیست (پاورقی صفحه 252).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 183

محقق دوانی در انموذج خود گفته: فلاسفه با اهل سه ملت در حدوث جهان مخالفند، زیرا ملیین همه بر حدوث عالمند مگر برخی گبرها، اما مشهور فلاسفه اتفاق بر قدم آن دارند به تفصیل آینده، و از افلاطون قول بحدوث نقل شده، و بحدوث ذاتی نزد بعضی تفسیر شده، سپس گفته: هر سه ملت معتقدند که جهان جز از ذات خدا و صفات او چه جوهر و چه عرض همه حادثند و بطور حقیقت نبودند و بود شدند، نه آنکه تنها حدوث ذاتی دارند و وجودشان از عدمشان تاخر ذاتی دارد چنانچه فلاسفه معتقدند و آن را حدوث ذاتی نامند، و تقریر این حدوث بمعنی تاخر وجود از عدم بحث دقیقی دارد که در حاشیه تجرید ایراد کردیم.

و جمهور فلاسفه معتقدند که عقول و اجرام فلک و نفوسشان قدیمند، و مطلق حرکت و وضع و تخیل آنها نیز قدیمند، زیرا هرگز از آنها تهی نبودند، و برخی اوضاع حادثی برای آنها قائلند که از مبدء بنفوس آنها افاضه می‌شود، ولی چنانچه ابو نصر و ابو علی در تعلیقاتشان گفته‌اند بنقل از محققان آنها بوسیله ارسطو آنها معتقدند مطلوب آنها نفس حرکت است و با همان تشبیهشان بمبدئشان کامل می‌شود، و آن هم وجود فعلی دارد نظر بذات و صفات دیگر جز همان حرکت در اوضاع جزئی که ثبات شخصی را نپذیرد، و دوام نوعی دارد برای تکمیل شباهت بمبادی خود که از همه جهت وجود فعلی دارند، و چون تشبه لازمه حرکت است آن را هدف نهائی دانسته‌اند باعتبار لازمش، و مواد عناصر و مطلق صورتهای جنسی و نوعی و مطلق عرضهاشان همه نزد آنها قدیمند.

زیرا بعقیده آنها یک صورت که از جسم کل جدا می‌شود دو تا بجای آن پدید میشوند، و یک صورت جدا که پیوست می‌شود، دوتا یکی میشوند، آری اشراقیها معتقدند که صورت جسمیه در حال اتصال و انفصال هر دو بجا میماند، و اما نفوس ناطقه بشر نزد برخیشان قدیمند و از افلاطون هم نقل شده ولی مخالف نقل حدوث عالم است از او، و مشائیهها و معظم دیگران آنها را حادث دانند.

و در شرح عقائد عضدیه هم مانند آن را گفته و افزوده که: متبادر از حدوث

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 184

وجود پس از عدم، پس از او بودن زمانی است، و حدوث ذاتی یک زبان فلسفی است، و گفته: مخالف در این حکم فلاسفه‌اند، زیرا ارسطو و پیروانش معتقدند که عقول و نفوس فلکیه، و اجسام فلک بامایه آنها، و صور جسمیه و نوعیه و اشکال و اضواءشان و عناصر و مایه‌شان، و مطلق صور جسمیه نه اشخاص آنها همه قدیمند، و گفته شده صور نوعیه

حادثند، زیرا خصوصیات انواع نباید قدیم باشند، و ظاهر کلامشان اینست که انواع هم قدیمند، سپس گفته: نقل شده که جالینوس در این باره متوقف بوده، و از این رو او را فیلسوف نشمرده‌اند که در اصول حکمت تردید داشته (پایان) و بدان چه از سخنان قوم در این باره آوردیم باید اکتفاء کنیم، و آوردن همه یا بیشترش مایه تطویل بی‌فائده است، و از آنچه آوردیم یک دلیل بر حدوث عالم بدست آمد، زیرا بنقل از مخالف و موافق معلوم شد که همه ملین با همه اختلافی که دارند در حدوث عالم متفقند، و همه دعوی دارند از رهبر شرع خود آن را دریافت کردند، و این خود مایه علم باینست که صاحبان شرایع آن را گفته‌اند، و این چون اجماع منقوله دیگر نیست که مقصود از آن مفهوم نباشد و یکی گفته باشد و دیگران پیرو او شده باشند، و فرق میان آنها بر هیچ خردمند و با انصافی نهان نیست.

### مقصد سوم وجه استدلال به روایات گذشته

من گویم: با اندیشه در آنچه پیش داشتیم و رعایت انصاف و دوری از زور - گوئی و ناحق، از آیات بسیار و اخبار متواتری که بروشهای مختلفه و عبارات گوناگون با بیانات شافیه و ادله وافیّه آمده قطع پیدا میکنی بحدوث جهان بهمان معنا که پیش گفتیم، و هر که کلام عرب را بررسی کند در مورد بکار بردن الفاظ و رجوع بکتاب لغت نماید میداند که: ایجاد، احداث، خلق، فطر، ابداع، اختراع، صنع

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 185

ابداء بکار نروند مگر بمعنی هست کردن بعد از نیست بودن.

محقق طوسی - ره - در شرح اشارات گفته: اهل لغت فعل را پدید کردن چیزی تفسیر کردند، و باز گفته: صنع ایجاد چیز نبوده است، و در لغت، ابداع پدید کردنست، و بدعت پدیده‌های امور هم از این ماده است، خلق، به پدید کردن چیزی بی‌نمونه تفسیر شده، ابن سینا در رساله «الحدود» گفته: ابداع دو مفهوم دارد یکی بود کردن چیزی و نه از چیزی و نه بواسطه چیزی دوم وجود ناشی از علت بی‌ابزار و واجب الوجود که خود هیچ از خود نداشته.

و در ملل و نحل از ثالیس ملطی نقل کرده که: ابداع هست کردن نابود است، و چون بودکننده همه بوده‌ها است پس بود ساختن از ناچیز قدیم است، و هر که در آیات و اخبار بررسی کند شکی برایش نماند در این باره چون فرموده او: «خلقت از چیزی نبوده تا ابتکار باطل باشد، و علتی نداشته تا ابداع درست نباشد» با اینکه در بیشتر نصوص متقدمه تصریح بحدوث بهمان معنا شده بطوری که قابل تأویل نیست، و با پیوستن آنها بیکدیگر قطع بمقصود حاصل شود.

و برای اینست که اکثر اعتقادات اصولی چون معاد جسمانی و امامت امیر المؤمنین علیه السلام و مانند آنها در کلام صاحب شرع عبارات گوناگون و روشهای چند وارد شده تا از جمیع آنها جزم بمراد برآید، با اینکه خود آنها دارای دلیلهای عقلی اجمالیند که هر که اندیشه کند در آنها مقصود را میداند، آیا نظر نکنی بفرموده‌شان علیه السلام در چند جا

که «اگر کلام قدیم باشد باید معبود دومی باشد» و بفرموده‌شان «چگونه میتواند آفریننده چیزی باشد که پیوسته با او بود» که خود اشاره دارد جعل به قدیم تعلق نگیرد، زیرا علت وجود بخش است یا وجود نگهدار که نخست علت موجه است و دومی مبقیه، و موجود قدیم محال است علت موجه داشته باشد بحکم فطرت سالم خواه آن علت مختار باشد و یا موجب، ولی اولی اوضح و اظهر است.

و آنچه مایه آگاهی است بر آن مشاهده پدیده‌هاست که نخست اثر علت در آنها وجود بخشی است و پس از آن در هر آنی نگهداری آنست، و اگر ممکن از<sup>۲۶</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 1؛ ص 186

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 186

ازل باشد هر آن گذشته بقاء و استمرار وجود اوست، و وجود بخشی ندارد (این بیان مخصوص زمانی است نه خود زمان و خارج از زمان) و در توجیه جز اول گوئیم:

اگر کلام که فعل خدا است پیوسته بوده است از قدیم باید نیاز بعلت نداشته باشد، چون وجود بخش نمیخواهد و وجود نگهدار که پیرو آنست لازم ندارد زیرا اگر اولی لازم نیست دومی سزاوارتر است که لازم نباشد، و بی‌نیاز از علت واجب الوجود است و معبود دومی می‌شود و خلف فرض می‌شود که کلام فعل خدا است و از او است، و همین بیان در خبر دوم هم می‌آید.

و مؤید آنست آنچه در کافی (ج 1 ص 81) و جز آن آمده در حدیث فرجه از امام صادق علیه السلام آنجا که بزندق فرموده: اگر دو خدا دعوی کنی بایدت میان آن دو فرجه‌ای باشد تا دو باشند و این فرجه می‌شود سومی که از قدیم بهمراه آن دو تا است و بایدت سه تا بگوئی (الخبر) چون امام فرجه را برای قدیم بودنش معبود سوم و واجب الوجود دانست.

اکنون بدان که سبب نیاز بمؤثر بسا که خود امکان باشد، زیرا مصداق امکان تنها پدیده باشد و فردی که فرض شده قدیم است در نفس الامر مصداق امکان نیست، بلکه ممتنع الوجود است زیرا مستلزم تسلسل محال است چنانچه بیاید، و ممتنع الوجود بسا یک مجموع ترکیبی است، چون دو ضد و دو نقیض، و بسا که علت نیاز بمؤثر همان حدوث باشد یا امکان بشرط حدوث، و بهر کدام گروهی معتقدند و ظاهر اکثر اخبار یکی از دو تای آخریست که حدوث یا امکان بشرط حدوث

<sup>26</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

است، چنانچه در برخی از آنها بدان اشاره کردیم چون حدیث امام رضا علیه السلام در علت خلق آسمانها و زمین در شش روز<sup>۲۷</sup> و دلیل آنست آنچه از امام رضا علیه السلام روایت شده که مردی نزد او آمد و گفت یا بن رسول الله، دلیل بر حدوث عالم چیست؟ فرمود: «تو نبودی و بود شدی، و دانی

(۱) در اخبار شریفه عبارتی نیافتیم که دلالت بر این مدعا کند و دانستی که آنچه برای آن بدان تمسک کرده بر آن دلالت ندارد (ترجمه پاورقی ص 256)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 187

که تو خود را بود نکردی و چون توئی هم بودت نکرده» زیرا روشن است که مقصود سائل از حدوث عالم اثبات صانع است زیرا حدوث عالم با وجود صانع پیوسته است، و امام بوجود مخاطب پس از نبودش یعنی بحدوث زمانی استدلال کرد بر وجود صانع تعالی.

و از دلائل حدوث است هر چه که به اولیت خدا تعالی دلالت دارد زیرا اولیت تفسیر شده باینکه خدا سبحانه پیش از هر چیز است<sup>۲۸</sup> و وجه دیگر: همه آیات و هر روایتی که دلالت دارند بر نابودی همه موجودات که برخی در اینجا گذشت و برخی در مجلد سوم، با پیوست مقدمه‌ای که معتقدان بقدم عالم پذیرفته‌اند، و آن اینست که هر چه قدیم باشد نابود نشود<sup>۲۹</sup> و در احتجاج (129) روایت شده که زندقی از امام صادق علیه السلام در ضمن مسائلی پرسید: روح بعد از بیرون رفتن از تن پاشیده شود یا بماند؟ فرمود: بماند تا در صور دمیده شود؟ و آنگاه همه چیز نابود گردد و از میان برود، نه حسی بماند و نه محسوسی، سپس همه چیز بر گردد چنانچه خدا آنها را آغاز کرده بود، و آن چهار صد سال است که آفرینش بجا ماند، و میان دو نفخه باشد. و دلیل بر حدوث خصوص آسمانها آیات و اخباریست که دلالت دارند بر شکافتن و از هم گسیختن و نوردیده شدن آنها و بر پراکنده شدن اختران از آنها بتقریبی که گذشت، و همه آنها در مجلد سوم گذشته.

(۱) معنی اولیت و آخریت را در اوائل کتاب دانستی و محال است خدا تقدم زمانی بر جهان داشته باشد.

<sup>27</sup> (۱) در اخبار شریفه عبارتی نیافتیم که دلالت بر این مدعا کند و دانستی که آنچه برای آن بدان تمسک کرده بر آن دلالت ندارد (ترجمه پاورقی ص ۲۵۶)

<sup>28</sup> (۱) معنی اولیت و آخریت را در اوائل کتاب دانستی و محال است خدا تقدم زمانی بر جهان داشته باشد.

<sup>29</sup> (۲) اگر باخبار صادقین ثابت شود که همه اجزاء عالم جسمانی و توابعش پیش از قیامت نابود شوند تا آنجا که خود زمان هم نماند البته دلیل بر حدوث آن باشند ولی بی‌اشکال نیست، خصوص که در اخبار برای آن وقت تعیین شده و آن دلیل است که زمان نابود نشود، و دلیل دیگر استثناء<sup>۱</sup> من شاء الله<sup>۲</sup> است از<sup>۱</sup> و نفخ فی الصور<sup>۳</sup> چنانچه در آیه ۶۸ سوره الزمر است بلکه ظاهر آیه از خود رفتن اهل آسمانها و زمین است نه نابودی همه موجودات (پاورقی صفحه ۲۵۷)

(2) اگر باخبر صادقین ثابت شود که همه اجزاء عالم جسمانی و توابعش پیش از قیامت نابود شوند تا آنجا که خود زمان هم نماند البته دلیل بر حدوث آن باشند ولی بی‌اشکال نیست، خصوص که در اخبار برای آن وقت تعیین شده و آن دلیل است که زمان نابود نشود، و دلیل دیگر استثناء من شاء الله است از و نفع فی الصور چنانچه در آیه 68 سوره الزمر است بلکه ظاهر آیه از خود رفتن اهل آسمانها و زمین است نه نابودی همه موجودات (پاورقی صفحه 257)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 188

و دلیل دیگر: آیات و اخباریست که دلالت دارند آسمانها و زمین در شش روز آفریده شدند زیرا پدیده روز آخر پنج روز پیش دارد و در گذشته منقطع الوجود است، و زمان موجود روز یکم پیش است بر زمان موجود آخری باندازه پایان دار پس همه متناهی و حادث باشند، و زمان موجود هم که ثابت میکنند متناهی است نیز زیرا بعقیده آنها اندازه حرکت فلک است، و تأویل امام و کیفیت اندازه‌گیری بدانها در تفسیر آیات گذشت.

و با دانستن آنچه از آیات و اخبار صریحه که نقل کردیم، آیا هیچ خردمندی که بوی دین شنیده جرات دارد روی از همه برتابد و آنها را پشت سر اندازد و بتقلید فلاسفه پردازد، و شبهه‌های نارواج و عقیده‌های تباه آنها را بپذیرد، و بزودی بدانی که آنها از تار عنکبوت سست‌ترند، بفضل زنده‌ای که هرگز نمیرد.

محقق دوانی در انمودجش پس از گفتگو در باره شبهه ایشان گفته: از خاطر مبر که اگر دلائل قدم عالم در پیش خرد ناتمام باشد و بتواتر و اخبار پیغمبران که بنیاد بشرند و باجماع اهل ملل معلوم شود که وحی الهی بحدوث عالم ناطق است و تاویل بردار نیست مگر بوجه بعیدی که طبع سلیم و ذهن مستقیم از آن نفرت دارد چاره‌ای نیست جز پیروی از پیغمبران در این باره و پذیرش گفته آنان زیرا بزرگان فلاسفه خود را بآنها میبندند و پندارند که مایه گفته‌هایشان از آنها گرفته شده.

در این صورت پیروی از این بزرگانی که خدایشان برگزیده، و برای تکمیل بنده‌ها گسیل داشته و برای ارشاد بصلاح معاش و معاد، و فلاسفه پذیرای سخن آنها نیستند سزاوارتر است از تقلید فلاسفه که خود معترفند به برتری پیغمبران از ایشان، و بوابستن خود بآنها تبرک جویند، و بسیار عجب است که برخی فلسفه‌باغان بگمراهی خود پویند و گویند، سخن پیغمبران تأویل دارد و ظاهرش مقصود نباشد با اینکه ما میدانیم قرآن مجید در بیشتر مسائل اعتقادی به طوری روشن گفته که قابل تأویل نیست چنانچه امام رازی گوید: ممکن نیست کسی آنچه را پیغمبر آورده باور کند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 189

حشر جسمانی را منکر شود زیرا در قرآن به طوری صریح و روشن بیان شده که اصلاً قابل تأویل نیست.

و من گویم: جمع میان قدم عالم و حشر جسمانی هم ممکن نیست، زیرا اگر چنانچه گویند نفوس ناطقه بی‌پایان باشند بنا بر قدم عالم، حشر جسمانی ممتنع باشد برای آنکه بدنهای بی‌پایان و جاهای بی‌پایان باید، با اینکه ثابت شد بعد پایان دارد و بی‌پایان نشاید، با اینکه تفسیرها که از سخن پیغمبران نمایند بسا در سخن فلاسفه هم توان نمود، بلکه بسیاری از آن تفسیرها مکابره و غلط اندازی است، زیرا ما میدانیم مقصود از این الفاظی که در قرآن و اخبار است همان معانی است که نزد زبان‌دانان معروفند زیرا چنانچه شک نداریم کسی که از ما استفسار از مسأله جزء لا یتجزی کند بدون تردید مقصودش پرسش از حال نشستن و برخاستن زید نیست همچنان شک نداریم که مقصود از قول خدا تعالی «گفت کی زنده کند استخوانها را با اینکه خاک شدند؟ بگو زنده‌شان کند کسی که آفریدشان از نخست و او به هر آفرینش دانا است، 79 یس» همین معنای روشن است نه معنای دیگری از احوال معاد روحانی که فیلسوفان گویند و خلاصه باید بیانات قرآن را حمل بر ظاهر کرد، و تجاوز از آن نوعی گمراهی است، و اهل کمال بدان ملتزمند (پایان) و البته خوب گفته، ولی از کلام او برآید که نصوص قرآن در باره حدوث عالم بطور بعید تاویل بردار هستند. و چنین نیست، بلکه اگر برخی تاویل پذیرند از مجموع قطع بمقصود حاصل شود، و شاید برای آن چنین گفته که از نصوص ائمه هدی علیه السلام بی‌اطلاع بوده یا عقیده بدانها نداشته چنانچه از حالش برآید، و گرچه در برخی مواضع اشعار دارد که کیش حق شیعه را داشته، و اما منافات قول بقدم عالم با حشر جسمانی در صورتی درست است که نفوس را بی‌پایان دانند و هر کدام را از بدنی شمارند، و تناسخ روا ندارند چنانچه ارسطو و متاخران او گفته‌اند.

ولی اگر گویند نفوس قدیمند ولی تعلق آنها ببدن حادث است چنانچه افلاطون و پیروانش گفته‌اند که تنها نفوس قدیمند ولی سائر عالم و همه تنها حادث

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 190

و پایان پذیرند، این اشکال نشود، یا گفته شود یک نفس ممکن است بر سبیل تناسخ بچند بدن نامتناهی تعلق گیرد و در معاد یک نفس با یک بدن برگردد اشکال نشود.<sup>30</sup>

آری عقیده به قدم نفوس بشریه در نوع خود، و حدوثشان با پیدایش بدنهای پیاپی و بی‌پایان، چنانچه مشائیه بنقل از متاخران از آنها گویند از چیزهاییست که با تصدیق بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله بلکه با کلام پیغمبران دیگر از چند راه جمع نمیشود و مخالفت دارد.

1- تصدیق بوجود آدم و حواء که قرآن و سنت متواتره مشروحا بدان گویایند.

<sup>30</sup> (۱) اشکال در اینست که بدنهای نامتناهی مستلزم بعد نامتناهی است و محال است و تناسخ بدنها را بیشتر و نامتناهی‌تر میسازد و اشکال بیشتر می‌شود نه اینکه اشکال برطرف شود (شرح مترجم).



2- آنها معتقدند که هیولای عناصر شخصا قدیم است و صورتهای ناپایان پیاپی بخود گیرد، و باید بگویند بدنهای نامتناهی از حصص هیولا موجود میشوند، و نفوس نامتناهی بدانها تعلق میگیرند، زیرا بعقیده آنها ممکن نیست دو صورت بیک حصه از هیولا تعلق گیرند، و با اعتراف بمعاد جسمانی باید ملتزم شوند بتعلق نفوس نامتناهی بیک بدن و مفسد دیگر هم دارد که ما برای اختصار آنها را وانهادیم.

### مقصد چهارم در ذکر چند دلیل عقلی بر این مقصود،

و اگر چه خارج از مقصد کتابست برای تحکیم مطلوب از هر جهت و گرچه مایه طول کلام شود و آن شامل چند مطلب است.

1- در ابطال تسلسل بهر گونه باشد و آن نیاز بچند مقدمه دارد:

الف: آنچه سید-ره- در قبسات گفته: حکم بهمه افراد اگر بر فرض وجود هر فرد تنها یا با هم درست باشد بر مجموع مرکب از همه نیز درست آید بدون تردید و اگر مخصوص بهر یک در تنهایی باشد حکم مجموع ترکیبی جز آنست.

مثلا اگر هر یک از رشته افراد سپیدند و اگر هر یک اندازه‌ای دارند در ضمن مجموع هم همان اندازه را دارند و مثالهای دیگر هم در این زمینه هست

(1) اشکال در اینست که بدنهای نامتناهی مستلزم بعد نامتناهی است و محال است و تناسخ بدنها را بیشتر و نامتناهی تر میسازد و اشکال بیشتر می‌شود نه اینکه اشکال برطرف شود (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 191

ولی هر گاه یک فرد متناهی است لازم نیست همه با هم متناهی باشند و اگر یک جزء ترکیبی تجزیه پذیر نیست، نباید مجموع اجزاء تجزیه پذیر نباشند و اگر یک جزء رشته واجب بالذات باشد لازم نیست که مجموع رشته واجب بالذات باشند، زیرا در این موارد تنهایی اثر دارد.

ب- آنچه محقق دوانی و جز او بدان اشاره کرده‌اند: بسا که عقل بیدیه یا حدس بطور اجمال حکمی بکلی یا فرد دارد چه متناهی باشند یا نامتناهی با اینکه اگر یک فرد خاصی را ابتداء در نظر گیرد در حکم آن متوقف بماند، چنانچه عقل بطور اجمال حکم میکند باینکه هر پدید آرنده باید پیش از پدید شده وجود داشته باشد، سپس ثابت میکند بواسطه آن که نمیشود ماهیت علت وجود خودش باشد، و این قضیه در همه کبراهای شکل اول نسبت به اصغر ثابت است که اصغر بطور کلی نزد عقل محکوم است بحکم اکبر نه بطور خصوصی و تفصیلی (پایان) و باین مقدمه برهان سلمی (در ابطال تسلسل)

تتمیم می‌شود، زیرا هر یک از ابعاد مفروضه باید در ما فوqش یافت شوند و همچنین است مجموع نامتناهی ج- برخی امور اعتباریه زائیده عقلند و اگر عقل آنها را نیافریند بهیچ وجه در نفس الامر نباشند، و این در صورتیست که موصوف و وصف و نسبت و اضافه همه اعتباری محض باشند و باعتبار عقل و فرض او وابسته باشند، چون نفس، عدد بی‌معدود خارجی، زیرا عدد عرضی است که جز بوجود معدود تحقق ندارد، و وجود وجود و لزوم لزوم هم چنین هستند زیرا جز باعتبار عقل تحقق ندارند، نسبت اعتباری محض و انطباق آحاد دو رشته مفروض هم زائیده عقلند و با قطع اعتبار و عقل منقطع میشوند، و برخی اتصافات و نسب زائیده عقل نباشند بلکه در واقع تحقق دارند و گرچه فرض کسی نباشد چون لوازم ماهیت و اوصاف واقعی.

زیرا ما بیدیه میدانیم که عدد زوج است یا فرد، آسمان بالای زمین است و پدر پدر است و پسر پسر، و گرچه عقل فرض نکند بلکه اعتبار عقل تابع واقع متحقق است. و گر نه میشد هر مفهومی را از هر چیزی برداشت کرد و پدر را پسر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 192

خواند و بالعکس و وسیله آگاهی بسیار است و نهان نیست و روشن است که در این موارد برداشت عقل و صحت قضاوتش تابع و فرع واقع است. و فرض عقل در درستی و تحقق این امور دخیل نیست، و همین اندازه برای دفع اعتراض برهانهای آینده کافی است، و ما این برهانها را بطور اختصار بیاوریم گرچه در کتب متکلمان ذکر شدند.

یکم: برهان تطبیق که مادر همه براهین است و چند تقریر شده:

الف- پدیده‌ها پیاپی پیوسته بحسب وضع یا طبع یا علت و معلول یا زمان یا هر چه دو رشته دارند. یکی از آنجا که بگیریم و بالا رویم و یکی از بالاتر و بعبارت روشنتر یک رشته زاینده و یک رشته زائیده شده که در برابر هم قرار گیرند، اکنون یکی تا ده تا مثلاً از یک رشته کنار هم میگذرانیم باقیمانده دو رشته یا برابرند باید کل و جزء با هم برابر باشند و این محال است یا اینکه رشته دست نخورده یک یا ده بیشتر از دیگریست و در این صورت رشته کوتاه پایان یابد بیک یا ده بآخر رشته دست نخورده و رشته دست نخورده هم که بهمین اندازه بیش از آنست پایان پذیر شده و نامتناهی بودنشان خلف است.

و در اینجا کشش و جنبشی برای این دو رشته لازم نیست تا روی هم قرار گیرند و آحاد آنها برابر هم افتند، زیرا نسبت آحاد هر رشته با آحاد رشته دیگر بی‌فرض عقل تحقق دارد، زیرا یکم رشته دست نخورده برابر یکم رشته کم شده است که پنجم آنست پس از آنکه چهار تا از آن کنار رفته و دوم رشته دست نخورده برابر ششم دیگریست و سوم اولی برابر هفتم دومی است و این تناسب در همه یکان دو رشته جاریست تا بآخر، و یکم هر رشته یک است و دوم دو و سوم سه و همچنان و باین نسبت دو رشته در واقع با هم تطبیق میشوند، و هر جزئی برابر جزء مناسب خود می‌افتند دنبال هم و چون یکم رشته کم شده برابر یکم رشته دست نخورده است و دوم بر دوم دنبال هم تا برسد بآخر بی‌کم و کاست

بناچار بجائی رسیم که در رشته دست نخورده جزئی میماند که در رشته دست خورده برابری ندارد و گر نه باید جزء و کل برابر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 193

شوند و رشته ناقصه پایان یافته و آن دیگر بر او افزونست باندازه متناهی و بناچار متناهی است.

و اعتراض شده بر این دلیل به نقض بمراتب عدد که نامتناهی است و باجزء جسم که نامتناهی قابل تقسیم است و بمانند لزوم لزوم و پی در پی لزوم و نظائرشان که این دلیل در آنها هم می آید.

جواب، نامتناهی بی توقف بهمه افرادش در خارج وجود ندارد، زیرا وجود نامتناهی محال است، و عدم توقف فرضی است که آن را نامتناهی کرده و اگر همه افرادش تحقق یابند و لو نامتناهی، توقف کند چیزی که فرض کردیم توقف پذیر نیست و لازم آید که در اجزاء جسم و مراتب عدد بجائی رسیم که فوق آن تصور نشود، و این خلاف بدیهه است، بلکه مفهوم مجموع با مفهوم لایقف منافات دارد، چنانچه در جای خود ثابت کردند، و با اثبات این مطلب باید گفت بسا که وجود همه افراد عدد و مانند آن چه در خارج و چه در ذهن محال است، آری بعنوان کلی عدد غیر متناهی در ذهن می آید ولی مشمول این برهان نمیشود، همانا این نقض وارد است در صورت وجود همه مراتب نامتناهی عدد در واقع که تحقق آن محال است.

و اگر نقض شود بتحقیق آن در علم خدا جوابش اینست که علم خدا مجهول الکنه است و در خور فهم نیست و مخالف با علم ما است و این نقض وارد است اگر برهان با همه شرائط بمنظور علم خدا باشد و اجراء آن از نظر علم الهی ممنوع است، و در خبر سلیمان مروزی در باره بداء اشاره ای بحل این اشکال هست برای کسی که بفهمد و در مجلد دوم و چهارم گذشت.

ب- اگر امور نامتناهی ممکن باشد ممکن است دو رشته منظم بوجود آید که یکانشان همه در برابر هم باشند تا آخر تقریر گذشته، و این تقریر در نامتناهی نامرتب هم جاریست ولی در مرتب منظم روشنتر است. و منع امکان ذاتی مکابره است و چگونه هوشمند تردید کند در اینکه توانای بر ایجاد آن در نخست توانا است که آن را بار دیگر مرتب و منطبق پدید سازد یا نامرتب را مرتب نماید، و انکارش زور گوئی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 194

و مکابره است.

ج- تقریر محقق طوسی است که فاضل دوانی آن را آراسته، و اعتراضات مشهوره بر آن وارد نیست، و انطباق در آن برهان نیست و جای تردید و توهم ندارد، و کم و بیش آن از سوئیت که نامتناهی فرض شده، و آن اینست که این دو رشته علت و معلول باشند و مرتب و پیوسته بسوی بالا تا بی نهایت، گوئیم جز معلول اخیر دو رشته نامتناهی داریم که یکی از نظری همه علت و زاینده است و دیگری بنظر دیگر همه معلول و زاینده شده آخرین معلول آغاز رشته زائیده‌ها است و یکی بالاتر آغاز رشته زاینده‌ها، و چون این دو را بهم جفت کنیم که هر زائیده در بر زاینده خود باشد لازم آید که رشته زائیده از سوی بالا بر رشته زاینده یکی فزون باشد، چون هر زاینده خود زائیده است جز آخرین زائیده در رشته‌ها که زاینده نیست.

و چون پس از تطبیق این فزونی در آغاز نیست بناچار در سوی دیگر است، زیرا ممتنع است در وسط باشد برای آنکه بترتیب رشته بندی شده، و انقطاع پدید شود و لازم آید زائیده بی زاینده باشد که پیش از او بود، بیندیش که مطلب باریک است، و این دلیل در جز رشته علل و معلول از یک مجموعه مرتب و مترتب جاریست زیرا هر مجموعه مرتب یکنانش از نظر پیش و پس بودن بهر معنا و یا از نظر نسبت‌های واقعی دیگر با هم تناسب دارند.

برهان 2- تضایف است، و تقریرش اینست که اگر رشته علل نامتناهی باشد لازم آید شماره معلول شدن بیش از علت بودن باشد و این نشدنی است، برای اینکه یکان هر رشته جز آخرین معلول هم علیت دارند و هم معلولیت دارند و هم شماره‌اند و معلول اخیر فزونست و معلولیتها رشته بر شماره علیتها یکی بیش است و معلولی بی علت می شود و آن محال است، و این دلیل در هر رشته‌ای که یکنانش نسبت واقعی دارند جاریست ولی جریانش در مقادیر متصله مشکل است، زیرا اثبات نسبت واقعی میان حدود مفروضه آن مشکل است چون این حدود صرف فرض عقلی است و واقعیت ندارند، مگر آنکه گفته شود، هر جزئی از اجزاء مقدار متصل بحسب واقع نه بمجرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 195

فرض عقل موصوفند بتقدم و تأخر واقعی و تناسب حقیقی دارند.

و مؤید آنست تصریح آنها باینکه اجزاء اجسام در وجود کل آن وجود حقیقی دارند، و تقسیم جسم ایجاد تازه‌ای برای هر جزء نیست بلکه تشخیص اجزاء موجوده در کل است، و اعتراض می شود که لازمه آن اینست که اجزاء جسم متناهی باشند و جزء لا یتجزی نباشد.

سپس بدان که این برهان در تسلسل یک جانبی تنها روشن است، و اما در تسلسل دو جانبی مورد اشکال شده، و دفعش باینست که تسلسل دو جانبی هم به تسلسل یک جانبی برمیگردد و چون معلول معینی را در نظر گیریم و بسوی بالا رویم یا سوی پائین باید دو متناسب در این سلسله برابر باشند و دلیل در آن جاریست چون معلوم است هم نسبت در علیت واقع در این قطعه سلسله همان معلولیت واقع در خود آنست، نه افرادی که دون آن قطعه هستند.

مثلا اگر زید علت عمرو است و عمرو علت بکر، هم نسبت معلولیت عمرو همان علیت زید است نه دیگری، بلکه هر دو تا دنبال هم، هم نسبتند، و اضافه مشخصی میان آنها هست که در جز آنها نیست، و هم نسبت آخرین معلول که در این قطعه منظور شده علیت همدریف آنست که بالای آنست نه دیگری. فافهم و اعتراضاتی که باین دلیل وارد شده که هم نسبتی امریست فرضی و جز آن دفع میشوند بآنچه در مقدمات پیش داشتیم پس از تأمل و سخن را با تفصیل آن طول ندهیم.

برهان 3- برآورد برخی هوشمندان معاصر که آن را برهان عدد و معدود نامیده، و نزد من برهان محکمی است بدین تقریر: اگر امور نامتناهی موجود باشند خواه با هم و یا بتدریج، و خواه مترتب بر هم یا جدا بناچار شماری دارند زیرا حقیقت شمار رویهمرفته یکانها است، و تردیدی نیست در تحقق یکانها و تحقق رویهمرفته آنها در رشته هستی و بناچار رویهم شماری دارند، چون هر شماری جز اندازه تکرار یکانها نیست، و از تأمل در مقدمات هم این مقصود روشن است، و هر مرتبه‌ای از شمار که فرض شود متناهی است، زیرا ممکن است مرتبه‌ای بالای آن فرض کرد و گر نه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 196

مراتب عدد متوقف شوند و آن خلاف بداهت است، بلکه مرتبه محصوره میان دو مرز محصور است یکی، یکان و دوم همان مرتبه‌ای که فرض شده، و معدودهم که مجموع رشته نامتناهی است بفرض مسأله بناچار متناهی می‌شود، زیرا همه آن را جز یک مرتبه از شماره از یکسو فرا نگیرد، و هر مرتبه که فرض شود متناهی است چنانچه گذشت.

آری اگر همه مراتب لا یقف عدد در نظر گرفته شوند و ممکن باشد که همه در خارج پدید گردند، و ممکن باشد بیک مجموعه بیش از یک مرتبه از شمار بنظر واحد منطبق گردد، عروض عدد نامتناهی بمجموع تحقق پذیر است، لکن این فرض محال است، زیرا ممکن نیست همه مراتب لا یقف را در نظر گرفت و تصور نشود که همه در خارج محقق شوند و لو بدنبال هم و گر نه متوقف گردند و خلف فرض باشد گرچه نظام در اجزاء جسم بدان گردن نهاده بلکه گوئیم: مفهوم لا یقف با مفهوم مجموع ذاتا منافات دارند چنانچه در جای خود مقرر است، و این برهان مقدمات روشنی دارد و در امور با هم و بدنبال هم، و مربوط بهم و جدا از هم بیدغدغه جاریست، و همچنین برهان تطبیق و تضایف با رجوع بمقدمات چیده شده روشنند بشرط خوش بینی بتقریرات گذشته.

و محقق طوسی - ره - در تجرید برهان تطبیق و تضایف را در همه آنها جاری دانسته، و در «نقد المحصل» پس از انتقاد ادله متکلمین در ابطال تسلسل نسبت بامور متعاقبه گفته: این خلاصه سخن آنها است در اینجا.

من گویم: هر پدیده پیش از دیگری با پس از آن منظور شود، و چون همه پدیده‌های گذشته را از هم اکنون در نظر گیریم از این نظر که هر کدام پیش باشند و بار دیگر از این نظر که هر کدام آنها بدنبال دیگریست، پیشها و بدنبالها که در اعتبار از هم جدا باند در وجود خارجی یکی باشند، و تطبیق آنها نیازی بفرض ندارد و با این حال باید پیشها از نظری که

مورد بحث است بیش از آنها باشند که به دنبالند چون در مقام علت هستند، و در این صورت رشته که دنبال است از نظر گذشته منقطع شوند بیش از آنها که باشند، و آنها که باشند باندازه‌ای متناهی باشند و خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 197

هم متناهی باشند (پایان) و اعتراض شده که برای تطبیق یکانها بر هم ناچار است که یکانها ممتاز و شمارگیر باشند و این در خارج که نیست و در ذهن هم ممکن نیست زیرا ذهن از چنین احاطه‌ای عاجز است، و عقل هم امتیاز و تشخیص افراد را نتواند چون همان کلیات را درک کند، و وجود هر کدام در اوقات بیش از تطبیق سود ندهد، زیرا بتطبیق معدوم برگردد و وجود خارجی برای تطبیق ضروری است و اعتراض دیگر نیز اینست که برای انطباق وجود مجموع یکانها لازم است.

و وجود مجموع با هم ممکن نیست، زیرا این مجموع پیش از آخرین پدیده نبوده، و پس از آنهم هیچ یکان دیگر نیست، و وجود مجموع در مجموع اوقات مانند حرکت قطعیه تصویری بیش نیست، زیرا وجود مجموع در جمیع اوقات، بنا بر این مستلزم وجود کل است بی اجزاء خود، و در این اعتراض بحث است، زیرا برای وجود این کل وجود اجزاء در اجزاء کل زمان کافی است (پایان) و تحقیق اینست که موجود گاهی در زمان پدید شود، چون موجودات یکباره آفریده و گاهی با خود زمان بوجود آیند چون امور تدریجی مانند جنبش و سخن گفتن که خرده خرده با گذشت زمان آیند و گذرند و مجموع این گونه امور در مجموعی از زمان وجود دارند چون طی مسافت یک فرسخ در یک ساعت یا دو صفحه سخنرانی در نیم ساعت که با آن برابرند، و مجموع در بعضی از زمان و یا در آنی موجود نباشد و اگر پرسند حرکت در یک روز در یک آنی از آن یا یک ساعت آن وجود دارد؟

جواب (نه) است بلکه وجود آن در مجموع روز است و این مطلب در جای خود کاملاً روشن شده، و انطباق در پدیده‌های پیاپی زمانی با همدگر از روش دوم است و انطباق مجموع در مجموع زمانست نه آن بآن، و دو منطبق هم در حکم از انطباقند مانند انطباق حرکت در یک روز با خود روز یا با مسافت یک فرسخ، و این روشن است.

آیا نبینی یک کره که بر صفحه صافی میچرخد جز با یک نقطه آن تماس ندارد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 198

ولی یک دایره از محیط کره بر آن صفحه منطبق شده، و این انطباق تدریجی در مجموع زمان یک دوره صورت گرفته و نمیدانی که حرکت و خود زمان انطباق تدریجی دارند در مجموع زمان حرکت که مثلاً یک ساعت باشد، و اگر منطبق نشود زمان بر حرکت اندازه آن نمیشود، خواه وجود خارجی باشند یا نباشند.

و بنا بر اینکه زمانیات تدریجی وجود ندارند جواب دیگری از اعتراض ممکن است باینکه تردیدی نیست یکان پی درهم یک رشته با یکان رشته دیگر همزمان خود در متن واقع منطبق هستند و اگر چه در حال توجه ما بانطباق وجود ندارند، و بودنشان در این حال لازم نیست که مانع جریان برهان شود، و همان وجود حین انطباق واقعی کافی است، و این تطبیق معدوم بر معدوم نیست بلکه حکم بانطباق دو موجود همراه است در حال نبودن آنها مانند همه گونه حکم نسبت بامور گذشته.

و اعتراض دیگر هم شده باین تقریر که تطبیق موقوف است بترتیب و آن موقوف است بوجود اوصاف و ارتباطات و تناسبی که ترتیب آور باشند، و در امور دنبال هم این شرائط محقق نشوند، زیرا جز همان آخرین پدیده چیزی نیست که طرف نسبت باشد، و او هم یک طرف است و ارتباطی وجود ندارد زیرا ارتباط نیاز بوجود دو طرف دارد.

اگر گوئی؛ اتصاف در ذهن است که هر دو طرف در آن وجود دارند مانند ارتباط میان اجزاء خود زمان در تناسب تقدم و تاخر.

گویم: چون حوادث نامتناهید، ذهن معمولی و بلکه مدرکات عالیه هم بآنها بطور تفصیل احاطه ندارند تا ارتباطات بوجود آیند، و وجود ذهنی اجمالی و کلی کافی نیست چون یکان در آن ممتاز نیستند (پایان).

جواب: عقل جازم است که حوادث زمان طوفان پیش از حوادث دوران بعثت خاتم صلی الله علیه و آله است بحسب خارج و پیش از حادث امروزیت و این صرف یک فرض عقلی نیست با اینکه دو طرف نسبت وجود فعلی خارجی ندارند، با

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 199

اینکه آنها معترفند پدیده پیش علت معده پدیده پس از خود است و بعدم او آن دیگری موجود می‌شود، و علیت و معلولیت خارجی میان آنها است، زیرا تا علت بعلیت خود در خارج نباشد معلول موجود نشود، و این دو که یکی هست و یکی نیست با هم تناسب و تضایف دارند، و روشن شد که تناسب علیت و معلولیت میان علت معده و معلول تحقق خارجی دارد با اینکه علت وجود سابق و عدم او است؛ و نسبت میان موجود و معدوم محقق شده.

درست است که ارتباط میان دو معدوم صرف ممکن نیست ولی اگر یک نوع تحقق داشته باشند گو که با هم موجود نباشند عقل ارتباط آنها را روا دارد و از آن سرپیچ نیست، و هر که حقیقت وجود اعراض تدریجی را تصور کند کیفیت ارتباط اجزاء پیاپی آنها را تصور کند، و دور نشمرد و بدان گردن نهد.

بعلاوه ارتباط بتقدم و تاخر میان اجزاء بحسب واقع نه بمجرد فرض و اعتبار عقل و هم اتصاف آنها بصفات ثبوتیه و حکم باحکام نفس الامری بلکه خارجی که مستلزم ثبوت موضوع است در واقع برای کسی مورد تردید نیست، و از قبیل احکام فرضی صرف عقل نیست که جز بفرض وجود ندارند، زیرا اگر چنین باشد حکم عقل باینکه این جزء پیش است و آن

پس، حکمی دروغ باشد چون در خارج چنین چیزی نیست، نبینی که گردشهای نامتناهی حرکت و زمان را بدرستی محکوم به تقدم و تاخر و قسمت توان کرد، و صرف انتزاع اجمالی و کلی کافی نیست برای توصیف هر جزء جزء بتقدیم و تاخر، و عقل هم از اعتبار شخصیات در نظر آنها عاجز است و نمیشود این اتصافات بفرص عقلی اجزاء باشد چنانچه معتقدند که عقل جزئیات را درک نکند.

کسی اعتراض کرده که چرا این جزء زمان مقدم باشد و آن جزء مؤخر و محققى جواب داده که این اوصاف برای اجزاء مشخصه زمان ذاتی است، و چنانچه نباید گفت: چرا زید زید است و عمرو عمرو است نباید گفت: چرا دیروز دیروز است و امروز امروز، و نیز معتقدند که اتصاف جزئی از فلک به قطب و جزئی به

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 200

منطقه هم ذاتی اجزاء است و واقعیت دارد و صرف فرض نیست، ولی اجزاء و صفات ذاتی آنها موجودند بوجود کل و همه یک موجودند و چنانچه اجزاء یک جسم و تشخصات آن موجودند بیک وجود ثابت و برقرار اجزاء زمان موجودند بوجود کل که وجود تدریجی دارد بی تفاوت، و این مناقشه ناشی است از تصور نکردن وجود تدریجی چنانچه شاید، و پیوست زمان حرکت بیک وجود منافاتی ندارد. زیرا این نوع از اختلاف در نحوه وجود مستلزم قسمت فعلی و جدائی از هم نباشند با اینکه وجود کل یکی است.

بعلاوه همه حکماء تصریح کردند که لازم نیست صفت در ظرف اتصاف موجود باشد، یا در حین حکم یک قضیه محکوم به وجود خارجی داشته باشد با اینکه حکم هم نسبت میان دو چیز است و معتقدند که نسبت ممکن بوجود و عدم هر دو برابر است و طرف نسبت عدم است و هم اتصاف به اعدام ملکه مانند کوری بحسب خارج صحیح است و نظائر دیگر، و نهان نیست که ممکن است اجزاء همه اینها که گفتیم در جریان این دلیل در امور پیاپی در سائر براهین هم گفته شود و سخن را با تعرض خصوص هر یک طولانی نکنیم.

برهان 4- آنست که شیخ کراچکی در کنز الفوائد خود پس از برهان تطبیق آورده و گفته:

دلیل دیگر بر تناهی جهان گذشته اینست که روزها و شبهای گذشته و در پایان آنها هستیم گوئیم یا شمار یکی از آنها بیشتر است یا برابرند اگر یکی بیش است چون کم را بشماریم و جلو رسیم بناچار پیش از دیگری پایان پذیرد و آن دیگر هم بناچار متناهی باشد، و اگر هر دو برابرند شمار مجموع بیش از شمار هر کدام جداگانه است و این خود دلیل تناهی است زیرا اگر هر کدام نامتناهی بودند عقل تصور عدد بیشتر از آن را نمیکرد، با اینکه ما میدانیم هر دو روی هم بیش از یکی از آنها است، و این خود دلیل تناهی است، و باین دلیل میتوانیم متناهی بودن جمیع حرکات و سکانات، اجتماعات و افتراقات پرندهها و تخمها، درخت و هسته و هر چه



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 201

مانند آنها است ثابت کنیم (پایان).

سپس بدان که برای بطلان تسلسلی که آنان مدعی شدند نسبت بامور پیاپی یا غیر مرتب هم راههای دیگر هست:

1- گویند پدیده‌های بی‌نهایت داریم که بی‌استثناء هر گذشته‌ای علت معده آینده‌ایست، و آفرینش مشروط بآنست و گوئیم اگر علت‌های معده گذشته بینهایت باشند، وجوب هر کدام مشروط است بوجود پیش از خودش، و چون نهایت ندارند این شرط بطور قطع محقق نیست، تا بوجود آید و بعلاوه خدا میتواند ترک کند ایجاد همه حوادث را چون شرط ایجاد محقق نیست، زیرا وجود هر حادثی مشروط بوجود حادث دیگر است که نهایت ندارند.

و برخی در مقام جواب توهم کردند که نبود همه حوادث ممکن نیست چون مستلزم نبود طبیعت است که بی‌شرط مستند بخدا است تعالی شأنه، و این مردود است، زیرا خود طبیعت بلا شرط را نتوان مستند بخدا دانست چون اگر طبیعت ذاتی امور طبیعی باشد خودش مجهول نیست و پیرو امور طبیعی بوجود می‌آید و آن هم مشروط است چنانچه گفتیم، آری اگر خود طبیعت با قطع نظر از افراد اثر پذیر باشد بی‌واسطه یا بواسطه صحیح است ولی این خود دلیل است که همه حوادث نهایی دارند و آن پدیده‌ایست که بی‌شرط از خدا بوجود آمده و رشته همه پدیده‌ها نهایت پذیرد زیرا وجود او شرطی ندارد.

و همچنان ممکن است بسیاری از براهین اثبات واجب را که وابسته بابطال دور و تسلسل نیستند با اندک تصرفی در اینجا بکار برد که بر خردمند پوشیده نباشد، زیرا اثر بخشی خدا تعالی در هر پدیده‌ای بعقیده آنها موقوف بر یک علت اعدادیست وجود واجب نزد آنها در حکم یک معدی است که - العیاذ بالله خود بتنهائی اثر ندارد<sup>31</sup>

(1) شرط وجود معلول دو قسم است یکی برای تمامیت فعل فاعل است و یکی شرط پذیرش اثر از طرف معلول و آنچه منافات با تمامیت فاعل دارد قسم یکم است که نزد جمیع حکماء خداوند از آن منزله است و قسم دوم راجع است بنقص در معلول و آماده نبودنش برای پذیرش اثر و منافات با فاعلیت تامه خدا ندارد (از پاورقی ص 274).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 202

<sup>31</sup> (1) شرط وجود معلول دو قسم است یکی برای تمامیت فعل فاعل است و یکی شرط پذیرش اثر از طرف معلول و آنچه منافات با تمامیت فاعل دارد قسم یکم است که نزد جمیع حکماء خداوند از آن منزله است و قسم دوم راجع است بنقص در معلول و آماده نبودنش برای پذیرش اثر و منافات با فاعلیت تامه خدا ندارد (از پاورقی ص 274).

و علت تامه بعقیده آنها خداست به همراه معد دیگر، و مجموع مرکب از واجب و معد خود ممکن است، و باید علل تامه همه حوادث نامتناهی ممکنات باشند، و چنانچه پذیرش تسلسل برای اثبات واجب سودی ندارد پذیرش آن در اینجا هم سودی ندارد، و همه ادله اثبات واجب منهای تمسک ببطلان تسلسل در اینجا جاری شوند با اندکی تفاوت.

دوم میگوئیم: پدیده‌های پی در پی را هر کدام عدم ازلی در پیش است که چون رشته‌های سیاه کوتاه و کوتاه‌تر تا عدم ازلی بدنال هم کشیده است و بناچار در یک نقطه مبدای همه باهمند و همه پدیده‌ها در این مرتبه نابودند، و وجود همه بدنال آنست گرچه بتدریج است و این خود نهایی است برای همه و بینهایت منقطع می‌شود و مطلوب ما ثابت می‌گردد و اگر گوئی در این میانه یک پدیده‌ایست که عدم ازلی ندارد و شخصا قدیم است باز هم رشته پدیده‌ها بدان میرسد و متناهی می‌شود.

نگوئی که: یک مجموعه متناهی را عدمی سابق نهایی می‌شود ولی عدم نهایی یک مجموعه نامتناهی نمیشود.

زیرا ما گوئیم که نابودی پیشین برای هر پدیده روشن است بطور پیاپی، و در مقدمات گذشته گفتیم که این گونه احکام هر فردی در افراد دیگر جاریست و استثناء ندارد و جای این توهم نیست.

توانی بتقریر دیگر بگوئی: در اینجا دو رشته است یکی رشته وجود همه پدیده‌ها و دیگری رشته نبود آنها، و چون همه بودها را بی‌استثناء در نظر بگیریم و همه نبودها را شکی ندارد که مجموع نبودها همه و همه پیش از همه بودهایند، زیرا نبود هر پدیده پیش از بود او است و این حکم فرد فرد مجموع را فرا گیرد، و چون همه نبودها ازینند، و همه پدیده‌ها حادثند تقدم ازلی بر حادث روشن است، و در نظر گرفتن همه بی‌استثناء ممکن است زیرا مانند مراتب لایقف نیست که نتوان مجموع آنها را در نظر گرفت با اینکه مجموع ممکنات را در دلیل اثبات واجب منظور کرده‌اند، و در اینجا هم ممکن است، و در این مرتبه نابودی همه هیچ پدیده‌ای نیست و تناهی ثابت است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 203

و باز میتوانیم بگوئیم هر پدیده خود یک عدم ازلی دارد و به همراه وجود آن همه پدیده‌های آینده هم که این مقدمه وجود آنها است معدومند، و این وضع در همه پدیده‌های رشته حوادث حکمفرما است و در همه جاریست و لازمه آن انقطاع و نهایت پذیری آنها است.

یا بگوئیم: همه حوادث با هم یک واحد مشخص است، چون هر جزء آن یک واحد مشخص حادث است و مستلزم پایان پذیر است.

و باز بگوئیم: همه اجزاء رشته حوادث بعقیده آنها معدند و وجود و عدم معد شرط موجود بعد است و هر دو بر آن مقدمند، و ما رشته همه عدمهای آینده را که پیش از معلولها هستند در نظر آریم و گوئیم یا عدم همه و همه آنها بر وجودها پیشند نظیر بنظیر پس رشته عدمها همگی پیش از وجودها باشند و نهایت آنها گردند، و بعلاوه عدم آینده مقدمه وجود سابق شود و خلف لازم آید. و اگر همه و همه عدم سابق ندارند و بفردی رسیم که عدم معد پیش از آن نبوده باز هم رشته معدها پایان پذیرفته.

و بر این تقریرها اعتراضات زیر وارد نیست:

1- گفته‌اند ازل را وقت معینی نیست که عدمها و جز آنها را در آن نشانه‌گذاری بلکه برگشتش باینست که پیش از هر پدیده پدیده‌ایست تا لا نهایت و آن اشکالی ندارد.

جواب: جمع هر عدم ازلی با عدم ازلی دیگر تا هر چه برسد و تا لا نهایت در گذشته زمان که نزد آنها نامتناهی است بدیهی است و مورد تردید نیست و بر ما لازم نیست که زمان مشخصی از ازل را برای آن نشانه گذاریم.

2- گرچه در ازل همه پدیده نیستند ولی عدم هر پدیده خاصی همیشه به‌مراه وجود پدیده‌ایست که پس از او است، و هیچ گاه نیست که همه موجودات نابود باشند و عدم صرف حکمفرما شود.

جواب: بدان چه ما تقریر کردیم این اعتراض مردود است با اینکه خود یک فساد دیگر است که ناشی از لا نهایت حوادث است، و همه مفاسدی هم که ما ذکر کردیم ناشی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 204

از حوادث لا نهایت میشوند.

و باز بتقریر دیگر میتوان گفت: پدیده امروزی را عدمی معد در پیش است و عدم معد تا برسد بلا نهایت و عدم معدی که یک واسطه دارد درازتر است از آنکه واسطه ندارد و آنکه دو واسطه دارد از هر دو درازتر است و آنکه سه واسطه دارد از هر سه، و بفزونی رشته معدات امتداد اعدام لاحق آنها کشیده می‌شود؛ و اگر به لا نهایت رسد لازم آید که عدم لاحق نامتناهی گردد با اینکه خودش مسبوق بوجود معدیست، و محال بودن آن روشن است. و این خود برهان نیست لطیف و محکم، و اعتراضات برهان سلمی بدان وارد نیست: زیرا همه عدمهای پیشین اجزاء علت تامه پدیده امروزیند به‌مراه یک دیگر و تحقق واقعی دارند و مشخصند بخلاف برهان سلم که باید فرجه را به لا یقف برد و نقطه‌هایی بر دو ساق فرض کرد.

سوم: محققى گفته: امور نامتناهى صرف بدنبال خود امور نامتناهى ديگر دارند که مترتب بدانهايند، و لازمه آن اينست که نفوس متناهى باشند و از نظرى هم حادث، و چنانچه شرح آن گذشت یک مجموعى موقوف بیک مجموعى است که یکی از آن کم شود، و اين مجموع دوم موقوف بر مجموع ديگريست که یکی کم شده، و بهمين روش ميرود تا لا نهايت و تطبيق و تضایف میان اين مجموعهاى بی نهايت محقق شوند، زیرا امورى موجود و پيرو همدگرند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 205

### مقصد پنجم در دفع برخی شبهه‌های فلاسفه

که زبازد بیدینان، و شک آوران راهزن حق و یقینند بر خواستاران آن. و در آن چند مرصد است:

مرصد یکم: گفته‌اند: چون واجب تعالی را در یکسو نهیم، و همه جهان جز او را در سوی دیگر، یعنی هر آنچه علتی خواهد، یا اینکه خدا علت تامه آنها است و هر چه در اثر بخشی باید خواه اراده زائد و خواه ذات او محقق است یا نه؟ اگر محقق است باید از ازل جهان بهمراه او موجود باشد چون تخلف اثر از مؤثر تام محال است، و اگر نه وجود همه چیز محال است تا همیشه چون دگرگونی در ذات خدا محال است.

و بتقریر دیگر یا خدا در ازل همه شرائط آفریدن را دارد یا نه، اگر دارد اثر نخست باید قدیم باشد، چون تخلف از علت تام نشدنیست و اگر ندارد جهان وابسته بشرط حادثی است و سخن در آن هم باز بهمین بر میگردد و اگر آن هم شرط دیگر خواهد و دیگر، تسلسل لازم آید و وجود شروط بینهایت و آن باطل است بدان چه گذشت.

باز گوئیم: اگر همه این شروط را در نظر بگیریم یا جز آنها و جز ذات واجب تعالی شرط دیگری هم لازمست بس جمیع شروط منظور نشده و آن خلف است یا شرط دیگری لازم نیست، پس ذات الهی مستقل است در ایجاد این مجموع، و در این صورت یا شروط در همان آن حدود اثر فراهم گردند و واجب هم در سلسله حدود باشد لازم آید حدود واجب و اگر نباشد لازم آید تخلف شروط از علت تامه خود و هر دو محالند، و یا همه و همه ازینند؛ و لازم آید این شروط همه قدیم باشند و مشروط آنها هم که عالم است قدیم باشد و گر نه مشروط از مؤثر تام خود تخلف کرده که واجب و همه مشروط است، زیرا فرض اینست که شرطی بیرون از مجموع نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 206

و اگر این شروط دنبال هم باشند در حدود و با هم باشند در بقاء، پس در آن حدود جهان باید امور نامتناهى و پيرو هم موجود باشد، و براهین ابطال تسلسل باتفاق در آن جاریست بعلاوه باید نوع فعل و طبیعت آن قدیم باشد و فی الجمله مطلوب حاصل است، و اگر این دنبال هم بودن در حدود و بقاء هر دو هست و دوتای آنها هیچ گاه همزمان نشوند، پس

طبیعت عالم قدیم است و بدنبال هم بودن این امور نامتناهی باقی است، و این امور بدنبال هم روی یک ماده قدیم باشند که شخص آن ماده هم قدیم است، و چون ماده بیصورت نبوده جسم هم قدیم است.

یا گفته شود: شرایط بدنبال هم نیستند، چون تاثیر فاعل در هر شرطی موقوف است بر شرط دیگر، و بی تفاوت است نسبت بایجاد شروط و ترک آن و بر هم ترجیح ندارند، و نیاز بمرجح خارجی دارد و همین سخن را باو کشانیم تا روشن شود که لازم است میان آفریننده و حوادث واسطه‌ای باشد که ذاتش یکی باشد و روابطش بسیار، ذاتش قدیم باشد و رابطه‌اش حادث و آن حرکت است، و لازم دانسته‌اند وجود حرکت را که قدیم باشد بلکه وجود جسمی قدیم که این حرکت را داشته باشد و آن حرکت از فلک اعظم است که خودش قدیم است و آنچه هم در درون دارد قدیم است تا خلاء لازم نیاید.

و برای آنکه چون یک حرکت بسیطه در ذات خود اختلافی ندارد، تاثیرش هم در یک ماده مختلف نیست، چون اجزاء متشابهه دارد، و حرکات چندی و افلاک بسیاری ثابت کردند که از اجتماع و اختلافشان در سرعت و بطوء و جهت و و اوضاع گوناگون پدید گردد چون مقارنه‌ها، مقابله‌ها ترییعها، تسدیسها تثلیثها و جز آنها و رشته حوادث بوسیله آنها در عقیده آنها منظم گردد.

این شبهه بدین بیانات قویترین شبهه آنها است، و برای رهائی از آن روشهایی است:

روش یکم: بیان متکلمان مشهور است که میگویند جهان را قدیم دانند بیندار اینکه باید دارای دو جهت استمرار و تجدد میان پدیدهای روز و ذات قدیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 207

واسطه باشد تا تخلف معلول از علت تامه لازم نیاید، ما میگوئیم آن واسطه خود زمانست و آن موجودی قدیم نیست، بلکه امری اعتباری و انتزاعی است، و دلیل وجود آن نادرست است، ما آن را منزع از موجود ممکن ندانیم تا قدم ممکن لازم آید بلکه از بقاء خدا انتزاع کنیم و چنانچه آنان ربط حادث را با قدیم بحرکت و زمان درست کنند ما آن را با همان زمان درست کنیم و گوئیم زمان حرکت فلک نیست، زیرا بروشنی میدانیم که اگر فلک هم بچرخد یک امتداد و کششی بنظر می آید که نامش زمانست. و این صرف توهم نیست.

سپس گرچه زمان وجود وهمی دارد ولی صرف فرض نیست و واقعیتی است، و میتواند زمینه موجودات دیگر شود گرچه فاعل آنها نیست، فلاسفه هم با ما هم - قولند که زمان یک امتداد مستقل موجود در ذهن است ولی منشأ انتزاعش را یک وجود قدیم سرمدی میدانند که نه امتداد دارد و نه اندازه و چون حرکت وجود تدریجی دارد و نامش را آن سیال نهادند،

و پنداشتند همانست که در ذهن امتداد متصل ناثابتی بوجود می‌آورد، و مانند حرکت رشته نما است و نامش زمان است، و با اینکه وجود این امر بسیط در خارج نه لزومی دارد و نه دلیلی.

شیخ (الرئیس) هم در شفا همان دعوی را چند بار و در چند فصل بچند تعبیر آورده، و دلیلی بر آن نیاورده، و مقلدین روی خوشبینی آن را باور داشته‌اند و بدنالش رفته، و اگر تقلید باید چرا از پیغمبران و ائمه نباید، با اینکه عقل پذیرای وجود خارجی آن سیال نیست و ممکن است دلیل بر بطلان آن آورد ولی جای آن نیست. با اینکه ایرادی که بر ما وارد است بر آنها هم وارد است.

و اعتراض باینکه زمان بوجود موهوم خود امتیازی از هم ندارد و ترجیحی میان اجزایش نیست، مردود است که گرچه در خارج نیست ولی در واقع هست و عقل میتواند روی آن قضاوت کند، و اگر گوئیم صرف فرض است تخلف میان علت و معلول تحقق نیابد، و جای سؤال از ترجیح بی‌مرجح نباشد و اصل اعتراض آنها ساقط است، و حاصل جواب اینست که میگوئیم، در ازل همه شرائط تأثیر موجود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 208

نبوده، گوید پس توقف بحدوث چیزی داشته.

گوئیم آری آن چیز همان گذشت زمانی است که وجود عالم وابسته بآنست و رابط میان قدیم و حادث است، چنانچه فلاسفه حرکت را رابطه دانسته‌اند، ولی واسطه بودن آن مایه اینست که حرکت توسطیه سرمدیه قدیم باشد و بلکه متحرک بدان هم قدیم باشد و اجسام دیگر هم چنانچه دانستی، ولی بدین روش هیچ کدام لازم نیست. زیرا زمان گرچه واقعیت دارد، ولی وجود خارجی ندارد، و از حرکت و جسم برنخاسته تا خودش یا مایه‌اش قدیم دومی شود، و مایه آن همان ذات یگانه خدا است.

و زمان گرچه گذر است و خدا ثابت است ولی دلیل ندارد که نتواند از ذات ثابت خدا برداشت شود و بسا که زمان پیش از آفرینش جهان گذرا نباشد و با ذات ثابت خدا از نظری که ما نتوانیم درک کرد تناسبی داشته باشد، و ندانستن دلیل نیستی نگردد، چنانچه زوجیه و فردیه و بالائی و زیر بودن و جز آن از چیزهائی مایه گیرند که تناسب آنها روشن نیست، برای اینکه یا در واقع تناسبی نباید، یا ما از آن آگاه نیستیم، و در اینجا هم چنین است، با اینکه اعتراض بی‌مناسبتی بفلاسفه هم وارد است زیرا زمان و حرکت قطعی از آن سیال و حرکت توسطیه مایه گیرند با آنکه در اوصافی که باید از هم جدا باشند.

و اعتراض دیگر هم وارد نیست که گفته‌اند: وصف بقاء برای خدا موقوف بر زمانست زیرا مفهومش وجود در آنات پیاپی است و اگر زمانهم از ذات خدا مایه گیرد موقوف بر آنست و دور می‌شود، زیرا مردود است باینکه در تعبیر مسامحه

شده از نظر روشنی مطلب، زیرا مایه زمان ذات خدا است که بخود پاینده است و این پابندگی موقوف بر زمان نیست گرچه ملازم آنست و دور نیست، زیرا انتزاع بقاء متاخر است از ذات، بلکه از انتزاع زمان.

اعتراض دیگری هم شده که اگر زمان از ذات خدا انتزاع شود باید وصف او گردد، مانند علم و اراده و قدرت و خلق و جز آن از معانی وصفی و خدا نه زمانست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 209

و نه زمانی و نه مکانی چنانچه عقل سلیم گواه است و اخبار معصومین.

جواب نپذیریم که هر چه از چیزی انتزاع شود وصف او گردد، زیرا وصف شدن ارتباط مخصوصی لازم دارد که مجرد انتزاع مستلزم آن نیست، و بر مدعی اثبات آن لازم است، بعلاوه اگر بپذیریم که باید خدا زمانی شود گوئیم مقصود از اخبار که گویند خدا زمانی و مکانی نیست اینست که در ظرف زمان قرار ندارد که بیش از او و بعد از او زمانی باشد مانند اینکه در جایی قرار گیرد و مکان باو احاطه کند و این منافات ندارد که همراه زمان باشد از ازل تا ابد که همین طور هم هست و اطلاق زمانی باین معنا بر خدا مانعی ندارد، چون دلیلی نیست که زمانی در لغت و عرف بهمان معنا باشد که بر خدا روا نیست.

ولی البته خدا مکانی نیست زیرا نه در آن بوده و نه همراه آن از ازل تا ابد ولی توصیف خدا بزمانی بمعنی همراه زمان از ازل تا ابد مانعی از عقل و نقل ندارد بلکه توصیف خدا به باقی، دائم، سرمدی، ازلی و ابدی گواه صدق آنست و دلیل است که مقصود از نفی زمانی بودن خدا در سائر نصوص نفی احاطه زمانست بوجود او مانند پدیده‌ها که دچار دگرگونیند، یا مقصود اینست که خدا با شب و روز و ماه سال اندازه‌گیری نمیشود مانند حوادث تاریخ و عمر بشر.

روش دوم: جوابی بر پایه اینکه خدا بهیچ وجه زمانی نیست و همراه زمان هم نیست چنانچه پیش اشاره کردیم و گواه بسیاری دارد از اخبار و برخی از آنها در جای خود اشاره نمودیم، و بسیاریشان در کتاب توحید گذشت، مانند آنچه صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی نه بزمان وصف شود، نه به مکان و نه بحرکت و نه بسکون و نه انتقال، بلکه او است آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون، برتر است خدا از آنچه ستمکاران گویند برتری بیشتری.

و آنچه از امام هفتم علیه السلام روایت کرده که فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی پیوسته بی‌زمان و مکان بوده، و اکنون هم چنانست که بوده (الخبر) و در خبر دیگر است از آن حضرت که خدا مکانی ندارد، و زمانی بر او اجراء نشود و در کافی و جز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 210

آن در اخبار بسیاری است که «خدا اوصاف آفریده‌اش را ندارد».

و از سید الشهداء علیه السلام در ضمن خطبه‌ای روایت شده که: «قدیمی او از دهر نیست» زیرا ظاهراً مقصود اینست که خدا قدم زمانی ندارد که از مقارنه زمان باشد، و فرموده امیر المؤمنین علیه السلام گذشت که: نیست برایش وقت محدود، و مدت ممدود و نعت محدود.

و در نهج البلاغه است که: حال پیش و پس ندارد تا آغاز باشد پیش از آنکه پایان شود، و ظاهر باشد پیش از آنکه باطن بود، و فرموده او گذشت که:

وقتها بهمراه او نیستند، و فرموده‌اش: روزگار بر او نگردد تا حال گوناگون یابد، و فرموده‌اش: وصف او را نه محدودیست و نه نعمت موجودی. و نه وقت معدودی، و نه مدت ممدودی.

و در توحید از امام کاظم علیه السلام آورده: راستی که خدا بزمان و مکان وصف نشود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دوره‌های دراز شبانه روز بر او نچرخند، و باز از اوست که: همیشه یگانه بوده و ازلی پیش از پیدایش دهرها، و پس از گذشت همه چیز، و از آن حضرت گذشت که: خدا پس از نیستی جهان بتنهائی باز گردد و چیزی با او نباشد، چنانچه پیش از آفرینش آن بود پس از نابودیش باشد، نه وقتی نه مکانی، نه حین و نه زمانی، در حدیث ذعلب هم گذشت: اوقاتش در برنگیرند- تا فرمود- بوقت گذاری خبر داد وقت گذار خود وقتی ندارد.

و در خطبه دیگر: بودش پیش از وقتها است و آغازش ازل است- تا فرمود- چگونه بر او جاری شود آنچه خود اجراء کرده- در خطبه دیگر: گفته نشود کی بوده؟ مدت برایش مقرر نیست به تا کی، در خطبه امام رضا علیه السلام هم گذشت: وقتها بهمراهش نیستند- تا فرمود: آنها را پیش و پس از هم جدا کرد تا دانسته شود که خود نه پیش است و نه پس- تا فرمود:- بوقت گذاری آنها خبر داد که وقت گزارشان را وقتی نباشد- تا فرمود- از کی وقت او نشود، و زمانی او را فرا نگیرد، بهمراه مقارن او نیست تا فرمود هر چه در خلق است در خالق آن نیست و هر چه در خلق روا است در صانع آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 211

ممتنع است و حرکت و سکون بر او روا نیست و چگونه بر او روا باشد آنچه خودش اجراء کرده و باو باز گردد آنچه خودش آفریده؟ و از امام باقر علیه السلام است: برای او بوده باشد نیست و مانند اینها بسیار است که بیشترشان گذشت و ظاهر همه و بلکه صریح برخی زمانی نبودن خدای سبحانست و هر آنچه از خدا نفی اندازه کند هم بر آن دلیل است چون زمان هم بحسب ظاهر اندازه‌ایست و همچنان است هر چه دلالت کند بر اینکه دگرگونی و تجدد حال بر او محال است.



و آنچه بر خلاف آن دلالت دارد چون قول خدا تعالی «هر روزی در کار نیست. 29- الرحمن» و قول خدا «آسمانها و زمین را در شش روز آفرید 54- الاعراف» و مانند آنها که گذشت بسا که از نارسائی تعبیر است زیرا عموم اهل زبان مجرد از زمان را نمیفهمند و الفاظ را برای معانی معروف میان خود یا عموم مردم وضع میکنند و البته تصور بیزمانی سخت است و نیاز بلطف قریحه دارد. و یا از قبیل قول خدا است «او با شما است هر جا باشید 4- الحديد» و همراهی خدا با زمان بمعنی همراهی او بامکانست و مکانیات.

و یا باید گفت: زمان ذاتی از خدا نفی شده و زمان بالعرض را داراست چنانچه از سخن سید شریف در معنی «سرمد» برآید یا مقصود نفی زمانست و اثبات نتیجه آن مانند صفات دیگری که ابزار آنها را ندارد و نتیجه آنها را دارد چون شنیدن و دیدن و جز آنها که برای خدا ثابت شده، و همچنانست رحمت و غضب و لطف خدا که ابزار آنها مانند دل و احساس از او منتفی است و نتیجه آنها که بخشش یا عقابست برای او ثابتند، و خود زمان هم از خدا منفی است ولی نتیجه آن که توصیف کارهای خدا بزمانی بودن از پیایی بودن و ترتیب و وجود آنها در امروز و دیروز و جز آنها برای خدا ثابت است، و خود افعال خدا بدان موصوفند، یا ما آنها را چنین درک میکنیم با اینکه دگرگونی و تجدد و گذرائی در ذات الهی نیست و چنان نیست که خدا بالقوه و بالفعل داشته باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 212

و در این استبعادی نیست، زیرا همه کارهای خدا غریب و عجیب است، و بدیده نیابند و در خاطر اندیشمندان نگنجند، عقول بشر بدانها نرسد بلکه بدنال اندیشه خود خسته و وامانده باز گردند و پایان دانش راسخان در علم اعتراف بعجز از درک حقیقت و چگونگی آنها است، برای پایندگی حضرت او سبحانه کشش و درازای زمانی نیست چون پایندگی ممکنات منطبق بر تیکه‌ای از زمان، بلکه خدا برتر از آنست که ستایند و بمانند او چیزی نیست.

و مؤید برخی از این وجوه است آنچه کلینی و صدوق در کافی و مجالس روایت کردند بسند خود از امیر المؤمنین علیه السلام که در ضمن خطبه وسیله فرموده:

اگر گویند بود معنایش ازلی بودن وجود است، و اگر گویند همیشه است باین معنا است که نیستی ندارد، و در کافی در خطبه دیگر فرماید، ازلی بودنش جلوگیری از جولان اندیشه‌ها است در ساحت ذات او و پایندگیش پرتاب کردن خردهای سرکش است، کنهش دیده‌های تیزبین را خیره کند، و هستیش اوهم گردان را از بن بر کند ...

بدان که خرد خردمندان در این مسأله سرگردانست، بسیاری از محققان برای خدای سبحان زمان ثابت کرده و گویند ذهنی است و انتزاعی و واقعیتی ندارد، و از بقای او مایه گیرد چنانچه دانستی، و بسیاری از حکماء و محققان عروض زمان را برای واجب تعالی و عقول مجرد ذاتی که همه کار و کمالشان بالفعل است بیندار حکماء محال دانند. و ارسطو در «اثولوجیا» گفته: موجود زمانی تنها در زمان نیست که مناسب او است ولی فاعل نخست همان وجود دارد، زیرا در آنجا زمانی

نیست، و هر آینده هم در آنجا استوار است، و بناچار وجودیست پابرجا، چنانچه در آینده می‌باشد و همه چیز در بر خدا درست و تمام است زمانی باشد یا نباشد، و همه در بر او برپایند، از نخست چنان باشند و در پایان هم چنان باشند. و گفته: همه چیز در آنجا پاینده است و در هیچ حالی دگرگونی ندارد، و نیز گفته نشاید شنونده سخن فیلسوف - مقصودش - استاد او افلاطونست - که بلفظ او توجه کند و پندارد که او گفته: خدا خلق را در زمان آفریده، و راستش اینست که پیشینیان برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 213

شرح بود شدن بناچاری زمان را در شرح بود شدن آوردند، و همچنان برای شرح آفریده‌های فوق زمان این لفظ را آوردند، چون هر که می‌خواهد علت را شرح دهد ناچار می‌شود که زمان را پیش کشد چون علت باید پیش از معلول باشد و شنونده توهم میکند که پیش بودن زمانست ولی چنین نیست (پایان).  
گفته‌اند: شاید از این راه واژه‌های زمان نما در کلام شارع آمده است.

من گویم: شیخ هم در تعلیقات و شفا تصریح کرده که خدا تعالی زمانی نیست چنانچه بعض سخنانش گذشت، و هم فارابی در فصوص و تعلیقات، و شیخ اشراق، و علامه شیرازی، شارح تلویحات، فخر الدین رازی و محقق دوانی و محقق طوسی - ره - در نقد المحصل گفته: و اما خدا تعالی و هر چه علت زمان یا شرط وجود آنست در ظرف زمان و همراه آن نیستند مگر در توهم که آنها را بازمانیات می‌سنجد، ولی عقل چنانچه از تقدم مکان دریغ دارد از تقدم زمان هم دریغ دارد، و شایسته است گفته شود خدا را تقدمی است بر جهان نه مکانی و نه زمانی و اگر چه ذهن از فهمش عاجز است.

و در پاسخ سؤالهای قنویه گفته: چون لامکانست همه جا باو یک نسبت دارد و چون بی‌زمانست همه زمانها از حال و گذشته و آینده نسبت باو برابرند، و در شرح رساله (العلم) گفته: ازلی بودن خدا اینست که او پیش از دیگرانست و دیگری پیش از او نیست، و هر که پیرامون زمان یا دهر یا سرمد برای بیان ازلیت بگردد دیگری را با خدا در وجود همراه دانسته - پایان - بدان که پذیرفتن حکما این اصل را بلکه همان احتمال عقل برای حل برخی شبهه‌های آنها در حدوث کافی است، و گفته‌اند یکدلیل عقلی بر محال بودن عروض زمان بر خدا تعالی اینست که حقیقت زمان گذرائی آنست که جزئی می‌رود و جزئی می‌آید چنانچه نزد عقل روشن است و در کتب مشروح است، و گذرائی بر خدا محال است و عقل و نقل بر آن دلالت دارند (پایان).

چون این مقدمه چیده شد با آنچه ما پیشتر در باره تحقیق دهر و سرمد نقل کردیم در دفع شبهه‌های آنها گوئیم: بر تقدیر حدوث جهان نپذیریم که علت تامه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 214

از معلول جدا شده زیرا تخلف در علت زمانی فرض می‌شود که علت تامه در زمانی باشد و معلول در آن زمان با او نباشد، و در اینجا علت و شاید علت و معلول هر دو بی‌زمانند، اما خود علت که خدا است دلیلش گذشت و اما نخست آفریده هم که اصلا زمان و زمانی نبوده زیرا جز خدای یگانه در آغاز آفرینش نبوده است.

خلاصه اینکه اگر علت و معلول هر دو زمانی باشند باید در یک آن و یک زمان باشند و گر نه، مانند تخلف در مکان که اگر هر دو مکانی باشند باید با هم باشند چون اجتماع و افتراق و تماس و جدائی تصور می‌شود، و اگر هر دو یا یکی مکانی نباشد، این چیزها زمینه ندارد، و همچنین در زمانی است که چرا در این جزء شده و در آن جزء نشده، یا یک بار شده و یک بار نشده، و پیش از خلق جهان نه زمان بوده و نه زمانی، نیستی صرف بوده، و جای این اوهام دروغین نیست که ناشی از الفت ذهن بازمان و مکانند.

و بسا توهم شود که چرا جهان در این جای کنونی آفریده شده، بالاتر نشده یا پائین تر نشده یا این سو و آن سو نشده و توهمات و خیالات پوچ دیگر و خدا جل شانہ از این گونه امور پاک است، و هیچ خرد و هوشی بکنه عظمت و جلالش راه ندارد و در پیرامون کبریايش اندیشه مخلوق پرواز ندارد.

آنچه گفته‌اند که ما به پیش و پس از اجزاء جهان یقین داریم و بهمراهی برخی از آنها و اگر چه امتدادی نباشد و چرخ و جنبشی نبود و شب و روزی نیایند ممنوع است، مانند اینکه گفته شود، یقین داریم بتقدیم حدود بر یک دیگر از نظر وضع و رتبه گرچه جسمی و جابگیری نباشد، و بهمین بعد موهوم نامتناهی خلاء را ثابت میدانند، و توهم چنین امتداد زمانی و مکانی ناشی از الفت بازمانیات و مکانیاتست و هیچ پایه‌ای ندارد.

بر این روش گفته می‌شود: زمان یا حرکت و رشته همه پدیده‌های هستی از طرف گذشته نهایت دارند و به نیستی صرف میرسند و ناچیزی، نه امتدادی بوده، نه اندازه‌ای، نه ثابتی و نه جریانی و پیش از آغاز آفرینش جز یگانه قهار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 215

نبوده، و تعبیر به «موجودات همه به نیستی صرف میرسند» و یا «آغاز موجودات ناچیزی محض است» از تنگنای تعبیر است که عبارتی دیگر برای ادای مطلب در میان نیست.

پیش بودن نیستی و رسیدن بعدم بطور حقیقت تصور نمیشود مانند تناهی زمان و امتداد نااثبات یا تناهی مکان و ابعاد ثابت که ابعاد ثابت و مکان به نیستی صرف پیوند نسبت به بعد و جسم، و پایان آخرین جسم نه بعدیست، و نه فضائی، نه موجود نه موهوم تا اینکه اگر کسی دست در آن دراز کند بماند و در آن فرو نشود، نه برای برخورد با جسمی سخت و نه برای جلوگیری بلکه برای نیستی بعد و فضاء.

و در روایتی امام صادق علیه السلام پس از شمارش اجسام جهان فرمود، در پس آن نه فراخی است، نه تنگی، نه چیزی که بوهم گنجد، و چنین است وضع در ما و رای زمان و همه موجودات ممکنه از سوی گذشته که امتدادی ندارد اصلا نه موجود چنانچه حکماء پندارند و نه موهوم چنانچه متکلمین توهم کرده‌اند عدمند نه جنبشی در آن تواند بود چنانچه حکماء آن را دلیل لا نهایت زمان آورده‌اند، بلکه ناچیز مطلق است و نیستی صرف.

و چون مردم بابعاد ثابت و جسمی بدنبال دیگر عادت کرده‌اند تصور عدم محض بر متکلمان دشوار آمده، و بابعاد موهوم نامتناهی گرائیدند و خلاء ملتزم شدند و چون موجودات پیاپی را دیده و زمانی پیش از زمانی سنجیده تصور ناچیز صرف را سخت دانسته‌اند و گروهی از حکماء بزمان نامتناهی موجود دل بسته و گروهی از متکلمان بزمان نامتناهی موهوم و البته تصور در زمان صرف دشوارتر است از تصور لا مکان و نیاز بدقتی فزون و هوشی سرشار دارد.

من گویم: این جواب بسی محکم است، و سید مرتضی و شیخ کراچکی و دیگران آن را پسندیده‌اند، سید در پاسخ شبهه معتقد بقدم عالم در ضمن کلامش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 216

گفته: جز اینکه صانع قدیم باید پیش از صنع خود باشد در صورتی که اوقات و ازمان نامتناهی و بی اندازه فرض کنیم و این دلیل است که زمان را قدیم ندانسته بلکه آن را امری فرضی شمرده و تصریح او رضی الله عنه بحدوث زمان گذشت و گفت خدای سبحان آنچه را در آغاز پدید آورد بی زمان بود و زمان حرکت فلک است در مقصد دوم گذشت.

کراچکی گفته: چون ملحدان چاره‌ای نجستند که تقدم صانع را بر صنع دفع کنند گفتند تقدم او بر تبه است نه بزمان باید از آنها پرسیم تقدم رتبه یعنی چه؟

جوابی از برخی شنیدیم که یعنی فعال و مدبر آنست پرسیدیم پس در حقیقت پدیده نیست، برگشت بکلام اول و گفت هر جزئی از مصنوع پدیده است و پرسش پیش را باز آوردیم تا اعتراف کردند که همه پدیده‌اند و از آنها بیان حقیقت پدیده و قدیم را خواستیم چاره نجستند جز اینکه بگویند وجود قدیم پیش از پدیده است بهمان مفهوم معلوم که یکی بوده و دیگری نبوده و بود شده.

و ما نگوئیم این تقدم بحسب زمانست زیرا زمان خود یک آفریده خدا است و خدا پیش از همه آفریده‌هاست، و شرط پیش و پس بودن در هستی این نیست که در زمان باشد، زیرا بعضی از زمان بعض دیگر پیشی دارد و این پیشی زمانی لازم ندارد و سخن در اینجا بلند پایه است، و هر که بفهمد حقیقت را شبهه‌های بسیاری از او حل میشوند.

و پس از بیان جواب سید از شبهه معتقد بقدم عالم گفته: هر جا گفته است میان قدیم و نخست حوادث اوقاتی است که آغازی ندارند مقصودش وقت فرضی است نه وقت حقیقی، زیرا اوقات حقیقی کارهای خدایند و ثابت شده که کار

آفرینش را آغازیست، و اگر بگوئیم میان قدیم و اول کارها اوقات حقیقی است آن را نقض کنیم و بمذهب خصم درآئیم، پناه بخدا از این گفتار.

سپس گفته: یک دانشمند گفته: شاید بگوئیم: «میان قدیم و میان پدیده» چون این لفظ دو چیز محدود را میرساند و قدیم محدود نیست و آغازی ندارد،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 217

و باید بگوئیم، هستی قدیم از نیستی نبوده، و سخن را کشانده تا گفته؛ و مقصود ما از آن این نیست که پیش از فعل آفرینش مدتی طولانی بوده، زیرا این خودش پدید شدن و تجدد است و همان معنی زمان و حرکت است که عقیده دشمن است.

اگر کسی گوید در ذهن جز این امتداد زمانی تحقق نپذیرد جوابش اینست که نه هر چه در ذهن آید درست باشد، آیا شما نمیگوئید بیرون از جهان خلاء نیست با اینکه این در ذهن ننگجد، و سخن را کشیده تا گفته: بمن بگوئید اگر کسی بشما گوید: موجودی که در مکان نیست در ذهن من نمیآید، پس باید خدا تعالی در مکان و سوئی باشد آیا جوابش این نیست که آنچه جسم فرض کنید در ذهن می آید، و اما آنچه جسم نیست و لامکانست در ذهن نیاید، و همین است جواب ما بشما.

گوید: این متکلم گفت: اگر گویند چون مدتی دراز پیش از آفرینش نیست باید بگوئید خدای سبحان پیش از آفرینش نبوده، گفته‌اند، بلکه میگوئیم پیش از آن بوده باین معنی که هست بوده و آفرینش نبوده سپس او بوده و آفرینش هم بوده و معنی سپس همان نبود آفرینش است.

گویم: در این باره بسیار سخن گفته: تا گفته: این روشی که بیان کردم نزد من شبهه را از بیخ میکند و برای دلیل آور حجت کافی است و ابو القاسم بلخی آن را پسندیده چون او بمدت میان قدیم و پدیده‌ها معتقد نیست و میگوید: خدا پیش از آنها بوده یعنی خدا بود و سپس آنها بود شدند و این همان معنا است که این متکلم گفت: وجودش با ناآفریدن بود سپس با آفریدن همراه شد، باین معنا پیش از آفرینش خود بوده.

سپس گفته: در اینجاها عبارت رسا نیست برای بیان مقصود و بناچاری آنچه سر زبانها است گفته می‌شود تا اشاره‌ای بحقیقت باشد مانند واژه‌های، پیش، پس، بود و سپس که معنی زمان دارند ولی چون گوئیم خدا تعالی پیش از آفرینش بود سپس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 218

آفریده‌ها را موجود کرد این تقدیم و تاخیر معنی زمان ندارد چنانچه وقتها بذات خود پیش و پسند نه بواسطه زمان و همچنین است تعبیر اینکه وجود خدا پیش از وجود آفریده‌های اوست که وجود جز موجود نیست، و در تعبیر توسعه شده و مقصود معلوم است (پایان).

و شیخ مفید-ره- در کتاب (المقالات) گفته: وقت آنست که وقت گذار برای چیزی نهاده و پدیده‌ای جدا نیست، زمان نام حرکات فلک است و آفرینش نیازی بوقت و زمان ندارد و همه یگانه پرستان چنین گویند (پایان).

همانا سخن این بزرگان را آوردم تا توهم نشود این عقیده تازه‌ایست و مخالف مذهب امامیه است و قدما آن را نگفته‌اند بلکه ظاهر کلام بیشتر قدامت همین است و خدا داند.

روش سوم: پذیرش هستی در معلول شرط است و ربطی بکامل بودن علت ندارد، و می‌شود یک پدیده همیشه آماده هستی باشد، و دیگر هیچ گاه آماده آن نباشد چنانچه در جای خود بیان شده و این تفاوت ذاتی است و نیاز بعلتی ندارد و موجب تغییری در علت نباشد و نباید گفت: چرا این همیشه وجود پذیر است و آن نیست یا این فلان وقت وجود پذیر است و فلان وقت نیست، و می‌گوئیم شاید ماهیت بطور کلی آماده وجود دائم نیست، و اخبار گذشته و عقل آن را تایید کند، و تائید دیگری هم در نقض دلیل آنها بیاید.

و خلاصه آنها باید اثبات کنند که ممکن بذات خود آماده پذیرش وجود ازلی هست تا دلیلشان درست باشد و این بسیار مشکل و نشدنیست.

روش چهارم: نقض دلیل آنها به پدیده‌های تازه هر روزه، زیرا گوئیم: خدا در یکسو و جز او همه و همه در سوی دیگر در این صورت اگر خدا علت تامه یک چیزی باشد لازم است آن چیز قدیم باشد و گر نه باید هیچ چیزی نباشد هرگز، و خدا را با صادر نخست در نظر آریم و گوئیم خدا با این صادر علت تامه چیزی هست جز از آن دو یا نه؟ و باید دوم آفریده هم قدیم باشد و همچنین سوم و چهارم تا برسد بهمه پدیده‌های روزانه که باید همه قدیم باشند و این را خودشان نپذیرند و وساطت حرکت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 219

و زمان و استعداد جواب این نقض نمیشود.

محقق دوانی در بحث اعاده معدوم گفته: هر گاه ذات چیزی در ازل علت تامه چیز دیگر باشد در ابد لازم آید که آن معلول در ازل بوجود آید و دوره‌های زمانه با هم همراه گردند (پایان) و شرحش اینست که چون علت اولی را در نظر گیریم و همه چیز را بطور نزول ناچار بنوبت ایجاد زمان و حرکت میرسیم زیرا اینها هم از ممکنات هستند و باید در رشته معلولها باشند و بی‌تردید هر مرتبه پیش آنها علت تامه مرتبه پس از آنست و بعقیده آنها قدیم است و علت

حرکت و زمان مستقل و تمام است و پدیده دیگر با آنها شریک نیست پس لازم آید که بریده شوند و همه اجزایشان همراه گردند و همه پدیده‌ها قدیم و ازلی باشند.

زیرا اگر علت همه یکی باشد که مطلب روشن است و اگر علت جزئی باشد و آن جزء مقدمه جزء دیگر بدنال هم، برای اینکه هر جزء هر چه هم کوتاه باشد قسمت پذیر است و اجزایش پیش و پس دارند و با هم جمع شدند و باید اجزاء جزء دیگر هم با هم جمع شوند و تو میدانی که اگر بخواهیم یک پدیده روز را بگیریم و بالا رویم تا بینهایت و بگوئیم هر موجود پیشی علت موجود بعدی است تدلیس محض است و برخی برای دفع این اعتراض حرکت توسطیه و آن سیال را بمیان کشیده که هم پیوسته است و هم تازه بتازه و از جهت پیوستگی از قدیم صادر شده و از جهت تازگی واسطه صدور حادث از قدیم شده.

و جوابش اینست که اگر این درست باشد ممکن است همه اجزاء جهان از همین راه حادث باشند و هیچ قدیمی در میان نباشد و این مخالف عقیده آنها است با اینکه ما سخن را بهمان تازگی کشانیم و گوئیم اگر وجود واقعی دارد همان اعتراض برمیگردد و اگر ندارد نمیشود واسطه باشد.

و غزالی بآنها جواب داده که مبدأ بودن حرکت برای پدیده‌ها جهت پیوستگی آنست یا تازگی آن اگر جهت پیوست آنست چگونه از علت پیوسته متشابه الاجزاء

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 220

پدیده مخصوص در زمانی مخصوص پیدا شده، و اگر از جهت تازگی آن باشد سبب آن تازگی چیست و نیاز بسبب دیگر و دیگر دارد و تسلسل می‌شود و از آن جواب گفته‌اند که این گونه تسلسل نزد آنها رواست زیرا آحادش بهمراه هم نیستند.

و محقق دوانی در شرح عقائد باین جواب جواب داده و گفته: تازگی گذشت چیز نیست و پدید شدن دیگری، و نیستی جزئی از حرکت علت تازه می‌خواهد این علت یا موجودی است یا نبود موجودی یا مرکب از هر دو، اگر موجود است علتش چیست و چیست و تسلسل در امور موجوده لازم آید و اگر نبود موجودی است باید نبود جزئی از علت وجود او باشد که در نبود اثر کند باز هم تسلسل در موجوداتی لازم آید که این نبوده‌ها نبود آنها است.

و اگر مرکب باشد باید یک قسمت آن که امور موجوده است و همه نبوده‌ها یا هر دو نامتناهی باشند و بهر حال تسلسل در امور موجوده مترتبه مجتمعه لازم آید یا در حال وجود سابق یا باعتبار عدم لاحق زیرا عدم اگر مستند بامر موجود یا وجود مانع باشد مستلزم تسلسل در امور موجوده مترتبه مجتمعه گردد که در حال عدمش پدید شدند، و اگر سبب نبود موجودی باشد که موجودی نخواهد تسلسل هنگام وجود این حادث باشد و همچنین در شق سوم.

اگر گوئی: نبود هر جزو مستند بوجود مانع است و میان این موانع ترتیبی نیست تا تسلسل محال شود بلکه اجتماع موانع هم در زمان لازم نیست زیرا بسا که حدوث آنی آن بس باشد در نفي ممنوع.

گویم: این موانع در حدوث باید دنبال هم باشند بحسب زمان و با هم موجود شوند و تطبیق میان آنها پدید گردد، و عدم ترتب ذاتی آنها ضرری ندارد چنانچه بر فطرت سالم نهان نباشد، زیرا ما رشته‌ای که از پدیده امروزی آغاز شده در نظر گیریم و با رشته‌ای که از پدیده دیروز آغاز شود تطبیق کنیم و برهان را در آن بکشانیم، و اگر با هم موجود نشوند سخن را بعلت عدم کشانیم تا تسلسل محال لازم آید در موجودات حادثه بهنگام عدم آنها یا وقت وجود آنها.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 221

زیرا سبب نبود هر مانعی یا عدم عدم مانع است که مستلزم وجود مانع است یا نبودى جزء علت و بنا بر اول لازم آید وجود موانع مترتبه در حدوث و نامتناهی و بنا بر دوم لازم آید که این مانع موقوف باشد بر اموری موجود نامتناهی مترتب بر هم، و تسلسل محال در اسباب وجود او محقق شود (پایان).

تو میدانی که اینها برای همنفسی با حکماء است و گر نه ما روشن کردیم و او هم روشن کرده ببرخی وجوهی که ما گفتیم تسلسل مطلقا باطل است و محال، خواه در امور پیاپی و خواه بهمراه یک دیگر، و روشن شد که حکماء چاره‌ای ندارند جز اینکه آمادگی پذیرش در معلول را بپذیرند، و آن زینانی بتمامیت علت ندارد.

و چون اجتماع اجزاء حرکت در زمان برای اینکه نااثبات است محال است و تخلف آور، و این دو میان علت قدیم و پدیده‌ها واسطه‌اند. و این خود عینا جواب از اصل دلیل است، و خلاصه اینست که از هر راه حکماء حادث را بقدم و ابندند، ما همه جهان را بواجب تعالی و ابندیم و فرقی نیست.

و بسا که نقض را بتعبیر دیگر تقریر کنند و گویند: بتقریر آنها پدیده جزئی هر روزه بواسطه موجود شخصی دو پهلو که از نظری ثابت و از نظری تازه می‌شود بوجود ازلی مربوط میشوند، و آن حرکت توسطیه سرمدیه است که از نظر استمرارش آفریده خود ذات قدیم است و از نظر تازه‌گی ذاتش سبب پدیده و در این صورت علت تامه وجود پدیده موجودیست تدریجی در زمانی نامتناهی از سوی ازل، و پدیده‌ای که معلول او است اکنون پیدا شده و طرف آن زمانست، و این خود تخلف معلول از علت تامه است زیرا تخلف همین است که ظرف وجود معلول جدا از ظرف وجود علت باشد و آنها از آنچه فرار کردند بدان گرفتارند.

و از این تقریر جواب دادند که تخلف محال که ترجیح بلا مرجح آرد آنجا است که زمانی میان علت تامه و معلول فاصله شود و جای این سؤال باشد که چرا معلول در این جزء آمده و در آن جزء نیامده با اینکه در هر دو علت تامه موجود بوده ولی در اینجا چنین نیست زیرا زمان وجود علت پیوسته است به پیدا شدن معلول و در آن طرف



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 222

زمان وجود علت است.

در اینجا نتوان گفت: چرا معلول در آخر زمان علت موجود شده زیرا فاصله‌ای بمیان نیست، و نتوان گفت چرا پیش از آن پیدا نشده زیرا پیش از آن علت تدریجی کامل نبوده و از قوه بفعل نیامده و وجود معلول موقوف بکمال آنست.

گفته شده: اعتراض در پدیده‌هایی که یکباره یافت شوند با این بیان دفع می‌شود ولی اگر معلول هم تدریجی باشد اشکال بجا میماند برای اینکه واسطه تدریجی مقرر آنها بحکم عقل اجزاء خرد و تیکه ریز دارد که سابق آنها شرط وجود لاحق آنها است تا ارتباطشان با قدیم درست شود و جدا نبودن این تیکه‌ها در وجود خارجی زیانی بما ندارد بحکم فطرت سالم و کتب فلاسفه هم پر است از تصریح باجزاء تدریجی.

و شکی نیست که جواب مذکور در معلول تدریجی الحصول سودی ندهد برای دفع تخلف زیرا در صورتی که قطعه سابقه که علت است تماماً موجود شده در زمان خودش چرا همه اجزاء معلول تدریجی در آن آخر زمان آن موجود نشده یا در همان زمان پیدا نشده که ظرف وجود علت است، تا هر دو تیکه حرکت که یکی علت است و یکی معلول در ظرف زمان با هم مطابق باشند و هم آهنگ در هستی خود، زیرا علت و معلول هر دو زمانی هستند، و چنانچه علت در آنات مفروضه زمان وجودش فعلیت نداشته معلول هم چنانست، و در مجموع زمان گذشته علت کامل شده و معلول در مجموع این زمان وجود نیافته بلکه در مجموع زمان دیگری که باولی پیوسته است و این جز تخلف نیست.

و جواب اعتراض را چنین داده‌اند که اگر قطعه تدریجی بعد یکباره موجود شود لازم آید که حرکت ثابت باشد و این منافی ماهیت او است و باید حرکت حرکت نباشد و بعلاوه در متحرک اجتماع مثلین شود و آن محال است چنانچه در محل خود بیان شده.

ولی این جواب مردود است باینکه دفع تخلف محال و ترجیح بلا مرجح یا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 223

بانهضار زمان تأثیر است در یک آن مانند معلول آنی که در زمان علت واقع می‌شود یا بیان مرجح که در وقتی علت را کامل کرده و شرائط تأثیر جمع شده و وجود معلول بآن مخصوص گردیده نه در دیگری، و این دو مطلبی که ذکر شده هیچ کدام از این دو جواب را نمیدهند و حاصلشان اینست که اگر تخلف محال واقع نشود محال دیگر لازم آید چون اجتماع مثلین یا انقلاب ماهیت حرکت، پس باید تخلف محال محقق شود، و لزوم محال از تخلف مجوز آن نمیشود که بالبدیهه محال است.

و حاصل این سخن در حقیقت مغالطه‌ای است که نتیجه آن اینست که واقع ظرف یک امر محالی شود یا دو محالی که ذکر شده یا تخلف علت از معلول و جوابی برای این اعتراض نیست مگر آنکه گفته شود قطعه لاحقه معلول چنانچه وجودش موقوف بقطعه سابقه است بامر دیگری هم موقوف است و آن اجزاء خرد خود همان لاحقه است مانند این نصف و آن نصف، و از اینجا روشن شود که ممکن نیست لاحقه در زمان سابقه وجود یابد چون موقوف است باجزائی که هنوز هیچ از قوه بفعل نیامدند.

و باز هم در این جای سخن هست، و اصل همانست که ما پیشتر گفتیم و آن اینست که اعتراض استحاله مشترک است چنانچه دانستی، و این وجه آخری را میتوان در زمان موهوم نیز تقریر کرد چنانچه دانستی.

روش پنجم: آنچه محقق دوانی گفته که ما میگوئیم جمیع شرائط وجود جهان در ازل فراهم نبوده زیرا یک شرط تعلق اراده خدا بوده بایجاد آن و مراد او وجود ازلی جهان نبوده بلکه وجود حادث آن بوده برای حکمت و مصلحتی، و بآن اعتراض نشود که اگر تعلق ازلی متمم علت بوده باید از ازل موجود شده باشد و گر نه تخلف معلول از علت لازم شود و اگر نیاز بچیز دیگری بوده جز تعلق اراده خلف فرض است بعلاوه سخن را بآن میکشانیم، زیرا ما میگوئیم قدرت طبق اراده اثر میکند و اراده بوجود حدوثی تعلق داشته و جز آن نشود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 224

اگر گفته شود باید یکی از دو احتمالی را که گفتیم اختیار کنید یا علت تامه هست یا شرطی لازم است.

ما گوئیم اگر مقصود علت تامه برای وجود ازلی جهان منظور است میگوئیم:

نه و اگر مقصود متمم علت است در آینده و بطور حدوث میگوئیم چنین است ولی نه جهان ازلی شود و نه نیاز بچیزی دیگر باشد، چنانچه فاعل مختار هر گاه خواهد جسمی را باندازه معینی از درازی یا کوتاهی بسازد بهمان اندازه موجود می‌شود، در اینجا هم چون فاعل مختار وجود حادث جهان را خواسته، جز وجود حادث تصور نشود، و خلاصه معلول طبق خواست فاعل مختار خود موجود شود خواه بهمراه او یا پس از او.

و بسا گفته شده در تقریر حدوث جهان که ازل فوق زمانست و ازلی موجود پیش از زمان است، و واجب تعالی در زمان نیست چنانچه در مکان نیست و جز او در ازل نبوده و هر چیز دیگر باراده ازلی او در وقت خود پدید شده که زمان هم خود پدیده است از آنها، و خدا بخواست ازلی خود جهان متناهی را خواسته و خدا از نظر زمان پیش از جهان نیست، چون خدا زمانی نیست تا تقدم زمانی داشته باشد بر جز خود.

اگر گویند: اراده قدیم خود کافی برای وجود ممکن نیست، و اگر هم کافی باشد نیاز به تعلق دارد و این تعلق یا حادث است یا قدیم و اگر حادث باشد تسلسل لازم آید چون باز سببی و سببی خواهد و بنا بر دوم باید ممکنی قدیم باشد.

جوابش داده شده که تعلق وجود خارجی ندارد و امر اعتباریست و نیاز بمخصص ندارد و تسلسل در امور اعتباریه هم محال نیست ولی تو میدانی که اختصاص هر وضعی وجودی یا عدمی بوقتی نیاز بمخصص دارد و این بدیهی است و اما التزام بتسلسل در این تعلقات بینهایت تا برسد بذات باری تعالی همان پذیرش قول فلاسفه است که استعدادهای پی درهم نامتناهی وجود دارند تا برسند بآن استعداد نزدیک بوجود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 225

معلول، و بعلاوه تسلسل در تعلقات اراده با قطع نظر از دلیل تطبیق باطل است چون لازمه اش انحصار امور غیر متناهی است میان دو مرز مشخص که نفس اراده باشد و تعلقش بممکن.

من گویم: تو میدانی که انحصار میان دو مرز در اینجا زمینه ندارد زیرا خود اراده در جمیع مراتب نامتناهی محفوظ است مانند استعدادات نامتناهی ماده، و اراده و مرید طرف رشته نباشند چنانچه خود ماده در رشته استعدادات طرف رشته نیست، و انحصار توهمی است ظاهر الفساد و اگر چه گفته استاد سرشناسی است و ایرادهای دیگر هم در اینجا آورده اند که با جواب آنها در کتب کلامیه ذکر شده.

روش ششم: آنچه محقق طوسی ره در تجرید گفته که تخلف از علت تامه در صورتی محال است که معلول در دو وقت امکان وجود داشته باشد، و با این، بدون مرجح در یکی از آنها موجود و شرائط و اجزاء علت در هر دو وقت برابر باشند، و در اینجا چنین نیست زیرا وقت خود از اجزاء جهانست و پیش از حدوث جهان وقتی نبوده تا گفته شود چرا در این وقت شده و در آن وقت نشده، و چون حقیقت این روش بروش دوم باز میگردد که شرح آن را دادیم، در اینجا دوباره گفتار را دراز نسازیم.

مرصد دوم: دفع شبهه دیگر آنها است، که جهان ممکن است از ازل و و اگر ممتنع ازلی باشد و بعد ممکن شود انقلاب محال لازم آید، و باری تعالی هم قادر و کامل و جواد محض است و عالم را بحد ذاتی خود بی عوض و بیغرض آفریده و باید وجود عالم ازلی باشد.

و جواب اینست که خدا در ذات و صفات ذاتی چون قدرت و علم و اراده و فیض بخشی نقصانی ندارد ولی ایجاد جهان موقوف بشرطی بوده است که علم به اصلح مقتضی آنست و این شرط در ازل نبوده، البته خدا فیض بخش است بدان چه شاید ولی وجود جهان در ازل نشاید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 226

برخی محققان جواب دیگر داده و گفته: این اعتراض بر این پایه است که ازلیت امکان مستلزم امکان ازلیت باشد و آن ممنوع است، زیرا معنی اول اینست که امکان چیزی همیشه بوده، و معنی دوم اینست که چیزی وجود همیشه داشته باشد

و ملازم بودن اولی با دومی دلیل می‌خواهد، و دلیلش را چنین آورده که اگر امکان همیشه است در هیچ جزء از ازل مانع وجود ندارد، و این بی‌مانعی در همه اجزاء ازل محقق است و در هر جزء آن می‌تواند باشد نه تنها علی‌البدل بلکه با همدگر هم و نتیجه‌اش امکان اتصاف بوجود ازلی است، و بنا بر این ازلی بودن امکان مستلزم امکان ازلیت است.

ولی اینکه گفته: به‌مراه هم می‌تواند باشد و اینکه گفته: اتصاف بوجود در هر جزء را دارد ممنوع است، زیرا امور آنی نمی‌توانند در ظرف زمان همراه هم باشند و بعلاوه گفته او نقض می‌شود بحرکت توسطیه از مبدأ معین، زیرا مکان وجودش ازلی است ولی وجود ازلی برای او ممکن نیست چون مبدأ مشخصی برای او فرض شده (پایان).

مرصد سوم دفع شبهه صاحب محاکمات: و آن اینست که نمیشود کار خدا معدوم باشد و سپس موجود شود زیرا عدم محض امتیاز پذیر نیست تا اینکه امساک فاعل از ترک ایجادش در وقتی از وقت دیگر اولی باشد یا صدورش از فاعل در یک حالی اولی باشد بلکه یا همه حال واجب الصدور است یا در همه حال نابود است و باید کار قدیم باشد و یا هیچ نباشد، و این اعتراض بر کسی است که گفته جهان در وقت مخصوصی پدید شده زیرا اصلح بود برای وجود او یا در آن وجودش ممکن بوده، و تقیید نبودى به محض برای کنار زدن نبود حادث است که مسبوق بماده باشد (پایان) جواب: همه چیز جز خدا از قدیم و حادث نیستی محض بوده در مرتبه علت پس چگونه ممکنات از ممتنعات جدا شدند و موجود شدند، و چگونه ماده قدیم آفریده شده؟ و پدیده‌ها پس از مدت نامتناهی آفریده شدند؟ و باید گفت امتیاز در علم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 227

خدا کافی است و اگر چه در خارج محض نیستی است، و خدا هر چیز را از ممکن و ممتنع و نحوه وجود آن میداند، و هر چه را خواسته بر وفق مصلحت بوده و قدرت در آن اثر کرده چنانچه خواسته و جهان بنظامی که هست موجود شده، بی‌دگرگونی در ذات و صفات ذاتی او، و همانا اختلاف در جز او است که ممکن باشند یا ممتنع، پیش باشند یا پس، خرد باشند یا بزرگ، یا با تفاوت‌های دیگر، و خرد کنه تاثیرات و ایجادات او را در نیابد، چنانچه از خطبه‌ها و اخبار وارده از ائمه اطهار علیه السلام بر آید.

و پرسش از اینکه چرا جهان را پیشتر یا پستر از این زمان یا بالای فضای کنونی یا زیر آن یا بزرگتر و یا کوچکتر نیافریده یا مواد را طور دیگر نیافریده که آمادگی‌های دیگر داشته باشند یاوه‌گوئیست و فرق میان ازلیت امکان و امکان ازلیت روشن است زیرا امکان ذاتی شرط معلول نیازمند است و از لوازم ماهیت معلول است و ذاتی آنست و ربطی بعلت تامه نیاز برآور ندارد و در آوردن جوابهای دیگر از این شبهه بملاحظه آنچه گذشت ممکن است بهوش باش.

مرصد چهارم در دفع شبهه دیگرشان که گفته‌اند زمان اگر حادث باشد پیش از خودش نبوده و این پیش نبود با پس بود از هم جدا است و در واقع با هم جمع نشوند و پیش و پس تناسب اجزاء زمانست با یکدیگر و اتصاف هر چیز دگر بدانها

بواسطه زمانست و بنا بر این باید زمان پیش از خود باشد تا پیش و پس محقق شود و این خلف است و با این بیان ثابت شود که زمان نیست نشود و سرمدی است.

ولی این بیان مغالطه دارد زیرا اگر زمان بیواسطه مستند بذات واجب باشد باید صادر اول زمان باشد و این مخالف عقیده آنهاست و اگر علت ممکنی دارد که بالذات ممکن است، نسبت بزمان هم ممکن است که معلول او است زیرا معلول باعث وجوب علت خود نشود و این علت ممکنه اگر معدوم فرض شود محالی لازم نشود و در فرض عدم آن یا زمان موجود است بی علت مبقیه و این محال است زیرا نیاز بعلت امکانست بعقیده آنها و یا زمان هم نابود شود و این هم نظر باین دلیلشان محال است زیرا معتقدند که نابودی زمان پس از وجود آن محال است و امکان زمان نظر با آغاز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 228

او است ولی پس از وجودش تصریح کردند که عدمش ممتنع است.

جواب از اصل شبهه اینست که ما نپذیریم نیستی صرف پیش از جهان وصفی داشته باشد با اینکه ناچیز محض است در واقع آری پس از وجود جهان تصور پیش بودن آن می شود و اگر هم وصفی پذیرد محال بودن جمع آن با وجود لاحق این نیست که پیش از او است بلکه تقابل بود و نبود است و بهمین جهت با هم جمع نشوند و بعلاوه نپذیریم که پیش بودن منحصر بزمانست و گرچه برای آن ذاتی است و مشهور میان متکلمان در جواب این شبهه اثبات قسم دیگریست برای پیش بودن بنام پیش بودن بالذات و این برای رد گفته آنها خوبست گرچه اثباتش مشکل است.

محقق طوسی - ره - در قواعد العقائد گفته: پیشی یا بحسب ذاتست چون تقدم علت بر معلول یا بطبع چون تقدم یک بر دو یا بزمان چون تقدم گذشته بر حال یا بشرف چون تقدم استاد بر شاگرد یا بوضع چون تقدم نزدیکتر بیک سرآغازی بر دورتر از آن و متکلمان تقدم دیگری هم افزوده اند بنام تقدم در رتبه مانند تقدم دیروز بر امروز.

رازی در اربعین گفته: ما جز این پنج قسم نوع دیگر از تقدم ثابت کنیم: و دلیلش اینست که دیروز بالبدیهه بر امروز پیش است و این پیشی نه بعلیت است نه بذات نه بشرف نه بمکان، و نمیشود بزمان هم باشد و گر نه لازم آید این در زمان دیگری باشد و سخن در آن زمان آید و بوجود زمان بینهایت کشد در یک بار که هر کدام در دیگری باشند و این محال است و این تقدم جدا از همه این اقسام است و گوئیم تقدم نبود جهان بر خودش و تقدم وجود خدا بر وجود عالم بر این وجه است و اشکال برطرف است (پایان).

میگویم: شبهه یاهه دیگری هم دارند که جوابش از آنچه گفته ایم برای اندیشمند روشن است، و چون تو آنچه تحقیق کردیم فراگیری بخبره گی، و تقلید بزرگان و کبرا را وانهی، و از شکوک و هوسها دست برداری، گمان ندارم در قوت دلیلهای حدوث و ضعف شبهه های قدم شک کنی و یا اینکه آنها را برابر دانی، و در این صورت هم جرات نکنی با کتب

آسمانی و اخبار متواتره از پیغمبر، و آثار ظفرمند وارده از ائمه رهبر، و عترت پاک که معادن وحی و الهام، و مبعوث برای اصلاح عوام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 229

کالأنعامند مخالفت کنی برای شبهه‌های یاه که برآورنده آن معترف به سستی آنست چنان که شیخ و ارسطو خود گفته‌اند این یک مسأله‌ایست که از دو طرف مورد جدال است.

ای برادران دین ای دوستان یقین اگر دلتان زنگ نگرفته چشم گشائید و عناد را از میانه بردارید و با دیده‌های بانصاف سرمه کشیده و از رمد تعصب و زورگوئی درمان شده بنگرید تا در اصول دین بیقین رسید و در گروه پیغمبران و اوصیاء و صدیقان در آئید به بنیادهای خود پشت نکنید و بخرد خویش سخن نگوئید خصوص در مقاصد دینی و مطالب الهی زیرا بسیار می‌شود که بدیهه عقل با بدیهه وهم مشتبه شوند و شیوه‌های مأنوس طبیعی را بجای امور یقینی نهند منطق ماده قیاس را درست نکند اندیشه خود را با ترازوی شرع بسنج و مقیاس دین و با آنچه صدورش از ائمه راسخین محقق است صلوات الله علیهم اجمعین تا در شمار هالکان نباشی.

### تکمله‌ایست [در باره نخستین آفریده]

بدان که دانشمندان در نخست آفریده از جهان اختلاف دارند و اخبار هم اختلاف دارند حکماء گویند: نخست آفریده عقل یکم است سپس عقل دوم را عقل یکم آفریده با فلک اول و همچنین تا بعقل دهم رسیده که فلک نهم را آفریده با ماده عناصر و گروهیشان گویند عقول واسطه‌اند و همه را خدا آفریده و جز او وجود بخشی نیست و همه اینها با آنچه از آیات و اخبار برآید مخالف است و هم با اجماع ملیون همه<sup>۳۲</sup>.

(۱) عقول عشره تئوری مشائیه است که پیروان ارسطویند برای تصحیح صدور بسیار از یکی بر اساس تئوری دیگر آنها که از یکی جز یکی که از یکی جز یکی نباید و گویند نه فلک وجود دارد که همه با اراده و روح هستند، و هر دو تئوری بی‌دلیل است و چه خوب گفته شیخ بهائی علیه الرحمه: خوب گفته شیخ بهائی علیه الرحمه:

رسوا کردت ما بین بشر

برهان ثبوت عقول عشر

<sup>32</sup> (۱) عقول عشره تئوری مشائیه است که پیروان ارسطویند برای تصحیح صدور بسیار از یکی بر اساس تئوری دیگر آنها که از یکی جز یکی نباید و گویند نه فلک وجود دارد که همه با اراده و روح هستند، و هر دو تئوری بی‌دلیل است و چه خوب گفته شیخ بهائی علیه الرحمه: \s\ برهان ثبوت عقول عشر\ رسوا کردت ما بین بشر\ و روایات نخست آفریده برخی صریحند که آبست و جسم و برخی آن را عقل و ارواح پیغمبر و ائمه و لوح و قلم دانسته‌اند که می‌شود حمل بر عالم عقلی نمود و حمل بر مراتب وجود و البتة عالم روحانی نخست آفریده‌ای داشته و عالم جسمانی هم نخست آفریده داشته و در هر دسته از اخبار نام یکی آمده است و با هم منافاتی ندارند (شرح مترجم).

و روایات نخست آفریده برخی صریحند که آبست و جسم و برخی آن را عقل و ارواح پیغمبر و ائمه و لوح و قلم دانسته‌اند که می‌شود حمل بر عالم عقلی نمود و حمل بر مراتب وجود و البته عالم روحانی نخست آفریده‌ای داشته و عالم جسمانی هم نخست آفریده داشته و در هر دسته از اخبار نام یکی آمده است و با هم منافاتی ندارند (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 230

و دیگران را قولی اینست که نخست آفریده آبست چنانچه بیشتر اخبار گذشته بر آن دلالت دارند، و از تالیس ملطی هم در پیش نقل کردیم و در کتاب «علل الاشياء» منسوب به بلیناس حکیم دیدم که: آفریدگار تبارک و تعالی پیش از آفریده‌ها بوده، و چون خواسته آنها را بیافریند فرموده: باید چنین و چنان باشند و این کلمه علت آفرینش است و همه آفریده‌ها معلول و کلام خدا عز و جل برتر و والاتر و بزرگتر است از اینکه حواسش دریابند زیرا نه طبیعت است نه جوهر نه گرم نه سرد نه خشک.

سپس گفته: نخست پدیده بعد از کلام خدا تعالی فعل است فعل را دلیل حرکت نمود و حرکت را دلیل حرارت، حرارت که کاسته شد سکون آمد و سکون سرما آورد سپس گفته: طبع چهار عنصر از این دو نیروی گرما و سرما است گفته: چون حرارت نرمش آورد و برودت خشکی و این چهار نیروی تک شد و با هم آمیختند طبائع از آمیزش آنها بدر آمدند و این کیفیات تا تنها بودند بخود برپا بودند و بسیط بودند و بی ترکیب و از آمیزش حرارت و خشکی آتش برآمد و از تری و سردی آب و از گرمی و تری هواء و از سردی و خشکی زمین.

سپس گفته: حرارت طبیعت آب و زمین را بجنبش آورد و آب که لطیف بود از سنگینی زمین جنبش برداشت و حرارت آن را گداخت و بخاری لطیف و هوائی رقیق و روحانی از آن برخاست و این اول دودی بود که از زیر آب برآمد و با هوا آمیخت و چون سبک بود بالا رفت و باندازه نیروی خود و نفرت از زمین اوج گرفت و ایستاد و خدا فلک اعلی را که فلک زحل است از آن آفرید باز هم آتش آب را جنبانید و بخاری که از نخست کمتر لطیف بود و هم ناتوانتر از آن برخاست و به گوهر و لطافت خود بالا رفت و بفلک زحل نرسید چون از بخار پیش کمتر لطیف بود و فلک دوم که فلک مشتری است از آنست و گفته بهمین ترتیب بخار چند بار برخاست و پنج فلک دیگر از آنها است سپس گفته: هفت فلک توی هم واقعد، و میان هر دو فلک هوای پهناوری است که جنبش ندارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 231

صاحب ملل و نحل هم از «فلوטרخیس» که از حکماء قدیم است چنین نقل کرده که: مایه مرکبات همان آبست و چون زلالش بهم برخورد آتش یافت شده و چون با سنگینی بهم برخورد هوا شده و چون سخت با هم درهم رفته و کشیده شده زمین شده و از تورات نقل شد که آغاز آفرینش یک گوهری بود که خدایش آفرید و با هیبت بدو نگریست و

اجزایش وارفت و آب شد تا آخر آنچه گذشت و نزدیک بآنست آنچه عامه از کعب روایت کرده‌اند که گفت: خدا یک دانه یاقوت سبز آفرید سپس با هیبت بدو نگریست و آبی سوزان شد سپس باد را آفرید و آب را بر دوشش نهاد سپس عرش را بر روی آب نهاد چنانچه خدا تعالی فرمود: «و بود عرش او بر روی آب».

و گفته‌اند: نخست آفریده هوا است چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم است و ظاهر است که آن را از خبری گرفته ولی با اخبار بسیار و سند دار معارضه نتواند و اگر درست باشد ممکن است مقصود این باشد که آب نخست آفریده اجسام دیدنیست که همه مردم آن را درک می‌کنند چون هوا چنین نیست و از این رو جمعی منکر آنند و گفته‌اند: نخست آفریده آتش است چنانچه گذشت.

و در برخی اخبار گذشت که نخست آفریده خدا نور است و در برخی نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و در برخی نور او بهمراه نور ائمه علیه السلام و در برخی اخبار عامه است که فرموده: نخست چیزی که خدا آفریده روح من بوده و ممکن است که مقصود همه اخبار یکی باشد و آفرینش ارواح پیش از آفرینش آب و اجسام دیگر باشد، و آب نخست آفریده عناصر و افلاک باشد زیرا برخی اخبار دلالت دارند پیش از عناصر و افلاک آفریده شدند چنانچه گذشت و اخبار بسیار دلالت دارند که ارواح و انوار پیغمبر و ائمه علیهم السلام پیش از همه چیز بوده.

و کلینی (کافی ج 1 ص 21) و دیگران بسندهای بسیار از امام ششم علیه السلام روایت کردند که فرمود: راستی نخست چیزی که خدا آفرید عقل بود و آن نخست آفریده است از روحانیین بر سمت راست عرش از نور خدا (الخبر) و این دلیل است بر آنکه عقل بر همه موجودات پیش بوده و بلکه بر روحانیین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 232

و ممکن است که آفرینش روحانیین همه پس از آفرینش آب و هوا باشد و اما خبر معروف «نخست چیزی که خدا آفریده عقل بوده» در طرق ما آن را نیافتیم و همانا از طریق عامه و اهل سنت وارد است و بر فرض صحتش ممکن است مقصود از آن عقل نخست آفریده نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، زیرا آن یکی از موارد بکار بردن لفظ عقل است، بعلاوه ممکن است مقصود از خلق عقل تقدیر و پیش بینی آن باشد یا خود تقدیر باشد چنانچه در برخی اخبار آمده، و یکی از معانی آنست، و همچنین حدیث «نخست آفریده قلم است» ممکن است مقصود این باشد که نخست آفریده از جنس فرشته است یا نخست آفریده یک دسته از آفریده‌های دیگر چنانچه خبر عبد الرحیم قصیر آئینده بر آن دلالت دارد که در باب خود می‌آید.

یک فائده بزرگ [حل اشکال و اعتراض]



بدان که در آیات سوره سجده یک پیچیدگی است، چون از ظاهرشان برآید که آفرینش آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است در هشت روز بوده، با اینکه آیات دیگر دلالت دارند که در شش روز بوده و دومی روشن است، و اولی برای اینست که خدا فرماید (زمین را در دو روز آفریده: - 12 فصلت) و بعد فرماید «در بالای آن کوهها نهاده و در آنها برکت داده و اقواتشان را مقدر ساخته در چهار روز و باز فرماید «آنها را هفت آسمان فرمان داده در دو روز» و روی هم میشوند هشت روز و حل آن به چند راه است.

( 1- آنچه گذشت و میان مفسران مشهور است، که مراد از چهار روز تتمه آنست باینکه دو روز زمین آفریده شده و دو روز هم اقوات مقدر شده در آن بتنهائی یا بهمراه کوهها و برکت و اخبار متقدمه مؤید آنست.

( 2- برخی افاضل معاصرین - ره - در شرح کافی خود گفته: چهار روز مخصوص آفرینش موجودات روی زمین است، یکم بآفرینش کوهها دوم بآفرینش برکت، سوم و چهارم بآفرینش اقوات که عبارت از آفرینش آب و چراگاه باشد که در سوره

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 233

النازعات، یاد شده و فرمود «برآورد از آن آبش را و چراگاهش» 31-النازعات.

و دو روز آفرینش زمین با آفرینش آسمانها یکی است جز اینکه روز یکم اصل آسمانها و زمین آفریده شده و روز دوم اجزائشان از همدگر ممتاز شده و باین اعتبار درست آید که آسمانها در دو روز خلق شدند و زمین در دو روز و روی هم میشوند شش روز:

3- آنچه ما در تفسیر خبر کافی یاد کردیم که دو روز آفرینش آسمانها در چهار روز داخلند و یاد آور شو.

4- آنچه یک محقق معاصر گفته: چهار روز بلکه دو روز اخیر هم که در سوره سجده است جز شش روزیست که در سوره‌های دیگر است، و مؤید آنست تغییر روش بایراد لفظ خلق در آیات دیگر و لفظ جعل و برکت و تقدیر و قضا هفتگانه در سوره سجده، و مؤید آنست لفظ «ما بینهما» در آیات سوره فرقان و التنزیل و ق زیرا خواه آفرینش زمین و برخی از آنچه روی زمین است در چهار روز باشد و آفرینش آسمانها در دو روز یا خلق آنچه بر زمین است در چهار روز و خلق آسمانها و زمین در دو روز طبق دو تفسیر گذشته باز هم برای آفرینش میان آسمانها و زمین چون هواء و آنچه در آنست از کائنات جوی وقتی نیماند، و شایسته است که دو روز آفرینش زمین جز آنها باشند، و آفرینش آنچه میان آنها است در دو روز جز آن چهار روز باشد و روی هم شش روز میشوند چنانچه ظاهر آیاتست.

و در این شش روز تمام شده آنچه را خدا تعالی یاد کرده در سوره النازعات و فرموده «شما سخت‌ترید در آفرینش یا آسمان که آن را ساخته و بلندیش را افراشته و درست کرده و تیره کرده و شبش را، و برآورده تابش روزش را و همه

اینها پیوست شوند بفرموده او «و زمین را پس از آن کشش داد، و برآورد از آن آبش را و چراگاهش را، و کوهها را لنگر ساخت» النازعات 32. و این در یک روز یا چند روز دیگر بوده، جز آن شش روز نامبرده.

و مؤید آنست روایتی که گوید: کشش زمین دو هزار سال پس از آفرینش آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 234

بوده بنا بر این دور نیست که آفرینش جز آنچه ذکر شده در این آیه‌ها مانند تقدیر اقوات و آفرینش آفریده‌های دیگر که بیشماره و آمار است در روزهای دیگر شده باشد، چگونه چنین نباشد با اینکه آنچه در آسمانها است و آنچه زیر زمین است چون صخره و خروس و ماهی و جز آن که در حدیث زینب عطاره آمده جز آسمانها و زمین و میانه آنهایند.

و تسبیح وارد و مشهور هم که گوید «منزه است خدا پروردگار هفت آسمانها و پروردگار هفت زمین و آنچه در آنها است و میان آنها است و در زیر آنها است» دلیل آنست و آفرینش آنها در غیر شش روز شده، و نیازی نیست که زمان تقدیر اقوات و کوهسازی را مثلا در زمان آفرینش آسمانها و زمین و میان آنها در آوریم تا زمان آفرینش همه بیش از شش روز نشود.

و اما روایاتی که این تفسیر را بدان تایید کردند حمل آنها بر روز نوعی ایام آفرینش ممکن است باین معنا که اشجار در یک چهارشنبه آفریده شدند، و آنها در چهارشنبه دیگر، و همچنین آفرینش خورشید و ماه در روز یک جمعه شده و اختران و فرشته‌ها و آدم در جمعه‌های دیگر، و اتحاد شخصی و پیایی بودن این روزها لازم نیست، زیرا اگر بر آن حمل نشوند جمع میان آنها و روایت امام رضا علیه السلام که گذشت و در آن فرموده: عرش و آب و فرشته‌ها را پیش از آسمانها و زمین آفرید، ممکن نیست، و همچنین جمع میان آنها و میان آنچه کسی در آن شک ندارد که فرشته‌ها و پریان روزگارهای دراز پیش از آدم آفریده شده، و در دیوان مشهور منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام ضمن دو بیت چنین است.

برای صید اگر خواهی تو بیشک

چه روز خوب باشد روز شنبه

که خلق آسمان در آن خدا کرد

و در یک شنبه میباشد بنا نیک

و این صریح است که آسمان روز یک شنبه آفریده شده و روایاتی دلالت دارند که روز پنجشنبه خلق شده و جمع میان آنها ممکن است باین طور شود که اصل خلقت در یکی از این دو روز باشد و امتیازاتشان از هم در روز دیگر، و مناسب آنست تعبیر

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 235

بلفظ سماء در منظومه نه در روایات که لفظ سماوات آمده، و بدان چه ما ذکر کردیم راه جمع میان روایات متعارضه بحسب ظاهر باز می‌شود.

و سخن را با ذکر اقوال مورخان معتبر پایان دهیم تا دانسته شود که حدوث جهان مورد اتفاق همه فرق مسلمانانست.

مسعودی از دانشمندان امامیه در کتاب «مروج الذهب» فرموده اهل ملت اسلام همه اتفاق دارند که خدا همه چیز را بی‌نمونه آفریده، و بی‌مایه پیش ابتکار کرده سپس از ابن عباس و دیگران روایت کرده که نخست آفریده خدا عز و جل آبست و عرش او بر روی آب بوده، و چون خواست آسمان را آفریند از آب دودی برآورد و بالای آب بلند شد و آسمان نامیده شده، سپس آب را خشک کرد و آن را یک زمین ساخت، سپس آن را گشود و هفت زمین نمود در دو روز یک شنبه و دوشنبه زمین را بر پشت ماهی نهاد، و همان ماهی است که خدا در کتاب خود یاد کرده و فرموده «ن و قلم و آنچه مینگارند» ماهی و آب بر روی سنگ هستند، و سنگ بر دوش فرشته، و فرشته بر روی صخره و همانست که خدا در قرآن یاد کرده و فرموده «پس بوده باشد در صخره» ماهی لرزید و زمین هم لرزید.

و خدا کوهها را لنگرش کرد و آرام شد چنانچه خدا تعالی فرموده: «تا شما را نلرزاند» و کوهها را آفرید و درختها را و آنچه شایسته آنها بود در روز سه‌شنبه و چهارشنبه چنانچه خدا فرموده «آیا شما کافر میشوید بآن که آفرید زمین را در دو روز تا فرموده- سپس توجه کرد بسوی آسمان و آن دود بود» این دود از دمزدن آب بر آمد و خدا آن را یک آسمان نمود و سپس آن را در دو روز از هم گشود و هفت آسمان نمود در روز پنجشنبه و جمعه، و آن روز جمعه نامیده شد برای اینکه آفرینش آسمانها و زمین در آن فراهم شد.

سپس خدا فرمود «و وحی کرد در هر آسمانی فرمانش را» یعنی در هر آسمانی آفریده‌ها ساخت از فرشته‌ها و دریاها و کوههای برف و تگرگ، سپس گفته: گزارشها که از آغاز آفرینش دادیم همانست که در شرع آمده و خلف از سلف و باقیمانده از

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 236

گذشته‌ها نقل کردند، و ما بلفظ آنها از آن تعبیر کردیم، و هر آنچه در کتابهاشان یافتیم از گواهی ادله بحدوث جهان و شرح آفرینش آن، و نپرداختیم بشرح قول کسانی که در این باره با آنها موافقت و دل نهاده از معتقدان بحدوث عالم از ملت‌های دیگر و نه رد دیگران که مخالف آنهایند و معتقد بقدم جهان چون در کتب پیش و تالیفات گذشته خود آنها را یاد کردیم (پایان) (مروج الذهب ج 1 ص ( ) 15-17).

ابو ریحان بیرونی در تاریخش مدت عمر دنیا و آغاز آفرینش آن را از جمعی منجمان حکماء نقل کرده و بطور قطع برایش آغازی دانسته و دلیل بر آن آورده، و سخن را بذکر آن دراز نکنیم.

ابن اثیر در «الکامل» گفته: عبادۀ بن صامت در خبر صحیحی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که میفرموده: راستی نخست چیزی که خدا آفریده قلم است و باو فرمود: بنویس، و در آن هنگام روان شد بهر آنچه باید بود، و مانند آن را از ابن عباس روایت کرده.

و محمد بن اسحاق گفته: نخست چیزی که خدا آفرید نور و ظلمت بود، ظلمت را شب تاری ساخت و روز را نوری تابان، و روایت نخست درست تر است، و از ابن عباس است که گفت: راستی که عرش خدا بود پیش از آنکه چیزی آفریند، و نخست چیزی که آفرید قلم بود، و روان شد بهر آنچه باید بود تا روز قیامت، گفت: سپس پس از قلم ابر سیاهی آفرید و گفته‌اند سپس لوح را آفرید و آنگاه ابر را، سپس در آفریده پس از ابر اختلاف است، ضحاک از ابن عباس روایت کرده نخست چیزی که خدا آفرید عرش بود که بر آن استوار شد، و دیگران گفتند: خدا آب را پیش از عرش آفرید و سپس عرش را آفرید و آن را بروی آب نهاد، و این قول ابی صالح است از ابن عباس، و قول ابن مسعود و وهب بن منبه، و گفته شده آنچه پس از قلم آفرید کرسی بود سپس عرش، سپس هوا، سپس ظلمات، سپس آب، و عرش خود را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 237

بر روی آن نهاد.

و گفته است: سخن کسی که گفته: آب آفریده شده پیش از عرش درست تر است برای حدیث ابن ابی رزین از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و البته گفته شده: آب بر پشت باد بود هنگامی که عرش آفریده شد، ابن جبیر از ابن عباس آورده که اگر چنین باشد البته هر دو پیش از عرش آفریده شدند، ضمیر گفته: راستش خدا هزار سال پیش از آنکه چیزی آفریند قلم را آفرید.

و در روزی هم که خدا آفرینش آسمانها و زمین را آغاز کرد، اختلاف دارند، عبد الله بن سلام و کعب و ضحاک و مجاهد، آغاز آفرینش را روز شنبه دانند محمد بن اسحاق گفته: آغاز آفرینش روز یک شنبه بوده و همچنین ابو هریره، در آنچه هم که در هر روزی آفریده شده اختلاف دارند، ابن سلام گفته: خدا آفرینش را روز یک شنبه آغاز کرد و زمینها را روز یک شنبه و دوشنبه آفرید، و اقوات و کوهها را روز سه شنبه و چهار شنبه، و آسمانها را روز پنجشنبه و جمعه، و در آخرین ساعات روز جمعه از آن فراغت یافت و آدم را آفرید و آن ساعتی است که در آن هنگامه‌ی رستاخیز می‌شود، ابن مسعود و ابن عباس هم بروایت ابی صالح از او چنین گفته‌اند جز اینکه نامی از خلق آدم و از ساعت نبرده‌اند.

ابن عباس در روایت ابی طلحه از او گفته: راستی خدا زمین را با اقواتش بی آنکه آن را بکشد و پهن کند آفرید، سپس توجه بآسمان کرد و آنها را هفت آسمان ساخت، و آنگاه زمین را کشید و پهن کرد و اینست فرموده خدا «و زمین را پس

از آن کشید» و این گفته نزد من درست است ابن عباس در روایت عکرمة از او گفته: خدا دو هزار سال پیش از آنکه جهان را بیافریند خانه کعبه را روی آب بر چهار رکن نهاد سپس زمین از زیر خانه کشیده شد. و ابن عمر هم مانند او گفته و سدی از ابی صالح و ابی مالک از ابن عباس و ابی مره از ابن مسعود آن را روایت کرده‌اند در تفسیر قول خدا تعالی «او است که آفریده برای شما هر آنچه در زمین است همه را سپس توجه کرد بسوی آسمان»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 238

فرمود: عرش خدا عز و جل بر روی آب بود و هنوز چیزی جز آب نیافریده بود و چون خواست خلق را بیافریند از آب دودی برآورد و برآمد روی آب و بالا گرفت بر آن و آن را آسمان نامید سپس آب را خشک کرد و یک زمین آفرید و در دو روز یک شنبه و دوشنبه آن را گشود و هفت زمینش کرد، و زمین را بر ماهی آفرید و ماهی است که خدا در قرآن نام برده «ن و القلم» ماهی در آبست و آب بر دوش سنگ صاف و آن بر دوش فرشته و فرشته روی صخره و صخره در باد هوا است، و همان صخره است که لقمان ذکر کرده نه در آسمان است و نه در زمین.

ماهی جنیید و پریشان شد و زمین لرزید، و کوهها را بر آن لنگر نمود و آرام شد و کوهها بر زمین بالیدند و این است فرموده خدا تعالی «و نهاد در آن لنگرها» و ابن عباس و ضحاک و مجاهد و کعب و دیگران گفته‌اند: هر روز از این شش روزی که خدا در آن آسمان و زمین را آفریده چون هزار سال است (پایان) سخن مورخان دیگر هم بر این دور زده و فائده‌ای در نقل آنها نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 239

## باب دوم عوالم

و هر که در زمین بوده پیش از آفرینش آدم علیه السلام و هر که پس از گذشت رستاخیز در آن خواهد بود و در احوال جابلقا و جابرسا

## آیات

1- پروردگار جهانیان 2- فاتحه الكتاب 2- از قوم موسی گروهی بودند که بدرستی رهبری میکردند و بدان داد میگستردند (158- الاعراف) 3- و از کسانی که آفریده‌ایم گروهی باشند که بدرستی رهبری کنند و بدان عدالت گستری نمایند (180- الاعراف)

تفسیر:

جمع (العالمین) عالمها اشاره دارد به تعداد عوالم چنانچه بیاید و اگر چه برخی آن را تعبیر کرده‌اند باینکه جمع آوردن این کلمه نظر باینست که مقصود از آن اجناس مختلفه است.

«و از قوم موسی امتی بودند»: طبرسی - ره - گفته گروهی که بدرستی میخواندند و بدان رهبری میکردند، و بحق و درستی قضاوت میکردند و عدالت مینمودند و اختلاف است که این گروه کدامند بچند قول:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 240

1- آنکه این گروه در پشت چین باشند و دشتی از ریگ روان میان آنها و چین است و دگرگون نشده و شریعت موسی را تبدیل نکردند، از ابن عباس، سدی، ربیع، ضحاک، و عطاء و هم روایت شده از امام پنجم علیه السلام، گفته‌اند: هیچ کدام در برابر یار خود مالی ندارند و هر شب باران دارند، و در روزها کشت و کار میکنند، هیچ کس از ما بآنها نمیرسد، و نه از آنها بما، و آنان بر حق هستند.

ابن جریر گفته: بمن رسیده که چون بنی اسرائیل پیغمبرهای خود را کشتند و کافر شدند دوازده سبط بودند یک سبط آنها از آنچه کردند بیزاری جستند و پوزش خواستند و از خدا خواهش کردند میان آنها و اسباط دیگر جدائی اندازد و خدا کانالی در زمین برایشان گشود و یک سال و نیم در آن راه رفتند تا از پشت چین بدر آمدند و آنان در آنجا یگانه پرست و مسلمانند و بقبله ما توجه دارند.

و گفته شده که جبرئیل در شب معراج، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نزد آنها برد و ده سوره قرآن را که در مکه نازل شده بود برای آنها خواند و بدو گرویدند و او را باور کردند و بآنها فرمود: در جای خود بمانند و شنبه را رها کنند و آنها را بنماز و پرداخت زکات فرمان داد و جز آنها واجب دیگر مقرر نشده بود و آنها فرموده آن حضرت را بکار بستند.

ابن عباس گفته: و این است مقصود از قول خدا «و گفتیم ببنی اسرائیل از آن پس ساکن باشید در زمین و چون موعد رستاخیز آید همه شما را فراهم شده بیاوریم 104- الاسراء» مقصود عیسی بن مریم است که بهمراه او بیرون شوند و اصحاب ما روایت کردند که بهمراه قائم آل محمد علیه السلام بیرون آیند و روایت شده ذو القرنین آنها را دیده است و گفته: اگر فرمان اقامت داشتم خوش داشتم در میان شماها بمانم.

2- آنان مردمی از بنی اسرائیلند که هنگام گمراهی دیگران بحق چسبیدند و بشریعت درست موسی، و در قتل پیغمبران دست نداشتند و آن پیش از این بود که شریعت آنها بشریعت عیسی علیه السلام نسخ شود و تقدیر آیه اینست که از مردم موسی گروهی بودند که بدرستی رهبری میکنند از جبائی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 241

3- آنانند از بنی اسرائیل که گرویدند به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مانند عبد الله بن سلام و «ابن صوری» و جز آنها و در حدیث ابی حمزه ثمالی و حکم بن ظهیر است که چون موسی الواح تورات را گرفت گفت: پروردگارا من در این الواح امتی را یابم که بهترین امتی باشند که برای مردم برآورده شدند: بنیکی وادارند و از بدی باز دارند آنان را امت من نما، خدا فرمود: آنان امت احمد باشند موسی گفت: پروردگارا راستش من در الواح یابم امتی را که آخرین آفریده‌اند و پیشتازان بهشت آنها را امت من نما فرمود آنان امت احمدند گفت من در الواح امتی یابم که کتاب آسمانی آنها در سینه آنها است و از بر میخوانند، آنها را امت من نما، فرمود: آنان امت احمدند.

گفت: پروردگارا من در الواح امتی یابم امتی را که چون یکیشان قصد کار نیک کند و آن را نکند یک حسنه برایش نوشته شود و اگر بکند ده حسنه برایش نوشته شود و اگر قصد کار بد کند و آن را نکند چیزی بر او نوشته نشود و اگرش بکند یک بدی بر او نوشته شود آنها را امت من نما، فرمود: آنان امت احمدند گفت پروردگارا من در الواح امتی را یابم که کتاب نخست و کتاب آخری را باور دارند، و با یک چشم دروغگو نبرد کنند آنان را امت من نما، فرمود آنان امت احمدند.

گفت: من در الواح امتی را یابم که شفاعت‌کننده و شفاعت شده‌اند، آنها را امت من نما، فرمود آنان امت احمدند، موسی گفت پروردگارا مرا هم از امت احمد صلی الله علیه و آله و سلم نما، ابو حمزه گفت: بموسی دو معجزه داده شد که بدان امت داده نشد یعنی بامت احمد، خدا فرمود: ای موسی من تو را بر مردم برگزیدم برسالات خود و بسخن گفتن خود، 144- الاعراف» فرمود: از امت موسی مردمی باشند که بدرستی رهبری کنند و بدرستی عدالت گستری، گفت: موسی بهمه دل خشنود شد.

و در حدیث جز ابی حمزه است، گفت: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواند «و از کسانی که آفریدیم امتی باشند که بدرستی رهبری کنند و بدرستی دادگستری، 181- الاعراف» فرمود، این از شماها است و بقوم موسی هم مانندش داده شده (پایان) در مجمع البیان ج 4، ص 489).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 242

اما آیه دوم مشهور است که در باره این امت است، و اخبار بسیاری دلالت دارند که مقصود بدان ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها است چنانچه در کتاب امامت گذشت، و طبرسی در (ج 4 ص 503) مجمع البیان گفته: ربیع بن انس این آیه را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله خواند و آن حضرت فرمود: راستی از امت من باشند مردمی بر حق تا آنکه عیسی بن مریم بر آنها فرود آید.

و عیاشی بسند خود از امیر المؤمنین علیه السلام آورده که فرمود: بدان کسی که جانم بدست او است البته این امت هفتاد و سه دسته شوند و همه در آتشند جز یک دسته «و از کسانی که آفریدیم امتی باشند که بدرستی رهبری کنند و بدرستی دادگستری» و هم اینانند که نجات یابند، و از امام پنجم و ششم روایت شده که فرمودند: ما آنها هستیم (پایان).

من گویم: رازی در (ج 1- ص 378) تفسیر خود روایت کرده که آدمیزاده یک دهم پریانند، و پریان همه یکدهم جانداران بیابان، و آنان همه یکدهم پرنده‌ها، و آنان همه یکدهم جانداران دریا، و آنان همه یکدهم فرشته‌های گماشته بر زمین، و آنان همه یکدهم فرشته‌های آسمان نزدیک‌تر، و آنان همه یکدهم فرشته‌های آسمان دوم، و بهمین روش تا آسمان هفتم، سپس همه در برابر فرشته‌های کرسی کمی و اندک باشند، سپس همه آنان یکدهم فرشته‌های یک سراپرده از سراپرده‌های عرشند که شماره‌های آنها ششصد هزار است.

و چون درازای هر سراپرده و پهنا و بلندی با آسمانها و زمینها و آنچه در آنها و میان آنها است سنجیده شود همه اینها در برابرش اندکند، و اندازه کوچکی، و اندازه جای پائی در آن نیست جز اینکه فرشته‌ای در آن بسجده است یا در رکوع و یا بر سر پا ایستاده، و جنجالی دارند بتسییح و تقدیس.

سپس همه اینان در برابر فرشته‌ها که گرد عرش میگردند چون یک قطره باشند در دریا و شماره‌شان را جز خدا نداند، سپس با اینها است فرشته‌های لوح که پیروان اسرافیلند، و فرشته‌هایی که سپاههای جبرئیلند، و همه شنوا و فرمانبردارند سستی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 243

ندارند، و در کار پرستش خدای سبحان هستند، و زبانشان بذکر و تعظیمش گویا است و بهم در آن پیشی گیرند از روزی که خدایشان آفریده، در آن‌های شب و روز از پرستش او سر بزرگی نکنند و خسته نشوند، اجناس آنها شماره ندارند، و نه مدت عمرشان، و نه کیفیت عباداتشان، و اینست تحقیق حقیقت ملکوتش جل جلاله چنانچه فرمود:

«نداند لشکرهای پروردگارت را جز خود او».

#### [روایات]

1- در خصال بسندش از محمد بن مسلم، گفت: شنیدم امام پنجم علیه السلام میفرمود: البته که خدا عز و جل از آنگاه که زمین را آفریده هفت جهان آفریده که از فرزندان آدم نیستند، آنان را از خاک روی زمین آفریده و در آن یکی را پس از دیگری در جهان خود جا داده، سپس خدا عز و جل آدم ابو البشر را آفرید و فرزندان او را از او آفرید، نه بخدا از روزی که بهشت را آفریده از ارواح مؤمنان تهی نبوده، و نه دوزخ از ارواح کفار و گنهکاران از آنگاه که خدا عز و جلش آفریده شاید شما در نظر آرید که چون روز رستاخیز شود، و خدا بدنهای بهشتیان را با ارواح آنها در بهشت درآورد، و



بدنهای کافران را با ارواحشان در دوزخ خدا تبارک و تعالی در بلاش پرستیده نشود، و خلقی نیافریند که او را پپرستند و یگانه داند، و بزرگ شمارند؟ آری بخدا که البته خلقی آفریند بی‌نر و ماده که او را پپرستند و یگانه شناسند و بزرگدارند، و بیافریند برایشان زمینی در زیر پا و آسمانی بالای سر، آیا نیست که خدا عز و جل میفرماید: «روزی که بجای زمین زمین دیگر آید و بجای آسمانها آسمانهای دیگر، 48- ابراهیم) و خدا عز و جل فرموده: «آیا درماندیم در آفرینش نخست بلکه آنها هر روزه در پوششی از آفرینشی تازه‌اند، 15-ق)».

عیاشی از محمد مانند آن را آورده.

2- در خصال (172) بسندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: راستی برای خدا عز و جل 12000 عالم است که هر کدام بزرگترند از هفت آسمان و هفت زمین،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 244

و هیچ کدامشان نمیدانند که خدا عز و جل عالم دیگری دارد، و من حجت بر همه آنها هستم<sup>۳۳</sup>.

در منتخب البصائر سعد بن عبد الله مانند آن را آورده.

3- در توحید (200) و در خصال (180) بسندش از جابر بن یزید، گفت: از امام پنجم تفسیر قول خدا عز و جل را پرسیدم «آیا درمانده شدیم بآفرینش نخست بلکه آنان هر روز در پوششی از آفرینشی تازه‌اند، 15-ق) پاسخ فرمود: ای جابر تاویلش اینست که چون خدا عز و جل این خلق را پایان دهد و این جهان را و اهل بهشت در بهشت جا کنند، و اهل دوزخ در دوزخ، خدا عز و جل جهانی جز این جهان از نور بیافریند، و خلقی بی‌پدری و بی‌مادری، او را پپرستند و یگانه شناسند، و زمینی جز این زمین برای آنها بیافریند که روی آن باشند، و آسمانی جز این آسمان که بر آنها سایه کند، شاید تو پنداری که خدا عز و جل همانا این یک جهان را آفریده، یا اینکه خدا عز و جل آدمی جز شما نیافریده، آری بخدا البته خدا تبارک و تعالی هزار هزار جهان و هزار هزار آدم (ابو البشر) آفریده و تو دنبال این همه جهان و این همه آدمیانی<sup>۳۴</sup>.

بیان قول خدا عز و جل «آیا درماندیم در آفرینش اول» مشهور اینست که برای اثبات بعث است، و مقصود از آفرینش تازه همانست، طبرسی - ره - در (ج 9 ص 144) تفسیرش فرموده: یعنی آیا درماندیم هنگامی که نخست آنها را آفریدیم

<sup>33</sup> (۱) دلالت دارد که در فضا منظومه‌های شمسی بسیار است و خلق خردمند و مکلفی دارند گرچه دسترسی بهم ندارند و ارتباطی با دیگران برای آنها فراهم نیست ولی با امام بوجود کلی او مربوط هستند (شرح مترجم)،

<sup>34</sup> (۲) دلالت دارد که يك مليون منظومه شمسی در فضا بوجود آمده و در همه آدمیانی زنده و برازنده بوده و هستند، و منظومه شمسی جهان ما بدنبال همه آنها بوده (شرح مترجم)

با اینکه هیچ نبودند پس چگونه درمانیم از بعث و بازگرداندن آنها، بلکه آنها در اشتباه و گمراهیند از بازگرداندن آفرینش تازه.

(1) دلالت دارد که در فضا منظومه‌های شمسی بسیاریست و خلق خردمند و مکلفی دارند گرچه دسترسی بهم ندارند و ارتباطی با دیگران برای آنها فراهم نیست ولی با امام بوجود کلی او مربوط هستند (شرح مترجم)،

(2) دلالت دارد که یک میلیون منظومه شمسی در فضا بوجود آمده و در همه آدمیانی زنده و برازنده بوده و هستند، و منظومه شمسی جهان ما بدنبال همه آنها بوده (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 245

و صوفیه آن را بتجدد نمونه‌ها در یک شخص تاویل کردند، و مخالف خردمندان و دینداران دیگر بدان معتقد شدند و شاید تاویل وارد در خبر از بطون آیه است، و جمع میان آن و آنچه پیش گذشت ممکن است باینکه مقصود از اولی جنس عالمها باشد و مقصود از این خبر نوع عالمها، و بهر حال این اخبار دلالت دارند بحدوث عالم نه بقدم آن چنانچه برخی معتقدان بدان گفته‌اند، زیرا زمان هر چه هم پیش شماره شود تا متناهی نشود.

4- در تفسیر علی بن ابراهیم (715) بسندش از ابن عباس در تفسیر قول خدا (رب العالمین) گفته: راستی خدا عز و جل سیصد و ده و چند جهان پشت قاف آفریده و پشت هفت دریا که هرگز یک چشم بهمزدن نافرمانی خدا نکرده‌اند: و آدم و فرزندان او را نشناخته‌اند، جهان هر کدامش از سیصد و سیزده برابر آدم است و آنچه فرزند آورده، و اینست قول او «جز اینکه بخواهد خدا پروردگار عالمیان» 5- در قصص راوندی بسندش از امام پنجم، فرمود: پرسیده شد امیر المؤمنین علیه السلام که آیا در زمین پیش از آدم و فرزندان او آفریده از آفریده‌های خدا بوده‌اند که خدا را پرسستند؟ پاسخ فرمود: آری البته در آسمانها و زمین خلقی بودند که خدا را تقدیس میکردند و تسبیح میگفتند، و بزرگ میداشتند در شب و روز بی‌سستی و کاستی، چون که خدا عز و جل چون زمینها را آفرید پیش از آسمانها بود، سپس فرشته‌های روحانی بالدار آفرید که هر جا خدا میخواست پرواز میکردند، و آنها را میان طبقه‌های آسمان جا داد و شبانه روز او را تقدیس میکردند، و اسرافیل و میکائیل و جبرئیل را از میان آنها برگزید.

سپس خدا عز و جل در زمین پریان روحانی بالدار آفرید که پائین‌تر از فرشته‌ها بودند، و آنها را نگهداشت که در پرش و جز آن بفرشته‌ها نرسند و آنها را میان طبقه‌های هفت زمین جا داد و بالای آن و خدا را شبانه روز تقدیس میکردند و سست نمیشدند، سپس آفریده‌هایی پائین‌تر از آنها آفرید با تن و جان و بی‌بال و پر میخوردند و مینوشیدند «نسناس» مانند خلق آنان هستند، آدمی نیستند، آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 246

را میانه زمین و پشت زمین جا داد با پریان خدا را شبانه روز تقدیس میکردند و سست نمی‌شدند.

گفت: پریان با آسمان‌ها پرواز میکردند و بفرشته‌ها برمیخوردند و با آنها درود میگفتند و از آنها دیدن میکردند و با آنها می‌آسودند و از آنها می‌آموختند (الخبر) سپس گروهی از پریان و نسناس که خدا آفرید و در میانه‌های زمین با فرشته‌ها جا داد از فرمان خدا سرپیچی کردند، و هرزگی کردند و بناحق ستم کردند، و بیکدیگر در سرکشی بر خدا بالا دستی نمودند، تا آنجا که خون هم را ریختند، و تباهی بار آوردند و پروردگاری خدا تعالی را منکر شدند، فرمود: گروه فرمانبران از پریان بکارهای خدا پسند و فرمانبرداری او ایستادگی کردند و از دو گروه پری و نسناس که از فرمان خدا سرکشی کردند جدا شدند.

فرمود: خدا بال پریانی که از فرمان خدا سرکشی کردند و تمرد نمودند فرو ریخت و نتوانستند با آسمان بپزند و بیدار فرشته‌ها برسند چون گناه و نافرمانی کردند فرمود:

گروه فرمانبر خدا از پریها شب و روز مانند پیش با آسمان پرواز میکردند و ابلیس که (حارث) نام داشت بفرشته‌ها وانمود میکرد که از گروه فرمانبر است سپس خدا خلقی آفرید نه فرشته بودند، نه پری، نه نسناس، مانند خزنده‌ها در زمین می‌لولیدند میخوردند و می‌نوشیدند چون چهارپایان از چراگاه زمین همه نر بودند و ماده نداشتند خدا خواهش زنان و دوستی فرزندان، و آرزوی دراز، و کام زندگی در آنها ننهاده بود، نه شب به آنها تیره بود و نه روز آنها را فرا میگرفت، نه بهیمة بودند و نه خزنده، برگ درخت‌ها جامه‌شان بود و از چشمه‌های جوشان و نه‌های بزرگ مینوشیدند.

سپس خدا خواست آنها را دو گروه سازد و گروهی را پشت آفتاب زدن و دریا انداخت و برایشان شهری ساخت بنام (جابرسا) که 12 هزار فرسخ در 12 هزار فرسخ وسعت داشت و با روئی آهنین بر آن نهاد از زمین تا آسمان و سپس آنها را در آن جا داد، و گروه دیگر را پشت آفتاب غروب و آنور دریا افکند و شهری برایشان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 247

ساخت بنام (جابلقا) 12 هزار فرسخ در 12 هزار فرسخ با باروئی آهنین تا آسمان و آنها را در آن جا داد، اهل (جابرسا) جای اهل (جابلقا) را نمیدانند و آنها هم جای جابرسائیان را نمیدانند، و اهل میانه زمین از پری و نسناس هم هیچ کدام را نمی‌شناسند.

و خورشید بر اهل میانه‌های زمین از پری و نسناس می‌تابد و از حرارت و روشنی آن سود برند، سپس در چشمه گل آلودی غروب کند و اهل جابلقا از آن بیخبرند و هم اهل جابرسا چون طلوع کند، زیرا آن از پس جابرسا برآید و از پس جابلقا غروب کند.

گفته شد یا امیر المؤمنین پس چگونه بینند و زنده مانند، چگونه میخورند و مینوشند با اینکه خورشید بر آنها نتابد؟ فرمود: آنها از نور خدا پرتو گیرند که تابنده تر از نور خورشید است، ندانند که خدا خورشیدی آفریده و نه ماهی و نه اختران و نه کواکبی و جز خدا را نشناسند، گفته شد: یا امیر المؤمنین ابلیس چه ارتباطی با آنها دارد؟ فرمود: ابلیس را نشناسند و نامش را نشنیدند، و جز خدای یگانه و بی شریک نشناسند، هیچ کدام هرگز خطاء و گناهی نورزند، بیمار نشوند پیر نشوند، نمیرند تا روز رستاخیز، خدا را پرستند و سست نشوند، شب و روز در برابر آنها یکسانست.

و فرمود: راستی خدا پس از هفت هزار سال از گذران پری و نسناس دوست داشت خلقی آفریند، و چون آفرینش خدا بر این شد که آدم را آفریند برای تدبیر و تقدیر پدیدشی در آسمانها و زمین پرده‌های آسمان را بالا زد و سپس بفرشته‌ها فرمود:

آفریده‌های پری و نسناس مرا در زمین بنگرید که آیا کردار و فرمانبریشان را برایم می‌پسندید؟

و آنها سرکشیدند و کردار آنان را از گناهان و خون ریزی و تباهی در زمین بناحق دیدند و آن را بزرگ شمردند و برای خدا خشم گرفتند و بر اهل زمین افسوس خوردند و خشم خود را مهار نکردند و گفتند: پروردگارا تو عزیزی جباری قاهر و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 248

بزرگواری و اینان همه آفریده ناتوان و زبون تواند همه در زمین تو و زیر دست تو میچرخند و روزی تو را میخورند، و از عافیت تو بهره برند و با این همه نافرمانی تو کنند با این گناهان بزرگ و تو خشم نکنی و انتقام آنچه از آنها بینی و شنوی برای خود نکشی این بر ما ناگوار است، و در خور تو نیست.

فرمود: و چون خدا گفتار فرشته‌ها را شنید فرمود: من در زمین جایگزین گذارم تا حجت من باشد بر آفریده‌هایم در زمین من، فرشته‌ها گفتند: منزهی تو پروردگار ما آیا می‌گذاری در آن کسی که فساد انگیزد و خونریزد با اینکه ما تسبیح گوئیم بسپاست، و تقدیس کنیم برایت؟

خدا تعالی فرمود: ای فرشته‌هایم راستش میدانم من آنچه را شما ندانید، من بدست خود آفریده‌ای بیافرینم، و از نژادش پیغمبران و رسولان و بنده‌های خوب و امامان رهبر بیافرینم، و آنان را بر خلقم خلیفه نمایم در زمینم تا از نافرمانیم آنها را باز دارند، و از عذابم آنان را بترسانند، و بفرمانبریم رهنمایند، و آنها را براهم بکشانند.

آنان را حجت خود کنم برای اتمام عذر و بیم دادن، و دیوان را از زمینم برانم و آن را از لوث وجودشان پاک سازم و در هوا و گوشه‌های زمین و در بیابانها جایشان دهم، پس آفریده‌هایم آنان را نبینند، و شخصشان را ننگردند و همنشین و آمیخته با آنها نباشند، هم خور و هم نوش آنها نگردند و دور کنم نژاد سرکشان پری نافرمان را از نژاد آفریده و خلق

خودم و برگزیده‌ام و در کنار خلق من نباشند، و میان پریان و خلقم پرده کشم، و خلقم شخص پری را بچشم نیاورند، و با آنها همنشین نشوند و هم نوش نگردند، و یورش چون آنها نکنند، و هر که از نژاد خلقم که او را بزرگ داشتم و برگزیدم برای نمان خود، مرا نافرمانی کند، آنان را بجایگاه نافرمانان برم، و بآبگاه آنها درآرم و باکی ندارم.

فرشته‌ها گفتند: ما را دانشی نیست جز آنچه تو بما آموختی زیرا تو عزیز و حکیمی، و بفرشته‌ها فرمود: راستش من آفریننده‌ام آدمی را از گلی خشکیده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 249

که از خره‌ای سالخورده است، و چون او را ساختم و از روح خود در او دمیدم همه برای او پیشانی بر خاک نهید.

فرمود: این از خدا حجتی بود که پیش داشت برای فرشته‌ها پیش از آنکه او را بیافریند و نیست که خدا دگرگون سازد آنچه را بر پا دارد مگر پس از اتمام حجت و بیم دادن، و خدا یک فرشته را فرمان داد تا با دست راستش مثنی بر گرفت و آن را در کفش ساخته و خشک کرد و خدا عز و جل فرمود: از تو بیافرینم! ایضاح: «فمرحوا» یعنی شرارت کردند و بزرگی فروختند، و اگر به جیم باشد بمعنی تباهی و پریشانی است «و لا یلبسهم اللیل» بسا منظور اینست که در شب نیاز پیوشش ندارند و در روز پرده و پیوشش نخواهند یا اینکه خورشید بر آنها نتابد نه شب دارند و نه روز، و از این خبر برآید که جابلقا و جابرسا از این جهان بدرند و پشت آسمان چهارم بلکه هفتمند بنا بر مشهور و اهلشان صنفی از فرشته‌ها یا مانند آنهایند، راوندی خبر را مختصر کرده، و تمام آن بسند دیگری در مجلد پنجم گذشت.

6- در بصائر بسند خود از امام ششم که روایت را به امام حسن علیه السلام رسانیده روایت کرده که فرمود: راستی برای خدا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب، بر آنها دو بارو است از آهن و در هر شهری هزار هزار در یک لنگه است از طلا، و در آن هفتاد هزار هزار زبان جدا جدا است، و من همه آن زبانها را میدانم و آنچه را در آن دو شهر است، و در میان آنها است، و حجتی برای آنها نیست جز من و برادرم حسین علیهما السلام (در ج 1 کافی ص 462 بسندش روایت شده).

و از همان بسند دیگر مانندش آمده.

7- از همان بسندش از جابر گوید از امام پنجم پرسیدم از قول خدا عز و جل «و همچنین نمودیم بابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را، 75- الانعام، گوید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 250

سرم بزیر بود و امام دستش را بالا کرد و فرمود: سرت را بالا کن، سرم را بالا کردم و دیدم سقف شکافت تا دیده‌ام بنوری افتاد که چشمم خیره شد، سپس فرمود: ابراهیم ملکوت آسمانها را چنین دید، فرمود: سر فرو کن، فرو کردم سپس فرمود: سر بر آور بر آوردم و سقف برجا بود، گفت: سپس دستم را گرفت و برخاست و مرا از خانه‌ای که در آن بودیم بدر آورد و بخانه دیگر برد و جامه‌اش را کند و جامه دیگر پوشید.

سپس بمن فرمود: چشم خود را ببند و چشمم را بستم فرمود: چشمت را باز نکن و ساعتی گذشت و بمن فرمود میدانی در کجائی؟ گفتم: نه قربانت! فرمود در آن تاریکی که ذو القرنین پیمود گفتم قربانت اجازه میدهی چشمم را باز کنم فرمود باز کن که چیزی نخواهی دید، چشم گشودم و بناگاه در یک تاریکی بودم که جای پای خود را نمیدیدم، سپس اندکی رفت و ایستاد و فرمود: میدانی کجائی؟

گفتم: نه، فرمود: بر سرچشمه زندگانی که خضر از آن نوشید.

و از آن عالم در آمدیم و بعالم دیگر بر آمدیم، و در آن راه رفتیم و ساختمان و مساکن و اهل آن چون عالم ما بودند. و بعالم سومی در آمدیم بهمان شکل، تا به پنج عالم گذر کردیم، فرمود: این ملکوت زمین است که ابراهیم ندیده است و همان ملکوت آسمانها را دیده، ملکوت زمین دوازده عالم است هر کدام بشکلی است که دیدی، هر امامی از ماها که در گذرد در یکی از این عالمها جای گیرد تا پایان آنها که امام قائم است در عالمی بماند که ما در آن جا داریم.

گفت: سپس بمن فرمود: چشم ببند، بستم و دستم را گرفت و ناگاه در همان خانه بودیم که از آن در آمدیم، و آن جامه‌ها را کند و جامه‌ای که داشت پوشید و بمجلس خود باز گشتیم، و گفتم: قربانت از روز چقدر گذشته؟ فرمود: سه ساعت.

بیان: ابراهیم آن را ندیده یعنی همه را یا در هنگام مناظره با قومش آن را ندیده و از آن پس دیده، و گویا در قرائت آنها (الارض) منصوب است و ملکوت بر آن اضافه نشده است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 251

8- در بصائر بسندش از ابی بصیر، گفت: نزد امام ششم بودم و پای بر زمین کوفت و بناگاه دریائی بود که کشتیهای نقره در آن بود، سوار کشتی نقره شد و بهمراهش سوار شدم تا رسید بجائی که در آن چادرهایی از نقره برپا بود، درون آنها رفت و بدر آمد و بمن فرمود، آن چادر را دیدی که نخست درون آن رفتم گفتم: آری فرمود: آن چادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و دیگری چادر امیر المؤمنین علیه السلام و سومی از فاطمه و چهارم از خدیجه و پنجم از امام حسن و ششم از حسین و هفتم از علی بن الحسین و هشتم چادر پدرم بود و نهم از آن خودم، و کسی از ما نمیرد جز اینکه چادری دارد و در آن جای گیرد.

9- و از همان بسندش از سدیر گفت: امام پنجم بمن فرمود: ای ابا الفضل من در مدینه مردی را میشناسم که پیش از برآمدن خورشید و پیش از غروبش رفت نزد گروهی که خدا فرموده «و از قوم موسی امتی باشند که بحق رهبری کنند و بحق دادگستری» برای کشمکشی که میان آنها بود و آن را اصلاح کرد.

10- و از همان بسندش از عبد الصمد بن علی گفت: مردی نزد امام چهارم علیه السلام آمد و امام باو فرمود: تو کیستی؟ گفت: من منجم هستم، فرمود: پس تو عراف و شناسنده‌ای، گفت بدو نگر است و سپس فرمود: بتو مردی را نشان دهم که از آنگاه که نزد ما آمدی در چهارده عالم گام زد که هر کدامشان بزرگتر از سه برابر دنیا است و از جای خودش هم نجنبید؟ منجم گفت: او کیست؟ فرمود: من هستم و اگر بخواهی تو را آگاه کنم بدان چه خوردی و بدان چه در خانه‌ات ذخیره کردی.

11- و از همان بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راستی خدا را شهر است پشت مغرب «جابلقا» نام دارد و در آن هفتاد هزار امت است و هر کدام مانند امت این جهانند و یک چشم بهمزدن نافرمانی خدا نکردند و هیچ کاری نکنند و هیچ نگویند جز نفرین بدوتای اول و بیزاری از آنها و اظهار دوستی با خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 252

12- و از همان بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود براستی خدا را پس این زمین شما زمین درخشانیست که پرتو این از آنست، در آن خلقی است که خدا را میپرستند و چیزی را یا او شریک نسازند و همه از فلان و فلان بیزاری جویند.

13- و از همان بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: راستی پشت این چشمه خورشید شما چهل چشمه خورشید است و در آنها خلق بسیاریست، و راستی پشت ماه شما چهل ماه است و در آنها خلق بسیاریست، نمیدانند خدا آدمی آفریده یا نه، و بالهام لعن بر فلان و فلان را دانسته‌اند.

14- و از همان بسندش تا ابی سعید همدانی، گفت: امام دوم فرمود:

راستی خدا را دو شهر است، شهری در مشرق و شهری در مغرب، و هر کدام را باروئی است از آهن، در هر باروئی هفتاد هزار لنگه در است که از هر لنگه آن هفتاد هزار زبان آدمی در جریان گفتگو است که همه با یک دیگر تفاوت دارند، و ما همه آن زبانها را میدانیم و در آنها و در میان آنها پیغمبرزاده‌ای جز من و جز برادرم نیست، و منم حجت بر همه آنها.

15- و از همان بسندش از ابو الحسن علیه السلام گفت: شنیدم میفرمود: راستی خدا را پشت این نطق آسمانی یک زبرجد سبزیست که آسمان سبزه فام است گوید:

گفتم: نطق چیست؟ فرمود: پرده است، و خدا را پشت آن هفتاد هزار عالم است بیش از آدمیان و پریان و همه فلان و فلان را لعنت کنند.

بیان: شاید مقصود از نطق کوهها باشد که بچشم ما آیند، و مقصود از زبرجد کوه قاف باشد یا مقصود از نطق همان کوه است و مقصود از زبرجد پشت آنست، و احتمال دوریست که مقصود آسمان باشد، در نهایت گفته: در شرح حدیث مدح عباس در وصف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم:

### تا در برگرفت خاندان والای تو از خندف والا که زیر آن نطقها بود

نطق جمع نطق است و نطق دورنمای یک رشته کوه بلند و کوتاه که مانند شده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 253

با کمر بند که بمیان بندند پایان و در برخی کتابها نطف با فاء یک نقطه آمده یعنی آب زلال پشت دریاها و تفسیر آن بحجاب برای اینست که مایع دید پس از خود است.

من گویم: اخبار بسیاری بدین مضمون آوردم در کتاب حجت در باب اینکه ائمه علیهم السلام حجت بر همه خلایقند و همه عوالم.

16- در جامع الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موسی از پروردگارش خواست که باو بفهماند از چندیست دنیا را آغاز کرده، خدا بموسی وحی کرد تو از پیچیده‌های دانشم مرا میپرسی، گفت: دوست دارم آن را بدانم پروردگارا فرمود:

ای موسی، ده برابر چند میلیون سال است که دنیا را آفریدم، 50 هزار سال ویرانه بود، و 50 هزار سال آن را آباد کردم، سپس در آن مردمی چون گاو آفریدم که روزی مرا میخوردند و جز مرا میپرسیدند تا 50 هزار سال، سپس همه را در یک ساعت میرانیدم و دنیا را 50 هزار سال ویران کردم، باز آبادش کردم تا 50 هزار سال.

سپس دریائی در آن آفریدم تا 50 هزار سال و چیزی نبود که یک مزه آب بنوشد، سپس یک جانوری آفریدم و بر آن دریا مسلط کردم و آن را در یک نفس نوشید سپس خلقی آفریدم کمتر از زنبور و مهتر از پشه و آنها را بر آن جانور مسلط کردم تا او را گزیدند و کشتند و دنیا ویران شد 50 هزار سال سپس آن را باز 50 هزار سال آباد کردم سپس همه دنیا را بیشه نی ساختم و سنگ پشتها آفریدم و بر آن مسلط نمودم، و آنها را خوردند تا چیزی از آنها نماند.



سپس همه را در یک ساعت نابود کردم و دنیا تا 50 هزار سال ویران ماند سپس تا 50 هزار سال آن را آباد کردم، سپس 30 آدم آفریدم در سی هزار سال که فاصله آدمی تا آدم دیگر هزار سال بود، و همه را بقضا و قدرم نابود کردم، سپس در آن 50 میلیون شهر از نقره سپید آفریدم، و در هر شهر صد میلیون کاخ از طلای سرخ، و همه شهرها را تا فضا پر از دانه خردل نمودم که در آن روز از شکر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 254

خوشمزه تر بود و از عسل شیرینتر و از برف سپیدتر، سپس پرنده کور آفریدم که در هر هزار سال یک دانه خردل خوراکش بود و آنها را خورد تا پایان یافتند.

سپس دنیا را ویران کردم تا 50 هزار سال، سپس آن را آباد ساختم تا 50 هزار سال سپس در روز جمعه هنگام ظهر پدرت آدم را بدست خود آفریدم، و جز او را از گل نیافریدم. و از پشت او پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برآوردم.

بیان این روایت از مخالفین است که مؤلف جامع نقل کرده و من هم از او نقل کردم و اعتماد بدان ندارم.

17- در کتاب منتخب البصائر و کتاب المحتضر بسندش از محمد بن مسلم گفت: از امام ششم علیه السلام پرسیدم از اندازه میراث علم که یک امور کلی است یا شرح هر آن چیز نیست که ماها در باره آن سخن کنیم؟ فرمود: راستی خدا عز و جل را دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب، در آنها مردمی باشند که ابلیس را نشناسند، و آفرینش او را ندانند، در هر حال ما آنها را ملاقات کنیم، از ما هر چه نیاز دارند بپرسند و از ما خواستار دعاء شوند، و بآنها بیاموزیم و از ما بپرسند که قائم ما کی ظهور کند، عبادت و تلاشی در خداپرستی دارند، فاصله میان دو لنگه شهرشان صد فرسخ است، تمجید و دعاء و کوشش سختی دارند.

اگر شما بآنها بنگرید کردار خود را ناچیز شمردید، یکی از آنان یکماه سرش بسجده نمازش باشد، خوراکشان تسبیح است، و جامه‌شان برگ و چهره‌شان تابان، چون یکی از ائمه را ببیند او را بلیسند و گردش را بگیرند، و از خاک زیر پایش بردارند و بدان تبرک جویند، چون نماز گزارند بانگی بلند کنند سخت‌تر از بانگ گردباد، گروهی از آنها از آنگاه که انتظار ظهور قائم ما را دارند اسلحه بزمین نگذاشته‌اند، در حال آماده باشند، و از خدا عز و جل خواستارند که ویرا بدانها بنماید. عمر هر کدام هزار سال است، در چهره آنها خشوع و خدا ترسی و خداجوئی نمایانست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 255

چون خود را از آنها باز داریم پندارند، از خشم بر آنها است. اوقاتی که نزد آنها میرویم در نظر دارند، نه خسته شوند و نه سست گردند، قرآن را چنانچه بآنها آموختیم قرائت کنند، و در تعلیم ما چیزها است که اگر بر مردم خوانده شود بدان

کافر شوند و منکر آن باشند، از مشکلات قرآن از ما میپرسند و چون بر ایشان شرح میدهیم خوشدل میشوند از آنچه از ما میشوند، و برای ما عمر دراز میخواهند و اینکه ما را از دست ندهند، و میدانند در اینکه بآنها می‌آموزیم نعمت بزرگی است از خدا که بآنها عطا شده، آنها با امام قائم خروجی دارند. و اسلحه داران آنها پیشتانزد و خواستار نصرت امامند.

پیر دارند و جوان چون جوانشان پیری بیند بنده‌وار برابر او نشیند و برنخیزد تا او فرمانش دهد بهتر از همه میدانند امام چه دستوری دارد و تا بآنها فرمانی دهد بر آن ایستادگی دارند تا فرمان دیگر صادر کند اگر بهمه خلق میان مشرق و مغرب درآیند در یک ساعت همه را نابود کنند، آهن در آنها اثر نکند، شمشیرهایی از آهن دارند جز آهن معمولی اگر یکیشان بکوهی شمشیر زند آن را دو نیم کند امام بدانها است که با هند و دیلم و گروه روم و بربر و فارس نبرد کند.

و در میان جابرسا تا جابلقا که دو شهرند یکی در شرق و دیگری در مغرب اهل هر کیشی را بخدا عز و جل و اقرار به پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و توحید و ولایت ما خانواده دعوت کنند هر که پذیرد و مسلمان شود او را رها کنند و فرماندهی بر او گمارند از خود و هر که نپذیرد و مسلمان نشود او را بکشند تا در میان مشرق و مغرب و پائین کوهستان کسی جز مؤمن نماند.

18- بصائر صفار بسندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: برای خدا شهریست پشت دریا بمسافت چهل روز سیر خورشید، در آن مردمیند که هرگز نافرمانی نکردند، و ابلیس را نشانند (الخبر) بیان گویا حدیث محمد بن مسلم دو تا است که از راوی یا نویسنده آخر یکم و آغاز دوم ساقط شده و آخر یکم همانست که بهمین سند در کتاب امامت گذشت که فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 256

از این اموری که مردم در آن سخن گویند از طلاق و فرائض ارث، فرمود: راستش علی علیه السلام همه دانش را نوشته، قضاوت و فرائض ارث را و اگر ما بر سر کار باشیم چیزی نباشد جز در آن قانونیست که آن را اجراء کنیم، و آغاز دومی همانست که بروایت صفار آوردیم (لحس) لیسیدن چیز نیست و بسا که مقصود اهتمام در اخذ دانش است تا جایی که میخواهند همه دانش او را فرا گیرند، چون کسی که کاسه لیسد تا همه آنچه در آنست برگیرد، در برخی نسخ است (لحسوه - او را بازداشت کنند) یعنی برای بهره‌وری.

19- در منتخب البصائر بسندش از امام ششم فرمود: خدا را شهریست در مشرق بنام (جابلقا) که 12 هزار در طلا دارد، میان هر دری تا دیگری یک فرسخ است بر هر دری برجی است که 12 هزار جنگجو دارد که دم اسبها را گره زده و تیغ و سلاح را تیز کرده و در انتظار ظهور قائم ما هستند، و خدا شهری دارد در مغرب بنام (جابرسا) با همین وصف، منم امام آنها.

20- در کافی (روضه 220) بسندش از ابن عباس، گفت: پرسش شد امیر المؤمنین علیه السلام از خلق، فرمود: خدا 1200 در خشکی آفریده و 1200 در دریا و 70 جنس از آدمیزاده، و همه مردم فرزند آدمند جز یاجوج و ماجوج.

21- و از همان (روضه کافی 231) بسندش از ابی حمزه گفت: امام پنجم شبی که نزد او بودم نگاهی بآسمان کرد و بمن فرمود: ای ابا حمزه، این گنبد پدر ما آدم است و راستی که خدا عز و جل 39 گنبد جز آن دارد، در آنها آفریده‌ها هستند که یک چشم بهمزدن نافرمانی خدا نکردند.

22- و از همان (روضه کافی 231) بسندش از عجلان بن صالح گفت: مردی نزد امام ششم آمد و باو گفت: قربانت: این گنبد آدم است؟ فرمود: آری و خدا را گنبدهای بسیار است هلا راستی که پشت این مغرب شما 39 مغربست زمینی است درخشان پر از خلقی که بنور او تابانند و خدای عز و جل را یک چشم بهمزدن نافرمانی نکرده‌اند ندانند خدا آدم را آفریده یا نه بیزارند از فلان و فلان.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 257

23- در خرائج بسندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: ای علی راستی که خدا حاضر کرد تو را با من در هفت جایگاه، و آنها را یاد کرد تا جایگاه دوم، فرمود: جبرئیل آمد و مرا بآسمان برد و بمن گفت: برادرت کجا است؟ گفتم:

او را بجای خود نهادم، گفت: از خدا بخواه او را با تو بیاورد، از خدا خواستم و ناگاه تو با من بودی، و برای من پرده برداری شد از هفت آسمان و هفت زمین تا ساکنان و آبادکننده‌ها و جای هر فرشته‌ای را در آسمانها دیدم، و ندیدم چیزی از آنها جز که تو هم دیدی.

24- گویم: بررسی در «مشارق الانوار» روایت کرده از ثمالی از امام چهارم علیه السلام، فرمود: راستی خدا آفریده محمد و علی و نژاد پاکشان را از نور عظمت خود و آنان را پیکره‌ها واداشته پیش از مخلوقات، سپس فرمود: تو گمان داری خدا خلقی جز شما نیافریده، آری بخدا البته خدا هزار هزار آدم و هزار هزار عالم آفریده، و تو بخدا دنبال همه این عالمهائی.

25- در کتاب واحده روایت شده از امام صادق علیه السلام که خدا را دو شهر است یکی در مغرب و دیگری در مشرق بآنها جابلقا و جابرسا گویند درازی هر کدام 12 هزار فرسخ است، در هر فرسخ دری است، در هر روز از هر در هفتاد هزار درون روند و مانند آن برون شوند و تا روز قیامت باز نگردند، نمیدانند خدا آفریده آدم را و نه ابلیس و نه خورشید و نه ماه را آنان بخدا فرمانبرترند برای ما از شماها برای ما میوه آرند در غیر فصل آن، گماشته‌اند بلعن بر فرعون و هامان و قارون.

26- از ابن عباس روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راستی پشت قاف جهانیست که جز من بدان نمیرسد، و آن فراگیر بهر آنچه هست که در پس آنست و من مانند این دنیای شما آن را میدانم، و منم نگهبان و گواه بر آن، و اگر بخواهم همه دنیا و سراسر هفت آسمان و هفت زمین را در کمتر از یک چشم بهمزدن بگردم میتوانم، برای اسم اعظمی که نزد من است، و منم آیت عظمی، و معجز باهر.

27- و نیز روایت شده از امیر المؤمنین علیه السلام که روزی فرمود: آه اگر برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 258

آن دریافت کننده ای مییافتم، مردی که بر گردنش کتابی آویخته بود برخاست و بیانگ بلند گفت: ای که مدعی هستی آنچه را ندانی، و بخود بندی آنچه را نفهمی، من پرسنده ام جواب گو، گوید یاران علی علیه السلام برجستند تا او را بکشند، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: او را واگذارید که حجت های خدا بزور برپا نشوند، و براهین خدا بیهوده روشن نگردند، و رو کرد بدان مرد و فرمود: با همه زبانت پیرس که من پاسخ گویم ان شاء الله.

گفت میان مشرق و مغرب چند است؟ فرمود باندازه مسافت هواء، گفت مسافت هواء چند است؟ فرمود چرخش فلک، گفت چرخش فلک چیست؟ فرمود: یک روز سیر خورشید، آن مرد گفت راست گفتی، پس قیامت کی باشد؟ فرمود: چون مرگ در رسد و عمر بگذرد، گفت: راست گفتی، عمر دنیا چند است؟ فرمود: گویند هفت هزار سال و اندازه ندارد.

گفت راست گفتی، مکه چونست از بکه فرمود: مکه اطراف حرم است و بکه جای خانه کعبه، گفت چرا مکه را مکه نام نهادند، فرمود برای آنکه خدا زمین را از زیر آن کشید، گفت: چرا بکه نامیده شد؟ فرمود: چون گریاند دیده جباران و گنهکاران را.

گفت راست گفتی؟ خدا پیش از آفرینش عرش خود کجا بود؟ امیر المؤمنین فرمود: منزه است خدائی که حاملان عرشش با همه تقریبی که بکرسی او دارند کنه وصف او را در نیابند و نه فرشته های مقرب پرتوهای جلالش، وای بر تو در باره او نگویند: برای چه، و نه چگونه، و نه کجا است، و نه از کی، و نه برای چه، و نه از کجا و نه، کجا.

آن مرد گفت: راست گفتی، تا چند عرش روی آب ماند پیش از آفرینش آسمان و زمین، فرمود میتوانی بشماری؟ گفت: آری، فرمود: بگو اگر از دانه خردل همه فضای میان زمین و آسمان را پر کنند، سپس بتو ناتوان بگویند آن را دانه دانه از مشرق بمغرب ببری، و عمرت دراز شود تا آن را ببری و بشماری آسانتر است از شماره

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 259

آنچه عرش بر آب مانده پیش از آفرینش زمین و آسمان، و همانا من جزئی از یکدهم یکدهم آنچه عرش بر آب مانده پیش از آفرینش زمین و آسمان، برایت شرح دادم، جزئی از عشر عشیر از یکجزء صد هزار جزء، و از خدا آمرزشخواهم که اندک گفتم، گفت: آن مرد سرش را جنبانید و گفت: گواهم که خدا یکی است و جز او شایسته پرستش نیست و محمد رسول خدا است.

28- در المحتضر بسندش گوید: امیر المؤمنین در خطبه خود فرمود: از من پرسید که هر پرستی را از زیر عرش باشد پاسخ گویم، این را نگوید پس از من مگر نادانی دعوی دار، یا دروغگوئی یاوه‌باف، سپس مردی برخاست ... و دنبالش مانند آن را آورد.

29- برسی گفته: رازی در کتابش بنام مفاتیح الغیب گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که مرا بآسمان بردند در آسمان هفتم میدانها دیدم مانند میدانهای شما در زمین، و دیدم فوجها از فرشته در پروازند و در برابر هم ایستی ندارند، بجبرئیل گفتم اینان کیانند؟ گفت: نمیدانم، گفتم: از کجا آمده‌اند؟ گفت: ندانم گفتم: کجا میروند؟ گفت: ندانم، گفتم: از آنها پرس، گفت: نمیتوانم، ولی ای دوست خدا تو از آنها پرس.

فرمود: یکی از آنها برخوردارم و گفتم: نامت چیست؟ گفت: کیکائیل گفتم از کجا آمدی؟ گفت: نمیدانم، گفتم: کجا میروی؟ گفت: نمیدانم، گفتم:

چند راه طی کردی؟ گفت: نمیدانم جز اینکه ای دوست خدا میدانم خدا در هر هزار سال یک ستاره آفریند، و من در سیر خود شش هزارش را دیدم که خدا آفرید.

30- النجوم: گفته: محمد بن علی مؤلف کتاب «الأنبياء و الاوصياء» روایت کرده مردی نزد امام چهارم آمد و یارانش گرد او بودند امام باو فرمود: از کجائی؟

گفت: منجم و قیافه‌شناس و عراف هستم امام بدو نگریست و فرمود: مردی بتو نشان دهم که از روزی که تو بر ما وارد شدی او در چهار هزار عالم گذر کرده؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 260

گفت: او کیست؟ فرمود: اما آن مرد را بتو نشان ندهم ولی اگر خواهی بتو گزارش دهم که چه خوردی و چه در خانهات ذخیره کردی؟ گفت: بمن آگاهی ده.

گفت: امروز خوراک تو حیس بود (و آن خرمائیسست که هسته‌اش را درآورند و با کشک بکوبند و با روغن مخلوط کنند و دست‌مال کنند تا چون ترید شود) و اما در خانه تو بیست اشرفی طلا است که سه تاش تمام وزنست، آن مرد گفت: من گواهم که تو حجت عظمی، مثل اعلی و کلمه تقوا هستی، امام فرمود: تو هم یک صدیقی که خدا دلت را با ایمان آزموده (و برجا داشته).

31- من گویم: در یکی از کتب قدمای اصحاب در نوادر معجزات دیده‌ام بسند خود از صدوق که آن را به سلمان رسانیده گفته: بهمراه امیر المؤمنین علیه السلام بودیم و گفتگو در معجزه‌های پیغمبران مینمودیم من بآن حضرت گفتم: ای آقایم دوست دارم ناچه نمود و چیزی از معجزه‌های خود را بمن بنمائی، فرمود: بسیار خوب، بر جست درون منزلش رفت و سوار بر اسب تیره‌ای برون آمد، قبای سپیدی بر تن و کلاه سپیدی بر سر داشت و بقنبر فریاد کرد آن اسب پیشانی سفید و تیره رنگ را بدر آور و بمن فرمود: ای ابا عبد الله سوار شو من سوارش شدم و بناگاه دو پر داشت که پهلویش چسبیده بودند، باو بانگ زد و او بهوای برآویخت و من آواز پر فرشته‌ها را در زیر عرش شنیدم، و بر کناره دریای پر کولاک و طوفانی بر آمدیم و امام نگاهی تند بدان انداخت و دریا آرام شد.

گفتم: ای آقایم از نگاهت دریا از جوشش خود ایستاد و آرام شد، فرمود:

ای سلمان همانم بس که بدو فرمانی دهم، سپس دستم را گرفت و روی آب براه افتاد و اسبها بدنال ما می‌آمدند و مهار کشی نداشتند، بخدا نه پای ما تر شد و نه سم اسبها، از آن دریا گذشتیم و بجزیره پر درخت پر میوه و پر پرنده و پر از جوی آب رسیدیم و ناگاه بدرختی تنومند و بی‌میوه و پر از گل برخوردیم.

امام با عصائی که بدست داشت آن را جنبانید و شکاف برداشت و از آن ماده شتری بطول 80 ذراع و پهنای 40 ذراع بدر آمد و کره‌ای در دنبالش بود، بمن فرمود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 261

نزدیکش برو و از شیرش بنوش، نزدیک شدم و نوشیدم تا سیر شدم از عسل خوشمزه‌تر و از کره نرم‌تر بود، و مرا بس شد، فرمود: این خوبست گفتم: خوب آقایم، فرمود می‌خواهی به از آن را بتو نمایم؟ گفتم: آری ای آقایم، فرمود: ای سلمان: فریاد کن یا حسناء بدر آی، من فریاد کردم و ماده شتری با 120 ذراع درازا و 60 ذراع پهنای از یاقوت احمر بدر آمد و مهاری از یاقوت زر داشت، و پهلوی راستش از طلا بود و پهلوی چپش از نقره، و پستانش از در خوشاب.

فرمود: ای سلمان از شیرش بنوش، گفت: پستانش را در دهن گرفتم و عسلی زلال و پاک از او بدر آمد گفتم: آقایم این از کیست؟ فرمود: از تو و همه شیعیان دیگر از دوستانم، سپس باو فرمود: برگرد و فوراً برگشت و مرا در آن جزیره

گردانید تا بدرخت بزرگی رسانید که در پای آن خوانی بزرگ گسترده بود و بر آن خوراکی بود که بوی مشک میداد، ناگاه پرنده بشکل یک کرکس بزرگ جست و بآن حضرت درود گفت و بجای خود برگشت.

گفتم: ای آقایم این خوان چیست! فرمود خوانی است که برای شیعیان و دوستانم تا روز قیامت گسترده است، گفتم: این پرنده چیست؟ فرمود: فرشته‌ای که بر آن گماشته شده، گفتم: تنها است؟ فرمود خضر علیه السلام هر روز بر او گذر کند.

سپس دستم را گرفت و بدریای دیگر برد و از آن گذشتیم و بجزیره بزرگی رسیدیم که کاخی داشت یک خشت از طلا و یکی از نقره سپید و کنگره‌هایش از عقیق زرد بود و بر هر رکن کاخ هفتاد صنف فرشته بود و امام بر آن رکن نشست، و فرشته‌ها می‌آمدند و باو درود میگفتند، سپس اجازه داد به جاهای خود باز گشتند.

سلمان گفت: سپس آن حضرت بکاخ در آمد و در آن درختها و جویها و پرنده‌ها و گیاههای رنگارنگ بود، امام رفت تا پیاپایش رسید و بر سر دریاچه‌ای میان بستان ایستاد، بر پشت بام رفت و بر آن تختها از طلای سرخ بود، بر آن نشست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 262

و سر کشیدیم و دریای سیاه پر موج درهم بود موجهایش چون کوههای بلند بودند و نگاهی تند بدان انداخت و دریا بنگاه او از جوشش افتاد، فرمود: بس باشد که باو فرمانی دهم، سلمان میدانی این چه دریائییست؟ گفتم: نه، ای آقایم، فرمود: این دریائییست که فرعون و قومش در آن غرق شدند، راستی که شهری بر پر جبرئیل بر داشته شد و باین دریا افکنده شد، و فرو رفت و تا قیامت بتک آن نرسد، گفتم: ای آقایم، دو فرسخ راه رفتیم؟ فرمود: 50 هزار فرسخ راه رفتی و 20 بار گرد جهان چرخیدی.

گفتم: ای آقایم این چگونه است؟ فرمود: ای سلمان ذو القرنین در شرق و غرب جهان گردید و بسد یا جوج و مأجوج رسید آیا بر من که برادر سید المرسلین و امین رب العالمین هستم و حجت خدایم بر همه خلق این امر متعذر است؟ آیا نخواندی قرآن را آنجا که فرماید «دانای غیب است و بر غیب خود کسی را آگاه نسازد جز آنکه برسالت خود پسندد، 26-27 الجن».

گفتم: چرا ای آقایم؟ پس فرمود: ای سلمان منم پسندیده رسولی که او را بر غیب خود گمارد، منم ربانی، منم که خدا سختیها را بر من آسان کرده و دور را برای من نوردیده، سلمان گفت یک فریاد زنی که از آسمان فریاد کرد و ما آواز او را میشنیدیم و خودش را نمیدیدم میگفت: راست گفتم، راست گفتمی توئی راست گوی باور شده، سپس برجست و بر اسب نشست و من با او سوار شدم و بر او بانگ زد و بهوا آویخت و بزمین کوفه باز شدیم و سه ساعت از شب نگذشته بود، و فرمود: ای سلمان، وای، پس وای بر کسی که چنانچه باید، ما را نشناسد و منکر ولایت ما باشد.

ای سلمان سلیمان بن داود برتر است یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم؟ گفتم بلکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای سلمان این آصف بن برخیا بود که در یک چشم بهمزدن تخت بلقیس را از یمن به بیت المقدس آورد و علم کتاب داشت، و من نتوانم آن را بکنم با اینکه علم 124000 کتاب نزد من است که پنجاه صحیفه آن بر شیت بن آدم نازل شده، و سی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 263

صحیفه بر ادريس، و بیست صحیفه بر ابراهیم، و تورات و انجیل و زبور؟ گفتم راست گفتم ای آقایم، امام علیه السلام فرمود: ای سلمان بدان که شاک در امور ما و علوم ما چون مردد در شناخت ما است و حقوق ما، با اینکه خدا در کتابش ولایت ما را واجب کرده، و بیان کرده در آن آنچه را باید بکار بست و آن مشروح نیست.

من گویم: این خبر پر غریب و ناشناس است و من بدان اعتماد ندارم چون از اصل معتبری نیست گرچه بصدوق نسبت داده شده.

32- در بصائر بسندش از ابان بن تغلب، گفت: نزد امام ششم علیه السلام بودم که مردی از دانشمندان یمن نزد او آمد و امام علیه السلام باو فرمود: ای یمانی میان شما دانشمندانی هستند؟ گفت: آری، فرمود: دانش آنها تا کجاها میرسد؟ گفت:

در مسیر یک شب دو ماه می‌رود، و از پرنده‌ها فال می‌گیرد و پی زنی میکند، باو فرمود دانشمند مدینه داناتر است از دانشمندان شما، گفت دانش او تا کجا میرسد؟ فرمود در یک بامداد یک سال راه می‌رود، مانند خورشید که فرمان دارد، و امروزه بیش از آن فرمان ندارد، ولی چون فرمان یابد، درنوردد دوازده خورشید، دوازده ماه، دوازده مشرق، و دوازده مغرب، و دوازده بیابان، و دوازده دریا، و دوازده جهان را، گفت: در دست یمانی چیزی نماند، و ندانست چه گوید، امام علیه السلام سخن را باز داشت.

بیان: شاید مقصود یمانی از مسیر دو ماه اینست که در یک شب تا مسافت دو ماه در شهرها و اهل آنها بحسب نجوم قضاوت میکند و مؤید آنست که در احتجاج چنین است «عالمشان فال پرنده زند و پی زند، در یک ساعت باندازه سیر یک سوار تندرو» و بسا منظور از پی زدن حکم باوضاع اختران و حرکات آنها است و بفال پرنده آنچه میان عرب معمول بوده که بحرکات پرنده‌ها و آوازشان پیش بینی میکردند.

33- در بصائر بسندش از عبد الله بن سنان گفت: پرسشی کردم از امام ششم علیه السلام فرمود من حوضی دارم میان بصری (شهری بوده در مرز شام) تا به صنعاء (پایتخت یمن)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 264



میخواهی آن را ببینی؟ گفتم: آری، قربانت گفتم: دستم را گرفت و از مدینه بدر آورد تا پشت مدینه، سپس پا بر زمین زد، و من نگاه کردم نهری روان بود که دو کناره‌اش دیده نمیشد جز همان جا که ایستاده بودم که مانند یک جزیره بود و من و آن حضرت بر پا بودیم، بیکسوی نهر نگریدم آب بود از یخ سفیدتر، و از سوی دیگر شیری از یخ سفیدتر، و در میانه می بود بهتر از یاقوت، و من چیز زیباتر از این می که میان آب و شیر بود ندیده بودم.

گفتم: قربانت، این نهر از کجا برآید، و مجرایش چیست؟ فرمود: همان نهرها است که خدا در قرآن یاد کرده، نهرهای بهشت، چشمه‌ای از آب، چشمه‌ای شیر و چشمه‌ای از می که این نهرها از آنها روانند، در کناره‌اش درختها دیدم و بر آنها حوریانی آویخته بودند، و بر سرشان مویها بود که بهتر از آنها ندیده بودم، و بدستشان جامها که بهتر از آنها ندیده بودم، از جامهای دنیا نبودند، یکی از آنها نزدیک شد و فرمود او را بنوشاند، دیدم سرازیر شد بر جوی تا آب گیرد و درخت هم با او سرازیر شد، و آب برگرفت، و درخت هم با او بلند شد، آن جام را بوی داد و آن را بدست من داد و نوشیدم، و نوشابه‌ای ندیدم روانتر و خوشمزه‌تر از آن، بوی مشک داشت.

در جام نگاه کردم سه رنگ نوشابه داشت، باو گفتم: قربانت چنین روزی هرگز ندیدم، و نمیدانستم کار چنین است، فرمود: این کمترین چیز است که خدا برای شیعیان ما آماده کرده است، چون مؤمن بمیرد جانش بدین نهر گراید، و در بستانهای بهشت بچرد، و از نوشابه‌اش بنوشد و چون دشمن ما بمیرد جانش به وادی «برهوت» گراید و در عذاب آن بماند، و زقومش بخورد او دهند و از آب جوشانش بکام او ریزند، از این وادی بخدا پناه برید.

34- و از همان بسندش از امام پنجم علیه السلام فرمود: اما ذو القرنین را مخیر کردند میان دو ابر و او ابر آرام را برگزید و ابر سرکش برای امام زمان شما ذخیره شد گفت: گفتم: ابر سرکش چیست؟ فرمود ابری که رعد و صاعقه و یا برق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 265

دارد و او بر آن سوار شود، هلا که او بر ابر سوار شود، و باسباب برآید اسباب هفت آسمان و هفت زمین که پنج آن آبادند و دو تا ویران.

35- و از همان بسندش از امام پنجم علیه السلام که فرمود: علی علیه السلام دارای هر آنچه شد که روی زمین است و هر آنچه در زیر زمین، و دو ابر بر او عرضه شد یکی رام و دیگر سرکش، در سرکش ملک هر آنچه بود که زیر زمین است، و در رام ملک آنچه در روی زمین است، و او ابر سرکش را بر رام برگزید، و در هفت زمین او را گردانید، و یافت که سه تا ویرانست و چهار تا آباد.

36- در یکی از مؤلفات قدما است بسندی از ابی جعفر میثم تمار گفت: من پیش مولایم امیر المؤمنین علیه السلام بودم که غلامی در آمد و در میان مسلمانان نشست، و چون آن حضرت از احکام فارغ شد، آن غلام نزد او برخاست و گفت: ای ابا تراب من پیامی برایت آوردم که کوهها را میلرزاند از طرف مردیکه قرآن را از اول تا آخر از بر دارد، و دانا بعلم قضاوت و احکام است، و از تو در سخن شیواتر و باین مقام سزاوارتر است، آماده پاسخ باش، و بآراستگی سخن بپرداز.

خشم در چهره امیر المؤمنین پدید شد و بعمار گفت شترت را سوار شو، و در قبائل کوفه بگرد، و بهمه بگو: علی را اجابت کنید تا حق را از باطل امتیاز دهید و حلال را از حرام، و تندرستی را از بیماری، عمار سوار شد و دمی نگذشت که دیدم عرب چنانچه خدا گفته «نباشد جز یک فریاد و بناگاه آنان همه از گورها بسوی پروردگارشان سرازیر میشوند، 51- یس» مسجد جامع کوفه بر حاضران تنگ شد و مردم چون ملخ بر کشت تازه رسیده بر هم برآمدند و عالم ارواح و بطل انزع برخاست و بمنبر بالا رفت و فراز گرفت و سینه صاف کرد، و هر که در مسجد بود خاموش ماند و او فرمود:

رحمت کند خدا هر که شنود و فرا گیرد، آیا مردم! که پندارد او امیر المؤمنین است؟

بخدا امام نباشد تا مرده زنده کند، یا از آسمان باران ببارد، یا کاری کند مانند اینها که جز او از آن درماند، در میان شما کسانی که میدانند منم آیت باقیه و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 266

کلمه تامه، و حجت بالغه.

و البته که معاویه یک نادانی از نادانهای عرب را نزد من فرستاده که یاهو سرائی کرد، و شما میدانید که اگر میخواستم می توانستم استخوانهایش را بخوبی خرد کنم، و زمین را از زیر پایش یکباره گرد هوا سازم و او را بسختی در زمین فرو کنم، جز اینکه تحمل نادان صدقه ایست، سپس خدا را سپاس گفت و بر او ستایش کرد، و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صلوات فرستاد؛ و بدست خود بجو اشاره کرد و همه ای نمود، و ابری بر آمد و بالا گرفت، و شنیدیم فریادی که میگفت: درود بر تو ای امیر المؤمنین، و ای سید اوصیاء و ای امام شیعیان و ای دادرس دادجویان، و ای گنج مستمندان و معدن شیفتگان، و بدان اشارت کرد و نزدیک شد.

میثم گفت: دیدم همه مردم از هوش رفتند، و امام پای برداشت و بر آن ابر سوار شد و بعمار گفت: با من سوار شو، بگو «بسم الله مجراها و مرساها» عمار هم سوار شد و از دیده ما نماند، و ساعتی گذشت و ابری آمد و بر جامع کوفه سایه کرد و من متوجه شدم که مولایم بر دکه القضا نشسته و عمار در برابر اوست و مردم گرد او را دارند.

سپس برخاست و بمنبر بر آمد و خطبه معروفه ششقیه را ایراد کرد، و چون پایان رساند مردم پریشان شدند، و در باره او گوناگون سخن گفتند، برخی را ایمان و یقین فزود و برخی را کفر و طغیان بیش بود.

عمار گفت آن ابر ما را در جو پرواز داد، و طولی نکشید که مشرف شدیم بیک شهر بزرگ که پیرامونش درختها و جویها بودند، آن ابر ما را فرود آورد، و بناگاه در شهری بزرگ بودیم و مردمش بزبانی جز عربی سخن میگفتند، همه گرد آن حضرت آمدند، و باو پناهنده شدند، آنها را بزبان خودشان پند داد و بیم داد و سپس گفت: ای عمار سوار شو، سوار شدم و بجامع کوفه رسیدیم.

سپس فرمود: ای عمار! میشناسی شهریرا که در آن بودیم؟ گفتم خدا داناتر است و رسول و ولیش، فرمود: ما در جزیره هفتم چین بودیم، و من چنانچه دیدی سخنرانی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 267

میکردم، راستی خدا تبارک و تعالی پیغمبرش را بهمه مردم فرستاده و بر او است که همه آنها را رهبری کند و مؤمنان آنها را براه راست آورد، تو قدر نعمتی که دادمت بدان، و از ناهلش نهان دار که خدای تعالی را الطافی است در خلق خود که جز او نداند و هر که او از رسولش پسندیده است.

سپس گفتند خدایت چنین نیروی چیره داده و تو مردم را برای نبرد معاویه برانگیزی؟ فرمود: خدا آنها را به نبرد با کفار و منافقان، و ناکثان و قاسطان و مارقان بعبادت خود واداشته، بخدا اگر بخواهم این دست کوتاه خود را از این زمین دراز شما برکشم و بسینه معاویه در شام برزنم، و سیل او را، یا فرمود ریش او را بکشم، و دستش را دراز کرد و برگرداند و در آن موی فراوان بود، و مردم از آن در شگفت شدند، و پس از مدتی خبر رسید که معاویه در همان روز که آن حضرت دست بسوی او دراز کرده از تختش افتاده و از هوش رفته و مویهائی از سیل و ریش خود را نابود یافته.

بیان: «اروع» مردیکه از زیباییش در شگفت شوی «عجرفه» بد رفتاری و بیباکی است ...

37- کتاب حسین بن عثمان از امام ششم علیه السلام گفت: بهشت میگوید:

پروردگارا دوزخ را پر کردی چنانچه بدو وعده دادی مرا پر کن چنانچه بمن وعده داده‌ای، فرمود: خدا در آن روز خلقی آفریند و آنها را بهشت برد، سپس امام ششم فرمود: خوشا بحال آنها. که هراسهای دنیا و غمهایش را ندیدند.

38- الدر المنثور (ج 3 ص 136) از ابن جریر در قول خدا تعالی «و از قوم موسی مردمی باشند» تا آخر آیه فرمود: بمن رسیده که چون بنی اسرائیل پیغمبران خود را کشتند و کافر شدند و 12 سبط بودند یک سبط آنها بیزاری جست از آنچه کردند، و پوزش خواستند و از خدا خواستند آنها را از دیگران جدا کند. و خدا کانالی در زمین برای آنها گشود، تا از پشت چین درآمدند، و آنان در آنجا هستند یگانه پرست و مسلمان، و رو بقبله ما دارند، و ابن جریر گفت، ابن عباس گفت:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 268

اینست قول خدا «و گفتیم بنی اسرائیل جا کنید در زمین و چون وعده آخرت رسید شما را بیاوریم پیوسته بهم» 104 الاسراء» وعده باز پسین عیسی بن مریم است، ابن عباس گفت: در آن کانال یک سال و نیم راه رفتند.

39- از مقاتل است که گفت: از فضائلی که خدا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم داد این بود که شب معراج قوم موسی را که پشت چین بودند دیدار کرد، چون که وقتی بنی اسرائیل نافرمانی کردند و کسانی که امر بعدالت مینمودند و بخدا دعوت میکردند در ارض مقدسه کشتند گروهی گفتند بار خدایا ما را از میان اینها بیرون بر، خدا دعایشان را مستجاب کرد، و برایشان کانالی در زمین ساخت و در آن درآمدند و نهری با آنها روان کرد، و چراغی از نور در جلوشان نهاد، و یک سال و نیم راه رفتند، از بیت المقدس تا آنجا که نشیمن کردند، در آن، و خدا آنها را از زمین برآورد و با خزنده‌ها و جانوران و درنده‌ها آمیختند و در آنجا گناه و نافرمانی نیست، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن شب نزد آنها آمد و جبرئیل با او بود، و باو ایمان آوردند و او را باور داشتند، و نماز را بدانها آموخت، و گفته‌اند موسی بآنها مژده او را داده بود.

40- و از سدی است در تفسیر قول خدا «از قوم موسی امتی باشند که بدرستی رهبری کنند و بدرستی عدالت گستری» گفت: میان شما و آنها رودخانه‌ایست از ریگ روان (که گذر از آن را نمیتوان).

41- و از صفوان بن عمرو (الدر المنثور ج 3 ص 136) گفت: آنانند که خدا فرموده: «و از قوم موسی امتی باشند که بدرستی رهبری کنند و بدرستی دادگستری» یعنی یک سبط از اسباط بنی اسرائیل در روز پیشامد بزرگتر یاری کنند اسلام و اهل آن را.

42- و از شعبی (الدر المنثور ج 3 ص 136) گفت خدا را بنده‌هاییست آن سوی اندلس و ندانند که خدا را مخلوقی نافرمانی کند، ریگ زمین آنها در است و یاقوت.

و کوه‌هایشان طلا و نقره نه کشت کنند، و نه بدروند، و نه کاری کنند، درختی بر در خانه آنها است، برگهای پهنی دارد که جامه آنها است، و درختی بر در خانه آنها است میوه‌ای دارد که خوراک آنها است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 269

43- از یکی پیشوایان کوفه گفت: چندی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بودند، و آن حضرت بسوی آنها رفت و خاموش شدند، فرمود: چه میگفتید؟ گفتند:

نگاه بخورشید کردیم، در اندیشه شدیم که از کجا آید و بکجا رود، در آفرینش خدا فکر کردیم، فرمود: چنین کنید در آفرینش خدا بیندیشید، و در ذات خدا بیندیشید، البته برای خدا تعالی پشت مغرب، زمین درخشانیست که درخشندگی و نورش تا مسافت چهل روز سیر خورشید است و خدا در آن خلقی دارد که یک چشم بهمزدن او را نافرمانی نکرده‌اند، گفته شد: ای پیغمبر خدا، آنان فرزندان آدمند؟

فرمود: ندانند آدم آفریده شده یا نه، گفته شد: ای پیغمبر خدا، ابلیس از آنها در کجا است؟ فرمود ندانند ابلیس آفریده شده یا نه.

44- از ابن عباس (ج 6 ص 141، الدر المنثور) گفت: در مسجد جوقه جوقه نشسته بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، و بما فرمود: در چه بودید شماها؟ گفتیم:

در اندیشه خورشید که چگونه بر آید و چگونه فرو شود، فرمود: خوب کردید، چنین باشید در باره مخلوق اندیشه کنید، و در خالق بیندیشید، زیرا خدا آفریده هر چه خواهد برای هر چه خواسته، و شما از آن در شگفتید، راستی که در پشت قاف هفت دریا است، هر دریا پانصد سال راه است، پشت آن هفت زمین است که نورشان بدرخشد برای اهل آنها، و از پس آن هفتاد هزار امت است بمانند پرنده‌ها که با جوجه خود در هوا باشند و از یک تسبیح گفتن سستی نکنند.

و از پس آن هفتاد هزار امت که از باد آفریده شدند، خوراکشان باد است، و نوشابه‌شان باد، جامه‌شان باد، ظرف‌هایشان از باد، و دابه‌هایشان از باد، سم جانوران آنها تا روز قیامت بزمین استوار نشود، چشمه‌هایشان در سینه آنها است. چون یکی از آنها یک بار بخوابد و بیدار شود روزی او نزد سر او آماده است در پس آن سایه عرش است، و در سایه عرش هفتاد هزار امت که ندانند خدا آدم را آفرید و فرزندان آدم را، و نه ابلیس و نه فرزندان ابلیس و آن قول خدا است «و آفریند آنچه ندانید، 8- النحل».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 270

45- و از ابن عباس در قول خدا تعالی «و زمین را برای انام نهاد، 11- الرحمن» فرمود: انام هزار امتند، ششصد در دریا و چهار صد در بیابان.

گویم: اخبار بسیاری از این باب در جلد هفتم آوردم در باب اینکه آنها حجت بر همه عوالم و همه مخلوقاتند.

46- کفعمی و برسی در فضیلت دعاء معروف بجوشن کبیر بسند خود از امام هفتم از پدران‌ش علیه السلام روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیلش گفت:

بدان که تو را براستی به پیغمبری فرستاده در پس مغرب زمینی است درخشان و در آن خلقی است از آفریده‌های خدا که او را پیرستند و نافرمانی نکنند، و البته گوشت چهره‌شان از گریه آب شده، خدا بآنها وحی کرد چرا گریه کنی با اینکه یک چشم بهمزدن نافرمانی من نکردید، گفتند: میترسیم خدا بر ما خشم کند و ما را بدوزخ عذاب کند.

گفت علی علیه السلام: یا رسول الله در آنجا ابلیس یا یک آدمیزاده نیست، فرمود:

بدان که مرا براستی به پیغمبری فرستاده نمیدانند که خدا آدم و ابلیس را آفریده و شمار آنها را جز خدا نمیداند، خورشید در بلاد آنها چهل روز سیر کند نخورد و نیاشامند.<sup>۳۵</sup>

(دنباله‌ایست) [در باره عالم مثال]

بدان که اخبار این باب غریب هستند و برخی سند معتبر ندارند چون روایات برسی و جامع الاخبار و کتاب قدیم، و برخی از اصول قدماء است، و مطالب آنها از قدرت خدا دور نیست<sup>۳۶</sup>، و «جابلقا» و «جابرسا» را اهل لغت بوجه دیگری

(۱) برخی دانشمندان عصر این زمین را تطبیق به (فلکان) نمودند که اخیرا کشف شده چون نزدیکترین کواکب است بخورشید و ۲ روز یک بار دور آن میچرخد و یک سال خورشیدی چهل روز آنست ولی درست نیست زیرا روایت یک روز آن را چهل روز خورشید دانسته و بعلاوه گرمای آن بحدیست که موجود زنده تاب آن را ندارد مگر خلقتش فرشته باشند که فرمود خوردن و نوشیدن ندارند. (خلاصه ترجمه ص ۳۴۹)

(۲) از مجموع این اخبار از با اعتبار و بی اعتبار چند مطلب استفاده می شود.

۱- آفریده مادی و مکلف خدا منحصر بآدم نبوده و آدمیان بسیاری مانند او آفریده شدند و باز هم میشوند.

<sup>۳۵</sup> (۱) برخی دانشمندان عصر این زمین را تطبیق به (فلکان) نمودند که اخیرا کشف شده چون نزدیکترین کواکب است بخورشید و ۲ روز یک بار دور آن میچرخد و یک سال خورشیدی چهل روز آنست ولی درست نیست زیرا روایت یک روز آن را چهل روز خورشید دانسته و بعلاوه گرمای آن بحدیست که موجود زنده تاب آن را ندارد مگر خلقتش فرشته باشند که فرمود خوردن و نوشیدن ندارند. (خلاصه ترجمه ص ۳۴۹)

<sup>۳۶</sup> (۲) از مجموع این اخبار از با اعتبار و بی اعتبار چند مطلب استفاده می شود.

۱- آفریده مادی و مکلف خدا منحصر بآدم نبوده و آدمیان بسیاری مانند او آفریده شدند و باز هم میشوند.

۲- جز منظومه شمسی ما خورشید و ماهها و زمینش منظومه‌های دیگری مانند آن وجود دارد و در آنها هم مخلوقات زنده و خدا پرست وجود دارند و اظهار این حقیقت یکی از کرامات مذهب شیعه و دلیل عصمت ائمه هدی است که در آن دوره تاریک بیان شده و در گنجینه اخبار شیعه مانده تا آنکه اکتشافات علمی امروزه آن را تأیید کرده و بر حق دانسته.

۳- در پس این جهان ماده عوالم معنوی دیگر است که حواس ما و دانش ما بدان رسا نیست و آن عوالم بدین عالم محیطند و در باطن آنند، و در آنند و جز آنند و دیده اولیاء و ائمه هدی میتواند آنها را مشاهده کند و این عوالم اشرف و الطف از عالم ماده‌اند گرچه دارای اندازه و برخی عوارض جسمی هستند، و نحوه‌ای از عالم مثال بحساب آیند ولی نه بآن معنا که شارح مقاصد گفته و مؤلف باو خرده گرفته (خلاصه ترجمه پاورقی ص ۳۵۰-۳۵۱).

2- جز منظومه شمسی ما خورشید و ماهها و زمینش منظومه‌های دیگری مانند آن وجود دارد و در آنها هم مخلوقات زنده و خدا پرست وجود دارند و اظهار این حقیقت یکی از کرامات مذهب شیعه و دلیل عصمت ائمه هدی است که در آن دوره تاریک بیان شده و در گنجینه اخبار شیعه مانده تا آنکه اکتشافات علمی امروزه آن را تأیید کرده و بر حق دانسته.

3- در پس این جهان ماده عوالم معنوی دیگر نیست که حواس ما و دانش ما بدان رسا نیست و آن عوالم بدین عالم محیطند و در باطن آنند، و در آنند و جز آنند و دیده اولیاء و ائمه هدی میتواند آنها را مشاهده کند و این عوالم اشرف و الطف از عالم ماده‌اند گرچه دارای اندازه و برخی عوارض جسمی هستند، و نحوه‌ای از عالم مثال بحساب آیند ولی نه بآن معنا که شارح مقاصد گفته و مؤلف باو خرده گرفته (خلاصه ترجمه پاورقی ص 350-351).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 271

تفسیر کردند.

فیروزآبادی گفته: جابلص - بفتح باء و لام یا سکون آن شهریست در مغرب و از پس آن آدمی نیست، و جابلق شهری است در مشرق (ج 2 قاموس ص 297 و ج 3 ص 217) پایان (1).

و گفته شده که در هر دو یا یکیشان یاران قائم علیه السلام باشند، صوفیه و حکماء الهی بیشتر این اخبار را بعالم مثال تفسیر کردند.

شارح مقاصد گفته: برخی حکماء الهی بانسبت بقدماء گفته: میان دو عالم محسوس و معقول یک عالم میانه است بنام عالم نمونه‌ها که نه مجرد کامل است و نه مادی کامل و در آن برای هر چیزی از مجرد و جسم و عرض و حرکت و سکون و وضع و هیئت و طعم و بو نمونه‌ایست خوددار که ماده و جا ندارد، و بکمک مظهری چون آئینه و خیال و آب و هوا و مانند آنها محسوس گردد، و بسا که از مظهری جابجا شود، و بسا که محو شود چنانچه آئینه یا خیال تباه شوند، یا برابری و تخیل از میان بروند.

و خلاصه آن جهانی است بسیار پهناور و نامتناهی و چون عالم حسی افلاک مثالی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 272

آن همیشه در حرکتند و عناصر و موالیدش اثر حرکات افلاک و اشراقات عالم عقلی مناسب آنست، و این همانست که قدماء گفتند عالمی هست جز عالم حسی، اندازه دارد و نامتناهی است عجائب آن و شهرهایش فزون از شمار است.

و از آنها است جابلقا و جابرسا که دو شهر بزرگند و هر کدام هزار در دارند و خلایق آنها شماره ندارند، و از این عالم است آنجا که فرشته‌هایند و جن و شیاطین و غولها چون همه نمونه‌اند و یا نفوس ناطقه بی‌پیکر که در آن نمونه‌ها آشکارند، و بوسیله نمونه‌های مثالی مجردات گوناگون جلوه‌گرند، زیبا و زشت لطیف یا زمخت، یا طور دیگر طبق آمادگی قابل و فاعل و معاد جسمانی را هم بر این پایه نهادند، زیرا پیکر مثالی که روح بدان تعلق گیرد چون بدن حسی است و حواس ظاهره و باطنه دارد، و خوشی و ناخوشی و دردهای جسمی را دریابد، و صور معلقه نورانی دارد که برای سعادت نعمت‌بارند و ظلمانی که برای اشقیاء عذاب آرند.

و همچنین است خوابها که بینند و بسیاری از ادراکات دیگر، زیرا آنچه در خواب دیده شود یا در خیال آید بیداری یا در مرض و ترس بدیده آید همه صورتهای اندازه‌داریست که در عالم حس نیستند و از عالم مثالند، و همچنین بسیاری از امور غریبه و خارق عادت، چنانچه حکایت شده یکی از اولیاء الله با اینکه در شهر خود بوده در ایام حج در مسجد الحرام دیده شده یا اینکه از دیوار و در بسته و روزنه بیرون آمده یا شخصی را و میوه‌ای را از مسافت دور در اندک زمانی حاضر کرده و جز اینها.

و دلیل یک دسته معتقدان باین عالم مکاشفه و آزمایش درست است و یک دسته دیگر گویند آنچه از این صور جزئی مشاهده می‌شود نیست محض نیست و از عالم ماده هم نیست و از عالم عقل هم نیست چون اندازه دارد، و نقشی نیست در درون مغز چون نقش بزرگ در کوچک ممتنع است پس باید اینها از عالم مثال باشند و چون دعوی بلند پایه است و شبهه‌ها یاوه چنانچه پیش گفتیم محققان از حکماء و متکلمین بدانها توجه نکردند (پایان)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 273

و برخی از معلم اول در رد کسانی که گفتند عالم جسمانی بیش از یکی است نقل کرده که حکماء الهی چون هرمس، و انبازدلس، و فیثاغورس، و افلاطون و دیگر از افاضل قدمات گفته‌اند: عوالم دیگر موجودند که اندازه دارند جز این عالم و جز نفس و عقل، در آنها امور شگفت آور و دور از نظر است، و در آنها است بلاد و عباد و جویها و دریاها و درختها، و صورتهای نمکین و زشت بینهایت، و این جهان در اقلیم هشتم است که در آن جابلقا و جابرسا هستند، و آن اقلیم شگفت خیزیست، و آن میانه ترتیب عوالم است.

و آن عالم دو افق دارد، یکم که لطیف‌تر است از فلک اقصی است که ما در آنیم، و آن بحواس درک می‌شود، و افق بالاترش کنار نفس ناطقه است و زمخت‌تر است از آن، و طبقه‌های چندی از انواع لطیف و زمخت و لذت بخش و بهجت زا و درد آور و نفرت آور بینهایت دارد، و بناچار تو را بر آن گذریست، و بسا که برخی کاهنان و جادوگران، و دانشمندان روحانی آن را مشاهده کنند و مبدا آنها را منکر شوی.



ارسطو در «اثولوجیا» گفته: در پس این جهان آسمانی است و زمینی و دریائی و حیوانی، و گیاهی و مردمی، و آسمانی، و هر که در این عالم جسمانیست، و آنجا چیز زمینی نیست، و روحانیانی که آنجا هستند مناسب آدمیانند که در آنجا آیند و از هم نفرتی ندارند، و دشمنی ندارند، و بلکه وسیله همدگرند.

و صاحب فتوحات گفته: در همه خلق خدا عوالمی است که شب و روز تسبیح خوانند و سستی ندارند، و خدا در ضمن عوالم خود عالمی آفریده همصورت ما، چون عارف آن را مشاهده کند خود را در آن بیند، و عبد الله بن عباس در آنچه از او روایت شده بدان اشاره کرده که گفته: این خانه کعبه یکی از چهارده خانه است، و راستی که در هر یک از هفت زمین خلقی است مانند ما تا اینکه چون من ابن عباسی هم دارند و این روایت را اهل کشف باور دارند، و هر کدام از این عوالم زنده است و گویا، و باقی نه فناء شود، و نه دگرگون گردد، و عارفان با ارواح خود در آنها درآیند نه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 274

با پیکرهای خود، بدن خود را در این زمین دنیوی وانهند و مجرد شوند.

در آنها شهرهای بی شماریست و برخی بنام شهرهای نورند و جز عارفان برگزیده و پسندیده در آنها راه ندارند، و هر حدیث و آیه که بما رسیده و بعقل خود آن را از ظاهرش تأویل کنیم، در آن سر زمن بظاهر خود باشد، و هر جسدی در آن شکل روحانی گیرد فرشته باشد یا پری و صورتی که انسان در خواب بیند از اجساد آن عالم است (پایان) من گویم: چه اندازه این مزخرفات بخرافات و خیالات واهی و اوهام فاسد مانند، و تصحیح آنچه گفته اند موقوف بر این عقیده زشت نیست، و بسط سخن در آن بدرازا کشد، آن اجساد مثالیه که ما گفتیم از این قبیل نباشند چنانچه تحقیق آن را در مجلد سوم شناختی، و اکثر اخبار این باب را ممکن است بظاهر آن حمل کرد زیرا جز انبیاء و اوصیاء کسی از گرد همه عالم خبری ندارد تا حکم به نبود آنها شود، و آنچه حکماء و روحانیون گفته اند جز پنداری نیست، و خدا رهبر است بحق آشکار و روشن.

## یک آگهی

بسا دلیل آرند برای عالم مثال بآنچه شیخ بهائی - ره - روایت کرده در کتاب مفتاح الفلاح در تاویل دعاء تعقیب «ای کسی که پدیدار کنی نیکو را و بیوشانی زشت را» از امام صادق علیه السلام که فرمود هیچ مؤمنی نباشد جز آنکه نمونه ای در عرش دارد، چون بکار رکوع و سجود و مانند آن پردازد، در نمونه او منعکس شود، و فرشته های عرش ببینند و بر او رحمت فرستند و برایش آمرزش خواهند، و چون بنده گناهی ورزد خدا پرده بر نمونه اش کشد تا فرشته ها بر آن آگاه نشوند. اینست تاویل «یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح» (پایان).

من گویم: گرچه تاویلش با سخن آنها ممکن است، ولی دلیل بر اثبات خصوصیتی که آنها گفتند نیست و در همه چیز دلالت ندارد، و همین سخن است در باره وجود اشباح امیر المؤمنین و حسنین، و دیدار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آدم اشباح ائمه علیهم السلام را در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 275

طرف راست عرش، نمونه‌های آن بسیار است و سخن در همه یکی است، ما منکر بدن مثالی و تعلق روح بدان پس از مرگ نیستیم، بلکه آن را قبول داریم چون اخبار بسیاری و معتبری و صریحی بر آن دلالت دارند؛ و دور نیست پیش از مرگ هم باشند و ارواح در حال خواب و احوال ضعف اجساد اصلیه بدانها تعلق گیرند، و آنها را بعالم ملک و ملکوت ببرند.

و دور نماندیم که ارواح قویه باجساد مثالیه بسیاری تعلق گیرند و در یک حال در همه تصرف کنند، و در یک آن نزد جمیع محتضران حضور یابند و جز آنان ولی براهی که با قواعد عقل و قوانین شرع منافات نداشته باشد، و اینجا گنجایش بسط سخن در باره آن ندارد، و برخی خرده‌های کوتاه از درک حقائق خفیه بسا تاب پذیرش آن را ندارند، از این رو آن را سر بسته نهادیم و سخن را کوتاه کردیم، و خدا توفیق ده است برای رسیدن به دقائق پیچیده و راز آنها<sup>۳۷</sup>.

(1) برای هر جسمی یک وجود شعاعی است که مانند ارتجاجات صوتی در هوا و امواج سیال دیگر چون کهربا و امواج حامل صوت در رادیو منتشر می‌شود و تا هر جا پیش میرود و بسا که تا عرش هم میرسد و دلیل آن دوربین‌های عکاسی است که از نزدیک و دور عکس برمیدارند و با وسائل فنی آن را ظاهر میکنند و این همان وجود شعاعی هر چیز است و معلوم می‌شود که هر جسمی از اطراف خود پیوسته وجود شعاعی پخش میکند و در همه هست و ارواح قویه میتوانند بوجود شعاعی خود مانند جسم اصلی کار کنند و ببینند و بشنوند و این حقیقت را حکماء سلف درک کردند و از آن به عالم مثال تعبیر کرده‌اند و روایت شیخ بهائی هم همین معنا را افاده میکند البته وجود شعاعی تا بوسیله فنی بصورت عکس معمولی در نیاید برای بشر با دیده عادی رؤیت نمیشود ولی برای فرشته‌ها که خود اجسام لطیفه هستند و از امواجیکه حامل وجود شعاعی هستند لطیف‌ترند قابل درک و رؤیت میباشند (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 276

<sup>37</sup> (۱) برای هر جسمی يك وجود شعاعی است که مانند ارتجاجات صوتی در هوا و امواج سیال دیگر چون کهربا و امواج حامل صوت در رادیو منتشر می‌شود و تا هر جا پیش میرود و بسا که تا عرش هم میرسد و دلیل آن دوربین‌های عکاسی است که از نزدیک و دور عکس برمیدارند و با وسائل فنی آن را ظاهر میکنند و این همان وجود شعاعی هر چیز است و معلوم می‌شود که هر جسمی از اطراف خود پیوسته وجود شعاعی پخش میکند و در همه هست و ارواح قویه میتوانند بوجود شعاعی خود مانند جسم اصلی کار کنند و ببینند و بشنوند و این حقیقت را حکماء سلف درک کردند و از آن به عالم مثال تعبیر کرده‌اند و روایت شیخ بهائی هم همین معنا را افاده میکند البته وجود شعاعی تا بوسیله فنی بصورت عکس معمولی در نیاید برای بشر با دیده عادی رؤیت نمیشود ولی برای فرشته‌ها که خود اجسام لطیفه هستند و از امواجیکه حامل وجود شعاعی هستند لطیف‌ترند قابل درک و رؤیت میباشند (شرح مترجم)

## باب سوم در اینکه چرا دنیا را نام دنیا است و آخرت را نام آخرت است

### [روایات]

1- در علل بسندش گوید: یک یهودی نزد علی بن ابی طالب آمد و چند مسأله پرسید، و در ضمن آنچه پرسید این بود که چرا دنیا را دنیا نامیدند و آخرت را آخرت در پاسخ فرمود: برای آنکه دنیا از هر چیز نزدیکتر است، و آخرت را آخرت نامیدند برای آنکه جزاء و ثواب در آنست (علل الشرائع ج 1 ص 3).

و از همان (ج 2 ص 156) در ضمن آنچه یزید بن سلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید این بود که چرا دنیا را دنیا نامیدند؟ فرمود چون دنیا پست است و جلوتر از آخرت آفریده شده، و اگر با آخرت آفریده شده بود اهلش فانی میشدند چنانچه اهل آخرت، گفت: بمن خبر ده چرا آخرت را آخرت نامیدند! فرمود: چون که بدنبال است و پس از این دنیا آید و سالهایش وصف شدنی نیست! و روزهایش شماره ندارد و سکنانش نمیرند (الخبر).

بیان: اینکه در خبر یکم فرمود چون نزدیکتر از هر چیز است یعنی نزدیکتر بحسب مکان یا زمان یا مقصود اینست که رذل و پست است بموجب خبر دوم؛ و اینکه فرمود چون جزاء در آنست بیان ملزوم علت است، چون جزاء پس از کردار است و کردار در دنیا است و جزاء پس از آنست و از این رو پس از دنیاست و آخرت نامیده شده خدا عز و جل فرماید «میگیرند کالای این نزدیکتر را: 169 الاعراف» که دنیا را از دنو بمعنی نزدیکی گرفته، باز فرموده «و البته بچشانیم بآنها از عذاب نزدیکتر؛ 22- السجده» و خلاصه ادنی و دنیا بچند معنایند یکی کمتر در برابر بیشتر و بزرگتر و بار دیگر بمعنی ارذل و احقر در برابر اعلی و افضل و بار دیگر اقرب و نزدیکتر در برابر دورتر، و بار دیگر بمعنی اولی است و برابر است با دیگری، و در قرآن بهمه این معانی آمده، جزری در نهایت گفته دنیا نام این زندگی است برای آنکه آخرت از آن دور است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 277

### باب [چهارم] قلم و لوح محفوظ و کتاب مبین و امام مبین، و ام الكتاب

### آیات:

1- هود: نیست جنبنده‌ای در زمین جز اینکه بر خدا است روزیش و میداند قرارگاه و امانتگاهش را همه در کتاب مبین باشند (6- هود).

2- طه: گفت دانش آن نزد پروردگار من است در کتاب نه گم کند پروردگارم و نه فراموش کند (52- طه).

3- الحج: آیا ندانی که بداند خدا آنچه در آسمانست و زمین راستی که آن در کتابست راستی که آن بر خدا آسانست (70).

4- النمل: نیست نهانی در آسمان و زمین جز که در کتاب مبین است (آیه 75).

5- سبا پوشیده نیست از او اندازه ذره‌ای در آسمانها و نه در زمین، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر جز که در کتاب مبین است (آیه، 3).

6- فاطر: عمر نگذارد صاحب عمری و نگاهد از عمرش جز در کتاب راستی که آن بر خدا آسانست (آیه- 11).

7- یس: و هر چیزی را شمردیم در کتاب مبین (آیه- 12).

8- الزخرف: و راستی که آن در ام‌الکتاب نزد ما بلند است و با حکمت (آیه- 4).

9- ق: و نزد ما کتابی است حفیظ (آیه- 4).

10- الطور: کتابی نگاشته در برگی باز شده (آیه 2- 3).

11 الحديد: نرسد هیچ گرفتاری در زمین و نه در خود شما جز که در کتاب است پیش از آنکه آن را قطعی بسازیم راستی که آن بر خدا آسانست، تا اندوه نخورید بر آنچه از دست داده‌اید و شاد نشوید بدان چه بدست شما آمده (آیه- 22)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 278

القلم: ن و قلم و آنچه بنگارند (آیه- 1).

النبأ: و هر چیزی را شمردیم در کتاب (آیه- 29).

البروج: بلکه آن قرآنیست نیکو در لوح محفوظ (آیه 21- 22).

#### تفسیر:

طبرسی در (ج 5 ص 144 مجمع) گفته: «همه در کتاب مبین باشند» گزارشی است از خدا سبحانه که همه آن نوشته است در کتابی روشن، و آن لوح محفوظ است، و همانا آن را ثبت کرد، با آنکه هیچ آفریده‌ای از علمش نهان نباشد برای اینکه لطفی برای فرشته‌ها باشد یا برای هر که از آن گزارش دهد.

و در تفسیر «علمها عند ربی» گفته: یعنی کردارشان نزد خدا نگهداشته شده و سزای آنها را میدهد، یعنی علم کردارشان نزد پروردگار من است در کتابی که لوح محفوظ باشد، و مقصود اینست که اعمال آنها ثبت شده بر آنها، و گفته شده مقصود از کتاب آنست که فرشته‌ها نویسند «لا یضل ربی» یعنی چیزی از علم او نرود، و گفته‌اند یعنی خطا نکند پروردگارم «و لا ینسی» فراموش نکند یا وانهد.

رازی در (ج 6 ص 259) تفسیرش گفته: در شرح قول خدا «راستی آن در کتاب است» که در کتاب دو قول است.

1- ابی مسلم گفته: کتاب حفظ و ضبط و بستن است، گویند: کتبت المزادۀ یعنی در توشه‌دان را بستم و آنچه در آنست محفوظ نمودم، و معنی کتاب میان مردم حفظ آنست که با آن معامله کنند و مقصود از قول خدا «راستی که آن در کتاب است» اینست که نزد خدا محفوظ است.

2- گفته اکثر مفسران که هر چه را خدا در آسمانها و زمین پدید آرد آن را در لوح محفوظ بنگارد، و این بهتر است زیرا قول یکم گرچه از نظر ماده لغت درست است، ولی باید لفظ را بمعنی معروف حمل کرد، و معلوم است که کتاب چیز است که امور در آن نویسند و این معنی بهتر است، ولی توهم شود که دانش خدا در نوشته است، و بعلاوه چه سودی در این نوشته هست؟ و پاسخ از یکم اینست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 279

که نگاشتن خدا این چیزها را در نوشته‌ای مطابق موجودات بهتر دلیل است بر اینکه خدا در دانش خود از این نوشته بی‌نیاز است.

و پاسخ از دوم اینست که فرشته‌ها در آن کتاب نگاه کنند و پدیده‌هایی که بود شدند بدانند، و بهتر بفهمند که خدای سبحان همه چیز را میداند، و اما معنای قول او «راستی که بر خدا آسانست» اینست که نوشتن حوادث نادیده که بر مردم نشدنی است بر خدای تعالی هر گاه بخواهد شدنی است و آسانست، گرچه وصف آسانی در باره ما بکار رود و بمعنی حقیقی بر خدا روا نباشد.

طبرسی - ره - در (ج 7 ص 232 مجمع) در قول خدا سبحانه «و نیست هیچ پوشیده» گفته یعنی هیچ خصلت نادیده «در آسمان و زمین» یعنی همه آنچه خدا از خلقش پوشیده و نهان کرده نباشد «جز در کتاب مبین» یعنی جز اینکه روشن است در لوح محفوظ.

«لا یعزب عنه» یعنی از او فوت نشود «الا در کتاب مبین» یعنی در لوح محفوظ (ج 8 ص 477 مجمع).

و در تفسیر قول خدا «و ما یعمر من معمر» گفته: یعنی دراز نشود عمر عمرکننده‌ای «و نه از عمرش کاسته شود» یعنی از عمر آن عمرکننده بگذشت زمان و گفته‌اند مقصود اینست که کاسته نشود از عمر دیگری، و گفته‌اند مقصود اینست که خدا میداند اگر فلانی فرمانبرد تا فلان وقت میماند و اگر گناه کند از عمرش کاسته شود و نماند «جز در کتاب مبین» یعنی در لوح محفوظ ثبت است (ج 8 ص 308 مجمع).

و در تفسیر «کل شیء أحصیناه» گفته: یعنی شماره کنیم هر پدیده را در کتاب روشن و آن لوح محفوظ است و گفته‌اند: مقصود از آن نامه‌های اعمال است (ج 8 ص 418 مجمع).

من گویم: در بسیاری اخبار است که مقصود از امام مبین امیر المؤمنین علیه السلام است چنانچه گذشت «و راستی که آن» معنی قرآن «در ام الكتاب» لوح محفوظ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 280

است که سرچشمه همه کتابهای آسمانی است «نزد ما علی است» یعنی والامقام (حکیم است) یعنی صاحب حکمت بالغه چنین گفته شده، و در بسیاری از اخبار است که ضمیر به امیر المؤمنین برگردد و مقصود از ام الكتاب هم سوره فاتحه است که در آن نوشته «اهدنا الصراط المستقیم» و صراط همان امیر المؤمنین است و شناخت او و روش او «و نزد ما است کتاب حفیظ» طبرسی - ره - (ج 9 ص 141) گفته: یعنی نگهدار شمارش و نامه‌های آنها است و آن لوح محفوظ است، و گفته شده: یعنی محفوظ است از پوسیدگی و کهنه شدن، و آن کتاب نگهبانانست «و کتاب مسطور» یعنی نوشته شده «در رق منشور» و آن کتابی است که خدا برای فرشته‌ها در آسمان نگاشته تا در آن بخوانند آنچه بوده و باشد، و گفته‌اند مقصود قرآنست که نزد خدا در لوح نوشته است که آن لوح رق منشور است، و گفته‌اند: نامه‌های اعمال است؛ و گفته‌اند: مقصود تورات است، و گفته‌اند: همان قرآنست که مؤمنان در برگی نویسند و منتشر سازند تا خوانده شود، ورق برگی است که در آن مینویسند (ج 9 ص 173 مجمع) و در تفسیر قول خدا است «و نرسد مصیبتی در زمین» مانند قحط باران و کمی گیاه و کاستی میوه‌ها «و نه در جان شما» از بیماری و داغ فرزندان «مگر در کتاب است» یعنی ثبت است در لوح محفوظ پیش از آفرینش مردم «تا اندوه نخورید بر آنچه از دست دادید» یعنی این کار را کردیم تا غم نخورید بر آنچه از نعمت دنیا از دست شما رفته «و شاد نشوید بدان چه شما را آمده» یعنی بدان چه خدا بشما داده، و آنچه باعث اینست که در هر دو جا اندوه و شادی نباشد اینست که چون کسی بداند خدا تعالی ضامن است که عوض از دست رفته را در آخرت بدهد نشاید که بر آن غم خورد، و چون بداند که بدان نعمتی که رسیده باید شکر کند و حقوق واجبه‌اش بپردازد نشاید که بدان شاد شود بعلاوه چون بداند که چیزی از آن نماند نشاید که بدان همت ورزد و باید که بامر آخرت پردازد که پاینده است و نابود نشود (ج 9)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 281

ص 140 مجمع).

بیضاوی (ج 2 ص 499) در تفسیر «پیش از آنکه آن را بسازیم» گفته: یعنی بیافرینیم و ضمیر بمصیبت برگردد یا بزمین یا به نفس، و یا در قول خدا «تا غم نخورید» گفته: هر که بداند همه مقدرند کار بر او آسان شود، و اشعار دارد که از دست رفتن آن بطبع خود آنست، و اما وجود و بقائش سبب خواهند، و مقصود نفی افسوسی است که مانع از پذیرش فرمان خدا باشد و نفی شادی موجب فساد و تکبر و از این رو دنبالش فرموده که «خدا دوست ندارد هیچ متکبر و بر خود بالنده‌ای را» (پایان).

طبرسی (ج 10 ص 332 مجمع) گفته در معنی نون اختلاف است، گفته شده نام یک سوره است، گفته شده آن ماهی است که زمینها بر پشت آنست، از ابن عباس و دیگران، و گفته شده: یک حرف از لفظ رحمان است، در روایت دیگری از ابن عباس و گفته شده بمعنی دوات است، از حسن و دیگران، و گفته شده لوحی است از نور و در روایتی که سندش را تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالا برده‌اند فرموده: نه‌ریست در بهشت و خدا بدو فرمود: مداد شو و منجمد گردید سپیدتر است از شیر، و شیرینتر از عسل سپس بقلم فرمود: بنویس و قلم نوشت آنچه را که بود و خواهد بود تا روز قیامت، از امام پنجم علیه السلام است.

و گفته شده مقصود از آن ماهی دریا است که نشانه‌های خداشناسی است، زیرا از آب آفریده شود و چون از آن جدا گردد و بمیرد، چنانچه جانوران بیابان که در آب افتند بمیرند، و قلم ابزار نوشتن است، خدا تعالی بدان سوگند خورده که سود رسان ب مردم است زیرا قلم یکی از دو زبان انسان است و آنچه در دل دارد بر نوک آن آرد و بنگارد و بجای دور برساند چنانچه هر گاه نزدیک رس کسی باشد با زبانش مقصود او را برساند، و با قلم است که احکام دین حفظ می‌شود و کار مردم جهان استوار میگردد.

و گفته‌اند: بیان دو تا است: یکی بزبان و دیگری با نگارش انگشتان، بیان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 282

زبان را گذشت زمان کهنه سازد و بیان قلمها با گذشت روزگاران بجا ماند «و آنچه بنگارند» و آنچه بنویسند فرشته‌ها از آنچه بدانها وحی شود و از کردار آدمیزاده‌ها و گفته‌اند ما مصدریه است (یعنی سوگند بقلم و نگارش) پایان.

رازی (ج 8 ص 28 تفسیر خود) گفته: در قلم دو وجه است:

1- سوگند متعلق به جنس قلم است که در آسمان یا زمین باشد چنانچه فرمود «پروردگار اکرمت که آموخت با قلم، 2- العلق».

2- سوگند یاد شده بیک قلم معین معهود که در خبر آمده «نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود» ابن عباس گفت نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود، سپس فرمود: بنویس آنچه شدنی است تا روز قیامت گفته: آن قلمی بود از نور بدرازی میان آسمان و زمین مجاهد از او روایت کرده که گفت: نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود پس باو فرمود: بنویس مقدر را و نوشت آنچه شدنی بود تا روز قیامت و همانا مردم در جریان امری هستند که از آن فراغت حاصل شده.

قاضی گفته: باید این خبر را بمجاز حمل کرد زیرا قلم ابزار ویژه نوشتن است و نمیشود زنده و خردمند باشد<sup>۳۸</sup> و امر و نهی شود زیرا نشاید هم جاندار و مکلف باشد و هم ابزار نوشتن گفته مقصود اینست که خدا قلم را بهر چه باید باشد روان ساخته چون قول خدا «چون بچیزی حکم کند همان گوید باش و میباید» زیرا در این جا نه فرمانیست و نه تکلیفی بلکه تنها بکار بستن نیرو است در آفریده بی کشمکش و جلوگیری و برخی مردم پنداشته‌اند قلم مذکور در اینجا همان عقل است و آن چیز نیست که مایه همه آفریده‌ها است.<sup>۳۹</sup>

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 1؛ ص 282

ته‌اند: دلیلش اینست که در اخبار آمده آن نخست چیزی است که خدا آفریده، و در خبر دیگر است که نخست چیزی که خدا آفریده عقل است، و در خبر دیگر: نخست چیزی که خدا آفریده یک دانه گوهر بود و با دیده هیبت بدان نگریست

(1) بنا بر اینکه قلم موجودی مجرد از ماده باشد اشکال وارد نیست زیرا مجرد بی عقل و زندگی نیست فافهم (ترجمه پاورقی ص 362).

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 283

و آب شد تا آخر آنچه گذشت. گفته‌اند: روی هم‌رفته این اخبار دلالت دارند که عقل و قلم و آن گوهر که مایه آفریده‌ها است یکی است و گر نه تناقض شود (پایان) من گویم بوجوه دگر جمع آنها ممکن است چنانچه گذشت.

<sup>38</sup> (۱) بنا بر اینکه قلم موجودی مجرد از ماده باشد اشکال وارد نیست زیرا مجرد بی عقل و زندگی نیست فافهم (ترجمه پاورقی ص ۳۶۲).  
<sup>39</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴)، ۱۰ جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۵۱ ش.



«و هر چیزی را در کتاب شماره کردیم، بیضاوی (ج 2 ص 589) تفسیر خود گفته:

یعنی شماره کردیم شماره کردنی و کتاب بجای مصدر احصاء آمده که در ضبط با آن هم معنا است یا برای فعل مقدر خودش، و یا اینکه حال است بمعنی مکتوب در لوح محفوظ یا نامه فرشته‌های نگهبان.

«فی لوح محفوظ» رازی در (ج 8 ص 528) در تفسیرش گفته یعنی لوحی محفوظ از اینکه جز پاکان بر آن ساینند، یا محفوظ از اطلاع آفریده‌ها جز فرشته‌های مقرب یا از اینکه دچار تغییر و تبدیل گردد، برخی متکلمین گفته: لوح چیز است که بدیده فرشته‌ها آید و آن را میخوانند و چون مضمون اخبار و آثار است باید آن را باور داشت.

من گویم: آنچه در قرآن و سنت از این نمونه‌ها آمده نباید بمجرد استبعاد و هم بدون برهان و حجت و نص معارض باعث آن را تأویل نمود و در آن تصرف کرد، و آنچه در برخی اخبار است که لوح و قلم دو فرشته‌اند با ظاهر آن منافاتی ندارد چنانچه پوشیده نباشد، و از اخبار برآید که خدا عز و جل دو لوح دارد یکی لوح محفوظ که تغییر ناپذیر است و دیگری لوح محو و اثبات که در آن بدا است چنانچه در باب خود تحقیقش گذشت و بدان اشارت دارد قول خدا سبحانه: «محو کند خدا هر چیز را خواهد و ثبت کند و نزد او است ام الكتاب، 35-الرعد».

رازی در (ج 5 ص 309) تفسیرش گفته: در محو و اثبات چند وجه است تا گفته:

8- اینکه در باره روزی و محنت و مصیبت است که در کتاب ثبت کند و سپس بدعاء و صدقه محو کند سپس گفته:

و اما «ام الكتاب» یعنی اصل کتاب، و عرب هر چه را در شمار اصل باشد مادر خوانند چون «ام الراس» برای مغز و (ام القرى) برای مکه: پس ام الكتاب هم چنین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 284

است و آنست که اصل همه کتابها است و در باره آن دو قول است یکم ام الكتاب همان لوح محفوظ است. و همه پدیده‌های علوی و سفلی در آن ثبت است، از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: خدا بود و چیزی نبود سپس لوح را آفرید و همه احوال خلق را تا روز قیامت در آن ثبت کرد.

بنا بر این تقدیر خدا را دو کتاب است، یک کتاب که فرشته‌ها برای مردم نویسند و این کتاب محو و اثبات دارد و دیگری لوح محفوظ که دارای همه احوال عالم بالا وزیرین است، و آن باقی است. ابو درداء از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود:

خدا تعالی در سه ساعت مانده از شب نگاه کند در کتابی که جز او دیگری در آن نگاه نکنند، و محو کند هر چه خواهد و ثبت کند هر چه خواهد.

دوم: اینکه ام‌الکتاب همان علم خدا است که همه چیز از هست و نیست در آنست، و گرچه دانسته‌ها دگرگون شوند ولی دانش خدا بجا است و منزه از دگرگون‌نویسی، و مقصود از ام‌الکتاب همانست (پایان).

طبرسی - ره - در (ج 5 ص 298) تفسیرش گفته: در ضمن اقوال در این باره:

4- لوح محو و اثبات در همه چیز هست، روزی را بیش و کم کند، عمر را، و سعادت و شقاوت را، و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که گفت: دو کتاب هستند کتابی جز ام‌الکتاب که خدا محو کند هر چه را خواهد از آن و ثبت کند و ام‌الکتاب که هیچ از آن دگرگون نکند، و عمران بن حصین هم آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده، سپس گفته: ام‌الکتاب همان لوح محفوظ است که دگرگونی و جابجا شدن ندارد، زیرا کتابها که نازل شدند از آن نسخه برداری شدند، و محو و اثبات همانا در کتابهاییست که نسخه شده‌اند نه در اصل کتاب از بیشتر مفسران.

و گفته شده: ام‌الکتاب نام گرفته برای آنکه در آن نوشته است، چنان و چنان خواهد شد برای هر چه که میباشد. و چون آن چیز واقع شد. نوشته شود که شد آنچه باید بشود، و وجه آن مصلحتی است که دارد، و عبرت‌یست برای فرشته‌ها که اندیشه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 285

کنند و آن نوشته را با آنچه می‌شود مقابله کنند و بدانند که همه پدیده‌ها را که بسیارند خدا دانسته و پیش از وقوعشان پیش بینی کرده، با اینکه این نوشته پیشین بهتر هراسناک و جاگیر درد دلها است بعظمت تا آنجا که هر که تصور کند آن را و بیندیشد در آن گویا آن را مشاهده کرده (پایان).

و بدان که حکماء را در این بابت خرافاتی است که بمحالات میکشد و سپس بزندقه و بیرون شدن از مذاهب دینداران، و بنام تاویل بیشتر آیات و روایات را رد کردند و منکر شدند، و اگر چه پنداشته‌اند بانواع ناروا آنها را شرح و تطبیق کردند برخی گویند قلم همان عقل اول است، و همه چیز صورت بسیط و پاکی از شائبه کثرت و تفصیل در آن دارد، و همان صورت قضاء الهی است و برای همین ام‌الکتاب نامیده شود، و از آن در الواح نفوس کلیه سماویه نقش ببنند، چنانچه با قلم صور معلوم و مضبوط وابسته بعقل و اسباب خود نسخه برداری شود بطور کلی و این رتبه قدر خدا است.

و از این نفوس کلیه در قوای منطبعه خیالیه نقوشی جزئی نسخه شود که شکل و هیئت معین ندارند مطابق پدیده خارجی، و این عالم لوح قدر است چنانچه عالم نفوس کلیه لوح قضاء است و هر کدام بدین اعتبار کتاب مبین هستند جز اینکه نخست از محو و اثبات مصونست و دومی کتاب محو و اثبات است، و بداء در آنست، زیرا قوای انطباعی فلک به تفصیل

پدیده‌های آینده همگی احاطه ندارد یکباره، چون بی‌نهایتند، و پدیده‌ها خرده خرده در آن نقش بندند و بطور اجمال با علل و اسباب خود بروشی پیوسته، و نظمی برقرار.

زیرا هر چه در جهان کون و فساد پدید شود همانا لازمه حرکات افلاک است و از برکت آنها است، و بسا در آن نقش بندد وقوع امری با علل ناقص و بدان حکم کند و علتی دیگر آید که امر بر خلاف این پیشگوئی واقع شود که مقتضای اسباب دیگر بوده و آن سبب متاخر را هنوز ندانسته حکم کرده و چون وقتش فرارسد و بر آن مطلع شود، بر خلاف اول حکم کند و نقش حکم پیش از آن محو شود و حکم دیگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 286

ثبت گردد، و چون اسباب این تخیل ناقص بخدا منتهی شود بداء را بدو نسبت داده‌اند با اینکه علم خدای سبحان بهمه چیز از کلی و جزئی از ازل تا ابد احاطه دارد.

#### [روایات]

1- در تفسیر علی بن ابراهیم (536) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود، و باو فرمود: بنویس، پس نوشت آنچه بود و آنچه خواهد بود تا روز قیامت.

2- و از همان (72) در قول خدا «بلکه آن قرآنی است نیکو، در لوح محفوظ» فرمود: لوح محفوظ دو طرف دارد یکی بر [راست] عرش، و دیگری بر پیشانی اسرافیل، و چون خدا سخن کند بوحی لوح، به پیشانی اسرافیل زند تا در لوح نگردد و آنچه وحی شده به جبرئیل وحی کند.

3- و از همان (960) بسندش از عبد الرحیم قصیر گوید از امام ششم علیه السلام پرسیدم از «ن و القلم» فرمود: راستی خدا قلم را از درختی در بهشت آفرید بنام:

خلد، سپس به نهری از بهشت فرمود: مداد شو، و آن نهر بسته شد، و از برف سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود، سپس بقلم فرمود: بنویس، گفت پروردگارا چه بنویسم؟ فرمود: بنویس آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، و قلم در برگی سفیدتر از نقره و پاکتر از یاقوت نوشت، سپس خدا آن را لوله کرد و در رکن عرش نهاد سپس دانه‌های قلم را مهر کرد، و پس از آن سخن نگفت و نگوید هرگز و همانست کتاب مکنونی که همه نسخه‌ها از آنست.

آیا شما عرب نیستید؟ چگونه معنی سخن را نفهمید، یکی از شما به یارش می‌گوید: این کتاب را نسخه بردار، آیا نیست که نسخه از کتاب دیگر است که اصل آنست، و آنست قول خدا و راستی که ما بودیم نسخه بردار از آنچه شما می‌کردید.

بیان این دلیل است بر اینکه قلم بنسبت آنچه بعد از او است اول است چون خلقت بهشت پیش از آن بوده<sup>۴۰</sup>.

(۱) ظاهر آنچه از امام صادق (ع) در جواب سفیان ثوری در حدیث پنجم آید آنست که ذکر کیفیت خلق لوح و قلم از نهر بهشت بر سبیل تمثیل آمده است نه حقیقت، و حقیقت اینست که این دو فرشته‌اند و هر خبری دلالت کند که آنها فرشته‌اند این را روشن میکند و مؤید آنست آنچه دلالت دارد که خلق بهشت پس از قلم بوده است تامل کن (پاورقی ص ۶۳۷). (637)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 287

4- در علل الشرائع (ج 2 ص 87) بسندش از یحیی بن ابی علاء رازی گفت: مردی نزد امام ششم علیه السلام آمد و گفت: قربانت بمن بگو تفسیر قول خدا عز و جل را «ن و قلم و آنچه نگارند» و تفسیر قول خدا عز و جل بابلیس «راستی تو از مهلت یافته‌هایی تا روز وقت معلوم، 80- ص» و بمن بگو از این خانه کعبه چگونه بر مردم واجب شده که بیایند نزد آن، گوید: امام ششم بدو رو کرد و فرمود:

هیچ کس پیش از تو هرگز پرسش تو را از من نکرده، راستی خدا عز و جل چون بفرشته‌ها فرمود «راستی من در زمین جایگزینی گذارنده‌ام». فرشته‌ها از آن شیون کردند و گفتند: اگر ناچار در زمین خود گزارنده جای گزینی از ما کسی را گذار که در باره آفریده تو بفرمانت کار کند. و خدا سخن آنها را رد کرد که «راستی من میدانم آنچه را شما ندانید» و فرشته‌ها در گمان شدند که این از خشم خدا عز و جل است بر آنها، و بعرض پناهنده شدند و بدان طواف کردند و خدا عز و جل برایشان خانه فرمود از مرمر با سقفی از یک دانه یاقوت سرخ، و ستونهای از زبرجد، هر روزی هفتاد هزار فرشته در آن در آید که دیگر تا یوم وقت معلوم در آن در نیایند.

فرمود: آن روزیست که باریکم در صور دمیده شود، و ابلیس در میان دم یکم و دوم صور بمیرد و اما «ن» نهریست در بهشت سفیدتر از برف و شیرینتر از عسل، خدا عز و جل باو فرمود: مداد شو! مداد شد، سپس درختی به دست خود بر گرفت و کاشت، فرمود: دست همان قدرت است. نه آنچه مشبهه معتقدند، سپس باو فرمود: قلم شو سپس باو فرمود: بنویس، گفت: پروردگارا چه بنویسم، فرمود: هر چه بودنی است تا روز قیامت، و آن کار را کرد، سپس آن را مهر کرد، و فرمود زبان باز مکن تا روز وقت معلوم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 288

<sup>40</sup> (۱) ظاهر آنچه از امام صادق (ع) در جواب سفیان ثوری در حدیث پنجم آید آنست که ذکر کیفیت خلق لوح و قلم از نهر بهشت بر سبیل تمثیل آمده است نه حقیقت، و حقیقت اینست که این دو فرشته‌اند و هر خبری دلالت کند که آنها فرشته‌اند این را روشن میکند و مؤید آنست آنچه دلالت دارد که خلق بهشت پس از قلم بوده است تامل کن (پاورقی ص ۶۳۷).

5- در معانی الاخبار (23) بسندش از سفیان ثوری گفت تفسیر (ن) را از جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدم پاسخ داد نه‌ریست در بهشت، خدا عز و جل فرمود: بسته شو، بسته شد و مداد شد، سپس خدا عز و جل بمداد فرمود: بنویس، و قلم در لوح محفوظ نگاشت آنچه بود و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، مداد از نور بود، و قلم از نور، و لوح لوح نور. سفیان گوید: گفتیم: یا ابن رسول الله برایم امر لوح و قلم و مداد را بهتر بیان کن و بمن بیاموز از آنچه خدا بتو آموخته.

فرمود: یا ابن سعید اگر تو اهل پاسخ نبودی ساختنمیدادم. فرشته ایست که بقلم میرساند و او هم فرشته ایست که به لوح میرساند و او هم باز فرشته ایست که باسرافیل میرساند، و اسرافیل بمیکائیل میرساند، و میکائیل بجبرئیل میرساند، و جبرئیل بانبیاء و رسل میرساند گوید سپس بمن فرمود: ای سفیان برخیز که بر تو ایمن نیستم.

6- و از همان (30) بسندش از ابراهیم کرخی، گفت: از جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدم از لوح و قلم؛ پاسخ فرمود: دو فرشته اند.

7- عیاشی از محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام از پدرش در تفسیر قول خدا تعالی «ن و القلم و ما یسطرون» فرمود: «ن» نه‌ریست در بهشت سفیدتر از شیر فرمود: خدا قلم را فرمان داد تا جاری شد بهر آنچه بود و باشد، و آن برابر خدا گذاشته است، بر آن هر چه خواهد افزایش و هر چه خواهد بکاهد و هر چه خدا خواهد که باشد و هر چه خواهد که نباشد.

من گویم: تمام این خبر در باب طواف است.

8- در اختصاص: ابن سلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید از «ن و القلم» فرمود: نون لوح محفوظ است و قلم نوریت تابان و اینست معنی قول خدا «ن، و قلم و آنچه نگارند»، گفت: ای محمد راست گفتمی بگو: بچه درازا بود؟ و چه پهنا؟ و مدادش چه بود؟ و در کجا جاری شد فرمود: درازی قلم پانصد سال راه بود و پهنایش مسافت هشتاد سال و مداد از میان نیشهایش در می آمد و در لوح محفوظ بامر خدا و سلطان او روان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 289

بود گفت راست گفتمی ای محمد بگو لوح محفوظ از چه بوده؟ فرمود: از یک دانه زمرد سبز که درونش لؤلؤ بود و آسترش رحمت گفت راست گفتمی ای محمد گفت: بمن بگو چند بار خدا در هر شبانه روز بلوح محفوظ نگرش دارد؟ فرمود: 360 نگرش.

9- در علل (ج 1 ص 18) بسندش از کسی که شنیده بود از زراره که میگفت:

از امام ششم سؤال شد از آغاز نسل آدم و در ضمن سخنانش فرمود: فقهاء اهل حجاز و فقهاء اهل عراق خلافتی ندارند در اینکه خدا عز و جل امر فرمود تا قلم بر لوح محفوظ جاری شد بهر آنچه باید بود تا روز قیامت دو هزار سال پیش از آفرینش آدم و در اینکه کتابهای خدا همه نوشته همان قلم است این کتابها که در عالم شهرت دارند تورات، انجیل، زبور و قرآن که خدا آنها را از لوح محفوظ بر رسولان خود فرود آورد (الخبر).

10- عقائد صدوق: اعتقاد ما در لوح و قلم اینست که دو فرشته‌اند.

من گویم: شیخ مفید- ره- گفته: لوح کتاب خدا است، در آن نوشته آنچه میباشد تا روز قیامت، و آنست تفسیر قول خدا «والبته نوشتیم در زبور پس از ذکر که زمین را ارث برند بنده‌های خوب من، 105-الحج» لوح همان ذکر است و قلم ابزاری که خدا بدان در لوح نوشته و لوح را مرجعی نموده تا فرشته‌ها آنچه خواهد بود از آن بدانند، و چون خدا خواهد فرشته‌ها را بر غیب آگاه کند یا آنها را بدان بانیاء فرستد فرماید تا در لوح نگاه کنند آنچه را باید به پیغام گیر برسانند از آن از بر نمایند و از آن بدانند که چه باید بکنند.

و البته اخباری از پیغمبر و ائمه علیهم السلام بدین مضمون رسیده، و کسی که گفته: لوح و قلم دو فرشته‌اند بدور افتاده از این مطلب و از حق فاصله گرفته، زیرا فرشته‌ها نه الواح نامیده شوند و نه اقلام، و در عرف و لغت نام فرشته‌ای و نه آدمی لوح و قلم معروف نیست.

بیان: صدوق- ره- در آنچه گفته پیروی از روایت کرده و اعتراضی بر او نیست، با اینکه آنچه مفید در وصف لوح و قلم گفته منافات با آن ندارد، زیرا ممکن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 290

است هر دو فرشته باشند و یکی ابزار نقش و نگارش باشد و دیگری جای نگارش، و بسا مقصود از اینکه دو فرشته‌اند اینست که حامل آنها دو فرشته‌اند، و شاید همان ایمان اجمالی بدانها سالمتر از خطا و گمراهی باشد.

11- عقیده ما در نزول وحی از جانب خدا عز و جل اینست که میان دو دیده اسرافیل لوحی است و چون خدا سبحانه خواهد وحی صادر کند، این لوح بر پیشانی اسرافیل زند و آن بنگرد و آنچه در آنست بخواند و آن را به میکائیل رساند، و میکائیل بجبرائیل رساند، و جبرائیل به پیغمبران رساند.

12- در منثور (ج 1- 328) از ابی نعیم در حلیه، سند را به علی علیه السلام کشانده که فرمود: کرسی لؤلؤ است و قلم لؤلؤ است، و درازای قلم هفتصد سال راه است و درازای کرسی تا آنجا که ندانند آن را جز دانشمندان.

13- (در منشور ج 6، 13) ابن عباس گفته: نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود، و باو فرمود تا هر چه باید باشد تا روز قیامت بنویسد، و کتابش نزد خدا است، سپس خواند «و راستی که آن نزد ما است در ام الكتاب و الا و حکیم 4- الزخرف».

14- (در منشور ج 3- ص 144) از جعفر بن محمد علیه السلام فرمود با پدرم محمد بن علی بودم و مردی باو گفت: ای ابا جعفر آغاز آفرینش این رکن چیست؟ فرمود:

چون خدا خلق را آفرید بآدمیزاده‌ها گفت: آیا من پروردگار شماها نیستم؟ گفتند چرا، و اعتراف کردند، و خدا نه‌ری شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره جاری کرد، و بقلم فرمود از آن نهر مداد برگرفت، و اعتراف آنها را با هر چه بود شدنی است تا روز قیامت نوشت سپس آن نوشته را لقمه‌ای ساخت در درون این سنگ حجر الأسود، و این دست کشیدن که می‌بینی همانا بیعتی است بر آن اعتراف که از نخست داشته‌اند.

15- و از انس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستی خدا پیش از آفرینش آسمانها و زمین کتابی نگاشت و آن کتاب نزد او است بالای عرش،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 291

و خلق بنهایت رسند تا آنچه که در این کتابست، و گواه آن در قرآنست «و راستی که آن در ام الكتاب نزد ما است البته والا و با حکمت، 4- الزخرف».

16- (در منشور ج 6، 13) و از ابن سابط، گفت: در ام الكتابست آنچه شدنی است تا روز قیامت و بر آن سه فرشته گماشته‌اند که نگهداریش میکنند، جبرئیل گماشته وحی است که به پیغمبران فرود می‌آورد و گماشته هلاک است چون خدا خواهی قومی را هلاک کند مأمورش او است، و گماشته بیاری در نبردها است چون خدا خواهد یاری دهد، و میکائیل گماشته بر نزول باران و نگهداری آنست، و بر نگهداری گیاه زمین، و ملک الموت گماشته بر جان گرفتن است. و چون دنیا تمام شود، محفوظات آنها را با متن ام الكتاب مقابله کند و با هم برابر یابد.

17- (در منشور ج 6 ص 13) از ابن جریر در قول خدا «راستی که آن در ام الكتاب است» گفت: در ذکر حکیم است هر چه بوده و هر چه باشد، و هر کتابی نازل شده از آنست.

18- (در منشور ج 6 ص 36) از ابن عباس که پرسش شده از این آیه «راستی که ما نسخه برداریم از آنچه شما میکنید، 28- الجاثیه» پاسخ گفت: که نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود، سپس ن را آفرید، و آن دوات بود، سپس الواح را آفرید و دنیا را تا پایان در آن نوشت، از خلق و مخلوق، کار و کردار، از نیک و بد، و هر چه باشد از روزی حلال و حرام، و از هر تر و خشک، و هر کدام را واداشت بدان چه بایدش، کی در دنیا آید، و چند در آن بماند و تا چند فانی شود سپس

بر آن کتاب فرشته‌ها گماشت، و به خلق هم فرشته‌ها گماشت، و فرشته‌های گماشته بر خلق نزد فرشته گماشته بر آن کتاب آیند و هر چه باید در روز و شب باشد و بر پخش آن گماشته‌اند نسخه بردارند، سپس بسرپرستی مردم آیند و آنها را بفرمان خدا نگهداری کنند و بر جای دارند (و برانند خ ب) طبق همان نسخه‌ای که در دست دارند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 292

مردی برخاست و گفت: یا بن عباس، این را ندانیم و نه بینیم، فرشته‌ها در هر روز بنویسند؟ ابن عباس گفت: آیا شما مردمی عرب زبان نیستید؟

«راستی ما نسخه برداریم آنچه را شما میکنید» آیا نسخه برداری جز از کتاب است؟ 19- (در منشور ج 6 ص 37) از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر قول خدا «راستی ما نسخه برداریم از آنچه شما میکنید» فرمود: مقصود کارهای مردم دنیا است از نیکیها و بدیها، هر بامداد و شام از آسمان فرود آید آنچه در آن روز و شب بانسان میرسد، آنکه کشته می‌شود، آنکه غرق می‌شود، آنکه از بالای بامش می‌افتد و آنکه از بالای کوه پرت می‌شود، آنکه در چاه می‌افتد و آنکه در آتش می‌سوزد همه اینها را ضبط کنند و شب با آسمان بالا برند و دریابند چنانست که در ذکر حکیم آسمان ثبت بوده.

و از ابن عباس که گفت در ذکری که نزد او است هر چه شدنیست نوشته، سپس فرشته‌های نگهبان بر آدم و فرزندانش را بفرستد، و فرشته‌ها از آن ذکر نسخه بردارند آنچه بنده‌ها میکنند، سپس خواند «اینست کتاب ما درست بر شما سخن میگوید راستی ما نسخه برداریم از آنچه شما می‌کردید».

21- (در منشور ج 6 ص 37) از ابن عباس که خدا جل ذکره عرش را آفرید و بر آن استوار گردید سپس قلم را آفرید و فرمودش تا فرمان او را اجراء کند و ثبت کند، قلم آنچه میان آسمان و زمین است بزرگ شمرد، و گفت: پروردگارا بچه جاری شوم؟ فرمود: بدان چه من آفریننده‌ام و در خلق من باشند از قطره‌های باران یا گیاه، یا شخص، یا اثر، منظور کردار است، یا روزی، یا عمر، پس قلم جاری شد بهر چه خواهد بود تا روز قیامت و خدا آن را در کتاب مکنون ثبت کرد نزد خود زیر عرش.

و اما اینکه فرمود: «راستی ما نسخه برداریم آنچه را شما می‌کردید» اینست که خدا فرشته‌ها گماشته و از آن کتاب نسخه بردارند هر سالی در ماه رمضان و شب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 293

قدر آنچه را تا شب قدر ماه رمضان آینده در زمین خواهد بود، و برابر کنند آن را نگهبانانی که خدا بر بنده‌ها دارد هر شب پنجشنبه با نامه عملی که نوشته‌اند، و دریابند که نامه عملی که حافظان بالا برده‌اند موافق است با آنچه در کتاب آنها



است، نه بیش است و نه کم، و اما اینکه فرموده «راستی ما هر چیزی را باندازه آفریدیم، 49- القمر) خدا آفریده برای هر چیزی آنچه مناسب او است از آفریده خود و آنچه وسیله روزی او است، و شتر را آفریده برای نیازهایی که جز آن از چهارپایان دیگر شایسته آنها نیستند، و همچنین باشند چهارپایان دیگر که هر کدام برای نیازی هستند مخصوص بخود، و برای جانوران بیابان و پرند هایش رزقی آفریده که شایسته آنها است در بیابان، و برای جانوران دریا و پرند هایش روزی شایسته در دریا آفریده و برای اینست که فرموده: ما هر چیزی را باندازه آفریدیم.

21- (در منثور ج 6 ص 37) از ابن عباس گفت نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود. پیکره قلمی از نور ساختش و باو گفته شد: در لوح محفوظ جاری شو! گفت: پروردگارا چه نگارم؟ فرمود: هر آنچه باشد تا روز قیامت و چون خدا خلق را آفرید بمردم گماشت فرشته‌هایی که کارهاشان را نگهداری کنند، و چون روز قیامت شود نامه‌های عمل آنها بدانها عرضه شود، و گفته شود: اینست نوشته ما که بدرستی با شما گویا است البته که ما نسخه برداشتیم هر آنچه شما میکردید» دو کتاب با هم مقابله شوند و برابر باشند.

22- (در منثور ج 6 ص 143) از ابن عباس در تفسیر قول خدا «هر روز او در کاریست، 29- الرحمن) گفت: راستی از آنچه خدا آفریده لوحی است از یک در سپید، که دو پوسته جلدش از یاقوت سرخ است، قلمش از نور است و کتابش از نور و پهنایش میانه آسمان و زمین، هر روزی 360 بار در آن نگاهی کند، در هر نگاهی بیافریند، روزی دهد، بمیراند و زنده کند، عزیز سازد و خوار کند، (بزنجیر کشد خ ب) و آزاد کند، و هر چه خواهد کند، و اینست فرموده او «هر روزی او در کاریست».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 294

23- (در منثور ج 6 ص 122) از ربیع بن انس در تفسیر قول خدا تعالی «براستی که آن قرآنست ارجمند در کتابی نهانی، 77-78- الواقعة» گفت:

قرآن ارجمند همان قرآنست، و کتاب نهانی همان لوح محفوظ که آن را لمس نکنند مگر پاکیزه شده‌ها، گفت: پاکیزه شده‌ها فرشته‌هایند که پاک از گناهند.

24- (در منثور ج 6 ص 250) از عباده بن صامت گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: راستی نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود، پس باو فرمود: بنویس، و او جاری شد بهر آنچه باید بود تا ابد.

25- و از معاویه بن قره از پدرش گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ن و القلم و ما یسطرون» لوحی از نور. و قلمی از نور، نوشت هر چه شدنی است تا روز قیامت.

26- از ابن عباس گفت: راستی خدا نون را آفرید. و آن دواتی بود و قلم را آفرید و فرمود: بنویس، گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس آنچه باید باشد تا روز قیامت.

27- و از او (در منثور ج 6 ص 250) که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نون لوح محفوظ است و قلم از نور درخشان.

28- (در منثور ج 6 ص 250) و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود، سپس نون را آفرید که دوات بود، سپس بقلم فرمود: بنویس! گفت چه بنویسم؟ فرمود: آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت از کردار، یا اثر، یا روزی، یا عمر، و نوشت هر چه میباشد و خواهد بود تا روز قیامت و اینست معنی قول او «ن و القلم و ما یسطرون» سپس مهر بر دهان قلم نهاد، و نگفته و نگوید تا روز قیامت، سپس خدا عقل را آفرید و فرمود: البته تو را بکمال رسانم در باره هر که او را دوست دارم و از تو بکاهم در باره هر کسی که او را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 295

دشمن دارم.

29- (در منثور ج 6 ص 250) از قتاده و حسن است که نون همان دوات است.

30- (در منثور ج 6 ص 250) از ابن عباس در تفسیر این آیه است که گفت خدا قلم را آفرید و فرمود: جاری شو، پس جاری شد بهر آنچه باشد تا روز قیامت، سپس ماهی را آفرید که نون است و زمین را بر آن فشرد و سپس فرمود: «ن و قلم و آنچه نگارند».

31- و از ابن عباس در تفسیر قول خدای «لوح محفوظ» گفت: خبر داده شدم که یک لوحی است و در آن ذکر است، و آن لوح از نور است، و بمسافت سیصد سال راه است.

32- و از ابن عباس است که گفت: خدا لوح محفوظ را بمسافت صد سال آفرید و پیش از آنکه خلق را آفریند بقلم فرمود: بنویس آنچه در باره خلق خود دانش دارم، پس جاری شد بدان چه باشد تا روز قیامت.

33- (در منثور ج 6 ص 335) و از انس، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: براستی برای خدا لوحی است از زبرجد سبز که آن را زیر عرش نهاده، و در آن نوشته: راستی منم خدا، نیست شایسته پرستشی جز من آفریدم سیصد و ده و چند خلق، هر که آید با شهادت باینکه نیست شایسته پرستشی جز خدا، بیهشت برده شود.

34- (در منثور ج 6 ص 335) از انس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستی برابر خدا رحمان تبارک و تعالی لوحی است که در آن سیصد و پانزده شریعت و آئین است، رحمان میفرماید که بعزت و جلالم سوگند، نیاید

هیچ بنده‌ای از بنده‌ها نزد من که مرا یگانه داند و شریکی با من نگیرد و دارای یکی از شما آئینهای من باشد جز آنکه او را ببهشت در آورم.

35- (در منثور ج 6 ص 335) و از ابن عباس گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 1، ص: 296

فرمود: خدا لوحی از یک دره سپید آفرید که دو پوسته جلدش از زبرجد سبز است و نوشته‌اش از نور است، و در هر روز سبید و شصت بار بآن نگرد، زنده کند، و بمیراند، و بیافریند و روزی دهد، و عزت بخشد و زبون سازد، و هر چه خواهد بکند<sup>41</sup>.

پایان جلد یکم آسمان و جهان

(1) من گویم: روایت در اینکه قلم پیش از دیگر اجزاء جهان آفریده شده بسیار است که رویهمرفته وثوق بصدور آنها حاصل است، و ما بارها گفته‌ایم زمان و مکان از اجزاء جهانند، و هر چه پیش از آنها موجود شده باشد بی‌نیاز از آنها است، و البته مجرد از شوائب ماده و نقائص آنست، و مؤید آنست اخباری که دلالت دارند آنها دو فرشته‌اند پس بهوش باش، و شاید سر تعبیر از آنها به نور همین است که برکنار از ظلمت ماده و غبار طبیعت هستند چنانچه در باره نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام گفتیم.

بنا بر این سبب اینکه تصریح بمجرد بودن آنها نشده و در امثال این روایات اکتفاء با اشاره و رمز گردیده هم آهنگی با اندیشه کوتاه عموم مردم است که بیشتر آنها از درک حقیقت وجود مجرد و بلکه از تصور آن عاجزند و الله العالم.

و بهر حال تصدیق اجمالی بآنچه از پیغمبر و عترت معصومش علیهم السلام رسیده در این مطالب بسلامت نزدیکتر است و از خطاء و لغزش دورتر است و خدا رهنما است (پاورقی ص 376)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 2

<sup>41</sup> (1) من گویم: روایت در اینکه قلم پیش از دیگر اجزاء جهان آفریده شده بسیار است که رویهمرفته وثوق بصدور آنها حاصل است، و ما بارها گفته‌ایم زمان و مکان از اجزاء جهانند، و هر چه پیش از آنها موجود شده باشد بی‌نیاز از آنها است، و البته مجرد از شوائب ماده و نقائص آنست، و مؤید آنست اخباری که دلالت دارند آنها دو فرشته‌اند پس بهوش باش، و شاید سر تعبیر از آنها به نور همین است که برکنار از ظلمت ماده و غبار طبیعت هستند چنانچه در باره نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام گفتیم. بنا بر این سبب اینکه تصریح بمجرد بودن آنها نشده و در امثال این روایات اکتفاء با اشاره و رمز گردیده هم آهنگی با اندیشه کوتاه عموم مردم است که بیشتر آنها از درک حقیقت وجود مجرد و بلکه از تصور آن عاجزند و الله العالم. و بهر حال تصدیق اجمالی بآنچه از پیغمبر و عترت معصومش علیهم السلام رسیده در این مطالب بسلامت نزدیکتر است و از خطاء و لغزش دورتر است و خدا رهنما است (پاورقی ص 376)

## جلد دوم

## مقدمه مصحح نسخه عربی:

## بنام خداوند بخشنده مهربان

سپاست گویم بار خدایا که توفیق بررسی بحار الأنوار و بر گرفتن درر حکم و لآلی أخبارم دادی و رحمت و درود گویم بر رسول برگزیده‌ات و خاندان برگزیده و خوب و پاکش معادن دانش و سرچشمه‌های حکمت و مصدر آثار.

از سپاست همینم بس که معترفم بعجز از کنه وصف و شمارش نعم و از شکر اولیاء ولی نعماتم همینکه در برابر مقام منیع و والایشان سر خم کنم از شرم قصور از ادای حقشان و خجلت از تقصیر در ادای شکر و اجلال مقامشان در پیشگاهت تو چنانی که خود را ستودی و اولیائت چنانند که تو آنانرا ستودی بر آنها رحمت بسیار و پیوستی فرست که جز آنها را نشاید و جز تو اندازه‌اش را نداند.

**و بعد:** بحکم عقل و نقل متواتر شکر منعم واجب است و بحق سوگند علماء بزرگ و محدثان سترک را بر ما مسلمانان حقّی بیشتر و احسانی فراتر است چون کوشش طاقت فرسائی در حفظ سنن پیغمبر و آثار خاندانش نمودند و در نشر علوم و حکم برای ما و هر که پس از آنها باشد خدایشان از ما و از همه مسلمانان جزای خیر و مزدشان دهد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 3

از دانشمندان بزرگ و محدثان سترک مولانا شیخ الاسلام محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه است که از این فضیلت بهره وافر دارد و از ما و همه شیعه ستایش و قدر دانی پیایی.

رنج فراوانی در تألیف و نظم کتب برده بیش از حد بیان و توانای خامه و زبان که بر بررسان آثار با ارزش و کتب بزرگ و ارجمندش نهان نیست و بر ما است و هر که از آثار و بحار او بهرمنند شود تا او را بزرگ شمارد و دعای بسیار نثار او نماید تا حقش را بپردازد قدس الله سره و رفع شأنه و اعلی مقامه

ما تا آنجا که توانستیم این جزء از کتاب «بحار الانوار» او را از نظر متن و سند و در آور و حاشیه نویسی برای توضیح مشکلاتش کوشش نمودیم تا اندکی حقش را ادا کرده باشیم و شکر نعمت ولایت دوستان خدا را که از انوارشان پرتو گرفته و از دانششان بهره برداشتیم گزارده باشیم.

در اینجا از همکاران و یاران خود بویژی ثقه فاضل بارع شیخ عبد الکریم نیری بروجردی که در تصحیح سند و ترجمه برخی رجال بمن کمک کرده یاد آوری و ستایش میکنم و همچنین از فاضل متتبع هوشمند سید جعفر یزدی و برادران

دیگریکه در تخریح و مقابله با نسخه‌ها و مصادر بمن یاری دادند و از خدای کریم خواهانم که بما توفیق دائم دهد و از فضل خود ما را بیفزاید که او را فضل بزرگی است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 4

### مدارک تصحیح نسخه عربی و در آوردن احادیث و حاشیه نویسی

این جزء با چند نسخه چاپی و خطی مقابله شده یک نسخه چاپ تهران در سال (1305) معروف بچاپ امین الضرب و دیگری چاپ تبریز و یک نسخه خطی نفیس از کتابخانه‌ی فضیلت مآب سید جمال الدین ارموی مشهور به (محدث) و در حاشیه نویسی و تصحیح بکتب زیر مراجعه شده.

1- قرآن کریم

2- تفسیر علی بن ابراهیم قمی طبع سال 1311- در ایران

3- تفسیر فرات کوفی طبع سال 1354- در نجف

4- تفسیر مجمع البیان طبع سال 1373- در تهران

5- تفسیر قاضی بیضاوی طبع سال 1385- در استامبول

6- تفسیر مفاتیح الغیب فخر رازی طبع سال 1294- در استامبول

7- احتجاج طبرسی طبع سال 1350- در نجف

8- اصول کافی کلینی طبع سال 1350- در تهران

9- اقبال سید بن طاوس طبع سال 1312- در تهران

10- تنبیه الخواطر ورام بن اُبی فراس طبع سال 1312- در تهران

11- توحید صدوق طبع سال 1375- در تهران

12- ثواب الأعمال صدوق طبع سال- در تهران

13- خصال صدوق طبع سال- در تهران

14- در المنثور سیوطی طبع سال 1374- در تهران

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 5

15- روضه کافی طبع - در تهران

16- علل الشرايع صدوق طبع سال 1378- در قم

17- عيون الأخبار طبع سال 1377- در قم

18- فروع کافی کلینی طبع سال 1377- در قم

19- محاسن برقی طبع سال 1371- در قم

20- معانی الأخبار صدوق طبع سال 1379- در تهران

21- مناقب آل أبي طالب ابن شهر آشوب طبع سال 1378- در تهران

22- من لا يحضره الفقيه صدوق طبع سال 1376- در قم

23- نهج البلاغه شریف رضی طبع سال 1376- در مصر

24- اسد الغابه ابن اثیر طبع سال 1376- در تهران

25- تنقيح المقال مامقانی طبع سال 1350- در نجف

26- تهذيب أسماء و اللغات حافظ محیی الدین طبع سال - در مصر

27- جامع الروات اردبیلی طبع سال 1332- در تهران

28- خلاصه تهذيب الكمال حافظ خزرجی طبع سال 1322- در مصر

29- رجال نجاشی طبع سال - در تهران

30- روضات الجنات میرزا محمد باقر موسوی طبع سال 1367- در تهران

- 31- کنی و القاب محدث قمی طبع سال- در صیدا
- 32- لسان المیزان ابن حجر عسقلانی طبع سال- در حیدر آباد دکن
- 33- رواشح میر داماد طبع سال 1311- در ایران
- 34- قبسات میر داماد طبع سال 1315- در ایران
- 35- رساله مذهب ارسطو میر داماد چاپ حاشیه قبسات
- 36- اثولجیا میر داماد چاپ حاشیه قبسات
- 37- رساله حدوث صدر المتألهین طبع سال 1322- در ایران
- 38- شفاء بو علی سینا طبع سال 1303- در ایران
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 6
- 39- شرح تجرید محقق طوسی طبع سال 1367- در قم
- 40- عین الیقین فیض کاشانی طبع سال 1313- در تهران
- 41- مروج الذهب مسعودی طبع سال 1346- در مصر
- 42- قاموس فیروز آبادی طبع سال 1332- در مصر
- 43- صحاح جوهری طبع سال 1377- در مصر
- 44- نهایه ابن اثیر طبع سال 1311- در مصر
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 7

بسم الله الرحمن الرحيم

[ادامه ابواب کلیات احوال جهان]

## (باب چهارم) عرش و کرسی و حاملان آنها

## آیات قرآن:

- 1- البقره (255): فرا دارد کرسیش آسمانها و زمین را.
  - 2- الاعراف (54): سپس استوار شد بر عرش.
  - 3- یونس (3): سپس استوار شد بر عرش و کار پردازى کند، نیست میانجی جز پس از فرمانش 4- هود (7): و بود عرشش بر آب.
  - 5- الرعد (2): سپس استوار شد بر عرش.
  - 6- طه (5) بخشاینده بر عرش استوار است.
  - 7- المؤمنون (86) بگو کیست پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش بزرگ.
  - 8- الفرقان (59) سپس استوار شد بر عرش، بخشاینده پیرس ازش باگاهی
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 8
- 9- النمل (26): پروردگار عرش بزرگ.
  - 10- السجده (2): سپس استوار شد بر عرش.
  - 11- المؤمن (4): آنان که بردارند عرش و هر که گرد آنست تسبیح گویند بسیاس پروردگارشان و بدو گروند و آمرزش خواهند برای آنان که گرویدند.
  - 12- الحديد (3): سپس استوار شد بر عرش.
  - 13- الحاقه (17): و بردارند عرش پروردگارت را آن روز بر دوش خود هشت کس.

## تفسیر:

«فرا گیرد کرسیش آسمانها و زمین را» طبرسی - ره - گفته: در باره آن چند قول است:



1- مقصود این است که علمش آسمانها و زمین را فرا دارد، از ابن عباس مجاهد و هم از امام پنجم و ششم علیهم السلام روایت شده است، دانشمندان را کرسیها خوانند چنانچه آنها را اوتاد زمین گویند برای اینکه قوام دین و دنیا بوجود آنها است.

2- مقصود از کرسی در اینجا همان عرش است، از حسن نقل شده برای آنکه بر روی هم ترکیب شده است.

3- مقصود: پادشاهی و سلطنت و قدرتست چنانچه گویند: برای این دیوار یک کرسی بنه یعنی یک ستون.

4- کرسی تختی است فروتر از عرش که از امام ششم علیه السلام روایت شده، و قول عطا هم بدان نزدیکتر است که گفته: آسمانها و زمین در برابر کرسی جز حلقه انگشتی نیست در بیابانی پهناور، و کرسی در برابر عرش همان حلقه است در برابر بیابان پهناور، و برخی گفته‌اند: آسمانها و زمین همه بر کرسی باشند، و کرسی زیر عرش، و عرش بالای آسمانها، و اصبع بن نباته روایت کرده که علی علیه السلام فرمود: آسمانها و زمین و هر چه از آفریده در میان آنهاست همه درون کرسیند (ج 4 ص 362 مجمع البیان) و حدیث را تا آخر کشانده چنانچه در روایت علی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 9

ابن ابراهیم بیاید.

«سپس بر عرش استوار شد» برخی عرش را در اینجا به معنی پادشاهی تفسیر کرده، فقال گفته: عرش نزد عرب تختی است که پادشاهان بر آن نشینند، و کنایه آرند از خود پادشاهی و گویند: عرش او کاست یعنی پادشاهی او، و گفته‌اند: بر عرش استوار شد و ملکش پایدار شد، و برخی عرش را جسم بزرگتر دانسته و استواء را بمعنی استیلاء گرفته چنانچه گذشت و رازی در (ج 4 ص 782) تفسیرش گفته: مسلمانان همه گویند بالای آسمانها جسم بزرگی است که عرش است ولی در مقصود از عرش در اینجا اختلاف دارند، أبو مسلم گفته مقصود این است که چون خدا آسمان و زمین را آفرید، هموار کرد و آنها را برافراشت، و هر ساختمانی را عرش گویند و سازنده‌اش عرش ساز و خدا هم فرموده: و از آنچه می‌عرشند یعنی می‌سازند (النحل- 68) و استواء بر عرش چیره‌گی بر آنست، و مشهور میان مفسران آنست که مقصود از عرش همان جسم عظیم است که در آسمانست، و گفته‌اند: مقصود همان ملک است و ملک خدا تعالی همه آفریده‌های اویند که پس از آفرینش آسمانها و زمین پیدا شدند و آوردن (سپس) در اینجا درست است و خلاصه مقصود اینست که بعالم اجسام بقهر و قدرت و تدبیر و حفظ تسلط یافت و هر چه از فراز عرش تا نشیب زمین است در حفظ و تدبیر و نیاز باو است.

«پرس از آن آگاهی را، طبرسی- ره- در (ج 7 ص 176 مجمع) گفته آگاه همان خدا تعالی یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم است یا مقصود این است که پرس از آگاهی تا تو را بحقیقت وصفش خبر دهد.

«آنان که عرش را برداشته‌اند، طبرسی - ره - در (ج 8 ص 515 مجمع) گفته: این خود عبادت و فرمانبرداری خداست و کسانی که گرد آنند، فرشته‌های طواف‌گر بر عرشند که کروییان و بزرگان فرشته‌هایند «تسبیح گویند بسیاس پروردگارشان» یعنی او را پاک شمارند از آنچه این ستیزه‌جویان وصف او شمارند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 10

و گفته‌اند: او را بتسبیح متعارف تسبیح گویند و بر نعمتش سپاس کنند «و او را باور دارند» و بیگانگیش معترفند، و آمرزش خواهند از خدا برای مؤمنان زمین یعنی یگانگی خدا را باور دارند و بالهیتش معترفند و بدان چه اعتراف باید.

در (ج 10 ص 346 مجمع) گفته: در تفسیر قول خدا تعالی «و بر میدارند عرش پروردگارت را بر دوش خود، یعنی بالای سر مردم و آن روز روز قیامت است «هشت کس» از فرشته‌ها، از ابن زید روایت شده، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم روایت شده که حاملان عرش امروز چهارند و روز قیامت به چهار دیگر کمک شوند و هشت گردند، و گفته‌اند مقصود هشت رده از فرشته‌ها است که شماره‌شان را جز خدا نداند، از ابن عباس.

و رازی در (ج 8 ص 284) تفسیرش بنقل از حسن گفته: نمی‌دانم هشت کسند یا هشت هزار در صف، و حملش بر هشت کس بهتر است چون روایت شده که آنها هشت فرشته‌اند پاهایشان درون زمین هفتم است و عرش بر روی سر آنها است می‌چرخند و تسبیح می‌گویند، و گفته‌اند برخی بصورت آدمند، و برخی بصورت شیر، و برخی بصورت گاو، و برخی بصورت کرکس، و روایت شده هشت فرشته‌اند بصورت گوزن که از سم تا زانویشان هفتاد سال راه است و از شهر بن حوشب است که چهارشان می‌گویند: منزهی بار خدایا، بسپاست اندریم، سپاس تو راست بر بخششت پس از توانائیت، و چهار می‌گویند: منزهی بار خدایا بسپاست اندریم سپاس تو را است ببردباریت پس از دانشت.

#### [روایات]

1- در خصال و معانی الاخبار (333) و در المنثور (ج 1 ص 328) ضمن حدیث ابی ذر است از پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای ابا ذر، هفت آسمان در برابر کرسی نیستند جز حلقه‌ای افتاده در زمین بیابان پهناور، و فضل و فزونی عرش بر کرسی چون فزونی بیابان پهناور است بر آن حلقه.

2- در فقیه: (ج 2 ص 201) و در علل (ج 2 ص 88) و در مجالس صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که از او پرسیدند چرا کعبه را کعبه نام شد؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 11

فرمود: چون چهار گوش است، گفته شد چرا چهار گوش شده؟ فرمود: چون برابر بیت المعمور است که چهار گوش است، و گفته شد: چرا بیت المعمور چهار گوش است؟ فرمود: چون در برابر عرش است که چهار گوش است، گفته شد؟ چرا عرش چهار گوش شده؟ فرمود: چون مسلمانی بر چهار کلمه سازمان شده، سبحان، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أكبر.

بیان و نقل تأویلی نادرست، سید داماد- ره- در حاشیه «خود بر فقیه گفته: عرش همان فلک الافلاک است و آن را مربع خوانده بچند وجه 1- چون تعیین فلک بحرکت منطقه آنست و دو قطبش و بوسیله دو دایره عظیمه چهار بخش می‌شود، و عرش که آخرین فلک است و کرسی که همان فلک ثوابت است بوسیله دایره معدل النهار و منطقه البروج و دایره دیگر که به قطبهاشان گذرد چهار بخش میشوند.

2- دایره افق در سطح فلک الافلاک با دایره نصف النهار، هم را قطع کنند و آن را بچهار بخش کنند، و چهار نقطه جنوب و شمال و مشرق و مغرب را پدید سازند، و حکماء فلک را چون آدمی بر پشت خوابیده دانند که سرش بر شمال است و پاهایش بجنوب، و دست راستش بمغرب و دست چپش بسوی مشرق.

3- روشنترین اشکال دایره چهار بخشی و شش بخشی است چنانچه در جای خود بیان شده زیرا دایره با دو قطر متقاطع بر زاویه قائمه بچهار بخش می‌شود و یک نیم قطر او و تر یک ششم آنست و بعلاوه یک چهارم دایره قوس تمام است و کمترش متمم آنست.

4- فلک اقصی ماده دارد و صورت و عقل که عقل اول است و نفس که نفس کل است و این هم می‌شود چهار که در نظام هستی مربع نخست است.

در اینجا وجوه دیگر هم هست که شرحشان در گنجایش مقام نیست پایان.

و نهان نیست که این توجیحات نه موافق قوانین شرع است و نه زبان شارع، و سخن در آن بیاید و برخی انتقادهای آن گذشته.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 12

4- در اقبال (273) از امام صادق علیه السلام در دعاء روز عرفه آمده است:

و از تو خواهم بهر نامی که تو داری و هر خواستی تا برسد بنام اعظم اعظمت اکبر اکبرت بلند و برتر آنکه بدان بر عرشت استوار شدی، و بر کرسیت پایدار.

5- در عقاید صدوق: اعتقاد ما در عرش اینست که آن همه و همه آفریده‌هاست، و بوجه دیگر همان دانش است، و از امام صادق علیه السلام پرسش شد از قول خدا عز و جل «بخشاینده بر عرش استوار است» فرمود: استوار است بر هر چیز و چیزی بدو نزدیکتر از چیزی نیست، و اما عرشی که همه آفریده‌ها است هشت فرشته آن را برداشته‌اند و هر کدام هشت چشم دارند و هر چشمی برابر دنیا یکی بصورت آدمی است و از خدا تعالی برای آدمیزاده‌ها روزی خواهد، و یکی بصورت نره گاو است و از خدا تعالی روزی همه بهائم را خواستار است، و یکی بصورت شیر است و از خدا تعالی روزی همه درنده‌ها را خواهد، و یکی بصورت خروس است و از خدا تعالی روزی پرنده‌ها را خواهد، آنها امروزه همین چهارند و چون روز قیامت شود هشت گردند.

و اما عرش بمعنی دانش را هم چهار از پیشینیان بر دوش داشته‌اند و چهار از آخرین، اما آن چهار نخست نوح، ابراهیم، موسی و عیسی بودند علیه السلام و اما چهار آخر محمد، علی، حسن و حسین علیه السلام بسندهای درست از ائمه علیهم السلام در باره عرش و حاملانش چنین روایت شده، و همانا اینان حاملان عرش علم شدند زیرا همه پیغمبران پیش از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر چهار شریعت چهار پیغمبر پیشین بودند: نوح ابراهیم، موسی و عیسی علیه السلام و دانش از این چهار بدانها رسید، و همچنان دانش پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین بامامان پس از حسین علیه السلام رسید.

گویم: شیخ مفید - ره - گفته عرش در لغت پادشاهی است، شاعر گفته

چون که زادگان مروان را عرش ویران شد چنانچه ایاد و حمیر نابود شدند

مقصودش اینست که پادشاهی زادگان مروان نابود شد و از میان رفتند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 13

و دیگری گفته: گمان بری عرش تو نابود نشود و دگرگون نگردد، یعنی پادشاهی تو.

و خدا تعالی گزارش وصف کننده ملکه سباء را داده است که: هر چیز باو داده شده و عرش بزرگی دارد (23- النمل) یعنی پادشاهی بزرگی دارد، و عرش خدا هم ملک او است و استواری بر آن استیلاء بر آنست و عرب استیلاء را استواری گوید، و شاعر گفته:

بی شمشیر و خونریزی

استوار شد بشر بر عراق

یعنی مستولی شد بر عراق، و اما عرشی که ملائکه برداشته‌اند برخی از ملک خدا است و خدا آن را در آسمان هفتم آفرید، و فرشته‌ها را به برداشت آن به عبادت و تعظیم واداشته چنانچه در زمین خانه‌ای آفریده و آدمی را بتوجه بدان و زیارت و حج و تعظیمش پیرستش کشانیده، و در حدیث آمده که خدا تعالی خانه‌ای زیر عرش آفریده، و بیت المعمور نامش کرده، و فرشته‌ها هر سال بدان حج کنند.

و در آسمان چهارم خانه‌ای بنام ضراح آفریده و فرشته‌ها را بحج و تعظیم و طواف گرد آن بعبادت گرفته، و خانه کعبه را در زمین برابرش ساخته و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر سنگی از عرش فروافتد بر پشت بیت المعمور آید و اگر از بیت المعمور فروافتد بر پشت بام خانه کعبه آید، خدا برای خود عرشی نیافریده که وطن خود سازد، خدا برتر است از آن، ولی عرشی آفریده و بخود وابسته برای گرامی بودن و بزرگ داشتنش، و فرشته‌ها را به حملش بعبادت واداشته، چنانچه در زمین خانه‌ای آفریده، نه برای خود برای نشیمن خود تعالی الله عن ذلک، بلکه آن را برای خلقش آفریده و بخود وابسته تا گرامی شود و بزرگ باشد و مردم را زیارت و حج بر آن بعبادت گرفته.

و اما عرش بمعنی علم بحسب لغت مجاز است نه حقیقت، و وجهی ندارد که قول خدا تعالی الرحمن علی العرش استوی معنی کنیم که علم را در بر دارد، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 14

صحیح آنست که ما پیش داشتیم، و روایاتی که در وصف فرشته‌های حامل عرش آمده همه آحادند و روایتهای منفرد، و موجب قطع نیستند و عمل بر آنها روا نیست و باید در باره آنها توقف کرد، و مقطوع همین است که عرش بمعنی ملک است و عرش محمول بر فرشته‌ها هم جزئی است از ملک خدا که حمل آن عبادت فرشته‌ها است چنانچه ما پیش داشتیم.

6- در عقاید است که اعتقاد ما در باره کرسی اینست که دعاء همه آفریده‌ها است از عرش و سماوات و زمین و هر چه خدا آفریده در آنند، و در وجه دیگر کرسی هم علم خدا است، و البته از امام صادق علیه السلام پرسش شده از قول خدا عز و جل «فرا گرفته کرسی او آسمانها و زمین را» فرموده: مقصود علم او است.

7- در توحید (232) بسندش از سلمان فارسی که جاثلیق بامیر المؤمنین علیه السلام گفت بمن بگو: پروردگارت بر میدارد یا برداشته می‌شود؟ فرمود:

پروردگار ما جل جلاله بر می‌دارد و برداشته نمی‌شود نصرانی گفت: چطور می‌شود با اینکه ما در انجیل می‌خوانیم «بر میدارند عرش پروردگارت را در فراز خود آن روز هشت تا» علی علیه السلام فرمود: فرشته‌ها عرش را بر میدارند و چنان نیست که تو گمان داری بمانند تخت باشد برای خدا، بلکه آن چیزی است محدود و آفریده و کارگزاری شده، و

پروردگارت عز و جل مالک آن است نه اینکه مانند چیزی بر روی آنست، و خدا بفرشته‌ها فرموده آن را بردارند، و آنها عرش را به نیروی خداداد خود بر میدارند، نصرانی گفت راست گفתי خدایت رحمت کناد.

8- در کافی (ج 1 ص 129) بسند خودش آورده که جاثلیق از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید بمن بگو خدا عز و جل عرش را بر میدارد؟ یا عرش او را بر میدارد؟ فرمود:

خدا عز و جل حامل عرش و آسمانها و زمین است و آنچه در آنها است و میان آنها است و اینست قول خدا عز و جل «راستی خدا نگه می‌دارد آسمانها و زمین را که از جا در نشوند و اگر در شوند هیچ کس نگهدارشان نیست پس از او، راستی که خدا بردبار و آمرزنده است 41- الفاطر».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 15

گفت: بمن بگو از قول او «و بر میدارند عرش پروردگار را آن روز هشتا» این چگونه می‌شود با اینکه گفתי خدا عرش و آسمانها و زمین را بر میدارد؟ امیر المؤمنین فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی عرش را از چهار نور آفریده، نور سرخ که سرخی از آنست، و نور سبز که سبزی از آنست، و نور زرد که زردی از آنست، و نور سفید که سفیدی از آنست و آنست دانشی که خدا به حاملان داده، و آن از نور عظمت اوست که بعظمت و نورش دل‌های مؤمنان را بینا کرده و نادانان بعظمت و نورش او را دشمن دارند.

و بعظمت و نورش همه آفریده‌ها در آسمان و زمین به کارهای گوناگون بدو وسیله جویند و هم به کیشهای مشتبه (و پراکنده خ ب) و هر چیزی برداشته شده است و خدا بنور و عظمت و قدرتش او را دارد، و برای خویش توانای زیان و سود و نه مرگ و زندگی و نه زنده شدن ندارند همه چیز برداشته شده است و خدا تبارک و تعالی نگهدار آن دو است که از جا بدر نشوند، و آنها را فرا دارد از هر چیز، و زندگی هر چیز است، و روشنی هر چیز، منزله است و برتر از آنچه گویند برتری والائی.

باو گفت: بمن بگو: خدا عز و جل کجا است؟ فرمود: اینجا، آنجا، بالا پائین، فراگیرنده بما و بهمراه ما و اینست قول او «نیست راز گوئی سه کس جز آنکه او چهارم آنها است و نه پنج کس جز آنکه او ششمی آنها است، و نه کمتر از آن و نه بیشتر جز آنکه او بهمراه آنها است هر کجا باشند 70- المجادله» و کرسی محیط است بآسمانها و زمین و آنچه میان آنها است و آنچه زیر زمین است، و اگر آواز کنی راستش که او میداند نهان و نهانتر را، و اینست قول خدا تعالی «فرا دارد کرسیش آسمانها و زمین را و ناتوان نکند نگهداریشان او را و اوست والا و بزرگ، 257- البقره» و آنان که عرش را بر دوش دارند همان دانشمندانند که خدا دانشش را بآنها داده و از این چهار چیزی بدر نیست که خدایش در ملکوت خود آفریده، آن

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 16

ملکوتی که ببرگزیده‌هایش نموده، و بخلیل خود وانموده و فرموده: «و همچنین نمودیم بابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را تا باشد از موقنان، 75- الانعام، چگونه حاملان عرش خدا را بردارند با اینکه او دلشان را زنده کرده و بمعرفتش آنها را رهبری نموده.

توضیح: جاثلیق لقب رئیس نصاری بوده در بلاد اسلام و در شهر بغداد فیروزآبادی گفته است «تا از جا بدر نشوند» یعنی نخواست که نابود و باطل شوند، و یا آنها را نگهداشت از این که نابود شوند، و این دلیل است که بقاء ممکن نیاز دارد به مؤثر ... «به من بگو از قول او» شاید توهم منافات کرده از دو راه:

1- حاملان عرش هشتند و تو گوئی خدا تنها حامل آنست.

2- چون آن هشت عرش خدا را بردارند و او را هم برداشته‌اند زیرا او بر عرش است و گفتی او است حامل هر چه جز خود. «خدا آن را از چهار نور آفریده» افهام در معنی این انوار که از رازهای پیچیده‌اند سرگردانند و چند توجیه کرده‌اند:

1- مقصود جواهر قدسیه عقلیه‌اند که وسائط فیض خدایند، و نگاهشان کنایه از سبب اختلافهای رباعی این جهانست که محسوس است چون عناصر، اخلاط و اجناس جانداران یعنی انسان، بهائم، درنده‌ها و طیور و مراتب وجود انسان که طبع، نفس حساس، نفس متخیله و عقل است، اجناس مولدات که معدن، گیاه حیوان و انسانست.

2- این انوار برای بیان قرب و بعد از نور الانوار است، نور سپید نزدیکتر است، نور سبز دورتر که گویا تیرگی دارد و سرخ میانه است و میان هر دو نوری از این چهار نورهای دیگر است چون رنگ صبح و شفق که اختلافشان برای نزدیکی و دوری بخورشید است.

3- انوار رمز صفات خدا است، سبز قدرت اوست بر آفرینش و فیض بخشی ارواح که چشمه‌های زندگی و منابع سبزیند و سرخ خشم و قهر او است بعذاب و نابود

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 17

کردن، سپید رحمت و لطف اوست که فرموده: آنان که رو سپیدند در رحمت خدایند.

4- از همه بهتر آنچه از پدر علامه خود شنیدم، خدا مقامش را در بهشت بلند کند، و خلاصه‌اش این است که هر چیزی یک نمونه رؤیائی دارد که ارواح درک کنند نه حس، و این نمونه‌هایی رؤیائی بر هر کس در پایه کمال او پدیدار شوند و برخی نمونه نزدیکتر دریابند و برخی دورتر، و معبر کامل خواب کسی است که بحسب حال خواب بیننده بدان منتقل

شود، و از این رو اطلاع کامل مخصوص انبیاء و اوصیاء است که مراتب استعداد اشخاص را خوب می‌دانند و فزون و کم آنها را می‌فهمند، نور زرد رمز عبادت و صورت رؤیائی آنست و بتجربه رسیده که چون عارف زردی در خواب بیند توفیق عبادت یابد و در چهره شب زنده داران هم روشن است و در خبر هم آمده که خدا بدانها از نور خود بپوشاند چون با او خلوت کنند نور سپید رمز دانش است، چنانچه بتجربه رسیده هر که شیر یا آب زلال در خواب بیند علم پاک از شک و شبهه بدو افاضه شود، و نور سرخ محبت است و در چهره شیفته‌ها دیده می‌شود، و در رؤیا تجربه شده، و نور سبز معرفت است که علم بخدا باشد و در رؤیا مجربست.

و روایت امام رضا علیه السلام هم بدان اشارت دارد که پرسش شد از این روایت که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را در صورت جوان موفقی در خواب دید که سی ساله مینمود و دو پایش در سبزی بود و امام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عظمت پروردگار خود را دریافت در سن جوانی موفق و سی ساله بود، راوی گفت: قربانت دو پای کی در سبزی بود؟ فرمود: آن محمد بود که با دل پیرو دگارش نگران بود و خدایش در نور حجب نهاد تا آنچه در حجب است بر او روشن شود، نور خدا سبز دارد و سرخ و سپید و جز آن (تا تمام خبر) زیرا آن حضرت در این هنگام در درجه کامل عرفان بود و غرقه دریاها معرفت خدای منان، و دو پایش در نوری سبز بودند، و در مقامی از معرفت بود که

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 18

فرشته‌ها و آدمی تاب آن را ندارند، و این عبارات و کنایات برای این است که فهم ما از درک حقیقت عاجز است و نفوس ناقصه این صورتها را در خواب بینند و ما در خواب طولانی غفلت از معارف ربانی هستیم، مردم همه خوابند و چون بمیرند آنگه بدانند و بهتر این است که بطور اجمال این اخبار را پذیرفت و آنها را بخود امامها و انهاد علیه السلام.

و بدان که بر وجه اخیر ضمیر (و هو العلم) بنور سپید برگردد و بوجه دگر به عرش برگردد یعنی بسا که عرش بر علم یا بر عرش مرکب از این چهار نور اطلاق شود «و نادانان با آن دشمنند» زیرا نادانی تیرگی و ضد نور است و دشمنی میان دو ضد است چنانچه گفته‌اند، و روشنتر اینست که کمال ظهورش مایه نهانی او شده چنانچه گفته‌اند «ای از فرط عیانی نهانی» زیرا اگر برای خورشید نهانی نبود پرتو روز بر مردم نهان میماند، و چون خورشید جهان هستی همیشه کامل و تابانست، و فیض او پیوسته روانست ملحد نادان پندارد که همه چیز بخود وجود دارد و از آفریننده بی‌نیاز است یا آن را به دهر موهوم و طبع نامفهوم وابندد «ابتغی» شاید مقصود اینست که چون نور خدا بر جهان هستی تابانست و آثارش در موجودی هویدا همه مردم جویای اویند، ولی برخی در راه طلب خطا کارند و مقصود را گم کرده‌اند و سرگردانند، چون بت پرست که مطلوب خود را در آن پنداشته و دهری و مادی که پندارند آنها معبود و مدبرند، پس هر کدام خود را نیازمند آفریننده و روزی بخش و نگهدار و سرپرست میدانند، و او را میجویند و وسیله بدو را میخواهند ولی از گمراهی و کوردلی خطاکارند و از حق روگردان و این معنا که بخاطرم رسید از غوامض اسرار است، و مؤید باخبار، و همانا بدان اشارتی کردیم و گذشتیم، زیرا بسط گفتار در آن را اذهان سقیمه نپذیرند گرچه عقول سلیمه خوش دارند.



«او است زندگی همه» یعنی همه زنده‌ها یا زندگی بمعنی وجود و بقاء است مجازا و اعم است «نور همه چیز» یعنی سبب وجود و ظهور همه است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 19

و ممکن است مقصود از کرسی هم علم باشد ... «همان دانشمندانند» در صورتی که مقصود از عرش عرش علم باشد مقصود از چهار نور اصناف و انواع علمند که در همه چیز بحد خودش هست، و اگر مقصود از انوار نور دانش و دوستی، و خداشناسی و عبادت باشد چنانچه گذشت باز هم درست است زیرا هیچ موجودی بی آنها نیست و هر موجودی روشی از عبادت و معرفت و محبت دارد و بسپاس او تسبیح گو است و پدرم - ره - گفت مقصود از چهار عرش است و کرسی و آسمانها و زمین و بسا که مقصود از آن چهار نوری باشند که مجموعشان عرشند، زیرا که آن محیط است بر همه چنانچه مشهور است.

9- در کافی (ج 1 ص 13) بسندش از صفوان بن یحیی گفت: أبو قره محدث از من خواست او را نزد امام رضا علیه السلام ببرم و از آن حضرت اجازه خواستم و اجازه داد و وارد شد، و او را از حلال و حرام پرسید، سپس گفتش آیا خدا را محمول میدانی؟ فرمود: محمول اثر گیراست و وابسته بدیگری و نیازمند و صفت نقص در تلفظ، و حامل اثر بخش است و وصف خوب، و همچنین است گفتار گوینده، بالا، زیر، برتر، پائینتر و خدا فرمود: از آن خدا است نامهای نیکوتر و بدانهایش بخوانید.

و در کتب خود محمول تعبیر نشده بلکه فرموده او است حامل در بیابان و دریا و نگهدار آسمانها و زمین تا از جا در نشوند، محمول جز خدا است، و هرگز از کسی که ایمان بخدا و بزرگیش دارد و شنیده نشده در دعایش گفته باشد، یا محمول ابو قره، گفت: خدا خود فرموده «و بر میدارند عرش پروردگار ترا آن روز بر بالای خود هشتتا» و فرموده: «آنان که بر میدارند عرش را» امام فرمود: عرش که خدا نیست عرش نام علم است و قدرت، و عرش نام چیزی که همه چیز در آنست، و حملش را بدیگری از آفریده‌هاش نسبت داده چون خلقش را بحمل عرشش بعبادت واداشته و آنان حاملان علم اویند، و خلقی گرد عرشش تسبیح گو و فرمانگزار و فرشته‌ها که کردار بنده‌هایش را مینویسند، و مردم آمین را بعبادت واداشت با طواف

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 20

گرد خانه‌اش و خدا چنانچه فرموده بر عرش استوار است و عرش و حاملانش و هر که گرد آن است خدا حامل است و نگهبان و نگهدار و بر پایدار هر کس و بالای هر چیز و بر هر چیز، ولی او را محمول نگویند و اسفل نخوانند به تنهایی که بجیزی پیوسته نباشد تا لفظ و معنا فاسد باشد.

ابو قره گفت: این روایت را دروغ میدانند که آمده است: چون خدای تعالی خشم گیرد فرشته‌ها حامل عرش خشمش را از اینجا بدانند که عرش بر دوششان سنگین شود و به سجده افتند و چون خشمش برود سبک گردد و بایستگاه خود برگرداند.

امام فرمود: بگو که خدا از روزی که ابلیس را لعن کرد تا امروز بر او خشمگین است و چگونه جرأت داری بگویی خدا دگرگون شود از حالی به حالی و دچار وصف آفریده‌ها باشد، سبحانه و تعالی، زوال و دگرگونی ندارد و مبتذل نگردد و هر که جز او در سرپرستی او است و همه بدو نیازمندند و او بی‌نیاز از جز خود است.

بیان: «محمول اسم نقص است» یعنی هر اسم مفعولی که اثرگیری و تغییر پذیری را بفهماند دلالت بر نقص دارد چون محفوظ، مربوب و محمول و مانند آنها نه اینکه این وزن بطور کلی نقص باشد زیرا اطلاق موجود و معبود و محمود بر خدا رواست «و همچنین گفته گوینده فوق و تحت» یعنی این دو لفظ هم یکی مدح است و دیگری نقص مانند بالا و زیر که اولی مدح است و دومی نقص و همچون، اعلی مدح است و اسفل نقص.

و حاصل این است که خدا تعالی در حمل عرش نیاز به دیگری نیاز ندارد و عبادت هر صنفی از خلقش را به نوعی نموده، و عبادت حاملان عرش حمل عرش است بی‌نیاز بدانها که بعلمی که خدا بدانها داده کار می‌کنند، و بسا بنا بر این باشد که

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 21

عرش به معنی علم است، و حاملان عرش همان انبیاء، و اوصیایند و گرد عرش آنان که از آنها دانش فراگیرند و بکار بندند و بگرد آن بگردند و از انوارش برگیرند «چنانچه فرموده» یعنی استواء خدا بر عرش به نحو نیست که خودش فرموده و مقصود از آن وابستگی همه است بدو یا استیلاء او بر همه چنانچه گذشت نه بدان معنا که مشبهه پندارند ...

«تنها بی‌وابستگی به چیزی» یعنی به قرینه که معنی مناسب دهد چنانچه گفته شود «عرشش محمول است» یا دوزخش اسفل است و گر نه تعبیر آن درست نیست چون نامهای خدا وابسته به اجازه خود اوست و معنا باطل است چون به نقص و عجز خدا دلالت دارد و او مبرا هست از آن «و او در وصف کردن تو» حاصل این است که چون آن مرد از حدیث فهمیده حاملان عرش در حال خشم خدا به سجده افتند امام او را تخطئه کرده به اینکه لازم آید همیشه از زمان خشم خدا بر شیطان تاکنون در سجده باشند و به جای خود واقف نباشند و آنچه او از حدیث فهمیده درست نیست بلکه معنی حدیث بر فرض صحتش این است که غضب خدا نزول عذاب است و فرشته‌ها از سنگینی عرش آن را دریابند و مقصود از سجود فرشته‌ها خضوع و خشوعشان است در برابر خدای سبحان از ترس و هراس عذابش، و چون عذابش به پایان رسد و مقدمات رحمتش عیان گردد آرام شوند و رحمت خواهند و دلشان بر جای شود و چون او را ملزم نمود دلیل به تنزیه خدا آورد از آنچه او فهمیده است از حدیث که «چگونه جرأت کنی» خدا را موصوف به دگرگونی دانی با آنکه آن وصف آفریده‌ها و ممکنات است ...

10- در (در المنثور ج 1 ص 328) از ابی ذر که پرسید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از کرسی، فرمود: ای ابا ذر هفت آسمان و هفت زمین همانا در برابر کرسی چون حلقه‌ای باشند که در زمین پهناور افتاده و فرونی عرش بر کرسی چون فرونی آن بیابانست بر آن حلقه.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 22

11- (در همان ج و صفحه در منثور) از ابن عباس و ابن مسعود، گفتند آسمانها و زمین درون کرسیند و کرسی در پیشگاه عرش خدا است.

12- در (در منثور ج 3 ص 297) از ابن عباس، گفت: عرش را عرش نامیدند برای بلندیش 13- در (در منثور ج 3 ص 297) از وهب، گفت: خدا تعالی عرش و کرسی را از نورش آفرید و عرش بکرسی چسبیده، و فرشته‌ها درون کرسیند، و گرد عرش چهار نهر است، نهری از نور میدرخشد، نهری از آتش که زبانه میکشد، و نهری از برف سفید که دیده‌ها را خیره میکند، و نهری از آب، و فرشته‌ها در این نهرها ایستاده‌اند، و خدا را تسبیح گویند، عرش به شماره زبان همه خلق زبان دارد، و با همه آنها خدا را تسبیح و ذکر می‌گوید.

14- در (در منثور ج 3 ص 297) از شعبی که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

عرش از یک دانه یاقوت سرخ است و یک فرشته بدو و بزرگیش نگریست و خدا باو وحی کرد که من بتو نیروی 7000 فرشته که هر کدام 7000 پر دارند دادم، پرواز کن، و آن فرشته با همه نیرو و پرها که داشت تا خدا خواست پرید و ایستاد و نگریست و گویا که نپریده.

15- در (در منثور ج 3 ص 297) از حماد که خدا عرش را از یک دانه زمرد سبز آفریده و چهار پایه از یاقوت سرخ بدو داده و هزار زبان، و در زمین هم هزار امت آفریده، و هر امتی خدا را به یکی از زبانهای عرش تسبیح گویند 16- از ابن عباس، گفت: عرش را اندازه نتواند جز آنکه آن را آفریده، و آسمانها در آفرینش خدای رحمان چون گنبدی باشند میان بیابان (هر دو در- ج 3 ص 297 در منثور).

17- از مجاهد، گفت: آسمانها و زمین در عرش همانا جای یک حلقه را گرفته‌اند در زمین بیابان پهناور.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 23

18- از کعب است که آسمانها در عرش چون چراغانی باشند آویخته میان آسمان و زمین (ج 3 ص 297 در منثور).

19- از ابی ذر که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: کرسی در برابر عرش همانا حلقه ایست از آهن در یک بیابان پهناور.



29- از میسره که پاهای حمله عرش در زمین پائینتر است و سرهاشان عرش را شکافته و سر سربزیرند و بیش از فرشته‌های آسمان هفتم میترسند، و اهل آسمان هفتم بیش از اهل آسمان زیرش میترسند، و آنها که زیر آند بیشتر از آنها که پهلوی آنها است میترسند.

30- از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و اله نزد یارانش بیرون شد، و فرمود:

برای چه گرد هم شدید؟ گفتند گرد آمدیم بیاد پروردگار خود و در بزرگیش اندیشه کنیم، فرمود هرگز از فکر عظمتش در نیابید آیا بچیزی از بزرگیش شما را خبر ندهم گفته شد: چرا یا رسول الله فرمود: یکی از حمله عرش بنام «اسرافیل» یک گوشه عرش را بر دوش دارد و دو پایش در زمین هفتم است، و سرش در آسمان هفتم، در نمونه‌ای از آفریده‌های پروردگار شما تبارک و تعالی (هر سه در- در منثور ج 5 ص 347).

31- از ابن عباس در تفسیر قول خدا تعالی «بر میدارند عرش پروردگارت را بالای خود در آن روز هشتا» گفت: هشت صف فرشته که شماره‌شان را جز خدا نداند، و گفته‌اند هشت فرشته که سرشان زیر عرش در آسمان هفتم است و پاهایشان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 25

در زمین هفتم و شاخه‌هایشان چون شاخ گوزن میان بیخ شاخ هر کدام تا سرش پانصد سال راه است.

32- از ربیع است که هشت فرشته‌اند.

33- از ابن زید است که از حمله عرش جز اسرافیل نام برده نشده، و میکائیل از آنها نیست.

34- و از کعب که لینان یکی از هشت حامل عرش است در روز قیامت.

35- و از مسیره است که هشتند پاهایشان در درون زمین است، و سرشان نزد عرش و از پرتو نور نمیتوانند دیده‌شان را بالا برند (هر سه در- در منثور ج 6 ص 261).

36- در مهج الدعوات ضمن دعاء مروی از امام هفتم علیه السلام: ای که ترسانند فرشته‌ها از نور افروخته‌اش گرد کرسی و عرشش، رده بسته تسبیح گو، فرمانبر، خاضع دل بفرمان (الدعاء).

37- در احتجاج (193) از هشام بن حکم که زندیق از امام ششم پرسید:

کرسی بزرگتر است یا عرش؟ فرمود: هر چه خدا آفریده درون کرسی است جز عرش او که بزرگتر از آنست تا کرسی او را فرا گیرد.

38- تفسیر علی بن ابراهیم بسندش که از علی علیه السلام پرسش شد از قول خدا تعالی (فرا دارد کرسیش آسمانها و زمین را، 255- البقره) فرمود: آسمانها و زمین و هر چه در آنها آفریده است درون کرسیند، و بفرمان خدا چهار فرشته‌اش بر میدارند، فرشته‌ای بصورت آدمیان که ارجمندترین صورتست نزد خدا، و او دعاء میکند و زاری مینماید بدرگاه خدا و روزی برای آدمیزاده‌ها میخواهد، فرشته دوم بصورت نره گاو است و سید بهائم است و خواستار از خدا است و بسوی او زاری کند و روزی بهائم را خواهد، و فرشته سوم بصورت کرکس است و آن سید پرنده‌ها است، و خواستار از خدا و زاری کن بسوی او است و روزیخواه همه پرنده‌ها است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 26

و فرشته چهارم بصورت شیر است و سید درنده‌ها است و بدرگاه خدا رو دارد و زاری کند و روزی همه درنده‌ها را خواهد، در همه این صورتهای زیباتر از نره گاو نبود و پایدارتر از او تا بزرگان بنی اسرائیل گوساله پرست شدند، و چون گرد آن را گرفتند و آن را پرستیدند در برابر خدا آن فرشته سر بزیر شد که بصورت نره گاو بود برای شرم از خدا که هم صورت او را در برابر خدا پرستیدند، و ترسید که عذاب بر او نازل شود، سپس فرمود: همه درختها قابل درو کردن بودند تا برای خدای رحمان فرزند خوانده شد، و رحمان عزیزتر و والاتر است از اینکه فرزندش باشد و نزدیک شد آسمانها از هم پاشند و زمین شکافته شود و کوهها بسختی خاک شوند، و اینجا بود که درخت لرزید و خار بر آورد، مبادا عذاب بر او نازل شود چه شده است مردمی را که سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله را دگرگون کردند، و از وصیش رو گرداندند و نمیترسند که عذاب بر آنها فرود آید، سپس این آیه را خواند «آنان که بجای نعمت خدا ناسپاسی کردند و کافر شدند و مردم خود را بخانه نابودی کشانند همان دوزخ که در آن آتش گرفتند و چه بد قرارگاهی است، 29- ابراهیم» بیان: بسا که این حاملان را تفسیر بارباب انواع کنند که افلاطون گفته است و همگنانش، و آنچه از صاحب شریعت بر آید بهیچ وجه مناسب مذهب آنها نباشد چنانچه بر شناسای زبان هر دو گروه پوشیده نماند.

39- در تفسیر علی بن ابراهیم (75) بسندش از زراره گوید از امام ششم علیه السلام پرسیدم از قول خدا تعالی **وسع کرسیه السماوات و الأرض** آیا آسمانها و زمین کرسی را در خود جا دادند یا کرسی آسمانها و زمین را در خود جا داده؟ فرمود: بلکه کرسی است که آسمانها و زمین را در خود جا داده، و عرش و هر چه خدا آفریده در کرسی است.

بیان: بسا که پرسش زراره اینست که در قرائت أهل بیت کرسی بنصب است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 27

تا معنی اول را دهد یا برفع تا دوم را و گر نه با علم برفع کرسی این پرسش خصوص از مانند زراره خوش نیست و از شیخ بهائی - ره - روایت شده که از پدرم در این باره پرسیدم گفت بنای پرسش بر اینست که «وسع» مصدر مضاف قرائت شود و این سؤال جا دارد و من همه کتب تجوید را بررسی کردم و باین قرائت بر نخوردم جز اینکه این روزها بکتابی برخوردارم در این علم بخط کوفی، و این قرائت را داشت و بخط مصنف بود و «العرش» عطف است به «الأرض» یا مبتداء است و مقصود از کرسی علم است که همه چیز در آنست و مقصود از عرش هم که همه چیز در آنست علم است ...

40- در توحید (239) بسندش از زراره که همین سؤال و جواب را دارد تا آنجا که «عرش و هر چیزی در کرسی» است.

و از همان بسندش از زراره مانند آن را آورده و عیاشی هم از زراره مانند آن را دارد.

41- در تفسیر علی بن ابراهیم (385) بسندش از امام پنجم علیه السلام که مردی نزد پدرم آمد و باو گفت: ابن عباس پندارد که میداند هر آیه قرآن در چه روزی نازل شده و در باره چه کسی نازل شده، پدرم فرمود: از او پرس در باره کی نازل شده «و هر که در اینجا کور است او در سرای دیگر کور است و در راه خود گمراه تر» (27- الاسراء) و در باره که نازل شده «سودتان ندهد اندرزم اگر خواهم شما را اندرز دهم اگر خدا خواهد شما را از راه بدر برد، 34- هود»؟ و در باره که نازل شده «آیا آنان که گرویدید شکیبا باشید و شکیبائی باهم کنید و مرزرداری کنید، 200- آل عمران»؟ آن مرد آمد و از او پرسید و ابن عباس گفت: دلم میخواست آن که این فرمان را بتو دادم با من روبرو میشد و از او میپرسیدم که عرش را خدا از چه آفریده و چه اندازه است و چه طور است؟ آن مرد نزد پدرم برگشت و پدرم باو گفت: پاسخ آن آیا ترا بتو داد؟ گفت: نه پدرم فرمود: ولی من تو را از روی دانش و روشنی پاسخ دهم نه از روی ادعا و بخود بستن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 28

اما آیه اولی در باره او و پدرش نازل شده، و اما آیه دوم در باره پدرش نازل شده، و اما آیه سوم در باره پسرش (پدرش خ ب) و در باره ماها، و نشده است آن مرزرداری که ما بدان مأموریم، و آن می شود در نژاد ما که مرز دارند، و از نژاد او هم مرزدار شوند.

و اما پرسش او که عرش را از چه آفریده خدایش، راستش خدا عرش را چهارگانه آفریده، پیش از آن جز سه نیافریده، هوا، قلم و نور سپس آن را از چند رنگ گوناگون از آن نور آفریده، نوری سبز که سبزی از آنست، و نوری زرد که زردی از آنست، و نوری سرخ که سرخی از آنست، و نوری سپید که نور الانوار است و درخشانی روز از آنست، سپس آن را 70 هزار طبقه نمود که کلفتی هر طبقه از آغاز عرش است تا هر چه فروتر، و هیچ طبقه ای از آن نیست جز تسبیح گو بسپاس پروردگارش، و او را بچند آواز و چند زبان جدا از هم تقدیس کنند اگر اجازه بیک زبان دهند که بگوش آنچه فروتر از او است برسد کوهها و شهرها و دژها همه ویران شوند، و دریاها بخشکند و آنچه فروتر است نابود گردد.

عرش را هشت پایه است و هر کدام را فرشته‌هایی که شمارشان را جز خدا نداند آن را بر میدارند، شبانه روز تسبیح گویند و سستی ندارند، اگر حسی آنچه بالاتر از او است دریابد یک چشم بهم زدن تاب نیاورد، میان او و احساس پرده‌های جبروت کبریا و عظمت و قدس و رحمت و دانش است (قلم است نسخه بدل) در پس آن جای گفتگو نیست، البته آنکه طمع آن دارد بیجا طمع کرده.

هلا در پشت عبد الله بن عباس یک سپرده‌ایست که برای آتش دوزخ آماده شده و بیرون برند مردمانی را از دین خدا، و البته رنگین کند زمین را بخونهای جوجه‌های آل محمد که بیوقت برپا خیزند، و بجوبند آنچه یافت نشود و مرزرداری کنند آنان که ایمان دارند، و شکیبائی کنند و هم شکیبائی باشند، تا خدا میان ما حکم کند و او بهترین حکم‌کننده‌ها است.

42- در توحید (238) به سند خود از امام چهارم که فرمود: راستی خدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 29

عز و جل عرش را چهارگانه آفرید- و مانند آن را آورده تا گفته او- و نیست پس از آن جای گفتگو.

کشی: بسندش مانند آنچه را علی بن ابراهیم روایت کرد تا آخر خبر آورده.

و بسند دیگر از ابن اُبی عمیر آورده که گفت: مردی نزد امام چهارم آمد و مانند آن را یاد کرده.

اختصاص: بسندش از حماد مانند آن را آورده.

بیان: ... در روایت کشی است که: دو آیه اول در باره پدر او نازل شده و اما آخری در باره پدر من و در باره ما است، و همچنین است در اختصاص و بعدش اینست: و آن مرزرداری که ما بدان مأموریم هنوز نشده و بهر تقدیر دلیل است که کوری نامبرده در آیه کوری چشم نیست بلکه کوری دل است، زیرا کوری عباس نقل نشده بلکه عبد الله کور شد (در پسرش نازل شده) شاید عبارت «در پسرانش» باشد و بسا مقصود جنس است یا نخست کسی که شورید از آنها، یعنی آیه در باره رابطه نازل شده، و در باره انتظاری که ما در دولت نژاد ملعونش بدان مأموریم.

پس اینکه فرموده (از نژاد او مرزدار است) بر سیل استهزاء است یا به پندار خودشان زیرا که در دوران بنی امیه چشم به دولت اسلامی داشتند، یا مقصود رابطه لغویست نه آنچه منظور آیه است، و ممکن است مقصود از مرابط کسی است که شمشیر کشد برای شورش، و آن در میان ائمه علیه السلام همان امام قائم است و مرابط آنها نخست خلیفه آنهاست یا همه آنها، در قاموس گفته: مرابط مرزدار است چون هر دو طرف آماده نبرد با هم هستند و از آنست قول خدا «هم شکیب باشید و در مرابطه باشید» (پایان) ...



«پرده‌های جبروت و کبریا» صوری باشند معنوی و در پس آنها جای گفتگو نیست و شرح آن نشود، و آن سرگردان یعنی ابن عباس که (خائن و خاسر خ ب) خوانده شده بیجا در آن طمع کرده و آن مقام را ندارد. در کشی هست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 30

که بیرون برند از دین خدا مردمانی را چنانچه در آن درآمدند، و مقصود از جوجه‌ها ساداتی هستند که شوریدند و کشته شدند چون نابهنگام بود و دولت مخالفان برپا بود و بمقصود دسترسی نبود، و جوجه بسیاری در تفسیر انوار در کتاب توحید و در این باب گذشت نیز و آنها را در اینجا باز نگوئیم.

43- تفسیر «فرشته بر کناره‌های آنست و بر میدارد عرش پروردگارت را بالای خود هشتا در آن روز عرضه میشوید» گفت: حاملان عرش هشتند و هر کدام را هشت چشم است، و هر چشمی باندازه دنیا است، و در حدیث دیگر، حاملان عرش هشتند چهار از اولین و چهار از آخرین چهار اولین نوح است و ابراهیم، موسی و عیسی علیه السلام و چهار آخرین: محمد، علی حسن و حسین و مقصود از حمل عرش علم است (تفسیر علی بن ابراهیم 694).

44- در خصال بسندش از حفص بن غیاث گوید شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود:

راستی حاملان عرش هشتند و هر کدام را هشت چشم است و هر چشمی باندازه دنیا است.

45- و از همان بسندش از امام صادق علیه السلام که حمله عرش یکی بصورت آدمیزاده است و برای فرزندان آدم روزی خواهد، دوم بصورت خروس است و روزی برای پرنده‌ها خواهد، سوم بصورت شیر است و از خدا برای درنده‌ها روزی خواهد چهارم بصورت نره گاو است و از خدا برای بهائم روزی خواهد و از آنگاه که بنی اسرائیل گوساله را پرستیدند نره گاو سر بزیر است و روز قیامت هشت شوند (39- خصال).

بیان: ممکن است روزیخواه پرنده‌ها مانند کرکس و خروس هر دو باشد، و بهر دو مانند شده، 46- در توحید (62) بسندش از امام ششم علیه السلام، فرمود: خورشید یک هفتادم از نور کرسی است و کرسی یک هفتادم از نور عرش، و عرش یک هفتادم از نور حجاب، حجاب یک هفتادم از نور سبز (الخبر).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 31

47- در توحید (239) و در معانی (30) بسندش از حفص بن غیاث گفت:

از امام ششم علیه السلام پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل «فرا دارد کرسیش آسمانها و زمین را» فرمود: دانش او.

48- در معانی الاخبار (29) بسندش از مفضل بن عمر، گفت: پرسیدم از امام ششم که عرش و کرسی چیستند؟ فرمود: عرش بیک معنی همه آفریده‌ها است و کرسی جای آنها است و از نظر دیگر همان دانشی است که خدا پیغمبران و رسولان و حجج خود را بدان آگاه کرده و کرسی دانش مخصوص بخود او است 49- و از همان (228) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: هر که در هر روزی از شعبان 70 بار بگوید: استغفر الله الذی لا إله إلا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و أتوب إلیه، در افق مبین نوشته شود گوید: گفتم: افق مبین چیست؟

فرمود، پهناور صحنه‌ای برابر عرش که در آن نهرهای دنبال هم است، و جامهائی بشماره اختران.

50- در توحید (239) بسندش از فضیل که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از تفسیر قول خدا عز و جل «فرا دارد کرسیش آسمانها و زمین را» فرمود: ای فضیل آسمانها و زمین و هر چیزی در کرسی است.

51- و از همان (239) بسندش از امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل «فرا دارد کرسیش آسمانها و زمین را» فرمود: آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است در کرسی است، و عرش همان دانشی است که کسی آن را اندازه نتواند.

52- و از همان (236) بسندش از حنان بن سدید که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از عرش و کرسی فرمود: عرش وصف بسیار و گوناگون دارد، هر وصفی در قرآن برایش یک معنا دارد، اینکه فرموده است: «پروردگار عرش بزرگ، 86- المؤمنون» میفرماید ملک بزرگ و فرموده‌اش «رحمان بر عرش استوار است» میفرماید: بر ملک فراگیر است، و این ملک چگونه سازی، هر چیز است.

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 32

و آنگه عرش در پیوست از کرسی جدا است، زیرا این دو بزرگترین ابواب امور نهانیند، و هر دو نهانیند و در نهان با همد، کرسی باب برونی غیب است که پدیدگاه آفرینش است و همه چیز از آنست، عرش باب درونی است، در آنست دانش چگونگی و بود و اندازه و مرز و مکان و خواست و وصف اراده، و دانش الفاظ و حرکات و وانهادن، و دانش بازگشت و بداء، و هر دو باب دانش همگرند زیرا ملک عرش جز ملک کرسی است: و علمش نهانتر از علم کرسی است، از این رو فرمود: پروردگار عرش بزرگ، یعنی وصفش بزرگتر از وصف کرسی است، با اینکه هر دو از نظر دانش همگرند.

گفتم: قربانت پس چرا در فضیلت همگان کرسی است؟ فرمود: همانا برای آن همگنانش شد که دانش چگونه سازی در آنست و آنچه از ابواب بداء و جا سازی (و سازمانها خ ب) و رتق و فتق است در آن روشن است، پس این دو همگرند و

یکی جایگزین در دیگریست، و تعبیر علماء نمونه است که دگرگون آرند تا دلیل باشد بر راستی دعوی آنان زیرا او مخصوص سازد برحمتش هر که را خواهد و او است نیرومند و با عزت.

و نمونه اختلاف وصف عرش اینست که خدا تبارک و تعالی فرمود «پروردگار عرش - پروردگار یگانگی - است از آنچه ستایند، مردمی گویند دو دست دارد و گفتند: «دستش بسته است»، مردمی او را بدو پا وصف کردند و گفتند: پای بر صخره بیت المقدس نهاد و از آنجا بآسمان برآمد، و او را دارای انگشت شمردند و گفتند: محمد صلی الله علیه و اله فرموده: «من خنکی انگشتانش را بر دلم دریافتم» برای این وصفها است که فرمود: «پروردگار عرش از آنچه ستایند».

فرماید پروردگار نمونه‌های برتر است از آنچه نمونه‌های او آوردند، و برای خدا است نمونه برتر که چیزی بدو نماند، و وصف او نشاید، و در وهم نیاید، اینست نمونه برتر، و ستایش مردم بی‌دانش که نمونه‌های پست برایش آوردند و او را بدان چه مانند او ساختند همگنان کردند، و از این رو فرمود: «داده نشدید شما

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 33

جز اندکی از دانش، 85- الاسراء» نیست برایش مانند و نه همگنان و نه همتائی و از او است بهترین نامها که دیگری را نشاید و آنها را در کتاب خود شرح داده و فرموده: «بخوانیدش بدانها و وانهد آنان را که در نامهایش ناروایی کنند، 180- الاعراف» از روی نفهمی و نادانی و آنکه بنادانی نام ناروا بر او نهد ندانسته مشرک شود و باو کافر گردد و پندارد خوب کرده، و از این رو فرمود «ایمان نیارند بیشترشان بخدا جز اینکه مشرک باشند، 106- یوسف» و آنان کسانیند که ندانسته نام ناروا بر او نهند، و بیجا کنند.

ای حنان، راستی خدا تبارک و تعالی فرمود مردمی دوستانی گیرند، و آنها آنانند که خدا فضل بآنها داده و خواصی که بدیگران نداده، محمد را صلی الله علیه و اله فرستاد و بفرمان خدا عز و جل رهنما بخدا شد تا بعنوان یک دلیل و رهبر در گذشت، و پس از او وصیش رهنما و رهبر بود بر هر آنچه او بفرمان پروردگارش از دانش روشنش رهبری کرد، و سپس ائمه راشدین علیه السلام.

بیان: ... «ملک چگونه ساختن چیزها» یعنی چگونه خدا بآفریده‌ها وابسته است و آنها را سرپرستی کند و بداند و چگونه از آنها جدا است، و از این رو استواری را شرح کرد باینکه چیزی بدو نزدیکتر از چیزی نیست، و رحمت و دانشش همه چیز را فرا دارند، و بسا که مقصود تدبیر صفات و کیفیات و اوضاع و احوال چیزها باشد، و بسا که این معنا روشنتر است.

«سپس عرش در پیوست تنها است» یعنی چون یکی از آنها بدیگری عطف شود و با هم ذکر شوند عرش از کرسی جدا است و در غیر این صورت بسا که یک معنا دارند مانند علم و هر دو نهانند از حواس انسانی «زیرا کرسی همان باب برونی است» و از این تعبیر پیچیده برآید که کرسی و عرش دو نوع از علم خدایند، کرسی متعلق است باعیان موجودات،

و همه بحقائق خود از آن برآیند و عرش تعلق دارد به چگونگی و اندازه و احوال و پدید شدن و برگشت هر چیز و بسا که یکی کتاب محو و اثباتست و دیگری لوح محفوظ.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 34

«زیرا دانستن چگونگی» یعنی این هر دو همگنان و همدوشند برای اینکه یکی علم باعیانست و دیگری علم بکیفیات محیط باعیان که گویا جای آنها است و پهناورتر از آنها است و باین راه می‌شود میان اخبار جمع کرد و بسا که بدان اشاره کرده که گفته: «یکی دیگری را در خود جا داده» اگر ظرف بظاء نقطه دار باشد و در برخی نسخه‌ها بظاء بی نقطه است یعنی یکی طرف دیگریست یا نظر بدیگر دارد.

«و نمونه دادند دانشمندان دگرگون» مقصود دانشمندان اهل بیت علیهم السلامند که تعبیرهای مختلفه از آنها آرند بر سبیل تشبیه و مثل یک بار از علم به عرش تعبیر کنند و یک بار بکرسی، یک بار عرش را ظرف کرسی دانند و یک بار برعکس، و یک بار هر دو را جسمی بزرگ شمارند، و مثل آوردن برای درست نمودن آنها است و برای فهم مردم.

اینکه فرمود «پس از اختلاف وصف عرش» یعنی معانی آن در سوره انبیاء فرموده آیه (22) **فسبحان الله رب العرش عما یصفون** مقصود از عرش در اینجا عرش یگانگی است که انساب با برکناری از شریک است چون در آیه پیشتر فرموده «آیا از زمین معبودانی بر گرفته‌اند که آنها زنده میکنند، و اگر در آنها معبودانی جز خدا باشند هر دو تباه شوند و منزّه است پروردگار عرش از آنچه وصف کنند» در سوره زخرف (آیه - 81) فرموده «بگو اگر برای رحمان فرزندی بود من نخست پرستنده بودم، منزّه است پروردگار آسمانها و زمین پروردگار عرش از آنچه وصف کنند» و در اینجا مناسب برکناری از همانند و همگنان و فرزندانست، و مقصود از عرش در هر مقامی یک معنائیست که راسخون در علم میفهمند. سپس از ظاهر کلام برآید که (از آنچه) وصف کنند بعرض متعلق است و این بعید است بلکه متعلق است بهمان (سبحان) و بتقریر ما نیاز بارتکاب آن ندارد و این خبر دلالت دارد که خطاب در «ما اوتیتم آنچه داده شدید» متوجه به پرسش کنان از روح است نه به پیغمبر صلی الله علیه و اله و اینکه فرمود «از ظاهر علمش»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 35

برای اینست که باطن علم او را مردم دیگر تاب نیارند تا آنها را بدان رهبری کنند و آن مخصوص باوصیاء است علیه السلام.

و بدان که این خبر از متشابهاتست و بسیار مبهم، و ظاهر آنست که چون راویان و نسخه برداران معنایش را نفهمیدند دچار تحریف و تصحیف نیز شده است و از این رو من سخن را در بیان آن مختصر کردم و آنچه گفتم از راه احتمال

آوردم و خدا و حجج او حقائق کلام آنها را میدانند<sup>۴۲</sup> 53- عیاشی: از اصبع که پرشش شد امیر المؤمنین علیه السلام از قول خدا «فرا دارد کرسیش آسمانها و زمین را» فرمود: آسمان و زمین و آنچه آفریده در آنها است درون کرسیند و چهار فرشته بفرمان خدا آن را بر میدارند.

54- تفسیر عسکری: که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: چون خدا عرش را آفرید 360 هزار رکن برایش آفرید، و در هر رکنی 360 هزار فرشته آفرید که هر گاه خدا بکوچکتر آنها فرماید تا هفت آسمان و هفت زمین را بکام کشد میان دو

(1) باید گفت این خبر مفاد روشنی دارد و بسیاری از اخبار وارده در باب عرش و کرسی را توجیه مینماید و خلاصه‌اش اینست که آفرینش دو سو دارد یکی مقام ثبوت آن که در ذات حق تحقق دارد و یکی مقام اثبات که در آفریده‌ها نمود دارد، یکی مقام جهش و دیگری مقام پرش و تعلیق بممکنات موجوده و این هر دو یک حقیقت هستند و با همدیگر در متن واقع و جدا از همدیگر در تصور و تعبیر و عرش رمز همان مقام ثبوت و جهش آفریده‌ها است و کرسی رمز مقام پرش و تعلق بممکنات.

عرش نهانتر است که بذات حق وابسته است و کرسی کمتر نهانست که پرش بممکن و تعلق ایجاد بآنست، عرش از نظر مقام ثبوت کرسی را در بر دارد و کرسی از نظر مقام ظهور عرش را فرا دارد عرش مقام **إنا لله** است، و کرسی مقام **إنا إلیه راجعون**، عرش ثابت است و بی‌تغییر و کرسی که مقام ظهور است گاهی ظهور پس از خفاء است و پذیرای محو و اثبات و چون آفرینش ظهور علم است از آنها به علم تعبیر شده (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 36

آرواره‌اش چون ریگی باشد در بیابانی پهناور، و خدا بآنها فرمود: ای بندهایم عرشم را بردارید و بر آن همدست شدند نتوانستند بردارند و نه آن را بجنابند، و خدا با هر کدام یکی دیگر آفرید، و نتوانستند او را از جا برکنند، و خدا با هر یک ده تا آفرید و نتوانستند آن را بجنابند، و خدا بشماره هر یک مانند همه را آفرید، و نتوانستند آن را بجنابند، خدا عز و جل بهمه فرمود: آن را بمن وانهد تا به نیروی خودم نگهش دارم.

<sup>42</sup> (۱) باید گفت این خبر مفاد روشنی دارد و بسیاری از اخبار وارده در باب عرش و کرسی را توجیه مینماید و خلاصه‌اش اینست که آفرینش دو سو دارد یکی مقام ثبوت آن که در ذات حق تحقق دارد و یکی مقام اثبات که در آفریده‌ها نمود دارد، یکی مقام جهش و دیگری مقام پرش و تعلیق بممکنات موجوده و این هر دو یک حقیقت هستند و با همدیگر در متن واقع و جدا از همدیگر در تصور و تعبیر و عرش رمز همان مقام ثبوت و جهش آفریده‌ها است و کرسی رمز مقام پرش و تعلق بممکنات. عرش نهانتر است که بذات حق وابسته است و کرسی کمتر نهانست که پرش بممکن و تعلق ایجاد بآنست، عرش از نظر مقام ثبوت کرسی را در بر دارد و کرسی از نظر مقام ظهور عرش را فرا دارد عرش مقام **إنا لله** است، و کرسی مقام **إنا إلیه راجعون**، عرش ثابت است و بی‌تغییر و کرسی که مقام ظهور است گاهی ظهور پس از خفاء است و پذیرای محو و اثبات و چون آفرینش ظهور علم است از آنها به علم تعبیر شده (شرح مترجم)

و خدا عز و جل به نیروی خود آن را نگهداشت و بهشت تن آنها فرمود: آن را بردارید، گفتند: بار پروردگارا ما همه نتوانستیم آن را برداریم و چگونه ما هشت تن تابش را داریم؟ خدا عز و جل فرمود: چون منم من خدا نزدیک کن دور، زبون کن بنده‌ها، آسان کن سخت، سهل کن دشوار، بکنم هر چه خواهم و حکم کنم هر چه اراده کنم، بشما چند کلمه بیاموزم، آنها را بگوئید تا بر شما سبک شود گفتند: آنها چیستند؟

فرمود: بگوئید: بنام خدا بخشاینده مهربان، نیست جنبش و نه توانی جز بکمک خدای والای بزرگ و رحمت فرستد خدا بر محمد و خاندان پاکش، آن را گفتند و عرش را برداشتند و باندازه‌ای که یک مو بر شانه مردمی چالاک و نیرومند برآید بر آنها سبک شد، و خدا عز و جل بفرشته‌های دیگر فرمود: عرشم را برای همین هشت تن وانهد تا آن را بردارند، و شماها همه گردش بچرخید، و مرا تسبیح و تمجید و تقدیس کنید، منم خدا توانا بر آنچه دیدید و بر هر چیز نیرومند.

55- در روضه‌الواعظین: امام صادق بوسیله پدرش از جدش روایت کرده که در عرش نمونه هر آنچه خدا در خشکی و دریا آفریده هست، فرمود: اینست تاویل قول خدا «چیزی نیست جز آنکه در بر ماست گنجینه‌هایش 21- الحجر» و میان دو ستون عرش هزار سال پرش پرنده سریع فاصله است، و هر روز 70 هزار رنگ از نور بر عرش پوشند که هیچ آفریده تاب دیدن آنها را ندارد، همه چیزها در برابر عرش چون حلقه‌ایست در میان بیابان.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 37

خدا را فرشته‌ایست بنام «خرقائیل» 18 هزار بال دارد که میان هر دو بالش پانصد سال راه است بخاطرش رسید که آیا بالای عرش چیز است؟ خدا بالهایش را دو برابر کرد و دارای 36 هزار بال شد که میان هر دو بال پانصد سال راه بود و خدا باو وحی کرد پیر ای فرشته، 20 هزار سال پرید و بر سر یک ستون عرش نرسید، و خدا بال و نیرویش را دو چندان کرد و 30 هزار سال دیگر پرید و باز هم نرسید، و خدا باو وحی کرد ای فرشته اگر تا دمیدن صور پیری با بالهایت بساق عرشم نرسی آن فرشته گفت: (منزه باد پروردگار والاترم) و خدا فرو فرستاد «سبح اسم ربك الأعلى» و پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: آن را ذکر سجده کنید.

56- و از طریق مخالفین روایت کرده در تفسیر قول خدا «و بر میدارند عرش پروردگارت را بالای خود در آن روز هشتاد» که هشتاد صف است که شماره آنها را جز خدا نداند، و هر فرشته آنها را چهار روی است و شاخها دارند بمانند شاخهای گوزن که از بیخشان تا سرشان پانصد سال راه است، و عرش بر سر شاخهای آنها است، و پاهایشان در پائینترین زمین و سرهایشان در بلندترین آسمان، و فروتر از عرش 70 پرده از نور است (روضه‌الواعظین 59) بیان- جزری گفته: وعل، بز کوهی است و حاملان عرش هشتاد گوزنند یعنی فرشته‌ها بصورت گوزن.

57- در تأویل الایات الظاهره: بسندی از محمد بن مسلم گفت: از امام پنجم علیه السلام شنیدم در تفسیر قول خدا تعالی «و آنان که عرش را بر میدارند و کسانی که گرد آنند» فرمود: مقصود محمد است و علی و فاطمه و حسن و حسین و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام.

58- در اختصاص از ابن عباس، گفت ابن سلام در ضمن پرسشهایش از پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسید 16 چیست؟ 18 چیست؟ فرمود: 16 صف فرشته در هم گرد عرش و اینست مقصود از قول خدا «درهم شدگان گرد عرش، 75- الزمر» و اما 18 پس 18 پرده نور است آویخته میان کرسی و حجب که اگر نباشند کوههای سخت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 38

و بلند آب شوند، و پریان و آدمیان از نور خدا بسوزند گفت راست گفתי یا محمد (اختصاص، 27) 59- در برخی کتب است از امام چهارم علیه السلام که نمونه همه آفریده‌ها در عرش باشند.

60- در المتعجد: ضمن دعاء شب جمعه است بار خدایا پروردگار نور بزرگ و پروردگار کرسی پهناور و پروردگار عرش بزرگ و پروردگار دریای جوشان (تا آخر دعاء).

61- در تعقیب نماز امیر المؤمنین است علیه السلام: از تو خواهم بنام تو که بدان آفریدی عرشت را آنکه کس نداند چیست جز خودت- تا گوید- و بخوانم خدایا بنامت که از آن ساکنان آسمانهایت بلرزند، و عرشت پایدار شد- تا گوید- و از تو خواهم بنامت که حاملان عرشت تو را با آن خواندند و گامهایشان استوار شد، و عرشت را بدان نام بر آنها بار کردی خدایا آنکه ندانندش فرشته‌ای مقرب و نه حامل عرش تو و نه کرسیت جز آنکه خودت او را آموختی.

62- در بیان التنزیل ابن شهر آشوب: از امام صادق علیه السلام است که فاصله میان دو پایه عرش مسافت ده هزار سال پرش پرنده است (27-الاختصاص)<sup>43</sup>

(1) بهترین تفسیر عرش و کرسی همانست که در خبر حنان شماره 52 است و عرش جهش وجود همه موجوداتست از وجود خدا که بر آن استوار شده پس از آفرینش جهان و کرسی پرش وجود و تعلق آنست بهمه ممکنات و این هر دو یک حقیقت هستند و دو تعبیر دارند از نظر مقام ثبوت و اثبات و از نظر ارتباط بواجب الوجود و همه موجودات دیگر و عظمت و وسعت آن که در حدیث شماره 54 و 55 بیان شده شرح وسعت دستگاه آفرینش است که امروزه میلیاردها منظومه شمسی در فضا کشف شده با فاصله‌های میلیاردها سال نوری که بسیار بیشتر از آنست که در آن اخبار بیان شده و در آن زمان تعبیر دیگری میسر نبوده.

43 (1) بهترین تفسیر عرش و کرسی همانست که در خبر حنان شماره 52 است و عرش جهش وجود همه موجوداتست از وجود خدا که بر آن استوار شده پس از آفرینش جهان و کرسی پرش وجود و تعلق آنست بهمه ممکنات و این هر دو یک حقیقت هستند و دو تعبیر دارند از نظر مقام ثبوت و اثبات و از نظر ارتباط بواجب الوجود و همه موجودات دیگر و عظمت و وسعت آن که در حدیث شماره 54 و 55 بیان شده شرح وسعت دستگاه آفرینش است که امروزه میلیاردها منظومه شمسی در فضا کشف شده با فاصله‌های میلیاردها سال نوری که بسیار بیشتر از آنست که در آن اخبار بیان شده و در آن زمان تعبیر دیگری میسر نبوده. و شاید تعبیر از حاملان عرش بصورت گوزن اشاره به کهکشانیها باشد که نمودار شاخ گره‌دار گوزنند و قائمه‌های عرش همان منظومه‌های شمسی پراکنده در فضای لا یتناهی باشد که در آن عصر برای فهم مردم تعبیری جز آن میسر نبوده است و همه اخبار راجع به عرش و کرسی همین معنا را دارند و بسیاری از تعبیرات مثل و نمونه است چنانچه در روایت چنان بیان شده (شرح مترجم)

یک حقیقت هستند و دو تعبیر دارند از نظر مقام ثبوت و اثبات و از نظر ارتباط بواجب الوجود و همه موجودات دیگر و عظمت و وسعت آن که در حدیث شماره 54 و 55 بیان شده شرح وسعت دستگاه آفرینش است که امروزه میلیاردها منظومه شمسی در فضا کشف شده با فاصله‌های میلیاردها سال نوری که بسیار بیشتر از آنست که در آن اخبار بیان شده و در آن زمان تعبیر دیگری میسر نبوده.

و شاید تعبیر از حاملان عرش بصورت گوزن اشاره به کهکشانشا باشد که نمودار شاخ گره‌دار گوزنند و قائمه‌های عرش همان منظومه‌های شمسی پراکنده در فضای لایتناهی باشد که در آن عصر برای فهم مردم تعبیری جز آن میسر نبوده است و همه اخبار راجع به عرش و کرسی همین معنا را دارند و بسیاری از تعبیرات مثل و نمونه است چنانچه در روایت چنان بیان شده (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 39

### تحقیق این اخبار و جمع میان آنها

بدان که تخت شاهی در این جهان مظهر قدرت پادشاهانست ولی خدای سبحان از مکان و قرارگاه منزله است نه تختی دارد و نه کرسی که بر آن بنشینند، و این دو بر آفریده‌های او بحسب مناسبت اطلاق شدند بچند معنی.

1- دو جسم بزرگ فراز هفت آسمان، بیشتر اخبار عرش را بالاتر و بزرگتر از کرسی دانسته و برخی برعکس گفته‌اند حکماء پنداشته‌اند که کرسی فلک هشتم است و عرش فلک نهم، ولی ظاهر اخبار مخالف آنست زیرا آنها را مربع و پایدار و گوشه دار دانسته، و بسا که اینها را حمل کنند به جهات و حدود، و صفاتی که مایه بزرگداشت و تکریم است.

و ما نیازی نداریم باین تأویلات، و همانا باین دو نام خوانده شدند برای اینکه احکام و تقدیرات خدا از آنها تراود و فرشته‌های کروبیان و مقرب و ارواح پیمبران و اوصیاء گرد آنهایند و هر که را خدا خواهد بخود نزدیک سازد بدانها بالایش برد، چنانچه فرمانها و احکام شاهان و آثار سلطنت و عظمت آنان از تخت و کرسی آنها است، و مقربان آستان و خاصان آنها بگرد آنها چرخند و نیز چون آن دو بزرگترین آفریده جسمانیند و انوار عجیبه و آثار غریبه مخصوص بخود دارند، دلالتشان بر وجود خدا و علم و قدرت و حکمتش بیش از اجسام دیگر است و مخصوص بدین نام شدند و حاملشان در دنیا گروهی فرشته‌اند و در آخرت یا فرشته‌هایند یا انبیاء اولو العزم و اوصیاء برگزیده چنانچه دانستی و بسا مقصود از حمل در آخرت این باشد که اینان حکام و مقربان حضرت اویند.

2- علم و دانش چنانچه در بسیاری اخبار بدان تفسیر شدند، و فرقتشان در خبر معانی الاخبار و جز آن گذشت، چون منشأ ظهور خدا بر خلقش دانش و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 40



شناسائی است و آنها وسیله تجلی خدایند بر بنده‌ها و نمونه عرش و کرسی باشند و حامل آن پیغمبر و ائمه علیهم السلامند که خزان علم اویند در آسمان و زمینش خصوص آنچه مربوط بشناخت او است.

3- ملک که در خبر حنان بدان تفسیر شده‌اند بهمین وجهی که گذشت.

4- جسمی محیط همه آفریده‌های خدا چنانچه صدوق گفته و از برخی اخبار برآید، زیرا هر چه در زمین و فراز آنها است آیات وجود خدا و نشانه‌های قدرت اویند، و آثار وجود و فیض حکمت او، و همه آفریده‌های عرش عظمت و جلال او هستند و وسیله تجلی صفات کمالش بر عارفان، و این یک معنائیست که بخاطر فاترم رسید در تفسیر قول آنها علیهم السلام: «و بر آمده است بالای هر دیدگاه» 5- هر یک از اوصاف کمال و جلالش عرش او است، زیرا قرارگاه عظمت و جلال اویند و وسیله ظهورش بر بنده‌هایش باندازه استعدادشان، و او را عرش دانش است و عرش قدرت، و عرش رحمانیت، و عرش رحیمیت، و عرش وحدانیت، و عرش تنزه چنانچه در روایت حنان و جز آن گذشت.

و پدرم - ره - خبری را که در تفسیر قول خدا الرحمن علی العرش استوی رسیده که مقصود اینست که با هر چیز برابر است و چیزی نزدیکتر باو نیست از چیز دیگر، تأویل کرده به عرش رحمانیت و گفته: پروردگار سبحان بر عرش رحمانیت با همه چیز برابر است، و از نظر رحیمیت که هدایت و رحمت‌های خصوصی است بمؤمنان نزدیکتر است، یا مقصود اینست که خداوند بصفه رحمانیت خود بر عرش ملک و عظمت و جلال با همه چیزها یک نسبت برابر دارد، و این برابری از عظمت و جلالش هیچ نگاهد.

6- دل پیغمبران و اوصیاء و مؤمنان کامل که قرارگاه محبت و معرفت خدایند چنانچه روایت شده است دل مؤمن عرش رحمان است، و هم در حدیث قدسی است که: فرا نگیرد مرا آسمانم و نه زمینم، و فراگیردم دل بنده مؤمنم.

سپس بدان که اطلاق عرش و کرسی بر برخی معانی بواسطه تصریح در خبر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 41

یا قرائن دیگر منافات ندارد با وجوب اعتقاد بهمان معنی اول که ظاهر اکثر آیات و اخبار است<sup>44</sup>.

## باب پنجم حجب و استار و سرادقات

<sup>44</sup> (۱) تفسیر عرش و کرسی بدو جسم بزرگ جز موجودات فضا و منظومه‌های شمسی و کهکشانهای بی‌شمار که امروزه کشف شده و مایه بسی حیرت گردیده با همان فلک نهم و هشتم مناسبت دارد که نظام عالم جسمانی را با وضع کره‌های عنصری و افلاک نه‌گانه معین کرده ولی این نظریه بطور قطع باطل شده و با پرش سفینه‌های فضایی تا کره ماه و زهره و مریخ دیگر اعتباری برای آن نمانده و وجود دو جسم اعظم جدا از سایر عالم مفهومی ندارد که باید بدان معتقد بود و عرش همان جهش مطلق وجود است از ذات واجب و کرسی تعلق آن است به همه موجودات امکانی (شرح مترجم).

## [روایات]

1- در توحید (201) و در خصال (36-37) بسند خود از زید بن وهب که پرسش شد امیر المؤمنین علیه السلام از حجب فرمود: حجب نخست هفتند و کلفتی هر کدام پانصد سال راه است و میان هر دوتاشان هم پانصد سال راه و حجب دوم هفتاد حجاب است که میان هر دوتاشان (و درازی آن خ ب) پانصد سال راه است دربانان هر حجاب 70 هزار فرشته‌اند که نیروی هر یک برابر نیروی ثقلین است یکی تاریکی است، یکی نور، یکی آتش، یکی دود، یکی ابر، یکی برق، یکی رعد، یکی ریگ، یکی کوه، یکی غبار، یکی آب، یکی رودها.

آنها حجابهای گوناگونند، و کلفتی هر حجاب مسافت 70 هزار سال است و آنکه سرپرده‌های جلالند که 60 (70 خ ب) سرپرده‌اند، و در هر سرپرده 70 هزار فرشته است و میان هر دو سرپرده 500 سال راه، سپس سرپرده عزتست

(1) تفسیر عرش و کرسی بدو جسم بزرگ جز موجودات فضا و منظومه‌های شمسی و کهکشانهای بی‌شمار که امروزه کشف شده و مایه بسی حیرت گردیده با همان فلک نهم و هشتم مناسبت دارد که نظام عالم جسمانی را با وضع کره‌های عنصری و افلاک نه‌گانه معین کرده ولی این نظریه بطور قطع باطل شده و با پرش سفینه‌های فضایی تا کره ماه و زهره و مریخ دیگر اعتباری برای آن نمانده و وجود دو جسم اعظم جدا از سایر عالم مفهومی ندارد که باید بدان معتقد بود و عرش همان جهش مطلق وجود است از ذات واجب و کرسی تعلق آن است به همه موجودات امکانی (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 42

سپس سرپرده کبریا، سپس سرپرده عظمت، سپس از آن قدس، و سپس جبروت و سپس فخر، و سپس نور سپید، سپس وحدانیت که 70 هزار سال راه است سپس حجاب اعلا است، سخن آن حضرت پایان یافت و خاموش شد و عمر بدو گفت: نمانم برای روزی که تو را نبینم ای ابو الحسن.

صدوق - ره - گفته: خدا پشت این پرده‌ها نیست، و برتر است از آنها زیرا مکانی ندارد، پشت این پرده‌ها عظمت علیاء است از آفریده‌هایی که اندازه آنها را جز خدا تبارک و تعالی نمیداند.

بیان: یکی ظلمت است: بسا که مقصود اینست که مطلق حجاب دارای این موجوداتست نه حجابهایی که پیشتر گفته چنانچه از بیان غلظت آنها معلوم است.

2- در معانی (306-307) و در خصال (81) بسندش از علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی 424 هزار سال پیش از آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و پیش از آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و هر آنکه خدا در این آیه فرموده «و بدو بخشیدیم اسحاق

و یعقوب را- تا آنجا که- و رهنمودیمشان براه راست، 87- الانعام، و پیش از همه انبیاء نور محمد را صلی الله علیه و آله و سلم آفرید و بهمراهش 12 حجاب آفرید حجاب قدرت، عظمت، منت، رحمت، سعادت، کرامت، منزلت، هدایت، نبوت، رفعت، هیبت، شفاعت، سپس 12 هزار سال نور محمد صلی الله علیه و آله را در حجاب قدرت باز داشت که میگفت: (سبحان ربی الاعلی) و 11 هزار سال در حجاب عظمت که میگفت: (سبحان عالم السر) [و اخفی] و 10 هزار سال در حجاب منت که میگفت: سبحان من هو قائم لا یلهو، و 9 هزار سال در حجاب رحمت که میگفت: سبحان الرفیع الاعلی، و 8 هزار سال در حجاب سعادت که میگفت: سبحان من هو دائم لا یسهو، و 7 هزار سال در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 43

حجاب کرامت که میگفت: سبحان من هو غنی لا یفتقر. و 6 هزار سال در حجاب منزلت که میگفت: سبحان ربی العلی الکریم، و 5 هزار سال در حجاب هدایت که میگفت:

سبحان ذی العرش العظیم، و 4 هزار سال در حجاب نبوت که میگفت: سبحان رب العزّة عما یصفون، و 3 هزار سال در حجاب رفعت که میگفت: سبحان ذی الملک و الملکوت، و 2 هزار سال در حجاب هیبت که میگفت: سبحان الله و بحمده و هزار سال در حجاب شفاعت که میگفت: سبحان ربی العظیم و بحمده.

سپس عز و جل نامش را بر لوح پدید کرد و چهار هزار سال بر لوح درخشید سپس بر عرش پدید کرد و 7 هزار سال بر ساق عرش پایدار بود تا آنکه خدا عز و جل او را در پشت آدم نهاد، تا آخر آنچه در مجلد ششم گذشت.

3- تفسیر علی بن ابراهیم (373) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که جبرئیل در شب معراج بمن گفت: میان خدا و خلقش 90 هزار حجابست، و نزدیکترین خلق بخدا منم و اسرافیل، و میان ما و او چهار حجاب است حجابی از نور، دیگر از ظلمت، و حجابی از ابر، و دیگری از آب (الخبر) 4- در مجالس صدوق: بسندش از ابن عباس در خبر معراج که گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا رسید به حجب که پانصد شماره بودند و میان هر دو حجاب پانصد سال راه بود.

5- در توحید: بسندش از امام ششم فرمود: خورشید یک هفتادم از نور کرسی است، و کرسی یک هفتادم از نور عرش، و عرش یک هفتادم از نور حجاب، و آن یک هفتادم از نور ستر (الخبر) (این حدیث در شماره 45 باب عرش و کرسی گذشت) 6- در المتهدد: ضمن تعقیب نماز امیر المؤمنین علیه السلام: و از تو خواهم بنور نامت که بدان آفریدی نور حجاب- تا گوید- و از تو خواهم بنام زکی پاکت نوشته در کنه حجب، سپرده در علم غیب نزد خودت بر سدره المنتهی و از تو خواهم بنامت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 44

نوشته بر سراق اسرار- تا گوید- بنامت که نوشتی بر حجاب عرشت، و بهر نامی که در لوح محفوظ داری 7- در اقبال: ضمن تعقیبات نوافل رمضان، روایت شده از امام ششم علیه السلام:

بار خدایا من از تو خواهم بنامت که نوشته در سراق مجد است، و خواهم بنامت که نوشته در سراق بهاء است، و خواهم بنامت که نوشته در سراق عظمت است و خواهم بنامت که نوشته بر سراق جلال است و بنامت که نوشته بر سراق عزتست و بنامت که نوشته بر سراق سرائر است، آنکه پیش است و والا و خوب و خرم، و پروردگار هشت فرشته، و پروردگار عرش بزرگ (الدعاء) (این دعاء را در تعقیبات نوافل نیافتیم، از پاورقی ص 43).

8- در منثور سیوطی بنقل از چند کتاب از ابن عباس گفت: میان آسمان هفتم تا کرسیش 7 هزار نور است (در مصدر یافت نشده از پاورقی ص 43) 9- و از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: جبرئیل گفت: میان من و پروردگار 90 حجاب از نور و آتش است که اگر نزدیکتر آنها را بینم میسوزم (در المنثور ج 1 ص 93) 10- از اُبی هریره است که یک مرد یهودی نزد پیغمبر صلی الله علیه و اله آمد و گفت:

یا رسول الله، خدا را از خلقش جز آسمانها پرده ایست؟ فرمود: آری میان او و فرشته های گرد عرش 70 پرده از نور است، و 70 پرده از ظلمت، 70 پرده از آویزهای دیا، 70 پرده از آویزهای سندس، 70 پرده از در سفید، 70 پرده از در سرخ، 70 پرده از در زرد، 70 پرده از در سبز، 70 پرده از روشنی، 70 پرده از برف، 70 پرده از آب، 70 پرده از تگرگ، 70 پرده از عظمتی که وصف نشدنی است.

گفت: بمن خبر ده از فرشته ای که پهلوی آنست، فرمود: اسرافیل است، سپس جبرئیل، سپس میکائیل، سپس ملک الموت علیه السلام (در المنثور ج 1 ص 93) 11- و از مجاهد است که میان فرشته ها و عرش 70 حجاب است، حجابی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 45

از نور و حجابی از ظلمت.

12- .. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: در فرود خدا 70 هزار حجاب از نور و ظلمت است، کسی نشنود از آنها مگر اینکه جانش بر آید.

13- در شرح نهج البلاغه کیدری، از پیغمبر صلی الله علیه و اله در حدیث معراج فرمود:

از سدره المنتهی بیرون شدم تا یکی از حجب عزت رسیدم، و آنکه بحجاب دیگر و با براق هفتاد حجاب را در نور دیدم که میان هر دو حجابی پانصد سال راه بود- تا فرمود- و در علیین، دریاها، نورها و حجابها دیدم و جز آن که اگر آنها

نباشند هر آنچه زیر عرش است از نور عرش میسوزد، گفته: در ضمن حدیث است که جبرئیل علیه السلام گفته: برای خدا در فرود عرش 70 حجابست که اگر یکی از آنها نزدیک شوم جلوه‌های وجه پروردگاران ما را بسوزانند.

### خلاصه در این باب:

اخبار عامه و خاصه در وجود حجب و سرادقات و فزونیشان بسیار است، در قاموس (ج 3 ص 244) گفته: سرادق چادری است که بالای صحن خانه کشند ...

در نهاییه گفته: (ج 2 ص 157) سرادق هر آنچه که احاطه بچیزی دارد چه دیوار باشد و چه چادر و خیمه (پایان) ظاهر بیشتر اخبار اینست که آنها زیر عرشند و از برخی برآید که بالای عرشند و منافاتی ندارند که در هر دو جا باشند، و از طریق مخالفان روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و اله گفته: برای خدا تبارک و تعالی 70 هزار حجاب از نور و ظلمت است که اگر برداشته شوند جلوه‌های وجه او آنچه فرود آنها است بسوزانند، جزری در نهاییه (ج 2 ص 141) گفته: در حدیث است که جبرئیل گفت: برای خدا در فرود عرش 70 حجابست که اگر ما یکی از آنها نزدیک شویم، سبحات وجهش ما را بسوزانند.

و در حدیث دیگر است که: حجابش نور است یا نار که اگرش بردارد سبحات

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 46

وجهش هر دیدرسی را بسوزانند، سبحات خدا جلال و عظمت اویند، یا پرتوهای رویش، و محاسن چهره را سبحات آن گویند، چون در دید چهره زیبا گویند:

سبحان الله.

و معنی مفهومتر اینست که اگر از انوار خدا که محبوب از بنده‌ها است چیزی پرده برداری شود بر هر که آن افتد نابود شود چنانچه موسی از پرتو آن بیهوش افتاد و کوهها تکه تکه و خاک شدند چون خدا تعالی تجلی کرد، نووی در شرح صحیح مسلم گفته: سبحات بضم س و ب یعنی نور او و مراد از وجه ذات است و مقصود از دیدرس همه آفریده‌ها است که دید خدا محیط بدانها است یعنی اگر مانع برداشته شود از دید انوارش جلالش همه چیز را بسوزاند.

و تحقیق اینست که این اخبار را ظاهریست و باطنی و هر دو درست است ظاهرش اینست که خدای سبحان چنانچه عرش و کرسی را با بی‌نیازی بدانان آفریده در بر آنها پرده‌ها و حجابها و سرادقاتی آفریده، و از انوار غریبه آفریده خود درون آنها را انباشته که در دید فرشته‌ها و برخی پیغمبران و در شنید دیگران مظهر عظمت و جلال و هیبت و وسعت

فیض و رحمتش باشند، و اختلاف شماره بسا که از نظر نوع و صنف و شخص آنها است و یا اینکه در برخی تعبیرات با هم شماره شدند و یا بعضی از آنها را نام بردند.

و اما باطن آنها اینست که البته حجب مانع از وصول بحق بسیارند، برخی ناشی از نقص نیرو و درک آدمی است از نظر امکان و نیاز و حدوث و آنچه بدنبال آنها است از نقص و درماندگی و اینها حجب ظلمتند و برخی ناشی از نورانیت و تجرد و تقدس و عظمت و جلال خدا است که حجب نورانیه‌اند، و محال است این هر دو حجاب برداشته شوند و اگر از میان بروند جز ذات حق چیزی نماند آری ممکن است تا اندازه‌ای این حجب برداشته شوند و آدمی بمقام کشف و شهود برسد بوسیله برکناری از صفات شهوانیه و اخلاق حیوانیه و تخلق باخلاق ربانیه از راه عبادت و ریاضت و مجاهده و بررسی علوم حقه.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 47

و در این صورت انوار جلال الهی بر بنده میتابند و تشخیص و اراده و شهوت او را میسوزانند، و با دیده یقین کمال خدا و بقائش را مینگرند و فناء و ذل خود را دریابند، بی‌نیازی او و نیاز خود را بنگرند، بلکه هستی عاریه خود را در برابر وجود او نیست شمارند، و توانائی ناچیز خود را در برابر قدرت کامله او هیچ بلکه از اراده و دانش و قدرت خود بکنار روند، و اراده و قدرت و علم خدا در آنها بکار افتد، نخواهند جز آنچه خدا خواهد و نیروی حق را در تصرف بکار برند مرده زنده کنند، خورشید برگردانند، ماه را بشکافند، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من در خیبر را به نیروی جسمانی نکنم بلکه بنیروی ربانی کنم.

و این معنای فناء فی الله و بقاء بالله است که قابل فهم است و منافی با اصول دین نیست. و عبارت دیگر حجابهای مانع از وصول بنده بخدا از نظر عبادت و درک مقام ممکن از معرفت از قبیل ریاء و خودبینی و سمعه و مرأ است، و حجب ظلمانیه کلیه گناهانست، و چون این حجب برداشته شوند خدا در دل بنده تجلی کند و محبت جز او را تا بخودش برسد میسوزاند، و سخن در این باره در کتاب ایمان و کفر تمام می‌شود ان شاء الله، این همه موجب نشود که دست از ظواهر آن اخبار برداشت مگر بواسطه معارضه اخبار صحیحه و صریحه که مایه تأویل آنها گردند، و آغاز بیدینی تأویل بی‌دلیل است، و الله الهادی الی سواء السبیل<sup>۴۵</sup>

<sup>45</sup> (۱) علامه مصنف رحمه الله در اینجا بروش اهل ذوق رفته و مناسب است اشاره بدان شود تا سودش اعم و اتم گردد: عالم ماده جهان تکامل است و هر چیزی در آن بسوی کمال گراید و نفس آدمی هم که وابسته ببدن مادیست بسوی کمال گراید تا بسر حد امکان رسد و بوجود اشرف پیوندد، و باید منازل بسیاری ببالا رود در دو بخش ۱- منازل مادی که چون از آنها بگذرد بمقام تجرد رسد و از عالم طبیعت برهد ۲- مراتب عالییه بالاتر از آن که صعود در مراتب وجود است تا آنجا که برای ممکن توانائی بود.

و البته هر مرتبه‌ای از مراتب مانع و حاجبی است برای رسیدن بمرتبه بالاتر و چون از آن مرتبه بالا رود حجابی را برداشته و بوجود بالاتری رسیده که بهاء و شرف و خرمی دارد و چون همه قیود عالم ماده را بکنار زند و بمقام تجرد رسد از همه حجابهای ظلمانی گذشته و از هر گناهی پاک شده و همه اخلاق پست که سرآمد آنها حب دنیا است از خود بدور کرده که پیغمبر (ص) هم فرموده «حب دنیا سر هر خطاء است» و اینک در برابر حجابهای نورانی قرار دارد که مراتب بینهایت وجودند و الطف و ادق هستند و نیاز بهوش سرشاری دارند برای گذشتن از آنها و چه بسا سالک که

(1) علامه مصنف رحمه الله در اینجا بروش اهل ذوق رفته و مناسب است اشاره بدان شود تا سودش اعم و اتم گردد: عالم ماده جهان تکامل است و هر چیزی در آن بسوی کمال گراید و نفس آدمی هم که وابسته ببدن مادیست بسوی کمال گراید تا بسر حد امکان رسد و بوجود اشرف پیوندد، و باید منازل بسیاری ببالا رود در دو بخش 1- منازل مادی که چون از آنها بگذرد بمقام مجرد رسد و از عالم طبیعت برهد 2- مراتب عالیه بالاتر از آن که صعود در مراتب وجود است تا آنجا که برای ممکن توانائی بود.

و البته هر مرتبه‌ای از مراتب مانع و حاجبی است برای رسیدن بمرتبه بالاتر و چون از آن مرتبه بالا رود حاجبی را برداشته و بوجود بالاتری رسیده که بهاء و شرف و خرمی دارد و چون همه قیود عالم ماده را بکنار زند و بمقام مجرد رسد از همه حاجبهای ظلمانی گذشته و از هر گناهی پاک شده و همه اخلاق پست که سرآمد آنها حب دنیا است از خود بدور کرده که پیغمبر (ص) هم فرموده «حب دنیا سر هر خطاء است» و اینک در برابر حاجبهای نورانی قرار دارد که مراتب بینهایت وجودند و الطف و ادق هستند و نیاز بهوش سرشاری دارند برای گذشتن از آنها و چه بسا سالک که مرتبه پائین بماند و آن را پایان سفر خود پندارد، تا خداوند که را شایسته داند و بعنایت خود او را از این منازل ببالا کشاند و اینجا است که باید گفت: تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد، تا نور حق در او بتابد و خدا از جلوه‌های بینهایت خود برای او پرده‌ای بردارد و او را پایدار سازد تا این راه دشوار را بسر برساند (خلاصه‌ای از پاورقی ص 47-49).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 48

باب ششم سدره المنتهی و معنی علیین و سجین

آیات:

1- النجم (13-16) البته او را دید در فرود دیگر\* نزد سدره المنتهی\* نزد او است جنه المأوی\* چون که فرو گرفت سدره را آنچه فرو گرفت.

2- المطففین (7-21) نه هرگز، راستی که کتاب بدکاران البته در سجین است، نمی‌دانی که سجین چیست؟- تا قول خدا تعالی- نه هرگز، راستی که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 49

کتاب نیکوکاران البته در علیین است، نمیدانی علیین چیست؟ کتابی نوشته که مقربان گواه آنند

---

مرتبه پائین بماند و آن را پایان سفر خود پندارد، تا خداوند که را شایسته داند و بعنایت خود او را از این منازل ببالا کشاند و اینجا است که باید گفت: تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد، تا نور حق در او بتابد و خدا از جلوه‌های بینهایت خود برای او پرده‌ای بردارد و او را پایدار سازد تا این راه دشوار را بسر برساند (خلاصه‌ای از پاورقی ص 47-49).

## تفسیر:

طبرسی در (ج 9- ص 175 مجمع) گوید: البته او را دید یعنی جبرئیل را در صورت اصلیش با اینکه فرود می‌آمد از آسمان «بار دیگر» چون که او را دو بار بصورت اصلی دید (نزد سدره المنتهی) درختی در سمت راست عرش بالای آسمان هفتم که دانش هر فرشته‌ای در آنجا پایان رسد در روایت کلبی و مقاتل، و از ابن مسعود و ضحاک است که پایان هر چیز است که بآسمان برآید و هر چه از بالایش بفرمان خدا بزییر آید، و گفته‌اند پایان ارواح شهیدانست، و گفته‌اند پایان هر آنچه است که از بالایش بزییر آید و باید از او دریافت شود، و هر روحی تا آن برآید و از آن دریافت شود و این درخت نهایت عروج فرشته‌ها است و آن را سدره المنتهی گفتند.

مقاتل گفته، درخت طوبی است، و سدره درخت از گیل است، «نزد آنست جنه المأوی» بهشتی که در آن بمانند و بهشت جاوید است و در آسمان هفتم است و گفته‌اند، در آسمان ششم است، و جبائی و قتاده گفتند: بهشتی است که آدم در آن جا گرفت و ارواح شهداء بدان گرایند، و حسن گفته: جای بهشتیانست، و عطاء از ابن عباس آورده که جای جبرئیل و میکائیل است، مقاتل گفته: فرشته‌ها آن درخت را فرو گیرند بمانند کلاغان و بر آن نشینند و از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت است که بر هر برگش فرشته‌ای دیدم که ایستاده بود و خدا تعالی را تسبیح میگفت، حسن گفته: نور و بهاء و زیبایی و صفائی آن را فرو گیرد که همه دیده‌ها را خیره کند و وصفش را پایانی نباشد، و از ابن عباس و مجاهد است که پروانه‌های طلائی او را فرو گیرند، و گویا فرشته‌ها باشند بصورت پروانه و خدا را پیرستند، مقصود اینست که پیغمبر صلی الله علیه و اله جبرئیل را بصورت اصلیش دید در حالی که سدره را عجائب فرا گرفته بودند، عجائبی نگفتنی.

(ج 10 ص 452 مجمع) «راستی کتاب بدکاران در سجین است» از حسن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 50

است که: نامه کردار بد و گناهانشان باشد و گفته‌اند: در نامه آنها نوشته که باید در سجین باشند و آن در طبقه هفتم زمین است، از ابن عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک، و در روایت براء بن عازب رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: سجین پائینتر از هفت طبقه زمین است.

شمر بن عطیه گفت: ابن عباس نزد کعب آمد و گفت: تفسیر قول خدا تعالی **إِنْ كُنَّ الْفَجَارِ لَفِي سَجِينٍ** را بمن بگو گفت: جان بد کار را بآسمان برند و آن را نپذیرد و بزمین فرود آرند و آن را نپذیرد تا برنش زیر هفتم زمین و برسانندش به سجین که لشکرگاه ابلیس است، و معنی آیه اینست که نامه عملشان را آنجا نهند.



و گفته‌اند: سجین چاه سربازی است در دوزخ و قلق چاهی سربسته، این را ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده، ابو مسلم گفته: سجین نام کتاب آنها است چنانچه ظاهر آیه است، یعنی آنچه سزای کفار است خدا در کتابی بنام سجین نوشته که بمعنی سخت و دشوار است.

و در (ج 10 ص 455-456 مجمع) است که «لفی علیین» یعنی مراتب بلند با جلال، و گفته شده است در آسمان هفتم که جای ارواح مؤمنانست، و برخی آن را سدره المنتهی دانسته‌اند که هر چیزی بفرمان خدا بدان رسد، و از ابن عباس است که آن بهشت است، و فراء گفته: درجات بی نهایت بلند است.

در روایت دیگر از ابن عباس است که لوحی است از زبرجد سبز زیر عرش آویخته و کردارشان در آن نوشته است، و از براء بن عازب بروایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله علیین در آسمان هفتم زیر عرش است، ابن عمر گفته: اهل علیین از مکانی جنانی بر اهل بهشت بنگرند و چون یکی از آنها سرکشد بیهشت بهشت روشن شود، و گویند یکی از اهل علیین سرکشیده.

#### [روایات]

1- علل الشرائع (ج 1 ص 263) بسندش از امام پنجم علیه السلام همانا سدره المنتهی نامیده شد چون فرشته‌های دیده‌بان کردار اهل زمین را تا آن بالا برند، فرمود: حافظان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 51

گرامی نیک زیر سدره‌اند، و آنچه فرشته‌ها بالا برند بنویسند و بسدره رسانند.

در محاسن هم از ابن محبوب مانندش آورده.

2- در تفسیر علی ابن ابراهیم (374) بسندش، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون مرا با آسمان بردند بمحل سدره المنتهی رسیدم و بناگاه یک برگش یک امتی را سایه میکرد، و بودم نزدیک پروردگارم بفاصله دو سر کمان یا نزدیکتر.

3- و از همان (ص 652) گفت: سدره المنتهی در آسمان هفتم است، و جنه المأوی نزد آنست.

4- و از همان (ص 716) در روایت ابی الجارود از امام پنجم علیه السلام فرمود:

سجین زمین هفتم است و علیین آسمان هفتم است.

بیان: در نهایت (ج 3 ص 125) گفته: «اهل بهشت هم دیدند اهل علیین را و چنانشان بینند که شما ستاره درخشان را در افق آسمان ببینید» علیین آسمان هفتم است، و گفته‌اند: نام دفتر فرشته‌های نگهبانست که کردار بنده‌های خوب بدانها بالا رود، و گفته‌اند: بالاترین جا و شریفترین مراتب و نزدیکتر آنها بخدا است در سرای دیگر ... و گفته: سدره المنتهی درختی است در دورترین جای بهشت که علم اولین و آخرین بدان رسد و از آن نگذرد (ج 2 ص 153).

5- در در منثور (ج 6 ص 324) از ابن عباس که از کعب الاحبار پرسید از قول خدا «نه هرگز، راستی کتاب بدکاران در سجین است» گفت: جان بدکار را بآسمان برآرند و آن را نپذیرد، بزمین باز آرند و آن را نپذیرد، و آن را زیر هفت زمین برند تا بسجین رسانند که لشکرگاه ابلیس است (گونه‌گاه او خ ب) و از زیر لشکر (گونه) ابلیس برگ هلاک او را در حساب برآورند، و اینست قول خدا «چه دانی که سجین چیست؟» نامه‌ایست نوشته.

و قول خدا «نه هرگز، البته کتاب نیکان در علیین است» گفت: جان مؤمن را چون بگیرند بآسمان برآرند و درهای آسمان بر او گشوده شود، و فرشته‌ها با مژده او را پیشواز کنند تا بعرشش رسانند و فرشته‌ها بالا روند و از زیر عرش برگی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 52

برآرند نوشته و مهر شده و آن را زیر عرش نهند برای شناخت نجات در حساب روز جزاء و فرشته‌های مقرب گواهی کنند، و اینست قول خدا «چه دانی علیین چیست؟»

کتابی است نوشته».

6- در در منثور (ج 6 ص 325) از سعید بن مسیب، گفت: سلمان و عبد الله بن سلام بر خوردند، و یکی بدیگری گفت: اگر پیش از من مردی مرا دیدار کن و بگو پروردگارت با تو چه کرد، و اگر پیش از تو مردم تو را دیدار کنم و بتو گزارش دهم، عبد الله بن سلام گفت: چگونه است این؟ آیا شدنی است؟ گفت:

آری، راستش جان مؤمنان در برزخ زمینند، و هر جا خواهند بروند و جان کافر در سجین است.

7- در منثور (ج 6 ص 326) از افتاده که در تفسیر «نه هرگز البته کتاب نیکان در علیین است» گفت: علیین بالای آسمان هفتم نزد ستون راست عرش است «کتاب نوشته» نگارش خوبی آنها است «گواهی کنندش مقربون» یعنی فرشته‌های مقرب.

8- در منثور (ج 6 ص 326) و از ضحاک گفت: چون جان مؤمن گرفته شود بآسمان دنیا برآورده شود و مقربان بهمراهش تا آسمان دوم بروند، اجلح گفت:

من گفتم: مقربان چیستند؟ گفت: نزدیکترشان بآسمان دوم، سپس سوم و چهارم بترتیب تا آسمان هفتم تا برسد بسدره المنتهی، اجلح گفت: گفتم: بضحاک چرا سدره المنتهی نام شد؟ گفت: چون هر چیزی از فرمان خدا بدان رسد و از آن نگذرد، و میگویند پروردگارا بنده تو فلانست- او داناتر است بوی از آنها- و براتی مهر شده برای آسایش او از عذاب بفرستد نزد آنها، و اینست قول خدا «نه هرگز، البته کتاب نیکان هر آینه در علیین است»، و ندانی تو علیین چیست؟ کتابیست نوشته، گواهی کندش مقربان.

9- و در (ص 327) گوید: از ابن عباس از کعب پرسید از قول خدا تعالی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 53

«نه هرگز، البته کتاب نیکان در علیین است» تا آخر آیات، گفت چون مؤمن را مرگ فرا گیرد و فرستاده‌های خدا نزدش آیند نتوانند ساعتی پیش اندازند و نه پیش تا وقت او رسد و آنگه جانش بگیرند، و بفرشته‌های رحمت دهند، و هر چه خدا خواهد از بخوبی بدو بنمایند سپس جانش را بآسمان برآرند، و مقربان هر آسمانی او را بدرقه کنند تا او را بآسمان هفتم رسانند و آن را برابر خود نهند، و انتظار کشند تا شما نمازش را بخوانید.

پس میگویند: بار خدایا این فلان بنده تو است و جانش را گرفتیم و بهر چه خدا خواهد بر او دعا کنند، ما دوست داریم نامه او را امروز گواه شویم و نامه‌اش از زیر عرش باز شود و نامش را بگواهی خود ثبت کنند بر آن و اینست قول خدا «کتابیست نوشته، گواهی مقربانند» و پرسیدش از قول خدا «راستی کتاب بدکاران در سجین است» تا آخر آیات، گفت مرگ کافر برسد و فرشته‌های خدا ببالینش آیند و چون وقتش رسد جانش بگیرند و بفرشته‌های عذاب دهند، و هر بدی که خدا خواهد باو نمایند، و آن را بزمین هفتم که سجین است فرو برند، آنجا پایان پادشاهی ابلیس است و کتابش را در آن ثبت کنند.

10- در (در منثور ج 6 ص 327) از عطاء بن یسار که بمردی از حمیر برخوردم، دانشمند بود و کتابها را میخواند باو گفتم: زمینی که بر روی آنیم بر کجاست؟ گفت بر صخره‌ای سبز و آن صخره بر کف فرشته‌ای است و آن فرشته بر پشت یک ماهی است (که از زیر عرش بر آسمانها و زمین تابیده است خ ب) گفتم: ساکنان زمین دوم چه کسانیست؟ گفت: بادی نازاد (کشنده) که چون خدا خواست عاد را نابود کند بدربانانش فرمود یکدر از آن بکشایند، گفتند: پروردگارا مانند سوراخ بینی گاو فرمود: در این صورت زمین بر آهلش وارو شود، و آن را تنگ کرد تا باندازه یک حلقه انگشتر، و بآنجا رسید که پدید آورد خدا.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 54

گفتم ساکنان زمین سوم کیانند؟ گفت انبار سنگ دوزخ است، گفتم:

ساکنان زمین چهارم کیست؟ گفت: در آن کبریت دوزخ است گفتم: ساکن زمین پنجم کیانند؟ گفت: در آن عذاب دوزخ است، گفتم: ساکن زمین ششم کیست؟

گفت: در آن مارهای دوزخند، گفتم: ساکن زمین هفتم کیست؟ گفت: آن سجين است، و ابليس در آن دربند است، دست پيشش بدست پيش بسته است، و پای پيشش بپای پيشش، فرشته‌ها را آزار میداد و از او شکایت شد و در آنجا زندانی شد او را مدتیست که آزار می‌شود، و چون بشما فرستاده شود فتنه و آشوبی در مردم باشد که چیزی آنان را چون آن درمانده نکند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 55

### باب هفتم بیت المعمور

#### آیات قرآن:

1- الطور (4) سو گند به بیت المعمور.

#### تفسیر:

طبرسی - ره - در (ج 9 ص 163 مجمع) گفته: بیت المعمور در آسمان چهارم برابر خانه کعبه است، و فرشته‌ها بعبادت در آنش آباد دارند، از ابن عباس و مجاهد، و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که هر روزی 70 هزار فرشته در آن درآیند که هرگز بدان باز نگردند، از زهری از سعید بن مسیب از ابي هريره است که پیغمبر فرمود: بیت المعمور در آسمان نزدیکتر است، و در آسمان چهارم نه‌ریست بنام، زندگی، که جبرئیل هر روزی خورشید برآید در آن درآید و چون بیرون شود یک تکانی بخود دهد و از او 70 هزار قطره بچکد و خدا از هر قطره فرشته‌ای آفریند که فرمان دارند به بیت المعمور آیند و نماز گزارند و آن را بانجام رسانند سپس هرگز بدان باز نگردند.

و از ابن عباس است که در آسمان خانه‌ایست بنام (ضراح) برابر خانه کعبه که اگر درافتد بر او افتد، هر روز هزار فرشته در آن درآیند که هرگز بدان باز نگردند، و از حسن است که بیت المعمور همان خانه کعبه است که بحج و عمره معمور است و آن نخست مسجدیست که روی زمین برای عبادت درست شده.

#### [روایات]

1- در محاسبه النفس: سید علی بن طاوس - ره - بنقل از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام تألیف عبد العزیز جلودی بسند خود گفته: ابن کواء از امیر - المؤمنین علیه السلام پرسید از بیت المعمور و سقف مرفوع فرمود: وای بر تو آن ضراح

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 56

است خانه‌ای در آسمان چهارم برابر کعبه از یک دانه لؤلؤ، هر روز 70 هزار فرشته در آن درآیند و تا روز قیامت بدن باز نگردند، نویسنده‌های اهل بهشت در آند سمت راست در کردار اهل بهشت را بنویسند، و نویسنده‌های دوزخیان سمت چپ درند که با خامه سیاه کردار دوزخیان را بنویسند، شب هنگام آن دو فرشته بالا روند و از آنها بشنوند آنچه را مردی کرده و اینست تفسیر قول خدا تعالی «اینست کتاب ما که بدرستی با شما سخن گوید راستی که ما نسخه کردیم آنچه را شما می‌کردید، 28- الجاثیه».

بیان: «میشنوند» یعنی فرشته‌های دو سمت دراز آن دو فرشته نویسنده میشنوند «اینست کتاب ما» طبرسی در (ج 9 ص 80 مجمع) گفته: مقصود دفتر نگهبانانست «گویا است بر شما بدرستی» یعنی گواه شما است براستی و منظور اینست که چنان بخوبی بیان میکند که گویا سخن می‌گوید «راستی که نسخه برداشتیم هر چه را می‌کردید» یعنی از نگهبانان خود می‌خواستیم بنویسند آنچه را در دنیا می‌کردید ..

و گفته‌اند مقصود از کتاب لوح محفوظ است که گواه بر هر نیک و بد است که در آن ثبت است، و بنا بر این معنی «نسخه برداری» اینست که فرشته‌های نگهبان از خزانه‌داران لوح محفوظ نسخه گیرند آنچه را از کردار بنده‌ها در آن نوشته است و این قول ابن عباس است.

2- در علل الشرائع (ج 2 ص 85) بسندش از ابی خدیجه که بامام ششم علیه السلام گفتم: چرا بیت عتیق نام گرفته؟ فرمود: خدا عز و جل حجر الاسود را از بهشت برای آدم فرو آورد و خانه کعبه یک در سپیدی بود، و خدایش بآسمان برد و پایه‌اش بجا ماند، و آن برابر همین خانه است، و هر روز هفتاد هزار فرشته در آن درآیند و هرگز بدن باز نگردند، و خدا ابراهیم و اسماعیل را فرمود تا خانه را بر همان پایه‌ها بسازند و بیت عتیق نامیده شد برای آنکه از غرق شدن رها گردید.

3- در تفسیر علی بن ابراهیم: «و بیت معمور» گفت در آسمان چهارم

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 57

است و همان «صراح است» و هر روز 70 هزار فرشته در آن درآیند و دیگر بدن باز نگردند هرگز.

4- در علل (ج 2 ص 92) بسندش از ابی حمزه ثمالی گوید: بامام چهارم گفتم: چرا طواف هفت دور است؟ فرمود: چون خدا تبارک و تعالی بفرشته‌ها فرمود «راستی من در زمین جانشین گذارم» و آنها در برابر خدا تبارک و تعالی گفتند:

«آیا در آن کسی گذاری که تباهی انگیزد و خونریزد» خدا فرمود «براستی من میدانم آنچه را شما ندانید» و پیش از آن آنان را از نور خود محجوب نمیکرد و پس از آن 7 هزار سال آنها را از نورش محجوب ساخت، پس بآنها مهر ورزید و توبه‌شان را پذیرفت و بیت المعمور را در آسمان چهارم بر ایشان ساخت تا پایگاه و امن آنها باشد و خانه کعبه را زیر بیت المعمور نهاد و پایگاه و امن نمودش و هفت دور طواف بر بندها واجب شد در برابر هر هزار سال یک دور.

5- در علل (ج 2 ص 91) در علل ابن سنان از امام رضا علیه السلام است که علت طواف بخانه کعبه اینست که خدا تبارک و تعالی بفرشته‌ها فرمود: «راستی من در زمین جانشین گذارم» گفتند: در آن کسی گذاری که تباهی انگیزد و خونریزد و چنین بخدا پاسخ دادند، و دانستند که گنه کردند و پشیمان شدند و بعرض پناهندند و آمرزش خواستند، و خدا دوست داشت بندها بمانند آن عبادت کنند، و در آسمان چهارم خانه‌ای نهاد در برابر عرش بنام (ضراح) سپس در آسمان دنیا خانه‌ای نهاد بنام بیت المعمور در برابر ضراح، سپس خانه‌ای در برابر بیت المعمور نهاد و آدم علیه السلام را فرمود تا بر آن طواف کرد و خدا توبه‌اش را پذیرفت و این حکم در فرزندانش تا روز قیامت جاری شد.

6- کفعمی و برسی بسند خود از پیغمبر روایت کردند که جبرئیل گفت:

سوگند بدان که تو را براستی مبعوث کرده خدا در آسمان چهارم خانه‌ای ساخت که بدان بیت المعمور گویند، در هر روزی 70 هزار فرشته در آن درآیند و برون شوند و تا روز قیامت بدان باز نگردند (الخبر).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 58

7- در در منثور (ج 1 ص 128) گفت: ازرقی از علی بن الحسین علیه السلام بر آورده که مردی از او پرسید، آغاز طواف باین خانه از کی بوده؟ چرا بوده و از کجا بوده؟ پاسخ داد، اما آغاز طواف باین خانه اینست که خدا بفرشته‌ها فرمود:

راستی من گذارنده‌ام در زمین جایگزین، فرشته‌ها گفتند: ای پروردگار جاگزینی جز از ما که تباهی در آن انگیزد و خونها ریزد، و حسد ورزند بهم و دشمنی کنند با هم و بشورند بر یک دیگر، پروردگارا این جایگزین را از ما بنه که تباهی نکنیم و خونها نریزیم؟ و با یک دیگر دشمنی نکنیم و بهم حسد نبریم و نشوریم و ما تسبیح گوئیم و تقدیس کنیم برایت، فرمانت بریم و گناهت نکنیم، خدا فرمود: راستی میدانم من آنچه را شما ندانید.

فرمود: فرشته‌ها گمان بردند آنچه بخدا گفتند اعتراضی بوده و او بر آنها از این گفته‌شان خشم کرده پس پناهنده شدند بعرض (و سر برداشتند و با انگشتان خود اشاره کردند و از ترس خود زاری و گریه نمودند خ ب) تا سه ساعت، خدا بدانها نظر کرد بر آنها رحمت آمد و زیر عرش خانه‌ای بر چهار ستون از زبرجد ساخت با روپوش یاقوت سرخ و آن را خانه (ضراح) نامید و آنگاه بفرشته‌ها فرمود: باین خانه طواف کنید، و عرش را وانهدید، فرشته‌ها بدان طواف کردند و عرش را وانهادند و این بر آنها آسانتر بود و آن بیت المعمور است که خدا ذکر کرده، و هر روز و شب 70 هزار فرشته بر آن در بیابند که هرگز بدان باز نیابند.

سپس خدا فرشته‌هایش را فرستاد و فرمود: بآن نمونه و اندازه برایم در زمین خانه بسازید، و خدای سبحان بخلق زمین فرمود: بر آن خانه طواف کنید چنانچه اهل آسمان به بیت المعمور طواف کنند.

8- و از مقاتل حدیث را به پیغمبر صلی الله علیه و اله کشانده که آدم گفت: پروردگارا چه بدبختم، چیزی از نورت در برم نیست تا آن را پرستم، و خدا بیت المعمور را بر او نازل کرد بپهنای خانه کعبه و در جایش از یک دانه یاقوت بهشت ولی بلندیش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 59

از آسمان تا زمین بود و باو فرمود تا بر آن طواف کند، و اندوهی که داشت از او برد، و در عهد نوح آن خانه را بالا برد (در منثور ج 1 ص 130) 9- و از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: بیت معموری که در آسمانست و هر روز 70 هزار فرشته در آن درآیند که تا روز قیامت بدان باز نیایند در برابر خانه کعبه است (ص 117) و از انس مانند آنست.

10- و از ابی هریره است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: در آسمان دنیا خانه‌ایست بنام «معمور» برابر کعبه، و در آسمان چهارم نه‌ریست بنام، زندگی، جبرئیل هر روز در آن فرو شود یک بار و آنگاه برآید و خود را تکانی دهد و از او 70 هزار قطره بچکد و از آن 70 هزار فرشته بیافریند و فرماید تا به بیت معمور آیند و نماز بخوانند و بکار بندند سپس بیرون شوند و هرگز بدان باز نگردند، و یکیشان را بر آنها فرمانده سازد تا آنها را در آسمان صف کند و تا روز قیامت خدا را تسبیح گویند (ص 117) 11- و از ابن عباس است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: بیت معمور در آسمانست و آن را (ضراح) گویند بمانند خانه کعبه اگر فرو افتد بر آن افتد، هر روز 70 هزار فرشته در آن درآیند که هرگز نشنیده‌اند (در آن درنیامدند خ ب) و البته در آسمان همان حرمت مکه را دارد (ص 117) 12- و از خالد بن مره (عرعره خ ب) است که مردی بعلی علیه السلام گفت:

بیت معمور چیست؟ فرمود: خانه‌ایست در آسمان بنام (ضراح) در برابر کعبه احترامش در آسمان چون احترام کعبه است در زمین هر روز 70 هزار فرشته در آن نماز خوانند که هرگز بدان باز نیایند (ص 117) 13- ابن کواء از علی علیه السلام پرسید بیت معمور چیست؟ فرمود: همان (ضراح) است خانه‌ای بالای هفت آسمان زیر عرش هر روز 70 هزار فرشته در آن درآیند که تا قیامت بدان باز نیایند.

14- از ابن عباس است که آن خانه‌ایست برابر عرش فرشته‌ها آبادش دارند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 60

هر شب 70 هزار فرشته در آن نماز گزارند که بدان باز نگردند (ص 117) 15- و از ضحاک است که از بهشت فرود شد و در مکه آباد بود و در طوفان خدا آن را با آسمان ششم بالا برد و هر روز 70 هزار فرشته در آن درآیند (ص 117) بیان: جمع میان این اخبار با فرض صحت همه اینست که بیت معمور در همه این جاها که در اخبار است موجود است و اخبار بسیار دیگری که تعلق باین باب دارد در باب ملائکه بیابند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 61

باب هشتم آسمانها، چگونگی و شماره آنها، اختران و شماره‌شان، وصفشان و وصف کهکشان

آیات قرآن:

1- الانعام (97) و اوست که اختران را برای شما نهاد تا در تیرگی خشکی و دریا بدانها راه را یابید البته شرح دادیم آیات را برای مردمی که میدانند 2- الاعراف (40) البته آنان که آیات ما را دروغ شمردند و سر بزرگی کردند از آنها درهای آسمان بر ایشان گشوده نشود.

3- الرعد (2) خدا است که آسمانها را بی‌ستون دیدرس شما افراشته سپس استوار شده بر عرش و مسخر کرده است خورشید و ماه را هر یک روانند تا مدتی نامبرده، تدبیر کند کار را و شرح دهد آیات را شاید شما به برخورد پروردگارتان یقین کنید.

4- الحجر (14-18) اگر گشائیم بر آنها دری از آسمان و روز گذر بر آن بالا روند- تا- فرموده- و البته نهادیم در آسمان برجها و آراستیم آنها را برای بیننده‌ها و نگهداشتیم آنها را از هر دیو رانده جز آنکه دزده گوش کند و شهابی روشن بدنالش آید.

5- النحل (16) آفرید آسمانها و زمین را براستی، برتر است از آنچه بدو شریک آورند، و فرمود: و نشانه‌هایی و باختران آنها راه برند.

6- طه (2) فرود آوردنی از آنکه آفرید زمین و آسمانهای بلند را.

7- الأنبياء (32) ساختیم آسمان را سقفی محفوظ و آنان از آیاتش روگردانند- 104 روزی که درنوردیم آسمان را بمانند درنوردیدن سجل نامه‌ها.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 62



- 8- الحج (63) و نکه میدارد آسمان را که افتد بر زمین جز بفرمانش.
- 10- المؤمنون (16) و البته آفریدیم در فراز شما هفت طریقه و نبودیم از خلق بی خبر 86 بگو کیست پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش بزرگ 87 البته گویند از آن خدا است بگو آیا نمی ترسید و پرهیز نمیکنید.
- 11- الفرقان (61) مبارک باد آنکه نهاد در آسمانها بروج و نهاد در آنها چراغ درخشان و ماه تابان.
- 12- العنکبوت (44) آفرید خدا آسمانها و زمین را بدرستی البته در آن نشانه ایست برای مؤمنان.
- 13- الروم (25) و از آیات او است که بر پا است آسمان و زمین بفرمانش 14- لقمان (10) آفرید آسمانها را بی ستونی که دیدرس شما باشد.
- 15- الصافات (6-10) و پروردگار مشرقها، البته ما آراستیم آسمان دنیا را بزبور اختران، و با نگاهی از هر شیطان سرپیچ از فرمان- تا فرماید- بدنالش است شهابی سوراخ کن.
- 16- المؤمن (64) خدا که ساخت برای شما زمین را پایگاه و آسمان را سازمان.
- 17- السجده (11-12) سپس توجه کرد بآسمان و آن دود بود و باو و زمین فرمود بیائید بدلخواه یا ناخواه گفتند آمدیم بدلخواه 12 و بر آوردشان هفت آسمان در دو روز و القاء کرد در هر آسمانی فرمانش را و آراستیم آسمان دنیا را بچراغها با نگهداری آنست تقدیر عزیز دانا.
- 18- ق (6) آیا ننگرند بآسمان بالای خود چگونه اش ساختیم و آراستیم و رخنه ها ندارد.
- 19- الذاریات (7) سوگند بآسمان راه راه 12 در آسمانست روزی شما و آنچه وعده دارید 48 و آسمان را بدست خود ساختیم و البته پهناور کنیم.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 63
- 20- الطور (5) سوگند بسقف افراشته 9 روزی که آسمان بخوبی موج زند و بلرزد.
- 21- النجم (1) سوگند باختر چون فرو افتد 49 و راستی که او است پرورنده ستاره شعری.
- 22- القمر (1) نزدیک است هنگامه و شکافت ماه.

23- الرحمن (5-7) خورشید و ماه در شماره‌اند، نجم و درخت سجده میکنند، و آسمان را برافراشت- 37 چون شکافت آسمان و گلی سرخ پژمرده شد و چون روغن وارفته گردید.

24- الواقعة (76) نه نه، سوگند به پرتگاه اختران 77 که این سوگندیست اگر بدانید بزرگ.

25- الملک (5-3) آنکه هفت آسمان آفرید برابر، نبینی در آفرینش خدا هیچ تفاوتی، برگردان دیده را آیا سستی در آن بینی، سپس دو بار دیده بر انداز تا رانده و خسته بتو باز گردد، و البته که آسمان دنیا را آراستیم به چراغها و آنها را مایه راندن دیوها نمودیم و عذابی افروخته بر ایشان آماده کردیم.

26- الحاقه (16) شکافته آسمان و امروزه از هم پاشیده است.

27- المعارج (8) روزی که باشد آسمان چون سرب گداخته.

28- نوح (15-16) آیا نبینید چگونه آفرید خدا هفت آسمان را برابر و نهاد در آنها ماه تابان و خورشید درخشان.

29- الجن (8-9) و راستی ما آسمان را بسودیم و یافتیم که پر است از نگهبان سخت و شهابها، و راستی ما بودیم که مینشستیم در جایی که میشنودیم و اکنون هر که گوش بایستد دریابد شهابی در کمین.

30- المرسلات (8) چون اختران خموش شوند و چون آسمانها شکافته شود.

31- النبأ (12-13) و ساختیم بالای سرتان هفت آسمان محکم و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 64

نهادیم چراغی فروزان.

32- التکویر (11-16) و چون آسمان از جا کنده شود- تا فرماید- نه نه، سوگند به اختران برگردان و رونده‌های نهان و سرگردان.

34- الانفطار (1-2) چون آسمان پیاشد و اختران پراکنده شوند.

35- الانشقاق (1-2) چون آسمان شکافت و فرمان برد برای پروردگارش و سزدش.

36- البروج (1) سوگند با آسمان برج دار.

37- الطارق (1-11) سوگند بآسمان و شب گرد، ندانی که شب گرد چیست، اختری نافذ- تا فرماید- سوگند بآسمان بر گردان.

38- الغاشیه (18) و بسوی آسمان که چگونه افراشته شده.

39- الشمس (5) سوگند بآسمان و ساختمانش.

### تفسیر

«اختران را برای شما ساخت» یعنی بسود شما آفرید «تا بدانها راه یابید در تیرگیهای خشکی و دریا» یعنی در تیرگی شب در خشکی و دریا و نسبت تیرگی بدانها بمناسبت با آنست یا مقصود راههای ناشناس است که آن را تیرگی تعبیر کرده، و این یکی از سودهای اختران است که پس از کل آن یادآوری کرده، و در اخبار اختران بآئمه اطهار علیهم السلام تأویل شدند که رهبران در تیرگیهای فتنه و شبهه‌اند، و با ظاهر آن منافات ندارد «البتة تفصیل دادیم آیات را» فصل بفصل «برای مردمی که میدانند» و از آن بهره میبرند.

«درهای آسمان برایشان گشوده نشوند» یعنی برای دعاء و کردارشان و یا جانهایشان چنانچه برای کردار و جانهای مؤمنان گشوده شوند، و دلالت دارد که آسمان درها دارد و بسا حمل شود بر مجاز «بی‌ستونی در دیدرس شما» رازی در (ج 5 ص 260) تفسیرش گفته: در «بینیدش» چند قول است:

1- جمله جدائی است و سخن مستقلى و مقصود اینست که آسمانها را بی‌ستون آفریده سپس گوید: شما آسمانها را می‌بینید که بی‌ستون برافراشته‌اند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 65

2- حسن گفته: در جمله آیه پیش و پس آمده‌اند و مقصود اینست که:

آسمانها را افراشته بی‌ستون آنها را مینگرید.

3- مقصود اینست که ستون دیدنی ندارند ولی ستون نامرئی دارند، گفته‌اند:

ستونهای آسمان بر کوه قاف باشند که کوهی است از زبرجد در گرد دنیا که شما آن را نتوانید دید، و این در نهایت سقوط است، زیرا خدا تعالی خواسته حجتی بوجود اله قادر آورد و اگر مقصود این باشد حجت تمام نیست، زیرا گویند اگر آسمان بر کوه قاف استوار است چه دلیلی است بر وجود خدا.

و مرا وجه دیگریست بهتر از همه و آن اینست که ستون تکیه‌گاه است و ما ثابت کردیم این اجسام همه در فضا برجانند بقدرت خدا و ستونشان همان قدرت خدا است و درست آید که گفته شود ستون دیدرس شما ندارند یعنی در حقیقت ستونی دارند که نگهداری و قدرت خدا است که آنها را در فضا باقی گذاشته و شما آن تدبیر را بچشم نتوانید دید و چگونگی آن نگهداری را نمی‌فهمید (پایان) می‌گوییم: این وجه آخر را که بدان بالیده و بخود بسته استاد طبرسی - ره - در مجمع البیان از ابن عباس و مجاهد روایت کرده «و خورشید و ماه را مسخر کرده» این بچند وجه دلالت بر وجود خدای بر حق دارد و بر حکمت و قدرتش، زیرا این حرکات سریعه و پیوست و باندازه رو بمشرق و رو بمغرب برخی بسوی شمال و برخی بسوی جنوب دلیل قطعی است بر وجود مدبر قاهر قادر کامل در دانش و حکمت و لطف و رحمت «هر کدام می‌روند تا مدتی نامبرده» رازی در (ج 5 ص 261 تفسیرش) گفته: در آن دو قول است:

1- ابن عباس گفته خورشید 180 منزل دارد و در شش ماه هر روزی در یک منزلی است سپس منزل بمنزل برمی‌گردد در مدت شش ماه دیگر و همچنان ماه 28 منزل دارد و مقصود از آیه اینست و بنا بر این خدا برای هر کدام از این کواکب سیری خاص بسویی خاص باندازه خاص در تندی و کندی مقدر کرده، و لازم آید در هر لحظه‌ای حال تازه‌ای داشته باشند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 66

2- مقصود اینست که تا روز قیامت در حرکتند و آنگاه از حرکت میمانند که خدا تعالی فرموده: چون خورشید فرو افتد و چون اختران تیره شوند، و چون آسمان شکافته شود، و چون آسمان از هم بپاشد، و خورشید و ماه گرد هم شوند.

«تدبیر کار کند» بیضاوی در (ج 1 ص 641) تفسیرش گفته: یعنی کار بود کردن و نیست کردن، و زنده کردن و میراندن و جز آن «تفصیل دهد آیات را» فرود آورد و شرح روشن دهد یا پی در هم دلیل آورد «شاید شما ببرخورد با پروردگار خود یقین نمائید» و تا نیندیشید در آن و کمال قدرتش را باور کنید و بدانید آنکه بر آفرینش اینها و تدبیرشان توانا است میتواند باز گرداند و سزا دهد.

«اگر بگشائیم بر آنها دری» ظاهرش اینست که شکاف بر آسمانها رواست گرچه ممکن است تعلیق بر محال باشد «در آسمانها برجها ساختیم» بیشتر مفسران آنها را بروج 12 معروفه دانند، و گفته‌اند مقصود اخترانند طبرسی - ره - گفته:

منازل خورشید و ماهند «آراستیم آنها را برای بیننده‌ها» امام ششم فرمود: باختران درخشان، و از ابن عباس و حسن و قتاده است که بروج همان ستاره‌هایند «و نگهداشتیم آن را» یعنی آسمان را.

«از هر دیو رانده» و تیر شهاب خورده و گفته‌اند: دیو ملعون نفرت باز، و حفظ آسمان از شیطان جلوگیری از او است که درون آن نرود و نتواند استراق سمع کند بوسیله شهابی که برای راندنش آماده است، جز کسی که خواهد از آسمان پنهانی خبری بگیرد و بدنبالش باشد شعله‌ای آتشین که مردم آن را روشن بینند، و ما بچشم بنگریم که گویا با ستاره تیر

بدانها زنده، شهاب یک ستون آتش درخشانست، و از ابن عباس روایت است که در جاهلیت کاهنانی بودند و با هر کدام دیوی بود که از فرشته‌های آسمان خبرگیری میکرد که در زمین چه خواهد بود، و بآن کاهن خبر میداد، و او برای مردم پیشگوئی میکرد، و چون خدا عیسی علیه السلام را فرستاد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 67

از سه آسمان ممنوع شدند و چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد همه آسمانها بر آنها غدقن شدند و با اختران و شهاب نگهبانی شدند که خود از معجزه‌های پیغمبر است، زیرا پیش از دوران نبوتش دیده نشدند، گفته شده شهاب دیوها را میکشد و گفته شده که نمیکشد.

«آفریده آسمانها و زمین را بحق» یعنی برای کاری درست که عبادت و معرفت است یا باندازه و شکل و وضع و وصف گوناگون طبق حکمت خود «و برتر است از آنچه شریک او آورند» که خود در هستی و پایش بدو نیاز دارد و توانائی بآفرینش ندارد «و نشانه‌ها» یعنی در زمین نشانه‌ها ساخت که دلیل رهگذران باشند چون کوه و چشمه‌سار و باد و مانند آن «و بستاره ره یابند» شبانه در بیابانها و دریاها ویژه بستاره ثریا و فرقدان و بنات النعش و جدی و بویژه قریشیان که بسیار بسفر تجارت بودند و در راههای خود از اختران رهیابی میکردند در بسیاری روایات است که نشانه‌ها ائمه‌اند علیه السلام و نجم رسول خدا است صلی الله علیه و اله.

«و ساختیم آسمان را سقفی محفوظ» از اینکه فرو افتد یا تباه شود و از هم پیاشد تا وقتی که خدا خواهد یا محفوظ از استراق سمع بوسیله شهاب «و آنان از آیاتش» و حالاتش که دلیل بر وجود صانع و یگانگی او است و بر کمال قدرت و حکمت بالغه او «روگرداند» نااندیش.

«روزی که درنوردیم آسمان را» طبرسی - ره - در (ج 7 ص 66) مجمع گفته - مقصود همان لوله کردن آنست بمانند برگ کاغذ زیرا خدا بقدرت خود آسمان را درنوردد، و از حسن است که طی آسمان از میان رفتن آنست «مانند نوردیدن صفحه نامه‌ها» و گفته‌اند: سجل نام فرشته‌ای است که کردار بنده‌ها را نویسد، گفته‌اند نام نویسنده‌ای بود از آن پیغمبر صلی الله علیه و اله (پایان) و من گویم: این آیه دلالت دارد بر حدوث آسمانها و امکان شکاف آنها و نابود شدن و دگرگونی حالاتشان رد بر حکماء که منکر همه اینهایند.

«که فروافتد بر زمین» زیرا بصورت خودداری آن را آفریده که جز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 68

بخواست او فرو نیفتد و آن در قیامت است و این رد قول کسی است که گوید بذات خود برپا است چون که او هم چون اجسام دیگر پذیرای میل و فرود افتادنست. (پایان) تفسیر بیضاوی (ج 2 ص 110) «هفت طریقه» رازی در (ج 7 ص 620)

تفسیرش گفته: یعنی هفت آسمان و آنها را طرائق خوانده چون روی یک دیگرند، و چون دو کفش را روی هم پوشند یا دو جامه را گویند (طارق) این گفته خلیل است و زجاج که او گفته بمعنی قول خدا است «سبع سماوات طباقاً»، علی بن عیسی گفته: چون راههای فرشته‌ها در بالا رفتن و پائین آمدن و پریدن، و دیگران گفتند: چون راه گردش اخترانند و برای آن نعمت است بر ما که خدا آنها را وسیله روزی ما کرده و باران از آن میبارد، و پایگاه فرشته‌ها است، و مکان ثواب است چون پیمبران از آن فرستاده شوند و وحی از آن فرود شود، و در قول او «ما نبودیم بی‌خبر از خلق» چند وجه است.

1- ما بیخبر نبودیم از مردم بلکه نگهدارشان بودیم از این که هفت آسمان بر آنها فرو افتند و آنها را نابود سازند.

2- ما با توجه بمردم آنها را بالا سرشان آفریدیم تا روزیها و برکات از آنها بر آنها فرود آید.

3- ما این چیزها را آفریدیم که دلیل کمال قدرت ما باشند و از مردم بیخبر نیستیم و گفتار و کردار و نهاد آنها را در نظر داریم و این خود مایه نهایت دور کردن آنها است از گناه.

4- ما از آسمانها بی‌خبر نباشیم بلکه نگهدارشان باشیم تا از آنچه خواهیم بدر نشوند چون قول خدا تعالی «نبینی در آفریده‌های خدا هیچ تفاوتی» (پایان).

«مبارک باد خدائی که در آسمان برجها ساخته» رازی در (ج 6 ص 495) تفسیرش گفته: برج کاخ بلند است و نام منازل کواکب را برج نهادند چون منزل آنها است، و برج

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 69

بمعنی نمایش است و از ابن عباس است که بروج خود اختران بزرگند، و تفسیر اول بهتر است و چراغ خورشید است (پایان) «بامرش» یعنی صرف خواستش، «رب مشارق» طلوع‌گاه همه اختران یا خصوص خورشید در طول سال که 360 است و هر روز از یکی طلوع کند و هر مشرقی را مغربی است و از این رو بذکر مشرق اکتفاء کرد بعلاوه طلوع ادل بر توانائی است و نعمت رساتری دارد «آسمان دنیا» نزدیکتر بشما که اختران زیور آند و راننده دیوها از آن «قرارا» زمین پایگاه شده و آسمان بالای آن ساخته شد و بهم چسبیده نشدند و مانند ساختمانها زمین رخنه و شکاف ندارند بلکه پیوسته‌اند و این منافات با درهای نامرئی آنها ندارد، کسائی گفته معنایش اینست که تفاوت و اختلافی ندارند رازی در (ج 7 ص 620) تفسیرش گفته: فلاسفه گویند این آیه دلیل است بر اینکه آسمان رخنه ناپذیر است و همچنین قول خدا «آیا در آن شکستی بینی» و قول او «هفت آسمان سخت».

ولی زور گفته‌اند، زیرا آیه میگوید: رخنه ندارند نه اینکه رخنه در آنها ممکن نیست بعلاوه خدا خلافتش را بیان کرده که میفرماید «و چون آسمان رخنه شود» و قولش «و چون آسمان بشکافت» و قولش «و آن در این روز سست و نابود است» در برابر اینکه فرمود: «هفت آسمان سخت» و فرموده «چون بشکافت آسمان و باشد گل سرخ چون روغن وارفته» و آیات دیگر و همه در رد گفته آنها صریحند، و استدلال آنها درست نیست بآیات، و دلیل عقلی آنها ضعیف تر و رسواتر است از دلیل نقلی آنها.<sup>۴۶</sup>

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 2؛ ص 69

**ذات الحَبِک**، راه راه، بیضاوی در (ج 2 ص 462) تفسیرش گفته: چون راههای اختران در آنست یا راههای اندیشه متفکران برای معارف یا مقصود خود اخترانست که هر کدام راهی دارند یا مقصود اینست که ستاره آن را بصورت پارچه راه راه نشان میدهند و طبرسی در (ج 9 ص 153) مجمع گفته: یعنی روشهای خوبی دارد که ما آنها را ننگریم چون از ما دورند یا اخلاق خوب و پسندیده

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 2؛ ص: 70

دارند، و از علی علیه السلام روایت شده که زیبایی و زیور دارند (پایان) من گویم: تفسیر دیگری در روایت امام رضا علیه السلام برایش بیان می‌شود.

«و روزی شما در آسمانست» یعنی اسباب روزی یا تقدیر روزی، و گفته‌اند مقصود از آسمان ابر است و مقصود از روزی باران که سبب قوت است «و آنچه وعده دارید» یعنی ثواب چون بهشت بالای آسمان هفتم است یا اینکه اعمال و ثواب آنها در آسمان مضبوطند و منظور از (آید) نیرو است، «موسعون» یعنی توانائیم از وسع بمعنی توانائی یا اینکه پهن کردیم میان آسمان و زمین را یا مقصود روزی است، و گفته‌اند یعنی قادریم بزرگتر از آن بیافرینیم «و النجم» هر ستاره یا خصوص ثریا که نام آن شده و در برخی اخبار مقصود رسول خدا صلی الله علیه و اله است «وقتی فرو افتد» یعنی غروب کند یا در روز قیامت پراکنده شود یا سقوط کند یا طلوع کند و اگر مقصود پیغمبر باشد منظور معراج او است یا نزولش از معراج «و او است پروردگار شعری» نام این ستاره را برده برای آنکه خزاعه آن را میپرستیدند.

«و شکافت ماه» رازی در (ج 8 ص 779) تفسیرش گفته: مفسران همه اتفاق دارند که ماه شکافت و شکاف در آن پدید شد، و اخبار صحیحه بر آن دلالت دارند، و در امکانش شکی نیست و مخبر صادق از آن خبر داده و باید بدان معتقد شد و امتناع خرق و التیام در فلکیات گفته مردمان پستی است، و خرق و ویرانی بر آسمانها ثابت شده (پایان) «خورشید و ماه

<sup>46</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

در حسابند» یعنی بحساب مقدری و معلومی در بروج و منازل خود روانه‌اند، و امور کائنات زمینی بوسیله آنها منظم شوند، و اختلاف فصول و اوقات پدید شود و مردم سالها حساب خود را بدانند «و نجم و درخت» مشهور است که مقصود از نجم گیاه بی‌ساقه است و درخت گیاه ساقه‌دار و برخی گفتند مقصود همان ستاره آسمانست و هر دو برای خدا فرمانبردارند ...

«قسم بمواقع نجوم» یعنی محل غروب اختران که دلیل است بر زوال اثر آنها و بر وجود مؤثری که همیشه اثر دارد یا مقصود منازل و مجاری آنها است،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 71

و گفته‌اند مقصود تیکه‌های قرآن است و اوقات نزول آنها که «سوگند بزرگی است» چون متعلق آن دلیل بر عظمت قدرت و کمال حکمت و فرط رحمت است ...

«نه بینی در خلق خدا هیچ تفاوتی» یعنی حکمت خدا در همه یک نواخت است گر چه صورت و شکلشان اختلاف دارد و گفته‌اند: یعنی در خلق آسمانها عیب و کجی نه بینی و همه درست و راستایند با بزرگی که دارند.

«برگردان دیده را» یعنی هر چه خواهی در آفرینش خدا بررسی کن و اندیشه نما و باز هم بنگر و بیندیش بین شکستی و یا سستی در آن می‌بینی بلکه دیده را خسته و رانده میسازی و بخود رنج میدهی.

«آسمان نزدیکتر را آراستیم بزیور چراغها» یعنی اختران درخشان که مانند چراغها آویخته‌اند.

و بدان که در اینجا اشکالی است مشهور چون دانشمندان هیئت اتفاق دارند که در آسمان یکم جز ماه نیست، و سیاره‌های دیگر هر کدام در فلکی باشند و ثوابت همه در فلک هشتم‌اند با اینکه آیه دلالت دارد همه یا بیشترشان در آسمان یکم هستند و از این اشکال بچند وجه جواب گفته‌اند:

1- چون همه از آسمان یکم دیده شوند زیور آنند مانند چراغی که از پشت شیشه دیده شود و زیور آن باشد و یا اینکه چون در آن احساس شوند پندار شود که در آنند و زیور آنند و این جواب گرچه موافق اصول هیویان است ولی با آیات درست تطبیق نشود.

2- رازی در (ج 8- ص 246) تفسیرش گفته: دور نیست که زیر کره قمر کره دیگر باشد همروش کره ثوابت، و همه اختران نزدیک بدو قطب زمین در آن باشند، و این دور نیست و بنا بر این، این مصابیح در آسمان نزدیکترند و قول فلاسفه ضعیف است (پایان).

من گویم: خلاصه سخن اینست که حکماء نه فلک ثابت کرده‌اند زیرا برای همه اختران در نظر اول حرکتی سریع از مشرق بمغرب دیدند که طلوع و غروب



## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 72

آنها بسته بآنست، و شب و روز از آنست و حرکت یومیه نام دارد و حرکت کل و برای آن یک فلکی ثابت کردند که همه را داراست، سپس برای هر کدام از هفت کوكب سیاره معروفه حرکتی یافتند مخالف آن از مغرب بمشرق و مخالف هم در تندی و کندی و برای هر کدام هم فلکی ثابت کردند و سپس یافتند که همه کواکب جز سبعة سیاره حرکت بسیار کندی دارند بسوی مغرب و برای آن هم فلکی ثابت کردند و شد نه فلک برای نه حرکت و آنها را افلاک کلیه نامیدند و در ترتیب سیاره‌ها گویند.

قمر است و سپس عطارد و زهره و خورشید و مریخ و مشتری و زحل بترتیب از پائین به بالا.

و پس از آنها فلک ثوابت و بالای همه فلک اطلس که هیچ اختری ندارد، و آسمانها را که در زبان شرع آمده افلاک سیاره‌ها دانند و کرسی را فلک البروج همان فلک هشتم و عرش را فلک نهم شمارند، و ترتیب افلاک را هم از روی کسوف و نهبان شدن ستاره‌های سیاره ثابت کنند و اختلاف منظر که در خورشید و سه سیاره بالای آن که زحل و مشتری و مریخ است حکمفرما است و آنها را علویه خوانند.

و اما زهره و عطارد معلوم نشده که زیر خورشیدند یا بالای آن، زیرا جز ماه برای آفتاب انکساف نیارد و اختران دیگر در مقارنه با آن محو شوند، و اختلاف منظر هم بواسطه اینکه تا اندازه نصف النهار از خورشید بدور نشوند محقق نگردد چون ابزاری که اختلاف منظر را نشان میدهد در سطح دایره نصف النهار نصب می‌شود و حکم آنان باینکه عطارد و زهره زیر خورشیدند استحسانی بیش نیست برای آنکه خورشید در وسط رشته سیارات باشد چون نگین وسط گلوبند، و مناسبات دیگر هم برای آن آورده‌اند.

و شیخ (ابن سینا) و برخی پیش از او گفته‌اند: که زهره را چون خالی بر چهره خورشید دیده‌اند و برخی مدعی شدند که آن را با عطارد چون دو خال بر آن دیده، و از این رو در سفلیات شمرده شدند و زهره بالای عطارد است چون عطارد او

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 73

را منکسف کند، و ماه زیر همه است چون همه را منکسف سازد.

و اما انحصار افلاک به نه و اینکه کمتر از آن نیستند قطعی است نزد بیشتر فلاسفه، و محقق طوسی گفته - ره - که ممکن است همه افلاک هشت باشند آنجا که در تذکره گفته: وابسته بودن یکی از دو حرکت نخست (حرکت شبانه روزی و حرکت ثوابت) بمجموع افلاک تا هشت فلک باشند مانعی ندارد ولی آن را نگفته‌اند، صاحب تحفه گفته: من از استاد خودم

شنیدم این احتمال محقق طوسی بنا بر آنست که مجموع هشت فلک نفسی داشته باشند و فلک هشتم نفسی دیگر، و دایره بروج دو منطقه هر دو بر محدب فلک هشتم باشند.

من گفتم: بنا بر این ممکن است که افلاک کلی تنها هفت باشند و ثوابت در ممثل زحل میخکوب باشند، و دوائر بروج هم بر محدب آن فرض شوند و بحرکت سریع آن بچرخند نه حرکت کندش، و هر هفت یک نفس عمومی داشته باشند که آن را بحرکت شبانه‌روزی بچرخاند، و نفس دیگری از آن ممثل زحل باشد و آن را بحرکت کند ثوابت بچرخاند، و نفس مخصوص دومی هم از آن خارج مرکز زحل باشد و او را بحرکت مخصوص زحل بچرخاند، و شش فلک دیگر بحال خود باشند، و آن را آفرین گفت: و مرا ستود (پایان) محقق دوانی گفته: رواست که فلک کلی همان دو تا باشند باین که همه فلکهای خارج مرکز بجز خارج مرکز ماه در ثخن یک ممثل باشند، و سطوحی که فلاسفه میان مثلها ثابت میدانند نباشند مگر میان این ممثل کلی و ممثل فلک ماه و فلک کلی تنها دو تا باشد (پایان).

این گفتگوها از نظر کمی شماره افلاک است ولی از نظر فزونی بر نه دلیل قطعی نیست، زیرا محتمل است هر ستاره ثابت یا هر گروهی از آنها یک فلک جداگانه داشته باشند، یا فلکهای بی‌ستاره فراوانی وجود داشته باشند، اینست آنچه در این باب گفته‌اند.

اکنون برگردیم بدان چه مناسب کتاب است و میگوئیم ممکن است اکثر کواکب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 74

ثابته که در گذرگاه ثوابت نیستند در یک فلک جزء ماه باشند که حرکتی برابر حرکت ثوابت دارد، زیرا فلاسفه افلاک جزئی را هر کدام برای رفع اشکالی در تنظیم حرکات کواکب ثابت کرده‌اند، و با این حال اشکالات لاینحلی هم دارند، و مانع نیست از اثبات یک فلک دیگر برای تطبیق آیات و اخبار بر آن بطوری که مخالف با قواعد تخمینی آنها نباشد، و با شرطی که ذکر شد اعتراض هم از جهت وقوع انکساف نسبت ببری ثوابت لازم نیاید.

3- آنچه بنظر قاصر رسیده، و آن اینست که هشت فلکی که برای همه کواکب اثبات کردند یک فلک محسوب شوند بنام سماء دنیا و شش فلک بی‌ستاره دیگر هم باشد که بشود هفت آسمان، چنانچه برای هر ستاره سیاره افلاک جزئی چندی ثابت کنند و همه را یک فلک کلی نامند، و این با اصول آنها منافات ندارد گرچه خلاف اصطلاح آنها است، و آن هم باکی ندارد، برخی فلاسفه قدیم هم معتقد بودند که ثوابت همه در فلک ماه میباشند.

بلیناس حکیم در کتاب «علل الأشياء» گفته: هفت آسمان در درون یک دیگرند، و هر کدام یک ستاره دارند جز آسمان ماه که ستاره‌هایش از هم پاشیده و تیکه تیکه شده بواسطه بادهای فراوانی که با آن آمیخته و از زمین بالا رفته و در جای دیگر گفته: اما آسمان دنیا راستش ستاره‌هایش تیکه تیکه شدند، چون رخنه‌ها و پایه‌ها برداشته و ستاره‌ها بدان پایه‌ها

چرخیده‌اند. در باب ذکر فرشته‌ها گفته: ساکنان روحانی فلک قمر، پر مهر و کم شرنند حیوان دوست و گیاه پرورند و پیوسته در شادی آدمیزاده کوشایند و بدانها پیوسته‌اند. و برای اینست که گاهی بدیدرس آنها آیند و دوستانه با آنها سخن گویند با مهر و الفت و آنها بر آسمان تسلط دارند و آن را از شیطانک و فرزندانش نگهدارند تا از فرشته‌های والای روحانی پیوسته بفلک خورشید سخن دزدی نکنند، زیرا فرشته‌های گماشته بخورشید هنگام بر آمدن آفتاب همه چیزی که آن روز در جهان رخ میدهد میدانند، و شیطانک و فرزندانش آنچه را بدانها وحی می‌شود میدزدند و فرشته‌های فلک قمر ستاره‌ها را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 75

میپروند تا آتش‌زا شوند و آنها را بدانها تیر زند و بگریز وادارند (تا آخر آنچه گفته).

4- مقصود از کواکب در آیه کریمه شهابهای پیران نزدیک آنها باشد، و چون دورنمای آنها سطح آسمانست زیور آند و تتمه آیه هم مؤید آنست چنانچه بزودی بدانی.

5- مقصود به نزدیکتر نزدیکتر بعرض باشد که تطبیق بر فلک هشتم می‌شود بروش قول خدا تعالی «نزدیک شد و آویخت در النجم» زیرا اگر ترتیب افلاک را از طرف ما آغاز کنیم فلک ماه یکم و نزدیکتر آنها است و اگر از بالا آغاز کنیم فلک ثوابت نخست فلک اختر داراست و نزدیکتر همه بعرض، و بر آن اعتراض شود که در زبان شرع آن را کرسی خوانند چنانچه گذشت<sup>47</sup>.

47 (۱) وجود افلاک بدان معنا که هیئت بطلمیوسی گوید و مصنف- ره- نقل کرد و ترتیب عناصر اربعه که تتمه آنست بکلی باطل شده و جز لانه عنکبوتی نبوده که چنگال بلند اندیشه حکماء یونان آن را تنیده و حکماء اسلامی هم چون مگسی در آن گرفتار شدند و این همه حرف و اعتراض و جواب و دردرس بوجود آمده، و محقق است که در فضای نامتناهی بالای سر هیچ جسمی مدور و محیط بکره زمین وجود ندارد و کره نار هم وجود ندارد و همه فضاء است و ستاره‌های آویزان که در آن میچرخند بدور خود و بدور یک دیگر، و همه منظومه‌های شمسی هستند و میلیاردها ستاره و کهکشان که مجموعه‌ای از ستاره را در بردارند و مقصود از آسمان در زبان شرع همان فضای بالا است و مادی بخاری که سراسر آن را بشکل گاز و ماده‌های گاز دار و گاز آفرین پر کرده و شماره ستاره‌ها و عمق فضا بیش و بیشتر از آنست که حکمای پیش از گالیله و کپرنیک فهمیده بودند، و فلک و آسمان که در آن گردش و چرخندگی است همان ستاره و مدار آنند که بیشمارند و تعبیر به هفت یا هم آهنگی با هفت مدار کواکب سیاره است که در آن تاریخ شناخته شده بودند یا مقصود هفت طبقه این جو است که هیئت‌دانان امروزه تشخیص داده‌اند.

۱- طبقه منظومه‌های شمسی پابرجا که بهزارها می‌رسند.

۲- طبقه ستاره‌ها رسیده و تمام که در فضا میچرخند و هنوز در منظومه‌ای مستقر نشده‌اند.

۳- طبقه ستاره‌های نيمرس که در حال تکاملند و خرده خرده ستاره کامل میشوند.

۴- تیکه‌های مه و ماده که از کره‌های مادی لوله‌ش و طوفانی جدا شده و آماده شدند تا ستاره شوند.

۵- مه‌های لوله شده که مانند گردبادی پیوسته بدور خود میچرخند.

۶- تیکه پهن‌اور ماده که بر اثر کشمکش پیوسته از محیط ماده نامتناهی جدا شده‌اند و تبدیل بلوله‌های طوفانی شدند.

۷- فضای نامحدود ماده صامت که بر همه اینها احاطه دارد.

و ممکن است هفت آسمان در زبان شرع باین هفت طبقه اشاره داشته باشد، و درهای آسمان و ساکنان آسمان و این تعبیرات را هم میتوان بمعانی مناسبی تفسیر کرد (شرح مترجم).

(1) وجود افلاک بدان معنا که هیئت بطلمیوسی گوید و مصنف -ره- نقل کرد و ترتیب عناصر اربعه که تتمه آنست بکلی باطل شده و جز لانه عنکبوتی نبوده که چنگال بلند اندیشه حکماء یونان آن را تنیده و حکماء اسلامی هم چون مگسی در آن گرفتار شدند و این همه حرف و اعتراض و جواب و دردرس بوجود آمده، و محقق است که در فضای نامتناهی بالای سر هیچ جسمی مدور و محیط بکره زمین وجود ندارد و کره نار هم وجود ندارد و همه فضاء است و ستاره‌های آویزان که در آن میچرخند بدور خود و بدور یک دیگر، و همه منظومه‌های شمسی هستند و میلیاردها ستاره و کهکشان که مجموعه‌ای از ستاره را در بردارند و مقصود از آسمان در زبان شرع همان فضای بالا است و مادی بخاری که سراسر آن را بشکل گاز و ماده‌های گازدار و گاز آفرین پر کرده و شماره ستاره‌ها و عمق فضا بیش و بیشتر از آنست که حکمای پیش از گالیله و کپرنیک فهمیده بودند، و فلک و آسمان که در آن گردش و چرخندگی است همان ستاره و مدار آنند که بشمارند و تعبیر به هفت یا هم آهنگی با هفت مدار کواکب سیاره است که در آن تاریخ شناخته شده بودند یا مقصود هفت طبقه این جو است که هیئت‌دانان امروزه تشخیص داده‌اند.

1- طبقه منظومه‌های شمسی پابرجا که بهزارها می‌رسند.

2- طبقه ستاره‌ها رسیده و تمام که در فضا میچرخند و هنوز در منظومه‌ای مستقر نشدند.

3- طبقه ستاره‌های نیم‌رس که در حال تکاملند و خرده خرده ستاره کامل میشوند.

4- تیکه‌های مه و ماده که از کره‌های مادی لوله‌وش و طوفانی جدا شده و آماده شدند تا ستاره شوند.

5- مه‌های لوله شده که مانند گردبادی پیوسته بدور خود میچرخند.

6- تیکه پهناور ماده که بر اثر کشمکش پیوسته از محیط ماده نامتناهی جدا شده‌اند و تبدیل بلوله‌های طوفانی نشدند.

7- فضای نامحدود ماده صامت که بر همه اینها احاطه دارد.

و ممکن است هفت آسمان در زبان شرع باین هفت طبقه اشاره داشته باشد، و درهای آسمان و ساکنان آسمان و این تعبیرات را هم میتوان بمعانی مناسبی تفسیر کرد (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 76

«آنها را راندن دیوها ساختیم» بیضاوی در (ج 2 ص 533) تفسیرش گفته:

راندن دشمنان شما فائده دیگریست برای کواکب، و گفته‌اند مقصود اینست که کواکب مایه تخمین و گمان شیاطین انس‌اند که همان منجم‌هایند که از آنها کورکورانه احکامی استخراج می‌کنند «و آماده کردیم برای آنها عذابی افروخته» در آخرت پس از سوختن آنها به شهابها در دنیا (پایان) می‌گوییم بنا بر جواب چهارم نیاز بتکلفی در تفسیر آیه نیست.

«و آسمان شکافت» رازی در (ج 8 ص 283) تفسیرش گفته: یعنی برای فرود آمدن فرشته‌ها «و آن در آن روز گسسته است» مانند پنبه زده پس از آنکه محکم و سخت بوده «مانند مهل» ته مانده زیت یا ته‌نشین قطران «هفت آسمان طبقه شده بر هم» رازی در (ج 8 ص 306) تفسیرش گفته: یعنی روی همدگر و باید رخنه‌ای میان آنها نباشد پس چگونه فرشته‌ها در آنها ساکن باشند؟ و جوابش اینست که فرشته‌ها ارواحند و جا نخواهند یا مقصود اینست که موازی همدند نه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 77

چسبیده بهم.

«ماه را روشنی در آنها نمود» بیضاوی در (ج 2 ص 552) تفسیرش گفته:

یعنی در آسمانها با اینکه خودش در آسمان نزدیکتر است و نور را بهمه وابسته بحسب مناسبت «و خورشید را چراغ نمود» آن را مانند چراغ خواند چون تاریکی شب را از روی زمین براندازد چنانچه چراغ از گرد خود.

«و ما بسودیم آسمان را» خواستیم بآن یا جز آن برسیم و فرشته‌های پاسبان و ستاره‌های سوزان یافتیم «با اینکه پیش از آن کمینگاههای خوبی بود که از آنها خبر می‌گرفتیم ولی اکنون هر که خبری شنود شهابی در کمین او است» ... «نه نه سوگند بستاره‌های نهان و سیاره‌های عیان» ... رازی در (ج 8 ص 382) در تفسیرش گفته: ... خنوس در هم شدن و نهان خواستن است، کنوس در لانه خزیدن آهو است و در وصف کردن اختران بخنوس و کنوس سه وجه است.

1- که روشنتر است این است که اشاره بوضع رجوع و استقامت پنج سیاره است که جز خورشید و ماهند و برگشت آنها از حرکت خاصه خود خنوس آنها است، و نهانی آنها در پرتو خورشید کنوس آنها است و تردید ندارد که این یک وضع عجیبی است و رازهای خیره کهنی دارد.

2- آنچه از علی علیه السلام روایت شده و جز او که این دو وصف همه اخترانند و خنوس آنها اینست که در روز از دیده‌ها نهانند و کنوس آنها دیدرسی در شب است که مانند آهوی وحشی در جایگاه خود جلوه دارند.

3- مقصود هفت سیاره‌اند و چون مطلع آنها مختلف است و دور و نزدیک می‌شوند، طلوع آنها در نزدیکترین مطلع و مغرب خود به بالای سر کنوس آنها است که دیدرس ترند و دوری آنها از آن خنوس آنها است که نهانترند، بنا بر قول یکم منظور همان خمسه متحیره است و بنا بر دوم همه اختران و بنا بر سوم هفت سیاره و قول دیگری است که متعلق

قسم گاو وحشی و آهو است که برای خفگی بینی آنها را خنس گفته و برای لانه رفتن کنس وصف کرده، و قول سابق مناسب‌تر است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 78

با آیات دنبالش بعلاوه سوگند خدا باعظم و اعلی اولی است (پایان) من گویم: خمسه متحیره پنج سیاره سرگردان جز خورشید و ماه از سبعة سیاره‌اند و آنها را سرگردان خوانده‌اند برای آنکه گاهی بحرکت مخصوص خود بسوی مغرب روانند، و گاهی متوقف از حرکت و گاهی برگشت به مشرق دارند و برای همین چند فلک تدویر برای آنها ثابت کرده‌اند زیرا در حرکت یک فلک اختلاف نیست<sup>۴۸</sup>.

«چون آسمان شکافت و اختران پراکنده شدند» زیرا چون آسمان از هم بپاشد ناچار اختران روی زمین پراکنده شوند چنانچه رازی در (ج 8 ص 486) تفسیرش گفته و افزوده که فلاسفه منکر امکان شکست و بست در افلاکند و دلیل ما بر امکانش اینست که همه اجسام ماندند و یک نواخت و از این رو میتوان آنها را باآسمانی و زمینی بخش کرد و جوهر آنها مشترک است و علویات و سفلیات هر دو جسم‌اند و بنا بر این هر چه در اجسام زمینی روا باشد باید در اجسام آسمانی هم روا باشد، چون دو مانند را یک حکم است، و هر چه بر این آید بر آن هم آید.

و در تفسیر قول خدا سبحانه «چون آسمان شکافته شود» گفته: (ج 7 ص 509) شرحش در چند جا گذشت، و از علی علیه السلام روایت است که از کهکشان شکاف بر میدارد «و گوش بفرمان خدا است و بایدش چنین باشد» یعنی در جرم آسمان مانع از تأثیر قدرت خدا نیست و از پاشیدن اجزاء آن از هم و در اثر پذیری چون بنده‌ایست فرمانبر، در برابر فرمان آقای خود، و بهمین معنا است که فرموده «آمدیم بدلخواه و فرمانگذار» که آن هم دلالت دارد بر نفوذ قدرت خدا در ابداع و ایجاد بی‌مانع مانع اصلاً چنانچه این آیه «أذنت لربها» در اینجا دلالت بر نفوذ قدرت او دارد

(1) اوفق بمقام قرآن همان قول دوم است که از مولا علی علیه السلام نقل شده زیرا قرآن برای عموم مردم است و وضع خمسه متحیره و کواکب سبعة را جز دانشمندان نمیدانند و نمی‌فهمند (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 79

در تفریق و اعدام و نابود کردن بی‌هیچ مانع و اما اینکه فرمود: «و حقت» یعنی او را سزد که پذیرا باشد چون جسم است و ممکن است و وجود و عدم او را یکسان است و ترجیح عدمش بر وجودش بخواست خدا است و قدرت او در ایجاد و

<sup>48</sup> (۱) اوفق بمقام قرآن همان قول دوم است که از مولا علی علیه السلام نقل شده زیرا قرآن برای عموم مردم است و وضع خمسه متحیره و کواکب سبعة را جز دانشمندان نمیدانند و نمی‌فهمند (شرح مترجم).

اعدامش بی‌مانعی رواست، و ممکن را جز پذیرش و آمادگی چیزی نیست، و مانند این چیز سزد که یک بار پذیرای هستی شود و بار دگر پذیرای نیستی بخواست واجب الوجود و در (ج 8- ص 518) تفسیرش در قول خدا تعالی «سوگند بآسمان دارای بروج، گفته در آن سه قول است.

1- همان 12 برج آسمانی و سوگند بدانها نیکو است برای آنکه حکمتی شگفت آور دارند چون خورشید در آنها روانست و بی‌تردید مصالح جهان فروتر بروان شدن خورشید وابسته است و همین خود دلیل است که برای آن صانع حکیمی وجود دارد.

2- مقصود از بروج منازل ماه است و سوگند بدانها سزد برای آنکه در گردش و جنبش ماه آثار عجیبی وجود دارد 3- مقصود از بروج اختران بزرگ و پرتو اندازند چون آشکارا هستند (پایان) من گویم: در برخی اخبار (سماء) در اینجا به پیغمبر خاتم تأویل شده و بروج به دوازده امام علیهم السلام.

«سوگند بآسمان و شب گرد، رازی در (ج 8 ص 528) تفسیرش گفته (طارق) هر که شب آیدت اختر باشد یا دیگری «و ندانی چیست طارق» سفیان بن عیینه گفته: هر کجا در قرآن «ما ادریک» است برسول خبر داده‌اند، و هر کجا «ما ادریک» است چون «و ما یدریک لعل الساعة قریب» باو خبر نداده‌اند، سپس فرموده «اختر ثاقب» یعنی شب گرد والامقامی است که راهنما در تاریکی‌های بیابان و دریا است، و معرف اوقات بارانست، و او را بچند وجه ثاقب خوانده یکم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 80

با پرتو خود پرده تاریکی را سوراخ میکند و در آن فرو میرود دوم چون از مشرق برآید هوا را مانند مته سوراخ میکند سوم آن را بشیطان پرتاب کنند و او را سوراخ کند و بسوزاند چهارم فراء گفته اختر بالاتر اختران است چون عرب پرنده‌ای که بسیار اوج گیرد گویند سوراخ کرد.

در خود نجم هم اختلاف است، برخی گفتند مقصود همه اختران است چون «إن الإنسان لفی خسیر» و دیگران گفتند اختر مخصوص منظور است، ابن زید گفته: ثریا است، فراء گفته: زحل است که به نور خود هفت آسمان را سوراخ کند، و دیگران گفته‌اند شهابها است که بدیوها پرتاب شوند چون خدا فرموده «بدنبال او است شهابی ثاقب» «و السماء ذات الرجع» طبرسی - ره - در (ج 10 ص 472) مجمع گفته:

اکثر مفسران گویند یعنی باران بده و گفته‌اند: یعنی خورشید و ماه و اخترانش را با طلوع و غروب آنها برگردان میکند، و گفته‌اند، برگردانی آسمان اینست که در هر حال بمرور زمان خبر میدهد و باران و روزی و جز آن بر میگرداند (پایان) من گویم: دور نیست اشاره به برگشت خمسه متحیره باشد چنانچه گذشت «بآسمان که چگونه برافراشته شده» در مسافتی دور بی‌وسیله نگهداری و بی‌ستون «و ما بناها» یعنی کسی که او را ساخته.

دنباله است: [در رانده شدن دیوها بوسیله شهابها]

رازی در (ج 8 ص 246-248) تفسیرش گفته: در اختران سودهای فراوانیست.

1- خدا با آنها آسمان را زیور نموده.

2- در شب تا اندازه روشنی دهند و از این رو اگر ابر درهمی در شب برآید تاریکتر می شود چون ابر جلو پرتو آنها را میگیرد.

3- در احوال چهار فصل اثر بخشند زیرا اجسام بزرگیند و نورانی و چون خورشید با اختری گرم کن همراه شود در تابستان گرما سخت تر شود، زیرا مانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 81

آتشی است که با آتش دیگر پیوندد و شک نیست که اثر هر دو با هم بیشتر است.

4- نشانه های راهیابی از طرف خدایند در تاریکیهای خشکی و دریا چنانچه فرموده «و علامات و بالنجم هم یهتدون».

5- خدا آنها را وسیله راندن دیوان ساخته که مردم را از نور ایمان بظلمت کفر میبرند، روایت شده است سببش آنست که جن از آسمان خبرگیری میکردند و چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد آسمان پاسبانی شد و دیوان کمین گرفتند و هر کدام برای گوش گرفتن اخبار آسمان می آمدند شهابی بآنها پرتاب میشد و او را می سوزاند تا خبر را بزمین نبرد و بمردم رساند و کار پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم مخلوط کند و مردم را در صحت خبر آسمانی او در شک اندازد، و این سبب پرش شهابها شد، و همین مقصود است از قول خدا «و ساختیم آنها را راندن دیوها» و برخی مردم از چند راه در این طعن زده اند.

1- پرش کواکب در کتابهای قدیم فلاسفه یاد شده و گفته اند، از بخار زمین که بواسطه گرم شدن بآفتاب برآید چون بکره آتش رسد آتش گیرد و شعله دهد و همان شهاب است.

جواب: منکر نباشیم که شهابها پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم بودند، ولی منافات ندارد که سبب دیگر هم بآنها فزوده که دفع جن بوده، و روایت است که بزهری گفتند: شهاب در جاهلیت هم پرتاب میشد؟ گفت: آری، سائل گفت: بگو از قول خدا تعالی «ما برای گوش گرفتن می نشستیم و هر که اکنون گوش گیرد شهابی در کمین یابد» گفت: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد سخت تر و بیشتر شدند<sup>49</sup>.

<sup>49</sup> (۱) و بعلاوه امروز ثابت شد که زیر ماه کره آتشی وجود ندارد و همه فضا سرد و یکسانست تا بماء و بالاتر از آن.



2- چگونه جن یکی و هزار از خود را بینند که برای گوش گیری سوختند و باز بدنبال آن روند، و خردمند چون چیزی را یک بار و یا چند بار هلاکت بار

(1) و بعلاوه امروز ثابت شد که زیر ماه کره آتشی وجود ندارد و همه فضا سرد و یکسانست تا بماه و بالاتر از آن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 82

بیند و ناسودمند بدنبالش نرود جواب: چون تقدیر آید دیده نابینا شود، و چون خدا خواهد گروهی از سرکشان جن را هلاک کند آنها را بدین راه وادارد و بطمع اندازد.

3- گفتند: کلفتی آسمان پانصد سال راه است و اگر جن آن را بشکنند و در آن بالا روند نشدنیست، زیرا خدا شکاف برداشتن آن را نفی کرده و فرموده «آیا در آن شکافی بینید؟» نه، و اگر در آن نفوذ نکنند چگونه از این مسافت دور اسرار فرشته‌ها بشنوند و چرا از روی زمین نشنوند؟

جواب: دوری زمین از آسمان پانصد سال راه است و بسا که کلفتی آسمان بسیار نباشد.<sup>50</sup>

4- فرشته‌ها چه آینده را از لوح محفوظ دریابند و چه از وحی الهی چرا راز داری نکنند تا پریان آن را بدزدند؟

جواب: آنست که زهری بسندی از ابن عباس روایت کرده، گفت در این میانه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان جمعی از یارانش نشسته بود، ستاره‌ای پرتاب شد و درخشید، فرمود: در جاهلیت برای این پدیده چه میگفتید؟ گفتند: میگفتیم بزرگی زاده یا بزرگی مرده پیغمبر فرمود: این برای مرگ یا زندگی کسی پرتاب نشود، ولی چون خدا فرمانی در آسمان صادر کند، حمله عرش تسبیح برآرند و سپس اهل هر آسمانی تسبیح برآرند تا باین آسمان رسد و اهل آسمان از حمله عرش گزارش خواهند که پروردگار شما چه فرموده: و بآنها گزارش دهند، و این گزارش آسمان بآسمان بیاید تا باین آسمان رسد، و جن آن را برابیند و تیر خورند اگر همان را بیاورند درست است ولی بدان بیافزایند.

5- دیوان از آتشند و آتش آتش را نسوزاند بلکه نیرو دهد، و چگونه گفته شود شیطان بشهاب سوزان رانده شود.

(1) بیان کردیم که آسمان جسم مانع از نفوذ نیست بلکه فضای ماده است و قابل نفوذ است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 83

<sup>50</sup> (۱) بیان کردیم که آسمان جسم مانع از نفوذ نیست بلکه فضای ماده است و قابل نفوذ است.

جواب: بسا که آتشی از آتش دیگر نیرومندتر است و آن را نابود سازد.

6- اگر این تیر پرانی برای نبوت بوده چرا پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و اله بجا مانده؟

جواب: برای آنکه پیغمبر خبر داد که کهنات باطل شده و اگر بجا نیمماند کهنات باز میگشت و خبر پیغمبر دروغ میشد.

7- این شهابهای پران نزدیک زمین پدید شوند که ما حرکت آنها را بچشم بنگریم و اگر نزدیک آسمان بود آن را نمی‌دیدیم چنانچه حرکات کواکب را نمی‌بینیم و چون ثابت شود که این شهابها نزدیک زمین پدیدار شوند چگونه مانع رسیدن دیوها با آسمان باشند؟

جواب: دوری بعقیده ما مانع شنودن نیست، و شاید خدا خواهد که چون بهمین جا رسند سخن فرشته‌ها را بشنوند.

8- این دیوان اگر توانا بودند اخبار فرشته‌ها را که نهانیست به کاهنان برسانند، چرا اسرار مؤمنان را بکفار نمیرسانند تا با کشف آن بزیشان پردازند جواب: بسا که خدا بآنها قدرت شنیدن غیب را از فرشته داده ولی آن را از رساندن اسرار مؤمنان بکفار عاجز کرده.

9- چرا خدا اساساً آنها را از بالا رفتن با آسمان باز نداشته تا نیازی باین تیراندازی نباشد جواب: خدا است هر چه خواهد کند، و هر چه اراده کند حکمراند، اینست مختصری از آنچه مربوط باین بابست (پایان) من گویم: در پاسخ اعتراض سوم درست‌تر است که گفت: روشن است که برای آسمانها درها است، فرشته‌ها از آنها بالا روند و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی و ادريس عليهما السلام از آن بالا رفتند بلکه اجساد انبياء و اوصياء ديگر را بنا بر قولى از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 84

آن بالا برند، و در اخبار آمده که جن پیش از عیسی علیه السلام تا زیر عرش بالا میرفتند و پس از بعثت او تا آسمان چهارم بالا میرفتند، و پس از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله از رفتن با آسمان بوسیله شهابها ممنوع شدند و صعود آنها یا از درهایشان بوده یا چون لطیفند در جرم آنها نفوذ میکردند، و مقصود از فطور که از آسمانها نفی شده یا اینست که شکاف و سوراخی در آنها دیده شود، یا ویران شوند و اجزائشان بپاشد و اشکالی در آن نیست.

#### اخبار:

1- در علل (ج 2 ص 28) و در عیون (ج 1 ص 241) و در خصال (3) در خبر شامی است که از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید آسمانها از چه آفریده شدند؟ فرمود: از بخار آب، پرسید آسمان دنیا از چیست؟ فرمود، از موجی خوددار، پرسید پهنا و درازای اختران چند است؟ فرمود: 12 فرسخ در 12 فرسخ، و از رنگ هفت آسمان و نامشان پرسید فرمود: نام

آسمان دنیا رفیع است و از آبست و دود، و نام آسمان دوم «قیدوم» است و برنگ مس، و نام سوم «ماروم» برنگ مس زرد، نام چهارم «ارفلون» برنگ سیم، و نام پنجم «هیون» (هیفوف و هیون خ ب) و نام ششم «عروس» و از یک دانه یاقوت سبز است و نام هفتم «عجماء» و یکدره ایست سپید (الخبر).

بیان: «موج مکفوف» جسم موج که بقدرت خدا جریان ندارد یا آن را بسته، و بسا کنایه از اینست که از جسمی است لطیف که در جایگاه خود بر قرار است، نه فرو ریزد و نه روان گردد، یا موجش کنایه از درخشش اخترانست در آن بنا بر اینکه جای آنها است، و بسا اندازه‌ای که برای اختر داده از خردترین ستاره‌های کهکشانش، زیرا ستاره‌های شماره شده در رصد بسیار از این بزرگترند بلکه بجز ماه و زهره و عطارد هر کدام چند برابر زمین باشند، برخی عرفاء رنگارنگی آسمانها را که در این خبر است به اختلاف نوع و طبع آنها تفسیر کرده و بر عقیده فلاسفه رفته که گویند آسمانها بیرنگند چنانچه بفهمی ان شاء الله و سید داماد- ره- اندازه اختران را تأویل غریبی کرده که در جای دیگری نقل کردم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 85

گرچه گفته‌هایشان خبر گمانی نیست<sup>51</sup> 2- در تفسیر علی بن ابراهیم (373) بسندش که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: چون با آسمانم بردند در آسمان هفتم دریاها دیدم که از نور میدرخشید تا آنجا که نزدیک بود درخشش آنها دیده‌ها را برباید، و در آن دریاها بود از ظلمت و دریاها از برف که میلرزیدند (الخبر) بیان: «ترعد» یعنی میغریزند یا میلرزیدند.

3- در علل (ج 1 ص 3) بسندش تا آنجا که یهودی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید چرا آسمان را سماء نامیدند؟ فرمود: چون وسم آب یعنی معدن آبست (البر).

بیان: تفسیر وسم بمعنای اینست که نشانه آنست، و شاید سماو از آن مشتق است باشتقاق کبیر چون سمو با وسم هم حروفند و آن بمعنی بلندیست یا آنکه وسم قلب شده به سمو چنانچه واژه اسم هم از سمو است 4- در علل (ج 2 ص 264) بسندش از ضحاک بن مزاحم که سؤال شد از علی علیه السلام از طارق؟ فرمود: زیباترین اختر آسمانست و مردمش نشناسند، و همانا طارقش نامند چون نورش از آسمانی با آسمانی برود تا هفت آسمان و سپس بر گردد تا بجای خود رسد.

5- در احتجاج (138) از اصیغ، گفت: ابن کواء از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید کهکشانش در آسمانست؟ فرمود: آن کانال و رودخانه آسمانست و امان اهل زمین است از غرق شدن، و از آن بود که خدا قوم نوح را بآبی تند جریان غرقه

<sup>51</sup> (۱) بسا که مقصود نیم درجه از ۳۶۰ درجه مدار کوکب است که بمیلیونها فرسخ میرسد زیرا ۱۲ فرسخ در حدود نیم درجه از مدار کره زمین است (شرح مترجم)

کرد (الخبر) بیان: «شرح» نام کهکشانش و بسا آن را بحلقه‌های کیسه و چمدان تشبیه کردند که با آنهاش می‌بندند، یا برودخانه آب که مجرای اصلی آنست چنانچه در

(1) بسا که مقصود نیم درجه از 360 درجه مدار کوکب است که بمیلیونها فرسخ میرسد زیرا 12 فرسخ در حدود نیم درجه از مدار کره زمین است (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 86

خبر است یا برودخانه میان دشت، و در قاموس (ج 1 ص 195) بمعنی شکاف کمان و فرقه و کانال و بستن بقچه آمده  
... ۵۲

6- در تفسیر علی بن ابراهیم (312) بسندش از امام ششم علیه السلام در خبر ادريس که فرموده ملک الموت است: کلفتی آسمان چهارم 500 سال راه است و فاصله‌اش تا آسمان سوم هم 500 سال راه و همچنانست آسمان تا آسمان دوم و هر آسمانی و میانه هر دو آسمانی چنین است (الخبر).

7- در علل (ج 2 ص 156) در خبر یزید بن سلام است که از پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسید، چرا اختران خرد و درشت بچشم آیند با اینکه همه در اندازه برابرند؟

فرمود: چون میان آنها و آسمان دنیا دریا‌های پر موجی است از این رو خرد و درشت دیده شوند، و اندازه همه یکی است (الخبر).

بیان: شاید مقصود سائل اینست که چرا یک ستاره خرد و درشت دیده می‌شود با اینکه در همه حال یک اندازه دارد چنانچه خورشید و ماه در افق بزرگتر دیده میشوند تا در بالای سر، چون در افق بخار زیاد است و با برخورد شعاع دید

(1) کهکشانشا امروزه مهمترین نظرگاه دانشمندان فلکی است و تا آنجا معلوم شده که مرکز جهان ماده و همه پدیده‌های این فضای بی‌نهایتند و فعل و انفعالات اساس ماده که به پیدایش میلیاردها اختر و میلیونها منظومه شمسی می‌گراید از آنها است و در حقیقت کارخانه‌های منظومه‌سازی هستند که صادر میشوند و در گوشه از فضا دور هم فراهم میشوند و منظومه‌ای تشکیل میدهند و امام در جواب فرمود کهکشانش در آسمانست فرمود رودخانه آسمانست یعنی چون نهریست که همه اختران از آن بهمه جای فضای آسمانی روانه میشوند و سرچشمه‌ایست همیشه در کار ساختن و پرداختن و فرستادن و این تعبیر بسیار لطیف و پر معنا و معجزه آسا است (شرح مترجم).

<sup>52</sup> (۱) کهکشانشا امروزه مهمترین نظرگاه دانشمندان فلکی است و تا آنجا معلوم شده که مرکز جهان ماده و همه پدیده‌های این فضای بی‌نهایتند و فعل و انفعالات اساس ماده که به پیدایش میلیاردها اختر و میلیونها منظومه شمسی می‌گراید از آنها است و در حقیقت کارخانه‌های منظومه‌سازی هستند که صادر میشوند و در گوشه از فضا دور هم فراهم میشوند و منظومه‌ای تشکیل میدهند و امام در جواب فرمود کهکشانش در آسمانست فرمود رودخانه آسمانست یعنی چون نهریست که همه اختران از آن بهمه جای فضای آسمانی روانه میشوند و سرچشمه‌ایست همیشه در کار ساختن و پرداختن و فرستادن و این تعبیر بسیار لطیف و پر معنا و معجزه آسا است (شرح مترجم).

می‌آید و کم کره‌ای و اختری می‌گردد و شماری از آنها از مرکز کهکشان مربوطه صادر میشوند و در گوشه از فضا بدور هم فراهم میشوند و منظومه‌ای تشکیل میدهند و امام در جواب نفرمود کهکشان در آسمانست فرمود رودخانه آسمانست یعنی چون نهریست که همه اختران از آن بهمه جای فضای آسمانی روانه میشوند و سرچشمه‌ایست همیشه در کار ساختن و پرداختن و فرستادن و این تعبیر بسیار لطیف و پر معنا و معجزه آسا است (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 87

به بخار غلیظ منبسط میشوند چنانچه در علم مناظر بیان شده و بسا که دریاها کنایه از بخار باشند.

8- در تفسیر علی بن ابراهیم (554) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: این ستاره‌ها که در آسمانند شهرهائی هستند مانند شهرهائی که در زمینند و هر کدام با ستونی از نور وابسته‌اند که درازیش در آسمان مسافت 250 سال است.<sup>53</sup>

میگویم: بزودی خبر حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام در باب وصف ارضین بیاید.

9- در توحید (204) بسندش از جمیل گفت: از امام ششم پرسیدم در آسمان دریاهاست؟ فرمود: آری، پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و اله بمن خبر دادند که فرمود: دریاها است که ژرفای یکیشان پانصد سال راه است (الخبر).

10- در منتخب البصائر بسندش از عبد الله دهقان که از امام رضا علیه السلام پرسیدم میفرمود: راستی برای خدا در پشت این آسمان یک دانه زبرجد سبز است که آسمان از آن سبزی میزند، گفتم نطق چیست؟ گفت: حجاب، برای خدا عز و جل در پس آن 70 هزار عالم است، پرشماره‌تر از جن و انس و همه فلان و فلان را لعن کنند.

11- در ارشاد مفید أبو بصیر از امام پنجم ضمن حدیث درازی روایت کرده که فرمود: چون قائم علیه السلام ظهور کند بکوفه شود، و چهار مسجد را ویران سازد و کنگره همه مسجدها را ویران کند و آنها را هموار نماید و خیابان بزرگ را پهن کند، و هر پره‌ای که بدان برآورده‌اند از ساختمانهای اطراف همه را بردارد، و همه

---

(1) یعنی در اختران فضا آبادی و موجودات زنده وجود دارند، در آن کره‌های دور دست که بیرون از منظومه خورشیدی این جهانست و هنوز بشر زمین بدان دسترسی ندارد، و ستون نور بسا نیروی وابستگی منظومه‌های خورشیدیست با کهکشان که مرکز آنها است (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 88

---

<sup>53</sup> (1) یعنی در اختران فضا آبادی و موجودات زنده وجود دارند، در آن کره‌های دور دست که بیرون از منظومه خورشیدی این جهانست و هنوز بشر زمین بدان دسترسی ندارد، و ستون نور بسا نیروی وابستگی منظومه‌های خورشیدیست با کهکشان که مرکز آنها است (شرح مترجم).

مستراحها و ناودانها را از راهها براندازد، و هر بدعتی را از میان ببرد و هر سنت و دستور خدائی را اجراء کند و شهر قسطنطنیه و چین و کوههای دیلم همه را بگشاید و هفت سال که هر سالی برابر ده سال شما است در زمین بماند، سپس هر چه خدا خواهد.

گفت: گفتم: قربانت چگونه سالها طولانی شوند؟ فرمود: خدا فلک را فرماید تا کند شود، و روز و سال دراز شوند، گوید: گفتم: آنها میگویند اگر فلک دگرگون شود تباه گردد؟ فرمود: این گفته زندیقان است و مسلمانان را با آن راهی نیست، با اینکه خدا ماه را برای پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم شکافت، و پیش از آن خورشید را برای یوشع بن نون برگردانید، و خبر داد که روز قیامت دراز گردد، و چون هزار سال شماها باشد (344- ارشاد مفید) 12- در کتاب النجوم- از خطبه امام حسن علیه السلام نقل کرده که: باین بیان اختران را وصف کرده، سپس روان کرد در آسمان چراغها که پرتو افکنند، و بدانها نگهبانیش کرد و شهابش را چرخانید، از اخترانش درخشانهای پرتو افکنند که اگر پرتوشان نبود، دید بندهها در تاریکی شب تار در امواج تاریک و درهم آن دیدی نداشتند و آنها را رهبر مردم در سفرهاشان کرد و در رفتن و آمدن بهر دیار.

13- در کتاب غارات: بسندی که ابن کواء از امیر المؤمنین پرسید از تفسیر قول خدا تعالی «و آسمان دارای حیک» فرمود: یعنی خوشرفتار، گفت: پس کهکشان چیست؟ فرمود: وای بر تو، برای فهمیدن پرس نه برای رنج دادن، ای وای بر تو از آن پرس که بایدت، گفت: بخدا آنچهات پرسیدم البته بایدم، فرمود:

کهکشان، رودخانه آسمانست، و از آن بود که آسمان بارانی سیل آسا در زمان طوفان بر قوم نوح علیه السلام فرو ریخت، گفت: میان آسمان و زمین چه اندازه است؟

فرمود: باندازه دید چشم و شنود ذکر خدا، جز آن نگوئیم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 89

بیان: «جز آن نگوئیم» یعنی اندازه مسافت را خبر ندهیم زیرا مصلحتی ندارد برای آنها و این است که اندیشه در امثال این امور ممنوع است، نه چنانست که فلاسفه پندارند کمال نفس است و برای تحصیل سعادت جاودان باید در آن اندیشه کرد و آن را فهمید<sup>54</sup> 14- در الغارات بسندش از ابن نباته که پرسش شد امیر المؤمنین علیه السلام چه اندازه است میان

<sup>54</sup> (۱) این حدیث دلیل روشنی است که (سماء) همان فضای بالا است و تا هر جا دیدرس است گو اینکه بوسیله تلسکوپهای نیرومند باشد که تا ژرفای ژرف فضا را دیدرس کند و همه آسمانست و حقیقت همین است نه آنکه آن حضرت نخواست مسافت حقیقی را بیان کند زیرا جز همین حقیقتی نیست از نظر معنوی (سماء) مقام بلند خدا است که فاصله آن همان دعوت خدا و ذکر او است که در پیشگاه پروردگار شنوده می شود گرچه همان راز گوئی باشد زیرا خدا از رگ گردن هم به بنده نزدیکتر است و از این بیان مقصود غدقن از اندیشه در آفرینش و خصوص آفرینش آسمانها نیست که خدا خردمندان را در آیات آخر سوره آل عمران بدان ستوده» و اندیشه کنند در آفرینش آسمانها و زمین که پروردگارا آنها را بیهوده نیافریدی (شرح مترجم).

آسمان و زمین؟ فرمود: کشش دیده، و دعای ستم رسیده، پرسش شد، چه اندازه است خاور و باختر؟ فرمود: رفتار خورشید، و پرسش شد از کهکشان؟ فرمود: درهای آسمانست که خدا آنها را بر قوم نوح گشود و سپس بست و باز نکرد، و پرسش شد از رنگین کمانها فرمود: امان همه روی زمین است از غرق شدن چون که آن را در آسمان نگرند (الخبر) بیان: بدان که حکماء در کهکشان اختلاف دارند، گفته شده: اثر احتراق خورشید است که در زمان پیشین پدید شده و این حلقه کهکشانی را پدید آورده و بدان اعتراض شده که این گفته مخالف قواعد فلاسفه یونانیست که گویند قرص خورشید جسمی است آسمانی و حرارت ندارد و سوخته نمیشود و بعلاوه فلک اثر پذیر نیست و گفته‌اند: بخار دودگونی است در حلقه‌ای از هوا و اعتراض شده که

(1) این حدیث دلیل روشنی است که (سماء) همان فضای بالا است و تا هر جا دیدرس است گو اینکه بوسیله تلسکوپهای نیرومند باشد که تا ژرفای ژرف فضا را دیدرس کند و همه آسمانست و حقیقت همین است نه آنکه آن حضرت نخواسته مسافت حقیقی را بیان کند زیرا جز همین حقیقتی نیست از نظر معنوی (سما) مقام بلند خدا است که فاصله آن همان دعوت خدا و ذکر او است که در پیشگاه پروردگار شنوده می‌شود گرچه همان راز گوئی باشد زیرا خدا از رگ گردن هم به بنده نزدیکتر است و از این بیان مقصود غدقن از اندیشه در آفرینش و خصوص آفرینش آسمانها نیست که خدا خردمندان را در آیات آخر سوره آل عمران بدان ستوده «و اندیشه کنند در آفرینش آسمانها و زمین که پروردگارا آنها را بیهوده نیافریدی (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 90

اگر چنین بود در تابستان و زمستان باید مختلف شود، و گفته‌اند: ستاره‌های خردیست که نزدیک هم و اندر هم شده‌اند و ممتاز نمیشوند در دید آدمی و از بس در هم شدند و ریزند بمانند تیکه‌های ابر نمودار شدند و این نزدیکترین وجوه است بباور<sup>۵۵</sup>.

15- در علل محمد بن علی بن ابراهیم، معنی آسمان اینست که بالا است، و معنی زمین اینست که پائین است<sup>۵۶</sup> 16- در نهج (ج 1 ص 318-319) فرمود: بار خدایا پروردگار سقف بلند، و فضای خوددار، آنچه فرودگاه شب و روزش ساختی، و روانگاه خورشید و ماه و جای رفت و آمد اختران گردنده، و نمودی ساکنانش را گروهی از فرشته‌های خسته نشوند از

<sup>55</sup> (۱) چنانچه در پاورقی ۷۵ بیان شد کهکشان مرکز جهان ماده است و در آن تیکه‌های میلیارادی از مه و ماده متراکم و شماره‌های میلیونی از ستاره‌های نارس و رسیده وجود دارد و مادر همه اختران آسمانست که از آن بفضاء برآیند و تأثیر آن در طوفان شاید برای فشاری بوده که به مواد مه نمای خود وارد ساخته و آنها را آب کرده و بسوی زمین سرازیر شدند و طوفان را بوجود آوردند (شرح مترجم).

<sup>56</sup> (۲) و این دلیل روشنی است بر تفسیری که برای آسمان نمودیم (شرح مترجم)

پرستش، و پروردگار این زمین که آن را پایگاه مردم ساختی و گردشگاه خزنده‌ها و چهارپایان، و آنچه شماره نشوند از دیدنی و نادیدنی، و پروردگار کوههای لنگر مانند که آنها را میخهای زمین ساختی، و پشتیان آفریده‌ها.

بیان: سقف مرفوع آسمانست، جو هوا است و میان آسمان و زمین که بهم پیوسته است و بعضی جو مکفوف را هم بآسمان تفسیر کرده و ظاهر اینست که همان هواء میان آسمان و زمین است که محدود بآسمان شده و در دعاء آمده «و بسته هوا را بآسمان» غاض الماء: فرو کشید و کم شد، و آسمان فرودگاه شب و روز و خورشید و ماه است که در آن نهان شوند، و اگر به هوا تفسیر شود برای آنست

(1) چنانچه در پاورقی 75 بیان شد کهکشان مرکز جهان ماده است و در آن تیکه‌های میلیاردی از مه و ماده متراکم و شماره‌های میلیونی از ستاره‌های نارس و رسیده وجود دارد و مادر همه اختران آسمانست که از آن بفضاء برآیند و تاثیر آن در طوفان شاید برای فشاری بوده که به مواد مه نمای خود وارد ساخته و آنها را آب کرده و بسوی زمین سرازیر شدند و طوفان را بوجود آوردند (شرح مترجم).

(2) و این دلیل روشنی است بر تفسیری که برای آسمان نمودیم (شرح مترجم)

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 91

که دیدگاهش هوا است، و گفته‌اند مقصود از جو هوا و فضای میان آسمانها است که بوسیله آنها واداشته است و بسا همان بعد موهوم یا موجودی باشد که جای فلک است و محدود و مضبوط بوجود آسمانها است، و ممکن است که وصف فرودگاه و دنبال آن برای سقف و جو هر دو باشند که بهم پیوسته‌اند و یکی شمرده شدند چون هر دو محل فی الجملة محل این آثار و اجرامند و جولانگاه اختران گردنده.

ابن میثم گفته: مقصود از جو آسمانست و فرودگاه شب و روز است برای آنکه خورشید را با خود بروی زمین می‌آورد و شب نهان می‌شود و از آن میبرد و روز نهان می‌شود، و چون فرودگاه هر دو است، و گفته‌اند: غیضه بمعنی بیشه است که پر از درخت است و گویا فلک بیشه‌ایست که در آن درخت شب و روز میروید، کیدری گفته: مغیض کنایه از کوتاه و بلند شدن شب و روز است در فصول سال بر اثر حرکت خورشید.

و گفته: جو مکفوف هوا است که آسمان مرز آنست و جو میان آسمان و زمین است و چنانست که جلوش از تجاوز بسته شده، ابو عمرو گفته: جو وادی پهناور است و هر چیز گردی هم کفه است بکسر کاف، و مقصود هوا است که حلقه است و گرد چون درون فلک است که شکل کره دارد، یا مقصود از جو فلک پهناور است و مکفوف یعنی کفه دار زیرا کفه کهکشان و اختران بر آنست، یا مقصود از مکفوف چرخ سخت آفرینش و برکنار از خلل و شکاف است، چون «چمدان بسته» (پایان).



ابن میثم گفته: هر که خواهد معنی گفته آن حضرت «دیدنی و نادیدنی» را خوب بفهمد شبانه آتشی خرد در بیابان هنگام تابستان بیافروزد، و بنگرد چه جانوران ناشناسی از انواع جانداران عجیب الخلقه گرد آن آیند که او و جز او آنها را ندیده، من گویم بسا مقصود از (نادیدنی) آن باشد که بدید در نیاید برای ریزی آن مانند اتم) و یا لطافتش مانند پری و فرشته.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 92

17- در نهج: از نوف بکالی که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای فرمود: از آفریده‌ها که گواه اویند، آفرینش آسمانها است که بیستون برپایند، و بی تکیه‌گاه برجایند، آنها را خواند و گردنگزار و فرمانبردار شدند، نه سستی کردند و نه کندی، و اگر معترف به پروردگاری و دل نهاده بفرمانش نبودند آنها را جای عرش خود نمیساخت، و نه مسکن فرشته‌هایش، و نه فرازگاه سخنهای پاک و کردار خوب آفریده‌هایش، اخترانشان را نشانه و رهنمای سرگردان در هر دره زمین ساخت، درهمی پرده‌های تاریک شب جلوگیری پرتو آنها نشدند، و سرپوشهای سیاه تیره‌گیها آنچه را از روشنی ماه در آسمانها فروزد برنگرداندند (تا آخر خطبه).

توضیح: مقصود از شواهد خلق آیات بر آفریدن و نشانه‌های تدبیر محکم او است، یا گواهی خلق بهستی و تدبیر و دانش او یا وجود انکار ناپذیر آفریده‌ها است که نشانه حکمت اویند ... مسکن ملائکه شدند: شاید مقصود از آنها مقربانند یا بیشتر آنها زیرا دسته‌ای از آنها ساکن در هوا و زمین و آب هستند برآمدن سخن پاک و کردار خوب بوسیله بالابردن نویسنده‌ها است نامه اعمال را به آسمانها، و اشاره دارد بقول خدای سبحان «بسویش بالا میرود سخنهای پاک و کردار خوب را بر آورد، 10- الفاطر» و پذیرائیشان اشاره است بگفته خدا تعالی «سپس با آسمان توجه کرد و آن دود بود و بآن فرمود و بزمین: بیائید بدلخواه یا ناخواه گفتند آمدیم بدلخواه، 11- فصلت» و سخن در تأویل آیه گذشت.

و گفته‌اند در اینجا منظور از اعتراف آنها بی‌پروردگار گواهی حال ممکن است به نیاز بی‌پروردگار و پذیرش قدرتش، و روشن است که اگر ممکن نبود و پذیرش قدرت و تدبیرش را نداشت در آن عرشی نبود و مسکن فرشته‌ها و فرازگاه سخنان پاک و کردار نیک خلق نمیشد (پایان) و آسمان را مخصوص طاعت نموده و نامی از زمین که همگان او است نبرده برای اینکه ماده او پذیراتر بوده یا شرافت دارد، و منظور از استدلال سرگردان به دره‌های اقطار زمین اینست که در رفت و آمد رهنمای آنها است، یا هر کدام بسوئی روند که دیگری نرود چون اختلاف

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 93

مردم در رأی ..

18- کتاب مثنی بن ولید حنط: از اُبی بصیر که پرسید از امام ششم علیه السلام از هفت آسمان، فرمود: هیچ آسمانی نیست جز اینکه خلقی دارد و میان آن و آسمان دیگر هم آفریده‌ها است تا با آسمان هفتم رسد، گفتم: زمین‌ها فرمود: هفت است و در پنج از آن آفریده‌های خدا است و در دو تا جز هوا نیست.

19- در کتاب زید نرسی است که امام ششم فرمود: چون نگاه با آسمان کنی بگو: و دعا را ذکر کرده تا گفته: بار خدایا پروردگار سقف مرفوع و دریای خوددار، و چرخ آکنده، و اختران مسخر شده، و پروردگار هور بن ایسیه، رحمت فرست بر محمد و خاندان محمد- تا آخر دعاء- گوید: گفتم: هور بن ایسیه چیست؟

فرمود: ستاره‌ایست کم نور زیر سه ستاره دنبال بنات النعش، آن امانست از آنچه گفتم.

20- در در منثور (ج 1 ص 44) بنقل از هفت کتاب عامه از ابن مسعود گفت: میان آسمان و زمین پانصد سال راه است، و میان دو آسمان 500 سال، کلفتی هر آسمان و زمین هم 500 سال و میان آسمان هفتم تا کرسی 500 سال و میان کرسی تا آب 500 سال و عرش بر روی آب است.

21- در کافی (163 روضه) بسندش از امام پنجم علیه السلام فرمود: راستی خدا عز ذکرة چون خواهد دولت قومی را نیست کند چرخ را فرماید تا تند بچرخد و آن دولت باندازه‌ای شود که او خواهد.

بیان: فرمان بفلک کنایه از وسیله سازی برای نابودی دولت آنها است و بسا که دولتها چرخ‌های جدا داشته باشند از افلاک معروفه و تندی و کندی باعتبار آن باشد.

22- در کافی (394 روضه) بسندش از جابر گفت: ما نزد امام پنجم بودیم و سلطنت بنی امیه را ذکر کردند و امام علیه السلام فرمود: هیچ کس بر هشام بپا نشورد

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 94

جز اینکه کشته شود، و فرمود: بیست سال پادشاهی کند، گوید: ما بیتابی کردیم، فرمود: چیست شما را، چون خدا عز و جل خواهد سلطنت مردمی را نابود سازد بفرشته فرماید گردش چرخ را تند کند و باندازه‌ای که خواهد برساند (الخبر)

23- توحید مفضل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل بیندیش در اختران و اختلاف حرکتشان برخی از مرکز خود جدا نشوند و گرد هم بچرخند، و برخی آزادانه در بروج جابجا شوند و در سیر خود از هم جدا باشند، هر کدام دو گردش مختلف دارند، یکی عمومی به همراه چرخ بسوی مغرب، و دیگری ویژه خود بسوی مشرق، مانند مورچه روی سنگ آسیاب که سنگ بسوی راست بچرخد و مورچه بسوی چپ برود و دو حرکت داشته باشد یکی از خود بسوی پیش و دیگری بناخواه او است و سنگ آسیاب آن را پس میبرد پیرس از آنها که پندارند ستاره‌ها بیخود و بی‌سرپرست بدین

وضع موجود در آمدند، چرا همه بر جای خود نیستند و چرا همه جابجا نمیشوند؟ چون سر خود بودن یکی است، و چرا دو حرکت جدا دارند با سنجش و اندازه؟ این خود روشن میکند که روش هر دو دسته بفرمان و تدبیر است از روی حکمت و اندازه‌گیری، نه بیخودی چنانچه منکرین صانع پندارند.

و اگر کسی گوید: چرا برخی ستاره‌ها ستاره ثابتند و برخی سیار، گوئیم اگر همه ثابت بودند، دلالت سیاره‌ها از نقل در هر برخی وجود نداشت، و نمیشد حوادث جهان را از نقل خورشید و نجوم در منازل خود پیش بینی کرد، و اگر همه سیاره بودند منزل آنها شناخته نمیشد و نشانه‌ای نداشت زیرا اسیر سیارات و مواقف آنها بوسیله ستاره‌های ثابت که بروج را تشکیل میدهند شناخته می‌شود (که گویند در برج حمل است یا ثور) چنانچه سیر مسافر در زمین را از منازل ثابت او تشخیص دهند که بدانها گذر کند، و اگر همه جابجا میشدند بیک وضع نظام آنها مختل میشد و مقاصدی که از آنها منظور است نابود میشد، و بسا کس میگفت: این

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 95

یک نواختی دلیل بی‌صانع بودن آنها است بطوری که ما گفتیم، و اختلاف سیر و دگرگونی آنها و هدفها که بدست میدهند روشنتر دلیلی است که تعمد و تدبیر مدبر در آنها حکمفرما است.

بیندیش در این ستاره‌ها که برخی از سال هویدا شوند و در برخی نمانند چون ثریا، جوزاء، و دو شعرا، و سهیل که اگر در همه وقت آشکار بودند مردم از آنها چیزی نمی‌فهمیدند، و برخی کارهاشان پی نمیبردند، چنانچه اکنون از طلوع نور و جوزاء میفهمند و از نماندن آنها، و پیدائی و نهائی هر یک وقتی جز وقت دیگر برای اینست که مردم از هر کدام جداگانه سودی ببرند، و چنانچه نهائی و آشکاری ثریا یک مصلحتی دارند، آشکاری پیوست بنات النعش هم مصلحت دیگری دارد، و آن اینست که مردم در خشکی و دریا از آن راهیابی کنند: چون همیشه چشم‌رس است و هر وقت خواهند بدان رهنمائی شوند بهر جا خواهند.

و این هر دو مصلحتجویی و نیاز بر آری است با اینکه دو گونه‌اند و در آنها مقاصد دیگری هم هست، و نشانه اوقات بسیاری از کارهای زندگی هستند چون زراعت و درختکاری و سفر خشکی و دریا و پدیده‌شناسی در آینده از باران و باد و گرما و سرما و بوسیله آن مسافران در بیابانهای هراسناک و دریاها در شبهای تاریک راه‌نمائی شوند، با اینکه در رفت و آمد آنها در جگرگاه آسمان و طلوع و غروبشان عبرتهاست، زیرا شتابانترین سیر را دارند، و اگر نزدیک بودند سرعت آنها و پرتو فروزنده آنها دیده ما را خیره میکرد و می‌ربود چنانچه برقه‌های پیایی و پریشان گاهی دیده میشوند.

و همچنان اگر مردمی زیر گنبدی باشند و زنجیره‌ای از چراغها بر گرد آنها بچرخند بتندی چنان دیده‌هاشان خیره شوند که روی بر خاک نهند، بنگر چگونه گردش آنها را بسیار دور نموده تا بدیده‌ها زیان نرسانند و آنها را دردمند کنند، و پر

شتابان کرده تا اندازه نیاز به سیر خود پس نیافتند و اندک پرتوی بدان اختران داده تا جای گیر پرتو ماه باشند در شبها که ماه نیست، و بتوان برای ضرورت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 96

در پرتو آنها شبانه راه رفت در بیابانها و اگر هیچ روشنی نبود که رهنما باشد کسی نمیتوانست راه طی کند، بیندیش در این لطف و حکمت که تاریکی را برای نیاز بدان، دولت و مدتی داده و در این میانه کمی روشنی نهاده که نیاز برآور باشد چنانچه شرح دادیم.

بیندیش در این چرخ با خورشید و ماه و اخترانش و بروجش که در جهان میچرخد باندازه و سنجش و این نظام شبانه روز و چهار فصل را پیاپی با انواع جاندار و گیاه طبق مصالح گوناگون پدید می آورد، چنانچه بطور خلاصه برایت بیان کردم، آیا بر خردمندی نهانست که این اندازه گیریهای دقیق و درست و با حکمت از مقدریست حکیم؟

اگر کسی گوید: این چیز نیست که بر حسب تصادف بوجود آمده، باید در باره چرخ آبکشی هم که میگردد و درخت و زراعتی را آب میدهد بگوید بتصادف وجود پیدا کرده و ابزار منظم آن خودبخود پیدا شده. و آیا اگر کسی چنین گوید مردم باو چه میگویند؟، و بر او انکار کنند که یک چرخ چوبی که با اندک تدبیری برای اصلاح تیکه زمینی است بی صانع و مدبر باشد، و فرض می شود این چرخ اعظم که با حکمتی وجود دارد و اندیشه از آن عاجز است و همه روی زمین را با آنچه در آنست اصلاح میکند بتصادف پدید شده و صانع و مقدری نداشته باشد، اگر این چرخ معیوب شود چنانچه ابزار صنعت و جز آن معیوب شوند، چه چاره ای در نزد مردم است برای اصلاح آن.

بیان: «از مرکز خود جدا نشوند» بسا مقصود اینست که حرکت آنها روشن نیست مانند سیارات یا اینکه بهم دور و نزدیک نشوند مانند آنها، یا اینکه از بروج خود بدر نروند چون بر حسب اصطلاح نقل کواکب اینست که از برخی بروج دیگر روند، چنانچه مقصود از اینکه برخی آزادند همین است یعنی از برجی ببرجی دیگر میروند بطور آشکار «اهمال یک معنی دارد» بسا مقصود اینست که طبیعت یا دهر که منکران خدا مؤثر در پدید شدن اشیاء میدانند یک امر بیشعور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 97

است و بی اراده و ممکن نیست دو معلول مختلف از آن پدید آید، یا منظور اینست که وجود دو امر منظم با حکمت پدید نگردند جز از مؤثری حکیم و متوجه بدقائق حکمت، یا اینکه بی نیازی از علت و ترجیح بلا مرجح که شما پندارید در هر دو یکی است پس چرا یکی ثابت است و یکی سیار و چرا وارونه نیست و معنی اول اظهر است چنانچه پوشیده نیست.

«دلالتها باطل میشدند» ظاهر است در اینکه اوضاع نجومی نشانه حوادث میشوند «در بروج ثابت» بحسب ظاهر دلالت دارد که انتقال بروج باعتبار برابری با نفس شکلهای ستاره‌های هر برجی است مانند شکل عقرب و میزان نه جزئی از فلک که این ستاره‌ها در آن دیده میشوند ولی ممکن است مقصود بیان حکمت کندی حرکت ستاره‌ها باشد تا نشانه بودن این اشکال برای بروج درست باشد و لو به اینکه نزدیک آنها باشند نه در خود آنها ولی بعید است.

«دو شعری» جوهری گفته: شعری ستاره‌ایست که پس از جوزاء در شدت گرما طلوع میکند و دو تا هستند یکی شعری عبور که در خود جوزاء است و شعری قمیصاء که در ذراع است، عرب پندارد هر دو خواهر ستاره سهیلند (پایان) ...

24- المتعجب: در تعقیب نماز امیر المؤمنین علیه السلام: خواستارم از تو بنامت که بدان چرخ را روان کردی و آن را نشانه‌گاه خورشید و ماهت نمودی، و نامت بر آن نگارش کردی.

25- در منثور سیوطی (ج 1 ص 43) نقل از 19 کتاب خودشان از عباس بن عبد المطلب، گفت: ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و اله بودیم فرمود: میدانید میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ گفتیم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: پانصد سال راه، و از هر آسمانی تا دیگری 500 سال راه، و کلفتی هر آسمانی هم 500 سال راه، و بالای آسمان هفتم دریائست که از بالا تا پائینش باندازه میان آسمان و زمین است سپس بالایش هشت گوزنست که از زانو (ران خ ب) تا سم آنها باندازه از آسمان تا زمین است، و آنگه بالایش عرش است که از بالا تا پائین باندازه از آسمان است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 98

تا زمین.

26- (در منثور ج 1، ص 44) از چند کتاب بسندشان از ابی ذر که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: میان آسمان و زمین 500 سال راه است و کلفتی هر آسمانی 500 سال راه، و میان هر دو آسمان 500 سال راه تا آسمان هفتم، و زمینها هم چنین اند و از آسمان هفتم تا عرش مانند همه اینها است، و اگر گوری برای یار خود بکنید و او را در آن سرازیر کنید، خدا را در آنجا یابید یعنی بدان دانا است.

27- در منثور (..) بچند سند دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و اله گفت: نزد او نشسته بودیم و ابری گذشت، فرمود: میدانید این چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند فرمود: این غیابه است، خدایش بمردم شهری میراند که نه او را میپرستند و نه شکر میکنند، میدانید بالایش چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: بالایش موجی است واداشته، و سقفی نگهداشته، میدانید بالای آن چیست؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود: آسمان دیگر، میدانید میانشان چه اندازه است؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود: 500 سال راه تا هفت آسمان شمرد و میان هر دو 500 سال راه.

سپس فرمود: میدانید بالای آنها چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند فرمود: عرش است، میدانید میان آن دو چه اندازه است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: چون میان دو آسمان، سپس فرمود: میدانید این چیست؟ این زمین است، میدانید زیر آن چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: زمین دیگر و میان هر دو 500 سال راه تا هفت زمین برشمرد که میان هر دو زمین 500 سال راه است.

28- در منثور (..) از عبد الله بن عمر که نگاهی بآسمان کرد و گفت:

تبارک الله. چه سپید است، و دومی سپیدتر است از آن و همچنان تا رسید بهفت آسمان، بالای هفتم آب آفریده و عرش را بالای آب نهاده و بالای آسمان دنیا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 99

خورشید و ماه و ستاره‌ها و شهابهای راننده نهاده.

29- از ابن عباس که مردی گفت: یا رسول الله این آسمان چیست؟ فرمود:

موجی واداشته از شما (در منثور ج 1 ص 44) 30- (در منثور ..) از ربیع بن انس که گفت: آسمان دنیا موجی است واداشته، و دومی مرمری است سپید و سومی آهن، و چهارم مس، پنجم نقره، ششم طلا، هفتم یاقوت سرخ، بالایش بیابانهای نور، و بالایش را جز خدا نداند و بر حجب فرشته‌ای گماشته بنام «میطاطروش».

31- (در منثور ..) از سلمان فارسی - ره - فرمود: آسمان دنیا از یک دانه زمرد سبز است بنام «رفیعا» و دوم از سیم سپید است بنام «اذقلون» و سوم از یک دانه یاقوت سرخ بنام «قیدوم»، چهارم از یک در سفید بنام «ماعونا» پنجم از طلای سرخ بنام «دیقا» ششم از یاقوت زرد بنام «دفنا» هفتم از نور بنام «عریبا».

32- (در منثور ..) و از علی علیه السلام فرمود: نام آسمان دنیا رفیع است و نام هفتم ضراح.

33- (در منثور ..) و از ابن عباس است که سید آسمانها آنست که عرش بر آنست و سید زمینها آنکه شما بر آنید.

34- (در منثور ..) شعبی گفت: ابن عباس در پاسخ پرسش جحدری که از او پرسیده بود آسمان چیست؟ نوشت: آسمان از موجی است واداشته.

35- (در منثور ..) از حبه عرنی (عوفی خ ب) که شنیدم علی علیه السلام یک روز سوگند میخورد: بدان که آسمان را از دود و آب آفریده.

36- (در منثور ..) و از کعب گفت: آسمان سپیدتر است از شیر.

37- (در منثور ..) و از سفیان ثوری گفت: زیر زمین یک صخره است و بما رسیده که سبزی آسمان از آنست.

38- (در منثور ..) و از قتاده در قول خدا «ساختشان هفت آسمان» که بر یک دیگرند و میان هر دو آسمانی 500 سال راه است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 100

39- در منثور (ج 1 ص 69) و از ابن جبیر است که هر قل نوشت به معاویه و گفت: اگر در میان آنان چیزی از نبوت بجا مانده است بمن پاسخ دهند از آنچه میپرسم، و نوشت و پرسید از کهکشان، و از رنگین کمان، و از جایی که جز یک ساعت خورشید بر آن نتاییده است، گوید: چون نامه بمعاویه رسید به همراه پیک گفت: گمان نمی کردم که تا امروز کسی این پرسش را از من بکند، کی میتواند پاسخ آن را بدهد؟ گفتند: ابن عباس، معاویه نامه را پیچید و نزد ابن عباس فرستاد و او در جواب نوشت: اما رنگین کمان امان مردم زمین است از غرق، و کهکشان در آسمانست که از آن شکافته و اما آنجا که جز یک ساعت آفتاب بر آن نتاییده دریائست که برای بنی اسرائیل باز شد تا از آن گذشتند.

40- (در منثور ج 4 ص 317) از ابی صالح در تفسیر قول خدا «هر دو بسته بودند و آنها را گشودیم» فرمود: یک آسمان بود و گشوده شد و هفت آسمان شد، و یک زمین بود از آن هفت زمین برگشاد.

41- (در منثور ..) و از حسن و قتاده هر دو با هم بسته بودند و خدا با این هوا میان آنها را جدا کرد.

42- (در منثور ..) و از ابن جبیر که آسمانها و زمینها بسته بودند و بهم چسبیده و چون خدا آسمان را بالا برد و دورش کرد از زمین گویا آن را گشود که خدا یاد کرده است.

43- (در منثور ..) و از ابن عباس در تفسیر قول خدا «سوگند بآسمان ذات حبک» گفت: مقصود زیبایی و استواری آنست.

44- و باز از او روایت است که مقصود: دارای خرمی و زیبایی است و اینکه ساختمانش چون تگرگ بهم پیوسته است.

45- (در منثور ..) در روایت دیگریست از او که راهها دارد و خلق نیکو.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 101

46- (ج 6 ص 112) و از علی علیه الصلاة والسلام است که آن آسمان هفتم است.

47- (... ) خوش آفرینش و آراسته باختراست.

48- (... ج 6 ص 134) از ابی الطفیل است که ابن کواء از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید از کهکشان فرمود: آن درخت (رودخانه ظ) آسمانست، و آسمان از آن آبی سیل آسا فرو ریخت و سپس این آیه را خواند که «گشودیم آسمان را بآبی سیل آسا».

49- (... ج 6 ص 264) از ابن عباس در تفسیر قول خدا «اندازه‌اش پنجاه هزار سال است، 4-المعارج) گفت نهایت امر او از فروترین زمینها تا بالای هفت آسمان 50 هزار سال است، و روز هزار سال باین معنا است که فرمانش از آسمان بزمین آید و از زمین بآسمان برآید در یک روز، و این خودش مسافت هزار سال است زیرا میان آسمان و زمین 500 سال راه است.

50- (... ) و نیز از او است که کلفتی هر زمینی 500 سال راه است، و میان هر زمین و زمین دیگر 500 سال و میان دو آسمان 500 سال و کلفتی هر آسمان 500 سال، و این می‌شود 14 هزار سال، و میان آسمان و عرش 36 هزار سال و اینست معنی قول خدا «در روزی که 50 هزار سال است».

51- (... ) و از وهب است که اندازه از فروترین زمین تا عرش 50 هزار سال است.

52- (در منثور ج 6 ص 268) و از حسن در تفسیر قول خدا «هفت آسمان برابر» گفت بالای یک دیگرند هر آسمان و زمینی خلق است و امر.

53- (... ج 6 ص 297) از ابی ذر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «هل أتى على الإنسان» را تا پایان خواند، سپس فرمود: راستی من بینم آنچه را شما نه بینید من شنوم آنچه شما نشنوید، آسمان سنگین است و سزدش که سنگین باشد، در آن جای چهار انگشت نیست جز آنکه فرشته‌ای در آن سر بسجده دارد، بخدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 102

اگر آنچه میدانم میدانستید کم خندیدید و پر گریستید، و با زنان هم بستر نشدید و کام گیرید، و به تپه‌ها بر آمدید و بخدا عز و جل پناهنده شدید.

54- (... ص 118) و از علی علیه السلام فرمود: سقف مرفوع آسمانست و بحر مسجور دریائی در آسمان زیر عرش.

55- (... ص 320) از علی علیه السلام در تفسیر قول خدا «نه، نه، سوگند به خنس» فرمود: آنها اخترانند که شب نمایانند و روز نهان و دیده نشوند.



- 56- (... ص 320) و از علی علیه السلام که در تفسیر قول خدا «نه، نه، سوگند به خنس» فرمود: پنج ستاره‌اند زحل، عطارد، مشتری، بهرام، زهره، و نیست ستاره‌ای که کهکشان را پیماید جز اینها.
- 57- (... ) و از ابن عباس است که: خنس ستاره‌هایند روان پیمایند کهکشان را بمانند اسب.
- 58- (... ) و از ابن عباس در قول خدا **بالخنس الجوار الكنس** گفت هفت اخترند: زحل، بهرام، عطارد، مشتری، زهره، خورشید و ماه، خنوس آنها برگشت آنها بروی زمین و کنوسشان نهانی آنها است در روز<sup>57</sup>.
- 59- (... ص 331) و از أعمش است که شاگردان عبد الله در تفسیر قول خدا **و السماء ذات البروج** میگفتند یعنی آسمان دارای کاخها.
- 60- (... ) أبي صالح گفته: «**ذات البروج**» ستاره‌های بزرگند.
- 61- (... ) و از جابر بن عبد الله که پرسش شد پیغمبر صلی الله علیه و اله از سماء ذات البروج در پاسخ فرمود: ستاره‌ها و پرسش شد از اینکه «آنکه نهاده در آسمانها بروج» فرمود: بروج ستاره‌ها هستند، گفته شد: بروج مشیده چیست؟ فرمود: کاخها.
- 62- (... ) و از قتاده در قول خدا **و السماء ذات البروج** گفت بروج
- 
- (1) ممکن است واو در «**و الشمس و القمر**» معیت باشد و آنها در حکم خنس نباشد یا ضمیر خنوسها بهمان پنج اول برگردد بر سبیل استخدام
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 103
- ستاره‌های آنست و «یوم موعود» روز قیامت است و «شاهد و مشهود» دو روز معظم خدا در دنیا، بما باز میگفتند که «شاهد» روز قیامت است، و مشهود:
- روز عرفه.
- 63- (... ) و از حسن در تفسیر قول خدا **و السماء ذات البروج** گفت: زیور شده بآفرینش خوب، و سپس بستاره‌ها، و در «یوم موعود» گفت:

<sup>57</sup> (1) ممکن است واو در «**الشمس و القمر**» معیت باشد و آنها در حکم خنس نباشد یا ضمیر خنوسها بهمان پنج اول برگردد بر سبیل استخدام

روز قیامت است.

64- (... ) و از مجاهد «و السماء ذات البروج» گفت: دارای ستاره‌ها در «شاهد و مشهود» گفت شاهد آدمیزاده است و مشهود روز قیامت.

یک فائده: [در باره ابعاد ستارگان و سیارات]

دانشمندان هیئت ابعاد<sup>۵۸</sup> را چنین گفته‌اند:

دوری سطح زیرین فلک قمر از مرکز عالم 41936 فرسخ، دوری سطح زیرینش که چسبیده بسطح زیرین فلک عطارد است بگمان آنها 85703 فرسخ، دوری سطح زیرین فلک زهره 275380 فرسخ، دوری سطح زیرین فلک خورشید، 40934+18 و دوری سطح زیرین فلک مریخ 1027934، و دوری سطح زیرین فلک مشتری 4770672 فرسخ، و دوری سطح زیرین فلک زحل 23991215 فرسخ و دوری سطح زیرین فلک ثوابت 33509188 فرسخ، و دوری سطح زیرین فلک اعلی 33524609، و دوری سطح زیرین آن را جز خدا تبارک و تعالی و کسی که باو وحی کند نداند.

(1) ابعاد در هیئت جدید، قطر ماه 579 فرسخ و جرمش  $1/7 * 1/7$  جرم زمین قطر عطارد 805 فرسخ، و جرمش  $1/24$  زمین قطر زهره 2016 فرسخ، و جرمش  $9/10$  جرم زمین، قطر مریخ 1200 فرسخ، و جرمش 1300 برابر زمین، قطر مشتری 11500 فرسخ، و جرمش 1300 برابر زمین و آن بزرگترین سیاره است، قطر زحل 10000 فرسخ، و جرمش 950 برابر زمین همه اینها تقریبی است، و چون در این حسابها مسامحه می‌شود، در تعیین اندازه اختلاف بسیار است، و شماره‌های دیگری هم جز آنچه بیان شد گفته‌اند (از پاورقی ص 110).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 104

و گفته‌اند: قطر ماه 731 فرسخ است و جرمش  $1/7 * 1/6$  از جرم زمین و گفته‌اند:  $1/39$  آنست قطر عطارد 109 فرسخ، و جرمش  $1/12769$  جرم زمین قطر زهره 965 فرسخ و جرمش  $1/3 * 1/9$  جرم زمین و گفته‌اند:  $1/37$  جرم زمین است، قطر خورشید 17538 فرسخ و جرمش 328 برابر جرم زمین و گفته شده 166 برابر، قطر مریخ 3795 فرسخ، و جرمش 3 برابر جرم زمین و گفته شده  $1/2$  آنست، قطر مشتری 14596 فرسخ، و جرمش 188 برابر زمین و گفته شده  $1/4$  آنست، قطر زحل 14435 فرسخ، و جرمش 182 برابر زمین و گفته شده 77 برابر.

<sup>58</sup> (۱) ابعاد در هیئت جدید، قطر ماه ۵۷۹ فرسخ و جرمش  $۱/۷ * ۱/۷$  جرم زمین قطر عطارد ۸۰۵ فرسخ، و جرمش  $۱/۲۴$  زمین قطر زهره ۲۰۱۶ فرسخ، و جرمش  $۹/۱۰$  جرم زمین، قطر مریخ ۱۲۰۰ فرسخ، و جرمش ۱۳۰۰ برابر زمین، قطر مشتری ۱۱۵۰۰ فرسخ، و جرمش ۱۳۰۰ برابر زمین و آن بزرگترین سیاره است، قطر زحل ۱۰۰۰۰ فرسخ، و جرمش ۹۵۰ برابر زمین همه اینها تقریبی است، و چون در این حسابها مسامحه می‌شود، در تعیین اندازه اختلاف بسیار است، و شماره‌های دیگری هم جز آنچه بیان شد گفته‌اند (از پاورقی ص ۱۱۰).

ستاره‌های رصد نشده را جز خدا تعالی و حججش ندانند و آنچه رصد شدند 1022 ستاره است که بزرگترشان را «نود و هشت و یک ششم» برابر زمین دانسته‌اند و خردتر را 23 برابر زمین و آنها را شش پایه نمودند که هر پایه یک ششم قطر از پایه بالا کمتر است، در پایه نخست بزرگتر 15 اختر دارد، دوم 45، و سوم 208 و چهارم 474، و پنجم 217، و ششم 49، و 14 اختر هم درون پایه‌اند، نه کم نور بنام تیره، و پنج ابری که گویا تیکه ابرند، و بسا سه تا بر آنها فزوده شود بنام «صفیره».

سپس صورتهائی برای شناساندن اختران توهم کرده‌اند، که این اختران در میان آنند یا بر خطوط تصویری آن یا نزدیک بدان، و آنها 48 صورتند 21 در شمال، 12 بر منطقه که صورتهای بروج مشهوره‌اند (حمل و ثور- تا آخر- و 15 در جنوب، اینست آنچه گفته‌اند و از قواعد خود در آورده‌اند، و خدا تعالی حقائق امور را میداند.

و برخی از آنها گفته‌اند: تا کسی بگوید 1 سطح زیرین فلک اعظم 1732 فرسخ طی میکند، پس خدا میداند که سطح زیرینش چه اندازه طی میکند، این

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 105

شتابانترین حرکات است، و از مشرق است بسوی مغرب، و در یک شبانه روز تقریباً دوری می‌گردد، و دو قطبش را دو قطب جهان نامند و منطقه‌اش را معدل النهار که جهان را به دو نیمه شمالی و جنوبی بخش میکند.

و دایره‌های کوچک و برابر که از هر نقطه در دو سوی رسم شود مدارات یومیه نام دارند، و حرکات دیگر همه از مغرب بسوی مشرق که مخصوص به ستاره‌هایند و بترتیب بروج (از حمل بثور و از آن بجوزا- تا آخر-) و کندتر همه حرکت ثوابت است که ممثل همه افلاک بهمراه آنند و در هر 25200 یک چرخ میزند، و در هر سال ده فرسخ و تا 50 سال حرکت آنها احساس نمیشود و واقف بنظر می‌آیند، و دو قطبش را دو قطب بروج میخوانند و منطقه‌اش، منطقه البروج که معدل النهار را در دو نقطه اعتدال بهاری و پائیزی قطع میکند و دورترین اجزایش را بدان نقطه انقلاب تابستانی و زمستانی گویند و نهایت این دوری منطقه البروج را از معدل میل کلی گفته‌اند و طبق رصد نو 23 درجه و 30 دقیقه است، و با این چهار نقطه (2 اعتدال و 2 انقلاب) منطقه البروج چهار بخش می‌شود که خورشید در هر فصلی یکی از آنها را طی میکند.

و مدارات خرد موازی دارد مانند دایره معدل که آنها را مدارات عرض خوانند، و در هر بخشی از این چهار بخش دو نقطه فرض شده که آن را به سه بخش برابر کنند و 12 برج پدید گردد که حمل و ثور و جوزاء بهاری باشند، و سرطان و اسد و سنبله تابستانی، و میزان و عقرب و قوس پائیزی، و جدی و دلو و عقرب زمستانی و با حرکت خاصه خورشید در این بروج چهار فصل هر سال پدید آیند.

و ماه در هر «بیست و هفت روز و یک سوم» تقریباً همه این بروج را میچرخد و عطارد و زهره تقریباً در یک سال، و مریخ در یک سال و ده ماه و 21 روز و 22 ساعت و 50 دقیقه، و مشتری در 11 سال و 2 ماه و 13 روز و 11 ساعت و نه دقیقه و محقق طوسی - ره - گفته در 12 سال تقریباً، و زحل در 30 سال، بخورشید و ماه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 106

نیران گویند، و بزحل و مشتری علویان، و بعطارد و زهره، سفلیان، مشتری و زهره را دو سعد خوانند، و زحل و مریخ را دو نحس.

سپس حکماء قدیم گفته‌اند: هر کدام از افلاک سبعة سیاره افلاک جزء دارند در درون خود جدا از آن فلک کل با حرکتی جز حرکت آن برای اینکه حرکت این کواکب گاهی بسیار تند است و گاهی کند و گاهی میانه و گاهی راستا و گاهی متوقف و گاهی در برگشت، بعضی دور نقطه‌ای جز مرکز زمین حرکت متشابه دارند یعنی در ازمنه برابر، زاویه‌های برابر و کمانه‌های برابر طی میکنند، و گاهی بدان نزدیکند و گاهی دور و اختلافات دیگر هم دارند که باید ناشی از تعدد افلاک آنها باشد برای فلک خورشید یک فلک جزء ثابت کرده‌اند گرد زمین که مرکزی بیرون از مرکز عالم دارد و بسوی فلک کلی میل دارد که سطح بالایش با سطح فلک کلی در یک نقطه چسبیده است بنام اوج و سطح زیرینش با سطح زیرین فلک کلی در یک نقطه چسبیده است بنام حضيض و بدین سبب از فلک کلی دو تیکه هلالی جدا میشوند که نهایت کلفتی آن دو برابر فاصله دو مرکز است و یکی حاوی فلک خارج مرکز است و دیگری درون آنست و محوی حاوی از سمت اوج نازک است و از سمت حضيض کلفت و محوی برعکس و هر دو را متمم خوانند و جرم خورشید، در کلفتی خارج مرکز جایگیر است در نیمه میان دو قطب و چسبیده بدو سطح آنست در دو نقطه زیر و بالا.

و افلاک کواکب علویه و زهره همه بهمین صورتند جز اینکه تدویر دارند که در توی خارج مرکز آنها قرار دارد مانند همان خارج مرکز خورشید و در دو نقطه با فلک خود بهم چسبیده‌اند، و فلک قمر هم چنین است جز اینکه او را فلک دیگریست که مرکزش مرکز عالم است و محیط بهمه افلاک دیگر او است بنام (جو زهر) و اما عطارد مرکز فلک توی خارج مرکزش جز مرکز عالم است و آن را مدیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 107

خوانند و آن در کلفتی فلک کل آنست که مرکزش مرکز عالم است و او را دو خارج مرکز باشد و دو اوج و دو حضيض و چهار متمم، افلاک کلی را ممثل خوانند که با منطقه البروج هم مرکز و هم حرکت و هم منطقه و هم قطبند، و خارج مرکزها را همه حامل نامند جز مدیر عطارد، و دورترین بعد تدویرها را ذروه نامند، و نزدیکتر را حضيض.

اینست آنچه قدماء گفته‌اند در اینجا، ولی متأخرین افلاک جزئیة دیگر قائلند برای حل مشکلات این فن که ما آنها را ذکر نکردیم و متعرض جهات حرکات این افلاک و اندازه آنها و قطبها و دوائر آنها نشدیم و هم منطقه‌های آنها که در کتب أهل هیئت مذکور است چون مناسب این کتاب نیست، و هر آنچه گفته‌اند بر پایه توهمات و خیال است برای درست کردن حرکات کواکب و در بسیاری از آنها هم باز سرگردان مانده‌اند و حقیقت آنها را جز آفریننده آنها و کسانی که خدا علمش را بآنها داده از انبیاء و اوصیاء ندانند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 108

### باب نهم در خورشید و ماه و احوال و صفات آنها و در شب و روز و آنچه بدانها وابسته است

#### آیات:

1- البقره: (192) تو را پرسند از ماههای نو بگو وقت مردمند و وقت حج.

2- آل عمران (27) در آری شب را در روز و در آری روز را در شب 3- الانعام (96) شکافنده بامداد که شب را آرامش ساخت و خورشید و ماه را حساب گر، اینست تقدیر عزیز حکیم.

4- الاعراف (54) فروگیرد شب روز را که شتابان بدنبال او است، و خورشید و ماه و اختران مسخرند بفرمانش 5- یونس: (5-6) او است که خورشید را درخشان ساخته و ماه را روشن و مقدر نموده او را منزلی تا بدانید شماره سالها و حساب را نیافریده خدا آنها را جز درست، شرح میدهد آیات را برای مردمی که میدانند راستی در رفت و آمد شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده نشانه‌ها است برای مردمی که پرهیزکارند 67 او است که شب را برای آرامش ساخت و روز را برای دید شما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 109

راستی در این نشانه‌ها است برای مردمی که میشنوند.

6- الرعد (2 و 3) و مسخر کرد خورشید و ماه را هر کدام روانند تا سر رسید نامبرده- تا فرماید- فرو گیرد شب روز را.

7- ابراهیم (33) و مسخر کرد برای شما خورشید و ماه را پیوسته و مسخر کرد برایتان شب و روز را.

8- النحل (12) و مسخر کرد برایتان شب و روز را و خورشید و ماه را، و اختران بفرمانش مسخرند، راستی در آن نشانه‌ها است برای مردمی که بیندیشند.

- 9- الاسراء (12) و ساختیم شب و روز را دو نشانه و محو کردیم نشانه شب را و نشانه روز را بیناکننده نمودیم تا بجوئید از فضل پروردگارتان و بدانید شماره سالها را و حساب را و هر چیزی را بخوبی شرح دادیم.
- 10- الکهف (86-90) تا رسید بفرودگاه خورشید و یافت که فرو می شود در چشمه ای گل آلود و یافت نزد آن مردمی را- تا گوید- تا رسید بجای برآمدن خورشید و یافت که بر مردمی برآید که در برابرش بر ایشان پرده ای نساختم.
- 11- الأنبياء (33) و او است که آفرید شب و روز و خورشید و ماه را همه در چرخ میگردند.
- 12- الحج (61) آن بدانست که خدا فرو برد شب را در روز و فرو برد روز را در شب، و راستی خدا شنوا و بینا است.
- 13- المؤمنون (80) و از او است رفت و آمد شب و روز آیا نیندیشید؟ 14- النور (44) میگردداند خدا شب و روز را راستی در آن عبرت است برای دیده وران.
- 15- الفرقان (45-47) ننگری که پروردگارت چگونه سایه را بکشد
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 110
- و اگر خواهد او را بر جای دارد سپس خورشید را دلیل آن ساختیم سپس آن را بر گرفتیم اندکی و او است که شب را جامه نموده و خواب را آسودگی و روز را انگیزش و فرموده است: مبارک باد آنکه در آسمان برجهای ساخت و در آنها چراغ و ماه تابان نهاد- و او است که شب و روز را دنبال هم آورد برای آن کس که یادآوری خواهد یا شکرگزاری جوید.
- 16- النمل (63) آیا کیست که رهبری کند شما را در تاریکیهای خشکی و دریا، و فرمود: آیا ننگرند که ما شب را ساختیم تا در آن بیارامند و روز را تا بیناگر آنها باشد، راستی در این نشانهها است برای مردمی که باور دارند.
- 17- القصص (71-73) بگو: میدانید که اگر خدا شب را برای شما تا قیامت پایدار سازد کیست جز او که برای شما روشنی آرد آیا نشنوید بگو: میدانید که اگر خدا روز را تا قیامت برپا دارد کیست معبودی جز خدا که برای شما شب آرد تا آسایش کنید آیا ننگرید و از مهرش شب و روز را برایتان ساخت تا بیارامید در آن و بجوئید از فضل او و شاید شکر کنید.
- 18- العنكبوت (41) و اگر بپرسیشان کی آفریده آسمانها و زمین و مسخر کرده خورشید و ماه را البته گویند خدا پس از کجا دروغ پردازند.
- 19- الروم (23) و از آیات او است خواب شما در شب و جویائی شما در روز از فضل او.

20- لقمان (29) نبینی خدا فرو برد شب را در روز و فرو برد روز را در شب و مسخر دارد خورشید و ماه را هر کدام روانند تا مدتی نامبرده و راستی خدا بدان چه کنید آگاه است.

21- فاطر (13) فرو برد شب را در روز و فرو برد روز را در شب و مسخر دارد خورشید و ماه را هر کدام روانند تا مدتی نامبرده، آنست پروردگار شما که پادشاهی دارد.

22- یس (37) و نشانه‌ایست برای شما شب که برآوریم از آن روز را و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 111

ناگاه شما در تاریکی شوید و خورشید روانست برای قرارگاه خود آنست تقدیر عزیز دانا و برای ماه منزلها مقدر نمودیم تا برگشت چون شاخه قدیم نخل خرما نه خورشید را رسد که دریابد ماه را و نه شب پیش افتد از روز، و هر کدام در چرخي شنا کنند.

23- و الصافات (5) و پروردگار مشرقها.

24- الزمر (5) آفرید آسمانها را و زمین را براستی برآید شب بر روز و برآید روز بر شب و مسخر کرد خورشید و ماه را هر کدام روانند تا مدتی نامبرده و او است عزیز و پر آمرزنده.

25- المؤمن (61) خدا است که شب را برای شما ساخت تا در آن بیارامید و روز را بیناگر نمود راستی خدا فضیلت بخش است بر مردم ولی بیشتر مردم شکر نگزارند.

26- السجده (27) از آیات او است شب و روز و خورشید و ماه سجده نکنید برای خورشید و ماه و سجده کنید برای آنکه آنها را آفرید اگر شما تنها او را میپرستید.

27- الرحمن (5) خورشید و ماه برای حسابند و فرمود: پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب، بکدام نعمت پروردگارتان دروغ شمارید.

28- الحديد (6) فرو برد شب را در روز و فرو برد روز را در شب.

29- المعارج (40) نه نه، سوگند پروردگار مشرقها و مغربها.

30- نوح (16) و نهاد ماه را در آنها روشنی و نهاد خورشید را چراغ فروزان.

31- المدثر (32-35) نه هرگز، سوگند بماه و بشب که برگردد و بامداد که برآید و راستی که آن یکی از بزرگتر پدیده‌ها است.

32- النبأ (9-13) و نمودیم خوابتان را آسایش و نمودیم شب را جامه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 112

و نمودیم روز را معاش و ساختیم بر فراز شما هفت آسمان سخت و نهادیم چراغی فروزان.

33- التکویر (1-18) چون که خورشید تیره گردد\* و چون که اختران تار شوند- تا فرموده- سوگند بشب چون تاریکیش شود برود\* و به بامداد چون بدمد.

34- الفجر (1-3) سوگند بسپیده دم و شبان دهگانه\* و بشفع و وتر و بشب چون در گذر است.

35- الشمس (1-4) سوگند به خورشید و تابشش\* و بماه که دنبالش باشد\* و بروز چون جلوه کند\* و بشب چون فرو گیرد.

36- الضحی (1) سوگند به نیم روز و شب که چون پرده آویخت.

37- الفلق (بگو پناه برم به پروردگار سپیده دم\* از شر هر آنچه آفریده\* و از شر تاریک‌رو چون فرو شود).

#### تفسیر:

«و پرسندت از ماههای نو» بیضاوی (در ج 1 ص 140) تفسیرش گفته: معاذ بن جبل و ثعلبه بن غنم از او پرسیدند، چرا ماه نو مانند رشته‌ای باریک برآید سپس بفزاید تا تمام گردد و باز پیوسته بکاهد تا چون آغاز باز آید، و نازل شد «برای وقت‌شناسی مردم و برای حج» آنها از حکمت اختلاف حال ماه پرسیدند و خدا پاسخ داد حکمت روشن آن رعایت وقت‌شناسی مردم و رعایت وقت اداء و یا قضاء حج است و در (ج 1 ص 200) در تفسیر (فرو بری شب را در روز) گفته فرو بردن شب و روز در یک دیگر باینست که دنبال همنند یا فزون و کم شوند.

و در (ج 1 ص 392) گفته: در «فالق الإصباح» یعنی شکافنده عمود سپیده از تاریکی شب یا از روشنی روز شکافنده تاریکی بامداد ... «و شب را آرامش ساخت» که از رنج روز در آن بآسایش شوند یا مردم بمسکن خود روند و این کار پیوسته باشد در هر زمانی، و خورشید و ماه را دوره دوره گردش داد تا وقت را شمار کنند و اندازه آنها را مضبوط نمود و در قول خدا یغشی الليل النهار در (ج 1 ص 325)



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 113

گفته: یعنی بیپوشاندش بدو و وارونه‌اش را نگفته چون معلوم است یا از خود لفظ برآید باختلاف قرائت ... (پایان).

رازی در (ج 4 ص 338) تفسیرش گفته: در قول خدا «یطلبه حیثا او را دنبال کند شتابان» بدان که خدا این حرکت را به سرعت وصف کرده و آن را سزد زیرا دنبال هم بودن شب و روز همانا بحرکت فلک اعظم است و این تندترین حرکات و سخت‌ترین آنها است، و بررسیهای موجودات گفته‌اند: چون آدمی بتندی تمام بدود تا یک گام بردارد و بنهد فلک اعظم 3 هزار میل راه رود و بنا بر این حرکت او در نهایت شتاب و شدت است، و برای این خدا فرمود «شتابانه دنبال او است»<sup>59</sup> و در آن نکته سنجیها است.

1- خورشید خودش یک حرکتی دارد در یک سال تمام که سال خورشیدی از آنست و حرکتی دیگر دارد بوسیله فلک اعظم که در یک شبانه روز بچرخد، چون این را دانستی گوئیم شب و روز زائیده حرکت خود خورشید نیستند بلکه از حرکت بلندترین آسمان هستند بنام عرش، و برای همین چون عرش را ذکر کرد که «سپس استوار شد بر عرش» بدان وابست که «پوشاند شب روز را» تا آگهی دهد که شب و روز از حرکت عرشند نه حرکت خورشید و ماه.

2- چون خدا کیفیت آفرینش آسمانها را شرح داد فرمود «انجام دادشان هفت آسمان در دو روز و وحی کرد در هر آسمانی فرمانش را» و این دلیل است که خدا هر کدام را مخصوص بیک لطیفه ربانیه از عالم امر مخصوص نمود و آن اشاره است باینکه هر چه جز خدا یا از عالم خلق است و یا از عالم امر، آنچه از عالم خلق است بمعنی تقدیر جسم است و جسمانی و اندازه معین دارد، و هر چه بی‌حجم و اندازه است از عالم ارواح و عالم امر است و این دلیل است که هر جرم فلکی و همه اختران عالم خلق مخصوص بفرشته‌ای هستند از عالم امر، و اخبار صحیحه هم بر آن دلالت دارند چون

(1) این بفرضیه هیئت بطلمیوسی است و برأی فیثاغورس و پیروانش و هیئت جدید شب و روز از حرکت وضعی زمین باشند (از صفحه 120)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 114

اخباری که گویند خدا فرشته‌ها دارد که خورشید و ماه را میچرخاند نزد طلوع و غروب، و همچنان اختران دیگر را، و نیز قول خدای سبحان «و بر میدارند عرش پروردگارت را آن روز بالای خود هشتا» اشاره است که فرشته‌های حافظ عرش هستند و با دقت نظر گوئی عالم خلق مسخر خدایند، و عالم امر بتدبیر خدایند، و روحانیات بتقدیر او بر جسمانیات تسلط دارند و از این رو فرمود: «هلا از آن او است خلق و امر».

<sup>59</sup> (1) این بفرضیه هیئت بطلمیوسی است و برأی فیثاغورس و پیروانش و هیئت جدید شب و روز از حرکت وضعی زمین باشند (از صفحه 120)

سپس مسخر بودن خورشید و ماه و اختران بفرمان او چند وجه دارد:

یکم- دلیل آوردیم که همه جسمها مانندند و چون چنین باشند اختصاص جسم خورشید بدین روشنی خاص و تابنده‌گی خیره‌آور و گرمی سخت و تدبیر عجیب در عالم علوی و سفلی باید بتدبیر خدای حکیم توانا باشد که این اوصاف را خاص او ساخته و جسم هر کدام از کواکب و نور داران در پذیرش این نیروها و خواص مسخر آن مدبر حکیم باشند.

2- هر کدام از اختران ثابت و سیار حرکت کندی دارند از مغرب بمشرق و حرکت تندی بر عکس بدنبال حرکت فلک أعظم و خدا بدان نیروئی بیش از دیگر افلاک داده و آن را مسلط بر چرخاندن همه آنها کرده بزور از مشرق بمغرب و همه مسخر آنند. گویم: سپس وجوه بی‌فائده دیگر آورده و همین هم که از او نقل شد مخالف اصول مسلمانانست و مورد اعتراضاتی روشن بر متدبران «او است که خورشید را تابان ساخته» بیضاوی در (ج 1 ص 529) تفسیرش گفته: ضوء روشنی ذاتیست و نور کسبی و خدا آگهی نموده است که خورشید خودش درخشان آفریده شده و ماه از آن روشنی گیرد، و هر کدام را منازلی است یا خصوص قمر را منازلی است چون تند رو و چشم‌رس است، و موضوع احکام شرع است که فرمود:

«تا بدانید شماره سالها و حسابها را، یعنی حساب اوقات ماهها و معاملات خود را ...»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 115

«راستی که در اختلاف شب و روز» یعنی بدنبال هم بودن آنها یا کم و فزونی آنها را در چهار فصل «و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده» از اختران و فرشتگان و موالید و انواع روزی و نعمت «البته نشانه‌ها است» بر وجود صانع تعالی و علم و قدرتش و حکمتش و لطف و رحمتش ... «و مسخر کرد خورشید و ماه را».

رازی در (ج 5 ص 261) تفسیرش گفته: در این سخن دو نوع دلیل است:

1- دلیل بر وجود صانع قادر از حرکات این اجرام، زیرا جسمها یکسانند و اختصاص آنها بحرکت پیوسته مؤثری میخواهد و بعلاوه هر کدام کیفیتی از تندی و کندی دارند و آن هم مؤثری میخواهد، و باز اندازه مخصوص این حرکات که دوره‌ها و بازگشت هر کدام برابر باشد شگفت آور است و مقدری لازم است، و حرکاتی که برخی بسوی مشرق و برخی بسوی مغرب و برخی بسوی شمال و یا جنوب توجه دارند جز بتدبیر کامل و حکمت بالغه صورت پذیر نیستند.

2- «جریان هر کدام تا مدتی نامبرده» و در آن قول است یکم، ابن عباس گفته: خورشید 180 منزل دارد و در شش ماه هر روز در منزلی است و باز میگردد در همان جا تا شش ماه دیگر، و ماه 28 منزل دارد و مقصود از مدت نامبرده اینست دوم اینکه تا روز رستاخیز - میچرخند و آنکه میمانند.

و در (ج 5 ص 355) گفته: در معنی «دائین» پیوسته در گردش و نور بخشی و رفع تاریکی و اصلاح گیاهان و جانورانند، خورشید پادشاه روز است، و ماه پادشاه شب، و اگر خورشید نبود چهار فصل نبودند و مصالح جهان بکلی نابود میشدند، و در تفسیر قول خدا «شب و روز را دو نشانه ساختیم» در (ج 5 ص 555) گفته: در آن دو قول است:

1- مقصود خود شب و روزند و هر دو دلیل‌اند برای مصالح دین و دنیای مردم اما از نظر دینی چون ضد و معاند ضد و پیوسته در پی همدند و این خود دلیل روشنی است که بخود وجود ندارند و نیاز بصانع مقدر دارند که اندازه آنها را نگهدارد و اما در دنیا چون مصالح دنیا بی‌شب و روز انجام نگیرد اگر شب نباشد آسایش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 116

نیست و اگر روز نباشد کسب و زندگی نیست و محو شب ظلمت آنست در برابر اینکه روز روشن است.

2- مقصود اینست که دو تابنده شب و روز که خورشید و ماهند نشانه‌اند و نشانه شب که ماه است محو شده، و در محو ماه دو قول است یکی اینکه در روشنی خود کم و بیش دارد و نخست بصورت تیغه ماه نو برآید و بیفزاید تا بدر تمام شود سپس خرده خرده کم شود تا بمحاق رسد دوم اینکه مقصود از محو ماه تیرگی چهره آنست، روایت است که خورشید و ماه در درخشانی برابر بودند و خدا جبرئیل را فرستاد تا پر بروی ماه کشید و تا بخش رفت و معنی محو در لغت زدودن اثر است گویم: حمل محو بمعنی یکم بهتر است که فرموده «تا از فضل پروردگار خود بجوئید» چون محو بدین معنا در طلب فضل خدا اثر دارد چون فزونی و کمی نور ماه اثر بزرگی در مصالح جهان دارد چنانچه اهل تجربه گفته‌اند، مانند مد و جزر دریا و پدید شدن بحران در بیماران طبق گفته پزشکان در کتبشان، و نیز کم و بیش نور ماه سبب پدید شدن ماه‌ها است و از برگشت ماه‌ها سالهای عربی پدید شوند که برؤیت ماه نو وابسته‌اند چنانچه فرمود: «تا بدانید شماره سالها و حساب را».

و من گویم: اگر محو همان تیرگی در چهره قمر باشد باز هم برهان نیست قاطع بر صحت گفته مسلمانان در مبدأ و معاد اما در مبدأ برای آنکه جرم ماه نزد فلاسفه بسیط است و باید یک رنگ باشد و اختلاف او بسبب محو دلیل است که بطبع خود نیست و تأثیر فاعل مختار نور چهره آن را کم و بیش ساخته، و آخر سخن فلاسفه در باره آن اینست که بروی ماه اجسامی کم نور چسبیده‌اند مانند اختران که بر جرم آسمانند و برای آن این تیرگی بر روی ماه پدید شده چون خال بروی آدمی ولی این عذر سودی برای فلاسفه ندارد زیرا این پرسش میان آید که چون ماه جسمی است بسیط چرا این اجرام تیره به برخی از آن چسبیده و بهمه نچسبیده، و همین دلیل در جرم اختران هم آید که گوئیم چرا با اینکه فلک جسم یکطبع و بسیط است اختران

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 117

بیک جزء آن فرو شده نه در جزء دیگر و این خود دلیل است که اختصاص اختر بجای معینی بواسطه فاعل مختار است که حکیم است و اما در فرموده او «نشانه روز را بینا کردیم» دو وجه است:

1- تابنده کردیم چون تابندگی وسیله بینائیت.

2- ابو عبیده گفته: معنایش اینست که مردم در آن بینا شوند ... «تا بدانید شماره سالها و حساب را» بدان که حساب چهار درجه دارد، ساعات، روزها، ماهها و سالها، حساب در کمتر از سال است که ماهها و روزها و ساعات است و پس از آن همه مکررات است چنانچه عدد را چهار مرتبه دانند، آحاد، عشرات، مئات الوف و پس از آن هر عدد دیگر تکرار آنها است، و در (ج 5 ص 745) گفته: در تفسیر قول خدا «یافتش که فرو می‌رود در چشمه گل آلودی» (یا گرمی) بقرائت دیگر.

و از ابی ذر است که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر شتری سوار بودم و دید که خورشید فرو شد، و بمن فرمود: ای ابا ذر میدانی این کجا فرو می‌شود؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود راستش در چشمه‌ای حامیه و داغ فرو می‌شود- و این قرائت ابن مسعود است و طلحه و ابو عمرو و ابن عباس (حمئه) خوانده و اتفاقا ابن عباس نزد معاویه بود و او خواند «حامیه» ابن عباس گفت: «حمئه» معاویه به عبد الله عمر گفت: تو چگونه میخوانی؟ گفت: مانند امیر المؤمنین، سپس رو بکعب الاحبار کرد و گفت: بنظر تو خورشید چگونه فرو می‌رود، گفت: در آب و گل در تورات چنین است، حمئه آنست که در آن گل سیاه است.

و بدان که منافاتی میان حمئه و حامیه نیست و بسا که آب هر دو وصف را داشته باشد، سپس بدان که بدلیل ثابت شده زمین کره است و آسمان گرد آنست و شک ندارد که خورشید در آسمانست، و باز فرموده «نزد آن مردمی یافت» و معلوم است که مردم نتوانند در شاخ خورشید باشند، و بعلاوه خورشید چند بار از زمین بزرگتر است و چگونه معقول است در یک چشمه زمین درآید؟ و چون این ثابت است گوئیم در تأویلش چند وجه است:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 118

1- چون ذو القرنین در مغرب زمین بجائی رسید که پس از آن عمارت و آبادانی نبود بدیدش آمد که خورشید در یک گودال تاریک فرو می‌رود و گر چه در واقع چنین نبوده، چنانچه کسی که بدریا نشسته بدیدش آید که خورشید در دریا فرو می‌رود در صورتی که کناره دریا را نبیند، جبائی چنین گفته.

2- غرب زمین مساکنی است که گردش دریا است و دورنمائی غروب خورشید همانها است که هم گرمند و هم گل آلود چون خره آنها بسیار است، و این جمله اشاره بدانست.

3- اخباریها گفته‌اند: خورشید در چشمه‌ای پر گرم و پر گل فرو می‌شود و این بسیار دور است، چون اگر کسوفی را بررسی کنیم که در دید اهل مغرب اول شب باشد در دید مردم مشرق اول روز باشد بلکه آغاز شب ما عصر بلدیست و ظهر دیگری چاشت دیگری و هنگام آفتابزدن دیگری و نصف شب دیگری، و این باستقراء و آزمایش معلوم است و میدانیم خورشید در همه این اوقات تابانست و گفتار اینکه در گل و خره فرو شده سخن خلاف یقین است، و کلام خدا از چنین ابهامی (تهمتی خ ب) برکنار است، و نماند مگر همان تأویل که گفتیم و مقصود بیان دورنمای خورشید است و گفته‌اند در قول خدا «بافتش که برآید بر مردمی» یعنی خورشید بر آید بر مردمی بی‌پرده و در آن دو قول است.

1- کناره دریا بوده و کوهی و چیزی مانع از پرتو خورشید نبوده برای همین در بر آمدن خورشید بزیر زمین میرفتند یا زیر آب چون تاب گرمی خورشید را نداشتند و پس از غروب بکسب معاش میپرداختند برعکس مردم دیگر.

2- لخت بودند و بی‌جامه چون جانداران دیگر، و در کتب هیئت است که بیشتر زنجیها و ساکنان بلاد نزدیک خط استواء چنین هستند، و در کتب تفسیر آمده که برخی نزد آنها سفر کردند و چون از چین گذر کردند و از آنان پرسیدند جواب گرفتند که تا مسکن آنها یک شبانه روز است، گوید و چون نزد آنها رسیدیم دیدم هر کدام یک گوش خود را بستر کند و دیگری را روی خود کشد، و چون نزدیک طلوع

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 119

خورشید شد آوازی چون آواز زنجیر شنیدم و بیهوش شدم و چون بهوش آمدم و آفتاب برآمد گویا روی آب مانند روغن زیت پهن است، و در میان جامه خود اندر شدند، و چون روز بر آمد ماهی شکار میکردند، و در آفتاب می‌انداختند تا پخته میشد.

«کل فی فلک» یعنی هر دو، خورشید و ماه یا هر دو با اختران دیگر رازی گفته در (ج 5 ص 555) تفسیرش: همه میچرخند روا نیست مگر اختران هم با خورشید و ماه منظور باشند تا جمع درست باشد، سپس گفته: فلک در زبان عرب هر چرخنده است «و جمعش افلاک» و عقلاء در معنی اختلاف دارند، بعضی گفته‌اند جسم نیست و همان گردشگاه اخترانست چون ضحاک، و بیشتر گفته‌اند:

جسمند و اختران بر آن چرخند و این بظاهر قرآن نزدیکتر است، و در آن جسم هم اختلاف دارند، یکی گفته: موجی است واداشته که خورشید و ماه و اختران بر آن روانند، و کلبی گفته: آبیست واداشته که کواکب در آن شناگرند و شنا جز در آب نیست و ما آن را نپذیریم چون باسب تندرو هم (سابع، شناگر) گویند و جمهور فلاسفه و هیئت‌دانان گویند، جرمهای سختی باشند نه سبک و نه سنگین که خرق و التیام و نمو و لاغری نپذیرند و حق آنست که حقیقت آسمانها را جز از خبر نتوان شناخت و در حرکت اختران در آسمان اختلاف دارند و آنچه تصور شود سه است.

1- فلک ثابت باشد و اختران در آن بگردند چون گردش ماهی در آب ایستاده.

2- فلک و اختران هر دو بگردند موافق در جهت حرکت و سرعت یا مخالف در هر دو یا در یکی از آنها.

3- فلک بچرخد و اختران در آن ثابت باشند، فلاسفه دو تایی اول را باطل دانسته‌اند چون سبب خرق و التیام در فلکند و آن را محال میدانند و همان وجه سوم را جائز شمرده‌اند که اختران بحرکت افلاک میگردند و خود ثابتند و کوییده‌اند در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 120

جسم فلک ولی دلیل آنها که امتناع خرق التیام در فلک است باطل است، و حق اینست که هر سه ممکن است و خدا بر همه ممکنات توانا است و لفظ قرآن گویا است که افلاک واقفند و اختران در آن میگردند بمانند ماهی در آب.

ابن سینا بر زنده بودن و خردمندی اختران دلیل آورده بقول خدا «یسبحون» که جمع مذکر عاقل است و بقول خدا «و خورشید و ماه را دیدم که ساجدین بودند برایم» و جوابش اینست که کار آنها را تشبیه بکار عقلاء کرده نه خود آنها را، اگر گوئی خورشید و ماه هر کدام در فلکی جدا گردش کنند و چگونه فرمود: «در یک فلک میچرخند» جواب گویم این تعبیر هم همان معنا دارد چنانچه گویند امیر جامه بر تن همه پوشید و شمشیر بکمر همه بست.

«و از آن او است اختلاف شب و روز، بیضاوی در (ج 3 ص 126) تفسیرش گفته: یعنی این دنبال آمدن آنها کار ویژه او است و دیگری بر آن توانا نیست و وابسته بخورشید نیست، و یا اینکه پیایی بودن شب و روز و کم و بیشی آنها بفرمان او است ...

«آیا ننگری پروردگارت، چند توجیه شده است.

1- ننگری بکار پروردگار که چگونه کشش میدهد آن را یا بخود سایه که پروردگار آن را کشش میدهد. و این برهانیست روشن و دیدنی برای پی بردن بصانع. یا مقصود اینست که:

آیا دانشت نرسد بدان سایه روشن سپیده دم تا برآمدن خورشید که بهترین حالاتست. نه تاریکی نفرت آور شب را دارد و نه هوای گرم و خیره کن روز را و از این رو هوای بهشت را بدان وصف کرد و فرمود «و سایه کشیده، 30-الواقعه» اگر خواست آن را بر جا نگه می‌داشت» و خورشید را از حرکت باز میداشت که دلیل سایه است و سبب نمود آن زیرا تا خورشید بجرمی نتابد سایه ندارد، و چون آفتاب بالا رود سایه را خرده خرده برگیریم و مصالح مردم را بدان منظم سازیم.

2- کشش سایه اشاره بساختمان آسمان و کشش زمین است پیش از وجود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 121

خورشید، سپس خورشید را آفرید و دلیل آن ساخت و چرخیدنش را رهنمون آن نمود، سپس آن را خرده خرده برگیریم تا روز قیامت که همه برچیده شوند و نه سایه ماند و نه سایه انداز، این دو وجه را بیضاوی و دیگر مفسران ذکر کرده‌اند 3- مقصود از ظل روح است چون عالم ارواح را عالم ظلال خوانند، یا چون پیرو بدنست یا برای آنکه جسمی است لطیف یا بقول بعضی مجرد و «اگر خواست ساکنش کرد» و آن را مربوط بجسد نمیساخت و خورشید خدا است که خورشید جهان هستی است و دلیل ممکنات است بوجود و هر کمال و قبضش گرفتن آن است خرده خرده تا آنکه صاحبش بمیرد.

4- مقصود از ظل پیغمبران و اوصیائند که ظل الله‌اند و پیرو اراده او، و سایه رحمتش بر بندگانش «و اگر خواست آنها را ساکن کرد» و بمردم نفرستاد «و سپس خورشید» یعنی خورشید وجود را دلیل و رهنمای آنان ساخت تا بکمال رسیدند و بعالم قدس گرائیدند.

5- مقصود از سایه‌ها اعیان ثابت است و حقائق امکانیه بیندار صوفیان و مد آن عبارت از فیض اقدس است یعنی ماهیات را ساخته و از فیض مقدس که خورشید هستی است بآنها افاضه وجود نموده، و هر آنی آن را برگرفته و نمونه تازه‌ای آورده چنانچه **بل هم فی لبس من خلق جدید** را هم به همین معنا تأویل کرده‌اند، و بسا که ظل را تأویل بعالم مثال کنند بر مذاق حکماء الهی، اینها احتمالات این آیه متشابه است که جز خدا و راسخون در علم آن را ندانند علی بن ابراهیم در (366) تفسیر قمی آن را بسایه میان سپیده دم تا آفتابزدن تفسیر کرده.

«او است که شب را جامه نموده» طبرسی - ره - (ج 7 ص 140) تفسیر خود گفته: یعنی پرده نموده برای پوشاندن هر چیز مانند جامه که پوشش تن است و این برای آنست که ما آسوده باشیم و از رنج کار برهیم «و خواب را سبات نموده» یعنی آسایش تن و دست برداشتن از کار که تن بیکار شده و جان دارد «و روز نشور» است یعنی تن با بیداری زنده می‌شود و بدنبال کار میرود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 122

(تبارک) بقول ابن عباس یعنی برکاتش بزرگ و بسیار است و گفته‌اند یعنی مقدس است و والا باوصاف کمال همیشه گی و منحصر بخود و پاینده است تا همیشه و گفته‌اند: هر برکتی باو است و از او است «آنکه نهاد در آسمان برجها» مقصود منازل هفت ستاره سیاره است که حمل، ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله، میزان عقرب، قوس، جدی، دلو و حوتند، و گفته‌اند مقصود همه ستاره‌های بزرگند که روشنند ...

«و او است که شب و روز را دنبال هم نهاده» یعنی هر کدام بجای دیگری در انجام کار و کسی که کار شبش از دست رفت روز جبران کند و برعکس و قولش «برای کسی که خواهد یادآور شود» از امام ششم روایت شده یعنی نماز شب را در روز قضا کند، و گفته‌اند:

مقصود اینست که هر کدام را مخالف دیگری ساخته یکی سیاه و یکی را سفید تا هر که خواهد بیندیشد و بداند که مدبری دارند نه مانند آنها و باو نمانند و او را بپرستد و شکر گزارد، و بنا بر قول اول مقصود اینست که هر که خواهد نافله خواند پس از اداء فریضه (ج 7 صفحه 178 مجمع البیان) «آیا کیست که شما را در تاریکیهای خشکی و دریا رهنمائی کند» بیضاوی در (ج 2 ص 303) تفسیرش گفته: رهنمائی باختران است و نشانه‌های زمین در تاریکی شب.

«تا بیارامید در آن» بخواب و برقراری (و روز را بینا ساخت) یعنی شماها را در آن بینا گردانیده است «سرمد» یعنی پیوسته شب کند و خورشید را زیر زمین نگهدارد یا گرد افق زیر زمین بگرداند و نتابد «روز را پیوسته کند» و خورشیدی را میان آسمان نگهدارد یا در مداری بالای زمین بچرخاند، برای روشنی وصفی نیافرید چنانچه برای شب آورد زیرا روشنی خود مطلوبست و شب چنین نیست، و منافع روشنی بیش است از تاریکی از این جهت آن را به «آیا نشنوبید» دنبال کرد و شب را به «آیا ننگرید» زیرا عقل از گوش بیشتر بهره برد از چشم ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 123

«و اگر از آنها پیرسی» یعنی از اهل مکه البته گویند خدا است چون در هر عقلی مقرر است که ممکن را باید واجبی بیافریند «و از آیاتش خواب شما است در شب و طلب روزی او» خواب در روز و شب هر دو برای آسایش و طلب روزی در هر دو یا خواب در شب و طلب روزی در روز و هر دو زمان را با هر دو کار بهم پیوست تا معلوم شود گرچه هر کدام مخصوص یکی است ولی صلاحیت دیگری را هم دارد و اخبار دیگر هم مؤید آنست (ج 2 ص 244) تفسیر بیضاوی «و هر کدام تا مدتی نامبرده روانند» یعنی خورشید و ماه در فلک خود بگردند تا آخر سال یا آخر ماه و گفته‌اند: تا قیامت «و برکنیم از آن روز را» یعنی روز را برداریم «و بناگاه در تاریکی شوند» من گویم: در کافی (38 روضه) از امام باقر علیه السلام روایت است که یعنی محمد صلی الله علیه و آله در گذشت و تاریکی آمد و فضل خاندانش را ندیدند، این از بطون آیه است «خورشید تا قرارگاه خود روانست» یعنی تا آنجا که دورانش بیابان رسد چون مسافری که راه خود را طی کرده یا تا میانه آسمان که حرکتش کند بنظر آید و در روایت است که در آنجا توقفی دارد، یا مقصود قرارگاه خاصی است، یا نهایت گردش در هر روزی زیرا 360 مشرق و مغرب دارد که در هر روز از یکی بتابد و در یکی فروشود و تا سال دیگر بدان باز نگردد، یا تا از حرکت بماند در ویرانی جهان.

طبرسی - ره - در (ج 8 ص 233) مجمع از امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده و هم از ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و عطاء «لا مستقر لها» یعنی قرارگاهی ندارد، و جریان آن از شمار بیرونست و وابسته «بتقدیر



خدای عزیز است و دانا» و محیط بهمه چیز «و برای ماه منازلی مقدر نمودیم» که در آنها بگردد و آنها 28 باشند بدین نامها.

1- شرطین (دو شرط که دو ستاره‌اند بر گوش حمل) 2- بطین (مصغر بطن 3- ستاره خرد بر شکم حمل) 3- ثریا (معروف است و نزد دنبه حمل و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 124

گردن ثور است) 4- دبران (5 ستاره پهلوی ثریا) 5- هقعه (3 ستاره روشن بالای دو شانه جوزاء) 6- هنعه (پنج ستاره در صف بر شانه چپ جوزاء) 7- ذراع (دو ستاره درخشان در شانه اسد) 8- نثره (2 ستاره در بینی اسد) 9- طرف (دو ستاره در چشم اسد) 10- جبهه (4 ستاره در پیشانی اسد) 11- زبره (2 ستاره درخشان در دو شانه اسد) 12- صرفه (دو ستاره درخشان برابر زبره) 13- عواء (5 ستاره در ران اسد) 14- سماک (یک ستاره درخشان در پای اسد که سماک اعزلیش خوانند و در آنجا ستاره‌ای بنام سماک رامج است که از منازل ماه نیست).

15- قفر (3 ستاره خرد میزان) 16- زبانی (2 ستاره درخشان در دو شاخ عقرب) 17- اکلیل (4 ستاره در صف) 18- قلب (سه ستاره در قلب عقرب) 19- شوله (2 ستاره درخشان نزدیک هم) 20- نعائم (8 ستاره بشکل تختی کج 4 برون و چهار درون) 21- بلده (6 ستاره از قوس) 22- سعد ذابح (2 ستاره درخشان بفاصله یک ذراع نیم متر) 23- سعد بلع (2 ستاره نزدیک هم که پندارند چون خدا فرمود: ای زمین آبت را نوش کن - طلوع کردند) 24- سعد السعود (یک ستاره درخشان تک) 25- سعد اخبیه (4 ستاره) 26- فرع دلو مقدم (2 ستاره) 27- فرع مؤخر (4 ستاره) 28- رشاء یعنی ریسمان دلو (ستاره‌ای تک بر شکم حوت).

ماه هر شب در یکی از منازل باشد، و در منزل آخر باریک و کمانی گردد «چون شاخه خرما خشک بر گردد» و از امام رضا علیه السلام است که شاخه خرما در شش ماه چنین شود، و تحقیق بیشی برای آن در باب سنین و شهور بیاید ان شاء الله.

«خورشید را نشاید که بماه رسد» در سرعت سیر زیرا به پرورش گیاه و زندگی جانوران زیان دارد و یا اینکه منافع و آثارش بکاهد یا فرو گیرد و نورش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 125

محو شود (و نه شب پیش افتد بر روز) تا روز نباشد، و گفته‌اند مقصود نفی پیش افتادن ماه است بر خورشید و عکس اولی است، و در روایت امام رضا بسند عیاشی گذشت که مقصود پیش بودن آفرینش روز است بر شب، و بیاید آنچه مشعر بدانست.

«و رب المشارق» بیضاوی در (ج 2 ص 320) تفسیرش گفته: یعنی مشارق اختران یا مشارق سالیانه خورشید که 360 است و هر روز در یکی است و در برابر آنست مغارب و بهمین از آن اکتفاء کرد، یا برای اینکه طلوع بیشتر دلالت بر قدرت دارد از غروب و نعمت بخش تر است، و اینکه آنها را 180 شمرده‌اند بنا بر اینست که یک طرفه حساب شده.

«و میچرخاند شب را بر روز» در (ج 2 ص 353) تفسیر بیضاوی: یعنی هر یک دیگری را میپوشاند مانند جامه که بر جامه دار پیچیده است یا آن را نهان سازد مانند لفافه، یا پی در پی بر او گذارد مانند پیچهای عمامه ... (ج 2 ص 379) در تفسیر «لتسکنوا فیه» در آن آسایش کنید چون سرد و تاریک است و سستی آرد و حواس را آرام کند ...

«سجده نکنید برای خورشید و نه ماه» طبرسی - ره - در (ج 9 ص 14 مجمع) گفته: گرچه منافع بسیاری دارند ولی آفریننده نیستند «و سجده کنید برای آنکه آنها را آفریده» ...

«خورشید و ماه بحسابند» یعنی باندازه در منازل خود روانند و از آن تجاوز نکنند تا دلیل بر شمار سال و ماه و اوقات باشند از ابن عباس است و تحقیق معنایش اینست که یک نواخت و روی حساب میچرخند پیوسته و بی تفاوت، خورشید بروج فلک را در 365 روز و کسری دور میزند و ماه در 28 روز و کسری و پیوسته چنین باشند و آنها را بخصوص ذکر کرد برای منافع بسیاری که دارند نسبت بمردم از روشنی و شناخت شب و روز و رسیدن میوه‌ها و جز آن، و یادآوری از نعمت بخشی بدانها است بر مردم (ج 9 ص 198 مجمع البیان) «پروردگار دو مشرق و پروردگار دو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 126

مغرب» یعنی مشرق و مغرب زمستان و تابستان، و گفته‌اند: مشرق و مغرب خورشید و ماه (ج 9 ص 201 مجمع) «و نمود ماه را در آنها روشنی» در آن چند وجه است.

1- از ابن عباس: روشنی آسمانها و زمین پشتش آسمانهای پهلویش را روشن کند و رویش اهل زمین را و خورشید هم چنین است.

2- یعنی ماه را با خلق آسمانها روشنی زمین ساخته.

3- معنی «در آنها» یعنی در جمله آنها چنانچه گوئی در این خانه‌ها چاه است و اگر چه در یکی از آنها است ...

و در (ج 10 ص 363) در تفسیر «جعل الشمس سراجا» گفته: یعنی چراغ أهل زمین است و بدانها روشنی دهد مانند چراغ آدمی و در تفسیر قول خدا «کلا» گفته: یعنی حقا و گفته شده: یعنی نه چنانست که شما پندارید «و القمر» بدو سوگند یاد شده چون آیات عجیبه در طلوع و غروب و گردش و بیش و کمی او هستند «و اللیل إذ أدبر» یعنی شب که بدنبال روز آید یا برود و روز بدنبالش آید، و جمعی گفتند: مقصود سوگند پروردگار این چیزها است چون سوگند جز بخدا روا نیست.

«و نمودیم خواب شما را سبات» یعنی آسایش تن شماها یا قطع کار و تدبیر شما چون خواب مرگ نیست و بیرون زنده بودن نیست و بیرون ادراک ..

«إذا الشمس کورت» یعنی روشنی او برود و تار شود و نابود گردد، از ابن عباس و گفته شده بدور افکنده شود، و گفته شده نورش بهم پیچیده شود مانند عمامه و «إذا النجوم انکدرت» یعنی فرو افتند و پراکنده شوند و «اللیل إذا عسعس» یعنی تاریکیش برود از علی علیه السلام و گفته شده تاریکیش رو آورد، و گفته‌اند: تاریک شود ...

«و الفجر» سپیده دم هر روزیست، و گفته‌اند: سپیده ذی حجه و گفته‌اند:

سپیده اول محرم و گفته شده، سپیده دوم روز عید قربان «و لیال عشر» یعنی ده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 127

روز اول ذیحجه و گفته‌اند: ده روز آخر از ماه رمضان، و گفته‌اند ده روز متمم 30 روز وعده موسی ...

«و الشمس و ضحاها سوگند بخورشید و پرتوش در همه روز و گرمی آن و «بماه که دنبال او است» و در نیمه یکم ماه جایگیر او است در پرتو افکنی «و بروز چون جلوه کند» و خورشید را پدید سازد «و بشب چون خورشید را بپوشد» و تاریکی همه جا را فرا گیرد.

من گویم: در اخباری گذشت که خورشید برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأویل شده که خدا بدو دینش را برای مردم روشن کرد و ماه امیر المؤمنین علیه السلام است که بدنبال رسول بود و دانش را خوب از او آموخت، و شب پیشوایان ناحق و ستمکارند که در برابر خاندان رسول حکمرانی کردند و بجای آنها نشستند و دین خدا را بظلم و جور آغشته کردند و روز امام بر حق از نژاد فاطمه زهراء است علیها السلام که از دین خدایش پرسند و از آن پرده بردارد و شرح دهد، و شرح و بیانش گذشت.

سپس تفسیر سوره و الضحی تا «و اللیل إذا سجدی» از مجمع البیان طبرسی نقل کرده و بدنبالش در تفسیر برب الفلق از «ج 10 ص 568 مجمع» چنین آورده است رب فلق یعنی پروردگار بامداد و آفریننده و مدبر آن و تیره کنش هر گاه خواهد

و صلاح داند «از شر هر چه آفریده» از پری و آدمی و هر جاندار، بامداد را فلق گویند برای آنکه عمود سپیدش از شکافتن سیاهی شب برآید، و گفته‌اند فلق نوزادها است، و نام چاهی است در دوزخ «و از شر شب که در آید» یعنی از شر شب که تاریکی آرد، و مقصود شر حوادث بد شب است، چون که فساق در شب بدنبال فساد روند، و جانوران و درنده‌ها هم در آن بیشتر آزار رسانند.

### [روایات]

1- در کافی (157 روضه) بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که خورشید 360 برج دارد که هر کدام مانند یک جزیره العرب است، و هر روز بیک برجی درآید و چون فرو شود بحد بطنان عرش رسد، و پیوسته در سجده باشد تا فردا که بمطلع خود برگردانده شود، با او دو فرشته‌اند که آواز برآرند، و راستی رویش بسوی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 128

أهل آسمانست و پشتش بسوی اهل زمین، و اگر رویش بسوی زمین بود، زمین و هر چه بر آنست میسوخت از شدت حرارت آن.

و معنی سجود آفتاب همانست که خدا تعالی فرموده «آیا ندانی که برای خدا سجده کنند هر آنکه در آسمانها و هر آنکه در زمین است و هم خورشید و ماه و اختران و کوهها و درخت و جانوران و بسیاری از مردمان، 18- الحج» توضیح: «360 برج» شاید مقصود از برج درجه است که خورشید بحرکت مخصوص خود هر روز در یکی میرود یا مدارات یومیه که هر روز در یکی از آنها است و عدد 360 بهم نفسی با مردم است که سال را 360 روز خوانند با اینکه بر طبق حرکت خورشید و ماه نیست، «مانند یک جزیره عربی است» یعنی نسبت با آسمان چون یک جزیره‌ایست در زمین، یا مقصود بیان بزرگی آنست نه اندازه آن و مقصود بیان سرعت حرکت آنست گرچه نظر بحرکت روزانه کند است، فیروزآبادی در (ج 1 ص 389 قاموس) گفته: جزیره سرزمینی است میان دریای هند و دریای شام و دجله و فرات، یا میان عدن تا اطراف شام در طول و میان جده تا روستای عراق در پهنا.

«بطنان عرش» یعنی میان عرش، و شاید مقصود اینست که از زیر زمین به نصف النهار رسد که برابر میانه عرش است نسبت با کثر معموره زیرا در اخبار آمده که عرش برابر کعبه است «پیوسته در سجده است» یعنی خاضع و فرمانبر خدا است تا برگردد بمطلع خود که در آن روز برایش مقرر است یا در آنجا که سال گذشته از آن طلوع کرده، و اینکه فرموده: «معنی سجودش اینست که» ممکن است دنباله خیر باشد برای توضیح یعنی سجود او و ممکن است و اظهر است که این قسمت کلام کلینی یا راوی دیگر باشد، و تفسیر آیه در محل خود بیاید.

2- در کافی بسند خود از امام پنجم علیه السلام که فرمود: خورشید برآید و با او چهار فرشته باشند یکی جار کشد (ای خیرمند پایان ده و مؤذنه گیر) و یکی جار کشد (ای شر انگیز دست بردار و کوتاه کن) و یکی جار کشد (بمنفق عوض

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 129

ده و به بخیل تلف بنه) و فرشته‌ای هم آب بر آن پاشد و اگر آن نباشد زمین شعله‌ور شود<sup>60</sup> بیان: بسا که آب پاشی کنایه از پراکندگی اجزاء آبست در هوا بسبب جویها و دریاها و چاهها و جز آن چه اگر اینها نباشند گرما در همه چیز بیشتر اثر کند، من گویم: سید داماد در برخی نوشته‌هایش گفته: گروهی از مفسران نقل کردند که ابن عباس از امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر قول خدا «هر کدام تا مدتی نامبرده روانند» استفاده کرده که: خورشید را 180 منزل است در 180 روز که میرود و باز میگردد بهر کدام در روزهایی مانند آنها و روی هم میشوند یک سال.

و علامه مفسر آنها اعرج نیشابوری گفته است: اگر این روایت درست باشد شاید مقصود این باشد که خورشید در ایام سال تا دایره نصف النهار میرود و بر میگردد یا در فلک خارج مرکز از اوج بحضیض فرو می‌شود و از حضیض باوج بالا میرود زیرا بحسب هر جزئی از این دایره در هر روزی تعدیل مخصوصی دارد بیش یا کم.

و ما میگوئیم این توجیه تجشم و تکلف است بلکه مقصود از منازل روزانه خورشید همان مدارات یومیه او است که در طول سال هر روزی در جزئی است بحرکت مخصوص خود، زیرا این مدار در سطح منطقه البروج است که منطقه معدل النهار را در دو نقطه اعتدال قطع میکند، و هر دو جزء شمالی و جنوبی دوری برابری دارند از دو نقطه انقلاب، و دوری هر کدام از یک نقطه اعتدال برابر دوری دیگری است از آن، زیرا در مدار یومی یکی هستند، و خورشید بحرکت مخصوص خود در تابستان بر میگردد بمدارات یومیه بهار و زمستان بمدارات یومیه پائیز پس

(1) ممکن است مطابق باشد با آنچه آسمان‌شناسان امروزه گویند که در خورشید بارانهای سیل آسا و فراوانی میبارد و برخی رصد داران مدعی شده که بوسیله ابزار نو خطوط منحنی بر سطوح خورشید دیده مانند حال باریدنی و وزیدن بادهای (از پاورقی ص 143 ج 2).

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 130

در نیمه زمستان و بهار سال بر میگردد بمدارات پائیز و تابستان، و در نیمه تابستان و پائیز سال بر میگردد بمدارات بهار و زمستان که نیمه دیگر سال است، این را خوب حفظ کن از بدائع صنعت خدا است.

3- در توحید (203) و در مجالس صدوق بسندش از ابی ذر غفاری، گفت دست پیغمبر را داشتیم و باهم راه میرفتیم، و پیوسته بخورشید نگریستیم تا فرو شد گفتیم: یا رسول الله صلی الله علیه و اله کجا فرو می‌شود؟ فرمود: در آسمان، و از

<sup>60</sup> (1) ممکن است مطابق باشد با آنچه آسمان‌شناسان امروزه گویند که در خورشید بارانهای سیل آسا و فراوانی میبارد و برخی رصد داران مدعی شده که بوسیله ابزار نو خطوط منحنی بر سطوح خورشید دیده مانند حال باریدنی و وزیدن بادهای (از پاورقی ص 143 ج 2).

آسمانی بآسمانی برآید تا آسمان هفتم و تا زیر عرش، و بسجده افتد و فرشته‌های گماشته بر آن هم بسجده افتند، سپس گوید: پروردگارا میفرمائی از کجا برآیم از مغربیم یا از مشرقم؟ و اینست مقصود خدا «و خورشید روانست تا قرارگاهش اینست تقدیر عزیز دانا» 38 یس، مقصود صنع پروردگار عزیز است در ملک خود با خلقش.

فرمود: جبرئیلش پوششی پرتوین از نور عرش باندازه ساعات بلند یا کوتاه روز در تابستان و زمستان یا میان آنها در پائیز و بهار بیاورد، فرمود: آن پوشش را بپوشد چنانچه یکی از شماها جامه خود را پوشد، سپس او را در فضای آسمان آرند تا از مطلع خود برآید پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: گویا پندارمش سه شب باز داشت شود و فرمان یابد که از مغربش برآید، و اینست قول خدا عز و جل **إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ**.

و ماه هم در مشرق و جریان در افق آسمان و در مغرب خود و برآمدن بآسمان هفتم و سجده کردن زیر عرش چنین است و جبرئیل جامه‌ای از نور کرسی برایش آورد، و اینست قول خدا عز و جل **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا**، أبو ذر گفت: سپس با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گوشه‌ای رفتیم و نماز مغرب را خواندیم<sup>61</sup>.

(1) این روایت و مانند آن تمثیل است برای اشاره باینکه خورشید و ماه دو آفریده خدایند و رشته هستی آنها بمقام بالا پیوسته است و در هر روز و بلکه در هر ساعت پرتو و نور خود را از سرچشمه هستی واجب الوجود دریافت میکنند و خود از خود چیزی ندارند و چون بنده‌ای فرمانگزارند (از پاورقی ص 145-146 بطور خلاصه).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 131

بیان: بسا که هر چه در این خبر است به مثل آوردن حمل شود که در کلام عرب معروف است و خدا بهتر دانا است.

4- در تفسیر علی بن ابراهیم (379) بسندش از امام چهارم علیه السلام فرمود: راستی از آیاتی که خدا برای مردم مقدر کرده و بدان نیاز دارند دریائست که میان آسمان و زمین آفریده، فرمود: خدا در میان آن محل جریان خورشید و ماه و اختران را مقدر کرده، و همه را در فلک مقدر کرده و بر آن 70 هزار فرشته گماشته که فلک را میچرخانند و چونش بچرخانند خورشید و ماه و اختران و کواکب با او بچرخند، و در منازل شبانه روزی خود که خدا برای آنها معین کرده فرود آیند.

و چون گناهان بنده‌ها فزون گردد، و خدا خواهد آنان را بیک آیه از آیاتش سرزنش کند بآن فرشته‌ها که بر فلک گماشته فرماید فلک را از مجاری خود زائل کنند و خورشید در دریائی که فلک در آن جاریست افتد و نورش برود و

<sup>61</sup> (۱) این روایت و مانند آن تمثیل است برای اشاره باینکه خورشید و ماه دو آفریده خدایند و رشته هستی آنها بمقام بالا پیوسته است و در هر روز و بلکه در هر ساعت پرتو و نور خود را از سرچشمه هستی واجب الوجود دریافت میکنند و خود از خود چیزی ندارند و چون بنده‌ای فرمانگزارند (از پاورقی ص ۱۴۵-۱۴۶ بطور خلاصه).

رنگش بگردد، و چون خدا خواهد آیت خود را بزرگ نماید خورشید چنانچه خدا خواهد خلقتش را بترساند در دریا محو شود، و این درگاهی است که خورشید بسختی گرفته شود، و با ماه هم چنین کند، و چون خدا خواهد آنها را برآورد و بمجرای خود برگرداند، فرشته را فرماید که گماشته بر فلک است، خورشید را بمجرای خود برگرداند و فرشته فلک را بمجرایش برگرداند، و از آب تیره برآید، و ماه هم چنین است.

سپس امام علیه السلام فرمود: آگاه باش که هراسان و ترسان نشود از آن دو جز کسی که شیعه ما است، و چون چنین شود بخدا پناه برید، و باو برگردید، فرمود:

که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: زمین پانصد سال راه است و چهار صد سالش ویرانست و صد سالش آبادان، و خورشید 60\*60 فرسخ است، و ماه 40\*40 فرسخ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 132

روی آنها پرتو بخش اهل آسمانند و پشت آنها برای اهل زمین، اختران چون بزرگترین کوه باشند بر زمین آفرینش خورشید پیش از ماه است، سلام بن مستنیر گوید:

بامام پنجم علیه السلام گفتم: چرا خورشید گرمتر است از ماه؟ فرمود: خورشید را از نور آتش و زلالی آب طبق بر طبق آفریده و چون هفت طبق شده جامه‌ای آتشین بر آن پوشیده و از اینجا است که گرمتر از ماه شده گفتم: پس ماه چطور؟ فرمود:

خدایش از پرتو نور آتش آفرید و از زلالی آب طبقی بر طبقی تا هفت طبقه شد و جامه‌ای از آب بر آن پوشید، و از اینجا است که ماه سردتر از خورشید است.

در کافی (83- روضه) بسند خود از امام چهارم علیه السلام مانندش آورده تا آنجا که- گوید- چون چنین شد زاری کنید بسوی خدا عز و جل سپس بدرگاه او برگردید در فقیه (141) بی‌سند مانندش را آورده.

توضیح: «ان من الآيات» در فقیه و برخی چنین است و در برخی (الاقوات) است و اولی اصوبست و در کافی بجای آن «اقوات» آمده یعنی اسباب قوت ...

«جز کسی که شیعه ما است» چون باور دارند که نشانه خشم خدا است و بیشتر مردم آن را بحرکت و فلک مستند دانند و از آن ترسی ندارند.

(تفصیل کلام برای رفع اعتراض) فلاسفه گویند جرم قمر خود تاریک است و صاف نور خورشید را میگیرد و بر میگرداند و همیشه در حدود نیمی از آن برابر خورشید است و نورانی و نیمی تاریک، و همیشه در حدود نیمی از کره قمر برابر

دیده ما است ولی چون خورشید و ماه بهم رسند تمام نیم روشن ماه طرف خورشید باشد و تمام نیم تاریک بطرف ما و محاق واقع شود و رؤیت ممکن نباشد.

و چون ماه در حدود 12 درجه از خورشید دور شود تیغه‌ای از نیم روشن آن بسوی زمین بگردد و ماه نو دیده شود و هر چه از خورشید دورتر شود بر تیکه روشن افزوده گردد تا باندازه یک چهارم رسد و نیمی از قسمت روشن ماه بسوی زمین باشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 133

و باز هم قسمت روشن بیفزاید تا شب 14 ماه که با خورشید برابر گردد و نیمه روشن آن برابر زمین و خورشید هر دو واقع شود و بدر تمام باشد، سپس خرده خرده به خورشید نزدیک شود و قسمت روشن آن از برابر زمین بگردد و کاسته شود تا بیک چهارم دوم رسد و بحال تطابق و محاق بر گردد.

کسوف و گرفتن آفتاب اینست که در حال محاق جرم ماه میان زمین و خورشید فاصله می‌شود و دیگر خورشید دیده نمیشود و آن بناچار باید در عقده رأس و یا ذنب باشد که ماه و خورشید در یک نقطه قرار گرفتند و بخوبی برابر همدند و باندازه نیم قطره ماه و خورشید میان آنها فاصله نمانده است و در این صورت یا روشنی همه قرص خورشید ناپدید است و سایه ماه همه زمین را گرفته یا گوشه از آن در سایه ماه واقع شده و کسوف جزئی است بکم و بیش و بسا این ناپدید شدن خورشید در تیکه‌ای از زمین باشد و در تیکه‌ای نباشد و بعضی مردم خورشید را ببینند و برخی نه ببینند یا نسبت بیعضی کلی باشد و نسبت بدیگران جزئی ولی اگر عرض قمر باندازه نیم هر دو قطر باشد کسوف واقع نمیشود.

و گرفتن ماه در موقع برابری با خورشید است در حدود 14 ماه که هر دو در عقده رأس و ذنب واقع شوند و عرض ماه کمتر از نیم هر دو قطر باشد و ماه در سایه زمین واقع شود و همه آن را یا قسمتی از آن را پرتو آفتاب نگیرد و اگر از منطقه البروج باندازه نصف هر دو قطر و بیشتر دور باشد خسوف نباشد، چون این را فهمیدی میتوان خبر مذکور را بچند وجه تفسیر کرد:

1- این سخنان فلاسفه حدس است و گمان و بسا که این اختلافات جهت دیگری داشته باشد، ابن میثم در اختلاف اشکال ماه گفته ممکن است کره ماه نیمش از خود روشن باشد و نیمش تاریک و با حرکتی برابر حرکت فلکش دور خود بچرخد و چون همه نیم روشنش بسوی ما واقع شود بدر باشد و چون همه نیم تاریکش بسوی ما باشد محاق واقع شود و باز هم ممکن است خدا در هر حالی که دیده می‌شود روشنی در آن بیافریند و نشاید این خبر را باطل دانست یا تأویل کرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 134



2- ممکن است این حالات ماه بواسطه مرور بدریا باشد و به‌مراه آن و دلیلی نیست که خرق و التیام در افلاک روا نیست و یا حرکت مستقیم و اختلاف حرکت در آنها محال است و ادله فلاسفه جز شبهاتی سست و خرافاتی فاسد نیستند با اینکه اعتقاد بدانها مایه انکار بسیاری از ضروریات دین گردد مانند معراج پیغمبر و نزول فرشته‌ها و صعود آنها و شکافتن آسمانها و نور دیده شدن آنها، و پراکنده شدن اختران و بی‌نور شدن آنان در قیامت و جز آنها که قرآن مجید و اخبار متواتره صریح در آنهاست.

3- صدوق-ره- در فقیه گفته: کسوفی که در این خبر است جز کسوفیست که منجمها گویند، و همانا باید در هنگام گرفتن خورشید بمسجد رفت و بخدا پناه برد چون شبیه نشانه‌های قیامت است، و شهید-ره- در فروع نماز کسوف ذکری گفته: 4- اگر نماز کسوف با نماز عید همراه شود بواسطه بروز آیات مطلقه (مانند زلزله) یا کسوف و خسوف نظر بقدرت خدا گرچه بر خلاف عادتست با اینکه مشهور است روز عاشورا برای کشتن حسین علیه السلام خورشید گرفت تا جایی که ستاره‌ها پدید شدند چنانچه بی‌هقی روایت کرده است و جز او، و پیش داشتیم که روز فوت ابراهیم پسر پیغمبر آفتاب گرفت، و زبیر بن بکار در کتاب انساب خود گفته: ابراهیم دهم ماه ربیع الاول فوت شده، و اصحاب روایت کرده‌اند که از نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام گرفتن خورشید است در نیمه اول ماه رمضان تا آخر کلام او می‌گوییم: من در بسیاری از کتب خاصه و عامه دیده‌ام که روز عاشورا خورشید گرفته و شبش ماه و شیخ مفید در ارشاد بسند خود از ثعلبه ازدی روایت کرده که امام پنجم علیه السلام فرمود: دو نشانه است پیش از ظهور قائم علیه السلام: گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان، و گرفتن ماه در آخرش، گوید: گفتم: یا ابن رسول الله خورشید در نیمه ماه و ماه در آخرش بگیرند، امام علیه السلام فرمود: من داناتم بدان چه گفتم، راستی که این دو نشانه‌اند که از زمان هبوط آدم علیه السلام سابقه ندارند و کلینی آن را در کافی (312 روضه) بسندش از بدر بن خلیل ازدی روایت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 135

کرده، گفت: نزد امام پنجم علیه السلام نشسته بودم که فرمود: دو نشانی پیش از ظهور قائم باشند که از هبوط آدم بزمین نبوده‌اند، خورشید در نیمه ماه رمضان بگیرد و ماه در آخرش، مردی گفت: یا ابن رسول الله، خورشید در آخر ماه بگیرد و قمر در نیمه آن، امام فرمود: من بهتر میدانم که چگونه می‌گوییم، ولی این دو نشانه‌ای باشند که از زمان هبوط آدم نبوده‌اند، اخبار در این باره بسیار است که در مجلدات دیگر ذکر کردم و خصوص در مجلد 13.

4- تأویلی که یک فلسفه مآب کرده و گفته مقصود بدریا در باره کسوف خورشید سایه ماه است که آن را میپوشاند و در گرفتن ماه سایه زمین است که ماه را میپوشاند و تعبیر بدریا استعاره و تشبیه است.

در برخی کتب مناظره لطیفی دیدم میان یک فیلسوف مسلمان نما که این تأویل را برای خبر ذکر میکرد با یک مردی از برهمنان هند که چون این تأویل را از او شنید باو گفت: مقصود صاحب شریعت تو یا اینست که تو می‌گوئی یا این نیست،

و اگر نباشد وای بر تو که چنین دروغی بر او میبندی، و اگر هم مقصود او باشد و چنین تعبیر کرده مصلحتی دیده که تصریح بمقصود نکند و این راز را نگهدارد برای آنکه فهم عامه مردم از آن کوتاه است و باز هم وای بر تو که رازش را فاش کردی.

من گویم: این سخن درستی است گرچه از کافری نقل شده، زیرا عقل مردم از فهم حقائق کوتاه است و از چگونگی نزول عقوبتها و چون منجم خبر دهد که فلان ساعت طبق حرکت افلاک خورشید یا ماه بگیرند مردم نترسند، و بخدا پناه نبرند، و از گناه دست نکشند، و آن را اثر خشم خدا ندانند، زیرا آنها را نمیدانند که خداوندی که جهان را باین ترتیب آفریده، و موقع بر حذر داشتن و بیم دادن را می دانسته حرکات افلاک را بر وجهی منظم ساخته که گرفتن ماه و خورشید و بروز آیات دیگر انذار و عقوبات را اعلام کنند چنانچه سزد، و این موضوع دقیقی است که از فهم بیشتر مردم برونست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 136

خلاصه گرچه این حدیث خبر واحد است و سند معتبری ندارد ولی نتوان آن را رد کرد و سزد که فی الجمله آن را پذیرفت، و گرچه بر خرد فهمش دشوار است، و این راه ارباب تسلیم است که بر صراط مستقیم پایدارند.

«پانصد سال راه است» شاید مقصود اینست که اگر کسی بخواهد همه آن را بچرخد و بر همه تیکه‌های عیان معمر و ویرانش و نهانش آگاه شود 500 سال راه می‌شود زیرا دور زمین را در سالهای اندکی میتوان پیمود اگر مساحتی که گفته‌اند درست باشد زیرا محیط یک دایره عظیمه بر زمین 8 هزار فرسخ است و در حدود سه سال میتوان آن را پیمود، و اینکه فرمود: خورشید 60\*60 فرسخ است شاید منظور فرسخ آسمانی باشد یا اینکه نسبت به فلک خود چنین است و نسبت 60 فرسخ را که تقریباً (3 درجه است) بمحیط زمین دارد و همچنین است اندازه گیری ماه به 40\*40 فرسخ، یا مقصود اندازه بسیار است و این تعبیر برای فهم سائل است.

و همچنین تجدید اختران باعظم کوهها باین معنی است که نسبت آنها با آسمان خود چون اعظم کوهها است نسبت بزمین، این همه بنا بر درست بودن گفته هیونیست و آن معلوم نیست، زیرا مدرک آنها مساحت و ارساد گروهی کفار است که در مقام تحقیق و ضبط آنها برآمده‌اند، و آفریده شدن خورشید پیش از ماه دلیل است که هر دو حادثند، و خدا و حجج او بتعلیم او دانا بحقائق مخلوقات او هستند<sup>62</sup> 5- در کافی (241 روضه) بسندش از محمد بن مسلم گوید: بامام پنجم گفتم قربانت برای چه خورشید از ماه گرمتر است؟ فرمود: خدا خورشید را از نور آتش و زلالی آب آفریده یک طبقه از این و یک طبقه از آن تا چون هفت طبقه شده جامه‌ای از آتش بر آن پوشانده، و از این رو گرمتر از ماه شده، گفتم: قربانت پس ماه؟ فرمود: خدا تعالی ذکره، ماه را از پرتو نور آتش و زلالی آب آفرید یک

<sup>62</sup> (۱) شرح راجع به قسمت آخر حدیث که برای خورشید و ماه هر کدام هفت طبقه ثابت کرده و دلیل گرمتر بودن خورشید و خنکتر بودن ماه را آورده در کتاب ما شرح و ترجمه خصال باب ۷ بیان کردیم بدان رجوع شود (شرح مترجم)

(1) شرح راجع به قسمت آخر حدیث که برای خورشید و ماه هر کدام هفت طبقه ثابت کرده و دلیل گرمتر بودن خورشید و خنک تر بودن ماه را آورده در کتاب ما شرح و ترجمه خصال باب 7 بیان کردیم بدان رجوع شود (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 137

طبق از این و یک طبق از آن تا چون هفت طبقه شد جامه‌ای از ماه بر آن پوشاند و از این رو ماه خنک تر از خورشید شد.

در علل (ج 2 ص 263) و در خصال (10) بسندش از محمد بن مسلم مانند آن را آورده.

توضیح: «تا هفت طبقه شد» بسا که مقصود اینست که طبقه هفتم آتش بود و چون طبقه‌های آتش بیش بود گرمتر است، و محتمل است که طبقه هشتمی از آتش دارد که گرمتر شده، این دو احتمال در ماه هم هست، و بسا که خلق آنها از خود آتش و آب باشد و یا از جوهری شبیه آنها که لطیف است، و برهانی وجود ندارد که در فلکیات عنصری وجود ندارد، با اینکه شرح در موارد بسیاری بوجود آن دلالت دارد.<sup>63</sup>

6- در احتجاج (83) بسندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: چون خدا ماه را آفرید بر آن نوشت (لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین) و آنست آن سیاهی که مینگرید در چهره ماه<sup>64</sup> 7- در خصال (157) بسندش از عبد الله بن عمر که رسول خدا صلی الله علیه و اله در مرض موتش فرمود: برادرم را نزد من بخوانید، و فرستاد نزد علی علیه السلام و بر او وارد شد و هر دو رو به دیوار کردند، و جامه‌ای بر سر کشیدند و آن حضرت با وی راز گفت و مردم همه پشت در خانه گرد هم بودند، و چون علی علیه السلام بیرون آمد مردی باو گفت پیغمبر خدا با تو راز گفت؟ فرمود: آری هزار باب دانش با من راز گفت

(1) و امروزه بخوبی روشن شده که ستاره‌ها از عناصر هستند و جسمی جز آنها نیستند، و جسم اثیری که فلاسفه قدیم برای سماویات گفته بودند صرف توهمی بوده است (شرح مترجم).

(2) شاید مقصود اینست که نظام هستی دلالت دارد بوجود خدای یگانه و نظام بشری هم دلالت دارد بوجود پیغمبری که آنها را رهنمائی کند و بقاء شریعت انبیاء نیاز دارد بوجود امام معصوم پس از آنها (خلاصه پاورقی ص 156).

<sup>63</sup> (1) و امروزه بخوبی روشن شده که ستاره‌ها از عناصر هستند و جسمی جز آنها نیستند، و جسم اثیری که فلاسفه قدیم برای سماویات گفته بودند صرف توهمی بوده است (شرح مترجم).

<sup>64</sup> (2) شاید مقصود اینست که نظام هستی دلالت دارد بوجود خدای یگانه و نظام بشری هم دلالت دارد بوجود پیغمبری که آنها را رهنمائی کند و بقاء شریعت انبیاء نیاز دارد بوجود امام معصوم پس از آنها (خلاصه پاورقی ص 156).

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 138

که در هر بابی هزار بابی بود گفت: همه را حفظ کردی؟ فرمود: آری، و فهمیدم آن مرد گفت: این سیاهی که در چهره ماه است چیست؟ فرمود: سیاهی چهره ماه را که خدا گفته «و نمودیم شب و روز را دو نشانه و نشانه شب را زدودیم و نشانه روز را بینا ساختیم» آن مرد گفت: فهمیدی ای علی.

بیان: ظاهر اینست که سؤال از علت سیاهی در چهره ماه بوده و پاسخ داده علتش اینست که نورش کمتر شود و امتیازی باشد میان خورشید و ماه و میان شب و روز چنانچه خبر ابن سلام بر آن دلالت دارد و محو در آیه کم شدن نور ماه است بوسیله سیاهی در چهره او، و بدان که در باره آن اختلاف کردند، برخی گفتند مجرد خیالی است و حقیقت ندارد و بر آن ایراد شده که محال است همه مردم در یک خیال بی حقیقت متفق شوند، و گفته اند عکس امور زمینی است که در آن افتاده از کوهها و دریاها و جز آنها.

و ایراد شده که اگر چنین بود باید مختلف دیده شود با نزدیکی و دوری ماه و انحراف آن از این اشیاء، و گفته اند: آن سیاهی نموداریست از سیاهی روی دیگر آن که روشن نیست و بر آن ایراد شده که در این صورت باید یک جا دیده شود نه خال خال، و گفته شده اثر اینست که کره آتش ماه را میساید، و ایراد شده که کره ماه تماسی با کره نار ندارد چون فرو رفته در کلفتی تدویر خود که آن هم فرو در کلفتی حامل است و میان او و آتش بسیار دور است و اگر در حقیقت حامل هم باشد تنها در یک نقطه با کره نار تماس دارد، و بعلاوه گرمی در آن اثر ندارد بعقیده فلاسفه، و گفته اند آن جزئیست از ماه که پذیرای نور نیست چون اجزاء دیگرش و ایراد شده که فلکیات در نظر آنان بسیط و بی تفاوتند، و بنا بر این همه قواعدشان باطل می شود، و گفته اند آن چهره خود ماه است که نمودار چهره انسانی است:

دو چشم دارد و دو ابرو و بینی و دهان، و ایراد شده که نهادن این اجزاء

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 139

در آن سودی ندارد، و گفته اند یک اجزاء آسمانی است که در تدویرش بهمراه او است و پیوسته نگهدار وضع او است، و این بهترین وجه است نزد آنها، و همه اینها گفته ایست بی دلیل، و ما ندانیم جز اینکه خدایش چنین آفریده، و بحث از سببش بی فایده است و بزودی وجوه دیگر برای آن نقل کنیم ان شاء الله<sup>۶۵</sup> -۸ در علل (ج 2 ص 155) در خبر یزید بن سلام که از پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسید چرا خورشید و ماه در تابش و روشنی برابر نیند؟ فرمود: چون خدا عز و جل آنها را آفرید فرمانبردند و هیچ نافرمانی نکردند، و خدا جبرئیل را فرمود تا تابش ماه را زدود، و آن در ماه خطهای

<sup>65</sup> (۱) امروزه ماه بخوبی شناخته شده و بعلاوه از تلسکوپهای نیرومند که آن را کاملاً نشان داده اند بشر بسطح آن رفته و از نزدیک آن را دیده توده ایست از کوه و دشت مانند زمین و دشتهای پهناور خاکستری دارد و این سیاهی چهره ماه نمودی از آن دشتهای خاکستری آنست و هر چه دانشمندان پیشین اندیشیده و گفته اند همه بر باد رفته (شرح مترجم).

سیاهی اثر نهاد، و اگر ماه بحال خود مانده بود چون خورشید و زدوده نشده بود، شب و روز از هم شناخته نمیشدند و روزه‌دار وقت افطار را نمیدانست و مردم شمارش سالها را نمیدانستند، و اینست قول خدا عز و جل «و ساختیم شب و روز را دو نشانه و زدودیم نشانه شب را و ساختیم نشانه روز را بینا تا بجوئید از فضل پروردگارتان و تا بدانید شماره سالها و حساب را» گفت راست گفתי ای محمد، بمن بگو چرا شب را لیل گویند؟ فرمود: چون مردان و زنان در آن با هم انس کنند، خدا عز و جل آن را وسیله الفت و پوشش نموده، و اینست قول خدا عز و جل «ساختیم شب را جامه و ساختیم روز را معاش» گفت: راست گفתי ای محمد (الخبر).

9- در علل (ج 2 ص 280) و در عیون (ج 1 ص 241): در خبر شامی است که از امیر المؤمنین علیه السلام طول و عرض خورشید و ماه را پرسید، فرمود: نهصد

(1) امروزه ماه بخوبی شناخته شده و بعلاوه از تلسکوپهای نیرومند که آن را کاملا نشان داده‌اند بشر بسطح آن رفته و از نزدیک آن را دیده توده‌ایست از کوه و دشت مانند زمین و دشتهای پهناور خاکستری دارد و این سیاهی چهره ماه نمودی از آن دشتهای خاکستری آنست و هر چه دانشمندان پیشین اندیشیده و گفته‌اند همه بر باد رفته (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 140

فرسخ (الخبر).

10- در احتجاج (138) از اصبع گفت: ابن کواء از امیر المؤمنین علیه السلام از سیاهی چهره ماه پرسید، فرمود: الله اکبر، الله اکبر، مردی کور مسأله‌ای مبهم میپرسد، نشنیدی خدا تعالی میفرماید «و ساختیم شب و روز را دو نشانه و زدودیم نشانه شب را و ساختیم نشانه روز را بینا» (الخبر) عیاشی از ابی الطفیل مانندش آورده.

11- در تفسیر علی بن ابراهیم (550) بسندش از امام پنجم علیه السلام در تفسیر قول خدا «نه خورشید را سزد که بمه رسد و نه شب را که از روز پیش افتد و هر کدام در فلکی شناگردند» فرمود: میفرماید: خورشید پادشاه روز است، ماه پادشاه شب، نسزد خورشید در شب با پرتو ماه باشد، و نه شب پیش افتد از روز، میفرماید: شب نرود تا روز بدو رسد «و هر کدام در فلکی شنا کنند» میفرماید بدنبال فلک می‌آید چرخان.

بیان: چون پیرو گردش فلک است گویا بدنبال او است.

12- در عیون بسندش از امام ششم علیه السلام که روز قیامت خورشید و ماه را چون دو گاو پی شده بیاورند و با هر که آنها را پرستیده است در دوزخ افکنند، برای آنکه آنان را پرستیدند و بدان خوشنود شدند<sup>66</sup>.

بیان: در نهاییه (ج 3 ص 115) گفته: در حدیث کعب است که «خورشید و ماه دو نره گاو پی شده‌اند در دوزخ، گفته شده: چون خدا آنها را بشناگری وصف کرده در قول خود «کل فی فلک یسبحون» سپس خبر داده که آنها را در دوزخ نهد تا بدان اهلش را عذاب کند و از آن بدر نشوند و چون زمین گیر و پی شده باشند این را ابو موسی نقل کرده و چنانست که بینی و در (ج 0 ص 114) گفته: عقیر شتریست که نحر شده چون یک پایش را قطع کنند و سپس او را نحر کنند.

(1) در عیون این روایت را نیافتیم ولی در علل (ج 2 ص 292) موجود است و شاید نسخه‌برداران بغلط عیون را بجای علل نوشته‌اند (از پاورقی ص 159).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 141

13- در تفسیر (378) و جعلنا اللیل و النهار آیتین فمحونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصره فرمود محو در ماه است.

14- در احتجاج (192) از هشام بن حکم که زدیقی از امام ششم علیه السلام پرسید خورشید کجا غروب میکند؟ فرمود: بعضی علماء گفته‌اند: چون بنشیب گنبد زمین سرازیر شود، پیوسته چرخ آن را بالا برد تا فرود آید بدان جا که طلوع کند، یعنی فرو شود در چشمه‌ای گرم سپس زمین را بشکافد و برگردد بمحل طلوعش و زیر عرش سرگردان باشد تا اجازه طلوع گیرد، هر روزی نورش گرفته شود و نور دیگری پوشانده شود.

گفت پس روز پیش از شب آفریده شده؟ فرمود: آری، روز پیش از شب آفریده شده، و خورشید پیش از ماه، و زمین پیش از آسمان (الخبر).

بیان: «آن را بالا برد» یعنی پس از غروبش بر مردمی دیگر طلوع کند و بالا رود تا بالای سر آنها رسد که زیر پای ما است سپس از آنها فرو شود تا بمشرق خود ما رسد، و سرگردانی و اجازه او کنایه از اینکه مسخر فرمان خدا است و بقدرت او میچرخد و هر گاه خواهد آرامش کند، و در هر آنی در مشرق مردمی چرخانست و طلوعش بر آنها بفرمان خدا است و اگر خواهد بدو ایست دهد، و چون باقی در بقاء نیاز بمؤثر دارد خورشید از خود چیزی ندارد، و هر چه دارد از آفریننده خود دارد و همه وقت زیر عرش است و زیر نیروی خداوند، و سرگردانست و مطیع فرمان و بزبان امکان و نیاز از خدا اجازه طلوع و غروب را خواهان، و جامه نور از خدا در پوشد.

<sup>66</sup> (۱) در عیون این روایت را نیافتیم ولی در علل (ج ۲ ص ۲۹۲) موجود است و شاید نسخه‌برداران بغلط عیون را بجای علل نوشته‌اند (از پاورقی ص ۱۵۹).

و آنان که بتجدد امثال معتقدند توانند بدین خبر و ماندش دست اندازند، لکن چنانچه ما تحقیق کردیم دلالتی بعقیده آنان ندارد، و همانا بیرخی اسرار اشاره کردم تا بتوانی اخبار مشکله را بفهمی، و تحقیق آفریدن روز پیش از شب در باب یکم گذشت<sup>67</sup>.

(1) اینکه فرموده هر روز نور او را برکنند و نور تازه‌ای پوشانند دلالت بر نظریه تازه دانشمندان فلک‌شناس دارد که نور پاشی خورشید مصرف کردن انرژی است و هر روز در حدود 4 هزار تن مواد آن مصرف می‌شود و سوخته می‌گردد و بجای آن مواد تازه‌ای نور پاشی میکند و خرده خرده از آن کاسته می‌شود تا تمام می‌شود (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 142

15- در توحید (64) بسندش از امام ششم، فرمود: خورشید 1/70 نور کرسی است و کرسی 1/70 نور عرش و عرش 1/70 نور حجاب، و حجاب 1/70 نور ستر (الخبر).

16- در قصص راوندی: بسندش از امام پنجم که موسی از پروردگارش خواست تا زوال خورشید را باو آموزد خدا فرشته‌ای گماشت بدان و بموسی گفت خورشید بزوال رسید ای موسی، موسی گفت: کی، گفت وقتی بتو خبر دادم و اکنون پانصد سال راه طی کرده.

17- عیاشی از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام در قول خدا «پس زدودیم آیه شب را» فرمود آن سیاهی است که درون ماه است.

18- و از همان بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: سیاهی چهره ماه نقش (محمد رسول الله) است.

بیان: بسا مقصود اینست که این سیاهی از بزرگترین اسباب نظم جهانست چنانچه گذشت و علت غائیة خلقت و نظام او است صلی الله علیه و اله و گویا بر او دلالت دارد، یا اینکه چون دلیل است بر حکمت صانع و از دست ندادن مصلحت خلق و رسالت آن حضرت از اعظم مصالح است بر آن دلالت دارد، و بسا که این تأویلات لازم نباشد و محمول بر حقیقت باشد.

19- عیاشی: از جابر از امام پنجم که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خورشید غروب کند در چشمه‌ای گرم در دریائی فروتر از شهری که پهلوی مغربست یعنی شهر جابلقا.

20- در کتاب نجوم: سید بن طاوس بسندی از ابن ذی العلمین [القلمین]

<sup>67</sup> (1) اینکه فرموده هر روز نور او را برکنند و نور تازه‌ای پوشانند دلالت بر نظریه تازه دانشمندان فلک‌شناس دارد که نور پاشی خورشید مصرف کردن انرژی است و هر روز در حدود 4 هزار تن مواد آن مصرف می‌شود و سوخته می‌گردد و بجای آن مواد تازه‌ای نور پاشی میکند و خرده خرده از آن کاسته می‌شود تا تمام می‌شود (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 143

گوید من در خراسان در مجلس مامون برابر ذو الریاستین بودم و امام رضا علیه السلام حضور داشت و ذکر شب و روز پیش آمد و بحث از اینکه کدام پیشتر آفریده شدند و در آن گفتگو نمودند و اختلاف کردند سپس ذو الریاستین آن را از امام رضا علیه السلام پرسید و از عقیده او در این باره فرمود: از قرآن خدا جواب میخواهی یا از علم حساب خودت؟ گفت نخست از علم حساب.

فرمود: شما نمیگوئید که طالع دنیا سرطانت، و اختران در شرف خود بوده‌اند؟ گفت: چرا فرمود: پس زحل در میزان بوده، و مشتری در سرطان، و مریخ در جدی، و زهره در حوت، و ماه در ثور، و خورشید میان آسمان در حمل و این نشود جز در روز، گفت: آری از قرآن خدا چگونه؟ فرمود: قول خدا عز و جل «و نیست شایسته خورشید که دریابد ماه را و نه شب که پیش باشد بر روز» یعنی روز پیش از آنست.

سید گفته: همین مطلب را بچند سند از ابن جمهور عمی که دانشمند فاضلی است روایت داریم از کتاب الواحده (و آن را با لفظ دیگری نقل کرده).

21- و از همان بنقل از کتاب ابن ابی جمهور بسندش که چون أمير المؤمنین علیه السلام بمنبر برآمد و فرمود: از من پرسید پیش از آنم که نیاید، مردی از سیاهی چهره ماهش پرسید و فرمود: کوردلی است که از مبهمی سؤال کند، قول خدا عز و جل را نشنیدی که میفرماید «زدودیم نشانه شب را و نمودیم نشانه روز را بینا 12- الاسراء» سیاهی که در ماه بینی اینست که خدا عز و جل از نور خود دو خورشید آفرید جبرئیل را فرمود: تا بال کشید آن را که در علم خدا گذشته بود چون خواست شب و روز و خورشید و ماه و ساعات و روزها و ماهها و سالها و روزگاریها، و کوچ و فرودشدن، و پیش آمدن و پس رفتن، و حج و عمره و موعده وام، و پرداخت مزد اجیر، و شماره ایام آبستنی، وعده مطلقه، و زنی که شوهرش مرده و مانند آنها از هم جدا و مشخص باشند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 144

بیان: «در آنکه بر علمش گذشته یعنی بر ماه و ظاهرا عبارت چنین بوده «بر یکی از آن دو که در علمش گذشته».

22- در کافی (ج 3- ص 416 ط دار الکتب) بسندش از محمد بن اسماعیل ابن بزیر که بامام رضا علیه السلام گفتم: بمن رسیده که روز جمعه کوتاه‌ترین روزها است، فرمود: آن چنین است، گفتم: قربانت چطور می‌شود؟ فرمود: خدا تعالی ارواح مشرکان را زیر چشمه خورشید گرد می‌آورد و چون خورشید باز ماند یک ساعت آنها را عذاب کند، و روز جمعه خورشید باز ماندن ندارد، و برای فضیلتش عذاب را از آنها بردارد و خورشید را بازماندن نباشد.



23- در اختصاص بسندش از اَبی الصباح کنانی که از امام ششم پرسیدم از قول خدا «آیا ندانی برای خدا سجده کند هر که در آسمانها و زمین است و هم خورشید و ماه و اختران و کوهها و درخت و جانوران، 18- الحج» تا آخر آیه فرمود: در هر شبانه روز خورشید چهار سجده دارد:

یکی چون در درازی آسمان باشد پیش از سپیده‌دم، گفتم: آری قربانت فرمود: این فجر کاذبست که خورشید در یک سوی زمین بسجده افتد و چون از سجده سر بردارد سپیده بدمد و وقت نماز در آید، سجده دومش گاهی است که بمیان آسمان رسد و روز بر آید، و در نیم روز باز ایستد، و چون برابر عرش باشد ایستد و سجده کند، و چون از سجده بر آید زوال گردد از میان آسمان و وقت نماز شود سجده سوم گاهی است که فرو شود از افق و بسجده افتد و چون سر بردارد شب در آید، چنانچه هنگام زوال از میان آسمان وقت زوال شود، که زوال روز است.

بیان: مقصود از سجده در آیه نهایت خضوع و زبونی و فرمانبریست خواه باراده و اختیار یا بقهر و اضطراب و جمادات که بی‌اراده‌اند منقاد فرمان پروردگارند و پیوسته در سجود و منقاد معبودند، و بزبان امکان و نیاز تسبیح و تقدیس خدا کنند و چنین باشند جانداران زبان بسته.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 145

و اما خردمندانی که با اراده‌اند از جهت امکان و نیاز طبعی بخدا چون جمادات سجود تکوینی دارند و تسبیح خوانند ولی از نظر کارهای ارادی بدو دسته‌اند، یکی فرشته‌های معصوم که پیوسته ساجد و منقادند در کار خود، و بسا مقصود از «کسی که در آسمانست و زمین» هم آنها باشند ولی مردم دو دسته‌اند مطیع فرمان، و یک دسته هم از این جهت نافرمان گرچه از جهت دیگر منقادند، و آن اندازه که از آنها باید منقاد نیستند و از این رو خدا فرمود: بسیاری از مردم هم سجده کنند و بسیاری را هم عذاب باید که سجده نکنند، و چون آیه را چنین فهمیدی نیازی به تأویلات و تفسیرات مفسران نیست، و بزودی آنچه در این آیه گفته‌اند بیاید.

و اما در باره خبر بسا که (سه سجده) بوده یا اینکه شرح سجده چهارم را نسخه برداران از قلم انداخته‌اند، و بسا که آن در نیمه شب باشد یا پیش از آن چنانچه در روز باشد، و سجود را خاص این اوقات دانسته برای آنکه فرمانبریش در آنها برای مردم روشن شود، زیرا تغییر حال میدهد و در وضع او تغییر کاملی پدید گردد.

و نیز این اوقات است که مردم برای نماز و روزه و عبادات دیگر و معاملات خود بدان چشم دارند و نیز هبوط و سرازیر شدن و غروبش نشانه امکان و حدوث آنست چنانچه خلیل علیه السلام فرمود: «من غروب‌کننده‌ها را دوست ندارم» و سجده را شایند، و خدا و حججش اسرار آیات و اخبار را دانند.

24- در اختصاص (236) امام صادق علیه السلام فرمود: هنگام غروب خورشید خدا فرشته‌ای بر او گمارد که جار زند «ای مردم رو پیرو دگار خود آرید، زیرا اندک با کفایت به است از بسیار غفلت بار و فرشته‌ای بخورشید گمارده که چون طلوع کند جار زند، ای آدمیزاده بزا برای مردن و بساز برای ویران شدن و گرد آور برای نابودی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 146

25- در کتاب غارات ابراهیم ثقفی بسندی آورده که ابن کواء از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از سیاهی چهره ماه فرمود: خدا عز و جل فرماید «شب و روز را دو آیه ساختیم و آیه شب را زدودیم، 12- الاسراء» این سیاهی چهره ماه است، گفت: میان مشرق و مغرب چه اندازه است؟ فرمود: باندازه سیر یک روز خورشید که از مشرقش برآید و بمغربش درآید، هر که جز اینت گفت:

دروغش شمار.

26- در علل محمد بن علی بن ابراهیم است که عالم علیه السلام فرمود: علت رد خورشید بر امیر المؤمنین علیه السلام با اینکه بسائر جهانیان نتایید این بود که خدا همه آسمان را جز آنجا که امیر المؤمنین علیه السلام و یارانش بودند با ابری پوشاند، و خورشید را برآورد تا آن را دیدند، فرمود: علت کوتاهی روز جمعه اینست که خدا ارواح کفار و مشرکان را گرد آورده زیر چشمه خورشید عذاب کند جز در روز جمعه که خورشید ایست ندارد و بخاطر فضیلت جمعه کفار عذاب نشوند.

27- در تفسیر علی بن ابراهیم (551) در معنی (عرجون قدیم) گفته:

آن طلع خرما است که هنگام برآمدنش چون ماه نو است، و بسندی آورده که ابو سعید مکاری نزد امام رضا علیه السلام درآمد و گفت: تو بآنجا رسیدی که ادعای امامت کنی مانند پدرت، فرمودش تو را چه می‌شود خدا کورت کند و خانهات را ویران سازد؟ ندانی که خدا به عمران وحی کرد من بتو پسری دهم و باو مریم را داد و بمریم عیسی را و عیسی از مریم بود و مریم از عیسی و هر دو یکی بودند، منم از پدرم هستم و پدرم از من و هر دو یکی باشیم.

ابو سعید گفت منت از مسأله‌ای پرسم، فرمود: پیرس گرچه نپندارم از من پذیری، تو از یاران من نیستی ولی بیاور آن را، گفت: چه گوئی، در باره مردی که هنگام مردن گفته هر مملوک قدیم من برای خدا آزاد است؟ فرمود: آری هر بنده که شش ماه در ملک او باشد قدیم است و آزاد گردد چون خدا میفرماید «و ماه را منزلها دادیم تا برگشت بمانند شاخه خرما قدیم، 39- یس» هر بنده که شش ماه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 147

داشته قدیم است و آزاد، گفت: از نزد او بدر آمد، و مستمند شد و نایبنا و سپس مرد، لعنت خدا بر او، با اینکه هزینه یک شب را نداشت.

بیان: تفسیر عرجون به طلع غریب است و جز در این کتابش ندیدم، در قاموس (ج 3 ص 59) گفته طلع نخل چیز است که مانند دو نعل بر هم از آن در آید یا نو بار او است، ابو سعید از واقفه بود و امامت امام رضا را منکر بود، و شاید جواب امام مبنی بر آنست که واقفه این روایت را از امام صادق علیه السلام پذیرایند که قائم از فرزندان منست، و از دلیلشان جواب داد که فرزندان هم فرزند است، و اگر هم نباشد در اینجا بواسطه اتحاد در کمالات و انوار میتوانش فرزند خواند ...

28- در فقیه (60) بسندش از محمد بن مسلم که از امام پنجم ایست خورشید را پرسید، فرمود: ای محمد چه اندازه پیکرت خرد است و پرسشت مشکل و تو شایسته پاسخی، چون خورشید بر آید 70 هزار فرشته بدست آویز پرتوش او را بکشند و 5 هزار فرشته میکشند و هل میدهند تا بالای سر برسد و از روزن بگذرد و فرشته نورش وارو سازد و آنچه اش بسوی زمین است سوی آسمان گردد و پرتوش تا درون زمین بتابد، و در اینجا است که فرشته‌ها بانک بردارند «سبحان الله و لا اله الا الله، و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا» گفتم: قربانت این ذکر را هنگام زوال خورشید نگهدارم؟ فرمود: آری نگهش دار چنانچه دیده‌ات را نگه میداری، و چون زوال شد فرشته‌ها همه در پس آن باشند و خدا را در فلک فضا تسبیح گویند تا غروب کند.

29- از امام صادق علیه السلام پرسش شد چگونه خورشید هر روز ایست دارد و روز جمعه ایست ندارد؟ فرمود: چون خدا عز و جل روز جمعه را از روزها تنگتر نمود، گفته شد چرا؟ چون در آن روز برای احترامش مشرکان را عذاب نکنند.

بیان: «چه اندازه تنت خرد است» شگفت است از این که انسان باین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 148

کوچکی بجستجوی فهم معانی بلند است یا منظور تادیب او است که نباید رنج بخود دهد برای فهم اموری که دانستن آنها وظیفه او نیست، در نهایت (ج 3 ص 104) گفته:

عضل یعنی سخت و از آنست حدیث عمر «پناه برم بخدا از هر معضله‌ای که أبو الحسن ندارد» یعنی مسأله‌های سخت و پیشامدهای ناهموار و مقصودش از أبو الحسن علی بن اُبی طالب علیه السلام است.

در برخی نسخه‌ها کلمه «بعد آن» نیست و بهر تقدیر بسا که 5 هزار از همان 70 هزار باشند یا جز آنها باشند و اگر چه معنی دوم بنا بر نسخه اول اظهر است «میان اینکه بکشند و هل دهند» یعنی این هفتاد هزار دو دسته‌اند یک دسته از جلو میکشند و دسته دیگر از پس هل میدهند، و بنا بر نسخه دیگر معنا اینست که 70 هزار از جلو میکشند و 5 هزار از پس

او هل میدهند، و بر هر دو وجه بسا که مقصود از کشش آن حرکت روزانه تند است بر خلاف حرکت خاصه خورشید به پیروی حرکت فلک اطلس که شب و روز آورد و مقصود از حرکت دفع حرکت فلک خود خورشید است بتوالی بروج که کند است و در سال یک دوره است و حاصل این است که چون خورشید بر آید 70 هزار فرشته آن را بحرکت یومیه سوی مغرب کشند ولی 5 هزار فرشته هم به پرتوش چسبیدند و بسوی مشرقش باز کشند بحرکت خاص او و خورشید باندازه فزونی این دو حرکت بسمت مغرب پیش میرود تا بمیان آسمان میرسد.

«تا از روزن بگذرد» بسا تفسیر بدائره نیم روز شده «فرشته نورش وارو سازد» بسا تفسیر شده که چون خورشید بسوی بالا رود آن رویش که بمشرق است زیر آن رویست که بمغرب است و چون از دائره نیم روز بمغرب سرازیر گردد وارو شود و روی شرقیش بسوی بالا گراید و وارو نماید، و نهان نیست که بنا بر این کلام کم سود و توضیح واضح است با اینکه وارو شدن او مانعی ندارد، و بسا مقصود از فلک جو جو فلک است یعنی میان آسمان چهارم و پنجم.

سپس چند اعتراض باین اخبار وارد است:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 149

1- ایست خورشید مخالف حس است، زیرا در حرکت خورشید در همه ساعات روز تفاوتی نیست و کمانه مدار آن برابر است.

2- خورشید در هر آنی در یک نصف النهار واقع است و باید همیشه در ایست باشد.

3- تفاوت میان روز جمعه و روزهای دیگر مخالف حس است.

4- گرمی خورشید از پرتو آن نیست تا ارواح مشرکان با نزدیک شدن بآن عذاب کشند بلکه اثر برگشت پرتو آنست از اجسام کثیفه چون زمین و دریا و از این رو هر چه از زمین بالاتر باشد گرمی کمتر است.

و ممکن است از یکم و سوم پاسخ داد که ایست کم است و در ابزار ساعت شمار چشمگیر نیست، زیرا  $1/9$  و  $1/10$  و کمتر از آنها را نمیتوان بطور یقین از آنها تشخیص داد و اندازه گیری آنها روی تخمین است و از اعتراض دوم جواب داد که ممکن است مقصود ایست در نیم روز مخصوصی باشد چون مکه یا مدینه یا گنبد زمین (دائره گذر از دو قطب) و بر این اعتراض شده که لازم آید در بلاد دیگر بهنگام چاشت یا عصر ایست واقع شود و کسی زیر بار آن نرود و از اعتراض چهارم ممکن است جواب گفت که بسا برای خورشید دو حرارت باشد یکی از جرم و دیگری از انعکاس پرتو و اینکه گفته اند در فلکیات حرارت نیست دلیل قطعی ندارد.

و برای ایست دو تأویل دیگر است.

1- حرکت خورشید در نیم روز کند مینماید و بمانند ایست باشد و از این کندی بایست تعبیر شده.

یا اینکه در بلادی که خورشید بالا سر آید سایه نباشد و مقصود ایست سایه است نه خود خورشید، و ایست سایه بنا بر اینست که میان دو حرکت مستقیم بناچار سکونی باید و میان فزودن سایه و کمی آن تا نبودش ایست باشد ولی نهان نیست که حمل ایست خورشید بر این معنا دور است جدا با اینکه نسبت حرکت باجزاء سایه مجاز است و آن ایجاد جزئیست از سایه و اعدام جزئی، و اگر حقیقی هم باشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 150

حرکت مستقیمه نیست.

2- چون اوقات خوشی زود گذر است و اوقات سختی دراز مینماید روز جمعه برای مشرکان کوتاه نماید چون در نیم روز عذاب ندارند و دیگر روزها دراز نماید چون در نیم روز عذاب کشند، پس مقصود از گفتار سائل در خبر دوم، «چگونه ایست کند» یعنی ایستش چیست؟ و پاسخ داد که مقصود ایست و تنگی است بطور مجاز و تقریب، و بسا که تنگی وقت روز جمعه و کوتاهش باین معنا است که کارهای عبادت مؤمنان در روز جمعه بسیار است و روز وسعت آنها را ندارد و گویا خورشید در آن ایست نکند، و نهان نیست که همه این تفسیرها دور از تعبیرات اخبارند و بهتر ترک گفتگو در باره آنها است، و پذیرش معنای درست آن که مقصود ائمه است علیه السلام گرچه بفهم ما نرسد، زیرا اینها از اخبار مبهم و آثار مشکله‌اند و تفسیرشان را جز خدا و راسخون در علم ندانند.

30- در فقیه (60) بسند صحیح از حریر بن عبد الله که من نزد امام ششم علیه السلام بودم که مردی از او پرسید قربانت خورشید پیش از زوال پرشی زند و سپس ایست کند؟ فرمود: در اندیشه شود که زوال نماید یا زوال ننماید.

بیان: مقصود از پرش تندی حرکت است و از رکود کندی آن، و اندیشه یا از فرشته‌های گماشته بر آنست یا مثلی است برای حال خورشید در تندی برآمدن و رکود در بالا و سپس تندی در فرود شدن و مانند شده بکسی که نزد پادشاه نیرومندی آید و از او پرسد دنبال کار دیگر برود یا نه، و منظور اینست که همه آفریده‌ها زیر فرمان خدایند و هر آنچه از آنها پدید گردد بتدبیر و تقدیر حضرت او است.

31- در فقیه (51) از امام صادق علیه السلام که خدا تبارک و تعالی بموسی بن عمران وحی کرد استخوانهای یوسف را از زمین مصر برآورد و برآمدن ماه را وعده این کار کرد و پس افتاد و او پرسید از کسی که جای استخوان یوسف را بداند، گفتند پیره زنیست که میداند، او را خواست و پیره‌زنی زمین گیر و نایبنا بود، فرمودش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 151

تو گور یوسف را میدانی؟ گفت: آری، فرمود بمن خبرش ده، گفت: ندهم تا چند خصلت بمن بدهی، پام را آزاد کنی و چشمم را بینا، و جوانیم را برگردانی، و مرا با خود ببهشت بری.

این سخن بر موسی علیه السلام گران آمد، و خدا عز و جل باو وحی کرد همانا تو بر عهده من باو میدهی، هر چه خواهد باو بده، وی پذیرفت و آن پیره زن بگور یوسفش رهنمود، و او را از کنار نیل در صندوق مرمری برآورد، و چونش بر آورد ماه برآمد، و او را بشام برد.

میگویم: گذشت بنقل از عیون از قول امام رضا علیه السلام که فرمود: ماه از بنی اسرائیل باز گرفته شد و خدا عز و جل بموسی علیه السلام وحی کرد که استخوانهای یوسف را از مصر برآورد و باو نوید داد که استخوانهایش را برآورد و ماه بتابد، و موسی پرسید از کسی که جایش را بداند، و خبر را چنانچه گذشت کشیده است.

گویم: دلالت دارد بر رد فلاسفه که اختلاف در حرکات فلکیات و منع حرکتشان بفرمان آفریننده آسمانها و زمین روا است.

32- در المتهجد: روایت است از محمد بن اسماعیل بن بزیع که پرسیدم از امام رضا علیه السلام بمن رسیده روز جمعه کوتاهترین روزها است، فرمود: آری چنین است، گفتم: قربانت، چگونه می شود؟ فرمود: امام ششم فرموده خدا ارواح مشرکان را زیر چشمه خورشید گرد می آورد و چون خورشید ایست کند، ارواح مشرکان را بایستش عذاب کند، و روز جمعه باحترامش عذاب آنها را بردارد، و خورشید ایست ندارد (خبر 22 همین بابست که با سند از کافی آورد) 33- در توحید مفضل: بیندیش ای مفضل که اندازه روز و شب چگونه بصلاح مردم است، و نهایت هر یک (در معموره) بیش از 15 ساعت نیست، اگر روز 100 یا 200 ساعت میشد، هر چه جاندار و گیاه در زمین بود تباہ شدند، جانداران تا این اندازه آرام نمیگرفتند و بهائم نمیتوانستند از چرا خودداری کنند اگر روز دراز میشد، انسان هم از کار و جنبش دست نمیکشید، و این خود مایه نابودی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 152

همه میشد، و گیاه هم در این روز دراز در برابر حرارت و تابش خورشید خشک میشد و میسوخت، و اگر شب این اندازه دراز میشد، انواع جانداران از حرکت و جستن روزی وامی افتادند و از گرسنگی میمردند، گیاهها میگندیدند و تباہ میشدند، چون گیاهی که در جای بی آفتابست.

بین این گرمی و سردی چگونه جای هم را در جهان بگیرند، و کم و بیش و برابر گردند، تا چهار فصل سال را بسازند، و بین که مصلحتها دارند، و هر دو وسیله پاک کردن تن آدمیند که ماندن و بهی آنها با آنها است، اگر گرمی و سردی بدنها را در بر نگیرند تباہ شوند و از هم بریزند، بیندیش که چگونه هر یک خرده خرده در دیگری درآید، و دیگری

فزاید تا آنجا که باید، و اگر یکباره جا عوض کنند به تنها زیان رسانند و بیمارشان سازند، چونان که اگر یکی از شماها از حمام گرمی بجای سردی درآید زیان بیند و بیمار گردد، این تدریج در گرمی و سردی برای سلامت از زیان یکبارگی است و تدبیر بهداشت این تدریج را اداره کند.

اگر کسی پندارد این تدریج بر اثر طبع بالا و پائین شدن خورشید است در حرکت خود، پرسیده شود که چرا؟ اگر عذر آورد که برای دوری باختر و خاور است باز پرسیده شود که چرا؟ و این پرسشها دنبال هم آید تا ناچار گوید قصد و تدبیری آن را پدید آورده اگر گرما نبود میوه‌های سخت و تلخ پخته نمیشدند تا نرم و خوشمزه شوند، و از تر و خشکس استفاده شود، و اگر سرما نبود زراعت بنه پر جوانه نمیزد تا ربیع بسیار کند و بخوراک مردم و بذر زمین کفایت کند، نبینی در گرما و سرما چه بی‌نیازی و سودیست، و با این حال تن آزارند و اندیشه بار، و دلیلند بر حکمت و بهسازی خداوند برای جهان و آنچه در آنست.

توضیح: «میان دو مشرق» یعنی مشرق و مغرب و کنایه از بزرگی دائره‌ایست که خورشید طی میکند در آن بروج را یا مقصود مشرق تابستان و مشرق زمستانست و نخست اظهار است ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 153

34- توحید مفضل: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر گویند چرا آدمی در ذات و صفات خدا اختلاف دارند؟ گفته شود از کوه‌فهمی و کنجکاوی در شناخت او، که خواهد حقیقت آن را دریابد و نمیتواند و فروتر آن را هم نتواند، مانند همین خورشید که بیند بجهان بتابد ولی حقیقتش را نداند، و از این رو گفتگو در آن بسیار است و فیلسوفان در باره آن اختلاف دارند و برخی گفته‌اند یک فلکی است آکنده از آتش که این فروزش و تابش از آن میجوشد و دیگران گفته‌اند یک کره ابریست، و دیگران گفته‌اند جسمی است چون آینه آتشین و پرتو افکن، و دیگران گفته‌اند زلال و لطیف چون آب دریا است، و دیگران آن را توده‌ای از اجزاء آتشین دانند و دیگران گفته‌اند جوهر پنجم است جز چهار عنصر.

و در شکل آنهم اختلاف دارند برخی گویند یک صفحه پهناوریست، و برخی گفته‌اند کره چرخانیست، در اندازه‌اش اختلاف دارند، برخی پندارند باندازه کره زمین است، و برخی آن را کمتر دانند، و دیگران گفته‌اند بزرگتر از یک جزیره بزرگ است، و هندسه‌دانان گفته‌اند، 170 بار برابر زمین است، و این اختلاف دلیل است که حقیقت آن را نفهمیدند، در صورتی که فهم بشر از درک حقیقت این خورشید چشمگیر و دیدنی ناتوانست کجا به یک حقیقت نهانی و نادیدنی رسد؟ بیان: این گفته‌ای که از هندسه‌دانان نقل کرده قول برخی قدام آنها است و نزدیک بمشهور است چنانچه شناختی، و اختلاف میان قدام و متأخران در امثال آن بسیار است.

35- توحید مفضل: بیندیش ای مفضل در طلوع و غروب خورشید برای برپا کردن دولت روز و شب اگر طلوع نمیکرد، همه کار جهان نابود میشد، و مردم دنبال هیچ کاری نمیرفتند، جهان بر آنها تاریک بود و خوشی نداشتند و از روشنی و

دلگشائش بهره نمیبردند، نیاز به طلوعش نیازی به گفتن ندارد، بلکه سود غروبش را باید گفت، اگر غروب نمیکرد، مردم آرامش نداشتند و آسودگی که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 154

پر بدان نیازمندند برای آنها نبود که تنش بیاساید، و حواسشان جمع شود و نیروی هاضمه آنها بکار افتد و غذا را بهمه اعضاء برساند و از آن گذشته مردم را تا آنجا بکار میکشیدند و دنبالش را میگیرند که خود را بیمار میکنند.

و بسیاری از مردمند که اگر تاریکی شب جلوشان را نگیرد، آرام و قراری ندارند، پیوسته دنبال کسب و جمع مال و پس اندازند، بعلاوه زمین بتابش خورشید گرم می شود، و هر چه بر آنست از جاندار و گیاه را گرم میکند، و خدا بقدرت و حکمتش آن را اندازه گرفته گاهی تابانست و گاهی پنهان، چون چراغ خاندان که برای رفع نیازش بیافروزند و برای آسایش و آرامش خاموش سازند، و روشنی و تاریکی با اینکه ضدند کمک بهسازی و بهداشت جهانند.

پس از آن بیندیش در بالا و پائین شدن خورشید برای پیدایش چهار فصل سال و تدبیر و بهسازی آن در زمستان گرمی بدرون درخت و گیاه برگردد تا مایه میوهها در آنها بسته شود، و هوا را سنگین کند، تا ابر و باران پدیدار گردد، و تن جانداران سخت و نیرومند شود، در بهار تحرکی آورد و مایه های زائیده در زمستان پدید شوند، گیاه سرزند و درخت گل دهد و جانداران میل به نر کنند و در تابستان هوا داغ شود، و میوهها برسند، و مواد زیادی بدن آب شوند و روی زمین خشک شود و آماده ساختمان و کار گردد، و در پائیز هوا پاک شود و بیماری برود، و تندرستی آید، و شب دراز گردد، و کار کردن را شاید، و هوایش خموش باشد و برای مصلحتهای دیگری که اگر همه را بشمرم سخن بدرازا کشد.

اکنون بیندیش در جابجا شدن خورشید در 12 برج برای پا گرفتن سال و آنچه در آنست از تدبیر و در این چرخش چهار فصل سال درست میشوند، زمستان بهار، تابستان و پائیز، در این چرخش سالیانه غلهها و میوهها میرسند و پایان میگیرند، سپس برمیگردد زندگی را از سر میگیرد، نبینی سال اندازه گردش خورشید است از حمل تا حمل دیگر، این سال و همگنانش پیمانۀ زمانند از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 155

هنگام خلق جهان تا هر وقت و زمان، حسابگر عمر مردم است و وقت بدهی و اجاره و معامله مدت دار و جز آن از امور دیگر، با گردش خورشید سال پایان یابد، و حساب زمانه درست شود.

بین چگونه تابش آن را بر همه زمین فراهم کرده و اگر یک جا ایست داشت پرتو و سودش بسیاری از نواحی نمیرسید زیرا کوه و دیوار مانع بودند، آغاز روز از مشرق برآید و بر آنچه در برابر او است از مغرب بتابد و همه جا بچرخد تا بمغرب رسد و آنچه آغاز روز از او نهان بوده فرا گیرد و هر جا بهره خود را بر گیرد از آن، و نیازی که دارد برآورد و اگر



یک سال یا نیم سال پرتو خورشید بدانها نرسد چه حالی دارند؟ بلکه چگونه بمانند؟ مردم ننگرند این کارهای بزرگ که خود دستی در آن ندارند چگونه مرتب و بی خلل برای صلاح جهان و آنچه در آنست انجام می‌شود.

ماه را دلیل بیاور که سود کلانی دارد، و عموم آن را در شمار ماهها بکار برند و حساب سال با آن درست نیاید زیرا دوره 12 ماه یک سال چهار فصلی میوه آور و دگرگون ساز نیست، و از این رو ماه و سال قمری از ماه و سال خورشیدی جدا است و هر ماه قمری جابجا می‌شود یک بار در زمستان است و یک بار در تابستان بیندیش که ماه در شب پرتو افکن است و بدان نیاز است، زیرا با وجود نیاز بتاریکی و آسودگی جانداران و خنک شدن گیاهان صلاح نبود که شب ظلمت محض باشد بی‌نور، و هیچ کار در آن نتوان کرد.

زیرا بسا مردم نیاز بکار شب دارند برای تنگ شدن وقت کارشان در روز یا در سختی گرما و در پرتو ماه کارهای چندی مینمایند، چون شخم زمین، خشت زدن، چوب بریدن و مانند آنها، پرتو ماه کمک مردم است در زندگی آنها بهنگام نیاز و انس مسافرانست، و طلوعش را در پاره‌ای از شب مقرر کرد، و نورش را از نور خورشید کاست تا مردم مانند روز بکار نپردازند، و از آسایش خود باز شوند، و هلاک گردند، و در دگرگونی ماه از نو شدن و محاق، و فزودن،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 156

و کاستی، و گرفتن آن بخصوص آگهی است بر قدرت خدا آفریننده و دگرگون ساز آن بدین روش برای بهسازی جهان و عبرت خردمندان.

36- از دعاء صحیفه سجادیه در رؤیت ماه نو: آیا آفریده فرمانبر آموخته شتابان، گردان در منزلهای مقدر، متصرف در چرخ تدبیر، ایمان دارم بدان که تاریکی را بتو روشن کرد، و مبهمات را بتو واضح ساخت، و تو را یک نشانه پادشاهی خود و علامتی از سلطنت خویش ساخت، و تو را بفضونی و کاستی، و طلوع و غروب و نوربخشی و کسوف بکار داشت، در همه اینها فرمانبری، و بخواست او شتابانی، منزه باد چه شگفت آور است تدبیر او در باره تو، و لطیف است صنعت او نسبت بتو، تو را آغاز ماهی تازه ساخت برای کاری تازه تا آخر دعاء تنویر: ماه نو را هلال نامیدند چون در دیدن آن آواز هلهله برمیکشیدند شبهائی که این نام را دارد مورد اختلاف است، صحاح (ج 5 ص 1851) تا سه شب گفته قاموس (ج 4 ص 70) شب 26 و 27 ماه را هم هلال دانسته و جز آنها را قمر، و برخی دو شب اول را هلال دانند، اصمعی گفته تا دایره بندد هلال است، دیگری گفته: تا شب هفتم که پرتوش بر سیاهی شب چیره شود هلال است، پس از آن قمرش خوانند یعنی سپید، و در شب 14 بدرش نامند، در صحاح گفته این نام برای آنست که در طلوع خود بر غروب خورشید پیشدستی کند یا اینکه چون کامل است، (ج 2 ص 587) یعنی مانند یک بدره تمام است که 10000 درهم است، شیخ بها- ره- گفته: تا هلالش نامند وقت دعا باقی است ولی بهتر اینست که از شب یکم پس نیفتد که مورد یقین و اتفاق است عرفا و اگر میسر نشد شب دوم، و اگر فوت شد تا شب سوم هم وقت باقی است که بسیاری آن را هم هلال دانند.

و اما آنچه صاحب قاموس و استاد ما ابو علی - ره - گفته‌اند که تا شب 7 هلال است خلاف مشهور است در لغت و عرف و بطور مجاز است مانند اطلاق هلال در 26 و 27- سپس گفته: بعید نیست که تا شب سوم هلال باشد، و اگر نذر کرده نزد رؤیت هلال دعاء بخواند بر رؤیت آن در شب 4 ببعد عمل بنذر و واجب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 157

نباشد چون هلال نیست، ولی خواندن دعاء تا شب هفتم مشروع است برای احتیاط در عمل بنذر و اما در بیش از آن تشریح است و ناروا، و اگر روز 30 آن را بیند واجب نباشد چون هلال نام ندارد.

(خلق مطیع) یعنی آفریده فرمانبر مانند بنده‌ای که فرمانبر آقا است «دائب» یعنی پیوسته در کار است و شیوه او است. شیخ بهائی - ره - گفته: توصیف ماه بتندروی یا باعتبار حرکت خود او است بر گرد خودش (که حرکت وضعی است) و گروهی از اساتید حکماء آن را برای همه کواکب معتقدند، و بایش که سیاهی چهره ماه در جرمش ثابت نباشد و گر نه با چرخیدن آن بجا نیماند چنانچه سلطان المحققین در شرح اشارات گفته ولی اظهر آنست که این توصیف بسرعت نظر بحرکت عرضی او بواسطه فلک او است، زیرا آن حرکت گرد خودش اگر هم باشد محسوس و معروف نیست، و حمل بر محسوس و متعارف اولی است، و تندی حرکت ماه نسبت به اختران ثابت که روشن است زیرا آن بسیار کند است تا آنجا که قدام آن را درنیافتند.

و نسبت به سیاره‌های دیگر هم برای اینست که زحل یک دوره را در 30 سال می‌گذرد، و مشتری در 12 سال و مریخ در یک سال و 1/2 ماه و خورشید و زهره و عطارد هر کدام در حدود یک سال ولی ماه در 28 روز تقریباً، و بسا که ماه بتند روی حرکت محسوسه آن بنا بر اینست که از خود او است بنا بر اینکه حرکت سیارات در افلاکشان چون حرکت ماهیانست در دریا و جمعی بدان معتقدند و مؤید آنست ظاهر قول خدا **کل فی فلک یسبحون**.

و ادعای امتناع خرق [و التیام] در افلاک ثابت نیست و ادله فلاسفه در باره آن سست‌تر از تار عنکبوتست، چون بنا بر اینست که اجزاء فلک پذیرای حرکت مستقیمه نیستند و اثبات آن نشدنیست، و قرآن خدا که از پیش و پس بطلانی بدان راه ندارد گویا است که شکاف بردارند و صعود و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم تا آسمان هفتم با پیکر عنصری خود گواه خرق آنها است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 158

(و منازل تقدیر) اشاره است بدان چه خدا فرموده: «و برای ما منزلها مقدر کردیم، 39- یس» و آنها 28 باشند و ماه هر شب نزدیک یکی از آنها است بحرکت خاصه خودش، نصیر المله و الدین - ره - در تذکره گفته: منازل ماه اخترانی باشند نزدیک منطقه البروج که عرب آنها را نشانه 28 بخش منطقه شناخته تا مطابق شماره ایام گردش ماه باشد.

خفري در شرحش گفته: مقصود از هر منزل مسافتي است که ماه در یک شبانه روز مي‌رود، و منازل ماه نزد هندیها 1/3 است که 1/3 را چون کمتر از نصف است انداخته‌اند بشيوه منجمان، ولی نزد عرب 28 است نه باعتبار اینکه 1/3 را یک واحد اعتبار کردند چنانچه برخی گفته بلکه برای اینست که سال قمری آنها گاهی از میان تابستان آغاز شود و گاهی میان زمستان و نیاز بمعرفت سال خورشیدی دارند برای انجام کار خود، و دیدند ماه در حدود 30 روز بوضع خود با خورشید بر میگردد و در آخر ماه دو روز یا کم و بیش نهانست و دو روز را از سی روز کم کردند و ماند 28 روز که غالباً فاصله دید آنست در شامهای آغاز ماه و در بامادهای آخرش و دور فلک را بر آن بخش کردند و هر منزلی 12 6/7 درجه شد که بهره هر برجی 1/3 2 منزل می‌شود.

ولی دیدند خورشید هر منزلی را در حدود 13 روز طی میکند، منازل ماه 364 روز است ولی برگشت خورشید در آنها در مدت 365 روز است پس یک روز در ایام منازل غفر افزودند و بعلاوه از نظر کیسه نیاز بفرودن دو روز پیش آید و ایام آن 15 گردد تا پایان سال شمسی و پایان منازل و برگشت بدان منزلی که آغاز مقرر شده برابر شوند، و نشانه منازل را اخترانی روشن گرفتند که نزدیک منطقه البروجند و نزدیک گذرگاه ماه یا محاذی آن و هر شبی ماه نزدیک آنها دیده شود و فرود آید و اگر آن اختر را نهان سازد گویند او را مغلوب کرد و خوشبین نباشند و اگر نهانش نکرد گویند ماه عدالت نمود و بدان خوشبین شوند و چون ماه تند رود از منزلی بگذرد و در آن نماند و چون کند رود بسا که دو شب در یک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 159

منزل بماند، یک شب در آغاز آن و یک شب در پایانش و گاهی میان دو منزل دیده شود.

و آنچه گفته‌اند همیشه 14 منزل بالای زمین است و عیان و 14 زیر زمین و نهان و چون منزلی غروب کند رقیب آن که پانزدهم طالع است طلوع کند فسادش ظاهر است زیرا منازل همه در خود منطقه نیستند و فاصله‌شان برابر نیست و از این رو بسا که 16 یا 17 از آنها عیان باشند مگر اینکه مقصود از منازل خود بخشها باشند نه نشانه‌های آنها که هر دو حکم درست باشد، و از اینجا فساد گفته مشهور هم روشن شود که همیشه شش برج عیانست و شش نهان زیرا این هم در خود بخشهای بروج درست است نه در صورت اختری بروج زیرا صور اختری آنها بطور برابر منطقه را بخش نکنند که اول و آخر هر صورتی با اول و آخر هر برجی برابر باشند و بسا مقصودشان اینست که همیشه نیمی از خود بروج عیانست نه نیمی از صور اختری آنها و اشکال بر طرف می‌شود.

عرب خروج هر منزلی را از پرتو سپیده دم طلوع آن خوانند و غروب رقیب آن را هنگام صبح سقوط آن خوانند، و منزلی که طلوعشان در موسم بارانست (انواء) نامند، و رقیب آنها را که در غیر موسم باران طلوع میکنند (بوارح) نامند و 14 منزل شمال منطقه البروج را که آغازشان شرطین و پایانشان سماک است شامیه گویند و باقیمانده که نخست غفر است و پایان بطن الحوت یمانیه (پایان).

شیخ بهائی - ره - گفته: ظاهر تردد در منازل تقدیر اینست که این ماه می‌رود و ماه دیگر بدان بر می‌گردد، و ممکن است بمعنی تردید و دو دلی باشد چون حرکت دور او گاهی بسوی مشرق است و گاهی بمغرب چون مرویست که مردد است و باین سو و آن سو می‌رود و برای کسی که دو حرکت مختلف را در یک جسم روا نمیدارد و میگوید مورچه‌ای که روی سنگ گردان آسیا بر خلاف آن می‌رود در حال حرکت آن ایست دارد تشبیه ماه به مردد روشتر است.

«متصرف در فلک تدبیر» یعنی دگرگونیش بتدبیر حکیم خبیر است، فلک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 160

جای چرخش کوكب است و مانند شده بچرخ‌ریس در گرد بودن و چرخیدن، ابو- ریحان گفته: تازی و پارسی در نامگذاری آسمان یک روش دارند، عرب آن را نامیده بشباهت چرخ دولاب آب کشی و پارسیان بزبان خود آن را آسمان گفتند یعنی مانند آسیاگردانست (پایان).

شیخ بهائی - ره - گفته: مقصود از فلک تدبیر نزدیکترین نه فلک است بعناصر که برخی مصالح عالم کون و فساد بتدبیر آنست: برخی مفسران هم در تفسیر قول خدا **فالمدبرات أمرا** گفته‌اند مقصود افلاک است، و آن یکی از وجوهی است که طبرسی - ره - نقل کرده و این یک نحو مجاز است که ابزار قطع را قاطع خوانند با اینکه قطع کار او نیست.

و در برخی نسخه بسا یافت شده «متصرف در فلک تدویر» و آن هم درست است گرچه نسخه نخست درستتر است و منظور از آن فلک چهارم ماه است و آن فلکی است که ماه در آن جا دارد و زیرش بترتیب بروج حرکت کند و بلاش بر خلاف آنها و مخالف تدویر سیاره‌های دیگر است، و هر روزی 13 درجه و 3 دقیقه و 54 ثانیه حرکت کند، و در کلفتی فلک سوم ماه بنام حامل است، و مرکزش ده درجه از مرکز عالم دور است، و حرکتش هر روزی 24 درجه و 22 دقیقه و 53 ثانیه بر وفق بروج است.

و توی فلک دوم ماه بنام مائل است که هم مرکز با عالم است و سطح زیرینش تماس با کره نار دارد در سطح زبرین آن و از حامل هم بعدش از منطقه البروج دو متمم علاوه دارد که خرده خرده باریک میشوند تا دو نقطه اوج و حضيض و حرکتش بر خلاف توالی است و در هر روزی 11 درجه و 9 دقیقه و 7 ثانیه است و توی نخست فلک ماه بنام جوزهر است که هم مرکز با عالم است و هم منطقه با فلک البروج و سطح زبرش مماس با سطح زیرین مثل عطارد است که چون مثل عطارد روزی 3 دقیقه و 11 ثانیه حرکت کند.

سپس گفته: ممکن است معنی فلک تدبیر این باشد که در آن تدبیر امور مقرر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 161

می‌شود مانند اینکه گویند، مجلس حکم یا دار قضاوت باعتبار اینکه فرشته‌های آسمان دنیا کار جهان فروردین را در آن تدبیر میکنند، یا اینکه هر سیاره‌ای در فلک خود امری که از خالق و مبدعش بدو سپرده است تدبیر میکند چنانچه جمعی از مفسران در تفسیر «فالمدبرات أمرا» گفته‌اند و ممکن است مقصود از فلک تدبیر همه افلاک جزئی ماه باشد که احوال ماه را تنظیم میکنند تا حرکت حاملش گرد مرکز عالم متشابه باشد، و قطر تدویرش برابر نقطه دیگر باشد.

و این افلاک جزئی چهار فلکی است که ذکر شد با آنچه بدانها افزوده شده برای حل این دو اشکال و با آنچه نیاز بدانست برای تنظیم امور ماه که رصدبانان هنوز از آن مطلع نیستند، و آنها که مؤید بنور امامت و ولایتند میدانند و مقصود تدبیر کاملی است که همه این امور را منظم سازد در خود فلک ماه، و بسا که مقصود از فلک تدبیر همان فلک ماه باشد که ماه مدبر آنست (چون قلب که مدبر تن آدمی است) نظر بعقیده همه جمعی که سیارات را مدبر فلک خود دانند چون قلب در تن حیوان، سلطان المحققین در شرح اشارات گفته است گروهی معتقدند که هر کوبی با فلکش یک جاندار است که یک روح دارد و آن نخست مربوط به قلب او است و سپس باعضاء دیگرش پس نیروی محرک برخاسته از خود کوب است که قلب فلک است و فلک چون اعضاء دیگر آنست (پایان کلامش) و شاید همین باشد معنی اینکه امام او را متصرف در فلک تعبیر کرده و خدا دانایتر است بمقاصد اولیائش سلام الله علیهم اجمعین (پایان).

من میگویم: ممکن است فلک تدبیر مانند بیت عزت و خانه شرف استعاره باشد و تدبیر را تشبیه بفلکی کرده که او مدبر آنست و این نوع تعبیر در کلام عرب و عجم شایع است.

سپس - ره - گفته: خطاب آن حضرت بمه و توصیف او بفرمانبری و جد و رنج و رفت و آمد در منازل و تصرف در فلک دلیل است که زندگی و ادراک دارد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 162

و از قدرت خدا دور نیست، جز آنکه دلیل عقل قاطع یا نقل روشن نیامده است که ماه چنین است، آری این ظواهر اشعاری بدان دارد، و بسا بظاهر آیه **کل فی فلک یسبحون** هم استناد شده بر آن چون ضمیر واو نون برای خردمندان آرند، و البته حکمای طبیعی اتفاق دارند که همه افلاک زنده و ناطق و عاشق و فرمانبر آفریننده خودند و بیشتر بر این عقیده‌اند که هدف گردش آنها تشبه بحضرت او است و تقرب و عبادت او جل شأنه و برخی گویند حرکاتشان جلوه‌های قدسیه است که پیاپی بر آنها بتابد و نوعی لرزش شادی و رقص شادمانیست.

و گروهی از آنها معتقدند که در کواکب هیچ بیجان وجود ندارد و برای هر کدام روحی جدا ثابت دانند که او را بدور خود میچرخاند (حرکت وضعیه) ابن سینا در شفاء بدین قول گرائیده، و در نمط پنجم اشارات بدان حکم صادر کرده و اگر کسی بدان گراید گزاف نگفته گرچه سخن ابن سینا و همگنانش دلیل نباشد که دینداران در این گونه مسائل بدان اعتماد

کنند ولی برای تایید بد نیست، و در شرع دلیل مخالف آن نیامده و دلیل عقل هم بر بطلانش وجود ندارد، و در صورتی که مورچه و پشه و کمتر از آنها زنده‌اند چه مانعی دارد که این اجسام بزرگ و شریف هم زنده باشند.

و جمعی معتقدند همه چیز را روح مجرد و ناطق است و قول خدا تعالی «نیست چیزی جز آنکه تسبیح گوید بحمد او، 44-أسری» را بظاهر حمل کنند مقصود ما از این سخن این نیست قول بزنده بودن افلاک را ترجیح دهیم بلکه برای رفع استبعاد منکران و رد تشنیع بر قائلان آنست (پایان).

میگوییم: این ترجیح که بزبان احتمال ادا کرده مخالف روش بیشتر آیات و اخباریست که کواکب و افلاک و سیر آنها را شرح میکنند، و اشاراتی که بدان تمسک کرده تعبیرهای مجازیست که در سخن پردازي بلاء و بلکه در گفتگوها شایع است زیرا به جماد خطاب کنند مانند خطاب به عقلاء و غرض فهماندن مطلب بدیگرانست، در خطاب بماء و بماء رمضان و وداع ماه رمضان، و خطاب بخانه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 163

کعبه مخاطب حقیقی خدا است و منظور تشکر از نعمتهای او است، و کسی از متکلمان مسلمانان را ندیدم که چنین گوید جز برخی مقلدین فلاسفه، و موافقان اسلام در آنچه زیان بمقاصدشان ندارد.

سید مرتضی - ره - در کتاب غرر و دررش گفته: ادله صحیح و روشن دلالت دارند که فلک و آنچه در آنست از خورشید و ماه و اختر بخود و بطبع خود حرکتی ندارند چنانچه آن مردم گویند و خدا محرک و متصرف در آنها است باختیار خود و در جای دیگر - ره - گفته: میان مسلمانان خلافي نیست که فلک و هر چه دارد از اختران جان ندارند، و مسخر فرمان خدایند، و این معلوم است از دین رسول خدا صلی الله علیه و اله بضرورت چنانچه در باب نجوم بیاید.<sup>68</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 2؛ ص 163

ایمان دارم بدان که روشن کرد بتو تاریکیها را و وانمود بتو مبهمات را و تو را یک نشانه برای پادشاهیست ساخت و یکی از علامتش نمود» نور و ضوء یک معنا دارند و بسا که ضوء روشنی ذاتی را گویند و نور آنکه از دیگری کسب شده، و باین معنا است قول خدا «ساخت خورشید را ضیاء و ماه را نور» (5- یونس) ..

<sup>68</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

شیخ بهائی - ره - گفته در آغاز دعاء روی سخن با ماه و ذکر اوصاف او بود و اینک بشیوه بلغاء روش دیگری آورد و روی بخدا کرد و او را ستود و باز هم اوصاف دیگری از ماه را وانمود «نور بک الظلم» یعنی بسبب تو یا اینکه تو را ابزار روشنی ساخت و اگر روشنی عرض باشد که بر جسم افتد از باب اینست که گویم «چیزی را سیاه یا سفید کردم» و اگر ذرات درخشان جسم نور بخش است که بر نور گیر افتند چنانچه مذهب قدماء است معنا اینست که تاریک را صاحب روشنی ساخته و با آن قرین نموده و این قول گرچه بعید است ولی دلیلی بر بطلان آن نیست چنانچه اثباتش هم مشکل است.

و بسا که مقصود از ظلمتها هواهای تاریک است نه خود تاریکی زیرا که آن نور پذیر نیست و این در صورتیست که هوا روشنی پذیر باشد ولی برخی گفته‌اند شرط پذیرش کیفیت رنگ داشتن است و هوا بیرنگ است، و بنا بر این مقصود اجسام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 164

تاریک است نه خود هوا و در آن خلاfi نیست، و ممکن است مقصود نیست کردن ظلمت باشد بوسیله پدید کردن روشنی در جای آن بنا بر اینکه ظلمت امر وجودیست چنانچه جمعی گفته‌اند، و اگر چه بیشتر آن را باطل دانسته‌اند ولی دلیل درستی ندارند و امکان آن برجا است و ممکن است یک معنای کلام امام علیه السلام باشد.

«و تو را بکار گرفت برای فزونی و کاستی و طلوع و غروب و روشنی دادن و کسوف».

کسوف نابودی روشنی خورشید یا ماه است بسبب مخصوصی، و بسا تفسیر شده بمانع شدن ماه از نور خورشید از ما و یا مانع شدن زمین از تابیدن خورشید بر ماه و این بیان سبب است، و جمعی از لغت‌دانان گفته‌اند بهتر اینست که گرفتن خورشید را کسوف گفت و گرفتن ماه را خسوف و بنا بر این شاید مقصود از کسوف در اینجا همان زوال ضوء باشد که شامل هر دو بشود نه خصوص زوال ضوء تا خلاف أحسن گردد.

سپس گفته: مقصود از فزونی و کاستی نور ماه از نظر دید آدمی است نه اینکه در واقع کم و بیش شود زیرا بیش از نیم آن همیشه روشن است چنانچه در محل خود بیان شده و اما کم و بیشی که نظر بحال اجتماع و استقبال رخ دهد چنانچه وضع کره کوچکی است از کره بزرگی روشنی گیرد و بنزدیکی و دوری کم و بیش باشد در اینجا مورد سخن نیست بلکه منظور کم و بیش ناشی از دید است.

و بسا از سخن امام علیه السلام بنظر بعضی رسیده که نور ماه واقعا کم و بیش می‌شود چنانچه بسیاری از مردم معتقدند و این گرچه از نظر قدرت خدا ممکن است و می‌شود جرم ماه را اول ماه اندکی نور دهد و خرده خرده بیفزاید تا بدر گردد و سپس خرده خرده کم کند تا بمحاق رسد جز اینکه حمل کلام آن حضرت بر آنچه مورد اتفاق است میان اساتید

دانشمندان هیئت و حدس قطعی شمرده شده اولی است و آنان علاوه از حدس خود این علم را از پیغمبرها گرفته‌اند مانند شیث که در زبان آنها هرس نامیده شده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 165

جمعی مفسران هم که شیخ طبرسی در شمار آنها است در تفسیر قول خدا «و یاد کن ادریس را در کتاب» تا آخر آیه، 56 مریم» گفته‌اند معجزه او علم هیئت بوده تا آخر کلامشان در این باره سپس گفته: حکم آنان باینکه نور قمر از خورشید کسب می‌شود تنها برای اختلاف شکل آن نیست بنزدیکی و دوری با خورشید زیرا این تنهائی دلیل قطعی این حکم نمیشود بلکه امور دیگر هم بدان پیوست است مانند اینکه چون زمین میان او و خورشید فاصله می‌شود منخسف میگردد و مانند امارات دیگر که از مجموع این حکم بدست می‌آید و گر نه ممکن است گفت نیمی از ماه خود بخود روشن است و باندازه حرکت فلکش بر خود میچرخد و این اشکال مختلفه را نشان میدهد تا بمحاق میرسد.

سپس - ره - گفته: امتهان ماه بکاستن روشنیش معلوم است ولی امتهانش بفزودن آن چه معنی دارد؟ گویم: دو وجه دارد یکم همیشه یک روی ماه روشن است بخورشید و فزونی نورش تنها در دید ما است، و خدا او را مسخر کرده تا در نیمه اول ماه خرده خرده بچرخد و کم کم خود را بما نشان دهد و نمیتواند جز آن کند این زبونی او محسوبست، و برخی ماه را تشبیه به بنده‌ای کردند در این باره که آقایش باو فرمان دهد خرده خرده رو بند خود را کنار زند و چهره بمردم نماید در مدت معینی و چون همه چهره خود را نمود باز خرده خرده روبند را بر چهره کشد تا همه آن را ببوشاند.

2- اینکه مقصود امتهان بمجموع فزونی و کاستی است و دگرگونی و ناپایداری او، و این بهتر است و در طلوع و غروب و اناره و کسوف جاریست، و ممکن است مقصود از امتهان و بکار گرفتن او در اناره نور بخشی آن باشد بزمین نه نورانی بودن خود او زیرا اناره و اضائه این معنی را هم میدهند، و بنا بر این مقصود از کسوف نهان کردن او است خورشید را تا برابر هم شوند و معنا این باشد که تو گاهی نور پاشی بر زمین و گاهی نور را از آن بگیری، و اگر مقصود اعم از ماه گرفتن و یا خصوص آن هم باشد بعدی ندارد و الله العالم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 166

سپس - ره - گفته: چون خورشید ملازم منطقه البروج است و بزرگتر است از زمین بیشتر از نیم زمین از آن نورانی است و کمتر تاریک، و از خورشید تا زمین و دنبال زمین مخروطی برآید که دو تیکه است یکی از خطوط شعاعی میان خورشید و سطح زمین که مخروط نور و مخروط بزرگ است و دیگری از سایه زمین که مخروط سایه است و کوچک، و بمخروط ظل یک طبقه پرتو سفید فراگیر است و بدنالش یک طبقه پرتو کم و سرخی، و این سه طبقه از سپیده دم تا برآمدن خورشید در خاور دیده شوند بهمین ترتیب و برعکس پس از غروب در باختر.



قاعده مخروط بزرگ بر کره خورشید است و بمنطقه البروج دو نیم شود که سهمش در سطح آنست، و نقطه رأس مخروط با فلاک زهره میرسد وقتی خورشید در اوج است و فروتر است چون فروتر باشد، قاعده مخروط صغیر روی زمین است که فصل مشترک میان دو بخش روشن و تاریک است، و این دو مخروط مانند دو کوه بلند بر گرد زمین میچرخند و جا عوض میکنند، یکی سپید و درخشان و دیگری تیره و تار که جامه‌های رنگارنگ در بر دارد، سپید از خاور بیاختر میچرخد و هر که در زیر آنست روز دارد، و سیاه بر عکس و شب هر کسی است که در زیر آنست، **فتبارک الله أحسن الخالقین.**

اکنون چون یک سطح کروی فرض کنیم که مرکزش مرکز عالم باشد و بمركز ماه و مخروط صغیر بچرخد دایره‌ای که بر جرم ماه پدید کند صفحه ماه باشد و دایره‌ای که بر مخروط ظل پدید کند دایره ظل است و مرکزش بر منطقه البروج است، چون این را دانستی هر گاه در برابر شدن خورشید و ماه (14 ماه) همه صفحه قمر یا جزئی از آن با دایره مخروط ظل برخورد کند پرتو خورشید همه یا جزئی از آن از صفحه ماه بریده شود و خسوف کلی یا جزئی محقق گردد.

و چون عرض کلی ماه- که پنج جزء است- بیش از مجموع دو نیم قطر صفحه ماه و دایره ظل است، در هر استقبالی خسوف نیست، بلکه در صورتیست که هیچ عرض ندارد یا اینکه فاصله مرکز صفحه ماه از مرکز را دایره ظل کمتر از نیم هر دو است، زیرا اگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 167

برابر هر دو باشد ماه با محیط دایره ظل بچسبد و منخسف نشود، و اگر بیشتر باشد بطریق اولی، اما اگر عرض کمتر از مجموع دو نصف باشد و بیش از دو نیم قطر دایره ظل کمتر از نیم قطر آن منخسف شود و اگر برابر نیم قطر ظل باشد نصف قطر ماه بگیرد چون دایره ظل بمركز صفحه میگذرد (و پس از شرح صور دیگر خسوف جزئی و کلی و رنگ ماه گرفته در حالات مختلفه) گوید:

سپس بدان که ماه را حالات گوناگون بسیاریست که در برخی مانند روشنی و طلوع و غروب و مانند آنها با اختران دیگر شریک است و نیازی بضبط این اوضاع بسیار آن نیست، و برخی ویژه خود او است و اختران دیگر ندارند و هیویون بدانها توجه کرده‌اند و بررسی نموده‌اند و معروفترین آنها شش است 1- تندی حرکت ( ) 2- اختلاف اشکال نوری 3- استفاده نور از خورشید 4- گرفتن آن بفاصله شدن زمین 5- گرفتن خورشید بواسطه آن 6- تفاوت صفحه آن در روشنی که آن را محو نامند.

و آن شش حالت آن از کلام امام علیه السلام بتصریح یا اشاره فهمیده میشوند اما دو تای اول که روشن است، و اما دو تای وسط را هم که گفتیم کلامش شامل کسوف و خسوف هر دو می‌شود، و اما استفاده نور از خورشید از اختلاف شکل و خسوف که بیان کرده استفاده می‌شود باقی میماند خاصیت ششم که همان محو است و کم نوری بعضی اجزاء که اشاره

بدان در کلامش تا اندازه‌ای نهانست و ممکن است که کلام او «امتهنک بالزیاده و النقصان» بدان تفسیر شود، چون این کم و بیشی همان تفاوت اجزاء چهره ماه است در روشنی، و کلام شامل همه این شش حالت خاصه ماه می‌باشد، و سخن در چهار خاصیت اول گذشت و دو خاصیت بجا است.

و در شرح کسوف و گرفتن خورشید بوسیله آن گوئیم: گرفتن خورشید بطور کلی یا جزئی ندیده شدن جرم آنست بواسطه آنکه سایه ماه جلو آن را گرفته بطور کلی یا جزئی، و این در صورتیست که روی یک دیگر باشند بطوری که خط خارج از چشم بهر دو برخورد یا فاصله آنها کمتر از مجموع دو نیم قطر هر دو باشد و این

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 168

خط شعاعی دیده اگر بمرکز هر دو گذرد همه خورشید بگیرد یک لحظه اگر چشمگیر قطر هر دو یکی باشد، و در مدتی اگر قطر خورشید از نظر دید ما کوچکتر باشد (و سپس حالات خورشید گرفتن را شرح داده تا گوید) آغاز آن از مغرب خورشید است و آغاز برطرف شدنش هم از آنجا است.

سپس - ره - گفته: محو ماه که تیرگی در صفحه چهره او است پوشیده است و آراء چند و اقوال چندی دارد که پنج از آنها را یاد آوری کنم:

1- این تیره‌گی اثر آن روی دیگر او است که تاریک است و بروی روشنش سرایت کرده، و بر آن اعتراض شده که اگر چنین بود باید اطرافش تیره‌تر نماید از میانش و میانه‌اش روشنتر باشد.

2- این تیره‌گیها جسمهائی باشند که بهمراه ماه در فلک تدویرش بر جایند و برابر روشنی ندارند و این مختار سلطان المحققین است در کتاب تذکره.

و بر آن اعتراض شده که اگر چنین اجرامی میان ماه و خورشید باشد یا میان ماه و زمین چون تدویر بدور خود می‌چرخد و منظر ماه نسبت بما عوض می‌شود باید باختلاف دیده شوند و چطور همیشه بیک حال دیده میشوند؟ و از این ایراد عذر خواسته‌اند که چون صفحه ماه در دید ما کوچک است و فاصله بسیار است تفاوت پدید نمی‌آید.

3- این سیاهی عکس دریای محیط یا کره بخار است و ربع باز و مسکون زمین چون خشن و تیره است عکس نمیدهد و عکسهائی که راست بر آن می‌افتد روشنتر است از عکسهائی بتبع آنها است و از عکس زمین لخت و این مختار صاحب تحفه است.

و بر آن اعتراض شده که عکسها همیشه بیک روشنند و عکس دهها چون دریاها و بخار و کوهها در وضعی مختلف از مشرق تا مغرب و این محال است که اختلاف آنها در صفحه ماه هیچ اثر نکند، و برای رد این ایراد عذر آورند بدان چه برای استادش (خواجه طوسی) عذر آورند؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 169

4- سطح ماه چون آئینه صاف و صیقلی است و بیننده در آن عکس دریاها و زمین لخت که ساختمان و بیشه و کوه دارد و عکس کشتیهای روی دریا و جزیرهها می بیند که هر کدام بشکلی هستند، و نمونههای همه در دید بیننده آیند و او برای دوری نمیتواند از یک دیگرشان امتیاز دهد، و جز خیالی از آنها ندارد، و چنانچه جاهای روشن در آئینه روشن دیده نشوند، همچنین این مواضع در سطح قمر براق نباشند و سیاهی میزنند یا اینکه یک شب نما از عکس ساختمانها و بیشهها و کوهها دیده می شود و چنانچه نمود آنها در شب و عکس دریاها روشن دیده می شود یا اینکه برعکس باشد، چون صورت زمین و آب هر دو در آن جا کنند، و زمین که تیره است نور خورشید بیشتر از آب که لطیف است میپذیرد، و همچنین است صورت آنها در ماه، و این وجه را فاضل نیشابوری در شرح تذکره اختیار کرده و استاد ما محقق بیرجندی نیز در شرح تذکره بدان میل نموده، و ایراد و اعتذار همانست که پیش گذشت.

5- اجرامی کم نورتر از جرم خورشید در آنست و یا در فلک خارج مرکز آن که پیوسته میان خورشید و ماهد و مانع از وقوع پرتو کامل خورشیدند بر چهره ماه و این وجه از مدقق خفربست.

من گویم در این هم اعتراضی است زیرا اگر این اجرام خرد باشند، سایه آنها در فاصله خورشید و ماه نابود شود و اثری ندارند و اگر درشت باشند و سایهشان بسطح ماه برسد باید در وقتی که زمین نزدیکتر بخورشید است از ماه مانند حال استقبال سایهشان بر زمین بیفتد چون بر زمین نیفتد و چنین چیزی نیست چنین اجرامی هم نیستند و خدا بحقیقت هر چیز داناتر است<sup>69</sup>

(1) چند هزار سال هزارها فیلسوف و دانشمند چه اندیشههای خام در باره افلاک و کواکب پختند و هزارها طومار و کتابها نوشتند ولی بشر امروز با کشتی فضائی راه برید و مانند موری در فضا چرخید و خود را به کره خاکی ماه رسانید و خط بطلان بر همه این افکار کشید، ولی دانش او در این محیط که ذره ایست در فضای بی نهایت چه ارزشی دارد و جز اعتراف بنادانی خود راهی ندارد.

<sup>69</sup> (1) چند هزار سال هزارها فیلسوف و دانشمند چه اندیشههای خام در باره افلاک و کواکب پختند و هزارها طومار و کتابها نوشتند ولی بشر امروز با کشتی فضائی راه برید و مانند موری در فضا چرخید و خود را به کره خاکی ماه رسانید و خط بطلان بر همه این افکار کشید، ولی دانش او در این محیط که ذره ایست در فضای بی نهایت چه ارزشی دارد و جز اعتراف بنادانی خود راهی ندارد.

۱ \ s i \ چه آن کرمی که در گندم نهانست | زمین و آسمان وی همانست | z i e (شرح مترجم).

## چه آن کرمی که در گندم نهانست

## زمین و آسمان وی همانست

(شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 170

سپس (قدس الله لطیفه) گفته: مشهور اینست که تنها ماه کسب نور از خورشید میکند و اختران دیگر بخود روشنند نه بخورشید و دلیلشان اینست که آنها مانند ماه بدور و نزدیکی با خورشید اختلاف هلالی و بدری و غیره ندارند، صاحب تحفه در آن و در کتاب نهایة الادراک چنین گفته.

من گویم: مورد اعتراض است زیرا اگر گوئیم کسب نور از خورشید کنند لازم نیست بگوئیم یک سوی آنها نور پذیر است تا مانند ماه اختلاف شکل داشته باشند بلکه گوئیم اجسامی بلورین هستند و نور خورشید همه آنها را روشن میکند و بیننده در هر حال آنها را روشن بیند، و خود صاحب تحفه هم اعتراض کرده که اختلاف تشکیلات در خصوص زهره و عطارد که زیر خورشیدند فرض شود نه در اختران بالای خورشید، زیرا همیشه آن سویشان که برابر خورشید است برابر ما است پس ممکن است نور از خورشید بگیرند و تشکیلات هلالیه را بواسطه نزدیکی بآن نداشته باشند و لازم نیست در حال مقابله با خورشید منخسف شوند زیرا سایه زمین که وسیله خسوف است تا افلاک آنها نمیرسد، و از این اعتراض خود جواب داده که این ستاره‌ها وقتی در شب بالا سرند نه مقابل خورشیدند و نه مقارن آن، و آن رویشان که تمامی مقابل ما است مقابل خورشید نیست و بعضی از آن مقابل خورشید است و باید بشکل ماه نور در آیند.

کسی نگوید که هلال بودن آنها دیدرس نیست و دو سوی باریکش بچشم نیابند چون خرد دیده شوند و صورت کامل آنها چشمگیر نیست و از دوری مسافت گرد دیده شوند، زیرا جواب گوئیم بنا بر این باید اختری که پس از غروب نزدیک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 171

افق مغرب است و نزدیک بماه، خردتر دیده شود از آن در صورتی که میان آسمان یا در سمت مشرق است اینست سخن او.

من گویم اعتراض دارد، زیرا ممکن است طرف بگوید: این تفاوت در صورتیست که دایره دید دایره نور را قطع کند، ولی روا است که دایره دید همیشه در درون آن باشد بطور موازی در صورتی که اختر بالای سر است و با خورشید مقابل است یا ناموازی و مماس با آن چنانچه بسا در حال تربیع یا نامماس مانند صور دیگر و این اعتراض جواب ندارد مگر ثابت شود که دو دایره در سطح کوكب تقاطع مینمایند چنانچه در ماه و اثبات آن نشدنی است، و ممکن است تقریر اعتراض بوجه

دیگر که گفته شود نزدیکی اختران بخورشید دو قسم است، نزدیکی نزدیک که سبب می‌شود دید اختر کوچک شود، و نزدیکی اندکی که موجب آن نیست و اولی تنها در صورتیست که خورشید تازه زیر افق رفته و اختر بالای افق است، و در این صورت گرچه کوبک از نظر محل خردتر دیده شود، ولی تراکم بخار افق خردی آن را جبران میکند و خردتر دیده نشود.

سپس آنچه در خاطر من می‌آید اینست که دور نیست بگوئیم فرقی میان ماه و اختران دیگر نیست و روشنی همه از خورشید کسب می‌شود، و جمعی از اساتید حکماء بدین عقیده‌اند و شیخ سهروردی هم موافق آنها است آنجا که در هیاکل گفته: خورشید گردنکش است، سرور آسمانست، و روز ساز است، عجائب خیز بزرگ نمود، که پرتو بهمه اجرام میدهد و از آنها چیزی نمیگیرد، اینست سخنش و شیخ عارف محیی الدین هم در فتوحات مکیه خود صریحا همین را گفته و جمعی صوفیه هم موافق او هستند، خدا دانایتر است بحقیقت هر چیز (پایان) ۷۰.

(1) نزد هیئت‌دانان جدید هم روشنی سیاره‌ها از خورشید است که مرکز آنها است چنانچه در هر منظومه شمسیه چنین است، ولی نتوان گفت همه اختران ثابت و سیار از این خورشید روشنند، زیرا مخالف گفته متأخرین علمای هیئت و بلکه مخالف اخباریست که دلالت بر وجود خورشیدهای دیگر دارند، مگر اینکه مقصود جنس خورشید باشد، ولی روشنی و حرارت هر خورشیدی از خود او است که بوسیله تشعشع و شکستن ماده و تبدلش بقوه پدید می‌شود و خرده خرده وزن و انرژی آن کم می‌شود، و گفته‌اند از خورشید، هر ثانیه 4 میلیون تن کم می‌شود (پاورقی ص 196).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 172

«منزه است او، چه شگفت است تدبیرش در کار تو، و لطیف است صنعتگریش در باره تو».

شیخ طبرسی - ره - گفته: سبحان در شرع نام بالاترین مراتب تعظیم است که جز خدا را نشاید، و در جز او بکار نرود و گرچه بی‌نقص باشد، و بدان نظر دارد سخن یکی از بزرگان که گفته تنزیهی که از سبحان الله فهم شود سه نوع است:

1- تنزیه ذات از نقیصه امکان که خود سرچشمه بدیها است.

2- تنزیه صفات از اینکه پدیده باشند و یا جدا از ذات مقدس باشند و فزون بر آن.

70 (1) نزد هیئت‌دانان جدید هم روشنی سیاره‌ها از خورشید است که مرکز آنها است چنانچه در هر منظومه شمسیه چنین است، ولی نتوان گفت همه اختران ثابت و سیار از این خورشید روشنند، زیرا مخالف گفته متأخرین علمای هیئت و بلکه مخالف اخباریست که دلالت بر وجود خورشیدهای دیگر دارند، مگر اینکه مقصود جنس خورشید باشد، ولی روشنی و حرارت هر خورشیدی از خود او است که بوسیله تشعشع و شکستن ماده و تبدلش بقوه پدید می‌شود و خرده خرده وزن و انرژی آن کم می‌شود، و گفته‌اند از خورشید، هر ثانیه 4 میلیون تن کم می‌شود (پاورقی ص 196).

3- تنزیه همه کارهای خدا از بیهوده و زشتی بلکه از اینکه مانند کار بنده‌ها برای سود بردن یا زیان ندیدن باشد «تو را آغاز ماه نوی نمود برای کار نوی» در این عبارت گزارشی داده که هر ماه نو را کاری نو در پیش است که کس نداند و من گویم: ممکن است مقصود از کار نو مصالح دین و مربوط بدان ماه باشد چون حج و روزه، و عده، و عبادات دیگر ماهها، و یا مصالح دنیوی چون معاملات و وامها و امور دیگر مربوط بدان.

شیخ پیش گذشته- ره- گفته: امام در تعبیر خود شگفت عمیقی از ماه و تدبیر خدا در باره افلاکش نموده است بلطف صنعتگری و حکمت خود، و البته هر که بیشتر از دقائق حکمت‌های خدا که بساخته‌های خود سپرده آگاه است بیشتر از آنها در شگفت است، و آنها را بزرگتر دارد، و آنچه امام علیه السلام از عجائب صنع خدا و حکمت‌های دقیقش در باره آفرینش ماه و بهم پیوستن افلاک آن و وابسته گیش بمصالح جهان فرودین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 173

میداند چند برابر آنست که رصدچیان و حکماء دانشمند دانند با اینکه اطلاعات آنها هم در این باره حیرت‌آور است و باید گفت «پروردگارا نیافریدی این را بیهوده 192- آل عمران» و این اموری که آنان دانند سه نوع است.

1- کیفیت افلاک ماه و شماره آنها و پیوست آنها با هم و آنچه بایدشان از حرکات و گرفتن ماه و اختلاف تشکلات آن و متشابه بودن حرکت حاملش گرد مرکز عالم نه گرد مرکز خودش، و برابر بودن قطر تدویرش با نقطه‌ای جز مرکز عالم، و جز اینها که در کتب هیئت شرح داده شده.

2- آنچه مربوط بروشنی آن و اثرش در دگرگونی برخی اجسام عنصریه است مانند اینکه از فزونی نورش رطوبت بدنها فزون گردد، و از کاستی آن بکاهند و بحران بیماری از آن پدید گردد، و آب دریاها و چشمه‌ها در هر روز یکم نیمه اول هر ماه بخوبی فزون شوند سپس در نیمه دوم روز بروز کم شوند، و بر اثر فزونی نورش مخ و شیر حیوانات فزون گردند و با کمی آن کم شوند، و همچنین سبزیجات و میوه‌ها هنگام فزونی نورش نمو کنند و برسند، تا آنجا که بررسان آنها آواز نمو و کشش خیار و کدو و خربزه را بشنوند موقع فزونی نور ماه، و چنانچه روشنی نور ماه کنان را کهنه کند و برخی میوه‌ها را رنگین سازد، و امور دیگری که تجربه گواه آنست.

گفته‌اند تأثیر بیشتر ماه در این امور برای آنست که بعالم عناصر نزدیکتر است، و حرکتش تندتر است، و روشنیش روشنی اختران دیگر در آمیزد و چون نیرومندتر است بر آنها چیره گردد بفرمان آفریننده خود.

3- سعادت و نحوستی که بدان مربوط است و نشانه وجود آنها است در این جهان چنانچه منجمان دیندار گفته‌اند، و از شرع مقدس نسبت ببرخی آنها روایت آمده چنانچه کلینی در (275 روضه کافی) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر که قمر در عقرب سفر کند یا زن بگیرد خیر نبیند».

در (499- فروع کافی) از امام کاظم علیه السلام است «هر که در محاق ماه زن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 174

گیرد دل نهد بافتادن بچه و سقط جنین» و چنانچه شیخ روایت کرده از امام باقر علیه السلام که پیغمبر شبی نزد یکی از زنان خود گذرانید و ماه گرفت در آن شب و در آن کاری از او نشد، و همسرش گفت: یا رسول الله، پدر و مادرم قربانت همه این از ناخواهی است و بیمهری؟ فرمود: وای بر تو، این پدیده آسمانی شد و من نخواستم در آن کامیاب شوم و در حدیث دیگر است که هر که در آن شب جماع کند و او را از آن فرزندی شود و این حدیث را شنیده باشد آن را که دوست دارد نبیند.<sup>71</sup>

من گویم: شرح باقیمانده دعا در مقام مناسبتی بیاید ان شاء الله تعالی.

37- در صحیفه سجادیه: سپاس از آن خدا است که شب و روز را بنیروی خود آفرید و بقدرت خودشان از هم جدا ساخت، و برای هر کدام مرزی و عمری مقرر کرد، و بتقدیر او برای تغذیه و پرورش بندها هر کدام در دیگری درآیند شب را برای آسودن از رنج و گرانی خستگی آفرید، و برایشان جامه آسایش و خواب ساخت، تا تجدید نیرو کنند و در آن کامیاب شوند، و روز را بینا ساخت تا از فضلش بجویند، و دنبال روزی پویند، و در زمینش بگردند تا نقد دنیا را بکف آرند و بآینده ثواب آخرت برسند، بدینها کارشان را به سازد و خبرشان را بیازماید و بنگردد در اوقات طاعت، و محل واجبات، و هنگام انجام احکامش چگونه‌اند، تا بدکاران را بکردارشان سزا دهد، و جزا دهد خوشرفتاران را به خوشتر.

بار خدایا از آن تو است سپاس بر اینکه سپیده‌دم را برای ما شکافتی و ما را از پرتو روز بهره‌مند ساختی، و بروزی یافتن بینا کردی، و از بدآمد آفات نگهداشتی

(1) در شرح این دعا تحقیقات عمیق و دامنه داری از شیخ بهائی - ره - نقل کرده که بیشتر بر پایه افکار هیئت بطلمیوسی میباشد و همه آنها جز سرابی بیش نیست طبق آنچه دانشمندان امروز از فضا دانسته‌اند ولی مضمون ساده و صریح دعا که گردش ماه و مسخر بودن آن بنیروی فوق طبیعت، و عجائب حالات آنست بقوت خود باقی است و کاش بهمان شرح لغوی دعاء اکتفاء کرده بود (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 175

<sup>71</sup> (1) در شرح این دعا تحقیقات عمیق و دامنه داری از شیخ بهائی - ره - نقل کرده که بیشتر بر پایه افکار هیئت بطلمیوسی میباشد و همه آنها جز سرابی بیش نیست طبق آنچه دانشمندان امروز از فضا دانسته‌اند ولی مضمون ساده و صریح دعا که گردش ماه و مسخر بودن آن بنیروی فوق طبیعت، و عجائب حالات آنست بقوت خود باقی است و کاش بهمان شرح لغوی دعاء اکتفاء کرده بود (شرح مترجم)

- تا آخر دعاء- بیان: «آفریده شب و روز را بنیرویش» یعنی پدید آورد و اندازه گرفت خورشید را خوب پرتو افکن نمود تا بر پرتو اختران دیگر چیره شد، و هوا را تار نمود و پذیرای پرتوگیری، و زمین را سخت و پرتو گیر و پرتو باز ده، خورشید را گرد زمین چرخاند، و ببرآمدنش روز آمد و بفرودشدنش در افق یا برفتن سرخی خاوریش شب آمد، شب را پیش گفت چون شرعا و عرفا پیش است چنانچه دانستی برای آنکه تاریکی نیستی و یا هستی نما است و بر وجود روشنی تقدم دارد، یا به پیروی از بیشتر آیات قرآن «آنها را بقدرتش از هم جدا ساخت» از نظر صورت و خاصیت و اثر.

و گفته‌اند: مقصود اینست که خدا هر شب و روز سال خورشیدی را در هر جای زمین اندازه معینی نموده که هرگز کم و بیش نشوند و از هم نگیرند، و از هم جدایند، و بهم مخلوط نشوند، ولی ممکن است این معنا از عبارت بعد استفاده شود.

قدرت، نیروی آفرینش است از روی اختیار و قوت بمعنی قدرت آمده و بمعنی حالتی که مصدر کارهای سخت باشد، یا پدید شدن امری یا سبب آن مانند قوای ناطقه و بینائی و شنوائی و مانند آنها ...

«فرو برد هر کدام را در دیگری و فرو برد دیگری را در آن» این دو معنا دارد.

1- آمدن شب و روز بدنبال هم.

2- فزون شدن یکی و کاستن دیگری در مناطق جنوبی و شمالی خط استواء.

و در اینجا اعتراض شده که جمله دوم تکرار است و مقصود از همان جمله یکم استفاده می‌شود و چه فائده‌ای دارد و بچند وجه جواب داده شده.

1- شیخ بهائی - ره - گفته: مقصود تنبیه بر امر مستغربی است و آن حصول

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 176

کمی و بیشی در هر دو است در یک زمان بحسب بلاد مختلفه شمالی و جنوبی از خط استواء خواه مسکون باشد و خواه نباشد زیرا تابستان بلاد شمالی زمستان جنوبیها است و بعکس و کم و بیش بودن شب و روز در یکوقت باشند ولی در دو مکان، و اگر جمله (و فرو برد دیگری را در آن) نبود این آگهی نمیشد و همان فزودن و کاستن شب و روز را در دو زمان میفهماند چنانچه میان خاص و عام معروف است و معنا اینست که فرو برد یکی را در دیگری در حالی که آن دیگر را هم در آن فرو میبرد.



2- اینکه جمله نخست را معنا اینست که هر کدام فروشونده‌اند در دیگر و دیگری فروشده آن دیگر است و گرچه این معنا از معنای اول فهمیده شود ولی برای اهتمام و مبالغه بدان تصریح شده، زیرا شب و روز برای جهان لازمند و دو آیت و دلیل بر یگانگی خداوندند و کمال قدرتش و از این رو در قرآن بهمین تعبیر مکرر بیان شده‌اند.

3- تکرار مشعر است باینکه این امر مکرر و پیاپی واقع می‌شود.

4- آنکه جمله یکم بخودی خود دلالت ندارد بر فرو شدن آن دیگر در آن بلکه فهم آن از این راه است که برای شب صاحبی جز روز نیست و برای روز صاحبی جز شب نیست و بنا بر این ذکر جمله دوم تکرار محسوب نیست.

«بتقدیر منه للعباد» یعنی خداوند آفرینش و تمیز و فرو شدن را برای آن پدید آورده که وسیله تغذیه بنده‌ها باشند و وسیله پرورش آنها.

«و او را لباس نمود» اشاره است بقول خدا «و نمودیم شب را لباس» 10- النبا» و تفسیرش گذشت، زمخشری گفته: یعنی نهان سازد شما را از دیده‌ها در گریز از دشمن، یا شبیخون بدو، یا اموری که نخواهید آشکار باشد، و معنی دیگر هم اینست که در شب جامه‌ای از آسودگی و خواب بر تن شما پوشیده است چنانچه فرموده «پوشاند خدا بدو جامه‌ای از گرسنگی و ترس، 112- النحل» و مقصود اینست که برخی آسودگی شب را برای آنها نهاده و برخی دیگر را باید در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 177

عبادت صرف کنند ...

38- در در منثور (ج 5 ص 356) از عبد الله بن مغفل که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام گفت: ای گروه حواریون، الصلاة جامع، حواریون در ژست عبادت بیرون شدند با شکم گرسنه و چشم گریان و رنگ زرد، عیسی آنها را به بیابانی برد و بر سکوئی ایستاد، و سپاس خدا کرد و او را ستود و سپس از آیات و حکمت خدا بر آنها خواند و فرمود: ای گروه حواریون، آنچه گویم گوش کنید، من در کتاب خدا که بنام انجیل فرود آمده دریافتم وظائفی معلوم بدانها عمل کنید.

گفتند: یا روح الله آنها چه باشند؟ فرمود: شب برای سه کار آفریده شده و روز برای هفت کار و هر که شب و روز بر او گذرند و این کارها را نکند روز قیامت دشمن او باشند، شب برای آنست که تن خسته خود را که روز رنج کشیده آسوده سازی و برای گناه روزت آمرزشخواهی و بدان باز نگردی، و چون صابران در آن دعا کنی یک سوم را بخوابی و یک سوم را نماز کنی و یک سوم را لابه کنی به درگاه پروردگارت، شب برای اینها آفریده شده، و روز برای اینست که نماز واجب را که مسئول آنی و از آنت پرسند و باز رسند بخوانی و به پدر و مادرت نیکی کنی و معیشت یک روزت را بدست آری و از یکی از اولیاء الله دیدن کنی تا خدایتان مشمول رحمت خود کند، و جنازه‌ای را تشییع کنید تا آمرزیده از دنبالش

برگردید، و امر بمعروف کنید و نهی از منکر که کنگره ایمانست و ستون دیانت و در راه خدا جهاد کنید تا با ابراهیم خلیل در گنبدش شانه بشانه کشید، و هر که شب و روزش در جز این کارها بگذرند شب و روز در قیامت برابر پادشاه مقتدر خصم او باشند.

39- در در منثور (ج 3 ص 57) از ابن مسعود در تفسیر قول خدا «روزی که آید برخی آیات پروردگارت، 158- الانعام» گفت: برآمدن خورشید و ماه از مغرب خود با هم چون دو شتر همدوش، سپس خواند «و گرد آیند خورشید و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 178

ماه، 9- القیامه» 40- (... ج 5 ص 57) از حذیفه که پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله نشانه طلوع خورشید از مغربش چیست؟ فرمود: شب دراز شود تا دو برابر و نماز گزاران بشیوه خود نماز خوانند چون همه شب ولی اختران بجای خود بمانند و سیر نکنند، و آنها بیستر خود بخوابند تا پهلویشان خسته شود، باز برخیزند و نماز گزارند تا شب بر آنها دراز گردد و مردم بهراس افتند و در این میان که چشم براه دارند تا خورشید از مشرق خود برآید ناگاه مردم بنگرند که از مغرب برآمد و چون آن را بینند همه ایمان آرند، و ایمانشان سودی ندهد، و مانند آن را در (ج 5 ص 57) از قتاده روایت کرده.

41- و در (ج 5 ص 58) از ابن عباس است که در روایتی نشانه آن شب اینست که باندازه سه شب دراز گردد.

42- در (.. ص 57 و 58) از اُبی ذر - ره - گفت: پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و اله بر الاغی سوار بودم که جل یا قطیفه‌ای بر آن بود و نزدیک غروب آفتاب بود، فرمود: ای اُبا ذر میدانی خورشید کجا غروب میکند؟ گفتم خدا و رسولش داناترند، فرمود: در چشمه‌ای داغ، میرود تا در برابر عرش برای پروردگارش سجده کند، و چون هنگام برآمدنش شود اجازه یابد و برآید و در آید، و چون خدا خواهد از مغربش برآورد، او را باز دارد و گوید: پروردگارا راستی راه من دور است، باو فرماید از آنجا که غروب کردی برآی، اینست آن هنگامی که سودی ندهد بکسی ایمانش در صورتی که پیش از آن ایمان نیاورده.

43- (... ص 58) از عبد الله بن اوفی (بن اُبی اوفی) گوید از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم میفرمود: البته بر مردم شبی آید باندازه سه شب کنونی شماها، و چون بیاید نماز گزارانش بشناسند، یکی از شماها مسلمانان از خواب برخیزد و حزبش را بخواند و باز بخوابد، باز برخیزد و حزبش را بخواند و بخوابد، باز برخیزد، و در این میان مردم در هم ریزند، و گویند چه شده؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 179

و بمساجد پناه برند و بناگاه خورشید از مغربش برآید و مردم یکباره شیون کنند تا چون بمیان آسمان رسد برگردد و از مشرق خود برآید، و در این هنگام است که ایمان کسی سود ندهد.

44- (... ج 3 ص 92) از انس است که رسول خدا فرمود: خورشید و ماه و اخترها از نور عرشند.

45- (... ج 3 ص 300) از سدی در قول خدا تعالی «او است که نمود خورشید را تابان و ماه را روشن، 4- یونس» گفت: خورشید را چون ماه نساخت تا مردم شب را از روز بشناسند، و آنست که فرمود «محو کردیم نشانه شب را، 12- الاسراء» تا آخر آیه.

46- (... و ابن عباس گفته: چهره هر دو باآسمانست و پشت آنها بزمین).

47- و از اُبی ذر- ره- که با رسول خدا صلی الله علیه و اله در مسجد بودم هنگام غروب خورشید، فرمود: ای اُبا ذر میدانی خورشید کجا غروب میکند؟ گفتم خدا و رسولش دانانترند، فرمود: میرود تا زیر عرش سجده میکند و اجازه برگشت میگیرد و باو اجازه داده شود و اینست قول خدا «و خورشید میرود تا قرارگاهش 38- یس» 48- (... ج 5 ص 263) از ابن عباس است که میخواند «لا مستقر لها قرارگاه ندارد» 49- (... ج 6 ص 142) از ابن عباس «پروردگار مشرقین و مغربین 17- الرحمن» گفت: خورشید در زمستان مطلع و مغربی دارد و در تابستان هم مطلع و مغربی دارد جز آن مطلع و مغرب زمستانی.

50- و در روایت دیگری از او است که گفت: مشرق سپیده دم و مشرق خورشید، مغرب خورشید و مغرب شفق.

51- و نیز از او است در قول خدا تعالی «نه، نه، سوگند پیروردگار مشارق و مغارب» گفت خورشید هر روز یک مطلعی دارد که از آن برآید، و یک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 180

مغربی که در آن نهران شود جز مشرق و مغرب دیروزش (... ج 6 ص 267) 52- (... از عکرمه است که آنها منزلی است که خورشید و ماه در آنها روانند.

53- در (... ج 6 ص 268) از ابن عباس در قول خدا «نمود ماه را در آنها روشنی، 16- نوح» گفت: رویش آسمانها را روشن میکند و پشتش زمین را.

54- (... ص 269) از شهر بن حوشب گفت عبد الله بن عمرو بن عاص و کعب الاحبار که از هم گله‌ای داشتند گرد هم آمدند و با یک دیگر گله کردند و رفع کدورت شد، و عبد الله بن عمرو بکعب گفت: هر چه خواهی از من بپرس که با

شاهدی از قرآن جوابت را بدهم، باو گفت: بمن خبر ده که پرتو خورشید و ماه در هفت آسمانند چنانچه در زمینند؟ گفت: آری نبینی گفته خدا را «آفرید هفت آسمان را برابر و نهاد ماه را در آنها روشن» 55- (... ص 269) و از ابن عباس است که گفت رویش باآسمانست تا عرش و پشتش بزمین است.

56- (... ) و از عکرمه است که ماه در همه بتابد چنانچه اگر در تک هفت شیشه شهابی باشد همه را روشن کند و همچنین است روشنی ماه در هفت آسمان چون زلاند و آبگون.

57- (... ) و از ابن عباس در قول خدا (ساخت ماه را در آنها روشنی) که آفرید خدا در آنها چون آفریدشان برای مردم زمین روشنی، و در آسمان از تابش آن چیزی نیست.

58- (... ص 288) و از عطاء است در قول خدا «و گرد آورد خورشید و ماه را» که گرد شوند روز قیامت و پرتاب شوند و آتش بزرگتر خدا پدید شود.

59- (... ) از ابن جریح که گفت: هر دو در قیامت خاموش گردند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 181

60- در علل (ج 2 ص 280) و عیون (ج 1 ص 240) که امام رضا علیه السلام فرمود: مردی شامی از امیر المؤمنین علیه السلام مسائلی پرسید و در ضمن پرسید از نخست آفریده خدا تعالی، فرمود: نور را آفرید، و پرسید از طول خورشید و ماه و پهنای آنها فرمود:  $900 * 900$  فرسخ.

میگویم: تمام خبر در کتاب احتجاج است، و سید داماد- ره- پس از ذکر همه آن گفته: این پرسشها از چیزهائی بوده که اهل کتاب در کتب آسمانی پیغمبران خود یافته بودند و امیر المؤمنین علیه السلام را با آنها امتحان میکردند تا بدانند کتب آسمانی را میداند یا نه، و مقصود آن حضرت از اینکه نخست آفریده خدا نور است، جوهر مجردیست که نخست موجود انوار عقلیه است چنانچه سید ما رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «نخست چیزی که خدا آفرید عقل بود»

[کلامی در باره جرم و مساحت خورشید و ماه]

و اما مقصود از  $900 * 900$  مکعب 900 فرسخ است که می شود 729000000 که حاصل ضرب همان  $900 * 900$  است یعنی 810000 در خودش و مقصود از طول و عرض خورشید برابر هم مساحت همه سطح گرد آنها است که بجرمشان احاطه دارند، و همچنین است مقصود از طول و عرض ماه.

و بدان که محصول نظر حکماء ریاضی و هیوی در مقدار اجرام و ابعاد با هم اختلاف دارد بسیار، برای اختلاف در ابزار رصد خانه یا اشتباه در نصب آنها بجای مناسب یا از نظر مسامحه و سهل انگاری در حساب که همه رصدها بدان گرفتارند بهمین جهات ارساد اختلاف دارند، و دو رصد موافق نایاب است، و خلاصه همه اعتراف دارند که بررسی پیشینیان کاملتر بوده است.

پس بدان که بطلمیوس و همگان عصرش در رصدهای خود یکدرجه از محیط دایره عظیمه زمین را  $22 \frac{1}{9}$  فرسخ دریافتند پس محیط آن می شود  $360 * 22 \frac{1}{9}$  فرسخ، برابر 8000 فرسخ، و ارشمیدس در مقاله خود بیان کرده که محیط هر دایره  $3 \frac{1}{7}$  برابر قطر آنست تقریباً و قطر زمین می شود  $2545 \frac{1}{2}$  فرسخ و در آن بیان کرده که مساحت دایره برابر است با ضرب نصف قطر در نصف محیط، و بحکم شکل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 182

25 مقاله یکم کتاب کره و اسطوانه ارشمیدس حاصل ضرب قطر کرده در دایره عظیمه آن برابر است با سطح محیط بآن کره، و چون تسطر کره را در دایره عظیمه آن ضرب کنی مساحت سطح زمین بدست آید و آن  $20363636 \frac{4}{11}$  فرسخ است.

و قطر زمین را  $3 \frac{2}{5}$  برابر قطر ماه یافتند که می شود در حدود 747 فرسخ و محیط دایره عظیمه ماه می شود  $1 \frac{1}{2}$  2341 فرسخ تقریباً و مساحت همه سطح کره ماه می شود 1743843 فرسخ و قطر جرم خورشید  $5 \frac{1}{2}$  قطر زمین است زیرا قطر خورشید را برابر  $18 \frac{4}{5}$  نسبت به  $3 \frac{2}{5}$  یافتند و خارج قسمت آن  $5 \frac{1}{2}$  است و اندازه قطر خورشید  $1 \frac{1}{2}$  2- 14000 فرسخ است و محیط دایره عظیمه جرم خورشید می شود 44000 فرسخ تقریبی نزدیک بحقیقت.

و بنا بر این مساحت جرم خورشید می شود 616000000، و جمع مساحت سطح خورشید و ماه می شود 617743845 فرسخ و بر حسب آنچه از رصد خود یافته اند حد وسط دوری زمین تا خورشید 1037381 تقریباً و خورشید  $1 \frac{1}{8}$  1- 136 برابر زمین است، و 6644 ماه و زمین  $39 \frac{1}{4}$  برابر ماه است.

و قطب فلک تحصیل و تحقیق از دانشمندان مشهور جمهور، در طبیعیات کتاب «دره التاج» گفته: حکیم فاضل مؤید الدین عروضی در این مسأله یک تحقیق بی سابقه ای نموده و بنقل از او جرم خورشید 167 برابر زمین است و جرم زمین 40 برابر جرم ماه است، سپس این رصدگران آمارگر، بعداً بعد هر کوکبی را بعد اقرب کوکبی دانند که بالای او است و لازم آید که بعد محذب هر فلک بعد مقعر فلکی باشد که بالای آنست.

ولی در حساب ابعاد نیم قطر کواکب و کلفتی جوزهر ماه و باقیمانده متمم عطارد را در میان اقرب ابعاد و مقعر فلکش بحساب نیاورند، زیرا مقصود اصلی آنها همان آگاهی از بزرگی این اجرام شریفه است بطور خلاصه، تا قدرت نهائی

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 183

آفریننده آنها جلت عظمته دانسته شود، نه مقصود این باشد که آنها را در برابر دید ذهن آدمی چشمگیر سازند، زیرا عقول حکماء و فهم عقلاء از درک آن عاجز هستند.

و از این رو مینگری که در حساب مساهله روا میدارند با اینکه صرف نظر از یک ثانیه در حساب منزلها از حقیقت بدور میدارد، و البته که من بر آنها اعتراض کردم که مسافتی که در مجسطی و همگنائش میان محدب فلک ماه و مقعر فلک خورشید ضبط کرده‌اند، دو کلفتی فلک زهره و عطارد را فراگیر نیست تا چه رسد که میان محدب فلک جوزهر ماه و مقعر فلک خورشید آن دو را فرا گیرد.

و حق اینست که این هم ناشی از سهل انگاری در حسابست باعتبار اینکه کسور و خرده‌های دیگر را منظور نداشته‌اند، و رصدشناس فاضل و آمارگر مهندس کاشانی اشکال را در رساله (سلم السماء) مورد توجه دقیق قرار داده، و حساب را بطور نهائی از سر گرفته و ثانیه و ثالثه‌ها را منظور داشته، و قطر جرم ماه را 731 فرسخ ثبت کرده، و درست همانست که ما گفتیم، و قطر خورشید را، 17538 فرسخ دانسته بنا بر اینکه  $69/10$  قطر زمین است تقریباً، ولی با دقت در حساب  $65/61/20$  برابر آنست بنا بر اینکه آن  $1/42$  و  $1/6$  زمین است و راستش اینست که  $1/5$  بجای  $1/6$  باشد، و جرم خورشید را 326 برابر زمین شمرده و راستش اینست که  $1/5$  بر آن افزوده شود تقریباً.

و چون این حسابها دانسته شد بدان که آنچه امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ پرسش شامی فرموده مطابق همان ارساد معتبر حکماء پیشین یونانست که در همه اعصار تا این قرون اخیره مورد اعتماد بوده، ولی امام علیه السلام هیچ مسامحه در حساب روا نداشته و کسور را هم نینداخته، و شاید قطر زمین را اندکی بیش از مشهور دانسته، یا قطر خورشید را 6 برابر قطر زمین بنسبت 18 به 5 گرفته و آنان آن را به نسبت  $184/5$  با  $32/5$  گرفته‌اند و خلاصه طبق فرموده امام باید قطر خورشید 15200 فرسخ باشد

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 184

تقریباً و محیط دایره عظیمه خورشید  $477711/2$  فرسخ باشد تقریباً و این از حقیقت دور نیست و در این صورت حاصل ضرب قطرش در محیط دایره عظیمه آن که مساحت مجموع سطح آنست مطابق است با آنچه بیان کردم در مساحت جمیع سطح ماه برابر با مکعب 900 فرسخ بتقریبی که جدا نزدیک بحقیقت است.

و خدا دانایتر است باسرار سخن بنده و ولی و برادر رسول خود و وصی او و باب علم و خزانه حکمتش و اگر کسی بخواهد جواب را با دقتی که رصدشناس و آمارگر کاشانی داشته برسد بر سبیل تقریب باید  $1000 * 90$  را زمینه استخراج مکعب سازد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 185

### باب دهم در علم نجوم و عمل بدان و حال منجمان

#### آیات قرآن:

1- الصافات (88) پس نگریست در ستاره‌ها و گفت من راستی بیمارم.

#### تفسیر:

سید مرتضی در کتاب «تنزیه الأنبياء» در این آیه دو اعتراض آورده.

1- از پیغمبر خود حکایت کرده که نظر در ستاره‌ها نموده و شما گوئید کار ستاره‌شناسان گمراهی است و ناروا.

2- گفته: «من بیمارم» و آن دروغ بوده است و از اعتراضها بچند وجه پاسخ داده.

1- ابراهیم بیماری نوبه داشته و چون او را برای خروج دعوت کردند بستاره نگاه کرد تا هنگام آن را بفهمد و گفته من بیمارم یعنی در شرف بیماریم و عرب آن را با ورود در بیماری تعبیر کند چنانچه خدا فرموده «راستی تو مرده‌ای و آنان هم مرده‌اند، 30- الزمر» اگر گفته شود در صورتی که منظورش این بود باید بگوئید بستاره‌ها نگریست زیرا تعبیر به «در ستاره نگریست» همان کار منجمانست گوئیم در اینجا هم همان معنا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 186

را دارد و لفظ «فی» بمعنی «الی» است چنانچه خدا فرموده «بدارتان زمن در تنه خرما» و مقصود اینست که بر تنه خرما.

2- ممکن است خدا از بیماریش باو خبر داده بنشانه طلوع ستاره یا مقارنه آن و چون ابراهیم نگاه کرده آن نشانه را دیده و از وحی خدا گفته من بیمارم.

3- جمعی گفته‌اند هر که مردنی است پیوسته بیمار است و تشبیه زندگی که دنبالش مرگ است به بیماری بسیار تشبیه خویبست.

4- مقصود بیماری دل او است بر اثر اصرار قوم او پیرستش بتها که نه بشنوند و نه بنگرند، و نظر او در ستاره‌ها اندیشه در اینست که آنها خود پدید شده و در تدبیر و تصرف مدبری هستند و عجب است که خردمندان آنها را پیرستند و خدا داند و یا منظور از نگاهش بستاره بیان حال اندیشمندی او است زیرا اندیشمندگاه سر بزیر است و گاه سر باآسمان و

گفته شده مقصود از نجوم در اینجا گیاهان بیسابقه است که از زمین برآیند چنانچه گویند (نجم قرن الظبی شاخ آهو برآمد، و یا نجم ثدی المرأه پستان زن برآمده» و باز هم بیان حال اندیشمندی او است.

و گفته‌اند مقصود از نجوم همان پدیده‌های اندیشه او است در خدانشناسی و این معنا گرچه محتمل است ولی خلاف ظاهر است، زیرا ظاهر لفظ نجوم همان ستاره‌های آسمانست، نه پدیده‌های زمین و اندیشه، ابو مسلم اصفهانی گفته: مقصود از اینکه گفته «نگاه کرد در ستاره‌ها» همان نظر در ماه و خورشید است که در آغاز گمان برد معبودند، چنانچه خدا در سوره انعام داستانش را آورده، و چون غروبشان را دلیل گرفت که حادثند و قدیم نیستند و معبود نتوانند بود، گفت من بیمارم یعنی یقین ندارم و بدانم درمان نشوم، و شک را بیماری گویند چنانچه علم را شفاء خوانند سپس بر آن اعتراض کرده که مخالف سیاق سائر آیاتست (پایان خلاصه کلامش) میگویم: ممکن است گفت حرمت ستاره‌شناسی بر پیغمبران و امامان که بدرستی آن را میدانند معلوم نیست و همانا بر دیگران حرامست برای آنکه احاطه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 187

بدان ندارند و درست نمیدانند چنانچه در شرح اخبار بدانی.

#### [روایات]

1- در احتجاج (193) از ابان بن تغلب که من نزد امام ششم بودم که ناگاه مردی از اهل یمن بر او وارد شد و درود گفت و امام علیه السلام پاسخ داد و باو فرمود: خوش آمدی ای سعد، آن مرد گفت مادرم مرا بدین نام نامیده و چه بسیار کم است کسی که مرا بدان شناسد، فرمود: راست گفتی: ای سعد مولا، آن مرد گفت: قربانت بدان لقب دارم، امام فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی در قرآنش میفرماید «لقب پرانی نکنید بر یک دیگر چه بد است نام بزهکاری پس از ایمان 11- الحجرات» ای سعد کارت چیست؟ گفت قربانت ما خاندان ستاره‌شناسیم و در یمن از ما داناتر بدان نیست.

امام فرمود: پرتو مشتری بر پرتو ماه چند درجه بالاتر است؟ گفت: نمیدانم فرمود: پرتو مشتری چند درجه از پرتو عطارد بالاتر است؟ گفت: نمیدانم امام فرمود: راست گفتی، بگو نام ستاره‌ای که چون برآید شترها بهیجان آیند چیست؟ یمانی گفت: نمیدانم، امام فرمود: نام ستاره‌ای که چون برآید گاو بهیجان آید چیست؟ یمانی گفت: نمیدانم، امام فرمود: راست گفتی، نام ستاره‌ای که چون برآید سگها بهیجان آیند چیست؟ یمانی گفت: نمیدانم امام علیه السلام فرمود: در اینکه گوئی نمیدانم راست گفتی، بگو ستاره زحل نزد شما در نجوم چه باشد؟ یمانی گفت: ستاره نحس است، امام علیه السلام فرمود: این را مگو، زیرا که آن ستاره امیر المؤمنین است و ستاره اوصیاء علیه السلام و آنست نجم ثاقب که خدایش در کتاب خود فرموده، یمانی گفت معنی ثاقب چیست؟ امام فرمود:

در آسمان هفتم برآید و نورش در همه آسمانها تا آسمان دنیا نفوذ کند و آنها را بشکافد و از این رو خدایش نجم ثاقب نامیده.



سپس فرمود: ای برادر عرب، نزد شما دانشمند هست؟ یمانی گفت: قربانت آری، در یمن مردمی هستند که در دانش چون مردم دیگر نباشند (و داناترند) امام فرمود: دانش دانشوران تا کجا میرسد؟ یمانی گفت: دانشوران آنها فال پرنده میگیرند و پی زنی میکنند در یک ساعت باندازه سیر یکماه سوار تندرو، امام فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 188

راستی که دانشور مدینه داناتر است از آنها.

یمانی گفت: علم دانشور مدینه تا کجا میرسد؟ فرمود: تا آنجا که نیاز به پی زدن و فال گیری ندارد بلکه در یک چشم بهمزدن باندازه ای که خورشید 12 برج و 12 بیابان، و 12 دریا و 12 جهان را سیر کند میداند، یمانی گفت: گمان ندارم هیچ دانشوری این را بداند و بکنه آن برسد، گوید: سپس یمانی برخاست.

توضیح: «در لقب خیری نیست» یعنی در لقبهای بد، و نامبردن آن حضرت برای اظهار کرامت بوده، یا اینکه غدقن از آن در آغاز است و پس از شهرت عیب ندارد بقصد معرفی و جز آن، هیجان جانداران نامبرده از نظر طلب جفت است، فال پرنده از جیغ و پرش آنها است نسبت بآینده خوب یا بد، جزری در (ج 2- ص 132) نهاییه گفته: زجر پرنده خوشبینی یابد بینی پیرش آنست مانند (سانج) آهوئی که از سمت چپ آید و آن را بفال نیک گیرند و (بارج) آنکه از سمت راست آید و آن را بفال بد گیرند، و این نوعی از غیب گوئی است (پایان) و پی زدن دید جای پا است چنانچه میان عرب معمول بوده برای دانستن راه کسی که رفته و بجای رفته چنانچه در شب غار بدنبال پیغمبر رفتند یا استدلال بعلامات و آثار و اوضاع فلکی است برای فهم حوادث آینده «در یک ساعت باندازه یکماه» یعنی در یک ساعت باندازه یکماه مسافت را پیش بینی میکند.

«تا آنجا است که پی زنی نمیکند» یعنی در دانستن آینده به پی زنی و فال بینی نیاز ندارد، و در یک چشم بهمزدن بعلم خدا داد، هر آنچه را خورشید بر آن میتابد میداند، و آن 12 برج آسمانست که در یک روز میچرخد یا خود بروج است که در یک سال میچرخد و 12 نوع بیابان و دریا و 12 عالم از اصناف خلق چنانچه گذشت و از آن جمله است جابلقا و جابرسا، و بسا مقصود اینست که همه این عوالم را بطی الارض میگردد و مینوردد چنانچه بیاید.

2- در احتجاج (125) از سعید بن جبیر که یک دهقان پارسی امیر المؤمنین علیه السلام را پیشواز کرد و پس از تهنیت گفت: یا امیر المؤمنین اخترانی که بر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 189

آمدند با هم نظر بد دارند و اختران سعد هم با اختران نحس با هم نظر بد دارند امروزت هم روز دشواریست، دو اختر واژگونند، و از برج تو آتش فروزانست، و نبرد تو بیجا است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودش، وای بر تو ای دهقان که

از آثار خبرگزاری و از تقدیرات برحذر میداری، داستان صاحب میزان و داستان صاحب سرطان چیست؟ مطالع از اسد در چه درجه‌اند، و چند ساعت از طلوع ستاره‌هائی دیگر گذشته و چه اندازه است میان اختران نهان و اختران تابان.

گفت: اکنون حساب میکنم، و از آستینش اصطربلابی برآورد و باو مینگریست، آن حضرت لبخندی زد و فرمود: میدانی دیشب چه پدید شده؟ خانه‌ای در چین سقوط کرده و برج ماجین گشوده شده و با روی سران‌دیب افتاده، و بطریق روم به آفریقا گریخته و در ایله پیشوای یهود مفقود شده، و در وادی النمل مورچه بجنش آمدند، و پادشاه افریقیه مرده، آیا تو اینها را میدانی؟ گفت: نه یا امیر المؤمنین، فرمود: دیشب هفتاد هزار عالم خوشبخت شدند، و در هر عالمی 70 هزار زادند، و امشب مانند آنها میمیرند، و این یکی از آنها است، و با دست خود بسعد بن مسعده حارثی اشاره کرد که در لشکر امیر المؤمنین علیه السلام جاسوس خوارج بود و آن ملعون پنداشت فرمان میدهد او را دستگیر کنند، و نفسش گرفت و مرد، و آن دهقان پیشانی بر خاک نهاد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از چشمه توفیق سیرابت نکنم؟ گفت: چرا یا امیر المؤمنین، فرمود: من و یارم نه شرقی باشیم و نه غربی، ما پدیده قطب و پرچمهای فلکیم، اما اینکه گفتم «از برج تو آتش فروزد» باید که باین نشانه بسود من قضاوت کنی نه بزبانم، اما روشنی و تابش آن نزد خود من است، و سوزانی و زبانه‌اش از من دور شده، و این مسأله‌ایست ژرف و اگر حسابگری حسابش کن.

بیان: «و چیست داستان صاحب میزان» یعنی اخترانی که اکنون در برج میزانند، مربوط بدانند و مناسب با آن، و همین است معنی صاحب سرطان «چند طلوع کرده از برج اسد» و «چند ساعت از طلوع اختران دیگر گذشته» و مقصود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 190

اینست که اگر این علم درست باشد، قضاوت از روی آن پس احاطه از بهمه اوضاع و احوال و خواص اختران درست است، در هر آن، و اخترشناسان خبر کمی از اندک آنها را بررسی نکرده‌اند، و تنها از روی اوضاع سیاره‌ها قضاوت کنند، با اینکه همه احوال آنها را هم ندانند، و آنگاه او را بندانستن بسیاری از امور آگهی داد که احاطه بدان علم ندارد، یا آن علم برای پیشگوئی کافی نیست.

و در قاموس (ج 3 ص 216) گوید: بطریق یک افسر فرمانده ده هزار کس است در برخی نسخ بجای «دیان یهود» دنان است بمعنی خمره بزرگ و مقصود از یار او پیغمبر است صلی الله علیه و اله نه مشرقی و نه مغربی اشاره است بقول خدا سبحانه لا شرقیه و لا غربیه، 35-النور و مقصود اینست که ما چون دیگران نباشیم که باخترا در باره آنها قضاوت شود از عرب یا ملوک یا علماء و اشراف بلکه، سرآمد آنانیم و مایه استقرار پایه‌های عزت و کمالیم و وابسته به اختران و فلک نیستیم بلکه آنها وابسته بما هستند، زیرا آنها قطب فلکند و فلک بیرکت آنها میچرخند و از آنها زیور میگیرد.

سپس او را بگفته‌اش (از برج آتش فروزد) ملزم کرد باینکه آتش دو جهت دارد، روشنی و سوزانی روشنیش از ما است و سوزش بر دشمن ما، و بسا مقصود اینست که خدا با اعتماد بروی، زیانش را از ما میگرداند، این مسأله‌ای ژرف است که ما از دیگر مردم در احکام ممتازیم یا اینکه آتش برای ما خوبست و برای دشمن ما بد، یا اینکه توسل و دعاء نحوست و بلا را بگرداند، و این از قانون علم تو بیرونست.

3- در احتجاج (191) از هشام بن حکم گفت: زدیقی از امام ششم پرسید که چه میفرمائی در باره کسی که پندارد، هر تدبیری در این جهانست تدبیر هفت ستاره سیاره است؟ امام علیه السلام فرمود: نیاز دارند دلیلی بیاورند که تدبیر این جهان بزرگ و جهان کوچکتر همه از تدبیر اخترانیست که در فلک میچرخند، و در جایگاه خود میگردند، رنجبرانی که ایست ندارند، و روندگانی که باز نایستند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 191

راستی هر کدام آنها گماشته‌اند و در فرمان دیگری، چون بنده‌هائی واداشته و باز داشته، و اگر قدیم و ازلی بودند، از حالی بحالی دگرگون نمیشدند.

گفت: در علم نجوم چه فرمائی؟ فرمود: آن دانشی است کم سود و پر زیان زیرا جلو مقدر را نگیرد و از ناگواری پرهیز ندهد، اگر منجم ببلائی خبر دهد از قضایش رهائی نبخشد، اگر بخیری گزارش دهد، نتواند در آن شتاب ورزد، و اگر بدو بدی رسد، دفعش نتواند، منجم با علم خدا در مبارزه است که پندارد قضای خدا را از خلقش میگرداند.

4- در مجالس صدوق بسندش از عبد الله بن عوف بن احمر گوید: چون امیر المؤمنین علیه السلام خواست بسوی نهر روان برود منجمی آمد و گفت: یا امیر المؤمنین در این ساعت مرو، سه ساعت از روز گذشته برو، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چرا؟

گفت: اگر در این ساعت بروی بتو و یارانت آزار و زیان سختی میرسد، و اگر در آن ساعت که گفتم بروی پیروز میشوی و بهر چه خواهی میرسی.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: میدانی در شکم این چهارپا چیست؟ نر است یا ماده؟ گفت: اگر بررسی کنم میدانم، فرمود: هر که این گفته تو را باور کند قرآن را دروغ شمرده که خدا فرموده «البتة نزد خدا است علم بساعت و فرو فرستد باران را، و میداند در رحما چیست، و هیچ کس نداند که فردا چه بدست می‌آورد و هیچ کس نداند بکدام سرزمین میمیرد، و خدا دانا و آگاه است، 24- لقمان» محمد هم آنچه تو دعوی میکنی دعوی نمیکرد.

آیا تو پنداری میدانی ساعتی را که در آن برود بدی نبیند و ساعتی را که هر که در آن برود بدی کشد، هر که تو را در این گفته باور کند از یاری جستن بخدا عز و جل در این باره بی‌نیاز شود، و بتو نیازمندتر گردد در دفع بدی از خود، و

شایدش که تو را بجای خدا سپاس گوید، و هر که تو را در این باره باور دارد تو را در برابر خدا همتا و ضد او گرفته، سپس فرمود: بار خدایا فالی نیست جز فال تو، و زبانی نیست جز زبان تو، و خیری نیست جز خیر تو، و معبودی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 192

نیست جز تو بلکه تو را دروغگو دانیم و در ساعتی که غدقن کردی برویم.

بیان: روایت شده که این گوینده عقیف بن قیس برادر اشعث بوده که ستاره‌شناسی میکرده «هر که تو را باور دارد در این عقیده قرآن را دروغ شمرده» چون مدعی علمی شده که قرآنش مخصوص خدا دانسته زیرا ظاهر قول خدا (عنده) اختصاص است بدو، اگر اعتراض شود که پیغمبر صلی الله علیه و اله و ائمه علیه السلام در بسیاری از جاها باین پنج خبر داده‌اند و پیشگوئی کردند و چطور می‌شود؟ گوئیم مقصود اینست که کسی از پیش خود نمیداند و پیشگوئی آنها بوحی از خدا بوده و بتعلیم پیغمبر بئمه علیه السلام بوحی خدا. نگویند که علم نجوم هم وحی خدا است به پیغمبران چنانچه در اخبار آید که اصل آن چنین بوده و چگونه تصدیق منجم تکذیب قرآن است؟ چون گوئیم آنچه از اخبار برآید اینست که نوعی از این علم حق است و پیغمبران و اوصیاء آن را میدانستند، و اما آنچه در دست مردم است درست نیست چنانچه ما بیانش خواهیم کرد.

5- در خصال: بسندش از ابي الحسین که شنیدم امام ششم میفرمود:

پرسش شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ساعت فرمود: هنگامی که مردم به نجوم ایمان آرند و تقدیر را دروغ شمارند (خصال - 30) بیان: اشاره دارد که ایمان بنجوم متضمن تکذیب بتقدیر است.

6- در خصال (105) بسندش از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

چهار چیز پیوسته در امتم باشند تا روز قیامت، فخر بحسب، طعن در نسب، و باران جستن از نشانه ستاره‌ها، و نوحه‌گریها بر مرده‌ها، زن نوحه‌گر اگر پیش از مرگش توبه نکند، روز قیامت با پیراهنی از قطران محشور شود، و جبه‌ای از گری در تن خود.

بیان: آب جستن از ستاره‌ها بعقیده اینکه اثر دارند در فرود آمدن باران.

7- در خصال (35) بسندش از امام چهارم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله نهی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 193

کرد از چند خصال - تا فرمود - از نظر در ستاره‌ها برای فهم پیشامدها.

و از آنست: بسندش از نصر بن قابوس گفت شنیدم امام ششم میفرمود: منجم ملعونست، کاهن ملعونست، زن سرود خوان ملعونست، هر که او را جا دهد و از کسبش بخورد ملعونست، و فرمود: منجم چون کاهن و غیگو است و کاهن چون جادوگر است و جادوگر چون کافر و کافر در دوزخ.

صدوق - ره - گفته: منجم ملعون کسی است که آسمان را قدیم داند و با آسمان ساز و آفریننده اش عز و جل عقیده ندارد.

8- در بصائر: بسندش از عبد الصمد بن علی گفت: مردی نزد امام چهارم علیه السلام آمد و امام علیه السلام باو فرمود: تو کیستی؟ گفت من منجم فرمود: تو عرافی، گفت: امام بدو نگریست و فرمود: آیا بتو نشان دهم مردی را که از آنکه که نزد ما آمدی تاکنون، در چهارده جهان گذر کرده که هر جهانی سه بار از این جهان ما بزرگتر است، و از جای خودش هم نجیبیده؟ گفت: او کیست؟ فرمود منم، و اگر بخواهی بتو خبر دهم از آنچه خوردی و آنچه پس انداز کردی.

بیان: در نهاییه (ج 3 ص 86) گفته: در حدیث است عراف یا کاهن، مقصود از عراف همان ستاره شناس است یا کف بین که مدعی علم غیب است با آنکه خدایش مخصوص خود کرده (پایان)، و طیبی در شرح مشکاة گفته عراف قسمی از کاهن است که دزده برده و گم شده را با ذکری یا کاری یا حالتی جستجو میکند.

9- در بصائر: بسندش از ابان بن تغلب گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از دانشمندان یمن پیش او آمد و امام باو فرمود: ای یمانی میان شما دانشمندی هستند؟ گفت: آری، فرمود: علم دانشمند شما تا کجا میرسد؟ گفت در یک شب تا مسافت دو ماه با پرند فالت میگیرد، و پی زنی میکند، فرمود:

دانشمند مدینه دانتر است از دانشمند شما، گفت علم عالم مدینه شما تا کجا میرسد؟

فرمود: در یک بامداد مسافت یک سال سیر خورشید که کنون فرمان ندارد و اگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 194

فرمان یابد درنوردد 12 خورشید و 12 ماه و 12 مشرق و 12 مغرب و 12 بیابان و 12 دریا و 12 عالم را، گفت: چیزی در دست یمانی نماند، و ندانست چه گوید و امام هم دم فرو بست.

و از همان: بسندش از ابان بن تغلب گفت نزد امام ششم علیه السلام بودم که مردی یمنی بر او در آمد و امام علیه السلام باو فرمود: ای برادر اهل یمن دانشمندی دارید؟ گفت: آری، فرمود: دانش او تا کجا میرسد؟ گفت: در یک شب تا دو ماه پیش میرود فالت پرند میگیرد، و پی زنی میکند فرمود: دانشمند مدینه از دانشمند شما دانتر است، گفت: دانش او تا کجا میرسد؟ فرمود: در یک ساعت از روز باندازه یک سال خورشید پیش میرود تا طی میکند 12 هزار جهان را مانند این

جهان شما که آنان ندانند خدا آدمی آفریده، و نه ابلیسی، گفت شما را میشناسد؟ فرمود: آری، خدا بر آنها واجب نکرده جز ولایت ما و بیزاری از دشمن ما.

11- در محاسن: بسندش از سفیان بن عمر، گفت: من ستاره‌شناس بودم و آن را میشناختم و طالع را میفهمیدم، و از آن نگران شدم، و بامام ششم علیه السلام شکایت کردم، فرمود: چون در دلت از بابت آن نگرانی در آمد، بنخست مستمند که دیدی صدقه‌ای بده، و بگذر که خدا عز و جل بدان دفع بلا از تو میکند.

بیان: «من نگران میشوم» یعنی برای نحوست ساعت از اقدام بکار نگرانم و این دلالت دارد که صدقه نحسی طالع را دفع میکند.

12- رساله استخارات: سید بن طاوس: گفت: شیخ فاضل محمد بن علی ابن محمد در کتاب کار خود باین لفظ آورده، دعاء استخاره از امام صادق علیه السلام، پس از نماز استخاره میگوئی: بار خدایا تو مردمی آفریدی که پناه بطالع ستاره‌ها و اوقات حرکت و سکون و تصرف و وابستن آنها برند و مرا آفریدی بیزار از پناه بدانها و طلب خیر از آنها، من یقین دارم که تو هیچ کس را بر مواقع غیب خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 195

آگاه نکردی و راه او را برای پی بردن بکار آنها هموار نساختی، و تو میتوانی آنها را در گردش خود بسعد و یا نحس بچرخانی، زیرا تو هر چه را خواهی محو کنی یا بجا داری، و ام‌الکتاب نزد تو است، میدانم آنها از آفریده‌های تو اند و از ساخت تو و خوشبخت کنی آن را که بآفریده‌ای چون خود اعتماد کند، و از اختیار خود برای خود کمک خواهد، و آنان همانها هستند، و بد بخت کنی کسی را که بر آفریننده اعتماد کند که تو هستی.

نیست شایسته پرستش جز تو یگانه‌ای، شریک نداری، و از تو خواستارم بدان چه داری و توانائی و آن را بدست داری و از آن بی‌نیازی و بدان بی‌اعتنائی از خیر کلی برای تندرستی و عافیت و بهره‌وری بندهات- تا آخر دعاء- که در ابواب استخاراتش آورده‌ایم.

13- در النجوم: بسندش از قیس بن سعد، گفت: بسیار میشد که با امیر المؤمنین علیه السلام در هر سفری میرفت همراه بودم، چون بجانب مردم نهران تاخت و بمدائن رسیدیم و من آن روز همدوش او بودم، مردمی از دهقانان به پیشواز او آمدند، و چند استر پیشکش آوردند و آنها را پذیرفت، و یکی از دهقانان مدائن بنام «سرسفیل» که پارسیان رأی او را در گذشته حجت دانستند و در آینده باو مراجعه میکردند وجود داشت.

و چون امیر المؤمنین علیه السلام را دید گفت: از مقصد خود برگرد، فرمود: ای دهقان برای چه؟ گفت: یا امیر المؤمنین ستاره‌ها که بر آمدند نظر بد بهم دارند سعدها نحس شدند و نحسها سعد شدند، و در چنین روزی باید نهران شد و بر

جای نشست، این روز تو کاشنده است، و در آن ستاره جنگجو قرآن کردند، بهرام در برج میزان شرف یافته و از برج تو آتش فروزد و برای تو جای نبرد نیست.

أمیر المؤمنین علیه السلام لبخندی زد و فرمود: ای دهقان خبر گزار و بیم ده از مقدرات، دیشب در آخر برج میزان چه فرود آمد، و کدام ستاره در سرطان ورود کرد؟ گفت: من آن را بررسی کنم، و از آستین خود اسطرلابی و تقویمی بر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 196

آورد و امام علیه السلام باو فرمود: تو ستاره‌ها را سیاره میگردانی؟ گفت: نه، فرمود:

تو بر ثوابت حکمفرمائی؟ گفت: نه، فرمود: بمن خبر ده از طول برج اسد و درویش از مطالع و مراجع، زهره چه نسبتی دارد با توابع و جوامع؟ گفت: من نمیدانم فرمود: چیست میان سراری و دراری، و میان ساعات تا معجرات، و چه اندازه است پرتو مبدرات؟ و چه اندازه حاصل می‌شود سپیده دم در بامدادان؟ گفت:

نمیدانم.

فرمود: ای دهقان میدانی که امروز پادشاهی چین از خاندانی بخاندانی منتقل شد و برج ماجین وارو شد، و خانه‌هایی در زنج سوخت، و چاه سران‌دیب جوشید، و دژ اندلس ویران شد، و مورچه شیخ بهیجان آمد، و مراق هندی گریزان شد، و پیشوای یهود مفقود گردید در ایله، و سردار روم در رومیه نابود شد، و رابع عموریه کور شد و کنگره‌های قسطنطنیه فرو ریخت، تو این حوادث را میدانی و چه چیز آنها را پدید آورده شرقی یا غربی فلک؟ گفت من اینها را نمیدانم، فرمود:

بکدام اختر بالای قطب قضاوت میکنی، و به کدام نحس شود آنچه نحس شده؟ گفت:

من آن را نمیدانم.

فرمود: میدانی امروز 72 عالم خوش شدند که در هر عالمی هفتاد عالم است برخی در خشکی و برخی در دریا، و بعضی در کوهها، و بعضی در بیشه‌ها، و بعضی در آبادیها، و چه خوش کرد آنها را؟ گفت: من آن را ندانم، فرمود: ای دهقان بگمانم با قرآن مشتری و زحل قضاوت کردی که در آغاز شب برایت روشن شدند و درخشانی مریخ و شرقی بودنش در سحر بر تو پدید شد، و سیر کرد و جرمش بجرم تربیع ماه پیوست، و این دلیل است که امروز یک میلیون آدمی زادند و مانند آنها بمیرند، و با دستش اشاره کرد بجاسوس معاویه که در لشکر او بود، و فرمود این هم میمیرد، زیرا از همانها است و چون آن را فرمود: آن مرد گمان کرد که فرمود: او را بگیرید، و دلش گرفت و نفسش در سینه‌اش بند آمد و همان وقت مرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 197

امام فرمود: ای دهقان بتو ننمایم نمونه‌های تقدیر را در صورتی کامل؟

گفت: چرا یا امیر المؤمنین، فرمود: ای دهقان، همانا ما پدیدار قطیم، و آنچه دیشب پنداشتی که از برج من آتش فرورد بایدت که بسود من قضاوت کنی، زیرا روشنی و تابشش نزد من است و شعله‌اش از من می‌رود، ای دهقان این قضیه‌ایست دشوار، آن را حساب کن و از آن نتیجه بگیر اگر دانائی به اکوار و ادوار، فرمود:

اگر این را بدانی میدانم که بندهای نی این نیزار را شماره توانی.

امیر المؤمنین علیه السلام گذشت و خوارج نهر روان را شکست داد و کشت با غنیمت و پیروزی برگشت، و دهقان گفت: این دانشی نیست که در دست مردم زمان ما است، این دانش مایه‌اش از آسمانست.

14- سید این خبر را از اصبع بن نباته باین بیان نقل کرده که چون امیر مؤمنان علیه السلام از نهر بین کوچید و بنهر روان آمدم پلش را بریده و کشتیهای پل را میخکوب کرده بودند، آن حضرت فرود آمد، قشون را به پل بوران فرستاد و بهمراهش مردی از یارانش بود که در نبرد با خوارج مردد بود، ناگاه مردی میتاخت و چون امیر المؤمنین علیه السلام را دید، گفت: مژده باد یا امیر المؤمنین، فرمود: چه مژده‌ای داری؟ گفت: چون دیشب خبر نزول تو بخوارج رسید پشت بگریز دادند، علی علیه السلام فرمود: تو دیدی که گریختند؟ گفت: آری، فرمود:

بخدا که نه هرگز: نه از نهر گذشتند، و نه از انثلات و نه از نخيلات تا خدا همه را بدست من بکشد عهدیست معهود، و قدریست مقدر، از ما ده تا نکشند و از آنها ده تا نجات نیابند.

در این موقع مردی پارسی که ستاره‌شناس استادی بود و مورد اعتماد مردم بود، و حساب و ضرب و جبر و مقابله و تاریخ سندیاد و جز آن را میدانست پیش آمد و چون چشمش بامیر المؤمنین علیه السلام افتاد و بر آن حضرت درود فرستاد و خود را بنام «سرسفیل سوار» معرفی کرد و یکی از دهقانان مدائن بود، (و گفتگوی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 198

او را با امام علیه السلام چنانچه گذشت با اختلافاتی نقل کرده است) و در پایان افزوده که آن دهقان کلمه شهادتین بزبان آورد. و گفت: ای آقایم، آنکه به ابراهیم و موسی و عیسی و محمد فهمانیده هم اینها را بتو فهمانیده، او است خدا که مشار إليه است، و پس از معاینه حقیقت اثر آن را نجویند، دست بمن بده و من گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا یگانه، بی شریک، و باینکه محمد بنده و رسول او است، و باینکه تو امام و وصی مفترض الطاعه هستی.



بیان: بیشتر پرسشها که در این روایت آمده بر فرض درستی و ضبط آنها بر پایه اصطلاحات مخصوصه بئمه علیه السلام است که برای معجزه و بیان نادانی طرف ذکر کرده تا بداند که بدان چه در این علم لازم است احاطه ندارد «چه اندازه است سپیده دم تا بامداد» بسا مقصود زمان میان سپیده دم تا برآمدن خورشید است که در فصول سال کم و زیاد می شود «شیخ» گیاه معروفی است و بسا در اینجا مقصود دشتی است که جای روئیدن آنست «عموریه» آب تعمید مسیحیانست که نوزادان خود را با آن می شویند (ولی آن را معمودیه میخوانند و عموریه براء شهری بوده در روم، از پاورقی ص 234).

«و لم ارک غیر التقدير» یعنی تغییرات ناشیه از تقدیرات خدا تعالی و در نسخه‌ای «عین التقدير» است یعنی اصل و پایه تقدیرات «قضیه عیص» یعنی یک مسأله اساسی و دشوار و در برخی نسخ (عویصه) آمده بمعنی دشوار، عموریه با تشدید میم، شهریست در روم، شاید مقصود از عب آب بسیار است و از عتو او طغیان و کثرت او، و «مراجیح» بردبارانند و زرق بر وزن سکر پرنده شکاریست «فیله» جمع فیل است ...

میگویم: در نسخه هر دو خبر که نزد ما است تصحیف بسیار است که آنها را چنانچه یافتیم واگذاریم.

15- در النجوم: بچند سند از یونس بن عبد الرحمن در جامع صغیر او گوید:

بامام ششم علیه السلام گفتم: قربانت بمن بگو علم نجوم چیست؟ گفت از دانش پیغمبرانست گفتم: علی بن ابی طالب آن را میدانست؟ فرمود: داناترین مردم بود بآن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 199

16- از همان بسندی که امام پنجم علیه السلام فرمود: پیغمبری نوح بوسیله نجوم دانسته شده.

17- النجوم: در کتاب کهنه‌ای یافتیم از عطاء گفت بعلی بن ابی طالب علیه السلام گفته شد: آیا برای علم نجوم پایه‌ای هست؟ فرمود: آری، پیغمبری بود که قومش بوی گفتند ما بتو ایمان نیاریم تا آغاز آفرینش هر کس و مدت عمر آنها را بما بیاموزی، و خدا عز و جل بآبری فرمود تا بدانها بارید، و در گرد کوه آبی زلال جمع شد و خدا بخورشید و ماه و اختران فرمود تا بر آن آب روان شدند.

سپس خدا عز و جل بدان پیغمبر وحی کرد که با قومش بر کوه بالا روند بالا رفتند و بر سر آن آب ایستادند تا آغاز آفرینش و مدت عمرها را از مجاری خورشید و ماه و اختران و ساعات شب و روز شناختند و هر کدامشان میدانست کی میمیرد و کی بیمار می شود، و چه فرزندی برایش زاده می شود و چه زاده نمیشود، و روزگارانی بدین وضع بودند تا بحضرت داود کافر شدند و با آنها جنگید، و در هر روز نبرد کسانی که عمرشان بسر نرسیده بود بمیدان می آمدند و آنان که عمرشان بسر رسیده بود در خانه جا میگذاشتند، و از یاران داود کشته میشد و از آنها کشته نمیشد.

داود علیه السلام گفت: پروردگارا من بفرمان تو بآنها پیکار کنم، و آنها بنافرمانی تو پیکار کنند، از یارانم کشته می‌شود و از آنها کسی کشته نمی‌شود، خدای عز و جل جریان را باو وحی کرد و فرمود: هر که مرگش رسیده بمیدان نمی‌آوردند تا کشته شود، داود علیه السلام گفت: خدایا بچه وسیله بدانها آموختی؟ فرمود: از مجاری خورشید و ماه و اختران و ساعات شب و روز گفت: داود بدرگاه خدا دعا کرد تا خورشید را بر آنها بازداشت و روزشان بلند شد، و شب و روزشان در هم آمیخت و اندازه فزونی را ندانستند، و حسابشان در هم شد، علی علیه السلام فرمود: از این رو است که بد است مطالعه در نجوم.

18- در در منثور (ج 3 ص 35) این روایت را از علی علیه السلام نقل کرده و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 200

آن پیغمبر را (یوشع بن نون) نامبرده.

بیان: ممکن است مقصود جریان عکس اختران باشد در آن آب و آن آب بجای زیج بوده برای آنها در استعلام حرکات کواکب، یا خدا نمونه‌هایی برای کواکب آفریده و مطابق آنها در آن آب گردش داده، یا خود کواکب را کوچک کرده و در آن آب بگردش آورده، و از اینجا است که مطالعه نجوم بد است چون حسابش در هم شده و از کواکب و حرکات آنها حقیقت کشف می‌شود و دروغ میگویند یا برای آنکه منجر به ترک واجبات می‌شود.

این خبر ضعیف است و از عامه روایت شده و بعلاوه اعتراضی هم دارد که اگر افراد خانه‌نشین بحسب تقدیر خدا و حکم نجوم باید خارج شوند پس چرا خارج نشدند، و اگر نه ترک خروجشان بدین سبب بوده، و این از مسائل مشکل قضا و قدر است و عقل از فهم آنها عاجز است.

19- در النجوم، و اما دلالت نجوم بر حضرت ابراهیم علیه السلام را صاحب کتاب (التجمل) روایت کرده که آزر پدر ابراهیم ستاره‌شناس نمرود بود و او کاری نمیکرد جز برآی او، و او شبی در ستاره، نظر کرد و در بامداد بنمرود گفت:

البته که در نجوم چیز شگفتی دیدم، گفت: چه بود؟ گفت: نوزادی در زمان ما آید که هلاک ما بدست او است، و درنگی نشود که مادر بدو آبتن گردد، نمرود از آن تعجب کرد و گفت: تاکنون زنان بدو باردار نشدند؟ گفت: نه، و مردان را از زنان بازداشت، و زنها را در شهر محصور کرد و دست شوهران بآنها نمیرسید و خود آزر با زنش همبستر شد و بابراهیم آبتن گردید، و گمان برد که هم او باشد و فرستاد قابله‌ها را آوردند که در آن زمان داناترین مردم بودند به جنین و هر چه در رحم بود میفهمیدند و بررسی کردند و جنین به پشت چسبید و همه گفتند ما در شکم او چیزی نیافتیم، و دانسته بودند که آن نوزاد در آتش سوخته شود و ندانسته بودند که خدا او را نجات میدهد.

میگویم: این حدیث بچند سند روایت شده و طبری هم در ج 1 تاریخش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 201

آورده و هم ثعلبی و علمای دیگر در تفسیر خود، و از نبوت موسی بن عمران هم ستاره‌شناسان خبر دادند.

ثعلبی در عرائس خود گفته: فرعون در خواب دید که آتشی از بیت المقدس پیش آمد تا خانه‌های مصر را فرو گرفت و با قبطیان همه را سوخت و بنی اسرائیل را وانهاد، و او جادوگران و پیشگویان و معبران و ستاره‌شناسان را خواند، و از خواب خود پرسید، گفتند پسری در بنی اسرائیل زاده شود که پادشاهی را از تو بگیرد، و بر تو چیره شود، و تو را با قومت از سرزمینت بیرون کند، و کیش تو را زبون سازد و اکنون عصر ولادتش بر سرت سایه افکنده، و سپس داستان ولادت موسی و آنچه فرعون در کشتار پسران کرد ذکر کرده‌اند، و شرح آن شایسته سخن اینجا نیست.

زمخشری هم در کشاف، و وهب بن منبه در جزء یکم «المبتدا» روایتی مبسوطتر از روایت ثعلبی آورده.

و ابن بابویه در کتاب نبوت در حدیث عیسی علیه السلام چنین گفته: هیئتی از بزرگان علماء گبر نزد مریم آمدند برای بزرگداشت پسرش، و گفتند: ما ستاره‌شناسیم، و چون پسرت زاد ستاره پادشاهی در طالع داشت، و ما بررسی کردیم پادشاهی پیغمبری بود، و پیوسته با او است تا با آسمانش برد و مجاور پروردگارش عز و جل سازد تا دنیا بر جا است، سپس به یک پادشاهی گراید که درازتر و پایدارتر باشد از آنچه داشت، و از خاور آمدیم تا باینجا برآمدیم و دریافتیم که آن ستاره از بالای سرش بر او تابانست و باین نشانه جایش را شناختیم و برایش یک پیشکش آوردیم که برای کسی پیشداشت نشده هرگز.

چون پیشکش را نمونه کار او ساختیم، و آن پیشکش طلا است و مر و لبان چون طلا سید همه کالاها است، و پسرت تا زنده است سید همه مردم است، و مر بهساز هر زخم و دیوانگی و هر کاستی، و چون دود چوب لبان با آسمان بر آید، هیچ دودی جز آن بدان نرسد، و همچنین پسرت را خدا عز و جل با آسمان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 202

برآورد و کسی از اهل زمانش را بدان بالا نبرد.

20- و در کتاب دلائل النبوة حسین بن محمد سکونی بسندش از حسان بن ثابت آورده که گفت: بخدا من پسر بیچه 7 و 8 ساله بودم که هر چه میشنیدم میفهمیدم، و شنیدم یک یهودی بر بالای یک قلعه یثرب فریاد کشید ای معشر یهود و چون گرد آمدند گفتند: وای بر تو، تو را چه شده؟ گفت ستاره احمد که مبعوث به نبوت می‌شود امشب طلوع کرد، و کتابی نزد ما است بنام «الید الصینی» تألیف کشینا پادشاه هند که در آن تفصیل دلالت ستاره‌ها را بر نبوت پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و اله شرح داده.

میگویم: آنچه را سید از امر هرقل و کسری، و آگاهیشان از ستاره‌ها نبوت پیغمبر آورده در باب بشارتها بدو و بمولدش نقل کردم.

سپس گفته: و اما دلالت ستاره‌ها بر غلبه مسلمانها بر پادشاهان فارس بسا که اخبار بسیاری دارد در تواریخ بزرگ، از آن جمله طبری در تاریخش گفته:

چون یزدگرد رستم را فرمان داد از ساباط بیرون رود نامه‌ای چون نامه یکم برادرش نوشت و بر آن افزود، راستی ماهی آب را گل آلود کرده، و نعائم باز داشت شده، و زهره زیبا شده، میزان در اعتدال است، و بهرام رفته، و جز این نظر ندارم که این قوم البته بر ما پیروز میشوند و حاکم سرزمین ما میگردند، و سخت‌تر از همه اینست که پادشاه نوشته باید بجلو آنها بروی و گر نه البته خودم میروم و من در برابر آنها روانم.

گفته: علت دلیری یزدگرد بر فرستادن رستم غلام جابان منجم کسری شد که اهل فرات بادقلى بود و یزدگرد او را خواست و گفت: چه گوئی در رفتن رستم و جنگ با عرب، ترسید باو راست گوید، و دروغ گفت و رستم مانند آنچه آن منجم میدانست دانسته بود، و رفتن بجنگ بر او گران بود، و چون غلام جابان او را مغرور کرد بر او سبک شد، باو گفت: من دوست دارم یک پیشگوئی برایم بکنی تا بگفته تو دلم آرام شود، غلام بدر با هندی گفت: چیزی خواهش کن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 203

گفت پادشاه پرنده‌ای بر ایوان تو مینشیند، و چیزی از نوکش در اینجا می‌افتد و یک دایره کشید، آن غلام گفت: راست گفت، تا آن پرنده کلاغ است و در نوکش یک درهم است.

بجانب هم خبر رسید که پادشاه او را خواسته و آمد تا شرفیاب شد و او را از آنچه غلامش گفته بود پرسید، او حساب کرد و گفت راست گفته ولی بحقیقت نرسیده آن پرنده عقق است و در نوکش درهم است، و در اینجا می‌افتد، و دربا دروغ گفته آن درهم از جا میپرد و در اینجا میماند، و یک دایره دیگری کشید از جا بر نخواستند بودند که یک عقق بر کنگره‌ها نشست و از او درهمی در خطا یکم افتاد و برجست و در خط دیگر ماند، هندی از جابان بدش آمد که او را خط کار کرد، یک ماده گاو نزدیک زا آورد، هندی گفت بچه‌اش پیشانی سفید و تن سیاه، جابان گفت بلکه دم سپید است و سیاه و بچه‌اش را بر آوردند و دمش سفید بود، جابان گفت از اینجا دربا شکست خورد و هر دو او را تشویق کردند که رستم را بجبهه فرستد و او هم امضاء کرد.

سپس طبری گفته جابان بهر که در لشکر یزدجرد علاقمند بود نوشت تا با عرب همراهی کند در آنچه میخواهند، و باو گزارش داد که پادشاهی فرس از میان رفته، و از او پذیرفته شد و سرانجام چنان شد که نجوم دلالت داشتند، از پیروزی عرب بر فارسین.

میگویم: سپس دلالت نجوم را بر امامت قائم علیه السلام و ولادت او ذکر کرده چنانچه در باب ولادتش آوردیم.

بیان: در قاموس (3 ص 266) گفته عقق پرنده ایست ابلق میان سیاهی و سفیدی، آوازش عقق میباشد و در (ج 1 ص 209) گفته انتجت الفرس یعنی هنگام نتاجش شده، و در (ج 3 ص 38) گفته: سفع الشیء یعنی باو نشانه گذاشت و سفع سیاهی است که بسرخی زند، و در نهاییه (ج 2 ص 166) گفته: سفعه یکنوع سیاهی است با رنگ دگر.

21- در کافی (195- روضه) بسندش از عبد الرحمن بن سیابه که گفتم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 204

بامام ششم علیه السلام، قربانت مردم گویند نظر در نجوم روا نیست و من از آن خوشم می آید، و اگر بدینم زیان دارد نیاز ندارم بچیزی که زیان بدینم دارد، و اگر زیان بدینم ندارد بخدا که من آن را دوست دارم و مطالعه آن را دوست دارم، فرمود:

چنان نیست که گویند، بدینت زیان ندارد، سپس فرمود: شما در چیزی بررسی کنید که کاملش بدست نیاید، و اندکش سود ندهد، بهمان طالع ماه حساب میکنید سپس فرمود:

میدانی میان مشتری و زهره چند دقیقه است؟ گفتم: نه بخدا، فرمود:

میدانی میان زهره و ماه چند دقیقه است؟ گفتم: نه بخدا، فرمود میدانی میان خورشید و سکینه (سنبله خ ب) چند دقیقه است؟ گفتم: نه بخدا از هیچ منجمی هرگز نشنیدم، فرمود: میدانی میان سکینه و لوح محفوظ چند دقیقه است؟ گفتم: نه هرگز آن را از منجمی نشنیدم، فرمود: میان هر کدام تا صاحبش شصت یا نود دقیقه است تردید از عبد الرحمن است.

سپس فرمود: ای عبد الرحمن این حسابی است که چون مرد بدان رسد و بواقع دست یابد، نی میان نیزار را بشناسد و شماره آنچه در سمت راست آنست و شماره آنچه در سمت چپ آنست و آنچه در پشت آنست و آنچه در پیش آنست تا آنکه از نی نیزار یکی هم بر او نماند.

در النجوم بسند خود آن را از کلینی آورده و گفته اصحاب ما در مصنفات و اصول خود آن را آورده اند.

بیان: «حساب میکنید بطالع ماه» از این تعبیر روشن می شود که پایه احکام نجومی آنها روی حرکات ماه بوده و اوضاع آنها و باوضاع کواکب دیگر توجه نداشتند «چه اندازه است میان مشتری و زهره» یعنی چند درجه میان خود آنها یا فلک آنها است و یکم روشنتر است «و میان سکینه» نام کویبی است حکم آور که منجمان آن را نشناسند، در نسخه ای بجای آن سنبله است ولی خودش مناسب تر است با اینکه گوید: از هیچ اخترشناسی نامش را نشنیدم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 205

22- در النجوم: بسندی که میرسد بامام ششم علیه السلام فرمود: مردمی گویند ستاره‌شناسی از خواب دیدن درست‌تر است، و این سخن درست بود تا خورشید به یوشع بن نون و بر امیر المؤمنین علیه السلام برنگشته بود و چون خدا خورشید را بر آنها برگردانید دانش علماء نجوم در هم و گم شد.

23- در کافی (330- روضه) بسندش از کسی که امام ششم علیه السلام را پرسید از علم نجوم، فرمود: آن را نداند جز یک خاندان از عرب و یک خاندان از هند.

در النجوم: همین حدیث را از کلینی آورده و بدنبالش افزوده «فرزندان وصی ادريس علیه السلام».

بیان: مقصود از خاندان عرب همان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و اله است، و دلیل نیست بر جواز نظر در نجم و عمل بدان بلکه دلالتش بر خلاف آن بیشتر است، زیرا بیشتر مردم علم ناقص بدان دارند و حکم بر طبق آن گفته‌ای است ندانسته.

24- در کافی (351- روضه) بسندش از هشام کفاش که امام ششم علیه السلام بمن فرمود ستاره‌شناسی تو چونست؟ گفتم: در عراق کسی از من بدان بیناتر نیست فرمود: چرخش فلک نزد شما چگونه است؟ من کلاهم را از سرم برداشتم و چرخاندم بمن فرمود: اگر چنانست که تو میگوئی، چرا بنات النعش و جدی و فرقدین روزی از روزگار بسوی قبله نمیچرخند؟ گفتم: بخدا این چیز است که من آن را ندانم و از اهل حساب ستاره‌شناسی هم نشنیدم، بمن فرمود: سکینه چند جزء تابش زهره را دارد؟ گفتم: بخدا نام این ستاره را نشنیدم و از کسی نشنیدم نامش را ببرد.

فرمود: سبحان الله، شما یک ستاره را بکلی از حساب خود انداختید، پس روی چه حساب میکنید سپس فرمود: تابش زهره چند یک ماه است، گفتم آن را جز خدا عز و جل نداند، فرمود: ماه چند تابش خورشید را دارد،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 206

گفتم: آن را ندانم فرمود: راست گفتی سپس فرمود: چه می‌شود که دو لشکر با هم برخوردند و هر کدام منجمی دارند که حکم به پیروزی صاحب خود کرده و سپس یکی دیگری را شکست میدهد پس نجوم کجا رفته، گفتم: بخدا که این را ندانم فرمود: راست گفتی، اصل حساب نجوم درست است ولی آن را نداند جز کسی که زایش همه مردم را بداند.

بیان: «کلاهم چرخاندم» شاید پنداشته حرکت فلک در همه سو رحوست «چه می‌شود که دو لشکر بهم برخوردند، این یک دلیل تمامی است بر خطا منجمان زیرا بسا دو پادشاه که برابر هم بجنگند منجم هر کدام ساعت پیروزی آنها را پیش بینی کرده ولی یک شکست میخورد و این برای آنست که ستاره اشخاص را بخوبی نمیدانند، یا برای آنست که آماده‌گی

پذیرش هم در پدیده اثر دارد و اگر منجم تأثیر ستاره‌ها را بداند دومی را نداند چنانچه ابن سینا گفته و شرحش در داستان هاروت و ماروت بیاید.

و اینکه فرمود: نداند آن را جز کسی که موالید مردم را بداند، ممکن است اشاره بوجه یکم باشد چنانچه منجمان طالع مولود را در حکم خود منظور دارند یا اینکه بدوم باشد چون مقصود از موالید خصوصیت مواد و استعدادات آنها است و اسباب ولادت آنها که احاطه بدان جز بوحی و الهام از خدای حکیم میسر نیست و بسا مقصود اینست که هر که علم نجوم را درست بداند موالید همه خلق را میداند و چون منجمان نمیدانند معلوم می‌شود که آن را درست نمیدانند، و بهر تقدیر ظاهر حدیث اینست که علم نجوم حق است ولی بررسی آن برای مردم دیگر جائز نیست چون درست آن را ندانند و ندانسته حکم کنند و الله العالم.

25- در النجوم: بسندی از امام رضا علیه السلام بحسن بن سهل فرمود: حساب نجوم تو چگونه است؟ گفت: چیزی از آن نمانده، همه را آموخته‌ام امام علیه السلام فرمود: نور خورشید چند درجه از نور ماه فزونست و نور ماه از نور مشتری و نور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 207

مشتری از نور زهره؟ گفت: نمیدانم، فرمود: هیچ نداری، این آسانترین آن علم است.

26- در النجوم باسنادی که بریان بن صلت میرسد گوید محضری از دانشمندان در حضور مأمون بر پا شد و حجت امام رضا علیه السلام بر همه روشن گردید، و صباح بن نصر هندی هم حضور داشت، و مسائل بسیاری از امام علیه السلام پرسید و امام در باره علم نجوم فرمود: آن علم در اصل درست است و گفته‌اند: نخست کسی که در علم نجوم سخن گفته ادریس علیه السلام است، و ذو القرنین در آن استاد بوده و اصل این علم از طرف خدا عز و جل است.

و گفته‌اند: خدا ستاره‌ای را که بدان مشتری گفته شده بصورت مردی بزمین فرستاد و بکشور عجم آمد و در ضمن حدیثی طولانی بدانها نجوم آموخت و آن را بطور کامل نیاموختند، و بکشور هند آمد و بمردی هندی آموخت و از این رو این علم در آنجا پدید شد، و مردی گفته‌اند: آن از علم پیغمبرانست که برای مصالحی چند بدان مخصوص شده‌اند، و منجمان دیگر درست آن را یاد نگرفتند و درست و نادرست را بهم آمیختند پایان سخن امام علیه السلام در این روایت والاسند است که از راه تقیه آن را بدیگران نسبت داده، چنانچه گاهی فرماید پدرم میفرمود و گاهی بروایت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکرده.

بیان: بسا تصحیح علم نجوم و اثبات آن از تقیه بوده زیرا مأمون شیفته این علم بود و از این رو بدین عبارات پرداخته، و در بیشتر دوره‌ها ستاره‌شناسان مقرب پادشاهان بودند، و مردم از آنها میترسیدند، با اینکه این روایت صریح در جواز تعلیم و تعلم و عمل به علم نجوم نیست.

27- در کافی (306- روضه) بسندش از سلیمان بن خالد که از امام ششم علیه السلام پرسیدم سرما و گرما از چیستند؟ بمن فرمود: ای ابا ایوب، مریخ ستاره‌ایست گرم و زحل ستاره سرد، چون مریخ آغاز بالا رفتن کند زحل فرو شود و این در بهار است، و پیوسته هر درجه مریخ بر آید زحل فرو آید تا سه ماه که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 208

مریخ بنهایت بلندی رسد و زحل بنهایت فرود، و مریخ بتابد و گرما سخت شود تا آخر تابستان و آغاز پائیز که زحل آغاز برآمدن کند و مریخ آغاز فرود و پیوسته هر درجه‌ای زحل بر آید مریخ فروتر آید تا مریخ بنهایت فرود رسد و زحل بنهایت ارتفاع و زحل بتابد و آغاز زمستان شود و پایان تابستان (پائیز خ ب) و از این رو سرما سخت شود و همچنین این دو در بالا شدن و فرو شدن رقابت دارند، و اگر در تابستان روز سردی باشد اثر ماه است و اگر در زمستان روز گرمی باشد از خورشید است، اینست تقدیر عزیز علیم، و منم بنده پروردگار جهانیان.

بیان: بر ناظران در این خبر اشکالی رخ داده از این رو که حرکت مخصوص زحل و مریخ موافق هم نیستند و مطابق حرکت خورشید هم نیستند و نه با فصول حاصله از آن بهیچ وجه، و در حل این اشکال بنظر آمد که گرمی یک کوکب و سردی دیگری خاصیت آنست نه اثر چگونگی آن از قبیل تاثیرات ناقصی که بکواکب نسبت دهند از نظر وضع آنها، و هر کدام از دو کوکب را تدویری باشد که در آن بالا و پائین شوند و ارتفاع مریخ تا حدی اثر بخش در گرما است یا نشانه آنست و ارتفاعش در برابر انحطاط زحل است از نظر تدویر آن و فروشدنش تا اندازه‌ای سرما را کم کند یا نشانه آن باشد از این رو هوا در تابستان گرم شود و در زمستان بعکس آنست.

و دلیلی بر امتناع این فرضیه نیست، چنانچه گویند قوت و ارتفاع ماه مؤثر است و یا نشانه است برای فرودن سرما و رطوبت، و افلاک جزئی بسیاری ثابت کردند برای هر سیاره‌ای بمقصد ضبط حرکات آنها و با آن هم بر آنها اشکالات بی‌حلی وارد است، و ضرر ندارد که ما برای حل این خبر منسوب بامام علیه السلام فلکی ثابت کنیم.

قوله «فیجلو المریخ» در بیشتر نسخه‌های کافی چنین است از جلاء بمعنی بیرون شدن از جایی یعنی آغاز برآمدن کند یا از جلاء بمعنی تاییدن و روشن شدن و در برخی نسخه‌ها بجای آن (فیعلو پس بالا رود) است در هر دو جا و در کتاب النجوم «فیلقح پس برسد» و هر دو تعبیر مناسب است و شاید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 209

اینکه فرمود: «منم بنده خدای جهانیان» برای این بوده که از غالیان در محضر او بوده و رد بر آنان را فرموده، و گفته‌اند آغاز سخن بیندار منجمان است که کواکب را اثر بخش دانند و چون در پایان فرمود: «این تقدیر عزیز علیم است» گفته آنها را رد کرد.



و حاصل اینکه منجمان خورشید و مریخ را گرم و خشک دانند و زحل را سرد خشک، و ماه را سردتر، منظورشان اینست که در زمین چنین اثر بخشی کنند و ذکر خصوص مریخ و زحل برای اینست که از علویانند و اشرافند، و مقصود از ارتفاع مریخ و انحطاط زحل خوشی حال اولی و بدی حال دومی است پیندار آنها، زیرا از آغاز حمل که خورشید در آفاق مائله شمالی خرده خرده بالا میرود گرمی هوا فزوده شود، و مانع تأثیر مریخ از میان برود و اثرش نیرو گیرد و اثر زحل کم شود و همچنین بعکس.

28- در کافی (366- روضه) بسندش از امام ششم علیه السلام روایتی آورده که مضمون آن در شماره 19 گذشته.

29- در کافی (257- روضه) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود:

خدا عز و جل در فلک هفتم ستاره‌ای از آب سرد آفریده، و شش ستاره سیار دیگر را از آب گرم، و آن ستاره انبیاء و اوصیاء، و ستاره امیر المؤمنین علیه السلام است فرمان دهد بخروج از دنیا و زهد در آن، و به خاک‌نشین و خشت بالینی و کرباس پوشی و نان جو نوشی، و ستاره‌ای که نزدیکتر بخدا از آن آفریده نشده.

بیان: این روایت دلالت دارد که ستاره‌شناسان در تشخیص طبع اختران خطا کردند، و در باره کسانی که بدان منسوب کرده‌اند و هم در سعد و نحس آنها «فرمان میدهد بخروج از دنیا» شاید مقصود اینست که کسانی که بدان منسوبند چنین باشند یا کسی که بطالع آن زاده باشد چنین است، یا منسوبان بدان چنین فرمایند.

میگویم: بنا بر توجیه یکم منافاتی میان این خبر و گفته ستاره‌شناسان نیست، زیرا نحوست آن از نظر اغراض اهل دنیا است که عزت و فخر و زیور دنیا جویند، و سعادتش نظر باغراض آخرت طلبانست که دنبال ترک دنیا و لذات و شهوات

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 210

آند فتدبر.

30- در النجوم: بسندی روایت کرده که محمد بن یحیی خثعمی از امام ششم علیه السلام پرسید علم نجوم درست است؟ فرمود: آری، باو گفتم کسی در روی زمین هست که آن را بداند؟ فرمود: آری.

31- و از امام ششم علیه السلام در حدیث دیگریست که فرمود: در آسمان چهار ستاره‌اند که آنها را نشناسد جز خاندانی از عرب و خاندانی در هند یکی از آنها را شناسند، و بدانست که حسابشان برپا است.

32- در مناقب ابن شهر آشوبست که ابی بصیر گفت: مردی دیدم از امام ششم علیه السلام از نجوم پرسید و چون بیرون رفت از بر او، بآن حضرت گفتم: این علم اصلی دارد؟ فرمود: آری، گفتم از آن حدیث کن مرا فرمود: از سعدش بتو باز گویم نه از نحسش، خدا جل اسمه نماز سپیده دم را فرض کرده برای نخست ساعت و آن فرض است و این ساعت سعد

است، و ظهر را هفت ساعت بعد فرض کرده و آن فرض است و این هم سعد است و نماز عصر را در ساعت نهم و آن فرض است و این هم سعد، و مغرب را در نخست ساعت شب مقرر کرده و آن فرض است و این سعد و نماز عشا را در ساعت سه شب، و آن فرض است و این هم سعد.

بیان: شاید غرضش اینست که این علم اصلی دارد، ولی تو را نشاید از آن بجوئی جز اندازه که اوقات نماز را بدانی، یا اینکه اوقات نمازها سعدند چون عبادت خدا در آنها انجام می‌شود.

33- در النجوم: سند را به بیاع سابری رسانده که بامام ششم علیه السلام گفتم:

من از نظر در علم نجوم خوشم می‌آید، و مردم آن را عیب کنند، اگر در آن گناهی است منس وانهم، و اگر در آن گناهی نیست، راستی که مرا در آن خوشدلی است فرمود: تو طالع شماری؟ گفتم: آری، و آنها را برایش شمردم، فرمود: خورشید چه اندازه از نورش را بخورد ماه میدهد؟ گفتم: این را نشنیدم هرگز.

فرمود: زهره چه اندازه نورش را بخورد خورشید میدهد؟ گفتم: و نه این

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 211

را، فرمود: خورشید چه اندازه نور از لوح محفوظ میگیرد؟ گفتم: این را هم هرگز نشنیدم، فرمود: این چیز است که اگر مردی آن را بداند، میانه‌ترین نی نیزار را میشناسد، سپس فرمود: نجوم علمی است که نداند آن را جز خاندانی از عرب و خاندانی از هند.

34- و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که فرمود: علم نجوم را نداند جز خاندانی در هند و خاندانی در عرب.

35- و از همان کتاب از محمد و هارون پسران اَبی سهل که بامام ششم علیه السلام نوشتند پدر و جد ما در علم نجوم مطالعه داشت برای ما حلال است نظر در آن؟ فرمود: آری.

36- و در آنست نیز که هر دو آنها بامام علیه السلام نوشتند ما فرزندان نوبخت منجمیم و استجازه از شما کردیم که برای ما حلال است نظر در آن، نوشتی: آری و منجمان در وصف فلک اختلافات دارند برخی گویند فلکی که در آن اختران و خورشید و ماهند آویخته‌اند بآسمان و زیر آسمانست و آنست که همه اختران و خورشید و ماه را میچرخاند و خود، و خود آسمان نه حرکت دارد، نه میچرخد و میگویند، چرخش فلک زیر زمین هم هست، و خورشید با فلک زیر زمین میچرخد و در نهانگاه زیر زمین بمغرب می‌رود و بامداد از شرق طلوع میکند، جواب نوشت:

آری، تا از حد یگانه پرستی بیرون نرود.

37- و از کتاب مذکور بسندی از امام ششم علیه السلام در قول خدا تعالی «در روزی نحس مستمر، 19- القمر» فرمود: ماه بزل نحس شده بود.

بیان: (آنچه آویخته است بآسمان) بسا که مقصود از آسمان فلک نهم است، مقصود از حرکت نکردنش اینست که حرکات مخصوص کواکب را ندارد، و اینکه گفته «چرخش فلک زیر زمین است» یعنی بحرکت خاصه یا یومیه یا هر دو و مقصودشان اینست که کواکب زیر زمین هم بتبع افلاک میگردند، و «خورشید با فلک میگردد» یعنی بحرکت یومیه.

اینست آنچه در تفسیر خبر بنظر آمد، و ظاهرش اینست که افلاک جز سماواتند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 212

و شاید عقیده گروهی باشد مانند کراچکی که در کنز الفوائد گفته: بدان که زمین کرویست و هوا گرد آنست و افلاک گرد همه و آنها چند طبقه‌اند روی یک دیگر و هفت از آنها از آن خورشید و ماه و پنج دیگرند بنام «متحیره» که زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطاردند، و هر کدام از این هفت فلکی برای خود دارند و فلک زحل بالای همه است و فلک ماه نزدیکتر همه است بزمین و فلک خورشید در میان آنها است و فلک مشتری زیر فلک زحل است و سپس مریخ است و بالای فلک ماه فلک عطارد است و آنکه فلک زهره، و فلک اختران ثابت گرد همه آنها است و آنان همه اخترانیند جز این هفت که در آسمان دیده شوند، سپس فلک محیط اعظم است که همه این افلاک را میچرخاند، بالای هفت آسمان گرد همه افلاک هستند که جای فرشته‌هایند و پیغمبران و حججی که خدایشان بالا برده است (پایان) و این قولی است ناشناس و ندیدم که دیگری گفته باشد، و مخالف آن با ظاهر آیه شریفه بیش از گفته مشهور حکماء است.

«نوشت آری» یعنی روا است بررسی نجوم تا از یگانه‌پرستی بیرون نبرد که آنها را اثر بخش دانند در برابر خدا و شریک او خوانند در خلق و تدبیر، و ظاهر اینست که مقصود از نجوم در اینجا همان علم هیئت است و اندیشه در اوضاع فلکی و چرخش کواکب و افلاک و سنجش اندازه حرکاتشان و مانند آنها، نه استخراج احکام و پیشگوئی از آینده.

38- در النجوم: پس از بیان مدرکی گفته: روایت است که هارون الرشید موسی بن جعفر علیه السلام را بحضور خود آورد و گفت: مردم شما را ستاره‌شناس دانند ای زاده‌های فاطمه، و میگویند شماها آن را خوب میدانید، و فقهاء عامه میگویند:

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده: در باره اصحاب من خموش باشید و در باره قدر خموش باشید و در باره نجوم هم خموش باشید، و امیر المؤمنین دانایتر مردم بود بنجوم و هم فرزندانش که امام شیعه هستند.

امام کاظم علیه السلام فرمود: این حدیث ضعیف است و سندش مورد طعن است، و خدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 213

تعالی ستاره‌ها را ستوده و اگر علم نجوم درست نبود خدای عز و جلشان نمیستود پیغمبران بدان دانا بودند و خدا در باره ابراهیم خلیل الرحمن فرمود: «همچنین نمودیم بابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را و تا بوده باشد از موقنان، 75- الانعام» و در جای دیگر فرموده: «و نگاه کرد در نجوم و گفت من بیمارم، 89- الصافات» و اگر علم نجوم نمیدانست، در آنها ننگریست و نمیگفت من بیمارم.

ادریس اعلم زمانش بوده بنجوم، و خدا تعالی سوگند یاد کرده بمواقع نجوم و آن را سوگندی گر بدانند بزرگ شمرده در جای دیگر قرآن فرموده و **النازعات غرقا**- تا فرماید **فالمدبرات أمرا** و مقصود 12 برج و 7 سیاره است، و آنچه در شب و روز بفرمان خدا عز و جل پدیدار می‌شود، و پس از علم قرآن اشرف از علم نجوم نیست، و آن دانش انبیاء و اوصیاء و وارثان انبیاء است که خدا عز و جل فرموده «و نشانه است و به ستاره هم ره جویند، 16- النحل» ما هم این علم را میشناسیم و آن را فاش نکنیم، هارون گفت: ای موسی تو را بخدا این علم نزد جهال و مردم عوام پدیدار نکنید تا بر شما سرزنش کنند و عوام بدان بیالند، این دانش را نهان دار و بحرم جدت برگرد، سپس هارون گفت بیک مسأله دیگر باقی است تو را بخدا بمن خبر ده، فرمود: بپرس، گفت بحق قبر و منبر و بحق خویشی تو با رسول خدا صلی الله علیه و اله بمن بگو تو پیش از من میمیری یا من پیش از تو؟ زیرا تو این را از علم نجوم میدانی، فرمود: بمن امان بده تا بگویم، گفت: تو در امانی، فرمود من پیش از تو بمیرم، و بمن دروغ گفته نشده و دروغ نگویم، و مرگ من نزدیک است.

میگویم: تمام این خبر در ابواب تاریخ موسی علیه السلام است.

49- و از همان: بسندی از مردی که عکرمه پرسیدش از حساب نجوم، و او دریغ داشت که بوی گزارش دهد و عکرمه گفت: از ابن عباس شنیدم میگفت:

علمی است که مردم در آن درمانده‌اند، دوست داشتم آن را بدانم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 214

40- و همان بنقل از ربیع الابرار زمخشری این حدیث عکرمه را آورده.

41- و در آن از ابن عباس است که نجوم از علم نبوتست، و کاش خوب آن را میدانستم.

42- و از همان: با ذکر مدرکی و بسندی تا عکرمه گفت: به ابن عباس گفته شد: اینجا یک مرد یهودیست که پیشگو است و ابن عباس او را خواست و باو گفت: بمن خبر رسیده تو غیب میگوئی یهودی گفت: غیب را جز خدا نداند، ولی اگر خواهی بتو خبر بدهم گفت: بگو، گفت: تو پسری ده ساله داری که بمکتب میرود؟ گفت: آری، گفت: او فردا تب دار از

مکتب بیاید و روز دهم بمیرد، و تو هم از دنیا نروی تا ناینجا شوی گفت: این از پسر م و از خودم، از خودت هم بگو گفت: منم در سر سال بمیرم.

عکرمه گفت: پسر ابن عباس تب دار از مکتب آمد و روز دهم مرد، و چون سر سال شد ابن عباس گفت: ای عکرمه بنگر تا یهودی چه کرد، من نزد خانواده‌اش آمدم، گفتند دیروز مرد، و ابن عباس هم از دنیا نرفت تا ناینجا شد.

43- در النجوم: بنقل از کتاب ربیع الابرار از علی علیه السلام هر که از دانشمندان قرآن از علم نجوم فرا گیرد، ایمان و یقین او بیفزاید سپس خواند «راستی در گردش شب و روز، 6- یونس، 44- و در آنست نیز از میمون بن مهران که مبادا نجوم را دروغ شمارید که دانشی است از دانشهای نبوت.

و در آنست نیز از علی علیه السلام که بد است مسافرت در محاق ماه و در وقت قمر در عقرب.

45- و خطیب در تاریخ بغداد آن را از علی علیه السلام نقل کرده.

46- و در کتاب ربیع الابرار از علی علیه السلام روایت کرده که مردی گفت:

من در محاق ماه می‌خواهم بسفر تجارت روم، فرمود: می‌خواهی خدا تجارتت را محو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 215

کند؟ در ماه نو بتجارت برو.

47- و در آنست که بنی اسرائیل دو علم را نمان می‌کردند، علم نجوم و علم طب، و آنها را بفرزندان خود نمی‌آموختند چون پادشاهان به آن نیاز داشتند تا مبادا همنشین پادشاهان شوند و بدانها نزدیک گردند، و دینشان نابود گردد.

48- و در آنست بنقل از کتاب (توابع) که معقله بن اسحاق نامه‌ای بعلی ابن جعفر نوشته و گزارش داده طبق نظر یک منجم که میلاد و اندازه عمرش را معین کرده مرگش نزدیک است و بر خود ترسان است و درخواست کرده که او را بعملی رهنمائی کند که مایه تقرب بخدا عز و جل باشد، و علی بن جعفر عین نامه را بدو رسانیده و چنین پاسخ نوشته.

بنام خدای بخشاینده مهربان، خدا مرا بتو بهره‌مند سازد، فلان نامه را خواندم، و از تو گله‌مندم، سبحان الله تو حال او را نسبت بما میدانی، و فرمانبری و کارهای ما را میدانی چرا خبر را بما نرساندی تا آسانتر کار را پیشواز کنیم یا آنکه آن را خوابی مقرر داشتی که دیده، یا سنش رسیده، یا از خود نفرت دارد که نیاز خود برآرد، هر چه باشد این کار آسانست و بایدش بحساب خدا گذارد، او را یادآور کنیم که جز خودش شایستگی آن را ندارد، و اعتماد ما بدو چنانچه میدانی بحمد الله بسیار است، و از او خواستاریم که از نعمتش بهره برد با بهترین موالی و نیکترین یاوران بعون و رحمت و مغفرتش.

بفلانی بفرما (خدایش از ما نگیرد) هر چه تواند روزه دارد یا هر روز یا روز بروز یا سه روز در ماه، و در هر روز یا روز بروز از صدقه بر 60 مستمند خودداری نکند یا هر چه در دل گیرد و اجرا شود، سپس خود را سخت بنماز شبانه روز وادارد، و همچنین باستغفار و قرائت قرآن و ذکر خدا تعالی و اعتراف بگناه در قنوت، و از آنها از خدا آمرزش خواهد و از گناهانش بصدقه دادن و بنده آزاد کردن آمرزش جوید، و نیتش را در اعتقاد بحق خالص کند، و صلّه رحم کند و بآنها خوبی کند، و امیدواریم از موقع خود نزد ما سود برد، و از خشنودی ما و از ستودن ما او را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 216

البته بخدا کار او مرا ناگوار افتاد بیش از آنچه وصف شود، بعلاوه امیدوارم خدا در عمرش بیفزاید و گفته منجم را بیهوده سازد، که خدا او را بر غیب آگاه نکرده، و الحمد لله.

و این حدیث را در توفیعات حمیری دیدم که بسندی از امام کاظم علیه السلام نقل کرده.

بیان: نسخه این روایت جدا مغلوط بود و در جای دیگر بدست نیامد تا اصلاح شود، و ما آن را چنانچه بود وانهادیم.

49- النجوم: بسندی از عمار بن اُبی معاویه که شهرهای شام بدست یوشع ابن نون گشوده شد تا بقاء رسید. و در آنجا مردی را دیدند بنام (بالق) که بقاء از نام او است، و مردم آن شهر با یوشع می‌جنگیدند و از آنها کشته نمیشد و سبب پرسید و گفته شد در شهر او زنی است ستاره‌شناس که فرج خود را برابر خورشید میدارد و حساب میکند و لشکر را سان بیند و هر که مرگش رسیده آن روز بجنگ نرود، یوشع بن نون آن روز دو رکعت نماز کرد و از خدا خواست خورشید را پس اندازد، و حساب آن پیره زن پریشان شد، و ببالق گفت: بآنها پیشنهاد صلح بده و هر چه خواهند بپذیر که حساب من درهم شده، باو گفت: لشکر را سان ببین و بیرون شو که جز جنگ در پیش نیست.

گوید سان دید (سلاح پوشید خ ب) و بیرون شد، و جنگ سخت و بیمانندی نمودند و از یوشع درخواست صلح کردند و او نپذیرفت جز بشرط اینکه آن زن را باو تحویل دهند، بالق نخواست او را بدهد، آن زن گفت مرا بدو ده، و صلح کرد و او را تسلیم نمود، آن زن یوشع گفت در آنچه بصاحبت وحی شده کشتن زنان آمده است؟ گفت: نه گفت: جز اینست که مرا بکیش خود میخوانی؟ گفت:

همین است، گفت: من بکیش تو در آمدم، این آخر لفظ حدیث او است.

بیان: مقصود از استقبال بفرج اینست که روبروی خورشید میایستاد و حساب حرکتش را میرسید، و این تعبیر بهمین معنا شایع است و در چند جا وارد است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 217

از آنها است در بدفالی مسافر که «المرأة الشطاء تلقی فرجها» یعنی روبرو شوی با چنین زنی.

50- در نوادر راوندی: بسندی تا امام باقر علیه السلام فرمود: زمینی میان من و مردی شریکی بود و خواست آن را قسمت کند، و آن مرد منجم بود، و ساعت سعدی برای خود استخراج کرد و ساعت نحسی برای ما و فرستاد نزد پدرم، و چون زمین را قسمت کردند قرعه بهتر بنام پدرم برآمد و آن منجم در شگفت شد پدرم باو فرمود: تو را چه شد؟ و باو گزارش داد، پدرم فرمود: تو را به به از آن رهنمائی نکنم؟ چون بامداد کردی یک صدقه بده تا نحوست آن روز از تو بگردد، و چون شبت رسید صدقه بده تا نحسی شب از تو بگردد.

51- در دعوات راوندی: بسندی از امام ششم آورده که زمینی میان پدرم و مردی بود و خواست قسمت کند- و مانند آن را گفته- و فرموده: در علم نجوم ما مؤمن و کافر شناخته میشوند.

بیان: شاید ذکر این مطلب بمناسبت علم نجوم برای این بوده که بفهماند علم ما از آنچه منجمان دارند فراتر است نه اینکه آن را از علم نجوم میفهمند، و بعلاوه منظور اینست که علم آنها ناقص است زیرا مدعی فهم این مطلب نیستند از علم نجوم.

52- در احتجاج (125) و در نهج (ج 1 ص 128) در ضمن کلامی بیکی از یارانش هنگام رفتن در برابر خوارج که گفت: یا امیر المؤمنین اگر در این وقت حرکت کنی از نظر علم نجوم میترسم بمقصودت نرسی، فرمود:

تو پنداری بساعتی رهنمائی که هر که در آن برود بدی از او برود و هم ساعتی را که هر که در آن برود بدی بیند بیم میدهی، هر که تو را بدین سخت تصدیق کند قرآن را دروغ شمرده و از یاری خواستن از خدا تعالی در رسیدن بدخواه و دفع بدخواه بی نیاز گردیده، و خواهی کسی که بگفته تو کار کند سپاس تو گوید نه پروردگارش را، زیرا پندارت تو او را رهنما شدی بساعتی که در آن سود برد و از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 218

زیان آساید.

سپس رو بمردم کرد و فرمود: ای مردم مبدا علم نجوم آموزید مگر همانچه که راه نماید در خشکی و یا دریا، زیرا ستاره شناسی به پیشگوئی کشاند، منجم چون کاهن است، و کاهن چون جادوگر، و جادوگر چون کافر، و کافر در دوزخ است، بروید بنام خدا و یاری او.

بیان: گویا سید بشیوه خود چیزی از روایت را انداخته، و تمام آن گذشت و بنا بر آن هذا اشاره است به علم بدان چه در شکم دابه است، و اگر هم چیزی نیفتاده، بسا که اشاره است بدعوی علم بهر دو ساعت که منافات دارد با قول خدا عز و

جل «و نداند کس فردا چه میکند، 34- لقمان» و هم قول او «بگو نداند کسی غیب را در آسمانها و زمین جز خداوند، 65- النمل» و قول خدا جل و علا «نزد او است کلیدهای غیب نداند آنها را جز او، 59- الانعام» و آنچه همین معنا را دارد.

و ممکن است توجیه کلام بوجه دیگر و گفته شود اگر دفع بدی و رسیدن زیان تابع ساعت‌شناسی منجم باشد چه اینکه اوضاع آسمانی تمام علت حوادث زمینی باشند یا جزء علت یا نشانه بی‌تخلف این منافات دارد با آنچه در دین ثابت است که خدا هر چه را خواهد محو کند و هر چه را خواهد بجا نهد و با اینکه هر کار خواهد بکند و هر چه خواهد بفرماید و با اینکه خدا از کار فراغت نیافته و او هر روز در کار است، و ظاهر کلام ستاره‌شناسان نخست عدم امکان تخلف و وقوع است، و تصدیقشان منافی با تصدیق بقرآن و آنچه از دین و ایمان دانسته شده می‌باشد بدین نظر، و کسی که تخلف از پیشگویی خود را روا دارد و دعاء و توسل و صدقه را بخواست خدا در رفع نحوست مؤثر داند منظور امام نیست و مقصود این است که ساعت‌شناسی خود را حتمی شمارد «جز آنکه راه نمای در خشکی و دریا است» اشاره است بقول خدا سبحانه «و او است که ستاره‌ها را رهنمای شما ساخت در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 219

ظلمات خشکی و دریا، 97- الانعام» کهانت ریاضتی است که مایه تسخیر جن باشد تا اخبار نهانی را برای او بیاورد و نزدیک جادوگریست، گفته‌اند در میان عرب کاهنانی بودند مانند شق و سطیح و دیگران، برخی پنداشته‌اند که جنی مسخر آنها بوده و اخبار را برایش می‌آورد و برخی می‌پنداشتند از اندیشه در مقدمات و وسائل عمل و اشخاص مراجعه کنند و از اوضاع آنان رازی را می‌فهمیدند و آن را عراف مینامیدند چون کسی که مدعی بوده چیز دزدی را کشف میکند یا جای گمشده و مانند آن را، و کشیده شدن کهانت به جادو یا برای اینست که خرده خرده بدان رغبت کند و آن را بیشتر سازد، یا دعوی منجم همان پیشگوییست مانند کاهن.

و اما جادوگری.

جادو، وردی یا نوشته و سوگند و عزیمة‌ایست که مایه ضرر بر کسی باشد چون بستن مردی از زنش، یا دشمنی میان مردم و تسخیر ملائکه و پری و شیاطین در کشف غائبات و درمان بیماران روحی و استحضر آنان و در آوردن آنها به تن کودک یا زنی و کشف امور نهانی بزبان آنها همه جادوگریست (پایان) و ظاهر آنست که مخصوص بایجاد ضرر نیست، و تحقیقی از آن در باب هاروت و ماروت آید و تحقیق کاملش در باب کبائر است.

شباهت منجم بکاهن برای اینست که هر دو غیب گوئی کنند یا دروغ گویند و از روی نشانه‌های نارسائی تخمین زنند یا هر دو از راه حق منحرفند، و برای حاجت روائی باسباب نامشروع دست زنند، و از توسل بخدا و دعاء و صدقه و عبادات دیگر مانع شوند، و از مغفرت و رحمت دور باشند، و مانند این شباهت در دوتای آن هم هست و وجه شبه در مشبه به



اقواست، و نتیجه همه رفتن بدوزخ است، و بسا که همان دوزخ رفتن که در باره کافر گفته وجه شباهت همه باشد و مقصود خلود است یا دخول، اظهر دوم است و گرچه در کافر در ضمن خلود است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 220

ابن میثم در شرح این کلام او گفته: بدان که سر نهی پیغمبر از تعلم نجوم دو چیز است.

1- دل بستن آموزنده‌هایش بدان و اعتماد دیگران بآنان در کارهای خود و توجه باختران و امید و بیم از آنان و غفلت از توجه بخدا و این مخالف مطلوب شارع است که خواسته همیشه بنده متوجه بخدا باشد و تنها امید و بیم بوی داشته باشد.

2- اینکه اخبار منجم در نظر مردم غیبگوئی است و مایه گمراهی مردم می‌شود، و سستی عقیده آنها بمعجزه و عظمت خدا تعالی و مایه شک آنها می‌شود نسبت باین آیه «بگو نمیداند در آسمانها و زمین غیب را جز خدا، 65- النمل» و این آیه «نزد او است کلیدهای غیب و جز او کسی آنها را نداند، 59- الانعام» و این آیه «راستی که نزد خدا است علم بساعت- تا آخر، 34- لقمان» و منجم مدعی است که فردا را میداند چه میکند و در کدام زمین میمیرد، و این عین تکذیب قرآنست، و گویا این دو وجه سبب حرمت کهنات و سحر و عزائم و مانند آنها است، و عقل هم با شرع در این باره موافق است باین بیان که اهل نظر یا متکلمند مانند معتزله و اشاعره و معتزله منجم را بدو وجه دروغگو دانند.

1- چون شرع آنها را دروغگو دانسته و آنها گویند هر حکم شرعی یک سبب عقلی دارد و گرچه ما آن را درک نکنیم.

2- اعتراض بدرستی و ضبط اسباب خبرگزاری و پیشگوئی منجم از نظر کون و فساد.

و اما اشعریه گر چه گویند مؤثر در هستی جز خدا نیست و کواکب بی‌اثرند ولی مانع ندارد که خدا اتصال کوبی را بدیگری نشانه پدیده‌ای ساخته باشد و سخن منجم از این راه درست باشد ولی از کجا که او بنشانه کامل راه برد و اما حکماء گویند هر چه در این جهان بود شود تباه میگردد و بود هر چیزی را چهار سبب لازم است، فاعلی، مادی، صوری و غائی، سبب فاعلی درجه یک حرکات

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 221

سماویه است و حرکات پیشتر و محرک آنها تا برسد بحدود الهی که هر چه را بهره شایسته میدهد، و اما سبب مادی همان صورت پذیر است که میرسد بصورت پذیر کلی و ماده مشترک میان همه پدیده‌ها، و صورت همانی است که ماده پذیرفته، و علت نمائی اثر مطلوب از وجود او است.

اما حرکات سماویه یا بیک دوره مؤثرند در وجود حادث یا کمتر یا بیشتر و مواد هم مشروط بآمادگی خاصی هستند، بسابقه معدت بسیاری دنبال هم که هر کدام زمان مخصوصی و حرکت مخصوصی و اتصال مخصوصی لازم دارند که ادراک بشری از دریافت آنها عاجز است.

اکنون که این را فهمیدی گوئیم حکم منجم یا شخصی و جزئی است مثل اینکه فلان شخص معین چنین و چنان خواهد شد و معلوم است که علم بدان میسر نیست زیرا نهایت اینست که گفته شود چنین اتصالی چنین اثری داشته در سابق و اکنون هم دارد با اینکه ممکن است همان زمان خاص شرط این اثر باشد و برگشت آن میسر نیست و نمیشود آن را دلیل قطعی حادث آینده دانست، زیرا مؤثرات مختلف را نباید آثار متشابه باشد و بعلاوه نمیتوان علت وجود حادثی را منحصر باتصال واحدی دانست با اینکه بعضی کائنات نیاز به بیش از یک دوره یا کمتر از آن دارند.

و از نظر آمادگی ماده هم باید دانست که شرائط پذیرش وجود از زمان و مکان و وضع آسمانی و زمینی فراهم است و روشن است که احاطه بهمه اینها برای بشر ممکن نیست.

و اما احکام کلی منجمان که گویند مثلاً چون زحل و مشتری قران کنند طوفان می‌شود یا چنین و چنان می‌شود باز هم قطعی نیست زیرا مستندی جز تکرر این حوادث و تجربه ندارد و این تجربه ناقص است و این استقراء میسر نیست زیرا مستند بمشاهده نمیشود و همه افراد آن در دسترس قرار نمیگیرد تا بتوان بدان قطع پیدا کرد مانند اینکه گوئیم هر آتشی سوزنده است برای آنکه هر فرد آن را مشاهده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 222

کردیم چنین است، ولی تشکلات فلکی و اتصالات کواکب که علت حوادثند بعینه برگشت ندارند و گرچه بهم شبیهند ولی درک اندازه شباهت آنها برای بشر میسر نیست، زیرا حساب منجم روی بخش زمانست بماه و روز و ساعت و درجه و دقیقه و سنجش آن با حرکت و نسبت گیری میان آنها و اینها امور فرضی هستند و تقریبی نه واقعی و تفاوت آنها گرچه در مدتهای کم پیدا نیست ولی در مدتهای طولانی ظاهر است، و با این حال دعوی علم از این تجربه ناقص بیجا است و اگر هم بپذیریم تفاوتی در میان نیست ولی مجرد علم ببرگشت آن دوره موجب علم بظهور همان اثر نمیشود چون نیاز دارد که بدانیم همان استعدادات و شرائط اثر سابق هم موجود است و بتوانیم همه را ضبط کنیم تا علم تجربی حاصل شود، و این از قدرت بشر بیرونست سپس بدان که مقصود ما اینست که احکام منجمین از نظر پیشگوئی حوادث مورد اعتماد نیست.

و این منافات ندارد که قواعد حسابی و ریاضی تقریبی آنها در باره تقسیم زمان و حرکت فلک و بیان سال و ماه و روز مورد اعتماد باشد و در امور دینی چون وقت نماز و ماه و روزه و حج و جز آن یا در امور دنیوی مانند مدت بدهیها و

معاملات از آنها استفاده شود، و یا در شناختن فصول اربعه سال برای آمادگی کشت و کار و سفر و اسباب زندگی مورد توجه باشد، و همچنین قوانین تقریبی آنها در اوضاع کواکب و حرکات آنها که مسافران در خشکی و دریا از آن بهره‌مند میشوند و راه‌یابی میکنند.

این اندازه از ستاره‌شناسی حرام نیست و شاید هم مستحب باشد زیرا مصالحی دارد بی‌مفسده‌ای که احکام نجومی دارند، و از این رو خدا بخلق کواکب بر بندگانش منت نهاده و فرموده «او است که اختران را رهنمای خشکی و دریا برای شما ساخته، 97- الانعام» و فرموده «تا بدانید شماره سالها و حساب را، 5- یونس» من گویم: ابن ابی الحدید این روایت را بوجه دیگر مبسوطتر از نقل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 223

سید آورده بنقل از کتاب صفین ابن دیزیل بی‌ذکر سند، که چون علی علیه السلام خواست از کوفه برابر خوارج رود، در اصحابش منجمی بود و گفت: یا امیر - المؤمنین در این ساعت مرو، و سه ساعت از روز گذشته برو، زیرا اگر در این ساعت بروی بتو و یارانت آزار و زیان سختی میرسد، و اگر در آن ساعت که فرمودمت بروی پیروز شوی و غالب گردی و بمرادت برسی، علی علیه السلام فرمود: تو میدانی در شکم اسبم چیست؟ نر است یا ماده گفت: اگر حساب کنم میدانم، فرمود:

هر که تو را در این باور کند قرآن را دروغ شمرده، خدا فرموده «خدا است که علم ساعت را میداند - تا آخر آیه، 34 لقمان» سپس فرمود: محمد صلی الله علیه و اله هم آنچه را تو مدعی هستی مدعی نبود، تو پنداری ساعت سود و زیان مسافر را میدانی، و از ساعت بد میگردانی هر که ات باور دارد از استعانت بخدا جل و عز در صرف بدی از خود بی‌نیاز شود، و باید دل‌بند بفرمانت تو را در برابر خدا جل و جلاله سپاس گوید، زیرا تو او را بساعت سودمند سفر رهنمودی، و از ساعت بد سفر باز گرفتی، هر که بتو در این بگردد نگرانم که چون کسی باشد که در برابر خدا ضد و همتا گیرد، بار خدایا فالی جز فال تو نیست، و شایسته پرستشی جز تو نیست.

سپس فرمود: ما بر خلاف غدقن تو اکنون سفر کنیم، و آنگه رو بمردم کرد و فرمود: آیا مردم، مبدا ستاره‌شناس شوید جز همان اندازه که رهجویی در خشکی و دریا است، همانا ستاره‌شناس چون پیشگو است، و پیشگو چون کافر و کافر در دوزخ است، بخدا سوگند اگر بمن خبر رسد که تو بنجوم عمل کنی بزندان ابدت افکنم تا هستم و حقوق را قطع کنم تا سلطنت دارم.

سپس در همان ساعت که منجم نهی کرده بودش سفر کرد و باهل نهروان پیروز شد.

سپس فرمود: اگر در ساعتی که منجم گفته بود سفر کرده بودیم مردم میگفتند

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 224

این پیروزی اثر نفس منجم بود، هلا که نه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را منجمی بود، و نه ما را پس از او تا خدا کشور خسرو و قیصر را بدست ما گشود، آیا مردم بخدا توکل کنید و اعتماد باو نمائید، که او بس است از هر کس جز او.

میگویم: سید جلیل علی بن طاوس پس از نقل روایت در کتاب النجوم از نهج بی‌سند گفته: این روایت را اَبی جعفر محمد بن بابویه در کتاب عیون الجواهر با سندی آورده که دنبالش عمر بن سعد از یوسف بن یزید، از عبد الله بن عوف بن احمر است، و گفته: می‌گویم در سند حدیث چند مردند که علمای اهل بیت بروایت آنها عمل نکنند و کسی که خبر واحد را هم حجت داند خبر آنها را حجت نداند و میان آنها عمر بن سعد بن اَبی وقاص کشنده حسین علیه السلام است که اخبار و روایات او مردود است، و هر کسش می‌شناسد توجه بروایت و هر چه سند باو دارد نکند.

بعلاوه اگر این روایت درست باشد باید آن حضرت یار خود را که مصنف نهج البلاغه‌اش از اصحاب او دانسته محکوم بکفر کرده باشد، و اگر مرتد فطری بوده فوراً او را بکشد، و اگر غیر فطری بوده توبه‌اش دهد، و اگر نپذیرد او را بکشد، زیرا روایت گوید منجم چون کافر است یا حکم کاهن و جادوگر بر او جاریست، زیرا روایت او را چون کاهن و ساحر دانسته، و تاکنون ما ندانستیم که آن حضرت این منجم را در حکم کافر و یا ساحر و یا کاهن دانسته و نه اینکه او را تبعید کرده یا تعزیر نموده، بلکه گفته: بنام خدا سفر کنید، و منجم هم بهمراهشان بوده چون یار آن حضرت بوده.

و این تو را رهنماید که این روایت دور از صحت است یا اینکه تأویلی جز ظاهرش دارد.

سپس گفته: دلیل دیگر بر بطلان ظاهر روایت که تحریم علم نجوم است اینست که می‌گوید: «هر که تو را باور دارد البته قرآن را دروغ داند و از استعانت بخدا بی‌نیاز شود» و ما میدانیم که پیشقراولان در نبردها رهنمائی کنند به سلامت از هجوم

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 225

سپاهیان دشمن و بسیاری از پیشامدهای بد و مزده سلامت دهند، و آنچه لازمه آنست که باید آنها را در برابر پروردگارشان سپاس گفت.

بعلاوه در دعاهای بسیاری وارد است پناه جستن بخدا از اهل کفانت و از جادوگران، و اگر منجم مانند آنها بود باید در برخی دعاها پناه جستن از او آمده باشد و در هیچ دعائی تاکنون چنین چیزی ندیدم، و باز هم دلیل بر بطلان ظاهر روایت اینست که از اوصاف پیغمبر در دعاها و خبر آن رسیده است که نه کاهن بوده و نه جادوگران و تاکنون ندیدم تعبیر شده باشد «و نه عالم بنجوم» و اگر منجم مانند کاهن و ساحر بود، دور نبود که در ذکر اوصاف پیغمبر نفی منجمی هم آمده باشد (پایان).

و میگویم اعتراض او بسند روایت بیمورد است زیرا در میان خاصه و عامه شهرت دارد و از این رو سید آن را در نهج آورده است زیرا شیوه‌اش در آن روایت هر آنچه است که پذیرفته نزد طرفین باشد، و اگر سندی که صدوق آورده ضعیف باشد دلیل نشود که سندهای دیگرش ضعیف باشند، و عمر بن سعدی که نصر بن مزاحم از او روایت کرده جز عمر بن سعد ملعون جنگ‌کننده با حسین علیه السلام است، چنانچه از کتاب صفین او که نزد ما است روشن است زیرا بیشتر روایاتش از این مرد است و در بسیاری موارد بجای عمر (عمرو) است و آن ملعون از روایان حدیث و خبردانان نبوده، تا این همه اخبار از او نقل شود.

بعلاوه زمان نصر از زمان او بسیار فاصله دارد زیرا نصر از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام است، و آن ملعون پس از شهادت حسین علیه السلام زمان کمی زیست و گواه بر اینکه این راوی جز او است بر کسی که بروش اخبار دانا و شناسا برجال است نماند، و این گفته از سید-ره- غریب است.

و اما اینکه گفته امام او را تکفیر نکرد و منجم را کافر ندانست برای اینست که او مانند کافر است نه خود کافر، و در وضعی با او شریک است نه در همه احکام تا او را فوراً یا پس از امتناع از توبه بکشد با اینکه او را شبیه کافر ندانسته بلکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 226

شبیه شبیه کافر، و اما اینکه گفته: مجازاتی برای او قائل نشده جوابش اینست که در روایت ابن ابی الحدید او را تهدید به حبس مؤبد و محرومیت از حقوق نموده و معلوم نیست که او پس از آن اصرار کرده باشد بعمل بنجوم تا مستحق کیفر باشد و نبودن این قطعه در روایت سید دلیل نبودن آن نیست زیرا او اکتفاء بنقل مورد حاجت خود کرده و همه روایت را نیاورده و عدم نقل دلیل عدم وجود نیست، و بودن وی از اصحاب حضرت و میان آنها دلیل نیست که پسندیده و خوش عمل بوده زیرا در قشونش بسیاری از خوارج و منافقین بوده‌اند مانند اشعث برادر همین منجم چنانچه سید و دیگران گفتند که او عقیف بن قیس برادر اشعث سره منافقان و فتنه انگیز آن دوران بوده است.

و اما سنجش او با پیشقراولان نبردها که فرق میان این دو روشن است زیرا گزارشهای پیشقراولان دلیل حتمی ظفر یا شکست نیست بلکه هر کدام را شرائط دیگریست که بفضل خدا است، بخلاف ادعای منجم که ساعت را مؤثر تام میدانند و اما اینکه از نجوم و منجم استعاده نشده برای اینست که زیان او بخودش میرسد ولی زیان جادوگران و کاهنان به بسیاری از مردم میرسد، با اینکه دعائی که خود سید در کتاب استخارات آورده، و ما در این بابش نقل کردیم متضمن برائت بخدا است از پناه بردن بعمل بنجوم و طلب اختیارات از آنها.

و اما اینکه پیغمبر وصف نشده باینکه منجم نبوده برای اینست که او را بسحر و کهنات و شعر متهم میکردند در رد آنها رسیده است که از آنها برکنار بوده، ولی او را منجم نمیدانستند، با اینکه آن حضرت علم نجوم را بدرستی میدانسته و از فضائل او بشمار است.

53- در مکارم (ج 1 ص 83) در حدیث است که نهی شده از حجامت روز چهارشنبه‌ای که خورشید در برج عقربست.

54- در الذهبیه: از امام رضا علیه السلام بدان که جماع با زنان با اینکه ماه در برج حمل یا دلو است بهتر است، و به از آن اینست که در برج ثور باشد چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 227

شرف ماه است.

بیان: شاید این موافق نظر مأمون بوده و در آن زمان مشهور بوده چنانچه در آن رساله بدان اشاره شده.

55- در المهج: در حرز جواد: و شایسته است که قمر در عقرب نباشد.

56- در تهذیب بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود گرفتن خورشید سخت تر است بر مردم و بر بهائم.

بیان: اشاره دارد که احوال و اوضاع کواکب در برخی اشیاء اثر بخش است و ممکن است مقصود این باشد که نشانه خشم خدا است یا اینکه از تاریکی نابهنگام بهراس می‌افتند.

57- در نوادر علی بن اسباط: بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که سفر کند در قمر در عقرب یا زن بگیرد خوشی نبیند.

در کافی (275- روضه) مانندش آورده.

بیان: ظاهر مقصود از قمر در عقرب در اینجا برابر بودن آنست با اختران عقرب چنانچه شیوه عرب است در بیابانها و جز آن زیرا آنها نه برج‌شناس بودند و نه انتقالات کواکب را طبق تقویم امروزی استخراج میکردند، و شیوه ائمه نبوده که مردم را در احکام دینی مورد نیاز خود باوضاع علمی مخصوص بدانشمندان حواله کنند، ویژه که در آن زمانها علماء هم از آن خبری نداشتند، و کواکب ثابته و اشکال آنها که بروج بدانها نام‌گذاری شده تقریباً در زمان ما باندازه مسافت یک برج جابجا شدند و عقرب بجای قوس آمده و روشن است که آنچه در شرع مقرر شده موافق قواعد مقرره آنها نیست.

58- در خصال (86) بسندش از ابان بن تغلب که گفت: نزد امام ششم علیه السلام بودم و مردی از اهل یمن بر آن حضرت وارد شد و سلام کرد (و روایت یکم باب را آورده با اندک اختلافی که ترجمه آن گذشت).

در النجوم: سید- ره- این حدیث را بسندی دیگر آورده جز اینکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 228

بجای (سعد) همه جا (سعید) است، و بجای (المولی) لفظ «المزنی» و از نجم هیجان شتر و کلاب و بقر همه پرسش شده، و گفته نمیدانم، و سید گفته این حدیث بچند سند تا ابان از کتاب عبد الله بن قاسم حضرمی بمن رسیده.

59- در کافی (271- روضه) بسندش از امام ششم علیه السلام که راستی خدا بهر که سلطنت داده مدتی از شب و روز و سالها و ماه برای آن نهاده، و اگر با مردم بعدالت رفتار کنند خدا عز و جل بصاحب فلک فرماید آن را کند بگرداند، و دوران آنها طولانی شود، و اگر عدالت نکنند، خدا تبارک و تعالی بچرخدار خود فرماید تند آن را بگرداند، و دورانشان کوتاه شود گرچه خدا مدتشان را بسر رسانیده.

بیان: سخن در مانند آن گذشت.

60- در کافی (230- روضه) بسندش از معلی بن خنیس گفت: از امام ششم پرسیدم از نجوم که آیا درست است؟ فرمود: آری، خدا عز و جل مشتری را بصورت مردی بزمین فرستاد و مردی از عجم را شاگرد خود ساخت و علم نجوم را باو آموخت تا پنداشت که استاد شده، سپس باو گفت: بین مشتری کجا است؟ گفت منش در فلک نبینم و ندانم کجا است، گوید: او را از خود دور کرد، و یک مرد هندی را گرفت، و او را آموخت تا گمان کرد استاد شده و باو گفت: بین مشتری کجاست؟ گفت:

حسابم دلالت دارد که تو خود مشتری هستی، گفت: فریاد کشید و مرد و علمش بخاندانش رسید، و علم نجوم در آنجا است.

بیان: بصورت مردی، بسا بر فرض صحت خبر مقصود اینست که خدا او را جان داد و دانش و بزمین فرستاد تا منافی نباشد با اجماع مسلمانان که می آید بر اینکه اجسام فلکی زندگی و شعور ندارند، و اما چطور مشتری یک آدمی شده و در زمین گنجیده ممکن است توی هم رفته باشد و ممکن است تیکه شده باشد و سپس تیکه‌های افتاده‌اش باو برگردد، چنانچه اجزاء شخص از اول تا آخر عمر عوض میشوند و خود او بر جا است بخاطر اجزاء اصیله «علمش را بخاندانش ارث داد» یعنی آنها را نوشته بود و پیش از مرگ بآنها نیاموخته بود، این خبر دلالت دارد که این علم اصلی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 229

دارد، ولی دلالت ندارد که بررسی و تعلیم و تعلم و استخراج احکام از آن برای دیگران جائز است، و شاید این هم آزمایشی بوده چون داستان هاروت و ماروت<sup>72</sup>.

<sup>72</sup> (۱) بفرض صحت روایت ممکن است امام علیه السلام این افسانه را از دیگران نقل کرده باشد باقتضای مصلحتی و راوی آن را واقع پنداشته و مؤید آنست روایت (۲۶) باب از امام رضا علیه السلام (پاورقی ص ۲۷۱)

61- در فقیه بسندش از عبد الملک بن اعین که بامام ششم علیه السلام گفتم: گرفتار این علم شدم و چون طالع بد بینم برای حاجتی بنشینم و بدنبال آن نروم و چون طالع نیک بینم بروم، فرمود: حکم میکنی طبق طالع؟ گفتم آری، فرمود: کتابهایت را بسوز.

در دعوات راوندی هم آن را آورده.

بیان: «تقاضی» بمعنی اینکه حکم میکنی در آینده و پیشگوئی میکنی یا حکم میکنی که ستاره اثر دارد یا طالع اثر دارد یا باین معنی که در طالع خوب حاجتت برآورده می‌شود؟ و معنی یکم اظهار است نزد من، و این خبریست معتبر و دلالت دارد بر اینکه اخبار باحکام نجوم، و اعتقاد بسعادت نجوم و طالع حرامست و احتراز از آن لازمست.

62- در فقیه: از ابن ابی عمیر که من طالع بین بودم و مایه نگرانی من بود و بامام هفتم علیه السلام شکایت کردم فرمود: برای رفع نگرانی بنخست مستمند صدقه بده و دنبال کارت برو که خدا عز و جل از تو دفع کند.

در النجوم همان را از ابن ابی عمیر روایت کرده و گفته، از کتاب تجمل هم این روایت رسیده سپس گفته اگر در شیعه نبود عارف بعلم نجوم جز ابن ابی عمیر همین بس بود در صحت و مباح بودنش، زیرا او از خاصان ائمه و حجج است در عقائد و روایات آنان.

بیان: گویم: این روایت را برقی در محاسن از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از سفیان بن عمر نقل کرده و معلوم می‌شود عارف بنجوم ابن ابی عمیر نیست و شخص

---

(1) بفرض صحت روایت ممکن است امام علیه السلام این افسانه را از دیگران نقل کرده باشد باقتضای مصلحتی و راوی آن را واقع پنداشته و مؤید آنست روایت (26) باب از امام رضا علیه السلام (پاورقی ص 271)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 230

مجهول الحالی است و در نسخه فقیه تیکه‌ای افتاده از سند و اگر هم بپذیریم جواب امام دلالت دارد بر درمانی برای نگرانی ابن ابی عمیر چنانچه صدقه درمان فال بد هم هست و آن را اصلی نیست، و ابن ابی عمیر معصوم نیست که کار او حجت باشد 63- در دلائل الامامه طبری و جز آن بسندی از ابن عباس گفت: ماده گاوی بحسن بن علی علیه السلام گذر کرد، فرمود: گوساله ماده‌ای در شکم دارد که پیشانی و سر دمش سفید است، ما همراه قصاب رفتیم تا سرش را برید، و گوساله‌اش چنان بود که او فرمود، باو گفتیم: مگر خدا نفرموده «و او میداند و بس که در رحمها چیست» شما از کجا دانستید؟ فرمود: ما میدانیم نهانی را که آگاه نیست بدان هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی جز محمد و نژادش علیه السلام.



بیان: دلالت دارد که منجمان و همگان نشان بمانند این امور دانا نیستند.

64- در کافی (ج 4 ص 6 فروع) بسندی از امام ششم علیه السلام فرمود زمینی میان من و منجمی بود و او دنبال ساعتی بود که برای خودش سعد و برای من نحس باشد تا آن را قسمت کنیم، و چون در آن ساعت قسمت کردیم بهترش بنام من در آمد، و او دست راست بر چپش زد و گفت: مانند این روز هرگز ندیدم، گفتم: وای بر روز دیگر تو را چه شده؟ گفت: من تو را در ساعت نحست بر آوردم و خود در ساعت سعدم بودم و پس از قسمت بهترش بنام تو در آمد.

فرمود: تو را باز نگویم از آنچه پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و اله باز گفت که فرمود:

هر که را خوش آید که خدا نحوست روزی را از او بگرداند اول روز صدقه بدهد تا خدا نحسی روز را از او ببرد، و هر که خواهد نحسی شبش از او بگردد، شبش را با صدقه گشاید تا خدا نحسی شبش را از او ببرد، و من هنگام بیرون آمدن صدقه دادم، و این برای تو از ستاره‌شناسی بهتر است.

بیان: دلالت دارد که اگر نحوستی باشد بصدقه دفع می‌شود، و مراعات آن نشاید، بلکه دفع مانند آن بدعاء و صدقه و توکل است.

65- در معانی الاخبار (271) بسندی از امام چهارم علیه السلام فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 231

گناهانی که هوا را تیره کنند جادو و کهنات و عقیده بنجوم و دروغ شمردن تقدیر است (الخبر).

بیان: تیره گی هوا کنایه است از سرگردانی، یا سختی بلاء و ظهور آثار خشم خدا در فضا.

66- در النجوم در کتاب عرائس ثعلبی گوید: او را ادريس نامیدند، چون بسیار کتاب بررسی کرد و هم صحف آدم و شیث را و نخست کسی بود که با قلم نگاهت و جامه دوخت، و دوخته پوشید، و نخست کسی که در نجوم و حساب نظر کرد.

سید- ره- در نقلی از تورات آورده که ادريس علیه السلام نخست کس بود که خط نوشت و حساب نجوم را رسید، و از رساله ابي اسحاق طرسوسی نقل کرده: راستی خدا آدم را که از بهشت بزمین فرو آورد، هر دانشی باو داد و از آن جمله علم نجوم و طب بود، گوید: در کتاب منتخب از طریق علماء شیعه در دعای روزی از رجب دیدم «و آموزنده ادريس شماره نجوم و حساب و سالها و ماهها و ازمنه را» و عبد الله بن محمد بن طاهر در کتاب «لطائف المعارف» گفته نخست کسی که علم نجوم را پدید کرد، و رهنمائی کرد بر ترکیب و اندازه سیر کواکب و وجوه تأثیر کواکب را روشن نمود هر مس بود.

67- در در منثور (ج 3 ص 34) از قتاده که خدا ستاره‌ها را برای سه خصلت ساخته، زیور آسمانند، راهنما و راننده شیاطین از آسمان هر که جز این گوید، در رأی و بهره و نصیبش خطا رفته، و ندانسته گفته و مردمی بنادانی در امر خدا بستاره‌ها پیشگوئی کنند که هر که بستاره چنانی زناشوئی کند چنین و چنان می‌شود و هر که بستاره چنانی سفر کند چنین می‌شود، بخدا هیچ ستاره نیست که بطالع آن سرخ و سیاه و بلند و کوتاه و زیبا و زشت زاده شوند، و اگر کسی غیب میدانست باید آدم علیه السلام بداند که خدایش بدست خود آفرید، و فرشته‌ها را بسجده او واداشت و نام هر چیز را باو آموخت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 232

68- و از ابن عمر است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: از علم نجوم همان را بیاموزید که رهنمای خشکی و دریا است در تاریکی و سپس باز ایستید.

69- از مجاهد است که باکی نیست کسی از نجوم بیاموزد آنچه راهنمای در خشکی و دریا است، و منازل قمر را یاد بگیرد.

70- و از حمید شامی است که: نجوم علم آدم علیه السلام بوده.

71- از حسن بن صالح که از ابن عباس شنیدم، علم نجوم را مردم گم کردند (ج 3 ص 34 در منثور).

72- و از عکرمة است که از مردی حساب نجوم را پرسید و او نگران بود که بدو خبر دهد، عکرمة گفت: از ابن عباس شنیدم میگفت: آن علمی است که مردم در آن درماندند و من دوست داشتم آن را بدانم، خطیب گفته: مقصود او قسم مباح آنست که عرب در آن متخصص بودند (.. ج 3 ص 35) 73- و از عبد الله بن حفص که عرب مخصوصند بچند خصلت: کهانت قیافه، عیافه، نجوم و حساب، اسلام کهانه را از میان برد و باقی را بجا نهاد (....).

74- و از قرطبی است گفت: بخدا هیچ کس از زمین در آسمان ستاره ندارد ولی مردم از کاهنان پیروی کنند و ستاره‌ها را سبب شناسند (... 75- و از سمره بن جندب که در سخنرانی خود از قول رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت: مردمی پندارند گرفتن خورشید و ماه و جابجا شدن ستاره‌ها از جای خود برای مردن بزرگان زمین است، و البته دروغ گویند، ولی اینها آیاتی است از خداوند تا بندگانش عبرت گیرند، و بیند که چگونه توبه کنند (... 76- و از علی علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و اله مرا بازداشت از نظر در نجوم و واداشت بکامل کردن آب وضوء (... 77- از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه و اله باز داشت از نظر در نجوم.

78- از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: چون نام اصحابم برده شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 233

خاموش باشید، چون نام قدر برده شود، خاموش باشید، و چون نجوم یاد شود خاموش باشید (...). 79- از انس که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: از دو چیز بر امتم میترسم، تکذیب بقدر و تصدیق بنجوم، و در لفظ دیگر (استادی در نجوم) 80- از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که از علم نجوم اقتباس کند از جادو اقتباس کرده، فزود آنچه فزود (...). 81- و از ابن عباس که مردمی در نجوم بنگرند، و حساب ابجدی کنند، نینم برای آنان که چنین کنند بهره‌ای (...). 82- از میمون بن مهران که باین عباس گفتم: بمن سفارش کن، گفت:

بتو سفارش کنم، ترس از خدا را، مبدا از علم نجوم یادگیری که بکھانت و پیشگوئی میکشاند (...). 83- و از حسن بن علی علیه السلام که چون خدا خیبر را بر پیغمبر گشود، کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه کرد و خدا را سپاس گفت و فتح و نصرت او را یاد نمود و از چند کار نهی کرد، از اجرت زناکار و از انگشتر طلا و از زمینهای سرخ ابریشم و از جامه‌های ابریشم و از بهای سگ و از خوردن گوشت خراهای اهلی و از دادوستد طلا با طلا و نقره با نقره بکم و بیش و از نظر در نجوم (در منثور ج 3 ص 35 و 36) 84- و از ابن عباس، علم نجوم نیاموز که به پیشگوئی میکشاند. (..). 85- از عباس بن عبدالمطلب که رسول خدا (ص) فرمود: خدا این جزیره را از شر پاک کرد تا نجوم آنان را گمراه نسازد (...).

86- و از ابن عباس که رسول خدا (ص) فرمود: هر که حروف ابجد یاد گیرد تا ستاره‌شناسی کند روز قیامت نزد خدا بهره‌ای ندارد. (...). بیان: عیافت فال گرفتن به پرنده است بنام یا نشست آنها.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 234

### دنباله و تفصیل خوب [اقوال فقهاء شیعه در باره ستاره‌شناسی و پیشگوئی بدان]

در نقل اقوال بزرگان فقهاء شیعه در باره ستاره‌شناسی و پیشگوئی بدان، و رعایت ساعت خوب و بد منجمان و تأثیر آن و سپس آنچه را از اخبار گذشته فهمیدیم بگوئیم.

شیخ مفید- ره- در کتاب مقالاتش طبق نقل سید بن طاوس در کتاب نجوم خود گرچه در نسخه ما نبود چنین گفته: خورشید و ماه و اختران دیگر اجسامی ناریند، نه زندگی دارند نه مرگ و نه شعور، خدایشان آفریده تا بندگانش از آنها بهره برند، و آنها را زیور آسمانهایش ساخته و از نشانه‌های خود نموده چنانچه فرمود: «او است که خورشید را تابان ساخت و ماه را روشن و مقدرش کرد منزلهایی تا بدانید شماره سالها و حساب را نیافرید خدا آن را جز درست، شرح دهد نشانه‌ها را برای مردمی که میدانند، 5- یونس» و هم فرمود «او است که اختران را ساخت تا رهبری شوید بدانها در تاریکی خشکی و دریا البته شرح دادیم نشانه‌ها را برای مردمی که میدانند، 97- الانعام» و فرمود: «و نشانه‌ها است و آنان به ستاره رهبری شوند، 16- النحل» و فرمود: «و زیور نمودیم آسمان دنیا را به چراغها 12- فصلت».

و اما استخراج احکامی از آنها به دلیل حرکاتشان مانع عقلی ندارد، منکر نیستیم که خدا آن را به برخی پیغمبرانش اعلام کرده و دلیل صدق او نموده جز اینکه قطع بدان نداریم و معتقد نیستیم که تاکنون به دسترس مردم مانده باشد، و آنچه ستاره‌شناسان کنونی گویند و بعضی هم درست در آید یا بواسطه تجربه و یا عادت مورد انکار نیست و بسا هم تخلف کند و اعتماد کن بر آن بسیار خطا کند و هرگز به واقع نرسد، زیرا دلیل قطعی از عقل و قرآن و اخبار رسول (ص) ندارد این مذهب جمهور متکلمین عدلیه است، و بنی نوبخت از امامیه و أبو القاسم و ابو علی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 235

هم از معتزله بدان معتقدند (پایان)<sup>73</sup>.

و شیخ محمد بن حسین کیدری در شرح نهج البلاغه راجع به تشنیع بر احکام نجومی گفته: چگونه آدمی حوادث و اسباب آن را در حال میدانند تا برسد بآینده مانند همین جزر و مد دریا، هر که مدعی است اسباب کائنات را میداند مقدماتش برهانی نیست همانا تجربه‌ای ناقص یا خیال‌بافی یا خطابه‌ایست که از شهرت و قبول مردم و یا از گمان سرچشمه گرفته، با این همه همان بعضی اسباب آسمانی را در نظر دارند و همه اسباب آسمانی و زمینی را منظور نتوانند، و چون آمادگیهای زمینی دگرگون شوند اثر فاعل در آنها دگرگون گردد چنانچه آتش در هیزم خشک اثری دارد که در خاکستر آن ندارد و شناخت بقاء آمادگی شرط تأثیر است، و بسا آمادگیها بمانع برخوردند، و این اسباب و مسببات را جز خدا نداند.

بعلاوه منجم روی یک ستاره حکم میکند و اثر مجموع مرکب آنها را در نظر نگیرد، و چنانچه اثر هر یک از اجزاء یک معجون بتنهائی جز اثر مرکب آنست، همچنین اثر مجموع اختران با هم جز اثر هر یک آنها است و حکم روی هر کدام ناقص است و اعتماد را نشاید، و بسا دو کودک دو قلو با هم زاده شوند و طبق حکم منجم باید در همه چیز تا برسد بسخن گفتن و خموشی مانند هم باشند و با هم بخوابند و بیدار شوند و بمانند و بمیرند، و ارتباطشان با خارج یکسان باشد

(1) خاندان نوبخت طائفه بزرگی بودند، علماء و ادبا و منجمان بسیاری داشتند و هم فلاسفه و متکلمان و نویسندگان و حکماء و امراء، در دولت عباسی مقامی والا داشتند جدشان یک ایرانی بود بنام نوبخت از خاندان گیو گودرز و منجم منصور بود و چون پیر و ناتوان شد پسرش ابو سهل را جانشین خود کرد که سر سلسله این خاندانست و ده پسر داشت که دوتاشان نژاد بسیاری آوردند و نام آنها اسحاق و اسماعیل بود و شیخ اجل ابو القاسم حسین بن روح نائب خاص امام زمان در غیبت صغری از این خاندانست و بدوستی علی و اولادش معروفند (از حاشیه ص 279).

<sup>73</sup> (۱) خاندان نوبخت طائفه بزرگی بودند، علماء و ادبا و منجمان بسیاری داشتند و هم فلاسفه و متکلمان و نویسندگان و حکماء و امراء، در دولت عباسی مقامی والا داشتند جدشان يك ایرانی بود بنام نوبخت از خاندان گیو گودرز و منجم منصور بود و چون پیر و ناتوان شد پسرش ابو سهل را جانشین خود کرد که سر سلسله این خاندانست و ده پسر داشت که دوتاشان نژاد بسیاری آوردند و نام آنها اسحاق و اسماعیل بود و شیخ اجل ابو القاسم حسین بن روح نائب خاص امام زمان در غیبت صغری از این خاندانست و بدوستی علی و اولادش معروفند (از حاشیه ص ۲۷۹).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 236

و یک زن بگیرند و یک جا باشند و فساد آن روشن است.

و بعلاوه در نظر آنها حکم کلی بر حکم شخصی غالب است و اگر طالع یک بخشی زمین فاسد باشد، عطیه ستاره مخصوص یک شخصی باو سود ندهد، و چگونه بطالع و اختیارات شخصی با عدم توجه بطالع کلی منطقه میتوان اعتماد کرد، و رسواتر گفته آنها اینست که اگر فرزندی برای پادشاه همزمان با یک بازاری بزاید کواکب طالع در زندگی آنها باختلاف اثر کنند ولی عمرشان برابر باشد، زیرا دائره زایمان و کدخدایشان یکی است، و اگر کواکب اثر مختلف در زندگی آنها دارند چرا در عمر آنها ندارند، با اینکه تقویم کواکب طبق اختلاف زیجهها مختلف است، و دلیلی نیست بر تعیین درست آنها، و بسا که اختلاف در تقویم خورشید به 5 درجه میرسد و همه طالعهها و بروج مورد اختلاف میشوند و حکم درست در میان نیست.

سپس باختلافات و تناقضات بسیاری بدانها اعتراض کرده که ما سخن را با ذکر آنها دراز نسازیم و شیخ ابراهیم پسر نوبخت گفته قدم صانع مختار گفتار منجمان را و هم تأثیر طبیعت را باطل میسازد زیرا هر اثری باختیار صانع است و استقراری بطبع خود ندارد.

و علامه - ره - در شرحش گفته: منجمان دو قسمند، یکی معتقد است که هفت سیاره زنده‌اند و صاحب اختیار و دوم گفته‌اند: در افعال خود مضطربند و بی‌اختیار و هر دو قول باطل است.

اما نخست برای آنکه آنان جسمهائی پدید شده‌اند و نتوانند خدا باشند و برای آنکه نیاز بآفریننده‌ای دارند که جسم نباشد و باید معتقد بصانع شد.

و اما دومی، برای اینکه ستاره مخصوصی چون مریخ علت جنگ است و باید همیشه جنگ باشد و جهان در هرج و مرج و ستیزه بسر برد، و هیچ آرامشی نباشد و این باطل است و گفته آنها هم باطل است، و اما طبیعی که هر کاری و پدیده‌ای از طبیعت میدانند همین دلیل قولش باطل است، زیرا طبیعت نیروی جسم است و هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 237

جسمی حادث است و وجود هر قوه‌ای در حادث نیاز دارد بمحدث جز طبیعت، و گر نه لازم آید تسلسل، و لازم شود عقیده بصانع سبحانه و تعالی.

و سید شریف مرتضی در کتاب «غرر و درر» در پاسخ این سؤال از مسائل سلاریه که: چه میفرمائید در پیشگوئی منجم و تأثیر نجوم، و چه مانع دارد که کواکب اثر بخش باشند چنانچه خورشید رنگ ما را گندمگون میکند و اگر خود کواکب

اثری نشانند چه مانعی است که خدا را عادت باشد که با طلوع آنها اثر خاصی بیافریند یا در وضع دیگر آنها، ما شیفته جوییم، و چطور میفرمائید حکم منجم روی حدس است با اینکه کمتر گفته آنها فاسد در آید و بلکه در گزارش آفتاب گرفتن از نظر وقت و مقدار درست گزارش میدهند و بی تخلف، چه فرقی است میان آن و احکام راجع بما؟

جواب گفته: منجمان کواکب را بطبع خود مؤثر دانند نه اینکه در قرآن و اتصال آنها اثری آفریند که از خود کواکب نباشد و اگر کسی چنین گوید ظاهر سازی کرده در برابر مسلمانان و خلاف گفته منجمان قدیم است و این هم گرچه ممکن است ولی دلیل بر فساد آن موجود است، ولی عقیده منجمان همان محالی است که امکان صحت ندارد، متکلمان اسلام سخنان را تمام کرده اند در اینکه نمیشود اختران را در ما اثری باشد، و ما هم در چند جا در این باره سخن گفتیم، و بطلان طبیعت را که بدان یاهو سرایند و افعال را بدان وابندند روشن کردیم و گفتیم فاعل باید زنده و توانا باشد، و ما میدانیم کواکب چنین نیستند، و شرط کار در آنها نایابست، و متکلمان دلیل بسیار بر زنده نبودن کواکب آورده اند که بیشترشان مورد اعتراض است.

و روشنتر همه اینست که حرارت شدید (100 درجه) چون حرارت آتش منافی زندگی است، و حرارت خورشید از آتش بیشتر است چون پرتو آنکه از مسافت دوری میتابد سوزانتر است و محال است که زنده باشد، و دلیل اقوی شرع است و اجماع بر اینکه فلک و هر کوبی در آنست زنده نیست و همه مسخر خدایند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 238

و این از دین رسول خدا صلی الله علیه و اله بطور ضرورت معلوم است، و چون میدانیم کواکب نه زنده اند و نه توانا چگونه فاعل باشند؟ و گر بپذیریم توانایند ولی گوئیم تأثیر توانا در دیگری بزایش و امتزاج است و میان ما و کواکب هیچ پیوندی نیست تا در ما اثر کنند.

و اگر گویند هوا پیوند است میان ما و آنها گوئیم هوا ابزار حرکت سخت و جر اثقال نشود، و اگر وسیله ای بود باید ما درک عمل آن را بنمائیم و بفهمیم که هوا در ما اثر میکند، چنانچه اگر ابزار دیگر ما را بجنابند میفهمیم، بعلاوه برخی پدیده های ما ابزار پذیر نیستند، چون اراده و اعتماد، و بسیاری دیگر، و چگونه کواکب در آنها اثر کنند، و تأثیر خورشید در رنگ ما باینست که خدا بوسیله آن این اثر را میکند مانند سوختن آتش و راه مفهومی دارد، ولی تأثیر کواکب چنین نیست و راه مفهومی ندارد.

و دلیل بطلان تأثیر کواکب اینست که مستلزم سقوط امر و نهی و مذمت می شود و جبر لازم می آید و دلیل ابطال جبر بر بطلان آن دلالت دارد، و اما اینکه گفته شود: در اوضاع کواکب خدا اثری مینماید گفتیم این عقیده منجمان نبوده و امروزه با اظهار آن ظاهر سازی میکنند، و اگر چه ممکن است ولی دلیلی بر اثباتش نیست که گفته شود طالع زحل و مریخ نحس است و طالع مشتری سعد است، نه دلیل قطعی بدان آمده و نه گفته پیغمبر است.

و اگر گویند از تجربه معلوم شده کی میپذیرد که این تجربه منظم و پیاپی است، با اینکه میبینیم دروغ شما بیشتر از راست شما است، و آنجا که خبر شما راست شود مانند گفته دیده‌گر و گمان‌بر آنست، که دیده‌ایم بیشتر پیشگویشان درست در می‌آید با اینکه بر پایه قاعده و دستور نجوم نیست، و اگر گوئی خطاء منجم ناشی از خطاء در بررسی است گوئیم چرا درست گوئیش ناشی از دیدگری نباشد، زیرا دلیل قطعی بر صحت تأثیر نجوم نداریم تا خطاء را تأویل کنیم. و از آنچه مایه خموش کردن معتقدین بصحت احکام نجوم است و پاسخی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 239

ندارند اینست که طالع بگیرید و بگوئید این چیز را میگیرند یا نمیگیرند و سپس مخالف گفته آنها عمل می‌شود، و این مسأله بر آنها دشوار است و عذرهای نادرستی می‌تراشند و میگویند باید آن شخص خواست خود را بنویسد یا بکسی بگوید تا ما تصمیم سپرده او را استخراج کنیم، و این عذریست بیهوده زیرا اگر منجم همه کائنات را میفهمید باید اختیار ما را هم بفهمد، و چه فرقی دارد که آن را قبلاً بسپارد یا نه؟ و اگر آن را هم سپرده کنیم باز درست گفتن آنها کمتر از خطاء آنها است، و از همان تخمین و گمان‌پرانی بهتر نیست.

یک روز یک رئیس بلکه یک وزیر که ادیب و نویسنده فاضلی بود و شیفته ستاره‌شناسی بود در ضمن اظهار تعجب من از کسی که عمر در آن صرف کند گفت:

میخواهم چیزی که در دل دارم از شما پیرسم، گفتم: هر چه خواهی پیرس، گفت:

بگو بدانم در تکذیب احکام نجوم تا آنجا رسیدی که برای سفر و نو پوشیدن و دنبال کاری رفتن هیچ ساعتی منظور نداری؟ گفتم: من - بحمد الله - باین مقام رسیدم و بیش از آن، و نه در خانه تقویم دارم و نه در آن نگاه کنم، و در هر اقدامی جز خوبی ندیدم.

و باو گفتم دلیل علمی بر بطلان نجوم بکنار یک دلیل عمومی در اینجا هست و آن اینست که در راه عمومی چاههای نزدیک هم باشد که باید با توجه از آنها بسلامت گذشت، آیا بینا و نابینا که همیشه در آن راه رفت و آمد دارند در سلامت برابرند؟ گفتم: البته بینایان سلامت بیشتری دارند از نابیناها گفتم: اگر محال است که این دو در راه پر از چاه در سلامت با هم برابر باشند فرض کن منجم بینا براه زندگی و چاههای بلا و آفت است و دیگران نابینا و باید منجم در زندگی خود سالمتر و موفقتر و از بلاها دورتر باشد از دیگران و حال اینکه چنین نیست بلکه برخی مردم بیابانی و چادرنشینی در زندگی از یک منجم خوش بخت‌تر و سالم‌تر و از بلا دورتر است گفت: این اتفاقی است، گفتم پس باید بر حسب اتفاق سلامت نابیناها در راه پر چاه برابر بیناها یا بیشتر از آنها باشد یا اینکه این امر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 240

اتفاقی نیست و همیشه است.

و دلیل دیگر بر فساد عقیده منجمان پیشگوئیهای طرفه برخی غیبگوها است که نه ستاره شناسند و نه هرگز در آن بررسی کرده‌اند، شخصی را معروف بشغرانی ما خود دیدیم که نمیتوانست اسطرلاب طالع را بدست گیرد و هرگز در زیج و تقویم نگاه نکرده بود ولی باهوش و حاضر جواب و پیشگو و بسیار درست گو بود و نهایت در پرده برداری از رازها استاد بود، یک روز جمعی نزد من بودند و میخواستیم برای مقصدی بجائی برویم، یکی از جمع از او مقصد ما را پرسید، و بی طالع گرفتن و تقویم دیدن از آن جعتی که مقصد ما بود خبر داد.

آنکه رو بهر یک از آن جمع کرد و از بسیاری شرح حال و اغراض او خبر داد، و یکی از آن میانه گفت: کسی بتو وعده‌ای داده که بتو میرساند و دلخواه تو است، و در آستین تو دلیل بر آن وجود دارد، و حاجتت برآورده است، و دست بآستینش برد و آنچه در آن بود درآورد، و آن مرد شرمگین شد و اخم کرد و تلاش کرد که مردم بر آنچه در آستین دارد آگاه نشوند، ولی سودی نداشت و حاضران در کشف آن همدست شدند و آن برگهای بسیاری بود که یکی حواله سر ضرابخانه بود از طرف معاون وزیر آن زمان، ما از درست گوئی او تعجب کردیم یکی از دوستان میگفت پیشگوئیهای درست شغرانی دلیل بر بطلان احکام نجوم است.

و یک روز این داستان را با منجمی در میان نهادیم و او گفت: بعقیده منجمان سبب پیشگوئی غیر منجم اینست که بطالع ستاره پیشگوئی زاده، من گفتم شاید بطلمیوس و هر منجم پیشگوی درست هم بطالع آن ستاره باشند، و اگر جاهلی پیشگو می‌شود بواسطه طالع خود چه نیازیست بعلم نجوم، زیرا سببش همان طالع زایش است و بررسی علم نجوم بیهوده و بازیست و اگر طالع ولادت کسی را پیشگو کند باید گفت شاعر شیوا، و صنعتگر ماهر و جز آنها هم از اثر طالع بمقام خود رسیدند نه از رنج در آموزش و این سخن مایه بسی نادانیه است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 241

و بدان که رنج بردن در فهم اوضاع کواکب و حرکتشان سودی ندارد جز همان استخراج احکام و پیشگوئی، اگر ندانستن آنها مانند دانستن ریگهای بیابان و پیمانه کردن هسته و اندازه گرفتن بلندی و وزن کوهها است، و چنانچه رنج کشیدن برای دانستن این امور سفاهت و کار بیهوده است دانستن اوضاع فلکی و حرکات آنها هم چنین است، و رنج و عمر گذرانی منجمان برای استخراج احکام است و نباید فریفته شوی باینکه میگویند منظور شرافت علم هیئت و لطافت و عجائب آن علم است زیرا این ظاهر ساز نیست و برای سازش با مسلمانها است.

و دلیل روشنتر بر بطلان احکام نجوم اینست که پیشگوئی خود یکی از معجزات پیغمبران علیه السلام بوده و مانند زنده کردن مرده و شفای کور و پیس فوق طاقت بشر بوده و اگر علم نجوم وسیله پیشگوئی باشد این معجزه و خرق عادت نمیشود، و بر هیچ مسلمانی بطلان احکام نجومی نهان نیست زیرا مسلمانان از قدیم و جدید اتفاق دارند بر تکذیب منجم



و فساد عقیده او و بطلان احکام او و این ضروری دین رسول صلی الله علیه و اله است، و روایت از پیغمبر صلی الله علیه و اله در این باره بیشمار است و هم از اهل بیت و علمای امت او که همیشه از عقائد منجمان بیزاری جستند و آنها را گمراهی و محال دانستند، و با این شهرت چگونه مسلمانی بر خلاف آن گول میخورد و حکم میکند.

و اما اینکه در گزارش کسوف همیشه درست میگویند برای اینست که آن اثر اتصال و مقارنه کواکب است که بر پایه حساب صحیح استوار است و مانند تأثیر کواکب در خوبی و بدی حال ما نیست که بیشتر خطا دارد و کمتر درست است مانند پیشگوئی از تخمین و گمان و نباید آن دو را بهم سنجید و اشتباه کرد (پایان) و سید بن طاوس - ره - جواب سؤالی را از او چنین نقل کرده که:

گوئیم آن پیغمبری که علم نجوم آورده ادریس علیه السلام بوده، و این خود معجزه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 242

او بوده و مخصوص باو و گفتیم تأثیر نجوم محال است، و وجه دلالت نجوم تاکنون برجا نمانده، چون که شریعت ادریس و هر چه داشته از میان رفته و حال آن بر ما معلوم نیست، و اگر از آن چیزی بدست مردمی بود بدنبال هم نقل میکردند و دست بدست میدادند و بتواتر معلوم میشد، و اکنون هم ما از این دریغ نداریم که امارات گمان پردازی دست بعضی باشد که منجمان بدان تمسک کنند و خودشان هم یقین باحکام خود ندارند، و مانند یک طبیب این علم را تحصیل میکنند که روی نشانی و تجربه و گمان کار میکند نه روی علم و یقین (پایان).

علامه - ره - در کتاب المنتهی المطلب گفته: ستاره شناسی و آموختن آن با اعتقاد باثر بخشی آنها حرام است و یا اعتقاد باینکه دخالت در سود و زیان دارند، و خلاصه هر که معتقد باشد که حرکات نفسانیه یا طبیعیه مربوط و معلول حرکات و اتصال کواکب است کافر است، و مزد گرفتن بر آن همه حرام است، و اما کسی که از نجوم همان سیر کواکب و بعد و احوال تربیع و کسوف و جز آنها را بیاموزد عیب ندارد، و در تحریر و قواعد هم مانند آن را گفته.

و شیخ شهید - ره - در قواعدش گفته: هر که اختران را آفریننده این جهان و آنچه در آنست بدانند بی تردید کافر است و اگر آنها را وسیله آفرینش خدا داند چنانچه عدلیه گویند خطا گفته زیرا دلیلی از عقل و نقل نیست که آنها زنده باشند و کار گزار و برخی اشاعره اینها را هم کافر دانند، و بر خود اعتراض کردند چرا معتزله و دیگر از معتقدان باینکه بنده خود کار میکند کافر نباشند و گفتند فرقی اینست که بندهها و حیوانهای دیگر خود زبوند و مقام پروردگاری بخود نگیرند بخلاف کواکب که دیدرس نیستند و بسا که مردم آنها را مستقل گیرند در برابر خدا و بکفر گریند.

و اما آنچه گفته شده که آنها در حوادث اثر ابزاری دارند مانند تأثیر آتش در سوختن و تأثیر دارو در درمان و خدا را شیوه چنانست که با شکل مخصوص کواکب یا وضع مخصوص آنها کاری که بدانها مربوط است انجام دهد و نسبت کار بدانها مجازی است نه حقیقی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 243

و چون نسبت درمان بدارو است این کفر نیست ولی خطاء است، زیرا حصول این آثار از آنها نه همیشه است و نه در بیشتر اوقات.

و در دروس - ره - گفته: اعتقاد اثر بخشی اختران مستقلا یا بشرکت با خدا و گزارش از کائنات بدانها کفر است اما پیشگوئی بدانها با عقیده باینکه مؤثر حقیقی خدا است و آنها نشانه کار اویند حرام نیست گرچه بد است، با اینکه نشانه همیشگی هم نیستند و کمتر درست در می آید، و علم نجوم را برخی فقهاء ما حرام دانسته و شاید برای اینست که خطر اعتقاد باثر بخشی آنها را دارد، یا اینکه احکام آن تخمینی است و ندانسته گوئی است، و اما علم هیئت افلاک حرام نیست و بسا که مستحب است زیرا مایه آگاهی بر حکم خدا و عظمت قدرت او است.

و محقق شیخ علی - اجزل الله - تشریفه - گفته: تنجیم گزارش از احکام اخترانست نظر بحركات افلاک و اتصالات کواکب و بقیاس و تخمین برگردد - تا گوید - از صاحب شرع بوجه هر چه رساتر نهی شده از آموختن علم نجوم، و باید دانست که ستاره شناسی با عقیده بتأثیر اختران در موجودات زمین و گرچه به مدخلیت آنها باشد حرام است و یاد گرفتن آن هم بر این پایه حرام است، بلکه اعتقاد کفر است - نعوذ بالله - و اگر چنین نباشد و دروغ نگوید جائز است، و البته ثابت شده که تزویج و سفر حج در قمر در عقرب بد است، و این هم از این باب است، آری این هم مکروه است، و مایه عقیده فاسد نیست، و نهی از آن بطور مطلق برای ریشه کنی ماده فساد است.

شیخ بهائی - ره - گفته: وابستن حوادث زمین باجرام آسمانی با عقیده باینکه آنها آفریننده یا شریک در آفرینش اند بمسلمان روا نیست و علم نجوم بر این پایه کفر است - العیاذ بالله - و حدیث نهی از علم نجوم بهمین معنا است، و اگر گویند اوضاع کواکب نشانه برخی حوادث این جهانند که خدا آفریند چنانچه حرکات و اوضاع نبض نزد طبیب نشانه صحت و بیماریند، و چنانچه لرزیدن برخی اندام تن را نشانه احوال آینده گیرند، این مانعی ندارد، و روایات صحت علم نجوم و جواز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 244

نقل آن بر این معنا است سپس گفته: پیشگوئی منجمان در امور آینده بر سه پایه است.

2- بر قواعدی که گویند بتجربه بدست آمده است، امور چندی که نیروی بشری غالباً بضبط و احاطه بر آنها عاجز است چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

بسیارش درک نشود و کمش بی نتیجه است از این رو اختلاف کلمه دارند، و احکام آنها دچار خطاء است، و اگر کسی اصول درست آن را بدست آورد درست گوید چنانچه کلام امام صادق علیه السلام پیش از این فصل بر آن گویا است، یعنی در روایت ابن سیابه، ولی دسترسی بدان دشوار است و برای کمی میسر است و الله الهادی الی سواء السبیل.

ابن سینا هم در فصل مبدء و معاد الهیات شفاء در اینجا سخنی دارد که: اگر کسی بتواند همه حوادث زمین و آسمان و طبائع آنها را بداند میتواند آینده را بفهمد ولی منجم پیشگو مقدمات برهانی ندارد، و بسا که تجربه یا وحی را مدرک خود شمارد، و بسا که بخیال بافی و خطا بچسبد و او تنها اسباب آسمانی را منظور میدارد، با اینکه احاطه بهمه آنها ندارد، و وجود آنها را در همه وقت نمیتواند تضمین کند گرچه اکنون همه را هم بداند، و در پایان سخنش گفته: بنا بر این، اعتماد بگفته آنها نداریم و گرچه بی دلیل همه مقدمات حکمیه آنها را هم درست بدانیم (پایان).

و شیخ کراچکی - ره - در کنز الفوائد خود رد بر کسانی که کواکب را علل حتمی حوادث دانند ضمن بیانی مفصل بطور خلاصه گفته: اگر اختران و اوضاعشان حوادث آفرینند نیازی به طالع گیری و پیشگوئی از آنها نیست چون علاجی برای اثر آنها در میان نیست و این اطلاع پیش زیان دارد و سود ندارد و اگر خوشی و سعد باشد مایه پریشانی خاطر و دیر شماری وقت است و شعله وری آتش اشتیاق و دست کشیدن از کار و نشستن بانتظار و بسا دچار شدن بنومیدی زیرا پیشگوئیا همیشه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 245

درست در نیابند و سود بدل بزیان شود و اگر بدی و نحوست باشد دانستن آن بلائیسست سخت تر از خود آن، و اگر این بدی را توان علاج کرد گفته شما که اختران مدبرند نقض و باطل است.

سپس گفته: من بطلان اقوال و فساد استدلال آنها را از چند راه ثابت کنم.

1- نام 12 برج بحمل و ثور تا آخر حقیقتی ندارد و تنها رصد بانان آن را ساخته اند و میان آنها معروف شده است.

2- و همه 48 صورت دو سوی منطقه البروج هم باعتراف دانشمندانشان ساختگی است و استادان رصدشناس آنها را ساخته اند و نامگذاری کرده اند، و ابو الحسین صوفی از ستاره شناسانی که تالیفات بیمانندی در آن دارد در ج 1 کتاب صور کواکب خود گفته: ستاره شناسان نخست کواکب را در 6 درجه اندازه گیری کردند و مرتب نمودند و 917 ستاره انتخاب کرده و 48 صورت از آنها تصور کردند که هر صورتی دارای چند ستاره است و همانها است که بطلمیوس در مجسطی بیان کرده برخی در نیمه شمالی کره است و برخی بر خود منطقه البروج که مسیر خورشید و ماه است و اختران تندرو و

برخی در نیمه جنوبی و هر صورتی را بنام مانندی که تصور کردند نامیدند موجودی را بصورت آدمی چون جوزاء و زانو بر زمین، و عواء و برخی بصورت جانوران خشکی یا دریا مانند حمل، ثور، سرطان، اسد، عقرب، حوت، دب اکبر، دب اصغر، برخی بصورت بیجان مانند، اکلیل و میزان، و این برای شناسائی و شناخت ساعات شب و طالع و منافع مهم دیگر است (پایان).

سپس کراچکی گفته: این دلیل روشنی است که این صور و اشکال و القاب خیالی و ساختگی است و تغییر پذیر است و آنگاه بسیاری از احکام خود را به پایه همین نامهای ساختگی نهادند و آن را یک حقیقت جلوه دادند، و چنانچه ابن هنبثی از بطلمیوس نقل کرده گفته‌اند: اگر گرفتن خورشید در بروج پرداز باشد مانند عذرا رامی، دجاجه، نسر و مانند آنها پیشامدی در پرنده‌های خوراک مردم رخ دهد و اگر در صورت حیوانات آبی مانند سرطان باشد یا دلفین (جانور فربه بزرگ دریائی)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 246

پیشامدی در جانوران دریا یا نهر پدید شود، و این خود رسوائی بزرگی دارد، آیا نمیدانند این جانوران بالدار آسمانی را خودشان ساختند و هیچ واقعی ندارند، و چگونه منشأ حکمی برای کسوف خواهند شد و اثری خواهند آورد، و برگشتش باینست که خود آنها که سازنده این صور خیالی هستند مدبر جهانند.

سپس اعتراضهای بسیار و الزامهای خفه‌کننده بر آنها آورده گفته: این صورتهای ساختگی آنها هم بر جای خود نماند و با حرکت کند ثوابت جابجا شوند و حمل که در برج یکم بوده ببرج دوم آمده و حوت جای آن را گرفته، صوفی در کتاب صور گفته: صورتها که در منطقه البروج بوده جا عوض کردند، و سه هزار سال پیش در قسمتهای دیگر بودند و صورت حمل که در قسم اول است آنجا نبوده و اول بروج ثور بوده و دوم جوزاء و سوم سرطان، و چون در روزگار «طیموخارس» رصدها را تازه کردند، دیدند صورت حمل بقسم اول آمده که پس از نقطه اعتدال ربیعی است و نامها را تغییر دادند و نخست را حمل نامیدند و دومی را ثور و سومی را جوزاء کسی مخالفت ندارد که این صورتها جابجا میشوند تا آنجا که حمل ببرج میزان که قسم هفتم است میرسد و صورت میزان ببرج حمل می‌آید که قسم یکم است، و برج یکم میزان می‌شود و دوم عقرب.

سپس توضیح داده که انتقال آنها سبب تغییر نام برجها می‌شود و آنها اتفاق دارند که دو ستاره نزدیک هم بنام «شرطین» که اول منزل ماه است بر دو شاخ حمل بودند باید اول 12 برج باشند، و که هر آنها را در این زمان 428 هجری 1348 ذی القرنین بررسی کند میداند که یکی در درجه 20 حمل است و دیگری در درجه 21 آن و کدام برج بصورت خود میماند؟ و چگونه توان حکم کرد که برج یکم از آن وحوش و جانوران سم‌دار است با آنکه بیشتر حوت بدان آمده و همچنین است حال بروج دیگر، و سپس بسیاری از اغلاط و اشتباهات آنها را ذکر کرده تا اینکه گفته:

و اکنون ما سخن خود را در باره ستاره‌ها و عقیده خود را در باره آنها میگوئیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 247

بدان- ایدک الله- که خورشید و ماه و اختران اجسامند از جنس اجسام زمین، و مرکبند از اجزاء عرض بردار، و در حقیقت نه فاعلند و نه زنده و توانا و استاد ما شیخ مفید گفته: همه اجسامی آتشینند، و حرکتشان کار خدا است، همه آنها از آیات باهره آفرینشند و زیور آسمانند و برای مردم سودهای بیشمار دارند، و راهنمای مسافران خشکی و دریایند و خدا تعالی فرموده: «و نشانه‌هایند و بستاره آنان رهنمائی شوند، 16- النحل» و برای خلق مصالحی دارند که جز خدا نداند، و اثر بخشی آنها را هم مانند خورشید و ماه منکر نیستیم.

و میدانیم که اثر کردن جسم در دیگری نیاز به تماس آنها دارد گرچه با یک واسطه‌ای باشد ولی پرتو ماه و خورشید که تا زمین میرسد و بر آنچه در آنست میتابند برای پیوست اثر بخشی آنها کافی است و کیست که تأثیر خورشید و ماه را که محسوس است منکر شود هم در وضع زمان و هم در وضع شهرها و هم در گیاه و هم در جانوران.

البته ستاره‌های دیگر اثر محسوسی ندارند ولی نمیتوان گفت بی‌اثرند زیرا پرتو آنها هم بزمین میرسد و گرچه کمتر از پرتو خورشید و ماه است و اگر هم تأثیر دارند مانند تأثیر خورشید و ماه کار خدا است نه از خود آنها است و اینها ابزار فعل خدایند و نسبت اثر بآنها مجازی و ظاهریست چنانچه گویند آتش سوخت، و یخ سرد کرد، و شمشیر برید، و سنگ سر شکست و در حقیقت همه ابزار فاعلند نه فاعل فعل.

و ما هم که گوئیم خورشید داغ کرد و بزراعت سود رساند یعنی ابزار این کار خداست و دلیل اینکه همه اینها ابزار کار خدایند این آیه است «و او است که فروآرد از آسمان آب را و بروش چشمه‌هایش سازد در زمین سپس از آن زراعت چند رنگ برآورد، سپس بهیجان آید و بینی که زرد شده، 21- الزمر».

و قول خدا تعالی «او است که فرستاده بادها را مژده‌ای پیش از رحمتش تا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 248

چون برداشتند با خود ابری سنگین راندمش آن را بسرزمینی مرده و بی‌گیاه و فرود آوردیم از آن باران، و برآوردیم بدان از هر میوه همچنین برآوردیم مرده‌ها را شاید شما یاد آور شوید، 56- الاعراف»، در این گفته برگشت از سخن خود و اقرار بگفته منجمان نیست که آن را در پیش منکر شدیم، زیرا ما منکر آنیم که خود خورشید و ماه اثر بخش باشند در برابر خدا و اثر آنها بی‌دلیل قطعی باشد و همه کارها را آنها بکنند و زنده و توانا باشند، ما منکریم که خورشید و ماه یا اختران دیگر کارها را انجام دهند یا ما را بکار وادارند.

زیرا عقل گواه است که اگر کارهای ما در ابتکار دیگری بود و یا ما بر آنها وادار بودیم بقصد و اراده ما وابسته نبودند، و مانند تندرستی و بیماری و پیکر بندی ما بی اراده ما انجام میشدند، و فرق میان آنها دلیل است بر اینکه کار ما با اختیار ما است نه بتأثیر اختران، ما منکریم که خدا در جهان کاری نکند جز آنچه اختران بر آن دلالت دارند، و هر چه را دلیل آن باشند باید بشود، زیرا اگر اثر و دلالتی هم بر حسب عادت دارند، روا است که خدا بنا بمصلحت آن را تغییر دهد و بسا خدا بیک دعا یا صدقه بلاء را بگرداند و عمر را بیفزاید، این بدلیل برای ما ثابت شده و موافق شرع است ولی با دعوی منجمان سازگار نیست - و الحمد لله -.

ما بر آنها اعتراض داریم که در احکام خود استناد باصولی متناقضه و مقدماتی ساختگی دارند و گمان پردازی میکنند بی‌بینه، و اگر برای علم نجوم پایه‌ای درست و عقل پسند باشد نه در دست آنها است، نه دعوی آن را دارند، و استاد ما شیخ مفید گفته است: استدلال بحرکت اختران بر امور آینده مانع عقلی ندارد و بسا که خدا ببرخی پیغمبرانش برای معجزه آن را اعلام کرده باشد (پایان سخن کراچکی).

و استاد متکلمین محمود بن علی حمصی - ره - در این باره گفته: ما حساب سیر کواکب و اوضاع آنها را منکر نیستیم و مهم ندانیم، و منکریم که آنها علت الزامی کار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 249

بشر باشند زیرا جبر لازم آید و دلیل اختیار، آن را باطل میسازد.

سپس بخود اعتراض کرده که اخبار منجمان بکسوف و دیدن ماه نو درست است و پیشگوئی آنها از آینده هم درست درمی آید و چگونه می شود منکر احکام آنها شد.

و جواب داده که کسوف و ماه نو راجع بحساب حرکات کواکب است نه حکم نجومی باشد حکم اینست که گویند بر اثر کسوف چنین و چنان می شود ولی پیشگوئی آنها از حوادث بیشتر خطا میکند و صحتش اتفاقی است چنانچه فال‌بینانی با سنگ و یا غشوها و دیوانه‌ها هم گاهی پیشگوئیهای درستی دارند و سید جلیل علی بن طاوس - ره - که با علم نجوم مأنوس بوده و در آن رساله ای نوشته منکر است که نجوم صاحب اراده یا فاعل و اثر بخش باشند و دلیل بسیار بر آن آورده و آن را با کلام گروهی از افاضل تأیید کرده جز اینکه با سید مرتضی - ره - در حرمت آن مخالف است و آن را مباح دانسته و گفته ستاره‌ها نشانه حوادثند ولی روا است که قادر حکیم حوادث را بوسیله بر و صدقه و دعاء و جز آنها از مصالح تغییر دهد، و آموختن و یاد گرفتن و نظر در علم نجوم و عمل بآن را بی‌اعتقاد تأثیر کواکب جائز دانسته و اخبار ذم را حمل کرده بعقیده مؤثر دانستن کواکب، سپس برای تأیید گفته خود جمعی از شیعه را نام برده که ستاره‌شناس بودند.

- 1- گروهی از خاندان نوبخت دانشمند و پیشوای علم نجوم بودند، و چند کتاب از آنها در این علم دیدم که اختران را دلیل بر حوادث دانسته‌اند و یکی از آنها حسن ابن موسی نوبختی است.
  - 2- احمد بن محمد خالد برقی که نجاشی در کتب او کتابی در نجوم نام برده است.
  - 3- احمد بن محمد بن طلحه که شیخ و نجاشی در فهرست کتب او کتاب نجوم را نام برده‌اند.
  - 4- شیخ نجاشی که تألیفی در علم نجوم داشته.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 250
- 5- جلودی بصری.
  - 6- علی بن محمد بن عدوی شمشاطی که نجاشی رساله‌ای در ابطال احکام نجوم از او نام برده.
  - 7- علی بن محمد بن عباس که نجاشی کتاب رد بر منجمین و رد بر فلاسفه را در کتب او نام برده.
  - 8- محمد بن ابی عمیر که برای او بروایت گذشته دلیل آورده و اعتراض بر آن بیان شد 9- محمد بن مسعود عیاشی که در تالیفاتش کتاب نجوم نام برده شده.
  - 10- موسی بن حسن از نواده‌های نوبخت که نجاشی گفته علم نجوم را خوب میدانسته و در عبادت و دین هم خوب بوده.
  - 11- فضل پسر ابی سهل بن نوبخت که از تالیفات او بدست ما رسیده و دلیلند که خوب علم نجوم را میدانسته و از عیون نقل کرده آنچه را در ابواب تاریخ امام رضا علیه السلام آوردم که هم او بمأمون خبر داد بخطای منجمان در باره ساعتی که برای ولایت عهد آن حضرت تعیین کرده بودند، و مأمون باو تشر زد و غدقن کرد از اینکه بکسی بگوید و دانسته شد که در آن تعمد داشته.
  - 12- ابن اعلم، صاحب الزنج.
  - 13- ابو قیراط نقیب.
  - 14- شیعه فاضل مسعودی مؤلف «مروج الذهب».
  - 15- ابو القاسم بن نافع از علمای شیعه.

16- ابراهیم فزاری که قصیده در نجوم دارد و منجم منصور بوده است.

17- احمد بن یوسف نصری کاتب آل طولون.

18- محمد بن عبد الله بازيار قمی شاگرد ابو معشر.

19- ابو الحسن بن ابو خضیب قمی.

20- أبو جعفر سقاء منجم که شیخ در رجالش نامبرده.

21- محمد بن أحمد جعفی مؤلف کتاب الفاخر.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 251

22- محمود نوه سندی بن شاهک معروف بکشاجمه که ابن شهر آشوب گفته:

شاعر و منجم و متکلم بوده.

23- عقیف بن قیس برادر اشعث که مبرد نام او را برده، و گذشت که گفته‌اند هم او بود که اشاره بعلی علیه السلام نمود تا در آن ساعت که معین کرده بود بجنگ خوارج نرود.

سپس نام جمعی دیگر را در شمار منجمین آورده تا رسیده باسحاق بن یعقوب کندی و برخی از بنی عباس، و گفته از توفیق من این بود که دانستم طالع علی بن بابویه را گرفته‌اند و تولدش بطالع سنبله بوده و باز تأیید آورده که چون امام کاظم وفات کرد أبو خالد سیستانی از واقفه بود و مرگ او را باور نداشت ولی از ستاره‌شناسی مرگ او را فهمید و از عقیده خود برگردید، و این علم سبب هدایت او شد و خودش از أصحاب امام کاظم علیه السلام بوده، و بما نرسیده که از آن علمش نهی کرده باشد و اگر این علم بد بود بعقیده خود بر آن تکیه نمیکرد، و بعلاوه جد من شیخ طوسی این حدیث را برگزیده و صحیح دانسته، و جمعی را بداشتن علم نجوم ستوده.

سپس گفته: عبد الله بن ابي سهل نوبختی بعلم نجوم معروف بوده، و محمد بن اسحاق ندیم منجم علوی مصری است و حسن بن أحمد معروف بعاصمی محدث کوفی ثقة در علم نجوم کتبی تألیف کرده است.

و فضل بن سهل وزیر مأمون شیعه مآب و منجمی است معروف، و در روایت محمد بن عبدوس و دیگرانست که: چون جنگ مأمون با امین در گرفت خراسان پریشان شد و قشون از مأمون حقوق خواستند و علی بن عیسی از عراق بسوی خراسان می‌آمد و مأمون از ترس لشکر خود به‌مراه فضل به منظره بالا رفته بود و چنان کار بر مأمون تنگ شده بود که



میخواست تسلیم شود ولی فضل طالعش را دید و اسطرلاب کشید و گفت: از این مقام تنزل نکند جز خلیفه‌ای که بر برادرش امین غالب است، شتاب مکن و پیوسته او را دلداری داد تا در همان ساعت سر علی بن عیسی که طاهرش کشته بود بدانها رسید و ملک او پایدار شد و هراسش رفت و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 252

آسوده شد.

سپس گفته: از علمای نجوم شیعه مآب حسن بن سهل است، و حدیث حمام و کشته شدن فضل را که از عیون در احوال امام رضا علیه السلام آوردیم ذکر کرده، و گفته در یکی از کتب حسن بن سهل یافت شده که بخط خود نوشته بوده: این سال فلانی بلا آور است و از خدا دفع آن را خواهانم، و اگر حساب فلک درست در آید، کار شدنی است، و از خدا سرانجام خیر خواهانم، و برای او هر سال تقویمی درست میشد و خودش بر آن مینگاشت، این روز برای چه شاید، و این روز چه کاری نباید، و سالی که در آن کشته شد تقویم را بدو عرضه کردند و او روز بروز نگارش کرد آنچه را شاید تا بروز قتل خود رسید و گفت: اف بر این روز که چه بد است برای من، و تقویم را بدور انداخت.

و از خواهر فضل روایت شده، شبی که بامدادش کشته شد، نزد مادرش آمد و در کنارش نشست و او را پند داد و در باره خود تسلیت گفت، و به پیشامدهای روزگار و گذشت امور بندگان یادآوری کرد، و سینه و پستانش را بوسید و با او برای آخرین دیدار وداع کرد، و برخاست با آشفستگی و نگرانی از حسابی که کرده بیرون رفت، و از اینجا بآنجا و از این مجلس بآن مجلس جابجا شد و تا سحر خوابش نبرد، و قصد حمام کرد تا بار اندوه خود را در آن فرو نهد و حمام در آخر باغ بود و استرش را سوار شد و بسوی آن رفت و استر بسر درآمد و خرسند گردید: و خیال کرد بلا همان بوده، و بحمام رفت و غسل کرد و کشته شد.

گفته: از ناموران علم نجوم پوران دختر حسن بن سهل است، و من در جنگ کهنه‌ای دیدم که در همه علوم بویژه نجوم پایه بلندی داشته، و در آن بنهایت استاد بوده، و همیشه اسطرلاب را بلند میکرد و طالع معتصم را وامیرسید و روزی مرگ او را بر اثر چوبی دریافت، و پیدرش حسن گفت برو نزد امیر المؤمنین و بگو فلان کنیزک در اسطرلاب دیده در فلان ساعت مرگی در کمین او است، حسن گفت:

نور چشم نظر او از ما برگشته و بسا بد بین گردد و از پدرت اندرز نگیرد، گفت:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 253

چرا از خیر خواهی امامت دریغ داری او عوضی ندارد، اگر پذیرفت بسیار خوب و اگر نه تو وظیفه خود را انجام دادی.

حسن نزد معتصم رفت و سخن پوران را باو رسانید، معتصم باو دعا کرد و گفت سلام مخصوص مرا باو برسان و روزی را که معین کرده نزد من باش و بمان تا بگذرد و من این راز را با دیگری در میان نگذارم.

بامداد آن روز حسن نزد وی آمد، و معتصم همه اطرافیان را بیرون کرد، و با او تنها شد، از او خواست از اتاق مسقف چوبی به مجلس سربازی جابجا شود که هموزن درهمی چوب نداشته باشد، و حسن پیوسته با او حدیث می‌گفت و معتصم با او شوخی میکرد و خرم بود، تا روز برآمد و بانگ نماز شد.

معتصم برخاست وضوء سازد، و حسن گفت از این مجلس بیرون مرو، وضوء و نماز و هر چه خواهی در آن باشد تا روز بگذرد، خادم آمد و شانه و مسواک آورد، حسن باو گفت خودت شانه بزن و مسواک کن و خادم نپذیرفت و گفت این مخصوص امیر المؤمنین است.<sup>۷۴</sup>

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 2؛ ص 253

تصم گفت باید فرمان حسن را اجراء کنی، و اجرا کرد و فوراً دندانهایش فرو رفت و مغزش ورم کرد، و بیهوش افتاد و مرده بلندش کردند، و حسن برخاست برود، معتصم او را نزد خود خواست و در آغوش کشید و میان دو چشمش را بوسید و املاک و مزارع پوران را که ابن زیات از او گرفته بود باو برگردانید.

و از کتاب وزراء ابن عبدوس آورده که اسماعیل بن صبیح گوید: روزی برابر یحیی بن خالد برمکی مینوشتم که پسرش جعفر بر او وارد شد، و تا او را دید فریاد زد و رو از او برگرداند و چهره در هم کشید و بدش آمد، چون جعفر رفت گفتم:

خدا عمرت را دراز کند با پسرت چنین میکنی با اینکه نزد خلیفه از هر فرزندی و دوستی عزیزتر است؟ گفت: ای مرد دست از من بدار بخدا هلاک این خاندان بسبب او است، و پس از مدتی این واقعه تکرار شد، و من باو اعتراض کردم، گفت دوات را نزد من آر، و چند کلمه در ورقه‌ای نوشت و مهر کرد و بمن داد

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 254

و گفت نگهدار تا سال 187 بیاید و برود آنگاه آن را بخوان و در ماه صفر بود که رشید ببرمکیان یورش برد، و من آن ورقه را خواندم و بهمان تاریخ بود، اسماعیل گفت: یحیی اعلم مردم بود بعلم نجوم.

<sup>74</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

و در همان کتاب از نصر خادم روایت شده که در آخر روزگارشان بود و بامدادی بعیادت یحیی رفتم که بیمار شده بود دیدم در آستان خانه استری زین است او را با من انسی بود و رازش را بمن میگفت: دیدم بسیار افسرده و اندوهناک و در بررسی حساب نجوم است، باو گفتم: از دیدن استر زین شده شاد شدم بنظرم آمد بیماری رفته و قصد سواری دارید، ولی از چهره اندوهگین شما دلم گرفت، بمن گفت این استر داستانی دارد، من دیشب در خواب دیدم سوار آن شدم و سمت چپ جسر رسیدم، و ایستادم و از جانب دیگر فریاد بلند شد که:

تو گفتی نبذ در حجون تا صفا

انیسی و در مکه همدم نبود

من هم دست روی زین زدم و گفتم:

چرا ما همه اهل آنجا ولی

گذشت زمان، بخت بدمان ربود

و از خواب بیدار شدم و طالع دیدم و زیر و روی کار را وارسیدم و دانستم دوره ماه تمام شده و کار ما گذشته گوید: هنوز سخنش را تمام نکرده بود که مسرور خادم آمد با خوانی سرپوشیده که سر جعفر در آن بود، و یحیی گفت: امیر المؤمنین بتو میگوید: چگونه دیدی انتقام خدا را در فاجر و بدکار، یحیی گفت: باو بگو بینم که تو دنیای او را تباه کردی و او آخرت تو را تباه کرد.

سپس گفته: و از علماء نجوم که مذهبش را نمیدانم ابراهیم بن سندی شاهک است که منجم و طیب و متکلم بوده، و دیگر عضد الدوله ابن بویه است که شیعه مآبست و بسا که زیدی بوده، و دیگر محمود بن علی حمصی است چنانچه گفتیم و دیگر جابر بن حیان از اصحاب امام صادق علیه السلام است که ابن ندیم او را شیعه دانسته، و از وزراء أبو ایوب موریانست، و برامکه بنجوم عمل میکردند و این مبارک گفته: چون جعفر خواست بکاخ که ساخته بود نقل مکان کند منجمان را برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 255

ساعت نقل مکان گرد آورد و ساعتی از شب را معین کردند، و در آن ساعت بر خری سوار شد تا بکاخش برود، کسی در راه نبود و مردم همه در خانه‌ها بودند، و چون بسوق یحیی رسید مردی این شعر را خواند.

تدبیر کند با نجوم و نمیداند

پروردگار منجم بکند هر چه خواهد

و در هراس افتاد و آن مرد را خواست و گفت دوباره بخوان باز خواند، گفت مقصودت چیست؟ گفت قصدی نداشتم ولی بزبانم آمد، و فرمود: چند اشرفی باو دادند.

سپس پیشگوئی بسیاری از منجمان را نقل کرده، و از ربیع الابرار آورده که مردی دو انگشت خود را میان دو حلقه فیچی در آورد و بمنجم گفت: در دست من چیست؟ جواب داد دو انگشت نقره، و در خانه رئیسی آبخوری نقره‌ای گم شد و از ابن ماهان پرسیدند گفت: خودش را دزدیده و خندیدند گفت در خانه کنیزی بنام فضا نیست که آن را برده باشد و چنان بود که گفته بود، گفت: از منجمی سعایت شد و حکم کردند بدار رود باو گفتند در طالع خود این را دیده بودی، گفت:

بلندی دیده بودم ولی نمیدانستم چوبه دار است.

و از پادشاهان ستاره‌شناس و منجم دوست، مأمونست که محمد بن اسحاق گفته:

بفرمان او کتب نجوم و فلسفه از روم آمد و میان مسلمانان نشر شد، و مسعودی در حدیث مرگ مأمون گفته: جمعی از أهل محل را احضار کرد و پرسید (ندیون) یعنی چه؟ گفتند: پاها دراز کن، و چون آن را شنید پریشان شد و بفال بد گرفت گفت: پرسید بزبان عرب اینجا را چه گویند؟ گفتند «رقه» و در زایچه مأمون دیده بودند که در رقه خواهد مرد، و چون نام آن را شنید بیادش افتاد که جز در آنجا نمیرد، و در آنجا طبق حکم نجوم مرد.

محمد بن بابویه در «دلائل النبوة» گفته: چون «بخت نصر» خواب دید در جمع دانشمندان منجمان را هم احضار کرد و تنوخی در کتابش از قول صوفی منجم گفته: أبو الحسن حاضر بود که عضد الدوله برایم باز میگفت: که بیمار سختی شدم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 256

و طیب از من نومید شد، و خودم هم نومید شدم و تحویل سالم در نجوم بد و نحس و هراسناک بود، و بیماریم فزود، و غدقن کردم هیچ کس نزد من نیاید مگر دربان بویه، تا آنجا که آمدن طیب را هم از تنگدلی و نومیدی غدقن کردم سه چهار روز تنها ماندم و بحال خود گریستم که دربان بویه آمد و گفت:

أبو الحسين صوفی از بامداد بدربار آمده و اذن دخول میخواهد، و با هر زبانی خواستیم او را رد کنیم نپذیرفته و گوید ناچار باید شرفیاب شوم، و نخواستم جز بدستور او را برگردانم، و گفتم او هیچ کس را نمیپذیرد، گوید من مژده‌ای دارم که نباید دور از آن مطلع گردد، این را باو بگو و برایم اجازه بگیر.

من با آوازی ناتوان گفتم: میخواهد بگوید فلان ستاره بفلان جا رسیده و از این هدیه‌ها برایم بیاورد که دلم را تنگ کند و اندوهم را فزون کند، بگو من تاب شنیدن سخن تو را ندارم، برگرد، دربان رفت و شتابانه برگشت و گفت:

یا أبو الحسین دیوانه شده یا خبر مهمی دارد، من فرمایش شما را باو رساندم و گفتم:

برگرد بگو: بخدا یا باید گردنم را بزنی یا شرفیاب شوم، بخدا من یک کلمه هم از نجوم با تو سخن نگویم.

من در شگفت شدم چون بعقل او اعتماد داشتم، خواستم بفهمم چه میگوید گفتم او را بیاور، چون وارد شد زمین را بوسید و گریست و گفت: بخدا تو خوب هستی و باکی بر تو نیست، و امروز تو خوب میشوی و من در این باره معجزه‌ای دارم گفتم: آن چیست؟ گفت: دیشب امیر المؤمنین علی علیه السلام را در خواب دیدم که مردم گردش میدویدند و از او حاجت میخواستند.

من هم نزد آن حضرت رفتم و گفتم یا امیر المؤمنین من در این شهر غریبم، و سرمایه و کسم را در ری گذاشتم، و باین امیری که همراه اویم چسبیدم، و او از خود نومید شده، و نگرانم که بمردن او بمیرم، از خدا عافیت او را بخواه، فرمود فناخسرو بن بویه را گویی؟ گفتم: آری یا امیر المؤمنین.

فرمود: فردا برو باو بگو مگر پیغام مرا که وقتی مادرت بتو آستن بود در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 257

خواب باو گفتم فراموش کردی؟ آیا من گزارش مدت عمرت را بتو ندادم و نگفتم در فلان سال سخت بیمار میشوی که طیبیان از تو نومید میشوند و هم خاندانت سپس خوب میشوی، و تو فردا از این بیماری به خواهی شد، و صلاحیت در اینست که سوار شوی و دنبال همه کارهای خود بروی در این چند روز و پیش از موعدی که مادرت بتو گفته مرگی نداری.

عضد الدوله گفت فراموش کرده بودم که مادرم گفته بود در این سال بیمار میشوم تا أبو الحسین صوفی آن را بیادم آورد و چون سخن او را شنیدم نیرو گرفتم، و گفتم مرا بنشانید، و غلامها آمدند و مرا بلند کردند تا بر بستر تکیه کردم و بابی الحسین گفتم بنشین و بازگو کن تو مرا نیرو دادی و میل بطعام کردم، و پزشکان را خواستم و طعامی را برایم معین کردند که فوراً آماده شد و خوردم، و روز نگذشت تا بخوبی بهی حال خود را درک کردم و روزی که أبو الحسین گفته بود سوار شدم و بکارهای خود پرداختم و انجام کار عضد الدوله را تا آنجا نقل کرده که سیف الدوله در حلب بنام او دعوت کرد و حلب در حکومت او قرار گرفت گفته: حاکم نیشابوری در تاریخش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که تبع بمکه فرستاد تا خانه کعبه را به یمن برد، و تنش بیمار شد و بمنجمانش گفت حساب برسید و رسیدند و گفتند شاید قصد بدی برای خانه خدا کردی؟ گفت: آری، میخواستم آن را نزد خود بیاورم، گفتند این نشدنیست ولی پیراهنی باو بپوشان و مأموران را برگردان، آنها را برگردانید و پیراهن بکعبه بپوشانید و خوب شد (پایان آنچه میخواستم از کلام سید نقل کنم).

سید مهنان بن سنان از علامه- ره- پرسیده که گرفتن خورشید برای حایل شدن ماه است میان آن و زمین و گرفتن ماه بر اثر حایل شدن زمین میان آن و خورشید، و دلیلش همین است که در تقویم پیشگوئی میکنند و درست هم هست و اگر چنین است، چرا بترسیم و بدعاء و نماز در مساجد پناه ببریم؟

جواب داده استناد کسوف و خسوف بدان چه آنها گویند از روی رصد است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 258

و آن یقینی نیست و اگر هم آن را بپذیریم مانع از تکلیف بدعا برای رد روشنی نیست و بسا این پیشامد سبب پیشامدهای بد دیگریست و جائز است عبادت آن را علاج کند.

و پرسیده از پیشگوئی منجمان و رمالان بامور نهانی، و جواب داده که همه اینها تخمین است و حقیقت ندارد و درست در آمدن آنها اتفاقی است و علم رمل را بادریس علیه السلام وابسته‌اند و محقق نیست، گرچه وقایع عجیب و آزمایشهای درست از آن دیدیم ولی علم قطعی نتیجه نمیدهد (پایان) من گویم: پس از احاطه تو باین اخبار و اقوال، عقیده باینکه اختران علت تامه و فاعل مختار حوادثند گرچه اثر آنها شرائطی داشته باشد کفر است و مخالف ضروری دین و تأثیر ناقص آنها دو وجه دارد.

1- اثر آنها در چگونگی اوضاع زمین مانند گرمی از خورشید و تابش از کواکب و سردی از ماه و این قابل انکار نیست ولی آیا اینها مؤثرند یا مقدمه تأثیر پروردگارند یا آنکه نشانه تأثیر خدایند بیشتر همین را گویند.

2- حرکات و اوضاع و اتصالات آنها مؤثر در حوادث باشند بیکی از این سه وجه پیش و این فسق است و ندانسته گوئی چون دلیل عقلی و نقلی ندارد و ظاهر آیات و اخبار مخالف آنست و حکم بکفر بودن آن مشکل است گرچه بعید نیست، و کراچکی در آنچه گذشت فرقی میان این وجه و وجه اول نگذاشته و اگر چه دومی را مورد نزاع دانسته و اما اینکه اوضاع کواکب نشانه‌ای باشند از طرف خدا بر حدوث حوادث دور از حقیقت نیست، و شناختی که بیشتر اخبار بر آن دلالت دارند ولی حصول علم از آنها مخصوص پیغمبر یا امام است که از وحی و الهام احاطه بهمه شرائط و موانع دارند، ولی دیگران را که این احاطه نیست جز گمانی بیش نیست و آنهم مورد تردید است.

و اما تعلیم و تعلم و عمل بنجوم چند قسم است.

1- پیشگوئی از امور نهانی و آینده و طالع‌گیری و تشخیص عمر و حال

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 259

مردم و این حرام است و مورد نهی اسلام و اخباری که گویند آنها نشانه حوادثند دلیل تجویز برای کسی که احاطه بجمیع شرائط و موانع مانند معصومین علیه السلام ندارد نمیشوند، و اخباری که دلالت بر جواز دارند بیشترشان ضعیف است و بسا که حمل بر تقیه شوند زیرا عمل بنجوم مطلوب خلفاء و سلاطین جور بوده در بیشتر اعصار و ممکن است حمل اخبار نهی بر کراهت شدید، و حمل اخبار جواز بر اباحه، یا حمل اخبار نهی بر صورت عقیده بتأثیر و اخبار جواز بر عدم عقیده بتأثیر چنانچه سید بن طاوس و دیگران کرده‌اند ولی قول یکم اظهر و احوط است.

2- اعتبار ساعات نیک و بد تقویم برای کردن یا نکردن کاری و محتمل است مکروه باشد یا حرام، و آنچه در باره رعایت قمر در عقرب و محاق برای تزویج و سفر رسیده دلالت بر عموم ندارد و موافق تقویم هم نیست، زیرا زبان اخبار جز زبان تقویم است، و اما آنچه در باره سعد و نحس کواکب و بروج وارد شده دو معنا را شاید.

1- سعد و نحس حقیقی باشند، ولی نحوست آنها بتوکل و دعاء و صدقه و توسل بخدا دفع می‌شود، و ربطی بساعت نجومی ندارد.

2- اثر آنها از نظر بدبینی و زباندرد مردم است و بدی آنها برای بد بینها است که توکل آنها ضعیف است و بددلند و بدان اشاره دارد گفته امیر المؤمنین علیه السلام «بار خدایا فالی نیست جز فال تو» و بهر دو وجه مرد با ایمان و با توکل را نشاید بدان توجه نماید و بلکه در هر کاری بخدا توسل جوید و خیر از او خواهد و در روایتی است از امام صادق علیه السلام که بد فالی بدل تو است، اگر آسانش گیری آسانست، و اگرش سخت گیری سخت است و اگرش هیچ نشماری چیزی نیست.

و از آن حضرت تست بواسطه پدران از پیغمبر صلی الله علیه و اله که فرمود: خدا عز و جل بداود علیه السلام وحی کرد، چنانچه خورشید تنگ نگردد از هر که در پر توش نشیند همچنان رحمان من تنگ نیاید از هر که در آن در آید، و چنانچه بدفالی زیان ندارد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 260

بکسی که بدش نشمارد، همچنان بدبینان از فتنه رها نباشند و سخن در آن در باب آینده بیاید.

3- آموختن این علم بدو وجه پیش و یاد گرفتن آن و بررسی در آن مورد حرمت یا کراهت است و کراهت در اینجا اقوا است.

4- علم هیئت و بررسی هیئات افلاک و حرکاتشان، و جواز آن دور از قوت نیست در صورتی که معتقد بر خلاف آیات و اخبار نگردد مانند اینکه افلاک را بهم چسبیده داند، و معتقد بدان چه بی‌برهانست نشود و بر سبیل احتمال اظهار کند و

اما آنچه شهید-ره- گفته که مستحب است، این در صورتی است که قواعد آن مطابق واقع باشد و مشتمل بر مخالف ظاهر شرع نباشد، و گر نه در صورت عدم علم بواقعیت قول ندانسته است و دروغ و در صورت دوم مخالف شرع است، و آیات داله بر تفکر در آفرینش آسمانها و زمین ظاهرش اندیشه در دلالت آنها بر وجود صانع است و علم و قدرتش و حکمتش نه از جهت ترتیب و کیفیت و حرکات آنها گرچه محتمل است نیز 5- حکم بگرفتن خورشید و ماه و رؤیت ماه نو و محاق و امثال آنها از روی تقویم، و ظاهر جواز آنست و گرچه احوط اجتناب است نیز، زیرا احکام شرعی متعلق بآنها بر پایه رؤیت است نه بر گفته منجمان، و خلاصه اینکه برای کسی که دیندار و پیرو خاندان عصمت است و خود را شیعه آنها داند شاید که از آثار آنها پیروی کند، و بدین امور رو نیاورد مگر اندکی که راجع بشناخت اوقات نماز و عبادات و سمت قبله و مانند آنها است، و اگر در این علوم و اعمال دخالتی در صلاح دین بود هر آینه ائمه علیه السلام ما را بدان فرمان میدادند و تشویق میکردند، و قواعدشان را بما می آموختند.

و شیوه اهل بیت علیه السلام نبوده که رجوع بساعات تقویم کنند یا آنها را برای شیعه بیان کنند و از ساعات بدنجمومی بر کنار دارند، بلکه برای دفع بلا دستور صدقه و دعاء و زاری و توسل بخدای سبحان داده‌اند، و در این زمانه همه آنها را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 261

ترک کرده و بتقویم و منجمان پرداخته و بدان اعتماد دارند، و چون از گزارش منجمین گرفتن خورشید و ماه را میدانند از آن ترسی ندارند، و در رفع شرش بخدا ننالند، با اینکه خودش در بیشتر مردم عقیده بتأثیر نجوم و زندگی و جهان پروری آنها را تقویت میکند، خدا ما را و همه مؤمنان را از آن در پناه خود گیرد، و ما اندکی سخن را در اینجا بدرازا کشیدیم برای اینکه مردم شیفته این علم و عمل بدانند و بوسیله آن مقرب پادشاهان و بدین جهت مردم را در هلاکت اندازند، خدا نگهدار است از فتنه‌های بدعت‌گذاران، و رهنما است بحق و یقین.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 262

باب یازدهم در نهی از باران جوئی بستاره‌ها و نهی از فال بد و واگیره بیماری

آیات:

- 1- النمل (37) گفتند ما بتو و همراهانت فال بد میزنیم گفت بد فالی شما نزد خدا است، بلکه شما مردمی فتنه گرفته‌اید.
- 2- یس (18 و 19): گفتند ما بشما فال بد میزنیم اگر باز نایستید البته شما را سنگسار کنیم و عذابی سخت بشما برسانیم، گفتند: فال بد شما بهمراه خود شما است اگر یادآور شوید بلکه شما مردمی اسراف‌کارید.
- 3- الواقعة (82): و بسازید روزی خود را که شما دروغ شمارید.



## تفسیر:

«بتو و همراهانت فال بد زخم، از اینکه سختی و قحطی پیاپی بما رو آورده‌اند، و بدین کیش شما میان ماها جدائی افتاده، گفت: سبب بدی شما قضا و قدر خدا است یا کارهای بد خود شما «بلکه شما فتنه گرفته‌اید» و در معرض آزمایش میباشید که خوشی و بدی بدنبال هم دارید و این دلالت دارد که بدفالی اصلی ندارد، و خوبی و بدی بتقدیر خدا و بدنبال کارهای نیک و بد است چنانچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 263

خدا فرموده «و آنچه بدی بشما رسد بسزای آنست که بدست خود کنید، 30- الشوری» در کشاف گفته: چون مردی بسفر میرفت و پیرنده‌ای گذر میکرد بدان فال میگرفت، و اگر آهو از سمت راستش میگذشت خوب میدانست، و اگر سمت چپش بد میدانست و چون خوبی و بدی را به پرنده وابستند آن را تعبیر از خوبی و بدی آوردند، و آن قسمت و تقدیر خدا است «راستی ما بتو فال بد زخم، بیضاوی در (ج 2 ص 309) تفسیرش گفته: برای اینکه دعوی او را ناشناس شمردند و زشت شمردند و نفرت بار «اگر باز نایستید» از این گفتار خود «بدفالی شما با خود شما است» که پندار بد و کردار شما است ...

«و تجعلون رزقکم» طبرسی در (ج 9 ص 226) تفسیرش گفته: یعنی بهره خود را که چون روزی شما است دروغ شمردن قرآن میسازید، و گفته‌اند یعنی شکر روزی خود را تکذیب قرآن مینمائید، و از ابن عباس است که گفت: در یک سفری مردم را تشنگی سختی رسید و پیغمبر صلی الله علیه و اله دعا کرد و سیراب شدند بیاران، و شنید مردی گوید بیاران بخشی فلان ستاره باران آمد، و این آیه نازل شد، و حسن گفته: یعنی بهره خود را از قرآن تکذیب میسازید، و از علی علیه السلام و از ابن عباس و از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت شده که «تجعلون شکرکم» یعنی بجای شکر و قدر دانی که بایدتان، تکذیب مینمائید، یا اینکه شکر روزی خود را تکذیب مینمائید ...

## [روایات]

1- در تفسیر علی بن ابراهیم (263) بسندی از ابي عبد الرحمن سلمی که علی علیه السلام سوره واقعه برای آنها خواند «و تجعلون شکرکم آنکم تکذبون» و چون تمام کرد فرمود: من میدانم یکی خواهد گفت چرا چنین خواند راستش من از پیغمبر صلی الله علیه و اله شنیدم چنین میخواند، و چون باران می‌آمد میگفتند اثر فلان ستاره است و خدا فرو فرستاد «شکر شما اینست که دروغ می‌شمارید» 2- بسندی از امام ششم است که در «تجعلون رزقکم آنکم تکذبون فرمود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 264

بلکه آن و تجعلون شکر کم آنکم تکذبون است.

بیان: جزری در نهاییه (ج 2- ص 178) گفته: در حدیث است که 3 کار از جاهلیت است، طعن در نسب، نوحه‌گری و انواء، ذکر نوء و انواء در حدیث مکرر شده، و از آنست «ما باران یافتیم به نوء چنانی» و انواء 28 منزل ماه است که هر شبی در یکی از آنها است، و خدا فرموده: «برای ماه منازلی مقدر کردیم» در هر 13 شب یک منزلی هنگام طلوع فجر غروب میکند و دیگری در برابرش از مشرق برمیآید، و در یک دوره سال همه گردش میکنند، و عرب میپنداشتند که با غروب یک منزل و طلوع رقیبش یک بارانیست و آن را بدان وامی‌بستند و میگفتند باران ما به برآمدن فلان ستاره است از منازل ماه، و همانا نوءش خواندند برای آنکه ستاره دیگر از مشرق برآید و برپا خیزد یا آنکه آن یکی فرو رود و أبو عبیده گفته نوء را بمعنی سقوط جز در اینجا نیافتیم.

و پیغمبر انواء را سخت غدقن کرد برای آنکه عرب آن را باران ده میدانستند و کسی که باران را از خدا شناسد و نوء را نشانه آن داند جائز است، یعنی گوید خدا در این اوقات باران میدهد (پایان) و ابن العربی هم این معنا را تأیید کرده، نووی گفته نشانه دانستن آن هم مکروه است زیرا شعار کفر و نمونه آنست.

3- در معانی الاخبار (326) بسند خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که سه چیز از عادات جاهلیت است فخر بنسب، طعن در حسب، و باران خواستن بانواء.

صدوق- ره- گفته: بسندی که جمعی دانشمندان گفته‌اند انواء 28 ستاره‌اند که مطالع آنها در دوره سال از چهار فصل معروف است در هر 13 شب یکی غروب کند و دیگری در برابرش طلوع کند، و هر دو معلوم و نامدارند و در یک سال بگردند و باز ستاره نخست با سال نو برآید، و عرب میگفتند چون ستاره از آنها غروب کند و دیگری برآید ناچار باران و بادی بیاید، و هر بارانی را وابسته بدان ستاره دانستند که غروب کرده و میگفتند ما بنوء ثریا، و یا دبران، و یا سماک باران

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 265

داریم، و همچنین سائر ستاره‌ها، و آن را نوء گفتند، چون بسقوط یکی در مغرب دیگری در مشرق برآید، و نائی هر چیز است که بسنگینی برخیزد و خدا فرمود «سنگین بار میکرد شتران نیرومند را» 76- القصص.

4- و از همان: بسندی که به پیغمبر رسیده، که غدقن کرد از ذبائح پری، و ذبائح پری اینست که خانه بخرد، یا چشمه درآورد و مانند آن و برای دفع فال بد، حیوانی ذبح کند.

أبو عبیده گفته: مقصود اینست که نگران بودند و فال بد میزدند که اگر ذبحی نکنند و قربانی نگذرانند جن بآنها آفت رساند، و پیغمبر این نگرانی را ابطال کرده.

5- و فرمود صلی الله علیه و اله در نیاورند معیوب را بر تندرست یعنی کسی که شترش گر شده یا دردمند گردیده آن را داخل شترهای تندرست نکند، أبو عبیده گفته: برای آنکه - و الله أعلم - ترس دارد خدا شتران تندرست را هم دردمند کند و صاحبش گمان برد که دردمندها بدو سرایت کرده، و گنه کار شود.

6- در خصال (105): بسندش از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

چهار چیز پیوسته در اتم باشند تا روز قیامت، فخر بخاندان، و طعن در نژاد، و باران جوئی بستاره‌ها، و نوحه‌گری (الخبر).

7- در الخرائج: روایت است که در جنگ تبوک مردم تشنه شدند، و گفتند یا رسول الله کاش دعا میکردی خدا ما را سیراب میکرد، دعا کرد، و رودخانه‌ها روان شدند، و ناگاه مردمی که لب رود ایستاده بودند میگفتند: ما بنوء ذراع یا نوء چنانی باران یافتیم، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: بنگرید تا چه میگویند؟ خالد گفت: گردنهاشان را بزخم؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: چنین میگویند و میدانند که خدا باران فرود آورده.

بیان: دلالت دارد که این گفته حرام یا مکروه است و سبب کفر نیست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 266

با بی‌اعتقادی بآثر بخشی آنها، و بر اینکه این اعتقاد کفر است و موجب ارتداد و استحقاق قتل.

8- عیاشی: از یعقوب بن شعیب گفت پرسیدم امام ششم علیه السلام را از قول خدا تعالی «و ایمان نیارند بیشترشان بخدا جز با اینکه مشرکند، 106- یوسف» فرمود:

میگفتند بنوء کذا و نوء کذا باران داریم، دیگر آنکه به پیشگویان مراجعه میکردند و آنچه میگفتند باور میکردند.

بیان: طبرسی در (ج 5 ص 267) تفسیرش گفته: «و ایمان نیاورند بیشترشان بخدا جز اینکه مشرکند» در معنی آن چند قول است.

1- از ابن عباس که منظور مشرکین قریشند معترف بودند که خدا آفریننده و زندگی بخش و جانگیر است با این حال بت میپرستیدند و آنها را معبودان میخواندند.

2- در مشرکان عرب است که چون از آنها پرسش میشد چه کس آسمانها و زمین را آفریده و باران فرومی‌بارد؟ گفتند خدا، و آنکه مشرک بودند که در تلبیه حج خود میگفتند: لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک، تملکه و مالک، تو شریکی نداری جز آن شریکی که او را مالکی و تو را مالک نیست.

3- مشرکان اهل کتابند که بخدا و روز جزا و تورات و انجیل ایمان دارند و بانکار قرآن و نبوت پیغمبر ما مشرکند و این قول را با آنکه گذشت دارم بن قبیصه از امام رضا علیه السلام از جدش امام ششم علیه السلام روایت کرده.

4- منظور منافقانند که اظهار ایمان کنند و کفر در دل دارند.

5- مشبهه باشند که خدا را یکی دانند و در شرح آن بشرک گرایند، از ابن عباس است نیز.

6- منظور شرک در طاعت است نه شرک در عبادت یعنی اطاعت شیطان کنند در گناهان و او را شریک در طاعت خدا سازند گرچه با خدا دیگری را نپرستند از امام پنجم است، و از امام ششم علیه السلام روایت است که گفته کسی، اگر فلانی نبود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 267

هلاک میشدم، و اگر فلان نبود عالم از دست میرفت، شرک بخدا است در ملک و روزی بخشی او و در نگهداری او، باو گفته شد: اگر گفت اگر خدا بر من بوجود فلانی منت نهاده بود هلاک میشدم؟ فرمود: این عیب ندارد، و در روایتی است از دو امام که مقصود شرک نعمتها است و در روایتی از امام رضا علیه السلام که این شرکی است که بحد کفر نرسد (پایان).

گویم: آنچه در این خبر است نزدیک بوجه آخریست، و دلالت دارد بر حرمت اعتقاد بنجوم و کهان.

9- در کافی (196- روضه): بسندش از نصر بن قرواش جمال که پرسید از امام ششم علیه السلام که شتری گر می شود و از شتران دیگرم جداش میکنم از ترس سرایت بدیگران، و بسا سوت میزنم تا آب بنوشد امام ششم علیه السلام فرمود: یک اعرابی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت گوسفند و گاو و شتر گر با بهای کم بدسترسم آیند و از خریدشان خوشم نیاید برای ترس از اینکه گری آنها بشتر و گوسفندم سرایت کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای اعرابی پس از کجا باولی سرایت کرده؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه عدوا است، نه بدفالی، نه جیغ مرده، نه شوم، نه صفر نه رضاع پس از شیر بریدن، و نه تعرب پس از هجرت، و روزه خموشی تا شب، و نه طلاق پیش از زناشوئی، و نه آزاد کردن پیش از مالک شدن بنده، و نه یتیمی پس از بلوغ.

ایضاح: در نهاییه (ج 3 ص 73) گوید: در حدیث است که «نه عدوی هست و نه صفر» عدوی واگیر بیماریست چنانچه شتری گر است و از آن دوری کنند تا بشتر دیگر سرایت نکند و اسلام آن را ابطال کرده چون پنداشتند بیماری خودش واگیر دارد و پیغمبر فرمود: چنین نیست و اثر قدرت خدا است، و از این رو در حدیثی فرمود: اول بیماری از کجا آمده؟

و من گویم: بسا مقصود اینست که تا خدا نخواهد واگیر ندارد، و با پناه بخدا جلوش گرفته شود پس منافات ندارد با اخباری که گویند بگریزید از خوره‌دار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 268

و امثال آن نسبت بعموم مردم که سست عقیده‌اند و پناه بخدا نبرند، و بد دلی کنند و روایت شده که امام چهارم با خوره داران همخوراکی کرد، و آنها را مهمان کرد و با آنها در سفره شرکت کرد، با اینکه ممکن است این از خصائص ائمه باشد زیرا خدایشان از بیماریهای نفرت‌آور مصون ساخته، برخی گفته‌اند، خوره از این قاعده «لا عدوی» استثناء شده طیبی در شرح مشکاه گفته: واگیره در هفت بیماریست خوره، گری، آبله، حصه، گند بینی و دهن، چشم درد و بیماریهای وبائی، و شرع آن را ابطال کرده که واگیر ندارند.

و گفته‌اند مقصود اینست که واگیر بی‌خواست خدا نیست، و از این رو منع شده از نزدیک شدن بیلا مانند دیوار شکسته، و کشتی معیوب، و بر قول اول گویند نهی برای نگرانی از اعتقاد بآنست در صورت بروز بیماری، و من این قول دوم را بهتر میدانم که جمع میان احادیث و اصول طیبه است که شرع آن را بوجهی که منافی با توحید نباشد معتبر دانسته (پایان).

«لا طیره» نهی از فال بد زدند در کارها که رسم عوام است یا مقصود بیان اینست که یا هیچ اثری ندارد یا آنکه بنتهایی اثر ندارد و با قوت نفس و توکل بر خدا اثرش رفع می‌شود، و مؤید معنی اخیر است آنچه بیاید و آنچه در برخی اخبار است که فی الجمله اثر دارد، و آنچه در دعاء آمده از پناه بخدا از آن، در نهایی: (ج 2 ص 51) گوید: طیره بد بینی بچیزیست، عرب بواسطه پریدن پرنده و دویدن آهو از سمت چپ و یار است فال میگرفت و چون بد بود بنظرش دنبال کار نمیرفت، و شرع از آن نهی کرد و آن را بی‌اثر دانست و در حدیث است که فرمود:

هیچ کس از سه چیز بر کنار نماند، بدفالی، و حسد و بدگمانی، گفته شد: پس چه کنیم؟ فرمود: در فال بد دنبال کار برو، حسد که بردی ستم مکن، و گمان بد را مسلم مدار.

و در (ج 4- ص 258) گوید: هامة بمعنی سر است و نام پرنده‌ایست، و مقصود حدیث همین است زیرا بدان فال بد میزدند، از پرنده‌های شب است و گفته‌اند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 269

همان جغد است، و گفته‌اند هامة بزعم عرب روح کشته‌ایست که خونخواهی او نشده و پرنده‌ای شود و فریاد کشد مرا سیراب کنید، مرا سیراب کنید، و چون خونخواهی شد پرواز کند، و گفته‌اند استخوانهای مرده هامة میشوند و آن را «صدی» نامند و اسلام آن را نفی کرد (پایان).

و گفته‌اند: جغد است که بر بام کسی نشیند و خبر مرگ او یا کسانش را بدهد میم آن بی‌تشدید است و بعضی با تشدید داند «شؤم» نه‌ایه در (ج 2 ص 241) گوید: شومی اگر باشد در سه چیز است، زن، خانه و اسب، یعنی نگرانی از سرانجام این سه است، و اختصاص باین سه برای آنست که چون بد فالی با پرنده و آهو را نفی کرد فرمود: اگر کسی خانه‌ای دارد که بدان خوشدل نیست یا زنی که دوست ندارد یا اسبی که از آن نگرانست، آنها را رها کند و عوض بگیرد، و گفته‌اند شومی خانه اینست که تنگ باشد و بدهمسایه، و شومی زن اینست که نزاید و شومی اسب اینست که آن را بجهاد نبرند، شومی ضد میمنت است (پایان)، و گفته‌اند شومی زن گرانی مهر و بدخلقی او است، خطابی گفته آن از بدفالی جدا شده و مقصود اینست که بد فالی نیست جز در این سه که از آنها جدا شود و طیبی آن را بد فالی ندانسته و ارشاد دانسته باینکه هر که از این سه دارد و بد دارد از آن جدا شود (پایان).

من گویم: معنی اخیر اظهر است و در اخبار ما نیز باین مضمون وارد است چنانچه در کتاب نکاح بیاید ان شاء الله «و لا صفر» نه‌ایه (ج 2 ص 266) گوید:

عرب پنداشتی که در دل ماریست بنام صفر که در گرسنگی آزار میرساند، و واگیر دارد، و اسلام آن را باطل دانست، و گفته‌اند مقصود پس انداختن حرمت محرم است بماه صفر که در جاهلیت میکردند و آن را نسیء میگفتند و شرع آن را باطل کرد (پایان) و گفته‌اند مقصود نفی ماه صفر است که عرب آن را ماه گرفتاری و فتنه میدانست و میفرماید چنین نیست، و محتمل است مقصود از سوت زدن باشد بقریه اینکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 270

امام جواب آن را نگفته ولی بعید است، و ظاهر اینست که راوی جواب آن را ساقط کرده و از بعض اخبار برآید که مکروه است.

(لا رضاع بعد فصال) یا (بعد فطام) چنانچه در روایات دیگر است و مقصود اینست که پس از زمانی که باید بچه را از شیر گرفت یعنی از دو سال، موجب نشر حرمت نیست، (لا تعرب بعد الهجرة) یعنی روا نیست از شهر برگشت و بعربهای بیابانی پیوست و بسیاری از اخبار آن را از گناهان کبیره شمرده‌اند «و لا صمت یوما الی اللیل» یعنی روزه خموشی که در امم گذشته بوده در اسلام نیست و نسخ شده و بدعت است، «و لا طلاق قبل نکاح» که گوید چون فلان را ازدواج کردم طالق است و همچنین در آزاد کردن بنده.

«لا یتیم بعد ادراک» یعنی احکام یتیم پس از بلوغش مرتفع میشوند مانند حجر او و ولایت ولی بر او و حرمت اکل مال او بی‌اجازه ولی او، و تفصیل این احکام در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی.

10- در کافی (198- روضه) بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود: کفارہ بدفالی توکل است.

بیان: یعنی توکل بر خدا گناه بدفالی را که از آن نهی شده برطرف میکند یا اینکه اثر آن را میبرد چنانچه کفاره اثر گناه را، جزری در نهاییه (ج 3 ص 52) گفته و از آنست حدیث «بد فالی شرک است و از ما کس نباشد جز ... ولی بتوکل آن را ببرد، حدیث چنین رسیده و مستثنی در آن نیست یعنی (جز بدفالی در دلش آید) و برای اختصار و اعتماد بفهم شنونده حذف شده، و بدفالی را شرک شمرده چون معتقد بودند که با موافقت آن سود برند و زیان نبینند و گویا آن را همکار خدا دانستند، و فرمود: خدا بتوکل آن را ببرد یعنی چون بدفالی بد افتد ولی بخدا توکل کند و کار خود بدو واگذارد، و بدنبال آن نرود خدایش بیامرزد و از او مؤاخذه نکند.

11- در کافی (197- روضه) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: فال چنان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 271

باشد که صاحبش بدل نهد، اگر آسانش گیری آسانست و اگر سختش گیری سخت است، و اگرش چیزی نگیری چیزی نیست.

12- و در (108- روضه) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: سه چیز است که کس از آنها رها نیست، از پیغمبر و فروتر، اندیشه و سوسه آور در آفرینش فال زدن و حسد بردن جز اینکه مؤمن حسد خود را بکار نگیرد.

13- در خصال: بسندی که بامام ششم علیه السلام رسانده فرمود: سه‌اند که از آنها کسی بر کنار نیست از پیغمبر تا فروتر از او، فال زدن، حسد بردن، اندیشه و سوسه آور در آفرینش.

صدوق- ره- گفته: مقصود از فال بد در اینجا اینست که قوم انبیاء بدانها فال بد میزدند نه خود آنها که از آن برکنارند چنانچه قوم صالح بدو گفتند «ما بتو و همراهانت فال بد زیم، گفت فال بد شما نزد خدا است، 47- النمل» و همچنان دیگران به پیغمبرانشان گفتند «راستی که ما بشما فال بد زیم تا آخر آیه، 18- یس».

و اما حسد در اینجا اینست که حسد برده شوند نه اینکه بدیگری حسد برند چنانچه خدا فرموده «یا بلکه حسد برند بمردم بدان چه خدا از فضلش بدانها داده البته دادیم بخاندان ابراهیم کتاب و حکمت و دادیم بآنها ملکی عظیم، 53- النساء» و اما اندیشه و سوسه آور در خلق گرفتاری آنها است باهل و سوسه نه جز آن و این چنانست که خداوند از ولید بن مغیره مخزومی حکایت کرده است «راستی او اندیشید و اندازه گرفت، کشته باد که چگونه اندازه گرفت، 18 و 19- المدثر» یعنی بقرآن گفت: که این نیست مگر جادوئی که واگیر شده و نیست مگر گفته آدمی».

بیان: توجیه صدوق برای خبر خصال بجا است ولی در اخبار دیگری که خاصه و عامه روایت کردند و شامل مطالب دیگر هم هست روا نیست مگر بزور بسیار و ظاهر اینست که منظور از طیره در آنها بدل گرفتن بدی است یا بد آوردن آنها در واقع و نخست در معصومین اظهر است که در خاطر شریفشان در آید و با توکل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 272

آن را دفع کنند و این با عصمت منافات ندارد، و اما در حسد ظاهر اینست که اگر در دل باشد و اظهار نشود گناهی نیست و دور هم نیست زیرا در بیشتر مردم اختیاری نیست و شاید مقصود از آن رشک را هم شامل باشد که در معصومین هست.

و اما تفکر در وسوسه در آفرینش دو معنا را محتمل است.

1- آنچه در اندیشه آید راجع بخالق و کیفیت خلق و از آن جمله ربط حادث بقدم، و خلق اعمال بنده‌ها، و مسأله قضا و قدر، و اندیشه در حکمت خلق بدیها در عالم بی‌آنکه در دل بماند و شکی آرد چنانچه کلینی (ج 2 ص 324 کافی) بسندش از محمد بن حمران روایت کرده که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از وسوسه، فرمود:

چیزی نیست، میگوئی: لا اله الا الله، و بسندش از جمیل بن دراج که بامام ششم علیه السلام گفتم: در دلم چیزی بزرگ می‌آید، فرمود: بگو: لا اله الا الله، جمیل گوید: هر وقت در دلم خاطره‌ای افتاد گفتم: لا اله الا الله و دفع شد.

و در (ج 2 ص 425- کافی) بسندش از امام ششم علیه السلام که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و اله آمد و گفت: یا رسول الله هلاک شدم، فرمود: شیطان بدلت آمد و گفت: کی تو را آفریده؟ گفتم: خدا، بتو گفت: خدا را که آفریده؟ آن مرد گفت: آری بخدائی که تو را بحق فرستاده همچنین بود، فرمود: بخدا این محض ایمانست، ابن ابی عمیر گوید: این را برای عبد الرحمن بن حجاج باز گفتم و او گفت: امام ششم بمن فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله همانا مقصودش از اینکه «این محض ایمانست» برای رفع نگرانی هلاکت او بوده از این که در دلش افتاده.

و عامه در صحاح خود روایت کردند که از رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسش شد از وسوسه؟ فرمود «آن محض ایمانست» و در روایت دیگریست که شیطان در بر یکی از شما آید و گوید: چه کسی چنین و چنان را آفریده تا آنجا که گوید چه کسی پروردگار ترا آفریده، و چون باینجا رسد باید بخدا پناه برد و باز ایستاد.

2- مقصود از خلق مخلوق باشد و تفکر در وسوسه در دل گذراندن عیوب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 273

آنها باشد و بررسی احوالشان و مؤید این وجه است آنچه جزری در نهایی آورده و ما آن را در این نزدیکی از او نقل کردیم.



14- در خصال (45) بسندش از امام ششم که رسول خدا فرمود: از امتم نه چیز را برداشته است: خطا، فراموشی، و آنچه بر آن وادار شوند، آنچه ندانند آنچه نتوانند، آنچه بدان ناچارند، و حسد، و فال بد، و اندیشه وسوسه آور در آفرینش تا بزبان نیاید.

در فقیه: بی‌سند از پیغمبر صلی الله علیه و اله مانندش آورده.

بیان: شاید اینکه فرمود (تا بزبان نیاید) بهر سه تایی آخری برگردد، و شرح تمام خبر در کتاب عدل گذشته.

15- در کافی (314-روضة) بسندش از امام هفتم که شوم مسافر در راهش رنج است، کلاغی که از سمت راستش بانگ زند، و یادم پهن کند، و گرگی که بروی او عوعو کند و بر سر دم نشسته باشد و تا سه بار برآورد و فرو کشد و آهو که از سوی راست پدید شود و بسوی چپ رود، و جغد جیغ کش، و زن مو جو گندمی که روبروی او درآید، و ماده الاغ گوش بریده، و هر کس از آنها بددل شود باید بگوید: بتو پناهم پروردگارا از شر آنچه در دل خود یابم، و نگهداری شود از آن. و در خصال: بسند دیگر مانندش آورده تا فرموده: «از شر آنچه در دل یابم مرا از آن نگهدار».

بیان: شومی مسافر، بد دلی او است و بسا که با توکل و دعاء در این خبر و جز آن دفع شود چنانچه در طیره گذشت «پنج است» در خصال و محاسن و بیشتر نسخه‌های فقیه چنین است و در برخی نسخه‌ها «هفت» و در برخی «شش»، در فقیه است که «سگ دم پهن کرده» و در خصال مانند کافی «و دم پهن کرده» که خود نوعی دیگر از شومی کلاغ است، و در محاسن بی‌واو است وصف دیگر است برای کلاغ، و روشن می‌شود که هفت است یا شش و پنج شمردن آنها از تصحیف نسخه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 274

بردارانست یا سه‌تای بانک زن را یکی شمرده، یا سگ و گرگ را یکی شمرده چون هر دو درنده‌اند، و کلاغ و جغد را هم یکی چون هر دو پرنده‌اند.

و ممکن است المرأه بنا بر نسخه‌ای و یا «الاتان» بنا بر نسخه دیگر عطف به مجموع خمسه باشد، و جدا آوردن آن پنج برای شهرت یا فزونی شوم آنها است «بر سردم نشسته و آن را برآورد و فرو نهد» گفته‌اند، هر گاه بآدمی برخورد همین روش دارد برای آنکه گرد بروی بپاشد، و گفته‌اند این دو وصف با‌آواز یا دمش هر دو برگردد و آن بعید است «آهوی سانح».

در (ج 1 ص 71) نه‌ایه است که بارح ضد سانح است، سانح پرنده یا دام وحشی است که از سمت چپت بسمت راست برابرت نمودار شود، و عرب آن را بفال نیک گیرد چون تیررس و آماده شکارشدنست و بارح بعکس آنست و بدان فال

بد زند چون نتوانی بدان تیر زنی مگر آنکه بگردی، و جوهری هم همان را گفته و جز او، و سانح در اینجا بهمان معنوی لغوی است یعنی رخ دهنده.

و کفعمی گفته: برخی بارح را میمون دانند و سانح را شوم مانند مردم حجاز و اهل نجد برعکس گویند «مرأه شمطاء» یعنی سرش جو گندمی است و سیاه و سپید است «تلقى بفرجها» بنظر من کنایه از روبروشدنست و فاضل استرآبادی گفته:

یعنی روسری گشاده تا بدانی که شمطاء است، و دیگری که دیدم بمن گفته: بسا مقصود اینست که روی زمین خوابیده، یا کنایه از زانیه است، و معنی رکیک دیگری هم گفته‌اند ...

16- در در منثور (ج 6 ص 162) از ابن عباس: که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمردم بارید و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برخی مردم شکر گزارند، و برخی ناسپاس، گفتند: این رحمتی است خدا داده و دیگران گفتند نوء فلانیست و این آیه آمد، **فلا أقسم بمواقع النجوم تا رسید به و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون** 17- و از ابن عباس است که میخواند «و تجعلون شکرکم أنکم تکذبون»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 275

مقصود اینست که انواء را سبب باران دانند و قدرت خدا را دروغ شمارند، و باران بمردمی نیاید جز اینکه برخی ناسپاسی کنند و گویند باران ما بواسطه نوء فلانیست و خدا فرو فرستاد «مینهد روزی خود را در اینکه دروغ شمارید» (... 18- از اُبی خدره که این آیه در باره یک مرد انصاری فرود آمد در غزوه تبوک، در حجر منزل کردند و پیغمبر فرمود: چیزی از آب آن برنگیرند و در منزل دیگر آب نداشتند، و به پیغمبر شکایت بردند و آن حضرت دو رکعت نماز خواند و دعا کرد، و خدا یک ابری فرستاد و بر آنها بارید تا سیراب شدند، و مردی انصاری بدیگری که متهم بنفاق بود گفت: وای بر تو دیدی پیغمبر صلی الله علیه و اله دعا کرد و خدا باران داد بما، در پاسخش گفت باران ما بسبب نوء چنانی بود و خدا فرو فرستاد **و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون** (.. ص 162) 19- و از علی علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: یعنی «شکر شما اینست که تکذیب میکنید» و میگوئید باران ما به نوء چنانیست.

20- و از اُبی عبد الرحمن سلمی گفت: علی علیه السلام در نماز بامداد سوره واقعه را خواند و گفت: و تجعلون شکرکم أنکم تکذبون و چون تمام کرد فرمود: من میدانم یکی خواهد گفت: چرا چنین خواند؟ من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و اله آن را چنین میخواند، وقتی بارانشان می آمد میگفتند: باران ما از نوء چنانیست، و خدا فرو فرستاد «شما شکر خود را در برابر باران این میسازید که بدان تکذیب مینمایند» (... ج 6 ص 163) 21- و از قتاده در **و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون** که حسن میگفت:

چه بد پیش گرفتند آن مردم برای خود، بهره نبردند از قرآن خدا جز تکذیب بدان گفت: برای ما حکایت شده که مردم در عهد پیغمبر بقحطی افتادند و گفتند یا نبی الله کاش برای ما باران میخواستی، فرمود: بسا که مردمی باران یابند و گویند از نوء چنانیست، و پیغمبر صلی الله علیه و اله استسقاء کرد و باران آمد، مردی گفت: از انواء چنان و چنان مانده بود، و خدا فرو فرستاد و **تجعلون رزقکم أنکم تکذبون** / (...)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 276

ج 3- ص 163).

22- و از ابی سعید خدری که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: اگر خدا هفت سال باران را بر مردم ببندد و آنکه بفرستد جمعی ناسپاس گویند این بنوء دبران بود (...). 23- از زید بن خالد جهنی گفت رسول خدا دنبال بارانی نماز بامداد را در حدیبیه برای ما خواند، و چون سلام داد رو بما کرد و فرمود: آیا نشنوید آنچه پروردگار شما در این آیه گفته؟ من هیچ نعمت بنده‌های خود ندهم جز آنکه گروهیشان ناسپاسی کنند بر آن، اما کسی که بمن ایمان آرد و سپاسم گوید بر بارانم او است که بمن ایمان دارد و بکوکب کافر است، و هر که گوید: باران ما بنوء کذا و کذا است او است که بستاره ایمان دارد و بمن کافر است (... ج 6 ص 164).

24- و از ابن عباس است که پیغمبر صلی الله علیه و اله روزی باصحابش فرمود: میدانید پروردگار شما چه فرماید؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: میفرماید:

آنان که میگویند باران ما از ستاره چنین و چنین است، کافر بخدا و مؤمن بستاره‌اند و آنان که گویند: خدا بما باران داده بخدا مؤمنند و بدان ستاره کافر (...).

ص 163) 25- و از عبد الله بن سخیر که سلیمان بن عبد الملک او را خواست و گفت:

کاش علم نجوم می‌آموختی تا دانشت میافزود، گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده: بدترین ترس من بر امتم، تصدیق بنجوم است، و تکذیب بقدر، و ستم بر امت (...).

ص 164) 26- از جابر که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و اله بر امتم از سه چیز میترسم، باران جستن از انواء، ستم پادشاه، تکذیب بقدر.

27- و از معاویه لیثی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: مردم بخشکسالی افتند پس خدا از رزق خود باران بدانها فرستد و مشرک شوند، گفتند چگونه یا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 277

رسول الله؟ فرمود: میگویند از ستاره بما باران رسید (...)-28- و از اُبی هریره که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: خدا بامداد یا شام نعمتی بمردم دهد و گروهی بدان کافر شوند، میگویند، باران ما بنوء کذا و کذا بوده (...)-29- و از ابن عباس که هیچ مردمی باران ندیدند جز آنکه بر خیشان کافر شدند، میگویند: باران ما بنوء کذا و کذا بوده و قرائت کرد ابن عباس «و تجعلون شکرکم أنکم تکذبون» (...)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 278

باب دوازدهم آنچه مناسب نجوم و احکام نجوم است از کتاب دانیال علیه السلام و جز آن

[روایات]

[کتاب دانیال]

[در روز اول ماه چه نشانه‌هایی است]

1- در قصص راوندی: بسندش از امام صادق علیه السلام که فرمود: در کتاب دانیال علیه السلام است که: چون یکم محرم شنبه باشد، سرما سخت است و باد بسیار و یخ فراوان، گندم بالا است، و وباء و مرگ کودکان و تب در آن سال فزون عسل اندک و سماروغ بیش، زرع بی آفت و برخی درختها و تاکها دچار آفت، سال فراوانی است، مرگ بر روم گیرد و عرب بر آنها بتازند، و اسیر و غنیمت فراوان بدست آرند و در همه جا بخواست خدا سلطان پیروز است.

و چون یک شنبه باشد زمستان خوش باشد و باران فراوان، برخی درختان و زرع دچار آفت، دردهای چندی باشد و مرگ و میر سختی تا عسل اندک، و وباء و مرگ در هوا بسیار و در آخر سال تا اندازه گندم گران شود، و در آخرش پیروزی با سلطانت.

و چون دوشنبه باشد، زمستان خوش است، و تابستان پر گرم پر باران، گاو و گوسفند بیش، و عسل فراوان، گندم و نرخها در کوهستان ارزان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 279

و میوه در آنجا بسیار، مرگ زنانست و در پایان سال یک شورش در نواحی مشرق بر پادشاه بشورد، و برخی بلاد فارس غمی رخ دهد و زکام در سرزمین جبل بسیار باشد.

و چون سه شنبه بود، زمستان سخت شود، برف و یخ در سرزمین جبل و ناحیه مشرق بسیار و گوسفند و عسل فراوان، و برخی درختان و تاکها را آفت رسد، و یک آفت آسمانی در ناحیه مغرب و شام درگیرد که خلقی بمیرد، و یک شورش نیرومند بر سلطان در آید و پیروزی با سلطانت، و پاره غلات در پارس آفت گیرد، و پایان سال در آنجا نرخها بالا روند.

و چون روز چهارشنبه باشد، زمستان میانه بود، و باران در گرما خوب و سودمند و مبارک، و میوهها و غلات در همه کوهپایهها و همه ناحیه مشرق بسیار جز اینکه آخر سال مردن دامنگیر رجال شود و مردم بابل و جبل را آفت رسد و نرخها ارزان گردد و مملکت عرب آرام باشد و غلبه پادشاه را بود.

و چون روز پنجشنبه باشد زمستان ملایم است و گندم و میوهها و عسل در همه نواحی مشرق فراوان، و در آغاز و انجام سال تب بسیار در زمین بابل، و روم بر مسلمین پیروز گردند، سپس عرب بر آنها غلبه کنند در ناحیه مغرب، در سرزمین سند جنگها شود و ظفر با ملوک عرب باشد.

و چون روز جمعه باشد، زمستان سرد نشود و باران و نهرها و آبها کم باشند، و در 100\*100 فرسخ ناحیه کوهستان غلات کم باشند، و مرگ در همه مردم بیش گردد، نرخها در ناحیه مغرب گران شوند، و برخی درختان آفت رسد، و روم بر پارس بسختی بتازند.

### گرفتن خورشید در 12 ماه چه نشانه‌ایست

در محرم، سال فراوانیست جز اینکه در پایانش درد و بیماری بمردم رسد سلطان پیروز گردد، و زمین لرزه‌ای شود که دنبالش سلامتی است.

در صفر: هراس و گرسنگی در ناحیه مغرب، و هم جنگ بسیار در آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 280

ناحیه که در ربیع بصلح انجامد و پیروزی سلطان را باشد.

در ربیع الاول: میان مردم سازش باشد، اختلاف کم شود، پیروزی از آن سلطانت در مغرب، کار و گوسفند کمیاب شوند و در پایان سال فراوان شوند و در شترهای بیابانی وبا افتد در ربیع الآخر: اختلاف میان مردم بیش گردد، جمع بزرگی از آنها کشته شوند، بر پادشاه شورش شود هراس و نبرد باشد، مردم پر بمیرند.

در جمادی الاولی: همه مردم در وسعت افتند، و پادشاه بمردم نظر کند و باهل کشورش نیکی کند و جانبداری نماید.

در جمادی الآخره: یکی از بزرگان مغرب بمیرد، در بلاد مصر جنگ سخت باشد، و آخر سال در مغرب گرانی شود.

در رجب: زمین آباد گردد، باران در کوهستان و ناحیه مشرق بسیار باشد، ملخی در ناحیه فارس پدید آید که زیانی ندارد در شعبان: همه مردم از پادشاه سلامت باشند و او در مغرب بدشمنانش پیروز گردد، آخر سال در جبال و بء پدید گردد و دنبالش سلامت باشد.

در ماه رمضان: همه مردم فرمانبر بزرگ پارس شوند، روم بر عرب سخت بتازند، و بر روم بچرخد و اسیر و غنیمت بدهند.

در شوال: در زمین هند و زنگبار جنگ سخت باشد، و در مشرق گیاه فراوان باشد.

در ذی قعدة: باران بسیار و پیاپی، ویرانی در ناحیه پارس.

در ذیحجه: باد بسیار باشد، اشجار کم شوند، در زمین مغرب درنده پدید آید و ویرانی، گندم آنها کم شود و گران، بر پادشاه شورش سختی رخ دهد، گندم در پارس کم شود و در سال آینده ارزان شود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 281

### ماه گرفتن در طول سال نشان چیست؟

در محرم: بزرگی در مغرب بمیرد، میوه در کوهپایه کم شود، خارش در مردم پدید آید، در زمین بابل چشم درد بسیار شود، مرگ آید، نرخها گران شوند، شورش بر سلطان رخ دهد و او پیروز گردد و آنان را بکشد.

در صفر: گرسنگی و بیماری در کشور بابل تا مردمش مورد نگرانی شوند سپس باران فراوان گردد، و حال مردم به شود، و در کوهپایه میوه فراوان باشد.

در ربیع الاول: در مغرب جنگ شود، مردم دچار یرقان گردند، در ناحیه (ماه) میوه بیش باشد در سبزیجات جبال کرم افتد، در ماه ویرانی بسیار شود.

در ربیع الآخر: باران در کوهستان فراوان شود، فراوانی و آب بسیار باشد سال مبارکی است و سلطان در مغرب پیروز گردد.

در جمادی الاولی: خون بسیار در عشاء ریخته شود، بزرگ شام بلاء سختی گیرد، و یک خارجی بر سلطان بشورد و پیروزی سلطان را باشد.

در جمادی الآخرة: باران و آب در نینوا کم شوند، جزع شدید و گرانی در آن رخ دهند، پادشاه بابل را در مغرب بلای بزرگی رسد.

در رجب: در مغرب مرگ و گرسنگی باشد، در زمین بابل باران بسیار، درد بینی و چشم در شهرها پیش.

در شعبان: پادشاه کشته شود یا بمیرد، و پسرش بجایش نشیند، نرخها گران شوند، بیش مردم گرسنه مانند.

در ماه رمضان: در جبل سرمای سخت و برف و باران باشد و آب زیاد شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 282

در زمین فارس درنده‌ها بسیار شوند، در زمین ماه کودک و زن بسیار می‌رند.

در شوال: پادشاه بر دشمنانش چیره گردد، میان مردم شر و بلا باشد در ذی قعدة: دژهای سخت گشوده شوند، و گنجها در برخی زمینها و کوهها پدیدار گردند.

در ذیحجه: مرد بزرگی در مغرب بمیرد، یک هرزه بدعوی پادشاهی برخیزد.

راوندی گفته: اگر این حدیث از دانیال درست باشد، اینها پیشگوئی حوادث دنیا است، پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: چون خدا خیر مردمی را خواهد شب بارانشان دهد و روز خورشید، فرمود: چون خدا بر امتی خشم گیرد و عذاب بدانها نازل نکند نرخهاشان گران و عمرشان کوتاه گردد، سود از تجارت نبرند، میوه‌هاشان خوب نشود، و آب نهرهاشان نجوشد، باران را بر آنها مسلط کند، فرمود: چون زکات دریغ شود حیوانات بمیرند، چون حکام ستم کنند باران نبارد، چون عهد را بشکنند مشرکان بر مسلمین پیروز گردند، و مانند آنها بسیار است و خدا بحقیقت آن آگاه است.

بیان: در قاموس (ج 3 ص 324) گوید بلاد جبل، شهرهایست میان آذربایجان و عراق عرب و خوزستان و فارس، ماه قصبه شهر است، ماهان دینور است و نهاوند.

گویم: من در کتابی کهنه اخباری طولانی در ملاحم و احکام یافتم و آن را نیاوردم چون اعتمادی بسند آن نبود گرچه بعضی از امام صادق علیه السلام روایت شده بود و بعضی از دانیال.

[کتاب الاختصاص]

2- در اختصاص است، چون زهره و مریخ در یک برج باشند پادشاه روم بمیرد یا در روم مصیبت و بلاهای بزرگ رخ دهند، و چون با زحل مقارن شود عموم مردم در سختی و تنگی افتند، چون زهره مقارن مشتری گردد مردم را زندگانی خوش شود، چون زهره قرین عطارد شود، خونریزی و فتح بزرگی باشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 283

چون بهرام و زحل در یک برج شوند پادشاهی تازه در سرزمین آن برج با دید آید، چون بهرام و مشتری قران کنند پادشاهی عظیم الشان بمیرد، چون زحل و عطارد قران کنند، در تجار و ادباء ترس و اندوه رخ دهند.

چون زحل و مشتری در یک برج شوند دنیا و احوال مردم دگرگون گردند و شورشیان از هر سو بر پا خیزند بویژه از گیلان و دیلم و اکراد. و مردم را سخت بکشند، و ترس و اندوه بیش گردد، و اوباش شوکت یابند و طبع همه مردم برگردد و شرم و آدمیت بروند، و فساد بویژه در زمان فزودن شود، و زنازاده‌ها زاده شوند و خونها ریخته شود و گرسنگی باشد، چون مشتری و عطارد با هم شوند طاعون رخ دهد و میان مردم دشمنی و کینه باشد.

چون ماه بر زحل بر آید یک پادشاهی برود، چون بهرام و عطارد در عقرب گرد آیند دلیل کشته شدن پادشاه بابل باشد، چون مشتری و زهره در عقرب با هم شوند نشانه هراس و بیماری در سرزمین بابل است، چون خورشید و زحل در دم عقرب با هم شوند، نشانه اختلاف رومیان و قتل پادشاه آنها است، چون مریخ و عطارد در دم عقرب با هم شوند، ویرانی خاندان پادشاه بابل است.

چون خورشید و ماه در دم عقرب شوند و بهرام در سرطان اگر توانی راهی زیر زمین بدست آری و در آن در آئی بکن چون زهره و مشتری با هم شوند زنان از دشمنی شوهران خود بترسند، چون کیوان به طرفه یا دبران فرود آید طاعون در عراق رخ دهد و بیش مردم بمیرند، و چون در آخر طرفه فرود آید در زمین عراق جنگ و آشوب شود، و چون به نثره فرود آید، عمال عراق عوض شوند و بلا و سختی بینند، چون کیوان به غفر فرود آید در عراق جنگ و آشوب باشد چون به جبهه فرود آید، مرگ گاو و درنده‌ها و وحوش باشد.

و چون کیوان و مشتری در اکلیل و قلب و شوله فرود آیند، در مشرق و مغرب طاعون سختی رخ دهد و مردم بسیاری بمیرند، و در سراسر زمین فساد و بلاها باشد، و همه بلاها بر مردم ریزند، و پادشاهان و علماء کشته شوند و اوباش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 284

بلند شوند.



و بدان که با خورشید ستاره‌های دنباله دارند خرد و درشت و چون یکی از آنها در یک برجی عیان گردد در سرزمین وابسته بدان برج شر و بلا و آشوب باشد و پادشاهان خلع شوند، چون ستاره‌ای بینی سرخ ناشناس بر خلاف ستاره‌ها مانند عمودی جابجا می‌شود در آسمان نشانه جنگ و بلا باشد و کشتن بزرگان و شر و اندوه و آشوب فراوان در مردم (160-162-اختصاص).

گویم: در اصل کتاب چنین است و از خط ابن الحسن بن شاذان رحمه الله نسخه برداری شده.

بیان: چون شیخ مفید- ره- در اختصاص این احکام را ذکر کرده من آنها را آوردم و او بروایتی استناد نکرده و بعید است که از منجمان گرفته باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 285

أبواب ازمنه، انواع آن، سعد و نحس آن احوال دیگر آن

باب سیزدهم سالها، ماهها، انواع آنها، چهار فصل، احوال آنها

آیات قرآن:

1- التوبه: (36-37) راستی شماره ماهها نزد خدا 12 ماه است در کتاب خدا روزی که آسمانها و زمین را آفرید از آنها چهار تا حرامست، اینست کیش پایدار، ستم نکنید بر خود در آنها- تا فرماید- همانا نسیء فزودن بکفر است، گمراه کنند بدان آنان که کافرنند، حلالش شمارند یک سال و حرامش شمارند یک سال تا برابر کنند شماره آنچه را خدا حرام کرده پس حلال سازند آنچه را خدا حرام کرده، خوش نما شده در برشان بدکاریهایشان و خدا رهنمائی نکند مردم کافر را.

تفسیر:

رازی در (ج 4 ص 633) تفسیرش گفته: سال عرب 12 ماه قمریست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 286

و دلیلش این آیه است و نیز قول خدا «و او است که خورشید را تابان و ماه را روشن ساخت، و منازلش را معین کرد تا بدانید شماره سال و حساب را، 5- یونس» اندازه‌گیری ماه را بمنازل سبب سالها شمرد، و این وابستگی سال است بگردش ماه و نیز قول خدا «مپیرو سندات از ماههای نو بگو اوقات مردمند و حج، 189- البقره» و سال دیگر مردم یک دوره کامل خورشید است، سال قمری باندازه مشخصی کمتر از سال خورشیدیست و از آنرو ماههای قمری فصل بفصل میگردند، و

حج یک بار در زمستانست و بار دیگر در تابستان، و حج تابستان سخت بود و بازار تجارت آنها کاسته میشد، و از این رو کیسه مقرر در زیجاها را پیش کشیدند، و سال شمسی را منظور داشتند و موقع حج را در آن تثبیت کردند تا موافق مصالح آنها باشد، و تجارتشان رونق یابد، و این معنی نسیء است یعنی تأخیر حج از ماه ذیحجه.

و این گرچه با مصالح دنیاشان هم آهنگ بود ولی سبب تغییر حکم خدا بود که حج را در ماه قمری مخصوص مقرر داشته، و بسبب نسیء بماههای دیگر می افتاد بر خلاف حکم خدا، و خلاصه برای دنیا حکم خدا را تغییر دادند و سزایشان مذمتی شد که در این آیه است.

نیشابوری گفته: عرب را جنگ و غارت عادت بود و 3 ماه پی در پی تاب ترک آن را نداشت، و چون در یکی از ماههای حرام جنگ و غارتی میبرد ماه دیگری را بجای آن حرام مینمود، واحدی و بیشتر علماء گفتند که این تأخیر از محرم ب صفر بود و در کنانه رخ داد، زیرا پریشان بودند و نیازمند بغارت و جناده بن عوف کنانی مطاع آنها در موسم حج بر شتری سوار میشد و فریاد میکشید معبودان شما محرم را بشما حلال کردند آن را حلال شمارید و سال آینده جار میزد محرم بر شما حرام شد آن را حرام شمارید.

بیشتر بر آنند که از سال همان چهار ماه را حرام میکردند تا شماره اربعه حرام را نگهدارند، و ندانستند که آنچه را خدا بر آنها حرام کرده از جنگ و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 287

تعیین ماه حلال شمردند، ابن عباس هم حفظ شماره چهار حرام را نقل کرده است.

آیه را تفسیر دیگریست و آن اینست که:

مقصود از نسیء کیسه است و عرب برای اینکه ماه حج را همیشه در هوای معتدل پائیزی نگهدارند تا تجارتشان رونق داشته باشد 19 سال قمری را بهفت ماه فزونی میدادند تا با سال شمسی موافق شود یکماه بسال دوم میافزودند و یکماه بسال پنجم یکماه بسال هفتم، یکماه بسال دهم، و باز به 13، 16، 18، این ماه افزوده کیسه بود و همان را نسیء میخواندند، این کیسه را از یهود و نصاری یاد گرفته بودند که برای عیدهای خود معمول میداشتند.

این تفسیر مطابق است با آنچه در خطبه حجة الوداع از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود «هلا، راستی زمان چرخید بدان روزی که خدا آسمانها و زمین را آفرید، سال 12 ماه است و چهار از آن ماه حرام است 3 دنبال هم، ذو القعدة، ذو الحجة و محرم، و رجب مضر میان جمادی و شعبان» و مقصود اینست که ماه بنظم خود بر گردیده، و حج در همان ذیحجه است و پیغمبر نسیء زمان جاهلیت را ملغی کرد و حجة الوداع در همان ذیحجه انجام شد، و حج ابی بکر در سال پیش در ذی القعدة بود که آن را ذیحجه نامیده بودند.

سرزنش آنها از این بود که چون برخی سالها را 13 ماه می‌گرفتند مخالف حکم خدا بود که سال 12 ماه است، نه بیش و نه کم که بدان اشاره شد و گفته «اینست دین استوار» با اینکه بنا بر کیسه تغییر ماههای حرام هم لازم آید بر آنها (پایان).

طبرسی در (ج 5 ص 27-28) تفسیر خود گوید: «راستی شماره ماهها نزد خدا» یعنی ماههای سال در حکم خدا و تقدیر او «12 ماه است» و خدا بنده‌هایش را واداشت سال را 12 ماه گیرند تا با شماره ماههای نو و منازل ماه برابر باشد، نه با آنچه اهل کتاب بحساب گیرند، ماه را شهر گفته‌اند چون میان مردم برای معامله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 288

و بدهکاری و حج و روزه و مصالح دیگر شهرت دارد، کتاب الله: یعنی لوح محفوظ و کتب الهی و گفته‌اند مقصود قرآنست، و گفته‌اند حکم و قضای او است از ابی مسلم.

فرمود: «روزی که خدا آسمانها و زمین را آفرید و از آن روز نظم ماه و سال بوجود آمد «چهار تا حرام است» 3 دنبال هم، ذو القعدة، ذو الحجه و محرم، یکی تک و آن رجب است، و مقصود از حرام بودن اینست که ارتکاب محرمات در آنها از ماههای دیگر ممنوعتر است، عرب آنها را محترم می‌شمرد تا آنجا که اگر قاتل پدر خود را در آنها میدیدند با احترام ماه باو تعرضی نمی‌کردند، و خدا هم احترام آنها را تأیید کرد چه بسا ترک ظلم در آنها سبب دفع کلی ظلم شود، چون در این مدت آتش کینه خاموش می‌شود.

ماههای سال 1- محرم، چون جنگ در آن حرام بود. 2- صفر، چون در آن مکه از حاجیان خالی میشد و گفته‌اند چون در آن وبائی رخ داد و چهره‌ها زرد شد، ابو عبیده گفته برای آنکه مشکهای دوغ آنها تهی شده در آن 3 و 4 ماه ربیع، چون زمین در آنها گیاه آورده، و یا چون مردم در آن اقامت کرده‌اند، 5 و 6: جمادی، چون آب در آنها یخ بسته، 7: رجب چون آن را محترم میداشتند و یا اینکه در آن جنگ را وامینهادند، چون ارجب مرد دست و پا بریده است.

و از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت است که در بهشت نه‌ریست بنام رجب آبش از برف سفیدتر و از غسل شیرین‌تر و هر که یک روز از رجب روزه دارد از آن بیاشامد 8: شعبان، برای آنکه قبائل در آن دسته دسته شدند، از ابی عمرو است.

و زیاد بن میمون از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که برای آن شعبانش گفتند که خیر بسیاری برای ماه رمضان دارد 9- ماه رمضان، برای آنکه گناهان را بریزد یا آنکه گرما در آن سخت بوده، و یا آنکه رمضان نام خدا است، 10- شوال، چون قبائل در آن جابجا شدند، یا آنکه ماده شتران در آن دم برافراشتند، 11:

ذو القعدة، چون دست از جنگ برمیداشتند، 12- ذو الحجه، چون در آن حج می‌گذاشتند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 289

«اینست دستور استوار» نه نسیء عرب، یا اینکه حساب درست، یا مقصود اینست که دینی است که بدان خدا پرستش شود، «در آنها بخود ستم نکنید» یعنی در همه ماهها از ابن عباس است یا در خصوص ماههای حرام بترک اوامر و ارتکاب مناهی و اگر مقصود همه ماهها باشد نهی از ظلم است در همه عمر، و اگر خصوص ماههای حرام باشد فائده تخصیص اینست که ثواب طاعت در آنها بیشتر است و کیفر گناه بزرگتر، اینست حکم خدا در هر زمان شریف و در هر جای مقدس (پایان).

میگویم: بسا مقصود اینست که بهتک احترام آنها بخود ستم نکنید، طبرسی رحمه الله علیه در (ج 5 ص 29) تفسیرش گفته از قول مجاهد: مشرکین دو سال در هر ماهی حج میکردند، در ذیحجه دو سال، در محرم دو سال، در صفر دو سال، و بهمین ترتیب تا آنکه حج پیش از حجه الوداع در ذی قعدة واقع میشد و پیغمبر صلی الله علیه و اله سال آینده که حجه الوداع بود در ذیحجه حج نمود، و از این رو در خطبه‌اش فرمود:

روزگار چرخید تا باغازش آفرینش آسمانها و زمین رسید (الخبر) یعنی ماههای حرام بجای خود آمدند، و حج به ذی الحجه افتاد، و نسیء باطل شد.

«یضل به الذین کفروا» بیضاوی در (ج 1 ص 500) تفسیرش گفته: یعنی بیشتر گمراه میکنند، و بقرائت حمزه و کسائی و حفص یعنی بیشتر گمراه میشوند «یک سال حلالش کنند» یعنی شهر حرام را پس اندازند و ماه دیگری بجای آن حرام سازند، «و یک سال آن را حرام دانند» بجای خودش تا «چهار ماه حرام را برابر کنند» (پایان)

#### [توضیح]

گویم: چون فهمیدن اخبار مذکوره و جز آن موقوف بر فهم ماهها و سالها و مصطلحات آنها است اندکی از آن را پیش داریم و گوئیم: چون اندازه گیری حوادث نیاز بترکیب روزها داشته، و چشمگیرترین اجرام آسمانی خورشید است و سپس ماه، و دوره هر کدام چند روز است برای اندازه گیری معین شدند طبعاً، مهتاب پایه برای ماه است و خورشید برای سال، در مهتاب تنها دوره‌اش منظور نیست بلکه اختلاف اشکال روشن آن نیز منظور است که ماه از آن گرفته شده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 290

این اشکال مختلفه بنسبت او است با خورشید، و یک دوره کامل مهتاب باعتبار فزونی حرکت آنست بر خورشید در یک چرخش، و دانستن آن نشدنیست زیرا چون هر دو بهم رسند و ماه بگردد تا باز بمحل اجتماع سابق رسد خورشید یک قوس جلو رفته و چون ماه آن را دور زند باز یک قوس جلوتر رفته، بعلاوه دو حرکت خورشید و ماه محرکی دارند که با هم اختلاف دارند و مضبوط نیستند، و کسانی که بظاهر ماه قمری را در نظر گیرند بر سه دسته‌اند.

( 1- هنگام اجتماع هر دو را آغاز ماه گیرند مانند یهود و ترک.

( 2- شب دید ماه نو را آغاز ماه گیرند تا ماه نو دیگر مانند مسلمانان.

( 3- وضع دیگری را منظور دارند مانند شب چهارده که بدر کامل است یا جز آن بر حسب قرارداد خود تا بازگشت آن و رؤیت ماه نو بهتر است زیرا وضع روشن تریست میان ماه و خورشید و بهتر درک می شود و ماه در آن پدیده تازه ایست و زاده از تاریکی است ولی چون دید ماه نو باعتبار آفاق و قوت دیده ها اختلاف دارد تنها راجع باحکام شرعی متعلق بآن معتبر است، ولی اهل حساب آن را فضل حرکت ماه بر حرکت خورشید دانسته اند و  $29 \frac{1}{2}$  و یک دقیقه و پنجاه ثانیه گرفته اند در صورتی که یک شبانه روز 60 دقیقه حساب شود و هر دقیقه 60 ثانیه، و این ماه قمری نجومی است باعتبار سیر میانه هر دو.

و چون ضرب شود در 12 که شماره ماههای سال است می شود 354 روز و  $\frac{1}{5}$  و  $\frac{1}{6}$  روز که ده روز و بیست ساعت و نیم تقریباً کمتر از سال خورشیدیست و یکماه را 30 روز و دیگری را 29 روز گیرند چون کسر زائد بر  $\frac{1}{2}$  تمام شمارند، و محرم که نخست ماه سال قمریست 30 روز است و صفر 29 روز زیرا ما زاد آن جزء محرم شده، و باقیمانده که 3 دقیقه و 40 ثانیه است منظور نشده و ربیع الاول 30 روز می شود و دومی 29 روز و بهمین ترتیب تا آخر سال که ذیحجه 29 روز و 22 دقیقه می شود.

و چون سال دوم بهمین حساب گرفته شود ذیحجه 44 دقیقه بیش دارد و چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 291

بالای نصف است آن را سی روز حساب کنند، و از سال سوم 6 دقیقه میماند و با اضافه همان سال 28 دقیقه می شود که از  $\frac{1}{2}$  کمتر است ولی با اضافه سال پنجم می شود 50 دقیقه و باز ذو الحجه این سال 30 روز می شود، و از کسر سال ششم 10 دقیقه میگیرد و 12 دقیقه میماند و با کسر هفتم 34 دقیقه می شود، و باز ذو الحجه آن 30 روز می شود، و بهمین روش ذیحجه سال دهم باز 30 روز است و هم سال 13، و 16 و 18 و 21، 24، 26، 29، و اگر همان نصف را هم تمام حساب کنیم سال 15، بجای 16 ذی حجه اش 30 روز است.

و بهر تقدیر سال 29 که 30 روز باشد 22 دقیقه کم دارد که از سال 30 جبران می شود، و در هر دوره 30 ساله شماره روزهای ماه مرتب میشوند و کسری نمیماند سپس دوره از سر گرفته می شود.

و سببش آنست که کسر یک سال 22 دقیقه است چنانچه گذشت و آن  $\frac{1}{5}$  و  $\frac{1}{6}$  است و این دو کسر از عدد 30 در می آیند که  $\frac{1}{5}$  برابر 6 است و  $\frac{1}{6}$  برابر 5 که رویهم میشوند 11 و این روزها را کیسه نامند، و کیسه بترتیب بهز

یجهج کادوط یا نهر یجوح کادوط است<sup>75</sup> بنا بر دو قول گذشته، اینست مشهور در کیبسه و شارحان تذکرهٔ دو روش کیبسه دیگر نقل کرده‌اند 1- روش یهود و ترک که سالهای قمری را بسالهای شمسی برگردانند، در هر سه سال باضافه یکماه.

2- نسیء عرب جاهلیت است که ماهها را برؤیت ماه نو میگرفتند و حجشان در 10 ذیحجه بود چنانچه ابراهیم علیه السلام مقرر کرده بود و در فصول سال میگردید مانند زمان ما و خواستند موسم حج ثابت باشد و هنگام رسیدن میوه‌جات و اعتدال هوا

(1) ب سال دوم ه سال پنجم، ز هفتم، یا سال دهم، ج 13 و ه 15، ح 18، کا 21، و همچنین تا آخر و اختلاف دو کلمه در هاء دوم است که بقولی کیبسه در 15 است و بقولی در 16 و ها بدل بو او می‌شود (پاورقی ص 361).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 292

باشد یعنی اوائل پائیز، تا مسافرت و انجام حج بر آنها آسان باشد، و در موسم خطیب حمد و ستایش خدا میکرد و میگفت: من یکماه باین سال شما افزودم و هر 3 سال چنین کنم تا کار حج و سفر بر شما آسان گردد و با او موافقت میکردند، و محرم را کیبسه میکرد و نامش را بصفر میداد، و نام صفر را بر بیع الاول میداد و همچنین تا آخر سال، و حج آینده در دهم محرم واقع میشد که نزد آنها ذیحجه بحساب می‌آمد، زیرا چون صفر را محرم کرده بودند و آغاز 12 ماه سال محرم آینده ذیحجه میشد و آخر سال، و در یک سال دو محرم بود یکی آغاز سال و یکی کیبسه در آخر و آن سال 13 ماه میشد.

بنا بر این 3 سال پیایی حج در محرم بود و سپس بصفر می‌افتاد و سه سال در آن میماند و بهمین ترتیب در هر ماهی و در هر 36 سال دوازده ماه کیبسه داشتند، و این کیبسه مشهور زمان جاهلیت است و گفته‌اند در هر 24 سال 12 ماه کیبسه داشتند و این کیبسه مشهور جاهلیت بوده گرچه نخست بمقصودشان نزدیکتر است، خلاصه چون دو یا سه سال میگذشت، خطیب آن را اعلام میکرد و چون نسیء را در همه ماهها بنوبت میفزودند، در سالی دو محرم داشتند و در سال دیگر دو صفر و چون در سالی ماه حرام مکرر میشد، خطیب آن را اعلام میکرد، و یکی از آن دو را بصلاح دیدشان حرام مینمود.

و چون در زمان پیغمبر سال دهم هجرت نوبت بذیحجه رسید، پیغمبر حج را در آن انجام داد و فرمود: «هلا زمانه بروزگاری گردید که خدا آسمانها و زمین را آفرید، یعنی حج و نام ماهها بوضع نخست برگشت سپس فرموده خدا را

<sup>75</sup> (1) ب سال دوم ه سال پنجم، ز هفتم، یا سال دهم، ج 13 و ه 15، ح 18، کا 21، و همچنین تا آخر و اختلاف دو کلمه در هاء دوم است که بقولی کیبسه در 15 است و بقولی در 16 و ها بدل بو او می‌شود (پاورقی ص 361).

خواند «راستی شماره ماهها نزد خدا 12 ماه است تا آخر آیه» (پایان) سال شمسی برگشت خورشید است در گردش سالیانه خود بنقطه آغاز آن در مدت  $365 \frac{1}{4}$  جز کسری چنانچه در تذکره گفته است و آن کسر بعقیده بطلمیوس  $1/300$  روز است و بحسب ماههای قمری 12 ماه و 11 روز جز هفت دقیقه و 12 ثانیه است، و این 12 ماه قمری وسطی را سال قمری اصطلاحی گویند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 293

و سال شمسی چند روش دارد 1- روش منجمان قدیم که سال را از رسیدن خورشید به نقطه اعتدال ربیعی دانند تا بهمان روز، و ماههای شمسی را از همان نقطه آغاز کنند از بروج 12 و اگر آغاز ماه سال اول برج باشد چون اول حمل ماههای دیگر از اول برجهای دیگر آغاز شوند و اگر دهم برج باشد آغاز ماههای دیگر از دهم برجها است.

2- روش فرس قدیم است که نه کسر دارند و نه کیبسه، سالشان 365 روز است، هر ماهی 30 روز، و پنج روز را بآخر سال فزایند و آن را (خمسه مسترقه) گویند و ماههایشان بدین نام است فروردین ماه، اردیبهشت ماه، خرداد ماه، تیر ماه، مرداد ماه، شهریور ماه، مهر ماه، آبان ماه، آذر ماه، دیماه، بهمن ماه، اسفندارمذماه.

در زمان قدیم در 130 سال  $1/4$  زائد را کیبسه میکردند و یکماه بسال 121 میافزودند و آن سال 13 ماه میشد، و تفصیلی در دوره کیبسه و جز آن دارند که ما از بیانش صرف نظر کردیم، آغاز این تاریخ از زمان جمشید یا کیومرث است، و تا زمان یزدجرد بر جا بود و چون سلطنت آنها سقوط کرد، کیبسه را ترک کردند برخی منجمان پنج روز زائد را بآخر آبان میافزودند و برخی بآخر اسفند، و در هر 4-5 سال یک روز از سال شمسی حقیقی جلو می افتد.

3- تاریخ جلالی است که هشت دانشمند بهمراهی خیام آن را وضع کردند که نزول خورشید در نصف النهار اول حمل آغاز سال باشد و نوروز سلطانیست نامیدند و سال خورشیدی حقیقی است و هر ماهش با حلول خورشید در اول هر برجی است چنانچه منجمان کردند، و چون هر ماه را 30 روز گیرند و 5 کسر را بآخر سال افزایشند و کسر را در هر 4-5 سال کیبسه کنند همیشه نزول خورشید در اول حمل آغاز سال باشد و ماههایش بنام فرس قدیم است که گذشت 4- تاریخ رومی که آغازش 12 سال پس از مرگ اسکندر رومی است و سالهایش شمسی نجومی است و ماههایش بدین نام و شمار است: 1- تشرین اول 31 2- تشرین آخر 30 3- کانون اول: 31-4 کانون آخر 31-5 شباط 28-

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 294

6- آذر 31-7 نیسان 30-8-ایار 31-9 حزیران 30-10-تموز 31-11-آب 31-12 ایلول 30.

بکار زنان این تاریخ 4 ماه را 30 روز گیرند که: تشرین الآخر، نیسان حزیران و ایلول است و 7 را که جز شباط است 31 روز و شباط در سه سال بی درهم 28 روز و سال چهارم که کیبسه است 29 روز و سال نزد آنها  $365 \frac{1}{4}$  کامل است با

اینکه اندکی از ربع کسر دارد چنانچه گفتیم، و این کسر در رصدها مورد اختلاف است در رصد تبانی 13 3 /5 دقیقه است، در رصد بطلمیوس 4 4 /5 دقیقه، ولی فرس و روم موافق رصد ابرخس آن را 1 /4 کامل گرفته‌اند و ماههای رومی بر پایه آن رصد است و بنا بر رصدهای دیگر سال رومی هر 30 سال یک روز از سال شمسی حقیقی پس می‌افتد و در ماهها می‌گردد، و در این زمانه آغاز سالشان که تشرین الاول است موافق 19 میزانست و اول نیشان 23 حمل.

و بدان که بسیاری از امور شرعیه بهمین ماههای رومی تعلق دارند از احوال و اعمال و آداب مانند باران و آدایش در نیشان، و معلوم نیست منظور شارع فصول است یا شهر است و شاید یکم اقرب است، و اعتبار شهر این زمان مورد اشکال است و راه احتیاط اینست که در کارهای با وسعت وقت مشترک میان فصل و ماه را بگیرند، و در آنچه وقتش تنگ است در هر دو وقت بجا آرند و روز شماری رومیها برای ماهها هیچ دلیلی ندارد و صرف قراردادیست و با سیر خورشید در بروج هم موافق نیست که در حمل و ثور 31 روز و در جوزاء 32 روز، و در سرطان و اسد و سنبله 31 و در میزان و عقرب 30 روز و در قوس و جدی 29 روز و در حوت 30 روز است.

و مبدأ تاریخ یک حادثه ملی یا دولتی یا جهانیست مانند طوفان یا زلزله عمومی یا جنگ عمومی برای شماره سالها در آینده، بمبدأ تاریخ روم و فرس اشاره نمودیم، ولی تاریخ مورد عمل در زمان ما تاریخ هجریست و سبب وضع آن که گفته‌اند:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 295

1- چکی پیرداخت ماه شعبان بعمر دادند، گفت کدام شعبان؟ اینکه در آنیم یا آنکه بعد خواهد آمد؟

2- ابو موسی به عمر نوشت از تو نامه‌ها بما میرسد که در عمل بدان سرگردانیم چکی از شما خواندیم پیرداخت شعبان و نمیدانیم کدام شعبان؟ آنکه گذشته یا آنکه می‌آید؟

عمر شورای صحابه را تشکیل داد و ضبط اوقات را مطرح کرد، هر زمان پادشاه اهواز که بدست او مسلمان شده بود گفت: عجم حساب ماه روز دارند که از آن خسروان بوده و بیان کرد که چگونه آن را بکار می‌برند، و آن را بکلمه «مورخ» معرب کردند و مصدرش را تاریخ نهادند، عمر گفت: یک تاریخ برای مردم بسازید که اوقات آنها را ضبط کنیم.

یک یهودی مسلمان گفت: ما تاریخ اسکندری داریم و صحابه آن را نپسندیدند و توافق کردند که مبدأ تاریخشان هجرت پیغمبر صلی الله علیه و اله باشد که وسیله ظهور دولت اسلام شد، و آن روز سه شنبه 8 ماه ربیع الاول بود، و غره محرم آن سال بقول اهل حدیث پنجشنبه بود، و بر حسب رؤیت روز جمعه که در زیجها بدان عمل کردند مگر در زیج معتبر که از پنجشنبه حساب کرده، و این توافق در سال 17 هجرت بود و آغاز ماه این سال هجری برؤیت است و گاهی 30 روز تمام است که تا چهار دنبال هم ممکن است و گاهی 29 روز است که بسا تا سه تا پی در هم می‌آیند.



و بدان که در اختیار هجرت برای مبدأ تاریخ اسلام بر حوادث معروفه دیگر چون بعثت و ولادت پیغمبر صلی الله علیه و اله وجوه سستی آورده‌اند، چنانچه گویند سال بعثت معلوم نبوده و موقع ولادت هم مورد اختلاف است، با اینکه اگر مقصود عدم اتفاق در روز آنها باشد از ماه معینی این اختلاف در هجرت هم هست چنانچه در جای آن بیان کردیم با اینکه دانستن روز و ماه در این باره لازم نیست، و اگر مقصود اختلاف در سال آنها است هرگز که چنین نیست در زمان ما تا چه رسد بآغاز اسلام و همچنین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 296

است وجوه دیگری که گفته‌اند در این باره.

ولی من خبری یافتم که مرجع هجرتست و کمتر هوشمندی بدان متوجه شده و آن در خبر صحیفه شریفه سجادیه است از امام صادق علیه السلام بسندش از جدش علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله را بر سر منبر چرتی گرفت و در خواب دید مردانی چون بوزینه بر منبرش میجهند، و مردم را بعقب برمیگردانند، و درست نشست و اندوه در رخسارش نمایان بود، و جبرئیل این آیه را برایش آورد «و ما نساختم خوابی که بتو نمودیم جز فتنه و آزمایش برای مردم، و درخت ملعون در قرآن تا آخر آیه، 60- الاسراء» و مقصود بنی امیه‌اند.

فرمود: ای جبرئیل در دوران منند؟ گفت: نه، ولی گردونه اسلام از هجرت تو تا ده سال میچرخد، سپس تا 35 از هجرتت میچرخد، و باز تا پنج سال میماند (الخبر) و این دلالت دارد که مبدأ بودن هجرت برای تاریخ اسلام از جبرئیل علیه السلام گرفته شده و مستندش وحی الهی است و منسوب بخبر نویست، و مؤید آنست که علی علیه السلام هنگام تحیر آنان بدان اشارت فرمود.

و سبب واقعی آن بسا این باشد که گفته‌اند که هجرت آغاز غلبه اسلام و مسلمین، و سرگشای شرائع دین و خلاص مسلمین از اسارت مشرکین است، و جریانات دیگر از تأسیس قواعد دین مبین.

و باید در اینجا بچند فائده اشاره کنیم.

1- در چند خبر است که سال 360 روز است مانند اخبار وارده در شماره طواف مستحب و جز اینکه شش روز آفرینش جهان از شماره سال کم شده و اخبار دیگر، و این شماره نه با سال شمسی موافق است و نه قمری، و ممکن است توجیهش بچند وجه.

الف: مقصود از آن سال الهی است چنانچه در باب اول شرحش گذشت.

ب: مقصود سال یکم جهانست بانضمام شش روز دوره آفرینش بسال قمری.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 297

ج: اصطلاحی باشد از منجمان و مردم قدیم: أبو ریحان بیرونی در تاریخش گفته: شنیدم، پادشاهان پیشدادی فرس که همه دنیا را سراسر مالک بودند سال را 306 روز میدانستند و هر ماهی 30 روز بی کم و بیش و در هر شش سال یکماه کیبسه بسال میافزودند، و در 120 سال دو ماه کیبسه یکی برای 5 روز زائد و دیگری برای  $1/4$  روز کسر و آن سال را بزرگ میداشتند و مبارک مینامیدند، و در آن مشغول عبادت و کارهای خوب میشدند.

سپس پس از نسیء عرب و کیبسه أهل کتاب و دیگران گفته: أبو محمد تائب آملی در کتاب غره از یعقوب بن طارق آورده که هند چهار نوع مدت بکار دارند.

یکم برگشت خورشید از نقطه‌ای از فلک البروج بهمان نقطه که این سال شمسی است.

دوم 360 بار طلوع خورشید روزانه که آن را سال وسطی خوانند چون بیش از سال قمری و کمتر از سال شمسی است.

سوم برگشت ماه از شرطین که بر سر حملند تا بهمانجا 12 بار که آن سال قمری معمولی است.

2- رازی در (ج 5 ص 706) تفسیرش گفته: در تفسیر «و ماندند در غارشان سیصد سال و فزودند نه سال» که چرا نفرموده سیصد و نه سال و فائده تعبیر به «فزودند نه سال» چیست؟ گوئیم برخی گفته‌اند: مقصود سیصد سال شمسی است و 309 قمری و این مشکل است زیرا حساب این دو درست در نمی‌آید و طبرسی - ره - در (ج 6 ص 463) تفسیرش گفته و هم دیگران که: یک یهودی از علی علیه السلام مدت ماندن آنها را پرسید، و آن حضرت از قرآن باو خبر داد و او گفت در کتاب ما 300 سال است فرمود: آن بسالهای شمسی است و این بسال قمری.

و اشکالی را که در تفسیر رازیست بدو وجه میتوان تقریر کرد.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 298

1- خارج قسمت 309 قمری بر 300 سال شمسی برابر  $1/3$  و بیست ساعت و 50 دقیقه و 38 ثانیه و 24 ثانیه است و باندازه یک سال شمسی رصدی نیست.

تفاوت 300 سال شمسی بیش از 9 سال قمریست با هر رصدی حساب شود که کمترش بنا بر رصد تبانی که 10 روز و 20 ساعت و 40 دقیقه و 24 ثانیه است می‌شود 74 روز و 4 ساعت و 48 دقیقه، و بنا بر صد ابر خس که در آن زمان معمول تر بوده از 77 روز هم بیش است.

و جواب اینست که کسره‌های اندک در برابر عدد صحیح مورد توجه نیست و 70 و چند روز در برابر سال ملحوظ نمیشود و رسم حساب نجومی هم چنین است و تعبیرات قرآن و حدیث بر پایه آنست چنانچه در شرح حدیث صباح بن سیابه خواهیم گفت.

می‌گوییم: در مجلد نهم در باب علم امیر المؤمنین علیه السلام سخنی در این باره گذشت.

3- در بسیاری از اخبار پایه امور شرعیه زمانیه بر اینست که یکماه قمری 30 روز محسوب شود و یکماه 29 روز و در کتاب صوم شرح آن بیاید ان شاء الله تعالی و بر این مبنا است آنچه روایت شده که روز عید قربان موافق روزه اول ماه رمضانست و روز عاشوراء موافق روز افطار اول شوال، ولی این تنها در سال کیبسه درست است زیرا چون یکم ماه رمضان مثلا شنبه است یکم شوال دوشنبه است زیرا شوال از ماههای 30 روز است و یکم ذی قعدة می‌شود سه شنبه و یکی ذیحجه پنجشنبه و عید قربان شنبه که موافق یکم ماه روزه است و چون ذیحجه در غیر سال کیبسه ناقصه است، جمعه یکم محرم است و روز یک شنبه عاشوراء است و موافق روز افطار یکم شوال نیست ولی در کیبسه درست است که می‌شود دوشنبه.

و ممکن است این حدیث مبنی بر غالب سالها باشد یا در مواقع ابری بودن هوا باشد که جمعی از اصحابش بدان مورد عمل ساخته‌اند، یا مقصود اینست که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 299

روزه یوم شک مستحب است که بیشتر پیش از رؤیت واقع می‌شود و اینکه برخی گفته‌اند معنای خبر آخری اینست که برای عارف همیشه روزه داشتن عید است و روزه نداشتن عزا و ماتم است مایه خنده است، و تحقیق آن در جای مناسبتری بیاید.

أبو ریحان گفته: آغاز ماه را از دیدن ماه نو میدانستند، و شرع اسلام هم همان را پذیرفته که خدا فرموده «میسرندت از ماههای نو بگو آنها اوقات مردمند و حج، 189-البقره» سپس یک گروه جاهلی پدید شدند کم روش یهود و نصاری در پیش گرفتند که جدول و حسابی بر تشخیص ماه و وقت روزه خود داشتند، و مسلمانان ناچار از دیدن ماه نو بودند و دچار شک و اختلاف میگرددند و پس از بررسی جای ماه از هم تقلید میکردند تا رجوع باهل هیئت نمودند و زیج و تقویم ساختند و از روی حساب آغاز ماه عربی را شناختند بگمان اینکه وسیله رؤیت ماه نو است و آن را بامام جعفر صادق علیه السلام منسوب کردند و از اسرار نبوت شمردند.

این حسابها بر پایه حرکات خورشید و ماه وسطی است نه حرکات معده آنها و روی این نظر است که یک سال قمری 354 روز و 1/5 و 1/6 باشد و 6 ماه سال تمام باشند و 6 ماه کم و هر کمی بدنبال تمام باشد چنانچه در زیجها معمول

است، و چون خواستند یکم ماه روزه و یکم شوال را برای فطر استخراج کنند یک روز در اغلب احوال پیش افتادند و اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «روزه دارید بدیدن ماه و افطار کنید بدیدن آن» را معنا کردند که یعنی در شبی که روزش را روزه داشتید ماه را ببینید، چنانچه گویند آماده پیشوازش باشید، و آمادگی بر پیشواز مقدم می‌شود، و گفتند ماه رمضان از 30 روز کم نمیشود.

و اما از نظر علم هیئت و اندیشمندان دید ماه نو در همه جا و همه حال یکسان نیست زیرا دچار اختلاف است از نظر اینکه تند باشد یا کند، نزدیک بزمین باشد یا دور، در شمال منطقه البروج باشد یا در جنوب، بعلاوه قطعه‌های منطقه البروج

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 300

هم گاهی زودتر غروب کنند گاهی دیرتر و بعلاوه عرض بلاد و اختلاف هوا در صافی و تیره‌گی و در زمستان و تابستان در دید ماه اثر دارد و هم تیز بینی و کند بینی و اختلافات دیگر در اول ماه رمضان و شوال مؤثر است.

و ماه رمضان هم گاهی کم است و گاهی تمام، و بسا یکماه بخصوص در بلاد شمالی تمام باشد و در بلاد جنوبی کم باشد یا برعکس و بیک روش و یک حالت بخصوصی نیست چند بار پیپی یا مختلف و اگر عملشان بجدولهای حساب و تقویم درست باشد و با رؤیت هلال موافق شود یا یک روز پیش از آن افتد چنانچه آن را قاعده خود ساختند باید برای هر عرضی جدولی جدا بسازند و بعلاوه اختلاف بلاد در طول و نزدیک و دور بودن آنها بمغرب تأثیر بیشتری در اختلاف دید ماه نو دارد، و ممکن نیست هر ماه رضانی تمام باشد و اول و آخرش در همه معموره زمین یکی باشد چنانچه در جدول حساب آنها استخراج شده.

و اما اینکه گفته‌اند معنای خبر وارد اینست که روزه و افطار مقدم باشد بر رؤیت ماه نو باطل است، زیرا حرف لام چنانچه بقول آنها برای آینده می‌آید، برای گذشته هم آمده چنانچه گویند، نوشته شد برای چنانی که از ماه رفته بود و اینجا نوشتن پس از گذشت روزهای کذائست نه پیش از آن.

و معنای خبر هم همین است که اول بین و پس روزه دار یا افطار کن بقرینه آنچه باز از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود: ما مردمی هستیم امی نه مینویسیم و نه حساب میکنیم، ماه رمضان چنین است، چنین است، چنین. و هر بار با ده انگشت خود اشاره کرد که می‌شود 30 روز تمام، سپس باز گفت: چنین، چنین چنین، و دربار سوم انگشت بزرگ را خواباند یعنی که 29 روز و ناقص و این تصریح است باینکه ماه رمضان یک بار تمام است و یک بار هم کم و باینکه روی دید است نه تقویم و حساب چه که فرمود: نه بنویسیم و نه حساب کنیم.

و اگر گویند مقصود آن حضرت از اشاره دوم اینست که یکماه تمام است و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 301

دنبالش کم است چنانچه در تقویم استخراج شود گوئیم این خلاف عیانست و اشتباه کاری بر خرد و کلان، بعلاوه دنباله خبر یکم که فرمود «روزه دارید بیدیش و افطار کنید بیدیش» گویا بمحال بودن دعوی آنها است.

خصوص که فرمود: «اگر ابر باشد شعبان را سی روز بگیرید و در روایت دیگر است که اگر ابر یا غبار مانع دید ماه شد سی روز را تمام کنید» برای اینکه اگر از جدول یا حساب زیج معلوم شود که روزه یا فطر پیش از دید ماه است نیازی نباشد که شعبان را 30 روز بگیرند و یا ماه رمضان را 30 روز بگیرند در صورتی که ابر یا غبار همه آفاق را گرفته باشد، و اگر ماه رمضان همیشه 30 روز باشد و روز یکمش معلوم شود دیگر دید ماه شوال لازم نباشد.

با اینکه در کتب شیعه زیدیه روایت شده که در دوران خلافت امیر المؤمنین علیه السلام مردم ماه رمضان را 28 روزه گرفتند و ماه شوال دیده شد و فرمود یک روز را قضا بگیرند و این برای آن بوده که شعبان و ماه رمضان پی درهم کم بودند و رؤیت ماه رمضان میسر نشده و شعبان را 30 روز کامل گرفتند و در آخر ماه معلوم شده که 29 روز بوده و از امام صادق علیه السلام روایت شده که بماه رمضان میرسد آنچه بماههای دیگر رسد از بیش و کم، و هم از او روایت است که اگر یکم شعبان را دانستید و آخرش ابر شد 30 روز بشمارید و روزه بدارید و از امام صادق علیه السلام است که پرسش شد از ماههای نو فرمود همانها ماههایند چون ماه نو را دیدی روزه دار، و پس از آن چون او را دیدی افطار کن، و اما روایت آن حضرت که اگر هلال رجب را دیدی 59 روز شماره کن سپس روزه دار و آنچه از او روایت شده که اگر ماه نو رمضان را دیدی 354 روز بشمار و ماه رمضان آینده را روزه دار زیرا خدا سال را 360 روز آفرید و شش روز دوران آفرینش آسمانها و زمین را از آن جدا کرد و در شمار سال نیست» اگر درست باشد خبریست از نظر وضع غالب در یک سرزمین نه اینکه در هر جا و همیشه باشد چنانچه ما گفتیم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 302

و اما علتی که در روایت برای کسر شش روز بیان شده زشت است و مایه دروغ بودن روایت و بطلان آن، و من در ضمن اخبار خواندم که محمد بن سلیمان حکمران کوفه از قبل منصور عبد الکریم بن ابی عوجاء دائی معن بن زائده مانوی را زندان کرده بود، و در بغداد چند کس از او شفاعت کردند و اصرار نمودند تا منصور فرمان آزادیش را نوشت به محمد، و عبد الکریم انتظار رسیدن آن نامه را داشت.

و عبد الکریم به ابی الجبار که دوستش بود گفت: اگر امیر سه روز بمن مهلت دهد 100 هزار درهم باو میدهم و ابو الجبار بحکمران گفت و او پاسخ داد که من فراموشش کرده بوم و تو او را بیاد من آوردی، چون از نماز جمعه برگشتم بیاد منش آر، و چون برگشت او را یاد آور شد و او هم ویرا خواست و فرمان داد گردنش را بزنند.

و چون یقین کرد کشته می شود گفت: اگر مرا میکشید بخدا که 4 هزار حدیث ساختم و در میان احادیث شما انداختم حلال را حرام کردم و حرام را حلال در روزه شما را بافطار کشاندم و در فطر شما را بروزه واداشتم سپس گردنش را

زدند و نامه عفوش بعد از آن رسید، و چه سزاوار است که سررشته این جدول سازی ماهها و ریشه‌اش او باشد (پایان) و گفتار تمام این موضوع در کتاب روزه است.

(4) - اینکه گفته‌اند مدت یکماه قمری  $29 \frac{1}{2}$  و 44 دقیقه است باعتبار اجتماع ماه است با خورشید تا اجتماع دیگر هر دو که یک دوره ماه است باضافه آنچه خورشید در این مدت جلو رفته و اما مدت یک دوره خود ماه  $27 \frac{1}{3}$  روز است و 2 روز و 4 ساعت و 44 دقیقه کمتر است، و در این مدار خودش منازلی دارد که هر شبی در یکی از آنها است تا برگردد به نخست آنها و در حقیقت در هر سه دوره 82 منزل طی میکند نظر بکسری که در میانست، ولی مردم مسامحه کردند و مردم هند هر دوره را 27 منزل گرفته‌اند و کسر را ساقط کردند و عرب آن را 28 منزل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 303

دانسته‌اند و کسر را تمام حساب کردند و آن 28 منزل را با ستاره‌های نزدیک بدان نشانه‌گذاری نموده‌اند که نام آنها گذشت و در زبان فارسی آن را چنین نظم کرده‌اند بترتیب.

شرطین و بطین است و ثریا دبران

أسماء منازل قمر نزد عرب

جبهه زبره صرفه و عواء پس از آن

هقعه هنعه، ذراع و نثره پس طرف

قلب و شوله نعائم و بلده بدان

پس سماک و غفر و زبانا اِکلیل

باشد پس سعد اخیه چارمشان

سعد ذابح سعد بلع سعد سعود

آنگه به رشاء شد که باشد پایان

از فرع مقدم بمؤخر چه رسید

و برای تفاوت این دو دوره چون قمر در ماهی در منزل خاصی بدر باشد در ماه آینده در آن منزل هنوز بدر نشده و کمی دارد و در هر دوره آینده این کمی بیش شود تا پس از 6 دوره در آن منزل ماه نو گردد و برعکس پس از شش دوره دیگر در همان جا باز بدر شود، و خلاصه هر حالی در منزلی دارد پس از 6 دوره در همان منزل بوضع مقابل آن رسد و پس از 12 دوره بهمان وضع برگردد و پیوسته چنین باشد.

و پس از این مقدمه گوئیم: دانستی آنچه مفسران در تفسیر قول خدا «و ماه را برایش منزلها مقدر کردیم تا بازگشت بمانند شاخه خرماي قدیم، 39- پس» گفته‌اند و حاصلش اینست که ماه از نمود شبانه خود بصورت ماه نو تا پایان دید او در بامدادها که روشنی دارد همه منازل را طی میکند و در پایان بمانند شاخه خرماي قدیمی درمی‌آید که در گذشت زمان باریک و خم شده.

طبرسی - ره - در جامع الجوامع گفته: معنایش اینست که مقدر کردیم گردش او را در منازلی که 28 باشند و هر شبی در یکی از آنها است نه پیش افتد از آن و نه پس ماند و اندازه درست است «تا برگردد بمانند شاخه خرماي خشکیده قدیمی» که آن شاخه ایست از دیر زمانی تا خشکیده و کمان شده، گفته اند: این در مدت شش ماه است و از انعراج است بمعنی انعطاف که نازک می شود و خم می شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 304

و کوچک و از سه راه مانند ماه می شود (پایان) زمخشری پس از تفسیر آیه مانند آنچه گذشت گفته.

و گفته اند کمتر زمانی که او را قدیم خوانند یک سال است و اگر مردی بگوید یا وصیت کند: هر بنده قدیم من آزاد است، هر بنده که یک سال یا پیش دارد آزاد می شود (پایان) و علی بن ابراهیم در (551 تفسیر قمی) و طبرسی در (ج 8 ص 424-425) مجمع البیان، رحمهما الله و دیگران روایت کرده اند که أبو سعید مکاری نزد امام هشتم علیه السلام آمد و پرسید چه گوئی در باره مردیکه هنگام مرگش گفته: هر بنده قدیم من آزاد است برای خدا؟ امام فرمود: هر چه را از شش ماه در ملک دارد قدیم است و آزاد. گفت: از کجا چنین شد؟ فرمود: خدا فرماید «ماه را منزلها مقدر داشتیم تا بازگشت بمانند شاخه خرماي قدیم» خدا آن را قدیم نامید و چنین باز گردد در مدت شش ماه (الخبر) و در کافی (ج 6 ص 195 ط دار الکتب) چنین است فرمود: آری، خدا در کتابش میفرماید **حتى عاد کالعرجون القدیم** هر بنده ای که شش ماه بر او گذشته آزاد است، از سیاق آنچه از تفسیر و حدیث آوردم روشن شد که آزادی بنده او میان خاصه و عامه مورد اتفاق است و این حکم از آیه نامبرده استنباط شده و خلاف در اینست که قدیم بچه مدتیست؟ و عامه آن را یک سال گمان برده اند و طبق آن حکم کرده اند و خاصه به پیروی امام خود آن را شش ماه دانسته اند و حق و موافق آیه شناخته اند و بهمان اکتفاء کرده و نیازی بوجه استخراج آن ندارند، زیرا ائمه را روشها است در استخراج احکام از قرآن مجید که ما را راهی بدان نیست.

ولی یکی از محققان در اینجا وجه دقیقی گفته و ما آن را در اینجا بیاوریم و آن اینست که «تا باز گردد مانند عرجون قدیم» چند لفظ دارد.

یکم: آنچه دلیل گویا است بر پایان تصویری که خدا برای گردش ماه نموده چون «عاد» که خود دلیل است بر اینکه آغازی دارد و هم بر اینکه هر دو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 305

یکجای معین هستند و چون در پایان آن را ماه نو خوانده باید در آغاز بدر باشد که برابر آنست.

دوم: باید لفظ «قمر» بمعنای بدر باشد چنانچه مفهوم روشن آنست خصوص با ملاحظه اینکه در دو طرفش لفظ شمس آمده و اظهر من الشمس است که این ترتیب از شروع است تا برگشت بصورت ماه نو نه برعکس.

سوم: مشبه به را قدیم وصف کرده و این دلیل است که آن روشنترین وجه شباهت اعتبار شده که آن را نام برده و وجوه دیگر پیرو آنند مانند اینکه چون بدر تابانست یا شیر خشمناک که تابنده گی و خشم وجه شباهتند نه اوصاف دیگر و خلاصه مقصود اینست که ماه چون شاخه خرماي قدیم است در منزل مخصوصی پس از آنکه در همان جا بدر کامل بوده و از این جهت قدیم است و این بدنبال شش دوره منظم صورت پذیر است که شش ماه می شود و گذشت شش ماه را قدیم شمرده است و مطلوب همین است.

اگر گویند شش دوره خود ماه از شش ماه کمتر است.

گوئیم: در عرف أهل حساب زائد بر نصف را تمام بگیرند، و نقصان در اینجا کمتر از نصف است و منظور همان شش ماه تمام می شود و بسا مؤید این توجیه است خبر علی بن ابراهیم که قدیم را وصف خود ماه آورده نه وصف عرجون و فرمود که: «نامید آن را» یعنی ماه را قدیم «و بر میگردد چنین» گویم: این توجیه لطیفی است و نکات بلندی دارد، ولی بسیار دور از فهم است، و خدا حقائق کلام خود را داند و کسانی که مخصوص مزید فضل اویند.

5- بدان که علمای شیعه اتفاق دارند بر اینکه ولادت پیغمبر صلی الله علیه و اله ما در ماه ربیع الاول است در 17 چنانچه مشهور است یا 12 چنانچه کلینی- ره- گفته و مشهور میان مخالفین است، و کلینی و دیگران گفته اند آغاز حمل او در ایام تشریق بوده (11-13 ذیحجه) و لازم آید که دوران حمل آن حضرت 3 ماه باشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 306

یا یک سال و 3 ماه با اینکه شیعه متفقند بر اینکه دوران حمل کمتر از شش ماه و بیش از یک سال نمی شود، و کسی نگفته که این حمل غیر عادی از خصائص آن حضرتست.

و جواب اینست که این بر پایه نسیء بوده که در آغاز باب در باره آن تحقیق کردیم و آن را سه معنا است که ببرخی اشاره شد.

یک: کیسه در یک دوره 19 ساله کامل قمری که آن را با افزودن 7 ماه کامل قمری با 19 سال کامل شمسی برابر می کردند و ماه افزوده سال کیسه را نسیء مینامیدند برای آنکه از جای خود پس می افتاد زیرا چون محرم ذیحجه میشد صفر محرم میگردد و محرم از جای خود پس می افتاد و همچنین ماههای دنبال آن.



2- افزودن یکماه در هر سه سال که دوره آن می‌شود 36 سال کامل قمری با 12 ماه کیسه قمری 3- افزودن یکماه بهر دو سال قمری که دوره آن می‌شود 24 سال با افزودن 12 ماه قمری و این روش مشهورتر است و موافق است با آنچه طبرسی و دیگران گفته‌اند، و خلاصه در برخی سالها یکماه می‌افزودند و برخی را بحال خود وامینهادند و بعضی از سالهاشان 13 ماه میشد و این ماه افزوده همیشه در آخر سال بود که حج پس از آن از ماهی بماه دیگر می‌افتاد و ماه بماه جابجا میشد (و در ضمن حساب مفصلی از سنجش مواقع ولادت آن حضرت که میان 12 تا 17 ربیع الاول است با سال وفات آن حضرت که از 28 صفر تا 12 ربیع الاول است نتیجه می‌گیرد که<sup>۷۶</sup> حمل آن حضرت در ایام تشریق حجی بوده که در جمادی الاولی انجام شده و مدت حمل آن حضرت ده ماه بوده بکم و بیش یک روز طبق قول کلینی که ولادت را 12 دانسته یا چند روز طبق قول مشهور که ولادت را در 17 دانسته‌اند و در مجلد ششم در باب ولادت آن حضرت کلامی در این باره گذشت و در اینجا هم بمناسبت

(1) از ترجمه محاسبه دقیق صرف نظر شد برای اینکه جز اهل حساب و تقویم آن را نمی‌فهمند و برای عموم سودمند نیست (از مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 307

سخنی می‌گوئیم.

بدان که خلافی ندارد که روز ولادت شریفه در ربیع الاول عام الفیل 53 سال پیش از هجرت بوده و خلاف در روز آنست و باتفاق علماء امامیه از 12-17 ربیع الاول است و از آن بیرون نیست ولی مشهور 17 است شیخ مفید رحمه الله علیه در مقنعه فرمود: روز جمعه 17 ربیع الاول سال عام الفیل در مکه متولد شد و روز 27 رجب که چهل سال داشت فرمان رسالت خود را ابلاغ کرد (پایان).

و شیخ الطائفة و علماء و محدثان دیگر هم همین را گفته‌اند جز ثقة الاسلام کلینی - ره - در کافی (ج 1 ص 439) که گفته‌اند متولد شد پیغمبر صلی الله علیه و اله در 12 ماه ربیع الاول عام الفیل در زوال روز جمعه و نیز روایت است که در سپیده دم بیش از 40 سال از بعثت، و آن موافق مشهور میان عامه در مکه و مدینه است و بلاد دیگر مخالفان و این قول که میان ما شیعه نادر است بچند وجه مورد تأیید است.

اول: اینکه مسلم است روز وفات آن حضرت دوشنبه بوده یا 28 صفر نزد شیعه و یا 12 ربیع الاول نزد مخالفان و کلینی (ره) در کافی، و بهر حال غره ربیع الاول سال 11 هجری که سال وفات است روز پنجشنبه می‌شود، و با برهانی حسابی باید غره ربیع الاول سال ولادتش روز دوشنبه یا سه شنبه باشد، زیرا فاصله میان این دو غره 63 سال قمریست بی کم و

<sup>76</sup> (۱) از ترجمه محاسبه دقیق صرف نظر شد برای اینکه جز اهل حساب و تقویم آن را نمی‌فهمند و برای عموم سودمند نیست (از مترجم)

بیش چون مدت عمر آن حضرت مورد اتفاق است و 23-24 سال این 63 کیسه دارد و باقیمانده بی کیسه است و با حساب طرح هفت هفت ثابت می شود که غره ماه ولادت روز دوشنبه بوده و با ولادت آن حضرت در 12 تطبیق میکند که در روز جمعه بوده باشد نه با 17 روز که روز جمعه نمیشود.

دوم: با موافقت کلینی (ج 1 ص 503 کافی) و شیخ مفید (325-ارشاد) وفات امام عسکری و امامت صاحب الزمان علیه السلام روز جمعه 8 ربیع الاول سال 260 هجری بوده و غره ماه هم جمعه می شود، و فاصله غره این ربیع و غره ربیع

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 308

المولود 312 سال تمام است و با حساب طرح هفت باقیمانده 4 یا 5 روز است پس باید غره ربیع المولود 4 یا 5 روز پیش از جمعه باشد که روز دو شنبه یا یک شنبه می شود و دومی مخالف اجماع است و اولی مطلوب ما را ثابت میکند.

سوم: غره محرم سال هجرت نزد علماء هیئت و حساب روز پنجشنبه ضبط شده و رؤیت هلال روز جمعه بوده چنانچه در تحفه و زیج جدید است، و همچنان غره رجب سال بعثت دوشنبه بوده، چون شیخ در مصباح گفته: بعثت در روز شنبه است و ناچار چون شنبه 27 است دوشنبه غره ماه است و مخالفی هم در دست نیست و از این دو تاریخ هم دو دلیل دیگر برای اثبات مطلوب بدست می آید.

4- یکی از افاضل - ره - گفته: غره ربیع الاول کنونی ما که سال 1088 هجریست بی تردید سه شنبه است و اکنون از غره ربیع مولد پیغمبر صلی الله علیه و اله 1140 سال است و بحساب مقرر نزد أهل خبره که در هر 210 سال ایام هفته و ماههای عربی بوضع سابق برمیگردند و از سر گرفته میشوند و در 1050 سال پنج دوره بر میگردد و باقی مانده 90 سال است که 33 سالش کیسه دارد و با طرح هفت هفت از آنها 5 میمانده و از جز آنها 4 و این بقایا روی هم 393 روز میشوند و باز با طرح هفت هفت یکی میماند، و معلوم می شود که غره ربیع ولادت یک روز پیش از غره ربیع الاول سال ما است و چون این سه شنبه است آن دوشنبه می شود و مطلوب ما ثابت میگردد.

سپس - ره - گفته است اگر گویند شیخ در مصباح روایتی آورده که روز ولادت را 17 بیان کرده گوئیم چون با این دلائل حسابی مخالف است که تردید ندارند و بعلاوه با آنچه در خود مصباح آورده که مبعث روز شنبه بوده معارض است زیرا نمیشود ولادت 17 باشد و مبعث شنبه 27 رجب باید این بیان را از کلام امام ندانست بلکه راوی برای توضیح آن را افزوده بر حسب عقیده خودش و مانند آن در روایات نایاب نیست.

و با این روش حسابی میتوان بسیاری از اختلافات تاریخی را حل کرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 309

1- امت اتفاق دارند که هجرت پیغمبر صلی الله علیه و اله از مکه بمدینه سال 14 بعثت است ولی در روز هفته و ماه و در چه ماهی بوده اختلاف است قول یکم دوشنبه 28 صفر، دوم شب دوشنبه 27 صفر سوم: پنجشنبه غزه ربیع الاول چهارم سه شنبه هشتم آن، پنجم دوشنبه بی‌ذکر ماه ششم یکم ربیع الاول، هفتم چهارم آن، هشتم: دهم آن.

ولی چون میدانیم غره محرم سال هجرت پنجشنبه و یا جمعه بوده و غره ربیع ولادت دوشنبه و با غره ربیع هجرت 53 سال فاصله دارد و هفته‌های این مدت کسر ندارد باید غره هر دو یک روز از هفته باشد این نتایج بدست می‌آیند که:

دو قول اول نادرستند برای آنکه 26 و 27 صفر نمیتوانند دوشنبه باشند و همچنین قول سوم و چهارم زیرا یکم ربیع الاول نمیشود پنجشنبه باشد و نه هشتم آن سه شنبه و احتمال سه شنبه و پنجشنبه منتفی است میماند همان دوشنبه موافق قول پنجم که از ابن عباس بلکه از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت شده، و چون دوشنبه ثابت شد دو قول آخر هم با آن منافی است و باطل اند و میماند همان قول ششم که از شیخ مفید - ره - نقل شده و روشن می‌شود که هجرت پیغمبر صلی الله علیه و اله روز دوشنبه یکم ربیع الاول بوده و الحمد لله.

2- در تاریخ رسیدن پیغمبر هم بمدینه اختلاف است قول اول یکم ربیع الاول دوم: دو روز از آن گذشته، سوم 12 روز از آن گذشته، و چون دو قول اول بر حسب عادت باطل است میماند همان قول سوم که شیخ مفید - ره - در حدائق الریاض اختیار کرده، و ابن جوزی در تلخیص خود از ابن سعد روایت کرده که مورد اتفاق است و چون آن مشخص شد آنچه ابن جوزی و دیگران از ابن عباس نقل کردند و صاحب روضه الصفا آن را مورد اتفاق اخبار دانسته که ورود پیغمبر صلی الله علیه و اله بمدینه روز دوشنبه بوده است مردود است زیرا نمیشود یکم و 12 یکماه یک روز از هفته باشد پس روز او روز جمعه بوده است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 310

و آنچه هم از عروه نقل شده که آن حضرت سه شب در قبا ماند و روز جمعه قصد مدینه کرد باز درست نیست بلکه آنچه از زهری نقل شده درست است که آن حضرت در قبا بخانه عمرو بن عوف فرود آمد و ده و اندی شب در آنجا ماند.

و هم موافق است با روایت کلینی در روضه (339) بسندش از امام چهارم علیه السلام که در ضمن حدیث اسلام علی علیه السلام فرموده: تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و اله بمدینه کوچید و علی علیه السلام را برای انجام اموری که جز او نمیتوانست بجای خود گذاشت، و کوچ آن حضرت از مکه روز یکم ربیع الاول بود، روز پنجشنبه سال 13 بعثت و 12 ماه ربیع الاول هنگام ظهر بقاء رسید، و ظهر و عصر را دو رکعت میخواند، و پیوسته در آنجا بانتظار آمدن علی علیه السلام

پنج وقت نماز را دو رکعت دو رکعت میخواند و در خانه عمرو بن عوف بود و ده روز و اندی نزد آنها ماند، و میگفتند: اگر نزد ما بمانی برایت منزلی و مسجدی بسازیم، میفرمود: نه، چشم براه علی بن ابی طالبم، و ان شاء الله تعالی زود زود میرسد، و علی علیه السلام آمد و باز پیغمبر در خانه عمرو بن عوف بود و با او نزول کرد.

و چون علی علیه السلام آمد پیغمبر به همراه علی از خانه عمرو بن عوف در قبا نقل مکان کرد بخانه بنی سالم بن عوف در هنگام برآمدن خورشید روز جمعه، و مسجدی برای آنها نقشه کشید و قبله آن را نصب کرد، و با آنها نماز جمعه را خواند دو رکعت و دو خطبه، و همان روز بر شتری که با آن آمده بود بمدینه کوچید و علی گام بگام با آن حضرت بود و از او جدا نمیشد (الحديث) و در این روایت دو اعتراض است:

1- اینکه فرمود: و آن روز پنجشنبه بود، چون دانستی که یکم ربیع الاول سال هجرت دوشنبه بوده است.

2- اینکه فرمود: در سال 13 بعثت بود با اینکه دانستی اتفاق دارند در سال 14 بعثت بوده است و ممکن است از اولی جواب داد که کلمه (ذلک) اشاره

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 311

باول روز ماه یا اول روز خروج آن حضرت نیست چنانچه متبادر بذهن است بلکه اشاره بجانشین ساختن علی است که پیش از آنها ذکر شده و با کلمه ذلک که اشاره بدور است مناسبتر است از نظر لفظ و هم از نظر معنا چون نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه و اله پس از آنکه از شهر مکه بیرون آمده سه روز در غار ثور توقف داشته و علی علیه السلام محرمانه با او تماس داشته، و ظاهر اینست که استخلاف او در امور هنگام کوچ آن حضرت بوده از غار ثور فتدبر.

و ممکن است جواب از دومی باینکه بعثت در رجب بوده ولی آغاز سال را محرم میدانند و چون از رجب حساب شود سال 13 است و چون از محرم حساب شود سال 14 می شود.

3- مسلمانان اتفاق دارند که نص غدیر 18 ذیحجه سال دهم هجرتست ولی در روز هفته اش اختلاف شده، بروایت ابن مردویه و اخطب خوارزم از ابی سعید خدری روز پنجشنبه است و برخی شیعه روز جمعه دانند، ولی حبیب السیر گوید مورخین اتفاق دارند که روز عرفه حجة الوداع جمعه بوده و لازمست که 18 آن یک شنبه باشد چنانچه از روایت کتاب حجت کافی (ج 1 ص 290) هم توهم شده چون امام پنجم علیه السلام در آن پس از بیان نزول نماز و زکاة و روزه و حج فرموده سپس ولایت نازل شد و همانا روز جمعه بود و در عرفه، خدا نازل فرمود «امروز دین را برای شما کامل کردم» (الحديث) و برای آن توهم است که نمیشود مقصود از لفظ عرفه در این حدیث روز عرفه باشد، چون با لفظ باء منافی است و نه موقف عرفه نه برای آنکه نام آن عرفات است و اطلاق عرفه بر آن نو درآمد است چنانچه در صحاح و قاموس گفته اند.

زیرا در بسیاری از روایات کتاب حج کافی و فقیه عرفه بر آن اطلاق شده بلکه برای ظاهر روایات اهل بیت علیه السلام که این آیه میان مکه و مدینه در برگشت از حجة الوداع نازل شده طبق روایتی که در مجمع البیان از ربیع بن انس روایت کرده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 312

یا پیش از رسیدن آن حضرت بغدیر خم چنانچه در روایت تفسیر علی بن ابراهیم است از امام پنجم علیه السلام و یا بعد از آن چنانچه در روایت مجمع البیانست از امام پنجم و ششم علیه السلام موافق روایت مخالفان از اَبی سعید خدری و جمع میان آنها بر دو وجه است.

1- حمل نزول اول بر مقدمه چینی و آگاهی برای آمادگی آن.

2- حمل نزول دوم بر تبلیغ و اعلام آن بمردم، و اگر لفظ (عرفه) در اینجا از کلام امام باشد ممکن است بضم عین باشد که در قاموس گفته نام 13 جا است و بسا که یکی از آنها نزدیک غدیر خم باشد.

ولی تحقیق اینست که هیچ کدام از این سه روز (پنجشنبه و جمعه و یکشنبه) موافق با تواریخ مضبوطه و معلومه نشوند چون نزدیکتر تاریخ بآن زمان غره صفر سال 11 هجریست که چنانچه روشن شد روز سه شنبه بوده و باید غره محرمش یکشنبه باشد و غره ذیحجه پیش از آن جمعه یا شنبه یا یکشنبه است و 18 آن دوشنبه یا سه شنبه یا چهارشنبه است، و دورترین تاریخ از آن غره ذیحجه سال 1087 است سال گذشته ما در این زمان که طبق حساب و رؤیت هر دو بی تردید روز پنجشنبه بوده و بطریقه محاسبه‌ای که گذشت 18 ذیحجه سال 10 هجری روز دوشنبه می‌شود و این دو تاریخ معلوم مخالف هر سه قول است و دلیل آنکه روز دوشنبه بوده است.

و مطابق است با آنچه ابن جوزی در تلخیص ضبط کرده که قتل عثمان روز جمعه 18 ذیحجه سال 35 بوده زیرا فاصله این دو 25 سال تمام است و با طرح 7 و 7 میماند 4 و اگر این روز جمعه بوده آن 4 روز بیشتر بوده و می‌شود روز دوشنبه و موافق می‌شود با آنچه طبری در تاریخش آورده که اول نماز جمعه که پس از قتل عثمان علی برای مردم خواند و خطبه برایشان خواند 25 ذیحجه بود.

اگر گوئی: صدوق- ره- در فقیه (113) روایت کرده که خورشید در روزی برنیامده بهتر از روز جمعه، و آن روزیست که رسول خدا صلی الله علیه و اله امیر المؤمنین علیه السلام را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 313

در غدیر خم بخلاف واداشت (الحديث).

گوئیم: اولاً روش او در این کتاب نقل اخباریست بدین سیاق گرچه مورد اعتماد او نباشد.

ثانیاً: ممکن است که «روزی بوده» تا آخرش عبارت راوی باشد نه امام یا عبارت خود او باشد چنانچه روش او در این کتابست که در بسیاری موارد سخن خود را در روایت درج میکند بی‌نشانه و مؤید آنست که در تهذیب و کافی (ج 3 ص 413) صدر این روایت را از امام ششم علیه السلام نقل کرده و این دنباله را ندارد و در کافی (ج 3 ص 415) از یکی از دو امام نقل کرده با دنباله دیگری.

ثالثاً: ممکن است منظور از نسب علی علیه السلام در روز جمعه نزول فرمان نصب باشد یا تقدیر آن باشد در روز میثاق یا آنکه این معنا را امام بلفظ دیگری بیان کرده و راوی بتوهم خودش بچنین تعبیری درآورده، و روایت اَبی الجارود مطابق توجیه یکم است و مؤید دوم است روایت کافی و تهذیب از اَبی حمزه که مردی بامام پنجم علیه السلام گفت: چگونه جمعه نامیده شد؟ فرمود: برای آنکه خدا عز و جل همه خلق خود را در آن جمع کرد تا پیمان بگیرد بر ولایت محمد صلی الله علیه و اله و وصی او در میثاق و آن را جمعه نامید که خلقش را در آن جمع کرد (الحديث) تامل کن.

4- اتفاق دارند که واقعه بزرگ کربلا روز دهم محرم سال 61 هجری بوده ولی در کدام روز هفته؟ مورد اختلاف است قولی است روز جمعه بوده و بعضی شنبه گفته‌اند و برخی دوشنبه، و حساب تاریخ معلوم با هیچ کدام موافق نیست زیرا نزدیکتر تاریخ بدان همان روز غدیر سال 10 است که دوشنبه بوده و بنا بر آن غره محرم سال 11 شنبه است یا یک شنبه و میان این دو محرم 50 سال تمام است و پس از طرح هفته‌ها یکی میماند یا دو بفرض کیسه و لازم آید که غره محرم سال 61 پس از ایام روز از شنبه یا یک شنبه باشد، و موافق شنبه یا دوشنبه یا سه‌شنبه می‌شود، و 10 آن سه شنبه یا چهارشنبه یا پنج شنبه است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 314

و دورترین تاریخ از روز عاشورا غره محرم سال ما است که 1088 است و طبق حساب و رؤیت بی‌تردید روز جمعه بوده، و میان این دو محرم 1027 سال است و با محاسبه گذشته غره محرم سال 61 یک شنبه یا دوشنبه می‌شود و 10 آن سه‌شنبه یا چهارشنبه، و تواریخ معلومه دیگر هم مؤید آنست و اقوال نامبرده با آنها موافق نیستند، اگر گوئی قول دوشنبه در کافی ضبط شده و روز شنبه در ارشاد مفید و هر سه در مقنعه بر وجه تردید و قدر مشترک میان آنها مورد اتفاق دو شیخ بزرگوار است.

گوئیم: اتفاق هر دو و بلکه نقل هر یک مقبول است تا خلاف آن معلوم نشود ولی پس از علم بخلاف باید معذرت خواست و بدنبال تأویل رفت و خدا بحقائق امور داناتر است.

5- ابن ادریس - ره - در سرائرش پس از ذکر فضیلت ایام ذیحجه و اعمالش گفته: در 26 آن سال 23 از هجرت بعمر بن خطاب خنجر زدند، و شایسته است که آدمی در این روزها روزه دارد که فضل بسیار و ثواب شایان دارند و روز درگذشت عمر بر برخی اصحاب ما مشتبّه شده و گمان کرده 9 ربیع الاول است، و این قول باجماع اهل تواریخ و سیر خطاء است و شیخ ما مفید در کتاب تواریخ آن را تحقیق کرده و بدان چه گفتیم معتقد شده (پایان).

و مؤلف کتاب انیس العابدین مانند کفعمی در ذکر اعمال ایام ربیع الاول گفته 9 بروایت مؤلف مسار الشیعه هر که چیزی اتفاق کند آمرزش دارد، و اطعام برادران و خوشبو کردن آنان در آن مستحب است و همچنان توسعه در نفقه و نو پوشیدن و شکرگزاری، و عبادت و آن [روز] بی‌اندوهی است، و روایت شده که روزه ندارد.

و جمهور شیعه پندارند که عمر در آن کشته شده و درست نیست، و مضمون سرائر و کتاب تواریخ را نقل کرده و گفته: همانا عمر در دوشنبه 26 ذیحجه سال 23 هجرت کشته شد، صاحب غره، و صاحب معجم و هم طبقات و مؤلف کتاب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 315

مسار الشیعه و ابن طاوس بدان تصریح کردند، بلکه مورد اتفاق شیعه و سنی است (پایان).

و اعتراض بر آن می‌شود که روز 26 ذیحجه سال 23 نمیشود دوشنبه باشد زیرا ضابطه محاسبه گذشته دلالت دارد که سه‌شنبه یا چهارشنبه است و این گفته تناقض دارد.

من گویم: بیشتر اینها را برخی افاضل دقت شعار معاصر - ره - گفته، دقتی کرده و خوب گفته ولی برخی مقدمات آن بر پایه گفتار برخی دانشمندانست که از برخی مورخان دست بدست گرفته شده و آن را اجماعی شمردند، و هیچ اجماعی در میان نیست و نمیشود آن را قادح اخبار معتبره دانست، و برخی مقدمات آن هم فرع نمود ارسادیست که در کسور و کبائس با هم اختلاف دارند با اینکه حساب آنها روی حرکت وسطی ماه است که گاهی دو روز از رؤیت پیش و پس است زیرا گذشت که بسا 4 ماه تمام دنبال هم است و یا 3 ماه کم دنبال هم با اینکه ممکن است اول ماه بواسطه ابر یا مانع دیگر بیش از اینها پیش و پس افتد.

و بسا آنچه در اخبار است روی ظاهر شرع باشد نه روی قوانین علم هیئت و با این حال ممکن است مرجع برخی اقوال گردد و یا اخبار مختلفه، و از این رو ما سخن را با ذکر آن دراز کردیم و در باره هر کدام در باب خود باز سخن گوئیم ان شاء الله تعالی و سخن در باره برخی هم گذشته، و الله الموفق للحق و الصواب.

[روایات]

1- در مهج الدعوات بسندی گوید نزد امام ششم علیه السلام نام حزیران را بردند فرمود: آن ماهی است که موسی در آن بر بنی اسرائیل نفرین کرد و در یک شب و روز 300 هزار کس از آنها مردند.

2- در حدیث دیگر است از آن کتاب و از آن امام که خدا ماهها را آفرید و حزیران را و در آن مرگها را بهم نزدیک کرد.

بیان: نزدیکی مرگها کنایه از مرگ بسیار است، و در قاموس است که «چون زمانه بهم نزدیک گردد بسا که خواب مؤمن دروغ نباشد» مقصود آخر الزمانست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 316

و نزدیک شدن قیامت چون هر چه کم باشد اطرافش کوتاه میشوند (ج 1 ص 115 قاموس).

3- در خصال (84) بسندش از امام پنجم علیه السلام که چون خدا ماهها را آفرید 360 روز بودند و شش روز دوران آفرینش آسمانها و زمین را از آنها کم کرد و از این رو کوتاه شدند.

در علل (ج 2 ص 244) بسندش از حماد مانند آن را آورده.

عیاشی از صباح مانندش آورده.

4- در فقیه: بسندش از پدر شعیب که بامام ششم علیه السلام گفتم: مردم روایت کنند که رسول خدا صلی الله علیه و اله ماه رمضان را 29 روز بیشتر روزه گرفته از 30 روز، فرمود:

دروغ گویند، رسول خدا صلی الله علیه و اله روزه نداشته جز ماه رمضان تمام، فرائض کاستی ندارند، خدا سال را 360 روز آفریده و آسمانها و زمین را در شش روز، و آن را از 360 کم کرده، و سال 354 روز شده، و ماه رمضان 30 روز است که خدا فرموده «تا کامل کنید شماره را، 185-البقره» و کامل ماه تمام است، شوال 29 روز است و ذو القعدة 30 روز که خدا فرموده است «وعده نهادیم با موسی سی شب، 132-الاعراف» ماه همچنین است، پس همچنین، یعنی یکماه تمام است و یکماه کم، و ماه رمضان هرگز کم نباشد و ماه شعبان هرگز تمام نباشد (196- فقیه).

توضیح: پیش دانستی که سال قمری طبق ارساد 8 ساعت و 48 دقیقه بیش از 354 روز است، و آنچه در خبر آمده است مبنی بر متعارف اهل حسابست که کسر ناقص از نصف را سهل گیرند و بحساب نیارند و اگر 360 هم بی کسر باشد آن شش روز که کم شده بهمان اندازه کاستی دارند، و شاید هم تمام باشند.



5- در تهذیب: که پرسش شد امام ششم علیه السلام از اهله تا فرمود: مقصود ماههای نو است، چون ماه نو را دیدی روزه بدار، و چون آن را دیدی افطار کن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 317

و در همان بسندش از آن امام مانندش را آورده است.

در المقنعه هم از امام صادق علیه السلام مانندش را آورده.

بیان: مقصود از اهله همانست که در قول خدا تعالی است «میپرسندت از اهله» و امام آن را دلیل آورده که مدار احکام شرع رؤیت ماه است، چنانچه شیخ - ره - در تهذیب گفته: معتبر در شناخت آغاز ماهها همان دیدن ماه نو است نه شماره که برخی از مسلمانان اندک بدان معتقدند و دلیل آن قول خدا تعالی عز و جل است «میپرسندت از ماههای نو بگو آنها اوقات مردم و حج میباشند، 189- البقره» و خدا بیان کرده که مناط وقت شناسی همان دید ماه نو است، و اگر شماره مناط بود دید ماه نو در شناخت اوقات مناط نبود، زیرا بشماره رجوع میکردند نه جز آن و این خلاف قرآنست.

و ماه نو را هلال گفتند برای آنکه با دید آن آواز بلند کنند و تکبیر و تهلیل گویند، و آواز گریه نوزاد را هنگام زادن او استهلال گویند، و ماهها را شهر گفتند چون با دید ماه مشهور می شود، و کسی که پندارد شماره برای روزها و حساب برای ماهها و سالها کافی است نیازی بنشانه گذاری ماهها با دیدن ماه نو ندارد و هلال و شهر در زبان عرب بی معنا می شود چنانچه گفتیم (پایان).

میگویم: در برخی از سخن او راه اعتراض باز است و ما آن را در جای خودش یاد کنیم ان شاء الله.

6- در تهذیب: از محمد بن عیسی که ابو عمر بآن حضرت نوشت ای آقایم بمن بفرما که بسا ماه نو شهر رمضان بر ما مشکل می شود و آن را نبینیم، و در آسمان هم مانعی نیست، مردم افطار کنند و ما هم با آنها افطار کنیم؟ و مردمی حساب دان نزد ما هستند که گویند در همین شب ماه در مصر و آفریقا و اندلس دیده می شود، آیا گفته اهل حساب در این باب معتبر است و فریضه مردم در شهرهای مختلف مختلف می شود، و روزه آنها جز روزه ما می شود و افطار آنها جز افطار ما؟ پس نگارش کرد، با شک روزه مدار، با دید ماه افطار کن و با دید آن روزه دار.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 318

بیان: از کلام امام روشن می شود که مدار در تکلیف دیدن ماه است، و اختلاف فرض با اختلاف در دید ماه زبانی ندارد.

7- در اقبال (4): بسندی از امام ششم علیه السلام که ماه رمضان آغاز سال است.

8- در فقیه: (175): از امام هفتم علیه السلام که این دعا را در پیشواز آمدن سال بخوان که هر که آن را برای خدا و از روی اخلاص بخواند در آن سال از فتنه و آفت برکنار ماند، و دعا را ذکر کرده.

9- در کافی (ج 2 ص 65- فروغ) و در تهذیب بسندی از امام ششم علیه السلام که شماره ماهها نزد خدا 12 ماه است در کتاب خدا روزی که آسمانها و زمین را آفریده پس غره ماهها ماه خدا ماه رمضانست و قلب ماه رمضان شب قدر است، و قرآن در شب یکم ماه رمضان فرود آمده و این ماه را با خواندن قرآن پیشواز کن.

تبیین: «غره شهور» یعنی آغاز آنها، در نهاییه گفته: غره هر چیزی آغاز آنست، در اخبار هم آمده که آغاز سال ماه رمضانست، یا مقصود اینست که افضل و اکمل ماهها است، در نهاییه گفته: هر چه بهایش بالا رود غره باشد، و بمعنی سپیدی هم است، یعنی انوار معنویه دارد و معنی یکم روشنتر است، و مشهور میان عرب اینست که آغاز سالشان محرم است، و این امور از نظرها مختلف میشوند و ممکن است آغاز سال شرعی ماه رمضان باشد و از این رو شیخ در هر دو مصباح خود از آن آغاز کرده.

آغاز سال عرفی محرم است، و آغاز سال مقدرات شب قدر است، آغاز سال جواز خوردن و نوشیدن ماه شوال است چنانچه صدوق در علل (ج 1 ص 256) بسندش از فضل بن شاذان در علت نماز عید روایت کرده، چون آغاز سال است که در آن خوردن و نوشیدن حلال است، زیرا نخست ماه سال نزد اهل حق ماه رمضانست.

و در (ج 1 ص 257 علل) گفته: علت اختصاص ماه رمضان بروزه اینست که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 319

در آن شب قدر است و آن شب بهتر از هزار ماه است، و در آن هر امر محکمی حل و فصل می‌شود، و آن ماه آغاز سال است، و در آن شب تقدیر می‌شود هر نیک و بد، و هر زیان و سود، یا روزی و مرگ تا یک سال آینده و از این رو شب قدر نام گرفته.

و سید بن طاوس - ره - در کتاب اقبال گفته: بدان که روایات را در آغاز سال مختلف یافتیم که آیا محرم است یا ماه رمضان، ولی عمل هر کدام از علماء معتبر خودمان را دیدم و بسیاری از کتب علماء گذشته را خصوص ماه رمضان را آغاز سال دانند، و شاید ماه روزه آغاز سال عبادت است و ماه محرم آغاز سال برای امور دیگر از تاریخ و مقاصد مردم زیرا خدا جل جلاله ماه رمضان را بزرگداشت و فرمود: «ماه رضانی که نازل شده در آن قرآن رهنمای مردم و روشنیها برای رهنمائی و جدائی حق از باطل، 185- البقره» زبان حال این تعظیم اینست که ماه رمضان بر ماهها پیش است.

و دیگر اینکه هیچ کدام از ماهها در قرآن نام برده نشدند، و بزرگداشت ندارند مگر این ماه که ماه روزه است، و گویا این اختصاص بنام برداری آگهی است - و خدا داناتر است - بر اینکه آن بیشتر از ماههای دیگر است، و دیگر برای آنکه

اگر ماه رمضان آغاز سال باشد که مخصوص بعباداتیست که در جز آن نیست، سال را با این آمادگی و کوشش پیشواز کرده، و امید میرود که باقی سال را بر این روش درست و مقصد نیک پایان برد، و ظاهر دلائل عقلی و بسیاری از دلائل نقلی اینست که سرآغاز دخول در کارها زمینه و آمادگی و کمک هستند برای میانه آنها و پایان آنها در هر حال، و برای آنکه در آنست شب قدر و اندازه عمرها و برآورد آرزوها در آن نوشته شوند، و این هم خود یک آگهی است بر اینکه ماه روزه آغاز سال است.

و گویا گشایشی است برای بندهای خدا در آغاز سال که طولانی‌ترین عمرها و رسیدن بآرزوها را درخواست کنند تا در آخرش بدان رسند، و ورود و خروج

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 320

در آن را بپسندند و سپاس نهند.

و محمد بن یعقوب (ج 1 ص 160 فروع- کافی) و ابن بابویه در کتابهای خود بدین لفظ که از ابن یعقوبست از امام ششم علیه السلام روایت کردند که فرمود: شب قدر آغاز سال است و همان پایان آنست و دیگر آنکه اخبار ناطقه باینکه ماه رمضان آغاز سال است از تقیه دورترند و بمقصود خاندان نبویه نزدیکتر، و بس است تو را گواه و آگهی و تأکید آنچه در ضمن دعاها منقول است برای اول ماه رمضان که آن آغاز سال است بطور مشخص و مقرون ببیان (4- الاقبال) 10- در خصال (85) بسندش از امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل «راستی شماره ماهها نزد خدا 12 ماه باشند در کتاب خدا روزی که آفرید آسمانها و زمین را» فرمود: محرم است، صفر، ربیع اول، ربیع آخر، جمادی الاولی، جمادی الآخره، رجب، شعبان، شهر رمضان، شوال، ذو القعدة، ذو الحجه، چهار آنها حرام است: بیست روز ذی الحجه با محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر.

بیان: ماهها که در این خبر بعنوان حرام ذکر شده‌اند ماههای گردش و آزادی مشرکانست که خدا فرمود: «پس بگردید در زمین چهار ماه، 2- براهه» و مشهور اینست که آغاز آنها روز عید قربان بوده تا دهم ربیع الآخر، و گفته‌اند: از اول شوال بوده تا آخر محرم، زیرا این آیه در ماه شوال نازل شده، و گفته‌اند: از دهم ذی قعدة است تا دهم ربیع الاول، زیرا حج در آن سال در ماه ذی قعدة بوده، و بهر تقدیر این چهار ماه جز ماههای حرام ثابتند، و مخصوص بهمان سال بودند و این اصطلاح دیگرست برای ماههای حرام جز آنچه مشهور است، یا اینکه از خبر چیزی افتاده است و شاید این روشنتر است 11- در خصال (85) در خطبه پیغمبر صلی الله علیه و اله در ایام تشریق: آیا مردم راستی که زمان بگردش خود افتاده، و آن امروز بشکلی است که در روز آفریدن خدا آسمانها را و زمین را بود، و راستی که شماره ماههای سال نزد خدا 12 ماه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 321

است در کتاب خدا روزی که آفرید آسمانها و زمین را، چهار از آنها ماه حرامند: رجب مضر که میان جمادی و شعبان است، و ذو القعدة، و ذو الحجه، و محرم. خود را در باره آنها ستم نکنید «زیرا نسیء فزودن بکفر است گمراه میشوند بدان آنان که کافر بودند حلالش شمارند در سالی و حرامش شمارند در سالی تا برابر سازند شماره آنچه را خدا حرام کرده» و محرم را در سالی حرام می‌شمرند و صفر را حلال، و صفر را در سالی حرام می‌شمرند و محرم را حرام.

بیان: در نهایت گفته: ترجیب بمعنی بزرگداشت است، و از اینجا است که ماه را رجب گفته‌اند، زیرا آن را بزرگ میداشتند، و از اینجا است حدیثی که گوید «رجب مضر میان جمادی و شعبان» و رجب را بمضر وابسته زیرا آنها آن را بزرگ میداشتند نه دیگران و گویا مخصوص آنان شده و تصریح باینکه میان جمادی و شعبانست در برابر نسیء است که برخی سالها آن را جابجا می‌کردند و بیان کرد که شهر دیگر بجای آن مقصود نیست.

12- در خصال (151) بسندش از علی بن عبد العزیز که پرسیدم امام ششم را که سال چند روز است؟ فرمود: 360 روز که خدا در شش روزش جهان را آفرید و از اصل سال برکنار شدند و سال 354 روز شد و مستحب است هر کسی بحج میرود در ایامی که در مکه میماند 360 طواف کند بشماره روزهای سال و اگر بر آن قادر نیست 360 شوط بجا آورد (که در حدود 52 دور طواف می‌شود) 13- و از همان (151) بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: مستحب است 360 شصت طواف هفتائی بکنی و اگر نتوانی هر چه توانی طواف کنی.

14- در علل (ج 1 ص 235) بسندش از اُبی هریره که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: چون گرما سخت شود نماز خود را خنک کنید زیرا گرما از ورزش دوزخ پیروردگارش شکایت برد و خدا باو اجازه داد دو نفس بکشد، یکی در زمستان و دیگری در تابستان و گرمای سخت که دریا بید از ورزش حرارت آنست و آنچه از سرما دریا بید از زمهریر آنست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 322

بیان: این حدیث از عامه است و ضعیف است، در نهایت گفته: در حدیث است که «سختی گرما از ورزش دوزخ است» و ورزش دیگ وقتی است که جوش می‌آید و این نمونه‌ایست که آورده یعنی گویا در گرما چون آتش دوزخ است (پایان) طبیعی گفته «دو نفس دارد» بیان کرده که بر وجه حقیقت است نه مجاز، کرمانی در شرح بخاری گفته: این علت مشروع بودن تأخیر نماز است تا وقت خنک شدن هوا زیرا سختی گرما خشوع را میبرد، یا برای اینکه هنگام خشم خدا است و مناجات و دعا در آن باجابت نرسد مگر برای کسی که خدا باو اجازه داده (پایان) و می‌گویم تمام سخن در باره آن در کتاب صلاة است ان شاء الله.

15- عیاشی: بسندی از امام ششم علیه السلام که فرمود: خدا آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و آن شش روز از روزهای سال کاسته شدند.

می‌گویم: بزودی فضائل ماهها و خواص آنها در بابهای مناسب هر کدام در ضمن کتاب می‌آیند ان شاء الله تعالی فائده: أبو ریحان گفته: ماههای عرب 12 اند که از محرم آغاز شوند، و در وجه نامگذاری آنها گفته‌ها است، یکی آنکه محرم نامیده شده چون از ماههای حرام است، و صفر برای آنکه از گروهی بنام صفریه جدا شدند، و دو ماه ربیع، برای گل و سبزه، و بارانهای پیاپی که در آنها بوده، و آن نسبت بطبع فصلی است که ما آن را پائیز نامیم، و آنها ربیعش خواندند، و دو ماه جمادی برای آنکه آب در آنها یخ بسته، و رجب برای آنکه در آن جنگ نبود و با اطمینان سفر میکردند، و رجبه بمعنی اعتماد است، و از اینجا است که گفته‌اند: عذق رجب شاخه محکم.

شعبان برای آنکه قبیلها در آن دسته بندی شدند، ماه رمضان چون از گرما سنگ در آن تافته میشد، شوال برای آنکه حرارت رفته و برداشته شده، ذو القعدة برای آنکه در منزلهاشان میماندند، ذو الحجه برای آنکه در آن حج میکردند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 323

برای ماههای عرب نامهای دیگر هم بوده که عربهای نخست بدانها نامشان را میدادند و آنها چنین است مؤتمر، ناجر، خوان، صوان، حنتم، زباء، اصم، عادل نافق، واغل، هواع، برک، و بسا نامها با اختلافی در تلفظ و ترتیبی که ما گفتیم یافت شوند چنانچه یکی از شعراء آنها را چنین سروده.

و به خوان که دنبالش صوان است	بمؤتره و ناجره آغاز کردیم
و اصم باز گردد که دشمنی بدان سخت شود	و زباء که دنبالش بآنده است
و عادله که سه درخشان و زیبایند	و واغله و نائله با همدیگر
و ماههای سال کامل شوند و انگشت شمار	و رنه که پس از آن برک است

معانی این نامها چنانچه در کتب لغت آمده:

مؤتمر: یعنی برای هر چه در سال آید مشورت و پیش بینی گردد.

ناجر: از نجر است بمعنی سخت شدن گرما.

خوان: از خیانت و صوان: از صیانت و نگهداریست.

و در هنگام نامگذاری این چیزها پیشامد کرده و آن را وجه نامگذاری نمودند.

زباء: گرفتاری بزرگ و ژرف است و بدان نامیده شده برای آنکه جنگ بسیار و درهم در آن بوده.

بائده: نابودکننده برای آنکه جنگ در آن بسیار بوده و مردم بسیار در آن نابود میشدند، و این مثل هم از آن جاری شده که «العجب کل العجب بین جمادی و رجب شگفتیها میان ماه جمادی و رجب است» در آن شتابزده بودند خونخواهی و غارت پیش از رسیدن ماه رجب و آتش بس در آنکه ماه حرام بوده.

اصم: برای آنکه در آن دست از جنگ میکشیدند و آواز سلاح در آن شنیده نمیشد.

واغل: برای آنکه بر مجلس میخواری هجوم میکردند و آن را وانمیگذازدند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 324

چون بشهر رمضان یورش میبرد و در ماه رمضان بسیار میخواری میکردند زیرا بدنبالش ماههای حج بود.

ناتل: نام پیمان می است و بدانش نامیدند برای آنکه بسیار این پیمان را در آن بکار میزدند.

عادل: برای آنکه از ماههای حج بود و در آن دادگستری مینمودند و از باطل دست میکشیدند.

زباء: چون چهارپایان که آماده قربانی میشدند در آن بسیار ناله میکردند.

برک: برای آنکه شترها در قربانگاه برای نحر در آن زانو میزدند.

و بهتر از این شعری که ذکر کردیم در این باره شعر صاحب بن عباد است که سروده.

برگیر آنها را بترتیب محرم تا آخر

خواهی که بدانی ماههای عرب را در جاهلیت

خوانست با صوان که در یک رشته‌اند

مؤتمر است و پس از آن ناچر می‌آید

با نافع، واغل، رنه بهمراه برک

حنین، زباء اصم و عادل باشند

(پایان) من گویم: در قاموس گفته: ناجر رجب است یا صفر و هر کدام از ماههای فصل تابستان و گفته: خوان بر وزن شداد و عمال - ماه ربیع الاول است، و گفته:

زبی چون ربی بی لام جمادی الآخرة است، و گفته: حنین چون امیر و سکیت با لام در هر دو نام جمادی الاولی و آخره.

سپس ابو ریحان گفته: محمد بن درید در کتاب و شاح نامه‌های دیگری برای ماههای عربی از ثمود یاد کرده و آن اینست: نام محرم موجب سپس موجر، مولد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 325

ملزم، مصدر، هوبر، هوبل، موها، دیمر، دابر، حیفل، مسبل، گفته: آغاز سال را دیمر می‌گرفتند که ماه رمضانست.

و عرب همه روزهای ماه را بیک نام نمیخواندند مانند عجم بلکه برای هر سه شب از ماه خود نامی بمناسبت حال ماه برآورده بودند، 3 شب اول را «غرر» مینامیدند که بمعنی نخست هر چیز است و یا اینکه شکل ماه چون پیشانی سفید اسب است، و سه دیگر را «نفل» مینامیدند از بخشش بی‌لزم و برخی 3 دوم را «شهب» می‌گفتند، سه دیگر را «تسع» چون بنهم ختم میشدند، و برخی این سه را «بهر» می‌گفتند که روشنی آن تاریکی شب را خیره مینمود، و سه دیگری «عشر» که به دهم آغاز میشدند.

سه دیگر را «بیض» که همه شب با ماه روشن است سه دیگر را «درع» که آغاز آنها تاریک است بمانند گوسفند سر سیاه و تن سفید، و اصل تشبیه آنها به زره است که سر کسی که پوشیده و رنگی جز باقی تن او دارد، سه دیگر را «ظلم» که بیش آنها سیاه است، سه دیگر را «حنادس» و نیز «دهم» چون سیاهند، سه دیگر را «دآدی» نامند چون مانده از ماهند: و گفتند این واژه از راه رفتن شتر است که یک پا را جلو میگذارد و یک پا را بدنبال آن مینهد شتابانه، سپس سه دیگر «محاق» است چون مهتاب و ماه بتاریکی فرو میروند.

و باز هم تک شبهای ماه را نامه‌های تکی داده‌اند و شب آخر را «سرار» نامیدند که ماه در آن نهانست، و «فحمة» نیز که روشنی ندارد، و «براء» برای آنکه خورشید از آن بیزار است، و مانند آخر روز ماه که آن را «نحیره» گویند زیرا ماه در آن نحر می‌شود، و مانند شب 13 که آن را «سواء» نامند، و شب 14 که آن را «بدر» نامند چون مهتاب در آن پر می‌شود و روشنی کامل می‌گردد، و بدر بمعنی کامل است چنانچه به 10 هزار درهم بدره گویند، زیرا آن شماره کامل است بوضع حسابگران نه بحسب طبع.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 326

\*\*\* پایان جزء دوم مجلد 14 کتاب بحار الأنوار که جزء 58 طبع زیبای ما است.

و ما آن را با نسخه‌ای که فاضل خبیر شیخ محمد تقی یزدی تصحیح کرده مقابله نمودیم و با آنچه حاشیه و ریزه‌کاری دارد و الله ولی التوفیق.

پایان ترجمه در 13 فروردین ماه 1351 خورشیدی برابر 27 محرم سال 1392 هجری قمری در ورآباد خمین نگارش محمد باقر - کمره‌ای.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 2، ص: 327

### فهرست جزء دوم آسمان و جهان

مقدمه مصحح نسخه عربی: 2

مدارک تصحیح نسخه عربی 4

(باب چهارم) عرش و کرسی و حاملان آنها 7

باب پنجم حجب و استار و سرادقات 41

باب ششم سدره المنتهی و معنی علیین و سجین 48

باب هفتم بیت المعمور 55

باب هشتم آسمانها، چگونگی و شماره آنها، اختران و شماره‌شان، و وصفشان و وصف کهکشان 61

باب نهم در خورشید و ماه و احوال و صفات آنها و در شب و روز و آنچه بدانها وابسته است 108

باب دهم در علم نجوم و عمل بدان و حال منجمان 185

باب یازدهم در نهی از باران جوئی بستاره‌ها و نهی از فال بد و واگیره بیماری 262

باب دوازدهم آنچه مناسب نجوم و احکام نجوم است از کتاب دانیال علیه السلام و جز آن 278

أبواب ازمنه، انواع آن، سعد و نحس آن احوال دیگر آن

باب سیزدهم سالها، ماهها، انواع آنها، چهار فصل، احوال آنها 285



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 2

## جلد سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

[ادامه ابواب از منہ انواع آن سعد و نحس آن احوال دیگر آن]

### باب چهاردهم روزها، ساعتها، شب و روز

1- خصال (86) بسندش از امام صادق علیه السلام فرمود: شب 12 ساعت است و روز 12 ساعت و بهترین ساعتها شب و روز هنگام نماز است، سپس فرمود چون ظهر شود، درهای آسمان گشوده گردد و باها بوزند، و خدا بخلقش نگاه کند، من دوست دارم در این وقت کار خوبی از من بآسمان برآید باز فرمود: بر شما است که دنبال هر نماز دعا کنید که مستجابست.

و از همان (86) بسندش از ابی هاشم که بامام دهم علیه السلام گفتم: چرا نماز واجب و مستحب پنجاه رکعت است نه بیش و نه کم؟ فرمود: چون شب 12 ساعت است، و از سپیده دم تا طلوع خورشید یک ساعت، و روز هم 12 ساعت، برای هر ساعت دو رکعت مقرر شده، و میان غروب خورشید تا نهانی شفق هم غسق است.

3- در علل (ج 2 ص 17) بسندش همین حدیث را آورده و بر آن افزوده:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 3

برای غسق هم رکعتی مقرر است.

بیان: مقصود دو رکعت و تیره است که یک رکعت محسوبند و منظور از ساعات ساعات معوجه زمانیه است که شرحش بیاید، و اینکه این دو ساعت را از شب و روز جدا کرده، رعایت اصطلاح قدما، و اهل کتاب را نموده، و ابو ریحان بیرونی در قانون مسعودی از برهمنان هند نقل کرده که میان سپیده دم تا بر آمدن خورشید و میان غروب خورشید تا غروب شفق از شب و روز نیستند بلکه مرز میان آنهایند، و بیرجندی هم در برخی حواشی خود آن را نقل کرده.

4- در علل (ج 2 ص 155) بسندش در خبر ابن سلام است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید چرا شب را لیل گفتند؟ فرمود: چون مردها و زنها در آن داد و ستد دارند با هم، خدا عز و جل آن را الفت و پرده ساخته که فرموده «و نمودیم شب را لباس، و نمودیم روز را معاش 10، 11- النبأ».

بیان: داد و ستد شبانه را ملایله گویند، و روزانه را میاومه، و از آن بر آید که لیل را از ملایله باز گرفتند با اینکه ظاهر برعکس است، و بسا مقصود اینست که اصل لیل پرده است.

5- در علل (ج 2 ص 264) بسندش از امام صادق علیه السلام از پدرش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بادهای را دشنام ندهید که فرماندارند، کوهها و ساعتها و روزها و شبها را دشنام ندهید تا گنه ورزید و به شما برگردانند.

بیان: مقصود اینست که هر بدی و زبانی در آنها است به تقدیر آفریدگار آنها است و بر آن وادارند و لعن را نسزد و لعن نابجا به لعن کننده بر گردد.

6- در تحف العقول (482) حسن بن مسعود گفت: نزد امام دهم علیه السلام رفتم با اینکه انگشتم خون آمده و سواری با من تصادف کرده و دوشم را کوفته بود و در میان ازدحام مردم در آمده بودم و برخی جامه‌هایم را دریده بودند و گفتم ای روز خدا شرت را از من کفایت کند که چه شوم بودی امام علیه السلام بمن فرمود: ای حسن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 4

این را در بر ما میگوئی، گناهت را به بیگناه مبیندی، حسن گفت عقلم را باز آورد و بخطایم پی بردم و گفتم: ای آقایم استغفر الله.

فرمود: ای حسن روزها چه گناهی دارند که شما چون سزای کار خود را در آنها بکشید آنها را شوم شمارید، حسن گفت: من همیشه از خدا آمرزش خواهم اینست توبه من یا بن رسول الله، فرمود: بخدا که سودی بشما ندهد ولی خدا شما را بنکوهش آنچه نکوهیده نیست کیفر دهد، آیا ندانی ای حسن که پاداش ده و کیفر کن و سزا ده هر کاری در دنیا و آخرت همان خدا است؟ گفتم: چرا ای آقایم فرمود: باز مگرد، و برای روزها در حکم خدا کرداری مقرر مدار.

بیان: دلالت دارد بر اینکه حرکات افلاک و پدید شدن زمانه در پیشامدها اثری ندارند، و این منافات ندارد با آنچه مقرر است از کناره گیری برخی ساعات و روزها از کارها زیرا آن برای دوری از آنچه است که خدا در آنها مقدر کرده چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من از قضای خدا بقدر او میگیرم.

7- در نهج البلاغه: در پاسخ پرسش از مسافت میان مشرق و مغرب فرمود:

یک روز گردش خورشید است.

بیان: شاید عدول از پاسخ و جواب حقیقی بجواب اقناعی برای اشاره باینست که دانستن آن مسافت سودی ندارد، چنانچه خدا در جواب پرسش از ماههای نو فرمود «بگو: برای وقت شناسی مردم است، 189 «البقره» یا برای اینست که اثبات آن بر وجهی که منافقان حاضر خرده نگینند دشوار بوده چنانچه در پاسخ کسی که از شماره موی ریش خود پرسید بدان

تصریح کرده، یا برای اینکه حاضران آماده نبودند آن را از روی دلیل روشن درک کنند و مصلحت نبوده که بی دلیل آن را ذکر کند.

8- در علل (علل شیخ صدوق نیست) محمد بن علی بن ابراهیم گفت: علت برتری شب بر روز آنست که در آن بیات است، و رفع عذاب می شود، و گناهان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 5

کم ترند و شب قدر در آنها است.

بیان: بسا مقصود از بیات خواب و آسایش است، یا شب گذرانی بطاعت و ظاهر آنست که «سبات» بوده و نسخه بردارانش بیات کرده اند، و جوهری گفته سبات بمعنی خواب است و اصلش آسایش است و از آنست قول خدا تعالی «خواب شما را سبات نمودیم» و رفع عذاب از مخلوق است بر حسب غالب.

9- در کافی (123-روضة) بسندش از عمر بن عبد الله ثقفی که چون هشام بن عبد الملک امام پنجم را بشام برد یکی از دانشمندان نصاری از آن حضرت پرسید مسائلی را و در ضمن آنها گفت: ساعتی را بمن بگو که نه از شب است و نه از روز امام علیه السلام فرمود: از سپیده دم است تا برآمدن خورشید، آن ترسا گفت: اگر نه از ساعات شب است و نه از روز پس چه ساعتی است؟ فرمود: از ساعات بهشت است و در آنست که بیماران ما بخود آیند (الخبر).

توضیح: دانستی که این اصطلاح دیگرست در شب و روز و ساعاتشان که میان اهل کتاب معروف بوده و امام بزبان خودشان پاسخ داده و خلاصه اینست که این ساعت مانند ساعات شب و روز نیست و چون ساعات بهشت است و خدایش در دنیا نهاده تا مردم خوشی هوا و لطف و اعتدال بهشت را بفهمند.

10- در ارشاد القلوب: بسندی که کشانده تا امام هفتم علیه السلام از پدرانش که امام یکم علیه السلام فرمود: خدا تعالی در شبانه روز بر امت محمد پنج وقت واجب کرد دو تا در شب و سه تا در روز و آنها را برابر پنجاه نماز ساخت و کفاره گناهانشان نمود (الخبر).

در خصال است که ثعلب نام ساعات شب را چنین دیکته کرد: غسق، فحمة عشوه، هدأه، (مهدأه خ ب)، سباع (سیاع)، جنح، هزیع، عفر (فقد خ ب) زلفه، سحره، بهره، و ساعات روز: راد، شروق، متوع (منزع خ ب)، ترجل دلوک، جنوح، هجیره، ظهیره، اصیل، طفل.

توضیح: فیروزآبادی گفته: غسق سیاهی آغاز شب، فحمة: سیاهتر از شب یا میان غروب تا خوابیدن مردم ویژه تابستانست، عشوه: تاریکی از آغاز شب

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 6

تا 1/4 آن و عشاء آغاز تاریکی است یا از زوال ظهر است تا سپیده دم و عشیه آخر روز است و مغرب عتمه را عشاءان گویند.

در مصباح المنیر است که عشی از زوال است تا بامداد و گفته اند عشی و عشاء از مغربست تا عتمه و عشاءان مغرب است و عتمه و از ابن الانباریست که عشاء بکسر آغاز تاریکی شب است و بفتح و مد خوراک شام است هدأ: آرامش شب و رجل تا 1/3 شب، سباع در کتب لغت نیست و شاید بمعنی هنگام جماع است یا از سبع است بمعنی عدد 7 یا سیاع بیاء دو نقطه بمعنی تیکه شب، جنح تیکه ای از شب است که تاریک است.

در قاموس گفته: هزیع لیل: تیکه ایست باندازه 1/3 یا 1/4 شب و عفر یا غفر یا فغد یا فقد معنای مناسبی ندارند و در قاموس گفته: یعفور تیکه ایست از شب و مناسب همان اولی است اگر تصحیف آن نباشد، در قاموس گفته: زلفه با جمع زلف چون غرفه و غرف تیکه ایست از شب یا ساعات آخر شب که روز میشوند یا آخر روز که بشب میرسند، سحر پیش از صبح است و سحره سحر بلند است، راغب گفته: سحر و سحره آمیزش تاریکی آخر شب است با پرتو روز.

در قاموس گفته: «ابهار اللیل» یعنی شب به نیمه رسیده یا تاریکیش در هم شده یا بیشترش رفته یا 1/3 آن مانده و بهره بضم باء نیمه شب است، رائد الضحی برآمدن آنست، شرق خورشید است و تابش آن و برآمدن آن، متع النهار چون منع برآمدن روز است پیش از ظهر و ضحی نهایت برآمدن آنست مانند ترجل که برآمدن کامل روز است و دلوک خورشید غروب یا زرد شدن یا میل و زوال آنست از میانه آسمان (پایان).

من گویم: دلوک در اخبار همان زوال خورشید است از نیمه روز، جنوح بمعنی میل آنست بمغرب و در کتب لغت باین معنی ندیدم، در قاموس هجیر و هجیره و هجر و هاجره را نیم روز دانسته یا از ظهر تا عصر زیرا مردم در آن میان خانه ها آرامند و گویا از سختی گرما کوچیدند، گفته: ظهر ساعت زوال است و ظهیره نیم روز است و مخصوص تابستانست، راغب گفته ظهیره هنگام ظهر است و گفته به

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 7

شام اصیل و اصیله گویند، جوهری گفته: اصیل پس از عصر است تا مغرب و گفته طفل پس از عصر است که خورشید کودکانه بدامن مغرب می افتد.

گویم: در برخی کتب دیدم عرب هر کدام از شب و روز را به 12 ساعت بخش کنند و بهر ساعت نامی نهند ساعات روز، بکور، شروق، غدو، ضحی، هاجره، ظهیره، رواح، عصر، قصر، اصیل، عشی، غروب، ساعات شب: شفق، غسق، عتمه، سدفة،

جهمه، زلفه، بهره، سحر، سحره، فجر، صبح و صباح و برخی ساعات روز را چنین نامند: دزور، بزوغ، ضحی، غزاله، هاجره، زوال دلوک، عصر، اصیل، صبوب، حدود، غروب.

و برخی چنین گویند: بکور، شروق، اشراق، راد، ضحی، متوع، هاجره، اصیل، عصر، قصر، طفل، غروب، در قاموس گفته بکره و غدوه بمعنی بامدادند و پیشی گرفتن بهر کاری را در هر وقت باشد ابکار گویند، و غدوه و غذا از سپیده دم تا طلوع خورشید است، و ضحو و ضحوه و ضحیه چاشت است و ضحی اندکی بالاتر و ضحاء نزدیک نیم روز، رواح شامگاه است از زوال تا شب، و عصر تا سرخ نمودن خورشیدن است.

و جوهری گفته: قصر: آمیختن با تاریکی است و بمعنی شامگاه، شفق روشنی آغاز شب است و خلیل گفته سرخی آغاز شب تا هنگام نماز عشاء، و گفته:

عتمه 1/3 از اول شب است پس از نمان شدن شفق، اصمعی گفته: سدفة و سدفة در زبان نجد تاریکی است و نزد دیگران روشنی و از لغات اضداد است و سدف هم چنین است، أبو عبیده گفته: سدفة تاریک روشن است چون پس از سپیده دم تا روشن شدن هوا.

فیروز آبادی گفته: جهمه تاریکی پایان شب است، و فجر: سپیده دم، و صبح همان فجر است یا آغاز روز، و صبح نزد عرب نامهای بسیار دارد چون:

فلق، سطیع، صدیع، مغرب، صرام، صریم، شمیط، سدف، شق، فتق، ذرور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 8

و بزوغ خورشید هم برآمدن آنست، در قاموس گفته: غزاله نام خورشید است که اشعه خود را مانند نخریس پراکنده میکند در هنگام طلوع یا برآمدن آن، و غزاله الضحی پس از پهن شدن خورشید است تا گذشت 1/5 روز (پایان) صبوب و حدود معنی مناسبی ندارند، و بام و شام را بردان، ابردان، عصران صرغان، قرتان، کرتان گویند، برخی ساعات شب را: وسق یا سهواء نامند، و هبه آخر ساعت سحر است، و بلجه صبح تابش آنست، اینست آنچه از نام ساعات شب و روز نزد عرب یافتیم و شب و روز با هم نامها داده اند چون: دائبان، صرفان جدیدان، اجدان، حادیان، اصرمان، ملوان، عصران، ردقان، صرعان، اثرمان، متبادیان، فتیان، طریدان، ابنا سبات، ابنا جمیر، ابنا سمیر:

دائبان برای آنکه پیوسته در رفت و آمدند، صرفان برای آنکه گذشت روز گارند: جدیدان و اجدان چون پیوسته تازه میشوند، حادیان چون مردم را بمرگ میرانند، اصرمان چون عمرها را میبرند، ملوان چون تیکه ای از زمانند، عصران از عصر بمعنی روزگار است، ردقان چون در پی هم باشند، صرعان چون دو شتر که یکی بر سر آب میرود و یکی برمیگردد

و بمعنی دو مانند، اثرمان یعنی دو دیرین و پیر زیرا ثرم دندان انداختن باشد، متبادیان چون پدیدار میشوند فتیان چون همیشه تازه و جوانند، طریدان چون رانده میشوند بزودی سبات بضم بمعنی روزگار است و جمیر بمعنی گرد هم بودن، سمیر داستان گوئی در شب و بمعنی روزگار.

#### فوائدیست سودمند: [در مورد شب و روز]

1- روز دو نوع است، حقیقی و وسطی، حقیقی نزد برخی منجمین گذر خورشید است از دایره نیم روز بالای زمین تا برگشتش بهمان جا و نزد برخی گذر آنست از دایره نیم روز زیرا زمین تا برگشتش بهمان جا و بهر دو نظر شبانه روز یک دوره معدل است باضافه قوسی که خورشید در این مدت از فلک البروج بسوی مشرق برگشته با حرکت مخصوص خودش (که تقریباً 1/30 درجه است، و روز وسطی مقدار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 9

یک دوره معدل است باضافه یک قوسی که خورشید از منطقه البروج طی کرده با سیر وسطی، و برای اختلاف حرکت وسطی با تقویمی روز حقیقی و وسطی اندکی اختلاف دارند که در روزهای بسیاری پدیدار می شود، ولی روز بهر دو اصطلاح باختلاف افق مختلف نشوند.

برخی هم روز را از برآمدن خورشید تا برآمدن دیگرش گیرند و برخی از غروب خورشید تا غروب دیگر، و روز باین معنی باختلاف آفاق مختلف می شود چنانچه در محل خود مقرر است أبو ریحان گفته: شبانه روز برگشت خورشید است بچرخش کل افلاک تا آنجا که آغاز آن محسوب شده بشرط اینکه دایره عظیمه باشد، زیرا هر دایره عظیمه را میتوان افق یک جا بحساب آورد و فلک بر دو قطب خود بر آن میچرخد.

سپس عرب آغاز شبانه روز را از نقطه های مغرب بحساب گرفته و یک شبانه روزش از هنگام غروب خورشید است تا غروب دیگرش از افق در فردا، برای اینکه ماههای آنها روی گردش مهتاب است بر پایه دید ماه نو نه طبق حساب نجومی، و آن هنگام غروب خورشید است که آغاز ماه خود دانند و شب را پیش روز شمارند و در گردش هفته هم شب را پیش از روز دانند و دلیل موافقان آنها اینست که رتبه تاریکی پیش از روشنی است و روشنی بدنبال آن آمده و باید شب تاریک را پیش داشت بعلاوه سکون شب را که آرامش و آسایش دارد بر جنبش روز غلبه داده اند که روی نیاز و ناچار نیست زیرا حرکت خستگی آرد و عناصر بی حرکت تباهی نیاورند و از حرکت است که زلزله و طوفان و موج برخیزد و آنچه بدانها ماند.

و اما دیگران از روم و فرس و موافقانسان گویند شبانه روز از برآمدن خورشید آغاز شود تا فردا باز برآید، زیرا حساب آنها پایه ماه آنها است و وابسته بگردش مهتاب و جز آن نیست، و روز آنها پیش از شب است و دلیل آرند که روشنی

هستی دارد و تاریکی نیست است و هستی مقدم بر نیستی باشد و حرکت را بر سکون غلبه دهند زیرا وجود است نه عدم و زندگی است نه مرگ، و با آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 10

معارضه کنند باینکه آسمان متحرک به از زمین است، و کارگر و جوان تندرستند بیش از بیکاران و پیران، و آب روان بو نگیرد چون آب ایستاده.

و اما منجمین بویژه دانشمندان آنها روز را از رسیدن خورشید بدائره نیم روز گیرند تا برگشتش بهمان دائره و بر پایه آن حساب کنند و آغاز روز را از همان دائره نصف النهار گیرند، و جای اختران را بر پایه آن مشخص سازند و برخی نیمه نهان دائره نامبرده را آغاز گرفته و از نیمه شب حساب نگهدارند مانند مؤلف زیج شهریاران، و همه اصطلاحی است بیاعتراض و بیک حقیقت برگردند.

و دلیل اعتبار دائره نصف النهار در برابر افق در نزد آنها بسیار است.

1- چون اندازه شبانه روز همیشه یکی نیست و در کسوفها بخوبی اختلافشان روشن است برای اینکه سیر خورشید در منطقه البروج تند و کند می شود و گذر منطقه البروج هم بر دوائر کم و بیش می گردد و نیاز بتعدیل دارد برای رفع اختلاف و این تعدیل در مطالع خورشید بر دائره نصف النهار که در همه بقاع زمین یک نواخت است آسانتر است از دائره افق که در هر جا مختلف است و در هر عرضی بر شکلی مخالف عرض دیگر پدید می شود و گذر منطقه البروج بر آنها تفاوت میکند و عمل بر آنها ناتمام و بی نظم می شود.

2- فاصله میان دوائر نصف النهار با همان دائره معدل و دائره های مشابه آن اندازه گیری می شود ولی فاصله دوائر افق مرکب است از آن و از انحراف بجنوب و شمال، و تصحیح و جای اختران در خط طول آنها نظر بهمان نصف النهار دارد، و خط انحرافی عرض در آن منظور نشود، و از این رو دائره ای را اختیار کردند که حساب آنها یک نواخت در آید و از دوائر دیگر صرف نظر کردند، و اگر هم دائره افق را منظور میداشتند باز همان نتیجه دائره نصف النهار را میداد ولی با رفتن از راهی دورتر و این خطا است که راه راست را بگذارند و عمدا براه دور روند تا بمقصد رسند.

2- گاهی منظور از روز شبانه روز است و گاهی در برابر شب آید که ردیف نهار باشد، و شکی نیست که آغاز روز شرعی در برابر شب از سپیده دم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 11

است تا نهان شدن قرص خورشید در نزد برخی و تا نهان شدن سرخی مشرق نزد اکثر شیعه، ولی منجمین فارس و روم روز را از برآمدن خورشید دانند تا غروب آن و برخی این دو اصطلاح را درهم کرده و گفته روز شرعی هم در جز روزه همین است و این خطاء است و ما در کتاب صلاه آیات و اخبار بسیاری آوردیم که دلالت بر گفته ما دارند و از شبهه‌های مخالفان پاسخ دادیم.

أبو ریحان در دنبال گفته پیش خود گوید: اینست تعریف شبانه روز و اما روز در برابر شب که نهارش گویند از طلوع جرم خورشید است تا غروبش و شب برعکس آنست و این عرف همه مردم است و مورد اتفاق جمهور بی‌گفتگو جز اینکه برخی فقهاء اسلام آغاز روز را سپیده‌دم دانسته و پایانش را غروب خورشید برابر مدت روزه و دلیل آورده بقول خدا تعالی «و بخورید و بنوشید تا رشته سپید از رشته سیاه از سپیده‌دم برای شما روشن شود سپس روزه را بسر برید تا شب، 187-البقره» و مدعی شده که این دو حد دو طرف روز است.

ولی این رأی بهیچ وجه از این آیه در نمی‌آید، زیرا اگر مدت روزه همان نهار بود و آغاز نهار سپیده‌دم بود نزد مردم تحدید آن باین عبارت مشکل معنا نداشت چنانچه برای آخر روز و آغاز شب چنین تعبیر پیچیده نیاورد، چون شب را همه میدانند و میفهمند ولی چون خدا تعالی آغاز روزه را بسپیده‌دم محدود کرد و پایانش را بمانند آن بیان نکرد بلکه تنها بذکر شب اکتفاء کرد و همه مردم میدانند که آن غروب قرص خورشید است دانسته شد که مقصود او از آغازش بیان آغاز روز نبوده.

و از آنچه دلالت بر درستی گفته ما دارد قول خدا تعالی است که «حلال شد بر شما در شب روزه خلوت با زنانان- تا فرمود- سپس روزه را تمام کنید تا شب 187-البقره» و مباشرت و خوردن و نوشیدن را آزاد کرد تا وقت معینی نه تا شب همه چنانچه پیش از نزول این آیه خوردن و نوشیدن پس از عشاء آخر بر مسلمانان حرام بود، و روزه خود را بیک روز و برخی از شب شماره نمی‌کردند بلکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 12

با روز شماره میکردند.

و اگر گفته شود مقصودش از آن فهماندن آغاز روز بوده بمردم لازم آید که مردم پیش از آن با آغاز روز و شب نادان باشند، و این خود نشدنیست، اگر گویند نهار شرعی غیر از نهار عرفی است، این هم اختلافی است در تعبیر و یک نامگذاری غیر متعارفی است با اینکه در آیه ذکری از روز و آغاز روز نیست و ما از این گفتار لفظی روگردان نیستیم هر گاه طرف در مقصد با ما موافق است، و چگونه بچیزی عقیده دارد که خلافش روشن است، زیرا سپیده در سوی مغرب



مانند سپیده‌دم است در سوی مشرق و هر دو در علت برابر و در حالت همانند، و اگر سپیده‌دم آغاز روز باشد باید نهانی شفق پایان آن باشد، و برخی شیعه بپذیرش آن دچار شدند.<sup>77</sup>

و بعلاوه کسی که در آغاز روز با ما مخالف است موافق ما است در اینکه شب و روز در سال دو بار برابر شوند، در آغاز بهار و آغاز پاییز و موافق است که بلندتر روز نهایت نزدیک شدن خورشید به قطب شمال است و کوتاه‌ترش نهایت دور شدن آن از آنست و موافق است که کوتاه‌تر شب تابستان برابر کوتاه‌تر روز زمستان است، و همین است معنای قول خدا تعالی «فرو برد شب را در روز و فرو برد روز را در شب، 16-الحج» و قول خدا تعالی «و بچرخاند شب را بر روز و بچرخاند روز را بر شب، 5-الزمر».

و اگر همه اینها را ندانند یا ندیده گیرند چاره ندارند که نیم نخست روز را شش ساعت دانند و نیم دوم را شش ساعت و نتوانند از آن دیده بر هم نهند چون این خبر در فضائل پیشتازان بجمعه شایع است که تفاضل آنها در تسابق نسبت به شش ساعت نخست روز جمعه است بسوی نماز جمعه که اول روز است، تا وقت

(1) غروب شفق برای تحقق شب از شیعه معهود نیست و منشأ اشتباه تعبیر ارتفاع سرخی مشرق است تا بالاسر و شاید مقصود از برخی شیعه أبو خطاب غالی باشد که نهانی شفق را اول شب دانسته (از پاورقی ص 13)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 13

زوال و مقصود از این ساعات ساعات زمانیه معوجه است نه ساعات معتدله مستویه.

و اگر ما با آنها مسامحه کنیم و دعوی آنها را بپذیریم باید برابری شب و روز هنگامی باشد که خورشید در دو سوی انقلاب شتوی است و آن تنها در برخی جاها است و شب زمستان برابر روز تابستان نباشد، و نصف النهار رسیدن خورشید بمیان قوس طلوع و غروب نباشد، و خلاف همه اینها نزد اهل بصیرت پذیرفته است و لزوم این شناعات را بر آنها کسی بخوبی داند که از حرکات کره‌ها اندکی مطلع باشد.

و اگر کسی باین بچسبد که مردم در سپیده‌دم گویند بامداد کردیم و شب رفت این مانند آن است که نزدیک غروب میگویند شب کردیم و روز گذشت و این بیان نزدیک شدن روز و شب است و بر وجه مجاز است، چنانچه خدا تعالی فرموده «فرمان خدا آمد در آن مشتائید، 10-النحل» و گواه گفتار ما اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «نماز روز بی‌زبانست» (یعنی آهسته خوانده شود).

<sup>77</sup> (۱) غروب شفق برای تحقق شب از شیعه معهود نیست و منشأ اشتباه تعبیر ارتفاع سرخی مشرق است تا بالاسر و شاید مقصود از برخی شیعه أبو خطاب غالی باشد که نهانی شفق را اول شب دانسته (از پاورقی ص ۱۳)

و اینکه مردم نماز ظهر را اولی نامند چون نخست نماز روز است و عصر را وسطی خوانند که میان اولین نماز روز و اولین نماز شب است، و منظور من در اینجا جز این نیست که نفی کنیم گفته کسی را که گوید قرآن بر خلاف ضروریاتست و دلیل آورد از گفته یک فقیه یا مفسر و الله الموفق للصواب (پایان) من گویم: جواب همه اینها بیاید و ادله بسیاری بر خلاف آن، و آنچه که وی گفته اگر هم درست باشد منافی گفته ما در عرف شرع نیست بلکه عرف عام هم آغاز روز را همان سپیده دم میدانند: و بیشتر گفته او اینست که بر حسب نجوم آغاز روز طلوع خورشید است و در آن سخنی نیست، و اینکه گفته اگر آغاز روزه آغاز نهار بود الخ.

جوابش اینست که چون نزد اهل حساب طلوع خورشید آغاز نهار است خدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 14

سبحانه بیان کرده که مقصود در اینجا روز شرعی است، چنانچه چون «ید» بچند معنی گفته می شود در آیه وضوء، تا مرفق را آورد و یک معنا را مشخص کرد و چون در آخر روز اختلافی نبود آن را توضیح نداد.

و همانا عرف عام و خاص آغاز روز را سپیده دم داند و آغاز شب را غروب خورشید چون بیاید که مردم چون در شب آرمیده اند و دست از کارهای لازم خود بر اثر تاریکی کشیدند، روشنی صبح را برای حرکت و توجه بکار غنیمت شمردند از نظر دین و دنیا و در شب برعکس است زیرا خسته اند و از تاریکی غروب برای راحت بهره گرفتند و آغاز نهار و پایانش از این نظر از هم جدا است، و آنچه در شرع رسیده که زوال نصف النهار است تقریبی است، و برابری شب و روز در اعتدالین اصطلاح نجومی است و سخن در همه اینها در کتاب صلاة بیاید انشاء الله.

3- شک ندارد که از نظر شرع شب پیش از روز است، و آنچه برای شب جمعه رسیده مثلا مقصود شب پیش از روز جمعه است نه پس از آن، و آنچه منجمین و برخی عرب معتبر دانند که شب آینده از روز گذشته است اصطلاح خود آنها است و احکام شرع بر آنها پایه نگیرد، و دلیلش روایت کلینی است در روضه (332) بسند موثقی از عمر بن یزید که بامام ششم علیه السلام گفتیم: مغیره پندارند امروز از شب آینده است، فرمود: دروغ گفتند امروز از شب گذشته است، زیرا اهل بطن نخله چون ماه نو را دیدند گفتند: شهر حرام آمد.

توضیحش: اینست که مغیره پیروان مغیره بن سعد بجلی بودند که مذموم و مورد طعن است و کنشی اخبار بسیار آورده که از دروغ بندان بامام پنجم است و روایت شده که مردم را بمحمد بن عبد الله بن حسن دعوت میکرد و از زیدیه بتربه بود، و در برخی نسخ (مغیره) است یعنی دگرگون سازان دین خدا از مخالفان و داستان بطن نخله که در تفسیر و تاریخ است اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله عبد الله بن جحش را با 8 یا 12 تن از مهاجران فرستاد و باو فرمود: در نخله میان مکه و طائف منزل گیرد، و دیده بان و بررس قریش باشد تا چه میکنند و اخبار آنها را بداند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 15

آنها رفتند تا به نخله فرود شدند، و عمر بن حزمی را با کاروان بازرگانی قریش در آنجا یافتند و روز آخر جمادی دوم بود بنظر آنها ولی ماه رجب شده بود و مسلمانان با هم در گفتگو شدند، یکی گفت برخوردار نیست بدشمن و غنیمت که روزی شما شده و معلوم نیست ماه حرام شده باشد و دیگری گفت ماه حرام شده و نباید طمع بغنیمت ورزید و آن را حلال دانست، و در نتیجه بعمر و بن حزمی تاختند و او را کشتند و کاروانش را بغنیمت گرفتند.

این گزارش بقریش رسید و نماینده‌هایشان بسوی مدینه آمدند تا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شدند و گفتند آیا جنگ در ماههای حرام حلال است؟ و خدا این آیه را فرستاد «پرسندت از ماه حرام و نبرد در آن تا آخر آیه 217- البقره» و از خبری برآید که این کار را پس از دیدن ماه نو رجب کردند. و امام گواه آورد که صحابه بمحض دیدن ماه نو گفتند رجب آمد پس شب پیش از روز است و با نهار پس از او یک شبانه روز است، و آنچه گذشت که آفرینش روز پیش از شب است با این منافات ندارد چنانچه روشن است.

4- شبانه روز حقیقی و وسطی را به 24 بخش برابر بخش نمودند و آنها را ساعات مستویه و معتدله نامیدند، ساعات شبانه روز حقیقی را حقیقی گویند و وسطی را وسطی، و بسا که روز و شب را در هر فصل به 12 بخش کنند برابر و آنها را ساعات کژ خوانند، چون در روزهای بلند و کوتاه اندازه‌شان مختلف شود بخلاف ساعات مستویه که شماره‌شان مختلف شود نه اندازه‌شان، و کژها برعکسند، و کژها را زمانیه خوانند زیرا همیشه 1/12 روز یا شب باشند، و بسیاری از اخبار ساعات را بدین معنا آورده چنانچه بدان اشاره کردیم.

و این دو گونه ساعات در خط استواء و هنگام اعتدالین همیشه برابرند در همه افقها، و بسا که در برخی اخبار ساعات بجزئی از شب و یا روز اطلاق شود که حکمی یا وصف خاصی دارد، مانند ساعت میان سپیده‌دم و طلوع خورشید، ساعت زوال، ساعت بعد از عصر، ساعت آخر شب و مانند آنها و یا اطلاق شود بر زمانی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 16

جز تیکه‌ای از شب و روز مانند ساعت بمعنی قیامت چنانچه بسا روز اطلاق شود بر زمانی که مخصوص بواقعه یا حکمی است مانند روز قیامت، روز حنین، و خدا هم فرموده «یاد آورشان کن بروزهای خدا، 5- ابراهیم».

12- در کافی (253- روضه): بسندش از امام ششم علیه السلام که در قول خدا عز و جل «گو فرو گرفته چهره‌شان را تیکه‌هایی از شب تاریک، 27- یونس» فرمود: نبینی که خانه در شب از فضای بیرون تاریک‌تر است همچنین آنها تاریکی بیشتری دارند و فزایند.

13- در تهذیب: بسندش از ابی بکر حضرمی که پرسیدم از امام ششم علیه السلام دو رکعت بامداد را کی بخوانم؟ فرمود: آنگاه که سپیده دم پهن شود بر افق، و آنست که عرب آن را صدیع نامند.<sup>78</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 3؛ ص 16

ان: در قاموس است که صدیع چون امیر بامداد است؛ و در اساس است که انصدع الفجر و طلع الصدیع مجاز است و آن همان سپیده دم است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 17

#### باب پانزدهم روایاتی در سعد و نحس روزهای هفته

1- در خصال (26): بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: روز جمعه روز عبادتست، در آن برای خدا عز و جل عبادت کنید، روز شنبه از آن آل محمد علیهم السلام است، روز یک شنبه از شیعه آنها است، روز دوشنبه از بنی امیه است، روز سه شنبه روز آرامی است، چهارشنبه از بنی عباس و فتح آنها است، روز پنجشنبه مبارک است و پیش دستی بکارها در آن برای امتم برکت دارد.

2- (26): بسندش که تا امام ششم رسانده که یکی از دوستانش فرمود:

ای فلانی چرا بیرون نروی؟ گفت: قربانت روز یک شنبه است، فرمود: یک شنبه چه دارد؟ آن مرد گفت: حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده که از تیزی یک شنبه بترسید که چون تیزی شمشیر است، فرمود: دروغ گفتند، دروغ گفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نفرموده، احد، یکی از نامهای خدا عز و جل است گوید: گفتم: قربانت دوشنبه چطور؟ فرمود: نام هر دو را دارد آن مرد گفت: نام هر دو را دارد و هیچ کدام نیست.

امام علیه السلام فرمود: چون تو را باز گفتم بفهم خدا تعالی روزی که پیغمبرش را جان گرفت و روزی که وصی او در آن ستم شد میدانست و بنام هر دو آن را نامید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 18

<sup>78</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

گوید: گفتم: پس سه‌شنبه؟ فرمود: در آن دوزخ آفریده شده و اینست معنی قول خدا عز و جل «رها شوید بدان چه‌اش دروغ دانستید+ رها شوید بسایه‌ای سه پره+ که نه خنکی دارد و نه از شراره جلوگیرد، 29-31-المرسلات».

گوید: گفتم: پس چهارشنبه؟ فرمود: چهار پایه دوزخ ساخته شده، گوید:

گفتم: پس پنجشنبه؟ فرمود: خدا در آن پنج را (بهشت را خ ب) آفرید که روز پنجشنبه شد گوید: گفتم: پس جمعه؟ فرمود: خدا عز و جل در آن خلق را برای ولایت جمع کرد، گوید: گفتم: پس شنبه؟ فرمود: فرشته‌ها در آن به پروردگارشان منقطع شدند و یافتند که او همیشه یگانه بوده.

بیان: بنام هر دو یعنی بنام ابی بکر و عمر، و پنج اصحاب کساءاند علیهم السلام «سبتت الملائکه»، یعنی از کارهای خود بریدند برای اندیشه در باره خدا تعالی راغب در مفرداتش گفته اصل سبت بریدن از کار است .. و گفته‌اند روز سبت نامیده شده برای آنکه خدا آفرینش آسمانها و زمین را روز یک شنبه آغاز کرد و آنها را در شش روز آفرید چنانچه فرموده و روز شنبه از کار برید و بدان نامیده شده.

3- در خصال (33-34): بسندش از صقر بن ابی دلف کرخی گوید:

چون متوکل آقای ما أبو الحسن عسکری را بسامره برد من آمدم از او خبری گیرم و زراقی دربان متوکل بمن نگاهی کرد و گفت در آی من نزد او رفتم، گفت: ای صقر چه کار داری؟ گفتم: یا استاد خیر است، گفت: بنشین، و از من همه چیز را پرسید و گفتم خطا کردم که آمدم گوید: مردم را از گرد خود دور کرد و سپس بمن گفت: چه کار داری و برای چه آمدی؟ گفتم: برای یک خبری، گفت: شاید آمدی خبری از آقای خود بدست آری گفتم: آقام کیست؟ آقام امیر المؤمنین است، گفت خاموش باش، آقای تو همان امام بر حق است از من نترس، من با تو هم عقیده‌ام، گفتم: الحمد لله.

گفت: میخواهی او را ببینی؟ گفتم: آری گفت بنشین تا پستچی از نزد او

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 19

برود، گوید نشستم و چون او بیرون شد بغلامش گفت: دست صقر را بگیر و او را در اطاقی که علوی زندانی است ببر و آنها را تنها بگذار، گوید مرا بدان جا برد و بخانه‌ای اشاره کرد و من در آن درآمدم و بناگاه دیدم آن حضرت روی حصیری نشسته و برابرش گوری کنده است گوید باو سلام کردم و جواب داد و فرمود: ای صقر بنشین بعد فرمود: برای چه آمدی؟ گفتم: آمدم خبری از شما بگیرم گوید سپس نگاهی بدان گور کردم و گریستم، بمن نگاه کرد و فرمود ای صقر غم مخور اکنون بما بدی نرسانند گفتم: الحمد لله.

سپس گفتم: حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که معنایش را نمیفهمم فرمود:

چیست؟ گفتم: اینکه فرموده: «با روزها دشمنی نکنید تا با شما دشمنی کنند» چه معنا دارد، فرمود: آری روزها ما هستیم از آنگاه که آسمانها و زمین آفریده شدند سبت نام رسول خدا صلی الله علیه و آله است، احد کنایه از امیر المؤمنین است، اثین حسن و حسین باشد، ثلثاء علی بن الحسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد است، اربعاء: موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی و منم، و خمیس فرزندان حسن بن علی است، جمعه پسر پسر هست که گروه حق جویان بگردش فراهم شوند، او است که زمین را پر از عدل و داد کند پس از اینکه پر از ستم و ناحق شده، اینست معنی ایام مبادا در دنیا با آنها دشمنی کنید تا در آخرت دشمن شما باشند، سپس فرمود: وداع کن و بیرون رو که برایت نگرانم.

صدوق - ره - گفته: روزها در حقیقت امام نیستند ولی آنها را رمز امامان نمودند تا جز اهل حق معنا را درک نکنند چنانچه خدا عز و جل تین و زیتون و طور سینین، و هذا البلد الامین را رمز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین نموده و چنانچه عز و جل نعاچ (گوسپندان را) رمز و کنایه زنان آورده بنا بر کسی که آن را در داستان داود و دو خصم آورده است.

و چنانچه سیر در زمین را کنایه از اندیشه در قرآن آورده، از امام صادق علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 20

پرشش شد از قول خدا عز و جل، «آیا سیر نکنید در زمین، 9- الروم» فرمود:

مقصود اینست که: آیا ننگرید در قرآن.

و چنانچه سر را کنایه از جماع آورده در قول خدا عز و جل «ولی نهانی با آنها وعده نگذارید، 135- البقره» و چنانچه خدا اکل طعام را کنایه از تغوط آورده و در باره عیسی و مادرش فرموده «و بودند که میخورند خوراک، 75- المائدة» و مقصود اینست که تغوط میگردند، و چنانچه نحل (مگس انگبین) را کنایه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده در قول خود «و وحی کرد پروردگارت به نحل، 68- النحل» و مانند آن بسیار است.

بیان: «اخذنی ما تقدم» یعنی مرا بازپرسی کرد از امور چندی که سبب آمدنم را بداند و من برای نگرانی از اینکه عقیده‌ام را بفهمد از آمدن پشیمان شدم یا مقصود اینست فکر مرا گرفت نسبت بکارهای گذشته که مایه گمان او بشیعه بودندم بود و آنچه بدنبالش آید از مفاسد، پست‌چی که صاحب برید است نامهرسانست و گفته‌اند کلمه برید فارسی است و اصلش بریده دم بوده که استران نامهرسانها چنین بودند و معرب شده و بنامه بر گفته‌اند و بمسافت میان دو مرکز نامه بری (که دو یا چهار فرسخ بوده).

خمیس را کنایه از عسکری نمودند، برای آنکه امامت یا ولادتش روز پنجشنبه بوده و اگر چه مخالف ضبط برخی است زیرا اکثر روزش را مشخص نکردند یا برای آنکه پنج سال امامت داشته چون سال ششم را بانجام نرسانده یا چون

پنجمین کسی است که نامش و یا کنیه‌اش حسن بوده یا برای آنکه پیوسته بامام قائم علیه السلام است که جمعه کنایه از او است یا برای عللی دیگر که ندانیم.

و شاید این تفسیر امام از بطون خبر پیغمبر باشد زیرا اخبار آنها هم چون قرآن ظهر و بطن دارد، و ظاهر آن هم مرادست، و بدفالی بدانها اثر دارد و این خود دشمنی آنها است با مردم، و اما آنان که بخدا توکل دارند و متوسل بولاء خاندان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 21

پیغمبر علیهم السلام اند نحسی ایام و ساعات در آنها اثر ندارد چنانچه در روایت مجالس شیخ بیاید.

4- در علل (ج 2 ص 285) و در عیون (ج 2 ص 247) و در خصال (27) بسندی گوید از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیده شد از روزها و کارها که در آنها رواست فرمود: روز شنبه روز نیرنگ و فریب است، روز یک شنبه برای عروسی و ساختمان روز دوشنبه، برای سفر و خواهش، روز سه‌شنبه روز جنگ و خون، روز چهارشنبه روز شومی است که مردم بدان فال بد زنند، روز پنجشنبه روز ورود بر امیران و برآمدن حاجاتست، روز جمعه برای خواستگاری و ازدواج.

صدوق- ره- گفته روز دوشنبه برای سفر بمحل استسقاء و طلب باران است.

بیان: ممکن است آنچه در باره دوشنبه رسیده حمل بر تقیه شود.

5- در عیون (ج 1 ص 279): بسندش از بکر بن صالح جعفری گفت از أبو الحسن علیه السلام شنیدم میفرمود: روز سه‌شنبه ناخن بگیرد، روز چهارشنبه حمام بروید و حجامت کنید، روز پنجشنبه برای حاجت است و روز جمعه برای استعمال بهترین عطر.

در خصال (31) مانندش را آورده.

در علل (ج 2 ص 156): در خبر ابن سلام است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید از روز نخست آفرینش خدا، فرمود: روز احد است گفت: چرا احد نامیده شد فرمود: برای آنکه یکی و محدود بود و اول روز بود، گفت پس اثنین فرمود چون روز دوم جهان بود گفت: ثلثاء فرمود چون روز سوم جهان شد، گفت: اربعاء فرمود چون روز چهارم جهان شد، گفت: خمیس؟ فرمود: چون روز پنجم شد و آن روز انس است و ابلیس در آن لعن شده و ادریس باآسمان برآمده، گفت:

جمعه؟ فرمود: روزیست که مردم در آن جمع شوند، روز مشهودیست، روز شاهدیست (بر کارهای مردم) گفت: سبت؟ فرمود روز قطع کار است برای آنکه خدا در قرآن فرماید «و البته که آسمانها و زمین را در شش روز آفریم، 38-ق»

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 22

و از احد تا جمعه 6 روز است و سبت تعطیل است.

7- در مجالس ابن الشیخ از پدرش تا ابی نواس گوید روزی بامام عسکری علیه السلام گفتم: ای آقایم اختیارات روزها برای هر کاری بسندی از قول آقایم امام صادق علیه السلام بمن رسیده و بشما مینمایم فرمود: بنما پس از آنکه نمودم و تصحیح کردم بآن حضرت گفتم: ای آقایم در بیشتر این روزها نحوست و هراس است و بسا که ضرورت دارم بکار پردازم، فرمود ای سهل شیعه ما در پناه ولایت ما مصونند و اگر در لجه دریاهای ژرف و دره‌های بیابانهای دوردست میان درنده‌ها و گرگها و دشمنان از جن و انس بروند ببرکت دوستی و ولایت ما از هر ترسی آسوده‌اند، بخدا عز و جل توکل کن و بولایت ائمه طاهرین بچسب هر کجا باشی و در بامداد هر جا خواهی برو و سه بار بگو:

«بامداد کردم بار خدایا در پناه منیع تو که بر آن دست نرسد و قصد یورش بر آن نشود از شر هر شب گرد و ستمکار از آفریده‌هایت و از شر هر آفریده خاموش و گویایت، در پشت سپری از هر هراس آوری در جوشنی از ولایت خاندان پیغمبرت برکنار از هر آهنگ آزاری بیاروی محکم اخلاص در اعتراف بحق آنان و تمسک برشته همه آنها با یقین باینکه حق از آنها است و با آنها است و در آنها است دوستدارم هر که را دوستند، و دورم از هر که دورند، مرا پناه ده بدانها از شر هر آنچه پرهیز دارم ای بزرگوار، دفع کردی دشمنان را از من ببدیع آسمانها و زمین، ما نهادیم از بر آنها سدی و از پس آنها سدی و چشمشان را بستیم و نبینند» و شام هم آن را سه بار بگو تا در أمن و آسایش باشی از هر هراس.

و چون خواستی روزی که در آنت بر حذر داشتند دنبال کاری بروی پیش از آن بگو: **الحمد لله رب العالمین**، و معوذتین و آیه الكرسی و سوره قدر و آخر سوره آل عمران را بخوان و بگو: بار خدایا بتو است که یورشگر یورش برد، و

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 23

بنیروی تو هر که دست اندازی کند، و جنبشی ندارد هر جنبنده جز بتو، و هر نیرومند تنها از تو نیرو گیرد، سوگند به برگزیده‌هایت از آفریده‌هایت و نیکان خلقت محمد پیغمبرت و عترتش و نژادش علیه و علیهم السلام که بر آنها رحمت فرست و شر و زیان این روز را از من بگردان و خیر و یمنش را روزی من کن، و کارهایم را خوش فرجام و دوست داشتنی نما، و پیروزم گردان و شر سرکش گمراه از من بگردان و شر هر آزارکننده را تا در پناه و مصونیت باشم از هر بلاء و نقت، و هر هراس مرا بدل بآسودگی ساز، و از هر مانعی آسانی بخش تا هیچ مانعی مرا از مقصد باز ندارد، و هیچ شب گرد آزار کنی بمن برنخورد، که تو بر هر چیزی توانائی، و هر کاری بتو باز گردد، ای که مانندش چیزی نیست و او است شنوا و بینا.



8- در خصال (33): بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: شنبه از ما است یک شنبه از شیعیان، دوشنبه از دشمنان ما سه شنبه از بنی امیه، چهارشنبه روز نوشیدن دواء، پنجشنبه برای برآمدن حاجات، جمعه برای نظافت و خوشبو نمودن، و آن عید مسلمانانست، و بهتر از روز فطر و قربانست و غدیر بهترین عیدها است و 18 ذیحجه است، و روز جمعه بوده، و قائم خاندان ما در آن ظهور کند، و قیامت روز جمعه برپا شود، و روز جمعه هیچ کاری به از صلوات بر محمد و خاندانش نیست.

9- در علل: محمد بن علی بن ابراهیم، گفت علت روزه پنجشنبه و چهارشنبه اینست که روز جمعه اُعمال بالا روند و روز چهارشنبه دوزخ آفریده شده.

10- در در منثور از ابن عباس است که خداوند تعالی روزی را آفرید و احدش نامید، و دومی آفرید اثین نامید، و سومی و ثلثاء نامید، و چهارمی و اربعاء نامید، و پنجمی و خمیس نامید، و خدا زمین را روز یک شنبه و دوشنبه آفرید، و کوهها را روز ثلثاء، و از این رو مردم گویند روز سنگینی است، و جای نهرها و درخت و آبادیها را در اربعاء آفرید، و پرنده و وحش و درندهها و خزندهها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 24

و آفت را روز پنجشنبه آفرید، و آدم را روز جمعه، و روز شنبه از آفرینش فراغت یافت.

11- در عیون (ج 2 ص 42): بسندی تا امام ششم علیه السلام که شنبه از ما است، یک شنبه از شیعه ما، دوشنبه از بنی امیه، سه شنبه از شیعه آنها، چهار شنبه از بنی عباس، پنجشنبه از شیعه آنها، جمعه از همه مردم و در آن سفر نباشد خدا فرموده «چون نماز خوانده شد پراکنده شوید در زمین و بجوئید از فضل خدا 10- الجمعة» مقصود روز شنبه است. در صحیفه امام رضا بسندی مانندش را آورده.

بیان: بر خلاف اخبار دیگر سه شنبه و پنجشنبه را مذموم دانسته جز اینکه گفته شود تبرک مخالفان بآنها دلیل ذم آنها نباشد مگر با همراه کردن دوشنبه بآنها، و شاید مقصود از قضاء نماز در جمعه پرداختن بتوابع و مکملاتش باشد از اعمال دیگر جمعه تا آخر روز.

12- در مکارم از حلبی از امام ششم علیه السلام، آیا بد است سفر در هر روز بدی چون چهارشنبه و جز آن؟ فرمود: در سر سفر صدقه بده و هر وقت خواهی سفر کن، و آیه الكرسي بخوان و هر وقت خواهی حجامت کن.

13- در دیوان منسوب بأمیر المؤمنین علیه السلام است.

چه خوش است روز شنبه بحقیقت ار بخوانی	که شکار بر کف آری ز دد و ز مرغ و ماهی
به یه شنبه ساختمان کن که در آن خدا نموده	ز پدید آسمانها چه بزرگ بارگاهی
بدوشنبه در سفر رو تو بخیر و با سلامت	که قرین کامیابی و نجاج و مال و جاهی
اگرت نیاز باشد بحجامت از سه شنبه	مگذر که اندر آن ریخته خون بیگناهی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 25

چه کسی دواء بنوشد که از آن رسد بدرمان	چه خوش است روز چارشنبه که نیاورد تباهی
تو برو به پنجشنبه پی هر قضای حاجت	که در آن خدا اجازه داده هر نیاز خواهی
همه جمعه‌ها است تزویج و عروسی اولی	که بر زنان نشینند بکام و بر ملاهی
ز کجای این علم بدانند به جز که باشند	پیمبر خداوند و وصی حق پناهی

شارح گفته: در علم نجوم است که شنبه وابسته به زحل است و یک شنبه بخورشید و دوشنبه بماه و سه شنبه بمریخ و چهارشنبه بعطارد، و پنجشنبه بمشتري و جمعه بزهره، و مناسبت ماه با سفر و مریخ با حجامت و خونریختن و عطارد با نوشیدن دواء و مشتري با قضاء حوائج و دعاء و زهره با تزویج و عروسی و اجتماع مردان با زنان در این فن مسلم است ولی مناسبت زحل با شکار و خورشید با ساختمان از این فن روشن نمیشوند.

و شاید تخصیص شنبه بشکار برای روایت از ابن عباس و مجاهد است که یهود را بجمعه فرمان دادند و آن را وانهادند و شنبه را برگزیدند و خدا آنها را بدان آزمود و شکار را در آن بر آنها حرام کرد، و چون شنبه میشد ماهیها بر آنها نمایان میشدند و بدانها نگاه میکردند در دریا و چون شنبه میگذشت ماهیان میرفتند و برنمیگشتند مگر در شنبه آینده، و این آزمایشی بود که خدا از آنها کرد، و وجه اختصاص یک شنبه بساختمان در شعر یاد شده (پایان).

من گویم: شاید تخصیص شکار بشنبه برای اینست که در آن بما رخصت شکار داده شده و مبادرت به رخصتهای خدا بایست است چون مبادرت بواجباتش، و از این رو جماع در شب یکم ماه رمضان خوبست، یا بمنظور مخالفت با یهود است که شکار را در آن حرام دانند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 26

سپس شعر آخر دلیل است که این علمی که شعبه‌ای از نجوم است مخصوص بآئمه علیهم السلام است و دیگرانش نمیدانند چنانچه در اخبار گذشت.

غزالی در احیاء گفته: آنچه از نجوم نهی شده دو چیز است:

1- تصدیق باینکه اختران بطور استقلال کار کنند و مؤثر در حوادث.

2- تصدیق منجمین در احکامشان زیرا ندانسته میگویند، و این علم معجزه پاره‌ای از پیغمبران بوده سپس از میان رفته و از آن بجا نمانده جز مخلوطی که درست و نادرستش ممتاز نیستند، و اعتقاد باینکه اختران سبب آثاری هستند که خدا آفریند ضرری بدین ندارد بلکه حق است (پایان).

علاء الدوله صوفی گوید: چون خواهی بدانی باران برای اتصالات کواکب بالا پدید می‌شود که منجمان آنها را فتح الباب خوانند این آیه را بخوان «و گشودیم آسمان را بآبی سیل آسا، 11- القمر» و چون خواهی بدانی علم نجوم علم پیغمبران است این آیه را بخوان «پس نگاه کرد در اختران و گفت راستی من بیمارم، 88-89- الصافات».

و مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه فرمود: «هر که نجوم را باور دارد کافر است» اینست که کسی که آنها را بخود در تسخیر جهان مؤثر مستقل داند و مسخرشان بفرمان خدا تعالی نداند بدانی که آنها را آفریده و مسخر ساخته کافر است زیرا او است که آنها را مدبر نموده بفرمان خود و در هر کدام خاصیتی مخصوص بودیعت نهاده و بجمع آنها خاصیتی داده جز خاصیت شخصی هر کدام (پایان) و سخن ما در این باره گذشت در باب خودش.

14- در مکارم (ج 1 ص 291) از یکی از دو امام علیهما السلام است که چون پدرم روز چهارشنبه یا هر روزی که مردم بد میدانستند چون محاق بیرون میشد صدقه‌ای میداد و بیرون میشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 27

و از امام ششم علیه السلام که هر که هر بامداد صدقه‌ای دهد خدا نحسی آن روز را از او دفع کند.

و از کتاب طب الائمه از امام هشتم علیه السلام است که روز سه شنبه ناخن بگیرد و روز چهارشنبه حجامت کند و روز پنجشنبه حمام بگیرد، و روز جمعه بوی خوش بکار برید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 28

### باب شانزدهم در آنچه برای خصوص روز جمعه آمده

1- در قرب الاسناد: (168): بسندش از عبد الرحمن بن عمر بن اسلم گفت: دیدم امام هفتم روز چهارشنبه حجامت کرد و تبار بود و تبش نبرید و روز جمعه حجامت کرد و تبش برید.

2- در عیون (ج 2 ص 16): بسندش از مقاتل بن مقاتل گفت: دیدم امام هشتم علیه السلام روز جمعه وقت زوال در سر راه حجامت کرد با اینکه محرم بود صدوق - ره - گفته: در این حدیث چند فائده است.

1- جواز حجامت در روز جمعه برای ضرورت، و بدان که آنچه در کراهتش رسیده همان در حال اختیار است.

2- روان بودن حجامت هنگام زوال.

3- روا بودن حجامت برای شخص محرم در حال ضرورت با اینکه محل آن را نترشد و لا قوة إلا بالله العظیم.

3- در خصال (30): بسندش از محمد بن رباح قلاء گفت دیدم امام هفتم روز جمعه حجامت میکرد گفتم: قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود: آیه الكرسي خواندم، چون خونت جوشید در شب باشد یا روز آیت الكرسي بخوان و حجامت کن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 29

4- و از همان: بسندش از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باهل خود در هر جمعه چیزی از میوه و گوشت هدیه دهید تا بروز جمعه شاد شوند، و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در تابستان بستر از خانه بیرون میبرد روز پنجشنبه بود و چون از سرمای زمستان بخانه برمیگشت در روز جمعه بود، و در روایتی است که برون شدن و درون آمدنش هر دو در روز جمعه بود (30 خصال).

5- و از همان (31-32): بسندش از امام ششم علیه السلام در باره کسی که خواهد کار خوبی کند چون صدقه و روزه و ماندنش خوبست در روز جمعه باشد که کار روز جمعه دو برابر ثواب دارد.

- 6- و از همان (32): بسندش از امام ششم علیه السلام که: سفر و تلاش در کارها بامداد جمعه بد است برای خاطر نماز جمعه و اما پس از نماز روا است و مایه برکت است.
- 7- و از همان (31): بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر که روز جمعه ناخن گیرد خدا درد انگشتانش ببرد و درمان در آنها در آورد، و روایت شده که دیوانگی و خوره و پیسی باو نرسند.
- 8- و از همان (31): بسندش از سکن خزاز که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: خدا حق دارد بر هر مکلفی در هر جمعه که موی سیبیل بچیند و ناخن بگیرد و عطر بزند.
- 9- در محاسن (347): بسندش از امام ششم علیه السلام که سفر در شب جمعه باکی ندارد.
- 10- در خصال (171): بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که در جمعه ساعتی است حجامت نکند در آن کسی جز که بمیرد.
- بیان: بارها تجربه شده که در حجامت روز جمعه خون بند نیامده تا مرگ رسیده و حجامت ائمه در آن با این منافات ندارد زیرا آنها آن ساعت را میدانستند یا اینکه نخواندن آیه الکرسی باعث آنست، و آنچه صدوق-ره- گفته که فرق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 30

است میان حال ضرورت و اختیار باز و جهی دارد.

- 11- در روضه الواعظین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج خصلت مایه پیسی شوند: نوره کشیدن در روز جمعه و چهارشنبه، وضوء و غسل با آبی که بخورشید داغ شود، خوردن در جنابت، در آمدن بزن در حیض، خوردن در سیری (363).

بیان: بیاید که نوره کشیدن در روز جمعه بد نیست و اخبار نهی حمل بر تقیه شده.

- 12- در مکارم (ج 1 ص 276): از انس که محبوبترین روز برای سفر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جمعه بود.
- 13- و از همان: از امام ششم علیه السلام که: روز جمعه دنبال کاری مرو و روز شنبه که خورشید زد دنبال کار بیرون شو.
- 14- و از همان (ج 1 ص 83): از مفضل بن عمر که: در آمدم بر امام صادق علیه السلام و او در روز جمعه حجامت میکرد، فرمود: آیا تو آیه الکرسی نخوانی و نهی شده از حجامت هنگام زوال روز جمعه.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 31

## باب هفدهم روز شنبه و یک شنبه

1- در خصال (26): بسندش از امام ششم علیه السلام که گذشت بمردمی که حجامت میکردند، فرمود: چه شد شما را که آن را بشام یک شنبه پس نینداختید که بهتر درد را بیرون بکشد.

2- و از همان (28): بسندش از امام ششم علیه السلام که: هر مسافری روز شنبه سفر کند که اگر در آن سنگی از سنگی (کوهی خ ب) برافتد خدا تعالی بجاایش برگرداند، هر که حوائج بر او ناروا شوند آنها را در سه شنبه بخواهد که روزیست که خدا در آن آهن را برای داود علیه السلام نرم کرد.

و از همان: بسندش از سعد تا گفته او «بجایش».

3- در عیون (ج 2 ص 34): بسندش از امام رضا علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا بامداد روز شنبه و پنجشنبه را بر امتم مبارک گردان.

و از همان: بسندش از امام رضا علیه السلام مانندش را آورده.

در صحیفه امام رضا (9) مانندش آمده.

4- در خصال (32): بسندش از ابی ایوب خزاز که: پرسیدم از امام ششم از قول خدا عز و جل «و چون نماز گذشت پراکنده شوید در زمین و بجوئید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 32

از فضل خدا، 10-الجمعة» فرمود: نماز در روز جمعه است، و پراکندگی در روز شنبه و امام علیه السلام فرمود: اف بر مرد مسلمانی که خود را در روز جمعه فارغ نسازد برای کار دینش و از آن نپرسد.

5- و از همان: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که: هر که روز شنبه و پنجشنبه ناخن بگیرد و شارب بچیند از درد دندان و درد چشم عافیت یابد.

6- در محاسن (346): بسندش از عبد الله بن سنان و ابی ایوب خزاز که پرسیدیم امام ششم علیه السلام را از قول خدا عز و جل «چون گذشت نماز پراکنده شوید در زمین و بجوئید از فضل خدا» فرمود: نماز روز جمعه است و پراکندگی روز شنبه، و فرمود: شنبه از ما است و یک شنبه از بنی امیه.

7- در جمال الأسبوع: حدیث مشهور است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که شنبه و پنجشنبه اش برای امتم مبارکند.

8- در مکارم (ج 1 ص 82): از امام کاظم علیه السلام که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کدام شما حجامت کند روز شنبه حجامت کند.

9- و از امام صادق علیه السلام فرمود: حجامت در روز شنبه درمان هر دردیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 33

### باب هجدهم روز دوشنبه و سه شنبه

1- در خصال (27): بسندش از علی بن جعفر که مردی نزد برادرش موسی بن جعفر آمد و گفت: قربانت میخوام بیرون روم برایم دعا کن، فرمود: کی بیرون میروی؟ گفت: روز دوشنبه، فرمود: چرا روز دوشنبه؟ گفت از آن برکت جویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن متولد شده، فرمود: دروغ گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جمعه متولد شده، روزی شوم تر از روزی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مرده و وحی آسمان در آن قطع شده و حق ما را در آن بستم گرفته‌اند، آیا تو را بروزی آسان دلالت نکنم که خدا در آن آهن را برای داود علیه السلام نرم کرد؟ آن مرد گفت قربانت چرا، فرمود: سه شنبه بیرون شو.

قرب الاسناد (در آن یافت نشد) بسندش از علی بن جعفر از برادرش مانندش را آورده.

2- و از همان (76): بسندش از امام هفتم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه و پنجشنبه سفر میکرد و در آنها پرچمها را می‌بست و می‌افراشت.

3- در خصال (27): بسندش از یونس بن یعقوب که شنیدم امام ششم میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه حجامت کرد و گندمی به حجام داد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 34

4- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه پس از عصر حجامت میکرد.

5- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که: حجامت آخر روز دوشنبه بخوبی درد را از تن میکشد.

6- و از همان: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هر که روز سه شنبه 17 یا 14 یا 21 ماه حجامت کند درمانی است از همه دردهای سال و در جز آن درمان درد سر و دندانها و درمان دیوانگی و خوره و پیسی است.

بیان: یعنی حجامت روز سه شنبه در جز آن روزها از ماه.

7- در خصال (27): بسندش از عقبه بن بشیر آزدی که: روز جمعه آدمم نزد امام پنجم علیه السلام، فرمود: بخور، گفتم: روزهام فرمود: چگونه روزهای؟

گفتم روز تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، فرمود: روز تولد او را که نمیدانید، و اما روز وفاتش را چرا، سپس فرمود: در آن نه روزه شو و نه سفر کن.

8- در مجالس ابن الشیخ: بسندش از علی بن عمر عطار، گفت روز سه شنبه بامام یازدهم علیه السلام وارد شدم فرمود: دیروزت ندیدم گفتم نخواستم روز دوشنبه حرکت کنم فرمود: ای علی هر که خواهد خدایش از شر روز دوشنبه نگهدارد باید در رکعت یکم نماز بامدادش «هل أتى على الإنسان» را بخواند سپس این آیه را خواند «خداشان از شر آن روز نگهداشت و با خرمی و شادی بآنها برخورد، 11- الدهر».

9- در محاسن (345): رسانده بامام ششم علیه السلام که فرمود: هر که حاجتی دارد روز سه شنبه اش بخواد که خدا تبارک و تعالی در آن آهن را برای داود علیه السلام نرم کرد.

10- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که در روز دوشنبه سفر مکن و حاجت مخواه.

11- و از همان (347): بسندش از محمد بن ابی الکرام که آماده سفر عراق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 35

شدم و نزد امام ششم آدمم تا بر او سلام دهم و وداع کنم فرمود: کجا قصد داری؟

گفتم سفر بعراق، فرمود: امروز، روز دوشنبه بود؟ گفتم: مردم گویند امروز که رسول خدا متولد شده مبارک است، فرمود: بخدا ندانند در چه روزی متولد شده و راستش روزیست شوم که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرده و وحی قطع شده، ولی دوست دارم روز پنجشنبه بیرون روی که پیغمبر در آن برای نبرد بیرون میرفت.

12- و از همان: بسندش از ابی ایوب خزاز گفت: خواستیم سفر کنیم و آمدیم تا بامام ششم علیه السلام سلام دهیم، فرمود: گویا برکت دوشنبه را میخواهید؟

گفتم: آری، فرمود کدام روز از دوشنبه شومتر است روزی که پیغمبر خود را از دست دادیم و وحی برداشته شد، روز دوشنبه بیرون نروید و روز سه شنبه بیرون روید.



در فقیه: بسندش همین را آورده (222).

در کافی (314-روضة) بسندش آن را آورده.

13- در مجمع البیان (ج 5 ص 69) در تفسیر قول خدا «بگو بکنید البته خدا کار شما را بیند و هم رسولش و مؤمنان، 106-التوبه، اصحاب ما روایت کردند که اعمال امت هر روز دوشنبه و پنجشنبه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه شوند، و همچنین عرضه شوند بر امامان جانشینش و آنانند مقصود از مؤمنان.

14- در جمال الأسبوع: از طریق خاصه روایت است که وقت عرض اعمال نزد گذشت این دو روز است.

15- مسلم در صحیحش آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کارهای مردم در هر هفته دو بار که روز دوشنبه و پنجشنبه باشد عرضه شدند و برای هر مؤمنی آمرزش است مگر بنده‌ای که با برادرش دشمنی دارد و فرماید: آنها را پس اندازید تا بصلح برگردند.

16- و نیز از او صلی الله علیه و آله روایت است که روز دوشنبه و پنجشنبه درهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 36

بهشت باز شوند و برای هر بنده‌ای که بخدا مشرک نیست بچیزی آمرزیده شود.

17- در تفسیر علی بن ابراهیم (536): امام صادق علیه السلام فرمود:

حوادث را روز سه شنبه بخواهید که در آن خدا آهن را برای داود علیه السلام نرم کرد.

18- در رجال کشی گفت: امام هادی علیه السلام بعلی بن مهزیار نوشت:

از خدا خواهم تو را از پیش و از پس نگهدارد در هر حال که باشی، مژده گیر که من امیدوارم خدا از تو دفاع کند، و از خدا خواستارم در اینکه تصمیم گرفتی روز یکشنبه سفر کنی برای خیر پیش آرد، و آن را تا روز دوشنبه پس انداز ان شاء الله، خدا در سفرت یارت باد، و در خاندانت جانشینت باد، و از تو کفایت کند، و بقدرتش سالم باشی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 37

#### باب نوزدهم روز چهارشنبه

1- در علل (ج 2 ص 284) و در عیون (ج 1 ص 247) و در خصال:

بسندش که بامام رضا علیه السلام میرسد از پدرانیش علیهم السلام در پرسشهای شامی از امیر - المؤمنین علیه السلام است که گفت: بمن خبر ده از روز چهارشنبه و بد فالی مردم بدان و گرانی آن و چه چهارشنبه‌ایست، فرمود: آخر چهارشنبه ماه که محاق باشد و در آن قابیل برادرش هابیل را کشته، و روز چهارشنبه ابراهیم علیه السلام بآتش افکنده شده، چهارشنبه در منجیق نهاده شده، چهارشنبه خدا فرعون را غرق کرده، چهارشنبه خدا قوم لوط را زیرورو کرده، چهارشنبه خدا عز و جل باد را بر قوم عاد فرستاده، روز چهارشنبه، مزرعه نابود گردیده، روز چهارشنبه خدا پشه را بر نمرود چیره ساخته.

روز چهارشنبه فرعون موسی را خواسته تا او را بکشد، چهارشنبه بام خانه بر سرشان فرو ریخته، چهارشنبه فرعون فرمان سربریدن پسر بچه‌ها را صادر کرده، چهارشنبه بیت المقدس ویران شد، چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در اصطخر فارس سوخته شده، روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شده، چهارشنبه نخست عذاب بر قوم فرعون سایه افکنده، چهارشنبه خدا عز و جل قارون را بزمین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 38

فرو برده، چهارشنبه خدا ایوب را گرفتار بردن مال و فرزند کرده.

چهارشنبه یوسف علیه السلام به زندان رفته، روز چهارشنبه خدا عز و جل فرموده «راستی ما آنها را و قومشان را نابود کردیم، 51- النمل»، روز چهارشنبه صیحه آنها را فرا گرفته، روز چهارشنبه ناقه را پی کردند، چهارشنبه سنگ سجیل بر آنها بارید، چهارشنبه سر پیغمبر شکسته و دندانهای پیشین او شکسته شدند، روز چهارشنبه عمالقه تابوت را گرفتند.

صدوق - ره - گفته: هر که روز چهارشنبه ناچار از سفر باشد، یا خونس بجوشد رواست که سفر کند و حجامت کند و بر او شوم نباشد بویژه اگر بقصد مخالفت با بدفالان باشد، و هر که از مسافرت بی‌نیاز و از خون گرفتن بی‌نیاز باشد اولی ترک هر دو است.

بیان: بسا که گذاشتن در منجیق در خبر روز بآتش انداختن باشد و بسا در یک روز باشند، و روز چهارشنبه خدا گفته: یعنی در باره آن گفته و آن داستان صالح و قوم او است، همچنان صیحه عذاب آنهاست و آن منافات دارد که پی کردن شتر هم چهارشنبه باشد، زیرا میان آن و عذاب 3 روز بیش نبوده، جز این که مقصود توطئه برای آن باشد، و نیز شکستن سر پیغمبر صلی الله علیه و آله بقول مشهور مفسران و مورخان روز شنبه بوده، و این مایه ضعف روایت است، محاق آخر ماه یا سه روز از آخر ماه است.

2- در خصال (28): بسندش از برخی اصحاب ما که: روز چهارشنبه نزد امام دهم علیه السلام رفتیم و او حجامت میکرد، گفتم اهل حرمین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کنند که هر که روز چهارشنبه حجامت کند و پیس شود سرزنش نکند جز خود را فرمود دروغ میگویند همانا این بکسی رسد که مادرش در حیض باو آبستن شده.

3- و از همان: بسندش از عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم (ترجمه این روایت گذشت) در حدیث 1- باب 16.

4- و از همان: بسندش از محمد بن احمد دقاق گفت: بامام هفتم نوشتم و پرسیدم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 39

از سفر روز آخر چهارشنبه ماه، نوشت هر که در آخر چهارشنبه ماه به مخالفت بد فالان سفر کند از هر آفتی محفوظ ماند و از هر دردی عافیت یابد و خدا حاجتش بر آورد.

و بار دیگر بآن حضرت نوشت و از حجامت آخر چهارشنبه ماه پرسید و پاسخ نوشت هر که در آخر چهارشنبه ماه بر خلاف بدفالان حجامت کند از هر آفت عافیت یابد، و از هر دردی محفوظ ماند، و حجامتگاه‌هایش تباه و ریش نشوند.

5- در عیون (ج 1 ص 248): بسندش از احمد بن عامر طائی که:

شنیدم امام رضا علیه السلام میفرمود: روز چهارشنبه روز نحس مستمر است، هر که در آن حجامت کند هراس است که حجامتگاهش تباه و ریش گردد، و هر که در آن نوره کشد بیم پیسی در او رود.

6- در خصال (28): بسندش تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آخر چهارشنبه هر ماه روز نحس مستمر است.

7- و از همان: بسندش از بشار بن بشار که بامام ششم گفتم: برای چه چهارشنبه را روزه گیرند؟ فرمود چون دوزخ در آن آفریده شده.

8- و از همان (29): بسندش از حذیفه بن منصور که: دیدم امام ششم علیه السلام روز چهارشنبه پس از عصر حجامت کرد.

9- و از همان: بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که: از حجامت و نوره کشیدن روز چهارشنبه خودداری کنید که آن روز نحس مستمر است و در آن دوزخ آفریده شده.

10- و از همان: بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که سزا است مرد در چهارشنبه از نوره خودداری کند که روز نحس مستمر است.

11- و از همان (30): بسندش از امام ششم که رسول خدا صلی الله علیه و آله را پرسیدند از روزه دو پنجشنبه که میانشان چهارشنبه است؟ فرمود: پنجشنبه روز عرض اعمال

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 40

است، در چهارشنبه دوزخ آفریده شده، و روزه پناه از دوزخ است.

12- در مشارق الانوار: بسندی از امام پنجم علیه السلام که: هر چه با ما دشمنی کرده تا برسد بفاخته از پرنده‌ها و بچهارشنبه از روزها.

13- در علل محمد بن علی بن ابراهیم است که: علت روزه در پنجشنبه و چهارشنبه این است که در پنجشنبه اعمال بالا روند و در چهارشنبه دوزخ آفریده شد.

14- در دروع واقیه: از امام صادق علیه السلام دستور روزه چهارشنبه میان ماهها برای این است که هرگز عذاب نشدند قومی مگر در آن و بروزه نحوستش از ما بگردد.

15- و از امام رضا علیه السلام است که: چهارشنبه روز نحس مستمر است زیرا آغاز و انجام روزهایی است که خدا تعالی در کتاب خود یاد کرده که فرماید «هفت شب و هشت روز بن برانداز: 7- الحاقه».

16- در مکارم: از زید بن علی از پدرانش از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که در چهارشنبه حجامت کند و پیس شود سرزنش نکند مگر خودش را.

17- از شعیب عرقوفی که: نزد امام هفتم علیه السلام رفتم و روز چهارشنبه در زندان حجامت میکردم: مردم گویند هر که در این روز حجامت کند پیس شود فرمود: این نگرانی برای ولد حیض است.

18- کتاب المسلسلات: حدیث را باین عباس رسانده که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: آخر چهارشنبه ماه روز نحس مستمر است.

مصنف گفته: روایت است که معنی مستمر این است که روز از آغازش تا شب نحس است، و فرمود علیه السلام: که مستمر این است که تا یک ساعت از روز پنجشنبه نحسی آن نمیرود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 41

### باب بیستم روز پنجشنبه

1- در قرب الاسناد (ج 1 ص 76): بسندی تا امام هفتم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله، روز دوشنبه و پنجشنبه سفر میکرد و در آنها پرچم می‌بست.

2- از همان: بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز پنجشنبه را خدا دوست دارد، و در آن آهن را نرم کرد.

3- و گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا بامدادش را برای امتم مبارک گردان و روز خمیssh ساز.

بیان: ظاهر این مخالف آنچه است که گذشت در باره اینکه نرم کردن آهن روز سه‌شنبه بوده و ممکن است حمل بر تقیه شود چون راویش سنی است یا آنکه این کار در هر دو روز شده.

4- در خصال (30): بسندش از معتب بن مبارک که: روز پنجشنبه بامام ششم وارد شدم و او حجامت میکرد، گفتم: یا ابن رسول الله روز پنجشنبه حجامت میکنی؟ فرمود: هر که حجامت خواهد روز پنجشنبه‌اش باید زیرا در شام هر جمعه خون از ترس قیامت میجوشد، و تا بامداد پنجشنبه با شیانه خود بر نمی‌گردد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 42

و امام ششم فرمود: هر که در آخر پنجشنبه ماه آغاز روز حجامت کند بخوبی درد از تنش کشیده شود.

5- در عیون (ج 2 ص 24): بسندش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا برکت بده بامتم در بامداد کاریش، در روز شنبه و پنجشنبه‌اش.

در صحیفه رضا: بسندی مانندش را آورده (9).

6- در خصال (30): بسندی از امام ششم علیه السلام که: هر که ناخنهایش را در روز پنجشنبه بگیرد و یکی را برای روز جمعه گذارد خدا ندراری را از او ببرد.

7- در عیون (ج 2 ص 27) باسنادش که: رسول الله صلی الله علیه و آله روز پنجشنبه مسافرت میکرد، و میفرمود اعمال را در آن بالا برند، و در آن پرچم‌ها را می‌بست.

8- در خصال (32): بسندش که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که روز شنبه و پنجشنبه ناخن گیرد، و شارب زند از درد دندانها و درد چشم عافیت یابد.

9- در صحیفه رضا، که رسول خدا روز دوشنبه و پنجشنبه سفر میکرد و میفرمود در آنها اعمال بدرگاه خدا بالا برده شوند و در آنها پرچمها را می‌بست (20).

10- محاسبه النفس: سید علی بن طاوس که: رسول خدا صلی الله علیه و آله دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌گرفت، و گفته شد برای چه؟ فرمود اعمال در هر دوشنبه و پنجشنبه بالا برده شوند، و دوست دارم علم را بالا برند و من روزه باشم.

11- و باسنادش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ دوشنبه و پنجشنبه نیست جز آنکه اعمال را در آنها برآرند جز آنچه بتقدیر خدا است.

12- و از همان: باسنادی از عبسه بن بجاد عابد که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: در آخر پنجشنبه هر ماه کارهای آن ماه را بالا برند.

13- در مکارم (ج 1 ص 83) از امام صادق علیه السلام که روز پنجشنبه خون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 43

در جای حجامت جمع می‌شود، و چون ظهر شود پراکنده می‌گردد، بهره از حجامت را پیش از ظهر برگیر.

#### خلاصه‌ایست [در مورد ایام هفته]

جمعه بضم جیم و سکون یا ضم میم یک روز هفته است که در قدیم عروبه‌اش می‌گفتند بفتح عین و ضم راء بی‌نقطه جوهری در (ج 1 ص 180) صحاح چنین گفته، و در مصباح المنیر است که آن را جمعه نامیدند برای اینکه مردم در آن اجتماع کنند و با سکون میم نام هفته است که آغازش شنبه است، و از ابن اعرابی نقل است که آغاز جمعه شنبه است و آغاز ایام هفته یک شنبه.

در مجمع البیان گفته جمعه نامیده شد برای اینکه آخر روز آفرینش است و همه آفریده در آن فراهم شدند، گفته‌اند نخست کسی که جمعه‌اش نامید، کعب بن لؤی بود که برای بار یکم «اما بعد گفته» و گفته‌اند: انصار این نام را بر آن نهاده‌اند (پایان) و آن اسعد و اشرف ایام است چنانچه گذشت، و چون روز عبادت و تقرب است نشاید در آن بسفر و کار دنیا پرداخت که منافی آنست، شبش مانند روزش مبارک و درخشان و نورانی است، تزویج و عروسی و سر تراشیدن و ناخن و شارب چیدن، حمام رفتن و سر را با سدر و خطمی شستن و کارهای دیگر که بیایند در آن مستحب است، ولی در باره نوره کشیدن ظاهر منع است ولی حمل بر تقیه شود.

و در باره حجامت هم اخبار مختلفند و بهتر ترک آنست مگر ناچار باشد، در باره فصد نهی ندیدم، منجمین گویند: متعلق بزهره است و شبش بماء وابسته است و اما روز سبت (شنبه) جوهری در (ج 1 ص 150) صحاح گفته: سبت بمعنی راحت و روزگار و سر تراشیدن و گردن زدن آمده و بهمین معنی نام روز هفته است که خدا در آن از آفرینش جهان برید، و گفته‌اند برای آنست که یهود در آن از کار ببرند، یا راحت باش کنند.

سید اجل مرتضی در غرر و درر خود پاسخ پرسش از قول خدا تعالی و جعلنا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 44

**نومکم سباتا**، 9 النبأ که اگر سبات بمعنی خواب باشد لغو می‌شود چنین داده که: 1- سبات بمعنی راحت و آسایش است، و جمعی گفته‌اند آفرینش روز جمعه فراهم شد و روز سبت از آن فراغت بود و بدین جهت سبت خواندند، و برای اینکه خدا در آن بنی اسرائیل را فرمان آسایش از کار داد و اصل سبت کشش است و سبت زن مویش را اینست که گیسوان را باز کند و آن را فرو ریزد.

2- مقصود از سبت قطع است و بمعنی سر تراشیدن هم آمده و آن هم قطع است و مقصود اینست که: خواب شما را وسیله دست کشیدن از کار و تصرف نمودیم و این جواب موافق کسی است که گوید وجه نامگذاری سبت اینست که آفرینش روز یک شنبه آغاز شده، و روز جمعه تمام شده و روز شنبه دنبالش بریده، اهل تورات آغاز آفرینش را روز یک شنبه دانند و انجامش را روز جمعه و اهل انجیل آغاز را روز دوشنبه دانند تا شنبه و فراغت را روز یک شنبه و اما نزد مسلمانان آغاز آفرینش روز شنبه است تا پنجشنبه و جمعه عید شده و بنا بر این شنبه را سبت گفتند چون برخی از آفرینش زمین تمام شده در آن.

و از ابی هریره است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا خاک را روز شنبه آفرید و کوهها را روز یک شنبه تا آخر آنچه افاده کرده و آنچه- ره- گفته که آغاز آفرینش روز شنبه است مخالف مشهور میان فریقین است خلاصه روز شنبه مبارک است و هر کار را شاید و بامداد بدنبال کار رفتن در آن میمنت بیشتر دارد چنانچه دانستی خصوص سفر و خواستن حوائج، نزد منجمین روزش وابسته بزحل است و شبش بمریخ و نام عربی قدیمش (شیار) روز یک شنبه که در قدیمش اول گفتند و أحدثش نامند برای آنکه نخست روز آفرینش جهان است، روزیست میانه برای هر کار و ذم و مدحش متعارضند و مدحش اقوی است و منجمانش روز را وابسته بخورشید دانند و شبش را بعطارد.

روز دوشنبه: در زبان قدیم بنقل جوهری (ج 6 ص 218) صحاح آن را آهون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 45

نامند، و بروایت از ابن درید در این شعر جاهلی آمده است.

اول و اهون و زان پس آیدم روز جبار

آرزو دارم بمانم روز من باشد همی

یا که مؤنس یا عروبه بعد از آن آید شیار

یا بدنبالش دبار آید که باشد روز من

و وجه نامگذاری از آنچه گذشت روشن است و آن نحس‌ترین روز هفته است و هیچ کاری را نشاید، و آنچه در مدحش رسیده تقیه است چون مخالفینش متبرک شمارند پیروی بنی امیه، و بیشتر مصائب اهل بیت در آن واقع شده و از این رو اخباری در برکت آن جعل کردند چون تبرک بروز عاشوراء.

و ممکن است برخی اخبار حمل بضرورت شود یا منسوخ باشد که نخست مبارک بوده و بدان چه در آن واقع شده نحس شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن وفات کرد و مصائب بر اهل بیت وارد آمدند و بتبرک مخالفان بدان انحس روزها شد، و این هم باخبار خود آن حضرت بوده تا لازم نیاید نسخ پس از او، و ممکن است روز عاشورا هم چنین باشد، و این وجه خوبیست برای جمع میان اخبار و گرچه وجه یکم بهتر است، و نزد منجمان روزش وابسته بمه است و شبش بمشتری.

روز ثلثاء (سه‌شنبه) به ثاء فتحه دار که گاهی هم مضموم شود با مد آخر که در زبان قدیمش جبار گفتند چون غراب روزیست برای بیشتر کارها میانه بویژه کارهای دشوار، چون خدا در آن آهن را نرم کرده برای داود علیه السلام و در مجمع البیانست که خدا کوهها را در آن آفریده، و روایت است که درختها و جویها و خزنده‌ها را در آن آفریده، نهی و جواز حجامت هر دو در آن وارد است و جواز اقوی است، و سفر هم خوبست، و نزد منجمان روزش از مریخ است و شبش از زهره.

روز اربعاء (چهارشنبه) با 3 حرکت باء و مد آخر، در مصباح باء را مکسور دانسته، گفته در کلمه‌های مفرد هم‌تا ندارد و وزن جمع دارد ... در زبان قدیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 46

نامش دبار است بر وزن غراب و کتاب هر دو چنانچه در (ج 2 ص 27) قاموس است و در مجمع است که خدا درخت و آبادی و ویرانی را در آن آفریده، و گفته شده:

پرنده‌ها را در آن آفریده، روزیست نحس بویژه آخر چهارشنبه ماه ولی بنحسی دوشنبه نیست، و گذشت که خدا دوزخ را در آن آفریده، جواز برخی کارها چون حمام رفتن و دوا نوشیدن در آن رسیده است، و از حجامت و نوره و سفر منع شده و نزد منجمان روزش از آن عطارد است و شبش از زحل.

روز خمیس (پنجشنبه) عربش بنقل جوهری مؤنس گفتند، و مناسب خبر است که روز انیسیش گفته، روزیست برای هر کاری شاید، بویژه سفر و طلب حوائج و بامداد کردن در آن بیشتر برکت دارد، و فضل و اعمال خوب آن در کتاب صلاة آید ان شاء الله، و منع از حجامت در آن وارد است و جواز اقوی است، و مؤید منع آنست که رشید در آن حجامت کرد و مرد و آن مؤید سعادت آنست، نزد منجمین روزش از آن مشتریست و شبش از خورشید، و شب در همه آنچه از آنها نقل کردیم شب آینده است بر خلاف اصطلاح شرع که شب گذشته را از روز آینده دانند.



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 47

### باب بیست و یکم سعد و نحس روزهای ماه عربی و هر روزی برای چه کار شاید

- 1- در خصال (71) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که: هر که قصد جماع با اهل خود دارد باید شب یکم و نیمه را پرهیز کند، که شیطان در این دو وقت فرزند جوید، و خواهند شریک فرزند شوند، و بیایند و آبستن سازند.
- 2- در مکارم (ج 1 ص 276): امام صادق علیه السلام فرمود روز 3 و 4 و 21 و 25 ماه سفر مکن که نحسند امیر المؤمنین بد داشت سفر و تزویج در محاق ماه را، و در برخی کتب از امام یازدهم روایت است که در هر ماه عربی روز نحسی است که هیچ کار را نشاید جز خلوت و عبادت و روزه و آنها: 22 محرم، 10- صفر 4- ربیع اول 28- ربیع دوم، 28 جمادی یکم، 12- جمادی دوم، 12- رجب، 16- شعبان، 24 ماه رمضان، 2- شوال 28- ذی قعدة، 8- ذیحجه میباشند.
- و از برخی اخبار ظاهر شود که این روزهای ماه نحسند، 3 و 4 و 5، 13، 16، 21، 24، 25، 26 و از سفر در 8- و 13 ماه منع شده، و روایتی است که 4 و 21 سفر را شایند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 48

و بشعر گفته‌اند:

زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج

هفت روز نحس باشد هر مهی

21 با 24 و بیست و پنج

3 و 4، 13، با شانزده

از علی از مصطفی دان و بسنج

این روایت گفته بحر العلوم

و مضمون روایت امام یازدهم را که در هر ماهی روز نحسی است بشرحی که گذشت بشعر درآوردند که از ترجمه‌اش صرف نظر کردیم.

3- در مکارم (ج 1 ص 83): رسول خدا فرموده در سه‌شنبه 17 (19) یا 21 حجامت کنید که درمان بیماری سال است.

4- و نیز فرموده: روز پنجشنبه 15 یا 17 یا 21، ماه حجامت کنید تا خون شما نجوشد و شما را بکشد.

5- و از امام صادق علیه السلام هر که آخر روز آخر پنجشنبه ماه حجامت کند درد را بخوبی از تن بکشد.

6- و از پیغمبر است که فرمود: حجامت سه‌شنبه 17 ماه درمان درد یک سال است.

7- و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله حجامت در 17 ماه درمانست، و روز سه‌شنبه تندرستی است.

میگویم: از امام صادق علیه السلام اخباری است در سعد و نحس روزهای ماه و من با مدارک آنها را در اینجا گرد آوردم.

### روز یکم [ماه]

سید ره- در درووع واقیه گفته: برای هر روز از ماه روایات است در اختیارات و دعاهاى هر روز ماه که هر کدام در فصلی است و همه را در 30 فصل ذکر میکنیم تا آنکه گوید.

8- روز یکم ماه- بنقل از امام صادق علیه السلام روز آفرینش آدم است، روزیست مبارک برای طلب حوائج و ورود بر شاه و طلب دانش، و تزویج، و سفر، و خرید و فروش، و گرفتن وام، هر که در آن بگریزد یا گم شود تا شب هشتم پیدا شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 49

و بیمارش به شود، و نوزادش خوش و روزیمنند و مبارک است.

سلمان فارسی- ره- گفته: روز هر مزد است که یکی از نامهای خدا است روزیست خوب و مبارک و طلب حوائج و ورود بر شاه را شاید.

9- سید گفته: در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام است که در پاسخ پرسش از اختیارات روزها فرموده: روز یکم ماه آفرینش آدم است، خوش و سعد است، در آن با شاه گفتگو کن و زن بگیر، و هر حاجتی داری بکار بند.

10- در مکارم است (ج 2 ص 558) از امام صادق علیه السلام که: سعد است ملاقات امراء، و حاجت خواستن و خرید و فروش، و زراعت، و سفر را شاید.

11- در زوائد الفوائد: از امام صادق است که: روزیست مبارک و محمود خدا آدم را در آن آفرید، خوش است برای طلب حاجت، و رفتن نزد شاه، و شروع بکار، و فروش و خرید، گرفتن و بخشیدن، نوزادش محبوب و روزیمنند و مبارک است، بیمار در آن باذن خدا تعالی خوب شود.

12- در روایت دیگری: هر که در آن گریزد یا گم شود تا هشت شب بدست آید.

بیان: آنچه در این زمینه در گذشته و آینده از سلمان فارسی - ره - روایت شود موافق روایت منجمین و تقویم نگارانت از فرس ولی اختلافاتی دارند که ما بدانها اشاره کنیم، گفته‌اند نام روز یکم ماه (اورمزد) یا (فرخ) و نزد برخی (به روز است).

### [روز] دوم [ماه]

13 در دروع از امام صادق علیه السلام، حواء در آن از آدم خلق شده، تزویج، و بناء خانه، نوشتن قرارداد، حاجت خواستن، برگزیدن را شاید، آنکه در آغازش بیمار شود سبک است بخلاف پایانش، نوزادش خوب پرورش یابد، سلمان گفته: روز بهمن فرشته زیر عرش است، تزویج و حاجت خواستن را شاید و سعد است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 50

14- در روایت دیگری: تزویج کن، از سفر بخاندانت برگرد، بخر بفروش، حاجت خواه، از شاه پرهیز.

15- در مکارم (ج 2 ص 558) از آن حضرت علیه السلام، سفر و طلب حاجت را شاید.

16- در زوائد: از امام صادق علیه السلام روزیست محمود، خدا در آن آدم را آفریده، تزویج، نقل مکان، فروش، خرید، ساختمان، زراعت، کشت درخت سلف، وام گرفتن، معامله، درآمدن بخانه، حاجت خواهی، ملاقات شاه را شاید هر که در آن بیمار شود به گردد، نوزادش مبارک است و میمون.

17- در روایت دیگر: نوشتن قرارداد را شاید، هر که در آغازش بیمار شود سبک باشد و در پایانش سنگین.

### [روز] سوم [ماه]

18- دروع: از امام صادق علیه السلام روز نحس مستمر است، آدم و حوا لخت شدند، و از بهشت بدر شدند، در آن خانه‌داری کن و اگر میسر است از آن بیرون میا، از سلطان، و خرید و فروش، حاجت خواهی، معامله و شرکت پرهیز گریزنده در آن دستگیر شود، بیمارش برنج افتد، نوزادش روزی‌مند و دراز عمر است.

سلمان گفته: روز اردیبهشت فرشته گماشته بیدبختی و بیماریست، روز گران و نحسی است، کاری را شاید 19- در روایت دیگری است از او علیه السلام روز نحسی است که آدم و حوا لخت شدند، در آن مخر، مفروش نزد شاه مرو، حاجت مخواه.

20- در مکارم (ج 2 ص 558) روایت است که هیچ کاری را نشاید.

21- در زوائد: از او علیه السلام روز نحسی است، هابیل بدست برادرش قابیل کشته شده، روز مذمومی است در آن سفر مکن، کاری مکن، کسی را ملاقات مکن، از شر او بتعوید امیر المؤمنین علیه السلام بخدا پناه ببر، نوزادش نحس است، بیمار در آن یا شبش خطری است جز اینکه خدا چیز دیگر خواهد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 51

22- در روایت دیگر: نوزادش روزیمند و پر عمر است، در آن آدم و حواء لخت شدند و از بهشت بدر شدند گریزانند دستگیر شود، بیمارش برنج افتد.

گویم: اردیبهشت بضم همزه و سکون راء بی نقطه و کسر دال بینقطه یعنی ماهی که جهان در آن چون بهشت سبز، درخت و زمین خرم و پر گل است.

[روز] چهارم [ماه]

23- دروع: از امام صادق علیه السلام، خوبست برای زراعت، شکار بناء، وام داری، بد است در آن سفر، هر که در آن سفر کند در خطر کشتن و غارت و بلاء است، هابیل در آن زاده، نوزادش تا زنده است خوب و مبارک است، هر که در آن گریزد جستش دشوار است و پناه‌داری یابد.

سلمان گفته: روز شهریور نام فرشته‌ایست که جواهر در او (از او) آفریده شده و بدان گمارده است و گماشته بدریای روم است.

24- در روایت دیگر: روزیست که تزویج و شکار را شاید، و سفر در آن مذموم است، هر که در آن سفر کند غارت شود، در آن هابیل بن آدم زاده.

25- در مکارم: از امام علیه السلام، تزویج را شاید و سفر را نشاید.

26- از امام علیه السلام روزیست میانه قضای حاجت در آن شاید هبة الله پسر آدم در آن زاده است سفر در آن بد است، نوزادش مبارک است، بیمارش در شبی شفا یابد و به شود باذن خدا تعالی.

27- در روایت دیگر: که هابیل نیز در آن زاده، مسافرش در خطر کشتن و غارت و بلاء است هر که در آن گریزد بکسی پناه دهد که او را پناه دهد.

[روز] پنجم [ماه]

28- در دروغ: از امام صادق علیه السلام روز نحس مستمر است، قاییل شقی ملعون در آن زاده و برادرش را کشته، و بخود نفرین کرده، نخست کسیست که در زمین گریسته، در آن کاری مکن، از خانهات بیرون مشو هر که در آن سوگند دروغ خورد زود کیفر بیند، نوزادش خوشحال باشد.

سلمان گفته: روز اسفندار فرشته گماشته بر زمینها است، روزیست نحس، در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 52

آن حاجت مخواه، نزد شاه مرو.

29- در روایت دیگر از اوست علیه السلام: که قاییل در آن زاده و برادرش را کشته در آن، حاجت در آن مخواه.

30- در مکارم است از امام علیه السلام که پست است و نحس.

31- در زوائد: روز نحسی است شیطان و هاروت و ماروت و هر فرعون و جباری در آن لعن و عذاب شدند روز بی بهره دشواریست، خیری ندارد، از شرش بخدا پناه بر، نوزادش شوم است و گران و بد زندگی، و کم روزی، بیمار شب و روزش سنگین است و در خطر.

32- در روایت دیگر است که: قاییل در آن هاییل را کشته اصلاح دام را شاید، هر که در آن دروغ گوید خدا زود کیفرش کند.

میگویم: نزد فارسیان به اسفندار مذ مشهور است، و اسپندار مذ، سفندار مذ سپندار مذ هم گفته شده.

[روز] ششم [ماه]

33- در دروغ: از امام صادق علیه السلام که تزویج را شاید، هر که در آن سفر دریا یا خشکی رود دلپسند خود به خاندانش برگردد، برای خرید دام خوبست، هر که در آن گم شود یا گریزد یافت شود، نوزادش خوش پرورش و بر کنار از آفاتست.

سلمان- رضی الله عنه- گفته: روز خرداد نام دارد فرشته گماشته پیریان تزویج و کسب و هر کاری نیک است خوابش پس از دو روز تعبیر شود.

34- در روایت دیگر: تزویج و شکار و کسب و هر حاجت را شاید.

35- در مکارم: از آن حضرت علیه السلام مبارک است و طلب حوائج را شاید.

36- در زوائد: از امام علیه السلام روزیست نیک نوح علیه السلام در آن زاده حوائج را، شاه را، سفر را، فروش و خرید را، وام گرفتن، پرداخت، و قضاوت ستاندن، بخشیدن، تفریح، و شکار را شاید، نوزادش مبارک، میمون، خوش زندگی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 53

است، بیمارش در شب و روز آن از یک هفته بیش بیمار نماند و باذن خدا به شود.

37- در روایت دیگر: تزویج و خرید دام را شاید.

[روز] هفتم [ماه]

38- دروع: از امام صادق علیه السلام، همه کار را شاید، هر که در آن نویسندگی آموزد استاد شود، هر که در آبادانی و کشت درخت شروع کند خوش انجام باشد، نوزادش خوش پرورش و پر روزیست.

سلمان - رضی الله عنه - گفته: روز مرداد، فرشته ایست گمارده بمردم و روزیشان، روزیست مبارک و مسعود، هر کار خیری در آن بکن.

39- و در روایت دیگر: روز خویست چون ششم.

40- در مکارم از امام علیه السلام، مبارک است و مختار هر چه را خواهی و در آن بکوشی شاید.

41- الزوائد: از امام علیه السلام، روز مسعود و مبارکی است، نوح علیه السلام در آن سوار کشتی شد، در کشتی سوار شو، در خشکی سفر کن، با دشمن نبرد کن هر چه خواهی بکن، روزیست پر برکت خوب برای طلب حوائج و کوشش در آنها نوزادش مبارک است و میمون بر خود و پدر و مادر سبک ستاره پر روزی هر که در آن یا شبش بیمار شود باذن خدا خوب شود.

42- در روایت دیگر، آغاز نویسندگی، و آبادانی، درختکاری را شاید.

میگویم: مرداد بضم است، ابو ریحان گفته معنایش خلق جاوید است بی مرگ و نابودی.

[روز] هشتم [ماه]

43- دروع: از امام صادق علیه السلام روزیست که کاری را شاید از فروش و خرید، هر که در آن نزد سلطان رود حاجتش برآورد، بدریا رفتن، سفر خشکی، رفتن نبرد در آن بد است نوزادش خوش ولادت است، هر که در آن گریزد باسانی بدست نیاید، هر که در آن گم شود جز بسختی راه نیابد، بیمارش برنج افتد.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 54

سلمان گفته: روز نما در از نامهای خدا است، روزیست مبارک و مسعود، هر کاری را خواهی شاید.

44- در روایت دیگر: روز خوب و مبارکی است، هر حاجتی را شاید جز سفر.

45- در مکارم (ج 2 ص 550) هر حاجتی را شاید جز سفر که در آن بد است.

46- در زوائد: از امام علیه السلام، نیک است برای خرید و فروش، در آن بفروش و بخر، بستان بده، سفر مرو که سفر دریا و خشکی در آن بد است، نوزادش میانه حال است و پر عمر، و هر که در آن یا شبش بیمار شود باذن خدا به گردد.

47- در روایت دیگر: دیدار شاه و قضاء حوائج را شاید، هر که در آن گریزد جز بسختی بدست نیاید، هر که گم شود جز بسختی راه نیابد، گفته‌اند: هر که در آن بیمار شود بمیرد.

گویم: معروف به «دببازر» است نزد آنها.

## روز نهم [ماه]

48- از امام صادق علیه السلام که: روزیست سبک نیک برای هر چه بخواهی، در آن بکار پرداز، وام بگیر، زراعت کن، درخت بکار، با هر که در آن نبرد کند چیره گردد، هر که سفر کند، مال فراوان یابد و خیر بیند، هر که گریزد نجات یابد، هر که بیمار شود سنگین گردد، هر که گم گردد یافته شود نوزادش خوش زایش است و در هر حال موفق است.

سلمان گفت: روز آذر نام فرشته ترازودار روز قیامت است، خوش آرمانست و روز تندرستی.

49- در روایت دیگری: روز سبک نیکی است برای هر چه خواهی، نوزادش روز عید است و تنگدستی نه بیند.

50- در مکارم (ج 2 ص 556) از امام علیه السلام که مبارک است، هر چه را آدمی خواهد شاید هر که در آن سفر کند مالی روزیش شود و هر خیری بیند.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 55

51- زوائد: از امام صادق علیه السلام، خوب روزیست و مبارک، در آن سام پسر نوح زاده، روز مبارکی است، هر حاجت را شاید از ورود بر سلطان و هر کاری، وام گرفتن، و وام دادن، ستاندن و پرداختن، نوزادش دوست داشتنی و پذیرفته در بر مردم است، دانش جو و خوش رفتار است، هر که در آن یا شبش بیمار شود باذن خدا به شود.

52- در روایت دیگر است که: هر که در آن سفر کند روزی یابد و خیر بیند، درختکاری، زراعت را شاید، هر که در آن نبرد کند چیره گردد، هر که گریزد بسطانی که پناهش دهد نجات یابد، هر که در آن بیمار شود سنگین گردد.

گویم: آذر نزد آنها با آی مدی و ذال نقطه دار مفتوح بمعنی آتش است و نام فرشته گماشته بر آن، برخی آن را بضم ذال تصحیح کرده و اول روشنتر است.

#### روز دهم [ماه]

53- دروغ: از امام صادق علیه السلام در آن نوح زاده، هر که در آن زاده شود به پیری رسد و روزیمنند است، خرید و فروش و سفر را شاید، گمشده اش یافت شود، گریخته در آن بدست آید و زندانی گردد، بیمار در آن را سزد که وصیت کند.

سلمان- رضی الله عنه- گفته: روز آبان نام خوشتر گماشته بدریاها و وادیاها است، روزیست سبک و مبارک، هر که در آن از سلطان گریزد گرفتار شود، نوزادش تنگی نکشد و روزیمنند است خوابش در 20 روز تعبیر شود.

54- در روایت دیگر است که نوح علیه السلام در آن زاده، براع زرع پیش خرید، و هر کار خیری خوبست.

55- در مکارم (ج 2 ص 559) برای هر حاجتی شاید جز رفتن نزد سلطان، هر که در آن از سلطان گریزد گرفته شود، از هر که چیزی گم شود آن را بیابد، برای فروش و خرید نیک است، هر که در آن بیمار شود به شود.

56- در زوائد: از امام صادق علیه السلام: روزیست پسندیده، خدا ادریس را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 56

در آن بجای بلندی بر آورده و موسی تورات را برگرفته، نوشتن اوراق و شروط و قرارداد را شاید، و کافر دفتر و حساب، نوزادش بردبار و خوب و پارسا است، بیمار آن و شبش در خطر است.

57- در روایت دیگر: فروش و خرید را شاید، هر که چیزی گم کند آن را یابد، خوبست بیمار در آن وصیت کند، هر که در آن گریزد گرفتار و زندانی شود.

#### روز یازدهم [ماه]



58- دروع: از امام صادق علیه السلام، شیث در آن زاده، شروع کار و فروش و خرید و سفر را شاید، رفتن نزد سلطان را نشاید، هر که گریزد فرمانبر بر گردد، هر که بیمار شود بسا به شود سالم ماند، نوزادش خوش زندگی است جز این که بینوا شود و از سلطان گریزد.

سلمان گفته: روز خور نام فرشته بر خورشید گمارده است، روزیست سبک مانند آنچه گذشت.

59- در روایت دیگر: هر که در آن گریزد گرفته شود، نوزادش روزی مند است و میماند تا پیر شود و مستمند نشود.

60- در مکارم: از امام علیه السلام فروش، خرید، همه حوائج و سفر را شاید جز رفتن نزد سلطان، گریز را شاید.

61- در زوائد از امام علیه السلام، فروش، خرید، معامله و قرض را شاید، دخول بسطان بد است و معامله و تصرف در کار او، نوزادش خوب و خوش پرورش است، هر که در آن و شبش بیمار گردد به شود.

62- در روایت دیگری، شیث در آن زاد، هر که گریزد بر گردد فرمانبر هر که گم شود سالم ماند، و گفته شده مستمند میرد یا در گریز از سلطان.

#### روز دوازدهم [ماه]

53- از امام صادق علیه السلام: تزویج، گشودن دکان، شرکت، نشستن در کشتی را شاید، میانجیگری میان مردم را نشاید، بیمارش بسا به شود، نوزادش بآسانی تربیت شود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 57

سلمان- رضی الله عنه- گفته: روز ماه برگزیده است و نام فرشته گماشته بمه است.

در روایت دیگر: چون روز یازدهم است.

64- در مکارم (ج 2 ص 559) از امام علیه السلام، روزیست خوب مبارک، حاجات خود را بخواهید و در آنها بکوشید که برآورده شوند.

65- در زوائد از امام علیه السلام: روزیست مبارک، موسی در آن مدت شبانی را بسر برد، روز تزویج مشارکت، گشادن دکان، تعمیر منازل، فروش و خرید، و ستدن و دادنست، نوزادش پارسا عابد و خوب است، تیدارش چه در روز و چه شب در خطر است جز آنکه خدا عز و جل خواهد.

66- و در دیگریست که: کشتی نشستن در آن خوب است، و از میانجیگری کناره شود.

## روز سیزدهم [ماه]

67- در دروع: از امام صادق علیه السلام روزیست نحس، نزاع، قضاوت، برخورد با سلطان و هیچ کار را نشاید، سر را صابون مکش، موی را نتراش، هر که گم شود یا گریزد سالم ماند بیمارش سختی کشد، نوزادش را گفتند زنده نماند.

سلمان- رضی الله عنه- گفته روز تیر نام فرشته گماشته بر اخترانست، روزیست نحس پست، از سلطان و هر کاری به پرهیز، خوابش در نه روز درست در آید.

در روایت دیگر: روز نحسی است هیچ حاجتی نخواه.

68- در مکارم: از امام علیه السلام روز نحسی است از هر کاری پرهیزید.

69- در زوائد از امام علیه السلام، نحس است، پسر نوح و زن لوط در آن هلاک شدند، در هر حال مذموم است، از شرش بخدا پناه بر، نوزادش شوم سخت روزی، کینه‌ور و بدخلق است، بیمار آن و شبش خطرناک است، خدا داناتر است.

70- در روایت دیگر، از ستیزه‌ها و برخورد سلطان، قضاوتها و سر-

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 58

تراشیدن و روغن زدن موی پرهیز شود، هر که در آن گریزد سالم ماند، نوزادش زنده نماند.

## روز چهاردهم [ماه]

71- دروع از امام صادق علیه السلام، همه کار را شاید، نوزادش دغل است، طلب دانش، فروش و خرید، سفر، وام گرفتن، کشتی نشستن نیک است، گریزان آن گرفتار شود، بیمارش به شود ان شاء الله تعالی.

سلمان- رضی الله عنه- گفته: روز جوش نام فرشته گماشته بر آدمی و پری است و باد، مسعود و مبارک است برای هر کاری و برخورد سلطان و اشراف و علماء خوبست، نوزادش اذیب نویسنده و در آخر عمر ثروتمند است، خوابها پس از 26 روز درست باشند.

72- در روایت دیگر، سعید است و نیک برای هر کار، نوزادش عمر دراز و شیفته دانشجوئی است، در آخر عمرش ثروتمند شود.

73- در مکارم: از امام علیه السلام برای هر کار و هر حاجت نیک است.

74- در زوائد: از امام علیه السلام برای هر حاجتی خواهی و برخوردار پادشاهان و طلب علم و پرداخت وام خوب است، نوزادش سالم و سعادت مند است و در کارش کامیاب پسندیده، روزیمنند، بیمار در آن و شبش بزودی به شود، خدا دانایتر است.

75- در روایت دیگر است که نوزادش در پایان عمر پر ثروت باشد، و دغل و ستمکار است، فروش و خرید، وام گیری و وام دادن و کشتی نشستن را شاید، هر که در آن گریزد گرفته شود.

### روز پانزدهم [ماه]

76- عدد القویه: از شیخ رضی نواده علامه حلی امام صادق علیه السلام فرمود مبارک است هر حاجت و سفر را شاید، حاجتها را بخواهید که بر آورده اند.

77- در روایت دیگر: بد است و نحس برای هر کار مگر وام گرفتن و دادن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 59

یا بررسی آنچه میخرد، قایل در آن زاده که ملعونست و برادرش را کشته، خوب از آن حذر کنید، که خشم در آن آفریده شده، بیمارش بمیرد.

78- در روایت دیگر: بیماریش بزودی به شود، هر که گریزد در جای نزدیکی گرفته شود، نوزادش بدخلق است.

79- در روایت دیگری نوزادش زبانش بگیرد و یا لال و زبان گران باشد 80- أمير المؤمنين علیه السلام فرمود: نوزادش لال یا زبان گیر است.

فرس گفتند: روز سبکی است.

در روایت دیگر: مبارک است و هر کاری را شاید، خوابش تا سه روز درست در آید، ملاقات قاضیان و علماء، آموزش، درخواست آنچه نزد سرور است نیک است.

سلمان فارسی- رضی الله عنه- گفته: دیمهروز از نامهای خدا تعالی است (دیمه خ ب).

81- دروع: از امام صادق علیه السلام برای هر کاری نیک است جز وام گرفتن و وام دادن، بیمارش بزودی به شود، هر که گریزد دستگیر شود، نوزادش زبان گرفته است یا لال.

در روایت دیگر: برای هر کاری نیک است، نوزادش لال یا زبان گرفته است.

82- در مکارم: برای هر حاجت خواهی نیک است، در آن حوائج خود را بخواهید که برآورده است.

83- در زوائد: هر کاری و حاجتی و دیدار اشراف و بزرگان و سروران را شاید، حوائج خود را بخواه و شاهت را ببین، هر کاری خواهی بکن که روز خوشی است، نوزادش زبان گرفته یا لال است بیمارش در خطر است جز که خدا خواهد.

84- در روایت دیگر: روزیست حذرناک، برای وام گرفتن و وام دادن،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 60

بررسی هر چه خرنند شاید، بیمارش باذن خدا به شود، گریزان در آن در جای غریبی گرفته شود.

بیان: شروع بنقل از عدد برای این است که از این کتاب جز از روز 15 تا آخر ماه بدست ما نرسیده است.

#### روز شانزدهم [ماه]

85- در عدد: امام صادق علیه السلام فرمود: نحس مستمر و پست است، سفر مکن، هر که در آن سفر کند هلاک شود و بدی بیند، از جنبش کناره کنید، از حوائج تا توانید پرهیزید، حاجت نخواهید، برخورد با سلطان بد است.

86- در روایتی: تجارت، فروش، شرکت و رفتن بدریا، ساختمان و پی ریزی و کار خیر را شاید.

87- در روایتی: دوستی و شهوت در آن آفریده شدند، سفر خشکی و دریا در آن نیک است، هر که را خواهی مزدور کن، بهر که خواهی بده، نوزادش حتما دیوانه و بخیل است.

88- در روایتی: هر که در بامدادش تا ظهر زاده دیوانه است، و نوزاد پس از زوال تا آخرش نیکو است، هر که در آن گریزد برگردد، هر که گم شود سالم ماند، هر که گمشده در آن دارد بیابد، بیمارش بزودی به شود.

89- مولا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بیمارش در خطر مرگ است، فارسیان گویند روز سبکی است.

90- در روایتی، روز خوبی است برای هر کار و هر مقصد و هر تصرف، نوزادش کارکن است، روز طلب هر کار خوب است.

در روایتی: نحس است، نوزادش بناچار دیوانه است، مسافرش هلاک است برای کار خیر نیک است از حرکت در آن پرهیز باید، خوابهاش پس از دو روز درست در آیند.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: مهر روز نام فرشته گماشته برحمت است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 61

91- دروغ: از امام صادق علیه السلام که روز نحسی است برای کاری نشاید جز بنا و پایه گذاری، هر که در آن سفر کند هلاک شود، هر که گریزد برگردد هر که گم شود سالم ماند، هر که بیمار شود زود به شود نوزاد پیش از ظهرش دیوانه است، و پس از ظهر نیک.

و در روایت سلمان نحس است، از حرکت پرهیز، خوابهاش پس از دو روز درست در آیند.

92- در روایت دیگر: نحس است، نوزادش دیوانه است، مسافرش هلاک.

93- در مکارم (ج 2 ص 559) بد و مذموم است برای هر چیز.

94- در زوائد: از امام علیه السلام، نحس است و بد و مذموم و بی خیر، در آن سفر مکن، حاجت خواه، تا توانی خود را نگه دار، از شرش بخدا پناه بر نوزادش شوم و سخت پرورش و نحس زندگی است، بیمار در آن یا در شبش خطری است و بیماریش طولانی و الله أعلم.

95- در روایت دیگر: هر که در آن سفر کند هلاک شود، برخورد با سلطان بد است، تجارت و خرید و شرکت و سفر دریا و ساختمان و پی ریزی را شاید، نوزادش تا ظهر دیوانه است و پس از ظهر خوشرفتار.

#### روز هفدهم [ماه]

96- در عدد: امام صادق علیه السلام فرمود: روز پاک و بر گزیده ایست برای هر حاجت نیک است برای خرید و فروش، تزویج، و رفتن نزد سلطان و جز آن، خوب است برای هر حاجت هر چه خواهی بطلب که خوش است نیرو در آن آفریده شد، و هم ملک الموت، در آن خدا به یعقوب برکت داده، خوب و شایسته است برای آبادانی، جوی سازی، درختکاری، سفرش ناتمام ماند.

97- در روایتی دیگر: میانه است، از ستیزه حذر باید، هر که در آن وام دهد بدو برنگردد، یا با رنج برگردد هر که در آن وام گیرد نپردازد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 62

98- ابن معمر گفته: روایت دیگریست که روز سنگینی است طلب حوائج را نشاید، در آن حذر کن، به فرزند و بندهات نیکی کن، بیمارش به شود، خوابش دروغ است، گریزانش یافت شود، نوزادش دراز بماند، نیک حال و خوش پرورش و خوش زندگی باشد، مستمندی نبیند.

فرس گفتند: روز سبکی است.

99- در روایت دیگر روز سنگینی است، کار خیر را نشاید، در آن حاجت نخواه.

100- در روایت دیگر: روز خوب و پسندیده‌ایست، تزویج، ختان، شرکت تجارت، دیدار برادران و مضاربه در اموال را شاید.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: سروش روز نام فرشته گماشته بنگهبانی جهانست و آن جبرئیل است علیه السلام.

101- در دروغ: از امام صادق علیه السلام روز میانه‌ایست، از ستیزه و وام دادن و گرفتن حذر کن و امش نه برگردد نه پرداخت شود، نوزادش نیک حال است.

در روایت از سلمان - رضی الله عنه - روز سنگینی است در آن حاجت نخواه.

در روایت دیگر: روز خوبیست.

102- گفت: در روایت دیگر روز سنگینی است، طلب حاجت را نشاید.

103- در مکارم: پاک است و پسندیده، هر چه خواهید در آن بخواهید تزویج کنید، بفروشید، بخرید، زراعت کنید، بسازید، نزد سلطان روید برای حوائج که برآورده است.

104- در زوائد: از امام علیه السلام، خوب، پسندیده و محمود است هر کار و هر حاجت، هر حاجت در آن بخواه، بخر، بفروش، با دفتر داران و کارمندان ملاقات کن و هر که خواهی، نوزادش مبارک و با سعادت است در هر چیزی، بیمارش در روز و شب بهبود یابد باذن خدا.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 63

105- در روایت دیگر: میانه است از ستیزه و وام دادن و گرفتن حذر کن.

106- در عدد: امام صادق علیه السلام فرمود: پسندیده و نیک مبارک و مسعود است تزویج و سفر را شاید، هر که سفر کند حاجت روا شود، برای هر کار و طلب حوائج مبارک است فروش، خرید، زراعتش سود بخشد، بکوش برای هر حاجت که رواست، هر چه خواهی بجو که پیروزی، رفتن نزد سلطان و قضات و کارمندان را شاید، هر که با دشمن در آن خصومت ورزد باذن خدا بر او پیروز گردد و چیره شود، هر که تزویج کند در آن خیر بیند، هر که وام گیرد بپرداز بیمارش در معرض بهی است، نوزادش نیک است، و خوش زندگی، مستمندی نبیند، بی توبه نمیرد فارسیان گویند: روزیست سبک.

107- در روایت دیگر، بنا در آن پسند است و خرید خانه، حوائج برآورده است و سفر را شاید.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: رش روز نام فرشته گماشته بر آتش است 108- دروع: از امام صادق علیه السلام روزیست خوش، شایسته هر چیز از فروش و خرید، زراعت و سفر در خصومت بر دشمن پیروزیست، وامش پرداخت شود بیمارش به گردد، نوزادش نیک است.

در روایت سلمان: سفر و طلب حوائج را شاید.

109- در روایت دیگر: سفر و هر حاجتی خواهی در آن شاید.

110- در مکارم: از امام علیه السلام پسندیده و شایسته سفر و طلب حوائج است و پیروزی بر دشمن باذن خدا.

111- در زوائد: از امام علیه السلام (بر آنچه گفته شد افزوده) نوزادش خوش پرورش و پسندیده زندگی است بیمارش در روز یا شب باذن خدا نجات یابد.

112- در روایت دیگر: فروش و خرید و زرع را شاید.

گویم: بیشتر نام را با فتحه راء بی نقطه و سکون شین نقطه دار و نون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 64

دانسته‌اند و در دروع رش بی نون آمده.

روز نوزدهم [ماه]

113- در عدد: از امام صادق علیه السلام، سبک است هر چه را شاید و سفر را که حاجت رواست و کارش گذرا و بهر چه خواهد رسد تزویج، معاش، حوائج، آموختن دانش، خرید بنده و دام را شاید، مسعود است و مبارک، نوزادش اسحاق پسر ابراهیم علیهما السلام است، هر که در آن گم شود یا گریزد پس از 15 روزش بیابند، نوزادش نیک است و خیرمند.

114- در روایت دیگر: سخت است و پر شر، هیچ کار دنیا مکن، در خانه بمان و پر ذکر خدا عز و جل بگو و ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله، بیمارش رها شود، در آن سفر مکن، چیزی بکسی مده نزد سلطان مرو «نوزادش بد خلق است».

115- أمير المؤمنين علیه السلام فرمود: نوزادش روزیمنند و مبارک است.

فرس گفته‌اند: روزیست سنگین.

116- در روایت دیگر: ملاقات ملوک برای نیازمندی و بهره‌گیری از آنها خوبست و روز مبارکی است.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: فروردین روز نام فرشته گماشته بجانها است (و) و گرفتن آنها، در شب 19 ماه رمضان کاروان حاج ثبت شود، غسل در آن مستحب است، شب چهارشنبه 19 ماه رمضان سال 40 هجری بمولاً امیر المؤمنین علیه السلام ضربت زدند.

117- دروع: از امام صادق علیه السلام: سعد است و نوزادش اسحاق است، سفر کسب، حوائج، آموختن خرید بنده و دام را شاید، گمشده و گریخته‌اش پس از 15 شب بدست آید، نوزادش نیک و موفق است.

سلمان - رضی الله عنه - گفته: فروردین روز مبارکی است.

در روایت دیگر: چون 18 است.

118- در مکارم: از امام علیه السلام، پسند و شایان هر کاریست، نوزادش مبارک است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 65

119- در زوائد: از امام علیه السلام، روز پسندیده، مبارک، خوب برای هر کاری خواهی، نوزادش اسحاق پسر ابراهیم، حوائج در آن بجو، سلطان را بر خور، نامه بنویس، کارها را بکن، نوزادش نویسنده، مبارک روزیمنند است.

بیمارش در روز یا شب در خطر است.

120- در روایت دیگر: سفر، کسب، طلب علم، خرید بنده و دام را شاید گمشده و گریخته‌اش پس از نیم ماه بدست آید.



## روز بیستم [ماه]

- 121- در عدد: امام صادق علیه السلام فرمود: روز خوب مبارکی است، طلب حوائج و سفر را شاید مسافرش حاجت رواست، بناء، تزویج نزد سلطان رفتن و جز آن در آن خوبست.
- 122- در روایت دیگر: نوزادش اسحاق است، خوش انجام است، طلب حوائج را شاید، حقت را در آن بخواه، هر چه خواهی بکار، در آن بنده مخر.
- 123- در روایت دیگر: از خرید بنده در آن کناره گیری شود.
- 124- در روایت دیگر میانه است، سفر، بناء، پایه گذاری، درو، درخت کاری، دام ستانی را شاید گریخته اش دور بدست آید، گمشده اش در نهانی است، بیمارش سخت است.
- 125- در روایتی: بیمارش بمیرد، نوزادش در سختی زندگی کند و ناتوان باشد.
- 126- در روایت دیگر: نوزادش بردبار و فاضل باشد.
- 127- أمير المؤمنين علیه السلام فرمود: مسافرش سلامت و بهره مند برگردد خدا حاجتش روا کند و از هر بدیش نگهدارد فرس گویند: روزی سبک و مبارک است.
- 128- در روایت دیگر است که: پسند است، طلب روزی در آن خوبست و توجه بانقال و شغل و هر کار خوب و آغاز هر امر.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 66

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: بهرام روز است.

- 129- دروع: از امام صادق علیه السلام، روزیست میانه، سفر، قضاء حاجت، بناء، پایه ریزی، درختکاری، موزدن، ستانیدن دام را شاید، گریخته اش دور بدست آید، گمشده اش در خطر است بیمارش سخت است، نوزادش در سختی زندگی.
- سلمان - رضی الله عنه - گفته: روز بهرام نام فرشته گماشته بر پیروزی و شکست و نبرد و ستیزه است، روز مبارکی است.
- 130- در روایت دیگر: مبارک است، سفر، طلب حوائج را شاید.

131- مکارم: از امام علیه السلام، خوبست و پسند برای حوائج، سفر بناء، درختکاری، ورود بر سلطان، مبارک است بخواست خدا.

132- در زوائد: از امام علیه السلام، خوب، دلپسند، مسعود، مبارک برای هر چه آرند، بخر بفروش، هر کار خواهی بکن، نوزادش دراز عمر است است، پادشاه کشوری یا استانی است، بیمارش در روز یا شب به شود باذن خدا تعالی.

133- در روایت دیگر: روزیست میانه، سفر، بناء، حوائج، پی‌گذاری درختکاری، موزنی، ستاندن دام را شاید، گریخته‌اش دیر بدست آید، گمشده‌اش وضع روشنی ندارد، بیمارش سخت است، نوزادش در دشواریست.

### روز بیست و یکم [ماه]

134- از امام صادق علیه السلام، نحس مستمر است خون گرفتن را شاید تا توانید پرهیز کنید، حاجت نخواهید، ستیزه نکنید، که بد است و نحس و مذموم، با سلطانی که از او بررسی بر مخور که روزیست بد برای هر کار، تا توانائی از خانه‌ات بیرون میا و پرهیز کن، از قسم راست هم پرهیز، و از خزنده‌ها که هر که گزیده شود بمیرد، با کسی نپیوند که نخست روز خونریزی است و حواء در آن حیض دیده، مسافرش برنگردد، در خطر است و ناراحت، بیمارش سخت، به نشدنی، نوزادش نیازمند و درویش.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 67

135- در روایت دیگر: نوزادش خوبست.

فرس گویند: روز خوبیست.

136- در روایت دیگر: خون گرفتن را شاید، حاجت خواستن را نشاید از آزار در آن پرهیز.

137- در روایت دیگر: همه کار در آن بد است، فصد و حجامت و برخورد با لشکرها، افسرها و سیاستمدارها را نشاید، سلمان فارسی - رضی الله عنه - رام روزش گفته.

138- دروع: از امام صادق علیه السلام، نحس و پست است، حاجت در آن مخواه از سلطان پرهیز، مسافرش در خطر است، نوزادش مستمند و محتاج.

سلمان - رضی الله عنه - گفته: روز ماه نام فرشته گماشته بر شادیست، تنها خون گرفتن را شاید.

139- در روایت دیگر: روز نحس است، روز خون گرفتن، حاجت در آن مخواه.

140- در مکارم: از امام علیه السلام روز نحس مستمر است.

141- در زوائد: از امام علیه السلام، روز نحس و بد در آن آدم از درخت خورد و از خدا نافرمانی کرد، از آن حذر کن، حاجت نخواه، نزد شاه مرو، کاری مکن، شریک کس مشو، در خانه‌ات بنشین! از شرش بخدا پناه بر، نوزادش تنگ روزی، بد زندگی است، بیمارش در خطر است.

142- در روایت دیگر از سلطان و سفر پرهیز باید.

### روز بیست و دوم [ماه]

143- عدد: امام صادق علیه السلام فرمود: پسندیده و خوش است، بدی ندارد، هر حاجت و خرید و فروش و شکار و سفر را شاید، مسافرش با سود و سلامت بخانه برگردد صدقه‌اش مقبول، و هر که نزد سلطان رود حاجت روا شود، در نسخه دیگر، هر که قصد سلطان کند ترسناک گردد.

144- در روایت دیگر: سبک، برای هر چه خوب، خوابش درست است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 68

تجارتش مبارک، گریخته‌اش برگردد، غلبه بر خصم داری، تزویجش نیک، نوزادش خوش زندگی و مبارک، بیمارش به شود بزودی فرس گفته‌اند: روز سنگینی است.

145- در روایت دیگری: هر حاجت پسند است، کارهای شاهانی، هر کاری را شاید، روزی است سبک حاجت بر آر.

سلمان - رضی الله عنه - گفته: باد روز.

146- دروع: از امام صادق علیه السلام، بر آمدن حوائج فروش و خرید، رفتن سلطان را شاید، صدقه قبول است، بیمارش زود به شود، مسافرش سالم برگردد.

سلمان - رضی الله عنه - گفته: روز باد نام فرشته گماشته بر باد است، روزیست سبک هر حاجت را شاید.

147- در روایت دیگر برای همه کار خوب است.

148- در مکارم: از امام علیه السلام، پسند است، فروش و خرید و دیدن شاه و سفر و صدقه را شاید.

149- زوائد: از امام علیه السلام، سعد، مبارک، پسندیده، برای هر کار خواهی نوزادش مبارک، میمون، سعید، بیمارش خطر ندارد و خواب شود، فروش و خرید در آن خوب است.

### روز بیست و سوم [ماه]

150 عدد: امام صادق علیه السلام فرمود: سعد و پسند است، یوسف پیغمبر صدیق در آن متولد شده هر چه را خواهی شاید بویژه تزویج و تجارت و دیدار سلطان و سفر، مسافرش بهره‌ور است، دیدار اشراف و هر کار مهم را شاید، سبک است چون روز گذشته، خوابش دروغ است، گریخته‌اش بدست آید، گمشده‌اش برگردد، بیمارش به شود، نوزادش خوب، خوش نفس زیبا دوست داشتنی، خوش پرورش و خوشدل است در نسخه دیگر: روز نحس شوم نوزادش جز بکشتن نمیرد، فرعون در آن زاده.

151- از گفته مولا امیر المؤمنین علیه السلام، نوزادش ابن یامین برادر یوسف علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 69

بوده، نوزادش روزیمند و مبارک است.

فرس گفته‌اند: سبک است، تزویج، نقل، سفر، داد و ستد، دیدار سلاطین هر کار و حاجت را شاید.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: دیدین روز نام فرشته گماشته بخواب و بیدار شدن و نگهبان جانها است تا بتن باز گردند، و در روایتی از نامهای خدا تعالی است.

152، دروغ: از امام صادق علیه السلام، روز ولادت یوسف علیه السلام است، طلب حاجت، تجارت، تزویج، دیدار سلطان را شاید، مسافرش بهره‌مند و خیر یابست نوزادش خوش پرورش است.

سلمان - رضی الله عنه - گفته: روز بندین از نامهای خدا است، سبک و خوب برای هر حاجت، در روایت دیگر چون 22 است.

153- در مکارم: پسند و خوب است خصوصی برای تزویج و هر تجارت و دیدار سلطان.

154- در زوائد: از امام علیه السلام، سعید است و مبارک برای هر چه خواهی از سفر و نقل مکان، حوائج و دیدار شاهان نوزادش سعید و خوش زندگانیست، بیمارش رها شود باذن خدا تعالی.

155- در روایت دیگر: یوسف در آن زاده و تزویج را شاید.

گویم: دیدین، بدال فتحه بدال بی نقطه و یاء ساکن دو نقطه بزیر و باء کسره‌دار یا فتحه‌دار است، دیدین هم گفته‌اند ...

### روز بیست و چهار [ماه]

156- عدد: امام صادق علیه السلام فرمود: نحس مستمر، مذموم شوم ملعونست، نوزادش فرعونست، لعنه الله - روز سخت بدیست تا توانید از خدا پرهیزید، دنبال حاجت نروید، هر کارش بد است برای هر چه نحس، مسافرش بمیرد در سفر.

157- هر که در آن بیمار شود طولانی باشد، نوزادش ناخوش است تا دم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 70

مرگ، بد زندگی است و بی توفیق گر چه تلاش کند و کشته شود یا غرق گردد.

158- در روایت دیگر: برای سفر نیک است، خوابش دروغ است.

159- از علی علیه السلام: نوزادش مقام یابد ولی اندوهگین و خوار باشد، بیماریش طولانی گردد.

فرس گفته‌اند: سبک است.

160- در روایت دیگر: پست و بد است، حاجت را نشاید، فرعون ذو الأوتاد نوزاد آنست.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: دین روز نام فرشته گماشته بتلاش و جنبش است در روایت دیگر گماشته بخواب و بیداری و پاسبانی جانها است تا بتن برگردند.

161- دروغ: از امام صادق علیه السلام: بد است و نحس، زادگاه فرعونست هیچ کاری مجو، نوزادش سخت زندگی است و توفیق خیر نیابد، در پایان کشته و یا غرق شود، بیماریش طولانی است.

سلمان - رضی الله عنه - گفته: روز دین نام فرشته گماشته بر خواب و بیداریست و کوشش و جنبش و پاسبانی جانها تا بتنها برگردند، روز نحس مستمر است، نوزادش چنانست که گفتیم همین پیش.

162- در روایت دیگر: روز نحس مستمر است، فرعون در آن زاده نوزادش کشته شود و توفیق نیابد گرچه تلاش کند و تا زنده است در سختی است.

163- در مکارم: از آن حضرت است که روز شومی است.

164- در زوائد: از امام علیه السلام، روز نحس مستمر است، برای هر حال و کار بد است، از آن حذر کن و در آن کاری مکن کسی را دیدار مکن، در خانهات بنشین و از شرش بخدا پناه بر، نوزادش نحس است، بیمارش خطری است یا طولانی.

165- در روایت دیگر: زادگاه فرعونست، نوزادش برای حرص در روزی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 71

خود کشته یا غرق شود.

روز بیست و پنجم [ماه]

166- عدد: از امام صادق علیه السلام: نحس است و مذموم مصر در آن نه آفت گرفت، حاجت مخواه و خود را نگهدار، که خدا در آن فرعون را بآیاتی که بلای سخت بودند بزد، گمشده‌اش برگردد، سوگند مخور براست یا دروغ روز بدیست، مسافرش سود نبرد، بیمارش در رنج است، اگر بهوش نیاید پرهیز از او باید.

167- در روایت دیگر، بیمارش بسا به نشود بمرگ نزدیکتر است، رها نشود، نوزادش شاهی است روزیمند و آبرومند، باو علت سختی رسد که از آن برهد.

168- در روایت دیگر: نوزادش فقیه و دانشمند شود.

169- در روایت دیگر: روزیست خوب برای فروش و خرید، بناء و زراعت، قضای حوائج را شاید، نوزادش دروغگو، سخن چین و بی خیر است.

170- از علی علیه السلام در آن بخدا پناه برید.

فرس گویند: سنگین است و بد و نخواستنی، مصریان در آن هفت نوع بلاء دیدند، نحس است در آن بعبادت و نماز و کار خیر پرداز.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفت: ارد روز نام فرشته گماشته بر پریان و دیوان است.

171- دروغ: از امام صادق علیه السلام: روز نحس بدی است، خود را باش و حاجت مخواه که پر بلاء است، خدا مصریان را با فرعون در آن بآیات خود گرفت بیمارش در رنج است، نوزادش مبارک روزیمند و نجیب، علت سختی بیند و از آن برهد.

سلمان- رضی الله عنه- روز اردش گفته و آن را نحس شمرده، خدا در آن مصریان را بآیات زد، در آن بدعاء و نماز و کار خیر پرداز.

172- در روایت دیگر از امام علیه السلام: نحس بد، مصریان بلاء گرفتار شدند تا توانی از آن پرهیز بیمارش بهوش نیاید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 72

173- در مکارم از امام علیه السلام: پست است و مذموم، از هر چیز حذر کن.

174- در زوائد از امام علیه السلام: نحس، ناخواه، سنگین و بد است، حاجت نخواه، کسی را نبین، سفر مرو، در خانهات بنشین و بخدا پناه بر، نوزادش سنگین پرورش و بد زندگی است، بیمارش خطرست.

175- در روایت دیگر: خدا در آن مصریان را با فرعون بباد آیات گرفت نوزادش نجیب، مبارک روزیمند است، علتی سخت بیند و از آن برهد.

گویم: ارد بهمزه فتحه دار و راء بی نقطه ساکن و دال بی نقطه تصحیح شده، و بسا همزه را مد دهند و برخی آن را بکسر خوانند.

#### روز بیست و ششم [ماه]

176- عدد: از امام صادق علیه السلام که: مبارک است برای تیغ، موسی علیه السلام در آن عصا بدریا زد و شکافت، هر حاجتی را شاید جز تزویج و سفر از آن دوری کنید هر که تزویج کند نادرست درآید و از همسرش جدا گردد، سفر را نشاید و صدقه یابد.

177- در روایت دیگر: سفر و هر کاری را شاید جز تزویج که مایه جدائی شود، چون شکافی که موسی از دریا کرد، و زندگی هر دو بخشم اندر شود، هر که از سفر آید باهل خود در نیاید، نقل مکان در آن نیک است، نوزادش کم بهره است چون فرعون غرق شود.

178- در روایت دیگر: نوزادش را عمر دراز باشد.

179- در دیگر: نوزادش دیوانه و بخیل است، بیمارش در رنج.

فرس گویند: روزی پسند و نیک و مبارک است، هر که تزویج کند نادرست درآید و جدائی افتد.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: اشتاد روز نام فرشته آفریده در پیدا شدن دین است.

180- دروع: از امام صادق علیه السلام: روز شایسته است برای سفر و هر کار جز تزویج که بجدائی کشد، چون دریا در آن برای موسی شکافت، از سفر که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 73

آمدی با هلت درنیا، بیمارش سخت است، نوزادش را عمر دراز.

در روایت سلمان - رضی الله عنه - روز اشتاد هر کاری را شاید جز تزویج.

181- در روایت دیگر: از امام علیه السلام، در آن خدا دریا را برای موسی علیه السلام شکافت، هر کاری را شاید جز تزویج که جدائی آید مانند شکاف دادن خدا در دریا.

182- در مکارم: از امام علیه السلام، هر کاری را شاید جز تزویج و سفر شما را صدقه باید که بهره دارد.

183- زوائد: از امام علیه السلام خوبست و میانه برای فروش و خرید و سفر و قضاء حوائج و بناء و درختکاری و زراعت، نیک است، در آن سفر کن، هر که را خواهی بین و بهره بر، حاجت گیر، نوزادش میانه حال است، بیمارش پس از مدتی به شود، تزویج را نشاید.

184- در روایت دیگر: روزیست که موسی عصا بدریا زد، بخانوادهات مگذر چون آمدی از سفر، نوزادش را عمر دراز است، بیمارش سخت است.

میگویم: اشتاد بهمزه فتحه دار و شین نقطه دار و دال بی نقطه، از سید رکن الدین آملی نقل است که به سین بی نقطه است.

#### روز بیست و هفتم [ماه]

185- عدد: از امام صادق علیه السلام مبارک است و پسند و نیک، حاجت خواستن، فروش و خرید، دیدار سلطان، بناء، زراعت مرافعه، دیدن قضات، سفر، آغاز هر کار، اسباب، (پیریزی خ ب)، تزویج را شاید، سعید است و خوب، شب قدر دارد، هر چه خواهی طلب کن، برای هر حال سبک است، در آن تجارت کن، حقت را بخواه، دنبال دشمنت برو، تزویج کن نزد سلطان برو، هر که را خواهی بین، خون گرفتن بد است، هر که بیمار شود بمیرد، نوزادش نیک، زیبا دراز عمر، روزیمنند، نزدیک با مردم و محبوب آنها است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 74



186- در روایت دیگر: دغل است و روزیمنند.

187- از علی علیه السلام، یعقوب علیه السلام نوزاد آنست که هر نوزادش روزیمنند و محبوب خاندان است ولی پراندوه است و دیده‌اش تباه شود.

فرس گوید: نیک است، هر حاجت را شاید، کارها آسان، برخورد تجار و سفر را شاید که کارش پسند درآید، نوزادش روزیمنند، محبوب مردم، دراز عمر است.

سلمان فارسی- رضی الله عنه- گفته: روز آسمان نام فرشته گماشته پیرنده است.

188- دروع: از امام صادق علیه السلام هر کار را شاید، نوزادش زیبا، نیک عمر دراز است خیرمند و محبوب مردم است.

در روایت سلمان: نوزاد آن چنانست که اکنون گفته شد.

189- در دیگر روایت: سعد است و هر کاری خواهی شاید.

190- در مکارم: خوب است و پسند برای حوائج و هر چه خواهی، و دیدار سلطان.

191- در زوائد: از امام علیه السلام روز پاک مبارکی است بی‌نحوست، حاجت از سلطان و برادران خواستن، سفر بشهرها را شاید، هر که را خواهی ببین، هر جا خواهی سفر کن، نوزادش مبارک است و سبک پرورش، بیمارش زود به شود.

192- در دیگری: عمرش دراز و خیرش بسیار است.

میگویم: این فرشته را گماشته بر آسمان و مرگ و کارهای آن روز هم دانسته‌اند.

### روز بیست و هشتم [ماه]

: 193- عدد: از امام صادق علیه السلام، پسند است، هر حاجت را شاید و خون گرفتن را، سعید است و مبارک، نوزادش یعقوب علیه السلام است سفر، هر حاجت و کار، بناء و خرید و فروش و دیدار سلطان را شاید، با دشمنانت نبرد کن که بر آنها پیروزی، تزویج نیک است.

194- در روایت دیگر: خون نگیر که بد است، بیمارش بمیرد، گریخته‌اش

برگردد، نوزادش، خوب، زیبا، روزیمنند، دوست داشتنی است، عمرانه دلگیر و اندوهناک است، تنش بلاء بیند و در آخر عمر به شود، عمرش دراز باشد و دیده‌اش در خطر است.

195- از علی علیه السلام، نوزادش خوش رو، خوش بخت، مبارک و میمون است هر که چیزی خواهد بیابد فرس گفته‌اند: نحس است و سنگین.

196- در روایت دیگر: برای قضاء حوائج و گذراندن کارهای مهم و دفع ضرورت و دیدار افسران و دربانان و دیدار سپاه خوب است و مبارک، خواب روزش درست است.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: راهیاد روز نام فرشته گماشته بقضاوت میان مردم است، در روایتی گماشته باآسمانها است.

197- دروع: از امام صادق علیه السلام برای هر کاری خوبست، نوزادش یعقوبست محزون گردد غم بیند، تنش گرفتار باشد.

سلمانش روز رامیاد خوانده مبارک و سعید، خوابش درست در آید.

198- در روایت دیگر: روزی خوش، نوزادش یعقوب، روزی مند، و محبوب خاندان و مردم است، عمرش طولانی است: غمباره باشد، چشمش آفت بیند.<sup>79</sup>

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 3؛ ص 75

1- در مکارم: زناشوئی کن.

200- در زوائد: مبارک و خوش برای هر کار و حاجت، سفر، بناء و درخت کاری، هر که را خواهی ببین، روز مبارک خوشی است، نوزادش مبارک و بزرگوار است، بیمارش به شود.

201- در روایت دیگر: یعقوب درش زاده و نوزادش غمگین و دراز عمر است و تنش بلا بیند.

میگویم «رامیاد» با راء فتحه دار بی نقطه و سکون میم و آخرش دال بی نقطه است.

<sup>79</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 76

### روز بیست و نهم [ماه]

202- عدد: از امام صادق علیه السلام، پسند است، هر حاجت را شاید و خون گرفتن را خدا ارض مقدسه را در آن مبارک کرد، نقل مکان، خرید بنده و دام، دیدار برادران و دوستان کار نیک و حرکت را شاید وام و پیش خرید و سوگند را نشاید، هر که سفر کند مال بسیار یابد جز نویسنده که او را بد آید، خوابش راست است، جز پس از یک روز آن را بکس مگو، بیمارش بمیرد گمشده اش یافت شود، کسی را در آن قسم مده، از کسی چیزی مگیر، بدیدار سلطان برو، کسی را مزین، هر که گم کند بیابد.

203- در روایت دیگر: بیمارش به شود، نوزادش شایسته و بردبار است.

204- در دیگر: میانه است، از جنبش پرهیز شود.

فرس گفته اند: خوبست، نقل، سفر، و حرکت را شاید، نوزادش دلیر است هر حاجت، دیدار برادران و دوستان و کار خیر را شاید، خوابش همان روز درست آید.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: مار اسفند روز نام فرشته گماشته بزمان و خرد و دید و شنید است، در روایتی گماشته بدلها است.

205- دروع: از امام صادق علیه السلام، برای هر کار شاید، نوزادش بردبار است، هر که سفر کند مال فراوان یابد بیمارش زود به شود، در آن وصیت منویس.

سلمان - رضی الله عنه - گفته: فارسند دیدار دوستان و هر کار را شاید، خوابش همان روز درست آید.

206- در روایت دیگر: مبارک است هر کار از دیدار سلطان و دوستان و کار خوب و جز آن.

207- در مکارم: از امام علیه السلام پسند است و خوب برای هر حاجت جز نویسنده که بد است او را، در هر حاجتی اگر تواند نکوشد، بیمارش زود به شود، مسافرش مال

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 77

بسیار یابد، گریخته اش برگردد.

208- در زوائد: از امام علیه السلام مبارک است و خوش، کارش زود گذر، حوائج تصرف، دیدار ملوک، سفر، نقل مکان را شاید، نوزادش مبارک است، بیمار آغاز شبش خطر دارد.

209- در روایت دیگر: نوزادش بردبار است، مسافرش مال بسیار یابد وصیت در آن بد است.

من گویم: مار اسفندان، اسپند، اسپندان هم به پ گفته شده

### روز سیام [ماه]

210- در عدد قویه: از امام علیه السلام پسند است و خوب، هر کار و خرید، فروش، زراعت، درختکاری، بناء، تزویج، سفر، خون گرفتن را شاید.

211- در روایت دیگر: در آن سفر مکن، و نه کار دیگر جز از داد و ستد، کم حرکت کن، سفر در آن بد است، نوزادش بردبار و مبارک است و سخت پرورش و بدخلق، روزیش بدیگری رسد و خودش از آن بهره نبرد.

212- در روایت دیگر: هر که در آن زاد آزار نکشد، مبارک است و شایسته بمقام بلندی رسد اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام در آن متولد شده خدا خرد را در آن آفریده و بهر بنده‌اش خواسته داده گریخته‌اش بدست آید گمشده‌اش یافت شود و امش بزودی پرداخت گردد بیمارش بزودی به شود.

213- از علی علیه السلام نوزادش حلیم و مبارک و راستگو امین و صاحب شأن گمشده‌اش یافت شود باذن خدا تعالی.

فرس گفته‌اند: روز سبک است همه کارها و تصرفات را شاید و نوشیدن مسهل را.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: ایران روز نام فرشته گماشته بروز کار است.

214- دروع واقیه: از امام صادق علیه السلام فروش خرید تزویج را شاید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 78

نوزادش حلیم و مبارک و سخت پرورش و بد خلق است از بهره روزیش ممنوع گردد گریخته‌اش گرفته شود گمشده‌اش یافت شود و امش بزودی پرداخت شود.

سلمان فارسی - رضی الله عنه - گفته: روز انیران نام فرشته گماشته بروز کار است روز خوش مبارکی است برای هر چه خواهی.

215- در روایت دیگر: خوش و مبارک و هر حاجت را شاید.

216- مکارم الاخلاق (ج 2 ص 560) از امام علیه السلام پسند و خوب برای هر چیز و هر حاجت از فروش و خرید و زراعت و تزویج بیمارش زود به شود نوزادش بردبار مبارک است و مقامش بالا رود راستگو و وفادار است.

217- زوائد الفوائد: از امام صادق علیه السلام مبارک میمون مسعود کامیاب و پیروز و شاد است هر کار خواهی بکن بین بستان بده سفر کن نقل مکان کن بفروش و بخر که همه خوب است نوزادش مبارک است و میمون بزرگوار و خوش پرورش و توانگر بیمارش طولانی نباشد و سالم شود باذن خدا تعالی.

218- در روایت دیگر: سفر بد است نوزادش پر روزیست که برای دیگری باشد و خود بهره نبرد گریخته‌اش گرفته شود گمشده‌اش یافت شود و امش بزودی پرداخت شود و الله احکم و اعلم<sup>۸۰</sup>.

بیان: انیران با همزه فتحه دار و یاء ساکنه و راء بی نقطه است بدان که ظاهر اکثر روایات روزهای ماه عربیست و اخبار سلمان- رضی الله عنه- اشاره بماه و روز عجمی دارند چنانچه از نام و توافق با نقل منجمان از فرس روشن است و ممکن است

(1) همه این روایات بی اعتبارند و مخالف روش ائمه علیهم السلام و روش پیروان آنها خصوص نسبت بروزهای ماههای فرس و بمجعولات منجمان بخصوص فارسهای آنان ماند و اغراض سیاسی در جعل آنها روشن است که بر صاحب نظران در بازیگریهای سیاستمداران و مغرضان پوشیده نماند (از پاورقی ص 90 و 91)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 79

گفت: در آغاز آفرینش فروردین فارسی با ماه عربی برابر بوده و سعد و نحس در هر دو سرایت کرده و چون از هم جدا شدند در هر دو بجا مانده یا مخصوص یکی شده و بسا که اختلاف اخبار در سعد و نحس روزها بنا بر اینست که در یکی مقصود روز و ماه فارسی است و در دیگری عربی ولی تمیز مشکل است و احتیاط رعایت هر دو است در صورت امکان و تمام سخن در باب آینده است ان شاء الله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 80

<sup>80</sup> (1) همه این روایات بی اعتبارند و مخالف روش ائمه علیهم السلام و روش پیروان آنها خصوص نسبت بروزهای ماههای فرس و بمجعولات منجمان بخصوص فارسهای آنان ماند و اغراض سیاسی در جعل آنها روشن است که بر صاحب نظران در بازیگریهای سیاستمداران و مغرضان پوشیده نماند (از پاورقی ص 90 و 91)

## باب بیست و دوم نوروز و تشخیص آن، سعد و نحس روزهای ماه فرس و روم و برخی نوادر

1- بسندی از معلی بن خنیس که در نوروز نزد امام صادق علیه السلام رفتم، فرمود: امروز را میشناسی؟ گفتم روزیست که عجمها بزرگش دارند و بهم هدیه دهند قربانت، فرمود: بکعبه‌ای که در مکه است، این شیوه برای امریست دیرین که تفسیرش کنم برایت تا بفهمی، گفتم: ای آقایم، آن را از شما بدانم دوست‌تر است نزد من از اینکه مرده‌هایم زنده شوند و دشمنانم بمیرند، فرمود: در نوروز بود که خدا از بنده‌هایش پیمان گرفت او را پرستند و شریک با او نیاورند، و برسولان و حججش بگردند، و بائمه علیهم السلام ایمان آرند.

نخست روز است که خورشید تابیده، باد وزیده، گل شکفته در زمین، روزی که کشتی نوح بر جودی استوار شده، روزی که خدا در آن هزارها که از ترس مرگ گریخته و مرده بودند زنده کرد، روزی که جبرئیل به پیغمبر فرود آمد روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بدوش گرفت تا بتهای قریش را از فراز کعبه افکند و خرد کرد، و همچنین بود ابراهیم علیه السلام، روزی که پیغمبر فرمود تا اصحابش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 81

با امیر المؤمنین بیعت کردند، روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بوادی پریان فرستاد تا از آنها بیعت گیرد: روزی که دوباره مردم با علی علیه السلام بیعت کردند، روزی که بخوارج نهران پیروز شد و ذو الثدیة را کشت، روزی که قائم ظهور کند و روزی که بدجال پیروز شود و او را در زباله‌دان کوفه بدار زند، نو روزی نیاید جز اینکه ما توقع فرج داریم زیرا از روزهای ما و روزهای شیعیان ما است، حججش نگه‌داشتند و شما آن را گم کردید.

فرمود: یکی از پیغمبران از پروردگارش پرسید چگونه اینها که برون شدند زنده کنی؟ خدا در این روز باو وحی کرد آب بر مرقدشان بپاشد که نخست روز سال پارسیانست و آنان که 30 هزار بودند زنده شدند، و آب پاشیدن در آن روز سنت شد گفتم: ای آقایم، قربانت نام روزهای پارسی را بمن نگوئی؟ فرمود: آنها 30 روزند از ماههای قدیم بی کم بیش در هر ماه.

1- هر مزد روز نامی از نامهای خدا تعالی که آدم را در آن آفرید، پارسیان گویند: خوبست و نوشیدن و شادی را شاید.

امام صادق علیه السلام میفرمود: سعد است و مبارک: روز شادیست، با امیران و سروران در آن سخن گوئید، حوائج را بخواهید که برآورده شوند باذن خدا، نوزادش مبارک است، نزد سلطان بروید، بخرید، بفروشید، زراعت کنید، درخت بکارید بنا کنید، سفر کنید که همه کار را شاید و تزویج را، بیمارش بزودی به شود گمشده‌اش یافت شود ان شاء الله.

2- بهمن روز، شایسته و پاک، خدا در آن حواء را آفرید، یک دنده از آدم علیه السلام بود، نام فرشته گماشته بحجب قدس و کرامت است فرس گفته‌اند: خوب و پسند است امام صادق فرماید: مبارک است تزویج کنید. از سفر بخانه آئید،

سفر کنید، بخرید بفروشید هر نوع حاجت بخواهید، روزیست پسندیده بیمار آغازش سبک است و از آخرش سخت، و در خطر مرگ.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 82

3- «اردیبهشت روز» نام فرشته گماشته بدرمان و درد، فرس گویند:

سنگین است و امام صادق فرماید: نحس مستمر است از همه حوائج و کارها پرهیزید، نزد سلطان نروید نخرید نفروشید تزویج نکنید حاجت نخواهید بکسی تکلیف نکنید خود را باشید از کارهای سلطان پرهیزید تا توانید صدقه بدهید که هر که در آن بیمار شود خطر دارد، روزیست که خدا عز و جل آدم و حوا را از بهشت دور کرد، لخت کرده، مسافرش دچار راهزن شود.

4- «شهریور روز» نام فرشته‌ای که جواهر از آن آفریده شده و گماشته بر آنها است، و بدریای روم، فرس گویند پسند است.

امام صادق علیه السلام فرماید: مبارک است نوزادش هابیل پسر آدم است تزویج و شکار خشکی و دریا را شاید، نوزادش شایسته مبارک و محبوب مردم است جز اینکه سفر را نشاید و در آن خطر راهزنست و بلاء و اندوه بیمارش زود به شود ان شاء الله تعالی.

5- «اسفندار مذروز» نام فرشته گماشته بزمینها.

فرس گفته‌اند: سنگین است امام صادق علیه السلام فرماید نحس است و بد، نوزادش قایل پسر آدم است که ملعون و کافر کشنده برادر خود، نفرین کن بخاندانش بود غم و گریه بر آنها وارد کرد، از آن کناره کنید که شوم و نحس و مذموم است حاجت نخواهید، نزد سلطان نروید، در منزل خود بمانید و بخوبی از درنده‌ها و آهن حذر کنید.

6- «خرداد روز» نام فرشته گماشته بر کوهها، فرس گویند: سبک است امام صادق علیه السلام فرماید: مبارک است تزویج و کوشش در هر کار خیر در خشکی و دریا و شکار و کسب در هر دو را شاید و هر حاجتی را، مسافرش زود و با هر چه خواهد بخانه برگردد، در هر حاجت دارید بکوشید که برآورده است ان شاء الله.

7- «مرداد روز» نام فرشته گماشته بمردم و روزیشان، فرس گویند: نیک است و امام صادق فرماید: سعد است و مبارک هر کار خواهید بکنید از بناء

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 83

درخت کاری، زراعت، شکار نزد سلطان رفتن، سفر که پسند و شایسته هر حاجت است ان شاء الله.

8- «دیار روز» از نامهای خدا است، فرس گویند: نیک است، امام صادق علیه السلام فرماید مبارک است و شایسته کوشش در هر حاجت و فروش و خرید و شکار جز سفر که نروید بیمارش زود به شود نزد سلطان و جز او بروید که حاجت در آن روا است و از سلطان بخواه.

9- «آذر روز» نام فرشته گماشته بر آتش روز قیامت فرس گفته‌اند:

سبک است، صادق علیه السلام فرماید: صالح، سبک، مبارک است همه‌اش، سفر و هر چه را خواهی شاید مسافرش مال بسیار یابد و هر چیزی بیند بیمارش زود به شود و بد نییند ان شاء الله حاجت خواهید که باذن خدا برآورده است ان شاء الله.

10- «ابان روز» نام فرشته گماشته بدریا و آبها فرس گویند سنگین است صادق علیه السلام فرماید: همه چیز را شاید جز رفتن نزد سلطان روز ولادت نوح است نوزادش روزیمند است سختی نکشد نمیرد تا پیر شود بینوا نشود هر که از سلطان یا دیگری گریزد گرفته شود گمشده‌اش یافت شود برای فروش و خرید و سفر نیک است بیمارش زود به شود ان شاء الله.

11- «خور روز» نام فرشته گماشته بخورشید فرس گویند: چون پیش از خود سنگین است صادق فرماید: روز ولادت شیث پسر آدم علیه السلام است که پیغمبر بوده فروش و خرید هر کار و حاجت را شاید و سفر را جز رفتن نزد سلطان که نشاید و نهانی از او بهتر است کناره نوزادش مبارک روزیمند پر عمر است بینوا نشود هرگز حاجات خود را جز رفتن نزد سلطان بجوئید.

12- «ماه روز» نام فرشته گماشته بر ماه فرس گویند: سبک است روزبه نام دارد صادق فرماید: نیک است و خوب و پسند چون 11 نوزادش عمر طولانی دارد حوائج را بخواهید آغازش نزد سلطان روید نه پایانش از خدا کمک خواهید که بخواست خدا بگذرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 84

13- «تیر روز» نام فرشته گماشته باختران فرس گویند: روزیست جدا سنگین: صادق فرماید: نحس مستمر است از هر کار پرهیزید تا توانید حاجت خواهید نزد سلطان و جز او مروید لا حول و لا قوة الا بالله:

14- «جوش روز» فرشته گماشته بآدمی و چهارپا و دام فرس گویند:



سبک است صادق فرماید: نیک است برای هر چه خواهی دیدار اشراف و علماء را شاید و طلب حوائج نوزادش با کمال و دانش دوست و دراز عمر است در پایان عمر مال فراوان دارد بیمارش بخواست خدا به شود.

15- «دیمهر روز» نام خدا است فرس گویند: سبک است صادق فرماید: خوب است و مبارک برای هر کار و حاجت که خواهی جز اینکه نوزادش لال یا زبان گرفته است حاجت خواهید که برآورده است ان شاء الله.

16- «مهر روز» فرشته گماشته برحمت فرس گویند: بسیار سبک است صادق فرماید: منحوس بد مذموم است، حاجت نخواهید، سفر مکنید که مسافرش هلاک است، نوزادش بناچار دیوانه است بیمارش بسا رها نشود، حاجت و حرکت را وانه که اگر هم برآورده شود سخت است، و بسا بمقصد نرسد تا توانید پرهیزید و صدقه بدهید.

17- «نمروش روز» فرشته گماشته بویرانی جهان که جبرئیل است، فرس گویند: پسند و سبک و میانه است.

صادق فرماید: نیک است برای هر چه خواهی، موافق و پاک پسند هر حاجت بخواهید، تزویج کنید، خرید، فروش، زراعت، بناء انجام دهید، نزد سلطان و جز او بروید که بخواست خدا حاجت روا شوید.

18- «رش روز» فرشته گماشته به آتش، فرس گویند: سبک است.

صادق فرماید: پسند و نیک است برای تزویج، سفر، زراعت، خواست حاجت و هر کار، هر که با دشمن خصومت کند پیروز گردد بقدرت خدا تعالی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 85

19- «فروردین روز» فرشته گماشته بجان خلائق و ستاندن آن، فرس گویند: سنگین است، صادق فرماید: پسند و نیک است برای تزویج، خواست حاجت، هر که با دشمنی درآویزد بقدرت خدا بدو چیره شود، هر کار را شاید اسحاق در آن زاده، نوزادش مبارک است ان شاء الله.

20- «بهرام روز» فرشته گماشته به پیروزی و شکست در نبرد، فرس گویند:

سبک است، صادق فرماید: نیک است برای سفر، و خصوص طلب حوائج، و بناء و تزویج و عروسی و رفتن نزد سلطان و جز او، روز مبارکی است ان شاء الله.

21- «رام روز» فرشته گماشته بشادی و خرمی، فرس گویند: نیک است و مبارک، صادق فرماید: نحس مستمر است، روز خون گرفتن است، تا توانید پرهیزید، حاجت نخواهید، با دشمن نستیزید، نوزادش بیشتر نیازمند و بینوا است مسافرش سود نبرد و در خطر است.

22- «باد روز» فرشته گماشته بیادها، فرس گفتند: سنگین است، صادق فرماید: پسند و نیک برای هر حاجت بویژه فروش و خرید، صدقه ثواب شایان دارد نوزادش مبارک و محبوب است، بیمارش بزودی به شود، مسافرش سودمند و سالم بخانه برگردد، هر که نزد سلطان رود بخواسته‌های خود رسد و کامیاب گردد.

23- «دیدین روز» فرشته گماشته بخواب و بیداری، فرس گویند: سبک است، صادق فرماید: پسند است روز ولادت یوسف علیه السلام است، هر کار و حاجت را شاید بویژه تزویج و تجارات و رفتن نزد سلطان و درخواست حاجت، نوزادش مبارک است و نیک، مسافرش بهره‌مند و خیرجو است بخواست خدا عز و جل.

24- «دین روز» فرشته گماشته بکوشش و جنبش و فرس گویند: سبک است و نیک، صادق فرماید: نحس است و زادگاه فرعون - لعنه الله - سخت است و بد، تا توانید پرهیزید، مسافرش بمیرد، در نسخه‌ای، نوزادش در سفر بمیرد یا کشته یا غرق شود و عمرانه غمگین، رنجبر و دژم باشد و بی توفیق، بیمارش طولانی و بمقصد نرسد هر چه کوشد.

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 86

25- «ارد روز» فرشته گماشته پیریان و دیوان، فرس گویند سنگین است صادق فرماید: نحس و بد و مذموم است، روزیست که هفت آفت بمصر زد، بلایش سخت است، بیمارش بسا رها نشود و به نشود، مسافرش برنگردد و سود نبرد، حاجت نخواهید، خود را باشید، و تا توانید پرهیزید.

26- «اشتاد روز» فرشته گماشته هنگام ظهور دین، فرس گویند: خوب است، صادق فرماید: شایسته و مبارک است، موسی در آن دریا را شکافت، هر حاجت را شاید جز تزویج و سفر: هر که تزویج کند ناتمام ماند و جدا شود، هر که سفر کند سود نبرد و برنگردد، صدقه بدهید که سودش فراوانست، و زیانها مردود بخواست خدا.

27- «آسمان روز» فرشته گماشته باآسمانها، فرس گویند: پسند است صادق فرماید: نیک است و پسند برای هر حاجت و هر چه خواهی، نوزادش خوب زیبا و نمکین است، بناء، زراعت فروش، خرید، رفتن نزد سلطان را شاید، در حوائج خود بکوشید.

28- «رامیاد روز» فرشته گماشته بقضاوت میان خلق، فرس گویند: سنگین است و نحس، صادق فرماید: سعد است و مبارک و ستوده روز ولادت یعقوب پیغمبر علیه السلام است، سفر و هر حاجت را شاید، نوزادش روزیمند و محبوب مردم و خانواده است و بدانها نیکی کند جز اینکه غمنده باشد و در آخر عمر مبتلا شود و دیده‌اش در خطر است.

29- «مهر اسفند روز» فرشته گماشته بر فناها، روزگاران، خردها، گوشها و دیده‌ها، فرس گویند: نیک است، صادق فرماید: پسند است برای هر حاجت جز برای نویسنده که در آن نوشتن بد است، و بنظرم در حاجت خود نکوشد اگر

تواند بیمارش زود به شود، مسافرش مال فراوان یابد جز نویسنده که او را بد باشد گریخته‌اش زود برگردد، گمشده‌اش یافت شود.

30- «انیران روز» فرشته گماشته بروزگارها، فرسش مبارک دانند، صادق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 87

فرماید: پسند و نیک است برای همه چیز، روز ولادت اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام است، همه کار و همه حاجت را شاید از خرید و فروش و زرع و غرس و تزویج و بناء، بیمارش زود به شود ان شاء الله، أمير المؤمنین علیه السلام فرمود: نوزادش فرزانه بردبار، راستگو و مبارک است و کارش بالا گیرد و شأنش بر آید، زبانش راست و وفادار باشد، گریخته‌اش را یابند، گمشده‌اش یافت شود ان شاء الله.

2- در مناقب (ج 4 ص 319) حکایت است که منصور موسی بن جعفر را پیش داشت تا روز نوروز جلوس کند، و آنچه عیدی نزد او آرند دریافت کند فرمود: من اخبار از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بازرسی کردم، از این عید خبری نیافتم این روش پارسیان بوده و اسلام آن را محو کرده معاذ الله چیزی را زنده سازیم که اسلام محوش کرده، منصور گفت: برای سیاست سپاه این کار را میکنیم بحق خدای بزرگ از تو خواهش دارم که جلوس کنی، و جلوس کرد، تا آخر آنچه در باب تاریخ آن حضرت آوردم.

بیان: این خبر مخالف اخبار معلی است، و دلالت دارد بر بی‌اعتباری نوروز شرعا، ولی اخبار معلی سندش قوی‌تر و میان اصحاب مشهورتر است، و ممکن است این خبر حمل بر تقیه شود، چون خبر معلی مشتمل بر مطالبی است که تقیه داشته و امروز هم در بلاد مخالفان از اظهار تبرک بدان باید تقیه کرد، یا مقصود از آن تعظیم روز دیگریست جز روزی که در خبر معلی است.

3- المتجهد: معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام در یوم نوروز آورده که:

غسل کن، پاکترین جامه خود را بپوش عطر بزن و آن روز روزه باش (الخبر).

می‌گویم: در برخی کتب منجمان بروایت از امام صادق علیه السلام روزهای ماههای فرس را چنین یافتیم.

1- «هرمز» که نام خداست: آدم و حواء در آن خلق شدند، تجارت و صحبت ملوک شکار بناء و نو پوشیدن را شاید، حمام و فصد و قرض و نبرد و مناظره را نشاید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 88

- 2- «بهن» مبارک است، بیشتر کارها را شاید فصد و حجامت و حمام را نشاید.
  - 3- «اردیبهشت» فرشته گماشته بدرمان، آدم و حواء از بهشت بدر شدند تنها شکار و نوشیدن دارو را شاید.
  - 4- «شهریور» روز خویست زادگاه هاییل است عمارت بناء صلح نکاح تجارت و صید را شاید سفر نقل مکان و تحویل و سر تراشیدن را نشاید.
  - 5- اسفندار [مذ] نحس است هاییل کشته شده جز عمارت و شرب دواء را نشاید.
  - 6- «خرداد» فرشته گماشته بکوهها مبارک و نیک است از فصد و تعلیم و نبرد حذر کن.
  - 7- «مرداد» فرشته گماشته بجانوران فصد و حجامت و زراعت و طلاق را نشاید.
  - 8- «دیپازر» از نامهای خدا سفر و شکار و مناظره و حمام را نشاید.
  - 9- «آذر» فرشته گماشته بآتش آغازش نیک و آخرش بد است ملک نخرند که زود ویران شود.
  - 10- «آبان» نام فرشته گماشته بدریاهها زادگاه نوح علیه السلام است دیدار بزرگان نوشتن نامه خوب است و ارسال رسول سفر شکار درمان بالا رفتن جای بلند را نشاید که خطر سقوط دارد.
  - 11- «خور» فرشته گماشته بخورشید زادگاه موسی است فصد حمام، نکاح، نو پوشیدن بنده خریدن را نشاید.
  - 12- «ماه» فرشته گماشته بارزاق این روز را مخزن الاسرار گویند: از گریز پرهیز شود که دستگیر گردد.
  - 13- «تیر» گماشته بر اختران روز نحس است تنها مجالست خوبان را شاید و اشتغال بدعاء.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 89
- 14- «جوش» فرشته گماشته ببهائم زادگاه ابراهیم علیه السلام است کارهای بد را حذر باید.
  - 15- «دیب مهر» فرشته گماشته بعرش روز نجات ابراهیم علیه السلام از آتش از فصد حذر کن.
  - 16- «مهر» فرشته گماشته بدوزخ روز نحس مستمر جز حمام و سر تراشیدن را نشاید سفرش خطر هلاک دارد.
  - 17- «سروش» از نامهای خدا و گفته‌اند جبرئیل، از جز طلب حاجت و کار خیر حذر کن.

- 18- «رشن» فرشته گماشته بآتش از فسق و فجور و کارهای بد حذر کن.
- 19- «فروردین» نام ملک الموت زادگاه اسحاق از خون گرفتن و سر- تراشیدن حذر کن.
- 20- «بهرام» فرشته گماشته به نبرد از خصومت و شکار و تقاضای کارشناس حذر کن.
- 21- «رام» فرشته گماشته به جان نحس است از هر کاری حذر کن در برخی نسخه‌ها فرشته گماشته بآبر است مبارک است شکار معالجه و حمام را نشاید.
- 22- «باد» فرشته گماشته بابرها و در برخی نسخه‌ها نام خدا است از فسق و فجور حذر باید.
- 23- «دبیدین» از نامهای خدا نیک است و شایسته در نسخه‌ای زادگاه فرعونست از خوراک بد و هر کار بویژه سفر حذر باید.
- 24- «دین» نحس و زادگاه فرعونست جز فصد را نشاید و از خوراکها و هر کار حذر باید.
- 25- «ارد» فرشته گماشته بدیوها، روز هلاک مصریان تنها باش و بکاری مرو، ویژه سفر تجارت، نکاح حمام و شکار.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 90
- 26- «اشتاد» فرشته گماشته بآدمی موسی از دریا گذشت از نقل مکان سفر عمارت فصد و تزویج حذر باید.
- 27- «آسمان» فرشته گماشته بسماوات مبارک است از فصد و شکار و نکاح و دام خریدن پرهیز شود.
- 28- «رامیاد» فرشته گماشته بزمینها از فصد و حمام حذر باید.
- 29- «مار اسفندار» نام میکائیل سفر طلب علم نو پوشیدن و بریدن جامه و خرید دام را نشاید.
- 30- «انیران» فرشته گماشته بروزها زادگاه اسماعیل از هر کار بد حذر باید و هر کار خیر را شاید در نسخه‌ای فرشته گماشته بجنگ است از کارهای بد حذر باید و کار خیر را شاید (در ترجمه این روایت از منجمان بیان کارهای مجاز در هر روزی ترجمه نشد و بترجمه همان کارهایی که نشاید اکتفا شد چون در اختیارات گذشته مفصل بیان شده بودند).
- 5- در روایت دیگر بسندی از امام صادق علیه السلام اختیارات هر روز ماه باین شرح است.
- 1- روز آفرینش آدم علیه السلام نیک است و مناظره با امراء را شاید.

- 2- تزویج سفر فروش و خرید و شروع در هر کار را شاید.
  - 3- نحس است نزد سلطان مرو حاجت مخواه فروش و خرید مکن.
  - 4- زادگاه قاییل پسر آدم تزویج و هر کار را شاید جز سفر که لخت شود چنانچه آدم و حواء لخت شدند.
  - 5- ملعون نحس قاییل هاییل را کشته و بخاندانش نفرین کرده.
  - 6- تزویج سفر حجامت دیدار سلطان را برای هر حاجت شاید.
  - 7- مناظره خصومت طلب حاجت دیدار قاضیان و جز آنان سفر آغاز هر کار را شاید.
  - 8- چون روز گذشته است جز که سفر را نشاید.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 91
- 9- سعد است و حاجت بخواه که برآورده شود.
  - 10- سعد است چون دیروزش.
  - 11- مسافرش بهره برد گریخته از سلطانش دستگیر شود نوزادش خوب و روزیمند باشد.
  - 12- برای حاجت خواستن و سفر و هر چه خواهی نیک است.
  - 13- نحس است و بد از دیدار سلطان و جز او پرهیز و تیر میانداز که شوم است.
  - 14- هر حاجت را شاید نوزادش تا آخر عمر توانگر است.
  - 15- نحس است، مسافرش هلاک است و بد بیند نوزادش ناچار دیوانه است.
  - 16- برای هر کاری شاید.
  - 17- برای هر کاری شاید.
  - 18- هر کاری را شاید و سفر را که حاجت در آن برآید.

19- چون دیروز است.

20- مانند آنست.

21- نحس است، برای خون گرفتن است، سلطان را مبین از خانهات بیرون میا، حاجت مخواه.

22- چون دیروزش است.

23- چون روز گذشته.

24- نحس مستمر شوم است نوزادش کشته شود.

25- نحس است و آغاز کاری را نشاید.

26- نیک است خدا در آن برای موسی دریا را شکافته تزویج مکن که جدائی آید چون شکاف دریا.

27- تزویج و قضای حاجت را شاید روز سعدیست هر چه خواهی بطلب.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 92

28- زادگاه یعقوب علیه السلام است، سعد است و نوزادش محبوب است.

29- سفر را شاید و هر حاجت روز سعدیست.

30- سفر خواستن حاجت خون گرفتن را شاید روز سعدیست.

میگویم: در کتابی اختیارات روزهای ماههای فرس بدین شرح از امام صادق علیه السلام روایت شده.

1- «ارمزد» در 12 ماه پسندیده است زیرا نام خدا تعالی است.

2- «بهمن» میانه است در 10 و نخست سال در «بهمن ماه» نحس است و در «اسفندارمذ» میانه.

3- «اردیبهشت» میانه است در فروردین سعد است در اردیبهشت و خرداد و تیر میانه است در مرداد نحس است در شهریور میانه است در مهر و دی و بهمین سعد است در آذر و اسفند.

4- «شهریور» میانه است در فروردین تا آخر ماه سال سعد است در خرداد مرداد شهریور.

5- «اسفندار مذ» میانه است در فروردین مرداد مهر دی بهمن سعد است در اردیبهشت خرداد تیر و شهریور و آبان و آذر نحس است در اسفند.

6- «خرداد» میانه است در فروردین اردیبهشت مهر آذر و بهمن، سعد است در باقی ماهها.

7- «مرداد» میانه است در جز مرداد شهریور آبان دی و اسفند که در آنها سعد است.

8- «دیپازر» میانه است در همه ماهها.

9- «آذر» نحس است در ماه یکم و 12 میانه است در اردیبهشت و مهر تا آذر سعد است در ماههای دیگر.

10- «آبان» نحس است در آبان، میانه است در همه ماهها.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 93

11- «خور» نحس است در خرداد، میانه است در ماههای دیگر.

12- «ماه» پسند است در همه ماه چون نام مهتاب است.

13- «تیر» سعد است در فروردین و اردیبهشت، نحس است در تیر، میانه است در ماههای دیگر.

14- «جوش» سعد است در اردیبهشت، تیر و مرداد، میانه است در دیگر ماهها.

15- «دیمهر» نحس است در اردیبهشت، سعد است در آبان، میانه است در دیگر ماهها.

16- «مهر» سعد است در اردیبهشت، خرداد، مهر، و اسفند، میانه است در دیگر ماهها.

17- «سروش» سعد است در آبان، آذر، بهمن، میانه است در دیگر ماهها.

18- «رشن» سعد است در شهریور و مهر، میانه است در ماههای دیگر.

19- «فروردین» سعد است در فروردین، تیر، آذر. میانه است در ماههای دیگر.

20- «بهرام» نحس است در مرداد، آذر و دی، سعد است در اسفند میانه است در باقی ماهها.

21- «رام» میانه است در خرداد، تیر، آذر و دی سعد است در دیگر ماهها.



22- «باد» نحس است در فروردین و بهمن، سعد است در مرداد، شهریور و دی، میانه است در ماههای دیگر.

23- «دبیدین» سعد است در آبان، میانه است در ماههای دیگر.

24- «دین» سعد است در فروردین، دی، بهمن و اسفند، میانه است در دیگر ماهها.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 94

25- «ارد» سعد است در فروردین، اردیبهشت، مهر، بهمن و اسفند میانه است در ماههای دیگر.

26- «اشتاد» سعد است در تیر، شهریور و دی میانه است در ماههای دیگر.

27- «آسمان» میانه است در فروردین، مرداد، مهر، آبان آذر و بهمن و اسفند سعد است در دیگر ماهها.

28- «رامیاد» سعد است در دی، میانه است در باقی ماهها.

29- «ماراسفند» میانه است در هر ماه.

30- «انیران» نحس است در خرداد میانه است در باقی ماهها.

میگویم: این روایات آخرین را ما از کتب منجمین برآوردیم چون از ائمه ما روایت کردند ولی بدانها اعتماد ندارم و در نسخه‌ها اختلاف بسیاریست که ببرخی اشاره شد.

7- در علل (ج 1- ص 38-41) و در عیون (ج 1 ص 205-209) بسندی تا امام هشتم علیه السلام که مردی از اشراف بنی تمیم نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد سه روز پیش از شهادت او بنام «عمرو» گفت: یا امیر المؤمنین بمن بگو، اصحاب رس در چه عصری و در کجا بودند، و پادشاهشان که بود؟ آیا خدا پیغمبری بدانها فرستاد؟ و بچه بلا هلاک شدند، من در قرآن خدا عز و جل ذکرشان را یابم و خبری از آنها نیابم، فرمود از من پرسشی کردی که پیش از تو کسی از من نکرده و پس از من کسی بتو جز از من پاسخی ندهد، در کتاب خدا عز و جل هیچ آیه نیست جز آنکه من تفسیرش را میدانم، و دانم در کجای دشت و کوه فرود آمده و در چه گاه از شب یا روز و راستی در اینجا (اشاره بسینه خود کرد) دانشی ژرف است ولی جوینده‌هایش کمند و بزودی چون مرا از دست دهند پشیمانند:

بدان ای آخا تمیم که مردمی بودند درخت صنوبری را بنام «شاه درخت» میپرستیدند که یافث بن نوح آن را در کنار چشمه‌ای بنام «وشناب» کشته بود این چشمه پس از طوفان برای نوح جوشید اصحاب رس نام گرفتند چون پیغمبر خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 95

را زنده بگور کردند پس از سلیمان بن داود بودند 12 ده داشتند در کنار نهری بنام «رس» از بلاد شرق که نهر نام از آنها گرفته، آن روز در زمین نهری پر آب تر و خوشگوارتر از آن نبود، آبادیهائی بیشتر و آبادتر از آنها نبود، نام آنها 1- آبان 2- آذر، 3- دی، 4- بهمن 5- اسفندار 6- فروردین 7- اردیبهشت 8- ارداد 9- مرداد 10- تیر 11- مهر 12- شهریور شهر بزرگشان «اسفندار» بود که منزل پادشاه آنها بود از نواده‌های نمرود بن کنعان که در برابر ابراهیم علیه السلام بود.

چشمه و صنوبر هم در آنجا بودند و از آن صنوبر تخمه‌ای در هر کدام آبادانیه‌ها کشته و از آن نهر جوئی بدان درآورده بودند و آن درخت بزرگی شده بود و آب چشمه و جویهایش را غدقن کرده بودند و خود و چهارپایانشان از آن نمینوشیدند میگفتند زندگی معبودان ما هستند و نسرذ کسی از آنها بکاهد و خود و چهارپایانشان از نهر رس مینوشیدند در هر ماه سال در هر آبادی جشن برپا میکردند بنام عید و پرده‌ای دیبا که هر گونه نقشی داشت بر آن درخت می‌بستند و گوسفندی و گاوی برایش قربانی میکردند و آتشی بر آن قربانی می‌افروختند.

و چون دود و بویش بر می‌خواست و میان آنها و آسمان فاصله میشد همه بر آن درخت سجده میکردند و گریه و زاری مینمودند تا از آنها راضی شود و شیطان می‌آمد شاخه‌هایش را می‌جنبانید و از ساقه‌اش آواز کودکانه‌ای بر می‌آورد که من از شماها راضی شدم خوشدل باشید و چشم روشن و آنگه سر بر میداشتند و بمیخواری و ساز و آواز می‌پرداختند سنج بدست میگرفتند (دستبند بدست میکردند خ ب) شبانه روز خود را می‌گذرانیدند و برمیگشتند عجم نام ماههای خود را از این آبادیه‌ها باز گرفتند که بهم میگفتند: عید ماه کذا و کذا و در جشن عید شهر بزرگ همه از خرد و درشت گرد می‌آمدند در کنار درخت صنوبر و چشمه‌اش سرا پرده دیبای منقشی که 12 در بنام هر شهری داشت برپا میکردند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 96

و بیرون آن برای صنوبر سجده مینمودند و برابر قربانی همه شهرهای دیگر برایش قربانی میکردند.

آنگه ابلیس می‌آمد و آن را بسختی می‌جنبانید و از درونش فریاد میکرد و بیش از شیاطین دیگر صنوبرها بدانها نوید و آرزو بخشی میداد و سر از سجده برمیداشتند و غرق شادی و نشاط تا بسر حد مستی میرسیدند و از میخواری و ساز و آواز دیگر سخنی نمیگفتند و 12 شبانه روز بشماره جشنهای سال در آنجا بودند و سپس برمیگشتند:

چون کفرشان بخدا و پرستش جز او طولانی شد خدا پیغمبری از نژاد یهود پسر یعقوب اسرائیلی بدانها فرستاد و مدتی دراز در میان آنها بود و آنها را به خداپرستی و خدانشناسی میخواند و چون آنها را در سرکشی و گمراهی سرسخت دید و دعوت او را پذیرا نشدند و عید شهر بزرگشان رسید گفت: پروردگارا بندگانت از تکذیب من و پرستش تو سر بیچند و پیرستش درختی بی‌سود و زیان دلداده‌اند همه درختهایشان را خشک کن و قدرتت را بدانها بنما بامدادان دیدند همه درختها خشکند بهراس افتادند و بیچاره شدند و دو دسته گردیدند:

یکی گفت: این مردی که خود را فرستاده خدای آسمان و زمین میداند معبودان شما را جادو کرد تا دل بمعبود او دهید و دسته دوم گفتند: نه معبودان شما از نکوهش و بدگوئی این مرد از آنها خشم گرفتند و زیبایی و خرمی خود را زیر پرده کردند تا خشم کنید و انتقام او را بگیرید و اتفاق بر کشتن آن پیغمبر کردند و لوله‌های بلند و گشادی از قلع ساختند و مانند گنگ از ته چشمه روی هم سوار کردند و آب چشمه را کشیدند و در ته آن چاهی تنگ دهنه کردند و پیغمبر خود را در آن افکندند و سنگ بزرگی بر دهانه آن نهادند و لوله‌ها را بیرون آوردند و گفتند: اکنون امیدواریم معبودان ما از اینکه بدگوی آنها را کشتیم از ما خشنود شوند ما در زیر بزرگتر همه او را بخاک کردیم و سبزی و خرمی خود را برای ما بازگردانند چنانچه بود و تا پایان روز ماندند و ناله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 97

پیغمبر خود را شنیدند که میگفت: ای آقایم تنگی جا و سختی بلای مرا مینگری بناتوانی و بیچاره گیم رحم کن و جانم را بگیر و دعایم را پس مینداز تا جان داد علیه السلام.

خدا بجبرئیل فرمود: گمان برند این بنده‌هایم که حلم من آنها را فریفته و از نیرنگ من آسوده‌اند که جز مرا پرستند با خشمم برابری توانند و از سلطانم بیرون بمانند چگونه که از نافرمانها انتقام گیرم و از آنها که از کیفرم نترسند سوگند بعزت و جلالم آنها را عبرت و نکال جهانیان سازم، هنوز در جشن و مراسم عید بودند که بادی سخت و سرخ آنها را بخود آورد تا سرگردان و هراسان شدند و بهم چسبیدند زمین زیر پایشان چون سنگ کبریت شعله‌ور شد و ابری سیاه بالای سرشان آمد و چون گنبدی شراره سوزان بر آنها بارید تا مانند قلع در آتش آب شدند بخدا پناه از خشم و نزول نقمتش و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

### فوائدی ارزنده

[فائده] 1 [در باره نام روزهای ماههای فارسی]

نامها که در خبر معلی برای ماه آمده بیشتر با آنچه منجمین از پارس نقل کردند موافق است و در ظاهر مقصود از ماهها همان ماههای فرس قدیمند نه ماههای عربی و هر کدام از خمسه مسترقه را هم نامی نهادند: 1- اهنود 2- اشنود 3- اسفند مذ 4- دهشت 5- هشتویس نامهای دیگر هم نقل شده و گفتند هر کدام نام فرشته گماشته بر آن روز است محققان در باره این فرشته‌ها سخنها دارند.

برخی گفته: خدا بهر آفریده‌ای فرشته‌ای گماشته که نگهبان او است و او را میپرورد و به‌هدف آفرینش او میکشاند چنانچه در اخبار آمده فرشته گماشته بر دریاها گماشته بر کوهها گماشته بر درختها و گیاههای دیگر فرشته‌های گماشته بابرها ببرقها بصاعقه‌ها و بهر قطره باران فرشته‌های گماشته بروزها بشبها بماهها بساعتها و مقصود از سخن روز و ماه و زمین و گور و جز آن سخن فرشته‌های گماشته بر آنها است.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 98

برخی آنها را مثل افلاطون و پیروانش دانسته از اشراقیین زیرا آنان برای هر نوع از فلک و اختر و عنصر بسیط و موالید پرورنده مدبری ثابت کردند که او را بکمال آماده برایش می‌رسانند قول یکم موافق سلک ملیین و دیندارانست و دوم بروش مادیها موافق است گرچه برخی معتقدان بوجود صانع هم بدان گرویدند و اینجا مناسب تحقیق این بحث نیست.

أبو ریحان گفته هر یک از 12 ماه فارسی 30 روز است و هر روز را نام جدائیسست (و این نامها با اندک اختلافی همانست که در حدیث ششم باب در نقل اختیارات ماههای فرس از امام صادق گذشت) و بدنبالش گفته در نام این روزها برای هر ماه بهمین ترتیب اختلافی نیست جز در «هرمز» که برخی آن را «فرخ» نامند و در (انیران) که برخی آن را «به روز» نامند، و همه ماهها 360 روزند، و گذشت که سال  $1 \frac{1}{4}$  365 روز است و به پنج روز زائد نامهای دیگر دادند جز نام روزهای ماه و آنها، اهشده‌گاه، اشتد‌گاه، اسفند‌گاه، اسفند‌مذ‌گاه و بهشیش‌گاه‌اند.

گویم: سپس آنچه را گذشت با وجوه بسیاری آورده و روز سالشان 365 روز شده، و ربع را رها کردند تا از جمع آنها ماهی بدست آمده در مدت 120 سال و آن را ماههای سال افزودند و آن سال را 13 ماه شمردند و نامش را «کیسه» نهادند و بروزهایش نام همان روزهای ماههای دیگر را دادند، و این روش را داشتند تا پادشاهیشان نابود شد و دینشان از میان رفت و پس از آنها  $1 \frac{1}{4}$  رها شد و سال کیسه مقرر نشد تا بحال نخست باز گردد، و اوقات محموده پس نیافتند، زیرا این کیسه در شورای دانشمندان فنون مختلف مرکز و شهرستانها زیر نظر پادشاه انجام میشد و دست کم یک ملیون اشرفی طلا هزینه بر میداشت، و بنام عید کیسه در آن جشن با شکوهی برپا میشد و آن سال پادشاه مالیات را برعایا میبخشید و  $1 \frac{1}{4}$  روز را در هر چهار سال یک روز حساب نکردند که بعنوان کیسه باآخر یکی از ماهها یا آخر خمسه مستترقه بیفزایند، زیرا معتقد بودند که کیسه در ماه است نه در سال و در روز، و بعلاوه در کیش آنها هر روز ذکر و دعای واجبی داشت

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 99

که باید نام روز در آن برده شود.

و این روز فراهم شده نامی نداشت، و شیوه خسروان آن بود، که برای هر روز از خمسه مستترقه یک نوع گل و شکوفه مقرر کرده بودند که در بر آنها بگذارند و یک رنگ شراب بمجلس بیاورند شیوه منظم که تخلف پذیر نبوده، و گزاردن (خمسه مستترقه) را میان آبان و آذر این بوده که پارسیان گمان میکردند آغاز سالشان از هنگام آفرینش آدم نخست بوده، در روز هرمز، و ماه فروردین که خورشید در اعتدال ربیعی میان آسمان جا داشته، و آن آغاز هزاره هفتم از هزاره‌های سال جهانست نزد آنها.

و منجمین هم گفته‌اند، طالع عالم سرطانت است که خورشید در آغاز حمل و نیمه نهایت عمارت بوده که طالع سرطان می‌شود، و آغاز دوره و پیشرفت است و گفته‌اند بدانش نامیدند چون سرش از همه بروج بمعموره نزدیکتر است، و شرف مشتری که مزاج معتدل دارد در آنست، و پیشرفت همانا از تأثیر حرارت معتدله در رطوبت است و سزد که طالع عالم باشد و گفته‌اند وجه تسمیه اینست که با طلوعش چهار طبع کامل شوند و پیشرفت حاصل گردد، و از این گونه ماندها گفته است.

چون زردشت آمد و سالها را با ماهی که از 1/4 فراهم میشد کیسه کرد، زمان با‌آغاز خود برگشت و با‌نها گفت مانند او عمل کنند، و فرمانش را اجراء کنند نام جدائی برای ماه کیسه نهند، و آن را مکرر نکردند، بلکه بنوبه محافظت نمودند، و نگران شدند که مبادا نوبه‌ها بر آنها اشتباه شود، و پنج روز با‌آخر ماه که کیسه بدان منتهی میشد منتقل کردند.

و چون در این کیسه‌گیری مراسم جشن باید و موافق حکمت و بصلاح پادشاه و رعیت بود اگر در هنگام آن کار کشور نامنظم بود آن را پس میانداختند تا بدو ماه میرسید و اگر مانع پیش بینی میشد، دو ماه آن را پیش میانداختند، چنانچه در دوران یزدجرد پسر شاپور پیش آمد، و آن آخر کیسه‌ای بود که عمل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 100

شد و متصدیش مردی بنام یزدجرد هزاری بود و نوبت آن کیسه آبان ماه بود و پنج روز را با‌آخر آن وابستند و همچنان ماند، زیرا کار کیسه را رها کردند (پایان) همانا این سخن را نقل کردیم که زمینه باشد برای بیان فائده دوم.

[فائده] 2 [در باره نوروز]

شیخ طوسی - قده - و متأخرینش، نوروز و اعمال آن را از غسل، روزه و نماز و جز آن ذکر کردند، و روزش را مشخص نکردند، و باید در ضمن نقل اقوال آن را تعیین نمود، فقیه مدقق ابن ادریس - ره - در سرائر گفته: شیخ ما ابو جعفر در مختصر مصباح آورده که: مستحب است چهار رکعت نماز - باین کیفیت - در روز نوروز خواند، و نگفته آن چه روزیست و ماه رومی یا عربی آن را نام نبرده و آنچه برخی اهل حساب و هیئت که استاد این صنعتند تحقیق کردند اینست که نوروز دهم ماه ایار است که 31 روز است و آن را نیروز هم گویند (پایان).

و شهید - ره - آن را با‌آغاز سال پارسیان، یا حلول خورشید ببرج حمل، یا 10 ایار تفسیر کرده است ابن فهد حلی - ره - در کتاب مهذب البارع شرح مختصر نافع گفته: نو روز جلیل القدر است و تشخیص آن مشکل است و مهم زیرا عبادتی بدان مربوط است و معرفتش برای امتثال لازم، علماء، جز ابن ادریس و شهید متعرض آن نشده‌اند (و پس از نقل کلام گذشته آنها گفته) احتمال سوم شهید موافق گفته ابن ادریس است، و احتمال یکم اشاره است بمشهور نزد فقهاء عجم که در بلاد خود، نزول خورشید را به جدی نوروز دانند، آن نزدیک است بگفته مؤلف کتاب - الأنواء - که آن را، 17 - کانون یکم

که روزه یهود است دانسته که خورشید از شمال برگشته و شب 13 ساعت شده، و خورشید دو روز پیش از آن ببرد جدی وارد می‌شود.

برخی علماء هم آن را آغاز سال دانستند و گفتند: روز 9- شباط است که غسل و چهار رکعت نماز مستحب است چنانچه در روایت معلی بن خنیس است از امام صادق علیه السلام، سپس خبر را ذکر کرده و تفسیر آخری را بطور جزم برگزیده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 101

و اقرب این تفاسیر همان نزول خورشید ببرد حمل است بچند وجه.

1- معروف تر است میان مردم و بیشتر بکار می‌رود، و خطاب مطلق و عمومی بموضوع عرفی منصرف است نه آنچه ضد آنست زیرا همان معلوم است از عادت و حکمت شرع مانند اینکه اوقات نماز را به گردش خورشید مربوط ساخته و روزه را بدید ماه نو ماه رمضان و هم حج را و آنها موریند روشن و همه شناس بلکه جانداران هم آن را میفهمند.

اگر بگویی: در بلاد عجم نزول شمس ببرد حمل معروف نیست بلکه مورد انکار است و چرا عرف برخی بلاد را بر برخی ترجیح دادی، بعلاوه اینکه تو گوئی تازه است و «نوروز سلطانی» است و نخست قدیمتر است و گویند تا زمان نوح سابقه دارد و پاسخ اعتراض یکم اینست که چون عرف متعدد شد عرف شرع مقدم است و اگر نباشد عرف اقرب بلاد و لغات بشرع، و منصرف بعرف و لغت عرب شود که اقرب بشرع است، و از دوم باینکه هر دو تفسیر پیش از اسلام بوده‌اند 2- مناسب است با آنچه در الأنوار گفته: که آفرینش خورشید در شرتین بوده که در اول حمل‌اند و مناسب است بزرگداشت روزی که بسر آغاز پدید شدن خود برمیگردد 3- مناسب است با آنچه علی بن طاوس گفته: که آغاز آفرینش جهان ماه نیسان بوده، نیسان هنگام بودن خورشید در حمل داخل می‌شود، و چون روز آغاز آفرینش است مناسب است که روز عید و شادی باشد و از این رو وارد است که بهترین عطر بکار رود، و پاکترین جامه پوشیده شود، و شکرگزاری گردد، بغسل آماده دعا شوند، و آن را با روزه و نماز مقرر بکمال رسانند، که آغاز نعمت کبری است و آن برآمدن از نیستی بهستی است و سپس گرایش بشر بثواب جاوید خدا، و از این رو فرمان داریم بزرگداشت روز مبعث و غدیر که آغاز منصب نبوت و امامتند، و همچنان روز ولادت پیغمبر و علی علیهما السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 102

اگر گوئی: نسبتش بفرس مؤید قول یکم است زیرا آنها مقررش داشتند و دومی را قوم خاصی مقرر کردند که دیگران موافق آن نبودند گوئیم: در نسبت گفته یک گروه از آنان کافی است گرچه دیگران بیشتر باشند، نبینی که خدا فرماید «یهود گفتند عزیز پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خداست، 31- التوبه» با اینکه همه یهود و همه نصاری آن را نگفته‌اند، و مانند فرموده خدا تعالی «و آنان را که کتابشان دادیم شادند بدان چه بتو فرو فرستادیم 38- الرعد» که

مقصود همه اهل کتاب نیستند بلکه خصوص عبد الله بن سلام است و یارانش بعلاوه: آنچه در فضل آن وارد شده و مؤید گفته ما است حدیث معلی است از امام صادق علیه السلام که نوروز همان روزیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم بیعت گرفت و اقرار بولایت او کردند، و خوشا بر آنکه بدان ثابت ماند، وای بر آنکه آن را بشکنند، و روزیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بوادی جن فرستاد تا از آنها پیمان ستد، و روزیست که باهل نهروان پیروز شد و ذو الثدیة را کشت، و روزیست که قائم ما خاندان ظهور کند با کارگزاران و خدایش بدجال پیروز گرداند و او را بر کناسه کوفه مدارزند، هیچ نوروزی نیاید جز آنکه ما در آن توقع فرج داریم، زیرا آن از روزهای ما است که فرسش نگهداشتند و شما آن را گم کردید سپس یک پیغمبر از بنی اسرائیل از پروردگارش خواست مردمی را که بیرون شده بودند از خانه‌شان و هزارها بودند و خدا آنها را میرانید زنده نماید و خدا بدو وحی کرد که آب بر آنها بریزد، و در این روز بر آنها آب ریخت و زنده شدند، 30 هزار کس بودند، و آب پاشیدن در این روز سنت ثابتی شد و سببش را جز پایداران در علم ندانند، و آن نخست روز سال فرس است، معلی گوید آن را بمن دیکته کرد و من نوشتم.

و باز از معلی است که بامداد نوروز نزد امام صادق علیه السلام رفتم، فرمود: ای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 103

معلی امروز را میشناسی؟ گفتم: نه، ولی عجمش بزرگ داشتند و بدان تبرک جستند فرمود: نه هرگز، بکعبه‌ای که در دره مکه است عظمت این روز برای امری است دیرین که آن را برایت شرح دهم تا بدانی، گفتم: این آموختن از زندگی جاوید نزد من دوست‌تر است، خدا دشمنانتان را نابود سازد، فرمود: ای معلی نوروز همان روزیست که خدا پیمان ستد از بنده‌ها که او را پیرستند بیگانگی، بی‌شریک (تا آخر خبر طولانی) که گذشت، و گفته گواه چندی در این حدیث وجود دارد که نوروز همان اول حمل است.

یکم- فرموده او که روز بیعت غدیر خم است، و در تقویم و تاریخ آن روز که سال 10 هجرت و 19 ذیحجه بوده موافق اول حمل است و چون ماه دیده نشده بود همان 18 ذیحجه می‌شود.

دوم- آب پاشیدن بهم که شیوه معروفی است و در ظاهر شامل همه مکلفین است باید در وقتی باشد که نفرت بار نباشد و آن در وقتی که خورشید در جدی است و زمستانست نمیشود، زیرا شدت سرما است در بلاد اسلامی سوم: در حدیث دوم گوید: «روز آغاز آفرینش خورشید است» و آن مناسب با اینست که گفته‌اند: خورشید در شرطین آفریده شده.

چهارم: «در آن شکوفه‌های زمین آفریده شده» همانا در حمل است نه جدی و این روشن است (پایان سخن او).

من گویم: تحقیق سخن در اینجا اینست که در گذشته دانستی سال خورشیدی یک دوره خورشید است بحرکت خود از هر جا فرض شود و آن طبق برصدا ابرخس و قدماء موافقش 365 1/4 روز تمام است و طبق رصدهای مشهور دیگر 1/4 تمام نیست بلکه چند دقیقه کم دارد، آن کمی بگفته بیرجندی در شرح تذکره برصد تبانی 13 3/5 دقیقه است، و بحساب مغربی 12 دقیقه، و برصد مراغه، 11- دقیقه، برصد یکی از متأخرین 9 3/5 دقیقه، و برصد بطلمیوس 4 5/4 دقیقه است، و فرس از زمان جمشید یا بیشتر و روم از عهد اسکندر یا پس از آن کسر را برصد ابرخس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 104

1/4 تمام گرفته‌اند.

و فرقتان اینست که رومیان در هر چهار سال ربع را کیسه کرده و آن سال را 366 روز تمام می‌گرفتند، و فرس تا عهد یزدجرد آخر پادشاه عجم یا بیشتر کیسه را در هر 120 سال می‌گرفتند و بر سال کیسه 30 روز می‌افزودند و 395 روز میشد، بسا که بواسطه جلوس شاه تازه‌ای سال را از سر می‌گرفتند و گذشته را اسقاط می‌کردند، اما پس از آن کسر را رها کردند و سال را همیشه 365 روز گرفتند، و آغاز سال این دو ملت که یکم تشرین اول روم و یکم فروردین فرس است بنام نوروز و هر جزء از ماه‌هاشان پیوسته موافق دیگری نبوده و در هم می‌چرخیده چون حساب آنها از هم جدا بوده.

و همچنین آغاز این سالها و اجزاء آنها پیوسته با آغاز فصلی یا جزئی از آن موافق نبوده و در فصول می‌چرخیده، و تا عهد جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی چنین بوده، و او خواست در زمان خود بنام خود تاریخ جدائی بسازد، و دانشمندان فن را که در حضرت او بودند فرمود: بنای حساب را برصد ابرخس که نزد آنها درست‌تر بوده بگذارند، سپس آغاز سال را در اول حمل پایدار نمایند و انتقال خورشید را در نیمه روز آغاز حمل آغاز سال دانند و آن موافق روز جمعه 10 ماه رمضان سال 471 هجری و 18 فروردین ماه اول سال یزدجردی بود، و آن روز را یکم فروردین ماه سال جلالی ساختند، و روزهای گذشته را انداختند، و آن را نوروز سلطانی نامیدند و بنا شد سال خورشیدی 365 روز باشد و ششمین روز نوروز باشد، و کسر را در هر 4-5 سال یک روز گرفتند و سال کیسه 366 روز شد و این روش تاکنون جاریست.

چون این را دانستی گوئیم اولاً توقع ابن ادریس از شیخ که نوروز را بیک روز ماه عربی یا رومی مشخص سازد و آنچه از بعض اهل حساب نقل کرده که 10- ایار است جدا غریب است، چون دانستی روزهای ماه فرس قدیم و جدید در ماه عربی و رومی می‌چرخند و بعکس، چون حسابشان در اعتبار سال مختلف است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 105



و چگونه می‌شود یک روزی یا ماهی در دیگری متعین گردد و بگذشت زمان دچار تغییر نشود و اینکه برخی اهل حساب نبروز را 10- ایار مشخص کرده برای اینست که در بعضی زمان گذشته چون زمان امام صادق علیه السلام که مرجع روایات نبروز است آن را موافق دیده و توهم کرده همیشه چنین است.

چون از توضیحات آینده دانسته شود که این توافق در اواسط سده دوم هجری نزدیک اواخر زمان امام صادق علیه السلام بوده، و این اشتباه در مردم نایاب نیست چنانچه کفعمی- ره- در اعمال شهر شعبان گفته: 23 آن نبروز معتضدیست که به 11- حزیران نهم ماه رومی ضبط شده و در سرائر ابن ادریس با دلیلش ذکره شده، و معلوم است که ممکن نیست ضبط آن در ماه عربی زیرا هر کدام در دیگری میچرخند.

و ثانیاً: تردید شهید- ره- در نبروز فرس میان آغاز سالشان و روز دیگر چون 10 ایار بیجا است و مانند تردید در آغاز سال عربی است میان یکم محرم و روز دیگر، زیرا مسلم است که نبروز آغاز سال فرس است و در اکثر سندهای روایت بدان تصریح شده همانا مقصود تعیین نخست روز سال آنها است که آیا یکم حمل است یا روز دیگر.

و ثالثاً: آنچه ابن فهد- ره- گفته: که نبروز نزد فقهاء عجم روز یکم سال پاری است درست است و موافق روایت ولی اینکه روز نزول خورشید بجدی مقرر دارند بنا بر توهم تطبیق دائمی آنست با این از توافق در برخی سالها و غفلت کردند که آغاز سال آنها در فصول میچرخند چنانچه بیان کردیم و همچنین است حال آنچه بمؤلف الأنوار نسبت داده‌اند که 17- کانون یکم دو روز از جدی رفته است، و همچنین قول او باینکه روز 9- شباط است.

و خلاصه این غفلت دامنگیر همه شده و نقل سخن مؤلف الانواء ممکن است که بر پایه همین اتفاق در زمان او باشد که اواسط سده هشتم هجریست و ضوابط حساییه- چنانچه بزودی شرح شوند- که آغاز فروردین ماه فرس که نبروز عجم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 106

است در سال دهم هجرت نزدیک بنزول خورشید در برج حمل بوده و موافق اواسط آذر رومی و 18 ذیحجه عربی روز بیعت گرفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بولایت امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم بوده در مراجعت از حجة الوداع چنانچه در روایت بدان تصریح شده سپس در سال 11 پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پادشاهی عجم به یزدجرد آخرین شاهان آنها منتقل شد، و آنچه از سال گذشته بود انداخت و روز جلوسش را اول سال و روز نبروز شناخت چنانچه شیوه آنها بوده، و این موافق اواسط حزیران و 22 ربیع الاول است.

و دانستی که بناء حساب سال فرس در دوران یزدجرد و کمی پیش در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله حساب سال 365 روز است و رها کردن کیسه که میان قدماشان متداول بود، و بناچار نبروز در هر چهار سال بروز دیگری از ماههای

رومی منتقل شود پیش از روزی که در آن بوده، چون آنها در هر چهار سال یک روز کیسه داشتند و نسبت ببروج همه جا جابجا شود بهمین جهت گرچه اندک باشد.

و رابعا: دلیلی که آورده برای اختیار اینکه نوروز اول حمل است در برابر تفسیرهای دیگر که چون میان مردم معروف تر است بطلانش نزد اهل خبره و حساب و تاریخ روشن است، زیرا مسلم است که نوروز فرس خصوص از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زمان ملکشاه میان فصول سال میچرخیده و خلافتش شنیده نشده از هیچ کدام بلکه در شرح تذکره و جز آن تصریح کرده که روم و فرس در آغاز سال خود ملاحظه جای خورشید را نمیکردند، و قرار اعتدال ربیعی آغاز سال مخصوص تاریخ ملکی است و موافق تواریخ مشهور نیست.

و چگونه توان آن را مناط حکم شرعی دانست که پیش از زمان ملکشاه نزدیک 500 سال پیدا شده، و انصراف لفظ در صورت نبود عرف شرعی بلغت عرب مسلم است ولی از کجا که نوروز در زبان عرب به یکم حمل اطلاق شده باشد، بلکه برخی لغویان طبق روایت آن را به یکم سال فرس تفسیر کرده اعتماد بر شهرت، و میدانی که اقدام و اتقن لغویانست در کتاب «سامی در اسامی» خود پس از ذکر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 107

نامهای ماهها و روزهای فارسی آن را به «نخست روز فروردین ماه» ترجمه کرده.

و اگر از این حقیقت بگذریم و ناچار شویم حمل بر عرف کنیم، بر متتبع شکی نماند که در زمان خطاب عرف متعدد نبوده و زمانی دراز پس از آن متعدد شد و ملکشاه روز نزول خورشید را ببرج حمل نوروز سلطانی نامیده، و خوارزمشاه نهم آن را که شرف خورشید است نوروز خوارزمشاهی نامیده، و دیگری روز دیگر را نوروز معتضدی و همچنین، و انکار پدید شدن آن در این زمان با اینکه گاهی مقید به سلطانی است و گاهی به جلالی و یک بار به ملکی برای نسبت بهر کدام از القاب سلطان جلال الدین ملکشاه که در دفترها و تقویمها ضبط است و در کتابهای منجمین و اهل هیئت مایه شگفتی است.

اگر گوئید: دعوی تقدم آن بر اسلام بنا بر اینست که شهرت دارد آغاز تاریخشان در عهد جمشید یا جز او موافق یکم حمل بوده و چرخیدن آن در فصول بسبب اسقاط کیسه و افتادگیها دیگر بوده که ذکرشان گذشت.

گوئیم: اگر آن را بپذیریم تردید نیست که مقصود از نوروز فرس آنست که در هر سال آنها تازه می شود، و آن را آغاز سال میدانند نه آنچه جز بندرت واقع نشود مانند یکم حمل.

اگر گوئی: در اینجا سه احتمال بیشتر نیست، یکم: نوروز مورد روایت یکم حمل باشد همیشه دوم: یکم فروردینشان همیشه، سوم: یکم فروردین مطابق با یکم حمل، سومی درست نیست چون در سالیانی دراز یک بار می شود، و معلوم

است که مقصود نوروز هر سال است، دومی هم نظر بحساب درست نیست، چون وقتی ما روزهای فروردین زمان خود را جمع کنیم تا برسد به 18 ذیحجه سال 10 هجرت که در نص روایت آن را نوروز دانسته و آن را تقسیم کنیم بر سالهای بی کیسه آنها از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تاکنون که 365 روز است 92-93 روز باقی میماند اینها این مقدار، فروردین داشتند پس از تاریخ نامبرده، و چون این دو احتمال

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 108

از میان رفت احتمال یکم میماند که مطلوب است، با اینکه تأیید می شود بحساب که دلالت دارد بر اینکه تاریخ نامبرده یک یا دو روز با اول حمل فاصله داشته و بطور تسامح اول حمل محسوب می شود.

گوئیم: درست نبودن احتمال دوم ممنوع است زیرا این بیان حسابی بر پایه صرف نظر از اسقاط یزدجردیست که در سال 11 هجرت واقع شده چنانچه گذشت زیرا اگر آن را بحساب بیاوریم آن تاریخ با فروردین پیش از یزدجرد مطابق می شود زیرا جلوس یزدجرد مطابق 22 ماه ربیع الاول سال 11 هجریست چنانچه گذشت و تفاوت دو تاریخ همان 92 تا 93 روز است، و روشن شد که اگر حساب را بمیان بیاوریم موافق تر است با یکم فروردین، از یکم حمل که 1 یا 2 روز تفاوت دارد و نادرست در می آید، و اگر هم تفاوت ندارد دو امری که در سالیان دراز فاصله دارند با هم مطابق شدند و نتیجه مطلوبه را ندهد بعلاوه تنها مطابق بودن روز غدیر روایت بهر معنا باشد مطلوب را ثابت نکند بی موافقت روزهای دیگر که در روایت ذکر شده و بزودی واضح شود که مطابق بودن همه آنها با یکم حمل محال است نه با یکم فروردین.

اگر گفته شود: از سخن ابی ریحان و کوشیار در برخی کتبشان بر آید که اعتدال ربیعی نزد منجمین در طالع سال و حساب دوره ها لازمست و میان منجمان بزرگان فرس بودند مانند زردشت و جاماسب و بسا که همین دلیل شود که نوروز روایت که آغاز سال فرس است همان یکم حمل باشد.

گوئیم اولاً: وقت مذکور را در موارد مقرر نزد آنها قبول داریم، ولی نقل نشده که آن را نوروز نامیده و عید بدانند چنانچه در روایت است.

دوم: تعبیر از منجمان بفرس بملاحظه آنکه برخی منجمان پارسی بودند بعید است و فرس در برابر روم و عرب ملت بزرگی بودند وابسته بجمشید و فریدون تا خسرو و یزدجرد، و نوروزشان آغاز هر سال آنها بوده است که نزد شاهانشان عید رسمی بوده، و میان اهل خبره خلافتی نیست که آن همان یکم فروردین آنها بوده که در فصول جابجا میشده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 109

سوم: تعبیر از آن روز بنوروز یک بار و با آغاز سال آنها بار دیگر برای منصف روشن میکند که از نظر فصل روز معینی نبوده و گر نه میگفتند یکم بهار یا یکم حمل که بی نیاز بتفسیر معلوم باشد.

چهارم: اهل لغت نوروز را یکم فروردین تفسیر کردند و اطلاق آن باول بهار از زمان ملک شاه و زمان ما مجاز است از نظر اینکه ملتزمند یکم فروردینشان همیشه یکم بهار باشد و باتفاق هر لفظی پیش از شهرت معنی مجازی معنی حقیقی خود را میدهد، و نشانه‌هایی که در دو روایت نوروز است به یکم حمل تطبیق نشوند و باید حمل به یکم فروردین شود.

پنجم: اینکه گفته عادت و حکمت شرع احاله بمعنی معلوم نزد مردم است تا آخر قیاس مع الفارق است زیرا نقل خورشید از حوت بحمل مانند رسیدن آن بنصف النهار و امثالش بحس و عیان معلوم نیست و نیاز برصد و حساب دارد که استادان هیئت و رصدشناسان هم بآسانی نمیتوانند آن را استخراج کنند تا برسد بدیگران و دلیلش اختلاف رصدها است در باره آن و رصدها در باره آن بکم و بیش چند روز اختلاف دارند، و کسی که اندک شناسائی بشیوه شرع در باره تکالیف دارد روا نمیدارد موضوع آن نیاز به بررسی علمی نجوم داشته باشد با همه تناقضی که در گفته‌های آنها است یا مخیر باشد و یا رجوع بشهرتی کند که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وجود نداشته.

و از این جهت کراهت نکاح و سفر در قمر در عقرب را محققان حمل بصورت عقرب کردند که روشن است نه برج عقرب که نیاز باستخراج از تقویم دارد بنا بر این مناسب عادت و حکمت شرع همان یکم فروردین است که نه کیسه دارد و نه رصدبانی دارد و برای عموم مکلفین روشن است.

ششم: اینکه گفته یکم حمل مناسب است با آفرینش خورشید در شرطین چنانچه مؤلف الانواء گفته بفرض درستی گفته او نتیجه‌ای ندارد جز اینکه آفرینش در اوائل صورت حمل است زیرا شرطین دو ستاره‌اند که نزدیک شاخ آند و یکی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 110

از منازل ماه بشمارند، و اگر این مناسب بزرگداشت روزی باشد که خورشید به آفرینشگاهش برمیگردد باید روز بزرگداشتش در زمان پیغمبر اواسط برج حمل باشد و در زمان ما اواخر آن که شرطین بآنها منتقل شده بنا بر اینکه حرکت صور کواکب بهمراه کواکب ثابت 70 سال یکدرجه است چنانچه میان رصدشناسان معروف است.

و از اینجا ظاهر شد حال اینکه گفته ابتداء آفرینش جهان ماه نیسان بوده زیرا هیچ روزی از نیسان از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زمان ما موافق اول حمل نبوده که اثبات آن مطلوبست و در حاصل سخن او خوب دقت کن و در نتیجه گیری او و تعجب کن.

هفتم: اینکه گفته خورشید در 19 ذی حجه بحمل رسیده اگر موافق حساب هم درآید برای او نتیجه ندارد.

هشتم: اینکه گفته آب پاشیدن در آن روز سنت است و با اول حمل موافق است نه اول جدی اگر بتوان چنین مناسباتی را ملاک احکام شرع دانست با 10 ایار موافقت است تا اول حمل زیرا که آن دو ماه پس از اول حمل است و برای آب پاشان

معمول در زمان بهتر است ولی ابن جمهور گفته: مقصود از آن غسل نیروز است نه آب بدیگران پاشیدن و آن بعید نیست.

نهم: اینکه طلوع خورشید در نوروز چنانچه در روایت است مناسب اینست که آغاز حمل باشد چون خدا آن را در شرطین آفریده که در حمل است، و این هم راجع بخلط صورت حمل است با برج آن، علاوه بر آنکه حدیث امام رضا علیه السلام دلالت دارد بر اینکه خورشید در موضع شرف خود آفریده شده و آن درجه 19 حمل است و دور نیست که شرطان هم هنگام آفرینش آن در همان درجه بودند و کلام صاحب الانواء مخالف با حدیث نامبرده نباشد، و موافق باشند در اینکه مطابق یکم حمل نیستند، چنانچه مطلوب است، سپس آفرینش خورشید جز طلوع آنست و چون طبق آن حدیث وسط آسمان آفریده شده است روز دوم که آغاز طلوعش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 111

بوده نوروز می شود نه روز آفریدن آن فتدبر.

دهم: تناسب شکفتن گل زمین با اول حمل نه جدی روشن نیست، زیرا می توان گفت مبدء، آفریدن آن در جدیست و پدیدشدنش در حمل با اینکه بلاد در این باره اختلاف بسیار دارند، با اینکه تفسیرهای دیگر نوروز با یکم حمل موافق نیستند و تنها موافقت گل شکفتن کافی نیست، و بسا که گل شکفتن و طلوع خورشید در حساب فرس روزی موافق یکم فروردین بودند ولی پس از آن یکم سال آنها جابجا شده است بخاطر آنچه چند بار گفتیم که در فصول میگردد، فرض کن آغاز آفرینش هم مطابق نزول خورشید در حمل بوده و آن هم مانند اوضاع دیگر است که بمقصود ما ربط ندارد چون مواضع اختران دیگر، و این مطابقه همیشه نباید حفظ شود تا کار نوروز از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و تا زمان ما با ضوابط حساب سالها مختل نگردد.

اگر گوئی: رعایت کیسه در فرس دلیل است که قدماشان میخواستند آغاز سال خود را ثابت نگهدارند و گمان اینست که همان آغاز بهار باشد که گفته اند چون بر اوقات دیگر امتیازات بیشتری دارد از زیبایی و هوا و صفا.

گوئیم: میپذیریم که قصد آنها تعیین آغاز بهار بوده برای آغاز سال و این نیازی به کیسه 120 سال هم نداشته و در کمتر و بیشتر آن هم حاصل میشده، چنانچه روم هم در کیسه از آنها اضبط بودند ولی آغاز بهار را برای آغاز سال معین نکردند.

ولی میدانیم که مصالح ملی با تغییر زمان و طبع و عادت تغییر میکند و شاید باعث اتفاق بر خلاف نظر قدماء رخ دادن مصلحت اهمی بوده، و باعث اعتبار مصلحت آنها در نظر شارع، حکمتی داشته که خرد ما بدان نمیرسد، و امروزه تکلیف ما پیروی از ظاهر روایاتی است که بما رسیده، و احتیاط از پیروی آراء خود بامثال این خوش پسندیها.

یکی از افاضل پس از بیان مقداری از آنچه ما گفتیم گفته است: روشن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 112

است که مقصود از نوروز فرس آغاز سال آنها است که بی‌تردید و خلاف همان آغاز فروردین آنها است، و از قدیم باسباب چندی در فصول سال جابجا میشده خصوص پس از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که کیسه را رها کردند و تاکنون بر آن پائیده‌اند و همیشه سال خود را 365 روز بحساب می‌آورند بی‌تغییر و تفاوت، روز غدیر سال 10 هجرت مطابق یکم فروردین آنها بوده، و اگر در جلوس یزدجرد سال آنها از سر گرفته شده باشد و مقدار گذشته افتاده باشد چنانچه شیوه آنها بوده و آن را معتبر دانیم نوروز معتبر شرعی همانست که منجمین در تقویمها ثبت میکنند مطابق یکم فروردین آنها در هر سالی، و اکنون که سال 1088 هجریست مطابق روز جمعه 10 ماه شعبان 28 ایلول رومی و 23 مهر ماه جلالی است.

و اگر اسقاط یزدجردی را معتبر ندانیم، چون پس از زمان پیغمبر و اکمال دین بوده و در حکم بدعت است، نوروز شرعی بمقدار روزهایی که ساقط شده پیش از فروردین تقویمی می‌شود، بهر حال در هر چهار سال یک روز بر ماههای رومی پیش افتد و در 4 تا 5 سال یک روز بر ماههای جلالی، و در هر سال 11- روز بر ماههای عربی و در سال کیسه آنها 10- روز، و نیز در هر سال یک روز از هفته نسبت بسال گذشته پس می‌افتد.

و روشن شد که بنا بر این تقریر آنچه شهرت دارد که انتقال خلافت ظاهر بأمیر المؤمنین علیه السلام پس از کشتن عثمان هم در نوروز بوده و روز غدیر هم نوروز بوده، این احتمال را تأیید میکند که اسقاط یزدجردی منظور شده، زیرا هر دو واقعه در اواخر ماه ذیحجه بوده و فاصله آنها 25 سال است و بی‌اسقاط جز در 36 سال این توافق ممکن نیست.

و نص بر اینکه این هر دو واقعه مطابق نوروز بودند در حکم نص بر اعتبار اسقاط نامبرده است و نیز اثبات هر دو واقعه در نوروز روشنترین دلیل است بر بطلان قول باینکه نوروز یکم حمل است زیرا اتفاق دو نوروز باین معنا در یکماه عربی بفاصله 25 سال ممکن نیست، و کسی که اتفاق این دو واقعه را در نوروز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 113

دلیل آورده که مقصود همان اعتدال ربیعی است، دلیل صریح بر بطلان قول خود آورده (پایان).

میگویم: گفته أبو ریحان در کتاب (الآثار الباقیه) گفته گذشته ما را تأیید میکند، آنجا که در شمار تواریخ مشهوره گفته: سپس تاریخ یزدجرد شاه پسر شهریار بن خسرو پرویز که بر پایه سالهای فارسی بی‌کیسه است، و برای آسانی در زیجها بکار رفته، و شهرت تاریخ او میان شاهان دیگر پارس برای اینست که پس از شوریدگی کشور و تسلط زنها و

افراد نالایق بر آن قیام کرد و با این حال آخرین شاه آنها بود، و بیشتر نبردهای با عمر بن خطاب بدست او انجام شد، تا دولت او نابود شد و خودش در مرو شاهجان کشته شد.

گفته پس از آن تاریخ احمد بن طلحه معتضد بالله است بر پایه سال روم و ماه فرس بمأخذ دیگری که کیبسه در هر 4 سال 1 روز باشد، و سببش چنانچه أبو بکر صولی و حمزه اصفهانی گفتند این بود که متوکل برای شکار گردش میکرد و دید زراعت هنوز نرسیده و درو نشده، گفت: عبید الله بن یحیی اجازه دریافت خراج از من خواسته و می بینم زراعت هنوز سبز است، مردم از کجا خراج پردازند، باو گفتند این کار بمردم زیان رساند، زیرا باید وام بگیرند و پیش فروش کنند، و از وطن آواره شوند، و بسیار شکایت دارند.

گفت: این در دوران من رخ داده یا همیشه چنین بوده؟ گفتند بر پایه اینست که پادشاهان فرس در هنگام نوروز خراج میگرفتند و شاهان عرب از آنها پیروی کردند، مؤبد را خواست و گفت در این باره بسیار بحث شده و من از شیوه فرس تجاوز نکنم، آنها چگونه از رعیت خراج میگرفتند با آنکه رعیت پرور بودند؟

و چگونه در این وقت که محصول بدست نیامده و نرسیده اجازه مطالبه میدادند، مؤبد گفت: گرچه در نوروز شروع میکردند، ولی جمع آوری هنگام رسیدن زراعت بوده، گفت: چگونه؟ و او اندازه سال و وضع کیبسه را برایش شرح داد و گفت: آنها کیبسه داشتند و چون اسلام آمد کیبسه رها شد و بمردم زیان رسید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 114

و دهقانها در زمان هشام بن عبد الملک نزد خالد قسری آمدند و این موضوع را برایش بیان کردند و درخواست نمودند که یکماه نوروز را پس اندازد و او اباء کرد و بهشام نوشت، و گفت میترسم این کار از قول خدا شود که فرموده است:

«همانا تأخیر فزونی در کفر است، 38- التوبه» و در دوران رشید بخالد بن یحیی بن برمک مراجعه کردند و خواهش کردند نوروز را دو ماه پس اندازد، و بر آن تصمیم گرفت و دشمنانش او را بطرفداری از گبری متهم کردند، و از آن منصرف شد و بهمان وضع باقی ماند.

متوکل ابراهیم بن عباس صولی را خواست و فرمود که با مؤبد در باره نوروز هم نظری کند، و روزها را حساب کند و یک قانون ثابتی تنظیم نماید، و تأخیر نوروز را بهمه شهرستانها ابلاغ کند، و موافقت شد که نوروز به 17 حزیران پس افتد و سال 243 هجری در محرم نامه‌ها بهمه شهرستانها فرستاده باشد، و بختی در باره آن قصیده‌ای در مدح متوکل سرود، و متوکل کشته شد و این کار بسامان نرسید، تا معتضد بخلافت برخاست و شهرستانها را از شورشیان باز گرفت، و بامور رعیت پرداخت، و مسأله کیبسه را مهمترین کار خود ساخت و باتمام رساند و نوروز را پس انداخت، جز اینکه نظری جز نظر متوکل داد.

چون متوکل فاصله را تا آغاز تاریخ یزدجرد در نظر گرفت و معتضد تا زوال ملک فرس و هلاک یزدجرد، بگمان اینکه اهمال کیبسه از این زمان بوده، و آن 243 سال بود و  $1/4$  روز در آنها برابر 60 روز کسری شد، و آن را بسال افزود و نوروز را دو ماه پس انداخت و برابر یکم خرداد ماه آن سال شد و 11 حزیران، و بنای نوروز را بر کیبسه روم نهاد تا با آنها در کیبسه ماهها برابر باشد، و متصدی انجام این کار وزیرش أبو القاسم نواده سلیمان بن وهب بود، و علی بن یحیی در این باره سرود.

در حزیران تا همیشه یازدهم در دسترس

روز نوروزت یکی باشد نیفتد پیش و پس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 115

و او گرچه در تحصیل نوروز دقت کرد ولی نوروز فرس را بدست نیاورد، زیرا رها شدن کیبسه نزدیک 70 سال پیش از هلاک یزدجرد بود، زیرا آنان در زمان یزدجرد پسر شاپور دو ماه کیبسه کردند، یکماه برای پس انداختن سال که لازم بود، و نشانه گذاری شد و نوبت بآبانماه میرسید چنانچه آن را یاد آریم و یکماه برای آینده که تا مدت درازی از آن فراغت باشد.

و چون از فاصله میان یزدجرد بن شاپور را تا او 120 سال کم کنیم هفتاد سال میماند تقریباً زیرا تواریخ فرس مشوش هستند و سهم  $1/4$  این 70 سال نزدیک 17 روز است و باید نوروز را 77 روز پس انداخت نه 60 روز و بنا بر آن نوروز 28 حزیران می شود، ولی متصدی پنداشت روش کیبسه فرس موافق کیبسه روم است و روزها را از زمان هلاک و ملک آنها در حساب گرفت و مطلب بر خلاف آنست چنانچه بیان کردیم و بیان خواهیم کرد.

سپس گفته: این آخرین تاریخ مشهور در جهانست، و شاید ملت‌های بسیار دور از ما را تاریخها باشد که بما نرسیده یا متروک شده مانند گبران که در کیش خود آغاز هر تاریخ را قیام هر پادشاه خود میدانستند بترتیب و چون پادشاهی میمرد تاریخ گذشته را رها میکردند و از جلوس شاه جانشین او آغاز میکردند (پایان آنچه میخواستم از کتابش بیاورم).

این گفته اگر چه ترک کیبسه را از زمان یزدجرد تأیید میکند و گردش نوروز را در فصول میرساند، ولی دلیل بر اسقاط نمیشود و با برخی ضوابط گذشته هم منافات دارد، و در آنچه بعد از او نقل کنیم مؤید آن هم بیاید.

و خلاصه: امر در باره اخبار وارده در این موضوع بچند وجه دور میزند.



یکم: نظر اخبار باسقاط 1/4 و همه 5 روز است چنانچه سال پادشاهان پیشدادی و برخی ملوک هند بوده که در پیش بدان اشاره کردیم و فرموده او در خبر معلی هم بدان اشاره دارد که فرموده «اینها روزهای دیرینی هستند از ماههای دیرین که هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 116

ماهی 30 روز بوده بی کم و بیش، و مؤید آنست اخبار بسیاری که دلالت دارند سال 360 روز است و آغاز فروردین بدین حساب نوروز است.

و بر آن اعتراض می شود که حواله نوروز و سال بر قرارداد متروکی که نه معین است و نه آغاز ماهش معلوم است از قانون گذار دور است.

دوم: بر پایه نوروز فرس قدیم باشد که بیانش گذشت و این قوی است ولی بنیادگذاری یک امر شرعی بر وضعی تغییر پذیر که در هر زمانی بدنبال فرمان یک پادشاه جور است و دچار غفلت و ناتوانی از انجام کیسه چنانچه در دوران یزدجرد رخ داد بسیار دور است از باور بعلاوه ظاهر اینست که فضیلت این روز یا برای امور مقارن آنست و احوال واقع در آن که بسیاری از آنها پیش از زمان یزدجرد بوده و بر پایه کیسه بوده و پس از آن سقوط کرده، یا برای برخی اوضاع فلکیه یا زمینی است مانند ورود خورشید در برجی و دخول برجی از بروج یا درجای آن یا پدید شدن گل و روئیدن گیاه و درخت و جز آن و هیچ کدام از آنها وابسته به نوروز باین معنی نیستند که در فصول جابجا می شود و با این باز هم از نظر دلیل اقوی از همه است.

سوم: بر پایه نوروز قدیم بر اساس کیسه در 120 سال چنانچه دانستی چون در فرس همان نوروز اصیل بوده، و رها کردن کیسه برای مشوش شدن وضع و ناتوانی از ضبط قواعد رخ داده، و باز هم اعتراض گذشته می آید که یک تکلیف عام مشترک میان عوام و خواص نمی تواند مبنی بر یک امر مشکل باشد که جز یک استاد یگانه در نجوم و هیئت از آن خبر ندارد، بلکه برای هیچ کس شناخت حقیقت آن میسر نیست جز آنکه گفته شود قاعده آن را امام بمعلی آموخته و او روایت نکرده یا مردم از او روایت نکرده اند و آن هم بعید است.

چهارم: اینکه مراد همان نوروزیست که اکنون میان منجمان معروف است که دخول خورشید بیرج حمل است برای آنکه امام علیه السلام میدانسته قانون فرس قدیم همین بوده، و آن را وانهادند و بدنبال کیسه 120 ساله رفتند برای آسان شدن کارشان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 117

یا گفته شود نوروز فرس آغاز فروردین بوده با رعایت کیبسه بهر وضع از کم و بیش در زمان و شامل نوروز جلالی هم هست گرچه این نوع هنوز مورد عمل نشده بوده.

و مؤید آنست که منجمان فرس و دیگران آغاز سال را بتحویل خورشید بحمل مقرر داشته‌اند چنانچه کوشیار در کتاب مجمل الاصول گفته «معلوم است که آغاز سال جهان همان تحویل خورشید است باول ثانیه از برج حمل و طالع آن طالع سال است» و مانند آن از کلمات آنها، خبر هم میگوید نوروز آغاز سال فرس است و باز تأیید شده باینکه در آغاز آفرینش جهان خورشید در حمل بوده و باینکه چون ما پس گرد حساب کنیم دریابیم که عید غدیر در سال 10 هجری مطابق نزول خورشید باول حمل بوده، طبق برخی ارساد و طبق برخی یک روز پیش از آن بوده چنانچه ابن فهد- ره- بدان اشاره کرده، و طبق برخی دو روز چنانچه دیگری گفته، و موافقت برخی ارساد کافی است.

و باینکه آغاز حمل آغاز نمو بدن جانداران و درختان و گیاهها است چنانچه خدا سبحانه فرموده «آیا ندانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده میکند» (اختلافی با آیه 19 و 50 سوره روم و 17 سوره- الحديد دارد) و قدرت و حکمت و لطف و رحمت صانع در آن نمایان شود، و سزاوارتر است که شکر پروردگار کریم نمود و آن را آغاز سال و عید بزرگ دانست، و سخن در باره بیشتر اینها گذشت.

و دلیل بر اینکه این مقصود از روایت نیست اینست که آن در زمان امام صادق علیه السلام مشهور و معمول نبوده است با اینکه معلی میگوید: من روز نوروز نزد امام صادق علیه السلام رفتم. و باید آن روز معروف باشد در آن زمان، و در آن زمان جز تاریخ یزدجردی وجود نداشته است و این درست نیاید جز با تکلف و بست و بندی که ما در آغاز بدان اشاره کردیم.<sup>81</sup>

**(1) باید گفت عید و مراسم عید یک امر قراردادی است و جعلی و هر ملتی نظر به پیشامدهای ملی و عقائد و احساسات مناسب با خود روزی یا چند روز را در سال عید مقرر سازند و در آن مراسمی موافق عقیده و احساسات خود برپا دارند و**

<sup>81</sup> (1) باید گفت عید و مراسم عید يك امر قراردادی است و جعلی و هر ملتی نظر به پیشامدهای ملی و عقائد و احساسات مناسب با خود روزی یا چند روز را در سال عید مقرر سازند و در آن مراسمی موافق عقیده و احساسات خود برپا دارند و بر آن نامی نهند مانند عید نوروز در ملت فرس، کرسیمس در مسیحیان، فصح در یهود و موضوع عید نوروز توافق ملت پارس است بر يك روز در سال برای انجام مراسم شادی و این مراسم بر دو نوع است.

مشروع و مستحسن از نظر اسلام مانند دیدار يك دیگر و تهنیت و هدیه بهم دادن و گذشت از بدیهای يك دیگر و مانند آنها و کارهای نامشروع از ساز و آواز و می‌خواری و مانند آن و منظور روایات این باب روز مشخص نیست بلکه هر روزی که به قرارداد فارسیان مسلمان که معاصر امام صادق علیه السلام بودند بعنوان عید شناخته شود یا بعد از آن این عنوان را پیدا کند مورد توجه است و در شرع از نظر عید بودن پذیرفته شده ولی مراسم نامشروع آن الغاء شده و مراسم مشروع و مستحسن چون غسل و تنظیف و عطر زدن و نماز بجای آن مقرر شده.

و بعبارت دیگر نوروز در روایات روز نوعی است نه روز شخصی تا نیاز باین همه جستجو و بحث داشته باشد و تحقق آن بعرف مسلمانان فرس است بهر وجهی و بهر وضعی و در هر تاریخی و هر روزی مورد این توافق شد و نزد آنها عید نوروز مقرر شد موضوع تعظیم و بزرگداشت و اعمال مقرر است و شاید منظور از روزهایی که در آن بیان شده چون مبعث و غدیر و فتح مکه اینست که این روزها هم صلاحیت دارند که عید باشند و در آنها مراسم مشروع عید انجام شود و نیاز بتوجیه هم ندارند( شرح مترجم)

بر آن نامی نهند مانند عید نوروز در ملت فرس، کرسیمس در مسیحیان، فصیح در یهود و موضوع عید نوروز توافق ملت پارس است بر یک روز در سال برای انجام مراسم شادی و این مراسم بر دو نوع است.

مشروع و مستحسن از نظر اسلام مانند دیدار یک دیگر و تهنیت و هدیه بهم دادن و گذشت از بدیهای یک دیگر و مانند آنها و کارهای نامشروع از ساز و آواز و می‌خواری و مانند آن و منظور روایات این باب روز مشخص نیست بلکه هر روزی که به قرارداد فارسیان مسلمان که معاصر امام صادق علیه السلام بودند بعنوان عید شناخته شود یا بعد از آن این عنوان را پیدا کند مورد توجه است و در شرع از نظر عید بودن پذیرفته شده ولی مراسم نامشروع آن الغاء شده و مراسم مشروع و مستحسن چون غسل و تنظیف و عطر زدن و نماز بجای آن مقرر شده.

و بعبارت دیگر نوروز در روایات روز نوعی است نه روز شخصی تا نیاز باین همه جستجو و بحث داشته باشد و تحقق آن بعرف مسلمانان فرس است بهر وجهی و بهر وضعی و در هر تاریخی و هر روزی مورد این توافق شد و نزد آنها عید نوروز مقرر شد موضوع تعظیم و بزرگداشت و اعمال مقرر است و شاید منظور از روزهایی که در آن بیان شده چون مبعث و غدیر و فتح مکه اینست که این روزها هم صلاحیت دارند که عید باشند و در آنها مراسم مشروع عید انجام شود و نیاز بتوجیه هم ندارند (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 118

فائده 3 [در باره تطبیق نوروز با مبعث و غدیر و فتح مکه و ...]

بدان که اشکال می‌شود در احادیث وارده باینکه نوروز بهر تفسیری و نظر بهر تاریخی باشد که در دو روایت ثبت است و سالش نزد مورخان با ماه و روز آن ضبط است نمیشود در مانند روز مبعث، فتح مکه و نص غدیر وجود داشته باشد بلکه تحقق نوروز در دو تا از آنها هم نمیشود تا برسد بهمه.

زیرا مبعث 13 سال پیش از هجرتست و فتح مکه در سال هشتم هجرت، و نص غدیر در 10 هجرت، و باید فاصله میان نوروز مبعث و هر کدام از دو تای آخر از نظر ماههای عربی بیش از هفت ماه باشد (چون هر سال عربی 10 تا 11

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 119

روز جلو می‌افتد و بیش از هفت ماه فاصله می‌شود) و میان نوروز دوتای آخری باید کمتر از یک ماه عربی فاصله باشد، (چون کمتر از 3 سال فاصله دارند و سال عربی کمتر از یک ماه با سال خورشیدی فاصله پیدا میکند) با اینکه مبعث در آخر ماه رجب بوده و فتح مکه در اواخر ماه رمضان و سومی در اواخر ذیحجه (و فاصله میان رجب و دو تاریخ بعد کمتر از شش ماه است و فاصله دو تای آخر در حدود سه ماه) و ممکن است جواب از این اعتراض بدو وجه:

الف: آنچه یکی از افاضل گفته: که در سال 19 بعثت آن حضرت خسرو پرویز کشته شد و تا آخر زمان او سه شاه بنام شیرویه، اردشیر، توران دخت بتخت نشستند، دو تای اول پیش از فتح مکه بوده و آخری بعد از آن، و ممکن است هر کدام مقداری از سال را انداخته باشند و نوروز را تجدید کرده باشند چنانچه شیوه پیوسته آنها بوده و برای این پیشامدها نوروز موافق این حوادث شده، و این خود دلیل است چون دلائل دیگر که از دو روایت برآیند بر اینکه مقصود از نوروز در شرع اعتدال ربیعی نیست زیرا بنا بر آن بهیچ وجه نمیتوان این تواریخ را توجیه کرد و هم بر تفسیرهای دیگر جز یکم فروردین و معین است که مقصود همان اول فروردین است (پایان).

ب: آنچه بخاطر من آمد و آن اینست که در حدیث لفظ مبعث نیست بلکه گفته: جبرئیل بر پیغمبر فرود آمد و میان آنها ملازمه نیست زیرا بعثت فرمان تبلیغ رسالت است به مردم و ممکن است نزول جبرئیل سالها پیشتر باشد و اما بت شکستن در خبر نیست که در فتح مکه بوده بلکه از بعض اخبار برآید که پیش از هجرت بوده.

و ممکن است متعدد باشد و یکی موافق نوروز شده باشد، چنانچه در کشف الغمه از مسند احمد بن حنبل آورده تا علی علیه السلام که من بهمراه پیغمبر رفتم تا خانه کعبه و پیغمبر بمن فرمود بنشین و بدوشم بالا رفت و او را بلند کردم و دید من توانائی ندارم، و او نشست و من بدوش او بالا رفتم، و مرا بلند کرد تا خیال کردم بافق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 120

آسمان رسیدم و بت های مس و آهن بر کعبه بود و من آنها را از همه سو جمع کردم و چون همه را بدست آوردم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آنها را پرت کن، آنها را پرت کردم و مانند شیشه خرد شدند، سپس فرود آمدم و با رسول خدا مسابقه کردم تا در خانه ها نهان شدیم از ترس اینکه کسی بما بر خورد.

اخبار باین مضمون بسیارند و گذشتند و همه دلالت دارند که این بت شکنی پیش از هجرت بوده، و گر نه ترس و نهانی آنها از مردم معنا نداشته، و تنافی بهر تفسیر از نوروز رفع می شود، زیرا تاریخ نزول جبرئیل و بت شکنی نامعلوم است.

اگر گفته شود: در خبر لفظ یوم آورده که بمعنی روز است و نتوان به کار شب تعبیر کرد.

گوئیم: یوم بسیار بر شبانه روز اطلاق شده، و فضیلت شب بسیار بروز سرایت کرده چون موالید پیغمبر و ائمه علیهم السلام.

اگر گفته شود: فتح نهروان و کشتن ذوالثدیة در مناقب ابن شهر آشوب در 19 ماه صفر سال 39 ثبت شده و با فروردین فرس موافق نیست چون سال پیش از آن در اواسط محرم بوده یا پس از آن در اواسط شوال باختلاف دو اعتبار (که سقوط یزدجردی منظور شود یا نشود) و در آغاز بهار نبوده چون بهار پس از آن در اواخر شوال بوده است و دو توجیه گذشته در آن نمی آیند.

گوئیم: سال فتح مذکور نزد جمهور مورخان همان 39 است که گفته یا سال 38 است ولی از ماه و روزش نامی نبرده‌اند و نقل یکی مورد اعتماد نیست.

#### فائده 4

أبو ریحان در کتاب نامبرده گفته: برخی حشویان گفته: چون انگشتر حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام گم شد و از شاهی افتاد و پس از 40 روز بدو برگشت و مقام خود را باز یافت و پرنده‌ها گرد او آمدند فرس گفتند (نوروز آمد) و این نام از آنجا شد، سلیمان بباد فرمود تا بساط او را برداشت و پرستو جلوش آمد و گفت، پادشاه من آشیانه دارم که چند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 121

تخم در آنست راه را بگردان و او راه را گردانید، و چون بزمین نشست، پرستو با منقار خود آبی برابر او پاشید و ران ملخی باو هدیه کرد، و آب پاشی و هدایای نوروز از آنجا شد، علماء عجم گویند روزیست پسندیده چون هرگز نام دارد که نام خداست عز و جل آفریننده و سازنده و پرورش ده جهان و جهانیان که با هیچ زبانی وصف جزئی از نعمتش را نتواند.

سعید بن فضل گفته: در هر شب نوروز در هر فصلی باشد برقی از کوه دماوند میدرخشد و در هوا میتابد و بر آن چون ابری فرا میگیرد، و عجب‌تر از آن «کلواذا» است گرچه تا چشم نبیند دل نپذیرد ولی أبو الفرج زنجانی منجم گفت:

در سالی که عضد الدوله وارد بغداد شد با جمعی قصد کلواذا کردند و در آن آتشها و شمعهای بیشماری دیدند که در جانب غربی دجله برابر کلواذا در شب نوروز افروخته بودند، و سلطان دیده‌بانانی در آنجا گذاشته بود که بازرسی کنند، مبادا از طرف گبرها باشد و نیرنگی باشد، و آنها اطلاعی بدست نیاوردند چون که هر چه بآنها نزدیکتر میشدند آنها دورتر میرفتند و چون دور میشدند نزدیک می‌آمدند.

من به أبو الفرج گفتم نوروز از جای خود بدر رفته چون فرس کیسه را رها کردند، و چرا این شب فروزی پس نرفته؟ و اگر پس رفتن آن لازم نباشد اگر کیسه آمد آیا پیش خواهد آمد، نزد او پاسخ قانع‌کننده‌ای نبود.

اصحاب نیرنجات گویند هر که در نوروز پیش از سخن گفتن سه انگشت عسل بخورد و سه تا شمع بخور کند از هر دردی درمان باشد، در نوروز رسم است که بهم شکر هدیه میدهند، مؤبد بغداد گفت برای اینست که نیشکر روز نوروز در کشور جم کشف شد و پیش از آن نبود، و او بود که نی‌های پر آبی دید و مکید و شیرینی و لذت آن را چشید و دستور داد آبش را گرفتند و از آن شکر ساختند، و روز پنجم بدست آمد و برای تبرک آن را هدیه بهم دادند و در مهر جان هم بکار برده شد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 122

آغاز سال را از انقلاب صیفی (اول تابستان) گرفتند چون با ابزار نجومی و دید، روشنتر از موقع اعتدالین (اول بهار و پائیز) میباشند، چون پیش و پس شدن خورشید از میل کلی چشمگیر است، و رصد سایه عمودی در تابستان و سایه کشیده در زمستان در هر جای زمین بر رصدشناس نهان نماند گرچه هندسه و هیئت نداند ولی روز اعتدالین نیاز بشناخت عرض بلد و میل کلی دارد و چون انقلاب صیفی بسمت الرأس شمالی نزدیکتر است آن را برگزیدند بر شتوی و بعلاوه موسم رسیدن غلات است و برای دریافت خراج مناسب تر است.

و بسیاری از علماء و حکماء یونان طالع سال را طلوع ستاره «کلب الجبار» گرفتند و سال را از آن آغاز کردند نه از اول بهار چون موافق همان انقلاب صیفی یا نزدیک آن بوده، و این نوروز از وقت خود بدر رفته و در زمان ما بدخول خورشید در حمل رسیده که آغاز بهار است و ملوک خراسان را رسم شده که در آن بفرماندهان قشون خود خلعت بهاری و تابستانی دهند و روز ششم آن که روز خرداد است نوروز بزرگ فرس است و مقامی بلند دارد، و گفته شده که خدا در آن از آفرینش آفریده‌ها فراغت یافت که آخر شش روز نامبرده است و در آن مشتری آفریده شد و ساعات آن را سعد نمود.

اصحاب نیر نجات گفته‌اند: هر که بامداد این روز پیش از سخن شکر چشد و روغن زیت بخود بمالد در همه سال هر نوع بلا از او دفع شود، گفته‌اند: جمشید مردم را فرمود در آن روز غسل کنند تا از گناه پاک شوند، و هر سال چنین کنند تا خدا از آنها آفات سال را بدور دارد، برخی پندارند جم فرمان داده بود نهرها بکنند و در این روز آب در آنها روان شد و مردم شاد شدند و مژده فراوانی گرفتند و با آن غسل کردند و تبرک جستند و آینده‌ها از گذشته‌ها پیروی کردند، گفته شده، سبب غسل این روز اینست که از هر روزا فرشته آبست و با آن مناسب است و همه مردم در این روز با آب چشمه و حوض تن شوئی کنند.

و بسا بر سر آبهای روان روند و از آنها بر خود بپاشند برای تبرک و دفع

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 123

آفات، و در آن مردم بهم آب بپاشند، و سببش همان سبب غسل است و پس از جم پادشاهان ماه فروردین را همه عید دانستند و شش بخش نمودند، پنج روز نخست برای ملوک، و دوم برای اشراف و سوم برای خدام ملوک و چهارم برای اطرافیان و پنجم برای عموم و ششم برای شبانان تا آخر آنچه گفته.

من گویم: همانا این یاوه‌ها را نقل کردم تا ببرخی خرافاتشان آگاه شوی و در آن تأیید برخی گفته‌های پیش ما بود، و در برخی کتب معتبره یافتم که جمشید همه جهان را مالک شد و اقلیم ایران را آباد کرد، و در نوروز یکم فروردین قدیم کارش استوار شد و آغاز سال عجم شد و آن زادگاه کیومرث بن عبد الله پسر آدم است.

و نوروز سلطانی آغاز دخول خورشید است در یکم دقیقه برج حمل که در عهد عهد ملکشاه سلجوقی مقرر شد موافق پنجشنبه 9 ماه رمضان سال 471 هجری قمری.

و مهرگان روز نیمه مهر ماه است که فریدون قصد ضحاک کرد و او را در زمین مغرب دستگیر کرد و در این روزش بکوه دماوند زندانی نمود، و بیاران خود گفت:

این کار من مهرجان بان هست. و آن روز مهرگان نام گرفت، و نخست کسی که رسم مبارک باد را در نوروز و مهرگان نهاد فریدون بود (پایان).

گویم: منجمان در کتب خود روزهای نحس ماه را از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند و از ماههای قدیم فرس دانسته‌اند و آنها، 3، 5، 13، 16-21، 24 یا 25- هستند که در این دو شعر فارسی فراهم شدند.

هفت روز نحس باشد در مهی

زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج

سه و پنج و سیزده با شانزده

بیست و یک با بیست و چهار و بیست و پنج

و بسا که حمل بماههای عربی شده چنانچه گذشت، و از امام صادق علیه السلام نحوست برخی روزهای ماه فرس قدیم روایت شده چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی آن را در این اشعار سروده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 124

ز قول جعفر صادق خلاصه سادات

ز ماه فارسیان هفت روز مذموم است

نخست روز و سیم باز پنجم و پس از آن

چه روز سیزدهم روز شانزده شوم است

دیگر ز عشر سیم بیست و یک چه بیست و چهار

چه بیست و پنج که آن هم بنحس مرقوم است

اگر چه نیک و بدت هم ز رزق مقسومست

بجز عبادت کاری مکن در این ایام

که در عموم حوائج بخیر موسوم است

بماند بیست و سه روز ای خجسته مختار

که خوف هلک در این هر دو نص محتوم است

ولی چهارم و هشتم سفر مکن زنهار

اگر چه سنگ دلش بر تو نیز چون موم است

بروز پانزدهم پیش پادشاه مرو

که ره مخوف و هوای خلاص مسموم است

گریز نیز در این روز ناپسند آمد

که در خصومت این روز صلح معدوم است

مکن دوازدهم با کسی مناظره‌ای

در این حوائج در سلک نحس منظوم است

ز روزهای گزیده همین چهار آنگه

و از موسی کلیم الله هم روایت کردند که در ماههای رومی روزهای نحسی است هر که در آنها بجنگ برود کشته شود، هر که سفر کند بمقصد نرسد، هر که زناشوئی کند بهره نبرد و آنها 24 روزند، در هر ماهی از سال 2 روز، 10 و 20- از تشرین یکم، 1 و 15- از تشرین دوم، 15 و 17- از کانون یکم، 7 و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 125

14- از کانون دوم، 16 و 17- از شباط، 4 و 20- از آزار، 20 و 3- از نیسان، 6 و 8- از ایار، 3 و 8- از حزیران، 20 و 6- از تموز، 4 و 15- از آب، 1 و 3- از ایلول و در برخی نسخه‌ها 9 و 10- از تشرین یک، 9 و 12- از کانون یک، 2 و 14- از کانون دو، 12 و 16- از شباط 13 و 10- از حزیران، و در برخی 4 و 11- از آب.

8- در مکارم (ج 1 ص 83) از ابي الحسن عليه السلام فرمود: وام‌گذار حجامت را در هفتم حزیران و اگر از دستت رفت در چهاردهم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 126

ابواب فرشتگان

باب بیست و سوم حقیقت فرشته‌ها، صفات و شئون و اطوار آنها

آیات قرآن: در این باره



1- البقره (آیه 30-34) و چون که پروردگارت بفرشته‌ها گفت: راستی من در زمین جای‌گزین گذارم تا آخر آیات.

67-68- بگو هر که دشمن جبرئیل است راستش او است که بفرمان خدایش آن را بدل تو اندازد مصدق آنچه پیش تو است و رهبر و مژده برای مؤمنان\* هر که دشمن خدا و فرشته‌ها و فرستاده‌های او است و جبرئیل و میکائیل راستش خدا دشمن کافرانست، 248- بر می‌دارندش فرشته‌ها.

2- آل عمران (18) گواه است خدا که نیست شایسته پرستش جز او، و هم فرشته‌ها و صاحبان دانش.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 127

و فرمود: و فریادش زدند فرشته‌ها و او ایستاده بود نماز میخواند در محراب (39).

و فرموده: چون فرشته‌ها گفتند ای مریم (الآیة) (42).

و فرمود: چون فرشته‌ها گفتند ای مریم راستی خدایت مژده دهد (الآیة) (45).

3- الانعام (8-9) گفتند چرا فرشته بر او فرو نشود اگر فرشته بر او فرو آریم کار بگذرد و مهلت ندارند و اگرش فرشته سازیم بیدش مردی پردازیم بیوشانیمش آنچه میپوشند.

و فرمود: و او است قاهر بالای بنده‌هایش و فرستد بر شما نهبانانی تا چون مرگ یکی از شما رسد فرستاده‌های ما او را جان گیرند و کوتاه نیایند (61).

و فرمود: اگر بینی چون که ستمکاران در فشار مرگند و فرشته‌ها دستها دراز کرده که جان بدهید امروز سزا کشید عذاب خوارکننده بدان چه ناسزا بخدا گفتید و از آیاتش تکبر ورزیدید (93).

و فرمود: آیا انتظاری دارند جز اینکه فرشته‌ها نزد آنها آیند (158).

4- الانفال (9-12) من شما را ردیف آدم بهزار فرشته کمک کار- تا فرماید- چون که وحی کرد پروردگارت بفرشته که من با شمایم، بر جا دارید آنان که گرویدند.

5- الرعد (11) پی‌گیرها دارد از پیش و پس خود که بفرمان خدا نگهش دارند.

و فرمود: و تسبیح گوید رعد بحمدش و فرشته‌ها از ترسش.

6- الحجر (8) ما نفرستادیم فرشته‌ها را جز براستی و مهلت ندارند در این هنگام.

و فرمود: آگاهشان کن از مهمانان ابراهیم که بر او درآمدند و گفتند:

درود بر تو (تا آخر داستان) 51-60.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 128

7- الاسراء (15) بگو اگر در زمین فرشته بودند بآرامی راه میرفتند البته میفرستادیم بر آنها فرشته‌ای را رسول.

8- مریم (17) فرستادیم باو روح خود را و مجسم شد برایش آدمی درست.

9- الحج (75) خدا بگزیند از فرشته‌ها رسولانی و از مردم.

10- الفرقان (21-24) روزی که بیند فرشته‌ها را مژده‌ای نیست در آن روز برای بدکاران- تا فرماید- و روزی که شکافد آسمان به ابر تیره و فرو شوند فرشته‌ها پیایی.

11- الاحزاب (9) پس فرستادیم بر آنها بادی و سپاهانی که نمی‌دیدند آنها را.

12- سبا (40 و 41) و روزی که همه را فراهم آرد سپس بفرشته‌ها گوید آیا اینان شما را پرستیدند، گویند: منزهی تو سرپرست مائی در برابر آنها بلکه پری پرستیدند و بیشترشان بدان گرویدند.

13- فاطر (1) سازنده فرشته‌ها است رسول پرها دارند دو، دو سه چهار چهار فزاید بخلق هر چه خواهد راستی که خدا بهر چیز توانا است.

14- الصافات (1-3) سوگند به صف کشنده‌ها صف کشیدنی، و زجرکنندگان که سپس یاد خدا را تلاوت کنند.

و فرمود: از آنها پیرس آیا پروردگارت را دخترانست و آنها را پسران (149-166) 15- الزمر (75) ببینی فرشته‌ها را فراگیرد گرد عرش تسبیح گویند به سپاس پروردگارشان.

16- السجده (30-32) آنان که گفتند پروردگار ما خدا است و پایدار ماندند فرو شوند برشان فرشته‌ها نترسید و اندوه مخورید و مژده گیرید به بهشتی که نوید دارید و مائیم دوستانتان در دنیا و آخرت و شما راست در آن هر چه دلخواهتان باشد و هر آنچه بطلبید\* پذیرائی از آمرزنده مهربان.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 129

و فرمود: اگر سر بزرگی کنند، آنان که نزد پروردگارتند بتسبیحش گویند شب و روز و ملالت ندارند (38).

- 17- حمعسق (5) فرشته‌ها تسبیح گویند بسپاس پروردگارشان و آمرزشخواهند برای کسانی که در زمینند.
- 18- الزخرف (15-19) و ساختند برایش از بنده‌هایش جزئی راستی آدمی ناسپاس روشنی است- تا گوید- فرشته‌ها را که بنده‌های خدایند ماده سازند تا آخر آیه.
- و فرمود: اگر خواهیم بجای شما فرشته در زمین جانشین شما سازیم (60).
- 19- الذاریات (84) **فالمقسمات أمرا.**
- 20- الحاقه (17) و فرشته بر اطراف آنست.
- 21- المعارج (4) بر آیند فرشته‌ها و روح بسویش در روزی که اندازه‌اش پنجاه هزار سال است.
- 22- المدثر (30-31) بر آن نوزده باشند، یاران دوزخ را نمودیم جز فرشته‌ها و شمارشان را نساختمیم جز آزمایش کافران.
- 23- المرسلات (1-6) و **المرسلات عرفا-** تا آیه ششم.
- 24- النبأ (38) روزی که روح و فرشته‌ها در صف ایستند، سخن نگوید جز کسی که خدایش فرمان دهد و درست گوید.
- 25- النازعات (1-5) و **النازعات غرقا.**
- 26- عبس (16) بدست فرستاده‌ها ..

#### تفسیر

: «و چون پروردگارت گفت» تفسیرش در مجلد پنجم گذشت، این آیات بر حالات بسیاری از فرشته‌ها دلالت دارند «بگو هر که دشمن جبرئیل است» طبرسی در (ج 1 ص 167) تفسیرش گفته: روایت است که ابن صوری و گروهی از یهود فدک نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و چند مسأله پرسیدند و بآنها پاسخ داد، ابن صوری گفت، یکی مانده اگر پاسخ گفتمی بتو بگروم و از تو پیروی کنم، چه فرشته‌ایست که آنچه خدا فرو فرستد برایت می‌آورد؟ فرمود: جبرئیل، ابن صوری گفت: او دشمن ما است کار زار و سختی و جنگ فرود آورد، میکائیل است که آسانی و

فراوانی آورد، اگر میکائیل نزد تو آمدی ما بتو گرویدیم و خدا این آیه را فرستاد «او است که آن را بدل تو اندازد بفرمان خدا» نه از پیش خودش، و آن را بدلش وابست چون پس از فرود آن را حفظ میکرد و می فهمید.

«باذن الله» یعنی بفرمان خدا و گفته‌اند: یعنی بدانش یا باعلام خدا باو «مصدق هر آنچه برابر او است» از کتابها و موافق آنها «هدایت و بشارت برای مؤمنان»، که جنگ و سخت گرفتن بر کافران در آنست که آن هدایت و مژده بمؤمنانست «هر که دشمن خدا و فرشته‌هایش و رسولانش باشد» دشمنی با خدا انجام مخالفت و نافرمانیست و گفته‌اند: دشمنی با دوستان او است «جبرئیل و میکائیل» را باز گفت برای فضل آنها و برای آنکه یهود نام آنها را برده بودند «خدا دشمن کافرانست» نگفت دشمن آنها است برای آنکه رواست ایمان آرند و دوست شوند (پایان).

میگوییم: تعبیر بکافران از آنها بیان اینست که همین اظهار دشمنی هم کفر است و آیه دلیل است که دوستی فرشته‌ها واجب و دشمنی آنها کفر است «و گویند چرا فرشته بدو نیاید» طبرسی - ره - در (ج 4 ص 276) مجمع گفته: یعنی تا ما او را دیدار کنیم و باور داریم «و اگر فرو آوریم فرشته‌ای» موافق پیشنهادشان باز ایمان نیاورند و باید ریشه کن شوند و اینست معنی قول او «کار بگذرد و مهلت نیابند»، و گفته‌اند: یعنی اگر فرشته‌ای بصورت خود آید قیامت برپا شود یا هلاکت بایست گردد.

«و اگرش فرشته سازیم» رسول را تا گواهی دهد برسالت چنانچه خواهند «بایدش او را مردی نمائیم» چون نمی‌توانند فرشته را بصورت خودش بنگرند زیرا دیده آدمی از دیدن فرشته خیره شود جز اینکه بصورت جسمانی تاریک مجسم گردد و برای همین است که فرشته‌ها بصورت آدمی به پیغمبران فرو شوند و جبرئیل بصورت دحیه کلبی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و همچنین خصمانی که از دیوار محراب نزد داود آمدند، و فرشتگانی که نزد ابراهیم و لوط آمدند بصورت مهمانان آدمی بودند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 131

**للبسنا علیهم ما یلبسون** زجاج گفته: ناتوانان خود را باشتباه میانداختند در کار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و میگفتند این هم یک آدمی است مانند شماها و خدا فرمود: اگر بشر صورتی هم از فرشته‌ها آید همین اشتباه را دارند، و گفته‌اند اگر فرشته هم آید جز با اندیشه او را نشانند ولی نیندیشند و در اشتباه خود بمانند، و اشتباه را بخود نسبت داد چون بنزول او فرشته‌ها را محقق شود.

و در (جزء 4 ص 313) گفته: در تفسیر و **یرسل علیکم حفظة** یعنی بفرستد بشما فرشته‌ها که دیده‌بان کارهاتان باشند و آنها را بشمارند و بنویسند، و این لطفی است به بنده‌ها چون بدانند که از پاسبانی گواه دارند و از گناه باز ایستند «توفته» یعنی جان او را بگیرند «رسلنا» یعنی یاوران ملک الموت، از ابن عباس و جز او گفته‌اند بفرمان او میگیرند و از این رو جان ستانی را در آیه دیگر «بگو جان شما را ملک الموت ستاند» باو وابسته.

بیضاوی در (ج 1 ص 391) تفسیرش در قول خدا سبحانه گفته «و اگر بنگری گاهی را که ستمکاران در فشارهای مرگند» یعنی در سختیهای آن «و فرشته‌ها دست درازند» مانند خواستار با اصرار برای ستاندن جانیشان یا عذابشان «بر آرید جان خود را» از تن خود با سخت‌گیری و فشار بدانها یا از عذاب ما خود را رها کنید (امروز) که روز مردن است یا تا همیشه «سزا کشید عذابی خوار» و سخت (پایان).

«از آن او است پی‌گیرها» طبرسی - ره - در (ج 6 ص 280-281) او کیست؟ مفسران اختلاف دارند بچند وجه.

1- آنست که «در نهان و عیان گفتار دارد».

2- بخدا برگردد که دانای نهان و عیانست.

3- به پیغمبر برگردد در قول خدا «همانا توئی بیم‌دهنده، و در پی‌گیرها چند قول است.

الف: فرشته‌های شب و روز که دنبال هم رفت و آمد دارند و دیده‌بانان کار بنده‌اند و حسن گفته: چهارند که در نماز سپیده‌دم گرد هم باشند و اینست معنای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 132

قول خدا «راستی خوانده‌شده سپیده دم گواهی شده است، 79 اسری» و از ائمه ما هم علیهم السلام روایت شده.

ب: فرشته‌های نگهبان از مهلکه‌اند تا بمقدر خود رسد و او را بدان وانهند از علی علیه السلام، گفته‌اند فرشته بر هر آدمی گماشته‌اند و از همه سو او را پاسبانند «نگهش دارند بفرمان خدا» همیشه در گرد او باشند، و گفته‌اند: کار او را نگهبانی کنند تا بمیرد و آن را بنویسند، گفته‌اند: او را نگهدارند از هر مهلکه و نابودی و از پری و آدمی و جانوران ابن عباس گفته: نگاهش دارند از آنچه مقدر او نیست و چون مقدر آید نگهداری بسر آید .. و از کعب است که: اگر خدا بشما فرشته‌ها نگماشته بود که دفاع کنند از شما در نوشاک، خوراک، و عورات پری شما را میربود (پایان).

رازی در (ج 5 ص 275-277) تفسیرش گفته: روایت است که برسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: بمن بگو چند فرشته به‌مراه بنده است؟ فرمود:

یکی از راست برای حسنات، و او ناظر بر فرشته سمت چپ است، چون کار نیکی کنی ده برابر نویسد، و چون بد کنی آنکه در چپ است گوید بدان که بر راست است بنویس، گوید: نه، شاید توبه کند، تا سه بار که گفت: گوید: چرا مینویسم، خدا ما را از او آسوده کند، چه بد هم‌نشینی است چه کم ملاحظه و شرم از خدا دارد اینست قول خدا تعالی «از او است پی‌گیرها از پیش و پس او».

و فرشته‌ای که مهارت را دارد و چون برای پروردگارت تواضع کنی تو را بالا برد و اگر تکبر کنی تو را خرد کند، دو فرشته بر لبان تو نمازت را نگهدارند، فرشته‌ای بر دهان تو است تا ما را در آن نرود، فرشته‌ای بر دیده تو است و اینان 10 فرشته‌اند برای هر آدمی در شب و در روز و با هم 20 فرشته بر هر آدمی است.

سپس گفته: اگر گفته شود: گماشتن این فرشته‌ها بر ما چه سودی دارد؟

گوئیم: این سخن دور از باور نیست چون منجمان گویند: تدبیر در هر روزی با اختری جداگانه است، و هم در هر شبی، و تردید نیست که نزد آنها اختران جان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 133

دارند، و این تدبیرهای گوناگون از ارواح آنها است، و این سخن در زبان طلسم‌چیان مشهور است، و از این رو گویند طبائع کامل بمن خبر دادند، و مقصودشان از طبائع کامل اینست که هر آدمی را روحی است آسمانی که مهماتش را اصلاح کند و از او دفع بلا کند، و اینکه مورد اتفاق فیلسوفان قدیم و منجمین است چه بعدی دارد که در شرع آید.

تحقیق کامل این مقام اینست که نفوس بشری در طبع و گوهر از هم جدایند برخی نیکند و برخی بد، برخی نیرومند و برخی سبک سر و ارواح آسمانی هم چنین باشند گرچه نیرومندترند، هر گروه از ارواح آدمی هم آهنگ یک گروه از ارواح فلکی است و منش و خاصیت آنها را دارند و گویا زاده آنهایند، بنا بر این روح آسمانی یاور و رهبر او است بمصالحش و حافظ او از بلاء، این را محققان فلاسفه گفتند و بنا بر آن میدانیم آنچه در شرع آمده معقول و پذیرفته همه است و انکارش نشاید اگر گفته شود: این فرشته‌ها و تسلط آنها بآدمی زاده چه سودی دارد؟

گوئیم: چند وجه دارد.

- 1- شیطان آدمیزاده را بشر و گناه میکشاند و این فرشته‌ها در برابر او را بخیر و طاعت.
- 2- مجاهد گفته: هیچ بنده خدا نباشد جز اینکه فرشته گماشته است و او را از پری، آدمی و جانوران ننگ می‌دارد.
- 3- می‌بینیم که بسا خاطره‌ای بدل ما آید و سببی ندارد، و بعد معلوم می‌شود که سبب مصلحتی بوده و بسا کشف شود که سبب، بلاء یا گناه و تباهی بوده، و آن داعی نخست از فرشته رهبر است و آن دومی از شیطان گمراه‌کننده.
- 4- چون آدمی بداند فرشته کردار او را آمار میکند و با او است بیشتر از گناه حذر میکند چنانچه با حضور مرد محترمی شرم میکند و گناه نمیکند بویژه که بداند گناه او را مینویسند.

اگر گفته شود چه سودی دارد نوشتن کردار بنده‌ها؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 134

گوئیم در اینجا دو مقام است.

الف: نوشته بمعنی معروف، متکلمان گویند: فائده این نامه‌ها وزن آنها است، اگر کفه طاعت سنگین‌تر باشد مردم بدانند اهل بهشت است و برعکس قاضی گفته: این دور است، زیرا ادله دلالت دارد که هر کس در حال احتضار میفهمد از سعادت است یا اشقیاء و این شناخت نیاز به ترازو ندارد و پاسخ داده که بسا اطلاع مردم بر حال او مایه مزید شادیست در نیکان و عکس آن در بدکاران.

ب: حکماء اسلام گویند نوشتن نقشی است برای بیان یک معنا وضع شده، و نقشی که خود بخود دلالت بر اعیان معانی کند اقوی است و چون آدمی بارها پی در پی کاری کند ملکه‌ای پایدار در نهادش پدیدار شود، و اگر آن سعادت بار باشد از نظر روحانی پس از مرگ بدان شاد است و خرم و چون تکرار کار وسیله آنست هر بار اثری در حصول آن دارد گرچه محسوس نباشد و از اینجا روشن شد که هر چشم بهم‌زدن و حرکت و سکون در گوهر جان آدمی اثری دارد برای سعادت یا شقاوت کم باشد یا بیش و منظور از نوشتن اعمال نزد اینان همین است و الله العالم بحقائق الامور ما سخن او را آوردیم تا به تحریفات فلاسفه آگاه شوی و بتاویلی که از آیات و اخبار کنند که جز تو هم و استبعاد و بی‌اعتنائی بکلام صاحب شریعت وجهی ندارد توجه بکنی.

«و روزی که همه را محشور سازیم» یعنی دیگر پرستان خدا را با معبودانشان «آیا اینان شما را پرستیدند» بطور انکار تا بر خلاف آن اقرار کنند «گویند منزه‌ی تو» از اینکه جز تو پرستش شود «توئی یاور ما» و سرپرست ما نه این کافران ما راضی نبودیم که ما را پرستند «آنها جن را پرستیدند» یعنی ابلیس و نژادش را که پیرو دعوت آنان شدند در پرستش فرشته‌ها و جز آنها «بیشترشان بدانها مؤمن بودند» و دیوها را راستگو دانستند و فرمانبر آنها بودند.

«سازنده فرشته‌ها رسولان» طبرسی - ره - در (ج 8 ص 400) مجمع

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 135

گفته: یعنی پیک به پیغمبران بودند در پیغام و وحی خدا «پر داشتند» برای آنکه با آسمان بالا روند و بزمین فرود آیند، برخی دو پر دارند و برخی سه و برخی چهار از قتاده است «فزاید در آنها هر چه خواهد» یعنی در آفرینش هر چه خواهد، ابن عباس گفته: رسول خدا در شب معراج دید جبرئیل 600 پر دارد، و گفته‌اند مقصود از فزودن در خلق آواز خوش است، و گفته‌اند: نمکداشتن چشمانست، و از پیغمبر است که: چهره زیبا، آواز خوب، و موی نیکو است.

رازی در (ج 7 ص 30) تفسیرش گفته: کمترین پر پرنده دوتا است و بیشش فزونی است، و قومی گفته‌اند: پر اشاره به جهت است چون فوق خدا چیزی نیست و هر چه هست زیر قدرت و نعمتش است، فرشته‌ها روئی بخدا دارند که از او

فیض ستانند و بزیر دستان رسانند آنچه ستانند بفرمان خدا چنانچه فرمود «فرو آورد آن را روح الامین، بر دلت، 194- الشعراء» و فرمود «آموختش سخت نیروها، 6- النجم» و آنها را مدبرات امر وصف کرده و دو سو دارند و دو بال، و برخی در انجام و کار خیر واسطه دارند و سه سو و سه بال دارند، و برخی چهار و بیشتر و آنچه نخست ذکر کردیم روشن است و مفسران بر آن اتفاق دارند.

و در تفسیر و الصافات صفا در (ج 7 ص 123-125) گفته: این سه وصف (صافات، زاجرات، تالیات) که بدانها سوگند یاد شده بسا وصف یک چیز باشند و بسا از سه چیز جدا بنا بر اول در آن چند وجه است.

1- وصف فرشته‌ها باشند باین تقریر که آنها برای عبادت در آسمانها صف میکشند چنانچه خدا گزارش داده و فرموده «راستی ما البته رده‌بندانیم، 166- الصافات» و گفته‌اند: در هوا پر در پر صف شوند و انتظار فرمان خدا برند و بسا مقصود این باشد که پایه بندی شده‌اند و هر کدام درجه مشخص دارند در شرف و فضل یا در جوهر و اثر که این درجه‌ها چون صف تغییر پذیر نباشند.

و اما فالزاجرات زجرا لیث گفته: زجر شتر تشویق او است براه رفتن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 136

و زجر آدمی بازداشتن او است از کار بد و وصف فرشته بزجر چند وجه دارد.

1- ابن عباس گفته: مقصود فرشته‌های گماشته بابرند که آن را از جایی بجایی میرانند.

2- مقصود فرشته‌های اثر بخش در دل آدمیزاده‌اند که وجدان او را برانگیزند تا از گناه باز ایستد.

3- شاید هم فرشته‌هایی باشند که شیاطین را از بد کرداری و آزار آدمی باز میدارند.

من گویم: در علوم عقلیه ثابت است که موجودات بر سه بخشند، یکم اثر بخش اثر ناپذیر که خدا سبحانه است و اشرف موجوداتست.

دوم: اثر پذیر بی‌اثر در دیگر و آن عالم اجسام است که پست‌تر موجوداتست.

سوم: اثر بخش در چیزی و اثر پذیر از دیگری و آن عالم ارواح است که از خدا اثر پذیرد و در اجسام اثر بخشد، و جهت اثر پذیری او از خدا جز جهت اثر بخشی او است بر اجسام و قدرت تصرف در آنها است و اینکه فرمود **فالتالیات ذکر** اشاره است بجهت اشرف اثرگیری که وسیله اثر بخشی است در عالم اجسام.



چون این را دانستی گفته او **و الصافات صفا** اشاره است برده بندی فرشته‌ها برای پرستش و طاعت و خضوع و خشوع که جهت پذیرش این جواهر قدسیه است هر گونه نور الهی و کمال صمدی و **فالنزاجرات زجرا** اشاره است به اثر بخشی این فرشته‌ها در روشنگری ارواح قدسیه بشر و بر آوردن آنها از آمادگی بعمل، چون قطره‌ای نسبت بدریا، و شعله‌ای نسبت بخورشید، و ارواح بشر از آمادگی بدریافت معارف الهیه و کمالات روحانیه رسند باثر بخشی فرشته‌ها، و بدین ماند که فرماید «فرو فرستد فرشته‌ها را با روح از فرمانش بهر که خواهد از بندگانش، 2- النحل» و فرماید «فرو آورد آن را روح الامین، بر دلت» و فرماید «در اندازه‌های ذکر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 137

5- المرسلات.

چون این را دانستی میگویم: در این آیه نکته دیگریست، و آن اینست که کمال مطلق هر چیز وقتی باشد که تمام و بالاتر از آن گردد، تمام بودن باین است که هر کمالی را شاید در او بیاید، و بالاتر از اینکه از آن کمالات بدیگر برساند، و البته کامل بودن خودش مقدمه کامل نمودن دیگریست، چون این را دانستی فرموده او **و الصافات صفا** و اشاره بکمال پذیری گوهر فرشته‌ها در عبادتگاه و رده بندی خدمت و طاعت خود است.

و فرموده او **فالنزاجرات زجرا** اشاره است بوضع تأثیر بخشی آنها در ازاله آنچه را نشاید از گوهر ارواح آدمی، و فرموده او تعالی **فالتالیات ذکر** اشاره است بوضع تأثیر آنها در افاضه پرتوهای قدسیه و انوار الهیه بر نفوس روشن ناطقه بشریه، اینها است مناسبات عقلی و اعتبارات دقیقی که این الفاظ سه گانه بر آنها تطبیق شوند.

وجه دوم: مقصود از این کلمات نفوس پاک و مقدس آدمی باشند که دل پرستش خدا داده و فرشته‌های زمینند بدو وجه.

1- مقصود از «**الصافات صفا**» صفهای نماز جماعت باشد و **فالنزاجرات زجرا** اشاره بگفتن اعوذ **بالله من الشیطان الرجیم** باشد که بواسطه آن شیاطین را از وسوسه دلها در حال نماز میرانند، و **فالتالیات ذکر** اشاره بخواندن قرآن در نماز باشد و گفته‌اند منظور بلند خواندن است که وسیله راندن شیطانست.

2- مقصود از جمله یک صفوف علماء محقق باشند که بدین خدا دعوت کنند و بدوم پرداختن آنها بدفع شبهه‌ها و شهوتها و به سوم پرداختن آنها بدعوت بدین خدا و تشویق بعمل بشریعتهای خدا.

وجه سوم: مقصود جنگجویان و مجاهدان در راه خدا باشد، و جمله یک اشاره بصفوف نبرد است که فرموده «راستی خدا دوست دارد کسانی را که بصف در راه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 138

خدا می‌جنگند، و بدوم آواز برآوردن براندن اسبها و بسوم قرائت قرآن و تهلیل و تقدیس در آغاز پیکار.

وجه چهارم: وصف آیات قرآن باشند، یک، انواع گوناگون آن در دلائل توحید، و بیان تکلیف و احکام و تعلیم اخلاق فاصله که ترتیبی تغییر ناپذیر دارند چون افراد رده شده، دو- آیات نهی از زشتیها سه آیات وارده در کارهای خیر، و آیات را تالی وصف کرده از این باب که گویند شعر شاعر و کلام قائل، خدا فرموده «راستی این قرآن رهبری کند بدان چه استوارتر است، 9-الاسراء».

و اما احتمال دوم که مقصود سه چیز جدا باشد، گفته‌اند: مقصود از «الصافات» پرنده است که خدا فرموده «و پرنده‌ها صف بندند، 41-النور»، و زاجرات هر چه از گناه باز دارد، تالیات هر چه از قرآن خوانده شود.

و گویم: توجیه دیگری هم هست زیرا آفریده‌های خدا یا جسمانیند یا روحانی، آنچه جسمانیست، پایه بندی تغییر ناپذیر دارد، زمین وسط عالم است و گردش کره آبست، و گرد آن کره هوا، گرد آن کره نار و این چهار درون افلاکند تا پایان عالم جسمانی، این اجسام در آستان جلال خدا همیشه در صف‌اند و فرشته‌ها با درجه‌های مختلف و اوصاف جدا جدا دو صف مشترک دارند، یکی اثر بخشی در تحریک اجسام که به «الزاجرات» بدان اشاره شد زیرا گفتیم زجر بمعنی راندنست.

دوم: ادراک و شناخت خدا و ستایش او که با «فالتالیات ذکر» بدان اشاره شده و چون جسم دون پایه است نسبت بروح که غرق دریای معرفت و رو بتسییح خدا دارد پیوسته چنانچه فرمود «و آنان که نزد اویند سر بزرگی از پرستش ندارند، 19 الانبیاء» از این رو اجسام را مرتبه نخست آورد، سپس ارواح مدبره اجسام عالم را یاد کرد و پس از آن بالاترین درجات را که ارواح مقدسه خودباخته بشناخت جلال خدا و غرقه ستایش اویند، اینها است احتمالاتی که بخاطر رسید، و دانای باسرار کلام خدا جز خدا نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 139

«پرس از آنها که پروردگارت را دخترانست و آنان را پسران؟» بیضاوی در (ج 2 ص 334-336) تفسیرش گفته: فرمان پرش داد چون برای خدا دختران ساختند که گفتند فرشته‌ها دختران خدایند، و خود پسران برگزیدند، و اینان گمراهیها بر بت پرستی افزودند، جسم دانستن خدا، روا داشتن نیستی بر خدا، زیرا ولادت ویژه جسم است که کون و فساد دارد، و خود را برتر شمردند که جنس بهتر را برگزیدند.

و فرشته‌ها توهین کردند که آنها را ماده شمردند از این رو در قرآن بارها آن را انکار کرده و ابطال نموده و آن را از آنچه دانسته که آسمانها را بشکافد و زمین را تیکه کند و کوهها را یک جا خاک نماید، و این انکار مخصوص دو تای اخیر است که مخصوص این طائفه است، زیرا فساد آنها را همه کس میفهمد بمقتضای طبعشان از این رو آن را در برابر این

پرسش آورد «یا آفریدیم فرشته‌ها را ماده و آنها گواهند» و بچشم خود دیده‌اند، چون این گونه امور را باید دید تا فهمید برای آنکه ماده بودن ذاتی آنها نیست تا بصرف عقل فهمیده شود، و این استهزاء آنها است و اشعار بنهایت نادانی که گویا بچشم خود دیده‌اند آفرینش آنها را.

«هلا راستی که از دروغ‌بافی گویند خدا فرزند آورده» زیرا مقتضی ندارد و دلیل بر خلاف دارد «و راستی که آنها دروغ گویند» در آنچه معتقدند «آیا برگزیده دختران را بر پسران» پرسشی است در مقام انکار و استبعاد «شما را چه شده؟ چگونه قضاوت میکنید؟» بدان چه عقل نپسندد «آیا نیندیشید» که خدا منزله از آنست «یا دلیل روشنی دارید؟» که از آسمان آمده بر اینکه فرشته‌ها دختران خدایند، «بیاورید کتاب خود را» که بر شما فرود آمده «اگر راست گویانید» در دعوی خود.

«و میان او و جن نسبی ساخته‌اند» مقصود همان فرشته‌ها است که بنام جن یاد کرده که زبونتر از اینند که دختر خدا باشند، و گفته‌اند: مقصود اینست که میگفتند خدا با جن زناشویی کرده و فرشته‌ها بیرون آمدند، و گفته‌اند: گفته بودند:

خدا و شیطان برادرند، «و البته جن میدانند که آنان» یعنی کفار یا آدمیان یا خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 140

جنیان در صورتی که بفرشته‌ها تفسیر نشود «هر آینه احضار شده‌اند» برای عذاب، با اینکه خود فرشته‌ها معترفند که «و هیچ کدام ما نیست جز اینکه مقام معلومی دارد» در بنده‌گی خدا، رد بر فرشته‌پرستانست.

و مقصود اینست که گویند هر کدام ما را مقامی است در معرفت خدا و پرستش او در تدبیر جهان «و راستی که ما در صف هستیم» برای فرمانبرداری و خدمتگزاری «و راستی که ما تنزیه گوئیم» خدا را از آنچه بدو نشاید، و شاید اولی اشاره است بدرجات طاعت آنها و این اشاره است بدرجات معرفت آنها.

طبرسی - ره - در (ج 8 ص 461 مجمع) گفته: «و ما منا الاله مقام معلوم» گفته جبرئیل است برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفته‌اند: گفته فرشته‌ها است یعنی هیچ کدام از ما فرشته‌ها نیست جز اینکه در آسمان مقام مشخص دارد برای پرستش خدا، و گفته‌اند: مقصود اینست که از فرمان بیرون نرود که بدو داده شده چنانچه صاحب مقامی از حد خود بیرون نرود، و چگونه کسی که زیر فرمانست شایسته پرستش است «و راستی که ما در صف باشیم» گرد عرش و در انتظار فرمان خدائیم، و گفته‌اند:

در صف نمازیم.

کلینی گفته: صفهای فرشته‌ها در آسمان چون صفهای مردم دنیا است در زمین جبائی گفته: پر در پر صف بستیم در هوا برای عبادت و تسبیح «و مائیم البته مسبحون» یعنی نماز گزاران و تنزیه کنان خدا از آنچه او را نشاید، نماز را سبحة گویند چون تسبیح و تعظیم خدا در آنست، مسبح کسی باشد که برای بزرگداشت خدا گوید سبحان الله.

و در (ص 511) گفته: در قول خدا «و بینی فرشته‌ها را فراگیر گرد عرش 75- الزمر» که بدان میگردند و «تسبیح گویند بستایش پروردگارشان» و خدا را از آنچه بدو نسزد منزه دارند و بوضعی که شایدش نام برند، و گفته‌اند: خدا را سپاس گویند، هنگامی که یگانه پرستان ببهشت در آیند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 141

و در (ج 9- ص 12-13) در قول خدا «فرود آیند برشان فرشته‌ها» گفته:

یعنی هنگام مردن از امام ششم علیه السلام روایت شده، و گفتند چون از گور بر آیند برای قیامت فرشته آنها را پیشواز کنند و از خدا تعالی بدانها مژده رسانند، و گفته شده مژده در سه جا است: هنگام مرگ، در گور و هنگام قیامت «و ما دوستان شمائیم» و یاران شما «در دنیا» و خیرات را از جانب خدا بشما میرسانیم «و در آخرت» با شما بانواع احترام و ثواب دوستی کنیم و از ابی جعفر علیه السلام است که:

یعنی شما را در دنیا پاسبانی کنیم و در هنگام مرگ و در آخرت.

رازی در (ج 7 ص 371) تفسیرش گفته: «نحن أولیاءکم تا آخر آیه» در برابر تهدید کفار است که گفته: «برانگیزیم برای آنها همگنانی و جلوه دهند برایشان، 4- فصلت» و معنی دوستی آنها با مؤمنان اینست که در روح آدمی الهام کنند و کشف یقینی و مقامات حقه باو نمایند چنانچه دیوان در روح آدمی وسوسه کنند و خیال باطل جلوه دهند، و خلاصه دوستی فرشته‌ها با ارواح پاک از جهات بسیاری معلوم است برای اهل کشف و شهود.

و گویند این دوستی دنیا در آخرت هم ادامه دارد و زائل نشود بلکه پس از مرگ نیرومندتر و پایدارتر گردد، چون گوهر جان از جنس فرشته گانست و چون پرتویست از خورشید وجود آنها و چون قطره‌ای از همان دریا، و علاقه‌های تن است که میان او و فرشته‌ها جدائی آرد چنانچه فرمود: «اگر دیوان گرو دل انسان نبودند ملکوت آسمانها را میدیدند» و چون علاقه‌های جسمانی تنی برافتند، پرده برداشته شود و اثر بمؤثر پیوندد، و قطره بدریا و پرتو بخورشید رسد، اینست معنی «ما دوستان شمائیم در دنیا و آخرت».

سپس گفته: بنظر من اینکه فرموده «در آنست آنچه دلخواه شما است» اشاره ببهشت جسمانیست و «از شما است آنچه خواهید» اشاره ببهشت روحانی که در قول خدا یاد شده «دعویشان در آن تسبیح بار خدایا است و درودشان در آن سلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 142

و آخر دعویشان اینست که سپاس از آن خدا پروردگار جهانیانست، 10- یونس پایان «آنان که نزد پروردگارتند» یعنی همه فرشته‌ها یا دسته‌ای از آنها، و بنا بر یکم دوام تسبیح آنها مانع از سائر خدمتها نیست با اینکه خدمتها هم خود یک تسبیح است «و آنها خسته و سست نشوند».

رازی در (ج 7 ص 387-388) تفسیرش گفته: در قول خدا «فرشته‌ها تسبیح گویند بسپاس پروردگارشان» بدان که آفریده‌های خدا دو نوعند، جسمانی که بزرگترشان آسمانهایند، روحانی که بزرگترشان فرشته‌هایند، خدا کمال عظمت خود را بتسلط هیبتش بر جسمانی بیان کرد باینکه «نزدیک است آسمانها بشکافند از بالای خود، 5- الشوری».

و بذکر روحانیات پرداخته و گفته «فرشته‌ها تسبیح گویند بسپاس پروردگار خود» فرشته گوهران را دو علاقه است یکی بعالم جلال و کبریاء که پذیرش است چون وقتی پرتوهای صمدانیه بر گوهرهای روحانیه بتابند پرتو گیرند و ماهیتشان روشن گردد، و چون این استفاده را برند بر عالم جسمانی نیرومند شوند، و در این صورت دو رو و دو سو دارند، از یک طرف بسوی حضرت جلال و از سوی دیگر بعالم اجسام و سوی نخست اشرف است از سوی دوم.

چون این را دانستی گوئیم در جهت نخست که مقدس علویست در چیز است یکی تسبیح و دیگری سپاس، زیرا تسبیح تنزیه خدا است از آنچه او را نسزد، سپاس ستایش او است ببخشش هر خیر و مبرا بودنش از آنچه نشاید پیش است بر فیض بخشی او هر خیر و سعادت را، زیرا حصول هر چه در ذات خود، مقدم است در رتبه به افاضه بر دیگری، از این رو تسبیح را بر حمد مقدم آورد و فرمود: «یسبحون بحمد ربهم».

اما سوی دوم علاقه به ارواح جسمانیه است که بدان اشاره کرده بقولش «و آمرزشخواهند برای هر که در زمین است» و مقصود از آن تأثیر در نظم احوال این عالم است و حصول بهترین راه در آن (پایان) این آیه را دلیل عصمت فرشته‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 143

آوردند، زیرا اگر گنهکار بودند برای خود آمرزش خواستند نه دیگران، و آن مورد اعتراض است.

«و ساختند برای او از بنده‌هایش جزئی» و گفتند: فرشته‌ها دختران خدایند آن را جزء نامیده چون فرزند جزئی از پدر است و این خود مستلزم ترکیب منافی با واجب الوجودی است «البته کفور مبین است» یعنی کفرانش روشن است «و چون مژده دهند یکیشان را بدان چه برای رحمان نمونه داند» یعنی بدان جنس چون فرزند نمونه پدر است «رویش سیاه ثابت شود» از اندوه و «در هم رود» از غم «آیا کسی که زیور پرورده است» دختر خود گیرد «با اینکه در مجادله روشن‌گر نیست» و شیوا نتوانند سخن راند و دعوی خود را باثبات رساند چون نیروی خردش کم است «و فرشته‌ها که بنده‌های خدایند ماده سازند» و این خود کفر دیگر است در گفته آنها که آنها را یاوه گوش مرده باینکه اکمل و اکرم بنده‌های خدا را

کم خردتر و پست تر شمرده اند «آیا گواه آفرینش آنها بودند» و دیدند که ماده‌اند چون باید دیده شود و این نادان ساختن و سرزنش آنها است «البته گواهی آنها نوشته شود» بر فرشته‌ها «و از آن بازپرسی شوند» در قیامت.

**فالمقسمات أمرا** فرشته‌ها که هر چیز را میان مردم پخش کنند چنانچه فرمان دارند، طبرسی در (ج 9 ص 152 مجمع) گفته: ابن کواء از امیر المؤمنین علیه السلام که بر منبر خطبه میخواند پرسید، **الذاریات ذروا** چه باشند (فرمود:

بادها، گفت: **فالحاملات وقرأ**؟ فرمود: ابر، گفت: **فالجاریات یسرا**؟ فرمود:

کشتیها، گفت: **فالمقسمات أمرا**؟ فرمود: فرشته‌ها و از ابن عباس و مجاهد هم روایت شده این تفسیر.

«در روز پنجاه هزار سال» یعنی اندازه آن از بالا آمدن دیگران 50 هزار سال است و آن از پائینتر زمین است تا بالای آسمانها، و گفته شده: بلندی آن روز بر برخی کفار چنین است، و گفته‌اند از آغاز نزول فرشته‌ها بدنیا و امر و نهی و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 144

قضاوت آنها میان مردم تا پایان بالا رفتن آنها با آسمان که روز قیامت شود این اندازه است.

«بر آنست 19» طبرسی - ره - در (ج 10 ص 388 مجمع) گفته: یعنی 19 فرشته خازن دوزخ که 18 آنها چشمانی دارند برق آسا و دندانها چون خارک پای مرغ (شاخ گاو و سلت جولا را هم گویند» از دهانشان شراره آتش برآید، میانه دو شانه هر کدام یک سال راه است، کف هر کدام چون شماره ربیعه و مضر را فرا گیرد، رحمت در دل ندارند، هر کدام 70 هزار را بر میدارند و بهر جای دوزخ خواهند بیندازند.

«نمودیم یاران دوزخ را جز فرشته‌ها» که گماشته بر آند و آن را سرپرستی میکنند و از عذاب کردن دوزخیان خوششان می‌آید «و نمودیم شماره‌شان را جز آزمون برای آنان که کافرنند» و این شماره 19 محنت و شدت تکلیف است.

چون کفار آن را کم شمارند و پندارند میتوانند آنها را دفع کنند، و سخن در این آیات در کتاب معاد گذشت.

**و المرسلات عرفا** طبرسی در (ج 10 ص 415) روایت کرده از ابی حمزه ثمالی تا علی علیه السلام که: آنها فرشته‌هایی باشند که فرستاده شدند بدان چه معروف است از امر و نهی خدا **فالعاصفات عصفاً** بادهای تند و **الناشرات نشرًا** فرشته‌ها که نامه از خدا آورند **فالفارقات فرقا** آیات قرآن که فرق میان حق و باطل و هدایت و ضلالت باشند **فالملیقات ذکرا** فرشته‌ها که کتاب آورند به انبیاء و آنها بامتها رسانند.

بیضاوی در (ج 2 ص 574) تفسیرش گفته: بچند گروه فرشته سوگند خورده که خدا آنها را فرستاده پی در پی و چون باد در انجام فرمانش روان شدند، و شرائع او را در زمین منتشر کردند یا مرده دلها را بوحی زنده کردند و حق را از باطل

جدا کردند، و ذکری بانبیاء رساندند که عذر حق جویانست و بیم برای بیهودگان. یا فرستاده شدند بآیات قرآن فرستاده بهر عرفی بسوی محمد صلی الله علیه و آله و بیاد فنا گرفتند کتابها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 145

و ادیان دیگر را بنسخ کردن، و منتشر کردند آثار هدایت و حکمت را در شرق و غرب، و جدا کردند حق را از باطل، و ذکر حق را بهمه جهانیان رساندند.

یا سوگند بنفوس کامله است که به تنها فرستاده شوند برای کامل شدن، و بیاد دادند آنچه را جز حق است، و اثرش را در همه اعضاء منتشر کردند، و حق را بذاته از باطل بالذات جدا نمودند، و هر چیز را جز وجهه خدا نابود دیدند، و ذکری سر دادند که در دلها و زبانها جز ذکر آنها نیست.

یا سوگند بیادهای عذاب است که فرستاده شدند و بیاد گرفتند و بادهای رحمت که ابر را در فضا منتشر کردند و جدا کردند و یاد خدا را القاء بدلها کردند چون خردمند از دیدن وزش آنها و آثارش بیاد خدا افتد و کمال قدرتش را فریاد آرد «عذرا أو نذرا» یعنی برای عذرخواهی از گناه و بیم دادن نافرمانان.

«روزی که بایستد روح و فرشته‌ها در یک صف، در (ج 10 ص 426) مجمع البیان طبرسی - ره - گفته: در روح چند قول است.

1- خلقی بصورت آدمی ولی نه آدمند و نه فرشته یک صف آنها باشند و دیگری فرشته‌ها و هر دو سپاه خدایند از مجاهد و قتاده و اَبی صالح، شعبی گفته این دو رده آستان خدای جهانند روز قیامت.

2- یک فرشته است و خدا از او بزرگتر نیافریده، روز قیامت او تنها در یک صف ایستد، و همه فرشته‌ها در یک صف، و برابر صف همه آنها باشد، از ابن مسعود، عطاء از ابن عباس.

3- ارواح آدمی زاده‌ها است که میان دو نفخه صور پیش از برگشت به بدنها بهمراه فرشته‌ها در صف شوند از عطیه از ابن عباس.

4- جبرئیل است از ضحاک، وهب گفته جبرئیل برابر خدا ایستد لرزان و خدا از هر لرزش او 100 هزار فرشته آفریند، و فرشته‌ها برابر خدا سر بزیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 146

صف شوند، و چون خدا اجازه سخن بآنها دهد، گویند **لا إله إلا أنت**، «و بگوید درست» یعنی لا إله إلا الله بگوید، علی بن ابراهیم بسندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که روح فرشته‌ایست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل (تفسیر قمی، 710).

5- روح آدمی زاده‌هایند، صف کشند یعنی آنها را در صف کنند، از حسن.

و گفته در (ج 10 ص 438) در **و النازعات غرقاً** چند معنا گفته‌اند.

1- فرشته‌هایند که جان کفار را بسختی از بدن آنها بیرون کشند، چنانچه کماندار زه را تا پایان بکشد از علی علیه السلام و جز او، مسروق گفته: فرشته‌هایند که جانهای آدمیزاده را بر آرند، از مجاهد است که مرگ است و جان ستاند و این از امام صادق علیه السلام هم روایت شده.

2- اخترانند که از افقی بافقی کشیده شوند، بر آیند و فرو شوند، أبو عبیده گفته از مطالع خود نزع شوند و در مغارب غرق شوند.

3- کشنده‌های زه کمان، و کشنده‌های مهار برگردن چهارپایان، و سوگند بمجاهد است که این کار کند.

**و الناشطات نشطا** در آن چند قول است.

1- آنچه گفتیم: که گذارنده مهار است بر گردن چهارپا.

2- فرشته‌ها که جان کفار را میان پوست و ناخن بکشند تا از درون آنها با رنج و اندوه بر آرند، از علی علیه السلام.

3- فرشته‌هایند که جان مؤمنان را بگیرند مانند زانوبند که از زانوی شتر برکشند. 4- نفوس مؤمنانند که هنگام مرگ از دیدار مقام بهشتی خود بنشاط آیند، از ابن عباس.

5- اخترانند که از افقی بافقی کشیده شوند و بروند.

در **«السابحات سبحا»** نیز چند قول است.

1- فرشته‌هایند که جان مؤمنان را بگیرند و آنها را بنرمی از تن بر آرند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 147

سپس آنها را واگذارند تا آسایشی کنند مانند چیزی که در آب شنا دهند و آن را بیفکنند از علی علیه السلام.



2- فرشته‌ها که شتابان از آسمان بزمین آیند.

3- اخترانند که در چرخ خود شناگرد، و گفته‌اند، اسب سواران مجاهدند که میدوانند اسب را چون و العادیات ضبجا و گفتند کشتیهایند که در آب شناورند.

در فالسباقات سبقا هم چند قول است.

1- فرشته‌هایند که بآدمیزاده در خیر و ایمان و کار خوب پیش افتند، یا بر دیوان پیش افتند بوحی بر پیغمبران و گفته‌اند: ارواح مؤمنان را زود بیهشت رسانند، از علی علیه السلام.

2- نفوس مؤمنانند که پیشی گیرند بر فرشته‌های جانستان، از شوق برحمت و لقاء ثواب و کرامت خدا.

3- اخترانند که در سیر خود بر هم سبقت جویند.

4- اسبانند که در نبرد بر هم سبقت جویند.

در فالمدبرات أمرا نیز چند قول است.

1- فرشته‌های سرپرست کار بنده‌هایند از سال تا سال، از علی علیه السلام.

2- مقصود جبرئیل، میکائیل، ملک الموت و اسرافیلند که امور جهان را سرپرستی کنند، جبرئیل گماشته بر بادها و سپاهها است، میکائیل گماشته بر باران و گیاه است، ملک الموت گماشته بگرفتن جانها است، اسرافیل فرمان بانها میرساند.

3- افلاکند که فرمان خدا در آنها واقع شود و بقضا جاری شوند در دنیا، علی بن ابراهیم آن را روایت کرده.

و در (ج 10 ص 438 مجمع) گفته: در قول خدا فی صحف مکرمة

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 148

یعنی این قرآن یا این یادآوری در کتابهای بزرگی است نزد خدا که آن لوح محفوظ است، گفته‌اند: کتب فرو شده بر پیغمبرانست «مرفوعه» بالا برده شدند تا آسمان هفتم، گفته‌اند: خدا آنها را از ناپاکی بالا برده «مطهره» که جز پاکیزه‌ها آن را نسایند و گفته‌اند: مصون باشند از اینکه دست کافران بانها رسد زیرا در دست فرشته‌هایند، در محفوظتر جایند، گفته‌اند پاک از هر پلیدی باشند، و یا از هر شک و شبهه و تناقض.

«بدست سفیرانی» از فرشته‌ها که از خدا وحی بانبیاء آرند، قتاده گفته: آنها قاریانند دانشمندان قرآن که آن را مینویسند و میخوانند، و از فضیل بن یسار روایت شده که امام صادق فرمود: حافظ قرآن که بدان عمل کند به‌مراه سفراء ارجمند نیک است «ارجمندند» نزد خدای خود «برره‌اند» فرمانبردارند، گفته‌اند ارجمند باشند از اینکه آلوده شوند (برره) باشند یعنی خوب و پرهیزکارند.

### [روایات]

1- در احتجاج (15) بسندی از امام یازدهم علیه السلام. در احتجاج پیغمبر است با مشرکان که بدانها فرمود حواس شما درک فرشته نکنند، چون از جنس هوا هست که دیده نشود، و اگر دید شما بآنجا رسد که او را به بینید گوئید این فرشته نیست این یک آدمی است.

2- در تفسیر علی بن ابراهیم (366-374) بسندش از امام صادق علیه السلام در خبر معراج، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جبرئیل برآمد و من برآمدم با او تا آسمان دنیا که بر آن فرشته‌ای بنام اسماعیل است، و هم او خطفه به آن است که خدا فرموده «جز کسی که رباید ربودنی و بدنبالش شهابی است سوزان، 10-الصفات» و زیر فرمانش 70 هزار فرشته است، که زیر فرمان هر یک 70 هزار فرشته است سپس گذر کردم و حدیث را کشانده تا گفته خود، وارد آسمان دنیا شدم، و فرشته‌ای خندان و خرم بمن برخورد تا بیک فرشته رسیدم که خلقی از او بزرگتر ندیدم، بدچهره و خشمگین - تا گوید- سپس گذر کردم بیک فرشته که نشسته و گویا همه جهان در میان دو زانویش است، لوحی از نور در دست دارد نوشته و پیوسته بدان نگاه میکند و براست و چپ رو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 149

نمیکند و اندوه دارد، گفتم: ای جبرئیل این کیست؟ گفت: ملک الموت است.

فرمود: سپس فرشته‌ای شگفت انگیز دیدم نیمی از تنش آتش و نیمی برف نه آتش برف را آب میکرد، نه برف آن را خاموش میکرد، و او با آواز بلند فریاد میزد: منزه است خدائی که سوز این آتش را از برف باز داشته و آن را آب نکند و سردی برف را از آتش باز داشته و خاموش نشود بار خدایا که الفت دادی میان برف و آتش الفت انداز میان دل‌های بنده‌های مؤمنت، گفتم: ای جبرئیل این کیست؟

گفت فرشته‌ایست که خدا بهر سوی آسمان و زمین گماشته و او خیر خواه‌تر فرشته‌ایست برای مؤمنان زمین، دعا کند از روزی که آفریده شده برای آنها بدان چه شنوی، و فرشته‌ای دو که فریاد میزدند در آسمان، یکی میگفت: بار خدایا بهر انفاق کن عوض بده و دیگری میگفت: بار خدایا بهر دریغ کنی تلف بده.

سپس گذر کردیم به فرشته‌های دیگر که خدا هر گونه خواسته آنها را آفریده با چهره‌هائی که خواسته، هر عضو آنها با آوازه‌های گوناگون تسبیح و سپاس خدا میکردند و آوازشان بحمد خدا و گریه بلند بود، جبرئیل را از آنها پرسیدم، گفت: چنانشان که بینی آفریده شدند، هر کدام با یار پهلوی خود هرگز یک کلمه سخن نگفته و سر بالا و پائین نکرده از ترس خدا.

سپس با آسمان دوم بر آمدیم، در آن فرشته‌هائی بودند با خشوع، خدا هر گونه خواسته بود چهره‌هاشان را آفریده بود، همه با آوازه‌های چندی تسبیح و حمد خدا میکردند، همچنان بود آسمان سوم تا با آسمان چهارم بر آمدیم و در آن فرشته‌های با خشوع بودند مانند آسمانها، و مرا بخیر خود و امتم مژده دادند.<sup>۸۲</sup>

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 3؛ ص 149

شته‌ای دیدم بر تختی که زیر فرمانش 70 هزار فرشته بودند که هر کدام 70 هزار فرشته در فرمان داشتند و حدیث را کشانده تا آنجا که: سپس بر آمدیم با آسمان هفتم، فرمود: و در میان عجائب خدا آفریده خروسی دیدم که دو پایش در زمین هفتم بودند و سرش نزد عرش که او یک فرشته بود و چنانش که خدا خواسته آفریده پاهاش در زمین هفتم بودند، و با آسمان بر آمده تا آسمان هفتم، و بر آمده

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 150

تا آنجا که شاخش نزدیک عرش است و میگوید: منزه است پروردگارم، هر جا باشی ندانی پروردگارت کجا است از بلندی مقام.

در دو شانه دو بال داشت که چون بازشان میکرد از مشرق و مغرب میگذشتند در سحر بالها میگشود و می‌بست و فریاد تسبیح بر می‌آورد و میگفت: سبحان الملك القدوس، سبحان [الله] الكبير المتعال، لا اله الا الله الحي القيوم، چون این را میگفت همه خروسهای زمین پر میزدند و بانگ میکردند، و چون آن خروس آسمانی خاموش میشد خروسهای زمین هم همه خاموش میشدند، آن خروس را تیره‌ای پرها سبز بودند و پرهای سفید بدان سفیدی که هرگز ندیده بودم و تیر پرهای سبز بدان سبزی که هرگز ندیده بودم.

گویم: این خبر طولانی در باب معراج گذشته.

<sup>82</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

3- در تفسیر: بامیر المؤمنین علیه السلام رساند که: خدا فرشته‌ای بصورت خروس نمکین و سرخ آفریده که چنگالش در زمین هفتم است و بالش در زیر عرش دو پر دارد، در مشرق و مغرب؛ آنکه در مشرق است از برف است و آنکه در مغرب از آتش، هنگام نماز که رسد بر چنگال برآید و بالش را زیر عرش برآورد و بالهایش را بهم زند مانند خروسهای خانه شما، نه برف آتش را خاموش کند و نه بال آتشین برف را آب کند، سپس با آواز بلند فریاد کشد: گواهم که نیست شایسته پرستش جز خدا، و گواهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسولش خاتم پیغمبرانست، و وصی او بهتر اوصیاء، سبوح قدوس رب الملائکة و الروح، در زمین خروسی نماند جز آنکه پاسخش دهد، و اینست معنی قول خدا پرنده‌ها در صف باشند هر کدام دانند نماز و تسبیح او را، 42-النور» (تفسیر قمی، 359).

4- و از همان: در قول خدا «سپاس از آن جدا است، آفریننده آسمانها و زمین سازنده فرشته‌ها رسولان که دارای دو و سه و چهار بالند، 1- فاطر» امام صادق علیه السلام فرمود: خدا فرشته‌ها را گوناگون آفریده رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را دید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 151

که 600 بال داشت، در ساقش در بود چون قطره‌های شبنم سبزی، میان آسمان و زمین را پر کرده بود فرمود: چون میکائیل را فرمان فرود دهد بدنیا یک پا در آسمان هفتم نهد و پای دیگر بر زمین هفتم.

و خدا را فرشته‌ها است نیمی از تگرگ و نیمی از آتش، گویند: ای الفت بخش تگرگ و آتش، دل ما را بفرمانت ثابت دار، فرمود: خدا را فرشته‌ایست میان پره گوشش تا چشمش 500 سال پرش پرنده است، فرمود: فرشته‌ها نخورند ننوشند و نکاح نکنند، بهمان نسیم عرش زنده باشند، خدا را فرشته‌ها است در رکوع تا روز قیامت، فرشته‌ها در سجود تا روز قیامت.

سپس امام ششم علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: چیزی از فرشته خدا بیشتر نیافریده، و راستی که البته هر روز و هر شب 70 هزار فرشته فروآیند و بر کعبه طواف کنند و سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیند و پس از آن نزد امیر مؤمنان و سلام دهند و بر سر قبر حسین علیه السلام آیند تا سحر و آنکه از نردبانی بآسمان روند و هرگز برنگردند.

5- ابو جعفر علیه السلام فرمود: خدا اسرافیل، جبرائیل و میکائیل را از یک تسبیح آفریده و گوش و دیده و خرد و سرعت فهم بدانها داده.

6- و از همان: که علی علیه السلام در خلق فرشته‌ها فرمود: آنان را آفریدی و در آسمانهایت جا دادی، نه سستی دارند، نه غفلت، نه گناه، از همه بتو داناترند، و از تو ترسانتر، بتو نزدیکترند، و از تو فرمانبرتر، نه خواب دارند، و نه از هوش روند و نه تنشان سست شود، نه پشت پدر بودند، و نه رحم مادر دیدند، و نه از نطفه آفریده‌اند، یکباره آنها را آفریدی، و

در آسمانهایت جا دادی، و در پناهت ارجمند داشتی و امین وحی خود ساختی، از هر آفتشان دور داشتی، و از هر بلا برکنار نمودی، و از هر گناه پاک، اگر نیرو بخشی تو نبود نیرو نداشتند، و اگر پایدار کردنت نبود پایدار نبودند، و اگر لطف تو نبود فرمانبردار نشدند، اگر تو نبودی نبودند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 152

هلا با این مقام و این فرمانبری و شأنی که در پیشگاهت دارند و کم غفلتی از فرمانت اگر آنچه از تو بر آنها نهانست بینند کارهای خود را خوار شمارند، و خود را زبون دانند، و بدانند که حق پرستش را انجام ندادند، منزهی تو آفریننده و معبود چه نیک است آزمایش تو از آفریده‌ات (تفسیر قمی 543-544).

7- در تفسیر (تفسیر قمی 583) بسندش از امام ششم علیه السلام در پاسخ این پرسش که: فرشته‌ها فروترند یا آدمی زاده‌ها؟ فرمود: بدان که جانم بدست او است البته فرشته‌ها در آسمان بیشند از شمار خاک در زمین، در آسمان جای پائی نیست جز اینکه فرشته‌ای تسبیح و تقدیس کند، و در زمین درخت و کلوخی نیست جز اینکه فرشته‌ای بر آن گماشته و خدا هر روز کار او را بیاورد و خدا بدو دانتر است، هیچ کدام نیستند جز اینکه هر روز بولایت خاندان من بخدا تقرب جویند، و برای دوستان ما آمرزش خواهند، و بدشمنانمان لعن کنند، و از خدا عذاب آنها را خواهند.

در بصائر: بسندی ماندش را آورده.

8- مجالس ابن الشیخ: بسندش از امام ششم علیه السلام که: خدا آفریده‌ای بیش از فرشته‌ها نیافریده، و البته هر روزی 70 هزار فرشته فرو شوند، و بگرد بیت المعمور بگردند، از آن پس فرو شوند و گرد کعبه گردند، از آن پس بزیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله آیند و بر او سلام دهند، سپس بیرون روند، و مانند آنها پیوسته تا روز قیامت فرو شوند.

9- فرمود: هر که امیر المؤمنین علیه السلام را با شناخت حق او زیارت کند بی تجبر و تکبر خدا برایش ثواب 100 هزار شهید بنویسد، و گناه گذشته و آینده‌اش را بیامزد، و از آسوده‌ها مبعوث شود، حساب او آسان باشد، و فرشته‌ها او را پیشواز کنند، و چون بخانه‌اش برگردد او را بدرقه کنند، و اگر بیمار شود عیادت کنند، و اگر بمیرد تا گورش او را تشییع کنند و برایش آمرزش خواهند.

10- در خصال (33): بسندش از ابن عمر که حسن و حسین علیه السلام را دو تعویذ بود که درونشان خرده‌های پر جبرئیل بود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 153

11- و از همان (66) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل آمد و گفت ما گروه فرشته‌ها بخانه‌ای که در آن سگ باشد، مجسمه تن باشد، یا ظرفی که در آن بول کنند وارد نشویم.

در کافی (ج 3 ص 363) مانندش را آورده.

بیان: بسا مخصوص باشد بجز فرشته‌های حافظ، با اینکه ممکن است از برون هم بر حال او آگاه شوند.

12- خصال (23): بسندش تا برسد به پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرشته‌ها سه بخشند یک بخش دو بال دارند و یک بخش سه بال، و یکی هم چهار بال.

در کافی (272- روضه): بسندی تا عبد الله بن طلحه مانندش را آورده.

بیان: بسا مقصود اینست که بیشتر فرشته‌ها چنین هستند و منافات ندارد با آنچه وارد است در کثرت بالهای برخی فرشته‌ها.

13- در (توحید، 201) و در خصال (36): بسندش از زید بن وهب که از علی علیه السلام پرسش شد از قدرت خدا عز و جل پس بسخن برخاست و سپاس خدا نمود و او را ستود و فرمود: برای خدا فرشته‌ها است که اگر یکی از آنها بزمین فرو شود از بزرگی او و بسیاری بالش زمین او را جای ندهد، برخی از آنها اینند که اگر جن و انس مکلف شوند که او را بستایند نتوانند از بس بندهای بدنش از هم دورند و خوش ترکیب است، چگونه فرشته او که میان دو شانه و پره گوشش 700 سال است ستوده شود؟.

برخی با یک پرش افق را ببندد و برخی باشند که آسمانها تا کمر اویند برخی گام بر هوای زیر زمین دارند بی‌قرارگاه و همه زمین تا زانوی او است، برخی همه آبهای جهان را در پشت صدف ناخن بزرگ خود جا دهد، برخی باشند که اگر همه کشتیها در اشک دیده‌اش افکنده شوند تا همیشه روان باشند **فتبارک الله أحسن الخالقین**.

14- در عیون (ج 2 ص 76): بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای خدا خروسی است یالش زیر عرش است و پاهاش در درون زمین زیر زمین هفتم، در یک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 154

سوم آخر شب با آوازی خدا را تسبیح گوید که همه چیزی جز جن و انس بشنوند، و خروسهای دنیا هم به‌مراه او بانگ دهند.

15- در احتجاج (161) از هشام بن حکم که زندیق در پرسشهای خود از امام ششم علیه السلام پرسید، چه علت دارند فرشته‌های گماشته بر بنده‌هایش که خوب و بد او را بنویسند با اینکه خدا نمان و نهاتر را میداند؟ فرمود: بدین آنها را عبادت گرفته و گواهان خلقش ساخته، تا بنده‌هایش بیشتر مواظب طاعت خدا باشند و از گناهش خوددار گردند.

بسا بنده‌ای که قصد گناه کند، و فرشته را یاد آورد و باز ایستد و میگوید پروردگارم بنگرد مرا، و حافظان گواه بر من شوند، و نیز خدا بلطف خود آنها را بر بنده‌اش گماشته تا دیوان سرکش، و جانوران زمین و آفات بسیاری را از آنجا که نبینند بفرمان خدا از او بگردانند، تا فرمان خدا عز و جل برسد.

16- در تفسیر علی بن ابراهیم (237) در روایت ابی جارود از امام پنجم علیه السلام در قول خدا «از او است پی‌گیرها از پیش و از پس که نگهش دارند بفرمان خدا» میفرمود: بفرمان خدا از اینکه در چاهی افتد، یا دیواری بر او فرود آید یا بدو بدی رسد، تا چون مقدر آید او را با آن رها کنند و بدست مقدراتش سپارند، آن دو فرشته‌اند پاسبان شب، و دو تا پاسبان روز که بدنبال هم باشند.

17- در تفسیر (337)، همان آیه نزد امام ششم خوانده شد و بخواننده فرمود: شما عرب نیستید چگونه پی‌گیر در پیش است، با اینکه باید از پس باشد آن مرد گفت: قربانت این چطور می‌شود؟ فرمود: نزولش چنین است که «له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله» کیست بتواند چیزی را از امر خدا نگهدارد، آنان فرشته‌ها باشند که مردم را نگهدارند.

بیان: طبرسی در (ج 6 ص 279) مجمع گفته: در شواذ قرائت ابی برهسم است «له معقبات من بین یدیه و رقباء من خلفه یحفظونه بامر الله» و روایت شده از امام ششم علیه السلام «له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 155

از علی و ابن عباس و عکرمه و زید بن علی هم نقل شده.

18- در توحید (ص، 204) بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا را فرشته-ایست فاصله میان پره گوش تا گردنش 500 سال پرواز پرنده است.

در کافی (272- روضه) بسند عده مانندش را آورده.

19- در توحید (205): بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا را فرشته‌ها است، نیمی از تگرگ و نیمی از آتش میگویند: ای الفت بخش میان تگرگ و آتش دل ما را بر طاعتت پایدار کن.

20- و از همان (202-203): بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

خدا خروسی دارد که دو پایش درون زمین هفتم و سرش نزد عرش و گردنش زیر عرش و فرشته‌ایست از خدا که پاهایش درون زمین هفتم است باندازه زمینها برآید تا از افق آسمان سرآید، و باز برآید تا شاخش عرش را بساید، گوید: منزهی تو پروردگرم، آن خروس دو پر دارد که چون بازشان کند از مشرق و مغرب بگذرند، آخر شب پر گشاید و بر هم زند و فریاد تسبیح کشد و گوید: سبحان الله الملك القدوس الكبير المتعال، لا اله الا هو الحي القيوم چون چنین کند همه خروسهای زمین تسبیح گویند و [پر زند] و فریاد کشند.

و چون او در آسمان خموش شود خروسهای زمین خموش گردند، و سحرگاه پر باز کند و از مشرق و مغرب بگذرد و بر هم زند و گوید بفریاد خود بتسبیح:

سبحان الله العزيز، سبحان الله العظيم، سبحان الله العزيز القهار سبحان الله ذی العرش المجید، سبحان الله ذی العرش الرفیع، چون چنین کند خروسهای زمین بخوانند و تسبیح گویند، چون بهیجان آید خروسهای زمین بهیجان آیند و او را با تسبیح و تقدیس پاسخ گویند آن خروس را پری است بینهایت سپید که ماندش را ندیدم هرگز، زغبی دارد در زیر پر سپیدش بینهایت سبز که ماندش را ندیدم همیشه شوق دارم که بدان پر خروس بنگرم.

بیان: جوهری گفته: زغب موهای ریز زردیست بر پر جوجه.

21- در توحید (203): بسند گذشته از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدا را فرشته‌ایست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 156

نیمی بالاترش آتش است و نیم پائینتر برف نه آتش برف را آب کند؛ نه برف آتش را خاموش کند، و او ایستاده و باواز بلند فریاد زند: منزله است آن خدا که سوزش این آتش را باز داشته و برف را آب نکند، و سردی برف را باز داشته که سوزش این آتش را خاموش نکند، بار خدایا که الفت دادی میان برف و آتش الفت ده دل بنده‌های مؤمنت را بر طاعتت.

22- و از همان: بهمین سند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدا را فرشته‌ها است که بهمه اندام باوازه‌های گوناگون تسبیح و حمد خدا کنند و سر با آسمان بر نیارند، و بکام خود فرو نبرند از گریه و ترس از خدا عز و جل.

23- و از همان: بسندش از جمیل بن دراج که از امام ششم پرسیدم در آسمان دریا هست؟ فرمود: آری، پدرانم از جدم بمن خبر دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در هفت آسمان دریاها است ژرف یکیشان 500 سال راه است در آنها فرشته‌ها است که از آغاز آفرینش خود ایستادند و آب تا زانوی آنها است، هر کدام 1400 بال دارند و در هر بالی چهار چهره و در هر چهره چهار زبان، با همه بال و چهره و زبان و دهان خدا را تسبیح گویند که یکی با دیگری نماند.



24- و از همان: بسندش از اصیغ گفت: ابن کواء نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت بخدا که در قرآن یک آیه است که دلم را تباه کرده و مرا در دینم بشک انداخته، فرمود: داغت بدل مادرت، تو را از دست بدهد، آن آیه چیست گفت قول خدا تعالی و الطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیحه، 41- النور (برای پرنده چه صفی، چه نمازی، چه تسبیحی است) فرمود: ای پسر کواء راستش خدا فرشته‌ها را بصورت‌های گوناگون آفریده.

هلا خدا را یک فرشته است چون خروس چشم گشاده (کلفت آواز خ ب) خاکستری، چنگالش در زمین هفتم است و یالش در زیر عرش فرو ریخته، دو بال دارد، یکی در مشرق و دیگری در مغرب، یکی از آتش و یکی از برف، چون هنگام نماز شود بر دو چنگال ایستد و از زیر عرش گردن فرازد و پرها بهم زند مانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 157

خروسها در خانه‌های شما و فریاد کشد، گواهم که نیست شایسته پرستش جز خدا یکی است، شریک ندارد، و گواهم که محمد سید پیغمبرانست و وصی او سید اوصیاء و اینکه خدا سبح است و قدوس پروردگار فرشته‌ها و روح. فرمود پس خروسهای خانه‌های شما پر زنده بر هم و او را پاسخ گویند در گفتارش و اینست مقصود از قول خدا «و پرنده‌ها در صفاند و هر کدام نماز و تسبیح خود را دانند».

در احتجاج (121) مانندش را از اصیغ آورده.

25- در توحید: بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که: هیچ کس نیست جز که با او فرشته‌های پاسبانند و او را نگهدارند از اینکه در چاه افتد، یا دیوار بر او ویران شود، یا بدی باو رسد، و چون مرگش رسد او را در بر آفت رها کنند (الخبر).

26- در بصائر: بسندی که تا امام ششم رسیده فرمود: کرویین گروهی از شیعه ما هستند از آفریده‌های نخست خدا آنها را پس عرش نهاده، اگر نور یکی از آنها را بر اهل زمین پخش کنند آنها را بس است فرمود: چون موسی از پروردگارش آنچه را نباید خواست بیکی از کروییان فرمود تا بر کوه تجلی کرد و آن را نرم ساخت و گرد نمود.

در سرائر: از سیاری مانندش را آورده.

27- در اکمال الدین: بسندش تا ابن عباس که: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: خدا تبارک و تعالی را فرشته‌ایست بنام «دردائیل» 16000 بال دارد که میان هر دو بالش هوایی است چون میان آسمان و زمین، با خود میگفت: آیا بالای پروردگار ما چیز هست؟ خدا تبارک و تعالی گفته او را دانست و برابر بالهایش بدانها فزود 32000 شدند و باو وحی کرد پیرد و 500 سال پرید و سرش بیکی از پایه‌های عرش نرسید، و چون خدا عز و جل دانست خسته شده بدو وحی کرد: بجایت برگرد من بزرگم؛ بالایم چیزی نیست مکان ندارم، پس خدا بالهایش را گرفت و از مقامی که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 158

در صفوف فرشته‌ها داشت بیرونش کرد.

و چون حسین علیه السلام زاده شد جبرئیل با هزار دسته از فرشته‌ها فرو شدند برای مبارکباد پیغمبر صلی الله علیه و آله و بدرائیل گذر کرد و وی از او خواست که از پیغمبر صلی الله علیه و آله بحق نوزادش خواهش کند که نزد خدا شفیع او گردد، پیغمبر صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد بحق حسین علیه السلام و خدا دعایش را پذیرفت و بالهایش را برگرداند و او را بمقامش برگردانید.

گویم: تمام آن در باب ولادت حسین علیه السلام است.

بیان: «آیا بالای پروردگار ما چیزیست؟» بسا محض خطور در نهادش بوده و تردیدی نداشته تا منافی عصمت و جلالت باشد.

28- در اکمال: بسندش از داود بن فرقد که یکی از یاران ما پرسیدم بمن بگو: فرشته‌ها میخوابند، گفتم: نمیدانم، گفت خدا میفرماید «تسییح گویند شب و روز سستی ندارند، 20- الأنبیاء» سپس گفت: تازه‌ای از امام ششم برایت نگویم؟

گفتم: چرا، گفت: این پرسش را از امام صادق علیه السلام کردند، فرمود: هر زنده خواب دارد جز خدای یگانه، عز و جل فرشته‌ها هم میخوابند، گفتم خدا عز و جل فرماید «تسییح گویند شب و روز، وانهند» فرمود نفس آنها تسییح است.

29- در خرائج: بسندش از امام پنجم علیه السلام که: مائیم آنان که فرشته‌ها نزد ما رفت و آمد دارند، برخی آواز را بشنوند و صورت را نه بینند، راستش فرشته‌ها در پشتی‌ها با ما مزاحمت کنند و ما از موی ریزه‌هایشان برای فرزندان خود گردن بند بسازیم.

30- در خرائج: بسندش از امام ششم علیه السلام در قول خدا تعالی «راستی آنان که گفتند پروردگار ما خدا است و آنگاه پایدار ماندند فرو شوند بر آنها فرشته‌ها که نترسید و غم مخورید، 30- فصلت» هلا، بخدا که بسا شده ما در خانه خود برای آنها پشتی نهادیم، گفته شد: فرشته‌ها بر شما نمایان شوند؟ فرمود: بکودکان ما از خود ما مهربانترند و دست بچند پشتی زد که در خانه بود و فرمود: بخدا بسیار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 159

شده که فرشته‌ها بر آنها پشت داده‌اند، و بسا از ریزه پرهايشان بر گرفتيم.

31- عیاشی: بسندش از امام ششم در قول خدا «نگهدارندش از فرمان خدا، 12-الرعد» فرمود: بنده‌ای نیست جز آن که با او دو فرشته است که نگهداریش کنند و چون فرمان خدا رسد او را با آن وانهند.

32- در مناقب: امام صادق از ابو حنیفه پرسید، نشیمنگاه دو فرشته کاتب کجا است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: بر دو گونه است، دهان دوات است، و زبان خامه، آب دهن مداد.

بیان: بسا که مقصود دهان و زبان و آب دهن خود فرشته است، و اگر منظور از آدمی باشد، ممکن است بمحض سخن گفتن در الواح آنها نقش بندد، و مخصوص بگفتار است.

33- در کافی (ج 3 ص 69): بسندش از ابی اسامه گوید: نزد امام ششم بودم و مردی پرسیدش آداب رفتن در خلاء چیست؟ فرمود: یاد خدا کند و از شیطان رجیم پناه برد، و چون تمام کردی بگو «سپاس خدا را بر اینکه آزار از من بدر کرد باسانی و عافیت، مرد گفت: آدمی در این حال تاب نیارد جز اینکه بنگرد بدان چه از او بیرون آید: فرمود: در زمین هیچ آدمی نباشد جز دو فرشته بر او گماشته‌اند و در این حال گردنش بزیر آرند و گویند: ای آدمی زاده بنگر تا آنچه برایش در این جهان رنج میکشی چه می‌شود؟ 34- و از همان (ج 3 ص 113): بسندش از امام ششم علیه السلام که: چون دو فرشته بنده بیمار هر شام با آسمان برآیند پروردگار تبارک و تعالی فرماید: برای بنده من در حال بیماریش چه نوشتید؟ گویند: شکایت، فرماید: اگرش در حبس بدارم و از شکایتش دریغ دارم با او انصاف نکردم، بنویسید برایش هر آنچه در حال تندرستی از کار خیر برایش مینوشتید، و هیچ گناهی بر او ننویسید تا از حبسش بر آرم چه که او در حبس من است.

35- و از همان (ص 314): بسندش از درست که شنیدم امام هفتم علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 160

میفرمود: چون بنده‌ای بیمار شود خدا بفرشته دست چپ وحی کند: تا در بند من است بر او گناهی ننویس، و بدست راستی وحی کند: هر کار نیکی که در تندرستی او برای او مینوشتی بنویس.

36- و از همان (0 ص 120): بسندش از امام ششم علیه السلام که: هر که یک بیمار مسلمان را عیادت کند خدا تا همیشه با او 70 هزار فرشته گمارد تا در بنه او در آیند و تا قیامت تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گویند و نیمی از نمازشان برای عیادت‌کننده بیمار باشد.

37- و از همان: بسندش از مهران بن محمد که: شنیدم از امام ششم علیه السلام مرده‌ای که در گذشته خدا فرشته‌ای بدرناکتر کسانش فرستد تا دست بدلش کشد و سوزش غم را از آن ببرد، اگر چنین نبود جهان آبادان نمیشد.

38- و از همان (0 ص 213): بسندش از اَبی جعفر علیه السلام که: جبرئیل گفت: یا رسول الله ما در خانه‌ای نرویم که در آن صورت آدمی باشد و نه در خانه‌ای که در آن بول شود، و یا در آن سگ باشد.

39- و از همان (ج 2 ص 176): بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل باز گفت: خدا عز و جل فرشته‌ای بزمین فرآورد و او رفت تا بدر خانه‌ای که مردی از صاحب خانه اجازه ورود میخواست، باو گفت: تو چه نیازی بصاحب این خانه داری؟ گفت: برادر مسلمان من است، بدیدار او آمدم برای خدا تبارک و تعالی، گفت تنها برای همین آمدم؟ گفت برای همین، فرشته گفت: مرا خدا بتو فرستاده و بتو سلام داده و فرموده: بهشت برای تو واجب است، و افزود که خدا عز و جل فرماید، هر مسلمانی را دیدن کند او را دیدن نکرده بلکه مرا دیدن کرده و ثوابش بهشت است.

40- و از همان (0 ص 177): بسندش از اَبی قره که شنیدم امام ششم میفرمود: هر که برادرش را برای خدا دیدار کند در بیماری یا تندرستی او نیرنگی نزند و عوضی نخواهد خدا بر او 70 هزار فرشته بگمارد تا در دنبالش فریاد کنند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 161

پاکی و بهشت بر تو خوش باد، شما زوار خدائید، مهمانان رحمانید، تا بخانه‌اش برگردد، یسیر باو گفت قربانت گر چه راه دور باشد؟ فرمود: آری ای یسیر گر چه یک سال باشد، خدا جواد است و فرشته‌ها بسیار، بدرقه‌اش کنند تا بخانه‌اش برگردد.

41- و از همان (0 ص 178): بسندش از امام پنجم علیه السلام که: مؤمن از خانه بدر آید تا برادرش را دیدن کند و خدا عز و جل فرشته‌ای بدو فرستد تا بالای در زمین نهد و بالای در آسمان او را جوید (باو سایه اندازد خ ب) تا چون بمنزل او درآید، جبار تبارک و تعالی ندا کند: ای بنده که حقم را بزرگداشتی و از آثار پیغمبرم پیروی کردی مرا باید تو را بزرگدارم، بخواه تا بتو بدهم، دعا کن تا اجابت کنم، خموش شو و من آغاز کنم، چون برگردد آن فرشته بدرقه‌اش کند و با بالش او را سایه اندازد تا بخانه‌اش در آید و خدا تبارک و تعالی ندایش کند، ای بنده که حقم را بزرگداشتی بر من باید ارجمندت دارم، بهشتم را بایست تو کردم و در باره بنده‌هایم تو را شفیع نمودم.

42- و از همان (0 ص 281) بسندش از امام ششم علیه السلام که: راستی چون دو مؤمن برخوردارند و بهم دست دهند خدا عز و جل رحمت بر آنها فرو آورد و 99 آن از آن پر محبت‌تر آنها است نسبت بیارش، و چون همراه شوند رحمت آنها را فرو گیرد و چون بنشینند و با هم گفتگو کنند فرشته‌های حافظ بهم گویند: ما کنار رویم شاید رازی دارند و خدا خواسته نماند، گفتم: نه اینکه خدا فرماید «هیچ لفظی نگویید جز اینکه رقیب و عتبه بر او هستند، 18-ق» فرمود: ای ابا اسحاق اگر حافظان نشنوند البته خدای دانای راز بشنود و ببیند.

43- و از همان (45- روضه): بسندش از امام پنجم که در ضمن مناجات موسی علیه السلام با خدا عز و جل این بود که خدا باو فرمود: ای موسی، سائل را گرمی دار ببخشی کم یا پاسخی نیک، که نزد تو آید آنکه نه آدمی است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 162

نه پری، از فرشته‌های خدا است تا آزمایشت کنند در آنچه من بتو دادم و از تو خواهند آنچه من بتو وانهادم، بپا چه میکنی ای پسر عمران.

44- در کافی (ج 4 ص 64): بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که روزه‌اش را نهد، خدا عز و جل بفرشته‌هایش فرماید: بنده‌ام از عذابم پناهنده شد او را پناه دهید، خدا عز و جل فرشته‌هایش را گماشته بدعاء برای روزه داران، و به آنها فرموده دعا کنند به کسی جز اینکه مستجاب کند.

45- از همان (00): بسندش از امام ششم که: هر که برای خدا عز و جل روزه دارد در گرمای سخت، و تشنه شود خدا هزار فرشته بر او گمارد تا دست برویش کشند و او را مژده دهند.

46- از همان (ج 4 ص 547): بسندش از امام ششم که در روزهای حج خدا فرشته‌ها فرستد بصورت آدمی تا کالای حاج و تجار را بخرند، گفتم: با آن چه کنند؟ فرمود به دریا افکنند.

47- و از همان (276- روضه): بسندش از امام ششم علیه السلام که: خلقی بیش از فرشته‌ها نباشند و البته هر شب 70 هزار از آسمان فرو آیند و به خانه کعبه طواف کنند و هم در هر روزی.

48- در اختصاص (109) بسندی تا امام ششم علیه السلام که خدا عز و جل فرشته‌ها را از نور آفریده (الخبر).

49- و از همان: بسندش از امام ششم که: فرشته‌ای از پروردگارش اجازه خواست تا بصورت آدمی بزمین آید، به او اجازه داد، و او گذر کرد به مردی که بر در خانه مردمی بود و از یکی از مردان آنها سؤال میکرد، فرشته گفت، ای بنده خدا از این مرد چه میخواهی، گفت یک برادر دینی است در مسلمانی و دوست دارم به او سلام دهم، گفت: خویش او نیستی و به او کاری و نیازی نداری؟ گفت: نه، جز دوستی در راه خدا عز و جل آمدم به او سلامی بدهم گفت: من فرستاده خدایم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 163

بتو که فرماید، برای دوستی با او در راه من تو را آمرزیدم.

50- در کتاب حسین بن سعید: از امام ششم علیه السلام که معاویة بن عمار گوید شنیدم میفرمود: در آسمان دو فرشته گماشته بر بنده‌هایند، هر که برای خدا تواضع کند بالایش برند، و هر که تکبر کند زبانش سازند.

51- در نوادر راوندی: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل آمد و گفت:

ای محمد چگونه بشما فرود شوم با اینکه مسواک نکنید و با آب خود را نشوئید، و بندهای پشت دست خود را نشوئید.

52- در مجالس شیخ: بسندی تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که: فرشته‌ای مردمی را بر در خانه‌ای که صاحبش نبود دید و باو گفت: ای بنده خدا برای چه باین خانه آمدی؟ گفت: برادرم را دیدن کنم گفت: خویش نزدیک تو است یا نیازی باو داری؟ گفت: هیچ خویشی از پیوند مسلمانی نزدیکتر نیست و باو هم نیازی ندارم و آمدم او را دیدن کنم در راه خدا پروردگار جهانیان، گفت مژده گیر که من فرستاده خدایم بتو و خدا تو را سلام رساند و فرماید: قصد زیارت من کردی و پذیرائی تو با من است، من بهشت را بتو واجب کردم، و تو را از خشم خود و از دوزخ معاف کردم، که بدیدن او آمدی.

53- و از همان: بسندی از ابن عباس که: همیشه بامداد علی علیه السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میرفت و او دوست داشت که کسی بر علی سبقت نجوید، و بناگاه پیغمبر در صحن خانه بود و سرش بدامن دحیة بن خلیفه کلبی بود و علی علیه السلام گفت:

درود بر تو، حال صبح پیغمبر چگونه است؟ گفت خوب است ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله علی گفت خدایت از طرف ما خاندان جزای خیر دهد، دحیه گفت: راستی من دوستت دارم و نزد من هدیه خوبی داری از مدح، تویی امیر مؤمنان، و پیشوای دست و رو سفیدان و آقای آدمیزاده‌ها تا روز قیامت جز پیغمبران و مرسلین، لواء حمد در قیامت بدست تو است، تو و شیعیانت بهمراه محمد و گروهش بهشت برده شوید.

البته رستگار است هر که دوستت دارد و نومید و زیانکار است هر که تو را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 164

وانهد بدوستی محمد تو را دوست دارند و بدشمنی او دشمنت دارند، شفاعت محمد صلی الله علیه و آله بدانها نرسد، نزدیک بیا ای برگزیده خدا، و سر پیغمبر را صلی الله علیه و آله گرفت و بدامن او نهاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدار شد و گفت: این همه‌چه بود؟ و بوی باز گفت، فرمود: دحیه کلبی نبود و جبرئیل بود، تو را بنامی خواند که خدایت بدان نامیده رواست که دوستی تو را بدل مؤمنان انداخته، و ترست را بدل کافران.

54- در علل محمد بن علی بن ابراهیم: پرسش شد امام ششم از فرشته‌ها که می‌خورند و مینوشند و نکاح میکنند؟ فرمود: نه، آنها بهمان نسیم عرش زنده‌اند پرسش شد سبب خوابشان چیست؟ فرمود برای جدائی آنها از خدا عز و جل چون آن را که خواب و چرت نگیرد همان خدا است.

55- و از همان: علت در اینکه صیحه آسمانی را چگونه همه اهل دنیا بفهمند با اینکه صیحه بیک زبانست و زبان مردم مختلف است؟ فرمود: در هر کشوری فرشته‌ها گمارده است، و بزبان اهل آن ندا کنند، ابلیس هم در هر کشوری شیاطینی بگمارد تا بزبان آن فریاد زنده‌ها کار از آن عثمان بن عفانست.

56- اقبال (35) در تعقیب نماز ماه رمضان و جز آن: و رحمت فرست بر جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ملک الموت، مالک دوزخ، رضوان دربان بهشت روح القدس، روح الامین حاملان مقرب عرش، منکر و نکیر، دو فرشته نگهبان و بر کرام کاتبین.

57- در نهج البلاغه (ج 1 ص 341) از نوف بکالی که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای متکلف وصف پروردگارت پس وصف کن جبرئیل و میکائیل و لشکرهای مقرب فرشته‌ها را که در آستانهای قدس سنگین بار و سرگردانند از اینکه وصف کنند احسن الخالقین را.

58- در نوادر علی بن اسباط: بسندی از امام پنجم علیه السلام که: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت خاندانش درازتر شبی را گذراندند، گویا نه آسمانی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 165

بر آنان سایه اندازد، نه زمینی آنها را بر خود دارد از هراس، چون پیغمبر نزدیکان و بیگانگان را بخون کشیده بود برای خدا، در این میانه یکی برشان آمد که او را ندیدند و سخنش را شنیدند و گفت:

درود بر شما ای اهل بیت و رحمت و برکات خدا، خدا از هر مصیبت دلداری است و نجات از هر هلاکت است و جبران آنچه از دست رفته، خدا شما را پسندید و فضیلت داد و پاکیزه کرد و خاندان پیغمبرش ساخت و علمش را بشما سپرد، و کتابش را بشما وانهاد، شما را صندوق دانش خود، و عصای عزت خویش نمود، و نمونه نور خود آورد، از لغزشها نگهداشت و از فتنه‌ها آسوده کرد، تسلیت خدا را بپذیرید که رحمت خود را از شما باز نگیرد و دشمن را بر شما نچرخاند.

شمائید اهل خدا که بوسیله شما نعمتش را کامل کرده، و تفرقه را گرد آورده و کلمه را یکی کرده، شمائید اولیاء الله، هر که بشما پیوست نجات یافت و هر که بشما ستم کرد نابود شود، دوستی شما در قرآنش بر بنده‌های مؤمنش واجب شده، و خدا بیاری شما هر گاه خواهد توانا است، در عواقب امور شکبیا باشید که همه بخدا برگردند، شما را سپرده پیغمبر خود

پذیرفته، و باولیا مؤمن خود در زمین سپرده، هر که امانتش را بپردازد خدا راست کردارش سازد، شمائید امانت سپرده، و دوست داشتنی واجب.

از آن شما است طاعت مفروضه، و بشما نعمت کامل شده خدا پیغمبرش را برده با اینکه دین را بدو کامل کرده، و راه را برای شما باز کرده نادان را عذری نیست هر که نادانی کند یا منکر شود یا تغافل نماید حسابش با خدا است، خدا پشتیبان حوائج شماست، از خدا یاری جوئید بر هر که بشما ستم کند، و هر نیازی را از خدا بخواهید، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

یحیی بن اَبی القاسم پرسید قربانت از کی این تسلیت برای شما آمد؟ فرمود:

از خدا عز و جل.

گویم: مانند آن بچند سند انبوه در مجلد ششم گذشت، و در ابواب جنائز بیاید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 166

59- در کافی (272- روضه): بسندش از امام پنجم علیه السلام که خدا خروسی دارد و پایش در زمین هفتم و گردنش زیر عرش تا شده، دو بالش در هواست، نیمه شب یا یک سوم آخر شب پر زند و فریاد کشد، سبوح قدوس پروردگار ما پادشاه حق آشکار، نیست معبودی جز او پروردگار فرشته‌ها و روح، و همه خروسها پر زند و بخوانند.

60- در احتجاج (191) ترجمه آن در شماره 15 باب گذشته.

61- در کافی (204- روضه): بسندش از ابی بصیر که امام ششم فرمود:

ای ابا محمد راستی برای خدا عز ذکره فرشته‌هاست که گناه را از دوش شیعه‌های ما بریزند چنانچه باد برگ را از درخت در خزان، و اینست معنی قول خدا «تسبیح گویند بسپاس پروردگار خود و آمرزشجویند برای آنان که گرویدند، 7- المؤمنون» بخدا نخواست است با این جز شما را.

62- دلائل الامامه طبری: بسندی از یونس بن ظبیان که از امام ششم اجازه ورود خواستم، معتب بدر آمد و بمن اذن داد، وارد شدم و او با من چون گذشته وارد نشد، چون بانجا رسیدم بناگاه مردی بصورت امام ششم را دیدم و باو بشیوه گذشته سلام دادم، گفت: ای مرد تو کیستی؟ کافری یا مؤمن؟ برابرش دو مرد که گویا پرنده بر سر آنهاست آرام و بیحرکت ایستاده بودند، گفت در آ و در اتاق دوم وارد شدم و بناگاه مردی بصورت امام ششم بود و برابرش خلق بسیاری هم شکل بودند.



گفت: که را خواهی؟ گفتم: امام ششم را، گفت: بر امر بزرگی وارد شدی یا کفر است و یا ایمان و از اتاق مردی برآمد و بیرون در ایستاد و مرا بر در نگهداشت و دیده‌ام را نوری فرا گرفت و گفتم: السلام علیکم یا بیت الله و نوره و حجاب فرمود: و علیک السلام یا یونس و باتاق درآمدم و برابرش دو پرندۀ سخن می‌گفتند و من سخن امام را میفهمیدم و سخن آنها را نمی‌فهمیدم، چون بیرون شدند فرمود: ای یونس، پیرس، مائیم نور در همه تاریکیها. مائیم بیت المعمور که هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 167

که در آن درآمد آسود، مائیم عترت خدا و کبریائش.

گوید: گفتم: قربانت چیز عجیبی دیدم، مردی بصورت شما فرمود: ای یونس، ما را وصف نتوان آن سرپرست آسمان سوم بود، و خواهش میکرد از خدا اجازه بگیرم که با برادرش در آسمان چهارم باشد گوید: گفتم: اینان که با تو در خانه بودند؟ فرمود: اینان یاوران فرشته قائم بودند گوید: گفتم: آن دو تا فرمود:

جبرئیل و میکائیل بودند بزمین فرو شدند، و بالا نروند تا این کار بشود، و آنان 5 هزار بودند ای یونس، بواسطه ما دیده‌ها بینند و گوشها شنوند، و دلها ایمان بخود گیرند.

بیان «مؤمنی یا کافر» یعنی اگر منکر شوی آنچه را بینی کافری و گر بپذیری مؤمنی.

63- در کافی (ج 7 ص 436): بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدا را فرشته- ایست دو پایش در پایتتر زمین است تا 500 سال راه و سرش در بالاتر آسمان تا 1000 سال میگوید: منزهی تو چه اندازه بزرگی، فرمود: خدا عز و جل بدو وحی کند آن را نداند کسی که بمن سوگند دروغ خورد.

64- و از همان (0 ص 437): بسندش از ابی جعفر علیه السلام که خدا تبارک و تعالی خروسی سفید آفریده گردنش زیر عرش است و دو پایش در آخر زمین هفتم بالی در مشرق دارد و بالی در مغرب، خروسها نخوانند تا او بخواند، و چون بخواند دو پر بخواباند و گوید: منزه است خدای بزرگ، نیست مانندش چیزی فرمود: خدا تبارک و تعالی پاسخش دهد و فرماید، کسی که بفهمد آنچه تو گوئی بمن سوگند دروغ نخورد.

65- در در منثور (ج 1 ص 49) از انس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخست تلبیه گو فرشته‌ها بودند، چون خدا فرمود: «من در زمین جایگزین گذارم گفتند آیا در آن میگذاری کسی که تباهی انگیزد و خونها ریزد با اینکه، تسبیح گوئیمت و بسپاست تقدیس نمائیم- البقره» و با او رد کردند، و خدا از آنها رو گردانید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 168

و شش سال گرد عرش گردیدند و گفتند: لیبیک، لیبیک، در عذر خواهیت، لیبیک از تو آمرزش خواهیم و بتو باز گردیم.

66- و از ابن جبیر است که عمر نماز فرشته‌ها را از پیغمبر پرسید و باو پاسخی نداد، و جبرئیل آمد و گفت اهل آسمان دنیا همه در سجده‌اند تا قیامت و گویند: سبحان ذی الملک و الملکوت، و اهل آسمان دوم راکع تا قیامت و گویند:

سبحان ذی العزّة و الجبروت، و اهل آسمان چهارم ایستاده‌اند تا قیامت و گویند:

سبحان الحی الذی لا یموت.

67- و از ابن عباس که چون دو لشکر در بدر برابر هم شدند بر رسول خدا وحی آمد و از او رفت و مزده داد بمردم که جبرئیل با لشکری از فرشته‌ها در جناح راست لشکر است و میکائیل با لشکری دیگر در چپ، و اسرافیل در لشکری دیگر ابلیس بصورت سراقه بن مالک شده کمک مشرکانست و میگوید: امروز کسی بر شما چیره نشود از مردم.

و چون دشمن خدا فرشته‌ها را دید پس رفت و گفت: من از شما بیزارم، راستی مینگرم آنچه را شما ننگرید، حارث بن هشام بگمان اینکه سراقه است او را باز- داشت چون سخن او را شنید و زد تو سینه حارث و او را انداخت، و رفت تا خود را بدریا افکند و دو دست برداشت و گفت: پروردگارا از تو خواهم موعدی که بمن وعده کردی (00 ج 3 ص 160).

68- و از حسن در قول خدا «من بینم آنچه شما نبینید» گفت: جبرئیل را دید عبا بر سر دارد و جلو یارانش اسب خود را میکشد و سوار آن نشده (...). 66- و از ابی ذر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راستی من بینم آنچه شما نبینید، و شنوم آنچه شما نشنوید ناله کرد آسمان و سزد که ناله کند، در آن جای چهار انگشت نباشد جز فرشته‌ای برای خدا پیشانی بسجده نهاده، بخدا اگر بدانید آنچه من دانم، کم بخندید، و پر بگریید، از زنان در بستر کام نگیرید، و بتپه‌ها در آئید تا بخدا پناه برید که ای کاش من درختی بودم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 169

بیان: ... طیبی در شرح این حدیث گفته: دوست دارم درختی باشم، بسخن ابی ذر بهتر ماند، زیرا پیغمبر خداشناستر از این است که آرزوی حالی کند پست‌تر از آنچه دارد.

و من گویم: این اظهار ترس از خدا است و منافی قرب بخدا نیست بلکه مؤید آنست «همانا ترسند از خدا علماء».

70- در منثور (ج 6 ص 322) از ابن عباس که خدا نهاده بر آدمیزاده دو نگهبان در شب، و دو نگهبان در روز، عمل او را حفظ کنند و اثر او را بنویسند.

71- و از ابن عباس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا شما را نهی کرد برهنه شوید، شرم کنید از فرشته‌ها که با شمایند و کرام کاتبین هستند و از شما جدا نشوند مگر در سه حاجت، غائط، جنابت، غسل.

72- و از مردی از بنی تمیم، گفت ما نزد ابی عوام بودیم، این آیه را خواند **علیها تسعة عشر** بر آنست نوزده 21- المدثر» الف؟ گفتم: نه بلکه 19 فرشته، گفت تو کجا این را دانستی؟ گفتم: چون خدا میفرماید: «و ساختیم شماره آنها را جز آزمایش برای آنان که کافر شدند، گفت: راست گفתי آنها 19 فرشته‌اند و بدست هر فرشته عمودیست از آهن که دو پره دارد، و با هر ضربت 70 هزار را فرو برد، میانه دو شانه هر فرشته چنین و چنان است.

73- از ابی سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنها از شب معراج باز گفت، فرمود من و جبرئیل بآسمان دنیا برآمدیم و بناگاه فرشته‌ای بنام اسماعیل که سرپرست آنست دیدم که برابرش 70 هزار فرشته بودند و با هر فرشته 100 هزار سپاه و این آیه را خواند «و نداند سپاههای پروردگارت را جز او 32- المدثر» (ج 1 ص 284 در منثور).

74- (ج 6 ص 275- در منثور) و از ابن عباس که نفرستاده خدا بر پیغمبرش چیزی از قرآن جز به‌مراه چهار فرشته نگهبان که آن را حفظ کردند تا به

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 170

پیغمبر رساندند، سپس این را خواند «دانای نهانست و مطلع نکند بر نهان خود کسی را جز رسولی که به پسندد و البته براه اندازد از پیش و از پس او دیده به آنها، 28- الجن» یعنی چهار فرشته «تا بدانند که رسالات پروردگارش را رسانده‌اند».

75- (...) و از سعید بن جبیر در قول خدا «البته او براه اندازد از پیش او و از پس او دیده‌بان، گفت: چهار نگهبان با جبرئیل تا بدانند محمد که رسالات پروردگارش را رساند، گفت: جبرئیل قرآن را نیاورد جز با او چهار فرشته نگهبان بودند 76- (.. ص 276) از ضحاک بن مزاحم در قول خدا «جز رسولی که پسندد و البته براه اندازد از پیش او و از پس او دیده‌بان» گفت: چون نزد پیغمبر فرشته می‌آمد فرشته‌هایی از پیش و پس او می‌آمدند تا نگذارند شیطان بصورت فرشته در آید.

77- (ج 5 ص 275 در منثور) از ابن عباس در تفسیر قول خدا «جز رسولی که پسندید و البته براه اندازد از پیش او و پس او دیده‌بان، گفت: فرشته‌های پی‌گیر بودند که پیغمبر را از شیاطین حفظ میکردند تا بر او روشن شود وضع آنکه بر او فرستاده شده.

78- (.. ص 292): و از سعید بن جبیر «و نیست از ما جز آنکه مقام معلومی دارد، 145- الصافات» گفت: فرشته‌هایند، در آسمان جایی نیست جز آنکه در آن فرشته‌ایست بسجده یا ایستاده تا قیامت.

79- (.. ص 292) از علاء بن سعد که روزی رسول خدا به همنشینانش فرمود:

آسمان نالید و سزد که بنالد جای پائی در آن نیست مگر آنکه فرشته‌ای در رکوع است یا سجود، سپس خواند و **إنا لنحن الصافون، و إنا لنحن المسبحون** - الصافات.

80- از مجاهد، و **إنا لنحن الصافون و إنا لنحن المسبحون** گفت: نالید آسمان و سرزنش ندارد که بنالد بر آن یک وجب نیست جز فرشته‌ای پیشانی نهاده یا دو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 171

گام بر آن دارد.

81- ترجمه آن در شماره 69 گذشت.

82- (.. ص 293) از حکیم بن حزام که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، فرمود میشنوید آنچه شنوم؟ گفتیم: یا رسول الله چه شنوی؟ فرمود: ناله آسمان، و سرزنش ندارد که بنالد، در آن جای پائی نیست جز فرشته‌ای راکع است یا ساجد.

83- در فردوس الاخبار: از سعد بن معاذ که پیغمبر فرمود: با خلال دهان خود را پاک کنید که جای دو فرشته نگهبان و نویسنده است و راستی مدادشان آب دهن است و قلمشان زبان، و چیزی سخت‌تر بر آنها نیست از مانده خوراک در میان دهن.

84- در سعد السعود: پس از ذکر دو فرشته گماشته بنده گفت: در روایتی است که بام و شام که می‌خواهند فرو آیند، اسرافیل کار بنده را از لوح محفوظ نسخه بردارد و بدانها دهد، و چون بام و شام برگردد بدفتر مربوط بهر بنده اسرافیل آن را مقابله کند با نسخه اصل تا روشن شود که برابر آنست.

**تکمله‌ایست [در مورد حقیقت و صفات فرشته‌ها]**

بدان که همه امامیه و مسلمانان جز اندکی فیلسوف مآب مسلمان نما که مایه ویرانی اصول و عقائدند اتفاق دارند بر اینکه فرشته‌ها هستند و جسمی لطیف و نورانی و بالدارند دو تا و سه تا و چهار و بیشتر، و بخواست خدا طبق مصلحت میتوانند بهر شکلی در آیند، بالا روند و فرو آیند و پیغمبران و اوصیاء آنها را بینند، و مجرد دانستن و تعبیر از آنها به عقول و نفوس فلکی و قوای طبیعت و تأویل آیات بسیار و اخبار متواتره در باره آنها با اعتماد بر شبهه‌های سست و استبعاد و هم انحراف از راه راست و پیروی از نادانان و کوردلانست.

محقق دوانی در شرح عقائد گفته: فرشته‌ها اجسامی لطیف و توانا بر تشکلات مختلفند، شارح مقاصد گفته آنچه از کتاب و سنت برآید و عقیده اکثر ملت است اینست که فرشته‌ها جسمی لطیف و نورانی قادر بظهور در اشکال مختلفند، علم و قدرت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 172

بر کارهای سخت دارند، کارشان طاعت است و جایشان آسمانها، رسولان وحی خدایند بر پیغمبران و امنای آنها. شبانه روز تسبیح خوانند و وانگیرند، گناه خدا را در آنچه فرماید نکنند، هر آنچه فرمان دارند انجام دهند<sup>۸۳</sup>.

و گفته: فرشته‌ها نزد فلاسفه عقول مجرد و نفوس فلکیه‌اند، و آنها که هیچ ارتباطی با اجسام ندارند کروییین نام دارند و طلسم‌چیان معتقدند هر فلکی روحی کلی دارد که سرپرست او است و ارواح بسیاری از آن پراکنده شود، مثل اینکه عرش که بزرگترین فلک است روحی دارد که در همه درونیه‌های آن اثر کند و از آن ارواح بسیاری برآیند که با اجزاء عرش و اطرافش مربوطند چنانچه نفس ناطقه سرپرست تن است و قوای طبیعی و حیوانی و نفسانی دارد باعتبار هر عضوی و بدین معنا است قول خدا «روزی که برخیزد روح و فرشته در صف، 28- النبأ» و قول خدا «بینی فرشته‌ها را فراگیرند در گرد عرش بتسبیح و سپاس پروردگارشان 75- الزمر» و چنین‌اند فلکهای دیگر.

و برای هر درجه روحی دانند که اثرش هنگام ورود خورشید بدان ظاهر شود، و همچنان برای همه روزها و ساعتها و دریاها و کوهها و بیابانها و آبادیها و انواع گیاهها و جانداران و جز آن که در زبان شرع هم آمده، فرشته ارزاق، فرشته دریاها، فرشته بارانها، ملک الموت، و جز آن، و خلاصه چنانچه هر تن

(1) عقیده متکلمین اینست که فرشته جسم لطیف قابل هر شکلی است و امامیه بدین معتقدند، ولی فلاسفه اسلام برای هم آهنگی با مباحث فلسفه فرشته‌ها را عقول مجرد و نفوس فلکیه دانند چنانچه آسمانها و عرش و کرسی را نه فلک دانند که علم امروز آن را باطل ساخته ولی نباید آنها را متعمد به مخالفت با دین دانست با اینکه در تحکیم مبانی دین کوشیدند و دیگران هم دچار خطاهای بیشتری هستند با اینکه دلیلی بر انکار فرشته‌های جسمانی هم ندارند بطور مطلق و اجماعی هم از امت و امامیه نیست که همه فرشته‌ها جسم باشند (از پاورقی ص 203).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 173

<sup>83</sup> (۱) عقیده متکلمین اینست که فرشته جسم لطیف قابل هر شکلی است و امامیه بدین معتقدند، ولی فلاسفه اسلام برای هم آهنگی با مباحث فلسفه فرشته‌ها را عقول مجرد و نفوس فلکیه دانند چنانچه آسمانها و عرش و کرسی را نه فلک دانند که علم امروز آن را باطل ساخته ولی نباید آنها را متعمد به مخالفت با دین دانست با اینکه در تحکیم مبانی دین کوشیدند و دیگران هم دچار خطاهای بیشتری هستند با اینکه دلیلی بر انکار فرشته‌های جسمانی هم ندارند بطور مطلق و اجماعی هم از امت و امامیه نیست که همه فرشته‌ها جسم باشند (از پاورقی ص ۲۰۳).

را نفس سرپرستی است هر نوعی از انواع بلکه هر صنفی را روح سرپرستی است بعقیده آنها که طبائع نام دارند، طبائع تام آن نوع که از آفات و ترسها نگهش دارند، و اثرش در نوع چون اثر نفس انسانی در شخص ظاهر شود (پایان) رازی در (ج 1 ص 276-280) تفسیرش گفته: میان عقلا خلاف نیست که درجه اشرف عالم بالا وجود فرشته‌ها است چنانچه اشرف عالم خاکی وجود آدمی است جز اینکه در ماهیت و حقیقت فرشته اختلاف است و چند قول دارد.

1- فرشته مکان دارد و جسمی است لطیف چون هوا و باشکال مختلف در آید و در آسمانها است و این قول اکثر مسلمانانست.

2- طوائفی از بت پرستها گویند فرشته‌ها همان اختران سعد و نحسند که بنظر آنها زنده‌اند و ناطق و سعد آنها فرشته‌های رحمتند و نحسشان فرشته‌های عذاب.

3- گبران و ثنویه گویند: این جهان دو ریشه ازلی دارد که نورند و ظلمت و هر دو جوهر و شفاف و حساس و مختار و توانا هستند و نفس و صورت و کار و تدبیرشان ضد هم است، جوهر نور خوب و خیرمند، پاک، خوشبو، کریم النفس است شادی آور و بی‌زیان، سودمند و بی‌دریغ، زنده کن و بی‌مرگ و جوهر ظلمت بر ضد آنست، از جوهر نور اولیاء زایند نه به زناشوئی بلکه بتابش چون پرتو از نور بخش و آن اولیاء فرشته‌هایند و جوهر ظلمت دشمن زاید که دیوانند نه بزناشوئی بلکه چون بر آمدن سفاهت از سفیه و بنا بر این گفته‌ها و فرشته‌ها موجودات مکانی و جسمانیند.

4- فرشته‌ها موجوداتی خود دارند ولی لامکان و بی‌جسم و در حقیقت نفوس ناطقه‌اند که جدا از پیکرند و اگر پاک و خالص و خیرمندند فرشته‌اند و اگر پلید و تیره‌اند دیوند.

5- قول فلاسفه است که: جوهر خوددار لامکانند و در ماهیت از نفوس ناطقه بشریه جدایند و از آنها نیرومندتر و داناترند و چون خورشیدند که نفوس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 174

آدمیان پرتوی از آند و دو درجه دارند یکم وابسته باجرام فلکی چون نفوس آدمی که وابسته به تن آنها است دوم بالاتر از اینکه سرپرست فلک باشند و اختران چون نفوس ما نسبت به ابدان بلکه غرق در شناخت خدا و دوستی اویند و در کار پرستش او و فرمانبرداری او، و اینان فرشته‌های مقرب باشند و نسبت آنها بدسته یکم چون نسبت دسته یکم است بنفوس ناطقه آدمیان.

و این دو قسم مورد اتفاق فلاسفه‌اند، و برخی فرشته‌ها را بانواع دیگر معتقدند نیز که فرشته‌های سرپرست احوال جهان خاکی باشند و آنها را فرشته‌های زمینی نامند و اگر خیرمند باشند فرشته باشند و اگر بد باشند و زیانبخش دیوان و

شیاطین باشند و دانشمندان اختلاف دارند که دلیل وجود فرشته عقلی است یا منحصر بدلیل شرع است و فلاسفه بر قول اولند.

گویم: برخی دلائل آنها را ذکر کرده و گفته: در برخی کتب تذکیر دیدم چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بمعراج رفت در یک جا فرشته‌ها را بوضع بازارگردانان دید که در برابر هم بودند، پرسید اینها کجا میروند؟ جبرئیل گفت: نمیدانم جز اینکه از روزی که آفریده شدم آنها را بینم و هر کدام را پیش دیدم پس از آن ندیدم، و از یکیشان پرسیدند از کی آفریده شدی؟ گفت نمیدانم جز اینکه خدا تعالی در هر 400 هزار سال اختری آفریند، از آنگاه که مرا آفریده 400 هزار کوب آفریده.

سپس گفته: بدان که خدا در قرآن اصناف و اوصاف فرشته‌ها را ذکر کرده اما اصناف آنها.

1- حاملان عرش «و بر میدارند عرش پروردگارت را تا آخر آیه، 17-الحاقه.

2- فراگیرنده‌ها گرد عرش «بینی فرشته‌ها را فراگیر گرد عرش تا آخر آیه (75-الزمر).

3- بزرگان فرشته‌ها چون جبرئیل و میکائیل که خدا فرموده «جبرئیل و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 175

میکائیل، 98-البقره، و جبرئیل را بچند چیز وصف کرده.

یکم: وحی آور بانبیاء «فرو آورد او را روح الأمين، 193-الشعراء.

دوم: اینکه او را بمیکائیل مقدم داشته.

سوم: او را دوم خود نام برده «راستی خدا مولای او است و جبرئیل 40-التحریم).

چهارم: او را روح القدس نامیده.

پنجم: یار دوستان خدا است و مقهور ساز دشمنان او با هزارها فرشته نشان دار.

ششم: باو شش لقب داده «راستی که او رسولی است کریم- تا فرموده- امین 19- 21-التکویر، و یکی از آنها هم اسرافیل صاحب صور و دیگر عزرائیل قابض ارواح است که یاورانی دارد.

4- فرشته‌های بهشت «و فرشته‌ها از هر در بر آنها درآیند تا آخر آیه، 33-الرعد».

5- فرشته‌های دوزخ «بر آنست نوزده و ننهادیم یاران دوزخ را جز فرشته‌ها 30-31-المدثر» و رئیس آنها مالک است «ای مالک حکم کند در باره ما پروردگارت 77-الزخرف» و نام همه «زبانیه است» «البته بخوانیم زبانیه را، 18-العلق».

6- فرشته‌های گماشته بآدمیزاده که فرموده «از راست و از چپ نشسته‌ایست لفظی نگوید جز اینکه نزد او رقیب و عتیدند، 17-ق» و قول خدا «از او است پی‌گیرها تا آخر آیه، 11-الرعد» و قول او «و میفرستد بر شما نگهبان، 61-الانعام».

7- گماشته‌های باحوال این جهان و الصافات صفا، 1-الصافات و قول او فالمدبرات أمرا، 5-النازعات و از ابن عباس است که: برای خدا فرشته‌ها است جز حافظان که نویسند هر برگی از درخت افتد، و چون یکی از شما در بیابانی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 176

درمانده شد، فریاد زند: کمک کنید ای بندگان خدا.

اما اوصاف ملائکه از چند وجه است.

1- رسولان خدایند «سازنده است فرشته‌ها را رسولان، 1-الفاطر» و قول او «خدا برگزیند از فرشته‌ها رسولان، 75-الحج».

2- قریبی از شرافت بخدا دارند و همانست مقصود از قول خدا «و آنان که نزد اویند تکبر نورزند، 19-الأنبياء» و قول خدا «بلکه بنده‌هائی ارجمندند 26-الأنبياء».

3- وصف فرمان‌بری آنها از چند راه.

یکم: حکایت خدا از آنان «ما تسبیح خوانیم بسپاست و تقدیس کنیم برایت 30-البقره» و اینکه گفته‌اند «و راستی که ما در صف باشیم، و راستی که تسبیح‌کننده‌ایم، 665-166-الصافات» و خدا آنها را در این دروغگو نشمرده.

دوم: پیشتازی آنها بانجام فرمان خدا که فرموده «بیدرنگ فرشته‌ها همه سجده کردند 37-ص».

سوم: کاری جز بفرمان و غدقن او نکنند که فرمود «در گفته بر او پیشی نگیرند و بفرمان او کار کنند، 27-الأنبياء».

چهارم: وصف نیروی آنها از چند راه.

یکم: اینکه حامل عرشند و هشت از آنها عرش را بردارند با اینکه کرسی در آنست و از عرش کوچکتر است و خود بزرگتر از هفت آسمانست چون خدا فرماید «فرا دارد کرسیش آسمانها و زمین را، 255-البقره».



دوم: اینکه بلندی عرش تا آنجا است که وهم بدان نرسد و دلیلش قول خدا تعالی است «برآیند فرشته‌ها و روح بسوی او در روزی که 50 هزار سال است» و آنان نیروئی دارند که در یک لحظه از آن فرود آیند.

سوم: قول خدا «و دمیده شود در صور تا آخر آیه، 51-یس» و نیروی صاحب صور تا آنجا است که یک دمیدن هر آنچه در آسمانها و زمین است بیجان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 177

کند و بدمیدن دوم همه زنده شوند.

چهارم: نیروی جبرئیل تا آنجا رسید که کوههای قوم لوط را با شهرهای آنها یکباره از جا برکند.

5- وصف ترس آنها از خدا و دلیلش چند وجه است.

یکم: با پر عبادتی و بی گناهی ترسان و هراسانند تا آنجا که گویا عبادات خود را گناهان دانند، خدا فرموده «و می ترسند از خدا بر فراز خود، 50-النحل» و فرموده «از ترس خدا نگرانند و هراسان، 58-المؤمنون».

دوم: از بیهقی در شعب الایمان از ابن عباس که: در این میان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکسو بود و جبرئیل با او بود، در این میان افق آسمان شکافت و جبرئیل کوچک شد و درهم رفت تا آخر آنچه بروایت سیوطی در باب آینده آید (پایان).

من گویم: گر چه در آغاز سخن خود گفته: بیشتر مسلمانان فرشته‌ها را جسم دانند، ولی از پایان سخنش روشن است که مخالف آن جز نصاری و فلاسفه که هیچ شرعی باو ندارند نیستند، زیرا در همه چیز برأی پست و خرد ناتوان خود سخن گفته‌اند.

و میگویم: از سید مرتضی پرسیدند، چگونه جبرئیل بصورت دحیه کلبی وحی به پیغمبر فرو می آورد، آیا خود میتواند بصورتی دیگر گردد یا خدایش او را چنین میکرد، و اگر پیغمبر از جز صورت جبرئیل قرآن را میشنید که مورد اعتراض است و اگر از جبرئیل میشنید چگونه بصورت بشر بود و روایت است که شیطان و پری هم این قدرت تشکل را دارند، درخواست که آن را توضیح دهید و دیگر اینکه جبرئیل وحی را از خدا میشنید یا از حجاب و چگونه باو میرسید، و دیگر اینکه جبرئیل اوصاف خدا را بیش از ما میدانست یا مانند ما، و در کجای آسمان است، و آیا چون جبرئیل بخدا متوجه میشد مانند ما در باره او سرگردان بود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 178

چه که وهم بدو نرسد یا او و دیگران فرشته‌ها در شناخت خدا بر ما امتیازی داشتند؟ جواب: نزول جبرئیل بصورت دحیه کلبی بدرخواست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده، و تشکل او بقدرت خود او نبوده بلکه خدا او را براستی بدین صورت نموده نه بصورت سازی، و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده از خود جبرئیل بوده که قرآن را بدو خوانده، و اما ابلیس و جن قادر بر تشکل نیستند و هیچ قادری نتواند صورت خود را عوض کند، و اگر مصلحت باشد خدا او را بصورت دیگر میگرداند، و جبرئیل بسا که وحی را از کلام خدا میشنیده و یاد میگرفته، و رواست که آن را از لوح محفوظ میخوانده.

و اما آنچه جبرئیل از صفات خدا میدانسته از راه دلیل و تعقل بوده، و مانند دانشمندان دیگر است، و اما جای او روایت است که در آسمان چهارم است، و اما آنچه در نهاد او بیاید جانش نیست باعث سرگردانی او باشد و تردید کند، زیرا معصوم است و زشتی از او نسزد (پایان).

در برخی از آنچه افاده کرده اعتراض است و بر اندیشمند نهان نیست و از او رحمه الله علیه پرسیدند که: چون اهل بهشت در بهشت در آیند تکلیف فرشته‌ها چیست؟

آیا با آدمیان در آن بمانند، و مردم آنها را ببینند و چون آدمیان میخورند و مینوشند، یا تسبیح و تقدیس میکنند؟ و آیا تکلیف از آنها ساقط می‌شود؟ و آیا جن چه وضعی دارند؟

جواب: رواست با آدمیان در بهشت باشند، و رواست در بهشت دیگر باشند زیرا بهشت بسیار است: بهشت خلد، بهشت عدن، جنه المأوی و جز آن که خدا نام نبرده، اما دید آدمی از آنها درست نیست مگر بر یکی از دو وجه.

1- خدا دید چشم آدمی را تا آنجا نیرو دهد و بیفزاید که آنها را توانند دید.

2- فرشته جسم زمختی شوند که بدید آدمی آیند، و اما خوردن و نوشیدن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 179

آنها رواست زیرا پاداش لذت بخشی به آنها دهد و رواست لذت آنها در خور و نوش باشد، و اما تکلیف آنها ساقط می‌شود، زیرا تکلیف و پاداش با هم نمی‌شود، سخن در باره جن هم همین است.

شیخ مفید- ره- در کتاب مقالات گفته: قول اینست که ائمه کرام کلام فرشته‌ها را میشنیدند گرچه شخص آنها را نمی‌دیدند و من گویم از نظر عقل رواست که آنها را ببینند، و در باره صدیقان شیعه و معصوم از گمراهی ممتنع نیست، و

صحت آن در باره ائمه علیه السلام رسیده، و از شیعیان ابرار و اخیار با حجت و برهان نام برده شده و آن مذهب فقهاء امامیه و محدثان آنها است.

ولی بنی نوبخت و جمعی از اهل امامت که معرفت ندارند باخبار و خوب فکر نکردند آن را منکر شدند و گفته است: رواست محتضر فرشته‌ها را بچشم بیند بواسطه آنکه خدا دید او را بیفزاید تا جسم شفاف و رقیق آنها را بنگرد.

و گفته است: گفته‌ای در فرود آمدن دو فرشته بر مرده‌ها در گور و پرسش از اعتقاد آنها.

من گویم: این درست است و مورد اتفاق شیعه و محدثانست و تفسیر خلاصه‌اش اینست که خدا بهر که خواهد نعمت دهد پس از مردنش دو فرشته بنام مبشر و بشیر بر او فرود آرد و از پروردگارش جلت عظمته و از پیغمبرش و از ولیش پرسند و بحقی که در دنیا معتقد بوده پاسخ دهد، و غرض از پرسش آنها، نشانه‌گیری برای نعمتی است که او را سزد، در پاسخ لذت آن را دریابد، و هر که را خدا خواهد عذاب کند در برزخ دو فرشته بنام ناکر و نکیر بدو فرود آرد و بعدابش گمارد، و منظور از بازپرسی او نشانه‌گیری برای عذابیست که او را سزد بواسطه جواب مشوش یا اظهار اعتقاد بد یا اشتباه یا درماندن از جواب، و دو فرشته باصحاب قبور فرو نشوند مگر بوجهی که ما ذکر کردیم.

سید داماد هم به پیروی از فلاسفه در این باره گفته: نزول وصف چیزی شود که در ذات خود جایی دارد و اعراض را نشاید خصوص آنها که مستقر نیستند مانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 180

اصوات و وصف قرآن به نزول خواه از نظر حروف ملفوظه یا معانی محفوظه آن باشد باعتبار محل آنست و آن فرشته‌ایست که سخن قرآن را از خداوند بشنیدن یا درک روحانی برگرفته یا از لوح محفوظ حفظ کرده و آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده، و این هم نشاید مگر بگفته کسی که فرشته‌ها را جسم داند، و آن سخن مردم تحصیل نکرده است.

ولی حق صریح که عقیده حکماء الهی و تحصیل کرده‌های مسلمانست اینست که فرشته‌ها چند گروهند، سفلی و علوی، زمینی و آسمانی، جسمانی و مجرد، و هر گروهی شعوب و طبقاتی دارد چون قوای منطبعه، طبائع جوهریه، ارباب انواع نفوس مفارقه آسمانی، جواهر عقلی مجرد، با طبقات انواع و انوار خود که یکی از آنها روح القدس است که در دل قدسی روانان باذن خدا میدمد «و نداند لشکرهای خدا را جز خود او، 31- المذثر».

و در حدیث است از او علیه السلام که «نالد آسمان و سزد که بنالد در آن جای پائی نیست مگر آنکه فرشته‌ای ساجد است یا راکع» و بنا بر این مطلب نهان نیست، جز اینکه ظهور عقلانی را برای نفوس انبیاء نزول نام شود از نظر تشبیه

هیولای عقلی و ارتباط روحانی او به نزول جسمی و پیوست مکانی، و نزول فرشته استعاره تبعیه باشد و اینکه گوئیم (نزل القرآن فرو شد قرآن) مجاز مرسل باشد بتبع آن استعاره تبعیه.

ولی من گویم هیچ کس از من خوشدل نشود که این را بهیچ وجه صحیح شمارم چون مخالفتی است با همه فرق است اسلامی، و احادیث متواتره، و شکستی است در قوانین عقلی فلسفی و نسخ ضوابط مقررہ بیانیه است چون امت اتفاق دارند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل و فرشته‌های مقرب را بچشم جسمانی میدید، و سخن خدای کریم را از زبان آنها با گوش جسمانی خود می‌شنید.

و قانون درست حکمت اینست که ملاک دید بشری و حسی نقش گرفتن صورت است در حس مشترک، و همانا آنچه دیده شود از چیزی که برابر حس است صورت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 181

ذهنی آنست که نقش شده و هویت خارجی بالعرض دیده شود و بطور مجاز گرچه برابر بودن وجود او شرط دید است، و دو عدسی دیده وسیله رساندن بحس مشترکند نه آنکه لوح نقش آن باشند، و روش شنیدن هم همین است، و افاضه نیروی دید و شنید بطور مطلق از آفریننده صور است.

چون نفس یکسره در تن فرو شده و جز او همتی ندارد، و کششی بعالم قدس حق در او نیست، حس مشترک راهی برای نقش صور ندارد جز از حس ظاهر، و نمود ماده خارجی در برابر او، و اگر نفسی فطرت قدسی دارد، و در جوهر آفرینش خود روشنگر است و تحصیل خصال پاک کرده، گوهر تابناک شده و بعالم عقل وابسته گردیده و تا آنجا رسیده که بخلع بدن نیرو یافته و برفض حواس تن و اندر خود تواند فروشد هر جا خواهد و هر زمانی خواهد بفرمان پروردگار خود.

قوت متخیله او نیز چندان گرفتار عالم ظاهر نیست و تواند از عالم غیب دریافت کند، چون از دام طبیعت رسته، خود را برشته جان بسته و تواند بروح القدس پیوست و بهر فرشته مقرب که خدا خواهد تا علم و حکمت از آنجا در وی نقش بندد و بتابد، چون آئینه زلال در برابر خورشید ولی چون بهر حال نفس در جهان ماده گرفتار است و بدست سپاه جسد دچار است آنچه از عالم غیب در برابرش نمود کند باید مناسب جهان ماده گردد و فرشته بصورت بشر در نظر او جلوه گر شود که سخنها منظمی شنیده شود از طرف خدا سخن گوید، چنانچه خدا فرموده «پس فرستادیم نزد او روح خود را و مجسم شد در برابر او آدمی درست، 17- مریم».

و مقصودم اینست که صور شنیدنی و دیدنی در لوحه نقش گیر نقش بندد نه از راه حسن ظاهر که صماخ گوش و پرده دیده‌اند، بلکه از بالا فرود آیند تا فرا خور او شوند و در او نقش بندند، و در شنیدن و دیدن معمول شنیده شده و دیده

شده از مواد خارجی برداشت میشوند و بالا میروند تا بلوح نقش گیر حس مشترک، و از آنجا بالا میروند بخیال و متخیله و از آنجا بالا میروند بعالم نفس عاقله.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 182

ولی در دید فرشته و شنیدن وحی که خود دید و شنید است کار برعکس است و فیض الهی از عالم امر بنفس میرسد پاک و مجرد و از آنجا بعالم خیال فرو می شود تا آن را مفصل و پیوست عبارتی منظم درک میکند و این صورت متحققه در عالم خیال بحس مشترک فرو می آید و سخن را می شنود و شخص را می بیند و این بهترین اقسام وحی است.

و گفته اند وحی اینست که عقل فعال با الفاظ شنیدنی و مفصلی نفس را مخاطب میسازد، و آن را درجات چندی است در برابر درجات متفاوتة نفس آماده، و بسا که دید و شنید بدین ترتیب از یکسو نباشد بلکه از هر سو باشد.

و در حدیث است که حارث بن هشام از رسول خدا پرسید چگونه وحی بتو آید؟ فرمود گاهی مانند نوای زنگ آید و آن سخت تر است و از من برود و آنچه گفته حفظم بماند، و گاهی فرشته چون مردمی مجسم شود و با من سخن گوید و من آنچه گوید حفظ کنم.

و بسا نفس روشنگر در زمانی کاملتر است و چون از جهان حس رو برگرداند و بروح القدس پیوندد بدید عاقله خود نمود روح القدس را بصورت اصلی او بنگرد چنانچه در حدیث آمده که یک بار جبرئیل بصورت ویژه خود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گویا همه جهان را پر کرده بود، و در درجات پائین تر از مرتبه های نبوت بسا که فرشته های خدا را بیند و سخن خدا را از آن شنود ولی در خواب نه بیداری.

و تحقیقش همانست که دانستی جز اینکه کار در اینجا بهمان نیروی متخیله بسامان میرسد که بوسیله آن نظم و تفصیل آنچه در عالم ملکوت دیده انجام شود و صورت و عبارت بحس مشترک نرسند، و خوابهای درست عارفان و صالحان هم بهمین روش است جز اینکه پایه نبوت نیست و بنهایت کمال نباشد و در حدیث است که آن 1/46 یا 1/70 از نبوت باشد باختلاف درجات که درجه کاملترش از آن (محدثین) است بفتح دال از تحدیث، و آنها کسانیست که از عالم حس بعالم غیب صعود کردند،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 183

و بسا که در بیداری هم آوازی از درون خود شنود ولی شخص نمود داری را بچشم نبیند.

و در کتاب حجة کافی کلینی - رضی الله عنه - در فرق میان رسول و نبی و محدث است که ائمه علیهم السلام محدث و مفسمند (ج 1 ص 270) و چون مسأله از راهش بتو روشن شد پدید گردد که جمله (نزل الملک، فرو شد فرشته) مجاز

عقلی است، دو واژه جمله معنی حقیقی خود را دارند و مجاز در اسناد است زیرا نزول در حقیقت از آن صورت نمودار است و بالعرض بجوهر مجرد قدسی که فرشته است نسبت داده شده، در اینجا استعاره بکار نرفته، چنانچه گوئیم، آنکه در کشتی است حرکت کرد، و گوئیم: من حرکت کردم، یا ساکنم، یا زید را دیدم در صورتی که مقصود وجود عینی او است نه صورت ذهنی نقش بسته در حسن مشترک و همچنانست در همه مقولاتی که ما نسبت بآنها بالعرض متصف هستیم.

و اما جمله (نزل الفرقان قرآن فرود آمد) مجاز است و استعاره تبعیه دارد، چون نازل حقیقی محل آنست که نمودار فرشته است بصورت بشری، یا اینکه مجاز در اسناد است نه در کلمه بنا بر اینکه اصوات و الفاظ عرض قائم بزبان گوینده نیستند بلکه عارض هوا هستند و حرکت زبان سبب آنها است.

اگر گوئی: تو مطلب را در افاده خود بر قول بانطباع در دیدن بنیاد کردی و بنا بر دو قول دیگر چه گوئی؟

1- دید اینست که شعاعی بفیض الهی از درون چشم برآید بشکل مخروط و در هوای میانه آن و مرئی قرار گیرد و دید محقق شود.

2- دید یک فیض بخشی اشراقی است از جانب مبدأ که مایه کشف ابصار است نامرئی و عدسی چشم در برابر هم باشند.

گویم: من از این باک ندارم زیرا این اختلاف سه قولی در دید از مواد خارجی است و از راه عدسی دیده بمذهب معمول نه در ابصار از درون و از راه غیب بدون دریافت از ماده خارجی، بعلاوه هر سه قول در لوازم با هم موافقت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 184

و بیشتر حکماء روش انطباع را پذیرایند و حق همانست، و آنچه یک دسته از اشراقیان گفته‌اند که: ابصار عبارت از یک صور مثالی آویخته میان دیدگر و دید شده است تا دید در آئینه و صور خیالیه صرف و امور وحی را تصحیح کنند، برهانی برایش نیافتم، بلکه بصورتسازیهایی صوفیه بیشتر ماند تا بقوانین حکماء، و تفصیل سخن در این باره بعهد کتب برهانی ما است (پایان).

و شاید او- ره- خواسته مطلب را از نظر فلسفه مآبان تحقیق کند، و نوشابه حقیقت را بسراب آراء منحرفان آمیخته با اینکه دو راه از هم جدایند، و حق در این میانه روشن است، و از آنچه گفتیم حق پدید گردد و باز هم خواهیم گفت.

85- میگویم: بچند سند معتبر برای ما روایت شده این دعاء امام چهارم علیه السلام در صلاه بر حمله عرش و هر فرشته مقرب: بار خدایا، و حاملان عرشت که وانگیرند از تسیح و دلگیر نشوند از تقدیست، و خسته نشوند از عبادتت، و کوتاهی روا ندارند در فرمانت، و از شوق بتو غفلت نورزند، و اسرافیل صاحب صور که بر پا است چشم براه اجازه تو است

و رسیدن وقت تا با یک دمیدن همه خفته‌های گور را بیدار کند، و میکائیل که نزد تو آبرو و مقام بلندی دارد، و جبرئیل امین وحی تو که مطاع اهل آسمانها است، و پا بر جا در برت، و مقرب در گاهت و آن روح که سره فرشته‌های حجب است، و آن روح که از فرمان تو است.

بار خدایا رحمت کن بر آنان و بر فرشته‌ها که فروتر از آنهایند، از آنها که در آسمانهايت باشند، و امانت دار پیامهايت، و آنان که از مداومت دلتنگ نشوند، و از رنج خسته و مانده نشوند و سست نگردند، و دلخواه از تسبیح بازشان ندارد، و غفلت از تعظیم آنها را نبرد، دیده‌هاشان بزیر است، چشم بتو نیندازند گردن فرودند و پیوسته شیفته تواند پر در یاد نعمت‌های تو، و در برابر عظمت و جلال کبریائت فروتند، و آنان که چون بینند دوزخ بر نافرمانان بغرد گویند منزهی تو، ما بسزاواری تو پرستشت نکردیم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 185

رحمت فرست بر آنها و بر روحانیین از فرشته‌ها و نزدیکان و پیام‌رسانان برسولانت، و امینان بر وحیت، و آن تیره‌ها که ویژه خود ساختی و از خوراک و نوشابه بتقدیس خود آنها را بی‌نیاز کردی، و درون طبقه‌های آسمانهايت جا دادی و آنها که چون قیامت رسد بر اطراف آسمانها باشند، و بر خازنان باران، و راننده‌های ابر، و آنکه از آواز راندن ابرش جنجال رعد شنوده شود، و چون وزش ابر را بدو بشنا اندازی آتشبارهای برق بدرخشند و به آنها که برف و تگرگ را بدرقه کنند، و با قطره‌های باران که فرو ریزند بزمین آیند، و سرپرستهای خزائن بادها و گماشته‌های بکوهها تا از جا نکنند.

و آنان که اوزان آنها را بدانها آموختی، و پیمان‌های بارانهای سخت و طوفانی و پیکان بلا آور از فرشته‌ها، و پیک‌های فراوانی بخش، و آنان که سفیران ارجمند و نیکند، و نگهبانان گرامی نویسنده، و ملک الموت و یاورانش، و منکر و نکیر و مبشر و بشیر، و رومان فتان القبور، و طواف‌گران بر بیت المعمور، و مالک و خازنها، و رضوان و خادمان بهشتها، و آنان که نافرمانی خدا نکنند در هر فرمانی و انجام دهند آنچه فرمان دارند، و آنان که گویند «درود بر شما برای شکیبائی شما، و ه چه خوب سرانجام خانه‌ایست» و زبانیها که چون بدانها گفته شود «بگیریدش، بندش نهید بدوزخش اندازید، 23- الحاقه» بدو بشتابند و مهلتش ندهند.

و آنان که یادشان را از دل بردیم و مقامشان را نزد تو ندانیم، و ندانیم بچه کاری آنها را گماردی، و سکان هوا و زمین و آب، و آنان که سرپرست مردمند، رحمت فرست بر آنها روزی که هر کس با راننده و گواهی آید، و رحمت فرست بر آنها رحمتی که کرامت بر کرامت آنها فزائی، و پاکی بر پاکی آنها، بار خدایا چون رحمت فرستی بر فرشته‌ها و پیامبران و دعای ما را بدانها رساندی، بر ما هم رحمت فرست برای گفتار خوبی که در باره آنها توفیق بما دادی، زیرا تو جواد و کریمی.

تبیان: گویم این دعا در صحیفه کامله مشهوره هم هست و در روایات دیگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 186

چنانچه در مجلد آخر بیان کردیم و در اینجا توضیحاتی در شرح آن بدهیم گرچه در کتاب الفرائد (الفوائد خ ب) الطریفه بطور نهانی در آن سخن گفتیم.

«اللهم و حملة عرشک ...» و او برای عطف بر جمله‌های دعای پیش است، یا عطف قصه است بر قصه، و گفته‌اند زائد است یا استیناف یا عطف به ادعو است که از اللهم فهم شود، و جز دو تای اولی همه بعیدند، و مقصود اینست که حاملان عرش سزاوار رحمت تواند و معانی عرش گذشت و مناسب در اینجا همان جسم بزرگی است که بر دوش فرشته‌ها است.

تسبیح و تقدیس هر دو بمعنی منزّه دانستن از عیب و نقص است، و بسا که یکم تنزیه ذاتست و دوم تنزیه صفات ... فرشته موکل بصور و آن شاخی است که در آن بدمد چنانچه خدا فرموده «دمیده شود در صور و جان دهد هر که در آسمانها و زمین است جز آنکه خدا خواهد، سپس دمیده شود در آن بار دیگر و ناگاه همه ایستاده‌اند و ناگاه میکنند، 48- الزمر» و خدا فرمود: «نیست جز یک آواز و بناگاه همه نزد ما حاضر شده‌اند، 53- یس» و تفصیلش در کتاب معاد گذشته.

«رهائن قبور» بسا مقصود کسانی باشند که مرده‌ها را تا روز قیامت در آنها نگهدارند، یا مرده‌ها که گرو کردار خود هستند، چنانچه خدا فرموده: «هر کسی بدان چه کرده گرو است، 38- المدثر» و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که جان شما در گرو کردار شما است، آنها را باستغفار آزاد کنید، و مانند آن در اخبار بسیار است ... و امام بذکر نفخه دوم اکتفاء کرده، چون سخت‌تر است و نزدیکتر بقیامت، و احتمال اینکه کلمه اذن و امر اشاره بنفخه یکم باشد بعید است.

میکائیل از بزرگان فرشته‌ها است، و روایت است که رئیس فرشته‌های گماشته بارزاق مردم است چون فرشته‌های ابر و رعد و برق و باد و جز آن، و در آن چند املاء است، میکال چون قنطار، میکائیل و میکئیل، و میکائل و میکئل.

جبرئیل هم از بزرگترین فرشته‌ها است و چند تلفظ دارد، جبرئیل، جبرئیل جبریل چون قندیل، جبرال بلام تشدید دار و جبرائیل و جبرائیل، گفته‌اند بمعنی عبد الله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 187

است یا صفوة الله او پیک وحی است بر همه پیغمبران یا بخصوص اولو العزم، یا برخی دیگر هم و او را مطاع و امین وصف کرده اشاره بقول خدا تعالی (مطاع ثم امین، 21- التکویر).



«و روح سرپرست بر فرشته‌های حجب» معنی حجب گذشته و این دلیل است که روح رئیس فرشته‌های موکل بر حجب است و ظاهر اینست که یک شخص است و بسا مقصود اینست که هر فرشته گماشته بر حجابی روح است «و روحی که از فرمان تو است» اشاره است بقول خدا «پرسند از روح بگو روح از فرمان پروردگار من است، 85- بنی اسرائیل» و ظاهر این عبارت اینست که روح از جنس فرشته‌ها است یا مانند آنها است که از باب تغلیب نام آنها را گرفته و مقصود روح آدمی نیست، و در باره آن میان مفسران اختلاف است چنانچه در باب نفس و روح بیاید و گفته‌اند: روح انسان است: گفته‌اند مقصود جبرئیل است، و ظاهر دعاء اینست که جز او است.

و گفته‌اند از بزرگان فرشته‌ها است و آنست که خدا تعالی فرموده «روزی که بایستند روح و فرشته‌ها در صف، 38- الأنبياء» و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که 70 هزار چهره دارد، و در هر چهره 70 هزار زبان، در هر زبان 70 هزار لغت، و خدا را بهمه این لغات تسبیح گوید، و خدا با هر تسبیحی فرشته‌ای آفریند که تا قیامت با فرشته‌ها پرواز کند، و خدا آفریده‌ای بزرگتر از روح ندارد جز عرش، و اگر خواهد همه آسمانها و هفت زمین را یک لقمه سازد و ببلعد، و جواب در این صورت اینست که او از غرائب آفریده‌های خدا است.

و گفته‌اند خلقی است بزرگ و از فرشته‌ها نیست، از آنها بالاتر است و این اظهر است از اخبار دیگر چنانچه کلینی (ج 1 ص 273) کافی و علی بن ابراهیم و صفار و دیگران بسندهای صحیح از ابی بصیر روایت کردند که پرسیدم از امام ششم از قول خدا عز و جل «و پرسندت از روح بگو روح از فرمان پروردگار من است» فرمود: آفریده‌ایست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، بهمراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و با ائمه علیهم السلام است و او از ملکوتست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 188

و کلینی در (ج 1 ص 274- کافی) باسناد خود روایت کرده که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از روح پرسیدش که آیا او جبرئیل نیست و امیر المؤمنین باو فرمود: جبرئیل از فرشته‌ها است و روح جز جبرئیل است، و بارها همان را بدان مرد گفت، و او گفت البته چیز بزرگی گفتم، کسی نه پندارد که روح جز جبرئیل است، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو خود گمراهی و از گمراهان روایت میکنی خدا عز و جل میفرماید به پیغمبرش صلی الله علیه و آله «و فرو فرستد فرشته‌ها را با روح، 2- النحل» و روح جز فرشته‌ها است، و اخبار در این باره گذشت و اینکه در دعایش روح را با فرشته‌ها آورده از باب تغلیب است چنانچه دانستی یا از راه تقیه طبق عقیده مخالفین است.

«و بر فرشته‌های فروتر» بحسب مکان چون گذشته‌ها حاملان عرش و کرسی و ساکنان آنها بودند و حجب و اینها بالاتر از هفت آسمانند یا بحسب درجه و مقام یا هر دو.

«و امانت داران پیامهای تو» دلالت دارد که تبلیغ پیام منحصر به جبرئیل نیست، و ممکن است اینها بر جز اولو العزم فرو شوند یا گاهی هم بدانان، چنانچه برخی اخبار بر آن دلالت دارد، یا مقصود وسائط میان خدا و جبرئیل است چون قلم، لوح

و اسرافیل و جز آن که گذشت، و در بعضی اخبار قدسیه است که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، از قلم، از خدا عز و جل یا مقصود پیکها است که بفرشته‌های ابر و باران و عذاب و رحمت و دیگر فرشته‌های گماشته بر امور بنده‌ها آیند، یا فرشته‌های گماشته بر دو لوح که همه کتب آسمانی در آنها ثبت است، یا آنان که در شب قدر بانبیاء و اوصیاء فرو شوند.

«آنان که از پیوسته کاری دلتنگی ندارند، درماندگی از خستگی و سستی ندارند» این عبارت برای عموم است پس از ذکر افراد خاص زیرا که آن و پس از آن حال همه فرشته‌ها است و شامل فرشته‌های زمین هم میشوند، بلکه فرشته‌های حجب و عرش و کرسی، یا خاصی است پس از عام برای ذکر برخی صفات که بحسب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 189

ظاهر ویژه برخی از آنها است که بعد از این هستند، و ذکر این اوصاف هم منافات ندارد زیرا اینها کمال آنها هم هستند، و مجموع اوصاف مخصوص بدانها یا عطف تفسیریست برای بیان برخی اوصاف ثابته آنها، و ذکر سبب سزاواری بطلب رحمت. «شهرت آنها را از تسبیح تو باز ندارد» یعنی شهوت ندارند.

«دیده‌هاشان خاشع است و نظر بسوی تو بر ندارند» در برخی نسخه‌ها است که نظر بسوی تو نیندازند، و بسا مقصود اینست که از شرم سر بزیر دارند یا از ترس، یا دیده بدان سو دارند که خدا قبله آنها ساخته و بسوی عرش چشم نیندازند.

و بسا که مقصود نظر دل است یعنی در ذات و صفات نیندیشیدند و بدان چه خرد آنها نرسد و ظاهر اینست که این دو وصف از برخی فرشته‌ها است چنانچه در خبر معراج گذشت و بسا که عمومی باشد «و آنان که چون بنفس کشیدن دوزخ بنگرند بر نافرمانهای تو» ترسند از اینکه مقصر باشند در عبادت تو و گویند «سبحانک ما عبدناک حق عبادتک».

یعنی تو را منزه دانیم از اینکه عبادات ما تو را سزد، زیرا چون سختی کیفر خدا را نگرند بخود بنگرند و کردار خود و بزرگی و جلال خدا و دریابند که کردارشان قاصر است از آنچه خدای سبحان را سزد و باو پناه برند و بتقصیر خود اعتراف کنند، و برحمت و عفو و کرمش پناه گیرند، یا اینکه چون با شنیدن صوت عذاب بر خود ترسند که مبادا بناحق دچار کیفر شوند، خدا را از آن منزه شمارند و خود را مستحق آن دانند.

و والد- ره - میگفت: بسا که این اظهار تعجب باشد از مخالفت دوزخیان تا آنکه به کیفر سزاوار شدند یا از آواز هراس آور غیر عادی، و این توبه آنها باشد از مکروه، و بسا بقصد شفاعت گنهکاران باشد که خود را با آنها پیوسته و گفتند: خدایا ما مقصریم بما و آنها همه رحم کن.

«و بر روحانیان از فرشته‌هایت» در نهاییه گفته فرشته‌های روحانی با راء

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 190

ضمه دار و فتحه دار است و منسوب بروح که جانست یا روح بفتح که نسیم بهشت است و الف و نون برای نسبت فزوده شدند، و مقصود اینست که اجسامی لطیفند و دیده آنها را درک نکند (پایان) و آنچه گفته‌اند: که جوهر مجرد عقل و نفسند رجم بغیب است و آنچه معلوم است نوعی از فرشته‌هایند «و حملة غیب ...» غیب دو قسم دارد.

یکم: آنکه دلیلی ندارد و مقصود است از قول خدا «و نزد او است کلیدهای غیب، و جز او کسی نداندش 56- الانعام».

دوم: آنچه دلیلی دارد چون صانع و اوصافش و روز باز پسین و احوالش بیضاوی چنین ذکر کرده، و مقصود در اینجا یا خصوص یکم است یا احم «و المؤمنین» تأکید است یا عطف تفسیری یا طائفه دیگر از فرشته‌های مبلغ احکام و شرائع و اولی اظهر است و تکرار مطلب در مقام دعا و عبادت بچند عبارت مؤکد بلاغت است.

«تیره‌های فرشته‌های مخصوص خودت» که همیشه کارشان عبادتست بخلاف آنان که بعد ذکر کرده و کار دیگر دارند از بالا رفتن و پائین آمدن و جز آن، گرچه این کارها هم عبادت آنها است، یا اینکه مخصوص باسراریند که دیگران ندانند.

«و بی‌نیازشان کردی از خوراک و نوشابه بتقدیس خودت» یعنی خلقی هستند که در بقاء نیاز بغذاء ندارند، و چنانچه نیروی ما بغذاء است نیروی آنها بتسبیح و تقدیس و عبادتست.

«و در درون طبقه‌های آسمانها جاشان دادی» دلالت دارد بر رخنه میان آسمانها که جای فرشته‌ها است «و آنان بر اطرافش هستند چون قیامت شود» اشاره است بقول خدا «و بشکافد آسمان و در آن روز از هم پاشیده باشد و فرشته بر اطراف آنست و بردارند عرش پروردگارت را در آن روز هشتا بر بالای خود 16-17- الحاقه» طبرسی- ره- در (ج 10 ص 346 مجمع) گوید: ارجاء اطراف است، فرشته اسمی است که بر یکی و جمعی گویند و آسمان جای فرشته‌ها است و چون از هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 191

پاشید آنها باطراف افتند و گفته‌اند: فرشته‌ها در اطراف آسمان در انتظار رسیدن فرمانند که دوزخیان را بدان رانند و بهشتیان را تحیت و خوشامد گویند در بهشت (پایان).

و گفته‌اند: این مثلی است برای بیان ویران شدن آسمانها و پراکنده شدن اهلشان باطراف آنها مانند خانه‌ای که خراب شود ...

«خازنان باران» فرشته‌های گماشته بدریاهای باران خیز چنانچه از برخی اخبار برآید، یا گماشته باندازه بارانها، یا آنها که ابرها را انگیزند و گرچه از بخارهای زمین و دریا باشند چنانچه مشهور است و زواج سحاب عطف تفسیری آنست یعنی راننده ابرها و بدان تفسیر شده قول خدا تعالی **فَالزَّاجِرَاتُ زَجْرًا** چنانچه گذشت «و آنکه با آواز راندنش جنجال رعدها شنیده شود» در قاموس است که رعد آواز ابر است، و یا نام فرشته‌ای که آن را میراند چنانچه مشتریان شتر را باحدی خواندن.

اذا سبحت به حقیقه السحاب در این عبارت نسخه‌ها بسیار مختلفند، در بعضی سبحت بیاء با تشدید، و در بعضی با تخفیف، حقیقه بجاء بی نقطه و دو فاء یک نقطه «خفیفه» با خاء نقطه‌دار و فاء و قاف بعد از آن، در برخی، حقیقه با بی نقطه و فاء و قاف بدنبال، بناء بر تشدید باء ممکن است اشاره باشد بقول خدا «او است که تسبیح گوید رعد بحمدش، 14-الرعد» و با تخفیف بمعنی شنا است و مناسب‌تر است.

حقیف آوای دویدن اسب و پریدن پرنده است، و خفق آواز کفش است در راه رفتن و حرکت پرچم در وزش باد، ولی حقیق بجاء بی نقطه و فاء و قاف که در نسخه ابن ادریس است در کتب لغت نیافتیم و شاید سهو قلم است و این عبارت دنباله کلام پیش است و وصف فرشته دیگر نیست، و در نسخه ابن شاذان است که إذا ساق به متراکم السحاب التمتع صواعق البروق چون ابر در هم آن را براند آتش برق از آن بجهد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 192

«بدرقه کنان برف و تگرگ و فروشونده با قطره‌های باران چون فرو شوند» بر زمین نه برابر، والد گفته: ظاهر اینست که نزول هر سه مراد است که فائده عام تامی دهد و تغییر عبارت در تشییع و نزول محض تفنن است یا برای اینکه برف و تگرگ در بسیاری از بلاد زیان دارند، و از این رو بطور صریح آنها را نسبت بفرشته‌ها نداده.

من گویم: بسا بنا بر خبری که آید در اینکه از آسمان تگرگ بر ابر ریزد و ابر آبش کند و باران گردد اشاره بدان باشد چون از نخست بدرقه برف و تگرگ هستند بخلاف باران که از ابر به‌مراه آنند، یا گفته شود نکته اسناد خیر است بخدا و ضرر بفرشته‌ها زیرا در بدرقه نوعی کمک هست بخلاف هبوط.

گویم: اخباری در تفصیل این گذشته و باز هم بیاید.

«قوام بر خزینه بادها» یعنی نگهبانان آنها و گفته‌اند. هر جا در قرآن کریم لفظ ریح آمده بجمع برای رحمت است چون قول خدا «و میفرستد ریح را مژده بخش، 46- الروم» و هر جا بلفظ مفرد است در شر است چون قول خدا «و فرستادیم بر آنها باد نازاد، 41- الذاریات» گویم: اگر این قاعده شامل این عبارت شود نکته در تخصیص خیر بذکر روشن است، و زود است که اخبار در باره بادها و اسباب آنها و اوصافشان در باب خود بیاید.

«فلا تزول» یعنی کوهها بحفظ گماشته‌ها از جا در نروند یا خود فرشته پیوسته در آنها بمانند و یکم اظهر است.

«لواعج امطار» بارانهای سخت و زیان بار که آفت گیاه و ویرانی خانه‌ها است و عوالج آنها یعنی درهم و سیل آسا، در حدیث است که دعاء با بلاء برخورد و با هم درآویزند تا قیامت، در فائق گفته: یعنی با هم کشمکش کنند، در نهایت است که در حدیث دعاء است: آنچه در برگیرندش عوالج رمال، یعنی ریزه شن درهم «سفره کرام» یعنی نویسنده‌های ارجمند، جوهری گفته: سفره: نویسنده‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 193

است، خدا فرموده: بدستهای سفره، و بسا پندارند جمع سفیر است بمعنی میانجی ولی جمع سفیر سفراء است.

«حفظه کرام» اشاره است بقول خدا سبحانه «و راستی بر شما حافظانی باشند کرام نویسنده، بدانند چه میکنند، 10-12- الانفطار» طبرسی- ره- در (ج 12 ص 450 مجمع) گفته: راستی بر شما حافظانی باشند از فرشته‌ها که نگهدارند هر آنچه بکنید از طاعت و معصیت سپس وصف آنها کرده و فرموده گرامیند نزد پروردگار خود و اعمال آدمی زاده‌ها را بنویسند (پایان).

و دلیل تعدد آنها بر هر آدمی قول خدا است «از راست و از چپ همنشینی است و گفته نشود گفتاری جز آنکه در برش رقیب عتیدیست، 17-18 ق» و اخبار بسیاری دلالت دارند که فرشته‌های شب جز فرشته‌های روزند چنانچه در تفسیر قول خدا تعالی است «راستی خوانده‌شده سپیده‌دم مشهود است، 78- الاسراء» یعنی فرشته‌های شب و روز هر دو گواه آیند، و حکمت آفریدن آنها و گماردن بر بنی آدم با آنکه خدای سبحان داناتر است بوی از آنها بسیار است که برخی در بعضی اخبار گذشت.

«ملک الموت و اعوانش» نامش عزرائیل است و دلالت دارد که اعوانی دارد چنانچه آیات و اخبار بر آن دلیند زیرا خدا فرماید «خدا جانها را گیرد هنگام مرگشان، 42- الزمر» و فرماید «بگو جان شما را بگیرد ملک الموت که گماشته بر شما است، 11- الم سجده» و فرماید جل و «علا جانشان را گیرند فرستاده‌های ما و کوتاهی نکنند، 64- الانعام» و فرماید عز و جل «آنان که فرشته‌ها جانشان را گیرند در پاکی، 28- النحل» و فرماید «آنان که فرشته‌ها جانشان را گیرند و ستمکار بر خودند، 28- النحل».

و صدوق در توحید (193) روایت کرده که أمير المؤمنین در جواب زندیق مدعی تناقض در این آیات قرآن مجید فرمود: خدا هر طور خواهد کارسازی کند و هر کدام از آفریده‌هایش را بر هر چه خواهد بگمارد اما ملک الموت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 194

را بمخصوصان خواسته از خلقش گمارده، و فرستاده‌های از فرشته‌گانش را برای گرفتن جان خاصان از خلقش که خواهد و خدا کار سازی کند چنانچه خواهد.

طبرسی - ره - این خبر را در احتجاج آورده و جواب در آن چنین است:

خدا تعالی بزرگتر از آنست که خود متصدی این کار شود، ولی کار فرستاده‌ها و فرشته‌هایش کار او است چون بفرمانش کار میکنند، و خدا از فرشته‌ها ایلچی میان خود و خلقش مقرر کرده و همانها بفرموده «خدا برگزیده از فرشته‌ها رسل و از مردم».

هر که اهل طاعت است متصدی قبض روحش فرشته‌های رحمتند، و هر که گنهکار است متصدی آن فرشته‌های نقت و ملک الموت اعوانی دارد از فرشته‌های رحمت و نقت که بفرمان اویند و کارشان بدو وابسته است، و کار ملک الموت هم کار خدا است و او است که جان هر کسی را ستاند بدست هر که خواهد، میدهد، دریغ میکند، پاداش میدهد و کیفر مینماید بدست هر که خواهد، و کار اماناء او کار او است چنانچه فرموده «نخواهید جز آنچه خدا خواهد».

صدوق در فقیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در این باره فرمود: خدا برای ملک الموت یاورانی مقرر کرده که جان ستانند چون رئیس شهربانی که یاورانی دارد و دنبال کارهایش فرستد، و جان آنها را فرشته‌ها گیرند، و ملک الموت از آنها دریافت کند و خدا عز و جل از ملک الموت دریافت کند.

«و منکر و نکیر و مبشر و بشیر» دو تای آخری در بیشتر اخبار ذکر نشدند و آیا نام دو فرشته‌اند یا دو نوع فرشته؟ مؤید یکم اینست که دو تای اخیر در اکثر اخبار نیستند، اخبار و سخن در کسی که بازپرسی شود و پرسشها و کیفیت زنده شدن و سؤال در قبر در مجلد سوم گذشته و تکرار آن نکنیم.

«و رومان فتان گورها» که آزمایش کند و بازرسی نماید، این فرشته را در هیچ خبر معتبری از شیعه جز این دعاء ندیدم ولی در اخبار مخالفین آمده، در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 195

زهرة الریاض از عبد الله بن سلام است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم از نخست فرشته که پیش از نکیر و منکر در گور بمیت وارد شود؟ فرمود: ای پسر سلام فرشته‌ای باشد که رویش چون خورشید بدرخشد بنام رومان که بگور آید و مرده را بنشانند و باو گوید: کردار نیک و بد خود را بنویسد با انگشت خود بجای قلم و آب دهن بجای مداد بر قطعه از کفن خود بجای کاغذ و کارهای خویش را بنویسد.

و چون بکار بدش رسد شرم کند، فرشته گوید: ای خطا کار در دنیا از خدا شرم نکردی و کردی و اکنون شرم داری و همه کار نیک و بد را در آن نویسد و فرمایدش در پیچ و مهر بنه، گوید مهر ندارم، گوید انگشت بزنی و آن را در گردنش اندازد تا روز قیامت چنانچه خدا فرماید «و هر آدمی طائرش چسبیده بگردن او است تا آخر آیه» سپس منکر و نکیر آیند.

و شاذان بن جبرئیل در کتاب فضائل از اصغ بن نباته آورده که سلمان - رضی الله عنه - بمن گفت: مرا بگورستان بر که رسول خدا فرموده: ای سلمان چون مرگت رسد البته مرده‌ای با تو سخن گوید، و چون او را بردم و مرده‌ها را فریاد زد یکی جوابش داد، سلمان از مرگ و پس از آن از او پرسید و او داستانهای طولانی و هراسهای بزرگ که دیده بود در جوابش گفت و در ضمن گفت: چون خاندانم با من وداع کردند و خواستند برگردند از گورم، پشیمانی مرا گرفت و گفتم کاش بر میگشتم و یکی از گوشه گور بمن پاسخ داد، نه هرگز، این کلمه‌ایست که او گوینده آنست از پس آنها برزخ است تا روز قیامت.

گفتم: تو کیستی؟ گفت: منبه، فرشته‌ای که خدا مرا بهمه خلقش گماشته تا پس از مرگ آنها را بگردارشان آگاه کنم تا در برابر خدا کارهای خود را بنویسند سپس مرا کشیده و نشانید و گفت: کارهایت را بنویس، گفتم: شماره آنها را ندارم گفت: نشنیدی قول پروردگارت را «شماره کند خدا آن را و فراموش کردید».

سپس گفت: من برایت میگویم و تو بنویس، گفتم کاغذ کجا است؟ گوشه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 196

کفنم را کشید و کاغذی شد و گفت این نامه عمل تو است، گفتم: قلم کجا است؟

انگشت سبابه‌ات، گفتم: مداد؟ گفت آب دهانت، و آنکه هر چه در دنیا کرده بودم بمن دیکته کرد و خوردی و درشتی را بجا نگذاشت چنانچه خدا فرماید «و میگویند وای بر ما این چه نامه‌ایست که خرد و درشتی بجا نگذارد جز اینکه همه را شمرده و یابند هر آنچه کردند پیش خود و ستم نکنند پروردگارت کسی را، 50 الکهف».

سپس نامه را گرفت و مهر نهاد و بگردنم انداخت و گویا همه کوههای جهان را طوق گردن من کردند، گفتم: ای منبه چرا با من چنین میکنی؟ گفت: گفته پروردگارت را نشنیدی؟ «و هر آدمی نامه عملش بگردنش بسته، و برآوریم برایش روز قیامت نامه‌ای که بر خورد با آن باز شده، بخوان نامه خود را بس است برایت امروز که خودت حسابرس باشی، 13-14- الاسراء» و این خطاب با تو است در روز قیامت و تو را آرند و نام‌ها را جلو چشمت باز است، خود گواه خودی، سپس از بر من رفت (تا آخر خبر).

«و آنان که گناه نکنند خدا را در فرمانش» تفسیر مالک و خازنانست و اشاره است بقول خدا «ایا آنان که گرویدید نگهدارید خود و کسانتان را از آتشی که هیزمش مردمند و سنگ، سرپرستش فرشته‌های تندخو و سخت رویند و گنه نکنند خدا را در فرمانش و بکنند هر چه فرمان دارند، 6-التحریم» و «آنان که گویند» شرح رضوان و خادمان بهشت است، و بسا حال برخی خادمان بهشت باشد، چون ذکر زبانیه پس از خازنان دوزخ، و شرح دوزخ را پیش از بهشت آورد، چون بیم برای بیشتر مردم اصلح است از امید، زیرا شهوت آنها را به بدکرداری کشاند.

«سلام علیکم» اشاره است بقول خدا در وصف بهشتیان «و فرشته‌ها از هر دو بر آنها درآیند که درود بر شما برای شکیبائی شما و چه در انجام، خانه خویست 23 و 24-الرعد، بیضاوی در (ج 1 ص 622) تفسیرش گفته: سلام علیکم، مژده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 197

بدوام سلامتی است یعنی این بسزای صبر شما است.

«فنعلم عقبی الدار» یعنی خوب انجامی است این خانه که مخصوص شما است ای مؤمنین، کلینی در (98-روضه) و علی بن ابراهیم در (576 تفسیر قمی) بچند سند معتبر از امام پنجم علیه السلام در وصف حال متقیان در روز قیامت و پس از رفتن بیبهشت روایت کردند که: خدا هزار فرشته بیبهشت فرستد تا باو مبارک باد گویند و حوریه را با او تزویج نمایند، و بدر نخست باغش رسند و بدرباش گویند: از ولی خدا برای ما اجازه بگیر، خدا ما را برای تهنیت او فرستاده.

فرشته دربان گوید من بحاجب او بگویم تا از شما باو خبر دهد و او نزد حاجب که سه باغ از او دور است بیاید تا بدر نخست رسد و باو گوید بر آستانه هزار فرشته‌اند که رب العالمین فرستاده تا بولی خدا تهنیت گویند، و خواستند من برایشان اجازه گیرم حاجب گوید بر من گرانست که از ولی خدا اجازه خواهم و او با زنش حوراء خلوت کرده، گفت: میان حاجب و ولی خدا دو باغ است گفت: حاجب نزد سرکار رود گزارش دهد و اجازه خواهد و سرکار نزد خدمتکاران رود و همین را گزارش دهد و گوید بولی خدا برسانید، و آنها بوی اعلام کنند، و فرشته‌ها بولی خدا وارد شوند، او در تالاریست که هزار در دارد، و بر هر دری فرشته‌ای گماشته.

و چون اجازه ورود فرشته‌ها صادر شود هر گماشته دری را باز کند و سرکار هر فرشته را از یک در رهنمائی کند گفت: پیغام خدا عز و جل را برسانند و اینست قول خدا «و فرشته‌ها از هر در بر او درآیند 23-الرعد» یعنی از در تالار (سلام علیکم تا آخر آیه) - فرمود: اینست معنی قول خدا «و چون بینی نعمت و ملک بزرگی بینی، 20-الدهر» مقصودش ولی خدا و کرامت و نعمت او است و ملک بزرگ او که فرشته‌های خدا بی‌اجازه بر او وارد نشوند، اینست ملک بزرگ و والا (الخبر).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 198



«و زبانیه که بآنها گفته شود او را بگیرید و بند نهید و بآتش کشید» زبانیه 19 فرشته گماشته بدوزخند و همان غلاظ شدادند، جوهری گفته: زبانیه نزد عرب پاسبانست و برخی فرشته‌ها را گویند که مردم را بدوزخ کشند، آخفش گفته: در زبان عرب شناخته نیست و جمعی است که مفرد ندارد چون ابابیل و عبادید.

«و من اوهمنا من ذکرة» یعنی آنان که بخصوص نام نبردیم «و جا و مقام آنها بر ما معلوم نیست، و این اندکی منافات دارد با اکثر اخبار که آنها همه عوالم را میدانند و خدا ملکوت آسمانها و زمینها را بآنها نموده جز اینکه گفته شود منظور فروتنی است یا اینکه مقصود اینست از ظاهر قرآن و سنت ندانیم گر چه از راه دیگر بدانیم و مصلحت در اظهارش نیست، یا اکنون جا و مکان آنها را ندانیم، زیرا دور نیست که برخی خصوصیات حادثه را ندانند، یا آنکه از زبان دیگران که دعاء را خوانند گفته است، زیرا او دعاها را برای دیگران دیکته کرده و آن بزرگترین نعمتی است برای شیعیان.

«و سکان هوا و زمین و آب» دلالت دارد که در هر کدام فرشته جا دارد چنانچه شیخ بسندش از امام ششم علیه السلام روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

غدقن شده از شاشیدن در آب جاری فرمود: آب اهلی دارد، و در سفارش پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام که خدا بد داشته برای امتم غسل را زیر آسمان جز با لنگ و بد داشته ورود در نهرها جز با لنگ زیرا در آنها فرشته‌هایی جا دارند.

و نیز در علل (ج 1 ص 363) بسندش از ابی جعفر علیه السلام آورده که خدا عز و جل فرشته‌ها بگیاه زمین از درخت و نخل گماشته و هیچ درخت و نخلی نباشد جز با او از طرف خدا عز و جل فرشته‌ایست که او را و آنچه دارد نگهدارد، و اگر نگهبان او نبود درنده‌ها و جانوران زمین وقتی میوه داشت میخوردند (الخبر).

«و آنان که بر مردم گماشته‌اند» یعنی فرشته‌ها که همراه مردمنده یا بر آنها مسلطند یا بر آنها گماشته‌اند از فرشته‌های دیگر و چند دسته‌اند که بیشترشان گذشته مانند معقبات آنان که گردن بزیر کشند تا عبرت گرفته شوند، و بدرقه‌کنان عیادت‌کننده‌های بیمار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 199

و زائرین مؤمن، و آنها که برای امتحان گدائی میکنند، آنان که دست بدل مصیبت زده میکشند و دعاگویان بروزه داران، و آنان که به روی روزه دار تشنه دست میکشند و باو مژده میدهند و آنان که در حائر حسین علیه السلام‌اند و زائران را بدرقه کنند و بیمار آنها را عیادت کنند و بدعایشان آمین گویند، آنان که وسوسه شیاطین را از مؤمنان دفع کنند و مانند آنها در اخبار بسیار است.

این بنا بر اینکه خلق در اینجا بمعنی مخلوق است و اگر معنی مصدری دهد یعنی آنان که بآفرینش مردم گماشته‌اند اشاره است بآنچه در اخبار بسیاری وارد است که خدا را دو فرشته خلاق است و چون خواهد کسی را آفریند بدانها فرمان دهد و از آن خاک که خدا در قرآنش فرموده «از آن شما را آفریدیم و در آن شما را باز گردانیم و بار دیگر از آن شما را برآوریم، 55-طه» برگیرند و آن را با نطفه جا گرفته در رحم خمیر کنند و گویند: پروردگارا چه آفرینی؟ و خدا آنچه خواهد بدانها وحی کند (الخبر).

«رحمت فرست بر آنها روزی که هر کس آید» و این اشاره است که این حکم جز سائق و شهید را هم شامل است و فرشته‌ها در روز قیامت کارهای بزرگی دارند، و یا اینکه در این روز بفرشته‌ها نیاز هست، با او است سائق و شهید، دو فرشته‌اند که یکی او را بمحشر براند و دیگری گواه کردار او است، و گفته یکی است که هر دو کار را میکند، و گفته‌اند: سائق نویسنده بدیها و شهید نویسنده نیکیها، و گفته‌اند، سائق خود او است و گواه اندام و کردارش، و بسا مقصود کمتر شماره است که با هر کسی است.

یا مقصود جنس است، زیرا در اخبار آمده که نیکان را هزارها فرشته بدرقه کنند، و بهمراه اشار هم بعضی بیش باشند برای عذاب سخت‌تر، و گواهان از فرشته در اکثر اخبار بیش از یکی است، دعاء برای مزید پاکی فرشته‌ها که خود معصوم از گناهند ممکن است بما برگردد، جواد در نامه‌های خدا آن کس است که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 200

از بخشش دریغ ندارد و کریم آنکه بخشش او پایان نپذیرد و بهر کس هر چه را باید بدهد جامع انواع خیر و شرف و فضائل را هم گویند، و بمعنی بسیار گذشت‌کننده هم آمده.

میگویم: همانا این دعاء شریف را اینجا آوردم و شرح مفصلی نمودم چون جامع اخبار و آیات وارده در اصناف و درجات و مراتب فرشته‌ها است و سندش متواتر و متنش محکم است از نظر لفظ و معنا.

نیشابوری در تفسیرش گفته: روایت است که آدمیزاده 1/10 جن است، و جن و آدمی 1/10 جانوران خشکی، و اینان همه 1/10 پرنده‌ها، و همه اینها 1/10 جانوران دریا و همه‌شان 1/10 فرشته‌های زمین و گماشته بدن، و همه‌شان 1/10 فرشته‌های آسمان دنیا، و همه 1/10 فرشته‌های آسمان دوم و بدین ترتیب تا فرشته‌های آسمان هفتم سپس همه در برابر کرسی بسیار اندکند، و همه آنها 1/10 فرشته‌های یک سرا پرده عرشند که شمارشان 600 هزار است، و درازا و پهنا و ارتفاع هر سرا پرده چون برابر آسمانها و زمین و هر چه دارند شود چیز کمی باشند، و جایی پائی نیست جز در آن فرشته‌ای ساجد یا راکع یا قائم است و جنجال تسبیح و تقدیس.

سپس همه در برابر فرشته‌هایی که گرد عرش - میچرخند چون قطره‌اند در دریا و شماره آنان را جز خدا نداند و به‌مراه آنها‌یند فرشته‌های لوح که پیروان اسرافیلند و فرشته‌هایی که سپاه‌های جبرئیلند و همه شنوا و فرمانبر دارند و از عبادت خدا تکبر نورزند و دلتنگ نشوند.

### یک فائده [در مورد اصناف فرشتگان]

بلیناس در کتاب «علل الاشیاء» گفته: خدا عز و جل چون آفرینش را بهم برزد و طولانی شد، ارواح اندیشمند توانا آفرید، آنها را از گرمی باد و روشنی آتش آفرید، برخی از گرمی باد سرد، برخی از پرتو آتش سوزان، برخی از جنبش آب سرد، برخی از جنبش آب داغ و برخی از آب شور آفریده شدند، خدا علویه را از این سه آفرید چند طبیعت، از طبیعت خاک ندارند هیچ، هر کدام هم زمینی باشند از همین سه طبع‌اند که ذکر شد، همه بسیط‌اند و ترکیب ندارند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 201

اگر داشتند مرگ داشتند.

اینانند همه اجناس اندیشمند از فرشته و جن و شیطان و ساکنان باد خنک و دریا و زمین سیاه و سفید، و اختران بدانها پرتو اندازند و نورشان با نور آنها پیوندد و جای دیگری را هم نگیرند زیرا نورند، جای دیگری را هم نگیرند که خود پر طبایع باشند و آنها را سرپرستی کنند و بر آنها رو آورند.

هر یک از طبائع را خلق بزرگی از روحانیان اندر براست، که از هم نباشند و نیست نشوند، چون ترکیب ندارند و از یک گوهرند و از این رو شماره‌شان از همه چیزها بیشتر است، دلتنگ نشوند، نخوابند، بیمار نشوند، پیوسته کار کنند در شب و روز بدان چه بر آن گماشته‌اند از حرکت فلک و در هم داشتن آنها در یک دیگر، و حرکت خورشید و ماه و اختران و بارانها و بادها و گرما و سرما و پیش آوردن و پس بردن گیاه و جاندار و معادن و کارهای آدمی و جانور، و همه پیوسته کارگرد در آنچه بدان گماشته‌اند، و چند جنسند.

یکی در فلک اعلی است که همیشه بر پا ایستاده و ننشینند زیرا طبع آنها روحانی و لطیف است، برای لطافت نتوانند نشست زیرا آنها را بی‌بالا میکشاند، همه تسبیح گویند برای آنکه آنها را آفریده از روزی که آفریده‌شان کاری ندارند بسوی راست و چپ نروند و جز تسبیح پروردگار شغلی ندارند، غلظت و سختی دارند برای تندی طبع خود چه که از آتش آفریده شدند.

و بر فلک مشتری خلقی بزرگند از روحانیون همچین، خلقی معتدل و آرام چون از روح آب آفریده شدند سختی و سنگ دلی ندارند، فلک مشتری را سرپرستی کنند، و با حرکتش روی آورند و بچرخند و تمجید خالق کنند، در مریخ خلقی

عظیم از نورانیین هستند، غلیظ و سخت، زیرا از نور آتش تافته‌اند، از این رو رأفت و رحمت ندارند از این رو فلک مریخ را سرپرستی کنند و با آن بچرخند و جز آن چیزی ندارند، چون مهر ندارند، و گماشته بر کار مردم نیستند.

در فلک خورشید خلقی باشند از کروبیین سخت و بی‌رحم چون طبعشان سخت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 202

است و از باد و روح آفریده شدند، و آرامش و نور دارند، گماشته بر کارهای بنی آدمند از کشت کردن و تولید نسل و آنها خورشید را حرکت دهند و بحرکتش بخار و دخان برآید و آن بخار را بماه برآرند و بخورشید، و بکواکب بالا رسانند و غذای آنها باشد، و آنان گماشته بر میوه‌ها و زراعتها و ولادت جانورانند و بر همه روحانیون فراتر از خود تسلط دارند و همه را بکار گیرند، لطیفند و نورانی و با خورشید بچرخند، و با آن کار کنند و در اصلاح جهان و زایش موالیذ اثر کنند و آنها بپیران شیطان و فرزندان او را نگهدارند تا جهان را تباه و ویران نسازند و جانوران را از آنها حفظ کنند، و آنها را ملائکه گویند چون مهر دار دیوانند تا جهان را ویران نسازند.

در فلک زهره نیز خلقی از روحانیان باشند که معتدل و شایسته‌اند، و خوش چهره و خوشبو و نیک‌رو، دوستدار آدمیند و هر چه از زنده‌ها که فروتر از آنها بمانند و بدانها مهربان و دلسوزند، و در الفت میان نر و ماده هر چیزی تلاش کنند تا نسل و ولادت باشد و بدان گماشته‌اند.

و در فلک عطارد روحانیانی باشند که از باد گرم آفریده شدند و بدان روحانیانی که از نورند پیوسته و در برابرشان چون بنده باشند، و از چشم آنها هیچ نهان نگردند در خدمت ملائکه فلک خورشید شتابانند، و بدلشادی آنها کار کنند، و بوزیران آنها مانند، و گماشته بر اصلاح گیاهانند و نگهداری جوانه‌های گیاه که از زمین برآیند تا بکمال رسند و گماشته‌اند نیز بر جانور خرد و حفظ آن از شیاطین سرکش، جرم و تابش ماه از خورشید است و نور آن، و آنها پیوسته در شب و روز در کارند.

فلک ماه پر است از فرشته که فرشته‌های رحمانند و خوش چهره، زیبا و نیک صورت، خشم و سختی ندارند و بآدمیزاد سخت‌نگیرند چون بدانها نزدیکند، و بآدمیان از همه روحانیان مانده‌ترند، و به جانوران مهر دارند و گیاهان را اصلاح کنند و در روش آدمیزاده‌اند همیشه، و از پیوست با آنان بسا که بر آنها نمایان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 203

شوند و با آنها سخن گویند، و بر آسمان تسلط دارند و آن را از شیطان تو نگهدارند و فرزندانش تا از فرشته‌های بالا سخن ن‌زدند آنها که بفلک خورشید پیوستند و همانها گماشته‌اند بر دانه‌ها که در زمین کشت شوند، و آن را از شیطانها حفظ کنند تا تباه نسازند، زیرا شیطان تو و فرزندانش را در جهان و در کشت و نسل نیروی بزرگی است.

و هر آفرینش روحانی لطیف‌تر و نازک‌تر باشد بیشتر پر دارد، برخی شش بال و برخی پنج بال، برخی چهار بال دارند تا برسد بیکی، و اما مفکران طبیعت چون پدید شوند بطبائع ملحق گردند، و در پرده آب و خاک و باد باشند زیرا از گرمی آب شور و باد تند و خاک گندیده‌اند و مام آنها شیطانیل است و فرزندانش و همه نافرمان و جفاکار و تباهکارند در زمین، بسیار خبیث و پر نیرو و زشت چهره‌اند روهای سمج دارند، جانهایشان پلید است و بر سر طغیان و فسادند، و ویران کردن جهان و آفرینش بالا بر آنها مسلط است و از ویران کردن و تباه ساختن جهان جلو آنها را بگیرد (پایان).

و گویم: من خلاصه از کلام او را آوردم تا بدانی بیشتر کلمات حکماء دیرین از آنها است که دانش از انبیاء گرفته‌اند و موافقند با آنچه در زبان شرع آمده، و متأخران آنها برآی علیل و فاسد خود بدعتها درآوردند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 204

باب بیست و چهارم باز هم در وصف فرشته‌های مقرب

آیات قرآن مجید

1- الشعراء (193-194) فرو آوردش روح الامین\* بر دلت تا باشی از بیم دهان.

2- النجم (5-9) آموختش سخت نیرو\* نیرومندی که استوار شد\* و او در بالاترین افق بود\* سپس نزدیک شد و آویزان گردید\* و شد چون دو سوی کمان یا نزدیکتر.

3- التکویر (19-24) راستی که آن گفته فرستاده ارجمند است\* نیرودار نزد صاحب عرش پایدار\* مطاع سپس امین\* و نیست یار شما دیوانه\* و البته او را در افقی روشن دید\* و او دریغمند نیست بر غیب.

تفسیر

: طبرسی - ره - در (ج 7 ص 204) مجمع گفته: یعنی خدا قرآن را بوسیله امین که جبرئیل است و آن را دگرگون نسازد فرو فرستاده و او را روح نامیده که دین را زنده کند، و گفته‌اند: چون جانها را بدان چه از برکات نازل کند زنده کند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 205

و گفته‌اند: چون جسمی است روحانی «بر دلت» ای محمد، و این بر سیل توسع است چون خدا آن را بجبرئیل می‌شنواید و او را حفظ می‌کرد، و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌آورد و بدو می‌خواند، و وی آن را بدل می‌سپرد و حفظ می‌کرد، پس گویا بدل او فرو می‌آوردش.

و گفته‌اند مقصود اینست که خدا آن را بخوبی بتو تلقین کرده و بر دلت جا داده و آن را وعاءش نموده بیضاوی در (ج 2 ص 188) تفسیرش گفته: اگر مقصود از دل روح است بجا است و اگر عضو مخصوص است برای اینست که معانی روحانیه نخست بروح فرو شوند و آنکه منتقل بدل شوند بواسطه وابستگی آنها با هم و آنکه بمغز برآیند، و در لوح خیال نقش بندند، و روح الامین جبرئیل است که امین بر وحی است «تا باشی از بیم دهنده‌ها» که عذاب مخالفانست.

«علمه شدید القوی» طبرسی در مجمع (ج 9 ص 173) گفته: یعنی جبرئیل که با نیرو است در جان و آفرینش خود «ذو مره» یعنی نیرومند و سخت در خلقت از کلبی، و گفته: از نیروی او بود که قریه‌های قوم لوط را از روی آب سیاه کند و با آسمان برآورد و واژگون نمود، و از سختی او بود که فریادی بر قوم ثمود کشید و نابود شدند، گفته‌اند یعنی تندرست و خوش خلق، از ابن عباس و دیگران و گفته شده دو مره یعنی در هوا و گذر داشت برفت و آمد و فرود برآمد.

«فاستوی» یعنی استوار گردید بصورت اصلی خود پس از فرود بمحمد که همان جبرئیل است «بافق بالاتر» یعنی افق مشرق که بالاتر از مغربست در روی زمین نه در هوا، گفتند: جبرئیل بصورت آدمیان به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرو میشد و رسول از او خواست که خود را بصورت اصلی بوی نماید، دو بار نمود، یک بار در زمین و یک بار در آسمان، زمینی آن در افق اعلی بود که محمد صلی الله علیه و آله در حراء بود و جبرئیل از مشرق بر او طلوع کرد و همه افق را بست و پیغمبر از هوش رفت و جبرئیل در صورت آدمیان آمد و او را بخود چسبانید و اینست قول خدا که «سپس نزدیک شد و در آویخت».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 206

حسن و قتاده گفتند جبرئیل پس از استواری در افق اعلی از زمین بمحمد نزول کرد، زجاج گفته: دنی و تدلی یک معنا دارند و تدلی فزونی قرب است و از ابن مسیب است یعنی که جبرئیل استوار شد بر آسمان پس از آموختن محمد، و گفته شده یعنی با شتاب آمد و در هوا معتدل ایستاد تا پیغمبر او را ببیند، و گفته‌اند: یعنی جبرئیل و محمد در افق اعلی که آسمان دنیا است استوار شدند در شب معراج «فکان قاب قوسین» قوس کمانست و عادت عرب بود که نزدیک را قاب قوس می‌گفتند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که قوس، مقیاس است و بمعنی ذراع است یعنی فاصله دو ذراع بود و کمتر.

عبد الله بن مسعود گفته: پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را با 600 بال دید، و در قول خدا **إِنَّه لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ** گفته: قرآن گفته رسولی است گرامی نزد پروردگارش که او جبرئیل است و کلام خدا بزبان او فرو شده، «نیرومند است در انجام هر فرمانی از دانش و کردار و پیغام رسانی، و از نیرویش بود که شهرهای قوم لوط را با سرهای بالش از زمین برکند تا با آسمان و آنها را واژگون کرد.

«نزد صاحب عرش مکین است» مقامی بالا و قدری عظیم دارد چنانچه گویند:

فلانی مکین است نزد سلطان «مطاع است آنجا» یعنی در آسمان، فرشته‌ها فرمانش را برند گفته‌اند از فرمانبری آنها از وی این بود که شب معراج خازن بهشت را فرمود تا درهایش برای پیغمبر گشود، و در آن درآمد و هر چه در آن بود دید دربان دوزخ را فرمود تا آن را گشود و در آن نگاه کرد «امین» یعنی بر وحی خدا و پیغام رسانی بانبیاء.

در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل فرمود، چه خوب پروردگارت تو را ستوده «نیرومند است و نزد صاحب عرش مقام دارد و امین است» نیرویت چیست و امانتت کدام است؟ گفت: نیرویم اینست که فرستاده شدم برای شهرهای قوم لوط چهار شهر بود و در هر شهری 400 هزار مرد جنگجو، جز کودکان و زنان، و آنها را از ته زمین برکنده و برداشتم بیلا تا اهل آسمانها با آواز جوجه و بنگ سگها را شنیدند و آنکه آنها را پرت کردم و هلاک کردم، و اما امانتم اینست که هرگز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 207

از فرمانی که دارم پا فرا نهادم.

**و لقد رآه بالأفق المبين** پیغمبر جبرئیل را بصورت اصلیش در آنجا که خورشید میدمد دید که افق اعلی است از سوی مشرق «او بغیب تهمت زده نیست» بنا بر قرائت بظاء که قرائت اهل بصره است جز سهل و قرائت ابن کثیر است و کسائی اینکه (بغیب بخیل نیست) که آنچه را خدا باو تعلیم دهد به پیغمبران نرساند بنا بر قرائت به ضاد که معروف است.

#### اخبار:

1- در مجالس صدوق: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون مرا بمعراج بردند جبرئیل بنهری رسانید بنام «نور» که خدا فرموده آفریده است ظلمات و نور را، در کنار آن جبرئیل گفت ای محمد ببرکت خدا از آن بگذر که خدا دیده‌ات را روشن کرد و جلوت را باز کرد، این نهریست که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل از آن نگذشته جز اینکه من هر روز در آن یک بار غسل کنم و برایم و پر فشانم و از هر قطره‌اش خدا فرشته مقربی آفریند که 20 هزار چهره دارد و 40 هزار زبان و بهر زبانی لغتی گوید که زبان دیگر نفهمد.

2- در تفسیر علی بن ابراهیم (373) در خبر معراج جبرئیل گفت نزدیکتر خلق بخدا منم و اسرافیل.

3- و از همان (511): بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون مرا با آسمان بردند فرشته‌ای دیدم که لوح نوری بدست داشت و پیوسته بی‌اینکه برآست و چپ رو کند بدان نگاه میکرد، بر هیئت حریر (حزین خ ب) بود، بجبرئیل گفتم:

این کیست؟ گفت این ملک الموت است و مشغول جان گرفتن است، گفتم: ای جبرئیل مرا نزد او ببر تا با او سخن گویم مرا نزدش برد و باو گفتم، آیا هر که مرده و میرد تو جانش را ستانی؟ گفت: آری، گفتم: خود بالای سرش روی؟ گفت: آری، خدا همه دنیا را بمانند یک درهمی برای من مسخر کرده که در دست کسی باشد و آن را بچرخاند، هیچ خانه در جهان نیست جز اینکه من هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 208

روز پنج بار در آن در آیم و بخاندانی که بر مرده خود گریند میگویم: گریه نکنید که من باز آیم و باز آیم تا هیچ کدام شما ننمایید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل، مرگ بس است برای کوبنده‌گی؟ گفت: آنچه پس از مرگ است کوبنده‌تر و بزرگتر است.

4- و از همان (654) در قول خدا «البتة از آیات بزرگتر خدا دید» که جبرئیل را دید بر ساقش در بود چون قطره‌ها بر سبزه، 600 بال داشت که میان آسمان و زمین را پر کرده بودند.

5- در توحید (69): بسندش از حفص بن غیاث که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از قول خدا عز و جل «لقد رأی- الآیة-» و مانند آن را آورده.

6- در معانی الاخبار (49) که جبرئیل یعنی عبد الله، میکائیل یعنی عبید الله و همین است معنی اسرافیل.

7- در خصال (105) از امام هفتم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راستی خدا از هر چیزی چهار برگزیده است و از فرشته‌ها برگزیده جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را- الخبر.

8- در تفسیر علی بن ابراهیم: بسندش از امام ششم علیه السلام که در این میان که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست بود و جبرئیل در برش بود جبرئیل را توجهی بسوی آسمان شد و رنگش پرید تا مانند زعفران شد و برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پناه برد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان جا که جبرئیل نگریسته بود نگاه کرد و ناگاه چیزی سراسر جهان را پر کرده بود و پیش می‌آمد تا یک زه کمان بزمین سپس گفت: یا محمد من پیک خدایم بسوی تو، تا



مخیرت کنم پادشاه پیغمبری باشی دوست داری یا بنده و پیغمبری باشی؟ رسول خدا بجبرئیل که رنگش باز گشته بود رو کرد، جبرئیلش گفت: بلکه بنده‌ای باش پیغمبر، و رسول خدا فرمود: بنده‌ای پیغمبر باشم، آن فرشته یک پای راست را برداشت و بر جگر آسمان اول نهاد پای دوم را در آسمان دوم و پس هر آسمانی را با یک گام پیمود تا با آسمان هفتم رسید، میان هر آسمانی یک گامش بود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 209

و هر چه بالا رفت خرد شد تا چون گنجشکی شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجبرئیل رو کرد و فرمود: دیدمت هراسان شدی، و چیزی هراس آورتر برای من از رنگ پریدگی تو نیست، فرمود: ای پیغمبر خدا سرزنش مکن، میدانی این که بود؟ فرمود: نه. گفت: این اسرافیل دربان خدا است، و از آنکه که خدا آسمانها و زمین را آفریده از جای خود نجنبیده و چون دیدمش فرو می‌شود، پنداشتم فرمان قیامت را آورده، و از این رو رنگم پرید، و چون دیدم آنچه خدا تو را بدان برگزیده رنگم بجا آمد و خود را یافتم، ندیدی هر چه بالا رفت خرد شد.

راستش چیزی نیست که نزدیک خدا شود جز از بزرگی خدا خرد گردد، این دربان خدا و نزدیکتر خلق باو است و لوح از یک یاقوت سرخ برابر دیده او است، چون خدا تبارک و تعالی سخنی وحی کند بر لوح زند و او بنگرد و سپس بما افکندش و ما آن را در آسمانها و زمین باجرااء گزاریم. راستش او نزدیکترین آفریده رحمانست بدو و میان من و او نود پرده از نور است تا آنجا که چشم‌رس نیست و شماره و آمار ندارد، و من نزدیکتر خلقم بدو و میان من و او هزار سال راه است.

بیان: مقصود از پرده‌ها یا حجب معنویه است چنانچه گذشت یا مقصود میان او و میان عرش خدا است یا نهایت آفریده‌ها یا تا آنجا که مصدر وحی است.

میگویم: این حدیث را بخط یکی از اساتید دیدم که آن را با حذف اسناد از مدینه العلم صدوق آورده.

9- و از همان: از امام صادق علیه السلام که: چون خدا میکائیل را فرماید تا فرو شود بدنیا در انجام فرمانی یک پا در آسمان هفتم گذارد و دیگری را در زمین هفتم.

10- و از همان: از امام صادق علیه السلام که: خدا ماری آفریده که گرد آسمانها و زمین را گرفته و سر و دمش را زیر عرش گرد آورده و چون گناهان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 210

بندها را ببیند افسوس خورد و از خدا اجازه خواهد که آسمانها و زمین را ببعد.

11- در قصص: بسندهای گذشته در باب عوالم از اَبی جعفر علیه السلام که خدا فرشته‌های روحانی آفریده و بالها دارند که هر جا خدا خواهد با آنها پرواز کنند، و آنها را میان طبقه‌های آسمانها جا داده، شبش تا روز تقدیس کنند و از میان آنها اسرافیل و میکائیل و جبرئیل را برگزیده.

12- در صحیفه امام رضا علیه السلام: تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: چون مرا با آسمان بردند، در آسمان سوم مردی را دیدم نشسته یک پا در مشرق دارد و یکی در مغرب و لوحی بدست دارد و سرش را می‌جنباند، بجبرئیل گفتم: این کیست؟

گفت: ملک الموت است.

13- در خرائج: بسندی از معتب غلام امام صادق علیه السلام، گفت: من در عریض با امام صادق بودم و راه رفت تا بمسجدی آمد که پدرش در آنجا خدا را عبادت میکرد، و چون برگشت فرمود: ای معتب اینجا را می‌بینی؟ گفتم: آری، فرمود: در این میان که پدرم در اینجا بنماز ایستاده بود ناگاه پیری آمد و وارد شد خوش سیما و نشست، در این میان که او نشسته بود، مردی گندم گون و خوش رو آمد و او را خواست و بدو گفت: برای چه نشستی، این فرمان را نداری، بر خواستند و رفتند و نهان شدند از من و چیزی ندیدم، پدرم فرمود: پسر من آن شیخ را با رفیقش دیدی؟ گفتم: آری، شیخ که بود و رفیقش که؟ فرمود: آن شیخ ملک الموت بود و آنکه او را برد جبرئیل بود.

14- و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام، در این میان که من با کنیزم در خانه بودم بناگاه مرد ترشروی پیش آمد، و چون دیدمش دانستم ملک الموت است، و مردی دیگر با روی گشاده پیشوازش کرد و گفت: بدین فرمان نداری در این میان که من با آن کنیزک گفتگو میکردم جانش گرفته شد.

بیان، بدین فرمان نداری، یعنی به پس انداختن، یا بیرخورد جز متوفی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 211

یا بترشروئی با امام، در خبر پیش محتمل است نشستن یا جان گرفتن از امام با دو احتمال اول، و الله یعلم.

15- المتجهد: در تعقیب نماز امیر المؤمنین علیه السلام، و بنامت که بر پیشانی اسرافیل نوشته شده و نیروی آن نامی که اسرافیل بدان در صور دمد، و از تو خواهیم بنامت که بر کف رضوان خادم جنانست.

16- الاختصاص: بسندش تا گفت: عبد الله بن سلام در ضمن پرسش خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: که بتو خبر داده؟ فرمود: جبرئیل، گفت: از که؟ فرمود:

از میکائیل، گفت: از که؟ فرمود: از اسرافیل، گفت: از که؟ فرمود از لوح محفوظ، گفت: از که؟ فرمود: از قلم، گفت: از که؟ فرمود: از پروردگار جهانیان.

گفت: راستی گفتی، بگو جبرئیل در ژست زنانست یا مردان؟ فرمود:

مردان، گفت: بمن بگو خوراکش چیست؟ فرمود: تسیح و نوشابه‌اش تهلیل است گفت: راست گفتی ای محمد، بمن بگو درازای جبرئیل چند است؟ فرمود: میانه است در فرشته‌ها نه بسیار دراز و نه بسیار کوتاه، 80 گیسو دارد، برچیده مو و مجعد است، و میان دو چشمش ماه نویست، درخشان و گشاده چشم و سفید پای. پرتو او میان فرشته‌ها چون پرتو روز است در تاریکی شب 24 بال سبز دارد، توربافی با در و یاقوت و پایانش لؤلؤ است.

حمایلی دارد که آسترش رحمت است و تکمه‌هایش کرامت و رویه‌اش وقار پرش از زعفرانست، پیشانی گشاده، بینی برآمده، کشیده گونه، دو فکش مدور خوش قد و بالا، نخورد، ننوشد، خسته نشود، سهو نکند، تا قیامت مأمور وحی خدا است گفت: راست گفتی ای محمد- سپس حدیث را تا آنجا کشانده- که گفت:

سه چیست؟ فرمود: جبرئیل، میکائیل و اسرافیل که رؤساء فرشته‌هایند و سرپرست وحی پروردگار جهانیان (45- اختصاص).

17- در کافی (199- روضه): بسندش از حنان بن سدید که بامام پنجم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 212

علیه السلام گفتم: خبرم ده از قول یعقوب بیسرانش «بروید و جستجو کنید از یوسف و برادرش 87- یوسف» میدانست یوسف که 20 سال از او جدا بوده زنده است؟

فرمود: آری، گفتم: چگونه دانست؟ فرمود: سحرگاه دعا کرد و از خدا خواست که ملک الموت بر او فرود شود، و بریال ملک الموت بر او فرو شد و باو گفت ای یعقوب چه کاری داری؟ گفت: بمن بگو جانها را که میستانی با همنند یا جدا جدا؟

گفت: جدا جدا، گفت: در میان جانها که بتو گذر کردند، جان یوسف گذر کرده؟ گفت: نه، و یعقوب دانست او زنده است و بیسرانش گفت: جستجو کنید از یوسف و برادرش.

بیان: این فرشته یا عزرائیل بوده که جان ستاند یا دیگری که جانها را از او ستاند و اگر با هم دریافت میکرد بسا روح یوسف مشخص نبود و بسا که در سری ارواحی که بدو نرسیده بود قرار داشت.

18- در کافی (272- روضه): بسندی از امام پنجم که در بهشت نهریست و جبرئیل هر بامداد در آن فرو شود و از آن برآید و پر تکاند، و خدا عز و جل از هر قطره که از او بچکد فرشته‌ای آفریند.

19- و از همان (318- روضه کافی): بسندی از امام ششم علیه السلام فرمود:

چون روز احد مردم گریختند- و حدیث درازی کشانده تا فرموده- پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پروردگارا بمن نوید دادی که دینت غلبه کند، و اگر خواهی درمانده نیستی و علی نزد نبی صلی الله علیه و آله آمد و گفت: بنگی سخت شنوم و شنوم که «پیش شو، حیزوم. و قصد ضربت بکسی را نکنم جز آنکه پیش از ضربت مرده بر زمین افتد، فرمود: این جبرئیل است با میکائیل و اسرافیل بهمراه فرشته‌ها.

سپس جبرئیل آمد و کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: ای محمد این کار علی همای همدردی است فرمود: راستی علی از من است و من از او، جبرئیل گفت:

منهم از هر دو شما، سپس مردم گریختند- و حدیث را کشانده تا گفته- جبرئیل آنان را دنبال کرد و چون آواز سم اسبش را می‌شنیدند در رفتن شتاب میکردند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 213

او در پی آنها بود، و چون کوچ میکردند میگفتند آن همان لشکر محمد است که آمد، أبو سفیان بمکه در آمد و گزارش داد، شبانها و هیزم کشها بمکه آمدند، گفتند: ما دیدیم که هر گاه لشکر أبو سفیان کوچ میکرد لشکر محمد بجای آنها منزل میگرفتند و یک سواری بر پشت اسب سرخی دنبال آنها بود، أهل مکه رو به ابو سفیان کردند و او را بیاد سرزنش گرفتند، تا آخر خبر.

20- و از همان (328- روضه): بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا چهار فرشته فرستاد برای هلاک قوم لوط: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کرویل، و اینها عمامه بسته بآبراهیم علیه السلام گذر کردند و بر او سلام دادند، و آنها را نشناخت و وضع زیبایی در آنها دید، و گفت: خودم باید بآنها خدمت کنم، مهمان‌نواز بود، یک گوساله فربه برای آنها سر برید و پخت و نزد آنها برد، و چون در بر آنها نهاد و دید دست بدان نزدند، همه آنها را ناشناس دانست و از آنها ترسید. چون جبرئیل این را دید عمامه از رو برگرفت و از سر و آبراهیم علیه السلام او را شناخت، گفت: تو او هستی، گفت: آری، و زنش ساره گذر کرد و او را باسحاق و پس از او به یعقوب مژده داد، و گفت: آنچه خدا فرموده، و پاسخش دادند بدان چه در قرآنست ابراهیم گفت: برای چه آمدید؟ گفتند برای هلاک کردن قوم لوط- و حدیث را کشانده تا فرموده- نزد لوط آمدند و او در کشت خود بود نزدیک شهر باو سلام دادند و عمامه بر سر داشتند، چون آنها را زیبا دید با عمامه

سفید و جامه سفید، بآنها گفت: منزل میخواهید؟ گفتند: آری، جلو افتاد و بدنالش رفتند و از منزل بردن آنها پشیمان شد، گفت: چه کاری کردم آنها را نزد قوم خود آوردم که آنها را میشناسم.

بآنها رو کرد و گفت: نزد شرار خلق الله می آئید- و کشیده تا فرموده- و چون زنش آنها را دید که زیبا هستند، پشت بام برآمد دست زد و مردم نشنیدند و دود کرد و چون دود را دیدند، دویدند در خانه- و کشیده تا فرموده- بسیار شدند و وارد خانه شدند، و جبرئیل با انگشت بدانها اشاره کرد و کور شدند- و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 214

کشیده تا فرموده- سپس جبرئیل آن شهر را از زمین هفتم با بال خود کند و بالا برد تا اهل آسمان دنیا بنگ سگان و آواز خروسهای آنها را شنیدند، و آن را واژگون کرد و بر آنها و هر که اطراف شهر بود سنگ سجیل بارید.

21- و از همان (362- روضه): بسندش از ابي جعفر عليه السلام، که چون خدا ابراهيم را خليل خود ساخت و مژده خلت او رسید، ملک الموت در صورت جوان سفید که دو جامه سپید پوشیده، و سرش مرتب کرده بخانه ابراهيم عليه السلام آمد و وی او را از بیرون خانه پیشواز کرد، ابراهيم مرد غیوری بود و چون از خانه بیرون میرفت برای کاری در خانه اش را می بست و کلیدش با خود برمیداشت، سپس بازگشت و در گشود، ناگاه مردی زیاتر مردها را در خانه دید، دست او را گرفت و گفت: ای بنده اک خدا چه کسی تو را وارد خانه من کرده؟ گفت: پروردگارش مرا وارد کرده، گفت: پروردگارش بدان سزاوارتر از من است، تو کیستی؟ گفت من، ملک الموتم.

ابراهيم هراس کرد، و گفت: آمدی جانم را بگیری؟ گفت، نه ولی خدا بنده ای را دوست خود برگرفته و آدمم بتو مژده دهم، گفت: او کیست تا اینکه خدمت او کنم تا بمیرم؟ گفت او توئی، و او نزد ساره رفت و گفت: خدایم مرا دوست خود گرفته.

22- در در منثور (1 ص 91) از چند کتاب از ابن عباس، گفت: در این میان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جبرئیل در یک گوشه بود و بناگاه افق آسمان شکافت و جبرئیل رنگ باخت و درهم شد و بزمین چسبید، ناگاه فرشته ای برابر پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد خدایت سلام میرساند و مخیر میکند که پیغمبر باشی و شاه یا پیغمبر باشی و بنده؟ رسول صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل با دست بمن اشاره کرد که فروتنی کن و من دانستم خیر خواه است، و گفتم، پیغمبر و بنده، و آن فرشته بآسمان برآمد.

پیغمبر فرمود: من میخواستم تو را از وی بپرسم، و حالی در تو دیدم که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 215

مانع پرسش شد، این کی بود؟ گفت: این اسرافیل بود خدا از روز اول که او را پیش خود آفریده گام نهاده و چشم بزیر است، میان او و پروردگار 70 نور است کسی بدانها نزدیک نشود جز اینکه بسوزد، لوح محفوظ نزد او است، و چون خدا فرمانی در آسمانها یا زمین صادر کند آن لوح برآید و پیشانی اسرافیل زند تا بدان بنگرد، اگر کار من باشد بمن فرماید، و اگر کار میکائیل باشد باو فرماید، و اگر کار ملک الموت باشد باو گوید.

گفتم: ای جبرئیل تو بر سر چه کاری؟ گفت بر باد و لشکرهایم گفتم:

میکائیل چه کاره است؟ گفت گیاه و باران بدست او است، گفتم: ملک الموت؟ گفت:

جانستانست و من گمان کردم فرو نشده مگر برای برپا کردن قیامت، و آن ترسی که در من دیدی از برپا شدن قیامت بود.

23- و از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برتر فرشته‌ها جبرئیل است (..) 24- و از موسی بن اَبی عائشه که بمن رسیده جبرئیل علیه السلام امام اهل آسمانست (....) 25- از جابر بن عبد الله که جبرئیل گماشته بر حاجت بنده‌ها است، چون، مؤمنی دعا کند خدا فرماید ای جبرئیل دعایش را نگهدار که من او را و آوازش را دوست دارم، و چون کافر دعا کند، فرماید: زود حاجتش برآر که دشمن او و آواز اویم.

26- و از شریح بن عبید است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بآسمان برآمد جبرئیل را در آفرینش او دید و پرهاش از زبرد و لؤلؤ و یاقوت بود، فرمود: بنظرم رسید که میان دو دیده‌اش افق را بسته، و پیش از آن بصورت‌های مختلفش دیده بودم و بیشتر بصورت دحیه کلبی، و بسا او را چنان میدیدم که از پشت غربال (..) 27- از حذیفه است که جبرئیل دو پر دارد و حمایلی از در برشته کشیده دندانهای پیشین او درخشانند، پیشانی او روشن، و سرش مانند لؤلؤ تیره تیره دارد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 216

و چون برف است رد و گامش سبزه است.

بیان: «رأس محبک» در نهاییه است که یعنی مانند فرزده.

28- در منثور: از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: میان دو شانه جبرئیل پانصد سال راه است برای پرنده شتابان.

29- در روایت وهب آن را 700 سال راه دانسته (ج 1- 92).

30- و از ابن شهابست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل خواست که خود را بصورت اصلی نماید، جبرئیل گفت تاب دیدن آن را نداری، فرمود: دوست دارم چنین کنی، رسول خدا شب مهتابی برای نماز بیرون شد و جبرئیل در صورت خود آمد و نمایان شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون او را دید از هوش رفت، چون بهوش آمد جبرئیل او را داشت یک دست بر سینه او نهاده و یک دست میان دو شانهاش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نمیدانستم خدا چیزی را چنین آفریده باشد، جبرئیل گفت: چگونه ای اگر اسرافیل را بینی که 12 بال دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و عرش بر دوش او است و بسا از عظمت خدا چنان کوچک شود که مانند پرنده ای کوچکتر از گنجشک شود، تا عرش او را جز عظمتش بر ندارد (...). 31- از ابی سعید از پیغمبر صلی الله علیه و آله که در بهشت نهریست هر بار جبرئیل در آن درآید و برآید و خود تکاند خدا از هر قطره که از او بچکد فرشته ای آفریند (00 ص 93).

32- گفت: روایت است که جبرئیل گریان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پیغمبر باو گفت: چرا گریه کنی؟ گفت: چرا نگریم بخدا از روزی که دوزخ را آفریده چشم خشک نشده از ترس اینکه گناه کنم و مرا در آن افکند، گفت میکائیل از روزی که دوزخ آفریده شده نخندیده.

33- و از عکرمه که رسول خدا از جبرئیل پرسید گرامی تر خلق نزد خدا کیست، بالا رفت و فرو شد و گفت: گرامی تر خلق نزد خدا جبرئیل است و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت، اما جبرئیل سرکار جنگ و یار پیغمبرانست و میکائیل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 217

سرکار هر قطره که ببارد، و هر برگ که بروید، و هر برگ که بیفتد، و ملک الموت گماشته بگرفتن جان هر بنده است در خشکی و یا دریا، و اسرافیل امین خدا است میان او و آنان (...). 34- و از ابن عباس است که جبرئیل برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و سربندی سبز داشت که گرد گرفته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این گرد که بر سربند تو است چیست؟ گفت: من خانه کعبه را زیارت کردم و فرشته ها بر رکن مزاحمت کردند و با بال خود این گرد که بینی برافشانند (...). 35- و از ابن عباس که جبرئیل در یک مجلسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود آمد برابر او نشست و دو کف بر دو زانوی او نهاد و گفت: یا رسول الله اسلام را بمن بازگو، فرمود: اسلام اینست که دل بخدا داری و گواهی دهی نیست معبودی بر حق جز خدا: یگانه است، شریک ندارد و اینکه محمد بنده و رسول او است، فرمود: چون چنین کنی مسلمانی، گفت: یا رسول الله از ایمان بمن بازگو.

فرمود: ایمان اینست که باور داری خدا و روز باز پسین و فرشته ها و قرآن و پیغمبران و مرگ و زندگی پس از مرگ را، باور کنی بهشت و دوزخ و حساب و میزان را، و باور داری قدر را از نیک و بدش، و چون چنین کنی ایمان داری، گفت: یا

رسول الله بمن بگو از احسان؟ فرمود: که برای خدا چنان کار کنی که گویا او را می بینی، و اگر نبینی او تو را بیند (...)-36- و از انس و دیگران بچند سند که در این میان که پیغمبر با یارانش نشست بود: مردی در جامه سفر نزد او آمد و مردم را بهمزد تا در برابر او نشست و دست بر زانویش نهاد و گفت: یا محمد اسلام چیست؟ و حدیث را چنانچه گذشت کشانده تا گفته- یا رسول الله قیامت کی می شود؟ فرمود: آنکه پرسیده شده دانایتر نیست بدان از پرسنده، و مرد برگشت و رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را نزد من آرید، دنبالش رفتند و چیزی ندیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این جبرئیل بود، آمده بود دین شما را بشما بیاموزد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 218

37- و از وهب بن منبه که خدا صور را از لؤلؤ [سفید] آفریده بزلالی آئینه و پس از آن بعرش فرمود: بگیر این صور را و بدان در آویخت «سپس فرمود، باش، و اسرافیل شد، و باو فرمود: صور را بگیر: آن را گرفت و در آن بشماره هر جان و هر نفس کش سوراخی است، دو جان از یک سوراخ بر نیایند.

در میان صور روز نیست چون گردی آسمان و زمین و اسرافیل لب بر آن نهاده و آنکه خدا تعالی فرمود: البته تو را گماردم بر صور، دمیدن و فریاد تور است، اسرافیل در جلو عرش درآمد و پای راستش را زیر عرش در آورد و پیش از پیش داشت، و از روزی که خدایش آفریده دیده بر هم نزد و چشم دارد که خدا چه وقت او را فرمان دهد (در منثور ج 5- ص 338) 38- از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله در قول خدا تعالی «فروء آورد بدو روح الامین» فرمود: روح الامین جبرئیل است که 600 بال لؤلؤ در او دیدم بازشان کرده بود بمانند پر طاوسها (... ص 94) 39- و از اُبی سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه خوشم وقتی که صاحب صور صور را بدهان گرفته و پیشانی خم کرده و گوش فرا دارد و منتظر فرمان دمیدنست تا بدمد؟

مسلمانان گفتند: چه گوئیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود: بگوئید: «حسبنا الله و نعم الوکیل علی الله توکلنا بس است ما را خدا و خوب نگهداریست، کار خود بخدا گذاریم».

توضیح:

جوهری گفته: کیف انعم، از نعمه بفتح است بمعنی شادی و خوشی و رفاه.

40- در در منثور: از ابن مسعود که: صور مانند شاخی است که در آن میدمند (.. ص 338).

41- و از اُبی هریره که گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از روزی که اسرافیل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 219



گماشته شده بر صور دیده بعرش بالا نکرده مبدا پیش از آنکه دیده برگرداند، فرمان فریاد باو داده شود، دو چشمش چون دو اختر درخشانند (... 42- و از اَبی سعید که دو صور دار، دو شاخ بدست دارند، و میپایند که کی فرمان بدانها رسد (... 43- و از او از پیغمبر صلی الله علیه و آله که: بامداد نیاید جز دو فرشته گماشته بر صور منتظرند کی فرمان یابند در صور بدمند و در آن بدمند (... 44- و از کعب که: اسرافیل 4 بال دارد، دو تا در هوا و دو تا بخود بسته و پیراهن کرده، و بالی هم بر دوش او است، و قلم بر گوش او، چون وحی رسد قلم بنگارد و فرشته‌ها بخوانند، و فرشته صور از او فروتر است، بر سر یک زانو نشسته و دیگری را بلند دارد، و صور را بدم گرفته، و پشت خم کرده، و دیده باسرافیل دوخته؟ و فرمانش بدمیدن در صور آنکه است که اسرافیل پر بخواباند (... و از عائشه هم مانند آنست.

45- از ابن عباس که چون آیه **فَإِذَا نَقَرَ فِي النُّاقُورِ**، 9- المذثر فرود شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه خوش باشم و صاحب صور شاخ بدم گرفته و پیشانی خم کرده و گوش میدارد چه وقت فرمان شود، گفتیم: یا رسول چه گوئیم: فرمود:

بگوئید **حسبنا الله و نعم الوکیل و علی الله توکلنا** (در منثور ج 6- ص 282).

46- از قتاده است که **فَإِذَا نَقَرَ فِي النُّاقُورِ** یعنی چون دمیده شود در صور (... ص 321) 47- و از ابی مسعود «البته او را در افق مبین دید» جبرئیل در رفرفی سبز بود و افق را پوشانده بود (000 ص 361).

48- و باز از او که جبرئیل را 600 بال است که افق را بندد (... ص 321).

49- و از ابن عباس در تفسیر این آیه که مقصود جبرئیل است که محمد او را در صورت وی در سدره المنتهی دید (...)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 220

50- از معاویه بن قره که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجبرئیل فرمود پروردگارت خوب تو را ستوده که «نیرومند است، در بر صاحب عرش مقام دارد، مطاع است و امین» نیروی تو چیست و امانتت کدام است؟ گفت نیرویم همین که مأمور شهرهای قوم لوط شدم چهار شهر بودند و در هر شهری 400 هزار مرد جنگی جز زن و بچه آنها را از هفتم زمین برکندم تا اهل آسمان آواز مرغان و بنگ سگان را شنیدند و آنها فرو انداختم و همه را کشتم، اما امانتم اینکه هیچ فرمانی بمن نشد که از او تعدی کنم بکار دیگر (... ص 321) 51- و از اَبی صالح در قول خدا **«إِنَّه لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ»** فرمود: جبرئیل است «مطاع است و امین» بر 70 حجاب که بی‌اجازه در آنها درآید (... 52- و از خزرج که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: و نگاه میکرد بملک الموت بالای سر یک انصاری، که ای ملک الموت، بیار من آسان گیر و او گفت:

خوشدل باش و چشم روشن که من بهر مؤمنی آسان گیرم: و بدان ای محمد که من جان آدمی زاده را گیرم، آنکه که در خانه شیون برپا شود جان او در دست منست بر خیزم میگویم این شیون چیست؟ بخدا ما ستم نکردیم و پیش از اجلش نیامدیم و شتاب نکردیم و گناهی در گرفتن جانش نداریم.

اگر بدان چه خدا کرده شکبیا باشید اجر برید، و اگر خشم گیرید گناه ورزید ما را نزد شما بازگشتی و بازگشتی است، الحذر، الحذر، هیچ خاندانی زیر چادر یا خانه گلی، نیک یا بدکار، در دشت یا کوه نباشند جز اینکه من هر شبانه روز آنان را بازرسی کنم، و خرد و بزرگشان را از خودشان بهتر شناسم، بخدا اگر بخواهم جان یک بشر را بگیرم نمیتوانم تا خدا اجازه آن را دهد (ج 5 ص 173- در منثور).

53- و از ابن عباس که ملک الموت گماشته گرفتن جان آدمیانست و او متصدی اینست، و فرشته‌ای از آن پریانست و فرشته‌ای از دیوان، فرشته‌ای از پرنده فرشته‌ای از وحوش و درنده‌ها و ماهیها و مورچه، و آنان 4 فرشته‌اند خود فرشته‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 221

در فریاد یکم میمیرند، و ملک الموت جان همه را گیرد، و سپس بمیرد، اما شهیدان دریا را خدا جان ستاند، آن را بملک الموت وانهند باحترام آنان (...)-54 از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام که پیغمبر بر یکی از انصار وارد شد او را عیادت کند و ناگاه ملک الموت بالای سرش بود باو فرمود: ای ملک الموت بیارم آسان گیر که مؤمن است، گفت ای محمد مژدهات باد که من بهر مؤمنی آسان گیرم و بدان که من جان آدمیزاده بگیرم و خاندانش شیون کنند، و بگوشه خانه هستم و گویم: بخدا من گناهی ندارم، باز هم برگردم، الحذر، الحذر، خدا خاندانی نیافریده در ده و بیابان و خشکی و دریا جز اینکه من در هر شبانه روز آنها را وارسم پنج بار، تا اینکه خرد و بزرگشان را از خودشان بهتر شناسم، بخدا ای محمد من نمیتوانم جان یک پشه را بگیرم تا خدا تبارک و تعالی فرمان آن را ندهد (.. ص 174).

55- در کافی (ج 3 ص 136): بسندی از امام ششم با اندک تغییر مانند آن را آورده.

56- (...): بسندی از امام پنجم بمانند آن جز اینکه پس از 5 بار «نزد اوقات نماز را» افزوده.

بیان: نهان نیست که این اخبار دلالت ندارند بر اینکه جانستان جانوران ملک الموت است، زیرا غرض اینست که بر هیچ کار کوچک و بزرگ بی‌اجازه خدا قادر نیست، و منافات با خبر ابن عباس ندارند، ولی در اخبار ما تصریحی بهیچ طرف نیست و توقف در آن احوط است، و اخبار مناسب این باب و پیش از آن در کتاب معاد و جز آن گذشت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 222

باب بیست و چهارم عصمت فرشته‌ها، داستان هاروت و ماروت بیان حقیقت سحر و انواع آن

## آیات قرآن:

1- البقره: (102) پیروی کردند از آنچه دیوان بر ملک سلیمان میخواندند و سلیمان کافر نبود و دیوان کافر بودند، یاد میدادند بمردم جادو و آنچه فرو آمده بودند بر دو فرشته بابل هاروت و ماروت و نیاموختند بکسی تا باو میگفتند جز این نیست که ما فتنه‌ایم کافر مشو، پس می‌آموختند از آنها آنچه بدان جدا کنند میان مرد و جفتش و زیان رسان باحدی نیستند جز بفرمان خدا و یاد میگرفتند آنچه زینشان داشت و سودشان نداشت، و البته دانستند هر آینه کسی که خریدار سحر شود در آخرت بهره‌ای ندارد.

2- النساء (172) هرگز روگردان نیست مسیح از اینکه بنده خدا باشد و نه فرشته‌های مقرب.

3- الاعراف (206) راستی آنان که نزد پروردگارتند سر باز نزنند از عبادتش و تسیحش گویند و برایش سجده کنند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 223

4- النحل (49-50) و برای خدا سجده کنند هر آنچه در آسمانها و هر آنچه در زمین از جانور و فرشته‌ها و سرباز نزنند\* میترسند از پروردگار فراز خود و میکنند آنچه را فرماندارند.

5- مریم (64) ما فرو نشویم جز بفرمان پروردگارت از او است آنچه در پیش و در پس داریم و آنچه میان آنهاست و نیست پروردگارت فراموشکار.

6- الأنبياء (19-20) و هر که نزد او است تکبر نکند از پرستش او و مانده نشوند\* تسیح گویند در شبانه روز و وانگیرند و فرموده (26-29) و گفتند خدا پسر گرفته منزله است بلکه بنده‌های گرامیند پیشی نگیرند از او در گفتار و بفرمانش کار کنند\* میداند آنچه پیش آنهاست و آنچه در پس آنها و میانجی نشوند جز برای کسی که بیسندد و آنان از ترسش نگرانند\* هر کدام گویند من معبودم جز او، سزایش دهم با دوزخ، چنین سزا دهم ستمکاران را.

7- التحريم (6) بر آنند فرشته‌های بدخو و سخت نافرمانی خدا نکنند در آنچه فرماید، و بکنند هر چه فرمان گیرند.

## تفسیر

: «پیروی کردند از آنچه میخواندند دیوها» گویم: این آیه بنظر آرد که فرشته‌ها معصوم نیستند، و علماء را در تأویل آن چند راه است که ما ببرخی اشاره کنیم گرچه بدرازا کشد:

سید مرتضی - ره - در کتاب «غرر و درر» گفته: اگر کسی از قول خدا عز و علا «و پیروند آنچه را شیاطینی میخوانند - تا فرموده - و البته چه بد است آنچه خود را بدان فروختند اگر میدانستند ای کاش» پرسد و گوید چگونه خدا بفرشته‌ها

جادو فرو فرستد یا چگونه فرشته‌ها آن را بمردم آموزشند و میان زن و شوهر جدائی افکنند؟ و چگونه زیان ناشی از آن باذن خدا تعالی وابسته است با آنکه از آن نهی کرده و بر حذر داشته؟ و چگونه برای آنها علم را اثبات کرده و در قول خدا و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق و در جمله دیگر خود لو كانوا يعلمون آن را نفی کرده؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 224

جواب: گوئیم: در آیه چند راه است و هر کدام شبهه‌ای که بر ناواردی که خوب اندیشه نکرده در آید از میان ببرد.

1- معنی «آنچه نازل شده بر دو فرشته» اینست که خدا خبر داده گروهی اهل کتاب پیروند از دروغی که شیاطین بملک سلیمان بسته‌اند و جادوئی که بدان نسبت دادند، و خدا عز و جل او را از آنچه دروغ در آورده‌اند تبرئه کرده که فرموده «سلیمان کافر نبود ولی دیوها کافر بودند» برای جادوگری و ظاهرسازی بر مردم.

سپس فرموده «می‌آموختند بمردم جادو را و آنچه بدو فرشته فرو شده بود» و همانا آنچه بر آنها فرو شده بود جادوگری نبود بلکه بیان حقیقت جادو و نیرنگ آن بود برای اینکه مردم از آن دوری کنند، چنانچه خدا انواع گناهان و احوال زشتیها را برای ما بیان کرده تا از آنها دوری کنیم نه اینکه آنها را انجام دهیم، جز اینکه دیوها چون جادو را دانستند بکار بستند و انجام دادند، و دیگران که مؤمن بودند چون آن را فهمیدند از آن حذر کردند، و از دانستن آن سود بردند.

سپس فرمود «و ما يعلمان من أحد» اعلام نکردند دو فرشته آن را بکسی» و علم در کلام عرب بمعنی اعلم آمده چنانچه قطامی می‌گوید:

تعلم ان بعد الغی رشدا

و ان لتانک الغمر انقشعا<sup>84</sup>

و کعب بن زهیر گوید:

تعلم رسول الله انک مدرکی

و ان وعیدا منک کالأخذ بالید<sup>85</sup>

و آنچه دلیل است که در اینجا بمعنی اعلام است نه تعلیم قول او است «و ما يعلمان من أحد حتی یقولا إنما نحن فتنه فلا تکفر» یعنی برای کسی جادو را

<sup>84</sup> (۱) اعلام کن که بدنبال گمراهی رهجوئی است\* و راستی برای این گرفتاری زوال است

<sup>85</sup> (۲) اعلام کن ای رسول خدا که تو مرا دریابی\* و راستی که تهدید تو چون دستگیری است

(1) اعلام کن که بدنبال گمراهی رهجوئی است\* و راستی برای این گرفتاری زوال است

(2) اعلام کن ای رسول خدا که تو مرا دریابی\* و راستی که تهدید تو چون دستگیری است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 225

وصف نکردند جز اینکه میگفتند، وسیله امتحانیم که امری برای مکلفین القاء کردند تا از آن دوری کنند و دست بکشند با اینکه میتوانند بکار برند و مرتکب شوند، و آنها بهر کس از آن آگهی دادند گفتند با بکار بردن آن کافر مشو، و از هدف اعلام بدان رو مگردان» چون هدف اینست که از آن دوری کنی نه اینکه بدان عمل کنی.

سپس فرمود: آموختند از آنها وسیله جدائی زن و شوهر را گرچه مقصود فرشته‌ها این نبود که آن را در این باره بکار برند، و از این رو گفت: «یاد گرفتند آنچه را زینشان داشت و سودشان نداد، چون قصدشان عمل بدان بود نه دوری از آن و بسوء اختیارشان از آن زیان بردند.

2- مقصود این باشد که: پیروند آنچه را میخوانند دیوها بر ملک سلیمان و بر آنچه با دو فرشته فرو شده که «ما انزل» عطف بر ملک سلیمانست و علی بمعنی مع یعنی آنچه بزبان دو فرشته فرو آمده چنانچه خدا فرموده است «پروردگارا بما بده آنچه را بر رسولانت وعده دادی» یعنی بر زبان آنها و بهمراه آنها و واسطه شدن لفظ دیگر میان معطوف و معطوف علیه جائز است (و از کلام عرب و آیات قرآن گواه بر آن آورده) و گفته این در روش عرب مانند بسیار دارد.

سپس خدا فرموده «آن دو فرشته جادو بکسی یاد ندادند» بلکه بسختی از آن غدقن کردند تا آنجا که «میگفتند» ما خود وسیله آزمودنیم «مبادا کافر شوی» بجادوگری، چنانچه مردی گوید: من فلانی را چنین فرمان ندادم بلکه در غدقن از آن اصرار کردم تا باو گفتم اگر این کار کنی چنین و چنان میشوی، و این نهایت بلاغت در سخن است و کوتاه گوئی است که با لفظ اندک معانی بسیار بفهماند، زیرا با همین جمله کوتاه شرح مفصلی را که ما گفتیم بیان کرده و برای آن در قرآن مانده‌هایست.

خدا فرموده «نگرفته خدا فرزندى و نیست با او معبودى، در این صورت بدر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 226

مببرد هر معبودی آنچه آفریده، 73- المؤمنون» و مانند قول خدا تعالی «روزی که سپیدند چهره‌هائی و سیاهند چهره‌هائی اما آنان که روسیاهند آیا کافر شدید پس از ایمان خود، پس بچشید عذاب را بکفر خود، 106- آل عمران».

یعنی گفته شود بدانها که کافرند آیا کافر شدید پس از ایمان خود، و مثل بیشتر از آنست که بیاوریم، سپس خدا فرموده «پس آموختند از آن دو وسیله جدائی زن و شوهر را؟ و نمیتوانند آن دو، فرشته‌ها باشند زیرا خدا تعلیم را از آنها نفی کرد بلکه باید کفر و جادو باشند که ذکر آنها گذشته، چون از «و کفروا» کفر فهم شود، و جادو خود ذکر شده و مانند آنست قول خدا **سیدکر من یخشی\* و یتجنبها الأَشقی** البته یادآور شود کسی که میترسد و کناره کند از آن بدبخت 10-11-الاعلی» که ضمیر بذکری بر کشته چون فعلی آن در کلام است گرچه خودش نیست.

و ممکن است مقصود این باشد که می‌آموختند بجای تعلیم آن دو فرشته، یعنی از تعلیم فرشته‌ها که نهیشان کرده بودند از جادو عدول میکردند و آن را بکار میبردند چنانچه کسی گوید: کاش برای ما از فلانی، فلانی بود یعنی بجای او بود چنانچه شاعر گفته (و دو شعر بی‌گواه آورده که «من» معنی بدل دارد).

و بعد گفته «آنچه بدان جدائی اندازند میان مرد و جفتش» دو وجه دارد یکی اینکه شوهر یا زن را گمراه میکردند و به بت پرستی میکشیدند و او را از همسر مؤمنش که دیندار و خداپرست بود جدا میکردند، برای اختلاف در دین و دوم اینکه میان آنها سخن چینی و بدگوئی میکردند بناحق تا کار آنها بجدائی میکشید.

3- مقصود این باشد که بدو فرشته چیزی فرو فرستاده نشده و گویا خدا فرمود:

پیرو بودند آنچه را دیوان میخواندند بر عهد ملک سلیمان و سلیمان کافر نبود و جادو بر دو فرشته فرود نیامده بود، ولی دیوان کافر شدند و بمردم جادو آموختند در بابل هاروت و ماروت و قول خدا «**ببابل هاروت و ماروت**» پس ذکر شده و در معنی پیش است و بنا بر این تأویل هاروت و ماروت نام دو مرد است از مردم و ذکر آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 227

پس از ذکر مردم برای امتیاز مکانست و دو فرشته که خدا جادو را از آنها نفی کرده جبرئیل و میکائیلند، چون یهود مدعی بودند که خدا جادو را بزبان جبرئیل و میکائیل بسلیمان فرو فرستاده و خدا این گفته آنها را دروغ شمرده.

و ممکن است هاروت و ماروت از دیوان باشند و گویا خدا فرموده: ولی دیوها که هاروت و ماروت اند کافر شدند و این تعبیر رواست چنانچه خدا فرموده «و بودیم برای قضاوتشان گواهان، 79-الأنبیاء» و منظور همان داود و سلیمانست، و بنا بر این تأویل قول «و ما یعلمان من أحد حتی یقولوا إنما نحن فتنه فلا تکفر» برمیگردد بهمان هاروت و ماروت که دیو بودند یا شاگرد او که از او جادو آموخته بودند و جادوگری میکردند.

و گفته آنها که «همانا ما فتنه‌ایم و کافر مشو» بر این تفسیر شوخی و لودگی است، چنانچه یک بازیگر بشوخی میگوید: من کار زشتی میکنم یا بیهوده میگویم این کار کسی است که رستگار نشود و گفته کسی که نجات ندارد، و بخدا جز زیان بدست نیاوردم، و اینها از راه اندرز بمردم و حذر دادن آنها نیست بلکه شوخی و لودگی است.

و بنا بر اینکه مقصود نفی نزول است رواست که هاروت و ماروت نام دو فرشته باشد که جادوگری از آنها نفی شده، «و ما یعلمان من أحد» تا آخر برگردد بدو تیره از جن و انس که لفظ تثنيه با آن مناسب است، و این تأویل نفی نزول از ابن عباس و جز او نقل شده.

و از او روایت است که میخوانده «ملکین دو پادشاه» بکسر لام و میگفته کی این دو کافر عجمی پادشاه بودند بلکه مانند پادشاه بودند.

و بر این قرائت هم مانعی ندارد که «و ما یعلمان من أحد» بآنها برگردد و بر این قرائت لازم نیست «و ما أنزل» نفی باشد بلکه معنی این باشد که آنان که گزارش حال آنها شد پیرو شیاطین باشند و پیرو آنچه بر این دو پادشاه فرو شده از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 228

جادوگری، و نزول آن وابسته بخدا نباشد بقرینه اینکه خدا جادوگری نازل نکند و از برخی گمراهان و گنهکاران بدانها فرو آمده باشد و معنی نزول حمل باشد از سرزمینهای بلند و از شهرها و مانند آن نه از آسمان زیرا کسی که از جای بلند بزمین پستی رود گویند فرو شد، و اما اینکه فرموده خدا «و زیان رسان نیستند بکسی جز باذن خدا» چند وجه دارد.

1- اذن یعنی علم خدا (و گواه از تلفظ عرب و شعر او آورده).

2- زیانی که در جادو بکسی رسد از اثر داروها است که بجادو شده میخورانند و او را گول میزنند و این گونه زیان از خدا است که آنها را آفریده گرچه نباید آنها را بکسی دهند و اگر دهند کیفر دارند و باید زیان را جبران کنند.

3- زیان مورد آیه همان جدائی زن و شوهر است که بزبان هر دو است و این جدائی پس از اثر جادو در اختلاف میان آنها باید باذن خدا باشد و بفرمان او است که زن و شوهر ناساز از هم جدا میشوند، چون یکی از آنها دنبال جادو رفته و کافر شده، از این رو خدا فرموده: «آنها زیانمندکننده نیستند مگر بفرمان خدا» یعنی اگر حکم خدا نبود که باید زن و شوهر باختلاف دین از هم جدا شوند، این زیان در میان نبود، مؤید آنست روایتی که گوید از دین سلیمان بود که هر که جادو کند از زن خود جدا شود.

و اما قول خدا «و لقد علموا لمن اشتراه دانستند البته کسی که آن را بر گیرد در آخرت بهره ندارد» باز فرمود «کاش میدانستند» و این دو بظاهر با هم منافات دارند در حل آن چند وجه است.

1- آنان که دانستند جز آنها بودند که نمیدانستند، دانایان دیوان بودند، یا دانشمندان تورات که آن را پشت سر گذاشتند و گویا نمیدانند و پیرو شدند آنچه را دیوان میخواندند بر ملک سلیمان، و نادانان جادوگرانی بودند که خود را بدان فروختند.

2- داناها همان نادانها بودند چون دانش خود را بکار نبستند و از آن سود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 229

نبردند، خدا فرماید: آنها دانا بودند که هر که آن را بخرد و بکار برد و بخود پسندد بهره ندارد ولی بکیفر معنوی و بی‌پایانش دانا نبودند.

3- چون بدانش خود عمل نکردند در حکم نادان بودند، (و گواه از عرف و از شعر عرب برای آن آورده).

4- اینکه اینان میدانستند که در آخرت بهره خوب ندارند چون کار زشت کنند جز اینکه طمع در خوراک و زیور دنیا آنها را فریفت و بدان کشانید و خدا فرمود «چه بد است آنچه خود را بدان فروختند و کاش میدانستند» یعنی آنچه خود را بدان فروختند برای آنها نماند و از میان برود و باطل گردد و همه اینها روشن است بحمد الله (پایان).

رازی در (ج 1 ص 635-654) تفسیرش گفته در تفسیر این آیه: «و پیرو شدند آنچه را دیوها میخواندند بر ملک سلیمان» چند مسأله دارد، 1- پیرو شدند حکایت از یهود است که پیشتر گفته و آیا کدام یهود؟ چند قول است یکم: یهود زمان پیغمبرند صلی الله علیه و آله دوم: یهودان پیش اند سوم یهودان جادوگر زمان سلیمانند زیرا بیشتر یهود منکر پیغمبری سلیمانند و او را از پادشاهان شمارند، و دور نیست که معاصرانش عقیده داشتند این پادشاهی بزرگ را از جادو بدست آورده است چهارم اینکه همه یهود را فرا گیرد و این بهتر است چون دلیلی بر اختصاص نیست پنجم اینکه همانها باشند که پیشتر فرموده «افکنند آنان که کتاب بدانها داده شد».

سدی گفته: چون پیغمبر نزد آنها آمد با تورات با او معارضه کردند، و چون تورات و قرآن موافق درآمدند تورات را کنار گذاردند و با کتاب آصف و سحر هاروت و ماروت با او معارضه کردند که موافق قرآن نبودند، و اینست معنی قول خدا «و چون آمد بدانها رسولی از نزد خدا مصدق کتابی که با آنها است گروهی از آنها که دارای کتاب بودند کتاب خدا را پشت سرشان انداختند» سپس از آنها گزارش داده که پیرو کتابهای جادوگران شدند.

2- در تفسیر «تتلو میخواندند» دو وجه گفته‌اند: یکم میخواندند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 230

گزارش میدادند دوم دروغ می‌شماردند، ابو مسلم گفته: یعنی دروغ می‌بستند بر ملک سلیمان (گواه از لغت بر آن آورده) و اقرب همان معنی کلمه است زیرا حقیقت تلاوت خواندن و گزارش است جز اینکه خبر گزار راست گو نمیگوید: میگوید بر فلان تا معلوم باشد که راست است و میگوید روایت کرد از فلان و گزارش داد از فلان و خواند از فلان و همین



است که سزاوار اخبار و تلاوتست و دور نیست که آنچه از سلیمان گزارش میدادند خواندنی بود و دروغ و همه اوصاف در آن جمع بوده.

3- در شیاطین اختلاف است، گفته‌اند مقصود شیاطین جن‌اند و آن قول بیشتر مفسرانست، و گفته‌اند: شیاطین انس و آن قول متکلمین است از معتزله، و گفته‌اند هر دو با هم، آنها که شیاطین دانند گفته‌اند جن گوش‌گیری میکردند از آسمان و دروغهائی هم با آن جفت میکردند و بکاهنان القاء میکردند و آنها در کتابی مینوشتند و بمردم می‌آموختند و در عهد سلیمان شهرت یافت تا گفتند جن غیب میداند و دانش سلیمان از آنجا است و پادشاهی او از آن کامل شده و جن و انس و باد را بدان مسخر خود کرده که بفرمان او است.

و آنان که شیاطین انس دانند گفتند: در خبر است که سلیمان بسیاری از علومی که خدایش بدان مخصوص کرده بود زیر تختش نهفته بود تا اینکه اگر آنچه از آنها پدیدار است از میان برود، آنچه نهفته است بماند، و چون مدتی گذشت منافقان مطالبی مناسب آن علوم نهفته در میان آنها نوشتند از جادوگری و چون وی درگذشت و مردم بر آن کتابها دست یافتند پنداشتند که همه آنها کار سلیمانست و آن مقامی که بدان رسیده تنها برای آنها بوده و معنی «**ما تتلوا الشیاطین**» اینست.

و دلیل آوردند بر رد قول یکم باینکه اگر شیاطین جن میتوانستند کتب و شرائع انبیاء را دگرگون کنند بطوری که تحریف آنها بر مردم نهان ماند اعتماد بشرائع انبیاء از میان میرفت و این خود مایه طعن بر همه ادیان است.

اگر گوئی شما که این را بشیاطین انس روا میدارید چرا بجن آنها روا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 231

نباشد گوئیم فرق اینست که کار آدمی بیک راهی روشن می‌شود و اگر بر جن روا باشد که بتقلید از خط سلیمان در کتب او دست برند راه فهمیدن ندارد و مایه طعن بر همه ادیان است.

4- «**علی ملک سلیمان**» از ابن جریر است که یعنی در ملک سلیمان و گفته‌اند: در عهد سلیمان و بهتر اینست که مقصود از آنچه را میخواندند شیاطین افتراء بر ملک سلیمان است باشد، زیرا آنها کتب جادو را میخواندند و میگفتند سلیمان بوسیله این علم این شاهی را بدست آورد. و خواندن آنها این کتب را چون دروغ بستن بملک سلیمان بود و الله أعلم.

5- در معنی ملک سلیمان اختلاف است، قاضی گفته: مقصود نبوتست و یا شامل آنست و کتابی که بر او نازل شده و شریعتی که برای او آمده و بدین وجه درست آید که چون آن مردم صحیفه جادوگری را که زیر تخت سلیمان نهان کرده بودند و درآوردند و اشتباه کاری کردند که از او است بملک او دروغ بستند، و درست‌تر نزد من اینست که چون میگفتند سلیمان بجادوگری این پادشاهی را بدست آورده بر ملک سلیمان دروغ بستند، و الله أعلم.

6- سبب اینکه جادو را بسلیمان بستند و جوهی است:

یکم: برای بزرگداشت آن و تشویق مردم بدو آن را از سلیمان دانستند.

دوم: یهود بنبوت سلیمان معترف نبودند و میگفتند پادشاهی او بر اثر جادو است.

سوم: چون خدا جن را برای سلیمان مسخر کرد و با آنها در آمیخت رموز عجیبی از آنها دریافت و گمان شد که وی جادو هم از آنها آموخته و اما اینکه فرمود «و کافر نشد سلیمان» برای تبرئه او بود از کفر و این دلیل است که آن قوم کفر و جادو باو بسته بودند و در این باره چیزها گفته‌اند.

یکم: از برخی دانشمندان یهود روایت شده که میگفت تعجب ندارید از محمد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 232

که پندارند سلیمان پیغمبر بوده و او تنها یک جادوگر بوده؟ و خدا این آیه را فرو آورد.<sup>86</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 3؛ ص 232

م: اینکه جادوگران از یهود بودند، میپنداشتند که جادوگری را از سلیمان دریافته‌اند و خدایش از آن تبرئه کرد.

سوم: مردمی معتقد بودند که مایه پادشاهی او جادو بوده و خدا از آتش تبرئه کرد، زیرا پیغمبر بودنش با اینکه کافر و جادوگر باشد درست در نمی‌آید، و سپس بیان کرد که آنچه از او دور است دامن گیر دیگرانست که: ولی شیاطین کافر شدند اشاره دارد بدانها که جادوگری پیشه نموده و آن را بسلیمان بسته‌اند، و بیان کرد که کفر آنها بجادوگری و تعلیم آنست بمردم.

[کلامی در باره سحر و جادو]

و بدان که سخن در باره سحر از چند راه است.

<sup>86</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

یک: در معنی لغوی آن و گوئیم اهل لغت گفته‌اند معنی اصلی آن یک نازک کاریست که سبب آن نهانست، و سحر بفتح همان خوراک است که نهانست و مجاری آن لطیفند، لبید گفته: (و نسحر بالطعام و بالشراب) فریب خوریم بخوراک و نوشابه، یا غذا خوریم بخوراک و نوشابه، و بهر دو معنی مقصود نهانست و در شعر دیگر گفته:

چه گنجشکیم از این قوم مسحر

اگر از ما پرسی از چه باشیم

و کلمه مسحر این بیت هم هر دو معنا را شاید و احتمال دیگری هم آید که مقصود از مردم سحر داریم و سحر بمعنی شش است و آنچه بحلقوم بند است، و این هم بهمان نهانی برگردد و از این معنا است قول عائشه که «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان سحر و نحر من جان داد» و قول خدا تعالی که «همانا تو از مسحین باشی 153- الشعراء» یعنی تو خالی که میخوری و مینوشی و دلیلش گفته آنها است «نیستی تو جز آدمی چون ما 154- الشعراء، و خدا بحکایت از موسی فرموده که بجادوگران گفت «آنچه آوردید جادو است و خدا البته باطلش کند، 81- یونس» و فرمود «چون در افکندند چشمهای مردم را جادو کردند و آنها را ترسانند، 116-

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 233

الاعراف» این اصل معنی سحر است در لغت.

دو: لفظ سحر در عرف شرع هر کاری که سببی نهانی دارد و یک حقیقت بر دیگران نموده شود، و ظاهر سازی و فریب است و چون مطلق آید و قیدی ندارد مفید نکوهش است، خدا فرموده «جادو کردند دیده مردم را» یعنی بآنها اشتباه کاری کردند تا گمان کردند ریسمان و چوبدستی آنها بخود تلاش میکنند و جان دارند، و فرموده «بخیال او افتاد از جادوی آنها که آنان کوشش دارند» و بسا با قیدی خوب و پسند است.

روایت شده که زبرقان بن بدر و عمرو بن اهتم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و بعمر و گفت: از زبرقان گزارش بده، گفت: در انجمن قومش مطاع است و سخت رو، و حمایت کش است، زبرقان گفت: بخدا او میداند که من از او برترم، عمر گفت: او را جوانمردی اندک است و آستانه تنگ، پدر نابخرد است، و دائی او پست، یا رسول الله در هر دو راست گفتم: خشنودم کرد و بهتر چیزی که دانستم گفتم، بخشم آورد و بدترین چیزی هم که میدانستم گفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

برخی گفته‌ها جادویند و پیغمبر برخی گفته‌ها را جادو نامید، چون گوینده مشکلی را با سخن گیرا و شیرین بیان کرده.

اگر گفته شود: چگونه توضیح حقیقت و گزارش از آن جادو است با اینکه گوینده نهانی را پدید کرده نه پدیداری را نهان کرده باشد، و لفظ جادو برای نهان کردن پدیدار است.

گویم: آن را جادو نامیده از دو راه.

یکم: اینکه شیرین و دلپذیر و گیراست و دلربا است مانند جادو است که دلربا است.

دوم: اینکه سخنور شیوا میتواند زشت را نیکو جلوه دهد و نیک را زشت و از این رو بجادو ماند.

### اقسام جادو

و بدان که جادو چند قسم است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 234

### قسم یکم [سحر کلدانیها]

: سحر کلدانیها و دروغزنها (سکدانیها خ ب) که در دوران دیرین بودند و ستاره پرست بودند، و معتقد بودند که ستاره‌ها مدبر این جهانند و خیر و شر و خوشی و ناخوشی اثر آنها است و آنها را خدا ابراهیم را فرستاد برای ابطال عقیده ورد کیش آنان، و اینان دو دسته‌اند.

الف: آنها که پنداشتند این افلاک و کواکب بخود هستند و در هستی خود نیاز بسرپرست و آفریننده ندارند، و علت نخواهند و خودشان سرپرست عالم کون و فسادند و اینان صابئه دهریه‌اند.

ب: آنان که گفتند: محال است جسم واجب الوجود باشد، چون مرکب است و نیازمند اجزاء، و هر جزء آن جز کل است و در ذات خود ممکن است، و هر ممکنی مؤثری دارد و اجرام فلکی و اختران را مؤثری باید، و گفتند: این مؤثر یا حادث است یا قدیم و اگر حادث باشد مؤثر دیگری باید و تسلسل محال لازم شود و اگر قدیم است با همه شرائط اثر بخشی را در ازل دارد یا نه چه گفته شود خلق عالم در این خیری که هست برای آنست که اصلح است یا گوید برای آنست که ازل بگذرد یا برای حضور وقت مقدر یا محقق است.

بهر حال اگر علت تامه در ازل موجود است باید اثر هم از ازل موجود شود زیرا اگر نشود یا ممتنع الترتب است و علت مؤثر نیست و خلف لازم آید، و اگر ممکن الترتب است و نسبت بدان بی تفاوت و گوئیم یک بار بی اثر است و یک بار با اثر یا ترتب اثر در این بار مشروط بانضمام چیز است یا نه، اگر مشروط است پس مؤثر تام نیست و باز هم خلف است چون فرض کردیم مؤثر تام است و اگر مشروط نیست لازم آید ترجیح بی مرجح و تجویز آن راه استدلال بوجود ممکن بر صانع را می‌بندد.

و اگر گوئیم در ازل علت تامه وجود نداشته و اگر این فقدان پیوسته باشد لازم آید که اصلاً مؤثری نباشد ولی ما یک مؤثر ازلی را قبول کردیم و خلف لازم آید و اگر وضع تازه‌ای پیدا شود باید شرط تأثیر حادث شود و اگر این شرط خود بخود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 235

حادث شود بی مؤثر محال باشد و اگر علتش حادثی است پیش از آن باز خلف است چون فرض شد این اول حادث است بعلاوه نقل کلام بدان کنیم تسلسل لازم آید که محال است.

و گفته‌اند: این دلیل بایست کند که ممکنات مستند بیک علت تامه ازلی باشند و لازم آید که همه آثار هم ازلی باشند و هیچ تغییری در جهان پدید نشود ولی تغییر مشهود و قطعی است و ناچار باید راهی جست پس گوئیم مؤثر نخست قدیم است و واجب الوجود جز اینکه هر حادثی را حادث دیگر در پیش است و گذشت آن شرط حدوث متأخر است از مبدأ قدیم و از این راه مبدأ قدیم سبب حوادث متغیره است.

و در اینجا یک حرکت دائم لازم است که هر جزء آن پیش از دیگری باشد بی آغاز، و این حرکت نشود که مستقیم باشد و گر نه بعد بی نهایت لازم آید که محال است و ناچار باید جرم متحرک دورانی باشد که فلک است و ثابت شد که حرکت افلاک مبادی نزدیکند برای حوادث جهان و از این رو آنها را معبود دانند و پیرستند و برای هر کدام هیکی مخصوص و بتی معین ساخته و بخدمت آن پرداختند، و این کیش بت پرستانست.

سپس اینان گفته‌اند وجود مبدأ فاعلی برای حصول اثر بس نیست بلکه باید اثرپذیری هم باشد و شرائط موجود و موانع مفقود گردد، و بسا که امر مشکل و غریبی در عالم اعلی بادید آید ولی چون ماده زمینی آن را نپذیرد آن هیئت حاصل نشود، و این ناآمده گی بسا برای مانعی است از پذیرش اثر و بسا برای نبود شرائط است ولی اگر ما طبع این تشکل آسمانی را بدانیم و وقت حصول آن را و طبع اموری که شرطند در پذیرش ماده زمینی برای آن اثر، ممکن است ماده را آماده اثرپذیری کنیم و مانع را از میان برداریم تا فیض بخشی بکمال رسد و بماده سرایت کند، چون ثابت است که با وجود فاعل تام و قابل تام فعل تام پدید می‌شود.

چون این را دانستی پس بدان که ساحر آنست که قوای عالیه فعاله را از بسیط

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 236

و مرکب میشناسد و لیاقت هر یک از عوالم زمینی را هم میداند و معدرات و عوائق را هم تشخیص میدهد بحسب طاقت بشریه، و سحر اینست که انسان میتواند خارق عادت را جذب کند، و مانع آن را از میان ببرد، بوسیله نزدیک کردن اثر پذیر باثر بخش، و اینست معنی گفته بطلمیوس «دانش نجوم از تو است و از آنها» این اشاره است بخلاصه گفتار فلاسفه صابئه در حقیقت سحر و جادو.

دسته سوم: برای افلاک و کواکب خالق مختاری معتقدند، ولی گفتند خدا بدانها جان داده و نیرو و کار و تدبیر این جهان را بدانها وانهاده گفته‌اند دلیل بر زنده بودن اجرام فلکیه دو است.

1- جا نداشتن اشرف است از بیجانی و چگونه در حکمت خدا می‌گنجد که بجسم پستی چون کرم و سوسک جان دهد و این اجرام شریفه روحانیه بیجان باشند.

2- افلاک حرکت دارند و بدور خود می‌چرخند و این حرکت یا طبیعی است یا بزور یا باراده، نمیشود طبیعی باشد چون حرکت طبیعی میل بیک جهت است و باید برود و برنگردد یا بعکس و نمیشود برود و بیاید، و هر نقطه فلک که فرض شود حرکتش از او حرکت بسوی او است و محال است این گونه حرکت طبیعی باشد و چون طبیعی باطل شد قسری و بزور هم نمیشود چون حرکت قسری یعنی بر خلاف طبیعت و در این صورت باید ارادی باشد و ثابت شود که افلاک و اختران همه اجرام زنده و با شعورند، بعد ذلک گوئیم بشر نتواند بر همه طبائع علویه و سفلیه احاطه کند بچهار دلیل:

1- اثبات کواکب راهی ندارد جز دیدن، و تردید نیست که او چیز کوچک را از دور نتواند درک کرد، خردترین ستاره که در فلک هشتم است و تیزی چشم را را با آن امتحان کنند، ده و چند برابر زمین است، و ستاره عطارد هزار بار کوچکتر از زمین است، و اگر در فلک اعظم ستاره‌ها باشد باندازه کوچکترین ستاره فلک ثوابت دیدن آنها میسر نیست تا چه رسد که اندازه عطارد باشند.

بنا بر این ممکن است در آسمان ستاره‌های فعالی باشند که ما از خود آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 237

آگاهی نداریم تا چه رسد باثر آنها، از این رو مؤلف کتاب «تنکلوشا» از روایای (سید خ ب) بشر نقل کرده که در پشت اختران شماره شده فلک اختران بیشمار است که رصد نشدند برای اینکه بسیار خردند یا اینکه اثر و کارشان نهانست.

2- همه اختران دیدرس رصد نشدند و تنها 1022 از آنها رصد شدند، و دلیلش اینست که کهکشانشان خود ستاره‌های خردیند که در فلک ثوابت بدیدن وضع مخصوص مرکوزند و دانستن طبع آنها متعذر است.

3- اطلاع کافی از طبع همین کواکب رصد شده هم در دست نیست زیرا گفته حکماء در باره آنها ضعیف و بیحاصل است.

4- اگر طبع یک یک را بدانیم طبع مجموع را نمیدانیم مگر بطور تقریب دور از تحقیق، و میدانیم که حوادث این عالم اثر طبع بسیط آنها نیست و گر نه همیشه باید باشند بلکه از ترکیب آنها است که نهایی ندارند و از قیاس فهم آنها میسر نیست و باین چهار وجه ثابت شد که دانستن همه طبائع فعاله نشدنی است، و دانستن اثرپذیری همه چیزی هم متعذر است چون وابسته بشرائط مخصوصی است از اندازه و چگونگی، و وقوع و جا و مقولات دیگر و مواد زمینی یک حال ثابت

ندارند و پیوسته دیگرگون میشوند و گرچه بدید نیاید، و اگر کسی وقوف تام بهمه طبائع فعاله و منفعله پیدا کند دانای بهمه تفاسیل خواهد بود که گذشته باشد یا بیایند، و میتواند امور بی‌نهایتی را احداث کند.

سپس گفته‌اند این ملاحظات عقل بشری را از این کار سست کند ولی گفته‌اند (مالا یدرک کله لا یتدرک کله) و قوای بشر که اطلاع از همه چیز را نتوانند و اطلاع بر بعضی را توانند، این گر چه نسبت بدان چه هست ناچیز است ولی توانائی بزرگی است در آدمی که بتجربه‌های طولانی گذشته بسیاری از احوال اختران سیاره و ثوابت را دانسته و احوال بروج و حدود و مثلثات را فهمیده که بهره مهمی برای کسی که بر طبائع آنها مطلع شود دارد، و نباید برای آنکه یقین کامل بدست نیاید بهره از این قوانین آماده را وانهم چنانچه برای نبودن برهان یقینی بر همه طبائع غذاها و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 238

دوایهای بسیط و مرکب نباید بهره‌گیری را از آنها را وانهم.

بلکه صنعت نجوم بهتر از پزشکی است زیرا هر دو در اینکه برهان قاطع برای قضاوت‌های خود ندارند شریکند، زیرا در طب اگر دارو عوضی باشد زیان بزرگی دارد و اما در نجوم اگر هم خطا شود زیانی ندارد و ظن بنفع در هر دو ثابت است و نجوم بهتر از طب است.

اگر کسی گوید: راهی برای شناخت طبائع اختران و بروج نیست، چون تجربه نشدنیست، برای آنکه در تجربه باید ناچار دو بار ملاحظه شود، و فلک دو چرخش برابر ندارد و نزد برخی فلاسفه نشدنیست و اگر هم بشود، اختران در جای خود نباشند و این تجربه باید با دو دوره عمر عالم انجام شود و کدام عمر بدان میرسد و کدام عقل؟

جواب: برگشت فلک بشکل نخست لازم نیست که از همه جهت باشد بلکه چون اختری در برجی بود و اثری داد و چند بار آن را مشاهده کردیم گمان می‌آید که آن اختر در این برج این اثر را دارد و همین کافی است بعلاوه بسا که طبائع و آثار این کواکب الهام میشوند.

از جالینوس حکایت است که بسیاری از امور طب را در خواب دیده گفته‌اند:

چون این ثابت شد البته تجربه‌ها که منجمان داشته‌اند دلالت دارند که هر مکان و زمان و روز و ساعت و غذا و بو و شکلی وابسته بستاره‌ایست در وقت شرف و قوت او و چون از او خواهند دور نیست که عمل خارق عادتی را انجام دهد خصوص اگر مباشر این کار دارای نفس نیرومند و پاک باشد و روحش از جوهر ارواح سماویه باشد که کار تمام است و غرض حاصل می‌شود، این مجموع اقوال صائبه است در تقریر این گونه سحر.

اما معتزله از مسلمانان باتفاق گویند جز خدا توانا بر آفرینش جسم نیست و نه بر زندگی و رنگ و مزه و دلیلهای آوردند که قاضی آنها را ذکر کرده و در تفسیر و دیگر کتب خود خلاصه نموده و ما برخی را با اعتراض بر آنها بیاوریم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 239

یکم: یک نکته عقلی است، میگویند هر چه جز خدا، در مکانست یا وابسته بآنست و اگر جز خدا جسم یا زندگی آفریند باید در مکان باشد، و هر چه در مکان است نیروی او جدا از ذات او است و اگر از ذاتش بود باید هر جسمی چنین باشد زیرا همه اجسام یک ذات دارند و آنچه قدرت جدا از ذات خود دارد نمیتواند جسم یا زندگی بسازد و دلیلش دو وجه است.

یکم: ما همه بدهات میدانیم که نمیتوانیم ابتکار خلق جسم و زندگی داشته باشیم و قدرت ما در ناتوانی مشترک است و علتی ندارد جز اینکه قدرت ما جدا از ذات ما است و این ناتوانی در هر چه قدرتش مانند ما است جاریست.

وجه دوم: قدرت ماها بی تردید با هم تفاوت دارند و اگر میتوانستیم جسم و زندگی بسازیم آن هم یک تفاوتی بود که بیش از تفاوتهای موجود نبود و اگر صرف تفاوت نیروی خلق جسم و زندگی را بوجود می آورد، باید در این قدرت متفاوت ما هم این نیرو باشد و چون نیست میدانیم که قدری که قدرتش جدا از ذات است قادر بخلق جسم و زندگی نیست.

دوم: اگر آن را روا دانیم معجزه دلیل نبوت نشود زیرا ممکن است خرق عادت بواسطه ترکیب نیروهای آسمانی با زمینی انجام شود و ممکن نیست علم باینکه بدست پیغمبران باشد و از خدا صادر شده باشد و بسا که آن را بسحر فراهم کردند و در این صورت عقیده به نبوت از هر راه بسته شود.

سوم: اگر در آدمیان کسی باشد که جسم و زندگی و رنگ آفریند باید بی رنج اموال بسیاری بدست آورد، ولی ما بچشم مینگریم که مدعیان سحر و جادو برای بدست آوردن پول کمی رنج فراوان میکشند، پس میدانیم دروغ میگویند، و از همین راه دروغگوئی مدعیان کیمیا ثابت شود. زیرا اگر میتوانستند با دارو طلا بسازند در صورتی که هزینه کمی داشت برای خود میساختند و از رنج میرهیدند و اگر برای ابزار کار هزینه بسیار لازم بود از سرمایه داران میگرفتند و برای آنها میساختند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 240



و برای پادشاهان پول پرست این کار آسانتر از جهانگشائی و غنیمت ستانی بود که باید اموال و گنج فراوان صرف آن شود، و چون میدانیم کسی بدان اقدام ندارد میفهمیم که نادرست است، قاضی گفته از اینجا ثابت شد که جادوگر نمیتواند کار غیر عادی انجام دهد.

بدان که این دلائل همه سست هستند اما دلیل اول اعتراض اینست که چه دلیلی دارید بر اینکه هر چه جز خدا در مکانست یا وابسته بدان، مگر ندانید که فلاسفه اصرار دارند باثبات عقول و نفوس فلکیه و نفوس ناطقه و میگویند همه مجرد از مکانند.

اگر گویند: اگر موجودی چنین باشد باید مثل خدا باشد و آن نمیشود.

گوئیم: این را نپذیریم زیرا اشتراک در اوصاف سلبی ملازم اشتراک در ماهیت نیست تا مثل ثابت شود و اگر این را بپذیریم گوئیم چرا برخی اجسام قادر بالذات نباشند، اینکه گفته: اجسام متساویند و اگر یکی چنین باشد باید همه چنین باشند گوئیم: چه دلیلی دارید که همه اجسام مثل هم باشند.

اگر گویند: جسم معنائی ندارد جز اینکه از هر جهت کشش دارد و جاگیر است و در این معنا تفاوتی میان آنها نیست.

گوئیم: کشش و جاگیری از اوصاف و لوازم جسمند و بسا که چند ماهیت مختلف در برخی لوازم مشترک باشند.

پذیریم که قدرت آنها جدا از ذاتست چرا بدین قدرت نتواند جسم و زندگی آفریند، اینکه گفته قدرت همه ماها مشترکند در ناتوانی و این ناتوانی حکمی است مشترک و علتی مشترک لازم دارد و آن جز این نیست که قدرت ما ذاتی نیست گوئیم همه این مقدمات ممنوع باشند ما نپذیریم که ناتوانی را علتی باید چون امریست عدمی و عدم علت نخواهد، گو پذیریم که امر وجودیست ولی آنها معتقدند که بسیاری از احکام را علتی نیست چرا اینجا چنین نباشد.

پذیریم که آن علت خواهد، چرا میگوئید حکم مشترک را علت مشترک باید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 241

آیا قبح یک حکم نیست با اینکه چند علت دارد چون ستم، دروغ و جهل، پذیرفتیم که علت مشترک باید، ولی نپذیریم که هیچ وجه اشتراکی نیست جز اینکه همه قدرت ذاتی نداریم ولی چرا این قدرت در برخی وسیله خلق جسم و زندگی نباشد.

و اما اعتراض در وجه دوم اینست که صرف مخالفت این قدرت با قدرتهای دیگر سبب امتیاز آن نیست برای خلق جسم و زندگی بلکه برای خصوصیتی است که بدان از قدرتهای دیگر ممتاز است و آن خصوصیت در آنها نیست، و نظیر این

سخن است که گفته شود مخالفت آواز با سفیدی سخت تر نیست از مخالفت آن با سیاهی، و اگر این مخالفت مانع از آنست که هوا دیده شود باید سبب شود که سفیدی هم دیده نشود.

و چون این سخن فاسد است آن سخن آنها هم فاسد است و عجب است از قاضی که چون این وجوه را از اشعریه در مسأله رؤیت حکایت کرده همه را با این اعتراضها انتقاد کرده سپس خودش در این مسأله که پایه اثبات نبوت و رد بر منکران رسالت است بدان تمسک جسته.

و اما وجه سوم که اگر این اصل درست باشد دلیلی برای اثبات نبوت نماند گوئیم: یا قول بصحت نبوت فرع فساد این اصل است یا نیست اگر باشد نمیشود فساد این اصل را فرع صحت نبوت دانست زیرا دور لازم آید و اگر نیست این سخن بیهوده گردد.

و اما اعتراض در وجه آخر اینست که سخن در امکان غیر از سخن در عمل است و ما نمیگوئیم این حالت برای هر مدعی حاصل است بلکه بسا در هزارها سال یکی بچنین مقامی رسد و این که شما گوئید لازم نیاید، این بود سخن در نوع یکم سحر و جادو.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 242

### نوع دوم از سحر و جادو سحر وهم پرستان و نفوس توانا است

گفتند: مردم در باره آنچه هر کس بکلمه (من) بدان اشاره کند اختلاف دارند که چیست؟ برخی گویند همین پیکره جسمانیست و برخی گویند جسمی است لطیف و در آن روان و دوانست، و برخی گویند موجودیست آسمانی نه جسم و نه جسمانی اگر گوئیم انسان همین ساختمان جسمانیست تردید نیست که مرکب از اخلاط اربعه است چرا روا نباشد که در یک دورانی، در یک سرزمین مزاجی باشد که جسم آفرین و دانا بامور نهان از ما باشد و این سخن بنا بر اینکه انسان جسم لطیف روان در تن است هم می آید.

و اما اگر بگوئیم انسان نفس ناطقه است و جدا از تن چرا روا نباشد که نفوس مختلف باشند و برخی نفوس خود بخود توانا بر این حوادث باشند و آگاه بر اسرار نهان و دلیلی بر خلاف این احتمال نیست جز وجوه گذشته که بطلان آنها روشن شد.

از آن پس چیزی که این احتمال را تأیید کند وجوه چند است.

یک: آدمی میتواند بر سر یک تیری که روی زمین است راه برود و اگر آن را روی یک پرتگاه پل کنند نمیتواند بر آن راه رود و این علتی ندارد جز اینکه توهم سقوط سبب آن شود.

دوم: همه پزشکان دچار بخونداغ را از نگاه بر چیزهای سرخ منع کنند و غشی را از نگاه بچیزهای درخشان و چرخان و این برای آنست که وهم در نفوس اثر بخش است.

سوم: مؤلف شفاء در طبائع الحیوان از ارسطو نقل کرده که جوجه مرغ چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 243

بسیار با خروس آوازه خواند بر ساق او مانند خروس چیزی برآید و مؤلف شفاء گفته این دلیل است که احوال تن پیرو احوال نفس است.

چهارم: همه امتهای اتفاق دارند که دعاء اجابت پذیر است و گویند دعاء زبانی بی توجه دل کم برکت و بی اثر است، و این دلیل است که همت و نفس را اثربست و همه ملتها و کیشها آن را پذیرفته‌اند.

پنجم: اگر انصاف دهی، دانی که علت نزدیک همه کارهای جانوران جز خاطره‌های دل آنان نیست، زیرا نیروی حرکت طبعی و منش وار در اندام برای کار و بیکاری هر دو آماده است و ترجیح یکی بر دیگری جز تصور زیبایی و لذت یا تصور زشتی و آزار و زیان نیست و همین خاطره‌ها ایند که اندام را برای کار بحرکت آرند پس از آمادگی که دارند، و چون خاطره‌ها مبدء مبادی کارها ایند دور نیست که خود علت بیواسطه کاری شوند.

ششم: این خاطره‌ها بحکم تجربه و دید سبب چگونگی‌هایی شوند در ابدان چنانچه در خشم مزاج بسیار داغ شود، از یکی پادشاهان حکایت است که فلج شد و همه پزشکان از درمانش درماندند و یک پزشک استاد بی‌اجازه بر او وارد شد و او را بیاد دشنام و بدگوئی گرفت و فحش ناموسی باو داد و او سخت خشمگین شد و از خوابگاهش یکباره جستن کرد، و آن بیماری مزمن و مهلک درمان شد، و چون رواست خاطره‌ها علت پدیده‌های تن باشند، دور نیست که علت پدیده‌های برون از آن شوند.

هفتم: چشم زخم مورد اتفاق خردمندانست و آن هم دلیل امکان گفته ما است.

چون این را دانستی گوئیم نفوس جادوگر گاهی بخودی خود توانایند بر کارهای جادوئی و نیازی بکمک ابزار و وسائل ندارند و گاهی توانائی آنها کم است و نیازمند بآند، و تحقیقش اینست که چون نفس نیرومند و چیره بر تن باشد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 244

بخوبی پیوسته بجهان آسمانی است گویا یک روح آسمانیست و میتواند در مواد این جهان اثر بخشد، و اگر ناتوان و دچار لذتهای این بدنست هیچ تصرفی جز در همان بدن ندارد، و چون خواهد در بدن دیگر تصرف کند تمثال او را گیرد و در

برابر خود نهد تا دیده بدن مشغول شود و خیال بدنالش آید و نفس ناطقه هم بدان رو کند و اثر نفس و روح در آن پدید گردد از این رو همه امتهای اتفاق دارند که هر که پیرامون این کارها است ناچار است از دلخواه ببرد و ریاضت کشد و کم بخورد، و از مردم کناره گیرد، و هر چه این امور کاملتر باشد اثرش بیشتر است، در صورتی که نفس از نظر ساخت خود با این کار هم آهنگ باشد اثر بزرگی دارد.

و علتش اینست که چون نفس بیکسو رو کند همه نیرویش در آن بکار رود و چون بکارهای بسیار پردازد نیرویش تفرقه شود و بر آنها و بهر کدام اندکی رسد و از این رو دو آدمی که ذهن برابر دارند اگر یکی بیک صنعت پرداخت و دیگری بدو صنعت، یک صنعتی نیرومندتر شود از دیگری، و کسی که خواهد حق در یک مسأله را بداند باید خاطر خود را از مسائل دیگر برهاند تا کارش آسانتر باشد.

آدمی که هم و همتش دنبال لذت و شهوتست نفسش غرق در آنست، و نتواند کار خارق انجام دهد، در اینجا آفت دیگر هم هست از این نظر که این نفس عادت بلذت کرده از نخست و بکار پدید نمودن اعمال غریبه نپرداخته و بمنش خود نسبت باولی شوق دارد و از دومی نفرت، و تا اولی را بدخواه بیاید کجا بدومی گراید و روشن شد که ارتکاب چنین کارها میسر نیست مگر با تجرد از احوال جسمانی، و گوشه گیری و یکباره دل دادن بعالم صفا و ارواح.

و اما اوراد برای اینست که چون دیده را باید بامور مناسب این عرض واداشت گوش را هم باید بدان گماشت، زیرا چون همه حواس رو بیک عرض آرند نفس بهتر بدان متوجه گردد، و اگر اوراد الفاظ نامفهوم باشند، نفس را حیرت و دهشت رخ دهد و در این میانه از محسوسات رو برگیرد و بدان کار رو آورد و بکوشد و اثر نفسانی نیرومند شود و غرض حاصل گردد، و همچنین است دود کردن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 245

گفته‌اند: البته ثابت شده که این اندازه از نیروی نفسانی خود بخود اثر بخش است، و اگر نوع اول جادو که استعانت باختراست بدان پیوندد اثرش بیش شود، و در اینجا دو نوع اثر بخش دیگر هم هستند.

یکم - جانها که از تن جدا شدند بسا بسیار مانند این نفس‌اند در قوت و اثر و چون این نفس پاک شود بسا که آن ارواح مجذوب او گردند و در انجام آن کار باو کمک دهند.

دوم نفوس ناطقه چون از کدورت بدن پاک شوند از ارواح آسمانی فیض گیرند و بکمک آنها بکارهای خارق العاده دست یابند اینست شرح جادوی وهم‌جویان و وردخوانان.

نوع سوم سحر و جادو استعانت بارواح ارضیه است

برخی از فلاسفه متأخر و معتزله منکر جن شده‌اند، اما فلاسفه بزرگ آن را منکر نشدند جز آنکه آنها را ارواح ارضیه نامند که در گوهر خود از هم جدایند برخی خوبند و برخی بد و آزار کن، خوب آنها پری و بدشان کفار جن و دیوان سپس جمعی از آنها گفتند: این ارواح جواهریند خوددار نه مکان دارند و نه در مکانی جا دارند، توانا، دانا، مدرک امور جزئی‌اند و پیوست نفس ناطقه بدانها آسانتر است از پیوست او با ارواح آسمانی ولی نیروی حاصل از پیوست با آنها سست‌تر است از نیروی پیوست با ارواح آسمانی.

اما اینکه پیوست با آنها آسانتر است برای بیش بودن رابطه است و هم شکلی کاملتر با آنها از هم شکلی با ارواح آسمانی و اما اینکه نیروی پیوست با ارواح آسمانی بیشتر است برای اینست که نسبت آنها با ارواح ارضیه چون خورشید است با شعله و چون دریا با قطره و شاه با رعیت، گفته‌اند اگر چه برهان قطعی بوجود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 246

این چیزها نیست ولی احتمال و امکانش هست و اصحاب این فن بتجربه یافته‌اند که پیوست با ارواح ارضیه بکارهای آسان و اندکی از ورد و دود و ریاضت بدست شود و این نوع را عزائم و عمل تسخیر جن نامند.

#### نوع چهارم از سحر خیال‌گیری و چشم‌بندی است

و این نوع چند مقدمه دارد.

یکی: خطای بسیار دید چنانچه کشتی نشسته بیند کشتی ایستاده و شط روانست و این دلیل است که ایستاده را در حرکت بیند و بعکس، یک قطره فرو گیر را خطی راست بیند و یک آتش گردان سریع را دایره‌ای از آتش، یک گنبد را در میان آب یک حباب بیند و یک چیز کوچک را در مه بزرگ، و چون بخار زمین که قرص خورشید را هنگام برآمدن بزرگ نماید، و چون از آن بگذرد و بالا گیرد خرد باشد، و اما اینکه چیز بزرگ از دور خرد دیده شود که روشن است، این چیزها رهبری کردند که بسا چشم بیک سببی چیزی را بر خلاف واقع بیند.

دوم: دیده چون در فرصت کافی چیزی را بیند آن را خوب درک کند، و اگر بدنبال هم آیند و بی‌فرصت باشد بهم آمیزند و از هم ممتاز نگردند، از این رو اگر سنگ آسیا از مرکز تا محیط برنگهای مختلف رنگ آمیزی شود و بچرخد بیک رنگ دیده شود که ترکیبی است از همه این رنگها.

سوم: اگر دل و نفس مشغول چیزی باشد بطور کامل بسا چیز دیگر برابر حس آید و آن را نیابد. چنانچه کسی در ورود پادشاه بآدم دیگر بر خورد که با او سخن گوید ولی او را نشناسد و سخنش را نفهمد، چون دلش بدیگری مشغول است و یکی در آینه مینگرد که خاشاک چشم خود را بیند و آن را بیند و آنچه در جای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 247

دیگر چهره‌اش از آن بزرگتر است نبیند، بسا قصدش اینست که صفحه آینه را بررسی کند و آنچه در آینه منعکس است در نیابد.

چون این مقدمه‌ها را دانستی برایت آسانست که بفهمی این نوع جادو چیست و شعبده باز استاد، کاری کند که حاضران را سرگرم سازد و چشم آنها را بگیرد، و چون خوب آنها را فریفت و چشم آنها را بخود دوخت شتابانه کاری دیگر کند که بر آنها نهان ماند، و بکار یکم آنها را سرگرم کرده و دومی را شتابانه انجام داده و چیزی بر آنها پدید گردد که بر خلاف انتظار آنها است، و از آن در شگفت مانند، و اگر خاموش باشد و سخن دلفریبی نگوید که حاضران را سرگرم نماید بصد آنچه خواهد کرد، بیننده‌ها همه کارهایش را بفهمند و تعجبی نکنند.

و این معنی سخن آنها است که شعبده باز چشم بند است یعنی دیده‌ها را بجز آن کاری که قصد دارد میکشاند، و هر چه چشم و دل آنها را بهتر ببرد کارش استادانه‌تر است، و هر چه دید را پریشانتر کند کار او را بهتر سازد چنانچه شعبده‌باز در یک جای درخشان باشد و دیده را خیره کند، یا در تاریکی باشد، و رنگهای روشن تند هم چشم را میزنند و رنگهای سیاه را دیده خوب تشخیص نمیدهد، این کلیات سخن است در باره این نوع سحر.

#### نوع پنجم از سحر [ترکیب ابزاری به نسبت هندسی]

کارهاییست که ناشی شوند از ترکیب ابزاری به نسبت هندسی یا بخیال انگیزی، چون دو سواری که با یک دیگر می‌جنگند، یا سواری که بوقی بدست دارد بر پشت اسبی و در هر ساعت از روز بوق میزند بی‌آنکه کسی دست باو زند و چون صورتها که نقاشان روم و هند بکشند و بسازند و بیننده آنها را با آدمی زنده فرق نگذارد: و آنها را در حال خنده و یا گریه میسازند، تا آنجا که خنده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 248

شادی و خنده شرم و خنده شماتت را هم مجسم مینمایند.

و اینها نیرنگهای صنعتی است و جادوی جادوگران فرعون از این نوع بوده، و ساعت سازی و جر اثقال از این بابست و نباید جزء سحر شمرده شوند، چون بوسیله صنعت است و هر کس میتواند سبب آنها را بفهمد ولی چون در این زمانه اطلاع فنی بدانها دشوار است و کمتر کسی وارد صنعت آنها است، اهل ظاهر آنها را هم سحر شمرده‌اند.

و از این باب است آنچه که ارجعانوس موسیقار (ارجمیانوس خ ب) در هیکل قدیم اورشلیم ساخت هنگام تجدید ساختمان آن و داستانش اینست که در بیابانی گذر کرد و بیک جوجه پرنده بر اصل برخورد که پرنده مهربانیست، آن

جوجه سوت اندوه باری میزد بخلاف سوت بر اصل دیگر، و بر اصل دانه‌های لطیف زیتون را می‌آوردند و نزد او می‌انداختند، برخی را میخورد و مقداری هم بجا میماند که بیش از نیازش بود، و این موسیقار آنجا ایستاد و اندیشید که سوت او بر خلاف پرنده‌های دیگر حزن آور است و مهرانگیز که پرنده‌ها را بکمک خود میکشاند و برایش خوراک می‌آورند.

لذا ابزار سوتی ساخت که در برابر باد همان سوت را میداد و آن را آزمایش کرد تا آنجا که بر اصل را بخود جلب کرد و برایش زیتون می‌آوردند بگمان اینکه از جنس آنها است، و چون کارش درست درآمد خود را بصورت ناسکان در آورد و وارد هیکل اورشلیم شد، و از شبی که اسطرخن (اسطرخس خ ب) در آن دفن شده بود پرسید: آن ناسکی که هیکل را ساخته بود و باو گفتند شب یکم ماه آب بوده.

او پرنده مجوف بشکل بر صله ساخت و بالای هیکل واداشت و رویش قبه‌ای نهاد و فرمود تا در یکم آب در آن را باز کنند، و برای وزیدن باد بدان مجسمه آواز بر صله بلند میشد و پرنده‌های بر اصل زیتون می‌آوردند و در آن گنبد میریختند و هر روز پر از زیتون میشد، و مردم معتقد شدند که این از کرامات مدفون در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 249

آنست، و در این باب انواع بسیاری وجود دارد که شرح آنها مناسب اینجا نیست.

#### نوع ششم از جادو [بکار بردن دارو]

بکار بردن دارو است مانند داروئی که عقل را ببرد یا ذره‌های سکر آور چون مغز خر که چون بخورد کسی دهند کم خرد شود، و نمیتوان منکر خاصیتها شد چون خاصیت کهرباء روشن است، ولی مردم در باره آن پر گفتند و راست و دروغ را بهم آمیختند.

#### نوع هفتم جادو [تسخیر دلها]

تسخیر دلها است مانند اینکه جادوگر گوید من اسم اعظم را میدانم یا جن فرمان مرا میبرند، و اگر شنونده ضعیف العقل و بی تجربه باشد بدان فریفته شود و هراسی او را گیرد و حواسش ناتوان گردد، و جادوگر با او هر چه خواهد کند کسی که تجربه اندوخته میداند تسخیر دلها وسیله انجام کارها و پرده پوش رازها است.

#### نوع هشتم جادو [سخن چینی]

سخن چینی و دو بهمز نیست با نیرنگهای گوناگون و آن میان مردم شایع است و این خلاصه‌ایست در بیان اقسام جادو و شرح انواع و اصناف آن و خدا داناتر است.

[\[اقوال مسلمانان در باره جادو\]](#)

مسأله 11- اَقوال مسلمانان در باره اینکه این انواع جادو ممکن هستند یا نه؟ معتزله همه را منکرند جز جادوی خیال انگیزی و تأثیر برخی داروهای خردبر و دو بهم‌زنی و سخن‌چینی، و بسا کسی که معتقد بآنها است و آنها را جائز داند کافر شمارند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 250

و اهل سنت روا دارند که جادوگر در هوا بپرد و آدم را بصورت خر درآورد و خر را بصورت آدم جز اینکه گویند خالق همه این چیزها خدا است هنگام ورد خواندن جادوگر نه اینکه فلک یا اختر مؤثر باشد، و اما فلاسفه و منجمین و صابئه همان را گویند که بیانش گذشت.

و اصحاب ما در رد قول صابئه دلیل آرند که عالم پدید شده است و باید آفریننده‌اش قادر باشد زیرا مقذور او باید ممکن باشد و امکان در همه ممکنات یکسانست و همه ممکنات مقذور خدایند و اگر یکی از آنها سبب دیگری داشته باشد لازم آید که مقذور خدا نباشد و این مستلزم عجز خدا است و آن محال است و ثابت شد که وقوع هر ممکنی جز بقدرت خدا محال است و بنا بر این عقیده صابئه باطل است.

گفته‌اند چون این نوع ثابت شد گوئیم وقوع این خوارق عادت مانعی ندارد که خدا را عادت باشد هنگام جادوی جادوگران چیزی آفریند، و بر وقوعش دلیل آورده‌اند از قرآن باین آیه که «نبودند زیان رسان بدان هیچ کس جز بفرمان خدا» و استثناء دلیل است بر حصول اثر بسبب آن.

[\[اخبار\]](#)

و از اخبار.

1- روایت شده که پیغمبر را جادو کردند، و در او اثر کرد تا فرمود:

بنظرم آید که چیزی را گفتم و کردم با اینکه نه گفتمش، و نه انجامش دادم، و روایت است که زنی یهودی او را جادو کرد و طلسم را زیر سنگ چاه نهاد، و چون آن را درآوردند، این عارضه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برطرف شد، و معوذتین بسبب آن نازل شدند.



2- زنی نزد عائشه آمد، باو گفت من جادوگرم، آیا توبه دارم، پرسیدش جادویت چیست؟ گفت: رفتم در بابل هاروت و ماروت تا جادو آموزم بمن گفتند ای کنیز خدا عذاب آخرت را بکار دنیا برای خود مخر، و نپذیرفتم، بمن گفتند: برو و بر این خاکستر بشاش، رفتم بشاشم و با خود فکر کردم که نمیکنم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 251

و نزد آنها آمدم و گفتم: کردم، گفتند: برای کارت چه دیدی؟ گفتم چیزی ندیدم گفتند تو بر سر کار خودی از خدا بترس و مکن و نپذیرفتم، گفتند برو و همان را بکن، و رفتم و کردم، و دیدم یک سوار با روپوش آهن از فرجم بیرون آمد و با آسمان بالا رفت، و آمدم و با آنها گزارش دادم.

گفتند: ایمان از دل تو بیرون رفت و خوب جادوگری شدی، گفتم چگونه است، گفتند هر چه خواهی و در خاطر آوری می شود، من گندم در خاطر آوردم و ناگاه گندمی حاضر شد، گفتم: کاشته شو، کاشته شد، و همان ساعت خوشه کرد گفتم: آرد شود، آرد شد، گفتم: نان شو، نان شد، و من هر چه خواهم در دل خود آرم و موجود شود، عائشه گفت تو توبه نداری.

3- حکایات بسیاری که در این باب آورده اند، و مشهورند، اما معتزله بچند دلیل آن را منکرند.

یکم: قول خدا «و رستگار نشود جادوگر هر جا آورد، 69- طه».

دوم: خدا فرموده در وصف محمد صلی الله علیه و آله «و ستمگران گفتند شما پیروی نکنید جز از مردی جادو شده، 48- اسری» و اگر جادو شده بود این گفته مذمتی نداشت.

سوم: اگر جادو اثر کند امتیازی میان معجزه و جادو نباشد، سپس گفته اند این دلائل یقین آورند، و آنچه شما آوردید اخبار آحادند و معارض با این دلائل نتوانند بود.

#### [در عدم قبح و منع جادوگری]

مسأله 12- در اینکه علم جادوگری نه زشت است و نه ممنوع، محققان بر آن اتفاق دارند، زیرا دانش در ذات خود شریف است و هم برای عموم قول خدا «آیا برابرند آنان که دانند و آنان که ندانند، 10- الزمر» و برای آنکه اگر جادو را ندانند امتیاز دادن میان آن و معجزه را نتوانند، و علم بمعجزه واجب است و مقدمه آن هم واجب است، و این دلیل است بر اینکه تحصیل علم بسحر واجب است و واجب چگونه حرام باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 252

## [در کفر جادوگر]

مسأله 13- جادوگر کافر است یا نه؟ فقهاء در آن اختلاف دارند، از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر که نزد کاهن یا جادوگر رود و او را باور دارد البته کافر است بدان چه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده، بدان که نزاعی میان امت اسلام نیست که هر که اختران را مدبر و خالق جهان و حوادث جهان داند از خوب و بد کافر است، و این همان نوع یکم از سحر است.

و اما نوع دوم که معتقد شود روح آدمی نیرومند گردد تا آنجا که جسم و زندگی و قدرت و تغییر شکل پدید آرد اظهر اینست که امت اسلام بر کفر او اجماع دارند، و اما نوع سوم که معتقد شود جادوگر از تصفیه و خواندن ورد و دود کردن برخی داروها بآنجا رسد که خدا در دنبال کار او بر سیل عادت آنها را پدید کند معتزله همه او را کافر دانند و گفته‌اند: با این عقیده ممکن نیست پیغمبران بر حق را شناخت.

و این گفته زشتی است زیرا کسی را رسد که گوید: اگر مدعی نبوت دروغگو باشد نباید خدا این چیزها را بدست او پدید آورد تا مایه اشتباه گردد، ولی اگر مدعی نبوت نشود و این امور را پدید آورد اشتباهی بمیان نیاید و امتیاز میان حق گو و باطل جوانیست که برای حق گو این امور بدنبال دعوی نبوت محقق شوند، و اما انواع دیگر جادو که شمردیم شکی نیست که مایه کفر نباشند.

اگر گویند: چون یهود سحر را بسلیمان بستند خدا در تبرئه او فرمود:

«و کافر نشد سلیمان» و این دلیل است که هر جادو و سحری کفر است، بعلاوه فرمود «ولی شیاطین کافر شدند که سحر بمردم می‌آموختند» و این هم مقتضی است که هر سحری کفر باشد، و از دو فرشته هم حکایت کرده که آنها بکسی جادو نیاموختند جز اینکه گفتند «همانا ما فتنه‌ایم پس تو کافر مشو» و این هم دلالت دارد که هر سحری کفر است.

گوئیم: حکایت حال را بس که یک صورت کفر وجود داشته باشد و آن را حمل کنیم بر کسی که معتقد بخدائی ستارگانست سپس پس از ایراد مسأله 14 در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 253

باره حکم کشتن ساحر گفته: اینست کلیات سخن در باره سحر و جادو و اکنون بر گردیم بتفسیر آیه.

قول خدا «ولی شیاطین کافر شدند و جادو بمردم می‌آموختند» ظاهر آیه اینست که کفر آنها برای آموختن جادو بوده، زیرا وصف مشعر بعلیت است، و آموختن آنچه کفر نباشد کفر نیست، پس آیه دلیل است که تعلیم جادو کفر است و مانع را رسد که گوید: وصف مشعر بعلیت نیست و معنا اینست که شیاطین کفر آوردند، و جادو هم می‌آموختند.

اگر گوئی: این مورد اشکال است، زیرا خدا در این آیه خبر داده که دو فرشته بمردم جادو می‌آموختند، و اگر آموختن جادو کفر باشد لازم شود، دو فرشته را کافر دانند با اینکه همه فرشته‌ها معصومند، و بعلاوه شما دلیل آوردید که هر جادو کفر نیست.

گوئیم: لفظ مشترک همه نامدارانش را نگیرد و ما این جادو که کفر است همان نوع اول دانیم که عقیده بخدائی اختران است و آن جادویی است که کفر است شیاطین هم برای اینکه این جادو را آوردند کافر شدند نه بانواع دیگر و راجع بدو فرشته گوئیم: نپذیریم که این نوع از جادو را آموختند بلکه بسا از اقسام دیگر آن بوده، چنانچه خدا فرموده «از آنها یاد می‌گرفتند آنچه وسیله جدائی میان مرد و جفت او است».

«و بعلاوه اگر مقصود تعلیم این نوع جادو هم باشد در صورتی کفر است که مقصود آموزگار این باشد که شاگرد آن را حق داند و درست و اما اگر آن را بیاموزد برای اینکه از آن کناره گیرد کفر نیست، و آموختن فرشته‌ها برای این بوده که مکلف از آن دوری کند که فرموده «بکسی نمی‌آموختند تا می‌گفتند ما فتنه‌ایم» و اما قصد شیاطین از آموختن آن اعتقاد حق بودن این چیزها بوده است، و فرق روشن است.

مسأله 15- نافع و ابن کثیر و عاصم و ابو عمرو «لکن» با تشدید خواندند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 254

ولی دیگران بتخفیف نون خواندند اما اینکه فرموده و ما أنزل علی الملکین بابل هاروت و ماروت چند مسأله دارد.

1- در لفظ (ما) دو وجه است یکی اینکه بمعنی «الذی آنچه» باشد و بر این معنا سه قول است، عطف باشد بر سحر که آنچه بر دو فرشته هم نازل میشده تعلیم میدادند، یا عطف باشد بر ما تتلوا الشیاطین یعنی پیرو خواندن افتراء شیطان بودند و پیرو آنچه بر دو فرشته فرو شده بود، زیرا سحر یک قسم آن کفر بود و آن همانی بود که شیاطین میخواندند و یک قسم آن کفر نبود چون تأثیر در تفرقه زن و شوهر و آن نازل بر ملکین بود و خدا گویا از یهود گزارش داده که پیرو هر دو بودند.

و یا اینکه عطف باشد بر ملک سلیمان، یعنی آنچه شیاطین میخواندند افتراء بر ملک سلیمان بود و هم بر آنچه بدو فرشته نازل بود، ابو مسلم این را اختیار کرده و منکر است که سحر بر دو فرشته نازل باشد، و چند دلیل بر آن آورده‌اند.

الف: زیرا اگر سحر بر آنها نازل شود باید از خدا باشد و آن روا نیست چون سحر کفر است و عبث و انزال آن بر خدا روا نیست.

2- اینکه قول خدا «شیاطین کافر شدند که جادو بمردم می‌آموختند» دلیل است که آموختن جادو کفر است، و اگر ثابت شود که آنها چنین کردند باید کافر باشند و آن باطل است.

3- چنانچه روا نیست پیغمبران جادو آموزند فرشته را بطریق اولی روا نباشد.

4- جادو را جز بکافران و فاسقان و دیوان سرکش نسبت ندهند، و چگونه کاری که خدا از آن نهی کرده و بدان سزای کیفر نوید داده بخدا بسته شود، جادو جز امری بیهوده و اشتباه کاری نیست و رسم خدا ابطال آنست چنانچه در داستان موسی فرموده «آنچه شما آوردید جادو است و البته خدا باطلش سازد».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 255

سپس در تفسیر آیه براهی رفته که با اکثر مخالفین مخالف است، گفته:

چنانچه شیاطین جادو را بملک سلیمان بسته‌اند با اینکه ملک سلیمان از آن بدور است، همچنان جادو را نسبت دادند به **«ما أنزل علی الملکین»** و آن هم از جادو بدور است، برای اینکه نازل بدانها شرع است و دین و دعوت بنیکی و آنان همینها را بمردم یاد میدادند و میگفتند ما وسیله آزمون هستیم برای تأکید در پذیرش و فرمانبری، ولی برخی پذیرفتند و دیگران از آن رو گرداندند «و آموختند از آن دو» یعنی فتنه و کفر باندازه‌ای که جدائی اندازند میان مرد و جفتش، این تقریر مذهب اَبی مسلم است.

وجه دوم: اینست که «ما» نفی باشد و عطف باشد به **«ما کفر سلیمان»** یعنی سلیمان کافر نشد و بدو فرشته هم جادو نازل نشد، چون جادوگران جادو را بسلیمان می‌بستند و میگفتند از همانست که بدو فرشته نازل شده در بابل که هاروت و ماروت بودند، و خدا هر دو گفته آنها را رد کرد، و پس از آن فرمود «و بهیچ کس جادو نیاموختند بلکه از آن بسختی غدقن کردند، و اینکه گفتند «همانا هر دو فتنه‌ایم و تو کافر مشو» یعنی وسیله آزمونیم که شما را از جادو نهی کنیم تا مبادا کافر شوید.

و بدان که اینها پنج قولند در تفسیر آیه و قول یکم بهتر است از همه زیرا عطف **«ما أنزل»** بر آنچه پهلوی آنست بهتر است از عطف بر آنچه از آن دور است مگر دلیلی آید و اینکه گفته‌اند لازم آید خدا جادو نازل کرده باشد، گوئیم شرح چیزی گاهی برای تشویق بانجام آنست و گاهی برای جلوگیری از آن و دور کردن مردم از آن چنانچه شاعر گفته.

(بدی را دانستم نه برای آنکه دنبالش بروم بلکه تا از آن پرهیز کنم) اینکه دوباره گفته آموختن جادو کفر است چون خدا فرموده «شیاطین کافر شدند که تعلیم دادند بمردم جادو» گفتیم در صدق این جمله کافی است یک نوع جادو کفر باشد، و آن تعلیم جادو است با اعتقاد باینکه کواکب خدایند و با قصد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 256

اثبات این عقیده، و اینکه دربار سوم گفته آموختن جادو برای انبیاء هم روا نیست تا چه رسد بفرشته‌ها.

گوئیم اگر مقصود از آن آگاهی بر ابطال آن باشد چرا بر پیغمبران روا نباشد و اینکه گفته جادو را بکفار و سرکشان و ابندند و چگونه بخدا که از آن نهی کرده نسبت توان داد؟ گوئیم فرق است میان عمل و تعلیم، علاوه ممکن است بیک نظر حرام باشد و بیک نظر جائز.

مسأله دوم: حسن «ملکین» بلام کسره دار خوانده و از ضحاک و ابن عباس هم روایت است و در مقصود آن اختلاف است حسن گفته دو عجمی نبریده در بابل بودند که جادو یاد میدادند و گفته شده: دو پادشاه خوب بودند ولی قرائت مشهوره با لام فتنه دار است یعنی دو فرشته که از آسمان نازل شدند بنام هاروت و ماروت و سپس گفتند همان جبرئیل و میکائیل بودند و دیگران را هم گفته‌اند، برای کسر لام چند دلیل آوردند.

1- آموختن جادو بفرشته‌ها سزاوار نیست.

2- چگونه رواست فرشته نازل شود با اینکه خدا فرماید «اگر فرشته فرو آریم کار بگذرد و سپس مهلت نیابند، 9- الانعام».

3- اگر دو فرشته فرو شوند یا بصورت دو مرد باشند یا نه در صورت یکم جلوه دادن آنها بصورت دو مرد اشتباه کاری است و روا نیست و در صورت دوم مخالف قول خدا است که «اگر او را فرشته مقرر سازیم بایدش مردی نمائیم، 10- الانعام) و جواب از اعتراض یکم در بیان حکمت نزول فرشته بیاید و جواب از دوم اینست که این آیه با قرائت ملکین بمعنی فرشته خاص است و متواتر و بر آن آیه عام مقدم می‌شود.

و جواب از سوم اینست که بصورت دو مرد بودند و بر مکلفان زمان انبیاء لازم بود که هر که بصورت آدمی بینند بطور قطع او را آدمی ندانند و در زمان رسول صلی الله علیه و آله هر که دحیه کلبی را میدید نباید او را یک آدمی شناسد و باید در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 257

تردید باشد.

مسأله سوم: گفتیم فرشته‌اند آیا چرا فرود آمدند؟ از ابن عباس روایت است که برای پاسخگوئی بفرشته‌ها بود که از گناه آدمیزاده و از اینکه خدا به آنها مهلت می‌دهد و خصوص پس از جادوگری آنها تعجب کردند، و خدا از آنها خواست تا

دانای و زاهدتر و دیندارتر خود را انتخاب کنند برای فرو شدن بزمین و آنها از میان خود هاروت و ماروت را انتخاب کردند و خدا شهوت آدمی بدانها داد و آنها را بزمین فرستاد، و شرک و آدم کشی و زنا و میخواری را بر آنها غدقن کرد.

فرو شدند و زیباترین زنها بنام زهره نزد آنها رفت و ویرا بخود خواندند و او نپذیرفت جز پس از آنکه بت پرستند و می‌نوشند و آنان در آغاز سر باز زدند ولی شهوت بر آنها چیره شد و همه را انجام دادند، و چون می‌نوشیدند و بت پرستیدند گدائی نزد آنها آمد، زهره گفت: اگر او بیرون رود و آنچه از ما دیده بمردم بگوید کار ما تباه شود، اگر خواهید دست شما بمن برسد این مرد را بکشید.

نخست خودداری کردند، ولی او را هم کشتند، و چون از کشتن او فارغ شدند و آن زن را خواستند او را نیافتند، و آنکه پشیمان شدند و افسوس خوردند و بدرگاه خدا لابه کردند، و خدایشان میان عذاب دنیا و عذاب آخرت مخیر کرد، و عذاب دنیا را برگزیدند، و آنها در بابل میان آسمان و زمین آویخته شدند و جادو بمردم می‌آموزند.

و در باره زهره هم دو قول دارند:

یکی اینکه چون دو فرشته را خداوند بشهوت آدمیزاده آزمود، ستاره زهره را با فلکش بزمین فرود آورد تا شد آنچه شد، و باز زهره و فلکش بجای آسمانی خود برگشتند و آن دو را سرزنش میکردند بدان چه از آنها دیدند.

دوم اینکه آن زن یک بدکاره بود از مردم زمین و پس از میخواری و آدم کشی و بت پرستی با او مواجهه کردند، و اسم اعظم که بوسیله آن باآسمان بالا میرفتند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 258

باو یاد دادند و او آن را خواند و باآسمان بالا رفت نامش «بیدخت» بود و خدا او را مسخ کرد و زهره‌اش نمود.

و بدان که این روایت فاسد است و مردود و ناپذیرفتنی، زیرا در قرآن بر آن گواهی نیست بلکه آن را از چند راه باطل داند.

یکم: آنچه در آن دلیل است بر عصمت فرشته‌ها از هر گناه.

دوم: اینکه گفته‌اند مخیر شدند میان عذاب دنیا و آخرت فاسد است بلکه بهتر این بود که مخیر شوند میانه توبه و عذاب زیرا خدا از کسی که عمری بت پرستیده توبه پذیر است و چگونه از آنها دریغ میکرد.

سوم: عجبت از همه اینکه گویند در حالی که معذبند بمردم جادو آموزند و بدان دعوت کنند و هم کیفر بینند.

و چون فساد این گفته روشن شد گوئیم سبب فرود آوردنشان چند چیز بوده.

یک: جادوگران در آن زمان بسیار بودند، و جادوهای ناشناخته‌ای بکار میبردند و خود را پیغمبر مینامیدند و آن را معجزه خود وانمود میکردند و خدا این دو فرشته فرستاد تا فرمولهای جادو را بمردم آموزشند و آنها بتوانند با مدعیان دروغی نبوت معارضه کنند و این بهترین غرض و مقصد است.

دوم: اینکه امتیاز معجزه از جادو توقف دارد بر دانستن حقیقت معجزه و جادو و مردم بدان نادان بودند و شناخت حقیقت معجزه برای آنها نشدنی بود، و خدا این دو فرشته را فرستاد تا ماهیت جادو را برای همین بشناسانند.

سوم: دور نیست که گفته شود جادو تا آنجا که مایه جدائی میان دشمنان خدا و دوستی میان دوستان خدا بوده برای آنها مباح یا مستحب بود و خدا برای همین دو فرشته را فرستاد که جادو را بدین غرض بیاموزند و مردم آن را از آنها یاد گرفتند و در بدی بکار بردند و مایه جدائی دوستان خدا و الفت دشمنان او شدند.

چهارم: اینکه دانستن هر چیزی خوبست و چون از جادو غدقن شده باید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 259

آن را فهمید تا از آن دوری کرد چون نهی از آن نامفهوم نشدنیست.

پنجم: شاید جن چند نوع جادو میدانستند که آدمی بمانند آنها توانا نبود و خدا فرشته‌ها را فرو فرستاد تا بآدمی یاد دهند آنچه را بتواند با آن بمعارضه جن پردازد.

ششم: ممکن است برای سخت گرفتن در تکلیف باشد که بفهمد و بدشواری از آن خودداری کند و از لذت آن چشم پوشد و ثواب بیشتر برد، چنانچه خدا قوم طالوت را بجوی آب آزمود، «که هر که از آن نوشد از من نباشد و هر که از آن نچشد از من است» و از اینها روشن شد که دور نیست خدا تعالی دو فرشته را برای یاد دادن جادو بزمین فرو آورده باشد.

مسأله چهارم: برخی گفتند این واقعه در زمان ادريس عليه السلام رخ داده، زیرا چون آن دو فرشته برای این غرض بصورت آدمی فرو شدند، باید در آن وقت پیغمبری باشد که این معجزه او گردد، و نمیشود خود آنها پیغمبر بشر باشند چون ثابت شده که خدا از فرشته‌ها بآدمی پیغمبر نفرستد، و الله اعلم.

مسأله پنجم: هاروت و ماروت که بیان دو فرشته است نام عجمی آنها است که منصرف نشده‌اند و اگر از کلمه هرت و مرت بمعنی شکستن بودند پندار برخی باید منصرف باشند، و زهری (هاروت و ماروت) برفع خوانده یعنی «هما هاروت و ماروت» و قول خدا که «یاد نمیدادند جادو را بکسی تا میگفتند همانا ما فتنه‌ایم» شرح اینست که آنها بسختی بر حذر

میداشتند از بکار بردن جادو که میگفتند «همانا ما فتنه‌ایم» و مقصود از آن امتحان و امتیاز فرمانبر از نافرمانست و البته ما راه‌های اینکه فرستادن دو فرشته برای تعلیم جادو نیکو بوده بیان کردیم که به‌مراه آموختن جادو اندرز میدادند که مبادا آن را بکار زنیید بلکه از آن فرق میان معجزه و جادو را بدانید و بس، و مبادا بدانستن آن بگناه و فساد و اغراض دنیا بگرائید.

اما اینکه فرمود: «از آنها یاد می‌گرفتند آنچه بدان جدا میکردند مرد را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 260

از جفتش» در آن چند مسأله است.

یکم: اینکه با اعتقاد باینکه این جدائی اثر جادو است شوهر کافر میشد و از همسر خود جدا میشد بحکم شرع.

دوم: اینکه: اشتباه کاری و نیرنگ و دوبه‌مزی آنها را از هم جدا میکرد.

مسأله دوم: اینکه مقصود این نیست که جادوی آنها بهمین کار منحصر بوده بلکه آگهی بدین صورت آگهی بکارهای دیگر هم هست زیرا آرامش مرد به‌مسر خود معروف است و بیش از هر دوستی است و اگر با جادو بتوان آن را بر هم زد کارهای دیگر آسانتر است.

اما اینکه فرموده «نبودند زیانزن بکسی» دلیل بر گفته ما است که زیان را مطلق آورده و منحصر بتفریق زن و شوهر نکرده است و ذکر آن برای نمونه است.

اما اینکه فرموده «بِإِذْنِ اللَّهِ» اذن بمعنی فرمانست و خدا جادو را نکوهش کرده و عیب آنها شمرده بدان فرمان ندهد و گر نه نباید نکوهش آنها کند و باید آن را تاویل کرد بچند وجه.

1- حسن گفته مقصود اینست که چون جادو شود خدا جادوگر را آزاد گذاشته و جلو او را نبسته.

2- اصم گفته: یعنی با علم خدا جادو اثر میکند و خدا آن را میداند چون اذن بمعنی اعلام است و اذن هم از آن آمده و شواهد دیگر هم آورده.

3- زیان دنبال جادو را خدا آفریده و از این رو باذن او است چنانچه خدا فرموده «همانا گفته ما است که چون چیزی خواهیم باو گوئیم باش و میباید، 41- النحل».



4- مقصود باذن فرمانست و بدین معنا باید تفریق میان زوجین بواسطه کفر باشد و آن حکم شرعی است و جز بامر خدا نیست اما قولش «و البته دانستند هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 261

آینه کسی که آن را خریده در آخرت خلاقى ندارد» در آن چند مسأله است.

مسأله یکم: لفظ خرید در اینجا استعاره است بچند وجه، یکم: چون کتاب خدا پشت سر انداختند و بآنچه شیاطین میخواندند چنگ زدند گویا جادو را ببهای کتاب خدا خریدند دوم: فرشته‌ها میخواستند آنها جادو را وانهند و سود آخرت ببرند و چون جادو بکار بستن پیشه کردند بعوض سود آخرت سود دنیا را خریدند سوم: جادوگری را بریاضت خریدند چون بی آن میسر نبود.

مسأله دوم: بیشتر مفسرین گفتند: خلاق بهره است، و از خلق بمعنی اندازه گیر است و دیگران گفتند بمعنی خلاص است (و شعر امیه را گواه آن آورده).

در آیه یک پرسش دیگر مانده و آن اینست که چگونه نخست برای آنها در قول خود «و البته دانستند» دانش ثابت کرد ولی آن را با قول خود «کاش میدانستند» نفی کرد و جواب آن چند راه دارد یکم: آنان که دانستند جز آنانند که ندانستند داناها استادان جادوگر بودند که کتاب خدا را پشت سر افکندند و نادانها مردم دیگر که شاگرد آنها بودند، این جواب اخفش است و قطرب.

دوم: دانا و نادان یکی است و آنچه دانستند جز آنچه است که ندانستند دانستند که از آخرت بهره ندارند ولی اندازه سودی که از دست دادند و زیانی که دچار شدند ندانستند.

سوم: دانا و نادان یکی است و معلوم هم یکی ولی چون از دانش خود بهره نگرفتند و بدان عمل نکردند و از آن رو گردانیدند دانش آنان چون نادانی شد چنانچه خدا تعالی کفار را کران، لالان و کوران خوانده برای آنکه از این حواس خود بهره نبرند، بمردی که کار بیجا کند گویند: کردی و نکردی (پایان).

و همانا من بیشتر سخن دراز او را که فزونی‌ها دارد در اینجا آوردم چون مناسب مطالب بابهای آینده است، و برای اینکه بر عقائد فاسده آنها در این ابواب آگاه شوی.

یکی از دوستان شیخ بهائی ما- ره- از او گفته بیضاوی را در تفسیر این آیه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 262

پرسیده آنجا که گفته «و آنچه روایت شده که آن دو فرشته شکل آدم شدند، و شهوت دار شدند، و بزنی بنام زهره در آویختند و وی آنها را بر گناه و بت پرستی واداشت و سپس بدان چه از آنها آموخت با آسمان برآمد، از یهود حکایت شده و شاید یکی از معماگونی پیشینیانست و حل آن بر روشنفکران نهان نیست، شما آن را شرح دهید تا ما هم روشنفکر شویم.

شیخ پس از نقل داستان بمانند آنچه رازی در آن روایت کرده گفته: قدامت مفسران عامه آن را از ابن عباس روایت کردند، ولی متأخرانشان آن را نپسندیدند و فخر رازی و دیگران در انتقاد آن سخن بسیاری دارند و گفته: فاسد و مردود و ناپذیرفتنی است بسه دلیل، تا آخر آنچه از او در ضمن کلامش نقل کردیم، سپس گفته در همه این دلایل اعتراض است.

اما یکم: برای آنکه دلیلی نیست که پس از اینکه خدایشان بشکل آدمی کرد و نیروی شهوت و خشم بدانها داد و چون آدمیزاده شدند دیگر معصوم مانده باشند چنانچه از داستان روشن است، و اعتراض بر وجه دوم اینست که تخییر میان توبه و عذاب گرچه برای آنها اصلح است ولی بمذهب مفسر رعایت اصلح بر خدا لازم نیست بلکه رعایت اصلح بدین معنا نزد ما هم واجب نیست.

زیرا ما هر چه بحال بنده اصلح است بخدا واجب ندانیم چنانچه مخالفان بما بسته‌اند و بدان بر ما طعن زنند بلکه آن اصلح را بخدا واجب دانیم که ترکش نقض غرض او باشد چنانچه در حواشی تفسیر بیضاوی آن را تحقیق نمودم، و بسا خدا یاد توبه را از آنها برد برای مصلحتی که جز او نداند و بر این فرض بخلی بر خدا لازم نیاید و اما در وجه سوم اعتراض می‌شود که تعلیم در حال عذاب دیدن نشدنی نیست.

و گمانم اینست که انتقاد فخر رازی از این روایت باعث شده که او آن را حمل بر رمز نموده و آنچه از پدرم - ره - در حل آن شنیدم اینست که عالم کامل مقرب بدرگاه خدا گاه شود که بنفس فریبنده خود اعتماد کند و توفیق و عنایت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 263

خدایش او را فرا نگیرد و دست از دانش خود کشد و بدلخواه نفس پلید و پست پردازد و از لذات معنوی چشم پوشد و پپائین تر درکات فرو افتد، و آنکه نادان است و غرق پلیدی بسا که با این دانشمند هواپرست و هرزه برخورد و توفیق الهی او را فرا گیرد، و از دانش او بهره‌ور شود، و از پلیدیهای عالم ماده برهد و باوج عرفان رسد، و شاگرد در بالاترین درجه سعادت بر آید و استاد پپائین تر درجه شقاوت گراید.

و در برخی تفاسیر دیدم، مقصود از دو فرشته مذکور جانست و دل که از عالم روحانی فرو شدند بعالم جسمانی تا حق را بپا دارند، و فریفته شکوفه زندگی دنیا شدند و در دام شهوت افتادند و می غفلت نوشیدند، و با دنیای هرزه درآمیختند و بت هوا را پرستیدند، و خودکشی کردند از نظر نعمت جاودانی و سزاوار شکنجه درد آور و عذاب سخت شدند.

و این داستان را که علمای عامه از ابن عباس روایت کردند علمای ما هم از امام پنجم علیه السلام روایت کردند و شیخ جلیل ابو علی طبرسی - ره - آن را در (ج 1 ص 170-177) مجمع البیان آورده ولی میان دو روایت اندک اختلافی است، زیرا در روایت اصحاب ما نیست که هنگام عذاب دیدن جادو می آموختند، بلکه صریح است در اینکه تعلیم پیش از عذاب بوده، و همچنان در آن نیست که آن زن اسم اعظم از آنها یاد گرفت و ببرکت آن باسما برآمد.

و حاصل اینکه این داستان از طرق ما و طرق عامه هر دو روایت شده و از حکایات بی سند نیست چنانچه از سخن علامه دوانی در شرح عقائد عضدیه برآید آنجا که گفته: این داستان نه در قرآنست و نه در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیلی بر درستی آنست.

و دلیل آورده که از دروغها است باینکه این زن بواسطه آنچه از دو فرشته آموخت یعنی اسم اعظم باسما برآید ولی آنها با اینکه آن را دانند این کار با دانستن اسم اعظم نتوانند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 264

و نهان نیست که این دلیل او در صورتی تمام است که خدا - جل اسمه - پس از اینکه مرتکب گناهان کبیره شدند اسم اعظم را از یادشان نبرده باشد و اثبات آن دشوار است (پایان سخن او - ره -).

2- «لن یستنکف المسیح» طبرسی - ره - در (ج 3 ص 146) مجمع گفته این آیه را دلیل آوردند بر اینکه فرشته‌ها افضل از پیغمبرانند گفتند پس انداختن ذکر فرشته‌ها در چنین خطابی دلیل تفضیل آنها است، زیرا شیوه بر این نیست که گویند: امیر از این کار سر نتابد و بلکه پاسبان هم بلکه فروتر را پیش دارند و بزرگتر را بدنبال آرند و گویند: وزیر از این کار سر نتابد و نه پادشاه.

و اصحاب ما از آن پاسخ دادند که: فرشته‌ها را پس انداخته برای آنکه همه فرشته‌ها افضل و پر ثواب‌ترند از یک شخص مسیح، و این را نباید دلیل گرفت که هر یک از او برترند، و این مورد خلاف است، و بعلاوه با اینکه ما میگوئیم انبیاء برتر از فرشته‌اند، تفاوت را بسیار نمیدانیم و در این صورت تقدم ذکر برتر خوبست نبینی که خوبست گفت: سرباز نزنند فلان امیر و فلان امیر در صورتی که هم‌پایه باشند یا در پایه بهم نزدیک باشند.

بیضاوی در (ج 1 ص 319) تفسیرش گفته: بسا تقدیم مسیح در عطف برای تکثیر فرشته‌ها است نه بزرگتر بودن آنها، چنانچه گوئی امیر بجائی رسید که نه رئیس مخالف او است و نه مرءوس.

3- «راستی آنان که نزد پروردگار تواند» یعنی همه فرشته‌ها یا مقربان آنها «و از برایش سجده کنند» یعنی با زبونی او را پیرستند و با خواری «و شریک نسازند با او» دیگری را.

4- «برای خدا سجده کنند هر آنچه در آسمانها و هر آنچه در زمینند» یعنی هم با فرینش و منش خود فرمانبر اویند و هم فرمان او را ببرند و پیشانی بر خاک نهند، تا همه اهل آسمانها و زمین را فرا گیرد، و هر آنچه جنبد چه در آسمان باشد و چه در زمین و مجردات عطف شده بامور جسمانی و هر که معتقد است که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 265

فرشته‌ها مجردند بدین آیه دلیل آورده یا مقصود از آنچه در آسمانها است و در زمین از فرشته‌ها چون حافظان و جز آنها، و ما که در غیر عقلاء اطلاق شود و بر عقلاء هم شده چون هر دو تیره با هم جمعند و این بهتر است از آوردن لفظ «من».

«و آنان سرباز نزنند» از پرستش او «میترسند از پروردگار خود از بالای خود» که مبدا عذابی بر سرشان آید، یا اینکه بر آنها قهر نماید، و قول خدا است که «و او است قهرکننده بر بنده‌هایش» 19- الانعام، برای آنکه هر که از خدا ترسد سرپیچی از عبادتش نکند «و انجام دهند هر چه فرمان دارند» از طاعت و تدبیر، و این است که فرشته‌ها مکلفند و میان بیم و رجاءاند (ج 1 ص 668 تفسیر بیضاوی).

و در باره قول خدا «و فرو نشویم جز بفرمان پروردگارت» در (ج 2 ص 42) گفته: این حکایت از گفتار جبرئیل است که در وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب کهف و ذی القرنین و روح پرسیدند دیر آمد و او ندانست چه پاسخ دهد، و امید داشت باو وحی شود و 15 روز تا 40 روز دیر آمد و مشرکان گفتند: پروردگارش با او وداع کرد و او را ناخوش داشت و سپس بیان آنها فرود آمد، و مقصود اینست که ما گاه گاه بفرمان خدا فرو شویم نه بدلخواه.

«و از او است آنچه در پیش و در پس ما است و آنچه میان آنها است» از اماکن و اوقات، نه از جایی بجائی و نه درگاهی و گاهی فرو نشویم جز بفرمان و خواست او «و نیست پروردگارت تارک تو» و فرو نیامدن ما برای نبودن فرمان او بود نه برای اینکه وانهاده‌ات چنانچه کفار پندارند، و حکمتی در آن بوده «نه خسته شوند و نه واگیرند».

«و گفتند خدا فرزند گرفته» در باره خزاعه فرو شد که فرشته‌ها را دختران خدا دانستند و او را از آن تبرئه کرد که فرمود «منزه است او» «بلکه آنان بنده‌هائی ارجمندند» نه فرزندان او «که از او پیشی نگیرند در گفتار» مانند بنده‌ها «و بفرمان او کار کنند» و کاری بیفرمانش نکنند «میداند هر چه برابر آنها و در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 266

پس آنها است» هیچ چیز بر او نهان نیست از آنچه پیش داشتند یا پس گذاشتند، و برای همین است که کاملاً خود را بپایند.

«از ترسش در هراسند» و میلرزند از عظمت و هیبت او و اصل خشیه ترس با تعظیم است و از این رو مخصوص علماء است، و اشفاق نگرانیست «و هر کدام گویند» چه فرشته باشد و یا جز او که من معبودم سزاش دوزخ است «چنین سزا دهیم ستمکاران را» از ستم و شرک و دعوی خدائی، و این منافات با عصمت فرشته‌ها ندارد، زیرا فرض وجود منافات با امتناع وقوع ندارد چنانچه خدا فرموده «اگر مشرک شوی البته عملت را حبط کنیم، 65- الزمر».

5- «بر آن» یعنی دوزخ «فرشته‌ها گماشته‌اند» که کارش را تصدی دارند و آنها زبانی‌اند «غلاظ شداد» سخت گفتار و سخت کردار یا سخت خلقت و سخت خلق و نیرومند بر هر کار دشوار «نافرمانی خدا نکنند» در گذشته و بکنند هر چه فرماید» در آینده و فرمان را بپذیرند و انجام دهند.

طبرسی - ره - در (ج 10 ص 318) مجمع گفته: این آیه دلیل است که فرشته‌های گماشته بر دوزخ معصومند از گناه و نافرمانی خدا نکنند، جبائی گفته:

همانا مقصود اینست که نافرمانی او نکنند و هر چه در دنیا بآنها فرمان دهد انجام دهند، زیرا آخرت تکلیف ندارد و همانا سرای سزا است [برای مؤمنان] و خدا ثواب آنها را عذاب کردن دوزخیان مقرر داشته که از آن شادند و کامیاب، چنانچه شادی مؤمنان و لذت آنها را در بهشت مقرر کرده (پایان).

من گویم: معلوم نیست آخرت سرای سزا باشد برای فرشته‌ها آنچه معلوم است سرای آدمیانست و منافات ندارد که فرشته‌ها در آن مکلف باشند، و بسا که سزای آنها بهمراه کردار آنها است که از آن لذت برند و درجه صوری و معنوی یابند، بلکه خود خدمت آنها سزای آنها است چنانچه وارد است که خوراکشان تسبیح است و نوشابه‌شان تقدیس.

و شیخ مفید - ره - در مقالات گفته: گویم: فرشته‌ها مکلفند و نوید و تهدید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 267

دارند خدا تبارک و تعالی فرموده «و هر کدام گویند من معبودم سزایش دوزخ است که باو دهیم و چنین سزا دهیم ستمکاران را» و گویم: آنها برکنارند از آنچه کیفر دوزخ دارد، و این قول جمهور امامیه و همه معتزله و اکثر مرجئه و جمعی از اصحاب حدیث است، و گروهی از امامیه تکلیف فرشته‌ها را منکرند و پندارند بهر کاری واداشته‌اند و جمعی از اصحاب حدیث با آنها موافقتند.

[روایات]

1- در علل (ج 2 ص 175): بسندش از محمد بن جعفر اسدی کوفی که سهیل و زهره دو جانورند در دریای محیط بجهان که کشتی بدان نرسد، و دسترسی بدان نیست، و آنها در اصناف مسخ‌شده‌ها نام برده شدند، و غلط گفته کسی که آنها را دو ستاره دانسته (آن دو ستاره که معروفند به سهیل و زهره، و هاروت و ماروت دو روحانی فرشته‌نما بودند و در زمینه این بودند که فرشته شوند و در حد فرشته نبودند، و محنت و ابتلاء را برگزیدند و کارشان بآنجا رسید که رسید (در پاورقی از مصدر روایت نقل شده) و اگر دو فرشته بودند معصوم بودند و گناه نمی‌کردند.

و خدا آنها را در قرآن دو ملک گفته یعنی آماده بودند که فرشته شوند، چنانچه خدا عز و جل به پیغمبرش فرموده «راستی تو مرده‌ای و آنها هم مرده‌اند 31- الزمر» یعنی مرده میشوی و مرده میشوند.

من گویم: «در زمینه این بودند که فرشته شوند» اگر اسدی از خود گفته مورد اعتراض است زیرا فرشته شدن امری نیست که عارض ذاتی شود بلکه از حقائق ذاتیه است مانند انسانیت و حیوانیت مگر مقصود این باشد که فرشته نبودند و فرشته نما بودند و میشد با فرشته‌ها در آمیزند مانند شیطان.

2- در تفسیر علی بن ابراهیم: بسندش از محمد بن قیس که در مکه بودیم و عطا از امام پنجم از هاروت و ماروت پرسید و او فرمود: فرشته‌ها در هر روز و شب از آسمان بزمین فرو شوند، و کردار ساکنان زمین را از آدمی و پری نگهبانی کنند و بنویسند و بآسمان برند، فرمود: اهل آسمان از گناهان اهل زمین شیون کردند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 268

و با هم در این باره گفتگو کردند و سخن چینی نمودند از آنچه میشنیدند و میدیدند از دروغ و از جرأت آنها بر خدا و خدا را منزه میدانستند از آنچه خلقش بدو بستند و او را بدان وصف کنند.

گروهی از فرشته‌ها گفتند پروردگارا خشم نکنی از آنچه خلقت در زمین کنند و از دروغ وصف کردن آنها تو را و آنچه بنا روا گویند، و گناه ورزند، با اینکه آنها را نهی کردی، بردباری کنی با آنکه آنها در قبضه قدرت تواند و آسایش از تو دارند.

امام فرمود خدا خواست بفرشته‌ها قدرت و نفوذ فرمان خود را در همه خلقش بنماید، و بفرشته‌ها بفهماند که چه منتی بر آنها دارد از اینکه آنچه با خلقش کرده از آنها برگردانده و چه آمادگی بآنها ارزانی داشته از طبع اطاعت و عصمت آنها از گناهان، فرمود: خدا بفرشته‌ها وحی کرد که از میان خود دو فرشته انتخاب کنید، تا بزمین فرستم و بآنها منش خوردن و نوشیدن و شهوت و حرص و آرزو که خوی آدمیانست بدهم و آنها را در فرمانبری خود بیازمایم.

فرمود: دو فرشته بنام هاروت و ماروت که بیش از دیگران از آدمیان نکوهش میکردند و برای خدا خشم داشتند بر انسان انتخاب کردند، و خدا بآنها سفارش کرد که بشما خوی خوردن و نوشیدن و شهوت و حرص و آرزو دادم و خود را بپائید که بت نپرستید و آدم بی تقصیر مکشید و زنا نکنید و می ننوشید.

فرمود: سپس آسمانها را برگرفت و گشود تا قدرت خود را بآنها نماید، و آنها را بصورت آدمی و جامه آن بزمین فرو فرستاد در گوشه بابل فرو شدند و یک ساختمان مجلل کنگره‌داری بنظر آنها جلوه کرد و بسوی آن رفتند و ناگاه در آن زنی نیکو، زیبا خوشبو، آرایش کرده آنها را پیشواز کرد، و چون او را دیدند و با او سخن گفتند و باو خیره شدند سخت دل آنها را بغریزه شهوتی که داشتند ربود و عاشق او شدند و از او کام خواستند.

گفت من کیشی دارم و جز با هم کیش خود هم بستر نشوم مگر اینکه شما هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 269

بکیش من در آئید، گفتند: دین تو چیست؟ گفت من یک بت دارم هر که آن را پرستد و باو سجده کند از من کام تواند برد گفتند معبود تو کدام است؟ گفت: این بت، فرمود: بهم نگاه کردند و گفتند: این دو کار است که خدا ما را از آن نهی کرده، بت پرستی و زنا، چون سجده و پرستش این بت شرک بخدا است، و بت پرستیم تا بزنا برسیم.

فرمود: با خود مشورت کردند، و شهوت بر آنها غلبه کرد و از آن پذیرفتند و او گفت: این می است بنوشید که شما را آماده کار کند، باز هم با هم شور کردند که این سه کار که خدا ما را از آن نهی کرده، شرک، زنا و میخواری، بت پرستی و میخواری برای زنا است، با هم شور کردند و گفتند ای زن تو چه بلائی خواهشت را پذیرفتیم، گفت بسیار خوب از این می بنوشید، و این بت را بپرستید و بر او سجده کنید و این کارها را نمودند.

و چون از او کام خواستند و او هم آماده شد و آنها آماده شدند یک گدا بر آنها درآمد و درخواست چیزی کرد، و از دیدن او ترسیدند و وی بآنها گفت شما دو مرد ترسوئید و با این زن عطر زده و زیبا خلوت کردید، شما دو مرد بد هستید و از بر آنها بیرون رفت.

آن زن گفت بمعبودم قسم دست شما بمن نرسد با اطلاع این مرد بحال شما و سخنان شما و جای شما، او الان میرود و بدیگران میگوید، زود بروید او را بکشید تا شما و مرا رسوا نکرده و آنگه کار خود را انجام دهید با دل آرام و آسوده.

فرمود: برخاستند و آن مرد را گرفتند و کشتند و نزد او برگشتند و او را ندیدند، و پشیمان شدند و پرهانشان ریخت و سر بزیر شدند.

فرمود: خدا بآنها وحی کرد، من شما را یک ساعت بزمین فرستادم و از چهار گناه نهی کردم بخصوص و شما مرا منظور نداشتید و از من شرم نکردید و شما از همه بیشتر بر اهل زمین عیب میکردید و از افسوس و خشم من بر آنها دم میزدید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 270

چون شما را معصوم ساخته و از گناه بدور داشتم، چگونه خواهید من شما را کیفر دهم، یا عذاب دنیا را بخواهید یا آخرت.

یکی بدیگری گفت اکنون که باین دنیا آمدیم از دلخواه‌های آن بهره بریم تا روزی که بعذاب آخرت رسیم، دیگری گفت: عذاب دنیا اندازه دارد و تمام‌شدنیست و عذاب آخرت پیوسته و بی‌نهایت است و نباید عذاب آخرت را بر عذاب دنیا برگزینیم که تمام‌شدنیست، فرمود: عذاب دنیا را اختیار کردند، در زمین بابل بمردم جادو یاد میدادند، و چون یاد دادند از زمین بهوا برآمدند و آنها وارو در هوا آویزانند تا روز قیامت.

عیاشی: از محمد بن قیس آن را آورده.

گویم: ممکن است این خبر حمل بر تقیه شود، چون پرسش‌کننده از علمای عامه است.

3- در عیون: (ج 1 ص 266) و در تفسیر امام: بسندی از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل «و پیرو شدند آنچه را میخواندند دیوها بر ملک سلیمان» فرمود: پیرو شدند آنچه را میخواندند دیوان کافر از جادو و نیرنجات بر ملک سلیمان آنان که پنداشتند سلیمان بدان پادشاه شد، و ما هم اکنون بوسیله آن عجائب پدیدار کنیم تا مردم فرمانبر، شوند [و بی‌نیاز شویم از فرمانبری علی].

و گفتند سلیمان کافر و جادوگر استادی بود و بجادوگری چنان پادشاهی بدست آورد و چنان نیروئی یافت، و خدا عز و جل رد کرد آنها را و فرمود سلیمان کافر نبود و جادو نکرد ولی دیوها کافر شدند و جادو بمردم یاد دادند و آن را بسلیمان بستند و بدان چه نازل شد بدو فرشته در بابل هاروت و ماروت.

پس از نوح جادوگر بسیار شد و خدا عز و جل دو فرشته فرستاد به پیغمبر آن زمان که وسیله جادو را بیان کنند و وسیله دفع آن را بمردم بیاموزند تا جادو را از خود دفع کنند و آن پیغمبر آن را از دو فرشته گرفت و بمردم رساند بفرمان خدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 271



عز و جل و بآنها فرمود جادو را بفهمند و باطلش کنند و از جادو کردن مردم غدقن کرد، چنانچه زهر را یاد دهند و تریاق را و بشاگرد گویند این زهر است و این تریاق و مبادا با زهر کسی را بکشی.

سپس خدا عز و جل فرمود: «و بکسی یاد ندادند تا گفتند ما فتنه‌ایم مبادا کافر شوی» یعنی بامر پیغمبر آن دو فرشته خود را بمردم نمودند بصورت آدمی و آنها را یاد دادند و خدا فرمود «بکسی یاد ندادند جادو و ابطالش را جز اینکه میگفتند بشاگرد «همانا ما فتنه‌ایم» یعنی آزمایش بنده‌هائیم تا خدا را فرمان برند و بآنچه یاد گیرند جادوی جادوگر را باطل کنند و خود جادو نکنند، و کافر مشو با بکار بردن جادو و زیان زدن بمردم و دعوت مردم باینکه بتو معتقد شوند که جان دهی و جان بگیری و بر آنچه خدا عز و جل توانا است توانائی، که این کفر است.

خدا عز و جل فرمود طالبان جادو از آنها که دیوان بر ملک سلیمان نوشته بودند از نیرنجات یاد میگرفتند و آنچه را که بر دو فرشته نازل شد بیابیل هاروت و ماروت و از هر صنف می آموختند وسیله جدا کردن مرد را از همسرش، این آنچه برای زیان رساندن بمردم یاد میگرفتند، از دو بهمزدن و نیرنگ و سخن چینی و وانمودن اینکه طلسم را در کجا زیر خاک کرده تا مرد عاشق زن شود و یا بعکس یا اینکه از هم جدا شوند.

سپس خدا عز و جل فرمود «و نبودند زیان رسان بکسی جز بفرمان خدا» یعنی شاگردان بکسی زیان رسان نبودند، جز باینکه خدا آنها را وانهد و بداند زیرا اگر خدا میخواست آنها را بزور باز میداشت.

سپس فرمود: «و یاد میگرفتند آنچه زیانشان میزد و سودشان نداشت» چون بقصد زیان زدن یاد میگرفتند و جادوگری و آن زیان بدین آنها بود و سودی نمیبردند بلکه از دین خدا بوسیله آن بیرون میشدند و البته این شاگردان که آنچه را با دین خود عوض کردند در آخرت بهره‌ای از بهشت ندارند، سپس خدا عز و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 272

جل فرمود «چه بد بود بهائی که خود را بدان فروختند و گرو نمودند بعذاب «اگر میفهمیدند» که آخرت را بدینا فروختند و بهره بهشت خود را از دست دادند، زیرا یادگیران جادو هم آنانند که عقیده دارند نه پیغمبری هست، و نه خدائی، نه قیامتی نه زنده‌شدنی.

فرمود «و البته دانستند که کسی که آن را بخرد در آخرت بهره ندارد» چون عقیده بآخرت ندارند، زیرا معتقدند که آخرتی نیست و پس از دنیا برای آنها بهره‌ای وجود ندارد، و اگر هم آخرتی باشد با کفر آنها بهره‌ای از آن ندارند، سپس فرمود «چه بد است آنچه خود را بدان فروختند» که آخرت را بدینا فروختند و خود را گرو کردند بعذاب ابد «کاش میدانستند» با خود چه کردند، ولی چون کافرن آن را ندانند، زیرا در حجج خدا اندیشه نکردند تا عذاب خود را بفهمند و بدانند که منکر حق شدند.

یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از دو پدرشان گفته‌اند که آنان گفتند ما بامام حسن پدر امام قائم علیه السلام گفتیم: گروهی نزد ما هستند که پندارند هاروت و ماروت دو فرشته بودند که چون گناه آدمیزاده‌ها فزون شد خدا آنان را با یک سومی بدینا فرستاد و زهره آنها را فریفت و آنها دنبال زنا رفتند و می نوشیدند و آدم کشتند و خدا تبارک و تعالی آنها را در بابل عذاب کرد و جادوگران از آنها جادو می‌آموختند و خدا آن زن را بصورت این اختری درآورد که زهره است.

امام فرمود: بخدا پناه از این گفتار، البته فرشته‌ها معصومند و محفوظ از کفر و گناه بلطف خدا، خدا عز و جل فرموده «گناه نکنید در آنچه بدانها فرماید و انجام دهند فرمان را» و فرموده «از او است هر چه در آسمانها و زمین است و هر که نزد او است» یعنی از فرشته‌ها «سر برتتابند از عبادتش و مانده نشوند تسبیح گویند در شب و روز و وانگیرند» و باز در باره فرشته‌ها فرموده «بلکه بنده‌هایی ارجمندند و باو پیشی نگیرند در گفتار و بفرمان او کار کنند، میدانند آنچه در پیش آنها است و آنچه در پس آنها و میانجی نشوند مگر برای کسی که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 273

پسندد و آنان از ترس او نگرانند».

سپس امام علیه السلام فرمود: اگر چنان باشد که گویند خدا این فرشته‌ها را خلیفه زمین ساخته و چون پیغمبران باشند در دنیا یا چون امامان، لازم آید پیغمبر و امام هم آدم کشد و زنا کند، سپس فرمود: آیا ندانی که خدا عز و جل هرگز دنیا را از پیغمبر یا امامی از بشر تهی نهد؟ آیا خدا نفرموده «و نفرستادیم پیش از او تو- یعنی بمردم- جز مردانی که بآنها وحی کردیم از اهل آبادیها، 110- یوسف» و خبر داده که فرشته‌ها نفرستاده است بزمین تا امام و حاکم باشند، و بس فرشته‌ها به پیغمبران فرستاده شدند.

گفتند آن دو بآن حضرت گفتیم: بنا بر این ابلیس هم فرشته نبود؟ فرمود: نه بلکه از جن بوده، آیا نشنیدید خدا عز و جل فرماید «و چون بفرشته‌ها گفتیم برای آدم سجده کنید همه سجده کردند جز ابلیس که از جن بود، 51- الکهف» و خبر داده که از جن بوده و همانست که خدا عز و جل فرموده «و جان را پیش از آن از آتش سوزان آفریدیم، 28- الحجر» امام حسن بن علی علیه السلام فرمود بسند پدرانش از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: که خدا عز و جل، گروه آل محمد را برگزید، و پیغمبران را برگزید و فرشته‌های مقرب را، و آنها را برنگزید مگر میدانست کاری نکنند که از او ببرند و از عصمت او جدا شوند و بسزاوران عذاب و نعمتش گرایند گفتند: برای ما روایت شده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تصریح کرد بامامت علی علیه السلام خدا عز و جل ولایت او را در آسمانها بگروهها از مردم و گروهها از فرشته عرضه کرد و از آن سرباز زدند و خدا آنها را قورباغه کرد.

فرمود: پناه بر خدا، اینان دروغ بند و افتراء زن بر مایند، فرشته‌ها هم رسولان خدایند و چون پیغمبران و رسولان دیگر بمردم، می‌شود کافر باشند؟ گفتیم:

نه، فرمود چنین باشند فرشته‌ها، راستی مقام فرشته‌ها البته بزرگ است و کار آنها والا است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 274

در احتجاج (255) بسندی از ابی محمد عسکری علیه السلام از آنجا که گوید «گفتیم بامام حسن پدر امام قائم» تا آخر نقل کرده.

4- در عیون (ج 1 ص 271): بسندش از علی بن محمد بن جهم که شنیدم مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید از آنچه مردم در باره زهره روایت کنند که زنی بود که هاروت و ماروت بدو فریفته شدند، و آنچه روایت کنند از سهیل که یک گمرکچی بوده در یمن، فرمود: دروغ گفته‌اند که این دو ستاره‌اند، همانا دو جانور دریائی‌اند و مردم بغلط آنها را دو ستاره دانند، خدا دشمنانش را بصورت نور بخش تابان درنیارد که تا آسمان و زمین باشند بمانند.

مسخ‌شده‌ها بیش از سه روز زنده نمانند و بمیرند، و نژادی از خود نگذارند امروز در روی زمین مسخ شده نیست و آنچه از مسوخ شمرده شده چون میمون و خوک و خرس و مانند آنها همانا شبیه مسخ‌شده‌هایند که خدا مردمی را از خشم خود برای اینکه منکر توحید خدا بودند و پیغمبران را دروغ دانستند بصورت آنها در آورد و لعن کرد.

و اما هاروت و ماروت دو فرشته بودند که بمردم جادو آموختند تا بدان از جادوی جادوگران دوری جویند و نیرنگ آنها را باطل کنند و بهر کس آموختند گفتند همانا ما فتنه‌ایم کافر مشو، و مردمی کافر شدند که آنچه باید از آن دوری جویند بکار بستند، و جدائی میان مرد و همسرش افکندند، خدا عز و جل فرموده «زیان رسان نبودند بکسی جز باذن او» یعنی بعلم او.

5- در علل (ج 2 ص 171): بسندش از ابی الحسن علیه السلام که مسخ‌شده‌ها را شمرد و حدیث را کشیده تا گفته: و زهره مسخ شد برای آن که زنی بود و هاروت و ماروت بدو فریفته شدند.

6- و از همان (ج 2 ص 173): بسند دیگر از امام صادق علیه السلام که و اما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 275

زهره زنی بود بنام «ناهید» که مردم گویند: هاروت و ماروت بدو فریفته شدند.

7- و از همان (ج 2 ص 173- از امام صادق نه امام رضا): باسناد دیگر از امام رضا علیه السلام که: و اما زهره زنی بود که هاروت و ماروت بدو فریفته شدند و خدا او را بصورت زهره در آورد.

8- و از همان (00 ص 174): باسناد دیگر از امام صادق علیه السلام که از پدراننش از پیغمبر نقل کرده، و اما زهره یک زن ترسا بود از یکی از پادشاهان بنی اسرائیل همان که هاروت و ماروت بدو فریفته شدند نامش «ناهیل» بود و مردم میگویند «ناهید».

گویم: اخبار را با سندهاشان در باب مسوخت ذکر کنم ان شاء الله.

9- عیاشی از زراره، از ابی طفیل که در مسجد کوفه بودم و شنیدم علی علیه السلام بر منبر بود، و ابن کواء از ته مسجد فریاد زد، یا امیر المؤمنین، هدایت چیست؟

آهسته فرمود که نشنود لعن کندت خدا هدایت نخواهی و کوری خواهی سپس باو فرمود: نزدیک آی، نزدیک او شد و از چیزهایی پرسید و باو خبر داد.

پس گفت: بمن خبر ده از این ستاره سرخ- یعنی زهره- فرمود: خدا فرشته‌ها را بخلق خود آگاه کرد در یک گناهی بودند، و هاروت و ماروت دو فرشته بودند و گفتند، اینانند که پدرشان را بدست خود آفریدی و فرشته‌ها را بسجده او واداشتی و اکنون نافرمان توانی.

فرمود: شاید شما اگر مانند آنها آزموده شوید و شهوت داشته باشید مرا نافرمانی کنید چون آنها، گفتند بعزتت سوگند که نه، فرمود: خدا آنها را بمانند آدمیزاده گرفتار شهوت کرد و بآنها فرمود: بت نپرستید، آدم بناحق نکشید، زنا نکنید و می ننوشید و آنکه آنها را بزمین فرو کرد.

آنها میان مردم قضاوت میکردند هر کدام در یک ناحیه و بدین کار بودند تا این ستاره که زیباترین مردم بود نزد یکی از آنها بمرافعه آمد و او را خوشامد باو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 276

گفت: حق با تو است ولی حکم بتو ندهم تا خود را بمن وانتهی، روزی را با او وعده گذاشت و نزد دیگری رفت و مرافعه باو برد و دل او را برد مانند آن یکی و همان وعده را در همان ساعت با او گذاشت.

و در آن ساعت هر دو با وی ملاقات کردند، و هر کدام از رفیق خود خجالت داشت و سرها را بزیر انداختند، و آنکه شرم از آنها رفت و یکی بدیگری گفت:

من برای مقصدی آمدم که تو آمدی و با هم از او کام خواستند گفت: نه تا بت او را بپرستند و از می او بنوشند و چون نوشیدند به بت او نیاز بردند.

و گدائی وارد شد و آنها را دید و زن بآنها گفت: این میروید و گزارش شما را میدهد، برخاستند و او را کشتند و از او کام خواستند گفت نه تا بمن نیاموزید وسیله ای را که با آن بآسمان بالا بروید و آنها گفتند نه، و او هم گفت: نه، تا باو خبر دادند و آن را برای آزمایش گفت و بآسمان بالا رفت و دیده بدو برداشتند و دیدند اهل آسمان سر بسوی آنها کشند و آنها را مینگرند، و آن زن هم بآسمان رسید و بصورت این ستاره که بینی در آمد.

10- و از همان: بسندش از ابی ولاد که: بامام ششم گفتم: قربانت، راستی که مردی از یاران ما پارسا مسلمان بسیار نماز خوان گرفتار لهو شده و گوش بسرود میدهد فرمود: این کارش از نماز در وقت و از روزه و از عیادت بیمار و از حضور در جنازه و دیدار برادر باز میدارد؟ گفتم: نه، او را از کار خیر و نیک باز نمی دارد فرمود: این از وسوسه های شیطانست و ان شاء الله آمرزیده شود برای او.

سپس فرمود: گروهی از فرشته عیب گرفتند بر آدمیزاده در لذت و شهوت او یعنی از حلال نه از حرام: فرمود: خدا در باره آدمیزاده های مؤمن سرزنش فرشته ها را نپسندید، فرمود: خدا در خاطر آن فرشته ها لذت و شهوت افکند تا بر مؤمن عیب نگیرند، و چون آن را احساس کردند، از آن بخدا نالیدند که ما را ببخش ببخش و برگردان بهمان آفرینش خودمان که برای ما اختیار کرده بودی که میترسم در کار پریشان و ناروایی در آئیم، فرمود: خدا آن را از خاطر آنها زدود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 277

فرمود: چون رستاخیز آید و اهل بهشت در بهشت در آیند همان فرشته ها اجازه گیرند و نزد اهل بهشت روند و بر آنها درود گویند و گویند درود بر شما در برابر شکیبائی شما در دنیا از لذتها و شهوتهای حلال.

11- در اقبال (366) از امام چهارم در دعاء عرفه: بار خدایا البته فرشته های نگرانند از ترست، شنوا و فرمانبر تواند، و بفرمان تو کار کنند، وانگیرند در شب و روز تسبیح گویند.

12- در احتجاج (185) زندیق از امام ششم پرسید در باره دو فرشته هاروت و ماروت چه گوئی چه مردم گویند که آنها بمردم جادو می آموختند؟ فرمود آنها وسیله آزمایش بودند، تسبیح آنها در هر روز این بود که اگر کسی چنین و چنین کند چنان می شود، اگر بچنین و چنین معالجه کند چه می شود اصنافی از جادو بود و آنجا اظهار میکردند مردم از آنها یاد میگرفتند و آن دو بآنها میگفتند همانا ما وسیله آزمایشیم از ما دریافت نکنید چیزی را که زیان دارد و سود ندارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 278

ابواب عناصر و کائنات فضا، معادن، کوهها، نهرها، شهرها و اقالیم.

باب بیست و ششم آتش و اقسام آن

آیات قرآن مجید

1- یس (80) آنکه ساخت برای شما از درخت سبز آتش را و بناگاه شما از آن می‌افروزید.

2- الواقعة (71-73) آیا بنگرید آتشی را که افروزید\* آیا شما درختش را آفریدید یا ما آفریدگاریم\* ما آن را ساختیم یادآوری و بهره‌بری آواره‌ها و بینوایان گرسنه.

تفسیر

: طبرسی در (ج 8 ص 435) مجمع گفته: «ساخت برایتان از درخت سبز آتش» یعنی درخت تر را که آتش خاموش کن است آتش سوزان ساخت، و مقصود دو درخت مرخ و عفار است که عرب با آنها چون سنگ چخماق آتش روشن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 279

میکردند، و خدا بیان کرده کسی که از درخت تر بسائیدن آتش بر آرد تواند که مرده را زنده کند، عرب گوید: در هر درختی آتش است و مرخ و عفار را نمایش کلبی گفته از هر درختی آتش فروزد جز عناب.

2- «آیا دیدید آتشی که افروزند» یعنی با سائیدن آن را شعله‌ور کنید از درخت «آیا شما درختش را آفریدید که آتش‌زاست یا ما آفریدگاریم» هیچ کس نیست که گوید من آن درخت را آفریدم جز خدا تعالی، عرب بازند و زنده آتش فروزد و آن چوبی است که بهم ساینند و آتش دهد «ما آن را یادآوری نموده‌ایم» برای آتش بزرگ دوزخ که هر که آن را ببیند از دوزخ بخدا پناه برد، و گفته‌اند یادآوری برای قدرت خدا بر معاد.

«و بهره‌برای مسافران» آواره و بینوایان همه که جمعی از آنها در تاریکی آن را چراغ سازند، و در سرما خود را با آن گرم کنند و در پخت خوراک و نان بکار زنند پس متاع توانگر هم هست (پایان).

رازی در (ج 8 ص 93) تفسیرش گفته: در درخت آتش چند وجه است.

1- درختی است که از آن آتش افروز گیرند بنام زند و زنده.

2- هر درختی که میسوزد و هیزم شود، زیرا اگر نبود افروختن آتش آسان نبود، زیرا آتش بهر چیزی چون مانند هیزم در نگیرد.

3- بن آتش است و شعله‌های منتشر از آن که مانند درخت است و اگر تیره تیره نمیشد برای پخت اشیاء خوب نبود بیضاوی در (ج 2 ص 493) تفسیرش گفته «ما آن را یاد آوری ساختیم» یعنی وسیله بینائی در امر بعثت یا در تاریکی یا نمونه‌ایست از آتش دوزخ «و متاع است برای مقوین» یعنی آواره‌ها و گرسنه‌ها.

جوهری گفته: ضرب المثل است که «فی کل شجر نار و استمجد الفرخ و العفار» یعنی این دو درخت آتش بیشتر دارند که زود آتش زاینند مانند کسی که از بزرگواری پر بیخشد، عفار زند بالا است و مرخ زند زیرین.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 280

### [روایات]

1- در خصال (111): بسندی که آن را بالا برده است، گفت: چهارند که کمشان بیش است، آتش، خواب بیماری و دشمنی که کم همه بیش است.

بیان: یعنی آتش قیامت که کمش زیان بسیار دارد، یا هر آتشی که سوزد و زیانش بیش است گرچه کم باشد زیرا آتشی اندک بسیاری جاها را روشن کند و در همه کارها سود دارد و جهانی را بسوزاند، خواب کم سود بسیار دارد، و بیماری و دشمنی زیان بسیار دارند گرچه ممکن است سود بیماری هم بیش باشد بلکه سود دشمنی هم.

2- در خصال (104): بسندش تا مفضل که: پرسیدم از امام ششم علیه السلام از آتش، فرمود: آتشی است که میخورد و مینوشد، آتشی که میخورد و ننوشد، و آتشی که بنوشد و نخورد و آتشی که نخورد و ننوشد، آتشی که بخورد و بنوشد از آن آدمیزاده و همه جانورانت، و آنکه بخورد و ننوشد، آتش هیزم است و آنکه بنوشد و نخورد آتش درخت است، و آنکه نخورد و ننوشد، آتش درون سنگ چخماق است و آتش جانوران شب افروز.

بیان: مقصود از آتش یکم حرارت غریزه آدم و جانور است که غذا را تحلیل برد و باز غذا و آب طلبد و مقصود از دوم آتش افروخته است که هیزم را نابد کند و مقصود از سومی حرارت غریزی درخت و گیاه است که آب طلبد و جذب کند و نمو کند گرچه خاک هم در آن وارد شود یا آبی که در سائیدن از آن برآید نوش آتش آن شود ...

3- در احتجاج (191) از هشام بن حکم که زندق بامام ششم علیه السلام گفت:

بمن بگو چراغ که خاموش می‌شود روشنیش کجا میرود؟ فرمود: میرود و برنمیگردد گفت: پس چرا تو نپذیری که آدمی هم مانند آنست چون مرد و جان از تنش رفت دیگر برنگردد هرگز، فرمود: خوب نسنجیدی آتش در درون جسم است

و خود جسم تاریک است چون سنگ و آهن و هر گاه یکی بدیگری زده شد از میان آنها چراغی برآید که پرتو دارد، آتش در جسم ثابت است و پرتو آن میرود (الخبر).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 281

4- تفسیر علی بن ابراهیم (554) «آنکه در درخت سبز برای شما آتش نهاده و ناگاه از آن برافروزید» آن درخت مرخ است و عفار و در ناحیه بلاد مغربند و چون خواهند آتش افروزند از آن درخت بگیرند و شاخه‌ای بر آن ساینند و آتش از آن افروزند.

#### فائده [در باره عناصر اربعه]

: مشهور میان حکماء و متکلمین اینست که عناصر چهارند آتش، هوا آب و زمین چنانچه گواه از حس و تجربه دارد و با اندیشه در ترکیب و تحلیل بدست آید، در میان فلاسفه قدیم در باره آنها اختلاف است برخی یک عنصر را اصل دانند و دیگران تراویده از آن و آن یکی بقولی آتش است و بقولی هواء و بقولی آب و بقولی خاک و خاک هر دو، و بقولی هواء و خاک، و در قول دیگر آتش و هواء و خاک، ولی آب همان هوا است که در هم شده، در برابر آن گفته‌اند:

هواء، آب و خاک، و آتش همان هواء است که داغ شده.

و این اقوال همه نزد آنها ضعیف است، و در اخبار گذشت که اصل همه عناصر و افلاک آب است یا به‌مراه آتش و یا هر دو با هواء، و خلاصه شک نیست که این چهار عنصر زیر فلک ماه وجود دارند و اشکال در وجود کره آتش است، و بر فرض وجودش آیا هواییست که از حرکت فلک آتش شده<sup>87</sup> یا خودش اصالت دارد، و مشهور اینست که این چهار عنصر اجزاء مرکبات تامه و جوهر آنهاست از آنها ترکیب شوند و بدانها تجزیه گردند، و گفته‌اند آتش در مرکبات نیست زیرا باید از اثر فرود آید بوسیله فشار و فشاری در آنجا نیست.

(1) امروز ثابت شده که عنصرهای بسیط از 90 بیشترند و بدانها هم منحصر نیستند و کره آتش بآن معنا که حکماء یونان گفته‌اند وجود ندارد و گفته‌اند وجود ندارد و فلک بحساب یک جسم اثری حقیقت ندارد زیرا کشتیهای فضائی در ماه نشسته‌اند و سرنشین هم برده‌اند نه آتشی بوده و نه جسمی جز فضا و هوای رقیق که تنفس در آن ممکن نیست و کشتیهای فضائی تا زهره و مریخ هم بی‌مانعی بالا رفتند و هزارها طومار از دانش حکماء پیشین در باب عناصر و افلاک و فروع آن با آب تحقیق شسته شده (شرح مترجم)

<sup>87</sup> (۱) امروز ثابت شده که عنصرهای بسیط از ۹۰ بیشترند و بدانها هم منحصر نیستند و کره آتش بآن معنا که حکماء یونان گفته‌اند وجود ندارد و فلک بحساب یک جسم اثری حقیقت ندارد زیرا کشتیهای فضائی در ماه نشسته‌اند و سرنشین هم برده‌اند نه آتشی بوده و نه جسمی جز فضا و هوای رقیق که تنفس در آن ممکن نیست و کشتیهای فضائی تا زهره و مریخ هم بی‌مانعی بالا رفتند و هزارها طومار از دانش حکماء پیشین در باب عناصر و افلاک و فروع آن با آب تحقیق شسته شده (شرح مترجم)



## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 282

سپس مشهور اینست که بسائط در مرکبات بصورت خود میمانند، شیخ در شفاء گفته: جمعی در این عصر نزدیک مذهبی در آورده‌اند غریب، گفته‌اند: بسائط در ترکیب و فعل و انفعال صورت و شخصیت خود را از دست میدهند و دیگر وجود خاص خود را ندارند و بیک صورت و هیولای دیگر وجود دارند که میانه‌ایست در صور خاصه آنها یا صورت نوعیه دیگریست و چند دلیل بر نادرستی این عقیده آورده که آنها را رها کردیم.

انکساغورس و پیروانش گفتند همه چیز بصورت خود در کمون هم وجود دارند و در آمادگی زمینه بروز میکنند و دگرگونی در صورت و کیفیت را منکرند و پندارند که هیچ کدام عناصر بسیط و صرف نیستند بلکه همه چیز چون گوشت و استخوان و پی، و خرما و عسل و انگور بعینه در آنها وجود دارند، و نام عنصر غالب را بخود گیرند که پدیده آنها است، و در برخورد با هم آنچه در درون آنها است پدید شود، و غالب گردد و چشمگیر شود پس از آنکه مغلوب و نهان بوده، نه اینکه پدید شده بلکه پیدا شده، و آنچه عیان بوده نهان گردیده و مغلوب شده.

و در برابر آنها دیگران گفتند: آنچه عیان شده از درون بروز نکرده بلکه از جای دیگر در آن نفوذ کرده، چنانچه آب بواسطه اجزا آتشین که در آن نفوذ کند داغ شود، و این هر دو گفته سخیف‌اند و یاوه، و مشهور هم اینست که عناصر در هم اثر کنند و کیفیت آنها از میان برود و کیفیت میانه‌ای پدید گردد بمناسبت که آن را مزاج گویند، و بدان سزاوار افاضه صورت شخصی مناسبی از مبدأ شود.

سپس مشهور اینست که آتشی که از سنگ چخماق یا چوب جهد هوائیست میان آنها که از سایش گرم شده و آتش شده نه اینکه از درون سنگ و آهن و چوب برآید، و ظواهر آیات و اخبار گذشته با آن مخالف نیستند.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 283

و اما اینکه امام علیه السلام در حدیث هشام فرموده: آتش در درون اجسام است مقصود از آن یا آتشی است که با عناصر دیگر جزء جسم است یا اینکه مایه تولیدش در جسم میماند گرچه درخشش آن می‌رود و هوا می‌شود، و یکم اظهر است و خلاصه سنجیدن روح بآتش فتیله و جز آن که می‌رود و برنمیگردد قیاس مع الفارق است زیرا روح یا جسم است یا جوهر مجرد ثابت و محفوظ که برگشت آن ممکن است و آن آتش که تو گفتی هوا شد و رفت و بر فرض که محال باشد باز گردد ربطی بروح ندارد و مانند روح همانست که در درون جسم است نه این درخشش گذرا، و اما آتش درخت چند احتمال دارد که در سابق بدانها اشاره شد.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 284

باب بیست و هفتم هواء، طبقات هوا، پدیده هوا از سپیده و شفق و جز آنها

### آیات قرآن مجید

1- (96) الانعام: شکافنده سپیده دمهها.

2- المدثر (34): و بامداد چون رخ نماید و چهره گشاید.

3- التکویر (18): و بامداد چون بدمد.

4- الانشاق (16-18) نه، سوگند بسرخی شب\* و شب و آنچه فراهم کند\* و بماه چون استوار گردد.

5- الفجر (1): سوگند بسپیده دم.

### تفسیر

: رازی (ج 8 ص 484) گفته «إذا تنفس» اشاره است بکامل شدن طلوع صبح، در این تعبیر مجازی دو قول است.

یکم: با بامداد وزش نسیمی است که آن را دم صبح نامیده.

دوم: شب تاریک را چون غمگینی بحساب آورده که نفس او بند آمده و دلش گرفته و چون دم زند آسوده شود و طلوع صبح رهائی از این اندوه است و از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 285

آن به دم زن تعبیر کرده، و آن استعاره لطیفی است.

2- «نه، سوگند بشفق» یعنی سرخی افق در آغاز شب و گفته‌اند: سفیدی آن، و اللیل و ما وسق یعنی آنچه در تاریکی خود فراهم آرد که در روز پراکنده‌اند یا آنکه براند چون شب هر چیزی را بمسکنش میراند یا بدان چه از اختران براند در پرتو روز ...

و بدان که در کتب حکماء و ریاضی‌دانان سپیده صبح و سرخی و سپیده آغاز شب از اینست که پرتو خورشید بکره بخاردار هوا افتد، گفته‌اند همیشه بر اثر پرتو خورشید نیم بیشتر کره زمین روشن است؛ چون تابش کره بزرگتر بر کوچکتر بیش از نیم آن را فرا گیرد، و سایه زمین چون مخروطی است که قاعده آن بر مدار خورشید در سطح زمین است و تا زهره میرسد چنانچه حساب شده، روز مدتیست که این مخروط زیر زمین افق است و شب مدتی که بالای

آنست، و چون خورشید نزدیک افق مشرق شود، مخروط سایه بمغرب برگردد و پیوسته چنین است تا شعاع گرد آن بچشم رسد و هر جای آن بچشم بیننده نزدیکتر باشد زودتر دیده شود.

و آن پرتویست کشیده بالای افق که میان آن و افق تیکه تاریکی فاصله است که بقاعده مخروط نزدیکتر و از دید دورتر است، و آن فجر کاذب است، و چون خورشید خوب در زیر زمین بافق نزدیک شود آن سپیده در افق پهن دیده شود سپس سرخ بنظر آید.

و شفق واروی آنست نخست سرخی دیده شود و پس از آن سفیدی پهن در افق و آنگاه سپیده دراز بالای افق، و صبح و شفق در شکل بهم مانند و در وضع برابر هم باشند، و رنگ شفق و سپیده صبح با هم فرق دارند برای فرق کیفیت هواء مجاور افق، زیرا بخار سمت مشرق بواسطه خنکی هوای شب پاک و سفید است ولی در سمت مغرب بواسطه اجزاء دودی اثر خورشید زرد است، و جسم تار هر چه پاک و سفید باشد پرتوگیرتر است، و پرتو را بهتر بازده میکند.

و بابزار رصد معلوم شده که خورشید در آغاز سپیده دم و هنگام غروب شفق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 286

18 درجه زیر دایره افق است در همه جا و بر اثر اختلاف مطالع قوس انحطاط ساعت میان سپیده دم و برآمدن خورشید و هم میان غروب خورشید و غروب شفق کم و بیش میشوند.

علامه- ره- در کتاب المنتهی گفته: روشنی روز از پرتو خورشید است، و هر چه خودش تار باشد از خورشید پرتو گیرد چون زمین و ماه و اجزاء پیوسته و جدای زمین، و هر چه از خورشید پرتو گیرد سایه‌ای از پس خود دارد، و خدا بلطف حکمتش مقدر کرده که خورشید گرد زمین بچرخد و چون زیر زمین باشد سایه مخروطی زمین بالای زمین باشد و هوایی که در گرد این مخروط پرتو گرفته پایان این مخروط تاریک است، ولی پرتوگیری هوا سست است، و هر چه دورتر باشد سست‌تر است و در میان مخروط تاریکتر است.

و چون خورشید در زیر زمین بافق شرق نزدیک شود، مخروط سایه ببالاتی سر کج شود، و اجزاء پرتو دار کناره سایه بدیدرس آیند و در نزدیک صبح دیده شوند و بنا بر این هر چه خورشید بافق نزدیکتر شود پرتو کناره‌های سایه دیدرس‌تر و روشنتر گردد تا خورشید بر آید، و نخست بار که پرتو نزدیک بصبح دیده شود باریک و دراز است چون عمود و صبح کاذب نام دارد، و مانند دم گرگ است، در باریکی و درازی و سپیده نخستش نامند چون پیش از دومی است و کاذبش گویند چون هنوز افق تاریک است، برای آنکه اگر راست بود باید نزدیکتر بخورشید روشنتر باشد و ضعیف است و باریک و روی زمین در تاریکی خود است و این پرتو فزاید تا پهن شود در کنار افق چون نیم دایره و آن سپیده دم دوم و صادق است که برآستی صبح شده.

## [روایات]

1- در کافی (ج 3- ص 279): بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا پرده‌ای از تاریکی در پهلوی مشرق آفریده و بدان فرشته‌ای گماشته، چون خورشید فرو شود آن فرشته تا دو کف خود از آن تاریکی برگیرد و بمغرب آید و بدنبال شفق باشد، و خرده خرده از میان دو کفش بر آید و بگذرد تا هنگامی که شفق فرو شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 287

و تاریکی پهن گردد، سپس بمشرق باز گردد و چون خورشید بر آید با پر خود تاریکی را بمغرب راند تا آن را هنگام برآمدن خورشید بمغرب رساند.

بیان: این حدیث از اخبار مشکله و از اسرار نهانست و شاید داستانیست برای بیان اینکه تاریکی کامل شب بدنبال نهانی شفق است و برعکس و همه اینها بقدرت خداوند دانا است.

و بسا خبر را تأویل کردند باینکه مقصود از حجاب و پرده ظلمانی همان سایه مخروطی زمین است، و فرشته موکل بآن جان خورشید است که او را میچرخاند و یک دست او خود خورشید را جابجا میکند و دست دیگرش سایه را جابجا میکند و بازگشتش بمشرق برعکس آغاز است نظر پیرتو و سایه و نظر ببالای زمین و زیر زمین و پر کشیدنش کنایه از نشر پرتو است از یکسو و نشر تاریکی از سوی دیگر.

من گویم: در این اخبار خموشی و رد علم آن بامام احوطی و اولی است.

2- در کافی (000 ص 278): بسندش تا یکی از اصحاب ما که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: وقت نماز مغرب آنکه است که سرخی از مشرق برود، میدانی که آن چگونه است؟ گفتم: نه، فرمود: برای آنست که مشرق بالاگیر است بر مغرب همچنین - و دست راستش را بالای چپش بر آورد چون خورشید در آنجا فرو شود سرخی از آنجا برود.

بیان: در یک نسخه (مظل) بظاء نقطه‌دار است یعنی سایه‌انداز و در مقصود با مطل فرق ندارد و حاصل اینست که مغرب معتبر برای نماز و افطار نهانی خورشید و رفتن آثارش از افق مشرق است چه از سر دیوارها و کوهها و چه از کره بخار، و سخن تمام در این باره در کتاب صلاة آید ان شاء الله.

3- در کافی (00 ص 280): بسندش از عمران حلبی که پرسیدم از امام ششم علیه السلام نماز عشا کی لازم شود؟ فرمود: چون شفق که سرخی است نهان گردد، عبید الله، گفت «اصلحک الله» پس از رفتن سرخی سپیدی شدید در پهنای افق میماند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 288

امام فرمود: همانا شفق سرخی است و سپیدی شفق نیست.

4- در کافی (00 ص 283) بسندش از امام دهم علیه السلام فرمود: چو نیمه شب رسد یک سپیدی عمود مانند در میان آسمان پدید گردد که جهان را روشن کند یک ساعت بماند و برود و تاریک شود، چون  $1/3$  شب بماند از سمت مشرق سپیدی پدید شود و دنیا را روشن کند و ساعتی بماند و برود و هنگام نماز شب رسد، سپس پیش از سپیده تاریک گردد [و آنگه سپیده بدمد] که صادق است از سوی مشرق و فرمود: هر که خواهد نماز شب را از نیمه شب بخواند میتواند.

بیان: بسا مقصود از این روشنی ظهور انوار معنویه است برای مقربان با گشودن درهای آسمان رحمت و فرو آمدن فرشتگان چنانچه در روایات دیگر است و بسا روشنی ضعیفی است که بیشتر اوقات بر بیشتر مردم پدیدار شود، و بدید عارفان آید که بنور خدا مینگرند چنانچه انبیاء و اوصیاء فرشته‌ها را بینند و دیگران نبینند.

و بسا گفته‌اند: پدید شدن روشنی کنایه از فرود آمدن فرشته است که نیمه شب با آسمان دنیا آید و بنده‌ها را فریاد زند و دنیا بدو روشن گردد، یعنی بنده‌ها بعبادت برخیزند، و از عبادتشان نوری بر آید، چنانچه در خبر است که میدرخشند برای اهل آسمان «سپس میرود» چون پس از عبادت اندکی میخوانند چنانچه در روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد است سپس در ثلث آخر شب برخیزند، و سپیدی از سوی مشرق بر آید چون فرشته بدان سو گراید «باز پیش از سپیده دم تاریک شود» زیرا باز اندکی بخوابند، و خلاصه خبر متشابه است و علمش نزد اهل آسمانست اگر درست باشد.

5- در خرائج، از صفوان جمال روایت شده که در حیره بهمراه امام صادق علیه السلام بودم، ناگاه ربیع حاجب آمد و گفت: که امیر المؤمنین را اجابت کن، و درنگی نشد که بآن حضرت باز گشت گفتم: زود برگشتی، فرمود: او چیزی از من پرسید، تو از ربیع پیرس از آن، صفوان گوید: من با ربیع میانه خوبی داشتم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 289

رفتم نزد او و از او پرسیدم، گفت خبر عجیبی بتو بدهم، عربهای بیابان رفته بودند سماروغ بچینند، مخلوقی در بیابان افتاده بود، نزد منش آوردند، و من آن را نزد خلیفه بردم چون آن را دید، گفتم: از من دورش کن و جعفر را بخوان، او را خواندم.

منصور باو گفت: یا ابا عبد الله بمن بگو در هواء چیست؟ فرمود: در هوا موجی است خوددار، گفتم: در آن ساکنی هست؟ فرمود: آری، گفتم: ساکنش چه باشند؟ فرمود: خلقی که بدنشان چون ماهی است، و سرشان چون پرنده، و مانند خروس یال دارند و نغغ (سوراخهای برآمده در گردن) و بالهای بسیار سفید چون پرنده‌ها بمانند نقره زلال شده.

خلیفه گفت: طشت را بیاور، آوردم و همان در وی بود، بخدا همچنان بود که جعفر وصف کرده بود، و چون او بیرون شد، بمن گفت: ای ربیع این که در گلویم گیر کرده از اعلم مردم است.

بیان: چون آن حضرت سزاوار خلافت بوده و شرائط آن را داشته نه منصور و نمیتوانسته او را دفع کند تشبیهش کرده باستخوانی که در گلو گیر کرده: نه می شود فرو داد و نه بیرون انداخت، موج مکفوف دریای امواجی است که خوددار است و فرو نریزد، و بسا اشاره بدریای محیط باشد و ابر این جانور را از آنجا با خود آورده.

ولی ظاهر این خبر و خبر آینده اینست که آن دریائی است میان آسمان و زمین جز محیط.

6- در کشف الغمه: محمد بن طلحه گفت: چون امام رضا علیه السلام پدر امام هفتم درگذشت یک سال پس از آن مأمون بیغداد آمد و روزی بشکار میرفت در یک سوی شهر بر سر راهش کودکان بازی میکردند و امام هفتم که در حدود 11 سال داشت با آنان بود، چون مأمون رسید همه کودکان گریختند، و او ایستاد و از جای خود نجنبید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 290

خلیفه نزدیک او شد و باو نگاهی کرد، و خدا مهر او را بدلش انداخت، و نزد او ایستاد و گفت: ای پسر چرا بهمراه بچه‌ها نرفتی؟ بی‌درنگ گفت: یا امیر - المؤمنین راه تنگ نبود که با رفتن خود آن را برایت توسعه دهم، جرمی نداشتم که از تعقیبش نگران باشم، و بتو خوشبینم که بیگناه را نیازاری، سخن و چهره وی او را خوش آمدند، باو گفت: نامت چیست؟ گفت: محمد، گفت: پسر کیستی؟

گفت: یا امیر المؤمنین من پسر علی الرضایم، بر پدرش رحمت فرستاد، و اسبش را نزد او راند و بازی همراهش بود.

چون از شهر دور شد او را بدنبال دراجی روانه کرد، و مدتی طولانی نهان شد و سپس از فضا بازگشت و ماهی خردی که هنوز رمقی داشت در نوکش بود، خلیفه از آن بسیار تعجب کرد، و آن را در مشت گرفت و از همان راه بخانه برگشت و چون بهمانجا رسید کودکان را بر حال خود دید و همه با ورود او مانند بار یکم بکناری رفتند و امام نهم نرفت و ایستاد مانند بار یکم.

چون خلیفه باو نزدیک شد، گفت: ای محمد، فرمود: لبیک یا امیر المؤمنین گفت: این چیست در کف من؟ و خدا باو الهام کرد که گفت: ای امیر المؤمنین خدا بخواستش در دریا بقدرتش ماهیان خردی آفریده که بازهای شاهان و خلفاء شکارشان کنند، و سلاله خاندان نبوت را بدان بیازمایند، چون مأمون سخن او را شنید عجب کرد و از او خوشش آمد و پر بدو نگریست، و گفت: براستی پسر رضا هستی و بدو دو چندان احسان نمود.

علی بن عیسی گفته: در کتابی که اکنون نامش در یادم نیست دیدم که بازها برگشتند و در چنگالشان مارهای سبزی بود، و از یک امام پرسش شد و پیش از آنکه موضوع سؤال گفته شود، فرمود: میان آسمان و زمین مارهای سبزیند که بازهای سرخ آنها را شکار کنند، و پیغمبرزاده‌ها را با آن آزمایش کنند و آنچه معنایش این بوده است، و الله اعلم<sup>۸۸</sup>.

(۱) در مفتاح الفلاح چنانچه در باب آینده آید اینست که چون ابر از آب دریا بر گیرد ماهیان خردی در آن باشند و از آن افتند و پادشاهان با آنها سلاله نبوت را امتحان کنند، و این روایت چنانچه گذشت بی‌سند است و غالب این گونه روایات دچار ضعف و ارسال باشند، و خدا بحقیقت داناتر است (از پاورقی ص ۴۰)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴)، ج ۳، ص: ۲۹۱

۷- و در دلائل طبریست: بسندی تا امام ششم که چون از نزد منصور بیرون آمد و بحیره منزل کرد در این میان که آن حضرت در حیره بود، ربیع نزد او آمد و گفت: امیر المؤمنین را اجابت کن، و سوار شد بسوی او که در بیابان صورت عجیبی یافته بود و از خلقت آن بی‌خبر بود و کسی که آن را یافته بود گفته بود که دیده با باران فرو افتاده و چون امام نزد منصور رفت: گفت یا ابا عبد الله بمن بگو در هواء چیست؟ فرمود: دریائی خوددار، گفت: ساکنانی دارد؟ فرمود: آری، گفت آنها چیستند؟ فرمود: تنشان چون ماهی و سرشان چون پرنده و یال و نغغ خروس دارند و بالها چون بالهای پرنده سفیدتر از نقره.

منصور طشت را خواست همان بی‌کم و بیش در آن بود و بامام اجازه برگشت داد و بریبیع گفت: وای بر تو ای ربیع، این استخوان که گلوی مرا گرفته داناترین مردم است.

۸- در شرح نهج کیدری و ابن میثم است که روایت شده زراره و هشام در باره هوا اختلاف داشتند که مخلوق است یا نه؟ و یکی از موالیان آن را بامام صادق علیه السلام رسانید و گفت من در این باره سرگردانم، چون اصحاب در باره آن اختلاف دارند، فرمود: این خلافتی نیست که مایه کفر و گمراهی باشد.

بیان: دلالت دارد که خطاء در این گونه اموری که ربطی با اصول و فروع دین ندارد سبب گمراهی و عذاب نیست و اشاره دارد که دانستن آنها برای آدمی فضل و کمال نیست، و بسا که اختلاف آنها در وجود هوا بوده بمعنی خلاء و بعدی که متکلمان آن را مکان دانند چنانچه ابن میثم گفته، و یا مقصود هوایی باشد که از عناصر است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴)، ج ۳، ص: ۲۹۲

<sup>۸۸</sup> (۱) در مفتاح الفلاح چنانچه در باب آینده آید اینست که چون ابر از آب دریا بر گیرد ماهیان خردی در آن باشند و از آن افتند و پادشاهان با آنها سلاله نبوت را امتحان کنند، و این روایت چنانچه گذشت بی‌سند است و غالب این گونه روایات دچار ضعف و ارسال باشند، و خدا بحقیقت داناتر است (از پاورقی ص ۴۰)

## فائده، در طبقات هوا و عناصر دیگر

میان حکماء خلاف است، خواجه نصیر در تذکره گفته طبقات عناصر هشت است.

1- طبقه آتش صرف.

2- طبقه مخلوط از آتش و هوای سوزان که دودهای برآمده از زمین در آن نابود شدند، و ستاره‌های دنباله دار و تیر شهاب و مانند آن از ستونهای سوزان و شاخ دار در آن پدید شوند، و بسا که به‌مراه فلک اعظم بچرخند<sup>۸۹</sup>.

3- طبقه هوای حار که در آن شهابها پدید آیند.

4- طبقه زمهریر سرد که منشأ پیدایش ابر و رعد و برق و صاعقه است.

5- هوای گرم و درهم مجاور زمین و آب.

6- طبقه آب که مقداری از کره آن باز است و زمین خشک پیدا است بعنایت خداوند برای آنکه مسکن جانداران نفس کش باشد.

7- طبقه زمین آمیخته با دیگر عناصر که در آن کوه و معدن و بسیاری از گیاهان و جانوران پدید آیند.

8- طبقه زمین صرف گرد مرکز، برخی، نه شمرده‌اند.

9- طبقه گل که خاک مخلوط با آبست و نهم طبقه خاک صرف.

برخی 7- شمرده یکم طبقه آتش خالص و 5 طبقه زیر آن و طبقه خاک خالص و گفته‌اند 7 طبقه چنین است 1- طبقه آتش خالص 2 طبقه آب و 3 طبقه از زمین و 2 طبقه هواء.

یکی هواء خالص لطیف که آلوده ببخار و دود که از زمین و آب برآیند

---

(1) یکی از اشتباهات بزرگ حکماء و دانشمندان یونانی که هزارها سال بشر را بدنبال خود کشانید و بر این اشتباه صدها اشتباه دیگر مترتب گردید اعتقاد بود کره آتش زیر فلک ماه بوده که با رفتن کشتی فضائی تا ماه معلوم شد نه آتشی وجود دارد و نه فلکی بدان معنا که گفته‌اند (شرح مترجم)

---

<sup>89</sup> (1) یکی از اشتباهات بزرگ حکماء و دانشمندان یونانی که هزارها سال بشر را بدنبال خود کشانید و بر این اشتباه صدها اشتباه دیگر مترتب گردید اعتقاد بود کره آتش زیر فلک ماه بوده که با رفتن کشتی فضائی تا ماه معلوم شد نه آتشی وجود دارد و نه فلکی بدان معنا که گفته‌اند (شرح مترجم)



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 293

نیست برای اینکه این تأثیرات اندازه‌ای دارد که از آن تجاوز نکنند و آن هر سوی زمین 50 میل و اندکی است در حدود 19 فرسخ و از آنجا تا اثیر هواء خالص است که زلال است و نور و ظلمت و رنگ نپذیرد مانند افلاک.

دوم هواء در هم با اجزاء زیر زمین و آب که دود و بخار است، و شکل این طبقه از هواء چون کره‌ایست گرد زمین و آب که مرکزش همانست و سطح زبرینش از هر سو مساویست در ارتفاع و کم و بیش ندارد چون کره است ولی اختلاف دارد در قوام خود زیرا نزدیکترش بزمین درهم‌تر است از دورتر چون لطیف‌تر بیشتر بالا رود از درهم‌تر ولی درهم بودنش تا آنجا نیست که پرده پس از خود گردد و مانع دید آن باشد.

این کره را کره بخار نامند و جهان نسیم چون وزش بادها از آنست و هوای بالاتر خالص و آرام است و جنبشی ندارد، و کره شب و روز هم نام دارد زیرا روشنی روز و تاریکی شب در آن نمودارند نه در هوای خالص.

و یکی از محققان آنها گفته: بهتر اینست که عناصر را هفت طبقه دانیم باین ترتیب 1- آتش خالص 2- هوای خالص بی‌دود 3- هوا: با دود و بی‌بخار که در بالایش جرقه‌ها و مانند آن پدید گردند و در زیرش تیرهای شهاب 4- طبقه هواء با بخار که بسیار سرد است و آن طبقه زمهریریه است که در آن ابر و رعد و برق و صاعقه پدید شوند 5- طبقه هواء درهم مجاور زمین و آب 6- طبقه آب 7- طبقه زمین.

و این ترتیب را برخی پسندیدند در تفسیر قول خدا تعالی «خدائی که آفرید هفت آسمان و از زمین بمانند آن، 12- الطلاق» بنا بر اینکه مقصود از زمین جز آسمانها و ما فیها است.

و گفتند: کبودی که مردم گمان‌برند رنگ آسمانست نمودیست در کره بخار هوا برای آنکه چون هوای لطیف‌تر بیشتر از درهم‌تر بالا می‌رود آن قسمتی که نزدیک روی کره بخار است کمتر روشنی‌پذیر است از قسمت زیرین و تاریک مینماید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 294

و بیننده چون در کره بخار نگاه کند رنگی میان تاریکی و روشنی بیند، یا برای اینکه کره بخار همیشه در درخشش اخترانست و آنچه در پس آنست، و چون پرتو پذیر نیست بدید ما تاریکی نما است و از پس اجزاء نورپذیر هوا رنگی میان روشنی و تاریکی نشان میدهد که رنگ لاجورد است، چنانچه اگر از پشت آینه سرخ جسم سبزی را بنگریم بنفس نماید که ترکیبی از سرخ و سبز است.

و رنگ لاجوردی برای چشم از همه رنگها بهتر است و ظهورش برابر چشمها یک لطف خداداد است تا بینندگان از نگاه بآسمان لذت برند و چشمشان نیرو گیرد چنانچه عقلشان از اندیشه در آن لذت معنویه برد.

گویم: اینها است که بگمان پردازی در باره آن گفته‌اند، و خدا بحقائق آفریده‌هاش داناتر است و حجج گرامش علیهم السلام.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 295

باب بیست و هشتم ابر، باران، شهاب، برق، صاعقه، قوس و پدیده‌های دیگر فضا

آیات قرآن مجید:

1- البقره (22) آنکه زمین را بستر ساخت و آسمان را خانه و از آسمان آب فرو آورد و از آن میوه‌ها برآورد تا روزی شما باشید، برای خدا همتا نگیرید دانسته، و فرمود (64) راستی در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی روان در دریا بسود مردمان و آنچه فرو آرد خدا از آب آسمان و زنده کند بدان زمین مرده را البته نشانه‌ها است برای مردم خردمند.

2- الانعام (99) و او است که فرو آورد از آسمان آب و برآوردیم بدان گیاه هر چیز را.

3- الاعراف (57) و او است که فرستاد بادها را مژده آر پیش از رحمتش تا چون بر دوش گرفتند ابرهای سنگین آنها را بشهر مرده راندیم و از آن آب فرو آوردیم و بدان از هر میوه برآوردیم، چنین برآریم مرده‌ها را شاید شما یادآور شوید.

4- الرعد (12-13) او است که بشما نماید برق را برای ترس و طمع و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 296

و پدید کند ابرهای سنگین و تسبیح گوید بحمدش رعد و از ترسش فرشته‌ها و بفرستد صاعقه‌ها و برساند بهر که خواهد، و آنان در باره خدا ستیزه دارند و او است نیرومند و سخت کیفر.

5- ابراهیم (32) فرو آورد از آسمان آب و برآورد از آن میوه‌ها برای روزی شما.

6- الحجر (18) جز آنکه بدزدد بگوش خود و بدنبال او باشد شهابی روشن و فرماید (31-32) نیست چیزی جز آنکه گنجینه‌هایش در بر ما است و ما از آن فرو نیاریم جز باندازه معلوم\* و فرستادیم بادها را آبتن کن پس فرو آوردیم از آسمان آبی و بشما نوشاندیم و شما خزانه دار آن نباشید.

7- النحل (10) و او است که فرو آورد از آسمان آب برای شما از آن نوش دارید و از آن درختی که در آن بچرانید\* و فرموده (65) و خدا فرو آرد از آسمان آب و زنده کند بدان زمین که مرده، البته در آن نشانه است برای مردم شنوا.

8- الحج (5) بینی زمین را پوشیده و چون فرو آریم بر آن باران بجنبید و برآید و بگیاهد از هر جفتی خرم، و فرموده (63) آیا بینی که خدا فرو آرد از آسمان آب و بگردد زمین سبز راستی خدا لطیف است و آگاه.

9- المؤمنون (18-19) و فرو آوردیم از آسمان آب باندازه و جایش دادیم در زمین و ما ببردنش توانائیم\* و برآوردیم بدان برایتان بوستان از نخل و تاک که برای شما میوه‌های فراوان دارند، و از آنها میخورید.

10- النور (43-44) نبینی خدا براند ابر را سپس پیوندد میانشان و آنکه آن را درهم و تار سازد و بینی که باران از آن تراود و فرو آرد از آسمان کوهها از تگرگ و بزند بدان هر که را خواهد و بگرداندش از هر که خواهد، بسا که روشنی برکش دیده‌ها را براباید، بگرداند خدا شب و روز را راستی در این البته عبرت‌یست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 297

برای چشم داران.

11- الفرقان (48-50) و او است که میفرستد بادها را مژده پیش از رحمتش و فرستادیم از آسمان آب پاک‌کننده تا زنده کنیم شهری مرده را و بنوشانیم آن را بدان چه آفریدیم از آدمیان و چهارپایان بسیار و البته گرداندیم آن را میان آنها تا یادآور شوند و نخواستند بیشتر مردم جز ناسپاسی.

12- النمل (60-64) و فرو آرد برایتان از آسمان آب و رویاندیم بدان باغهای خرم که شما را نمیرسید درختش را برویاندید آیا معبودی با خدا است- تا فرموده- و کی روزی دهد شما را از آسمان و زمین.

13- العنکبوت (63) اگر از آنها پرسی چه کسی فرو آورد از آسمان آب و زمین مرده را بدان زنده کرد البته گویند خدا.

14- الروم (26) و از آیاتش نمود بشما برق را برای خوف و طمع و فرو آورد از آسمان آب و زنده کرد بدان زمین مرده را راستی در آن نشانه‌ها است برای مردمی که تعقل میکنند، و فرمود (48-51) خدا که میفرستد بادها را پس برانگیزد ابر را و پهن کندش در آسمان هر گونه خواهد و آن را درهم سازد و بینی که باران از روزنه‌هایش برآید و چون برسندش بهر که خواهد از بنده‌هایش بناگاه آنها خوشدل شوند\* و اگر چه بودند پیش از آنکه بر آنها فرو آید در اشتباه\* بنگر بآثار رحمت خدا چگونه زنده کند زمین را که مرده راستی که او البته زنده کن مرده‌ها است و او بر هر چیز توانا است\* و اگر فرستادیم بادی و دیدند آن را زردکننده بگردند پس از آن کافر.

15- لقمان (10) و فرو آوردیم از آسمان باران و رویاندیم در آن از هر نوع ارجمند.

16- فاطر (9) و خدا که فرستاد بادها را و برانگیختند ابر را و رانیدمش تا شهر مرده و زنده‌اش کردیم پس از مردنش چنین است قیامت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 298

17- الصافات (10) جز آنکه نهانی برگیرد و بدنالش آمده شهابی سوراخ کن.

18- الزمر (21) نبینی خدا از آسمان فرود آورد آبی و روانش کرد در چشمه‌های زمین سپس برآورد بدان زراعتی چند رنگ، سپس برجهید تا دیدی آن را زرد شده و آنکه هیزمش کند راستی در آن یادیست برای خرد داران.

19- المؤمن (13) او است که نماید بشما آیاتش را و فرو فرستد از آسمان روزی.

20- الشوری (28) او است که فرو آرد باران پس از آنکه نومید شدید و پراکند رحمتش را و او است ولی و حمید.

21- الزخرف (11) و آنکه فرو آورد از آسمان آب باندازه و زنده کردیم بدان شهری مرده را چنین برآئید.

22- الجاثیه (5) و اختلاف شب و روز و آنچه فرو فرستد از آسمان از روزی و زنده کند زمین را بدان پس از آنکه مرده و گردش بادها نشانه‌ها است برای مردمی که تعقل کنند.

23- ق (9-11) و فرو آوردیم از آسمان آبی مبارک و رویاندیم بدان باغها و دانه درو شده و نخلهای بلند که گل بر هم چیده دارند\* روزی برای بنده‌ها و زنده کردیم بدان شهری مرده را چنین است برآمدن از گور.

24- الذاریات (1-4) سوگند به پراکننده‌ها، روانه‌ها بآسانی، پس بخش کن کارها.

25- القمر (11) گشودیم درهای آسمان را بیبارانی سیل آسا.

26- الواقعه (68-70) آیا بنگرید آبی که نوشید آیا شما آن را از ابر فرو آرید یا ما فرو آورنده‌ایم\* اگر خواهیم آن را تلخ سازیم آیا نباید که شکر کنید؟ 27- الجن (8-16) و ما سائیدیم آسمان را و یافتیم پر شده از پاسبانهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 299

سخت و از شهابها\* و بودیم که نشستیم برای گوش‌گیری از آن و هر که اکنون گوش گیرد بیابد شهابی را دیده‌بان- تا گفته خدا- و اگر استوار بودند بر راه البته نوشانیم بآنها آب فراوان.

## تفسیر

: «و فرو فرستادیم از آسمان آب» بیضاوی گفته: میوه از قدرت و خواست خدا است ولی آب مخلوط با خاک را سبب برآمدنش ساخته و مایه آن چون نطفه برای جانوران، یعنی شیوه او است که صورت و کیفیت را بمایه آمیخته از آن دو افاضه کند، یا آب نیروی فعل داده و بزمین نیروی پذیرش که از جمع آنها انواع میوه‌ها پدید شوند با اینکه میتواند همه چیز را بی مایه و سبب بیافریند چنانچه اسباب و ماده‌ها را آفریده است.

ولی در این تدریج و سبب سازی عبرت‌یست برای روشن دلان و اعتمادیست بعظمت قدرت او که آفرینش یکباره و بی سبب نیست، باران از آسمان بابر آید و از ابر بزمین چنانچه ظواهر بر آن دلالت دارند یا اینکه سبب آن اسباب آسمانیند که بخار زمین و آب را بهوا برآرند و ابر بارنده شود و ببارد (از تفسیر بیضاوی (ج 1 ص 46).

«راستی در آفرینش آسمان و زمین» گفته‌اند: چند آسمان گفته و یک زمین برای آنکه آسمانها طبقه‌های جدا از هم‌اند در فاصله و در ذرات خود، بخلاف زمینها «بما ینفع الناس» بدان چه سود بخشد بمردم.

بیضاوی در (ج 1 ص 126) تفسیرش گفته لفظ سما فلک است یا خود ابر و یا بالای سر و رازی در (ج 2 ص 100) تفسیرش گفته: اگر گفته شود: میگوئید باران از آسمانست بطور حقیقت یا از ابر است یا روا دارید آنچه را گفته‌اند که از بخاریست که از تابش خورشید بزمین بالا می‌رود تا بجو رسد و سرد شود و سنگین شود و برگردد بزمین و از پیوست آن بهم قطره باران فرو ریزد.

گوئیم: بلکه چنانچه خدا فرموده و او راست گو است از آسمان آید، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 300

خدا که تواند آب را در ابر نگهدارد چرا نتواند آن را در آسمان نگهدارد، و آنکه گفته باران از بخار زمین است محال نگفته ولی اعتقاد بدان ممکن نیست مگر با نفی فاعل مختار و قول بقدم عالم و آن کفر است زیرا با عقیده به اینکه فاعل مختار قادر است بآفریدن جسم چگونه اعتقاد کنیم بدان چه آنها گفته‌اند (پایان).

(ولی با وجود دلائل قطعی که از تجربه‌های علمی بدست آمده ممکن است حصول علم عادی بدان چنانچه در آثار طبعی اسباب دیگر که وجود یابند (از پاورقی ص 349).

«فأحیا به الأرض» زمین را بوجود گیاه زنده کند و این زندگی مجازیست «و منتشر کند در آن از هر جنبه» بیضاوی در (ج 1 ص 126) تفسیرش گفته:

از فرود باران و بود شدن گیاه و نشر جانوران در زمین دلیل آورده و رازی در (ج 2 ص 102) در باره تصرف بادها گفته: راه استدلال اینست که آنها را رقیق و لطیف و گردش بردار آفریده، و خدا آنها را چنان گرداند که برای آدمی و جانوران سود بسیار دارند از چند راه.

1- مایه نفس کشیدنست که اگر یک ساعت از جانوران بریده شود بمیرند، از این رو بیشتر از هر چیز در دسترس است و پس از آن آبست که آن را باید بر گرفت و نوشید بخلاف هوا که خود بخود نوش می‌شود، پس از آن نیاز جدی بخوراک است ولی نه چون نیاز بآب، از این رو بدست آوردن خوراک دشوارتر از آب است پس از خوراک نیاز به معجونها و داروها است که کم اتفاق افتد، و از این رو کمیابند.

و بدنبال آن نیاز بانواع جواهرات است از یاقوت و زبرجد که نیازبست بسیار کم و از این رو آنها بسیار کمیابند، و ثابت شد هر چه بیشتر مورد نیاز است یافتنش آسانتر است و هر چه کمتر بدان نیاز است یافتنش دشوارتر، و این نیست مگر از رحمت و حکمت خدا بر بنده‌ها، و چون نیاز برحمت خدا بزرگترین نیازها است امیدواریم که یافتن آن آسانتر از هر چیز باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 301

2- اگر هوا نمیگردید و باد نمی‌آمد کشتی روان نمیشد و کسی جز خدا بدان توانا نیست و اگر همه عالم جمع شوند که باد را از شمال بجنوب برگردانند و بحریان آرند در صورتی که هوا ساکن است نتوانند.

«ابر مسخر میان آسمان و زمین» آن را مسخر خوانده بچند وجه.

یکم: طبع آب فرود آمدنست و ماندنش در هوا نیاز بقدرتی دارد که آن را بر خلاف طبعش نگهدارد.

دوم: اگر همیشه ابر باشد زیان دارد چون خورشید را بپوشاند و پر ببارد و اگر هیچ نباشد هم ضرر دارد چون قحط شود و گیاه نباشد.

سوم: ابر در یک جا نایستد و خدا تعالی بوسیله بادها آن را هر جا خواهد براند و این هم خود تسخیر آنست (پایان).

«لآیات لقوم یعقلون» بیضاوی در (ج 1 ص 126) تفسیرش گفته: بیندیشند در آن و بچشم خرد آن را بنگرند و خلاصه سخن در دلالت این نشانه‌ها بوجود خدا و یکتائیش اینست که اینها اموری ممکن الوجودند و هر کدام با اینکه چند راه موجود شدن دارند بوجه مخصوصی یافت شدند، مثلاً میشد آسمانها بیحرکت باشند یا برخی آنها بیحرکت باشند مانند زمین یا بر وارونه حرکت کنند یا از جنوب بشمال بچرخند و یا اینکه اوج و حفیض نداشته باشند.

یا بدین صورتی که هست نداشته باشند چون بسیطند و اجزاء برابر دارند، و ناچار آفریننده توانا و حکیم و بی‌معارضی آنها را طبق حکمت و خواست خود بدین نمط مخصوص آفریده، زیرا اگر با او خدای دیگر بود و توانائی او را داشت:

اگر هر دو اثر میکردند لازم میشد اجتماع دو مؤثر تام در یک اثر و اگر یکی از آنها اثر میکرد ترجیح بی‌مرجح میشد و ناتوانی دیگری منافی خدائی او بود، و اگر با هم مخالف بودند یک دیگر را دفع و طرد میکردند و موجودی نبود چنانچه خدا بدان اشاره کرده «اگر در آسمانها و زمین خدایانی جز خدای یگانه بودند تباه میشدند، 22- الأنبیاء» و او است که فرو آورده از آسمان آب».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 302

رازی در (ج 4 ص 153) تفسیرش گفته: در این باره اختلاف است جبائی گفته: خدا تعالی آب را از آسمان بابر فرو آورد و از ابر بزمین چون ظاهر نص دلالت دارد بر اینکه باران از آسمانست و تأویل نیاز بدلیل دارد که ظاهر کلام غیر ممکن است، و در اینجا دلیلی نیست که فرو شدن باران از آسمان نشدنی است و لازم است حمل بظاهر، و اما گفتار کسی که بخارها در درون زمین فراهم شوند و بهوا برآیند و از آنها ابر بسته شود و بچکد و آن بارانست جبائی چند دلیل بر نادرستی آن آورده.

1- اینکه بسا در وقت گرما بلکه در قلب تابستان تگرگ آید و در سرمای شدید باران آید و این گفته آنها را تباه کند.

2- بخارها چون برآیند و بالا روند از هم بپاشند و جدا شوند و دیگر بارانی از آنها پدید نگردهد.

3- اگر باران از بالا رفتن بخارات بود، بخارات همیشه بالا روند و باید همیشه ببارد و چنین نیست، گفته باین دلیلها ثابت شد که پیدایش باران از بخار زمین نیست.

سپس گفته: آن مردم نیاز باین گفته دارند از این راه که جهان را قدیم شمارند و بیش و کم در آن روا ندارند، و بنا بر این کم و زیاد در آن نشود و معنای پدیده اینست که این ذرات وصف خود را عوض کنند و برای همین برای هر پدیده چاره‌ای جسته‌اند و اما مسلمانان که معتقدند اجسام مخلوق خدایند و خدا قادر و مختار است و میتواند هر وقت خواهد جسم آفرینند نیازی باین من دراریها ندارند و ظاهر قرآن اینست که آب از آسمان فرود آید و دلیلی بر نشدن آن نیست و باید ظاهر آن را گرفت و روشن شد که خدای سبحانه باران را از آسمان بزیر آورد یعنی این اجسام را در آسمان آفریند و آنها را بابر فرو آورد و از ابر بزمین.

قول دوم: اینست که مقصود فرود آمدن بارانست از سوی آسمان نه از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 303

خود آن.

قول سوم: اینکه از ابر باران را فرود آرد و خدا ابر را آسمان نامیده چون عرب هر بالای سر را سماء گوید مانند سقف خانه که آن را سماء بیت گویند.

سپس گفته: واحدی در کتاب بسیط از ابن عباس روایت کرده که آب همان بارانست.

من گویم: در جای دیگر نزول باران را از ابر دانسته نه از آسمان گفته:

بسا آدمی در قله کوه بلندی باشد و ابری فروتر از آن بنگرد، و چون از آن کوه بزیر آید بیند که بر مردم باریده، و چون این امر بچشم دیده شود نزاع در آن بیهوده است، و قطره‌های باران فرو نیاید جز اینکه بهمراهش فرشته‌ایست، و فلاسفه فرشته را طبع خود جسم دانند که سبب فروشدنست (پایان) (000 ص 154) تفسیر رازی.

«و او است که فرستد بادهای را مژده» برخی نشر خواندند بنون ضمه‌دار یعنی پراکنده از هر سو، و بعضی نشر بنون فتحه‌دار بمعنی زندگی یا زنده کن «تا چون بردارد ابری سنگین» رازی در (ج 4 ص 355) تفسیرش گفته: یعنی ابرهای پر باران و سنگینی را بردارند که در هوا آویزانند چون خدا بحکمتش بادهای را بسختی بجنباند و در آن فوائدیست.

1- تا پاره‌های ابر بهم بچسبند و در هم شوند و بارانزا گردند.

2- بر اثر این جنبش سخت بادهای برآست و چپ این اجزاء آبی فرو نیایند و در هوا آویزان مانند تا قطره شوند.

3- باین بادهای ابر جابجا شود تا برسد بدان جا که خداوند نیاز بباران دارند و از آن سود برند.

4- گاهی بادهای ابرها را از هم پیاشند و از میان ببرند تا زیانی نرسد.

5- این بادهای ابر که زراعت و درخت را نیرو بخشند و نشو و نمو آنها را کامل سازند و آنها بادهای آبستن کن باشند و گاهی نشو و نما را متوقف کنند چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 304

بادهای پائیز.

6- بسا این بادهای خوش و لذت بخش باشند و تن پرورد گاهی مهلک و نابود نابودکننده برای گرمی سخت آنها مانند بادهای سموم یا بواسطه سرمای سخت.



7- این بادها گاهی شرقی باشند و گاهی غربی یا شمالی و جنوبی و این ضابطه کلی آنهاست نزد مردم و گر نه باد از هر سوی جهان وزد و انضباطی ندارد و منحصر بجهت خاصی نیست.

8- باد گاهی از درون زمین برآید چون کشتی سوار بیند که دریا بخاطر بادها که از آن برآیند میجوشد و در این صورت وزش بادها در سطح دریا سخت باشد و گاهی از بالا بزیر آیند، و این اختلافها در بادها هم عجیب است و از سدیست که خدا باد را میفرستد تا ابر آورد سپس ابر را پهن کند در آسمان هر گونه بخواهد و آنگاه درهای آسمان را گشاید و آب بر ابر فرو آید و پس از آن ابر ببارد.

چون این را دانستی گوئیم: اختلاف اوصاف مذکوره بادها با اینکه طبیعت خود هوا یکی است و تأثیر طبائع و اختران و افلاک یکی است دلیل است بر اینکه این احوال حاصل نشوند جز بتدبیر فاعل مختار سبحانه و تعالی سپس فرمود:

«راندیمش بشهری مرده» یعنی بردیم آن ابر را بجائی که در آن گیاه نبود و باران و سبزه نبود برای خاطر اینکه زنده شود و «اخر جنا به» برآوردیم بدان آب «میوه‌ها را» پس خدا تعالی میوه را از آب میسازد ولی بسیاری از متکلمین گفته‌اند: میوه از آب برنیاید بلکه شیوه خدا است که گیاه و روئیدنی را بدنبال آمیختن خاک و آب بیافریند.

جمهور حکماء گفتند مانعی نیست که خدا نیرو و طبعی بآب سپرده باشد که مایه پدید آمدن احوال مخصوصه باشد، و متکلمین بر نادرستی این گفته دلیل آوردند که طبع آب و خاک یکی است با اینکه ما می‌بینیم که در یک روئیدنی تنها چند حال گوناگونست، چون: انگور که پوستش سرد و خشک، و گوشت و آبش گرم و تر، و هسته‌اش سرد و خشک است، و پدید شدن جسمی با این اوصاف

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 305

مختلفه از آب و خاک دلیل است بر اینکه فاعل مختارش ساخته و اثر طبع و خاصیت نیست (پایان).

«خوفا و طمعا» زمخشری گفته مفعول له نیستند چون شرط آن موجود نیست و حالند برای برق یا مخاطبین.

رازی در (ج 5 ص 279) تفسیرش گفته: در اینکه خوفند و طمع چند وجه است.

1- چون برق جهد ترس از فرو آمدن صاعقه است و طمع در فرو آمدن باران.

2- باران مایه ترس مسافر است که از آن زیان بیند و مایه ترس کسی که خرما و کشمش در انبان دارد و میترسد خیس و فاسد شوند و مایه طمع کسی است که از آن سود برد.

3- هر چه در دنیا بوجود آید خوبست برای مردمی و بد است برای دیگران باران هم برای کسی که بدان نیاز دارد خوبست و برای کسی که از آن زیان بیند بد است بحسب جا و زمان.

و بدان که پدید شدن برق دلیل شگفت آوریست بر قدرت خدا تعالی زیرا ابر ترکیبی است از اجزاء آبی و هوایی و آب ضد آتش است و بروز ضد از ضد مخالف عقل است و باید صناعی مختار آن را انجام کند.

اگر گفته شود: چرا گفته نشود که باد در درون ابر جاگیر شده و سرما بر برون آن چیره گردیده و یخ زده و باد آن را بسختی از هم میدرد و از آن جنبش سخت برق میجهد چون حرکت عنیف گرما آور است.

جوابش اینست که همه گفته‌های شما خلاف معقول است و بیان آن از چند وجه است.

یکم: اگر چنین بود لازم بود که هر جا برق است رعد باشد که آواز پاره شدن ابر است، و معلوم است که چنین نیست زیرا بسیار شده که برق قوی جهیده بی رعد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 306

دوم: اینکه گرمای حاصل از حرکت در برابر طبع آبست که مایه سردیست با این تعارض آتشی بوجود نیاید بلکه یک آتش‌سوزی بزرگ بریختن آب خاموش شود و ابر همه‌اش آب است و چگونگی در آن شعله اندکی پدید شود.

سوم: عقیده شما اینست که آتش صرف بی‌رنگ است، گو اینکه از حرکت عنیف آتش زاید ولی این رنگ سرخ از کجا آید، و روشن شد علتی که گفتند سست است و پدید شدن آتش خالص در ابری که آبی است خالص نشدنی است مگر بقدرت قادر حکیم.

«و آفرینند ابر سنگین» بدان که این هم از دلائل قدرت و حکمت است زیرا یا گفته شود این اجزاء آب در جو هوا پدید شوند یا اینکه از روی زمین بالا روند بنا بر اول باید آفریننده حکیم قادر آنها را پدید کند و مطلوب همین است.

و بنا بر دوم باید گفت این اجزاء از زمین بالا رفتند و چون بطبقه سرد هوا رسیدند سرد و سنگین شده و بزمین بازگشتند، گوئیم این درست نیست برای اینکه بارانها مختلفند، یکباره درشت قطره و یکباره ریز، یک بار بهم نزدیک و یک بار دور یک بار دوام دارد و یک بار اندک آید، و این اختلاف با اینکه زمین یک طبع دارد و طبع پرتوهای گرم کن هم یکی است باید بتأثیر و تقدیر فاعل مختار باشند، بعلاوه بتجربه رسیده که دعاء و لابه بدرگاه خدا درآمدن باران اثر بزرگی دارند و از این رو نماز استسقاء تشریح شده، و از اینجا دانیم که مؤثر در آن قدرت فاعل مختار است نه طبیعت خاصه (پایان).

«و تسبیح گوید رعد بحمد او» طبرسی - ره - در (ج 5 ص 283) مجمع گفته: تسبیح رعد اینست که دلالت دارد بر تنزیه خدا تعالی و وجوب سپاسش، و گویا که تسبیح گو است، و گفته‌اند: رعد نام فرشته‌ایست که ابر را میراند و با آوازش او را بکار میدارد و تسبیح گو او است، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود:

راستی پروردگار شما سبحانه میفرماید: اگر بنده‌هایم فرمانم برند، شب بآنها باران دهم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 307

و روز آفتاب بی‌غرش رعد، و همیشه چون غرش رعد را میشنید میفرمود: منزه است کسی که رعد تسبیح گوید بسپاس او، و ابن عباس میگفت: منزه است آنکه برایش تسبیح گوید.

و سالم بن عبد الله بسندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که: چون غرش رعد و صاعقه میشنید میفرمود: بار خدایا ما را بخشم خود مکش، و بعدابت نابود مکن، و از این بابت ما را معاف دار، ابن عباس گفت: هر که غرش رعد شنود و گوید: سبحان الذی یسبح الرعد بحمده و الملائکة من خیفته و هو علی کل شیء قدير، اگر برق گیر شد گناهش بر من است.

«و الملائکة من خیفته» یعنی فرشته‌ها تسبیح گویند از ترس خدا، ابن عباس گفته: ترس آنها از خدا مانند ترس آدمیزاده نیست، چنانست که هیچ کدام نفهمند چه در راست و چپ آنها است و خوراک و نوشاک و هیچ چیز آنها را از عبادت خدا باز ندارد «و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء» یعنی بهر که خواهد برساند و از هر که خواهد بگرداند و عبارت دوم حذف شده و از امام پنجم علیه السلام روایت است که صاعقه بمسلمان و جز مسلمان رسد ولی بکسی که در ذکر خداست نرسد (پایان) و رازی در (ج 5 ص 682) تفسیرش، در باره «و یسبح الرعد بحمده» گفته در آن چند قول است.

1- رعد نام فرشته است، و آوازی که شنیده شود، تسبیح و تهلیل او است از ابن عباس است که یهود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند رعد چیست؟ فرمود: فرشته‌ایست که گماشته بابر است و شلاق آتشین دارد که با آن ابر را میراند بدان جا که خدا خواهد، گفتند غرشی که از آن بگوش رسد؟ فرمود: راندن ابر است و از حسن است که آن یک آفریده خداست و فرشته نیست و بدین قول رعد نام فرشته است که گماشته بابر است و آوازش تسبیح خداست و آن آواز را هم رعد نامند.

و مؤید آنست آنچه از ابن عباس روایت است که چون رعد را میشنید میگفت: منزه است آن خدا که تو تسبیح او گوئی و از پیغمبر صلی الله علیه و آله است که خدا ابر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 308

را آفریند و با بهترین زبان سخن گوید و خوشتر از همه برایت بخندد سخنش رعد است و خنده‌اش برق.

و این قول دور از باور نیست، برای آنکه نزد اهل سنت پیکر شرط زنده بودن نیست، و از خدا بدور نیست که زندگی و دانش و نیرو و زبان باجزاء ابر دهد و این آواز مسموع کار او باشد، چگونه دور است با اینکه بینیم سمندر در آتش زاید، و قورباغه از ابر و در آن زاده شود، و بسا که در برفهای دیرینه کرمی بزرگ پدیدار گردد.

و نیز در صورتی که تسبیح جانوران در زمان حضرت داود علیه السلام و تسبیح سنگریزه در زمان محمد صلی الله علیه و آله رواست چرا تسبیح رعد دور باشد و بنا بر این آنکه رعد نام دارد فرشته است یا نه؟ دو قول است.

یکم: فرشته نیست چون بفرشته‌ها عطف شده.

دوم: اینکه از جنس فرشته است و بخصوص ذکر شده از شرافت او.

قول دوم: اینست که رعد نام غرش ابر است، و او هم تسبیح گوی خداست زیرا تسبیح و تقدیس و مانند آنها همان لفظی است که دلالت بر پاکی و قدس دارد و چون این صورت دلیل است بر یک وجود برتر از نقص و امکان می‌شود تسبیح خداوند و همانست معنی قول خدا تعالی «و نیست چیزی جز اینکه تسبیح گوید بحمد او، 44- اسری».

سوم: تسبیح رعد اینست که هر که‌اش شنود سبحان الله گوید، و اینست که بدو وابسته است.<sup>90</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 3؛ ص 308

ارم: صوفیه گویند: رعد شیون عارفانه فرشته‌ها است، برق سوزش دل آنها و باران گریه آنها سپس گفته: محققین حکماء گفته‌اند، این آثار آسمانی را نیروی روحانی فلکی است، ابر را یک روح آسمانی تدبیر کند، و همچنان بادها و آثار دیگر را و این جز قول باینست که رعد نام فرشته است.

سپس گفته صاعقه جدا چیز عجیبی است، زیرا آتشی است که از ابر جهد،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 309

<sup>90</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

و بسا بدریا فرو رود و ماهیان را بسوزد، و حکماء در اندازه نیرویش مبالغه کردند از این راه دلیل آوردند که آتش گرم و خشک است و طبعش ضد ابر است و باید آتش آن کم‌سوزش‌تر باشد از آتش ما بر حسب عادت، ولی چنین نیست و نیرومندتر از آتش این جهانست، و باید چنین نیروئی را از خداوند فاعل مختار گرفته باشد.

«و هم یجادلون فی الله» یعنی این کافران با وجود این دلائل در باره خدا ستیزه کنند و در آن چند وجه است.

یک: رد بر کسی است که گفت: بگو که خدای ما از مس است یا از آهن؟ ...

دو: رد بر انکار آنها است در باره بعث رستاخیز و ابطال حشر.

سه: رد بر آنها در باره اینکه معجزه‌هائی میخواستند و یا عذاب ریشه برانداز خواهش میکردند «و او است شدید المحال» یعنی سخت نیرو از حول با میم زائده یا سخت حیل، یا سخت کیفر، یا سخت هم آورد، و گفته‌اند سخت ستیزه.

«رزقا لکم» بیضاوی در (ج 1 ص 632) تفسیرش گفته: یعنی وسیله زندگی از خوراک و جامه «إلا من استرق السمع» بیضاوی (ج 1 ص 645) مقصود شیطانیت است که دزده خیر از آسمان میگرفت بواسطه شباهتی که با فرشته‌ها داشت و مناسبتی که در گوهر هستی آنها است، یا بواسطه استدلال از اوضاع کواکب و حرکت آنها خبری در می‌آورد، و از ابن عباس است که آنها را مانعی نبود از رفتن بآسمانها و چون عیسی علیه السلام متولد شد از سه آسمان ممنوع شدند و چون محمد صلی الله علیه و آله بجهان آمد همه آسمانها بوسیله شهاب بر آنها قدغن شد.

و بودن شهاب پیش از مولد با آن منافات ندارد چون ممکن است اسباب دیگر هم داشته باشد و هر که گوش میگرفت بدنبالش بود شهابی روشن که همه بینند و آن شعله آتش درخشانی است، و ستاره و نیزه را هم که درخشاند شهاب گویند (پایان).

رازی در (ج 5 ص 386) تفسیرش گفته: بسا کسی گوید: شما که روا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 310

دارید شیطان بآسمانها بر آید و با فرشته‌ها بیامیزد و اخبار غیب بر باید و بزمین آرد و بدیگری رساند دیگر اخبار بغیب را نباید از معجزه شمرد و دلیل راستی دانست نگویند که خدا خبر داده که آنها از این کار پس از ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله عاجز شدند زیرا گوئیم اثبات این معجزه توقف دارد بقطع برسات او، و قطع برسات او هم توقف یابد بدین معجزه و اثبات اینکه خبر از غیب معجزه است که ثابت نشود جز بابطال این احتمال و دور لازم آید و آن هم محال است.

و ممکن است جواب آن باینکه ما نبوت او را بمعجزه‌های دیگر ثابت کنیم و بدنال آن بدانیم که خدا شیاطینی را از غیب دانی بدین راه عاجز کرده، و آنگه اخبار از غیب معجزه باشد و دور نباشد (پایان).

و میگویم: رواست گفته شود: در لطف و حکمت خدا لازم است که دروغگو را از این راه امکان دعوی نبوت و امامت ندهد، و گر نه واداشتن بکار زشت لازم آید گرچه نسبت به عوام مردم باشد و از این رو گفته‌اند شعبده هم بدست مدعی کاذب نبوت و امامت بی‌اثر باشد و محقق نشود، فتامل.

«و إن من شیء إلا عندنا خزائنه» یعنی چیزی نباشد جز اینکه ما بر آفریدن چند برابرش توانائیم، خزائن را نمونه نیروی خود آورده یا مقدوراتش را انبار شده نموده است که بر آوردنش نیاز برنج و کوشش ندارد و فرموده فرو نیاریم از آن خزینه‌ها (جز اندازه معلوم) که موافق حکمت است و خواست خدا بدان تعلق گرفته زیرا آفرینش برخی با وصفی و حالی در وقت معین باید بنظر گزینش حکمتداری باشد علی بن ابراهیم گفته: خزینه آب اینست که از آسمان فرو شود و برای هر جانوری باندازه‌ای که خدا مقدر کرده روزی برویاند و غذا آماده کند.

یکی از محققان گفته: من گویم: تفسیر یکم سخن بی‌تحصیلی است و دومی مثلی است برای نزدیک کردن مقصود به فهم عمومی و تفسیر بیست سطحی ولی باطن و تأویل آیه اینست که خزائن نوشته‌های قلم اعلی است از نخست بر وجه کلی در لوح قضا که تغییر ناپذیر است که چون سرچشمه‌ای امور جزئیّه از آن در لوح قدر روان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 311

شوند که محو و اثبات دارد و خرده خرده فرود آیند و به اولی اشاره کرده است بقول خود «و إن من شیء إلا عندنا خزائنه و بقولش و عنده أم الكتاب، 39-الرعد».

و اشاره کرده بدومی بقول خود «و فرو نفرستیم آن را جز باندازه معلوم» و از آنجا فرو آید و در علم شهادت پدیدار شود، و از امام سجاد علیه السلام است که در عرش نمونه‌ایست از هر چه خدا در خشکی و دریا آفریده، گفته: اینست تأویل قول خدا (و إن من شیء تا آخر) (پایان).

«و فرستیم بادها را آبستن» باران و یا آبستن کن درختان چنانچه بادهای دیگر را عقیم و نازاد یاد کرده «و آن را نوشابه شما ساختیم» و شما خزینه‌دار آن نیستید» که آن را در آورید و در حوضچه‌ها و چشمه‌ها و چاهها انبار کنید و نگهدارید و این کار مدبریت حکیم مانند گردش بادها بسود مردم زیرا طبع آب اینست که باعماق زمین فرو رود و توقف آن در اندازه دسترس سببی خواهد (از آنست نوش شما) «و از آنست درخت» و گیاهی که چهارپایان شما در آن میچرند و گفته‌اند هر آنچه روید درخت نام دارد.

و **أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً رَازِي** در (ج 5 ص 278) تفسیرش گفته: هر که سماء را ابر دانسته گفته خدا تعالی بخار را از تک زمین و از دریا بالا برد مانند عرق تا زلال و خوشگوار شود، سپس ذرات آب آن بهم پیوند و شکل گیرد، و خدا باندازه نیاز آن را فرود آورد، و اگر نه چنین بود کسی از آن سود نمیرد زیرا در تک زمین پراکنده بودند و در دریا شور بودند، و نمیشد آب دریا را بسطح زمین روان کرد چون فروتر از آنند.

این تقریر است از آنها که منکر فاعل مختارند، و اما کسی که بخدای قادر معترف است نیازی بدین سخنها ندارد (باندازه‌ای) که زیانبخش نباشد و سودمند باشد برای زراعت و درختکاری و نوشیدن و آنچه خدا نیاز و صلاح آنها داند و آن را در زمین جا دادیم» و پایدار ساختیم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 312

ابن عباس گفته: خدا تعالی از بهشت پنج نهر فرو آورد: سیحون، جیحون دجله، فرات و نیل مصر و چون یأجوج و مأجوج آیند آنها را برگیرد و قرآن را هم بالا برد «و ما بر بردن آن توانائیم» چنانچه بر فرو آوردنش توانا بودیم.

و چون خدا نعمت آب را یادآور کرد نعمتهای حاصله از آن را ذکر کرد و فرمود «آفرید برای شما بدان باغها از نخل و انگورها» این دو را نام برد چون سود بسیار دارند، هم خوراکند و هم نانخورش، هم میوه تر و خشک «در آنها برای شما میوه‌های بسیار است» یعنی در این باغها که نخل و تاک است میوه‌های بسیار است «از آنها زندگی کنید».

«آیا نبینی بچشم خرد و ندانی که خدا براند ابر را، و کالا را مزجات گویند که هر کس آن را براند «سپس آن را بهم بندد» و تیکه‌هایش بهم جفت کند، «و آن را درهم سازد» و بینی که باران از سوراخهای آن فرود آید و هم تیکه‌های بزرگ چون «کوه از تگرگ» گفته‌اند در مظهر کوهها است از تگرگ چنانچه در زمین کوهها است از سنگ، و ظاهر بسیاری از اخبار بر آن دلالت دارد و دلیل قطعی بر نفی آن نیست.

رازی در (ج 6 ص 319) تفسیرش گفته: مادیون گویند پدید شدن ابر و باران و برف و تگرگ و شبنم و عزو بیشترش از درهم شدن بخار است و کمترش از درهم شدن خود هوا اما اولی اگر بخاری که بالا رفته اندک باشد و هوا گرم باشد که آن را از هم بپاشد تبدیل به هوا شود و اگر بسیار باشد و گرمی هوا نتواند آن را از هم بپاشد بالا رود تا بطبقه سرد هوا رسد یا فروتر بماند، اگر بطبقه سرد رسد و سرما سخت باشد و اجزاء آب بخار پیش از پیوست بهم یخ زنند برف می‌شود و اگر پس از آن یخ زنند تگرگ گردد و اگر سرما سخت نباشد آن بخار بتناسب سرما درهم شود و فراهم گردد و بچکد.

بخار درهم شده ابر است و آنچه بچکد بارانست، و نرمه باران و ترشحات هوا هم از این ابرها است و اگر بخار فروتر ماند از طبقه سرد: هوا کم باشد یا بیش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 313

اگر بسیار باشد ابر گردد و بیارد و گاه ابر نشود و بالا نرفتن بخار بسیار تا طبقه سرد هوا چند علت دارد.

1- جلوگیری بادها از بالا رفتن آن بخارها.

2- فشار باد آنها را گرد هم کند و درهم نماید برای آنکه کوه در برابر باد باشد.

3- بادها از هر طرف بوزند و با هم تصادف کنند و مانع از بالا رفتن بخار شوند.

4- بخشی که پیشتر است سنگین باشد و کند و بایستد و بخش فروتر بدان بچسبند و بمانند.

5- هوای نزدیک زمین سرد باشد و آنها را نگهدارد چه بسا دیده شود که بخار اندکی در برابر کوه بالا رفته و بمانند چادری بر فراز دره کوه کشیده شده و بیننده آن از بالای کوه بر فراز آن باشد و آنها که زیر آن تیکه ابرند باران دارند و آنان که بالای آنند در آفتابند و اگر بخار کم بالا رفته و اندک است و لطیف و بسرماى شب دچار شد، و درهم شده و بسته شده و در حال پراکندگی فرود آمده که احساس نشود جز پس از فراهم شدن مقداری بسیار از آن اگر یخ نزنند شبم باشد و اگر یخ زند عزو باشد.

و بسا که ابر از درهم شدن و پیچیدن خود هوا باشد در صورتی که هوا باد سرد شود و درهم رود و باز هم همه این اقسام از آن بوجود آید.

جواب اینست که چون حدوث اجسام را ثابت کردیم و پذیرفتیم که خدا قادر است و مختار و میتواند جسم آفریند نمیتوانیم بگفته شما قطع داشته باشیم چه بسا خدا ابر را یکباره بیافریند نه از راهیکه شما گفتید، بعلاوه فرض کن چنانست که شما گفتید ولی جسم در ذات خود ممکن الوجود است و باید مؤثری داشته باشد و همانند و امتیاز آنها بوضعی معین از بالا رفتن و فرو آمدن و لطافت و کثافت و گرمی و سردی علتی میخواهد، و چون خدا طبیعت آفرین است و طبیعت در این احوال اثر دارند، خالق این احوال هم هست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 314

و بنا بر این او است که ابر را میراند چون او طبع جنباننده این بخارها را از درون زمین تا جو هوا آفریده، و آنگاه اینها دنبال هم شدند و بهم چسبیدند و خداست که آنها را درهم کرده، و ثابت شد که بهر تقدیر راه استدلال باین چیزها بر قدرت و حکمت خدا روشن و آشکار است (پایان).



«برساند آن تگرگ را بهر که خواهد و بگرداند از هر که خواهد» رساندن هلاک کردن زرع و مال است و بسا نفس نزدیک است روشنی برکش ببرد دیده‌ها را» از بینندگان برای فرط درخشش آن «زیرورو کند خدا شب و روز را» که بدنبال یک دیگرند و از هم می‌کاهند یا گرم و سرد و تاریک و روشن میشوند «راستی در آن» چه ذکر شد «البته عبرتی است برای صاحب دیده‌ها» که بصیرت و عقل دارند چون دلیلند بوجود صانع قدیم و کمال قدرت او و احاطه علم و نفوذ مشیت و بسی نیازی او ...

(بشرا) با باء ضمه‌دار در قرائت عاصم یعنی مزده بخش «نشرا» بنون و سکون شین در قرائت ابن عامر یعنی پراکن کن ابر.

«ماء طهورا» یعنی باران، طهور نام وسیله پاکی است چون وضوء و وقود «تا زنده کنیم بدان سرزمین مرده را» بوسیله گیاه «و مردم بسیاری را» یعنی بیابان گردانی که بآب باران زنده‌اند، برای اینکه مردم شهر و آبادی از نهر و چاه بهره برند ...

«و گرداندیمش میان آنها» بیضاوی گفته: یعنی این گفتار را در قرآن و کتب دیگر میان مردم نشر دادیم یا باران را در سرزمینهای مختلف و در هر وقت و بهر وصف از تند و آرام فرو آوردیم، از ابن عباس است که سالی از سال دیگر پربارانتر نیست ولی خدا آن را میان بنده‌هایش چنانچه خواهد پخش کند، و این آیه را خواند یا در چاهها و نهرها و منابع تقسیم کردیم «تا ببیندیشند» و کمال قدرت و حق نعمت را بفهمند و شکر گزارند یا با دریغ از آن و اعطای آن عبرت گیرند «و نخواستند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 315

بیشتر مردم جز ناسپاسی را، و بی‌اعتنائی و انکار را پیشه کردند و گفتند باران از فلان ستاره بوده و کسی که ستاره‌ها را اثر بخش در باران داند کافر است، بخلاف کسی که آن را آفرینش خدا داند و ستاره‌ها را واسطه یا نشانه خدائی شمارد.

«پس رویاندیم» بخود نسبت داد برای تأکید اینکه کار ویژه او است و آگهی بر اینکه رویاندن باغهای خرم بهر گونه و با طبع گوناگون و دور از هم از مایه مانند هم جز بقدرت خدا نیست و اشاره کرد بدان بقول خود «نرسد شما را که برویاند درخت آنها را».

«بنماید بشما برق را» «ترساننده» از صاعقه و هراس آور برای مسافر «و طمع بخش» در باران و برای حاضر «پس پهن کند آن را» پیوسته «در آسمان» یا سمت آن «هر طور خواهد» رونده و ایستاده همه گیر و جز آن در یک جانب «و سازد آن را تیکه تیکه» بار دیگر «و بینی باران از روزنه‌های آن برآید، در هر دو بار .. «فرأوه مصفرا» یعنی ببیند زراعت را که اثر بارانست و یا ابر را که سبب آنست زرد چون ابر زرد باران ندارد ...

«چنین است قیامت» یعنی زنده کردن زمین موات چون زنده کردن زمین اموات است در آنکه هر دو مقدورند زیرا با هم تفاوتی ندارند جز اختلاف ماده و آن را در این قدرت اثری نیست، و گفته‌اند مقصود وضع زنده شدن مرده‌ها است که خدا تعالی بارانی از زیر عرش ببارد و با آن پیکر مردگان همه برویند و درست شوند.

«جز آنکه یک ربودنی کند» یعنی سخنی از فرشته‌ها بدزدد «و شهابی بدنبالش آید» یعنی ستاره‌ای که فرو افتد، و اینکه گفته‌اند: آن ستاره بخاریست که باثیر رسیده و آتش گرفته یک تخمین است و منافی با آیه نیست زیرا در آن نیست که از فلک فرو افتد و نه در قول خدا تعالی «و البته زیور کردیم آسمان دنیا را بچراغها و راننده‌های دیوان» زیرا هر درخشنده در فضای عالی چراغ است برای زمین و زیور است برای آسمان از این رو که در سطح آن نمود دارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 316

و دور نیست که این پدیده بخاری گاهی سبب راندن شیطانی شود که نزد فلک رود تا گوش گیرد، و روایت اینکه آن پس از تولد پیغمبر صلی الله علیه و آله رخ داده اگر درست باشد شاید مقصود کثرت وقوع آنست، یا اینکه از آن وقت وسیله راندن شده است و اختلاف است که هدف آن آزار بیند و برگردد یا بسوزد ولی بسا که خطا کند و بشیطان نرسد، مانند موج برای کشتی سوار، و از این رو بکلی دست از خبر دزدی بر ندارند.

گفته نشود شیطان از آتش است و نسوزد، زیرا او از آتش صرف نیست مانند آدمی که از خاک صرف نیست، با آنکه آتش تند آتش سست را نابود سازد (ثاقب) یعنی با پرتوش هوا را بشکافد.

**أنزل من السماء ماء** رازی در (ج 7 ص 239) تفسیرش گفته: آن آب بارانست، و گفته‌اند هر چه آب در زمین است از آسمانست و خدا آن را بیک موضعی میفرستد و پخش میکند «و آن را در چشمه‌های زمین روان میکند» که رگهای جسم زمینند «پس بدان زرعی با رنگ گوناگون بر می‌آورد» سبز، سرخ، زرد و سفید و جز آن، یا بانواع مختلف از گندم و جو و کنجد ...

**من السماء رزقا** یعنی اسباب روزی چون باران «**ینزل الغيث**» بیضاوی در (ج 2 ص 399) تفسیرش گفته: یعنی بارانی که از قحطی بفریاد آنها رسد و مقصود باران نافع است ...

**و الذاریات ذروا** طبرسی - ره - در (ج 9 ص 152) مجمع گفته: از ابن کواء روایت است که پرسید از امیر المؤمنین علیه السلام و او بر منبر خطبه میخواند که «**الذاریات ذروا**» چیست؟ فرمود: بادها، گفت: «**فالحاملات وقرأ**»؟ فرمود: ابر گفت: **فالجاریات یسرا**؟ فرمود: کشتیها، گفت: «**فالمقسمات أمرا**» فرمود: فرشته‌ها.

و از ابن عباس و مجاهد هم روایت شده، ذاریات بادها است که خاک و خاشاک را می‌پاشاند، حاملات ابر که آب را از جایی بجائی حمل کنند و بدان سنگین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 317

بار باشند که وقر بار سنگینی است بر دوش یا درون، جاریات یسرا کشتی که بآسانی بر آب روانست تا هر جا برده شود، و گفته‌اند آن هم ابر است که بآسانی بهر سرزمینی خدا آن را میبرد.

و گفته‌اند هفت ستاره سیارند، و مقسمات امر فرشته‌ها ایند که امور را طبق فرمان میان مردم پخش کنند، خدا باین چیزها سوگند یاد کرده چون برای بنده‌ها سودمند و دلیل بر یگانگی خدا و بدائع صنعش باشند، گفته‌اند مقصود سوگند به پروردگار این چیزها است (پایان).

(بماء منهمر) آب فرو ریخته، رازی در (ج 7 ص 786) تفسیرش گفته:

مقصود از گشودن و از ابواب و از سماء یا حقیقت آنها است و گوئیم آسمانها در دارند و باز و بسته شود و دور نیست و یا بر سیل استعاره است، چون ظاهر اینست که آب باران از ابر است و این تعبیر چنانست که در باران تند گویند ناودان بآسمان گذاشتند، یا درهای مشک را گشودند، یعنی بمانند آنست.

«آیا بنگرید آبی که بنوشید» بیضاوی در (ج 2 ص 492) تفسیرش گفته:

یعنی آب گوارا و نوشیدنی که از ابر آمده ابر سفید که آبش گواراتر است یا مائیم فرو آورش ...

لأسقیناهم ماء غدقا یعنی روزی فراوان بآنها دادیم و آب فراوان را نام برای آنکه مایه زندگی است و فراوانی و میان عرب کمیاب بوده.

میگوییم: تفسیر باقی سوره در باب جن آید و در آن چیزها است که مناسب این بابست.

#### [روایات]

1- در تفسیر علی بن ابراهیم (427): بسندش از امام ششم علیه السلام که هشام بن عبد الملک بحج رفت و ابرش کلبی بهمراه او بود، و در مسجد الحرام بامام ششم برخوردند (و ترجمه این حدیث در باب بدو خلقت بشماره 47 گذشته).

2- در علل (ج 2 ص 141): بسندش تا امام پنجم علیه السلام که شیوه علی علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 318

بود در زیر نخست باران میایستاد تا سر و ریش و جامه‌اش تر میشدند، و باو گفته میشد، الکن، الکن، میفرمود: این آبیست که تازه از عرش آمده، سپس شروع میکرد بحدیث، میفرمود: راستی زیر عرش دریائی است و در آن آبی که روزی جانوران از آن میروید، و چون خدا خواهد برای آنها از رحمت خود برویاند، خدا عز و جل وحی فرستد و باراد از آن هر چه خواهد از آسمانی تا آسمانی تا برسد بآسمان دنیا و آن را بابر افکند و ابر چون غربال است.

سپس خدا باو وحی کند که آن را بفشار و آب کن مانند نمک در آب و آن را در فلان جا ببر یکباره یا چند باره و باراد بر آنها چنانش که فرماید، و قطره‌ای نبارد جز اینکه با آن فرشته ایست تا آن را بجای خود رساند و از آسمان قطره‌ای فرو نشود جز بشماره وزن معین جز آنچه در زمان طوفان عهد نوح علیه السلام بارید که در آن بارانی سیل آسا بارید بی‌شماره و وزن.

در قرب الاسناد هم بسندی مانندش آورده (ص 42).

3- در تفسیر (446): بسندش از امام پنجم علیه السلام در تفسیر قول خدا «و فرو فرستادیم از آسمان آبی باندازه و جا دادیم آن را در زمین» که آن نهرها و چشمه‌ها و چاهها است.

و علی بن ابراهیم در تفسیر قول خدا «آیا ندانی خدا میراند ابر را» گفته:

یعنی برمیانگیزد آن را از زمین سپس الفت میاندازد میان آنها و چون سخت شد بادی فرستد تا آن را بفشارد و از آن باران درآید و اینست معنی قول خدا که «بینی ودق را که برآید از میانه آن، یعنی باران.

4- و از همان (403): بسندش از حارث اعور که از امیر المؤمنین علیه السلام پرسش شد از ابر که در کجا است؟ فرمود: بر درختی در هم کناره دریا منزل کند در آن، و چون خدا خواهد بفرستدش، بادی فرستد تا آن را برانگیزد.

5- در قرب الاسناد بسندی از امام پنجم علیه السلام که علی علیه السلام فرمود: ابر غربال بارانست و اگر نبود هر چه باران بدان میریخت تباه میشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 319

6- و در تفسیر قول خدا «برآید از آنها لؤلؤ و مرجان، 22- الرحمن» که مقصود آب آسمان و آب دریا است و چون باران آید صدفهای دریا دهن گشایند و باران در آن ریزد، و لؤلؤ خرد از قطره خرد باشد و لؤلؤ درشت از قطره درشت آفریده شود.

بیان: این یک وجه است در تأویل آیه کریمه و مفسرانش از ابن عباس روایت کردند، و مؤیدش آنست که از دریای شیرین لؤلؤ بر نیاید بنا بر مشهور، و شاید آفرینش از قطره باین معنا است که در آن اثری دارند نه اینکه قطره‌ها مایه آندند، و گفتار کامل در این باره در جای خود آید.

6- در معانی الاخبار (ص 319): بسندش از محمد بن ابراهیم تیمی که ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم تیکه ابری پدید شد، حاضران گفتند یا رسول الله ابريست پدیدار، فرمود: پایه‌هایش را چگونه بینید؟ گفتند: چه بسیار خوبست و برجا فرمود: پره‌های کشیده آن را چون بینید؟ گفتند یا رسول الله چه بسیار خوب و درهمند فرمود: چگونه بینید رنگ قیرگونش را؟ گفتند: یا رسول الله، چه خوبست و بسیار سیاه است فرمود: چگونه بینید چرخش آن را؟ گفتند: یا رسول الله چه بسیار خوبست و خوش دایره، فرمود: چگونه بنگرید بر قش را پخش می‌شود یا جرقه است یا عمودی و کشیده است، گفتند: یا رسول الله عمودی و کشیده است رسول خدا فرمود: باران، گفتند یا رسول الله چه شیوائی تو، ما ندیدیم شیواتر از تو، فرمود: چه مانعی از آن دارم با اینکه قرآن بزبانم فرو آمده «بزبان عربی روشن».

و از ابی عبیده در شرح حدیث نقل شده که قواعد ابر پایه‌های آنست که در افق پهن شدند، مانند شده به پایه‌های خانه، خدا هم فرموده «و چون ابراهیم پایه‌های خانه کعبه را بر آورد و هم اسماعیل، 127- البقره» بواسق: پره‌های کشیده ابر است در فضا تا بافق دیگر و هر درازی را باسق گویند و خدا عز و جل فرموده:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 320

«نخلهای بلند که گل‌های روی هم چیده دارند، 10-ق»، چون سیاه ذغالی است.

و اما اینکه فرمود: «کیف ترون رهاها» رها چرخ زدن ابر است در آسمان و از این رو گفتند: رها الحرب، و آن جایست که نبرد در آن بچرخد، خفو: پهن شدن برق است در اطراف ابر ...

بیان: زمخشری در فائق گفته: پیغمبر در باره ابری که گذر کرد پرسش نمود و فرمود «کیف ترون قواعدها و بواسقها و رهاها أ جون ام غیر ذلک، سپس از برق پرسید و فرمود: أ خفوا أم ومیضا أم یشق شقا؟ قالوا یشق شقا، فرمود: باران برای شما آید.

مقصودش از قواعد پهن شدن ابر است و پایه‌دار شدن آن مانند پایه‌های خانه و از بواسق پره‌های کشیده آن، و از رخی چرخش آن و از جون رنگ آن، خفو پهن شدن برق است، و میض یک جرقه و شق کشش عمودی آن بسوی زمین ...

گویم: پاره‌ای از گفتار در این باره در مجلد ششم گذشت.

7- در علل (ج 2 ص 147): بسندش از معاویة بن عمار که امام ششم علیه السلام فرمود: مؤمن را برق نگیرد، مردی باو گفت: ما دیدیم فلانی را در مسجد الحرام در حال نماز برق زد، امام علیه السلام فرمود: راستش او کبوتران حرم را تیر میزد.

8- بهمین سند آورده که برق مؤمن و کافر را میگیرد و آنکه در یاد خدا است نگیرد.

بیان: بسا مقصود از مؤمن در حدیث او کامل ایمانست و در حدیث دوم مطلق مؤمن بدلیل اینکه تیر زدن به کبوتر حرم بی‌ایمانی نیست، و بسا که این تیرانداز از مخالفان بوده و اسناد به تیراندازی تقیه باشد.

9- در تفسیر (369- تفسیر قمی): بسندش از امام ششم علیه السلام در خبر معراج که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل بالا رفت و بهمراهش بالا رفتم تا آسمان دنیا که بر آن فرشته‌ای بود بنام «اسماعیل» که او سرکار خطفه‌ایست که خدا عز و جل فرماید «جز آنکه ربودنی دارد و بدنبال او شهابیست روشن» و هفتاد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 321

هزار فرشته در فرمان او است که زیر دست هر فرشته 70 هزار فرشته است (الخبر).

10- و از همان (555) «و حفظ از هر دیو وارد» فرمود: وارد پلید است «گوش نتوانند گرفت از ملأً أعلی و پرتاب شوند از هر سو برای راندن» یعنی ستاره‌ها که بدانها تیر زده شوند «از آنها است عذابی بایست جز آنکه رباید ربودنی» یعنی کلمه‌ای شنوند و آن را ربایند «و بدنبالشان آید شهابی ثاقب» که بدان تیر زده شوند و بسوزند، و در روایت ابی جارود از امام پنجم علیه السلام است که عذاب واصب یعنی پیوسته و دردناک و دلگداز (شهاب ثاقب) یعنی گذرا چون سخت بدانها رسد.

11- در عیون (ج 1 ص 294) و معانی الاخبار (374): بسندش از امام رضا علیه السلام در قول خدا عز و جل «او است که نماید بشما برق را برای ترس و طمع» ترس است برای مسافر، و طمع برای حاضر.

12- در احتجاج (144) و خصال: در آنچه امام دوم علیه السلام در جواب پرسشهای پادشاه روم فرمود: پرسیده بود که قوس قزح چیست؟ فرمود: وای بر تو مگو قوس قزح زیرا قزح نام شیطانست و آن قوس خدا است، و نشانه فراوانی و امان مردم زمین از غرق.

13- در احتجاج (138) از اصبع که ابن کواء بامیر المؤمنین گفت: بمن خبر ده از قوس قزح فرمود: مادرت بعزایت ای پسر کواء] مگو قوس قزح زیرا قزح نام شیطانست، ولی بگو: قوس خدا چون رخ دهد فراوانی و روستای خرم پدید آید.

14- در علل (ج 1 ص 28): بسندش از وهب بن منبه که اهل دو کتاب (تورات و انجیل) گویند چون نوح از کشتی فرو شد خدا عز و جل باو وحی کرد که راستش من خلقم را آفریدم برای عبادتم و بدانها فرمان طاعتم را دادم، و مرا نافرمانی کردند و جز مرا پرستیدند و دچار خشمم شدند و آنها را غرق کردم و قوس خود را امان بنده‌ها و بلادم ساختم و پیمانی میان خودم و آنها که تا قیامت از غرق آسوده باشند، و چه کسی به پیمانم از خودم پاینده‌تر است.

نوح بدان شاد شد و مزده بهم دادند و در قوس تیر و زه هم بود، و خدا تیر و زه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 322

از آن برکند، و آن را امان بنده و بلادش از غرق ساخت.

بیان: این اخبار دلالت دارند که تا قوس و رنگین کمان در فضاء پدید گردد طوفان و غرق بمردم نرسد.

15- در قصص راوندی: بسندی از امام ششم علیه السلام که قومی از بنی اسرائیل به پیغمبر خود گفتند برای ما بدرگاه پروردگارت خواستار شو که هر وقت ما خواستیم بما باران دهد، و خدا اجابت کرد و بخواست آنها بآنها باران داد، و چون درو کردند دانه نداشت، گفتند: باران را برای سود خواستیم، خدای تعالی وحی کرد آنها تدبیر مرا نپسندیدند، یا بمانند این مضمون.

16- در محاسن: بسندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: اگر نبود که خدا باد را از مردم دنیا نگهداری کند زمین از مردم تهی میشد، و اگر ابر نبود زمین ویران میشد و چیزی نمی‌رویاند، ولی خدا فرمان میدهد بابر تا آب را غربال کند و قطره قطره فرو آید، و راستش بیحساب بقوم نوح فرستاده شد.

17- در خصال (165): بسندش از امام ششم علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آسمان از آنگاه که خدا بندش آورده قطره آبی فرو نکرده، و اگر قائم ما خاندان ظهور کند آسمان بیبارد و زمین گیاه خود را برآرد.

18- در تفسیر امام: در قول خدا تعالی «و فرو آورد از آسمان آب» یعنی باران که با هر قطره‌اش فرشته‌ایست تا آن را بجایش بنهد که پروردگارش عز و جل فرمان داده.

19- عیاشی: بسندش که داود گفت: نزد او بودیم و آسمان غرید، فرمود:

منزه است آنکه تسبیح گوید رعد بحمدش و فرشتها از ترسش، أبو بصیر گفت:

قربانت، رعد سخن گوید؟ فرمود: ای ابا محمد پرس از آنچه تو را باید و وانه آنچه تو را نباید.

بیان: دلالت دارد بر اینکه اندیشه در حقائق آفریده‌ها و مانند آن را بخلق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 323

نفرمودند بلکه سودی هم ندارد<sup>91</sup>.

20- عیاشی: از اَبی بصیر که از امام ششم علیه السلام پرسیدم رعد چیست؟

فرمود: چون مردیکه شتردار است و آنها را براند و گوید: های، های، این چنین است، گفتم: برق چیست؟ بمن فرمود: تازیانه‌های فرشته‌ها است که ابر را میزنند و میرانندش بدان جا که خدا خواهد ببارد.

در فقیه از اَبی بصیر مانند آنست.

21- گفت: و روایت است که رعد آواز فرشته‌ایست بزرگتر از مگس و خردتر از زنبور (فقیه 139).

22- در کافی (ج 2 ص 500): بسندش از امام ششم علیه السلام که مؤمن بهر مرگی دچار شود جز بصاعقه که تا بیاد خدا است او را نگیرد.

23- و از همان (0000): بسندش از امام صادق علیه السلام که صاعقه به ذکر گو نرسد.

24- در کافی (239- روضه): بسندش از امام ششم علیه السلام که شیوه علی علیه السلام بود که در نخست باران میایستاد تا سروریش و جامه‌هایش خیس میشدند و باو گفته میشد: یا امیر المؤمنین، الکن، الکن، میفرمود: این آب قریب العهد است با عرش، سپس آغاز حدیث میکرد و میفرمود: راستی زیر عرش دریائست که در آنست روزی جانداران، و چون خدا از لطف خود خواهد هر چه خواست او است بر ایشان رویاند وحی کند بدو و ببارد بدان چه او خواهد از آسمانی تا برسد بآسمان دنیا- در گمان من- و او با پرش افکند که چون غربال است.

(1) این روایت بی‌سند است و دلالتش بر آنچه گفته ناپذیر است، چون رد پاسخ او بسا برای این بوده که اَبی بصیر یا برخی حاضران مجلس از فهم حقیقت آن عاجز بودند و برابر نشود با اخبار بسیار که اندیشه در جز ذات خدا را خوب شمرده و چرا برای مردم سود ندارد، چه سودی بالاتر از شناخت صنع خدا خصوص تسبیح آفریده‌ها و اعتراف آنها بیگانگی و قدرت و علم و حکمت و صفات والای دیگر او (از پاورقی ص 379)

<sup>91</sup> (1) این روایت بی‌سند است و دلالتش بر آنچه گفته ناپذیر است، چون رد پاسخ او بسا برای این بوده که اَبی بصیر یا برخی حاضران مجلس از فهم حقیقت آن عاجز بودند و برابر نشود با اخبار بسیار که اندیشه در جز ذات خدا را خوب شمرده و چرا برای مردم سود ندارد، چه سودی بالاتر از شناخت صنع خدا خصوص تسبیح آفریده‌ها و اعتراف آنها بیگانگی و قدرت و علم و حکمت و صفات والای دیگر او (از پاورقی ص 379)



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 324

سپس وحی کند بباد خردش کن و آتش کن بمانند آب و آن را ببر بفلان جا و بدانها ببار تا چنین و چنان شود یک بار باشد یا چند بار و طبق فرمان ببارد بر آنها و قطره‌ای نیست جز آنکه فرشته‌ای با آنست تا آن را بجایش نهد، و فرو نیاید از آسمان یک قطره باران جز با شمار و وزن معلوم جز در طوفان عهد نوح علیه السلام که آبی سیل آب فرو شد بی‌وزن و شمار.

25- بسندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که راستی خدا عز و جل ابر را غربالهای باران ساخته، آنها تگرگ را آب کنند تا بدان چه رسد زیانش نرساند، و آنچه بنگرید در ابر از تگرگ و صاعقه عذاب خدا عز و جل است که بدان گرفتار کند هر بنده‌اش را که خواهد، فرمود: اشاره بباران و ماه نو نکنید که خدا آن را بد دارد.

در علل: بسندش از هارون بن مسلم مانندش آورده تا آنجا که فرموده:

پس براستی از آن آبی سیل آسا فرود آید بی‌شمار و وزن.

در قرب الاسناد ص (49) از هارون مانند آنست تا آخر خبر.

بیان: «نخست باران» یعنی آغاز هر باریدن یا باران اول سال، در علل است که نخست بارانی که بارد و آن مؤید معنی دوم است «الکن» بکاف فتحه دار برای واداشتن گویند یعنی آن را بجو و بخواه و با کسره بمعنی نهانگاه است ساختمان باشد یا جز آن «بگمان من» در علل و قرب الاسناد این جمله نیست و اگر هم باشد کلام راوی است یعنی بگمانم امام صادق علیه السلام نام آسمان دنیا را برد.

«سپس وحی کند بباد» در دو کتاب چنین است «سپس خدا وحی کند بابر که آن را خرد کن و چون نمک آب کن» و این روشن است، و آخر خبر صریحا دلالت دارد که آنچه از آسمان بزیر آید تگرگ است و چون خواهد آن را باران سازد بباد یا ابر فرمان دهد تا خردش کند و آتش کند.

و آیه قرآن هم این احتمال را دارد بلکه این احتمال در آن روشنتر است زیرا ظاهر اینست که ودق مفعول «ینزل» است ولی ذکر دریا در آغاز خبر با آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 325

مناسب نیست جز گفته شود کوههای تگرگ در آن دریا است، یا اینکه آب دریا بدین کوهها برخورد و یخ زند و تگرگ شود یا از آن تگرگ با خود بزیر آورد و بنا بر باب تأویل که فلسفه مآبان گشودند کار آسانست.

«بماء منهمر» یعنی سیل آسا که قطره ندارد یا بسیار که وزن و شمارش را فرشته‌ها ندانند «اشاره نکنید بباران و ماه نو» شاید مقصود اشاره بدانها است از روی مدح و تعجب چنانچه گوید وه چه خوب هلالی است وه چه خوب بارانیست، یا اینکه با دیدن آنها سزاوار است بدعا پرداخت نه بدانها اشاره کرد چنانچه کم‌خردان کنند، یا اینکه در دعا و توسل بدانها اشاره نکند بمانند مردمی که گمان برند ماه نو و مانند آن در نظم جهان اثری دارند و بدانها توسل جویند و توجه کنند و این مقصود در ماه نو روشنتر است.

و مؤید آنست آنچه در فقیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

چون ماه شهر رمضان را دیدی بدان اشاره مکن ولی رو بقبله کن و دو دست بسوی خدا بردار و ماه نو را خطاب کن (الخبر)، و گفته‌اند مقصود اشاره با دل است و اعتقاد باثر بخشی آنها در عالم، و گفته‌اند جلوگیری از اشاره بوضع پدید شدن آنها است و بیان آن که بعقیده عامیان زیان دارد چنانچه نظیر آن را گفته‌اند در قول خدا «و پیرسندت از ماههای نو بگو آنها برای وقت مردم باشند و وقت حج، 19- البقره».

26- در کافی (218) روضه، بسندی مرفوع که أمير المؤمنین علیه السلام در پاسخ پرسش از اینکه ابر کجا است؟ فرمود: بر درختی بالای تلی کنار دریا که در آن منزل کند، و چون خدا عز و جل خواهد آن را بفرستد بادی فرستد تا آن را بر انگیزد، و فرشته‌ها بدان گمارد تا او را با تازیانه آتشین بزنند و آن برق است و برآید سپس این آیه را خواند «و خدائی که بفرستد بادها را تا برانگیزند ابر را و برانیم آن را تا بلدی مرده تا آخر آیه «10- الفاطر» و نام آن فرشته رعد است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 326

تفسیر علی بن ابراهیم (603): بسندش از حارث عور از او علیه السلام مانند آن.

بیان: «بر درختی است» بسا که آن هم نوعی ابر است، یا کنایه است از اینکه از دریا و نزدیک آن برخیزد، و گفته‌اند «علی شجر» یعنی ابر چند نوع است یکی از آنها بر کثیب است که نام موضعی است در کناره دریای یمن که از آنجا ابر بمکه آید.

در نهاییه است که در حدیث علی است «برق مخاریق فرشته‌ها است» جمع مخراق است و آن پارچه‌ایست که بهم تاب دهند و کودکان با آن بزنند یک دیگر را مقصود اینست که ابزار است که فرشته‌ها با آن ابر را زجر کنند و برانند، و تفسیر آن حدیث ابن عباس است، برق تازیانه‌ایست از نور که فرشته‌ها با آن ابر را برانند.

27- نوادر راوندی: بسندی از علی علیه السلام که: بارانی که روزی جاندار از او است از دریائست زیر عرش و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نخست باران بارانی میشد و میایستاد تا سر و ریشش تر میشد، سپس میفرمود این آب بعرش قریب العهد است و چون خدا خواهد که ببارد آن را از آن آسمان بآسمان فرو آرد تا بزمین رسد و گفته

شده که، مزین، همان دریا است، از ساق عرش خدا بادی وزد که ابر را بارانزا کند و آنگه از مزین آب فرو ریزد و با هر قطره فرشته ایست تا بزمین رسد در جای خود.

28- در مجالس الشیخ: بسندش از امام ششم علیه السلام که: برق نجهد هرگز در شب تاریک یا روز روشن جز اینکه بارنده است.

در کافی (218 روضه) مانندش را آورده.

بیان: با هر برقی بارانی هست گرچه در آنجا که درخشیده نبارد.

29- دعوات راوندی: چنین بود امیر المؤمنین علیه السلام که چون باران بدو میرسید بالای پیشانی میمالید و میفرمود: برکتی است از آسمان که دست نخورده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 327

و مشک ندیده است.

30- در کتاب الغارات است که ابن کواء از امیر المؤمنین علیه السلام از «و الذاریات ذروا» پرسید فرمود: وای بر تو بادهایند، گفت:

**فالحاملات وقرا چیست؟** فرمود: ابرها، وای بر تو، گفت، **پس فالجاریات یسرا؟** فرمود، کشتیها وای بر تو، گفت: **فالمقسمات امرأ چیستند؟** فرمود: فرشتهها وای بر تو، گفت: **قوس قرح چیست؟** فرمود: وای بر تو مگو قوس و قرح که قرح شیطانست ولی آن قوس است، و امان اهل زمین است پس از قوم نوح غرقی نیست.

31- در کتاب جعفر بن محمد بن شریح: بسندی از امام ششم علیه السلام که صاعقه بذاکر خدا نرسد.

32- ترجمه آن در شماره 3 گذشت.

33- در شماره 22 گذشت.

34- در کافی (ج 2 ص 500): از امام ششم که فرمود: صاعقهها بیادآور خدا نرسند، گفتم: یادآور خدا کیست؟ فرمود: هر که 100 آیه بخواند.

35- و از همان (0000) از ابی بصیر که پرسیدم از امام ششم از مردن مؤمن، فرمود: مؤمن بهر مرگی می میرد، غرق شود، زیر آوار رود، درنده اش بخورد، صاعقه اش بگیرد، و کسی که یاد خدا عز و جل باشد نگیرد.

36- توحید مفضل: امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل بیندیش در آسمان پاک و بارانی که چگونه دنبال هم باشند در این جهان بمصلحت او، و اگر یکیشان همیشه بود تباهی می آورد، نبینی که اگر باران پیوسته باشد تره‌ها و سبزیها بگندند تن جانوران سست شوند، هوا سرد شود بسختی، و انواعی بیماری در آن پدید شوند، راهها همه ویران شوند، اگر همیشه آسمان پاک باشد، خشکی با دید شود گیاه بسوزد، آب چشمه‌ها و نهرها فرو رود، و مردم زیانمند شوند، و هوا پر خشک شود و انواع دیگری از بیماری رخ دهد و چون همچنین در عالم دنبال هم باشند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 328

هوا معتدل باشد و هر کدام ضرر دیگری را جلوگیری کند و همه چیز خوب و استوار گردد.

اگر کسی گوید: چرا در هیچ کدام از آن دو نباید هیچ زبانی نباشد گفته شود برای اینکه انسانی کمی آزار و درد کشد و از گناهان کناره کند، و چنانچه آدمی در بیماری نیاز بداروهای تلخ و بدمزه دارد تا طبعش بجا آید و آنچه از او تباہ شده به شود، همچنان وقتی سرکش و نارو شد نیاز دارد بدان چه او را آزار کند تا دست از بدکاری بکشد، و برای آنچه حظ و رشد او است بخود آید.

اگر پادشاهی خروارها طلا و نقره میان مردم کشورش پخش کند نزد آنها بزرگ نشود و نامش بلند نگردد؟ آیا این برابر است با یک باران سیراب کننده که بلاد را آباد سازد و غلات را بیفزاید بیش از خروارها طلا و نقره در همه اقالیم زمین.

آیا ندانی یک باران چه اندازه قدرش بزرگتر و نعمتش سترگ تر است بر مردم و آنان از آن بی‌خبرند، و بسا یک نیاز کوچک از یکی آنها پس افتد و بغرد و خشم کند برای چیزی زبون در برابر نعمتی بزرگ از نادانی و بی‌معرفتی خود بیندیش که فرو ریزد بزمین از بالا تا آنچه برآمده و سطر است فراگیرد، و اگر از سوی دیگر می‌آمد جاهای بلند زمین را نیگرفت و زرع آن کم میشد، آیا نبینی آنچه از زمین بآبیاری کشت شود کمتر است از دیم.

بارانست که همه زمین را بگیرد، و بسا که بیابانهای پهناور دامنه کوهها را کشت کنند و خوار بار بسیار بدست آید، و بدان وسیله در بسیاری از بلاد رنج آب یاری از مردم بیفتد و نزاع و ستیزه در باره آب نکنند و نیرومندان آن را نبرند و ناتوانان محروم شوند.

و آنگه چون آن را روانه زمین کرد بآرامی قطره‌هایی چون ترشح نمودش تا بزمین فرو رود و آن را سیراب کند، و اگرش یکباره فرو میریخت بزمین فرو نمیرفت و زراعت برپا شده را درهم خرد میکرد، و آرام نازل می‌شود تا دانه و کاشته را برویاند و زمین و زراعت را رسته زنده سازد، و باز هم در نزولش مصالح دیگریست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 329

زیرا بدنها را نرم کند، و هوا را پاک کند، و وباء را برطرف سازد که از کدورت هوا باشد، و درد یرقان را از درخت و زراعت بشوید و مانند آنها.

اگر کسی گوید: آیا در برخی سالها از بارانهای سخت زیانهای بزرگ نمیرسد؟

یا از تگرگ که بسیاری زراعتها را خرد و نابود میکند، و یا هوا را نمناک مینماید و مردم را بیمار میکند و بزراعت آفت میرساند؟ گفته شود چرا، بسا برای مصلحت معنوی انسان چنین شود تا او را از گناه و دنباله‌روی آن برکنار سازد و این صلاح دینی او مقدم است بر زیان مالی.

بیان: در اکثر نسخه‌ها «ماء حاصر» بحاء بی نقطه است یعنی کندکننده و خسته‌کننده ولی بی تکلف نیست و در برخی نسخه‌ها با خ نقطه‌دار و ث سه نقطه است یعنی غلیظ و بدمزه و گلوگیر، و یرقان، آفت زراعت است.

37- در منثور: از ابن عباس که ابر سیاه باران دارد و ابر سفید رطوبت آرد و میوه‌ها را برساند (در در منثور روایتی بدین لفظ نیافتیم ولی بدین معنا در آن هست و بسا که نقل بمعنا شده (ج 1 ص 165- از پاورقی 387) 38- در منثور (ج 5 ص 73): از ابن عباس که باران سالی کمتر از سالی نیست ولی خدا آن را بهرجا خواهد مصرف کند سپس این آیه را خواند (و البته بگردانیمش میان آنها تا یادآور شوند (الآیه)).

39- (0000) و از عمر مولا عفره که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید که دوست دارم امر ابر را بدانم جبرئیل گفت: این فرشته ابر است از او پرس، او گفت: چک‌های مهر شده بدست ما آید که بفلان بلد چنین و چنان قطره ببارید.

40- (000 ص 271): و از ابن عباس که چون شهاب زده شود خطا ندارد و خواند «پس بدنبال او است شهابی روشن».

41- و در روایت دیگر از او است که با شهاب نه کشته شوند، نه بمیرند ولی بدرد و بیرون شود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 330

42- (00 ج 6 ص 279): از ابن عباس که خدا نفرستاده هیچ باد و آبی را مگر به پیمانانه جز در طوفان نوح و هلاک قوم عاد، اما در طوفان آب سرکشی کرد بر نگهبانش و نتوانستند جلو آن را بگیرند سپس خواند «راستی که ما چون که آب سرکشی کرد، 11- الحاقه» و اما در روز عاد راستی که باد از دست نگهبانانش بدر رفت و راهی بدان نداشتند، سپس خواند «بیاد صرصر و سرکش، 6- الحاقه».

و از علی علیه السلام است که فرمود: قطره آبی فرو نشود جز با پیمانانه و بدست فرشته.

43- (00 ج 5 ص 235) از زهری از علی بن الحسین از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله با چند تن از اصحابش نشسته بودند و ستاره پرتاب شد، فرمود:

در جاهلیت چه میگفتید در باره این؟ گفتند میگفتیم: بزرگی متولد شده یا بزرگی مرده، فرمود: این برای مرگ یا زندگی کسی پرتاب نشود ولی چون پروردگار فرمانی دهد بکاری حاملان عرش تسبیح گویند، سپس فرشته‌های آسمانی که پهلوی عرشند و بحاملان عرش گویند پروردگار شما چه فرمود؟ و خبر از هر آسمانی بآسمانی رسد تا باآسمان دنیا، و جن برابند و تیر خورند، هر خبری درست آرند حق است ولی تحریف کنند و بدان بیفزایند.

معمر گفت: بزهری گفتم: در جاهلیت هم شهاب پرتاب میشده؟ گفت: آری دیدی «بودیم ما که می‌نشستیم برای گوش گرفتن پس هر که اکنون گوش گیرد شهابی دیده‌بان را یابد، 10- الجن» گفت: از وقتی رسول خدا مبعوث شده کار آنها سخت شده.

تتمیم گفتار [در مورد عناصر طبقات زمین رنگین کمان باران و ...]

فلاسفه 4 عنصر ثابت کردند: آتش، هواء، آب و خاک، گفتند: آتش گرم است و خشک، هواء گرم است و تر، آب سرد است و تر و زمین سرد و خشک کره آتش را چسبیده بفلک ما دانند و بدنبالش در حرکت و یک طبقه است، زیرش هواء در چهار طبقه.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 331

یکم: آمیخته باآتش که دودهای برآمده از زیر بدن متلاشی شوند و ستاره‌های دنباله دار و نیازک و ستونهای سوزان و جز آن در آن پدید شوند.

دوم: هواء پاک و نزدیک بدن که دودهای لطیف در آن نابود شوند و شهابها در آن پدید گردند.

سوم: هواء سرد بواسطه بخار که پرتو منعکس از زمین بدان نرسد.

چهارم: هواء در هم مجاور سطح زمین و آب که بر اثر انعکاس پرتو خورشید گرم شده.

پس از آن کره آب که ناتمام است و به  $3/4$  زمین تقریباً احاطه دارد، زیرا آن کره زمین است که  $3/4$  آن را آب فرا گرفته و تهی نیست، آب بشکل کره میان تهی که تیکه شده و زمین بدرون آنست و اکنون آب و زمین با هم یک کره را مینمایند، آب یک طبقه است که دریای محیط بزمین است و خالص نیست چون پرتو خورشید در آن نفوذ کرده و اجزاء زمین هم بدان آمیخته، و امتیازات چندانی در تیکه‌های آن نیست که طبقه بندی شود و زمین در این میانه ساکن است بوضعی که مرکز آن منطبق با مرکز جهانست.

اینست مشهور میان فلاسفه، و برخی قدمای آنان گفته‌اند زمین بدور خود از مشرق بمغرب میچرخد و طلوع و غروب کواکب بواسطه آنست نه حرکت فلک و این قول نزد فلاسفه سست و متروک است (ولی اکنون معتبر و مشهور است و بوسائل علمی معلوم است (شرح مترجم).

زمین را سه طبقه است.

یکم: خالص در گرد مرکز.

دوم: گل مجاور آب.

سوم: طبقه بیرون از آب که بخار و دود در آن حبس شوند و معادن و گیاهان و جانوران در آن پدید گردند، و بدشتهای کوهها پخش شود که آن را ربع مسکون گویند و بهفت اقلیم تقسیم شده ولی چرا از آب بیرون افتاده؟ گفته‌اند: برای اینکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 332

بر اثر حرارت خورشید که در جنوب است آب بسمت جنوب کشیده شده، چون حوض خورشید در برجهای جنوبی است و پرتو آن از نزدیک اثر بیشتری دارد تا از دور و گرمی آن بیشتر است و حرارت رطوبت را میکشد.

و بنا بر این ممکن است که معموره از شمال بجنوب جابجا شود و از جنوب بشمال بدنبال انتقال اوج خورشید از یکی بدیگری، و معموره همیشه در سمت اوج است تا در تابستان آفتاب نزدیک بالای سر نشود و گرما سوزنده گردد و در زمستان پر دور نگردد تا سرما کشنده شود.

و گفته‌اند برای اینست که در سمت شمال گودالهای عمیقی بیک سبب نامعلوم بوجود آمده و آب بدرون آنها کشیده شده و جاهای بلند بیرون افتاده، و گفته‌اند سبب طبیعی ندارد و خواست خداست که این بخش زمین بیرون از آب باشد و جایگاه آدم و جز او از جانداران و وسائل زندگی آنان گردد.

و باز گویند همه این عناصر پذیرای کون و فسادند و هر کدام بی‌واسطه یا بواسطه بیکدیگر بدل شوند، چون آب که سنگ مرمر شود، چون سنگ مرمر از آب زلال روان نوشیدنیست که در یک گودی جمع شود و در اندک زمانی نزدیک بحجم آب حجم گیرد چنانچه از برخی جاهای مراغه آذربایجان نقل شده، و گفته‌اند: این بر اثر خاصیت برخی جاها است که خدا در آن نیروی معدنی پر اثری آفریده برای سنگ سازی و چون آبها بدان برخوردند سنگ شوند، و بسا در درون زمین باشند بواسطه لرزش زمین بدرآیند.

و از این بابست آنچه نقل شده که برخی مردم سنگ شدند، و در برخی جاها پیکره‌های سنگی بشکل اشخاص آدمی از مرد و زن دیده شده و هم کودک که در پیکره و خطوط تن چیزی کم ندارند، اشخاصی جانور مآب با همه امور آدمی بحال مخصوص که گمان غالب می‌رود مردمی بودند و با آنچه بدانها وابسته بوده سنگ شدند و دور نیست بر اثر خشم خدا چنین شده باشند (پایان).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 333

گفته‌اند: سنگ با اعمال شیمیائی آب روان می‌شود و هوا بدل بآب می‌گردد، چنانچه در قله‌های کوه و جز آن دیده شده که هوا بر اثر سردی غلیظ می‌شود و ابر چکاننده می‌گردد، و در قطراتی که بر طاس وارو بر یخ است دیده شود، و آب هم با گرم شدن بخورشید یا آتش هوا می‌شود چنانچه در بخار متصاعد از آب گرم دیده شود، چون بخار هوائیست که از آب ساخته شده و اجزاء لطیف آب هم با خود دارد، و هوا آتش شود چنانچه در کوره آهنگری مردم که سوراخهای آن بسته است و هوای تازه در آن نرود ملاحظه شود که هوای درون آتش شده.

باد گرم کشنده هم از این قبیل است، و آتش هم بدل به‌هوا شود، در شعله چراغ، زیرا اگر آتش بماند بخط مستقیم بالا پرد و هر چه در برابرش باشد بسوزد و چنین نیست.

باز هم گفتند چون این عناصر خرد شوند و با هم بیامیزند و با نیروهای متضاد خود در هم اثر کنند یک کیفیت میانه پدید شود که مزاج باشد، و این ترکیب اگر کامل باشد و ماندنی صورت نوعی‌ای بدان افاضه شود و آن را زمانی دراز نگهدارد و بسا ناقص باشد و درنگی نکنند و باندک سببی منحل گردد مانند کائنات جو.

مؤلف مقاصد گفته: مرکبات بی مزاج 3 نوعند، زیرا یا در فضای بالای زمینند یا در روی زمین یا درون زمین، نوع یکم از بخار پدید شود یا دخان که هر دو اثر حرارتند که از تری اجزاء هوائی آب دار برآرد که بخار است و از خشکی اجزاء خاک آمیخته با اجزاء آتش و البته اجزاء هواء هم دارد و آن دود است.

بخار بسا لطیف شود و اجزاء آبی آن بتحلیل رود و هوا گردد، و بسا بطبقه زمهریره رسد و درهم شود ابر چکاننده گردد، و اگر پیش از قطره شدنش بسرماهی سختی برخورد برف فرو ریزد و اگر پس از آن باشد تگرگ گرد خردی بریزد در صورتی که از مسافت دور آید زیرا بواسطه حرکت و برخورد بهم پره‌هایش بساید و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 334

گرد و خرد گردد و گر نه درشت ناهموار باشد.



و همانا تگرگ در هوای بهار یا پائیز است چون در تابستان بخار تحلیل شود و در زمستان گرفتار سرما است، و بسا بخار بطبقه زمهریره نرسد پس اگر بسیار باشد مه گردد و اگر کم باشد و بسرما شب درهم شود و یخ بندد عزو گردد و اگر نه شبنم باشد، و نسبت عزو به شبنم چون برف است بباران.

و بسا ابر بارنده از بخار بسیار است که بسرما درهم شده پیش از آنکه بزمهریر رسد بسبب بادهای مانع از بالا رفتن یا فشار آور بآنها تا درهم شوند برای آنکه کوه در برابر باد است یا برای آنکه هوای بالاتر سنگین و کند شده است.

و بسا که با بخار بالا رفته دودی باشد، و چون بهوای سرد رسیدند و ابر شدند و دود در درونش محبوس شد اگر گرم باشد میخواهد بالا رود و اگر سرد شده میخواهد بزیر آید و فساد می آورد و ابر را بسختی میدرد و از دریدنش غرشی برآید که رعد است و آتشی لطیف که برق است یا درهم و جهنده که صاعقه است.

و بسا که دود غلیظ متصاعد بکره آتش رسد و شعله ور شود چنانچه در دود چراغ خاموش شده که بشعله چراغ برخورد مشاهده گردد، و این دود شعله ور چون اختری بچشم آید که فرو افتد و همان شهاب است و بسا که از بس غلیظ و کلفت است شعله ور نشود و بسوزد و بجا بماند بمانند گیسو یا دم یا مار یا جانور شاخدار و بسا زیر اختری باشد و با کره آتش که بهمراه فلک میچرخد بچرخد، و بسا وضع هراسناکی در آن رخ دهد سرخ باشد، سیاه باشد این بستگی بکلفتی دود دارد و اگر عمود دود که بالا رفته بزمین پیوسته باشد و شعله ور شود، بنظر آید که ماری بزرگ از آسمان بزمین فرو شده و در آن حریق است (پایان).

از موافق هم در شرح تولید برق و صاعقه همان بیان صاحب مقاصد را نقل کرده) و سپس گفته:

و شارح موافق گفته: چون برق بزمین رسد بسا تا آنجا لطیف شود که در اجسام روزنه دار نفوذ کند و آنها را نسوزد ولی اجسام درهم و بی روزنه را مانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 335

طلا و نقره‌ای که کیسه شده باشند آب کند، و همان را بسوزد از آنها که آب شده باشد، بتواتر نقل شده که یک صاعقه‌ای در شیراز بگنبد شیخ کبیر اُبی عبد الله بن حفیف برخورد و یک قندیل در آن آب کرد و چیز دیگری را نسوخت.

و بسا که آن برق و صاعقه درهم و کلفت باشد و بهر چه رسد آن را بسوزد و بکوه زند و آن را خرد کند بسختی، و حکایت است که کودکی را در بیابان برق گرفت و هر دو پایش را برد و خونی از آن نکجید چون محل قطع را داغ کرده بود.

رازی در مباحث مشرقیه گفته: چون بخاری دخانی و چسبناک و چرب بر آید و بالا رود تا بآتش رسد و پیوسته با زمین باشد آتش گیرد و فرو ریزد و بچشم آید که ماری آتشین از آسمان بزمین آمده و چون بزمین رسد خود و آنچه گرد آنست بسوزاند و نمونه‌اش آنست که چون چراغ خاموش شده را زیر چراغ شعله‌ور گذاریم، دود اول بدوم رسد و بگیرد و شعله بفتیله چراغ زیر که خاموش است برسد.

در شرح موافق در باره علت بروز هاله گرد ماه و رنگین کمان گفته: بسا در فضا اجزاء رطوبت دار زلالی ابر مانند تشکیل شود که بآینه مانند و پس خود را پنهان نسازد و از میان صفحه آن ماه پدید شود و پرتو ماه بقسمتهای دیگر بتابد و در آن منعکس شود و گرد ماه دایره‌ای بچشم آید که هاله است زیرا آنچه از آن برابر قرص ماه قرار دارد بچشم ما نیاید چون قوت شعاع ماه آن را از دید بیندازد، ولی آن قسمتش که برابر قرص خود ماه نیست دیده شود.

گفته‌اند بیشتر وقت تولید هاله هنگامی است که باد نوزد و هوا آرام باشد، و اگر هاله از هر سو دریده بچشم آید دلالت بر بی‌بارانی و پاکی هوا دارد و اگر ابر کلفت باشد تا وقتی هاله محو شد دلالت بر باران دارد و اگر از یکطرف درید دلیل بادبست که از آن طرف آید و بسا دو طبقه هاله تشکیل شود روی یک دیگر و زیرین که بما نزدیکتر است بزرگتر باشد، برخی گفته‌اند که هفت طبقه هاله را روی یک دیگر دیده است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 336

و بدان که هاله گرد خورشید که آن را «طفاوه» نامند بسیار کم است زیرا خورشید ابرهای نازک را نابود میکند، ولی ابن سینا گفته هاله‌ای دیده گرد خورشید کامل در رنگهای رنگین کمان، و پس از آن و بدنبال آن یک نیمه هاله کمی دیده، و هاله گرد خورشید بر اثر ابر درهم و تیره پدید آید، و حکایت شده که او گرد ماه هاله‌ای دیده چون رنگین کمان چون ابر غلیظ بوده و پرتو را پریشان کرده و بمانند رنگین کمان نمودار شده است و بسا که ابرهای نازک رطوبت دار زلال در برابر خورشید قرار گیرند بشکل دایره و همان رنگین کمان باشد.

و شرحش اینست که چون در برابر خورشید بخاری لطیف و زلال بدان هیئت قرار گیرد و پس آن جسم تیره‌ای باشد مانند کوه یا ابر تیره و خورشید نزدیک افق باشد چون رو از خورشید برگردانند و بدان بخار اندازند رنگین کمان بچشم آید و رنگهای پرتو خورشید را بنماید چنانچه در آینه دیده شوند و بتناسب اختلاف رنگهای ابر بخاری و رنگهای پس آن از کوه و برگشت آنها از اجرام تیره رنگهای رنگین کمان گوناگون بچشم آیند.

در مباحث مشرقیه گفته: برخی پنداشتند سبب پدید شدن این گونه پدیده‌های فضائی اتصالات فلکیه و نیروهای روحانی باشند، و بنا بر این امور خیالی نیستند که صورت نخست را در چیزی مانند آینه بنگرد و گمان برد که واقعا در آنست با اینکه چنین نیست.

امام گفته: اینکه او گفته است منافی با گفته ما نیست زیرا تندرستی و بیماری گاهی بیک سبب مادی است و گاهی از یک اتصالات فلکی و تأثیرات نفسانیه است ولی مؤید سخن او اینست که آزمایشگران مشاهده کردند که این گونه پدیده‌های فضائی دلالت دارند بر اینکه حوادثی در زمین رخ دهند، و اگر آنها موجوداتی مستند بدان اتصالات نبودند این استدلال پایدار نبود (پایان).

برخی از آنان گفته‌اند: چون خدا سبحانه خواهد بمردمی مهربانی کند یا خشم گیرد بواسطه نمود یک پدیده‌ای در زمین و آفرینش آفریده‌ای چون باران یا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 337

باد و مانند آنها بفرشته‌های آسمانی بویژه دو فرشته گماشته بخورشید فرماید تا بوسیله فرشته‌های گماشته بزمین جنبشی پدید کنند و آن را بهم زنند تا آنچه خواهد بشود زیرا هر چه در فضا و زمین پدید گردد بر اثر آمیختن عناصر زمینی است.

و نخست پدیده آن که هنوز مزاج کاملی بخود نگرفته همان بخار و دود است زیرا فرشته‌ها چون بوسائل آسمانی گرمی را برانگیزند از آب بخار برآرند و از زمین دود که نخست آمیخته‌ای از هوا و آبست و دود از آتش و خاک، و آنگاه بوسیله آنها موجودات چندی پدید شوند که مزاج کامل ندارند چون ابر، باران برف، تگرگ، شبنم، عزو، رعد و برق، صاعقه، رنگین کمان، هاله‌ها، شهابها باده‌ها، زمین لرزه‌ها و جوشیدن چشمه‌ها و قناتها و چاهها و نيزارها، همه اینها بفرمان خدا سبحانه و وسیله فرشته‌های او است، چنانچه خدا سبحانه بفرخی از آنها اشاره فرموده «آیا نیینی که خدا میراند ابر را- الآیة- 44- النور».

اندیشه در ساختمان گرمابه و عوارض آن خوب کمکی است بدرک ماهیت فضا و بسیاری از پدیده‌هایش، بلکه اندیشه در آنچه از زمین معده آدمی برآید و بزمهریر مغز او رسد و سپس بسوراخهای چهره‌اش فرود آید باز هم کمکی است بدان چون بسیاری از امور نفسی و آفاقی (پایان).

یکی از محققین در باره رنگهای رنگین کمان گفته: روشن کردن آن دو مقدمه میخواهد.

یکم- رنگها که میان سپید و سیاهند از آمیختن این دو پدید آیند، و خلاصه اینکه سفید چون بوسیله سیاه یا با آمیختن بدان دیده شود رنگهای دیگر می‌شود اگر سفید غالب بر سیاه باشد سرخ نماید و اگر نه آبی و ارغوانی، و غلبه آن در آبی بیشتر و در ارغوانی کمتر است.

دوم- رنگ سیاه در حکم ندیدنست، زیرا چون قرص خورشید را بینیم و پرتوی باشد گمان بریم چیز سیاهی است و آنجا که ابری است سفیدیش غالب بر سیاهی است آن را سرخ بینیم و آنجا که سیاهش غالب است ارغوانی بینیم و آنجا که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 338

میانه است آبی.

چون این دو مقدمه چیده شدند گوئیم:

چون پرتو خورشید در این زمینه در ابر دیده شود رنگین کمان باشد و بیشتر اوقات سه رنگ است، دوره بیرونش که پهلوی آسمانست سرخ است چون سیاهی کم است و سفیدیش بیش، و دور درونی آن آبیست چون میانه است در کمی و بیشی سیاهی و سفیدی و دوره سومش که سوی زمین است ارغوانی و بنفش است چون سیاهی بیش و سفیدیش کم است، و دوره زردی که گاهی میانه سرخ و آبی دیده شود انعکاس مستقلی نیست بلکه نمودیست از سرخی در کنار آبی، و علتش اینست که سفید در کنار سیاه سفیدتر نماید، و چون دوره سرخ سفیدی دارد و آبی سیاهی بیشتر کناره سرخ که نزدیک سیاهی است روشنتر نمود دارد و زرد دیده شود و بسا دو رنگین کمان در پهلوی هم دیده شوند و هر کدام همان رنگ نامبرده را دارند ولی وضع و ترتیب رنگین کمان بیرونی و آبیست یعنی دوره بالایش که سوی آسمانست بنفش است و پهلوی آن آبی و زیرین سرخ و دور نیست که یکی از دو رنگین کمان و آبی دیگری باشد (پایان).

من گویم: اینست سخنان آن مردم در اینجا، و همه آنها مخالف زبان شرع است و آدمی مکلف نیست در این مسائل بررسی کند و در حقائق آنها بیندیشد، و اگر سودی برای مکلف داشت شرع بیانش را وانمیگذاشت نمیگذاشت، و در بسیاری اخبار از رنج دانستن آنچه فرمودند قدغن شده.

مؤلف مواقف و شارحش پس از ایراد این مباحث گفتند: آنچه ما ذکر کردیم رأی فلاسفه است که بقادر مختار عقیده ندارند، و گوناگونی صور اجسام را از گوناگونی ماده دانند و اثر صور گوناگون و جدا از هم و مزاجهای مختلف آنها پندارند و همه اینها را بحركات و اوضاع فلک و ابندند، و اما متکلمان گفته‌اند اجسام همه یک جنسند و یک ماده دارند مانند هم که جوهر فرد است و اتم و اختلافی ندارند و اختلاف اجسام از ذات آنها نیست بلکه عرضی است و خواست خدای توانای مختار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 339

است (پایان).

و بدان که آنچه مشاهده شود از اینکه ابر بر قله کوه منعقد شود و ببارد با اینکه ایستاده بر سر قله آفتاب دارد و باران و آبی نبیند مخالف ظاهر اولیه‌ای که گویند باران از آسمانست نیست بدو وجه.

1- ممکن است باران از آسمان خرده خرده ترشح کند که احساس نشود یا پیش از بسته شدن ابر در آنجا فرود آمده باشد که ابر بالا شده.

2- گوئیم باران دو قسم است یکی از آسمان فرو آید و دیگری از دریاها و زمینهای تر بر آید، و مؤید آنست آنچه شیخ بهائی - ره - در کتاب «مفتاح الفلاح» روایت کرده، آنجا که گفته: خاص و عام نقل کرده‌اند که مأمون روزی برای شکار سوار شد و یکی از کوچه‌های بغداد بدسته کودک گذر کرد، همه کودکان ترسیدند و گریختند و یکی از آنها بر جای خود ماند.

مأمون پیش او شد و گفت: چرا مانند یارانت نگریختی؟ گفت: چون راه تنک نبود تا با رفتن خود آن را گشاد کنم، و گناهی نداشتم تا برای آن از تو بترسم پس چرا بگریزم؟ مأمون را سخن او پسند آمد، و چون بیرون بغداد رسید بازش را فرستاد، و بزمین بازنگشت تا ماهی خردی بنوک خود آورد، و مأمون از آن تعجب کرد، و چون از همان راه برگشت باز همه کودکان گریختند جز همان کودک که بجای خود مانده بود در بار نخست.

مأمون آن ماهی را میان دست خود پنهان کرد و نزد او رفت و باو گفت: بگو میان دست من چیست؟ در پاسخ او فرمود: راستش چون ابر از آب دریا برگیرد ماهیان خرد بدرونش درآیند و از آن بیفتند و پادشاهان آن را شکار کنند و با آن نژاد نبوت را بیازمایند، و مأمون از آن بهراس افتاد و باو گفت: تو کیستی؟ گفت من محمد بن علی الرضا هستم و این پیشامد پس از درگذشت امام رضا علیه السلام بود، و عمر آن حضرت در آن هنگام 11 سال بود گفته‌اند: 10- سال.

مأمون از اسب بزیر آمد و او را پرسید و در بر او تواضع کرد و دخترانش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 340

بدو تزویج نمود.

من گویم: این داستان در ابواب تاریخ امام علیه السلام گذشت.

از سید مرتضی سؤال شد: رعد و برق و ابر چیستند، و اینکه خدا فرموده «و فرو آورد از آسمان کوهها که در آنها تگرگ است، 44- النور» یعنی چه؟

آیا آنجا است تگرگ؟

و او- قدس سره- در پاسخ گفت: ابر جسمی است در هم و در آن شکی نیست و اما رعد و برق روایت دارد که دو فرشته‌اند و آنچه ما گوئیم اینست که رعد غرشی است از برخورد تیکه‌های ابر و برق هم از برخورد آنها بهم بدرخشد و اینکه خدا فرموده «از کوهها است تا آخر آیه» شکی ندارد که کلام خدا است و مانعی ندارد که کوههای تگرگ آفریده باشند در هنگامی که تگرگ فرو میبارد.

پایان شرح و ترجمه جلد 3 از مجلد 14 بحار الانوار بنام السماء و العالم روز چهارشنبه سوم خرداد ماه سال 1351 خورشیدی هجری در شهر ری بخامه محمد باقر بن محمد کمره‌ای.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 341

### فهرس جلد سوم کتاب آسمان و جهان

باب چهاردهم روزها، ساعتها، شب و روز 2

باب پانزدهم روایاتی در سعد و نحس روزهای هفته 17

باب شانزدهم در آنچه برای خصوص روز جمعه آمده 28

باب هفدهم روز شنبه و یک شنبه 31

باب هجدهم روز دوشنبه و سه شنبه 33

باب نوزدهم روز چهارشنبه 37

باب بیستم روز پنجشنبه 41

باب بیست و یکم سعد و نحس روزهای ماه عربی و هر روزی برای چه کار شاید 47

باب بیست و دوم نوروز و تشخیص آن، سعد و نحس روزهای ماه فرس و روم و برخی نوادر 80

### ابواب فرشتگان

باب بیست و سوم حقیقت فرشته‌ها، صفات و شئون و اطوار آنها 126

باب بیست و چهارم باز هم در وصف فرشته‌های مقرب 204

باب بیست و پنجم عصمت فرشته‌ها، داستان هاروت و ماروت بیان حقیقت سحر و انواع آن 222

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 342

ابواب عناصر و کائنات فضا، معادن، کوهها، نهرها، شهرها و اقالیم.

باب بیست و ششم آتش و اقسام آن 278

باب بیست و هفتم هواء، طبقات هوا، پدیده هوا از سپیده و شفق و جز آنها 284

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 3، ص: 343

[حمد و سپاس]

بسمه تعالی حمد و سپاس الهی را که موفقم فرمود تاکنون 3 جلد از کتاب آسمان و جهان ترجمه السماء و العالم را با دقت مقابله و تصحیح نمایم انشاء الله با مزید توفیقات الهیه جلد چهارم و پنجم آن بزودی در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت.

محمد باقر بهبودی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 2

جلد چهارم

بنام خدای بخشاینده مهربان

[ادامه ابواب عناصر و کائنات فضا معادن کوهها نهرها شهرها و اقالیم]

باب بیست و نهم: بادها، سبب آنها، نوع آنها

آیات قرآن مجید

1- البقرة (164) گردانیدن بادها.

2- الاعراف (57) و او است که میفرستد بادهای را مژده بخش پیش از رحمت خود 3- الحجر (26) و فرستادیم بادهای را آبتن کن 4- الاسراء (69) پس بفرستد بشما بادی طوفانی و شما را غرقه کند 5- الأنبياء (81) و از آن سلیمان بود باد تند روان میشد بفرمانش بسوی زمینی که در آن برکت نهادیم.

6- الفرقان (48) و او است که فرستاد بادهای را مژده بخش پیش از رحمتش 7- النمل (62) و کیست که میفرستد بادهای را مژده بخش پیش از رحمت خود 8- الروم (44) و از آیات او است که میفرستد بادهای را مژده بخش و تا بچشاند بشما از رحمتش و روان شود کشتی بفرمانش و شما بجوئید از فضل او و شاید شکر گزارید 51 و اگر بفرستیم بادی و بیند آن را زرد بپایند پس از آن در ناسپاسی.

9- الذاریات (1) و الذاریات ذروا، 41- و در عاد که فرستادیم بدانها بادی نازاد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 3

10- القمر (19) راستی فرستادیم بدانها بادی تند در روزی نحس و مستمر 11- المرسلات (1-3) و المرسلات عرفا ...

#### تفسیر

: «او است که بادهای را فرستاده مژده» رازی گفته: باد هوائی است متحرک، و حرکت نه در ذات او است و نه لازم ذاتش و گر نه همیشه بود ناچار این حرکت کار فاعل مختار است که خدا جل جلاله است، فلاسفه گفته‌اند، سببی دیگر دارد و آن اینست که از زمین دود بسیار گرمی برخیزد و بالا رود تا نزدیک هوای چسبیده بفلک و چرخان با آن، که مانع از بالا رفتنش گردند، بلکه آن را از آن سو که میچرخانند بسختی برگردانند و بهر سو پراکنده شود و بادهای بوجود آیند و هر چه این دودها بیش باشند و بالا رفتن آنها نیرومندتر باشد از برگشت آنها بادی تندتر برآید این خلاصه سخن آنها است ولی بچند راه باطل است.

1- دود که ریزه‌های خاک است از خود گرمی ندارد و گرم شده و بزودی دگرگون می‌شود و چون بالا رود و بطبقه سرد هوا رسد سرد می‌شود و میماند و از کجا بطبقه هوائی می‌رسد که با فلک میچرخد؟

2- اگر بدان جا رسند و برگردند باید عمودی برگردند، زیرا زمین جسمی است سنگین و عمودی فرود می‌آید با اینکه، ملاحظه میکنیم که بادهای بسوی راست و چپ در حرکتند.

3- برگشت ریزه اجزاء زمین حرکت سختی ندارد چنانچه برگشت گردی که بادهای بالا برند و برانگیزند هموار است تا جایی که کسی آن را احساس نکند با اینکه بسا سرعت باد بجائی رسد که درخت را از بن برکند و کوه را ویران سازد و



دریا ب موج اندازد 4- اگر چنین باشد باید در بادهای سخت تر گرد بیشتری باشد ولی چنین نیست زیرا بادهای بسیار سخت در سطح دریا بوزند و گرد و غباری دیده نشود و گفته آنها باطل است.

منجمین گفتند وزش باد اثر ستاره‌ها است و آن هم نارواست زیرا اگر اثر طبع ستاره باشد باید همیشه بوزد و اگر شرطی دارد باید با حصول آن باد در همه جا آید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 4

و چنین نباشد، و بعلاوه بیان کردیم که اجسام همانند و اختصاص ستاره معینی در وقتی باثری نیاز باراده فاعل مختار دارد و ثابت شد محرک باد خداست که فرمود: و او است که باده را میفرستد.

«نشرا» بنون یعنی پراکنده بهر سو و این خود هم دلیل دیگر است بر اینکه باد اثر قدرت خدا است زیرا هوا خود یک طبع دارد و نسبت افلاک و اختران هم بآن یکی است و نباید پراکنده باشند جز بقدرت خداوند «تفسیر رازی ج 14 ص 140 ط مصر» و در ص 141 آن گفته است: «بین یدی رحمته» مقصود از رحمتش همان باران است، اگر گویند: بسا باران آید و باد پیش از او نیاید گوئیم آیه دلالت ندارد که پیش از هر بارانی باد است و اعتراض بيمورد است، بعلاوه ممکن است باشد و ما آن را نفهمیم.

و از ابن عمر است که بادهای هشت قسم باشند که چهار آنها عذابند بنام: قاصف، عاصف، صرصر و عقیم، و چهار دیگر رحمت، بنام: ناشرات، مبشرات، مرسلات و ذاریات، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که من با باد صبا یاری شدم و عاد بباد دبور نابود شدند و جنوب باد بهشتی است، و از کعب است که اگر خدا سه روز باد را از بنده‌هایش ببندد بیشتر زمین بگردد.

«پس فرستد بشما بادی شکننده» طبرسی - ره - در (ج 6 ص 428) مجمع گفته: یعنی چون در دریا سوار کشتی باشید بادی کشتی شکن فرستد، و گفتند: حاصب بادیست که در خشکی نابود کند و قاصف آنکه در دریا «پس شما را غرق کند بدان چه ناسپاسی کنید» نسبت بنعمتهای خدا.

«آنکه فرستد بادهای را» بیضاوی در (ج 2 ص 248) تفسیرش گفته: یعنی باد شمال و صبا و جنوب که بادهای رحمتند و اما دبور باد عذابست و از این است فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله «بار خدایا بسازش ریح و نسازش ریح» و ابن کثیر و حمزه و کسائی «الریح» خوانده‌اند بمعنی جنس باد ...

«پس بینند آن را زرد» یعنی اثر باد یا زراعت بدنبال آن زرد گردد و گفته‌اند خود باد زرد باشد زیرا باد زرد باران ندارد «هر آینه بگردند پس از آن ناسپاس» و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 5

این آیه کفار را بناپایداری و نااندیشی و زود پریشان شدن و سست رأی بودن نکوهش کرده زیرا خوش اندیش را باید چون باران بند آید کار بخدا گزارد و با استغفار بدو پناهنده شود و از رحمتش نومید نگردد و بشکر و عبادت پردازد هنگام رحمت و از آن سرمست نشوند و چون زرع آفت دید شکبیا باشند و ناسپاسی نعمت او نکنند.

میگویم: تفسیر ذاریات بیادها که خاک انگیزند و گیاه خشک گذشت و طبرسی در (ج 9 ص 159) مجمع گفته: باد نازاد آنست که خیری ندارد و ابری نیارد و تلقیحی نکارد، و خوراکی نباشد، و سودی جاندار نرساند و چون زنی نازاد باشد زیرا بادبست نابودکننده، و در (ص 160) گفته: باد صرصر، یعنی تند و گفته‌اند سرد از صر است بمعنی سردی، روز نحس مستمر یعنی شومی آن پیوسته بود تا 7 شب و 8 روز تا آنها را کشت و گفته‌اند روز آخر چهارشنبه ماه بوده، عیاشی آن را بسندی از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده: گویم: باز هم تفسیر «المرسلات عرفا» بیادهای پیاپی گذشت، و «فالعاصفات عصفا» بیادهای سخت، و «الناشرات نشرا» بیادها که ابر را برای باریدن پهن کنند.

#### [روایات]

1- در فقیه (142) علی علیه السلام فرمود: باد سر دارد و دو بال.

بیان: بسا مقصود تشبیه باد است پرنده که بهر سو میپرد و در آغاز اندک است وانگه چون پرنده بال گشاید، و الله يعلم.

2- در فقیه (143): از کامل که گفت بهمراه ابی جعفر علیه السلام در عریض بودم، باد تندی وزید و آن حضرت تکبیر میگفت، و فرمود: تکبیر باد را برگرداند، و فرمود: خدا باد را نفرستد جز رحمت باشد یا عذاب و چونش به بینید بگوئید «بار خدایا از تو خواهیم نیکی آن و نیکی آنچه برای آنش فرستادی، و بتو پناه بریم از بدی آن و بدی آنچه برای آنش فرستادی، و تکبیر بلند گوئید که آن را در هم شکند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 6

3- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: باد هرگز بی‌پیمانه برون نشده جز در باره عاد که بر دربانانش سرکشی کرد و در مانند سوراخهای سوزن برون شد و قوم عاد را نابود کرد.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: چه باد خویست جنوب گرما را از مستمندان ببرد و درخت را آبستن کند و رودخانه‌ها را سیلابی نماید.

5- علی علیه السلام فرمود: بادهای پنجند، یکی عقیم که بخدا از شرش پناه بریم و پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان بود که چون باد زرد یا سرخ میوزید چهره‌اش میگردید و زرد میشد و ترسان و هراسان مینمود تا قطره‌ای باران آید و رنگش برگردد، و میفرمود رحمت بر شما آمد.

6- در توحید مفضل که امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل تو را بر باد و آنچه در آنست آگاه کنم: آیا نبینی چون بایستد چگونه اندوهی جان‌ستان آرد و تندرستها را پریشان کند، و بیماران را بکاهد، و میوه‌ها را تباہ سازد، و سبزیها را بگنداند، و تنها را وبائی سازد، و غلات را دچار آفت سازد، از این روشن است که وزش باد تدبیر حکمتدار و مصلحت جوی خلق است، و از هواء خاصیت دیگری هم بتو گوشزد کنم، آواز اثری است که از برخورد اجسام در هواء نقش بندد، و هواء آن را بگوش رساند، مردم روز تا شب در کارها و حوائج خود سخن گویند، و اگر اثرش در هوا بجا ماند چنانچه نوشته در کاغذ جهان از آن پر شود و آنها را گرفتار سازد، و نیازشان بتازه کردن و عوض کردنش بیش از نیاز بتازه کردن کاغذ است زیرا گفته بیش از نوشته است.

و آفریننده حکیم - جل قدسه - این هوا را کاغذی سبک ساخته تا سخن را تا هر جا برساند، و باز پس رود تا صفحه تازه و پاک بجا آن آید، و پیوسته سختگیر باشد تو را همین نسیم بنام هواء بس که از مصالحش عبرت‌گیری و خدا را بشناسی زیرا که آن زندگی تن است و با نفس آن را بدرون کشد و از برون نسیم روحبخش آن را فراگیرد، و مرکب آواز باشد تا آن را از دور بگوش رساند و بوها را از جایی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 7

بجائی برساند، ننگری که بوی از آن سوی آیدت که باد وزد و هم آواز، و هم او پذیرای گرما و سرمای پی در هم است که وسیله بهی جهانند، و این باد وزنده از او است.

باد از اجسام تراود و ابر را از اینجا بآنجا براند تا سودش همگانی باشد، ابر را در هم کند تا ببارد و از هم بگسلد تا سبک شود و نازک گردد و درخت را آستن کند. و کشتیها را براه برد، و خوراکها را نرم سازد، و آب را خنک کند و آتش را برافروزد، و هر چه تر است خشک کند، و خلاصه هر چه در زمین است زنده کند، اگر باد نبود گیاه پراکنده میشد، جاندار میمرد، هر چیزی داغ میشد و تباہ میگردید.

بیان: اینکه فرموده هوا آن را میرساند دلالت دارد بر مذهب منصور از اینکه هوا با آواز کیفیتی یابد چنانچه در جای خود شرح آن ثبت است.

در علل (ج 2 ص 133): بسندش از عزرمی که من با امام ششم در حجر زیر ناودان خانه کعبه نشسته بودم و مردی با دیگری در گفتگو بود و بهمراه خود میگفت بخدا تو نمیدانی باد از کجا وزد، امام ششم علیه السلام باو گفت: تو میدانی از کجا وزد گفت: نه، ولی من از مردم شنیده‌ام. من بامام گفتم: باد از کجا وزد؟

فرمود: باد زیر رکن شامی زندانی است، و چون خدا عز و جل خواهد چیزی از آن را بفرستد آن را از سمت راست برآرد و باد جنوب باشد و یا از چپ و شمال باشد، و یا از صباء و صباء باشد و یا از ناحیه دبور و دبور باشد، سپس فرمود نشانه‌اش اینست که تو می‌بینی همیشه این رکن در جنبش است تابستان باشد یا زمستان شب باشد یا روز.

در معانی الاخبار: بسندش آن را آورده، و در کافی (ج 8 ص 271) بسند خود مانندش آورده.

بیان: بسا مقصود از زندانی بودن باد اینست که فرشته‌های بادوزان هنگام وزیدن باد بالای آن ایستند، و شاید مقصود از جنبش آن جنبش پارچه‌ای باشد که بر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 8

آن آویخته است.

در علل (ج 2 ص 264): بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: بادها را دشنام ندهید که فرمانبرند و کوهها و ساعت و روزها و شبها را دشنام ندهید تا گناهکار شوید و بشما برگردد.

بیان: مقصود اینست که همه اینها در فرمان خدایند و از خود اختیاری ندارند و دشنام آنها بیجا است و برمیگردد بلکه در زمینه کفر و شرک است جز اینکه از آنچه کار آنها بدان برمیگردد بیخبرند، همچنان که در خبر وارد شده دشنام ندهید روزگار را که آن خداست، یعنی آنکه کار کند، و شما بخاطر آن دشنام دهید در حقیقت خداست.

9- در تفسیر علی بن ابراهیم (448) گوید «و در عاد چون فرستادیم بدانها باد نازاد» که نه درخت را آبستن کند و نه گیاه روید، و در روایت ابی جارود از ابی جعفر علیه السلام در قول خدا «پس فرستادیم بآنها باد صرصر» صرصر یعنی سرد «در ایام نحسات» روزهای شوم.

10- و از همان «و فرستادیم بادهای آبستن کن» که آبستن کنند درختها را.

11- در علل (ج 2 ص 264): بسندش از سیاری که راوی گفت:

پرسیدم از امام ششم علیه السلام چرا باد شمالش نامیدند؟ گفت: چون از شمال عرش آید.

بیان: نسبت بکسی که رو بشمال دارد رکن شامی که از آن باد وزد در چپ او باشد و حجر الاسود در سمت راستش و در خبر است که عرش برابر کعبه است و جهاتش با آن برابر است و توضیح آن روایت صدوق است در علل بسندش از برید عجلی که بامام ششم علیه السلام گفتم: چگونه مردم حجر الاسود و رکن یمانی را ببوسند و دو دیگر را نبوسند،

فرمود چون حجر الاسود و رکن یمانی در سمت راست عرشند و همانا خدا تبارک و تعالی فرموده تا آنچه در راست عرش است بوسه شود.

گفتم: چگونه مقام ابراهیم در سمت چپ افتاده؟ فرمود: چون ابراهیم در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 9

قیامت مقامی دارد و محمد صلی الله علیه و اله و سلم هم مقامی دارد، و مقام محمد صلی الله علیه و آله و سلم در راست عرش است و مقام ابراهیم در چپ آن، و مقام ابراهیم مقام اوست در قیامت و عرش پروردگار رو به پیش است نه رو به پس.

و حاصلش اینست که خانه کعبه در برابر عرش است در دنیا و آخرت و خانه چون مردیکه رو بمردم دارد روی او سمتی است که در دارد و چون کسی از سوی در بخانه رو کند مقام و رکن شامی در سمت راست او است و حجر الاسود و رکن یمانی در سمت چپش و اگر خانه آدمی باشد در برابرش بر عکس باشد سمت راستش برابر سمت چپ ما است و بر عکس «عرش پروردگار ما رو به پیش است» یعنی چون مردی رو در رو و بسا در خبر سیاری آن سو که پهلوی رکن شامی است شمال نامیده برای آنکه شمال ناتوانتر است و چون اشراف اجزاء کعبه که حجر و رکن یمانی است در برابر آنست ناتوان گردد و شمال محسوب شود.

12- در علل (ج 1 ص 31): بسندی تا وهب که گفت: باد نازاد زیرا این زمین است که بر روی آنیم و 70 هزار مهار آهن دارد و چون خدایش بر قوم عاد مسلط کرد دربانان باد از خدا عز و جل اجازه خواستند که از آن باندازه سوراخ بینی گاوی برآید. و اگر خدا اجازه داده بود چیزی بر روی زمین نمیماند جز اینکه آن را میسوخت و خدا عز و جل بدربانان باد وحی کرد که باندازه سوراخ انگشتری آن را بوزید و عاد بدان نابود شدند و خدا عز و جل بدان کوهها را و تپهها و بلندیا و شهرها و کاخها را در روز قیامت از جا برکند و اینست معنی قول خدای عز و جل «از تو پرسند از کوهها بگو پروردگارم همه را برکند تا بن و زمین را پهنا دشتی بی گیاه سازد که در آن کژی و بلندی نباشد» و طه 106 و آن را عقیم گویند برای آنکه عذاب در درون گرفته و از رحمت تهی شده چون نازادی رحم و مردیکه فرزند نیارد الخبر).

13- قصص راوندی: بسندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: چون بادهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 10

برانگیزند، و گرد سفید و سیاه و زرد آرند همان رمیم قوم عاد باشد (یعنی خاک استخوان آنها).

بیان: ممکن است مخصوص بلاد نزدیک بسر زمین عاد باشد چون مدینه- ضاعف الله شرفها- و عموم آن هم دور نیست.

14- عیاشی: از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باد را دشنام مدهید که آن مژده است، و آن بیم است، و آن آبستن کن است، بخواهید از خدا خیرش را و پناه برید بدو از شرش.

بیان: یعنی فرمانبر است و برانگیخته خدا است، مژده باران آرد و جز آن یا برای بیم است، و یا آبستن کردن درختان، باراندن باران بهر سرزمین چنانچه گذشت، و دشنامش بیهوده است سودی بشما ندهد بلکه زیان دارد و از خدا سودش را خواهید و بخواهید که شرش را از شما بگرداند.

15- عیاشی: از امام پنجم که خدا را بادهای رحمت آبستن کن است که پیش از رحمت خود بوزد.

16- در کافی (ج 3 ص 92): بسندش از ابی بصیر که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از چهار باد: شمال، جنوب، صبا و دبور و باو گفتم: مردم گویند: شمال از بهشت است و جنوب از دوزخ.

فرمود: برای خدا لشکرها است از باد که عذاب دهد بدانها هر که را خواهد از از گنهکاران، هر بادی فرشته دارد که بدان گماشته است، و چون خدا عز و جل خواهد مردمی را بنوعی عذاب کند بفرشته گماشته بدان نوع باد که خواهد ابرار عذاب باشد وحی کند تا آن را برانگیزد بمانند شیری خشمگین، فرمود: هر کدام را نامی است، نشنیدی قول خدا عز و جل را «دروغ شمرند عا د پس چگونه بود عذاب و بیم من، راستی که فرستادیم بدانها بادی صرصر در روزی نحس مستمر، 29 القمر» و فرمود: و بادی نازاد. 41- الذاریات» و فرمود: «بادی در آن عذابی درد- ناک، 24- الاحقاف» و فرمود «پس رسیدش گردبادی که آتش داشت، و سوخت،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 11

(266 البقره).

اینها بادهای خدایند برای هر که خواهد که از گنهکاران عذاب کند فرمود:

خدا را عز و جل بادهای رحمت بر آور است و جز آن که پیش از باران بوزدشان، چون بادی که ابر را برانگیزند برای باران، و چون بادهای که ابر را میان آسمان و زمین نگهدارند و بادهای که ابر را بفشارند تا ببارد بفرمان خدا، و چون بادهای که ابر را بپاشند، و چون بادهای که خدا در قرآن شمرده.

و اما چهار باد بنام: شمال، جنوب، صبا و دبور همانا نامهای فرشته‌های گماشته بدانها است و چون خدا خواهد باد شمال وزد فرشته‌ای را بدین نام فرماید تا بر خانه کعبه فرو آید و بر رکن شامی بایستد و پر زند و باد شمال آنجا که خدا خواهد از دریا و خشکی منتشر شود، و چون خدا خواهد باد جنوب وزد فرشته‌ای را بنام جنوب فرماید تا بر خانه کعبه فرو شود، و بر رکن شامی ایستد و پر زند تا باد جنوب در خشکی و دریا که خدا خواهد پراکنده شود، و چون خدا خواهد

باد صبا وزد فرشته‌ای بنام صبا را فرماید تا بر خانه کعبه فرو آید و بر رکن شامی ایستد و بال زند و باد صبا هر کجا خواهد از خشکی و دریا پراکنده گردد، و چون خدا خواهد باد دبور فرستد فرشته‌ای را بدین نام فرماید تا بر خانه کعبه فرو آید و بر رکن شامی می‌ایستد و پر زند و باد دبور هر جا خدا خواهد از خشکی و دریا پراکنده گردد.

وانگه امام علیه السلام فرمود: آیا نشنوی گویند: باد شمال، باد جنوب، باد صبا و باد دبور همانا منسوب گردد بفرشته‌های گماشته بر آن.

در خصال (123) بسندی از ابن محبوب مانندش را آورده - تا گفته - «فکیف کان عذابی و نذری» و بادهائی را در عذاب نام برده و فرموده: پس باد شمال و باد صبا و باد جنوب و باد دبور نیز بفرشته‌های گماشته بدان وابسته شده.

بیان: قوله علیه السلام «پراکنده شود باد شمال» توهّم نشود که لازم آید همه بادها از سوی قبله باشند برای اینکه فرشته بزرگ است و میتواند سر بال خود را از هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 12

جا بحرکت آرد و باد را بهر جا بفرستد و فرمان دارد بر خانه کعبه ایستد برای شرافت آن و برای اینکه محل و مصدر رحمت خدا است، و گفته‌اند زدن پر کنایه از فرمان وزش است که فرشته بیاد میدهد.

نشینیدی گوید» گویا امام باین تعبیر استدلال کرده که باید باد جز این نامدارها باشد چون ظاهر اضافه اختصاص را رساند نه اینکه بیان خود مضاف باشد و گر چه گوینده‌ها این معنا را ندانند چون آن را از پیشتران خود شنیده‌اند تا برسد به کسی که آن را دانسته بکار بسته.

17- در کافی (ج 8 ص 217): بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا تبارک و تعالی بادی دارد بنام «ازبب» اگر باندازه سوراخ بینی گاوی از آن بفرستد آنچه میان آسمان و زمین است بشوراند و آن جنوب است.

بیان: و آن جنوب است از کلام یکی از روایانست یا خود امام (ع) و بهر تقدیر بسامراد از آن نوعی از جنوب است یا نزدیک بآنست، در قاموس گفته: ازبب چون احمر باد کژیست میان جنوب و صبا و گفته بکناء باد کژی است میان دو باد دیگر (و کژ باد میان بادها را با نامهای مخصوصی شرح داده که از نظر عمومی چندان سودی ندارد).

18- در نوادر راوندی: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: من با باد صبا یاری شدم و عاد با دبور نابود شده‌اند، و باد جنوب نوزد جز آنکه خدا بدان بارانی دهد و در نهری سیل روان سازد.

19- در احتجاج (194): امام صادق علیه السلام در پاسخ یکی از پرسشهای زندیق فرمود: اگر باد چند روز بند آید همه چیز تباه شود و دیگرگون گردد، و از آن حضرت از جوهر باد پرسید فرمود: باد هواء است و چون حرکت کند باد باشد

و چون آرام است هواء نام دارد و قوام دنیا بدانست. اگر سه روز باد بایستد هر چه بر روی زمین است تباه شود و بگنجد، چون باد بمانند باد بزنی فساد را دفع کند از همه چیز و آن را پاکیزه سازد، و او چون روح است که وقتی از تن برآید تن تباه شود و دگرگون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 13

گردد، **فتبارک الله أحسن الخالقین.**

20- در کافی (ج 8 ص 92)؟ بسندش از امام پنجم علیه السلام که راستی برای خدا عز و جل بادهای رحمت است و بادهای عذاب.. اگر خواهد باد عذاب را رحمت کند میکند، ولی باد رحمت را عذاب نسازد، چون خدا رحمت خود را از هیچ مردمی که او را اطاعت کردند دریغ نداشته جز پس از آنکه سر از طاعت باز زدند، و چنین نمود با قوم یونس که پس از آنکه بدو گرویدند بدانها رحمت آورد با اینکه عذاب بر آنها مقدر کرده بود و رحمتش آنها را در گرفت و عذاب مقدرشان را رحمت نمود و برگردانید با آنکه او را فرو آورده بود و آنها را فرا گرفته بود چون ایمان آوردند و بدو لابه کردند.

فرمود: باد عقیم آن باد است که عذابست و هیچ رحم و هیچ گیاهی از آن آبستن نگردد، و آن باد از زیر هفت زمین برآید، و از آن هرگز باد بر نیامد جز بر قوم عاد هنگامی که خدا بر آنها خشم کرد و دربانان را فرمود تا از آن باندازه گشادی یک انگشتر بر آرند.

فرمود: بر دربانان سرکشی کرد و باندازه یک سوراخ بینی گاو بر آمد از خشمی که بر قوم عاد داشت فرمود: دربانان از آن نالیدند بدرگاه خدا عز و جل که پروردگارا آن از فرمان ما سرکشی کرد ما میترسیم هلاک کند آن مردمی که گناه تو را نکردند و زمین تو را آباد کردند، فرمود: خدا جبرئیل را بدو فرستاد و با بالش آن را بجای خودش برگرداند و باو گفت: بهمان اندازه که فرمانداری برآ، فرمود:

بهمان اندازه بر آمد و قوم عاد و هر که در حضور آنها بود نابود کرد.

21- شهاب: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که من با باد صبا یاری شدم و عاد بباد دبور نابود شدند.

الضوء: صبا باد است از پشت سر نماز گزار وزد و دبور بر عکس آنست و شمال از سمت راست او آید و جنوب در برابر آنست ... و پندارند دبور ابر را در هوا براند و چون بالا گیرد از آن دست کشد و صبا بدو رو آورد، و آن را بروی هم نهد تا در هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 14



شود و یکپارچه گردد، و جنوب بدناله آن رسد و باو یاری دهد، و شمال ابر را از هم بپاشد و نکباء میان صبا و شمال است، و آنچه در حدیث است اشاره بیاری پیغمبر صلی الله علیه و آله بصبا چون خدا آنرا بلشکر احزاب فرستاد و آنها را گریزان کرد.

22- از ابن عمر: بادها 8 باشند 4 رحمت 4 عذاب، رحمت آنها: ناشرات، مبشرات، مرسلات و ذاریاتند، و عذابشان: عقیم و صرصر در خشکی و عاصف و قاصف در دریا.

23- و روایت است که باد نابود کن عاد بمانند حلقه انگشتی بود.

27- از مجاهد: که خدا عز و جل باد را نفرستاده جز با پیمانہ مگر بر قوم عاد که بر دربانان سرکشی کرد و بی اندازه بر آمد.

25- در حدیث است که خدا تعالی در بهشت بادی آفرید، و راستی که فروتر از آن دریست بسته و اگر آن در گشاده شود آنچه میان آسمان و زمین است بر باد رود، و آن ازبب است که نزد شما جنوب گفته شود.

26- از عوام بن حوشب که جنوب از بهشت بر آید و بر دوزخ گذرد و اندوهش از آنست و برکتش از بهشت و شمال بر عکس آنست و خوشبیش از بهشت است و بدیش از دوزخ، گفتم: من شنیدم باد گرم جز باد شمال نباشد که بر ریگهای تافته و زمینهای رو بخورشید گذرد و از لطافت و رقت آنها بیشتر داغ شود، و چون شراره آتش بوزد و بکشد و سیاه کند.

27- کعب گفت: اگر خدا باد را از زمین سه روز بند آرد آنچه میان آسمان و زمین است بگندد.

28- و شیوه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که چون بادی پر هیجان میدید میفرمود:

بار خدایا ریاحش ساز و ریاحش مساز بیشتر آنچه در قرآن بلفظ ریاح آمده در خیر است و ریاحش بر عکس و گفته اند: ریاح هواء متحرک است و فائده حدیث اینست که خدا در احزاب یاری خود را با باد صبا انجام داد که بر چهره آنها میخورد و غبار در چشمشان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 15

میپاشید و از مقاومت یاران پیغمبر در ماندند، راوی حدیث سعید بن جبیر است از ابن عباس.

29- در در منثور (ج 1 ص 164): از ابی بن کعب که هر چه در قرآن بلفظ ریاح است رحمت است و هر چه بلفظ ریاح است عذاب است.

30- از ابن عباس که آب و باد دو تا از لشکرهای خدایند، باد لشکر بزرگتر خدا است. (...). 31- و از ابن عباس و ابن عمر، گفتند باد هشت است، 4- رحمت و ( ) 4- عذاب (بشرح شماره 22) جز اینکه ابن عباس بجای ذاریات، رخاء آورده.

22- و در روایت دیگر بادهای هفت باشند، صبا، دبور، جنوب، شمال، حزوق. نکباء، باد راستا، صباء از مشرق آید و دبور از مغرب، جنوب از چپ قبله و شمال از راست قبله، و اما نکباء میان صباء و جنوب است و حزوق میان شمال و دبور، باد راستا نفسهای مردم است (600 ص 161).

33- و از حسن است که بادهای را بر خانه کعبه نهادند، چون خواهی آن را بدانی پشت بخانه کعبه بده که باد شمال از شمال آید، از پهلوی حجر و جنوب از سمت راست از پهلوی حجر الاسود، و صبا از برابرت که رو بخانه کعبه است، و دبور از پشت کعبه.

34- و از حسن بن علی جعفی (...): گفت از اسرائیل بن یونس پرسیدم نام باد از چه گرفته شده؟ گفت: از قبله، شمالش شمال آنست، جنوبش جنوب آن، صبا از پیش روی آن آید و دبور از پس آن.

35- از ابن عباس گفت: شمال میان جدی و مطلع خورشید است و جنوب میان مطلع خورشید و سهیل، صبا میان مغرب خورشید تا جدی، و دبور میان مغرب آن تا سهیل.

36- از کعب است که اگر باد سه روز از مردم بند آید البته آنچه میان آسمان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 16

و زمین است بگردد.

37- از صفوان بن سلیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: باد را دشنام ندهید و از شرش بخدا پناه دهید.

38- از ابن عباس که مردی باد را لعن کرد، پیغمبر فرمود: باد را لعن مکن که فرمانبر است، چون هر جا که بیجا لعن کند لعنش بخودش برگردد.

39- از ابن عباس که هرگز باد نوزید جز آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر دو زانو برنشست و گفت: بار خدایا ریاح باشد و ریاح نباشد، بار خدایا رحمتش ساز و عذابش مساز، ابن عباس گفت: تفسیر آن در قرآنست «فرستادیم بر آنها باد صرصر» «فرستادیم بر آنها باد نازاد» و فرمود «فرستادیم بادهای را آبستن کن» و فرستادیم بر آنها بادهای مژده بخش» (.. ج 1 ص 165).

40- و از مجاهد: که بادی وزید و دشنامش دادند؛ ابن عباس گفت:

دشنامش ندهید که رحمت آرد و عذاب ولی بگوئید: بار خدایا رحمتش ساز و عذابش مساز.

41- عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام ندهید شب و روز و ماه و خورشید، و نه باد را زیرا آنها برانگیخته شوند رحمت برای مردمی و عذاب برای دیگران.

42- از ابن عباس که باد نازاد باد سختی است که درخت آبستن نکند و بر نیارد، نه برکت دارد و نه سود باران از آن نیارد و درخت بر نگیرد (ج 6 ص 115 در منثور).

43- و از ابن عمر که باد در دوم زمین زندانیست، و چون خدا خواست عاد را نابود کند به دربان باد فرمود: که بادی فرستد که عاد را نابود کند، گفت: پروردگارا بقدر یک سوراخ بینی نره گاو بفرستم؟ خدایش فرمود: نه، که زمین و هر که در آنست وارو شوند، ولی باندازه سوراخ یک انگشتر بفرست، و همین است که خدا فرموده وانهاد بر زمین چیزی جز مانند خاکسترش گردانید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 17

44- و از سعید بن مسیب است که گفت: آن باد جنوب است.

45- (.. ص 259): و از علی علیه السلام که: فرو نیاید قطره‌ای آب جز با پیمانۀ بدست فرشته مگر در طوفان نوح که بدو اجازه رسید بی‌نظر دربانان برآید و اینست معنی قول خدا «راستی که ما چون آب سرکشی کرد، 13- الحاقه»، و هیچ باد فرو نشده جز با پیمانۀ بدست فرشته جز در روز عاد که بدو بی‌نظر دربانان اجازه رسید و بر آمد، و آنست قول خدا «ببادی صرصر و سرکش» از نظر دربانان، 6- الحاقه.

46- و از او است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من بصبا یاری شدم و عاد بدبور نابود شدند، فرمود: بدربانان اجازه نرسید که بر عاد فرستند جز باندازه جای انگشتر از آن و سرکشی کرد بر دربانان از هر سوی درها بر آمد و اینست قول خدا «ببادی صرصر سرکش»، فرمود: بر دربانان سرکشی کرد و بنا بودی بیابان گردان آنها آغاز کرد، و آنها را با همه رمه‌ها و چادرها بشهر آورد، و چون آن را دیدند گفتند «این باد که بر ما رخ داده بارنده است، و چون سایه‌بان آنها را فراگرفت: مردم و رمه‌ها پیش تاختند و خود را بدرون مردم شهر کشیدند و آنها را در هم کوبیده و همه نابود شدند.

47- و از قیصه بن ذویب، گفت: هیچ باد برنیاید جز آنکه دربانانی دارد و اندازه و شمار و وزن و پیمانش را میدانند تا بیاد عاد رسید و از آن بادی تراوید که اندازه و وزن و پیمانش را ندانستند، از خشم برای خدا، از این رو سرکش نام گرفت، و آب هم چنین بود تا داستان نوح علیه السلام شد و از اندازه بدر رفت و از این رو سرکش نام گرفت.

48- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که بادها هشتتند: 4 عذاب و 4 رحمت، عذابشان عاصف، صرصر، عقیم و قاصف است، رحمتشان، ناشرات، میشرات، مرسلات و ذاریاتند، خدا مرسلات را بفرستد تا ابر را برانگیزند، وانگه میشراتش آبتن کنند و سپس ذاریات آن را بدوشند بمانند پستان شتر تا باران دهد و آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 18

لواقع باشند، وانگه ناشراتش پراکنده سازند هر جا خواهد.

49- (.. ص 303) و از خالد بن عرعره که مردی برخاست و از علی علیه السلام پرسید، عاصفات کدامند؟ فرمود: بادها باشند.

دنباله ایست فلاسفه بر اصول خود گفتند چون بخار از سردی و فشار طبقه زمهریریه سنگین شد و بزیر آمد بر اثر حرکت خود گرم شود و پهن گردد و این باد است، و بسا بزیر افتادن از اثر ابرهائی باشند که آنچه هوا پهلوی خود دارند بجنبانند چون خلاء نشدنی است، و باد از سوئی بسوئی رود، و بسا که بر اثر از هم باز شدن هوا باشد از یکسو و پرت شدن آن از سوی دیگر، و بسا بسبب سرد شدن دودهای بالا رفته تا طبقه زمهریریه و برگشت آنها باشد.

گفتند برخی بادها زهرناک و سوزانست چون بواسطه اشعه آسمانی سوخته و یا ته مانده ماده شهابست یا بسر زمین گرمی که آتشین بوده گذر کرده، و بسا بر اثر برخورد و باد سخت یا چند باد از هر سو که اجزاء دودی با خود دارند چرخشی پدید گردد که آن را گرد باد خوانند، و بسا گردبادهای بزرگ تیکه ابری یا بخاری در درون دارند که بر آمده است و نمود آتش چرخانی بخود گیرند.

و وزشگاه بادها 12 است که از تقاطع دایره نصف النهار و دو دایره موازی آن که مماس دو نقطه ظهور و خفاء میباشند با دایره مشرق و مغرب اعتدالی و دو دایره برابر آن که مساوی رأس السرطان و رأس الجدی هستند در افق 12 بخش بر آید و هر یک از این بادها را نامی است. و چهار آنها نزد عرب مشهورند که باد شمال، باد جنوب، باد صبا که شرقی است و باد دبور که غربیست میباشند و بادهای دیگر را نکباء گویند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 19

باب سیام آب انواع آن دریاها و غرائب آنها و آنچه در آنها نابود شود سبب شد و جزر و نهرهای خوب و بد

آیات قرآن مجید

1- ابراهیم (32) و مسخر کرد برایتان کشتی را تا در دریا بفرمانش روان شود و مسخر کرد برایتان نهرها را.

2- النحل (14 و 15) و او است که مسخر کرد دریا را تا بخورید از آن گوشت تازه و برآرید از آن زیوری که در بر کنید، و بنگرید در آن کشتیها را شکافنده دریا و تا بجوئید از فضل خدا و شاید شکر گزارید، و افکند در زمین لنگرها تا شما را نلرزاند و هم نهرها را.

3- الفرقان (53) او است که در آمیخت دو دریا این شیرین و گوارا و این شور و ناگوار و نهاد میان آنها میانجی و برکناری روشن.

4- النمل (61) و نهاد میانشان نهرها و نهاد برایش لنگرها و نهاد میان دو دریا پرده‌ای.

5- فاطر (12) برابر نیند دو دریا این شیرین و گوارا و خوش نوش و این شور و تلخ و از هر دو میخورید گوشت تازه و بر آورید زیوری که در بر کنید و بنگری کشتیها را در آن شکافنده و تا بجوئید از فضل او و شاید شکر گزارید.

6- الشوری (22-25) و از آیاتش کشتیهای روان در دریا است مانند کوهها اگر خواهد باد را بند آرد و بگردند واقف در پشت آن راستی در این آیات است برای هر بردبار بسیار شکر گزار، یا آنکه گرفتارشان کند بدان چه کردند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 20

و بگذرد از بسیار کارها. و بدانند آنها که ستیزه جویند در آیاتش که چاره‌ای ندارند.

7- الجاثیه (12) خدائی که فراهم کرد برایتان دریا فراهم کرد برایتان دریا تا کشتی بفرمانش در آن روان باشد و تا از فضلش بجوئید و شاید شکر کنید.

8- الطور (61) و سوگند بدریای جوشان.

9- الرحمن (19-24) آمیختند دو دریا بهم بر خوردند، میانشان میانجی است ستم نکنند، بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب کنید، برآید از آنها لؤلؤ و مرجان. بکدام آیه پروردگارتان تکذیب کنید، از اوست کشتیهای روان دریا چون کوهها.

10- الملک (30) بگو بنگرید اگر آب شما بزیر کشد، کیست که براتان آب روان و دیدنی آورد.

11- المرسلات (27) و نوشاندیم بشما آب گوارا.

«کشتی براتان فراهم» کار نجار را بخدا وابسته برای اینکه اگر درخت سخت نبود که کشتی را شاید و آهن و ابزار دیگر که آن را باید، و فهمی که ساختن آن را تواند و آبی که کشتی رانی در آن مسیر آید و بادها که آن را ببرند و حرکت سخت آنها و پهنی و عمق نهر و دریا سودی از ساخت کشتی برده نمیشود، و چون خدا آفریننده همه اینها است و مدبر و مسخر این امور وابستن آن بخدا نیکو است، و گفته‌اند چون کشتی به دلخواه ناخدا در دریا روانست گویا دریا جانوری مسخر او است بفرمان و نیروی خدا «و مسخر کرد بر آنان نهرها» چون از آب دریا برای زراعت کمتر بهره برند خدا نهرها و چشمه‌ها را که بدان زراعت آبیاری شود یادآور بنده‌های خود نمود، و نیز آب دریا نوشیدنی نیست و آب نهرها نوشیدنیست.

«و او است که دریا را مسخر کرد» یعنی برای کشتیرانی و غواصی لؤلؤ آماده ساخت «تا از آن گوشت تازه بخورید» که ماهی است و تازه‌ترین گوشت و زود فاسد شود و در خوردنش شتاب کنند، و برای قدرت‌نمایی که در آب ناگوارش گوارا و تازه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 21

آفریده «زیور که در بر کنید» چون لؤلؤ و مرجان «و بنگرید کشتیها را در آن شکافنده» که با پوزه و دماغه خود آب را میشکافند و بنگ آن را بر می‌آورند.

«و او است که آمیخته دو دریا را، بیضاوی در (ج 2 ص 167) تفسیرش گفته:

واگذاشته دو دریا را کنار هم و بهم پیوسته و درون هم نروند یکی خوشگوار و تشنگی بر، و دیگری شور تند و میان آنها پرده نهاده و نفرت از هم و مرز معین چون دجله که بدریا ریزد و فرسنگها پیش رود و با آن نیامیزد و مزه نگرداند، و گفته‌اند:

مقصود نیل است که در دریای بزرگ شور ریزد و زمین میانجی آنها است ... (پایان) و گفته شده رود آمل بدریای خزر ریزد و بگوارائی خود بماند و با آب شور نیامیزد و میان دریا از آن آب شیرین برگیرند و بسا اگر این خبر درست باشد در آیه در آید نیز.

«برابر نیند دو دریا» نمونه‌ای آورده برای مؤمن و کافر، فرات، تشنگی‌شکن است، و سائغ خوش نوش «اجاج» شور سوزان «از هر دو بخورید» در ضمن وصف دو دریا است و آنچه در آنها است! یا برای کامل نمودن نمونه است و مقصود اینست که چونان که دو دریا با اینکه فوایدی مشترک دارند در هدف ذاتی آب برابر نیند زیرا یکیشان آمیخته‌ای دارد که آن را تباه و دگرگون کرده و از سرشت خود بدر برده مؤمن و کافر هم برابر نیستند گرچه در برخی صفات چون دلیری و بخشش شریکند برای آنکه در بزرگترین خاصیت انسانی جدا هستند و یکی از سرشت اصلی خود بدر رفته نه دیگری.

یا آنکه آب شور از کافر برتر است چون در برخی اوصاف سودمند با آب شیرین شریک است و مقصود از زیور لؤلؤ و یاقوتست «و از آیات او است کشتیهای کوه مانند دریا» که چون کوههای بزرگ با باد در دریا شتابان روانند و چون باد بند آید بمانند و در اینها دلیل است بر وجود صناعی سبب ساز و نیروی کامل و حکمت تامه او، زیرا خدا هر سوی زمین را بیک نوع گیاه و کالا مخصوص ساخته و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 22

با نقل و تبادل آنها بوسیله کشتی سودهای کلان بدست آید «بمانند واقف بر پشت دریا».

«برای هر صبار» یعنی با همت و خوددار بر اندیشه در آیات خدا و نعم او یا هر مؤمن کامل زیرا روایت است که ایمان دو نیم است، نیم صبر است و نیم شکر «یا هلاکشان کند» با طوفان غرقه آور «بجزای آنچه کردند» ...

«خدائی که مسخر کرد براتان دریا را» و آماده کشتیرانی نمود ...

«دریای مسجور» پر و جوشان روایت شده که خدا در روز قیامت دریاها را آتش سازد و دوزخ را با آنها بجوش آرد، یا بمعنی آمیخته است و گفته اند مسجور نام دریائی است در آسمان که بحر حیوانست «مرج البحرین» یعنی دو دریا روان کرد در کنارهم و میان آنها پرده ای از قدرت خدا یا زمین بر آورد که درهم نشوند و خاصیت خود را نبالند.

طبرسی در (ج 6 ص 201) مجمع گفت: مقصود دریای آسمان و دریای زمین است، زیرا در آسمان دریائست که خدا بقدرت خود آن را نگهدارد و از آن باران بارد و در هر سال بوسیله باران بهم خوردند و در میان آنها پرده ایست جلوگیری از فرود شدن دریای آسمان و بالا شدن دریای زمین، از ابن عباس و جز او، و گفته اند مقصود دریای فارس و دریای روم باشند که دنبالشان بهم برخوردند و جزیره هائی میان آنها فاصله است و برزخ، و گفته اند مرج دو دریا آمیختن دو طرف آنها است در برخورد با هم بی آنکه همه آنها درهم شوند ...

«بر آید از آنها لؤلؤ و مرجان» در خرد و درشت، و مرجان مهره ایست سرخ و اگر درست باشد که در تنها از دریای شور بر آید و «منها» فرموده برای آنکه از محل اجتماع هر دو است یا برای اینکه چون بهم پیوستند یک چیز بحساب آیند و آنچه از یکی بر آید بهر دو گراید، بیضاوی در (ج 2 ص 485) گفته و رازی در (ج 29 ص 101) تفسیرش گفته: لؤلؤ جز از دریای شور بر نیاید پس چگونه گفته است «از هر دو» جواب آن بچند وجه است:

1- ظاهر کلام خدا درست تر است از گفته مردمی که مورد اعتماد نباشند تا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 23

آنکه گفته لَوْلُو تنها از دریای شور است همین را دانسته برای اینکه غواصان تنها آن را از دریای شور بر آورند (ولی لازم نباشد که جز در آن یافت نشود)، پذیرفتیم ولی چرا نگوئید صدف بفرمان خدا از آب شیرین بآب شور آید، و چگونه این انحصار دانسته شود با اینکه امور آشکار زمین به تجار بیابان نورد و جهان گرد نهان ماند و چگونه تک دریاها بر آنها نهان نماند.

2- اگر گفته آنها درست باشد که بر نیاید جز از آب شور باز هم چند راه دارد یکی اینکه تولید لَوْلُو در صدف از قطره باران است که از آب شیرین آسمانست و دوم اینکه تولید در محل برخورد دو دریا است سپس پس از بسته شدن در صدف برای شوری صدف بدریای شور آید، مانند زنی که دچار ویا است و در آنجا سنگین گردد و نتواند بدریای شیرین برگردد، سپس برخی وجوه گذشته را ذکر کرده است.

طبرسی - ره - گفته: «از هر دو بر آید» یعنی از آب آسمان و آب دریا زیرا چون قطره‌ها از آسمان بدریا چکد صدفها دهن گشایند و لَوْلُو از آن قطره‌ها باشد از ابن عباس و از ابن رو دو بحر را حمل کرده بدریای آسمان و دریای زمین، و گفته‌اند شیرین و تلخ بر خوردند و تلقیح شوند و لَوْلُو بر نیاید جز از مورد برخورد شیرین با تلخ و این نزد ملاحان معروف است (پایان) مجمع (ج 9 ص 201) گویم: «له الجوار» یعنی کشتیها «منشئات» دارای شراع بلند یا ساخته شده‌ها یا بر آورد موج و گردش در دریا بنا بر کسر شین در قرائت حمزه و ابو بکر «بکدام نعمت پروردگار خود تکذیب کنید» از آفرینش مایه‌های کشتی و ارشاد بگرفتن و ساختن آنها و روان کردن در دریا ابزاری که جز خدا تعالی نتواند آفرید.

«إِنْ أَصْبَحَ مَأْوَكُمُ غُورًا» یعنی فرو رود در زمین که دلوها بدان نرسند، ماء معین یعنی روان یا آشکار «و نوشاندیم بشما آب گوارا» با آفرینش نهرها و منابع آن.

#### [روایات]

1- در علل (ج 2 ص 240) و عیون (ج 1 ص 242): بسندی تا گوید مردی شامی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید مد و جزر چیستند، فرمود: فرشته‌ای بنام رومان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 24

گماشته است بدریاها و چون دو گام در دریا نهد آب بالا آید و مد باشد و چون آنها را از آب بر آورد فرو کشد و جزر شود.

2- در علل (...): بسندی از ابن عباس که همین جواب را در پرسش از مد و جزر داده.

#### بیان [در سبب جزر و مد]



: .. من گویم حکماء در سبب مد و جزر چند قول دارند و سخنی درست ندارند، و آنچه در خبر ذکر شده درست تر و معتدل تر است، و من یکی از موثقیین را شنیدم که گفت چیز بزرگی را دیدم که از هوا بدریا کشیده میشد و آبش بالا می آمد و چون آن چیز میرفت آب ته میکشید و جزر میشد و اما آنچه حکماء در باره آن گفته اند در رساله اخوان الصفا اینست:

علت بالا آمدن آب دریا و کشش آن در ساحل و کولاک و باد آن در هر سو و هر وقت از زمستان و تابستان و بهار و پائیز برای اینست که آب داغ می شود و باز- میگردد و جای وسیعتری میخواهد و اجزاء آن از هر سو که پنج است شرق و غرب و راست و چپ و بالا همدیگر را هل میدهند و جابجا میکنند و در ساحل موجهای مختلف از هر جهت پدید میشوند، و اما کولاکهای موسمی اثر تشکیل فلک و اخترانست و پرتو آنها در سطح دریا در آفاق و چهار جهت، و اتصالات ماه بدانها در 28 هشت منزل خود چنانچه در کتب احکام نجوم ذکر شده.

و اما علت مد برخی دریاها وقت بر آمدن ماه و نمان شدن آن بخصوص اینست که در ته آنها سنگ سخت است و چون ماه بآنها بتابد و پرتوش برگردد آنها را گرم و لطیف کند و بالا آورد و موج گیرد و مد حاصل شود و نهرها که در این دریاها ریزند بعقب برگردند و بالا گیرند و وضع آنها تا ماه میان آسمانست همین است و چون فرو آید جوش دریا آرام گردد و سرد شود و بقرارگاه نخست خود روند و سطح آن پائین کشد و نهرها در آن روان شوند، و بدین شیوه اند تا ماه بافق غربی آن دریاها رسد، و چون بافق شرقی باز گردد مد شروع شود تا باز ماه بالای سر رسد و چون فرو آید مد تمام شود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 25

اگر گویند چرا پرتو خورشید در مد و جزر اثر ندارد که بسطح دریاها میتابد ما جوابش را در رساله علل و معلومات بیان کردیم.

مسعودی در مروج الذهب گفته: مد اینست که آب بعادت خود روانست و جزر برگشت آبست بر خلاف شیوه خود، این مد و جزر در دریای حبشه است که دریای چین و هند است و در دریای بصره و فارس: و دریاها بر سه گونه اند، برخی جزر و مد روشن و آشکار دارند، و برخی جزر و مد نهانی دارند و برخی هیچ جزر و مد ندارند و مردم در علت آن نزاع دارند.

برخی آن را اثر ماه دانند. برای اینکه با آب هم جنس است و آن را گرم میکند و باز میکند و بالا می آید چون دیگری که تا نیمه یا ثلث آب دارد و چون بجوش آید پر گردد و در حس بیش شود زیرا حرارت هر جسمی را از هم باز میکند و سردی آن را بهم میفشارد و ته دریاها داغ می شود و زمینش شیرین میگردد و مستحیل میگردد و گرم می شود مانند

بالوعه‌ها و چاهها، و چون آب گرم شد پهن می‌شود و فزون می‌گردد و اجزاءش همدگر را هل می‌دهند و جهش می‌گیرند و نیاز بجای بیشتری دارند.

و چون ماه پر روشن شود گرمی سختی در جو پدید کند و آب فزاید و این مد ماهانه است، و گروهی گفتند اگر مد و جزر بر اثر گرمی و سردی آب دریا باشد چون دیگ که بجوشد و بالاگیرد و سرد شود پائین رود باید اثر خورشید در آن بیشتر باشد چون گرمی آن بیش است و باید مد با برآمدن خورشید آغاز شود و جزر با غروبش با اینکه چنین نیست، و اینان پندارند که علت مد و جزر بخارها است که در درون زمین پدید شوند که پیوسته بر آیند و بهم در آیند و فزایند و آب را بالا آرند تا مایه آنها از زیر آب کم شود و از اثر ساقط شوند و باز آب بجای خود برگردد، و از این رو جزر و مد در شب و روز و زمستان و تابستان و در نهانی ماه و بر آمدن آن در نهانی خورشید و بر آمدنش وجود دارد.

گفته‌اند این خود بچشم دیده شود زیرا پایان هر جزری آغاز مد است و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 26

پایان هر مدی آغاز جزر برای آنکه این بخارها پیوسته تولید شوند و بجای هم آیند برای آنکه چون آب دریاها بتک نشینند بخار زمین را بر آرند و هر گاه آب برگردد بخار پدید شود و چون بالا آید بخار کم شود.

و مردم دیندار گفته‌اند: هر چه سبب طبیعی آن دانسته نیست کار خدا است و دلیل بر یگانگی و حکمت او است و مد و جزر علت طبیعی معلومی ندارند، دیگران گفتند جوشش آب دریا یک عارضه طبیعی است مانند جوشش صفراء و خون در طبع آدمی که در هر حالی مایه‌ای دارند و چون نیرو گرفت جهش کند وانگه خرده خرده فرو نشیند تا باز آید.

گروهی دیگر همه آنچه گفتیم نادرست دانند و گویند هوای روی دریا پیوسته بآب بدل شود و از آنست که سطح آب برآید و بجوشد و مد پدید شود و بر اثر جوشش آب مستحیل به‌هوا شود و کم گردد و فرو کشد و جزر رخ دهد و پیوسته چنین است و بدنبال یک دیگرند و همیشه آب هوا شود و هوا آب گردد، و بسا این پدیده هنگامی که ماه پر نور است بیشتر باشد زیرا ماه پرنور بیشتر هواء را آب سازد، و ماه سبب فزونی مد است نه مد زیرا بسا که مد در اوقات محاق ماه هم وجود دارد، و مد و جزر دریای فارس بیشتر اوقات از سپیده‌دم است.

و بیشتر کشتیرانانی که باین دریا و جزیره‌هایش رفت و آمد دارند گویند مد و جزر در بیشتر این دریا در سال جز دو بار نیست یک بار در ماههای تابستانی از شرق بشمال تا 6 ماه و پس از آن آب در شرقیهای این دریا و دریای چین بالا گیرد، و یک بار هم در زمستان که مد از غرب بجنوب باشد تا شش ماه وانگه آب در غربیهای دریا و جزیره‌های چین بالا گیرد.

و بسا دریا بوسیله باد در حرکت آید، زیرا چون خورشید در سمت شمال باشد هوا بسوی جنوب چرخد و از این رو دریاهای جنوبی در تابستان پر آب میشوند و بالا میگیرند چون هوا بجنوب سرازیر می‌شود و آب را با خود میبرد و آب در شمال کم می‌شود و چون خورشید در جنوب باشد هوا از جنوب بشمال سرازیر شود و آبهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 27

جنوبی را بشمال آورد و آب در جنوب کم شود، و جابجا شدن آب دریا در دو میل کلی شمال و جنوب جزر و مد نامیده شده است و مد جنوب جزر شمال است و مد شمال جزر جنوب.

و اگر یکی از ستاره‌های سیاره با ماه در یکی از دو میل موافق شود عمل مد و جزر سخت گردد، و انقلاب آب دریا بسمت مخالف جای خورشید سخت شود، این نظر از کندی و احمد بن خطیب سرخسی حکایت شده که گفتند: دریا با حرکت بادها حرکت دارد (پایان).

و خلاصه اینست که نهر بصره و نهرهای نزدیکش در هر روز و شب دو بار مد دارند همیشه و وابسته بطلوع و غروب خورشید و بالا و پائین بودنش نیست و آن را مد روزانه نامند و هنگام افزایش روشنی ماه سخت‌تر است و آن را مد ماهانه نامند و ممکن است وابسته بماه باشد چون بیشتر در پی آنست و هنگام فروزدن روشنی ماه پدید شود.

ولی ظاهر آن است که اگر اثر فروزدن روشنی آن بود باید به‌مراه آن یا پس از آن باشد که ماه در دریا اثر کند با اینکه بدین معنا در پی آن نیست و بر فرض اینکه اثر ماه باشد شکی در بطلان گفته نخست که دلیل آن را گرم شدن دریا بروشنی ماه که هم جنس آنست دانسته و هم گرم شدن فضا را بدان وابسته نادرست است بلکه گفته‌اند روشنی ماه فضا و اجسام را سرد میکند چنانچه بتجربه رسیده.

آری بسا عقل روا داند که ماه در مد اثر کند برای ارتباطی که میان روشنی آن و آنست گرچه وجه آن را ندانیم ولی باز هم بی‌اثری مقارنه و تاخیر در آن احتمال را سست سازد و نادرست بودن ارتباط مد روزانه بماه روشن است و ارتباط آن باختران به تنهایی یا به‌مراه ماه بسیار از باور دور است و تاثیر گرمی اختران در آن ظاهر الفساد است.

و قول دوم که اثر بخارهای درونی زمین است مورد اعتراض است از این نظر که اگر بخارهای بسیار و درهم باندازه‌ای که در یاری باین عظمت را بجوش آرند و از درون زمین یکباره برآیند چنانچه ظاهر کلام است باید در هر شبانه روزی شکاف

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 28

هولناکی در زمین پدید آرند که باز و بسته شود و بسا کسی شک در بطلان آن ندارد و اگر زمین شکاف بر دارد چه دلیلی دارد که بسته شود و احتمال اینکه علتش شکاف در نزدیک آنست در نهایت بعید است.

و اگر بخار خرده خرده از زمین بر آید باید دریا پیوسته بجوشد نه اینکه بطرز مد و جزر پر و خالی گردد قول سوم که گفته‌اند اثر جهش طبایعند ایرادش اینست که اگر طبایع بی‌سبب بجهند که باطل است و اگر گویند جهش ذاتی طبع است کسی آن را نگفته است و اگر گویند سبب نامعلومی دارد جوابی برای مسأله نیست زیرا سؤال از سبب است. و آنچه در قول چهارم آمده که برای انقلاب خورشید است از شمال و جنوب وجهی ندارد و منطبق با خصوصیات مد و جزر نیست.

و بهتر اینست که گفته شود اثر قدرت و حکمت خدا است بوسیله فرشته اگر خبرش درست باشد یا اسباب دیگری که مصلحت داند زیرا خدا سبب‌ساز است و وقت معین کن آنها، و ما مکلف ببررسی اسباب آن نیستیم گرچه ممکن است برخی وجوه یاد شده در آن اثر کنند، و خدا که داند آن را تدبیر کند، برای ما همان فهم بهره‌ها و سودهای آن بس است.

3- در خصال (117): بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که: 4 نهر از بهشتند: فرات نیل سیحون و جیحون، فرات در دنیا و آخرت همان آب است، نیل غسل است، سیحون نهر می و جیحون نهر شیر.

بیان: فرات برتر نهرها است بحسب اخبار که در کتاب مزار آوردم، نیل در مصر معروف است، سیحون و جیحون را در نهایه گفته دو نهرند در پایتخت‌ها نزد مصیصه و طرسوس، و در قاموس گفته: سیحان نام نهریست در شام و دیگری در بصره و سیحون نهریست در ما وراء النهر و نهریست در هند، جیحون نهر خوارزم است و جیحان نهر شام و روم و معرب جهانست (پایان).

و بیرجندی در یک رساله‌اش گفته: نهر فرات از کوههای ارزن روم سرچشمه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 29

گیرد و بمشرق روان شود تا بملطیه و آنکه سمیساط و بکوفه رسد و بیطائح (دشتها) ریزد، و گفته: نیل بهترین نهرها است چون سرچشمه‌اش دور است و بروی سنگها و ریگها گذر کند و گل و لای ندارد و سنگ در آن سبزه بندد مانند دیگر نهرها و بتندی از جنوب بشمال آید، و فزونی آن هنگام کاستن آبهای دیگر است، و سر چشمه‌هایش در جنوب خط استواء و غیر معمور است و از این رو بطور تحقیق سرچشمه آن معلوم نیست.

یکی از حکماء یونان گفته نهریست که از پیوست ده نهر فراهم شود که میان هر دوتاشان 22 فرسنگ فاصله است و همه در دریاچه‌ای ریزند و از آن نهر رو بمصر بر آید و بسمت شمال گراید تا بمصر رسد و چون از آن گذرد در «شنتوف» دو تیره شود و بدریا ریزد، و گفته سرچشمه سیحان در طول 58 درجه و عرض 44 درجه است و از شمال بسوی جنوب ببلاد

روم و ارمن گذر کند تا نزدیک مصیصه و با جیحون همراه شود و بدریای روم ریزند میان ایاس و طرسوس و سرچشمه نهر جیحان در طول 58 درجه و عرض 46 درجه است و در بزرگی نزدیک بفرات است و از شمال بجنوب میان کوههای مرز روم روانست تا بشمال مصیصه گذرد و بدریا ریزند (پایان).

و بدان که این خبر از طریق مخالفین هم رسیده جز اینکه از «الفرات» تا آخر خبر در آن نیست و در تفسیرش اختلاف دارند، طیبی در شرح مشکاه گفته:

سیحان و جیحان جز سیحون و جیحون باشند و هر دو نهر بسیار بزرگی باشند، و ذکر خصوص آنها برای سود بسیار آنها است که مانند نهرهای بهشت باشند.

یا مقصود اینست که چهار نهر اصلی بهشت بنام این نهرهای بزرگتر و سودمندتر دنیا نامیده شدند، زیرا سودهای دنیا نمونه سودهای دیگر سرایند و همچنان زیانهای آن، قاضی گفته: منظور از اینکه از نهرهای بهشتند اینست که مردم آن همه ایمان آرند و نوشنده‌هایشان ببهشت روند، و درست‌تر اینست که ظاهرشان منظور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 30

است و یک مایه بهشتی دارند، و در معالم التنزیل است که خدا آنها را از بهشت فرو آورده و در کوهها سپرده چون فرموده «فأسكناه» جا دادیمش، 19 المؤمنون.

گویم: در وجه یکم شباهت با نهار دنیا از نظر گوارائی و خوش هضمی و برکت است و در دوم این نهرها بانهار بهشت مانند شدند از نظر شهرت و سود و گوارائی و در سوم وجه شباهت مجاورت و سودبخشی است.

و من می‌گویم: ظاهر خبر با دنباله‌ای که در خصال است اشتراک نام است و اینها هم نام نهرهای بهشتند برای فضل و برکت و پرسودی، و بسا مقصود اینست که اصل این نهرها از بهشت است و چون دنیا آمدند آب نموده شدند و سرچشمه داشتن آنها با این منافی نیست زیرا بسا که پدیدش نخست آنها برای آب بهشت بوده، یا آب بهشت در آنها ریخته شود چنانچه ما ندانیم، یا مقصود بهشت دنیا است چنانچه در کتاب معاد گذشت و آب آن از زیر زمین باین سرچشمه‌ها روان است و از آنها پدیدار شود.

و مؤید است فی الجمله برای این وجوه روایت کلینی (در ج 6 کافی ص 388) بسند کالموثق از امام ششم علیه السلام که در فرات هر روزه چند جهش از بهشت بریزد و بسند دیگر که تا امیر المؤمنین علیه السلام رسیده فرمود: این نهر شما یعنی فرات در آن دو ناودان از بهشت میریزد.

و از علی بن الحسین علیهما السلام که در هر شب فرشته‌ای از آسمان فرو آید که سه مثقال مشک بهشت با خود دارد و آن را در فرات بریزد، و در شرق و غرب زمین نهری پر برکت تر از آن نیست (ج 6 کافی ص 389) و اما تأویل باینکه اهل این انهار و نوشنده‌هاشان بهشت میروند در خصوص فرات روشن است زیرا بیش مردم کنار آن امامی و دوست خاندان پیغمبرند چنانچه آزموده شده.

و کلینی هم باسناد خود در (ج 6 ص 388 کافی) از امام ششم علیه السلام روایت کرده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 31

که نپندارم کس را با آب فرات کام بردارند جز اینکه ما خاندان را دوست دارد و فرمود: اهل کوفه را با فرات سیراب نکردند جز نکته‌ای دارد، و فرمود: دو ناودان از بهشت در آن ریخته شود، گویم: نکته‌اش رسوخ دوستی اهل بیت است در دل آنان، و از امیر المؤمنین علیه السلام در (.. ص 386) که: اگر مردم کوفه با آب فرات کام نوزادان خود را بردارند شیعیان ما باشند و اما برای سه نهر دیگر در این خبر فضیلتی ندیدم، بلکه کلینی در (.. ص 361) کافی روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که آب نیل مصر دل را بمیراند.

4- در در منثور (ج 5 ص 8) از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدا از بهشت بزمین 5 نهر فرو آورد: سیحون که نهر هند است و جیحون نهر بلخ، و دجله و فرات دو نهر عراق و نیل نهر مصر، خدا آنها را از یک چشمه‌ای در پائین‌ترین درجه‌های بهشت بر دو بال جبرئیل فرو آورد، و در کوهها سپرد و سودمند برای زندگی مردم است.

و اینست قول خدا «و فرو فرستادیم از آسمان آبی و آن را در زمین جا دادیم» چون هنگام خروج یاجوج و ماجوج شود خدا جبرئیل را بفرستد تا از زمین قرآن و همه دانش و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت موسی و هر چه دارد، و این 5 نهر را با آسمان بالا برد و اینست قول خدا «و راستی ما بر بردن آن البته توانائیم» و چون این چیزها از زمین بالا روند اهل زمین خبر دنیا و دیگر سرا را از دست دهند.

5- در شرح نهج ابن میثم: که چون امیر المؤمنین از جنگ جمل فارغ شد برای مردم خطبه خواند، خدا را سپاس گفت و ستایش نمود و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد، و برای مرد و زن مؤمن و مسلمان آمرزش خواست و آنگاه فرموده‌ای مردم بصره! ای مردم سرزمین انقلاب که سه بار بر اهلش منقلب گشته و خدا چهارم را بخیر گذراند و خطبه را چنانچه در کتاب فتن گذشت کشید، گفت: آیا برای شما فراهم کرده بامداد و شام کند برای به‌سازی زندگی شما، و دریا را وسیله فزونی اموال

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 32

شما نموده.

بیان: «آب بر شما بام و شام کند» اشاره بمد و جزر است و به سازی زندگی سود آنست، زیرا اگر همیشه آب کم بود و بحد مد نمیرسید زراعت و نخلستان آنها سیراب نمیشدند، و اگر همیشه فزون بود زمینهای آنها غرق میشد، و در کم و بیش آب سود دیگریست که شستن پلیدیها و ازاله خبائث باشد از کناره نهرها و بسا سودهای دیگر دارند و در حرکت کشتیها اثر بخشند و جز آن.

6- در اعلام الوری: بسندی که در آغاز خلافت عمر یک یهودی از نژاد هارون از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از نخست قطره‌ای که بر زمین چکیده و از نخست چشمه که بر زمین روان شده و از نخست درخت که بر آن جنبیده.

فرمود: ای هارون زاده شما میگوئید نخست قطره که بر زمین چکید آنگاه بود که یکی از دو پسر آدم دیگری را کشت و چنین نیست ولی هنگام حیض حواء بود پیش از آنکه پسرها را زاید، و شما میگوئید: نخست چشمه که بر زمین روان شد چشمه‌ایست که در بیت المقدس است، چنین نیست بلکه چشمه زندگان نیست که موسی و جوانش بهمراه ماهی شور خود بر سر آن رسیدند و ماهی در آن افتاده و زنده شد، این آب بهیچ مرده نرسد جز که زنده شود.

7- در اکمال الدین: بسندی از امام ششم مانند آن را آورده جز آنکه گفته یهودی گفت: بمن خبر ده از نخست درختی که بر زمین روئیده و از نخست چشمه که بر زمین روان شده، و از نخست سنگی که بر زمین نهاده شده امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: نخست درخت که بر زمین روئیده پندار یهود زیتونست و دروغ گفتند و همانا نخله عجوه است که آدم علیه السلام از بهشت با خود آورد و در زمین کشت و اصل همه نخله‌ها است نخست چشمه که بر زمین روان شد یهود پندارند چشمه بیت المقدس است زیر سنگ و دروغ گفتند آن چشمه زندگان نیست که کسی بدان نرسد جز که زنده ماند و خضر در پیش قراول ذی القرنین بود که چشمه زندگانی را میجست و خضر آن را یافت و از آن نوشید و ذو القرنین آن را نیافت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 33

و نخست سنگ که بر زمین نهاده شده یهود پندارند سنگ بیت المقدس است و دروغ گویند همانا حجر الاسود است که آدم علیه السلام آن را با خود از بهشت آورد و بر رکن نهاد و مردمش استلام کنند سپیدتر از برف بود و از گناهان و معاصی آدمیزاده سیاه شد.

گویم: هر دو خبر درازند و من با سندهاشان در باب نص امیر المؤمنین بر 12 امام علیه السلام در مجلد نهم آنها را آوردم در کتاب اقالیم و بلدان و انهار برای فرات فضائل بسیار است.

8- روایت است که 4 نهر از بهشتند: سیحون و جیحون نیل و فرات.

9- و از علی علیه السلام فرمود: ای مردم کوفه در این نهر شما دو ناودان از بهشت میریزد.

10- روایت است از جعفر صادق علیه السلام که از آب فرات نوشید و فزونی خواست و خدا را سپاس گفت و فرمود: چه برکت فراوانی دارد اگر مردم برکتش را میدانستند بر دو کناره‌اش چادر میزدند در آن فرو نرود دردمندی جز اینکه به شود.

و از سدیست که در زمان عمر بالا آمد و انار بزرگی بیرون انداخت چون انار دانه و عمر بمسلمانان گفت آن را میان خود بخش کنند و معتقد بودند از انار بهشت است.

11- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نیل از بهشت بر آید و اگر در گاهی که بر آید بجوئید برگ بهشت را در آن بدست آورید و بنقل از کتاب عجائب الاخبار در وصف برخی دریاها گفته: در این دریا پرندۀ ایست که پدر و مادر را ارجمند دارند و چون پیر شوند و نتوانند خود را اداره کنند دو تا از جوجه‌های آنها بیایند و آنها را بدوش خود بجای محکمی برند و برایشان آشیانه‌ای سازند و توشه و آب بدانها رسانند تا بمیرند و اگر یکی از جوجه‌ها پیش از آنها مرد از جوجه دیگرشان آیند و همین کار را بکنند و همچنین، اینست شیوه آنها.

22- در قرب الاسناد: بسندی که فرمود: **يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ** یعنی از آب آسمان و از آب دریا چون ببارد صدفاها دهن گشایند در دریا و آب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 34

باران در آنها ریزد و لؤلؤ خرد از قطره خرد است و لؤلؤ درشت از قطره درشت.

14- در کامل الزیارة: بسندش از امام ششم، فرمود: دو نهر مؤمن باشند و دو نهر کافر، دو کافر نهر بلخ است و دجله و دو مؤمن، نیل مصر و فرات، فرزندان خود را با آب فرات کام بردارید.

بیان: جزری در نهاییه گفته: در حدیث است که: دو نهر مؤمنند و دو نهر کافر، اما دو مؤمن نیل است و فرات. و اما دو کافر دجله و نهر بلخ: این دو را مؤمن گفته بتشبییه چون خودبخود و بیرنج بر زمین روان شوند و زراعت را سیراب کنند، آن دو را کافر دانسته برای آنکه سیراب نکنند جز با رنج و زحمت، و این دو در خیر و رحمت چون دو مؤمن باشند، و آن دو در کم سودی کافر (پایان).

من گویم: بسا اینکه فرمود «کام بردارید» اشاره دارد که در ایمان و کفر اثری دارند، و آن در فرات روشن است چنانچه دانستی، و اما در نیل مصر بسا شقاوت مردمش بر اثر خاک آن باشد که بد است چنانچه در اخبار رسیده و اگر در جز آن روان بود چنین نبود.



نهر بلخ همان جیحونست، بیرجندی گفته: مایه‌اش از حدود بدخشانست در طول 99 درجه و عرض 37 درجه سپس نهرهای بسیاری با آن گرد شوند و بسمت مغرب و شمال تا حدود بلخ بروند، و از آن بگذرد تا ترمذ و آنکه بمغرب و جنوب رود تا ولایت زم در طول 89 درجه و عرض 37 درجه، سپس بهمان سو رود تا جایی که 88 درجه طول 39 درجه عرض دارد سپس بگذرد تا بدریاچه خوارزم ریزد.

و نهر دجله مشهور است و سرچشمه آن از میافارقین زیر دو دژ ذی القرنین است و از شمال غربی بجنوب رود و بشهر آمد گذرد و به شهر موصل و سرمن‌رأی و بغداد سپس بواسطه آنکه بدریای فارس بریزد 15- عیاشی: بسندی از یکی دو امام که چون خدا فرمود: «ای زمین آبت فروکش و ای آسمان واگیر، 45 هود» زمین گفت من فرمانبرم تنها آب خودم را فرو دهم و نبایدم آب آسمان را هم فرو کشم و آب خود را فرو کشید و آب آسمانی بجا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 35

ماند و دریای گرد زمین شد 16- در کافی (ج 1 ص 409): بسندش از امام ششم علیه السلام که: جبرئیل با پایش پنج نهر را کند و زبانه آب بدنالش میرفت، فرات دجله، نیل مصر، مهران و نهر بلخ هر چه را آبیاری کنند یا از آنها آبیاری شود از امام علیه السلام است، و هم دریای گرد دنیا بیان: بیرجندی گفته، مهران نهر سند است از ناحیه ملتان، گذر کند و بجنوب منحرف شود و بمنصوره گذرد تا بدریای «دیبیل» ریزد، و آن رود بزرگی است و آبش بسیار گوارا چون نیل مصر و نهنگ هم دارد، و گفته‌اند چون بطول 107 درجه و عرض 23 درجه رسید دو شعبه شود یکی بدریای هند ریزد و دیگری پیش رود و پس از مسافتی بدریای هند ریزد.

و این خبر را در فقیه (159) بسندی صحیح از ابی بختری روایت کرده و بآخرش افزوده که آن افسیکون است، و شاید از خود صدوق است و مایه اشکال شده چون معرب «آبسکون» است که دریای خزر است و آن را دریای گرگان و دریای طبرستان و مازندران هم گویند بدرازای 800 میل و پهنا 600 میل و رودهای بسیاری در آن ریزد چون رود آتل (آمل) و این دریا گرد جهان نیست بلکه گردش زمین است از هر سو و به بحر محیط پیوسته نیست، و شاید آن را چنین تفسیر کرده برای آنکه از محیط چیزی بدست نیاید و آن هم مسلم نیست.

یکی از افاضل بهر مطیف بر وزن مفحم خوانده که اسم مفعول یا اسم مکان باشد از طواف یعنی احاطه شده ولی سست است چون اسم مفعولش مطاف یا مطوف است یا مطاف بفتح میم، و بسا خواندند «مطیف» بتشدید یاء فتحه‌دار و آن هم درست نباید باب تفعیل آن طواف و اسم مفعولش مطوف آمده و باید «مطیف به الدنیا» گفته شود.

آری در قابوس طیف بمعنی طوف آمده (پایان) ولی حملش بدین معنی هم تکلف دارد و آنچه در کافی است بهتر است و مقصود اینست که دریای گرد دنیا هم از امام علیه السلام است.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 36

16- نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین یهود یهود بیسانند و بدترین ترسا در نجران بهتر آب که روی زمین جوشید آب زمزم و بدتر آن آب برهوت. یک وادی در حضرموت که جان کافران در آن وارد شوند.

بیان: در قاموس است که بیسان دهی است در شام. و دهی در مرو و مکانی در یمامه و یکم در اینجا اظهر است. و نجران موضعی است در یمن. در نهاییه است که در حدیث است «نه عدوی است و نه هامة» هامة سراسر است و نام پرنده است و مقصود حدیث همین است، چون عرب بدان فال بد میزدند و آن پرنده شب است و گفته‌اند: جغد است. و گفته شد: عرب معتقد بودند که جان کشته‌ای که خونخواهی نشده هامة شود و فریاد کشد: سیرابم کنید، سیرابم کنید، و چون خونخواهی شد پرواز کند گفته شده، پنداشتند استخوان مرده است، و گفته‌اند جان او است که هامة شود و بپرد و آن را «صدی» نامیدند. و اسلام آن را نهی کرد و از آ نشان باز داشت. در قاموس است که صدی تن مرده آدمی است، و پرنده‌ای که از سر کشته برآید چون پوسیده گردد به پندار جاهلیت.

17- کتاب غارات: از ابراهیم بن محمد ثقفی که آن را باصبغ بن نباته رسانیده گفت: پرسش شد امیر المؤمنین علیه السلام از نخست چیزی که بر زمین نالید، فرمود:

وادی یمن بود که اول بار آب از آن جوشید.

18- در کتاب النوادر از علی بن اسباط: بسندی که فرمود: اگر در فرات رعایت عدالت شود همه زمین را سیراب کند بیان: شاید مقصود همه زمینهای کنار و نزدیک بآنست 19- در منشور: از جابر بن عبد الله که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: آب زمزم برای هر چه منظور شود سود دهد، هر که آن را برای بیماری نوشد خدا شفایش دهد، یا برای گرسنگی خدا او را سیر کند. یا برای حاجت خدا آن را بر آورد.

حکیم ترمذی گفته: پدرم برایم باز گفت: شبی تاریک بطواف پرداختم و بسختی بولم گرفت و مرا برنج انداخت و ترسیدم اگر از مسجد بدر آیم یا بر پلیدی گذارم

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 37

چون وقت حج بود، و بیاد این حدیث آمدم و بزمزم در آمدم و از آن نوش کردم و تا صبح آسوده شدم 20- و از همان (ج 6 ص 142) از ابن عباس «مرج البحرین یلتقیان» یعنی فرستاد دو دریا را «و بینهما برزخ» یعنی پرده میانشان بود «لا بیغیان» بهم نیامیختند و از او هم روایت شده که مقصود دریای آسمان و دریای زمین است که هر سال بهم بر خورند، «لؤلؤ و مرجان از آنها برآید، چون بیارد صدفها در دریا دهان گشایند و هر چه از قطره‌های باران در آنها فرو چکد لؤلؤ

شود 21- از علی بن ابی طالب است که مرجان لؤلؤ درشت است و از ابن عباس هم مانند آن 22- در روایت دیگر از او مرجان لؤلؤ خرد است (ص 142) 23- از ابن مسعود: مرجان مهره سرخی است 24- از عمیر بن سعد که ما نزد علی علیه السلام بودیم کنار شط فرات. و کشتی گذشت و آن حضرت این آیه را خواند «از او است کشتیهای برافراشته در دریا بمانند کوهها (ص 163) 25- در مجمع البیان (ج 7 ص 102) بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که راستی خدا تعالی 5 نهر از بهشت فرو آورد: سیحون نهر هند، جیحون نهر بلخ، دجله و فرات دو نهر عراق و نیل نهر مصر. همه را از یک چشمه فرو آورد و در زمین روان کرد و سود مردم را در هر نوع زندگی در آنها نهاد که فرمود: «و فرو آوردیم از آسمان آبی باندازه و در زمینش جا دادیم و راستی با ببردن آن توانائیم».

26- در کافی: بسندی از یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس که بامام ششم علیه السلام گفتم: برای شما از این نهرها چیست؟ لبخندی زد و فرمود: راستش خدا تعالی جبرئیل را فرستاد و فرمودش با انگشت بزرگ پایش هشت نهر در زمین بکند چون سیحان و جیحان که نهر بلخ است و خشوع نهر شاش و مهران نهر هند، نیل مصر، دجله و فرات، هر آنچه آب دهند و یا از آنها سیراب شوند از ما است و هر چه از ما است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 38

از شیعه‌های ما است و دشمن ما را از آن بهره نیست جز اینکه غضب کند و بزور ببرد.

و راستی دوست ما را سعه و فراوانی بیش است از میان آسمان و زمین! سپس این آیه را خواند «بگو آن برای کسانیست که گرویدند در زندگی دنیا» که از آنها غضب شده «و مخصوص آنها است روز قیامت و دچار غضب نباشند»<sup>92</sup>.

توضیح: شاید لبخند امام از اینست که سهمی را از آن آنها دانسته نه همه را و برخی این سخن را نمونه افسانه‌ای دانستند برای بیان پدید شدن نهرها در زمین و بیان اینکه بقدرت خدا تعالی است رد بر فلاسفه که آنها را مستند به طبیعت دانند، در برخی نسخه‌ها جیحون بو او است و آن در نهر بلخ درست‌تر است و تعبیر بجیحان از اشتباه راویانست و اگر از خود امام علیه السلام باشد اشتباه از لغویین است و شاش طبق گفته قاموس شهریست در ما وراء النهر، و این نهر چنانچه بیرجندی گفته است باندازه دو سوم جیحون و سرچشمه‌اش در بلاد ترک در عرض 42 درجه و طول 71 درجه است و از مغرب جنوبی به خجد گذرد وانگه بفاراب و بدریای خزر بریزد و نام خشوع در کتب لغت و جز آن برایش نیامده.

<sup>92</sup> (۱) بنا بر این خبر هر دو عبارت آیه راجع بمؤمنانست و تعرض بحال کفار ندارد و با شرکت آنها با مؤمنان در دنیا در نعمتها اشاره ندارد ولی در تفسیر ابن عباس نعمت دنیا را مشترك دانسته و نعمت آخرت را مخصوص مؤمنان و روایت نظر باستحقاق دارد و تفسیر ابن عباس بدان چه شده است (شرح مترجم).

«او استقت» یعنی آنچه این نهرها از آن آب گیرند که دریای گرد جهانست یا دریای آسمانست از ما است و مقصود اصل و فرع نهرها است یا مقصود اینست که آنچه از آنها آب داده شود بوسیله ابزار و چاه و هر چه هم آب بر آنها روان شود و این اظهر است.

و در مجمع البیان (ج 4 ص 413) در تفسیر آیه گفته: ابن عباس گوید: یعنی مؤمنان شریک مشرکانند در خوشیهای دنیا و در آخرت خاص مؤمنان شود و مشرکان را در آن بهره نباشد (پایان).

(1) بنا بر این خبر هر دو عبارت آیه راجع بمؤمنانست و تعرض بحال کفار ندارد و با شرکت آنها با مؤمنان در دنیا در نعمتها اشاره ندارد ولی در تفسیر ابن عباس نعمت دنیا را مشترک دانسته و نعمت آخرت را مخصوص مؤمنان و روایت نظر باستحقاق دارد و تفسیر ابن عباس بدان چه شده است (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 39

و بدان که یکی از دو نهر را شرح نداده برای آنکه در مقام تفصیل همه نبوده چنانچه واژه (منها) میفهماند، و گفته شده چون سیحان نام دو نهر است یکی در شام و دیگری در بصره از آن هر دو را اراده کرده، و لفظ مشترک را برای دو معنا آورده، و این بعبد است و بسا که یکی را راویان انداخته باشند، و لفظ خبر جیحان و جیحون باشد و برخی نسخه برادران یا راویان گمان کردند یکی فزونی است و آن را انداخته، و بنا بر این شرح تمام است.

یک فائده. [در باره دریاها]

نیشابوری در تفسیر قول خدا تعالی و الفلک التي تجری فی البحر بما ینفع الناس گفته است: آبی که گرد معموره زمین است و آن را دریای محیط گویند از سمت جنوب شرقی جدا از غربی چهار خلیج بمیان معموره زمین دارد.

1- خلیج بربری در حدود بربر از زمین حبشه (دریای مدیترانه) با 160 فرسخ درازا و 35 فرسخ پهنا که در گوشه غرب آن بلاد کفار حبشه و برخی زنگیانست و بر شرق آن بلاد مسلمانان حبشه.

2- دریای احمر بطول جنوب تا شمال 460 فرسخ و پهنای نزدیک پایان 60 فرسخ، و میان کناره آن تا فسطاط مصر بر شرق نیل سه روز راه خشکی است و در ضلع غربیش برخی بلاد بربر و حبشه و بر ضلع شرقی آن راه مدینه پیغمبر است برای کاروانهای مصر و حبشه تا حجاز و تا سواحل یمن و عدن بر دنباله شرقی آن.

3- خلیج فارس بدرازای 460 فرسخ از جنوب بشمال و پهنای تقریبی 180 فرسخ و در کناره‌های ضلع غربیش بلاد عمان است ر از این رو آن را دریای عمان گویند و همه ولایت عرب و تیره‌هایش از حجاز و یمن و طائف و جز آن و

بیابانهاشان میان گوشه غربی این دریا و شرقی دریای سرخ است و از این رو معموره میانشان را جزیره العرب خوانند که مکه زاده‌ها الله شرفا- در آنست، و سواحل شرقی آن بلاد فارس وانگه هرموز و مکرانست و سپس سواحل سند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 40

4- دریای سبز بشکل سه گوش که از جنوب بشمال است و ضلع شرقی آن بلاد فارس است و سپس هرموز و مکران و پیوسته است بدریای محیط شرقی و ضلع غربیش در حدود 500 فرسخ است و بر سواحل آن ولایات چین است و از این رو آن را دریای چین میخوانند، و از گوشه غربی آن تا گوشه دریای فارس را دریای هند نامند چون برخی بلاد هند در کناره آنست.

و از گوشه غربی آن خلیج بزرگی از سمت جنوب بیساری از بلاد مغرب گذر کند و برابر سرزمین سودان باشد و ببلاد مصر و سودان پایان یابد و از سوی شمال ببلاد روس و جلالقه و صقالبه گذرد تا بلاد روم [و شام] و تنگه‌ای از شمال آن جدا شود تا سرزمین مسلمانان بلغار بنام دریای (ورنک) بدرازای صد فرسخ و پهنای 33 فرسخ و چون از آن نواحی گذشت از پشت کوهها و زمینهایی که نه راه دارند و نه سکنه بسوی مشرق کشیده شود، و تنگه دیگر بنام دریای (طرابزون) (آبسکون خ ب) از آن جدا شود.

اینها دریا‌های پیوست بدریای محیطند و آنچه بدان پیوسته نیست بزرگترشان دریای طبرستان و گیلان و باب الابواب و خزر و ابسکون است که این ولایات در کنارش باشند شکل آن مستطیل است از مشرق بمغرب بیش از 250 فرسخ و از جنوب بشمال در حدود 200 فرسخ است.

و از عجائب دریاها جانوران گوناگون در بزرگی و نوع و صنف هستند و هم جزیره‌هایی که در آنها است که گفته‌اند در دریای هند 1370 جزیره است که جزیره بزرگی از آنها در پایان دریا برابر زمین هند در ناحیه مشرق است و نزد بلاد چین «سراندیب» نام دارد، گردش 3 هزار میل است، در آن کوههای بزرگ و رودهای بسیار است و یاقوت سرخ از آن بدست آید، و گردش 19 جزیره آبادان است که در آنها شهرها و آبادیهای بسیار است و از جزائر این دریا یکی کله است که معدن قلع است و دیگری سریره که معدن کافور است، و غرائب دریا بسیار است و از این رو گفته‌اند: از دریا بگو و باک مدار، از یک خردمندی پرسیدند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 41

از عجائب دریا چه دیدی؟ گفت سلامت ماندن خود مرا.

تتمه ایست: [در باره چشمه‌ها]

حکماء در سبب جوشیدن چشمه‌ها گفتند: چون بخار از سوراخهای زمین در درونش زندانی شد بسوئی رود و خنک شود و آب گردد و مخلوط با بخار باشد، و بواسطه تراکم و فشار بخارهای تازه که بیش از گنجایش زمین است زمین را بشکافتد و چشمه از آن برآید و ادامه جریانش یا بواسطه فشار دنباله‌های آنست یا بواسطه کششی که نشدن خلاء پدید آرد چون بخاری که آب شد و بروی زمین آمد باید جایگزینی پیدا کند تا خلأ نشود و آن هم باز آب شود و برآید، و هر جزئی بدنبال جزئی باشد.

و اما چشمه‌های ایستاده از بخارهایی باشند که مایه و نیروی بسیاری ندارند تا بهم فشار آرند، و اما آب کاریزها و چاهها از بخارهای کمی باشند که نتوانند زمین را بشکافتند و برآیند و چون سنگینی زمین از جلو آنها برداشته شد در پی هم آیند و اگر راه بیرون شدن ندارند چاه باشند و اگر دارند قنات باشند و قنات چون چشمه‌های روانست و چاه چشمه‌های ایستاده.

و بسا این گونه آبها چنانچه ابو البرکات بغدادی گفته: از ذره‌های آبی باشند که در سوراخهای زمین بهم پیوندند و پدید آیند، و این بهتر است زیرا آب چشمه‌ها و چاهها و کاریزها بر اثر برف و باران فزون شوند شیخ در نجات گفته چون این بخارها چشمه‌ها گشودند آب دریاها بواسطه ریختن آنها بالا گیرند و از دریاها و دشتها و رودها و دره‌های کوه بخارهای دیگری بر آیند و جاگزین آنچه آب شده گردد و پیوسته این جریان بگردد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 42

باب سی و یکم زمین و چگونگی آن و آنچه خدا در آن برای مردم آماده کرده و کلیات احوال عناصر و آنچه فروتر زمین است

### آیات قرآن مجید:

1- البقره (21 و 22) ایا مردم بپرستید پروردگار خود را که شما را آفریده و آنان که پیش از شما بودند شاید پرهیزکار شوید آنان که زمین را بسترتان ساخت و آسمان را برپا کرد و فرو آورد از آسمان آب و برآورد بدان از میوه‌ها روزی شما را و نسازید برای خدا همگنانها با اینکه میدانید.

2- الرعد (3 و 4) و او است که پهن کرد زمین را در آن لنگرها نهاد و نهرها و از هر میوه در آن جفت با هم، فرا گیرد شب روز را راستی در این نشانه‌ها است برای مردمی که بیندیشند و در زمین تیکه‌ها ایست کنار هم و باغها از انگور و زرع و نخل جفته و تک که یک آب نوشند و آنها را در خوراک بهم برتری دادیم راستی در این نشانه‌ها است برای مردمی که خردمندی کنند.

3- ابراهیم (32-34) خدا که آفریده آسمانها و زمین را و فرو آورد از آسمان آب و برآورد بدن از برها روزی شما را و فراهم کرد کشتی تا روان شود در دریا بفرمانش و فراهم کرد براتان نهرها را و مسخر کرد براتان خورشید و ماه را پویان و مسخر کرد براتان شب و روز را و بشما داد از هر چه خواستید و اگر بشمارید نعمت خدا را آمارش نتوانید راستی آدمی البته ستمکار و ناسپاس است.

4- الحجر (19-20) و زمین را کشاندیم و افکندیم بر آن لنگرها و رویاندیم در آن از هر چیز سنجیده و ساختیم برای شما در آن زندگیها و کسانی که نیستید روزی ده آنها.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 43

5- النحل (10-18) او است که فرود آورد از آسمان آب برای شما از آن نوش کنید و از آن درختی است که در آن بچرانید برویاند برای شما بدن زراعت و زیتون و نخل و انگور و از هر میوه راستی در آن نشانهها است برای مردمی که بیندیشند و مسخر کرد برای شما شب و روز را و خورشید و ماه را و اختران مسخرند بفرمانش راستی در آن نشانهها است برای مردمی که خردمندی کنند و آنچه آفرید برای شما در زمین با رنگ گوناگون راستی در آن نشانهها است برای مردمی که یادآوری کنند و اوست که مسخر کرد برای شما دریا را تا بخورید از آن گوشت تازه و برآرید از آن زیوری که در بر کنید و ببینی در آن کشتیها را شکافنده و تا بجوئید از فضل او و شاید شکر کنید و افکند در زمین لنگرها را تا شما را نلرزاند و رودها و راهها شاید راه یابید و نشانهها و به اختر شما راه یابید- تا فرمایید- و اگر بشمرید نعمت خدا را آمار نتوانید راستی خدا پر آمرزنده و مهربانست.

6- الکهف (7) راستی ما ساختیم آنچه بر زمین است زیور آن تا بیازمائیم آنان را کدام خوش رفتارند.

7- طه (53-55) از اوست آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین و آنچه زیر خاک است، و خدا فرمود، آنکه ساخت زمین را گهواره شما و شما را در آن براهها برد و فرو آورد از آسمان آب و برآوردیم بدان انواع گیاهان چندی بخورید و چهارپایانان را در آن بچرانید راستی در آن نشانهها است برای صاحبان خرد از آنتان آفریدیم و در آنتان برگردانیم و از آنتان برآریم بار بار دیگر.

8- الأنبياء (31) و نهادیم در زمین لنگرها تا نلرزاند آنها را و نهادیم در آن درهها را راه تا شاید راه یابند.

9- الشعراء (7 و 8) ننگرند زمین را که چند رویاندیم در آن از هر نوع ارجمند راستی در این نشانهایست و نیستند بیشترشان گرونده.

10- الشعراء (144-149) آیا رها شوید در آن آسوده در باغها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 44

و چشمه‌ها و زرعه‌ها و نخل ارجمند که گلش نرم و لطیف است و بتراشید از کوهها خانه‌هایی مرفه.

11- النمل (6 و 61) و آیا کسی که آفرید آسمانها و زمین را و فرو آورد برای شما از آسمان آب و رویاندیم بدان باغهای خرم که نسزد برای شما درختش را برویاندید آیا با خدا معبودیست بلکه آنان مردمی باشند منحرف یا کسی که ساخت زمین را قرارگاه و نهاد میانش رودها و نهاد برایش لنگرها و نهاد میان دو دریا پرده آیا معبودیست بهمراه خدا بلکه بیشترشان ندانند.<sup>93</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 4؛ ص 44

- لقمان (10 و 11) آفرید آسمان را بی ستونی که ببینید و افکند در زمین لنگرها تا شما را نلرزاند و پراکند در آن از هر جانور و فرو آوردیم از آسمان آب پس رویاندیم در آن از هر نوع ارجمند اینست آفریده خدا بمن نمائید چه آفریدند آنها که جز اویند بلکه ستمکاران در گمراهی روشنند.

13- فاطر (27 و 28) ببینی که خدا فرو آورده از آسمان آب و بر آوردیم بدان میوه‌های چند رنگ و کوههای سفید و سرخ و همه رنگ و سیاه زغالی و از مردم و جانوران و چهار پایان چند رنگ همچین همانا بترسند بنده‌های دانشمند از خدا که خدا عزیز است و آمرزنده.

14- یس (33-36) و نشانه‌ایست برایشان زمین مرده که آن را زنده کنیم و بر آوردیم از آن دانه‌ای که بخورید و نهادیم در آن باغها از نخل و انگور و روان کردیم در آن چشمه‌ها تا از میوه‌اش بخورند و از آنچه بکارند بدست خود آیا شکر نکنند منزه است آن خدا که همه انواع را آفرید از آنچه برویاند زمین و از خود آنان و از آنچه ندانند.

15- المؤمن (64) آن خدا که ساخت براتان زمین را قرارگاه و آسمان را بر پا.

16- السجده (39) و از آیاتش اینست که بینی زمین را فرود و چون فرو آریم بر آن آب بجنبید و بر آید راستی که آن کسی که زنده‌اش کند البته زنده کن مرده‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 45

<sup>93</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامی - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.



است زیرا او بر هر چه توانا است.

17- الشوری (29) و از آیاتش آفرینش آسمانست و زمین است و آنچه در آنها پراکنده است از جانور و او بر جمع آنها چون خواهد توانا است.

18- الزخرف (10) آنکه ساخت برای شما زمین را گهواره و ساخت برای شما در آن راهها شاید ره یابید.

19- الجاثیه (13) و فراهم کرد برای شما آنچه در آسمانست و آنچه در زمین همه از او است راستی در این نشانه‌ها است برای مردمی که بیندیشند.

20- ق (7 و 8) و زمین را کشش دادیم و افکندیم در آن لنگرها و رویاندیم در آن از هر نوع خرم، بخاطر بینائی و یادآوری برای هر بنده بازگشت‌کننده.

21- الذاریات (48 و 49) و زمین را گسترده‌تر کردیم و چه خوب گسترده بودیم و از هر چیز دو جفت آفریدیم شاید شما یادآور شوید.

22- الرحمن (10-12) زمین را نهاد برای مردم در آن میوه است و نخل غنچه‌دار و دانه پوسته‌دار و گل، بکدام نعمت پروردگار خود تکذیب کنید.

23- الحديد (17) بدانید خدا زنده کند زمین را پس از مرگش البته بیان کردیم براتان آیات را شاید بفهمید.

24- الطلاق (12) خدائی که هفت آسمان آفرید و ماندشان زمین آفرید، میانشان فرمان فرو آورد تا بدانید البته خدا بر هر چه توانا است و البته دانشش همه چیز را فرا گرفته.

25- الملک (15) او است که زمین را رام شما کرد بروید بر شانه‌هایش و بخورید از روزیش.

26- نوح (19 و 20) و خدا ساخت زمین را بساط شما تا راه روید در راه‌های دره‌هایش.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 46

27- المرسلات (25-28) آیا نساختیم زمین را گیرنده، برای زنده و مرده، و نهادیم در آن لنگرها بلند و نوشاندیم بشما آب گوارا، وای آن روز بر دروغ‌شماران.

28- النبأ (6-16) آیا نساخیم زمین را بستر، و کوهها را میخ، و آفریدیم شما را جفت، و نمودیم خوابتان را آسایش. و نمودیم شب را پرده و پوشش، و نمودیم روز را برای زندگی، و ساختیم بالای سرتان هفت چیز سخت، و ساختیم چراغ فروزان، و فرو آوردیم از فشارنده‌ها آب جوشان، تا برآریم با آن دانه و گیاه، و بهشتان پر درخت.

29- الطارق (12) و بزمین شکافدار.

30- الغاشیه (17-20) آیا ننگرید بشر که چگونه آفریده شده، و با آسمان که چگونه بالا رفته، و بکوهها که چگونه وادارند، و بزمین که چگونه پهن است.

31- الشمس (6) سوگند بزمین و آنکه کشیدش.

### تفسیر

«آنکه شما را آفرید» گفته‌اند خدا در اینجا 5 دلیل برایشان بر شمرده دو تا از انفس که آفرینش خود و پدرانشان باشد و سه از آفاق که گستردن زمین و بر پا کردن آسمان و امور حاصله از هر دوشان چون باران از آسمان و بار و بر از زمین بسبب آن و سبب این تنظیم روشن است، زیرا نزدیکتر چیزها بآدمی خود او است و آنکه اصل او سپس زمین که جای او است و قرارگاهش بر آن نشینند و خوابند و بگردند چنانچه بر بستر، سپس آسمانی که چون گنبد این قرارگاه است، و آنکه آنچه از آمیزش این جایگاه و سایه‌انداز برآید از باران و از بار و بری که چون نژاد از شکمش برآید هر نوع غذا و انواع میوه‌ها که روزی آدمیزاده‌اند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 47

و نیز آفریدن مردم مکلف زنده و توانا اصل همه نعمتها است چون آفریدن زمین و آسمان بشرط وجود انسان و نیرو داشتن او برایش سودمند است و باید اصل را پیش از فرع نام برد بعلاوه هر دلالتی که در آسمان و زمین بر وجود صانع هست در آدمی هم هست باضافه زندگی و نیرو و شهوت و خرد و چون دلیلی کاملتر است تقدیم را شاید.

و فراش نام زیر انداز است و نباید زمین سطحی برابر باشد چنانچه گمان شده و خواه چنین باشد یا بشکل کره باشد میتوان بسترش نامید چون بزرگ است و پهناور ولی بستر بودنش وابسته بآنست که در جای طبیعی خود که میانه افلاک است آرام باشد چون هر جسم سنگین بطبع خود بزیر گراید و هر سبک بفراز و فراز از هر سو سمت آسمانست و زیر سمت مرکز.

و چنانچه حرکت زمین زیر پای ما بسوی آسمان بعید است حرکت آن در سوی دیگر که برابر ما است بعید است چون آن فرو شدن بالا رفتن بآسمانست و در آرامش و پاداری زمین در جای خودش نیازی بآویزه‌ای از بالا یا ستونی از ریزش

ندارد همان غریزه میل بمرکز که خدا بدو داده بس است «راستی خدا نگهدار آسمان و زمین را از اینکه از جا در روند و اگر در روند دیگری نتواند آنها را پس از آن نگهدارد، 42 فاطر».

و از نعمت خدا بر بنده‌اش اینست که زمین را سخت نساخته مانند سنگ و نه نرم و فروکش مانند آب تا خواب کردن و راه رفتن بر آن آسان باشد و زراعت و مسکن‌سازی در آن میسر گردد و هم کندن چاه و کشیدن نهرها، و دیگر اینکه آن را لطیف نساخته تا پرتو در آن بماند و گرمی دهد و گذر (و مجاورت خ آب) بر آن بشود.

و دیگر اینکه پاره‌ای از آن را از آب که باید درون آن باشد بر آورده تا برای زندگی جانوران و مردم آماده باشد، و سبب بیرون افتادن آن که نزدیک یک چهارم است اینست که کره تمام نباشد و با آب یک کره باشد بچند دلیل.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 48

1- آنکه اختران بر مردم مشرق زودتر طلوع و غروب دارند تا بر مردم مغرب.

2- هر چه بسمت شمال نزدیکتر شوی قطب ظاهر سمت جدی بالاتر آید و قطب برابرش فروتر شود و در جنوب بعکس است و برای کسانی که میانه این دو سمت باشند این اختلاف ترکیب شود و نشانه‌های دیگر کره بودن که مردم خشکی و دریانشینان در آنها موافقت، و کوههای هر چند بلند آن را از کره بودن بیرون نبرند زیرا چون زبری باشند که با نرمی کره منافات دارند نه با دایره‌گیری آن.

و نعمت دیگر: همه چیزها است که در زمین پدید شوند از معادن و گیاه و جانور و آثار آسمانی و زمینی که تفصیل آنها را جز آفریننده آنها نداند.

و دیگر اینست که زمین تیکه‌های گوناگون دارد از سست و سخت و نرم و ناهنجار که هر کدام حاجتی بر آرند و سودی دارند که در زمین تیکه‌های کنار هم است.

و دیگر رنگهای آنست که کوهها هموار دارند و سپید و سرخ و سیاه.

و دیگر: شکاف بردارند که گیاه از آنها بر آید «و زمین شکافدار».

و دیگر: آب باران را بخود کشند «و فرود آوردیم از آسمان آبی باندازه و جا دادیم آن را در زمین».

دیگر: چشمه‌ها و رودهای بزرگ که در آن روانست «و زمین را کشش دادیم».

دیگر: طبع کریم و پر بخشش زمین است که یک دانه ستاند و هفتصد باز دهد «چون یک دانه که هفت خوشه رویاند و در هر خوشه یک صد دانه است، 221-البقره».

و دیگر: زندگی و مرگ آنست «و نشانه‌ایست برایشان زمین مرده که آن را زنده سازیم».

و دیگر: جانوران گوناگون «و پراکنده در آن از هر جنبنده» «و رویاندیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 49

در آن از هر نوع خرم چند رنگی آنها خود دلیلی است، و مزه‌های گوناگونشان دلیلی، و بوهای چندشان دلیلی، برخی خوراک آدمیند و برخی خوراک بهائم «بخورید و بچرانید چهارپایانتان را» از آنست خوراک و از آنست نانخورش، و رمان دارد، و میوه‌ها آرد، جامه تن آدمی پرورد از پنبه و کتان و مو و پشم جانوران، و ابریشم و پوست.

دیگر: سنگهای گوناگون که برخی زیور باشند و برخی برای ساختمان و سنگهای بسیار برای آتش‌گیره، بنگر به یاقوت سرخ که کمیاب و کم سود است و گران، و آنها که پرسودند، فراوان و ارزان.

دیگر: آنچه خدا در آن سپرده است از معدنیهای خوب مانند طلا و نقره.

سپس بیندیش که آدمیان پیشه‌های دقیق و صنعت و هنر در آوردند تا ماهی را از تک دریا و پرنده را از اوج هواء بدست آوردند، و نتوانستند طلا و نقره بسازند برای آنکه سودش بتوانگران رسد و عزت و قدرت آن را طلبد و حکمت آفرینش باطل شود و از این رو خدا در آن را بست و زبانزد شد که هر که از کیمیا مال جوید مفلس شود دیگر: درختان شایان برای ساختمان و سقف و هیزم است که در کوه و جنگل است و چه نیازی بآنها است برای نان پختن و طبخ غذا.

و بسا آنچه از سودها را نگفتیم بیش از آنها است که شمردیم و چون خردمند در این غرائب و عجائب اندیشد بمد بر حکیم و تقدیر ساز دانا اعتراف کند، اگر گوش شنوا و چشم بینا و دل عبرت‌گیر داشته باشد.

و اما سودهای آسمان خدا آنها را با چراغها آراسته «و البته آراستیم آسمان دنیا را بچراغها، و هم بماه «و نهاد ماه را در آنها روشن» بخورشید، «و ساخت خورشید را چراغ» و بعرش «پرورنده عرش بزرگ» و بکرسی، «کرسیش فرا دارد آسمانها و زمین را» و بلوح، «در لوحی محفوظ» و بقلم «ن و القلم و بدان چه نگارند» و آن را سقف محفوظ، و هفت طبقه، و هفت محکم نامید و یادآور شد که آفریدنش حکم رسا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 50

دارد و هدفهای درست «پروردگارا نیافریدی این را بیهوده» و «نیافریدیم آسمان و زمین و آنچه میان آنها است بیهوده اینست گمان آنان که کافر شدند».

اعمال در آن بالا روند، و انوار از آن بزیر برآیند قبله دعا است و مرکز ضیاء و صفا بهترین رنگها که پرتو افکنی است از آن او کرده و نیکوتر شکل مستدیر را اختراش رجوم دیوانند و نشانه‌ها که بدان در ظلمات خشکی و دریا رهیابند برای خورشید طلوعی فراهم کرد و او را برای برآورد نیازها بهر طرف چرخانید و غروبی آوردش تا آرامش و سکون در هر جا حکمفرما شوند و نیروی هاضمه بکار افتد و غذا را بهر جا برساند.

و نیز اگر طلوع نداشت آبها یخ میزدند و سردی و کثافت غلبه میکردند؛ و حرارت غریزه خرده خرده بخموشی میگرائید و اگر غروب نداشت زمین و هر چه دارد میسوخد و چون چراغی است که برای اهل خانه باندازه نیاز افروخته شود و خموش گردد تا بیارامند و نور و ظلمت با همه جدائی در مصلحت ساکنان زمین یار و همکارند.

و از بالا رفتن و پائین کشیدن زمین در مدار خود خدا چهار فصل پدید کردند و در زمستان گرما در درون درخت و گیاه بجوشد تا مایه بار و بر در آن پدید گردد و هوا در هم شود و ابر و باران فراهم آید و تن جانداران با تو کشیدن حرارت در درونشان نیرومند گردد در بهار طبیعت بجنبش آید و مایه‌های درونی برآیند درخت گل دهد و جاندار به گل آید و در تابستان هوا گرم شود تا میوه‌ها برسند و زائدهای تن تحلیل روند و روی زمین خشک شود و آماده آبدی و زراعت گردد در پائیز سرما و خشکی پدید گردند و بدن‌ها خرده خرده آماده زمستان گردند.

و اما ماه دنبال خورشید و جایگزین او است و شماره سال و حسابست و اوقات شرعی با آن مضبوط گردند و نمو و سیرابی از آن برآیند، خدا در برآمدنش مصلحتی نهاده و در نهانش مصلحتی حکایت است که یک اعرابی شب خوابید و شترش را گم کرد و چون ماه بر آمد آن را جست و رو بماه کرد و گفت: خدایت نقش بست و روشن کرد؛ و در هر برج چرخانید و چون خواست برافروخت و چون خواست خموش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 51

کرد و چیزی کم نداری تا برایت بخواهم اگر بمن شادی بخشیدی خدا بتو روشنی بخشیده و در این باره اشعاری سرود.

جاحظ گفته: چون در این جهان اندیشی خانه‌ای باشد آماده برای برآورد هر نیاز، آسمانش سقف افراشته است و زمینش فرش گسترده و اختران رشته کشیده‌اش چراغ افروخته و آدمی صاحب آن است و دست‌انداز بدان، هر گیاهی آماده است برای سود او، و هر نوع جاندار در خدمت او، این جمله روشنی است در اینکه جهان با تدبیر کامل و حکمت رسائی آفریده شده و نیروئی بی‌اندازه.

و آنگه اختلاف دارند که آسمانست که برتر است یا زمین، برخی گفتند آسمان چون عبادتگاه فرشته‌ها است و پاک از هر گناه، و چون آدم گنه کرد از بهشت فرو شد و خدایش فرمود: نافرمان من در کنار من نباشد، و خدا فرموده «و نمودیم آسمان را سقفی محفوظ، و فرمود: والا است آنکه در آسمانها بروجی نهاد و در بیشتر نام آسمان پیش از زمین است، آسمانها اثر بخشند و زمین اثرپذیر و اثر بخش برتر است.

دیگران گفتند؛ بلکه زمین برتر است. زیرا خدا چند بقعه زمین را ببرکت یاد آورده و فرموده «راستی نخست خانه که در زمین برای مردم نهاده شد آنست که در مکه است و مبارک است، 98- آل عمران» و «در بقعه مبارکه، (31- القصص» و «تا مسجد اقصا که برکت دادیم گردش را، الاسراء آیه 2 و «و مشارق زمین و مغارب آن که گردش را برکت دادیم، 137» که مقصود سرزمین شام است و همه زمین را هم با برکت شمرده که «برکت نهاد در آن و اندازه گرفت قوتهايش را در چهار روز، 11- فصلت».

اگر گویند: در بیابانهای بی آب هلاکت بار چه برکتی است؟ گویم: آنها مساکن و حوش و چراگاه و در صورت نیاز مسکن مردم است و مسکن خلقی که جز خدا تعالی آنها را نداند و برای همین برکتها است که خدا فرموده «و در زمین نشانه‌ها است برای باورداران، 21- الذاریات» در شرافت آنها که از آن سود برند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 52

چنانچه فرمود «هدی للمتقین» پیغمبران را از آن آفرید «منها خلقناکم 59- طه» و در آ نشان سپرده «و در آنتان باز گردانیم» و گرامی داشت پیغمبرش مصطفی را و همه زمین را مسجد و طهور نمود برایش.

و مقصود از اینکه میوه‌ها را بآب بر آورده- با اینکه بر اثر نیرو و خواست او پدید شدند اینست که آب را مایه آنها نموده چون نطفه برای فرزند با اینکه میتواند هر چیز را بی مایه و سبب بیافریند چنانچه خود اسباب و مایه‌ها را ولی در این تدریج و سبب‌سازی حکمتی است که روشنفکران از آن بینا شوند و هوشمندان از آن عبرت گیرند.

و مقصود اینست که جزئی از آب را از آسمان فرو نمودیم و برخی میوه‌ها از آن بر آوردیم، و شما که اینها را میدانید هم‌تا برای خدا نسازید زیرا اگر بیندیشید خرد شما و ادارتان کند که اینها آفریننده یگانه‌ای دارند که بدانها نماند و کسی کار او را نتواند.

«و او است که کشید زمین را» رازی (ج 19 ص 2) تفسیرش بطور خلاصه گفته: زمین را باین اندازه معین ساخت نه بیش و نه کم با اینکه میشد کمتر یا بیشتر باشد و این اندازه معین را مخصصی باید و اندازه‌گیری، و ابو بکر اصم گفته: مد، پهن کردن تا آنجاست که بدرک آید یعنی حجم زمین را بزرگ کرده و گر نه سود کامل نداشت.

و قومی گفتند زمین گرد بود و خدا آن را از زیر خانه کعبه پهن کرد تا اینجا و آنجا، و این در صورتیست که زمین مسطح باشد نه کره، و آن خلاف دلیل است، و کشش زمین با کره بودن آن مخالفت ندارد زیرا در کره بزرگ هر قطعه سطحی نماید.

«نهاد در آن لنگرها» یعنی کوههای پایداری که جابجا نشوند و دلیل بودن آنها بوجود صانع قادر حکیم بچند وجه است.

1- طبع زمین یکی است، و بر آمدن کوه در یکجایش باید بآفرینش توانای حکمتدار باشد، فلاسفه گفتند: پیدایش کوه از دریاها این سوی زمین است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 53

که گلی چسبیده بر آوردند و خورشید بتابش خود آن را سنگ کرده چون کوزه‌های آبجو وانگه آب ته کشیده و بقیه چنین شده و کوه پدید گردیده، و در دوران قدیم بر اثر اینکه حوض خورشید در شمال بوده که با اوج آن حرکتی دارند و نزدیک زمین بوده و بیشتر آن را داغ کرده و آنها را در آن کشیده و دریاها را به ربع شمالی آورده و چون اوج و حوض خورشید بجنوب منتقل شدند خرده خرده دریاها را بدان سو کشیدند و این کوهها در شمال بجا ماندند و این خلاصه سخن آنها است در این باره و از چند راه نادرست است.

یکم: هر دریا گل دارد پس چرا یکسو کوه بر آمده و در یکسو بر نیامده.

دوم: برخی کوهها را مشاهده کنیم که سنگهایش مانند ساختمان روی هم چیده شده‌اند رده بر رده و چون خشت که بناء بسازد، و این ترکیب از تاثیر خورشید در گل بعید است که حاصل شود.

سوم: اکنون اوج خورشید نزدیک اول سرطانتست و باید 9 هزار سال پیش از شمال بجنوب آمده باشد و باید در این دراز مدت کوهها از هم پاشیده و فرو ریخته باشند و باید سنگی برجا نمانده باشد و چنین نیست و دانستیم که سببی که آنها ذکر کردند سست است.

2- کانهای هفتگانه فلزات و معادن جواهر نفیس کوهها دلیل بر وجود صانعند بعلاوه از معادن زاغ و نمک و نفت و قیر و کبریت چون زمین و کوه یک طبع دارند و خورشید یک اثر و این خود دلیل روشنی است بر خدا و نیروی او که بممکن و پدیده نماند.

3- کوهها سبب پدید شدن نهرهای آبد بر زمین چون سنگ سخت است و وقتی بخارهای درون زمین بالا آمدند زیر کوه بمانند و بدنال هم تکامل یابند و آنها بسیار زیر کوه پدید شود و با فشار خود کوهها را بشکافند و بر زمین روان

شوند و سود کوه در پدیدش نهرها از این راه است و از این رو بیشتر جاها که خدا نام کوه برده است دنبالش آنها را آورده چون این آیه «و نهادیم در آن»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 54

لنگرهای بلند و نوشاندیم بشما آب گوارا، 28- المرسلات».

سپس خدا آفرینش عجیب گیاه را دلیل آورده «و از همه بار و برها»- الخ- زیرا چون دانه در زمین افتد و تری زمین در آن اثر کند برآید و بزرگ شود و زبر و ریزش بشکافد و از زبر جوانه گیاه برآید و از زیر در زمین ریشه بندد و این خود شگفتی دارد برای آنکه دانه یک طبع دارد و اثر طبع و فلک و اختر هم در آن یکی و با این از زبرش جرمی بالا رو پدید شود و از زیرش ریشه‌ای فرود در تک زمین و پدید شدن دو طبع ضد از یک طبع نشدنی است و دانیم که این تدبیر خداوند حکیم و مقدر قدیم است نه اثر طبع و خاصیت ماده.

وانگاه درختی که روید از یک دانه برخی چوب شود و برخی گل و برخی میوه و در یک میوه چند طبع جدا است چون گردو که چهار نوع پوست دارد دو پوسته رو که چوبند و پوست گرد مغز که زیرش پوست نازک دیگریست و چون نارنج که پوستش گرم و خشک و گوشتش گرم و ترشیش سرد و خشک و دانه‌اش گرم و خشک است، و چون انگور که پوست و هسته‌اش سرد و خشکند، و گوشت و آبش گرم و تر، و تولید چند طبع جدا از یک دانه با اینکه اثر طبع و فلک و اختر یکی است باید بقدرت خدای حکیم و قدیم باشد.

و مقصود از زوجین اثنین، دو صنف است، و اختلاف و دوئیت یا در مزه است چون شیرین و ترش یا طبع چون گرم و سرد، یا رنگ چون سپید و سیاه و لفظ (دو تا) اشاره است با اینکه هر فردی از دو اصل بوجود آید چون آدمی که از آدم و حواء است و همچنین.

«راستی در آن نشانه‌ها است برای مردمی که اندیشند» همانا در این اشاره است برد فلاسفه که پدیده‌ها را با اختلاف اشکال کواکب و ابندند و باید این شبهه را دفع کرد و آن دو راه دارد.

1- اگر بپذیریم که این درست است باید افلاک و اوضاع مختلفه آنها اثر واجب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 55

الوجود ذاتی قادر حکم باشند.

2- آنچه در آیه‌های بعد یاد آورده که «در زمین تیکه‌های کنار همنند» الایة بدو تقریر: یکم در زمین چند تیکه با طبع جدا کنار همنند، یکی شوره‌زار و یکی خاک خالص، یکی سخت و یکی سنگزار یا ریگزار و یکی گل چسبنده و همه در کنار هم



و اثر خورشید و اختران در آنها برابر و این دلیل است که اختلاف اوصاف آنها بقدرت خدا است دوم: یک تیکه زمین یک آب میخورد و زیر یک آفتابست و میوه‌ها آورد که مزه و رنگ و طبع و خاصیت آنها از هم جدا است تا آنجا که در یک خوشه انگور همه دانه‌ها شیرین و رسیده است و یکی ترش و نارس با اینکه اثر طبع و فلک در همه یکی است.

و در اینجا نمونه عجب تری هست، برخی گل‌هایند که یک روی آنها بسیار سرخ و روی دیگر بسیار سیاه است با اینکه گل بسیار نازک و نرم است و نمیشود گفت اثر خورشید بیک سوی آن رسیده نه دیگری، و این دلیل قطعی است بر اینکه همه بتقدیر خدا است نه اثر اتصالات اختران و اینست مقصود از قول خدا تعالی «یک آب خورند و برخی را در خوردن بدیگری برتری دادیم».

و بدین حجت تمام است زیرا این پدیده‌های زمینی را مؤثری باید و گفتیم این مؤثر اختر و فلک و طبع نیستند و دانسته شود که فاعلی است مختار جز این چیزها، در اینجا دلیل تمام است و جای اندیشه نیست و در اینجا فرمود: «راستی در آن نشانه‌ها است برای مردمی خرددار» زیرا این حجت را جوابی نیست جز اینکه گفته شود اینها بی‌مؤثر پدید شدند و خردمند آن را نگوید ... (ج 19 ص 3-8 بطور خلاصه و نقل بمعنا) از تفسیر رازی.

«خدا است که آفرید آسمانها و زمین را» و فراهم کرد برای شما کشتی را» بدین منت نهاد بر بنده‌هایش چون خدا بهر گوشه زمین یک نعمت خاصی داده. و نقل آن بجای دیگر سود بازرگانی دارد و باید با کشتی خشکی باشد که شتر است یا کشتی دریا و آن را خدا بخود بسته برای اینکه ابزار کشتی و فن کشتی سازی را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 56

او بوجود آورده و او است که آب را آماده کشتیرانی آفریده و باد کشتی بر آفریده و گر نه کشتیرانی نمیشد و چون خدا آنها را آفرید کشتی را از آن خود دانسته و مسخر امر خود معرفی کرده که شأن بزرگانست.

«و مسخر کرد براتان نهرها را» چون آب دریا شور است و فرود برای زراعت کم سود، خدا بگشودن نهرها و چشمه‌ها نعمت خود را تمام نمود تا آب بزراعت و گیاه روان شود و نیز آب دریا نوشیدن را نشاید «و بشما داده هر چه خواستید» بزبان حال و آمادگی خود «اگر بشمارید نعمت خدا را آمارش نتوانید» رازی در ج 19 ص 129-30 تفسیرش گفته: چون آدمی خواهد بداند که نمیشود همه نعمتهای خدا را بر شمرد باید در یک رشته آن بیندیشد تا درماندگی خود را بفهمد و ما دو نمونه بیاریم.

- پزشکها گفتند پی‌ها دو بخش دارند یکی در مغز و دیگری در استخوانهای پشت، در مغز هفت باشند و رنج بردند تا حکمت هر کدام را بدانند، و شک ندارد که هر کدام از آن هفت پره‌های بسیاری دارند و هر کدام آنها هم رشته‌هایی نازکتر از مو دارند که باندام گذر کنند و اگر یک رشته ناساز شود بیماری رخ دهد، این رشته‌های نازک بسیارند و هر کدام را وظیفه‌ایست، چون آدمی اندیشد بداند که هر کدام از این رشته‌های پی نعمتی است بزرگ که اگر از دست برود

زیان بزرگی دارد، و بفهمد که راهی ندارد که آنها را بخوبی بشناسد و درستی گفته خدا را که «اگر شماره کنید نعمت خدا را نتوانید آمار گرفت» بفهمد.

همین ملاحظه را در رگهای خون بکن و در رگهای تنفس که هر کدام را اعضاء تک و مرکبی است بحسب کیف و کم و وضع و فعل و پذیرش فعل، و در اینجا دریائی است بی کناره، و چون این را در تن یک آدمی ملاحظه کردی، نعمتهای خدا را در جان و روحش بسنج زیرا عجائب عالم ارواح بیش از عالم اجساد است.

چون احوال عالم جانداران را ملاحظه کردی باحوال افلاک و اختران و طبقات عناصر و عجائب خشکی و دریا و گیاه و حیوان بپردازد تا بدانی که اگر همه خردها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 57

با هم یکی شوند و بدان کس در عجائب حکمت خدا بیندیشد نسبت بکمترین چیزها از آن نفهمد جز اندکی فسبحانه و تقدس عن اوهام المتوهمین.

نمونه دوم: یک لقمه خوراک که برداری و بدهن گذاری بین از کجا آمده و بکجا میرود. این یک لقمه نان فراهم نشده مگر در کالبد همه جهان بروش هر چه درست تر، زیرا گندمی باید و آن نروید مگر در چهار فصلی باشد و طبایع ترکیب شوند و بادها بوزند و بارانها بیایند، و اینها نشوند جز با چرخش افلاک و پیوند اختران بهم بوضع خاصی از حرکت و کیفیت و جهت و نظمی در تندی و کندی و پس از وجود گندم ابزار آرد کردن و پختن باید و برای آن ابزار آهنین از درون کوهها لازم است و برای ساخت آنها ابزار آهنین دیگر بکار رفته است تا بنخست ابزار آهنی رسیده و آن چگونه شکل گرفته و پس از این همه باید چهار عنصر زمین و آب و هوا و آتش فراهم باشند تا از آرد نان پخت.

اینها همه بررسی پیش از لقمه است و بررسی پس از آن اینست که خداوند چگونه تنها را آفریده که از این لقمه سود برند و چه زبانی از آن بتن حیوان رسد و در کدام عضو باشد و اینها را ندانی جز با علم تشریح و طب کامل، و روشن شد که سود یک لقمه را نتوان فهمید جز بفهمیدن همه این امور که خرد از درک یک ذره از این مباحث در ماند و روشن شد که «اگر نعمت خدا را در شمار آرید نتوانید آمارش بر دارید» (پایان سخن او).

و من گویم: روش دیگری هست دقیقتر و پهناورتر از آنچه او گفته و آن اینست که چون نعمتهای بر یک آدمی را چون زید فهمیدی از آسمانها و اختران و عرش و کرسی و همه ارضیات که در وجود و بقایش اثر دارند، همه آنها به عمر و هم تعلق دارند این هم باز نعمتی است بر زید زیرا وجودش وابسته باو است چون آدمی در منش خود اجتماعی است و همچنان نسبت بدیگران، و نعمت بر جانوران هم که در وجود انسان اثر دارند نعمتی است بر زید بحساب خودش و بحساب اینکه نعمت است بر هر فرد از بشر که وجودشان در او اثر دارد.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 58

و باید شماره این نعمتها را در شماره اشخاص و جانوران ضرب کرد باندازه نامتناهی و از آن پس چون وجود زید وابسته بپدر و مادر است هر نعمت بر آنها و معاصرانشان و پدران آنها نعمت بر او است و همه این شماره‌های بی‌پایان را در شماره بی‌پایان بارهای ناپایان در هم ضرب کنیم و پیردازیم بهمه اعصار گذشته تا آدم و حوا و ضرب کنیم هر کدام از این مراتب را در مراتب حاصله پیش و این حساب از گنجایش علم بشر بیرونست.

و اگر همه حساب‌رسان جن و انس جمع شوند بررسی بحساب یک مرتبه را هم نتوانند، با اینکه هر قطره دریا و هر ذره هوا و زمین نعمت بر هر شخص باشند، منزه است خدائی که حساب یک شعبه از نعمت بی‌پایانش را جز خودش نداند، سپاس بر او بشمار هر نعمت که بما و دیگران داده است.

«راستی که انسان ستمکار است» بر نعمت و بر خود و بسیار ناسپاس است.

«از هر چیز سنجیده» بترازوی حکمت و باندازه نیاز چون سنجش وسیله شناخت اندازه است، و هر چیزی از نعمت و سود وزن و اندازه دارد و مقداری از عناصر و اثر خورشید و اختران در آن معلوم است.

و تناسب در زیبایی و لطافت دارد، و گفته‌اند مقصود چیزهائییست که وزن شوند مانند طلا، مس و نقره و جز آن.

«و نهادیم براتان در آن» زمین و کوهها، و موزونها «معایش» اسباب زندگی «و برای آنها که شما رازقشان نباشید» از عیال و بنده و خدمتکار که روزی ده حقیقی آنها خدا است نه پدران، و آقایان و مخدومان، و بحکم تغلیب انعام و جانوران و پرنده‌ها در آن واردند چون قول خدا «هیچ جنبنده نیست جز روزیش بر خدا است» برویاند بدان براتان زراعت» که غذاء اصلی است «و زیتون» که میوه است و غذا هم هست چون روغن بسیار دارد «و نخل و انگور» که بهترین میوه هستند، «و از همه میوه‌ها».

دیگر زمخشری گفته: «و «من» آورد و نفرمود: همه میوه‌ها چون همه میوه‌ها جز

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 59

در بهشت نباشند، و گفته‌اند غذای حیوانی را پیش داشت که فرمود «و چهارپایان را برای شما آفریدیم که در آن گرمی و سودها دارید و از آنها میخورید» بر غذای گیاهی برای اینکه نعمت در آن بزرگتر است و ببدن انسان مانندتر است، و در بیان غذای حیوان درخت را مقدم بر غذای انسان که زرع و جز آنست بنا بر مکارم اخلاق که توجه آدمی بزیر دست خود بیش از خود باید.

«و آنچه براتان آفرید در زمین» از جانور و درخت و میوه و جز آن «بهر رنگ جدا» که با برابری همه در طبع و تأثیر فلک نشانه وجود صانع تعالی است.

«رواسی» کوههای پایدار «تا نلر زاند شما را» و افکند بران رودها و راهها تازه یابید» بمقاصد خود و بشناخت خدا «و نشانه‌ها» که رهنمای رهگذران است از کوه و دره و باد و جز آن «و بستاره ره یابید» در خشکی و دریا بشبها ...

«و نهادیم آنچه بر زمین زیور آن» از موالید سه گانه که معادن و گیاهان و جانورانند و اشرف همه انسانست و گفته‌اند مکلفین مقصود نیستند چون آنچه بر زمین است زیور حقیقی نیست بلکه برای آزمایش مردم است و شامل خود مردم نیست چه فرمود «برای اینکه بیازمائیم کدام خوشرفتارترند».

«و از او است آنچه در آسمانها است» رازی در (ج 22 ص 8) تفسیرش گفته مالک است آنچه را در آسمانست از فرشته و ستاره و جز آن آنچه در زمین است از معدن و فلز و آنچه در هواست و مالک آنچه است که زیر خاک است، اگر گفته شود (ثری) سطح زیرین جهانست و زیرش چیزی نیست که از خدا باشد؟ گوئیم: ثری در لغت خاک نمدار است و بسا زیر جهان زمین چیزی باشد چون گاو یا ماهی یا صخره یا هواء باختلاف روایات (پایان).

طبرسی در (ج 7 ص 2) مجمع گفته: ثری خاک نمدار است و مقصود نهفته‌های زیر آنست از گنجها و مرده‌ها «آنکه زمین گهواره شما نمود» که چون گهواره در آن بیسائید «و در آن برای شما راه بر آورد» میان کوهها و دره‌ها و بیابانها که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 60

سفر کنید و سود برید «و از آسمان برای شما باران فرو کرد و بر آوردیم بدان» گفته‌اند در این جمله از خود آورد برای دلالت آن بکمال قدرت و حکمت و اعلام اینکه همه چیز بخواست او است «انواع از گیاه پراکنده» و در صورت و صفت و سود که برخی مردم را شاید و برخی چهارپایان را از این رو فرمود: «بخورید و چهار پایانتان را در آن بچرانید یعنی آماده است برای سود و علف چر.

«لأولی النهی» یعنی خردمندان امام صادق علیه السلام فرمود: مائیم اولو النهی و از امام باقر علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین شما اولو النهی هستند، گفته شد یا رسول الله کیانند اولو النهی؟ فرمود: صاحبان اخلاق نیک، و آرمانهای سنگین وصله ارحام و خوشرفتاران با مادران و پدران، و احوال پرسیان از بینوایان و همسایگان و یتیمان که اطعام کنند، و صلح و سلامت در جهان فاش کنند، و نماز بخوانند و مردم در خوابند «از آن شما را آفریدیم» که نخست پدر شما از خاک است و نخست مایه بدن شما خاک است و وجه دیگری هم برای آن در خبر بیاید ان شاء الله ...

«و نهادیم در زمین و کوه دره‌ها که راه باشند و شاید راه یابند».

«آیا ننگرید بزمین» و عجائبش «از هر نوع ارجمند» و پر سود و این آگهی است باینکه هر گیاهی سودی دارد تنها یا با دیگری.

«و زمین را فرش شما نمودیم» تا بر آن قرار گیرید «و از هر چه دو جفت آفریدیم» یعنی دو نوع «تا شاید یادآور شوید» و بدانید تعدد از خواص ممکناتست و واجب بالذات تعدد و قسمت نپذیرد، و از امام رضا علیه السلام در خطبه طولانی که در کتاب توحید با شرح آن گذشت آمده که: بصد ساختن اشیاء با هم دانسته شد که ضد ندارد، و با همگان ساختن آنها دانسته شد که همتا ندارد.

روشنی را ضد تاریکی نمود، و خشکی را ضد تری، و زبری را ضد نرمی، سردی را با گرمی، دور از هم آنها را الفت بخشید، و نزدیک بهم آنها را جدا کرد تا تفرقه آنها دلیل بر مفرق باشد و تألیف آنها دلیل بر مؤلف و اینست قول خدا «و از هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 61

چیز دو نوع آفریدیم شاید شما یادآور شوید.

«و زمین را نهادیم برای انام» همه آفریده‌ها و گفته‌اند انام جاندارانند «نخلهای غنچه‌دار» یعنی نهانست در لیف و سعف و ظرف غنچه که همه سودمندند مانند خود خرما «ریحان» گل بوئیدنی یا روزی خوردنی از اینکه گویند: بیرون شدم بجویم ریحان الله را یعنی روزی خدا را و از امام رضا علیه السلام است که «و الأرض وضعها للأنام» یعنی زمین را برای مردم نهاد. و «در آن میوه است و نخل غنچه‌دار» که خرما در آن بزرگ شود و برآید و فرمود: حب: گندم است و جو و هر دانه، و عصف انجیر است و ریحان آنچه از آن بخورند.

«پس بکدام از نعمتهای پروردگارتان ناسپاسی کنید» خطاب با جن و انس است و در حدیث است که در باطن خطاب بدوتای اولی است (ابی بکر و عمر) و مقصود اینست که بکدام از دو نعمت ناسپاسید، بمحمد یا علی، و در خبر دیگر به پیغمبر یا وصی.

«و از زمین بمانند آنها» طبرسی در (ج 10 ص 130) مجمع گفته: یعنی زمین در شماره چون آسمانها است نه در کیفیت زیرا وصف آسمان مخالف وصف زمین است، و در قرآن آیه‌ای نیست که دلالت کند زمین هم مانند آسمان هفت است جز این آیه<sup>۹۴</sup> و خلافتی نیست در اینکه آسمانها بر زبر یک دیگرند ولی زمینها را برخی گویند بر زبر یک دیگرند چون آسمانها زیرا اگر تو پر باشی زمین یک زمینند، و هر زمین خلقی باشند که آنها را خدا چنانچه خواسته آفرید.

<sup>94</sup> (۱) آیه ظهوری ندارد که زمین هفت است زیرا مثل همانند در ماهیت است و این معنا در اینجا مقصود نیست و منظور همانندی در وصفی است و چنانچه آن وصف ممکن است شماره باشد ممکن است همان وصف مخلوقیت باشد و منظور این باشد که زمین هم مانند آسمانها آفریده خداست و اگر ذهن از متعارف خالی شود شاید این معنا اظهر از ماندنی در شماره باشد (شرح مترجم).

و ابو صالح از ابن عباس روایت کرده که هفت زمین بر زبر هم نیستند، دریاها

(1) آیه ظهوری ندارد که زمین هفت است زیرا مثل همانند در ماهیت است و این معنا در اینجا مقصود نیست و منظور همانندی در وصفی است و چنانچه آن وصف ممکن است شماره باشد ممکن است همان وصف مخلوقیت باشد و منظور این باشد که زمین هم مانند آسمانها آفریده خداست و اگر ذهن از متعارف خالی شود شاید این معنا اظهر از ماندی در شماره باشد (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 62

میانشان فاصله است، و آسمان بر همه سایه دارد، و خدا داناتر است بدان چه علمش را ویژه خود ساخته و بر بنده هایش نامعلوم است.

و عیاشی بسندش از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که دو کفش را گشود و راست را بر چپ نهاد و فرمود: این زمین دنیا است و آسمان دنیا گنبد آنست، زمین دوم بالای آسمان دنیا است و آسمان دوم گنبد آنست و زمین سوم بالای آسمان دوم است و آسمان سوم گنبد آنست تا چهارم و پنجم و ششم را بیان کرد و فرمود: زمین هفتم بالای آسمان ششم است و آسمان ششم گنبدیست بر آن، و عرش رحمان بالای آسمان هفتم است<sup>95</sup> و اینست معنای قول خدا «هفت آسمان و مانند آنها از زمین که فرمان میان آنها فرو آید» و فرماندار پیغمبر است که روی زمین است.

همانا فرمان از بالا آید از میان آسمانها و زمین و بنا بر این معنا اینست که فرشته‌ها فرمانهای خدا را به پیغمبران آورند، و گفته‌اند مقصود اینست که فرمان زندگی برخی و مرگ برخی یا سلامت زنده‌ای و نابودی دیگری، و توانگری آدمی و درویشی دیگری و گردش کارها وفق حکمت از سوی خدا میان آسمانها و زمینها فرو شوند (پایان).

رازی در (ج 30 ص 40) تفسیرش گفته: کلبی گفته: آفرید هفت آسمان بر زبر هم چون گنبد «و از زمین مانند آنها» هفت طبقه بهم چسبیده چنانچه مشهور است زمین 3 طبقه دارد یکی زمین خالص و دیگری زمین گل و سومی روباز که بخشی در خشکی است و بخشی در دریا و آن معموره زمین است و دور نیست که زمین بمانند هفت آسمان است منظور هفت اقلیم باشد که وابسته بهفت آسمانند و هفت سیاره

(1) این روایت هر زمین را یکی از سیارات دانسته که از عناصر آفریده شده‌اند چنانچه امروز ثابت شده و آسمان همان

<sup>95</sup> (1) این روایت هر زمین را یکی از سیارات دانسته که از عناصر آفریده شده‌اند چنانچه امروز ثابت شده و آسمان همان فضای بالای آنها است که چون گنبدی بر آنها احاطه دارد و باید این روایت را کرامتی روشن شمرد گر چه تعبیر از هر سیاره بزمین معروف نیست (شرح مترجم).

فضای بالای آنها است که چون گنبدی بر آنها احاطه دارد و باید این روایت را کرامتی روشن شمرد گر چه تعبیر از هر سیاره بزمین معروف نیست (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 63

زیرا هر سیاره‌ای را خواصی است که در اقلیمی آثارش پدیدار شود و باین اعتبار زمین هفت است.

این وجوهی است عقل پذیر و وجوه دیگر تفسیر عقل ناپذیرند مثل اینکه گفته‌اند:

هفت آسمان نخست آنها موجی است خود دار و دومی صخره است و سومی آهن و چهارم مس و پنجمی نقره و ششم طلا و هفتم یاقوت یا قول آنکه گفته: میان هر دو آسمان صد سال راه است و کلفتی هر کدام هم صد سال راه است که نزد اهل تحقیق معتبر نیست و ممکن است بیش از آن باشد و خدا داناتر است که چیست و چگونه است (پایان).

(تا بدانید) علت آفرینش را یا فرو شدن فرمانروا یا هر دو را چه هر کدام دلیل کمال قدرت و دانش اویند «ذلولا، رام و هموار برای راه یافتن شما» بروید بر شانه‌هایش در هر سو و بر کوه» و این مثل نهایت زبونی است زیرا شانه شتر راکب ناپذیر است، و چون تا شانه زیر بار رود باید بسیار زبون باشد «و از نعمت خدا بخورید و بسوی او است برگشت».

«کفاتا» گیرنده و در خود جا دهنده و از ابی عبیده است که در زندگی مردم را بر پشت خود جا دهد و بگیرد و پس از مردن در درون خود گیرد و بخود چسباند و از امیر المؤمنین علیه السلام است که نگاهی بجبانه کرد «گورستان» فرمود: این در بر گیر مرده‌ها است، و نگاهی بخانه‌ها نمود و گفت: این در بردارنده زنده‌ها است.

«و خلقناکم أزواجاً» یعنی اشکالی مانند هم یا نرو ماده تا نژاد از شما بر آید و بهره از هم برید، یا اصنافی از سفید و سیاه و خرد و درشت و جز آن «و خواب شما را سبات نمودیم» یعنی آسایش یا بریدن از کارهای روزانه و گردش که مرگ حقیقی نیست.

«و شب را جامه شما نمودیم» که چون پرده با تاریکی خود شما را بپوشاند «و روز شما را معاش» .. «و فرو آوردیم از ابرهای فشارنده آبی پر ترشح» چون که باد حرکت همان ابرها است که بهم فشار وارد سازند ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 64

«ذات الصدع» یعنی شکاف بردار ببر آمدن گیاه و چشمه‌سار «آیا ننگرید که شتر چگونه آفریده شده» که دلیل کمال قدرت و حسن تدبیر خداست که بارهای سنگین را بسرزمینهای دور میکشد و با بزرگی خود فرمانبردار است برای مهار

دارش، هر گیاه را میخورد و تا ده روز تاب تشنگی دارد تا بتواند بیابانهای دور را پیماید و سودهای دیگر هم دارد، و خصوص آن را یاد آورده برای آنکه عجب تر چیز است که عرب داشته از نوع شتر.

و گفته‌اند مقصود از آن ابر است «و بآسمان که چگونه بالا برده شده» بی‌ستون و پایه «و بکوهها که چگونه وادار شدند» محکم و پایدار و از این رو بدان منحرف نشوند ...

### [روایات]

- در احتجاج (193): از هشام بن حکم که زندیق در پرسش خود از امام ششم علیه السلام گفت: روز پیش از شب است؟ فرمود: آری روز پیش از شب آفریده شده و خورشید پیش از ماه، و زمین پیش از آسمان، زمین بر ماهی است، ماهی در آب در صخره‌ای تهی، صخره بر شانه فرشته، فرشته بر ثری، ثری بر باد، باد بر هواء که قدرتش نگهدار است، و زیر باد نازاد جز هواء نباشد و ظلمات، پس از آن نه تنگی است، نه گشادی و نه چیزی که تو هم شود.

سپس کرسی را آفرید و آسمانها و زمین را در درونش جا داد، کرسی از هر چه آفریده بزرگتر بود، سپس عرش را آفرید بزرگتر از کرسی.

2- تفسیر علی بن ابراهیم بسندی تا یکی اصحاب که از امام ششم پرسیده شد که زمین بر چیست؟ فرمود: بر ماهی، گفتند ماهی بر چیست، فرمود: بر آب، آب بر چیست؟ فرمود: بر ثری. ثری بر چیست؟ فرمود: دانش دانشمندان در اینجا پایان یابد و از آن نگذرد.

3- و از همان (418): بسندی از ابان بن تغلب که پرسیدم از امام ششم علیه السلام را که زمین بر چه است؟ فرمود: بر ماهی گفتم ماهی؟ فرمود: بر آب گفتم آب بر چی است؟ فرمود: بر صخره گفتم: صخره بر چیست؟ فرمود: بر شاخ نره گاوی املس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 65

گفتم: آن نره گاو بر چی است؟ فرمود: بر ثری گفتم: ثری بر چیست؟ فرمود: هیئات در اینجا دانش علماء گمراه است.

کافی (ج 8 ص 89) بسندش مانندش را آورده (در شرح روضه کافی بیان مفصلی در این حدیث آوردیم بدان جا مراجعه شود (از مترجم)).

بیان: املس یعنی پشتش سالم است، و شاید مقصود اینست که از این بار دچار زخم پشت نشده. در قاموس گفته: ثری خاک نمدار است یا خاکی که تر شود و گل نشود (پایان) «علم علماء گمراه است» یعنی جز معصومین یا خود آنان چون



دستور کتمان داشتند از دیگران و مردم علم آنها را گم کردند و بسا گفته شود مقصود از ثری خیر کامل است یعنی قدرت که همه موجودات بدان پا برجایند و گفتند: ثری پایان موجوداتست و چون تعقل نفی صرف بر فهم مردم سخت بوده بگمراهی علم تعبیر کرده.

4- در تفسیر (446): بسندش از حسین بن خالد که از امام رضا علیه السلام پرسیدم از **و السماء ذات الحبک** فرمود: آسمانها وابسته بزمینند و انگشتان خود را در هم کرد، گفتم: چگونه وابسته بزمینند با اینکه خدا میفرماید: «بر آورد آسمانها را بی ستون که بینید» فرمود: سبحان الله آیا نمیفرماید بی ستون دیدنی؟ گفتم:

چرا فرمود: پس ستونی هست ولی دیده نشود:

گفتم: قربانت این چگونه باشد گفت: کف چپ خود را گشود و کف راستش را بر آن نهاد و فرمود: این زمین دنیا است که آسمان دنیا بالایش گنبد است، و زمین دوم بالای آسمان دنیا است و آسمان دوم بالایش گنبد است و زمین سوم بالای آسمان دوم است و آسمان سوم بالایش گنبد است، و زمین چهارم بالای آسمان سوم است و آسمان چهارم بالایش گنبد است، و زمین پنجم بالای آسمان پنجم است و آسمان پنجم بالایش گنبد است، و زمین ششم بالای آسمان ششم است و عرش رحمان تبارک و تعالی بالای آسمان هفتم است و آنست قول خدا «آنکه آفرید هفت آسمان و از زمین مانند آن، فرو آید فرمان در این میان».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 66

و اما صاحب الامر پس رسول خدا است و وصی پس از او که بر روی زمین بر پا است، و همانا فرمان از بالای آسمانها و زمینها باو فرو آید، گفتم: زیر پای ما جز یک زمین نیست؟ فرمود: زیر پای ما جز یک زمین نیست و راستی شش زمین دیگر بالای سر ما هستند.

عیاشی از حسین بن خالد مانندش را آورده.

بیان: فیروزآبادی گفته «حبک» بمعنی بستن و محکم کردن و خوب ساختن جامه است، حبک آسمان راههای اخترانست و تحبیک توثیق و نقشه کشی است (پایان) و مقصود از اینکه آسمان محبوک است بزمین اینست که بدان وابسته است، و هر آسمانی گنبد زمینی است، و چون این مخالف حس و عیانست ممکن است آن را بدو وجه تاویل کرد:

1- که بیاور نزدیکتر و بشواهد عقلیه موافق تر است اینست که مقصود از زمین هر عنصری جز آسمانست و مقصود نفی این توهم است که میان آسمان و زمین خلا باشد بلکه پر از عناصر دیگر است، و مقصود از هفت زمین این زمین باشد و شش آسمان بالای سر ما، زیرا زمین قرارگاه است و آسمان سایه سر و بالا پس روی این زمین زمین ما است و آسمان

یکم سایه سر ما، و سطح محدب آسمان یکم قرارگاه و زمین فرشته‌های پایدار آن و آسمان دوم سایه سر آنها و همچنین تا برسد بآسمان هفتم که دیگر زمین نیست چنانچه زمین ما آسمان و سایه سر دیگران نیست ولی 6 آسمان میانه از نظری زمینند و از نظری آسمان.

2- مقصود این باشد که هفت آسمان کره‌های جدا از هم هستند و میان هر کدام زمینی است، و آسمانها توی هم نیستند چنانچه مشهور است بلکه بالای یک دیگرند و بهم تکیه دارند .. و اما صاحب الامر یعنی صاحب این فرمانی که نازل می‌شود و باید باو رسد<sup>۹۶</sup>.

(1) این حدیث که بطور خلاصه از تفسیر مجمع البیان هم نقل شد. تقریر است روشن از نظریه نیوتن که بوجه معجزه‌آسایی از امام هشتم روایت شده زیرا این ستون نامرئی میان آسمان و زمین همان قوه جاذبه عمومی است که بست و بند همه اجزاء و موجودات فضا است و آسمان در زبان قرآن و حدیث چنانچه در پیش گفتیم همان فضای بالای سر است که توده‌ای ماده سیال هوائی دارد و در اخبار از آن بموج مکفوف تعبیر شده و زمین همان کره‌های سیاراتند که توده‌ای از عناصر زمین ما آنها را تشکیل داده است و آنچه مؤلف- ره- در وجه اول تأویل آن گفته بسیار ناروا و خلاف صریح روایت بنظر می‌آید (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 67

5- در عیون (ج 1 ص 241) و علل (ج 2 ص 280) در خبر شامی است که از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که زمین از چه آفریده شده؟ فرمود: از کف آب.

6- عیاشی: از معصوم که: «در زمین تیکه‌های کنار همدند» یعنی زمین خوب پهلوئی زمین شوره‌زار است و از آن نیست، مانند بیگانه‌ای در یک قبیله.

7- در اختصاص (4) که ابن سلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، ستون (60) چیست؟ فرمود: زمین است که 60 ریشه و رگ دارد و مردم به 60 رنگ آفریده شدند.

<sup>96</sup> (۱) این حدیث که بطور خلاصه از تفسیر مجمع البیان هم نقل شد. تقریر است روشن از نظریه نیوتن که بوجه معجزه‌آسایی از امام هشتم روایت شده زیرا این ستون نامرئی میان آسمان و زمین همان قوه جاذبه عمومی است که بست و بند همه اجزاء و موجودات فضا است و آسمان در زبان قرآن و حدیث چنانچه در پیش گفتیم همان فضای بالای سر است که توده‌ای ماده سیال هوائی دارد و در اخبار از آن بموج مکفوف تعبیر شده و زمین همان کره‌های سیاراتند که توده‌ای از عناصر زمین ما آنها را تشکیل داده است و آنچه مؤلف- ره- در وجه اول تأویل آن گفته بسیار ناروا و خلاف صریح روایت بنظر می‌آید (شرح مترجم).

8- معانی الاخبار: بسندش از حماد بن عیسی که امام ششم علیه السلام نگاهی بگورها کرد فرمود: ای حماد اینها نگهدار مرده‌هایند، و نگاهی بخانه‌ها کرد و فرمود: اینها نگهدار زنده‌هایند و سپس این آیه را خواند «آیا نساختم زمین را گیرا و نگهدار زنده‌ها و مرده‌ها 25-26- المرسلات»، و روایت است که مو و ناخن هم زیر خاک شوند (342).

بیان: شاید مقصود زیر خاک کردن مو و ناخن است که مستحب است و در کفات احیاء منظور است یا در اموات چون بیجانند.

9- در عیون (ج 1 ص 137): بسندی از امام چهارم علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل «آنکه ساخت زمین را بستر شما و آسمان را بر پا داشت» فرمود: زمین را طبع پسند و هم آهنگ تنهای شماست، سخت گرمش نساختم تا شما را بسوزاند و سخت سردش نساختم تا شما را یخ زده سازد، و باد تند نوزید تا سر شما را درد آورد، و بوی بد تندش نداد تا شما را بکشد و نه نرم و فروکش تا غرقه‌تان کند، و نه سخت و سنگین تا نتوانید خانه بسازید و گور مرده‌ها را بکنید، ولی آن را باندازه‌ای که سود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 68

برید متین و خوددار نمود که تن و ساختمان شما را نگهدارد، و آن را آماده خانه- سازی و گور پردازی شما کرد و بسیاری سودها و اینست که زمین را بستر شما نموده.

سپس فرمود آسمان را بر پا داشت چون سقفی بالای سر شما که خورشید و ماهش و اخترانش بسود شما گردانند، سپس خدا عز و جل فرمود «و فرو آورد از آسمان آب» یعنی باران که از بالا فرو آرد تا بهمه قله کوهها و تپه‌ها و دره‌های شما برسد، و آن را قطره‌های خرد و تند و نرم و تند نمود تا زمینهای شما آن را بمکد و آن را یک تیکه نفرستاد تا زمین و درخت و زراعت و میوه شما را تباہ کند.

سپس خدا عز و جل فرمود: «پس بر آورد از آن برای شما روزی» یعنی از آنچه از زمین بر آورد روزی شما است «نسازی برای خدا همتایان» و نمونه‌ها از بتان که نه بفهمند و نه بشنوند و نه بنگرند و نه توانی دارند و «شما میدانید» که اینان توانائی بر این نعمتهای بزرگ که خداوند تبارک و تعالی بشما داده ندارند.

احتجاج (253) باسنادی تا ابی محمد علیه السلام مانندش را آورده.

10- در توحید (199): بسندی از امام ششم علیه السلام که زینب عطر فروش قیچ نزد زنان و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، بآنها عطر فروشی میکرد، نزد آنها بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و فرمود: چون بیائی خانه‌های ما خوشبو شود، گفت:

خانها ت بیوی خودت خوشبوتر است یا رسول الله، فرمود: چون بفروشی پر کن (نیکی کن خ ب) و غش و دغلی مکن که تقوی مآبتر و با برکت تر است، گفت: نیامدم فروش کنم، همانا آدمم بزرگی خدا را از شما بیرسم فرمود: جل جلاله، برخی از آن را بتو باز گویم.

فرمود: این زمین و هر چه در آنست و بر آنست در بر آنچه زیر آنست (آسمان) چون حلقه ایست که در دشت پهناور تهی افتاده، و این هر دو و هر چه در آنها و بر آنها است برابر آسمان برتر خود چون حلقه ای باشند در دشت پهناور تهی، و همچنین است آسمان سوم تا هفتم، و آنگه این آیه را خواند «آفرید هفت آسمان و از زمین مانند آن».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 69

و این هفت با آنچه در آنها و بر آنها است بر پشت خروس چون حلقه ای باشند در دشتی پهناور و تهی، خروس دو بال دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و دو پایش در تک است، این هفت با خروس و هر چه در او و بر او است بر صخره اند چون حلقه ای بر دشت پهناور تهی و همه اینها با آنچه در آنها و بر آنها است بر پشت ماهی چون حلقه ای باشند در دشت پهناور تهی و این همه با ماهی در برابر دریای تاریک چون حلقه ای در دشت پهناور تهی، و همه اینها با دریای تاریک در برابر هواء چون حلقه ای در دشت پهناور تهی، و همه اینها با هواء در برابر ثری چون حلقه ای در دشت پهناور تهی، سپس این آیه را خواند «از او است آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین و آنچه زیر ثری است، 6- طه» سپس گزارش بریده است.

و همه اینها با ثری و آنچه در آن و بر آنست در برابر آسمان یکم چون حلقه ایست در دشت پهناور تهی، و این آسمان دنیا و آنچه در آن و بر آنست نزد آنکه بالای آنست چون حلقه ایست در دشت پهناور تهی، و این دو آسمان نزد سومی چون حلقه ایست در بیابان پهناور تهی، و این و این سه نزد چهارم با هر چه در آنست و بر آنست چون حلقه ایست در دشت پهناور تهی، تا رسید با آسمان هفتم، و این هفت و هر چه بر آن و در آنست نزد دریای خوددار از مردم زمین چون حلقه ایست در دشت پهناور تهی، و این هفت و آن دریای خوددار برابر کوههای تگرگ چون حلقه ایست در دشت پهناور تهی سپس این آیه را خواند «و فرو آرد از آسمان کوهها که در آن تگرگ است، 43- النور».

و این هفت و بحر مکفوف و کوههای تگرگ نزد حجب نور چون حلقه ایست در دشت پهناور تهی که 70 هزار حجابند و نورشان دیده ربا است، و همه اینها نزد هواء که دلها را سرگردان سازد چون حلقه ایست در دشت پهناور تهی، و همه با هواء و حجب در کرسی چون حلقه ایست در دشت پهناور تهی، سپس این آیه را خواند فرا دارد کرسی او آسمانها و زمین را و سنگین نباشد بر او نگهداریشان، 255- البقره».

و همه اینها با کرسی در برابر عرش چون حلقه ایست در دشت پهناور تهی،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 70

وانگه این آیه را خواند «رحمان بر عرش استوار است، 5- طه» و بر ندارند آن را فرشته‌ها مگر با گفتن: لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

کافی (ج 8 ص 153): بسندش از حماد بن خلف مانندش آورده.

بیان: اینکه فرمود: «سپس قطع شد خبر نزد ثری» چنانچه در کافی است یعنی خبرش بما نرسیده یا دستور گزارش آن را نداریم .. و در کافی پس از «کوهها از تگرگ» چنین است: و این هفت با بحر مکفوف و کوههای تگرگ نزد هواء که دلها در برش سرگردانند چون حلقه‌ایست در بیابان تهی، و این همه با هواء نزد حجب نور چون حلقه‌ای در بیابان تهی، و این همه با حجب نور نزد کرسی - تا گوید - و این آیه را خواند «الرحمن علی العرش استوی» و آنکه گفته:

در روایت حسن حجب پیش از هواء است که دلها در آن سرگردانند، یعنی روایت در کتاب حسن بن محبوب چنین است و موافق نقل صدوق است.

و بدان که این خبر دلالت دارد بر اینکه زمینها چند طبقه‌اند بر زبر هم، و بسا اعتراض شود باین خبر که اگر هفت زمین و خروس و ماهی و دریای تیره و هواء و ثری در برابر آسمان یکم چون حلقه‌ای باشند در بیابان تهی باید همه روی هم در برابر فلک ماه اندازه محسوسی نباشند با اینکه خود زمین در برابر آن قدر محسوسی دارد بدلیل گرفتن ماه و اختلاف منظر و جز آن که در علم ابعاد و اجرام روشن است.

و بسا جواب گفته‌اند که نسبت میان این موجودات در زبان این حدیث از نظر جرم نیست چون مخالف عقل و براهین هندسه و حساب قطیعه است بلکه منظور تناسب در حکم و مصالح وجود و آفرینش آنها است که بعقل درک نشوند، و مقصود اینست که آنچه ما توانیم از آثار صنع و عجائب حکمتش درک کرد نسبت محسوسی با آنچه از ما در پس پرده است ندارد.

و دیگران جواب داده‌اند منظور سنجش از نظر ثقل است نه از نظر حجم و طبقه یکم که زمین است بر طبقه دوم سنگینی ندارد جز مانند حلقه‌ای بر بیابان پهناور خواه حجمش کمتر از آن باشد خواه بیشتر.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 71

گویم: بنا بر احتمالی که پیش گفتیم که هفت آسمان جزء آسمان دنیایند چنانچه ظاهر آیه کریمه است این تشبیه وارد در خبر نیاز بتأویل ندارد، و خدا بحقائق موجودات داناتر است.

11- در توحید مفضل: امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل بیندیش در آنچه خدا عز و جل این چهار اصل را بر آن آفریده تا بخوبی نیاز برآور باشند، مانند پهناوری این زمین و اگر آن نبود کافی نبود برای نشیمن و مزارع و چراگاه مردم و برای جنگل چوب و هیزم و گیاهان داروئی و معدنهای پر سود، و بسا کسی این بیابانهای تهی، و دشتهای هراس آور را بیهوده داند و بگوید چه سودی دارند اینها مأوای جانداران وحشی و چراگاه آنهایند، و آماده برای نوسازی شهرها و مساکن مردم که بدان نیاز دارند، چه بسیار بیابانها و دشتهای که کاخ و باغ شدند بواسطه نقل مکان مردم و اگر زمین پهناور نبود مردم در تنگنا بودند و جز ماندن در وطن چاره‌ای نداشتند در صورتی که مایه غم او بود و چاره‌ای جز نقل مکان نداشت.

بین چگونه این زمین پایدار و آرام است و وطن و قرارگاه همه چیز و مردم میتوانند برای مقاصد خود در آن بکوشند، برای آسایش بران نشینند و برای آرامش در آن بخوابند، و اگر لرزان و وارونه‌گر بود، نمیتوانستند در آن خانه بسازند و تجارت براه اندازند و بصنعت و جز آن پردازند، و با لرزش زمین خوشی نداشتند، چنانچه هنگام زمین لرزه اندکی از خانه‌ها بگریزند.

اگر گویند: چرا زمین لرزه شود؟ باید گفت: برای پند و بیم مردم تا از گناه خودداری کنند، و چنین است بلاء در تن و مالشان که بمصلحت آنها است و ذخیره آنها می‌شود اگر خوب باشند و در آخرت ثواب دارند که در امور دنیا برابر آن نیست، و بسا مزد آن را در دنیا بیند اگر بمصلحت عامه و خاصه باشد.

زمین طبع خدا دادش مانند سنگ سرد است و خشک و فرق میان آنها اینست که سنگ خشک‌تر است، بین اگر همه زمین مانند سنگ سخت بود گیاهی که زندگی جاندارانست می‌روئید؟ و زراعت و خانه‌سازی میشد؟ آیا نبینی مانند سنگ سخت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 72

نیست و نرم و سست است و اعتماد را شاید و یک تدبیر خداوند حکیم اینست که:

در آفرینش زمین ورزشگاه شمال را بلندتر از ورزشگاه جنوب ساخته، و خدایش چنین نساخته مگر برای اینکه آنها بروی زمین روان باشند و آن را سیراب کنند و فزونیش بدریا ریزد، و چنانچه سطحی را شیب دهند تا آب بر آن نماند بهمین جهت ورزشگاه شمال از جنوب بالاتر است، و گر نه آب بر زمین میماند و جلو کار مردم را میگرفت و راه را میبیرد و می‌بست.

و اگر آب فراوان نبود و از چشمه‌ها و رودخانه‌ها نمی‌جوشید، تنگ میشد و نیاز برآور مردم برای نوشیدن خود و حیوانات و زراعتکاری و درخت آنان نبود، و نه برای وحوش و پرند و درنده، و ماهیان و جانوران دریا، و در آن سودهای دیگر است که تو میدانی و از بزرگداشتش غافل، بعلاوه از آنچه معروف است که زندگی همه چیز زمین است از جاندار و گیاه

از آن شربت سازند که نرم و خوش‌نوش است، تن را نظیف کنند، و اثاث را از چرک، با آن گل سازند و بکار زنند، و آتش نشانی نمایند، و خسته با آن حمام گیرد و آسایش از خستگی بیند، و مقاصد دیگری که هنگام نیاز بدان قدرش معلوم شود.

اگر تردید داری در سود این آبها بسیار و دریا‌های پهناور و بگوئی چه نیازی بدانست، باید بدانی که آنها پایگاه و جولانگاه اصناف ماهی و جانور دریائی، و معدن لؤلؤ و یاقوت و عنبرند و انواع دیگر که از دریا برآرند، و در کناره‌های دریا عود خوشبو و انواعی از عطر و گناهان داروئی روید و پس از آن دریا مرکب مردم است و وسیله حمل کالاهای بازرگانی که از شهرهای دور آرند، چنانچه از چین به عراق، اگر این کالاهای تجارتی جز با دوش حمل نمیشدند کساد میشدند و بدست صاحبانش در شهر خود میماندند، زیرا هزینه حمل آن از بهایش بالا میزد و کسی بگرد آن نمیگردید و دو فساد پیدا میشد یکی نبودن این چیزهای مورد نیاز و دیگری قطع معاش کارگران آن.

همچنین اگر هواء فراوان نبود مردم از دود و بخار زمین و دریا خفه میشدند،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 73

و به ابر و شب‌نم تبدیل نمیگردیدند، و وصفش باندازه کفایت گذشت.

آتش هم چنین است، اگر مانند هواء همه پراکنده بود، جهان و آنچه در آنست میسوخست، ولی چاره نبود که گاهی باید باشد؛ چون در بسیاری حوائج سودمند است، و آن در درون چوبها سپرده شد تا هر گاه خواهند آن را بجویند و با مایه و هیزمش نگهدارند تا نیاز خود برآرند و خاموش نشود، و یکباره در هیزم نگیرد و پخش نشود تا همه را بسوزاند، بلکه خرده خرده در آن در گیرد تا بهره‌ای سالم بدهد بی‌زیان.

و وصف دیگرش آنست که ویژه نیاز آدمیزاد است نه جانداران دیگر، اگر آدمی آتش نداشته باشد زیان بسیار بیند در زندگی ولی حیوانات آن را بکار نبرند و سودی از آن ندارند، و چون خدا چنین مقدر کرده بآدمی کف و انگشت داده که برای گیراندن آتش و بکار زدنش آماده باشد، و مانند آن را ببهائم نداده و آنها را سازگار با غذای خام کرده و بردبار در برابر سرما تازیانی چون آدمی نکشند از نبود آتش.

و فائده کوچک دیگر آتش عین چراغ است که مردم برگیرند و هر نیازی در شب دارند با آن برآرند، و اگر این فائده در آتش نبود مردم چون اهل قبور زندگی کردند، و چه کسی میتواندست در شب بنویسد یا حفظ کند یا چیزی ببافد، و چه حالی داشت کسی که شب دچار دردی میشد و میخواست آن را با ضماد یا گرد یا داروی دیگر درمان کند. و اما سودش در پخت غذا و گرم شدن و خشک کردن و تحلیل همه چیزها و مانند آن بسیارتر است از شماره و روشنتر است از اینکه نهان باشد.

بیان: ... اینکه فرمود: «ورزشگاه شمال بالاتر است» یعنی چون زمین کره حقیقی و صاف نیست در اکثر معموره شمال بلندتر از جنوب است، از این رو بیشتر رودها چون دجله و فرات و جز آن از شمال به جنوب روانند، و چون آب درون زمین هم در پستی و بلندی تابع زمین است چشمه‌ها هم همچنین از شمال به جنوب روانند تا بر زمین روان شوند و از این رو شوند از این رو و در اجتماع بئر و بالوعه شمال را بلندتر اعتبار کردند،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 74

و چون در آنچه گفتم اندیشه کنی بفهمی حکم امام علیه السلام را در این باره و بدانی که باکره بودن زمین منافات ندارد. و از این خبر برآید که نوعی یاقوت در دریا پدید شود، و گفته‌اند: منظور از آن مرجانست، و بسا مقصود اینست که از آن برآرند گر چه در آن پدید نشود ...

12- در منثور (ج 6 ص 238): از ابن عباس پرسیده شد آیا زیر زمین آفریده ایست؟ گفت: آری، ننگری بقول خدا تعالی «آفرید هفت آسمان و از زمین مانند آن فرمان فرود آید میانشان».

13- و از قتاده در تفسیر (همان آیه) که در هر آسمانی و هر زمینی خلقی از او است، فرمانی از او است، قضائی از او است.

14- و از مجاهد در قول خدا «یتنزل الأمر بینهن» که از آسمان هفتم تا زمین هفتم پر است.

15- و از حسن در تفسیر آیه که میان هر آسمانی و هر زمینی خلقی است و امری.

16- از ابن جریر که: بمن رسیده پهنای هر آسمانی 500 سال راه است و میان هر دو زمینی 500 سال، و بمن خبر رسید که باد میان زمین دوم و سوم است، زمین هفتم بالای ثری است که نامش تخوم است و ارواح کفار در آنند، و چون روز قیامت شود آنها را ببرهوت افکند، و ثری بالای آن سنگ است که خدا فرمود: «در صخره، 18- لقمان» و صخره بر نره گاوینست که دو شاخ دارد و سه پا و روز قیامت همه آب زمین را ببلعد، نره گاو بر ماهی گرد سرش چرخیده زیر هفتم زمین و دو سویس بسته است زیر عرش و گفته‌اند فروتر زمین تکیه دار بر میان دو شاخ گاو، و گفته‌اند بلکه بر پشت تو و نامش یهموت است.

و خبرم رسیده که عبد الله بن سلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید حوت بر چه باشد؟

فرمود: بر آبی سیاه و ماهی در آن چون یک ماهی شماها است در این دریاها، و بازگو شدم که شیطان خود را به ماهی رساند و او را بزرگ نماید و باو گوید، آفریده‌ای عزیزتر از تو نیست و قوی‌تر از تو نیست، و ماهی آن را بخود گیرد و بجنبد و زمین



## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 75

بلرزد، و خدا ماهی خردی فرستد و در گوش او جا دهد و چون خواهد بجنبد آن ماهی در گوشش بجنبد و او آرام گیرد.

17- از ابن عباس در «و من الأرض مثلهن» که هفت زمین و در هر زمینی پیغمبر است چون پیغمبر شما، آدمی چون آدم شما، نوحی چون نوح شما، ابراهیمی چون ابراهیم شما، و عیسائی چون عیسای شما (ج 6 ص 239).

18- از ابن عمر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: میان زمین و زمینی که پهلوی آنست که مسافت 500 سال راه است، و بالاتر زمین بر یک ماهی است که دو سوبیش در آسمان بهم برخوردند ماهی بر صخره است بدست فرشته است دوم زمین جای باد است و چون خدا خواست هلاک عاد را بدربان باد فرمود: بر عاد باد فرستد. گفت پروردگارا باندازه سوراخ بینی گاو باد بدانها فرستم خدا فرمود در این صورت زمین و هر که بر آنست وارو شوند، ولی باندازه انگشتی بفرست و همانست که خدا در کتابش فرموده «وانهاد هر چه بر آن آمد جز اینکه خاکسترش ساخت».

در سوم زمین سنگ دوزخ است، در چهارم کبریت دوزخ، گفتند: یا رسول الله دوزخ کبریت دارد؟ فرمود: آری بدان که جانم بدست او است در آن وادیا است از کبریت که اگر کوههای بلند بدان فرستاده شوند آب گردند، در پنجم زمین مارهای دوزخند که دهانشان چون وادیسست و کافر را بگزند و گوشتی از او بر تخته گوشت نماند، در ششم زمین عقربهای دوزخند، که کوچکترشان چون استران پالان دار است بکافر نیش زند که سوزش دوزخ را فراموش کند، در هفتم زمین سقر است و در آن ابلیس در غل آهن است از پیش و پس، و چون خدا خواهد برای آنچه خواهد او را آزاد کند.

19- از ابی درداء که رسول خدا فرمود کناره زمین 500 سال راه است و زمین دوم هم چنین است، و میان هر دو زمین هم چنین است.

20- از ابن عباس که آقای آسمانها آنست که عرش در آنست و آقای زمینها زمین ما است.

21- از کعب که هفت زمین بر صخره‌اند و صخره بر کف فرشته و فرشته بر بال ماهی

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 76

و ماهی در آب که بر باد است و باد بر هواء ریح عقیمی که آبستن نسازد و راستی که شاخه‌ایش بعرش آویزانست.

22- از ابی مالک که صخره زیر زمین پایان خلق است و بر چهار گوشه‌اش چهار فرشته است که سرشان زیر عرش است.

23- و از او است که صخره زیر زمینها بر پشت ماهی است و زنجیر بر گوش ماهی است.

24- از ابن عباس که نخست چیزی که خدا آفرید قلم بود و باو فرمود: بنویس گفت: خدایا چه بنویسم، فرمود: بنویس تقدیر از امروز جاریست بدان چه باشد تا روز قیامت، سپس نامه را پیچید و قلم را برداشت و عرشش بر سر آب بود، و بخار آمد بر آمد و از آنها آسمانها بدر آمد و سپس نون را آفرید و زمین را بر آن پهن کرد و زمین بر نون است، نون جنبید و زمین لرزید و کوهها را بر آن کوبید، کوهها تا قیامت بر زمین میبالند سپس ابن عباس خواند **ن و القلم و ما یسطرون**.

25- و از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخست خلق خدا قلم است و ماهی، و گفت چه نویسم؟ فرموده همه چیز را تا روز قیامت سپس خواندن و القلم و نون همان ماهی است.

26- و از او است که رسول خدا فرمود: نون آن ماهی است که زمین بر آن استوار است، و قلم آنچه خدای عز و جل از تقدیرات خوب و بد و سود و زیان نگاشته **و ما یسطرون** یعنی کرام کاتبون.

27- در نوادر راوندی: بسندش که دو مرد آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی بدیگری گفت: بنام خدا و برکت بنشین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین بر ما تحت خود، آن مرد عصا بر زمین میزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن را مزن که مادر مهربانیست بشما.

28- و بهمین سند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دست بزمین بکشید که مادر شما است و بشما مهربانست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 77

بیان: در نهاییه گفته: در حدیث است که دست بزمین کشید و او را نوازش دهید، که بشما مهربانست» یعنی چون مادر نسبت بفرزند، چون از آن آفریده شدید و در آن زندگی کنید و پس از مرگ بدان باز گردید و مقصود از دست کشیدن تیمم بآنست و گفته‌اند مقصود پیشانی نهادنست در حال سجده بر روی خاک بی‌حامل (پایان).

من گویم: بسا شامل نشستن بر روی زمین بی‌فرش و غذا خوردن بر آن بی‌سفره هم بشود بقرینه خبر یکم.

29- در علل محمد بن علی بن ابراهیم است: که علت فرو نکشیدن زمین خون را اینست که چون قاییل برادرش هابیل را کشت آدم بر زمین خشم کرد و باین سبب زمین خون را نپذیرد.

30- در علل (ج 1 ص 1-2) بسندی تا آنچه که یک یهودی از امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن مسائلی پرسید بمن بگو قرارگاه زمین چیست؟ فرمود: جز شانه فرشته نیست و دو گام آن فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاو پاهای

گاو بر پشت ماهی در دریای فروتر، دریا بر تاریکی است، و تاریکی بر عقیم و عقیم بر ثری و جز خدا عز و جل کس نداند زیر ثری چیست.

31- در نهج البلاغه (ج 1 ص 356) امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه توحید فرمود:

سکون و حرکت بر او روا نیست، چگونه بر او روا باشد آنچه را او بوجود آورده، و بدو باز گردد آنچه را او آغاز کرده، و در او پدید شود آنچه را او پدید کرده، در این صورت ذاتش تفاوت پذیرد و کنهش تجزیه گردد، و نشود که ازلی باشد و باید پس داشته باشد چون پیش دارد، و کمال جوید چون او را کاستی بایست شده.

بیان: یکی از شارحان نهج در بیان گفته او علیه السلام که «کنهش تجزیه پذیر باشد» گفته: اشاره دارد به نفی جوهر فرد، و قول او «باید پس داشته باشد چون پیش دارد»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 78

تأیید آنست، زیرا هر که بجوهر فرد معتقد است حرکت را بر آن روا دارد با اینکه دو سو ندارد.

#### یک فایده [در مورد کرویت زمین]

مادیین و مهندسان ریاضی همه گویند زمین در دورنمای خود کره است و هم آبی که بر آن گرد آمده، و هر دو چون یک کره شدند، آب دایره کاملی نیست و چون کره ایست تهی که بخشی از آن را بریده‌اند و زمین را درونش نهاده‌اند تا با آب یک کره شده و با این وضع سطح زیر و روی آب صاف نیستند چون سطح رو دچار امواج است و سطح زیرین دچار دندانه‌های سطح زمین، خدا نزدیک یک چهارم کره زمین را از آب بر آورده بمحض عنایت خود یا باسبابی که گذشت، تا جای جانوران نفس کش و برخی ترکیباتی باشد که برای حفظ خود نیاز به غلبه عنصر خشک و سخت دارند و پیوند اندام و بند: دلیل بر کره بودن زمین چند چیز است.

1- آنچه پیش گفتیم که طلوع و غروب اختران در بخش شرقی پیش از طلوع و غروب آنها است در بخش غربی بتناسب بعد آنها در این دو سو چنانچه از بررسی کسوفها بویژه در ماه در بخشهای مختلف دانسته شده زیرا کسوف در ساعات برابر در بعد نصف النهار نیستند و اختلاف آنها باندازه ابعاد بخشها دلیل است بر کروی بودن زمین که برابر برآمدگی آنست در هر جا دنبال هم بر یک سنجش میان شرق و غرب.

2- فزایش ارتفاع قطب و اختران شمالی و فرو شدن هر چه بیشتر اختران جنوبی برای کسانی که بشمال میروند و بر عکس برای کسانی که بسوی جنوب میروند باندازه راهی که طی کنند روشن کند که میان جنوب و شمال دایره‌ایست بر زمین، و اگر نقل مکان از هر جهت باشد یعنی بجنوب غربی یا شمال غربی دایره بودن در همه امتدادها است.

3- ماه که بگیرد دایره وار مینماید و این دلیل است که بخش روشن و تاریک زمین دایره است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 79

4- اختلاف ساعات روزهای بلند و کوتاه در مکانهایی که طول آنها برابر است و جز آن و اگر زمین بشکل استوانه‌ای بود که دو قاعده آن بر دو قطب قرار داشتند ستاره ابدی الظهور نبوده بلکه یا همه اختران طلوع و غروب داشتند یا همه ستاره‌ها در پشت دایره قاعده آن ابدی الخفاء بودند و ستاره‌های خارج از قاعده استوانه طلوع و غروب داشتند و چنین نیست.

5- کسی که بسوی شمال رود پیوسته ستاره‌هایی که در شمال بر او پدید است ناپدید گردند و اختران ناپدید بر او پدید شوند باندازی که سیر کند، و این دلیل است که زمین از شمال بجنوب هم گرد است.

6- دلیل بر گرد بودن سطح آب دریا‌های ایستاده اینست که کشتی سواران دریا نخست سر کوهها را بینند و چون نزدیکتر شوند خرده خرده پائین تر بینند تا بن کوه.

گفتند: دندانها که بر اثر کوه و دره بروی زمین است آن را از کره بودن جسمی بیرون نبرد، زیرا بلندترین کوهها 2 و یک سوم فرسخ است و نسبتش بجرم زمین چون نسبت یک دوم پهناى جو است بکره‌ای که قطرش یک ذراع است و باز هم کمتر، و از سخن بیشتر متاخران بر آید که منظور از عدم اخلال این چیزها بدور نمای کره بودن زمین اینست که شکل کروی آن بهم نمیخورد مانند تخم مرغی که یک دانه جو بروی آن بچسبد که شکل آن را تغییر ندهد.

و اعتراض شده که ما نپذیریم زمین با این دندانها یا تخم مرغ با یک دانه جو که بر آن چسبند مشکل کروی یا بیضی بماند زیرا نمود اینها روی آنها شکل را از حد کرویت یا بیضی بودن خارج میکند.

و بسا برای کره بودن زمین با وجود این دندانها و دره‌ها بوجه دیگر تقریر شود و گفته شود کره زمین از نظر واقع بکره بودن حسی میماند، بیانش اینست که دید چیزها بدوری و نزدیکی مختلف می‌شود، نزدیک بزرگتر از حجم واقعی دیده شود و دور خردتر و این روشن است و مورد اتفاق معتقدین بانطباق و خروج شعاع هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 80

دو است بنا بر اینکه این اختلاف ناشی از دید مرئی از نزدیک و دور بر اثر اختلاف زاویه دید است که در مرکز جلیدیه و در رأس مخروط شعاعی پدید شود بحسب تو هم بیننده یا بحسب واقع هنگام انطباق قاعده شعاع بر سطح مرئی، هر چه مرئی نزدیکتر باشد زاویه شعاعی گشاده‌تر است و هر چه دورتر باشد تنگتر است و محققان فلاسفه گفتند: دید مطابق حجم واقعی هر چیز هنگامی است که زاویه شعاعی باندازه قائمه و 90 درجه باشد، و بنا بر این چون فرض شود که زاویه

شعاعی نسبت بقاعده مخروط شعاع قائمه باشد باید بعد میان رأس مخروط و قاعده برابر نصف قطر قاعده باشد چنانچه در اصول هندسه ثابت شده، و چون قطر زمین بی‌تردید بیش از دو هزار فرسخ است بحجم واقعی خود در مسافت کمتر از هزار فرسخ دیده نشود، و پر معلوم است که کوهها و دره‌های زمین بحسب عادت از این مسافت دور محسوس نباشند و شکل زمین در این دید کره کامل نماید.

سپس بیندار آنها زمین و اجزاء زمین و دایره‌های زمین در زمان مأمون و پیشتر مساحت شده، دایره عظیمه زمین 8000 فرسخ است و قطرش 2545/5 تقریباً و حاصل ضرب قطر در محیط مساحت سطح زمین است که می‌شود 20360000 فرسخ و یک چهارم آن مساحت ربع مسکون زمین است.

ولی اندازه معموره ربع مسکون که از خط استواء تا تمام میل کلی است (در حدود 66 درجه) مساحتش 3765420 فرسخ است، فرسخ نزد همه 3 میل است و هر میل 4 هزار ذراع نزد محدثین و 3 هزار ذراع نزد قدماء، هر ذراع 44 انگشت است نزد محدثین و 32 نزد قدماء، هر انگشت نزد همه باندازه شش جو معتدل است که شکم هر یک به پشت دیگری باشد.

گفته‌اند زمین 3 طبقه دارد یکم زمین خالص گرد مرکز، طبقه گل مجاور آب سوم طبقه باز و بیرون از آب که بخار و دخان در آن حبس شوند و معادن و گیاهان و جانوران در آن پدید گردند، پندارند همه عناصر بسیطه زلالند و پرده از دید پس خود نشوند جز اختران و زمین صرف گرد و مرکز هم زلال است و دو طبقه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 81

دیگر بسیط نیستند و از این رو تیره‌اند، و خدا طبقه آشکار زمین را تیره و غبارگون ساخته تا نور پذیرد و عناصر فراز آن را زلال و لطیف نموده تا نور از آنها گذرد و پرتوش بجز آنها رسد، زیرا بیشتر اثر بخشی خورشید و ماه و اختران دیگر بواسطه پرتو مستقیم و منعطف و برگردان آنها است باذن خدا تعالی، گفته‌اند زمین در میانه آسمان چون مرکز کره است و مرکز حجمش با مرکز عالم یکی است، و این بچند دلیل است.

1- ارتفاع کواکب و انحطاط آنها در مدت ظهورشان برابر است.

2- همیشه نیمی از فلک پدید است و نیمی نهان.

3- سایه آفتاب از هنگام طلوع و هنگام غروب هنگامی که در مداری باشد که شب و روز برابر است یا در دو جزء برابر از دایره‌ای که بحرکت خاصه خود آن را طی میکند برابر است.

4- ماه گرفتن هنگامی است که دو قطر خورشید و ماه برابر هم باشند، از دلیل یکم فهمیده شود که زمین سمت شرق یا غرب عالم نیست و از دلیل دوم فهمیده شود که سمت بالا سر یا پائین پا نیست و از دلیل سوم فهمیده شود که بسوی یکی از دو قطب نزدیکتر نیست، و از دلیل چهارم فهمیده شود که یکی از این جهات یا جهات دیگر متمایل نیست.

و چنانچه مرکز حجم زمین با مرکز عالم یکی است همچنین است مرکز ثقل آن برای اینکه هر سنگینی بطبع خود میان زمین کشیده شود چنانچه آزموده شده بنا بر از میانه حرکت بخارج ندارد و در آن آرام دارد و از همه جهت خود را بسوی مرکز کشاند بطور برابر و بناچار مرکز ثقل حقیقی آن با مرکز تقریبی حجم عالم یکی است و در میان جهان استوار است و لرزش و پریشانی ندارد، و چون چیزهای سنگینی که از یکسو بسوی دیگر کشیده شوند نسبت بزمین بسیار اندکند مرکز ثقل را جابجا نکنند، و هر جزئی از زمین جدا شود بدان کشش دارد و آن را از هر سو باشد بخود میکشد بی پریشانی و تردید.

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 82

اینست گفتار فلاسفه در اینجا و ما جز این ندانیم که همه بقدرت قادر توانا و دانا و خواست مدبر حکیم است چنانچه بزودی بدانی ان شاء الله شیخ مفید- قدس سره در کتاب مقالات گفته: من گویم: جهان همان آسمان و زمین است و آنچه میان آنها است از جواهر و اعراض و میان یگانه پرستان در آن خلافی نشناسم.

من گویم: بسا مقصودش از سماوات عرش هم باشد با کرسی و حجب و منظورش رد جواهر مجرده است که حکماء بدان عقیده دارند. سپس (ره) گفته: میگویم فلک گرد زمین است و بر آن میچرخد و خورشید و ماه و اختران دیگر در آنند و زمین در میانست چون نقطه میان یک دایره، و این عقیده ابی القاسم بلخی و گروهی یگانه پرستاست، و بسیاری از قدماء و منجمین: و جمعی از معتزله بصره و دیگران از مردم مذهبی با آن مخالفند، و میگویم فلک حرکت گردانی دارد چون دایره بر کره و این مذهب بلخی و جمعی موحدانست، و زمین چون کره است میان فلک و همیشه آرام است و بیحرکت و علت آرامی آن اینست که در مرکز است و مذهب ابی القاسم و بیشتر قدماء و منجمین است، و جبائی و پسرش و دیگران از صاحب نظران و مقلدان و متکلمان با آن مخالفند.

سپس گفته- و میگویم جهان پر است از عناصر و جواهر و خلاء ندارد و اگر خلاء بود امتیاز میان مجتمع و پراکنده جواهر جهان و اجسام آن ممتاز نبود، و این مذهب خصوص ابی القاسم از بغدادیها است و مذهب اکثر قدماء متکلمان و جبائی و پسرش و جمعی متکلمان حشویه و جبریه و مشبهه با آن مخالفند.

سپس گفته- و گویم مکان همانست که بر هر چیزی از هر سو فرا است، و حرکت جوهر جز در مکان نشاید، وقت هنگامی است که برای چیزی مشخص شود و پدیده جدائی نیست، زمان نام حرکت فلک است و از این رو فعل در ذات خود نیاز بوقت و زمان ندارد، و همه موحدان بدان معتقدند.

از سید مرتضی - رحمه الله - پرسیدند، آیا فضا پایانی دارد؟ و قدیم تعالی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 83

آن را میدانند؟ این فضا چیست؟ وراء طبقه هشتم زمین و طبقه هشتم آسمان فضا هست یا نه؟ اگر گوئی: نه، از تو خواهیم پس از ملاء چیست؟ و پرسیم خدای تعالی میدانند پایان آن را؟ اگر گوئی: آری از تو خواهیم که پس از آن پایان چیست؟

و او - ره - جواب داد که فضاء بطور حقیقت نه موصوف بتناهی است نه بلا تناهی و توصیف آن بدان بر وجه مجاز است و ظاهر گوئی، و میدانیم که آن جوهر است نه عرض، نه قدیم، نه حادث، نه ذات و نه معلومی چون معلومات، و اما طبقه هشتم زمین را که ندانیم و آنچه قرآن بدان گویا است، «هفت آسمان است و بمانند آنها از زمین» و جز آنها را نتوان دانست از دلیل عقلی یا شرعی (پایان).

و من گویم: بسط سخن در این امور خروج از مقصود کتابست، و جای آن علم کلام است<sup>97</sup>.

(1) بیشتر این مباحث و عقائد وابسته بعقیده چهار عنصر و نه فلک مسلک یونانیست و این عقائد طبق بررسی دانشمندان اخیر باطل است و هر چه بر آن بافته شده بکلی بی اعتبار است (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 84

باب سی و دوم در بخش زمین به اقالیم و ذکر کوه قاف و کوههای دیگر و چطور آفریده شدند و سبب زمین لرزه

آیات قرآن مجید

2- النحل (15) و افکند بر زمین لنگرهای کوه تا نلرزاند شما را.

2- الکهف (93-98) تا چون رسید بمیان دو سد یافت در پیش آنها مردمی تا فرماید - باشد وعده پروردگارم درست.

3- الأنبياء (31) و ساختیم در زمین لنگرها تا نلرزاند شما را و ساختیم در آن درهها راه شاید رهیابند (95) تا باز شدند یاجوج و ماجوج و آنان از هر تپه فرو ریزند.

<sup>97</sup> (1) بیشتر این مباحث و عقائد وابسته بعقیده چهار عنصر و نه فلک مسلک یونانیست و این عقائد طبق بررسی دانشمندان اخیر باطل است و هر چه بر آن بافته شده بکلی بی اعتبار است (شرح مترجم)

4- لقمان (10) و افکند در زمین لنگرهای کوه تا نلر زاند شما را.

5- فاطر (27) از کوهها راه دار و سپید و سرخ و چند رنگ و بسیار سیاهند.

6- ص (18) راستی ما مسخر کردیم کوهها را بهمراهش که تسبیح گویند در شام و بام.

7- ق (7) افکندیم در آن لنگرهای کوه.

8- الطور (1) و سوگند بطور- و فرمود (10) و روان شوند کوهها بخوبی.

9- المرسلات (27) و نهادیم در آن لنگرهای کوه.

10- النبأ (6) آیا نساختم زمین را بستر و کوه را لنگر.

11- الغاشیه (19) و بسوی کوهها که چگونه وادار شدند.

12- التین (1) سوگند به تین و زیتون و طور سیناء.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 85

### تفسیر

: «تا نلر زاند شما را» گفته اند زمین چون سقف از اثر گام میلرزید و خدایش با کوههای بلند لنگر انداخت تا نلرزد، و از ابن عباس روایت کردند که گفت: زمین روی آب پهن شد و مانند کشتی اهل خود را بر میگردداند، و خدا کوهها را فرستاد، سپس اختلاف دارند که برای چه کوهها سبب آرامش زمین شدند و چند وجه گفتند که ما برخی را بیاوریم:

1- آنچه فخر رازی در (ج 2 ص 8) تفسیرش گفته: چون کشتی را بروی آب اندازند از سوئی بسوئی کژ شود و پریشان باشد و چون اجرام سنگین در آن نهند روی آب آرام گیرد، و چون خدا زمین را روی آب آفرید لرزید پس کوهها را آفرید و میخ آن نمود و آرام شد برای سنگینی آنها، و جای چند اعتراض هست.

1- این علت تراش یا حرکت اجسام را طبعی داند یا کار خدا بنا بر اول گوئیم بی تردید زمین از آب سنگین تر است و باید در آن فرو رود نه روی آن بماند تا بلرزد بخلاف کشتی که چوبی است تهی و روی آب میماند و میلرزد و چون سنگین شود، آرام گیرد پس این دو جدا هستند و قیاس درست نیست. و اگر طبع اثر ندارد و سنگینی و فرو رفتن در آب و فراگیری آب بزمین همه کار خداست، و آرامش زمین هم کار خداست نباید گفت: زمین میلرزید و خدا بوسیله سنگینی کوه آن را آرام کرد.



2- لنگر شدن کوه برای زمین معنایش اینست که زمین روی آب بماند و نلرزد از این سو بدان سو و این در صورتیست که آبی که زمین بر آن مستقر شده ایستاده و آرام باشد گوئیم سبب آرامش خود آن آب چیست در اینجای مخصوص اگر گوئی بطبع خود در اینجا آرام است دیگر معنا ندارد بگوئی بسبب اینکه خدا کوهها را لنگر کرده آرام است و اگر بگوئی آرامش آن کار خداست گوئیم چرا آرامش خود زمین را کار خدا ندانیم پس این علت فاسد است.

3- همه زمین یک جسم است و اگر یک جا بسوئی میل کند حالش برای مردم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 86

پدید نشود، اگر گوئی چگونه لرزش زمین بر اثر بخار درونش بمردم پدید شود هنگام زمین لرزه گوئیم بخارها در یک تیکه کوچک زمین حبس شوند و چون فشار آرند حرکت آن پدید شود مانند جنبش عضوی از تن آدمی ولی اگر همه زمین بجنبند پدید نشود نبینی کشتی سوار حرکت کشتی را حس نکند هر چه هم تند باشد (پایان).

و ممکن است پاسخ از اعتراض یکم باینکه طبع آن میل بمركز است ولی چون سبک باشد موج آب بفشار آن را حرکت دهد و از جای طبیعی خود بگرداند و بلرزه افتد و تیکه‌ای از آن فرو شود و تیکه‌ای بر آید، و چون خدا آن را با کوهها سنگین کرد تا امواج آب مقاومت کرد و آنها چون میخس بر جا داشتند.

و از اینجا جواب اعتراض دوم هم دانسته شد زیرا توقف لنگر گرفتن زمین با کوه بر اینکه آب در جای مشخصی آرام باشد ممنوع است و جواب اعتراض سوم اینست که منظور از منتهی که خدا بر نهاده تنها این نیست که حرکت پدید نشود تا گفته شود، حرکت کلی زمین برای مردم پدید نشود بلکه منظور اینست که سبب غرق برخی تیکه‌های زمین نشود بعلاوه ظاهر اینست که حرکت نامحسوس در صورتیست که در یک سو و بیک وضع باشد چون حرکت وضعی پیوست یا حرکت کشتی بیکسو بی‌پیشانی و اگر حرکت در چند سو باشد و پیشانی باشد مانند کشتی متلاطم احساس می‌شود.

و اینست فرق میان حال زمین لرزه و حرکت همه زمین در پدیداری و ناپیدائی و اگر فرض کنیم یک تیکه زمین هم بیکسو رود و پیشانی نباشد احساس نشود چنانچه حرکت همه زمین بیکسو بهر حال اگر حرکت بچند سو و پیشانی باشد احساس شود خواه در تیکه‌ای باشد یا در همه زمین.

2- آنچه خود این فاضل در (ج 20 ص 9) تفسیرش گفته و برگزیده آنجا که گفته: آنچه در اینجای مشکل نزد من است اینست که گفته شود بدلائل یقینی ثابت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 87

شده که زمین کره است و کوهها در سطح آن چون پره و دندان است.

و اگر اینها نبود و صاف بود بکمتر سببی میچرخید و میلرزید زیرا جرم بسیط مستدیر گر چه بذات خود حرکت را نباید ولی باندک سبب بحرکت آید و چون این کوهها دنداندار بر گرد آند و بطبع خود بمرکز کشیده شوند برای سنگینی بمانند میخ کره زمین را نگهدارند و این کوهها چون میخهای کوبیده بر کره‌اند که مانع حرکت آند و از لرزش زمین بطور حرکت مستدیر جلوگیری کنند، اینست آنچه در این باره بخاطرم رسید (پایان).

بدان اعتراض شده که سخنش دچار پریشانیست زیرا آغازش اینست که خود دندانهای کوهین زمین وسیله پایداری و آرامش آنست برای آنکه آب میان این دندانها مانع حرکت زمین است و جابجا شدن آن بنا بر این علت آرامش همان کوههای درون دریا است به آنچه در ربع بی‌آب مسکونست، و این خلاف امتنان در آفرینش کوهها است و خلاف قول خدا که «نهاد بر آن لنگرها از بالایش» و گفت اینکه کوههای درون آب هم بالای زمینند دور است، با اینکه بسا کوههای درون آب کمک بحرکت زمین باشد نه سبب آرامش چنانچه اگر همه کره آب بموج افتد یا آنچه نزدیک بآنست.

و بسا که در موقع حرکت تیکه‌هائی از آب مانع حرکت آن گردند و یا اینکه هواء مقارن کوههای ربع ظاهر مانع شوند که امواج آب زمین را حرکت دهند و میخهای هوائی آن باشند چنانچه کوههای درون آب مانعند از اینکه باد آن را بجنباند، بنا بر این کوهها در خشکی و دریا گاهی کمک حرکت زمین باشند و گاهی مانع آن، و سنگین بودن کوهها و شکل آنها در آرامش زمین اثری ندارند.

ولی از اینکه گفته «جرم بسیط - الخ - بر آید که ساده بودن سبب حرکت زمین است و شاید برای این باشد که اجزاء بسیط و ساده متناسبند با اجزاء مکان و طبع خواستار انطباق مرکز ثقل زمین است بر مرکز عالم بهر وضع باشد و آب نمیتواند کره زمین را جابجا کند ولی میتواند آن را بچرخاند بخلاف جسم مرکب و دندان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 88

دار که هر جزئش باید وضع خاصی داشته باشد چون برابر بودن یکی از دو قطب مثلا و این فائده از ترکیب اجزاء زمین برآید گرچه کوه و برآمدگی هم در میان نباشد.

و منت‌گذاری بآفرینش خود کوه نیست بلکه از جهت ترکیب است مگر اینکه منظور این باشد که سبب سکون حالت ترکیبی و دنداندار نیست، و ظاهر توصیف کوهها ببلندی اینست که ارتفاع در این مقصود اثر دارد مگر اینکه وصف از نظر فائده‌های دیگر باشد که بر آن بار شود و بنا بر این سنگینی کوهها در آرامش زمین اثر ندارند چنانچه از دنباله کلامش برآید که هر کدام از این کوهها بطبع خود متوجه مرکز عالمند و سنگینی کوه با سختی آن چون میخی است که مانع گردش کره زمین است، و با این حال مانع از حرکت شرقی و غربی نیست بلکه کمک آنست.

و بسا مقصودش اینست که سبب آرامش مستند بکوه هر سه امر است، و بسا که طبع زمین را برای استقرارش در جای خود بس دانسته ولی مانعی از گردش وضعی آن خواسته، و از این رو در پایان گفته: و مانع باشند از لرزش و پریشانی زمین یعنی از چرخیدن آن.

3- آنچه بخاطر من رسیده که اثر کوهها در آرامش زمین برای درهم شدن ریشه‌های درونی آنها است در ژرفای زمین با یک دیگر بطوری که نمیگذارند از هم بپاشند و پراکنده شود، و بمانند میخها هستند که در تیکه‌های چوبین در میکوبند تا آنها را بهم میچسبانند و نگه میدارند و این برای کسانی که چاههای عمیق در زمین میکنند روشن است که بسنگهای سخت بر میخورند.

و ملاحظه میکنی که بیشتر تیکه‌های زمین میان کوههایی باشند که بر گرد آنند و گویا با پیوست آنها با تیکه‌های سنگی از زیر چون ظرف آنهایند که نمیگذارند از هم بپاشند و جدا شوند.

4- یکی از محققان گفته سود میخ اینست که در برخی موارد چیزی را از حرکت نگه می‌دارد و آرام میسازد و لازمه این آرامش استوار بودنست و صحت تصرف در آن، و سود کوهها و دندانهای زمین اینست که زیر آب نرفته و جانوران بر آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 89

استوارند و گردش دارند.

و از این رو با میخ وجه مشترک دارند که سبب استواری و مانع از بیقراریند و میخ گفتن صخور و کوهها خوبست و تعبیر بلرزش و نفی آن از این نظر است که صحیح است گفت اگر جانوران دچار غرق شوند استقراری بر زمین ندارند در صورتی که کوهها نباشند و بر زمین هم نسبت لرزش و بی‌قراری در این صورت صحیح است و توان گفت اگر کوهها در روی زمین نبودند زمین دچار لرزه و اضطراب بود نسبت بجانوران خود.

5- مقصود از کوههای بلند پیغمبران و اوصیاء و علماء است و مقصود از زمین دنیا و تعبیر از اینان بکوه بلند برای اینست که مانند کوه سنگین و استوار و پناه مردمند و چون میخ وسیله آرامش امور جهان و آسایش و جلوگیری از لرزش دلها و لغزش نوع انسانند و مرجع مهمات و حوائج، دانشمندان در زمین میخهای خدا باشند.

6- مقصود از اینکه کوهها میخ زمینند اینست که وسیله راه جستن و بمقصود رسیدند و از لرزش در اشتباه و گرفتاری بگمگاه جلوگیری کنند، این سه جهت را برخی ناهنجار گویان که شیوه او تاویل بلا سبب و دلیل آیات و اخبار است بیان کرده، و این دلیری بر مالک روز جزاء و افتراء بحجج پروردگار جهانیان است.

7- مقصود از زمین تیکه‌های آنست نه کل آن و کوهها میخ و نگهدار هر تیکه زمینند از لرزش بدنبال حبس بخار بفرمان خدایا باسباب دیگر که آفریننده داند و این وجه نزدیک بیاور است و آنچه راجع بزمین لرزه در حدیث ذوالقرنین آید مؤید آنست.

### [کلامی در باره ذوالقرنین]

گویم: اما حدیث ذوالقرنین و سد و جز آن از احوال او در مجلد پنجم در شرح حالش گذشته. و در اینجا برخی از گذشته را بروایت دیگر بیاوریم.

ثعلبی در عرایس از قول اهل کتب آورده که: ذوالقرنین رومی و پسر یگانه پیره زنی بود و نام او اسکندروس بود، یا «عیاش» بنده خوبی بود و چون پادشاه شد خدا بدو وحی کرد که ای ذیالقرنین منت بر سراسر مردم مبعوث کردم و حجت بر آنها ساختم: این تعبیر خواب تو است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 90

در روی زمین هفت امت بهفت زبان باشند که تو بر همه مبعوثی، میان دو امت پهنای زمین فاصله است و میان دو امت درازی زمین و 3 امت در میان زمین باشند و آنها پری و آدمی و یاجوج و مأجوجند، دو امت در دو طرف طول زمین آنکه در مغربست «ناسک» خواننده و آنکه در مشرق است «منسک» و امتی که در کناره جنوب زمین است «هاویل» باشد و آنکه در کناره شمال است «قاویل».

چون خدا چنین فرمود: ذوالقرنین گفت معبودا مرا بکار بزرگی واداشتی که اندازه‌اش را جز خودت نداند، بمن بگو با این همه مردم با چه نیرو برتری جویم، با چه سپاه سروری کنم، با چه صبری بسازم، با چه زبانی سخن کنم، چگونه زبانشان را بفهم؟ و با چه گوشی بشنوم؟ با چه دیدی بنگرم؟ با چه دلیلی با آنها مرا فعه کنم؟ با چه خردی بر خرد آنها چیره شوم؟ با چه دل و حکمتی آنها را اداره کنم؟ با چه فرمانی میان آنها دادگستری کنم؟ با چه بردباری با آنها شکیباشم؟

با چه معرفتی میان آنها قضاوت کنم؟ با چه دانشی کارشان را انجام دهم؟ با چه دستی بر آنها بتازم؟ با چه پائی سرزمین آنها را گام زنم؟ با چه توانی شماره‌شان کنم؟ با چه لشکری بجنگ آنها روم؟ با چه نرمشی با آنها الفت گیرم؟

معبودا از آنچه گفتم چیزی ندارم توئی مهربانی که کسی را جز بآنچه تواند فرمان ندهی خدا فرمود: من تاب همه آنچه بدوشت نهادم بتو میدهم، گوشت را باز کنم تا هر چه را شنوی، فهمت را باز کنم تا هر چه را بفهمی، زبانت را بهر چه گویا سازم و چشمت را بهر که بینا، برایت شمار گیرم و بازویت را توانا سازم تا بهراس نیفتی و پایهات محکم سازم تا چیزی بر تو چیره نشود و دلدارت کنم و پهلوان تا بر هر چه بتازی و چیزی نبازی، هیبت بتو دهم تا از چیزی نترسی، و

تاریکی را برایت مسخر نمایم، چون باو چنین گفته شد خود در مقام حرکت برآمد و مردمش او را به اقامت میخواندند با اصرار و او گفت چاره‌ای جز طاعت خدا نیست.

و بآنها فرمود: مسجدی بدرزای 400 ذراع برایش بسازند و در آن ستونها بر پا دارند، گفتند: چگونه آن را بسازیم؟  
گفت: چون دیوارها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 91

ساختید آن را تا برابر سر دیوارها پر از خاک کنید، آنگه از توانگر و درویش باندازه توانشان طلا بگیرید و تیکه کنید و میان خاکها بریزید، و با تخته‌های چوب و مس و الواح مسین سقف را بزنید، در ازای هر تخته چوب 224 ذراع و فاصله دو دیوار 200 ذراع و بلندی دیوار 22 ذراع، سپس مستمندان را بخوانید تا خاکها را بیرون کشند و خرده طلاهای آن را برای خود بردارند و البته بسرعت آن را انجام دهند برای طلاها.

این کار را کردند مستمندان خاکها را بیرون بردند و سقف بر پا ماند و مستمندان توانگر شدند و 40 هزار لشکری از آنها فراهم کرد و بچهار بخش نمود و هر لشکری 10 هزار، و آنها را سان دید 1400000 تن بودند، 800000 از خودش و 600000 از لشکر دارا، و 40 هزار از مستمندان، و حرکت کرد بسوی ملت مغرب زمین و اینست قول خدا تعالی «تا چون رسید بفرودگاه خورشید یافتنش در چشمه‌ای از لجن فرو میرود» یا در چشمه‌ای داغ بنا بر قرائت دیگر.

و چون بمغرب رسید مردی دید که جز خدا شمار آنها را نداند و جز خدا تعالی برابری نیرو و دلیری آنها را نتواند، زبانهای چندی داشتند و نظرهای مختلفی و اینست قول خدای تعالی «یافت نزد آن مردمی» یعنی مردم بسیاری که بدانها گفته شود «ناسک».

و چون چنین دید آنها را ظلمت گیر کرد و با سه لشکر آنها را محاصره کرد و آنها را بطاعت خدای یگانه دعوت کرد برخی گرویدند و برخی سرباز زدند و رو گردانیدند و ظلمت را بر آنها مسلط کرد تا در دهان و بینی و گوش و چشم و درون آنها رفت و میان خانه‌ها و اتاق‌هایشان در آمد و از بالا و هر سو آنها را فرو گرفت و در آن بجنبش آمدند و سرگردان شدند.

و چون نگران شدند از اینکه نابود شوند هم آواز باو نالیدند و ظلمت را از آنها برداشت و بازور آنها را گرفت، و یک سپاه بزرگ از ملت‌های عظیم تشکیل داد و آنها را بدنبال خود کشانید و ظلمت از پس آنها آنان را میراند و پاسبانی میکرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 92

و نور در جلو رهبر و رهنمای آنها بود و بسمت راست زمین میرفتند تا بملت جنوب بنام (هاویل) برسند.

و خدا دل و دست و رأی و خرد و نظر او را مسخر کرد، در هیچ کاری خطاء نمیکرد و پیشروی امتهای روان شد و همه بدنالش، و چون بدریا یا آبگاهی میرسید کشتیها میساخت از تخته‌های کوچک مانند استر و آنها را رده میکرد در یک ساعت و همه همراهان خود را با آنها میگذرانید و چون از دریاها و رودها گذر میکرد کشتیها را باز میکرد و هر تخته‌ای را بدست یکی از همراهان میداد که بردنش آسان مینمود و بدین شیوه خود را به «هاویل» رسانید، و کار آن را مانند «ناسک» یکسره کرد.

و از آنجا بسوی منسک که در مشرق بود رفت و آن را هم مسخر کرد و لشکری هم از آن فراهم نمود و از سمت شمال بسوی «قاویل» رهسپار شد که ملتی در برابر «هاویل» بودند، و همه پهنای زمین میان آنها فاصله بود، و چون بدان رسید کار آن را هم ساخت و لشکری هم از آن فراهم کرد و اینست قول خدای تعالی «تا چون بمطلع خورشید رسید یافت که بر مردمی بر آید که نساختم برایشان جز آن پرده‌ای» یعنی مسکنی که در آن باشند.

قتاده گفته: یعنی میان آنها و خورشید پرده نبوده برای آنکه در مکانی بودند که ساختمان بر آن استوار نمیشد و در سردابها بسر میبردند تا شب که بر می‌آمدند برای زندگی و کشت، حسن گفته: سرزمین آنها ساختمان را نگه نمیداشت و چون خورشید بر می‌آمد زیر آب میرفتند و چون غروب میکرد برون می‌آمدند و میچریدند مانند چهار پایان ابن جریج گفته: و یک بار سپاهی بر سر آنها آمدند و مردم آن بدانها گفتند مبادا خورشید بر شما بتابد در اینجا گفتند ما بمانیم تا خورشید بر آید و آن را بنگریم، و همه مردند، و گفتند: همه از آنجا گریزان شدند.

کلبی گفته: مردمی بودند لخت و نایبنا بحق بنام منسک، گفته: مردی بنام عمرو بن مالک بن امیه باز گفت که در سمرقند مردی دیدم که در جمعی مردم گرد خود حدیث میکرد و از یکی پرسیدم چه میگوید؟ گفت از حال مردمی که خورشید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 93

بدانها بر آید، گفت من از چین گذشتم و از حالشان پرسیدم گفتند یک شبانه روز با آنها فاصله داری. رهنمائی را مزدور کردم و شبانه نزد آنها رفتم و ناگاه دیدم هر کدام یک گوش خود را فرش کردند و دیگری را بروی خود کشیده و همراه من زبان آنها را میدانست و بآنها گفت: آمدیم بنگریم چگونه خورشید برمی‌آید.

در این میان آواز زنجیری بلند شد و من از هوش رفتم و چون بهوش آمدم دیدم مرا چرب کرده بودند و چون خورشید روی آب برآمد بمانند روغن زیت بجوش آمد و گوشه آسمان چون خیمه‌ای نمود و چون خورشید بر آمد مرا با یارم در سرداب خود در آوردند، و چون روز بر آمد بماهی گرفتن پرداختند و آن را در آفتاب میانداختند و پخته میشد.

ثعلبی گفته دانایان باخبر قدماء گفتند: چون ذو القرنین از کار امم اطراف زمین پرداخت و بشرق و غرب چرخید بسوی امم میانه زمین رو آورد از پری و آدمی و یاجوج و ماجوج و در میان راه در پایان شرقی سرزمین ترک امتی خوب از

آدمیان باو گفتند: ای ذی القرنین میان این دو کوه آفریده‌هائی از خدا باشند که بآدمی نمانند و بجانوران مانند، گیاه بیابان خورند و جانداران و وحوش را شکار کنند و همه حشرات زمین را از مار و عقرب و هر جانوری را میخورند که خدا آفریده، و خدا خلقی ندارد بمانند آنها فزون شوند، و اگر مدتی بگذرد آنقدر فزون شوند که بی‌تردید روی زمین را پر کنند و مردم آن را بیرون کنند و بر آنها غلبه کنند و تباهی بیار آورند، و سالی نگذرد که ما نگرانیم سر آنها از میان این دو کوه بر ما بتازد.

«آیا مالیاتی برایت بعهده گیریم» که مزد تو باشد «بر اینکه میان ما و آنها سدی بسازی» که جلوگیری باشد و ما نرسند «ذو القرنین گفت آنچه خدا بمن داده بهتر است» از خراج شما ولی با من کمک کنید با نیروی خود تا میان شما و آنها دیواری بسازم، گفتند: این نیرو چیست؟ گفت کار کارگر و استاد که خوب بسازد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 94

ابزار کار گفتند. ابزار کار چیست؟ گفت «تیکه‌های آهن بیاورید» و مس بیاورید گفتند با چه نیرو آهن و مس را ببریم، معدن دیگری از زیر زمین برای آنها بر آورد بنام «سامور» که سخت‌تر و سفیدتر فلزیست که خدا آفریده، و سلیمان ستونهای بیت المقدس و سنگهایش را با آن بریده و هم جواهرش را.

و آنگه میان دو کوه را اندازه گرفت و آهن و مس را با آتش ذوب کرد، و تیکه‌ها چون سنگهای بزرگ ساخت، سپس مس را آب کرد و چون گل ملاط آن سنگهای آهنین نمود و بساختن آن پرداخت و نقشه ساختمانش چنانچه مورخان گفته‌اند این است، میان دو کوه را اندازه گرفت 100 فرسخ بود و پایه آن را کند تا بآب رسید.

و پهنای سد را 50 فرسخ گرفت، و آنگه، هیزم میان دو کوه نهاد و آهن روی آن چید و باز هیزم روی آن چید و یک رده آهن و یک رده هیزم روی هم چید تا برابر دو کوه دو سمت سد شد.

و آنگه آتش بر آن نهاد و گفت بدمید تا همه آتش شد و مس آب شده بر آن ریخت و آتش رده هیزمها را بلعید و مس گذاخته بجایش آمد تا آهن و مس با هم ترکیب شدند. و چون پارچه برد یمنی نمودار شد از زردی و سرخی مس و از سیاهی آهن و مس، و سد دراز و محکم و بزرگی شد چنانچه خدا فرموده «نتوانند بر آن برآیند و نتوانند بر آن سوراخی پدید آرند».

قتاده گفته، مردی گفت: یا نبی الله سد یا جوج و مأجوج را دیدی؟ برای من وصف کن فرمود: چون برد یمنی است یک رده سیاه و یکی سرخ فرمود: من آن را دیدم، و گفته‌اند: جای سد پشت «ملاذجرد» نزدیک مشرق تابستان و فاصله‌اش تا خزره 72 روز راه است.

و از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که فرمود: ذو القرنین از مشرق تا مغرب را مالک شد، دوستی از فرشته‌ها داشت بنام «رفائیل» بدیدن او می‌آمد، یک روز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 95

در میان گفتگو ذو القرنین گفت: ای رفائیل از عبادت خودتان در آسمان بمن بازگو گریست و گفت: ای ذو القرنین عبادت شما در برابر عبادت ما چه ارزشی دارد در آسمان فرشته‌ها ایند که همیشه ایستاده و ننشینند، و برخی پیوسته بسجده و سر بر ندارند، برخی در رکوع و بلند نشوند هرگز، میگویند: سبحان الملك القدوس رب الملائکه و الروح، ربنا ما عبدناک حق عبادتک.

ذو القرنین بسختی گریست و گفت: من می‌خواهم زنده مانم، حق عبادت پروردگارم را ادا کنم رفائیل، گفت: راستی این را می‌خواهی؟ گفت: آری، رفائیل، گفت: خدا را در زمین چشمه‌ایست بنام چشمه زندگی و خدا با خود عهد بسته هر که از آن نوشد نمیرد تا خودش از خدا مرگش را خواهد، ذو القرنین گفت:

شما جای این چشمه را میدانید: گفت: نه، ولی در آسمان گویند: خدا را در زمین ظلماتیست که پای آدمی و پری بدان نرسیده، و ما پنداریم آن چشمه در این ظلمت است.

ذو القرنین همه علماء مدرس کتب و آثار نبوت را جمع کرد و بآنها گفت: شما در کتب خدا و احادیث انبیاء و گفتار علمای پیش از خود یافتید که خدا را در زمین چشمه‌ایست بنام چشمه زندگی؟ همه گفتند: نه، جز یکی از آنها بنام فتخیر (خضر خ ب) که گفت: من در وصیت‌نامه آدم یافتم که خدا در زمین ظلمتی آفریده که پای آدم و پری بدان نرسیده و در آن چشمه جاوید ساخته، ذو القرنین گفت:

راست گفتمی، سپس فقهاء و اشراف و ملوک را بسیج کرد و بسوی مشرق رفت 12 سال تا بگوشه تاریکی رسید و تاریکی دید که تاریکی شب نبود، و در آنجا لشکر گاهی بر پا کردند و همه دانشمندان لشکرش را گرد آورد و گفت: می‌خواهم وارد این ظلمت شوم.

گفتند پادشاهای پیغمبران و شاهان پیش از تو قصد این ظلمت نکردند تو هم آن را خواه که میترسم برایت اتفاق بدی افتد و مردم زمین تباه شوند، گفت: ناچار باید آن را ببیمایم، گفتند: ای پادشاه از ظلمت دست بردار و آن را خواه زیرا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 96

اگر ما دانستیم که در آن بمقصود خود رسی و خدا بر ما خشم نکند بدنالت می‌آمدیم ولی ما از خدا ترس داریم که رنج آورد و زمین و آنچه در آنست تباه شوند، ذو القرنین گفت: من ناچارم از اینکه در آن بروم علماء گفتند: خود دانی.



ذو القرنین گفت: کدام مرکبها تیز بین ترند؟ گفتند: اسب، گفت، چه اسبی تیزبین تر است؟ گفتند ماده، گفت: از ماده‌ها کدام تیز بین ترند؟ گفتند، نژاده‌ها ذو القرنین فرستاد و 6000 هزار کره اسب ماده فراهم کرد و 6000 هزار مرد چالاک و خردمند از سپاه خود برگزید و بهر کدام اسبی داد و خضر را فرمانده دو هزار نمود و ذو القرنین با 4 هزار ماند، و بباقی مردم گفت تا 12 سال در اینجا بمانید اگر ما برگشتیم که بسیار خوب و گر نه بی‌لاد خود برگردید، خضر گفت، پادشاه ما در ظلمت راه می‌رویم و یک دیگر را نبینم و اگر گم شدیم چه کنیم، ذو القرنین باو یک دانه سرخ داد و گفت: چون گرفتار گم شدن شوید این مهره را بینداز تا فریاد زند و گمشده‌ها بدان باز آیند.

خضر یک منزل پیش از ذو القرنین بود از هر جا کوچ میکرد ذو القرنین بار مینهاد، در این میانه که خضر میرفت بدره‌ای رسید و بدش افتاد که چشمه زندگی در آنست بر لب آن دره ایست داد و بیارانش گفت: از اینجا حرکت نکنید، و آن مهره را انداخت و پس از مدتی طولانی بنک آن را شنید و نزد آن رفت دید در کنار چشمه است.

خضر جامه در آورد و در چشمه رفت و دید سپیدتر از شیر است و شیرین تر از عسل از آن نوشیده و در آن غسل کرد و وضوء ساخت و جامه‌ها را پوشید. و آنکه مهره را بسوی یارانش افکند و فریاد کرد و خضر بدنبال آوازش نزد یاران خود برگشت و سوار شد و گفت: بنام خدا بروید.

ذو القرنین آن وادی را نیافت و از آن گذشت و 40 شبانه روز در تاریکی رفتند و بیک روشنائی رسیدند که نه از خورشید بود و نه از ماه، زمینی سرخ بود و ریگستان و در آن زمین کاخی بود یک فرسخ در یک فرسخ دری داشت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 97

ذو القرنین قشون خود را در آنجا فرود آورد و تنها بدان کاخ در آمد و دید یک میله آهن بر روی دیوار کاخ است و پرنده سیاهی از بینی بدان مهار شده و میان آسمان و زمین آویزانست و چون خش و خش ذو القرنین را شنید گفت:

این کیست؟ گفت من ذو القرنینم گفت: آنچه پس خود داری تو را بس نبود تا خود را بمن رساندی؟ آن پرنده گفت: ای ذو القرنین برایم حدیث بگو، گفت پیرس.

گفت: ساختمان آجر و گچ در زمین بسیار شده؟ گفت: آری، پرنده پری گشود و باد کرد تا یک سوم آن آهن را گرفت، گفت: ای ذو القرنین ساز و آواز بسیار شده؟ گفت: آری، پرنده پر زد و دو سوم آهن را پر کرد و گفت: آیا گواهی بدروغ فراوان شده؟ گفت: آری و پرنده پری زد و همه آهن را پر کرد و میان دو دیوار کاخ را سد کرد و ترسید (برد و زانو نشست خ ب).

ذو القرنین سخت ترسید و پرنده گفت: نترس بمن حدیث کن گفت: پیرس گفت: آیا مردم از شهادت بیگانگی خدا دست کشیدند؟ گفت: نه، پرنده تا یک سوم بخود پیوست، سپس گفت: ای ذو القرنین، مردم نماز واجب را ترک کردند؟

گفت: نه پرنده یک سوم دیگر جمع شد، سپس گفت: ای ذو القرنین مردم غسل جنابت را وانهادند؟ گفت: نه پرنده بصورت اول شد.

بعد گفت: پله‌های این کاخ را بگیر و بالا رو او ترسان بالا رفت و نمیدانست چه در پیش دارد تا بالای پله‌ها رسید و در آنجا پشت بام پهنی بود که پیکره مرد جوانی ایستاده با جامه سپید در آن بود که رو با آسمان برداشته و دو دست بر دهان نهاده و چون خش خش ذو القرنین را شنید گفت: این چیست؟ گفت: من ذو القرنین هستم گفت: ای ذو القرنین راستی قیامت نزدیک است و من در انتظار فرمان پروردگارم که در صور بدم.

سپس صاحب صور از پیش خود چیزی برداشت مانند سنگ و بذوالقرنین گفت آن را بگیر، اگر آن سیر شد تو سیر شوی و اگر گرسنه شد گرسنه گردی، ذو القرنین آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 98

سنگ را گرفت و نزد یارانش فرود آمد، و هر چه دیده بود بآنها باز گفت سپس علماء قشونش را جمع کرد و گفت: بمن خبر دهید از این سنگ که چیست؟ گفتند: صاحب صور در باره آن بتو چه گفت؟ گفت: بمن گفت: اگر این سیر شود تو سیر شوی و اگر گرسنه شود تو گرسنه شوی. علماء آن سنگ را در یک کفه ترازو نهادند و سنگی مانندش در کفه دیگر و ترازو را بلند کردند و سنگی که ذو القرنین آورده بود سنگین تر بود، و باز سنگ دیگر گذاردند و سنگ دیگر تا 1000 رسید و آن از همه سنگین تر بود، و دانشمندان همه گفتند دانش ما بجائی نرسد.

و در این میان خضر رسید و ترازو را بدست گرفت و سنگی باندازه آن سنگ در کفه دیگر نهاد و مشتی خاک بر رویش ریخت و ترازو را بلند کرد و برابر در آمد و همه دانشمندان روی بر خاک نهادند و برای خدا سجده کردند و گفتند: سبحان الله دانش ما باینجا نرسید هزار سنگ نهادیم و کم آمد.

خضر گفت: پادشاه سلطنت خدا عز و جل به آفریده‌هایش چیره است و فرمانش بر آنها روانست و حکمش جاریست، خدا خلق خود را بهم آزموده و گرفتار کرده، دانا را بدان، و نادان را بنادان، دانا را بنادان و نادان را بدان تو را بمن آزموده و مرا بتو ذو القرنین گفت: راست گفتم ما را از این مثل آگاه کن.

گفت: این مثلی است که صاحب صور برایت زده: که خدایت بر همه بلاد شاهی داده و بتو داده آنچه بکسی نداده و تو را بزمینهای گامزن نموده که دیگری را نکرده، و تو سیر نشدی، و هوست کشاند تا از کشور خدا بدان جا رسیدی که قدم آدمی و پری نرسیده، و این مثل است که آدمیزاد هرگز سیر نشود جز اینکه مشتی خاک گور روی او ریزند، ذو القرنین گریست و گفت: راست گفتم در شرح این مثل از این رو دیگر دنبال شهری نروم پس از این سفرم تا بمیرم.

سپس برگشت تا چون بمیانہ ظلمات رسید گام بر دره زبرجد نهاد و همراهانش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 99

چون خش خش زیر پای خود و اسبهاشان شنیدند، گفتند: پادشاهها زیر پای ما چیست گفت: از آن برگیرید که هر که برگیرد پشیمانست و هر که هم برنگیرد پشیمانست، برخی از آن برگرفتند و برخی نه، و چون از تاریکی بر آمدند زبرجد بود و گیرنده از کمی پشیمان شد و ناگیر از اینکه چرا نگرفته.

گوید: رسول خدا پیوسته میفرمود: خدا رحمت کند برادرم ذو القرنین را اگر در آغاز کارش بدره زبرجد رسیده بود چیزی از آن را وانمیگذاشت تا همه را بدسترس مردم رساند چون دنیا طلب بود ولی وقتی بدان رسید که ترک دنیا کرده بود و نیازی بدان نداشت، سپس بعراق برگشت، و ملوک الطوائف را تأسیس کرد و در میان راه در شهر زور مرد، و علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: تا دومه الجندل برگشت و در آنجا ماند تا مرد (پایان)

طبرسی - ره - در (ج 6 ص 494) مجمع گفته: در شرح قول خدا «راستی یا جوج و مأجوج مفسدند در زمین» که: بمردم خروج میکردند و آنها را میکشند و گوشت آنها و گوشت حیواناتشان را میخوردند، گفته‌اند: در بهار خروج میکردند و همه سبزه‌ها را میخوردند و هر چه خشک بود میبردند، از کلبی گفته‌اند مقصود اینست که در آینده فساد خواهند کرد، و در خبر است از حدیقه که پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از یا جوج و مأجوج فرمود: یا جوج یک امتند و مأجوج امت دیگر هر کدام 400 امتند که نمیرد از آنها تنی تا هزار مرد از نژاد خود را بیند که اسلحه بر دوش است.

گفتم: یا رسول الله وصف کن آنها را برای ما، فرمود: سه دسته‌اند یکدسته‌شان چون آذرند گفتم: یا رسول الله، آذر چیست؟ فرمود: درختی است بلند در شام، و دسته‌ای درازا و پهنایشان یکیست و اینانند که هیچ کوه و آهنی برابرشان نایستند و دسته دیگری باشند که یک گوش خود را فرش کنند و دیگری را لحاف و بفیل و هر وحش و شتر و خنزیر بر نخورند جز آنکه آن را بخورند، هر کدامشان بمیرد او را بخورند پیشقراولشان بشام رسد و دنباله‌شان در خراسان باشد، آب رودهای مشرق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 100

را بنوشند و آب دریای خزر را.

وهب و مقاتل گفته‌اند: از فرزندان یافث بن نوح پدر ترکه‌ایند، سدی گفته ترکه‌ها دسته‌ای غارتگر بودند از یا جوج و مأجوج و چون سد را ذو القرنین بست بیرون آن ماندند قتاده گفته: ذو القرنین سد را بروی 21 عشیره بست و یکی بیرون سد ماند و آنان ترکند، کعب گفته: نژادی شازند از آدمیزاده‌ها چون آدم روز محتلم شد و نطفه‌اش با خاک آمیخت و خدا از آن آب و خاک یا جوج و مأجوج را آفرید از پدر بما پیوسته‌اند نه از مادر، این دور از باور است.

... او رحمه الله در تفسیر (ق) گفته (ج 9 ص 141) نام کوهی است گرد زمین از زمرد سبز و سبزی آسمان از آنست، از ضحاک و عکرمه، و در تفسیر «و الطور» (ج 9 ص 163) گفته: خدا بکوهی سوگند خورده که با موسی در زمین مقدس بر آن سخن گفته است، گفته‌اند: مقصود هر کوهی است چون خدا انواع نعمت بدو سپرده ...

### [روایات]

1- در خصال (ج 2 ص 10) بسندش از امام صادق علیه السلام که: دنیا هفت اقلیم است یا جوج و مأجوج، روم، چین، زنج، قوم موسی و اقلیم بابل بیان: شاید مقصود بیان اقلیم جهانست از نظر ساکنان آنها و بیان اختلاف صورت و رنگ و طبع آنها و اگر منظور حصر بشر در آنها باشد اقلیم بابل شامل عرب و عجم است و اقلیم چین شامل همه ترکها و اقلیم زنج شامل هنود و بسا مقصود بیان اصناف عجیب آدمی است و این روشنتر است، و مقصود از قوم موسی اهل جابلقا و جابر سا است چنانچه گذشت.

2- در خصال (ج 2 ص 3): بسندش از پیغمبر صلی الله علیه و آله که: از کوههایی که در روز موسی (هنگام خواست دید خدا) از جا پریدند هفت کوهند که بحجاز و یمن پیوستند، در مدینه احد است و ورقان (بواو کسره‌دار) و در مکه: ثور، و ثبیر، و حری و در یمن، صبر (چون کتف) و حضور (چون صبور).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 101

3- در خصال (123) بسندش از حسین بن زید که بمن خبر رسیده خدا عز و جل کوه را از چهار چیز آفریده، از دریای اعظم گرد دنیا، و از آتش و از اشک چشم فرشته‌ای بنام ابراهیم و از چاهی خوب، حدیث طولانی است و باندازه نیاز از آن باز گرفتیم.

بیان: در بیشتر نسخه‌ها بجای جبل خیل بمعنی اسب آمده است و بهر تقدیر مجاز و استعاره‌ای در آن بکار رفته و بامام پیوسته نیست و گویا در لفظ بئر بمعنی چاه تحریفی باشد و واژه دیگر باشد.

4- در تفسیر علی بن ابراهیم (643) «ق- و القرآن المجید» ق کوهی است گرد دنیا آنور یا جوج و مأجوج و سوگند است.

5- و از همان (595): بسندی از یحیی بن میسره خثعمی که شنیدم ابی جعفر علیه السلام میفرمود: «عسق» شماره سالهای امام قائم است و «ق» کوهی است گرد دنیا از زمرد سبز و سبزی آسمان از آنست و همه علم علی علیه السلام در «عسق».

6- در عیون (ج 1 ص 241) و علل (ج 2 ص 380) در خبر شامی که از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید خدا کوهها را از چه آفرید: فرمود: از امواج.

7- در بصائر: بسندش از ابی جعفر علیه السلام که علی علیه السلام دارا شد هر چه در زمین است، و زیر آن دو ابر بر او نمایان شدند، سرکش و رام و سرکش را برگزید.

در سرکش دارائی آنچه است که زیر زمین است و در رام دارائی آنچه بالای زمین است، و بر سرکش گردش کرد در هفت زمین و سه را ویران یافت و چهار را آبادان.

8- و در همان: بسندش از سوره از ابی جعفر علیه السلام فرمود: ذو القرنین مخیر شد میان دو ابر ورام را برگزید و سرکش را وانهاد برای مولای شما گوید: گفتم سرکش کدام است؟ فرمود: هر ابری که رعد و صاعقه و یا برق دارد که مولای شما بر آن سوار شود، هلاکه او برابر نشیند و باسباب هفت آسمان و هفت زمین برآید، پنج آبادانند و دو تا ویران.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 102

بیان: شاید آبادی پنجم اندک است که در خبر پیش از ویرانها شمرده شد.

9- در بصائر: بسندش از ابی جعفر علیه السلام که خدا گرد دنیا کوهی آفریده از زبرجد سبز، و سبزی آسمان از آنست، و خلقی آفریده که مکلف بواجبات خلق او از نماز و زکاة نیستند و همه دو مرد از این امت را لعن کنند، و نام آنها را برد.

10- جامع الاخبار: از پیغمبر صلی الله علیه و آله قاف را پرسیدند و پشت قاف را، فرمود در پس آن 70 سرزمین طلا است، و 70 سرزمین نقره 70 از مشک که در پس آن هفتاد زمین پر فرشته است و نه گرم است و نه سرد در ازای هر زمین 1000 سال راه است، گفتند از پس فرشته‌ها چیست؟ فرمود: پرده‌ای از تاریکی، پشت آن چیست فرمود: پرده‌ای از باد، پشتش چیست؟ فرمود: پرده‌ای از آتش، در پس آن چیست؟

فرمود: ماری گرد همه جهان که تا روز قیامت خدا را تسبیح گوید و پادشاه همه مارها است، در پس آن چیست؟ فرمود: پرده از نور.

گفت در پس آن چیست؟ فرمود: دانش و قضای خدا و پرسش شد از پهنا و درازا و گردی قاف فرمود: هزار سال پهنا دارد از یاقوت سرخ است، سماقش از نقره سپید، و ته چسپش از زمرد سبز و سه شاخه از نور دارد، یکی در مشرق، و یکی در مغرب و دیگری در میان آسمان که بر آن سه سطر نگاشته 1- بسم الله الرحمن الرحيم 2- الحمد لله رب العالمين 3- لا إله إلا الله: محمد رسول الله.

11- در در منثور (ج 5 ص 309) از کعب در قول خدا «تا نهان شد در پرده 32- ص» فرمود: پرده‌ای از یاقوت سبز در گرد خلائق که آسمان از آن سبز است و گویند آسمان سبز و دریا از آسمان سبز شده و گویند: دریای سبز بیان: اخبار این هر دو کتاب ضعیف است و سنی سند و مانند آنها و برخی گفتار در باره آن در باب عوالم گذشت.

## 12- در کتاب اقالیم و بلدان: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که آیه فسبحان الله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 103

حین تمسون را- تا و کذلک تخرجون، 17-19 الروم را بخواند بشماره هر دانه برف که بر کوه سبلانست حسنه برایش نوشته شود، گفته شد یا رسول الله سبلان چیست؟ فرمود زمینی در ارمینیه و آذربایجان که یک چشمه از بهشت دارد و قبری از پیغمبران.

ابو حامد اندلسی گفته بر سر این کوه چشمه بزرگی است با اینکه بسیار بلند است و آبش از برف سردتر و چون غسل است در خوشگواری، و از درون همین کوه آب گرمی در آید که تخم مرغ را پیزد و مردم برای مصالح خود بدان رو آورند و در ته این کوه درخت و چراگاه بسیار است و یک گیاهی دارد که هر آدمی یا جاندارى بخورد فوراً بمیرد.

قزوینی گفته: دیدم اسب و رمه‌های دیگر در این کوه میچریدند و چون بدان گیاه میرسیدند چون طرد شده میگریختند و از قزوینی آورده که در یکی از دیه‌های قزوین کوهی است و کسی بالایش رفته بود بمن باز گفت که بر آنست صورت هر حیوان از هر نوع و صورت هر صنف انسان که بی شمارند و سنگ شدند و در میان آنها شبانی است که بر عصایش تکیه زده و رمه گرد او سنگ شده و زنی که ماده‌ئی را میدوشد و سنگ شده زنی که بچاهش را شیر میدهد و سنگ شده و همچنین بکش و برو 13- و گفته: حکایت است که مردی از همدان نزد امام صادق علیه السلام آمد و امام باو گفت از کجا آمدی؟ گفت: از همدان فرمودش کوه راوندش میشناسی؟ گفت:

قربانت آن اروند است فرمود: آری راستی در آن چشمه‌ایست از چشمه‌های بهشت.

بیان: آن کوه بهر دو نامیده میشده و صحیح راوند بوده و امام او را تصدیق کرد چون نزد آنها چنین معروف بوده.

گفته: کوه قاف گرد زمین است چون سفیدی چشم گرد سیاهی آن پشت قاف از سرای دیگر است نه از این جهان یکی از مفسران گفته: خدا را در پس قاف زمینی است سفید چون نقره زلال که 40 روز سیر خورشید دراز است و در آن فرشته‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 104

رو بعرض دارند و از هیبت خدا ندانند کنار آنها چیست و از آدم و ابلیس خبری ندارند و چنین باشند تا روز قیامت و گفته‌اند روز قیامت آن بجای زمین ما آید و الله اعلم و گفته: سراندیب کوهی است بالاتر چین در دریای هند و همانست که خدا آدم را از بهشت بدان فرو آورد و جای پایش در آنست که در سنگی بدرازی 70 و جب فرو رفته و بر این کوه تابشی است چون برق و کس نتواند بدان نگاه کند و هر روز باران دارد و قدمگاه آدم را میشوید و گردش چند نوع

یاقوت و سنگهای با ارزش است و چند جور عطر و گیاههای داروئی بشمار و آدم از این کوه را تا کنار دریا که دو روز راه است یک گام زد.

و گفته: از عباده بن صامت حکایت است که، ابو بکر مرا نزد پادشاه روم فرستاد تا او را با سلام بخوانم و رفتم تا به بلاد روم رسیدم و کوه اهل کهف بما نمایان شد و بدیری رسیدیم و از اهلیش از آنها پرسیدم و ما را بر سردابی در کوه باز داشتند و چیزی بآنها دادیم که آنان را به بینیم و بهمراه آنها در آمدیم و دری آهنین داشت و آن را گشودند.

رسیدیم با تاقی بزرگ که در کوه کنده بود و در آن 13 مرد بیشت خوابیده بودند و هر کدام جبهای تیره بتن داشتند و عبائی تیره از سر تا پا بخود پیچیده بودند ندانستیم جامه آنها پشم است یا کرک ولی از ابریشم محکتر بود و بر آن دست زدیم و از محکمی زنگ میزدند موزهائی تا نصف ساق بر پا داشتند که نعل دوخته و کامل داشتند و مانند خز بودند و باندازه‌ای نرم که مانندشان دیده نشود.

گفت چهره هر یک را باز کردیم درخشان و خوش‌رنگ و خوش ترکیب بودند چون چهره جوانانی خرم که برخی تار سفید در مویشان بود و موهای برخی بافته و برخی بهم چسبیده بود و زی مسلمان داشتند و باخشان رسیدیم و ناگاه در چهره یکیشان زخم تازه شمشیری بود که گویا همان روز زده باشند از حالشان پرسیدم و آنچه در باره آنها میدانند گفتند سالی یک بار بدیدن آنها آیند و مردم این ناحیه بر در غار جمع شوند و کسانی بر بالین آنها آیند و چهره و جامه آنها را گردگیری کنند و ناخن آنها را بگیرند و سیلشان را بزنند و آنها را بحال خود وانهند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 105

گفتم میدانید چه کسانیند و چند سال است در اینجایند؟ گفتند در کتب آنها است که پیغمبرانی بودند و 400 سال پیش از مسیح یکبار بر مردم این بلاد مبعوث شدند از ابن عباس است که اصحاب کهف هفت کسند.

14- در نوادر علی بن اسباط بسندی از جابر بن عبد الله انصاری گفت: یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نزد ما آمد و گفت: در اینجا کیست؟ گفتم یا رسول الله من و سلمان فارسی، فرمود: سلمان مولایت علی را بخوان که در باره او از خداوند عالمیان فرمانی رسیده، گوید: سلمان رفت و علی را از خانه‌اش آورد، و چون نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید با او مدتی طولانی خلوت کرد و راز گفت بنهان از ما، و از چهره رسول صلی الله علیه و آله مانند رشته در عرق سرازیر بود و از خرمی میدرخشید.

و چون از راز گوئی او برگشت فرمود: شنیدی و دانستی یا علی آن را نگهدار، سپس فرمود: ای جابر عمر را بخوان و ابا بکر را و آنها را آوردم و فرمود: ای جابر عبد الرحمن بن عوف را هم نزد من بخوان و من او را هم دعوت کردم، و چون آمد، بسلمان فرمود: بخانه‌ام سلمه برو و آن جاجیم خیبری را بیاور.

طولی نکشید که سلمان آن را آورد فرمود بازش کنید و بآن سه تا گفت روی آن بنشینید و هر کدام بر گوشه‌ای نشستند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم رازی دراز با سلمان فرمود و باو گفت تو هم بنشین بر گوشه چهارم، و آنکه فرمود: یا علی بنشین میان بساط و آنچه‌ات فرمودم بگو که اگرش بر کوه گوئی روان شود و اگرش بر زمین گوئی از دنبالت تیکه شود و هر که در بر تو است بهم پیچد، و اگر با آن مرده‌ها را بخوانی بفرمان خدا تو را پاسخ گویند.

یکی از آنها گفت، یا رسول الله صلی الله علیه و آله این خاص علی است؟ فرمود آری، آن را بدانید برای او، سلمان گوید چون همه در جای خود نشستند بساط بجنبش آمد و او را جز میان آسمان و زمین ندیدیم، و چون سلمان برگشت گزارش داد که آنها میان آسمان و زمین رفتند ندانستند بمشرق میروند یا مغرب تا بساط آنها را بر غاری

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 106

بزرگ فرو آورد که یکدر از سنگ واحد داشت. سلمان گفت: فرمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم را اجراء کردم.

گفتم چه فرمانی، گفت: فرمود چون بساط بجای خود در زمین نشست و ما بدر غار رفتیم به ابو بکر فرمایم بر اصحاب غار سلام دهد و بر همه، منش فرمودم و او با آواز بلند ترش سلام داد و جوابی نشنید، باز سلام داد و جوابی نگرفت و همه همراهان و من آن را گواهی کردیم، وانگه بعمر فرمان دادم و او هم ببلندتر آوازش سلام داد و جوابی نگرفت و سلام دیگر داد و جوابی نشنید و همه همراهان و من آن را هم گواهی کردیم سپس نوبت عبد الرحمن بن عوف شد و او هم چنین بود و گواهی برای او هم انجام شد و سپس من بر خواستم و بفریادی که سنگ و دره‌ها شنیدند سلام دادم و جواب نگرفتم، بعلی گفتم قربانت پدر و مادرم تو فرمانده مائی بجای رسول صلی الله علیه و آله تا بر گردیم و همه فرمانبریم و رسول صلی الله علیه و آله بمن فرموده تو را فرمایم بر اصحاب این غار سلام دهی در پایان دیگران، اینست آنچه که خدا بدان شرف و رفع در حاجت را خواسته.

علی بر خاست و آهسته سلام کرد، در با ناله سختی باز شد، و نگاه کردیم درون غار پر از آتش و هراس کردیم و آنان گریختند، گفتم بر جای خود باشید تا بشنویم چه گوید و باکی بر شما نیست برگشتند و علی علیه السلام باز سلام کرد که: درود بر شما ای جوانان با ایمان پیروردگار خود، جواب گفتند: درود بر تو ای علی و رحمت خدا و برکاتش و بر کسی که تو را فرستاده است پدران و مادران ما بقربانت ای وصی محمد خاتم النبیین و پیشوای مرسلین و نذیر عالمین و بشیر مؤمنین، از ما باو سلام برسان با رحمت خدا ای امام متقیان البته ما بنبوت پسر عمت گواهییم و بولایت و امامت تو درود بر محمد صلی الله علیه و آله روزی که زاد و روزی که مرد و روزی که زنده شود.

گفت: باز علی علیه السلام سلام داد و جواب گفتند: بر تو درود و رحمت خدا و برکاتش مولای ما. امام ما سپاس خدا را که ولایت تو را بما نمود و از ما بدان پیمان سد و ایمان و عقیده ما را بدان فزود و بر تقوی پایدارمان کرد، البته شنیدند همراهانت که ولایت از آن تو است نه آنها و بزودی بدانند آنان که ستم کردند چه



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 107

سرانجامی دارند.

سلمان گفت چون این را شنیدند رو بعلی کردند و گفتند شنیدیم و گواهییم نزد پیغمبر، واسطه شو که بخشودیت از ما خشنود شود سپس علی علیه السلام کلامی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله باو یاد داده بود بزبان آورد و ندانستیم بمشرق میرویم یا مغرب تا مانند پرنده دور پروازی بر در مسجد فرود آمدیم.

و رسول خدا نزد ما بیرون شد و فرمود: چه گونه دیدید، همه همراهان همزبان اصحاب کهف شهادت دادند و گفتند عقیده آنها را داریم، فرمود: اگر عمل کنید رهجو باشید و نیست بر رسول جز رساندن روشن فرمان خدا، و اگر عمل نکنید اختلاف کنید، هر که وفا کند خدا با او وفا کند و هر که بیوفا شود بسر وارونه شود، آیا پس از شناخت و اتمام حجت؟ بدان که جانم بدست اوست فرماندارم که بشما فرمان دهم با او بیعت کنید و فرمانش ببرید، بیعت کنید با او، فرمان برید از او که وحی بدان نازل شده «آیا کسانی که گرویدید فرمانبرید از خدا و رسول و اولی الامر خود، جابر گفت با او بیعت کردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر استوار مانید بر روش علی در ولایت او بنوشانیم بشما آب گوارا، و نعمت برید از بالا و زیر پای خود، و اگر بر آن استوار نشوید قول شما مختلف گردد و دشمن شاد شوید البته شما جزء بجزء پیرو بنی اسرائیل باشید، اگر بسورخ سوسماری رفته‌اند شما هم بروید بدنبالشان و خوشا بر کسی که پس از من بولایت علی بماند تا بمیرد و بمن رسد و از او خشنودم، جابر گفت: رفتن و برگشتن آنان از رفتن خورشید از نیمه روز بود تا هنگام عصر.

15- در در منثور- (ج 6 ص 101) از ابن عباس که خدا تعالی در پس این زمین دریائی گردش آفریده، و در پس آن کوهی آفریده بنام (ق) که آسمان دنیا بر آن چرخد، و در پس آن نیز کوهی است هفت برابر این زمین، و خدا در پس آن هم دریائی گردش آفریده و پس از آنهم کوهی است بنام (ق) که آسمان دوم بر آن چرخد، تا هفت زمین، هفت دریا، هفت کوه شمرد و گفت اینست معنی قول خدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 108

و دریا را مدادش سازیم پس از آن هفت دریا باشد، 27- لقمان.

16- و از عبد الله بن بریده که: ق، کوهی است از زمرد گرد جهان که دو پهلوی آسمان بر آنست.

17- از مجاهد که: ق، کوهی است گرد زمین.

18- از ابن عباس که خدا کوهی آفریده بنام ق، و بر گرد عالم و ریشه‌هایش تا صخره‌ایست که زمین بر آنست و چون خدا خواهد قریه‌ای را بلرزاند آن کوه را فرماید تا ریشه‌ای که پهلوی آنست بجنباند و زمین آن قریه بلرزد.

19- در علل (ج 2 ص 241) و در مجالس صدوق بسندی از امام ششم علیه السلام که چون ذو القرنین بسد رسید از آن گذشت و بظلمات رفت و در آن فرشته‌ای دید بر کوهی بدرازی 500 ذراع آن فرشته بوی گفت: پشت سرت راهی نبود؟ ذو القرنین گفت: تو کیستی؟ گفت فرشته رحمان و گماشته بر این کوه که هر کوهی خدا عز و جل آفریده ریشه بدان دارد، و چون خدا خواهد شهری را بلرزاند بمن وحی فرستد و آن را بلرزانم.

عیاشی: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب پرسش از زلزله امام ششم همین را فرموده.

در فقیه: بی‌سند آن را آورده بیان: «پشت سرت راهی نبود» یعنی با همه پهناوری زمین در آنجا چرا اینجا آمدی؟ 20- در علل (ج 2 ص 241): بسندش از امام ششم علیه السلام که چون خدا عز و جل زمین را آفرید ماهی را فرمود تا آن را بدوش برداشت و با خود گفت به نیروی خودم آن را برداشتم و خدا عز و جل یک ماهی یک وجبی را فرستاد و در سوراخ بینی او در آمد و چهل صباح پریشان شد، و چون خدا خواهد زمینی را بلرزاند آن ماهی کوچک را بوی نماید و از ترس زمین را بلرزاند.

در فقیه: بی‌سند ماندش را آورده (142)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 109

21- در علل (ج 2 ص 241): بسندی تا یکی از دو امام که خدا عز و جل ماهی را فرمود تا زمین را برداشت و هر شهری روی یک پولک آن قرار گرفت، و چون خدا خواهد آن شهر را بلرزاند ماهی را فرماید تا آن پولک را بجنباند، و اگر آن پولک بلند کند زمین بفرمان خدا وارو شود.

در فقیه: بی‌سند از امام صادق علیه السلام ماندش را آورده.

بیان: صدوق - ره - پس از ذکر این سه حدیث گفته است در فقیه: زلزله بدین سه سبب واقع شود و این اخبار اختلافی ندارند (پایان) ظاهر کلامش اینست که زمین لرزه یک بار بسبب نخست است و یک بار بسبب دوم و یک بار بسبب سوم، و بسا که در هر زمین لرزه هر سه سبب موجود باشند، و بسا که علت دوم در زمین لرزه سراسریست چون زمین لرزه قیامت، و سومی در آنجا که بدنالش فرو کشیدن و انقلاب و دگرگونی بزرگی در زمین بوجود آید و خلاصه زمین لرزه‌ای بزرگ، و سبب یکم در زلزله‌های اندک و جزئیست، و مؤید خبر یکم است که بیشتر زمین لرزه‌ها از کوهها آغاز میشوند و هر ده که بکوه نزدیکتر است لرزه آن سخت‌تر است.

22- در کافی (356- روضه): بسندی از تمیم بن حاتم، گفت: با امیر المؤمنین علیه السلام بودیم و زمین لرزید و وی آن را مالید و فرمود: آرام باش، تو را چه می‌شود؟ وانگه بما رو کرد و فرمود: هلا اگر آن زمین لرزه بود که خدا گفته البته پاسخ مرا میداد ولی آن نیست.

24- در علل (ج 2 ص 242): بسندی که: تمیم بن حذیم گفت: با علی بودیم علیه السلام که ببصره رو کردیم در یک منزلی زمین لرزید و علی علیه السلام بر آن دست زد و باو گفت: تو را چه شود؟ وانگه بما رو کرد و پیغمبر فرمود: اگر آن زمین لرزه بود که خدا عز و جل در کتابش گفته بمن پاسخ میداد ولی آن نیست.

بیان: این اشارتست که مقصود از (الانسان) در سوره زلزال امیر المؤمنین علیه السلام است که بزمین گوید: تو را چه شود؟ و زمین بدو گزارش دهد چنانچه در علل (ج 2

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 110

ص 243) از فاطمه علیها سلام است که: در عهد ابی بکر زمین لرزه شد - و حدیث را کشانده تا گفته:

علی علیه السلام بآنها فرمود: گویا هراس کردید از آنچه بینید، گفتند: چگونه نهراسیم و مانندش را هرگز ندیدیم، فرمود دو لیش را جنبانید و دست بزمین زد و فرمود: تو را چه شود؟ آرام باش و آرام شد و فرمود: منم آن مردی که خدا فرموده «چون زمین بلرزد بخود و بدر اندازد بارهایش را و آدمی گوید او را چه شده» منم آن آدمی که باو گویم تو را چه شده «آن روز گزارش دهد» بمن گزارش دهد، و اینست معنی قول او که اگر آن زمین لرزه بود که خدا گفته در قرآنش یعنی در سوره زلزال و آن زمین لرزه قیامت است بمن پاسخ میداد یعنی گزارش میداد و با من سخن میگفت ولی آن نیست یعنی زلزله قیامت.

24- در علل (- 242) بسند گذشته از محمد بن سلیمان دیلمی که پرسیدم از امام ششم علیه السلام زلزله چیست؟ فرمود آیتی است، گفتم: سببش چیست؟ فرمود خدا تبارک و تعالی بریشه‌های زمین فرشته‌ای گماشته و چون خواهد زمینی لرزد باو وحی کند که فلان ریشه را بجنبان و او ریشه‌های آن زمین را بجنباند و اهل آن بجنبند.

گوید: گفتم: چون چنین شود چه کنم؟ فرمود: نماز کسوف را بخوان و چون تمام کردی بسجده افت و در آن بگو «ای آنکه نگهداری آسمانها و زمین از اینکه از جا بکنند و اگر از جا بکنند دیگری نتواند آنها را نگهدارد از آن پس و راستی او بردبار و آمرزنده است، بازدار بدی را از ما که بر هر چیز توانائی.

در فقیه، باسنادش مانندش آورده بیان: آیتی است یعنی نشانه خشم یا توانائی او است .. و در فقیه پس از غفورا گوید: ای کسی که آسمان را نگهداری تا بر زمین نیفتد بازدار ...

25- در کافی (255- روضه): بسندش از امام ششم که آن ماهی که زمین را بدوش دارد در دل گفت: زمین را بنیروی خود بر میدارم خدا عز و جل یک ماهی کمتر از شبر و بزرگتر از فتر (میانه سیابه و ابهام) در بینی او فرستاد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 111

و 40 روز بیهوش شد و خدا باو رحم کرد و بدر آمد و چون خدا عز و جل خواهد زمین بلرزد آن ماهی را باین ماهی فرستد و چون آن را ببند پریشان شود و زمین بلرزد.

26- در علل محمد بن علی بن ابراهیم است که: سبب زمین لرزه پولک پشت ماهی حامل زمین است و چون خدا عز و جل خواهد زمینی لرزد یا مکانی ماهی پولک آنجا را بلند کند و بجنباند و آن زمین بلرزد.

27- در توحید مفضل: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی گوید چرا این زمین میلرزد، باو گفته شود زلزله و ماندنش پند و بیم مردم است تا رعایت خود کنند و از گناه دست کشند.

#### چند فائده

#### 1 [در مورد اقلیم سبعة]

معموره زمین بهفت اقلیم بخش شده، گفتند دائره عظیمه معدل النهار در سطح زمین خط استواء است که آن را دو بخش شمالی و جنوبی کند و با دائره دیگری که بر دو قطب آن گذرد چهار بخش است که بخش است بالای شمالیش معموره زمین است و بخشهای دیگر یا زیر آبد و نامسکون، یا معمورند و نامعلوم، طول هر بخش 160 درجه است و پهنایش یک چهارم دائره برابر 90 درجه.

و این یک چهارم هم همه معموره نیست بلکه بخشی از آن در شمال که عرض آن از 66 درجه تمام میل کافی فزونست برای سردی بیش زندگی جانور را نشاید و در معموره هم دریاها بسیارست برخی پیوست بدریای محیط و برخی جدا چنانچه دانستی، و کوهها و تپهها و بیشهها و دشتها و باتلاقها و بیابانهای بی آب هم آباد نمیشوند، در جنوب خط استواء اندکی آبادی از زنگیها و سودانیها هست که در شمار معموره نیاورند.

و آغاز معموره نزد منجمین جزائر خالداست بوده که اکنون زیر آب رفتهاند و برخی آنها را مبدأ طول دانسته و برخی کناره دریای مغرب را که ده درجه از آن دور است، و پایان آبادی سمت مغرب نزد آنها «کنک ذر» است که پندارند جایگاه دیوان است و میان این دو نهایت را بر خط استواء گنبد زمین نامند و سپس معموره را از عرض با

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 112

دوآوری موازی خط استواء بهفت اقلیم پخش کردند که طول هر کدام از مشرق تا مغربست و عرض آن باندازه تفاوت نیم ساعت روزهای بلندتر چون احوال هر اقلیم در گرما و سرما و مزاج و رنگ و اخلاق بهم مانند.

مبدأ اقلیم یکم تا 12 و یک سوم درجه است و بلندترین روزش 12 و سه چهارم ساعت و از خط استواء تا اینجا را در شمار معموره نیاوردند چون آبادیش کم است و برخی آن را هم جزء اقلیم یکم دانسته و بهر تقدیر خلافی نیست که آغاز اقلیم دوم از عرض 20 و یک دوم و بلندترین روزش 13 و یک چهارم ساعت است.

و مساحت اقلیم یکم بقول اول چنانچه بیرجندی گفته 662044 فرسخ و نصف است، و شهرهای مشهورش نجران، جنید، صعده، صنعاء، سحار، سندان و کولم و علاقی است.

برخی گفتند این اقلیم از طول شرقی و چین آغاز شود و به رودهای بزرگی بگذرد، و بکناره‌های دریای جنوبی و بخشی از اراضی چین و برخی بلاد جنوبی میان هند و سند، سپس بر جزیره (کرک) که پیش از این در فرمان پادشاه یمن بود و سپس بخلیج فارس و جزیره العرب و بر بیشتر بلاد یمن گذر کند چون معلی، حضر- موت، صنعاء زبید، عدن، شهر، قلقات، ظفار، سبا، مدینه طیبه، صحار، قصبه عمان، سپس بر دریای سرخ و پایتخت حبشه و بلاد نوبه و معدن طلای سودان مغرب و بلاد بربر تا محیط غربی.

در این اقلیم 50 شهر مشهور است و 20 کوه و 30 رود بزرگ، رنگ بیشتر سکنه آن سیاه است، و آن را وابسته به زحل دانند، و مساحت سطح میان خط استواء و اقلیم یکم 1116735 و یک ششم فرسخ است و شهرهای معروفش: عدن، شبام، حضرموت، مرباط سقوطره و جزیره سراندیب و جزیره لامری و جزیره کله و غانه و کوکو و سقاله، بربر، و زغاوه از بلاد زنگ، و هدبه و زیله از بلاد حبشه.

و مساحت اقلیم دوم 572066 و یک سوم فرسخ و شهرهای مشهورش مکه، مدینه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 113

ضعف الله شرفهما، تیماء از بلاد شام، ینبع، جدّه، خیبر، بطن مر، طائف، فید فرع، یمامه، احساء قطیف، بحرین، قفط، صعید، اسیوط، اسوان، اسناء عیذاب مالطه از اقصای مغرب، و سوس اقصی. سجلماسه، دیبلی از بلاد سند، مکران بیرون، منصوره، صنم سومنات، از بلاد هند و کنبایت، ماهوره و قنوج.

برخی گفتند: این اقلیم از آغاز طولش از بلاد چین است و ببلاد یمن و معظم بلاد هند چون دهلی گذرد و بشمال کوههای معروف در بلادشان و بمعظم دیار سند بگذرد چون منصوره و به عمان رسد و جزیره العرب را در زمین نجد و تهامه طی کند و بطائف و مکه و مدینه رسول صلی الله علیه و آله و ینثر، هجر، قطیف بحرین هرگز کرمان گذرد و قلزم را قطع کند و به صعید مصر رسد و نیل را ببرد و بسر زمین مغرب رسد و باواسط بلاد آفریقا و سپس بلاد بربر گذرد و بدریای

محیط رسد و در این اقلیم هم 50 شهر مشهور است و 20 کوه و 20 رود و مردمش سبزه‌اند و پندارند وابسته بخورشید است.

آغاز اقلیم سوم در عرض 27 و یک دوم است و بلندترین روزش 13 سه چهارم ساعت و مساحت سطحش 46091 یک پنجم فرسخ و شهرهای مشهورش: اسکندریه، منفوط از بلاد سعید و اکثر بلاد واقعه بر نیل رشید دمیاط از بلاد مصر و قلزم در کنار دریای یمن فسطاط مصر عین الشمس آن اسفی از دورترین بلاد مغرب سلا، فاس، مراکش درعه، میله، تاهرت قسطنینه و سطیف که همه از شهرهای مغربند تینزرت تونس قابس، قیروان، مهدیه، صفاقس، طرابلس، و قصر احمد همه از بلاد آفریقا و عزه عسقلان، قیساریه، رمله، بیت المقدس همه از بلاد فلسطین نابلس و عکا بیان صور عمان کرک بیروت صیدا اذرعات بصری دمشق صرخد همه از بلاد شام هیت قادسیه حیره و کوفه انبار بغداد صرصر مدائن بابل و نعمانیه نهروان و قصر ابن هبیره و نهر ملک همه از بلاد عراق و اطرافش بصره ابله عبادان طیب سوس قرقوب شوشتر حبی عسکر مکرّم اهواز دورق و ارجان که همه جز سه تای اول از بلاد خوزستانند.

سیف البحر جور ابرقوه کازرون نوبندجان فیروزآباد شیراز بیضاء

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 114

اصطخر فسا دارابجرد همه از بلاد فارس و اطرافش یزد بافق برد سیر جیرفت سیرجان زرنند بم و هرموز همه از بلاد کرمان زرنج شروان و بست همه از بلاد سیستان ملتان از بلاد سند و از بلاد هند و زیتون چین و اصفهان و اردستان و طبس فیروزکوه میمند غزنه کابل.

و برخی گفتند: این اقلیم از مشرق زمین چین و پایتختش آغاز شود و بوسط کشور هند و قندهار و کشمیر گذر کند و از مولتان سند، زابل، بست، سیستان، کیج، یزده - سیر کرمان، خبیص، یزد، فارس، اصفهان، اهواز، عسکر، کوفه، بصره، واسط، بغداد، و مدائن و از اینها بدیاریه و مضر، دمشق، حمص، بیت المقدس، صوریه، طبری، قیساریه، عسقلان، مدین بگذرد و بگوشه‌ای از زمین مصر چون دمیاط، فسطاط و اسکندریه، و از آن پس ببلاد آفریقا و بلد قیروان، سوس طرابلس مغرب و سپس بعشیره‌های سریر در زمین مغرب، بلاد طنجه و بمحیط رسد، شمار شهرهای مشهور آن 128 است، 33 کوه و 22 رود دارد و رنگ بیش مردمش سبزه است و پندارند وابسته بعطارد است.

اقلیم چهارم: از عرض 33 درجه و 40 دقیقه است و بلندترین روزش 14 و یک چهارم ساعت و مساحت سطحش 378038 و یک چهارم فرسخ است و بلاد مشهورش:

قصر عبد الکریم: طنجه، سبتہ، تلمسان و بجایہ از بلاد مغرب، بوند قصر احمد از بلاد افریقا اشیبلیہ قرطبہ مالقہ غرناطہ بلیسہ ہمہ از بلاد شام و توابعش جزیرہ یابسہ جزیرہ مایرقہ کہ در آن دریاچہ ایست کہ گردش 9 میل است جزیرہ سردانیہ جزیرہ صقلیہ جزیرہ وسامس، جزیرہ رودس، جزیرہ قبرس.

همه این جزیره‌ها در دریای رومند (مدیترانه) و طرسوس، ایاس، ارطه، مصیصه، برس برت. تل حمدون همه از بلاد ارمن. طرابلس. بلیناس. بعلبک.

عرقه. جبیلہ از بلاد شام سبس صهیون بغراس. حارم. حصن اکراد حمص. حماة.

شیزر. مرعش. حصن منصور. منبج. معرہ. قنسرین. سمیساط کہ برخی از شهرستان حلب و برخی از شامند و حلب حران. رقه کہ هر دو از دیار مضرند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 115

ماردین از دیار ربیعہ. میافارقین از دیار جزیرہ. قرقیسا. جیران. نصیبین.

جزیرہ ابن عمر. سنجار از دیار ربیعہ. تل اغفر، موصل. حدیثہ. دقواق.

آمد. عانہ. سعرت. تکریت. سامراء. دسکرہ. جلولاء. خانقین. حلوان برخی از عراق و برخی از جزائر. دلی از بلاد ہند. انطالیا از بلاد روم. ارزن. بدلیس.

ارجیس ہمہ از ارمنیہ سلماس، خوی. مراغہ. اوجان. اردبیل. میانج. مرند تبریز ہمہ از بلاد آذربایجان:

موقان اربل. شہر زور. قصر شیرین. صیمرہ. دینور. سیروان. ماسبدان.

سہرورد. زنجان. و نہاوند. ہمدان، بروجرد. قزوین. ابہر. ساوہ، آبہ جربادقان، قم، طالقان، کاشان، ری، کرج کہ بیشتر از بلاد جیلند.

لاہیجان، رودبار، سالوس، ناتل، ارجان، آمل، ساری ہمہ از بلاد طبرستان سمنان، دامغان، بسطام، استرآباد، آبسکون، گرگان، دہستان، خسروجرد، سبزوار اسفراین، نیشابور، نسا، طوس، نوقان، اییورد، قوہستان قاین زوزن جزجرد، بوزجان، سرخس، بوشنج، ہراة، بادغیس، ملین، شیورغان، اسفراز، مرو رود مروشاہجان، فاریاب، شہرستان، سمنگان، ہمہ از خراسان و توابع، بدخشان، ترمذ، ختلان، وخش، صفانیان شومان آئینہ ہمہ از بلاد مغرب گفتہ اند کہ آن شہر حکیمانست از یونان.

یکی از افاضل گفته: این اقلیم میانه اقلیم و معموره عمده جهانست و از بلاد چین آغاز شود و ببلاد تبت داخل گذرد و به جرجیر خطا ختن و کوههای کشمیر و بدخشان و صغانیان و کابل و گذر کند به طخارستان غور بلخ ترمذ هرات مرو شاهجان مرورود سرخس جوزجان فاریاب غرجستان بارود نسا سبزوار طوس نیشابور اسفراین قهستان قومس گرگان طبرستان آمد قم آمل کاشان همدان ابهر قزوین دیلم ساوه الموت کرج گیلان مازندران ساری سمنان دامغان استرآباد بسطام نهاوند دینور حلوان شهرزور زنجان سلطانیه اردبیل موصل سامره ارمینیه مراغه تبریز سنجان نصیبین سمیاط ملطیه ارزنجان رأس العین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 116

قالیقا سمیساط حلب انطاکیه قنسرین طرابلس شام حمص طرسوس جزیره قبرس رودس و در زمین مغرب ببلاد فرنگ و طنجه گذر کند و بدریای محیط رسد و در رقاق اندلس و بلاد مغرب در آن 212 شهر مشهور و 25 کوه و 22 رود است و رنگ عموم اهالیش میان سبزه و سفید است و بنا بر اصح وابسته بمشتریست پیندار آنها و اما اقلیم پنجم: از عرض 39 درجه آغاز شود و بلندترین روزش 14 و سه چهارم ساعت است و مساحت سطحش 299493 فرسخ و 3 دهم است و شهرهایش: اشبونه شنترین بطلیوس مارده طلیطله مرسیه دانیه مدینه سالم سرقسطه طرطوشه لارده هیکل الزهره اربونه انقوریه عموریه آق شهر قونیه قیساریه اقسرا ملیطه سیواس توقات ارزن ارزنجان موش ملازجرد اخلاط شروان نشوی بردغه شمکور تفلیس بیلقان باب الابواب گنجه سلطانیه فراوه کرکنج کات زمخشر هزار اسب درغان طواویس بیکند کرمیه نخشب کش اربنجن اشنیخن سمرقند کشانیه شاش تیکت ایلاقی اسروشنه ساباط خجند شاوکت تنکت امسیکت کلمان فرغانه قبا ختن، خیوه، رومیة الکبری، ما قذونیه از اطراف قسطنطنیه.

یکی از افاضل گفته: این اقلیم از دورترین بلاد ترک آغاز شود و بهمه ترک نشینهای مشهور بگذرد تا حد کاشغر، ختن، بیت المقدس، فرغانه، طراز، خجند و میگذرد به شروان، خوارزم، بخارا، شاش، نسف سمرقند، کش دریای خزر و دیار ارمینیه و برخی بلاد روم چون عموریه، قونیه، آقسرای، قیصریه، سیواس، ارزن الروم، و بگذرد بکناره دریای شام و بلاد اندلس تا بدریای محیط رسد، 200 شهر مشهور دارد، 30 کوه، 15 رود رنگ مردمش سفید است و پیندار آنها وابسته بزهره است.

اقلیم ششم: از عرض 43 و یک دوم آغاز شود و بلندتر روزش 15 و یک چهارم ساعت است و مساحت سطحش 235034 فرسخ و دو سوم و شهرهایش که مشهورند: تطلیه، تبلوته، بردال لمریا، جزیره نقریت، اماسیه قسطنونیه سنوب، جند، فاراب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 117



اسفیجاب، طراز، شلج، خان‌بالیق، کاشغر سموره، لنبردیہ بینذہ، بندقیہ، برشان قسطنطنیہ، بلنجر.

یکی از محققان گفته از بلادش معظم روم است و خزر و ترکستان، از مشرق آغاز شود و بجایگاه ترکهای شرق گذرد و میان دریای طبرستان را قطع کند و به خزر، موقان، سقسین و صقالبه، بلاد آس، اران، باب‌الابواب، روس گذرد و آنگه به معظم بلاد روم چون قسطنطنیہ و بشمال اندلس، ببحر محیط رسد 90 شهر مشهور دارد، 11 کوه، چهل رود، رنگ بیشتر مردمش سرخ است و نزد آنها وابسته بمه است.

اقلیم هفتم: از عرض 47 و یک چهارم آغاز شود بلندتر روزش 15 و سه چهارم ساعت است، مساحت سطحش 187721 فرسخ و دو سوم است، در این اقلیم آبادانی کم است شهرهای مشهورش: کرش ارزق، صرای، که شاه‌نشین است برای تاتار، اکل، یلار یا بلغار، افجا کرمان، صاری کرمان، قرقرصلغات، کفا، صیقچی، شنتیافر، هرقله برخی گفتند طولش از مشرق است و بنهایات ترکهای شرق گذرد و بشمال بلاد یاجوج و مأجوج.

سپس بر غیاض و کوهها که آشیانه وحوش است از ترکها و آنگه به بلغار روس و صقالبه و دریای شام را قطع کند و بدریای محیط رسد، 22 شهر و 11 کوه و 40 رود دارد و رنگ مردمش میان سرخی و سفیدیست و وابسته بمریخ است نزد آنها و مردمش از سردی شش ماه در حمامها بسر برند و آخر اقلیم آنجا است که 50/5 درجه است و بلندتر روزش 16 و یک چهارم ساعت است و آنگه تا عرض 90 درجه را از اقلیم نشمرند.

و بدان که خط استواء از شرق چین آغاز می‌شود و بجزیره «جمکوت» میگذرد و بجنوب بلاد چین و به «کنگ ذر» از زمینهای چین سپس بر جزائر «زأره» بنام سر زمین طلا، و بجنوب جزیره سرانندیب میان دو جزیره کله و سریره و بمیان جزائر دیویره (دیو خ ب) و آنکه بشمال جزائر زنج و معظم بلاد آنها و بشمال جبال قمر و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 118

جنوب سودان غربی تا دریای محیط.

اما بلندترین روز ما ورای اقلیم سبعة: در عرض 54 درجه و کسری 17 ساعت و در عرض 58 درجه 18 ساعت، در عرض 61 درجه 19 ساعت، و در 63 درجه 20 ساعت که در آن جزیره‌ایست بنام تولی و گفته‌اند مردمش در زمستان در حمام زندگی کنند و مشهور است که پایان معموره است و در عرض 64 و یک دوم 21 ساعت.

بطلمیوس گفته مردم اینجا قومی از صقالبه‌اند ناشناخته، و بنا بر این پایان معموره در عرض آنجا است، و در عرض 65 درجه و کسری 22 ساعت است و در عرض 66 درجه 23 ساعت و در تمام میل کلی 24 ساعت و در عرض 67 و یک چهارم درجه یکماه، و در عرض 70 درجه و یک چهارم کم دو ماه، در عرض 73 و یک دوم سه ماه، و در عرض 78 و یک دوم چهار ماه، و در عرض 84 درجه پنج ماه در قطب 90 درجه شش ماه.

برخی جز اقلیم از شمال را دو بخش کرده بخشی که معموره است و جزء اقلیم نیست و بخشی که از هر دو نیست آغاز بخش یکم از 53 درجه است که روزش تا 16 و یک چهارم میرسد و مساحت سطحش 75132 و یک چهارم فرسخ است و در آنست جزیره برطانیه، و جزیره صوراق جزیره تولی و شهر یاجوج و مأجوج گفته‌اند عرض این شهر 63 درجه و طولش 172 و یک دوم درجه است بخش دوم از عرض 66 و یک دوم درجه است و روزش به 47 ساعت میرسد و مساحت سطحش 42247 و یک پنجم فرسخ است و گفته‌اند: در عرض 75 درجه مکانی است که مردمش زمستان در حمامند و زبانشان فهمیده نشود.

## 2- در بیان وضع خاص خط استواء و آفاق مایله

: دایره افق هر نقطه از خط استواء همه مدارهای یومیه مربوطه را بدو نیم برابر کند و از این رو شب و روز در همه سال برابرند و هر نقطه از فلک نهانی و عیانی برابر دارد و مایه اختلاف تنها تندی و کندی حرکت غریبه است در هر دو نیمه بالا و پائین که آن هم بسیار اندک و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 119

نامحسوس است.

خورشید در یک سال دو بار بالای سر اهل خط استواء میرسد که دو نقطه اعتدال بهاری و پاییزیست و از بالای سر آنها بیش از اندازه میل کلی دور نشود (23 درجه و کسری) خورشید نصف سال در شمال آنها است و نیم دیگر در جنوب و سایه بهمین نسبت در شمال است و در جنوب بر عکس خورشید، و باین سبب دارای 8 فصلند، دو بهار و دو تابستان و 2 پاییز و دو زمستان، و چرخش فلک در آنجا دولاپی است و از بالای سر و آفاق خط استواء آفاق مستقیمه نام دارند.

شیخ ابن سیناء گفته: خط استواء معتدلترین سرزمینها است زیرا خورشید بالای سرشان درنگ فزونی ندارد، بلکه بزودی از سوئی بسوئی میرود، و تندترین حرکت را در میل و بعد دارد و حرارت تابستان آنها سخت نیست، بعلاوه برابری شب با روز در همیشه گرما و سرما را تعدیل کنند و معتدل شود، و قضاوت کرده که گرمترین سرزمینها در تابستان زیر میل کلی خورشید است (عرض 23 درجه تقریباً) زیرا خورشید در حدود دو ماه بالای سر آنها میماند در روزهای بلند و شبهای کوتاه.

فخر رازی بقضاوت نخست او اعتراض کرده که ماندن خورشید بر خط استواء گر چه کم است ولی در همه سال پر هم از آن دور نیست و در حکم بالای سر است، و ما جاهائی را بنگریم که اکثر ارتفاع خورشید بر آنها برابر کمترین ارتفاع آنست از بالای سر مردم خط استواء و تابستانش بسختی گرم است، و از اینجا دانسته شود که گرمی زمستان خط استواء چند برابر گرمی تابستان اینجا است، و گفته است معتدلترین سرزمینها اقلیم چهارم است.

محقق طوسی - ره - گفته: اگر مقصود از اعتدال یک نواخت بودن هوا در همه سال است شک ندارد که این معنا در خط استواء رساتر از همه جا است چنانچه شیخ گفته و اگر مقصود اعتدال میان گرما و سرما است شک ندارد که خط استواء چنین نیست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 120

و دلیلش سیاهی رنگ مردم آنست از زنگیان و اهل حبشه و مجعد بودن موی آنها و نشانه‌های دیگر گرمای سخت، در اقلیم چهارم بر عکس است و دلیل بر این است که هوایش معتدل‌تر است.

بلکه از کلی فزونی آبادانی و نژاد در اقلیم سابعه دلیل است که هوای آنها از دیگر جاهای زمین معتدل‌تر و زیست‌بردارتر است، و وسط هفت اقلیم از دو سوی معتدل‌تر است و اثر گرما و سرما، در دو سوی روشنند.

و بنا بر آنچه او - قدس سره - گفته: ساکنان اقلیم چهارم از دیگران در خلقت و اخلاق معتدل‌ترند، و هوش و فهم بیشتری دارند، از این رو معدن حکماء و علماء است و پس از آنها مردم دو اقلیم 3 و 5 قرار دارند.

ولی مردم اقلیم دیگر کمبود سرشت دارند و دلیلش زشتی چهره و بد خلقی است برای اینکه پر از تابش خورشید سوختند یا از کمبود آن پخته نشدند، چون مردم حبشه و زنگبار در اقلیم اول و دوم و مردم یاجوج و ماجوج و برخی صقالیه در اقلیم 6 و 7.

و اما آفاقی که عرض آنها کمتر از 90 درجه است بر پنج بخشند.

1- عرض کمتر از میل کلی 2- برابر میل کلی 3- برابر تمام میل کلی (63 درجه) 4- پیش از میل کلی و کمتر از تمامش 5- بیش از تمام میل کلی، در تمام این آفاق یک قطب معدل النهار بالای زمین است باندازه عرض بلد و دیگری بهمان اندازه زیر زمین است از نظر افق، و همه این آفاق معدل النهار را بر نصف و با زاویه قائمه قطع کنند و چرخش فلک در آنجا حائل است و یکور و مدارهای روزانه دیگر را بدو تیکه مختلف قطع کنند و قوسهای ظاهر مدارهای شمالی بزرگتر از تیکه قوس دیگر است که زیر زمین است.

و در جنوب واری آنست و از این رو شب و روز در آنها برابر نیستند مگر وقتی خورشید در همان نقطه اعتدال باشد که اول حمل و اول میزانتست، و برابری گاهی حقیقی است و گاهی تقریبی، و چون خورشید در برجهای شمالی است روز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 121

بلندتر است و در برجهای جنوبی شب بلندتر است، و هر چه عرض بلد بیشتر باشد تفاوت میان شب و روز بیشتر است.

و هر مداری که باندازه ارتفاع قطب از افق دور باشد خودش و هر چه درون آنست تا بقطب شمال از اختران و مدارها ابدی الظهور است و نظیرش از طرف جنوب ابدی الخفاء اینها اوضاع مشترک میان پنج بخشند.

و اما وضع مخصوص ببخش یک که عرضش کمتر از میل کلی است اینست که هر مداری دورتر از معدل است باندازه عرض بلد منطقه البروج را در دو نقطه که بعد برابر دارند از محل انقلاب قطع میکند و چون خورشید بدان نقطه رسد در نیم روزش سایه نباشد و چون خورشید پس از آن باشد در سمت قطب ظاهر سایه بسمت قطب نهدان افتد در نیم روز و چون در قوس دیگر باشد سایه نیم روز بسمت قطب ظاهر افتد.

و نقصان ارتفاع خورشید دو نهایت دارد یکی در جهت قطب ظاهر که بیشتر است و دوم در جهت قطب خفی که کمتر است، و فصلهای سال در این آفاق برابر نیستند بلکه چون دو نقطه نامبرده بهم نزدیک باشند مانند عرض 22 درجه تابستان از فصلهای دیگر درازتر گردد برای اینکه خورشید دو بار با فاصله کم بالای سر آنها رسد و گرما کم نشود، و بسا که از چهار فصل بیشتر باشد در صورتی که دو نقطه مذکوره دور باشند ولی مانند هم نباشند برای اختلاف نهایت دوری خورشید از بالای سر در دو جهت بخلاف خط استواء که دوری آن برابر است.

و اما در بخش دوم که عرض برابر میل کلی است مدار انقلابی که سوی قطب ظاهر است بسمت سر گذرد و مدار انقلاب دیگر بسوی پا و ارتفاع خورشید یک نهایت بیش ندارد و در جانب کم شدن و در فزودن تا نود درجه میرسد و همیشه سایه نیم روز بسوی قطب ظاهر است مگر در یک روز که خورشید در نقطه انقلاب بالا سر است که در آن سایه نیست.

و یکی از دو قطب فلک البروج همیشه ظاهر است و قطب برابرش همیشه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 122

نهانست، و ارتفاع خورشید از یک نقطه انقلاب خرده خرده فزون گردد تا نقطه انقلاب دیگر و برگردد کم شود تا دوباره باز گردد بدان و سال چهار فصل برابر دارد نه بیشتر.

و اما در بخش سوم خورشید هیچ گاه ببالای سر نرسد و دو ارتفاع دارد اعلی و آن باندازه مجموع میل کلی و عرض بلد است، و اسفل و آن باندازه فزونی تمام عرض بلد است بر میل کلی، اوضاع دیگر چنانست که گذشت.

و در بخش چهارم مدار نقطه انقلاب سمت قطب ظاهر ابدی الظهور است و مدار نقطه انقلاب برابر ابدی الخفاء و قطب ظاهر فلک البروج بالای سر است و قطب برابر زیر پا، و دائره منطقه البروج در سال یک بار با دائره افق منطبق شود سپس نیم شرقی منطقه یک بار از افق بالا آید و نیم دیگر پائین افتد سپس جزء نهانش تیکه تیکه در اجزاء نیم افق شرق طلوع کند و نیم ظاهر خرده خرده نهان شود در نصف افق غربی در شبانه روز تا اینکه وضع فلک بحال اول برگردد، و روز

در این آفاق خرده خرده بلند شود تا باندازه یک شبانه روز گردد که همه روز باشد در وقتی که خورشید بنقطه انقلاب ظاهر رسد.

و روز از رسیدن مرکز خورشید بدائره افق آغاز شود، و اگر حساب روز بروشنی باشد و نهانی اختران روز در اینجا یک ماه دراز گردد چنانچه «ساوڈسیوس» آن را در رساله بیان حال مساکن روشن کرده، سپس شبی بسیار کوتاه آید که شفق و سپیده دمش یکی است و خرده خرده فزاید تا بدرازی یک شبانه روز گردد و باز روزی بسیار کوتاه بدنبالش آید و همچنین و اینجا پایان معموره سمت شمال است و پس از آن بواسطه سرمای سخت معموره وجود ندارد.

و اما در بخش پنجم بزرگترین مدارهای ابدیه الظهور منطقة البروج در دو نقطه طرف قطب ظاهر قطع میکند که دوریشان از معدل النهار برابر است، و بزرگتر مدار ابدیه الخفاء هم آن را دو نقطه برابر قطع میکند و منطقة البروج چهار قوس می شود که دو نقطه اعتدال و دو نقطه انقلاب میان آنهاست و آنکه نقطه انقلاب سمت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 123

قطب ظاهر میان آنست ابدی الظهور است و مدت بودن خورشید در آن بلندتر روز است و دومی که نقطه انقلاب دیگر در آنست همیشه نهانست و تا خورشید در آنست شب است و درازتر شب است.

و دو قوس دیگر آنکه اول حمل میان آنست بر عکس طلوع کند یعنی در آخرش پیش از اول نمایان شود ولی درست غروب کند یعنی اولش پیش از آخر غروب کند اگر قطب ظاهر شمالی باشد و اگر جنوبی باشد طلوع آن راستا است و غروبش معکوس و آن قوس که میزان میان آنست ضد آن باشد، و برای تصور طلوع و غروب معکوس و آسانی فهمش مثالی آوردند که ما آن را نیاوردیم با سائر احکام آن چون فائده چندان ندارد.

و اما عرض 90 درجه وضع غریبی دارد و آن دو نقطه قطب معدل است که یکی بالای سر می شود و دیگر سمت پا و دائره معدل النهار منطبق بر افق می گردد و حرکت شبانه روزی فلک در آنجا آسیا مانند است و بدور خود میچرخد و از این حرکت مشرق و مغربی نیست و نه باعتبار حرکات دیگر چون تمیزی میسر نیست، و نصف النهاری نیست و در هر جهت ممکن است خورشید و اختران دیگر بپایان ارتفاع خود رسند و ممکن است طلوع و غروب کنند و نیمی از فلک معدل النهار در سمت قطب بالا سر ابدی الظهور و نیم برابر ابدی الخفاء.

و خورشید تا در نیم ظاهر فلک البروج است روز است و تا در نیم نهان شب و همه سال یک شبانه روز است و کم و بیش آنها بیکدیگر برای تندی و کندی حرکت خاصه خورشید است که در حدود هفت شبانه روز ما می شود.

و در این روزگار باین اندازه روزش از شبش بیش است در صورتی که طلوع و غروب خورشید میزان شب و روز باشند ولی اگر میزان روشنی و تاریکی باشند روزشان هفت ماه و هفت روز است و شبشان در حدود پنج ماه زیرا از ظهور

روشنی آفتاب تا طلوعش پانزده روز طول میکشد و همچنین از غروبش تا نمان شدن روشنیش چنانچه «ساووسیوس» آن را ثابت کرده و اگر روز سپیده دم تا غروب شفق باشد،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 124

روزشان هفت ماه و هفده شبانه روز ما است تقریباً.

محقق طوسی - قدس سره - گفته: مدت غروب شفق و طلوع سپیده آنجا برابر 50 روز ما است و ارتفاع خورشید و انحطاطش برابر میل کلی است، و سایه اندازه‌ها دوائر تقریباً متوازی بر مرکز خود پدید آرند که وقتی خورشید در نقطه انقلاب ظاهر است خردتر آنها است و بزرگترشان هنگامی که خورشید مقارن افق است و نزدیک دو نقطه اعتدال، و هیچ کدام اختران را از نظر حرکت اولی طلوع و غروب نباشد و طلوع و غروب آنها بحرکت دوم مخصوص خود آنها است که در افق جای مشخصی ندارد.

و اخترانی که عرض آنها از منطقه البروج کمتر از میل کلی است بحرکت خاصه خود طلوع و غروب دارند، و هر کدام مدارشان در قطب ظاهر از منطقه البروج دورتر است و زمان ظهورشان بیشتر از آنست بدان نزدیکتر است، و اخترانی که عرضشان برابر میل کلی است در هر دوری بحرکت خاصه خود با افق تماس گیرند یا از رو و یا از زیر، و آنها و اخترانی که عرض آنها در یکی از دو سوی فلک البروج بیش از میل کلی است طلوع و غروب ندارند، بلکه یا همیشه ظاهرند یا همیشه نمان.

### 3 [سبب پیدایش سنگ و کوه]

- گفته‌اند بیشتر سبب پیدایش سنگ و کوه اثر حرارت است در گل چسبنده تا تر و خشک‌ش خوب بهم بسته شود بخواست خدا تعالی، و بسا که آب روان بر اثر قوت معدن سنگ‌ساز یا طبع زمین سنگ گردد و چون حرارت فزونی با گل نرمی برخورد یکباره یا خرده خرده سنگ بزرگی پدید گردد.

و اگر بر اثر زلزله توده بلندی از خاک و گل بالا گیرد یا ساختمان نهائی روی هم ویران شود و سنگ شوند و اجزاء گلی که از اثر حرارت سنگ می‌شود سست و سخت باشند اجزاء سست بر اثر آب و باد زدوده شوند و بتدریج فروگیرند و دره شوند و اجزاء سخت بجا مانند و کوه شوند.

و بسا باسباب دیگر دره و کوه پدید گردند و بسا کوه دیده شود که سنگ آن مانند رده‌های دیوار رده رده بالای هم چیده شده و میان آنها ملاط مانندی خاک فاصله است و این بر اثر آنست که رده زیر سنگ شده و روی آن ماده سنگ ناپذیری نشسته و بالای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 125

آن سنگ دیگری تکوین شده.

و در بسیاری از سنگها که شکسته شوند از درون آنها اجزاء جانوران آبی پدید شوند و این نشانه آنست که این معموره پیشتر زیر دریا بوده و گل چسبنده بسیاری فراهم شده سنگ شده پس از آنکه بیرون افتاده و از این رو کوه بسیار است و دره و دشتهای میان آنها بر اثر سیلابها و بادها پدید آمده‌اند.

چنین گفته‌اند و سخنی هم در این باره گذشت و حق اینست که خدا تعالی کوهها را بفضل و قدرت خود آفریده بی‌سبب مادی یا باسبابی که دانسته نشوند برای ما و این اسبابی که ذکر شدند همه نارسایند و اگر رسا بودند چرا از آن زمان که حکما کوهها را بررسی و آمار کردند کوه تازه‌ای پدید نشده جز آنکه گفته شود چون در آغاز آفرینش زمین زلزله و جنبش در زمین بسیار بوده سبب حدوث این کوهها شده و چون پدید شدند زمین بر جا و آرام شده و کوه تازه‌ای پدید نگردیده چنانچه آیات و اخبار هم بر آن دلالت دارند.

سپس بدان که سود کوهها بسیار است:

1- میخهای زمینند چنانچه گذشت و چشمه‌ها و ابرها که سود فراوان دارند بیشتر از کوهها پدیدار گردند بلکه چشمه‌ها جز از زمین سخت سنگین یا کنار آن برنجوشند چنانچه در شفاء گفته: چون رودخانه‌های معروفه جهان را بررسی کنی سرچشمه‌های همه از کوهستانست.

2- گوهرهای معدنی از آنها پدید شوند و گیاههای فراوان و درختهای بزرگ و جنگلی از آنها است.

3- غارهایی در آنها پدیدارند و مأوای جانوران و برخی مردم جهانند.

4- نشانه‌های راه و بلادند برای مردم و معدن سنگهای آسیا و ساختمانی هستند و جز آن از سودهای بسیاری که اندکی از آنها را خرد بشری دریافته و از دریافت بسیاری از آنها عاجز است.

امام صادق علیه السلام در خبر توحید بروایت مفضل بن عمر فرمود: بنگر ای مفضل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 126

باین کوههای درهم از گل و سنگ که نادان پندارند زیادبست و نیازی بدان نیست با اینکه سودهای بسیار دارند یکی برف در آنها ریزد و در قله آنها بماند برای رفع نیاز و آب شود و از آن چشمه‌های آب روان گردند که مایه رودخانه‌های بزرگ باشند و انواعی از گیاه و گیاهان داروئی در آنها رویند که در دشتهای نرویند.

و در آنها غارها و سوراخهای فراوانند که جایگاه جانوران درنده‌اند، و بر آنها دژهای محکم توان ساخت برای حذر کردن از دشمنان. و از آنها سنگ برای ساختمان و برای آسیا برگیرند، و در معدن انواعی از جواهر است و مقاصد دیگری که جز آفریننده آنها نداند.

4 [سبب زمین لرزه]<sup>۹۸</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 4؛ ص 126

باره سبب پدید شدن زمین لرزه و رجفه گفتند: بخار و دود در درون زمین درهم شوند و بر اثر سختی زمین نتوانند از مجاری آن برابند و بر اثر فشار آنها زمین بلرزه آید و چون سخت باشد زمین را بشکافد و بزیر کشد و از آن آتش جهد و بخار و دود درون را شعله‌ور کند بویژه اگر چرب و روغنی باشند، و بر اثر شکافتن زمین آواز مهیب پدیدار گردد.

و بسا از افتادن تیکه‌ای از زمین در دره‌های درونی زمین لرزه پدید آید، و گاهی هم افتادن قله کوهی بر زمین آن را بلرزه آورد، و بسا که برخی اطراف زمین ماده کبریتی باشد و از آن دودی بهوا برخیزد که رطوبت و بخار دارد و از آمیزش دود کبریت با بخار هواء ماده چربی پدید گردد، و بواسطه پرتو اختران و جز آن شعله گیرد و در شب شعله‌های تابان دیده شوند.

شارح مقاصد گفته: بسا در تیکه‌ای از زمین جنبشی پدید آید و روی آن بجنبد و آن را زلزله نامند و این در صورتیست که در درون زمین بخار یا دود یا باد و جز آن پدید گردد و زمین سخت و بی‌سوراخ باشد یا سوراخهایش ریز باشند و مانع از خروج آنها گردد و بخود پیچند و زمین را بلرزاند و بسا بفشار خود آن را بشکافند، و بسا از آن آتش جهد و بانگ هراس آور بر آید، بسا از آنها خروشی شنیده شود برای اینکه باد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 4؛ ص: 127

سخت است.

لرزش در زمینهای سست پدید نگردد چون بخار باسانی از آنها بر آید، و در تابستان کمتر باشد چون سختی زمین در آن کم است، زمینهای زلزله خیز اگر در آنها چاه بسیار کنده شود تا وسیله بیرون شدن بخار فزون گردد زلزله کم شود.

<sup>98</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.



و بسا گرفتن خورشید سبب پدیداری زمین لرزه گردد برای اینکه حرارت پرتو خورشید یکباره نابود می‌شود و سردی سوراخهای درون زمین بادهای متمرکز سازند و تردید ندارد که سرمای یکباره اثر بیشتری از سرمای تدریجی دارد، اینها را و مانند آن را از حکماء نقل کرده و گفته: بجان خودم، اخبار وارده در استناد این آثار بقدرت خداوند مختار قطعی است و راه راست روشن است ولی آن را که خدا نور هدایت نداده از خود نوری ندارد- پایان- و کسی که خود را پیرو آثار ائمه ابرار داند و دلبنده بآیات و اخبار گفته: چون بخار و دود فراهم در تهیگاههای زمین بجای رگهای آنند و بقوای روحانیه جنبانند در حدیث آمده که چون خدای سبحان خواهد زمینی را بلرزاند فرشته‌ای را فرماید تا رگهایش بجنباند مردمش بجنبند و بهر تعبیری که بدین ماند باختلاف بیان شده- و العلم عند الله- پایان.

من گویم: بارها دانستی تاویل اخبار و آیات بی‌ضرورت عقلی یا معارض نقلی دلیریست بر عزیز جبار، و ما در باره همه این پدیده‌ها همان را گوئیم که در آیات و اخبار رسیده، و آنچه خرد ما بدان رسا نیست علم آن را بائمه علیه السلام وانهمیم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 128

#### باب سی و سوم در حرمت خوردن خاک و آنچه از آن حلال شده

- در مجالس صدوق: بسندش از امام پنجم علیه السلام که: هر که خاک خورد دچار بیماری خارش تن گردد و درد بواسیر، و درد بد در او بجوشد و نیروی ساق و گامش برود، و هر چه از کارش بدنبال آن کم شود از او باز خواست شود و کیفر بیند.

در مجالس شیخ: بسندی مانندش را آورده.

در ثواب الاعمال: بسندی مانندش را آورده (237).

در محاسن: بسندی مانندش را آورده (565) 2- در خصال (20): بسندی در سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام ای علی سه کار از وسواس باشند. خاک خوردن، ناخن بردن چیدن و ریش بردن گزیدن.

3- و از همان (103): بسندش از ابی الحسن یکم علیه السلام که چهار از وسواسند: خوردن خاک و پرز کردن کلوخ، چیدن ناخن بردن و گزیدن ریش.

بیان: از وسواسند یعنی وسوسه شیطان یا از اثر وسواس نام که از شیطانها است چنانچه خدا فرموده «الوسواس الخناس» جوهری گفته: وسوسه حدیث نفس است و خلاصه اینست که اینها از کارهای شیطانیند که آدمی بدان وادار شود و ترکشان دشوار باشد.

4- در عیون: بسندش از یاسر که یک افسری از امام هشتم علیه السلام از خوردن خاک پرسید و گفت: یکی از کنیزانش خاک میخورد، امام خشم کرد و فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 129

خاک خوردن حرام است مانند مردار خوردن و خون و گوشت خوک، آنها را از آن باز دار.

5- در مجالس ابن شیخ بسندش از سعد بن سعد اشعری که از امام هشتم علیه السلام پرسیدم از خاکی که مردم میخورند فرمود: هر خاکی خوردنش حرام است مانند مردار، خون و آنچه بنام جز خدا ذبح کنند، جز خاک قبر حسین علیه السلام که درمان هر دردیست.

در خرائج: بسندی مانندش را آورده.

6- در علل (ج 2 ص 219): بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا عز و جل آفرینش آدم را از خاک روا داشت و خوردنش بر نژادش حرام کرد.

در محاسن (565) از حسن بن علی مانندش را آورده.

7- در علل (219): بسندش که امام ششم علیه السلام فرمود: خوردن گل حرام است چون گوشت خوک هر که آن را بخورد و بمیرد من باو نماز نگزارم جز گل قبر، هر که از هوس آن را بخورد شفاء در آن نباشد.

بیان: کلینی در (ج 6 ص 265) کافی بسندش آن را روایت کرده و هم ابن قولویه در کامل الزیارة و بجای «اکله» «کله» دارند- تا گفته: جز گل قبر که در آن درمان هر دردیست، و هر که بهوس آن را بخورد برایش درمانی ندارد» و نماز نخواندن آن حضرت بر او منافی نیست با وجوب نماز بر او باینکه دیگری را فرماید تا بر او نماز بخواند، و این یک تأدیب شرعی است برای نفرت نمودن مردم از آن و خود اثر بخش تر است از تعزیرات.

8- در علل (ج 2 ص 219): بسندی از امام ششم علیه السلام که: هر که در خوردن گل اصرار کند در خون خود شریک شده.

در محاسن (565) مانندش را آورده.

9- در علل (ج 2 ص 220) بسندی از امام ششم علیه السلام که: هر که گل کوفه را بخورد گوشت مردم را خورده چون کوفه نیزار بوده و آنکه گورستان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 130

هر چه گرو آن بوده شده، و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر که گل خورد ملعونست.

بیان: دلالت دارد بر عدم جواز خوردن گل قبر امیر المؤمنین علیه السلام و این علت دلالت دارد بر شدت حرمت خصوص گل کوفه و اطرافش، و دلالت دارد که خوردن گل قبر حسین علیه السلام هم از جایی که گمان باشد با گوشت مردم آمیخته روا نیست، و بیشتر جاهایش جز آنچه بضریح مقدس پیوسته است در این زمانه چنین است.

10- در علل (...): بسندی از ابی جعفر علیه السلام که از کار ناشی از وسوسه و بیشتر دامهای شیطان خوردن گل است، که مایه بیماری تنست، و درد انگیز است و هر که گل خورد و ناتوان شود از انجام کاری که پیش از خوردن آن میکرد بازپرسی شود از کاستی کارش و کیفر کشد.

در ثواب الاعمال (237): بسندی مانندش را آورده در محاسن (565) از علی بن الحکم مانندش آورده بیان: در کافی و جز آن گفته: آرزو کردن کار وسوسه است و بیشتر دامهای شیطان، و بسا آنچه در نسخه‌های دیگر است روشنتر است، در محاسن اکبر بباء نقطه دار است یعنی بزرگترین دامهای شیطان.

11- در کامل الزیاره (285): بسندش از سعد بن سعد گفت: پرسیدم امام هشتم علیه السلام را از گل: فرمود: خوردن گل حرام است مانند مردار، خون و گوشت خوگ جز گل قبر حسین علیه السلام که در آن درمان از هر درد است و امان از هر خوف.

12- و از همان (286): بسندی از یکی از دو امام علیه السلام که: خدا تبارک و تعالی آدم را از گل آفرید پس گل را بر نژادش حرام کرد گفتم: چه گوئی در گل قبر حسین علیه السلام، فرمود: بر مردم حرامست گوشت خود را بخورند، و حلال است خوردن گوشت ما ولی باندازه یک نخود.

13- و از همان (286): بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: هر گلی خوردنش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 131

بر آدمیزاده حرام است جز گل قبر ابی عبد الله علیه السلام هر که برای درمان دردی آن را بخورد خدا او را شفا بخشد.

14- در محاسن: بسندش از امام ششم علیه السلام که خوردن گل باعث نفاق است.

15- در همان (565): بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که گل خورد و بمیرد بر مردن خود کمک کرده.

- 16- و در همان (... بسندی از امام ششم علیه السلام که بعلی گزارش مردی داده شد که گل میخورد، و وی او را بازداشت و فرمود: مخورش که اگر خوردیش و مردی خودکشی کردی.
- 17- و از همان (565) بسندش از کلثم بنت مسلم که نام گل نزد ابی الحسن علیه السلام برده شد، فرمود: تو میدانی که از دامهای شیطانست؟ راستی از دامهای بزرگ او است و از درهای سترگش.
- 18- در مکارم (190) پرسیده شد امام ششم از گل ارمنی که برای شکسته و اسهالی برگیرند، رواست گرفتنش؟ فرمود: باکی ندارد آن گل گور ذی القرنین است و گل قبر حسین علیه السلام به از آنست.
- در المتهدج: بسندی مانند آن در دعوات راوندی از آن امام مانند آن 19- سدیر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که: هر که جز برای شفا از گل قبر حسین علیه السلام بخورید گویا از گوشت ما خورده 20- در طب الاثمه: بسندی از امام پنجم که مردی بوی از زحیر نالید، فرمود:
- گل ارمنی بگیر و با آتش جوشش بیاور و از آن سفوف کن (و درمان جوخ ب) که از آن آرام شوی.
- 21- و از او علیه السلام در باره زحیر، فرمود: یک جزء از خربق سفید، یک جزء از بذر قطونا، یک جزء از صمغ عربی و یک جزء از گل ارمنی بگیر و با آتش نرمی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 132

بجوشان و از آن سفوف کن.

- 22- در کامل الزیاره (280): بسندی که پرسیده شد امام ششم از گل حائر که آیا درمانی دارد؟ فرمود: از آن تا فاصله 4 میل درمان جویند، و همچنانست گل قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گل قبر حسن و علی و محمد از آن برگیر که شفاء هر درد و بیماریند، و سپر از هر چه بترسی، و هیچ داروئی با آنها برابر نیست جز دعاء و همانا بی اثری آنها از آنچه است که از ظرف بدانها آمیزد و از بی اعتقادی کسی که بآنها درمان کند و حدیث را ذکر کرده تا گفته- و بمن رسیده برخی که از تربت چیزی برگیرند خوارش شمارند تا آنجا که در توبره استر و الاغ و در ظرف خوراک و خرچین نهند، و چگونه کسی که چنین است از آن درمان جوید و شفاء خواهد.

بیان: شیخ بهائی در کشکول بسندی از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که بامام صادق علیه السلام گفت: من یاران خودمان را بینم که برای شفا از گل قبر حسین علیه السلام برگیرند آیا شفائی که گویند در آن هست؟ فرمود، از قبر تا چهار میل آن وسیله شفاء است، و همچنانست قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قبر حسن و علی و محمد علیه السلام که

از آنها بگیر که شفاء هر بیماریند، و سپر از هر چه از آن ترسند، سپس فرمود آن را بزرگدار و با یقین بتأثیر بگیر و چون گرفتی مهر کن، پایان.

گویم: این خبر باین دو سند دلالت دارد بر جواز استشفاء بخاک قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان دیگر و کسی از اصحاب بدان قائل نیست و با عموم و خصوص اخبار دیگر هم مخالف است، ممکن است حمل آن بدرمان جوئی بجز خوردن مانند با خود داشتن و دست بدان کشیدن و مانند آنها و مقصود از علی یا امیر المؤمنین است یا امام سجاد، و محمد، باقر علیه السلام است و باحتمال بعید خود پیغمبر است بوجه تأکید.

23- در متهمجد: که امام ششم فرمود: هر که از گل قبر حسین علیه السلام بخورد جز برای شفا گویا گوشت ما را خورده.

24- گفته: روایت است که مردی بامام صادق علیه السلام گفت: من شنیدم میگفتی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 133

خاک حسین از داروهای تنها است، و البته بهیچ دردی نرسد جز آن را بشکنند، فرمود:

این را گفتم: تو را چه می شود؟ گفت: من آن را خوردم و سود نبردم.

فرمود: راستش دعائی دارد که هر که آن را بکار زند و آن دعا را نخواند بسا که سودی نبرد، گفت دعاء تناول آن چیست؟ فرمود: آن را باید ببوسی و بچشم نهی پیش از خوردن و فزودن از یک نخود هم نخوری، هر که بیش از آن خورد گویا از گوشت ما خورده و از خون ما مکیده، و چون خوردی بگو- و دعا را ذکر کرده 25- در عیون (ج 1 ص 104): بسندی از مسیب بن زهیر که امام هفتم باو از مرگ و دفن خود خبر داد، و فرمود: گور مرا بیش از چهار انگشت بر نیاورید که از هم باز باشند، و از خاک من برای تبرک چیزی بر ندارید که تربت ما همه حرامند جز تربت جدم حسین بن علی علیه السلام که خدا عز و جل آن را شفاء برای شیعیان و دوستان ما ساخته- الخیر.

46- در کامل الزیارة: بسندی از محمد بن مسلم که او بیمار بود و امام صادق علیه السلام برایش شربت فرستاد و آن را نوشید و فوراً اثر کرد و از درد آزاد شد، پس بر او وارد شد و گفت شربت را چگونه یافتی؟ گفت از خود نومید بودم و آن را نوشیدم و به شدم و خدمت آمدم و گویا از بند رها شدم، فرمود: ای محمد راستی در آن شربت از خاک گور پدرانم بود، و آن بهتر دارو است و از آن عدول مکن که ما از آن بنوشانیم بفرزندان و زنان خود و از آن هر خوبی را بینیم.

بیان: این خبر دلالت دارد بر جواز داخل کردن تربت در داروها برای شفاء و احواط اینست که بیش از یک نخود نباشد، و تعبیر باحوط برای آنست که خاک و گل که در مأكولات مستهلک شوند حکم بحرمت آن مشکل است.

27- در معانی الاخبار: بسندی از معمر که از ابی الحسن علیه السلام پرسیدم در باره روایت مردم در باره گل و کراهت آن، فرمود آن در تر است و این در باره کلوخ.

28- و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوردن کلوخ نهی کرد (در معانی الاخبار 263).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 134

میگویم: ظاهر خبر یکم اینست که حرمت طین مخصوص بگل تر است نه کلوخ خشک چنانچه صدوق از ظاهرش فهمیده و کسی صریحا چنین نگفته، و بسا مقصود اینست که حرمت تنها در گل تر و کلوخ است نه آنچه در شیره مستهلک شود یا بر میوه و خوراکیهای دیگر نشیند، و حصر اضافی است نسبت بدان چه گفتیم یا مقصود از مدر شامل خاک هم هست، یا مقصود الزام مخالفین است که منکر استشفاء بترت حسین علیه السلام هستند که دلیل شما اخبار حرمت گل است و ظاهر آنها همان گل تر است و اطلاقش بر جز آن مجاز است و دلیل بر حرمت خاک و کلوخ نباشند.

و یهر تقدیر مقصود از کراهت حرمت است، و محدث استرآبادی گفته همانا مکروه همان گل است که تر و خشکش میان مردم متعارفست نه گل قبر حسین علیه السلام (پایان).

و من گویم: با قطع نظر از شهرت بلکه اجماع بر عموم حرمت تخصیص آن بخصوص گل تر بعید نیست و بیشتر اخبار هم لفظ طین دارند و ظاهر این خبر هم اختصاص است، راغب در مفردات گفته طین مخلوط از خاک و آبست و بسا آبش هم که برود آن را طین نامند (پایان) ولی جدا کردن طین قبر حسین علیه السلام دلالت بر عموم دارد، زیرا معلوم است که استشفاء مخصوص تر آن نیست بلکه غالب با خشک آنست، و بهر حال باید همان قول مشهور را عمل نمود.

محقق اردبیلی - قدس سره - گفته: در ظاهر خلافتی در حرمت طین نیست و ظاهر لفظ آن در عرف و لغت خاک آمیخته بآبست، و صحیحه معمر بن خلاد هم مؤید آنست - و خبر را ذکر کرده - و پس از آن گفته؛ و این روایت دلالت دارد که پس از خشکیدن هم حرامست و بقاء رطوبت شرط نیست ولی باید مخلوط شده باشد و جز آن حرام نیست بحکم اصل و عمومات حلیت و محصور بودن محرمات، و مشهور میان فقهاء حرمت خاک و همه اجزاء زمین است تا برسد بریگ و سنک.

در مسالک گفته: حکم شامل خاک و کلوخ هم هست چون برای تن زیان دارند و زیان بطور مطلق روشن نیست، و شاید دلیل قول مشهور اینست که چون طین حرام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 135

شده و جز آب ندارد و خاک و معلوم است که آب بتنهائی حرام نیست و حرمت حلالی بسبب پیوستن بحلال دیگر بدان معنا ندارد و اگر خاک حرام نباشد نمیشود گل حرام شود، خاک هم جزء زمین است و باید همه زمین حرام باشد، و این دلیل مورد تامل است ولی احتیاط را ترک مکن - پایان.

من گویم: تفسیری که برای خبر کرده جز آنست که ما ذکر کردیم، و با احتمال این وجوه و روشنتر بودن برخی آنها استدلال بدان بدین وجه مشکل است و آن پس حکم بحرمت جز گل و خاک از اجزاء زمین مانند سنگ و یاقوت و زبرجد و انواع معادن وجهی ندارد، و آیات و اخبار دلالت دارند بر اینکه اصل در هر چیز حلال بودنست و خبری در حرمت این چیزها نرسیده و قیاس آنها بخاک باطل است.

و اما آنچه جدا شده که حلال بودن گل قبر حسین علیه السلام است ظاهراً خلافی ندارد ولی سخن در شرائط و خصوصیات آنست و ما در اینجا ببرخی از احکام مستفاده از اخبار بدانها اشاره کنیم.

- جایی که تربت را از آن بر گیرند، برخی اخبار گل قبر دارد و ظاهرش اخذ از کناره‌های نزدیک بخود قبر است، در برخی طین حائر است و دلیل جواز اخذ از همه حائر حسینی است نه بیرون آن، در برخی به 20 ذراع مکسر محدود شده که کمتر از محیط حائر است، در برخی 25 ذراع آمده از هر سوی قبر و در برخی است که گل قبر تا 70 ذراع از آن برگرفته شود، در برخی است که شفاء بخش است گر چه از فاصله یک میل باشد، و در برخی تا 10 میل از قبر برکت دارد، و در برخی تا یک فرسخ از چهار سوی قبر و در برخی تا پنج فرسخ از چهار سوی آن.

شیخ و متاخران وی اخبار را حمل بر مراتب فضیلت نموده و همه را تجویز کردند و این جمع خوبیست، ولی برای خوردن احواط اکتفاء بهمان یک میل بلکه 70 ذراع است و هر چه نزدیکتر باشد احواط و افضل است.

اردبیلی - طیب الله تربته - گفته: آنچه از حکم حرمت بیرونست مشهور همان تربت حسین علیه السلام است، و هر چه تربت بر آن صدق کند مباح باشد و مستثنی است،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 136

و در برخی روایات طین قبر حسین وارد است که ظاهرش حلال بودن آنچه است که از قبر آن حضرت گرفته شود، و چون روشن است که این برای همیشه ممکن نیست زمین نزدیک بدان از هر طرف در آن داخل است و مؤید آنست تعبیر به طین حائر در خبری و بتحدید تا 70 ذراع در دیگری و به 10 میل در بعض اخبار - پایان.

2- شرائط اخذ تربت که در برخی اخبار شرائط بسیار ذکر شده از غسل و نماز و دعاء و وزن مخصوص و چنانچه بزودی در کتاب مزار آیند ان شاء الله، ولی چون اکثر اخبار وارده در این باره تهی از ذکر این شرائط و آدابند ظاهر آنست که آنها برای کمال فضل و اثر بخشی باشند نه شرط حلیت چنانچه مشهور میان اصحابست.

محقق اردبیلی- ره- گفته: اخبار جواز خوردن تربت امام حسین علیه السلام برای شفاء بسیار است و مورد اتفاق اصحاب است، و آیا شرط اخذ آن دعاء و خواندن **إنا أنزلناه** است؟ ظاهر برخی اخبار کتب مزار اینست بلکه با شرائط دیگر تا اینکه وارد شده شخصی گفت: من خوردم و شفاء ندیدم، امام علیه السلام فرمود چنین و چنان کن.

و نیز وارد است که غسل و نماز مخصوص دارد و باید بوضع مخصوصی گرفته شود و بسته گردد و با مهری بنفش مخصوص مهر شود، و باندازه مخصوصی گرفته شود. و بسا که این آداب برای فزونی و سرعت شفاء باشند نه بطور مطلق، و مطلقا جائز است چنانچه مشهور است و در کتب مسطور است.

3- در آنچه برای آن خوردن شود، شک نیست که درمان جوئی بدان از بیماری موجود جائز است گر چه با داروی دیگر هم درمان میسر باشد، و ظاهر خصوص بیماریهای جسمانی است و بسا برای بیماریهای روحانی هم جائز باشد گر چه مشکل است و اما برای محض تبرک خوردن جائز نیست بتصریح برخی اخبار و عموم برخی ولی در برخی اخبار برای افطار روز عید فطر و روزه روز عاشوراء تجویز شده و برخی اصحاب بدان فتوای داده و خالی از قوت نیست گر چه احتیاط در ترک است مگر مریض باشد و قصد استشفاء کند.

محقق اردبیلی- ره- گفته: باید قصد استشفاء کند و گر نه حرام باشد و شفا ندهد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 137

چنانچه در روایت ابی یحیی است و جز آن و جواز آن پس از عصر عاشوراء و افطار روز عید فطر رسیده ولی صحتش ثابت نیست و نباید خورد مگر برای شفاء- پایان- ابن فهد- قدس سره- گفته: ابن ادریس خوردن آن را حرام دانسته مگر برای نیاز، و شیخ در مصباح افطار با آن را در روز عید تجویز کرده و علامه مایل بقول ابن ادریس است برای عموم نهی از خوردن گل مطلقا و هم محقق در نافع سپس گفته: نزد ابن ادریس خوردن آن روا نیست مگر برای نیاز و برای استشفاء و تبرک بی ضرورت نزد شیخ جائز است 4- در اندازه‌ای که جائز است خورد و ظاهر اینست که در هر بار نباید بیش از نخود باشد ولی اگر دربار یکم شفاء حاصل نشود تکرار آن بهمان اندازه جائز است و تصریح باین اندازه در اخبار تصریح شده و احوط اکتفاء باندازه یک عدس است برای روایت کلینی در (ج 6 ص 242) کافی بسندش از معاویه بن عمار که بامام ششم علیه السلام گفتم: مردم از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کنند که 70 پیغمبر به عدس برکت دادند، فرمود: آن همانست که شما حمصه نامید و ما آن را عدس نامیم.



و در (ص 243) بسند صحیح از رفاعه از آن حضرت علیه السلام که: چون خداوند عز و جل به ایوب عافیت داد دید بنی اسرائیل کشت کردند و دیده بآسمان برداشت و گفت: الهی و سیدی بنده گرفتارت ایوب را عافیت دادی و چیزی نکشته و این بنی اسرائیل کشت کردند خدا عز و جل باو وحی کرد ای ایوب از مهر دانت کفی برگیر و تخم افشان و در مهر دانش نمک بود، کفی از آن گرفت و افشانند و این عدس در آمد که شما آن را حمص نامید و ما آن را عدس نامیم.

زیرا این دو حدیث دلالت دارند که حمص بر عدس هم اطلاق شده و بسا که مقصود از حمص در این اخبار عدس باشد، ولی عدول از حقیقت آن بمحص اینکه در برخی اخبار بر جز آن اطلاق شده وجهی ندارد با اینکه ظاهر این دو خبر اینست که ائمه حمص را عدس می‌گفتند نه بر عکس - تامل کن - و کلینی هم چنین فهمیده و این دو خبر را در باب حمص آورده نه در باب عدس.

5- آیا جائز است گل ارمنی را برای درمان خورد و در داروها بکار برد؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 138

قولی است که آری چون جواز آن در اخباری رسیده و با عمومات ادله حلال بودن حرام هنگام اضطرار تأیید می‌شود و گفته شده، نه، چون این اخبار صالح برای تخصیص اخبار حرمت نیستند و از دارو ساختن حرام هم منع شده، و بیشتر فقهاء باخبار جواز اعتناء نکردند و جوازش را فرع جواز مداوا باحرام دانستند، و از این رو گل مختوم را هم بدان پیوستند و اگر چه خبری برای جواز ندارند.

محقق - ره - در شرایع گفته: و در باره گل ارمنی روایت حسنه‌ایست برای جواز چون سودی دارد که بدان ناچارند، شهید ثانی - ره - گفته محل گفتگو در باره خوردن گل آنجا است که نیازی بدان نیست، زیرا برخی گلها خواص و سودها دارند که در جز آنها نیست و چون برای دارو بدانها ناچار شوند بقول پزشک دانا که گمان راستگوئیش رود جائز است باندازه رفع نیاز از آن خورد بعموم قول خدا - تعالی «پس هر که بدان ناچار شود بی‌ستمکاری و تجاوز کاری بر او گناهی نباشد»، و روایت وارد است در جواز خوردن گل ارمنی و آن گل مخصوصی است که از ارمنیه آورند، و برای وباء و اسهال و جز آن سودمند است چنانچه در کتب طب یاد شده و مانند آنست گل مختوم، و بسا منع شده بعموم ادله حرمت گل و بدلیل قول آن حضرت علیه السلام «درمان شما بر چیزی که بر شما حرام است نهاده نشده» و قول او صلی الله علیه و آله «شفاء نیست در حرام».

و جواب اینست که این عمومات بدان ادله تخصیص یابند و هم بقول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که «لا ضرر و لا اضرار» و آن دو خبر که شفاء در حرام نیست بجای خود درستند چون ما گوئیم در حال ضرورت حرام نیستند و مقصود خبر اینست که تا حرامند شفاء ندارند، و موضع اختلاف در آنجا است که ترس از مردن بیمار نباشد و گر نه بی‌اشکال جائز است - پایان - و بحث کامل در باب تداوی بحرام در باب خود بیاید ان شاء الله تعالی.

ابن فهد- ره- گفته: هر گاه نیاز بخصوص گل ارمنی باشد جائز است خوردن آن نه جز آن، و گفته‌اند که آن خاک گور اسکندر است و فرق میان آن و تربت امام حسین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 139

علیه السلام از چند راه است:

1- خوردن تربت برای شفا جائز است و اگر چه بقول طیب نباشد و اگر چه از آن منع کند ولی خوردن گل ارمنی جائز نیست مگر بتجویز پزشک.

2- در تربت بیش از یک نخود جائز نیست ولی در گل ارمنی باندازه رفع نیاز جائز است گر چه بیشتر باشد.

3- تربت محترم است و نباید آلوده بنجاست گردد و گل ارمنی چنین نیست.

29- المتجهد: مستحب است روزه این ده روز و روزه دهم عاشورا تا پس از عصر چیزی نخورد و نوشد سپس اندکی تربت تناول کند.

30- در اقبال: بسندی تا محمد بن سلیمان نوفلی که بابی الحسن علیه السلام گفتیم: که من روز عید فطر با گل و خرما افطار کنم، فرمود: برکت و سنت را با هم جمع کردی، سید- ره- گفته: مقصود تربت مقدسه علی صاحبها السلام است (281).

31- دعائم الاسلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که از خوردن گل نهی کرد و فرمود: خدا عز و جل آدم را از طین آفریده و خوردنش را بر نژادش حرام کرد، هر که گل خورد بمرگ خود کمک کرده، هر که آن را خورد و بمیرد من بر او نماز نخوانم.

32- جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: خوردن گل مایه نفاق و بد دلی است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 140

باب سی و چهارم در معادن و احوال جمادات و طبایع و تأثیرات آنها و انقلابات جواهر و برخی نوادر

آیات قرآن مجید:

– الحجر (19) و رویانیدیم در آن از هر چیز سنجیده 2– النحل (48–49) آیا ننگرند بدان چه خدا از هر چیزی آفریده بر میگردد سایه‌اش از راست و چپ منقاد برای خدا و آنها زبوند برای خدا سجده کند آنچه در آسمانها و در زمین است از جانور و فرشته‌ها و آنان سر بزرگی ندارند.

3– اسری (44) تسبیح گویند برایش هفت آسمان و زمین و هر که در آنها است و چیزی نیست جز تسبیح گوید بسپاسش ولی نفهمید تسبیح آنها را راستی که او بردبار و پر آمرزنده است.

4– الأنبياء (69) گفتیم ای آتش سرود و سلامت باش بر ابراهیم 79 و مسخر کردیم با داود کوهها را تا تسبیح کنند و پرنده‌ها و بودیم کارفرما\* آموختیمش صنعت زره سازی برای شما تا شما را در نبردتان نگهداری کنند آیا شما شکر گزارید\* برای سلیمان بود باد تند روان میشد بفرمانش تا زمینی که مبارک کردیم در آن.

5– الحج (18) آیا ننگری که برای خدا سجده آرد هر که در آسمانها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و اختران و کوهها و درخت و جانوران و بسیاری از مردم و بسیاری را عذاب بایست است.

6– سبا (10–12) و البته دادیم بداود فضلی ای کوهها باز گردید بهمراهش و پرنده‌ها و نرم کردیم برایش آهن را– تا قول خدا– و روان کردیم برایش چشمه قطر را، مس زرد معدنی 7– فاطر (41) راستی خدا نگهدارد آسمانها و زمین را که از جا بدر روند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 141

و اگر بدر روند کسی پس از وی آنها را نگه ندارد راستی که او بردبار و آمرزنده است.

8– ص (18) البته ما مسخر کردیم با او کوهها را تا تسبیح گویند شام و بام 36 مسخر کردیم برایش باد را روان میشد بفرمانش آرام هر جا میرسید.

9– الحديد (25) و فرو آوردیم آهن را که در آن برنگی سخت است و سودها برای مردم و تا بدانند خداوند چه کس یاری کند او را و رسولانش را بنا دیده راستی خدا توانا و عزیز است.

#### تفسیر

: «آیا ننگرند بدان چه خدا آفریده، گفته‌اند: یعنی البته مانند این آفریده‌ها را دیدند پس چرا نیندیشند تا کمال قدرت و قهر خدا بر آنها آشکار شود و از او بترسند «برمیگردد سایه‌اش» یعنی آفریده‌های سایه‌دار که سایه آنها در سمت راست و چپ میگردد و باز میگردد و همه منقاد و زبوند برای خدا که سایه آنها با گردش خورشید روی زمین چسبیده و میگردد بهر سو، و گفته‌اند مقصود از یمین و شمائل سمت راست فلک است که در سوی شرق است برای اینکه اختر از

آن بر آید و بالا گیرد و شمالش جانب غربی آنست که برابر او است، زیرا سایه‌ها در آغاز روز از مشرق شروع شوند بسمت مغرب زمین و هنگام ظهر رو بمشرق گرایند چنانچه بیضاوی و جز او گفتند:

و برخی گفتند: حسن میگفت سایه‌ات برای پروردگارت سجده کند و تو سجده نکنی برایش چه بد میکنی، از مجاهد است که سایه کافر نماز گزارد و خود او نماز نگذارد، و گفته‌اند: سایه هر چیز برای خدا سجده کند خواه خود او سجده کند یا نکند.

طبرسی - ره - گفته: گفته شده مقصود از ظل خود شخصی است بعینه (و شعری از عرب گواه آورد) و مراد به سایه‌ها اجسام سایه دارند که همه در برابر قدرت و خواست خدا زبون و خوارند و دلالت بر نیاز خود بصانع و مدبر دارند که اگر یک چشم بهمزدن نباشد همه نابود شوند و این خود در حکم سجده بنده زبون و خوار است - پایان - بیضاوی پس از تفسیر آن بدان چه گذشت گفته در تاویل آن «بدان چه خدا از هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 142

چه آفریده» مقصود بدان عالم اجسام است زیرا ارواح از لاشیء آفریده شدند «باز میگردد سایه‌هایش» زیرا اجسام سایه ارواحند و گاهی با کردار سعادت‌مندان باصحاب یمین میل کنند و گاهی بکردار اشقیاء باصحاب شمال گرایند و منقاد فرمان خدایند و مسخر برای آنچه هدف آفرینش آنها است ... - پایان - من گویم: بسا که مقصود از طلال او وجود مثالی او است بنا بر وجود عالم مثال چنانچه تحقیق آن گذشت یا مقصود روح او است چنانچه در اخبار بسیاری از عالم ارواح بعالم طلال تعبیر شده و مراد از باز گردی آن میل بسعادت و ماندنی باصحاب یمین و یا رو کردن باصحاب شمال بر خلاف آن و این سخنی است بر سبیل احتمال در برابر آنچه گفتند و خدا میداند تفسیر کلامش را و حجج گرامی او علیه السلام.

«و لله یسجد» رازی در (ج 2 ص 43) تفسیرش گفته: سجود دو نوع دارد سجود عبادت چون سجود مسلمانان برای خدا تعالی و سجود انقیاد و زبونی و برگشت آن باینست که ممکن الوجودند و نیاز بواجب دارند چون این را دانستی گوئیم برخی مردم گویند مقصود از سجود در این آیه معنی دوم است که تواضع و انقیاد و زبونی امکانیست و دلیلش اینست که شایسته به جانور جز سجود باین معنا نیست.

و برخی گویند معنی سجود در اینجا معنی اول است چون سزاوار فرشته همانست برای اینکه سجده بمعنی دوم در همه موجودات از جانور و گیاه و جماد حاصل است، و برخی گفته‌اند سجود مشترک میان دو معنا است و حمل آن بهر دو معنا رواست و در دابه بمعنی تواضع است و در فرشته‌ها بمعنی سجود مسلمانان برای خدا تعالی و این قول ضعیف است چون ثابت شده که استعمال لفظ مشترک در همه معانی آن با هم جائز نیست قول او «من دابه» اخفش گفته مقصود چهارپایانست و ابن عباس گفته: هر آنچه بر زمین جنبد، و ذکر خصوص دواب و ملائکه چند وجه دارد.

1- چون خدا در آیه ظلال بیان کرد که همه جمادات منقاد خدا تعالی هستند که پست تر آنها دواب است و اشرف آنها فرشته‌ها و در این آیه بیان کرد که همه جانوران منقاد خدا تعالیند دلیل باشد که سراسر منقاد و زبون خدا تعالی باشند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 143

2- دابه از دیبب باز گرفته شده که جنبش جسمانی است و شامل هر جانور جنبنده است و فرشته‌ها را جدا کرد از دابه تا بدانیم که آنها جنبنده نیستند بلکه ارواح مجردند و ممکن است بر آن اعتراض شود که پرنده با بال جز دابه است بدلیل قول خدا تعالی «و نیست هیچ جنبنده در زمین و نه پرنده بدو بالش» 31 الانعام - پایان -<sup>99</sup> من گویم: تخصیص بعد از عموم نیز شایع است چون عطف جبرئیل بر ملائکه چنانچه بیضاوی گفته، و اینکه گفته استعمال لفظ مشترک در دو معنا جائز نیست اگر پذیرفته شود برای حمل سجده بر عموم بدان نیازی نیست بلکه اگر سجده بمعنی انقیاد و تواضع باشد شامل انقیاد تکوینی و انقیاد تکلیفی بمعنی سجده نماز هر دو می‌شود چنانچه بیضاوی گفته، و برخی گفتند آیه دلالت دارد که سراسر جهان در مقام شهود و عبادتند جز آفریده‌های اندیشمند که همان نفوس ناطقه انسان و جانورانند که از نظر شخصیت مکلف به عبادتند و باید باراده خود آن را انجام دهند نه از نظر هیکل خود که آن هم بطبع مانند سائر اجزاء جهان در تسبیح و سجده او است و همه اندام تن تسبیح گویند برای او، ندانی که روز قیامت همه اعضاء آنها از پوست و دست و پا و زبان و گوش و دیده و همه قوی گواه بر شخص شوند **فالحکم لله العلی الکبیر** پایان.

من گویم: ارواح و نفوس نیز دو جهت دارند و از جهتی مسخر و منقاد خدایند در هر چه از آنها خواهد و از جهت دیگر نافرمان و مخالف پروردگار توانند بود بلکه از این جهت منقاد اویند که بدانها قدرت و خواست داده و دلالت دارند بر وجود صانع خود که آنها را قادر و مختار آفریده و از این رو هم تسبیح گوی پروردگار خویشند و بزبان حال امکان و حدوث خود گویند ما را پروردگاریست که بحکمت و عنایت ازلیش با اراده و مختار آفریده چنانچه یک عارف بیپارسی گفته «عین انکار منکر

(1) ممکن است رد این اعتراض باینکه چون در این آیه قید فی الارض برای دابه آمده از پرنده جدا شده ولی دواب بطور مطلق پرنده را هم شامل است (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 144

اقرار است».

<sup>99</sup> (1) ممکن است رد این اعتراض باینکه چون در این آیه قید فی الارض برای دابه آمده از پرنده جدا شده ولی دواب بطور مطلق پرنده را هم شامل است (شرح مترجم)

سخن در اینجا باریک است و بیشتر آن در زبان خامه نگنجد، و درکش بر افهام دشوار است، و برخی از آن در شرح کتاب توحید کافی در ضمن توضیح اخبار اراده خدا و معانی اش اشارت کردم.

«تسیح له السماوات» نیشابوری گفته: خردمندان گویند: تسیح زنده مکلف یک بار بزبان و گفتن سبحان الله است و بار دیگر بدلالیت حال او بوجود صانع حکیم و تسیح جز او تنها بوجه دوم است، در اصول ثابت شده که لفظ مشترک در یک استعمال دو معنا ندهد و تسیح در اینجا بمعنی دوم است تا شامل همه باشد، اینست عقیده محققان، و اعتراض شده که اگر تسیح بدین معنا باشد نمیگفت «ولی شما تسیح آنها را نفهمید» زیرا تسیح باین معنا مفهوم و معلوم است.

و جواب داده‌اند که دلالت هر چیز بوجود صانع بطور اجمال معلوم است نه بطور تفضیل زیرا چون تو یک سیب را برگیری میدانی از اجزاء لا یتجزی ترکیب شده ولی شماره این اجزاء و وصف و طبع و مزه و رنگ و حیز و جز آنش غیر از خدا نمیداند، و نیز خطاب با بت پرستهاست که با اقرار بخالق برای او شریک آوردند و قدرت او را به بعث و بازگرداندن مرده‌ها منکر شدند و در معجزه‌های پیغمبر اندیشه نکردند و گویا تسیح موجودات را نفهمیدند و از آن نتیجه درست بدست نیاوردند، و از این رو آیه را با جمله **إِنَّهٗ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا** ختم کرده چون که در کیفر غفلت و بدبینی آنها شتاب نکرده.

و برخی سطحی‌نظران گفته‌اند جز حی مکلف هم با زبان تسیح خدا گوید، بزبانی که هر کدام دارند و ما آن را نمیدانیم، و پنداشته حیوانی را که سر برند تسیح نگفته و برگی که بشکند تسیح نگفته و بدان اعتراض شده که جماد هم تسیح گوید و چرا ذبح حیوان یا شکستن شاخه مانع از تسیح او شود.

و ممکن است جواب داد که تسیح هر چیزی منوط بترکیب خاص وجود او است و چون آن ترکیب بهم خورد آن تسیح مخصوص را ندارد، و در تأویل آن گفته: هر ذره

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 145

از موجودات ملکوتی دارد بدلیل قول خدا **فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ** 83 یس و ملکوت باطن بود است و آن وجود اخروی است که همه زنده است و بیجان نیست که خدا فرموده است «و راستی خانه آخرت همان زندگی است،» (64-العنکبوت).

پس هر ذره را زبانیست ملکوتی که به تسیح و حمد گویا است و باین زبان ریگ بر کف پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن گفت و در قیامت زمین بدان سخن گوید «امروز گزارش دهد اخبار خود را» 4-الزلزال- و بهمانست که اعضاء سخن گویند «بزبان آورد ما را آنکه هر چیز را بزبان آورده، 21-فصلت» و بدان زبان آسمانها و زمین «گفتند آمدیم

فرمانبر «راستی که او بردبار است» در ازل کسی که هستی بخشد بدان که باو کافر گردد و او را منکر شود «و پر آمرزنده است» کسی را که باو باز گردد از کفرش.

«قلنا یا نار کونی بردا» طبرسی در (ج 7 ص 54 مجمع) گفته: این مثل است زیرا آتش بیجانست و خطاب را نشاید و مقصود اینست که آتش را بر او سرد کردیم و سلامت تا آزارش بدو نرسد چنانچه خدا فرموده «باشید میمونهای رانده شده، 65- البقره» و مقصود اینست که آنها را چنین کرد نه اینکه آنها را بدان فرمان داد و گفته‌اند: رواست که خدا چنین گفته باشد و در آن صلاح و لطفی برای فرشته‌ها باشد.

و در اینکه آتش سرد و سلامت شد بر ابراهیم چند وجه ذکر شده.

1- خدا بجای سوزش در آن سردی آورد و او را آزار نکرد.

2- خدا میان آتش و ابراهیم پرده‌ای افکند و آتش بوی نرسید.

3- سوزش آتش بوسیله نیروی بالا رفتن است و خدا آن نیرو را از آن گرفت و خلاصه میدانیم که خدا مانع شد از اینکه آتش ابراهیم را بسوزاند و خودش بتفضیل آن داناتر است- پایان- بیضاوی در (ج 2 ص 86) تفسیرش گفته: عجب نباشد که خدا آتش را بدل بهوای خوب کند جز اینکه خلاف عادتست و بنا بر این از معجزه‌های اوست، و گفته‌اند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 146

آتش بطبع خود بود ولی خدا تعالی آزار آن را از وی برداشت مانند سمندر و اینکه فرموده (علی ابراهیم) مشعر بآنست- پایان- گویم: بنا بر عقیده اشاعره اشکالی در این باره نیست زیرا گویند هیچ اثر بخشی جز خدا نیست و عادت او است که در کنار آتش سوختن آفریند و چون نخواهد نیافریند ولی بنا بر اثر بخشی طبیعت و اینکه سوزش لازمه ذات آتش است اشکال هست و باید گفت سوزش آتش و سردی برف و کشتن زهر و اثرهای دیگر مشروطند بپذیرش ماده، و چرا مشروط نباشند بخواست خدا و چون او نخواهد اثر نکنند چنانچه بنده در کار خود مختار است ولی بشرط آنکه خدا خلاف آن را نخواهد و از این رو و در اخبار آمده که هیچ پدیده در آسمان و زمین نیست جز بفرمان خدا.

«و مسخر کردیم با داود کوهها را تا تسبیح گویند با او و پرنده را» طبرسی- ره- در (ج 7 ص 58 مجمع) گفته: گفته‌اند: مقصود اینست که کوهها را همراه داود روان کردیم در هر جا میرفت و این معنی تسبیح آنها است، چون نشانه بزرگی است و دعوت میکند به تسبیح و تعظیم خدا و تنزیه او از آنچه او را نشاید، و همچنین مسخر کردن پرنده برای داود تسبیح آنها است که دلالت دارد بر اینکه مسخر کن آنها قادر است و روا نبود بر او آنچه روا باشد بر بنده‌ها و گفته‌اند کوهها جواب گوی تسبیح او بودند مانند پرنده که بام و شام تسبیح میکردند و این معجزه او بود- پایان- رازی گفته در

(ج 22 ص 200) تفسیرش اصحاب معانی گفتند ممکن است تسبیح کوهها و پرنده از باب همان «و إن من شیء إلا یسبح بحمده» باشد و تخصیص داود بدان برای اینست که او آن را بضرورت میدانست و مایه فزایش یقین و تعظیم او بود، معتزله گفتند سخن کوه یا کار خود اوست یا کار خدا یکم نشدنی است زیرا بنیاد کوه زندگی و نیرو و دانش نپذیرد و آنچه چنین نیست کار سخن از او نشدنی است و دومی هم نشد نیست زیرا در این صورت سخن گو خدا است نه کوه و گفتند تسبیح از سباحت است بمعنی روان شدن و مقصود اینست که ای کوهها روانه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 147

شوید با داود.

و پایه این گفتار بر اینست که کوه زندگی پذیر نیست و آن ممنوع است، و بر اینکه سخن کار خدا شود و این هم ممنوع است، و اما سخن گفتن پرنده مانعی ندارد ولی مورد اتفاق امت اسلام است که تکلیف مخصوص پری و آدمی و فرشته است و نمیشود پرنده دارای خردی شود که تکلیف پذیر گردد بلکه چون کودک است که فرمانش دهند گر چه مکلف نباشد، و معجزه بودن سخن پرنده از این راه است که بمقام کودک فرمان پذیر رسیده و نیز از نظر دلالت آن بر قدرت خدا و تنزیه خدا از آنچه او را نشاید و گفتار در آن گفتار در باره کوهها است - پایان - و علمناه صنعة لبوس لكم یعنی باو زره ساختن آموختیم، قتاده گفته: نخست کس که زره ساخت داود بود و پیش از آن تخته آهن بکار میبردند، و خدا آهن را در دست او چون خمیر نرم کرد و او آن را رشته کرد و حلقه نمود و زرهی سبک و نفوذ ناپذیر از آن بر آورد ...

ألم تر أن الله یسجد له بسا که مقصود از سجود نهایت خضوع و انقیاد است که از چیزی بر آید، از جماد و جانور زبان بسته نهایت فرمان پذیر است که در خور آنها است، و همچنین فرشته‌ها و بنده‌های خوب، و اما کفار و نابکاران نهایت انقیاد را نشان ندادند و خدا آنها را خارج کرد و فرمود:

«و بسیاری مردم» زیرا گرچه از نظر تکون منقادند در اوامر تکلیف فرمانبر نیند و سجود یک معنای کلی دارد و استعمال لفظ مشترک در دو معنی نشده چنانچه سابق دانستی.

رازی در (ج 23 ص 20) تفسیرش گفته: رؤیت اینجا بمعنی دانش است و در سجود چند وجه است.

1- زجاج گفته: بهترین وجه در سجود این امور اینست که فرمان پذیرند از خدا مانند اینکه فرموده «گفت بآنها و بزمین بیائید بدلخواه یا ناخواه - الآیة - اینکه بگوئیم باش و میباید»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 148



«راستی از آنها است آنچه فرو نشود از ترس خدا» و «نیست چیزی جز اینکه تسبیح کند بحمد خدا» و «مسخر کردیم با داود کوهها را» و مقصود اینست که چون این اجسام پذیرای هر عرضی باشند که خدا در آنها آفرید این خود شبیه طاعت و انقیاد است.

«و بسیاری از مردم» چند وجه است.

1- سجود بدان معنا که گفتیم گرچه شامل همه است جز اینکه برخی تمبرد نموده و ترک سجود تکلیفی کردند و اینان اگر چه بطبع ذاتی خود ساجدند ولی در ظاهر متمرند و مؤمن بذات و بظاهر ساجد است و از این رو بخصوص ذکر شده.

2- «و کثیر من الناس» را از عبارت پیش جدا سازیم یکی از 3 وجه: یکم بتقدیر «یسجد له» پیش از آن و سجود نخست بمعنی انقیاد باشد و دوم بمعنی طاعت و عبادت تا لفظ مشترک برای دو معنا نباشد. دوم مبتداء باشد و خبرش محذوف باشد که مثاب است بقرینه خبر کثیر دوم که **حق علیه العذاب** است: سوم کثیر دوم بمنزله کثیر یکم باشد برای مبالغه و تكثر و خبر هر دو کلمه **حق علیه العذاب** باشد و کثیر مؤمن ذکر نشده باشد.

و کسی که استعمال مشترک را در دو معنا روا دارد گوید مقصود از سجود زنده‌های خردمند همان سجود است و راجع بجمادات انقیاد است.

اگر گویند: هر که در آسمانها و زمین است عام است و مردم هم در آن داخلند، چرا بار دیگر گفت **و کثیر من الناس** گوئیم اگر نمیگفت توهم میشد همه مردم سجده کنند و بیان کرد که بسیاری بدخواه سجده کنند و بسیاری هم نکنند.

قول دوم در تفسیر سجود، همه جز خدا در ذات خود میکنند و ممکن موجود نشود جز بعلت واجب الوجود بالذات چنانچه فرمود: «و راستی که بسوی پروردگار تو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 149

است سر آغاز، 42- النجم) و چنانچه امکان لازمه ممکن است در حال حدوث و بقاء نیاز بواجب هم در هر دو هست و این نیاز ذاتی بسته بماهیت دلالتش بر خضوع و زبونی بیش از نهادن پیشانی است بر زمین، زیرا این نشانی ساختگی است برای نیازمندی و راست و دروغ دارد اما آن نیاز ذاتی تغییر پذیر نیست.

پس همه ممکنات بدین معنا برای خدا همیشه در سجده‌اند و خوارند و زبان نیاز بآفرینش او دارند و بدین معنا تأویل شده قول خدا «و نیست چیزی جز اینکه تسبیح گوید بحمد او» و این گفته قفال است. قول سوم اینست که سجود این اشیاء سجود سایه آنها است که فرموده «باز میگردد سایه‌هایش - الآیه - اینست قول مجاهد.

«اوبی معه- باز گردید باو» بیضاوی در (ج 2 ص 285) تفسیرش گفته: یعنی باز گرد بهمراه او در تسبیح گفتن بر گناه یا نالیدن، و این یا بخلق آوازیست چون آواز او یا به وادار کردن او است بتسبیح پس از اندیشه در آن، یا مقصود اینست که با او بگرد هر جا که گردید. «و نرم کردیم برایش آهن را» بمانند شمع که هر گونه خواهد آن را بگرداند بی‌داغ کردن و ابزار «چشمه قطر» مس آب کرده که از معدنش برای او روان شد و بمانند چشمه از آن جوشید و برای همین آن را چشمه خوانده و آن در یمن بوده.

«خداست که نگهدارد آسمانها و زمین را تا از جا در نروند» چون ممکن در بقاء هم نگهبان می‌خواهد «و اگر از جا بدر روند کسی پس از وی آنها را نگهدارد راستی که خدا بردبار و آمرزنده است» که آنها را نگهداشته و گر نه سزد که از بد رفتاری بنده‌ها از هم بپاشند.

«در آن بآس شدید است» زیرا ابزار نبرد از آنست «و سودها برای مردم دارد» چون ابزار هر صنعت از آنست «تا بدانند خدا که یاری کند او را و رسولانش را» با بکار زدن اسلحه و جهاد با کفار ...

رازی در (ج 29 ص 342) تفسیرش گفته: در آهن ناهنجاری سختی است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 150

چون ابزار نبرد از آن بر گرفته شوند، و در آن سودهای کلانست چون صنعت زره‌سازی و بعلاوه مصالح عالم اصلی باشند. و فرعی و اصول آنها چهار است زراعت و بافندگی و ساختمان خانه و سلطنت چون آدمی ناچار است از خوراک و جامه و خانه نشیمن و در طبع خود اجتماعی است و تنها زندگی نتواند و باید گروهی گرد هم باشند تا هر کدام کاری کنند مخصوص و با هم مبادله کنند و زندگی آنها فراهم شود و برای نظم اجتماع که خود مزاحمت آرد شخصی باید که جلو آنها را از زیان بهم بگیرد و آن سلطانت.

و ثابت شد که مصلحت جهانی جز باین چهار فراهم نشود و زراعت برای شخم زمین و کندن چاه نیاز بآهن دارد و پس از رسیدن دانه‌ها برای درو و پاک کردن هم نیاز بآهن دارند، و برای پخت نان هم آتش باید و آنهم باید بآتشگیره آهنی باشد که چخماق است.

و میوه‌ها را باید پاک کرد و برش زد تا بتوان خورد و باز هم آهن لازم است و ابزار بافت و دوخت و برش هم آهن می‌خواهند و طلا نیاز بر آور نیست و اگر در جهان نبود خللی بمصلحت زندگی نمیرسید و اگر آهن نبود مصالح زندگی همه مختل بودند و چون نیاز بآهن بیش است خداوندش بآسانی در دسترس نهاده و فراوانش کرده و چون نیاز بطلا اندک است کمیابش ساخته.

و در اینجا است که اثر جود و رحمت خدا بر بنده‌هایش روشن گردد، زیرا هر چه بدن نیاز بیشتر دارند یافتن آن را آسانتر کرده و از این رو یکی از حکماء گفته نیاز برآورترین هر چیز هواء است که اگر یک لحظه بدل نرسد کشنده باشد و خدا یافت آن را از همه چیز آسانتر ساخته و ابزار دم زدن و مکیدن هوا را آماده نموده تا آنجا که آدمی پیوسته بطبع خود نفس کشد و رنجی در آن نبرد.

و پس از هوا آبت که نیاز بدن کمتر است و تحصیل آن اندکی از هواء سخت‌تر است و پس از آب خوراک است و چون نیاز بخوراک کمتر از آبت تحصیل آن دشوارتر است و خوراکیها هم درجاتی دارند و هر درجه که نیاز بدن بیشتر است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 151

یافتش آسانتر است و هر کدام نیاز بدن کمتر است یافتش دشوارتر، و چون نیاز بجواهر کمتر است بخوبی کمیابند و دانستیم هر چه نیاز بدن بیشتر است یافتش آسانتر است، و چون نیاز ما برحمت خدا از همه چیز بیشتر است امیدواریم که یافت رحمت خدا آسانتر از همه چیز باشد.

#### [روایات]

1- در علل (ج 2 ص 150): بسندی تا امام ششم علیه السلام که: فروتر دیوارها بخدا نالیدند از سنگینی بالاتر آنها خدا عز و جل بدانها وحی کرد، بر میدارد برخی از تو برخی را.

در کافی (ج 6 ص 533): بسند عده مانندش را آورده.

در محاسن (623) مانندش را آورده.

بیان: شاید شکایت بزبان نیاز و ناچاری است و وحی خطاب تکوینی است چنانچه در قول خدا تعالی «و بشما داده هر چه بشما خواهش آن را کردید، 35- ابراهیم» یعنی بزبان استعداد و آمادگی خود، یا مثلی است برای اینکه خداوند اجزاء زمین را بوضعی آفریده که بهم تکیه دارند و سنگینی بالاتر همه بر فروتر نیست تا ویران شود.

2- در محاسن (623): بسندی از داود رقی که پرسیدم امام ششم را از قول خدا تعالی «نیست چیزی جز آنکه تسبیح گوید بحمدش» فرمود: شکست دیوارها تسبیح گفتن آنها است.

در کافی (ج 4 ص 536) بسند عده مانندش را آورده.

3- در محاسن: بسند خود در تفسیر همین آیه از ابی بصیر که امام ششم علیه السلام فرمود: شکست دیوار تسبیح گفتن آنست، گفتم: شکست دیوار تسبیح آنست؟

فرمود: آری.

4- عیاشی: از ابی صلاح که پرسیدم از امام صادق علیه السلام از قول خدا و **إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِحُ بِحَمْدِهِ** فرمود: همه چیز تسبیح گوید بحمد او، و بنظر ما شکست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 152

دیوار تسبیح آنست.

5- و از همان: بروایت حسین بن سعید مانندش.

6- و از همان: بسندی که مردی نزد امام پنجم آمد و گفت پدر و مادرم قربانت من یافتم که خدا در قرآنش فرماید (چیزی نیست جز اینکه تسبیح کند او را بحمدش ولی شما تسبیحشان را نفهمید) فرمود چنانست که فرموده، باو گفت: درخت خشک تسبیح گوید؟ فرمود: آری، نشنیدی تیر خانه میکشند، همین تسبیح او است، «فسبحان الله علی کل حال».

7- در علل محمد بن علی بن ابراهیم گفته: گریه آسمان سرخ شدن آنست بی ابر و گریه زمین لرزش آنست و تسبیح درخت جنبش آنست بی باد، و تسبیح دریاها فزودن و کاستن آنها است، و تسبیح درخت نمو و بر آمدن آنها است، و نیز گفته:

سایه اش خدا را تسبیح گوید.

بیان: در تفسیر آیات شرحی برای فهم این اخبار گذشت و خلاصه اینکه شکست دیوار نشانه تغییر پذیری آنست و نابودیش بزبان حال دلالت دارد بنیاز آن بآفریننده منزه از اوصافی که او را نیازمند کرده، و نیز کاستیهای آفریدهها دلیل بر کمالات آفریننده آنها است و کثرت و اختلاف و ضدیت میان آنها دلیلند بر یگانگی او و بی شریکی و بی همتایی و بی ضدی او چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پدید کردن او مشاعر را شناخته شد که خود مشعر ندارد، و بجوهر سازی جواهر دانسته شد که خود جوهر ندارد، و با ضد نمودن چیزها دانسته شد که خود ضدی ندارد و بهمگان کردن چیزها دانسته شد که همگانی ندارد.

و حاصل اینکه اوصاف و لوازم و آثار همه مصنوعات دلیلند بر صانع و آفریننده و نقش بندی و علم و حکمت او، گواهند بر نزاهت او از اوصاف عجز آور و کاستی پذیر فرمانبر پروردگار خودند در آنچه هدف آفرینش آنها است و وسیله مصالح عالم هستی هستند و روی بغرض آفرینش خودند، آرامش زمین خدمت و تسبیح آنست و بنگ آب و روان بودنش تسبیح و طاعت آنست، و بر پا بودن درخت و گیاه و نمو آنها و ورزش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 153

باد و آوازش، و ویران شدن ساختمانها و فرو افتادنشان و سوختن آتش و شراره‌اش، و بنک صاعقه‌ها و تابش برق، غرش رعد و پرش پرنده‌ها در هوا و نغمه‌های آنها همه طاعت خالق و سجده و تسبیح و تنزیه او است سبحانه.

یک عارف گفته: خدا خلق را آفرید تا او را یگانه شمارند، و بتسبیح و ستایش آنها را گویا کرد و بسجده‌اش آنها را واداشت و فرمود: آیا ندانی که برای خدا تسبیح گویند هر آنچه در آسمانها و زمینند و پرنده‌ها در صف، هر کدام نماز و تسبیح خود را دانند، 41-النور.

و نیز فرمود: آیا ندانی که برای خدا سجده کند آنچه و هر که در آسمانها و هر که در زمین است و خورشید و ماه-الآیة-18-الحج و در این دو آیه خطاب به پیغمبر خود کرده و او را گواه گرفته که آن را دیده و فرموده: آیا نه بینی، و نفرمود:

آیا شما نه بینید، چون که ما ندیدیم، و آن برای ما ایمانست و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم عیان، که او را گواه سجده هر چیز گرفته و گواه تواضع آن برای خدا، و هر که گواه آن باشد و آن را دیده باشد در این خطاب داخل است، و این تسبیح فطری و سجود ذاتی است در برابر تجلی خداوند عز و جل برای آنها که او را دوست داشتند و بستایش او وادار شدند نه بر حسب تکلیف بلکه باقتضاء ذاتی، و این عبادتی است ذاتی که خدا آنها را بدان واداشت بحکم سزاواری خود.

اینکه فرمود: «گریه آسمان سرخی آنست» یعنی سرخی خارج از عادت که نشانه خشم خدا تعالی است و گویا بر کسی که سزاوار آنست گریه یا بر کسی که برای او مردم سزاوار خشمند چنانچه پس از شهادت حسین علیه السلام واقع شد، و اینکه فرمود:

«جنبش او بی‌باد» یعنی هنگام زمین لرزه یا نمو کردن، و پس از آن تاکید آن می‌شود.

8- در تفسیر علی بن ابراهیم: بروایتی از امام پنجم علیه السلام در تفسیر «و رویاندم در آن از هر چیز سنجیده» فرمود: خدا تبارک و تعالی رویاند در کوهها، طلا، نقره، گوهر، روی، مس، آهن، قلع، سرمه، زرنیخ و مانند آنها که فروخته نشوند جز بسنجش و کشیدن با ترازو (250)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 154

بیان: شاید مقصود از گوهر سنگهای قیمتی است چون یاقوت، عقیق و فیروزه و مانند آنها.

9- تفسیر علی بن ابراهیم: «آیا نینند آنچه را خدا آفریده میگردد سایه‌اش از راست و چپ منقاد برای خدا و آنان زبوند» فرمود: جابجا شدن هر سایه که خدا آفریده سجده او است برای خدا زیرا چیزی نباشد جز اینکه سایه‌ای دارد که بجنبش او بجنبد. و جابجاشدنش سجده او است.

10- و از همان (382) در قول خدا «چیزی نیست جز اینکه تسبیح گوید بحمدش» جنبش هر چیزی تسبیح او است برای خدا عز و جل.

11- و از همان: در قول خدا «و درخت و جنبنده‌ها» لفظ شجر مفرد است و معنای جمع دارد (437) و در قول خدا «و روان کردیم برایش چشمه قطر» فرمود: مس زرد است.

12- مناقب ابن شهر آشوب. ضباع بن نضر هندی بامام رضا علیه السلام گفت: اصل آب چیست؟ فرمود مایه آب ترس خداست، برخی از آسمانست که در زمین روانش سازد در چشمه‌ها و برخی آنست که بر آنست زمینها و مایه همه یکی است، شیرین و گوارا، گفت: چگونه از آنها چشمه‌های نفت و کبریت و قیر باشند و نمک و مانند آن فرمود: گوهر زمین آنها را دگرگون کرده و منقلب شدند مانند انقلاب آب انگور به می، و برگشتن می بسرکه، و چنانچه از میان سرگین و خون شیر پاک بر آید گفت: از کجا انواع جواهر بر آیند؟ فرمود: از همان برگردند مانند برگشتن نطفه بعلقه و علقه بمضغه، در آنجا ترکیبی است بر بنیاد چهار ضد گفت: چون زمین از آب آفریده شده و آب سرد و تر است چگونه زمین سرد و خشک شده؟ فرمود:

تری رفته و خشک شده، گفت: گرما سودمندتر است یا سرما؟ فرمود: گرما زیرا زندگی از گرمی است، و سردی مرگ‌آور است و همچنین زهرهای کشنده گرم کم زیاترند و سالم‌تر از زهرهای سرد.

توضیح: اینکه فرمود: از ترس خدا، اشاره است بدان چه در برخی کتب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 155

آسمانیست که خدا تعالی نخست دری سفید آفرید و از هیبت بدان نگریست و آب شد «آبی که بر آنست زمینها» یعنی دریای اعظم<sup>100</sup> «دگرگون کرده آن را گوهر» زمین که از آن جوشیده «از گرمی زندگی» یعنی از جنس آنست، چون روح حیوانی و حرارت غریزیه مایه زندگیند و نبود آنها مایه مرگ است، و در این حدیث است اشاره‌ای بدان چه حکماء در باره پیدایش معادن گفته‌اند، و باید آنچه را در این باره گفتند یاد آور شویم.

<sup>100</sup> (۱) مقصود از آنها که زمینها بر آنند آبهای زیر زمینی است که چون دریاچه‌ها در درون زمینند نه آب دریای محیط زیرا فرمود: همه شیرین و خوشگوارند و آب دریای اعظم تلخ و شور است و بسیاری سرچشمه از سنگ بر آیند که مایه زیر زمینی دارند و وابسته بآب باران نیستند (شرح مترجم).

گفته‌اند مرکبات مزاج‌دار سه گونه‌اند بنام موالید، و آنها معادن، گیاهان، جاندارانند، و علت انحصار اینست که اگر خوراک داشته باشند یا حس و حرکت با اراده دارند یا نه اگر دارند جاندارند و اگر ندارند گیاه و اگر خوراک ندارند معادنند، و بعضی گفته‌اند شرط احراز حس و حرکت در جاندار برای اینست که گیاه و معدن فاقد آنها باشند، بلکه ادعا شده که گیاه هم شعور و اراده دارد، و نشانه‌هایی بر آن دلالت دارند چنانچه در میل و عشق نخله ماده به نر مشاهده می‌شود تا آنجا که اگر گرد نر بر آن نریزند بر ندهد.

و هم توجه ریشه‌های درخت بسوی آب و شاخه‌های آن بفضای آزاد، و این از قواعد فلسفه هم بدور نیست، زیرا دوری مزاج از اعتدال حقیقی تدریجی است و نقصان استحقاق صور جانداران و خاصیت آنان در درجه پیشتر باید بنهایت سستی و نهانی رسد، و همچنین صور و خواص گیاهان، از این رو اتفاق دارند که برخی معادن بافق گیاه رسند و برخی گیاهان بافق حیوان که از آنها است نخله خرما.

و برخی گفتند آخرین طبقه معادن پیوست است به نخست طبقه گیاهان

(1) مقصود از آنها که زمینها بر آند آبهای زیر زمینی است که چون دریاچه‌ها در درون زمینند نه آب دریای محیط زیرا فرمود: همه شیرین و خوشگوارند و آب دریای اعظم تلخ و شور است و بسیاری سرچشمه از سنگ بر آید که مایه زیر زمینی دارند و وابسته بآب یاران نیستند (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 156

چنانچه مرجان یکی از معادن در تک دریا قوه نماء دارد و نزدیک است با گیاهانی که در فصل بهار برویند و پژمرده شوند و زود نابود گردند و آخرین طبقه‌های گیاه پیوست است بنخست طبقه جاندار چون نخل که مانند جاندار اگر زیر آب رود یا سرش را ببرند بمیرد و اگر گرد نر بدان نپاشند بر ندهد و بوی گلش بیوی منی ماند و بیکدیگر عاشق شوند و بر ندهند تا از گرد معشوق بدان ریزند.

و برخی بدیگری روی آرند و آنها نزدیک بجاندارانند که در زمینهای نمناک پدید آیند چون کرم خراطین و مانند آن و آخرین طبقه جانداران بافق آدمی پیوندند مانند فیل و میمون که بزودی آموخته شوند و در بسیاری اوصاف بآدمی مانند و چون سودان و ترکها باشند که از آدمیت جز خوردن و نوشیدن و خوابیدن و گائیدن ندارند.

سپس آنها گفتند بخار دودی که درون زمین حبس شوند از آنها رجفه و زمین لرزه و چشمه پدید آید و اگر فزون نباشند ترکیبات بسیاری گوناگون در اندازه و کیفیت و مزاج بتناسب جا و زمان و آمادگی پدید آیند و بفرمان خدا اجسام معدنی از آنها پدید گردند و آنها نخست طبقه از مرکبات عنصری تام المزاج باشند و اگر بخار بر دود غالب باشد مانند یشم و

بلور و زیبق و جز آن از جواهر زلال پدید گردند و اگر دود غالب باشد و زارع و کبریت و نوشادر برآیند و از آمیزش برخی از اینها با دیگران معادن دیگر پدید گردند و اصناف معادن پنج است.

### [اصناف معادن]

1- ذائب منطرق که هم آب می‌شود و هم کشیده می‌شود، و آن جسمی است که تر و خشک در آن منجمد شده بوجهی که آتش نمیتواند آنها را از هم جدا کند و مزاج روغنی نیرومند دارد که جسم بواسطه آن کشش پذیر است و سایش بردار بواسطه انبساط و کششی که بخود گیرد تا اندازه‌ای در طول و عرض بی‌آنکه چیزی از دست بدهد و آب شدن سیلان و روانی جسم است بواسطه ملازم بودن مایه تری و خشکی آن که همدیگر را از دست ندهند و تحلیل نروند و انواع آن هفت است: طلا،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 157

نقره، قلع، سرب، آهن، مس، و خارصینی.

گفته‌اند: خارصینی فلزیست مانند مس که از آن آینه‌ها سازند که خواصی دارد، و برخی گفته در زمان ما وجود ندارد و آنچه از آن آینه سازند آهن چینی و هفتجوش نام دارد و فلزیست مرکب از برخی فلزات و خارصینی نیست، و آب شدن در جز آهن روشن است و آهن را با حيله صنعت آب کنند، و نشانه‌ها هست که مایه این هفت فلز زیبق است و کبریت و اختلاف آنها باختلاف اوصاف آن در وضع آمیزش و اثر پذیری از همدگر پدید شود اما نشانه‌ها اینست که همه اینها خصوص قلع چون آب شوند نمایش زیبق دهند، و زیبق با بوی کبریت بشکل قلع شود و زیبق با همه اینها ترکیب می‌شود.

و اما چگونه این فلزها از زیبق و کبریت تکوین شوند؟ اینست که چون زیبق و کبریت زلال باشند و با هم کاملاً پخته شوند و کبریت سفید و نسوخته بجا ماند نقره پدید گردد و اگر کبریت سرخ باشد و رنگ آمیزی نیرومند و لطیف و نسوخته داشته باشند طلا پدید گردد، و اگر هر دو پاک باشند و کبریت نیروی رنگ آمیزی نیرومندی دارد ولی بیش از پخت کامل سردی خشک کن و بند کنی بدو رسد خارصینی پدید گردد.

و اگر زیبق زلال باشد و کبریت تیره و با این وصف نیروی سوزنده‌ای داشته باشد مس پدید گردد، و اگر خوب با زیبق نیامیزد و ترکیب کامل بخود نگیرد بلکه رده رده درون آن در آید قلع بوجود آید، و اگر زیبق و کبریت هر دو تیره و بد باشند و خوب ترکیب شوند و در خلال زیبق ماده زمینی باشد و در کبریت سوزندگی آهن پدید گردد و اگر ترکیب سست باشد سرب شود و قلع سیاه نام گیرد.



مؤلف موافق پس از شرح این تقسیم گفته: و تو دانائی که این تقسیم انحصاری نیست و پیدایش بدین روش یقینی نیست و صرف حدس و تخمین است، و اگر پذیرفته شود، دلیلی نیست که بر جز این روش نشود، با اینکه هوسبازان کیمیاگری نسبت بجسد این هفت فلز و روحی که صورت طلائی و نقره‌ای افاده کند فنونی دارند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 158

و بعقیده ما همه از اثر خداوند فاعل مختار است بی‌وابسته گی بدان چه آنها یاد کرده‌اند- پایان- 2- ذوب‌شدنی شعله گیر و آن جسمی است که رطوبت روغنی دارد با خشکی و مزاج نابرجا و از این رو آتش میتواند تر را از خشک جدا کند و شعله از آن بر آرد چون کبریت که از مایه آبی خمیر شده با زمین و هوا بوجود آید و تخمیرش با حرارت باشد تا مایه آبی روغنی گردد و با سرما بسته شود، و مانند زرنیخ جز اینکه مایه روغنی در آن کمتر است.

3- ذوب‌شدنی که نه کشیده شود و نه شعله گیرد، و امتزاج تر و خشکش سست است و رطوبت آن که بحرارت و خشکی بسته شده بسیار است چون زاغها که از نمک و کبریت و سنک ترکیب شوند و دارای نیروی برخی فلزهای ذوب‌شدنی هستند، و مانند نمکها که از آبی تکوین شوند که دود گرم و لطیف و پر آتشی دارند و با خشکیدن بسته گردند و طبع زمینی و دودی بر آنها غالب است و از این رو خاکستر سوخته بوسیله طبخ و تصفیه نمک بدست آرند.

4- آنکه نه ذوب شود و نه کشش دارد برای آنکه اجزاء فزون‌تر و اجزاء خشکش بسختی در آمیخته‌اند تا آنجا که آتش نتواند آنها را از هم جدا سازد و شعله برافرازد مانند زریق که ترکیبی است از آب بسیار زلال و دودی کبریتی و لطیف که خوب بهم آمیخته‌اند و هیچ صفحه از آن جدا نگردد جز اینکه صفحه دیگر از آن ماده خشک جای آن را پر کند، از این رو بدست نجسبند و شکل کامل ظرفش را بخود نگیرد.

و نمونه آن قطره‌های آبیست که روی خاک نرم بچکد که بهر قطره غلافی از خاک احاطه کند بطوری که قطره بشکل خود بماند بر روی خاک و چون دو قطره آن بهم بر خورد بسا پوست بترکد و بصورت یک قطره در غلاف بزرگتر پدید شوند، و سفیدی جیوه برای زلالی مایه آبی آنست و سفیدی مایه زمینی آن و آمیختن با ذره‌های هوا.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 159

5- آنچه نه ذوب‌شدنیست و نه کشش بردار برای خشکی و سختی امتزاج میان اجزاء تر و اجزاء خشک زور دار آن بطوری که آتش نمیتواند آنها را از هم جدا کند با اینکه سردی آبی آنها مایه زمینی را تحلیل برده و رطوبت زنده روغنی در آنها نمانده و از این روکشش پذیر نیستند، و چون بسته شدن آن با خشکیدنست آب شدنی نیست مگر به صنعتی حيله گر بطوری که دیگران آن گوهر بجا نماند بخلاف آهن آب شده چون یاقوت و لعل و زبرجد و مانند آنها از سنگهای بهادار.

و آنگه برخی معدنیها هستند که میتوان با صنعت آنها را ساخت بآماده کردن مواد و تکمیل استعداد، چون نوشادر و نمک مصنوعی و برای برخی مانند بدلی توان ساخت که امتیاز آنها از معدنی اصلی در نظر سطحی دشوار است مانند طلا و نقره و لعل و بسیاری از سنگهای بهادر معدنی، و آیا ساختن حقیقت این جواهر بی معجزه بودن ممکن است یا نه؟ بسیاری از خردمندان معتقدند که ساختن طلا و نقره واقع است.

و ابن سینا گفته امکانش دلیلی ندارد تا چه رسد بوقوعش، زیرا شخصیت نوعی این انواع دانسته نیست و نادانسته را نمیشود بوجود آورد، آری ممکن است مس را برنگ نقره کرد و نقره را برنگ طلا و نواقص قلع را زدود، ولی تغییر این امور تغییر شخصیت نیست و صرفاً تغییر عوارض است و لوازم و پاسخ او را دادند که امتیاز فلزات بشخصیت ذاتی آنها نیست بلکه ذات همه یکی است و اختلاف آنها بعوارض است که تغییر پذیرند.

و اگر بپذیریم که صورت نوعیه آنها مختلف است نپذیریم که مجهول مطلق باشند و باعتبار خواص و لوازم آنها معلومند و گرچه تفصیل و ماهیت آنها دانسته نیست و دانستن آنها در ساخت و صنعت لازم نیست و همان دانستن موادی که مایه گمان بافاضه صورت باشد کافی است.

چنانچه از مو مار سازند و از بادروج عقرب، و همان ساختن تریاق با خواص و آثاری که دارد گواه امکان آنست، آری سخن در وقوع است و دانستن همه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 160

مواد و فراهم کردن استعداد و از این رو است که کیمیاء نامی است و نامداری ندارد و اسم بی مسمی است.

میگویم: از برخی اخبار بر آید که ثابت است ولی معلوم نیست کسی جز معصوم آن را بداند، و هر چه که را دیدیم و شنیدیم که مدعی علم بدان بود نیرنگ باز و فریبکار بود و فریب خورده‌ها بدنبال آنهایند و صرف عمر در آن بیهوده و بی سود است.

13- در توحید مفضل: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر خواستاران کیمیا میفهمیدند آنچه در عذره است بگران‌ترین بهایش میخریدند و بر سر آن دعوا میکردند.

14- در کافی (ج 5 ص 207): بسندش از ثمالی که بامام ششم علیه السلام بازار مس گذر کردم، گفتم قربانت اصل این مس چیست؟ فرمود: نقره است جز اینکه زمین آن را فاسد کرده و هر که تواند فسادش را بیرون آرد از آن سود برد.

15- در مجازات النبویه رضی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در باره کوه پشتش دژ است و درونش گنج.

سید-ره- گفته: این سخن مجاز گوئی نیست زیرا درون کوهها بطور حقیقت گنج باشند، و همانا اراده کرده است که صاحبانش از آن تیکه‌ها بر آرند که مالشان فزاید و حالشان نیک شود، و پشت کوهها دژ است، یعنی نجات از هلاک است و پناهگاه هنگام گریز.

16- در خرائج: که احمد بن عمر حلال گوید بابی الحسن دوم علیه السلام گفتم قربانت: من از این صاحب رقه بر تو نگرانم. فرمود: از او زبانی بمن نرسد، راستی خدا را سرزمینها است که طلا میرویند و خدا آنها را بناتوان‌ترین خلقت که مورچه است حفظ کرده و اگر یک فیل بدان رو کند نتواند بآنها رسد، و شاء گفت: من از این بلاد پرسیدم و پیش از پرسش این حدیث را شنیده بودم، و بمن گزارش شده که میان بلخ و تبت باشند که طلا رویند و در آنها مورچه‌ایست بمانند سگها که بر گردن قلاده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 161

دارند، پرنده بدان نگذرد تا برسد بدیگری، مورچه‌ها شب در سوراخ خود بخوابند و روز بدرآیند.

و بسا با اسبهایی که در شب 30 فرسخ راه روند بدان جا دستبرد زنند و بارهای خود را پر کنند و بدر روند و ناگاه مورچه‌ها بدنبال آنان بیرون شوند، و چون باد بدوند و بهر چه برسند آن را پاره پاره کنند، و بسا که با تیکه‌های گوشت آنها را سرگرم کنند و از آنها برهند و اگر بدانها رسند با اسبانشان آنها را تیکه تیکه کنند.

بیان: رقه شهریست کنار فرات و مقصود از صاحبش هارونست که در آن روزگار آنجا بوده ...

17- در کافی: بسندی که بامام رضا علیه السلام گفته شد: چنین سخنی میگوئی با اینکه شمشیر خون میچکاند؟ فرمود: خدا را دره‌ایست از طلا که با ناتوانترین خلقت که مورچه است آن را حمایت کرده و اگر شتران بختی قصد آن کنند نتوانند بدان رسند.

18- توحید مفضل: امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل بیندیش در این معادن و جواهر گوناگونی که از آنها برآیند مانند گچ، ساروج، آجر، زرنیخ، مرداسنج، سنگ سرمه (توتیاخ ب) زیبق، مس، قلع، نقره، طلا، زبرجد، یاقوت زمرد، و انواع سنگها و همچنین آنچه از آنها برآید چون قیر، مومیا، کبریت و نفت و جز آنها که مردم برای نیازهای خود بکار برند، آیا بر خردمندی نهانست که اینها همه ذخیره‌ها باشند که برای آدمی فراهم شده‌اند در زمین تا آنها را بر آرد و در نیازمندیهای خود بکار برد، و حیل مردم با همه تلاش در آن بدان جا نرسید که آنها را بسازند.

زیرا اگر بعلم کیمیا و فلز سازی دست یافته بودند بناچار ظاهر میشد و در جهان شایع میشد، و نقره و طلا فراوان میشدند و از نظر مردم می‌افتادند و ارزش خود را از دست میدادند و دیگر در خرید و فروش و معاملات از آنها استفاده نمیشد و سلطان از آنها خراج نمیگرفت و برای بازمانده‌ها پس انداز نمیشدند، و با این حال بمردم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 162

عطا شده است صنعت مفرغ سازی از مس و بلور سازی از ریگ، و نقره سازی از قلع، و طلا سازی از نقره و مانند آن که زیانی ندارند.

بنگر چگونه در آنچه زیانی ندارد بآنها آزادی داده شده، و از آنچه زیان دارد منع شدند، و هر که به بن معادن رسد بیک وادی بزرگی برخوردار که آبی خروشان دارد و بتک آن دست نرسد و گذر از آن میسر نباشد، و در پس آن کوهها از نقره باشد.

از اینجا در تدبیر خالق حکیم اندیشه کن که - جل اسمه - خواسته ببنده هایش توانائی و وسعت خزائنش را بنماید تا بدانند که اگر خواهد بآنها کوههای نقره بدهد تواند ولی در آن مصلحت نیست، زیرا در این صورت از اعتبار ساقط میشد و سودی نداشت، و از اینجا عبرت گیر که بسا چیز تازه ای ب بازار آید و تا اندک و کمیابست نفیس و با ارزش است و چون در دست مردم فراوان شد از نظر افتد و ارزش آن کم شود و نفیس بودن اشیاء از کمیابی آنها است.

#### تتمیم پرسودیست [در باره اثر بخشی خدا در ممکنات]

بدان آنچه از آیات بسیار و اخبار متواتر بر آید اینست که اثر بخشی خدا در ممکنات نیاز بمایه و آمادگی ندارد و همانا فرمانش اینست که چون خواهد چیزی را گوید باش و میباشد، خدا بهر چیز سودی و اثری و خاصیتی سپرده و اثر بخشی آنها وابسته باذن خدا تعالی و جلو نگرفتن وی از آنست، چنانچه شیوه خدائیسست که آدمی را از آمیزش مرد و زنی و نطفه در رحم و علقه و مضغه کردن آن آفریند، و چون جز آن را خواهد آدم بی پدر آفریند مانند عیسی و بی مادر نیز مانند آدم و حواء، و شب پره عیسی و پرنده ابراهیم و جز آن از معجزه های ثابت پیغمبران در باره زنده کردن مرده ها.

آتش را سوزان ساخته و چون جز آن خواهد باو گوید سرد و سلامت باش بر ابراهیم، سنگین را فرو شو در آب و بزیر آن از هوا نموده، و قدرت نمائی کرده که بسیاری بر روی آب راه روند و آنها را با آسمان بالا برده، آب بطبع خود فروگیر است ولی حکم کرد تا کوهها از آن در هوا بر آمدند و بنی اسرائیل از دریا گذشتند،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 163

و کسی که چنین نگوید نمیتواند معجزه های ثابت پیغمبران و اوصیاء را باور کند، و چنین است شیوه خدا در بسته شدن جواهر در کانهها بوسائل اثر بخش زمینی و آسمانی برای برخی مصالح.

و چون کمال قدرت خویش نماید و مقام ولی خود را بلند کند ریگ را در مشت او گوهری تابان سازد و آهن را در پنجه او خمیری نرم، و همه بدنهای پوسیده را یکباره در روز قیامت زنده از گورها برآرد، و هیچ کدام اینها و مانندشان با قواعد فاسده و آراء بی‌ارج فلاسفه استوار نباشد<sup>101</sup>.

و برخی فلسفه‌باغان برای کنار بودن از تشهیر و تکفیر گفته: برگشت روح به تنی چون تنی که پیشتر در دنیا داشته در روز قیامت نشدنی نیست و طبق بیان شرع ممکن است و استبعادی ندارد، و نباید که آمادگی آن مانند تن دنیوی برای پذیرش روح تدریجی باشد که دوران نطفه تا تن کامل را طی کند مانند دوران توالد و تناسل.

زیرا این یک روشی از پدیدشدنست و پدید شدن آدم بدان منحصر نیست چون رواست که تن اخروی یکباره پدید شود برای خصوصیت زمان و مکان و اوضاع فلکی مربوطه بدان که خواست خدا را در آفرینش مردم و تن‌سازی آنها یکباره فراهم نمایند و یکباره روح در همه آنها دمیده شود بوسیله یک فرشته، و خدا که بخشنده جانها است بر اثر حصول مزاج مخصوص بار دیگر آنها را بدین ابدان بر گرداند چنانچه هزارها صنف جاندار مانند مگس و جز آن در تابستان از عفونات یکباره بوجود آیند.

و نباید که نحوه تعلق جان بتن در آغاز و در معاد یکی باشد بلکه رواست تعلق

(1) تأثیر طبیعی امور مادی چون پرتو بخشی خورشید سوزندگی آتش امریست مشهور و ثابت ولی هر علتی جز خدا اثرش مانند خودش مستند بخدا است و او است که اثر بخش آفریده و این منافات ندارد که بخواست خدا از اثر بخشی بیفتد و بسا برای اثری مؤثری نهانی باشد که علم بشر بدان نرسد و ظهور معجزات وابسته بدانها باشد و مخالفت قواعد فلسفه با اصول اسلامی روشن نیست و بسا که مؤید آنها است (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 164

اخروی نیرومندتر باشد بطوری که مانع از کارهای نشناخته و آثار شگفت‌بار نباشد و بتواند اموری که در دنیا از او نهان بوده مشاهده کند و توانا باشد بر آفریدن صورتهای شگفت و ناشناس زیبا یا زشت بتناسب اوصاف و اخلاقی که دارد- پایان.

و چون در سخن او بیندیشی میفهمی با همه سرپوشی که روی عقیده خود نهاده باز هم خود را لو داده.

<sup>101</sup> (۱) تأثیر طبیعی امور مادی چون پرتو بخشی خورشید سوزندگی آتش امریست مشهور و ثابت ولی هر علتی جز خدا اثرش مانند خودش مستند بخدا است و او است که اثر بخش آفریده و این منافات ندارد که بخواست خدا از اثر بخشی بیفتد و بسا برای اثری مؤثری نهانی باشد که علم بشر بدان نرسد و ظهور معجزات وابسته بدانها باشد و مخالفت قواعد فلسفه با اصول اسلامی روشن نیست و بسا که مؤید آنها است (شرح مترجم).

و برخی پزشکان دیرین در بیان تشریح اعضاء و فواید آنها از جالینوس چنین نقل کرده که موی ابروان و مژگان نه از اندازه لازم کوتاهترین و نه بلندتر و برای آنها اندازه ثابتی است که درازتر از آن نشوند و اما موی سر و ریش بسیار دراز شوند، و سببش اینست که موی سر و ریش دو سود دارند یکی پوشاندن بشره زیر آنها و دیگری بیرون کشیدن مواد زائده از درون تن، و پوشش و پرده بودنشان از چند راه است و نسبت بسن و اوضاع و احوال و جای زندگی و زمان آن فرق میکند، زیرا نیاز یک مرد کامل بموی بلند مانند نیاز یک کودک خردسال نیست و نه مانند نیاز یک پیر شکسته و نه یک زن.

و همچنین نیاز بدن در تابستان و زمستان برابر نیست و نه در سرزمینهای گرم و سرد، و نیاز کسی که چشمش درد کند و سرش درد کند بدن چون نیاز یک تندرست نیست، از این رو ما باید درازی مو را در هر وقتی باندازه مناسب آن بسازیم، و اما دو ابرو و مژه اگر فزون یا کاسته شوند سودشان تباه شود، زیرا سود مژه اینست که مانند دیواری برابر دیده باشد تا چیزی خرد در آن نیفتد هنگامی که باز است.

و موی دو ابرو شدند در برابر آب و عرقی که از سر بدیده‌ها سرازیر شوند، و اگر از درازیش کاسته شود یا از شمارش کم گردد بسود مورد نیاز آن زیان رسد، زیرا مژگان کوتاه مانع افتادن خرده‌ها در دیده نگردد و ابروان کم و کوتاه مانع از رسیدن آب و عرق بچشمها نشوند، و اگر بلندتر از اندازه شوند دیگر بارو نباشند بلکه مژگانها روی دیده افتند و مانع دید شوند و ابروها هم روی دیده سرازیر شوند و وسیله رسیدن آب و عرق بدن شوند نه مانع آن گردند با اینکه جلو حدقه چشم باید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 165

بخوبی باز باشد تا جلو دید آن گرفته نشود.

و چون واقع مطلب همین است که گفتم در اینجا باید گفت: آفریدگار باین موی ابرو و مژگان فرموده تا بهمین اندازه بمانند و بلندتر نشوند و مو هم این فرمان را پذیرفته و انجام داده، و برای هراس و ترس از مخالفت فرمان خدا نافرمانی نکرده و یا شرمش آمده از خدا که باو فرمان داده و یا اینکه موجودش میداند که این اندازه بهتر است و ستوده‌تر کار او است، اما موسی در امور طبیعی بوجه یکم رأی داده و آن را فرمان خدا دانسته و این رأی نزد من پسندتر و بهتر است از رأی ابی‌قور که وجه دوم را اختیار کرده و کار طبیعت دانسته.

و بهتر اینست که هر دو را کنار گذاشت و گفت خدا مبدأ آفرینش همه چیز است چنانچه موسی گفته ولی ماده هم بر آن مبدأ فزونی آورده و اثر بخشیده، زیرا آفریننده ما موی مژگان و دو ابرو را نیازمند کرده که در یک اندازه از درازی باشند، برای اینکه مناسبتر و بهتر است، و چون این را دانسته زیر مژگان جرمی سخت بمانند غضروف نهاده بدرازی

پلک چشم و زیر دو ابرو پوسته سختی چسبیده به غضروف دو ابرو گسترده، زیرا برای ماندن مو بیک درازا همین بس نیست که گفته شود خدا خواسته چنین باشد، چنانچه اگر خدا خواهد سنگی یکباره آدم شود نشد نیست.

و فرق میان ایمان موسی و ایمان ما و افلاطون و یونانیان دیگر همین است، موسی پندارد که تنها خواست خدا برای آراستن ماده و آماده کردنش بس است، و در جا آراسته و آماده شود، و این برای آنست که همه چیز را در بر خدا شدنی میدانند و اگر خدا بخواهد از خاکستر یکباره اسی یا نره گاوی آفریند تواند، اما ما این را ندانیم و میگوئیم برخی چیزهایند که خود بخود نشدنی هستند و این چیزها را اصلا خدا نخواهد که باشند، و تنها چیزهای شدنی را خواهد و از میان آنها هم مناسبتر و بهتر آن را برگزیند و بیافریند.

از این رو چون بهتر و مناسبتر برای مژگانها و موی ابروان اینست که باندازه‌ای از درازا و بشماره معینی بمانند که دارند ما نگوئیم بمحض اینکه خدا خواسته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 166

فورا چنین شده برای اینکه اگر هزار هزار بار هم خدا میخواست چنین باشند هرگز چنین نمیشدند در صورتی که زیر آنها پوسته نرمی بود برای اینکه اگر بیخ موها در جرم سختی کاشته نبودند با اینکه دگرگونی بسیاری نسبت بوضعی که دارند در آنها رخ میداد بر پا و راستا بجا نمیماندند.

و چون مطلب چنین است گوئیم خدا دو سبب سازی کرده یکی اختیار بهترین حال و مناسبترین آن برای کار خود و دوم اختیار ماده‌ای که موافق آنست و از این رو چون بهتر و نیکتر این بود که موی مژگان بر پا و راستا باشد و بر این حال و بدرزای مقرر خود بماند و شماره آن محفوظ باشد بنگاه آن مو را و مرکزش را جرمی سخت ساخت و اگر آن را در جرم سستی نهاده بود از موسی نادانتر بود و از فرمانده قشونی که کم خرد است و پایه با روی شهر یا دژی را بر زمین سست درون آب نهد.

و همچنین پایدار ماندن موی دو ابرو دوامش بر یک حالت از اینجا است که ماده خوبی برای آن اختیار کرده، و چنانچه گیاه که در زمین تر روید چاق و فربه می‌شود و دراز میگردد و خوب نشو و نما میکند و آنچه از آن در زمین سخت خشک باشد نمو نکند و دراز نشود چنین است وضع دو امر در اینجا- پایان سخن او- که خدا عذابش را فزون سازد.

میگویم: از سخن پست آلوده بکفر او اموری روشن شود.

1- آنچه گفتیم که پیغمبران وحی گیر از آسمان قائل نبودند بتوقف اثر بخشی خدا- تعالی شأنه- بر آمادگی ماده و محال نمیدانستند که اراده او تعلق گیرد بایجاد چیزی از چیزی بیفاصله زمان و بی آمادگی و او را رسد که هر چه را از هر چه

2- بخواد حکماء عقیده بنوبت پیغمبران نداشتند و بآنها ایمان نداشتند و پنداشتند که آنها هم مانند خودشان رأی و نظری دارند گاهی درست و گاهی نادرست و دانش آنها خدا داد نیست چنانچه پیروانشان معتقدند.

3- منکر بیشتر معجزات انبیاء بودند زیرا معجزه آنها بنظر او از نشدنیها بوده است در غالب.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 167

4- آنان در هر زمانی معارض دینداران بودند چنانچه در این زمانه هم چنین باشند.

شیخ مفید- قدس سره- در کتاب مقالات گوید: طبع معنائیست درون جسم که او را آماده پذیرش کند چون دیده که در آن طبعی است و آن را آماده احساس و ادراک نماید سپس گفته: آنچه بالطبع در چیزی پدید شود کار سبب ساز آنست در صاحب طبع و در حقیقت خود طبع هیچ کاری ندارد.

این عقیده ابی القاسم کعبی است و آن مخالف مذهب معتزله است در باره طبع و مخالف فیلسوفهای خدا شناس در آنچه معتقدند از کارگری طبع، سپس گفته:

بسیاری از یگانه پرستان معتقدند که همه اجسام مرکبند از چهار طبع که حرارت و برودت و رطوبت و بیوستند، و دلیل آن آوردند که هر جسمی بدانها تجزیه شود و بمشاهده بدل شدن آنها بیکدیگر چنانچه آب بخار شود و بخار آب و مردار جاندار شود و جاندار مردار، و خاصیت آتش و آب و هوا و خاک در هر جسمی هست، و هیچ جسمی از آنها برون نیست و بر خلاف آن تصور ندارد و بچیز دیگری تجزیه نشود.

این روشن و بی پرده است دلیلی برای رد آن در دست ندارم که مورد اعتماد باشد، و آن را مخالف هیچ مقامی از یگانه پرستی ندانم و نه مخالف عدل و وعید و نبوات و شرائع تا برای دورش اندازم بلکه مؤید در دین است و مؤکد دلیلهای خداشناسی و حکمت و یگانگی او، و از کسانی که بدان معتقدند از سروران علم کلام نظام است و بلخی و پیروان او.

شیخ رضی امین الدین طبرسی- نور الله مرقدہ- در مجمع البیان در تفسیر سوره الفیل پس از ایراد داستان مشهور گفته: در این داستان حجتی روشن و پشت شکن است برای فلاسفه و ملحدان و منکران معجزه خارق عادت زیرا هیچ از آنچه خدا در باره اصحاب فیل یاد کرده نمیتوان وابسته بطبیعت و ماده دانست چنانچه صیحه آسمانی و باد عاد و خسف قارون و جز آن را که خدا بدانها امم گذشته را نابود ساخته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 168

بدان وابسته اند.



زیرا در سرای ماده هیچ نشانه‌ای بر فرستادن گروه‌های پرنده به‌مراه سنگ‌های کشنده برای نابود کردن مردمی معین وجود ندارد که بویژه آنان را سنگ باران کنند نه دیگران را و خصوصاً آنها را سنگ باران کنند تا نابود شوند و بدیگری سنگ نزنند.

و هر که بهره‌ای از خرد و فهم دارد شک ندارد که این کار نباشد جز از خدا تعالی سبب‌ساز هر سبب و رام کن هر دشوار، و کسی را نرسد که آن را منکر شود، زیرا پیغمبر ما چون این سوره را بر مردم مکه خواند با آنکه در تکذیب او سخت گیر بودند و در رد او اصرار داشتند منکر آن نشدند بلکه بدان اعتراف کردند چون بداستان اصحاب فیل فاصله داشتند.

(بلکه بسیاری از آنها آن را بچشم خود دیده بودند) و اگر این حقیقت نداشت منکر آن میشدند و آن را بهتر دلیل بر کذب او میدانستند، چگونه ممکن بود؟ با اینکه آن را آغاز تاریخ ساخته بودند چنانچه ساختمان خانه کعبه را و مرگ قصی بن کلاب را پیش از آن و جز آنها، شعراء در باره فیل بسیار سروده‌اند و روایانشان از آنها نقل کردند.

من گویم: این جنایت بدین و نشر کتب فلسفه میان مسلمین از بدعت‌های خلفاء جور و معاندان ائمه دین بوده، تا مردم را از آنها و از شروع مبین رو گردان سازند، دلیل بر آن نقل صفدی است در شرح لامیة العجم که چون مأمون با یکی از پادشاهان مسیحی - بگمانم سردار جزیره قبرس بود - پیمان آتش بس امضاء کرد، خزانه کتب یونان را از او خواست که در کتابخانه‌ای گرد بود، و کسی را بر آن اطلاعی نبود، پادشاه همه مشاوران خود را انجمن کرد و در این باره با آنها مشورت کرد و همه رأی مخالف دادند جز یک مطران که رأی داد همه این کتابها را برای آنها بفرست چون این کتب در هیچ دولت دینی منتشر نشوند جز اینکه آن را تباه کنند، و میان علمای آنها اختلاف اندازند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 169

و در جای دیگر گفته: مأمون مبتکر نقل کتب از زبان خارجی و ترجمه آنها نبود بلکه پیش از او بسیاری نقل شده بودند، زیرا یحیی بن خالد بن برمک بسیاری از کتب پارسی را عبری برگرداند چون کلیله و دمنه، و برای او کتاب مجسطی یونانی را ترجمه کردند، و مشهور است که نخست کسی که کتب یونان را عبری برگرداند خالد بن یزید بن معاویه بود که بکتب کیمیاء دل بسته بود.

و دلیل بر اینکه خلفاء و پیروانشان رو بفلسفه داشتند، و یحیی برمکی دوستدار آنها بود و مذهب آنها را تایید میکرد روایتی است که کشی بسند خود از یونس بن عبد الرحمن باز گفته که یحیی بن خالد برمکی در دل گرفته بود طعن و انتقاد هشام را بر فلاسفه، و میخواست هارون را بر او بشوراند و او را بکشتن کشد - سپس داستانی دراز در این باره دارد که ما آن را در باب اصحاب کاظم علیه السلام آوردیم.

و از آنست- که یحیی هارون را در اتاقی نهران کرد و هشام را دعوت کرد تا با علماء مناظره کند، و دنباله سخن را بامامت کشیدند و هشام حق آن را بیان کرد و هارون خواست او را بکشد و او گریخت و از ترسی که داشت مرد- رحمه الله- و اصحاب در کتب او کتاب رد بر اصحاب طبایع را بر شمردند، و هم کتاب رد بر ارسطو را در توحید، و شیخ منتجب الدین در فهرست خود کتاب «تهافت الفلاسفه» را از کتب قطب الدین راوندی شمرده، و نجاشی در کتب فضل بن شاذان کتاب رد بر فلاسفه را بر شمرده و او از اجله اصحابست.

و صدوق در آغاز کتاب اکمال الدین از آنها انتقاد کرده، و رازی در تفسیر قول خدا تعالی «هر آنگاه رسولانشان آمدند با دلیلهای روشن شاد شدند بدان علمی که داشتند، گفته در آن چند وجه است، و آنکه در ضمن وجوه گفته: یکی آنکه مقصود از این علم علم فلاسفه و دهریان یونان باشد. که چون وحی خدا را می شنیدند. آن را در برابر دانش خود خوار می شمردند، و از سقراط نقل است که نام موسی علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 170

را شنید و باو گفتند کاش نزد او کوچ می کردی پاسخ داد ما مردمی مهذب و آراسته ایم و نیازی با استاد نداریم.

رازی در «المطالب العالیه» گفته: بگمانم گفته ابراهیم پیدرش «پدر جان چرا می پرستی آنچه را که نشنود و نبیند و سودی برایت ندارد» برای آن بوده که پدرش بکیش فلاسفه بوده، و منکر بوده که خدا توانا است و دانا بامور جزئی است، از این رو بوی چنین گفته است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 171

### باب سی و پنجم در نوادر

- در خصال (58): بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: خدا چیزی نیافریده جز آنکه بر او آفریده دیگری را چیره ساخته چنانچه چون خدا ابر را آفرید (دریاها را خ ل) بخود بالید و جوشید و گفت: چه چیز بر من چیره گردد و خدا فلک را آفرید تا آن را چرخانید و زبون کرد.

و آنگاه زمین بالید و گفت: کدام چیز بر من چیره شود؟ و خدا کوهها را آفرید و بر پشتش کوبید و بازش داشتند از اینکه بلرزند آنچه بر او است و زبون شد و آرام گرفت و آنگاه کوهها بر خود بالیدند و سر بلندی کردند و گفتند کدام چیز بر ما چیره شود و خدا آهن را آفرید تا آن را برید و رام شد و زبون گردید.

و آنگاه آهن بر کوهها بالید و گفت: کدام چیز بر من چیره شود؟ و خدا آتش را آفرید تا آهن را گداخت و آهن زبون شد سپس دم بر آورد و شعله زد و بالید و گفت کدام چیز بر من چیره شود؟ و خدا آب را آفرید و آن را خاموش کرد و

زبون شد، سپس آب بالید و جوشید و گفت کدام چیز بر من چیره شود و خدا باد را آفرید تا امواج آن را جنبانید و آنچه در تکش بود بر انگیخت و آن را از مجاریش باز داشت و آب زبون شد.

سپس باد بالید و غرید و دامن کشید و گفت کدام چیز بر من چیره شود؟ و خدا آدم را آفرید تا چاره‌جوئی کرد و در برابرش پرده بر گرفت و آن را دگرگون کرد و زبون شد، و آنچه آدمی سرکشی کرد و گفت کیست از من نیرومندتر باشد؟ و خدا مرگ را آفریده و او را مقهور کرد و آدمی زبون شد، سپس مرگ بر خود بالید و خدا-جل جلاله- او را فرمود: بر خود مبال که من تو را میان دو گروه سر برم میان بهشتیان و دوزخیان سپس هرگزت زنده نسازم بس زبون شد و ترسید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 172

بیان: «خدا فلک را آفرید تا آن را چرخانید» شاید مقصود اینست که افلاک و اختران درخشانش برابر تسلط دارند آن را برانگیزند و بگردانند و از هم بپاشند، و این روایت از کلینی گذشت بدین مضمون: که خدا تبارک و تعالی چون دریاها را زیرین را آفرید بر خود بالیدند و جوشیدند و گفتند کدام چیز بر من چیره شود؟ و خدا زمین را آفرید و بر دوش آن پهن کرد و زبون شد، سپس زمین بر خود بالید. تا آخر خبر- و آن روشنتر است.

و آنچه در خصال است، راستانیست چنانچه نهان نباشد و شرح خبر در باب اول گذشت.

2- در خصال (58): بسندش از ابی جعفر علیه السلام در آنچه پیک معاویه در پرسشهای شاه روم از حسن بن علی علیه السلام پرسید در پاسخ فرمود: اما آن ده چیز که برخی سخت‌تر از برخیند پس سخت‌تر آفریده خدا عز و جل سنک است و سخت‌تر از آن آهن است که سنک میبرد.

و سخت‌تر از آهن آتش که آن را میگذارد، و سخت‌تر از آتش آبست که آن را خاموش میکند، و سخت‌تر از آب ابر است که آن را بر میدارد، و سخت‌تر از ابر باد که آن را بر میدارد، و سخت‌تر از باد فرشته‌ایست که آن را میفرستد، و سخت‌تر از فرشته ملک الموت که او را بمیراند، و سخت‌تر از او همان مرگ است که جان ملک الموت را میستاند، و سخت‌تر از مرگ فرمان پروردگار جهانیانست که مرگ را بمیراند.

3- در کتاب غارات ابراهیم بن محمد ثقفی از شعبی که ابن کواء با امیر المؤمنین علیه السلام گفت: سخت‌تر چیزی که خدا آفریده چیست؟ فرمود: سخت آفریده‌های خدا ده تا است: کوههای بلند و آهن که کوهها را ببرد و آتش که آهن را بخورد، و آب که آتش را خاموش کند، و ابر مسخر میان آسمان و زمین که آب را بردارد، و باد که ابر را بدوش دارد، و آدمی که با دو دست خود حائل سازد و بدنبال کار رود، و هستی که بر آدمی چیره گردد، و خواب که بر هستی چیره شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 173

و اندوه که خواب را ببرد، و سخت تر آفریده پروردگارت اندوه است.

4- در علل (ج 2 ص 183): بسندی از علی بن ابی طالب علیه السلام که از او پرسیده شد از میان آنچه خدای عز و جل آفریده از ذره‌ای که در دریچه خانه در آید، فرمود چون موسی علیه السلام گفت: پروردگارا بنما بمنت تا بنگرمت؛ خدا عز و جل فرمود:

اگر کوه در برابر نورم بر جا ماند تو توانی مرا ببینی و اگر نماند تو نتوانی مرا ببینی که ناتوانی، و چون خدا تبارک و تعالی بکوه تجلی کرد سه تیکه شد یکی با آسمان بر آمد و دیگری بزمین فرو رفت، و سومی ریز شد و این ذره‌ها غبار آنست بیان: بر فرض این خبر درست باشد و از امام باشد، بسا مقصود اینست که ریزه‌های آن کوه در همه جا یا بعضی جاها در ذره‌ها داخلند و بقدرت خدا در همه بلاد پراکنده شدند.

باب سی و ششم شهرهای ستوده و نکوهیده و غرائب آنها

آیات قرآن:

- یونس (93) و البته جا دادیم بنی اسرائیل را جایگاه درستی و روزی دادیم بآنها از پاکیزه‌ها.

2- الأنبياء (71) رها کردیمش با لوط بسوی زمین که برکت دادیم در آن برای جهانیان 81 و برای سلیمان باد تندی بود که بفرمانش روان میشد تا زمینی که برکت دادیم در آن.

3- المؤمنون (50) و جا دادیم آنها را بر تپه‌ای که آرامش و چشمه آب داشت که چشمگیر بود.

4- القصص (29-30) آشنا شد در سوی طور با آتشی- تا فرماید- چون نزد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 174

آن آمد بنگی شنید از کناره وادی ایمن در زمینی با برکت از درخت که ای موسی راستش منم خدا پروردگار جهانیان.

5- سبا (15-18) شهری پاکیزه و پروردگاری آمرزنده- تا فرماید- و نهادیم میان آنها و میان آنجا که برکت دادیم در آن آبادیهای آشکار.

6- النازعات (16) آنکه که فریاد زد بدو پروردگارش در وادی مقدس بنام طوی.

7- البلد (1-2) نه، سوگند باین شهر و تو ورود کنی بدین شهر.

8- التین (1-3) سوگند به تین و زیتون و طور سنین، و این شهر آرام.

### تفسیر

: جایگاه درست یعنی پسند و خوب و آن بیت المقدس و شام است، و گفته‌اند مقصود مصر است علی بن ابراهیم در (292 تفسیر قمی) گفته: آنها را بمصر باز آورد و فرعون را غرق کرد، زمین با برکت برای جهانیان را گفته‌اند زمین شام است که ابراهیم و لوط رها شدند و بدان چه رفتند و برکتش اینست که فراوانی است، و گفته‌اند مقصود سرزمین بیت المقدس است که جایگاه پیغمبران بوده، و خلاصه بیشتر پیغمبران بنی اسرائیل در شام و بیت المقدس مبعوث شدند و شریعت آنها که سرچشمه خیرات دین و دنیا بود از آنها برای جهانیان نشر شد.

و گفته‌اند آنها را به مکه نجات داد که فرموده است «راستی نخست خانه که برای مردم نهاده شد همانست که در بکه است مبارک است و رهنمائی برای جهانیان 96- آل عمران» این از ابن عباس روایت شده، زمین مبارک برای سلیمان زمین شام است که جایگاه او بوده چنانچه مفسران گفته‌اند «مأوا دادیم آن دو را» یعنی عیسی و مادرش را بمکانی بلند و هموار و پهناور.

طبرسی در (ج 7 ص 108) مجمع گفته: ابی هریره گفته: رمله فلسطین بوده، و از سعید بن مسیب است که دمشق بوده، و از ابن زید گفته‌اند مصر بوده، قتاده و کعب آن را بیت المقدس دانند، کعب گفته آن نزدیکترین زمین است.

بآسمان، و گفته‌اند «ربوه» حیره کوفه است و سوادش، و «قرار» مسجد کوفه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 175

است و معین فرات است از امام پنجم و ششم روایت شده، و گفته‌اند ذات قرار یعنی قرارگاه هموار و پهناور که ساکنانش در آن بر قرار شوند و گفته‌اند یعنی میوه‌دار چون بخاطر آن مردمش در آن قرار گیرند، معین آب روان و آشکار برای دیده‌ها.

«در بقعه مبارکه» طبرسی - ره - در (ج 7 ص 251) مجمع گفته: آن زمین است که خدا بموسی فرمود «بر آور نعلین خود را که تو در وادی مقدس طوا هستی» مبارک است برای آنکه جایگاه وحی شد و مرکز رسالت و سخنگوئی خدا تعالی و گفته‌اند برکتش اینست که میوه و درخت خیر و نعمت فراوان دارد و اول اصح است پایان - من گویم: در تهذیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که شاطی وادی ایمن که خدا در قرآن ذکر کرده فرات است و بقعه مبارکه کربلاء «بلده طیبه» یعنی سر زمین خرم و خوش که گیاه بر آرد و شوره‌زار نباشد و جانوران آزار کن ندارد.

گفته‌اند: مقصود هوای خوش و آب گوارا و شیرین و پاکی خاک است و اعتدال هوا در تابستان و زمستان «و میان آبادهای که برکت دادیم باهل آنها» یعنی روزی فراوان یا آنچه گذشت و آن آبادهای شامند.

و در تفسیر علی بن ابراهیم (558) همان مکه است «آبادهای آشکار» بهم پیوسته که هر کدام دور نمای دیگر است، و گذشت که **القری التي بارکنا فیها** همان امامان برحقند و «قرای ظاهره» راویان اخبار آنها و فقهاء شیعه‌اند، و سیر بوسیله دانش است «آسوده‌اند» از شک و گمراهی، طوی نام همان وادیس است که خدا با موسی در آن سخن گفت:

«نه، سوگند بدین شهر» طبرسی - ره - در (ج 10 ص 492) مجمع گفته: مفسران اتفاق دارند که این سوگند به شهر محترم مکه است که پیغمبر در آن مقیم بوده و وطن او بوده و این آگهی است که شرف شهر بشرف کسی که در آن جا دارد وابسته است و آن پیغمبر دعوت کن به یگانه پرستی و عبادت با اخلاص است و بیان اینست که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 176

بزرگداشت شهر برای او است و سوگند بدان بخاطر او است که مقیم در آنست چنانچه مدینه را طیبه نامیدند که بوجود او پاکیزه شد در زندگی و پس از وفات.

و گفته‌اند مقصود اینست که من سوگند نخورم باین شهر که تو در آن باشی و احترامت نکنند و این شهر که تو در آن محترم نیستی احترامی ندارد، این از ابی - مسلم است.

و از امام ششم علیه السلام هم روایت شده است فرمود: قریب شهر را محترم میدانستند و خون و آبروی محمد را در آن حلال میدانستند و خدا فرمود: من سوگند بدین شهر که تو در آن احترام نداری نمیخورم، یعنی تو را در آن بی آبرو شمردند و تکذیب کردند و دشنام دادند با اینکه کسی در آن متعرض کشنده پدر خود نمیشد، و از پوست درخت حرم بگردن می‌آویختند و در امن بودند ولی از رسول خدا حلال شمردند آنچه را از دیگری حلال ندانستند و خدا بدین وسیله آنها را نکوهش کرد.

و در تفسیر **و التین و الزیتون** گفته خدا به انجیر خوراکی و زیتونی که روغن کشی کنند سوگند خورده چنانچه ابن عباس و دیگران گفتند، و گفته‌اند: تین نام کوهی است که شهر دمشق بر آن ساخته شده و زیتون نام کوهی که جای بیت المقدس است، از قتاده، عکرمه گفته آنها دو کوهند و تین نامیده شدند چون انجیر در آنها روئیده و گفته‌اند تین نام مسجد دمشق است و زیتون نام بیت المقدس، از کعب الاحبار و جز او است، و از ابن عباس است که تین مسجد نوح است که بر جودی ساخت و زیتون بیت المقدس است، از ضحاک است که تین مسجد الحرام است و زیتون مسجد اقصی.

«**طور سینین**» کوهی که خدا با موسی در آن سخن گفت بمعنی سیناء است گفتند سینین یعنی مبارک و زیبا که خیر بسیار دارد، از مجاهد و قتاده است و عکرمه گفته: یعنی پر گیاه و پر درخت، و گفته‌اند هر کوهی درخت میوه ده دارد سینین است و سیناء زبان نبط است، از مقاتل، و از امام هفتم روایت است که طور سیناء و بلد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 177

امین یعنی مکه شهر امنی که پناهگاه هر ترسان بوده در جاهلیت و اسلام و امین بمعنی آسوده بخش است و گفته‌اند بمعنی آسوده است و مؤید آنست که فرمود «ما آن را شهر آسوده ساختم (ج 10 ص 510 مجمع).

#### [روایات]

1- از کشی: بسندی از امام ششم علیه السلام که چون علی علیه السلام خواست از بصره بکوچد، در اطرافش ایستاد و فرمود: خدایت لعنت کند ای بد بوتترین خاک، و زودتر ویرانی و سخت‌تر عذاب؛ در تو است درد پر ماجرا، گفته شد:

یا امیر المؤمنین چه دردی؟ فرمود: گفتگو در باره قدر که مایه دروغ بستن بر خدا و دشمنی با ما خاندان است، و در آنست خشم خدا، خشم پیغمبر خدا، و دروغ بر ما خاندان و مباح دانستن دروغ بر ما.

2- در معانی الاخبار (365) و خصال (105): بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که: خدا چهار شهر را برگزیده که فرموده **و التین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین** تین مدینه است، زیتون بیت المقدس، طور سینین کوفه و بلد الامین مکه- الخبر- بیان: شاید تین را رمز مدینه آورده برای آنکه انجیر در آن فراوانست و خوب، یا برای آنکه از شریفترین شهرها است چنانچه انجیر از بهترین میوه‌ها است و دلیل آن بیاید، و طور سینین را رمز کوفه آورده برای آنکه در پس آن نجف است که مناجاتگاه سید اوصیاء بوده چنانچه طور مناجاتگاه کلیم بوده، یا برای آنکه کوهی که موسی بر آن دیدار خدا را خواست و تیکه تیکه شد یک تیکه‌اش آنجا است چنانچه در برخی اخبار است، یا برای آنکه چون پسر نوح خواست بکوه پناه برد از طوفان تیکه شد و برخی از آن بطور سیناء افتاد.

یا اینکه حقیقت کوه سینا همانست و مفسران و اهل لغت در تفسیر آن بغلط رفته‌اند چنانچه شیخ در تهذیب بیندش از شمالی آورده که امام پنجم علیه السلام فرمود:

در وصیت امیر المؤمنین علیه السلام بود که مرا پیشت کوفه برید، و چون گام بر فراز نهادید و بادی روبروی شما وزید مرا بخاک سپارید که آنجا آغاز طور سینا است، و چنین کردند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 178

3- در مجالس ابن الشیخ: بسندی تا امام ششم علیه السلام که چون حسین علیه السلام کشته شده هفت آسمان و هفت زمین و آنچه در آنها و میان آنها بود بر او گریستند و هر که در بهشت و یا دوزخ بود و آنچه دیده میشد و دیده نمیشد مگر سه چیز: بصره، دمشق و خاندان حکم بن عاص - الخبر - بیان: گریه شهرها و سرزمینها گریه اهل آنها است و نمود آثار اندوه در آنها.

4- در علل (ج 2 ص 382) در خبر شامی است که از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیده شده از گرمای ترین بلاد بر روی زمینها فرمود: دره ایست بنام سراندیب که آدم از آسمان در آن افتاد و او را از بدترین وادی زمین پرسید، فرمود: دره ای در یمن بنام «برهوت» که از دره های دوزخ است.

بیان: در نهایت گوید: در حدیث علی است «بدترین چاه در زمین برهوت است» بفتح با و را چاهی است عمیق در حضرموت که نتوان بتکش فرو شد، و گفته شد بآء ضمه دارد و راء ساکن است و تاء آن بنا بر اول زائده است و بنا بر دوم اصلی است، هروی آن را از علی نقل کرده، و طبرانی در معجم از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فیروز آبادی گفته: برهوت دره ایست و چاهی در حضر موت - پایان - و اینکه دره دوزخ تعبیر شده برای شباهت است و برای اینکه ارواح کفار در آن عذاب میشوند چنانچه در اخبار است، و بسا که دوزخ راهی بدان دارد.

5- در خصال (96): بسندش تا امام ششم علیه السلام که: 16 صنف از امت جدم ما را دوست ندارند و ما را محبوب مردم نسازند - تا فرمود - و مردم شهری بنام سیستان که دشمن و بدخواه ما هستند و بدترین آفریده اند، بر آنها عذابی باد چون عذاب فرعون و هامان و قارون، و مردم شهری بنام ری که دشمنان خدا و رسولش و خاندان اویند، نبرد با خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جهاد شمارند و مالشان را غنیمت از آن آنها است عذاب خزی در دنیا و آخرت و از آنها است عذاب پاینده، و اهل شهری بنام موصل بدترین مردم زمین، و اهل شهری بنام زوراء که در آخر الزمان ساخته شود و بخون ما درمان جویند، و بدشمنی ما تقرب خواهند، در راه دشمنی ما دوستی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 179

کنند و نبرد با ما را واجب دانند و کشتن ما را لازم، ای پسرم پرهیز از اینان و پرهیز که دو تن آنها یکی از خاندانت خلوت نکنند جز اینکه قصد کشتن او کنند - تا آخر خبر - بیان: موصل با میم فتحه دار و سکون واو معروف است و زوراء بر دجله بغداد و خود بغداد اطلاق شده زیرا درهای درونی آنها از بیرون مزور است، و ممکن است احوال این بلاد باختلاف زمان عوض گردند و آنچه در خبر ذکر شده وضع آنها بوده در آن زمان.

6- در علل (ج 2 ص 259): بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون مرا با آسمان بردند جبرئیل بدوش راست برداشت و نگاه کردم بیک بقعه از زمین کوهستان که سرخ بود، زیباتر از رنگ زعفران و خوشبو تر از مشک



بناگاه بر آن پیری بود و کلاه بلندی بر سر داشت با جبرئیل گفتم، این بقعه سرخ زیبارنگتر از زعفران و خوشبوتر از مشک چیست؟

گفت: سرزمین شیعه تو و شیعه علی علیه السلام است گفتم این پیر کلاه دراز کیست گفت ابلیس، گفتم از آنها چه میخواهد، گفت میخواهد آنها را از دوستی علی باز دارد و بفسق و هرزگی وادارد، گفتم: ای جبرئیل ما را نزد آنها فرود آور، ما را تندتر از برق جهنده و دیده روشن بدانها فرود آورد و گفتم قم برخیز ای ملعون، و با دشمنانمان در مال و فرزند و زن شریک شو که تو را تسلطی بر شیعه من و شیعه علی نیست، و آنجا قم نامیده شد.

7- در اختصاص (101): بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا با آسمان چهارم بردند نگاه کردم بگنبدی از لؤلؤ که 4 پایه و 4 در داشت و چون دیبای سبز بود، گفتم: ای جبرئیل این گنبد چیست که در آسمان چهارم بهتر از آن ندیدم، فرمود:

دوستم محمد، این صورت شهریست که بآن قم گویند که مردمی با ایمان در آن گرد آیند، منتظر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شفاعت او در قیامت و روز حساب، دچار اندوه و گرفتاری و بدیها باشند، راوی گوید از امام دهم پرسیدم تا کی در انتظار فرج باشند؟ فرمود تا آنگاه که آب روی زمین پدیدار گردد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 180

در تاریخ قم، مانندش آورده.

بیان: مقصود پدید شدن آبست در خود شهر، یا اینکه در آن زمان در قم هیچ آب جاری نبوده چنانچه در تاریخ قم آغاز پیدایش رودخانه را در قم ذکر کرده و گفته پیش از آن در آنجا تنها کاریز بوده و آب جاری نبوده.

8- در تفسیر علی بن ابراهیم (596): بسندی که چون خبر معاویه بامیر المؤمنین علیه السلام رسید که با صد هزار قشونست فرمود: از کدام مردمند؟ گفتند از اهل شام، فرمود: نگوئید اهل شام بگوئید اهل شوم، آنان از فرزندان مصرند که بزبان داود لعن شدند و خدا از آنها میمون و خوک ساخت (الخبر).

بیان: ممکن است جمع میان اخباری که در مدح شام و مصر و ذم آنها وارد شده بدان چه پیش اشاره کردیم که راجع باختلاف مردم آنها است در هر زمانی زیرا شام در آغاز جایگاه پیغمبران و نیکان بوده و از بلاد شریف و با برکت بوده، و چون مردمش شقی تر و کافرتر شدند از بدترین بلاد شد چنانچه روز عاشوراء از روزهای با برکت بوده- چنانچه از پاره‌ای اخبار بر آید- و چون امام حسین علیه السلام در آن کشته شده از بدترین روزها شد.

9- در قرب الاسناد: بسندی از بزنی که بامام رضا علیه السلام گفتم که مردم مصر بلاد خود را مقدس پندارند فرمود: آن چگونه است گفتم: قربانت پندارند از قبیله آنها 70 هزار محشور شوند که بیحساب بیهشت روند، فرمود: نه بجان خودم چنین نیست، خدا بنی اسرائیل خشم نکرد جز اینکه آنها را بمصر در آورد، و از آنها خشنود نشد تا آنها را از آن بدر آورد، و البته خدا تبارک و تعالی بموسی وحی کرد که استخوانهای یوسف را از آن برآرد، و موسی رهنما خواست بکسی که قبر را بداند و او را بزنی کور و زمین گیر رهنمودند، و موسی از او خواست تا ویرا بدان رهنماید و او ابا کرد مگر با دادن دو خصلت: دعا کند تا خدا او را شفا دهد و با او در بهشت همپایه باشد.

این خواهش بموسی گران آمد، و خدا باو وحی کرد، این چیست که بر تو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 181

گران آید. آنچه خواسته باو بده و او انجام داد و آن زن بوی وعده کرد برآمدن ماه را، و خدا ماه را نگهداشت تا موسی سر وعده خود و رسید و آن را در میان صندوق مرمی از نیل بر آورد و با خود برد، و البته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده با گلش سر خود را مشوئید و از کوزه اش آب ننوشید که مایه خواریست و غیرت را ببرد، باو گفتم پیغمبر این را گفته؟ فرمود: آری.

عیاشی از علی بن اسباط از امام رضا علیه السلام مانندش را آورده.

10- در بصائر: بسندی از امام ششم علیه السلام فرمود: خداوند ولایت ما را بر شهرها عرضه داشت و جز کوفه اش نپذیرفت.

بیان: مقصود پذیرفتن کامل است چنانچه در خبر آینده است.

11- در بصائر: بسندی از ابی بصیر که شنیدم امام ششم میفرمود: راستی ولایت ما عرضه شد بر آسمانها و زمین و کوهها و شهرها و بمانند پذیرش کوفه آن را نپذیرفتند.

12- در نهج البلاغه: در ضمن سخنی در باره کوفه است که: گویا تو را بنگرم ای کوفه بمانند پوست عکاظی کشیده شوی، مصیبتها بکشی و لرزشها بینی، و راستی که من میدانم هیچ جباری بتو سوء قصد نکند جز اینکه خدایش به مانعی گرفتار سازد و بکشنده ای دچار نماید.

بیان: پوست عکاظی منسوبست بناحیه مکه که عرب هر سال در آنجا جمع میشدند و بازاری بر پا میکردند و بهم میبایند و شعر میخواندند، و پوست بسیار در آن بفروش میرسید، و پوست آن ساخت خوبی داشت و سختیها که بکوفه و مردمش رسید معروف است و در کتب تاریخ ثبت شده، و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: این

کوفه شهر، و جایگاه، و قرارگاه شیعیان ما است، و از امام صادق علیه السلام است که: آن تربتی است که ما را دوست دارد و دوستش داریم، و از او است علیه السلام که: بار خدایا به تیر زن هر که به تیرش زند، و دشمن دار هر که دشمنش دارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 182

و محمد بن حسین کیدری در شرح نهج گفته: از جبارانی که خدایش بمانعی گرفتار کرد زیاد بود، مردم را در مسجد گرد آورده بود تا علی علیه السلام را لعن کند ولی دربانش آمد و گفت برگردید که او گرفتار است و اکنون دچار بیماری فلج شده و پسرش عبید الله بود که بخوره دچار شد، و حجاج بن یوسف بود که شکمش لانه مارها شد تا مرد، و عمر بن هبیره و پسرش یوسف بودند که هر دو پیس شدند، و خالد قسری بود که برای بدهکاری زندانی شد تا از گرسنگی مرد، و آنان که دچار کشنده شدند عبید الله بن زیاد بود و مصعب بن زبیر و ابو السرایا و جز آنان که همه کشته شدند و یزید بن مهلب بدترین وضعی کشته شد.

13- در قصص: بسندی که امام پنجم علیه السلام میفرمود: چه خوب سرزمینی است شام و چه بد مردمی دارد امروزه، و چه بد سرزمینی است مصر، هلا راستی که زندانی بود برای بنی اسرائیل از خشم خدا بر آنها، و بنی اسرائیل بمصر نرفتند جز از خشم خدا بر آنها و نافرمانی آنها از خدا زیرا خدا عز و جل بآنها فرمود: درآئید بسر زمین مقدسی که خدا برای شما نوشته است، یعنی شام و سرباز زدند از ورود بدان و نافرمانی کردند و چهل سال در بیابان گم شدند.

فرمود: بیرون شدن آنان از مصر و ورود آنها بشام نبود جز پس از آنکه توبه کردند و خدا از آنها خشنود شد، سپس امام پنجم علیه السلام فرمود: راستش من بد دارم خوردن خوراکیهایی که در گل پخته‌های مصر پخته شود و دوست ندارم سرم را با گلش بشویم از ترس اینکه خواری بار آورد و غیرتم را ببرد.

عیاشی: از داود ماندش را آورده.

14- در قصص: بسندی از ابی ابراهیم موصلی که بامام ششم گفتم: پسر من در باره رفتن بمصر کشمکش دارد فرمود: تو را با مصر چکار؟ نمیدانی شهر مرگ است، و جز این نپندارم که فرمود: کوتاه‌عمرتر مردم بدان رانده شوند.

15- و از همان بهمین سند: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بمصر بروید و در آن نمازید و گمانم فرمود: مایه دیوئی است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 183

16- در قصص: بسندی از ابی الحسن علیه السلام، فرمود: در گل پخته آن نخورید و با خاکش سر نشوئید که خواری آرد و غیرت را ببرد.

17- در کامل الزیارة: بسندی از امام ششم علیه السلام میفرمود: چون حسین بن علی علیه السلام در گذشت همه آنچه خدا آفریده بر او گریستند جز سه چیز، بصره دمشق و خاندان عثمان.

18- در کشتی: از حماد الناب که ما گروهی نزد امام ششم علیه السلام بودیم که عمران بن عبد الله قمی نزد او آمد و آن حضرت از او احوالپرسی کرد و خوش باش گفت و خشنودی نشان داد و چون برخاست من بامام گفتم: این چه کس بود که با او چنین خوش باش کردی؟ فرمود: از خاندان نجباء بود یعنی مردم قم که هیچ زورگوئی آهنگ آنها نکند جز آنکه خدایش بشکند و خرد کند.

19- و از همان: از ابان بن عثمان که عمران بن عبد الله بامام ششم علیه السلام وارد شد و باو فرمود: چگونه و خانوادهات چگونه‌اند، عمو زاده‌هاست چگونه‌اند و اهل خانهات چگونه‌اند، و آنگاه، پر با او سخن گفت: و چون بیرون رفت من بامام ششم علیه السلام گفتم: این کی بود؟ فرمود: نجیبی از مردم نجیب که هیچ زورگو دامی بر ایشان ننهد جز اینکه خدا خوردش کند، حسین گفت: این دو حدیث را بر احمد بن حمزه عرضه کردم گفت آنها را میشناسم ولی راویان آنها را در خاطر ندارم.

20- در کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی: بسندی از عبد الله بن سنان که پرسش شد از امام ششم بلاد جبل کجا است؟ که بما روایت رسیده چون کار بشما بر گردد برخی از او بزمین فرو شوند فرمود: در آنجاها محلی است که دریا گویند و قم نام دارد و معدن شیعیان ما است؛ و اما ری، وای بر او از دو پهلویش، آسودگی آن از سوی قم است و مردمش گفته شد دو پهلویش کدامند؟ فرمود: یکی بغداد و دیگری خراسان که راستش در آن تیغ‌های خراسانیها و تیغ‌های بغدادیها بهم برخوردند، و خدا در کیفر و هلاک آنها شتاب کند و مردم بقم پناه برند و مردم قم آنها را پناه دهند وانگه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 184

بجائی کوچند بنام اردستان.

21- و بسندش تا انس بن مالک که روزی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم و علی بن ابی طالب علیه السلام بر او درآمد و فرمودش ای ابو الحسن پیش من بیا و او را در آغوش کشید و میان دو چشمش را بوسید و فرمود ای علی راستش خدا- عز اسمہ- ولایت را بر آسمانها عرضه کرد و آسمان هفتم بدان سبقت جست و او را با بیت المعمور زیور نمود، و سپس آسمان دنیا بدان سبقت جست و آن را با اختران زیور نمود، و آنگاهش بر زمینها عرضه کرد

و مکه بدان پیشی گرفت و با کعبه‌اش زیور کرد و سپس مدینه بدان پیشی گرفت و آن را بمن زیور داد، سپس کوفه بدان پیشی گرفت و آن را بتو زیور نمود، سپس قم بدان پیشی گرفت و آن را با عرب زیور نمود و یک دری از بهشت در آن گشود.

22- و بسندی از امام ششم علیه السلام که خدا کوفه را حجت دیگر شهرها کرد و مؤمنانش را حجت بر مردم بلاد دیگر و قم را حجت شهرهای دیگر نمود و مردمش را حجت بر اهل مشرق و مغرب از پری و آدمی، و قم و مردمش را مستضعف وانگذاشت بلکه بآنها کمک کرد و توفیق داد سپس فرمود: دین و اهل دین در قم خوار و زبوند و گر نه مردم بدان شتافتند و قم ویران میشد و مردمش از میان میرفتند و حجت بر بلاد دیگر نمیشد، و آنگه آسمان و زمین بر پا نمیانند و یک چشم بر همزدن مهلت نمیداشتند و راستی که بلاها از قم و مردم قم بدورند، و البته زمانی آید که شهر قم و مردمش حجت بر همه آفریده‌ها باشند و آن در زمان غیبت امام قایم علیه السلام تا ظهورش، و اگر آن نباشد زمین اهلس را فرو برد.

و راستی که فرشته‌ها بلاها را از قم و مردمش دور کنند، و هیچ زورگو بدان سوء- قصد نکند جز اینکه قاصم الجبارین او را خرد کند و بوسیله گرفتاری و مصیبت و دشمنی او را از آنها بازدارد، و خدا جباران را در دوران حکومتشان بفراموشی از قم و مردمش دچار کند چنانچه یاد خدا را فراموش کردند.

23- سپس گفته و بچند سند از امام صادق علیه السلام روایت شده که نام کوفه را برد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 185

و فرمود: بزودی کوفه از مؤمنان تهی شود و دانش از او نماند گردد چنانچه مار در سوراخش نماند، سپس دانش در شهری پدید شود که قمش گویند، و معدن علم و فضل گردد تا آنجا که در روی زمین هیچ نادانی نسبت بدین نماند تا برسد بنو عروسان پرده‌نشین، این نزدیک بظهور قائم ما باشد، و خدا قم و مردمش را مقام حجت سازد، و اگر آن نباشد زمین اهلس را فرو برد و حجتی در زمین نماند، و دانش از آن بهمه بلاد منتشر گردد در مشرق و مغرب و حجت خدا بر مردم تمام شود. تا کسی در روی زمین نماند که علم و دین بدو نرسد، سپس قائم ظهور کند و سبب انتقام و خشم خدائی بر بنده‌ها شود، زیرا خدا از بنده‌ها انتقام نگیرد مگر پس از اینکه حجت را انکار کنند.

24- و از ابی مقاتل دیلمی نقیب ری که شنیدم از امام دهم علیه السلام میفرمود:

همانا قم نامیده شد برای اینکه چون کشتی نوح در طوفان بدان رسید ایستاد و آن تیکه ایست از بیت المقدس.

25- و بسندی از امام ششم علیه السلام که فرمود: خدا از همه بلاد کوفه و قم و تفلیس را برگزیده.

26- و بسندی از امام ششم علیه السلام که چون فتنه همه بلاد را در برگیرد بر شما باد که بقم و اطرافش پناه برید که بلاء از آن بدور است.

27- و بسندی از موسی بن خزرج که امام هشتم بمن گفت: جایی را بنام «وراردهار» میشناسی؟ گفتم: آری، من در آن دو کشتزار دارم، فرمود: آن را نگهدار، سپس سه بار فرمود: چه خوب جایی است وراردهار.

28- بسندی از امام ششم علیه السلام که چون بلاها همه گیر شدند آسودگی سواد در کوفه و اطراف آنست، و در قم از کوهستان، و چه خوب جایی است قم برای ترسان آواره.

29- و بسندی از امام ششم علیه السلام که چون آسایش بندگان نابود گردد و مردم اسب سوار شوند و از زنان و بوی خوش کناره کنند، گریز، گریز از کنار آنها، گفتم؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 186

قربانت، بکجا؟ فرمود بکوفه و اطرافش یا قم و اطرافش که بلا از آن دو بدور است.

30- و بسندی از امام صادق علیه السلام که مردم خراسان پرچمهای ما باشند و مردم قم یاران ما و مردم کوفه میخهای سازمان ما و مردم این سواد از ما باشند و ما از آنها.

31- و بسندی از ابی الحسن یکم علیه السلام که قم آشیانه آل محمد است و جایگاه شیعیانشان ولی البته هلاک شوند گروهی از جوانهایشان بگناه پدران خود و برای خوار شمردن و مسخره کردن بزرگانیشان و مشایخشان و با این وضع خدا شر دشمنان و هر بدی را از آنها بگرداند.

32- و بسندی از امام صادق علیه السلام که چون بلاء و رنجی بشما رسد بر شما است که بقم روید که جایگاه بنی فاطمه و آسایشگاه مؤمنانست و زمانی آید که اولیاء و دوستان ما از ما نفرت گیرند و دور شوند و این صلاح آنهاست که بدوستی ما شناخته نشوند، و خون و مالشان بجا ماند، کسی به قم و مردمش سوء قصد نکند جز اینکه خدا او را خوار کند و از رحمت خود دور کند.

33- بسندی از امام هشتم علیه السلام که بهشت 8 در دارد و یکی از آن اهل قم است و خوشا بحال آنها- تا سه بار- فرمود.

34- و بسندی از یکی اصحاب که ما نزد امام ششم علیه السلام نشستیم بودیم که بی سابقه فرمود: خراسان، خراسان، سیستان، سیستان گویا مینگرم مردمشان سوار بر شترند و شتابانند بسوی قم.

35- بسندی از سلیمان بن صالح که روزی نزد امام ششم علیه السلام بودیم و فتنه‌های بنی عباس ذکر شد و آنچه از آنها بمردم میرسد، گفتیم: قربانت، پناهگاه و گریز در این زمان بکجا است؟ فرمود: بکوفه و اطرافش و بقم و اطرافش و آنگاه فرمود: شیعه‌ها و دوستان ما در قمند، آبادانی در آن فزون شود و مردم در آن گرد آیند تا آتش میان شهرشان باشد.

و در روایتی است که آبادی قم تا آنجا رسد که جای یک اسب در آن به هزار درهم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 187

خرید شود.

36- در خطبه ملاحم امیر المؤمنین علیه السلام که پس از جنگ جمل در بصره ایراد کرد، فرمود: حسنی سردار طبرستان با جمعی بسیار از سواره و پیاده‌اش خروج کند تا به نیشابور آید و آن را بگشاید و دره‌ایش پخش کند و سپس باصفهان آید و سپس بقم، و میان او مردم قم نبردی سخت رخ دهد که در آن مردمی بسیار کشته شوند و اهل قم شکست خورند و حسنی اموالشان را چپو کند و زنانشان و فرزندانشان را اسیر کند و خانه‌هایشان را ویران سازد، و مردم قم بکوهی بنام «وردآهار» پناه برند و حسنی 40 روز در شهرشان بماند، و از آنها 20 مرد بکشد و دو مرد بدار زند و از آنها بکوچد.

37- بسندی از ابی الحسن یکم علیه السلام که مردی از اهل قم مردم را بحق بخواند و با گروهی چون پاره‌های آهن پیاخیزند که بادهای تند آنها را نلغزاند، و جز نبرد ندانند و نخواهند و بر خدا توکل دارند و سرانجام از آن پرهیز کارانست.

38- و بسندی از عفان بحری که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: میدانی چرا قم نام شد؟ گفتم خدا و رسولش و تو داناترید، فرمود: برای آنکه مردمش با قائم آل محمد صلوات الله علیه پیاخیزند و بر او استوار مانند او را یاری کنند.

39- و بسندی از یحیی سابری فروش که روزی نزد ابی الحسن علیه السلام بودیم و ذکر قم و مردمش و میل آنها بمهدی علیه السلام بمیان آمد و بر آنها رحمت فرستاد و فرمود:

خدا از آنها راضی باشد، و فرمود: راستی بهشت را دو در است و یکی از آنها از آن مردم قم است؟ آنان بهترین شیعه ما هستند از میان همه بلاد، خدا دوستی ما را در سرشت آنان خمیر کرده.

40- یکی از اصحاب ما روایت کرده که نزد امام ششم علیه السلام نشستیم و بوم و این آیه را خواند «تا چون نوبت نخستین آنها رسد برانگیزیم بر آنها بندهائی از خود سخت پیکار و نفوذ کنند میان خانه‌ها و این وعده ایست شدنی 50- اسری» گفتیم: قربانت، آنها کیانند؟ 3 بار فرمود: بخدا آنها مردم قم باشند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 188

41- و از شماره‌ای مردم ری روایت است که بر امام ششم وارد شدند و گفتند:

ما اهل ری هستیم، فرمود: مرحبا ببرادران قمی ما، گفتند ما اهل ری هستیم و سخن خود را باز گفت، چند بار گفتند و همان پاسخ را شنیدند. پس فرمود: خدا را حرمی است که مکه است، و رسول خدا را حرمی که مدینه است و امیر المؤمنین را حرمی که کوفه است، و ما را هم حرمی که شهر قم است، و البته در آن زنی از فرزندانم بخاک رود بنام فاطمه و هر که اش زیارت کند بهشتش واجب شود، راوی گفت: این سخن او پیش از این بود که امام کاظم علیه السلام زائیده شود.

42- در روایات شیعه است که چون رسول خدا را بمعراج بردند ابلیس را دید که در آن سرزمین زانو زده، فرمود: قم برخیز ای ملعون و قم نامیده شد.

43- و از ائمه روایت است که اگر قمیین نبودند دین گم میشد.

44- در روایتی که بامام رضا کشیده فرمود، چون همه شهرها را آشوب گرفت بر شما باد بقم و اطرافش که بلاد از آن بدور است.

45- و چون زکریا بن آدم قمی بآن حضرت گفت: ای آقایم میخواهم از میان خاندانم بیرون روم که نابخردان در آن فراوان شدند فرمود. مکن زیرا بوجود تو بلاء از مردم قم دور شود چنانچه بوجود امام هفتم بلاء از مردم بغداد دور شد.

46- بسندی از امام ششم که البته بر قم فرشته‌ایست که بر آن پر میزند با دو بالش و هیچ زورگو سوء قصد بدان نکند جز اینکه خدا او را آب کند بمانند نمک در آب، سپس اشاره بعیسی بن عبد الله کرد و فرمود: درود خدا بر مردم قم، خدا بلادشان را سیر باران کند، و برکات خود را بر آنها فرو آورد و گناهانشان را بدل بحسنات کند، آنان اهل رکوع و سجود و قیام و قعودند، آنان فقهاء علماء بافهمند، آنان اهل فهم و روایت و عبادت خوبند.

47- ابو عبد الله فقیه همدانی در کتاب بلدان گفته: ابو موسی اشعری روایت کرده که سالمترین شهرها را از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند و از بهترین جاها هنگام پدید شدن آشوب و شمشیر، فرمود: سالمترین جاها در آن روز و سرزمین جبل است، چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 189

خراسان بهم خورد و جنگ شد میان مردم گرگان و طبرستان و سیستان و ویران شد سالمترین جاها آن روز قصبه قم است آن شهری که یاران بهترین مردم از نظر پدر و مادر و جد و جده و عمه از آن بر آیند آنجا که زهراء نامیده شود و



جای پای جبرئیل در آنست آنجا که از آن آبی جوشد و هر که از آن نوشد از درد آسوده شود از آن آب خمیر شود گلی که از آن نمونه پرنده ساخته شد و از آن آب امام رضا علیه السلام غسل کرد، و از آنجا کبش ابراهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان بدر آمدند.

48- و از روایات فضل قم آنست که مردی بامام صادق علیه السلام وارد شد و گفت:

یا ابن رسول الله میخواهم از تو پرسشی کنم که تا کنون کسی نکرده و پس از این هم نکند فرمود: بسا میخواهی از حشر و نشرم پرسی؟ آن مرد گفت: آری بدان که محمد را براستی برانگیخت مژده بخش و بیم ده از تو نپرسم جز آن را فرمود: محشر همه مردم بیت المقدس است جز یک سرزمین در کوهستان بنام قم که در همان گورشان حسابرسی شوند و از آنجا بهشت روند، سپس فرمود: اهل قم آمرزیده اند گوید آن مرد بر سر پا جست و گفت: یا ابن رسول الله، این مخصوص مردم قم است؟ فرمود: آری: و هر که هم عقیده آنها است.

سپس فرمود: فزونت سازم گفت: آری، پدرم از پدرش از جدش بمن باز گفت، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیک بقعه از زمین نگاه کرد در جبل سبز و خوشرنگتر از زعفران و خوشبوتر از مشک، و ناگاه پیری در آن خفته و کلاه درازی بر سر دارد گفتم، دوستم جبرئیل این چه بقعه است؟ فرمود، شیعه وصیت علی بن ابی طالب در آن باشند.

گفتم: این پیر که در آن خوابیده کیست؟ گفت ابلیس لعین است، گفتم:

از آنها چه خواهد؟ گفت آنها را از ولایت وصیت علی علیه السلام باز دارد و بفسق و هرزگی کشاند، گفتم، ای جبرئیل ما را بدان جا فرو آور، و ما را بدان جا فرو آورد تندتر از برق جهنده، و گفتم برخیز ای ملعون و با مرجئه سنی در زنان و اموالشان شریک شو، زیرا مردم قم شیعه من و شیعه وصیم علی بن ابی طالبند.

49- و بروایتی از امام صادق علیه السلام که خاک قم مقدس است و مردمش از ما باشند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 190

و ما از آنها، هیچ زورگو بدانها سوء قصد نکند جز اینکه بزودی کیفر بیند تا وقتی برادران خود خیانت نکنند، و چون چنین کنند خدا بر آنها زورگویان بدی مسلط کند، هلا آنها یاران قائم باشند و داعیان حق ما، سپس سر بآسمان برداشت و گفت بار خدایا آنها را از هر فتنه نگهدار و از هر هلاکت رهائی بخش سپس مؤلف تاریخ مشاهده و قبور شهر قم را یاد کرده و گفته یکی از آنها قبر فاطمه دختر موسی بن جعفر است و روایت است که در برابر زیارتش بهشت است.

مشایخ قم روایت کردند که چون مأمون در سال 200 امام رضا علیه السلام را از مدینه بمر و برد فاطمه خواهرش در سال 201 بدنبال برادر بیرون شد، و چون بساوه رسید بیمار شد و پرسید تا قم چه اندازه راه است؟ گفتند ده فرسخ، و

بخادمش فرمود او را بقم برد، و در خانه موسی بن خزرج بن سعد فرود آمد و درست‌تر اینست که چون خبر بآل سعد رسید همه بیرون شدند تا او را دعوت کنند تا در شهر قم فرود آید، و موسی بن خزرج جلو رفت و مهار شتر او را گرفت و او را بقم برد و در خانه خود فرو آورد و 16 روز در آن زیست و برحمت خدا واصل شد، و موسی او را غسل داد و کفن پوشید و در زمینی از خود که اکنون مدفن او است بخاک سپرد و بر آن سقفی از بوریا ساخت تا زینب بنت الجواد گنبدی بر آن زد.

و بروایت حسین بن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید چون فاطمه - رضی الله عنها - در گذشت و غسلش دادند و کفن کرد او را ببابلان بردند و در سردابی که برایش کنده بودند نهادند، و خاندان سعد در متصدی دفنش با هم اختلاف کردند و موافقت شد که خادم پیر مرد صالح آنها بنام قادر او را دفن کند.

و چون او را خواستند دو سوار رو بسته و شتابان از جانب رمله رسیدند و چون بجنانه نزدیک شدند فرود آمدند و بر او نماز خواندند و بسرداب درآمدند و او را دفن کردند و بیرون شدند و رفتند و کسی آنها را نشناخت و محرابی که فاطمه در خانه موسی بن خزرج در آن نماز میخوانده تاکنون موجود است سپس ام محمد دختر موسی بن محمد بن علی الرضا در گذشت و او را در کنار فاطمه - رضی الله عنها - بخاک سپردند و از آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 191

پس میمونه خواهرش را و گنبدی هم بر آنها ساختند، و ام اسحاق کنیز محمد و ام حبیب کنیز محمد بن احمد بن الرضا، و خواهر محمد بن موسی در آن دفن شدند.

سپس گفته، و از آن جمله است قبر موسی مبرقع، نخست سید رضوی که وارد قم شد، همیشه پرده برخ داشت و عربهای قم او را بیرون کردند و انگه از او پوزش خواستند و واردش کردند و گرامیش داشتند، و او از مال خود برایش خانه و مزارعی خریدند، و حال او خوش شد و از در آمد خود هم چند ده و مزرعه خرید، و خواهرانش زینب و ام محمد و میمونه هم که دختران امام جواد علیه السلام بودند باو پیوستند و سپس بریهیه دختر موسی است و همه آنها در بر فاطمه - رضی الله عنها - دفن شدند.

و خود موسی شب چهارشنبه 8 ماه ربیع الآخر سال 296 در گذشت و در آنجا که اکنون بقبر او معروف است بخاک رفت و از آن جمله است قبر ابی علی نواده امام جواد که در سال 315 در گذشت و در مقبره محمد بن موسی بخاک رفت.

سپس مقبره‌های بسیاری از سادات رضویه و بسیاری از فرزندان محمد بن جعفر صادق علیه السلام و بسیاری از نواده‌های علی بن جعفر و بسیاری از سادات حسینی را ذکر کرده، و بیشتر مردم قم از اشعریین بودند که رسول خدا در باره آنها فرمود خدایا پیامرز اشعریین را از خرد و بزرگ، و فرمود اشعریین از منند و من از آنهایم، و بسندی از زهری روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از د و اشعریون و کنده از منند نه منحرف شوند و نه بترسند،

و بسندی از زید بن اسلم که چون اشعریین بمدینه آمدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شما کوچ کنانید بسوی پیغمبر ان از فرزندان اسماعیل، سپس اخبار بسیاری در فضائلشان ذکر کرده، سپس گفته: از مفاخر آنها اینست که نخست کسی که تشیع را در قم پدید کرد موسی بن عبد الله بن سعد اشعری بود:

و از آن جمله امام رضا علیه السلام بزکریا بن آدم نواده سعد اشعری فرمود: راستی خدا بوجود تو بلا را از مردم قم رفع میکند چنانچه از اهل بغداد برای قبر موسی بن جعفر بلا را دفع میکند.

و از آن جمله آنها مزارع و کشتزارهای بسیاری بر ائمه علیه السلام وقف کردند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 192

و از آن جمله نخست کسانی بودند که خمس خود را بائمه پرداختند.

و از آن جمله ائمه بسیاری از آنان را بهدیه و بذل کفن گرامی داشتند چون ابی جریر زکریا بن ادريس، و زکریا ابن آدم و عیسی بن عبد الله بن سعد و دیگران که ذکر آنها مایه درازی کلام است، و بیرخی خاتم و خلعت بخشیدند و آنان بودند که از دعبل خزاعی جامه امام رضا علیه السلام را بهزار اشرفی طلا خریدند.

و از آن جمله امام صادق علیه السلام بعمران بن عبد الله فرمود: سایه کند خدا تو را روزی که جز سایه او نیست.

پایان آنچه از تاریخ قم بر آوردم و مؤلفش از علمای امامیه است.

بیان: از این تاریخ بر آید که وراردهار نام یکی از روستاهای قم است و از توابع آنست، گفته در آن 19 ده است و روستائی اصفهان بوده و بقم ملحق شده، جسر نام نهریست از نهرها که پیش از بناء قم بودند چنانچه از تاریخ بر آید، و کشی بسند خود خبر زکریا بن آدم را چنین روایت کرده، گفت بامام رضا علیه السلام گفتم من میخواهم از خاندانم بیرون شوم که در آن نابخرد بسیار شده فرمود: مکن که بوجود تو از خاندانت دفاع شود چنانچه بابی الحسن کاظم از اهل بغداد دفاع شود.

50- در مجازات النبویه: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، فرمان یافتم بیک آبادی که آبادیها را میخورد و پلیدی را میبرد چنانچه کوره آهنگری پلیدی آهن را، مقصودش کوچ از مکه است بمدینه، سید- ره- گفته، اینکه فرموده آبادیها را میخورد مجاز است و مقصود اینست که مردمش مردم آبادیها را مغلوب کنند و بلاد و دارائی آنها را مالک شوند، و گویا بدین وسیله آنها را میخورند، و این روشی است در تعبیر و میان عرب معروف است (و یک شعر عربی هم گواه آورده تا گفته) و از این روش است قول پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ حدیبیه «وای بر قریش که نبرد آنها را خورده» یعنی نبرد مردانشان را نابود کرده و اموالشان را کاسته و از این رو گویا خورنده آنها است.

و اینکه فرمود «پلیدی را نابود کند مانند کوره آهنگری که پلیدی آهن را نابود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 193

کند» یعنی مردمش پاک مسلمان میشوند و بدهای آنها را از میان میروند و نیکان میمانند و بر آن شکیبا نماند جز صمیمی و مغزدار پس چون کوره آهنگریست که پلیدی و چرک را نابود کند و آهن و قلع پاک را بجهاند، و این هم مجاز است، و این خبر بلفظ دیگر هم رسیده که عمر بن عبد العزیز ذکر کرده گفته، شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: مدینه پلید مردان را نابود کند چنانچه کوره آهنگری پلیدی آهن را و معنی در هر دو تعبیر یکی است.

51- در کتاب جعفر بن محمد بن شریح، بسندی از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که چون مردمی از یمن باو وارد میشدند میفرمود، مرحبا بهم تیره‌های شعیب و احبار موسی.

52- و از او که تا پیغمبر رسانده، فرمود، حضرموت بهتر از حارثین باشند.

53- بسندی از عبد الله بن ولید که وارد شدیم بر امام ششم علیه السلام و باو سلام دادیم و برابرش نشستیم فرمود چه کسانی باشید؟ گفتیم از اهل کوفه، فرمود: هیچ شهری مانند کوفه دوستدار ما نیستند و سپس این گروه شیعه، راستی خدا شما را براهی هدایت کرده که مردم آن را ندانند، شما ما را دوست دارید و مردم ما را دشمن دارند، شما ما را باور دارید و مردم ما را دروغ شمارند، شما پیرو ما هستید و مردم مخالف ما هستند، خدا زندگی شما را زندگی ما سازد، و مردن شما را مردن ما- الخبر- 54- در مجالس شیخ: بسندی از زریق خلقانی که روزی نزد امام ششم بودم و دو مرد از کوفه از یاران خودمان بر او وارد شدند و فرمود: آنها را میشناسی؟ گفتم: آری از دوستان شمایند، فرمود: آری، سپاس خدا را که بزرگان دوستانم را در عراق نهاده است.

55- در روایتی بخط شیخ محمد بن علی جبائی سند باصغ بن نباته رسانده که در غزوه صفین همراه امیر المؤمنین علیه السلام بودم که بر تپه‌ای ایستاد و اشاره به نیزاری نمود میان بابل و آن تل و فرمود: شهریست. چه شهری؟ گفتم: مولایم می بینم نام شهری میبری، آیا آنجا شهری بوده که آثارش از میان رفته؟ فرمود: نه، ولی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 194

شهری خواهد بود بنام حله سیفیه که مردی از بنی اسد آن را میسازد و مردمی نیک در آن پدید شوند که قسم آنها نزد خدا پذیرفته است.

56- و از خط شهید- ره- که امام باقر علیه السلام فرمود: خدا زیر عرش چهار ستون نهاده و نام آن را ضراح گذاشته و سپس فرشته‌ها را فرستاده تا زمین و فرموده خانه‌ای بمانند آن و باندازه آن بسازند، و چون طوفان شد بالا رفت و

پیغمبران بدان حج میکردند ولی جایش را نمیدانستند تا خدایش جایگاه ابراهیم نمود و آن را بدو نشان داد و وی آن را از پنج کوه ساخت، از حراء، ثبیر، لبنان، طور. و کوه خمر که طبری گفته در دمشق است.

بیان: فیروزآبادی گفته: خمر با حرکت کوهی است در قدس و لبنان بضم کوهی در شام.

57- در کنز کراچکی: که رسول خدا فرمود: هر که مردم یمن را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که آنان را دشمن دارد مرا دشمن داشته.

58- در شرح نهج ابن میثم است که چون امیر المؤمنین علیه السلام از نبرد جمل آسوده شد در بصره خطبه‌ای ایراد کرد پس از سپاس خدا و رحمت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم بصره ای مردم شهری که سه بار زیر و رو شده و بار چهارمش را خدا داند ای قشون زن. ای یاران حیوان بی‌زبان که غری کرد شما پذیرفتید و پی شد و گریزان شدید اخلاق شما ناپایدار و دین شما دورویی و آب شما تلخ و بدمزه است، شهر شما خاکش از همه شهرها گندتر است و از آسمان دورتر نه دهم شر در آنست.

هر که در آن بازداشت است بسزای گناه او است و هر که بیرونست بعفو خداست گویا باین شهر شما مینگرم که آبش فرو گرفته تا جز کنگره‌های مسجد دیده نشود مانند چینه‌دان پرنده‌ای باشد در دریا- و کشید تا فرمود: چون دیدند کوخهای بصره خانه شدند و نیزارهایش کاخ گردیدند گریز باید. گریز. که آن روز دیگر بصره ندارید.

سپس براست رو کرد و فرمود: میان شما و ابله چند است؟ منذر بن جارود گفت:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 195

پدر و مادرم قربانت. 4 فرسنگ فرمود: راست گفתי سوگند بدان که محمد را مبعوث کرد و نبوت گرامی داشت و برسالت بر گماشت و جانش را شتابان بیهشت برد از او شنیدم چونان که شما از من شنوید که فرمود: ای علی میدانی که میان آنجا که بصره نام گیرد و میان ابله 4 فرسنگ باشد. و در آنجا که ابله نام دارد و جای گمرکچیانست 70 هزار شهید از اتم کشته شوند که آن روز بمنزله شهداء بدر باشند.

منذر گفت: یا امیر المؤمنین چه کسی آنها را میکشد پدر و مادرم بقربانت.

فرمود: اخوان آنها را بکشند که مردمی چون دیوهایند، سیاه رنگ، بدبو، سخت یورش، کم جامه و پوشش. خوشا بدان که او را بکشند. برای جهاد با آنها در آن زمان مردمی کوچند که نزد سروران آن زمان زبون و گمنامند و در آسمان معروفند.

آسمان و اهلیش بر آنها بگریند و زمین و ساکنانش. سپس اشک از دو دیده‌اش روان شد- سپس فرمود: وای بر تو ای بصره از سپاهی که نه گرد دارند و نه فریاد.

منذر گفت: یا امیر المؤمنین بآنها از غرق چه رسد، ویح چه باشد؟ فرمود:

ویل و ویح دو درند ویح در رحمت است. ویل در عذاب ای پسر جارود. آری، چند بار هولناک باشد. یکی گروهی که همدگر را بکشند. یکی آشوبی که خانه‌ها را ویران سازد و اموال را بر باد دهد و زنان را باسیری و آنان را بسختی سربرند. ای وای که کار آنها داستانیست شگفت آور.

یکی اینکه در آید در آن دجال اکبر یک چشمی که دیده راستش بسته است و دیگری چون یک تیکه گوشت سرخ از حدقه بر آمده بمانند یک دانه انگور بر روی آب و بدنالش باشند کسانی که در ابله شهید شوند و انجیل آنها در گردنشان باشد.

کشته شود هر که کشته شود و بگریزد هر که گریزد سپس زمین لرزه سخت. سپس سنگ باران. وانگه زمین لرزه فرو بردن و مسخ شدن. وانگه گرسنگی سخت و سپس مرگ سرخ و آن غرق شدنست.

ای منذر. بصره را در کتب پیشین سه نام دیگر است که جز دانشمندان ندانند یکی خریبه‌ی یکی تدمر و دیگری مؤتفکه- و کشاند تا فرمود- ای مردم بصره

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 196

راستی خدا برای هیچ یک از شهرهای مسلمانان نقشه شرف و کرامتی ننهاده جز اینکه بشما به از آن را داده و از کرم خود شما را افزونی داده که دیگران ندارند قبله شما از همه مردم راستتر است قبله شما روی بروی مقام ماست آنجا که امام در مکه بنماز ایستد قاریان شما بهترین خواننده‌های قرآنند، زاهد شما زاهدترین مردم است، عابد شما عابدترین مردم، بازرگانان شما بهتر و درست‌تر بازرگانی کند، و صدقه ده شما با کرم‌تر صدقه دهد.

توانگر شما پربخش‌تر و متواضع‌تر است، و سروران شما خوشرفتارند، شما پرهمسایه‌تر مردمید و کمتر بدان چه بشما سود ندارد دست اندازید و بنماز جماعت گراینده‌ترید، میوه‌های شما بیشتر است و اموال شما فزونتر کودکان شما باهوش‌ترند و زنان شما عقیف‌تر و شوهردارترند، آب مسخر شما است که بامداد و شام آید و برود و برای مصلحت زندگی شما و دریا وسیله ثروت شما است.

اگر شکيبا باشيد و براه راست برويد درخت طوبى آسايشگاه و سايه انداز شما است جز اينکه حکم خدا گذرا است و قضايش شدنى. از حکم او پي گيرى نشود و او است حسابرس سريع خدا ميفرمايد «هيچ آبادانى نيست جز که نابود کن او هستيم پيش از روز رستاخيز يا او را بشکنجه سخت دچار کنيم - 58- الاسراء».

سپس خطبه را کشاند تا فرمود- راستى رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم روزى که جز من با او نبود بمن فرمود: جبرئيل روح الامين مرا بر شانه خود برداشت تا زمين را و هر که در او بود بمن نمود و کليدهايش را بمن داد و آنچه در آن بود و در آن باشد و در آن خواهد بود تا قيامت بمن آموخت و آن بر من گران نباشد چنانچه بر پدرم آدم گران نبود که همه اسماء را باو آموخت و فرشته‌هاى مقرب آنها را نميدانستند و من بقره در کنار دريا ديدم که بصره ناميده شود دورتر زمينى بود از آسمان و نزديکتر زمينى بدريا از همه زمين بويرانى شتابانتر و خاکش زبرتر و عذابش سخت‌تر.

و در دوران گذشته بارها بزمين فرو رفته و البته در زمانى اين بلايش آيد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 197

برای شما مردم بصره و آبادانيه‌هاى نزديک شما روز بلائى است از آب و من ميدانم از کدام نقطه اين آبادى شما بجوشد و سپس پيش از آن امر بزرگى باشد که بر سر شما آيد از شما نهانست و بر ما عيان هر که هنگام غرقه شدن آن از آن بيرون شود.

برحمت پيش گير خدا است نسبت باو و هر که در آن بماند نه برای مرزدارى کشور اسلام بسزاي گنااهش رسد و خدا هيچ ستمکارى نيست به بنده‌ها.

توضيح، ابله. بهمزه و باء ضمه دار و تشديد لام جاى بصره کنونى است که در پيش از قراء و باغستانه‌هاى بصره بوده و يکى از چهار بهشت روى زمين و اکنون جاى گمرک بصره است چنانچه خبر داده، دجال اکبر اشاره بصاحب الزنج سرور قرمطيانست چنانچه گذشت و او را اکبر خواهنده برای اينکه دجال متعدد است زيرا بمعنى مدعى روش باطل و نارواست.

مرگ سرخ تعبيرىست از کشتن و در اينجا بغرق شدن تفسير شده. خريبه بخاء ضمه دار و راء فتحه دار نام محله ايبست در بصره که آن را بصره اصغر نامند تدمر بمعنى هلاکت است و در لغت شهرىست در شام 59- قاضى نور الله تسترى در مجالس المؤمنين از امام صادق عليه السلام روايت کرده که خدا را حرمى است که مکه است رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم را حرمى است که مدينه است و راستى برای امير المؤمنين عليه السلام حرمى است که کوفه است هلاقم کوفه صغرى است هلا بهشت را 8 در است که 3 آنها بسوى قم است، در آن زنى از فرزندانم بنام فاطمه درگذرد و بشفاعت او همه شيعه‌هايم بهبهشت روند.

60- از سعد بن سعد از امام رضا عليه السلام است که هر که او را زيارت کند از آن او است بهبهشت.

61- و از او علیه السلام که چون فتنه و بلا همه شهرها را گرفت بر شما باد بقم و اطرافش که بلا از آنها بدور است.

62- و از امام رضا علیه السلام که بهشت را 8 در است و 3 تا آنها از مردم قم است خوشا بر آنها، خوشا بر آنها.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 198

63- از امیر المؤمنین است که رحمت‌های خدا بر مردم قم، خدا بلادشان را سیر باران کند تا آخر آنچه از امام صادق گذشت.

64- و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که چون مرا با آسمان بردند بزیمینی سفید و کافوری گذشتم و بوی خوشی از آن بوئیدم و بجبرئیل گفتم: این بقعه چیست؟ گفت: بآن آبه، گویند رسالت تو ولایت نژاد تو بر آن عرضه شد و پذیرفت و خدا از آن مردانی آفریند که تو را دوست دارند و نژادت را، برکت خدا بر آن و مردمش باد.

65- معجم البلدان: گفته: روایت است که در تورات نوشته است ری یکدر زمین است، و بازرگانی مردم بدانست، اصمعی گفته: ری عروس جهانست و جای بازرگانی مردم، گفته که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ری و قزوین و ساوه ملعون و شومند.

66- در کشف الغمه است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر طالقان که خدای تعالی در آن گنجها دارد نه طلا هستند و نه نقره ولی مردانی مؤمن که خدا را چنانچه سزد شناختند و در آخر الزمان یاران مهدی باشند.

67- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: قزوین یکی از درهای بهشت است.

68- در در المنثور (ج 1 ص 123) از چند کتاب از ابن عباس که رسول خدا فرمود: بمکه، وه چه شهر خوشبوئی هستی و چه اندازه دوستت دارم، اگر مردم مرا از تو بیرون نکرده بودند از تو بیرون نشدم، در روایت دیگر در جز تو سکونت نکردم.

69- و از عبد الرحمن بن سابط که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست بمدینه کوچد استلام حجر کرد و میان مسجد ایستاد و بخانه کعبه رو کرد و گفت: من میدانم خدا در زمین خانه‌ای نهاده که از تو دوست‌تر داشته باشم و در روی زمین شهری از تو دوست‌تر ندارم، و از بی میلی از تو بیرون نشدم ولی آنان که کفر ورزیدند مرا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 199

بیرون کردند.



70- در کتاب قسمت اقلیم زمین و بلدان آن: از یکی مخالفان گفته: بلد مهدی شهریست خوب و محکم مهدی فاطمی آن را ساخته و محکمش کرده و درهای آهنی بر آن نهاده، هر دری فزون از صد قنطار است و چو نش ساخت و محکم نمود گفت اکنون فاطمیان در امانند.

بیان: این شهر داستانی دارد دراز و غریب که در کتاب غیبت آن را آوردم.

72: در کتاب نامبرده است که: ذو القرنین وارد جزیره‌ای بزرگ شد، و در آن مردمی دید که از عبادت کاسته شدند، و چون جانور خزنده سیاهند بدانها درود گفت و پاسخش دادند، از آنها پرسید زندگی شما مردم در اینجا چیست؟ گفتند آنچه خدا بما روزی کرده از ماهی و انواع گیاه و از این آبهای گوارا و شیرین همه بنوشیم، گفت: زندگی خوشتر و بهتر برای شما فراهم نکنم؟ گفتند برای چه؟ در این جزیره ما آنچه هست که اگر همه عالم بدان گرایند آنها را بس باشد، گفت: آن چیست؟

او را بهداشتی پهناور بردند که درازا و پهنایش پایان نداشت و پر بود از الوان در و یاقوت و زبرجد و بلخش و سنگهای ارزنده که در دنیا دیده نشدند و جواهری که نمیشد ارزش برای آنها معین کرد، چیزی دید باور نکردنی که اگر همه عالم جمع میشدند تا آن را نقل کنند در میمانند گفت: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، منز هست آنکه ملک عظیم دارد و آفریده آنچه را خلایق ندانند.

و از کناره آن وادی او را بدشتی صاف و پهناور بردند پر از اصناف درختها و انواع میوه‌ها و هر رنگی از گلها و هر جنسی از پرنده‌ها و شرشر نهرها، و سایه‌ها نسیم روح‌افزا و خرمی و بوستانها، باغها و آبگیرها و چون ذو القرنین آنها را دید خدای بزرگ را تسبیح گفت و آن وادی جواهر را کوچک شمرد در برابر این منظره خرم و درخشان چون در شگفت شد باو گفتند در آنچه در دنیا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 200

مالک شدی برخی از آنچه دیدی هست؟ گفت: سوگند بخدای دانای آشکار و نهان، نه.

گفتند: همه اینها در دست ما هست و دل ما بهیچ کدام رو ندارد و به همانچه ما را به عبادت پروردگار خالق نیرو دهد قناعت داریم، و هر که برای خدا چیزی را وانهد خدایش بهتر از آن دهد، از بر ما برو و ما را بخود واگذار، خدا ما را و تو را رهبری کند، سپس او را وداع کردند و از او جدا شدند، و باو گفتند این وادی جواهر در اختیار تو است هر چه خواهی از آن بردار، او چیزی از آن نخواست.

گفته: سپس ذو القرنین بجزیره بزرگ دیگر رفت و در آن مردمی دید جامه از برک درخت دارند، و در غارهای سنگی جا دارند، و از آنها مسائلی از حکمت پرسید بهترین پاسخ با لطیف‌ترین باو گفتند، بآنها گفت: نیازمندیهای خود را بخواهید تا بر آورده شود.

گفتند: ما از تو خواستار جاویدان ماندن در دنیا هستیم، گفت من خود بدان توانا نیستم، کسی که یک نفس فزون از عمرش نتواند کشید چگونه بشما جاویدانی تواند داد.

بزرگشان گفت: ما از تو تندرستی دوران زندگی خواهیم، گفت مرا بر آن هم قدرتی نیست، گفتند: بگو بدانیم چند از عمر مانده است، گفت: عمر خود را هم ندانم تا برسد بعمر شماها، باو گفتند پس ما را واگذار تا از کسی بخواهیم که بر همه اینها و بالاتر توانا است.

و مردم ببخشش فراوان و عظمت مرکبش نگاه میکردند و پیره مرد مستمندی بود که سر بالا نمیکرد، ذو القرنین باو گفت: چرا تو تماشا نکنی، گفت: من از آن پادشاهی که پیش از تو بود خوشم نیامد تا بتو و شاهیت نگاه کنم، گفت چگونه بود؟

پیر گفت: ما پادشاهی داشتیم و مستمندی و هر دو در یک روز مردند و من بر سر آنها رفتم و تلاش کردم. پادشاه را از مستمند و گدا بشناسم و نتوانستم گفته: ذو القرنین آنها را وانهاد و برگشت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 201

73- در عیون (ج 2 ص 260): بسندی از ابی صلت هروی که نزد امام رضا علیه السلام بودم و مردمی نزد او آمدند از اهل قم و بر او سلام دادند و جواب داد و آنها را بخود نزدیک کرد و بآنها گفت: خوش آمدید، شما بدرستی شیعه مائید، و روزی برای شما آید که قبر مرا در طوس زیارت کنید، هلا هر که مرا زیارت کند با غسل از گناهانش بدراید چون روزی که از مادرش زاده.

74 و از همان (..) از عبد العظیم بن عبد الله حسنی که شنیدم امام دهم علیه السلام میفرمود: مردم قم و آبه آمرزیده‌اند که جدم امام رضا علیه السلام را در طوس زیارت میکنند، هلا هر که زیارتش کند و در راه قطره‌ای باران بر او افتد خدا تنش را بر آتش حرام کند.

75- در کافی (ج 8 ص 70): بسندی از امام پنجم که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون شد تا اسبها را سان بیند- حدیث را کشانده تا فرموده- باسبی گذشت و عیینة بن حصین بوی گفت: این اسب چنین و چنانست فرمود: وانه من داناترم باسب از تو، او گفت: من مردشناس ترم از تو، رسول خدا در خشم شد تا در چهره‌اش خون نمودار گردید و باو فرمود: کدام مردها بهترند؟ عیینة گفت: مردان نجد که شمشیر بر شانه نهند و نیزه بر شانه اسب خود و بزنند و

پیش روند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دروغ گفتمی بلکه مردم یمن برترند، ایمان یمانی است، حکمت یمانی است و اگر هجرت نبود من مردی از مردم یمن بودم.

جفا و سخت دلی در مردم جنجالی است که رمه دارند ربیع و مضر از آنجا که پره خورشید بر آید، مذحج بیشتر تیره‌اند که بهشت روند، حضرموت به از عامر بن صعصعه است. و در روایت برخی، به از حرث بن معاویه است، بجیل به از رعل و ذکوانند و اگر لحيان نابود شوند باک ندارم، سپس فرمود: خدا چهار پادشاه را لعنت کند جمدا، مخوسا، مشرح و ابضعه و خواهرشان عمرده - و حدیث را کشانده تا قول او - خدا لعنت کند رعل و ذکوان و عضل و لحيان و جذیمهای از اسد و غطفان را و ابو سفیان بن حرب و شهیل صاحب دندان و دو پسر ملیکه بن جزیم و مروان و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 202

هوذه و هونه را.

76- در کتاب جعفر بن محمد بن شریح گفته: یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسبها را سان دید در نزد عیینة بن حصین بن حذیفه بدر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باو گفت: من اسب شناس ترم از تو، عیینة گفت من مرد شناس ترم از تو. پیغمبر فرمود: چطور؟ گفت:

بهتر مردان آنانند که تیغ بر دوش نهند و نیزه‌ها بر شانه اسبهاشان از مردم نجد، پیغمبر فرمود: دروغ گفتمی بهترین مردان مردم یمن باشند، ایمان یمانی است و منم یمانیم و بیشتر تیره‌ای که روز قیامت بهشت روند مذحج باشند حضرموت به از حرث بن معاویه تیره‌ای از کنده باشند. اگر لحيان نابود شوند باکی ندارم، خدا چهار پادشاه را که جمدا، مخوسا، مشرح و ابضعه‌اند لعنت کند و خواهرشان عمرده را.

بیان: در نهاییه گفته: در حدیث است که ایمان یمانی است چون از مکه آغاز شد و مکه از تهامه است و تهامه از زمین یمن است و از این رو گفتند: کعبه یمانیه است، و گفتند: این را بحساب انصار فرموده چون یمانی باشند و ایمان و مؤمنان را یاری کردند و جا دادند و ایمان بدانها وابسته شد. در شرح سنت گفته این ستایش از مردم یمن برای آن بود که زود ایمان پذیرفتند و در آن پایدار ماندند.

قوله «لولا الهجرة» شاید مقصود اینست که اگر هجرت نکرده بودم در مکه بودم که از یمن است، یا مقصود اینست که اگر مدینه دار هجرت نشده بود بیمن میرفتم و وطن میساختم یا مقصود اینست که اگر هجرت اشرف نبود خود را انصار میشمردم (فدادین) آنها که دنبال رمه‌های خود جنجال کنند یا شتر بسیار دارند و گفته‌اند شتربانان و گاوداران و خرانان و شبانها باشند.

اصحاب و بر، بیابان نشینها باشند که از مو چادر سازند و شاید مقصود این دو قبیله‌اند که در شرق مدینه جا دارند در شرح سنهٔ بسندی آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دست اشاره بیمن کرد و فرمود: ایمان یمانی است آنجا جز اینکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 203

سخت دلی و جفا در فدادین است دنبال شتران آنجا که دو شاخ شیطانست در ربیعه و مضر.

و بسندش از ابن عمر که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخاور اشارت کرد و میفرمود:

راستی فتنه آنجا است راستی فتنه آنجا هست از آنجا که شاخ شیطان بر آید نووی گفته دو شاخ شیطان سوی مشرق است یعنی دو گمراه‌کننده یا دو پیروان کافر او در مشرقند و در آن تسلط دارد و آن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و هم چون که دجال از مشرق خروج کند و آن در این میانه منشأ آشوبهای بزرگ است و انگیزه گاه ترکان سرکش - پایان - و دور نیست در این خبر هم قرن الشیطان بوده و تصحیف شده ...

جوهری گفته: مخوس چون منبر و مشرح و جمد و ابضعه پسران معدی کرب چهار شاه بودند که رسول خدا بهمراه خواهرشان عمرده آنها را لعن کرد با اشعث بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و مسلمان شدند و سپس مرتد شدند و در جنک نجیر کشته شدند و نوحه‌گیشان گفت «یا عین بکی للملوک الاربعه».

گویم: اخبار بسیاری در نکوهش بصره در کتب فتن گذشت، و اخباری در ستایش کوفه، غری کربلاء طوس مکه و مدینه در کتاب مزار بیاید و در کتاب حج که برای حذر از تکرار در اینجا نیاوردیم.

77- در اکمال الدین: بسندی از أبو القاسم بصری که برای ابن طولون گنج بسیاری در مصر کشف شد که کسی را روزی نشده بود پیش از وی و او را بخراب کردن دو هرم تشویق کردند ولی مشاوران و اطرافیان و رازدارانش باو اشاره کردند که بویرانی اهرام نپردازد که کسی بدان دست نزده است و عمرش دراز شده باشد.

و او بدان اصرار ورزید و هزار کارگر گماشت تا در آنها را بجویند و یک سال گرد آن کار کردند تا خسته شدند و چون آهنگ برگشت کردند و نومید شدند سردابی یافتند و گمان کردند همان دریست که دنبالش بودند و چون پپایانش رسیدند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 204

در آنجا آستانه مرمری یافتند و گمان بردند در همانست و نقشه کشیدند تا آن را بر آوردند دیدند بر آن نوشته‌ای یونانی نقش است.

حکماء و دانشمندان مصر را گرد آوردند و بدان راه نبردند و در میان آنها مردی بود بنام ابی عبد الله مدائنی که یکی از حافظان جهان و دانشمندان بود و او باین طولون گفت: در حبشه کسی را میشناسم که 360 سال دارد و این خط را میداند و میخواست آن را بمن بیاموزد و من از حرص بر دانش عرب پای آن نایستادم و او هنوز زنده است.

أبو الحسن ابن طولون نامه‌ای پیدادشاه حبشه نوشت و از او خواست که آن اسقف را بدو فرستد و پاسخ داد که گذشت سن او را شکسته و بهمان هوای حبشه زنده است و از رفتن او بهواء و اقلیم دیگر نگران است و بسا از رنج راه تلف شود و وجود او برای وی غنیمت است و سرفرازی و اگر از او پرسشی در باره نوشته‌ای یا چیزی دارید آن را بفرستید و آن گاه را با کشتی باسوان بردند و از آنجا با عراده بکشور حبشه رساندند که نزدیک اسوان بود و اسقف آن را خواند و بزبان حبشه برگرداند و از زبان حبشه بعربی برگرداندند و در آن نوشته بود که:

من ریان پسر دومغ از ابو عبد الله سؤال شد ریان کیست؟ گفت پدر عزیز پادشاه زمان یوسف و عمر عزیز 700 سال بوده و عمر پدرش ریان 1700 سال و عمر دومغ 3000 سال و در آن نوشته بود:

منم ریان پسر دومغ در بررسی علم رود نیل بیرون شدم تا سرچشمه آن را بدانم و 4000 مرد با خود بر داشتم و هشتاد سال راه رفتم تا بظلمات و دریای محیط رسیدم و دیدم نیل دریای محیط را قطع میکند و از آن گذر میکند و راه بیرون شدن ندارد.

مرگ و میر در یارانم در گرفت و با چهار هزار مرد ماندم و بر کشورم نگران شدم و بمصر برگشتم و اهرام را ساختم و بیرونی آنها را و گنجها و پس انداز خود را در آنها نهادم و این شعر را سرودم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 205

دانشم دریافت برخی ز آنچه هست	نی نهران را و خدا دانانتر است
آنچه را خواستم محکم نمودم ساختش	سخت بنیادم خدا محکم تر است
خواستم من تا بدانم مبدأ این نیل را	لیک درماندم و زان هر مرد زان عاجز تر است
راه ببریدم بصحراء دو چهل سال تمام	با بنو حجر و سپاهی بیکران کان لشکر است
تا گذشتم سر بسر از هر پری و آدمی	تا جلوگیرم یکی دریای تیره در بر است

شد یقینم راه آنجا نیست تا من بگذرم	نه پس از من را گذر باشد ته آن کو پیشتر است
بازگشتم من بسوی کشورم با جارچی	جار زد در مصر دنیا گاه بد گه خوشتر است
صاحب اهرام اندر مصر سر تا سر منم	صاحب گل پخته‌هایش و آنچه‌شان اندر بر است
بر نهادم اندران نقشی ز کف و حکمتم	تا بماند روزگاران بی‌حفاظ و سرپرست
اندر آنها گنج‌هایی و شگفتیها بود	دهر گاهی تلخ و گاهی هم هجوم آورتر است
بر گشاید فعلهایم راز هر امر عجیب	والی از پروردگارم چون زمان در آخر است
در کنار کعبه اظهار امامت میکند	امر او بالا بگیرد حکم حی داور است
8 و 9 با 2 دیگر با 4 ید دنبال آن	با 90 آید که خونست و زبانها بند و بست
بعد از آن نه با نود چون بگذرد از روزگار	این بناها در فرود و در خرابی اندر است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 206

می‌شود پیدا سراسر گنج من جز اینکه من	بینم آنها سر بسر در خون و ماتم اندر است
گفته‌ام را رمز آوردم بر این یک تیکه سنگ	کان فنا و من فنا و آنکه نبودم در بر است

در اینجا بود که ابن طولون گفت: این کاریست که کسی را چاره آن نیست جز قائم آل محمد علیه السلام را و آن تخته سنگ در گاهی را چنانچه بود بجای خود بر گرداندند.

سپس یک سال بعد طاهر خادم ابن طولون او را در مستی بر بستر خود کشت و از آن روز خبر اهرام و کسی که آنها را ساخته است دانسته شد و این درست گزارشی است در باره نیل و اهرام.

بیان: اسوان: شهر یست در صعید مصر هرمان دو ساختمانند از دیرین که ادریس برای نگهداری نوشته‌های علم از طوفان آنها را ساخته و برخی آنها را از سنان بن مثلشل داند یا از قدماء که از روی ستاره‌شناسی طوفان را دانسته بودند و در آنها است کتب طب و طلسم و در آنجا اهرام کوچکی هم باشند - پایان - سخن قاموس. ابو ریحان بیرونی در کتاب آثار باقیه گفته: پارسیان و همه گبرها طوفان را یکسره منکرند و معتقدند شاهی از زمان «کیومرث گل شاه» که آدم نخست است نزد آنها پیوسته بوده است و هند و چین و اصنافی از ملل مشرق در این انکار با آنها موافقند برخی پارسیان بدان معترفند ولی نه بشرحی که در کتب انبیاء است.

و گفته‌اند طوفانی جزئی در شام و مغرب در زمان طهمورث پدید شده و سراسر معموره را نگرفته و جز امتهای اندکی را غرق نکرده و از گردنه حلوان گذر نکرده و بکشورهای مشرق نرسیده و گفته‌اند: مردم مغرب پیرو بیمی که حکماء آنها از طوفان دادند ساختمانها محکم ساختند چون اهرام مصر و گفتند: اگر آفت از آسمان آید درون آنها رویم و اگر از زمین بر آمد بدانها بر آئیم، و معتقدند که آثار آب طوفان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 207

و امواج آن تا نیمه اهرام روشن است و از آن بالاتر نرفته.

گفته‌اند اهرام را یوسف ساخت و گندم سالهای قحط را در آن انبار کرد، و گفتند: چون خبر طوفان 231 سال پیشتر بطهمورث رسید فرمان داد در کشورش جایی خوش زمین و هوا برگزیده شود و بهتر از اصفهان نیافتند، و فرمود تا کتب را در جلد نهند و در سالمترین جای آن دفن کنند، و گواهی اینست که در زمان ما در جی شهر اصفهان تپه‌هایی شکافت و در آنها اتاقهائی پر از بسته‌های پوست درختی بود که از آن کمان و سپر سازند و آن را (توز) نامند، و بر آنها نوشته‌ها است که دانسته نشد آن چیست - پایان.

78- در مناقب (ج 4 ص 236): ابو جعفر دوانیقی از امام صادق علیه السلام پرسید که میدانی این چیست؟ فرمود: چیست؟ گفت: آنجا کوهی است که در سال از آن قطره‌ها فروچکد و ببندند و برای سفیدی که در دیده با دید آید خوبست از آن سرمه کشند و برود بفرمان خدای تعالی فرمود: آری آن را میشناسم و اگر خواهی نامش و حالش را بتو گزارش دهم، این کوهی است که بر آن یکی از پیغمبران بنی اسرائیل از قوم خود گریزان بود، و خدا را بر آن عبادت میکرد، و قومش دانستند و او را کشتند و آن کوه بر آن پیغمبر میگرید و این قطره‌ها اشک گریه او است، در سوی دیگرش چشمه‌ایست که شبانه روز از این آب میجوشد و دسترسی بدان چشمه نیست.

79- در در المنثور (ج 3 ص 97): بسندی از عبد الله بن عمرو بن عاص که عجائب دنیا 4 است آئینه‌ای که بر مناره اسکندریه آویخته است و هر که زیرش نشیند تا قسطنطنیه را که آنور دریا است ببیند، دیگر اسبی از مس در زمین اندلس که مشتش گشوده است روبرو گویا است که دنبال من راهی نیست، و کسی بلاد دنبال او را گام نهد جز اینکه

مورچه‌ها او را بخورند، سوم مناره‌های مسین که بر آن سواری است از مس در زمین عاد و چون ماههای حرام رسند از آن آب سرشاری جوشد که بنوشند و حوضها را پر کنند و چون ماههای حرام بگذرند آب بنداید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 208

چهارم درختی از مس که بر آن پرندۀ سیاه است از مس در سرزمین رومیه، و چون هنگام زیتون رسد آن سودانیه مسی سوتی کشد و هر چه پرندۀ سیاه سودانیه است با سه دانه زیتونه بیایند که دو تا بر پاها دارند و یکی به نوک خود و آنها را بر سر آن سودانیه مسین ریزند و مردم رومیه روغن و خورش خود را تا سال آینده از آنها فراهم سازند.

80- در کافی (361 روضه): بسندی از امام ششم علیه السلام که انور یمن دره‌ایست که آن را وادی برهوت خوانند، و در آن نگذردند جز مارهای سیاه و جغد از پرندۀها، در آن وادی چاهی است بنام بلموت که ارواح بت‌پرستها بام و شام در آنند و از آب گندیده نوشانده شوند پشت این وادی مردمی باشند بنام «ذریح» چون خدا عز و جل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد، یک گوساله از آنها دم بر زمین زد و فریاد کشید باوازی شیوا ای آل ذریح مردی در تهامه آمده و دعوت میکند به شهادت **لا إله إلا الله** گفتند برای پیشامدیست که خدا این گوساله را بسخن آورده است.

فرمود: بار دیگر فریاد کشید، و تصمیم گرفتند یک کشتی بسازند و ساختند و 7 تن از آنها در آن فرو شدند، و توشه‌ای که خدا بدل آنها انداخت برداشتند و بادبان کشیدند و آن را بدریا سر دادند و آنها را پیوسته کشاند تا بجده رساند، نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و آن حضرت بدانها فرمود: شما اهل ذریح باشید و گوساله میان شما فریاد کرد؟

گفتند: آری، یا رسول الله دین و کتاب خود را بر ما پیشنهاد کن، و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دین و کتاب و سنن و فرائض و شرائع را چنانچه از خدا رسیده بود بدانها پیشنهاد کرد و مردی از بنی هاشم را بر آنها والی ساخت و با آنها فرستاد، و تاکنون اختلافی میان آنها نیست.

81- در حیات الحیوان: اهرام از شگفت‌آورترین ساختمان جهانند، گور پادشاهانی باشند که خواستند از پادشاهان دیگر پس از مرگ ممتاز باشند چنانچه در زندگی خود ممتاز بودند، گفته‌اند: چون مأمون بمصر رسید فرمان کرد تا زیر یکی از دو هرم زیرزمینی کنند و با تلاشی رنج آور و صرف هزینه کلانی زیر زمینی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 209

کندند و در درون آن نردبانها و گودالهائی یافتند که رفتن بدانها دشوار بود، و در بالای آنها خانه چهار گوشه بود که هر ضلع آن 8 ذراع بود و در میان آن حوضی بود که در آن 100 اسکلت پوسیده بود که روزگاری بر آنها گذشته، و از کند و کوی جز آن خودداری شد.



و نقل شده که هر مس نخست اخنوخ که همان ادریس پیغمبر است، از ستاره‌شناسی طوفان را پیش بینی کرد و فرمود: تا اهرام را بسازند و گفته‌اند: در شش ماه آنها را ساخت و بر آنها نوشت بکسی که پس از من آید بگو در 600 سال آنها را ویران کند با اینکه ویران کردن آسانتر است از ساختن، ما آنها را با دیبا پوشاندیم و او با حصیر پوشد و حصیر آسانتر است از دیبا.

ابن جوزی در کتاب «سلوة الاحزان» گفته: از شگفتیهای هرمان اینست که بلندی هر کدام 400 ذراع است از سنک رخام و زمرد و در آن نوشته است من آنها را به کشور خود ساختم هر که مدعی نیرو است آنها را ویران کند، زیرا ویران کردن آسانتر از ساختن است.

ابن منادی گفته چند بار در آمد خراج همه جهان را بر آورد کردند و برای ویران کردن اهرام رسا نیست و الله اعلم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 210

### باب سی و هفتم در نوادر

#### [مسائل عبد الله بن سلام]

من گویم در برخی کتب قدیمه این روایت را یافتیم و آن را بهمان لفظ آوردیم و نیز آن را در کتاب «ذکر اقالیم و بلدان و جبال و انهار و اشجار» با اندکی اختلاف و جدائی بسیاری الفاظ یافتیم که در سیاق روایت ببرخی از آنها اشاره کردم، و آن اینست.

مسائل عبد الله بن سلام که «اسماعیل» نام داشت و پیغمبر او را عبد الله نام کرد.

از ابن عباس است - رضی الله عنه - که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد علی علیه السلام را فرمود نامه‌ای بکفار و ترسایان و یهود نوشت که آن را جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیکته کرد، نوشت.

بنام خداوند بخشنده مهربان، از محمد رسول خدا بیهود خیبر اما بعد، زمین از آن خداست و سر انجام از آن پرهیزکاران، درود بر کسی که پیرو راه راست شد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، سپس مهر بر نامه نهاد و نزد یهود خیبر فرستاد و چون نامه بدانها رسید نزد بزرگ خود ابن سلام آمدند و گفتند ای پسر سلام این نامه محمد است که بتو نوشته آن را برای ما بخوان آن را برایشان خواند و گفت از این سخن چه خواهید؟ من در محمد نشانه‌هایی را بینم که در تورات است از اینکه همان محمد است که موسی بن عمران ما را بدو مژده داده.

گفتند کتاب ما را نسخ کند و آنچه در پیش بر ما حلال بوده حرام کند، ابن سلام بآنها گفت: ای مردم شما دنیا را بآخرت برگزیدید و عذاب را بآمرزش، گفتند: <sup>۱۰۲</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 4؛ ص 210

ر محمد بکیش ما باشد برای ما دوست تر است از جز آن، گفت: من نزد او میروم و از او پرسشهایی از تورات مینمایم و اگر درست پاسخ مرا گفت دین او را میپذیرم و از یهودی گری دست میکشم، برخاست تورات را برداشت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 4؛ ص 211

و 1404 مسأله مشکل از آن بیرون کشید و آنها را برداشت و آورد نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد خود بود، و گفت ای محمد درود بر تو و بر یارانت، گفتند: و بر هر که پیرو راه راست باشد با رحمت خدا و برکاتش، ای مرد تو کیستی؟ گفت:

من عبد الله بن سلام و از رسولان بنی اسرائیل و از کسانی که تورات را خوانده‌اند و من نماینده و پیک یهودم بسوی تو با پرسشهایی که آنها را برای ما شرح دهی و تو از نیکوکارانی.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابن سلام بنشین و هر چه خواهی بپرس و اگر خواهی بپرس و اگر خواهی منت گزارش دهم که چه خواهی پرسید گفت: ای محمد بمن گزارش ده که مایه فزونی یقین من بتو باشد فرمود: ای پسر سلام آمدی از من 1000 مسأله و 400 مسأله و 4 مسأله بپرسی که همه را از تورات نسخه گرفتی، عبد الله بن سلام سر بزیر انداخت و گریست و گفت: ای محمد راست گفتی، بفرما:

س 1- تو پیغمبری یا رسول؟

ج: راستی خدا مرا پیغمبر و رسول هر دو مبعوث کرده و من خاتم پیغمبرانم، در تورات نخواندی «محمد رسول خداست»، و آنان که با اویند سخت گیر بر کافرانند و مهربان بر یک دیگر ببینی آنها را رکوع کننده و در سجده-الآیة-، 29 الفتح» و بر من نازل شده «نباشد محمد پدر کس از مردان شما ولی رسول خدا و خاتم پیغمبرانست، () 40- الاحزاب» راست گفتی ای محمد.

س 2- آیا تو هم سخن خدایی یا بتو وحی میرسد.

<sup>102</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

ج: بلکه بمن وحی میرسد و جبرئیل از طرف پروردگار جهانیان آن را می آورد، راست گفتی ای محمد.

س 3- خدا چند پیغمبر از آدمیزادها آفریده؟

ج: 124000 پیغمبر، راست گفتی ای محمد.

س 4- پیغمبران مرسل در میان آنها چند کسند؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 212

ج: پیغمبران مرسل 313 تن - راست گفتی ای محمد.

س 5- نخست پیغمبر چه کسی بوده است؟

ج: آدم بوده است، راست گفتی ای محمد.

س 6- آیا آدم نبی بود و رسول؟

ج: آری، در تورات نخواندی «ای آدم آگاه کن آنها را بنامه‌اشان - الآية - ( ) 31- البقره» راست گفتی.

س 7- رسولان عرب چند تن بودند؟

ج: شش تن: نخست ابراهیم و بعد اسماعیل، لوط، صالح، شعیب و محمد راست گفتی ای محمد، س 7- میان موسی و عیسی چند پیغمبر بود؟

ج: 1000 پیغمبر.

س 9- چه کیشی داشتند.

ج: کیش خدا تعالی و کیش فرشته‌هایش و کیش اسلام.

س 10- اسلام و مسلمانی چیست؟ و ایمان کدام است؟

ج: اسلام: شهادت بیگانگی خدا است که تنها و بی‌شریک است و اعتراف باینکه محمد بنده و رسول او است و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکاة و روزه ماه رمضان و حج بخانه خدا اگر راهی بدان توانی اما ایمان عقیده بخدا و فرشته‌هاش و بقرآن و پیغمبران و زنده شدن پس از مرگ و بقدر که نیک و بد همه از جانب خدا است راست گفتی ای محمد.

س 11- دین خدا چند تا است؟

ج: یکی و آن اسلام و مسلمانی است، راست گفتی ای محمد.

س 12- شرائع بر چه وضعی بودند.

ج: در ملت‌های گذشته آئین‌های گوناگونی بوده است، راست گفتی ای محمد.

س 13- مردم بهشتی بمسلمانی بهشت روند یا بایمان یا بکردار خود؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 213

ج: با ایمان سزاوار بهشت شوند و بکردار خود مشمول رحمت خدا گردند و آن را پخش سازند، راست گفتی ای محمد.

س 14- خدا چند کتاب فرو فرستاده؟

ج: 104 کتاب، راست گفتی ای محمد.

س 15- بر چه کسانی این کتابها نازل شدند؟

ج: 14- صحیفه بر آدم علیه السلام 20 صحیفه بر ابراهیم و در قولی 14 صحیفه و 50 صحیفه بر شیث پسر آدم و 30 صحیفه بر ادريس (2 صحیفه خ ب) و فرو فرستاد زبور را بر داود، و تورات را بر موسی، و انجیل را بر عیسی، و فرقان را بر من، راست گفتی ای محمد.

س 16- بر تو کتاب فرو فرستاده؟

ج: آری.

س 17- کدام کتاب است؟

ج: فرقان است.

س 18- چرا پروردگارش فرقان نامیده؟

ج: برای آنکه آیات و سورش از هم جدايند و بر لوح نقش نبوده و صحیفه نبوده. و تورات و انجیل و زبور همه در لوح نقش بودند، راست گفتی ای محمد.

س 19- در کتاب تو از این صحف چیزی درج است؟

ج: آری، ای پسر سلام.

س 20- آن چیست ای محمد؟

ج: پیغمبر برای او خواند **قد أفلح من تزکی** - البته رستگار است کسی که پاک است - تا قول خدا - **صحف إِبْرَاهِيم و موسی**، 19- الاعلیٰ راست گفتی ای محمد.

س 21- بگو آغاز قرآن چیست و پایانش کدام است؟

ج: آغازش **بسم الله الرحمن الرحيم**: انجامش **صدق الله العلیٰ العظیم**، راست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 214

گفتی ای محمد.

س 22- بمن گزارش ده از پنج چیز که خدا بدست خود آفریده؟

ج: خدا بهشت عدن را بدست خود آفریده، درخت طوبی را بدست خود کاشته، آدم را بدست خود صورت‌گری کرده، تورات را بدست خود نوشته، آسمانها را بدست خود ساخته، راست گفتی ای محمد. و آسمانها نور دیده شوند بدست او، راست گفتی و بعد فرمود: آیا نشنیدی که خدا گفته: و آسمانها را بدست خود ساختیم و البته ما وسع دهنده‌ایم، 47- الطور؟ راست گفتی، ای محمد.

س 24- بگو چه کسی بتو این را گزارش داده.

ج: جبرئیل.

س 25- از طرف چه کسی! ج: از میکائیل.

س 26- میکائیل از چه کسی؟

ج: از اسرافیل.

س 27- او از کجا؟

ج: از لوح محفوظ س 28- لوح محفوظ از چه کسی؟

ج: از قلم.

س 29- او از چه کسی؟

ج: او از پروردگار جهانیان.

س 30- ای محمد آن چگونه باشد؟

ج: خدا قلم را فرماید تا در لوح بنگارد و از آن باسرافیل فرود شود و اسرافیل بمیکائیل رساند و میکائیل بجبرئیل، راست گفتی ای محمد.

س 31- بمن بگو جبرئیل در ژست مردان است یا زنان.

ج: در ژست مردان.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 215

س 32- بمن بگو خوراکش چیست و نوشابه‌اش چه؟

ج: خوراکش تسبیح است و نوشابه‌اش تهلیل، راست گفتی ای محمد.

س 33- بمن بگو درازا و پهنایش چه اندازه است چه وضعی دارد جامه‌اش چیست؟

ج: باندازه فرشته‌ها است نه پر دراز، نه پر کوتاه درخشان سرمه کشیده، چون روز تابانست در برابر تاریکی شب 24 بال سبز دارد کنگره‌دار از در و یاقوت و پایانشان لَوْلُو است، حامیلی دارد که آسترش ابریشم است و رویه‌اش وقار و کرامت، چهره‌اش چون زعفرانست، بینی کشیده و گرد حدقه، نه میخورد، نه مینوشد، نه خسته می‌شود، نه سهو میکند، وحی دار خداست تا روز قیامت. راست گفتی ای محمد.

س 34- از آغاز آفرینش دنیا بمن بگو؟

س: 35- و از آفرینش آدم بمن بگو که خدا چگونه‌اش آفرید.

ج: آری خدا سبحانه و تعالی، تقدست اسمائه و لاله غیره- او را از گلی بدست خود آفرید، و گل را از کف آفرید و کف را از موج، و موج را از آب، براستی گفتی ای محمد.

س 36- بگو چرا نامش را آدم نهاد؟

ج: چون از گل زمین و صحنه آن آفریدش، راست گفتی.

س 37- آدم از همه گل آفریده شده یا برخی از آن یا از یک گل بخصوص؟

ج: بلکه خدایش از همه گل زمین آفرید و اگرش از یک گل بخصوص آفریده بود همدگر را نشناختند و بیک صورت نبودند، راست گفتی ای محمد.

س 38- آیا نمونه در جهان دارند.

ج: آری بخاک ننگری که سپید است، سیاه است، سبز است، زرد، سرخ تیره، کبود، خوشمزه دارد، زبر و نرم دارد، آدمیزاده هم چنین است، زبر دارد، نرم دارد، شیرین دارد مانند خاک؟ راست گفتی ای محمد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 216

س 39- بگو آدم را که خدا آفرید از کجا جان در او در آمد.

ج: از دهانش، راست گفتی ای محمد.

س 4- بخواه در آمد یا ناخواه؟

ج: خدا بنا خواهش در آورد و بنا خواهش بر آرد، راست گفتی ای محمد.

س 51- خدا بآدم چه گفت؟

ج بآدم فرمود: نشیمن کن تو با جفت در بهشت از آن بفرآوانی بخورید از هر جا خواهید و نزدیک این درخت نروید تا ستمکار باشید، راست گفتی ای محمد.

س 42- چند دانه از آن درخت خورد؟

ج: دو دانه.

س 43- حواء چند دانه خورد؟

ج دو دانه، راست گفتی ای محمد.

س 44- بمن بگو وصف آن درخت چیست؟ چند شاخه دارد، درازی خوشه‌اش چه اندازه بود؟

ج: 3 شاخه داشت، درازی هر خوشه سه وجب بود، راست گفتی ای محمد.

س 45- آدم چند خوشه از آن پرزاند! ج: یک خوشه، راست گفتی ای محمد.

س 46- در آن خوشه چند دانه بود؟

ج پنج دانه.

س 47- وصف آن دانه چه بود.

ج چون یک تخم مرغ درشت.

س 48- آن دانه که با آدم بود چه کردش؟

ج: با آدم از بهشت فرو شد و آدم آن را کاشت و از آن دانه برکت پدید شد راست گفتی ای محمد.

س 49- بگو آدم کجای زمین فرود آمد؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 217

ج: در هند فرود آمد، راست گفتی ای محمد.

س 50- حواء کجا فرود آمد؟

ج: در جده، راست گفتی ای محمد.

س 51- آن دانه در کجا افتاد؟

ج: در اصفهان راست گفتی ای محمد.



س 52- ابلیس کجا فرو شد؟

ج: در بیسان، راست گفتی ای محمد چه دانش پر جوش و زبان راستگوئی داری؟

س 53- جامه آدم چون از بهشت فرو شد چه بود؟

ج: سه برگ درخت بهشتی یکی بر شانه انداخته و یکی بکمر بسته و دیگری را عمامه کرده، راست گفتی ای محمد.

س 54- بگو در کجا بهمرسیدند؟

ج: در عرفات راست گفتی ای محمد.

س 55- بمن بگو: حواء از آدم آفریده شد یا آدم از حواء.

ج: حواء از آدم آفریده شد و اگر آدم از حواء آفریده شده بود طلاق بدست زنها بود نه بدست مردها.

س 56- بمن بگو: از همه آفریده شده یا برخی از آن؟

ج: از برخی از آن و اگر از همه آن آفریده شده بود قضاوت در زنها بود نه در مردها. راست گفتی ای محمد.

س 57- بگو: که از درونش آفریده شده یا از برونش؟

ج: بلکه از درونش و اگر از برونش آفریده شده بود البته زنها تن خود را برهنه میکردند مانند مردها س 58- از سمت راست آدم آفریده شد یا از چپش؟

ج: بلکه از سمت چپش و اگر از سمت راستش آفریده شده بود بهره زن چون بهره مرد بود در ارث و گواهی او چون گواهی مرد و از این رو خدا برای مرد دو برابر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 218

بهره زن مقرر کرد.

س 59- بمن بگو از چه جایش آفریده شد؟

ج: از دنده چپ او که کوتاه تر است. راست گفتی ای محمد.

س 60- بمن بگو: پیش از آدم کی در زمین ساکن بود؟

ج: پریان.

س 61- پس از پریان که بود.

ج: فرشته‌ها.

س 62- پس از فرشته‌ها؟

ج: آدم و نژادش.

س 63- میان آدم و پریان چند سال بود؟

ج: 7 هزار سال، راست گفتی ای محمد.

س 64- آدم بکعبه حج کرد؟

ج: آری.

س 65- چه کسی سر آدم را تراشید.

ج: جبرئیل، راست گفتی ای محمد.

س 66- بگو که آدم ختنه کرد یا نه؟

ج: آری خودش خود را ختنه کرد، راست گفتی.

س 67- چرا دنیا را نام دنیا شد؟

ج: چون جلو آخرت آفریده شد و پست‌تر از آن و اگر به‌مراه آخرت آفریده شده بود. فانی نمیشد چنانچه آخرت فانی نشود، راست گفتی ای محمد.

س 68- چرا رستاخیز را قیامت نام شد؟

ج: چون مردم در آن برخیزند برای حساب.

س 69- چرا دیگر سرا را آخرت نام است.

ج: چون بدنبال دنیا است و سالهایش بشمار نیاید و نه روزهایش و ساکنانش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 219

نمیرند، راست گفتی.

س 70- بگو نخست روزی که دنیا را خدا تعالی آفرید کدام است؟

ج: روز یک شنبه.

س 71- چرا آن را احد یک شنبه نام کرد.

ج: چون خدا یگانه، یکتا، تنها بی نیاز است نه همسری گرفته و نه فرزندی راست گفتی ای محمد.

س 72- پس اثنین، دوشنبه را چرا اثنین نام شد؟

ج: چون روز دوم دنیا بود.

س 73- پس سه شنبه چرا ثلثاء نام گرفت.

ج: چون روز سوم دنیا بود.

س 74- چرا چهارشنبه را اربعاء نام شد؟

ج: چون چهارمین روز دنیا شد.

( ) 75- چرا پنجشنبه را خمیس نام شد.

ج: چون روز پنجم دنیا بود.

س 76- چرا جمعه را جمعه نامیدند؟

ج: چون روزیست که همه مردم جمع شوند و روزیست مشهود و روز ششم دنیا است.

س 77- چرا شنبه را سبت نام شد؟

ج: چون روزیست که فرشته در آن گماشته شد زیرا با هر بنده دو گماشته است یکی را در راست او و یکی در چپش، آنکه در سمت راست است نیکبها را نویسد و آنکه در سمت چپ است بدبها را نویسد. راست گفتی ای محمد.

س 78- بمن بگو از نشیمن دو فرشته نسبت به بنده و اینکه قلم آنها چیست دواتشان چیست و مدادشان چیست؟

ج: نشیمن آنها در دو شانه او است، قلمشان زبان او است، دواتشان دهان او

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 220

است، مدادشان آب دهان او، لوحشان دلش و کردار او را نویسند تا مردنش، راست گفتی ای محمد.

س 79- بگو در آن روز خدا چه آفریده؟

ج: قلم و آنچه بنگارند.

س 80- درازای قلم چه اندازه و پهنایش کدام است؟ و دندانهایش کدامند؟

ج: درازی قلم 500 سال راه که 30 دندان دارد و مداد از میانه دندانهایش روانست در لوح محفوظ بدان چه میباشد و آنچه خواهد بود تا قیامت بفرمان خدا عز و جل، راست گفتی ای محمد.

س 81- خدا را در هر شبانه روز چند نگاه است؟

ج: 360- نگاه، امضاء کند، حکم کند، بلند کند، پست کند، خوشبخت سازد، بدبخت سازد، عزیز کند، خوار کند، بر آورد، مقهور سازد، بی نیاز کند، بینوا سازد، راست گفتی ای محمد.

س 82- بگو خدا پس از آن چه آفرید! ج: آسمان هفتم و آنچه پهلوی عرش است و او را فرمود تا بجای خود بر آمد و بر آمد، سپس خدا شش آسمان دیگر را آفرید و فرمان داد تا هر آسمانی بجای خود استوار شد، راست گفتی ای محمد.

س 83- چه را آن آسمان نامید؟

ج: چون بلند است.

( ) 84- چرا آسمان دنیا سبز است؟

ج: از اثر کوه قاف سبز شده است، راست گفتی.

س 85- از چه آفریده شده است؟

ج: از موجی خود دار و باز داشته.

س 86- موج خود دار چیست؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 221

ج: آبی ایستاده که حرکت و اضطراب ندارد و در اصل دود بوده، راست گفتی یا محمد.

س 87- بگو آسمانها درب دارند؟

ج: آری. دربهای بسته دارند و آنها را کلید است و کلیدها در خزانه است راست گفتی ای محمد.

س 88- بگو بمن درهای آسمان از چیست؟

ج: از طلا.

س 89- قفلهاشان چیستند.

ج: از نور.

س 90- کلیدهاشان از چیستند.

ج: بسم الله العظیم، راست گفتی ای محمد.

س 91- بمن بگو از درازا و پهنای هر آسمان و از بلندی آن و از ساکنانش.

ج: درازای هر آسمانی 500 سال و پهنایش 500 سال و میان هر دو آسمان 500 سال و ساکنان هر آسمانی سپاهی از

فرشته‌ها که شمار آنها را جز خدا تعالی نداند، راست گفتی یا محمد.

س 92- بمن بگو آسمان دوم از چه آفریده شده است؟

ج: از ابر، راست گفتی یا محمد.

س 93- بمن بگو آسمان سوم از چه آفریده شده؟

ج: از یک زبرجد سبز س 94- پس آسمان چهارم از چیست؟

ج: از طلای سرخ، راست گفتی ای محمد.

س 95- پس آسمان پنجم؟

ج- از یاقوت سرخ س 96- پس آسمان ششم؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 222

ج: از نقره سپید س 97- پس آسمان هفتم؟

ج- از طلا گفتم، راست گفتی ای محمد.

س 98- ای محمد بگو بمن بالای آسمان هفتم چیست؟

ج- دریای زندگانی س 99- پس بالای آن چیست؟

ج- دریای ظلمت س 100- بالای آن چیست؟

ج- دریای نور س 101- بالای آن چیست؟

ج- حجابها س 102- بالای آن چیست؟

ج- سدره المنتهی س 103- بالای سدره المنتهی چیست؟

ج- جنت المأوی س 104- بالای جنت المأوی چیست؟

ج- حجاب مجد س- 105- بالای حجاب مجد چیست؟

ج- حجاب حمد س 106- بالای حجاب حمد چیست؟

ج- حجاب جبروت س 107- بالای حجاب جبروت چیست؟

ج- حجاب عزت س 108- بالای حجاب عزت چیست؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 223

ج- حجاب عظمت س 109- بالای حجاب عظمت چیست؟

ج- حجاب کبریا س 110- بالای حجاب کبریا چیست؟

ج- کرسی، راست گفتی یا محمد، علم اولین و آخرین بتو داده شده و تو بحق و یقین گویائی س 111- بالای کرسی چیست؟

ج- عرش س 112- بالای عرش چیست؟

ج- خدا تعالی که بالای است و علمش زیر ثری است، راست گفتی یا محمد س 113- آیا آفریده‌ای بر عرش او استوار است؟

ج- معاذ الله ای پسر سلام، راست گفتی یا محمد س 114- بمن بگو خورشید و ماه مؤمنند یا کافر؟

ج- مؤمن و فرمانبر خدا عز و جل مسخر بفرمان او و زیر خواست او، راست گفتی یا محمد.

س 115- چرا خورشید و ماه در روشنی برابر نیند؟

ج- خدا نشانه شب را زدوده و نشانه روز را روشن و بیناگر نموده از نعمت و فضل خود و اگر چنین نبود شب و روز ممتاز نبودند، راست گفتی یا محمد.

س 116- بگو چرا شب را لیل نام نهادند؟

ج- چون مردان و زنان با هم خلوت کنند و خدا آن را وسیله الفت و پوشش ساخته، راست گفتی س 117- چرا روز را نهار نامیدند؟

ج- چون هر کسی در آن طلب معاش کند، راست گفتی س 118- بگو اختران چند بخشند؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 224

ج- سه بخش یک بخش بارکان عرشند و روشنی آن با آسمان هفتم رسد و بخش دوم در آسمان دنیا مانند قندیلها آویخته و بساکنانش پرتو بخشد و شیاطین بشر از آن تیر خورند، چون استراق سمع کنند، و بخش سوم در هوا آویخته و آن وسیله روشنی دریاها است و آنچه در آنها و بر آنها است، راست گفتی یا محمد.

س 119- چرا اختران خرد و درشت دیده شوند؟

ج- زیرا میان آنها و آسمان دنیا دریاها است که باد میخورند و موج بر میدارند و از زیر آنها خرد و درشت دیده میشوند و گر نه اندازه همه اختران یکی است، راست گفتی ای محمد س 120- بگو بدانم میان ما و آسمان دنیا چند باد است؟

ج- سه باد، باد نازاد که بر قوم عاد فرستاده شد نه درختها را آبستن کند و نه بر آورد، و باد تیره و تار که اهل دوزخ با آن عذاب شود و بادیکه دریاها را بر دارد و بادیکه برای مردم زمین است و اشجار را آبستن کند و میوه آرد و هر بامداد در اطراف زمین بگردد، و اگر آن باد نبود زمین و کوهها از حرارت خورشید میسوختند، راست گفتی یا محمد س 121- حاملان عرش چند دسته اند؟

ج- 80 دسته در ازای هر دسته 1000000 فرسخ و عرض آن 500 سال، سرشان زیر عرش است و پاهایشان زیر هفت زمین، و اگر پرنده ای از این گوش آنها پرد تا هزار سال دنیا بگوش دیگر نرسد تا از پیری بمیرد، جامه هاشان از در و یاقوت است، مویشان چون زعفران خوراکشان تسبیح، نوشابه شان تهلیل، دسته یکم نیمه برف و نیمه آتش نه آتش برف را آب کند و نه برف آتش را خاموش کند، دسته دوم نیمه رعد و نیمه برق، دسته سوم نیمه آب و نیمه باد نه باد آب را بهیجان آرد و نه آب از باد پیش افتد، راست گفتی ای محمد.

س 122- بمن بگو از پرنده های میان آسمان و زمین که نه در آسمان جا دارند و نه در زمین کدامند؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 225

ج- آنها مارها باشند که چون اسب یال دارند و در فضا روی دم خود تخم گذارند و بر شانه های خود جوجه نهند در هوا تا روز قیامت، راست گفتی.

س 123- بگو از نوزادی که از پدرش سخت تر است؟

ج- آهن است که از سنگ زاید و از آن سخت تر است راست گفتی ای محمد.

س 124- کدام زمین است که تنها یک بار خورشید بر آن تابید و تا قیامت بر آن باز نگردد؟



ج- آنجا که خدا فرعون را غرق کرد که دریا شکافت و باز بهم آمد بر سر او، راست گفתי ای محمد.

س 125- از خانه‌ای بگو که 12 در داشت و 12 چشمه برای 12- سبط از آن برآمد؟

ج- چون موسی بنی اسرائیل را از دریا گذراند و بیابان کشاند بوی از تشنگی نالیدند، بسنگی چهار گوش برخورد و خدا باو وحی کرد عصایت بر آن بزن و از آن 12 چشمه برای 12 سبط بنی اسرائیل جوشید، راست گفתי ای محمد س 126- کدام پیغمبر است که نه پری بود و نه آدمی نه پرنده و نه وحشی؟

ج- آن مورچه که قومش را بیم داد و گفت: ای مورچه‌ها بجای خود درآئید، راست گفתי ای محمد س 127- آن چه بود که خدایش وحی کرد و نه پری بود، نه آدمی نه فرشته، و نه وحشی؟

ج- زنبور عسل که خدا باو وحی کرد «برگیر از کوهها خانه‌ای و از درخت و از آنچه سقف سازند، 68- النحل» راست گفתי ای محمد س 128- بکدام زمین خدا وحی کرد؟

ج- بکوه طور تا موسی را باآسمان بر آورد و الواح را از خدا گرفت. راست گفתי ای محمد.

س 129- کدام آفریده آغازش چوب بود و انجامش جان؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 226

ج: عصای موسی بن عمران که خدایش فرمود: آن را در بیت المقدس افکند و بناگاه ماری شد جهنده، راست گفתי س 130- کدام سه نر بودند که از پدر نزادند؟

ج: عیسی بن مریم و آدم و کبش اسماعیل، راست گفתי س 131- بگو میانه جهان کجا است؟

ج: بیت المقدس س 132- چگونه میان جهانست؟

ج: چون حشر و نشر و صراط و میزان در آنست، راست گفתי س 133- فلک مشحون چیست؟

ج: کشتیها که در دریا ساخته شوند، در تورات نخواندی «برداشتیم او را در آنچه تخته‌ها و میخها داشت، 13- القمر» راست گفתי ای محمد س 134- تخته‌ها چه بودند؟

ج: درختها که بدرازا سقف بندی شدند.

س 135- دسر و میخها چه بودند؟

ج: میخها و بست و بندهای آهنین، راست گفتی ای محمد س 136- درازای کشتی چه اندازه بود و پهنای آن چه اندازه و بلندیش چه اندازه؟

ج: درازیش 300 ذراع پهنایش 150 ذراع و بلندیش 200 ذراع، راست گفتی ای محمد.

س 137- نوح از کجا سوارش شد؟

ج: از عراق س 138- در کجا آرام گرفت؟

ج: هفت بار بخانه کعبه چرخید، هفت بار بیت المقدس و بر جودی استوار و آرام شد. راست گفتی ای محمد س 139- بیت المعمور کجا بود که خدا جهان را غرق کرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 227

ج: خدایش پیش از طوفان با آسمان هفتم بالا برد، راست گفتی ای محمد س 140- در طوفان صخره کجا بود؟

ج: خدا ابو قییس را فرمود: تا صخره را در شکم گرفت س 141- در طوفان بیت المقدس کجا بود؟

ج: در کوههای ابو قیس راست گفتی ای محمد س 142- نوزادی که پیدر نامند و بسا بدائی یا عمو ماند؟

ج: چون مرد بزنش در آید اگر شهوت زن بر شهوت او چیره باشد فرزند بدائی ماند و اگر شهوت مرد بر او چیره باشد بعم ماند و اگر برابر باشد پیدر و مادر ماند، راست گفتی.

گویم: در روایت دیگر جواب این سؤال چنین است چون مرد بزنش در آید اگر شهوت مرد غالب است فرزند پیدر ماند و اگر شهوت زن غالب است ب مادر ماند و اگر برابرند بهر دو ماند، اگر شهوت مرد پیشی گیرد و نوزاد بعمش مانده تر است و اگر شهوت زن پیش افتد به دائی خود مانده تر است، راست گفتی، بر گردیم بروایت نخست س 143- بمن بگو خدا بنده خود را بی حجت عذاب میکند؟

ج: معاذ الله چون خدا تبارک و تعالی عادل است، راست گفتی س 144- کودکان بت پرستان در بهشتند یا دوزخ؟

ج: خدا بدانها اولی است ولی چون قیامت شود، و خلق برای دادرسی از طرف خدا گرد آیند، خدا فرماید اطفال مشرکین را بیاورند و بآنها فرماید بندهایم، بنده زاده‌هایم، پروردگارتان کیست؟ دینتان چیست؟ کردارتان کدام است؟

گویند، پروردگارا تو آفریننده ما هستی، چیزی نبودیم و تو ما را میراندی، نه زبان گویا بما دادی، نه عقل رسا، نه نیروی عبادت در اعضا، و ندانیم جز آنچه تو بما آموختی، خدا فرماید- که والاتر گویا است- اکنون زبان گویا دارید و عقل رسا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 228

و نیرو در اعضاء اگر تان فرمانی دهم انجام دهید؟ گویند: بچشم معبودا آفریدگارا، روزی بخشا مالکا، خدا مالک را فرماید تا بدوزخ نهیب زند و او شعله کشد، و کودکان مشرکان را فرماید خود را در این آتش افکنید، هر که در سابق علم خدا سعادت مند بوده خود را در آن افکند و آتش بر او سرد و سلامت شود چنانچه بر ابراهیم خلیل الرحمن، و هر که در سابق علم خدا شقاوت داشته از رفتن بدان آتش سر باز زند و بدنبال پدر و مادرش بدوزخ رود و دسته دیگر با مؤمنان ببهشت روند، راست گفתי [نیکی کردی، بیان کردی، شک را بردی، یقینم را بیفزای] س 145- چرا زمین را ارض نامیدند؟

ج: چون زیر پاست و بر آن گام نهند.

س 146- از چه آفریده شده؟

ج: از زبرجد (از کف خ ب) س 147- زبرجد از چه آفریده شده؟

ج: از موج خوددار س 148- آن موج از چه آفریده شده؟

ج: از دریا، راست گفתי ای محمد س 149- آن چگونه بوده است؟

ج: چون خدا عز و جل دریا را آفرید باد را فرمود تا بر امواج آن زد و بهم خوردند و کف بر آوردند و فرمودش تا گرد آمدند و فرمودش تا نرم شدند و فرمودش تا استوار شدند و فرمودش تا کشش برداشت و زمین شد، راست گفתי ای محمد س 150- بمن بگو از کجا آرام شد؟

ج: از اثر کوه قاف که مایه میخهای زمینی است که بر آنیم.

س 151- بمن بگو زیر زمین چیست؟

ج: زیر آن نره گاویست.

س 152- چه وصفی دارد؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 229

ج: چهار پا دارد و بر صخره سپیدی ایستاده س 153- بگو چطور ایست؟

ج: 40 شاخ و 40 دندان دارد، سرش در مشرق است و دمش در مغرب و تا قیامت برای خدا ساجد است و از هر شاخش تا دیگر 50 هزار سال است، راست گفתי ای محمد س 154- زیر آن صخره چیست؟

ج: کوهی بنام صعود س 155- آن کوه از آن کیست؟

ج: از آن دوزخیان که بر آن برآیند تا روز قیامت و آن هزار سال است تا چون بقله آن رسند بگرزها زده شوند تا بفروزش افتند و بچهره‌های خود کشیده شوند. راست گفתי س 156- بگو بمن زیر آن کوه چیست؟

ج: زمین است.

س 157- نامش چیست؟

ج: جاریه.

س 158- زیر آن چیست؟

ج: یک دریا.

س 159- نام آن دریا چیست؟

ج: سهک، راست گفתי ای محمد.

س 16- زیر آن دریا چیست؟

ج: زمین.

س 161- زیر آن زمین چیست؟

ج: یک دریا.

س 162- نام آن دریا چیست؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 230

ج: زاخر.

س 163- زیر آن دریا چیست؟

ج: یک زمین.

س 164- نامش چیست؟

ج: فسیحه.

س 165- برای من آن زمین را وصف کن.

ج: زمینی است درخشان چون خورشید، بادش بوی مشک دارد و روشنیش چون ماه و گیاهش چون زعفران، متقیان روز قیامت بر آن محشور شوند راست گفتی ای محمد.

س 166- بگو این زمین ما در آن روز کجا است.

ج: عوض شود با زمین دیگر، راست گفتی ای محمد.

س 167- زیر آن زمین چیست؟

ج: دریائست.

س 168- نام آن دریا چیست؟

ج: قمقام.

س 169- در آن چیست؟

ج: یک ماهی.

س 170- نامش چیست؟

ج: یهموت، راست گفتی ای محمد.

س 171- آن ماهی را وصف کن برایم.

ج: سرش در مشرق و دمش در مغربست.

س 172- بر پشتش چیست؟

ج: زمین، دریاها، کوهها، ظلمت.

س 173- میان دو چشمش چیست؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 231

ج: هفت دریا در هر دریا 70 هزار شهر در هر شهر هزار پرچم، زیر هر پرچم 70 هزار فرشته.

س 174- آنها چه میگویند؟

ج: لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر، راست گفتی.

س 175- زیر باد چیست؟

ج: ظلمت.

س 176- زیر ظلمت چیست، ج: ثری.

س 177- زیر ثری چیست؟

ج: جز خدا عز و جل نمیداند، راست گفتی ای محمد.

س 178- بگو بمن از 3 باغ بهشت که در کجای زمینند! ج: یکم مکه، دوم بیت المقدس، سوم مدینه محمد. راست گفتی.

س 179- چهار شهر بهشتی در کجای جهانند؟

ج: 1- **إرم ذات العماد** 2- منصوریه در شام (منصوریه هند خ 3) قیساریه در کناره دریای شام 4- بلقاء در ارمنیه راست گفتی ای محمد.

س 180- چهار منبر بهشتی در کجای جهانند؟

ج: 1- قیروان در افریقا 2- باب الا بواب در ارمنیه 3- عبدان (عبدان خ ب) در زمین عراق 4- در خراسان پشت نهری بنام جیحون. راست گفتی.

س 181- چهار شهر دوزخ در کجای جهانند.

ج: 1 شهر فرعون در مصر 2- انطاکیه شام 3- در زمین سبحان از ارمنیه (در حدود شام خ) 4- مدائن در عراق راست گفتی ای محمد.

س 182- چهار نهر بهشت در کجای جهانند؟

ج: 1- فرات در حدود شام 2- نیل مصر 3- نهر سیحان در هند 4- جیحون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 232

بلخ، راست گفتی ای محمد.

س 183- بگو بمن از چیز ناچیز، چیز پاره چیز، چیزی که از آن چیزی نابود نشود؟

ج: چیز ناچیز دنیا است نعمتش برود و اهلش بمیرند و پرتوش خاموش شود چیز پاره چیز، وقوف خلائق در یک زمین که پاره چیز است، چیز نابود نشدنی بهشت و دوزخ که نعمت آن و عذاب این نابود نشوند، هر که گوید نعمت بهشت تمام شود و عذاب دوزخ بگذرد بخدا از هر جهت کافر است راست گفتی ای محمد.

س 184- بمن بگو چیست کوه قاف و جلوش چیست.

ج: پشتش زمینی طلا و 70 زمین نقره و 7 زمین مشک است.

س 185- ساکنان این زمینها کیانند؟

ج: فرشته‌ها.

س 186- درازا و پهنای آن زمینها چه اندازه است؟

ج: درازی هر کدام 10 هزار سال و هم پهنایش راست گفتی.

س 178- پشت آنها چیست؟

ج: حجاب باد.

س 188- پس آن چیست؟

ج: وضعی گرد جهان که همه تسبیح خدا گویند راست گفتی ای محمد.

س 189- بگو که اهل بهشت بخورند و بنوشند و غائط و بول ندارند؟

ج: آری، نمونه آنان در دنیا بچه شکمی است که بخورد و بنوشد از آنچه مادرش میخورد و می نوشد و بول و غائط ندارد و اگر داشت شکمش میشکافت راست گفتی ای محمد س 190- بگو: نهرهای بهشت چیستند.

ج: شیری که مزه نگرداند، می با عسل آب کرده، آب بی‌ته‌نشین، راست گفتی ای محمد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 233

س 191- ایستاده‌اند یا روانند؟

ج: بلکه روانند میان درختانش.

س 192- کم شوند یا فزون؟

ج: هیچ کدام.

س 193- نمونه در این جهان دارند؟

ج: آری.

س 194- کدامست آن نمونه.

ج: دریاها که آسمان بر آنها بارد و زمین بآنها مدد رساند و نه بیش شوند و نه کم؟

س 195- نهرهای بهشت را برایم وصف کن.

ج: بهشت نهری دارد بنام کوثر خوشبوتر از مشک اذفر و از عنبر، ریگش در و یاقوت است و بر آن مهریست از لؤلؤ سفید، و جایگاه اولیاء الله است راست گفتی ای محمد.

س 196- درختان بهشت را برایم وصف کن.

ج: در بهشت درختی است بنام طوبی بنش از در است و شاخه‌هایش از زبرجد و میوه‌اش گوهر، در بهشت هیچ غرفه و حجره و جایی نیست جز بر آن سرازیر است راست گفتی ای محمد.



س 197- در دنیا نمونه‌ای دارد؟

ج: آری، خورشید تابان که بر همه جا بتابد و جایی از آن تهی نماند، راست گفتی ای محمد.

س 198- در بهشت باد هست؟

ج: آری، یک باد که از نور آفریده است و زندگی و لذتها بر آن نوشته است و بهاء نام دارد و چون مردم بهشت شوق زیارت پروردگار خود کنند بوزد از گرما و سرما نیست، از نور عرش است بدمد در چهره‌هاشان و خرم شوند و دل خوش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 234

گردند، نوری بنورشان فزاید و بدرهای بهشت زند و نهرها روان گردند و درختها تسبیح خوان، پرنده‌ها نغمه‌ساز کنند و اگر هر که در آسمانها و زمین است بر پا باشند و بشنوند آوای شادی و خوشی که در بهشت است از شوق آن همه جان دهند و فرشته‌ها بر آنها در آیند و چنانچه خدا عز و جل در محکم کتابش فرموده «بگویند درود بر شما پاکید، در آئید در آن جاویدان، درود بر شما بسزای شکیبائی شما چه خوش است خانه عقبی» راست گفتی ای محمد.

س 199- بگو زمین بهشت از چیست؟

ج: زمینش طلا خاکش مشک و عنبر و سنگریزه‌اش در و یاقوت و سقفش عرش رحمان، راست گفتی ای محمد.

س 200- بگو اهل بهشت چه میخورند چون در آن شوند؟

ج: از جگر سیاه آن ماهی که زمین را بر دوش دارد و آنچه بر آنست و نامش یهموتست، راست گفتی ای محمد.

س 201- بگو اهل بهشت چگونه میوه آن را صرف کنند و چگونه از درونشان بدر آید.

ج: از درونشان چیزی در نیاید بلکه عرقی ریزند خوشبوتر از مشک و پاکیزه‌تر از عنبر، و اگر عرق یک بهشتی با دریاها آمیخته شود آنچه میان آسمان و زمین است از بویش مست شوند راست گفتی ای محمد.

س 202- پرچم حمد را برای من وصف کن و بلندی و درازاش چند است؟

ج: هزار سال درازا دارد و دندانهایش از یاقوت سرخ و سبز است، پایه‌هاش از نقره سپید است و سه گیسو از نور دارد، یکی بمشرق و یکی بمغرب و سوم در میان دنیا، راست گفتی ای محمد.

س 203- چند سطر بر آن نوشته است؟

ج: سه سطر یکم بسم الله الرحمن الرحيم 2 الحمد لله رب العالمين 3- لا إله إلا الله، محمد رسول الله راست گفتی ای محمد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 235

س 204- بهشت زودتر آفریده شده یا دوزخ؟

ج: خدا بهشت را پیش از دوزخ آفریده است و اگر دوزخ را پیشتر آفریده بود عذاب پیش از رحمت بود.

س 205- بمن بگو: بهشت در کجا است؟

ج: در آسمان هفتم و دوزخ در تک زمین هفتم، راست گفتی.

س 206- بگو بهشت چند در دارد و دوزخ چند در؟

ج: بهشت را 8 در است و دوزخ را در 7 در؟

س 207- میان بهشت تا در دیگر چند است؟

ج: هزار سال راه.

س 208- بلندی آن چند است؟

ج: 500- سال راه، پرده‌ای از طلا دارد که آسترش از زمرد است. بر هر دری سپاههای بی‌شمار از فرشته‌ها است که شمارشان را جز خدا تعالی نداند.

س 209- بگو تا چه میگویند؟

ج: میگویند: خوشا بر حال بهشتیان و نعمتی که از خدا بر خوردند.

س 210- وصف کن کسانی که ببهشت میروند.

ج: در سن 30 سال و با زیبایی یوسف و قامت آدم و خلق محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

س 211- برخی نعم بهشت را برایم وصف کن.

ج: کمتر بهره‌مند بهشت که در بهشت کمتری از او نیست، اگر همه مردم زمین بر او وارد شوند همه را غذا دهد و از او کم نیاید، اگر یکی از مردم بهشت در دریاهاى شور آب دهان اندازد همه شیرین شوند و اگر گیسوئی از خود بزمین فرو آرد چون خورشید و ماه بدرخشد، راست گفتی ای محمد.

س 212- حور العین را برایم وصف کن.

ج: سپید چهره‌اند و سیاه چشم چو بال کرکس، بصفای لؤلؤ سفید که در صدف است و دست نخورده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 236

س 213- دوزخ را برایم وصف کن.

ج: هزار سالش افزونند تا سرخ شود و هزار سال دیگر تا سپید شود و هزار دیگر تا سیاه گردد، یک سیاهی تیره آغشته بخشم خدا تعالی، شرارش فرو نکشد، جرقه‌اش خاموش نگردد، ای پسر سلام اگر یک جرقه‌اش بدنیا افتد میان مشرق و مغرب شعله گیرد از بس بزرگ است هفت طبقه دارد یکم از آن منافقانست دوم از گبرها سوم از ترسایان چهارم از یهود پنجم سقر است ششم سعیر، پیغمبر از ذکر هفتم دم بست و گریست تا اشکش بریشش ریخت و گفت: هفتمش که آسانتر است از مرتکبان کبیره امت منست، راست گفتی ای محمد.

س 214- از قیامت بگو که چگونه بر پا شود؟

ج: چون روز قیامت شود خورشید بگیرد و سیاه شود اختران خموش شوند، کوهها از جا در روند، شتران آبستن بیصاحب مانند، زمین جز این زمین گردد راست گفتی ای محمد، فرمود: مردم برای دادگری برخیزند، صراط را بکشند، میزان را بر پا دارند، نامه‌ها منتشر شوند، مردم برای محاکمه بر آیند، راست گفتی ای محمد.

س 215- بگو بمن چگونه خدا خلق را در قیامت بمیراند؟

ج: ملک الموت را فرماید تا بر صخره بیت المقدس بایستد و دست راست بر آسمانها نهد و دست چپ بر زمین و یک فریادی کشد و هیچ فرشته و آدمی و پری و پرنده نماند جز مرده افتد و همه آسمانها بی‌سکنه و زمین ویران، و شتران آبستن بی‌صاحب و دریاها خشکیده ماهی، کوهها از هم پاشیده، خورشید گرفته، و اختران خاموش گردند، راست گفتی ای محمد.

س 216- بگو خود ملک الموت مرگ را بچشد یا نه؟

ج: چون خدا همه خلق را بمیراند و جاننداری نماند به ملک الموت فرماید از خلقم که را بجا نهادی؟ با اینکه او داناتر است - گوید: پروردگارا تو از من داناتری که کی بجا مانده کسی نمانده که مرگ را بچشد جز این بنده ناتوانت ملک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 237

الموت، خدا عز و جل فرماید: ای ملک الموت به همه بنده‌هایم و پیغمبرانم و رسلم مرگ را چشاندی، در علمم گذشته - من دانای هر نهانم - که هر چیزی نابود است جز ذات من، اکنون نوبت تو است - گوید معبودا، سیدا رحم کن ببنده‌ات ملک الموت که ناتوانست، خدای عز و جل فرماید: ای ملک الموت دست راست زیر گونه راست بنه میان بهشت و دوزخ و بمیر.

س 217- پدر و مادرم بقرابت یا رسول الله میان بهشت و دوزخ چند است؟

ج: 30 هزار سال بسال دنیا- ملک الموت بسمت راستش بخوابد و دست راست زیر گونه راست خود نهد و دست چپش را بر چهره خود، و فریادی کشد که اگر همه اهل آسمانها و زمین زنده بودند از هول آن بمردند، راست گفتی.

س 218- بفرمائید خدا با آسمانهایی که ساکنانش مردند چه کند؟

ج: مانند کاغذ سند آنها را بهم نوردد، سپس فرماید: جل جلاله و تقدست اسمائه لا اله غیره، و لا معبود سواه - کجایند شاهان، کجایند شاهزادگان، کجایند زورگویان و زورگوزادگان، کسی پاسخ ندهد، فرماید امروز پادشاهی کرا است؟ کسی پاسخ ندهد و خود بخود گوید: پادشاهی از آن یگانه قهار است، امروز هر کسی بسزای خود رسد، امروز ستم نیست، چون که خدا زود بحساب رسد، راست گفتی ای محمد.

س 219- بمن بگو: خدا خلق مرده را در قیامت چگونه محشور کند.

ج: نخست خدا اسرافیل را زنده کند و او نخست پاسخگوی خدا است از خدمتکارانش و صور دار است، و خدا عز و جل باو فرماید تا در صور بدمد.

س 220- بگو اسرافیل در صور چه گوید؟

ج: گوید: ای استخوانهای پوسیده، اندام پراکنده، مویهای ریخته، بشتابید برای سان برابر خدا پادشاه جبار آفریننده آسمانها و زمین و بدمد در صور بار دیگر بناگاه همه بر پا و نگرانند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 238

س 221- درازای هر باد دمیدن چند است؟

ج: مدت 40 هزار سال، راست گفتی ای محمد.

س 222- اسرافیل چند کلمه گوید؟

ج: شش کلمه.

س 223- آن کلمه‌ها چیستند؟

ج: در کلمه یکم مردم گل باشند و در دوم صورتگری شوند، و در سوم تن آنها درست شود، و در چهارم خون برک آنها روان شود، و در پنجم مو برآرند و در ششم گوید بر خیزید، و بناگاه همه بر پا و نگران باشند، راست گفتی ای محمد.

س 224- بگو مردم در قیامت چگونه از گور برآیند؟

ج: پا برهنه و لخت و گرسنه دیده تیره و هراسان مردان باآسمان نگرند و زنان بمردان، فرمود: ای پسر سلام هیئات، آن روز هر که سرگرم خودش است از سختی هراس قیامت. راست گفتی ای محمد.

اینجا ابن سلام دم بست از سخن و پیغمبر فرمود: ای پسر سلام هر چه خواهی پرس، گفت: سپاس خدا را که بر من منت نهاد بدیدن چهره نمکین تو.

س 225- بگو بمن، در روز قیامت مردم کجا محشور شوند؟

ج: بسوی بیت المقدس محشور شوند س 226- و آن چگونه انجام شود؟

ج: خدا عز و جل آتشی را فرماید تا گرد جهان را بگیرد و بروی مردم زند و از آن بچهره خود بگریزند و در بیت المقدس گرد آیند، راست گفتی ای محمد س 227- بگو: خدا با کودک خردسال و پیر کهن چه کند؟

ج: هر که بخدا ایمان دارد فرشته‌هایش ببرند و آتش از رویش باز گیرد و هر که کافر است رویش بسوزاند تا او را ببیت المقدس رساند، راست گفتی ای محمد س 228- بگو صفوف خلائق چند است؟

ج: 120 صف

س 228- درازی هر صف و پهنایش چند است؟

ج: درازاش 40 هزار سال و پهنایش 20 هزار سال. راست گفתי ای محمد س 229- صف مؤمنان چند تا است و صف کافران چند تا؟

ج: از مؤمنان 3 و از کافران 117، راست گفתי س 230- وصف مؤمنان چیست و وصف کافران کدام؟

ج: مؤمنان درخشان و روسفید بر اثر وضوء و کافران سیه‌رویند و آنها را بر کنار صراط آرند س 231- درازی صراط چند است؟

ج: 30 هزار سال، راست گفתי ای محمد س 232- مردم چگونه بر صراط گذرند؟

ج: خدا بخلائق نوری فرا دارد، نور مسلمانان و مؤمنان از نور عرش است و نور فرشته‌ها از نور کرسی و نور بهشت و هرگز خاموش نشود، و نور کافران از زمین و کوهها است.

س 233- بگو نخست کس که از صراط گذرد کیانند؟

ج: مؤمنین، راست گفתי ای محمد س 234- آن را برایم وصف کن ج: از مؤمنان کسانی که تا 20 سال بر صراط گذرند و چون سرشان ببهشت رسد کافران روی صراط برآیند تا چون بمیان آن رسند خدا نورشان را خاموش کند و بی‌نور مانند مؤمنان را فریاد زنند بمانند نگاه کنید تا از نور شما بگیریم، بآنها گفته شود: میان شما پیغمبران و اصحاب و برادران نبودند؟ ما در دنیا با شما نبودیم، گویند چرا ولی شما خود را بفتنه افکندید و وامانید و تردید کردید و آرزوها شما را فریفتند تا فرمان خدا رسید و گول زن شما را گول زد، امروزه از شما عوض نگیرند و نه از کافران جای شما دوزخ است آن یار شما است و چه بد سرانجامی است و خدا عز و جل دوزخ را فرماید تا بروی آنها فریاد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 240

کشد و سرگردان در دوزخ افتند و پشیمان باشند و مؤمنان نجات یابند ببرکت خدا و یاریش. راست گفתי ای محمد س 235- بمن بگو: خدا با مرگ چه کند؟

ج: چون اهل بهشت در بهشت شدند و اهل دوزخ بدوزخ مرگ را که گویا بصورت یک چپش خاکستریست بیاورند، و میان بهشت و دوزخ وادارند، و باهل بهشت گفته شود:

ای دوستان خدا این مرگ است آن را می‌شناسید؟ گویند آری، بآنها گویند سر او را ببریم؟ گویند: آری ای فرشته‌های پروردگار ما سرش را ببرید تا هرگز مرگ نباشد، و باهل دوزخ گویند ای دشمنان خدا این مرگ است او را میشناسید؟

گویند: آری، فرشته‌ها گویند سرش را ببریم؟ گویند ای فرشته‌های پروردگار نه او را وانهدید، شاید خدا ما را مرگ دهد و راحت شویم پیغمبر فرمود: مرگ را میان بهشت و دوزخ سر برنده، و دوزخیان از بیرون شدن از آن نومید گردند و دل بهشتیها از خلود در بهشت مطمئن شود، و بنظرم برایت خوب است که مسلمان شوی گفت:

راست گفתי ای محمد و روی دو پا برخاست و گفت: دست شریف‌ت را بده، من گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا یگانه است شریک ندارد و گواهم که تو رسول خدائی و باینکه بهشت حق است، میزان حق است، حساب حق است، روز قیامت آمد نیست شکی ندارد، و خدا زنده کند هر آنکه در گور است، اصحاب در اینجا الله اکبر گفتند، و پیغمبر او را عبد الله بن سلام نامید و از اصحاب گردید و نعمت یهود شد.

توضیح: من این روایت را نقل کردم چون میان خاصه و عامه مشهور است، و صدوق و دیگران از اصحاب بیشتر تیکه‌هایش را بسندهای خود در جاهائی نقل کردند که برخی از آنها گذشت و همانا برای آنش در این مجلد آوردم که بیشتر تیکه‌هایش با ابواب آن مناسب است، برخی از آن با اخبار دیگر مخالف است و باید حمل شود که موافق کتب یهود باو پاسخ داده تا سبب مسلمانی او شود یا توجیه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 241

دیگر کردند که وجوه آن بر ناقد بصیر نهان نیستند. و تصحیف هم دارد و امید است نسخه دیگر بدست آید تا تصحیح شود.

اینکه گفته آدم نبی مرسل بود یعنی در بهشت برای فرشته‌ها که مأمور شد آنها را از اسماء آگهی دهد و شمردن ابراهیم رسول عربی خلاف مشهور است.

قوله «اربعه کتاب» این اجمال با تفصیل موافق نیست و شاید در یکی از آنها خطا یا تصحیف باشد و اینکه پس از فرموده او فرقان بر من نازل شد، باز پرسید کتابی بر تو نازل شده است؟ بی‌اشکال نیست و شاید از کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فهمیده که بعد نازل می‌شود، اینکه گفته: پایان قرآن **صدق الله** است ... یعنی باید آن را باین جمله پایان داد نه اینکه این جمله جزء قرآنست، در قاموس گفته: بیسان دهی است در شام و دهی در مرو و جایی در یمامه، گویم: در برخی نسخه‌ها بیسان بنون است و یکم اظهر است، و شواهدی دارد.

اینکه فرمود «لان الله واحد» یعنی روز یکشنبه روز خدا است «لانه یوم» یعنی اول روز است با اینکه وجه نامگذاری نباید مطرد باشد، «و علمه تحت التحت» یعنی دانش او بهر چیز احاطه دارد، و علو او بر همه چیز منافات ندارد با احاطه علمش به همه چیز از فراز عرش تا زیر ثری ...<sup>۱۰۳</sup>.

(1) در صدر حدیث ابن سلام 10000 و 400 و 4 پرسش در دو جا نامبرده شده است و در برگردان آن بفارسی پرسشها را شماره نهادیم و از 235 بیشتر نشد و بنا بر این اندکی از سؤالات در حدیث ضبط شده‌اند و برای این چند وجه میتوان گفت:

1- چون جواب این پرسشها برای عبد الله بن سلام مایه یقین برآستی دعوی پیغمبر (ص) شد از طرح پرسشهای دیگر خودداری کرد و بمسلمانی شتافت.

2- پرسشهای دیگر را شایسته طرح در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ندانست و از آنها صرف نظر کرد.

3- همه پرسشها مطرح و پاسخ داده شده‌اند ولی ضبط نشده‌اند و در نقل بنقل حدیث فراموش شدند و کاسته شدند (مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 242

ابواب آدمی، روح، بدن، اجزاء بدن، قوای روح و تن، احوال روح و تن

باب سی و هشتم چرا بآدمی انسان گویند و بزنی مرأه و به زنان نساء

- در علل (ج 1 ص 14): بسندی از امام ششم علیه السلام که آدمی را انسان گفتند برای اینکه فراموشکار است و خدا عز و جل فرمود «و البته سفارشی از این پیش بآدم کردیم و فراموش کرد، 115 طه».

<sup>103</sup> (1) در صدر حدیث ابن سلام 10000 و 400 و 4 پرسش در دو جا نامبرده شده است و در برگردان آن بفارسی پرسشها را شماره نهادیم و از 235 بیشتر نشد و بنا بر این اندکی از سؤالات در حدیث ضبط شده‌اند و برای این چند وجه میتوان گفت:

1- چون جواب این پرسشها برای عبد الله بن سلام مایه یقین برآستی دعوی پیغمبر (ص) شد از طرح پرسشهای دیگر خودداری کرد و بمسلمانی شتافت.

2- پرسشهای دیگر را شایسته طرح در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ندانست و از آنها صرف نظر کرد.

3- همه پرسشها مطرح و پاسخ داده شده‌اند ولی ضبط نشده‌اند و در نقل بنقل حدیث فراموش شدند و کاسته شدند (مترجم)



بیان: بصریان انسان را از ماده انس دانند و کوفیان از ماده نسیان و این خبر دلالت بر عقیده کوفیان دارد و عامه هم آن را از ابن عباس روایت کردند، خلیل در کتاب العین گفته: انسان از نسیان گرفته شده و اصلش انسیان است چون جمعش اناسی و مصغرش انیسیان آمده و یاءش بتکرار حذف شده.

شیخ در تبیان از ابن عباس آورده که آدم را انسان نامیدند زیرا باو سفارشی شد و فراموش کرد، خدا تعالی فرموده است **و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى و لم نجد له عزما** راغب در مفرداتش گفته: انسان نام آدمی شده بقولی برای اینکه زندگی او وابسته بهم نوع است و از این رو گفته‌اند انسان بطبع خود اجتماعی است که قوام زندگی آنها بیکدیگر است و نتواند تنها همه وسائل زندگی را فراهم کند و گفته‌اند برای آنست که بهر چه خوشش آید انس میگیرد و گفته‌اند بر وزن افعلان است از نسیان چون باو سفارشی شد و فراموش کرد.

2- در علل (ص 16): بسندی از امام ششم که بزنی مرأه گفتند برای آنکه از مرء و مرد آفریده شد یعنی حواء از آدم.

3- در معانی الاخبار بی‌سند: معنی انسان اینست که فراموش کند، معنی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 243

نساء اینست که آرامش مردانند، معنی مرأه اینست که از مرد آفریده شده (45).

4- در منثور (ج 1 ص 52) از ابن عباس که خدا آدم را از پوسته زمین آفرید در روز جمعه پس از عصر و او را آدم نامید، و آنکه باو سفارشی کرد و او فراموش کرد، و انسانش نامید، ابن عباس گفت: بخدا آفتاب همان روز غروب نکرد که از بهشت فرو شد، گفته: زن را مرأه گفتند چون از مرء و مرد آفریده شد و او را حواء نامیدند چون مادر هر زنده‌ایست.

5- در علل محمد بن علی بن ابراهیم است که: آدم نیم ساعت در بهشت ماند و بزمین فرود شد در پایان ساعت نه روز جمعه، هنگام نماز عصر، و آن را عصر گفتند چون آدم در فشار بلاد افتاد در آن، گفته خدا خواب را بآدم افکند و دنده کوتاه سمت چپ او را بر گرفت و حواء را از آن آفرید و آزاری ندید و اگر آزار دیده بود هرگز باو مهر نمیورزید، آدم گفت: این چیه فرمود: این مرأه است چون از مرء آفریده شده، گفت: نامش چیست؟ گفت: حواء چون از چیز زنده آفریده شده ابن عباس گفته: حواء نامش شد چون مادر هر زنده‌ایست، جعفر گفته: نساء نامیده شدند چون آدم وقتی بزمین فرو شد بحواء انس گرفت و آرامش جز باو نداشت.

[یک فائده \[در باره نخستین بشر\]](#)

سخن دینداران از مسلمان و یهود و ترسا یکی است که آدم نخست بشر است و دیگران در آن خلاف دارند بر چند قول:

1- فلاسفه پندارند نوع بشر و انواع پدیدار دیگر را آغازی نیست.

2- هندیها که با فلاسفه موافق نیستند و گویند اجسام حادثند بآدم معتقد نیستند و گویند خدا تعالی افلاک را آفرید و طبع حرکت آوری در ذات آنها نهاد و چون حرکت کردند و درون آنها بناچار اجسامی بودند چون خلاء نشدنیست و اجسامی که یک طبع داشتند بحرکت فلک مختلف شدند و آنچه نزدیکتر بفلک بود گرمتر و لطیفتر بودند و دورتر سردتر و درهمتر، سپس عناصر با هم آمیختند و مرکبات از آنها ترکیب شد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 244

و در این میانه نوع بشر هم پدید شدند بمانند کرمی که در میوه و گوشت پدید شوند، و پشه‌ای که در دشتهای و جاهای بدبو پدید گردد، سپس بشر از یک دیگر متولد شدند، و آفرینش نخست خود را فراموش نمودند، و ممکن است گفت برخی آدمیان در سرزمینهای دور دست بتوالد آفریده شدند و تولد خود بخود از میان رفت چون طبیعت وقتی راهی برای پدیده خود یافت از راه دیگر بی‌نیاز می‌شود.

3- گبرها نه آدم را شناسند، نه نوح نه سام، نه حام و نه یافث و نخست آدمی نزد آنها کیومرث است و لقب او کوهشاه است. چون در کوهستان بوده و برخی او را گلشاه خوانند چون در آن زمان آدمی نبود که شاه آنها باشد، گفته‌اند:

معنی کیومرث: زنده، گویا مرده است، گفتند خاصیتی داشت که هر جانور باو نگاه میکرد و اله و بیهوش میشد، پندارند از اینجا پدید شد که یزدان نخست صانع نزد آنها در باره اهرمن باندیشه شد تا آنجا که پیشانیش عرق کرد، و آن را پاک کرد و انداخت و از آن کیومرث بر آمد.

و ناهنجار بسیاری دارند در اینکه چگونه اهرمن از اندیشه یزدان پدید شده یا از خود بینی او و یا از هراس تنهائی او بوجود آمده، و اختلاف دارند در اینکه اهرمن قدیم است یا حادث و در مدت هستی کیومرث هم اختلاف دارند، بیشترشان گویند 30 سال و کمترشان گویند 40 سال و گروهی از آنها گویند: کیومرث در بهشت دنیا که در آسمانست 3 هزار سال زیست، هزاره حمل و هزاره ثور و هزاره جوزاء، و آنگه بزمین فرو شد و 30 هزار سال در آرامش بود از هزاره سرطان تا هزاره سنبله و سپس 30 تا 40 سال بجنگ با اهرمن دچار شد تا هلاک گردید.

در اینکه کشته شده یک قولند ولی چگونه؟ بیشتر گویند: پسری از اهرمن بنام «جزوذ» کشت و اهرمن داد خواهی بیزدان برد و او برای پیمانها که با اهرمن داشت چاره ندید جز کیومرث را قصاص کند و او را بسزای پسر اهرمن کشت و چنین گزارش کردید که نخست کیومرث بر اهرمن چیره و بر دوش او سوار شد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 245

گرد جهان میگردند تا اهرمن از او پرسید از کدام چیز ترسانتر است و بیشتر هراس دارد؟ گفت از دوزخ.

و چون اهرمنش بدن جا رساند سرکشی کرد و او را در آن افکند و نتوانست خودداری کند و روی او افتاد و گفت: از کجایت تو را بخورم گفت از پاهایم تا فرصتی باشد و زیبایی جهان را تماشا کنم ولی اهرمن او را از سر بخورد تا بخایه و ظروف منی او رسیده و از او دو قطره منی بزمین چکید و از آنها در کوه دو تپه ریواس روئید در اصطخر و بر آن دور ریواس اندام آدمی پدید شدند در آغاز ماه نهم و اجزائشان کامل شدند و از آنها دو بشر صورت گرفتند نر و ماده بنام میشاء و میشانه که بجای آدم و حواء دیندارانند.

و گبرهای خوارزم آن دو را مرد و مردانه نامیدند، و پندارند که 50 سال بی‌نیازی از خوردن و نوشیدن زیستند خوش و بی‌آزار تا اهرمن بصورت پیره مردی کهن بر آنها پدید شد و آنها را بخوردن میوه درختان واداشت و دیدند که او خود از آنها خورد و جوان شد و آنها هم خوردند و گرفتار شدند و حرص درشان پدیدار شد تا با هم ازدواج کردند و فرزندی آوردند و از حرص از راه خوردند.

تا خدا تعالی مهر در دل آنها افکند و از آن پس شش شکم دو قلو زائید یک پسر و یک دختر که در کتاب زردشت نامهای معروفی دارند، و شکم هفتم «سیامک» بود و «فراواک» که با هم زناشوئی کردند و از آنها نخست پادشاه پیدا شد که هوشنگ است و او جانشین جد خود کیومرث شد و تاجگذاری کرد و بر تخت نشست و دو شهر بابل و شوش را ساخت.

گویم: این یاوه‌ها است که بافته‌اند و آیات و اخبار بحق آشکار گویایند و گفته‌های گمراهان را ابطال کنند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 246

باب سی و نهم فضل آدمی برتری او بر فرشته و برخی کلیات احوال او

### آیات قرآن مجید

1- البقره (30-34) چون پروردگارت بفرشته‌ها گفت: راستی من جایگزینی در زمین گذارنده‌ام و تا فرمود- و بود از کافران.

2- الانعام (98) و او است که شما را از یک نفس آفریده پایدار و سپرده، البته شرح کردیم آیات را برای مردمی که میفهمند.

3- الحجر (26) و البته آفریدیم آدمی را از گلی خشکیده از خره سالخورده.

4- الاسراء (70) و البته گرامی داشتیم آدمیزاده را و بر آوردیمشان بر خشکی و دریا و روزی دادیمشان چیزهای پاکیزه و بخوبی برتری دادیم آنها را بر بسیاری از آنچه آفریدیم.

5- الأنبياء (37) آفریده شده آدمی از شتاب.

6- الفرقان (54) او است که از آب آفرید بشر و نمودش نژاد و داماد و پروردگارت بوده توانا.

7- الروم (54) خدائی که آفرید شما را ناتوان و بداد پس از ناتوانی توان سپس آورد پس از توان ناتوانی و پیروی، می آفریند هر چه خواهد و او است بسیار دانا و توانا.

8- الاحزاب (72-73) ما پیشنهاد کردیم سپرده را بر آسمانها و زمین و کوهها و نشدند پذیرا و نگران شدند از آن و پذیرفت آن را آدمی که ستم پیشه و نادان بود تا شکنجه دهد خدا مردان منافق و زنان منافق را و مردان بت پرست و زنان بت پرست را و توبه پذیرد از مؤمنین و مؤمنات و بوده خدا پر آمرزنده و مهربان.

9- فاطر (27) و از مردم و جانورانند و برنگهای گوناگون همچینین.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 247

10- یس (36) منزله باد خدا که آفریده همه همگانی از آنچه زمین رویاند و از خودشان و از آنچه ندانند.

11- الصافات (11) البته آفریدیمشان از گلی چسبنده.

12- الزمر (4) آفریدتان از یک تن و ساخت از او همسرش را.

13- المؤمن (64) و صورتگری کرد شما را و خوب ساخت صورتهاتان را و روزی داد بشما از پاکیزه‌ها.

14- الرحمن (3-4) آفرید آدمی را آموختش زبان-14- آفرید آدمی را از خشکیده چون سفال.

15- التغابن (3) اوست که آفریدتان: از شما است کافر و از شما است مؤمن و خدا بدان چه کنید بینا است.

16- البلد (1-10)\* نه، سوگند بدین شهر، و توئی در این شهر، و سوگند پیدر و آنچه زاید، البته انسان را در رنج آفریدیم، آیا پندارد توانا نیست بر او کسی، میگوید نابود کردم مالی اندوخته. آیا پندارد نبیندش کسی، آیا ندادیمش دو دیده، و یک زبان و دو لب، و رهبریش کردیم بدو بلندی.

17- التین (4 و 5) البته آفریدیم آدمی را در بنیادی هر چه بهتر، سپس بر گردانیدیم او را بفرورتر از فرود.

18- العلق (1-5) بخوان بنام پروردگارت که آفرید، آفرید آدمی را از خون بسته، بخوان سوگند پروردگارت که ارجمندتر است، آنکه آموخت با قلم آموخت آدمی را آنچه نمیدانست<sup>104</sup>

### تفسیر

و إِذْ قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي آيَاتِ رَا دَلِيلِ آوَرْدَنَد بَر بَرْتَرِي آدَمِي بَر فَرَشْتَه وَ وَجَه اسْتَدْلَال بَدَانِهَا بِيَايِد (نفس واحدۀ) يعنى آدم عليه السلام كه خدا همه ماها را از او آفرید، و حواء را از فزونی گل او یا یک دنده او و این منت بر ما

(1) با دقتی که مؤلف رحمه الله بجمع آیات در هر باب بانك مناسب دارد چرا آیه يكم سورة النساء را نیاورده كه از هر جهت با مطالب این باب مناسب است (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه كتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 248

از اینست كه چون همه از يك ریشه باشند بالفت بهم نزدیكترند.

«مستقر و مستودع» یعنی پایدار در رحم تا بزاید و سپرده در گور تا بر آید، یا پایدار در رحم مادرها و سپرده در پشت پدرها، یا پایدار در روی زمین در دنیا و سپرده بخدا در آخرت، یا پایدار در زندگی و سپرده پس از مرگ و در حشر، یا پایدار در گور و سپرده در دنیا، یا پایدار در ایمان و ناپایدار در آن كه از او سلب شود چنانچه در خبر وارد است.

«من صلصال» گل خشكیده كه چون بر آن زنند آواز كند یا گندیده و بدبو، «من حمأ» گلی كه در آب مانده تا سیاه شده (مسنون) صورت دار و قالب شده یا گندیده و سالخورده.

«و البته آدمی را گرامی داشتیم» رازی در (ج 21- ص 12-16) تفسیرش گفته:

بدان كه آدمی جوهریست مركب از جان و تن و نفس آدمی اشرف نفوس عالم فرودین است، زیرا نفس نباتی را سه نیروی اصلی است غذا گرفتن، نمو، زایش و نفس حیوانی دو تا دیگر هم دارد، حس، و حرکت اختیاری، وانگه نفس آدمی نیروی دیگری هم دارد كه عقل دریابنده حقائق اشیاء است بحقیقت آنها و آنست كه پرتو شناخت خدا در آن جلوه كند و تابش كبریاش در آن بتابد، و هم اوست كه برازهای دو عالم خلق و امر آگاه شود، و هر بخشی از آفریده‌های خدا را از روح و جسم بحقیقت فرا گیرد.

<sup>104</sup> (1) با دقتی كه مؤلف رحمه الله بجمع آیات در هر باب بانك مناسب دارد چرا آیه يكم سورة النساء را نیاورده كه از هر جهت با مطالب این باب مناسب است (شرح مترجم)

و این نیرو از سنخ جوهرهای قدسی است و ارواح مجرد الهی و این نیرو در شرف، نسبتی با آن پنج نیروی نباتی و حیوانی ندارد، و چون مطلب چنین است روشن است که نفس آدمی اشرف نفوس این جهانست، و اما اینکه تن آدم هم اشرف اجسام این جهانست مفسران را در آن چند وجه است:

1- میمون بن مهران از ابن عباس در قول خدا آورده و **لقد کرما بنی آدم** که هر چیزی بدهانش میخورد جز آدمی زاده که با دستش میخورد، از رشید حکایت است که خوان گسترده نزد او و قاشق خواست، ابو یوسف باو گفت: در تفسیر قول خدا تعالی و **لقد کرما بنی آدم** وارد است که برای آنها انگشتانی ساختیم که با آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 249

غذا میخورند، و رشید قاشقها را پس داد و با انگشتانش خورد.

2- ضحاک گفته: بگویائی و تشخیص است، و تحقیق سخن اینست که هر چه چیزی را فهمد یا نمیتواند فهم خود را بدیگری بفهماند یا میتواند بخش یکم جانوران جز آدمیند که چون درون خود دردی یا خوشی یابند نمیتوانند بدرستی آن را بدیگری بفهماند و بخش دوم آدمی است که میتواند هر چه را که فهمید بدیگری بفهماند و مقصود از گویائی اینست و گنگ هم در این تعریف وارد است، زیرا اگر چه زبانش بسته است ولی با اشاره و نوشتن و جز آن میتواند بفهماند، و طوطی داخل آن نیست زیرا گرچه میتواند اندکی بفهماند ولی همه احوال درونی خود را بطور کامل نمیتواند بفهماند.

3- عطاء آن را راستائی اندام دانسته و این سخن ناتمام است، زیرا اشجار را قامتی رساتر از آدمی است و باید بدان شرطی افزود و آن کمال نیروی عقل و حس و حرکت است.

4- یمان گفته بزیبائی صورتست و دلیل او فرموده خداست «صورت بست شما را و زیبا صورت بست» و چون خدا آفرینش آدمی را یاد کرده فرموده **فتبارک الله أحسن الخالقین** فرموده «رنگ آمیزی خدا است و چه کس از خدا رنگ آمیزتر است 129- البقره» در یک عضو آدمی خوب بیندیش که چشم او است مردمک سیاه و گردش سفیدی چشم و گرد آن مژگان سیاه و بر آن مردمک سیاه سفیدی پلکها احاطه دارند، و بالای آن پلک ابروان سیاه است و بالای آن سیاهی سفیدی پیشانی و باز بالای آن موی سیاه و این نمونه ایست از زیبائی صورت آدمی.

5- برخی کرامت آدمی را بنیروی نویسندگی تعبیر کرده، و حق سخن در اینجا اینست که: دانشی که یک آدمی میتواند استنباط کند اندک است ولی اگر آن را بر آورد و در کتابی ثبت کرد و دومی از آن کمک گرفت و از خود هم بر آن افزود و بدنبال هم پیوسته افزودند بدانند گذشتهها بسیار شود و فضائل و معارف نیرو گیرند و بررسیهای عقلی و مطالب شرعی ببالتر پایه رسند، و معلوم است که این بنیاد جز با خط و کتاب بر پا

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 250

نشود و بر این فضیلت کامله است که خدا فرمود: «بخوان سوگند پیروردگار ارجمندترت آنکه آموخت، با قلم، آموخت بآدمی آنچه نمیدانست».

6- اجسام این جهان یا بسیطند یا مرکب، بسائط: زمین است و آب و هوا و آتش و انسان بهر یک آنها سود برد، زمین برای ما چون مادر پرستاریست، خدا تعالی فرموده «از ان آفریدیم شما را و در آن شما را برگردانیم و از آنتان بار دیگر برآریم» و خدا آن را بتناسب با ما بنامهائی خوانده چون: بستر، گهواره، آسایشگاه، اما سود ما از آب در نوشیدن و کشت کار و زرع روشن است و نیز دریا را مسخر کرد تا از آن گوشت تازه بخوریم و زیورها بپوشیم و کشتی را دریا شکاف بنگریم، و اما هوا که مایه زندگی ما است و اگر باد نبود البته بوی گند بر همه معموره چیره میشد، آتش که وسیله پخت غذاها و نوشابه‌ها و رسیدن آنها است، در شبهای تار جانشین خورشید و ماه است و جلوگیری زیان سرما.

مرکبات یا آثار (آباء خ ب) علویه‌اند یا معادن یا گیاه یا جانور و آدمی بر همه اینها تسلط دارد و از آنها بهره‌گیر و فراهم آور هر بخشی است و سراسر جهان چون دهی است آباد و خوانی سربسته (آماده خ ب) و همه سود و صلاحش صرف آدمی است و آدمی در آن چون سروری است مخدوم و پادشاهی مطاع و همه جانوران در بر او چون بنده‌ها و همه اینها دلیل است که آدمی از طرف خداوند مخصوص بکرامت و برتری فراوانیست.

7- آفریده‌ها 4 بخشند: آنکه عقل و حکمت دارد و شهوت ندارد چون فرشته‌ها و آنکه بر عکس است چون بهائم و آنکه هیچ کدام را ندارد چون گیاه و جماد و آنکه هر دو را دارد چون آدمی و تردید ندارد که آدمی برای اینکه نیروی عقل قدسی و شهوت حیوانی و خشم درنده‌ها دارد بهتر از درنده و بهیمه است و تردید ندارد که باز بهتر از اجسام تهی از هر دو نیرو است مانند گیاه و معادن و جماد و چون این روشن شد معلوم شود که خدا تعالی آدمی را بر بیشتر آفریده‌هاش برتری داده تنها این بحث میماند که

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 251

فرشته برتر است یا بشر و مقصود اینست که جوهر بسیط قدسی محض برتر است از بشر که هر دو نیرو را دارد؛ و این بحث دیگر است.

8- موجود یا ازلی و ابدیست را آن خداست و بس یا نه ازلی و نه ابدی و آن عالم دنیا است و هر چه در آنست از معدن و گیاه و جانور و این پست تر اقسام است یا ازلی است نه ابدی و این نشد نیست زیرا هر چه قدمش باید عدمش نشاید و یا ازلی نیست ولی ابدیست و آن آدمی است و فرشته و شک ندارد که این قسم به از قسم دوم و سوم است و باید آدمی از بیشتر آفریده‌ها برتر باشد.

9- عالم بالا اشرف از عالم پائین است و جان انسان از جنس ارواح بالا و جواهر قدسی است و از عالم پائین چیزی نیست که از عالم بالا باشد جز آدمی و باید آدمی اشرف موجودات عالم پائین باشد.

10- اشرف موجودات خداست و هر موجودی بدو نزدیک است اشرف است و نزدیکتر موجودات این جهان بخدا آدمی است زیرا دلش بنور معرفت او روشن است و زبانش بذکر او شرفیاب و اندام و اعضایش بفرمانبری او ارجمند و باید اشرف موجودات این عالم فرود آدمی باشد، و چون آدمی خود ممکن است و جز بایجاد واجب الوجود خودی و چیزی ندارد ثابت شود که هر چه درجه و وصف شریف دارد از خدا دارد و احسان او است و از این رو فرماید **و لقد کرما بنی آدم**.

و از کمال کرامتش اینست که چون آدمی را آفرید خود را اکرم نامید و فرمود «بخوان بنام پروردگارت که آفرید، آفرید آدمی را از خون بسته، بخوان سوگند پروردگارت که کریمتر است، آنکه بقلم آموخت» و خود را بتکریم وصف کرد که فرمود **و لقد کرما بنی آدم** و کریم خواند در دنبال احوال آدمی و فرمود «ایا ای آدمی چه ات فریفت پروردگار کریمت» این دلیل است که کرم خدا تعالی و تفصیل و احسانش بآدمی نهایت ندارد.

11- برخی گفته: مقصود از این تکریم اینست که خدا آدم را بدست خود آفرید و دیگران را بفرمان خود و آنکه بدست خدا آفریده شده عنایت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 252

بدو اتم است و باید اکرم و اکمل باشد و چون ما فرزندان اوئیم باید آدمیزاده اکرم و اکمل باشد.<sup>۱۰۵</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 4؛ ص 252

و بار کردیم آنها را بخشکی و دریا» ابن عباس گفته: یعنی در خشکی به پشت اسب و استر و خر و شتر و در دریا بر کشتی و این هم تاکید کرامت نخست است، زیرا خدا تعالی این جانوران را بفرمان او در آورد تا بر آنها سوار شود و با آنها بار کشد و بغزوه رود و بجنگد و از خود دفاع کند، و همچنین خداوند آنها و کشتیها و جز آن را بفرمان او کرد تا سوار شود و جابجا شود و با آنها کسب کند که مخصوص آدمیزاده اند، همه اینها دلیل اند که آدمی در این جهان چون سروریست متبوع و پادشاهی مطاع.

<sup>105</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.



رزقناهم من الطيبات برای آنکه غذاها یا حیوانند یا گیاهی و آدمی از هر دو بخش لطیفتر و بهتر آن را پس از پاک کردن کامل و پخت خوب و رسیدن بجا غذا سازد، و این جز آدمی را نشاید «و فضلناهم» فرق میان تفضیل و تکریم اینست که خدا آدمی را بر دیگر جانوران برتری داده در آفرینش و منش چون خرد، زبان گویا، خط چهره زیبا و قامت کشیده سپس خدایش بوسیله آنها آماده‌اش کرده برای کسب عقائد حقه و اخلاق فاضله و نخست تکریم است و دوم تفضیل.

«بر بسیاری از آنچه آفریدیم» فرمود بر همه و این دلیل است که در آفریده‌های خدا آفریده‌ایست که آدمی از آن برتر نیست و هر که این قسم را ثابت داند گوید آن فرشته است و باید گفت: فرشته برتر از آدمی است و این قول عقیده ابن عباس است و بروایت واحدی در بسیط مختار زجاج.

و بدان که سخن اینجا در دو مرحله است.

1- پیغمبران برترند یا فرشته‌ها و گفتار در باره آن در سوره بقره گذشت 2- عوام فرشته‌ها برترند یا عوام مؤمنان و برخی مؤمنان را بر فرشته برتری دادند و دلیل از روایت زید بن اسلم آوردند که: گفت فرشته‌ها گفتند پروردگارا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 253

بادمیزاده دنیائی دادی که در آن میخورند و بهره میبرند و آن را بما ندادی در آخرت.

خدا تعالی فرمود: بعزت و جلالم سوگند نژاد آن را که بدست خود آفریدم نسازم چون آنکه بفرمان خود آفریدم، ابو هریره گفت: مؤمن نزد خدا گرامیتر است از فرشته‌ها که در بر اویند، چنین آورده روایت را واحدی در بسیط، و آنان که گویند فرشته برتر است از آدمی مطلقا استناد باین آیه کردند و استدلال آنها صراحت ندارد (پایان).

طبرسی در (ج 6 ص 426) مجمع گفته: برخی این آیه را دلیل گرفتند که فرشته‌ها برتر از پیغمبرانند زیرا اینکه فرمود: بر بسیاری، دلالت دارد که در اینجا چیزی هست که آدمی از آن برتر نیست و آن جز فرشته نیست زیرا آدمی از همه زنده‌ای جز فرشته برتر است باتفاق و این دلیل باطل است از چند وجه.

1- مقصود از برتری در اینجا ثواب نیست زیرا در ثواب تفضیل ابتدائی بی سابقه عمل روانست بلکه مقصود برتری در نعمتها است که برخی از آنها را شمردیم.

2- مقصود از کثیر همه است و بجای همه آمده و معنا اینست که ما آنها را بر همه آفریده‌ها برتری دادیم که بسیارند (و از محاورات عرب و قرآن گواه بر آن آورده).

3- اگر بپذیریم که مقصود فزونی ثواب است و معنا اینست که آدمیزاده بر برخی آفریده‌ها برتری دارد مانعی ندارد که بگوئیم جنس فرشته برتر از جنس آدمی است چون فضل در فرشته عمومی یا اکثریست ولی فضل آدمیزاده در کمتر

افراد است و بنا بر این نباید انکار کرد که خصوص پیغمبران برتر بر فرشته‌ها باشند و اگر چه جنس فرشته از جنس آدمی برتر است (پایان).

می‌گوییم: سخن او در این آیه از سخن سید مرتضی رضی الله عنه گرفته شده که ما آن را بزودی نقل کنیم.

«آفریده شده آدمی از شتاب» بیضاوی در (ج 2 ص 82) تفسیرش گفته: از بس شتابزده است مانند اینست که از شتاب آفریده شده چون گفته تو: زید از کرم آفریده شده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 254

و طبع غالب را خود مطبوع تعبیر کردند بر سیل مبالغه و از این رو گفتند وارونه تعبیر شده (یعنی شتاب از آدمی خلق شده) و از شتابزدگی است که کافر می‌شود و در کیفر خود شتاب می‌ورزد (پایان).

در تفسیر علی بن ابراهیم است (429) که چون خدا جان را از دو گام بتن آدم روان کرد و بدو زانویس رسید خیز زد که بپا ایستد و نتوانست و خدا فرمود (خلق الإنسان من عجل).

«آفرید از آب بشر را» گفته‌اند: مقصود آبی است که گل آدم را سرشتند و آن را جزء مایه بشر ساخت تا گرد آید و پی کشد و هر شکلی را باسانی بپذیرد یا مقصود نطفه است و آن را دو بخش ساخت ذکور که نژاد آرد و اناث که داماد دارد ...

و از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه پرسش شد، فرمود: خدا تبارک و تعالی آدم را از آب شیرین آفرید و جفتش را از جنس او و از پائینتر دنده‌هایش آفرید و بدین دنده میان آنها پیوندی و نژادی روانه شد و سپس او را بوی جفت ساخت و باین وسیله پیوست مصاهرت پدید آمد و اینست که فرمود: «نسبا و صهرا» نسب بواسطه مردانست و صهر بواسطه زنان، و اخبار بسیاری در فضائل امیر المؤمنین (ع) آوردیم که در باره پیغمبر و امیر المؤمنین و تزویج فاطمه علیهم السلام نازل شده.

«خدائی که شما را از ناتوانی آفرید» یعنی آغاز کرد شما را ناتوان یا از مایه ناتوانی شما را آفرید که نطفه است. و پس از آن توان آورد که رسیدن بلوغ است و بدنالش ناتوانی پیرست.

«ما پیشنهاد کردیم امانت را» این آیه از متشابهات است و در تفسیرش اختلاف و روایات هم مختلفند بچند وجه:

1- مقصود از امانت تکلیف است و مقصود از عرض باسماها و زمین و کوهها عرض باهل آنها است و منظور از عرض بیان اینست که در تزییع امانت گناهی است بزرگ و هم در نافرمانی خدا و مخالفت احکامش و بیان کرد که آدمی بر

معاصی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 255

دلیر است و فرشته‌ها از آن ترسانند و معنا اینست که امانت تکلیف را بر اهل آسمانها و زمین و کوهها پیشنهاد کردیم و اهل آنها از کیفر و گناهش سرباز زدند و ترسیدند از تحمل گناه و انسان آن را تحمل کرد که ستمکار بر خویش است بارتکاب گناه و نادانست بکیفر خیانت در امانت.

زجاج گفته: هر که خیانت کند در امانت آن را بدوش گرفته و هر که بدوش ندارد آن را پرداخته.

2- عرض بمعنی مقابله است و مقصود اینست که امانت در عظمت اگر با آسمانها و زمین و کوهها برابر شود بر آنها بچربد و سنگین تر باشد و همه اینها از حمل آن ناتوانند و ترسان ولی آدمی آن را تحمل نمود و بگردن گرفت و حفظ نکرد بلکه ضایعش کرد برای ستم بر خود و نادانی باندازه ثواب و کیفر آن.

3- بیضاوی در (ج 2 ص 281) تفسیرش گفته: وعده سابق را در باره بزرگداشت طاعت تقریر نموده و امانتش نامیده چون پرداختش لازم است و مقصود اینست که از بس بزرگ است اگرش بر این اجرام بزرگ بفرض اینکه عقل و ادراک داشتند پیشنهاد میشد زیر بار حمل آن نمیرفتند و آدمی با ناتوانی بنیه و سستی نیرویش آن را تحمل کرد و اگر بحق آن وفا کند و به خیر دنیا و آخرت رسد ولی او ستمکار است که بدان وفا نکرد و نادانست بسر انجام این بیوفائی - پایان - طبرسی - قدس سره - گفته فرضی آورده و تعبیر بواقع کرده برای مبالغه و مقصود اینست که اگر آسمانها و زمینها و کوهها خردمند بودند و امانت که وظائف دین است از اصول و فروع بر وجه اختیار بر آنها عرضه میشد با بزرگی و شدت و نیروی خود آن را گران میشمردند و از حملش امتناع مینمودند از ترس قصور در انجام آن ولی آدمی با ناتوانی تن آن را حمل کرد و از تهدید نترسید برای ستم پیشگی و نادانی و بدین معنا حمل شود آنچه از ابن عباس است که امانت بر خود آسمان پیشنهاد شد و از حملش امتناع نمود.

4- مقصود ظاهر کلام نیست بلکه بزرگداشت امانت است نه گفتگو با جماد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 256

چنانچه عرب گویند از منزل پرسیدم و بخانه خطاب کردم و جواب نداند و این زبان حال است و گوئیم فلانی دروغی گفت. که کوه نتواند کشید، و خدا هم فرموده «گفت بدان و زمین بیائید بدلخواه یا ناخواه گفتند آمدیم بدلخواه» و خطاب با آنکه نفهمند درست نیست و بنا بر این معنی امانت دلالتی است که خدا عز و جل در آسمانها و زمین و کوهها سپرده و بر یگانگی و پروردگاری خود و آنها پدیدار کردند و آدم کافر نهانش داشت و منکرش شد چون ستم کار است.

و بدین معنا برگردد آنچه گفته شده که مقصود از امانت طاعت است زیرا طاعت اعم از طبیعی و اختیاریست و مقصود از عرض در خواست که چه طلب فعل باشد چه اراده صدور از دیگری و مراد از حمل خیانت است و نپرداختن که گویند امانت را بگردن گرفت یعنی آن را نپرداخت و ابا انجام وظیفه‌ایست که از او باید و ظلم و نادانی برای خیانت و تقصیر است.

5- گفته‌اند: خدا تعالی چون این اجرام را آفرید فهمی بدانها داد و بآنها فرمود، من واجبی مقرر کردم و برای هر که فرمانم برد بهشتی آفریدم و برای هر که نافرمانی کند دوزخی، گفتند مسخریم برای هدف آفرینش خود ولی واجبی بگردن نگیریم و نه ثوابی خواهیم و نه کیفری، و چون خدا آدم (ع) را آفرید همانا بوی پیشنهاد کرد و او پذیرفت و بخود ستم کرد در پذیرش رنج طاعت و نادان بود بسر انجامش 6- گفته‌اند مقصود از امانت عقل است و تکلیف که بآمادگی آنها سنجیده شد و لیاقت آن را نداشتند و آدمی که لیاقت آن را داشت آن را پذیرفت ولی بر اثر نیروی شهوت و خشم خود ستمکار و نادان بود و بنا بر این توان آن را سبب تحمل آن آورد زیرا از فائده عقل است که مسلط بر آن دو نیرو باشد و آنها را از تعدی و تجاوز نگهدارد، و عمده هدف تکلیف تعدیل آنها و شکستن شورش آنها است.

7- مقصود از امانت پرداخت امانت است ضد خیانت یا قبول امانت و باقی آیه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 257

یکی از وجوه گذشته توجیه شود.

8- مقصود از امانت امامت و خلافت کبری است و مقصود از حمل آن دعوی بناحق آنست که آسمان و زمین و کوه زیر بار آن نرفتند و آدمی که ابو بکر است آن را بگردن گرفت چون پر ستمکار و نادان بود، و اخبار بسیاری در این باره رسیده است که آنها را در کتاب امامت و جز آن آوردیم و بچند سند از امام رضا علیه السلام است که امانت ولایت است، هر که بناحق دعوی کرد کافر است.

علی بن ابراهیم گفته: امانت امامت است و فرماندهی که بر آسمانها و زمین و کوهها پیشنهاد شد و از حملش خودداری کردند و از دعوی غضبش ابا کردند و از آن ترسیدند و یک آدمی ستمکار و نادان که اولی باشد آن را بگردن گرفت، و از امام صادق علیه السلام است که امانت ولایت است و انسان ابو الشورور منافق، و از امام باقر علیه السلام است که آن ولایت است که آنها همه از گردن گرفتنش که کفر است رو گرداندند و انسانی بگردن گرفت و او ابو فلان است.

و یک دلیل بر اینکه مقصود از امانت تکلیف است روایتی است از علی علیه السلام که هنگام نماز که میشد رنگش میگردید و از سببش پرسیدند فرمود: وقت امانتی رسیده که به آسمانها و زمین و کوهها از طرف خدا پیشنهاد شد و از آن خودداری کردند و ترسیدند.

و دلیل اینکه مقصود از آن امانت معروف است نهج البلاغه است که در ضمن سفارش بمسلمانان فرموده:

سپس پرداخت امانت که هر که نپردازد نومید است زیرا بر آسمانهای ساخته و زمین گسترده و کوههای بلند واداشته پیشنهاد شد و درازتر و پهن تر و بزرگتر از آنها نبود، و اگر درازا و پهنا و نیرو و عزت سود داشت آنها بر میگرفتند ولی از کیفرش ترسیدند و فهمیدند و آنچه نفهمید ناتوانتر از آنها که آدمی است زیرا او بسیار ستمکار و بسیار نادانست.

و روایت است که پرسش شد امام صادق علیه السلام از مردیکه میفرستد نزد مردی و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 258

میگوید برای من یک جامه بخر و او آن را در بازار جوید و بداند که خودش مانند آن را دارد و از جامه خود باو میدهد؟ فرمود: چنین کاری نکند و خود را چرکین ننماید خدا عز و جل میفرماید: **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ** - و حق اینست که همه این معانی در بطون آیه داخلند چنانچه گفته شده:

تکلیف پرستش خدا است چنانچه شاید و بزرگتر آن خلافت الهیه است برای اهل آن و پذیرش دیگران برای او و خودداری از دعوی مقام او و سپس تکالیف دیگر و مقصود از پیشنهاد آن بآسمانها و زمین و کوهها سنجش آمادگی آنها است و مقصود از ابا کردن بی لیاقتی آنها است برای این مقام ولی انسان از تکبر، بی لیاقت آن را تحمل کرد که از نظر نوع خود در آن تقصیر نمود. اینها کلیات معانی آیه است و هر چه در هر جا در تفسیر آن رسیده راجع باین حقائق است که از تدبر و توفیق خدا روشن شود.

سید مرتضی - رضی الله عنه - در جواب مسائل عکبریّه در تفسیر این آیه که پرسش شده بود گفته است: بطور حقیقت پیشنهادی با گفته یا آنچه بجای آنست در میان نبوده و این آیه مجاز است و مقصود از آن روشن کردن عظمت امانت و بار تکلیف است و سخت بودن آن بر آدمی، و بیان اینکه آسمانها و زمین و کوهها اگر امانت پذیر بودند و شعور داشتند از پذیرش امانت خود داری میکردند و با این حال هم حق آن را نمیپرداختند.

و نظیرش قول خدا تعالی است «نزدیک بود آسمانها از آن در پاشند و زمین بشکافد و کوهها از ویرانی فرو افتند. 91- مریم» و معلوم است آسمانها و زمین و کوهها بیجانند. و کفر و ایمان را نفهمند ولی مقصود از آن بزرگ شمردن کار بیهودگان و گفته گمراهان و عمل بدکارانست از کفر بخدا تعالی و بیان اینکه سنگین و بار آن چنین است.

و این سخن در قرآن بر وجه مجاز و استعاره است چون قول دیگر خدا تعالی «و برخی سنگها باشند که البته چشمه از آنها جوشد - الآیة -، 74 - البقره»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 259

و معلوم است که سنگ بیجانست و فهم ندارد تا بترسد یا امیدوار شود و همانا مقصود بزرگ شمردن گناه نافرمانی خدا است و آنکه باید بنده چگونه از خدا بترسد.

و همین بیان را دارد در موضوع دیگر که فرموده «و اگر قرآن را بکوهها برند الآیة- 13- الرعد» که با این مثل جلالت قدر و علو شان قرآن را بیان کرده که اگر سخن این اثر را داشت باید قرآن داشته باشد که بالاتر از هر سخنی است.

و گفته‌اند: مقصود از **إنا عرضنا الأمانة** پیشنهاد امانت بر اهل آسمانها و اهل زمین و اهل کوهها است و عرب از اهل محل بذکر محل گزارش میدهند و مردم را بنام محل میخوانند چنانچه خدا فرموده «پرس از قریه‌ای که در آن بودیم و از کاروان، 83- یوسف» و مقصود پرسش از اهل قریه و اهل کاروانست.

و پیشنهاد بر اهل آسمانها و اهل زمین و اهل کوهها پیش از خلق آدم بوده و آنها را مخیر کردند میان تکلیف که بآدم و فرزنداناش شد و آنها از تقصیر ترسیدند و پس کشیدند و معاف شدند و آدمی آن را پذیرفت و در باره آن تقصیر کرد. و آیه راجع بامانت مردم نیست که سائل گمان کرده بلکه راجع بتکلیف است چنانچه ما شرح دادیم.

و گروهی از اصحاب حدیث را که معتقد بامامتند جوایبست که بدان چسبیدند از نظر اخبار که گفتند مقصود از امانت ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است که پیش از آفرینش آدم بر آسمانها و زمین و کوهها پیشنهاد شد که با شرائطش آن را بیاورند و از حمل آن خودداری کردند تا مبادا تضییع کنند حق آن را و مردم آن را بگردن گرفتند و بیشتر آنها حق آن را اداء نکردند- پایان- «تا عذاب کند خدا منافقان را، علت حمل نابجا است: و ذکر توبه مشعر است که چون بطبع خود ستمکار و نادانند دچار تقصیر میشوند و خدا غفور است و رحیم که توبه‌پذیر است و ثواب طاعت را میدهد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 260

و **خلق الأرواح کلها** یعنی هر نوع و صنفی را از گیاه و درخت و از خودشان که نر و ماده‌اند، «و هم آنچه را ندانند» از انواع جانوران که خداشان بر آن آگاه نکرده، تاویل دیگری هم در روایت علی بن ابراهیم بیاید.

«از گل چسبنده» که بهم چسبد و علی بن ابراهیم گفته: بدست چسبید «سپس از او ساخت جفتش را، یعنی از عضو او یا از گل او یا از نوع او یا برای بهره بردن او.

«و زیبا صورت بندی کرد شما را، باقامت راست، چهره روشن، تناسب اندام و نقشه تا آماده هنر و کسب کمالات باشد.

«علمه البیان» گفته‌اند: اشاره است باینکه بسخن گوئی آدمی را از دیگر جانوران ممتاز کرده، و آن تعبیر از راز درونست و فهماندن بدیگران آنچه را از وحی دریافته و شناساندن حق و یاد دادن شرع و در تفسیر علی بن ابراهیم است: بسندی از

امام رضا علیه السلام که در تفسیر الرحمن علم القرآن، فرمود: خدا قرآن را بمحمد آموخت. گفتم: خلق الإنسان یعنی چه؟ فرمود مقصود امیر المؤمنین است گفتم:

«علمه البیان» فرمود: شرح هر چه مردم نیاز دارند باو یاد داد- الخبر) من صلصال کالفخار گفته‌اند: صلصال گل خشکی است که بنک میدهد و فخار سفال است و خدا آدم را از خاکی که گلش کرد و خره سالخورده‌اش نمود و آن را خشکیده کرد آفرید و مخالفتی با اینکه فرمود «از خاک» و مانندش ندارد.

«برخی شما کافرید» یعنی کافر میشوید یا در علم خدا کافرید و در کافی (ج 1 ص 413) است و در تفسیر قمی (682) که امام صادق علیه السلام را پرسیدند از تفسیر این آیه فرمود: میدانست خدا ایمان آنها را بولایت ما و کفرشان را برای ترک آن روزی که پیمان از آنها گرفت در پشت آدم و ذر بودند لقد خلقنا الإنسان فی کبد یعنی در رنج و سختی چه که او دچار مصائب دنیا و سختیهای آخرت است.

و علی بن ابراهیم در (725) گفته: یعنی واداشته و بیاید تفسیر آن در خبری که او در شکم مادر بر پا است «ندادیمش دو چشم؟» که بدانها ببیند و زبانی که با آنها راز دل گوید و دو لب که دهان خود را پوشد و در گفتن و خوردن و نوشیدن از آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 261

کمک گیرد، «باو نمودیم دو بلندی را» راه خوبی و بدی و گفتند: دو پستان چون بمعنی جای بلند است، در کافی است از امام صادق علیه السلام که بلندی خوبی و بدیست و در مجمع البیان (ج 10 ص 494) از امیر المؤمنین است که راه خوبی و راه بدی و از آن حضرتست که مردمی گویند مقصود از نجدین دو پستانست فرمود، نه، خوبی و بدیست.

و لقد خلقنا الإنسان گفته‌اند یعنی جنس آدمی را «در بهترین بنیاد» یعنی معتدل با قامت بلند و چهره زیبا و جامع خواص کائنات «سپس او را بفرودتر از فرود باز آوردیم» یعنی بدوزخش افکندیم و گفته‌اند پیری فرتوت ساختیم، علی بن ابراهیم گفت در باره اولی نازل شده، و در مناقب است از امام کاظم علیه السلام که مقصود انسان اولی است که برای دشمنی امیر المؤمنین باسفل السافلین بازگشت.

میگویم: بر سیبل احتمال که بسا مقصود از اسفل السافلین دچار شدن آدمی است به نیروی شهوت و علاقه‌های جسمانی چون روحش از عالم قدس است و با دچار شدن بتن که صفات بهیمة و دلبندهای پست دارد از اعلیٰ علیین باسفل سافلین باز گشته و همه در این درک گرفتارند «جز آنان که ایمان و عمل صالح آرند» و چرک این نشأه فانیه را از خود بزداوند و بدرجات عالیہ رسند و بنشانه نخست رسند و جانشان بعالم بالا گراید و اشرف از فرشته‌های مقرب شوند و در غر فیه بهشت بیاسایند.

«بنام پروردگارت که آفرید» همه آفریده‌ها را طبق مصلحت، و از امام باقر است که یعنی آفرید نور دیرین تو را پیش از همه چیز، **من علق** از خون بسته پس از نطفه بودن **الذی علم بالقلم** علی بن ابراهیم گفته: بآدمی نویسندگی آموخت که کار دنیاش در مشرق و مغرب بدان درست شود «و آموخت بآدمی آنچه نمیدانست» از انواع هدایت و بیان علی بن ابراهیم گفته: یعنی به علی نویسندگی آموخت که پیشتر نمیدانست، گفته‌اند خدا وضع آدمی را از آغاز تا انجام و از پست‌ترین مراتب تا بالاترین بر شمرده برای اظهار نعمت بخشی بر آدمی و اثبات پروردگاری و کرم خود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 262

#### یک فائده [انسان برتر است یا فرشته]

: مسلمانان اختلاف دارند که فرشته‌ها برترند یا آدمی بیشتر اشاعره معتقدند پیغمبران برتر از فرشته‌اند و برخی تصریح کردند که عوام مؤمن برتر از عوام فرشته‌هایند و خواص فرشته برتر از عوام آدمیند که جز پیغمبرانند، بیشتر معتزله معتقدند فرشته‌ها برتر از همه بشرند و میان امامیه خلافی نیست که پیغمبران و امامان از همه فرشته‌ها برترند، و اخبار بسیاری دارد که در کتاب نبوت و دیگر کتب حجت آوردیم و اما در برتری مؤمنان دیگر بطور کلی یا خصوصی بر همه فرشته‌ها یا برخی از آنها اخبار روشنی نیست که بدان قضاوت توان کرد و ما در باره آن متوقف هستیم.

شیخ مفید - قدس الله سره - در مقالات گفته: همه امامیه گویند: پیغمبران و رسل بشر برترند از فرشته‌ها و اصحاب حدیث با آنها موافقند، و همه معتزله مخالف آنند، و بیشترشان معتقدند که فرشته‌های برترند از پیغمبران و رسل، و چند تن آنها در این باره متوقفند، و اختلافشان در این باب و اجماعشان بر خلاف تفضیل انبیاء بفرشته‌ها که قطعی است چنانست که شرح دادیم.

سپس گفته: رسولان و انبیاء فرشته‌ها نسبت بآل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانند که در انبیاء و رسل بشر گفتیم ولی فرشته‌های دیگر که نسبت بفرشته‌ها فضلی دارند باز هم آل محمد علیه السلام از آنها برترند و نزد خدا ثواب بیشتر دارند بادلای که در این کتاب جای ذکر آنها نیست.

مؤلف یاقوت گفته: پیغمبران برترند از فرشته‌ها چون شرف رسالت دارند و رنج تکلیف، علامه - قدس سره - در شرحش گفته: مردم در این باره اختلاف دارند، امامیه و جمعی از اشاعره انبیاء را اشرف از فرشته‌ها دانند و معتزله و فلاسفه بر عکس، صدوق - قدس سره - در رساله عقائد گفته: اعتقاد ما در انبیاء و رسل و ائمه علیه السلام اینست که برترند از فرشته‌ها و چند دلیل آورده و بسط سخن داده که آن را در کتاب امامت ذکر کردیم.

سید شریف - رضی الله - عنه در کتاب غرر و در این باره گفته: بدان که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 263



برای برتری مکلفی بر دیگری دلیل عقلی قطعی نیست، زیرا مقصود از برتری در اینجا استحقاق ثواب بیشتر است و آن را از ظاهر طاعت نتوان فهمید زیرا دو طاعت در ظاهر برابر بسا در ثواب باندازه فزونی نابرابر باشند و باید بدلیل سمعی قطعی چسبید و در قرآن و حدیث چنین دلیلی نیست و ما بیان کنیم آیه که دلیل برتری انبیاء بفرشته‌ها دانستند ممکن است دلیل بر تریبی در فضل باشد که ذکر کنیم.

و دلیل قطعی به برتری انبیاء بفرشته‌ها همان اجماع امامیه است که در این باره خلافی ندارند و بلکه پا فراتر نهاده و ائمه علیه السلام را هم برتر از همه فرشته‌ها دانند، و اجماعشان حجت است زیرا معصوم در میان آنها است، و در بسیاری از کتب خود کیفیت استدلال باین روش را بیان کردیم و شرح دادیم که با غیبت امام از چه راهی قطع بعقیده او بدست آید و هر اعتراضی را هم جواب گفتیم و در اینجا نباید بشرح آن پردازیم.

و ممکن است دلیل بر آن آورد از اینکه خدا همه فرشته‌ها را فرمود: تا بر آدم سجده‌کننده و این فرمان مقتضی بزرگداشت و تقدیم و احترام داریست و چون تعظیم و تقدیم مفصول بر فاضل روانیست بدانیم که آدم علیه السلام برتر از فرشته‌ها است و هر که او را افضل از همه فرشته‌ها داند معتقد است که همه انبیاء برترند از همه فرشته‌ها و کسی تفضیل میان آن دو نداده.

اگر گفته شود: از کجا فرمان سجده برای تعظیم و تقدیم آدم بوده؟

گوئیم بعبادت گرفتن آنها بسجده بر او برای این بوده که قبله آنها باشد بی تعظیم و تقدیم او یا برای تقدیم و تعظیم او که ما گفتیم اگر بر وجه یکم باشد نباید ابلیس از سجده خودداری کند و کبر ورزد و گوید «آیا اینست که بر منش گرامی داشتی؟» 62- اسری و بگوید «من به از اویم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل، 11- الاعراف) و همه قرآن گویاست که امتناع او از سجده برای اعتقاد به برتری دادن و تکریم آدم بوده و اگر چنین نبود باید خدا باو اعلام کرده باشد که در این سجده تفضیل و تکریمی برای آدم نیست، و چگونه در آنچه گفتیم تردیدی آید با اینکه هر پیغمبری خواسته آدم علیه السلام را بزرگ شمرد و او را بفخر و شرف ستاید سجود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 264

فرشته‌ها را بر او بمیان آورده و آن را بزرگترین فضیلت او دانسته و این شک ندارد.

و اما استدلال برخی برای برتری انبیاء بر فرشته برنج در تکلیف بیش از آنها چون که شهوت دارند ببدیها و نفرت دارند از واجبات درست نیست زیرا ما ندانیم که رنج پیغمبران بیش از رنج فرشته‌ها باشد در تکلیف، و شک در اینجا باید و آید، و هر چه بر ما روشن نباشد قطع به نبودنش نباید با اینکه ما بطور کلی میدانیم که چون فرشته‌ها مکلفند باید در

انجام آن رنج برند و گر نه سزاوار ثواب نشوند و تکلیف هر مکلف از نظر ثوابش نیک است و رنج تکلیف بناچار برای خواهش آنچه است که بر آنها غدقن شده و نفرت از آنچه بر آنها واجب شده.

و در این صورت از کجا که رنج پیغمبران از رنج فرشته‌ها بیشتر باشد، و چون رنج در تکلیف برای همه هست کم و بیش آن معلوم نیست و باید توقف کرد و اکنون شبهه‌های کسانی که فرشته‌ها را برتر دانند بمیان آریم بیاری خداوند.

1- تمسک کردند با اینکه خدا از گفته ابلیس در خطاب بآدم و حواء حکایت کرده که «غدقن نکرده بر شما پروردگار شما از این درخت تا مبادا جاویدان شوید تا فرشته گردید، 19- الاعراف» و آنها را برای همپایه شدن با فرشته‌ها بخوردن از درخت تشویق کرد و از آن خوردند و گناه کردند، و هیچ خردمندی کسی را بمقامی فرودتر از مقام خودش تشویق نکند تا او را بنافرمانی خدا کشاند و از آن برآید که فرشته‌ها از پیغمبران برترند.

و باز تمسک کردند بقول خدا تعالی «هرگز خودداری نکنند مسیح و نه فرشته‌ها که بنده خدا باشند، 179- النساء» زیرا در اینجا متعارف اینست که فروتر را مقدم دارند و گویند نه وزیر این کار را کند و نه خلیفه و نگویند نه امیر این کار را کند و نه پاسبان و این هم دلیل برتری فرشته است بر پیغمبر و باز تمسک کردند بقول خدا تعالی «و البته گرامی داشتیم آدمیزاده‌ها را و برداشتیم آنها را بر خشکی و دریا و روزی دادیم آنها را از چیزهای پاکیزه و برتریشان دادیم بر بسیاری از آنچه آفریدیم برتری دادنی، 10- الاسراء».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 265

گفتند: پس از آدمیزاده آفریده‌ای نیست که با واژه (من) از او تعبیر کنند که معنی عقلاء دارد جز پری و فرشته و چون بر همه کس نگفته بلکه بر بیشتر کسان گفته دانسته شود که فرشته‌ها را از برتری دادن آدمیان بر دیگران کنار زده زیرا خلافی نیست که آدمی برتر از پری است؛ و چون از خطاب برآید که آفریده‌ای هست که آدمیزاده از او برتر نیست شکی ندارد که همان فرشته‌ها باشند.

و باز تمسک کردند بقول خدای تعالی «نگویم بشما که خزائن خدا را دارم و غیب ندانم و نگویم که فرشته‌ام، 50 الانعام» و اگر حال فرشته برتر از حال پیغمبر نبود چنین نمیگفت.

جواب از دلیل یکم: اولاً چرا پندارید که معنای «جز اینکه فرشته شوید» اینست که برگردید بصفه فرشته چون این تعبیر صریح در این معنا نیست و تنها احتمال آن را دارد چرا نگوئید مقصود از آن اینست که نهی از اکل شجره راجع بدیگرانست که فرشته‌ها و خالدین باشند نه بشما، مانند اینکه یکی بدیگری گوید تو از این چیز نهی نشدنی مگر اینکه فلان کس باشی و مقصود اینست که نهی شده او است نه تو و مقصود این نیست تو باید او بشوی، و چون مقصود ابلیس شبهه سازی بوده برای آدم و حواء اثر بخش‌ترین شبهه این بوده که نهی راجع بشما نیست و با دیگریست.

و آنچه بطور مؤکد این شبهه را باطل میکند اینست که رغبت آنها در فرشته شدن که ابلیس میخواست، دلیل نیست که فرشته از آنها برتر باشد زیرا صورت دیگری را بخود گرفتن قلب حقیقت نمیکند برای اینکه ثواب در برابر عمل است نه در برابر شکل و هیئت و دور نیست که خواسته باشند بشکل فرشته شوند، و این رغبت بمزید ثواب و فضل نیست زیرا ثواب فضیلتی است که تابع شکل نیست، آیا نبینی که آنها رغبت داشتند تا از خالدین هم باشند و خلود مایه برتری در ثواب نباشد و بلکه سودی نقد است و رواست که رغبت آنها در فرشته شدن هم بر این وجه باشد.

و جواب خصوص معتزله که ارتکاب صغیره را بر انبیاء روا دارند میتوان داد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 266

باینکه شما میگوئید آدم و حواء معتقد شدند فرشته برتر از پیغمبر است و گوئیم خطا رفتند در این عقیده و این گناهی بود بخشودنی که صغیره را بر انبیاء روا دارید، از کجا عقیده آنها دلیل باشد که فرشته برتر است با اینکه گناه را بر آنها روا دارید، نتوانند گفت صفات در عمل ارکانست نه در کار دل زیرا برهانی بر آن ندارند و بنا بر اصول آنها کار دل و اندام فرقی ندارند، زیرا معنی صغیره نزد آنها عملی است که ثواب طاعت مرتکب خود را کم میکند و این شامل کار دل هم هست چنانچه کار جوارح را شامل است.

جواب از دلیل دوم: شما نتوانید منکر شد که این گفته خطاب به کسانی بوده که فرشته را برتر از پیغمبر میدانستند و طبق عقیده آنها صادر شده و برای همین فرشته‌ها را دنبال آورده مانند اینکه گوئی پدر من خوددار نیست از این کار و نه پدر تو و اگر چه گوینده پدر خود را برتر داند ولی سخن را موافق عقیده مخاطب خود براند.

و نیز رواست که گفت بنا بر اینکه انبیاء برتر از فرشته باشند تفاوت چندان نیست که این تعبیر درست نباشد و نازیبائی تعبیر در مورد تفاوت محسوسی است، ندانی که درست است کسی گوید، امیر فلان از این کار روگردان نیست و نه امیر فلان و اگر چه برابر و همدرجه یا نزدیک بهم باشند، ولی خوب نیست بگوئی امیر از این کار روگردان نیست و نه پاسبان برای اینکه تفاوت درجه آنها محسوس است.

و جواب رساتر اینست که گفت همه فرشته‌ها را از مسیح دنبال آورد برای اینکه روی هم از مسیح تنها ثواب بیشتر دارند و افضلند و لازمش این نیست که هر یک افضل از مسیح باشند.

جواب از دلیل سوم: شما نتوانید منکر شد که مقصود خدا از قولش **علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا** این باشد که آنها را بر آفریده‌های خود همه برتری دادیم که بسیارند و کثیر وصف خلق باشد چنانچه خدا فرموده «نفرشید آیات مرا ببهای کم، 49- البقره- و المائده 147» مقصود اینست که بهر بهاء بفروشید کم است و مقصود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 267

تخصیص بهاء کم و بهاء خاص نیست و مانند آنست گفته شاعر:

دشنام نقد و سوء جزع در نهادشان

از مردمی که نیست در اخلاق پاکشان

که مقصود او نبود هر فحش است گر چه وصف نقد آورده و نبود هر بیتابی گرچه آن را ببد مقید کرده و این بایست در شیوایی غریب و دقیق، و ماندش در شعر و سخن شیوا بی شمار است، و ما در تأویل این آیه کلامی جدا املاء کردیم و شرح مفصلی آوردیم برای این توجیه و نمونه‌های بسیاری ذکر کردیم.

وجه دیگر در تأویل این آیه اینست که رواست همه فرشته‌ها از همه آدمها برتر باشند و گرچه در بنی آدم پیمبرانی باشند که هر یک از آنها برتر از یک فرشته باشد، زیرا خلاف در برتری هر فرد از آدمیانست بر هر فرد از فرشته‌ها و مانعی ندارد که جمیع فرشته‌ها باهم فاضل‌تر باشند چون هر یک ثوابی بیشتر دارند و ثواب مجموع آنها بالاتر از ثواب مجموع آدمیانست زیرا برترهای آدمیان کمند و گرچه در آدمیان باشند کسانی که هر یک بر هر یک از فرشته‌ها برترند.

و توجیه دیگر اینست که این آیه نظر بثواب و فضل معنوی ندارد بلکه منظور او نعمت و سود دنیوی است چه که گفته «البته بنی آدم را گرامی داشتیم» و گرامی داشتن بالا بردن و پذیرائیت و آنکه فرموده «آنها را که در خشکی و دریا بر آوردیم و روزی خوب دادیم» و شک ندارد این نعمتها بیرون از ثواب هستند و تفضیلی که در آخر آیه گفته باید شامل آنها باشد و الا سیاق آیه نامنظم گردد و دست کم اینست تفضیل مبهم شود و استدلال برای آنها را نشاید.

جواب دلیل چهارم اینست که آیه هیچ دلالت ندارد به برتری فرشته از پیغمبر زیرا مقصود نفی فرشته بودنست نه نفی افضلیت از فرشته ندانی اگر کسی مورد گمان شود که وصفی دارد و چنین نباشد رواست که آن را از خود نفی کند بمانند همین تعبیر گر چه آنچه دارد افضل از آن باشد و ارفع و لازم نیست که چون علم غیب و خزینه داری خدا را که از خود نفی کرده افضل باشند نفی فرشته بودن هم نفی افضل باشد زیرا این حال جز آن دو حال است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 268

و مفسر این که اشکال را بکلی برطرف میکند آیه دیگر است که در آن گفته «و نمیگویم برای آنان که چشم گیرند برای شما خدا بآنها خیری نداده - 39- هود» و ما میدانیم که این مقامی ناستوده است که در آنها بوده و در هر حال مقام خودش بالاتر و والاتر بوده بنا بر این چرا نفی فرشته بودن از خودش چنین نباشد و لازم نیاید که حالش کمتر از فرشته نباشد مانند نفی منزلت این آیه و تمسک باین آیه سست است جدا و آنچه آوردیم بس است و خدا ولی توفیق است - پایان - و هم در جواب مسائل ری خود - رضی الله عنه - در همین حدود گفته است.

دوانی در شرح عقائد گفته: پیغمبران برتر از فرشته‌های آسمانند نزد بیشتر اشاعره و از فرشته‌های زمینی باتفاق همه و عوام آدمیان مؤمن هم از عوام فرشته‌ها برترند ولی بعقیده معتزله و ابی عبد الله حلیمی و قاضی ابو بکر فرشته‌ها برترند، و مقصود از برتری فزونی در ثوابست و این برای آنست که عبادت فرشته‌ها فطرت آنهاست و منش آنها و رنج‌آور نیست بخلاف عبادت بشر که مزاحم دارد و سخت‌تر است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده برتر کارها زیان آورتر آنهاست یعنی رنج آورتر.

گویم: بنا بر این توهمی که شده دفع شود و آن اینست که اهانت بفرشته کفر است و بیک مؤمن کفر نیست پس فرشته برتر است از مؤمن زیرا این دلیل شود که فرشته بسبب کثرت نسبت با مبدأ در پاکی و کمی واسطه اشرف است نه اینکه افضل است بمعنی آنکه ثواب بیشتر دارد.

شارح مقاصد گفته: بیشتر اصحاب ما و شیعه معتقدند که پیغمبران برترند از فرشته‌ها بر خلاف معتزله و قاضی و ابی عبد الله حلیمی و برخی اصحاب ما تصریح دارند که عوام مؤمنان بشر برترند از عوام فرشته‌ها و خواص فرشته‌ها برترند از عوام بشر یعنی جز پیغمبران دلیل ما چند وجه عقلی و نقلی است:

1- خدا تعالی ملائکه را فرمان سجده بر آدم داد و حکیم افضل را بسجده بر ادنی واندارد، و خود دارای ابلیس و تکبرش و دست انداختن باینکه او بهتر از آدم است چه که آدم از گل است و او از آتش دلیل است که مورد فرمان سجده بزرگداشت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 269

بوده و احترام نه سجده تحیت و دیدنی و نه سجده بر فروتر برای بزرگ کردن او و بالا بردن مقامش و شکسته نفسی ساجدین.

2- آدم اسماء را بفرشته آموخت بدان چه خدایش از خواص اشیاء آموخته بود و آموزگار برتر است از شاگرد و از سیاق آیه دلیل است که منظور اظهار افضلیت آدم بوده که نمیدانستند و دفع توهم نقصان از او و از این رو خدا فرمود «آیا بشما نگفتم من داناترم به غیب آسمانها و زمین، 33- البقره» و باین بیان دفع شود آنچه گفتند که فرشته‌ها دانش انبوهی دارند چند برابر دانش اسماء برای مشاهده لوح و تجربه‌ها که در مدتی دراز اندوخته‌اند.

3- قول خدا تعالی «راستی خدا برگزیده آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر همه جهانیان، 33- آل عمران» و جز پیغمبران خاندان ابراهیم و عمران تخصیص خوردند بدلیل اجماع پس آدم و نوح و همه پیغمبران برگزیده‌اند بر همه جهانیان که فرشته از آنهایند زیرا مخصصی نسبت بفرشته‌ها نیست و تفسیر عالمین بسیاری از آفریده‌ها وجهی ندارند.

4- برای آدمی موانع بسیاریست از طاعت علمی و عملی چون شهوت، خشم و نیازهای دیگر و عبادت و تحصیل کمال بزور و غلبه بر ضد قوه عاقله رنج‌آورتر است و افضل و ابلیغ در استحقاق ثواب و افضل بودن همان بمعنی استحقاق ثواب بیشتر است.

نگویند: اگر نبودن شهوت و خشم و موانع دیگر را در فرشته‌ها بپذیریم عبادت با وجود شواغل اشق و افضل است از عبادت دیگر در صورتی که بیک اندازه و یک وصف باشند، و عبادت فرشته‌ها هم بیشتر است و هم پیوسته‌تر شب و روز تسبیح گویند و وانگیرند، و اخلاص مایه نظام و یقین بنیاد ایمان و تقوی که ثمره اعمال است در آنها بانیروتر و پایدارترند، زیر راه آنها عیانست نه بیان و شهود است نه پیغام.

که در پاسخ گوئیم: بی‌نزاع آنها را مزاحمی از عبادت نیست و در این صورت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 270

رنج و درد از عبادت کم یا بیش تصور نشود، و کمتر بودن اوصاف دیگر در باره پیغمبران پذیرفته نیست.

و بسا برای برتری انبیاء تمسک کردند باینکه فرشته‌ها را خریدیست بی‌شهوت بهائم را شهوتی است بیخرد و انسان هر دو را دارد، و اگر شهوتش را بر عقلش ترجیح دهد پست‌تر از بهائم شود و اگر عقلش را بر شهوت، بالاتر از فرشته بایدش بود، و این هم بدان چه گذشت برگردد و تقریر درستش اینست که کافر با قدرت تعددا کاستی را بر درستی ترجیح داده و هر که چنین کند گمراه‌تر و پست‌تر باشد از آنچه بدون قدرت کاستی را ترجیح داده و باید آنکه با تمکن کمال را بر کاستی ترجیح داده است افضل و اکمل باشد.

و اما تمسک بقول خدا تعالی و **لقد کرما بنی آدم** باعتبار اینکه تکریم مطلق برای جنسی مشعر است به برتری آن، سست است زیرا تکریم مایه برتری نمیشود خصوص با وجود اینکه دنبالش فرمود **و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا** که اشاره دارد ببرتری نداشتن بر قلیل و آن هم باجماع جز فرشته نیست با اینکه آنها را عباد مکرمون وصف کرده.

سپس گفته: مخالفان هم چند دلیل عقلی و نقلی آوردند.

چون قول خدا تعالی «و برای خدا سجده کند هر چه در آسمانها و در زمین است از جانور و فرشته و آنان تکبر نورزند و از پروردگار خود بترسند بر فراز خود و انجام دهند آنچه فرمان یابند، 49- النحل» مخصوص کرد فرشته‌ها را بتواضع و ترک تکبر در سجود و این اشاره است باینکه دیگران چنین نباشند و دچار تکبرند و خوف و فرمانبری آنها را پیوسته دانسته و اجتناب از گناهان را.

و چون قول خدا تعالی «آنان که در بر اویند از عبادتش تکبر نورزند و خسته نشوند تسبیحش گویند شب و روز وانگیرند 19-20-الأنبياء» آنها را بقرب و شرف و تواضع و مواظبت بر طاعت وصف کرده.

و چون قول خدا «بلکه بندگانی باشند ارجمند که پیشی نگیرند باو در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 271

گفتار و بفرمانش کار کنند، 26-الأنبياء- تا فرماید و آنان از ترسش نگرانند» آنان را بکرامت مطلق و امتثال و ترس از خدا وصف کرده که پایه همه خیراتند.

پاسخ اینست که این آیات دلالت دارند بر فضیلت نه برتری خصوص نسبت به انبیاء علیه السلام.

و چون قول خدا «بگو نمیگویم خزینه دار خدایم و نه غیب دان و نگویم بشما که من فرشته‌ام، 50-الانعام» و این سخن نیکو است در صورتی که فرشته برتر باشد.

و جوابش اینست که این گفته بر اثر درخواست شتابانه قریش بود نسبت بتهدیدی که در آیه پیش است «و آنان که دروغ شمارند آیات ما را برسد بدانها عذاب بواسطه فسقشان، 29-الانعام» و مقصود اینست که من نیروی فرشته ندارم تا بر شما عذاب آرم چنانچه جبرئیل دارد، و ندانم چه وقت می شود.

و چون قول خدا «باز نداشت پروردگارتان از این درخت جز اینکه فرشته باشید یا از جاویدانها» یعنی نخواستہ برتر باشید و اگر بخورید برتر شوید.

و جواب اینست که منظور شیطان فریب آنها بوده از نظر زیبایی و بزرگی فرشته‌ها و نیرومندی آنها برای خوردن از درخت نه برتری معنوی و اگر هم پذیرفته هم شود نهایتش برتری فرشته است بر آدم پیش از پیغمبر شدن او.

و چون قول خدا «آموختش شدید القوی» 5-النجم، یعنی جبرئیل و آموزگار برتر است از شاگرد و جواب اینست که جبرئیل واسطه بوده و آموزنده خداست.

و چون قول خدا «هرگز رو گردان نیست مسیح که بنده خدا باشد و نه فرشته‌های مقرب، 171-النساء» یعنی سر بزرگی ندارد از بندگی خدا عیسی و نه برتر از او چنانچه گوئی: روگردان نیست از این کار وزیر و نه شاه، و اگر وارونه باشد درست نباشد بگواهی دانشمندان علم بیان و سخن فهمان، و بر این پایه است قول خدا تعالی «هرگز خشنود نشوند از تو یهود و نه ترسایان، 20-البقره» یعنی با اینکه آنان اسلام دوست‌ترند و از این رو فرشته‌های مقرب را آورده که برترند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 272

و جواب اینست که هدف این گفتار رد گفته ترسایان و دیگرانست در باره مسیح که با پیغمبری پسر خدا است بلکه معبود است و عبودیت را نشاید چون روح خداست و بی‌پدر زاده شده، و کور و پیس را درمان کند و منظور اینست که عیسی با این خصوصیت و بالاتر از او در این جهت که فرشته‌اند و نه مادر دارند و نه پدر و نیروئی بیش از عیسی دارند از بندگی خدا روگردان نیند و دلالت ندارند بر برتری از نظر ثواب و کمالات دیگر، چنانچه منظور در مثالی که آوردی فزونی و بالا بودن در فضل و شرف و کمال نیست بلکه در آنچه مظنه روگردانی و خشنودیست مانند غلبه و سر بزرگی در شاه و دوستی در ترسایان و چون پیش داشتن فرشته‌ها بر ذکر پیغمبران در همه جا و جهتی برای آن تصور نشود جز برتری آنان.

و جواب: اینست که رواست سببش مقدم بودن وجود آنها است بر انبیاء یا منظور تقویت ایمان بآنها است که نادیده‌اند و سزاوار ترغیب و شناسائی.

و اما دلیلهای عقلی:

1- فرشته‌ها روحانی و مجرد وابسته باجسام علویه و مبری از سیاهی ماده‌اند و از شهوت و غضب که سرچشمه بدیها و زشتیهایند، کمالات علمی و عملی حاضر دارند که نادانی و کاستی ندارند و در آمادگی نباشد که خرده خرده برآید و اشتباه در آنها نیست و بکارهای عجیب و پدید آوردن ابر و زمین لرزه و مانند آن توانایند، اسرار نهان را میدانند و بهر کار نیک پیشتازند و آدمی چنین نباشد.

جواب اینکه این همه بر پایه فلسفه است نه بر اساس دین.

2- کارهای ثواب‌آور فرشته‌ها بیشتر است چون عمر دراز دارند و پیوسته‌تر است چون مانعی ندارند و استوارتر است چون بگناه کم کن ثواب دچار نیستند، و دانش آنها کاملتر و بیشتر است، چون نورانیند و لوح محفوظ را که همه اسرار کائنات در آن نقش است مشاهده میکنند.

و جواب اینکه اینها مانع نباشد تا کردار پیغمبران و دانششان برتر و کاملتر باشد و ثواب بیشتر آرند بجهت دیگر مانند اینکه با ضد و منافی مبارزه کنند و رنج

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 273

و سختی کشند و جز آن که گذشت (پایان).



من گویم: عمده در این باره اخبار بسیار است که دلالت بر فضل انبیاء و ائمه دارند بر فرشته‌ها، و گرچه میان آنها هم هست آنچه خلافش را بوهم آرد، و آنها در ابواب مجلدات حجت پراکنده‌اند و برای حذر از طول کلام و حجم کتاب در اینجا نیاوردیم.

### [روایات]

1- در احتجاج (191) در آنچه زندق از امام صادق علیه السلام پرسید، رسول برتر است یا فرشته‌ای که باو فرستاده شده؟ فرمود: بلکه رسول برتر است.

2- در مجالس ابن الشیخ: بسندی از زید بن علی از پدرش علیه السلام در قول خدا تعالی «و البته گرامی داشتیم آدمیزاده‌ها را» میفرمود: برتری دادیم بنی آدم را بر آفریده‌های دیگر «و بار کردیمشان بر خشکی و دریا» میفرماید: برتر و خشک «و روزیشان دادیم از پاکیزه‌ها» میفرماید: از همه میوه‌ها «و برتری دادیمشان» میفرماید: هیچ جانوری و پرنده‌ای نیست جز اینکه میخورد و مینوشد با دهانش و بدست خوراک بدهن بر نیاورد و نه نوشابه جز آدمیزاده که با دست خوراک بدهان نهد و اینست برتری او.

بیان: شاید مقصودش از تر، جانوران جنبنده و با نمو باشد و از یابس، چوبهای خشکی که با آنها کشتی سازند و ممکن است بر لف و نشر نامرتب، تر، دریا باشد و خشک بیابان.

3- در مجالس ابن الشیخ: بسندی از ابی معاویه ضریر که بر هارون در آمدم و گفتند بر خوان نشست، و از من تفسیر این آیه را پرسید «و البته گرامی داشتیم آدمیزاده‌ها را و بار کردیمشان در خشکی و دریا و روزیشان کردیم از پاکیزه‌ها- الآیة- گفتم: ای امیر المؤمنین جدت عبد الله بن عباس آن را تفسیر کرده، و بسندی از ابن عباس در تفسیر آیه گفت: هر جانوری با دهنش میخورد جز آدمیزاده که با انگشتانش میخورد، ابو معاویه گفت بمن خبر رسید که قاشق نقره را از دست انداخت و با انگشت خوراک بر گرفت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 274

4- و از همان: بسندی از ابن عباس در تفسیر و لقد کرما بنی آدم- الآیة که نیست جانوری جز اینکه با دهانش میخورد جز آدمیزاده که با دستش میخورد.

5- در علل (ج 1 ص 5): بسندش از عبد الله بن سنان که: پرسیدم از امام ششم علیه السلام فرشته‌ها برترند و یا زادگان آدم؟ فرمود: امیر المؤمنین علی علیه السلام فرماید:

که خدا عز و جل بفرشته‌ها عقل بی‌شهوة داده و ببهائم شهوت بی‌عقل و بآدمی هر دو را داده و هر که عقلش را بر شهوتش چیره سازد، بهتر از فرشته‌ها است و هر که شهوتش را بر عقلش چیره سازد بدتر از بهائم است.

6- در صحیفه رضا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن در بر خدا چون فرشته‌ایست مقرب، و راستی مؤمن در بر خدا عز و جل بزرگتر از فرشته است، نزد خدا چیزی دوستر از مرد مؤمنی تائب یا مؤمنه‌ای تائبه نیست.

7- و از همان بهمین سند است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن را در آسمان شناسند چنانچه مرد، اهل و فرزندش را شناسد، و راستی که او نزد خدا عز و جل گرامی‌تر است از فرشته مقرب.

8- عیاشی: از امام پنجم در قول خدا تعالی **و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا** فرمود: هر چیز را کپ آفرید جز آدمی که راستا آفریده.

9- در کافی (ج 2 ص 498): بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا عز و جل فرمود: ای پسر آدم مرا یاد کن در گروه سرشناس تا تو را یاد کنم در گروهی سرشناس بهتر از گروه تو.

10- و از همان: بسندی که بالا رفته که خدا عز و جل بعیسی علیه السلام فرمود:

ای عیسی، مرا پیش خودت یاد کن تا تو را نزد خود یاد کنم، مرا در گروهی یاد کن تا تو را در گروهی بهتر از آدمیان یاد کنم.

بیان: بسا باین دو خبر استدلال شود که فرشته‌ها به از آدمیانند، و ممکن است جواب داد که بهتر بودن گروه فرشته‌ها برای اینست که همه معصومند بخلاف گروهی از بشر و این منافات ندارند که برخی بشر بهتر از فرشته‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 275

باشند، بعلاوه ممکن است ملاء دوم شامل ارواح انبیاء باشد ولی در برخی اخبار، تصریح شده بملا فرشته‌ها.

11- کتاب تفضیل امیر المؤمنین: بسندی از علی بن ابراهیم از پدرش که چون مأمون ابو هدبه مولی انس را بخراسان برد بمن خبر رسید و بیدار او بیرون شدم، و در منزلی بمن برخورد، مردی بود بلند قامت و تنک ریش و خمیده و مردم گرد او بودند، باو گفتم: حدیث بمن بگو که از راه دوری آمدم تا حدیث از تو بشنوم- رحمک الله- از شلوغی بمن حدیثی نگفت و کوچید و بدنبالش رفتم تا منزل دیگر و چون فرود آمد نزد او رفتم و گفتم، حدیثم بگو- رحمک الله تعالی- گفت:

تو همان رفیق دیروز هستی؟ گفتم: آری، گفت بنا بر این ایستادم تا بتو حدیث گویم بجزبران آنچه با تو آغاز بر خورد کردم.

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: هر که دانشی دارد و نهانش سازد خدا روز قیامت با آتش او را مهار زند، سپس بخوبی ایستاد و گفت: مولایم انس بن مالک را دیدم که سر بندی سفید بسته، گفتم این سر بند چیست؟ گفت از نفرین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

گفتم: چطور؟ گفت: پرنده‌ای برسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه شد که در خانه ام سلمه بود و من دربان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم، ام سلمه آن را ساخت و نزد رسول خدا برد و بمن گفت بر در خانه باش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن بخورد، من بر در ماندم و او آن را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نهاد و چون برابرش گذاشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله دو دست برداشت و گفت: بار خدایا محبوبترین خلق خود را بمن برسان تا با من از این پرنده بخورد.

من دعای پیغمبر را شنیدم و دوست داشتم مردی از قوم من آید و باشد، علی بن ابی طالب آمد و من گفتم: رسول خدا مشغول است و تو را نپذیرد و برگشت و بار دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان دعا را کرد و باز علی بن ابی طالب آمد و گفتم رسول خدا وقت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 276

پذیرائی از تو ندارد باز برگشت و باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر برداشت و بار سوم دعا کرد بهمان دعا و باز علی علیه السلام آمد و من گفتم رسول خدا گرفتاری دارد و تو را نپذیرد، گفت: چه گرفتاری او را از من باز میدارد؟ و مرا کنار زد و وارد شد.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را دید میان دو چشمش را بوسید و گفت: ای برادر چه کسی تو را از حضور من باز داشت با اینکه سه بار دعا کردم بدرگاه خدا محبوبترین خلقش را نزد او بمن آرد و با من از این پرنده بخورد، گفت یا رسول الله این بار سوم است که آمدم و هر بار انس مرا برگرداند، فرمود: ای انس چرا علی را برگرداندی؟ گفت دعای شما را شنیدم و خواستم مردی از انصار این افتخار ابدی را ببرد، علی علیه السلام گفت: خدایا یک پیسی بانس دچار کن که آن را از مردم نتواند نهان کرد و اینکه می‌بینی بر من پدید شد و این نفرین علی است.

بیان: در اخبار دیگر نفرین امیر المؤمنین علیه السلام در هنگامی است که از انس گواهی خواست و گواهی نداد و این حدیث طبر، از اخبار متواتره است، و در روز شوری بدان احتجاج کرد و همه تصدیقش کردند و دلالت دارد که آن

حضرت برتر از همه آفریده‌ایست و باجماع و نصوص متواتره تنها پیغمبر بیرونست پس دلالت دارد برتری او از فرشته‌ها و هر که برتری او عقیده دارد امامان دیگر و انبیاء را هم برتر داند و برتری همه ثابت شود.

12- و در کتاب نامبرده: بسندی از ابن عباس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

علی برتر همه خلق خداست جز من، و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند، پدرشان بهتر از آنها است، و براستی فاطمه سیده زنان جهانیانست و اگر برای فاطمه بهتری از علی بود او را بوی بزناشوئی ندام.

13- و از همان: بسندی از ابی ذر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعلی نگریست و فرمود:

بهترین اولین و آخرین از اهل آسمانها و زمین است، اینست سید صدیقان، سید اوصیاء امام متقیان، پیشوای دست و روسفیدان چون روز قیامت شود سوار بر یک شتر بهشتی بیاید، نورش در قیامت بتابد، تاجی مرصع از زبرجد و یاقوت بر سر دارد، فرشته‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 277

گویند: این فرشته‌ایست مقرب، پیغمبران گویند: پیغمبر است مرسل و یک جارچی از درون عرش فریاد زند، اینست صدیق اکبر، اینست وصی حبیب الله رب العالمین اینست علی بن ابی طالب، علی آید تا بر متن دوزخ ایستد هر که را دوست دارد برآرد، بدرهای بهشت آید و دوستان خود را بیحساب در آن در آورد.

14- و از همان: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: من سید اولین و آخرینم، و تو ای علی سید خلائقی پس از من آغاز ما چون پایان ما است.

میگویم: استدلال باین اخبار بتقریر است که گذشت.

15- و از همان کتاب: بسندی از ابن عباس که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: چون مرا بآسمان بردند بهیچ گروهی از فرشته‌ها نرسیدم جز اینکه از علی مرا پرسیدند تا گمان کردم نام علی در آسمانها از نام من مشهورتر است، و چون بآسمان چهارم رسیدم و ملک الموت را دیدم بمن گفت: ای محمد هیچ آفریده نباشد جز اینکه من جانم مگر تو و علی که خدا جل جلاله بقدرت خود جان شما را بگیرد و از زیر عرش که گذر کردم بناگاه علی بن ابی طالب در آنجا ایستاده بود، گفتم: ای علی تو از من پیش افتادی؟ جبرئیل گفت با که سخن گوئی؟

گفتم این علی بن ابی طالب است، گفت: ای محمد این علی بن ابی طالب نیست، ولی یک فرشته است که خدایش بصورت علی بن ابی طالب آفریده و ما فرشته‌های مقرب چون مشتاق روی علی بن ابی طالب علیه السلام شویم این فرشته را دیدار کنیم برای کرامت علی بن ابی طالب نزد خدا سبحانه.

گویم: دلالت آغاز و انجام این حدیث بر فضل او باندیشمند، نهان نیست و اخبار بسیاریست که دلالت دارند خدا بوجود او در شبی که در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و در روز احد مباحثات کرد، و جبرئیل گفته من از شمایم.

16- در عیون (ج 1 ص 266)، در علل (0 ص 6) و در کمال الدین، بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا آفریده‌ای برتر از من و یا ارجمندتر از من نزد او نیافریده، من گفتم: یا رسول الله تو برتری یا جبرئیل؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 278

فرمود: ای علی راستش خدا تبارک و تعالی برتری داده است پیغمبران مرسل را بر فرشته‌های مقرب، و برتری داده مرا بر همه پیغمبران و رسل، و فضل پس از من از تو است ای علی و از امامان پس از تو، و راستش فرشته‌ها خدمتگزار ما و دوستان ما باشند ای علی آنان که عرش را بر میدارند و هر که گرد عرش است تسبیح گویند بحمد پروردگار خود و آمرزش خواهند برای آنان که مؤمنند بولایت ما.

ای علی اگر ما نبودیم نه آدم خلق میشد نه حواء نه بهشت، نه دوزخ، نه آسمان نه زمین، چرا برتر از فرشته‌ها نباشیم با اینکه در شناخت خدا بر آنها پیشی گرفتیم و هم بتسبیح و تهلیل و تقدیس او- و حدیث را کشیده تا فرموده- چرا برتر از فرشته‌ها نباشیم با آنکه همه بآدم سجده کردند برای اینکه ما در پشتش بودیم؟

راستش چون مرا با آسمان بردند جبرئیل دو، دو اذان گفت و دو، دو اقامه گفت و آنگاه بمن گفت: پیش بایست ای محمد گفتم ای جبرئیل بر تو پیشی گیرم؟ گفت:

آری، چون خدا همه انبیاء را بر همه فرشته‌ها برتری داده، و تو را بخصوص برتری داده- تا آخر خبر طولانی.

17- در علل (ج 1 ص 7) بسندی از امام ششم علیه السلام که چون جبرئیل نزد پیغمبر می‌آمد مانند بنده برابرش می‌نشست و بی‌اجازه وارد نمیشد.

18- در احتجاج (31) و در تفسیر امام که منافقان به پیغمبر گفتند: یا رسول الله بما بگو علی برتر است یا فرشته‌های مقرب خدا؟ فرمود: آیا شرفی برای فرشته‌ها هست جز بدوستی محمد و علی و پذیرش ولایت آنها، راستش کسی از

دوستان علی نباشد که دلش را از پلیدی غش و دغل و نجاست گناهان پاک کند جز اینکه پاکتر و برتر از فرشته‌ها است -  
الخبیر -

19- کمال الدین: بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من سید هر کسی باشم که خدا آفریده، من بهتر از جبرئیل و اسرافیل و حاملان عرش و همه فرشته‌های مقرب و پیغمبران مرسل خدایم - الحدیث -

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 279

میگوییم: اخبار در این باره بسیارند که آنها را در ابواب فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیه السلام آوردم  
بدانها رجوع شود.

### دنباله‌ایست [در تفسیر خلق الإنسان من عجل]

سید مرتضی در کتاب غرر در پاسخ پرسش از تفسیر قول خدا **خلق الإنسان من عجل** گفته در آیه چند تاویل است.

1- برای مبالغه در وصف آدمی بشتابزدگی است در هر کاری که می‌خواهد زود انجام شود برای دریافت سودی یا دفع  
زیانی و شیوه عربست که برای مبالغه چنین عبارتی گویند مانند اینکه برای وصف پر خوابی کسی گویند: آفریده نشده  
جز از خواب، یا گویند: آفریده نشده جز از شر در توصیف بفرزونی شر از او، و بسا گویند تو خود خوردن و نوشیدنی و  
آنچه مانند آنست، خنساء در وصف ماده گاوی گفته:

بچرد تا میچرد و چون بیادش آید\* و جز این نیست که پیش آمدن و پس رفتن است و مقصودش کثرت وقوع اقبال و  
ادبار آنست و گواه این تاویل آیه دیگر است که بوده است آدمی شتابزده 12- اسری» و موافق آنست که خدا فرموده  
«پس شتاب نکنید» زیرا خدا آنها را بشتابزدگی سرزنش کرده و از شتاب، در آمدن آیات نهی کرده، چون میتوانستند از  
شیوه شتاب خود جدا باشند و آرامش پیش گیرند.

2- جوابی است که ابو عبیده و قطرب و دیگران دادند که در کلام قلبی است و معنا اینست که شتاب از آدمی آفریده  
شده و گواه گرفتند قول خدا را که **بلغنی الکبر** و مقصود اینست که بلغت الکبر من پیر شدم، و بقول خدا و **إن مفاتحه**  
**لتنوا بالعصبه** و مقصود اینست که شتران قوی به کلیدهایش سنگین بار شوند، و بقول عرب که گویند عرضت الناقه علی  
الحوض با اینکه حوض را بر شتر عرضه کنند سپس گواه و شعر بسیار در این معنا آورده.

سپس گفته: با چشم پوشی از حمل کلام خدا بر قلب و وارو از صاحب این جواب باید پرسید چه معنا و فائده‌ای دارد که  
خدا گوید شتاب از آدمی آفریده شده مقصودتان اینست که خدا شتاب را در آدمی آفریده و این روا نباشد چون شتاب  
کار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 280

آدمی است نه کار خدا و اگر چنین بود نمیشد آنها را در آیه از آن نهی کند و بگوید «بزودی آیات خود را بشما بنمایم پس شتاب نکنید 37-الأنبياء» زیرا نهیشان نشاید از آنچه در آنها آفریند.

اگر گویند مقصود این نیست که خدا آن را آفریند بلکه کثرت وقوع آنست از او، گوئیم این همان جوابی است که پیش گفتیم و نیازی بقلب و پیش و پس ندارد و چون این معنا بی قلب هم درست است چه نیازی بآنست و أبو القاسم بلخی این جواب را در تفسیر خود آورده و برگزیده و از خود پرسیده چگونه رواست بگوید «نباید شتاب کنید» با اینکه شتاب را خود در آنها آفریند و جواب داده که بآنها قدرت داده تا بر طبع خود غالب شوند و آن را بگردانند و از عجله کناره کنند مانند اینکه شهوت نکاح را در آدمی نهاده و در بسیاری جاها آنها را از آن نهی کرده.

و کلام بلخی صریح است که مقصود از شتاب خودش نیست بلکه طبع سازنده آنست و خواهش آن و باید بنا بر این «من» هم بمعنی فی باشد، چون شهوت شتاب از آدمی خلق نشده بلکه در او خلق شده و این مجاز در مجاز است اول قلب که دور ترین مجاز است دوم از شتاب شهوت آن مقصود است و باز مجاز است و سوم من بجای فی آمده.

بعلاوه چون خدا از شتاب آنها را نهی کرده که «نباید شتاب کنید» چه معنا دارد که پیش از آن گوید: من شهوت شتاب را در آنها آفریدم چنانچه بلخی گفته: و این خود بیشتر عذر آنها می شود تا اینکه حجت بر آنها باشد و یا دست کم نه عذر است و نه حجت ولی تقدیمش بی معنا است ولی در جواب یکم تقدیم آن برای مذمت و توبیخ و سرکوفت نیکو است بی وابستگی آن بخدا و جواب یکم اوضح و اصح است.

3- جوابیست که از حسن روایت است، گفته «من عجل» یعنی از ناتوانی و آن نطفه گندیده، و زبون، ناتوان است، و این نزدیک بباور است اگر گواهی از لغت داشته باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 281

4- از ابو الحسن اخفش جوابی حکایت است که مقصود اینست که آدمی از امر فوری «کن فیکون» آفریده شده، اگر گویند این معنی چه مناسبت دارد با اینکه بدنالش گفته «نباید شتاب کنید» ممکن است گفت: مناسبت اینست که چون در ظهور آیات شتاب کردند و آن را کند شمرند خدا بآنها اعلام کرد که از هیچ کاری که خواهد در نماند و او است که بیرنج و هزینه آدمی را با همه بدائع صنع و عجائب حکمت که هر توانائی در آن درماند و هر ناظری حیران شود با یک کلمه «کن» آفریده و از اظهار آیاتی که طلبند در مانده نیست.

5- برخی گفتند «من عجل» یعنی از گل چنانچه در آیه دیگر فرموده «آغاز کرد آفرینش آدمی را از گل، 7- الم سجده» و این شعر را گواه آورده.

### چشمه جوشد میان سنگ عیان

### نخله روید میان آب و عجل

و گروهی بر این جواب خرده گرفتند که عجل بمعنی گل معروف نیست، و مؤلف کتاب العین از برخی حکایت کرده که عجل بمعنی خره است و گواهی بر آن نیاورده ولی این شعر که حضرت گفتیم ممکن است گواهی باشد.

و تغلب از ابن اعرابی با اختلافی در الفاظ آن را نقل کرده، و اگر این جواب درست باشد مناسبتش با «نباید شتاب کنید» همانست که گفتیم. باین تقریر که آن کسی که آدمی را با همه حکمتی که عیانست از گل تیره آفریده از اظهار آیاتی که در آنها شتاب دارید در نماند.

یا مقصود اینست که برای آنکه از گل زبونی آفریده شده و چنین مایه ناتوانی دارد نسزد که برسولان خدا تعالی و آیات و شرایعش استهزاء کند چون پیش از این گوید چون کافرانست بینند بحساب نیارند جز مسخره که آیا اینست که نام معبودان شما را برد، 32- الأنبياء».

6- مقصود از انسان شخص آدم علیه السلام است و معنی من عجل سرعت آفرینش او که خدا مانند دیگران او را نطفه و علقه و مضغه خرده خرده نیافرید، و همانا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 282

ابتکارش کرد، و گویا خدا با این بیان آگهی بآفرینش عجیب او داده و باینکه خدا عز و جل بنده‌هایش را از آیات و بینات خود دارند و آنچه را مقتضی مصلحت و مناسب حالشان باشد آرد.

7- از مجاهد و جز او روایت است که خدا تعالی پس از خلق همه چیزها آدم را، پسین روز جمعه با شتاب آفرید که مبدا خورشید غروب کند، و روایت است که چون جان در آدم دمیده شد و بیالاهای تنش رسید و هنوز به پائینهای آن نرسیده بود گفت: پروردگارا شتاب کن در آفرینش پیش از غروب خورشید.

8- از ابن عباس و سدی روایت است که چون آدم آفریده شد و جان در بیشتر تنش روان شد شتابانه بسوی میوه‌های بهشت خیز کرد و گروهی گفتند: آهنگ جستن کرد، و اینست معنی قول او **خلق الإنسان من عجل** و هر سه جواب آخری بنا بر اینست که مقصود از انسان در آیه آدم علیه السلام باشد نه دیگری.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 283



### باب چهلم باب دیگری است [در فضل آدمی و برتری فرشته]

در آن آوریم آنچه را محمد بن بحر شیبانی معروف بدهنی در کتاب خود از قول مفضلین انبیاء و رسل و ائمه و حجج بر فرشته‌ها صلوات الله علیهم اجمعین ذکر کرده و صدوق-ره- آن را در علل الشرائع از او نقل کرده: آنان که پیغمبران و رسل و حجج را بر فرشته‌ها برتری دهند گویند، همه خلق خدا را نگاه کردیم آنچه بخشش و اختیار خود بالا است یا بزور و ناچار بالا است یا بهر دو وجه پائین است و سفلی است و همه همه باتفاق سه چیزند، جاندار، بیجان و افلاک چرخان که بطبع آفرینش خدائی دایره‌اند و در فرود خود بخواست خدا اثر بخش و همه این سه و همه چیزی که جنسی دارد و بآن جنس الاجناس رسند که چیز باشد.

و اندیشه کردیم کدام این سه تا نوعند و بالا دستی دارند و جنس فروتر از خودند و کدام پست‌ترند و یافتیم که جاندار بالاتر از هر سه است که زنده است و نمو دارد و این بالا بودن جاندار نزد ما، حکمت صانع است و نظم او که جسم نامی را خوراک او ساخته و برای هر دردی داروئی ساخته، و وسیله شفاء آماده کرده و وجه خوش‌ترتیبی بکار برده و حکمتی نموده، زیرا جاندار بالاتر از آنچه فروتر از او است غذا میگیرد و برای دفاع از گرما و سرما جامه میپوشد. و تا زنده است نشو و نما میکند، و جماد را مرکز زندگی او ساخت.

و ویرا بدان پرداخت، مجامع و شهرها و کارخانه‌ها و وطن از آتش داد و آن را ناهموار نمود و هموار و تپه‌های سودمند و دره‌های مفید که در کسب خشکی و دریای خود از آن استفاده کند، جاندار بهره‌ور است از هر سودی و فزونی دارد و کاستی، و از تن خود مرکزی بدست آرد.

و نگریم که خدا آنچه جان دارد و نمو و جسم بالاتر قرار داده از آنچه تنها نمو و جسم و ترکیب دارد، سپس زنده‌ای که زندگیش جز ذات او است دو نوع

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 284

ساخته، گویا و زبان بسته که گفتار و نطق و بیان او را از بی‌زبان جدا کرده است و مقامش را بالا برده، و گویا را هم دو نوع کرده حجت و حجت‌پذیر و حجت را بالاتر از حجت‌پذیر ساخته چون علم آسمانی را تنها باو داده و او را آموزگار و استاد نموده چون از طرف خدا بر آن گماشته شده بی‌اینکه بدیگری واگذار باشد و او بدان والا است و دیگران بواسطه علمی که از حجت بدانها رسد بر یک دیگر والائی دارند.

گویند: سپس دیدیم اصل هر چیز آدم است که او را نشانه هر روحانی ساخته که پیشتر از او است و هر جسمانی که از آتش آفریده و باو دانش ویژه داده که نه به پیش از او داده و نه پس از او و فهمی مخصوص خودش و علم او را ملاک حجت‌های نژادش ساخته که بر نژاد او امامت کنند، و آنگاه آدم را برای مقام بلندش قبله فرشته‌های روحانی ساخت و

وسیله آزمایش آنان و آنها را بسجده کردن بر وی آزمود و البته سجده شده‌ی اعلی و افضل است از سجده‌کننده و حجت برتر است از حجت پذیر و البته بسجده کردن در برابر او زبون شدند و نبینی برخی از این زبونی سرباز زدند و زیر بار نرفتند و چگونه ملعون و مطرود شدند از ولایت خدا و دشمن او گردیدند و از این سرخوردگی، هرگز امید رهایی ندارد.

و دیدیم سبب فضل آدم بر فرشته‌ها همان دانش بود که خدا عز و جل خاص او نمود نه آنان و اسماء را باو آموخت و هر چه را باو بیان کرد و بدانش خود بالاتر شد از نادانان، و آنگه خدایش فرمود: تا آنها را از آنچه باو آموخته برای آگهی آنان پرسش کند که بآنها نیاموخته بود تا بآنها علو مقام و رفعت شأنش را بنماید و بفهماند چطور او را برای دانش خود برگزیده و والائی او را روشن سازد.

و دانستیم که چون توانا بر جواب او نبودند این پرسش برای آزمایش بود نه برای تکلیف آنها بجواب گوئی زیرا خدا تکلیف ما لا یطاق نکند و این پرسش برای وادار کردن آنها بود باعتراف به زیر دستی آنها و نادانی آنها نسبت بدان چه خدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 285

باو آموخته و بیان علو قدر و اختصاص او بدانشی که خاص او کرده نه آنها، و باین جواب چسبیدند که «منزهی تو پروردگار ما ندانیم جز آنچه تو بما آموختی 32-البقره».

سپس خدا عز و جل آدم را معلم فرشته‌ها ساخت که فرمودش آنها را آگاه کن زیرا همین معنی آموختن است و این امر تکلیفی بود و طاعت و عصیان داشت و فرشته‌ها هم مکلف شدند گوش دهند و بفهمند.

و هر که معتقد است که شاگرد برتر از استاد است و شناسا برتر از شناسنده وارونه حکمت خدا عز و جل گفته و نظم او را بر هم زده و بنا بر عقیده او باید زمین که مرکز است بالاتر از جسم نامی باشد که روی آن است و خدا با نیروی نموش بر آن برتری داده و جسم نامی بالاتر از جاندار باشد که خدایش به زندگی و نمو و جان برتری داده و جانوران زبان بسته که تکلیف ندارد و امر و نهی ندارد بالاتر و برتر از جاندار گویا و خردمند باشد که مکلف است، و زنده حجت‌پذیر بالاتر باشد از آنکه حجت خدا عز و جل است و شاگرد بالاتر باشد از استاد.

و خدا آدم را بر همه خلق خود از روحانی و جسمانی حجت و پیشوا نمود جز حجت‌های نخست چه که از حبیب بن مظاهر اسدی- بیض الله وجهه- روایت است که بحسین بن علی علیه السلام گفت: شما پیش از آنکه خدا عز و جل آدم را بیافریند چه وضعی داشتید فرمود: نمونه‌های نورانی بودیم و گرد عرش رحمان در گردش، و بفرشته‌ها تسبیح و تهلیل و سپاس گوئی یاد میدادیم، و این تاویل دقیقی دارد که اینجا شرح آن نسزد و در جای دیگر بیانش کردیم.

آنان که فرشته‌ها را برتر دانند گویند: مدار فضیلت خلق چه روحانی و چه جسمانی بنزدیکی با خداست و برتری و والائی بدانست، خدا فرشته‌ها را چنان ستوده که دیگران را نستوده، و آنها را بحسن فرمانبری وصف کرده که فرموده: «نافرمانی نکنند بهر چه آنها را فرماید و انجام دهند آنچه فرمان یابند، 6-التحریم» و آنها را در ملکوت اعلی جا داد و بر یگانگی او براهین بیشتر دارند و ادله فراوانتر و بنا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 286

بر این بخدا نزدیکتر و در شناخت او برترند.

گفته‌اند همه گناهانی که دوزخ دارند از جنس آدم سر زنند که شما او را برتر دانید بر کسانی که خدایشان آن گونه بفرمانبری ستوده و فرموده «نافرمانی نکنند بدان چه فرمایدشان و انجام دهند آنچه فرمان گیرند» گفته‌اند چگونه میتوان جنسی را که هر عیب و هر گناه صغیره و کبیره را دارند برتر دانست.

و جواب آنها اینست که ما جنس را بر جنس برتری ندادیم بلکه نوعی را بر نوعی از جنس و چنانچه همه فرشته‌ها مانند ابلیس و هاروت و ماروت نیستند، همه آدمها چون فرعون و شیاطین انس مرتکب حرام و گناه کار نیستند، و اینکه نزدیکی به خدا را بمیان آوردید اگر مقصود نزدیکی از نظر مسافت باشد خدا از آن اجل است و از آنچه توهم کردید مبرتر است و در پیغمبران و حجج کسانیند که بعمل صالح و خوب بخدا نزدیکترند و به نیت پاک از همه خلق مقرب‌تر، و سنجش دوری و نزدیکی بخدا از نظر مسافت تشبیه او است بخلقتش که از آن منزّه است.

و اما عیب و گناه راستش اینست که خدا جلت اسمائه امر و نهی را سبب و علت ساخته و گناه و نافرمانی را نمونه خوب و بد، و خدا است که بنیاد گناهان همه گنهکاران را از اولین و آخرین ابلیس نمود که خود از گروه فرشته‌ها بوده و در صف آنها، و او است سره ابلیسها و داعی بنافرمانی خدا، و وسوسه‌گر و آرایشگر پیروانش و هر که از او پذیرد و روش سرکشی گیرد، و آن ملعون مهلت یافته برای آزمایش مردم در دار ابتلاء و چه بسیار بی‌گناهان آگاه و در فرمانبری خدا عز و جل در راه و دور از گناه که ابلیس را نابینا کنند و او را از خود دور سازند و برانند و هیچ فرمانی از او نبرند، خاطره‌هایی در دل خلق افتد از طرف خدای رحمان که جلوگیری نافرمانیست و خاطره‌های شیطان و وسوسه او را دفع کنند.

و اگر فرشته‌ها هم گرفتار وسوسه شیطان بودند و در بوته آزمایش قرار داشتند همیشه چنانچه بشر گرفتارند فرشته‌ها هم پر گناه می‌کردند و کم فرمان می‌بردند در صورتی که ابزار آن را داشتند و دیدیم که فرشته‌های گرفتار بشهوت در معرض آزمایش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 287

چطور گول خوردند و سر بفرمان شیطان نهادند، و چگونه دور شدند از آنچه انبیاء و حجج از آن دور نشدند که خدا آنها را بر جهانیان برگزیده، زیرا خطاهای بشر مانند خطای ابلیس در سر بزرگی بر خدا نیست و نه مانند کار هاروت و ماروت در ارتکاب آنچه نباید.

برتری دهنده‌های فرشته‌ها گفتند: خدا جل و جلاله خشوع و تضرع را مسابقه بندگی ساخته و آن را بوجود آدم پرداخته و فرشته‌ها در این مسابقه پیروز شدند و بهره فضل و پیشی را بردند و بخوبی فرمانبری را نمودند، و اگر آدمیزاده بجای آنها بودند فرمان نمیبردند چنانچه قایبل فرمان‌پذیر نشد و پیشوای آدم کشها گردید.

مفضلان پیغمبران و حجج گفتند آزمایش که خدا از فرشته‌ها کرد برای خشوع و خضوع در باره آدم بر کنار از وجود شیطانی گمراه کن و دشمنی سرکش بود که جدا کن فرمانبر و نافرمانست و راست و کژ و بی‌ابزار گناه بود از شهوتی که بنده‌ها بدان دچارند، و خدا برخی فرشته‌ها را بدان دچار کرد و بعصمت الهی دست نزدند بلکه خود را تسلیم فریبکاری ناتوانتر از خود نمودند، و در روایتی است از امام ششم علیه السلام که در میان فرشته‌ها کسانی باشند که یک دسته تره به از آنها است و پیغمبران و حجج میدانند در باره آنها آنچه را ما ندانیم و مفضلان فرشته‌ها بتفاضل آنها بر یک دیگر معترفند چنانچه در فضیلت مآبان بشر.

و هر که گوید فرشته‌ها جنسی باشند که خدا آفریده کم گنهکار، بمانند هاروت و ماروت و ابلیس زیرا گرفتاری آنها اندک است این دلیل نیست که فاضل آنها برتر باشد از فاضل بشر که خدا فرشته‌ها را خدمتکار آنها ساخته در بهشت که نه غم و اندوه دارد و نه رنج و بیماری و فقر.

مفضلان ملائکه گفتند: حسن بصری گفته: هاروت و ماروت دو بت پرست بابلی بودند و منکر است که فرشته باشند چرا آنها را با ابلیس برخ ما میکشید و بر ما حجت میسازید.

در جواب گفته‌اند: این گفتار نادر حسن که بر خلاف همه مفسرانست دلیل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 288

نمیشود و شما میدانید که هر چیزی از جنس خود استثناء می‌شود، و میدانید که جن را برای آن جن نامند که نهانند و چون بخواهند بنیروئی که خدا عز و جل بآنها داده است آشکار شوند، و ابلیس در صف فرشته‌ها بود و در کلام عرب روانیست که گویند همه شترها آمدند جز یک الاغ و همه گاوها برگشتند جز یک اسب و ابلیس باید از جنس مستثنی منه باشد.

و گفته حسن که هاروت و ماروت دو کافر بابلی بودند تک‌روییست میان مفسران و مکذب آن قول خدا است که فرموده «و آنچه نازل شد بر دو فرشته - در بابل که هاروت و ماروت بودند، و این گفته حسن برای شما فرجی نیست، و دعوی کنید آنچه برای شما فائده ندارد و حجتی نشود:

مفضلان ملائکه گفتند: شما میدانید خدا عز و جل در قرآن فرشته‌ها را چنان ستوده که از خلق خود ممتاز نموده و اگر جز این نباشد که فرموده «بندگان مکرمند و در گفتار بر او پیشی نگیرند و بفرمانش کار کنند، 26 و 27-الأنبياء» بس بود.

در جواب گفتند: اگر آیات قرآن را که در برتری پیغمبران و حجج علیه السلام است همه را بشماریم سخن بدرازا کشد و از ایجاز بر کنار شویم، و بدان چه از دلیل عقلی که رفع هر اعتراضی کنند آوردیم باید قناعت کرد، زیرا ما در ترتیبی که خدا عز و جل در خلقتش نهاده گفتیم: زمین پست‌تر از جسم نامی است و آن بالاتر و برتر از زمین است. و نامی را پست‌تر از جاندار نموده و جاندار از آن بالاتر است، جاندار بی‌زبان پست‌تر از گویا است و جاندار گویا بالاتر از آنست و جاندار نادان گویا فروتر از جاندار گویا و دانا است و جاندار دانا و گویای حجت‌پذیر فروتر از دانای حجت‌آور است.

و بنا بر این باید بیان‌کننده برتر از بی‌زبان باشد و باید فرمانبر دچار شهوت و منش لذت دوستی که خود را از خواهشها باز دارد با اینکه دچار دشمنی است مهلت دار که او را بنافرمانی می‌آزماید و آن را در پیش او آرایش میدهد و در دل و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 289

دیده او وسوسه میکند برتر باشد از مأموری که نه شهوت دارد و نه دشمن گناه آرایش کن و وسوسه‌گر.

و این جنس دو نوع است حجت‌آور و حجت‌پذیر و حجت‌آور برتر است از حجت‌پذیر، و آدم که ریشه بشر است هیچ حجت‌آوری از فرشته‌ها نداشته برای برتری که خدا عز و جل باو داده بر آنها ولی او را حجت‌آور همه فرشته ساخت و دانا بدان چه نمیدانستند، و او را مخصوص کرد بآموختن آنها تا ظاهر شود که او برتر است بر آنان که بمعلمی مفتخر نشدند.

و این ترتیب حکمت خدا عز و جل است و هر که خواهد آن را بر هم زند در عقیده خود معاند است و بدنبال إلحاد رفته، و این برتری بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید که وارث آدم و همه پیغمبران بود و بمقام اصطفاء نائل شد که خدایش در قرآن آورده و فرموده «راستی خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان - 33- آل عمران» پس محمد برگزیده است پاک و نجیب نجباء از خاندان ابراهیم بقول خدا که «نژادی از یک دیگر» و خدا عز و جل آدم را بر همه خلقتش از روحانی و جسمانی برگزید و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله و سلم، حسینا الله و نعم الوکیل.

صدوق - ره - گفته: من خواستم این حکایت را در این کتاب بیاورم ولی عقیده ندارم که ابلیس از فرشته‌ها است بلکه از جن است، جز اینکه میان فرشته‌ها خدا را میپرستید، و هاروت و ماروت دو فرشته بودند و مانند حشویان در باره آنها نگویم، بلکه معصوم بودند و گناه نکردند، و معنی آیه و **اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان - الآیة، 102، البقره** اینست که پیروی کردند آنچه را شیاطین بر ملک سلیمان بستند و آنچه را بر دو فرشته بابل هاروت و ماروت نازل شد بستند و خبری در این باره بر آوردم در کتاب عیون الاخبار عن الرضا علیه السلام توضیح: (در اینجا بیاناتی از اعراب و شرح لغات آورده که در ترجمه تأمین شده است).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 290

### باب چهل و یکم آغاز آفرینش آدمی در رحم تا پایان احوالش

#### آیات قرآن مجید

- آل عمران (6) او است که صورت شما را در رحمها ساخت چنانچه میخواست نیست معبودی جز او عزیز و حکیم است.
- 2- النساء (1) آیا مردم بترسید از پروردگارتان آنکه آفریدتان از یک نفس و آفریده از او جفتش را و پراکنده از آنها مردانی بسیار و زنانی.
- 3- الانعام (2) او است که شما را از گل آفریده.
- 4- هود (61) او است که شما را از زمین بر آورده و بآبادانی آن گماشته.
- 5- الرعد (8) خدا میداند آنچه را آبستن است هر مادر و آنچه در فرود ارحام است و آنچه فزاید و هر چیزی نزد او اندازه دارد.
- 6- النحل (4) آفرید آدمی را از نطفه و بناگاه ستیزه‌گر آشکاری شد.
- 7- مریم (67) آیا یاد نکند آدمی که البته، او را از این پیش آفریدیم و نبود چیزی.
- 8- الحج (5) آیا مردم اگر شک دارید در بعث پس راستش اینست که ما آفریدیم شما را از خاک سپس از نطفه سپس از علقه سپس از مضغه درست و نادرست تا برای شما روشن سازیم و در ارحام نگهداریم آنچه خواهیم تا سر رسیدی دانسته سپس بر آریم شما را کودکی و آنگاه تا برسید بجوانی و برخی از شما جان بدهید و برخی به پست‌ترین دوره عمر برسید تا پس از آن چیزی نداند.

المؤمنون (12-16) و البته آفریدیم آدمی را از کشیده‌ای از خاک\* سپس نهادیمش نطفه در جایگاه پا بر جا سپس آفریدیم نطفه را علقه\* پس آفریدیم علقه را مضغه پس آفریدیم از مضغه استخوانها پس پوشانیم استخوان را گوشت سپس بر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 291

آوردیمش آفریده‌ای دیگر، تبارک الله، که بهترین آفرینندگان است\* سپس از آن البته شما مرده‌هائید\* سپس روز قیامت انگیزته شوید.

10- الروم (20) و از آیات او است که شما را از خاک آفرید سپس ناگاه آدمی شدید پراکنده شوید.

11- لقمان (14) آبستن شدش مادرش بر سستی و شیر بریدنش در دو سال است.

التنزیل (7-19 السجده) آنکه زیبا کرد همه چیز را به آفرینش و آغاز کرد آفرینش آدمی را از گل سپس ساخت نژادش را از کشیده‌ای از آب پست سپس درستش کرد و دمید درش از روح خود و ساخت برای شما گوش، دیده و دلها، کم است که شکر گزارید گزارید.

12- فاطر (11) و خدا آفرید شما را از خاک سپس از نطفه سپس ساخت شما را جفتها و آبستن نشود ماده‌ای و نژاد جز با دانش او عمر نگذارد هیچ عمر گذران و نکاهد از عمرش جز در کتابیست، راستی که آن بخدا آسانست.

13- یس (77) آیا نبیند آدمی که از پیشش آفریدیم و بناگاه ستیزه‌گری شد آشکار.

14- الزمر (6) آفریند شما را در شکم مادرهاتان آفرینشی دنبال آفرینشی در تاریکیهای سه‌گانه.

15- المؤمن (67) او است که شما را آفرید از خاک سپس از نطفه سپس از علقه سپس بر آوردتان کودک سپس تا برسید بچوانی سپس تا بشوید پیران، و برخی از پیش جان دهند و تا برسید باجلی نامبرده و شاید بفهمید.

16- الشوری (49-50) از خدا است پادشاهی آسمان و زمین آفریند هر چه خواهد بخشد بهر که خواهد پسر و بخشد بهر که خواهد دختر یا جفت کند آنها را پسران و دختران و سازد هر که را که خواهد نژاد که او پر دانا و توانا است.

17- النجم (32-36) او داناتر است بشما چون که بر آوردتان از زمین و آنگه که نهان در شکم مادرانتان بودید- تا فرماید- و راستی او آفرید دو جفت از نر و ماده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 292

از نطفه چون منی شود.

- 18- الواقعة (58-59) آیا دیدید آنچه منی ریزند آیا شما آفریدیدش یا ما آفریدگاریم.
- 19- التغابن (3) و صورت بست شما را و خوب ساخت صورت شما را در زمین و سپس بسوی او محشور شوید.
- 20- الملک (23-24) بگو او است که برآورد شما را و ساخت براتان گوش و دیده‌ها و دلها کم است که شکر گزارید، بگو او است که بر آورد شما را در زمین و سپس بسوی او محشور شوید.
- 21- نوح (13-18) چیست شما را که امید ندارید برای خدا و قار با اینکه البته شما را آفرید درجه درجه- تا فرماید- و خدا رویاند شما را از زمین رویاندنی بر گرداند شما را بدان و برآوردتان بر آوردنی.
- 22- القیامه (37-40) آیا نبود نطفه‌ای از منی ریخته\* سپس بود علقه و پس آفرید و درست کرد\* و ساخت جفت از نر و ماده\* آیا نیست او توانا بر اینکه زنده کند مرده‌ها را.
- 23- الدهر (1-2) آیا آمد بر آدمی مدتی از روزگار که نبود چیزی یادگار\* البته ما آفریدیم آدمی را از نطفه‌ای آمیخته، آزمودیمش و نمودیمش شنوا و بینا.
- 24- المرسلات (20-24) آیا نیافریدیمتان از آبی پست، پس نهادیمش در جایگاهی پا بر جا تا اندازه‌ای معلوم، اندازه زدیم و چه اندازه زنایم وای آن روز بر مکذبان.
- 25- النبأ (8) و آفریدیمتان جفتها.
- 26- عبس (17-23) کشته باد آدمی چه ناسپاس است از چه‌اش آفریده از نطفه آفریده و اندازه گرفته و آنگاه راهش را هموار ساخته سپس او را میرانده و بگورش کرده سپس چون خواهد زنده‌اش کند. نه، هرگز انجام نداد آنچه فرمانش داد.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 293
- 27- الانفطار (6-8) چه تو را فریفته کرد پروردگار کریمت آنکه تو را آفریده و درست کرد و راست نمود در هر صورتی خواست تو را ترکیب کرد.
- 28- الطارق (5-7) باید بنگرد انسان از چه آفریده شد از آبی جهنده که بر آید از میان صلب و سینه.



## تفسیر

هو الذی یصورکم طبرسی- ره- در (ج 2 ص 408) مجمع: گفته:

یعنی صورت شما را در رحم آفرید بهر صورتی خواست و بهر وضعی از پسر و دختر زیبا و زشت، بلند و کوتاه «نیست شایان پرستش جز او که عزیز است» در پادشاهی و «حکیم است» در کارهاش و این آیه دلالت دارد بر یگانگی خدای سبحان و تمامیت نیرو و کمال حکمت، چون که فرزند را در رحم مادر بدین وصف صورتگری کرده و در آن انواع ریزه کاری آورده بی ابزار و رنج کار، با اینکه هر خردمند داند اگر همه جهان گرد آیند تا از آب، پشه‌ای سازند و آن را صورتگری نمایند در برابر چشم خود با شناخت او نتوانند و بدان راهی ندارند پس چگونه توانند آن را در ارحام آفرینند **فتبارک الله أحسن الخالقین** و این استدلال از جعفر بن محمد علیه السلام روایت است «از یک نفس» یعنی آدم ..

«**رجالا کثیرا**، بیضاوی در (ج 1 ص 255) گفته: وصف کثیر را برای مردان تنها آورد نه زنان چون بیشتر بودن زنان مقتضای حکمت است و نیازی بذکر ندارد.

«آفریدتان از گل، یعنی در آغاز مایه از گل دارید یا آدم که اصل بشر است از آنست یا آفرید پدر شما را از گل بحذف مضاف است- پایان و بسا مقصود آن گلی است که در اخبار آید که در هر نطفه اندازند.

**و استعمرکم فیها** گفته‌اند یعنی بشما در آن عمری داد و شما را باقی نهاد یا شما را نیروی آبادانی آن داد و بدان فرمانتان داد و گفته‌اند از عمری است یعنی تا زنده‌اید از آن شما است و چون مرید ارث دیگرانست.

«خدا داند آنچه را هر زنی آبستن است طبرسی در (ج 6 ص 280) مجمع گفته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 294

یعنی میداند در شکم هر آبستن چیست، نر است یا ماده درست است یا نادرست، چه رنگ و وصف دارد «**تغیض الأرحام**» یعنی وقتی را که از نه ماه کم گزارد و یا افزایش و فرزند را در بالاترین مدت حمل زاید، گفته‌اند آنچه ارحام بکاهند و خون قطع شود و آنچه فزاید در نفاس از خون پس از زائیدن، بیضاوی گفته یعنی کم و بیش آن را در بهشت و در مدت و در شمار، و گفته‌اند مقصود کاستن و فزودن خون حیض است.

و هر چیزی نزد او اندازه دارد که بیش و کم نشود و در اخبار است که بتقدیر خود آدمی را از نطفه آفریند، بیضاوی گفته (در ج 1 ص 577) تفسیرش: از جمادی بیحس و حرکت و روان که خود را نگهدارد.

«در شکید از بعث» بیضاوی گفته یعنی در امکان آن (پس آفریدیم شما را) یعنی نظر کنید در آغاز آفرینش خود تا شک شما بر طرف شود «از خاک» که آدم از آن آفریده شد و از غذاها که منی از آنها زاید.

... **منکم من یتوفی** یعنی میمیرد نزد جوانی یا پیشتر و برخی شما، بیست‌ترین دور عمر رسید یعنی پیری و خرفی «تا نداند پس از دانستن چیزی را» یعنی مانند کودک شود از کم خردی و کم‌فهمی و فراموش کند، و آن را که میشناخته ناشناس داند و این دلیل دوم است بر امکان بعث از نظر اختلافی که در وضع انسان در هر دوره عمر پدیدار می‌شود که خود نمونه ایست از بعث و کسی که بدانها قادر است بنظائر آنها هم قادر است (در تفسیر بیضاوی ج 2 ص 25).

«**من سلاله**» یعنی خلاصه ای که از تیرگی کشیده شده و گل است و آدم از بر گزیده گل آفریده شد یا مقصود جنس است چون همه بشر از کشیده ای باشند که نطفه شده پس از ادواری، و گفته‌اند گل خود آدم است و سلاله نطفه او است **ثم خلقنا النطفة علقه** یعنی نطفه سپید را یک خون بسته سرخ کردیم **فخلقنا العلقه مضغه** یعنی آن را قطعه ای گوشت ساختیم و آن گوشت را سخت کردیم تا استخوان شد و بر آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 295

گوشتی از همان مضغه یا از جز آن جامه ساختیم **أحسن الخالقین** یعنی بهترین مهندسان.

**و بدأ خلق الإنسان من طین** یعنی در آغاز آدم را از گل آفرید «و نژادش را از آب مهین» یعنی پست، طبرسی - ره - گفته یعنی ناتوان و گفته‌اند یعنی خوار و بیمقدار، اشاره باینکه مایه کوچک است و بی‌ارزش و همانا بدانش و عمل ارزش بخود گیرد «دمید در او از روح خودش» آن را بخود وابست برای شریف بودن و برای اینکه آفریده شگفت انگیز است و اینکه مقامی دارد مناسب با حضرت پروردگاری و برای اینست که هر که خود را شناسد خدا را شناسد ... «و نگاهد از عمرش» برای دیگری که بخاطر دیگری عمرش کوتاه شود، یا عمر مقدرش نگاهد.

و گفته‌اند کم و بیش در یک عمر است باسباب مختلف که در لوح ثبت است مثل اینکه در آن نوشته اگر حج و عمره کند عمرش 60 سال است و گر نه چهل سال و گفته‌اند کاهش عمر بگذشت آنست که روز بروز ثبت می‌شود و «جز در کتاب» نباشد که علم خدا یا لوح یا صحیفه خاص او است «راستی که آن» نگهداری یا کم و بیش «بر خدا آسانست» (تفسیر بیضاوی ج 2 ص 299).

آفریدتان در شکم مادرهاتان، بیان چگونگی آفرینش آنچه است که ذکر شده از مردم و چهار پایان برای اظهار عجائب قدرت در آن «خلقی پس از خلقی» تا جاندار درستی شود پس از اینکه استخوان با گوشتی شده پس از آنکه استخوان برهنه‌ای بوده پس از مضغه و پس از علقه و پس از نطفه «در ظلمتهای سه‌گانه» از شکم و رحم و غلاف مشیمه، یا پشت پدر و رحم مادر و شکم.

گویم: نخست را طبرسی - ره - از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده (ج 8 ص 491) مجمع البیان «أجل مسمی» از هنگام مردنست یا روز قیامت.

«بخشد بهر که خواهد دختران و بخشد بهر که خواهد پسران» بیضاوی در (ج 2 ص 401) تفسیرش گفته: یعنی وضع مردم در فرزند مختلف است بخواست خدا ببرخی تنها پسر بخشد و ببرخی تنها دختر و ببرخی هر دو و برخی را هم نازاد سازد و دختر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 296

را پیش گفت زیرا برای بیشی نژاد بیشتر است، یا برای اینکه مناط خواست خداست نه خواست مردم یا اینکه سخن در بلا است و دختر نزد عرب بلا است یا برای دلخوشی پدران آنان یا برای تناسب فواصل آیات «او داناتر است بشما چون آفریده شما را» یعنی باحوال شما از دوران آفرینش آدم از خاک و از صورتگری شما در رحم من نطفة إذا تمنی یعنی بجهد در رحم یا خلق شود یا مقدر شود از آن فرزند.

و صورکم فأحسن صورکم یعنی شما را در آفریده‌های آسمان و زمین زیباتر آفرید که خلاصه اوصاف کائنات و خصائص مبدعات را بشما داد و شما را نمونه همه آفریده‌ها ساخت لا ترجون الله وقارا یعنی احترامی برای بنده‌هایش و فرمانبرانش منظور ندارید، با اینکه شما را چند طور آفریده نخست بصورت عناصر 2- مرکبات که غذای آدمی باشند 3- سپس اخلاط 4- وانگه نطفه 5- علقه 6- مضغه 7- استخوان 8- گوشت تا آفریده دیگر شدید، که اینها دلالت دارند که بار دیگر هم میتواند آنها را بیافریند و ثواب عظیم بدانها دهد و بر اینکه نیروی خدا بزرگ است.

علی بن ابراهیم گفته در روایت ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام در تفسیر قول خدا لا ترجون الله وقارا فرمود: از عظمت خدا نترسند و هم او گفته: در تفسیر و قد خلقکم أطوارا یعنی با حواسهای مختلف و خواستهای همه رنگ و الله أنبتکم من الأرض نباتا یعنی آفرید شما را از زمین.

علی بن ابراهیم گفته یعنی بر زمین هل أتی علی الإنسان بیضاوی در (ج 2 ص 569) تفسیرش گفته: استفهام برای تقریر و تقریب است و از این رو تفسیر شده به قد.

حین من الدهر اندازه محدودی از زمان نامحدود «نبود چیزی در یاد» بلکه بکلی فراموش بود و آدمیت نداشت، عنصر بود، نطفه بود «امشاج» یعنی آمیخته چون مقصود مجموع آب مرد و زنست که هر کدام را اجزاء جدائیسست در روانی و بسته‌گی و خاصیت و هر جزء مایه عضوی است و گفته‌اند یعنی چند رنگ چون که آب مرد سفید است و از زن زرد و چون بهم آمیزند سبز باشد، یا چند طور که نطفه و علقه و مضغه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 297

و تا آخر خلقت او ...

طبرسی در (ج 10 ص 406) مجمع گفته چیزی بوده و در یاد نبوده چون خاک بوده گل بوده تا وقتی جان در او دمیده شده که گفته‌اند 40 سال بر آدم گذشت و نامی نداشت نه در آسمان و نه در زمین بلکه پیش از دمیدن جان پیکری گلی افتاده بود و از ابن عباس است که پس از 120 سال او را آفرید، و عیاشی: بسندش از زراره روایت کرده که از امام پنجم علیه السلام از قول خدا **لم یکن شیئا مذکورا** پرسیدم فرمود: چیزی بود و دریا نبود، و بسند دیگر که فرمود: در علم خدا بود و در خلق نامی نداشت و از امام ششم هم مانند آن روایت است.

و از حمران بن اعین که از او پرسیدم از آن، فرمود: مقدر بود و پدید نبود و این دلالت دارد که معدوم معلوم است گر چه نامی ندارد، و معدوم شیء است و اگر مقصود جنس انسان است مقصود اینست که پیش از زایش شناخته و نامبرده نیست، و دانسته نیست که چیست و از او چه خواهند بلکه نیست و در پشت پدر یافت شود و سپس در رحم مادر تا وقت زادن امشاج یعنی آمیخته از آب مرد و زن در رحم و هر کدام برتری دارند باو ماند، از ابن عباس و دیگران.

و گفته‌اند بمعنی اطوار است، گفته‌اند یعنی رنگارنگ است چه که آب مرد سپید و سرخ و از زن زرد و سرخ است و چند رنگ است و گفته‌اند با خون حیض آمیزد و در آبستنی حیض نباشد گفته‌اند امشاج رگها است که در نطفه است، گفته‌اند طبائع عناصر است از حرارت و برودت و رطوبت و بیوست که خدا آنها را در نطفه نهاده و سازمان حیوانی را آماده کرده وانگه باو زندگی داد و گوش و چشم گشاده **فتبارک الله أحسن الخالقین** - پایان - گویم: بوجه احتمال دور نیست امشاج اشاره باشد بشئون مختلفه که در انسان خدا نهاده بدنال عناصر مختلف و اوصاف متضاده و مایه‌های جدا از هم.

**قتل الإنسان ما أكفره** گفته‌اند نفرین است و اظهار تعجب از ناسپاسی او **ثم السبیل یسره** یعنی راه بر آمدن او را از شکم مادرش آسان کرد و دهانه رحم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 298

را گشود و باو الهام کرد که سرازیر شود، یا مقصود اینست که راه خوبی و بدی را برایش هموار کرد، و در این اشاره است که دنیا راه گذر است بمنزل دیگر و از این رو فرمود: سپس او را کشت و بگور کرد و چون خواهد او را زنده کند، میراندن و بگور کردن را جزء نعمتها آورد چون وسیله رسیدن بزنگانی ابدی و لذتهای پاک است، و بگو کردن برای احترام و حفظ از درنده‌ها است.

**ما غرک بریک الکریم** یعنی چاهات فریب داد و دلیر کرد بر نافرمانی او و ذکر کریم مبالغه در منع از فریب خوردن و اشعار براه فریب دادن شیطانست که گوید معصیت کن و خدا کریم است و کسی را عذاب نکند، و گفته‌اند کرم را آورد

نه وصف دیگر تا جواب بدهن بنده گذارد و بگوید کرمت مرا فریب داد، و در مجمع البیان (ج 10 ص 449) از پیغمبر روایت است که چون این آیه را خواند فرمود: فریبش داد نادانیش.

**فلینظر الإنسان مم خلق** تا بدانند که پس از مردن معادی دارد و بر دو فرشته نگهبانش جز آنچه در آخرت سودش باشد بگوید.

**خلق من ماء دافق** رازی گفته: دفق ریختن آبست و اختلاف است که چرا آن را وصف آب آورده است.

1- بمعنی جهش بردار چون دارع و تارس و لابن و تامر یعنی زره‌دار، سپردار، شیردار، خرمادار، 2- بمعنی ریخته شده است فراء گفته اهل حجاز بیش از دیگران نام فاعل بر مفعول نهند در مقام وصف کردن گویند: سر کاتم، هم ناصب. لیل قائم، و خدا هم فرموده:

**فی عیثه راضیه**، یعنی زندگی پسندیده شده.

3- خلیل گفته: دفق بمعنی جهنده است.

4- نام صاحب ماء را بدو دادند بر وجه مجاز «**بین الصلب و الترائب**» جوهری گفته ترائب استخوانهای سینه‌اند از گلوگاه تا آخر دنده‌ها- پایان.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 299

رازی گفته: ترائب زن استخوانهای سینه او است تا آنجا که گردن بند آویزد و این قول همه لغت‌دانانست و سپس گفته در این آیه دو قول است 1- فرزند آفریده شود از آبی که از پشت مرد آید و از سینه زن 2- آفریده است از آبی که بر آید از پشت مرد و سینه‌گاه او، و دلیل دوم گوینده دوم دو وجه است.

1- اینکه آب مرد تنها از پشتش آید و آب زن از سینه‌اش و بنا بر این آب میان هر دو وجود ندارد و این مخالف آیه است.

2- خدا بیان کرده که آدمی از آب جهنده خلق شود و این وصف آب مرد است و آنگه آن را وصف کرده میان صلب و ترائب است و این دلیل شود که فرزند تنها از آب مرد است و آنها که قول اول را گفتند جواب دادند از دلیل اول باینکه رواست گفته شود خیر بسیاری از میان این دو بر آید گرچه با هم جدا باشند و بعلاوه مرد و زن که بهم پیوستند یک تن واحد شوند و این تعبیر خوش باشد و از دلیل دوم باینکه در اینجا نام جزء بر کل اطلاق شده و چون جزئی از دو بخش منی جهنده است این نام را بمجموع دادند و گفته‌اند دلیل بر اینکه فرزند از هر دو آفریده شود اینست که منی مرد

بتنهائی کوچک است و کافی نیست و روایت شده که چون آب مرد غالب باشد پسر گردد و باو ماند و خویشانش و چون آب زن غالب باشد باو و خویشانش مانده تر گردد و این دلیل صحت قول اول است.

سپس گفته: بیدینان بر این آیه خرده گرفتند که اگر مقصود از خروج میان صلب و ترائب اینست که منی از آنجا درآید درست نیست زیرا منی از فضله هضم چهارم است و از همه اجزاء تن برآید تا از هر عضوی طبع و خاصیت آن را گیرد و آماده شود که مانندی از آن با همه اعضاء پدید گردد، از این رو گفته اند هر که در جماع افراط کند ناتوانی بر همه اعضایش چیره گردد، و اگر منظور اینست که بیشتر منی از آنجا است سست است زیرا بیشتر منی از مغز تراود و دلیلش اینست که بمغز ماند و آنکه پرجماع کند نخست دو چشمش ناتوان شوند.

و اگر مقصود اینست که آنجا جایگاه منی است باز هم سست است زیرا جایگاهش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 300

رگهای منی گیر است و آنها چند رگه بهم پیچیده نزد خایه، و اگر مقصود اینست که مخرج منی آنجا است باز هم سست است زیرا محسوس است که چنین نیست.

و جواب اینست که بی تردید کمک مغز در تولید منی بیشتر است از اعضاء دیگر و او را جانشینی است که مغز حرام پشت است و تیره های بسیاری دارد که به جلو بدن کشیده شده اند که همان ترائب است، و از این رو خدا این دو عضو را نام برده بعلاوه سخن شما در کیفیت تولد منی و تولد اعضاء از آن صرف توهم است و گمانی سست و سخن خدا پذیراتر است - پایان.

بیضاوی در (ج 2 ص 597) تفسیرش گفته: **من بین الصلب و الترائب**: پشت مرد است و ترائب زن که استخوانهای سینه اویند، و اگر درست باشد که نطفه از فضله هضم رابع است و از همه اعضاء جدا شود تا آماده تولید مثل باشد و جایگاهش رگهای پیچیده خایه است مغز کمک کارترین اعضاء است در تولید آن و از این رو مانند آن است و افراط در جماع زود آن را سست کند، و نخاع پشت جانشین آنست و تیره های بسیاری بترائب دارد که به او عیه منی نزدیکترند و از این رو نامشان برده شده - پایان.

و میگویم: اگر پذیرفته شود قول اطباء ممکن است مقصود آیه این باشد که منی مرد و زن از اعضاء محصور میان پشت است و استخوانهای سینه، در هر دو منظور اینست که صلب و ترائب بیشتر در آن دخالت دارند، و دافق نبودن آب زن ممنوع است بلکه ظاهر اینست که آن هم جهنده است ولی چون در درون رحم است خوب ظاهر نشود، اخباری که صلب را از مرد دانستند و ترائب را از زن برای اینست که صلب در منی مرد کارکن تر است و ترائب در زن و از این رو اطباء گویند از آداب جماع مالش پستان زنست برای تهییج شهوت او برای اینکه پستان با رحم پر شرکت دارد.

## [روایات]

1- مناقب بسندی آورده که ابو حنیفه نزد امام صادق علیه السلام آمد و آن حضرت بوی گفت: بول نجس تر است یا منی؟ پاسخ داد، بول، فرمود: بنا بر قیاس تو باید غسل از بول واجب باشد نه منی، با اینکه خدا غسل را در منی واجب کرده نه در بول، سپس فرمود: چون منی در اختیار است و از همه تن بیرون آید و در روز یک بار باشد و بول

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 301

در روز چند بار.

ابو حنیفه گفت: چگونه از همه تن بر آید و خدا فرموده: «از میان صلب و ترائب بر آید» امام علیه السلام فرمود: آیا خدا فرموده از جز آنجاها بر نیاید، سپس فرمود: چرا حیض نیند زن چون آبستن شود؟ گفت: نمیدانم، فرمود: خدا خون را بند آورده و غذای فرزند کرده- تا آخر خبر طولانی.

2- در تفسیر نعمانی: بسندی که پرسش شد امیر المؤمنین از نمونه‌های آفرینش فرمود: بر سه روش باشند چون خلق اختراع و بی‌مایه مانند اینکه خدا فرموده «آفرید آسمانها و زمین را در شش روز، 53- الاعراف» و آفرینش دگرگونی چون قول خدا- تعالی «می آفریند شما را در شکم مادرهاتان آفرینشی بدنبال آفرینشی در ظلمتهای سه گانه «32- الزمر» و قولش «او است که آفرید شما را از خاک و سپس از نطفه، 68- المؤمن» و یا خلق تقدیر است چنانچه بعیسی فرمود: «و چون آفریدی از گل بمانند پرنده- 113- المائدة».

3- در کافی (ج 6- ص 53): بسندی از یکی از اصحاب که مردی را دو پسر بچه در یک شکم آمدند و امام ششم باو مبارکباد گفت: فرمود: کدام بزرگترند پاسخ داد آنکه نخست بدنیا آمده؟ امام فرمود آنکه دنبال تر آمده بزرگتر است نمیدانی که باو نخست آبستن شده و آن دیگر بر او در آمده و راه را بر او بسته و او نتوانسته جلوتر بدراید تا او بر آید و آنکه بدنبال آید بزرگتر است.

در مناقب بی‌سندش آورده (ج 4 ص 270) بیان: ندیدم کسی چنین فتوی داده باشد و بسا غرض او بزرگی که مناط احکام شرعی است نباشد.

4- در کافی (ج 6 ص 53) بسند عده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بچه شش ماهه میماند و 7 ماهه و 9 ماهه معروف تر است و 8 ماهه نمیماند.

5- و از همان: (520): بسندی از ابی جعفر علیه السلام که راوی گوید: پرسیدمش نهایت ماندن بچه در شکم مادر چیست؟ مردم گویند بسا سالها در شکم او بماند فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 302

دروغ گویند: دورترین مدت آبستنی نه ماه است و اگر ساعتی فزاید مادر را بکشد پیش از آنکه برآید.

6- و از همان: بسندش از محمد بن مسلم که نزد امام ششم نشست بودم و ناگاه یونس بن یعقوب ناله کنان آمد امام علیه السلام باو فرمود: چرا ناله کنی؟ گفت: طفلی دارم که همه شب را در آزارش بودم، فرمود: ای یونس پدرم بمن باز گفت: از پدرش تا برسول خدا جدم که جبرئیل فرود شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام هر دو ناله میکردند، جبرئیل گفت: ای دوست خدا چرا نالانت بینم؟ رسول خدا فرمود: برای دو کودکمان که از گریه آنها آزار کشیدیم، جبرئیل گفت: خاموش باش ای محمد که بزودی شیعه‌ها برای آنها آیند که گریه آنها **لا إله إلا الله** باشد تا هفت ساله شوند، و پس از آن گریه‌اش آمرزش خواهی برای پدر و مادر است تا بحد بلوغ رسند و از آن پس هر حسنه آرند برای والدین است و گناهش بر آنها نیست.

بیان: گریه‌اش **لا إله إلا الله** است بسا باین معنی است که ثواب تهلیل برای پدر و مادرش دارد.

7- در علل و در عیون (ج 1 ص 257): بسندی از یاسر خادم که شنیدم امام رضا علیه السلام میفرمود: هراسناکتر وضع مردم در سه جا است: روزی که زاید و از شکم مادر آید و دنیا را ببندد و روزی که بمیرد و آخرت و اهلش بچشم ببندد، و روزی که زنده شود و احکامی ببندد که در دنیا ندیده، و خدا یحیی را در این سه سلامت داشت و آسوده ساخت که فرمود «دروغ بر او روزی که زاد و روزی که مرد و روزی که برانگیخته شود زنده» و عیسی بن مریم هم خود را در اینجا آسوده دانست و گفت «دروغ بر من روزی که زادم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برآیم» سوره مریم.

8- در مناقب (ج 4 ص 352) که عمران صابی از امام رضا علیه السلام پرسید چرا مرد زن‌منش شود و زن مردمنش؟ فرمود: علتش اینست که چون زن آبستن شد پسر و در رحم بجای دختر قرار گرفت زن منش شود و اگر دختر بجای پسر شد مردمنش گردد، چون بجای پسر در رحم سمت راست است و جای دختر سمت چپ و بسا زنی دو قلو زاید از یک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 303

شکم و نشانش اینست که هر دو پستانش بزرگ شوند و اگر یکی بزرگ شود نشان آنست که یکی است جز اینکه اگر پستان راست بزرگتر است پسر است و اگر چپ دختر است و اگر هر دو پستان آبستن لاغر شوند بچه بیندازد گفت: بلندی و کوتاهی آدمی از کجا است؟ فرمود: از نطفه اگر وقتی بیرون آمد گرد شد قد بچه کوتاه شود و اگر دراز شد بلند شود.



9- در تفسیر امام و در احتجاج (24): بسندی تا جابر بن عبد الله که: ابن - صوريا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، فرزند از پدر باشد یا مادر؟ فرمود: استخوان و پی و رگ از مرد است، گوشت و خون و مو از زن، گفت درست گفتی ای محمد، سپس گفت:

چگونه شود که فرزند تنها به عموهایش ماند نه داینها و گاه همه بدائی ماند نه عموهایش؟ فرمود: آب هر کدام بالا دستی کند بر یارش ماندی از او است گفت: درست گفتی ای محمد، بمن بگو از کسی که فرزند آرد و آنکه نیارد، فرمود: چون نطفه سرخ و تیره باشد فرزند نیارد و اگر زلال باشد فرزند آرد - الخبر.

10- در احتجاج (29) از ثوبان که یک یهودی نزد پیغمبر آمد و گفت:

از تو چیزی پرسم که جز پیغمبر نداند فرمود: چه باشد؟ گفت ماندی فرزند بپدر یا مادرش فرمود: آب مرد سفید و سفت است و آب زن زرد و روان و چون آب مرد بالا گیرد بر آب زن فرزند پسر باشد باذن خدا عز و جل و ماندی از آنجا است، و چون آب زن بالا گیرد بر آب مرد فرزند دختر آید باذن خدا تعالی و ماندی از آنجا باشد - الخبر.

در علل (ج 1 ص 90): بسندی ماندش را دارد.

گویم: اخبار در این باره در باب نفس و احوالش بیایند.

11- تفسیر علی بن ابراهیم (346): بسندی از امام ششم علیه السلام که چون بچه چهار ماهه شود زنده گردد.

12- و هم او در (720) در تفسیر فلینظر الإنسان مم خلق، خلق من ماء دافق گفته: نطفه با نیرو از میان صلب و ترائب برآید، فرمود: پشت مرد و سینه زن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 304

13- در کافی (ج 3 ص 163): بسندی از امام پنجم علیه السلام که خدا عز و جل آفرینندهها آفریده و چون خواهد کسی

آفریند بآنها فرماید از آن خاک که در کتابش فرموده «از آنتان آفریدیم و در آنتان باز گردانیم و از آنتان بار دیگر برآریم، 57- طه» برگیرند، و نطفه با آن خاک خمیر شود که از آن آفریده باید، پس از آنکه چهل شب در رحم بماند، و چون چهار ماهش تمام شود گویند پروردگارا چه خلق کنیم و آنها را هر چه خواهد از پسر یا دختر سفید یا سیاه فرماید، و چون از تن درآید آن نطفه خودش از تن برآید هر که باشد خردسال یا سالمند پسر یا دختر، و از این رو مرده را غسل جنابت دهند.

بیان: آفریدگاران یعنی از فرشته‌ها و خالقیت آنها بمعنی اندازه‌گیر نیست نه هستی بخشی، و ظاهرش اینست که همان منی اول از دهان یا چشم بدراید، و بسا خدا تا عمر دارد و زنده است جزئی از آن را در او نگهدارد و بسا که مقصود مانند آن باشد و علت غسل یکی است.

14- در کافی (ج 3 ص 203): بسندی از حارث بن مغیره که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: که چون نطفه در رحم افتد خدا عز و جل فرشته‌ای فرستد تا از آن خاک که در آن دفن شود برگیرد و بدان نطفه آمیزد و پیوسته دلش بدان جا گراید تا در آن بخاک رود.

15- در علل (ج 1 ص 1): بسندی که بالا رفته تا گفته: یک یهودی نزد علی علیه السلام آمد و چند مسأله پرسید و در ضمن آنها بود که بگو مانند فرزند بعموها و دائیها را و از کدام دو نطفه مو و گوشت و استخوان و پی براینده؟ فرمود: اما مانند فرزند بعموها و دائیها اینست که اگر نطفه مرد زودتر برحم رسید فرزند مانند عموها شود، و از نطفه مرد استخوان و پی است و اگر نطفه زن پیش افتاد در رحم فرزند مانند دائیها شود و از نطفه زن است مو، پوست، گوشت، زیرا اینها زرد و ناز کند- الخیر.

16- و در همان (ج 1 ص 88): بسندی از ابی بصیر که پرسیدم از امام ششم علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 305

که مرد بسا بدائیهاش ماند و بسا به عموهاش؟ فرمود: راستش نطفه مرد سفید و سفت است و نطفه زن زرد و رقیق و اگر نطفه مرد بنطفه زن غالب شود مرد پیدر و عموهاش ماند و اگر نطفه زن بنطفه مرد غالب شود بدائیهاش ماند.

17- و از همان: (00) بسندی از عبد الله بن سنان که بامام ششم گفتم: نوزاد پیدر و عمش ماند، فرمود: چون آب مرد پیشی گرفت بآب زن فرزند پیدر و عمو ماند و چون آب زن پیش افتد فرزند ب مادر و دائیش ماند.

18- و از همان (0 ص 89): بسندش از انس بن مالک که عبد الله بن سلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: چه چیز فرزند را پیدرش یا مادرش گرایاند؟ فرمود: چون آب مرد بر آب زن پیش افتد فرزند بدو گراید- الخیر.

بیان: در قاموس است که (نزع اباه و إلیه) یعنی بدو ماند، من گویم بسا مقصود از پیش افتادن غلبه باشد تا موافق خبر ابی بصیر گردد یا علو باشد تا موافق روایت ثوبان آید و جز او، و بسا هر کدام سبب باشند و میگویم مضمونهای این اخبار از طریق عامه هم روایت شده است و در کتابهاشان هست (در اینجا خبری و بیانی در جمع اخبار از عامه نقل کرده و بدنبالش گفته) چهار قسم می‌شود، اگر آب مرد پیش افتد و هم بالا گیرد پسر آید و بعموهاش ماند و اگر آب زن پیش افتد و بالا گیرد دختر باشد و به عموهاش ماند- پایان.

(در پاورقی ص 340 گفته) در همه نسخه‌های کتاب چنین است و ظاهر اینست که دو قسم از چهار قسم از عبارت افتاده‌اند و آن دو: اگر آب مرد پیش افتد و آب زن بالا گیرد پسر آید و مانند دائی باشد و اگر آب زن پیش افتد و بالا هم گیرد دختر آید و مانند دائیها باشد).

19- در علل (0 ص 97): بسندی از امام ششم علیه السلام که چون خدا خواهد کسی آفریند صورت پدرش را تا آدم گرد آرد و او را بصورت یکی از آنها آفریند و کسی نگوید او بمن نماند و پیدرانم نماند.

20- و از همان (0 ص 89): بسندی از امیر المؤمنین علیه السلام دو نطفه در رحم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 306

بجنگند و هر کدام بیشتر باشند مانند آرد، اگر از زن بیشتر باشد مانند بدائیها آرد و اگر از مرد بیشتر باشد مانند بعموها آرد. فرمود: منی 40 روز در رحم بچرخد، هر که خواهد بدرگاه خدا عز و جل دعا کند در این 40 روز باید پیش از آفریدن بچه.

سپس خدا فرشته ارحام را فرستد و آن را بگیرد و بدرگاه خدا بر آرد و تا خدا خواهد بایستد و گوید: خدایا پسر باشد یا دختر، خدا هر چه را خواهد بدو وحی کند و فرشته ثبت کند و سپس گوید: بار معبودا، بدبخت باشد یا خوش بخت و خدا عز و جل آنچه خواهد بدو وحی کند و فرشته ثبت کند و گوید: بار خدایا روزیش چند است؟ و عمرش چه، و آن را هم بنویسد و نویسد میان دو چشمش هر چه در دنیا باو رسد و او را برگرداند و در رحم نهد و اینست قول خدا عز و جل «نرسد هیچ مصیبت در زمین و نه بر شما جز در کتابیست پیش از آنکه او را آفرینیم، 22- الحدید».

21- در علل (0 ص 276): بسندی تا آنجا که سلمان رضی الله عنه- از علی علیه السلام پرسید از روزی بچه در شکم مادرش، فرمود: خدا تبارک و تعالی خون حیض را بسود او بند آورده و آن را روزی او سازد در شکم مادرش.

22- و از همان (0 ص 284) بسندی از عبد الرحمن بن حماد که از امام هفتم علیه السلام پرسیدم چرا بمرده غسل جنابت دهند، فرمود: خدا تبارک و تعالی بالاتر از اینست که هر چیز را بیواسطه آفریند، خدا را فرشته‌های آفریننده است چون خواهد کسی را آفریند آنان را فرماید تا از آن خاکی که خدا در کتاب خود فرموده «از آنتان آفریدیم و در آنتان باز گردانیم و از آنتان بار دیگر بر آریم، 57- طه» بگیرند و با نطفه جاگزین در رحم خمیر کنند، و چون آنها را خمیر کردند گویند پروردگارا چه خلق کنیم، خدا تبارک و تعالی هر چه خواهد از پسر یا دختر، مؤمن یا کافر سیاه یا سفید، خوش بخت یا بد بخت بآنها فرماید، چون بمیرد خود همان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 307

نطفه از او روان شود نه جز آن، و از اینجا است که میت را باید غسلی چون غسل جنابت داد.

بیان: فرشته‌ها دواند و جمع در اولتک مجاز است یا دو نوعند و هر زنی دو تا دارد.

23- در محاسن: بسندی از امام ششم علیه السلام که خدا تبارک و تعالی در قرآن میفرماید: «البته آدمی را در کبد آفریدیم، 3- البلد» یعنی واداشته در شکم مادر رو بروی مادر، خوراکش از خوراک مادر است و نوشابه‌اش از نوشابه مادر و بنفس او نفس کشد، و پیمانی که خدا از او گرفته میان دو چشم او است، و چون زادش نزدیک گردد فرشته‌ای آید بنام زاجر و او را نهیبی زند و وارو گردد و سرش سرازیر شود تا خدا کار زایش را بزن و نوزاد آسان کند، و این جریان برای همه مردم است مگر آنکه سرکش باشد و چون او را نهیب زند بهراسد و وارو گردد و بزمین افتد و از نهیب آن فرشته گریانست و پیمان را فراموش کرده.

گویم: تمامش با شرحش در باب جوامع احوال دواب و انعام است.

24- عیاشی: از عبد الملک بن اعین که: چون مردی زنا کند، شیطان هم آلتش را با او فرو کند و دو نطفه در آمیزند و خدا از هر دو آفریند و شرک شیطان باشد.

25- و از همان: که محمد بن مسلم گفت پرسیدم از امام ششم علیه السلام از شرک شیطان که خدا فرماید «و شریکشان شود در مال و فرزند، 65- اسری» فرمود: هر مال حرامی شریکی است با شیطان، و فرمود: با مرد باشد هنگام جماع و فرزند از نطفه او و مرد باشد در صورتی که بوجه حرام باشد.

26- از علل محمد بن علی بن ابراهیم، علت اینکه آدم پس از چهل سال گوشت و خون شد اینست که در رحم و شکم نبود، و آشکار هم بود و پس از 40 سال گوشت و خون شد.

27- در مناقب (ج 1 ص 200) از سلام بن مستنیر که در خبری طولانی از ابی جعفر علیه السلام آفرینش نوزاد را در شکم مادر ذکر کرده گفته: خدا فرشته‌ای بنام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 308

«زاجر» فرستد و باو نهیب زند و نوزاد بهراسد افتد و بر گردد و پاهایش بته شکم آیند تا خدا بیرون شدنش را به زن و بر نوزاد آسان کند، فرمود: اگر بماند نهیبی سخت تر باو زند و بهراسد و بزمین افتد هراسان و گریان از نهیب فرشته.

28- در کافی: بسندی از سلام بن مستنیر که از ابی جعفر علیه السلام از قول خدا «مخلقة و غیر مخلقة، 5- الحج» پرسیدم فرمود مخلفه آن ذره‌ها بودند که در پشت آدم خدا آفرید و از آنها پیمان ستد و آنکه در پشت مردان و رحم زنان

روانه‌شان کرد و آنانند که بدنیا آیند تا از آن پیمان بازرسی شوند، غیر مخلقه هر آدمی است که پیمان عالم ذر را ندیده چون نطفه‌ها که دور ریزند و بچه‌ها که پیش از دمیدن روح سقط شوند.

بیان: بنا بر این تاویل خلق بمعنی تقدیر است یعنی آنچه در عالم مقدر شده که جان گیرد یا مقدر نشده.

29- در کافی (ج 6 ص 12): بسندش تا یکی از دو امام علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل «میداند هر چه را آبستن است هر مادر و آنچه بکاهد در ارحام و آنچه فزاید، 8- الرعد» فرمود کاسته هر شکمی کمتر از نه ماه است، فزون آنکه بیش از نه ماه است، هر زنی در آبستنی خون بیند بشماره روزهای آن آبستنی او افزوده شود.

30- و از همان: بسندی تا ابی جعفر علیه السلام که میفرمود: نطفه 40 روز در رحم بماند و آنکه علقه شود تا 40 روز و آنکه مضغه باشد تا 40 روز و چون 4 ماه بپایان رسد خدا عز و جل دو فرشته آفریننده فرستد و گویند: پروردگارا چه آفرینیم؟

دختر یا پسر و فرمان گیرند پس گویند: پروردگارا خوشبخت باشد باید پخت؟ و فرمان گیرند، باز گویند: پروردگارا عمرش چیست و روزیش چه؟ چه وضعی دارد و از این باره چیزها شمرد و میان دو چشمش نویسند، و چون مدت را بسر زد خدا فرشته‌ای فرستد و او را نهیبی زند و وی پیمان را فراموش کرده بیرون آید.

حسن بن جهم گفت: باو گفتم: رواست بدرگاه خدا عز و جل دعا کند تا دختر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 309

را پسر کند یا پسر را دختر؟ فرمود: البته خدا هر چه خواهد کند.

بیان: گفتند: نوشتن پیمان کنایه از سرشت یگانه پرستی و معارف دیگر است و فراموشی پیمان کنایه از گرفتاری بعالم اسبابست که موانع تعقل سرشت را دارد.

گویم: شرح گفتار در این اخبار در کتاب عدل گذشته.

31- در کافی (ج 6 ص 13 15): بسندی از امام پنجم علیه السلام که: چون خدا خواهد نطفه‌ای را که از او در پشت آدم پیمان گرفته آفریند و او را در رحم نهد مرد را بجماع وادارد و برحم الهام دهد گشوده شو تا آفریده و فرمان و تقدیرم در تو فرو شود، رحم در گشاید و نطفه بدان رسد و 40 روز در آن بگردد سپس 40 روز علقه باشد، 40 روز مضغه گردد و آنکه گوشتی با رگهای پیچیده و آنگاه خدا دو فرشته آفریننده فرستد که هر چه خواهد در ارحام بسازند و از دهان زن بشکمش فرو روند و برحم رسند که در آن روح دیرین است و از پشت مردان و رحم زنان نقل شده و در آن جان زندگی

و ماندن بدمند و گوش و چشم و همه اندام او را بسازند و هر چه در شکم است بفرمان خدا تعالی، سپس وحی کند بدو فرشته که بنویسید بر او قضاء و قدر مرا و امر نافذم را و شرط کنید برایم بدها را در آنچه نویسید.

گویند: پروردگارا چه نویسیم، خدا عز و جل بدانها وحی کند سر بر آرید بسر مادرش، سر بر آرنند و ناگاه لوحی به پیشانی مادرش بزند در آن بنگرند و صورت او را ببینند و عمرش و پیمانش و اینکه شقی است یا سعید و همه وصفش را فرمود یکی بر یار خود دیکته کند هر آنچه در آن لوح است و بدها را شرط کنند در آنچه نویسند و نامه را مهر کنند و میان دو چشم کودک نهند و او را بر سر پا دارند در شکم مادرش، فرمود با سرکشی کند و وارو شود، و این نباشد مگر در سرکش و متمرّد.

و چون وقت بیرون شدن نوزاد رسد درست باشد یا نادرست خدا برحم وحی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 310

کند در بگشا تا آفریده‌ام بزمینم بر آید و فرمانم در او نافذ گردد که وقتش رسیده فرمود: رحم دهان گشاید و خدا فرشته‌ای بنام «زاجر» فرستد و او را نهیب زند و نوزاد بهراسد و بر گردد و دو پایش بالا شوند و سرش در ته شکم آید تا بیرون شدن بر مادر و نوزاد آسان شود، فرمود: اگر ماند فرشته نهیب دیگر زند که هراس کند و بزمین پرت شود گریان و هراسان از نهیب.

بیان: ... «روح دیرین در آنست» یعنی روحی که در دوران پیش از آفرینش تن بوده و قدیم در لغت و عرف بسیار بدین معنا آمده چنانچه بر کسی که کتب لغت را بررسی کند نهان نباشد و مقصود از آن روح گیاهی یا حیوانی یا انسانی است. بدان که علماء را در امثال این خبر روشها است، برخی ظاهرش را گیرند و عملش را بدان که فرموده و انهند و این روش پرهیزکارانست، برخی گویند ظاهرش درست است و استبعاد او هام نسبت بدان چه از امام رسیده اعتباری ندارد، برخی گویند این بیانات مثل و افسانه است برای آنچه خدای سبحان میداند از حال و سرشت نوزاد و آنچه بدو سزد از کمالات و بدو سپرده شده از آمادگی که بزبان آمدن فرشته و نوشتن بر پیشانی تعبیر شده.

یکی گفته زدن بلوح پیشانی مادرش کنایه است از ظهور احوال مادر و اوصافش و اخلاقی از پیشانی و چهره که گویا بر آن نوشته‌اند، و احوال آینده نوزاد را میتوان از پیشانی مادرش خواند و بر آن از نظر تناسب نقش است، و این برای آنست که گوهر روح طبق آمادگی و پذیرش بتن افاضه شود، و آمادگی تن نوزاد پیرو آمادگی نفس پدر مادر و اوصاف و اخلاق آنها است خصوص مادر که او را موافق آنچه از پشت پدرش آمده میپرورد، و او است که دارای احوال پدری و مادری هر دو است و نامه مهر زده بمیان دو چشمش نهادن کنایه از ظهور اوصاف و اخلاق او است از پیشانی و چهره او.

گویم: احوط و اولی ترک این تاویل‌های سست است و پذیرش آنچه از ائمه هادی علیه السلام رسیده.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 311

32- در کافی (. ص 16): بسندی از محمد بن اسماعیل یا دیگری که پرسیدم از ابی جعفر علیه السلام که قربانت مرد دعا کند که آنچه زن آبستن در شکم دارد پسری درست باشد، فرمود: تا چهار ماهش تمام نشده دعا کند زیرا 40 شب نطفه است، 40 شب علقه، 40 شب مضغه که می شود چهار ماه، سپس خدا دو فرشته نگارنده فرستد گویند چه بسازیم؟ بسر یا دختر؟ شقی یا سعید؟ گویند: پروردگارا روزیش چیست عمرش چه؟ مدتش کدام؟ همه اینها گفته شوند و پیمانش میان دو دیده او است و بدان بنگرد پیوسته بر پا باشد در شکم مادرش تا چون بیرون شدنش نزدیک شود خدا عز و جل فرشته‌ای بدو فرستد و نهیبی باو زند و بیرون آید و پیمان را فراموش کرده.

33- و از همان (00): بسندش از امام ششم علیه السلام که: رحم 4 راه دارد و از هر کدام نطفه در آید یک فرزند آید و اگر از دو در آید دو قلو باشند و از سه سه قلو و و از چهار چهار قلو باشند، و از یک راه بیش از یک نباشد.

34- و از همان (0 ص 17): بسندی از امام ششم علیه السلام که رحم 4 خانه دارد نوزاد خانه یکم بپدر ماند و خانه دوم بمادر و از سوم به عموها و از چهارم بدائیها.

بیان: در این روایت هم اشاره ایست باینکه ممکن است در هر خانه نوزادی بوجود آید و موافق خبر اول باشد و از این رو کلینی- ره- آن را در باب (اکثر ما تلد المرأة) آورده.

35- در نهج البلاغه (ج 1 ص 303) فرموده: آیا آفریده درست، و بر آورده رعایت شده در تیرگیهای زهدان و درون پرده‌های تو در تو و گران، آغاز شدی از کشیده‌ای از گل، و نهاده شدی در جایگاهی محکم، تا اندازه معلوم و عمری بخش شده، در شکم مادر چرخیدی بچه شکمی- نه خواندنی داشتی نه آوازی شنیدی، سپس از جایگاهت بر آمدی در خانه‌ای که ندیده بودی، و راه بهره و ریش را نمیشناختی چه کسی مکیدن پستان مادر بتو آموخت، و بدنبال نیاز رفتن و خواستن را بتو

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 312

شناسانید. هیئات آنکه از درک وصف شکل داران و با ابزاران درماند از درک اوصاف آفریننده‌اش درمانده‌تر است و از رسیدن او بحدود آفریدها دورتر.

توضیح: «آغاز شده از کشیده از گل» اشاره است بقول خدا تعالی «و البته آفریدیم آدمی را از کشیده از گل سپس آن را ساختیم نطفه در جایگاهی استوار 13- المؤمنون» و تفسیرهای آن گذشت و در اینجا هم می‌آیند، و مقصود از مکین پا

برجا شدن نطفه است، یا پیوند آن با رگهائی در رحم چنانچه بیاید و وضع در رحم پایانی دارد که سر رسید عمر است در دنیا، چنین بچه شکمی است که نهانست و چون زاد او را منغوس گویند.

( 36- نهج البلاغه (ج 1 ص 143): بشما گوش داد تا بشنود آنچه را بایدش و چشم تا کوری او را ببرد و تیکه‌های فراهم کن اندام داد، مناسب با هر سوی آنها در صورت بندی تا پایان عمر، با تنهائی استوار بر هر چه شاید و دلهائی جویای روزی غرق در نعمتهای والا و منت آور، بلاگردان و عاقبت آور، برای شما عمری مقدر کرد و از شما نهان داشتش، و وسائل عبرتی از آثار گذشتگان شما بر جا نهاد- تا فرموده‌اش: یا اینکه بر آوردش در تیرگیهای رحم و درون چند پرده نطفه‌ای ریخته و علقه‌ای نابود، و بچه شکمی و نوزاد شیر خوار و نرسی مردوار، سپس دلی حافظ داد و زبانی گویا و دیده‌ای نگرا تا بفهمد و عبرت گیرد، و دست کوتاه کند و باز ایستد، تا چون بمردی استوار شد و شخصیت او برقرار گردید، رو گردانید و بزرگی ورزید- تا آخر خطبه.

توضیح: منت گذاری به نهان کردن اندازه عمر از اینست که آگهی از آن و ترس از مرگ در وقت معلوم نظام جهان را بر هم زند و منظور تنبیه بی‌خبر از گذشته عمر است که حد آن را نداند. در سر الأدب در ترتیب احوال آدمی گفته: در رحم جنین است، چون زاد تا شیر نخورد ولید، و سپس رضیع و پس از بریدن از شیر فطیم، چون گاو گله کند دارج و چون قدش پنج وجب شود خماسی و چون دندان پیشین افکند مثغور- و نامهای دیگر شمرده تا گفته: میان سال 30 تا 40 شاب است و آنگه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 313

تا سال 60 کهل است و از آن که گذشت شیخ باشد ...

37- در فقیه (589): بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: چون فرزند در شکم مادر است اگر پسر است رویش بسوی پشت مادر است و اگر دختر است بسوی شکم او، دو دستش روی دو گونه و چانه‌اش بر دو زانو مانند غمناک با اندوه، چون اسیری با روده‌ای از نافش بناف مادر بسته است، و با آن ناف از خوراک مادرش و نوشابه او تغذیه میکند تا هنگام زایش، و خدا فرشته‌ای فرستد تا بر پیشانیش بنویسد. خوش بخت است یا بد بخت، مؤمن است یا کافر، توانگر است یا بینوا و عمر و روزی و بیماری و تندرستی او را ثبت کند.

و چون روزی مقدر او از ناف مادر برید فرشته او را نهیب زند و از هراس وارو شود، و سرش بسوی در خروج آید، و چون بزمین افتد هراس عظیم و شکنجه دردناکی او را فرا گیرد، اگر باد، یا بر خوردی از دستی باو رسد چنانست که کسی را پوست کنند، گرسنه شود و نتواند خوراک جوید، تشنه شود و نتواند آب جوید دردناک گردد و فریادرس نتواند جست، و خدا تعالی مهر و دوستی مادر بر او گمارد که با جان خود او را از گرما و سرما نگهدارد، و قربانش رود، و



چنانش مهر ورزد که چون سیر باشد از گرسنگی خود باک ندارد، و او که سیراب شد تشنگی خود را از یاد برد، و پوشش او را بر خود مقدم دارد و خدا روزیش را در پستان مادرش نهاده از یکی خوراک گیرد و از دیگری نوشابه.

تا شیرخوار است خدا هر روزش روزی مقدر را برساند و چون بالغ شد اهل و مال و شوق و حرص را باو فهماند وانگه با این هم در معرض هر آفت و بلا و گرفتاریست، از هر سو فرشته‌هایش رهبری و ارشاد کنند و شیطانهایش گمراه و تباه سازند، و اگر خدا نجاتش ندهد نابود گردد.

و خدا نسب انسان را در کتاب محکم خود بیان کرده و فرموده است «و البتہ آفریدیم آدمی را از کشیده از خاک» و سپس آن را در جایگاهی استوار نهادیم، سپس آفریدیم از نطفه علقه و از علقه مضغه و از مضغه استخوان و پس گوشت بر آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 314

پوشاندیم و سپس بر آوردیم او را آفریده‌ای دیگر، **فتبارک الله أحسن الخالقین**، سپس شما بعد از آن البتہ مرده باشید، سپس روز قیامت زنده شوید.

جابر بن عبد الله انصاری گفت: یا رسول الله این حال ما است حال شما و اوصیاء پس از شما در زایش چگونه است؟ رسول خدا پر دم بست و سپس گفت: ای جابر از امر بزرگی پرسیدی که جز بهره‌وران سترگ آن را هموار نکنند، راستش انبیاء و اوصیاء آفریده شدند از نور عظمت خدا جل شأنه خدا نورشان را در پشت‌های پاک و ارحام طاهره سپرده و بوسیله فرشته‌هایش نگهدارد، و بحکمتش پیرورد، و بدانشش تغذیه کند، امر آنها والاتر از وصف است و احوالشان ندانستنی است، زیرا آنها اختران خدایند در زمینش و اعلامش در خلقش و خلفاءش بر بندگانش، انوار بلاد اویند، و حجج بر آفریده‌هاش. ای جابر این از دانش محرمانه است و آن را از جز اهلش نهان دار.

38- در کافی (ج 7 ص 342): بسندی از یونس که ما کتاب فرائض امیر المؤمنین را بامام رضا علیه السلام عرضه کردیم و در آنست که امیر المؤمنین علیه السلام دیه جنین را صد دینار گفته و منی مرد را تا جنین کامل شود پنج جزء حساب کرده چون خدا عز و جل فرموده: انسان را از سلاله که نطفه است آفریده و این یک جزء، سپس علقه دو جزء، و مضغه 3 جزء، استخوان 4 جزء و پوشش گوشت 5 جزء و در اینجا جنین تمام است و پنج جزء دارد و صد دینار دیه آنست- تا فرماید- و چون برآورده شد خلقی دیگر که جان باشد خود نفسی گردد و دیه‌اش 1000 دینار طلا است اگر پسر است و 500 دینار اگر دختر است.

39- و از همان (0 ص 345): بسندی از محمد بن مسلم که پرسیدم از امام پنجم علیه السلام مردی زنی را میزند و او نطفه را میپرانند؟ فرمود: 20 دینار بر او است، گفتم: او را میزند و علقه میاندازد؟ فرمود: 40 دینار، گفتم: او را میزند و مضغه میاندازد؟

فرمود: بر او 60 دینار است گفتم: او را میزند و بچه‌ای که استخوان شده میاندازد؟

فرمود: بر اوست یکدیه تمام، بدین قضاوت کرده امیر المؤمنین علیه السلام، گفتم: نطفه را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 315

بچه صفت شناسد؟ فرمود: سفید است مانند مخ سفت که 40 روز در رحم بماند و آنکه علقه شود، گفتم: علقه چطور شناخته شود؟ فرمود چون خون دلمه خشک حجامت است که 40 روز در رحم بماند و پس از آن مضغه شود؟ گفتم: وصف و خلقت مضغه که بدان شناخته شود چیست؟ فرمود: مضغه گوشتی است سرخ که رگهای سبز در هم دارد و سپس استخوان می‌شود: گفتم استخوان چگونه است؟ فرمود: گوش و چشم و اندام دارد و چون جنین شود دیه تمام دارد.

40- و از همان (0 ص 365): بسندش از یونس شیبانی که بامام ششم علیه السلام گفتم: اگر در نطفه سقط شده یک قطره خون باشد؟ فرمود: قطره یک درهم نطفه است و در آن 22 دینار است گفتم: اگر دو قطره باشد؟ فرمود: 24 دینار، گفتم:

اگر سه قطره باشد؟ فرمود: 26 دینار، گفتم: پس 4 فرمود 28- دینار و در پنج 30 دینار و هر چه بیش از نیم باشد بهمین حساب تا علقه شود که در آن 40 دینار است، ابو شبل بآن حضرت گفت: (در مجلسی که یونس از دیه‌ها میپرسید) اگر نطفه خون آلود بر آید، فرمود: اگر خون پاک باشد علقه است و 40 دینار دارد، و اگر خون سیاه باشد چیزی بر او نباشد و تعزیر دارد.

ابو شبل گفت: اگر در علقه رگهای گوشتی باشد؟ فرمود: 42- و یک دهم گفتم: 1 دهم 40، برابر 4 است؟ فرمود: نه آن 1 دهم مضغه است که 1 دهم آن بدر رفته، و هر چه بیش باشد دیه فزون گردد تا به 60 رسد، گفتم: اگر در مضغه نمونه‌های بند استخوان باشد؟ فرمود: این آغاز استخوان بندبست که در ماه پنجم شروع شود و در آن 4 دینار است و اگر فزاید 4 و 4 فزون گردد تا به 80 رسد، گفتم:

چنین است اگر گوشت هم بر استخوان روئیده؟ فرمود: چنین است.

گفتم: اگر باو مشت گره زده و بچه افتاده و معلوم نیست زنده بوده یا مرده؟ فرمود:

هیئات ای ابا شبل چون پنج ماه گذشته جان داشته و دیه دارد.

بیان: خبر دلالت دارد که ولوج جان پس از پنج ماه است و خلاف مشهور و مضمون اخبار دیگر که است که پس از چهار ماه است، و شاید مقصود اینست که گاهی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 316

چنان می‌شود.

41- در کافی (ص 347): بسندی از سعید بن مسیب که از امام چهارم علیه السلام پرسیدم مردی زن آبستنی را لگد زده و بچه انداخته مرده؟ فرمود: اگر نطفه است بر او 20 دینار است، گفتم: حد نطفه چیست؟ فرمود: همانست که در رحم 40 روز میماند، فرمود: اگر علقه بیندازد 40 دینار بر او است، گفتم: حد علقه چیست؟

فرمود: تا 80 روز پس از ورود نطفه، فرمود: و اگر مضغه بیندازد 60 دینار بر او است، گفتم: حد مضغه کدام است؟ فرمود تا 120 روز، فرمود: و اگر بچه‌ای تمام آفرینش با استخوان و گوشت و اندام مرتب که جان گرفته باشد بیندازد بر او یکدیه تمام است.

گفتم: بمن بگو تحولش در شکم مادر از حالی بحالی بروح است یا بیروح؟

فرمود: بجا نیست جز به زندگی دیرین که در اصلاب مردان و ارحام زنان نقل شود، و اگر روحی نداشت جز زندگی انسانی در رحم حالی بحالی نمیشد، و برکننده او دیه‌ای نبود در این صورت.

توضیح: «مرتب الجوارح» در نسخه ای «مزیل الجوارح» یعنی اندامش از هم ممتاز باشند، چنانچه خدا فرموده **لو تزیلوا لعذبنها**، 25- الفتح و در نسخه‌ای «مربل» براء بی نقطه و باء یک نقطه یعنی گوشتین «بروح غذاء حیات» مقصود روح والدین است یا قوه نماء و در نسخه‌ای «عدا» بعین بی نقطه است یعنی حالی بحالی شدن نطفه بروحی است جز روح آدمی خودش که پیش از اجساد آفریده شده زیرا هنوز بدو نپیوسته، و مقصود از روح یکم قوه تامه است یا روح والدین، و مقصود از قدیم یعنی پیش از خلق جسد چنانچه بیاید ان شاء الله و اطلاق کشتن پیش از تعلق روح مجاز است.

42- در کافی (ج 6 ص 306): بسندش از حسین بن خالد که بامام هفتم گفتم:

از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ما روایت شده که هر که می‌نوشد چهل روز نمازش قبول نیست فرمود: راست گفتند، گفتم: چطور 40 روز قبول نیست نه بیش و نه کم؟ فرمود: خدا عز و جل آفرینش آدمی را اندازه گرفت 40 روز نطفه، 40 روز علقه، 40 روز مضغه، و چون می‌نوشد 40 روز در تن او بماند باندازه دوره تحول آفرینشش، سپس فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 317

همه خوراک و نوشاک 40 روز در تنش بمانند.

43- و از همان (44- روضه) بسندی از علی بن عیسی کشاند تا گفته: خدا در مناجات موسی باو گفت: ای موسی من آقای بزرگم که تو را از نطفه آبی زبون آفریدم، از گلی که از زمین درهمی بر آوردم و آدمی شد و من سازنده اویم- الخبر.

- 44- و از همان (ج 3 ص 351): بسندی که پرسیده شد امام ششم علیه السلام تن مرده میپوسد؟ فرمود: آری، تا نه گوشت ماند و نه استخوان جز خاکی که از آنش آفریده و آن نپوسد، در گور گرد هم بماند تا خدایش چون بار یکم بیافریند.
- 45- و از همان (0 ص 14) بسندی از امام ششم علیه السلام که: در بهشت میوه‌ایست بنام مزن چون خدا خواهد مؤمنی آفریند قطره‌ای از آن بچکاند و نرسد بسبزی و یا میوه‌ای که مؤمنی یا کافری آن را بخورد جز اینکه خدا از پشتش مؤمنی بر آرد.
- 46- در علل: بسندی از ابی عبد الله قزوینی که بامام ششم علیه السلام گفتم: برای چه یک آدمی در اینجا زاید و در جای دیگر میرد؟ فرمود: خدا آدمی را از صحنه زمین آفریده و هر کس بهمان خاک آفرینش خود برگردد (ج 1 ص 290).
- 47- در تفسیر امام در ضمن داستان سربریدن گاو: سپس آن را کشتند و از آن تیکه‌ای که همان نوک دم است که از او آفرینش آدمی آغاز شود و در زنده شدن هم بر آن ترکیب شود گرفتند و بدو زدند- القصة- 48- در بصائر: بسندش از امام ششم علیه السلام که چون خدا خواهد جان امامی را بگیرد پس از او امامی آفریند، یک قطره از آب زیر عرش بزمین فرو آرد بر میوه یا سبزی افکند و امامی که خدا از نطفه‌اش امام بعد را آفریند آن را بخورد، فرمود خدا از آن قطره نطفه در صلب آفریند و همان برحم منتقل شود، و 40 شب بماند و در پایانش آواز را بشنود.
- و چون 4 ماهه شد بر بازوی راستش نوشته شود «و تمام شد سخن پروردگارت بر راستی و درستی عوض کننده‌ای نیست برای سخنانش و او است شنوا و دانا، 118- الانعام» و چون بزمین آید حکمت باو داده شود، بدانش و وقار آراسته گردد، هیبت
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 318
- بر او جامه شود، و چراغی از نور برایش ساخته شود که درون دل مردم را بداند و کردار عباد را ببیند.
- گویم: اخباری در آغاز خلق امام و خواص او گذشت در مجلدات پیش راجع بامامت و آنها را دو باره نیاریم برای حذر از تکرار.
- 49- در علل (ج 1 ص 61): بسندی از امام یازدهم علیه السلام در حدیثی طولانی در آمدن خضر نزد امیر المؤمنین علیه السلام و پرسش از مسائلی که پاسخش را بامام حسن حواله کرد و امام حسن علیه السلام در ضمن جوابها فرمود: و اما آنچه گفتمی راجع باینکه مرد بعموها و دائیهایش ماند، چون مردی باهش در آید با دلی آرام و رگهائی آسوده و تنی بی‌پیشانی، نطفه در رحم آرام گیرد و فرزند مانند پدر و مادرش باشد، و اگر نگرانی و پریشاندلی دارد نطفه در درون

رحم بیکی از رگها در افتد و اگر رگ عموها است فرزند شباهت بعموها برد و اگر بر رگهای دائیها است بدائیهها برد- تا آخر خبر طولانی که بیاید.

بیان: بسا که مقصود اینست که چون نطفه پریشان نباشد ماندی کامل بود زیرا از همه تن بر آمده و هر تیکه بجای خود باشد. و اگر پریشان باشد ماندی کاستی دارد و اگر منی مرد غالب است بعموها شباهت برد که ماندی کاستی بپدر دارند، و اگر از مادر غالب است بدائیهها برد همچنین، و بسا که برخی رگها در تن مرد بعموها وابسته است، و در بدن مادر بدائیهها، و در حال پریشانی منی از آن رگ برآید و مقصود از رگ منی رگ است و این بعید است.

50- در تفسیر امام در قول خدا تعالی آیا مردم پیرستید پروردگار خود را که شما را آفرید از نطفه‌ای که آب زبونیست، و آن را در جایگاهی استوار نهاد تا اندازه معلومی و اندازه‌اش نمودیم و چه خوش اندازه کن است پروردگار جهانیان. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

نطفه 40 روز در رحم بماند، وانگه 40 روز علقه باشد و 40 روز دیگر مضغه و بعد استخوان گردد و از آن پس گوشت رویاند، سپس خدا پوستش پوشاند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 319

و بدنال آن مو برآرد سپس فرشته ارحام را فرستد و باو گویند عمر و کار و روزیش را بنویس و اینکه شقی است یا سعید، فرشته گوید: از کجا اینها را میدانم؟ باو گویند از قراء لوح محفوظ دیکته بگیر، و از آنها دیکته گیرد.

51- در کافی (ج 6 ص 46): بسندی تا امام ششم علیه السلام، فرمود پسر بچه در هفت سال دندان اندازد، و در هفت سال بنماز وادار شود، و در ده سال بستر آنها جدا گردد، در 14 سال محتلم شود در بیست و دو سال طول اقامتش پایان رسد، و در 28 سال خرد او بنهایت رسد مگر در تجربه.

52- در کافی (..) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر سال چهار انگشت خودش بلند می‌شود.

53- و از همان: بسندش از امام پنجم علیه السلام که: پسر بگرد بر آمدن دو پستان و بو گرفتن زیر بغل بالغ نشود.

54- در کافی (ج 3 ص 51): بسندی که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چون بچه پسر افتاده خایه (شل مئزخ ب) و خرد ذکر و نظر آرام دارد امید بخوبی و آسودگی از بدی او باشد، و اگر خایه سخت و درشت ذکر و تیز دید است نه امید بخوبی او است و نه آسودگی از بدیش.

55- در (کافی ج 6 ص 51): بسندی که امام هفتم میفرمود: بدخلقی پسر بچه در خردسالی او خوبست تا در سالمندی بردبار باشد سپس فرمود: نباید جز چنین باشد، و روایت شده که زیرکتر کودکان دشمنتر آنها است با ملا مکتبی.

56- در در منثور (ج 6 ص 316): از محمد بن کعب قرظی گفت: در تورات یا گفت:

در صحف ابراهیم خواندم که خدا میفرماید ای پسر آدم با من انصاف نکردی، از هیجت آفریدم، و آدمی درستت نمودم، از شیر غلت آفریدم و سپس نطفه‌ای نمودمت در جایگاه استوار و آنکه نطفه را علقه ساختم، و علقه را مضغه، و مضغه را استخوان و باستخوان گوشت پوشیدم و سپس تو را آفریده دیگر ساختم، ای آدمیزاده دیگری بر این توانا است؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 320

و آنگه در بر مادر تو را شیرین کردم تا از تو دل‌تنگ نشود و آزار نکشد سپس بروده‌ها وحی کردم گشاد شوید، و باندام که جدا شوید، روده‌های تنگ گشاد شدند و اندام در هم جدا شدند، سپس وحی کردم بفرشته گماشته بر ارحام تا از شکم مادرت بر آورد، و با یک پر از بالش تو را خلاص کرد، تو را وارسیدم آفریده ناتوانی بودی، نه دندانی داشتی که ببرد، و نه دندان آسیا که خورد کند، پس برایت از سینه مادرت پستانی بر آوردم تا بتو شیری سرد در تابستان دهد و گرم در زمستان، و آن را از میان پوست و گوشت و خون و رگها بدر آوردم.

و مادر را بتو مهربان کردم و پدر را نوازشگر، هر دو رنج برند و بکوشند و تو را پرورند و غذا دهند، نخواهند تا تو را بخوابانند، پسر آدم اینها را با تو کردم نه در عوض چیزی که از من خواستی و نه برای اینکه نیاز از من بر آری، پسر آدم، چون دندانت برید، و دندان آسیات بر آمد، از میوه تابستان و زمستان بموقع خود بتو میوه دادم، و چون دانستی که منم پروردگارت نافرمانیم کردی، و اکنون هم که نافرمانیم کردی، مرا بخوان که نزدیکم و پذیرا، بخوان که پر آمرزنده و مهربانم.

57- در کافی: بسندی از یک سنی که من با امام ششم همنشین بودم، و بخدا مجلسی از مجلس او آبرومندتر ندیدیم.

گوید: یک روز بمن فرمود: عطسه از کجا برآید؟ گفتم از بینی، فرمود:

بخطاء رسیدی گفتم قربانت از کجا برآید؟ فرمود: همه تن چنانچه نطفه هم از همه تن برآید و از احلیل بدراید وانگه میبینی که وقتی کسی عطسه زند همه اندامش بلرزد، هر کس عطسه زند تا 7 روز از مرگ در امانست.

58- در کافی (ج 6 ص 15-): بسندی از ابی حمزه که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از خلق فرمود: چون خدا خلق را آفرید مانند تیرهای قرعه آن را سرازیر کرد، و مسلمان را بر آورد و سعادت مند نمود، و کافر را شقی ساخت، و چون نطفه بجا افتد فرشته‌ها بدان برخوردارند و آن را صورتگری کنند و گویند: پروردگارا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 321

پسر یا دختر، پروردگار جل جلاله هر کدام را خواهد فرماید، و گویند **فتبارک الله أحسن الخالقین**.

سپس آن را در رحم نهند و نه روز بگردد در هر رگ و بندی و رحم سه قفل دارد یکی در بالای ناف نزدیک ناف سمت راست و دیگری در میانش فروتر از رحم و پس از نه روز در قفل بالاتر نهاده شود تا سه ماه که زن دچار ویار است و پس از آن بقفل میانه فرود آید و سه ماه بماند و ناف کودک در آن رگهای بسته دارد با همه زن که از آن رگها خوراک و نوشابه اوست، سپس بقفل فروتر فرو شود تا سه ماه که می شود نه ماه زن را درد زائیدن گیرد و بهر دردی یک رگی از ناف بریده شود که درد کشد، و دست کودک بر ناف او است تا بزمین افتد و دستش باز شود وانگه روزی او از دهانش باشد.

بیان: جوهری گفته: قداح تیرهای قرعه است که نیش ندارد و آنها را بهم زنند و قرعه بر آرند که نام بر آنها نوشته است، و در این تشبیه اشاره لطیفی است باینکه خوب و بد آدمیزاده در هم آمیخته اند تا خدا بد را از خوب جدا کند یکی از افاضل چنین گفته.

من گویم: ممکن است کلمه «قداح» باشد بتشدید دال یعنی سازنده تیر یعنی خدا مانند او بساختن آدمی پردازد، شاید تردد نه روز برای آمیزش با مزاج مادر است و یا نطفه او که از همه رگهاش بر آید، و فرود بمیان و فروتر بواسطه بزرگ شدن او است نه که همه آن فرود آید ...

59- در کافی (ص 16): بسندی از زرارة بن اعین که شنیدم امام پنجم علیه السلام میفرمود: چون نطفه در رحم افتد 40 روز بماند و 40 روز علقه شود، و 40 روز مضغه، سپس خدا دو فرشته خلاق را بفرستد و بآنها گفته شود بیافرینید چنان که خدا خواهد پسر یا دختر، صورتش را بسازید و مرگ و روزی و شقاوت و سعادت او را و پیمانی که خدا از او در ذر گرفته میان دو چشمش بنویسید، و چون ولادتش نزدیک شود خدا فرشته ای بنام «زاجر» فرستد و او را نهیب زند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 322

بهراسد و پیمان را فراموش کند و بزمین افتد و از نهیب فرشته گریه کند.

60- قرب الاسناد: بسندی از احمد بن محمد بن ابی نصر که خواستم از امام رضا علیه السلام تا دعا کند در باره زن آبستنی از خاندان ما بدرگاه خدا عز و جل، فرمود: ابی جعفر علیه السلام فرموده: دعا وقتی است که 4 ماه نگذشته گفتم: کمتر از آن دارد، پس دعا کرد، سپس فرمود: نطفه خود 30 روز در رحم است و 30 روز علقه. و 30 روز مضغه و 30 روز نیمه آفریده، و چون 4 ماه تمام شد خدا تعالی دو فرشته خلاق فرستد تا صورتش را بسازند و روزی و عمر و شقاوت و سعادتش را بنویسند - الخبر - 61- در تفسیر علی بن ابراهیم (212) **و لقد خلقناکم ثم صورناکم** یعنی شما را در اصلا

آفریدیم و در ارحام زنان صورت کشیدیم، سپس فرمود: پسر مریم در رحم صورتگری شد، نه در صلب و اگر چه در اصلاص پیغمبران آفریده شده بود، و بالا برده شد و مدرعه‌ای از پشم بتن داشت.

و بسندش از امام پنجم در تفسیر قول خدا **و لقد خلقناکم ثم صورناکم** فرموده «آفریدیم شما را» آفریدن، نطفه است، سپس علقه، سپس مضغه، وانگه استخوان و پس از آن گوشت، و صورت بندی، چشم است و بینی، و دو گوش، دهان دو دست، دو پا، صورت بست این و مانندش را، سپس زشت ساخت و زیبا، تنومند و دراز و کوتاه و مانند آنها.

62- و از همان (574) «آفریدتان از یک کس وانگه ساخت از او جفتش را» یعنی آدم و جفتش حواء را در سه تاریکی، شکم، رحم و غلاف نوزاد.

63- و از همان (132) «هر جا باشید مرگ شما را دریابد و گر چه در برجهای محکم باشید» یعنی سه تاریکی که خدا ذکر کرده، غلاف، رحم و شکم.

64- در کافی (ج 7 ص 74) بسندی از یونس، گفت: همانا میراث از شش سهم است برابر آفرینش آدمی که خدا عز و جل فرموده: «و البته آفریدیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 323

آدمی را از جوهر کشیده گل سپس او را نهادیم در جایگاه استوار، پس نطفه دیه دارد «سپس نطفه را علقه ساختیم» علقه هم دیه دارد، «و ساختیم علقه را مضغه»، در آن هم دیه است، «مضغه را استخوان کردیم» در آن هم دیه است پوشیدیم با استخوانها گوشت، در آنهم دیه دیگریست «سپس او را خلق دیگر ساختیم، در آن هم دیه دیگریست، و این آخر آفریده است.

65- در قصص راوندی: بسندی از شهر بن حوشب که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه آمد، گروهی از یهود نزدش آمدند و مسائلی پرسیدند و در آنها گفتند: چگونه فرزند ب مادر ماند با اینکه نطفه از مرد است، فرمود: شما را بخدا میدانید که نطفه مرد سپید و غلیظ است، و نطفه زن رقیق و سرخ، هر کدام بدیگری غالب شود، مانندای را ببرد، گفتند: بار خدایا آری- الخبر-.

66- و از همان: بسندی از امام رضا علیه السلام که پادشاه بدانیال گفت: میخواهم فرزندی چون تو داشته باشم، فرمود: مرا در دلت چه جایگاهی است؟ گفت:

بلند و بزرگ، دانیال فرمود: در جماعت نیت مرا داشته باش، فرمود: پادشاه چنین کرد و فرزندی برایش آمد مانندترین مردم بدانیال.



بیان: اطباء هم گفتند: تخیل هنگام جماع در تصویر جنین اثر دارد، ابن سینا در قانون گفته: جمعی دانشمندان گفتند رواست که از اسباب شباهت همان تخیل حال بسته شدن نطفه باشد و قصد مرد یا زن و تمثیل صورت آدمی اثر کند- پایان- یکی گفته که مردی هنگام جماع بیاد ماری افتاد و او را فرزندی آمد که سرش چون آدمی بود و تنش چون مار.

67- در قرب الاسناد: بسندی که مردی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: زخم تازه جوانی است و دوشیزه و نه ماهه آبستن است، و بدگمانی ندارم و من خود پیر کهنسالم و او را ندریدم و بحال خود است، فرمود: تو را بخدا بر فرجش منی ریختی؟ گفت: آری، فرمود: هر فرجی دو سوراخ دارد، از یکی منی مرد بدرون رود و از دیگری بول بیرون آید و دهانه رحم زیر همان سوراخ است که منی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 324

میرود، و چون منی در دهانه هر کدام از یکی سوراخهای رحم وارد شود زن بیکی آبستن گردد و اگر در دو تا دو قلو آبستن شود و اگر از سه تا سه قلو باشد و اگر از چهار تا چهار قلو، در اینجا جز این نیست، من فرزند او را بتو ملحق نمودم، و قابله‌ها آن را باز کردند و پسری آورد و ماند.

68- در تهذیب: بسندش از محمد بن فضیل که بامام هفتم علیه السلام گفتم: زخم یا کنیزم از پشت بمن جنبد و من تکیه دادم بپهلوی، در پشتم بجنبید و منی ریزد آیا غسل بر او لازم است؟ فرمود: آری، چون شهوت آید و آب فرو ریزد غسل بر او واجب است.

69- و از همان: بسندی موثق از معاویه بن حکیم که شنیدم از امام ششم چون زن و کنیز منی ریخت از شهوت بجماع مرد باشد با او یا نباشد، در خواب باشد یا بیداری غسل بر او واجب است.

70- و بسندش از یحیی بن ابی طلحه که پرسید از امام هفتم که مردی برای بازی بفرج زنش یا کنیزش دست میکشد تا منی ریزند، بر آنها غسل واجب است یا نه؟ فرمود: نه اینکه بشهوت فرو ریخته؟ گفتم: آری، فرمود: بر او واجب است غسل.

71- و از همان: بسندی صحیح از ابن بزیع که پرسیدم از امام رضا علیه السلام مردی با زنش کمتر از جماع عمل میکند و آن زن منی میریزد غسل بر او واجب است؟ فرمود: آری.

تبیان: گویم اخبار در این معنا بسیار است و با اخبار شباهت بعمو و دائی دلالت دارند که زن هم چون مرد منی دارد چنانچه جالینوس و بیشتر اطباء معتقدند، و ارسطو و جمعی از حکماء گفته‌اند که زن منی ندارد و از تخمش رطوبتی شبیه منی برآید که بطور مجازش منی خوانند، زیرا نزد آنها منی 5 وصف دارد، رنگ سفید لذبخش در خروج، بستگی و جهیدن و بوی گل خرما، و چون منی مرد آمیخته بدان رطوبت زن شود، مایه جنین گردد، منی مرد است که بند کند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 325

و کار کند و منی زن بپذیرد، جالینوس و پیروانش گفتند: هر کدام را نیروی بستن و پذیرش هست، و حق اینست که نزاع در اطلاق منی بر طوبت زن لفظی است و سودی ندارد، و اخبار بسیاری گذشت که فرزند از هر دو منی زاید، و سخنی در آخر باب در باره آن بیاید.

72- در تفسیر علی بن ابراهیم: فرمود خدا «منزه است که آفریده همه جفتها را از آنچه زمین رویاند و از خودشان و از آنچه ندانند، 35-یس» که بسندی از امام ششم علیه السلام بمن باز گفت پدرم، نطفه از آسمان بزمین افتد بگیاه و میوه و درخت، و مردم و بهائم از آن خورند و در آنها روان شود.

73- در علل (ج 2 ص 181): بسندش از امام ششم علیه السلام که فرمود:

آدمیزاده در شکم مادرش بر پا است که خدا فرموده: «البته آدمی را در رنج آفریدیم، 4-البلد» و جز آدمی سرش برابر او است و دو دستش پیش او، 74- تفسیر علی بن ابراهیم و لقد خلقنا الإنسان من سلاله من طین فرمود: سلاله خالص خوراک و نوشابه‌ایست که نطفه شود مایه از سلاله نطفه دارد و سلاله جوهر خوراک و نوشابه است و خوراک هم از گل است و این است معنی سلاله گل، و آن را در جایگاه استواری نهادیم، یعنی در خایه و آنکه در رحم «سپس ساختیم نطفه را علقه» تا فرماید- أحسن الخالقین، اینها همه تحول چیزی است بچیزی، نطفه در رحم 40 روز است وانگه علقه شود.

75- قولش و لقد خلقنا الإنسان- تا قولش ثم أنشأناه خلقا آخر شش دور است و در هر دوری تحولی است و دبه معینی، در نطفه 20 دینار، در علقه 40 دینار، در مضغه 60 دینار، در استخوان 80 دینار و چون گوشت آورده باشد صد دینار تا بانگ کند و دبه تمام گیرد.

76- در روایت ابی جارود (440) از امام پنجم علیه السلام در ثم أنشأناه خلقا آخر فرمود دمیدن جان است در آن.

و از همان (511) «آغاز کرد خلق آدمی را از گل» گفت او آدم بود که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 326

فرزندانش را از سلاله یعنی شیره خوردنی و نوشیدنی «آبی زبون» فرمود: نطفه منی است «پس او را ساخت» یعنی از نطفه علقه نمود و از علقه مضغه و سپس جان در او دمید.

77- و از همان (605) در روایت ابی جارود از امام پنجم علیه السلام در قولش «ببخشد بهر که خواهد دخترها. 50- الشوری» یعنی پسر با آنها نباشد و «ببخشد بهر که خواهد پسرها» که دختر با آنها نباشد «یا جفت کندشان پسران و دختران» یعنی بهر که خواهد پسران و دختران با هم بخشد.

78- و از همان (..): بسندی که یحیی بن اکثم مسائلی از موسی بن علی پرسید و در ضمنشان گفت: بمن بگو از قول خدا «یا جفت کند خدایشان پسران و دختران» آیا خدا بندهای نرش را تزویج کند با اینکه قوم لوط را بخاطر آن کیفر داد؟ و موسی از برادرش امام دهم پرسید و در جوابش فرمود: که قولش «یا تزویج کند آنها را پسران و دختران» راستش خدا تزویج کند بمردهای فرمانبر مادهائی از حور العین و زنان فرمانبر را تزویج کند بمردان فرمانبر، و معاذ الله که خدا قصد کند آنچه را تو در خاطر گرفتی از روی اشتباه برای رخصت جستن در این کار زشت.

بیان: نهان نیست که آنچه فرموده از سیاق آیه بدور است، و شاید بر سبیل تنزل باشد یعنی اگر مقصود از تزویج زناشوئی باشد این محمل خوبیست، یا اینکه این معنی از بطون آیه است، و ممکن است با سیاق آیه هم جورش کرد که منظور بیان حال همه افراد بشر یا خصوص مؤمنان باشد در باره ازدواج و اولاد، زیرا یا در دنیا زناشوئی کردند یا نه و اگر کردند یا بدانها دختران دهد یا پسران یا بی آنها یا با آنها پسران بخشد با دختران یا بی آنها بر سبیل منع خلو با آنها را نازاد ساخته که فرزند ندارند، و اگر زناشوئی نکردند خدا مردان و زنان مؤمن را در آخرت تزویج نماید بهم.

79- در تهذیب: بسندی از ابی جریر قمی که از امام هفتم علیه السلام پرسیدم که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 327

نطفه چندی دیه دارد؟ و از دیه علقه، و مضغه مخلقه و آنچه در ارحام است، فرمود در شکم مادرش بدنال هم آفریده شود، 40 روز نطفه است، 40 روز علقه 40 روز مضغه، دیه نطفه 40 دینار است و از علقه 60 دینار، در مضغه 80 دینار و چون باستخوان گوشت روئید 100 دینار: خدا فرموده ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارک الله أحسن الخالقین اگر مرد است دیه مرد دارد و اگر زن است دیه زن.

80- در معانی الاخبار (5 و 4): بسندی که داود رقی بامام ششم گفت:

قربانت مردم گویند چون حمل شش ماهه شود خدا از خلقش فارغ شده، و ابو الحسن علیه السلام باو فرمود: ای داود تو دعا کن برای فرزند گو اینکه با دریدن پرده صفا باشد که با فرزند از شکم مادر بیرون آید که خدا عز و جل هر چه خواهد میکند.

81- در اقبال که حسین بن علی علیه السلام در دعاء روز عرفه فرموده: آغاز آفرینشم کردی بنعمت خود پیش از اینکه نامی داشته باشم، مرا از خاک آفریدی و در پشت پدرها جا دادی آسوده از مرگ و میر و پیوسته از صلیبی برحمی

کوچیدم در روزگاران گذشته، از مهر و لطف و احسانت بمن در دولت کافرانم بیرون نیاوردی که عهد تو را شکستند و رسولانت را دروغ شمردند، و از مهربانی و تو جهت مرا در دوران هدایتی که آماده کردی بدنیا آوردی، و از آن پیش با من خوب کردی و نعمت دادی و از منی ریخته مرا شروع کردی و در سه ظلمت میان گوشت و پوست و خونم نهادی، و مرا با فرینشم انگشت نما نکردی و کارم را بخودم وانگذازدی و مرا تمام ساخته بدنیا آوردی و در گهواره که کودکمی بچه بودم نگهداشتی، شیر گوارا بمن روزی دادی، و دل دایه‌ها را بمن مهربان کردی و در سرپرستی، مادرانی دل سوزم وانهادی، و از پریان شب گردهم حفظ کردی، و از بیش و کم سالم داشتی.

والائی ای مهربان ای بخشاینده، تا اینکه چون بانک سخن برداشتم نعمت‌های فراوان خود را بمن کامل نمودی و هر ساله‌ام پروریدی تا چون سرشتم بکمال رسید و نهادم درست شد و با شعور حجت خود را بمن تمام کردی و شناخت خود را بمن الهام نمودی و از عجائب آفرینشت مرا بهراس افکندی و مرا بدان چه از بدائع

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 328

آفرینشت در آسمان و زمینت بر آوردی گویا کردی، و بذکر و شکر آگاه ساختی و بفرمانبرداری و پرستش خودت، و آنچه رسولانت آوردند بمن فهماندی، پذیرش وسائل خوشنودیت را برایم فراهم کردی، و در همه اینها بیاری و لطفت بمن منت نهادی.

و چون مرا از گزیده خاک آفریدی بار معبودا هر نعمتی بمن دادی و بمن عظیم خود از انواع معاش و هر جور جامه‌ام روزی کردی، باحسان دیرین خود، تا چون هر نعمتی تمام کردی، و هر نعمتی از من دور ساختی، نادانی و دلیری من تو را مانع نشد که بدان چه مرا بتو نزدیک کند راهنمایی کنی و توفیق و تقرب خود را بمن ارزانی داری - تا آخر دعا.

بیان: «مرا در اصلاّب جا دادی» یعنی مایه هستیم را در اصلاّب پدرانم سپردی، زیرا نطفه هر نوزادی در پشت پدر است، و همه علت او هستند ... «میان گوشت و پوست و خون» ظاهر اینست که تفسیر ظلمات سه‌گانه نیست و بیان حال است «مرا انگشت نما نکردی» یعنی این حالات پست جنینی مرا آشکار نکردی و نهان داشتی تا در نظر مردم خوار نشوم و پس از اینکه خلقتم درست شد و از این احوال پست در آدمم مرا بیرون آوردی، طفل و جنین هر دو بکودک اطلاق شوند و یکم از نظر نرمی تن او دوم از نظر کم خردی که خدا فرموده: چگونه سخن گوئیم با بچه تو گهواره، 29- مریم» و اینکه گفته‌اند صبی اعم از طفل است زیرا نوزاد از شیر بریده را طفل نگویند درست نیاید زیرا خدا فرموده «یا اطفالی که بر عورت زنان آگاه نشدند، 31- النور» راغب گفته: صبی آنکه بالغ نشده، خدا فرموده «چگونه سخن کنیم با کسی که در گهواره صبی است» و گفته: طفل بچه است تا نرم تن است و بسا که معنی جمع دهد خدا تعالی فرموده: **ثم یخرجکم طفلا** و فرموده «یا اطفالی که بعورت زنان آگاه نشدند» و اطفال هم جمعش آید، خدا فرموده «چون اطفال شما بالغ شدند» و زن را برای نرم تنی گویند: امرأة طفله ... «طوارق جان» گروهی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 329

پریان که کودکان را آزار کنند چون ام صبیان، طارق شب گرد است که باید در را بکوبد و آنگه در هر بدی بکار رفته در شب باشد یا روز، علم بعجائب آفریده‌ها سبب ترس است چون سبب علم بعظمت خداست و وفور نعمت او و تقصیر مکلف در اداء شکرش چنانچه خدا فرموده: «همانا بترسند از بنده‌هاش دانشمندان.» و فرموده «و آنان که از ترس پروردگارشان نگراند» گویم: بزودی شرح کامل این فقره‌های دعا آنجا که همه دعا ذکر شود در جای خود بیاید ان شاء الله.

83- در تفسیر علی بن ابراهیم (357) «آفریده آدمی را از نطفه و بناگاه ستیزه‌جویی بود آشکار 5- النحل) او را از یک قطره آب بد بو آفرید و ستیزه‌گری سخور و شیوا شد.

84- و از همان (553) «آیا نیند آدمی که او را از نطفه آفریدیم و ناگاه ستیزه‌گری آشکار شد 77- یس» یعنی گویا، دانا، شیوا.

85- و از همان (87) «و او است که آفرید شما را در ارحام هر طور می‌خواهد) یعنی پسر، دختر، سیاه، سفید و سرخ تن درست و بیمار.

86- و از همان (695) «و آنگه ببریم رگ و تینش را 47- الحاقه) فرمود: رگی در پشت که فرزند او باشد.

87- و از همان (655) «چون که جنین بودید در شکم مادرهاتان 230- النجم» پا برجا بودید. قول او «از نطفه‌ای که ریخته شود» فرمود: نطفه خون گردد، و در آغاز هم خون بوده که نطفه شده، و جای آن رگی است در مغز بنام ورید و به فقره‌های پشت گذر کند تا بدو رگ اطراف ناف رسد و سفید گردد، و اما نطفه زن از سینه‌اش بیرون آید.

88- تفسیر (706) **لم یکن شیئا مذکورا** 10- الدهر نه در علم بود و نه در ذکر.

89- و در حدیث دیگر، در علم بود و در ذکر نبود «نبتلیه» او را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 330

آزمودیم.

90- و در روایت ابی جارود از امام پنجم علیه السلام در معنی (امشاج) فرمود:

آب مرد و زن در آمیزند.

بیان: در علم نبود یعنی علم فرشته‌ها.

91- در تفسیر (445) «مخلقة و غیر مخلقة» فرمود: اینست که خون شود، غیر مخلقه سقط است.

92- در روایت ابی جارود از امام پنجم علیه السلام (لنبین لکم) یعنی تا بدانید در ارحام جنین بودید «و جا دهیم در ارحام آنچه را خواهیم 6- الحج» و سقط نشود.

93- بسندی از امام پنجم علیه السلام که چون بنده بصد سال رسد پست‌ترین عمر باشد.

بیان: دور نیست «دما خون» تصحیف تام باشد بمعنی درست.

94- «ما آفریدیمشان از آنچه میدانند» فرمود: از نطفه سپس از علقه.

95- و از همان (721) «آفریده شده آدمی از علق» یعنی از خون.

96- در مجمع البیان (ج 3 ص 193) روایت شده که ابن صوری و جمعی از یهود فدک که در مدینه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند پرسیدند خوابت چگونه است؟

بما از خواب پیغمبر آخر الزمان گزارش شده، فرمود: دو چشمم بخوابند و دلم بیدار است، گفتند: راست گفتی ای محمد، پس بما بگو: فرزند از مرد است یا زن فرمود استخوانها، پی و رگها از مردند، و گوشت و خون و ناخن و مو از زنست، گفتند:

راست گفتی ای محمد، پس چرا فرزند گاهی تنها بعموها ماند و هیچ نشانی از داینها ندارد یا تنها بدائیها ماند و هیچ نشانی از عموها ندارد، فرمود: آب هر کدام بالا دستی کرد شباهت از او است، گفتند: راست گفتی ای محمد، بما بگو پروردگارت چیست؟ و خدا نازل کرد قل هو الله أحد تا آخر سوره- الخبر- 97- در کافی (ج 7 ص 315): بسندی از عبد الله بن سنان که بامام ششم علیه السلام گفتم: مردی یک تخم او رفته؟ فرمود: اگر تخم چپش باشد همه دیه باید، گفتم:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 331

چرا؟ مگر نگفتی هر عضوی دو تا است در تن نیم دیه دارد؟ فرمود: برای اینکه فرزند از تخم چپ است.

98- در فقیه (511): بسندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: فرزند از تخم چپ است و چون بریده شود در آن دو سوم دیه است و در راست آن یک سوم دیه.

بیان: شهید دوم - قدس سره - گفته: برخی اطباء انحصار تولد را به تخم چپ منکرند و جاحظ در حیات الحیوان آن را بعوام نسبت داده، و اگر نسبت آن بآئمه علیه السلام ثابت شود بانکار منکر توجه نشود. پایان.

گویم: این چیز است که در غالب دانستنش جز از راه وحی و الهام نمی‌شود و تجربه بدان نمی‌رسد، با اینکه ممکن است حمل اخبار بر اینکه تخم چپ مؤثرتر است در آن.

99- در توحید مفضل: ای مفضل از آفرینش آدمی آغاز کنیم، بدان عبرت گیر و آغازش تدبیر کار بچه شکمی است در رحم درون سه ظلمت شکم و رحم و مشیمه، آنجا که چاره‌ای برای خواستن روزی ندارد و نه برای رفع آزار و نه جلب نفع و دفع ضرر که از خون حیض باندازه غذایش بدو روانه شود چنانچه آب گیاه را و پیوسته تا کمال خلقتش همان است غذایش با تنش سخت شود و پوستش برای مباشرت هوا نیرو گیرد و دیده‌اش برای برخورد با تابش وانگه درد زادن بمادرش یورش برد و او را وادارد تا بزاید.

و چون زائید، آن غذا که از خون مادر می‌خورد بیستانش بر گردد و مزه و رنگش بغذای دیگر برگردند که برای نوزاد از خون مناسبتر است تا در هنگام نیاز بو رسد و چون زاد لب بر جنبد و بجنابند برای پستان مادرش که شیر بنوشد و دو پستانش را چون دو ابزار آویخته برای نیاز خود دریابد، و تا تنش لطیف و روده‌هاش نازک و اندامش نرمند شیر نوشند، و چون جنبش کرد و نیاز بغذای سخت پیدا کرد تا بدنش نیرو گیرد دندانهای آسیا و پیشین او برویند تا غذا را با آنها بجود و نرم گردد و فرو دادنش بر او آسان باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 332

پیوسته چنین است تا بالغ شود و اگر پسر است، مو در رویش بروید و این نشانه نر است و عزت مرد که بدان از کودکی و شباهت زنان بدر آید، و اگر دختر است رویش ساده ماند تا خرم و زیبا باشد و مرد را بکشد بدان چه در آن نژاد و بقاء نوع است.

عبرت گیر ای مفضل از آنچه آدمی در این دوره‌های مختلف بدان تدبیر شود آیا ممکن است خود بخود باشد؟ نبینی اگر آن خون در رحم بدو روان نشود پژمرده شود و خشکیده گردد چون گیاهی که آب ندارد، و اگر درد زادن او را بهیجان نیارد چون زنده بگور باشد، اگر پس از زادن شیر مناسب او نباشد از گرسنگی بمیرد یا غذای ناباب خورد که پرورده نشود، اگر در وقت دندانهایش نروید نتواند غذا را بجود و قورت دهد، و اگر همیشه شیر خور ماند تنش نیرو نگیرد و بکاری نخورد، و باید همیشه مادر به او مشغول باشد و بفرزند دیگر نرسد؟ و اگر بموقع مو در رویش نروید بژست کودکان و زنان بماند و جلال و وقاری نیابد.

مفضل گوید: گفتیم: ای مولایم، من کسی را دیدم که تا پیری بی‌مو مانده و رویش مو بر نیاورده، فرمود: این برای سزای کردار آنها است و خدا هیچ ستمکار نیست به بنده‌ها، کیست آنکه بیاید کودک را تا او را برساند بهمه این مقاصد جز آنکه او را از نبود آفریده، و صلاح او را پس از بودن بعده خود گرفته، اگر بیخدا و خود بخود چنین تدبیری میشد، باید عمد و تقدیر خطاء و نشدنی بیارند، زیرا هر دو ضد خود بخود و اهما‌لند. و این گفته یاوه‌ایست از گوینده‌اش، زیرا مهمل درست ببار نیارد و تضاد نظم نتراود، خدا برتر است بخوبی از آنچه بیدینان گویند.<sup>۱۰۶</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 4؛ ص 332

ر نوزاد با فهم و خرد از مادر میزائید، جهان را ناشناس درمییافت و سرگردان و گیج میشد که یکباره ابن همه ناشناخته دیده از اشکال جهان و بهائم و پرنده و جز آن که ساعت بساعت و روز بروز نگردد و از اینجا عبرت گیر که چون بچه چیز فهمی را اسیر گیرند گیج شود و بزودی زبان دیگری نیاموزد و ادب یاد نگیرد چنانچه طفل خرد سال نفهم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 333

وانگه اگر از نوزادی میفهمید و عقل داشت ناراحت میشد که او را با پستان شیر دهند و در قن‌داق پیچند و بگهواره نهند برای آنکه از اینها بواسطه رقت تن و رطوبت نوزادی بی‌نیاز نبود و بعلاوه شیرینی کودک را در دلها نداشت، و بدنیا می‌آمد گول و غافل از آنچه اهل دنیا دارند، و بر خوردش بهر چیز با ذهنی ناتوان و شناختی ناچیز بود، ولی خرده خرده معرفت یابد و حال بحال تا با همه چیز الفت گیرد و تمرین نماید و بر آن بیاید، و از سرحد تأمل و نگرانی بدراید و بدنبال زندگی رود با عقل و چاره‌جوئی و عبرت‌گیری و فرمانبری و سهو و غفلت [و گناه].

و در اینجا وجوه دیگری هم هست، زیرا اگر با عقل کامل متولد میشد و خوددار بود دیگر پرورش فرزند لطفی نداشت، و سرگرمی پدر و مادر بفرزند و صلاح او معنا نداشت، و تربیت پدران برای پسران سزائی از بر و احسان بخود نمیگرفت در آن وقتی که بدان نیاز دارند، و اصلاً الفتی میان اولاد و پدر نبود چون بی‌نیاز از سرپرستی او بودند و از همان آغاز ولادت از هم جدا میشدند، و فرزند پدر و مادرش را نمیشناخت، و از همبستری با مادر و خواهر و محرومانش امتناع نداشت، زیرا آنها را نمیشناخت، و دست کم این زشت بود.

و رسواتر و زشت‌تر از همه اینکه اگر نوزاد با کمال عقل از شکم مادر می‌افتاد میدید و می‌فهمید آنچه را نباید و نشاید، آیا نبینی هر چیز آفرینش در نهایت درستی است و عادی از هر خطاء کم و بیش.

<sup>106</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.



بشناس ای مفضل که در گریه کودکان چه سود است، زیرا در مغز کودکان رطوبتی است که اگر بماند پیشامدهای ناگوار و بیماریهای بزرگ بار آرد از رفتن نور چشم و جز آن و گریه این رطوبت روان کند و بیرون آرد و بدنالش تندرستی و دیده روشن باشد، آیا روا نیست که کودک از گریه سود برد و پدر و مادرش ندانند و پیوسته او را ساکت سازند و در هر چیز رضای او را جویند تا نگرید و بفهمند که گریه‌اش برای او اصلح است و خوش انجامتر.

همچنین در بسیاری چیزها ممکن است منافی باشد که منکران خدا نشناسند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 334

و اگر می‌فهمیدند قضاوت نمی‌کردند که فلان چیز سودی ندارد برای اینکه نفهمند و ندانند، و هر چه منکران ندانند عارفان دانند و بسیاری را هم علم مخلوق بدان نرسد و علم خالق بدان احاطه دارد، جل قدسه و علت کلمته.

و آب دهان کودکان هم که روانست رطوبتی است که اگر در تن آنها بماند آفات بزرگی شود چنانچه از غلبه رطوبت بینی که بله و دیوانگی و حواس‌پرتی و جز آن از بیماریهای نابود کن پدید گردند مانند فلج و لقوه و مانند آنها، و خدا آن رطوبت را از دهانهاشان در خردسالی روان کند برای تندرستی آنها در سالمندی و خدا تفضل کرده بآنها که آفریده بدان چه ندانند، و مصلحت بینی کرده برای آنها بدان چه نشناسند، و اگر نعمتهای خود را که بدانها داده می‌فهمیدند مانع آنها بود از اینکه بدنال نافرمانی او افتند، منزله باد که چه والا نعمت است، و بر مستحقانش و جز آنها از مردم بخشنده سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا. گویم: البته شرحش و تماش در کتاب توحید گذشت.

100- در علل (ج 2 ص 272): بسندی از مفضل بن عمر که پرسیدم از امام ششم که کودک بیخود میخندد، و بیمورد میگرید، فرمود: ای مفضل هیچ کودکی نباشد جز اینکه امام را ببیند و با او راز گوید، گریه‌اش برای این است که امام از او نهان شود، و خنده‌اش برای آنکه پیش او آید، تا چون زبان باز کند، این در بروی بسته شود و دلش آن را فراموش کند.

بیان: ظاهر خبر دور از باور نیست با آنکه صحیح باشد، و بسا مقصود از دیدن امام و راز گوئیش توجه او و شفاعت و لطفش باشد و دعایش برای کودک زیرا آنها در عوالم تصرفی دارند که عقل بدان نرسد.

101- در توحید: بسندش از ابن عمر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کودکان خود را برای گریستن آنها نزنید زیرا تا چهار ماه گواهی بر یگانگی خدا است و چهار ماه صلوات بر پیغمبر و آتش و چهار ماه دعا برای پدر و مادرش.

بیان: بسا مقصود از این خبر ضعیف این است که ثواب این ذکرها و دعاها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 335

پیدرش و مادرش میرسد، و سزاست که نه دلتنگ شوند و نه آنها را بزنند، و یکی گفته: سرش این است که کودک چهار ماه جز خدا نشناسد که شناختنش سرشت او است و هم یگانگی او و گریه‌اش تنها توسل و پناه بخداست و همان گواهی بیگانگی او است و در چهار ماه دیگر مادرشناس است از این نظر که تنها وسیله تغذیه او است نه از جهت مادری، و از این رو در این مدت پستان دیگری را هم غالباً میگیرد.

و پس از خدا جز وسیله میان خود و خدا نشناسد برای روزی گرفتن که بالطبع بدان مکلف است از این رو که وسیله است، و این معنی رسالت است و گریه‌اش در حقیقت گواهی بر رسالت است در این مدت، و در چهار ماه سوم پدر و مادر را شناسد و بفهمد که در روزی بدانها نیاز دارد و گریه او در این مدت دعا برای سلامتی و ماندن آنها است در حقیقت.

102- در در منثور (ج 3 ص 72) از ابن عباس که گروهی یهود نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و مسائلی پرسیدند و در ضمن گفتند، آب مرد و آب زن چطورند و دختر و پسر از آنها چطور است؟ فرمود: راستش آب مرد سفید است و غلیظ و آب زن زرد است و رقیق. هر کدام بالا شوند فرزند و شباهت از آن او است بفرمان خدای تعالی، اگر آب مرد بالا گرفت پسر است بفرمان خدا و اگر آب زن بالا گرفت دختر است بفرمان خدا.

103- و از انس که عبد الله بن سلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، چه بر گراید فرزند را پیدرش یا مادرش؟ فرمود: جبرئیل خبر داد که چون آب مرد پیش افتد از آب زن فرزند بوی گراید، و چون آب زن بر آب مرد، گراید بزین.

104- و از ابن عباس در قول خدا تعالی و لقد خلقناکم ثم صورناکم 11- الاعراف فرمود: در پشت آدم آفریده شدند و در ارحام صورت بندی شدند.

105- در روایت دیگر از او، در اصلاّب مردان آفریده شدند وانگه در ارحام زنان صورتگری شدند.

106- و در روایت دیگر از او قول خدا «خلقناکم» آدم است و «صورناکم»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 336

نژاد او است.

107- از ابی سعید خدری که شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ پرسش از عزل فرمود: باکی بر شما نیست اگر بکنید، اگر خدای پیمانش را گرفته بر سر سنگ هم جان در او بدمد.

108- (در منثور ج 30 ص 144) همین مضمون از ابن مسعود روایت شده.

109- و از ابن عباس در تفسیر سلاله که آن شیره آب رقیقی است که فرزند از آن است (ج 5 ص 6) 110- و از ابن عباس - بسندی مرفوع، نطفه‌ای که فرزند آرد همه اندام و رگها از آن بلرزه آیند چون در رحم ریزد (..) 111- و از علی علیه السلام که چون نطفه چهار ماهه شود فرشته‌ای آید و در ظلمات سه گانه بر او جان بدمد و اینست که خدا فرماید «سپس او را خلق دیگر ساختیم» یعنی دمیدن جان (0 ص 7) 112- و از ابن عباس در قول خدا **ثم أنشأناه خلقا آخر** یعنی از شکم مادر بر آید و آغاز آفریده دیگر شود اگر بنگ دهد، و نشانه خلقت جدیدش اینست که راه برد بیستان مادر و سپس از آفرینشش اینست که بداند چگونه پاهایش دراز کند تا بداند که بنشیند و بر سر دست راه رود و بر سر پا ایستد و تا راه رود، تا از شیر گرفته شود و بداند چگونه بنوشد و خوراک خورد تا ببلوغ رسد، تا آنجا رسد که در شهرها بگردد.

113- از قتاده در **ثم أنشأناه خلقا آخر** یکی گوید روئیدن مو است و یکی گوید دمیدن جان.

114- (در منثور ج 4-345) که رسول خدا فرمود: فرشته بنطفه‌ای که 44 یا 45 شب در رحم ماند در آید که: پروردگارا شقی است یا سعید، پسر است یا دختر؟

خدا فرماید و آن دو بنویسند سپس کارش، روزیش، عمرش، اثرش، گرفتاریش نوشته شود و نامه بسته شود و بیش و کم نشود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 337

115- و از ابی ذر - رضی الله عنه - که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون منی چهل شب در رحم ماند فرشته جانها آید و او را بسوی پروردگار بر آورد، و گوید پروردگارا، پسر یا دختر، خدا حکمش را بدهد، گوید: شقی یا سعید و بنویسد آینده او را و ابو ذر از آغاز سوره التغابن 5 آیه خواند تا **و صورکم فأحسن صورکم و إليه المصیر** (ج 6 ص 227) 116- از عبد الله بن مسعود که: چون حدیثی برای شما آوریم گواهی در قرآن است، نطفه چهل شبانه روز در رحم است و چهل علقه است و سپس چهل مضغه، و چون خدا خواهد آفریده‌ای آفریند، فرشته فرو آید و گویدش که بنویس، گوید چه نویسم؟ شقی یا سعید، پسر یا دختر، و چه روزی دارد و چه اثری و چه عمری و خدا آنچه خواهد بدو وحی کند و فرشته بنویسد وانگه عبد الله خواند **إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتلیه و گفت: امشاجش رگهای او است** (ج 6 ص 297) 117- از ابن عباس در قول خدا **(من نطفة أمشاج)** که آب مرد است و آب زن چون در آمیزند.

118- و از ابن عباس در جواب نافع بن ازرق از **(من نطفة أمشاج)** که آمیختن آب مرد است و آب زن در رحم گفت عرب آن را شناسند؟ گفت: آری (و شعری کوتاه آورد از ابی ذویب) 119- و از ابن عباس در قول خدا **من نطفة أمشاج** یعنی چند رنگ، 120- و از مجاهد که **«نطفة أمشاج»** چند رنگ، نطفه مرد سفید و سرخ و از زن سبز و سرخ.

121- و از قتاده (ج 6 ص 298) **إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتليه** یک بار نطفه است یک بار علقه، یک بار مضغه، یک بار استخوان، سپس پیوشیم با استخوان گوشت، و نیرومندتر آنگاه است که گوشت برآرد، سپس خلق دیگرش سازیم.

گفت: مو برایش برویاند **فتبارک الله أحسن الخالقین** خدا از آنچه‌اش آفرید آگاه کرد، و آگاهش کرد که آن را بیان کرده تا بیازمایدش بدان، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 338

بداند چگونه او را شکر گزارد و حقشناسی کند، و برایش بیان کرد حلال و حرام را سپس فرمود «ما رهنمودیمش یا شاکر نعمت‌های خداست و یا ناسپاس بدانها.

122- از عکرمه در معنی «امشاج» که ناخن است و استخوان و پی از مرد، و گوشت و خون و مو از زن.

123- از مالک بن حویرث که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خدا خواهد آدمی آفریند مرد با زن جماع کند و آتش در هر رگ و پی او بجهد و چون روز هفتم شود خدا هر رگی میان او و آدم است گرد آورد و سپس خواند **فی آی صورة ما شاء رکبک** 124- از مجاهد در معنی **فی آی صورة ما شاء رکبک** که زشت یا زیبا مانند پدر یا مادر یا دایی یا عمو.

125- و از علی بن رباح از پدرش از جدش که پیغمبر بدو فرمود: چه برایت زاد؟ گفت یا رسول الله چه باشد؟ یا پسر است یا دختر، فرمود: بکه ماند؟

گفت: یا رسول الله ناچار پیدرش یا مادرش، فرمود: چنین مگو که چون نطفه در رحم استوار شود خدا هر نسبتی تا آدم دارد حاضر کند و آن را بصورت یکی از آنها بسازد آیا این آیه را در قرآن خدا نخواندی؟ **فی آی صورة ما شاء رکبک** یعنی از نسب میان تو و آدم (ج 6 ص 323) 126- و از ابن ابی حاتم در قول خدا **یخرج من بین الصلب و الترائب** گفت: پشت مرد و سینه زن که فرزند جزء از آنها نباشد.

127- و از ابن ابری که: صلب از مرد است و ترائب از زن.

128- و از ابن عباس که **یخرج من بین الصلب و الترائب** میان گردن و گلوگاه.

129- از مجاهد که: ترائب فروتر از گلوگاه است.

130- و از ابن عباس که: ترائب جای گردن بند زن است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 339

131- نافع بن ازرق، بابن عباس گفت: بمن خبر ده از قول خدا عز و جل «بر آید از میان صلب و ترائب» گفت: ترائب جای گردن بند زنست، گفت:

عرب این معنا را می‌شناسد؟ گفت آری، آیا نشنیدی گفته شاعر را؟

میدرخشد بسینه و گردن

زعفران بر ترائب آن زن

132- از عکرمه پرسش شد از قول خدا **يُخْرِجُ مِنَ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ** گفت: صلب از مرد و ترائب از زن آیا قول شاعر را نشنیدی؟

میدرخشد بسینه و گردن

رشته لؤلؤ بر ترائب آن زن

133- و از ابن عباس که: ترائب میان دو پستان زنست.

134- و از سعید بن جبیر که: ترائب سینه است.

135- و از عکرمه و ابن عیاض مانند آن آمده.

136- و از ابن عباس که: ترائب 4 دنده زیرین است از هر سو 137- و از اعمش گفت: استخوان و پی از آب مرد است، و گوشت و خون از آب زن.

148- از قتاده در قول خدا **يُخْرِجُ مِنَ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ** یعنی از میان پشتش و گردنش بر آید که «البته او بپرگرداندنش توانا است» گفت:

خدا بزنده کردن و بازگرداندن او توانا است «روزی که بیازمایند این راز دلها را» این درونیا آزموده شوند، خیر را در دل گرفتند و آن را آشکار کردند «نیست برایش هیچ نیرو» که خود را نگهدارد و از خود دفاع کند «و نه یاور» که در برابر خدا او را یاری کند.

139- از ابن عباس در قول خدا **إِنَّهُ عَلِيٌّ رَجَعَهُ لِقَادِرٍ** توانا است که پیر را جوان کند و جوان را پیر.

140- از مجاهد است که **إِنَّهُ عَلِيٌّ رَجَعَهُ لِقَادِرٍ** یعنی نطفه را بر گرداند باحلیل.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 340

### یک فائده [در مورد تشکیل جنین]

: یکی از محققان گفته: آغاز صورت بندی نطفه در منی مرد است و آغاز پذیرش صورت در منی زن و نسبت آنها به جنین چون مایه است و شیر در باره پنیر، و گفته‌اند، هر دو منی نیروی بستن و پذیرفتن دارند ولی بستن در نر نیرومندتر است و پذیرفتن در ماده، و گفتند اگر چنین نباشد یک چیز نمیشوند، و منی مرد بسته نگردد تا جزئی از فرزند شود.

و دیگری گفته بهمین نظر هر گاه مزاج ماده نیرومند و مردانه باشد مانند مزاج زنهای پاکدل و پر نیرو و مزاج کبدش گرم باشد، منی کلیه راستش بجای منی مرد باشد در نیروی بستن و منی کلیه چپش بجای منی ماده در نیروی پذیرفتن و فرزند باذن خدا آفریده شود.

بوئزه اگر نفس او از روح القدس نیرو گیرد و بدو متکی باشد بطوری که پیوستش بطبع و تن رسد، و مزاج را دگرگون سازد، و همه نیروهایش کمک روحانی گیرند و چنان بکارها مقتدر شود که به سنجش نیاید، مانند صدیقه مریم دختر عمران بر پیغمبر، و پسرش و خودش درود، که روح القدوس برایش چون آدمی مجسم شد درست اندام و زیبا، و نفسش بدیدار او تهییج شد و شهوتش جنیید و فرو ریخت، مانند احتلامی که در خواب دست دهد. پایان من گویم: گذشت که نفوذ فرمان خدا سبحانه وابسته باسباب عادی نیست تا نیاز باین زمینه‌سازها باشد که بسا بکشد به نسبت‌هایی بزنان مقدس و پاکدامن که خدا را خوش نیاید و صرف نظر از آن احوط است سپس گفتند: آغاز آفرینش جنین همان وجود منی است در رحم مانند خمیر که بتنور چسبانند، و آنکه اندکی تغییر کند و چون تخمی شود که در زمین کارند، سپس در آن نقطه‌ها از خون حیض پدید آید و علقه نامیده شود سپس بر رویش خونی دیده شود و چون خون خشک بنماید و اندکی بزرگ شود و باد گرمی در آن خیزد و مضعه نام گیرد.

سپس کامل شود و سه عضو رئیسی (دل، کبد و مخ) در آن ممتاز شوند، و برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 341

اعضاء دیگر نقشه‌ای برآید و آن را جنین نامند، و سپس نقشه اعضاء دیگر در آن پدید گردد و نیرومند و سخت شوند و جانی گیرد و بجنبد و بچه نامیده شود، سپس اعضاء از هم ممتاز گردند و مو بروید و زبان گشاید و خلقتش تمام شود، خلقت پسر پیش از دختر تمام شود، و چون کامل گردد بهمان خون حیض برای غذای خود اکتفا ندارد، و جنبش‌های سخت کند و تا بیست و بندهای رحم را بدرد و زائیدن محقق شود.

برخی گفتند: رحم میان مثانه و روده راستا است، و بچند رشته زنجیر مانند بسته است و تنه آن پی مانند است و کش دار تا هنگام زایش و هر نیازی پهن و دراز شود و باز بهم آید و دو درون دارد که بیک دهانه رسند و دو گوشه دارد بنام دو شاخه (دو گوشواره خ ب) رحم و بدنبال این دو گوشه دو تخم زنست که از دو تخم مرد خردترند و کم پهناتر، و منی زن از آنها برحم ریزد، و رحم گردنی دارد که تا فرج زن کشیده شده است، و بجای آلت در مرد است.

و چون منی مرد بمنی زن در درون رحم آمیخته شود نطفه بسته گردد و سپس از خون حیض بزرگ شود، و رگهائی از رحم به جنین پیوندند و آن را غذا دهند تا درست و کامل شود، و چون آنچه از این رگها نرسد بس او نباشد بسختی برای طلب خوراک بجنبد و رشته‌های زنجیروار رحم را پاره کند و زایش پدید شود- پایان-.

و بدان که همه گویند منی از فضل هضم چهارم است که در اعضاء باشد، بقراط در کتاب منی خود گفته: که بیشتر ماده منی از مغز است که بدو رگ پشت گوشها فرو ریزد و از آنجا بمغز حرام تا پر با مغز فاصله نگیرد و مزاجش بهم خورد، و از آنجا به دو قلوه ریزد پس از نفوذ در دو رگ برجسته که از درون بر گهای پیوسته بدو تخم وابسته‌اند، از این رو گفتند بریدن آنها سبب قطع نسل است.

طبری از بقراط نقل کرده که چون صقالبه خواهند فرزندان خود را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 342

برای دعوت مذهبی یا مردم پپرورند این دو رگ آنها را ببرند، دیگر نتوانند جماع کنند و بصورت زن شوند و بدانها تبرک جویند و بدرگاه خدایشان وسیله سازند، و روایت کنند که دعای او بر آورده است و برگزیده خدا شود و از پلیدیها پاک گردد، جالینوس این نظر بقراط را منکر شده و او را تخطئه کرده است.

شیخ (الرئیس) گفته: منی نباید تنها از مغز باشد و گرچه بخمیره آنست و آنچه بقراط در باره دو رگ گفته درست است بلکه واجب است از هر عضو رئیسی و با شخصیت باشد و از اعضاء دیگر هم بدان ترشح کند، قرشی در شرح قانون گفته: همانا منی از رطوبتی است که مانند شبنم بر همه اعضاء نشیند و معلوم است که در همه اعضاء مجرای پیوسته بدو تخم و آلت ندارند و تنها راهش اینست که تبخیر شود و بمغز بر آید و در آنجا گرمی بخارش برود و سرد گردد و در هم شود و بقوام پیش از بخار شدن بر گردد و از آنجا بر گهای پس دو گوش بریزد و بر گهای نخاع جاری گردد تا از روغنی که مغز بدان داده باز نماند و بار دیگر بواسطه گرمی بخار نشود.

و چون از آنجا فرو آید تا نزدیک دو تخم بر گهای پیوسته میان دو قلوه و دو تخم ریزد که پر از خونند و در دو قلوه گرم شود و آراسته گردد، و آن مایه‌ای که از مغز فرود آید آن خون را تا اندازه بمانند خود برگرداند، و از آن پس به دو تخم نفوذ کند و آراستگی و سپیدی و پخت آن کامل شود و از آن بجایگاههای خود برود.

و مؤید آنست آنچه از کتاب وابسته به هر مس در راز آفرینش که بلیناس آن را شرح کرده نقل شده است و آن اینست که چون منی از جایگاه خود هنگام جماع برآید بهم پیوندد و بمغز برآید و صورت آن را گیرد، وانگاه به آلت مرد فرو آید و از آن برآید.

و شارح اسباب گفته: مایه منی از کبد بدو قلوه در تیره‌های میان تهی فرو آمده آید، و در آنها آبش گرفته شود و از آنجا بمجرائی که میان دو تخم و آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 343

است بیاید و پس از سرخی سفید شود و از آنجا بدو تخم ریزد و آنها پدید شدن منی کمک کنند بوسیله گری کردن خونی که در این رگها نفوذ دارند- پایان-

و گفته‌اند: از دو تخم دو ظرف گنگ مانند از جنس دو تخم روئیده‌اند که بطرف زهار برابند و آویزگاه دو تخم و یک وری بدهانه مثانه فروتر از مجرای بول فرو شوند و پیوندند بدان مجری که در بیخ آلت مردیست، و این دو را ظرف منی خوانند، و در مردها درازتر و پهن‌ترند از آنها در زنها.

در آلت مردی سه سوراخ است یکی برای منی و دوم برای بول و سوم برای ودی چنانچه شیخ در قانون گفته است، و مؤلف ترویج الارواح گفته: در آلت مردی دو سوراخ است: یکی از بول و ودی و دیگری از منی، سخن آنها در این باره بسیار است، بهمین بس کردیم تا باندازه‌ای ببرخی اصطلاحات آنها آگاه شوی و در فهمیدن آنچه گذشت و آنچه از آیات و اخبار بیابند بکار بری، و خدا میداند حقائق امور را.

پایان جزء 4 مجلد 14- کتاب السماء و العالم- از بحار الانوار که جزء 60 طبع تازه است و ما آن را با نسخه مصحح فاضل خبیر شیخ محمد تقی یزدی برابر کردیم با آنچه پاورقی و ریزه‌کاری داشت و الله ولی التوفیق.

پایان شرح و ترجمه این جزء 15 ماه تیر 1351 خورشیدی برابر 24 جمادی الاولی سال 1393 هجری قمری- شهر ری- محمد باقر- کمره‌ای.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 4، ص: 344

فهرست جلد چهارم آسمان و جهان ترجمه السماء و العالم

باب بیست و نهم: بادها، سبب آنها، نوع آنها 2

باب سیام آب انواع آن دریاها و غرائب آنها و آنچه در آنها نابود شود سبب شد و جزر و نهرهای خوب و بد 19



باب سی و یکم زمین و چگونگی آن و آنچه خدا در آن برای مردم آماده کرده و کلیات احوال عناصر و آنچه فروتر زمین است 42

باب سی و دوم در بخش زمین به اقالیم و ذکر کوه قاف و کوههای دیگر و چطور آفریده شدند و سبب لرزه 84

باب سی و سوم در حرمت خوردن خاک و آنچه از آن حلال شده 128

باب سی و چهارم در معادن و احوال جمادات و طبایع و تأثیرات آنها و انقلابات جواهر و برخی نوادر 140

باب سی و پنجم نوادر آفریده‌ها 171

باب سی و ششم شهرهای ستوده و نکوهیده و غرائب آنها 173

باب سی و هفتم مسائل عبد الله بن سلام یهودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله 210

ابواب آدمی، روح، بدن، اجزاء بدن، قوای روح و تن، احوال روح و تن

باب سی و هشتم چرا بآدمی انسان گویند و بزن مرأه و به زنان نساء 242

باب سی و نهم فضل آدمی برتری او بر فرشته و برخی کلیات احوال او 246

باب چهلم باب دیگر در تفضیل بشر بر ملائکه 283

باب چهلم و یکم آغاز آفرینش آدمی در رحم تا پایان احوالش 290

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 2

جلد پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

[ادامه ابواب آدمی، روح، بدن، اجزاء بدن، قوای روح و تن، احوال روح و تن]

باب چهلم و دوم حقیقت نفس، روح و احوال آنها

آیات قرآن مجید

- 1- اسری (85) و پرسندت از روح بگو روح از فرمان پروردگار من است دانشی بشما داده نشده جز اندک.
- 2- الزمر (42) خدا جانها را دریافت کند چون مرگشان رسد و آنان که نمیرند در خفتن آنها و نگهدارند آن را که مردنش باید و رها کند آن دیگر را تا سر رسید نامبرده، راستی در این نشانه‌ها است برای اندیشه کنان.
- 3- الواقعة (83) و اگر نه اینکه چون برسد جان بگلوگاه و شما آنگاه بنگرید.
- 4- الملک (2) آنکه آفرید مرگ و زندگی تا شما را بیازماید که کدام خوش رفتار ترید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 3

### تفسیر

: «یسألونک عن الروح» طبرسی - ره - در (ج 6 ص 347) مجمع گفته: در روح مورد پرسش اختلاف است و چند قول دارد.

1- مورد پرسش جانی است که در تن آدمی است و پاسخی داده نشده و پرسش کننده یهود بودند، از ابن مسعود و ابن عباس و جمعی و جبائی هم آن را اختیار کرده، سبب عدول پیغمبر از پاسخشان اینست که مصلحت دینی آنها در بیجوابی بیشتر بوده، و چون پرسش آنها برای رنج دادن بوده و آزمودن نه برای فهمیدن و جواب صریح مایه فزونی عنادشان بود، و گفته اند یهود بقریش گفتند: محمد را صلی الله علیه و آله از روح پرسید و اگر بشما پاسخ صریح داد پیغمبر نیست و اگر نداد پیغمبر است که ما در کتب خود چنین یافتیم، و خدای سبحانش فرمود تا از پاسخ صریح بدانها خودداری کند، و باندازه فهمشان در باره روح با آنها بگوید تا نشانه راستگویی او در دعوی نبوتش باشد.

2- مورد پرسش حادث بودن روح بوده و خدا فرموده بگو روح از امر پروردگار من است یعنی از کار و آفرینش او و همین جواب آنها بوده، بنا بر این شاید مورد سؤال جان آدمی باشد که ابن عباس و جز او گویند و شاید جبرئیل باشد بقول حسن و قتاده و شاید فرشته‌ای باشد که 70 هزار چهره دارد و در هر چهره 70 هزار زبان که با همه خدا را تسبیح گوید چنانچه از علی علیه السلام روایت است یا مورد سؤال عیسی باشد که او را هم روح نامند.

3- مورد سؤال مشرکان روح است که همان قرآن باشد از این نظر که فرشته چگونه‌ات بدان برخورد و چگونه معجزه‌ات شده، و چگونه نظم و ترتیب مخالف هر نوع گفتارها شده از سخنرانی و سرودن شعر، و خدا سبحانه قرآن را روح نامیده که فرموده «و همچنین بتو وحی کردیم روحی از امر خود، 52- الشوری» بگو ای محمد روحی که قرآنست از امر پروردگار منست بمنش فرود آورده دلیل بر پیغمبریم، از کار بشر نیست و از آنها نشدنیست بنا بر این هم پاسخ بجائیست ولی بنا بر توجیه یکم معنای روح از امر پروردگار است اینست که آن را خدا داند و کسی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 4

را از آن آگاه نکرده.

علماء در ماهیت روح اختلاف دارند.

1- جسمی است رقیق و هوامنش و در همه روزنه‌های تن جاندار چرخانست این عقیده بیشتر متکلمین است و سید مرتضی - قدس الله روحه - آن را پذیرفته.

2- جسمی است هوامنش بر بنیاد جان پژوهی که هر جزئش زنده است، عقیده علی بن عیسی است، هر جاندار جان و تنی دارد، جز اینکه در برخی جان غالب است و در برخی تن.

3- روح یک عرض است که همان زندگی است که جاندار بدان آماده دانش و قدرت و اختیار است، این عقیده شیخ مفید - رضی الله عنه - است و بلخی و جمعی از معتزله بغداد، یا عرضی است در دل که اسواری گفته.

4- روح انسان همان زنده ایست که تکلیف دارد، عقیده ابن اخشید و نظام است.

5- یک دانشمند گفته: خدا روح را از شش چیز آفریده: از جوهر نور و پاکی، زیست، زندگی، دانش و والائی، نبینی تا در تن است نوری دارد که با چشم بیند و با گوش شنود و تن پاک و خوشبو است، و چون از تن بر آید تن بگردد تن بدو زیست دارد و چون از آن جدا شود پوسیده و نابود گردد، بدان زنده باشد و بی آن مرده شود. بدان دانا است و بی آن همه نادان، بالا و لطیف و زندگی یابست بدلیل قول خدا تعالی در وصف شهداء «بلکه زنده نزد پروردگار خود روزیخورند و شادند، 17- آل عمران» با اینکه تنشان در خاک پوسیده.

«بشما دانشی داده نشده جز اندک» گفته‌اند: خطاب به پیغمبر است و جز او زیرا روح برایش بیان نشده بدین معنی که از دانش منصوص جز اندکی ندارید و آنچه ناگفته مانده بیشتر است زیرا دانستنی‌های خدا را پایانی نباشد، و گفته‌اند خطاب بیهود است که از او پرسیدند، و در پاسخ گفتند چطور می‌شود با اینکه خدا بما تورات را داده؟ فرمود: تورات در دانش خدا اندکی است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 5

رازی در (ج 21 ص 37) تفسیرش گفته: مفسران را در روحی که در این آیه آمده چند قول است و اظهر آنست که همان روح زندگی است، و آنگه پرسش یهود و مبهم گوئی پیغمبر صلی الله علیه و آله را در باره روح آورده و آن را از چند راه مورد اعتراض دانسته که سست باشند، سپس گفته: بعقیده ما یهود از او در باره روح پرسیدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله بیهترین وجهی بدانها پاسخ داد، بدین تقریر که در آیه ذکر شده که از او در باره روح پرسشی کردند، و این پرسش چند وجه دارد.

1- ماهیت روح مکانی است یا لا مکانست و جدا از مکانی.

2- روح قدیم است یا حادث.

3- ارواح پس از مرگ میمانند یا نابود میشوند.

4- حقیقت سعادت و شقاوت روح چیست؟ و خلاصه بحث در باره روح بسیار است و این که فرموده «و یسألونک عن الروح» بیان نکرده از چه نظر پرسیدند جز اینکه جواب خدا تعالی تنها بدو نظر پاسخگو است یکی پرسش از ماهیت روح و دوم از قدم و حدوث آن.

اما بررسی در باره ماهیت روح اینست که گفته‌اند آیا روح جسمی است درون تن که از آمیزش طبائع و اخلاط پدید شده یا خود همین مزاج و ترکیب است، یا عرضی است قائم بدین اجسام، یا روح موجودیست جدا از این اجسام و اعراضها و خدا در پاسخ آن فرموده موجودیست جدا از این اجسام و اعراض، برای اینکه اینها همه از آمیزش اخلاط و عناصر پدید شوند و روح چنین نیست بلکه جوهریست بسیط و مجرد که پدید نشود جز بقول خدا «باش و باشد».

گفتند: چرا جدا از این اجسام و اعراض است و خدا جواب داده که روح موجودیست که بفرمان خدا پدید گردد و اثر بخشی او است در زندگی دادن بتن، و ندانستن حقیقتش که ویژه او است مایه نفی آن نباید باشد، زیرا حقیقت بیشتر چیزها دانسته نشود، و نباید آنها را نابود دانست و همین است منظور قول خدا «و بشما ندادند دانش را جز اندکی».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 6

و اما در بحث دوم اینست که لفظ امر گاهی بمعنی کار است، خدا فرموده «و ما امر فرعون برشید، 98- هود، و فرموده «و لما جاء امرنا، 67- هود، یعنی کار ما، پس امر ربی در اینجا بمعنی کار پروردگار من است و دلیل است که پرسش آنها این بوده که روح قدیم است یا حادث و فرموده: حادث است و کار خدا است.

و دلیل آورده که «بشما دانشی اندک داده شده، چون ارواح بشر در آغاز آفرینش خود نادانند، و فرهنگ و دانش در آنها حاصل شود و پیوسته دچار دگرگونیست و کم و بیش و این خود دلیل حدوث است پس سؤال از حدوث روح بوده و جوابی مستدل بدان داده شده.

گویم: سپس اقوال دیگر را در تفسیر روح آورده راجع بدین آیه، که مقصود از روح قرآنست چنانچه گذشت، یا أعظم فرشته‌ها است در قدرت و نیرو که در این آیه است «یوم یقوم الروح و الملائکة صفا 38- النبأ».

و از علی علیه السلام نقل کردند: که آن فرشته ایست با 70 هزار چهره که در هر چهره 70 هزار زبان دارد و با هر زبانی به 70 هزار لغت تسبیح خدا تعالی گوید، و خدا از هر تسبیحش فرشته‌ای آفریند که با فرشته‌ها پرواز کند تا روز قیامت، گفتند: خدا آفریده‌ای از روح بزرگتر نیافریده جز عرش، و اگر خدا خواهد آسمانها و زمینها را یک لقمه کند.

سپس بدین تفسیر و این روایت بوجه ناروایی اعتراض کرده و تفسیر دیگر آورده که جبرئیل است و تفسیر چهارمی از مجاهد نقل کرده که آفریده ایست جز فرشته بصورت آدمیزاده که میخورد و دست و پا و سر دارد، ابو صالح گفته بمردم ماند و از مردم نیست، در قرآن و اخبار درست دلیلی برای این گفته نیافتیم.

### [حقیقت نفس چیست]

سپس در باره شرح عقائد مردم در باره انسان گفته: بخوبی دانسته شود که در این میانه چیز است که آدمی با من بدان اشاره کند و چون گوید: دانستم، فهمیدم دیدم، شنیدم، چشیدم، بوئیدم، بسیدم، خشمیدم، همه همانست، آیا مقصود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 7

هر کسی از من چیست؟ جسم است یا عرض یا هر دو یا ترکیبی از آنها که چیز سومی است و جز این نیست.

اما اینکه انسان جسم است یا مقصود همین تن ظاهر است یا جسمی درون آن یا بیرون از آن، آنها که گویند: انسان همین تن ظاهر است که دیده شود گفتار آنها را نادرست در آوردیم و این سخن هم نادرست باشد و دلیلش چند وجه است.

1- میدانیم که اجزاء تن پیوسته در دگرگونی است و کم و بیش میشوند یک بار برای نمو و پژمردگی و یک بار برای فربهی و لاغری، و میدانیم که این دچار دگرگونی جدا از شخصیت پایدار و ماندنیست، و از اینها میفهمیم که آدمی مجموعه این تن نیست.

2- بسا که آدمی تن فراموش است و خود فراموش نیست مانند اینکه بجیزی توجه دارد و بیاد تن خود نیست ولی گوید من خشم کردم، خواستم و سخنت را شنیدم و رویت را دیدم و در اینجا خود را بیاد دارد و تن را فراموش کرده پس خود آدمی جز تن و اندام او است.

3- هر کس سراسر اندام خود را بخود وابندد و گوید، سرم، چشمم، دستم پایم، زبانم، دلم، تنم، و وابسته جز وابسته شده بآنست و باید آنچه آدمی است جز تن و اندام او باشد، اگر گویند: بسا میگوید، خودم، ذاتم، و باید خود او و ذاتش جدا از او باشند و این نشدنیست، گوئیم: بسا مقصود از خود و ذات همان تن مخصوص است و گاهی شخصیت مخصوص که بالفظ «من» بدان اشاره کنند، و آنجا که گوید خودم، ذاتم، مقصود تن او است که بعقیده ما جز گوهر آدمی است.

4- هر چه دلیل است که انسان نمیشود جسم باشد دلیل است که نمیشود تن باشد، و این ادله بیابند.

5- بسا آدمی زنده است و تن مرده و باید آدمی جز تن باشد، و دلیلش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 8

قول خدا تعالی است که: «مپندار البته آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند بلکه زنده‌اند، نزد پروردگار خود روزی خورند، 165- آل عمران» و این نص صریح است که شهداء راه خدا زنده‌اند، و محسوس است که تن آنها مرده.

6- قول خدا «آتش است که هر بام و شام بر آن عرضه شوند، 36- غافر» و قول او «غرقه شدند و بدوزخ رفتند، 25- نوح» دلیلند که آدمی پس از مرگ زنده است، و هم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله «پیغمبران نمیرند ولی از خانه‌ای بخانه منتقل شوند» و هم گفته او صلی الله علیه و آله و سلم «گور باغی است از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای دوزخ» و هم گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم «هر که مرد رستاخیز او برپا شد» همه این منصوص دلالت دارند که آدمی پس از مرگ تن زنده است با اینکه خرد و سرشت گواهند که تن مرده و اگر روا داریم که زنده باشد باید همه جمادات هم زنده باشند، این سفسطه است، و چون ثابت شد که آدمی زنده است و تن مرده باید آدمی جز تن باشد.

7- گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای طولانی «تا چون مرده را در تابوتش بردارند روحش بالای تابوت بچرخد و بگوید: ای خاندانم، ای فرزندانم دنیا شما را چون من بیازی نگیرد که از حلال و حرام مالی فراهم کردم تا بر دیگری گواراست و گناهش بر من است، دوری کنید از آنچه بسر من آمد».

در اینجا پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح کرده که: تن در تابوت است و چیزی بجا است که سخن میگوید با خاندان و فرزندان که حلال و حرام فراهم کرده و گناهش بگردن او است و او جز آدمی نیست، و هنگامی که تن مرده است و در تابوتست آدمی زنده است و فهمنده، و باید آدمی جز تن و کالبد باشد.

8- گفته خدا تعالی «أيا نفس با آرامش برگرد بسوی پروردگارت خشنود و پسندیده، 27-28- الفجر» خطاب برگرد، با او است در حال مردن و دلیل است که آنچه بخدا برگردد پس از مرگ تن، خشنود و پسندیده است نزد خدا و آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 9

جز آدمی نیست و باید آدمی که پس از مرگ میماند جز تن او باشد.

9- قول خدا «تا چون مرگ بر یکیشان آید جاننش را بگیرند فرستاده‌های ما و کوتاهی نکنند، سپس باز شوند به سوی خدا مولای برحق آنها، 61 و 62- الانعام» ثابت کند که با مردن تن بخدا باز شوند مولای برحق خود، و باید جز تن مرده و در گور خفته باشند.

10- همه فرقه‌های مردم جهان از هند و روم و عرب و عجم از هر ملتی چه یهود و چه ترسا، چه کبر و چه مسلمان، و دسته‌های دیگر برای مرده‌هاشان خیرات کنند و دعا کنند و بزیارت آنها روند، و اگر آنها پس از مردن تن زنده نباشند، همه اینها بیهوده است، و اتفاق بشر بدین روش دلیل است که سرشت اصلی و سالم گواه است که آدمی جز تن است و پس از مردن تن نمیرد.

11- بسیار کس پدر یا فرزند مرده خود را در خواب ببیند و باو گوید: در فلان جا گنجی طلا دارم برو بردار، و بسا باو سفارش کند که وام مرا بپرداز، و درست در آید اگر آدمی پس از مرگ تن زنده نبود چنین نمیشد و دلالت این مطلب بر زنده بودن آدمی پس از مردن دلیل است که آدمی جز کالبد و تن است.

12- آدمی که یک عضو خود را از دست بدهد، چون دست، پا، چشم، گوش و جز آن خود را همان آدم پیش داند و کمتر نداند و این برهان قطعی است که آدم جز اندام تن است.

13- قرآن و حدیث دلیلند که گروهی از یهود را خدا میمون و خوک کرد و گوئیم این آدم که مسخ شده خودش مانده یا نمانده اگر نمانده نابود شده و خوک یا میمونی دیگر آفریده شده و این مسخ نیست و اگر خودش مانده پس آدمی این تن نیست چون مانده و تن رفته و باید جز تن خود باشد.

14- پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را بصورت دحیه کلبی میدید و شیطان را بصورت شیخ نجدی، و در اینجا تن آدمی بود و خود آدمی نبود، و این دلیل است که آدمی جز این تن و کالبد محسوس است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 10

15- زنا کار با آلت خود زنا کند و به پشت او تازیانه حد خورد، و باید آدمی جز آلت و پشت خود نباشد، و گفته‌اند، آنست که آلت را بکاری گماشته و پشت را بکار دیگر، و لذت و درد از آن او است و این اعضا وسیله آند.

16- چون من با زید سخن کنم و باو گویم این کار را بکن و آن را مکن، این خطاب و امر و نهی با پیشانی یا پلک و بینی و دهان و اندام او نیست و باید با چیز دیگری باشد جدا از این اعضا، و این دلیل است که آن جز اعضا تن است.

اگر گویند چرا سراسر تن نباشد گرچه اجزاء آن نیست.

گوئیم توجیه خطاب بهمه در صورتیست که فهم و دانش داشته باشد و اگر همه را با هم دانا بدانیم یا روی هم یک دانش دارند یا هر کدام جدا دانشی دارند در صورت یکم باید یک عرض در چند جا باشد و این محال است و در صورت دوم باید هر عضوی دانا باشد بخودی خود، و بیان کردیم که یک عضو آدمی بخودی خود فهم و دانش ندارد.

17- دانائی لازم آدمی است و دانش جز در دل نیست، و باید آدمی آن موجود در دل باشد، و چون این ثابت شود باطل شود که آدمی این تن دیدنی است و دانائی برای آن لازم آدمی است که فاعل مختار است و او باید با قصد و هدف کار کند، و شرط آن دانش است، چون آنچه دانسته نیست قصدش نشدنی است، پس باید آدمی دانا باشد، و گفتیم دانش جز در دل نیست، برای برهان و قرآن برهانش اینست که ما هر چه دانیم از دل دانیم و در قرآن فرماید «دل دارند و نفهمند بدان 178- الاعراف» و فرمود «نوشته شده در دلشان ایمان، 22- المجادله» و فرمود «فرود آوردش روح الامین بر دلت، 193- الشعراء» و چون باید آدمی دانا باشد و دانش جز در دل نیست، باید آدمی در دل باشد یا چیزی باشد که با دل وابسته است و بهر تقدیر گفته کسی که آن را تن و کالبد داند باطل است و اما بحث دوم که آدمی دیدنی نیست اینست که حقیقت آدمی سطح و رنگ ندارد، و هر دیدنی باید سطح و رنگ داشته باشد و این دو شرط قطعی باشند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 11

و نتیجه اینکه حقیقت آدمی نادیدنیست و این برهان قطعی است.

سپس در باره عقائد آنان که آدمی را جسمی درون تن دانند گفته: بدان که هر جسمی در جهان سفلی است یا یکی از چهار عنصر است یا بواسطه مزاج از آنها پدید شده، و نمیشود درون تن آدمی یک عنصر بسیط باشد و باید ممزوج از چهار عنصر باشد و گوئیم آنچه مایه زمینی بر آن غالب است اجزاء سخت درهمند چون استخوان، پی، رشته، پیه، گوشت و پوست، و هیچ خردمندی که آدمی را جز تن او داند نگفته که یکی از این اعضاء است، برای آنکه این اعضاء تیره و سنگین و تاریکند و خردمند آن را از این اعضاء نداند.

و اما اجزاء آبی تن اخلاط اربعه‌اند، و در هیچ یک زمینه نیست که آدمی باشد جز خون که در این برخی آن را روح آدمی دانسته بدلیل اینکه چون از تن در آید مرگ باید و اما جسمی که هوائی و آتشی است، ارواح درونی بشرند که دو نوعند یکی هوای آمیخته بحرارت غریزیه که بریزد در دل یا در مغز که گفتند روح آدمی همانست و در اینجا اختلاف دارند.

برخی گویند: آدمی روح است در دل، و برخی گویند جزئی است جدا نشدنی در مغز، و برخی گویند روح اجزاء آتشین آمیخته با این ارواح دل و مغز است و آنها را حرارت غریزیه نامند که همان حقیقت آدمی است.

و برخی گفته‌اند: آدمی روحی است جسمانی نورانی آسمانی که گوهر لطیفی دارد بمنش تابش خورشید، و پذیرای از هم گسیختگی و دگرگونی نگردد، و چون بدن پدید شد و آمادگی کامل یافت که مقصود از «سویته» است این اجسام شریفه آسمانی خدا داده در درون اعضاء تن نفوذ کنند چون آتش در درون زغال، یا روغن درون کنجد، یا گلاب در گل، و نفوذ اینها در جواهر مقصود قول خدا است «و دمیدم در او از روحم، 29- الحجر».

تا تن درست بماند و پذیرای این اجسام شریفه است زنده است، و چون



## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 12

اخلاط غلیظی در آن بر آید جلوگیری نفوذ این اجسام شریفه گردند و مرگ آور شوند، این عقیده نیرومند و گفته ارجمندیست و تأمل را باید که خوب مطابق است با آنچه در کتب الهیه در باره مرگ و زندگی رسیده، این تفصیل عقائد آنها است که آدمی جسمی است درون تن و اما اینکه آدمی جسمی است برون تن من نشناختم قائلش را.

و اما قسم دوم که آدمی عرضی است در تن، خردمندی آن را نگوید، زیرا معلوم است که آدمی جوهر است که دانش و نیرو و تدبیر و تصرف دارد و هر چه چنین است جوهر است و عرض نیست و آنچه شاید خردمند گوید اینست که آدمی چیز است بشرط اعضاء مخصوصی و بر این تقدیر چند قول است.

یکم: چون عناصر در آمیزند و جهش هر کدام بجهد دیگری شکسته شود کیفیت معتدلی بر آید که مزاج است و درجه‌های بی‌پایان دارد، برخی آدمیت را شاید و برخی اسب بودن را پس آدمی جسمی است با کیفیت مخصوص متولد از آمیزش اجزاء عناصر باندازه مخصوص، و این عقیده بیشتر اطباء است که منکر بقاء روحند و قول اَبی الحسن بصری از معتزله.

دوم: آدمی همان اجزاء مخصوصه است بشرط زندگی و دانش و نیرو، و زندگی عرضی است در جسم و اینان منکر روح و نفسند، و گویند: در این میان جز اجسامی نباشد که زندگی دارند، و وسیله آن زندگی و دانش و توانائی است، و این عقیده بیشتر اساتید معتزله است.

سوم: آدمی جسم مخصوصی است یا شکل مخصوص بشرط زنده بودن و دانش و نیرو، و امتیازش از جانداران دیگر بشکل تن و هیئت اعضاء و اجزاء او است جز اینکه مورد اعتراض است چه بسا فرشته‌ها بصورت آدمی در آیند، و در اینجا صورت انسان باشد و خودش نباشد، و در مسخ هم معنای انسانی هست با اینکه صورت او نیست، و اعتبار شکل برای آدمی نه مانع است و نه جامع.

قسم سوم: اینست که آدمی موجودیست نه جسم و نه جسمانی، که عقیده

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 13

بیشتر فیلسوفان الهی معتقد ببقاء نفسند با معاد روحانی و ثواب و عقاب روحانی و جمعی از دانشمندان اسلام هم چون شیخ أبو القاسم راغب اصفهانی، و غزالی، و معمر بن عباد سلمی از قدمات معتزله، و شیخ مفید شیعه، و جمعی از کرامیه بدان معتقدند.

و بدان که معتقدان با ثبات نفس دو دسته‌اند: یکم، محققان که گویند:

آدمی گوهر مخصوصی است و این تن ابزار او است، و بر این فرض آدمی در درون این جهان نیست و از آن هم بیرون نیست، نه پیوسته است بجهان و نه جدا است از آن ولی وابسته بتن است برای تدبیر و تصرف چون خدای جهان که وابستگی او بجهان جز برای تدبیر و تصرف نیست.

دوم گویند نفس چون بتن پیوست با آن یکی شده و عین همدگرند، و تا با همد آدیند و چون مرگ رسد یگانگی برود و نفس تنها بماند و تن نابود گردد این جمله عقائد مردم است در باره آدمی، ثابت بن قره بنفس معتقد بود و میگفت پیوسته است باجسام آسمانی نورانی لطیف بر کنار از کون و فساد و تلاشی، و آن اجسام در تن روانند و درون آنند ولی ندیدم کسی گفته باشد آدمی جسمی است در برون تن باشد.

گویم: سپس دلیلهای عقلی دنباله داری آورده برای اثبات نفس و جدائیش از تن.

1- چون نفس یکی است باید جز تن و اجزاء آن باشد، برای یکتا بودن نفس یک بار بیدیهی بودنش دست زده و بار دیگر از چند راه دلیل آورده.

الف: اگر دو جوهر مستقل فرض کنیم در کار خود هم باید مستقل باشند و نمیشود کار یکی مانع از کار دیگری باشد میگوئیم اگر محل ادراک و اندیشه یک جوهر باشد و محل خشم جوهر دیگر و محل شهوت جوهر سوم، باید آدمی در یک وقت هم اندیشه کند و هم خشم گیرد و هم شهوت و لذت داشته باشد و این نشدنیست زیرا آدم خشمگین شهوت ندارد و بر عکس، و از اینجا دانستیم سه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 14

مبدأ مستقل جوهر نیست، بلکه اینها همه اوصاف یک جوهرند و یک کار آن مانع از کار دیگری می شود.

ب: حقیقت جاندار جسم با نفسی است که حس و حرکت ارادی دارد، و حرکت ارادی نشود جز بداعی و داعی جز شعور بخوبی نیست که بدان رو کند یا بیدی تا از آن رو گرداند و بدفعش پردازد، و باید متحرک ارادی همان مدرک خوب و بد و لذت یاب و آزارکش و سودگیر و زیانمند باشد، و بدان چه گفتیم ثابت شد که نفس آدمی یکی است، و ثابت شد که هم او است بینا و شنوا، بویا، چشنده بسنده، خیال گر، اندیشمند، یادآور، خواهش کن و خشمگیر و همه این ادراکات و کارهای اختیاری از آن او است.

سپس گفته: بیان مقدمه دوم که چون نفس یکی است نمیشود خود تن یا جزئی از آن باشد برای اینست که نمیشود همه تن باشد زیرا میدانیم نیروی دید در همه تن نیست و نه شنودن و نه خیال و تذکر و اندیشه، و این بیدیهی است و پیشتر از هر بیدیهی.

و اما اینکه نفس یک جزء تن نیست برای اینکه بطور بدیهه میدانیم در تن یک جزء مخصوص نیست که دید و شنید و فکر و ذکر همه را دارا باشد، و بخوبی درک کنیم که دید تنها از چشم است و شنیدن از گوش و آواز از نای و همچنین ادراکات و کارهای دیگر، و میدانیم جزئی از تن همه اینها را ندارد، پس ثابت شد که نفس آدمی یکی است که همه این ادراکها و کارها را دارد و نه همه تن و نه جزئی از آن آنها را ندارند، پس یقین شود که نفس جز تن و اجزاء تن باشد.

و این برهان را تقریر دیگر آریم گوئیم قطع داریم که چیزی را بینیم و شناسیم و بخواهیم و نیز دنبالش حرکت کنیم و باید بدانیم که آنکه دیده همانست که شناخته و وی همانست که خواسته و آنکه خواسته همانست که دنبالش رفته و دانسته شود که بیننده آن چیز و شناسا و خواستار و دنباله رو آن یکی است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 15

زیرا اگر بینا چیزی باشد و شناسا دوم باشد و خواستار سوم و متحرک چهارم باید بینا شناسا نباشد و آنکه شناخته نخواسته و آنکه خواسته حرکت نکرده.

ولی معلوم است که نمیشود دیدن چیزی سبب دانش چیز دیگری شود بدان و همچنین در مراتب دیگر، و نیز پیدا است میدانیم که بیننده دیده شدها منم و من چون آنها را دیدم شناختم و خواستم و جستم و دنبالش رفتم و بالبدیهه میدانم که دیدن و شناختن و خواست و حرکت همه از من است نه دیگری.

و باز خردمندان گفتند: جاندار بناچار حساس و متحرک بالاراده است و اگر چیزی را احساس نکند نفهمد خوش است یا ناخوش و تا نفهمد نمیشود خواستار جذب یا دفع آن شود، و ثابت شد همان که متحرک بالاراده است هم او باید حساس باشد و ثابت شود که مدرک بهمه ادراکات برای هر مدرکی و مباشر همه حرکات اختیاری بیک چیز است.

و نیز چون ما سخنی گوئیم تا معنایش را بدیگری بفهمانیم البته آن را تعقل کردیم و تفهیم این معانی را بدیگری اراده کردیم و دنبال حصول این اراده در دل خواستیم این سخن را پدید کنیم تا وسیله تفهیم آن معانی شود.

پس از ثبوت این مطلب گوئیم اگر جای این دانش و این خواست و این سخن همه یک جسم باشد باید گفت: دانش و اراده در نای است و دهان و زبان و معلوم است که چنین نیست، و اگر گوئیم جای دانش و خواست دل است باید جای آواز هم دل باشد و این هم بدهانت باطل است، و اگر گوئیم جای سخن نای و دهان و زبانست و جای دانش و خواست دل است و جای نیرو اعصاب و اوتار و عضلات این امور را بر این اعضاء چند بخش کردیم ولی آن را هم ابطال کردیم و گفتیم مدرک هر ادراک و خواست و محرک همه اعضاء بهر حرکتی باید یکی باشد.

راهی نماند جز اینکه گفته شود جای ادراک و قدرت بر تحریک جز بدنست و اجزاء بدن و این اعضاء ابزار کارند و چنانچه درودگر با ابزار گوناگون کارهای گوناگون کند نفس آدمی هم با چشم بیند و با گوش شنود و با مغز اندیشد و با دل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 16

تعقل کند، و این اعضاء ابزار نفسند و خود نفس گوهریست جز آنها و جدا از آنها و وابسته بدانها از نظر تصرف و تدبیر، و این برهانست شریف و یقینی در این مطلب و بالله التوفیق.

ج: اگر آدمی همین تن باشد یا هر جزئیش زندگی و دانش و قدرت جداگانه دارد یا همه اجزاء یک زندگی و یک دانش و قدرت دارند و هر دو قسم باطل است یکم برای آنکه لازم آید هر جزء تن زنده و دانا و قادر مستقل باشد و باید یک آدمی یک جاندار نباشد بلکه چند جاندار دانا و قادر باشد، و فرقی میان یک آدمی و چند آدمی نباشد که این چند آدم یک آدم با زنجیری بهم بسته شدند، ولی تباهی این سخن پر معلوم است زیرا من خودم را یک جاندار دریابم نه چند.

بعلاوه اگر هر کدام از اجزاء تن جاندار برای خود باشد جز از اجزاء دیگر ندارد، و بسا این میخواهد بیکسو رود و آن بسوی دیگر، و میان اجزاء تن کشمکش در گیرد چنانچه میان دو کس و فساد آن روشن است و اما اینکه همه اجزاء یک وصف گیرند لازم آید یک وصف در چند جا باشد و آن هم بطلانش معلوم است و محذور سابق هم باز برگردد.

د: ما چون احوال نفس را بررسی کنیم ضد احوال تن باشند و این دلیل است که نفس جسم نیست، بچند تقریر.

1- هر جسمی چون صورتی پذیرفت صورت دیگر از آن جنس نپذیرد جز اینکه آن صورت نخست بکلی از او زوده شود، مثلا چون دیده شکل مثلث پذیرفت شکل مربع نپذیرد یا دایره جز پس از زوال شکل نخست از آن، ولی حال نفس در پذیرش صور معقولات ضد آنست، زیرا نفسی که هیچ صورت عقلی نپذیرفته پذیرش هر صورت عقلی بر او دشوار است.

ولی چون یک صورت عقلی پذیرفت پذیرش صورت دومش بر او آسانتر گردد و چون صورت دوم را پذیرفت پذیرش سومی باز آسانتر گردد، و نفس پیوسته صورت پذیر است بی آنکه دچار سستی گردد و بلکه نیرومندتر شود، و از این رو آدمی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 17

هر چه بیشتر در تحصیل دانش بکوشد فهم و ادراکش بیفزاید، و ثابت شد که پذیرش نفس برای صور عقلیه بر خلاف صورت پذیری جسم است، و بگمان آرد که نفس جز تن است.

2- مواظبت بر اندیشه‌های باریک اثری در نفس دارد و اثری در تن و اثرش در نفس اینست که او را روشنتر و کامل‌تر کند و هر چه بیشتر اندیشد کاملتر گردد تا بنهایت شرف و خرمی رسد ولی اثرش در تن اینست که خشک شود و پژمرده گردد و اگر پیوسته باشد بسا او را دچار مالیخولیا و مرگ تن سازد، و بدان چه گفتیم معلوم شد که افکار مایه زندگی و خرمی نفس باشند و مایه کاستی و مرگ تن و اگر نفس همان تن باشد، باید یک چیز دو اثر ضد در یک چیز کند و آن محال باشد.

3- بسا آدمی ناتوان و لاغر را نگریم که بر اثر تجلی انوار معنویه پردلیر شود و تسلطی یابد که بحضور بزرگتر پادشاهی اعتناء ندارد و برایش ارزشی نشناسد، و اگر نفس جز تن نبود و زندگی و بقایش بجز با آنچه تن نیرو گیرد نبود چنین چیزی نمیشد.

4- مرتاضان هر چه بیشتر نیروهای تن را بکاهند و آن گرسنگی دهند نیروهای روح آنان قوی شود و اسرار معارف الهیه در آنها تجلی کند و هر چه آدمی بخوردن و نوشیدن و شهوترانی بیفزاید چون بهیمه گردد: و از اندیشه و عقل و فهم و معرفت دور شود، و اگر نفس جز تن نبود چنین نبود.

5- نفس کارهای مادی خود را با ابزار تن انجام دهد با چشم ببیند و با گوش شنود، و با دست بگیرد و با پا راه رود، ولی در تعقل و ادراک مستقل است و از ابزار تن کمک نگیرد، و از این رو آدمی با بستن چشم میتواند نبیند و با بستن گوش نشنود ولی نتواند آنچه داند از دل براند، و از اینجا دانیم که نفس خود بخود در علوم و معارف از ابزارهای تن بی‌نیاز است، و این وجوه نشانه‌های نیرومند جدائی نفس از تنند سپس برای اثبات اینکه نفس جسم نیست دلائل سمعی آورده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 18

یکم: قول خدا تعالی «نباشید چو آنان که فراموش کردند خدا را و خداشان خود فراموش کرد، 19- الحشر» و معلوم است که هیچ خردمندی تن خود را فراموش نکند و این خودی که بشرش از فرط نادانی فراموش کند جز تن است.

2- قول خدا «برآرید نفس خود را، 92- الانعام» و این صریح است که نفس جز تن است.

3- خدا مراتب آفرینش تن آدمی را یادآور کرده و فرموده «آفریدیم آدمی را از سلاله‌ای از خاک- تا فرموده- پس پوشاندیم استخوانها را گوشت، 13- المؤمنون» و شکی ندارد که همه این مراتب احوال تنند، سپس چون خواسته دمش روح را ذکر کند فرموده «سپس برآوردیمش آفریده دیگری و این صریح است که آنچه بروح وابسته است جداست از دگر گونیهای جسمانی و دلیل است که روح جز تن است.

اگر گویند: این آیه دلیلی است بر خلاف شما زیرا خدا فرموده «البته آفریدیم آدمی را از سلاله‌ای از گل» و این دلالت دارد که آدمی جزئیست از گل گوئیم این بیان آغاز آفرینش آدمی است که از گل بوده و ما هم آن را قبول داریم چون خدا نخست مزاج سازد و آنکه روح در آن دمد و آغاز خلق آدمی از سلاله است.

4- قول خدا «و چون ساختمش و دمیدم در آن از روح خود، 72-ص» خدا دمیدن روح را از درست کردن تن جدا کرده که آفرینش اجزاء و تیکه‌های آنست و روح بخود وابسته و این دلیل است که جوهر روح جدا از جوهر تن است.

5- قول خدا تعالی «و نفس و آنچه درستش کرد، و باو الهام کرد هرزگی و پرهیزکاریش را، 7 و 8- الشمس» و این آیه صریح است در وجود نفس به‌مراه ادراک و تحریک هر دو، زیرا الهام همان ادراک است، و فجور و تقوی کارند و صریح است در اینکه آدمی یکی است دارای ادراک و تحریک و باز هم موصوف است یک بار بکار فجور و یک بار دیگر پرهیزکاری، و معلوم است که همه تن این دو وصف را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 19

ندارند، و نه عضوی از آن، و باید یک جوهری باشد که همه این اوصاف را شاید.

6- قول خدا تعالی «راستی ما آفریدیم آدمی را از نطفه‌ای آمیخته بیازمائیم او را پس بگردانیمش شنوا، بینا 2- الدهر» و این صریح است در این که آدمی یک چیز است و هم او است آزمون شده بتکالیف الهیه و امور ربانیه و هم موصوف بشنود و دید، و مجموع تن چنین نیست و نه عضوی از آن، و نفس جز تن است و هم او است که این اوصاف را دارد.

و بدان که اخبار در باره وصف ارواح پیش از وابستن به تنها و پس از جدا شدن از آنها بسیارند، و همه دلیلند که نفس جز تن است، و عجب است از کسانی که این آیات بسیار را میخوانند و این اخبار بسیار را روایت میکنند و باز گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در گذشت و روح را نشناخت و این شگفت آور است.

سپس این آیه را برای تأیید مذهب خود بدین تفسیر تقریر کرده که اگر روح جسم بود و از حالی بحالی و وضعی بوضع دیگری میشد برابر بدن بود در اینکه پدیده از اجسام دگرگون اوصاف است و چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسش میشد پاسخ دهد جسمی است که چنین بوده و چنان شده تا روح شده چنانچه در شرح تولد بدن فرمود: نطفه بوده و علقه شده و مضغه شده.

و چون چنین فرمود و فرمود که «آن از فرمان پروردگار من است» و هستی ندارد بجز اینکه خدایش فرموده «باش و بوده است» خود دلیل است که جوهریست نه از جنس اجسام، بلکه جوهری قدسی و مجرد، و بدان که بیشتر عرفاء کامل که مرتاض و اهل کشف و شهودند اصرار دارند بدین عقیده و یقین دارند بدین مذهب.

سپس گفته: منکران تجرد روح بوجوهی تمسک کردند.

1- اگر چون ذات خدا نه جسم است و نه عرض مانند او است در حقیقت و این نشدنیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 20

2- بقول خدا تعالی «کشته باد آدمی که چه ناسپاس است، از چه اش آفرید- تا فرموده- سپس چون خواهد او را زنده کند، 16- 23- عبس» و این صریح است که انسان آفریده از نطفه است بمیرد و بگور رود، و آنگه خدایش از گور برآورد، و اگر آدمی این تن نبود، احوالی که در این آیه یاد شدند در باره او درست نبود.

3- قول خدا تعالی «و مپندار آنان که کشته شدند در راه خدا مرده گانند- تا فرموده- روزیخوردند شادمان، 189- آل عمران» و این دلیل است که روح جسم است، زیرا روزی خوردن و شادی صفت جسمند.

و پاسخ از یکم اینست که برابری با خدا در لا مکانی برابری در اوصاف سلبیه است و آن مایه ماندی با خدا نیست، و بدان که گروهی نادان گمان کردند چون روح لا مکانست باید مانند خدا یا جزء خدا باشد، و این نادانی رسوا و غلط زشتی است، و تحقیق همانست که گفتیم و اگر برابری در وصف سلبی ماندی آورد باید همه مختلفات مانند گردند زیرا در اوصاف سلبی بسیار با یک دیگر شریکند.

و پاسخ از دوم اینست که چون انسان در عرف و ظاهر تن او است نام انسان بر او نهاده شده بعلاوه بپذیریم که انسان نام این تن است ولی ما دلیل آوردیم که جای علم و قدرت تن نیست.

و پاسخ از سوم اینست که روزی یاد شده در آیه خوراک معنوی آنها است که شناخت و دوستی خداست بلکه گوئیم خود این دلیل روشنتریست بر گفته ما زیرا تن آنها زیر خاک پوسیده و خدا فرماید روح آنان در قندیلهای آویزان زیر عرش جا دارند، و این خود دلیل است که روح جز تن است و در باره قول خدا سبحانه «فرود آمد روح الامین، بر دلت، 193- الشعراء» گفته در آن دو وجه است:

یکم: همانا فرمود «بر دلت» و گرچه مقصود جز این نیست که بر او فرود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 21

آورده تا تأیید کند که آنچه فرو شده محفوظ است نزد پیغمبر و در دلش جا دارد و تغییرپذیر نیست، و از او پیمان ستاند برای اندازی که از او صادر است و خدا آن را بیان کرده که فرموده «تا باشی از بیم دهنده‌ها».

دوم: اینکه بحقیقت دل طرف خطابست چون تمیز بخش و جای اختیار است و اعضاء دیگر همه در فرمان اویند و دلیلش قرآن و حدیث و عقل است، اما در قرآن چند آیه است، یکی در سوره بقره «فرودش آورد بدلت، 98، و در اینجا هم فرمود «فرو آوردش روح الامین، بر دلت» و فرمود «راستی در این یاد آور نیست برای کسی که دل دارد، 37-ق» دوم اینکه حق داشتن پیداش همانا بر تلاش دل است که فرمود: «باز خواست نکند شما را خدا بسوگندهای بیهوده ولی باز خواست کند شما را بدان چه کسب کند دلها تان، 225-البقره» و فرمود «نرسد بخدا گوشتهای آنها و نه خونهایشان ولی بدو رسد تقوای شما، 27-الحج» و تقوی در دل است، زیرا خدا تعالی فرموده «آنانند که خدا دلهاشان را بتقوی آزموده، 3-الحجرات» و خدا فرموده «و محقق است آنچه در سینهها است، 10-العادیات» و سوم قول خدا از زبان دوزخیان «اگر بودیم شنوا و اندیشمند نبودیم در اهل دوزخ فروزان 10-الملک».

و معلوم است که عقل در دل است و گوش منفذ آنست، و فرموده «راستی گوش و دیده و دل همه مسئولیت دارند، 36-الاسراء» و معلوم است گوش و چشم فائدهای ندارند جز آنچه بدل رسانند، و باز خواست از آنها همان باز خواست از دل است، و فرمود «میداند چشمک زدن را و آنچه در سینه نهانست، 19-غافر» و خیانت دیده جز بنهادی در دل برای چشم انداز نیست، و چهارم: قول خدا «و ساخت برای شما گوش و دیدهها و دلها کم است که شکر گزارید 19-السجده» این سه را بالزام حجت و خواست شکر مخصوص کرد، و گفتیم فائدهای در گوش و دیدهها نیست جز رساندن بدل تا او قضاوت کند.

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 22

و خدا تعالی فرمود «و البته آنها را تمکین دادیم در آنچه اگر شما را تمکین داده بودیم در آن، و ساختیم برایشان گوش و دیدهها و دلها و سود نکرد برایشان گوششان و نه دیدههایشان و نه دلهاشان بهیچ وجه، 26-الاحقاف» هر سه را وسیله اتمام حجت دانست و منظور همان دل است که در آنچه گوش و دیده بدو رسانند حاکم است.

و اما حدیث، روایت نعمان بن بشیر است که شنیدم میفرمود صلی الله علیه و آله هلا در تن پاره گوشتی است که اگر به باشد همه تن به است و اگر تباہ شود همه تن تباہ است هلا که آن دل است.

و اما از نظر عقل و جوهی است: یک، اگر دل بیهوش شود و اعضاء دیگر را ببرند فهم نشود، و اگر دل بهوش باشد هر آفتی بهر عضو رسد فهم شود، و این دلیل است که همه اعضاء پیرو دلند، و چون دل شاد یا غمین شود اعضاء دیگر دگرگون شوند و همچنین است در اعراض نفسانیه دیگر.

دوم: دل مرکز خواستهها است که باعث بر کارهای دیگر اعضاء است و چون خواستن منشأ کارها است و مرکز آن دل است پس فرمانده مطلق همان دل است.



سوم: اینکه معدن عقل دل است و بنا بر این فرمانده مطلق او است گرچه در مقدمه یکم گفتگو است زیرا گروهی از قدامت معتقدند مرکز عقل مغز است و آنچه دلیل گفته ما است چند وجه است.

الف: قول خدا تعالی «آیا نگردند در زمین تا دلی داشته باشند و با آن تعقل کنند، 46-الحج» و فرموده «دلها دارند که با آنها نفهمند 178-الاعراف» و فرموده «در اینست یاد آوری برای کسی که دل دارد، 37-ق» یعنی عقل دارد و آن را دل گفته چون مرکز آنست.

ب: خدا هر چه ضد عقل است بدل وابسته که فرموده «در دلشان بیماریست 10-البقره» «مهر نهاد خدا بدلهاشان، 7-» و گفتند دلهای ما بسته‌اند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 23

بلکه خدا چاپ کیفر بدانها زده، 88-» و «حذر دارند منافقان که فرود آری بر آنها سوره‌ای تا آگاهشان کنی بدان چه در دل دارند، 65-التوبه»، «بگویند با دهانشان آنچه در دل ندارند، 167-آل عمران، «نه هرگز، بلکه زنگ گرفته دلهاشان، 14-المطففین»، «آیا بیندیشند در قرآن یا بر دلهاشان قفلها است، 24-محمد»، «پس آنها نابینا نیستند ولی چشم دلشان کور است- 49-الحج».

این آیه‌ها دلیلند که جای نادانی و غفلت دل است و باید جای تعقل و فهم هم دل باشد.

ج: چون خود را بیازمائیم دانشامان را در ناحیه دل دریابیم، و از این رو چون کس پراندیشد تنگدل و متنفر شود تا گویا آزار کشد، و همه اینها دلیلند که جای عقل دل است و بنا بر این باید مکلف هم دل باشد چون تکلیف منوط بعقل و فهم است.

د: دل نخست عضو است که پدید آید و آخر عضوی که بمیرد و این در تشریح ثابت است و چون در سینه است که میانه تن است و شأن شاهان نیازمند بخدمتکار اینست که در میان کشور باشند و رعایا همه در اطراف او تا از آفات محفوظ مانند.

آنکه گفته عقل در مغز است چند دلیل آورده، یکم: حواسیکه ابزار ادراکند در مغزند نه در دل دوم: اعضائی که ابزار حرکت اختیاریند در مغزند نه در دل سوم چون بمغز آفت رسد عقل مختل شود چهارم عرف در وصف کم خردی گویند سبک مغز است پنجم: عقل اشرف و جای اشرف خواهد که مغز است نه دل.

و پاسخ یکم اینست که چرا نگوئیم حواس اثر خود را بمغز دهند و مغز آن را بدل رساند، مغز ابزار نزدیک دل است و حواس ابزار دور آن، حس خدمتکار مغز است و مغز خدمتکار دل، و تحقیقش اینست که ما در خود دریابیم که چون فلان کار را باید بکنیم و یا نکنیم، و در این هنگام اعضاء بجنبند و ما تعقل را از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 24

[از جانب قلب دریابیم نه از جانب مغز در یابیم.

و از دوم اینکه دور نیست اثر دل بمغز رسد و مغز بوسیله اعصاب روئیده از او اعضاء را بجنباند.

و از سوم اینکه دور نیست سلامت مغز شرط رسیدن اثر دل باعضاء دیگر باشد.

و از چهارم اینکه این عرف برای آنست که مزاج دل بوسیله کمک از خنکی مغز معتدل شود، و چون مغز از اعتدال بیرون شود دل هم اعتدال خود را از دست دهد بفزودن حرارت یا کاستی آن از اندازه لازم، و در این هنگام عقل دل هم مختل شود.

و از پنجم باینکه اگر گفته شما درست باشد باید جای دل کاسه سر باشد و فساد گفته آنها از اینجا روشن است - پایان - (تفسیر رازی ج 23 ص 168).

من گویم: پس از پذیرش مقدمات دلیلهای او و صرف نظر از انتقاد آنها همه دلالت دارند که روح جز تن است و اجزاء تن و حواس بیرونی و درونی، و دلالت بر مجرد آن ندارند و چرا روا نباشد روح جسمی لطیف و ملکوتی باشد وابسته بتن یا درون تن، و در مرگ برآید و بماند تا قیامت چنانچه ما آن را ثابت کنیم ان شاء الله تعالی.

قول خدا تعالی «خدا است که بگیرد جانها را هنگام مرگ آنها» طبرسی قدس سره در (ج 8 ص 500) تفسیرش گفته: مقصود هنگام مرگ تن است «و آنها که نمیرند در خوابشان» و آن جانی که در خواب بگیرد آنست که عقل و تمیز بدانست و از کسی که خواب رود جدا شود، و آنچه در مرگ گیرد خود زندگی است که جان با آن برود ولی خواب رفته نفس کشد، و فرق میان گرفتن در خواب و گرفتن در مرگ اینست که اولی ضد بیداریست و دومی ضد زندگی و در اولی جان بهمراه دارد و در مرگ جان از تن رفته «پس نگهدارد آن را که محکوم بمرگ است» تا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 25

رستاخیز «و بفرستد دیگری را» که محکوم بمرگ نیست یعنی جان خوابیده را «تا سررسید نامبرده» مرگ او «راستی در آن نشانه‌ها است» بر یگانگی خدا و کمال قدرتش «برای مردمی که اندیشند» در دلایلها زیرا جز خدا کسی نتواند جانها را یک بار در خواب بگیرد و بار دگر در مرگ.

ابن عباس گفته: در آدمیزاده نفسی است و روحی و میان آنها مانند پرتو خورشید است، نفس آنست که عقل و تمیز بدانست و روح مایه نفس کشیدن و حرکت است، و چون بخوابد خدا نفسش را بگیرد و روحش را نگیرد، و چون بمیرد خدا نفس و جانش را بگیرد.

و مؤید آنست آنچه عیاشی بسندش از ابي جعفر علیه السلام روایت کرده که: کسی نخوابد جز اینکه نفسش با آسمان برآید و روحش در تنش بماند و میان آنها پیوستی باشد مانند پرتو خورشید، و چون خدا بقبض روح فرمان دهد نفس و روح بروند و چون ببرگشت روح فرمان دهد نفس و روح بپذیرند و آنست فرموده خدا «الله یتوفی الأَنْفُسَ حین موتها و التي لم تمت فی منامها» و آنچه در خواب در ملکوت آسمانها بیند تعبیر دارد، و آنچه میان آسمان و زمین بیند خیال شیطان‌یست و تعبیر ندارد.

رازی در (ج 26 ص 384) تفسیرش گفته: نفس آدمی جوهریست تابان و روحانی و چون بتن وابسته شد در هر عضوی بتابد و همانست زندگی و گوئیم در مرگ از برون و درون تن ببرد، و در خواب از برون تن ببرد و ثابت شد که مرگ و خواب یک قماشند جز اینکه مرگ بریدن کامل است و خواب از برخی وجوه ناقص.

چون این ثابت شد روشن است که توانا و دانای قدیم حکیم تعلق جوهر نفس را بتن بر سه وجه نموده یکی اینکه بتابد در همه برون و درون تن و آن بیداریست دوم اینکه ببرد از تن بکلی و آن مرگ است و سوم اینکه از برون تن ببرد نه از درون و آن خواب است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 26

«چرا چون برسد به نای» و شما کسان مرده این حال ببینید که دیگر مردنیست و نتوانید چاره کنید «آنکه آفرید مرگ و زندگی را» رازی گفته: زندگی وصفی است که هر که دارد میتواند بداند و بتواند، و در معنی مرگ خلاف است، قومی گویند نبودن این وصف است، و اصحاب ما گویند وصفی است موجود و ضد زندگی و همین آیه را دلیل آورده‌اند زیرا نیستی آفریدن ندارد (ج 30 ص 54 مفاتیح الغیب).

1- در معانی الاخبار: بسندش از محمد بن مسلم که پرسیدم امام پنجم علیه السلام را از قول خدا عز و جل «و دمیدم درش از روح» که این دمیدن چگونه بوده؟

فرمود: روح چون باد در جنبش است و نامش از ریح باز گرفته است برای اینکه از جنس آنست، و همانا بخودش وابسته چونش بر ارواح دیگر برگزیده چنانچه خانه‌ای را برگزیده و فرموده «خانه‌ام» و بیکی از رسولان فرموده «خلیم» و مانند آنها و همه، آفریده و ساخته و پدیده و پرورده و تدبیر شده‌اند.

در کافی (ج 1 ص 131) و در احتجاج (176) مانندش آمده.

بیان: باز گرفتن آن از لفظ ریح چنانچه در کافی است باین معنا است که ایجادش در تن بدمیدنست بتناسب روح و ریح و هم جنسی با آن، و بدان که روح بسا بنفس ناطقه اطلاق شود که حکماء آن را مجرد پندارند و آن جای علوم و کمالات و مدبر تن است و گاهی اطلاق شود بر روح حیوانی که بخاریست لطیف و از دل برخیزد و بهمه تن بدود، و این خبر و مانندش احتمال هر دو را دارد و گرچه برخی از اخبار بدومی مناسبتر است، و گفته‌اند که گرچه روح در گوهر خود از این جهان نیست جز اینکه در تن نموده‌ها دارد و نخست نمودش بخار لطیف روحانیست بمانند جرم آسمانی در لطف و اعتدال که آن را روح حیوانی نامند و استوارگاه روح ربانیست که از عالم امر است و مرکب و پاکش نیروهای آنست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 27

و امام علیه السلام برای فهم عموم نمونه روح را وصف کرده چون فهم مردم بدرک خود روح رسانیست چنانچه خدا بدان اشاره کرده «بگو روح از فرمان پروردگار من است و بشما داده نشده از دانش جز اندکی» و چون دمیدن از آن این نمونه است نه خود روح.

بیضاوی در (ج 1 ص 548) تفسیرش گفته: دمیدن روان کردن باد است در سوراخهای جسم دیگر و هر که روح را جسمی هوائی روان در تن داند معنا ظاهر است، و هر که آن را جوهر مجرد لا مکان داند مقصود از دمیدن آماده شدن تن است برای پیوستن نفس ناطقه بدو. جار الله گفته: در اینجا دمیدن و دم برداری نیست و این مثلی است برای حصول زندگی در آن، و خلافی نیست که اضافه در «روحی» برای تشریف و تکریم است چون «ناقة الله»، «بیت الله» رازی در «فادا سویتة و نفخت فیه من روحی» گفته: دلالت دارد که آفرینش بشر دو مرحله دارد نخست درست کردن و دوم دمیدن روح و این درست است زیرا آدمی مرکب است از تن و نفس: تن از منی پدید شود و منی از خون طمث پدید گردد و آن هم از اخلاط و اخلاط هم از چهار عنصر و برای درست شدن باید مدتی رعایت شود که مزاج آماده ساز برای پذیرش نفس ناطقه محقق گردد و اشاره شده بنفس بقولش «و دمیدم در او از روح» و چون روح را بخود وابست دلیل آورد که جوهر شریف علوی قدسی است.

و حلولیان گفتند از واژه «من» تبعیض برآید و بوهم آید که روح جزئی از خداست و این گفتار در نهایت فساد است زیرا جزء از آن مرکب و ممکن الوجود ذاتی و پدیده است و اما کیفیت دمیدن روح بدان که اقوی اینست که جوهر نفس جرمی است زلال، نورانی آسمانی عنصر و قدسی گوهر و روان شود در تن بمانند پرتو در هوا و آتش در زغال، این اندازه معلوم است ولی چگونگی دمیدن را جز خدا نداند.

(بنا بر حرکت جوهریه و تکامل نفس بمرتبۀ تجرد ممکن است تعبیر به نفخ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 28

بیان این تکوین تدریجی باشد، از پاورقی ص 30) 2- در قرب الاسناد: بسندش از امام پنجم علیه السلام که چون روح آدم فرمان یافت در او در آید آن را ناخوش داشت و فرمودش بنا خوشی در آید و بنا خوشی برآید.

بیان: دور نیست مقصود این باشد که روح از عالم ملکوتست و تناسبی با تن خاکی ندارد ولی چون خداوند آن را در کار و تصرف نیازمند تن کرده بناچار بدان پیوسته و چون بدو انس گیرد و وضع پیش را فراموش کند جدائی تن بر او دشوار است یا اینکه چون تن را ویران بیند و نتواند در آن کار کند بدان چه خواهد بناخواه از او جدا شود.

3- در علل (ج 1 ص 279) و خصال (175) بروایتی از امیر المؤمنین علیه السلام که مرد در جنابت نخوابد و پاک بخوابد و اگر آب برای غسل نیابد تیمم کند با خاک زیرا در خواب روح مؤمن را به پیشگاه خدا تبارک و تعالی برآورد و آن را بپذیرد و برکت دهد، و اگر مرگش رسیده آن را در گنجینه رحمتش نهد و اگر نرسیده آن را به همراه فرشته‌های امین خود بفرستد تا به تن اویش برگردانند.

4- در مجالس صدوق: بسندش از امام پنجم که چون بندها بخوابند روحشان با آسمان برآید و آنچه را در آسمان بیند درست است، و آنچه در هوا بیند پرت و پلا است، هلا که ارواح لشکرهای آماده‌اند آنچه همدیگر را شناسند با هم الفت گیرند و آنچه با هم ناشناس باشند جدائی گیرند چون روح در آسمان باشد بهم شناسا شوند و هم را دشمن دارند و چون در آسمان بهم آشنا شوند در زمین آشنای هم باشند، و چون در آسمان همدگر را دشمن دارند در زمین هم دشمن هم باشند.

5- در توحید (113): بسندش از امام ششم علیه السلام در قول خدا عز و جل «فأذا سویته و نفخت فیه من روحی» فرمود: خدا عز و جل خلقی آفرید و روحی آفرید و فرشته‌ای را فرمود تا در آتش دمید و این از قدرت خدا کم نکرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 29

چیزی را.

در مجالس صدوق (88-امالی): بسندی از نوفلی که بامام ششم گفتم:

مؤمن خوابی بیند و چنان باشد که دیده، و بسا خوابی بیند و هیچ نباشد؟ فرمود:

چون مؤمن بخوابد، از روحش جنبشی برآید تا آسمان، و آنچه را روح مؤمن در ملکوت آسمان که جای تقدیر و تدبیر است بیند درست است و آنچه را در زمین بیند پرت و پلا است، باو گفتم: روح مؤمن با آسمان برآید؟ فرمود: آری، گفتم:

تا در تنش چیزی نماند؟ فرمود: نه چنین، اگر هیچ در تنش نماند که مرده است گفتم: پس چگونه برآید؟ فرمود: نبینی خورشید در جای خود در آسمانست و پرتوش در زمین؟ و همچنانست روح اصلش در تن است و جنبشش کشیده شود.

بیان: فهم این اخبار موقوف است بر تحقیق حقیقت روح که سخن در باره‌اش گذشت و دنبالش بیاید.

7- در احتجاج (188) که هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام پرسید آنان که بتناسخ معتقدند از کجا گویند و چه دلیلی بر عقیده خود دارند؟ فرمود:

معتقدان بتناسخ برنامه دین را پشت سر انداخته و گمراهیها را در بر خود آراسته‌اند و در شهوات غوطه‌ورند، پندارند آسمان تهی است و مدبر این جهان صورت آفریده دارد بدلیل اینکه روایت شده «راستی خدا عز و جل آدم را بصورت خود آفریده، و گویند نه بهشتی است نه دوزخی و نه بعث و نشوری، و قیامت در بر آنها اینست که روح از کالبدش برآید و بکالبد دیگر درآید، اگر در کالبد نخست خوشرفتار بوده در کالبد دنیوی بهتر درآید، و اگر بدکار یا نادان بوده در کالبد بارکشان رنج بر دنیا درآید یا در کالبد جانوران خزنده زشت.

نماز و روزه و هیچ عبادتی ندارند جز همان شناخت رهبری که بر آنها لازم است، و هر چه دلخواه آنها است در این جهان برایشان مباح است از فروج زنان و جز آن، خواهران باشند یا دختران و خاله‌ها و زنان شوهردار، و همچنان مردار و می و خون را حلال دانند، و همه فرق آنها را زشت شمارند و همه امم آنها را لعن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 30

کنند، و چون از آنها دلیل خواهند کژ روند و منحرف گویند، تورات گفتارشان را تکذیب کرده و فرقانشان لعن نموده و پندارند با این حال که معبودشان هم کالبد عوض میکند، و ارواح ازلیه در آدم بودند و همانا تاکنون از کالبدی بکالبدی در آمدند بدنبال یک دیگر، و اگر خالق بصورت مخلوق باشد چگونه دلیل آرند که یکی آفریننده دیگریست.

گویند فرشته‌ها فرزندان آدمند، و هر که در دین آنها باعلا درجه امتحان و پاکشدن برسد فرشته شود، در چیزهائی بنصاری مانند و از نظری بدهریان، و گویند همه چیز نمودیست و حقیقت ندارد، و بر آنها لازم است گوشت نخورند، زیرا

دواب نزد آنان همه آدمیزاده‌اند که بدان صورت درآمده‌اند و خوردن گوشت خویشان روا نیست- و حدیث طولانی را کشانده تا گفته- بمن بگو چون چراغ خاموش شود پرتوش کجا می‌رود؟ فرمود: می‌رود و برنمی‌گردد، گفت: چرا نگوئی آدمی هم بماند آنست چون مرد و روح از تنش جدا شد هرگز بدان باز نگردد چنانچه نور چراغ که خاموش شد هرگز بدان باز نگردد.

فرمود: درست نسنجیدی، آتش درون جسم است و جسم برجا است چون سنگ و آهن، و هر گاه یکی بدیگری زده شود از میان آنها پرتوی برآید که چراغ از آن گرفته شود و روشن گردد، خود آتش در جسم بماند و پرتوش برود ولی روح جسمی رقیق است که در کالبد تیره‌ای پوشیده است و چون چراغ نیست که تو گفتی، آنکه او را در رحم از آب زلالی جنینی ساخته و در آن انواع گوناگون از رگها و پی و دندانها و مو و استخوانها در هم بافته و جز آن، هم او است که پس از نابودیش بازگرداند.

گفت: پس روح کجا است؟ فرمود: در درون زمین آنجا که آرامگاه تن است تا هنگام زنده شدن، گفت: کسی که بدار رفته روحش کجا است؟ فرمود:

در کف فرشته‌ای که آن را گرفته تا در زمینش بسپارد.

گفت: بمن بگو: که روح جز خونست؟ فرمود، آری، روح چنانست که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 31

وصف کردم مایه از خون دارد، و رطوبت تن و خرمی رنگ و خوشی آواز و خنده بسیار همه از خونند و چون خون بخشکد روح از بدن جدا شود، گفت: روح سبکی و سنگینی و وزن دارد؟ فرمود: روح چون بادی است که در مشک کنند بدمیدن که وزنش بیش نگردد و چون از آن برآید کم نگردد، همچنانست روح سنگینی و وزن ندارد.

گفت بمن بگو جوهر روح چیست؟ فرمود: باد هوا است که چون جنبد بادش نامند و چون آرام است هوا است، و قوام جهان بدانست و اگر سه روز باد بند آید هر چه روی زمین است تباه شود و بگنند، چون باد بجای بادبزنت که دفع کند فساد را از هر چیزی و آن را پاکیزه کند، و آن چون روح است که چون از تن برآید تن بگنند و دگرگون شود، **فتبارک الله احسن الخالقین.**

گفت: روح که از تن برآید از هم بپاشد یا بماند؟ فرمود: بماند تا صور دمد، آنجا است که همه چیز نابود شود، نه جسمی ماند و نه محسوسی، سپس مدبر جهان همه چیز را از سر گیرد، و 400 سال خلق همه خشکیده شوند و آن میان دو نفخه صور است، گفت: از کجا زنده شود با اینکه تن پوسیده و اندام از هم پاشیدند تیکه‌ای در دره مانده و درنده‌هایش خوردند

و تیکه در دیگر جای و خزنده‌هایش پاره و پاره کردند، اندامی خاک شده و از گلش دیوار ساختند؟ فرمود آنکه از هیچ آن را برآورد و بی‌نمونه پیش صورت کشید توانا است بازش گرداند چنانچه آغازش کرد.

گفت: این را برایم شرح بده فرمود: روح در جای خود پایدار است، روح نیک در روشنی و وسعت، و روح بدکار در تنگی و ظلمت و تن خاک شود چنان که از آن آفریده شده، و آنچه را درنده و خزنده در خود گرفته و خورده و دریده خاکش بجا است نزد کسی که باندازه یک ذره در تاریکیهای زمین از دانش او نهان نیست و شماره و وزن همه چیز را میداند، و خاک روحانیان چون طلا است در خاک.

و چون هنگام بعث شود، زمین باران نشور را بخود گیرد، و چون مشک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 32

سقاء بجوشد و خاک آدمی چون طلاشوئی شسته گردد و چون کره از دوغ جدا شود و خاک هر تنی جا بجا شود بفرمان خدای توانا تا آنجا که روح او است، و صورتها باذن صورتساز بهیئت خود باز گردند و روح در آنها در آید و چون درست شوند کسی ناشناس خود نباشد.

بیان: ظاهر خبر اینست که روح جسمی است لطیف، و برخی معتقدان تجرد آن تأویلش کردند بدان چنانچه اشارت ببرخی آید، و همچنان روایت از امام صادق علیه السلام را که در وصف روح فرموده است: «و بدانست که تن امر و نهی شود و پاداش و کیفر بیند و ما از آن جدا شویم و خدای سبحان بدان کالبد دیگر پوشاند چنان که حکمتش مقتضی داند» را هم بتجرد تأویل کردند.

و برخی گفتند: جمله «از او جدا شویم و خدایش بدیگری پوشاند» صریح است در اینکه مجرد است و جدا از تن است، و مقصود از آن روح بخاری نیست و اما اینکه آن را جسم خوانده برای اینست که نشئه ملکوت هم جسمانیست از نظر صورت نه از نظر ماده.

8- در علل (ج 1 ص 90) و عیون (ج 1 ص 65): بسندی از امام نهم علیه السلام که: روزی امیر مؤمنان علیه السلام آمد بهمراه فرزندش حسن علیه السلام و سلمان فارسی - ره - که بدست او تکیه داشت و بمسجد الحرام درآمد و ناگاه مردی خوش سیما و خوش جامه پیش آمد و بامیر المؤمنین علیه السلام درود گفت و پاسخ شنف و نشست و سپس گفت: یا امیر المؤمنین 3 مسأله از تو پرسم که اگر پاسخ درستم دهی بدانم این مردم بناحق مقام تو را گرفتند و در دنیا و آخرت آسوده نیستند، و اگر نه بدانم تو با آنها برابری، فرمود: هر چه خواهی پرس.

گفت: بگو بمن: چون مرد بخواهد روحش بکجا رود؟ و آدمی چگونه بیاد آورد و فراموش کند؟ و آدمی چگونه بعموها و دائیها مانند شود؟



امیر المؤمنین علیه السلام رو بامام حسن علیه السلام کرد و فرمود: ای ابا محمد پاسخش را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 33

بده، او فرمود اما اینکه پرسیدی کسی که بخوابد روحش بکجا رود، البته روحش وابسته بباد است و باد وابسته بهواء تا گاهی کک بجنبد و بیدار شود صاحبش و اگر خدا عز و جل فرمان برگشت روحش را دهد آن روح باد را بکشاند و باد هوا را بکشاند و روح برگردد و در تن صاحب خود جا گیرد، و اگر خدا فرمان برگشت روح را ندهد هواء باد را کشد و باد روح را و تا قیامت بتن برنگردد.

و اما در باره یاد آوری و فراموشی که گفתי راستش دل آدمی در حقه ایست و بر حقه سر پوشی است، و چون آدمی هنگام توجه بخاطره ای صلوات فرستد بر محمد و خاندانش کاملاً آن سرپوش از حقه دل برداشته شود و دل روشن گردد و بیادش آید آنچه بیاد ندارد و اگر صلوات کامل نفرستد بر آنان روپوش بر آن حقه افتد و دل تیره شود و فراموشی آید.

و در باره نوزاد که بعموها ماند یا دائیها راستش چون مرد با همسرش با دل آسوده و رگهای آرام بی پریشانی خاطر جماع کند نطفه در رحم جا کند و فرزند پیدر و مادرش ماند، و اگر با نگرانی و دل پریشانی باشد نطفه پریشان گردد و بیک رگی ریزد و اگر رگ عموها باشد بدانها ماند و اگر رگ دائیها باشد بدائیها ماند.

آن مرد گفت: من گواهم که معبود بحقی جز خدا نیست، و پیوسته بدان گواهم، و همیشه گواهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول خدا است، و گواهم که تو اشاره بامیر المؤمنین علیه السلام کردی - وصی رسولش و کار پرداز او هستی، و گواهم که تو اشاره بامام حسن کردی - وصی او و قائم بحجت اوئی، و گواهم که حسین بن علی وصی پدر تو است و حجت بعد از تو، و گواهم که علی بن حسین امام پس از حسین است و گواهم که محمد بن علی امام پس از او است - امامها را شمرد تا امام حسن عسگری علیه السلام.

و گفت گواهم بر مردی از فرزندان حسن بن علی که نام و کنیه اش برده نشود تا ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور شده که او است امام پس از حسن بن علی، و السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته، سپس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 34

برخاست و رفت و امیر المؤمنین بامام حسن علیهما السلام گفت: دنبالش برو بین کجا می رود دنبالش رفت و فرمود: چون پایش را بیرون مسجد نهاد ندانستم بکدام سر زمین خدا عز و جل رفت.

برگشتم و بامیر المؤمنین علیه السلام گزارش دادم، فرمود: ای ابا محمد او را شناختی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیر المؤمنین داناترند، فرمود: او خضر بود.

در احتجاج (142) و در محاسن (232) ماندهش آمده.

بیان: «روحش وابسته بریح است» بسا مقصود روح حیوانی است و بریح تنفس انسانی که هوای برون را میکشد، یا مقصود از روح نفس انسانیست مجرد باشد یا مادی و بریح روح حیوانی که در لطف و حرکت چون باد است و در نفوذ بهمه مجاری تن و هواء نفس کشیدنست، و سخن مثلی است که آورده چون صلوات بر محمد و آتش وسیله قرب بخدا و آمادگی نفس است برای افاضه علوم و گویا مشاغل نفسانیه دور کن از خدا سرپوشی است بر آن و صلوات آن را بردارد و دل را روشن کند و آن را آماده فیض یابی سازد ببرگشت صوری که داشته یا صوری که در خزانه است.

9- تفسیر علی بن ابراهیم (405) همین مضمون روایت گذشته را آورده با اختصار و اختلافی و اهم اختلافش دو جا است.

1- در پاسخ سؤال 2 «مردیکه چیزی را فراموش کند و یادش آید، کسی نیست جز بر سر دلش حقه سرباز نیست و چون چیزی را شنود در آن افتد و چون خدا خواهد فراموشش کند آن را ببندد و چون خواهد یادش باشد آن را گشاید و این دلیل الهیت (الهام خ ب) باشد.

2- در پاسخ سؤال 3 کسی که نوزادیش آید اگر آب مرد بر آب زن پیشی گرفته فرزند پیدر و بعموها ماند و اگر آب زن پیشی گرفته بمادر و دائیها ماند.

بیان: «این دلیل الهیت است» یعنی یاد و فراموشی که بدست خدا است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 35

دلیل وجود صانع است چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شناختم خدا را به شکست تصمیمها، و بنا بر نسخه الهام یعنی نشانه اینست که علوم همه از الهام خدا است و رواست که بهر که هر چه خواهد الهام کند و اولی روشنتر است.

10- در توحید (219): بسندی که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تن را شش حالت است: صحت، بیماری، مرگ، زندگی، خواب و بیداری، و روح هم چنین است، زندگیش دانش است و مرگش نادانی، بیماریش شک و صحتش یقین، خوابش غفلت و بیداریش یاد آوری.

11- در منتخب البصائر: بسندی از امام ششم علیه السلام که روح مؤمن و تنش چون گوهریست در صندوقی که چون گوهر از آن بدر آید و صندوق را بدور اندازند و بدان اعتناء نشود، فرمود: ارواح با تن نیامیزند و بدان واگذار نیستند درون آن نیستند (خ ب) و همانا چون کنگره گرد تنند.

در بصائر: بسندی مانندش آمده (463) بصائر الدرجات.

بیان: آخر این روایت را دلیل تجرد روح دانستند زیرا کسی نگفته جسم است و بیرون تن است و ممکن است که بیان حال روح باشد پس از مرگ زیرا ظاهر آغاز خبر اینست که درون تن است.

12- در مناقب (ج 3 ص 357) از ابن شهر آشوب که: دو ترسا از ابی بکر پرسیدند میان دوستی و دشمنی چه فرقی است با اینکه معدنشان یکی است؟ میان خواب راست و دروغ چه فرقی است با آنکه مرکز هر دو یکی است؟ و او بعمر اشاره کرد و چون از او پرسیدند به علی علیه السلام حواله کرد و چون از آن حضرت دوستی و دشمنی را پرسیدند فرمود: راستش خدا ارواح را دو هزار سال پیش از تنها آفرید و در هوشان جا داد و هر کدام آنجا با هم آشنا شدند در اینجا بهم الفت و مهر دارند و هر کدام آنجا ناشناس هم شدند در اینجا مخالف و دشمن یک دیگرند.

سپس او را از حفظ و فراموشی پرسیدند، فرمود خدا آدمیزاده را آفرید و برای دلش پرده‌ای ساخت، و هر چه بدل گذرد و پرده بالا باشد حفظ کند و آمار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 36

نماید، و هر چه بدل گذرد و پرده افتاده است نه حفظ کند و نه بشمارد.

سپس از او خواب راست و دروغ را پرسیدند، فرمود: خدا روح را آفرید و سلطانی بر او گماشت که نفس است و چون بنده‌ای بخوابد روحش در آید و سلطانش بماند، و گروهی فرشته و گروهی پری بدو گذرند، و هر آنچه خواب راست است از فرشته‌ها است و هر خواب دروغ از پریان، و بدست او مسلمان شدند و در جنگ صفین به‌مراه او کشته شدند.

بیان: بسا مقصود از پرده خیالات فاسده و تعلقات بیهوده است که نگذارند نفس علوم و معارف را چنانچه شاید بیاموزد و حفظ کند چنانچه گذشت و منظور از نفس در اینجا یا روح بخاری حیوانی است یا نفس ناطقه انسانی و سلطنت آن بروح برای آنست که شرط تعلق او است بتن و بدنبال او است و چون روح حیوانی نابود شود پیوند ناطقه از تن ببرد یا از آن بدرآید، و عکس هم محتمل است.

پس مقصود از خروج روح از ظاهر اعضاء و گرایش بدرونست، و تسلط ناطقه بر حیوانیه روشن است چه او مدبر تن و همه اجزاء آنست، و اینکه فرمود بدو گذر کنند بهر دو توجیه ظاهر است زیرا برای ماندن سلطان در بدن زندگی همه نرفته، و حواس درونی با ادراک بجا هستند، و الهام فرشته‌ها و وسوسه دیوان هم بجایند.

13- عیاشی: از زراره که پرسیدم از امام پنجم علیه السلام از قول خدا «پرسندت از روح بگو: روح از امر پروردگار منست» فرمود: یعنی یکی از آفریده‌های خدا است و خدا فزاید در خلق هر چه خواهد (تفسیر عیاشی ج 3 ص 316).

بیان: ممکن است حمل این خبر بر سؤال از روح آدمی گرچه ظاهرش جواب بفرشته یا خلقی بزرگتر از آنست چنانچه گذشت.

14- عیاشی (. ص 317) از ابی بصیر که یکی از دو امام در پاسخ پرسش از همین آیه فرمود: روحی است که در دواب و در مردم است، گفتم آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 37

چیست؟ فرمود: از ملکوت است، و از قدرت.

15- از اسباط بن سالم که امام ششم علیه السلام فرمود: آفریده ایست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل و او با امامها است بدانها فقه آموزد، و او از ملکوت است.

16- در مناقب (ج 4 ص 256): که ابن ابی عوجاء از امام ششم علیه السلام پرسید چرا دل به سبزه از دیگر چیز مایل تر است، فرمود: از آنجا که خدا دل را سبز آفریده و هر چیزی بهم شکل خود مایل تر است.

17- در جامع الاخبار: أبو بصیر بامام ششم علیه السلام گفت: مرد یا زن در اینجا خوابند و در خواب بینند که در مکه یا شهری از شهرهایند روحشان بیرونست از تنشان؟ فرمود: نه، ای ابی بصیر، روح که از تن رفت باز نگردد این چون خورشید است که خود در آسمانست و پرتوش در جهان.

18- از ابی جعفر علیه السلام که چون بندها خوابند ارواحشان با آسمان دنیا بر آید، آنچه روح در آسمان دنیا بیند درست است و آنچه در هوا بیند پرت و پلا است.

19- از ابی الحسن علیه السلام روایت شده که میفرمود: چون کسی بخوابد روح حیوانی در تنش بماند و آنچه بر آید روح خرد است، عبد الرحمن اسلمی گفت:

خدا عز و جل فرماید «خدا بگیرد جانها را هنگام مرگشان - تا گوید - تا سر رسید نامبرده» آیا رأی ندهی که همه ارواح بسوی خدا روند در خواب و نگهدارند آنچه را خواهد و بفرستند آنچه خواهد؟

فرمودش همانا ارواح عقول نزد او روند، و ارواح زندگی در تن بمانند و بیرون نروند جز با مرگ ولی چون مرگ کسی در رسید روح عقلش هم گرفته شود و اگر روح زندگی بیرون بود تن بی حرکت افتاده بود، و خدا برای آن در قرآنش نمونه آورده از أصحاب کهف آنجا که فرموده «و بگردانیم آنها را براست و چپ» آیا نبینی که روح داشتن آنها بنشانه حرکات آنها است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 38

توضیح:

ظاهراً مراد از روحی که در خبر اُبی بصیر است روح حیات است یا مقصود از خروج روح در اخبار دیگر توجه آنها است بعالم اصلی و روگردانیدن از تن و عالم اصلی آنها ملکوت است چنانچه از مثل زدن بخورشید روشن است ...

20- در کافی (ج 1 ص 390): بسندش از اُبی حمزه ثمالی که شنیدم امام پنجم علیه السلام میفرمود: خدا ما را از اعلا علیین آفریده و دل شیعه‌های ما را از آنچه آفریده که ما را آفریده، و تن آنها را از فروتر آفریده پس دل آنها شیفته ما است چه که از مایه آفرینش ما است، سپس این آیه را خواند «نه هرگز، راستی کتاب نیکان در علیین است و ندانی علیین چیست؟ کتابیست نوشته، گواهِش مقربانند، 7-9 المطففین».

و آفریده دشمن ما را از سجین و دل شیعه‌شان را از همان و تن آنها را از فروتر آن پس دلشان شیفته آنها است چون از مایه آفرینش آنها است. سپس این آیه را خواند «نه هرگز، راستی کتاب بدکاران البته در سجین است ندانی سجین چیست؟ کتابیست نوشته».

بیان: مفسران را در باره «علیین» اختلاف است.

1- مراتب بلند محفوف بجلالت است.

2- لوحی است از زبرجد سبز زیر عرش آویخته و کردارشان در آن نوشته.

3- آسمان هفتم است.

4- سدره المنتهی است.

5- بهشت است.

6- بالاتر درجه بهشت، و سجین 1- زمین هفتم 2- فروتر از آن 3- چاهی در دوزخ، و مقصود اینست که نوشتن کارهایشان، یا آنچه از آنها نوشته شود در علیین است یعنی دفتر اعمال آنها یا مقصود اینست که نامه اعمالشان در این جاهای شریف است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 39

و بنا بر اخیر مقصود اینست که ندانی کتاب علیین چیست و اما گواه آوردن دو آیه در این خبر دو وجه دارد یکم اینکه دفتر عملشان در آنجا است که سرشتشان از آنست دوم اینکه کتاب را تفسیر بروح کرده، زیرا روح کتابیست که در آن علوم و معارف مقربانست. و جهل و خرافت گمراهان.

21- در کافی (ج 1 ص 389): بسندی از امام ششم علیه السلام که راستی خدا ما را از علیین آفریده و ارواح ما را از بالاتر آن، و ارواح شیعه‌های ما را از علیین آفریده و تنهای آنها را از فروتر آن، از این رو بهم نزدیکی و دلشان شیفته ما است. بیان: «خلقنا» یعنی تنهای ما را از علیین آفرید.

22- در کافی (ج 1 ص 389): بسندش از محمد بن مروان که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: راستی خدا ما را از نور عظمتش آفرید و از سرشتی در گنجینه نهان صورتگری کرد و آن نور را در آن جا داد و ما بشری نورانی شدیم و کسی را بهره از این آفرینش ما نیست و ارواح شیعه ما را از سرشت ما آفرید و نشان را از سرشتی گنجینه و نهان فروتر از آن سرشت و بدیگری از آن بهره نداد جز پیغمبران را و از این رو ما و آنها مردمیم و دیگران بشرهای برای دوزخ و رو بدوزخ.

توضیح: «ان الله خلقنا» یعنی خدا ارواح ما را از نوری که دلیل عظمت و کمال قدرت او است آفرید، سپس ما را صورتگری و تنسازی کرد با کالبد مثالی مانند کالبد اصلی، و این دلالت دارد که کالبدهای مثالی داشتند پیش از آنکه ارواح مطهره آنها به تن پاکشان تعلق گیرد و هم پس از جدا شدن از آن بلکه بهمراه آن نیز، چنانچه ما هم پس از مرگ کالبد مثالی داریم که روح ما بدان پیوندد چنانچه در کتاب معاد گذشت.

بلکه ممکن است کالبد مثالی ما هم بهمراه ما باشد و همان باشد که در خواب دیدن نمود دارد چنانچه عقیده جمعی است، و هر که تصویر را در این خبر بصورت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 40

تن اصلی تفسیر کرده بدور افتاده «و بودیم خلقی و بشری نورانی» از نظر روح و قالب مثالی انسانی که چون هر دو جسم لطیف ملکوتی بودند روشن و نور بخش بودند بنا بر اینکه روح هم جسم است و بنا بر اینکه روح مجرد باشد کنایه از برکناری آنست از تیرگی ماده.

و این خبر دلالت دارد ببرتری آنها از پیغمبران بلکه اشاره دارد ببرابری شیعه آنها با پیغمبران، و مقصود از اینکه ما و شیعه ما انسانیم یعنی انسان حقیقی و انسان دوم انسان ظاهری است، همج مگسهای پشه مانند است که بروی گوسفند و الاغ می‌افتند و تشبیه آنان بدانها بسا برای اینست که یکباره گرد بانک زنی بگیرند و بی‌سبب از او دور شوند.

23- در کافی (ج 1 ص 389): بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که: خدا را نه‌ریست زیر عرشش و زیر آن نهر نوریست که خدا روشن کرده، و در دو لبه نهر دو روح آفریده، روح القدس، و روحی از فرمان خود، و برای خدا ده سرشت است: 5 از بهشت و 5 از زمین، و آنها را شرح کرد و فرمود: و هیچ پیغمبری نیست و نه فرشته‌ای (امامی خ ب) که پس از او آفریده جز اینکه از یکی از آن دو روح در او دمیده، و پیغمبر را از یکی از دو سرشت ساخته.

گوید: بآبی الحسن گفتم: جبل چیست؟ فرمود: مردمی جز ما خانواده که خدامان از همه ده سرشت آفریده و در ماه هر دو روح را دمیده، و چه اندازه پاکیزه است.

و دیگری از ابي الصامت شرح ده سرشت چنین روایت کرده: بهشت عدن، بهشت مأوی، بهشت نعیم، فردوس، خلد، و سرشت زمین: مکه، مدینه، کوفه بیت المقدس، و حائر.

بیان: در بصائر بجای «نور نوره» «نور من نوره» است و روشنتر است یعنی از انواری که خدا سبحانه آفریده، و اینکه فرموده هر دو آفریده‌اند، ابطال قول نصاری است که گویند چون عیسی روح الله است پس آفریده نیست «روح از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 41

فرمانش» یعنی روحی که خدا در باره‌اش فرمود «بگو روح از فرمان من است» و اقوال در باره آن بیاید، و در ظاهر مقصود از آن یا روح آدمی است یا روحی که کمک امامانست.

«فسر الجنان» این تفسیر همانست که در روایت ابي صامت که دنبال خبر آورده بیان شده «هیچ پیغمبری نیست و نه فرشته‌ای پس از او» اشاره دارد که پیغمبر برتر است از فرشته و رتبه‌اش پس از او است «غیرنا اهل البيت» شیخ بهائی «قدس سره» گفته یعنی ماده تن ما را جبله ننماند بلکه طینت گویند چون از ده سرشت آفریده است- پایان-، جبله بتفسیر فیروزآبادی خلقت و طبیعت است ...

حیر: حائر حسین علیه السلام است.

یکی گفته: گویا دانش انبیاء را بنهر آب تشبیه کرده چون یکی مایه زندگی روح است و یکی مایه زندگی تن و تعبیر از آن بنور برای تابانی است و علم دانشمندان دیگر را نور نور خوانده چون پرتو علم انبیاء است و چنانچه دو لبه نهر آب را نگهدارند تا در قرارگاه خود روان باشد همچنین دو روح دانش را نگهدارند تا آن را بدل پیغمبر یا وصی او رسانند، سرشتهای بهشتی ملکوت را مانند و سرشتهای زمینی ملک را که از آمیزش هر دو تن پیغمبر ما و اوصیاء اهل بیت آفریده شده بخلاف پیغمبران دیگر و فرشته‌ها که یکی از دو سرشتند و یکی از دو روح را دارند.

24- در کافی (ج 3 ص 127): بسندی از سدید صیرفی که بامام ششم علیه السلام گفتیم: قربانت یا ابن رسول الله مؤمن از جاندادنش بدش آید؟ فرمود: نه بخدا، چون ملک الموت برای قبض روحش آید بیتیابی کند و ملک الموتش گوید:

ای دوست خدا بیتیابی مکن سوگند بدان که محمد صلی الله علیه و آله را فرستاده من بتو خوشرفتار و مهربانترم از پدر مهربانت اگر بود، دیده برگشا و بنگر.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام برایش نمودار شوند، و باو گفته شود: اینان رسول خدا و امیر المؤمنین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 42

و فاطمه و حسن و حسین و ائمه باشند که یاران تواند، فرمود: دو چشم بگشاید و بنگرد، و بروحش از پیشگاه رب العزة فریاد رسد «ایا نفس آرام» بوجود محمد و خاندانش «بازگرد پیروردگارت خشنود و پسندیده» بولایت و ثواب «پس در آی در میان بنده هایم» یعنی محمد و خاندانش «و برو در بهشت» و چیزی محبوبتر برای او نباشد از اینکه جان دهد و بدان منادی پیوندد.

25- در کافی (ص 129): بسندش از امام ششم علیه السلام که چون محتضر از سخن بازماند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هر که خواهد در برش آیند، و رسول خدا سمت راستش نشیند و دیگری سمت چپش و رسول خدایش فرماید: بدان چه امید داشتی همان نزد تو است و از آنچه ترس داشتی در امانی سپس دری از بهشت برویش گشوده شود و فرماید: اینست جای تو در بهشت، و اگر خواهی تو را بدنیا برگردانیم و در آن نقره و طلا داشته باشی، گوید مرا بدنیا نیازی نیست و کشاند تا فرمود:

چون جان از تن بدر شود باز هم همان صحنه بر او عرضه شود و آخرت را برگزیند، و خودش با غسل دهندگان تن همکاری کند، و چون در کفنش پیچند و در تابوتش نهند روح پیش از مردم برود و ارواح مؤمنانش پیشواز کنند و بر او درود گویند و بدان چه خدا از نعمت برایش آماده کرده مژده دهند و چون در گورش نهند جان تا دورانش برگردد و از آنچه داند بازپرسی شود و چون آنها را بگوید همان دری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو نموده بود باز شود و از روشنی و خنکی و بوی خوشش بدو در آید- الحدیث-.

26- در کافی (ص 134): بسندش از ابی حمزه که شنیدم امام پنجم علیه السلام میفرمود: نشان مؤمن در حال احتضار اینست که چهره اش سپیدتر شود و از پیشانی اش عرق ریزد و از دو چشمش مانند اشک سرازیر شود و جانش بر آید، و جان کافر بسختی از آرواره اش بر آید بمانند کف از دهان شتر یا نفس شتر.

27- و از همان (ج 3 ص 253) بسندش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای



### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 43

علی چون ملک الموت برای گرفتن جان کافر آید با او سیخ آتشین است که جانش بیرون کشد و دوزخ جیغ زند- الحدیث - 28- در فقیه (51) امام صادق علیه السلام فرمود: چون جانی گرفته شود سایه بانی است بالای تن، مؤمن باشد یا دیگری، بهر چه با تن کنند بنگرد، و چون کفن شود و بر تابوتش نهند و بر دوش بردارند در تن در آید و جلو چشمش گشوده گردد، و جایش را در بهشت یا دوزخ ببیند، و اگر بهشتی است، فریاد هر چه بلندتر کشد، زودم ببرید، زودم ببرید، و اگر دوزخی است فریاد زند، برگردانیدم، برگردانیدم و او بداند هر چه با او کنند و سخن بشنود.

29- در کافی (ج 3 ص 244): بسندش از ابي ولاد حناط که بامام ششم گفتم: قربانت، روایت کنند که ارواح مؤمنان در چینه‌دان پرندگان سبزند گرد عرش فرمود: نه، مؤمن گرامیتر است نزد خدا از اینکه روحش را در چینه‌دان پرنده نهد، ولی در تنی باشند چون تنشان.

30- و از همان (ج 3 ص 245) بسندش که امام ششم علیه السلام فرمود:

چون خدا عز و جل جانش را بگیرد در کالبدی نهد چون تن دنیاش پس میخورند و مینوشند، و چون تازه‌واردی بدانها رسد او را بهمان صورتی که در دنیا بوده میشناسند.

31- و از همان (..) بسند موثق از ابي بصیر که بامام ششم علیه السلام گفتم: بما باز گویند از ارواح مؤمنان که در چینه‌دان پرندگان سبزی باشند که در بهشت بچرند و در قندیل‌های زیر عرش آشیانه دارند، فرمود: نه، در چینه پرنده نباشند، گفتم: کجا باشند؟ فرمود: در بستانی با تنی بهشتی.

32- و در (ج 3 ص 244) است که فرمود: ارواح در نمود اجساد در درختی باشند در بهشت هم شناس و هم پرسش.

33- و از همان (.) ص 247): از امام پنجم علیه السلام که خدا بهشتی در مغرب آفریده و آب فرات شما از آن آید، و ارواح مؤمنان هر شب از گورهاشان

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 44

بدان گرایند، و از میوه‌هاش برای آنها افتد و از آن بخورند و در آن نعمت داده باشند و بهم برخوردند و هم را بشناسند، و چون سپیده بدمد از بهشت بجهند و در هوا میان آسمان و زمین بپرند و رفت و آمد کنند و چون خورشید برآید گور خود را وارسند و در هوا بهم برخوردند و تعارف کنند.

فرمود: و خدا را دوزخی است در خاور آن را برای جایگاه کفار آفریده، در آن از زقوم بخورند و از حمیم بنوشند شبانه و چون سپیده بدمد بوادی در یمن بجهند بنام برهوت که از همه دنیا گرمتر است و در آن بهم خوردند و تعارف کنند و چون شب شود بدوزخ باز گردند، و پیوسته چنین باشند تا روز قیامت- الحدیث- 34- و از همان (. ص 243): بسندش از حبه عرنی که: بهمراه امیر- المؤمنین علیه السلام به پشت کوفه رفتم، در وادی السلام ایستاد و گویا با مردمی گفتگو میکرد، من با او ایستادم تا خسته شدم و نشستم تا دلتنگ شدم و باز ایستادم تا مانند نخست شدم باز هم نشستم تا دلتنگ شدم باز برخاستم و ردایم را جمع کردم و گفتم: ای امیر المؤمنین من از طول ایستادن تو نگرانم ساعتی آسایش، سپس رداء را انداختم تا بر آن بنشیند، بمن فرمود: ای حبه جز گفتگو و انس با مؤمن نیست.

گفتم: ای امیر المؤمنین راستی آنها هم چنین اند؟ فرمود: آری، و اگر پرده برایت برداشته شود بینی جوچه جوچه گرد هم زانو زده و گفتگو با هم دارند، گفتم تنها هستند یا ارواحند؟ فرمود: ارواحند، هیچ مؤمنی در هیچ جای زمین نمیرد جز بروحش گفته شود، بوادی السلام برس که آن البته بقعه ایست از بهشت عدن.

35- در محاسن: از امام ششم علیه السلام که نزد او ذکر ارواح مؤمنان شد و فرمود با هم برمیخورند راوی گوید: گفتم بهم برخورند؟ فرمود: برخورند و از هم پرسند و با هم تعارف کنند تا چونش بینی گوئی فلانیست.

36- در فقیه (439): بسندش از امام ششم علیه السلام فرمود: خدا تبارک و تعالی کودکان مؤمنان را نزد ابراهیم و ساره برآرد تا از یک درخت بهشتی که

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 45

پستانهایی مانند پستانهای گاو دارند در یک کاخ آنها را شیر دهند و روز قیامت بآنها جامه پوشند و بوی خوش زنند و پیدرهاشان پیشکش کنند و آنان بهمراه پدران شاهان بهشتند و اینست معنی قول خدا عز و جل «و آنان که گرویدند و پیرو آنها شد نژادشان بایمان، برسانیم بدانها نژادشان را، 21- الطور».

37- در کافی (ج 3 ص 416): بسندش از اسماعیل بن بزیر که بامام رضا علیه السلام گفتم: بمن رسیده که روز جمعه کوتاهترین روزها است، فرمود:

چنین است آن، گفتم: قربانت چطور؟ فرمود: خدا تبارک و تعالی ارواح مشرکان را زیر چشمه خورشید گرد آورد و چون خورشید بازایستد خدا ارواح مشرکان را عذاب کند در ساعت رکود خورشید، و روز جمعه خورشید ایست ندارد، خدا عذابشان را باحترام روز جمعه برداشته و خورشید ایست ندارد.

38- و از همان (ص 230): بسندی از امام ششم علیه السلام که: روح مؤمن اهل خود را دیدار کند و آنچه دلپسندش باشد در آنها بیند و آنچه را بدش باشد از او نهان ماند، و کافر برعکس است برخی هر جمعه بدیدن آیند، و برخی باندازه شایستگی کردارش.

39- و از همان (...): بسندی از امام هفتم که اسحاق بن عمارش پرسید که مرده از خاندانش دیدن کند؟ فرمود: آری، گوید: گفتم: چند وقت یک بار؟ فرمود: در یک جمعه یا یکماه یا یک سال باندازه مقامی که دارد، گفتم: در چه صورتی نزدشان آید؟ فرمود: در صورت پرنده لطیفی بر دیوارهاشان نشیند و بدانها سرکشی کند و اگر خوش باشند شاد شود، و اگر بدشان بیند و نیازمند اندوهناک و غمین شود.

و در روایت دیگری از اسحاق است که گفتم: در چه صورتی؟ فرمود: در صورت گنجشک یا خردتر.

میگویم: نمونه این اخبار را مفصل در کتاب معاد آوردم، و همانا اندکیشان را در اینجا آوردم چون دلالت دارند بحقیقت روح و نفس و احوال آنها.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 46

40- در دعوات راوندی: روایت است که در عرش پیکره ایست از هر بنده خدا، و چون عبادت پردازد فرشته ها آن را بینند، و چون بگناه بر آید و نافرمانی خدا بیک فرشته فرماید پر بر سر آن کشد تا فرشته های دیگرش نبینند و اینست معنی قول آن حضرت صلی الله علیه و آله «ای کسی که بنمایانی خوبی را و نهان سازی زشتی را».

بیان: بسا باین روایت استدلال شود که تن مثالی در زندگی دنیا هم وجود دارد.

41- در کافی (232- روضه): بسندی از عبد الله بن طلحه که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از وزغ فرمود: پلید است و همه اش مسخ است، چوئش کشتی غسل کن، فرمود: پدرم در حجر نشسته بود و با مردی حدیث میکرد، ناگاه وزغی دید که زبانش را میچرخاند و سوت میزد، پدرم بدان مرد فرمود: میدانی این وزغ چه گوید؟ گفت ندانم چه گوید، فرمود: راستی میگوید: بخدا اگر بعثمان دشنام دهید البته بعلی دشنام دهم تا از اینجا برخیزد.

فرمود: و پدرم فرمود: از بنی امیه کسی نمیرد جز اینکه بصورت وزغ مسخ شود فرمود: و فرمود: چون مرگ عبد الملک بن مروان در رسید وزغی شد و از بر حاضرانش رفت و نزد او فرزندانش بودند و چون او را نیافتند بر آنها گران آمد و ندانستند چه کنند؟ سپس توافق کردند که تنه درخت خرمائی را بگیرند و چون مردیش بسازند، فرمود: چنین کردند و زرهی از آهن بدان پوشیدند و آن را در کفن پیچیدند و کسی جز من و فرزندانش از آن مطلع نشد.

بیان: مشهور استحباب این غسل است و دلیلش روایت بی‌سندیست که صدوق در فقیه آورده و گفته شده که کشنده وزغ از گناه پاک شود و غسل مانند غسل توبه کند، محقق در معتبر گفته: روایت ابن بابویه نزد من حجت نیست و علتی که ذکر شد بیهوده است.

گوییم: گویا از این خبر غفلت کردند و بدان استدلال نکردند گرچه راوی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 47

مجهول دارد.

«جز اینکه بصورت وزغ در آید» یا باینکه پیش از مردن وزغ شود، یا روحش بصورت مثالی وزغ پیوندد و این تناسخ نباشد چنانچه گذشت و بیاید، یا اینکه تن اصلیش باین صورت شود، چنانچه ظاهر آخر خبر است، ولی تعلق روح بدان پیش از رجعت و بعث مشکل است، و ممکن است تن مروان بدوزخ رفته یا سوخته و تن مثالی او بشکل وزغ بنظر آنها آمده، زره آهن بننه خرما پوشیدند تا سنگین شود، یا آنکه اگر کسی از روی کفن بدان دست کشد نفهمد چوب است.

42- در کافی (313- روضه): بسندی از امام پنجم علیه السلام که: هیچ کس از شیعیان ما نخواستند جز خدا روحش را بآسمان برآورد و بدان برکت دهد، و اگرش مرگ رسیده آن را در گنجینه رحمت خود در باغ بهشت و سایه عرشش نهد، و اگر مرگش پس است آن را با فرشته‌های امین خود بفرستد تا بتنش که از آن بیرون شده برگرداند و در آن جا کند- الحدیث-.

در مجالس صدوق: بسندی مانندش آمده (373- مجالس).

43- و از همان (336): بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: ای علی راستی ارواح شیعه‌ات در خواب و در مرگ بآسمان برآیند و فرشته‌ها بدانها نگرند چنانچه بماه نو، از اشتیاق بدانها و از مقامی که نزد خدا عز و جل دارند- الخبر-.

44- در فقیه: بسندش از ابی عبیده حذاء از امام پنجم علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل «دوری کند پهلوشان از بسترها» فرمود: شاید بنظر آری که آنها نخواستند، گفتم: خدا و رسولش داناترند فرمود: ناچار باید این تن را آسایش دهی تا جاننش برآید، تن آسوده گردد و روح در آن بازگردد با نیروی کار- الحدیث-.

بیان: یک محقق گفته فرق میان مرگ و خواب اینست که در مرگ پیوند نفس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 48

ناطقه بتن بریده شود و در خواب تصرف او در تن بریده گردد، و مقصود از خروج نفس از تن در خواب قطع تصرف آنست، و مقصود از روح همان جسم بخار مانند لطیف است که از شیره غذاها و بخارهای آنها میباشد و در نظام تن اثر عظیمی دارد.

45- نامه اهلیلجه که امام صادق علیه السلام بمفضل بن عمر نوشته و در آن مناظره خود را با پزشک هندی در باره اثبات صانع ذکر کرده، فرمود: گفتم آیا اعتراف کردی که خدا خلق را آفریده یا در دلت شکی مانده؟ گفت: من در این باره متوقفم و نظر قطعی ندارم گفتم: اکنون که خود را بنادانی زدی و پنداری که موجودی نیست جز آنچه با حواس درک شود، منت خبر دهم که حواس هیچ چیز را درک نکنند و جز بوسیله دل شناختی ندارند، زیرا دل همانا شناسنده هر چیز است بدانها که تو مدعی هستی آنها وسیله شناخت دلند.

گفت: اکنون که چنین گفتمی نپذیرم از تو جز با بررسی دقیق و با توضیح و بیان و حجت و برهان.

امام- نخست با تو از اینجا آغاز سخن کنم که خود دانی، بسا همه حواس یا برخی از آنها پرت شدند و دل است که زیان و سود امور را در آشکار و نهان میفهمد و بدان وامیدارد و از آن بازمی‌دارد و کار خود را در آن استوار سازد.

هندی، گفتارت در اینجا بدلیل ماند ولی من می‌خواهم در این باره توضیح بیشتری بدهی.

امام- تو ندانی که حواس بروند و دل بجا ماند؟

هندی، چرا ولی دلیلی بر فهم اشیاء ندارد که از حواس فهم شوند.

امام- نوزاد پاره گوشتی است که مادر زاید نه گوش و نه چشم و نه ذوق و نه لمس و بوئیدن او را دلیل بر چیزی نباشد. هندی آری درست است.

امام- پس کدام حسش دلیل خواستن شیر گردد چون گرسنه شود، و دلیل خنده گردد پس از گریه و سیر شدن از شیر و کدام حواس، درنده‌ها را و پرنده‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 49

را دلیل باشد تا گوشت بگیرند و دانه و آن میان بچه‌هایش گوشت اندازد و این دانه اندازد.

بمن بگو از جوجه‌های پرنده‌های آبی که بآب افتند و شنا کنند و جوجه پرنده خشکی در آب که افتد غرق شود، با اینکه حواس هر دو یکی است، چگونه پرنده آب از حواس خود برای شنا کمک گرفت و پرنده خشکی از آن سود نبرد و چون

در آب افتد بمیرد و پرنده آبی در خشکی که بماند بمیرد، در این جا حواس کارشکنی تو باشند، و نشاید جز تدبیر آفریننده حکیمی در میان باشد که برای آب خلقی ساخته و برای خشکی خلقی.

بمن بگو چه شده که مورچه در آب که هیچ ندیده افتد و شنا کند و یک آدم پنجاه ساله نیرومندتر و خردمندتر مردان که شنا نیاموخته در آب افتد و غرق شود و با همه حواسی که دارد و سالمند عقل و تجربه‌اش رهنمای او نشود، آیا نشایدت که بدانی دل معدن فهم کودک است نسبت بدان چه برایت وصف کردم و جز آن از جانوران و آنست که نوزاد را بشیر خوردن کشاند و پرنده را بدانه چیدن و درنده را ببلعیدن گوشت.

هندی، من نیابم که دل بی حواس چیزی را بفهمد و بداند، امام، چون نمیخواهی جز بحواس دل بدهی ما در باره آنها بتو پاسخ دهیم تا بدانی جز ظاهر اشیاء را که فروتر از پروردگار والایند نمیفهمند و تو هم آنچه نهانست و بدیده نیاید شناسی ولی خدا برای حواس دلی ساخته که بوسیله آن بر بنده‌ها حجت آورد، و حواس را دلیل درک امور ظاهر نموده تا دلیل بر آفریننده باشند دیده آفریده‌ای پیوست بهم بیند و دل با رهنمائی دیده بیندیشد در حقیقت آسمان و بلندی آن در هوا بی ستونی که دیده شود و پایه‌ای که آن را نگهدارد، نه هرگز پس کشد و نه پیش آید و نه فروتر و نزدیک شود، و نه بالاتر رود.

در طول مدت دگرگون نشود با گذشت روزگار نیوسد و جایی از آن شکسته نشود، و فرونریزد با آنچه از هفت ستاره سیاره بنگری که در سیر خود با هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 50

اختلاف دارند برای چرخیدن فلک و جا بجا شدن آنها در بروج روز بروز و ماه بماه و سال بسال یکی تندرو و یکی کندرو و یکی میانه‌رو، سپس برگشت و استقامت آنها و عرض و طولی که بخود گیرند، و نهانی آنها در برابر خورشید که بتابد و پدید شدن آنها چون غروب کند.

و روان بودن پیوسته خورشید و ماه در بروج بی تغییر در وقت و زمانشان، که ستاره‌شناسان آن را بدانند روی حساب منظم و دانسته طبق حکمت او و خردمندان بدانند که این تدبیر بحکمت آدمی و بررسی اوهام و اندیشه کسی نیست، و دل بدنبال رهنمائی آنچه چشم بیند بفهمد که برای این خلق و تدبیر و کار شگفت صانعی است که آسمان را نگهداشته تا بر زمین نیفتد، و آنکه خورشید و ماه در آن نهاده آفریننده آسمانست.

چشم زمینی را که روی آن جا دارد بیند و دل را خبر کند و دل بعقل خود بفهمد که نگهدار زمین پهناور از اینکه فروافتد یا بهوای برآید با اینکه بیند اگر یک پر افتد با همه سبکی فروافتد بجای خود هم او است که آسمان را بالای زمین نگهداشته و گر نه زمین با آنچه بر آنست از کوههای سنگین و مردم و درختها و دریاها و تپه‌های ریگ فرو می‌افتاد، و

دل برهنمائی دیده بفهمد که مدبر زمین و همان مدبر آسمانست، گوش بانک بادهای سخت و تند و بادهای آرام و خوش را شنود و چشم بیند که درختهای بزرگ را از جا بکند و ساختمانهای محکم را ویران سازد و ریگهای سنگین را برانگیزد و جا بجا کند.

راننده‌ای نیست که بچشم آید یا بگوش درک شود و یا بحواس دیگر نه تنی دارد که بسیده شود، نه اندازه دارد که دیده شود، و چشم و گوش و حواس بر این نیفزایند که دلیل دل باشند بر اینکه آن را صانعی است، برای آنکه دل بخرد خود اندیشد و بفهمد باد خود بخود نجنبد و اگر چنین بود از حرکت نمایستاد، و یک جا را ویران نمیکرد و یک جا را معاف کند و یک درخت را نمیکند و دیگری را رها نمیکرد در کنارش، و در یک جا نبود و از جای دیگر روگردان باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 51

و چون دل در باره باد اندیشد بداند که آن را محرکی است که بهر جایش خواهد براند و هر گاه خواهد آرامش کند بهر که خواهد برساندش و از هر که خواهد بگرداندش، و چون دل بدان اندیشد و یابد که پیوست با آسمان و آیات آنست بداند که نگهدار مدبر قادر زمین و آسمان همان آفریننده باد و جنباننده آنست بهر طور خواهد.

و همچنین دیده و گوش ما دل را رهنمائی کنند از زمین لرزه و با جز آنها هم آن را بفهمد و از حرکت این آفریده بزرگ با کلفتی و سنگینی و درازی و پهنایش با آنچه کوه و آب سنگین و مردم و جز آن دارد و یک جا بلرزد و یک جا نلرزد و یا اینکه یک جسم پیوسته است و یک جا ویران شود و یک جا سالم ماند بفهمد که محرک یک جا و نگهدار جای دیگر یکی است و همان محرک و نگهدار بادهای است و مدبر آسمان و زمین و آنچه میان آنها است، و بفهمد که اگر زمین خود بخود میلرزید نیروی لرزش و حرکت نداشت ولی مدبر آنست که هر چه از آن را خواسته حرکت داده.

سپس دیده بآیات بزرگی چون ابر فراهم میان آسمان و زمین که چون دود بی کالبد بجائی از زمین و کوه بساید و میان درختها درآید و شاخه آنها را نفشارد و بدانها نیاویزد و میان کاروانها پهن شود و بتیره گی خود میان آنان پرده شود ولی آب بسیار و سنگینی را که درخور وصفش نیست با خود بردارد بهمراه صاعقه‌های شکافنده و برقهای درخشنده و رعد و برف و سرما و عزو تا آنجا که وهم بوصف آن رسا نیست و دلها بکنه عجائیش رهنمون نباشد، خود بخود در هواء برآید.

پس از پراکندگی گرد آید و بدنبال گسیختگی بهم بچسبد، بادهای از هر سو آن را بفرمان پروردگارش برانند، یک بار فروآید و یک بار بالا رود، و آب بسیار درونش را نگهدار است که چو نیش فروبارد از آن دریاها برآرد، بزمینهای بسیار و شهرهای دور از هم بگذرد و نقطه‌ای از آن نکاهد تا فرسنگهای بیشمار طی کند و آبش را قطره قطره و سیل، سیل بفرستد پیایی تا همه دریاچه‌ها و دره‌ها را پر کند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 52

و رودخانه‌ها را بسیل‌های کوه مانند بالا آرد و پر از سیل نماید، و بانگ و غرش آنها گوشها را کر کند.

و زمین مرده را زنده کند و سر سبز گرداند پس از آنکه تیره بوده و زندگی بار سازد پس از آنکه قحط بوده، و گیاهان رنگارنگ و خرم و شکوفان و با زیور برآورد که زندگی مردم و چهارپایانست و چون ابر بارانش را تا ته بریزد پراکنده شود و برود آنجا که دیده نشود و ندانند کجا نهان شد.

دیده این صحنه را بدل گزارش دهد و او بفهمد که اگر این ابر سرپرستی نداشت و خودکار بود نیمی از سنگینی بارانی که داده تحمل نمی‌کرد و اگر بخود روانه بود دو هزار فرسخ و بیشتر نمی‌رفت و بارانش را در جای نزدیکتر می‌بارید و آن را قطره قطره نمی‌فرستاد بلکه یکباره سر میداد و ساختمانها را ویران می‌کرد و گیاهها را تباه مینمود، و بشهری نرفتی و شهری را رها کنی.

و دل با نشانه‌های روشن و تابان بفهمد که سرپرست همه امور یکی است، و اگر دو یا سه بودند در طول زمانه اختلافی در تدبیر و تناقضی در امور با دید میشد و اوضاع پیش و پس میشدند، برخی از آنجا بالا است فرومی‌شد و برخی از آنچه فرو است بالا میشد، و در طلوع و غروب اختران پس و پیش پدید می‌گردید، و دل از اینجا می‌فهمد که سرپرست هر چه نهان و آشکار است همان خدا نخست موجود است که آفریننده آسمان و نگهدار آنست و پهن کن زمین و کش ده آنست و سازنده آنچه است در این میان که شمردیم و جز آن که شماره نشده.

و همچنین چشم رفت و آمد پیوست شب و روز را ببند که تازه‌اند و در طول برگشت خود کهنه نشدند و با فزونی رفت و آمد دگرگون نشدند، و کم بیش نگردیدند روز همان روشنی و تابش را دارد و شب همان تیرگی و سیاهی خود را هر کدام در دیگری فروشوند تا پایان معین معروف درازی و کوتاهی یک نواخت خود رسند، و هر که باید در شب آرام شود و هر که باید در روز براه افتد، و هر چه باید در شب براه افتد و در روز آرام شود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 53

سپس گرما و سرما و آمدن هر کدام بدنبال دیگری تا گرما و سرما در هنگام خود باشند، بهمه اینها دل دلیل یابد بوجود پروردگار سبحانه و تعالی و دل بخردش شناخت که مدبر همه این چیزها همان یگانه عزیز و حکیم است که همیشه بوده و هست، و اگر در آسمانها و زمین معبودانی با او بودند سبحانه البته هر معبودی آفریده خود را با خود میبرد و بیکدیگر سرافرازی می‌کردند و همدگر را تباه مینمودند.

و همچنین گوش شنیده آنچه را مدبر از کتابها فرورستاده گواه آنچه دلها بخرد خود فهمیدند و بیان توفیقی که خدا بدانها داده، و آنچه را شناخت گر بحق او دریافته که نه فرزند دارد و نه همسر و نه شریک و گوش آنچه را از زبان در باره گفتار پیغمبران شنیده بدل رسانیده.



هندی: مطالب لطیفه بمن گفتمی که از جز تو نشنیده بودم ولی مرا از آنچه در دست ندارم باز ندارند جز اینکه توضیح بیشتر و حجت نیرومندی برای آنچه وصف کردی بیاوری.

امام: اگر باز هم پاسخ خود را در نیافتی و بگفتار مخالف چنگ انداختی البته دلیلی از خصوص خود بیاورم که برایت روشن شود حواس چیزی نشناسند جز بوسیله دل، آیا در خواب دیدی که میخوری و مینوشی تا کام آن بدلت رسد؟

هندی: آری، امام: آیا در خواب دیدی میخندی، گریه کنی، در شهرها که نرفتی و ندیدی گردش کنی و هم در آنها که دیدی تا نشانه‌های آنها را بنگری؟

هندی: آری، بسیار و بیشمار، امام: آیا بخواب دیدی یکی از خویشان را چون برادر، پدر، خویش دیگر که مرده است و آن را شناختی چون شناختن او پیش از مردنش؟

هندی: بسیار، بسیار، امام: بمن بگو کدام از حواس تو این چیزها را در حال خواب دریابد تا دلت را بمعاینه مرده‌ها و سخن با آنها، و خوردن خوراکشان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 54

و گردش در شهرها و خنده و گریه و جز آن رهنما شوند؟ هندی: نتوانم بگویم کدام حواس چیزی از اینها را دریافته، و چگونه دریابند که چون مرده نشنوند و نبینند.

امام: بمن بگو چون بیدار شدی بیاد نیاری آنچه را در خواب دیدی و آن را بدوستانت گزارش ندادی و حرفی از آن را فراموش نکرده باشی؟

هندی: چنانست که میفرمائی، و بسا چیزی در خواب دیدم و روز بشب نیامده جز آنکه در بیداریش دیدم چنانچه در خوابش دیده بودم.

امام: بمن بگو کدام از حواس این دانش را پابرجا داشته در دل تو تا بیادش آوردی پس از بیدارشدنت.

هندی: حواس ظاهره در این امر دخالتی ندارند.

امام: اکنون سزاوار اینست که چون حواس در آنچه در خواب دیده بیهوده و بیکاره باشند بدانی آنچه دیدی و حفظ کردی کار دل تو است که خدا در آن خرد نهاده و حجت بر بنده‌هاش ساخته؟

هندی: راستی آنچه من در خواب دیدم چیزی نیست، همانا چون سراب است که چون کسی بدان نگردد شک ندارد که آبست و چون بجایش رسد چیزیش نیابد، و آنچه هم در خواب بینم این جور است.

امام: چطور آنچه در خواب بینی از خوراک شیرین و ترش و از شادی و اندوه آن را سراب دانی.

هندی: چون بجای سراب رسی ناچیز است و همچنین آنچه در خواب بینم چون بدان رسم ناچیز است.

امام: بمن بگو اگر ت چیزی آوردم که در خواب بینی و از آن کام بری و راست باشد ندانی که آنچه برایت وصف کردم درست است؟

هندی: چرا.

امام: بمن بگو آیا محتلم شدی هرگز تا شهوت خود را در زن دلخواهت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 55

انجام دادی چه او را بشناسی یا نشناسی؟ هندی: آری، بسیار شده است که چنین خوابی دیدم.

امام: آیا از آن کام نبردی چنانچه در بیداری کامیاب شوی و تو بیدار شوی منی ریخته باشی باندازه‌ای که در بیداری از تو بریزد، این دلیل سرابی تو را خرد کند.

هندی: محتلم در خواب نبیند جز آنچه حواسش در بیداری ویرا بدان رهنمائی کردند.

امام: چیزی نگفتی جز اینکه گفتار مرا تأیید کردی، و معتقد شدی دل چیزها را تعقل کند و بفهمد پس از اینکه حواس رفته باشند و مرده باشند، پس چگونه منکر باشی که دل در بیداری و با همه حواس چیزها را نفهمد، و آنگه که حواس مردند و نه شنوائی است و نه بینائی چه چیزی بدل فهم دهد، و تو نباید منکر باشی شناخت دل را با وجود زندگی و فراهم بودن حواس زیرا اعتراف کردی که پس از رفتن حواس بزنگاه میکند تا با او هم بستر می‌شود و از او کام میگیرد.

و سزد کسی که خرد دارد و دل را بشناخت اشیاء پس از مردن حواس موصوف میداند بفهمد که دل سرپرست حواس است و پادشاه و سرور و حاکم آنها است، زیرا آدمی هر چه را نداند این را میداند که دست نمیتواند چشم را بکند یا زبان را ببرد و هیچ حاسه نتواند کاری در تن انجام دهد بی فرمان دل و رهنمائی و سرپرستیش زیرا خدا تبارک و تعالی دل را سرپرست تن ساخته بدانست که بشنود و بیند و او است قاضی و فرمانده بر تن، تن پیش نرود اگر او پس کشد و نه پس رود اگر او پیش رود و بدو است که حواس بشنوند و بینند.

اگر بدانها فرمان دهد پذیرند، و اگر بازشان دارد بازایستند شادی از او است و اندوه از او است و او است که آزار کشد، اگر یکی از حواس تباه شود او بجای خود است ولی اگر دل تباه شود همه حواس نابود گردند نه شنودنی باشد و نه دیدنی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 56

هندی: من گمان می‌کردم تو از این مسأله بیرون نتوانی شد ولی جوابی آوردی که من نتوانم آن را رد کنم.

امام: من بتو باز هم توضیحی دهم که آنچه را بتو آگاهی دادم باور کنی و آنچه هم در خواب بینی و آنچه در این مجلس بینی.

هندی: خواهش دارم بفرمائید که من در این مسأله سرگردانم.

امام: بمن بگو: آیا هیچ در دل گرفتی بازرگانی کنی یا دنبال صنعت یا ساختمان بروی یا چیزی را اندازه بگیری، چون در گمان خود اندازه آن را پا بر جا کردی؟

هندی: آری، امام: آیا در این باره چیزی از حواس خود را با دل شریک کردی.

هندی: نه، امام: آیا ندانی آنچه را دل بتو گزارش داده درست است.

هندی: این یقینی است، و بی‌فزا مرا آنچه شک مرا ببرد و شبهه را از دلم براندازد.

من گویم: دانستی که دل در زبان شرع در آیات و اخبار بر نفس ناطقه اطلاق شود، و چون پرسنده منکر ادراک جز حواس ظاهره بوده امام او را باثبات ادراک حواس باطنه که ابزار نفس ناطقه‌اند بخطایش آگاه کرده، و شرح فقرات این حدیث و تمام آن در کتاب توحید گذشت.

46- در در منشور (ج 5 ص 329) از ابن عباس در قول خدا «خدا است که جانها را گیرد- تا آخر آیه» گفته است نسبت نفس و روح چون پرتو خورشید است و خدا در حال خواب نفس را بگیرد و روح را درون تن بگذارد تا برگردد و زنده باشد، و اگر خدا خواهد روح را بگیرد تن بمیرد، و اگر مرگش پس افتد نفس را بدرون آن برگرداند.

47- و از ابن عباس در تفسیر همین آیه است که هر نفسی را سببی است که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 57

بدان در تن روانست و چون مرگش دررسد بخوابد تا آن سبب قطع شود و آنکه نمیرد وانهاده شود.

48- و از ابن عباس در همین آیه گفته: سببی است کشیده میان خاور و باختر و میان آسمان و زمین، ارواح مرده‌ها و ارواح زنده‌ها بدان سبب آشیان‌گرند و نفس مرده بنفس زنده درآویزد و چون نفس زنده فرمان برگشت بتن گیرد روزیش پرداخت شود و نفس مرده بجا ماند و نفس زنده آزاد شود.

49- و از ابی جحیفه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن سفر که خوابیدند تا خورشید برآمد، فرمود: شما مرده بودید تا خدا ارواح شما را بشما برگرداند.

50- در شهاب الاخبار: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ارواح لشکرهای آماده‌اند هر کدام بهم آشنا شدند الفت گیرند و هر کدام ناشناس هم باشند خلاف هم پذیرند.

در ضوء الشهاب: این حدیث اشک از دیده‌ها بریزد و در تفسیرش لغزشها بخیزد، من بدان چه دانش که خدایم روزی کرده بشرح آن پردازم و گویم: اصل کلمه روح برای خوشی و پاکی وضع شده، جان آدمی را روح گویند، و فرشته‌های پاک را ارواح، روح القدس: جبرئیل است و روح نام فرشته دیگر که خدا فرموده «روزی که برخیزند روح و فرشته‌ها در صف 39- النبأ» عیسی، روح الله است، نسبت به فرشته و پری «روحانی» بضم راء و آنان روحانیونند، بهر جاننداری هم روحانی گویند.

ابو عبیده گفته: روح: راحت است، مکان روحانی: خوش، ریح: مفرد ریاح، و ارواح که اصلش روح بوده و برای کسره راء واو بیاء بدل شده، راح و ریاح بفتح راء می است، روح و ریحان: رحمت و رزق است، روح: نسیم است و ریحان گل بوئیدنی، و از اینجا است روحی که آدمی بدان زنده است، برای آنکه پاک و خوش است در آفرینش و در آغاز پدیدش، اصحاب اصول گفتند: روح نفسی است که در دمکشهای زنده روانست (و یک شعر عربی گواه آورده).

و آنچه قومی گویند که ارواح بتن برپایند، و پیش از تن بوده‌اند بچنین و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 58

چنان سال و اینکه نه درون تنند و نه برون آن، و اینکه نابود شدند از سیاق گفتار که داریم بیرونست و به مکتب اصول و جدل سزد، برخی که در این حدیث سخن گفته گوید: مقصود از ارواح صاحبان روح باشند، و این نزدیک بباور است.

و جمعی محققان اصول معتقدند که رواست خدا از تن شهید و پیغمبر و کسان صالح آدمیزاده اجزائی که زندگی پذیر باشند برگیرد و جان را بدانها برگرداند و زنده شود گرچه پیکر خردی باشد، و آن را تا هر جا خواهد بالا برد، زیرا در زنده اندازه پیکر منظور نیست، و ظاهر قرآن گواه درستی آنست آنجا که خدا فرماید «و مپندار البته آنان که در راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه زنده‌اند- تا فرماید- و نه اندوه خورند 169- آل عمران».

و در حدیث است که ارواح شهداء درون پرنده‌های سبزی باشند که ببرگ بهشت آویزند و سپس در قندیل‌های آویزان بعرض آشیانه گیرند، و این حدیث مؤید این گفتار است، و بنا بر این این پیکرهای لطیف پس مرگ با هم الفت گیرند چنانچه در دار دنیا همدیگر را میشناختند با هم بیامیزند و هم خو شوند و بعکس.

و عایشه در سبب صدور این حدیث روایت کرده که مخنثی بمدینه آمد و ندانسته مهمان مخنثی شد و گزارش آن به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و فرمود: «الارواح جنود مجنده (الحدیث) و از آن حضرت روایت شده که «ارواح لشکرهای آماده‌اند و مانند اسبها بوی یک دیگر را بفهمند، و هر کدام بهم آشنا باشند با هم الفت گیرند و هر کدام ناشناس هم باشند ناآشنا شوند، و اگر مؤمنی در مجلسی درآید که صد منافق در آنست و جز یک مؤمن نیست بیاید تا در بر آن مؤمن نشیند، یا چنانچه تعبیر کرده.

و از عائشه روایت است که در مکه زنی بود، نزد زنان قریش می‌آمد و آنها را می‌خندانید، و چون بمدینه کوچید نزد من آمد گفتم: فلانی برای چه آمدی؟

گفت: تا با شما باشم، گفتم: کجا منزل کردی؟ گفت بر فلان زن که او هم خنده‌چی بود، رسول خدا ورود کرد و گفتم: یا رسول الله فلانه زن خنده‌چی آمده، فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 59

بر که وارد شده؟ گفتم: بر فلان زن، فرمود: آنکه خنده‌چی است؟ گفتم: آری فرمود: حمد خدا را، راستی ارواح جنود مجنده‌اند (الحدیث).

در کلام برخی است که «روح بررس است» یعنی چیز فهم است، و این کنایه است از دانش و هوش و ذکاوت و شناخت و زیرکی، و عرب روح را زندگی داند و الله الموفق.

من گویم: تحقیق روح دشوار است و جز آفریننده‌اش حقیقت آن را نداند «و ما اوتیتم من العلم الا قليلا»، و اگر خدا میخواست حقیقت آن را بدانیم بما اعلام کرده بود ولی فرمود «از روح پرسند بگو روح از امر پروردگار من است» چنین گفت تا ما هم از آنچه خدا خموشی گرفته خاموش باشیم، من آنچه در باره‌اش درست فهمیدم ذکر کردم و آنچه را دانستم گفتم و تو قضاوت کن، و توقف در باره آن واجب بر کسی که نداند، و خدا داناتر و باسنجش‌تر است و سپس رسولش و هدف حدیث اینست که جنس بجنس مایل‌تر است و بدو روآورتر و مشتاق‌تر است، و آشنائی الفت آورد و برعکس، راوی حدیث عایشه است.

الضوء: معدن جایگاه جوهر است و جنات عدن، بهشت اقامت، طلا فلز معروفی است که دل مردم را برده، نقره یکی از دو پول است و یکی از فلزات پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید مردم با هم تفاوت دارند مانند تفاوت طلا و نقره در برتری و مانند مس و آهن و سرب و قلع و زرنیخ و فیروزه و جز آن و مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله اینست که مردم چون فلز و مهره‌اند و مانند هم نیستند گرچه از یک جنسند.

و مورد این حدیث بعکس حدیث پیش است که فرمود: «مردم چون دندان‌های شان‌اند» گویا میفرماید چون بکسی برخورداری حالش را وارس و کارش را بررسی کن و گفتارش را بسنج و اگر خوب است باو بچسب که از معدن با ارزش است و اگر بد است از او بگریز و بگریز که از معدن پست است، و فائده حدیث

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 60

اعلام تفاوت مردم است بر پایه اینکه فرزندان یک پدرند، راوی حدیث ابو هریره است.

و دنباله حدیث اینست که خوبان آنان در جاهلیت خوبان آنهایند در اسلام هر گاه دین را بفهمند ...

بیان: طیبی گفته تشبیه بلیغی است مقصود اینست که مردم از نظر نژاد شریف و وضع دارند مانند تفاوت معدن در طلا و نقره و فروتر از آنها، و تفاوتشان در اسلام بحسب دانش و حکمت و مراتب آنست و نپذیرفتن آن، و قید به فقه میرساند که ایمان تفاوت جاهلیت را بر میدارد و چون کسی بزیور دانش آراسته شد و نژادی رفیع دارد شرف نسب و حسب هر دو را جمع کرده و وضع دانا بالاتر است از شریف نادان.

52- در شهاب: مردم چون رمه یک صد شتراند که یک شتر سواری در آنها نیابی.

ضوء در شرح حدیث گفته راحله شتر سواریست و مقصود- و الله اعلم- نکوهش مردم است و بیان اینکه کمیابست میان آنان کسی که کامل و سودمند باشد، ابو عبیده گفته: یعنی مردم همه از یک نژاد برابرند و بهم برتری ندارند و همه نمونه یک دیگرند چون یک رمه صد شتری که در آنها شتر سواری ممتاز وجود ندارد و ابن قتیبه گفته شتر سواری، نجیب و تمام خلقت و زیبا منظر است و در رمه شتر نمایانست میفرماید: مردم برابرند و برتری نژادی ندارند و بهم مانند چون رمه صد شتری که در آنها شتر سواری نباشد، ولی از هری گفته: مقصود حدیث نکوهش مردم است و اینکه کامل در میان آنها کمیابست و راوی حدیث عبد الله بن عمر است.

بیان: در نهاییه گفته: یعنی پسندیده و نجیب میان مردم در کمیابی چون شتر نجیب و نیرومند است برای بار و سفر که در یک رمه شتر هم بدست نیاید، از هری گفته آنچه من از این حدیث میفهمم اینست که خدا تعالی دنیا را نکوهش کرده و بنده‌های خود را از انجام بدش بر حذر داشته و در باره آن مثلها زده تا عبرت گیرند

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 61

و حذر پذیرند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم آنها را از آنچه خدا بر حذر میداشت بر حذر داشته و بزهد واداشته، ولی اصحابش بدنیا رغبت کردند بعد از او و بر سر آن رقابت کردند و زاهد در آنها کمیاب شد.

و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده مردم را پس از من چون صد شتری یابید که یک شتر سواری در آنها نیست، یعنی کامل در زهد از دنیا و رو داشتن بآخرت اندک است چون کمی راحله در شتر ... کرمانی گفته: یعنی مردم در احکام دین برابرند برتر و پست‌تر در نژاد ندارند چون دو شتری که در آنها شتر ممتاز سواری نیست یعنی همه بار برند نه سواری.

گویم برخی اخبار مناسب این باب در ابواب معاد و ابواب خلق ارواح نبی و ائمه علیهم السلام گذشت و برخی هم در ابواب آینده آید ان شاء الله تعالی:

#### دنباله‌ای دراز [اقوال در بیان حقیقت نفس و روح]

در بیان اقوال حکماء و صوفیه و متکلمان از خاصه و عامه در بیان حقیقت نفس و روح و آنکه بیان آنچه از آیات و اخبار در این باره بر آید.

شارح مقاصد در باره بیان آراء حکماء و متکلمین در نفس گفته: جوهر مجرد اگر بتن وابستگی تصرف و تدبیر دارد نفس است و گر نه عقل، واژه نفس بسا برجز مجرد هم اطلاق شود چون نفس نباتیه که مبدأ کارهای نمو است از هر جهت و نفس حیوانیه که مبدأ حس و حرکت ارادیه است و آن را مادی و نفس ارضیه خوانند در برابر نفس ناطقه انسانیه، و آن تفسیر شده بکمال اول جسم طبیعی بسوی زندگی بالقوه.

سپس گفته: مقتضای قواعد فلاسفه اینست که در آدمی نفسی است مبدأ تعقل کلیات و دیگری مبدأ حرکات و احساسات، و دیگری مبدأ تغذیه و نمو و تولید مثل، ولی در شرح اشارات و جز آن گفته مطلب چنین نیست بلکه آنچه از عناصر ترکیب شده برخی تنها صورت معدنی دارند که همان مواد ترکیبی و متضاد خود را که ضد و فراری از همنگه می‌دارند.

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 62

و برخی بعلاوه صورتی دارند بنام نفس نباتی که بعلاوه از حفظ ترکیب خود مواد دیگری را از عناصر میگیرد و غذای خود مینماید و نمو میکند و تولید مثل میکند و برخی بعلاوه صورتی دارند بنام نفس حیوانی که حس و حرکت ارادی دارد، و برخی نفس مجردی دارند که با همه کارهای پیش ادراک و آنچه دنبال آنست بیار آرد.

سپس گفته: چون نزد متکلمین اختلاف نوع اجسام که مبدأ آثار باشند ثابت نشده تا نیاز به فصول منوعه و مبادی گوناگون باشد اثبات نفس را مستند بدلیل شرعی و تأیید عقلی دانند مانند اینکه تن و اعضاء برونی و درونیش پیوسته در تبدل و تجزیه‌اند ولی نفس پایدار است و آدم باخرد بسا از تن و اجزایش بیخبر شود ولی از وجود ذات خود بیخبر نگردد، و مانند اینکه بسا اراده مخالف تن کند چون قصد پرواز بیالا.

و خلاصه سخن دو گروه در باره حقیقت نفس مختلف است، گفته شده که نفس همان گرمی روان در این تن محسوس است، گفته‌اند: هواء است، گفته‌اند: آبست گفته‌اند: چهار عنصر قرین مهر و خشم است گفته‌اند: اخلاف اربعه است. گفته‌اند همان خونست، گفته‌اند: نفس هر کس مزاج ویژه او است گفته‌اند: جزء لا یتجزی است در دل.

و بسیاری از متکلمین نفس را اجزاء اصلی تن دانند که از آغاز تا انجام عمر پایدارند.

و بسا مقصود کسی که گفته: نفس همین هیكل مخصوص و کالبد محسوس است همین است یعنی پذیرای دید است، و بیشتر گویند جسمی است که در ماهیت خود مخالف تن اندام پدید کن است، نورانی است، آسمانی است، سبک است، بذات خود زنده است، در جواهر اعضاء نفوذ دارد، و چون گلاب در گل و آتش در زغال روانست در اعضاء تن و دگرگونی و انحلال نپذیرد، تا در تن است زندگی دارد و چون بعالم ارواح شتافت مرگ است، گفته‌اند: نفس اجسام لطیفی است که در دل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 63

پدید شوند و بوسیله شرائین که رگهای زنده تنند در همه اعضاء روان گردند، یا در مغز پدید شوند و با رشته‌های اعصاب در سراسر تن نفوذ کنند.

و محققان فلاسفه و اهل اسلام معتقدند که نفس جوهریست مجرد در ذات وابسته بتن برای سرپرستی آن و نخست پایگاهش روح است که در گوشه پیش از بخار و لطیف غذا پدید می‌شود و بدان نیرو دهد تا در همه تن روان شود و بهر عضوی نیرو رساند از آنچه پیش گفته شد.

آنان که جسمش دانند چند دلیل آرند.

1- آنچه کلیات را درک کند که نفس است همانست که جزئیات را درک کند زیرا ما کلی را بر جزئی تطبیق کنیم و گوئیم: این گرمی است و حاکم را باید هر دو چیز را تصور کند و میان آنها حکم کند و شکی ندارد که مدرک جزئی جسم است زیرا میدانیم که چون آتش را لمس کنیم همان عضو لامس است که گرمی را درک کند، بعلاوه هر جاندار جزئیات را دریابد با اینکه باتفاق نفوس مجرد ندارند.



و آن را جواب گفتند: که ما نپذیریم مدرک حرارت عضو لامس است بلکه نفس است و عضو ابزار او است و قبول داریم مدرک کلی و جزئی همان نفس است، ولی کلی را بیواسطه و ابزار درک کند، و چون عضو را بکلی مدرک ندانیم لازم نیاید برای یک مدرک دو ادراک باشد چنانچه گفته‌اند.

و ممکن است دفعش باینکه یا باید برای همه جانداران نفوس مجرده باشد یا اینکه احساسات آنها بقوی و اعضاء باشد و از آدمی با نفس باشد بواسطه اعضاء با اینکه قطع داریم تفاوتی در میانه نیست<sup>۱۰۷</sup>.

(۱) یک درجه از تجرد در رتبه تجرد نفوس کودکان برای همه جانداران مخالف برهان نیست بلکه موافق آنست و دعوی قطع به بی تفاوتی میان ادراک آدمی و حیوان پذیرفته نیست زیرا قطع داریم که مانند همدلی عدم فرق نحوه ادراک قطع نیست و کارهای انسانی همه صادر از نفس است حتی قوای نباتی او و آیا می‌شود گفت قطع داریم آدمی با گیاه در قوای نباتی تفاوت ندارد؟ (از پاورقی ص 70)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 64

2- هر کس بطور قطع میدانند که آنچه بواژه (من) تعبیر می‌شود که همان نفس است وصف می‌شود که اینجا حاضر است، ایستاده، نشسته، رونده و واقف است و جز آن از خواص جسم و آنچه وصف مخصوص جسم را دارد جسم است. و بتقریر دیگر تن ادراکاتی دارد که همان ادراکات تعبیر شده بواژه (من) است که نفس باشد چون ادراک گرمی آتش و سردی یخ و شیرینی عسل و محسوسات دیگر، و اگر نفس مجرد باشد و جز تن باشد نمیشود وصفش همان وصف تن باشد.

و جواب: اینست که آنچه از آن به (من) تعبیر شود گرچه حقیقت نفس است ولی بسیار شود که بدان از تن هم تعبیر کنند برای وابستگی یگانگی ماندگی که میان آنها است و آنجا که بخواص اجسام وصف شود چون ایستادن، نشستن یا درک محسوسات بنا بر اینکه خود اعضاء و قوی درک آنها کنند نه نفس بواسطه آنها مقصود بواژه (من) تن است و معنی این کلام این نیست که نفس از شدت علاقه بتن و فنای در آن خود را فراموش کرده چنانچه مؤلف صحائف گفته.

3- اگر مجرد باشد بهر تنی سزد و چرا بتن خاصی پیوندد نه دیگری و پس از پیوست رواست بتن دیگر گراید و بنا بر این نمیتوان گفت زید کنون همان زید دیروز است و شاید نفس جا عوض کرده باشد.

<sup>107</sup> (۱) یک درجه از تجرد در رتبه تجرد نفوس کودکان برای همه جانداران مخالف برهان نیست بلکه موافق آنست و دعوی قطع به بی تفاوتی میان ادراک آدمی و حیوان پذیرفته نیست زیرا قطع داریم که مانند همدلی عدم فرق نحوه ادراک قطع نیست و کارهای انسانی همه صادر از نفس است حتی قوای نباتی او و آیا می‌شود گفت قطع داریم آدمی با گیاه در قوای نباتی تفاوت ندارد؟ (از پاورقی ص ۷۰)

و مردود شده: باینکه نپذیریم بهر تنی سزد بلکه هر نفسی را تن ویژه‌ایست که از نظر مزاج و اعتدال جز بهمان نسزد و ویژه آن باشد و جابجا نشود.

4- ظاهر تعبیرات قرآن و سنت که دلالت دارند نفس پس از ویرانی تن بماند و خواص اجسام بخود گیرد مانند رفتن بدوزخ و عرضه بدوزخ و چرخیدن گرد جنازه، بودن در قندیل نور یا چینه‌دان طیور سبز و مانند آنها و البته راه تأویل باز است و حمل بر تمثیل رواست چنانچه معتقدان بتجرد نفوس بزعم اینکه مجرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 65

جدائی او از تن مستلزم آنست بدان گرائیدند.

و بسا دلیل آوردند که تجرد نفس دلیل ندارد و باید مجرد نباشد زیرا هر چیزی دلیل می‌خواهد و این دلیل با اینکه سست پایه است معارض است باینکه جسم بودن نفس هم دلیل می‌خواهد پس باید جسم نباشد سپس گفته معتقدان بتجرد نفس چند دلیل آوردند.

1- نفس جای اموریست که در مادی نمیشوند باشند و بناچار باید مجرد باشد، و اموری که در مادی نشوند یکی تعقل خود نفس است که گفتیم تعقل حلول صورت یا نقش بستن نمونه است در عاقله، و مادی نشود صورت غیر مادی باشد و اما بیان اینکه این امور محققه در نفس نمیتوانند در ماده باشند اینست که در ضمن آنها است تعقل واجب گرچه بکنه آن نباشد یا تعقل جواهر مجرد گرچه بوجود خارجی آنها معتقد نباشیم زیرا باید معنا را تعقل کرد تا حکم کرد که هست یا نیست و نهان نیست که نمیشود صورت مجرد در مادی درآید و چون معانی کلیه که نفس تصورشان مانع شرکت نیستند مانند آدمیت که شامل زید و عمر ...

می‌شود و ویژه اندازه و وضع و چگونگی نیست که چیز مادی در خارج از آنها جدا نیست و باید از همه آنها برکنار باشد و گر نه شامل فاقد آن نگردد، و خلاصه حلول در ماده اختصاص باندازه و وضع و چگونگی ویژه‌ای را باید که کلی بودن را نشاید و اگر نفس خود مجرد نباشد محل صور کلیه نگردد و آن باطل است و چون معانی قسمت ناپذیر مانند وجود، وحدت، نقطه و جز آن و گر نه باید معقول مرکب از اجزاء بی‌پایان موجود باشد و آن نشدنیست.

و با این حال وجود قسمت ناپذیر حاصل است زیرا کثرت عبارت از مجموع یکانها است و چون معقولی داریم که یکی است و قسمت پذیر نیست باید محلش که تعقل آن کند مجرد باشد و جسم نباشد زیرا جسم و جسمانی در ذات خود قسمت پذیرند، و قسمت پذیری محل قسمت پذیری حال را باید در صورتی که حلول در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 66

ذات محل است چون حلول سیاهی و حرکت و اندازه در جسم نه اینکه حلول در طبع قسمت پذیر باشد چون حلول نقطه در خط که پایان آنست و حلول شکل در سطح که یک پایان دارد چون دایره یا چند پایان چون مثلث و جز آن یا حلول محاذات در جسم نظر بوجود جسم دیگر در برابری یا حلول وحدت در اجزاء کل.

و چون معانی اجتماع ناپذیر جز در مجرد و ناساز با جسم مانند ضدین با صور و اشکال مختلف که در تعقل با هم مزاحم نیستند بلکه نفس آنها را با هم تصور کند و حکم کند که جمع آنها در خارج نشاید در یک جا بطور بدیهه و این دلیل خود چهار دلیل است که میتوان گفت: اگر نفس جسم باشد نتواند مجردات را تعقل کند، نتواند کلیات را تعقل کند، نتواند بسائط را تعقل کند، نتواند متمنعین را تعقل کند.

و جواب: اینست که این دلیل مقدماتی دارد که حضم آنها را نپذیرد.

1- تعقل چیزی حلول صورت آنست در عاقله نه مجرد ارتباطی میان عاقل و معقول.

2- اگر نفس مجرد نباشد قسمت پذیر است و جوهری بخش ناپذیر مانند جزء لا یتجزی نیست.

3- مجرد را صورت ادراکی مجرد باید که در مادی درنیاید و نمیشود در وجود عقلی جسم باشد و در وجود خارجی تجرد.<sup>۱۰۸</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 5؛ ص 66

اگر صورت تصویری چیزی وضع و اندازه و چگونگی دارد نمیشود در ذات خود از آنها برکنار باشد.

5- هر چه در ذات خود قسمت پذیر نیست در صورت تصویری خود هم قسمت پذیر نیست و نمیشود در عاقله تقسیم پذیر باشد و در ذات خود قسمت پذیر نباشد.

6- دو چیزی که در یک جا جمع نشوند چون سیاهی و سفیدی، وجود عقلی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 67

<sup>108</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

جسمانی آنها هم چنین باشند با اینکه در پیش گذشت که صورت عقلی چیزی با وجود خارجی آن بسا در بسیاری احکام مخالفند.

7- اجتماع دو ضد در عاقله نشود که دو جا داشته باشند و هر کدام در جزئی از آن باشند.

8- قسمت پذیری محل مستلزم قسمت پذیری ذاتی حال است و نمیشود بسیط در عاقله جسمانی قسمت پذیر در آید بنا بر نفی جزء لا یتجزی، و نهان نیست که فقط برخی از این مقدمات برهانیست.

گویم: سپس دلیلهای دیگر را ذکر کرده برای آنها و ما از ذکر آنها و جوابشان خود داری کردیم برای حذر از درازی سخن.

شارح مواقف گفته: عقائد منکران تجرد نفس ناطقه بسیار است ولی نه از آنها مشهورند.

1- از ابن راوندی است که نفس جزئی است لا یتجزی در دل، بدلیل قسمت ناپذیری با نفی مجرد در ممکنات.

2- از نظام که نفس اجزائی است که اجسام لطیف روان در تنند چون گلاب در گل و از آغاز تا پایان عمر میمانند تحلل و تبدیل ندارند تا آنجا که چون تیکه‌ای از تن جدا شود آن اجزاء باعضای دیگر کشیده شوند، و تبدیل پذیر و تحلیل رو تن فضولاتی است که بدان پیوندند و از آن جدا شوند، چون هر کس میداند تا پایان عمر میماند و آنچه بدل شود او نیست.

3- نیروئیست در مغز و گفته‌اند: در دل.

4- نفس سه نیرو است، یکی در دل که حیوانیه است، 2، در کبد که نباتیه است، 3- در مغز که نفسانیه است.

5- نفس همین کالبد مخصوص است، و آن مختار بیشتر متکلمین است.

6- اخلاط أربعه معتدل است در اندازه و چگونگی.

7- اعتدال مزاج نوعی است.

8- خون معتدل است، زیرا بفزونی و اعتدالش زندگی نیرو گیرد و برعکس.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 68

9- نفس هواء است که چون از آدمی بریده شود یک چشم بهمزدن زندگی نابود شود پس تن چون مشک پر باد است.

سپس گفته: بدان که هیچ کدام این گفته‌ها دلیل ندارند: و آنچه گفتند اعتماد را نشاید سپس گفته: پیوند نفس به تن سست نیست که باسانی و کمتر وسیله بریده شود چون جسمی که جایی است، و گر نه نفس تا میخواست می‌توانست از تن جدا شود بی‌نیاز بچیزی دیگر، و این پیوند بر نیرومند هم نیست که چون برید نفس نابود شود مانند عرض و صورت پیوست بیک ماده، زیرا شناختی که نفس مجرد است و در ذاتش از تن بی‌نیاز است بلکه پیوند او میانه است و چون پیوند سازنده است بابزار کارش.

و از این رو گفتند: چون پیوست عاشق است بمعشوق بیک عشق روشن الهامی و تا بدن شایسته است پیوست آن میماند، آیا نبینی که تن را دوست دارد و از طول همراهی او ملول نشود و از جدائی او بدش آید زیرا کمال و لذت عقلی و حسی وی بدو است زیرا نفس در آغاز پیدایشش از همه اوصاف فاضله تهی است، پس نیازمند است بابزاری که برای کسب کمال بدو کمک کند و ابزارها گوناگون باشند و برای هر کاری ابزار ویژه‌ای باشد و مثلا چون خواهد ببیند بچشم رو کند، و خوب ببیند و همچنین در کارهای دیگر، و اگر یک ابزار بود، کارها بهم آمیخته میشدند و خوب انجام نمیشدند، و چون احساساتی دریابد بادراکات کلی گراید، و بهره علوم و اخلاق پسندیده رسد و بلذتهای عقلانی پیش رود پس از دریافت لذتهای حسی.

و پیوند آن با تن از نظر سرپرستی است چون تعلق یک عاشق بلکه پر از آن نیرومندتر، و در بدن نخست بروح دل که در گوشه چپش از بخار و لطیف غذاء پدید گردد، زیرا در گوشه چپش تهیگاهی است که خون لطیف را بخود کشد و با گرمی خود آن را بخار کند و این بخار را اطباء روح خوانند، و از آنجا دانسته شده که نفس نخست بدان پیوندد که اگر اعصاب را ببندند حس و حرکت از پس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 69

بسته سلب شوند و از آن سو که مغز است بمانند و آزمایشهای پزشکی هم گواه آنند، و بوسیله پیوست روح بدان در همه تن روان شود و روح با این نیرو بهمه عضوی برسد و بدان سودش تقویت شود و ما قوای آن را بیشتر شرح دادیم، و همه اینها بعقیده ما اثر خدای قادر مختار است و نیازی با ثبات قوی نیست چنانچه بارها گذشت - پایان -.

محقق کاشانی در روض الجنان گفته: بدان که عقائد در حقیقت نفس که در سر زبانها و کتب مشهور است 14 است.

1- همین کالبد محسوس که آن را تن گویند.

2- دل است که گوشت صنوبری گوشتین خاصی است.

3- همان مغز است.

- 4- اجزاء لا یتجزی در دل است که عقیده نظام و پیروان او است.
- 5- اجزاء اصلیه پدید شده از منی است.
- 6- همان مزاج است.
- 7- روح حیوانی است، و نزدیک بآنست قول باینکه جسمی است لطیف و روان در همه تن چون گلاب در گل و روغن در کنجد.
- 8- همان آبست.
- 9- آتش است و حرارت غریزه.
- 10- نفس است که آید و رود.
- 11- خداست (منزه است از آنچه این ستمکاران گویند برتری بسیاری).
- 12- عناصر اربعه است.
- 13- صورت نوعیه ایست که پادار در مایه تن است که عقیده طبیعی‌ها است.
- 14- اینکه جوهریست مجرد از ماده و عوارضش و پیوندش بتن برای سرپرستی و تصرف است، و مرگ بریدن این پیوند است، و این عقیده حکماء الهی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 70

و بزرگان تصوف و اشراقیانست، و رأی محققان متکلمین چون رازی، غزالی و محقق طوسی و دیگران از اعلام بر آنست، و کتب سماویه و خبرگزاری پیغمبران بدان اشارت دارد و امارات حدس و کشف ذوقی بشارت بدانست (پایان).

در صحائف الهیه گفته: نفس یا جسم است یا جسمانی، یا نه این و نه آن و اگر جسم است یا همین کالبد محسوس است که بیشتر متکلمین بدان میل کردند و آن سست است، یا جسمی درون تن و در آن ده قول است.

1- فلوطر خس گفته: آتشی است روان در تن، چون خاصیت آتش تابش و جنبش است، و خاصیت نفس هم جنبش و ادراک که همان تابش است، و با گفته پزشکان که سرپرست تن حرارت غریزه است تأیید شود.

2- دیوجانس گفته: هواء است که لطیف نافذ در هر سوراخ تنگ است و هر شکلی را پذیر است، و بهر جسمی در آید آن را بجناباند چون مشکی که بادش کنند و نفس هم چنین است و همان هواء است.

3- ثالیس ملطی گفته: آبست، زیرا آب مایه نمو و برآمدنست و نفس هم چنین است، و این وجوه سستند زیرا قیاسی مرکب از صغری و کبری موجب‌اند از شکل دوم.

4- انبازقلس گفته: چهار عنصر است با مهر و غلبه.

5- گروهی از مادیها گفتند: اخلاط اربعه است، زیرا بقاء آنها بکیفیت و اندازه مخصوص مایه بقاء زندگی است و زندگی دائر مدار آنست و این دلیل دوران هم سست است.

6- همان خونست که اشرف اخلاط است.

7- اجسام لطیف زنده بالذات روان در همه اعضاء و اخلاط که تبدل و انحلال ندارند، و ماندشان در تن زندگیست و جداشدنشان از آن مرگ است.

8- اجسام لطیفی است که در درون پدید گردند و بدل آمیزند و با شرائین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 71

بهمه اعضاء تن رسند.

9- ارواحی که در مغز پدید شوند و شایان پذیرش حس و حرکتند و بوسیله اعصاب در همه تن نفوذ کنند.

10- اجزاء بنیادی تنند که تا پایان عمر بمانند و این مختار محققان متکلمین است و اگر جسمانی باشد در آن چند قول است.

1- مزاج است و این قول بیشتر پزشکانست.

2- وصفی است برای زندگی.

3- شکل و نقشه تن است.

4- تناسب عناصر و اخلاط است.

و اگر نه جسم است و نه جسمانی یا مکانی است که ابن راوندی گفته و آن را جزء لا یتجزی در دل دانسته یا لا مکانست و آن قول بیشتر فلاسفه و معمر از قدمات معتزله و عقیده اکثر امامیه و غزالی، و راغب است و فروریوس نفس و تن را یکی دانسته.

و پس از ایراد برخی ادله و اجوبه از هر دو طرف گفته: حق اینست که جوهریست لطیف نورانی دریاب جزئی و کلی، حاصل در تن و متصرف در آن، بی نیاز از خوراک، برکنار از تحلیل و نمو، و چنین جوهری دور نیست که پس از نابودی تن هم بماند و از آنچه با او سازگار است لذت برد، و از آنچه اش ناسازگار است آزار کشد، اینست آنچه من از حقیقت نفس دارم (پایان).

صدوق - رضی الله عنه - در رساله عقائد گفته: عقیده ما در باره نفوس اینست که ارواحی باشند که زندگی بدانها است و نخست آفریده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نخست چیزی که خدا بر آفرید سبحانه و تعالی نفوس پاک و پاکیزه بود که آنان را بیگانگی خود گویا کرد، و پس از آنها دیگر آفریده را آفرید، و اعتقاد ما در باره آنها اینست که برای ماندن آفریده‌اند نه فناء که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما برای فناء آفریده نشدید بلکه برای ماندن آفریده شدید، و همانا از خانه‌ای بخانه‌ای منتقل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 72

شوید، و راستش آنها در زمین آواره‌اند، و در تن زندانیند، و عقیده ما اینست که چون از تن جدا شوند بمانند، برخی در نعمت و برخی در عذاب، تا خدایشان عز و جل بقدرت خود به تنها بازگرداند.

عیسی بن مریم بحواریین گفت: بدرستی گویم: که با آسمان بر نیاید جز آنچه از او فرود آمده.

و خدا جل ثنائه فرمود «و اگر خواستیم او را بدان بر آورده‌ایم ولی بزمین چسبید و پیرو هوس خود شد، 176- الاعراف» و هر کدام بملکوت بر نیایند در هاویه بمانند، برای آنکه بهشت درجات است و دوزخ درکات، و خدا عز و جل فرموده «بر آیند فرشته‌ها و روح بسویش، 4- المعارج» و خدا عز و جل فرمود «راستی متقیان در بهشتها و جویبارها باشند در جایگاه درستی نزد پادشاه نیرومندی 54 و 55- القمر» و خدا تعالی فرمود «مپندار آنان که کشته شدند در راه خدا مرده‌هایند بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی دارند، و شادند بدان چه خدایشان داده از فضلش و مژده جویند بدانها که بنویسند بدانها از دنبالشان و نه ترسی دارند و نه اندوه خوردند، 169- 170 آل عمران».

و خدا تعالی فرمود «نگوئید کسانی که در راه خدا کشته‌اند مرده‌گانند بلکه زنده‌هایند و شما نمیفهمید، 154- البقره» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ارواح لشکرهای آماده‌اند و هر آنچه با هم آشنا شدند بهم الفت گیرند، و هر آنچه ناشناس همدان هم جدا باشند، و امام صادق علیه السلام فرمود: خدا تعالی 2 هزار سال پیش از آفریدن تن‌ها میان ارواح



در عالم اظله برادری افکند، و چون قائم ما خاندان ظهور کند برادری که در اظله بوده ارث دهد و برادر تنی را ارث ندهد، و باز فرمود: راستی ارواح در هواء برخوردارند و با هم تعارف کنند و از هم پرسش کنند.

و چون روحی از زمین آید ارواح گویند او را وانهد، که از هراس بزرگی جسته، سپس پرسندش، فلانی چه کرد، فلانی چه کرد؟ هر که را گوید، مانده امیدوار شوند که بدانها پیوندند، و هر که را گوید مرده، گویند: فروشد، فروشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 73

سپس - قده - گفته: عقیده در باره روح اینست که از جنس تن نیست و آفریده دیگریست که خدا فرمود «سپس او را خلق دیگر بر آوردیم فتبارک الله احسن الخالقین، 14- المؤمنون».

و اعتقاد ما در پیغمبران و رسل و ائمه اینست که 5 روح دارند: روح القدوس روح ایمان، روح قوه، روح شهوت، روح مدرج، و در کفار و بهائم 3 روح است روح قوه، روح شهوت، روح مدرج، اما قول خدا «پرسندت از روح بگو روح از امر پروردگار منست، 85- اسری» آن بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است، و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بوده و از ملکوت است.

شیخ مفید - نور - در شرح عقائد گفته: سخن صدوق در باره نفس و روح حدسی است و تحقیقی نیست و اگر همان باخبر اکتفاء کرده بود و شرح نکرده بود سالمتر بود برایش از وارد شدن در بابی که بر او تنگ است در رفتار، سپس گفته - ره - نفس چند معنا دارد 1- خود چیز 2- خون جهنده 3- نفس که هواء است 4- هوس و میل طبع، گواه معنی اول اینست که گویند نفس الشیء یعنی خود او و گواه دوم قول فقهاء است. نفس سائله حکمش چنین و چنانست، و گواه سوم گفته مردم است فلانی نابود شد نفس او، هر گاه نفس او بند آید و در تنش هوایی نماند که از حواسش بر آید؛ و گواه چهارم قول خدا است «راستی نفس پر وادارکننده بیدیست، 53 یوسف» یعنی هوس و داعی بزشت.

گاه شود که مقصود از نفس نقت باشد خدا تعالی فرموده «و برحذر میدارد شما را خدا از نفسش، 28- آل عمران» یعنی از نقت و کیفرش و اما روح چند معنی دارد 1- زندگی 2- قرآن 3- نام یک فرشته خدا 4- جبرئیل علیه السلام گواه یکم گفته آنها است، هر ذی روح حکمش چنین است، مقصودشان هر زنده است و گفته آنها در باره کسی که مرده، روحش بر آمد، یعنی جانش، در جنین گویند:

روح در آن در نیامده، یعنی زندگی، گواه دوم: قول خدا تعالی است «و همچنین فرستادیم بتو روحی از فرمان خود، 35- الشوری» یعنی قرآن، گواه سوم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 74

قول او است «روزی که بایستند روح و فرشته‌ها- الایة-، 38 النبأ» گواه چهارم قول او تعالی است «بگو فرودش آرد روح القدس، 102- النحل».

و اما آنچه صدوق گفته و روایت کرده که «ارواح پیش از تنها آفریده شدند به 2 هزار سال و آنچه با هم آشنا شدند بهم الفت گرفتند و آنچه ناشناس بهم ماندند از هم جدا شدند» یک حدیث تنها است و توجیهی دارد جز آنچه کسی که علم بحقائق اشیاء ندارد گمان برده، و آن اینست که خدا تعالی فرشته‌ها را 2 هزار سال پیش از خلق آدم آفرید و آنها که پیش از آفرینش بشر آشنا شدند الفت گرفتند هنگام آفرینش بشر و آنها که آن هنگام آشنا نشدند جدا شدند هنگام آفرینش بشر.

و مطلب چنان نیست که معتقدین به تناسخ پنداشتند و از آنها شبه بدل حشویه شیعه هم افتاده و گمان کردند که ذوات کار کن و فرمانگیر و بازیست در ذر آفریده شدند و شناسا شدند و دارای عقل و فهم و نطق شدند سپس پس از آن خدا تنهائی آفریده و آنها را با آنها ترکیب کرد، و اگر چنین بود باید ما آن را بیاد آریم و بر ما نماند، ندانی کسی که یک سال در شهری بماند و بدیگری منتقل شود از خاطر او نرود و اگر فراموش کند چون یاد آور شود بیاد آرد، و اگر نه چنین باشد باید روا باشد که آدمی از ماهها در بغداد زاید و 20 سال در آن بیاید و بعد بشهر دیگر رود و حال بغداد خود را بکلی فراموش کند و اگر چه بیادش آرند و نشانه‌هاش را برای او بشمارند، و هیچ خردمندی بدان معتقد نشود.

و آنچه صدوق در باره روح و نفس گفته، خود گفته تناسخها است و ندانسته گفته آنها است، و جنایت در این باره بر خودش و دیگران بزرگ است، اینکه گفته نفوس بمانند تعبیر مذمومی است و ضد قرآنست که خدا فرماید «هر کس بر آنست فانی شود و بماند وجه پروردگارت که صاحب جلال و اکرام است 26-27- الرحمن».

و آنچه در این باره آورده و پنداشته عقیده بسیاری از فلاسفه بیدین است که پندارند نفوس برکنار از کون و فسادند و همانا آنها بمانند و تنها که مرکبند تباه شوند و برخی تناسخ پسندان هم بدان گرویده‌اند، و پنداشتند نفوس پیوسته در کالبدها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 75

بگردند. نه حادثند و نه فناپذیر و همیشه بمانند، و این بدترین گفتار ناهنجار است و شناعة و فسادی پست‌تر از آن نیست که ناصیان بدان بر شیعه طعن زنند و آنان را به بیدینی و ابندند، و اگر گوینده‌اش میدانست آن چه در آنست نمیگفتش.

ولی هم کیشان اخباری ما ساده‌اند و کم هوش و هر خبری شنوند بچهره کشند و در سندش بررسی نکنند و درست و نادرستش را تمیز ندهند، و نفهمند اثبات آن چه زیانی بر آنها دارد و معنای آنها را هم درست دریابند.

و آنچه در این باب بحديث ثابت است اينست که ارواح با مرگ تن دو دسته شوند، یک دسته بثواب و کيفر رسند و یک دسته نابود شوند و ثواب و عذابی نفهمند و این معنی از امام صادق عليه السلام روايت است که از او پرسيدند از کسی که در دنيا بميرد روحش بکجا رود؟ فرمود: هر که با ايمان محض یا کفر محض بميرد روحش بصورتی همگنان او درآید و تا قيامت جزای کردارش بيند و چون خدا مرده‌های گور را زنده کند تنش را بيافريند و روحش را بدان برگرداند و محشورش کند تا ثواب کارهایش را بدو پردازد، و مؤمن بکالبدی چون کالبدش درآید، و در یکی از بهشتهای خدا نهاده شود و در آن نعمت خورد تا روز بازگشت، و کافر بکالبدی چون کالبدش درآید بعينه و در دوزخ باشد و عذاب کشد تا روز قيامت.

و گوايش در باره مؤمن قول خدا تعالی است «گفتندش درآی ببهشت، گفت کاش مردم من ميدانستند آنچه را آمرزشم داد، 26 و 27-يس» و گواه آنچه در باره کافر گفتيم: گفته خدا است «دوزخ است که هر بام و شام بر آن عرضه شوند 46-المؤمن» و خدا سبحانه خبر داده که مؤمنی پس از مردن ببهشت رفته و گفته «کاش مردم من ميدانستند» و خبر داده که کافر پس از مرگش بام و شام عذاب چشد و روز قيامت در دوزخ مخلد گردد.

گروهی ديگرند که از آنها صرف نظر شود و چون تنش تباه شد چیزی نفهمد تا روزی که زنده شود و آن کسی است که ايمان محض یا کفر محض ندارد و خدا حال او را بيان کرده در قول خود «و چون که خوش روش ترين آنها گوید: درنگ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 76

نکردید جز یک روز، 104 طه» و بيان کرده که مردمی در قيامت ندانند چه اندازه در گورها ماندند تا آنجا که برخی پندارند 10 روز و برخی تنها یک روز، و نمیشود این وصف کسی باشد که تا روز قيامت عذاب کشیده یا نعمت دیده زیرا چنین کسی بحال خود نادان نيست و در اشتباه نماند.

و البته از امام صادق عليه السلام روايت شده که فرمود: همانا پرسش در گور از کسی است که ايمان محض یا کفر محض دارد و از ديگران صرف نظر شود، و در باره رجعت هم فرمود همانا بدنیا برگردد هنگام ظهور قائم عليه السلام هر که محض ايمان دارد و یا محض کفر و اما ديگران رجوع ندارند تا قيامت.

و البته همکیشان، اختلاف دارند در کسی که پس از مرگش نعمت بيند یا عذاب چشد، برخی گفتند نعمت و عذاب از آن روح است که امر و نهی و تکليف بدو توجه داشته و آن را جوهر نامند، و ديگران گویند روح زندگی تن است در دنيا و بايد نعمت و عذاب از تن باشد، و از نظر عقل هر دو رواست.

و قول آنکه گفته جوهر مخاطب است روشنتر است و فلاسفه آن را «بسيط» نامند، در حديث هم آمده که پیغمبر و ائمه بعدش بخصوص پس از مردن با تن و روح با آسمان برآیند و با همان تن دنیوی نعمت یابند و این مخصوص حجج خدا

است نه دیگران، و در روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که نزد گورم بمن صلوات فرستد من آن را شنوم و هر که از دور بمن صلوات فرستد بمنش رسانند و فرمود: هر که یک بار بر من صلوات فرستد من ده بارش صلوات فرستم پس هر کس از شماها میخواهد بسیار بر من صلوات فرستد یا کم، و بیان کرده که پس از بیرون رفتنش از دنیا صلوات بر خود را شنود و این نشود مگر آنکه نزد خدا زنده باشد.

و همچنین باشند ائمه هدی سلام سلام کن نزدیک را شنوند و از دور را بآنها رسانند و اخبار درست از آنها بدین معنا وارد است و البته خدا هم فرمود «مپندار البته آنان که در راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه زنده‌اند- الآیة- 169- آل عمران» تا آخر آنچه در کتاب معاد گذشت، گویم ما هم در آنجا در این باره سخن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 77

گفتیم و باز نگوئیم.

مفید- قده- در کتاب مسائل گفته: سخن در نعمت و عذاب اصحاب قبور است که در برابر چه باشد و از کجا بآنها برسد و صورتشان در این حال چگونه است؟

و گویم: خدا تعالی کالبدهای نمونه کالبدشان در دنیا بآنها دهد، تا مؤمنشان در آن نعمت بیند و کافرشان عذاب چشد نه با آن تنی که در گور دارند و مشهور است که از هم بپاشد و بپوسد و از میان برود بگذشت زمان و این ثواب و عذاب در جایی جز گورشان بدانها رسد، و این بنا بر عقیده من در نفس پیوسته است، و معنی انسان مکلف نزد من همانست که پدید شده و خود داراست و خارج از صفات جواهر و اعراض است و طبق آن روایاتی از راستگوی خاندان محمد گذشت، و من عقیده‌ای برای متکلمین امامیه پیش از خودم در این باره نفهمیدم تا آن را تایید کنم و خلاقی میان من و فقهاء امامیه و اصحاب حدیث در این باره بنظر ندارم.

سید مرتضی- رضی الله عنه- در جواب سؤالات عکبریّه گفته است در جواب سؤال از قول خدا «و مپندار آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی برند، 169- آل عمران» پرسیده آیا روزی جز برای تن است؟

این زندگی چه صورتی دارد؟ با اینکه ما همه گوئیم جواهر متلاشی نشوند، و چه امتیاز است در این صورت میان زندگی مؤمن و کافر؟

و او- قده- پاسخ داده روزی جز برای جاندار نیست و جانداران نزد ما جسم نیستند بلکه ذواتی باشند که باین جهان بیرون شدند بدین تن‌ها و بسیاری از کارها را نتوانند جز بوسیله تن و تن ابزار کار آنها است، و اگر پس از مرگ از آن بی‌نیاز شوند رواست که روزی روحانی بی‌تن که در خور آنها است و لذت بخش آنها است بگیرند، و اگر بتن برگردند

مانند دنیا روزی برند و خورند و اما اینکه گفته صورت این زندگی چیست؟ زندگی صورتی جوهری ندارد چون یک عرضی است قائم بذات کار کن نه به تنها که زندگی نمو در آنها است و نه زندگی معنوی که شرط دانش و قدرت و مانند آنها است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 78

و اینکه گفته همه گوئیم جواهر تلاشی ندارند، چنان نیست که گمان کرده و اگر چنین بود نمیشد برخی جواهر زنده باشند و برخی مرده چنانچه زندگی نمو در برخی اجساد هست و در برخی نیست بقول همه، و اگر گوئیم زندگی سرای دیگر شامل اهل کفر و ایمان هر دو هست مخالف اصلی نیست در دین و زندگی اهل ایمان شرط کامیابی و نعمت است و زندگی کفار شرط درد کشیدن و کیفر.

و او- رضی الله عنه- در جواب مسائل ری خود که از روح پرسیدند گفته: عقیده ما در روح این است که هوئیت که در روزنه‌های تن زنده روانست چون بروانی آنها زندگی ثابت است، و هوئی که در روزنه جماد روان شود زندگی نام ندارد، و روح جسمی است در این نمونه.

گویم: یکی از صوفیه در کتب خود از کمیل بن زیاد روایت کرده که گفت از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدم و گفتم: یا امیر المؤمنین میخواهم نفسم را بمن بشناسانی، فرمود: ای کمیل کدام نفس را میخواهی بتو معرفی کنم؟ گفتم: ای آقایم آیا جز یک نفس است؟ فرمود: ای کمیل همانا 4 نفس است، نامیه نباتیه حسیه حیوانیه، ناطقه قدسیه، کلیه الهیه، و برای هر کدام 5 نیرو و دو خاصیت است.

نامیه نباتیه 5 نیرو دارد: ماسکه، جاذبه، هاضمه، دافعه و مریه، و دو خاصیت دارد، فزونی و کاستی و از کبد برخیزد، و حسیه حیوانیه 5 نیرو دارد گوش، چشم، بوئیدن، چشیدن و بسیدن، و دو خاصیت دارد، خشنودی و خشم و از دل برخیزد، و ناطقه قدسیه 5 نیرو دارد، فکر، ذکر، دانش، بردباری هوشمندی و آگاهی، و از تن برخیزد، و مانندتر چیزها است بنفوس فلکیه و دو خاصیت دارد، نزاهت و حکمت، و کلیه الهیه 5 نیرو دارد، خرمی در نیستی نعمت در بدبختی، عزت در خواری، درویشی در توانگری، و شکیب در بلا و گرفتاری، و دو خاصیت دارد، رضا و تسلیم و این است که مبدأش از خدا است و بدو بازگردد، خدا فرمود «دمیدم در او از روح خودم، 29- الحجر» و هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 79

فرموده «برگرد بسوی پروردگارت خشنود، 27- الفجر» و عقل در میان همه است.

میگویم: این تعبیرات در اخبار معتبره و معموله نیامدند و به پرتو پلاهای صوفیه مانند، و یکی در شرح این خبر گفته: دو نفس نخست در کلامش علیه السلام حیوانی باشند و کامجو و آزارکش در دنیا و دیگر سرای و دو تای اخیر انسانیند و در

هر دو جهان سعادت‌مندند و بویژه آخری که هیچ بدبختی ندارد و از آن نباشد بلکه از روح خدا دمیده است و در آن آزاری نباشد ولی در بیشتر مردم وجود ندارد و در چند هزار یکی هم بدست نیاید و همچنان اعضاء و جوارح را نه کام است و نه درد، نبینی که بیمار خواب از زخم خود که در بیداری درد دارد دردی نفهمد چون دردناک از عالم دنیا رو بعالم برزخ کرده و چون بیمار بیدار شود و بعالم شهادت برگردد و در حواس نشیند درد و سوزش را دریابد و اگر در برزخ دچار دردی شود چون خوابی دردناک یا لذتی یابد چون خوابی خوش این درد و لذت تا هر جا با او باشد و همچنین است حالش در آخرت- پایان.

علامه حلی- نور- در کتاب معارج الفهم گفته: مردم در حقیقت نفس اختلاف دارند که چیست؟ و در باره آن چند قول ممکن است زیرا نفس یا جوهر است یا عرض یا مرکب از هر دو و اگر جوهر باشد مکانی است یا لا مکان و اگر مکانی است قسمت پذیر است یا نه و هر کدام این‌ها معتقدی دارد.

و مشهور دو قول است 1- نفس جوهریست مجرد نه جسم و نه در جسم و سرپرست تن است و این قول بیشتر حکماء است و مأثور از شیخ مفید ما و بنی نوبخت همکیشان ما 2- جوهریست بنیادی در تن از آغاز عمر تا پایان بی‌تبدل و فزونی و نقصان و معتزله گویند همان کالبد محسوس است و در اینجا مذاهب دیگر هم هست 1- نفس همان خداست 2- مزاج است 3- خون است 4- آتش 5- هواء و مذاهب یاوه دیگر.

محقق طوسی- قده- در تجرید گفته آن جوهریست مجرد و علامه در

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 80

شرحش گفته: مردم در ماهیت نفس اختلاف دارند که آیا جوهر است یا نه؟ مشهور نزد متقدمین و جمعی از متکلمین مانند بنی نوبخت از امامیه و شیخ مفید آنها و غزالی از اشاعره این است که جوهریست مجرد نه جسم و نه جسمانی و همان است که منصف اختیار کرده- پایان- و محقق طوسی- ره- در فصول خود هم گفته: آنچه انسان بواژه (من) از آن تعبیر کند اگر عرض باشد محل خواهد که بدان متصف گردد ولی انسان وصف چیزی نیست بالبدیهه بلکه وصف پذیر است پس باید جوهر باشد و اگر خود تن یا عضوی از آن باشد دانش پذیر نباشد ولی ببدیهه آدمی دانش پذیر است پس جوهریست دانا و تن و همه اعضاء ابزار کار اویند و ما آن را در اینجا روح نامیم- پایان- و در رساله قوائد العقائدش توقف کرده و بهمان نقل اقوال اکتفاء کرده و گفته:

مسأله دوم در اقوال مردم در حقیقت آدمی که چیست؟ برخی گفتند: همان کالبد چشمگیر است و برخی او را اجزاء بنیادی درون ترکیب تن محفوظ از فزونی و کاستی دانند نظام گفته: جسم لطیفی است درون تن روان در همه اعضاء و چون عضوی بریده شود خود را باعضاء دیگر کشد و چون بریدنی شود که او را هم ببرد مرگ آید.

ابن راوندی گفته: جوهر لا یتجزی است در دل، برخی گفتند: اخلاط اربعه است و برخی گفتند: روح است که جوهریست مرکب از بخار و لطیف اخلاط که در اعضاء رئیسه مانند مغز و دل و کبد جا دارد و از آنها روح در رگها و اعصاب نفوذ کند و باعضاء دیگر رسد و همه اینها جواهر جسمانی باشند برخی گفتند:

همان مزاج معتدل انسانی است و برخی نقشه ثابت تن که تا پایان عمر بماند دانند، برخی آن را عرضی بنام زندگی شناسند و طبق همه این اقوال عرض باشد و حکماء و جمعی از محققان دیگر گفته‌اند: جوهریست غیر جسمانی و اشاره حسی را نشاید این است مذاهب در باره نفس و برخی ظاهر الفسادند- پایان-.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 81

و شیخ سدید مفید- طیب- در پاسخ این پرسش که نظر شما- ادام الله تعالی علوه- در باره ارواح و حقیقت و کیفیت آنها چیست و چون از تن جدا شوند چه دارند؟ زندگی نمو و غذا پذیری زندگی ذوات فعاله معنوی؟

جواب ارواح نزد ما اعراضند و نمانند و خدا تعالی آن را پیاپی بموجود زنده بدهد و چون زندگی بسر آید مرگ آید که ضد زندگی است و چون خدا مرده‌ها را زنده کند از زندگی آغاز کند که روح است و زندگی در ذوات فعاله آن معنا است که دانش و نیرو را شاید و شرط است که دانا باشد و توانا و از نوع زندگی نیست که هست در پاسخ این پرسش که:

چه فرماید- حرس الله تعالی عزه- در باره آدمی آیا همین کالبد چشمگیر و فهمنده است چنانچه پیروان اَبی هاشم گویند یا جزئی است در دل که حس و ادراک دارد چنانچه از ابی بکر بن اخشاد حکایت است.

جواب: آدمی آنست که بنو نوبخت گفته‌اند و از هشام بن حکم نقل است و اخبار ائمه ما علیهم السلام دلالت دارند بر آنچه عقیده من است که آدمی چیز نیست خوددار نه حجم دارد و نه مکان، نه ترکیب و نه حرکت و سکون، نه اجتماع و نه افتراق و آن همانست که حکماء پیشین آن را جوهر بسیط نامیده‌اند، و چنان نیست که جبائی و پسرش و پیروانشان گفته‌اند که مجموع مرکبی است، و نه آنچه ابن اخشاد گفته که جسمی است درون کالبد ظاهر، و نه چنانچه اعوازی گفته که جزء لا یتجزی است.

و هم قول هشامند معمر از معتزله و بنی نوبخت از شیعه چنانچه پیش گفتم و آنست که دانش و توان و زندگی و خواست و نخواست و بغض و حب دارد و بخود هستی دارد و در کارهاش نیاز بابزاری که تن است دارد و توصیف آن بزنده بودن همین است که دانش و توان را شاید، و وصف او بزندی مانند وصف تن بزندی نیست طبق آنچه پیش گفتیم، و بسا از آن بروح تعبیر شود و بهمین معنا در اخبار آمده که چون روح از تن جدا شود در نعمت باشد یا عذاب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 82

و مقصود اینست که انسانی بمعنی جوهر بسیط روح نامیده شود و ثواب و عقاب بر او است، و امر و نهی و وعد و وعید رو بدو دارند و قرآن هم بر این دلیل است که «ایا انسان چه مغرورت کرد پیروردگار کریمت، آنکه آفریدت پس ساختت و درستت کرد، و در هر صورتی خواست تو را بست 6-8- الانفطار» خدا تعالی خبر داده که انسان جز صورتست و صورت در او بسته شده، و اگر انسان همان صورت بود قول خدا «در هر صورتی خواست تو را بست» معنی نداشت زیرا بسته در چیزی جز آنست که در او بسته شده، و محال است که صورت در خود بسته شود و خود او باشد.

و خدا در باره مؤمن آل یس فرموده «گفته شد درآ ببهشت، گفت ای کاش مردم من میدانستند بآمرزشی که پروردگارم بمن داد، 26-27- یس» و خبر داد که او زنده است و گویا گرچه تنش روی زمین یا درون آنست، و خدا فرموده «و میندار آنان که کشته شدند در راه خدا مردگانند بلکه زنده‌اند نزد پروردگار خود روزی بر، شاد، 169- آل عمران» گزارش داده که زنده‌اند گرچه تن آنها روی زمین بیجانست.

و از ائمه صادقین علیهم السلام روایت است که: چون ارواح مؤمنان از تن‌ها جدا شوند خدایشان در کالبدها مانند تن خودشان جا دهد و در بهشت بدانها نعمت دهد و منکر شدند آنچه را عامه دعوی دارند که آنان در چینه‌دان پرنده‌های سبز درآیند و فرمودند: مؤمن نزد خدا ارجمندتر از آنست، و ما را بر آنچه گفتیم دلیلها است از عقل که مخالف راه انتقاد آنها را ندارد و نظائر دیگر از ادله شرعیه داریم و به خدا یاری جویم- پایان سخن او- رفع الله مقامه.

غزالی در اربعین گفته: روح جان و حقیقت تو است و از هر چیز بر تو نهانتر است و مقصودم از روح همان خاصیت انسانی است که بخدا وابسته است بقول خودش «بگو روح از امر پروردگارم است، 85 الاسراء» و بقولش «و دمیدم در او از روح خود، 29- الحجر» نه روح جسمانی لطیف که قوه حس و حرکت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 83

دارد و از قلب برخیزد و در روزه‌های رگهای زنده همه تن روان شود و از آن نور دید بر چشم و نور شنید بر گوش افاضه شود و همچنین بر قوای دیگر و بر حرکات و حواس چنانچه نور چراغ بر دیوارهای اتاق بتابد که باطراف آن گردانده شود.

این روح در بهائم هم هست و بمرگ نابود شود چون بخار معتدلی است از اعتدال مزاج اخلاط، و چون مزاج منحل شد از میان برود چنانچه روشنی چراغ که خاموش شود برای اینکه روغنش تمام شده یا فوتش کردند، خوراک هم که از جاندار بریده شود این روح تباه گردد چون خوراک، روغن این چراغ است و کشتن چون فوت کردن بآنست، و این همان روح است که علم پزشکی نگهدار آنست، و شناخت و امانت ندارد که دارای آنها روح ویژه انسانی است، و مقصود ما از امانت عهده داری تکلیف بگرایش نمودن بثواب و کیفر بر اثر فرمانبری و نافرمانی است.



و این روح بمرگ نیست نشود و پس از مرگ بماند یا در نعمت و یا در عذاب زیرا جایگاه معرفت است و خاک جایگاه معرفت را و ایمان را نخورد، و اخبار بدان گویایند، و گواه از بصیرت دارد، و شارع رخصت بررسی وصف آن را نداده تا گوید- این روح نیست نشود، نمیرد بلکه بمرگ حالش عوض شود نه جایش و گور برایش یا بوستانی است از بهشت یا گودالی است از دوزخ، زیرا پیوندی با تن ندارد جز بکار گرفتن آن، یا کسب معارف ابتدائی از شبکه حواس آن، و تن ابزار و مرکب و شبکه آنست، و نبود ابزار و شبکه و مرکب مایه نبود شکارچی نیست، آری اگر دام پس از پایان شکار نیست شود غنیمتی است که بارش از دوش بیفتد.

و از این رو فرموده علیه السلام: «تحفه مؤمن مرگ است» ولی اگر پیش از شکار کردن دام از دست برود افسوس و پشیمانی و درد آرد، و از این رو مقصر گوید «پروردگارا برم گردان شاید کاری که نکردم انجام دهم نه هرگز، 101- المؤمنون» بلکه هر کس به دام دل بندد و فریفته زیبائی آن گردد دو چندان عذاب کشد، یکی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 84

افسوس بر شکار نکردن که جز با دام تن فراهم نشود و دوم از دست دادن دامی که بدان دل بسته و این خود یک مایه است برای شناخت عذاب در گور- پایان

گویم: چون رساله «الباب المفتوح الی ما قیل فی النفس و الروح» از شیخ فاضل رضی علی بن یونس عاملی- روح- پر سود و پر درآمد و دارای بیشتر آنچه در این باره گفته شده میباشد بی درازی سخن همه آن را در اینجا آوردم و آن اینست:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 85

رساله نفس و روح ترجمه الباب المفتوح الی ما قیل فی النفس و الروح

للعلامة البياضي

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 86

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس از آن خداست که نفوس را آفرید و حقیقتشان را از ما پوشید، چه که دیده جز آن را بیند، و دریافت خودش از آن نمیشود، از این رو دانشمندان در باره اش دچار اشتباه شدند، و بیشترشان باندیشه باریکش نرسیدند، و عالم ربانی که حقیقتش باید است فرمود «هر که خود را شناخت پروردگارش را دریافت» و اشاره کرده که شناخت خود با همه نزدیکی نشدنی است و فراگیری کنه پروردگارش نشدنی تر.

و آنچه در شرح حدیث گفتند: که هر که خود را آفریده شناخت خدا را آفریدگار شناخته، مخالف گفته ما نیست، زیرا شناخت نفس بحدوث شناخت حقیقت آن نیست، زیرا فهم آن بدیهی نیست بدون خلاف چون خلاف در باره‌اش شده، و کسبی هم نباشد زیرا بسیط است و جنس و فصل ندارد، و اعتراف بعجز از فهمش آسانتر است از بررسی کنه و برهان آوردنش.

آدمی ناتوانست و کوتاه‌زبان، کمتر از آنچه گمان برد داند ولی هر که نظری بلندتر و دلی روشنتر و اندیشه‌ای رساتر دارد، از شک و شبهه دورتر، و دیده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 87

تیز بینش به نفس نزدیکتر است نفس جزئیست از این آدم ناتوان و چگونه با جزء کلش را دریابد، و نمیشود که دانسته شود و گرچه دانستنش نابود نباشد.

و همین بس که بداند روح نیروی خداداد است واسطه میان طبیعت و عناصر مرکبه که انگیزه آنها و تابان بر آنها و آمیخته با آنها است، و آدمی طبعی دارد برای آثار نمودار از تنش و نفسی دارد برای انجام مقاصدش و خردی دارد برای تمیز اشیاء و کنترل خشم و رفع شک و تحصیل یقینش، و اکنون من در این مختصر بنام (الباب المفتوح الی ما قیل فی النفس و الروح) آنچه را بمن رسیده از اقوال و دلائل و انتقادات از اوائل و اواخر جمع کردم و بمدارک آن هم اشاره نمودم و در اینجا دو مقصد است:

### یکم در نفس

#### مقدمه

: نفس چند معنی دارد، خود چیز، بزرگ‌منشی، اراده، چشم زخم (برای این معنی یک شعر عربی گواه آورده) عیب، کیفر، و جان جاندار که «هر نفسی چشمنده مرگ است، 185- آل عمران» و بدین معنی مورد بحث و اختلاف است و احتمالات مناسب آن اینست که یا جوهر مادیست یا جوهر مجرد یا ماده و عرض یا مجرد و عرض، یا مادی و مجرد و عرض هر سه.

### مذهب یک [نفس جوهریست مادی]

: جوهریست مادی جماعت معتزله و بسیاری متکلمین بدان معتقدند و آنکه چند دسته شدند جمهور مسلمانان گفتند: مجموع کالبد چشمگیر است و این همان جوهر تنها نیست که عرض هم دارد چون تن چنین است قزوینی آن را برگزیده، بدلیل اجماع أهل زبان که انسان را بدان اطلاق کردند، و اتفاق امت بر اینکه ادراکات را از آن دانند که بدید

آید، و نصوص قرآن هم وارد بر آنست چون «آفریده شده انسان از نطفه، آفریده شده از آب جهنده، البته آفریدیم انسان را از سلاله از گل، راستی من آفریننده‌ام بشر را از گل خشکیده» و هم او است که میرانده شود و بگور کرده شود در قول خدا «سپس او را بمیراند و بگور کند».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 88

کسی که از این نصوص روگرداند بجز مفهوم آنها چگونه مسلمان باشد؟ امت اتفاق دارند که اگر کسی این هیكل را ببند و سوگند خورد که انسان ندیده خلف قسم کرده است ولی اختلاف شده که انسان همین مجموع تن است یا چیزی که این جمله تن از آنست و گفته: اقرب دوم است، و نتیجه در اینست که چون فرشته بدان صورت آید انسان نباشد و همچنین پیکره چوبی و غیر چوبی آن و نام انسان بر این کالبد برای آنست که در وی است و ویژه آدم و نژاد او است و صورت تنها انسان نیست.

شارح نظم گفته: عقلاء اتفاق دارند بر بطلان این قول زیرا دست بریده انسان است و نمیشود ماهیت بی‌جزء خود باشد، و برای اینکه تن پیوسته تحلیل میرود و جانشین میگیرد، و آنچه از دست رفته ثواب داشته و عقاب داشته و نمیشود همه با هم محشور شوند و اگر محشور نشوند ستم و گمراهی است و قائلین باین قسم گفتند:

انسان جزئیست از کالبد و اختلاف دارند کدام است.

1- ابن راوندی گفته: جزئی است در دل.

2- نظام گفته: اجزاء لطیفی است در دل، و گویا آنها باین توجه کردند که چون آدمی بخود آید دریابد که در دل خود است و گمان کردند که او در همانست و این اشتباه است زیرا شکل دوم از دو موجب نتیجه ندهد.

3- پزشکها گفتند انسان روحی است که در گوشه چپ دل است باینکه گوشه چپ دل مهمتر از گوشه راست است و این هم سست است زیرا بسا که آن جزء در جز دل باشد و راستی دل شرط وجودش باشد.

4- برخی گفتند که همان خونست چون با رفتن آن از تن زندگی برود سموأل آن را در نظر داشته که گفته: در دم شمشیر نفوس ما روان شوند، گوئیم نبودن چیزی با نبودن دیگری دلیل یگانگی آنها نباشد مانند جوهر و عرض و شعر هم دلیل نمیشود چه بسا مجاز گفته باشد.

5- گفتند: اخلاط است بشرط اندازه معین و مأخذ این و جوابش نزدیک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 89

بهمانست که گذشت.

برخی فلاسفه گفته: انسان همان جزء آتشی است زیرا تابش و جنبش از آتش است و خاصیت آدمی هم ادراک و حرکت است و ادراک همان تابش است، و از این رو پزشکان گفتند: سرپرست این تن حرارت غریزه است، گوئیم هم خاصیت بودن دلیل اشتراک خاصیت دارها نیست زیرا عناصر با اختلاف در ماهیت در کیفیات خود مشترکند.

باقلانی گفته: انسان جزء هوایی تن است، و آن نفسی است که در روزنه‌ها رفت و آمد دارد و چون بند آید زندگی تمام شود، پس نفس همان دم است، گوئیم گذشت که ملازمه یگانگی را نباید گفته‌اند: انسان جزء آبی تن است زیرا او مایه نمو است. گوئیم این هم بدو موجه از شکل دوم برگردد که عقیم است، و نمو هم منحصر بآب نیست خورشید و هوا هم در آن اثر دارند.

گفته شده: اجزاء لطیفی است روان در تن مانند روغن در کنجد و گلاب در گل، و این هم مجرد خیال بی‌دلیل است.

نظام و ابن اخشید گفتند: روح مغز که پذیرای حس و اندیشه و حفظ و یادآوریست همان زنده مکلف است و کارگر تن، و ترکیبی است از بخار و اجزاء لطیف اخلاط و جایش اعضاء رئیسه تن است که دل و مغز و کبدند که از آنها به رگها و اعضاء دیگر نفوذ کند، گوئیم ما میدانیم که شنوا گوش است، بینا چشم، راکع و ساجد تن، و چطور گفته شود کار از جز آنها است، و چرا زانی را حد زنند و مرتد را بکشند اگر کارکن جز همین کالبد محسوس است.

باز نظام گفته: انسان جزء لطیفی است درون تن روان در اعضاء و چون عضوی برید، خود را از آن در کشد و چون آن لطیف بریده شود آدمی بمیرد، و دلیلش اینست که با نبودنش زندگی نابود شود و سستی آن را دانستی.

هشام بن حکم گفته: انسان جسم لطیفی است از آن دل و آن را نور نامیده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 90

و تن بیجانست و همان روح زنده و فعال است و مدرک، و دلیلش را با سستی آن در پیش دانستی.

ابن اخشید گفته: جسمی است پراکنده در همه تن و در آنست آنچه در گفته‌های پیش است.

صوفیه گفتند: جسمی است لطیف در ژست تن و چون جامه‌ایست بر تن، و گویا آنان در کارهایش اندیشیدند و در اینکه چون عضوی بریده شود نمیرد و آن را چیزی همراه کالبد دانستند و این هم محض تخمین است ثنویه گفتند دو جوهر آمیخته است یکی خیر که نور است و دیگری شر که ظلمت است، بنا بر اینکه این دو قدیمند و مدبر، و بطلان مبنای آن را در علم کلام دانستی.

مرقونیه گفتند: ترکیب سه جوهر است: نور، ظلمت و سومی میانه آنها که فاعل او است نه آنها.

صائبه گفتند: حواس پنجگانه است چون شعور دارد و آنها مراکز شعورند و این هم قیاسی است مرکب از دو موجب و بی نتیجه و بر آنها لازم آید که با فقدان یک حس انسان مفقود شود چون کل با فقدان جزء نابود است و حس آن را دروغ داند.

گروهی از دهریان گویند: چهار طبع است که در آمیزش مخصوص انسان باشند، یکی از آنها گفته: پنجمی هم با آنها باید که نطق و کار و تمیز است.

برخی معتقدان بهیولی گفته: جوهریست زنده و گویا و او در این جوهر چیز است که نه تماسی دارد و نه جدائی، او است مدبر تن.

ملکانیه از ترسایان گفتند مجموع نفس و عقل و کالبد است.

معمر گفته: یک وجود عینی است انتقال ناپذیر بی محل و لا مکان که این جهان را سرپرستی کند ادراک نشود و دیده نگردد، گفتند او آدمی را چون مبدأ قدیم دانسته و چون از او پرسیدند چگونه تدبیرش ویژه همین تن است نه جز آن هراسیده و گفته مدبر همه تنها در جهانست، و این صفت معبود است سبحانه و پنداشته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 91

که او پروردگار است.

و اینست مقصود شارح نظم البراهین که گفته: گفته شده: نفس همان خداست گفتند: نفوس در حقیقت خود مختلفند و تنها هم در مزاج خود مختلفند، و هر نفسی بمزاج مناسب خود پیوندد، گوئیم تنهای آدمی در مزاج بهم نزدیکند و بسا اکثرشان یک نوع مزاج دارند و باید یک روح بهمه تعلق گیرد، و برای ادراک این اقوال مأخذهایی وجود دارند جز اینکه با بررسی موضوع بحث برخی برگردند بجوهر مجرد و برخی باجزاء اصلیه.

بیشتر محققان چون ابی حسین بصری، جمال الدین حلی، کمال الدین بحرانی سالم بن غریزه سوراوی گفتند: انسان یک اجزاء بنیادیست در تن که بمانند تا پایان عمر و تبدیل و دیگرگونی نپذیرند، نه مجموع تن باشد که پیوسته در تبدیل و جانشین گرفتن است با اینکه نفس باقی و پاینده است، و باقی جز زائل است، و اگر او همه تن باشد ستم لازم آید، زیرا آنچه از آن نابود شده برگشتش نشدنی است چون دانستی که برگشت نابود نشدنیست و آنچه را بوی سزد باو نرسد، و برای آن که چون دانشها را بررسی کنیم در ناحیه سینه ما است و اگر جای دانش ما جدا از تن ما باشد باید وصف در جز خود ما باشد.

و برای اینکه اگر انسان مجرد باشد نمیتواند انسان دیگر را بداند چون باید مجرد را بداند و بطلان آن روشن است، و برای اینکه ما یک انسان مشخصی را میدانیم و انسان مطلق جزء آنست و اگر جزء را ندانیم کل را نتوانیم دانست و برعکس چون انسان مشخص را میدانیم و انسان مطلق جزء آنست و مجرد دانستنی نیست، پس جزء آن نیست، و برای اینکه با نزدیک شدن بآتش درد را دریابیم و دردناک انسان است و معلوم است و مجرد نامعلوم است.

آنها گفتند انسان کلیات را دریابد، و چون ناپایان در جسم پایان دار در نیاید باید انسان مجرد باشد در جواب گوئیم علم صورتی نیست درون عالم بلکه اطلاع بر معلوم است، و علم بکل خود کلی نیست بلکه کلی همان معلوم است و اگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 92

بر آن اطلاق شود مجاز است، زیرا وجود همه افراد نامتناهی در قوه عقلیه محال است و آنچه در آنست با عوارض پایان پذیر تحقق دارد، چون صورتیست جزئی در یک نفس جزئی موصوف بحدوث در وقتی مخصوص، و چون با این عوارض در نفس تحقق دارد کلی نباشد.

گفته اند: قوه عقلیه بکارهای بی پایان توانا است، و جسم نیروی بی پایان ندارد، و بشکل دوم نتیجه دهد که قوه عقلیه جسمیه نیست، در پاسخ گوئیم نپذیریم که قوه عقلیه توانا بر یک کار هم باشد تا چه رسد بکارهای بی پایان، زیرا تعلق آن بمعلوم حصول صورتیست در آن و این انفعالی است نه فعلی، و اگر اصل توانائیش را بپذیریم بی پایانیش را نپذیریم، زیرا اگر گوئید در یک زمان توانا بر بی پایانست ممنوع است بحکم وجدان که نشدنیست.

و اگر مقصود اینست که هر وقت فرض شود امکان عمل دارد نیروی جسمانی هم چنین توانائی را دارد، زیرا هیچ آنی فرض نشود جز اینکه تواند یا باید در آن کاری کند و این هم بی پایانست پس قوه عاقله جسمانیست.

گفتند: اگر قوه جسمیه توانا بر نامتناهی است و جزء آن هم توانا بر نامتناهی است لازم آید جزء و کل برابر باشند و آن محال است و اگر جزئش توانا بر متناهی است همه متناهی شوند، زیرا نسبت کل بجزء معلوم است پس نسبت تأثیرش با تأثیر جزء هم معلوم باشد و چون نسبت تأثیر جزء متناهی است باید نسبت تأثیر کل هم متناهی شود، جواب گوئیم کمتر بودن تأثیر جزء متناهی بودنش را نباید چون نامتناهی هم مراتب دارد و جزئی که پیوسته اثر دارد تأثیر پیوسته دارد و از آن لازم نشود که برابر با کل گردد چون همیشه اثر دارد ولی ضعیف و اندک چون اندازه ای دارد.

جمهور فلاسفه و معمر بن عباد سلمی از قدماء معتزله، و غزالی و أبو القاسم راغب، و شیخ مفید، و بنی نوبخت و اسواری و نصیر الدین طوسی گفتند روح انسان جوهریست مجرد از مکان و جهت و محل، وابسته است بتن چون عاشق بمعشوق خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 93

و شاه بکشورش و کارش را بواسطه تن میکند، و نفس حقائق موجودات را دریابد و بفهمد چه ممکن است و چه محال، و نفس فلکی باشخاص افاضه کند چون خورشید که برآید و در هر روزن بتابد.

بلکه غزالی گفته: نه درون تنست و نه برونش، نه پیوست بآنست و نه جدا از آن زیرا زمینه آنها مکانی بودن است که او ندارد چنانچه جماد نه دانا است نه نادان، چون زمینه این دو وصف زنده است، و هر که آن را نادان خواند از طبع عوامانه است.

و از این رو کرامیه و حنبلیان خدا را جسم موجود دانند زیرا جز جسم اشاره پذیر را تعقل نکردند، و آنکه پیشتر رفته جسم بودن را نفی کرده و باز هم عوارض آن را چون جهت داشتن آورده و خدا را در جهتی دانسته که منزله است از آن و چون وصف تجرد را در خدا دریغ کردند چگونه در جز او بپذیرند.

گویند اگر مجردی باشد در خصوصی ترین صفات شریک خدا شود و باید در ذات او هم شریک باشد، جواب گوئیم نپذیریم که تجرد باین معنا خصوصی ترین صفات خدا است بلکه اخص صفاتش اینست که بخود وجود دارد و جز او بدو وجود دارد.

برای اثبات تجرد دلیل آوردند که معلومات بسیطی داریم چون وحدت و نقطه و باید علم بدانها هم بسیط باشد زیرا اگر علمش مرکب باشد و جزئیش بدان تعلق گیرد لازم آید جزء و کل برابر شوند و لازم آید علم پیش از خود موجود باشد زیرا جزء نامتعلق پیشتر وجود داشته و اگر بعض معلوم تعلق گیرد خلف باشد زیرا فرض اینست که معلوم بسیط است، و اگر بدو تعلق نگیرد باید عملی نباشد زیرا کلام در اجزاء دیگر هم همانست و با جمیع میان آنها اگر هیئت تازه‌ای پدید نشود علم مفروض محض بی علمی است و اگر علمی با دید شود اگر از دو جزء باشد عالم مرکب باشد و اگر هیئت علم قائم بهر دو شود ترکیب در قابل هر دو باشد نه در خود آنها زیرا اگر مرکب باشد سخن سابق در اجزاء آن باز گردد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 94

پس محل آنچه علم فرض شده نفس است که بسیط است زیرا اگر مرکب باشد و علم بسیط در هر دو حاصل شود باید تقسیم گردد زیرا آنچه در یک جزء درآمده جز آنست که در جزء دیگر است، و اگر همان در جزء دیگر درآید لازم آید یک عرض در دو مکان باشد و اگر در یک جزء باشد بتنهائی و آن نفس باشد مطلوب ثابت است و اگر جزء نفس باشد پس جزء دیگر از آن تهی است و لازم آید یک چیز را هم بدانیم و هم ندانیم در یک آن پس روشن شد که نفس بسیط است و هیچ جسم و جسمانی بسیط نباشد و از شکل دوم نتیجه دهد که محل علم نه جسم است و نه جسمانی.

و جواب اینست که مقدمه یکم که معلوم بسیط است پذیرفته است ولی مقدمات دیگر ممنوعند.

اما مقدمه دوم گوئیم برابری کل با جزء در وابستگی جاز است و اگر چه در حقیقت جاز نیست چون ادله متواتره بر یک چیز که یکی وابسته است بدان چه مجموع بدان وابسته است و در این اعتراض اشکال است زیرا جزء دوم علم اگر انکشاف بیشی آورده متعلق بچیز دیگر شده و اگر نه وجود و عدمش یکی است، و درست تر در منع این مقدمه اینست که آنچه گویند: اگر جزء دیگر تعلق بچیزی ندارد روشن گردد که علم نبوده و چون گرد آمدند اگر هیئتی محقق نشود آنچه فرض شده علم محض است نادانی محض باشد و اگر هیئتی محقق شود الخ لازمه اش نفی هر مرکبی است.

مثلا گفته شود حیوان مرکب نیست، زیرا جزئش یا حیوانست و لازم آید حیوان بر خود مقدم باشد و جزء و کل برابر گردد یا حیوان نیست و پس از جمع با جزء دیگر اگر هیئت تازه‌ای پدید نشود حیوان محض ناحیوان باشد و اگر حاصل شود باید بسیط باشد زیرا اگر آن هیئت جزء دارد تقسیم مذکور بر گردد و ترکیب یا در فاعل آنست یا در قابل آن نه در خود آن و این یک نقضی است که جواب ندارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 95

و اما مقدمه سوم که چون حال بسیط است باید محل بسیط باشد گوئیم ما نپذیریم که علم حلول صورت معلوم است بلکه ادراک و رسیدن بمعلوم است و اگر هم بپذیریم لازم نیست از بساطت حال بساطت محل زیرا نقطه و وحدت در جسم مرکب وجود دارند، آری اگر حلول بسریان در محل باشد این توافق لازم است ولی دلیلی بر آن نیست نسبت بمحل نزاع.

و لازم دلیل آنها اینست که نفس جسم یا جسمانی باشد، زیرا ما علم بمرکب داریم و باید محل مرکب باشد چون نمیشود مرکب در بسیط حلول کند، و این هم نقض دیگر است که جواب ندارند، و اما نتیجه چهارم که گرفتند و گفتند محل علم نه جسم است نه جسمانی، قبول نداریم که هر جسم و جسمانی قسمت پذیر باشد چون در کلام جزء لا یتجزی ثابت شده است.

[مسلك دوم \[نفس عرض است\]](#)

اینست که نفس عرض است و جالینوس گفته مزاجی است که همان اعتدال عناصر است و نظر کرده باینکه با نبودن اعتدال عناصر و مزاج نفس نابود شود. و جوابش گذشت.

و گفته شده نفس شکل بندی و نقشه تن است و این قول یاوه است و نقض شود بکسی که دستش بریده شود مثلا زیرا با بریدن دست نقشه تن نابود شود زیرا با نابودی جزء کل نابود است و گفته شده همان زندگی است و این هم بملازمه میان زندگی و نفس وابسته است و دانستی که آن مایه یگانگی نیست و گفته شده تناسب میان عناصر در کیفیت و کمیت است.



اما قول باینکه نفس مرکب باشد از جسم و مجرد یا از عرض و مجرد یا از جسم و عرض و مجرد، سدید الدین محفوظ گفته ندانستم معتقدی داشته باشد جز اینکه تفسیر فلاسفه از حقیقت انسان باینکه حیوان ناطق است، این معنا را دارد که انسان ترکیبی از بدن و نفس هر دو باشد، چون حیات جنسی است که عرضها دارد و ناطق هم همان نفس است و باید انسان یک ترکیب سه جزئی باشد و این می شود قول 29.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 96

30- بشر بن معتمر و هشام نوطی گفتند: انسان جسم است و روح بمعنی زندگی و این دو، کار کنند و از این رو گفتند آدمی نفس و روح دارد و چون بخواهد نفس بدر آید و چون بمیرد هر دو بر آیند، و اینها دلالت دارند که نفس و روح جزء انسانند.

پایان- این که فرمود علیه السلام: «هر که خود را شناخت پروردگارش را شناخته» یکی از دانشمندان گفته روح یک لطیفه لاهوتی است در کسوت ناسوتی و از ده وجه دلالت بر یگانگی پروردگاری دارد.

1- از اینکه تن را بجناباند و سرپرستی کند بدانیم که جان را محرک و سرپرستی باید.

2- یگانگی آن دلیل یگانگی او است.

3- جنابیدن تن دلیل نیروی او است.

4- آگاهی نفس بر هر چه در تن است دلیل علم خدا است.

5- تسلط و استواری او بر تن نمونه استواری خداست بر آفریده‌هاش.

6- پیش بودن روح بر تن و ماندنش پس از او دلیل بر ازلیت و ابدیت خداست.

7- نفهمیدن کیفیت نفس دلیل فرا نداشتن او است.

8- ندانستن جایش در تن دلیل اینست که خدا را جایی نیست.

9- دست نرسیدن بنفس دلیل دست نرسیدن بخداست.

10- دیدنی نبودن نفس دلیل دیدنی نبودن خداست.

مقصد دوم- روح

فلاسفه پندارند در تن چند روح و چند نفس است که آنها را قوی خوانند.

1- روح طبیعی که همه اجساد نامیه دارند و جایش کبد است.

2- روح حیوانی که همه جانوران دارند و جایش دل است.

3- روح نفسانی که فیض نفس ناطقه است یا عقل و در مغز است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 97

و او است که مدبر تن است، و بعقیده ما، خدا این ارواح را در این جاها آفریند و آنکه در معده نیروهای دیگر ثابت کنند: ماسکه، هاضمه، جاذبه و دافعه و بعقیده ما اینها وصفند و جوهر نیستند و باید جواهر همانند باشند و اگر جوهری روح خودش باشد هر جوهری چنین باشد و هر جزء بی نیاز شود از اینکه روحی جز خودش داشته باشد، و باطل باشد که روح تن از خود او است.

اگر گویند: روحی که میماند پس از مرگ عرضی است که بروح نخست در آمده، گوئیم چرا روا نباشد که روح این تن آشکار عرضی باشد که همان زندگی است و خدا خالق مرگ و زندگی است و اگر آن جوهر باشد و مرگ عرض نمیشود او را باطل کند زیرا عرض ضد جوهر نشود، معظم فلسفه مآبان و پزشکان معتقدند روح همان بخار خونست که برآید و تا خون هست بماند.

و بدان که روح ده معنا دارد، الف- وحی، ب- جبرئیل ج- عیسی د- اسم اعظم ه- فرشته‌ای تنومند و- رحمت ز- راحت ح- انجیل ط- قرآن ی- زندگی یا سبب آن.

باقلانی و اسفراینی و ابن کیال گفتند روح همان زندگی است که عرض خاصی است جز عرضهای معتدل و محسوس دیگر چون آنها بروند و این بماند.

اگر گویند: چگونه روح زندگی است با اینکه خدا زنده است و روح ندارد.

گوئیم: نامهای خدا توقیفی است و برآی آدمی نیستند چنانچه خدا عالم است ولی او را داری، شاعر، فقیه، فهیم نگویند، خدا توانا است و مبین ولی او را شجاع و مستطیع نامند.

اگر گویند: چگونه روح زندگی است با اینکه در اخبار است که ارواح به علیین و سجین روند و بقندیلهای زیر عرش و بحوصله پرنده‌های سبز، و زندگی جابجا نشود.

گوئیم: بسا که اجزاء زنده نقل شوند و چون روح دارند آنها را تعبیر بروح

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 98

کردند چنانچه مسجد را نماز خوانند بنظر اینکه جای او است در قول خداست «نزدیک نماز نشوید و شما مستید، 42- النساء».

یا گوئیم آنچه جابجا شود مانند روح است که خدا آنها را آفریده و ارواح نورانیه نامیده و اگر بذات مطیعان پاک برپایند فرشته‌ها بر آنها رحمت فرستند و اگر «بظلمانیه و بدبو» و وابسته بیدکاران فرشته‌ها آنها را لعن کنند.

چنانچه در روایت است که نماز خوشکردار پاک و تابان بالا رود و نماز بد- کار، بدبو و تاریک، و سوره بقره و آل عمران آیند چون دو تیکه أبر، و خدا روزها را بهیئتشان مبعوث کند و روز جمعه درخشانتر باشد، و اینکه چپش خاکستری آرند و سر برند و گویند این مرگ است، و اینکه کردارها وزن شوند همه اینها نمونه‌ها باشند که خدا آفریند.

اگر گفته شود: خداوند نفس را که روح است موصوف بارسال و امساک نموده در این آیه «بگیرد جانها را، 42- الزمر» و زندگی بدان وصف نشود.

گوئیم: پیشتر گفتیم بسا نفس را و عقل را روح نامند و در این آیه اینها مرادند و خواب را هم مرده گفته برای اینکه دفع و نفع نتواند چنانچه خدا کفار را اموات خوانده و فرموده «و راستی تو نشنوانی مرده‌ها را، 80- النمل» برای سود نداشتن.

اگر گویند: در حدیث است که ارواح لشکرهایند در هواء، و زندگی در هوا نیست.

گوئیم: مقصود از آنها نژاد است که از آدم برآمد، ولی اعتراض دارد زیرا مخالف ظاهر آیه است که فرماید: «و چون که پروردگارت از بنی آدم بر گرفت، 171- الاعراف» یا مقصود از ارواح در اینجا دل‌هایند زیرا تعارف و آرامش با هم در آنهاست.

اگر گویند: در حدیث است که خدا ارواح را پیش از اجساد آفریده و این در باره زندگی درست نیاید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 99

گوئیم: صحت این حدیث دانسته نیست یا مقصود فرشته‌هایند زیرا جبرئیل روح است، فرشته‌ای تنومند روح است و یک دسته فرشته‌ها هم روحانیون باشند.

و ظاهر کلام اَبی الحسن و جمعی اینست که روح اجسام لطیفی است و گفته‌اند تشخیص ندارند، و جوینی گفته است نگهدار اجسام محسوسند که خدا زندگی را وابسته آنها کرده، ابن فورک میگوید: همانست که در روزه‌های اعضاء روانست و اَبو منصور بغدادی تجویز کرده که مو هم زنده است، زیرا روزه را شرط آن ندانسته چون مو روزه ندارد و دلیل آوردند بر جسم بودن روح باینکه خدایش وصف کرده که بنای رسد و هم بفرستادن، برگشتن و بیتابی و بقول آن حضرت که هر که با وضوء بخوابد بروحش اجازه دهند نزد عرش سجده کند و بنا بر این در باره مکلف بودنش اختلاف است و برخی آن را مکلف ندانسته و برخی مکلف بکارهائی در دل مانند دوستی و دشمنی و کارهاش بر گرفتن اخلاق خوب و دوری از اخلاق بد است.

و در این باره آورده کلام خیری را در تفسیر قول خدا «روزی که بیاید هر نفسی و از خود دفاع کند، 111- النحل» که نفس و روح برابر خدا آیند و مرافعه کنند، نفس گوید من چون جامه بودم و تا تو در من نبودى گناهی نمی‌کردم روح گوید من از روزگاری پیش از تو آفریده بودم و ندانستم گناه چیست تا در تو آمدم و خدا برایشان نمونه‌ای آرد یک کور و یک فلج و یک انگور بر سر دیوار و بآنها فرماید تا انگور را بچینند، کور گوید نمی‌بینم و فلج گوید راه نتوانم رفت بدو فرماید: بدوش کور برآ و بچین و بآنها فرماید این نمونه حال شما است و چون چیدن انگور بهر دوی شما بوده گناه از هر دو شناخته شود، آنکه گوید روح همان زندگی است گوید مراد از روح در اینجا دل است زیرا زندگی تن بآنست.

و در حلیه الاولیاء از سلمان فارسی - رضی - روایت است که: نمونه دل و تن نمونه کور است و فلج که فلج گوید میوه‌ای بینم و نتوانم برخیزم مرا ببر و او را برد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 100

و خود بخورد و باو بخوراند، و این بهتر است زیرا کار تن طاعت و معصیت شود با نیت در دل و از این رو فرمود علیه السلام: راستی در تن پاره گوشتی است که اگر به شود اعضاء دیگر تن به شوند و اگر تباه شود همه تن تباه شود و آن دل است.

### دنباله‌ای

قول خدا تعالی «پرسندت از روح بگو روح از فرمان پروردگارم است، 85- الاسراء» اگر گویند چرا خدا جواب مبهم داد؟ گوئیم: چند راه دارد.

الف - اهل کتاب به مشرکین گفتند در باره روح از محمد پرسید اگر در جواب توقف کرد او پیغمبر است و پرسیدند چنین جواب داد و اینکه فرمود «و داده نشدید از دانش جز اندک» مقصود یهودند که گفتند: بما تورات داده شد و هر علمی در آنست.

ب- قصدشان از این پرسش شرمنده کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده. زیرا روح چند معنا داشته چنانچه گذشت و بهر کدام جواب میداد میگفتند مقصود ما آن نبود و سؤال را مبهم آوردند و جواب مبهم گرفتند که بر همه منطبق است یعنی خدایش با کلمه «کن» آفریده.

ج- از ابن عباس است که پرسیدند از جبرئیل چون او را دشمن میپنداشتند د- از علی علیه السلام که از آن فرشته تنومند پرسیدند.

ه- اگر مقصود روح تن باشد آیه دلالت ندارد که جز خدا آن را نداند، این پایان آنچه است که در این رساله یافتیم و بشروح آن نپرداختیم باعتماد فهم خوانندگان آن هر چه پاک است از آن برگیر و هر چه تار است نپذیر.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 101

[تتمه ایست: \[در احوال و شؤون نفس\]](#)

پس از اینکه باقوال پراکنده این باب احاطه کردی و عقائد گوناگون را دانستی بر تو نهان نیست که دلیل عقلی قطعی بمجرد بودن نفس نیست و نه بر مادی بودنش و ظاهر آیات و اخبار جسم بودن روح و نفس است و اگر چه برخی از آنها تأویل بردار است و دلیلهای تجرد هم صریح نیستند و برخیشان اشاره‌ای بدان دارند.

پس تکفیر معتقد بتجرد افراط است و زورگوئی و چگونه می‌شود با اینکه جمعی از دانشمندان امامیه و اساتیدشان بدان معتقدند، و جزم آنها هم بتجرد بمحض شبهه‌های سستی بر خلاف ظاهر آیات و اخبار تجری و تفریط است و امر دائر است که نفس جسمی لطیف نورانی و ملکوتی باشد در درون تن که فرشته‌هاش هنگام مرگ بستانند و بماند در عذاب یا در نعمت بخودی خود یا بوسیله کالبد مثالی که بدان وابسته شود چنانچه در اخبار گذشت یا از او صرف نظر شود تا دمیدن صور مانند مستضعفان، و دور از باور نیست که خدا جسمی لطیف آفریند آن را مدتی دراز بجا دارد چنانچه مسلمانان در باره فرشته و پری گویند، و بسا باشد که در بعضی احوال خودش یا نمونه مثالیش دیده شود و در بعضی احوال هم بقدرت خدا دیده نشود.

یا نفس مجرد باشد و پس از مرگ بتن مثالی وابندد، و قبض روح و رسیدن بنای و مانند آن کنایه باشند از قطع علاقه او بتن، یا مقصود از آنها روح حیوانی بخاری باشد که مرکب او است.

سپس ظاهر اخبار اینست که نفس انسانی جز روح حیوانیست و جز سائر اجزاء تن و اما اینکه جسمی لطیف بیرون تن و محیط بدان یا وابسته بدان باشد بعید است و کسی هم نگفته و گرچه ظاهر برخی اخبار گذشته است و بسا دلیل آوردند که قول بوجود مجردی جز خدا باطل است بآیه «نیست مانندش هیچ چیز، 11- الشوری».

ولی سست است زیرا ممکن است مجرد خدا جز مجرد دیگران باشد مانند شنیدن و دیدن و قدرت خدا و بسا دلیل آوردند بر نفی مجرد دیگر باخباری که دلالت دارند باینکه یگانگی ویژه خداست و جز او تجزیه پذیر است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 102

چون خبر فتح بن یزید از ابي الحسن عليه السلام که در پايانش فرمايد، آدمی یکی است در تعبير نه در معنا، و خداست که یگانه است و جز او یگانه نیست، و اختلاف و تفاوت و کم و بیش ندارد، و اما آدمی آفریده، ساخته شده و مرکب از اجزاء چند و جواهر پراکنده است، جز اینکه در مجموع خود یکی است.

و از ابي جعفر دوم عليه السلام در حدیث طولانی است، ولی او است قدیم بالذات و جز یگانه همه جزء پذیرند، و خداست یگانه جزء ناپذیر که تو هم کم و بیش در او راه ندارد، و هر چه تجزیه پذیر است و کم و بیش بردار آفریده است و دلیل آفریدگار خود.

و از امیر المؤمنین عليه السلام است که بصورتی نماند و بهیچ حاسه درنیاید، و بمردم سنجیده نشود، نزدیک است با دوریش و دور است در عین نزدیکی، برتر همه چیز است، و چیزی برتر از او بگفت نیاید، پیش از همه چیز است و پیش از او بگفت نیاید، درون همه چیز است نه چون جسمی درون، برون همه چیز است نه چون جسمی برون و حدا، منزه است آنکه چنین است و جز او چنین نیست، این اخبار و جز آنها که در کتاب توحید گذشتند دلیلند که این صفات ویژه خدایند، وجود مجردی جز او ویرا در این اوصاف شریک او کند، خصوص عقول مجردی که تغییر و تبدل را در آن روا ندارند، و این دلالت قوی است و گرچه جای سخن دارد و خدا و حجج او بحقائق امور دانایند.

گویم: چون سخن در این باب تا اندازه‌ای دراز شد برای اینکه اهم مطالب است باکی ندارد که برخی مطالب مهمه از احوال و شئون نفس در ضمن فوایدی بیان شوند.

[فائده] یکم: آیا نفوس بشری یک نوعند؟

خواجه نصیر - ره - در تجرید گفته:

چون همه یک تعریف دارند باید یکی باشند، علامه - رفع - گفته: مردم در این باره اختلاف دارند و بیشتر معتقدند که نفوس آدمی یک نوعند و پر شخص دارند، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 103

این مذهب ارسطو است، و جمعی از قدماء گفتند در ذات خود مختلفند و مصنف دلیل وحدت نوعی آنها را این دانسته که یک تعریف همه را فرا دارد و نشود امور مختلفه یک تعریف داشته باشند، و بنظر من این مورد اعتراض است.

شارح مقاصد گفته: جمعی از قدماء فلاسفه معتقدند نفوس جانداران و آدمیان مانندند و یک ماهیت دارند، و اختلاف در کار و در ادراک باختلاف ابزار برمیگردد و این بایست است بر کسی که آنها را جسم داند زیرا اجسام مانند همدند و جز با عوارض اختلافی ندارند.

و اما معتقدان بتجرد نفس آدمی بیشترشان آن را یک ماهیت دانند و اختلاف در صفات و ملکات و مزاج و ابزار کار است و برخی هم آنها را در ذات مختلف دانند و نفس را جنسی دانند که انواع گوناگون دارد و هر نوعی افراد یک حقیقت و مناسب در احوال، برحسب روح علوی که آن را طباع تام آن نوع نامند، و بدان ماند قول پیغمبر صلی الله علیه و آله «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة» و قول آن حضرت «الارواح جنود مجنده. فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف» که بدان اشارت دارد و امام در مطالب العالیه گفته است: این عقیده مختار ما است.

و اما اینکه هر فردی در ماهیت مخالف فرد دیگر باشد و آدمی یک حقیقت نباشند گوینده ندارد و أبو البرکات در معتبر چنین گفته است.

دلیل جمهور اینست که آنچه در باره نفس باندیشه آید و تعریف آن باشد یک معنای عمومی است، مانند جوهر مجرد، وابسته بتن، و تعریف بیان تمام ماهیت است ولی این دلیل سست است زیرا مجرد آوردن یک تعریف دلیل وحدت نوعیه نیست چون که جنس هم تعریف بردار است چنانچه گوئیم: حیوان جسم حساس متحرک باراده است، و اگر گویند تعریف روح در پاسخ پرسش از افراد و اصناف آید گوئیم ممنوع است، بلکه بسا نیاز بضم یک ممیز جوهری دارد.

و بسا دلیل آرند که همه در این حقیقت شریکند که نفوس آدمیند، و اگر فصل ممیز داشته باشند مرکب باشند نه مجرد و جوابش اینست که اگر بپذیریم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 104

نفس بودن از ذاتیات است نه عرضیات گوئیم ترکیب عقلی از جنس و فصل منافی تجرد و مستلزم جسم بودن نیست.

و دلیل مخالفان: اینست که نفوس آدمی در صفات خود مختلفند و اگر این اختلاف از نظر ذات آنها نبود بلکه ناشی از مزاج و احوال تن و امور برونی بود باید اشخاصی که در این امور بهم مانند در ملکات و اخلاقی نهادی از مهر و سخت دلی و کرم و بخل و پارسائی و هرزگی بهم مانند و برعکس و البته چنین نیست زیرا بسا یک آدم که مزاجش عوض شود و اخلاق درونیش بجا ماند، و نهان نیست که این یک دلیل اقناعی سست است چون بسا این وضع مستند باسباب دیگر باشد که تفصیل آنها را ندانیم.

### فائده دوم اینکه ارواح و تنها برابرند و هر روحی تنی دارد و تناسخ باطل است

، شارح مقاصد گفته: هر نفسی بیدیهه میداند که بهمراه او در تنش نفس دیگری نیست که سرپرست آن تن باشد و او هم در تن دیگری تصرفی ندارد پس نفس و تن برابرند، تن را جز یک نفس نیست، و نفس بجز بیک تن وابسته نیست و در یک حال مطلب روشن است و اما بر سبیل تبادل و انتقال از تنی بتن دیگر هم بچند وجه یکم: اگر نفس این تن از تن دیگر آمده بود باید چیزی از احوال آن تن یاد آرد چون دانش و حفظ و یادآوری از صفات جوهری نفس است و باختلاف احوال تن از میان نروند، و چنین نیست قطعاً.

دوم: اگر نفوس پس از جدا شدن از این تن بتن دیگر درآیند باید شمار تنها که نابود شدند برابر تنهایی باشند که پدید شوند تا برخی نفوس بیکاره نمانند یا چند تا نفس بیک تن درآیند یا یک نفس بچند تن درآید بهمراه هم، ولی ما بیدیهه میدانیم در مانند طوفانهای عمومی تن بسیاری نابود شود که بشماره آنها تن تازه نباشد مگر در گذشت چند قرن.

سوم: اینکه اگر نفسی بتنی منتقل شود باید دو نفس داشته باشد یکی بدو جا کرده و دیگری از خود پدیدآورده، زیرا آماده شدن تن با مزاج صالح علت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 105

پیدایش نفس است و تخلف علت از معلول نشاید.

گفته نشود که نبودن مانع هم لازم است و شاید روحی که آمده مانع باشد چون کاملتر است از روح تازه.

زیرا گوئیم: کمال در اقتضاء تعلق اثری ندارد بلکه بیشتر خواهان آن باشد و همان مانع تعلق نفس پیش گردد و بر هر سه دلیل پس از پذیرفتن مقدماتشان اعتراض شده که مدلول آنها اینست که نفس پس از جدائی از تن بتن آدم دیگر در نیاید، و دلالت ندارد که منتقل بحیوان دیگر نشود مانند درنده‌ها و جز آنها که تناسخها جایز دانند و آن را مسخ نامند، یا بیک گیاه که برخیشان جائز دانند و آن را فسخ گویند، یا بجماد که برخی جائز دانند و آن را رسخ گویند، و یا بیک جرم آسمانی که برخی فلاسفه تجویز کردند.

و همانا گفتیم پس از پذیرش مقدمات برای اینکه بوجه یکم اعتراض شده که یادآوری حال تن پیش ممنوع است، و توجه بدان مشروط بعدم تعلق بدین است، و خود باختن بتدبیر تن تازه مانع یادآوری است، یا طول عهد بکلی فراموشی آورده و بدلیل دوم اعتراض شده بمنع لزوم برابری برای اینکه در صورتیست که وابستن بتن دوم لازم و فوری باشد، ولی اگر لازم نباشد یا بفاصله‌ای لازم باشد رواست که نفس نابودان فراوان منتقل بتن دیگر نشوند یا بفاصله بدنهای بسیار منتقل شوند.



و اینکه گفته‌اند بیکاره شوند با اینکه دلیلی بر بطلانش نیست بایست نشود زیرا خرمی از کمالات یا درد کشیدن از نادانیا خودش کاریست، و بر سوم اعتراض شده که آن بنا بر اینست که نفس حادث باشد و مزاج بهمراه فاعل علت تامه بی‌مانع باشند و همه ممنوعند.

سپس گفته: تناسخها دلیل مهمی ندارند و برای تناسخ و نقل روح بجسم دیگر انسانی یا جز آن وجوهی گفته‌اند.

1- اگر بتن دیگر نیبوندند بیکاره شوند، و بیکاری در هستی نیست، و هر دو مقدمه درست نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 106

2- سرشت نفس کاملترشدنست و آن نشود جز با پیوند بتن دیگر چون کار نفس همین است و گر نه عقل باشد نه نفس، و جواب داده شده که گو نفس خواهان کمال است ولی چون ابزار ندارد بدان دست نیابد.

3- نفس قدیم است و بناچار پایان‌پذیر در شماره، چون وجود شماره بی‌پایان در یک زمان نشدنیست بخلاف پدیده‌های بی‌پایان حوادث پیاپی چون حرکات و اوضاع و آثار آنها که دنبال همنند نه با هم و اگر نفس جز بیک تن درنیاید باید پایان‌پذیر بر پایان‌ناپذیر بخش شود و آن نشدنیست و جواب دادند که قدیم بودن نفس ممنوع است، و لزوم پایان‌پذیری قدها هم ممنوع است، زیرا ادله محال بودن نامتناهی در آنجا است که وضع و ترتیب دارند، و ناپایان بودن تن و علل آن هم ممنوع است، و لزوم تعلق نفس بهر تنی هم ممنوع است، و اگر مقصود همان تنها باشند که اکنون انسانند بی‌پایان بودنشان ممنوع است.

سپس گفته: قول بتناسخ تا اندازه‌ای جزء شرع ما است، زیرا اهل مائده عیسی میمون و خوک شدند و نفوس آنها بتن جانوران درآمد، و در معاد جسمانی هم هر نفسی بتنی آدمی جز تن دنیای خود درآید، زیرا قطع داریم که تن محشور در قیامت همان خود تن نابود نیست، زیرا شکل و صورت عوض شده.

و جواب اینست که مورد نزاع انتقال نفوس پس از مرگ بتن دیگر است در این دنیا برای تدبیر و تصرف و اکتساب در این تن تازه و صرف تبدیل صورت که در مسخ است یا فراهم شدن اجزاء بنیادی پس از پراکندگی برای برگشت نفوس بدانها در آخرت مطلقا و مانند زنده کردن عیسی بعضی مرده‌ها را تناسخ نیست.

و سید مرتضی - رضی الله عنه - در جواب سؤال از مسوختان مانند خرس، میمون، فیل، خوک و مانند آنها که آفرینش زیبا و دلنشین داشتند و بصورت زشت و نفرت باری در آمدند تا بیشتر بی‌سود شوند و در سؤال گفته: برخی زنده‌ها نمیشود زنده دیگری شوند جز خود، و چون مقصود از مسخ این باشد باطل است و اگر جز آنست در آن اندیشه کنیم، پاسخ کسی که پرسد چون شنود از اخبار رسیده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 107

از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که خدا قومی از این امت را پیش از قیامت مسخ کند چنانچه از امتهای پیش را مسخ کرده، و آنان بسیارند که در نامه‌ای نگنجند.

و البته شیخ مفید - رضی الله عنه - صحت آنها را پذیرفته، و در کتابی بنام «التمهید» گنجانده و عقیده تناسخ را محال دانسته و گفته اخبار معتبر جز این نیست که خدا مردمی را پیش از قیامت مسخ کند، و نعمانی بسیاری از آنها را روایت کرده که نسخ و مسخ هر دو را پذیرایند، چون روایتی که در باب «تسلی و تقوی» آورده و بامام صادق علیه السلام سندش را رسانده در حدیثی طولانی که در پایانش گوید.

و چون کافر محتضر شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جبرئیل و ملک الموت بالینش آیند و علی علیه السلام بدو نزدیک شود و گوید یا رسول الله، راستی این بود که دشمن ما خانواده بود او را دشمن دار، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرماید: ای جبرئیل، راستی اینست که دشمن دارد خدا و رسولش و خاندان رسولش را پس او را دشمن دار، جبرئیل بملک الموت گوید: راستی این دشمن میداشت خدا و رسولش و خاندان رسولش را پس او را دشمن دار و بر او سخت بگیر، و ملک الموت در بر او آید و گوید: ای بنده خدا، برات آزادیت را گرفتی؟ سند امانت را گرفتی؟ بعصمت کبری در دار دنیا دست انداختی؟

گوید: چه باشد آن؟ پاسخ دهد، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، او گوید ویرا نشناسم و باو عقیده ندارم، جبرئیل گوید ای دشمن خدا بچه عقیده داشتی؟

گوید: چنین و چنان، جبرئیلش گوید: ای دشمن خدا مژدهات سخط خدا و عذاب او در دوزخ و اما آنچه بدان امید داشتی از دستت رفته، و از آنچه میترسیدی بتو فرود آمده، سپس جانش را بسختی از تنش بکشد.

سپس صد شیطان بروحش گمارد که همه برویش تف اندازند و از بویش آزار کشند و چون در گورش نهند یک در از دوزخ در آن گشوده شود که از آن بوی و شرارش بر او درآیند، سپس روحش را بکوههای برهوت آرند، سپس روحش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 108

در اجسام ترکیب شده درآید تا اینکه بصورت کرمکی گردد و هر مسخ مسخوطی بر او روان شود، تا قائم خانواده ما ظهور کند و خدایش بفرستد تا گردن او را بزند و اینست که خدا فرموده «پروردگارا میراندی ما را دو بار و زندهمان کردی دو بار اعتراف کردیم بگناهان خود آیا برای ما هیچ راهی هست که بیرون شویم، 11- غافر».

بخدا عمر بن سعد را پس از اینکه کشته شد آوردند بصورت میمونی زنجیر بگردن و میان أهل خانه‌اش نهادند و او را نمیشناختند بخدا دنیا پایان نرسد تا دشمن ما آشکارا مسخ شود، تا آنجا که مردمی از آنها در زندگی خود میمون شوند یا خوک، و بدنبالشان عذابیست سخت و از پس آنها دوزخ و چه بد سر انجامی است.

اخبار در این معنا بسیارند و از حد آحاد گذشتند، و اگر تناسخ نشدنیست و گفتیم اخبارش ساختگی است چرا مسخ نشدنی است با اینکه در آنها بدان تصریح شده و هم در قول خدا «آیا شما را آگاه کنم بدتر از آن در سزا دیدن نزد خدا آنان که خدا لعنشان کرده و بر آنها خشم کرده و از آنها میمون و خوک ساخته، 62- المائدة» و قول خدا «گفتیم باشید میمونهای رانده، 65- البقره» و قول او «و اگر خواهیم مسخشان کنیم در جاشان، 67- یس».

و اخبار گویایند که معنی این مسخ دگر کردن بنیاد آدمیت است بصورت دیگر، و در خبر معروف از حذیفه است که میگفت: بگوئید اگر گویم در میان شما میمونها و خنزیرها باشند باورم دارید؟ مردی گفت: میان ما میمون و خنزیر باشند؟

گفت: تو خود از کجا در امانی که همان باشی، مادرت مباد، و این تصریح به مسخ است، و اخبار متواترند که معنایش تغییر شکل و صورتست.

و در احادیث است که مردی بأمیر المؤمنین علیه السلام که او را محکوم کرده بود گفت: بخدا بحق قضاوت نکردی و او فرمودش رانده باش سگی، و جامه‌ها از تنش بر پریدند و سگی شد که دم میجنابانید، و چون رواست خدا عز و جل جماد را حیوان کند چرا نشود حیوان را بصورت حیوان دیگر در آورد؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 109

و سید- قده- پاسخ داده که بدان البته ما مسخ را محال ندانیم و آنچه محال دانیم اینست که زنده آدمی زنده دیگری گردد که میمون یا خوک است و حقیقت آن تغییر کند و مسخ تغییر شکل زنده آدمی است بشکل جانور نه اینکه حقیقت و شخصیت او عوض شود و جانور گردد و اصل در مسخ قول خداست «باشید میمونهای رانده، 65- البقره» و قول خدا تعالی «و ساخت از آنها میمونها و خوکها و پرستنده‌های شیطان، 63- المائدة».

و گروهی از مفسران گفتند معنی این آیات که ظاهرشان مسخ است حکم بنجاست و پستی است برای کفر و خلافشان و در این احکام چون میمون شدند نه در شکل شود، چنانچه یکی از ما بدیگری گوید با فلانی مناظره کردی؟ بر او حجت آوردی تا او را بصورت سگ کردی، بهمین معنا و دیگران گفتند مقصود از مسخ همان تغییر شکل است که خدا بدان کيفرشان داد و نفرت بارشان کرد و این رواست و مقدور و بی‌مانع و مناسبتر با ظاهر و چسبنده‌تر، و تأویل نخست ترک ظاهر است و ضرورتی ندارد.

اگر گفته شود: چگونه این کیفر باشد؟ گوئیم آفرینش ابتدائی آن کیفر نیست ولی تغییر زنده‌ای که صورت زیبا دارد بدان کیفر است چون مایه اندوه و افسوس است.

اگر گفته شود: پس باید با تغییر شکل آدمی میمون باشد و این تناقض است، گوئیم: چون شکل آدمی بمیمون برگشت دیگر آدم نیست بلکه آدمی بوده که بسزای خود میمون شده و اگر چه حقیقت زنده در دو حال یکی است و تغییر نکرده، و باید کسی که بکیفر کردار میمون شده مذمت شود بکارهای زشت پیش خود، چون تغییر شکل او را از سزاواری مذمت بیرون نیارد مانند اینکه لاغر بود فربه شود و سزاوار مذمت بوده و یا فربه لاغر شود.

اگر گفته شود: اینان که مسخ شدند نژاد آوردند و میمونهای زمان ما از نژاد آنانند؟ گوئیم مانعی ندارد که پس از مسخ نژاد بیارند، ولی اجماع است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 110

که هیچ جانوری از نژاد آدم نیست و اگر اجماع نبود روا بود، و بر این تقریر ما، صحت اخبار مسخ از طرق ما انکار شود، زیرا همه آنها دلالت دارند بر مسخ آنان که سزاوار کیفر و نکوهشند از دشمنان و مخالفان.

اگر گفته شود: شما روا دارید خدا تعالی جاندار زیبایی را جانور نازیبا بلکه زشت و نفرت باری کند؟ گوئیم: در نخست آن را روا دانستیم برای کیفر زیبا صورت که دگرگون شده زیرا مایه اندوه و افسوس او گردد، ولی این در باره جاندار بی تکلیف روا نیست و تغییر صورتشان بیهوده است، و اگر غرضی در آن باشد که آن را نیکو سازد رواست - پایان -.

و ظاهر سخنش - ره - از آغاز تا انجام اینست که با مسخ حقیقت آدمیت دگرگون شود و نوع دگر گردد<sup>۱۰۹</sup> و در آن اعتراض است و حق اینست که اگر انسان همین کالبد و نقشه محسوس است مسخ شده انسان نیست بلکه میمون و یا خوک است بحقیقت و اگر امتیاز و شخصیت آدمی بروج مجرد یا ساری در تن است آدمیت بجا است و آدمی است بشکل جانور و از نوع انسان نوع دگر نشده است و از آبی جعفر علیه السلام روایت شده که فرقه‌ای که فاصله گرفتند از یهودان شنبه که میمون شدند چون پس از آن بآبادی خود درآمدند میمونها خانواده‌های آدمی خود را شناختند ولی آدمها فامیلهای میمون خود را نشناختند، و مردم بآنها گفتند: «آیا ما شما را نهی نکردیم».

و در تفسیر عسکریست که خدا همه را میمون کرد و در شهر بسته ماند نه کسی از آنها برون شد و نه درون آمد کسی، مردم آبادیها این بگوش هم رساندند و آمدند از دیوار شهر بالا رفتند و بدانها سر کشیدند دیدند همه از مرد و زن میمون شدند و میان هم میلوند، و ناظران آشنایان و خویشان خود را میشناختند و بآنها میگفتند

<sup>109</sup> (۱) این استظهار از کلام سید - ره - عجب است با اینکه کلام او صریح است که مسخ تغییر شکل است نه تغییر نوع و حقیقت و همین است نزد او فرق میان تناسخ محال و مسخ ممکن فتدبر جیدا (شرح مترجم).

(1) این استظهار از کلام سید-ره- عجب است با اینکه کلام او صریح است که مسخ تغییر شکل است نه تغییر نوع و حقیقت و همین است نزد او فرق میان تناسخ محال و مسخ ممکن فتدبر جیدا (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 111

تو فلانی، تو فلانی اشک از چشمش روان میشد و بسر اشاره میکرد که آری. و این دو خبر دلالت دارند که از آدمیت درنیامدند و عقل و شعورشان با جا بود ولی نمیتوانستند سخن گویند.

نیشابوری در تفسیر «کونوا قرده خاسئین» گفته مجاهد گفته دلشان دگرگون شد و مهر خلاف خورد نه شکلشان و آن چون قول خداست «نمونه خر باشند که بارش کتاب است، 5-الجمعه» و دلیل آورده که انسان همین کالبد چشمگیر است و اگر نابود شد و بجایش شکل میمون آمد بر گردد بنا بود کردن عوارضی که مایه آدم بودنست و آفریدن عوارض مخالف که مایه میمون بودنست، بعلاوه اگر چنین چیزی را روا داریم در امان نباشیم که هر میمون و سگی بینیم در شک باشیم که مبادا آدمی خردمند است و مایه شک در دیدنیها است.

و پاسخ دادند که آدمی این کالبد چشمگیر نیست چون بفریبهی و لاغری عوض می شود و چیز است در پس آن یا جسمانی روان در همه تن یا در جزئی از آن چون دل یا مغز یا مجرد است چنانچه فلاسفه گویند، و بهر تقدیر مانعی ندارد که بماند و تن عوض شود و این معنی مسخ است، و باین تأویل است که یک فرشته تنومند در حجره پیغمبر صلی الله علیه و آله درمی آمد، و برای اینکه همان شکل آنها عوض می شود و عقل و فهم آنها میماند، و میفهمند از بدبختی گناه چه بآنها رسیده که زشت شدند و توان سخن ندارند و حواس دیگری آدمی را دارند، و از آن درد میکشند و عذاب میچشند.

سپس آیا آن میمونها ماندند یا نابود شدند بقدرت خدا و اگر ماندند آیا این میمونهای زمان ما از نژاد آنها است یا نه؟ همه از نظر عقل رواست و جز اینکه در روایت ابن عباس آمده جز سه روز نماندند و نابود شدند- پایان-.

گویم: در اخبار ما هم موافق روایت ابن عباس آمده چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام است که سه روز ماندند و سپس خدا بارانی و بادی بدانها فرستاد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 112

آنها را بدریا کشید و مسخ پس از سه روز نماند و آنچه بصورت آنها نگرید مانند آنها است نه خود آنها و نه نژاد آنها، و صدوق در علل بسندی از عبد الله بن فضل روایت کرده که بامام ششم علیه السلام گفتم: قول خدا عز و جل «و البته دانستید آنان که از شما در سبت تجاوز کردند و بآنها گفتیم باشید میمونهای رانده».

فرمود: آنها سه روز مسخ شدند و مردند و نژادی نداشتند، و میمونهای امروزی مانند آنانند و همچنین باشند خوک و مسوخت دیگر هر کدام امروزه یافت شوند مانند آنانند و گوشتشان حلال نیست (خود این روایت را در علل نیافتیم و بمضمون آن روایتی در (ج 2 ص 170 هست) از پاورقی صفحه 118.

و در عیون (ج 1 ص 271) از علی بن محمد بن جهم روایت کرده که شنیدم مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید از آنچه مردم در باره زهره روایت کنند و اینکه آن زنیست که هاروت و ماروت بدو فریفته شدند و آنچه در باره سهیل روایت کنند که مرد گمرکچی بوده در یمن، دروغ گویند که آنها دو اخترند، و راستش آنها دو جانور دریائیند و مردم باشتباه آنها را دو اختر دانند، و خدا دشمنان خود را انوار پرتو افکن نکند و آنها را بگذارد تا آسمان و زمین هستند بمانند و مسخ شده‌ها بیش از سه روز نمانند تا بمیرند و نژادی نگذارند، امروزه در روی زمین مسخ شده‌ای نیست و آنها را که مسوخ نامند چون میمون و خوک و خرس و مانند آنها همانا مانند آنهایند که خدا عز و جل بقومی خشم کرد و آنها را بدین صورت در آورد و بآنها لعن کرد برای انکار یگانگی خدا و تکذیب رسولانش (الخبر).

گویم: باین اخبار ثابت است که این حیوانات از نژاد مسوخت نیند و نه از خود آنها و همانا بصورت آنهایند، و شناختی که مسخ بتناسخ نیست، چون روح بتن دیگر جابجا نشده و همان شکل تن عوض شده و اما تناسخ بمعنی انتقال روح از تنی بتن دیگر جز کالبدهای مثالی باجماع مسلمین منتفی است.

و اما اخبار شاذی که در این باره وارد است اعتماد بظواهر آنها مشکل است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 113

مانند خبری که سائل از سید مرتضی بیان کرده که بمسوخ تفسیر می‌شود یا به تن مثالی باین شکل چنانچه پیش گفتیم، و اما گفتار در باره کالبدهای مثالی در کتاب معاد گذشت، و الله الهادی الی الرشاد.

شارح مقاصد گفته: قول بتناسخ فی الجملة از بیشتر فلاسفه حکایت است، جز اینکه این حکایت را یک شبهه هم تأیید نکند تا برسد بیک دلیل، ولی با این نصوص قطعی قرآن و سنت گویا بخلاف آنست، برای اینکه معتقدین بتناسخ معاد جسمانی را منکرند، بهشت و دوزخ و لذات حسی و آلام حسی را پس از مرگ منکرند و گویند معاد همان جدائی نفوس است از تن، بهشت خرمی آنها است بکمالات معنویشان و دوزخ تعلق آنها است بتن حیوانات دیگری که مناسب اخلاق ناستوده آنها است تا خواری و زبونی کشند.

مثلا نفس حریص در کالبد خنزیر درآید و نفس دزد در موش و خود بین در طاوس، و شرور در سگ، و در این مرحله هم درجاتی طی کند بما نسبت حالش یعنی از تنی بتن فروتری درآید، مثلا نفس حریص از تن خوک آغاز کند سپس بفروتر و فروتر تا برسد بمورچه و پس از زوال این هیئت و گذراندن دوره‌ها بعالم عقول پیوندد.

و آنگه تناسخیهای اسلام مآب، این عقیده را با عبارات پرداخته و تعبیرات شیرین ترویج کنند و برخی آیات وارده در کيفر گناهکاران را بدان تأویل کنند از دلیری بر خدا و دروغ‌بافی که شیوه بی‌دینها است و گمراهان و گمراه‌کنان که دیوهای آدمی صورتند و بعوام و کوتاه‌فکران گفته‌های بیهوده و فریب‌آور القاء کنند.

و در ضمن آنچه گفتند قول خداست «هر آنگاه پوستشان کلفت شود- یعنی فاسد شوند- پوست دیگر بدانها پوشانیم- یعنی پدیده دیگر شوند 55- النساء» و هم قول خدا «هر گاه خواهند از آن درآیند بدان برگردند، 22- الحج» یعنی از درکات دوزخ که تن جانورانست، و همچنین قول خدا «آیا راهی است برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 114

برون شدن، 11- المؤمن» و قول خدا تعالی «پروردگارا ما را از آن برآور و اگر بازگردیم بگناه پس راستی ستمکاریم، 107- المؤمنون» و در قول خدا «و نبوده است هیچ جنبنده در زمین و نه پرنده بدو بالش جز اینکه مردمی مانند شما بودند، 38- الانعام» یعنی چون شما بودند در خلقت و علوم و زندگی و صنعت، و منتقل شدند بتن این جانوران، و قول خدا «باشید میمونهای رانده، 65- البقره» یعنی پس از جدائی از تن آدمی، و در قول خدا تعالی «و محشورشان کنیم روز قیامت بر چهره‌هاشان 97- الاسراء» یعنی بصورت جانوران سربزیر تا میرسد بآیه‌های دیگر، و هر که در کتب تفسیر و سیاق آیات اندیشد فساد این یاوه‌ها بر او نماند.

و برخی فلاسفه روا داشته که نفوس جدا از تن ببعضی اجرام آسمانی پیوندند برای اینکه خود را کامل کند، برخی گفتند نفوس کاملان بعالم مجردات پیوندند و نفوس متوسطان بعالم مثل معلقه در مظاهر اجرام بالا با حفظ مراتب، و نفوس اشقیاء در این جهان ظلمانی بمانند با شکلهای زشت مناسب با مراتب شقاوت آنها و برخی تا ابد بمانند چون شقاوت آنها بی‌نهایت است و برخی بتدریج بعالم انوار مجرده پیوندند.

#### فائده سوم: نفس با نابودی تن نابود نگردد

، شارح مقاصد گفته: نابودی تن مایه نابودی روح که از او جداست نشود خواه مجرد باشد یا مادی و جسمی درون آن، زیرا سرپرست بودن برای تن دلیل نیست که با او فنا شود، ولی مجرد همین هم دلیل بر ماندن او نیست، و نیاز بدلیل دارد، و دلیل ما نصوص قرآن و سنت و اجماع امت است که از فراوانی و شهرت نیاز بذکر ندارند، و امام در مطالب العالیه شواهد عقلی و نقلی بسیاری در این باره آورده که نقل آنها مایه درازی سخن است، و اما فلاسفه میپندارند که فناء نفس نشدنیست.

میگویم: سپس برخی دللهای آنها را بر این دعوی آورده که ما را نیازی بذکرشان نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 115

### فائده چهارم: نفس چگونه تعقل کند و دریابد؟

در تجرید گوید: بذات خود تعقل کند و بازار دریابد، شارح مقاصد گفته: نزاعی ندارد که دریاب کلیات در انسان همان نفس است و اما دریاب جزئیات بهمان جزئی بودن نزد ما باز نفس است و نزد فلاسفه حواسند، و آنگه پس از بیان دلیلهای دو طرف گفته: چون دریافت امور جزئی نزد فلاسفه مشروط است پدید شدن صورت آنها در ابزار، پس چون نفس از تن جدا شد و ابزار از میان رفت دیگر دریاب امور جزئی نیست زیرا شرطش از میان رفته ولی چون نزد ما این ابزار شرط نیستند یا برای آنکه ادراک حصول صورت نیست نه در نفس و نه در حواس بلکه اشراقی است از نفس و یا برای اینکه نقش جزئیات در نفس رواست.

بلکه ظاهر قواعد اسلام اینست که نفس پس از جدائی از تن ادراکات جزئی تازه‌ای دارد و از جزئیات احوال زنده‌ها آگاه می‌شود، ویژه آنان که در دنیا با مرده آشنا بودند و از این رو زیارت قبور سود دارد و کمک خواهی از نفوس نیکان مرده‌ها رواست برای نزول خیرات و دفع بدیها زیرا نفس پس از مرگ باز پیوندی با تن دارد و هم با خاکی که در آن خفته، و چون زنده آن خاک را دیدار کند و بنفس مرده توجه کند میان دو نفس ارتباط و افاضه‌ای باشد.

### فائده پنجم: در کمالات نفس و مراتبش،

در شرح مقاصد گفته: گذشت که واژه نیرو هم بر مبدأ تغییر و اثربخشی بکار رود هم در تغییر و اثرپذیری، و نیروی نفس از نظر اثرپذیری از ما فوقش برای کامل کردن علوم و ادراکات عقل نظری نامیده شده و باعتبار اثر بخشی آن در تن و کامل کردن جوهر آن گرچه باز بکامل کردن خود نفس برمیگردد زیرا تن ابزار تحصیل علم و عمل است، عقل عملی نامیده شود.

و مشهور اینست که مراتب نفس 4 است، زیرا یا کمال است یا آمادگی برای کمال دارد و آن نیرومند یا میانه یا ضعیف است، و آن مرتبه ضعیف که صرف

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 116

قابلیت نفس است برای ادراک، عقل هیولائی نام دارد که چون هیولای نخست خود بخود تهی است از همه صورتهای که آن را شاید، چون نیروی نوزاد برای نویسنده‌گی و درجه میانه که آمادگی نفس برای کسب علوم نظری پس از حصول علوم بدیهی است عقل بالملکه نام دارد، چون ملکه انتقال بعلم فکری پدید شده مانند شاگرد آماده آموختن خط و مردم در این مرتبه بسیار مختلفند از نظر استعداد و نیرومند قدرت استحضار امور نظریست بی‌نیاز بکسب تازه چون در خزانه نفس موجود است و نیاز بتوجه دارد چون استاد خط در حالی که نمی‌نویسد که هر گاه خواهد بنویسد و آن را عقل بالفعل



نامند چون بعمل نزدیک است و کمال در شهود مطالب نظریست چون حال نویسندگی کاتب و آن را عقل مستفاد خوانند که از عقل فعال کمال را باز گرفته و نسبتش بدان چون دیده است بخورشید.

و عبارات قوم اختلاف دارند در اینکه آنچه ذکر شد نامهای خود آمادگیها و کمالند یا نام نفسند باعتبار این حالات یا نام نیروهائی در نفس که مبادی آنهایند مثلاً یک بار گویند عقل هیولانی آمادگی نفس است برای پذیرش علوم بدیهی و بار دیگر آن را نیروی آمادگی یا نیروئی که مبدأ آمادگی محض است تعبیر کنند و بار دیگر گویند همان نفس است در آغاز فطرت از نظر اینکه آماده علوم است و همچنین در مراتب دیگر.

و بسا گویند: عقل بالملکه حضور ضروریاتست از این رو که رهنمای نظریاتند ابن سینا گفته: عقل بالملکه صورت معقولات نخست است که بدنبال آن نیروی کسب جز آنها است مانند تابش برای دیده‌ها و عقل مستفاد معقولات کسب شده حاضر است.

و در کتاب مبدأ و معاد گفته: عقل بالفعل و عقل مستفاد در ذات خود یکی باشند و اختلاف آنها اعتباری است چون از نظر تحصیل عقل بالفعل است و از نظر حصول و حضور مطالب عقل مستفاد، و بسا گفتند: نظر بخودش عقل بالفعل است و نظر بنفس که فاعل است عقل مستفاد، و نیز اختلاف دارند که افکار ممکنه برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 117

نفس باید پیوسته در آن حاضر باشند تا عقل مستفاد باشد تا اینکه گفتند:

آخر مراتب بشریت آغاز منازل فرشته بودنست و تا نفس بدن تعلق دارد وجود آن نشدنی یا بسیار دور است یا عقل مستفاد مجرد حضور مسائل است در نفس تا آنجا که در وجود خود بر عقل بالفعل مقدم است چنانچه امام رازی گفته، و اگر چه بحسب شرف هدف و رئیس مطلق همانست و همه قوای انسانی و حیوانی و نباتی در خدمت آنند، و نهان نیست این مناسبت است با اتفاق آنها در حصر مراتب به چهار، آری حضور همه مسائل بطور همیشه کمال مرتبه عقل مستفاد است.

سپس گفته: عقل عملی نیروئیست که آدمی بدان بر صنعت و تصرف در ماده توانا می‌شود مانند چوب که مایه کار نجار است، و بدین نیرو است که آدمی مصالح زندگی را که باید انجام دهد از مفاسدی که باید از آن دوری کند تشخیص میدهد و خلاصه این نیرو مبدأ حرکت تن آدمی است بجزئیات کارها طبق نظریاتی که صلاحیت آنها را تشخیص دهند، و آن را پیوستی است با نیروی پذیرفت و از آن خنده و شرم و گریه و تاثرات دیگر برآید، و پیوستی دارد با حواس باطنه که آنها را برای استخراج مصلحت و هنر بکار برد، و پیوستی دارد با نیروی علوم نظری از نظر بکار بردن اختیار و

انگیزش آراء جزئیة مستند بآراء کلیه که از مقدمات بدیهی یا آزمایشی یا مشهور یا ظنی بدست آورده و قوه نظریه روی آنها قضاوت میکند.

مثلا از اینکه گوئیم بخشش درهم نیکو است و سزاوار است که کار نیکو کنیم استنباط کند که باید بخشش درهم را انجام دهیم و آنگه قضاوت کند که درهم را باید بمستحقش داد، و این مقدمات شوق و اراده باین بخشش برانگیزند، و نیروی حرکت اقدام بدادن آن بمستحق نماید.

سپس گفته: کمال قوه نظریه شناخت اعیان موجودات و احوال و احکام آنها است بطوری که در واقع وجود دارد تا آنجا که در توان آدمی است، و آن را حکمت نظریه نامیده‌اند، و کمال قوه عملیه قیام بانجام کارها است چنانچه شاید و باید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 118

یعنی عقل‌پسند باندازه توان آدمی، و آن حکمت عملی نامیده شده.

و حکمت را بطور عموم تعریف کردند که خروج نفس است از آمادگی بعمل در کمالی که برایش ممکن است از نظر علم و عمل جز اینکه چون اختلاف بسیار است و بیهوده گوئی و گمراهی در باره کمال فراوان، و هم در باره واقعیت موجودات چنانچه شاید، باید در حکمت پیروی از کسی که دارای معجزه خیره‌کننده است نمود که از طرف خدا تعالی رهبری شده.

و حکمت حقیقی همان شریعت است ولی نه تنها همان احکام عملیه بلکه بمعنی شناخت نفس و سود و زیانش و عمل بدان بروش أهل تحقیق که اشاره شده است بدان در قول خدا «بهر که حکمت دادند دانش بسیار در کفش نهادند، 366- البقره» و آن فقه است و فقه نام علم و عمل هر دو است.

و حکمت بتفسیر شناخت همه چیز چنانچه هست بخش شده به نظریه و عملیه زیرا اگر دانستن اصولی است که در توان و اختیار ما است حکمت عملی است و هدفش کار و خیرخواهی است و گر نه نظریست و هدفش دریافت حقیقت، و هر کدام در نظر ابتدائی سه بخشند نظری: الهی، ریاضی، طبیعی، و عملی: علم اخلاق علم تدبیر خانواده، علم سیاست مدنی.

زیرا اگر موضوع در نظری مادی است در تصور و هستی علم طبیعی است و اگر مادیت در هستی خارجی نه در تصور، ریاضی است چون بررسی خط و سطح و جز آن که در وجود مادی است نه در تصور، و اگر در تصور و وجود مادی نیست علم الهی است و آن را علم اعلی و علم ما بعد الطبیعه نامند چون بررسی واجب و مجردات و آنچه بدان وابسته است و حکمت عملی اگر وابسته بنظم حال فرد و پرورش نفس است حکمت اخلاقی است، و اگر راجع بنظر زندگی مشترک خاندانست حکمت منزلی و خاندانیست و اگر راجع بنظم زندگی عمومی است حکمت سیاسی و مدنیست.

سپس گفته: آدمی را نیروی خواست است که جلب سود کند و رفع زیان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 119

از خوراک و نوشاک و جز آن و آن را قوه بهیمیه و نفس اماره نامند و نیروی خشم که سرچشمه قهرمانی و شوق بجاه و مقام است و آن را سبغیه و نفس لوامه نامند، و نیروی دریافت که سرچشمه ادراک حقائق و شوق باندیشه در انجام است تا مصالح و مفاسد را تشخیص دهد.

و چون جنبش اولی معتدل و آراسته شود عفت باشد و آن بکار بردن بهیمیه است بمصلحت اندیشی خرد تا از چنگ هوس رها گردد و کامجوییش بخدمت نگیرد و دو طرف دارد یکی افراط که ولنگاری و هرزگی است و دیگری تفریط که خمود و کناره گیری از مورد رخصت عقل و شرع است در کامیابی.

و از اعتدال جنبش سبغیه، شجاعت برآید که اقدام در جاه مقام در فرمان خرد باشد و با اندیشه و آرامش نه از روی پربیشانی و ارتکاب هراس و دلهره و خطر و آن را هم دو طرف است از افراط که تهور است و اقدام ناشایست و تفریط که ترس و حذر بیجا است.

و از اعتدال نیروی نطق و دریافت که شناخت حقیقت است چنانچه هست باندازه توان، حکمت برآید و طرف افراطش جربزه است و تشکیک تا آنجا که نشاید و طرف تفریطش بلادتست و ترک اندیشه در کسب دانش، و اخلاق میانه در هر کدام فضائلند و دو طرف افراط و تفریط رذائل، و چون فضائل فراهم شوند و بهم آمیزند حالت مناسبی برآید که عدالت است و اصول فضائل اخلاقی عفت، شجاعت، حکمت و عدالت است، و هر کدام را چند تیره و دنباله است که در کتب اخلاق ذکر شدند و 6 رذیله هم چنین باشند - پایان -.

تتمیمی است: [در خواص نفس انسانی]

رازی در «المطالب العالیه» گوید: خواص نفس انسانی بسیارند و ما 10- از آنها را ذکر کنیم و

بخش یکم [نطق]

: از خواص آن نطق است و دریافت و در آن بررسیها است.

1- اگر آدمی تنها باشد و جز موجودات طبیعی با او نباشد نابود شود یا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 120

زندگی بدی دارد، چون نیاز به بیش از آن دارد که خود بخود هست مانند خوراک معمولی، زیرا خوراک موجود خود بخود و جامه چنین با آدمی ناساز است و باید آن را ساخته کرد، و آدمی نیاز بچند صنعت دارد تا کار زندگیش منظم

گردد و یکتا نتواند همه را انجام دهد و باید همکاری کند این برای آن نان پزد و این برای آن بیافد، و آدمی نیازمند است که یک دیگر را بشناسد که شریک زندگی همد و نیاز بیک علامت وضعی دارد که چند قسم است و اصلح و اشرف همه سخن است.

چون تن آدمی کامل نیست جز با دل که مرکز حرارت غریزه است، و باید پی در پی نسیم خنکی بدان رسد تا معتدل بماند و نسوزد، و ابزاری در تن او آفریده شده که میتواند نسیم خنک بدل رساند و چون لحظه‌ای بماند گرم و فاسد شود و باید بیرونش آورد.

و خداوند نفسی که بر آید مایه پدید شدن آواز نموده، و تولیدش بدین وسیله آسانست و آن در مخارج تقطیع شود و حروف خاصی پدید کند، و از ترکیب حروف بدین روش واژه‌ها ساخته شود، و هر یک را برای معنی خاصی وضع کردند و فهماندن مقاصد از این راه بی‌نهایت آسان شده برای اینکه پدید کردن آن بسیار آسانست و ساختن واژه‌های بسیار برای معانی بسیار هم خوب آسانست و هنگام نیاز بوجود آید و با رفع نیاز از میان برود و بار بر دوش نباشد چون آواز نمی‌ماند.

بخش دوم تعریف اشاره است و گفتار بچند وجه برتر از آنست.

یکم: اشاره مخصوص موجود حاضر است و دیدنی ولی گفتار شامل معدوم و اشاره‌ناپذیر هم می‌شود.

دوم اشاره حرکت پلک است بیکسو و یک نوع یا دو نوع است و وسیله تعریف هر چیز نشود بخلاف گفتن که آواز حروف بسیط و مرکب بسیار دارد سوم چون بچیزی اشاره شود که ذاتی و اوصاف بسیاری دارد دانسته نشود که مقصود همان ذاتست یا فلان وصف یا وصف دوم یا سوم یا چهارم یا همه ولی گفتار همه را تشخیص دهد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 121

بخش سوم نوشتن است، و البته آن کار دشوار است و با این حال پیرو گفتار است، زیرا اگر بخواهیم برای هر معنا نقشی بسازیم نیاز بنقشهای نامتناهی داریم و آن نشدنی است، و از این رو تدبیر لطیفی کردند و نقش نوشتن را در برابر حروف گفتار آوردند از بسیط و مرکب و از این راه نوشتن آسان شده است ولی فرع گفتن شده و خامه بجای زبان آمده ولی در آن سود بزرگی است زیرا خرد یک آدمی نمیتواند علوم بسیار را استنباط کند و چون یکی مقداری دانش فهمید و آن را نوشت آدمی دیگر آید بر نوشته او آگاه شود و با استنباط او بیفزاید و بکمک نوشتن دانش بسیاری پدید آید، و از این جهت فرمود علیه السلام: دانش را با نوشتن بند نهید، و این شرح حقیقت نطق و اشاره و نوشتن است.

2- از آنچه بدینجا وابسته است قول مشهور است در تعریف آدمی که حیوان ناطق است (جاندارى گویا) برخی گفتند این تعریف درست نیست چون برخی حیوانات دیگر گویایند و بسا آدمی که گنگ است و جواب دادند که منظور نطق عقلی است و تفسیری از نطق عقلی نشده.

ما گوئیم حیوان دو نوع است یکی آنکه چون چیزی بفهمد نتواند بدیگری بفهماند گرچه حال خودش باشد مانند بهائم و جز آن، ولی آدمی چون در خود حال خاصی دریابد میتواند بدیگری آن را بفهماند و ناطقی که جزء تعریف آدمی است این معنا است نه گفتار زبان آری گفتار بزبان کاملترین راه فهماندنست بدیگران و از این رو آن را نمونه آن قدرت عقلی ساختند و با این تقریر آن اعتراض وارد نیست و الله اعلم بالصواب.

3- برای این الفاظ و کلمه‌ها نامهای چندیست.

الف- لفظ و در آن دو توجیه است یکم اینکه این کلمه‌ها زائیده بیرون انداختن هواء است از نای و لفظ بمعنی پرت کردنست دوم معانی در دل گوینده است و بوسیله کلمات به بیرون پرت میشوند.

ب- کلام که بمعنی زخم زدنست و وجهش اینست که کلمات اثر بخشند در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 122

آدمی از نظر معنا.

ج- عبارت که از عبور و گذر کردنست و دو وجه دارد یکم نفس سخن از دهان گوینده گذر کرده دوم معنا از گویا بشنوا گذر کرده.

د- قول که معنی قوت و شدت دارد و شکی ندارد که گفتن قوت دارد که برون آید و بر گوش و خرد شنونده اثر بخشد.

### نوع دوم [نیروی درآورد هنرهای شگفت]

: از خواص آدمی نیروی درآورد هنرهای شگفت آور است و آن را سرچشمه و ابزار بست سرچشمه آن خیال است که میتواند صورت بندد و نقشه کشد و ابزارش دو دست، و حکیم ارسطو آنها را ابزار مباح نامیده و این لفظ را در علم تشریح بیاوریم ان شاء الله، و این هنرمندی بسا در جانوران دیگر هم باشد، چون مگس عسل که خانه‌های شش گوش سازد ولی کار او از خردمندی نیست بلکه از الهام و واداری خدا است، و از این رو اختلاف و تنوع ندارد، شیخ چنین گفته ولی بحرکت فلک نقض می‌شود و برای این بحث فصلی جدا آوردیم با بررسی کامل.

### نوع سوم [رویدادهای نفسانی گوناگون]

از خواص آدمی رویدادهای نفسانی گوناگونند و چند بخشند.

یکم چون چیزی بیند و سببش را نداند وجدان مخصوصی یابد که آن را تعجب و شگفت نامند.

دوم: چون بخوش آدمی برخورد وجدانی یابد که دنبالش احوال تنی آید که کشش عضلات چهره و آواز ویژه‌ایست و آن خنده است و اگر ناساز و آزار یابد غمگین شود و خون دلش در درون فشارد و مغزش بهم فشرده شود و از آن قطره‌های آبی فروریزد و از چشم درآید و آن گریه است.

سوم: اینکه چون آدمی بفهمد دیگری او را زشت کار داند حالی در او پدید شود بنام خجلت.

چهارم: اینکه در برابر کار زشت وجدانی یابد بنام شرم، و خلاصه بررسی کامل احوال وجدانی در باب چگونگیهای نفسانی است.

#### نوع چهارم [قضاوت از خوبی و بدی]

: از خواص آدمی قضاوت از خوبی و بدی اشیاء است یا بحکم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 123

صریح عقل بنا بر اعتقاد بدان یا برای مصلحت بینی اجتماع بشری ولی جانداران دیگر اگر کاری نکنند چنانچه شیر پرستار خود را ندرد یک عاطفه انسانی نیست بلکه مهر بسود خود است و باین سبب آنکه پرستاریش کند و خوراکش دهد نمیدرد.

#### نوع پنجم [یادآوری امور گذشته]

: از خواص آدمی یادآوری امور گذشته است، و گفته‌اند جانداران دیگر هم آن را دارند و جزم بدان که دارند یا نه، مشکل است.

#### نوع ششم: اندیشه و کاوش درونی است

و اندیشه دو جور است.

یکم: اندیشه در حال چیزی تا آن را بشناسد و این اندیشه در باره گذشته و آینده و اکنون ممکن است.

و دوم در کیفیت آفریدن چیز است و آن در واجب و ممتنع نشدنی است و در باره ممکن شاید ولی در باره ممکن گذشته و کنونی نتواند بود و تنها در ممکن آینده شاید که چونش در توان خود بیند اراده قطعی بدان نماید و پیروش نیرو و قدرت او بکار افتند، و آیا در جانداران دیگر هم این جریان ارادی هست؟

مشهور منکر آنند و جای گفتگو است، زیرا آنها هم در کام بخش خود رغبت دارند و از درد آور خود نفرت و باید بفهمند که هر کام بخشی مطلوب است و هر دردناکی مکروه و جواب دادند که درک آنها شخصی است و در باره همانست که نزد آنها حاضر است و شعور کلی ندارند، و قضاوت در این امور غیب گوئی است و جز خدای علی علیم آنها را نداند و الله أعلم.

## فصل 22: در بیان اینکه لذات عقلی اشرف و اکملند از لذات حسی.

بدان که طبع عوام اینست که اقوی لذت و کاملتر سعادت در خوردن و گائیدنست و از این رو بیشتر مردم خدا را نپرستند جز برای خوراکیهای خوشمزه آخرت و حوربان بهشت و این عقیده نزد اهل حکمت و مرتاضان مردود است بچند وجه.

1- اگر چنین باشد باید حیوان اشرف از آدمی باشد که در این لذت خوراک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 124

و شهوت از او جلوتر است، اشتر از آدمی پرتتر خورد و شیر از او چیره تر باشد و گنجشک گاینده تر پس باید اینها اشرف از بشر باشند و بدیهی است که چنین نیست و باید دانست سعادت آدمی در اینها نیست.

2- هر چه سعادت بخش است باید هر چه بیشتر شود سعادت کاملتر گردد و اگر خوردن و شهوترانی مایه سعادت بودند باید هر چه آدمی از آنها بیشتر بهره برد کاملتر و سعادت مندتر باشد و برتر ولی چنین نیست زیرا کسی که خود را وقف خوردن و نوشیدن و گائیدن کند چهارپا باشد و پست و زبون بشمار رود، و همه اینها هم دلیلند که نیاز بر آری در این امور سعادت و کمال نیست و رفع نیاز و آفت است.

3- همه جانوران در لذت خوردن و نوشیدن شریک آدمیند و چنانچه آدمی بخوردن شکر لذت برد جعل هم از خوردن سرگین لذت برد و اگر این لذت تنی سعادت کبرای آدمی باشد نباید برتر از چنین جانوران پستی بود، بلکه فزائیم و گوئیم اگر سعادت آدمی بلذت خور و خواب است باید آدمی پست تر از جانور باشد و چنین نیست چون که جانوران پست در لذت حسی شریک آدمند و گلوگیر ندارند ولی آدمی در لذت تنی خود دچار عقل است که گلوگیر او است و پایند او و لذت شکن او و اگر سعادت باین لذتهای پست است در جانوران از بهائم و درنده کاملتر است و بی مانع تر ولی

در انسان گلوگیر عقل دارند که آنها را بکامش تلخ کند پس باید آدمی پست‌تر از جانور باشد و چون این نادرست است بالبدیهه ثابت است که این لذات پست مایه خرمی و سعادت نیستند.

4- این لذات تنی پست چون واریسی شوند لذت نباشند بلکه دفع دردند چون آدمی هر چه گرسنه‌تر باشد از خوردن لذت بیشتر برد و هر چه درد گرسنگی کم باشد لذت خوردن کم است و نیز چون آدمی مدتی بی‌زن ماند و منی فراوان در او جمع شد خارش و سنگینی دچار منی‌دانش شوند و هر چه این آزارها بیش باشند لذت ریختن منی بیش است و لذت جماع کسی که مدتها از آن دور بوده بیش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 125

از کسی است که تازه از آن بریده و ثابت شد که این احوالی که لذت جسمی دانند در حقیقت دفع درد و الم باشند و همچنین لذت پوشیدن جامه که همان دفع آزار گرما و سرما است.

و چون این لذتها جز دفع درد نباشند سعادت نیستند، زیرا حال فقدانشان درد است و حال وجدانشان بیدردی که عدم اصلی است و سعادت و کمال نیست.

5- آدمی در خوردن و نوش و جماع و آزار دیگران شریک جانورانست و امتیازش بآدمیت است و آن مانع کمال این حالات است و باعث کاستی و کمی آنها و اگر این احوال خود سعادتند باید آدمیت کاستی و بدبختی و پستی باشد قضاوت بدیهه مخالف آنست.

6- بخوبی دانسته شود که خرمی و خوشی فرشته‌ها کاملتر و شریفتر است از خرمی الاغ و خوشی او و از خرمی کرماها و مگسها و جانوران دیگر و هم حشرات و نزاعی نیست که فرشته‌ها از این لذتهای تنی ندارند و اگر بالاترین سعادت جز اینها نباشند باید جانوران پست حالشان برتر و درجه‌شان کاملتر باشد از فرشته‌های مقرب و چنین نیست و با نظری بالاتر و والاتر گوئیم کمال و جلال و شرف و عزتش واجب الوجود را نسبتی باحوال دیگران نیست با اینکه این لذات حسی برایش نشدنی هستند و ثابت شد که کمال و شرف بی‌این لذتهای حسی حاصل شوند.

اگر گویند کمال خدا بخدائیت است که در حق خلق نشدنیست گوئیم البته خدائی برای خلق نشدنی است ولی فرمود صلی الله علیه و آله اخلاقی خدائی جوئید، و فلاسفه گفتند:

حقیقت فلسفه تشبه بخدا است باندازه توان بشری، و باید معنی این تخلق و تشبه را فهمید و معلوم است که معنائی ندارند جز کم کردن نیازمندیهای تنی و فزودن خیرات و حسنات نه پربهره بردن از لذات و شهوات.



7- همانا که گویند سعادت آدمی در خوش خوری و خوش پوشی و آسایش جسمانیست چون مردی را بینند که از آنها کناره کرده و بروزه سر برده و بهمان گیاه زمین ساخته بدو معتقد شوند و پندارند آدمی نیست و از جنس فرشته است و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 126

خود را نسبت باو بدبخت و رذل شمارند، و چون مردی را بینند غرق لذت و شهوت و خوردن و زنگاری و روگردان از دانش و زهد و عبادت، در باره او بجانوری و رسوائی و بدبختی قضاوت کنند.

و اگر نه میفهمیدند که پرداختن بدین کامیابیهای تنانی کاستی و پستی است و بالا گرفتن از آنها کمال و خوشبختی است چنان نبود که گفتیم و باید روگردان از این لذتها را رسوا و بدبخت دانند و خود باخته بدانها را کامل و خوشبخت و چنین نیست.

8- هر چه خود بخود کمال و سعادتست نباید از اظهارش شرم داشت بلکه باید آشکار بدان سرفرازی کرد و بالید، و ما میدانیم هیچ خردمندی پیرخوری، و پر جماعی، و صرف همه وقتش در این کارها سرفرازی نکند و بدان نبالد، خردمند جز در تنهایی نمیتواند جماع کند و در بر مردم هیچ خردمندی بخود اجازه چنین کاری نمیدهد، و این دلیل است که در خرد مردم بجا افتاده که کار پست و زشتی است و باید از دیده‌ها نپوشانند.

و نیز شیوه نابخردانست که با واژه‌های راجع بگائیدن بهم دشنام میدهند و این دلیل پستی و زشتی آنست، اگر کسی در بر مردم گزارش وضع جماع دیگری را که حاضر در جمعی است بدهد گرچه با حلال خود باشد، شرمگین می‌شود و از گوینده آزار میکشد، و همه اینها دلیل است که این کار کمال و سعادت نیست بلکه کار بیهوده و زشتی است.

9- هر اسب و الاغ که پرخورتر و پر آزارتر و تربیت ناپذیرتر است بهایش کمتر است و برعکس که باشد بهایش بیشتر است، چون اسبی که در پیش و پس و دویدن پرورش پذیر است با بهای بالا خرید شود و برعکسش یابو است و جل بر آن نهند و با الاغ برابر است و بهای کمی دارد، و چون جانداران بیخرد را خوردن و نوشیدن و گادن فضلی نیست، بلکه کم بودن و پذیرش پرورش فضل است و خوش خدمتی بمولا پس چه پنداری در باره حیوان ناطق.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 127

10- سکنه اطراف شام که عقل و معرفت و اخلاق کامل ندارند در نهایت پستی و زبونیند، ندانی که مردم اقلیم هفتم بنام صقالبه چون از معارف حقیقه و اخلاق فاضله کم بهره‌اند مردم آنها را پست و زبون دانند ولی سکنه وسط معموره که بمعارف حقیقه و اخلاق فاضله دست یافتند هر کسی اعتراف دارد که افضل و اکمل طوائف بشرند، و این دلیل است که فضل آدمی تنها بعلوم حقیقی و اخلاق فاضله است نه بخوردن و نوشیدن و ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 128

باب چهل و سوم در آفریدن ارواح پیش از اجساد، چرا بتن پیوستند، برخی کارهای ارواح از الفت گرفتن و کناره‌جویی و دوستی و احوال دیگر

- 1- در بصائر: بسندی از امام ششم علیه السلام که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین راستش منت دوست دارم، فرمود: دروغگوئی، آن مرد گفت: سبحان الله، گویا دل مرا میدانی علی علیه السلام فرمود: راستش خدا ارواح را 2 هزار سال پیش از اجساد آفریده، و آنها را در بر ما سان دیده تو کجا بودی که منت ندیدم (87).
- 2- و از همان: بسندی از عماره که نزد امیر المؤمنین علیه السلام نشست بودم و مردی آمد و بر او سلام داد، سپس گفت: ای امیر المؤمنین بخدا که دوستت دارم، و از او پرسش کرد و فرمودش، راستی ارواح 2 هزار سال پیش از تنها آفریده شدند، و در هوا جا داده شدند و هر کدام آنها آشنا بهم شدند اینجا هم آشنا بهم باشند، و هر کدام ناشناس ماندند از هم جدا باشند و روح من ناشناس روح تو است (88).

و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 129

- و 3 بار گفت البته بخدا من تو را دوست دارم و علی فرمود: بخدا مرا دوست نداری و آن مرد خشم کرد و گفت گویا از دلم بمن گزارش میدهی؟ علی فرمود: نه، ولی خدا ارواح را 2 هزار سال پیش از تنها آفریده و من روح تو را در آنها ندیدم.
- 4- از کشی: بسندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خدا ارواح را 10 هزار سال پیش از تنها آفریده و در هوا نشیمنی داده و هر کدام آنها بهم آشنا شدند در اینجا بهم الفت گیرند، و هر کدام آنها آشنا ماندند اینجا از هم جدا شوند.
- گویم: نمونه این اخبار را در باب گزارش امیر المؤمنین علیه السلام بشهادت خود آوردم و هم در باب اینکه ائمه مردم را بایمان و نفاق شناسند، و در باب (آنانند نشانه‌شناسان).
- 5- در بصائر: بسندی از امام پنجم علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی ارواح را 2 هزار سال پیش از تنها آفرید و چون آنها را با تن جفت کند نوشته است میان دو چشمش مؤمن، یا کافر: و هر چه بدان گرفتارند، و هر چه بد رفتاری و خوشرفتاری کنند گرچه باندازه گوش موش باشد سپس آن را در قرآن به پیغمبرش

صلی الله علیه و آله فرو آورد و فرمود «راستی در این آیاتی است برای نشانه‌شناسان، 75- الحجر» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشانه شناس بود و پس از او من هستم، و امامان از نژادم، نشانه شناسند.

در تفسیر فرات: بسندی مانند آن از امام پنجم آمده.

6- در علل (ج 1 ص 15): بسندی از عبد الله بن فضل هاشمی که بامام ششم علیه السلام گفتیم: برای چه خدا ارواح را در تنها نهاد پس از آنکه در ملکوت اعلی بالاترین جا را داشتند؟ فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی دانست که ارواح با آن شرف و والائی اگر بحال خود گزارده شوند بیشتر آنها بدعوی پروردگاری گرایند در برابر خدا عز و جل و آنها را در تنها که در آغاز تقدیر برایشان مقدر کرده بود نهاد بخیرخواهی و مهربانی بآنها و آنها را بهم نیازمند کرد و بهم پیوسته کرد، و بهم برتری داد و مقام برخی را بالاتر نمود، و برخی را وابسته برخی کرد، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 130

رسولان خود را بدانها فرستاد، و حجج خود را بدانها برگرفت تا مژده بخش و بیم ده باشند و بانواع بندگی معبود خود آنها را وادارند، و کیفرهای دنیا و کیفرهای آخرت را در بر آنها نهاده و ثوابهای دنیا و ثوابهای آخرت را تا آنها را بنیکی تشویق کند و از بدی برکنار سازد، و آنان را بطلب روزی زبون کند تا بدانند پرورده و بنده و آفریده‌اند، و رو بعبادتش آرند و سزاوار نعمت ابدی و بهشت جاویدان گردند و از گرایش بدان چه‌شان نسزد آسوده مانند.

سپس فرمود: ای پسر فضل راستی خدا تبارک و تعالی خیرخواه‌تر است برای بندگانش از خودشان نبینی که همه در مقام برتری بر دیگرانند تا آنجا که برخی بدعوی خدائی گرایند، و برخی بناحق بدعوی پیغمبری برآیند یا امامت بناحق با همه کاستی و درماندگی و ناتوانی و خواری و بینوائی و دردها و مرگ و میرها که دنبال هم بر آنها آیند و همه را سرکوب کنند، ای پسر فضل راستی خدا تبارک و تعالی با بنده‌هایش جز کار بهتر نکند و هیچ بمردم ستم نکند ولی مردمند که بهم ستم کنند.

بیان: ممکن است مناوبه در روایت منادبه با دال باشد از ندبه بمعنی گریه و ناله.

7- در اختصاص (311): بسندی از اصیغ بن نباته که به‌مراه امیر المؤمنین علیه السلام بودم و مردی نزد او آمد و بر او سلام داد و گفت یا امیر المؤمنین راستی بخدا که در راه خدا دوستت دارم، و در نهانیت دوستم چنانچه در آشکار، و بولایت تو در نهانی خدا را دیندارم چنانچه در آشکار، چوبی در دست امیر المؤمنین علیه السلام بود و سر فروداشت و ساعتی آن را بزمین کوبید، سپس سر بدو برآورد و فرمود:

راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزار حدیث گفت که هر حدیثی هزار باب داشت و اینکه ارواح مؤمنان در هوا بهم برخوردند و هم را بویند و هم شناسی کنند، هر کدام بهم آشنا شدند الفت گیرند بهم و هر کدام ناشناس شدند جدا شدند از هم، و بحق خدا تو دروغ گوئی و من چهره تو را در چهره‌های آشنا نشناسم و نه نامت را در نامها.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 131

و آنکه مرد دیگری بر او وارد شد و همان دعوی را کرد و دوباره آن حضرت چوب خود را بزمین زد و سر بر آورد و باو فرمود: راست گفتی، البته که سرشت ما گنجینه است و خدا پیمانش را در پشت آدم گرفته و کسی از آن بدر نشده و دیگری در آن در نیامده، برو درویشی را جامه پوشش همه تن خود ساز که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود ای علی بن ابی طالب، بخدا درویشی و مستمندی شتابانتر است بدوستان ما از سیلاب برود خانه.

بیان: در نهاییه است که در حدیث علی آمده «من احبنا أهل البيت فليعد للفقر جلبابا» یعنی هر که ما را دوست دارد باید آماده زهد باشد در دنیا و به نداری و نیستی شکبیا باشد (الحديث) و منظور اینست که دوستی دنیا و دوستی أهل بیت با هم جمع نشوند.

8- در علل محمد بن علی بن ابراهیم، علت آفریدن ارواح پیش از ابدان به 2 هزار سال گفته که مقصود آفریدن آنها 2 هزار سال پیش از آدم است.

9- در کتاب محمد بن مثنی: بسندی از جابر بن یزید که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: ارواح لشکرهای آماده‌اند هر کدام نزد خدا بهم آشنا شدند در زمین بهم الفت گیرند و هر کدام نزد خدا ناشناس هم بودند در زمین از هم جدا شوند.

10- در کافی (ج 1 ص 437): بسندی از بکر بن اعین که امام پنجم علیه السلام میفرمود: البته خدا پیمان از شیعیان ما برای ولایت ما در ذر گرفته روزی که از ذر اعتراف گرفت بر بوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و خدا امت محمد را در برابرش سان دید در سرشت و همه سایه‌ای بودند، و آنها را از گل آدم آفرید و ارواح شیعه ما را 2 هزار سال پیش از تنهانشان آفرید، و بدو عرضه کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را شناخت و بعلی معرفی کرد، و ما هم از لحن گفتار آنها را میشناسیم.

بیان: «در لحن گفتار» اشاره است بقول خدا تعالی «و البته بشناسی آنها را در لحن گفتار، 30- محمد» بیضاوی در (ج 2 ص 439) گفته: لحن گفتار روش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 132

و گوشه داری آنست و از اینجا است که بغلطگو گویند «لاحن» یعنی سخن را از درستی منحرف کند.

11- در معانی الاخبار (108): بسندی از امام ششم علیه السلام که خدا تبارک و تعالی 2 هزار سال پیشتر از تنها ارواح را آفرید و والاتر و شریفتر همه را روح محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان پس از آنها نمود و آنها را بآسمانها و زمین وانمود و نورشان همه را فرا گرفت (الحديث).

12- در بصائر (82): بسندی از امام ششم علیه السلام که مردی بأمیر المؤمنین علیه السلام گفت: بخدا که من دوستت دارم فرمودش دروغ گفתי زیرا خدا ارواح را 2 هزار سال پیش از تنها آفرید و در هوا جا داد و آنها را بما خانواده وانمود، بخدا روحی نبود جز آنکه تن او را شناختیم، و بخدا که من تو را در آنها ندیدم تو کجا بودی؟ (الخبر).

13- در بصائر (356): بسندی از امام پنجم علیه السلام که در این میانه که امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه نشسته و شمشیر بکمر بسته و سپر به پشت افکنده زنی آمد و از شوهرش شکایت کرد و وی بسود شوهر قضاوت کرد و زن خشم کرد و گفت، بخدا چنان نیست که قضاوت کردی، بخدا بعدالت قضاوت نمیکنی و در رعیت دادگستری نداری و قضاوتت خدا پسند نیست گوید: علی علیه السلام خشم کرد و خوب بآن زن نگاه کرد و فرمود: ای گستاخ، ای بیشرم، ای شلخته، ای که مانند زنها حیض نشوی، و آن زن گریخت و میگفت: ای وای بر من.

عمرو بن حریث بدنبالش رفت و گفت: ای کنیز خدا، سخنی بعلی بن ابی طالب گفתי که شادم کردی و او یک سخن بتو انداخت و تو گریختی و ناله میکشی آن زن گفت ای مرد پسر ابی طالبم درست گزارش داد، بخدا من مانند زنها حیض نشوم.

عمرو بن حریث نزد أمیر المؤمنین علیه السلام برگشت و باو گفت: این غیب گوئی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 133

چه بود؟ فرمودش وای بر تو ای زاده حریث این غیب گوئی نبود از من، راستی چون خدا تبارک و تعالی ارواح را 2 هزار سال پیش از تنها آفرید و میان دو چشم آنها نوشت که مؤمن یا کافر، سپس آن را در قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله فروآورد که «راستی در آن نشانهها است برای نشانه‌شناسان، 75 الحجر» پیغمبر از آنها بود و پس از او منم و امامان از نژادم.

و از همان (353): از امام پنجم علیه السلام مانند آن- تا فرموده- وای بر تو ای عمرو این غیب گوئی نیست، ولی خدا ارواح را 2 هزار سال پیش از تنها آفریده و چون در بدن ترکیبشان کرده میان دو چشمشان نوشته، مؤمن، کافر، و هر چه بدان گرفتار شوند، و آنچه از کار خوب یا بد کنند تا باندازه گوش موشی و آنگه آن را در قرآن بر پیغمبرش فروفرستاد

و فرمود «ان فی ذلک لآیات للمتوسمین» رسول خدا همان نشانه شناس بود، و سپس من و نژاد پس از من همان «نشانه شناسانند» و چون در او اندیشیدم شناختم در چهره‌اش آن نشانه‌ها نیست.

در اختصاص (308): بسندی مانندش آمده.

14- در بصائر (88-89): بسندی که عبد الرحمن بن ملجم - لعنه الله - نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و - حدیث را کشانده تا آنجا - که فرموده راستی خدا ارواح را 2 هزار سال پیش از اجساد آفریده و آنها را در هواء جا داده و هر کدام با هم آشنا شدند در دنیا بهم الفت گیرند، و هر کدام آنجا ناشناس شدند در دنیا جدا شوند، و راستی که روح من روح تو را نمیشناسد (الخبر).

15- و از همان (87): بسندی از امام ششم علیه السلام که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: هلا بخدا دوستت دارم و ولایت تو را دارم، فرمود: چنان نیستی که گفתי، وای بر تو راستی خدا ارواح را 2 هزار سال پیش از بدنها آفرید و دوستان را بما وانمود و بخدا روح تو را در میان آنها ندیدم، تو کجا بودی؟ آن مرد دم فرو بست و بدو برنگشت.

16- و از همان (87): بسندی از امام ششم علیه السلام (قریب بمضمون اخبار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 134

گذشته را آورده با قید سوگند) تا گفته که آن حضرت خشم کرد و حدیث مهم در این حالت از او شنیده میشد، گوید: دو دست با آسمان برداشت و فرمود: چگونه این شدنی است با اینکه پروردگار ما تبارک و تعالی ارواح را 2 هزار سال پیش از بدنها آفریده سپس دوست و دشمن ما را بما نمود، بخدا من تو را در دوستان خود ندیدم تو کجا بودی؟ 17- در علل (ج 2 ص 111): بسندی از امام ششم علیه السلام که فرمود:

ارواح لشکرهای آماده بودند و هر کدام بهم آشنا شدند در پیمان‌گیری اینجا بهم الفت گیرند و هر کدام در پیمان‌گیری با هم ناشناس شدند در اینجا از هم جدا شوند، و پیمان‌گیری همگان در این حجر الاسود است (الخبر).

18- و از همان (ج 1 ص 80) بهمین سند از امام ششم علیه السلام که خدا تبارک و تعالی پیمان از بنده‌ها گرفت و آنها سایه‌ها بودند پیش از ولادت، و هر آن ارواحی که بهم آشنا شدند با هم الفت گرفتند و هر کدام ناشناس شدند از هم جدا شدند.

19- و از همان (..): بهمین سند از یک راوی که بامام ششم علیه السلام گفت:

چه گوئی در اینکه «الارواح جنود مجنده الخ» فرمود ما آن را گوئیم راستی همچنین است، البته خدا عز و جل پیمان گرفت از بندها که سایه مانند بودند پیش از ولادت، و اینست قول خدا عز و جل «و چون که گرفت پروردگارت از آدمیزاده‌ها از پشت آنها نژادشان را و گواہشان کرد بر خودشان- تا آخر آیه- 171 الاعراف» فرمود: هر که در آن روز اعتراف کرد آشنا شد و هر که آن روز انکار کرد در اینجا جدائی کرد.

بیان: در نهایت گفته در حدیث است که «الارواح جنود الخ» مجنده یعنی فراهم و آماده چنانچه گویند الوف مؤلفه، قناطر مقنطره، و معنایش گزارش از آغاز ارواح است و پیش بودن آنها بر اجساد، یعنی ارواح در آفرینش خود دو بخش بودند، آشنا و ناشناس مانند لشکرهای فراهم آمده که در برابر هم باشند و مقصود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 135

از برابری ارواح رده‌بندی آنها است به سعادت و شقاوت و اخلاق در آغاز آفرینش میفرماید: جسدها که در دنیا روح دارند بهم برخوردند و الفت گیرند یا از هم نفرت کنند، طبق آنچه بر آن آفریده شدند، و از این رو بینی که نیک نیکان را دوست دارد و بدانها گراید و بد بدها را دوست دارد و بدانها گراید- پایان- کرمانی در شرح بخاری گفته: یعنی ارواح گرد هم آفریده شدند و در تنها از هم جدا شدند، و هر که سازگار شد با وصف بدان الفت گیرد و هر که دوری کرد نفرت گیرد، خطابی گفته: ارواح پیش از اجساد آفریده شدند و با هم برخورد کردند و چون با تن در آمیختند آشنا شوند بیادگار نخست و با هم آشنا و ناشناس باشند بدان عهد پیشین.

نووی گفته: مجنده یعنی فراهم و آماده و انواع گوناگون، و شناسائی با هم برای امری بوده که خداشان بدان واداشته و گفته‌اند بسازگاری اوصاف و تناسب سرشت بوده.

طیبی گفته: فاء در «فما تعارف» دلالت دارد بر یک در آمیختن ازلی سپس جدائی در آن شد طولانی و آنگه الفت با هم پس از شناسائی هم چون کسی که انیس خود را از دست داده و سپس بدو پیوسته و باو چسبیده و مأنوس شده، و اگر در پیش باو آمیزشی ندارد از او نفرت آرد و تشبیه بلشگرها دلیل است که اجتماع در ازل برای کار مهمی بوده چون گشودن کشورها و شکست دشمنها، و دلالت دارد که یک گروه حزب خدا بودند و یک گروه حزب شیطان، و این شناسائی یک الهام الهی است بی‌اشاره بدان سابقه- پایان-.

و سخن قطب الدین راوندی در باره این خبر گذشت- ره-.

بدان که اخبار معتبریکه در این باره گذشتند و آنچه در باب‌های آغاز آفرینش رسول صلی الله علیه و آله و آفرینش ائمه علیهم السلام پیش داشتیم که نزدیک بتواترند دلالت دارند که آفرینش ارواح پیش از اجساد است، و آنچه دلیل آوردند بر حدوث

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 136

ارواح بحدوث ابدان خدشه دارند و برای آنها نمیتوان این اخبار را رد کرد<sup>110</sup>.

20- در کافی (ج 1 ص 442): بسندش از جابر بن یزید که امام پنجم بمن فرمود: ای جابر، راستی خدا نخست آفریدن را بمحمد و خاندان رهنما و رهیابش آغاز کرد، و نمونه‌های نورانی بودند در برابر خدا، گفتم: نمونه‌های نورانی چیستند؟ فرمود: سایه نور، تنهای نوری بیجان که همه از یک روح نیرو داشتند که روح القدس است، و بدان با خاندانش خدا را میپرستیدند و از این رو آنها را حکماء، علماء، نیکان و پاکان آفرید، و خدا را بنماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل میپرستیدند نماز میخواندند و حج میکردند و روزه میداشتند.

بیان: شبیح سیاهی آدمی است از دور و مقصود یا اجساد مثالی است و اینکه فرموده بیجان بودند یعنی روح حیوانی نداشتند یا مقصود روح مجرد یا جسمانی لطیف است که آن هم درست است، زیرا ارواح تا بیدنها نیبوستند مستقلند، از یک نظر ارواحند و از یک نظر اجساد و آنها ارواحی نورانیند که روح دیگر بدانها وانبسته، و همان سایه‌اند برای نور ذات خدا که اثر آنند، و معنا باریک است، و بسا بروش فلاسفه نور سایه ده را عقل فعال تفسیر کنند «مؤیدند بیک روح» یعنی

(1) در اینجا مطلبی است دقیق که بر ذهن عادی گرانست و آن اینست که نفس گرچه ناشی از ماده و با آن یگانه است و توانش با حوادث و زمان سنجد جز اینکه وقتی ترقی کرد و بعالم مجرد رسید تا پیش از آفرینش تن پرتو گیرد چنانچه پس از آن بماند پس از نظر جوهر مجرد فوق زمان و مکانش می‌شود گفت پیش از تن آفریده است و از نظر پیدایش مادی آن پدیده‌ایست که با تن وجود پیدا کرده و این دو نظر با هم منافات ندارند و ممکن است جمع میان دو قول باشند.

و ذکر 2 هزار سال که در اخبار اندازه تقدم آمده منظور هر یک از ارواح نیست بلکه از نظر کلی است و دور نیست که منظور همان بیان اینست که بسیار بیشتر بودند خصوص 2 هزار سال و یک هزار از نظر تقدم عقلی است و دیگری از نظر مثالی (از پاورقی ص 142).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 137

<sup>110</sup> (1) در اینجا مطلبی است دقیق که بر ذهن عادی گرانست و آن اینست که نفس گرچه ناشی از ماده و با آن یگانه است و توانش با حوادث و زمان سنجد جز اینکه وقتی ترقی کرد و بعالم مجرد رسید تا پیش از آفرینش تن پرتو گیرد چنانچه پس از آن بماند پس از نظر جوهر مجرد فوق زمان و مکانش می‌شود گفت پیش از تن آفریده است و از نظر پیدایش مادی آن پدیده‌ایست که با تن وجود پیدا کرده و این دو نظر با هم منافات ندارند و ممکن است جمع میان دو قول باشند.

و ذکر ۲ هزار سال که در اخبار اندازه تقدم آمده منظور هر یک از ارواح نیست بلکه از نظر کلی است و دور نیست که منظور همان بیان اینست که بسیار بیشتر بودند خصوص ۲ هزار سال و یک هزار از نظر تقدم عقلی است و دیگری از نظر مثالی (از پاورقی ص ۱۴۲).



در همان عالم ارواح یا در عالم اجسام و نخست روشنتر است و از تأیید آنها بدین روح در فطرت جسمانی علمائند تا آخر ...

گویم اخبار بسیاری در این باره در باب حدوث عالم گذشت.

شارح مقاصد گفتند: نفوس آدمی مجرد باشند یا مادی بعقیده ما حادثند زیرا اثر قادر مختارند و همانا سخن در اینست که پیش از تن پدید شدند برای قول پیغمبر صلی الله علیه و آله «آفرید خدا ارواح را 2 هزار سال پیش از اجساد» یا پس از بدن برای قول خدا تعالی «سپس او را آفریده دیگر برآوردیم، 14- المؤمنون» که اشاره است بدان نفس، و در حدیث با اینکه خبر واحد است اشاره نیست که مقصود از ارواح نفوس آدمی است یا جوهر علوی و نه در آیه باینکه مقصود پدید کردن نفس است یا پدید کردن و بستن آن بتن، ولی برخی فلاسفه نفس را قدیم دانند و ارسطو و پیروانش آن را حادث شمارند، سپس دلیلهای دو گروه را ذکر کرده و بر آنها اعتراضاتی کرده که ما از ذکر آن خودداری کردیم.

شیخ مفید- قده- در پاسخ مسائل رویه (سرویه خ ب) گفته اخبار خلق ارواح 2 هزار سال پیش از اجساد آحاد است و موافق عامه که آن را روایت کردند و نمیتوان آن را در پیشگاه خدا درست دانست و اگر هم درست باشد مقصود اینست که خدا در علم خود ارواح را پیش از اجساد اندازه گیری کرده و سپس اجساد را برآورده و روح در آنها آفریده، و مقصود خلق تقدیر است نه آفرینش ذات ارواح چنانچه شرح دادیم، و آفرینش آنها پس از اجساد و اشکالی است که روح سرپرست آنست، و اگر نه چنین بود ارواح بخود پاینده بودند و نیاز بابزاری که بدان وابندند نداشتند و باید ما بدانیم پیش از تعلق بتن چه وضعی داشتیم چنانچه وضع خود را پس از وابستن بآن میدانیم، و این نشدنیست و فسادش نهان نیست.

و اما حدیث الارواح جنود مجنده الخ معنایش اینست که ارواح که جواهر بسیطند در جنس همکارند و بعوارض از هم جدا شوند و همدگر را وانهند، و هر کدام با هم آشنا شدند بموافقت در رأی و خواست الفت گیرند بهم و هر کدام ناشناس هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 138

شدند بجائی در رأی و خواست، از هم جدا شوند، و این خود مشهور است که

جنس خود را همچو گاه و کهربا است

ذره ذره هر چه در ارض و سماء است

و مقصود این نیست که هر کدام در عالم ذر با هم آشنا شدند بهم الفت گیرند چنانچه حشویه گفته‌اند برای ندانستن آدمی حال پیش از ظهورش در این عالم را تا هر اندازه هم بیاد او آرند آن را و روشن شد که مقصود از خبر همانست که ما شرح دادیم، و الله الموفق للصواب- پایان-.

من گویم: با خود بودن ارواح یا بودن با کالبدهای مثالی و سپس وابستن به تن عنصری دلیل نشدن ندارد، و اما اینکه سابقه را بیاد نیارد بسا از دگرگون شدن در اطوار مختلفه است، و بسا برای نداشتن قوای تن و یا قیام آنها بیدن مثالی که از آن جدا شدند، یا اینکه خدا برای مصلحت آن را از فریادشان بکلی برده چنانچه وارد است که یاد و فراموشی کار خدا است، با اینکه آدمی بسیاری از احوال کودکی و زایش خود را بیاد نیارد، و تفسیری که وی برای خبر کرده بسیار دور از باور است و خصوص از نظر دنبالهائی که در اخبار پیش دارد.

21- در علل (ج 1 ص 78): بسندش از ابي عبد الرحمن که بامام صادق علیه السلام گفتم: بسا بی دلیل غمگین شوم و بسا بی دلیل شاد شوم، فرمود کسی نیست جز اینکه بهمراهش فرشته‌ای و دیوی است، شادیش از نزدیک شدن فرشته است، و غمش از نزدیک شدن دیو، و اینست قول خدا «شیطان بشما نوید فقر دهد و شما را بهرزگی وادارد و خداتان نوید آمرزش دهد از خود و نوازش و خدا واسع است و پر دانا، 268- البقره».

بیان: شاید مقصود اینست که اندوه از وسوسه شیطانست در امور جهان فانی و گرچه آدمی بهوش آن نیست و پندارد بی دلیل است یا غرض سائل بی فهمی در اهل و مال و فرزند است در گذشته و منافات با غم آنها در حال و آینده ندارد یا مقصود بیان اثر ذاتی نزدیکی فرشته و دیو است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 139

22- در علل (...): بسندی از ابي بصير که با مردی از همکیشان نزد امام صادق علیه السلام در آمدم و باو گفتم: قربانت یا ابن رسول الله راستی من بی سبب غمگین و اندوهناک شوم، امام علیه السلام فرمود: این اندوه و شادی از ما است که بشما است، زیرا چون اندوه و شادی بما رسد بشماها نفوذ کند، برای اینکه ما و شما از نور خدای عز و جل هستیم، سرشت ما و شما یکی است و اگر سرشت شما دست نخورده و پاک مانده بود ما و شما برابر بودیم ولی سرشت شما با سرشت دشمنان شما در آمیخت و اگر نه آن بود هر گز گناه نمیکردید.

گوید: گفتم: قربانت سرشت ما بر گردد چنانچه آغاز شده؟ فرمود آری بخدا ای بنده خدا بمن بگو این پرتو جوشان که خورشید بتابد چون بر آید بدو پیوسته است یا از او جدا شده؟ گفتم: قربانت جدا شده، فرمود: نه این که چون خورشید غروب کند و قرصش فروافتد بر گردد و بدو پیوندد چنانچه از او آغازید؟

گفتم: آری.

فرمود بخدا شیعه‌های ما چنین باشند، از نور خدا آفریده‌اند و بسویش باز گردند بخدا شما در قیامت بما میرسید، و ما شفاعت کنیم و پذیرفته شود شفاعت ما بخدا شما هم شفاعت کنید و از شما هم پذیرفته شود، و هیچ کس از شما نباشد جز دوزخی در چپ خود دارد و بهشتی در سمت راستش و دوستانش را بهشت برد و دشمنانش را بدوزخ.

بیان: بسا راوی حدیث عبد الله بن محمد اسدی کوفی است که کنیه‌اش ابو بصیر است و شیخ در رجال خود او را از أصحاب امام باقر علیه السلام آورده و اگر جز او باشد مقصود اینست که ای بنده خدا که تعبیر بدان در عرف عرب و عجم معروف است ..

23- در محاسن (132) بسندش از جابر جعفی که برابر امام پنجم علیه السلام آهی کشیدم و گفتم: یا ابن رسول الله بی دلیل افسرده شوم تا آنجا که خانواده‌ام غم در چهره‌ام بخواند و یارم آن را بفهمد فرمود: آری، ای جابر گفتم: یا ابن رسول الله چرا؟ فرمود: میخواهی چکار؟ گفتم: میخواهم بدانم، فرمود: ای جابر راستی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 140

خدا مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و از نسیمش در آنها روان کرده و از این رو مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن دیگر است، و چون یک روح مؤمن در شهری غمین شود در ارواح دیگر اثر بخشد زیرا از او باشند.

بیان: برادر پدر و مادری برای اینکه سرشت چون مادر است و روح پدر و آنها یک نوعند یا یک صنف.

24- در کافی (ج 2 س 166) (همین مضمون را با اندک اختلافی در الفاظ از همان جابر و همان امام روایت کرده).

25- در همان (..): بسندش از ابی بصیر که شنیدم امام ششم میفرمود:

مؤمن برادر مؤمن است چون یک تن که اگر دردی در چیزی از آن با دید شود در سائر تن دردش دریافت شود، روح هر دو از یک روح است، و راستی روح مؤمن بخدا پیوسته‌تر است از پرتو خورشید بدان.

در اختصاص (32) بی‌سند آن را آورده.

تبیین: (مانند یک تن) از برادری بیگانگی بالا برده یا بیان اینست که برادری آنها جز برادری دیگرانست و آنها چون اندام یک تنند که یک جان دارد و چنانچه یک عضو تن که درد آید اعضاء دیگر درد کشند و از کار بمانند یک مؤمن هم اندوهگین شود و دیگران درد آن را کشند چنانچه گذشت در اختصاص بجای «و ارواحهما» «روحهما» آورده و آن روشنتر است، و مراد بیک روح اگر روح حیوانی است یعنی جان هر دو جزء یک روح است و اگر مقصود نفس ناطقه است یعنی هر دو روحشان یک علت دارند، و غرض شدت پیوست دو روح است که یا یکی هستند، یا اینکه هر دو روحشان از یک روح است که روح ائمه علیهم السلام باشد و آن نور خداست چنانچه در خبر ابی بصیر گذشت که چون شرحی است برای این خبر و بهر تقدیر مقصود از روح الله نیز روح برگزیده خداست که بئمه علیهم السلام داده چنانچه گذشت در تفسیر قول خدا «و دمیدم در او از روحم».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 141

و بسا که مقصود از روح خدا ذات او است و اشاره است به شدت ارتباط ارواح مقربین و دوستان با اخلاص شیعه بجناب حق تعالی که آنی از خدا غفلت ندارند و فیض او پیایی بدانها رسد از علم و حکمت و کمالات و هدایات، بلکه خواست دل چون از خود اراده‌ای ندارند و همه کار خود را پیروردگارشان وانهادند چنانچه در باره آنها فرموده «نخواهند جز آنکه خدا خواهد، 29- التکویر».

و در حدیث قدسی است که «چونش دوست دارم منم گوشش و چشمش و دستش و پایش و زبانش» و سخن تمام در این باره در جای خودش بیاید ان شاء الله باندازه فهم من و الله الموفق.

26- قرب الاسناد: از مسعد بن زیاد که شنیدم امام صادق علیه السلام در جواب این سؤال که آیا کسی چیز ندیده را دوست میدارد؟ فرمود: آری، باو گفتند مانند چی؟ فرمود: مانند اینکه یک خوراکی را برای آدمی شرح دهند که هنوز نخورده و آن را دوست میدارد، و آنچه مانند آنست و مانند مردیکه برای یارانش آنچه را دوست دارد یادآور میکند، و آنچه بدست داری از نمونه‌ها بیشتر از آنست که واگذاری.

بیان: شاید مقصود پرسنده پرستش از دوست داشتن برادر مؤمن است که ندیده چنانچه در اخبار دیگر است.

27- در مجالس شیخ: بسندش از امام پنجم علیه السلام که چون امیر المؤمنین علیه السلام در بستر مرگ افتاد پسرانش را جمع کرد و بآنها وصیت کرد و سپس فرمود: ای پسرانم راستی که دلها چون لشکرهای آماده‌اند بدوستی بهم چشم دارند و بدان با هم راز گویند، و در دشمنی هم چنین باشند، چون مردی را بی‌اینکه از او نیکی دیدید دوست دارید بدو امید بندید، و چون مردی پی اینکه از او بدی دیدید دشمن دارید از او حذر کنید.

28- در مجالس ابن الشیخ: بسندش از حنان بن سدیر از پدرش که بامام ششم علیه السلام گفتم: بمردی برخوردیم که پیش از آن روز مرا ندیده و منش ندیدم و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 142

بسیار دوست دارم و چونش سخن کنم او هم بسیار مرا دوست دارد، و بمن گوید که او هم در دل خود یابد آنچه را من دریابم، فرمود: راست گفتمی ای سدیر راستی الفت دل نیکان چون بهم برخوردند و گرچه دوستی را بزبان نیارند بشتاب آمیزش قطره‌های آبست بر آب نهرها، و راستی که دوری دل بدکاران هنگام برخوردشان گرچه زبانی بهم مهرورزی کنند مانند دوری دل بهائم است از هم در مهرورزی و گرچه مدتی دراز بر یک توشه‌دان علوفه خوردند.

28- الشهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نمونه مؤمنان در مهرورزی و دلسوزی بهم چون یک تن است که چون تیکه‌ای از آن بیمار شود همه آن دچار بیخوابی و تب گردد.

29- و فرمود صلی الله علیه و آله دل بماند یک پر پرنده است در روی زمین دم باد که آن را میچرخاند.

الضوء: میفرماید مؤمنان یگانه و پشتیبان هم و همدستند چون یک تن و از این رو فرمود: مؤمن برای مؤمن بمنزله ساختمانیست که اجزایش همدیگر را محکم دارند، و فرمود: مؤمنان همدست باشند در برابر دیگران، مانند گروه مؤمنین در اتحاد و پشتیبانی هم به تن که از ابزار و اندام فراهم است و چون تیکه‌ای از آن بیمار شود همه دردناک و بیمار و بیخواب و تب‌دار شوند چون بهم پیوسته‌اند، و چون درد دچار همه تن است و همه در حکم همان تیکه‌اند برای زندگی که چون میخ اجزاء را بهم پیوندد و منظم نماید، لفظ خبر گزارش است و تشبیه ولی مقصود از آن فرمان باینست که همدگر را دوست دارند و بهم مهر ورزند و سود حدیث فرمان بهم‌یاری و همکاریست، راوی حدیث نعمان بن بشیر است.

و در باره حدیث دوم گفته: و در روایتی «بارض فلاوة» آمده، تشبیه کرده دل را به پری که روی زمین لخت افتاده بی‌مانع و جلوگیر و بادش اینجا و آنجا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 143

میپراند و این از نظر عقائد و احوالی است که در آن میچرخد و شتابانه زیرورو می‌شود و بیک حالت نیمماند، و گفته شده که قلبش نامیدند برای اینکه چرخانست و سود حدیث اعلام باینست که دل زود برگردد و یک رو نماید و راوی حدیث انس ابن مالک است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 144

باب چهل و چهارم حقیقت رؤیا، تعبیر خواب، فضل خواب راست علت خواب راست و خواب دروغ

آیات قرآن مجید:

1- یونس: آنان که گرویدند و بودند پرهیزکار از آن آنهاست مژده در زندگی دنیا و در دیگر سرا هیچ تبدیلی در سخنان خدا نیست، آنست کامیابی بزرگ (64).

2- یوسف (8) چون که یوسف پیدرش گفت: پدر جان راستی من خواب دیدم 11 ستاره و خورشید و ماه جلو چشم بمن سجده‌کنانند، گفت پسر جان داستان مگو خوابت را برای برادرهات- تا فرماید- و همچنین برگزیدت خدایت و بیاموزد بتو تعبیر احادیث را.

4- یوسف (23- 51) دو جوان با او بزندان در آمدند یکیشان گفت خواب دیدم می میفشارم و دیگری گفت راستی منم خواب دیدم نانی بر سرم می‌بردم و پرنده‌ها از آن میخوردند، تعبیرش را بما بگو، راستی ما تو را از نیکان دانیم، گفت:

خوراکی بشما ندهند که بخورید جز من تعبیرش را بشما بگویم، پیش از آنکه خوراک آورند این از آنجا است که پروردگارم بمن آموخته- تا فرموده‌اش -

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 145

ای دو یار زندانم، اما یکی از شما می باقای خود بنوشاند و اما دیگری بدار رود پرنده از سرش بخورد، گذشته کاری که شما در باره‌اش از من نظر خواستید- تا فرموده-.

پادشاه گفت من هفت گاو فربه در خواب دیدم که هفت گاو لاغرشان میخورد و هفت خوشه سبز و هفت دگر خشک آیا بزرگان بمن در باره خوابم نظر بدهید اگر تعبیر خواب میدانید، گفتند پرت‌وپلا است و ما بتعبیر پرت‌وپلا دانا نیستیم و آنکه از آن دو زندانی رها شده بود و پس از مدتی بیادش آمد گفت: من شما را از تعبیرش آگاه کنم پس مرا بفرستید، ای یوسف صدیق بما فتوی بده در هفت گاو فربه که هفت گاو لاغرشان میخورند و هفت خوشه سبز و هفت دگر خشک شاید من نزد مردم برگردم و شاید بدانند، گفت زراعت کنید هفت سال خوب و آنچه دروید در خوشه انبار کنید جز اندکی که بخورید پس از آن هفت سال سخت آیند میخورید آنچه را برای آنها از پیش ذخیره کردید، جز کمی از آن چه نگهداشتید پس از آن می آید سالی که در آن بفریاد مردم برسند و در آن انگور بیفشردند.

الاسراء (60) و نساخیم خوابی را که بتو نمودیم جز فتنه برای مردم.

الروم (23) و از آیات او است خواب شما در شب و روز و جستن شما از فضل او.

الصفات (102) گفت: ای پسر جانم راستی من در خواب دیدم که تو را سر میبرم.

الفتح (27) البته خدا خواب رسولش را درست درآورد.

المجادله (10) همانا راز گوئی و درگوشی از شیطانست تا غمناک سازد آنان که گرویدند، نیستند زبان زن آنها بهیچ وجه جز بفرمان خدا و بر خدا توکل کنند مؤمنان.

النبأ (9) و ساختیم خواب شما را آسایش.

#### تفسیر

: آنان که گرویدند بهمه آنچه باید، و پرهیز کردند، از آنچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 146

نشاید، مژده دارند، طبرسی در (ج 5 ص 120) مجمع گفته: در این مژده چند قول است.

1- مژده دنیا مژده‌ایست که خدا بآنها داده در برابر کار نیک.

2- مژده در دنیا اینست که فرشته‌ها هنگام مرگ بمؤمنان مژده دهند که نترسید و غم مخورید و بهبشتی که نوید دارید مژده گیرید.

3- مژده در دنیا خواب خوب است که مؤمن برای خود ببیند یا برایش ببیند و در آخرت بهشت است که فرشته‌ها هنگام درآمدن مؤمنان از گور بدانها دهند و در قیامت تا بهبشت روند و پیاپی مژده گیرند این تفسیر از امام پنجم روایت است و بسندی که تا پیغمبر کشیده شده.

«مگو خوابت را» بیضاوی در (ج 1 ص 585) تفسیرش گفته: رؤیا دیدن در خواب است چون دیدن در بیداری و حقیقت آن نقش صورتیست از افق خیال بحس مشترک و خواب راست با پیوستن نفس است بملکوت چون با آن سازگار است وقتی که از کار تن فارغ است و از آن دوری صورتی که شایدش افتد و خیالش بصورت مناسب حکایت کند و بحس مشترک فرستد و بدید آید و اگر تناسب باندازه ایست که تفاوت همان جزئی بودن و کلی بودنست نیازی بتعبیر ندارد و گر بیشتر است نیاز بدان دارد و تأویل احادیث همان تعبیر خوابست که حدیث فرشته است اگر راست است، و حدیث نفس و شیطان اگر دروغ است یا مقصود از احادیث کتب خدا و سنن انبیاء و کلمات حکماء است، طبرسی گفته در (ج 5 ص 209 مجمع) که گفته‌اند میان خوابش تا رفتن پدر و برادرانش بمصر 60 سال فاصله بود، از ابن عباس و اکثر مفسران، و حسن گفته 80 سال.

نیشابوری گفته: خواب بد زود اثر کند تا مؤمن در غم و اندوه نماند و خواب خوش دیر اثر کند تا شادی او طولانی باشد «یکیشان گفت خواب دیدم می میفشارم» طبرسی (ج 5 ص 232) گفته: یعنی خواب دیدم، و چون یوسف بزندان افتاد بزندانیان گفت من خواب تعبیر کنم، و یکی از دو غلام فرعون که ساقی بود گفت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 147

در خواب دیدم یک شاخه تاک بود و سه خوشه انگور داشت و آنها را چیدم و در جام شاه فشردم و باو نوشاندم.

و سفره دار گفت: در خواب دیدم بر سرم سه طبق نان و هر نوع خوراک بود و پرنده‌های گوشت‌خوار بدان نوک میزدند، تعبیر آن را بما بگو که بکجا میکشد گفت خوراکی برای شما نیارند در خواب جز آنکه من شما را بدان آگاه کنم در بیداری پیش از آنکه تعبیر آن را ببینید یکی از شماها می بشاه نوشاند سه خوشه سه روز است که در زندان بمانی و آنکه پادشاه تو را بخواهد در روز چهارم و بکار خود گماشته شوی و دیگری که خوانسالار است و چه بد خوابی دیدی سه روز

بنشانه سه طبق در زندان بمانی و شاه تو را بیرون برد و بدار زند و پرنده از سرت بخورد و او گفت نه من خوابی ندیدم و شوخی کردم و یوسف گفت: گذشت آنچه در باره آن پرسیدید و آن شدنیست.

«شاه گفت» نیشابوری گفته: چون فرج یوسف در رسید خدا در خواب بشاه نمود که هفت گاو فربه از نهر خشکی برآمدند و هفت گاو لاغر و لاغرها فربه‌ها را بلعیدند، و دید هفت خوشه سبز که دانه بسته‌اند و هفت دیگر خشک که درو شدند و رسیدند بر آنها پیچیدند تا آنها را مغلوب کردند و شاه پریشان شد از غلبه ناتوان بر توانا که بیم بدی دهد و شرح آن را ندانست، و کاهنان و معبران را جمع کرد و گفت: ای سروران خواب مرا تعبیر کنید و خدا چون خواهد کاری شود اسبابش را جور کند آنان را از جواب پادشاه در مانده کرد تا گفتند این پرت‌وپلا است و تعبیر آن را ندانند.

و بدان که خدا جوهر نفس ناطقه را چنان آفریده که میتواند بعالم افلاک بالا رود و لوح محفوظ را مطالعه کند، و مانعش از آن سرگرمی به تدبیر تن و واردات حواس است و در خواب مانع کم شود و نفس بر این مطالعه نیرومند گردد، و بر آینده‌ای آگاه شود، و اگر همان که دیده در خیال بماند نیازی بتعبیر ندارد، و اگر بصورت دیگری مناسب با آن ادراک روحانی در آید و بعالم خیال رسد نیاز بتعبیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 148

دارد، آنکه برخی خوابها جریانی است بهم پیوسته و مربوط و معبر باسانی میتواند از این خیالات بحقائق روحانیه پی برد.

و گاهی پریشان و درهم است و آن را خواب پرت‌وپلا گویند، و این پرت بینی برای پریشانی نیروی متخیله است برای فساد نیروهای تن یا برخورد به چیز ناآشنائی در بیرون تن و این گونه خوابها گاهی باندازه‌ای پرت‌وپلا است که معبر از تعبیرش درماند- پایان- آنکه «یکی از آن دو رها شد گفت» بیضای در (ج 1 ص 597) تفسیرش گفته: یعنی یکی از دو تن یار زندانی که ساقی بود و پس از مدتی دراز از زمان بیادش آمد و یوسف در ضمن تعبیر خواب گفت افزون زراعت را در خوشه انبار کنید تا شاشه آن را نخورد و در سالهای قحط از آن مصرف کنید و اندکی را بگذارید برای بذر و بعد از آن سالی آید که مردم باران دارند و میوه.

«و ما جعلنا الرءیا» مقصود دیدن بچشم است و گفته‌اند بیشتر مفسران که خواب دیدنست و طبری- ره- گفته از ابن عباس روایت شده که خواب دیدنست چه که خواب دید در مدینه که بمکه وارد شده و بسوی مکه رفت و مشرکین در حدیبیه جلو او را بستند تا آنکه قومی بشک افتادند در راستگویی آن حضرت و گفتند یا رسول الله آیا بما آگاهی ندادی که ما آسوده بمسجد الحرام وارد شویم؟ فرمود:

آیا گفتم همین امسال؟ گفتند: نه، فرمود البته وارد آن میشویم و برگشت و سال آینده بمکه نزول کرد و این آیه آمد که «البته خدا خواب پیغمبرش را درست در آورد» و در (ج 6 ص 426) است که در خواب دید میمونها بر منبرش بالا و پائین میشوند و غمگین شد و دیگر خنده بر لبش دیده نشد تا مرد.



گویم: اخبار بسیار در این باره گذشت، و رازی گوید، سعید بن مسیب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید بنی امیه مانند میمون بر منبرش میجهند و بدش آمد، و این قول ابن عباس است در روایت عطا «و من آیاته منامکم باللیل و النهار» یعنی در روز و شب میخواستید برای آسایش نیروی نفس و نیروی تن و در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 149

هر دو روزی کسب میکنید یا شب میخواستید و روز کسب روزی میکنید و آنها را بهم پیوست برای اشاره باینکه در شب میتوان کار روز را کرد در صورت نیاز و برعکس و آیات دیگر مؤید آنست.

«انی اری فی المنام» دلیل است که خواب پیغمبران چون وحی است و آیه دنبال هم همین است «انما النجوى من الشيطان» طبرسی - ره - در (ج 9 ص 251) مجمع گفته: یعنی در گوشی منافقان و کفار بیدگوئی از مؤمنان و غم انداختن آنها از وسوسه‌های شیطانست و بخواست او است و برخی گفتند: خوابیست که مایه اندوه باشد.

گویم: این معنا در روایت آید.

«و جعلنا نومکم سباتا» سید مرتضی - ره - گفته: اگر کسی گوید که در این آیه اگر سبات همان خوابست مانند اینست که گفته و جعلنا نومکم نوما و سودی ندهد و جواب اینست که در این آیه چند توجیه است.<sup>111</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 5؛ ص 149

مراد از سبات، آسودگی است، قومی گفتند آفرینش روز جمعه فراهم گردید و روز شنبه فراغت بود و از این رو آن را سبت نامیدند چون فراغت حاصل شد و برای همین خدا بنی اسرائیل را باسودگی از کارها فرمان داد، گفته‌اند اصل سبات بمعنی کشیدنست (و گفته‌ای و شعری از عرب گواه آن آورده).

2- اینکه مقصود از آن قطع از کارها است و سبت نیز تراشیدن مو است که بقطع برگردد (باز هم شعری گواه آورده) و گفته: بهر زمین بلندی از اطرافش سبت گویند و جمعش سباتی است و معنی آیه بر این جواب اینست که خواب شما بریدن از کار روزانه است.

<sup>111</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

3- اینکه مقصود اینست که ما خواب شما را خوابی ساختم که مرگ نیست زیرا خواب گاهی از علوم و مقاصدش و بسیاری از احوالش بیخبر می‌شود مانند مرده و خدا سبحانه خواسته بر ما منت نهد که خواب که برادر مرگ است مرگ حقیقی نیست و ما را از ادراک و زندگی بدرنبرد و برای این مصدري بجای نفي مرگ آورده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 150

و فرموده: و خواب شما را جز مرگ نمودیم.

4- در آیه توجیه دیگریست که: نگفته‌اند: و آن اینست که سبات مطلق خواب نیست و خواب مخصوصی است که آرامش دارد و طولانیست و از این رو پیر خواب مسبوت گویند و بهر خواب کن نگویند، و بنا بر این معنی آیه نمیشود «خواب شما را خواب نمودیم» و وجه منت گذاری اینست که خواب شما را باکشش و طولانی نمودیم و آن برای ما سود و آسایش دارد، زیرا خواب سنگین آسایش بخش نیست بلکه بیشتر بهمراه دلتنگی و ناراحتی است، و غم است که خواب را کم و پریشان میکند، و آسودگی خاطر خواب را عمیق و طولانی مینماید.

سید- قده- گوید دیدم ابا بکر محمد بن قاسم انباری بر جوابی که نخست گفتیم اعتراض میکرد و میگفت: ابن قتیبه در مدرک خود اشتباه کرده زیرا براحت سبات نگویند و بجای استراح یا اراح نگویند سبت و او جواب دوم را پسندیده و در گواه برای گفته ابن قتیبه در «سبت المرأة شعرها» گفته آن هم بمعنی قطع است زیرا باز کردن گیسو هم قطع آنست و آنچه ابن انباری گفته در جواب ابن قتیبه زیانی ندارد، زیرا او هم منکر نیست که راحت و آسودگی خواب را سبات گویند و گرچه هر آسایشی سبات نیست و خصوص آسایش خواب سباتست، و مانند آن در واژه‌ها فراوانست:

و چون این ممکن است نباید گفت سبات بمعنی آسایش در خواب نیست گرچه بمعنی مطلق آسایش نیست و چیزی که بر عهده ابن قتیبه است اینست که گواهی از شعر یا لغت بیاورد که سبات بمعنی راحت آمده زیرا شعری که گواه آورده ممکن است سبت در آن بمعنی قطع باشد نه تمدد و رها کردن.

اگر گویند: چه فرقی هست میان جواب ابن قتیبه و جواب اخیر شما گوئیم فرق آنها روشن است زیرا ابن قتیبه سبات را بخود راحت تفسیر کرده و بر آن گواه آورده، و ما سبات را خوابی دانستیم آسایش بخش و بر ما لازم نیست که سبت الرجل بمعنی استراح باشد، زیرا نام چیزی را بملازم آن ننهند و آسودگی در جواب ما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 151

بهمراه خواب است نه خود خواب بعلاوه.

در جواب ابن انباری هم جای سخن هست زیرا گرچه سبت بمعنی قطع آمده ولی لفظ سبات باین معنی شنیده نشده. و این نیاز بسمع از أهل زبان دارد و باید از راهی ثابت کرده باشد که چون سبت بمعنی قطع است رواست که سبات هم بدین معنی باشد و این کار را نکرده (غرر ج 1 ص 337-340).

### [روایات]

1- در مجالس صدوق (79-امالی): بسندی از علی علیه السلام که پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی خواب بیند و بسا درست است و بسا نادرست فرمود: ای علی هیچ بنده‌ای نخواست جز اینکه روحش به پیشگاه پروردگار جهانیان برآید و آنچه را نزد او بیند درست است، و چون فرماید روحش را بتنش برگردانند در میان آسمان و زمین سیر کند و آنچه را در آنجا بیند نادرست است.

2- و از همان (..) از اَبی بصیر که شنیدمش میفرمود: ابلیس یک شیطانی دارد بنام (هزغ) که در هر شب بخواب مردم آید و میان خاور و باختر را پر دارد.

3- در قرب الاسناد: از امام ششم علیه السلام که هر که خواب بیند در حرم است و او ترس دارد آسوده شود.

4- در تفسیر علی بن ابراهیم (289) در قول خدا تعالی «از آن آنها است مژده در دنیا و آخرت» فرمود در دنیا خواب خوبست که مؤمن بیند و در آخرت هنگام مرگ است.

5- در محاسن (87): بسندی از عبد الله که یک آدمی مرا نزد امام ششم علیه السلام فرستاد و میپنداشت از زنی که بخوابش آید هراس دارد گوید: فریاد کشیدم تا همسایه‌ها شنیدند امام علیه السلام فرمود: برو بگو تو زکات نپردازی گفت چرا بخدا میپردازم و او فرمود: باو بگو اگر میپردازی باهلهش نرسانی.

6- در خرائج: روایت شده که ابا عماره معروف بطیان بامام ششم علیه السلام گفت: در خواب دیدم که نیزه‌ای همراه دارم فرمود: در آن سر نیزه بود؟ گفتم:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 152

نه، فرمود اگر سر نیزه داشت پسر برایت زائیده میشد ولی دختر است، و آنکه ساعتی خاموش شد و فرمود نیز، چند بند داشت؟ گفتم 12 بند فرمود: آن دختر 12 دختر زاید، و این حدیث را بعباس بن ولید گفتم و او گفت: من از یکی آنها هستم و 11 خاله دارم.

7- در مناقب: از یاسر خادم که بامام رضا علیه السلام گفتم: در خواب دیدم در قفصی 17 تنگ شیشه بود و قفص افتاد و شیشه‌ها شکستند، فرمود: اگر خوابت راست باشد مردی از خاندانم بشورد و 17 روز بماند و بمیرد و محمد بن ابراهیم در کوفه با ابی السرایا شورید و 17 روز ماند و مرد (ج 4 ص 352).

در کافی هم از یاسر مانندش را آورده (225- روضه کافی).

بیان: اگر خوابت راست باشد، یعنی پرت‌وپلا نباشد که بی‌تعبیر است یا دروغ نقل نکنی و اولی‌اظهر است و محمد بن ابراهیم همان طباطبا است که أبو- السرایا با او بیعت کرد و شورید، و چون او مرد با محمد بن محمد بن زید بیعت کرد طبری در تاریخش گفته: نام ابی السرایا «سری بن منصور» بود و از نژاد هانی بن قبیصه بود که نافرمانی خسرو پرویز کرد، و ابو السرایا از امیران مأمون بود و در کوفه بر فرمانگزار عراق شورید و با محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام بیعت کرد. و آنگاه حسن بن سهل فرمانگزار عراق سپاهی بر سر او فرستاد و با او جنگیدند و اسیر شد و کشته شد.

8- بسندی از یاسر خادم که روزی امام رضا علیه السلام بمن فرمود: دیشب یکی از وابسته‌های علی بن یقظین را در خواب دیدم که میان دو چشمش خال درخشان سفیدی بود و آن را بدین داری تعبیر کردم.

9- در دعوات راوندی: از ابی بکر بن عیاش که نزد امام ششم علیه السلام بودم و مردی نزد او آمد و گفت: در خواب دیدم که بتو گفتم: چه اندازه از عمرم مانده؟ و تو با دست اشاره به پنج کردی و دلم بدان گرفتار شده، فرمود: تو از من چیزی پرسیدی که جز خدا عز و جل نداند و آن پنج است که خدا بدانستن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 153

آنها تک است «راستی خدا که نزد او است علم ساعت، و فرو آورد باران را، و میداند آنچه را در ارحام است، و نداند کسی که فردا چه کند، و نداند کسی بچه سر زمینی بمیرد، راستی خدا پر دانا و آگاه است (35- لقمان).

بیان: طبرسی - ره - (ج 8 ص 324) مجمع گفته: در حدیث است که کلید غیب پنج است که جز خدا آن را نداند، و این آیه را خواند، و از ائمه هدی روایت است که این پنج را بتفصیل و تحقیق جز خدا نداند.

گویم: این منافات ندارد که آنها بر سیل معجزه از اینها خبر دادند زیرا بوحی خدا بوده، و گویا خبر ندادن در مورد این حدیث برای نرسیدن خبر از خدا بوده بوی برای مصلحتی، و گفتار در باره آن در کتاب امامت گذشت.

10- در کافی (219- روضه): بسندی که مردی نزد امام ششم درآمد و گفت: در خواب دیدم خورشید ب سرم برآمده نه تتم، فرمود: تو بامری با ارزش و نوری تابان و دینی فراوان رسی، و اگر همهات را فرا گرفته بود، در آن فرو میرفتی، ولی همان سرت را فرا گرفته نخواندی «چون دید خورشید را تابان گفت:

این پروردگار من است، 78- الانعام» و چون غروب کرد ابراهیم از آن بیزاری جست، گوید: گفتم: قربانت آنها گویند: خورشید خلیفه پادشاه است فرمود:

ندانمت که بخلافت برسی، در پدران و نیاکانت هم شاه نبوده، و کدام خلافت و شاهی بالاتر از دینند و روشنی دل که بدان امید بهشت داری، راستی آنها اشتباه میکنند گفتم راست گفتی قربانت.

بیان: بسا که گواه آوردن ابراهیم برای اینست که او پس از دیدن خورشید و اختلاف حالش هدایت شد، یا رهبری کرد قومش را بیگانه پرستی پس برآمدن خورشید بر سرت نشانه رهایی تو است بدین درست، یا مقصود اینست که چون خورشید در عالم محسوسات تابنده ترین نور است تا آنجا که ابراهیم برای هم نفسی با قومش و اتمام حجت بر آنها گفت: «این پروردگار من است» برای غلبه نور و ظهورش و آن را بزرگی وصف کرد و پس از آن برای دگرگونی احوالش از آن بیزاری جست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 154

چه که دلالت بر امکان و حدوثش کرده، و در خواب امور معنویه صورت امور حسیه را گیرند که مناسب آنها است، و این تابنده ترین نور جهان نمونه جز دین نباشد.

و تفسیر یکم از نظر لفظ روشنتر است و دوم از نظر معنا، اینکه فرمود:

در پدران پادشاه نبوده دلالت دارد که خواب هر شخصی تعبیر خاص بخود دارد و شاید مقصود اینست که تعبیر آنان از بیخ اشتباه است، زیرا احتمالش نمی رود نه اینکه در باره خصوص مورد درست نیاید.

11- در کافی (27- روضه): بسند پیش از مردی که خواب دید خورشید بر پاهاش تابیده نه تنش، فرمود: مالی بوی رسد از گیاه زمین از گندم یا خرما که بر آن گام نهد در فراوان و حلال است جز اینکه در آن رنج برد چنانچه آدم علیه السلام رنج برد.

12- و از همان (262- روضه): بسندی از محمد بن مسلم که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و أبو حنیفه نزدش بود، باو گفتم: قربانت خواب عجیبی دیدم، فرمود: ای پسر مسلم آن را بگو که دانای آن حاضر است و بآبی حنیفه اشاره کرد من

گفتم: در خواب دیدم که بخانه‌ام رفتم و ناگاه زنم نزد آمد و گردوی بسیار شکست و بر سرم ریخت و من از این خواب تعجب کردم.

أبو حنیفه گفت: تو بر سر ارث خانواده‌ات با مردم پستی ستیزه کنی و پس از رنج بسیار بدان برسی ان شاء الله، امام ششم فرمود: ای اَبی حنیفه بخدا درست گفتی، پس از آن اَبو حنیفه از پیش او رفت و گفتم: قربانت من از تعبیر این دشمن اهل بیت بدم آمد فرمود: ای پسر مسلم خدا بدت نیارد تعبیر آنها با تعبیر ما جور نیست و نه با تعبیر دیگران، و آن تعبیر را ندارد که او گفت، گفتم: قربانت گفتی درست گفتی و سوگند هم خوردی با اینکه اشتباه کرده، فرمود: سوگند خوردم که درست اشتباه کرده.

گفتم پس تعبیرش چیست؟ فرمود: ای پسر مسلم تو زنی را متعه کنی و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 155

همسرت بفهمد و جامه نو تو را بر تنت پاره پاره کند زیرا پوست جامه مغز است، ابن مسلم گفت: بخدا میان تعبیر آن حضرت و درست در آمدنش نگذشت مگر بامداد جمعه و در چاشت روز جمعه که من نشسته بودم بر در خانه کنیزکی بر من گذر کرد و بغلامم گفتم او را برگرداند و بخانه‌اش بردم و متع‌اش کردم و همسرم بو برد بمن و او، و درون اتاق ما آمد، و کنیزک پیشی گرفت و از در گریخت و من تنها ماندم و رختهای نوی که در عیدها میپوشیدم بر تنم تیکه تیکه کرد.

و موسی زوار عطار نزد امام ششم علیه السلام آمد و گفت: یا ابن رسول الله خوابی دیدم که مرا بهراس انداخته و در خواب دیدم دامادم که مرده مرا در آغوش گرفته و میترسم مرگم نزدیک باشد فرمود: ای موسی مرگ را در هر بام و شام منتظر باش ولی هم‌آغوشی مرده‌ها با زنده عمر آنها را درازتر کند، نام دامادت چه بوده؟

گفتم: حسین، فرمود: خوابت دلالت دارد که زنده مانی و بزیارت امام حسین روی علیه السلام زیرا هر که با هم نام حسین علیه السلام هم آغوش شود او را زیارت کند ان شاء الله تعالی.

و اسماعیل بن عبد الله قرشی گفت: مردی نزد امام ششم علیه السلام آمد و گفت یا ابن رسول الله در خواب دیدم که از شهر کوفه بیرون شدم بجائی که آن را میشناسم گویا پیری (نمونه‌ای) از چوب یا مردی تراشیده از چوب بر اسبی چوبین شمشیرش را نشان میداد و منش میدیدم هول شده و ترسان، فرمود: تو میخواهی روزی مردی را ببری دزدانه و از خدائی که تو را آفریده و تو را میمیراند بترس آن مرد گفت: گواهم که تو دانشی داری که از معدنش برآورده شده، یا ابن رسول الله من آنچه را تعبیر کردی برایت شرح بدهم.

راستی مردی از همسایه‌هایم نزد من آمد و کلایش را بمن عرضه نمود و من قصد کردم آن را ببهای بسیار کم بدست آورم چون دیدم خریداری جز من ندارد، امام علیه السلام فرمود این رفیقت دوست ما است و بیزار از دشمن ما؟ گفتم: آری یا ابن رسول الله، مردیست که بصیرت خوبی دارد و دین محکمی و من بدرگاه خدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 156

و شما از آنچه قصد کردم پشیمانم و توبه‌کارم یا ابن رسول الله بمن بگو اگر ناصبی بود ربودن مالش حلالم بود؟ فرمود: امانت داری برای هر که تو را امین کند بایدت گرچه کشنده حسین علیه السلام باشد.

بیان: ظاهر اینست که راوی از زوار و قرشی هر دو محمد بن مسلم است و بسا کلینی از آنها بی‌سند آورده باشد «او رجلا» گویا تردید از راوی است».

13- در کافی (335) روضه: بسندی از حسن بن جهم که شنیدم اُبی - الحسن علیه السلام میفرمود: خواب به تعبیر است و باو گفتم: برخی همکیشان ما روایت کردند خواب پادشاه مصر پرت‌وپلا بود، امام علیه السلام فرمود: زنی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که ستون خانه‌اش شکسته و آمد نزد رسول صلی الله علیه و آله و خوابش را برای او گفت، پیغمبر فرمود: شوهرت می‌آید با حال خوش - شوهرش در سفر بود - و چنانچه پیغمبر فرمود: آمد، و بار دگر بسفر رفت و آن زن در خواب دید که ستون خانه‌اش شکسته و بمردی چپ برخورد و خوابش را باو گفت و آن بد مرد گفت: شوهرت میمیرد. و گزارش به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شد و فرمود: چرا بخوبی برایش تعبیر نکرده.

توضیح: پرت‌وپلا بوده یعنی واقعه‌ش چنین نبوده و بتعبیر یوسف علیه السلام چنان شد، و همانا راوی آن را برای تأیید فرموده او آورد «شوهرت آید» شاید آن حضرت شکستن ستون خانه را تعبیر کرده به از میان رفتن قدر و اختیاری که آن زن در نبودن شوهرش داشته «اعسر» شوم و چپ‌کار است و از اخبار مخالفان برآید که أبو بکر بوده، و شاید از تقیه نامش را نبرده، در نهاییه است که در حدیث است زنی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: در خواب دیدم گویا چوبی که پرتوی خانه‌ام روی آنست شکسته، فرمود خدا مسافرت را برگرداند و شوهرش برگشت.

باز بسفر رفت و همان خواب را دید و آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و او را نیافت و أبو بکر را یافت و باو گزارش داد و او گفت: شوهرت میمیرد، و باز برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 157

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت و آن حضرت فرمود بکسی گفتم؟ گفت: آری، فرمود: همانست که او گفته است.

14- در کافی: (182- روضه) بسندی از امام پنجم علیه السلام که در خواب دیدم گویا بر سر کوهی هستم و مردم از هر سو بر آن برآیند تا چون بسیار شوند بر آن آنها را با آسمان برآورد و مردم از هر سویش فروافتند تا جز یک دسته اندک بمانند و پنج بار چنین شد و در هر بار مردم فروافتادند و آن دسته ماندند و قیس ابن عبد الله بن عجلان در آن دسته بود، و پس از آن پنج روز بیشتر زنده نبود و مرد.

بیان: گویا تعبیر خوابش فتنه‌ها بود که پس از او پدید شد در شیعه و مرتد شدند.

من گویم: کشی با بسندی مانند آن را آورده و در آنست که میسر بن عبد العزیز و عبد الله بن عجلان در آن دسته بودند و باندازه 2 سال نگذشت که آن حضرت در گذشت و قیس در کتب رجال نامی ندارد.

15- در محاسن (178): بسندش از امام ششم علیه السلام که چون مؤمنین بستر گیرند خدا روحشان را بالا برد و هر کدام مرگشان رسیده در بوستانهای بهشت بنور رحمت و نور عزت خود نهد، و اگر مرگش نرسیده آن را با فرشته‌های امین خود بتنش برگرداند.

16- عیاشی از امام ششم علیه السلام که فاطمه علیها السلام در خواب دید که گویا حسن و حسین علیهما السلام را سر بریدند یا کشته شدند و او را اندوهگین کرد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش داد و آن حضرت فرمود: ای رؤیا و او در برابرش مجسم شد، فرمود: تو این بلا را بفاطمه نمودی؟ گفت: نه، فرمود: ای پرت‌وپلا تو بفاطمه این بلا را نمودی؟ گفت: آری یا رسول الله، فرمود: چه قصد کردی بدان؟ گفت:

خواستم غمگینش کنم، و بفاطمه فرمود: بشنو این چیزی نیست.

بیان: گویا خطاب او بفرشته رؤیا و شیطان پرت‌وپلا بوده چون خدا فرموده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 158

«همانا نجوی از شیطانست یا آنکه بمعجز او مجسم شدند و روح در خود گرفتند و بازرسی شدند، و مانند این گونه تسلط زود گذر شیطان و بی‌اثر مایه گناهی نیست و دلیلی بر نفی آن از معصوم نیست و منافات با قول خدا «راستی بنده‌هایم را نیست از تو بر آنها سلطنتی». 41- الحجر» ندارد و برخی سخن در باره آن در کتاب نبوت گذشت و باز هم بیاید ان شاء الله تعالی.

17- در فرج المهموم: بسندی از امام ششم علیه السلام که: مردمی گویند نجوم از خواب درست‌تر است و این سخن درست بود تا روزی که خورشید بیوشع بن نون و بأمیر المؤمنین علیه السلام برنگشته بود و چون خدا عز و جل خورشید را بآنها برگرداند دانشمندان نجوم گمراه شدند و برخی درست گویند و برخی خطا کنند.



18- در بصائر: بسندی از زراره که پرسیدم از امام پنجم علیه السلام از نبی و از محدث فرمود: رسول آنکه جبرئیلش آید و رودر رو سخن کند چنانچه شما با هم صحبت خود سخن کنید، این رسول است و نبی آنکه فرشته خوابش آید چون خواب ابراهیم، و بعضی هر دو را دارند از رسالت و نبوت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله رسول و نبی هر دو بود: جبرئیلش می آمد و رودر رو سخن میگفت و او را میدید و در خوابش هم می آمد و اما محدث آنکه سخن فرشته را شنود که با او حدیث کند بی آنکه او را ببند و بی آنکه در خوابش آید.

گویم: مانند آن بچند سند عمده در کتاب نبوت، کتاب امامت و جز آنها گذشت.

19- در اختصاص: (241) امام صادق علیه السلام فرمود: چون بنده در گناه خدا عز و جل است و خدا خیرش را خواهد باو خوابی نماید که او را بترساند و از آن گناهش کنار کشد، و راستی خواب راست؟؟؟ پیغمبر است.

20- و از همان: بسندی از اَبی المغرا که شنیدم امام هفتم علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 159

میفرمود: هر که بخدا نیازی دارد و خواهد ما را در خواب ببند و موقعیت آن را بداند سه شب بنیت دیدار ما غسل کند که ما را در خواب ببند آمرزیده شود و موقعیت آن را بفهمد گفتم: ای آقایم مردی شما را در خواب دیده که شراب خرما مینوشد فرمود: آن بی دینی نیست همانا بیدینی ترک ما و تخلف از ما است (الخبر) 21- در مجالس صدوق: بسندی از ابراهیم کرخی که بامام صادق علیه السلام گفتم، مردی پروردگارش عز و جل را در خواب دیده این چیست؟ فرمود: این مرد بیدینی است زیرا خدا تبارک و تعالی دیده نشود نه در بیداری نه در خواب، نه در دنیا، نه در آخرت.

22- کافی (345 روضه): بسندی از یکی از دو امام علیهما السلام که رسول خدا یک روز صبح کرد و غمگین و اندوهگین بود، علی علیه السلام بآن حضرت گفت چه شده که من شما را غمین و اندوهناک بینم؟ فرمود: چرا چنین نباشم با اینکه امشب در خواب دیدم بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه بمنبرم برآیند و مردم را از اسلام بعقب برگردانند، گفتم: پروردگارا در زندگی منست یا پس از مرگم؟ فرمود: پس از مرگت.

23- در کافی (خود این روایت را نیافتیم ولی در ص 222 روضه روایتی است باین مضمون با اختلاف چند مورد در سند و متن، از پاورقی ص 168): از امام ششم علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله خواب دید بنی امیه پس از او بر منبرش بالا میروند و مردم را گمراه میکنند و بعقب برمیگردانند، و غمین و اندوهناک صبح کرد، جبرئیل فروشد و گفت: یا رسول الله چرا غمین و اندوهناک بینم؟ فرمود ای جبرئیل من امشب در خواب دیدم بنی امیه پس از من بر منبرم برآیند و مردم را گمراه کنند و بعقب کشند از راه.

فرمود: بدان که تو را برآستی به پیغمبری فرستاده این چیز است که من بر آن آگاه نشدم بآسمان بالا رفت و درنگی نشد که با چند آیه از قرآن فرو آمد که پیغمبر را بدان تسلی داد گفت «بگو اگر چند سالی آنها را بهره مند کردیم، سپس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 160

بر سرشان آمد آنچه وعده شان کردیم، سودی ندهدشان آنچه بدان بهره مندند، 206- الشعراء) و بر او فرو آورد «البته که آن را در شب قدر فرو آوردیم و ندانی شب قدر چیست؟ شب قدر به از هزار ماه است، 4- القدر) خدا شب قدر را به پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم داد که به از هزار ماه پادشاهی بنی امیه است (ر ک کافی ج 4 ص 159).

24- در کتاب سلیم بن قیس: هلالی از عبد الله بن جعفر که من نزد معاویه بودم- و حدیث را کشانده تا گفته- گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در جواب از پرسش این آیه «و نساختم دید تو را که بتو نمودیم جز آزمایشی برای این مردم، و درخت ملعون در قرآن، 6- الاسراء» فرمود: من در خواب دیدم 12 تن از رهبران گمراهی را که بالا میرفتند بر منبرم و فرومی آمدند، و برمیگرداندند امتم را بدنبال خود پس پس که در میان آنها بودند دو مرد از دو تیره جدای قریش و سه تا از بنی امیه و هفت تن از فرزندان حکم بن عاص که چون به 15 تن رسند قرآن خدا را دکان خود سازند و بندگان خدا را بردگان خود (الحديث).

25- در کافی (ج 6 ص 484): بسندی از اُبی بصیر که بامام ششم گفتم:

فرق سر گذاشتن از سنت است؟ فرمود: نه، گفتم: آیا رسول خدا در سر خود فرق زلف داشت؟ فرمود: آری، گفتم: چطور؟ فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه کعبه جلوگیری شد با اینکه شتر قربانی رانده بود و محرم شده بود خوابی را دید خدا در قرآنش گزارش داده که فرماید «البته البته راست در آورد خدا خواب پیغمبرش را که البته درمی آید در مسجد الحرام ان شاء الله آسوده سر تراشیده و تقصیر کرده، 27- الفتح» و رسول خدا صلی الله علیه و آله دانست که خدا البته بیاید بدان چه بوی نوید داده، از این رو آن مو که بر سر داشت هنگام احرام گذاشت تا بلند شد، برای اینکه آن را در حرم تراشد آنجا که خدایش نوید داده، و چون آن را تراشید دیگر موی سرش را بلند نگذاشت و پیش از آن چنین بود.

24- در مجالس صدوق (356) بسندش از ابن عباس که من همراه امیر المؤمنین علیه السلام بودم چون بصفین میرفت، و چون در نینوی کنار شط فرات منزل کرد،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 161

وضوء ساخت و نماز کرد و چرتی زد و بیدار شد و گفت، در خواب دیدم گویا مردانی از آسمان فرود آمدند و پرچمهای سفید داشتند، و شمشیرها آویخته که همه سپید و تابان بودند، و در گرد این زمین خطی کشیدند، سپس دیدم گویا این

نخلها شاخه بر زمین زند و پریشانند با خونی تازه و گویا دیدم حسین پاره تن و مغزم در آن خون غرق است و دادرس طلبد و کسی بدادش نرسد، و گویا مردان سپیدی از آسمان فرو آمدند و گویند با فریاد بلند، شکبیا باشید ای خاندان رسول که بدست بدترین مردم کشته شوید، و این بهشت است ای ابا عبد الله که شیفته تو است.

و آنکه مرا تسلیت دادند و میگفتند، ای ابو الحسن مژده گیر، خدا روز قیامت چشمت را بدو روشن سازد و آنگاه بیدار شدم و سوگند بدان که جان علی بدست او است البته صادق مصدق أبو القاسم صلی الله علیه و آله و سلم مرا آگاه کرد که آنجا را در مسافرتم بسوی شورشیان بر ما بینم و این زمین کرب و بلاء است که حسین و 17 تن از فرزندان من و فاطمه در آن دفن شوند (و حدیث مختصر شده).

27- المکارم: روایت است که امام چهارم میفرمود: من یک سال دنبال هر نماز دعا می کردم خدا اسم اعظم بمن آموزد، و یک روز نماز بامداد را خواندم و نشسته خوابم برد و مردی را در برابر خود ایستاده دیدم که بمن میگفت: تو از خدا خواستی اسم اعظمت بیاموزد؟ گفتم: آری، گفت: بگو: اللهم انی أسألك باسمک الله الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم، فرمود بخدا برای هیچ چیز با آن دعا نکردم جز اینکه کامیابیش را دیدم (408).

می گویم: خواب عبد المطلب در بشارت بوجود پیغمبر گذشت او خواب دید درختی در پشتش روئید که با آسمان رسید و شاخه هاش بشرق و غرب زد و از آن نوری برآمد بزرگتر از نور خورشید، و عرب و عجم در برابرش ساجدند و هر روز بزرگی و روشنیش فزوده گردد، و گروهی از قریش میخواهند آن را ببرند و چون بدان نزدیک شوند، جوانی زیباتر مردم آنها را بگیرد و پشتشان را بشکند و چشمشان را بکند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 162

کاهنه بوی گفت: اگر راست گوئی البته از پشت تو فرزندی آید که شرق و غرب را بگیرد و پیغمبر مردم باشد، و خوابش در کندن چاه زمزم گذشت که طولانیست، و خوابهای آمنه در ولادت پیغمبر گذشت و خواب عباس در مژده به پیغمبر که خواب دید از سوراخ بینی عبد الله پرنده سپیدی پرید و بمشرق و مغرب رسید و باز گشت تا بر بام کعبه نشست و همه قریش در برابرش سجده کردند، و نوری شد میان آسمان و زمین تا بمشرق و مغرب رسید.

کاهنه بنی مخزوم گفت ای عباس اگر خوابت راست باشد از پشت تو فرزندی بر آید که اهل مشرق و مغرب پیرو او شوند و در غزوه بدر گذشت که عاتکه دختر عبد المطلب خواب دید که سواری بمکه آمد و سه بار فریاد زد ای آل عدی، ای آل فهر، بگور خود بروید و سنگی گرفت و پاشیدش از کوه و خانه ای نماند از قریش جز اینکه تیکه ای در آن افتاد، و گویا دره مکه از پائین خود خون شده و روز سوم بزمزم رسید و فریاد زد کاروان را دریابید، و غزوه بدر شد.

در زایش حسین علیه السلام گذشت که ام ایمن گفت: یا رسول الله امشب خواب دیدم که پاره‌ای تنت افتاده در خانه من، فرمود: فاطمه حسین را زاید و تو او را پیروری و در دهن او گذاری و یک تیکه من در خانه تو باشد، و نیز گذشت که زن حنظله بن اُبی عامر راهب در خواب دید گویا آسمان گشوده شد و حنظله در آن افتاد و بهم پیوست، و حنظله با حد رفت و شهید شد.

و نیز از بخت نصر خوابهای غریبی گذشت یکی اینکه در خواب دید فرشته‌های آسمان فوج فوج بر سر چاهی آمدند که دانیال در آن زندانی بود و بر او سلام کردند و او را بگشایش مژده دادند، و از کرده پشیمان شد و او را از چاه بر آورد، و دیگر در خواب دید سرش آهن است و دو پایش از مس و سینه‌اش طلا و دانیال تعبیرش کرد که پادشاهیش برود و پس از سه یک پارسی او را بکشد و چنین شد و موبدان در ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواب دید شترانی سرکش اسبان عربی را یدک میکشند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 163

28- در کافی (ج 2 ص 324): بسندی از امام ششم علیه السلام که در بنی اسرائیل مردی بود و سه سال بدرگاه خدا دعا کرد که باو پسری بدهد، و چون دید خدا مستجاب نکند گفت: پروردگارا آیا من از تو دورم که نشنویم یا تو بمن نزدیکی و مرا پاسخ ندهی فرمود: یکی بخوابش آمد و گفت: تو سه سال است خدا را با زبانی بی شرم و دلی سرکش و ناپرهیزکار میخوانی و با نیتی ناراست، از بیشرمی خود را باز کن و دلت پرهیزکار شود و خوش نیت باش، فرمود: آن مرد چنین کرد و آنگه بدرگاه خدا دعا کرد برای او پسر زاد.

29- در مجالس شیخ: بسندش از شمر بن عطیه که پدرم بعلی بن اُبی طالب علیه السلام بد میگفت، بخوابش آمدند و باو گفتند: توئی دشنام گوی علی؟ و خفه گی گرفت که تا سه بار بیستر خود رید.

30- در قصص راوندی: بسندش از امام ششم علیه السلام که چون پادشاه فرمانداد بزندان کردن یوسف علیه السلام خدا بآن حضرت تعبیر خواب را الهام کرد و برای زندانیان خوابشان را تعبیر میکرد.

31- در مجالس ابن الشیخ: بسندش که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون آخر الزمان شود خواب مؤمن دروغ نباشد و درست‌ترین خواب از راستگوترین آنانست.

بیان: این روایت از طرق مخالفان هم رسیده در نهاییه است که در حدیث است «چون زمان نزدیک شود نزدیک است که خواب مؤمن نادرست نباشد» مقصود نزدیکی ساعت است و گفته‌اند مقصود زمان برابری شب و روز است و خواب در آن درست است برای برابری زمان، و در حدیث مهدی است که «زمان بهم نزدیک شود تا سال چون یکماه گردد»- پایان-.

خطابی: در اعلام الحدیث گفته: «اذا اقترب الزمان» دو قول دارد یکی اینکه شب و روز بهم نزدیک شوند چون روزهای بهار که برابر میشوند و هنگام اعتدال چهار طبع است غالباً، و همچنین در پائیز و معبران گویند درست‌ترین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 164

خوابها در برابر بودن شب و روز است و رسیدن میوه‌ها و وجه دیگر اینکه مقصود آخر الزمانست.

«و درست‌ترین آنها در خواب» نووی در شرح صحیح گفته ظاهرش اطلاق است و قاضی آن را مقید بآخر الزمان کرده که دانش بمرگ علماء و صالحان از میان رفته و خدا آن را تدارک و وسیله آگاهی ساخته و یکم روشنتر است زیرا دروغگو خوابش دچار تشویش و اختلال است و هم حکایت آن.

32- در کافی (335-روضة): بسندی از معمر بن خلاد گوید: شنیدم أبو الحسن علیه السلام میفرمود: بسا خواب بینم و آن را تعبیر کنم، خواب همان طور باشد که تعبیر شود.

بیان: در نهاییه گفته: در حدیث است که «خواب از آن نخست تعبیر کن است» تعبیر پیشگوئی سرانجام خواب است و در حدیث است که برای خواب چند کنیه و نام است آن را بکنیه‌اش بخوانید و بنامهاش تعبیر کنید» و از آنست حدیث ابن سیرین که میگفت: من خواب را از روی حدیث تعبیر میکنم چنان که از قرآن در تعبیر آن استفاده میکرد، مانند اینکه کلاغ را بمرد فاسق تعبیر میکرد و دنده را بزنی را پیغمبر کلاغ را فاسق نامید و زن را چون دنده خواند و مانند آن از کنیه‌ها و نامها- پایان-.

33- در کافی (336-روضة): بسندی از امام پنجم علیه السلام که رسول خدا بسیار میفرمود: خواب مؤمن میان آسمان و زمین میچرخد بالای سر خواب بیننده تا خودش آن را برای خود تعبیر کند یا دیگری، و چون تعبیر شود بزمین چسبد، خوابتان را نگوئید جز بکسی خردمند.

بیان: در نهاییه است که در حدیث است «خواب خود را مگو مگر بدوست».

34- در کافی (...): بسندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: خواب را مگوئید مگر بر مؤمن بی‌حسد و بی‌ستم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 165

بیان: همانا آن را شرط کرده تا تعبیر کن از روی حسد و ستمکاری بد تعبیر نکند، بغوی در شرح سنت از جابر روایت کرده که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و آن حضرت سخنرانی میکرد و گفت: یا رسول الله دیشب در خواب

دیدم که گویا گردنم را زدند و سرم افتاد و دنبالش رفتم و آن را گرفتم و بجایش نهادم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون شیطان با یکی از شماها بازی کند در خواب آن را بمردم نگوید.

و از ابی سلمه است که گفت: من خواب میدیدم و اندوه میکشیدم تا شنیدم ابی قتاده میگفت: من خواب میدیدم تا بیمارم کرد و شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود:

خواب خوب از خداست و چون یکی از شما خواب خوشی دید جز بدوست نگوید و چون خواب بدی دید بکسی نگوید و در سمت چپش تف اندازد و پناه برد بخدا از شیطان رجیم و از شر آنچه در خواب دیده که بدو زیان ندارد.

سپس گفته: این یک راه نمائیسست برای تعبیر خواه که اگر خواب بد دیده بکسی نگوید تا با تعبیر بد او روبرو نشود و بر اندوهش فزاید، و اگر خواب خوش دیده بدوستش گوید چون اگر بید خواهش گوید بسا آن را بد توجیه کند و غمیش سازد یا نیرنگی باو زند، چنانچه خدا خبر داده از یعقوب که چون یوسف خوابش را برای او گفت باو فرمود «مگو خوابت را برادرانت تا نیرنگی برایت بازند 6- یوسف).

و از ابی رزین روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خواب دیدن؟؟؟ از پیغمبر است و آن بر سر پرانست و چون گفته شود بیفتد، گفت: گمانم فرمود:

مگوبش مگر برای دوستی یا خردمندی، در روایت دیگر «خواب بر مرد پرانست تا تعبیرش نشود، و چون تعبیر شد واقع شود، گفت بگمانم فرمود: مگوبش جز بدوست یا صاحب نظری که نخواهد برایت تعبیرش کند جز بدان چه دوست داری، و اگر تعبیر نداند شتاب نکند بسخنی که تو را غمین سازد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 166

و معنی صاحب نظر یعنی تعبیردان که او تو را بحقیقت تفسیرش خبر دهد یا قریب بدان چه از آن دانی، و بسا در تعبیرش پندی برایت باشد که تو را از کار زشتت بازدارد، یا مزدهای که تو را بشکر خدا وادارد، گفت: بی سند از ابی ایوب روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خواب چنان واقع شود که تعبیر شده، آن بمانند مردیست که یک پا را برداشته و منتظر است تا آن را بزمین نهد، و چون یکی از شما خوابی بیند آن را نگوید مگر برای اندرز گویا دانا- پایان- در نهاییه گفته در حدیث است که «خواب از آن نخست معبر است و بر سر مرد پرانست» یعنی چون نیکمرد راستگو، دانا باصول و فروعش با کوشش خود آن را تعبیر کند بر آن واقع شود نه دیگری که پس از آن تعبیرش کند، و آن بر مرد پرانست یعنی قضا و قدریست گذرا خوب باشد یا بد و همان قسمتی است که خدا بخواب بیننده داده (و مثلی عربی گواه آورده) و گفته: هر حرکت یا سخن یا چیزی مانند آن که برایت روانست او پرانست، و مقصود اینست که نظر

نخست تعبیر کن راست در آید، گویا بچنگ پرنده ایست و از آن درافتاده و واقع شده مطابق تعبیر، چنانچه آویزان پای پرنده بکمتر حرکت بیفتد.

35- در غوالی اللثالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در این میان که خواب بود و کاسه‌ای شیرم آوردند و از آن نوشیدم تا دیدم سیرابی از میان ناخنهایم بر آید گفتند بچه تعبیرش کردی؟ فرمود: بدانش.

بیان: در فتح الباری گفته در روایتی است «از همه سویم» و بسا بچشم دیده است و ظاهر این است یا اینکه دانسته و مؤید نخست است آنچه در روایت دیگر ماست که از آن نوشیدم تا دیدم در رگهایم میان پوست و گوشت روان شد، و آنها هم باز محتمل است، در حدیث اُبی هریره گفته: شیر در خواب فطرتست، و در روایت اُبی بکره است «هر که خواب بیند شیر مینوشد، پس آن فطرت است، و در حدیث معراج است آنجا که جام میش آورند و جام شیر و جام شیر را برگرفت و جبرئیلش گفت: فطرت را برگرفتی (یعنی یگانه پرستی).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 167

و گفته: خواب دلالت بر گذشته و کنون و آینده میتواند داشته باشد، و این تأویل بگذشته شده، زیرا خوابش نمونه امریست که واقع شده بود، و آن علمی است که باو داده شده بود گفته: دینوری ذکر کرده که شیر مذکور در آن مخصوص بشر است و تعبیرش مال حلال و علم و حکمت است، گفته: شیر گاو سال فراوانی و مال حلال و فطره است، و شیر درنده‌ها ناپسند است جز شیر ماده شیر که مالی است با دشمنی صاحب فرمانی.

36- در جامع الاخبار: در کتاب تعبیر خواب از ائمه علیهم السلام که خواب مؤمن درست است چون دلش پاک است و یقینش ثابت و بر آید و از برخورد فرشته‌ها بر باید و آن وحی خدای عزیز جبار است، و فرمود علیه السلام: وحی منقطع شد و مژده بخشیها بجا باشند هلا که آن خوابهای مردان خوب و زنان خوبست، و از رسول باز گفته که: هر که مرا در خوابش بیند البته در بیداریش دیده‌ام، چون که شیطان بنمونه من در نیاید و نه بنمونه کسی از اوصیایم، و نه نمونه یکی از شیعه‌هاشان و راستی که خواب درست؟؟؟ پیغمبر است.

37- در کمال الدین: روایت است در اخبار درست از ائمه ما علیهم السلام که هر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا یکی از امامان را در خواب بیند که بشهری یا آبادی وارد شدند آن امان مردم آن شهر و آن آبادیست از آنچه میترسند و حذر دارند، و رسیدن بدان چه آرمان و امید آنها است.

38- در فقیه (32) مردی بیابانی که جسم و زیبایی داشت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بمن خبر ده از قول خدا عز و جل «آنان که گرویدند و پیوسته تقوی داشتند از آن آنهاست مژده در زندگی دنیا و در آخرت،

63- یونس» فرمود: اما در دنیا همان خوابهای خوش است که مؤمن بیند و بدان مژده گیرد در دنیایش و اما در آخرت مژده بمؤمن است هنگام مرگش که خدا تو را و هر که تو را بگور رساند آمرزیده.

39- در کافی (ص 90- روضه): بسندی که رسول خدا چون صبح میکرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 168

بیارانش میفرمود: آیا مبشراتی هست؟ مقصودش خواب دیدن بود.

بیان: عامه هم این روایت را بسند خود از ابي هريره آورده‌اند که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: نموده از نبوت جز مبشرات، گفتند: مبشرات چیستند؟

فرمود: خوابهای خوش دیدن.

40- در کافی (90- روضه): بسندش از هشام بن سالم که شنیدم میفرمود:

رای مؤمن و خواب دیدنش در آخر الزمان بر 70 جزء از اجزاء پیغمبر است.

بیان: چون خدا تعالی در آخر الزمان حجت خود را از مردم نهان کرده بدانها تفضل کرده رای و نظر در استنباط احکام از آنچه از ائمه‌شان علیهم السلام بدانها رسیده، و چون وحی را از آنها باز گرفت و گنجدارانش را، بدانها بیش از دیگران خوابهای درست داد تا برخی رویدادها را پیش از پدید شدن بدانها بنماید، و گفته‌اند: این فضیلت در عصر امام قائم علیه السلام است «بر هفتاد جزء از نبوت» شاید مقصود اینست که نبوت را اجزاء بسیاریست که 70 جزئش استنباط یقینی است نه اجتهاد ظنی و هم خوابهای درست، و این معنا که برای مردم آخر الزمان بدست آید باندازه آن 70 است و مانند آنها و گرچه در پیغمبر اقوی است.

و محتمل است که مقصود این باشد که مانند برخی از این 70 جزء است، چنانچه در روایت است که خواب درست یک جزء از 70 جزء نبوت است و عامه بچند سند از انس روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خواب خوب از مرد خوب جزئی از 46 جزء نبوت است.

بغوی در شرح سنت گفته: مقصودش تحقیق امر رؤیا و تأکید آنست و جزء نبوتست در پیغمبران نه در دیگران، عبید بن عمیر گفته: خواب دیدن پیغمبران وحی است و این آیه را خوانده «من بینم در خواب تا آخر آیه، 102 الصافات» و گفته‌اند جزئی است از علم نبوت که بجا است نه از خود نبوت که برجا نیست، و مقصود اینست که چون نبوت است در حکم درست بودن چنانچه فرمود: رهنمائی خوب، چهره خوب، و اقتصاد جزئی باشند از 25 جزء نبوت».



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 169

یعنی این خصال در خوبی و پسندیدگی چون تیکه‌ای از پیغمبریند، و این اوصاف جزئی از شمائل پیغمبرانند و جزئی از فضائل آنان و باید بدانها در این اوصاف اقتداء کنید نه اینکه اینها بطور حقیقت نبوتند زیرا نبوت جزء بردار نیست و پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم وجود ندارد، و این است معنی گفته او که «نبوت رفت و مبشرات بجایند، چون خواب خوب که مسلمان بیند یا برایش بینند» و گفتند مقصود از اینکه؟؟؟ نبوتست اینست که مدت وحی از آغاز تا پایان عمر پیغمبر 23 سال بوده و در شش ماه آغازش در خواب به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی میشده که نیم سال است و مدت وحی در خواب؟؟؟ دوران نبوت بوده و روزگار وحی- پایان- جزری در نهاییه گفته: جزء تیکه و بهره از چیز است و باین معنا است حدیث «خواب درست؟؟؟ نبوتست» و همانا این شماره را مخصوص آن کرده برای آنکه عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیشتر روایات درست 63 سال بوده و مدت نبوتش 23 سال چون در پایان سال 40 مبعوث شده و در آغاز عمر نبوت تا نیم سال در خواب با وحی میشد و سپس فرشته را در بیداری دید و چون مدت وحی در خواب را با مدت نبوت که 23 سال است بسنجیم می‌شود؟؟؟ آن و روایات بدین شماره بسیارند و در برخی؟؟؟ آمده و وجهش اینست که عمرش 63 سال تمام نبوده و در میان سال 63 وفات کرده و این نسبت بمیان آمده، و در برخی روایات؟؟؟ ضبط شده و حمل می‌شود بر اینکه عمرش 60 سال بوده طبق روایت آن و دوران نبوت می‌شود 20 سال و نسبت؟؟؟- پایان-.

خطابی در اعلام الحدیث گفته: این اگر چه توجیهی است که حساب و شماره آن را پذیرد ولی شرطش اینست که مستند بخبر یا حدیثی باشد، و خبری در این معنا نیست و تا آنجا که من دانم گوینده آن هم خبری ذکر نکرده و گویا گمانیست و گمان هم هیچ سودی برای اثبات حق ندارد، و اگر این مدت شش ماه از اجزاء نبوت بحساب آید باید اوقات دیگری هم که وحی بآن حضرت در ضمن زندگانش در خواب بوده بدان پیوندد و در حساب آید، و چون بدین توجه کنیم، این تقسیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 170

و این حساب از بن باطل است.

و از پیغمبر در چند روایت رسیده که آن حضرت خوابهای بسیار در امور شریعت و مهمات اسباب دین دیده و باصحابش گفته، و هر بامداد بآنان میفرموده: کدامتان خواب دیدید و باو میگفتند، و در روز احد بآنها گفت: خواب دیدم در دمه شمشیرم رخنه‌ایست و گویا غمینی را با خود سوار کردم، و تأویل شد که چند تن از یارانش کشته شدند و او پهلوان دشمنان را کشت، گفته همه این خوابها پس از هجرت بوده و بالاتر از همه نص قرآنست در رؤیای فتح مکه در قول خدا

عز و جل «البته درست در آورد خدا خواب رسولش را (27) - الفتح» و فرموده او «و نساختم خوابی را که بتو نمودیم جز آزمایش برای مردم - الآیة - 60 - الاسراء» و آنچه ما آوردیم و آنچه وانهادیم دلیل سستی این توجیه است.

و گوئیم این حدیث درست است و معنایش هم درست است، و نتواند آنچه علتش بر ما نهانست حجت ما نباشد، با اینکه میدانیم رکعات نماز و روزه و رمی جمره شماره معینی دارند، و ما علتش را ندانیم که چرا بیش و کم نیست و آن مانع وجوب انجام آنها نباشد، و معنی حدیث اینست که رؤیا حق است و در پیغمبران هم بوده و تیکه‌ای از آنچه بوده که بدانها از وحی فرود آمده - پایان -.

یکی از شارحین بخاری گفته: رؤیا جزء نبوتست یعنی برای پیغمبران نه دیگران چه که در خواب بآنها وحی میشد، و گفته‌اند رؤیا به همراه نبوت بوده نه اینکه جزئی است و از آن بجا مانده، و گفته‌اند نبوت در این حدیث بمعنی خبر گزار است یعنی رؤیا یک خبر گزار است از خدا و دروغ ندارد، و در حمل بظاهر آن هم مانعی نیست، زیرا جزء نبوت خود نبوت نیست و منافات ندارد که نبوت رفته است، و خواب کافر هم بسا درست در آید، ولی جزء نبوت نیاید زیرا مقصود خواب خوب از مؤمن خوبست که جزء نبوت است.

نووی در شرح مسلم گفته: طبری اختلاف روایات را در اجزاء نبوت نسبت بر رؤیا حمل باختلاف حال خواب بینها کرده که هر خوابی در درجه مخصوصی است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 171

و با نبوت سنجیده شود که از صالح باشد یا از فاسق و گفته‌اند باعتبار خواب روشن و مبهم تفاوت دارند، و گفته‌اند مقصود اینست که خواب برای پیشگوئی که دارد مانند نبوتست و؟؟؟ روشنگری نبوت را دارد.

41- در کافی (90- روضه): بسندی از امام پنجم علیه السلام که مردی برسول خدا صلی الله علیه و آله قول خدا عز و جل را فرمود: که «از آنها است مژده در دار دنیا، فرمودش آن خواب خوبست که مؤمن بیند در دنیا و از آن مژده گیرد.

بیان: در شرح السنه بسندش از عباده بن صامت روایت کرده که از رسول خدا تفسیر «لهم البشرى فى الحیاة الدنيا» را پرسیدم فرمود خواب خوبست که مؤمن بیند یا برایش بینند، و منافات با اخباری ندارد که مژده هنگام مرگ است چه بسا اعم است.

42- در کافی (..): بسندش از امام ششم علیه السلام که خواب دیدن سه گونه است: مژده خدا بمؤمن، ترساندن شیطان، پرت وپلا.

بیان: شاید مقصود از ترساندن شیطان تهدید او بر کارهای خوب است یا خوابهای هراسناک و ظاهر اینست که اصل کلمه تحزین است بقرینه آیه نجوی **لیحزن الذین آمنوا** 10-المجادله و برای روایت محمد بن اشعث که آید، و برای آنچه در شرح السنه بسندش از ابی هریره آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون آخر الزمان باشد بسیار باشد که خواب مؤمن دروغ نباشد، و درست تر در خواب دیدن میان آنها راستگوتر آنها است، خواب سه است، رؤیای مژده از خدا، و آنکه کسی با خودش سخن کند و رؤیای غم آور از شیطان، و چون یکی از شما خواب بد دید بکسی نگوید و برخیزد و نماز گزارد و کند در خواب ثبات در دین تعبیر دارد، و غل ناسازتر آنست.

سپس گفته: تعبیر کند ثبات در دین برای اینست که چون کند جلوگیری از برخاستن است و جابجا شدن ورع هم مانع از مخالفت دین است، و این تعبیر خواب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 172

کند بودن در مسجد یا راه خیر است، و اگر مسافر خواب ببیند تعبیرش اقامت در سفر است، چنانچه خواب ببیند دایه اش در کند است، و اگر بیمار یا زندانی آن را خواب ببیند، گرفتاریشان بدراز کشد و اگر گرفتاری باشد طولانی گردد، و غل تعبیر بکفر شود چه خدا فرماید **«غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا»** «انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا» و بسا تعبیر ببخل شود چون خدا فرماید **«و لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک»** و بسا خودداری از گناه باشد در صورتی که از مرد صالحی است.

43- در مجالس ابن الشیخ: بسندی از علی علیه السلام که رؤیای پیغمبران وحی است.

44- و از همان: بسندش از هارون بن حمزه که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: راستی از ما است آنکه نکته ای در دلش افتد، و آنکه بخوابش آید، و از ما است کسی که آواز را بشنود چون آواز کشیدن زنجیر در طشت، و از ما است آنکه صورتی بزرگتر از جبرئیل و میکائیل نزد او آید.

45- در مکارم است که: رسول خدا پر خواب میدید و خوابش چون سپیده دم روشن و گویا بود.

46- در مجالس صدوق: بسندی از عبد الله بن منصور که از امام ششم علیه السلام مقتل حسین زاده رسول صلی الله علیه و آله را پرسیدم بنقل از پدرش داستان کربلا را تا آنجا کشاند که: قصد کرد از زمین حجاز بزمین عراق آید و چون شب رسید بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت تا قبر را وداع کند، و ایستاد بنماز و طول داد تا خوابش برد در سجده و پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوابش آمد و او را گرفت و بسینه چسباند و میان دو چشمش را بوسید و میفرمود: پدر و مادرم بقرانت گویا بینمت بخاک و خون افتادی میان گروهی از این امت که امید بشفاعتم دارند، و نزد خدا بهره ندارند، پسر جانم تو نزد پدرت مادر برادرت می آئی که همه بتو مشتاقند، و راستی برایت در بهشت درجاتی است که نرسی بدانها جز با شهادت.

حسین گریه کنان از خواب بیدار شد و نزد خاندانش آمد و خواب را گفت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 173

و با آنها وداع کرد- و حدیث را کشیده تا آنجا که- پیش رفت تا به عذیب منزل کرد و در هنگام ظهر در آن استراحت نمود و از خواب برخاست گریه کنان و پسرش گفت پدر جان چه تو را گریاند؟ فرمود پسر جانم این ساعتی است که خواب در آن دروغ نباشد، در خوابم کسی رخ داد و میگفت: بشتاب میروید و مرگتان با شتاب بیهشت میبرد (الحدیث).

47- در ثواب الاعمال: بسندش از امام ششم که سه کس روز قیامت عذاب کشند: کسی که صورت جاننداری سازد عذاب کشد تا در آن جان دمد و نتواند جان دمد، و کسی که خواب دروغ سازد عذاب شود تا دو جو را بهم گره زند و گره زند آنها ممکن نیست، و کسی که گوش گیری کند از سخن مردیکه نخواهندش، در گوش او سرب ریزند.

48- در کافی (183- روضه): بسندی از امام ششم علیه السلام که مردی در چند میلی مدینه خواب دید که باو گفتند: برو نماز بخوان بر ابی جعفر علیه السلام که فرشته‌ها او را در بقیع غسل میدهند، آن مرد بمدینه آمد و دریافت که ابی جعفر علیه السلام در گذشته.

49- در توحید مفضل: ای مفضل در باره خوابها اندیش که چگونه کار آنها پرداخته شده و درست و نادرست آنها بهم آمیخته چه اگر همه درست بود همه مردم پیغمبر بودند، و اگر همه دروغ بودند سودی نداشتند و بی‌معنا بودند، ولی گاهی درستند و سودمند برای مردم در مصالحی که بدان رهبری کنند، یا زیانی که از آن حذر کنند، و بسیار دروغ باشند تا مردم بدانها پر اعتماد نکنند.

50- در مناقب خوارزمی: هنگام سحر شبی که حسین علیه السلام محاصره شد چرتی زد و بیدار شد و فرمود: اکنون در خواب دیدم سگهائی بر من یورش بردند تا مرا بگیرند و میانشان سگی سیاه و سفید بود که بر من سخت‌تر بود، و گمانم کشنده من از این مردم مردی پیس باشد (الخبر).

51- در دعوات راوندی: أبو عمر قاضی باز گفت که: چون أبو یوسف

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 174

بیمار شد گفت شبی خواب دیدم که یکی میگفت: لا بخور و لا بنوش که به شوی، و فرستادم نزد ابی علی خیاط، و او گفت: من عجبتر از این را نشنیدم، و خوابها را باید از روی قرآن و حدیث تعبیر کرد، بمن مهلت دهید تا بیندیشم، و فردا آمد و گفت: دی بر این آیه برخوردیم «شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه» دیدم لا بر آن چرخیده و آن درخت زیتون است روغن زیت بدو نشانید و زیت باو خورانید گفت چنین کردم و بهبود یافت.

52- از سمره بن جندب که رسول خدا صلی الله علیه و آله پر بیارانش میفرمود: آیا کسی از شما خوابی دیده و هر که خدا خواستی بوی خوابی گفتی، و خودش بامدادانی بما فرمود: امشب در خواب دو کسم آمدند و گفتند: با ما بیا، با آنها رفتیم، و مرا بسر زمین مقدس بردند، و رفتیم نزد مردی که خواب بود و دیگری با سنگی بالا سرش ایستاده بود و آن سنگ را بسر او میکوبید و سرش میشکافت و سنگ اینجا و آنجا میغلطید و آن مرد بدنالش میرفت و برنمیگشت تا سر آن خوابیده به شده بود چنانچه بود و باز میکفت دوباره این کار را با او میکرد.

گفتم: سبحان الله، اینها کیانند؟ گفتند: بیا و رفتیم تا بمردی رسیدیم که پشت خوابیده و دیگری با چنگکی آهنین بر سرش ایستاده و بیک سوی رویش فرومی برد و دهان و بینی و دو چشمش را به پشتش برمیگرداند و بسوی دیگر چهره میرفت و همین کار را میکرد و از آن فارغ نشده که نیم اول چهره بجای خود برگشته و درست شده و باز با آن همان کار را میکند.

گفتم: سبحان الله اینان کیانند؟ بمن گفتند: بیا رفتیم و بر سر تنوری رسیدیم که از درونش جنجال و آواز شنیده میشد، و سر در آن کشیدیم و ناگاه در آن مردان و زنان برهنه‌ای بود، و شراره‌ای از فرود آنها بر آنها می‌آمد و بر اثر آن شیون میکردند، بآنها گفتم: اینان کیانند؟ گفتند: بیا.

رفتیم بر سر جوئی سرخ مانند خون، بناگاه در آن مردی شنا میکرد و بر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 175

کنارش مرد دیگر که سنگ بسیار نزدش بود، و آن شناگر تا هر چه شنا میکرد نزد او می‌آمد و او دهن میگشود و او سنگی در دهنش میگذاشت و او میرفت و شنا میکرد و نزد او برمیگشت و باز دهن میگشود و او هم سنگی بدهانش میگذاشت بهمراهانم گفتم: اینان کیانند؟ گفتند: بیا.

رفتیم تا رسیدیم بمردی زشت که از او زشت تر ندیده بودم و بناگاه پیش او آتشی بود که آن را می‌افروخت و گردش میگشت، گفتم: این چیست؟ بمن گفتند بیا، رفتیم تا ببستانی رسیدیم انبوه و همه گلهای بهار را داشت، و در میان آن مردی دراز بود که بسا سرش که بآسمان بالا بود نمیدیدم، و ناگاه گردش کودکان فراوان بودند هر چه بیشتر که هرگز آنها را ندیده بودم، بآنها گفتم: اینان کیانند؟ بمن گفتند: بیا.

رفتیم و ببستان بزرگی رسیدیم که هرگز بزرگتر و زیباتر از آن ندیده بودم بمن گفتند: در آن برا، برآمدیم تا رسیدیم به شهری که با خشتی از طلا و خشتی از نقره ساخته بود، و بدر شهر آمدیم و در زدیم و بروی ما گشوده شد و در آن درآمدیم و بمردانی برخورداریم که نیمی زیباتر از آنچه دیدی بودند و نیمی زشت تر از آنچه دیدی بآنها که زشت بودند گفتند بروید و در این نهر افتید، ناگاه نهر پهناوری بود و آبی بسیار سفید داشت، رفتند در آن تن شوئی کردند و آمدند و

زشتی آنها رفت و زیباروی شدند، بمن گفتند: این بهشت عدن است و اینجا جای تو است، و دیده بالا کردم و کاخی دیدم چون ابری درهم و سفید و بمن گفتند: این خانه تو است، گفتم: خدا بشما برکت دهد بگذارید در آن بروم، گفتند: اکنون، نه تو در آن خواهی رفت.

بآنها گفتم: من از اول امشب شگفتیها دیدم، اینها چه بودند؟ بمن گفتند:

البته بتو گزارش دهیم اما آن مرد نخست که سرش را با سنگ میکوفتند: آن مردیست که قرآن را فراگیرد و آن را وانهد و از نماز واجب بخواهد با او تا روز قیامت چنین شود، و اما مردیکه دیدی چهره‌اش برمیگشت به پشتش با بینی و چشم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 176

او آن کس است که بامدادان از خانه‌اش بیرون رود و دروغی گوید که در جهان پراکنده شود، و تا روز قیامت با او چنین شود، و اما آن مردها و زنهای لخت تنوری زناکارانند، آن کس که در جوی خون شناور است و سنگ در دهان گیرد رباخور است مرد زشت کنار آتشی که افروزد، مالک دوزخ است مرد بلند بالا در بستان ابراهیم است، و کودکان گرد او نوزادان یگانه پرستند، آن مردمی که نیمی زیبا و نیمی زشت بودند آنانند که کار خوب و بد هر دو کردند، من جبرئیلیم و این میکائیل.

تبیین: گویم این روایت را خطابی آورده در کتاب اعلام الدین و پس از «یگانه پرست مردند» افزوده که برخی مسلمانان گفتند: یا رسول الله کودکان بت پرستان هم هستند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و هم کودکان بت پرستان ... خطابی گفته ظاهرش اینست که آنان در آخرت پیوست بکودکان مسلمانانند و اگر چه در دنیا در حکم پدرانند، که چون از فرزند مشرکان پرسیدندش فرمود: آنان از پدران خودند، و مردم در باره آنها اختلاف دارند، عامه اهل سنت آنان را در حکم پدرانشان کافر دانند، و گروهی از آنان گفتند: در سرای دیگر اهل بهشتند، و از چند تن صحابه اخباری روایت شده، و در این گفته: بحدیث پیغمبر تمسک کردند که «که هر نوزادی بسرشت یگانه پرستی است و پدر و مادرش او را یهودی و ترسا و گبر کنند» و دلیل آوردند از قول خدا عز و جل «و چون از دختر زنده بگور بازپرسی شود که بچه گناهی کشته شده، 9-10- التکویر».

و دلیل آوردند بقول خدا عز و جل «بگردند بر آنها پسر بچه‌هایی جاویدان 17-الواقعه» که برخی اهل تفسیر گفتند: کودکان کفارند، و دلیل آوردند که ولدان از ولادت است و در بهشت ولادت نیست و آنها باید در دنیا زاده باشند، و برخی روایت کردند که اگر اسیر شده و در دنیا خدمتکار مسلمانان شدند، در بهشت هم خدمتکار آنان باشند.

53- در تفسیر علی بن ابراهیم (668) در قول خدا «انما النجوى من الشيطان 10- المجادله»: بسندی از امام ششم علیه السلام در سبب نزول این آیه که فاطمه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 177

علیها سلام در خواب دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را و علی و حسن و حسین علیهم السلام را از مدینه بیرون برد تا از باغها درآمدند و دو راه در برابرشان برآمد و رسول خدا از راه سمت راست رفت تا جایی که نخل و آبی بود و یک گوسفندی که دو گوشش نقطه‌های سفید داشت خرید و فرمود: سرش را بریدند و چون خوردند همه درجا مردند، و فاطمه گریان و هراسان بیدار شد و گزارشی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نداد.

و بامدادان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خری آورد و فاطمه را بر آن سوار کرد و فرمود تا امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام هم بیرون شدند و از مدینه درآمدند چنانچه فاطمه در خواب دیده بود و بیرون دیوارهای مدینه دو راه شد و پیغمبر سمت راست رفت تا آنجا که نخل و آب بود، و گوسفند گوش نقطه‌داری خرید و فرمود تا سرش را بریدند و کبابش کردند، و چون خواستند بخورند فاطمه برخاست و بگوشه‌ای رفت و میگریست از ترس اینکه بمیرند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بدنالش رفت تا او را جست که گریه میکند.

فرمود: دختر جانم تو را چه می‌شود؟ گفت: من دیشب چنین و چنان در خواب دیدم، و از شما کناره گرفتم تا مردن شما را نبینم، رسول خدا برخاست و دو رکعت نماز خواند و با پروردگارش مناجات کرد و جبرئیل فرو آمد و گفت: ای محمد این شیطانست بنام «دهار» و همانست که این خواب را بفاطمه علیها السلام نموده و مؤمنان را در خوابشان آزار میکند و اندوه میخورند.

جبرئیل فرمود: تا او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و آن حضرت بدو فرمود:

تو این خواب را بفاطمه نمودی؟ گفت، آری یا محمد، پس سه بار باو تف انداخت و سه جای سرش را شکاند، و آنگاه جبرئیل بمحمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای محمد چون خواب بدی دیدی یا مؤمن دید، بگوید پناهم بدان که پناهند فرشته‌های مقرب خدا و پیغمبران مرسل و بنده‌های خوبش از شر آنچه دیدم و از خوابم، و سوره حمد و معوذتین و قل هو الله أحد را بخوان و سه تف بسمت چپ بینداز که آنچه در خواب دیدی بتو زیانی نرساند و خدا برسولش فرورستاد «انما النجوى من الشيطان» تا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 178

آخر آیه.

بیان: تعرض شیطان بفاطمه علیها السلام و خواب او که همدوش وحی است شیطانی باشد دور از باور است، ولی باعتبار زود برطرف شدن و ترتب معجزه پیغمبر بر آن و سود پیوست برای مؤمنان و امت مسلمان آن را کم کند، این حدیث مشهور است و در اصول حدیث مکرر ثبت شده و الله یعلم.

54- در بصائر: بسندش از محمد بن فلان واقفی که عموزاده‌ای داشتم بنام حسن بن عبد الله، زاهد بود و اُعبد هم عصرانش، شاه از او دیدن میکرد: و بسا با سخنان درشت شاه استقبال مینمود تا پندش دهد و بکار خیرش وادارد و شاه برای صلاح خود تحمل میکرد، و پیوسته بدین حال بود تا روزی امام هفتم علیه السلام بمسجد آمد و او را دید و باو گفت: ای ابو علی چه دوست دارم آنچه داری و شادم بتو جز اینکه شناسائی نداری، برو و شناخت بجو.

گفت: قربانت شناخت کدامست؟ فرمود برو چیزفهم شو و طلب حدیث کن، گفت: از که فرمود: از مالک بن انس و فقهاء مدینه و سپس آن حدیث را بر من عرضه کن، و رفت با آنها هم سخن شد و آمد و همه را بآن حضرت خواند، و او هم پوچ دانست و باو فرمود برو دنبال معرفت و آن مرد بدینش توجه داشت و پیوسته مترصد امام هفتم بود تا روزی بمزرعه خود میرفت و آن مرد دنبالش رفت و در راه باو رسید و گفت: قربانت من در پیشگاه خدا بر تو حجت آورم، مرا بمعرفت رهنمائی کن، و او ویرا از امیر المؤمنین علیه السلام گزارش داد و باو گفت: او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده. و وضع آبی بکر و عمر را هم برایش روشن کرد و او پذیرفت.

و سپس گفت: پس از امیر المؤمنین علیه السلام کیست؟ فرمود: حسن و آنکه حسین تا بخودش رسید و خاموش شد.

گفت: قربانت امام امروز کیست؟ فرمود: اگر گزارش دهم میپذیری؟

گفت آری قربانت، فرمود: او منم، گفت: قربانت دلیل چیست؟ فرمود برو نزد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 179

این درخت و اشاره بام غیلان کرد و باو بگو موسی بن جعفرت گوید پیش بیا گفت:

نزد آن رفتم و گفتم: و بخدا دیدم زمین را بخوبی میشکافد تا در برابرش ایستاد و آنکه بدو اشارت کرد و برگشت، گوید بامامتش معترف شد و خاموشی گزید، و دیگرش کسی ندید که سخن گوید.

پیش از آن خوابهای خوب میدید و برایش دیده میشد، و خواب دیدن از او برید، و شبی امام ششم علیه السلام را در خواب دید و از منقطع شدن خواب بدو شکایت کرد، فرمود: غم مدار، چون ایمان در دل مؤمن پایدار شود، رؤیا از او برود.



55- در کافی (90- روضه): بسندی از ابی الحسن علیه السلام که در آغاز آفرینش خواب دیدن نبوده و پس از آن پدید شده، گفتیم: برای چه؟ فرمود خدا عز ذکره- پیغمبری بهم عصرانش فرستاد و آنان را بعبادت و طاعت وی خواند، گفتند در برابر آن چه داریم؟ بخدا نه مال تو از ما بیشتر است و نه عشیرهات از ما عزیزتر، گفت: اگر فرمانم برید خدا شما را بیهشت درآورد و اگر نافرمانیم کنید شما را بدوزخ برد، گفتند: بهشت چیه، دوزخ چیه؟ برایشان وصف کرد، گفتند کی بدان رسمیم؟ گفت: چون بمیرید، گفتند ما دیدیم مرده‌ها مان استخوان و خاک شدند، و پر او را دروغگو شمردند و خوارش کردند.

خدا عز و جل خواب را در آنها پدید آورد، و نزد پیغمبر خود آمدند و باو گزارش دادند آنچه در خواب دیدند و هم ناشناسی آن را، گفت: خدا عز و جل خواسته با این پیشامد بر شما حجت تمام کند چنین باشند ارواح شما چون مردید، و اگر تن پوسد روح بماند و عذاب کشد تا روزی که تن زنده شود.

بیان: «و ما انکروا من ذلک» یعنی استبعاد خود را منکر شدند، یا آنچه منکر و عذاب در خواب دیدند یا آنچه نخست منکرش بودند از عذاب برزخ «چنین باشند ارواح شما» یعنی چنانی که در خواب دیدن آزار کشد و نه اثرش در تن باشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 180

و نه کسی بیند، نعمت برزخ و عذابش چنین است، و سخن در باره آن در کتاب معاد گذشت.

56- در الدرّة الباهرة: از امام دهم علیه السلام که هر که پر خواب کند، دچار پرت‌وپلا شود.

بیان: مؤلفش - قده - گفته: یعنی دنیاطلبی خواهیست که پرت‌وپلا کشد - پایان -.

من گویم: تأیید این معنی اینست که پرغفلت از یاد خدا و مرگ و امور دیگر سرای مایه آرزوهای باطل و خیالهای فاسد است که چون پرت‌وپلا هستند و مردم ارجمند بدان رو ندارند، با این که معنی ظاهرش درست‌تر و روشنتر است و مقصود از احلام خوابهای تباه است که رسیده است «حلم از شیطانست».

57- در کتاب غایات جعفر بن احمد قمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهتر شما خردمندانند، عرض شد یا رسول الله خردمندان کیانند؟ فرمود: خردمندان آرزو پروراندند.

58- در کتاب تبصره علی بن بابویه: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

خواب سه گونه است مژده از خدا، غم اندازی از شیطان، و حدیث با نفس که در خواب بیندش، و فرمود: که خواب دیدن از طرف خداست و پرت‌وپلا از شیطانست.

59- کتاب المؤمن حسین بن سعید: بسندش از امام ششم که رأی مؤمن و رؤیایش؟؟؟ نبوتند و ببرخی؟؟؟ داده شده.

بیان: «ببرخی؟؟؟» شاید مقصود اینست که مؤمن کامل رأی و رؤیایش؟؟؟ از اجزاء نبوتند.

60- در در منشور (ج 3 ص 311): بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که در قول خدا تعالی «از آن آنها است مژده در زندگی دنیا و در آخرت» فرمود: خواب خوبست که مسلمان بیند و یا برایش بینند که مژده دنیاش است و مژده آخرتش بهشت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 181

است و مانندش بچند سند از عباده بن صامت و ابی هریره و جابر بن عبد الله و دیگران نقل شده.

61- و از عبد الله بن عمر از پیغمبر صلی الله علیه و آله در همین آیه که خواب خوب که مژده مؤمن است؟؟؟ نبوتست و هر کس آن را دید باید بدوستی گزارش دهد و اگر جز آن در خواب دید همانا از شیطانست تا غمدهاش کند و سه بار سمت پیش فوت کند و بکسی نگویدش.

62- و از ابی جعفر علیه السلام از جابر بن عبد الله فرمود: مردی بیابانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله بمن بگو از قول خدا «آنان که گرویدند و پرهیزکاری پیشه کردند، از آن آنها است مژده در زندگی دنیا و دیگر سرا 63 یونس» فرمود: مژده در دنیا خواب خوبست که مؤمن بیند و در دنیا بدان مژده گیرد و اما در آخرت مژده ایست که هنگام مرگ بمؤمن دهند که خدایت آمرزید با هر که بگورت برد.

63- از ابن عباس که «لهم البشرى فى الحياة الدنيا» رؤیای حسنه است که مؤمن برای خود یا یکی از برادرانش بیند.

64- از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله که مژده های نبوت نمانده مگر خواب خوب که مسلمانی بیند یا برایش بینند.

65- از ابی الطفیل از آن حضرت صلی الله علیه و آله که نبوتی پس از من نیست جز مبشرات گفتند: یا رسول الله مبشرات چیست؟ فرمود: خواب خوب دیدن.

66- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خواب خوب مژده ایست از خدا و همان جزئیست از نبوت.

67- از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان نزدیک است که خواب دیدن مؤمن دروغ نباشد و درست ترشان در خواب راستگوتر آنها است، و رؤیای مسلمان؟؟؟ جزء نبوتست، رؤیا سه گونه است: خوبش مژده است از خدا و بدش غم افکنی از شیطانست و خوابی که اندیشه های آدمی است، و چون خواب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 182

بدی دید باید برخیزد و تف کند و بمردم نگوید، دوست دارم در بند بودن را و غل را بد دارم، در بند بودن پایداری در دینست و اگر کسی از شما خواب خوشی دید اگر خواهد آن را بگوید، و اگر خواب بد دید نگوید بکسی و برخیزد نماز کند.

68- و از عباده بن صامت که پیغمبر فرمود: خواب دیدن مؤمن؟؟؟ نبوتست و از انس مانند آن رسیده.

69- از ابی سعید خدری از آن حضرت صلی الله علیه و آله که چون کسی از شماها خواب دوست داشتنی بیند همانا از طرف خداست و باید خدا را بدان سپاس کند و آن را بگوید، و چون جز آن را دید که بد دارد همانا از شیطانست و بخدا از شرش پناه برد و آن را بکسی نگوید که زیانش ندارد.

70- و از ابی سعید هم از آن حضرتست صلی الله علیه و آله که خواب خوب؟؟؟ جزء نبوتست.

71- و از عباده بن صامت در قول خدا تعالی «از آن آنها است مژده در زندگی دنیا» فرمود: خواب خوبست که مؤمن برای خود بیند یا برایش بیند، آن سخنی است که خدا با بنده اش در خواب گوید (ج 3 ص 313).

72- و از ابی قتاده که رؤیا از خداست و پرت و پلا از شیطان، و چون کسی از شما خواب بدی دید سه بار بسمت چپش فوت کند و از شرش بخدا پناه برد که زیانش ندارد.

73- از عوف بن مالک که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خواب سه گونه است:

یکی ترساندن شیطان تا آدمیزاده را غمگین کند و یکی آنچه در بیداری با خود گفته و در خوابش دیده و یکی؟؟؟ جزء نبوت (..).

74- از سلیم بن عامر که عمر بن خطاب گفت: از شگفت است که کسی در خواب بیند آنچه در خاطر او نگذشته و خوابش زود تعبیر شود، و بسا خوابی بیند و چیزی نباشد، علی بن ابی طالب فرمود: بتو نگویم چرا؟ راستی خدا فرماید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 183

«خداست که بگیرد جانها را هنگام مرگشان و آنکه نمیرد در خوابشان و نگهدارد آنکه مرده باشد و بفرستد آن دیگر را تا زمانی نامبرده» و خدا همه جانها را میگیرد و آنچه را جانها در پیشگاه او بینند در آسمان خواب درست است، و آنچه را

بینند پس از رهایی برای تن که شیاطینی در هوا بدروغ بدانها تلقین کنند و گزارش باطل دهند دروغ باشد و عمر از گفته او در عجب شد.

75- در کافی (91-روضة): بسندی از اَبی بصیر که بامام ششم علیه السلام گفتیم:

قربانت خواب راست و دروغ از یک جا بر آیند؟ فرمود: خوب گفتمی اما خواب دروغ پریشان اینست که مرد آن را در آغاز شب هنگام تسلط دیوهای سرکش و بدکار بیند و همانا چیز است که در خیال مرد افتاده دروغ است و بی‌سود، و اما خواب درست را پس از گذشت؟؟؟ شب بیند با آمدن فرشته‌ها پیش از سحرگاه که درست است و پریشان نیست ان شاء الله مگر آنکه جنب باشد یا بی‌وضوء و ناپاک یا یاد خدا را نکرده باشد چنانچه باید که پریشان باشد و بکندی اثر بخشد.

بیان: «از یک جا بر آیند» شاید مقصود اینست که در یک جا نقش بندند، یا اینکه سبب آنها همان نقش بستن است گرچه علت نقش بستن مختلف است، و گفته‌اند: یعنی هر دو صورت علمیه‌اند که خدایشان در دل بنده‌ها باسباب روحانی یا شیاطینی یا طبیعی آفریند «در تسلط دیوهای سرکش» یعنی در آغاز شب شهوت دیدنیهای روز بر آدمی مستولیند، و خیالات در ذهنش فراوان و درهمند، و بوسیله پرداختن بکار دنیا از پروردگارش دور شده و نیروهای نفسانی و طبیعی بر او چیره‌اند و برای اینست که فرشته‌های رحمان از او دورند و لشکرهای شیطان بر او چیره‌اند و چون سحرگاه شد نیروهایش آرام شوند و خیالات شهوانی که دچارش شدند از میان بروند و مولایش بفضل و احسان بدو رو کند و فرشته‌هاش را بفرستد تا احزاب شیطان را از او دفع کنند، و از این رو خداوندش در این وقت فرمان عبادت و مناجات داده و فرموده: «راستی که برآورده شب پایدارتر است و گفتمی استوارتر، 6-المزمل».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 184

و آنچه در حال نخست بیند از نموده‌های شیطان و خیال افکنی او است و از وسوسه نفسانی، و آنچه در حال دوم در خواب بیند از افاضات رحمانیه است بوسیله فرشته‌های روحانیه، سپس علت نادرستی برخی خوابهای سحرگاه را بیان کرد و فرمود:

یا برای جنابت است یا حدث یا غفلت از یاد خدا تعالی که مایه دوری از خدا و تسلط شیطانست.

در شرح السنه گفته: معبران گویند: خواب دیدن شب قوی‌تر است از خواب دیدن روز و درست‌ترین ساعات برای خواب سحرگاه است، و از اَبی سعید روایت است که درست‌ترین رؤیا در سحرها است.

ابن حجر در فتح الباری گفته: دینوری گوید: خواب دیدن آغاز شب دیر تعبیر شود و در نیمه دوم زود، و زودتر از همه در تعبیر سحرگاه است و بویژه در سپیده‌دم، و از امام صادق علیه السلام است که رؤیای نیمروز از همه زودتر تعبیر دارد.

## شرح و بیان

## [گفتار متکلمین و حکما در باره رؤیا]

چون رؤیا و درست و نادرست بودنش مورد اختلاف است باکی نیست که برخی گفته‌های متکلمین و حکماء را در باره آن یاد کنیم و آنچه از اخبار ائمه بر ما روشن شده بیان کنیم.

اما حکماء بنیاد آن را نقش صور جزئیة در نفوس فلکیه دانند و نقش صور کلیه را در عقول مجرده و گفته‌اند نفس در خواب گاهی بدین مبادی بالا پیوندد و دانشی درست بدست آرد و رؤیای درست باشد و گاه در قوه خیال صوری بهم ترکیب کند و رؤیای دروغ باشد.

بعضی گفته‌اند: نفوس آدمی را در خواب بغیب آگاهی بود، و هر کس در خود در این باره آزمایش باورآوری دارد و اندیشه در بیداری با آنکه نیرومندتر است از آگاهی بر غیب دست کوتاه است چه رسد بخواب.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 185

و سببش اینست که نفوس آدمی را با مبادی عالیه که همه چیز در آنها نقش است از آنچه بوده و هست و خواهد بود هم جنسی است و میتوانند با آنها پیوندند و از نقش آنها در خود برگردانند ولی پرداختن نفس بکاری آن را از کار دیگر بازمی‌دارد و ما نمیتوانیم نفس را از موانع نقش برداری از مبادی عالیه بکلی زدوده کنیم، زیرا یکی از موانع پرداختن آنست بتن و تا بدان دچار است و بتدبیر تن در کار است نتوانش بکلی از آن زدود.

ولی بسا که در خواب آرامشی یابد، زیرا روح بوسیله شرائین بظاهر تن پراکنده شود و در حواس ظاهره فروریزد و دریافت را انجام دهد و این حال بیداریست که نفس بادرکات پردازد، و چون روح بدرون فروکشید و حواس از کار افتادند خوابست و با از کار افتادن آنها یکی از مانع پیوست نفس بمبادی عالیه و نقشه برداری از آنها از میان می‌رود و پیوستی روحانی با مبادی عالیه دارد و برخی نقشه‌های آنها را که آماده آنست در خود گیرد، چون آئینه‌ها که برابر هم وادارند و قوه خیال را منش اینست که هر چه بر آنها درآید گزارش کند، و این معانی که نقش نفس شدند بصورت جزئی متناسب گزارش کند و بحس مشترک فروآرد و چشمگیر شوند و این رؤیای راست است.

اگر تفاوت میان این صور جزئیة و آنچه در نفس نقش بسته جز همان کلی و جزئی بودن نباشد، خواب تعبیر نخواهد، و اگر فقط تناسبی با آن دارد بیک وجهی خواب نیاز بتعبیر دارد و باید از صورتی که خیال ساخته معنای حقیقی را برآورد و اگر صورتگری خیال با حقیقت از هم جداست برای آنکه آنقدر صورت عوض شده که از حقیقت نمودی نمانده این خواب پرت‌وپلا است و تعبیر نپذیرد و از این رو گویند خواب شاعر و دروغگو تعبیر ندارند، زیرا قوه خیالشان بدروغ پردازی عادت کرده- پایان-.

و نهان نیست که این گفته رجم بغیب است، و گفتاری بگمان و تردید، و مستند بدلیل و برهان و مشاهده و عیان و وحی الهی نیست، و وابسته باثبات عقول

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 186

مجرد و نفوس فلکیه است که شریعت مقدسه آن را رد کرده چنانچه در جای خود مقرر است.

رازی در «المطالب العالیه» گوید: فلاسفه در کیفیت صدور معجزه و کرامت از انبیاء و اولیاء گفتند: شناختی که نقش صور در حس مشترک دو راه دارد یکی اینکه حواس ظاهره صور محسوسات را بگیرند و بحس مشترک بدهند و در آن نقش بندند و مشهود گردند، دوم اینکه چون قوه متخیله که خود صورت گر است آنها را ترکیب کند، بحس مشترک دهد و چون در آن نقش بست مشهود گردد، چون شهود صورتهای نخست نه از اینست که از برون آمدند بلکه اینست که در حس مشترک نقش بستند و بنا بر این باید صوری که از قوه متخیله هم بدان فرود آیند مشهود باشند. حس مشترک چون آینه است که هر صورتی از هر سو در آن نقش بست مشهود است و در حس مشترک هم هر صورتی از هر سو نقش بست باید محسوس گردد.

[صورت‌هایی که ابرار و کاهنان و خوابیده‌ها و ناینها می‌بینند وجود خارجی ندارند]

چون این را دانستی گوئیم: صورتها که ابرار و کاهنان و خوابیده‌ها و ناینها بینند در خارج وجود ندارند، زیرا اگر داشتند باید هر کسی حس سالمی دارد آنها را بیند، زیرا چون حس سالم و چیز حاضر و دیدپذیر باشد و نزدیکی بیش و دوری بیش ندارد و لطیف و خرد نباشد و در برابر دید باشد باید دریافت شود، زیرا اگر با این شرائط بچشم نیاید رواست در بر ما کوههای بزرگ و آوازهای هراسناک باشند و آن را نبینیم و نشنویم، و روا داشتن آن نادانی روشنی است و ثابت شد که این صور در خارج نیند، و باید گفت: از درون در حس مشترک آمدند و قوه خیال‌باف آنها را ساخته و بحس مشترک انداخته و چشمگیر شدند، باید همیشه چنین باشد ولی دو مانع در میانست.

یکم چون حس مشترک دچار صورتهائیسست که از برون گرفته شدند زمینه صورتهای درونی را ندارد که متخیله میسازد، و صورتها که او میسازد در آن نقش نگیرند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 187

دوم اینکه قوه عاقله مسلط است بر قوه متخیله بازش دارد از صورتسازی.

چون این را دانستی گوئیم: چون هر دو مانع یا یکی نبود این نمود و نمونه باشد و در خواب یک مانع نیست و آن حس ظاهر است و از حواس ظاهر صورتی بحس مشترک درنیاید و لوح حس مشترک تهی ماند و آماده پذیرش صوریست که متخیله آنها را میسازد و این صور از آن بلوح حس مشترک فروآیند و دیده شوند.

و اما در بیماری هم نفس گرفتار سرپرستی تن است و بازگیر قوه متخیله از ترکیب صور نیست و متخیله بکار خود پردازد، و چون بر آن نیرو گرفت، حس مشترک از پذیرش صور برونی سر باززند و این صور خیالی در آن درآیند و بدید آیند، و صور هراسناکی که در حال غلبه ترس با دید شوند از این راه است، زیرا چون ترس چیره شود بر نفس بازش دارد از تأدیب متخیله و آن نیرو گیرد برای پرورش صورتگری خود در حس مشترک چون صورت غول و جز آن، و بسا که بر نفس ناتوان قوای دیگر چیره گردند، چون شهوت بچیزی و این شهوت بالا گیرد تا بر عقل چیره شود، و متخیله پیکره آن دلخواه را بسازد و در لوح حس مشترک نقش کند و چشمگیر شود.

و بر آنچه دانستی فروغ بسیاری وابسته است.

[فروع]

1 [سبب خوابهای درست و نادرست]

1- در سبب خوابهای درست و نادرست، بدان که صورتگریهای متخیله گاهی بدروغ است و گاهی درست، دروغش از سه راه است:

یکم آدمی چون چیزی را حس کرد و صورتش در قوه متخیله ماند هنگام خواب آن صورت در حس مشترک نقش بندد و چشمگیر شود و واقعیت ندارد.

دوم اینکه قوه اندیشه صورتی سازد و در خیال اندازد، و هنگام خواب آن صورت بحس مشترک افتد و چشمگیر شود، چنانچه آدمی اندیشیده که از شهری بشهر دیگر رود یا چیزی بخاطرش آمده یا از چیزی ترسیده که او همین احوال را در خواب بیند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 188

سوم اینکه چون مزاج روح که قوه مفکره را بر خود دارد دگرگون گردد احوال قوه اندیشه دگرگون شود، و از این رو هر که مزاجش بگرمی گراید آتش و آتش سوزی و دود بخواب بیند و اگر مزاجش بسردی گراید برف بخواب بیند، هر که مزاجش برطوبت گراید باران بخواب بیند، و هر که مزاجش بخشکی گراید خاک و رنگهای تیره بخواب بیند، این سه گونه خواب را تعبیری نیست بلکه پرت و پلا است.

و اما خوابهای درست و سخن در ذکر سببش دو مقدمه دارد یکی اینکه همه اموری که در این عالم فرودین باشند از آنچه بوده و باشد و خواهد بود در علم خدا تعالی و علم فرشته‌های عقلی و نفوس آسمانی است.

و دوم: اینکه نفس ناطقه را شاید که بدین مبادی پیوندد و صوری که در آنها نقش است در او نقش بندد، و نشدن آن برای بخل آن مبادی نیست و نه برای آنکه نفس ناطقه صورت‌پذیر نیست بلکه بخاطر اینست که نفس گرفتار به سرپرستی تن است و آن را از پیوست کامل بدانها بازدارد.

چون این را دانستی گوئیم چون نفس فراغتی یابد از تدبیر تن بمنش خود بدین مبادی پیوندد و از صور حاضر در آنها در وی نقش بندد همان صورتها که بدان نفس سزاوارتر است، و معلوم است که سزاوارترین آنها همانست که باحوال آن آدمی وابسته‌اند و به همشهریان و اقلیم‌نشینان او، و اما اگر آن آدمی مجذوب تحصیل علوم عقلیه باشد، از آنها هم چیزی بوی روشن گردد، و هر که همتش مصالح مردم است آنها را در خواب بیند.

و چون این صور در گوهر نفس ناطقه نقش بست متخیله که آینه‌وار صور را نمودار کند این صور کلی که در نفس نقش بسته با صورتهای جزئی مناسب آنها حکایت کند و آنگه این صورتها در حس مشترک نقش گیرند و مشهود گردند، اینست سبب خواب دیدن. سپس این صوری که متخیله برای آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 189

معانی بسازد گاهی تمام مناسبت دارند با آنها و این خواب نیاز بتعبیر ندارد و گاهی چنین نیست و از یک جهت با آنها مناسب است و در اینجا نیاز بتعبیر داریم، و سود تعبیر اینست که آنها را معبر برگرداند از خیال بمعانی کلی سازگار آنها.

و بخش سوم اینست که این صور با آن معانی هیچ مناسبتی ندارند برای یکی از دو جهت اول اینکه پدید شدن این صورت ناآشنا برای یکی از اسبابی است که در باره خواب پرت‌وپلا گفتیم دوم اینکه قوه خیال برای آن معنا صورتی ساخته و برای آن صورت هم صورت دوم و برای دوم هم صورت سوم و پر از این صورت بآن صورت رفته تا بصورتی رسیده که هیچ با معنای نقش بسته در نفس مناسبت ندارد و این قسم هم باز در شمار خواب پرت‌وپلا درآید، و از این رو گویند اعتباری بخواب شاعر و دروغگو نیست چون قوه‌های خیال اینها با ساخت و سازهای دروغ و بیهوده عادت کرده‌اند، و الله اعلم.

### فرع دوم [غیبگوئی]

: در چگونگی غیب‌گوئی، بدان که نفس ناطقه نیرومند که بهمه سو از بالا و فرود پرواز گیرد و چنان نیرومند باشد که پرداخت بکار تن بازگیرش از پیوست بمبادی مجرد نگردد، و با این وضع چنان افتد که نیروی فکرش تواند لوح حس مشترک را از حواس ظاهره بازستاند دور نباشد که برای چنین نفسی در بیداری هم مانند رؤیا که در خواب است رخ دهد



و بمبادی مجرد پیوندد و از آنها صوری در او نقش بندند که دلالت بر وقایع این جهان دارند در جوهر نفس ناطقه، و آنکه قوه متخیله نیرومند از آن صورتی سازد مناسب آن و آن را بلوح حس مشترک فروآرد و چشمگیر گردد و محسوس شود و در این حال آن آدمی سخنی برشته کشیده شنود از هاتف.

و بسا که منظری هر چه کاملتر و صورتی هر چه والاتر نگردد که با وی احوالی که بدو وابسته است گوید. سپس اگر صورت محسوسه منطبق باشد، آن معانی که نفس ناطقه دریافته وحی صریح باشد، و اگر صورت خیالی مخالف آن صورت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 190

عقلی باشد از برخی وجوه و نیازمند بتفسیر باشد، و باز گیر قوه متخیله از تغییر و تبدیل معنای کلی دو چیز است.

1- اینکه صورت نقش شده در نفس ناطقه از جانب مبادی عالیه بخوبی روشن و گویا است و مانع از تصرف خیال است در آن چنانچه صورتهای باز گرفته از خارج هر گاه خوب روشن باشند نگذارند خیال آنها را دگرگون سازد و عوض کند (وجه دوم این اول ذکر نشده- از مترجم) نوع دوم از غیبگوئی: اینست که نفوس ناتوان از پیوست بعالم نادیده در بیداری خود بسا کمک گیرند از آنچه حس را هراسناک و خیال را سرگردان سازد مانند اینکه خود را سخت دربند کشند، یا در آینه و برق خیره کننده نگرند که دیده را لرزان سازد چون اینها همه خیال را بهراس افکند و نفس از سرگردانی و کناره گیری آن در این لحظه از تدبیر بدن بهره گیرد برای دریافت غیب، و شرط این گونه غیب دانی اینست که آن آدم ضعیف العقل و ساده و خوش باور باشد نسبت بهر چه برایش حکایت کنند از تماس با پری چون کودکان و زنان و ابلهان، اینان چون حواسشان ناتوانست و زود بسخنی فریفته یک خواسته ویژه شوند و نفسشان در این پیشامدها لحظه بعالم غیب رو آرد، و آن خواسته را اندیشد یک بار سخنی شنود و پندار پری است و یک بار صورتهای بیند و گمان برد اخوان پریانند و از غیب باو چیزی الهام شود که در اثناء غش خود بدان گویا گردد و شنوندهها آن را بر گیرند و تدبیر کار خود بر بنیاد آن نهند اینست آنچه شیخ الرئیس در این باب تقریر کرده.

و بدان که بنیاد همه فروعات دو چیز است.

1- اینکه صوری که پیغمبران و اولیاء و دیگران مشاهده کنند وجود خارجی ندارند و گر نه باید هر که حس سالم دارد آنها را دریابد، زیرا اگر با همه این شرائط دریافت نشوند، رواست در برابر ما کوهها و غرشهای آسمانی باشند و ما آنها را نبینیم و نشنومیم و این سفسطه است و نهان نیست که این نادانیها که باین گفته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 191

چسبانید بگفته خود شما هم بچسبید برای آنکه اگر روا باشد آدمی صوری بیند و با آنها سخن گوید و آواز آنها را بشنود و شکلشان را بنگرد و با این همه وجود خارجی نداشته باشند، رواست همه اینها را هم که ما بینیم از شکل مردم و کوهها

و دریاها و آنچه شنویم از غرش آسمان در خارج نباشند و صرف خیال و صورت‌بندی در حس مشترک باشند و معلوم است که گفتن آن هم سفسطه است.

بلکه گوئیم این در ناباوری و نادانی اندری از نخست شدیدتر است زیرا بنا بگفته ما میدانیم هر آنچه دیدیم درست است و هست جز اینکه بر ما لازم شود تجویز موجوداتی در نزد ما که نبینیم آنها را و این مایه تردید در وجود آنچه دیدیم و شنیدیم نباشد اما بگفته آنها لازم آید تردید در وجود هر صورتی بینیم و هر آوازی شنویم و این نادان اندری کامل و سفسطه تمام است و ثابت شد قول شما در نهایت فساد است.

اگر گویند حصول حالت حس ناموجود احوال ویژه‌ایست چون کمال نفس و قوت عقل که در انبیاء است و اولیاء، و چون کسی آن احوال را ندارد و آدمی معمولی است این احوال را ندارد و قطع بوجود خارجی این چیزها دارد جواب گوئیم بروشی که شما گفتید روشن است که ناشدنی نیست حس صورتی که اصلاً وجود ندارند و چون این رواست باید دلیل آوریم بر اینکه اسباب حصول آن منحصر است در چنین و چنان با برهان یقینی و باز ثابت کنیم که این اسباب خاصه همه وجود ندارند با برهان یقینی و باز برهان آریم که ممکن در بقاء بی‌نیاز از علت نیست، زیرا اگر چنین نباشد ممکن است سبب حالت برود و خودش بماند و آنگه با اقامه برهان قاطع بدین مقدمات جزم ما بوجود محسوسات در خارج وابسته شود باین مقدمات نظریه مشکل و آنچه وابسته بمقدمه نظریست خودش اولی است که نظری باشد و کلیه علمی که مقدمات محسوسه دارند باطل میشوند، و روشن شد گفته شما باطل است و مایه سفسطه است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 192

و بدان آنچه فلاسفه را بدین سبب تراشیدها واداشته اتفاق آنها است بانکار فرشته و پری، و در کتاب ارواح روشن کردیم در نفی این چیزها شبهه و خیال درستی ندارند، و چون چنین است و گفته آنها بی‌دلیل و مایه سفسطه است، این قول در نهایت فساد و بطلانست، این تمام سخن است در این اصل.

و اما اصل دوم که این سخنها همه فرع اثبات ادراک حواس باطنه است ما ببرهان قاهر قاطع روشن کردیم که هر دریافتی از نفس ناطقه است و بخش کردن دریافتها به نیروهای جداگانه باطل است و سخنی است فاسد، و از این بیانات ثابت شد که سخن آنان در نهایت ضعف و تباهی است.

و حق اینست که در این باب وجوه بسیاریست یکی اینکه نفوس ناطقه چند نوعند، و هر نوعی یک روح کلی فلکی دارد که علت آنست و صلاح بخش احوالش و این روح فلکی سرچشمه آنها است، و آن را طباع تام نام نهادیم، و مانعی ندارد که آنچه در خواب بیند و بار دیگر در بیداری و بار سوم بالهام کار آن طباع تام او باشد، و مانعی ندارد که او بتواند بهر شکل هوایی در آید در هر کار خود بجسمی مناسب آن.

دوم اینکه فرشته و پری را ثابت دانیم و میتوانند کارهائی ویژه کنند و بهمراه آنها بدید آدمی آیند و کارهائی کنند که از آدمی در پرده باشند، اینست آنچه در این باب گوئیم.

در موافق و شرحش گفته: اما رؤیا نزد جمهور متکلمین خیالی است بیهوده چون معتزله گویند در خواب شرائط دریافت که برابر بودن و پرتو دید است و وساطت هواء زلال و بنیه خاص و نبودن حائل وجود ندارد تا خواب چیزی بیند، و آنچه خواب بیند ادراک نباشد و خیال باطل و وهم فاسد است، و اما نزد همکیشان ما که برای ادراک، شرطی ندانند برای آنست که خلاف عادت خداست که ادراک در خوابیده آفریند و خواب ضد ادراک است، و رؤیا ادراک حقیقی نباشد بلکه خیالی است باطل.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 193

استاد ابو اسحاق گفته: رؤیا بی تردید ادراک درستی است زیرا فرقی میان دیدن و شنیدن در خواب و در بیداری نیست و نه در چشیدن و ادراکات دیگر، و اگر در آنها نسبت بخواب تردید روا شود در باره بیدار هم روا گردد و سفسطه و اعتراض بر امور معلوم و بدیهی رخ دهد، و استاد منکر نیست که خواب ضد ادراک است، ولی پندارد که ادراک خوابیده بجزئی از او است جز جزئی که در بیدار ابزار ادراک است و از این رو اجتماع دو ضد در یک جا نباشد.

گویم: سپس عقیده فلاسفه را نزدیک بدان چه گذشت نقل کرده و گفته است برخی از محققان حکماء و صوفیه که پندار خود جمع کنند میان شرع و حکمت گویند که سبب رؤیا فروکش روح بخاریست از برون بدرون برای چند چیز چون آسودن از کثرت حرکت، و پرداختن بدرون برای جبران تنگی جا و از این رو چون معده پر شود خواب آید. و برای کاستی در روح که نتواند برون و درون هر دو را اداره کند، و بیش و کم خواب اسباب طبی دارد که در کتب اطباء ذکر شدند.

و چون روح بدرون کشید و حواس از کار افتادند، نفس فراغتی از پرداخت بواردات آنها یابد و مانع از پیش او برخیزد و اگر عالی و راست شیوه و روحانی باشد و ستوده اوصاف روی بخدا آرد پاک از نقائص و رو گردان از شواغل تن ستوده خصال و جز آن از هر چه روشنی و نیرویش را باید تا عالم محسوس را بزداید از طاعت و عبادت و ریاضت بدستور خدا، و حفظ میانه افراط و تفریط با دوام وضوء و ذکر خصوص از سر شب تا هنگام خواب با تندرستی و اعتدال مزاج شخصی و مغزی و پیوندد بجواهر روحانیه شریفه که نقوش همه چیز در آنها است از کلی و جزئی بنام کتاب مبین و ام الکتاب و از آنها نقش پذیرد بویژه از آنچه شایدهش و بایدهش چون نفس آینه ایست که در برابر آینه دیگر نقش پذیر است با آمادگی اسباب و رفع حجاب، و حجاب او پرداخت بواردات حواس است، و چون برداشته شود از آن آئینه‌های علوی آنچه باید در او نقش بندد، و اگر آنها جزئی باشند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 194

و همان طور در حافظه بمانند و متخیله در آنها دست نبرد رؤیا درست در آید و نیاز بتعبیر ندارد، و اگر متخیله غالب و ادراک نفس ناتوانست تبدیلی مناسب در آن رخ دهد چنانچه علم شیر نمود کند و دشمن مار و شاه دریا و کوه، زیرا دانستی هر چیزی را صورتیست جدا در هر نشانه، گرچه با هم توافق دارند.

گفته: مردی نزد ابن سیرین آمد و گفت در خواب دیدم که مهری بدست دارم و دهان هر مرد و فرج هر زنی را مهر میزنم باو گفت تو مؤذنی و در ماه رمضان سپیده دم اذان گوئی و تصدیق کرد، دیگری آمد و گفت: در خواب دیدم روغن زیت در زیتون میریزم.

گفت: اگر کنیزی همبستر داری بررسی کن که او مادر تو است، چون زیتون مادر زیت است، و او بررسی کرد و کنیزش مادرش بود که در خردسالیش باسیری رفته بود.

دیگری گفتش: در خواب دیدم که در بگردن خوکها بندم، گفت گویا حکمت بناهل آموزی، و همچنان بود.

و بسا متخیله چیزی را بدل بمانند آن کند یا بضد آن، چنانچه خواب بیند پسری برایش زاده و دختری آید یا بعکس، و تعبیر این گونه خوابها نیاز بتصرف و برگردان دارند، و بسا انتقالات متخیله منحصر بیک نوع نیست و تعبیر دچار انشعاب شود و نسبت بشخص و حال و صنعت و فصل سال و بهی و بیماری خواب بیننده مختلف گردد و معبر را حدسی باید، و بسیار دچار اشتباه شود.

و اگر نفس آدمی پست و دنیا پرست و اندر شهوت و نافرمانی باشد و نیروی متخیله را بخیالهای فاسد و جز آن کشد که مایه تیره گی دل و بد سرشتی مغز است و در خواب بجوهر روحانی پیوستی ندارد و متخیله سر خود در کشور خود صورت سازی کند چنانچه اشخاص و اشیاء را در خارج دیده و برخی بکلی یاوه باشند و بازیگری و پریشانی خیال که بیشتر بدان دچار است، و از آنها در عالم خوب بصور دیگر منتقل گردد و بحکایت آنها پردازد چنانچه حواس در بیداری بویژه اگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 195

ناتوان و اثرپذیر باشد، و این خوابها پرتوپلا باشند، و احوال و مزاج تن در آنها اثر بخشند.

و اگر صفراء بر مزاجش غالب است دزدی در خواب بیند، و اگر گرمی، آتش و حمام داغ و اگر سردی غالب است برف و زمستان و مانند آنها، و اگر سوداء غالب است چیزهای سیاه و امور هراسناک یکی از دانشمندان گفته: همانا صورت در خیال آید از غلبه حرارت، برای آنکه حرارت در هر جا سرایت بمجاور خود کند مانند نور خورشید در اجسام، و چون متخیله در جسم داغی نقش گیرد اثری گیرد که موافق طبع آن باشد، چون هر چه از دیگری اثر پذیرد مناسب حال خود اثر پذیرد، و متخیله جسم نیست تا داغ شود بلکه همان آتش را که جسم داغی است در خود دریابد.

سپس گفته: پیوست با جواهر روحانیه بسا در بیداری هم باشد چنانچه صورتگری خیال در هر دو حال است برای آنکه پرده برداری میان نفس و آن عالم چنانچه در خواب باشد بسا باسباب دیگری میسر گردد، مانند آنکه سرشت نفسی پاک است، یا بوسیله کشتن نفس و بیرون کشیدن آن از جهان ماده بریاضتهای سخت تا حجاب او برداشته شود، و کشف و مشاهده پدید آید، و حوادث و حقائق پدیدار گردند، مانند مرگ اختیاری که اولیاء دارند و چون مرگ طبیعی که پرده برداری کند برای همه از سعدها و اشقیاء.

و چنانچه مزاج خشک و گرم شود و روح بخاری کم تا نفس از حواس ظاهره برای غلبه سوداء و کمی روح روگرداند و با اینکه چشمش باز است مبهوت و بیخبر ماند از آنچه بیند و شنود، چون خروج روح بظاهر تن ناتوانست و می شود برای چنین آدمی جواهر روحانیه منکشف شوند و چیزی از غیب در او منقش گردد و او نفهمیده بازگوید، چنانچه در برخی دیوانه‌ها و غشی‌ها و کاهنان دیده شده که از آینده گزارش دادند.

سپس آنچه نفس در بیداری برخوردار دو جور است اگر نفس نیرومند و همه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 196

سو بین باشد، و مشاعر فرودین او را از مدارک عالیه باز ندارد، و متخیله بتواند حس مشترک را از مشاهده ظاهر رها کند و بمشاهده آنچه در درونست بکشاند دور نیست همان حالت رؤیا بدو دست دهد که بسا وحی صریح است و نیاز بتأویل ندارد و بسا مبهم است و نیاز بدان دارد، و بسا مانند خوابهای پرت‌وپلا باشد اگر دستخوش خیال گردد و پریشان شود، و اگر چنین نباشد چند وجه دارد.

1- خیال را بوسیله امر محسوسی دچار هراس و سرگردانی کند چنانچه برخی پیشگویان کودکی یا زنی را که دچار ضعف مداراند واسطه سازند و با چیزهای زرق و برقی یا آلوده بسیاهی هراسناک یا خیره‌کننده بواسطه لرزش یا براقی سر گرم کنند تا از زبان آنها غیب بشنوند و مانند اینکه برخی صوفیان و کاهنان برقص و کف زدن و شادی پردازند برای اختلال حواس و بسا بورد و دعای نامفهوم که الفاظ هراس‌آور دارد توسل جویند برای بزبان آوردن دیگری.

2- بواسطه غش و بلاهت و کودنی حواس ظاهره بی‌اثر گردند و گاهی هر دو سبب فراهم شوند ناتوانی بیش از حد حواس و تقویت نفس بطرب سازی و جز آن مانند بسیاری از مرتاضان رنج کش و این خوبست، و آنچه کاهنان و مسح‌شده‌گان کنند نقصان و گمراهی و بیکار کردن نیروها است از آنچه برایش آفریده شدند، و اما فضلاء ریاضت و علمشان مرموز و مکتوبست از نامحرمان.

کراچکی-ره- در کتاب کنز الفوائد گفته: استاد ما شیخ مفید در برخی کتبش گفته: سخن در باره رؤیا و خوابها کمیابست، و اندیشمندان پر بدان بی‌اعتنا، و این گرفتاری بزرگی است، و گفتار درست در باره آن اصلی است جلیل و رؤیا چهار علت دارد.

1- چیزی را پر در خاطر آوردن و با خود گفتن تا در نفس نقش گیرد و خواب آن را در خیال مجسم سازد و این اعتبار دارد.

2- بر اثر غلبه چهار طبع بر یک دیگر مزاج پریشان شود و در خیال آید آنچه با طبع غالب سازگار است از خوردنی و نوشیدنی و دیدنی و پوشیدنی و شادی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 197

بخش و نفرت‌بار، و بسا اثر طبع غالب در بیداری و شهود هم باشد تا آنجا که صفرازه را بالا رفتن بر بلندی دشوار است و بخیالش افتد که از آن درافتد و هول و هراسی کند که دیگران نکنند، آنکه سوداء بر او غلبه کند خیال کند بهواء برآمده و فرشته‌ها با او راز گفتند، و آن را درست پندارد تا آنجا که خود را پیغمبر شمارد که از آسمانش وحی رسد و مانند آن.

3- لطفهای الهی است که برخی آفریده‌ها را فراگیرد، برای آگاهی و همواری و اعدار و انذار، و در دلش افتد آنچه خیالش را برانگیزد برای کارهایی که طاعتند و شکر نعمت، و او را از نافرمانی بازدارد و از آخرت بترساند، و مصلحتی بیش آردش و سود معنوی و اندیشه معرفت‌آور.

4- سبب‌سازیبست از شیطان و وسوسه‌ای از او در دل انسان که بیادش آرد چیزهای اندوهبار و غم آنچه بدان نرسد، یا واداردش بر ارتکاب گناه که مایه هلاک او است، یا باعث شبهه‌های در دینش گردد که نابودش سازد، و این سزای بی‌توفیقی است بر اثر نافرمانی و تقصیر در طاعت خدا سبحانه و از خوابهای بیهوده کسی رهانیست جز انبیاء و ائمه علیهم السلام و راسخان در علم از مردم صالح و استادم همیشه میگفت: هر که پردانش و با فهم شود خواب دیدنش کم شود، و با این حال اگر با تن سالم خوابی بیند درست در آید و منظورش از تندرستی دچار نبودن به بیماریهای مهیج چار طبع و اعتدال مزاج است چنانچه بیان شد، خواب مست درست نیست و نه کسی که شکمش پر از خوراک است که مانند مست است از این رو گفته‌اند خوابهای ماه رمضان کمتر درست در آیند، اما خواب انبیاء جز درست نباشند و در حقیقت وحی باشند گرچه نام آن را ندارد، و چون خواب مؤمن درست باشد از طرف خدا تعالی است چنانچه گفتیم و در حدیث پیغمبر است صلی الله علیه و آله که: خواب مؤمن؟؟؟ جزء نبوت است، و از آن حضرت روایت است که خواب مؤمن چون سخنی است که پروردگار در بر او گفته.

و اما وسوسه شیاطین جن از شرع رسیده خدا تعالی فرماید «از شر وسواس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 198

خناس که وسوسه کند در دل مردم، 4-6 الناس» و فرموده: «راستی شیاطین وحی کنند بدوستان خود تا با شما جدل کنند، 121-الانعام» و فرمود: «شیاطین انس و جن که بهم وحی کنند گفتار ناهنجار را برای فریب» و در شرع وارد شده و راهی برای منعش نیست.

و اما چگونه پری آدمی را وسوسه کند؟ پری جسمی است رقیق و لطیف و میتواند تا بیخ گوش برود و سخنی در آنجا افکند که بر شنونده اشتباه شود و پندارد خاطره است، چون مانند محسوسات آن را از حواس دریافت نکند، و این در باره خواب و بیدار هر دو رواست، و مخالف عقل هم نیست، جابر بن عبد الله روایت کرده در این میان که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه میخواند ناگاه مردی برخاست و گفت: یا رسول الله من در خواب دیدم سرم بریده است و میغلطد و من بدنبالش میروم، فرمود بازی شیطان را بازمگو که با تو کرده، سپس فرمود: چون شیطان با یکی از شما در خواب بازی کند بهیچ کس نگوید.

و اما اینکه آدمی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا یکی از ائمه علیهم السلام را در خواب ببیند در نزد من سه گونه است.

یکم آنکه قطع دارم درست است.

و دوم قطع دارم نادرست است و بخشی هم درستی و نادرستی هر دو را محتمل است آنکه قطع دارم درست است اینست که در خواب ببیند پیغمبر یا امام در طاعت خداست یا بدان فرمان دهد و یا نهی از گناه کند یا زشتی آن را بیان کند و بحقی دعوت کند یا حقی گوید، یا از باطلی بازدارد یا بدکار را نکوهش کند و اما آنکه نادرست است آنست که مخالف این باشد چون قطع داریم پیغمبر و امام حق جوی و حق گویند و از باطل بدورند، و اما آنکه ممکن است درست یا نادرست باشد اینست که پیغمبر یا امام را در حال عادی ببیند که جنبه مذهبی ندارد مانند اینکه در خواب ببیند سوار است یا راه میرود یا نشسته و مانند آن، و اما خبر مروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که: هر که مرا ببیند مرا دیده است زیرا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 199

شیطان شبیه من نمیشود» اگر مقصود دیدن در خواب باشد مخصوص بهمان قسم اول است نه در هر سه قسم، زیرا شیطان مانند پیغمبر نشود در حق و طاعت.

و اما آنچه از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت است که «هر که مرا در خواب ببیند در بیداری دیده» دو وجه دارد.

یکم آنکه مقصود خواب دیدن باشد و مخصوص قسم اول باشد مانند خبر گذشته.

دوم اینکه مقصود دیدن در بیداری باشد نه در خواب و نائم وصف پیغمبر باشد نه خواب‌بیننده بدین معنی که هر که مرا بیند و در خوابم مانند اینست مرا دیده و بیدارم و سودش اینست که بآنها بفهماند او در خواب و بیداری هر دو دریافت یکسان دارد و چون در حال خواب هم در حضور او باشند رعایت ادب کنند چنانچه در بیداری او، و از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت است که چرتی زد و برخاست و بی‌تجدید وضوء نماز خواند، و از او پرسش شد، فرمود: من مانند شماها نیستم چشمم میخوابد و دلم بیدار است.

و همه این روایات خبر واحدند و اگر پذیرفته شوند بر این روش تفسیر شوند استادم - ره - میگفت: چون آدمی را شاید که در بیداری گوید من خدایم مانند فرعون و همگنانش با بیچارگی آدمی و نبودن اشتباه در باره او در بیداری چه مانعی است که ابلیس خوابیده‌ای را وسوسه کند که من پیغمبرم با اینکه توانائی او از آدمی بیش است و اشتباه در خواب فراوان.

و دلیل روشن اینکه در خواب دیدن پیغمبر یا امام درست و نادرست دارد اینست که شیعه‌ای گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم به‌مراه امیر المؤمنین علیه السلام و بمن فرمود: از علی پیروی کن نه جز او، و بمن آموخت که خلیفه وی او است و أبو بکر و عمر و عثمان ظالم و دشمن اویند، و مرا از دوستی آنان بازداشت و به بیزاری از آنان واداشت، و مانند آن از خصائص عقائد شیعه.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 200

و باز ناصبی میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیدم به‌مراه أبو بکر و عمر و عثمان و مرا بدوستی آنها فرمانداد و از دشمنی آنها بازداشت، و بمن آموخت که یاران اویند در دنیا و آخرت و با اویند در بهشت و مانند آن از عقائد مخصوص ناصبیه و بناچار میدانم یکی از این دو خواب درست و یکی نادرست و درستش همانست که در بیداری بدلیل ثابت شده باشد و شیعی را نرسد که ناصبی را دروغ پردازد در خواب دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله زیرا او هم معارضه بمثل تواند کرد.

و یک ناصبی را دیدم که شیعه شد و بما گزارش داد که خوابهایش ضد آنها است که در ناصبی بودنش میدیده، و روشن شد که یکی از این گونه دو خواب نادرست است، و نتیجه حدیث نفس یا وسوسه شیطانست و مانند آن، و خواب درست همان لطف خداست به بنده‌اش بمعنائی که پیش وصف کردیم.

و گفتار ما در خواب درست که آدمی پیغمبر را در خواب بیند باین معنا است که مانند آنست که دیده نه بحقیقت پرتو دیده‌اش بتن پیغمبر افتاده، کدام دیده در خواب بینائی دارد؟ و این جز یک تصور و خیال نباشد که بلطف خدا چون



دانشی است، و این منافات ندارد با خبری که گوید: «من رأنی فقد رأنی، زیرا مقصود تشبیه است، و برای خردمند در اینجا خطائی نباشد.

مازری از عامه در شرح قول پیغمبر صلی الله علیه و آله «الرؤیا من الله و الحلم من الشیطان» گفته: عقیده اهل سنت در حقیقت رؤیا اینست که خدا تعالی در دل خوابیده عقائدی آفریند چنانچه در دل بیدار، و او است که هر چه خواهد کند و خواب و بیداری بازش ندارد، و چون این عقائد را آفریند آنها را نشانه امور دیگری سازد که دوباره آفریند یا آفریده باشد، و چون در دل خوابیده آفریند که پریده با اینکه پرنده نیست این اعتقاد ناشدنی نشانه یک امر شدنیست چنانچه خدا ابر را نشانه باران آفریده و همه آفریده خدایند ولی خدا رؤیا و عقائد را نشانه شادکنندهها آفریده در نهانی از شیطان و نشانه زیان آور در حضور شیطان و آن را مجازا بوی بسته چون در بر او بوده و او را در حقیقت کاری نباشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 201

بغوی در شرح السنه گفته نه هر چه آدمی در خواب بیند درست و تعبیر دار باشد، بلکه خواب درست آنست که از طرف خداست و فرشته رؤیا آن را از ام الكتاب آرد و جز آن پرت و پلا است و تعبیر ندارد و آن چند نوع است، بسا کار شیطانست که آدمی را بازی گیرد یا او را غمنده کند و ویرا نیرنگها است که غمنده گی آرنند چنانچه خدا تعالی فرموده «همانا راز گوئی از شیطانست تا غمنده سازد آنان را که گرویدند، المجادله» و از بازیهای شیطان با وی احتلام است که غسل دارد و تعبیر ندارد.

و بسا از حدیث نفس است چنانچه در کاریست یا پیشه‌ای، و در خواب آن را بیند و عاشق معشوق خود را بیند و مانند آن، و بسا اثر مزاجی است چنانچه پر خون قصد و حجامت و سرخی و خون و باغ و گل و نی و نشاط و مانند آنها در خواب بیند، و صفرا زده آتش و شمع و چراغ و چیزهای زرد و پرش در هواء و مانند آن در خواب بیند، و سودائی تاریکی و سیاه رنگها و شکار وحشی و هراسناکها و مرده‌ها و گورها و ویرانه و تنگنا و بار سنگین در خواب بیند، و بلغمی سفیدی و آب و تری و برف و لجن در خواب بیند و هیچ کدام تعبیری ندارند.

سید مرتضی - ره - در کتاب الغرر و الدرر در جواب این پرسش که چه فرمائی در خوابها درستند یا نادرست؟ و کار چه کسند؟ و چرا بیشتر درست در آیند؟

و چرا در خواب دیدن جماع انزال منی شود؟ و اگر درست و نادرست دارند راه جدا کردن آنها چیست؟

گفته: بدان که خواب خرد کامل ندارد، زیرا خواب نوعی بیهوشی است و آن برانداز علوم است، برای این آدم خواب عقائد بیهوده دارد چه که خردش کاسته و دانشش رفته، هر خوابی عقیده‌ایست که خوابیده در خود بر آورد و نمیشود کار دیگری در وی باشد، زیرا جز خودش از بازگویان آدمی باشند یا فرشته یا پری جسمند و جسم نمیتواند در دیگری

عقیده یا هر چه از جنس آنست آفریند ولی در خود چنین کاری تواند، و گفتیم البته نتواند در دیگری اعتقاد آفریند برای آنکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 202

آنکه هر کاری از توانا بدیگری سرایت کند با اعتماد بر آن و در جنس اعتماد اعتقاد آفرینی نیست.

و از این رو اگر یکی از ما روزگاری دراز فساد آورد که در دل دیگری عقیده‌ای پدید کند نشود، و این مطلب در جاهای بسیار شرح شده، و تنها خداست که در دل ما میتواند بی سبب عقیده‌ای آفریند.

و روا نباشد که خدا در دل خواب عقیده آفریند، زیرا بیشتر عقائد او نادانیت و نمود بر خلاف واقع چون خواب بیند که راه میرود و سوار است و اوصاف بسیاری دارد که هیچ کدام وجودی ندارند، و خدا تعالی نادانی نیافریند، و باید همه این اعتقادات از خود خواب باشد.

و در کتاب مقالات گفته: صالح قبه نامی عقیده داشته هر چه در خواب بیند حقیقت دارد، و این نادانیت و بنادانیهای سופسطائیان برد، زیرا بسا در خواب بیند سرش بریده یا مرده یا با آسمان رفته و ما میدانیم چنان نیست، و اگر نزد این آقای صالح رواست که بیدار معتقد باشد سراب آبست و حقیقت دارد و چوب قائق رانی که در آب شکسته نماید با اینکه درست است اشتباه و غلط است باید آن را در آدم خواب هم روا دارد که از کمال دورتر است و بکاستی نزدیکتر و چرا نگوید:

آنهم غلط است.

و سزا است که آنچه خوابیده بخیال خود دیده سه بخش کرد: یکی آنچه بی سبب و منشأ پدید آمده دوم آنچه از وسوسه شیطانست که در بیخ گوش او بنهانی گوید و چیزها در بر دارد و خواب که آنها را شنود معتقد شود که آنها را دیده که البته بسیار کسانی در خواب سخن سخنگوی نزدیک خود را شنوند و معتقد شدند که گفتارش را در خواب دیدند.

سوم آنچه خدا بدل آدم خواب اندازد یا فرشته‌ای را گوید تا آن را در دل او اندازد، و حقیقتش اینست که سخنی در بن گوش خواب انجام شود و او معتقد گردد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 203

که مضمون آن را بچشم دیده، خوابها که دعوت بخیر و صلاح در دین باشند باید چنین باشند چنانچه خوابهای بد باید از وسوسه شیطان باشند.

و هر خوابی که درست درآید یا تعبیر درستی دارد باید همان باشد که خدا در گوش او افکنده که چنان بوده یا باشد برای نوعی مصلحت، و خوابیده معتقد شده آنچه را شنیده بچشم دیده، و در این صورت تعبیرش درست درآید، و این در آنجا است که درست درآمدنش اتفاق نباشد زیرا برخی خوابها بطور اتفاق درست در آیند و برخی مجال اتفاق هم در آنها کم است.

اگر گویند نه اینکه ابو علی جبائی در سخنی از خود در باره خوابها گفته:

طبائع نشود که در آنها اثر بخشند زیرا طبایع بمذهب صحیح اثری ندارند، و با این حال می‌شود که در برخی خوراکیها خواب بسیار دیده شود چنانچه برخی خوراکیها در بیداری هم خیال آفرینند، گوئیم ابو علی چنین گفته و خطا گفته زیرا اثر بخشی خوراکیها بحسب عادت در مذاهب صحیحه بی‌وابستگی به طبائع کار خدا باشد و چطور می‌شود خیال باطل و اعتقاد نادرست را کار خدا دانست؟

اما سخن از وضع بیدار خیالگر با خواب بیننده یکی است، و نمیشود تخیل نادرست کار خدا باشد نه در خواب و نه در بیدار، و خیالگر فاسد بیخواب باید کم خرد و بی‌تمیز و بیهوش باشد که چنین عقیده‌ای را برآورد چنانچه در باره خواب گفتیم.

اگر گویند: چه گوئید در خوابهای پیغمبران، و چه سببی دارد درستی آنها تا خوابشان را بمانند وحی که شنوند شمردند؟ گوئیم اخباری که در این باره آمده قطعی نیستند و مایه علم نیستند و بسا که خدا به پیغمبری وحی کند که خوابی که بیند باید بدان عمل کند، و اعتمادش بمجرد خواب دیدن نیست و بر این وجه عمل می‌شود خواب ابراهیم در سر بردن پسرش و اگر چنان نباشد چگونه ابراهیم دانست مامور است بسر بردن پسر خود.

اگر گویند: پس تفسیر آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده که «من رأنی فقد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 204

رأنی فان الشیطان لا یتخیل بی» چیست؟ با اینکه میدانیم محق و مبطل و مؤمن و کافر بسا او را در خواب بینند و هر کدام بصد هم از او گزارش دهند و چگونه در حقیقت او را دیده باشند؟ گوئیم: این یک خبر واحد ضعیف است و اضعف اخبار است و اعتماد را نشاید و بر فرض صحت مقصود از آن دیدار در بیداریست و بیان اینکه شیطان بشکل من نمیشود چون که گفته‌اند شیطان بشکل بشر درمی‌آید و این معنی بظاهر لفظ خبر مناسب‌تر است زیرا در آن بیننده‌ای آورده و خود را دیده شده تعبیر کرده با اینکه در خواب نه بیننده حقیقی هست و نه دیده شده و تنها وجود هر دو در بیداریست و اگر

حمل بر خواب شود تقدیر کلام اینست که هر که معتقد است مرا در خواب دیده گرچه در حقیقت بیننده نیست در حکم کسی است که مرا دیده و این خلاف ظاهر لفظ خبر است.

و اینکه ما در باره خوابها گفتیم و آنها را بخش کردیم از هر چه در این باره گفته‌اند درست‌تر است، و آنچه در این باره نوشتند حاصل و تحقیقی ندارد، و اما یاهوهای فلاسفه در این باب زن فرزند مرده را بخنده آورد زیرا آنان خوابهای درست را که سببش را ندانستند باطلاع نفس بعالم خودش وابسته‌اند که در آن بعلم آینده سرکشیده و لوح محفوظ را خوانده، و آنچه در باره حقیقت نفس گفته‌اند نه مفهومی دارد و نه دلیلی تا برسد باطلاع نفس بعالم خودش، این اطلاع چیست؟ عالم نفس کدام است؟ و برای چه از این اطلاع کائنات را بداند؟ همه اینها مزخرف و یاهو است، و هراس‌گوئی که چیزی بدست ندهد.

و قول صالح قبه با اینکه نادانی محض است مفهوم‌تر از قول فلاسفه است، زیرا صالح گفته آدم خواب در حقیقت چیزی را بیند که ندیده ولی نامعقول و نامفهوم نگفته بلکه نادرست گفته که مفهومی دارد، و اینان چیزی گویند که با کوشش هم مفهوم نشود، و با اندیشه معقول نگردد و فرق آنها روشن است و اما سبب انزال

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 205

بر همان پایه است که در بیداریست و هنگام جماع، و علت آن یاهوسرائی طبیعی‌ها نیست زیرا طبع مایه ندارد و وابستن بدان سرابی است بیحاصل و همانا سبب انزال اینست که شیوه خداست که با عقیده بانجام جماع انزال منی شود گرچه این عقیده در خواب باشد و بی‌اصل باشد (پایان سخن او - قده -).

بذکر همین گفته‌ها بس کنیم و تحقیق و انتقاد در باره آنها را رها کنیم که باعث درازی سخن و خروج از مقصد کتاب است و آنچه را در این باب از اخبار منسوبه بآئمه علیهم السلام برای ما روشن است بگوئیم و آن اینست که رؤیا مستند بامور پراکنده‌ای است.

1- روح در حال خواب حرکتی بآسمان دارد یا خودش بنا بر اینکه جسم است چنانچه ظاهر اخبار است یا با جسد مثالی بنا بوجود آن در حال زندگی نیز که روح را دو تن است اصلی و مثالی که در بیداری بیشتر بتن اصلی وابسته است و کمتر بتن مثالی و در خواب برعکس یا آنکه خودش پس از سستی وابستگی بتن در خواب رو بعالم ارواح کند، و اگر هم جسم باشد این احتمال هست چنانچه برخی اخبار بدان اشارت دارد، و حرکتش کنایه از رو گرداندن از این تن است و رو آوردن بعالم دیگر و پس از حرکت بهر معنا باشد در ملکوت اعلی چیزها بیند و برخی الواح تقدیرات را بخواند، و اگر پاک است و روشن بین همه چیز را چنانچه نگاشته است بخواند و خوابش نیاز به تعبیر ندارد، و اگر دلش تیرگی ماده را دارد و پرده شهوت چیزها را شبح مانند بیند مانند چشم بیمار و پرده‌دار، و استاد معبر میتواند اشتباه او را برطرف کند.

و ممکن است خدا چیزها را در این حال نه بصورت اصلی بلکه بصورت مناسب دیگر باو نماید برای مصالح کثیره چنانچه آدمی مال را در خواب مار بیند، و بسا پول را بصورت عذره تا بفهمد زیانبار و پلیدند و باید از آنها دوری کرد، و بسا در هوا چیزها بیند که خواب دروغ است و تعبیر ندارد، و بسا مقصود از دیدن چیزها در هواء اموریست که بدانها خو گرفته و شهوت خیالی و باطل است، و البته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 206

آنچه دلالت بر این دو نوع دارند در روایت محمد بن قاسم و روایت معاویه بن عمار و دیگران گذشت.

2- خواب دیدن افاضه ایست از خدا بدو بوسیله فرشته یا بی‌او چنانچه خبر اُبی بصیر و سعد بن خلف اشارت دارند.

3- آنچه وسوسه شیطانست و چیرگی او برای گناه و نافرمانی در بیداری یا آلودگی به نجاست ظاهری و باطنی که دل را تیره کردند، چنانچه در روایت هزاع و روایت تارک الزکات و جز آنها گذشت و آیه نجوی هم بر آن دلالت دارد بنا بر برخی وجوه تفسیر.

4- برای آنچه در ذهن او مانده از خیالهای یاوه و تصوره‌های بیهوده که خبر ابن اُبی خلف و جز او بدان اشارتست و اما جز اینها از جوهی که گذشت گرچه احتمال برخی در میانست و تطبیق آیات و اخباری بر آنها رواست ولی دلیلی ندارد و صرف تجویز و امکان اثر برهان ندارند، با آنکه تحقیق آنها و اعتقاد بدان هم واجب نیست<sup>۱۱۲</sup>.

#### خاتمه [تعبیر بعضی از خوابها]

در بیان تعبیراتی که برای خوابها گفتند گرچه بیشتر آنها ماخذ قابل اعتماد ندارد.

1- ابر در خواب: حکمت است هر که سوارش شود در حکمت بالا گیرد، و اگر دستش بدان رسد حکمتی دریابد، و اگر با آن در آمیزد و بدستش نیاورد با حکماء آمیزش کند، اگر در ابر سیاهی، تیرگی، یا عذاب آوری باشد عذاب است و اگر باران دارد رحمت است.

(1) خواب آمیخته ایست از اندیشه و حدس و خیالی که تراوش درون آدمیند و چنانچه در بیداری درست و نادرست دارند در خواب هم چنین باشند و ما شرح مفصل آن را در کانون عفت قرآن در تفسیر سوره یوسف بیان کردیم بدان جا رجوع شود (شرح مترجم).

<sup>112</sup> (۱) خواب آمیخته ایست از اندیشه و حدس و خیالی که تراوش درون آدمیند و چنانچه در بیداری درست و نادرست دارند در خواب هم چنین باشند و ما شرح مفصل آن را در کانون عفت قرآن در تفسیر سوره یوسف بیان کردیم بدان جا رجوع شود (شرح مترجم).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 207

2- روغن و عسل بسا که بمال تعبیر شوند، و بسا بدانش و حکمت روایت است که مردی باین سیرین گفت در خواب دیدم عسل را از جام گوهر میلیسیدم، گفت: از خدا بترس و یاد قرآن را برگردان که آن را فراموش کردی پس از آنکه خواندی و یادگرفتی.

3- بالا رفتن: رفعت مقام است خدا تعالی گوید «بر آوردیمش بجائی بلند، 57- مریم» و هر که خواب بیند بآسمان وارد شده بشرف و ذکر و شهادت رسد.

4- طیران در هوا: عزم سفر یا رسیدن بشرف است، و برخی گفتند اگر خواب بیند بآسمان میبرد اگر عمودی باشد بی کژی زبانی بدو رسد، و اگر در آسمان نهان شود و برنگردد بمیرد، و اگر برگردد از بیماریش به شود، و اگر افقی پرواز کند بسفر رود و بمقام رسد باندازه‌ای که پریده، اگر با بال باشد مال باشد، و سلطنتی که در سایه آن سفر کند، و اگر بی بال است، در کاری درآید و فریب خورد و گفتند پرواز برای بدان دلیل پستی است.

5- ریسمان: عهد است و امان که خدا فرموده «بچسبید برشته خدا همگی 102- آل عمران».

بدان که تعبیر بسا از کتاب و سنت و ضرب المثل استنباط شود بهمان مناسبت نام و معنی یا بر ضد آنها و تعبیر براهنمائی قرآن تعبیر رشته است به پیمان که گذشت، و کشتی به نجات که خدا فرموده: «پس نجات دادیم کشتی‌نشینان را، 15- العنکبوت» و چوب بنفاق، از قول خدا «گویا آنان چوبهای واداشته‌اند، 4- المنافقون» و سنگ بسخت دلی از قول خدا «یا سخت‌تر در سخت‌دلی، 74- البقره» و بیماری به نفاق از قول خدا «در دلشان بیماریست، 10- البقره» و آب به فتنه، از قول خدا «البته نوشانیم بآنها آبی گوارا تا بیازمائیم آنها را، 16- الجن».

و خوردن گوشت به غیبت، از قول خدا «آیا دوست دارد کسی از شماها که بخورد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 208

گوشت برادرش را مرده، 13- الحجرات» و در آمدن ناخواه پادشاه را به کوی یا خانه، یا شهری به خواری اهل آنها از قول خدا «راستی چون شاهان به آبادانی درآیند آن را تباه سازند، 34- النمل» و تخم مرغ بزن از قول خدا «گویا که آنها تخم مرغ مستورند، 39- الصافات» و هم جامه بدانها از قول خدا «آنان جامه شمایند، 177- البقره» و باز کردن در خانه بدعاء از قول خدا «اگر بازگشائی خواهید، 17- الانفال» یعنی اگر دعا کنید و تعبیر برهنمائی حدیث چون کلاغ بمرد بدکار، برای آنکه پیغمبر او را بدکار نامید، و موش بزن هرزه، چون آن را فویسقه نامید، و دنده بزن که فرمود: زن از دنده کج آفریده شده و تنگهای بلور بزن که فرمود آرام بران شتر تنگهای بلور را.

و تعبیر برهنمائی ضرب المثل مانند تعبیر زرگر بدروغ گو که گویند:

دروغگوتر مردم زرگرانند، و کندن چاه به نیرنگ که گویند: هر که چاهی کند بهر برادر در آن گردد اندر، خدا فرموده فرانگبرد نیرنگ بد جز اهل خود را، و هیزم کش بسخن چین که گویند: هر که سخن چینی و دو بهمزنی کند، هیزم بار او کنند، و «حمالة الحطب، 4-المسد» به سخن چین تفسیر شده، و درازی دست به سخاوت که گویند فلانی دستش از فلان درازتر است، و خود تیر را بسنگ و تیراندازی را بتهمت زنا تعبیر کنند که گویند فلانی را بهرزگی رمی کرد و خدا هم فرموده «آنان که رمی کنند زنان پاکدامن را، 4-النور» دست شوئی را بنومیدی از آرزو که گویند دستم را نزد تو شستم.

و تعبیر برهنمائی نامها چنانچه کسی راشد نامی را خواب دیده تعبیر شود برشد یا سالم نامی را و تعبیر شود بسلامت، و از انس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شبی در خواب دیدم که در خانه عقبه بن رافع هستیم و برای ما خرماي ابن طاب آوردند، و تعبیرش کردم بسر بلندی ما در دنیا و آخرت، و باینکه دین ما پاکیزه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 209

است، و ابن سیرین نوی تمر (هسته خرما) را به نیت سفر تعبیر کرده، و سفر جل (گلابی) را بسفر تعبیر کند، و سوسن را به بدی چون آغازش سوء است با مناسبت در مورد.

و تعبیر برهنمائی معنا چون تعبیر اترج به نفاق برای اختلاف درون و برونش اگر در خواب چیزی نباشد که دلالت بر مال کند و مانند تعبیر گل و نرگس بکم ماندن بمناسبت مورد چون زودگذرند، و تعبیر آس بماندن چون دوام دارد، روایت است که زنی در اهواز خواب دید شوهرش باو گل نرگس داد و بهویش آس معبر گفت تو را رها کند و او را نگهدارد نشنیدی که شاعر سروده عهد در نرگس نباشد عهد از آس است و بس.

و اما تعبیر بصد چنانچه خوف تعبیر بامن شود برای قول خدا «و البته بدل کند خوف آنها را به امن، 55-النور» و امن بخوف و گریه بشادی در صورتی که ناله نباشد، و خنده را باندوه جز لبخند، و طاعون را بجنگ و جنگ را بطاعون و شتاب را به پشیمانی و عشق را بدیوانگی و دیوانگی را بعشق، و نکاح را بتجارت و برعکس، و حجامت را بنوشتن چک و بعکس، نقل مکان را بسفر و بعکس، و از اینجا است که گفته‌اند خواب دیدن تشنگی به از سیرابی است، و فقر به از توانگری و زده شده و زخم خورده و کشته در خواب به از فاعل آنها است.

و بسا با کم و فزونی تعبیر تغییر کند چنانچه گریه شادیست و اگر آواز و ناله دارد مصیبت است، و خنده اندوه است و اگر لبخند باشد خوبست، گردو مال گنجی است و اگر صدا داشته باشد ستیز است، روغن زدن بسر زیور است و اگر برو روان باشد اندوه است، زعفران ستایش است و اگر رنگ دهد بیماری و اندوه است، بیماری که دم بسته از خانه‌اش برود

مرگ است و اگر سخن گوید بهبودیست چند موش زناند و اگر سفید و سیاهند روز و شبند، ماهی زنت و اگر شمارش معلوم و بسیار است غنیمت است.

و بسا تعبیر خواب باختلاف وضع خواب‌بین تغییر کند، مانند غل که خواب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 210

دیدنش بد است ولی از مرد صالح کناره کردن از بدی تعبیر شود، ابن سیرین گوید اگر خواب بیند در منبر سخنرانی میکند بشاهی میرسد ولی اگر نااهل است بدار می‌رود، مردی از ابن سیرین خواب اذان را پرسید، گفت بحج می‌روی و دیگری از او همین را پرسید گفت دستت بدزدی قطع شود، گفت اولی چهره خوبی داشت و خوابش را از «اذان بگو تا مردم بحج آیند 27-الحج» تعبیر کردم، و دومی را خواستم نیامد و از روی «پس جار زد جارچی ایا کاروان شما دزدید، 70-یوسف» تعبیر کردم.

و گاهی خواب بیند و خود آن را دریابد از اینکه حکمفرما شده یا حج رفته یا آمدن مسافر یا خوبی یا بدی، و پیغمبر صلی الله علیه و آله در عام الفتح خواب دید و همان واقع شد: خدا فرمود «البتة خدا خواب رسولش را درست در آورد، 27-الحج» و در روایتی است که خزیمه خواب دید روی پیشانی پیغمبر صلی الله علیه و آله سجده کرد، و بآن حضرت گزارش داد، و او خوابید و گفت خوابت درست است و بر پیشانی او سجده کرد، و گاهی برای خود چیزی در خواب بیند و از آن فرزند یا خویش یا همنام او در آید، پیغمبر خواب دید ابی جهل پیرو او شده و پسرش عکرمه تعبیر شد، و چون مسلمان شد فرمود: او همین است، و فرمانروائی مکه را برای اسید بن عاص خواب دید و از آن پسرش عتاب شد که پیغمبرش فرماندار مکه کرد:

در بخاری بسندی از قیس بن عباد روایت کرده که من در مسجد مدینه میان جمعی که برخی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنها بودند نشسته بودم، مردی با چهره خداپرستی وارد شد و یکی گفت: این از اهل بهشت است، و دو رکعت نماز سبک خواند و بیرون رفت و من بدنالش رفتم و باو گفتم: چون بمسجد در آمدی گفتند:

این از اهل بهشت است، گفت بخدا کسی را نرسد که ندانسته گوید و من بتو باز گویم برای چه؟ من در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابی دیدم که بآن حضرت گزارش دادم گویا در بستانی هستم پهنائی و سبزیش را گفت، در میان آن ستونی است از آهن بنش در زمین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 211



و سرش در آسمان و در بالایش حلقه‌ایست، بمن گفتند از این ستون بالا رو گفتیم نتوانم، خدمتکاری آمد و جامه‌هایم را در پسم جمع کرد و بالا رفتم تا آن حلقه را گرفتم و بمن گفتند بچسب بیدار شدم و آن را در دست داشتم و این خواب را به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتم، فرمود آن بستان اسلام است و آن عمود تیره اسلام است و آن حلقه عروه الوثقی و تو بمسلمانی بمیری، و آن مرد عبد الله بن سلام بود.

در شرح السنه گفته: هر که در خواب بیند با آسمان برآمده و درآمده شرف و نام و شهادت دارد و اگر خود را در آن بیند و نداند کی برآمده است شرفی است شتابان و شهادتی در آینده، خورشید پادشاهی بزرگ است، هر که در آن دگرگونی و گرفتگی بیند غمی یا بیماری بشاه رسد، ماه در تعبیر وزیر شاه است و زهره زن شاه، عطارد نویسنده شاه، مریخ رئیس ستادش، زحل زندانبانش، مشتری خزانه‌دارش، اختران بزرگ دیگر اشراف مردم باشند، و ماه بوزیر تعبیر شود که در آسمانش بخواب دید و اگرش نزد خود بخواب بیند یا در دامنش و یا خانه‌اش همسری زیبا باشد.

و خورشید در تعبیر خواب یوسف پدرش بود و ماه مادرش یا خاله‌اش، و 11 اختر برادرانش چنانچه خدا فرمود «و برآورد پدر و مادرش را بر تخت تا آخر آیه 100- یوسف» خواب را در کودکی دید و 40 سال بعد تعبیر شد و گفتند 80 سال و روایت است که ابن سیرین در خواب دید که جوزا نزد ثریا رفته و وصلت کرد و گفت: حسن بمیرد و من پس از او بمیرم و او از من شریفتر است.

مردی باین سیرین گفت در خواب دیدم میان آسمان و زمین میروم، گفت:

مردی پرآرزویی، گفتند هر که در خواب بیند قیامت در جایی برپا شده، عدالت در آنجا برپا شود اگر متمکبیده باشند یاری شوند و اگر متمگر انتقام کشند که عدالت اینست و روز قیامت روز فضل است و عدل خدا فرمود «و نهیم ترازوی عدالت را روز قیامت، 47- الأنبياء».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 212

هر که خواب بیند بهشت رفته مژده بهشت باشد، و اگر از میوه‌اش خورده و بر گرفته خیری در دین و دنیا و علم سودمندی باو رسد، و اگر از آن در خواب ب دیگری داده دیگری از دانشش بهره برد: دوزخ رفتن بیم گناهکار است تا توبه کند، و اگر بیند که از خوراک و نوشابه‌اش خورد کار خلاف کند یا علمی یابد که وبال باشد، غسل و وضوء با آب سرد توبه و درمان درد، بیرون شدن از زندان و پرداخت وام و امان از خوف جز اینکه غسل اقوی است از وضوء خدا بایوب فرمود «این غسلگاهی است خنک و نوشابه‌ایست، 46- ص» چون غسل کرد از همه بدیها بدرآمد.

غسل و وضوء بآب گرم اندوه است و بیماری، اذان حج است برای قول خدا «و جار زن مردم را بحج، 27- الحج» و بسا که سلطنت دینی و نیرو باشد، نماز خواندن در خواب درستی نظر است در دینداری و سنت در صورتی که بسوی کعبه باشد و

هم امامت است و ریاست ولایت اگر قبله راست و نماز را تمام کند، رکوع در خواب توبه است که خدا فرموده: «و خم شد در رکوع و توبه کرد، 24-ص» و سجود تقرب بخداست که خدا فرموده: «سجده کن و نزدیک شو، 20-علق».

و اگر در خواب نماز خوانده منحرف از قبله بمشرق یا مغرب، انحراف از سنت باشد، و اگر پشت بقبله باشد بدور انداختن اسلام است که خدا فرموده «و پشت انداختند آن را، 115-آل عمران» اگر قبله را نشناسد، حیرت در دین باشد هر که در خواب بیند بالای خانه کعبه است، دین ندارد، اگر کعبه را بیند، امام عادل است، که هر که قصد کعبه کند قصد امام عادل کرده، مسجد جامع سلطانست.

هر که خواب بیند بکعبه طواف میکند یا از اعمال حج میکند. صلاح در دین دارد باندازه کارش، دخول حرم امن است که خدا فرموده «هر که در آن در آید در امانست، 91-آل عمران» قربانی کردن، آزاد کردن بنده است، اگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 213

خود بنده باشد آزاد گردد و اگر اسیر است رها شود و اگر ترسانست آسوده گردد یا بدهکار است وامش پرداخت شود، یا بیمار است بهبود شود یا نو حاجی گردد.

و گفته: هر که در خواب بیند زنی شناسا یا خویش تزویج کرد پادشاه شود و اگر زن ناشناس و بیگانه باشد و عروس نام گیرد مرگ او است یا اینکه آدم کشد هر که در خواب زنش را طلاق دهد از سلطنت عزل شود، و هر که زن مرده گیرد بکار از دست رفته پیروز شود، هر که با زن محرمی تزویج کند در خواب صله رحم کند، هر که با زن زناکار درافتد بمال حرام رسد، و اگر خواب بین مرد صالحی است بعلمی رسد و اگر زنی خواب بیند شوهر کرده خیر بیند، اگر مردی با او زنا کند در خواب کاستی مال و پراکندگی کار او است، بخاری روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: زن سیاه موی پریشانی را در خواب دیدم که از مدینه بجحفه نقل مکان کرد و آن را تعبیر کردم که و بآ مدینه بجحفه افتاد.

معبران گویند: مرد شناسا در خواب دیدار خود او است یا همنام و یا مانند او و ناشناس اگر جوانست دشمن است و اگر پیر است ثروت است، زن عجوزه ناشناس دنیا است و اگر خوش سیما و زیبا است مال حلال است، و اگر آن زن سیمای مسلمانی ندارد مال حرام است، و اگر پریشان و زشت است، نه دین است و نه دنیا زن در خواب سنت است و کنیز خیر است و کودک اندوه، و زن فاحشه دنیا است برای دنیا پرست و علم است برای نیکوکار و دانش پژوه، غرها فرشتگانند اگر خوش چهره‌اند.

مردی باین سیرین گفت: در خواب دیدم کودکی در دامنم صیحه میزند، گفت: از خدا بترس و تار نزن، خواب دیدن اعضاء تن: سر مرد ریاست است و چهره‌اش جاه و موی سپیدش وقار و موی بلند اندوه مگر از کس که سلاح پوشیده که زیور است، و سر تراشی در حرم یا ایام حج کفاره گناه است، و اگر بدهکار یا گرفتار است گشایش کار است، و اگر در آنها نباشد آبرو ریزی یا عزل رئیس است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 214

و ریش بی اندازه دراز و ام یا اندوه است.

حنا بستن بسر و ریش پرده پوشی است، و موی سیل وزیر بغل فزونی بدیست و کاستن آن خوب است، و گوش زن یا دختر او است، و گوش و چشم دین است، و آواز شهرت میان مردم در کاری که کرده و باو بندند، و چشم دین است و اگر در خواب بیند کور است از اسلام گمراه شود، و اگر بیند یک چشم است نیم دینش برود یا گناه بزرگی کند، چشم درد، بدعتی در دین گزارد، مژگان، حفظ دین کند، و هم سرمه کشیدن.

پیشانی و بینی، جاه باشند، دهان، گشایش و پایان کار، دل، سرپرستی، زبان، تبلیغ کردن و حجت بر طرف آوردن، بریدن زبان، از دست دادن حجت در نزاع و بسا که زبان، نام آورشدن باشد که خدا فرموده «و بنه برایم زبان راست در آیندگان، 84- الشعراء» زبان بریدن زن خوبست و نشانه عفت.

دندانها، خانواده اند و خویشان، دندان پیشین، نزدیکتر خویش، و دورترها دورتر خویش، دندان بالا، مردان خویش و دندان پائین، زنان خویش و سخن در باره آنها، اگر در خواب بیند دندانهایش در کفش افتادند زنان خاندانش فزون گردند، و اگر از دستش افتادند پیش از او بمیرند، گردن، امانت داری و دینداریست لاغریش، واماندن از امانت و دین است، بازو، برادر یا فرزند است، و دست برادر است و بریدنش، مرگ است، دست درازی کار خیر است، و انگشتان، برادرزاده اند، و انگشتان تنها، بی دست پنج نمازند و کاستی آنها، نقصان در نماز است ابهام نماز بامداد است، سبابه ظهر، میانه، عصر و دنبالش مغرب و انگشت خرد عشاء.

سینه، بردباریست و تحمل، پستان، دختر است، شکم و روده ها، مال و فرزند، و اگر بیند که از روده هاش بیرون افتاده، مالش ظاهر شود، کبد، گنج است و در حدیث است که زمین تیکه های کبدش بدراندازد، یعنی گنجهایش را و همچنین باشند مغز و مخ، دنده ها زنان باشند چه از آن آفریده شدند، و پشت، قوت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 215

باشد و اگر بنده است، آقای او است، و تیره پشت نیرو است و بسا که فرزند است زیرا فرزند از آنست، آلت مردی، نام او است و بسا فرزند است، دو خایه، دشمنان باشند، و اگر بیند که بریده شدند دشمن بر او پیروز شود و اگر بزرگ شدند، قدرش بالا رود و بسا بریدن خایه ها بریدن دنبال دخترانست.

ران تیره و تبار مردم است، زانو رنج و تعب در زندگی است دمل و زخم و ورم تن و دیوانگی و خوره همه تعبیر بمال شوند و پیسی مال و جامه است و روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از ورقه پرسش کرد خدیجه گفت. او تو را

باور کرد ولی پیش از بعثت تو مرد پیغمبر فرمود او را در خواب دیدم که جامه سپید پوشیده و اگر از دوزخیان بود جامه‌اش از جز آن بود.

معبران گویند: خواب دیدن پیراهن بتن دینداری او است بزبان صاحب شرع و بسا پیراهن مقام در کسب و زندگی است و اگر در پیراهنش شکافی یا پاره‌گی و یا چرک بیند صلاح زندگی یا فساد آنست زیر جامه کنیز عجمی است لنگ زنست بهترین جامه نو و درخشان و گشاد است سفیدی در جامه جمال دین و دنیا است سرخی در آن برای زنان خوبست و برای مردان بد مگر در رو انداز لنگ و بستر که شادیست زردی در جامه بیماریست سبزی زندگی دین چون جامه بهشتیها است. سیاهی آقائی و شاهی است برای کسی که در بیداری سیاه پوشد و برای جز او بد است.

پشمینه مال بسیار است برد پنبه‌ای خیر دنیا و آخرتست و بهترین برد حبره است و اگر برد ابریشم است مال حرام است و فساد در دین. پنبه کتان مو کرک همه مال است. عمامه فرمانرواییست بستر زن آزاد یا کنیز پشتی و متکا و دستمال و حوله خدمتکارند. تخت شاهی است برای کسی که شایدش و گر نه نام‌آور شدنست.

و گفته‌اند: زن در خواب رسوائیست پرده‌های در اندوه و غم نعل زن و سرپوش زن شوهرش و اگر ندارد سرپرستش باشد و از ام العلاء انصاری روایت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 216

است که من عثمان بن مظعون را که مرده بود در خواب دیدم و چشمانش در گردش بودند و برسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم و فرمود: آن دانش او است.

معبران گویند خواب دیدن یک آب رو که در آن غرق نیست، زندگی خوشی است و دریا پادشاه بزرگی است و اگر از آن برگیرد از شاه مالی بدو رسد نهر مرد قدردار است و آب زلال که از آن نوشد خیر و زندگی خوشی است و اگر تیره باشد بیماریست. آب داغ و رفتن بحمام اندوه و بیماریند آب ایستاده تعییرش سست تر از روانست باران همه جایی رحمت است و در یکجای معین دردها است در آنجا. گل و لجن و آب تیره اندوه و غم است سیل دشمنی است مسلط برف تگرگ و عزو اندوه و عذابند مگر آنکه برف کم باشد در جای خود و موسمش که فراوانی در آنجا است.

شناگری در خواب گرفتگی کار است رفتن روی آب قوت نفس است و فرورفتن در آن اندوه فراوان. غرق در آن که نمیرد با غرق شدن در کار دنیا است جوشش چشمه از خانه و دیوار و هر جا نشاید اندوه و غم و مصیبت است هم سنگ آن چشمه. می در خواب مال حرامست و اگر از آن مست شود با آن بسلطنت رسد مستی بی‌می ترس است و میسازی خدمت سلطان و فراوانی و مصدر شدن کارهای بزرگ خدا فرمود: من در خواب دیدم می میسازم 36- یوسف و یوسفش تعبیر کرد که ساقی شاه شود نوشیدن شیر در خواب مال حلال است و در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را به علم تعبیر کرده.

و روایت است که زنی خواب دید که ماری را میدوشت و از ابن سیرین پرسید گفت: هوسبازان بمنزلش میروند.

شیر فطره است و مار، دشمن، درختان، مردانی خوش طبع و پرسود و خوشبو، هر که در خواب درختی بیند یا از میوه‌اش چیند، از مردی مانندش چیزی بدو رسد، نخله در خواب، مرد شریفی است، خرما، مال است، درخت گردو، مرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 217

عجمی بخیل، خود گردو، مال گنج، درخت سدر، مرد شریف، درخت زیتون مرد با برکت و پرسود، میوه زیتون، اندوه و غم، تاک و بستان، زن، انگور سفید بموسم، دنیای فزون و خیر دنیا، و در غیر موسم مالی که بیگمانش رسد.

درختان بزرگ بی‌بر چون بید و صنوبر، مرد پرنام و کم‌خیر، درخت خار مرد دشوار مقصد، میوه‌های زرد چون زردآلو و گلابی و سیب زرد و مانندش بیماری، سیب ترش، اندوه و غم، حبوبات همه مال، حشیش مال زراعتکاری کردار در دین یا دنیا، سیر پیاز زردک و شلغم اندوه و غم. گلها همه گریه و اندوه جز آنچه در جای خود بیند و بو کند و دست بدان نزنند.

بخاری و دیگرانشان بسند خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند که در خواب دیدم از مکه بزمینی پرنخل کوچیدم، بخاطرم آمد که یمامه یا حجر باشد و مدینه در آمد، و در خوابم همین دیدم که شمشیری را جنبانیدم و سرش افتاد، و تعبیرش مصیبت مؤمنان بود در روز احد، و باز جنباندم بهتر از نخست شد و تعبیرش فتح و جمع مؤمنان بود، و در آن رمه گاو دیدم بخدا خوب و آنان چند تن مؤمن روز احد بودند، و خیرش آن بود که خدا پس از آن آورد، و ثواب درستی که خدا پس از روز بدر بما داد.

و نیز از جابر روایت کردند که پیغمبر در غزوه احد فرمود: در خواب دیدم زرهی محکم پوشیدم و چند گاو سر بریدند زره را بمدینه تعبیر کردم و گاو را بخوبی بخدا گاو خوبست، سربریدن گاو را تعبیر کردند بمسلمانانی که در احد شهید شدند.

معبران گویند: شمشیر در خواب شاه است و اگر بیند بالای سرش بر آورده، بسطنت مشهوری رسد و اگر شایسته آن نبود فرزند باشد، و بهر که در خواب کارد نیزه کمان بی‌سلاح دهند فرزند باشند و اگر سلاح دارد سلطنت است اگر در خواب شکست یا رخنه یا تیره‌گی در شمشیر بیند، پیشامدی در آنچه شمشیر بدان وابسته است رخ دهد، اگر در خواب بیند که شمشیری از غلاف کشد، زنش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 218

پسر زاید، و اگر بیند که شمشیر در غلاف شکسته آن پسر بمیرد و اگر غلاف شکسته و شمشیر مانده. مادر بمیرد و پسر بماند تیراندازی از کمان در خواب، نفوذیست در امر و نهی سلطان، شکستن کمان مصیبت است.

گاو در خواب قحطی است و اگر فربه باشد، فراوانی آرند و اگر لاغر قحطی چنانچه در تعبیر یوسف آمده، هر که در خواب سوار نره گاو شود، مالی از کار برای شاه بدست آرد، یا کاری پیدا کند، و اگر بیند نره گاو کار کن سر بریدند و گوشتش را بخش کردند کارمندی بمیرد و ترکه‌اش بخش شود، و اگر کار کن نباشد، مردی تنومند بمیرد شتر در خواب مرد تنومند است ماده شتر زنست هر که در خواب بیند سوار شتر ناشناسی است سفر کند اگر بیند که از آن فرود آمد بیمار شود اگر بیند دسته‌ای شتر بسرزمینی درآمدند دشمن در آن درآید و بسا دردها باشد.

هر که در خواب رمه گوسفند سیاه بیند، مردم عرب باشند و اگر سفیدند، از عجمند. و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که گوسفند سیاه بسیاری در خواب دیدم که گوسفند بسیار سفیدی در آنها درآمدند، گفتند بچه تعبیر کردی یا رسول الله؟

فرمود: عجمند که با شما در دینتان شریک شوند و در نژادتان، بدان که جانم بدست او است اگر ایمان به ثریا آویزد، مردانی از عجم بدان برسند، و فارسیان بدان خوشبخت‌تر باشند.

چپش در خواب، مرد تنومند است و میش زنی شریف و بز ماده چون میش است اگر در خواب نشانی از زن باشد جز اینکه بز در شرف و حسب فروتر از میش است، و بسا در حکم گاو باشد که اگر فربه است، فراوانیست و اگر لاغر است قحطی است، اسب در خواب، عزت و سلطنت مادیان زنیست شریف استر سفر است، الاغ بخت آنکه میراندش هر که در خواب بیند خرش را سر بریده و از گوشتش میخورد بمالی رسد.

فیل در خواب شاه عجم است، اگرش در سرزمین جنگ سوار باشد شکست با

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 219

فیل دارانست، خدا تعالی فرموده «ندیدی که پروردگارت چه کرد با فیلداران» هر که در خواب گوره‌خر یا گاو کوهی و خردش را بیند که میخوهد بخورد، بنعمتی رسد هر که بیند سوار گوره‌خر است و آن را هر جا خواهد گرداند، گناه ورزد یا از جماعت جدا شود شیر در خواب دشمن زورمند است.

خوک مردیست پر قدرت، گفتار زن زشت بدی خرس دشمن پست احمقی گرگ شاه ستمکاری یا دزد ناتوان دروغگوئی روباه اختلاف بسیار است کسی که خواب بیند با او ستیزد با خویشاوند درافتد اگر بدنبال روباه است دردی بدو رسد اگر روباه بدنبال او است بهراسد کسی که خواب بیند روباهی از او گریزد قصد دغلی دارد.

هر که در خواب روباهی گیرد، بزنی رسد که کمش دوست دارد، ابن آوی (شغال) در خواب مانند روباه است و ناتوانتر، گربه، دزد است و ابن عرس چون او است و سست‌تر سگ در خواب دشمنی است بی‌اصرار در دشمنی میمون دشمنی ملعون مار در خواب دشمنی سر بتو عقرب دشمنی ناتوان که دشمنی او بر سر زبانست همچنین خزنده‌های دیگر

دشمنانند در رتبه‌ای که دارند و زهر دارشان دشمنتر است کرکس و عقاب در خواب سلطانی نیرومند باشند، و شاهین در خواب پادشاه بی‌نام و پرشوکتی است باز پادشاه ستمکاریست قش نزدیک بآنست.

کلاغ آدم فاسق دروغگو است، عقق آدم بی‌وفا و بی‌مبالات طاوس نر پادشاه عجمی و ماده زن عجمی زیبا کبوتر زن یا کلفت فاخته زن ناساز، مرغ خدمتکار خروس مرد عجمی شاهزاده.

عمر گفت: در خواب دیدم خروسی دو نوک بمن زد و تعبیر کردم که مردی عجمی مرا میکشد و ابو لؤلؤ او را کشت گنجشک در خواب مرد جنجالی است و پست بلبل پسر بچه خردسال طوطی فرزند بنگ زن خفاش عابدی کوشا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 220

زر زور پرسفر هدهد نویسنده‌ای بسیار دانا ولی بیدین چه که ستایش او زشت است برای اینکه بوگند کند زنبور و مگس در خواب اوباش‌اند و زنبور عسل آدمی پرکسب و ارجمند و با برکت، پرنده آبی در خواب بهترین تعبیر را دارد زیرا از همه پرنده‌ها پرپرتر است و کم‌آفت‌تر و بر خشکی و دریا هر دو تسلط دارد.

ماهی تازه پرشمار در خواب مال است و غنیمت و خردش اندوه است مانند کودک و هر که در خواب یک ماهی یا دو تا بدست آرد، یک زن یا دو تا بکف آرد اگر از درونش دری بدو رسد از آن زن پسری آورد، قورباغه در خواب عابدیست کوشا و اگر بسیار باشند عذابند ملخ سپاهست فزونش مایه تباهی.

و از ابی هریره است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما پیشتازان نخستیم و در این میان که من در خواب بودم گنجینه‌های زمین را بمن دادند و دو دست بند طلا برابرم نهادند بر من گران آمدند و اندوهم دادند و بمن وحی شد که بدانها بدمم، و دیدم و هر دو پریدند تعبیر کردم که آنها دو دروغگویند که در میان آنها قرار دارم یکی پادشاه صفا و دیگری پادشاه یمامه در روایت ترمذیست که آنها را بدو دروغگو تعبیر کردم که پس از من بشورند، مسیلمه سرکار یمامه و عبسی سرکار صفاء.

معبران گویند: هر که خواب بیند دو دستبند طلا بسته تنگی بیند و اگر نقره باشند بهند از طلا اگر خلخال طلا بر پا در خواب بیند یا از نقره زندان بیند یا بیم از بند افتادن برای مردان در خواب هیچ زیور نشاید جز گردن بند، تاج، کمر بند گوشواره و انگشتر و برای زنان هر زیور شاید گردن بند حکمرانی و امانت است.

در رشته کشیده قرآنست یا سخنان خوب و اگر پراکنده باشند فرزندان و پسرانند و بسا لؤلؤ کنیز یا زن باشد گوشواره زینت است و جمال انگشتر با زرگری و نقش شناخته پادشاهی است برای خواب بیننده، اگر انگشتری بدست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 221

کند در خواب چیزی مالک شود و بسا که انگشتر زن و مال و فرزند باشد.

نگین خاتم هم تعبیر خود آن را دارد و اگر از طلا است آنچه بدو وابسته‌اند حرام است و اگر در خواب ببیند حلقه‌اش شکسته و افتاده و نگینش مانده سلطنتش برود و نام و جمالش بماند هر که خواب ببیند طلائی بدو رسیده، تاوان کشد و مالش برود و اگر طلا ساخته باشد چون ظرف و مانندش تعبیرش سست تر است.

درهم نقره و فلزات باختلاف طبع تعبیر جداگانه دارند، بسا کسی بخواب ببیند و در بیداری بدانها رسد برخی آن را بسخن تعبیر کنند و اگر سپید است سخن خوب است، و اگر پست است سخن بد و برخیشان با هیچ کدام سازگار نیست، و خلاصه خواب درهم نقره به از اشرفی طلا است و بسا یک درهم یا یک اشرفی، فرزند کوچک باشند.

پایان آنچه از خوابنامه‌های معتبر نزد آنان بر آوردیم و بر بیشتر آنها اعتماد نیست چون بر پایه مناسبات نهان و اوهام سستی قرار دارد و اخباری که در ضمن روایت کردند بیشترشان ثابت نشدند، و بتجربه در بسیاری از موارد خلاف این تعبیرها ثابت است و چه بسیار در تعبیر خواب دیدن آب زلال به علم رسیدیم در خواب بستان سبز بمعرفت و مار را وام تعبیر دیدیم چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام دنیا را بدان مانند کرده که تنش نرم است و درونش سم کودک نادان بدان گراید و هوشمند باخرد از آن گریزد چه بسیار که عذره در خواب ببیند که آدمی در آن افتاده یا دستش بدان آلوده و بمالی رسد.

افتادن دندانهای بالا در خواب مرگ خویشان پدریست و دندانهای زیرین مرگ خویشان مادری شکستن پشت مردن برادر چنانچه امام حسین در شهادت برادرش فرمود: اکنون پشتم شکست، بسا که آدمی در خواب ببیند بحمام رفته و توفیق زیارت یکی از ائمه علیهم السلام را یابد که مایه پاک شدن روح است از آلودگی خطاها و گناهان چون حمام برای پاک شدن تنها است و فروریختن ستاره‌ها را تعبیر مرگ علماء است و از این رو سال یکم غیبت کبری را تناثر نجوم نامیدند چه که بسیاری از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 222

علماء در آن درگذشتند مانند کلینی ره و ابن بابویه و سمری آخر سفراء و دیگران رضی الله عنهم.

و آنکه خوابها باختلاف اشخاص و احوال و زمان فرق کنند از این رو این علم از معجزه‌های انبیاء و اولیاء است و دیگران را در آن بهره نیست جز اندکی که سودی ندارد.

و اما خوابهای پرت‌وپلا که زائیده خوراک بد و اخلاط تنند فراوانند و بتجربه معلومند مردی ترسان و هراسان نزد پدرم - قده - آمد و گفت: امشب در خواب دیدم شیری سفید که ماری سیاه برگردن داشت بر من یورش آوردند تا مرا بکشند،



و پدرم- ره- گفت: شاید دیشب کشک و رب انار خوردی؟ گفت: آری، گفتش بر تو زبانی نیست این دو خوراک آزاربخش در خواب برایت مجسم شدند و مانند آن بسیار است که هر کس در خود آزموده است و الله ولی التوفیق<sup>۱۱۳</sup>.

(۱) تعبیر خواب هیچ فرمول و قاعده کلی ندارد و استلهامی است شخصی و خدا داده بمعبر که چون خوابی را باو گویند چیزی در دل او افتد که تعبیر آن باشد و البته باید معبر روحی پاک و پارسا داشته باشد مانند روح یوسف پیغمبر.

و گویند ابن سیرین هم بر اثر روح پارسا ذوق تعبیر دریافته و در جوانی که شاگرد بزازی بوده زنی ثروتمند بدو عاشق شده و او را ببهانه خرید پارچه بخانه خود کشیده و در برویش بسته و با همه زیبایی و طنازی از او کام دل خواسته و او چون بیچاره شده از او اجازه قضای حاجت طلبیده و خود را بمستراح کشانده و سراپا بنجاست آلوده و نزد آن زن آمده و بر اثر نفرت باریش او را از خانه بدر کرده و رها شده و آنچه از خوابهای تعبیر شده از ابن سیرین هم رسیده مؤید این معنا است که پس از شنیدن خواب بمناسبت یادآوری آیه یا روایت یا مناسبت دیگر تعبیری بدل او افتاده و گفته درست درآمده.

بنا بر این باین خوابنامه‌ها و مناسبات واقع شده هیچ اعتباری نیست و نمیتوان خواب را از روی کتاب تعبیر کرد بلکه باید ذوق آن را با تزکیه نفس و پارسائی بدست آورد و خود بخود الهامی گرفت (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 223

باب چهل و پنجم در خواب دیدن پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام و انبیاء و اولیاء دیگر

1- در عیون (ج 2 ص 257) و در مجالس صدوق (39): بسندش از امام رضا علیه السلام که مردی خراسانی بوی گفت: یا ابن رسول الله در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که گویا بمن میفرمود: چگونه باشید چون که برخی از من در زمین شما بخاک رود، و سپرده من بنگهداری شما گراید و اخترم در خاک شما نهان شود.

<sup>113</sup> (۱) تعبیر خواب هیچ فرمول و قاعده کلی ندارد و استلهامی است شخصی و خدا داده بمعبر که چون خوابی را باو گویند چیزی در دل او افتد که تعبیر آن باشد و البته باید معبر روحی پاک و پارسا داشته باشد مانند روح یوسف پیغمبر. و گویند ابن سیرین هم بر اثر روح پارسا ذوق تعبیر دریافته و در جوانی که شاگرد بزازی بوده زنی ثروتمند بدو عاشق شده و او را ببهانه خرید پارچه بخانه خود کشیده و در برویش بسته و با همه زیبایی و طنازی از او کام دل خواسته و او چون بیچاره شده از او اجازه قضای حاجت طلبیده و خود را بمستراح کشانده و سراپا بنجاست آلوده و نزد آن زن آمده و بر اثر نفرت باریش او را از خانه بدر کرده و رها شده و آنچه از خوابهای تعبیر شده از ابن سیرین هم رسیده مؤید این معنا است که پس از شنیدن خواب بمناسبت یادآوری آیه یا روایت یا مناسبت دیگر تعبیری بدل او افتاده و گفته درست درآمده.

بنا بر این باین خوابنامه‌ها و مناسبات واقع شده هیچ اعتباری نیست و نمیتوان خواب را از روی کتاب تعبیر کرد بلکه باید ذوق آن را با تزکیه نفس و پارسائی بدست آورد و خود بخود الهامی گرفت (شرح مترجم)

امام علیه السلام فرمود: منم که در سرزمین شما بخاک روم و من پاره تن پیغمبر شمایم، منم سپرده و اختر، هلا هر که مرا زیارت کند و حق واجب اطاعت من که فرمان خداست بشناسد من و پدرانم در روز قیامت شفیعان او باشیم و هر که را ما شفیع باشیم در قیامت نجات یابد و گرچه گناه جن و انس را دارد.

و البته از پدرانم بمن بازگفتند: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مرا در خواب ببیند خودم را دیده چون شیطان بصورت من و نه هیچ کدام از اوصیائم در نیاید و نه بصورت شیعه آنها، و البته خواب درست؟؟؟ جزء نبوتست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 224

تبیان: خبر دلالت دارد که شیطان در خواب بصورت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه نشود بلکه بصورت شیعه آنها هم، و شاید مقصود شیعه خالص باشد چون سلمان اَبی ذر و مقداد و مانند آنها، و مخالفین هم آن را بچند سند از ابن عمر، اَبی هریره، ابن مسعود، جابر، اَبی سعید و اَبی قتاده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند بنقل اَبی داود، بخاری مسلم، ترمذی بتعبیرات گوناگون چون «من رأنی فی المنام فکانما رأنی فی اليقظة و لا يتمثل الشيطان بی» و چون «من رأنی فی المنام فقد رأنی فان الشيطان لا يتمثل بی» و چون «من رأنی فقد رأی الحق فان الشيطان لا يتراءى بی».

در نهایت گفته: حق ضد باطل است و از آنست حدیث «من رأنی فقد رأی الحق» یعنی خواب درست است و پرت و پلا نیست، و گفته‌اند یعنی بحقیقت مرا دیده و شبهه ندارد- پایان-.

و بدان که علماء اختلاف دارند که مقصود دیدن آنها است در صورت اصلی یا بهر صورت که نمود آنها است و ظاهر حدیث امام رضا عموم است، زیرا سائل خود پیغمبر را ندیده و امام هم نپرسید او را در چه صورتی بخواب دیدی، و تفسیر باینکه امام دانسته که او را بصورت اصلی دیده از سیاق بدور است، زیرا کسی که یک امامی را در خواب ببیند نداند که خود او باشد ولی در عرف و لغت گویند آنها را بخواب دیده و اگر چه یک شخص باشد و بچند صورت دیده شود، گویند او را بفلان صورت دید و این تناقض نیست.

عامه هم در این باره خلاف دارند برخی گویند مقصود صورت اصلی است و تأیید کنند بدان چه از ابن سیرین روایت است که چون مردی برایش میگفت پیغمبر را بخواب دیدم باو میگفت او را برایم وصف کن که دیدی، و اگر وصفی میگفت که ناشناسش بود پاسخ میداد او را ندیدی، و برخی بعموم معتقدند و آن را بروایت اَبی هریره تأیید کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مرا در خواب ببیند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 225

مرا دیده بهر صورت باشد.

قرطبی گفته: در معنی حدیث اختلاف است، قومی ظاهرش را گرفتند که هر کس خود را در خواب بیند بحقیقت چنانچه در بیداری میدید برابر، گفته:

این قول فاسد است بالبدیهه زیرا لازم است که هیچ کس او را بخواب نبیند جز بصورتی که وفات کرده بر آن، و دو کس در یک حال او را در دو مکان بخواب نبیند و لازم آید که اکنون زنده شود، و از گورش بر آید، و در بازارها راه رود، و با مردم گفتگو کند و باید گورش تهی ماند از تنش، و در آن چیزی نماند و تنها گور زیارت شود و سلام بر غائب ادا گردد، زیرا رواست شبانه روز در خواب دیده شود در جز گورش همیشه و این نادانیهها است که هر که بوئی از خرد دارد نپذیرد.

و گروهی گفتند: معنایش اینست که هر که او را بصورتی که داشته بیند، و لازم آید کسی که او را بجز وصفش در خواب بیند پرتوپلا باشد و معلوم است که در خواب بوصفی دیده شود که مخالف وصف او است که در دنیا داشته و آن رؤیا درست باشد چنانچه اگر در خواب تن او را پر یک خانه بیند و تعبیرش اینست که آن خانه پر از خیر شود.

و اگر شیطان میتواندست بهر شکلی که او داشته یا باو وابسته شود در آید معارض است با اینکه فرموده: «فان الشيطان لا يتمثل بي» پس بهتر برکنار بودن رؤیای او است، و رؤیای هر چیز او، و هر شکل وابسته باو از مثل شیطان که در احترام او رساتر است و شایسته تر است بمقام عصمت او چنانچه در بیداری از شیطان معصوم بود، گفته: تفسیر درست حدیث اینست که دیدن او در خواب بهر حالتی بیهوده نیست و پرتوپلا نیست بلکه درست است، و اگر هم جز در صورت او است، از شیطان نیست و از طرف خداست.

گفته این قول قاضی و ابی بکر و جز او است، و مؤید آنست قول آن حضرت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 226

صلی الله علیه و آله «فقد رأى الحق» یعنی حق است آنچه خواب بیننده اعلام کند و اگر ظاهرش درست باشد بسیار خوب و گر نه تفسیرش کند و آن را مهمل نگذارد زیرا یا مژده خیر است یا وهم دادن از بدی و یا آگهی بر حکمی که سودش دارد در دینش یا دنیاش.

غزالی گفته: مقصود این نیست که پیغمبر را دیده بلکه نمونه‌ای دیده که ابزار ادای مقصودی از طرف من است و واسطه است میان من و او در شناخت حق بلکه تن در بیداری هم جز ابزاری از نفس نیست و حق اینست که آنچه را شخص خواب بیند روح مقدس او است و تنها خدا بدلش انداخته که او است.

کرمانی در شرح بخاری گفته: «مرا دیده» یعنی دید او پرت‌وپلا نیست و خیال شیطانی نیست چنانچه در روایتی «البته حق را دیده» و این دید بآفرینش خدا است و مواجهه و مقابله شرط آن نیست، اگر گویند: بسا که بر خلاف وصفش در خواب دیده شود، و دو کس در دو مکان در یک حال او را خواب بینند.

گویم: در گمان خواب بیننده چنین است، و بسا که او برخی خیالات که مربوط بچشمگیر عادی او است در دید گیرد، اگر گوئی: در اینجا جزاء همان شرط است گوئیم مقصود از جزاء لازم آنست و معنا اینست که مزده گیرد که مرا دیده است و طیبی گفته: یگانگی شرط و جزاء دلیل مبالغه است، یعنی مرا بحقیقت و کامل دیده، و قاضی گفته بسا مقید است بکسی که او را بر وصف واقعی وی دیده باشد، و اگر نباشد خواب تعبیردار است نه خواب حقیقی، و آن ضعیف است، پایان یابوهای آنها.

و ظاهر اینست که دید حقیقی نیست بلکه حصول صورتیست در حس مشترک یا جز آن بقدرت خدا تعالی، و غرض از این تعبیر بیان اینست که رؤیا حقیقت است و از خداست نه از شیطان، و این تعبیر عرفیت دارد، چنانچه مردی گوید:

هر که خواهد مرا بیند باید فلانی را بیند، یعنی دید او دید من است، و این بر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 227

سیل مجاز و مبالغه است نه بر سیل حقیقت.

و اما تفسیری که در سابق از شیخ مفید برای روایت نقل کردیم بعید است و در خبر امام رضا جا ندارد بلکه در برخی تعبیرات اخبار عامه هم.

این سخن بجا ماند که آیا خواب پیغمبر و امام در احکام شرعی حجت است یا نه؟ میتوان گفت: نه چون امام صادق علیه السلام بچند سند صحیح در حدیث از آن آمده که، دین خدا تبارک و تعالی عزیزتر از اینست که در خواب دیده شود، و ممکن است گفت: مقصود اینست که اصل احکام شرعیه بخواب ثابت نشود بلکه بوحی روشن است و بهر حال باید آن را بخواب خیر انبیاء و ائمه تخصیص داد زیرا خواب آنها چون وحی است.

ولی این اخبار دلالت ندارند که آنچه در خواب از پیغمبر یا امام دریافت شود واجب العمل باشد، چه بسا وجوب عمل به همان تبلیغ علنی و متعارف است، چنانچه پیغمبر و امام کفر منافق و فسق فاسق را میدانستند و هم نجاست بسیاری چیزها را ولی ظاهر اینست که مامور نبودند بدان علم عمل کنند و باید بامور ظاهره از مشاهده و سماع بینه استناد کنند، با اینکه ظاهر اینست که این مسأله اصولی است و باید آن را دانست و اخبار آحاد مفید ظن در آن حجت نیست، بعلاوه برخی خوابها نیاز بتعبیر دارند و شاید این خواب متضمن حکم هم چنین باشد گرچه پرت‌وپلا نباشد.

و سید مهنا بن سنان از علامه حلی - قده - پرسید چه گوئی در کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه در خواب بیند و باو امر یا نهی کنند آیا اطاعت آن واجب است یا نه؟ با اینکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده که هر که مرا در خواب بیند البته مرا دیده و شیطان بصورت من نشود و جز آن از احادیث.

و چه فرمائید اگر او و نهی آنها در خواب مخالف ظاهر احکام شرع باشد و میان این دو حال فرقی هست یا نه، تقاضای جواب روشن داریم، خدا هر مشکل تو را حل کند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 228

جواب داده، آنچه مخالف ظاهر شرع است که نمیتوان پذیرفت و آنچه موافق است بهتر پیروی است نه اینکه واجب باشد، زیرا خواب دیدنش سبب وجوب پیروی نباشد.

بغوی در شرح السنه گفته: خواب دیدن پیغمبر حق است و هم جمیع انبیاء و فرشته‌ها و هم خورشید و ماه و اختران درخشان و ابر با باران، و هر که خواب بیند فرشته‌ها در جایی فروشدند، تعبیرش یاری مردم آنست اگر در گرفتاری و تنگی باشند، و همچنین است خواب دیدن پیغمبران و هر که خواب بیند فرشته با او سخن گوید بکار خیر یا پند یا صله رحم یا باو مژده دهد شرف دنیا است و شهادت در سرانجام، و خواب دیدن انبیاء چون فرشته‌ها است مگر در تعبیر به شهادت چون انبیاء با مردم آمیزش دارند چنانچه فرمود «راستی آنها که نزد پروردگار تواند تکبر نورزند، 206- الاعراف» و در باره شهداء فرموده «و الشهداء عند ربهم، 19- الحديد».

دیدن پیغمبر در جایی تعبیر می‌شود بوسعت رزق آنان که در آنجا بیدار تنگدست باشند و بنصرت آنها اگر در ستمند، و همچنان باشند صحابه و تابعان خوب آنها، خواب دیدن اهل دین برکت است و خیر باندازه مرتبه‌ای که دارند در دیانت و هر که بسیار پیغمبر را در خواب بیند پیوسته سبکبار است و کم‌بضاعت بی‌نیاز پشت‌شکن و مایه خذلان، پیغمبر فرمود: مستمندی شتابانتر است بکسی که مرا دوست دارد از سیلی بنهایت گاهش، و خواب دیدن امام خیر و شرف است.

2- در قرب الاسناد: بسندش از امام رضا علیه السلام که در خراسان فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و باو چسبیدم.

3- و بهمین سند از امام علیه السلام راوی گفت: با من آغاز سخن کرد و گفت:

دیشب پدرم نزد من بود، گفتم: پدرت؟ فرمود: پدرم گفتم: پدرت؟ فرمود: در خوابم آمد، جعفر (جدم) هم نزد پدرم می‌آمد و می‌فرمود: پسر من چنین و چنان کن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 229

گوید: پس از آن نزد آن حضرت رفتم و بمن فرمود: ای حسن، راستی خواب و بیداری ما یکی است.

4- در کافی (ج 5 ص 23): بسندی از بشیر که بامام ششم علیه السلام گفتم: من در خواب بشما گفتم: جنگ بهمراه جز امام مفترض الطاعه حرام است مانند مردار و خون و گوشت خوک، و گفتم: بمن، آری، چنین است امام ششم فرمود:

آن چنین است.

5- در تفسیر الفرات: بسندی از حسین بن عمر جعفری از پدرش که من هر سال بحج میرفتم و به علی بن الحسین علیه السلام گذر میکردم و باو سلام میدادم در یکی از سفرهای حج خود بدو وارد شدم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله را امشب بخواب دیدم که دستم را گرفت و بیهشتم برد و حوریه‌ای بمن تزویج کرد با او دخول کردم و آبستن شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمن فریاد زد ای علی بن الحسین نوزاد را زید نام کن، و از آن برنخاسته بودیم که مختار بن ابی عیبه کنیزی که 30 هزارش خریده بود هدیه برای آن حضرت فرستاد، و چون شادی آن حضرت را باو دیدیم از مجلس جدا شدیم و سال آینده که بحج رفتم و بآن حضرت گذر کردم تا سلامش دهم، زید را که سه ماهه بود بر شانه راست خود آورد و این آیه را میخواند. و بدست بزید اشاره میکرد «اینست تعبیر خواب پیشینم البته پروردگرم آن را درست نمود، 100- یوسف».

6- در مجالس صدوق (302): بسندی از ابی حمزه ثمالی که بحج رفتم و نزد امام چهارم علیه السلام آمدم بمن فرمود: ای ابی حمزه خوابی که دیدم برایت بازنگویم؟ در خواب دیدم که بیهشتم رفتم و حوریه برایم آوردند که زیباتر از او را ندیده بودم، و در این میان که بر تخت خود پشت داده بودم یکی میگفت: ای علی بن الحسین، مبارکت باد زید، مبارکت باد زید.

ابو حمزه گفت: پس از آن بحج رفتم و نزد علی بن الحسین علیه السلام آمدم و در زدم و برایم گشودند و درآدم و بناگاه زید را بر سر دست داشت یا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 230

گفت: پسر بچه‌ای بر سر دست داشت و بمن فرمود: ای ابی حمزه **هذا تاویل رءیای من قبل قد جعلها ربی حقا.**

7- در کتاب سلیم بن قیس: که امیر المؤمنین علیه السلام به عبد الله بن عمر فرمود: پدرت بتو چه گفت آن وقت که ما را یکی یکی دعوت کرد، گفت کمتر گواهییم اینست که گفت: اگر با اصلع بنی هاشم بیعت کرده بودند آنها را براه راست روشن و امیداشت و بقرآن و سنت پیغمبرشان پایدار میکرد، و آنکه فرمود ای پسر عمر، تو جوابش چه گفتم؟ گوید گفتم: تو را چه بازداشت که او را جانشین خود کنی؟ فرمود: چه جوابت داد، گفت: جوابی که آن را نهان دارم، علی علیه

السلام فرمود: البته رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن بمن خبر داد در خواب همان شب که پدرت مرد، و هر که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند، البته او را در بیداری دیده، گفت: بتو چه خبر داد؟

فرمود: تو را بخدا ای پسر عمر اگر بازگفتم تصدیقم میکنی؟ گفت یا خاموش میمانم فرمود: او در پاسخ اینکه گفتی چه بازداشتت از اینکه او را خلیفه خود کنی؟ گفت عهدنامه‌ای که میان خود نوشتیم و در حجة الوداع آن را در خانه کعبه سپردیم، ابن عمر خاموش ماند و گفت: بحق رسول خدا صلی الله علیه و آله که از من دست بردار (الخبر).

8- و از همان از عبد الرحمن بن غنم ازدی و داستان درگذشت معاذ بن جبل و ابی بکر را کشانده تا گفته فریاد وا ویلا کشید و گفت: این محمد و علی هستند که مرا بدوزخ نوید دهند آن عهد نامه که ما در خانه کعبه بدان پیمان دادیم با هم، بدست آن حضرت است و میفرماید: بدان پائیدی و بر علی ولی خدا و یارانش چیره شدی و دلیری کردی نوید داری بدوزخ در فروترین درکات.

سلیم گوید: بمحمد بن ابی بکر گفتم: چه کسی بنظر تو از این پنج تن بدان چه گفتند برای علی بازگفت؟ پاسخ داد رسول خدا صلی الله علیه و آله که او را هر شب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 231

بخواب ببیند و مانند بیداری با او گفتگو کند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که مرا در خواب ببیند خودم را دیده، زیرا شیطان مانند من نشود نه در خواب و نه در بیداری، و نه مانند یکی از اوصیایم تا روز قیامت».

سلیم گفت: بمحمد بن ابی بکر گفتم: چه کسی این را بتو بازگفت؟ پاسخ داد علی علیه السلام پس گفتم: من هم این را شنیدم مانند اینکه تو شنیدی، بمحمد گفتم: شاید یکی از فرشته‌ها باو بازگفته؟ گفت: یا چنین بوده و کشانده تا اینکه سلیم گفت: چون محمد بن ابی بکر در مصر کشته شد، و امیر المؤمنین او را بما تسلیت داد بآن حضرت بازگفتم: آنچه را محمد بمن بازگفته بود و باو گزارش دادم بدان چه عبد الرحمن بن غنم گزارش داده بود، فرمود: محمد راست گفته - ره - هلا که او شهید است و روزی خورد (الحديث).

9- در مجالس ابن الشیخ: بسندی تا حنان بن سدیر صیرفی که شنیدم پدرم میگفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و برابرش طبقی سرپوشیده بود با دستمالی، نزدیکش رفتم و درودش گفتم و بمن پاسخ داد و دستمال را از روی طبق برداشت و در آن رطب بود و آغاز خوردن از آن نمود، و من باو نزدیک شدم و گفتم یا رسول الله یک دانه رطب بمن بده، یک دانه بمن داد، آن را خوردم و گفتم: یا رسول الله یکی دیگر بمن بده، و بمن داد و خوردم، و هر دانه میخوردم دانه دیگر میخواستم، تا هشت دانه بمن داد و خوردم و دانه دیگر خواستم، فرمود:

تو را بس است.

گفت: بیدار شدم از خواب و چون فردا شد نزد امام صادق علیه السلام رفتم و برابرش طبقی بود سرپوشیده با دستمالی گویا همان بود که در خواب برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده بودم، بآن حضرت سلام دادم و جواب داد و طبق را گشود و در آن رطب بود و آغاز خوردن از آن نمود، من از آن در شگفت شدم و گفتم.

قربانت یک دانه رطب بمن بده داد و خوردم، و دیگری خواستم تا هشت دانه رطب خوردم و دیگری خواستم، فرمود: اگر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله برایت فزوده بود برایت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 232

میفرودیم و باو گزارش دادم و لبخندی زد چون کسی که داستان را میداند.

10- و از همان: بسندش از سلمان در پاسخ امیر المؤمنین از پرسشهای جاثلیق و کشانده تا آنجا که جاثلیق از آن حضرت معجزه خواسته، امیر المؤمنین فرمود: ای ترسا تو وقتی از وطن بیرون آمدی جز اینکه اکنون اظهار کنی در دل داشتی در خواب بتو مقام من نموده شده، و سخن در باره مرا بتو باز گفته‌اند، و از مخالفت با من تو را برحذر کرده‌اند، و به پیروی من فرمانت داده‌اند، گفت:

بدان خدا که مسیح را فرستاده راست گفتمی، و از آنچه بمن خبر دادی جز خدا تعالی آگاه نبود، سپس مسلمان شد و همراهانش هم مسلمان شدند.

گویم: در ابواب معجزات ائمه علیهم السلام اخبار بسیار در این باره گذشت و آنها را از ترس اطناب وانهادیم و در خواب دیدن ام داود در باب عمل گره‌گشائی خواستن بیاید.

11- در توحید (49): بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که یک شب پیش از جنگ بدر خضر علیه السلام را در خواب دیدم و باو گفتم: چیزی بمن بیاموز که بدان بر دشمنان پیروز شوم، گفت: «یا هو یا من لا هو الا هو» و چون بامداد شد آن را برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتم و فرمود: ای علی نام اعظم را آموختی، و روز بدر بر زبانم بود (الخبر).

17- در مجالس ابن الشیخ: بسندش از اُبی بکر بن عیاش که چون موسی ابن عیسی بقبر حسین علیه السلام گسیل شد تا آن را و همه زمینهای حائر گرد آن را شخم کند و در آن زراعت بکارد در خواب دیدم گویا نزد قوم و تبار خود بنی غاضره بیرون شدم، و چون به پل کوفه رسیدم ده خوک سر راه من را گرفتند و آهنگ من کردند، و خدا بوسیله مردی از بنی اسد که او را می‌شناختم بفریاد من رسید و آنها را از من دفع کرد، و براه خود رفتم تا بشاهی رسیدم و راه را گم کردم، و آنجا پیره‌زنی دیدم، بمن گفت: ای شیخ قصد کجا داری؟ گفتم: غاضریه، بمن گفت: بنگر بدین وادی که چون بآخرش رسیدی راه بر تو روشن شود، پیش



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 233

رفتم و چنین کردم و چون به نینوا رسیدم پیری فرتوت آنجا نشسته بود.

گفتم: ای شیخ از کجائی؟ گفت: از اهل همین آبادی، گفتم: چند سال داری؟ گفت: بیاد ندارم چند سال از عمرم گذشته، ولی دورترین یادآوری که دارم اینست که حسین بن علی علیه السلام و همراهان و خاندانش که با او بودند دیدم که آب را بروی آنها بستند و بروی سگها و وحوش باز گذاشتند تا از آن بنوشند، من آن را دلگداز شمردم و باو گفتم: وای بر تو، بچشم خود این را دیدی؟ گفت:

آری، سوگند بدان که آسمان را افراشته، ای شیخ بچشم خود دیدم، و راستی تو و یارانت که کمک کنید بدان چه ما دیدیم دیده هر مسلمانی را خونبار کرده اگر مسلمانی در جهان باشد.

گفتم: وای بر تو، آن چیست؟ گفت شما جلوگیری نکنید از آنچه سلطان شما بر آن حضرت روا دارد، گفتم: چه روا داشته و باجراه گذاشته؟ گفت: آیا قبر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را شخم کنند و زمینش را کشت کنند؟ گفتم:

قبر کجا است؟ گفت: زمینش همان جا است که تو ایستادی، و خود قبر کور شده و جایش دانسته نشود.

ابن عیاش گوید: من قبر را پیش از آن هرگز ندیده بودم و در عمر خودم بر سر آن نیامده بودم، گفتم: کیست که آن را بمن معرفی کند؟ آن شیخ با من آمد تا به بنگاهی رسیدیم که دری داشت و درباری و گروهی بر در ایستاده بودند بدربان گفتم: میخواهم وارد شوم بر پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت: دسترسی بدان نداری، گفتم: برای چه؟ گفت: اکنون وقت زیارت ابراهیم خلیل الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است و بهمراه آنها جبرئیل و میکائیلند با فوجی فرشته‌ها.

ابن عیاش گوید: از خواب بیدار شدم و هراس سخت و اندوه و گریه مرا گرفته بودند، و چند روزی گذشت تا نزدیک بود خوابم را فراموش کنم، و آنگاه ناچار شدم ببنی غاضره بیرون شوم برای وامی که از یکی از آنها میخواستم، و بیرون رفتم با فراموشی این داستان تا بمیل کوفه رسیدم و ده دزد بمن برخوردند و تا آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 234

را دیدم بیاد خواب افتادم و هراس آنها مرا گرفت، بمن گفتند هر چه داری بریز و خود را رها کن، و مقداری هزینه همراه داشتیم، گفتم: وای بر شما من ابو بکر ابن عیاشم و همانا بدنبال وامم بیرون آمدم شما را بخدا مرا از وامخواهی بازندارید و از هزینه‌ای که دارم و پرمهمانی میدهم.

یکی از آنها فریاد زد پیروردگار کعبه او مولای من است، باو تعرض نکنید و آنگه یکی از جوانان خود گفت با او برو تا او را بجای امن برسانی، ابو بکر گوید، خوابم بیادم آمد و از تعبیر خوگها بدان دزدها در شگفت شدم تا به نینوا رسیدم و بخدای یگانه همان شیخ را که در خواب دیده بودم بهمان صورت و ژست در بیداری دیدم، و چونش دیدم خوب بیاد خوابم افتادم و با خود گفتم: لا اله الا الله آن خواب جز وحی نبوده، و همان پرسش در خواب را از او کردم، و همان پاسخ را داد.

سپس بمن گفت: با من بیا و با او رفته بر آنجا که شخم شده بود ایستادم و چیزی از خوابم کم نبود جز دربان و بنگاه که نه بنگاهی دیدم و نه دربانی، سپس ابو بکر گفت: ابو حصین بمن بازگفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مرا در خواب ببند خودم را دیده زیرا شیطان بمن مانند نشود (الخبر).

گویم: اخبار بسیار در این باره در ابواب معجزات ائمه علیهم السلام و کرامات قبورشان گذشته.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 235

باب چهل و ششم نیروهای نفس، مشاعر بیرونی و درونی نفس نیروهای دیگر تن

آیات قرآن مجید

1- البقره (7) مهر زده خدا بر دلهاشان و بر گوششان، و بر دیده‌هاشان پرده است و عذابی بزرگ دارند.

2- النحل (78) و خدا بر آوردتان از شکم مادرانتان چیزی ندانسته و براتان گوش، دیده‌ها، دلها ساخت شاید شکر کنید.

3- المؤمنون (78) و او است که بر آورد براتان گوش و دیده‌ها و دلها کم است آنچه شکر میکنید.

4- الروم (22) و از نشانه‌های او است آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبان و رنگ شما، راستی در آن نشانه‌هایی است برای دانایان.

تفسیر

: «مهر نهاده خدا بر دلهاشان» نیشابوری گفته: یک بار مقصود از دل گوشت صنوبریست که در تهیگاه چپ سینه است و جای روح حیوانیست که منشأ حس و حرکت است و از آن بهمه اندامها برانگیزد بوسیله آورده و شرابین و بار دیگر مقصود یک لطیفه ربانیه است که آدمی بدان آدمی است، و بدان آماده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 236

شود برای انجام اوامر و نواهی و وظیفه‌شناسی «راستی در این یادآور نیست برای کسی که دل دارد، 37-ق» و آن از عالم امر است که ماده و مدت نخواهد و بهمان خواست آفریننده‌اش باشد که «همانا امر او است که چون چیزی را خواهد گویدش باش و میباید، 84-یس» چنانچه تن بلکه همان گوشت صنوبری دل از عالم خلق است و مخالف آنست «هلا از او است خلق و امر، 54-الاعراف».

و گاهی از آن بنفس ناطقه تعبیر شود «و نفس و آنکه درستش کرد و الهام کرد باو هرزگی و تقوایش را، 7-8 الشمس» و گاهی هم روح تعبیر شود «بگو روح از امر پروردگار من است» 85-الاسراء «و دمیدم در آن از روح خودم، 72-ص» سپس از تفسیر سمع و بصر گفته: و درست نزد من اینست که نسبت دید بچشم چون نسبت بصیرت است بدل، و هر کدام از دل و دیده روشنی دارند، روشنی دیده در آن جا افتاده است چون از عالم خلق است، و آن روشنی جزئی است، دریافتش از این روشنی است و هر کدام از این دو را بلکه هر فردی از آنها را حدیست که بدان رسند در شدت و ضعف، و ضعف ناشی از دوری چشم‌رس تا آنجا رسد که آن را نبیند یا خردتر از آنچه هست بیند- پایان-.

گویم: تفسیر مهر زدن و تأویلش در کتاب عدل گذشت.

«چیزی نمیدانستید» یعنی نادان بودید بحق نعمت‌بخشی که شما را در شکم آفرید و درست کرد و از تنگی بفرای برد آورد، و این اندامها را در شما ترکیب کرد برای برداشتن نادانی که بهمراهش زادید و جلب دانش و عمل بدان برای شکر نعمت بخشی و هم پرستش او و حق‌شناسی او و ترقی بدان چه سعادت شما است (از زمخشری).

نیشابوری گفته: بدان که جمهور حکماء پنداشتند آدمی در آغاز آفرینش خود از همه دانشها و فرهنگها تهی است جز اینکه خدا گوش و چشم و دل و نیروهای دریافت دیگر برایش آفریده تا بسبب فراوانی ورود محسوسات بر او نقش بندد در خیالش این ماهیات و صورتشان در ذهنش حاضر شود، سپس مجرد حضور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 237

این حقائق اگر بس باشد برای قضاوت در نفی و اثبات آنها نسبت بر یک دیگر علوم بدیهی پیدا شوند و اگر نه علمی دیگر از آنها بدست آید تا دور و تسلسل نشود.

و روشن شد که سبب نخست پدید شدن فرهنگ در نفوس بشر همین است که خدا تعالی حواس و قوای دریافتگر صور جزئی را باو داده، ولی بعقیده من نفس پیش از تن باشد و دانش انبوهی دارد که سزد آنها را همان علوم بدیهه دانیم ولی اثرش پدیدار نشود تا نیرومند گردد و ترقی کند و خرده خرده در او هویدا شوند و ما بر این معانی در کتب حکمی خود برهان آوردیم.

پس مقصود از اینکه «چیزی نمیدانستید» اینست که اثرش بر آنها پدیدار نبوده، و آنگاه بوسیله حواس ظاهره و باطنه علوم دیگر کسب شوند، و معنی «شاید شکر کنید» اینست که بکار برید هر ابزاری را در آنچه برایش آفریده شده و مقصود این نیست که ساخت گوش و چشم و دل پس از برآوردن از شکم است.

«و اختلاف زبانتان و رنگتان» رازی گفته: چون بدلائل انفس و آفاق اشارت کرد: اوصاف انفس را باختلاف میان رنگهای آدمی یاد آورد، زیرا هیچ کدام بافزونی شمار و خردی حجم، گونه و قامتشان بدیگری نبرد، و دوم اختلاف سخن است که دو عربی زبان برادر که بیک زبان سخن گویند از هم شناخته شوند بهمان وضع سخن گفتن تا آنجا که کسی که آنها را نبیند گوید: این آواز فلانیست، و در آن حکمت رسائی است.

زیرا آدمی نیاز دارد افراد را بشناسد تا صاحب حق را از دیگری امتیاز دهد و دشمن را از دوست بشناسد تا خود را از دشمن پیش از رسیدن او نگهدارد و به پیشواز دوست برود، و این امتیاز گاهی بچشم است که از اختلاف صور باشد و گاهی بگوش که از اختلاف آوازهها بود، اما بسیدن و بوئیدن و چشیدن سودی برای شناخت دشمن و دوست ندارند و امتیازی بدانها نباشد، و برخی مردم گفتند:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 238

مقصود اختلاف لغت است چون عربی، فارسی، رومی و جز آنها و معنی نخست درست تر است - پایان -.

و بمعنی دوم مقصود اینست که بهر قومی زبانی آموخته، و وضعش را بدو الهام کرده و توانش را باو داده.

### اخبار وارده در این باب

1- در مجالس صدوق (351): بسندش از یونس بن یعقوب که جمعی از اصحاب امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت بودند که در میان آنها حرمان بن اعین و مؤمن الطاق، و هشام بن سالم، و طیار و دیگران با هشام بن حکم که جوان بود حاضر بودند امام ششم علیه السلام فرمود: ای هشام گفت: لیبیک یا ابن رسول الله فرمودش بازنگوئی که با عمرو بن عبید چه کردی و از او چه پرسیدی؟ هشام گفت:

قربانت من شما را احترام میکنم و از شما شرم دارم، و زبانم برابر شما کار نمیکند امام فرمود چون بشما فرمانی دادم انجام دهید.

هشام گفت: وضع عمرو بن عبید و جلوس آموزشی او در مسجد بصره بمن رسید و بمن گران آمد، و رفتم و روز آدینه ببصره درآمدم و بمسجد رفتم و ناگاه با حلقه‌ای بزرگ از مردم برخوردیم و عمرو بن عبید که پارچه سیاه پشمینی بکمر

داشت و پارچه‌ای ردا کرده بود میان آنها بود و مردم را کوچه کردم و بمن راه دادند تا در پایان آنها بر دو زانو برابر عمرو نشستم و گفتم: ای استاد دانشمند من مردی غریبم. اجازه میدهید از شما پرسشی کنم؟ گفت: آری.

س 1- آیا تو چشم داری؟

ج- پسر جانم این چه پرسشی است؟ گفتم: پرسشم چنین است، گفت پسر گرچه پرسشی احمقانه است.

بمن جواب بده چشم داری؟ آری، با آن چه بینی؟ رنگها و اشخاص.

س 2- بینی داری؟ آری، با آن چه میکنی؟ میبویم با آن بو را.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 239

س 3- دهان داری؟ آری با آن چه میکنی؟ مزه هر چیز را دریافت می‌کنم.<sup>۱۱۴</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5؛ ص 239

4- زبان داری؟ آری، با آن چه میکنی؟ سخن میگویم.

س 5- گوش داری؟ آری، با آن چه میکنی؟ آوازا را میشنوم س 6- دست داری؟ آری، با آن چه میکنی؟ با آن میکوبم و مشت میزنم.

س 7- دل داری؟ آری، با آن چه میکنی؟ هر چه باین اندامها درآید با آن میفهمم.

س 8- این اندامها از دل بی‌نیاز نیستند؟ خیر نیازمند آند.

س 9- چطور بدان نیاز دارند با اینکه سالم و درست باشند؟

ج پسر جانم چون هر عضوی تردید کند در چیزی که آن را بوئیده یا دیده یا چشیده یا شنیده یا بسیده بدل مراجعه کند و بوسیله آن یقین پیدا کند و شکش برطرف شود.

س 10- پس خدا دل را بر جا داشته برای برطرف کردن شک اعضاء تن؟

<sup>114</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

آری.

س 11- پس ناچار باید دل باشد و گر نه اعضاء تن استوار نباشند؟ آری چنین است.

در نتیجه: گفتیم: ای ابا مروان راستی خدا تعالی ذکره اعضاء تنت را بی رهبر و پیشوا رها نکرده و برایشان امام ساخته تا هر چه را درست یابند امضاء کند و در هر چه تردید دارند آنها را بیقین آورد. و این همه خلق خود را در سرگردانی و شک و اختلاف رها کرده و رهبری برایشان معین نکرده تا در شک و سرگردانی خود بدو رجوع کنند و برای اعضاء تن تو امام و رهبر ساخته؟ دم بست و چیزی نگفت، آنگاه رو بمن کرد و گفت: تو هشامی؟ نه، با او همنشینی؟

نه، پس از کجائی؟ از اهل کوفه‌ام، تو خود او هستی، آنگه مرا در آغوش کشید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 240

و در جای خود نشانید، و دم نزد تا من برخاستم.

امام علیه السلام خنده‌ای کرد و فرمود: ای هشام این را که بتو آموخت؟

گفتم: یا ابن رسول الله بزبانم روان شد، فرمود: ای هشام بخدا این در صحف ابراهیم و موسی ثبت است.

2- در علل (ج 1 ص 103): بسندی از راوی که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: ای فلانی بدان که دل در تن چون امام است در مردم که فرمانبردن او واجب است بر آنان، نبینی که همه اعضاء تن پاسبانان دلد و ترجمان اویند و از او گویند، دو گوش و دو چشم و بینی و دو دست و دو پا و فرج، چون دل آهنگ دیدن کند، هر دلداری دو چشم بگشاید و چون آهنگ شنیدن کند دو گوش بجنباند و سوراخشان را باز کند و بشنود، چون آهنگ بو کردن کند با بینی بو کشد و آن بو را بدل رساند، و چون آهنگ سخن کند زبان گشاید، چون آهنگ حرکت کند پاها را گشاید، چون آهنگ دلخواه کند آلت مردی بجنبند و برخیزد، همه اینها خواست دل را اداء کنند و شایسته است که امام هم چنین فرمانبری شود.

3- در توحید و خصال (112): بسندش از امام چهارم علیه السلام در حدیثی طولانی میفرماید: هلا که بنده را چهار چشم است بدو تا امر دین و دنیایش را بیند و بدو تا امر آخرتش را و چون خدا خیر بنده‌ای را خواهد دو چشمی که در دلش هست باز کند و بدانها غیب و امر آخرتش را بیند و اگر جز آن برایش خواهد دل را بدان چه دارد رها کند.

گویم: اخبار احوال دل و صلاح و فسادش را و احوال نفس و درجاتش را در نیکی و بدی در ابواب مکارم اخلاق کتاب کفر و ایمان آورده‌ام.

4- در مناقب (ج 4 ص 353) از ابن شهر آشوب در ضمن پاسخهای امام رضا علیه السلام در حضور مأمون به ضباع بن نصر هندی و عمران صابی که عمران پرسید: دیده نوری با خود دارد یا روح است که هر چیز را ببندد؟ فرمود: دیده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 241

پیه است و آن سپید است و سیاهی دیدن از روح است، دلیلش اینکه نگاه کنی صورتت را در مردمک آن بینی و آدمی صورتش نبیند جز در آب یا آینه و مانندش ضباع گفت: پس چرا چون چشم کور شود روح تیره گردد و دید برود، فرمود:

چون خورشید تابان که ابرش بیوشاند، گفتند: روح کجا می رود؟ فرمود: پرتو طالع در روزن خانه وقتی روزن را ببندند کجا می رود؟

گفت: این را برایم شرح بده، فرمود جایگاه روح مغز است و شعاعش بمانند پرتو خورشید در همه تن پراکنده است، مانند خورشید که در آسمانست و پرتوش بر زمین پهن است و چون قرص نهان شد خورشیدی نیست و چون سر بریده شود روحی نیست.

بیان: «مرکبه است» یعنی دریافت در این عضو ترکیب شده و او است که درک دیدنیها کند، و امام فرمود: دریافت از روح است و دلالت دارد که دریافت کن خود نفس است و این اعضاء ابزار آنند و گذشت که مشهور همین است، و محتمل است که مراد روح حیوانی باشد و او است که در چشم دریافت میکند نه خود پرتو دیده و با مذهب دیگر مخالف نیست و مؤید آنست که فرمود: جایگاه روح مغز است، و این دلالت دارد که جای روح و منشأ آن مغز است چنانچه گفته اند، و گویا نزاع لفظی است و در اینجا مقصود روح نفسانی است که از مغز بوسیله اعصاب بهمه تن فرود آید و سرچشمه همه دل است.

یکی از محققان گفته: خداوند سبحان بصنع لطیفش جرمی گرم و نورانی و لطیف و زلال آفریده بنام روح بخاری و آن را مرکب نفس و قوایش و تخت فرشته هایش ساخته، بزندگی نفس زنده است و تا بتن وابسته بجا است و با کوچیدن نفس از تن نابود گردد و مانند جرمهای دیگر تن نیست که زندگی برود و او بماند، و زندگی تن بیخشش خدای بخشنده بوسیله نفس بدانست، و هر جا پرتو آن بتابد زنده است و گر نه بمیرد، و از بستن اعضاء عبرت گیر که مایه سکون می شود و اگر نه اینکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 242

نیروی حس و حرکت وابسته باین جسم لطیف بود، بستن بازگیر آن نبود، و بسا بواسطه بستن عضو تخدیر شود تا آنجا که بواسطه زدن و زخم شدن دردناک نگردد و بسا بکلی بریده شود و زندگی از آن برود، و اگر پر لطیف نبود در رشته‌های پی نفوذ نمی‌کرد.

و هر که رگهای زنده خود را بگیرد میفهمد جسم لطیف گرمی در آن می‌آید و برمیگردد و همان روح است و سرچشمه‌اش دل صنوبریست، و از آنجا باعضاء بالا و پائین تن بخش می‌شود، و آنچه از آن بمرکز مغز بالا رود بدست خدمتکاران شرابین خنک و معتدل گردد و باعضاء دریافت کن رسد و در همه تن پراکنده شود روح نفسانی نام دارد، و آنچه بوسیله وریدها بکبد فرو شود که سرچشمه نیروهای نباتی است در رگهای تن روح طبیعی نام دارد - پایان - «و دلیلش اینست که تو در آن بنگری» غرض آگهی بر اینست که خود این عضو دریافت کن نیست چون مانند اجسام زلال دیگر است که چهره نمایند چون آب و آینه و چنانچه آنها دریافت نقش در خود را نکنند چشم و دیگر مشاعر هم چنین باشند یا برای دفع توهم اینست که نقش‌پذیری آن دلیل بر فهم آنست و این دلیل منع می‌گردد.

5- در توحید (75): بسندش که عبد الله دیصانی نزد هشام بن حکم آمد و گفت: آیا تو پروردگار داری؟ گفت: آری، گفت توانا است؟ گفت: آری، توانا و زوردار است، گفت: میتواند جهان را در یک تخم مرغ درآورد که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه جهان کوچک گردد، هشام گفت: مهلت بده، گفتش یک سال مهلت و از بر او بیرون شد، هشام سوار شد و نزد امام ششم علیه السلام آمد و اجازه یافت و گفت: یا ابن رسول الله عبد الله دیصانی پرسشی آورد که در پاسخش اعتمادی جز بر خدا و بر تو نیست امام فرمود: از چه پرسیده‌ات؟ گفت: چنین و چنان گفته است.

امام فرمود حواس تو چند تا هستند؟ گفت پنج شماره، فرمود: کدام خردترند؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 243

گفت بیننده فرمود بیننده چه اندازه است؟ گفت باندازه یک عدسه یا کمتر، فرمود:

ای هشام بنگر پیش رویت و بالای سرت و هر چه بینی بمن گزارش بده، گفت:

آسمان بینم و زمین و خانه‌ها، کاخها دشتها، کوهها و نهرها، امام فرمود: آنکه تواند آنچه را بینی در یک عدسه یا کمتر درآورد توانا است که جهان را همه در یک تخم مرغ درآورد که نه جهان کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ، هشام درافتاد و دو دست امام و سر و پایش را بوسید و گفت: مرا بس است یا ابن رسول الله و بر گشت بخانه‌اش.

فردا دیصانی نزدش آمد و باو گفت: من آمدم سلامی کنم و نیامدم جواب بگیرم، و هشام باو گفت: اگر جواب میخواهی اینست جواب - الخبر -.



میگویم: در حل این خبر چند راه است که در کتاب توحید آوردم و بهر تقدیر دلالت دارد که دید بنقش در دیده است، و بنا بیریخی وجوه گذشته محتمل است که جواب افناعی باشد بنا بر مقدمه مشهوری که رؤیت در آمدن صورت دید شده است در دیده، و منافات ندارد که حقیقت دید به برون شدن پرتو باشد از دیده و افتادن آن بر دید شده.

6- در اختصاص (142) عالم گفت: خدا دو جهان پیوست آفریده بالا و پائین و هر دو را در آدمیزاده ترکیب کرده، خدا جهان را کرده آفریده و سر آدمی چون گنبد فلک است و مویش چون شماره اختران دو چشمش چون خورشید و ماه دو سوراخ بینی چون شمال و جنوب دو گوش چون مشرق و مغرب چشمکش چون برق و سخنش چون رعد و راه رفتنش چون گردش اختران نشستن چون شرف آنها و خوابش چون هبوطشان مرگش چون احتراق آنها.

در پشتش 24 مهره است بشمار ساعات شب و روز سی روده دارد بشمار سی روز ماه 12 پیوند چون 12 ماه سال 360 رگ چون 360 روز سال 700 پی و 12 عضو چون اندازه ماندن جنین در شکم مادر از چهار آبش آفریده: شور در دو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 244

دیده‌اش که در گرما آب نشوند و در سرما یخ نزنند، تلخ در گوشه‌هایش که خزنده‌ها نزدیکش نروند منی در پشتش تا تباهی نگیرد، و آب شیرین در زبانش تا خوراک و نوشابه‌اش خوشمزه باشد او را با نفس و تن و روح آفریده، روحش جدا نشود جز بفراق دنیا، و نفسش آنست که بدان خوابها ببیند، و تنش آنکه پیوسد و خاک شود.

بیان: «آن اندازه ماندن جنین است» یعنی 12 ماه که اکثر مدت حمل است بنا بر اشهر و گویا مقصود از روح همان حیوانیست و از نفس همان ناطقه.

7- در تحف العقول (سؤال در ص 477 و جواب در ص 480) یحیی بن اکثم از گفته علی علیه السلام پرسید که خنثی از آنجا که شاشد ارث برد گفت چه کسی او را در شاشیدن نگاه کند اگر مردان باشند بسا که او زنست و اگر زنها بسا که او مرد است، و این حلال نیست و امام دهم علیه السلام جواب داد که قول علی علیه السلام درست است مردمی عادل بررسی کنند، هر یک آینه بدست گیرند و خنثی پشت سرشان لخت شود و در آینه شبیح او را ببینند و بر آن قضاوت کنند.

بیان: ظاهرش اینست که دید به نقش پذیر نیست نه بخروج شعاع چه که فرمود شبیح را ببینند و زیرا اگر بخروج شعاع باشد نگاه در آینه سودی ندارد چون دیده شده باز خود فرج است، و دو جواب دارد:

1- احکام شرع براساس عرف و لغت است نه دقت عقل و هر که صورت زنی را در آب ببیند نگویند آن زن را دیده و گویند صورتش را یا شبیحش را دیده، نصوص حرمت نظر بعورت معلوم نیست شامل این گونه نظر باشند و ممکن است کلام امام روی این نظر باشد نه روی اینکه رؤیت بنقش صورت است و اینکه فرموده:

شبح را بینند بیان قضاوت عرفی است و اینکه این را در عرف و لغت رؤیت نگویند.

2- بسا که این حکم روی ضرورتست و در حال ضرورت حرمت برطرف شود و نظر بعورت جائز است چون نظر طیب و قابله و مانند آنها، و چون این

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 245

نوع دید آبرومندتر و کم‌مفسده‌تر است آن را بیان کرده چه که ضرورت بدان مرتفع شود، و دلالت بر جواز بی‌ضرورت ندارد و نه بر انطباق صورت در رؤیت، و در باره این حکم در جای خودش گفتگو کنیم ان شاء الله تعالی.

8- در توحید مفضل امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل بیندیش در کارهائی که در انسان نهاده شده از خوراک و خواب و جماع و آنچه در آنها تدبیر شده، زیرا برای هر کدام محرکی در خود آدمی است گرسنگی خوراک می‌خواهد که زندگی و قوام تن بدانست، چرت خواب می‌آورد که آسایش بخش و نیرو پرور است، و شبق جماع خیز است که مایه ماندن نژاد است، و اگر آدمی برای نیاز تن بخوراک دنبال آن میرفت و در طبع خود محرکی بدان نداشت بسا برای تنبلی در آن سستی میکرد تا تنش لاغر و نابود میشد چنانچه کس نیاز بدارو دارد برای بهبودی تن و دفع الوقت میکند تا تنش تکیده می‌شود، و اگر تنها برای طلب فرزند دنبال جماع میرفت دور نبود که در آن سستی کند تا نژاد کم شود و بریده گردد، زیرا بسا کسی که گرایشی بفرزند ندارد و از آن خوشش نیاید، بین چگونه برای این کارها که قوام و صلاح آدمی بدانها است محرکی در خود او است که او را بدانها میراند.

بدان که در آدمی 4 نیرو است.

1- جاذبه که غذاپذیر است و آن را بمعده درآورد.

2- ممسکه که نگهش دارد تا طبع در آن کاری که باید بکند.

3- هاضمه که آن را میپزد و جوهرش را میگیرد و در بدن پخش میکند.

4- دافعه که فضولات آن را بیرون میاندازد، بیندیش در تقدیر این نیروها و کارشان و اندازه آنها بهمان برآورد نیاز و چه تدبیر و حکمتی دارند.

اگر جاذبه نبود آدمی دنبال خوراک که قوام تن است نمیرفت، و اگر ماسکه نبود خوراک در درون شکم نمیماند تا معده هضمش کند و اگر هاضمه نبود پخته نمیشد تا جوهرش که غذای تن است جدا شود و نیاز آن را برآورد، و اگر دافعه

نبود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 246

فضول آن دفع نمیشد و بتدریج برون شود، نبینی که خدا بلطف صنعت و حسن تدبیرش این نیروها را بتن گمارده و صلاح آن را بیار آورده.

و نمونه‌اش اینست که تن کشوریست و خدمتکاران و کودکان و کارگزارانی دارد، یکی برای رساندن نیازمندیها و دیگری انباردار و نگهدار و سومی برای ساختن و آماده کردن و بخش کردن، و چهارمی برای رفتگری و بیرون بردن خاکروبه و پادشاه همه همان خلاق حکیم و مالک تن و حشم است که اندامند و کارگزاران این چهار نیرویند.

و شاید بنگری که یادآوری این نیروها پس از شرحی که دادیم فزون‌یست و نیازی ندارد ولی یادآوری ما از آنها از آن نظر نیست که در کتب پزشکی بررسی شوند، و نه ما سخن آنها را گوئیم، زیرا آنها از نظر آنچه در صنعت پزشکی و بهبود تن است بررسی کنند و ما از نظر نیاز بدانها در صلاح دین و درمان نفوس از بیماری گمراهی چنانچه در شرح و نمونه سازی برای تدبیر و حکمت آنها بیان شد.

بیندیش ای مفضل در نیروهای درونی آدمی از اندیشه و وهم و خرد و حافظه و جز آن، بین اگر آدمی از همه این اوصاف همان یادآوری را کم داشت چه حالی داشت؟ و چه کاستیها در امور معاش و تجاربتش وارد میشد اگر زیان و سودش را در یاد نداشت و آنچه را گرفته و داده و دیده و شنیده و گفته و در باره‌اش گفته‌اند و آنکه بدو خوبی یا بدی کرده و آنچه سودش داده و زیانش رسانده همه را فراموش میکرد، و اگر بشمار از راهی میگذشت بازش بدان راه نمیبرد و اگر عمری درسی میگرفت آن را بیاد نمی‌آورد، و بدینی معتقد نمیشد، و از آزمایشی سود نمیبرد، و نمیتوانست از گذشته عبرت گیرد، بلکه از حقیقت آدمیت بدر میرفت.

بین آدمی با این صفات چه نعمتی یافته و یکی از آنها چه اهمیتی دارد تا برسد بهمه، و بزرگتر از نعمت یادآوری برای آدم نعمت فراموشی است، اگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 247

فراموشی نبود کسی از مصیبت و داغ تسلی نمی‌یافت و افسوسش نمی‌رفت و کینه‌اش نمی‌مرد و با یادآوری آفات هیچ بهره‌ای از جهان نمی‌گرفت، و امید به غفلت شاه از خود نداشت و نه بازماندن حسود از آزارش، نبینی چگونه در آدمی حفظ و نسیان دو ضد نهاده شدند که هر کدام برایش یک نوع مصلحت دارند، آیا آنان که بدو خدای ضد هم معتقدند در این گونه امور ضد که هر دو خیر و صلاح و سود دارند چه خواهند گفت و آنها را آفریده کدام از دو خدا دانند؟

بیندیش ای مفضل در یک خصلت شریفی که میان همه جانداران ویژه آدمی است و آن شرم است که اگر نبود، مهمانی پذیرائی نمیشد، بوعده‌ها وفاء نمیشد نیازی برآورده نمیشد، کسی دنبال کار خیر نمیرفت، و از هیچ کار زشتی باز نمیگرفت، تا اینکه بسیاری از کارهای واجب هم برای شرم انجام شوند، اگر شرم نبود بسیاری مردم حق پدر و مادر را رعایت نمیکردند و صله رحم نمینمودند، و امانت را نمیپرداختند، و از هرزگی خوددار نبودند، نبینی همه اوصافی که مایه صلاح آدمی و تمامت کار اوست باو داده شده.

بیندیش ای مفضل که خدا- تقدست آسماؤه- چه نعمت بزرگی بآدمی داده که گویائی است تا هر چه در دل دارد و در نهادش بگذرد و باندیشه‌اش رسد بزبان آرد و بدیگری بفهماند آنچه در دل دارد، و اگر گویا نبود چون بهائم بی‌زبان بود که نتوانند از خود چیزی گویند و از گزارشگری خبری فهمند، و چنین است نعمت نویسندگی که اخبار گذشته‌ها را ضبط کند برای آنان که مانده‌اند و اخبار آنها را برای آیندگان، و از آن کتب در علوم و آداب و جز آن جاویدان گردند و آدمی قرار داده‌ای میان خود و دیگران را در معامله و حساب ضبط کند.

و اگر نوشتن نبود زمانه‌ها از هم جدا میشدند و کسی از مسافران خبری نداشت و علوم از میان میرفتند و آداب از دست میشدند، و خلل بزرگی در کارها و معاملات و نیازهای دینی بمردم وارد میشد و روایاتی که باید بدانند از دست میرفتند و شاید تو پنداری نویسندگی را آدمی بحیله و هوش خود بدست آورده، و بآفرینش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 248

و منش باو داده نشده، و هم سخن گوئی قرار دادی است میان خود مردم و دست آورد خود آنها است و از این رو هر ملتی برای خود زبانی ویژه دارد و خط ویژه از عربی و سریانی و عبرانی و روحی و جز آن از خط و زبان دیگر که میان امتهای پراکنده است و بدان قرار گذاشتند چنانچه بزبان خود قرار بستند با هم.

بکسی که چنین دعوی کند باید گفت: گرچه آدمی در این هر دو فن کار و چاره‌جوئی دارد ولی آن آمادگی که او را بر آن توانا کرده عطا و بخشش خدا عز و جل است که این هوش را در آفرینش او برآورده زیرا اگر زبانی آماده سخن و ذهنی راهبر بکارها نداشت هرگز نمیتوانست سخن گوید و اگر مثنوی و انگشتانی نویسندگی پذیر نداشت هرگز نمیتوانست بنویسد، و بدان عبرت گیرد از بهائم که نه سخن دانند و نه نوشتن توانند پس مایه آن سرشت خدا داده است عز و جل و آنچه بدان بر خلقش تفضل کرده و هر که شکر کند ثواب برد و هر که ناسپاسی کند البته خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

بیندیش ای مفضل در دانشی که خدا بآدمی داده و در آنچه علمش را از او دریغ کرده: زیرا دانش هر آنچه در آن صلاح دین و دنیای او است بوی داده چون شناخت خالق تبارک و تعالی بوسیله دلائل و شواهد موجود در خلق، و شناخت عدالت بر مردم همه، و نیکی کردن پیدر و مادر، و پرداخت امانت و همدردی با مستمندان و مانند آن که واجب است

دانستن و اقرار و اعتراف بدان در منش و سرشت هر امتی موافق باشند یا مخالف، و همچنین باو داده شده دانش آنچه در آنست صلاح دنیایش چون کشت و کار و درخت کاری، و زمین سازی، و دام داری، و آب یاری، و شناخت گیاهان داروئی برای درمان هر بیماری و استخراج معادن و انواع جواهر و کشتی رانی و غواصی در دریا و فنون شکار حیوانات وحشی و پرنده‌ها و ماهیها، و هنر و بازرگانی و پیشه‌وری و جز آن که ذکرش بدرازا کشد و شمارش فزون باشد از هر آنچه بهسازی زندگی دنیای او است.

دانش هر چه صلاح دین و دنیا است باو داده شده و از جز آن دریغ شده آنچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 249

بکار او نمی‌آید و تاب دانستن آن را ندارد، چون علم غیب و آینده و برخی از آنچه اکنون هست چون دانستن آنچه بالای آسمان یا زیر زمین است یا در تک دریاها و گوشه و کنار جهان و راز دل مردمان و بچه‌های زهدان و مانند آن که بشر بدان نادانست، برخی مردم مدعی دانستن این امور شدند ولی خطای آنها در قضاوت و احکامشان بطلان دعویشان را روشن کند.

بنگر که چگونه بآدمی علم هر آنچه بدان در دین و دنیا نیاز دارد داده شده و از جز آن دریغ شده تا قدر خود را و نقص خود را بداند، و هر دو هم بصلاح او است اکنون ای مفضل بیندیش در اینکه آدمی عمر خود را نداند و اگر میدانست و عمرش کوتاه بود زندگی در انتظار مرگی که وقتش را داند گواراش نبود و چون کسی بود که مالش از دست رفته یا نزدیک بآنست که از بینوایی و ترس نیست شدن مال و بینوایی اندوه خورد.

با اینکه نابودی عمر بدتر از نابودی مال است، زیرا کم‌مال امید دارد که مالدار شود و آرامش یابد ولی کسی که بداند عمرش از دست میرود پاک نومید است و اگر بداند عمرش دراز است و یقین بماندن دارد بکامجوئی و گناه اندر شود، و بهر کاری دست زند بامید اینکه در پایان عمر توبه کند و این روش ناپسند خداست و از بندهایش پذیرا نیست، نبینی اگر بنده تو تصمیم گیرد یک سال نافرمانیت کند و روزی یا ماهی تو را خشنود سازد از او نپذیری و نزد تو چون بنده خوشکردار نباشد که در هر حال آماده خدمت است.

اگر گوئی مگر این نیست که آدمی بسا مدتی نافرمانی کند و سپس توبه نماید و از او پذیرفته است؟

گوئیم این چیز است که آدمی بدان دچار شود از غلبه شهوت و اگر آن را وانهاد و در دل نگرفت و پایه کار خود ن ساخت خدا از او بگذرد و بآمرزش بدو تفضل نماید، و اما کسی که پایه کار خود را بر گناه نهد و تصمیم گیرد که تا تواند نافرمانی کند و در پایان عمر توبه کند همانا خواهد فریب دهد کسی را که فریب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 250

خور نیست باینکه کامجوئی دنیا را پیش خرید کند و بخود نوید و آرزوی توبه دهد در آینده، و بدین نوید وفا نکند.

زیرا دست کشیدن از رفاه و کامجوئی و رنج بری برای توبه بویژه در پیری و ناتوانی تن کار دشواریست و آدمی در امان نیست که با پس انداختن توبه دچار غافلگیری مرگ شود و بی توبه بمیرد، چون کسی که وامی دارد تا سررسیدی و میتواند آن را پردازد ولی پس اندازد تا سررسید و مالش نابود شده باشد و وام او بماند، پس بهتر برای آدمی اینست که اندازه عمرش را نداند، و پیوسته در انتظار مرگ باشد و گناه را رها کند و بکار خوب پردازد.

اگر گوئی: همین اکنون هم که اندازه عمرش از او نهانست و هر دم در انتظار مرگ است بهرزگی گراید و در محرمات پرده‌داری کند، گوئیم تدبیر این کار همانست که انجام شده و اگر آدمی با این وضع از بدکاری خودداری نکند همانا از بیبایی و سخت دلی او است نه از اشتباه در تدبیر، چنانچه پزشک بسا برای بیمار آنچه را سودش دارد شرح دهد. و اگر بیمار خلاف گفته پزشک کند و دستورش بکار نبندد و از آنچه بازش داشته باز نایستد از گفته او سودی نبرد و بدی از پزشک نیست بلکه از خود او است که از وی نپذیرفته، و اگر آدمی که هر ساعت در معرض مرگ است از گناه باز نایستد براستی اگر اعتماد بماندن خود داشت بیشتر بگناهان بزرگ میپرداخت و انتظار مرگ بهر حال بهتر است برایش از اعتماد بزنده ماندن.

بعلاوه گرچه برخی مردم از مرگ بیخبری کنند و بدان پند نگیرند برخی دیگرشان از آن پند پذیرند و از گناه دست باز دارند و بکار خوب پردازند، و اموال و پس اندازهای باارزش را بمستمندان و گدایان بصدقه پردازند، و عدالت نبود که اینان از این عدل بی بهره مانند با این تدبیر برای اینکه آنان از آن بهره نبرند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 251

**دنباله‌ایست: [گفتار حکما در باره نیروهای تن آدمی]**

باید گفتار حکماء را در تحقیق نیروهای تن آدمی یادآور شویم چون فهم آیات و اخبار تا اندازه‌ای بدان وابسته است و حکمت‌های ربانی را در بر دارد.

گفتند: حیوان جسمی است مرکب و از میان مرکبات مخصوص نفس حیوانی است زیرا مزاج او از نباتات و معادن بااعتدال نزدیکتر است، و چون مرتبه جماد و گیاه را بکمال رسانید صورتی اشرف از صورت آنها پذیرفت، نفس حیوانی را چنین تعریف کردند که: کمالی است نخست برای جسمی طبیعی و آلی از آن نظر که امور جزئی را دریابد و بخواست خود بجنبد، و دو نیرو دارد، دریابنده و جنباننده، نیروی دریافتش یا در برونست و پدیدار یا در درون و ناپیدا، نیروی برونیش تا آنجا که جستجو شده پنج است.

و دلیلش را گفته‌اند که طبیعت از مرتبه حیوانی بالاتر برنیاید جز اینکه همه آنچه را در این مرتبه است کامل کند و دریافت نماید، و اگر حس ششمی شدنی بود باید آدمی هم داشته باشد و چون ندارد میدانیم که حواس برونی همان پنج هستند:

1- شنوایی و آن نیروئی است در پی گسترده در تک استخوان گوش و بایدش که هواء موج‌پذیر از کوبنده و کوبیده شده و یا کننده و کنده شده بدو رسد و یارای مقاومت در برابر کیفیت تموج را داشته باشد و مقصود این نیست که تموج نخستین باو رسد بلکه آن تموجی در هواء دنبال خود پدید کند و این تموج پیایی شود تا هوای آرام مجاور صماخ موج بردارد، و گفته‌اند وسیله منحصر به‌هواء نیست بلکه هر جسم روانی چون آب میتواند وسیله باشد.

2- دیدن. و آن نیروئیست در دو برخورد دو پی مجوف که از تک دو بطن پیشین مغز روئیدند، آنکه از سمت چپ است براست گراید و برعکس و بهم برخوردند و تهیگاهشان یکی شود و آنکه از سمت راست است بحدقه راست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 252

برگردد و آنکه از چپ روئیده بحدقه چپ و آن جای برخورد را مجمع النورین نامند.

فلاسفه در چگونگی دید اختلاف دارند، مادیین آنها گویند شیخ دیده شده در جزئی از رطوبت جلیدیه که چون تیکه یخ زلال و آینه وار است نقش بندد و چون جسم روشن رنگ‌داری با آن برابر شود در عدسی نقش بندد چنانچه صورت آدمی در آینه نه اینکه چیزی از دیده شده جدا شود و بدیده رسد بلکه صورتش در چشم بیننده پدید گردد، و آمادگی آن با برابری مخصوص است و وساطت هوای زلال، و ریاضیین معتقدند دید باینست که پرتوی از دیده بدرآید مخروطی که سرش بر دیده است و قاعده‌اش بر دیده شده و آنکه اختلاف دارند که مخروط پرتو توپر است و یکپارچه یا دارای خطوطی است که در رأس مخروط گرد همنند و در قاعده از هم جدا شوند.

و برخی گفتند آنچه از دیده درآید خطی است مستقیم که سرش در دیده ثابت است و سر دیگرش بر دیده شده موج بردار و هیئت مخروط بخیال اندازد اشراقیان گفتند نه پرتو است و نه نقش‌بندی، و دید همان برابری جسم روشن است با دیده که در آن رطوبت زلالی است و با این شروط و نبودن مانع نفس را علمی حضوری و اشراقی بر دیده شده پدید گردد و آن را بخوبی دریابد ولی مشهود از آراء فلاسفه نقش بستن و پرتو انداختن است.

دلیل گروه یکم چند چیز است:

یکم: که عمده است اینست که چشم جسمی است زلال و نورانی و هر جسمی چنین چون با جسم تیره برابر شود که رنگ دارد از آن نقش گیرد مانند آینه اما کلی کبری که روشن است و اما اینکه عدسی چشم آینه مانند است برای آن که چون

از خواب بیدار شد و چشمش را بمالد در تاریکی نور ببیند و چون آدمی بسر بینی خود چشم بخواباند دایره‌ای پرتو ببیند، و چون از خواب برخیزد نزدیک خود روشنی ببیند و آنکه نابود شود چون دیده پر از نور بوده، و چون یکی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 253

از دو دیده را بهم نهیم سوراخ دیگری گشاده شود، و دانسته شود که پر از جوهر نوریست، و اگر برای ریختن اجسام نورانیه از مغز بدیده نباشد تهی بودن دو عصب چشم سودی ندارد.

2- احساس بحواس دیگر برای این نیست که چیزی از محسوس بحاسه برآید بلکه برای اینست که صورت محسوس در آن درآید و حکم دید هم چنین است.

3- دید جسم بزرگ از دور خردتر از آن نمیشود مگر برای آنکه جای دید زاویه چشم است چنانچه معتقدان به انطباع گویند نه قاعده شعاع مخروطی که معتقدان خروج شعاع گویند زیرا بنا بر آن تفاوتی نیست میان دور و نزدیک.

4- کسی که بقرص خورشید خیره شود و از آن چشم بازگیرد تا زمانی صورتش در دیده او بماند و این دلیل انطباع است که ما گوئیم.

5- چشم بسته‌ها صوری ببینند که وجود خارجی ندارند و باید صورت در دیده باشد.

و جواب دادند: از دلیل یکم که اگر درست باشد دلیل نقش‌گیری عدسه دیده است و اما اینکه دید بدو باشد نه، و از دوم باینکه قیاس مع الفارق است و جامعی در بین نیست، و از سوم باینکه علت شما را نپذیریم و معتقدان بخروج شعاع وجه دیگری برای آن گویند، و از چهارم باینکه صورت خورشید در دیده نماند بلکه در خیال بماند و کجا است این با آن؟ و از پنجم باینکه این دلیل نقش‌گیریست در این گونه از دید که مانند خواب دیدنست و مشاهده امور نادیده بدریافت شبح آنها است در خیال و دلیل نشود که دید موجودات در خارج بنقش‌برداريست و در علوم نمیشود یکی را بدیگری سنجید. معتقدان بخروج شعاع هم دلیلها دارند.

1- کسی که پرتو دیدش کم است نزدیک را بهتر از دور ببیند چون پرتو در دور پراکنده شود، و کسی که پرتو چشمش بیش و غلیظ است دوربین است برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 254

آنکه دوری آن را لطیف و زلال کند و اگر دید بنقش به نقش‌گیری بود تفاوتی نبود.



2- اجهر که شب‌بین و روز کور است برای اینست که شعاع چشمش کم است و روز در پرتو خورشید منحل شود و نبیند و شب فراهم ماند و بیند و شب کور عکس او است که شعاع دیده‌اش پرغلیظ است و شب نبیند و روز بر اثر پرتو خورشید نازک و زلال شود و بیند.

3- چون آدمی بیک برگ نوشته نگاه کند همه را بیند ولی خصوص سطری که بدان چشم دوزد برای او روشن و خوانا دیده شود و این سببی ندارد جز اینکه محل سهم مخروط شعاعی است و بهتر درک شود.

4- آدمی در تاریکی بیند که گویا نوری از چشمش جدا شود و بر بینی او تابد، و چون در برابر چراغ چشم فروبندد خطوط پرتوی بیند که میان دو دیده‌اش و چراغ پیوسته است.

و جواب همه اینست که اینها دلالت ندارند بر اینکه دید بخروج شعاع است، بس دلالت دارند که در دیده نوری است و ما منکر نیستیم که در ابزار دید اجسام پرتودار زلالی است که آن را روح باصره خوانند، و اگر چه محمد بن زکریا منکر آنست پنداشت اینکه نور جز از آتش نیست و از اختران ولی اجسام تیره و هر چه در آنها است تنها تاریکند، و چگونه درون مغز با همه پرده‌ها که دارد روشنی باشد.

اما ابن سینا بوجود جسم نورانی اعتراف دارد، زیرا جالینوس چون ببرخی شبهه‌های گذشته دلیل آورده بر خروج شعاع از چشم، او را جواب داده باینکه این دلالت دارد بوجود پرتو در دیده و در آن نزاعی نیست ولی شما گوئید این پرتو برآید.

در اینجا است که گوئیم ابزار دید جسمی است نورانی در طبقه جلیدیه که از آن نقش بسته است میان چشم و دیده شده یک مخروط و همی که ادراک نفس بدان از سوی زاویه‌ایست که در جلیدیه است و در دید چیز دور حرکتش شدید شود و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 255

اجزاء لطیفش تحلیل رود و نیاز دارد بلطیف شدن هر گاه غلیظ شود و برعکس چون بسیار لطیف شود و بیش از اندازه و از آن در برابر پذیرنده پرتوها پدید شود که در مسقط سهم برابر مرکز دیده که بجای زاویه مخروط و همی است پرنورتر است و از آنرو روشنتر دیده شود و کاملتر دریافت گردد.

بسا مقصود آنها که دید را خروج شعاع دانستند همین باشد بتعبیر مجازی چنانچه شیخ بدان تصریح کرده و گر نه آن قول بطور قطع باطل است.

زیرا اگر منظور آنها حقیقه پرتو است که از قبیل عرض است که روشن است و اگر مراد جسمی است پرتودار که از چشم بدیده شده بیرون شود برای آنکه ما قطع داریم نمیشود از دیده جسمی برآید و در یک چشمک در نیم کره جهان پهن

شود و چون چشم بسته شود بدان برگردد یا نیست شود سپس چون گشوده شود باز از آن ماندش برآید و همچنین و نمیشود یک جسم پر تودار بی فشار یا اراده فاعل مختار بهمه سو جنبش کند و تا آسمانها بالا رود و آنها را بشکافد تا کواکب دیده شوند و بوزش باد پراکنده نشود و جز بدان چه برابر است برنخورد، چنانچه بادها آواز را بهر سو کشند و باید ماه با ثوابت همزمان دیده نشوند بلکه بتفاوتی بنسبت مسافتی که میان آنها است و چنین نیست بلکه افلاک با هر چه دارند یکباره دیده شوند.

سپس معتقدین بخروج شعاع را مذهب دیگرست، و آن اینست که هوای زلالی که میان دیده و دیده شده است پرتو دیده را پذیرد و ابزار دید گردد، و همه اعتراضات پیشین با فزونی بر آن وارد است.

صاحب مقاصد گفته: حق اینست که دید آفرینشی است از خدا هنگام گشودن چشم.

اکنون بدان که دید عوارضی غریب دارد که بدانها بیکی از دو عقیده دلیل آرند.

یکی اختلاف اندازه دیده شده در دوریهای متفاوت، و سبب آن بهر دو عقیده تنگ و گشاد شدن مرکز جلیدیه است چون که وقتی دید و دید شده برابر شوند،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 256

دو خط راست میان مرکز جلیدیه و دو سوی دید شده توهم شوند و در مرکز جلیدیه زاویه‌ای سازند، و هر چه این زاویه بزرگتر باشد دید شده بزرگتر بنظر آید.

ولی بر بررسی نهان نیست که نزدیکی دید شده سبب بزرگ بودن این زاویه است و دوریش سبب خرد بودن آن و یا اینکه هر چه نزدیکتر شود زاویه بزرگتر گردد و هر چه دورتر خردتر شود، و خطوطی که اضلاع زاویه‌اند نزد ریاضیین حقیقت دارند و نزد شعاعیین موهومند، و هر کدام از آنها این را مؤید عقیده خود داند، و هر دو را وجهی باشد گرچه بعقیده شعاعیین مناسبتر است.

یکی از محققان گفته: حکماء تا بآخر مقرر داشتند که تفاوت اندازه دیدشده‌ها بتفاوت اندازه زاویه نامبرده وابسته است، و تفاوت هر کدام پیرو تفاوت دیگرست بتناسب بی‌کم و بیش، و علم مناظر و جز آن را بر این قاعده بنیاد کرده‌اند و در اینجا شبهه‌ایست و آن اینست که چون جسم خردی بدرازای دیده یا اندکی درازتر مانند یک انگشت را بدیده نزدیک سازیم تا بسر مژگانها و دید آن زاویه هر چه بزرگتری دارد و یک کوه بسیار بزرگ را برابر دیده نهان سازد، و زاویه آن از زاویه دید کوه بزرگتر است و باید از کوه بزرگتر دیده شود با اینکه خلافتش بدیهی است، و جوابش اینست که در دید بزرگتر است جز اینکه بحکم عقل دانیم بسیار خردتر است و برای اینکه بسیار نزدیک است بزرگتر دیده شده - پایان -.

دوم: دید هر چیز در آینه و هر جسم زلال که چگونه است و در باره آن اختلاف دارند تا به چهار عقیده رسیده.

یکم: عقیده اصحاب شعاع که گفته‌اند: بر اثر برگشت خطوط شعاعی است باین تقریر که ما میدانیم بتجربه که پرتو از جسم صاف زلال برمیگردد مانند پرتو خورشید که از روی آب بدیوار برمیگردد و از آینه در برابر آن و چون پرتو دیده بر مانند آینه تابد از آن برگردد بدان چه برابر آنست بطوری که زاویه پرتو و زاویه برگشت برابرند، و چون آینه برابر روی بیننده باشد و سهم مخروط

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 257

شعاعی عمود بر سطح آینه باشد باید این خط عمودی بعینه از مرکز جلیدیه برابر برگردد، زیرا اگر بجای دیگر برگردد باید زاویه قائمه با زاویه حاده برابر شود، و خطوط نزدیک آن هم بدیگر اجزاء چهره بیننده برگردد و چهره دیده شود، و اگر آینه بدین روش برابر دیده نباشد پرتو بدو برنگردد بلکه بجسم دیگر که دو زاویه در آن برابرند.

پس آنچه در آینه دیده شود همان امر موجود در خارج است نه در آینه ولی چون به پرتوی که در آینه افتاده دیده شود بگمان آید که در آینه است و در آن نیست، و چون چهره بآینه نزدیک باشد و خطوط برگشته کوتاه باشند چهره در گمان نزدیک بآینه است اگر دور باشد و خطوط برگشته دراز باشند گمان رود که بهمان اندازه چهره در آینه فرورفته، و بدین تقریر اعتراضاتی شده که در جای خود یاد شدند.

دوم: عقیده اصحاب انطباع و توضیحش اینست که چون قوه بینائی طوریت که وقتی با جسم رنگ‌دار و روشنی برابر شد صورتش در آن نقش بندد، همچنین طوریت که چون برابر جسم صاف و زلالی بود صورتی از آن در بینا و صورتی برابرش در آن جسم زلال نقش بندد در همان جزئی که صورت آینه در آن نقش بسته، و شرط انعکاس نزد آنها نیز همانست که گذشت که باید جسم برابر آینه باشد بمانند برابری آینه با بیننده بطوری که دو زاویه شعاع و برگشت از خطوط شعاعیه موهومه برابر باشند و مستقیم.

سوم: عقیده سست نادرست که صورت در آینه نقش می‌شود.

چهارم: عقیده افلاطون و آنها که پیش از او بودند و دنبالش از اشراقیین، که جهانی دیگر ثابت دانند جز این جهان جسمانی که محدود است بجهات با آنچه در آنست از اجرام فلکیه و اجسام عنصریه و آن جهانیست میان آن و جهان مجردات عقلیه صرفه که برکنار از اندازه و جا و جهت و شکلند، و اشخاص این جهان میانه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 258

صور نمونه‌اند و اشباح برزخی، مجرد از طبایع و مواد ولی نورانیند و آن را عالم مثال نامند.

و گفتند صورتها که در آینه و اجسام زلال دیگر دیده شوند و صورتهای خیالی و مانند آنها موجوداتی باشند پایدار بخود زیرا اگر صورت بر آینه باشد با اختلاف جای بیننده مختلف ننماید و اگر در هوا باشد دیده نشود چون هوا شفاف است و نمی شود آن را و هر چه در آنست دید، و آن خود چهره نیست که دیده شود چون پرتو از آینه برگشته بسوی تو چون عقیده اینکه دید بشعاع است باطل است بادهای که در کتب قوم ذکر شده.

و نمیشود که این صورتها در قوه بینائی یا قوای دیگر تن موجود باشند بدلیلهای که ذکر کردند، پس در نتیجه صورتهای جسمانی باشند که در عالم دیگر میان دو عالم حس و عقل محض باشند و عالم مثال نام دارد و بذات خود برپا است و در لا مکان آویزانست و مظاهری دارد چون صورتهای دیده شده در آینهها و صور موجوده در خیال، و صوفیه در اثبات این عالم با آنها موافقت و اشاره بدان گذشت.

قیصری: در شرح فصوص گفته: بدان که عالم مثال عالمی است روحانی از جوهری نورانی مانند بجوهر جسمانی در اینکه بدید آید و اندازه دارد و بجوهر مجرد عقلی در اینکه نورانیست و ترکیب از ماده ندارد، و جوهر مجرد عقلی نیست میانه و مرز میان دو جهان ماده و مجرد است، و هر چه مرز دو چیز است و میان آنها است جز خود آنها است بلکه دو سو دارد که از هر سو بعالمی ماند، بارخدایا جز اینکه گفته شود جسمی است نوری در نهایت لطافت، و مرز میانه جواهر مجرده لطیفه است و جواهر جسمانی تیره و گرچه برخی اجسام لطیف تر از دیگرانند مانند آسمانها- پایان-.

سوم: دید یک چیز دو تا چنانچه در چشم چپ است، و در کسی که گوشه دیده را بکشد، یا انگشت در گوشه دیده فروبرد که هر چیز را دو بیند، و در علت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 259

آن اختلاف است و در اینجا دو عقیده را ذکر کنیم.

1- عقیده اصحاب شعاع که میگویند از هر جسمی یک مخروط شعاعی برآید که سهمی دارد و اگر هر دو سهم دو دیده بر یک جا افتند یک چیز دیده شود و اگر جایشان مختلف شد دو تا دیده شود.

2- عقیده اصحاب انطباع که مقدمه ای دارد و آن اینست که نیروی دید از آن روح حیوانیست که بر دو عصب تو خالی روئیده بر مقدم مغزند و بهم برخوردند و در برخورد یک تهیگاه دارند و در آنجا مجمع نور است و چون دیده با دیدنی برابر شود صورت دیدنی در دو جلیدیه نقش بندد و برای دید همان بس نیست و گر نه همیشه یک چیز دو تا دیده میشود بلکه باید از آن صورتی در مجمع النورین نقش بندد تا دید فراهم شود، و این روحی که در مجمع النور است صورت دیدنی را به حس مشترک رساند و آنکه دید کامل شود و پس از این مقدمه گوئیم: دیدن یک چیز دو تا چهار سبب دارد.

1- ابزاری که شبح را از جلیدیه به برخوردارگاه دو عصب میرساند بهمانجا جابجا می‌شود و دو شبح بیکجا نقل نشوند بلکه هر کدام بیک جزو از روح دید رسند، زیرا دو رشته شبح نفوذی ندارند که در برخوردارگاه دو عصب با هم برخوردند و چون هر کدام در جزئی دیگر از روح دید باشند گویا شبح دو چیزند. و چون جای شبح در روح دید جدا است دو تا را در دو جا بیند.

2- جنبش روح دید در محل برخورد و موج برداشتن آن براست و چپ تا آنجا که از مرکز نقش معمولی که در دو سوی دو جلیدیه است پیش افتد و موج و پریشانی بخود گیرد و شبح پیش از نقل بمحل تقاطع نقش شود، و از یک چیز دو نمونه نقش گیرد و دو چیز جدا دیده شود چنانچه صورت خورشید در آب ایستاده و آرام یک بار نقش گیرد و در آب موج‌دار چند بار.

3- اگر روح بینا که در مقدم مغز است پریشان باشد و پیش رود تا مجمع النور و پس کشد تا حس مشترک و در این حال چیزی را بیند شبح آن در یک جزء

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 260

مرکزی که وضع مخصوصی با دید شده دارد نقش بندد و چون این جزء حرکت کند و جزء دیگر در جای او آید بناچار شبحی دیگر در این جزء نقش بندد و از جزء یکم دور شود و در اینجا دو صورت نقش شده و دو چیز دیده شود، و نمونه‌اش چیزبست که سرعت در دو سو حرکت کند و دو چیز دیده شود، زیرا پیش از محو صورت آن در این سو از حس مشترک در سوی دیگر دیده شود و صورت دیگر از آن نقش گردد و دو ادراک او در دو سو دریافت گردند.

و از این راه قطرهای که سرعت نزول کند خط مستقیم بنظر آید و شعله آتش چرخان دایره دیده شود، کسی که بیماری دوار دارد همه چیز بنظر او میچرخد.

زیرا برای یک علت طبی روحی که در تجویف مقدم مغز او است همیشه میچرخد و هر صورتی در آن نقش بندد فوری زائل شود و صورت دیگر بجایش آید، چنانچه کره‌ای در برابر روزنی خورشید بدان تابد و آن بچرخد و دنبال هم روشنی جا عوض کند و بیننده گمان برد که کره بدور خود میچرخد با این که بیننده است که بدور خود میچرخد.

چهارم: پریشانی که در سوراخ عنبیه رخ دهد، چون عنبیه دیده آسان حرکت کند بطوری که یک بار سوراخ گشاد می‌شود و یک بار تنگ: یک بار بدرون میرود یک بار بیرون، چون برون آید سوراخ گشاد گردد و چون درون رود تنگ شود، در تنگی چیز را بزرگتر بیند و در گشادی خردتر و آنچه نخست بیند که برون بوده جز آن باشد که از درون دیده و دو چیز دیده شود، در حالی که سوراخ تنگ شود، روح دید و نور شعاعی درهم و غلیظ شوند، و بزرگتر دیده شود چنانچه هر چیزی درون بخار بزرگتر دیده شود و چون گشاده شود، روح لطیف گردد و روزنه‌دار و نازک و خردتر دید شود.

پنجم: انعطاف و خم برداشتن شعاع دید بدین بیان که خطوط شعاع مخروط راستا بدو طرف دیده شده رسند در صورتی که وسیله زلال میانه در نازکی و غلظت یک نواخت باشد. و اگر تفاوت داشته باشند چنانچه دیده شده در آب یا بخار فروباشد و طرف بیننده و هواء باشد که چون خطوط شعاعی بآب رسند خم شوند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 261

بطرف سهم مخروط و باز بدو طرف دیده شده رسند، و اگر برعکس باشد و طرف بیننده آب یا بخار باشد خطوط بر خلاف سهم خم شوند و از لوازم انعطاف اینست که هر چیزی درون آب و بخار بزرگتر دیده شود از آنکه در هواء باشد چنانچه یک حبه انگور در آب یک دانه آلو دیده شود، و اختران در افق بزرگتر دیده شوند از وسط السماء چون افق بخار دارد.

ششم: اینست که درخت در لب نهر وارونه دیده می شود زیرا خطوط شعاعی که از سطح آب بدرخت برمیگردند بشکل تارهای چنگ باشند که کوژ کوژپشت است و چون درخت بر لب دیگر آب باشد شعاع از نزدیک ترین جا به بیننده بسر درخت برمیگردد و به بن آن از دورترین نقطه از بیننده و بهمین نسبت و چون درخت بلب آب سمت بیننده باشد برگشت شعاع بعکس آنست.

ننگری که چون سطح آبی که نزدیک تو است چون پیوشانی سر درختی که آن سوی آب است بر تو نهان گردد و بن درختی که در سوی خود تو است، پس خط شعاعی که بسر درخت برگردد درازتر از همه خطوطی است که فروتر از آنند و آنچه بدان نزدیک تر است درازتر از آنست که از آن دورتر است بترتیب منظم تا آنکه کوتاه تر همه خطی است که از بن درخت برگشته برای آنکه باید زاویه شعاع و انعکاس برابر باشند.

فرض کنیم پهنای نهر خط (ا ب) و درخت آن لب نهر خط (ج ب) و (ه) حدقه چشم بیننده، و بر خط (ا ب) دو نقطه «د» و «و» را فرض کنیم، بر «ج ب» دو نقطه «ح» و «ط» و چون از نقطه «ه» خط شعاعی به «و» برآید، و خط دیگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 262

به «و» باید اولی بنقطه «ط» برگردد، تا زاویه شعاعیه یعنی زاویه (ه و ا) بمانند زاویه بر گشت یعنی زاویه «ط و ب» باشد و دیگری منعکس شود به نقطه «ح» و زاویه شعاعیه (ه د ا) برابر باشد با زاویه انعکاسی (ح د ب).

و سپس نفس، انعکاس شعاع را دریافت نکند چون عادت دارد که دیدنیها را بخط مستقیم بیند و شعاع منعکس را در درون آب پندارد با این که درون آب چیزی نیست و بسا که عمق آب باندازه درازی درخت نباشد و پندارد که سر

درخت بیشتر در آب فرو است چون شعاع برگشت آن درازتر است و بهمین نسبت در اجزاء دیگر بطور منظم و از این رو درخت را در آب وارونه بیند.

3- از حواس ظاهره بوئیدنست و آن نیروئیست پراکنده در دو برآمدگی پیشین مغز بمانند دو سر پستان که بوسیله هوای بو گرفته بو را دریابد یا آنکه ذراتی از چیز بودار بهواء آمیزد و از سوراخ بینی بدان رسد و گفته‌اند چیز بودار بی‌پاشیدن در هواء و بخار شدن و ذره دادن در شامه عمل کند، و قول دوم مردود است باینکه اندکی مشک مدتی دراز در هر جا بو دهد و از وزن و حجمش کاسته نشود پس ذراتی از آن برنیاید.

و قول سوم مردود است باینکه بسا مشک را مسافتی دور برند و بسوزانند و از میان رود و بوی آن مدتی طولانی در هوا دریافت شود، و مؤید آنست آنچه ارسطو حکایت کرده که لاشخور از مسافت 200 فرسخ بیوی کشته‌های بو گرفته جنگی که میان یونانیان شد پیش آمد و دلیلش این بود که در کمتر از این مسافت لاشخور در آن سرزمین نبود.

و بسا گفته‌اند شاید آنچه بتحلیل رود اجزاء بسیار ریزی باشند که بهواء آمیزند، و استعباد در مباحث عقلی دلیل نمیشود، و شیخ بدان چه از ارسطو نقل شده اعتراض کرده که ممکن است لاشخور با اوج گرفتن در هواء مرده‌ها را دیده و آمده نه بوی آنها را شنیده باشد.

4- چشنده- و آن نیروئی است پهن در پی گسترده بر جرم زبان و دنباله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 263

نیروی لمس و بسیدنست زیرا سودش نیز در کاریست که قوام بدن بدانست، و آن دلخواه کردن غذا و گزیدن آنست و خلاصه بوسیله آن توان غذای سازگار را از ناساز تشخیص داد چنانچه لامسه همجوار سازگار را از ناساز تشخیص میدهد، و ذائقه شریک است با لامسه در اینکه باید غذا را بساید ولی از آن جداست در اینکه صرف بسیدن خوراک مزه آن را نفهماند چنانچه گرمی بخود بسیدن دریافت شود بلکه دریافت مزه نیاز دارد بیک لعابی که از ماهیچه‌ای بنام ملعبه بتراود و شرطش اینست که آن رطوبت آلوده بمزه چشیده شده و ضد آن نباشد و بلکه از آنچه مزه چشیده را دارد زیرا بیمار که لعاب دهانش کیفیت خلط غالب او را گرفته مزه خوراکی و نوشابه نفهمد مگر آمیخته بمزه آن خلط غالب و آنکه صفراء بر او غلبه دارد مزه عسل را تلخ دریابد.

و اختلاف دارند که وساطت لعاب دهن در دریافت مزه باینست که ذراتی از مزه دار بدان آمیزد و در جرم زبان ریزد و مزه دریافت شود یا خود لعاب مزه را بگیرد و بجرم زبان رساند و آنچه دریافت شود همان کیفیت آنست و بهر تقدیر واسطه‌ای میان ذائقه و مزه دار نیست در حقیقت بخلاف دید که نیاز بتوسط جسم شفاف و زلال دارد.

5- قوه لامسه و بسیدن - و آن پهن است در همه تن و کارش دریافت گرمی سردی، تری و خشکی و مانند آنها است که هنگام تماس از آن اثر پذیرد بحکم بررسی، شیخ گفته: نخست نیروی دریافت که بوسیله آن جاندار خودش را یابد همان بسیدنست زیرا چنانچه جوهر نیروی گیاه همان خوراک کردنست و بسا جز آن نیروئی نداشته باشد.

همچنین است نیروی بسیدن در جاندار، زیرا بهی مزاجش از کیفیات بسیدنیست و تباهیش از اختلال آنست و حس پیش درآمد نفس است و باید پیش درآمد نخست همان وسیله دفع فساد و حفظ صلاح باشد و پیش از پیش درآمدهای دیگر باشد که رهنمای اموریند که برخی از آنها سودی دارند بیرون از قوام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 264

هستی، و زبانی جز تباهی و چشیدن گرچه رهنمای خوراک سازگار است که زندگی نگهدار است ولی ممکن است جاندار بی آن بماند و از حواس دیگر خوراک سازگار و ناساز را تشخیص دهد، و هیچ حسی دیگر نیست که تشخیص دهد هوا سوزان یا یخ بندانست و برای نیاز اکید بدان بکمک اعصاب در همه تن روانست جز آنچه که بیحسی برایش سودمندتر است چون کبد و سپرز و کلیه تا اینکه از آنچه بدان برخوردند و تند و گزنده است آزار و درد نکشند.

زیرا کبد مولد صفرا و سوداء است و سپرز و کلیه ریزشگاه مایه‌ای گزنده و چون شش که پیوسته در حرکت است و اگر حس داشت از سایش تیکه‌هایش بهم دردناک میشد، و چون استخوانها که بنیاد تنند و ستون هر جنبش و اگر حس داشتند بفشار و مزاحمت و برخورد درد میکشیدند پس از این جمهور معتقدند که لامسه یک نیرو است که همه چیز بدان دریافت شود مانند حواس دیگر که اختلاف دریافت شده‌ها سبب اختلاف دریافتها نشوند تا دلیل اختلاف مبدأ آنها شوند.

و بسیاری از محققان چون شیخ معتقدند که لامسه نیروهای چندیست بنا بر آنچه مقرر داشتند که نیروها بسیارند چون یک قوه بیش از یک اثر ندارد و گفتند:

در اینجا بسیده شده‌هایی باشند که جنسشان مختلف و بلکه ضد باهم باشند، و باید نیروهای چندی باشند که آنها را دریابند و بتضاد آنها قضاوت کنند، و برای هر دو ضد یک قوه ثابت کردند چون حاکم میان گرمی و سردی، و حاکم میان تری و خشکی و حاکم میان زبری و نرمی، و حاکم میان نرمی و سختی و برخی حاکم میان سنگینی و سبکی را بدانها افزودند، گفتند رواست که همه این نیروها یک ابزار داشته باشند بشرکت و یا اینکه چند ابزار باشند که بخش آنها محسوس نیست و از این رو توهم شده که نیرو هستند.

و بر این عقیده اعتراض شده که آنچه بحس لامسه درک شود همان گرمی و سردیست نه ضدیت آنها زیرا آن معنائی است که عقل یا وهم دریابد و در صورتی که یک قوه دو ضد را دریابد و دو اثر دارد چرا روا نباشد چند ضد را دریابد و چند اثر



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 265

داشته باشد بعلاوه مزه‌ها بوها و رنگها هم اجناس مختلفه متضاده‌اند با این که قوه مدرکه آنها یکی است و اگر اختلاف و تضاد در ملموسات بیشتر و شدیدتر است در این باره اثری ندارد.

و اما حواس باطنه هم بحکم بررسی پنج باشند.

یکم حس مشترک، و در یونانیش (بنطاسیا) نامند یعنی لوح نفس و آن قوه‌ایست مرتب در تهیگاه یکم از سه تهیگاه پیشین مغز که همه صور نقش شده در حواس ظاهره را پذیراست و از حواس تحویل میگیرد و چون حوضی است که پنج نهر در آن میریزد و بوجود آن چند دلیل آوردند.

الف: ما قطره فروآینده را خط بینیم، و نقطه‌ای که بسرعت بچرخد دایره و این خط و دایره در دیده نقش نبندند زیرا جز آنچه برابر دیده است چیزی در آن نقش نگیرد و آنهم جز قطره و نقطه نباشد پس نقش خط راستا و دایره باید در قوه دیگری باشد جز دیده که وجودهای پیاپی را نقش بردارد و خط نماید و همان حس مشترک باشد.

ب: ما میان محسوسات ظاهر قضاوت کنیم گوئیم این سفید شیرین است، این زرد داغ است و هر کدام از حواس ظاهره جز یکی از آنها را درک نکنند پس باید قوه جامعی باشد که همه را باهم درک کند تا بتواند میان آنها قضاوت کند.

ج: بیمار سرسامی که ذات الجنب دارد چون سخت شود و بر اثر آن حواس ظاهره‌اش از کار افتند چیزها بیند که در خارج نیستند نه اینکه تنها خیال کند بلکه درنده و کسانی بچشم او آیند که حاضران سالم گرد او آنها را نبینند و این صور در دیده او نقش ندارند زیرا در آن جز موجودی که در برابر آنست نقش نبندد، و چون دریافت او مانند دید موجود در خارج است و فرقی ندارد باید گفت: این دید از حس مشترک است و چون دید بنقش صورتست در حس مشترک در بیننده فرقی نیست که این صورت از خارج آید چنانچه بیشتر است یا از درون آید چنانچه در سرسامی است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 266

زیرا چون نفس او به بیماری پردازد تا آنجا که حواس ظاهره بیکار مانند و متخیله بر او چیره گردد و صوری از خزانه خیال در آن بدهد چنانچه از خارج نقش بندد، و چون فهمی ندارد که این نقش از درونست میان آنها و صور از برون امتیاز ندهد، و پندارد آن صور در برابر او وجود دارند.

و بر دلیل یکم اعتراض شده که ممکن است پیوست نقشها در خود باصره باشد برای سرعت حرکت دیده شده و جوابش گفته‌اند که این مکابره است زیرا قطعی است که با زوال برابری صورتی در دیده نماند.

و بر دوم اعتراض شده که از نقش نبودن در باصره لازم نیاید که در قوه دیگری نقش باشند که جسمانی است و رواست که در خود نفس باشند نبینی که ما کلی را بر جزئی منطبق سازیم و گوئیم زید انسانست با قطع باینکه کلی در نفس است و بسا که حکم نفس میان آنها برای همین باشد که هر دو در دو ابزار او وجود دارند و در بر نفس حضور دارند چنانچه تطبیق کلی بر جزئی برای اینست که کلی در نفس است و جزئی در ابزار نفس.

و بر سوم اعتراض شده که از این مقدمه وجود حس مشترک لازم نیاید نهایت اینکه برای مشاهده صور همان حس ظاهری در حضور و غیاب بس نیست بلکه هر حس ظاهری حس باطنی هم دارد.

دوم خیال و آن نیروئیست در دنبال تهیگاه نخست مغز بحسب مشهور، و در نزد محققان روحی است که در تهیگاه نخست ریزد و ابزار حس مشترک است و خیال جز اینکه مشاهده ویژه آنست که پیش است و خیال از آنکه در پس است و او است که همه صور محسوسات را بایگانی کند و نمونه بردارد پس از نماندن آنها از حواس خاصه و از حس مشترک، و آن بایگانی حس مشترک است چون صور محسوسات پس از زوال از حس مشترک در آن میمانند، و همانا که آن بایگانی خصوص حس مشترک است نه حواس ظاهر که نقش گیر نخستند برای آنکه حواس ظاهر از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 267

آن بهره ندارند و باحساس تازه از خارج دریافت تازه دارند و بایگانی برای آنها مفهومی ندارد بخلاف حس مشترک که دریافت جدید را با آنچه در خیال است میسجد.

زیرا چون ما صورتی را در بیداری یا خواب مشاهده کنیم و از آن بیخبر شویم و بار دیگرش مشاهده کنیم قضاوت کنیم که این همانست که دیده بودیم، و اگر صورتها بایگانی نباشد این قضاوت میسر نگردد چنانچه فراموش شده باشد، و نیاز ببایگانیست تا نظم عالم مختل نشود و زیانبار به سودمند مشتبه نگردد برای آنکه دانسته نشود همان دیده شده پیش است، و تا معاملات و جز آنها تباه نشوند.

و دلیل بر اینکه قوه خیال جز حس مشترک است دو وجه است:

الف: نیروی پذیرش جز نیروی نگهداریست. بسا نقش پذیری که نگهدار نیست مانند آب چون تر است و پذیرا ولی خشکی ندارد که شرط نگهداریست.

ب: استحضار صور، بیخبری از آنها بی فراموشی، و فراموشی سه حالتند که دو قوه جدا را بایند، استحضار وجود صور است در هر دو، بیخبری حصول صورتست در یکی نه در دیگری و فراموشی زوال صورتست از هر دو، و بر این دو دلیل بوجهی اعتراض شده که جواب گفته‌اند و در جای خود ذکر شده.

رازی: دلیل آورده که قوه خیال وجود ندارد، گفته: کسی که در عالم گردیده و اشخاص بیشمار دیده، اگر صور همه در روح مغزی فراهم باشند یا در یک جا باشند و لازم شود که بهم آمیزند و ممتاز نباشند و یا هر صورتی جای جدا دارد و لازم آید صور بسیار بزرگ در جزئی بسیار خرد بگنجد.

و جواب دادند که او صور ذهنی را بوجود عینی سنجیده و باطل است زیرا نشدنی نیست و دور از باور هم نیست که صور بسیار در یک جا وارد شوند و ممتاز هم باشند، و نه دور از باور است نقش صورتهای بزرگ در جای خرد از نظر ذهن، و این سخن در وجودهای عینی است که در محل درآیند مانند عرض در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 268

موضوع یا جسم در مکان.

سوم قوه وهم: و آن نیروی دریافت معانی جزئی در محسوساتست چون دشمنی زید، و دریاب معانی کلی خود نفس است، و مقصود از معانی چیزهائیکه بحواس ظاهر درک نشوند و در برابر صور است که بدانها درک شوند و دلیل آن درک همین معانی است که با حواس دریافت نشوند و دلیل است که جز حس مشترک است و جزئی بودن آنها دلیل است که جز نفس است بنا بر اینکه نفس بخودی خود جزئی را درک نکند بعلاوه که در جانداران زبان بسته هم میباشد و گوسفند یک چیزی را از گرگ میفهمد ولی این سخن میماند که یک قوه‌ای که میتواند همه محسوسات را دریابد چرا نتواند معانی آنها را هم دریابد.

و اما استدلال بوجود قوه وهم باینکه چون چیز زردی بینیم حکم کنیم که عسل است و شیرین و باید وهم باشد که شیرینی و زردی و عسل همه را درک کند و بدان قضاوت کند و باینکه دریاب دشمنی شخص بیدیه دریاب آن هم هست سست است، زیرا حاکم در حقیقت همان نفس است و مجموع صور و معانی بوسیله ابزار نزد او حاضرند هر کدام بآزار ویژه خود، و نباید محل صور و حکم هر دو یک قوه باشد ولی اشکال می‌شود که نمونه این حکم بسا در جانداران زبان بسته که وجود نفس ناطقه برای آنها دانسته نشده میباشد، در شرح مقاصد چنین گفته.

و بسا دلیل آوردند بر وجود آن باینکه در درون آدمی چیزیکه با عقل او در قضاوتش ستیزه کند چنانچه قضاوت عقل نترسیدن از تنها ماندن با مرده است و او ترس از آن را ببار آورد، و بسا بر حکم عقل به امنیت بچربد و باید قوه درونی جز عقل باشد.

گفته‌اند جای قوه وهم، تهیگاه میانه مغز است و همه مغز ابزار آنست، زیرا آن در حیوان رئیس مطلق است و همه قوای حیوانیه که مصدر اکثر کارهای روح حیوانیند در خدمت آنند و همه مغز ابزار آنست، بویژه تهیگاه میانه آن برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 269

آنکه قوه متخیله را در خدمت بگیرد که در دنباله این تهیگاه است، و لازم نیست چیزی که ابزار قوه‌ایست جای آن هم باشد، تا توارد قوی بر یک جا شود چنانچه توهم شده.

چهارم قوه حافظه: و آن برای وهم چون خیال است برای حس مشترک، و دلیل جدائی آن دو از هم اینست که قوه پذیرش جز قوه نگهداری است، و حافظ معانی جز حافظ صور است و سخن در آن چون سخن در پیش از آنست، جمعی آن را «ذاکره» نامند چون یادآوری آرد، یعنی آنچه در حفظ است پس از غفلت مینماید، و «متذکره» برای آنکه صور از دست رفته را سان بیند و جایش آغاز تهیگاه آخر مغز است.

پنجم متخیله - و آن صور محسوسه و معانی جزئی وابسته بدانها را با هم ترکیب کند یا از هم جدا کند، ترکیب از دو صورت اینست که گوئی «این گلابی زرد شیرین است» در ترکیب معنا با معنا گوئی «این دشمنی مایه این نفرت است» در ترکیب صورت و معنا گوئی «این دوست رنگش سرخ است» در جدا کردن صورت از صورت گوئی «این رنگ این مزه نیست» و با اینها هر چه خواهی بسنج، برخی گفتند: این قوه در پیش تهیگاه میان مغز است، و کارش ترکیب صور خیال است و حافظه و معانی مندرجه در آنها با همدگر یا جدا کردن آنها از هم و فراهم کردن آنها بصور کاریکاتوری چون جانوری با سر آدمی و گردن شتر و پشت پلنگ یا پراکنده کردن یک نوع چون آدم بی‌سر و دست از کار نکشد نه در خواب و نه بیداری.

و او است که دریافتهای همه حواس و هیئات مزاج را حکایت کند، و بضد و شبیه آنها درآورد، و در نیروهای درون شیطانتر از او نیست، و کارش منظم نیست بلکه نفس بهر نظامی خواهد آن را بکشاند و چون بوسیله وهم در کارش کشد آن را متخیله خوانند و اگر بوسیله نیروی عقل بکارش وادارد مفکره نام دارد، و هر دانش و هنر بوسیله آن استخراج شود، و حدود وسطی را بسان دیدن آنچه در حافظه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 270

است بچنگ آرد.

خاتمه:

یکی از محققان گفته: با علم تشریح دانسته شده که مغز را سه تهیگاه است و بزرگترشان درون پیشین آنست و خردتر در میانه بمانند سوراخی از بطن مقدم بطن مؤخر، و ابزار حس مشترک روحی است که در جلو بطن مقدم ریزد و ابزار خیال روحی است که در مؤخر آن ریزد و چون وهم پادشاه نیروهای حسی است و بخدمت گیر همه نیروهای حیوانی، همه مغز در اختیار او است و گرچه دنبال تهیگاه میانه ویژه آنست، و متصرفه جلو تهیگاه میانه است و حافظه جلو تهیگاه اخیر

و در دنبال این تهیگاه هیچ قوه‌ای سپرده نیست، و پاسبانی از حواس ظاهره ندارد، و اگر در آن نیروئی از اینان بود بر خوردهای اختلال آور بسیار میشد.

محقق شریف گفته: بنگر بحکمت باری که آنچه را صور جزئی بدن درک شود پیش داشته و در پیش بایگانی آنها را نهاده و آنچه دریافت معانی از این صور کند در پس آنست و همگنان حافظه است، و قوه متصرفه را میان آنها نشانیده فسبحانه جلت قدرته و عظمت حکمته - پایان -.

و این اشاره است بدان چه از راه حکمت و هدف در تشخیص جاهای این نیروها گفتند که سزاست حس مشترک در جلو مغز باشد تا بحواس ظاهره نزدیک باشد و رساندن بدان آسان، و خیال دنبال آن باشد که بایگانی آنست و دنبال را سزد، و آنکه باید وهم نزدیک بخیال باشد تا صور جزئی در برابر معانی جزئی باشند، و حافظه که بایگانی آنست بدنالش باشد، و متخیله در میان باشد تا نزدیک صور و معانی هر دو باشد و باسانی بتواند از آنها برگیرد و هر چه خواهد بسازد.

و اما قوای محرکه نزد آنها دو بخشند: کارگر، وادارنده. وادارنده را شوقیه نامند و آن نیروئیست که چون در قوه خیال صورتی خواستنی یا نفرت بار نقش شده نیروی کارگر را وادارد تا ابزار حرکت را بکار اندازد، شوقیه دو رسته دارد: شهویه، غضبیه زیرا اگر کارگر صورت خیال را دلخواه و سازگار و سودمند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 271

تشخیص داد ابزار را بدنبال آن کشاند خواه در واقع زیانبار باشد یا سودمند، و برای کامجویی آن را قوه شهویه و دلخواه نامند و اگر قوه شوقیه بدوری از آن صورت خیالی و دفع آن تحریک کرد خوب باشد در واقع باید قوه غضبیه نام گیرد نیروی کارگری که مباشر جنبش آنست کارش آماده کردن ماهیچه‌ها است برای جنبش باینکه آنها را با شل کردن رشته‌های پی بر خلاف جهت مبدأ آنها از هم باز کند تا عضو متحرک گشوده گردد، یعنی درازتر و باریکتر یا آنها را جمع کند بوسیله کشش پیها بعقب تا عضو متحرک کلفت تر و کوتاه تر گردد.

و بدان که حرکات با اختیار را چند مقدمه دنبال هم است، دورتر آنها قوای دریافت کننده که خیال و وهمند در حیوان و در آدمی، و در فلک بیندار فلاسفه خرد در میان آن دو است و پهلوی آن قوه شوقیه است که فرمانده نیروهای جنبش آور و کارگر است، چنانچه وهم فرمانده و رئیس قوای دریابنده و پس از شوقیه و پیش از قوه کارگر قوه دیگر است که مبدأ عزم و تصمیم است و آن را اراده و کراهت خوانند و پس از تردید در کردن و نکردن تصمیم بیک طرف گیرد بواسطه ترجیح یکی از آنها که نسبت بقدرت فاعل برابرنند.

و دلیل جدا بودن شوق از ادراک اینست که بسا ادراک هست و شوق نیست و دلیل جدا بودن شوق از تصمیم اینست که بسا شوق هست و اراده نیست، و گفته‌اند تصمیم و اراده همان شوق اکید است که بسا شوق سست باشد و سخت شود و

اراده گردد، و عزم کمال شوق است، و اینکه گفته‌اند: بسا کمال شوق هست بی‌اراده مانند زاهد در محرمات شهوت‌خیز، پذیرفته نیست زیرا شوق عقلی او بترک اقوی است از شوق شهوی او بخلاف، و دلیل جدا بودن قوه فاعله از مقدمات دیگر اینست که بسا آدم مشتاق و عازم بکاری قدرت بر حرکت ندارد، و بسا توانا که شوق ندارد.

شیخ مفید قده در کتاب «المسائل» گفته: هر حسی تماس حاسه است با محسوس و پیوست با خود آن یا با آنچه بدان پیوست است یا به آنچه از او جدا شود یا بدان چه پیوست با جدا شده از او است، و اگر حس بی‌پیوست میشد پرده و تاریکی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 272

جلو دید را نمی‌گرفتند، و بود و نبودشان در دانستن دید شده یکی بود.

اگر کسی گوید: پرتو دیده بمشتری و زحل باین دوری رسند؟ گفته شود نه، ولی پرتو آنها رسند که از آنها جدا شده و با آن یکی شود که هم جنسند و مانند.

و اما صوت نخست در هوایی که پیوست با برخورد است پدید گردد و آنگه در هوای دنبال آن و موج بردارد تا بهوای مجاور صماخ و پرده گوش اثر کند و شنونده آن را دریابد، و دلیلش اینست که زدن گازر جامه را بسنگ نخست دیده شود و آواز آن پس از آن شنیده شود و این دلیل گفته ما است که موج صوت دنبال هم است تا پیرده گوش رسد.

و اما بو اینست که از جسم بودار اجزاء لطیفی جدا شوند و در هوا روند و آنچه از آنها از سوراخ بینی به نیروی شامه رسد دریافت شود.

و اما چشیدن: همان پیوست اجزاء جسم است با رطوبت زبان و آرواره‌ها و از این رو هر چه جویده نشود مانند یاقوت و شیشه مزه‌ای ندهد، مزه و بو خلاقی ندارد که دریافتشان جز بتماس با ذائقه و شامه نیست و لمس در حقیقت خواستن چیز است برای فهمیدن و حقیقت آن فهمیدن کیفیت جسم بسیده شده است، این همه عقیده ما و ابی القاسم بلخی و جمهور عدلیه است و أبو هاشم جبائی در برخی موارد مخالف است.

من گویم: حکماء گفتند نفس ناطقه را نیروها است شریک با جانور و گیاه و نیروهای خصوصی تر که پایه ادراک جزئیست و در آنها با جاندار بی‌زبان شریک است نه گیاه و آنها حواس پنجگانه ظاهره‌اند و پنج حس باطن و خود نیروئی ویژه‌تر از آنها همه دارد که از آن آدمی است و آن نیروی دریافت کلی است اما اصول قوای مشترک با گیاه و جاندار بی‌زبان سه تا است، دو تا از آن شخص و یکی از آن نوع، آن دو تا غذایه است و نامیه و آنکه برای نوع است نیروی تولید مثل است، و این سه را نباتیه گویند، نه برای اینکه مخصوص گیاهند بلکه برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 273

اینکه نیروهای گیاه هم آنها است و طبیعه هم نام دارند.

اما غایزه نیروئیست که خوراک را بشکل خورنده درآورد، و کارش سه عمل جزئیست که ساختن جوهر بدل ما یتحلل است که خون و خلط نزدیک بجوهر عضو باشد، و چسباندن آن بعضو و جزء نمودن آن را برای عضو خورنده تا مانند آن شود در زیست و رنگ، و بسا هر کدام این سه دچار اختلال شوند و اختلال نخستین را بیماری «اطروقی» نامند، که نیروی غذاء سازی نیست و دومی مانند استسقاء لحمی است که ماده غذائی بعضو نچسبد و سومی، در پیسی و بهق است که رنگ آن را نپذیرد، چون بدل و چسبیدن در آنها وجود دارند و ماندی ندارد.

و این سه کار بناچار با سه نیرو باشند که مجموع را غایزه نامند یا غایزه خود قوه دیگر است که آنها را بکار گیرد، و قوه‌ای که شبیه ساز است «مغیره ثانیه» نامند که در انسان و مرکبات با اجزاء و اعضاء گوناگون یک جنس است و چند نوع دارد، زیرا در هر عضوی باید مانند آن را بسازد که مخالف دیگریست که مانند عضو دیگری را میسازد.

نامیه، نیروئیست که غذا را در درون اجزاء خورنده کشد و در سه قطر آن بیفزاید بیک نسبت طبیعی و در اعضاء اصلیه که منی تولید کنند مانند استخوان و پی و رشته‌ها و جز آن هم بیفزاید، و از اینجا امتیاز میان نمو و فربهی روشن شود، زیرا فربهی فزونی اعضاء گوشتین است که از خون پدید شوند، چون گوشت و پیه و روغن نه فزونی در همه اعضاء اصلیه تن و اینکه گفتیم فزونی بنسبت طبیعی باشد ورم را بیرون کردیم که فزونی مخالف نسبت طبیعی است.

و اما مولده دو قوه است که یکی خوانده شوند مانند غایزه که سه تا است، یکی آنکه فضول هضم چهارم غذا را منی سازد و کارگاهش دو تخم خایه است زیرا خون در آنها منی شود.

دوم آنچه منی نر و ماده را در رحم عضو مخصوصی سازد باینکه برخی از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 274

آن را آماده کند تا استخوان باشد، و برخی را تایی باشد، و برخی را تا رشته‌ها باشند و جز آن. و این قوه را «مغیره اولی» خوانند و کارگاهش رحم است تا بکار قوه صورتگر رسد زیرا آن مایه اعضاء را بسازد و این صورت مخصوص آنها را درست کند.

و نیاز باین قوی برای اینست که ماندن تن بی‌خوراک نمیشود، زیرا تن همانا از جسم تر ترکیب پذیر است تا شکل پذیر و کشش بردار باشد، و ناچار باید گرمی داشته باشد که اعضاء را بهم بندد و پخته کند و فضولات را تحلیل برد، بایدش که رطوبت تحلیل برد، و هواء برونی هم ویرا در آن کمک کند و هم حرکات تن و نفس و اگر خوراک بجای آنچه از تن

تحلیل می‌شود نباید باندازه مدت تکون او هم نماند تا برسد بزمانی بیشتر، و در خارج چیزی وجود ندارد که چون بتن آدمی رسد خود بخود جزء انسان شود. ناچار باید نفس نیروئی داشته باشد که آنچه بمعده وارد شود آن را بجوهر اعضاء تن برگرداند تا بدل ما یتحلل گردد و آن نیروی غذایی است.

و اما در باره مولده برای اینست که مرگ ضروریست، و آدمی بندرت بی‌زایش پدید گردد و باید نفس را نیروئی باشد که از ماده‌ای که غذایی بدست می‌آورد مایه‌ای جدا کند برای شخص دیگر، و چون این ماده بازگرفته کمتر است از اندازه‌ای که تن یک آدم دیگر بنفس قوه‌ای داده شده که بدان مایه خرده خرده بیفزاید تا از هر سو بنسبت طبیعی بزرگ شود تا اندازه‌ای که سزد و شخص دیگر شود.

غذیه را چهار نیروی دیگر در خدمت باشند: جاذبه، ماسکه، هاضمه و دافعه اما نیاز بجاذبه که روشن است، زیرا خود خوراک نتواند بهمه اعضاء برسد چه بسا سنگین است و باندامهای بالا برنیاید و بسا سبک و باندام فرودین نرسد.

وجود نیروی جذب در برخی اعضاء محسوس است زیرا کسی که وارو باشد و نیاز شدید بغذاء دارد خوراک از دهانش بی‌اراده بمعده کشانده شود بلکه گرچه خواهد آن را در دهان خود نگهدارد، بعلاوه خوراک شیرین در حال قی کردن پس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 275

از غذای دیگر از معده برآید گرچه نخست آن را خورده باشد و این نباشد جز برای اینکه معده غذای خوشمزه را بتک خود میکشاند و نیز چون رحم تهی از فضول باشد و بعید العهد بجماع آدمی هنگام جماع احساس کند که احلیل را بدرون خود میکشاند.

و اما نیاز بماسکه برای اینست که باید غذاء استحاله شود و دگرگون گردد تا مانند جوهر تن خورنده شود، و استحاله حرکتی است و هر حرکتی در زمانی و ناچار باید زمانی بگذرد تا غذاء بسلول تن خورنده تبدیل شود، و برای اینکه خلط جسمی است تر و روان و نمیشود که خود بخود مدتی بماند و باید نگهداری داشته باشد و آن ماسکه است، و وجودش در برخی اعضاء محسوس است. زیرا ارباب تشریح گویند چون حیوانی را که تازه غذا خورده شکم پاره کنیم بنگریم که معده‌اش غذاء را نگهداشته و چیزی از آن فرونریزد، و نیز گفته‌اند چون شکم زن آبستن را از زیر ناف بشکافیم بینیم رحمش بسختی بهم چسبیده که نمیتوان سر میل را در آن فروکرد و بعلاوه چون منی در رحم مستقر گردد با این که سنگین است از آن فرونریزد.

و اما نیاز بهاضمه برای اینست که نیروئی که غذا را عضو تن کند همانا در صورتی اثر دارد که آمادگی یافته باشد تا جزء تن شود و بصورت عضو درآید، و این کاریست که قوه هاضمه باید انجام دهد تا آن را آماده سازد.



و هضم چهار درجه دارد نخست در معده که خوراک در آن کیلوس شود یعنی مایعی چون آب کشک سفت یا بوسیله آمیخته شدن با نوشیدنی چنانچه در بیشتر جانوران یا بدون آن چنانچه در پرنده‌های شکاری، آغاز این هضم از درون دهانست و از این رو گندم جاویده در دمل بهتر رسیدگی و پختگی آرد از آنچه با آتش پخته شود و یا آردی که با لعاب دهن خمیر شود.

دومش در کبد است که چون هضم کیلوس پایان رسد جوهرش بوسیله رگهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 276

ما ساریقا بکبد کشیده شود و در رگهای همه اعضاء کبد بدود که با همه کبد درآمیزد و آنجا دوباره هضم شود، و صورت غذایی را بنهد و بصورت اخلاط درآید و آن را کیموس نامند و از همان ماساریقا آغاز شود.

هضم سوم در رگها است و آغازش از برآمدن خلط است در شاه رگ قوز کبد و چهارم در خود اعضاء است و آغازش از ترشح خونست از دهانه‌های عروق.

و اما نیاز به نیروی دفع برای اینست که هیچ خوراکی همه‌اش جزء تن خورنده نمیشود بلکه فضولی دارد که جا را تنگ کند و جلو رسیدن غذا را بهمه اعضاء بگیرد و تن را سنگین کند، بلکه تباه شود و تباهی آورد و باید نیروئی باشد که این فضولات را براند، و وجود او در حال تغوط وقی و شاشیدن روشن است و بسا در یک عضو چند شماره از این نیروها باشد چون معده که جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه همه را دارد برای خوراک همه تن، و این نیروها در آنست نیز برای خصوص خوراک.

بدان که حکماء نیروی صورتگری را هم از نیروهای مولده شمردند، و جمعی آن را نپذیرفتند چون محقق طوسی قده و فخر رازی و غزالی و دیگران.

در مقاصد گفته: مولده نیروئیست که کارش آماده کردن نیرو است و تیکه تیکه کردن آن به هیئتهای مناسب برای تن باین روش که جزئی از خوراک را پس از هضم کامل جدا میکند تا مایه شخص دیگری از نوع خورنده یا جنس او گردد و آنکه آن را تیکه تیکه کند به چگونگیهای مزاج و آنها را درهم آمیزد برای هر عضو عضو تن و پس از دگرگونیها بدان صورت و نیرو و عرض آن نوع و جنسی را دهد که باید و منظور از جنس استر است که از اسب و الاغ نژاد دارد، و محققان این کارها را مستند به سه نیرو دانند چنانچه در باره آدمی و بسیاری از جانداران دانستی.

1- نیروئی که خون را بدو تخم خایه کشد و در آن کار کند تا منی گردد و از خایه جدا نشود و آن را محصله نامند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 277

2- آنکه روی منی کار کند و کیفیات مزاجی اجزاء آن را جدا کند و بهم آمیزد برای هر عضو عضو تن، و مثلاً برای پی مزاجی ویژه سازد، و برای شریان مزاجی ویژه و برای استخوان مزاجی ویژه و خلاصه مایه اعضاء را آماده کند، و این را مفصله نامند و مغیره اولی برای امتیازش از مغیره دوم که در قوای غذایی است.

3- آن نیرو که اجزاء را جدا کند و شکل دهد باندازه و وضع و چگونگی که آنها را شاید، و خلاصه بهر عضوی صورت ویژه آن را بپوشاند و وجود اندام را کامل کند و آن را مصوره نامند و کارش در رحم است.

محقق طوسی قده گفته: مصوره نزد من بیهوده است، چون صدور این کارهای محکم و با ترکیب و ترتیب از نیروی بسیط بی‌شعور نشدنیست.

و غزالی در این باره بالا زده تا آنجا که همه نیروها را منکر شده و گفته همه این کارها که بقوای بسته‌اند از فرشته‌های گماشته بدین کارها است و از روی شعور و اختیار آنها است چنانچه در اخبار وارد است.

و شارح قوشچی پس از نقل سخن پیش اعتراض کرده که: نپذیریم که مصوره یک نیرو است و ساده است. چرا یک جنس نباشد و چند نوع مانند مغیره که یک جنس است و چند نوع و اگر بپذیریم چرا صدور این کارها از او برای آمادگی ماده نباشد، چون منی از فضل هضم چهارم همه اعضاء تن است و فضل هر عضوی آماده پذیرش صورت همان عضو است، ولی انصاف اینست که این کارهای درست حکیمانه با نظم عجیب و شکل غریب و نگارهای؟؟؟ سازگار و رنگهای گوناگون و حکم و مصالح حیرت‌آور که در آنها دیده می‌شود، و عقول بشر از دریافت آنها وامانده و آنچه در باره آنها در علم تشریح و منافع خلقت نوشته شده به 50 هزار برگ رسیده و آنچه دانسته نشده بیش از آنست که دانسته‌اند، طبق حدس کامل در باور خرد نباید که همه از یک نیرو برآید که آن را مصوره نامیدند، گرچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 278

آن را چند نوع دانیم و مواد را گوناگون شناسیم، بلکه خرد حکم کند امثال این کارها نمیشوند جز اینکه از حکیم علیم و آگاه توانا باشند.

سپس سخن را در اعتراض بدلائل آنها در اثبات این قوی و تعدادشان دراز کرده و از ترس طولانی شدن آن را رها کردیم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 279

باب چهل و هفت مایه تن آدمی و اجزائش، تشریح اندام و منافع آنها، تاثیر آنها در احوال نفس

1- در علل (ج 1 ص 104-108): بسندی از وهب بن منبه که در تورات وصف آغاز آفرینش آدم را چنین یافته، خدا تبارک و تعالی فرموده: من آدم را آفریدم، تنش را از چهار چیز درهم نمودم، آن را ارثی فرزندانم ساختم که بدان نشو و نما کنند تا روز رستاخیز، چون آفریدمش تنش را از تر و خشک و گرمی و سردی درهم نمودم. چونش از خاک و آب ساختم و درش نفس و روح نهادم، خشکی هر تن از خاک است و تری آن از آب و گرمی از نفس و سردی از روح.

و پس از این آفرینش نخست در تن چهار نوع آفریدم که بفرمان من مایه و پایه آن باشند و تن بی آنها نباشد و آنها بی هم نباشند، چون مره سیاه، مره زرد خون و بلغم، و این آفریده‌ها را درهم جا دادم، جای خشکی مره سیاه است جای تری در مره زرد، جای گرمی خونست و جای سردی بلغم، در هر تنی اعتدال این چهار نوع را مایه و پایه ساختم و هر کدام را چهار درجه است نه بیش و نه کم که صحت و اعتدالش با آنها کامل شود، و اگر یکی از آنها یکدرجه بر دیگران بچربد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 280

و چیره شود تن باندازه فزونی آن بیمار گردد، و اگر یکدرجه کاستی گیرد در برابر دیگران تاب نیاورد و سست و ناتوان گردد.

خردش را در مغزش نهاد، آزش را در کلیه‌اش، خشمش را در کبدش، تصمیمش را در دلش، رغبت را در شش او، خنده‌اش را در سپرزش و شادی و اندوه و گرفتگی او را در چهره‌اش، و در او 360 مفصل ساخت.

وهب گفت: پزشک درد و داروشناس میدانند بیماری از کجا آید، و فزونی و کاستی در سرشت کدام از این چهار خلط است، و دارویی که درمان آنست میدانند و در هر کدام کاستی است بیفزاید و در هر کدام فزونیست بکاهد تا تن بسرشت خود استوار گردد و هر خلطی همگنان دیگران شود.

و آنکه اخلاق بر آورد سرشت تن باشند و آدمیزاده بدانها وصف شود، تصمیم از خاک است، نرمش از آب، تندخویی از گرما و آرامی از سرما، اگر خشکی بدو گراید عزمش بسخت دلی بر آید، اگر تری بر او رو کند تنبلی خوارکننده بسرش آید. از رو آوردن گرمی تندیش بیورش و نابخردی کشد و از غلبه سردی بناوردی و نافهمی افتد. و اگر مزاجش معتدل و سرشتش استوار باشد، در کار خود دور اندیش و در تصمیم خود با نرمش و در نرمش با تحرک و در تندی هموار است و در اخلاقی افراط و تفریط نیست، و باختیار خود پیش رود و پس نشیند، و تعدیل نماید و مهار آنها را دارد و همه اخلاقی درست و استوارند چنانچه باید.

از اثر خاک است سخت دلی و بخل، تنگ نظری، ترشروئی، لجبازی، دریغ، سختگیری و نومیدی، عزم و اصرار و اثر آب: کرم، احسان، توسع، و سهولت، توسل، قرب، پذیرش، امیدواری و خرمی است، و چون خردمند ترسد که اخلاق خاکی با

او چیره گردند و بدو رو آرند با یکی از اخلاق آبی با آن معارضه کند و آن را بدان بیامیزد، قسوت را با نرمش و تنگ نظری را با توسع و بخل را با بخشش و ترشروئی را با کرم و لجبازی را با سازش و دریغ را با بخشش و نومیدی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 281

را با امیدواری، عزم را با پذیرش و اصرار را با نزدیکی.

و تندی و سبکی و شهوت و بازی و سرگرمی و خنده و نابخردی و نیرنگ و عنف و خوف اثر نفس او باشند و اثر روح وقار و پارسائی و شرم و روشن دلی و فهم و کرم و راستی و رفق و بزرگواریند، و چون خردمند ترسد که اخلاق نفس بر او چیره شوند و بدو رو آرند هر کدام را با یک خلق روحی جلو گیرد و راستش کند، تندی را با بردباری، سبکی را با وقار، شهوت را با عفت، بازیگری را با شرم خنده را با فهم، نابخردی را با ارجمندی نیرنگ را با راستی، عنف را با نرمش ترس را با شکیبائی.

آدمیزاده با نفس بیند، خورد، نوشد، ایستد، نشیند، خندد، گرید، شاد باشد، اندوه خورد، و با روح حق را از ناحق شناسد، و راه را از بیراه، و درست را از نادرست، و بدانست که داند و آموزد و فرزانه شود و خردمند شود و شرم کند و ارجمند گردد و بینا دل و با فهم شود و حذر کند و پیش رود، و آنکه ده خصلت دیگر باخلاقش همدوش سازد، ایمان، حلم، عقل، علم، عمل، نرمش، ورع، راستی شکیبائی، وفق و دینداری بدین ده خصلت است و هر کدام را دشمنی است.

دشمن ایمان کفر است دشمن حلم حماقت، دشمن عقل گمراهی، دشمن دانش نادانی، دشمن عمل تنبلی، دشمن نرمش شتابزدگی، دشمن ورع هرزگی، دشمن راستی دروغ، دشمن شکیبائی بی تابی، دشمن رفق عنف. چون ایمان سست شد کفر بر او تسلط یابد و او را ببردگی گیرد و امید هر سودی را از او ببرد، چون چون ایمان استوار شد کفر سست شود، و بعبادت و بندگی پردازد و ایمان داری.

چون بردباری سست باشد، حماقت بالا گیرد و بر او گرد آید و متزلزلش کند و جامه خواری بدو پوشد، و چون بردباری استوار شود حماقت رسوا گردد و بدی، و درونش روشن گردد و پرمذمت بیند، و چون نرمش استوار شود از سبکی و شتاب خودداری کند و تندی را براند، و وقار و عفت پدید گردند، و آرامش دل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 282

فهم شود.

چون ورع سست شد، هرزگی بر او مسلط شود و گناه و تجاوز پدید گردد و ستم فزون شود و حماقت آید و عمل بیاطل، و چون راستی سست گردد، دروغ و افتراء و بهتان فاش شوند و چون راستی باشد دروغ نهان شود و افک و افتراء و بهتان

از میان بروند و نیکی و خیر آیند و دست‌اندازی رانده شود چون شکیبائی سست شود دین سستی گیرد، و سستی و اندوه و بیتابی فزونی گیرند و نیکی برود و اجری نماند، و چون شکیبائی استوار گردد، دین پاک شود و اندوه برود و بیتابی پس افتد و خوش کرداری زنده گردد و اجر بزرگ باشد و حزم پدید گردد و سستی برود.

چون رفق رها شود دغلی پدید گردد و سخت‌روئی و تندخوئی بیایند و ستم و بیعدالتی فراوان شود و زشت‌کاری فاش شود و خوبی متروک گردد و نابخردی پدید شود و بردباری رها شود و خرد برود، و دانش نباشد و کردار سست شود و نرمش بمیرد و شکیبائی سست گردد و ورع و راستی مراعات نشوند و خداپرستی مؤمنان باطل شود.

خرد ده خصلت خوب دارد: حلم، علم، رشد، عفاف، خودداری، شرم، سنگینی، پی‌گیری کار خیر، ناخواهی بدی و گوش‌دادن باندرزگو، این ده خلق خوبست و از هر کدام ده خلق خوب برآید، از حلم: حسن عاقبت، و ستایش مردم شرف مقام، و لاف نزدن، کار نیک کردن، همنشینی با خوبان، خودداری از زبونی، و برافرازی از پستی و دلگرمی بنرمش و قرب بدرجه‌های بلند. و از دانش برآید: شرف گرچه پست باشد، عزت گرچه خوار باشد، توانگری گرچه درویش باشد و نیرو گرچه ناتوانست، بزرگی گرچه حقیر است، نزدیکی گرچه دور است، جود گرچه بخیل باشد، شرم گرچه بی‌آبرو باشد، هیبت گرچه خوار است، سلامت گرچه نابخرد باشد.

و از رشد برآید: استواری، رهیابی، نیکی، پرهیزکاری، عبادت، میانه روی، اقتصاد، قناعت، کرم، راستی، و از عفاف برآید: کفایت، فروتنی،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 283

همکاری در درستی، مراقبت، صبر، نصرت، یقین، رضا، یقین، رضا، راحت و تسلیم و از خود داری برآید: کف نفس، ورع، خوش‌ستائی، پاکدلی، مردانگی، ارجمندی، غبطه، سرور، رسیدن بهدف، اندیشمندی، و از شرم برآید: نرمش، مهرورزی دل نازکی، پی‌گیری، خرمی، پذیرش، نفس‌کشی، بازگیری، ورع، خوش خلقی.

و از مداومت بر خیر برآید: بهی، نیرومندی، عزت، خشوع، انابت، بزرگواری، آسودگی، رضامندی مردم، خوش‌سرانجامی، و از ناخواهی بدی برآید: امانت‌گزاری، خیانت‌نداری، دوری از بدی، حفظ فرج، راستی زبان.

تواضع و زاری ببالادست و انصاف با زیردست و خوش‌همسایگی، دوری از باران بد، و از سنگینی تراود: وقار، آرامی، تانی، دانش، تمکین، بهره‌وری، دوستی رستکاری (پیروزی خ ب) فزایش (برتری خ ب) و بازگشت از گناه.

و از گوش‌دادن بناصیح تراود. فزونی خرد، پرمغزی، ستایش مردم، خود داری از سرزنش، دوری از کوبش، و بهیاری حال، مراقبت پیشآمد، آمادگی در برابر دشمن استواری ببرنامج و پی‌گیری از راه راست، این 100 خصلت از آن اخلاق عقلند.

بیان: «وإدارد قسوةً را با نرمش» الخ یعنی میانه این دو خلق را مراعات کند و شور هر کدام را با دیگری سرکوب کند و همین است عدالت اخلاقی یا هر کدام را در جای خود بکار برد چنانچه خدا تعالی در وصف امیر المؤمنین و همگانش فرموده «فروتنند بر مؤمنان و باعزت بر کافران، 54-المائدة» و آن دریافت اخلاق پروردگار جهانیانست که خدا فرمود «آگاه کن بنده‌هایم را که راستی منم پرآمرزنده و مهربان و راستی عذابم همان عذاب دردناک است، 49 و 50-الحجر».

و آنگه: ظاهر اینست که مراد از نفس در این روایت روح حیوانیست و از روح نفس ناطقه و سردی بدان وابسته برای آنکه پیوست آن نفس را بجنبش آرد و خنکش سازد ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 284

گویم: این خبر را چنانچه باید شرح نکردم چون از اخبار عامیه است و منسوب بأهل کتاب، و نزدیک بمضمون آن در کتاب عقل گذشت و در آنجا آن را شرح کردیم بدان چه در اینجا سود دهد.

2- در خصال (106): بسندش از امام ششم علیه السلام که: جسد چهار پایه دارد، روح، عقل، خون و نفس، چون روح برآید عقلش پیرو باشد، چون روح چیزی بیند عقل برایش نگهدارد، و خون و نفس بمانند.

بیان: گویا مراد از روح نفس ناطقه است و از عقل حالات و اوصافش که باید در دانش و ادراکات داشته باشد، چون روح از تن برآید این احوال و اوصافش بدنبالند چون در برزخ از علم و فرهنگ جدا نیست بلکه در آنها پیشرفت کند چنانچه از اخبار برآید، و نفس روح حیوانیست که با خون حاملش در تن بمانند و نابود شوند «چون روح بیند» یعنی پس از جدا شدن از تن و دید بمعنی دانش است یا بوسیله چشم مثالی است.

3- در خصال (..): بسندی از امام ششم علیه السلام که بودن آدمی و زیستن او بچهار چیز است بآتش، روشنی، باد و آب، بآتش میخورد و مینوشد، و بروشنی می بیند و میانیشد، و بباد میشنود و می بوید، و بآب لذت خوراک و نوشابه را دریابد، اگر آتش در معده‌اش نبود خوراک و نوشابه در آن هضم نمیشد، و اگر نور در دیده‌اش نبود البته نمیدید و نمیفهمید، و اگر باد نبود آتش معده نمیافروخت، و اگر آب نبود لذت خوراک و نوشابه را نیافت.

راوی گوید: از او پرسیدم از آتش، فرمود: آتش چهار است. آتشی که میخورد و مینوشد، و آتشی که بخورد و ننوشد، و آتشی که بنوشد و نخورد، و آتشی که نخورد و ننوشد، یکم آتش آدمیزاده است و هر جاندار، و دوم آتش هیزم سوم آتش درخت، و چهارم آتش سنگ چخماق و کرم شب تاب.

بیان: «بآتش میخورد و مینوشد» یعنی بحرارت غریزه که از آتش است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 285

و آن را نار الله نامند، و مقصود از نور یا نور چشم است یا اعم از آن و قوا و مشاعر دیگر زیرا نور آنست که سبب پدیداری چیزها است چنانچه بارها گذشت «بیاد شنود و بوید» چون هوا صوت و بو را میرساند، و آبی که لذت خوراک و نوشابه است همان آب دهانست که مزه را بذائقه میرساند چنانچه گذشت. آتش معده همان حرارت غریزیه است که آتش آدمیزاده است و او را بخوردن و نوشیدن وادارد و خوراک و نوشابه را هضم کند، و نار هیزم آنست که بیافروزند و هیزم و هر سوختنی را بخورد و ننوشد چون آب آن را خاموش کند، آتش درخت آن بود که از درخت سبز بجهد که خدا فرمود «آنکه نهاد در درخت سبز برای شما آتش» و تفسیرش گذشت که آن آبی که درخت را سیراب کند بنوشد و چیز دیگری که بدو رسد هضم نکند و سخن در آن گذشت.

حباب را نام مردی بخیل دانند که آتش سستی روشن میکرد تا مهمان نفهمد و باو وارد نشود و آتش او ضرب المثل شد تا آتشی که اسب بسم خود برافروزد نار حباب گفتند- از قاموس- و شاید مراد اینست که چون از میان آهن و سنگ تراود و آب در آنها نفوذ نکند و چیزی را نسوزد گویا نه بخورد و نه بنوشد و سخن در باره آن گذشت.

4- در عیون (ج 1 ص 82): بسندی که موسی بن جعفر علیه السلام بهارون الرشید وارد شد و رشیدش گفت: یا ابن رسول الله از چهار طبع بمن خبر ده فرمود:

اما باد پادشاهی است که میسازند با او، و اما خون بنده‌ای است بد رفتار و بسا آقای خود را بکشد، اما بلغم دشمنی ستیزه‌گر اگرش از سوئی راه ببندی از سوی دیگر گشاید، اما مره زمینی است که چون بجنبد هر چه بالای آنست بجنباند، هارون بآن حضرت گفت یا ابن رسول الله از گنجینه‌های خدا و رسولش بمردم انفاق میکنی.

بیان: بسا مقصود از باد صفراء است که تند است و لطیف و زود اثر و سزد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 286

که با او سازش شود تا چیره نگردد و نابود نکند یا مقصود روح حیوانیست و مقصود از مره خلط صفراء و سوداء هر دو است که آنها را مره گویند و این اصطلاح و تقسیم دیگریست در طبایع، عارم یعنی بدرفتار شاید مقصود اینست که خون برای تن سودمند است ولی بسا زیاد شود و بکشد، و سزد که آدمی آن را به سازد و از آن حذر کند «اهتزت» یعنی غلبه کند و بجوشد مانند تب غب و ربع و جز آن که بدن را بلرزاند و مانند این سخن را در کتب پزشکان و حکماء اقدام دیدم.

5- در عیون و در علل (ج 1 ص 100): بسندی از امام رضا علیه السلام که طبایع چهارند یکی بلغم که دشمنی است ستیزه‌جو و دیگر خون که بنده‌ایست و بسا که بنده آقایش را کشته، سوم باد که شاهی است و باید با او سازش کرد و دیگر مره است، هیهات، هیهات زمینی که چون بلرزد هر چه بر آنست بلرزاند.

6- در علل (ج 1 ص 101): بسندش که امام ششم علیه السلام فرمود: آدمی میخورد، مینوشد و می‌بیند و کار میکند با نور، میشنود و میبوید با باد، لذت خوردن و نوشیدن را دریابد با آب و بجنبد با روح و اگر آتش در معده نداشت خوراک و نوشاک در درونش هضم نمیشدند، و اگر باد نبود آتش معده نیافروخت و درد غذا از شکمش بیرون نمیشد، و اگر روح نبود نجیبید و نیامد و نمیرفت، و اگر خنکی آب نبود آتش معده او را میسخت، اگر نور نبود نمیدید و نمیفهمید.

خاک زمینه تن او است و استخوان در تنش چون درخت است در زمین و خورش چون نهر آب در زمین. و زندگی ندارد زمین جز بآب و تن آدمی نباید جز با خون و مغز روغن و کره خونست همچنین آدمی آفریده شد برای کار دنیا و آخرت که چون خدا هر دو را فراهم آورده زندگی او در زمین استوار شده که از کار آسمان بزمین فروآمده و چون خدایشان از هم جدا کند این جدائی مرگ است کار آسمان بآسمان برآید، زندگی در زمین است و مرگ او در آسمان برای اینکه میان روح و تن جدائی افکند، و روح و نور به نیروی نخست برگردند و تن که کار دنیا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 287

است بماند.

و جز این نیست که تن در دنیا تباه شود چون که بادش آب را بکشد و خشک شود و گلش بماند و خاک شود و پیوسد، و هر کدام باصل نخست خود برگردند و روح نفس را از باد بجنباند و آنچه که از نفس مؤمن است نوریست که با خرد کمک شود و آنچه که از نفس کافر است آتشی است که با نیرنگ کمک شود، این صورت آتش است و آن صورت نور و مرگ رحمت خدا عز و جل است بر بنده‌های مؤمنش و نقت است بر کفار.

و خدا را دو کیفر است یکی از روح و دیگری بمسلط کردن مردم بیکدیگر و آنچه از طرف روح است بیماری و نداريست و آنچه از تسلط است نقتی است که خدا فرموده «و همچنین سر کار کنیم ستمکاران را بیکدیگر بسزای آنچه کرده‌اند 129- الانعام» از گناهان و آنچه گناه روح است بیماری و نداريست، و تسلط مردم نقت است، و همه اینها برای مؤمن کیفریست در دنیا و عذابی در آن و برای کافر نقتی در دنیا و عذاب بدی در دیگر سرا، و جز بسزای گناه نباشد، و گناه از دلخواه است و آن برای مؤمن از خطاء و فراموشی و واداری و بیتابی باشد و آنچه از کافر است تعمد و جحود و تجاوز و حسودی است، و اینست قول خدا عز و جل «کفاری حسود از پیش خودشان، 109- البقره».

بیان: «و اگر باد نبود، یعنی آنچه با خوراک و نوشاک در معده درآید یا آنچه در معده پدید آید، یا اینکه فروزش از نخست است و برون شدن درد از دوم چنانچه اطباء گفته‌اند: بادهای پدیدار در معده کمک کنند بفرودشدن درد، زندگی در زمین باشد یعنی چون روح آسمانی بتن زمینی وابسته شود و در آن درآید بنا بر اینکه جسم است یا بر آن اثر بخشد بنا بر تجرد روح، روح بآسمان رود ولی زندگی بوسیله روح در زمین است و مرگ در آسمانست بسبب بالا رفتن روح



بدان یا مقصود اینست که روح در زندگی در زمین است و پس از مردن در آسمان، و هر کدام باصل نخست برگردند، یعنی هر عنصری بعالم خود برگردد که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 288

پیش از آمیختن بوده یا هر کدام از روح و تن باصل خود برگردند.

«و حرکت الروح بالنفس» گویا مقصود از روح در اینجا روح حیوانی است و نفس نفس ناطقه یعنی در مرگ روح بوسیله نفس ناطقه باآسمان رود مانند اینکه در زندگی در بدن بجنبد بوسیله بادیکه همان نفس ناطقه است، یا مقصود اینست که حرکت روح حیوانی در حال زندگی در مجاری تن بوسیله نفس است و بسبب باد تنفس و ممکن است نفس بدو فته خوانده شود یعنی حرکت روح حیوانی بدنبال نفس کشیدنست چنانچه نفس و حرکتش بدنبال باد است.

بنا باین، معنی دیگر بمیان آید و آن اینست که مراد خروج روح حیوانیست بوسیله نفس ناطقه چون حرکت روح بوسیله باد باآسمان پس از بیرون شدن آن، و روح در جمله «فردت الروح» ممکن است همان حیوانی باشد و مقصود از نور نفس ناطقه و دلیلش اینست که فرموده: مؤید است بعقل و اگر بمعنی ناطقه باشد نور کمال و دانش و ادراک او است ولی معنی اول در اکثر عبارات خبر روشنتر است.

قوله «یکی از روح است» یعنی آنچه باو رسد از دردهای تنی و روحی بی‌واسطه دیگری و دیگری آنست که بوسیله تسلط و آزار از دیگرانست، کیفر مؤمن همین دو نوع عذاب دنیویست ولی کافر عذاب دنیا و آخرت هر دو را دارد چون مؤمن بناخواه از غلبه شهوت گناه کند نه بسوء اختیار و بیرون شدن از فرمان خدا و گناه کافر از تعمد و تجاوز و استخفاف بخداست که در خبر دیگر فرمود: چون استخفاف باشد کفر است.

«حسدا من عند انفسهم» آیه در سوره بقره چنین است «دوست دارند بسیاری از اهل کتاب کاش برمیگرداندند شما را پس از ایمانتان کفار را از روی حسد» بیضاوی گفته در (ج 1 ص 106) تفسیرش که حسد علت دوستی آنها است برای برگرداندن از ایمان که دلخواه و هوس آنها است نه دینداری و حق جوئی که در دل آنها نشسته و سخت است - پایان - و ظاهر خبر گواه آوردن از کلمه «من عند انفسهم» است یعنی برگزیده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 289

دل آنها است نه از روی ناخواهی و بیچارگی و خطاء و فراموشی باشد.

گفته‌اند: مؤمن گرد گناه نگردد جز بیکی از این وجوه پس مقصود مؤمن کامل است که از عذاب آخرت بر او نگرانی نیست، و بتفسیر ما جز او را هم شامل است، و پریشانی در تعبیرهای خبر روشن است و گویا از راویها است و با این همه در آن رموز نهان و اسرار نهفته و حکم ربانیه و حقائق ایمانیه مندرج است برای کسی که دلی دارد و گوشی شنوا و حاضر.

7- در علل (ج 1 ص 98-100): بسندی از امام ششم علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راستی چون خدا تبارک و تعالی خواست بدست خود خلقی آفریند پس از اینکه 7 هزار سال از زندگی پری و نسناس در زمین سپری شد و خدا بتدبیر و تقدیر خود در کار شد که آدم را برای هدفی از پدید کردن آسمانها و زمین و دانستن آنچه از آن خواسته پدید سازد، پرده‌های آسمانها را بالا زد و فرمود بفرشته‌ها:

بنگرید باهل زمین از آفریده‌های پری و نسناس من! و چون دیدند هر آنچه از گناه و خونریزی و تباهی بناحق در زمین میکنند بر آنها گران آمد و برای خدا خشم کردند و بر اهل زمین افسوس خوردند، و خود را نگهداشتند، و گفتند، پروردگارا تو عزیز جباری قاهر بزرگواری، اینان خلق ناتوان و خوار زمین تواند، در کف قدرت تو میچرخند و از روزی تو میخورند و از عافیت تو بهره‌مندند با این حال تو را چنین گناه کنند و افسوس نداری، از آنچه بینی و شنوی خشم نکنی و انتقام نگیری، این بر ما ناگوار است و گران.

چون خدا گفته فرشته‌ها را شنید، فرمود: البته من در زمین گذارنده‌ام جا گزین بر آنها تا حجت من باشد در زمینم بر خلقم، فرشته‌ها گفتند: منزهی تو در آن مینهی کسی که تباهی انگیزد و خونریزد با این که تسبیح کنیم بسیاست و تقدیس کنیم برایت گفتند آن را از ما بنه که نه در زمین تباهی انگیزیم و نه خونریزیم، خدا جل جلاله، فرمود: ای فرشته‌هایم من دانم آنچه ندانید، من خواهم بدست خود خلقی آفرینم. و نژادش را پیمبران مرسل و بنده‌های خوب سازم و امامانی رهبر که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 290

نماینده‌های من باشند بر خلقم در زمینم، آنان را از گناه بازدارند و از عذابم بیم دهند و بطاعتم ره نمایند و براه من ببرند و آنان را امامانی سازم برای رفع عذر و بیم دادن.

و نسناس را از زمینم براندازم و آن را از وجودشان پاک سازم، و پریهای سرکش و نافرمانی را از خلقم بگردانم و از برگزیده‌هایم و آنان را در هوا و گوشه‌های زمین جا دهم تا مجاور خلقم نباشند، و میان پری و خلقم پرده‌ای کشم و خلق من جن را نبینند و با آنها مأنوس و آمیخته نباشند، و هر کدام از خلقم نافرمانیم کرد آنها را بجایگاه عاصیان جا دهم و همردیف آنها کنم و باکی ندارم.

فرشته‌ها گفتند: پروردگارا هر چه خواهی کنی، ما را دانشی نیست جز آنچه تو آموختی، راستی توئی بسیار دانا و حکیم، خدا جل جلاله - بفرشته‌ها فرمود:

راستی من آفریننده بشری هستم از گل خشکیده از خره و لجن سالخورده و چونش ساختم و از روحم در او دمیدم بیفتید در برابرش سجده کنان، این فرمان را خدا عز و جل بفرشته‌ها پیش از آفرینش آدم گوشزد فرمود تا حجت بر آنها باشد.

فرمود: خدا- تبارک و تعالی- کفی از آب شیرین گوارا بر گرفت و پالیدش تا خود را گرفت و سفت شد و آنگاه باو فرمود: از تو آفرینم پیغمبران، مرسلین بنده‌های خوب، امامان رهیاب و داعی بهشت و پیروانشان را تا روز قیامت و باک ندارم و بازپرسی نشوم از آنچه کنم و آنان بازپرسی شوند، یعنی البته از خلقتش بازپرسی کند، سپس کفی از آب شور تلخ برگرفت و پالید تا خود را گرفت و سفت شد و باو فرمود از تو آفرینم زورگویان و فرعونهای سرکش برادران شیاطین را و داعیان بدوزخ را تا قیامت و اتباع آنان را و باک ندارم و بازپرسی نشوم از آنچه کنم و آنان بازپرسی شوند فرمود: در اینان بداء را شرط کرد و در اصحاب یمین بداء را شرط نکرد.

سپس آن دو را بهم آمیخت و پالید و برابر عرش خود انداخت و تیکه‌ای گل بودند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 291

و آنگه چهار فرشته شمال، دبور، صبا و جنوب را فرمود: بچرخید بر این توده گل و آن را برآورید و بسازید و تیکه کنید و ببرید و در آن چهار طبع را روان کنید، باد، صفراء، خون و بلغم، فرمود آن چهار فرشته بر آن چرخیدند و چهار طبع را در آن روان کردند.

فرمود: باد از این چهار طبع سوی شمال است و بلغم تن از سوی صبا و صفراء از این چهار طبع از ناحیه دبور، و خون از آنها در ناحیه جنوب تن، فرمود:

آدم برجا شد و تن کامل گردید و از اثر باد زندگی دوست و دراز آرزو و آزمند شد، و از اثر بلغم خوراک، نوشاک و نرمی و آرامی را دوست داشت، و از اثر صفراء خشم و سفاهت و شیطنت و زورگوئی و سرکشی و شتاب را برگزید، و از اثر خون زنباره و کامجو و حرام کار و شهوانی گردید، عمرو یکی از راویان حدیث گوید: جابر بمن گفت که امام پنجم علیه السلام فرمود این حدیث را در کتابی از کتب علی علیه السلام یافتیم.

در تفسیر علی بن ابراهیم بسندی از امام پنجم مانندش را با اندک تغییری آورده که لفظ آن را در باب خلق آدم آوردیم.

بیان: شاید مقصود از باد خلط صفراء و مقصود از مره خلط سوداء است یا برعکس، یا مقصود از ریح روح حیوانی است و مره هر دوی آنها را شامل است و در تفسیر صغیر علی بن ابراهیم چنین است و روان کردند در آن چهار طبع را، دو مره با خون و بلغم تا گوید خون از اثر صبا است، و بلغم از اثر شمال، و مره صفراء از اثر جنوب، و مره سوداء از اثر دبور.

8- در علل (ج 1 ص 102): بسندی تا امام ششم علیه السلام که خودشناسی اینست که خود را با چهار طبع، چهار ستون، چهار رکن بشناسد، طبائعش: خون مره باد و بلغم است، ستونهایش عقل که از آنست هوش، فهم، حفظ و دانش است، و ارکانش: نور، نار، روح و آب است بیند و شنود و فهمد با نور. و با آتش بخورد و بنوشد، و با روح جماع کند و بجنبد، و با آب بچشد و مزه دریابد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 292

اینست بنیاد پیکر او.

و چون دانا، حافظ، پاکدل، هوشمند و بافهم باشد بداند در چه است، از کجا هر چیز در بر او آید، برای چه او در اینجا است و بکجا روانست با اخلاص در یگانه پرستی و اعتراف بفرمانبری، بسا که نفس او بگرمی در او روان شود و بسا بسردی. چون گرم باشد سرکش و خوش گذران و آسایش جو است و بکشد و بدزدد و خوش باشد و خرم و هرزگی کند و زنا کند و برقصد و بزرگی فروشد، و چون سرد باشد اندوه خورد و غمنده باشد و سربزیر و لاغر و فراموشکار و نومید.

اینها عوارضی است که بیماری آورند. و راه آنند، و آغاز آنها جز خطاء کردن نیست که در خوردن یا نوشیدن در وقت ناموافق با آن خورد و نوش رخ دهد و مایه درد و یک نوع بیماری گردد، فرمود: اندام آدمی و رگه‌اش و همه اعضائش سپاه خداست که در برابر او آماده کرده، و چون خواهد بیمارش کند آنها را بر او مسلط سازد تا از آنجا که خواهد بیمارش کند.

بیان: راغب در مفردات خود گفته: نور پرتویست که پهن شود و کمک بدیدن کند و آن دو بخش دارد دنیوی و اخروی، در دنیا هم دو بخش است یکی در برابر دیده دل است از امور الهی مانند روشنی خرد و روشنی قرآن و نوری که بچشم آید چون پرتو اجسام نور بخش از ماده و اختران و آتش سوزان و از نور الهی است که فرمود خدا عز و جل «البته برای شما آمد از طرف خدا نور و کتابی روشن، و 5- المائدة) و فرمود «و نهادیم برایش نوری که راه رود بدان در میان مردم، 132- الانعام» و فرمود: «پس او روشنی دارد از پروردگارش، 32- الزمر» و فرمود «ولی نمودیش نوری که رهبری کنیم با آن هر که را از بنده‌های خود خواهیم، 52- الشوری» و فرمود «نور علی نور، راه نماید خدا هر که را خواهد بوسیله آن، 35- النور» سپس گفته: و از نور اخرویست قول خدا «بشتابد نورشان در برابرشان،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 293

12- الحديد» و قول او «بما مهلت دهید و بنگرید تا از نور شما برگیریم، 13- الحديد» و خدا خود را نور نامیده که فرموده «خداست نور آسمانها و زمین، 35- النور»- پایان-.

«بداند در چیست» یعنی بفهمد فناء دنیا و پستی آن را و احوال خویش و ناتوانی خود را «از کجا هر چیزی بدو رسد» یعنی ایمان بقضا و قدر داشته باشد و اسباب خوب و بد را بداند و شقاوت و سعادت را، «و برای چه او در اینجا است» یعنی بداند برای خداشناسی و طاعت بدنیا آمده و بسوی آخرت روانست و باید با اخلاص خدا را بیگانگی بشناسد تا بهشت رود.

9- در علل (. ص 103) بسندی تا یک راوی شیعه که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود بمردی: ای فلانی بدان که مقام دل در تن چون رهبر مردم است که طاعتش بر آنها واجب است، آیا نبینی همه اعضاء تن پاسبانهای دلدن و واگوهای آن که از او پیغام رسانند: دو گوش، دو چشم، بینی، دهان دو دست، دو پا و فرج.

زیرا چون دل قصد دیدن کند هر کس دو چشم خود را بگشاید، و چون قصد شنیدن کند دو گوش را بجنباند و گوش بدهد و شنود، و چون دل قصد بوئیدن کند با بینی بو کشد و او بو را بدل رساند، و چون قصد سخن کند زبان گشاید، و چون قصد حرکت کند دو پا تلاش کنند و چون قصد شهوت کند آلت مردی برخیزد همه اینها بتحریریک دل بکار افتد و همچنین سزد که امام در فرمان خود اطاعت شود.

10- در علل (. ص 101): بسندی از امام پنجم علیه السلام که فرمود: سختی در کبد است، شرم در باد، و خرد در دل جا دارد.

11- در کافی (190- روضه): بسندی از امام ششم علیه السلام که حزم در دل است و مهر و خشم در کبد، شرم در شش و در حدیث دیگر اُبی جمیله جای عقل دل است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 294

بیان: حزم: انضباط در کار و اطمینان یابی در آنست و آن را بدل وابسته برای آنکه مراد از آن نفس است که روشن است یا برای آنکه در قوه قلب اثریست در حسن تدبیر، قهر و سخت دلی وابسته باخلاطی باشند که در کبد پدید شوند، و از این رو بدانشان وابسته، و بسا برخی اوصاف کبد در آنها اثر دارد چنانچه میان مردم معروف است و همچنین است شش و دور نیست که ریح در خبر پیش تصحیف رئه باشد چون راوی یکیست و اگر آن درست باشد مقصود از آن خلط صفراء یا سوداء است و اولی انساب است.

12- در علل (ج 1 ص 101): بسندی مرفوع که: چون خدا عز و جل گل آدم را سرشت بچهار باد فرمود تا بر آن روان شدند و از هر بادی طبع آن را برگرفت.

13- در النصوص علی بن حسن: بسندی از محمد بن مسلم که بامام ششم در خردسالیش در بر پدرش گفتم: یا ابن رسول الله خنده از کجا است؟ فرمود: ای محمد خرد از دل است، اندوه از کبد نفس از شش و خنده از سپرز و برخاستم و سرش را بوسیدم.

14- در کافی (33- روضه): بسندی از ابن سنان که شنیدم أبو الحسن علیه السلام میفرمود: جسم چهار طبع دارد یکی هواء که نفس زنده نباشد جز بدان و بنسیم آن و هر درد و بوی بد را از تن بدرکند و زمین که خشکی و گرمی برآرد و خوراک که خون پدید کند نبینی که بمعده رود و آن را غذا سازد تا نرم شود و پاک گردد و طبیعت از آن شیرهاش را بگیرد که خونست و ته نشین آن فروشود و آب که بلغم پدید کند.

بیان: «جسم چهار طبع دارد» یعنی در تن آدمی چهار طبع است که بهی آن بر آنها است و بسا مقصود از آن هر آنچه است که در زیست تن اثر دارد گرچه بیرون آنست و مقصود اینست که چهار بخشند و تحریک نفس در دفع دردها و عفونات از تن اثر دارد چنانچه روشن است و دومی آنها زمین است که بطبع خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 295

خشک است و با برگردان پرتو خورشید و اختران گرمی دارد و در پیدایش خلط صفراء و سوداء اثر میکند و سوم خوراک است که خون حاصل آن در زیست تن اثر دارتر است از اخلاط دیگر با این که اشیاء برونی دیگر اثر فراوانی در آن ندارند و چهارم آب است که اثرش در پدید شدن بلغم روشن است.

15- در اختصاص (109): بسندش از امام ششم علیه السلام که: نخست قیاسگر ابلیس است که گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل و اگر ابلیس میدانست آنچه را خدا در آدم آفریده بر او نمیالید سپس فرمود: خدا فرشته‌ها را از نور آفریده و جان را از آتش و پری را که صنفی از جان‌اند از باد و صنفی پری را از آب آفریده و آدم را از صحنه زمین و گل سپس در آدم نور و آتش و باد و آب را روان کرده با نور بیند و اندیشد و فهمد و با آتش خورد و نوشد و اگر آتش در معده نبود خوراک را آسیا نمیکرد و اگر باد درون آدمی نبود آتش معده شعله‌ور میشد یا شعله‌ور میکرد و اگر آب درون آدمیزاده نبود که آتش معده را خاموش کند آتش درونش را میسوخت و خدا در آدم این پنج جوهر را فراهم کرد و در ابلیس یکی از آنها بود و بهمان بالید.

16- در نهج (شماره 7 حکم): تعجب کنید از این آدمی که با پیه بیند و با گوشت گوید و با استخوان شنود و از سوراخ بینی نفس کشد.

17- در علل محمد بن علی بن ابراهیم: که پرسیدمش مرگ از چیست؟ و از چه باشد؟ فرمود: از چهار طبع که در آدمی ترکیب شدند، دو مره و خون و باد روز قیامت هر چهار آنها از آدمی بیرون کشیده شوند و مرگ از آنها آفریده شود و آن را بشکل چپشی خاکستری آورند و میان بهشت و دوزخ سربزند و این چهار طبع در آدمی نباشند و هرگز نمیرد.

18- در خصال (98-100) و در علل (ج 1 ص 92): بسندی از ربیع یا منصور که امام ششم علیه السلام روزی در مجلس منصور بود و مردی هندی کتاب‌های طب را میخواند در بر او، و امام ششم بخواندن او گوش میداد تا هندی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 296

پایان رساند و بامام گفت: از آنچه با من است چیزی میخواهی؟ فرمود: نه آنچه من دارم بهتر است از آنچه تو داری، گفت: آن چیست؟ فرمود: گرمی را با خنکی درمان کنم، و سردی را با گرمی، تر را با خشک و خشک را با تر و در همه شفا از خدا عز و جل خواهم و بکار زخم آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بدان معده خانه درد است و پرهیز از ناساز دارو است، و تن را با هر چه عادت دارد عادت بده.

هندی گفت: مگر طب جز همین است، امام فرمود: پنداری من از کتب طب برگرفتم؟ گفت: آری، فرمود: نه، بخدا برنگرفتم جز از خدا سبحانه بمن بگو من داناترم بطب یا تو؟ گفت: نه، بلکه من داناترم امام صادق علیه السلام فرمود: از تو چیزی بیپرسم؟ گفت بیپرسم:

س 1- چرا در سر چند تیکه استخوانست؟ 2- چرا بالای آن مو است؟

3- چرا پیشانی بیمو است؟ 4- چرا پیشانی خط کشی و تخته بندیست؟

5- چرا بالای دو چشم دو ابر است؟ 6- چرا چشم بادامی است؟

7- چرا بینی میان آن دو است؟ 8- چرا سوراخ بینی زیر آنست؟

9- چرا لب و سیل بالای دهانند؟ 10- چرا دندانهای پیشین تیز و دندانهای آسیا پهنند؟ و دندان نیش بلند؟

11- چرا مردها ریش دارند؟ 12- چرا دو کف مو ندارند؟

13- چرا ناخن و مو جان ندارند؟ 14- چرا دل چون دانه لوییا است؟

15- چرا شش دو تیکه است و در جای خود میجنبد؟

16- چرا کبد کوژ است؟ 17- چرا کلیه لوییا مانند است؟

18- چرا زانو به درون خم می شود؟ 19- چرا پا میان تهی است؟ هندی در برابر هر یک از این پرسشها گفت: نمیدانم

امام صادق علیه السلام فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 297

ولی من میدانم، گفت پاسخ بده فرمود:

- 1- سر چند تیکه است برای اینکه میان تهی اگر پیوسته باشد زود میشکند و چون چند تیکه است از شکست دورتر است.
  - 2- موی بالای آنست تا از بن آنها روغن بمغز رسد و از سر آنها بخارش برآید و آن را از سرما و گرما نگهداری کند.
  - 3- پیشانی بیمو است تا نور از آن بدو چشم برسد.
  - 4- خط و تخته بندی دارد تا عرق سر را نگهدارد و آدمی آن را بزدايد مانند جوی در زمین که آب را نگهدارد.
  - 5- دو ابرو بالای دو چشم برای برگرداندن روشنی فزونست از آنها، ای هندی نبینی کسی که برابر نور فزون است دست بالای دیده نهد تا بیش از اندازه کفایت آن را برگرداند.
  - 6- بینی را میان آنها نهاد تا نور را برابر میان آنها بخش کند.
  - 7- دیده بادامی است تا میل دارو در همه آن برود و درد را بکشد، و اگر چهار گوش یا گرد بود میل در آن نمیچرخید و دارو بهمه آن نمیرسید و دردش برون نمیشد.
  - 8- سوراخ بینی زیر آنست تا دردها که از مغز فروآیند از آن فروشوند و بوها از آن بمشام رسند، و اگر در بالا بود نه درد میکشید و نه بو درک میکرد.
  - 9- سیل و لب بالای دهن برای نگهداری آب مغز است از دهن تا خوراک و نوشابه را بر آدمی ناگوار نکند.
  - 10- و ریش برای مرد نهاده شد تا نیاز بکشف عورت نباشد و مرد از زن دانسته شود.
  - 11- دندان پیشین تیز است تا گاز بزند و آسیا پهن تا خورد کند و بجود نیش بلند است تا ستون دندانها باشد مانند ستون ساختمان.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 298
- 12- و کف بیمویند تا بسایند و اگر مو داشتند آدمی از آنها چیزی که برابرش بود نمیفهمید.
  - 13- مو و ناخن جان ندارند چون درازی آنها ناگوار است و زشت، و چیدن آنها نیکو و اگر جان داشتند چیدن آنها دردناک بود.



- 14- دل چون حب صنوبر است برای آنکه سرازیر است و سرش باریک تا در شش درآید و از آن خنک شود، تا مغز بگرمی آن بجوش نیاید.
- 15- شش دو تیکه است تا دل میان آن فرورود از حرکتش باد زده شود.
- 16- کبد کوژ است تا بمعده فشار آورد و بخارش را بکشد.
- 17- کلیه چون دانه لوبیا است برای آنکه منی از آن قطره قطره بریزد و اگر چهارگوش یا گرد بود قطره نخست جلو دومی را میگرفت و لذتی نمیداد، زیرا منی از مهره‌های پشت به کلیه ریزد و آن چون کرمی بسته و بازشود و آن را بتدریج بمثانه براند مانند بندقه از کمان.
- 18- تا شدن زانو به پس است برای اینکه آدمی به پیش می‌رود و باید حرکاتش معتدل باشد و اگر نه چنین بود می‌افتاد.
- 19- کف پا میان تهی است چون چیزی که سراسر روی زمین افتد سنگین شود مانند سنگ آسیا که اگر بر کناره باشد کودکی هم آن را بجنباند و اگر برو افتد نقلش بر مرد هم دشوار است.
- هندی گفت: این دانش تو از کجا است؟ فرمود: از پدرانم برگرفتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از پروردگار جهانیان، هندی گفت: راست گفתי و من گواهم جز خدا معبودی بحق نیست و باینکه محمد رسول خداست و بنده او و باینکه تو اعلم مردم زمان خود هستی.
- بیان: از کلام اهل لغت برآید که سن و ضرس یک معنا دارند ولی از تعبیر و اخبار و جز آنها برآید که سن دندانهای پیشینند و ضرس دندانهای آخرین که پهنند، «لیوصل بوصوله» یعنی برای رسیدن مو بمغز روغن بدان رسد یا مقصود
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 299
- بن موها است و دور نیست که اصلش باصوله باشد و تصحیف شده بقرینه آنکه برابر اطراف آمده، چون مصب نور است، زیرا بیشتر نورها آسمانیند و از بالا آیند یا مقصود اینست که اعصاب روح‌رسان بدو چشم در درون پیشانیند و اگر مو داشت بن آنها باین اعصاب میرسید و مانع ورود روح بآنها میشد که نور بخشند.
- یا اینکه مزاج روح حامل نور گرم و تر است و با مو که از سرد و خشک تراود ناساز است و معنی نخست روشنتر است، و اینکه فرموده دندان نیش ستون دندانها است بسا برای اینکه چون بلند است نمیگذارد دندانها روی هم افتند در همه حال چنانچه ستون نمیگذارد سقف فروافتد یا این که چون بلند است از دندانهای دیگر پابرجاتر است و مانع لرزش و افتادن آنها است چون بهم پیوسته‌اند مانند ستونی که بر زمین وادارند و میان آنها تخته گذارند و آنها را نگهدارد.

و مؤید آنست که این دندان غالباً پس از دیگران بیفتد و از آنها محکمتر است، اینکه فرموده منی از مهره پشت بکلیه ریزد موافق عقیده جالینوس است که گذشت و گویا بجای مثنه «انثیین» بوده زیرا نگفتند که منی بمثنه گذر کند چنانچه دانستی جز اینکه مقصود گذر از نزدیک آن باشد چنانچه گذشت، شیخ در قانون در بیان اوعیه منی گفته: این اوعیه نخست بالا روند و زیرتر از مجرای بول بگردن مثنه چسبند، با این که بیشتر آنچه حکماء گفتند بگمان و تخمین است و اگر خبر درست باشد گفته آنها باطل است «و در این صورت همه کف پا بزمین میچسبید» و چون خلاء نمیشود میان کف پا و سطح زمین هوا نبود و نمیشد یکی را از دیگری جدا کنی مگر هر دو را با هم از جا برداری و اگر هوای اندکی در میان بود دشوار بود و تهی بودن کف پا برای اینست که هواء زیر آن باشد و با برداشتن آن از زمین هوای بیشتری زیر آن درآید و دشواری در گام برداشتن نباشد.

19- در علل (. ص 86): بسندی از ابن ابی لیلی که نزد امام ششم علیه السلام رفتیم و نعمان (أبو حنیفه) با من بود، امام فرمود: کیست اینکه با تو است؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 300

گفتم: قربانت مردی از اهل کوفه که صاحب نظر است و رأی نافذ دارد و نعمانش گویند، فرمود: شاید او است که اشیاء را برای خود قیاس میکند؟ گفتم؟ آری فرمود: ای نعمان میتوانی بخوبی سر خود را بسنجی؟ گفت: نه، فرمود:

ندانم که چیزی را خوب بدانی و جز از دیگری سخن رانی، آیا کلمه‌ای را میدانی که آغازش کفر و پایانش ایمانست؟ گفت: نه، فرمود: میدانی شوری در دو چشم و تلخی در دو گوش و سردی در دو سوراخ بینی، و شیرینی در دو لب چه باشند؟

گفت: نه.

ابن ابی لیلی گفت: قربانت آنچه فرمودی برای ما تفسیر کن فرمود: پدرم از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن بازگفت که خدا تبارک و تعالی دو چشم آدمیزاده را از دو پیه آفریده و در آنها شوری نهاده و اگر نبود البته آب میشدند، و شوری هر خاشاک که در چشمها افتد دور اندازد، و تلخی در دو گوش نهاد که پرده مغز باشد و هیچ جانور در گوش نیفتد جز بیرون آمدن جوید، و اگر چنین نبود بمغز میرسید، و شیرینی دو لب منتهی است که خدا بآدمیزاده نهاده تا آب دهان و مزه خوراک و نوشابه‌اش شیرین باشد، و دو سوراخ بینی را خنک ساخته تا هر چه در سر باشد بکشد بیرون.

گفتم: سخنی که آغازش کفر و پایانش ایمانست چیست؟ فرمود آن لا اله الا الله است، که آغازش نفی معبود است و آخرش اثبات خدا و ایمانست، سپس فرمود: ای نعمان مبادا قیاس کنی که پدرم از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و

آله بمن باز گفت: هر که چیزی را بچیزی قیاس کند خدا عز و جلش در دوزخ با ابلیس همدوش سازد، زیرا او نخست کس است که در برابر خدا قیاس کرد، رأی و قیاس را وانه زیرا دین بر رأی و قیاس بنا نشده.

بیان: اخبار بسیاری در این موضوع در باب بدع و قیاسات گذشتند، و در برخی است که مرتین را در دو گوش نهاد تا هر چه در آنها درآید بمیرد، و اگر چنین نبود خزنده‌ها آدمیزاده را میکشند، و دو لب را شیرین نمود تا آدمیزاده مزه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 301

شیرین و تلخ را بفهمد، و دو چشم را شور کرد چون دو پیه‌اند و اگر شور نباشند آب شوند، بینی را سرد و روان ساخت تا در سر هیچ دردی نهد جز بیرونش کشد و اگر چنین نبود مغز سنگین میشد و کرم میگذاشت.

و در برخی نسخ چنین است «و آب را در دو سوراخ بینی نهاد تا نفس از آن بالا رود و فرود آید و بوی خوش را بفهمد از بوی بد» «و لا فرضک» یعنی هر چه فرض خدا دانی از دیگری یاد گرفتی و معنی برودت و سردی بینی آب سرد است که در آنست برای آنکه بدان درد سر برآید نه بخود سردی، و سردی علت روان نشدن مغز است چنانچه در خبر دیگر بدان اشاره شد.

20- در علل (ص 95): بسندی از هشام بن حکم که از امام ششم علیه السلام پرسیدم چرا درون دو کف مو نروید و در پشتشان بروید، فرمود: بدو سبب یکم اینکه مردم همه میدانند زمین که بسیار زیر پا است و پر بر آن راه روند چیزی در آن نروید، و دیگر آنکه راه برخورد با هر چیز است و مو نروید در آن تا بسائیدن نرم و زبر را بفهمد، و مویش از درک کیفیت چیزها مانع نباشد، و زیست خلق جز بر آن نبود.

بیان: «زمینی که زیر پا شود» گویا علت نروئیدن مو است در پیری نه از آغاز زندگی.

21- در علل (ص 83): بسندی مرفوع که: ابو حنیفه نزد امام ششم آمد و باو فرمود: ای ابو حنیفه بمن گزارش شده که قیاس میکنی، گفت: آری فرمود: وای بر تو قیاس مکن زیرا نخست قیاس کن ابلیس است که گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل، آتش و گل را با هم سنجید و اگر روشنی آدم را با روشنی آتش سنجیده بود میفهمید میان دو نور چه تفاوتیست و کدام پاک‌ترند، ولی سرت را با تنت برای من بسنج، بمن بگو: چرا در دو گوشت دو مره است و در دو چشمت دو شوری و بر دو لب دو شیرینی، چرا سوراخ بینی تو خنک است؟

گفت: ندانم، فرمود: تو که ندانی سرت را بسنجی و بفهمی، حلال و حرام را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 302

می‌سنجی؟ گفت: یا ابن رسول الله بمن خبر ده چگونه باشند آنها.

فرمود: راستی خدا عز و جل، دو گوش را تلخ ساخت که جانوری در آنها درنیاید جز اینکه بمیرد، و اگر آن نبود خزنده‌ها آدمیزاده را میکشند، دو چشم را شور ساخت، چون دو تیکه پیه باشند و اگر شور نباشند آب شوند دو لب را شیرین ساخت تا آدمیزاده مزه شیرین و تلخ را بفهمد، و بینی را سرد نمود تا در سر نهد دردی را جز آن را بکشد بیرون و اگر آن نبود مغز ته‌نشین میشد و کرم می‌افتاد.

برقی راوی حدیث گوید: بعضی گفتند در باره دو گوش فرمود: چون از درمان برکنارند و در جای دو لب، آب دهن را گفته که همانا آب دهن شیرین است تا میان خوراک و نوشابه امتیاز بدهد، و در بینی گفته: اگر سردی آب بینی نبود که مغز را نگهدارد، مغز از گرمیش روان میشد.

و در همان علل (ص 83): بسندی مرفوع ماندش آورده تا گفته او: «کرم می‌افتاد».

بیان: امتناع دو گوش از درمان خود نشانه‌ایست که نیاز بدرمان ندارند و جانور خود بخود در آنها میمیرد یا برون می‌آید یا مقصود اینست که درمان‌پذیر نیستند چون در ژرف سرند و اگر جانوری آنها را بگزد زهرش بزودی در مغز نشیند و بکشد.

22- در مناقب (ج 4 ص 354) در پاسخهای امام رضا علیه السلام بحضور مأمون بضباع هندی و عمران صابی از پرسش‌هایشان، گفتند: چرا مرد ریش درآورد نه زن؟ فرمود: خدا ریش را زیور مردان نموده و آن را دلیل جدائی مردان از زنان ساخته.

23- در مجالس الشیخ: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در آدمیزاده 360 رگ است، 180 جنبنده و 180- آرام، اگر جنبنده‌ها آرام شوند آدمی نماند و اگر آرامها بجنبند آدمی نابود شود- الخبر-

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 303

در مکارم (357) ماندش آمده.

24- در علل محمد بن علی بن ابراهیم: علت فزونی دنده زن بر مرد برای جنین است که درونش برای فرزند وسیع باشد.

25- در کافی (ج 2 ص 503): بسندش از امام ششم علیه السلام که رسول خدا هر روزی 360 بار بشماره رگهای تن، خدا را سپاس میگفت میفرمود: الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال.

26- و از همان (..): بسندی از یعقوب بن شعیب که شنیدم امام ششم میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آدمیزاده 360 رگ است، 180 جنبان، 180 آرام اگر جنبان آرام شود خوابش نبرد و اگر آرام بجنبد خوابش نبرد و هر بامداد رسول خدا 360 بار میگفت: الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال، و هر شامگاه مانند آن را میگفت.

در علل: بسندی مانند آن آمده.

27- در مناقب (ص 256): ابن شهر آشوب از سالم ضریر که یک ترسا از امام صادق علیه السلام اسرار طب را پرسید و سپس شرح تن را پرسید، فرمود:

راستی خدا آدمی را بر 12 بند و 248 استخوان و 350 رگ آفریده رگهایند که همه تن را سیراب کنند، استخوانهایند که آن را نگهدارند، گوشت است که استخوانها را نگهدارد، پی است که گوشت را نگهدارد، در دو دست او 82 استخوان نهاده در هر کدام 41 استخوان، در کف او 35 استخوانست و در ساعدش دو تا و در بازویش یکی و در شانه‌اش سه تا و این 14- است و همین در دست دیگر و در پایش 43- استخوانست، 35 استخوان در قدم و 2- در ساق، و 3- در زانو 1- در ران و 2- در نشیمنگاه، و همچنین در پای دیگر، در پشتش 18 مهره است و در هر پهلو 9 دنده، در گردن او 8 استخوان، و در سرش 38 استخوان و در دهانش 28 یا 32 استخوان دندان.

بیان: ممکن است 12 بند چسب اعضاء استخوانیست بیکدیگر چون سر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 304

بگردن و گردن بدو بازو و دو ساعد و با دو نشیمنگاه و دو ران و دو ساق و دنده‌های راست و دنده‌های چپ، هشت استخوان گردن از نظر ضمیمه کردن برخی مهره‌های پشت است بدان که نزدیک و خم دارند، و بسا در نسخه اصل وقیصه بوده که استخوانهای میان پشت هستند و بنا بمشهور 7- اند و با استخوان گلوگاه 8- میشوند، و در برخی نسخه‌ها در صدر خبر 46 استخوان است و درست نیست در حساب و تصحیف است دندانها در شمار استخوانها نیامده و این دلیل است که استخوان نیستند و اطباء در باره آنها اختلاف دارند، برخی گویند استخوانند و برخی گویند پی هستند و برخی مرکب از هر دو دانند.

و در ظاهر اخبار دندانها نه استخوانند و نه پی زیرا آنها را در برابر شاخ و استخوان و سم در ردیف اجزاء بیجان حیوان شمردند و این با عقیده آخری چندان جدائی ندارد، و ظاهر اخبار اینست که بی حس و بیجانند چنانچه برخی اطباء گفته و برخی هم آنها را دارای حس دانسته، در قانون گفته: برای هیچ استخوانی حس نیست البته جز برای دندانها که جالینوس گفته تجربه گواه است که حسی دارند و با نیروئی که از مغز بدانها رسد تأیید شود، تا میان گرم و سرد تشخیص دهند.

قرشی گفته: جالینوس گفته: هیچ کدام از استخوانها حس ندارند جز دندانها که از پی نرمی حس دارند و این عجب است زیرا چگونه نرم باشد با این که آمیخته با استخوانست و سزد که مانند جرم آن باشد و باید سخت باشد تا بتماس با آن زیانمند نشود و گفته: در اینجا یک بحث مانده و آن اینست که دندانها استخوانند یا نه؟ جالینوس نکوهش کرده از کسی که آنها را استخوان نداند و آنان را سوفسطائی خوانده، و خود با دلیلی که عین سفسطه است آنها را استخوان دانسته چون چنین گفته؟ اگر آنها استخوان نباشند باید یا رگ باشند یا شرایین یا گوشت یا پی و معلوم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 305

است که چنین نیستند و از این لازم نیاید که استخوان باشند زیرا معتقدان باینکه استخوان نیستند آنها را از اعضاء مرکب داند نه مفرد، و دلیلشان بر اینکه مرکبند اینست که درون دندان خانه خانه است و آن ترکیبی است از رشته و پی گویند در دندانهای جانوران بزرگ روشن است.

اینکه فرموده در دهان 28 دندانست یعنی در آغاز روئیدن سپس تا نزدیک بیست سالگی چهار دیگر برویند که دندانهای عقلشان گویند و از این رو 32 را بدنبالش آورد، و بسا باعتبار اختلاف در افراد باشد، در قانون گفته: دندانها 32 باشند و بسا که دندانهای عقل نباشند در برخی مردم و همان 28 باشند، و دندانها دو پیشین و رباعیه اند از بالا و پائین برای بریدن و دو نیش در بالا و دو در پائین و چهار تا پنج دندان کرسی از هر طرف در بالا و پائین و همه 32 یا 28 میشوند و دندانهای عقل در میانه سال نموتن برویند که بعد از بلوغ است تا توقف که نزدیک سی سالگی است و از این دو آنها را دندانهای حلم نامند.

28- در کافی (ج 5 ص 549): بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود:

خدا را بندها است که در پشت آنها مانند زهدان زنها است. پرسیده شد چرا آبستن نشوند، فرمود که آن وارونه است و در پشت آنها غده ایست چون غده شتر و چون بهیجان آید بهیجان آیند و چون آرام شود آرام شوند.

29- و از همان (ج 7 ص 324): بسندش از رفاعه که بامام ششم علیه السلام گفتم: چه گوئی در مردی که دیگری را زده و نفسش ناقص شده و چه گونه معلوم شود؟ فرمود بحسب ساعت گفتم: چگونه؟ فرمود در سپیده دم نفس در سمت راست بینی است و چون ساعتی بگذرد بسمت چپش منتقل شود، تو در ساعت شماره نفس خود را با او حساب میکنی و بدان حساب کاستی آن را میدانی.

بیان: گویا مقصود از اینکه نفس کشیدن بامداد در شق راست است اینست که در آن بیشتر است و بسا یادآوری آن استطراد است زیرا استعمال شماره نفس کشیدن بدان وابسته نیست، ندیدم کسی بدین روایت فتوی داده باشد جز شیخ

یحیی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 306

ابن سعید در جامع خود و علامه - ره - در تحریر گفته: در بند آمدن نفس دیه باشد و در برخی از آن بحساب آنچه بیند.

30- در تهذیب: بسندش از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بدر فرمود: بخاک نسیپارید جز کمیش را- یعنی کسی که آلت مردیش کوچک است- و فرمود: این نباشد جز در مردم ارجمند.

31- در توحید مفضل: بیندیش ای مفضل در ابزار جماع در مرد و زن که چگونه با هم مناسبند برای نر آلتی ساخته شده که برخیزد و کشیده شود تا نطفه را برحم برساند زیرا بایدش تا آنچه از آب دارد در آن بریزد و ماده را ظرفی است تودار تا هر دو آب را در خود گیرد و فرزند را بردارد و برایش گشاد شود و نگهش دارد تا رسیده شود آیا این از تدبیر حکیمی نازک بین نیست؟

سبحانه و تعالی عما یشرکون.

بیندیش ای مفضل در همه اعضاء بدن و آماده کردن هر کدام برای نیاز بر آوردن: دو دست برای کار دو پا برای رفتن دو چشم برای رهجوئی دهن برای خوردن معده برای هضم کبد برای جوهر گیری سوراخها برای برون کردن زیادی ظروف تن برای در خود گرفتن فرج برای برپا داشتن نژاد و همچنین در هر عضو بیندیشی و بررسی کنی دریابی روی درستی و حکمت اندازه گیری شده.

مفضل گفت: گفتم: ای مولایم مردمی پندارند اینها از کار طبیعت است.

فرمود: ای مفضل از آنها پیرس طبیعت دانا و توانا است بر این گونه کارها یا نه؟ اگرش توانا و دانا دانند همان آفریننده است که این وصف را دارد و اگر بی دانش و قصد این کارها که بینی کند که درست و حکیمانه است باید گفت کار خالق حکیم است و آنچه اش طبیعت نامند روش آفرینش او است که اجراء کند.

بیندیش ای مفضل که چگونه غذاء بتن رسد و چه تدبیری در آنست، خوراک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 307

بمعده رود، آن را بپزد، جوهر آن را بکبد فرستد از رگهائی نازک که میان آن دو است که چون صاف کن است تا از درد آن چیزی بکبد نرسد و آن را تباه کند زیرا کبد نازک است تحمل فشار ندارد، کبد سنگین است و با لطف تدبیر خون سازد و از مجاری آماده بمانند مجاری آب روان شود و بهمه تن برسد، و آنچه پلید و زیادی دارد در حوضچه های آماده

آنها بریزد، آنچه از جنس خلط صفراء است به زهره ریزد و آنچه از جنس سوداء است بسپرز و آنچه تری است به کلیه و مثانه.

تأمل کن در حکمت تدبیر ترکیب تن و جابجا بودن این اعضاء و آمادگیهای این ظرفها برای نگهداری فضول تا در تن پراکنده نشوند و آن را بیمار و ناتوان کنند، مبارک باد آنکه خوب تقدیر کرده و محکم ساخته و له الحمد کما هو اهل و مستحقه.

مفضل گفت: نمو تن را تا بکمال رسد برایم شرح بده فرمود: از صورتگری جنین در رحم آغاز شود آنجا که نه چشمی بیند و نه دستی رسد و او را پیرورد تا درست و دارای هر آنچه بایدش از اعضاء و کارمندان ترکیب اعضاء از استخوان و گوشت و پیه و مغز و پی و رگها و غضروفها برآید، و چون بدین جهان آید نوزادی بینی که بزرگ شود با همه اندام و بشکل و هیئت خود برجا است نه بیش و نه کم تا بجوانی رسد اگر عمری دارد یا بعمری که پیش از آنش باید آیا این جز لطف تدبیر و حکمت است.

ای مفضل بیندیش که آدمی بر بهائم چه شرفی در آفرینش خود دارد، چه او برپا ایستد و درست نشیند تا هر چیز را با دستهایش پیشواز کند و با اندامش و بتواند در آنها کار کند، و اگر چون چهار پا کپ بود نمیتوانست هیچ کاری بکند.

ای مفضل بهمین حواس مخصوص آدمی نگاه کن که چگونه در آنها بر دیگران برتری و شرف دارد، دو چشم در سرش چون چراغ بالای مناره است تا بتواند همه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 308

جا را بیند و آنها را در اعضاء زیرین چون دو دست و دو پا نهاده که در معرض آفت باشند بر اثر کار و حرکت آنها و نه در اعضاء میانه تن چون شکم و پشت تا آگهی بر چیزها دشوار باشد، و همان سر بهترین جا است برای حواس و چون معبدیست برای آنها، و پنج حس است برای پنج محسوس تا بهیچ چیز نیافته نماند:

دیده آفرید تا رنگها را دریابد و اگر دیده نبود که آنها را دریابد سودی نداشتند، و گوش را تا آوازا را بشنود و اگر گوش نبود آنها را فائدهای نبود، و همچنین در حواس دیگر، و در برابر این اگر دیده بود و رنگی نبود دیده معنائی نداشت و اگر گوش بود و آوازی نبود گوش جایگاهی نداشت، بین چگونه آنها را با هم اندازه گرفته و برای هر حسی محسوسی ساخته که در آن کار کند و برای هر محسوسی حسی تا دریابدش، و با این همه میان حس و محسوس میانجی ساخته که احساس بدان وابسته است چون روشنی و هواء که اگر روشنی نبود دیده رنگ را درنیافت و اگر هواء نبود که آواز را برساند گوش آن را درنیافت آیا بر کسی که در نظر درست و اندیشه‌ای بکار دارد نهانست که آنچه شرح دادم از



آمادگی حواس و محسوسات و برخورد آنها با هم و آماده کردن چیزهای دیگر که کار حواس بدانها انجام شود جز با قصد و تدبیر لطیف خبیر است.

ای مفضل بیندیش نایبنا در میان مردم چه اندازه خلل در کارش هست جای پا و آنچه برابزش است نبیند و رنگها را امتیاز ندهد و زشت و زیبا را نفهمد، و چاه در سر راه خود نبیند و دشمنی که بدو تیغ کشیده ننگرد و نتواند بهتر نویسندگی و حرفه بازرگانی و هنر زرگری پردازد، تا آنجا که اگر تیزهوشی او نبود با یک تیکه سنگ فرقی نداشت، و همچنین بسیاری از کارهای کر دچار خلل است نتواند با کسی گفتگو کند و از آوازه‌های خوش و ترانه‌های شاد لذت برد، و گفتگوی مردم با او بر آنها گرانست و نفرت آور، و اخبار و احادیث مردم را نشنود، تا چون غائب باشد در میان آنها و چون مرده در زندگی، و اما آنکه عقل ندارد که بهائم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 309

ماند و بلکه از بسیاری چیزها که بهائم بدان رهبرند نادانست نبینی چگونه اعضاء و عقل و صفات دیگر که بصلاح آدمیند و اگر هر کدام را نداشته باشد خلل بزرگی بزنگی او رسد همه در آفرینش او کامل است و چیزی از آنها کم ندارد، و این جز از تقدیر و دانش آفریننده او نیست.

مفضل گوید: گفتم مولایم پس چرا برخی مردم بعضی اعضاء خود را ندارند و زیانی که فرمودی بدانها میرسد؟ فرمود: این برای تأدیب و پند آن کس و دیگرانست چنانچه بسا پادشاهان مردمی را کیفر کنند و پند دهند و بر آنها خرده بگیرند بلکه آنها را بستایند و تدبیر آنها را درست شمارند، و آنکه برای آنان که بچنین بلاها دچارند اگر شکر کنند و بخدا بازگردند پس از مرگ ثوابی است که فائده دنیوی آن اعضاء را کم شمارند و اگر پس از مردن مخیر شوند برگشت با همان بلاها را برگزینند تا ثواب بیشتر یابند.

بیندیش ای مفضل در اعضائی که تک و جفت آفریده شدند و چه حکمت و تقدیر و درستکاری و تدبیری در آنها است، سر را خدا تک آفریده و صلاح آدمی نبود که دو سر باشد، نبینی که اگر سری دیگر بسر آدمی افزوده شود سنگینی دارد و سودی ندارد، زیرا همه حواسی که بدان نیاز دارد در همین یک سر هستند، و آنکه اگر آدمی دو سر داشت دو بخش میشد و اگر با یکی سخن میگفت دیگری بیکاره بود و اگر با هر دو یک سخن میگفت پرگوئی بیجا بود، و اگر بهر کدام سخنی دیگر میگفت شنونده نمیدانست بکدام گوش دهد و ترتیب اثر کند، و درهمی‌های دیگر از این قبیل بوجود می‌آمد.

دو دست از جفتهایند، آدمی یک دست خیری ندارد زیرا بکارهائی که نیاز دارد اخلال شود، نبینی که نجار و بناء اگر یک دستشان فلج شد نمیتوانند کار کنند و اگر کنند درست نکنند و مانند آدم دو دست انجام ندهند بسیار بیندیش ای مفضل

در آواز و سخن و ابزار آماده در دندانها، گلوگاه چون نی است برای بر آمدن آواز و زبان و دو لب و دندانها برای ساختن حروف و آهنگ نبینی کسی که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 310

دندانها افتد سین را درست نگوید و کسی که لبش افتد فاء را درست نگوید و کسی که زبانش سنگین است راء را شیوا نگوید و مانند تر بآن نی بزرگ است، گلوگاه مانند قصبه نی است و شش خیکی که باد شود تا بدمد، و ماهیچه‌ها چون انگشتانی که خیک را بفشارند تا باد بنی در آید، و دو لب و دندانها از آواز حروف و آهنگ سازند مانند انگشتی که در نی رفت و آمد کنند تا سوت آن را آهنگ کنند جز اینکه گرچه مخرج آواز را بنی مانند کنند برای بیان و شرح ولی نی در حقیقت بمانند مخرج آواز آدمی است.

منت آگاه کردم که در اعضاء چه سودیست برای سخن سازی و حروف پرداززی و با آن همه که گفتم نیازهای دیگر هم بر آورند، گلوگاه برای اینست که نسیم خنک بشش رسد و با نفس کشیدن پیوست و پیاپی باد دل را بزند که اگر اندکی بند آید آدمی نابود شود، و با زبان مزه را چشد و از هم جدا کند و شیرین و تلخ را و ترش و میخوش و شور و گوارا و خوب و بد آنها از هم بشناسد، و با این همه کمکی است برای گوارائی خوراک و نوشابه، و دندانها خوراک را بچوند و نرم کنند تا فرودادن آن آسان شود، و با این حال پشتیبان دو لبند که آنها را از درون دهن نگهدارند.

و از اینجا ملاحظه کن که هر که دندانها افتاده لبانش آویز و لرزانند، با دو لب نوشیدنی بمکند تا آنچه از آن بدرون رود باندازه باشد، و یکباره فرونریزد و گلوگیر شود یا درون را ناراحت کند، و دو لب پس از اینها چون در دهانند که هر گاه آدمی خواهد آنها را گشاید و هر گاه خواهد بندد.

در آنچه شرح دادیم بیان شد که این اعضاء بکارند و هر کدام سودها دارند چنانچه یک ابزار در چند کار بکار رود مانند تیشه که در نجاری و چاه کنی و جز آنها از آن بهره برند.

اگر پرده از مغز بردارند و آن را بینی خواهی دید که در چند پرده پیچیده شده که روی یک دیگرند تا آن را از رویدادها نگهدارند و از پریشانی بازدارند،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 311

و بدان که کاسه سر بر روی آن چون خود آهن است تا آن را از صدمه و ضربتی که بسا بسر رسد حفظ کند، و آنگه کاسه سر با مو پوشیده شده بمانند پوستین سر که آن را پوشانده از گرما و سرمای سخت.

کیست چنین مغز را رده‌بندی کرده جز آن که آفریده‌اش و سرچشمه حسش ساخته و شایان حفظ و حراست برای مقام بلندی که در تن دارد و ارزش و قدر آن؟

بیندیش ای مفضل در پلک دیده که چون پرده‌ایست بر آن و در مژگان که چون ریشه‌اند، دیده را در این ژرف نهاده و با پرده و مژگانش سایبان ساخته.

بیندیش ای مفضل چه کسی دل را درون سینه نهان کرده و زرهی محکم پوشش آن ساخته و با اندام و هر چه از گوشت و پی دارند آن را قلعه بندی کرده تا چیزی که زخمش زند بدان نرسد؟ چه کسی در گلو دو سوراخ ساخته یکی برای آواز که نای است و پیوست به شش و دیگری سوراخ خوراک که روده سرخه است و پیوست به معده تا غذا را بدان رساند و برای نای طبقی ساخته تا بازدارد خوردنی را از آنکه به شش رسد و آدمی را بکشد.

چه کسی شش را بادبزنی دل ساخته که باز نایستد و خلل نگیرد تا مبادا گرمی در دل جا گیرد و به نیستی کشاند، چه کسی برای مخرج بول و غائط لیفها ساخته تا آنها را نگهدارند و پیوسته بیرون نیابند تا زندگی آدمی را تباه کنند؟

چه بسیار از اینها است که آمارگیر برشمارد و آنچه بشمار نیاید و مردم آن را ندانند بیشتر است.

چه کسی معده را پی‌دار و سخت ساخته و برای هضم خوراک سفت اندازه گرفته! چه کسی کبد را نازک و نرم نموده و پذیرای جوهر لطیف غذاء تا آن را هضم دیگر نماند و کاری لطیف‌تر از کار معده در آن بکند جز خدای توانا؟

آیا بی‌سرپرست چنین کارها انجام شوند؟ نه هرگز بلکه تدبیر مدبر حکیم و توانای دانا بهمه چیز است پیش از آفرینش آنها که از هیچ چیز درنماند و او است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 312

لطیف خیبر.

بیندیش ای مفضل چرا مغز لطیف در لوله‌های استخوانی دژ بندی شده؟

آیا جز برای این که آن را حفظ کند و نگهدارد؟ چرا خون روان در رگها محصور است مانند آب در ظروف جز برای این که ضبطش کند و نریزد؟ چرا ناخنها بر سر انگشتانند جز برای نگهداری و کمک بدانها بر هر کاری؟ چرا درون گوش پیچیده است مانند لوله جز برای اینست که آواز در آن پیچید و بگوش رسد و جلو باد را بگیرد تا بگوش آسیب نرساند؟ چرا بر دوران آدمی و نشیمنگاهش این گوشت روئیده جز برای حفظ او از زمین سخت تا از نشستن بر آن درد نکشد چنانچه درد کشد کسی که لاغر و کم گوشت است و تشکی ندارد که از سختی زمین او را بازدارد؟

چه کسی آدمی را نر و ماده ساخته جز آن که او را نژاددار آفریده؟ چه کسی او را نژاددار ساخته جز آنکه آرزو در دلش انداخته؟ چه کسی ابزار کارش داده جز کسی که کارگرش آفریده و چه کسی کارگرش آفریده جز آنکه نیازمندش آفریده؟ چه کسی او را نیاز زده کرده جز آن که سازمانش داده؟ چه کسی او را فهمیده کرده جز آنکه بدو مزد بایست کرده؟ چه کسی باو چاره‌جویی بخشیده جز آنکه توانش داده؟ چه کسی توانش داده جز آن که حجت بر او تمام کرده؟ چه کسی در آنچه نتواند چاره جوید او را کفایت کند جز آن که شکر او را نتواند بسر رساند، بیندیش و بازرس آنچه را برایت وصف کردم، آیا اهمال این نظم و ترتیب میرسد، تبارک الله عما یصفون.

ای مفضل اکنون برایت دل را شرح دهم، بدان که در آن سوراخی است بسوی سوراخی که در شش است و دل را باد میزند که اگر این سوراخ کج شود و از هم جدا شوند نسیم بدل نرسد و آدمی بمیرد، آیا اندیشمند روادارد که بی‌مدبر مانند این بوده باشد، و در خود باعنی برای کنار زدن این عقیده ندارد؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 313

اگر دو لنگه در بینی که در آن چنگکی است توهم می‌کنی که خود بخود ساخته شده؟ بلکه بیدیه دانی که آن صانعی دارد تا بلنگه دیگر برخورد و آن را برآرد تا در فراهم شدن آنها مصلحتی باشد، همچنین یک حیوان نر را بینی که یکی از جفتی است آماده برای یک ماده تا بهم برخوردند برای دوام نژاد و زیست آن، مرگ و نومیدی باد بر فلسفه‌باغان که چگونه دلشان کور است از این آفرینش عجیب تا منکر قصد و تدبیر در باره آن شدند.

اگر آلت مردی شل بود چگونه بژرفنای رحم میرسید تا نطفه را در آن بریزد و اگر همیشه برخاسته بود چگونه در بستر می‌غلتید و میان مردم راه میرفت و جلو او برپا بود، و با این که زشت منظر بود برای زن و مرد شهوت‌انگیز بود و خدا-جل اسمه- چنین مقدر کرد که بیشتر اوقات خوابیده و نهان باشد از دیده و برای مرد رنجی نداشته باشد، و نیروی برخاستن آن را هنگام نیاز در آن نهاد برای تقدیر بقاء نژاد و دوام آن.

اکنون ای مفضل عبرت گیر از نعمت بزرگ خدا بر آدمی در خوردن و نوشیدن و آسانی دفع فضولات آن. آیا از خوبی تقدیر نیست که بیت الخلاء در نهانتترین جای خانه است و همچنین خداوند سوراخ خروج غائط را در نهانتترین جای تن او ساخته و راه آن را گلوی او یا دو دست او ننموده، بلکه آن را در جای مرموزی از تن نهاده که مستور و در پرده است که دو ران روی آن بهم برخوردند و دو نشیمنگاه آن را بپوشند و با آن گوشتی که دارند نهانش سازند. و چون آدمی نیاز بخلاء دارد و بر سر قدم نشیند آن سوراخ برآید و آماده بیرون ریختن ته‌نشین غذا گردد.

فتبارک الله من تظاهرت آلائه و لا تحصی نعماته.

اندیشه کن ای مفضل در این دندانهای آسیا مانند که خدا برای آدمی ساخته که برخی تیزند برای بریدن خوراک و برخی پهنند برای جویدن و نرم کردنش، و هر دو وصف کمی ندارند زیرا بهر دو نیاز است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 314

بررسی کن و عبرت گیر از حسن تدبیر در آفرینش مو و ناخن که چون هر دو دراز شوند و فزون گردند و نیاز دارند که بتدریج سبک شوند بیجانند تا آدمی از گرفتن آنها درد نکشد، و اگر چیدن مو و گرفتن ناخن درد داشتند آدمی میان دو ناخواه بود یا بگذارد هر چه دراز شوند و بر او گران بود یا آنها را سبک کند و درد نکشد.

مفضل گفت: چرا خدا آنها را آفریده‌ای نساخت که فزون نشوند که آدمی نیاز بکم کردن آنها نداشته باشد امام علیه السلام فرمود: خدا تبارک و تعالی در این باره نعمتهای ناشناخته بر آدمی دارد که آنها را سپاس نگذارد، بدان که آزارها و دردهای تن با برآمدن مو و درآمدن ناخن از انگشتانش بیرون آیند از تنش، از این رو آدمی فرمان یافته نوره بکشد و سر بتراشد و ناخن بگیرد در هر هفته تا مو و ناخن زودتر برویند و آزارها و دردها با آنها از تن برآیند، و چون بلند شوند و جاگیر گردند کمتر برآیند، و آزارها و دردها در تن بمانند و بیماریها پدید آرند، و با این حال موی از جاها که برای آدمی زیان دارد بازگرفته شده تا تباهی و زبانی نرسانند.

اگر مو در چشم میروئید دیده را کور نمیکرد؟ و اگر در دهان میروئید خوراک و نوشیدنی را بر آدمی ناگوار نمیکرد؟ و اگر در درون کف میروئید از لمس درست و برخی کارها باز نمی‌داشت؟ و اگر بر فرج زن و آلت میروئید لذت جماع را بر آنها تباہ نمیکرد؟ ببین چگونه مو از این جاها دور شده چون مصلحت بوده و این تدبیر تنها در آدمی نیست بلکه در بهائم و درنده‌ها و جانوران نژاددار دیگر هم میباشد زیرا تو می‌بینی تن آنها از مو پوشیده است و این مواضع برای همین سبب بیمو است.

ببیندیش در آفرینش که چگونه از خطاء و زیان دوری کند و آنچه درست است و سود دارد بیاورد راستی منانیه و مانند آنان چون تلاش کردند تا در آفرینش خرده بگیرند و عیب جویند و تعمد خالق را نفی کنند از موئی که بر زهار یا زیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 315

دو کف روید نکوهش کردند، و ندانستند که آن از اثر رطوبتی است که بدین جاها ریزد و در آنها مو روید چنانچه در گودالهای آب گیاه روید.

آیا نبینی این جاها نهانتر و آماده‌ترند برای پذیرش این فضولات از دیگر جاها، بعلاوه روئیدن مو در این جاها آدمی را آماده میکند برای نظافت که آن هم مصلحتی دارد، زیرا پرداختن بتنظیف و گرفتن مو شور جوانی او را میشکند و او را از تجاوز و خوشگذرانی و بیکاری بازمی‌دارد.

بیندیش در آب دهن و سودی که دارد زیرا پیوسته روانست تا گلو و آرواره‌ها را تر کند و خشک نباشند، زیرا اگر این جاها خشک باشند آدمی هلاک شود و نتواند خوراک را ببلعد در صورتی که تری در دهن نباشد، و آزمایش گواه آنست.

و بدان که رطوبت مرکب غذاء است، و از این رطوبت به زهره هم میرسد که صلاح کامل دارد برای آدمی، و اگر مراره خشک شود آدمی هلاک گردد و جمعی از متکلمان و فلسفه مآبان از بی‌فهمی گفتند اگر شکم آدمی چون قبا بود و پزشک هر گاه میخواست آن را می‌گشود و معاینه میکرد و دست در آن میبرد و هر چه نیاز بعلاج داشت معالجه میکرد آیا بهتر نبود از این که بسته و ناپیدا و دور از دست باشد، و آنچه در آنست جز به نشانه‌های بغرنج فهمیده نشود مانند نگاه کردن در بول و گرفتن نبض و امثال آنها که پر در آنها غلط و اشتباه است و بسا باعث مرگ است؟

و اگر این نادانان میدانستند اگر چنین بود نخست اثر بدش این بود که ترس از بیماری و مرگ از آدمی میرفت و خود را همیشه تندرست میدانست و سلامت مغرور میشد و بسرکشی و گناه میپرداخت، بعلاوه رطوبات از شکم ترشح میکرد و فرومی‌ریخت و نشستن گاه و بستر خواب و جامه و زیور او را تباه میکرد و بلکه زندگی او را تباه میکرد.

و آنگه معده و کبد و دل کار خود را بر اثر حرارت غریزیه انجام دهند که خدا در آنها نهاده و درون شکم آن را نگهداری کرده و اگر در شکم سوراخی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 316

بود که بازمی‌شد تا دیده و دست بدان رسد برای درمان البته سرما بدرون آن میرفت و با حرارت آن می‌آمیخت و عمل روده‌ها از میان میرفت و آدمی نابود میشد، آیا نبینی که هر چیزی در وهم آید جز خطاء و اشتباه در آفرینش.

میگویم: شرح همه اینها در کتاب توحید گذشته هر که آن را خواهد بدان رجوع کند.

32- در در منثور (ج 5 ص 17) از وهب بن منبه که خدا آدمیزاده آفرید چنانچه خواست و بدان چه خواست و چنین شد، **فتبارک الله احسن الخالقین**، از خاک و آب آفرید، و از آنست گوشت و خون و مو و استخوانها و تنش، این است آغاز آفرینش که خدا آدمیزاده را از آن آفرید، سپس در آن جان داد که بدان برخیزد و بنشیند، بشنود و ببیند و بداند آنچه جانوران دانند، و پرهیزد از آنچه پرهیزند.

سپس در آن روح نهاد که بدان حق را از ناحق شناسد، و راه را از بیراه و بدان حذر کند و پیش رود، و خود پپوشد و بیاموزد و همه کارها را تدبیر کند، خشکی او از خاک است. و تریش از آب، اینست آغاز آفرینش که خدا آدمیزاده را از آن آفریده چنانچه دوست داشته که باشد سپس از این چهار سرشت انواعی از پدیده در تن آدمیزاده ساخته که باذن خدا وسیله زیست تن و مایه آند و آنها خلط سوداء خلط صفراء خون و بلغم باشند خشکی و گرمیش از طرف نفس است که جایش خونت تری و سردیش از طرف روح است که جایش بلغم است.

و چون این چهار سرشت در تن برابر باشند و از هر کدام باشد، زرنگ و چست و کامل و تندرست است و اگر یکی بر دیگری غالب گردد و بر آن بالا گیرد و زور آورد تن از طرف او بیمار گردد و اگر یکی از آنها کم شود مقهور دیگران گردد و ناتوان و در مانده شود و از طرف آن بیماری آید، و طیبب دانا بدرد و دارو میفهمد تن از کجا بیمار شده آیا از کمی است یا فزونی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 317

33- و از ابن عباس که گفت: راستش خدا بداود وحی کرد که 14 کلمه از سلیمان پرسد و اگر پاسخ داد علم و نبوت را باو ارث دهد داود بدو گفت:

1- پسر جانم بمن بگو جایگاه خرد در کجای تو است؟

ج- در مغز است.

2- جایگاه شرم در کجای تو است؟

ج- در دو چشم است.

3- جایگاه بیهوده و ناحق در کجای تو است؟

ج- در دو گوش است.

4- خطا و اشتباه در کجای تو است؟

ج- در زبان.

5- از کجا باد و هوا راه بتو دارد؟

ج- از دو سوراخ بینی 6- جایگاه ادب و سخنرانی در کجای تو است؟

ج- در دو کلیه.

7- سخت دلی و سخت روئی در کجای تو است؟

ج- در کبد 8- بگو بادگیر تن تو در کجا است؟

ج- شش 9- درگاه شادی تو کجا است؟

ج- سپرز 10- راه کسب و کار تو کجا است؟

ج- دو دست 11- راه رنج کشیدن و تلاش تو کجا است؟

ج- دو تا پا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 318

12- راه شهوت و کامجویی تو کجا است؟

ج- در فرج و آلت مردی 13- باب نژاد و فرزند تو کجا است؟

ج- در پشت 14- راه علم و فهم و حکمت کجا است؟

ج- دل که چون به باشد همه اینها بهند و اگر تباه شود همه تباهند.

پایان شرح و ترجمه جلد 5 کتاب السماء و العالم مجلد 14 بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی 14 مرداد سال 1351 خورشیدی برابر 25 جمادی الثانیه 1393 هجری قمری در شهر ری- محمد باقر کمره‌ای.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 5، ص: 319

فهرست جلد پنجم آسمان و جهان ترجمه کتاب السماء و العالم

باب چهل و دوم حقیقت نفس، روح و احوال آنها 2

باب چهل و سوم در آفریدن ارواح پیش از اجساد، چرا بتن پیوستند، برخی کارهای ارواح از الفت گرفتن و کناره‌جویی و دوستی و احوال دیگر 128

باب چهل و چهارم حقیقت رؤیا، تعبیر خواب، فضل خواب راست علت خواب راست و خواب دروغ 144

باب چهل و پنجم در خواب دیدن پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام و انبیاء و اولیاء دیگر 223

باب چهل و ششم نیروهای نفس، مشاعر بیرونی و درونی نفس نیروهای دیگر تن 235



## باب چهل و هفت مایه تن آدمی و اجزایش، تشریح اندام و منافع آنها 279

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 2

## جلد ششم

## بنام خداوند بخشنده مهربان

[ادامه ابواب آدمی، روح، بدن، اجزاء بدن، قوای روح و تن، احوال روح و تن]

باب چهل و هشتم: در تشریح بدن نزد حکماء و اطباء، و در آن چند فصل است

## [فصل اول] 1- در بیان اعضاء بنیادی تن

گفتند:، خدای سبحان اندام جاندار را برای حکمت و صلاح گوناگون آفریده از: استخوان، پی، ماهیچه، اوتار، رباطات، رگ، پرده‌ها و پوست، گوشت، پیه، رطوبت، و غضروف که نرمه استخوانست و اینها تیکه‌های ساده تنند.

و از هر کدام اندامی برای زیست تن آفرید و بهم وابسته چون کاسه سر، مغز، دو آرواره، چشم، گوش، بینی، دندان، زبان، حلق، گردن، مهره‌های پشت مخ حرام میان آنها، دنده، و استخوان، سینه، گلوگاه، بازو، ساعد، بند دست، استخوانهای کف، انگشتان، ناخن، سینه، شش، دل، روده سرخه، معده، پستان، زهدان. زهار، ران، ساق، قدم، پاشنه، و کعب و جز آن.

چهار از آنها رئیسند و شریف، مغز، دل، کبد، و تخمها، زیرا یکم سرچشمه حس و جنبش است، و در دوم نیروی زندگی و در سوم نیروی خوراک و هر سه برای شخص بایستند، و در چهارم نیروی زایش و نژاد است که برای ماندن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 3

نوع نیاز بدانست، و بدان شکل و مزاج و ماده که از عوارض بایست هر نوع جاندار بایست کامل گردد، و هر کدام از سه تایی نخست بدیگری وابسته و نیازمند است زیرا اگر کبد نبود که غذا سازد و باعضاء دیگر پردازد همه نابود میشدند و اگر گرمی دل بدان نمی‌رسید اثر نداشت و اگر مغز بوسیله شراین گرم نمیشد و کبد بوسیله رگهای بالا غذا بدان نمیداد. طبعش که مایه کار او است نمی‌زیست، و اگر مغز ماهیچه سینه را نمی‌جنبانید، دم زدن نبود، و هوا بدل نمیرسید که حرارت غریزی تن، از آن برخیزد، ولی رئیس مطلق همان دل است که نخست پدیده تن جاندار است و سرچشمه روح

که وسیله حس و حرکت است در مغز و از آن باندام دیگر برآید و جانی که مبدأ خوراک گرفتن و نمو است بکبد رسید، و از آن باندام دیگر خزد، **فتبارک الله أحسن الخالقین**.

سپس بدان که استخوانها چند نوعند، دراز، کوتاه، پهن، باریک، تو پر و تو خالی که هر کدام مصلحتی دارند، و برخی پایه و بنیاد تنند، برخی سپر و نگهدار آن، برخی ساز و برگ دفاع برخی در میان بندها جای دارند و برخی پیوند ماهیچه‌ها هستند که بدان نیاز دارند.

و رویهم همه استخوانها ستون و پایه تنند و از این رو سخت آفریده شدند و آنچه جز این سودی ندارد تو پر است گر چه سوراخ و روزنه لازم را دارد و آنچه ابزار حرکت است یکپارچه و میان تهی است تا نیاز بایستگاه خوراک نداشته باشد و سست شود، بلکه جرمش سخت و غذایش مخ است که درون آنست سود تهی بودنش سبکی است و یکپارچه بودنش نشکنی و مغز درونش برای اینست که همیشه تر و روغنی باشد و خشک نشود تا بر اثر جنبش سخت بشکند و چون میان پر باشد و آنجا محکمتر باشد تهیگاهش اندک است، و آنجا که باید بیشتر سبک باشد بیشتر است، برخی استخوانها نرمند و نفوذ پذیر تا بو کش باشند مانند استخوانهای زیر مخ.

استخوانهای سراسر تن بهم پیوند و میان تیکه‌های آن فاصله چندانی نیست و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 4

همه یکپارچه نیستند برای اینکه برخورد یک جا مایه شکست و درد همه جا نشود و تن بتواند همه طور بچرخد و بجنبد، و از این رو هر کدام بشکلی باشند که موافق با آنند در هدف، و آنچه باید گاهی باهم حرکت کنند و گاهی تنها با دقیقه‌ای که از یک سوی استخوان روئیده و بسوی دیگر پیوسته پیوند شده و آن جسمی است سفید او بیجان و یک سوی استخوان سر کی دارد و در استخوان دیگر گودیست باندازه در آمدن این سرکها در آن و جا گرفتن و آنچه بدین شکل است بندهای استخوانها است که بوسیله آنها یکی حرکت میکند و دیگری بجای خود میماند و بخاطر پیوندی که دارند می‌توانند باهم حرکت کند و در حکم یک استخوان باشند، و چون استخوانها و اندام دیگر خود بخود حرکت ندارند و محرک خواهند و باید حرکت پذیر باشند از سر چشمه‌ی حس و حرکت که مغز است پیوست اثر بخشی دارند بوسیله پیها که ماده نرم و چسبنده دراز در ظاهر توپری هستند جز پی میان تهی و چشم و سود آنها اینست که مغز بوسیله آنها باعضاء دیگر حس و حرکت میدهد و در درجه دوم گوشت را سخت میکنند و تن را نیرومند، و تنها باستخوان نچسبند ولی بوسیله گوشت و رباط بچسبند، زیرا اگر بی‌خودش باستخوان بزرگی بچسبند یا نتواند آن را بجنباند یا حرکتش سست باشد، بویژه نزد پخش شدن و ریشه ریشه شدن آنها در اندام که بهره یکعضو از بن پی بسیار کوچکتر شده و از سرچشمه خود دور شده، از این رو پی پیش از رسیدن بعضوی که باید بجنباند میان گوشت و پره‌های رباط پخش شود و

تشکیل ماهیچه دهد باندازه عضوی که بایش حرکت داد و باندازه نیاز بدن و یکسو بودن با عضو متحرک و از آن سو که پهلوی عضو متحرک است از دو طرف ماهیچه و تری روید که جسمی است مرکب از پی و رشته روئیده از استخوان که از گوشت پاک است و بچسبد بدن عضوی که باید آن را بجناند از طرف فرود آن، و از اینجا بوسیله بافت ماهیچه با کشش وتر بسوی بن آن بسختی بهمه عضو حرکت کند زیرا وتر بفرود آن پیوند است.

و اگر ماهیچه بزرگ باشد و چند وتر دارد و بسا چند ماهیچه در حرکت یک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 5

عضو همکاری کنند، و بسا که ماهیچه بسیار خرد است و وتر ندارد، و اگر عضو بچند سوی مخالف هم حرکت دارد، ماهیچه‌هایی که جایشان مخالف هم است وجود دارد که هر کدام آن را بدن سو کشانند هنگام حرکت و آنکه مخالف کار او است از کار بیندازد و چون دو ضد با هم بکار افتند، عضو استوار گردد و کشیده شود و بایستد، مثلا کف دست را اگر ماهیچه‌های درون ساعد بکشند تا شود و اگر ماهیچه پشت دست، واپس گردد، و اگر هر دو آن را باهم بکشند راستا شود و میان هر دو بجا ماند، و مبداء حس و حرکت اندام گاهی یک پی است و گاهی دو تا، و اثر بخشی پی در حس و حرکت برای این است که نیروی لامسه دارد، و نیروی حرکت از اثر روح حیوانیست که از مغز در آن پخش شود، و نیروی لامسه در همه پوست تن و بیشتر گوشت و پرده‌ها و جز آنست برای پخش همان روح حیوانی جز در اندامی که بیجانی بایش مانند کبر و سپرز و قلوه و استخوان، و این نیرو است که کیفیات اولیه را از گرمی و سردی، و تری و خشکی دریابد و هم سبکی و سنگینی و نرمی و زبری و سختی و همواری و وارفتگی و چسبندگی همه را بسائیدن دریابد و همچنین است نیروی حرکت که در همه اعضاء پخش است بوسیله روحی که در ماهیچه‌ها پخش است و چون اندام پائین تن که از مغز دورند باید حس و حرکت بدانها رسد و فرود پی از مغز بدانها راهش دور است و محکم نیست، بعلاوه اگر همه پی‌ها از مغز رویند باید سر بزرگتر از این باشد که هست و بر تن سنگینی کند و از این رو خدا- عز اسمه- در فرود کاسه سر سوراخی نهاده و مقداری از مغز را که مخ حرام است در آن برآورده، و برای اهمیتی که دارد با استخوان گردند و مهره‌های پشت آن را دژ بندی کرده بمانند دژ بندی مغز با کاسه سر و آن را با دژ بندی در طول تن کشانده و هر جا با عضوی برابر شده از آن یک پی برآورده که از سوراخ مهره گردن و پشت بدراید و باندامی که آن پی بدن آید بچسبد و از سرچشمه آن بدن حس و حرکت بخشد، و اگر مغز آسیب سختی بیند همه تن حس و حرکت را از دست بدهد، و اگر آسیب بهمان مخ حرام رسد اعضائی که پی از آن بدانها آمده از حس و حرکت بیفتند و آنچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 6

در فرود آنست فقط، زیرا مغز چون سرچشمه آنست و مخ حرام چون نهری که از آن روانست و پی‌ها چون کوچک، و آغاز پی‌ها که از مغز و نخاع برآیند نرمند و بدانها مانند و هر چه دور شوند سخت شوند تا پی کامل گردند، و باید بدانی که همه ماهیچه‌ها با پرده نازکی پوشیده‌اند و همه روده‌ها هم و آن پرده جسمی است لطیف و نازک بافته از پی و رشته تا وسیله حس و شعور عضوی باشد که در آنست و خود بیجانست تا از درد جلوگیری کند و شکل و وضع اندام بمانند و از پراکندگی و جدائی محفوظ شوند و بواسطه پی و رباط که پرده لیف آنست باندام دیگر پیوندند، و هر چه در پرده بسته است و درون دنده‌ها است پرده‌اش از یکی از دو پرده سینه و دل که در درونند و اگر گرفته شده، و اندام گوشتین یا لیف مانندند چون گوشت ماهیچه یا لیف ندارند چون کبد، و هیچ جنبشی نباشد جز با لیف اما حرکت ارادی بواسطه لیف ماهیچه است و یا حرکت طبیعی است که در رحم و رگها است، و حرکت مرکب از ارادی و طبیعی مانند جویدن با لیف مخصوصی است بهیئت در وضع دراز و پهنا و خمی و وسیله جذب لیف دراز است و وسیله دفع، لیف فشار ده مایل به پهنی و برای نگهداری لیف خمیده.

اما رگها دو نوعند یک: زنده که از دل رویند و شرایین نام دارند و دو حرکت دارند، قبض و بسط و با قبض خود بخار دودی را از دل به دمزدن برآرند و با بسط خود هوای پاک و زلال بدرون کشند که دل را آسایش بخشد و حراره غریزیه را نیرو در همه تن، و همه دو پوسته آفریده شدند تا محکم باشند و بسبب جنبش آنچه در آنها است ندرند و آنچه در آنها است بتحلیل نرود جز یک شریان که آن را وریدی نامن که یک پوسته است تا نرم تر و بسط و قبض روانتری داشته باشد، زیرا نیاز بنرمش آن بیش از نیاز به محکمی آنست، زیرا چنانچه منفذ هواء است منفذ خوراک شش است که آن را از دل گیرد. و آن درون شش فرو رود و تیره تیره شود و گوشت شش هم نرم و نازک است و از تصادم نبض آن نگرانی نیست، و باید خوراک با شتاب و آسانی بدان رسد، و آن که دو پوسته‌اند درونی آن او از برونی سخت تر است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 7

زیرا چون آستر است که رویه را نگهدارد و آنست که بحرارت غریزیه برخوردار دارد و حرکت روح بدان آسیب رساند، و حکمت در این بوده که منفذ و روح و حرارت غریزیه با این آستر محکم گردد.

دوم: رگهای آرام که از کبد رویند و آورده نام دارند و کارشان کشیدن غذاء است بکبد و رساندن آن از کبد باندام دیگر و همه یک پوسته دارند جز یکی بنام ورید شریانی که دو پوسته سخت دارد، زیرا بگوشه راست دل فرو است و غذای شش را بدل میرساند، و گوشت شش نازک و سبک است و جز خون رقیقش نشاید، و برخی شرایین را جفت آورده‌اند تا آورده را با خود پرده پوشانند و هر عضوی میان آنها است بنوشانند و هر کدام از دیگری نوش میکند و چون در پشت از طرف درون جفت شوند شریان بر دوش ورید باشد تا پست تر بار بر اشرف باشد و آنچه از آن دو در اعضاء برویند شریان زیر ورید است تا پوشیده‌تر و نهانتر باشد و ورید سپر آن باشد.

و اما غضروف نرم‌تر از استخوان و خم‌بردارتر است و سخت‌تر از اعضاء دیگر و سودش اینست که استخوان باعضاء نرم خوب بچسبد و سخت و نرم بی‌میانجی بهم نچسبند تا نرم آزار کشد بویژه در هنگام ضربت و فشار، و برای آنکه بندهای استخوانی ساییده بهم خوش همسایه باشند و از سختی هم را نکوبند و هر کدام بعضوی نیرومند که بسیار سخت نیست تکیه زنند، اینانند اعضاء مانند که از اعضاء ابزاری ترکیب شدند، و همه از منی پدید شوند جز گوشت و پیه که از خون پدید شوند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 8

### فصل دوم: تشریح سر و اندام آن و آنچه دارد

1- کاسه سر که خدایش برای نگهداری مغز از آفت آفریده گرد و دراز است چون گرد مساحت بیشتری دارد از اشکال خط راستا با برابری محیط آنها و برای آنکه چون گوشه ندارد کمتر اثر پذیر است، و درازیش برای اینست که روئید نگاه اعصاب مغز است که درازا هستند تا با هم فشار نیاورند و کوفته شوند، و بسا برآمدگی جلو یا پس یا هر دو را ندارد.

کاسه سر از شش استخوان فراهم است، دو تا چون سقف و چهارتا چون دیوار و همه بهم پیوستند با درزهائی که آنها را شئون سر نامند، و دیواره‌ها از تارک سخت- ترند چون آسیب‌رس‌ترند و نیاز به روزنه در آن بیشتر است تا بخار سوخته سر از آن برآید و بر مغز سنگین نشود، و دیوار پشت سخت‌تر است چون از دیده‌بانی حواس نهانست.

در کاسه سر سوراخهای بسیاریست تا پی بسیار از آن درآید و رگها و شرابین در آن برابند، و بخارهای سوخته که از استخوان بیرون نشوند از آن در آیند، و مغز از آنها پاک شود. و پرده سنگین و کلفتی که بیانش آید پایدار بماند و مغز سبک گردد، و بزرگترین سوراخش در فرود آنست در بر مهره پشت که نخاع را بیرون دهد و با استخوان آرواره بالا که دو گونه و دو گوش و دندانهای بالا را دارد پیوست است و از 4 استخوان ترکیب شده که با درزهائی بهم پیوستند، سپس آرواره زیرین است که دندانهای زیر را دارد، بدان نچسبیده زیرا نیاز بحرکت دارد و پیوستگاه آنها را زرفین نامند و بجز دندانها از دو استخوان فراهم شده که در میان چانه درزی دارند، و زیر کاسه سر از سوی پشت در میان آن آرواره بالا استخوانی فروهست که تهیگاه پدید آمده از تقسیم این استخوانها را پر کرده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 9

و تد نام دارد، پس همه استخوانهای سر در شماره بجز از دندانها 23 باشند.

و اما مغز را خدا نرم و چرب آفریده تا محسوسات باسانی در آن نقش بندند و پیها که در آن رویند نرم باشند و نشکنند و نبرند، و مزاجش ر سرد و تر آفرید تا نیروها که در آنند اثر پذیر باشند از مدرکاتش و تا از حرکات اندیشه و خیال بر نیافروزد و نیروی روح و حرارتی که از دل بدان برآید معتدل نماید و جلوش که محل اعصاب حسیه است نرم‌تر است از

دنبالش که مایه اعصاب حرکت است چون حرکت نیاز به سختی دارد و نیرو نیاز بصلابت و آن در درازا و پهنا دو بخش است تا آفت همه آن را فرا نگیرد و در درازاش سه تهیگاه است که بهم راه دارند و آنها را بطون مغز خوانند، و آن جایگاه روح نفسانی، و جایگاه حواست است جلوش بزرگتر است و خرده خرده کوچک شود تا باندازه نخاع و بشکل آن گردد، و دو برآمدگی دارد مانند دو سر پستان که باستخوان پر سوراخی رسند مانند صافی در جایی از کاسه سر که پایان بینی رسید و حس بوئیدن در آنها است، و فضولات دو بطن جلو مغز از آنها برآید و بوسیله عطسه بسوراخ بینی ریزد، و اما فضولات دو بطن دیگر باستخوان سوراخی ریز که فک است، بطن پیشین جای هواکش مغز است که پس از ماندنش در بطون و دریافت مزاج مغزی روح نفسانی شود، و چه بسیار که از ظرفیت بطون بیش است و درونهای مغز برآید که آنها را تزارید نامند و مزاج مغزی گیرد و شایستگی آن را، و آن زردی که در سوی بطن میانه است مانند کرم پیچد و باز شود، و آن را بهمین نام خوانند مانند خود این بطن که باز و بسته و دراز و پهن شود، و در حرکت انقباض فضله را بیرون ریزد و در گشودگی صور مدرکات را بقوه حافظه رساند، بتقدیر عزیز حکیم. وانگه خدا تعالی مغز را با دو پرده پوشانده، نازک و نرم و چسبیده بدو و در برخی جاها آمیخته با او و پرده دیگر کلفت و سخت بالای آن چسبیده بکاسه سر و بمغز در چند جا و بهمراه آن سوراخهای بسیار است در دو جا یکی نزد استخوان صافی مانند، و دیگری در استخوان آرواره برای رفع فضول، و از آن پره‌های نازک برآید از درزهای کاسه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 10

سر، و با این پره‌ها هر دو بکاسه سر چسبند و از مغز جدا ماند و بران سنگینی نکند، وانگه از این پره‌ها بر برون کاسه سر پرده ای بافته شود که آن را پیوشاند، و نیز میان دو تیکه جلو و دنبال مغز پرده ایست نازک که تیکه لطیف را از تیکه سخت جدا کند تا با آن بر نخورد، و زیر مغز میان پرده کلفت و استخوان بافته ایست توری مانند روی هم افتاده که از شرایین بالا آمده از دل و کبدند بمغز، و دو رگ از میان آنها برآید و درون پرده سخت درآیند، و بمغز پیوندند و همانا این شبکه زیر مغز است تا خون شریانی را خنک کند و هم روح را تا مانند مزاج مغزی شوند پس از پخت وانگه خرده خرده بمغز پیوندند، و رخنه‌های میان این شریانها پر شدند با غده‌های گوشتین تا تهی نباشند و تکیه‌گاه این بافته باشند و آن را بوضع خود بدارند.

و اما پیها که از مغز روئیده‌اند هفت جفتند یک جفت از جلو مغز بر آیند و بچشم آیند و بوسیله نیروی دید حس دید بدان دهند، و این دو پی تهیند و چون اندکی از مغز دور شوند بهم پیوندند و سوراخشان یکی شود و باز از همان درون کاسه سر از هم جدا شوند و برآیند تا هر کدام در حدقه چشمی در آید که در سوی آنست جفت دوم: از پس جفت یکم بر آیند و از سوراخ کاسه سر که در تک چشم است بر آیند و در ماهیچه چشم پخش شوند و حرکت چشم بدانها باشد.

سوم: از پس دوم است آنجا که بطن مقدم بطن دوم رسد و با جفت چهارم که بدنال آنست در آمیزد و سپس از آن جدا شو و بچهار بخش شود یکی از بطن مغز فرو آید تا فروتر از پرده مغز و دیگران در چند جای چهره و بینی پراکنده شوند، و برخی بجفت پس از آن پیوندند.

چهارم: از پس سوم بر آید و در آرواره پراکنده شود و حس خاصی بدان دهد.

پنجم آنست که برخی از آن نیروی شنیدن دارد و برخی از آن در ماهیچه ایست که گونه را بجنابند.<sup>۱۱۵</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 6؛ ص 10

م: برخی از آن بگلو و زبان کشد و برخی بماهیچه ای که در سوی کتف است و اطراف آنست، و برخی از آن از گردن سرازیر شود و پره‌هائی از آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 11

بماهیچه گلوگاه پیوندد و چون بسینه رسد باز بخش شود و تیکه‌ای از آن بیالا برگردد تا بماهیچه گلوگاه پیوندد، و برخی از آن در غلاف دل و شش و روده سرخه و اطرافشان پراکنده شود و بخش دوم بزرگترش گذر کند تا در پرده نفوذ کند و بیشترش بدهانه معده پیوندد و باقی آن پیرده کبد و سپرز و روده‌های دیگر پیوندند، و برخی بخشهای جفت سوم هم در آنجا بدانها پیوندد.

هفتم از پس مغز بر آید آنجا که نخاع پدید گردد و بخش شود در ماهیچه‌های زبان و گلوگاه و ماهیچه‌های محرک همه اعضاء تن که از این اعصاب و اعصاب آینده نخاع بر آیند، و چون نمیشود اعصاب و استخوانها را با سخن نقشه کشید و باید دید و خوب سنجید ما از شرح آنها رو گردانیم، و شماره هر آنچه ماهیچه در تن است 529 است برأی جالینوس.

و اما چشم: هفت طبقه و سه رطوبت دارد بجز اعصاب و عضلات و رگهایش و شرح هیئت‌ش اینست که پی میان تهی نخست عصبی که از مغز بیرون کاسه سر در تک چشم در آید و بر آن دو پرده است که همان پرده‌های مغزند و چون از کاسه سر بیرون آید و در پیرامون استخوان چشم در آید پرده کلفت از آن جدا شود و پرده همه استخوان بالای دیده گردد، و این پرده را طبقه صلبه نامند و آن پرده نازک هم از او جدا گردد و پرده جلو پرده سخت و طبقه صلبه شود و

<sup>115</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

آن را طبقه مشیمیه خوانند چون مانند مشیمه است و خود پی پهن گردد و دو پرده دیگر بخود گیرد، و طبقه شبکیه نامیده شود.

سپس درون این پرده جسمی نرم تر و سرخ و زلال و سفت چون آینه آب شده است بنام رطوبت زجاجیه و در میان آن جسم گرد دیگر پدید است که اندکی پهن است و چون یخ زلال است و آن را رطوبت جلیدیه نامند و نیم از زجاجیه را فرا دارد، و بالای نصف دیگرش جسمی است مانند تار عنکبوت ولی بسیار با صفا و زلال که آن را طبقه عنکبوتیه خوانند و بالایش جسم روانیست رنگ تخم مرغ و آن را رطوبت بیضیه نامند و روی آن بیضیه جسم نازکی است که درونش در روی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 12

بیضیه ناهموار است و برونش صاف و هموار و چند رنگ بخود گیرد در تنها، بسا بسیار سیاه است و بسا کمتر.

در میانش برابر جلیدیه سوراخی است که گاهی تنک شود و گاهی گشاد باندازه‌ای که جلیدیه نور پذیر است، در نور شدید تنگ می‌شود و در تاریکی و کم نوری گشاد میگردد و چون بسته شود دیدی نباشد و آن چون سوراخ جای دانه انگور است که از خوشه کنده شود، و همان حدقه چشم است، و رطوبتی لطیف و روحی دارد، و از این رو در حال مردن از میان می‌رود و این پرده را طبقه عنبیه خوانند.

و بالای این طبقه پرده ایست تیره و صاف و سخت چون صفحه شاخ نازک که آن را قرنیه خوانند و رنگ طبقه عنبیه زیر خود را بخود گیرد چنانچه پشت جام شیشه چیزی چسبانند، رنگین که آنجای شیشه برنگ آن در آید و روی آن که همه دیده را نگیرد بلکه باندازه سیاهی دیده از آن بیرون ماند گوشتی است سفید و چرب و زلال و آمیخته بماهیچه‌های جنباننده چشم و سخت است و گوشتین و آن را ملتحمه خوانند و سفیده چشم و از پرده برونی کاسه سر بر آید چنانچه قرنیه از طبقه صلبه بر آید و عنبیه از طبقه مشیمیه و عنکبوتیه از شبکیه و هر کدام غذای خود را از منشأ خود گیرند که بهره خود را از غذا برگیرد و مانده را پیردازد بدانها.

رنگ دیده‌ها از نظر طبقه عنبیه چهار است: سرمه‌ای، سبز، میشی، سرخابی سبب سرمه‌ای کمی روح است که بهمه اجزاء دیده نتابد یا تیرگی است و کم تابشی بر رنگی عنبیه یا خردی جلیدیه یا فرورفتی آنست که زلالی آن چنانچه باید آشکار نشود، یا رطوبتی طبقه بیضیه است یا تیره‌گی آن که درخشش جلیدیه را بیوشاند یا شدت سیاهی چشم است و چون همه اینها فراهم شوند چشم بسیار سرمه‌ای گردد.

و اسباب سبزی چشم ضد اینها است، و چون اسباب سرمه‌ای و سبزی در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 13



آمیزند و برابر شوند و چشم میشی نماید و اگر اسباب سبزی بچربند چشم سرخابی نماید.

و همانا دیده بدین رنگ آفریده است برای آنکه سازگارترین رنگ است برای دیده، چون سفید نور را پراکنده کند و سیاه آن را گرد و تیره کند و رنگ آسمانیست که آن را درست فراهم سازد و نیرو دهد، و کلفت آفریده شده تا تابش خورشید را از نور دیده باز گیرد، و میان رطوبت و طبقه صلبه جلو آن میانجی شود، و از این رو برونش که پهلوی آنست سفت تر است و در این سفتی برونش سود دیگری هم هست و آن اینست که سوراخ عنیبه همیشه محفوظ و گشاده ماند و از فشار اطرافش پریشان نشود.

و در حقیقت این دو طبقه است طبقه درونی آجین دار و برونی سخت و هموار و قرنیه زلال است تا نور دید را از نفوذ در خود باز ندارد و سخت است تا سپر طبقه‌های دیگر باشد و رطوبات را از آفت نگهدارد و وضع و شکل آن بهم نخورد.

و رطوبت بیضیه در جلو جلیدیه است تا جلو نیروی پرتوها و تابشها را بگیرد و آن را خیره نکنند و برون جلیدیه هموار است تا شبخ دیده شده در تیکه بزرگ آن افتد و بهتر دیده شود زیرا گرد کمتر برابر شود، و زجاجیه سفت است تا روان نشود و دنبال جلیدیه است تا بغذا نزدیکتر باشد، و رطوبت جلیدیه اشرف تیکه‌های چشم است و طبقه‌ها و رطوبت‌های دیگر خدمتگذار و سپر آنند، و جای دیده‌شده‌هاست از نیروی روحی که از دو پی تهی که محل نیروی دید و دریاب پرتو و رنگند بدان آید و هم دریاب حرکات و اندازه‌ها و جز آن بتوسط روحی که دارد.

و همانا دو پی آن تهی باشند چون نیاز بروح بیشتری دارد که این نیرو را دارند بخلاف حواس دیگر و بهم برخوردند تا روح در آنجا فراهم گردد و اگر بیک دیده آفت رسد نورش بیکاره نشود بلکه همه نور از مجمع بچشم درست ریزد و بهتر دیده شود و از این رو کسی که یکدیده را بندد با دیده باز دیگر بهتر بیند.

و برای اینکه هر دو چشم را یک ادراک باشد و شبخ از هر دو دیده در آنجا یکی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 14

باشد تا در قدر مشترک نقش بندد و از این رو چشم چپ یکی را دو بیند چون حدقه او بالا یا پائین است و نفوذ بمحل تقاطع راستا نیست و پیش از آن حد مشترک دیگر با دید شود بر اثر انکسار پی.

و همچنان است کسی که اعضاءش شل شوند و حدقه‌اش کژ شود مانند مستها و از این نمونه است که کسی که انگشت میانه را بر سبابه خم کند و با آنها چیز گردی را بچرخاند یکی را دو تا بیند، زیرا میانه از برابر بالاتر دیده شود و سبابه از پائینتر.

و برخورد دو پی با هم برای این است که تکیه‌گاه همدیگر شوند و گویا از نزدیک حدقه برآمدند و ریزش نور بچشم بیشتر باشد مانند آبگیری که برای آب کم سازند و اگر این برخورد نبود دو پی در هر دید و توجه خم می‌شدند و دو حدقه پائین و بالا می‌شدند و بیشتر مردم در بیشتر احوال یکی را دو تا میدیدند.

و اما پلک از پوست برون سر برآید و پرده حدقه باشد از آسیب و چون بسته شود گرد و دود را و پرتو را از دیده باز دارد، و حدقه را از گرد و خاشاک پیوسته پاک کند و پلک زیرین کوچکتر از بالائی است زیرا آنست که باز و بسته شود و زیرین همیشه آرام است و اگر فزونی داشت جلو حدقه را می‌گرفت و فضول و اشک در آن جمع می‌شد و اما مژگانها آنچه را پلک از حدقه باز ندارد باز دارند در آنجا که باید چشم باز باشد مانند آنکه بر اثر باد خاشاک آید و اندکی باز شود و مژگان بالا و پائین بهم پیوندند و یک توری در برابر چشم بسازند که از پشت آن بیند و خاشاک در آن ننشیند.

گوش: از پی و گوشت و غضروف است و چون دکل کشتی در بالا است تا بادگیر باشد و آواز را دریابد و در آن گیرد و باستخوان صماخ خود و هواء درون گوش را موج دهد و پیوسته مفروش بر پی ژرف خورد مانند چوبی که بطلب زنند و طینی آورد که نیروی شنید سپرده در آن پی وسیله جوهر روح پشت آن آواز را درک کند، و سوراخ گوش پیچ و خم بسیار دارد که در پایان آنها تهیگاهی است بنام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 15

جوفه و پی بگرد آنست، و این وضع برای هموار کردن بادهای گرم و سرد آوازدار است، و حال این پی در شنیدن چون رطوبت جلیدیه است در دیدن و جایش مانند جای آنست.

و چونان که همه تیکه‌های چشم خدمتگزار و یا نگهبان جلیدیه‌اند همه تیکه‌های گوش هم خدمتگزار این پی‌اند و سود صماخ همان سوراخ دیده است و بازگشت آواز همانا برای برگشت هواء است که بکوه یا جای بلند زمین برخورد، بمانند ریگی است که در جام پر آب اندازند که دایره‌های پیاپی از محیط تا مرکز پدید شوند، و گفته‌اند هر آوازی برگشتی دارد و در خانه‌ها برای نزدیکی آن دریافت نشود و گویا با خود آواز هم‌زمانند، و از این رو آواز سرود خوان در خانه‌ها بلندتر از بیابان شنیده شود.

بینی؟ از استخوانست و غضروف جز ماهیچه‌های حرکت‌بخش و شکلش اینست که دو استخوان سه گوش دارد و دو زاویه آنها از بالا بهم برخوردده‌اند و سمت زیرین دو غضروف نرم دارند و میان آنها در طول درز غضروفی است که سر بالاترینش سخت‌تر است از سر پائین و سوراخ بینی در بالا دو بخش شود یکی بیابان دهن برآید که هواء بشش رساند و نفس عادی از آن برآید نه نفسی که از دهانست و دیگری بالا رود تا باستخوان جلو صافی زیر دو سر پستان مغز رسد که فضول مغز از آن فرو شوند و هواکش و نفس ده باشد و حس بوئیدن در آن دو سر پستانست که چون هوای بودار بدانها

رسد برای روح ویژه آنها دریافت شود، و در بالای بینی دو سوراخ است بدو گوشه چشم و از آنجا است که گاهی مزه سرمه بزبان رسد.

و همانا بینی چنین است تا با تهیگاهش هوا بسیار بالا رود و برای نفوذ در مغز آراسته شود و هوای بودار در آن گرد آید و بابزار بوئیدن رسد و بهتر بو دریافت شود، و تا بساختن حروف و آسانی سخن کمک کند، و همه هوا در جای حروف سازی گرد نشود، و برای آنکه پرده‌ای باشد در برابر فضول زیر آن از سر و نگهبان دید باشد و کمک گرفتن جلم با دمیدن در آن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 16

و سود غضروف دو طرف پس از سود عمومی غضروفها اینست که برای استنشاق و دمیدن گشاده گردند، و برای تکاندن بخار بوسیله دمیدن کمک باشند، و سود غضروف میانه اینست که بینی را دو بخش کند تا فضول مغز را در یکی کشاند و دیگر هواکش بماند.

دندانها: در هر آرواره 16- باشند، دو پیشین و دو رباعیه برای برش و دو نیش برای شکستن و پنج دندان آسیا در چپ و راست برای نرم کردن، و بیشتر آنها در ساختن حروف و روشن ادا کردن آنها اثر دارند، و بسا چهار دندان در چهار طرف نباشند که آنها را دندان عقل گویند، و بیشتر پس از بلوغ تا سی سالگی رویند.

دندانها ریشه‌های تیز دارند که در استخوان آرواره کوبیده شدند و بر کناره هر سوراخی استخوان گردیست که پیوندهای محکم دارد و ریشه دندانهای بالا سه است بسا بویژه برای دو دندان عقل چهار باشند، و آنها که در آرواره زیرند دو ریشه دارند و بسا بویژه در دو دندان عقل سه باشند و دندانهای دیگر یک ریشه دارند، و سر دندانهای آسیا بسیارند چون بزرگند و کار بیش دارند و از بالا بیشتر است چون آویزانند و پائین کشیده شوند ولی دندانهای زیرین بر جای خود استوارند و فشار مخالف ندارند.

و از شگفتی آفرینش دندان اینست که دندانهای پیشین و آنچه پهلوی آنها است در هنگام نیاز بهم جفت شوند چون گاز گرفتن و اگر چنین نبودند گاز نتوانستند و این بوسیله کشش آرواره است به پیش تا آنها بهم برخوردند، و هنگام جویدن و نرم کردن خوراک فک بجای خود برگردد و دندانهای پیشین و رباعیه‌ها بدرون کشند و از برابر بالائیا جدا شوند تا دندانهای آسیا بر یک دیگر افتند، برای اینکه با برخورد دندانهای پیشین و رباعیه از بالا و زیر برخورد آنها فراهم نشود.

و شاید حکمتش اینست که دندانهای پیشین بیکار بهم نسایند، و آرواره‌ای که هنگام جویدن و گفتن میجنبند همان زیرین است نه بالا جز در کمی از جانوران

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 17

مانند نهنگ برای اینکه خردتر و سبکتر است و بالائی مرکز حواس و مغز است و اگر پیوسته بجنب مغز بجنبند و پریشان شود، بعلاوه بند میان سر و گردن محکم نباشد و باید محکم باشد.

و همانا آرواره زیرین آدمی سبکتر و نرم تر است از جانداران دیگر برای آنکه خوراک آدمی گوشت و نان پخته و میوه‌های رسیده‌اند و مانند آنها که جویدنشان دشوار نیست، ولی خوراک جانداران دیگر گاه و دانه‌های سفت و نپخته و ریشه گیاه و شاخه‌های درخت و گوشت نپخته و استخوان سخت و بهر خورنده باندازه نیاز ابزار داده‌اند.

زبان: از گوشت سپید نرم است که رگهای خرد بسیاری بدن پیچند از شرائین و آورده و بوسیله آنها سرخ نماید، و بدنبالش گوشت غده‌دار است بنام لعاب زا و زیرش دو دهانه است که بدان گوشت رسند بنام لعاب ریز که بدانها رطوبت و آب دهن از آن گوشت غده‌دار بزبان و دهن ریزد، و باز در زیرش دو رگ بزرگند و سبز بنام سردان و بدرازا دو لبه دارد ولی در یک پرده پیوسته پبرده دهان و روده سرخه و معده جز در برخی جانوران چون مار که دو لبه زبانش در یک پرده نیستند و نمایان شوند.

و بر جرم زبان پی گسترده‌ایست که جای نیروی چشیدن مزه خوراکها است بوسیله جسمی که با آن بچسبد و آمیخته به تری دهان شود که با مزه خوراک یکی شده، و دریافت آن بوسیله جوهر روح است که در پس آنست.

و بر زبان دو برآمدگی است که از بالا روئیدند چون دو گوش خرد که لوزتین نام دارند و یک گوشت پر پی و سفتند چون غده و سود آنها چون سود کام است که که بیانش بیاید و زبان برای ساختن حروف و روشن کردن آنها است، و ابزار زیر و رو کردن خوراک چون بیل و وسیله تشخیص مزه، و معتدلتر در درازا و پهنا بسخن توانا تر است از زبان بزرگ یا کوچک و درهم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 18

### فصل سوم نای و گلوگاه و ابزار دیگر آواز

بیان شکل آنها، پایان دهن بدو سوراخ رسد که جلوتر آنها گلوگاه است و علمای تشریحش قصبه الریه نامند که بادکش شش است و دم آورد و دیگر در پس آنست بسمت مهره‌های پشت و آن را مری و روده سرخه نامند که خوراک و نوشابه از آن فرو روند و قیء از آن بر آید.

گلوگاه: از سه غضروف ترکیب شده یکی در جلو که از زیر گلو نمایان است و برونش کوژ و درونش فرو رفته است و دوم پس از آنست و با پیوست آنها گلو هنگام خموشی تنگ است و از هم دورند و هنگام گفتن گشاد شود و سومی چون گوشت کوبی است که میان آن و آنچه پس آنست مفصلی است که دو برآمدگی دارد و در دو گره از آن راستا باشند و در

آنجا با رشته‌هائی بسته‌اند، و با این مفصل حرکت کنند و با افتادن آنها بر هم گلو بسته شود و با دوری آنها گلو گشاده گردد.

نیاز بستن گلو هنگام خوردن و نوشیدن است که بسیار لازم است تا چیزی از خوردنی و نوشیدنی در حنجره نچکد چون حنجره و روده سرخه جفت همد و یکی بدیگری چسبیده و چون حنجره بسته شود خوراک و نوشابه بر پشت غضروف کپه شده گذر کنند و در روده سرخه فرو شوند.

و اگر آدمی غفلت کند و در هنگام بلعیدن آواز کند یا نفس کشد و خرده غذا یا آب در حنجره افتد دغدغه و آزاری پدید شود مانند آنچه در بینی پدید شود نزد عطسه بواسطه اینکه چیزی در آن جهد، و نیروی دافعه بیاید تا از آن جلوگیری کند و سرفه آید تا آن دفع شود کم باشد یا بیش، زیرا حنجره بشش رسد و آن سوراخی در زیر ندارد تا چیزی بیرون اندازد و آفریننده سبحانه نعمت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 19

بخشیده بفرام آوردن حنجره از این غضروفها بدین شکل تا هنگام بلعیدن سوراخ آواز و تنفس بسته شود و آدمی سالم ماند و از سرفه رها شود و از این رو بلعیدن و نفس کشیدن با هم نشوند.

و در درون حنجره رطوبت چسبان چربی است که پیوسته آن را نرم و تر دارد تا آواز صاف و خوب برآید، و از این رو سینه تباران گلو خشکیده و مسافران بیابانهای سوزان گرفته شود، و هم کسی که پر سخن کند تا حنجره‌اش بخشکد و نتواند چیزی گفت جز پس از تر کردن گلو و یا فرو بردن آب دهان، و سود چربیش اینست که زود خشک نشود و نابود نگردد و حرکات حنجره را روان کند.

در بالای حنجره پاره‌ای گوشت آویخته بنام لهاة که هر چه از برون آید از هوای سرد و گرم و دود تند بدان برخورد و نگذارد یکباره فرو رود و بشش ریزد بلکه خرده خرده فرو رود و آنچه هم از درون شش برآید مانند کوبش بنگ جلو آن را بگیرد و هموارش کند، و خلاصه چون دربانست بر سوراخ آواز که یکباره بر نیاید و کشش آن نبرد و نیرو و کش پیدا کند.

و چنین باشند لوزتین که پیش گفتیم که در این باره یار آند، و زیر آن پوسته گوشتی است چسبیده بکام بنام غلصمه که هوا را از گرد و دود پاک کند تا چیزی از آنها بحنجره و شش نرسد و آن چون مفرعه است در ابزار آواز و کام چون قبه که آواز در آن طنین گیرد، اینها همه ابزار آوازند.

آواز نفس است که بنگش در نای پیچید و بر سر نای که آن را رأس المزمار نامند آواز شود و آن اشرف ابزار آنست و حقیقت آن و دیگر ابزار یاور و مکمل آند، چون تنگ است و در حنجره گشاد شود و باز بتنگی گراید وانگه بفضائی

پهناور رسد چنانچه در نایست، زیرا برای آواز باید مجرای تنگی باشد تا بنگ را در خود اندازه گیرد و باید باز و بسته شود تا آهنگهای آواز را بدهد.

لهاء بجای انگشت نی است و غلصمه سربند آنست و ماهیچه‌های آواز ساز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 20

بسیارند باندازه حرکاتی که مورد نیاز است و از اشکال آنها انواع آواز برابند، و در پیشگاه حنجره استخوانیست که رباطات ماهیچه‌ها از آن برابند و خود استخوان هم ماهیچه‌ها دارد که آن را نگهدارند جز ماهیچه‌های حنجره.

و بدان که چون خوراک و جامه آدمی طبیعی و خودرو نیستند و نیاز بهنرهای بسیار و ابزار گوناگون دارند که کمتر بوحی و الهام بدست آیند و دوام آنها جز با آموختن نیست که نیاز به طلب و نهی و وعد و وعید و تشویق و بیم و شتاب و پس انداختن و جز آن دارند از اعلام آنچه در نهاد است و راز درونست آدمی از جانداران دیگر نیازمندتر است که بتواند با هم زندگیهای خود آنچه را در دل دارد بفهماند با نشانه‌ای ساخته، و شایسته‌تر برای آن از آواز و اشاره نباشد.

و یکم بهتر است چون رنجی ندارد و با همان نفس کشیدن که ضروری او است حروف سازی شود که آماده ترکیب کلماتند بی‌شمار و بی‌رنج حرکت که اشاره نیاز بدان دارد و فهم معنا از سخن محسوس بنزدیکی معنا و حضور آن نیست بلکه شامل دور و نهان هم هست و هم صور و معانی و محسوس و معقول را فرا گیرد و لذا خدا سبحانه نعمت سخن را بآدمی داده.

#### فصل چهارم: گردن، پشت، دنده‌ها

اما گردن و پشت از مهره‌ها آفریده‌اند، و مهره استخوانی است گرد و سوراخ که نخاع در آن نفوذ کند و آفریده شده برای نگهداری مغز حرام و ستون‌بندی بدن و مانند کاسه سر که مغز را دارد مهره‌ها هم نخاع را دارند و 30 شمارند: 7- برای گردن و 12- برای پشت و بسا یکی کم یا بیش باشند و آن کمیابست بویژه بیش بودن و 5- میان دوران و 3- برای دمبلیچه که چون پایه‌اند برای مهرهای پشت و 3- برای نشیمنگاه و اینها سخت آفریده شدند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 21

تا آدمی خود بخود بتواند بهر سو رو کند، و از این رو میان آنها بندها است که نه رها باشند و بی‌پایه و نه بسته باشند و انعطاف ناپذیر.

و برخی از آنها نوک دارند از بالا و پائین که وسیله پیوست است و بند سازی میان آنها که برخی گودند و برخی سره‌ای دارند که در آن فرو شود. و برخی برآمدگی‌های پهن و سختی دارند که بدرازا گذاشته برای نگهداری و پایداری در برابر آسیب و برای اینکه رشته‌ها بدانها بسته و بافته شود و آنچه از آنها در پس است شوک و سناسن نام دارند و آنچه بسوی راست و چپند بال نام دارند و هر بالی که پهلوی دنده‌ها است دو گودی دارد و هر دنده دو برآمدگی خم که در آن گودی جای گیرد و با رشته‌ها بسته شود، و برای مهره‌ها جز سوراخ میانه سوراخ‌های دیگر هم هست که پی از آنها درآید و برگها درون شود.

و مهره‌های گردن سپر روده سرخه و حنجره است و چون بار بر مهره‌های زیرند باید خردتر باشند و چون آغاز ریزش نخاعند باید کلفت‌تر باشند مانند آغاز جوی و سوراخ میانه آنها وسیعتر است و خردی و پهنی سوراخ با هم آن را سست میساخت و خدای سبحان آن را بسیار سخت آفریده تا نگهدارند آنچه باشد که در آنست و دندانه‌هایش را خردتر ساخته تا سبکتر باشد و آنها را با بزرگی بالها جبران کرده و آنها را دو سر ساخته.

و چون بیشتر سود گردن در حرکت است بندهایش را روان ساخته و دنده‌های فراوان برای آنها نساخته مانند آنچه فرود آنست تا تند بچرخد و در عوض پی و ماهیچه بسیار در گردش نهاده و راه پی‌ها که از نخاع بر آیند از دو مهره گرفته تا همه سوراخ در یک مهره نباشد که آن را سست کند، و استخوان پشت و مهره‌هایش سپر اعضا مهمی باشند که جلو آنها است و از این رو دنده و بال فراوان دارند و بنیاد همه استخوان‌های تنند مانند بنیاد نخستین کشتی که بپا دارند و چوب‌های دیگر را در آن بکوبند و از این رو سخت است و یکپارچه و بهترین شکل را دارد که گرد باشد و آسیب ناپذیرتر از اشکال دیگر است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 22

و چون پشت نیاز دارد که بیکسو خم شود مهره میانه آن را که دهمین است دنده‌دار نساخته بلکه دارای گودی است در بالا و پائین که دنده‌های بالا در آن فرو آیند و دنده‌ها که زیرند در آن برآیند تا بتوانند بچرخند و بالا و پائین شوند.

و اما نخاع: که مغز حرام است جسمی است سفید نرم و چرب و چون مغز که از دنباله مغز برآید و جایگزین آنست که تا پیها و ماهیچه‌ها از آن پخش شوند بهمه اعضا تا حس و حرکت بدانها دهند، و روی هم 31 جفت پی و یک تک پی از آنها برآید.

جفت یکم از سوراخ مهره نخست گردن است و بالا رود و در ماهیچه‌های سر پخش شود، دوم از سوراخ میان مهره یکم و دوم است و پیوست سر پیوندد و حس لمس بدان بخشد و ماهیچه گردن و گونه شود و بدانها حرکت بخشد.

سوم: از سوراخ میان مهره دو و 3 برآید و دو بخش شود یکی بماهیچه حرکت ده گونه رود و دیگری بماهیچه میان دو شانه.

چهارم، از میان مهره سه و چهار است و دو بخش است یکی ماهیچه پشت و دیگری بجلو آید و در ماهیچه برابر شش بخش شود.

پنجم: از میان مهره 4 و 5 است و چند بخش است یکی پرده رود، دوم بماهیچه جنباننده سر و گردن و سوم بماهیچه شانه.

شش و هفت و هشت از میان مهره 5، 6، 7، 8 برآید و پخش شود برخی در ماهیچه سر و گردن، برخی در ماهیچه پشت و حجاب شکم جز از هشتم که بدان نیاید و برخی بازو و ذراع و تا شانه رسد و از ششمی بخشی بماهیچه شانه پیوندد تا آن را بجنباند و برخی ببالاهاى بازو تا حس بدان دهد و برخی در پوست باقى بازو رود تا حس بدو دهد، ر برخی از هشتمی در پوست ذراع بروید و بدو حس دهد، و برخی در ماهیچه ذراع شود و کف را بجنباند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 23

نهم جفت: از میان مهره 8 و 9 برآید که نخست مهره‌های پشتند و بخشی از آن در ماهیچه میان دنده‌ها پخش شود، و بخشی در ماهیچه پشت و بخشی تا قاب فرود آیند و در آن پخش شوند و بدان نیروی حس دهند و اندازه از جنبش.

دهم: از میان مهره 9 و 10 برآید و پاره‌ای از آن بیوست بازو رود و بدان نیروی حس دهد و بخشی جلو آید و در ماهیچه شکم پراکنده شود، و بخشی در ماهیچه پشت و شانه، و بهمین نحو است وضع پپها و پخش آنها تا جفت 19.

جفت بیستم از میان مهره 19 و 20 برآید که نخست مهره‌های میانه رانها است و از میان همه آنها پنج جفت پی برآیند، برخی پیش آیند و در ماهیچه همان جا پخش شوند، و بخشی در ماهیچه پشت کرده و با سه جفت بالاتر پی فرود آمده از مغز بیامیزد، و از دو جفت زیرین آنها تیره‌های بزرگی کشیده شوند تا به ساق و اطراف قدم.

و سه جفت هم از مهره‌های عجز برآیند با آن دو بیامیزند و تا ساق فرو آیند و در ماهیچه‌های آنجا پخش شوند، و سه تا از نخاع عصعص برآیند که مخرج مشترک دارند مانند عصبهای گردن و یک تک پی هم از دنبالش برآید، چون مهره آخری سوراخ ندارد جز در وسط، و همه اینها در آلت مردی و در آلت مردی و در ماهیچه مقعد و مثانه و رحم پخش شوند، و در پرده شکم یا ماهیچه نزدیک این جاها.

دنده‌ها: 24 استخوانند، در هر سو 12- همه خمند و میانه درازتر همه است یک سوی از هفت آنها بوسیله برآمدگی آنها و گودی در مهره‌های پشت بدانها پیوندد و با رشته‌ها بسته شوند و بندهای اضافی پدید کنند و از جلو به استخوانهای سینه پیوندد با سره‌های غضروفی و اینها را دنده‌های سینه گویند چون بدان پیوسته‌اند و درونی‌های سینه را در بر دارند و پنج دیگر کوتاهند و بسینه نرسند و سر آنها بچند غضروف پیوندد و آنها را دنده‌های پشت نامند، و آنها برای ابزار تنفس و ابزار نخست خوراکند و از این رو باستخوان سینه پیوستند تا گرد آنها را



### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 24

بگیرند. و آنچه پهلوی ابزار خوراکند از پشت که دیدرس نیست نگهبان آنهایند و از جلو خرده خرده بریده شوند.

و فاصله دنده‌های بالا کم است و دنده‌های زیرین بیشتر تا با نگهداری اعضاء خوراک از کبد و سپرز و جز آن بمعده هم جا دهند و چون پر از خوراک و بار شد در تنگ نیفتد، و اینست سبب تعدد آنها و فاصله میان آنها با اینکه کمک بکشیدن هوای بیشتر و جا دادن ماهیچه‌های تنفس و جز آن مینمایند.

### فصل پنجم تشریح سینه و شکم و آنچه در درون دارند و تشریح دو دست

اما سینه 7- استخوان دارد بشماره دنده‌های آن که بدان پیوست است، و آنها استخوانهای نرم و محکمی هستند و بدنال آن غضروف پهنی است چون خنجر که آن را خنجری گویند، و میان تهی‌اند تا سبک باشند و جنبش آنها آسان باشد و برای آنکه بخار آن کشیده شود و در آن نماند و استحکام آنها ببندهای آنها است تا فشار نکشند و دل را بفشارند، و غضروف خنجری سپر دهانه معده است.

ترقوه: گلوگاه استخوانیست که بدو سوی بالای صندوقه سینه است دراز است و کوژ از بیرون و تودار از درون یک سرش به صندوقه سینه است و سر دیگر بسر شانه و استخوان شانه بدان مربوط شود و هر دو باستخوان بازو و سر دیگرش پهن است و در درونش رگهای براینده که بمغز نفوذ کنند و پی فرو آینده از آن و نگهبان هر دو است.

شانه: استخوانیست که لبه برویش گرد مانند و نازک و سخت و بر آن گودی کم ژرفی است که طرف بازو در آن درآید و دو نوک دارد که نگذارند بازو کنده شود یکی در بالا از طرف پس که آن را «منقار غراب» نامند و رشته پیوند آن با

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 25

ترقوه است. و دیگر در زیر و از درون و پیوسته بسوی لبه درونی پهن شود که بیشتر در برگیرد تا برسد بغضروف گردی که بدان پیوسته.

و بر پشتش برآمدگی سه گوشه است بنام (عیر کتف) که قاعده‌اش بسوی برونست و زاویه‌اش بسوی درون تا سطح پشتش بکندن پوست یا ازار از برخورد مختل نشود، و آن چون دندان مهره‌ها برای نگهداری آفریده شده، و همانا شانه برای اینست که بازو بدان آویزد و بسینه نچسبد و حرکت دستها روان باشد و گیر نکنند، و سپر دومی باشد برای اعضاء میان سینه و بجای دندان و بال مهره‌ها باشد.

بازو: استخوانیست گرد چون نی که میان تهی است و پر است از مغز طرف بیرونش کوژ است و درونش فرو رفته تا ماهیچه‌ها و پیها و رگها را نهان سازد و برای زیر بغل گرفتن هر چیز آماده باشد و دستها بهم جفت شوند، سوی بالای کوژش بدرون گودی کتف درآید و بندی نرم دارد که بسیار محکم است و بچهار رشته بسته است و چون نرم است در معرض از جا کندنست، و آن را نرم ساختند تا در هر سو بچرخد و این چرخش مورد نیاز نیست تا بسیار باشد و از پاره شدن رشته‌ها و از جا کردن آنها و بلکه خود بازو نگرانی باشد بلکه بیشتر آرام است و دست حرکت دارد.

و اما سر فرودینش دو دندان بهم چسبیده در آن ترکیب شده، و آنکه در سوی درونست درازتر و باریکتر است و با استخوان دیگر بندی ندارد و چیزی بدان بسته نیست ولی نگهدار رگها و پی است که بدست آید و آنکه در سوی برونست متمم بند آرنج است، و میان این دو دندان رخنه گردیست مانند رخنه چرخک دستی.

و در پایانش دو گودیست از پیش و پس بنام دو عتبه، آنکه در پیش است ساده و نرم و بی‌پرده است و دیگری که بزرگتر است بسوی زیر فرود است و رخنه آن گرد نیست ولی چون دیوار راستا است که وقتی سر استخوان ساعد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 26

بجانب بیرون حرکت کند و بدان رسد بایستد.

ساعد: از دو استخوان است که بدرازا بهم چسبیدند و آنها را زندین خوانند، و فوقانی که پهلوی انگشت بزرگ است نازکتر است زیرا باربر دیگری است و آن را زند اعلی نامند و فرودین که پهلوی انگشت کوچک است کلفتتر است چون بارکش است و زند اسفل نام دارد، و همه را ذراع خوانند، و بوسیله زند اعلی ساعد پیچ خورد و راستا ایستد از این رو کج است زیرا از درون آغاز شود و بیرون گراید تا آماده حرکت پیچدار باشد، و با فرودین ساعد باز و بسته شود.

و از این رو راستا است تا بهتر کار کند، و میان هر دو باریک است چون نیازی بکلفتی ندارد و ماهیچه کلفتی در آنها نیست، و دو سوی هر دو کلفتند چون نیاز به رشته‌های بست و بند فراوان دارند و در برابر برخوردها و تصادمات سخت از حرکت مفاصل و گوشت و ماهیچه‌های آنها، و در سر زند اعلی گودی راستائی است که لقمه‌ای از سر برونی بازو در آنست و با رشته‌ها بدان بسته است و با چرخیدن آن در این گودی راست و کژ می‌شود.

و اما زند فرودین دو دندان دارد که میانه آنها رخنه‌ایست راست رخنه سر بازو و از آنها فراهم شود بند آرنج، و چون رخنه آن به پس و زیر حرکت کند دست گشاده شود، و چون حز دیوار مانند از گودی که لقمه را دارد پهن شود دست را از فزونی گشودگی باز دارد و بازو و ساعد راستا بایستند و چون یکی از دو رخنه بر دیگری بچرخد به پیش و فراز دست بسته گردد تا آنجا که ساعد ببازو چسبد و دو سر هر دو زند از زیر همراه شوند و چون یک چیز شوند و در آنها گودی پهن مشترکی با دید شود که بیشش در زند فرودین است، و آنچه از گودی جدا شود کوژ و نرم بماند تا از آفات دور باشد.

مچ بند دست و شانه کف مچ دست از 8 استخوان گرد که در دو رده برشته آمدند ترکیب شده و همه استخوانهای سخت بی مغز گنبد شکل باشند بوضعی که از همراهی آنها شکل شایان مچ دست پدید گردد و شانه کف چهار استخوان پیوست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 27

باستخوانهای مچ دست است با رشته‌های استوار، رده بالای مچ که پهلوی ساعد است سه استخوان بند استوارند، استخوانهایش نازکترند و سر آنها که پهلوی ساعد است باز نازکتر است و هموارتر و چسبیده‌تر که گویا یکی هستند و سر آنها که پهلوی رده فرودین است پهنتر و کم پیوست‌تر و رده فرودین چهار استخوانست بشمار استخوانهای شانه کف که بدانها پیوستند، و استخوان هشتم در صف بندی مچ نیست بلکه نگهبان پی پهلوی کف است.

استخوانهای مشت در سوی مچ بهم نزدیکند تا خوب با استخوانهایش بچسبند و خرده خرده در سوی انگشتان از هم گشاده شوند تا خوب با استخوانهای گشاده و جدای انگشتان پیوندند، مچ با ساعد دو بند دارد یکی تا گشاده و بسته گردد که بزرگتر است و از جا گرفتن استخوانهای مچ در گودی مشترک دو سوی استخوانهای زند پدید گردد و دیگری برای پیچیدنست و از جا گرفتن دندان سر زند فرودین انگشت کوچک در گودی سر استخوان مچ که برابر آنست پدید شود و کودی بر دندان بچرخد و مچ و هر چه بدان پیوست است به پیچد، و بند مچ با مشت از گودی سر استخوانهای مچ است که دندانهای از استخوانهای مشت پوشیده با غضروف در آنها در آمده.

و همه این استخوانها بندهای استوار و بهم بسته دارند تا چون مشت چیزی در خود جا دهد و نگهدارند از هم نپاشند تا اگر کف را پوست کنند آنها را ببینی بهم چسبیده‌اند گر چه زیبایی ندارند و با اینکه استوارند باسانی بسته شوند، و در همه استخوانهای مچ و مشت فرورفتگی است از سوی کف دست تا بوسیله آن بتواند چیزهای گرد و روان را در خود گیرد.

انگشتان: هر کدام سه استخوان دارند بنام سلامیات که فرودترشان بزرگتر است و بالاتر خرده خرده نازکتر و خردتر تا نسبت باربر و باز نیکو باشد، استخوانها گردند تا دور از آسیب باشند، و سختند و تو پر و بی‌مخ، درون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 28

گود و گوژپشت تا بهتر بگیرند و نگهدارند و بکشند، میانی درازتر است و انگه بنصر و از آن پس سیابه و انگه خنصر تا در گرفتن سر آنها برابر باشد و رخنه نباشد و در درون مشت ژرف باشند و چیز گرد را قبضه کنند.

و همه استخوانهایشان با دندان و گودی درون همدن و میانشان رطوبت چسبانیست تا پیوسته‌تر بمانند و بر اثر حرکت خشک نشوند و بندهایشان رشته‌های استوار دارند و تا پرده غضروفی بهم برخوردند و رخنه‌هایشان را استخوانهای ریزی پر کنند تا خوب محکم باشند و آنها را سمسمانیه نامند، درونشان گوشتین است تا در برخورد بدن چه بگیرند آرامش

داشته باشند و از برون کم گوشتند تا سنگین نباشند و چون گرد شوند ابزار ستیز کوبنده‌ای هستند و گوشتین باشند تا خوب بهم بچسبند.

و بی‌استخوان آفریده نشدند با اینکه بی‌استخوان هم حرکت پذیر بودند مانند بسیاری از کرماها و ماهیها تا سست و ناتوان نباشند چون ریشه داران و از یک استخوان نشدند تا کارشان دشوار باشد مانند سرما زده‌ها و بسه استخوان بس کردند زیرا اگر بیش بودند و حرکت بیش داشتند دچار سستی میشدند در ضبط آنچه نیاز بفضونی ضبط دارد و اگر از دو تا بودند محکمتر بودند ولی کم حرکت تر و کفایت نمیکردند، و نیاز بهر گونه حرکت بیش از نیاز باستواری بیش است.

و آنها را در بر هم کوژ و یا فرو رفته نساخت تا اینکه هنگام نیاز چون یک چیز باشند و سود بزرگی دهند، و برای انگشت و بزرگ و خرد کوژی از سوی برون ساخته تا هنگام گره کردن مشت گرد باشند و دور از آفت، و انگشت بزرگ را بمشت نچسبانده تا دوری میان او و انگشتان دیگر کم نباشد و برابر چهار دیگر باشد. و چون چهار انگشت چیز خردی را در خود گرفتند و ابهام با آنها کمک کرد و آن را فرو گرفت در ضبط آن با آن چهار نیروی برابر دارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 29

و برای آنکه انگشت بزرگ برای هر چه در مشت گیرند چون سر بند شیشه باشد، و اگر در جز جای خود بود سوده‌اش نابود بود، و اگر بجای انگشت کوچک بود دو دست نمیتوانست چیزی را کاملا در خود بگیرند و بدتر از آن این بود که در پشت یا درون مشت باشد.

ناخن: استخوانیست نرم و پیوسته در نمو زیرا مانند دندان همیشه سائیده شود، و همانا برای آنند که پشتیان انگشتان باشند تا بر نگردند و فشار نکشند هنگام چسبیدن بچیزی و سست شوند و انگشت بتواند چیزهای خرد را بردارد و بخارد و بتکاند و بسا سلاح باشد و این سود در جز آدمی روشنتر است، و گرد است تا برخی چیزها را ببرد و بشکافد، و نرم هست تا در آرام باشد و نشکند.

اما هیئت سینه و توی شکم: همه از گلوگاه تا لگن خاصره زیر دو بخش است، بخش مالا شش و دل را دارد و بخش پائین معده، روده‌ها، سپرز و کبد و زهره و قلوها و مئانه و زهدان، و میان این دو تهیگاه عضوی بنام حجاب فاصله است که پرده‌ی دل گویند و از سر سینه خیزد و یک ور بگذرد تا بمهره‌های پشت در بر مهره 12 و پرده‌ای شود میان بخش بالا و پائین، و همان بخش بالا هم بوسیله پرده‌ای که از میان گذرد و بمهره‌های پشت چسبند دو بخش گردد، و این تهیگاه بالا را همه سینه گویند و از بالای گلوگاه است تا پرده شکم که از پهنا آن را بخش کند.

و همانا سینه برای نفس کشیدن آفریده است، چون در تنفس شش باز و بسته شود فرو رود و برآید تا هوای پاک بشش رساند و هوای سوخته را برآرد برای خنک کردن دل و تعدیل حرارتش و کمک بروح حیوانی چون هوا مرکب آنست و آن را میکشاند مانند آب که خوراک را میکشاند.

و هوائی که استنشاق می‌شود از مجاری میان شش و دل به دل میرسد و چون داغ و سوخته شد نیاز دارد که برآید و تازه شود و سینه و شش بسته میشوند و باز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 30

میشوند و هوای تازه فرو می‌آید چون مشک که باد آتش را میزند و با باز شدن پر هوا می‌گردد و با بستن هوا را برون میدهد.

شش: گردن آن در پایان دهن است که گفتیم و چون زیر گلو رسد دو بخش شود و هر بخشی بچند بخش و بافته است و اطرافش پر از گوشت سفید نرم سوراخ سوراخ هواکش است و غذایش خونست بسیار لطیف و رقیق و گردن شش و رخنه‌های میان پره‌های آن و پره‌های رگهای آن را پر کند و جزء گردن پخش شده و رگهای زیرش گردد، و گوشتی که اطرافش پر کرده تن شش است و نیمی در تهیگاه راست سینه و نیمی در چپ آنست و در هر تیکه سینه دو شقه دارد تا تنفس دو ابزار داشته باشد و اگر بیکی آسیب رسد با دیگری انجام شود مانند دو چشم و از یک پرده پی دار پوشیده است تا نگهش دارد و باندازه‌ای حس بدو بخشد.

و گوشتش سوراخ سوراخ است تا بیش از نیاز دل هوا بگیرد تا چون جاندار زیر آب رود یا آواز دنباله‌دار مانع از تنفس کشد یا نخواهد در هوای بد بو نفس کشد یا هوای دودی یا گردی، هوائی باشد که دل از آن بهره گیرد، و هم کمکی باشد برای دفع هوای دودی و برای فوت کردن و سفیدی گوشتش بر اثر هوای بسیار است که بخون آن غلبه دارد و تیره تیره بسیار دارد برای آنکه بیکی آفت رسد از دیگری بهره برد و ماهی شش ندارد و از راه گوش تنفس کند.

گردنه شش: از غضروف بسیار است که روی هم چیده است و با رشته‌ها بهم بسته‌اند برخی یک دایره کامل باشند که درون ششند و برخی نیم دایره که کنار روده سرخ‌اند و در فضای گلو با آن چسبیدند و میان هر دو تا از آنها رخنه‌ایست که دو پرده فرا گیرد بر آنها آنان را پوشانده و همه رخنه میانه را پر کرده و میان دو سوی آنها را از درون و برون پیوسته و غضروف باشند تا بسته نشوند و سختی آن سبب پدیدش آواز یا کمک آن باشد و بسیارند تا آفت نگیرند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 31

و پرده دارند تا در هنگام فرو بردن هوا و نفس کشیدن باز و بسته شوند، زیرا همان پرده است که باز و بسته تواند شد نه غضروف.

و سوی کاستش با پرده بروده سرخه چسبیده تا هنگام فرو دادن لقمه جمع شود که روده سرخه نیاز بکشش و توسعه دارد و از آن سوی پرده باز شود اندازه‌ای از فضای گردنه شش را بگیرد و لقمه باسانی فرو رود و تهیگاه قصبه شش یاور روده سرخ گردد هنگام بلعیدن، و پرده درونی سخت‌تر و نرم‌تر تا با ناگواریها و دمه‌ای بد و دودی که از دل برآید ایستادگی کند و از فشار آواز شل نشود.

در درون شش بخشهای فراوان دارد تا هوا پر در آن در آید و برای دل اندوخته گردد، و سود آن در آماده کردن هوا برای دل چون کبد است در آماده کردن غذاء برای همه تن، و دهانه آن تنگ است تا هواء خرده خرده بدل رسد و خون در آن نفوذ نکند تا خونریزی پدید شود.

دل: از گوشت و پی و غضروف است، و آورده و شرایین در آن رویند و رشته‌ها که بدان وابسته‌اند و پرده‌ای کلفت بدان پوشیده که نگاهش دارد و بآن نچسبد جز در بن تا هنگام باز شدن بدان فشار نیاورد، گوشتش سخت است و کلفت و از سه نوع بافته است لیف گوشتی دراز و کشنده و پهن دفع‌کننده و لیف گوشتی یکور تا حرکت و کار چند کند و زود اثر پذیر نباشد و دور از آفت باشد، شکلش صنوبریست قاعده‌اش در بالا است که شرایین از آن رویند و پهن است تا باندازه باشد و غضروفش پایه محکم آنست و چون پی آنست.

سه تهیگاه دارد که بطون نام دارند دو تا بزرگ و یکی در میانه کوچک بنام دهلیز، گوشه راست جایگاه خون ساخته و مانند جوهر آنست و چپ جایگاه روح و خون رقیق و سخت‌تر است تا آنچه در آنست بخار و عرق نشود چون یکی لطیف

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 32

است و دیگری رقیق بخلاف گوشه راست و میانه سوراخی است میان هر دو که با بسط و قبض دل گشاد و تنگ شود و بوسیله آن دو نوع خون بهم آمیزند و معتدل شوند، و نسبت آن بدو گوشه چون بطن میانه دو قسمت جلو و دنبال مغز است گوشه راست دو دهنه دارد که از یکی رگهای کبد در آن آمده و خون کبد را در آن کشند و دیگری بشش پیوسته و آن ورید شریانیست، چپ هم دو دهانه دارد یکی شریان بزرگی که همه شرایین از آن رویند و دوم دهانه‌ای که بشش پیوست است و از آن هواء شش به دل رسد و آن شریان وریدیست و دو برآمدگی دارد چون دو گوش که خون و هوا را بپذیرند از سوراخها و رگها و آنها را بدل رسانند و جرمشان از گوشت دل نازک‌تر و حرکت پذیرترند و با نازکی سختند تا دور از آسیب باشند.

همانا دل را در سینه نهادند چون میانه تنست و سازگارتر و اندکی بسوی چپ است تا از کبد دور باشد و دو گرم در یک جا نباشند و تا جانب چپ برابر شود زیرا سپرز در اینجانب است و خود گرمی بسزا ندارد و تا اینکه کبد و رگها میان تهی آن جای وسیع داشته باشند، و جای بیشتر برای کبد به از آنست برای سپرز چون کبد اشرف است.

شش دل را بپوشاند تا استخوانهای سینه از جلو بدن برنخورند و آن در جای محکمی است و جوهرش درد و ورم نپذیرد، و بزرگی و خردیش در غالب مایه دلیری و ترسوئیند که نشانه قوت زندگی و ناتوانی آنند و اگر بر خلاف آن یافت شود برای اینست که نسبت بتن حرارتش کم و یا بیش است<sup>116</sup> و بسا درون دل برخی جانوران تنومند بویژه شتر و گاو استخوانی باشد که غضروف مانند است و سخت تر آن در دل فیل یافت شود.

(1) شیخ در قانون گفته: و جانور دل بزرگ بیتاب و ترسو چون خرگوش برای است کمی حرارت دل که در چیز بزرگی پخش شود و خوبش گرم نکند و دل خردیکه دلیر برای حرارت است بیش است که در آن بند شود و سخت گردد ولی بیشتر دلیرها دل بزرگند (منه)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 33

شرابین: که رگهای زنده‌اند، از تهیگاه چپ دل رویند که گفتیم چون گوشه راست بکبد نزدیک است و کارش کشیدن غذاء و بکار بردن آنست، و از آن دو شریان بزرگ برآیند که یکی خردتر است و آن شریان وریدی پیوست بشش است و دیگری بزرگتر که چون برآید دو تیره شود یکی بتجویف راست دل رود که خردتر است و دیگری گرد دل بچرخد چنانچه باید و درون آن رود و در آن پخش شود.

پس باقی رگهای برآمده از تجویف چپ دل بعد از این دو تیره دو بخش شوند یکی بیائین تن گراید و دیگری ببالا و دومی دو بخش گردد بدو سو باعضاء برابرش پیوندد و حرارت غریزیه بدانها رساند تا در برابر زیر شانه که رگی از آن بدست کشد و در آن چنانچه آید پخش گردد و تیره‌های خرد از آن بماهیچه‌های برون و درون بازو پیوندد ولی در درونست و ژرف تا چون بآرنج رسد بالا آید و زدن آن در اینجا پدید گردد در بسیاری از تن آدمیان و رگ زیر شانه بدان چسبیده تا چون اندکی از آرنج فرو شود باز ژرف گیرد و تیره‌های موئین از آن تراود و بماهیچه ساعد برآیند تا مسافتی از ساعد را پیماید و باز دو بخش شود یکی بمچ رود و بزند بالا گذرد و همانست که پزشکان گیرند و حال بیمار را از آن باز رسند.

و دیگری از مچ بزند فرودین گذرد که خردتر است، و هر دو در مشت پخش شوند و بسا در درون کف زدن آنها با دید شود و چون بخشی از این رگ بالا به بالای سینه رسد دو بخش گردد و هر بخشی دو بخش و یکی از این دو بخش از رگ زنده عروق کبد بگذرد و بالا رود تا در کاسه سر درآید، و در گذر خود باعضاء ژرفی آنجا پیوندد و چون بکاسه سر رسد بخش شگفت آوری بخود گیرد و بصورت یک توری در بستر مغز درآید که یاد شد.

<sup>116</sup> (۱) شیخ در قانون گفته: و جانور دل بزرگ بیتاب و ترسو چون خرگوش برای است کمی حرارت دل که در چیز بزرگی پخش شود و خوبش گرم نکند و دل خردیکه دلیر برای حرارت است بیش است که در آن بند شود و سخت گردد ولی بیشتر دلیرها دل بزرگند (منه)

و پس از تشکیل این توری دو رگ برابر شود چون حال پیش از بخش شدن و هر دو در حریم مغز درآیند و در آن بخش شوند، و بخش خردتر این دو بظاهر رو و سر آید و در آنجا باعضاء ظاهر پخش شود مانند رگ زنده‌ای که بیانش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 34

آید، و زدن این بخش در پشت گوش پدید شود. و اما زدن دو رگ زنده زیر گلو از بخش بزرگ مجاور این رگ ژرفی است، و این دو شریان را شریان راحت نامند.

و اما بخشی که پائین تنه فرو آید سوار بر مهره‌های پشت شود و از مهره پنجم که برابر دل است آغاز کند و بزیر گراید و در برابر هر مهره از آن تیره‌ها براست و چپ برآیند و باعضاء برابر خود پیوندند، نخست تیره آن بشش آید و سپس تیره‌هایی بماهیچه‌های میان دنده‌ها وانگاه دو تیره پیورده شکم آیند و سپس تیره‌ها به معده و سپرز و پیه نازک گرد شکمبه و روده‌ها و بروده‌ها و قلوه و زهدان، و تیره‌ها برآیند تا بماهیچه‌های برابر این اعضاء گرایند.

و چون بمهره پایان رسد دو بخش شود و هر کدام بسوی یکی از دو پا گراید، و در آنها پخش شوند بمانند رگهای کبد جز اینکه در ژرف باشند و زدن آنها نزد دو بند ران پدید شود و نزد پاشنه زیر دو کعب درونی و در پشت پا نزدیک زه بزرگ روی پا.

روده سرخه و معده، یکم از یک جوهر گوشتی و چند طبقه پرده است که تیره‌هایی از آورده و شرابین و تیره‌هایی از پی گرد آنها است و جزء گوشتی آن که روشن است و طبقه درونیش لیفهای دراز دارد که با آنها جذب کند و برونیش لیفهای پهن که غذای بلعیده را بمعده اندازد و بفشارند، و قی بهمان تنها انجام شود که دشوار باشد، و جایش پس حنجره راستای مهره‌های گردن، و جفت پی فروآمده از مغز با آن پیچیده‌اند و فرود آیند، و چون از مهره چهارم پشت بگذرد که آنها را مهره‌های سینه نامند اندکی براست پیچد تا جای رگ برآمده از دل را باز کند، سپس راستای مهره‌های دیگر فرود آید تا چون به حجاب شکم رسد سوراخش گشاد گردد و در آنجا رشته‌ها آن را فرا گیرند تا مزاحم رگ بزرگی نباشد که بر آن گذرد و هنگام بلعیدن آن را نفشارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 35

و چون از حجاب گذشت خرده خرده گشاده گردد و در آنجا دهانه معده نامیده شود و پیوسته گشاده گردد تا معده بشکل گرد کامل گردد جز آنچه از آن به استخوان پشت برخورد که هموار است تا بخوبی بدان برخورد و فرودش پهن است و گشاد که جای خوراک است و آن دو طبقه دارد و درونیش لیف دراز دارد که بیشتر کارش جذبست و لیفهای یک ورهم با آنها آمیخته تا در نگهداری کمکش کنند و پیوسته به پرده روده سرخه و پرده درونی دهانست بلکه همه یک



پرده‌اند و نیروی هاضمه در آنست چنانچه گذشت و طبقه برونی لیفهای پهن دارد که یک وری در آنها نیست چون تنها ابزار فشار و دفع است.

و از پی مغز تیره‌ای در آن آید که حس بدان دهد و از این رو بوهای بد را بالا ندهد، و شرکت میان معده و مغز با این پی است و بدانست که آدمی سردی نوشابه را دریابد و شهوت در خود یابد و چون معده از خوراک تهی ماند گرسنه شود و بدنبال خوراک رود، و همانا همه اعضاء مانند دهانه معده گرسنگی را در نیابند و اگر چنین بود آدمی یک ساعت تاب گرسنگی نداشت و همه اعضاء داغ گرسنگی داشتند، و به جلو معده رگ بزرگی پیوسته در همه درازایش و تیره‌های بسیار بدان روانه کند و شریانی بهمراه آن و مانند آن تیره تیره شود و همه آنها بنورد پرده صفاق تکیه دارند و بر آن بافته‌اند.

و از آن جمله است پیه نازک گرد معده و پیوسته رطوبتی چسبناک و چرب بدان ترشح کنند که پیه‌های آن کامل گردد، و سودش اینست که از جلو بحرارت معده کمک کند چنانچه کبد از سوی راست بالا و سپرز از سوی چپ پائین و گوشت پشت از پس بدان کمک کنند، و بالای پیه پرده صفاق است و بالای آن مراق و بالایش ماهیچه‌های شکم و با این همراهان معده حرارت کاملی بدست آورد که غذا را هضم کند با اینکه گوشت خودش هم حرارت غریزیه دارد، چون خدمتکار همه تن است در طلب غذاء و هضم آن و باید بدان نیرو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 36

داشته باشد.

و پرده صفاق آنست که همه اعضاء درون را فرا دارد و یک سویش بصلب است و سوی دیگرش بالای حجاب شکم و از پائین بته مئانه و خایه‌ها پیوندد و در آنجا در بر دو بند ران دو سوراخ دارد که مجرای عروق و آویزه‌هایند و چون گشاد شوند رودها از آن فرو ریزند و آن را فتق نامند، و سود این پرده صفاق نگهداری اعضاء درونیست تا وضع و حرکت و کار آنها پریشان نشوند و آنها را بهم‌دگر و پیشت بسته دارد تا اجتماعشان استوار باشد و تا پرده باشد میان رودها و ماهیچه‌های مراق و جز آن از سودها.

روده‌ها: همه دو پوستند و پوسته درونی ماده چسبانی دارد بمنزله محکم سازی که با پیهی که بر آنست «صهروج امعاء» نام دارد یعنی ساروج روده که آن را نگهدارد، و همه با رشته‌هایی به پشت چسبیدند که آنها را نگهدارد جز یکی بنام اعور که آزاد است، و شش تیره‌اند، سه تا باریک که بالا هستند و سه تا کلفت که در زیرند و نخست از باریکها روده پیوست بته معده است که «اثنی عشری» نام دارد چون درازیش در هر آدمی 12 انگشت بهم چسبیده خود اوست.

و دهانه‌اش که بژرف معده پیوست است «بواب» نام دارد، زیرا چون معده پر شود بسته گردد تا خوراک و نوشیدنی هضم نشده از آن فرو نریزد و سپس باز شود تا آنچه در معده ته‌نشین شده بروده‌ها درآید و چنانچه روده سرخ خوراک را از بالا بمعده کشد این روده‌ها فضول آن را از زیر بیرون دهند، و روده از روده سرخه تنگ‌تر و کم‌گرم‌تر است چون آن فرو کشنده خوراک جویده است و این فرو کشنده هضم شده آمیخته بآب.

و نیز آنچه در روده‌ها ریزد بهمراه سنگینی معده است که پر می‌شود و حرکات برخی مردم که بدفعش کمک میکند، و تنگ شده تا بسته و نگهدار باشد تا پخت خوراک و هضم آن کامل گردد، و آن از معده پائین راستا است و پیچیدگی دیگران را ندارد تا دفع آسان باشد و زود تهی شود و مزاحم آنچه در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 37

راست و چپ است نباشد.

و دنبالش روده‌ایست بنام صائم چون بیشتر تهی است برای آنکه کیلوسی که در آن کشیده شود بزودی بکبد رود، و نیز خلط صفراء که از زهره برای شستشوی روده‌ها آید نخست بدین روده ریزد و آن را بنیروی پاک‌کننده و گزنده‌اش بشوید و تهی سازد و روده بلند پیچیده و گرد شده ای بسیار بصائم پیوندد بنام دقیق و سود درازی روده و پیچش آنها اینست که غذاء زود از آنها جدا نشود تا جانور پیوسته نیاز بخوردن و قضای حاجت داشته باشد، و کیلوس کشیده در روده در آنها بماند تا هضم آن کامل شود و جوهرش از رگهای ماساریقا که بدین روده‌های پیچیده پیوستند خوب بکبد کشیده شود.

و وسعت همه این سه قسم روده باندازه وسعت بواب است، و هضم در آنها بیش از آنست گر چه آن هضم نیست چنانچه تهی از رگهای ماساریقا و مکنده است که بدان پیوستند، و نخست آنها روده اعور است که بزیر دقاق پیوندد، و چون کیسه‌ایست که جز یک گذرگاه ندارد که مدفوعات را بدان از بالا گیرد و از همان بزیر بدهد، و بسوی پس نهاده است و اندکی براست گرائیده و سودش اینست که انبار فضله است تا هر آن نیاز به بیرون رفتن نباشد، و تا از حرارت کبد پس از هضم معده هضم دیگر یابد.

و نسبت این روده بروده‌های زیرش مانند معده است بروده‌های دقاق که بالای آنست و از این رو گرایش به راست دارد تا نزدیک کبد باشد و هضم را کامل کند و سپس آن را بروده‌های دیگر دهد که ماساریقا از آنها میمکد، و همانا برایش یک دهانه بس است چون مانند معده در طول پستان نیست بلکه یکور خوابیده.

و از فوائد یک دهانه بودنش اینست که مجمع فضولی است که اگر در روده‌های دیگر ریزند دفعشان دشوار است و نگرانی پدید شدن قولنج است، زیرا مجتمع را آسانتر می‌شود از متفرق دفع کرد و نیز او جایگاه آنچه است

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 38

که ناچار باید در روده‌ها تولید شود از کرمها که کمتر تنی از آنها تهی است و در شمار کم آنها سودها است اگر خرد باشند. در این روده است که ته‌نشین بو گیرد و گند شود، و از آنست که بیشتر مرض فتق پدید شود، زیرا آزاد است و بسته نیست و مربوط بر گهای، ماساریقا نیست زیرا چیزی از آنها بدو نیاید.

و از زیر روده‌ای بدین روده پیوندد بنام قولون که کلفت است و صاف و هر چه از آن دور شود براست گراید و بنزدیک کبد رسد وانگه بچپ پیچد بسراشویی تا چون برابر جانب چپ شود باز براست برگردد و بسوی پشت تا برابر مهره قطن و در آنجا بروده دیگر بنام مستقیم پیوندد، و آن در گذرش بسوی چپ در برابر سپرز تنگ است، و از این رو ورم سپرز مانع بر آمدن باد است بیفشار.

و در این روده است که ته‌نشین فراهم شود برای دفع شدن خرده خرده تا ماساریقا ته‌مانده جوهر غذاء را از آن بکشد، و در آنست که بیشتر قولنج رخ دهد، و از همان نامش باز گرفته شده، و روده مستقیم که ته آن پیوست است راستا سرازیر شود تا دفع فضله آسانتر باشد و آن پایان روده‌ها است که سرش دبر است، و ماهیچه غده‌دار مانع از خروج فضله تا نخواهند در آنست و باندازه معده واسع است تا جای جمع شدن فضله داشته باشد چنانچه بول در مثانه جمع می‌شود، و هر ساعت نیاز بقیام نباشد، و هیچ کدام روده‌ها حرکت ندارند جز دو طرف آنها که روده سرخه و مقعد است، و بهمه روده‌ها آورده و شرایین و پی باشند و آید بیش از پی کبد چون نیاز بحس بسیار دارند.

کبد: گوشتی است سرخ چون خون خشک پی آن را فرا ندارد بلکه پرده عصب را که از پی خرد درست شده آن را پوشانیده و همانست که کبد را بدرونیهای دیگر و پپرده پوشاننده معده و روده‌ها مربوط سازد و با رشته‌ای محکم بحجابش بندد و به دنده‌های پشت با رشته‌های نازک و آن در پهلوئی راست است زیر دنده‌های بلند از دنده‌های پشت و بشکل هلال است و کوژش بسمت حجاب است تا مجال حرکت بر آن تنگ نسازد و گودیش پهلوئی معده است تا بر کوژ معده بخوابد و از آنجا

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 39

شریان کوچکی بدان آید و در آن پخش شود و روح از آن در وی روان گردد و حرارتش را نگهدارد و با زدن آن را آراسته کند، و راه بژرفنایش گشاید زیرا کوژش از حرکت حجاب روح گیرد.

و آن را چهار یا پنج پره است که با آنها معده را برگرفته بمانند مثنی که با انگشتان بگیرد و کارش اینست که کیلوس را از معده و روده بمکد و بخود کشد در رگهائی بنام ماساریقا و در درونش فضائی نیست که کیلوس در آن گرد آید ولی در تیره‌های آن پراکنده شود از دو رگی که از آن بر آمدند که یکی را باب نامند و دیگری را اجوف.

بدین بیان که باب از ژرف آن روید و چند بخش شود و هر بخشی بخشها دارد بسیار و بخشهای کمی از آن بژرف معده و روده اثنی عشری آیند و بخشهای بسیار بروده صائم و بروده دیگر تا بروده راستا رسند و در آنها غذاء بکبد کشیده شود و پیوسته از تنگ بگشاد کشیده شود تا در باب گرد آید و از آنجا در درون کبد پخش شود ببخشها که بباریکی مو باشند، و همه در آن پخش شوند و گوشت کبد آنها را بپزد تا خون شوند.

و اجوف از کوژش روئیده و آن شاه رگی است که همه رگهای تن از آن برآیند و ریشه‌اش در کبد بمانند مو پخش است و با پخشهای موئین باب بهم برخورند و خون آماده را از آنها برگیرند و از باریکتر به پهنتر آید تا همه خون در شاه رگ اجوف گرد آید و آنکه از تیره‌هایش در همه تن پخش شود و چون شاه‌رگ اندکی از کبد برآید دو بخش شود بزرگتر بیائین تن آید و همه اعضا آنجا را سیراب کند و دومی ببالا کشد تا اعضا بالا را سیراب کند.

و این بخش گذر کند تا بحجاب چسبد و از آنجا دو رگ شود که در حجاب پخش شوند و آن را غذاء دهند و در آن درآیند و رگهای باریک شوند و پبرده‌ای که سینه را دو نیم کند پیوندند و روکش دل و بغه‌ای بنام توثه و در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 40

آن پخش شوند، سپس از آن تیره بزرگی بگوشه راست دل کشیده است و بر سه بخش شود: یکی بتهیگاه راست از دو تجویف دل درآید که از همه بزرگتر است و آن را ورید شریانی نامند، دوم از برون گرد دل بچرخد و در همه آن پهن شود و سوم بناحیه فرودین سینه پیوندد و هر چه در آنجا است غذا دهد و چون در کنار دل آمد راستا بگذرد تا برابر گلوگاه و در این راهش تیره‌های خردی از هر سو پخش شوند آنچه برابرشان باشد سیراب کنند و نزدیک آنها روند و از آنها تیره‌ها بیرون برآیند و ماهیچه‌های بیرون این اعضا را بنوشانند، و چون برابر زیر شانه رسد تیره‌ای بزرگ از آن بدست برآید از سوی زیر شانه و این بخش باسلیق است، و چون برابر ترقوه و جای بالای سینه رسد دو بخش شود یکی براست و دیگری بچپ و هر کدام دو بخش شوند یک بخش شانه را بنوشاند و از سوی بیرون بدست آید و آن را قیفال گویند، و باقی در هر سود دو بخش شود.

و یکی از ژرف بگردن برآید تا بدرون کاسه سر رسد و آنچه از اعضا مغز و پرده است در آنجا بنوشاند و در گذر او بگردن تا بدرون مغز تیره‌های خردی از آن پخش شوند که اعضا گردن را بنوشانند و این پخش را وداج غائر نامند. و دومی از ظاهر بالا رود تا بر چهره و سر و گردن و بینی پخش شود و همه این اعضا را بنوشاند و آن وداج ظاهر است، و از رگ شانه در گذرش ببازو تیره‌های خردی پخش شوند که ظاهر بازو را بنوشانند و از رگ زیر شانه تیره‌ها جدا شوند که درون آن را بنوشانند.

و چون رگ شانه و رگ زیر شانه در بند آرنج بهم نزدیک شوند، پخش گردند و بخشهایی از رگ شانه با بخشهایی از دیگری بیامیزند و یکی شوند و در نزد آرنج رگ اکحل را پدید کنند. و بخش دوم از رگ روی شانه در ظاهر ساعد کشیده و بر زند بالا نشیند و همان حبل الذراع باشد و بخشی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 41

از رگ زیر شانه که جای کوچکتری دارد از درون ساعد بگذرد تا بسر زند فرودین رسد و از برخی تیره‌هاش رگی است میان خنصر و بنصر بنام اسيلم.

و آن بخش که بپائین تن آید بر مهره‌های پشت نشیند و بسوی زیر آید و در آغاز از آن تیره‌ها به پیچشهای قلوها و پرده‌هاشان و اجسامی که در برشانند آیند و آنها را بنوشانند سپس از آن دو تیره بزرگ درون تهیگاه قلوها در آیند و دو تیره‌ها بتخمها کشند، و از آن در نزد هر مهره دو رگ جدا شوند که اعضاء نزدیک آن را بنوشانند چه آنها که در درونند مانند زهدان و مثانه یا در برون چون مراق شکم و دو تخم تا چون با آخرین مهره رسد دو بخش شود یکی بپای راست آید و دیگری بپای چپ و از آن تیره‌ها پخش شوند که ماهیچه‌های دوران را بنوشانند، برخی در ژرف ماهیچه ژرفا را بنوشانند و برخی در برون ماهیچه ظاهر را.

و چون به بند تاشو زانو رسد سه بخش شود یک بخش از میانه گذرد و با تیره‌های خود همه ماهیچه‌های درون و برون ساق را بنوشانند، و بخشی در درون ساق باشد تا در نزد کعب پدید شود در درون صافن. و بخش سوم در طرف ظاهر ساق باشد که در ژرف ناحیه کعب برونی است و آن عرق النساء است، و از هر کدام این دو تیره چون بقدم رسند تیره‌هایی در قدم پراکنده شوند و تیره که در سمت دو انگشت کوچک پا هستند از تیره‌های عرق النساء باشند و آنها که در انگشت بزرگند از تیره‌های صافن باشند.

زهره: کیسه‌ایست از پی آویزان از کبد بسوی معده روی بزرگترین پره کبد و آن یک طبقه است و از سه صنف لیف بافته شده و دو سوراخ دارد یکی بزرگ‌تر است و کبد است و بدان خلط صفراء را بخود کشد و دیگری پخش شود و بروده‌های بالا و به تک معده پیوندد و تیکه‌هایی از صفراء را بدانها ریزد تا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 42

آنها را از فضول شستشو کند و آنها را برای قضای حاجت برانگیزد چنانچه گذشت.

و برخی جانوران مانند شتر زهره ندارند چون روده‌شان خود بخود تلخ است و گویا صفراء تولید کند و از این رو سگ آنها را نخورد مگر بسیار گرسنه باشد و اسب و استر هم چنین باشند.

سپرز: عضویت گوشتی و دراز مانند زبان که بسمت چپ تا پس معده که استخوان پشت است چسبیده و روی معده خوابیده و ژرفایش بر کوژ معده است و با رگی بدان پیوند است، و تیره‌های ریزی که از صفاق پخش شدند و بدان پیوستند آن را استوار سازند و در آن پخش شوند، و کوژش پهلوئی دنده‌ها است و پبرده آنها تکیه دارد، زیرا برشته‌های محکمی بدان وابسته نیست بلکه برشته اندک نرمی و از این سو رگهای آرام و زنده بسیاری بدان آیند تا آن را گرم کنند و با سردی سوداء که بدان ریزد مقاومت کنند و آن را هضم کنند.

و گوشتش سوراخ سوراخ است تا باسانی فضله سودا را بپذیرد و گردنی دارد که بژرف کبد پیوند است آنجا که گردن زهره است و با آن سوداء را از کبد بخود کشد و گردن دیگری که از درونش برآید و بدهانه معده چسبد و سوداء را بدان ریزد، و پرده‌ای که از صفاق روئیده آن را پوشیده چنانچه گذشت، و کارش اینست که سوداء طبیعی را بیرون دهد چنانچه فهمیدی، برخی جانوران آن را ندارند و در پرنده‌های شکاری گوشتخوار خرد است.

دو قلوه: هر کدام چون نیم دایره‌اند و کوژشان پهلوئی استخوان پشت است تا باسانی بجلو خم شوند و گوشتشان سخت و چسبنده است تا نیرومند باشد و زود اثر نپذیرد از آنچه بدو کشیده شود از آب تندی که خلط تندی دارد و تا بتواند آن آب را نگهدارد و خونس را که غذای او است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 43

بکشد و آدمی برای آن بتواند شاش خود را نگهدارد تا هنگامی که خواهد و تا مانع باشد از چکیدن ناصاف و کشیدن آن و تا خردی حجمش با سختی و چسبندگیش جبران شود.

و در درون هر کدام تهیگاهی است که آنچه بدان تحلیل شود در آن گرد آید تا نیروی خونخوارش غذایش را از آن بگیرد و آبش را بمثانه سر دهد، و هر کدام را گردنیست پیوسته بجوف کبد تا آب را از آن بکشد و دیگری پیوسته بمثانه تا آب خالص را بدان بریزد؛ و قلوه راست بالاتر از چپ است تا نزدیکتر بکبد باشد.

همانا جفتند چون آب بسیار است و جا بر کبد و روده اعور و سپرز و قولون تنگ میشد اگر یکی بود و در یکسو و با این حال راستا نبود و بسوی آنها میگرائید و اگر در میان بود جا بر معده و روده‌ها تنگ میکرد و از خم شدن بجلو باز میماند، بعلاوه هر عضو جاندار جفت است و آن هم که یکی است در پهلو است چنانچه از تامل در آنچه گذشت روشن است، و خدا هم فرمود: «و از هر چه جفت جفت ساختیم شاید یادآور شوید 49 الذاریات».

مثانه: از رشته‌های پی است تا نیرومند و محکم و کش‌دار باشد، و چون کیسه بلوطی شکل است که دو طرفش تنگ و میانش گشاد است و استرش پرده‌ایست که از سه گونه لیف ساخته و بافته شده (یعنی دراز و پهن و یکور) تا هر سه کار را کند (بکشد، بدهد، نگهدارد) و دو پوست است و استرش دو برابر پوسته رویه است در ژرف و کلفتی چون با آب تند

برخورد و هر هر سه کار را همان کند، و رویه نگهدار آنست تا چون بیرون کشیده شود ندرد، و میان درز و زهار جا دارد، و کارش اینست که ظرف شاش باشد و آن را نگهدار تا یکباره بخواست بیرون داده شود و آدمی بی نیاز باشد که پیوسته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 44

بشاشد مانند روده که نگهدار فضله است و شاش از دو سوراخ دو قلوه بدن ریزد چنانچه گذشت.

و دو مجرا چون بمثانه رسند پوسته رو را بشکافند و میان دو پوسته تا همه درازا گذر کنند آنکه پیوسته درونی درآیند و آن را به تهیگاه مثانه بشکافند تا چون پر شد و بر جا شد آستر برویه چسبد و چون یک پوسته شوند که میان آنها منفذی نباشد.

و گردنی دارد که آب را بجهاند به قضیب و کج است و پیچ بسیار دارد و از این رو همه آب یکباره بیرون نریزد و خصوص در نرها که سه پیچ دارد و در ماده‌ها یک پیچ چون مثانه‌شان برحم نزدیک است، و بر دهانه آن ماهیچه‌ایست که آن را ببندد و شاش را باز دارد تا خواست جاندار آن را آزاد و رها کند.

پستان: از شریان و رگ و پی ترکیب شده که میان آنها را گوشتی غده‌دار و سفید و نرم پر کرده است و خدایش آفریده تا زاینده و شیرده باشد، و شریانها و رگهای پستان بخشها دارند و ناز کند و بچرخند و بهم پیچند و آن گوشت شیرزا آنها را در بر گیرد و خونی که در درون آنها است بدل به شیر کند که در منش بمانند آنست چنانچه گوشت کبد آنچه را از معده کشد خونی کند مانند خودش.

### فصل ششم تشریح آلات نژادسازی

دو تخم: مایه‌شان گوشت غده‌دار سفیدیست، چون گوشت پستان خون پخته سرخ لطیف کشیده در خود را که فزونی هضم چهارم است منی مینمایند که سفید است، برای آنکه هوای روح بسیار در آنها میخزد، و کشش این

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 45

مایه در آنها بوسیله رگهای آرام و زنده‌ایست که دهانه‌های بسیار دارند و کجیها و پیچهای بسیار، و مجرای آنها پرده صفاق است، و از آن دو مجرای برنجین فرود آید و بخش شوند و طبقه درونی کیسه بیضتین را بسازند و از آنجا است که در آنها آید و خوب مستحیل گردد و نوعش کامل شود و منی درست شود و در دو مجری ریزد و آن را بقضیب دهند.

و از بس تیره‌های رگها در اینجا فراهمند که خایه کشی که بظاهر بریدن یک رگ است گویا بریدن هر رگی از هر عضو است چون دهانه‌های بسیار در آنجا پدید شود، و از این رو خایه کشیده‌ها را بینی که همه نیروهاشان از دست رفته

و همه مفاصلشان سست شده و اثر آن در راه رفتن و همه حرکات و در فهم آنها هم پدید شود و هم در رخسار و آواز آنها.

قضیب آلت مردی: عضو است که از رشته‌ها و پیها و ماهیچه‌ها و رگهای زننده و آرام که میان آنها گوشت کمی است فراهم شده و مایه‌اش جسمی است رشته مانند که از استخوان زهار روید و تهیگاه بسیار و وسیع دارد که بیشتر برهمند و زیر و روی آنها شریانهای بسیاریست گشاده بیش از آنچه آن را سزد و پیهائی از مهره‌های عجز بدن آید و گر چه در جوهرش فرود ندارند و سه سوراخ دارد برای شاش، و منی، و وذی.

و برخاستن آن باینست که تهیگاهش از بادی غلیظ پر شود و رگهایش از خون، و انزال آنگاه است که کشیده شود و اوعیه منی بر خیزند و بهیجان آیند تا آنچه در آنها است برای فراوانی یا شهوت بپراندند، و یکی از اسباب داعیه آن سایش سر آلت است و خارش آن از جسمی که با آن برخورد مییابد زیرا که آن باعث کشش اوعیه منی شود و پراندن آنچه در آنها است و قوت انتشار، بادش از دل برانگیزد، و نیروی شهوت هم از آنست با همکاری قلوه و اصل همان دل است.

زهدان: از آن زنانست و چون قضیب است برای مردان، و آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 46

ابزار زایش آنها است چنانچه قضیب ابزار نژادسازی مردها است و در خلقت هم مانند آنست جز اینکه یکی کامل است و بیرون و آشکار و دیگری کاست است و در درون، و گویا زهدان یک قضیب وارونه است یا قالب آنست و در درونش طوقی از پی است که گرد است و دنداندار، و رگهای بسیار دارد تا آماده باشد برای جنین.

و برای ماهیچه حیض هم سوراخ بسیار است و آن میانه مثنانه است و روده راستا جز اینکه مثنانه اندازه‌ای بالا رود چنانچه گردن مثنانه زیر آن فرو آید و از زیر ناف تا آخر سوراخ فرج را فرا گیرد که همان گردن آنست و درازایش از شش انگشت است تا یازده، و بوسیله جماع و بی‌جماعی دراز و کوتاه شود، و اندازه آلت مجامعت را بخود گیرد و درازی رحم هم نزدیک بآنست و بسا بروده‌های بالا رسد، و آن با رشته‌های بسیار محکم بپشت بسته است تا ناف و مثنانه و استخوان پهن ولی نرم است و از مایه پی است که کش دارد و با فرا گرفتن گشاد می‌شود و بهم می‌رود و جمع می‌شود چون نیازی نباشد.

و تهیگاهش با کامل شدن نمو جنین کامل می‌شود مانند پستان که حجمش بکمال نرسد جز با آن زیرا پیش از آن بیکار است و هنگام حیض سطر و کلفت می‌شود که گویا فربه شده و چون پاک شود لاغر می‌گردد، و دو پوست است و درونیش بسا که از رگ است و برای آنست که زبر است، و دهانه این رگها درون رحمند و آنها را نقر رحم نامند و پرده



جنین بدانها پیوندد و از آنها خون حیض روان شود و جنین استوار گردد، و برون هر دو پوست بسا که پی مانند است و یکپارچه ساده است، و درونی دو بخش کنار همدن نه چسبیده بهم.

رحم آدمی دو تهیگاه دارد و از جز او بشمار پستانها، و هر دو بسوراخی رسند برابر دهانه بیرون فرج که منی از آن بدو رسد و خون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 47

حیض از آن بریزد و نوزاد از آن بدر آید، و در هنگام آبستنی چنان تنگ است که سر میل بسا در آن نرود، و آنکه بفرمان خدا گشاد گردد تا نوزاد از آن برآید و پیش از دریدن پرده دوشیزگی در گردنه زهدان پرده ایست که از رگها و رشته‌های بسیار نازک بافته است و بدخول پاره شوند.

برخی زنها گردن رحمشان بسمت راست است و برخی بسمت چپ و آن از ماهیچه‌ای گوشتین است و غضروف مانند، و گویا شاخه شاخه روی هم است، فربهی و آبستنی آن را سفتتر کند، رحم دو برآمدگی دارد که آنها را دو شاخ رحم خوانند و چون دو تخم مرد باشند جز اینکه در درونند و خردتر و پهن‌ترند، هر کدام در یک پوسته‌ای از پی است برای خود و در یک کیسه نیستند.

و چنانچه اوعیه منی در مردان میان دو تخم و ریزشگاه در بیخ آلت است در زنها میان دو تخم و ریزشگاه درون رحم است جز اینکه در آنها پیوست بدو تخم است چون در نرمی بهم مانند و نیازی بسختی آنها و خوراک در قانون گفته: چنانچه در مردها اوعیه منی میانه دو تخم و ریزشگاه آن در بیخ آلت است همچنان در زنها اوعیه منی میان دو تخم و ریزشگاه در درون رحم است ولی آنچه برای مردها است از تخم آغاز شود و بالا رود و در گودی که آویزه تخم از آن فرود آید درافتد و مستحکم گردد سپس گشاده و کج و یکور فرود آید با پیچها که منی میان آنها پخته شود و برگردد بمجرای آلت مردی از هر دو سوی بیخ آن و نزدیک آن گردن مثانه کشیده است که در مردها دراز است و در زنها کوتاه.

و اما در زنها از دو تخم بدو خاصره مایل است چون دو شاخ ایستاده و متوجه بدو پستان و دو سرشان بدوران پیوند است و هنگام جماع زه گیرند و برابر شوند با گردن رحم تا پذیرا شود برای اینکه آن را بدو سو کشند تا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 48

باز شود و گشاید و منی را ببلعد، و از این رو اختلاف دارند که اوعیه منی در زنها پیوستند بدو تخم و هر چه در هر کدام از دو تخم نفوذ کند در دو برآمدگی شاخ مانند هم نفوذ کند و منی را بطرف خود پرت کند و آنها را پرتاب کن منی نامند.

و همانا اوعیه منی در زنان به دو تخم پیوست است برای آنکه اوعیه منی در آنها بنرمی دو تخم است و نیازی بسختی خود آنها و پوششان نیست، زیرا در درونند و نیاز به سپر ندارند، ولی در مردها پیوست آنها بدو تخم نیکو نیست و با آن آمیخته نیستند و اگر چنین بود دو تخم هنگام زه کشیدن آنها را با سختی خود آزار میدادند، بلکه میان آنها واسطه‌ایست «افتنیدوس» - پایان -

### فصل هفتم در تشریح اندام فرودین دیگر تن

شکل خاصه، زهار و ران: در نزد پس ران دو استخوان بزرگ است در راست و چپ که از میانه در جلو بند محکمی دارند و چون پایه‌اند برای همه استخوانهای بالا تنه و حامل و ناقل استخوانهای پائین تنه و هر کدام چهار تیکه دارند، آنکه در سوی بیرونست «حرقه» نام دارد و استخوان خاصه، و آنکه در پس است ورک نام دارد، و آنکه در فرود است، حق الفخذ (حقه ران) نام دارد زیرا گودی سر گرد ران در آنست، و اندام شریفی در آن نهاده شدند مانند مثانه، رحم، اوعیه منی مردان و مقعده و ناف.

و اما ران استخوانی دارد که بزرگتر استخوان تن است، زیرا حامل هر آنچه است که در بالا است و ناقل هر آنچه در زیر است و سر بالای آن گنبدیست تا در حقه ورک جا کند و جفت شود و از طرف برون و جلو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 49

کوژ است و از طرف درون و پس گود و ژرف، زیرا اگر راستا بود و برابر حقه یک نوع کژ روی پدید میکرد چنانچه در کسی که چنان آفریده شده رخ دهد، و خوب ماهیچه‌های بزرگ را نگهداری نمیکرد و نه پی و رگها را و خلاصه چیز راستا پدید نمیشد، و نشست شکل خوبی نداشت، و اگر باز بر گشت بدرون نداشت نوع دیگر از کج روی بیار می‌آورد، و وسیله استواری نبود و بدان گرائیده میشد و تعادل از دست میرفت.

و در سر فرودینش دو دندان است که جا گیر شوند در دو گودی سر استخوان ساق و البته محکم بسته شدند برشته‌های پیچیده و رشته‌های ژرفنای و دو رشته محکم از دو سو و جلو هر دو جفت است با استخوان سر زانو که پهن است و گرد و غضروف مآب و سودش مقاومت با هر ناسازیست هنگام زانو زدن و کپ افتادن روی دو زانو، و ستونبست برای بند زانو و در جلو است برای آنکه هر تا شدن رنج آوری از طرف جلو است زیرا تا شدن زوری از طرف پشت ندارد، و آنجا است که هنگام برخاستن و زانو زدن و مانند آن زور بر میدارد.

ساق: چون ساعد مرکب از دو استخوانست که یکی بزرگتر و درازتر است و آن درونبست که آن را «قصبه کبری» نامند، دوم خردتر و کوتاه‌تر است و با استخوان ران برخورد ندارد و پیش از رسیدن بآن تمام می‌شود و از پائین سرش با سر بزرگتر برابر است و آن را «قصبه صغری» نامند و در میانه از بزرگتر جدا است و رخنه اندکی میان آنها است، ساق کوژی

بسوی برون دارد و کوژ دیگر در فرودش بسوی درون، تا بوسیله آن باستواری و اعتدال آید و قصبه کبری که خود ساق است خردتر از استخوان رانست که برای تحمل بالای خود باید بزرگتر باشد و خردی برای سبکی است که در ساق باید منظور شود و درشتی برای ران سزاوارتر است.

و ساق اندازه معتدلی دارد که اگر بزرگتر شود حرکت دشوار گردد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 50

چنانچه برای دچار بدهاء الفیل و دوالی رخ دهد، و اگر کاسته شود ناتوانی و دشواری حرکت آورد چنانچه در ساق نازکهای خلقی است و با این بوسیله قصبه صغری ستون بندی شده و قصبه صغری سودهای دیگری هم دارد چون پوشیدن پی رگهای میانه و همکاری با قصبه کبری در بند پا که محکم باشد و نیروی خم شدن و باز شدن داشته باشد.

قدم: از 26- استخوان ترکیب شده 1- قاب که بند آن را با ساق استوار سازد 2- پاشنه که پایداری آورد و بزرگترین آنها است 3- استخوان زورقی که کف پا است 4 و 5، 6، 7- در مچ پا که به شانه پا پیوستند و یکی از آنها استخوان نرد ماندیست، شش گوش در طرف بیرون که آن سوی پا بوسیله آن خوب بر زمین استوار شود، 8 و 9 و 10 و 11 و 12 برای شانه پا که بشمار انگشتهایند در یک رده و 14- سلامیات انگشتانند هر کدام 3 تا جز انگشت بزرگ که 2 تا دارد.

قاپ: از آدمی برآمده تر است از جانداران دیگر، و با ارزش ترین استخوانهای پا است برای حرکت، چنانچه پاشنه برای پایداری، و آن میان دو سر برآمده از دونی ساق است که با فرورفتگی خود از همه سو آن را فرا دارند، و دو سوبیش در دو گودی استخوان پاشنه است که در آن کوبیده اند و میانجی میان ساق است و پاشنه که بوسیله آن خوب بهم پیوستند و بند آنها محکم است و از پریشانی آسوده کرده و در میانه واقع است و استخوان زورقی از جلو بدان پیوسته و بندی دارد با آن و این زورقی از پس پاشنه پیوند است و از پیش بسه تا از استخوانهای مچ پا و از بیرون استخوان نردی.

پاشنه: زیر قاپ است، سخت است گرد از پس تا در برابر برخورد و آفت ایستادگی کند فرودش نرم است تا بخوبی گام زنند و هنگام برخاستن پا بر جا ماند سه گوشی دراز که خرده خرده باریک شود و نزد کفه بیرونی پا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 51

پایان رسد تا گودی کف پا تا میانش بتدریج باشد.

مچ پا: از مچ دست جداست که این یک رده است و آن دو رده بود، و استخوانهایش از آن کمترند زیرا نیاز بحرکت دارند و کار در دست بیش است، و در پا نیاز محکمی بیش است، شکل پا از جلو دراز است تا بشود راست ایستاد، و کفش برآمده است و میان تهی تا وقت ایستادن و بویژه راه رفتن بسوئی مخالف پا که بجلو کشیده می شود گراید، و استواری

درست برآید، و گام نهادن بر چیزهای گرد و برآمده بر جا افتد بی‌درد و آزار، و تا پا بمانند نردبان باشد و برخی از آن جدا از زمین بماند تا راه رفتن و دویدن آسانتر باشد، برای همین از استخوانهای بسیار آفریده شده است و بدانست که زیر پا را در خود گیرد بمانند مشت که چیز را در خود گیرد.

ایضاح: در قانون گفته: مغز بدرازا سه درون دارد و گر چه هر درونی در پهنا دو تیکه است، و تیکه پیشین بخوبی جدا است از دو تیکه راست و چپ و یاور بالا کشیدن هواء و ریختن فضول است با عطسه و اثر بخش است در پخش بیشتر روح حساس و کارهای نیروهای صورتگر قوانین ادراک باطنی.

و اما درون آخرین نیز بزرگ است چون تهیگاه عضو بزرگی را پر کند و مایه چیز با ارزشی است که مغز حرام است و بیشتر روح جنبش از آن پخش شود، و کارهای نیروی حافظه در آن انجام شوند ولی خردتر از بخش پیشین است و بلکه از هر دو بطن جلو، و با این حال خرده خرده بسوی مغز حرام کوچک شود و در هم رود و سخت گردد.

و درون میانه چون سوراخی است میان تیکه جلو و تیکه واپس و بمانند دهلیزی در میان آنها است، از این رو بزرگ است و دراز چون از بزرگی به بزرگی میکشاند و بدان روح جلو بروح واپس میرسد، و نمونه‌های یاد شده را نیز میرساند و این درونی میانه سقفی دارد از تو کرويست بمانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 52

دالان، و بدان نامیده شده تا سوراخی شمرده شود، و با این بوسیله گردیش از آفت دور باشد و برای برداشتن پرده پله پله که روی آنست نیرومند باشد، و در اینجا دو تیکه جلو مغز فراهم آیند و بدیدرس دنباله آن رسند از این سوراخ، و اینجا را مجمع البطنین نامند.

و این سوراخ هم خودش بطنی است، و چون جایبست که صورتها را بحافظه میرساند بهترین جای اندیشه و تخیل است چنانچه من فهمیدم، و دلیل اینکه این بطون جای نیروهائی است که این کارها را کنند اینست که چون آفتی بدانها رسد کار مربوط بدان تیکه باطل شود یا برعکس گردد، و پرده نازکی بدرون مغز درآید تا به پشت سر و برابر گوشها و اما جز آن که خود سفت است نیاز به پرده ندارد.

و اما رگه رگه بودن بطون مغز برای اینست که روح نفسانی در مایه مغز نفوذ کند چنانچه در بطونش نفوذ کند، زیرا در هر زمانی بطون مغز گشاده و باز نیستند یا روح کم است و جز برای بطون رسا نیست، و تا آنکه روح مزاج دل را بمزاج مغز خوب عوض کند و در آن خوب پخته شود و بمزاج آن درآید، و آن در نخست کشش بمغز در بطن جلو در آید تا در آن پخته شود و بطن میانه رود و پخت بیشتری یابد و در بطن آخر پختش کامل گردد و پخت دیگر و بیش همانا بدر آمیختن و نفوذ در تیکه‌های پزنده است مانند خوراک در کبد.

ولی رگه‌های بطن جلو پیش از رگه‌های واپس است چون رگه‌ها بنسبت خود عضوند تقریباً، و علت کم بودن واپس از جلو در رگه هم موجود است، و میان این بطن و بطن مؤخر و آنچه زیر آنها است جاییست که پخشگاه دو رگ بزرگ بالا آمده بمغز است که البته آنها را یاد آوری کنیم با تیره‌هاشان که توری زیر مغز از آنها بافته می‌شود، و این تیره‌ها با جرمی غده‌ای پشتیبانی شدند که میانه آنها را پر کرده و آنها را محکم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 53

کرده چون پخشهای رگ مآب دیگر که خلاء میان آنها نیز با گوشت غده دار پر می‌شود.

و این غده‌ها هم هم شکل تیره‌های نامبرده است بهمان هیئت پخشی که وصف شد و چنانچه تیره شدن و پخش نامبرده از تنگی آغاز شود به گشادگی پایان یابد که مایه پهن شدن آنست همچنین این غده صنوبری سرش از بالا آغاز گشودگی کند و بسوی هدف خود رود تا آویزه‌گی تیره کامل گردد و در آنجا یک بافته زهدانی پدید گردد و در آن جای گیر شود.

آن تیکه از مغز که این بطن را دارد همه، و تیکه‌های بالایش گردند و رگه رگه در درازای آن پیوست بهم تا بتواند کش آورد و بسته شود بمانند کرم، و درون بالاش پرده‌ای دارد که در اندرون مغز است تا مرز دنباله آن و مرکب است از دو دندان مغزی گرد در محیط طول بمانند دو استخوان ران که در برخوردن نزدیکند و چون دور شوند گشاده‌اند با ترکیب برشته‌هائی بنام وترات تا از آن بدر نشوند، تا چون این کرمک کش برداشت و پهنایش تنگ شد این دو دندان بهم نزدیک شوند و مجری بسته شود، و چون بخود کشید و پهناش فزود آن سوراخ باز شود، و آنچه از آن پهلوی دنباله مغز است نازکتر است، و کوژدار، و جاگیر شود در دنباله مغز مانند اینکه فرو رفته، و جلوش پهن تر است از دنباله‌اش تا شکلی که مغز آن را پذیرد، و آن دو دندان را «قبتین» نامند.

و البته رگه رگه نیستند بلکه نرم و هموارند، تا بست و جفت شدن آنها محکمتر باشد، و پذیرائی آنها برای حرکت چون یک چیز باشد، و برای دفع فضول مغز دو سوراخ است یکی در درون جلو در مرز میان آن و واپس آن، و دیگری در بطن میانه، و برای بطن دنبال مجرای جدائی نیست، چون در یک سو است و خرد است نسبت بجلوی و سوراخ پذیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 54

نیست و با میانی یک سوراخ بس آنها است، بویژه که بر آوردگاه مغز حرام است و برخی فضولش تحلیل رود و با آن دفع شود، و این دو سوراخ چون از دو بطن آغاز شوند و در خود مغز فرو شوند برای برخورد بهم یکور شوند و یک سوراخ ژرفی گردند که آغازش حجاب نازک است و پایانش که تک آنست پرده کلفتی است که تنگ شده مانند قیف و از پهنائی گرد بتنگنائی رسد و از این رو آن را «قیف» خوانند و هم آن را «مستنقع» نامند، و چون در پرده سخت درآید

آنجا بسوراخی رسد در غده‌ای مانند کره‌ای که در دو طرف فرو رفته است برابر هم از بالا و پائین که میان پرده سخت و میان چانه است، در آنجا بسوراخهائی صافی مانند برخوری در بالای چانه- پایان-

### خلاصه‌ایست [در تعداد استخوانها و پیها و شریانها]

بدان که استخوانهای سر 11- اند، و استخوانهای چهره 16-، دندانها 32- مهره‌های پشت و گردن و دنبال و عصص 30-، استخوانهای گلوگاه 2- استخوانهای شانها 2 استخوانهای اصلی دو دست 60- بجز استخوانها خرد بندها بنام سمسمانیه، دنده‌های از در سو 24- استخوانهای سینه 7- استخوانهای خاصره 2، استخوانهای دو پا 60- و جمع همه 248 جز خرده‌ها سمسمانیه و با آنها 264، چون در هر دست و هر پا 4 باشند، شماره ماهیچه‌ها بنقل از جالینوس 529، و چنانچه أبو القاسم بن ابی صادق گفته: 508، پیها بنا بر مشهور 28 جفت و یک تک که میشوند 57، و اما شریانها که از دل برابند و رگهای آرام که از کبد در آیند بطور خلاصه ریشه آنها و وضع پخش شدن آنها گذشت، و تیره‌های آنها بشمار نیامده تا بتوان گفت، و در اخبار گذشت که همه 360 باشند نیمی آرام و نیمی جنبنده.

و گویم: همانا در این باب بسط سخن دادیم زیرا در شناخت خدای حکیم و کریم و بخشایشگر و در فهم لطف و کرم و حکمت و نعمتش در همه ابواب اثر دارد، و تشریح بهترین فن پزشکی است و حکمت، و از همه آنها دقیق‌تر و با ارزش‌تر و الله الموفق للصواب.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 55

### باب چهل و نهم باب نادر- در علت گوناگونی آفریده‌ها و علت سیاهان و ترکان و صقالبه

1- در علل (ج 1 ص 14): بسندش از فضال از امام هشتم علیه السلام که بآن حضرت گفتم: چرا خدا عز و جل خلق را چند گونه آفریده و یک نواخت نیافریده؟

فرمود: تا در او هام نیفتد که او درمانده است، و هیچ صورتی در وهم خدا نشناسی در نیاید جز آنکه بنمونه آن آفریده‌ای دارد تا کسی نگوید آیا خدا عز و جل میتواند چنین و چنان صورتی بسازد و چون هر چه را گوید خدا تبارک و تعالی موجودی مانندش آفریده، و با اندیشه در انواع آفریده‌هاش دانسته شود که او بهر چیز توانا است.

2- و از همان (ص 30): بسندش از عبد العظیم حسنی که شنیدم امام دهم علیه السلام میفرمود: نوح 2500 سال زیست و روزی در کشتی خواب بود و باد وزید و عورتش فاش شد و حام و یافت خندیدند و سام آنها را تشر زد و از خنده باز داشت، و هر چه را سام میپوشید که باد فاش کرده بود حام و یافت آن را پدیدار میکردند، نوح علیه السلام بیدار شد و دید میخندند، فرمود: این چیه؟ سام آنچه شده بود بدو گزارش داد، نوح دست بآسمان برداشت و دعا کرد و میگفت:

بار خدایا آب پشت سام را دیگرگون ساز تا جز سیاهان فرزند نیاورد، بار خدایا آب پشت یافت را دگرگون ساز، و خدا آب پشت آنها را دگرگون ساخت، و همه سیاهان هر جا باشند از حامند، و همه ترک و صقاله و یاجوج و مأجوج و چین هر جا باشند از یافت، و سفید پوستان همه از سام و نوح بحام و یافت فرمود:

نژاد شماها تا قیامت بردگان فرزندان سامند زیرا او بمن نیکی کرد و شما ناسپاسی من کردید، و پیوسته نشانه ناسپاسی شما در نژادتان روشن است، و نشانه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 56

خوشرفتاری در نژاد سام تا دنیا بجا است روشن است.

بیان: در قاموس گفته: صقاله گروهی باشند که وطنشان هم مرز خزر است میان بلغار و قسطنطنیه.

3- در علل (ج 2 ص 156) در خبر یزید بن سلام است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید راستش خدا آدم را از همه خاک آفرید یا از یک خاک؟ فرمود: آری از همه خاکی، و اگر از یک خاک بود مردم همدیگر را نشناختند، و یک صورت داشتند، گفت: در دنیا نمونه‌ای دارند؟ فرمود: خاک سپید دارد، و سبز، سرخ، و تیره و سرخ و آبی، شیرین دارد و شور، زبر و نرم و شیری، و از این رو است که در مردم نرم هست و زبر، سفید پوست و زرد پوست و سرخ پوست و گندم گون و سیاه بهمه رنگهای خاک.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 57

#### ابواب طب درمان بیماریها، خواص داروها

##### باب پنجاهم چرا پزشک را طبیب گویند، آنچه در باره طبابت رسیده مراجعه به پزشک

1- در علل (ج 2 ص 316): بسندش تا امام ششم علیه السلام که طبیب را درمان کن مینامیدند موسی بن عمران گفت: پروردگارا درد از کیست؟ فرمود از من، گفت دارو از کیست؟ فرمود: از من، گفت پس مردم درمان کن برای چه میخواهند؟ فرمود: برای دلخوشی و از این رو او را طبیب نامیدند.

2- در کافی (88- روضه): بسندش از امام ششم علیه السلام (نزدیک بهمین مضمون را روایت کرده).

بیان: فیروزآبادی گفته طب یعنی در کار آرامی کرد و نرمش نمود و پزشکان را طبیب نامیدند چون دلخوشی بیمارند و درمان از آنها نیست، منظور این نیست که طبیب از طیب باز گرفته است زیرا یکی مضاعف است و دیگری معتل، بلکه

مقصود اینست که نام طیب برای این نیست که تن را از بیماری درمان کند بلکه برای درمان دل است از اندوه و غم و خوش کردن آن.

3- در قرب الاسناد: بسندی از عبد الرحمن بن حجاج که بامام هفتم علیه السلام گفتم: بفرمائید اگر نیازمند پزشک ترسا شدم باو درود گویم و دعا کنم؟

فرمود: آری زیرا دعایت او را سودی ندهد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 58

در علل (ج 2 ص 282) و در سرائر مانند آن نقل شده.

بیان: دلالت دارد بجواز عمل بگفته طیب ذمی و مراجعه باو و سلام بدو و دعای بر او، و شاید دو تای اخیر در صورت ضرورتست بلکه همه و نباید این کار دوستانه انجام شود چون از آن نهی شده، و کلینی بروایت موثق (ج 2 ص 649 کافی) از امیر المؤمنین علیه السلام آورده که سلام باهل کتاب ندهید و اگر بشما سلام دادند در جواب بگوئید «و علیکم». و این خبر بسند دیگر هم روایت شده.

4- در علل (ج 2 ص 151): بسندش از جعفری که شنیدم امام هفتم علیه السلام میفرمود: تا توانید مراجعه پزشک را از خود دور دارید چون مانند ساختمانست که کمش به بیش کشاند.

بیان: یعنی مراجعه پزشک در دردی اندک مایه دردی بزرگتر و درمانی بیشتر است.

5- در خصال (13): بسندش از امام ششم علیه السلام: که هر که تندرستیش به بیماری بچربد و با چیزی خود را درمان کند و بمیرد من بخدا از او بیزارم.

بیان: ظاهرش حرمت درمانیست تا بیماری سخت نباشد و ناچار نشوند ولی خبر ضعیف است و بسا عمل به کراهت شود برای اطلاق برخی اخبار و احوط مراعات آنست.

6- در طب الاثمه (53): بسندی تا که از امام ششم علیه السلام پرسش شده یا ابن رسول الله، مردی خود را داغ میکند برای درمان و بسا بمیرد و بسا به شود، فرمود: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از اصحابش را داغ کردند و آن حضرت بالای سرش بود.



و از همان: بسندش از محمد بن مسلم که از امام پنجم علیه السلام پرسیدم آیا با داغ درمان شود؟ فرمود: آری، خدا تعالی در دارو برکت، درمان و خیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 59

بسیار نهاده، و باکی نیست که مرد تندرست درمان خود کند، و داغ کردن باکی ندارد.

8- در طب (61): بسندی از امام ششم علیه السلام که هر که تندرستیش به بیماری میچربد و دارو بنوشد بمرگ خود کمک کرده.

9- از محمد بن مسلم که از امام پنجم علیه السلام پرسیده شده از مردیکه ترسا و یهودی او را درمان کنند و برای او دارو فراهم سازند؟ فرمود باکی ندارد، همانا درمان بدست خدا تعالی است.

بیان: ابن ادریس - ره - در سرائر گفته: فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در اخبار امامان ذریه او علیهم السلام بمداوی درد، فرمودند: مداوا کنید که خدا دردی نداده جز اینکه دوائی برایش داده جز مرگ که درمانی ندارد، بر پزشک باید از خدای سبحانه در آنچه با بیمار کند بترسد و برایش خیر خواهی کند و درمان جستن از پزشک یهود و ترسا برای مسلمانان باکی ندارد در صورت نیاز بدان و چون تن زن بیمار شود و ناچار شود بمداوی مرد برایش رواست. شهید - ره - در دروس گفته: معالجه نزد کتابی رواست و گرفتن آب چشم هم.

علامه - ره - در منتهی گفته: جائز است برای ختنه و بریدن دختران مزدور گرفت و برای درمان درد و بریدن ریشه‌ای که در تن درآید، و در مزد گرفتن بر آنها خلاقی ندیدم زیرا کاریست که شرع اذن داده و بدان نیاز است و ضرورت و مزدور گرفتن بر آنها مانند کارهای مباح دیگر جائز است و همچنین عقد اجاره برای سرمه کشیدن خواه سرمه از خود بیمار باشد یا از پزشک و برخی عامه گفتند اگر قرار بندد با پزشک روا نیست.

10- در طب (63): بسندش از یونس بن یعقوب که از امام ششم علیه السلام پرسیدم، مردی دواء نوشد و بسا او را بکشد و بیشتر او را تندرست کند، فرمود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 60

خدا درد داده و شفاء داده، و هیچ دردی نیافریده جز اینکه داروئی برای آن نهاده بنوش و نام خدا تعالی ببر.

11- عیاشی: از امام پنجم علیه السلام دو زن یا مرد که دیده خود را از دست دادند و پزشکان آیند و گویندش، در مدت یکماه 40 روزت درمان کنیم که به پشت خوابیده باشی، و همچنان نماز خوانده، و بدو مراجعه کردم و فرمود: «هر که بیچاره شد بی‌ستم و تجاوز کاری» (ج 1 ص 47- تفسیر عیاشی).

12- در مکارم (418) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مداوا کنید که خدا دردی نداده جز که با آن درمانی نهاده.

13- و از آن حضرتت صلی الله علیه و آله و سلم که دو کس بیمارند: تندرستی که پرهیز کند و بیماری که هر چیز خورد.

14- و فرمود صلی الله علیه و آله تا تنت تاب درد دارد از دارو پرهیز و چون بیتاب شد دارو بکار بر.

15- از امام ششم علیه السلام که یک پیغمبری بیمار شد و گفت: درمان نکنم تا همان که بیمارم کرده درمان کند، خدا تعالی بدو وحی کرد، شفایت ندهم تا مداوا کنی، زیرا شفاء از منست (419- مکارم: و بر آن افزوده که: دوا هم از منست، و مداوا کرد و شفاء آمد).

16- در کافی (193- روضه): بسندش از اسماعیل بن حسن پزشک که بامام ششم علیه السلام گفتم من مرد عربی هستم و پزشکی میدانم، و طبم عربی است و مزد هم نگیرم، فرمود باکی ندارد، گفتم: ما زخم را میشکافیم، با آتش داغ میکنیم، فرمود: باکی ندارد، گفتم: داروی زهر ناک چون اسمحیقون، غاریقون بکار بریم، فرمود: باکی ندارد، گفتم: بسا بیمار بمیرد، فرمود: گرچه بمیرد گفتم: روی آن شراب بنوشانیم، فرمود: شفا در حرام نیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمار شد و عایشه به او گفت تو ذات الجنب داری، فرمود: من نزد خدا ارجمندترم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 61

از آنکه مرا گرفتار ذات الجنب کند، گفت فرمود: داروی صبر در دهانش ریختند.

گویم: اسمحیقون در کتب لغت و طب یافت نشد و در کتب طب اصمطخیقون آمده که دانه ایست مسهل برای سواد و بلغم و شاید همین بوده و تصحیف شده، دلالت دارد که مداوا بحرام مطلقا جائز نیست چنانچه ظاهر بیشتر اخبار است و آن خلاف مشهور است، و حمل شده بصورت عدم اضطرار و انحصار. و نقل درد پیغمبر را گواه مداوای بداروهای تلخ آورده و اینکه فرموده از ذات الجنب بر کنارم برای اینست که این بیماری مایه پریشانی خرد و مغز است غالباً.

17- در کافی (194): بسندش از یونس بن یعقوب که بامام ششم علیه السلام گفتم:

کسی دارو نوشد و رگ برد و بسا از آن سود برد و بسا هم او را بکشد، فرمود:

ببرد و بنوشد.

18- و از همان (373): بسندی از عثمان احوال که شنیدم ابو الحسن علیه السلام میفرمود: هیچ دارو نباشد جز آنکه دردی را انگیزد، و برای تن سودمندتر نباشد از دست باز داشتن از هر چه نیازی بدان نیست.

بیان: نیازی بدان نیست برای قوت که از هر چه زیان دارد پرهیزد و رو سیری نخورد، و داروی بی ضرورت ننوشد.

19- در نهج البلاغه (ج 6 ص 53) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: با درد برو تا با تو می‌رود.

20- در دعوات راوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مداوا کنید، زیرا آنکه درد داده دارو هم داده.

21- فرمود صلی الله علیه و آله: خدا دردی نداده جز برایش دارویی داده.

22- در کافی (ج 6 ص 53): بسندی از حمدان بن اسحاق که پسری داشتم و سنگ مثانه داشت بمن گفتند درمانی ندارد جز اینکه آن را بشکافی و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 62

آن را شکافتم و مرد، شیعه گفتند: در خون پسرت شریکی آن را بامام دهم علیه السلام نوشتم و او نگاشت: ای احمد در آنچه کردی بر تو گناهی نیست همانا تو درمان خواستی و مرگش در آن بوده که تو کردی.

23- در قرب الاسناد: بسندش از علی بن جعفر که از برادرم امام هفتم علیه السلام پرسیدم از بیمار که او را داغ کنند یا برایش دعا بگیرند و بر او وردی بخوانند؟ فرمود گناه ندارد هر گاه ورد خوانده شود بدان چه بفهمد.

توضیح: بدان چه بفهمد یعنی معنایش را بداند از قرآن و دعاء و ذکر نه بدان چه نفهمد از نامهای سریانی و عربی و هندی و مانند آنها چون منظرهای هندی، زیرا بسا که کفر و هذیانست، یا مقصود اینست که خوبی آن را بداند بوسیله خبری یا روایتی که در باره آن وارد است، و نخست روشنتر است، و احوط اینست که با آن دمیدن نباشد خصوص در گره، و تمام سخن در این باره در کتاب دعاء است.

در نهایه (ج 2 ص 98) گوید: رقیه چند بار در حدیث ذکر شده و آن تعویذیست که آفت زده را با آن افسون کنند چون تب دار و غشی و آفتهای دیگر، در برخی احادیث جواز آن رسیده و در برخی نهی از آن. جواز در این روایت است که «افسونش سازید که نظرش کردند» یعنی برایش بخواهید کسی که افسونش کند، دلیل نهی اینست که «نه رقیه خواهند و نه داغ کنند» و احادیث بهر دو معنا بسیارند و جمعش اینست که رقیه بد آنست که بجز زبان عربی باشد و بنامهای خدا تعالی و صفاتش و کلمات کتابهای او که فرو آورده و یا معتقد باشد که رقیه بناچار سودمند است و بدان اعتماد کند که در

حدیث است «توکل ندارد بخدا کسی که رقیه و افسون خواهد» و آنچه بخلاف اینها است بد نیست چون تعویذ از قرآن و نامهای خدا و آنچه روایت شده که فرمود بکسی که از قرآن بیمار را ورد میخواند و مزد میگرفت: هر که بورد باطل مزد گرفته تو برقیه حق مزد گرفتی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 63

و چون فرموده آن حضرت در حدیث جابر که آن نوشته‌ها را بمن نشان دهید و آنها را بوی نشان دادیم فرمود گناهی ندارد، همانا مایه اعتمادند، مثل اینکه نگران بوده در آنها چیزی باشد از آنچه میگفتند و معتقد بودند در زمان جاهلیت از شرک و بت پرستی، و آنچه بزبان جز عرب است و معنایش مفهوم نیست و نمیتوانش فهمید بکار بردنش روا نیست، و اما اینکه فرموده «رقیه نباشد جز چشم زخم و گزیدگی» مقصود اینست که رقیه‌ای سودمندتر و بهتر برای آنها نباشد چنانچه در معنی «لا فتی الا علی» گفتند. و البته آن حضرت چند تن از اصحابش را فرمود که رقیه دهند، و جمعی را شنید افسون میکنند و انکار نکرد، و اما حدیث دیگر که در وصف اهل بهشت فرموده: اهل بهشت که بیحساب در آن درآیند آنانند که نه رقیه خواهند و نه داغ کنند و پیروردگارشان توکل کنند، این در وصف اولیاء روگردان از اسباب دنیویست که بجیزی از علائق آن رو نکنند، و آن درجه خواص است و دیگران بدان نرسند، و اما عوام در مداوا و درمان رخصت دارند، و هر که بر بلا شکبیا باشد و چشم براه گشایش از خدا باشد و دعا کند از خواص و اولیاء خداست، و هر که شکیب ندارد باو رخصت رقیه و معالجه و درمان داده شده- پایان-.

و شهید- قده- افسونها و عزائم بالفاظی که معنایشان مفهوم نیست و بدیگری زیان دارند از محرّمات شمرده.

24- در خصال (161): بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که: مسلمان مداوا نکند تا بیماریش بر صحتش چیره گردد.

25- الشهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مداوا کنید زیرا آنکه درد داده دوا هم فرو فرستاده فرمود صلی الله علیه و آله و سلم خدا دردی ندهد جز اینکه شفاء آن را هم بدهد .....

فرمود: معالجه کنید و سخن نکنید که آن خدا که بیمار کند دواهای درمانی را هم بلطف صنعتش آفریده و برخی گیاهها را و چوبها را و صمغها را و سنگها را وسیله درمان بیماریها و دردها ساخته، و آنها دلیل نیروی بزرگ و رحمت واسع او باشند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 64

و این حدیث دلیل خطاء کسی است که مدعی صرف توکل است در بیماری و معالجه نمیکند.

و وصف کرد صلی الله علیه و آله «شبرم را باینکه گرم است و اگر معالجه بدارو درست نبود، شبرم را وصف چنانی نمیکرد (شبرم دانه‌ایست چون نخود که آن را بپزند و برای مداوا بخورند- از نهاییه) فائده حدیث واداشتن بمعالجه بیماری است با دارو و راوی آن ابو هریره است.

و گفته: شفاء به شدن از بیماریست، که گوئی (شفاه الله) و چنانچه نبی میفرماید: چنانچه درد از خدا تعالی است درمان هم از او است بخلاف گفته مادیها که درد از غذاء است و شفا از دواء، و اگر گفته شود: شیوه خدا است که برخی مردم در بعضی احوال از غذائی زیان بینند سخن درستی باشد بجان خودم ولی همان کار خداست تعالی گر چه خوردن آن خوراک سبب آنست.

و از پزشک عرب «حارث بن کله» پرسیدند از خوردن خوراک روی خوراک گفت همانست که مردم را نابود کند و درنده‌ها را در بیابان از میان برد و خوراک روی خوراکی که هضم نشده درد کشنده‌ای دانسته، و این شیوه بیشترین است که خدا تعالی اجراء کرده، جز آنها که معده‌های آتشین دارند که هر چه در آنها رود هضم کنند و همه بقدرت خدا جلت عظمته وابسته است، و در شأن ورود این حدیث گفتند: مردی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله زخم خورد و فرمود:

برایش پزشکی بیاورید، گفتند: یا رسول الله پزشک سودی دهد؟ فرمود: آری خدا دردی نداده جز آنکه درمانی برایش نهاده، سود حدیث تشویق بمداوا کردن و درمان جوئی از معالجه است و مراجعه پزشک و دانشمندان طب و راوی حدیث هلال بن یساف است.

26- در تهذیب، بسندش از محمد بن مسلم که از امام پنجم پرسیدم از مردی که معالجه درد مردم میکند و مزد میگیرد، فرمود: باکی ندارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 65

27- طب النبوی: فرمود: خدا دردی نیافریده جز که برایش درمانی آفریده جز مرگ دعائم الاسلام: از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان راستگوی خاندانش روایاتی داریم در باره معالجه و مداوا و حلال و حرام آن، و آنچه از آنها رسیده برای کسی که بپذیرد و خوش باور است برکت است و درمان ان شاء الله نه برای ناباوری که خواهد آنها را بیازماید.

28- و از امام صادق روایت است که روزی نزد محمد بن خالد امیر مدینه حاضر شد، و محمد از درد دلش بدو شکایت کرد، فرمود: بسند پدرانم برایم بازگو شده از علی علیه السلام که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از درد درونش شکایت کرد، فرمودش یک شربت عسل برگیر و سه تا سیاه دانه یا پنج یا هفت در آن بیفکن و آن را بنوش و

بفرمان خدا خوب میشوی، آن مرد چنین کرد و خوب شد تو هم آن را بکار بند، یکی از اهل مدینه که حاضر بود اعتراض کرد که این حدیث بما رسیده و آن را بکار بستیم و سودی نداشت، امام علیه السلام خشمید و فرمود: خدا بدان معتقدان بخود و باور داران رسولش را سود بخشد و منافقان و ناباوران رسول صلی الله علیه و آله از آن سود نبرند و آن مرد سر بزیر افکند.

29- و از همانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مداوا کنید که خدا دردی نداده جز آنکه با آن درمانی داده مگر مرگ که درمان ندارد.

30- و از او است علیه السلام که گروهی از انصار بوی گفتند یا رسول الله راستی ما را همسایه ایست که دلش درد کند بما اجازه میدهی او را مداوا کنیم؟ فرمود:

با چه او را مداوا کنید؟ گفتند: یک یهودی اینجا است که این درد را مداوا کند، فرمود: با چه؟ گفتند شکمش را میشکافد و چیزی از آن بیرون می آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بد شمرد، دوباره سه باره بآن حضرت باز گفتند فرمود: هر کار خواهید بکنید، و آن یهودی را خواستند و شکمش را شکافت و چرک و پلیدی بسیاری از آن بر آورد و آن را شست و دوخت و مداوا کرد و خوب شد، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 66

به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گزارش شد و فرمود: راستی آنکه دردها را آفرید برایشان درمانی نهاده و بهترین درمان حجامت است و رگ زدن و سیاه دانه.

31- دعائم: که از امام صادق علیه السلام پرسش شد از کسی که یهودی یا ترسا او را مداوا کنند فرمود: باکی ندارد همانا درمان بدست خداست.

32- از امام پنجم پرسیدند زنی بیمار شود رواست مردی او را مداوا کند؟  
فرمود: اگر ناچار است باکی ندارد.

33- و از علی علیه السلام که پزشک باید خدا ترس و خیر خواه و کوشا باشد.

34- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که از داغ کردن نهی کرد.

35- و از امام صادق علیه السلام که در داغ کردنی که نگرانی مرگ و زشتی نیست رخصت داد.

در عقائد صدوق است که اعتقاد ما در باره اخبار وارده در طب اینست که چند بخشند، یکی ویژه هوای مکه و مدینه و بکار بردن در هواهای دیگر روا نیست دوم امام روی شناسائی طبع پرسنده چیزی گفته، و گزارش خود او را نادیده گرفته چون بهتر از خودش وضع او را میدانسته سوم مخالفان جعل کردند و در کتب شیعه انداختند تا مذهب را نزد مردم زشت کنند چهارم: دچار سهو و اشتباه ناقلانست، پنجم برخی حفظ شده و برخی فراموش شده و نسخه درست بدست نیست.

آنچه در باره غسل رسیده که شفای هر دردیست درست است و مقصود اینست که درمان هر درد سردیست و آنچه در باره استنجا بآب سرد رسیده که قاطع بواسیر است البته در آنجا است که بواسیر از حرارت است و آنچه در باره بادنجان رسیده که شفاء است مقصود هنگام رطب است برای کسی که رطب میخورد نه در اوقات دیگر، و داروی درست بیماری که از امامان علیهم السلام است همان دعاها و آیات و سور قرآن مجید است طبق آنچه باسناد قویه و طرق صحیح روایت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 67

شده که امام صادق علیه السلام فرمود: در گذشته پزشک را معالج مینامیدند و موسی بن عمران علیه السلام گفت: پروردگارا، درد از کیست؟ فرمود: از من گفت: درمان از کیست؟ فرمود: از من گفت: پس مردم با معالج چه کار دارند؟ فرمود:

بوسیله او دلشان خوش می شود، و از آنجا پزشک را طبیب نامیدند و اصل آن مداواکننده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که حمد او را شفا ندهد درمان ندارد.

شیخ مفید - قده - در شرح عقائد گفته: طب درست است، و دانش پزشکی پا برجاست و راه آن وحی است، و دانشمندان آن شاگردان پیغمبرانند، زیرا دانستن حقیقت دردها راهی ندارد جز شنیدن از انبیاء، و شناخت دارو راهی ندارد جز توفیق از خدا، پس ثابت شد که راهش دریافت از دانای نهانها است که خدا تعالی است، و اخبار امامان باید تفسیر شود بگفته امیر المؤمنین علیه السلام که شکمه خانه دردها است و پرهیز سر داروها است و باید خود را بدان چه شیوه داری بداری.

و بسا مردم برخی بلاد داروئی برای دردی دارند که رخ دهد بدانها که اگر مردم بلاد دیگرش بکار بندند برای همان درمان درد آنها را بکشد، و برای مردمی که بدان عادت دارند شاید و برای آنها که خلاف آن عادت را دارند نشاید.

و امامان علیهم السلام برخی دردمندان را میفرمودند تا آنچه زیاندار بکار زنند و زیان نمیزد، و این برای آن بوده که میدانستند مایه بیماری پایان یافته و بکار بردن آن با تندرستی است که نمیدانسته و آن را از سوی خدا میدانستند بر

سبیل معجزه و برهان امامت خود و خرق عادت، و مردمی گمان بردند که این درمان با وجود مایه بیماری هم مورد دارد، و اشتباه کردند و زیان دیدند از آن و این قسمی است که ابو جعفر صدوق آن را یاد آور نشده با اینکه در این باب مورد اعتماد است، و وجوه دیگری که ما بعد از این یاد کردیم همانست که او یاد کرده و احادیث برای احتمالاتی که او گفته محتملند چنانچه ما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 68

ذکر کردیم.

من گویم: در برخی وجه دیگری آید از این رو که ذکر برخی داروهای بی تناسب برای آزمایش بوده تا مؤمن مخلص ایمان درست از وابسته و سست عقیده جدا شود، که چون دسته یکم آن را بکار برند از آن سود برند نه از اثر طبعی آن بلکه از اثر ایمان بامام و یقین و خلوص در پیروی مانند درمان با تربت امام حسین علیه السلام و تعویذها و دعاها، و مؤید آنست که میدانیم جمعی از مخلصان شیعه طب و معالجه آنها روی دستور اخبار مرویه از ائمه اطهار علیهم السلام بوده، و پیزشک رجوعی نداشتند، و تندرستر و دراز عمرتر بودند از آنان که به پزشکان مراجعه میکردند.

مانند اینکه کسانی که بساعتهای خبرشناسان بی اعتنائند و بدانها مراجعه ندارند و اعتماد نکنند بلکه کار بخدا واگذارند، و از ساعت نحس و بلا و دشمن بآیات و ادعیه پناهند حالشان بهتر و ثروتمندتر و به آرزورس ترند از آنان که در خرد و درشت هر کاری بساعت نجوم و تقویم مراجعه دارند، و آن را پناه شر و آفات میدانند چنانچه در باب نجوم گذشت و توکل بر حی قیوم باید.

**یک فایده:**

مخالفین از ابی دردا روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود راستی خدا درد و دواء را فرود آورده و برای هر دردی دوائی ساخته، درمان کنید و بحرام درمان نکنید، و از جابر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای هر دردی دوائی است، و چون دواء برای درد درست باشد باذن خدا تعالی بهبود شود و از اسامه بن شریک که گفت اعراب: گفتند: یا رسول الله مداوا نکنیم؟ فرمود: چرا ای بنده‌های خدا، مداوا کنید که خدا دردی ننهاده جز اینکه برایش درمان و دوائی نهاده جز یک درد، گفتند: یا رسول الله، آن چیست؟ فرمود: پیری، و از ابی هریره است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا دردی نداده جز اینکه برایش داروئی نهاده، و در حدیث ابن مسعود دنبالش گفته: دانسته آن را هر که دانسته و ندانسته هر که ندانسته.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 69



من گویم: برخی گفتند مقصود از انزال اینست که درمان را بزبان فرشته به پیغمبر فرو آورده یا مقصود تقدیر آنست و در برخی اخبار شرط حلال کرده و مداوا بحرام جائز نیست، و در حدیث جابر اشاره دارد که شفاء موقوف است بدرست بودن دارو و اذن خدا تعالی برای آنکه دواء بسا از حد بگذرد و موافق بیماری در نیاید و اثر نکند و بلکه درد دیگر پدید کند، و مقصود همه اینست که اسباب اثر دارند و منافات با توکل بخدا ندارند با اعتقاد باینکه اثر آنها باذن خدا و تقدیر اوست و شفاء از دارو نیست بلکه از فرمان خداست و بسا بفرمان خدا دارو درد شود و کلمه باذن الله در حدیث جابر اشاره بآنست و مداوا با توکل بر خدا منافات ندارد چون خوردن و نوشیدن برای رفع گرسنگی و تشنگی، و همچنان دوری از آنچه هلاک کند، و نه با دعای طلب عافیت، و رفع زیان و جز آن، و درد کشنده را هم که پزشکان بیدرمان دانند و خود را از مداوایش ناتوان خوانند شامل است.

و شاید اینکه در حدیث ابن مسعود است که «ندانسته هر که ندانسته» اشاره بآنست و بعموم خود باقی است، و بسا که مقصود خبر اینست که خدا درد دارو پذیری نفرستاده جز آنکه شفاء برایش فرو فرستاده و دردهای بیدرمان را شامل نیست ولی معنی یکم بهتر است که همه را فرا گیرد، و از آنچه در ندانسته در آید اینست که بیماری با داروئی مداوا کند و به شود و باز خود همان درد را بگیرد و با همان دارو مداوا کند و به نشود برای اینکه وصف دارو را خوب ندانسته بسا دو بیماری بهم مانند و در یکی بیماری دیگر باشد و آن دارو از این رو اثر نکند و خطا از اینجاست، و بسا همان درد است و خدا نخواست اثر کند و اینجا است که گردن پزشکان خم می‌شود، و البته روایت است که گفته شده یا رسول الله بفرما بدانیم وردی که میخوانیم یا داروئی که بکار زیم چیزی از قضای خدا را برمیگرداند؟ فرمود: خود آنها هم تقدیر خدا تعالی باشند، و حاصل اینکه شفا خواستن با دواء مانند سیری خواستن از خوراک و سیرابی از آب است و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 70

بیشتر اثر دارد و بسا برای مانعی از اثر نیفتد و الله اعلم. و جدا کردن مرگ که در برخی اخبار است یعنی درد مرگ بیدرمانست یا بیماری که مرگ در آن مقدر است و جدا کردن پیری در روایت دیگر یا برای اینست که آن را مانند مرگ نموده که هر دو در ناتندرستی با هم شریکند و یا برای آنکه بمرگ نزدیک است و بدان خواهد کشید، و بسا استثناء منقطع است بدین معنی که ولی پیری درمان ندارد.

**پایانست [در تعریف طیب و طب]**

: یک محقق گفته: طیب استاد هر فنی است، و در عرف پزشک مخصوص شده، طب دو بخش است طب تن که در اینجا منظور است، و طب روح و دل که درمانش همانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از پروردگار خود آورده ولی طب تن از پیغمبر صلی الله علیه و آله و دیگران نقل شده و بیشتر از روی آزمایش است و آن دو جور است یکی نیاز

باندیشه و بررسی ندارد بلکه خدا آن را سرشت هر جاندار ساخته مانند خوردن و نوشیدن برای رفع درد گرسنگی و تشنگی و دوم نیاز باندیشه و بررسی دارد چون پدیده‌های تن که اعتدال آن را برهم زنند، و آنها یا گرمی و یا سردی باشند و هر کدام یا با رطوبت است و یا خشکی یا ترکیبی از هر دو، و درمانش گاهی بوسیله‌ای بیرون تن است و گاهی درون آن که دشوارتر است، و راه دانستنش بررسی از سبب و نشانه است و پزشک ماهر آنست که بکوشد آنچه جمعش با تن زیان دارد یا کم کردن آن از هم جدا کند و بفهمد و همچنان هر چه کم کردنش زیان دارد یا فزودنش، و مایه همه سه چیز است، بهداشت تن، پرهیز از زیانرساندن بدان و شستن تن از ماده فاسده، و در قرآن بهر سه اشاره شده.

1- خدا فرموده «هر که بیمار است یا مسافر روزه ماه رمضان را نگیرد و بشماره آن از روزهای دیگر روزه گیرد، 184- البقره» برای آنکه سفر رنج آور است و تندرستی را بکاهد و روزه بدان بیفزاید و روزه خوردن در آن رواست برای بهداشت تن و هم چنین است بیماری.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 71

2- پرهیز است که خدا فرمود «خود را نکشید، 29- النساء» که از آن استفاده شده جو از تیمم هنگام ترس از بکار زدن آب سرد برای وضوء یا غسل.

3- فرموده «و بدو آزاریست از سرش کناره دهد، 196. البقره» که دلیل است بر جواز تراشیدن سر برای محرم با خوف از زیان حبس بخار در سر برای صحت تن.

باب پنجاه و یکم- در مداوا بحرام

آیات قرآن مجید:

1- البقره- 173- هر که ناچار است و نه ستمکار است و نه تجاوز کار گناهی ندارد زیرا خدا آمرزنده و مهربانست.

2- المائده- 3- هر که ناچار شد در گرسنگی برکنار از گناه البته خدا پر آمرزنده و مهربانست.

3- الانعام- 175- هر که بیچاره است و نه ستمکار و نه متجاوز البته پروردگارت پر آمرزنده و مهربانست و فرمود-

119- و البته شرح داده آنچه را بر شما حرام است جز آنچه بدان ناچار شوید.

4- النحل- 115- هر که ناچار شد نه ستمکار و نه متجاوز البته که خدا پر آمرزنده و مهربانست.

تفسیر

: این آیات دلالت دارند که خوردن و نوشیدن از حرام برای ناچاری در صورتی که ستمکار و متجاوز نباشد جائز است، و باغی بچند وجه تفسیر شده 1- شورش بر امام زمان خود 2- آن را از ناچاری چون خود بزور بگیرد که چیزی برای سد رمق بدست آورده است و این روا نیست گر چه از گرسنگی بمیرد و دیگری را نمیراند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 72

3- کسی که دنبال کامرانی است چنانچه جمعی از اصحاب بدان معتقدند.

و اما عادی و متجاوز گفته‌اند: مقصود راهزنت و گفته‌اند کسی که از اندازه رفع ضرورت بیشتر بخورد و یا بیش از گرسنگی بخورد، و در برخی روایات است از امام صادق علیه السلام که فرمود: باغی آنست که بامام شوریده، و عادی راهزنت که مردار بر آنها حلال نیست، و اخبار در این باره بیایند.

**«غیر متجانف لِإِثْمٍ»** یعنی مشتاق گناه نباشد که بیش از نیاز یا برای لذت بخورند و یا تعمد کنند و آن را حلال شمارند، یا مقصود اینست که نافرمان بر امام نباشند یا از اندازه نیاز و ناچاری تجاوز نکنند و از آنچه شرع رخصت داده بیرون نروند و لذت نجویند، و سخن کامل در این باره در جای خود بیاید ان شاء الله.

و اگر برای مداوا ناچار شود آیا خوردن آن در این آیه وارد است یا نه و آیا درمان کردن درد با حرام در صورت ناچاری رواست یا نه؟ مورد اختلاف است و برخی اصحاب گفتند مداوای با حرام مطلقاً جائز نیست و برخی عدم جواز را در باره می‌دانستند و هر مست‌کننده‌ای و مداوای با حرامهای دیگر را با ضرورت جائز دانسته و برخی مداوای با حرام را مطلقاً در صورت ضرورت و نبودن داروئی جز آن جائز شمردند.

محقق - قده - در شرائع گفته: اگر ناچار است بمی یا شاش شاش را مقدم دارد، و اگر جز می دوائی نباشد شیخ در مبسوط منع کرده و در نهاییه تجویز کرده و منع درست‌تر است و مداوا با می و هر نوشابه مست‌کننده و هر داروی آلوده به مست‌کننده خوردنی باشد یا نوشیدنی جائز نیست و در ناچاری برای درد چشم جائز است.

شهید ثانی - رفع - گفته این همان مشهور میان اصحاب است و در خلاف بر آن دعوی اجماع کرده، و ابن براج در ناچاری آن را تجویز کرده و ترکش را احوط دانسته، در دروس هم جواز معالجه را کلی آورده مانند معالجه با تریاق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 73

که اقوی جواز است با ترس از تلف و حرمت آنست بی‌آن، و آن مختار علامه است در مختلف، و روایات منع حمل شوند بر پیشگیری از مرض برای جمع میان ادله - پایان - شهید - روح - در دروس گفته: نوشیدن مایع نجسی برای ناچاری از تشنگی مباح است گر چه می باشد در صورت نبودن آن، و آیا همه مست‌کننده‌ها برابرند یا می آخر آنها است؟ ظاهر

اینست که جز او بر او مقدم است چون حرمت می اجماعی است و حرمت جز آن در حال ضرورت مورد اختلاف است، و اگر می و شاش و آب نجس دارد این دو مقدمند بر می چون مستی نیارند و فرقی میان بول خودش و دیگری نیست.

جعی گفته: در ضرورت بول خود را نوشد نه از دیگری را، و همچنین تناول آن برای معالجه جائز است چون تریاق یا سرمه کشیدن با می که هارون بن حمزه آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده، و روایات منع از ریختن آن را در چشم و مداوا بآن را بحال اختیار باید حمل کرد، و حسن استعمال مسکر را مطلقاً منع کرده بخلاف اندکی از زهرهای حرام در صورت ضرورت برای آنکه حرمت می تعبدیست، در خلاف گفته: مداوا با می مطلقاً جائز نیست و نه رفع عطش با آن، ابن ادریس هم در یک قولش در باره مداوا از او پیروی کرده، و نوشیدن بناچاری را تجویز کرده و در قول دیگر هر دو را تجویز کرده.

شیخ ابن فهد - قد - در کنز العرفان: گفته: حرام است مداوا با می به اجماع بسیط و مرکب و اما دفع تلف بوسیله آن قولی است بمنع نیز و حق جواز آنست برای حفظ جان و همچنین باشند مسکرات دیگر ولی باقی مسکرات بر خمر مقدمند.

در مذهب گفته: مداوا با می یا مسکرات دیگر یا محرمت جائز نیست، و نوشیدن می برای حفظ جان مباح است ولی برای پیشگیری از بیماری مباح

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 74

نیست، و آیا ریختن آن در چشم برای دواء جائز است؟ ابن ادریس و شیخ در قولی منع کردند، و شیخ در قول دیگرش تجویز کرده و محقق و علامه هم آن را اختیار کردند، و اگر ناچار باشد آن را در چشم بریزد، و همچنین بیمار برای حفظ جان بدان مداوا کند برای جلوگیری از تلف نه تحصیل تندرستی قاضی آن را گفته و علامه اختیار کرده و شیخ و ابن ادریس منع کردند، قاضی گفته و احوط ترک آنست، ولی مداوا با بول شتر با جماع جائز است و ببولهای پاک دیگر بنا بر اصح - پایان - مسأله در نهایت اشکال است، و اطمینان بانحصار دواء در حرام و خصوص در می و مستکنندهها بعید است.

#### [روایات]

1- در علل (ج 2 ص 169) در مجالس صدوق: (بسندش از عذافر که به ابی جعفر علیه السلام گفتم: چرا خدا مردار و خون و گوشت خنزیر و می را حرام کرده؟ فرمود: آنها را بر بنده‌هاش حرام نکرده و جز آنها را حلال، برای رغبت در آنچه حلال کرده و زهد در آنچه حرام کرده ولی خدا عز و جل مردم را آفریده و دانسته چه چیز مایه زیست تن و بهی است و آن را برایشان حلال کرده و مباح نموده و دانسته آنچه برایشان زیان دارد و از آن بازشان داشته و برای ناچار که مایه زیست تن او باشد باندازه رفع ناچاری حلال کرده نه جز آن (الخبر).

- 2- در محاسن - 259:- بسندش از امام پنجم علیه السلام که میفرمود: تقيه در هر چیز است، و هر چه آدمیزاده بدان ناچار شود خدا آن را برایش حلال کرده.
- 3- در کتاب المسائل: بسندش از علی بن جعفر از برادرش امام هفتم علیه السلام که از او پرسیدم دارو با می خرما شاید؟ فرمود: نه.
- 4- عیاشی (ج 2 ص 264 تفسیر عیاشی) بسندش از یکی بزرگان اصحاب ما که: نزد امام ششم علیه السلام بودیم و پیره مردی باو گفت: من دردی دارم و برایش می خرما مینوشم و آن را برای آن حضرت وصف کرد. فرمود: چه مانعی داری از آب که خدایش هر زنده را از آن ساخته؟ گفت بمن سازگار نیست، فرمود:
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 75
- چه مانعی داری از غسل که خدا فرموده «در آن شفاء است برای مردم، 70- النحل»، گفت آن را نیابم، فرمود: چه مانعی داری از شیر که گوشتت از آن روئیده و استخوانت از آن سخت شده؟ گفت سازگارم نیست، امام فرمود:
- میخواهی فرمانت دهم بنوشیدن می؟ نه، بخدا فرمانت ندهم.
- 5- در علل (ج 2 ص 164): بسندش از امام ششم علیه السلام که ناچار می نوشد زیرا جز بدی بدو نفزاید، و چون که اگرش بنوشد او را بکشد، و قطره‌ای از آن ننوشد، گفته: و در روایتی است جز تشنگی برایش نیفزاید.
- عیاشی: مانند آن را آورده تا فرموده: البته از آن قطره‌ای ننوشد.
- 6- در مکارم: از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: شیرهای گاو دواء باشند.
- 7- و پرسیدندش علیه السلام از شاش گاو که کسی بنوشد؟ فرمود اگر برای دواء نیاز دارد باکی ندارد.
- 8- و از جعفریست که شنیدم ابو الحسن علیه السلام میفرمود: شاش شتر به از شیر آنست و خدا شفاء را در شیر آن نهاده (220- مکارم).
- بیان: خلاfi ندارد که شاش حیوان حرام گوشت که خون جهنده دارد حرامست خواه نجس العین باشد یا نه پس چون نجس است حرام است، و در شاش پرنده خلاfi گذشت، و اما حیوان حلال گوشت در باره آن دو قول است:
- 1- حلال است که سید مرتضی و ابن ادریس و محقق در نافع گفتند، برای اصل و برای اینکه پاک است و دلیلی بر حرمت ندارد و عموم قول خدا تعالی «بگو نیابم در آنچه بر من وحی شده حرامی بر مزنده‌ای- تا آخر آیه 145 الانعام».

2- مختار محقق در شرائع و علامه و جمعی که حرامست مگر شاش شتر برای آنکه خبیثه است و عموم آیه «و حرام است بر آنها خبائث، 157- الاعراف» شامل آنست و پاکی دلیل حلال بودن نیست و شاید قول یکم اقوی است، چون مقصود از خبائث در آیه جهت قبیحی است که شارع بیان کند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 76

نفرت طبع نیست چنانچه در جایش آن را بیان کنیم ان شاء الله و همانا شاش شتر را جدا کردند برای آنکه ثابت شده رسول خدا بمردمی که در مدینه بیمار شدند فرمود شاش شتر بنوشند و درمانجوئی از آن تجویز شده و برخی درمان جستن از همه شاشهای پاک را جائز دانستند و خلاصه بنا بر قول بحرمت خلاف پیش در آنها آید و جوازش بحال ضرورت برگردد و بنا بر قول دیگر مطلقا جائز است و الله يعلم.

7- در رجال کشی: بسندی تا ابن ابی یعفر که چون یک دردی میگرفت و سخت میشد جرعه‌ای می خرما مینوشید و آرام میشد، و نزد امام ششم علیه السلام رفت و از دردش گزارش داد و گفت: چون نیبذ نوشد آرام شود، فرمود آن را ننوش و چون بکوفه بازگشت دردش بجوش آمد و خاندانش او را وادار کردند نوشید و آرام شد، و نزد امام ششم علیه السلام برگشت و از درد و نوشیدن نیبذ گزارش داد و او فرمود: ای پسر ابی یعفر ننوش زیرا که آن حرام است و شیطان موکل تو است، و اگر از تو نومید شود برو، و چون بکوفه بر گشت دردش سخت تر بجوش آمد و خاندانش بدو رو آوردند که بنوشد و بآنها گفت بخدا قطره‌ای نوشم هرگز و از او نومید شدند چون بهر چه متهم میشد سوگند نمیخورد، و چون سوگند خورد از او نومید شدند و چند روز درد کشید، و خدا دردش را از میان برد و بدو باز نگشت تا مرد رحمة الله علیه.

بیان: یعنی برای دفع تهمت از خود هم سوگند نمیخورد و از سوگندش تصمیم او را فهمیدند و نومید شدند.

8- در خرائج: از امام ششم علیه السلام روایت است که حبابه والیبیه بعلی علیه السلام گذشت که یک ماهی با خود داشت بهمراه یک مار ماهی، علی بدو فرمود: این چیست با تو؟ گفت: یک ماهی که برای عیال خریدم فرمود:

بسیار خوب وانگه فرمود: این دیگر چیست با تو؟ گفت: پشت برادرم درد گرفته و باو گفتند مار ماهی بخورد، فرمود: ای حبابه البتة خدا در آنچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 77

حرام کرده شفاء ننهاد، بدان که کعبه را برپا داشته اگر بخواهی نام آن و نام پدرش را بتو گزارش کنم، و آن را بزمین زد و گفت: از خدا آمرزش خواهم بر حمل آن.

9- در طب الائمه: بسندی از صیقل که نزد امام ششم علیه السلام بودم و مردی باو گفت کسی بواسیر سختی دارد و باو نسخه شربتیی دادند و شراب دارد و او قصد کامجوئی ندارد و صرفاً قصد درمان دارد؟ فرمود: نه، گفتم چرا؟

فرمود: برای آنکه حرام است و خدا دواء و شفاء در حرام ننهاده.

10- در کافی (ج 6 ص 413): بسندی از عمر بن اذینه که بامام ششم نوشتم (و همین پرسش و پاسخ را نقل کرده).

11- در طب: بسندش از سماعه که امام ششم بمن فرمود: در باره مردی که دردی داشت و بدو نوشیدن شاش را گفته بودند فرمود که نباید آن را بنوشد گفتم: ناچار است بنوشد، فرمود: اگر بیچاره است و دردش دواى دیگری ندارد بول خودش را بنوشد نه از دیگری را.

12- و از همان: بسندش از فائد بن طلحه که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از شراب در دواء، فرمود: کسی را نشاید که از حرام شفاء جوید، در کافی هم مانند آن را بسند خود آورده.

13- طب (62): بسندی که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرده از داروی بد برای مداوا.

بیان: در نهاییه است که در حدیث نهی شده از خوردن دواء خبیث، و آن از دو راه است یکم از نجاست آنست و حرمت مانند می و سرگین و بول که همه نجسند و خبیث و خوردنشان حرام است جز ابوال شتر که شرع رخصت داده در نظر بعضی و روث حیوان حلال گوشت بعقیده دیگران دوم: از راه مزه و چشش، و دور نیست که آن را بد دارد چون در آن رنج بطبع است و ناخواهی - پایان - در شرح السنه گفته: از ابی هریره روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 78

از دواء بد نهی کرده، و هر دو وجه پیش را ذکر کرده.

14- و از همان از عبد الحمید بن عمر بن حر که چون امام ششم - علیه السلام از عراق برگشت نزد او رفتم و بمن فرمود: نزد اسماعیل بن جعفر برو که بیمار است و ببین چه دردی دارد، گوید نزد او رفتم و از درد او پرسیدم و نسخه داروئی باو دادم که در آن شراب بود، بمن فرمود: ای پسر حر شراب حرام است و ما خاندانی هستیم که از حرام شفا نجوئیم، در کافی (ج 6 ص 414) مانندش آمده.

15- در طب: بسندش از حلبی که پرسیدم امام ششم را از داروئی که با شراب خمیر شود، و نشود که جز با آن خمیر شود، و ناچار نیست، فرمود:

نه بخدا، روا نیست مسلمان در آن نگاه کند و چگونه با آن مداوا کند؟

همانا چون پیه خوک است که جزء فلان و فلان داروست و آن دارو جز با آن درست نشود، خدا شفاء ندهد بکسی که درمانش می است و پیه خوک.

16- در کافی (ص 413): بسندش از ابی بصیر که ام خالد عبدیه نزد امام ششم علیه السلام آمد و من نزد او بودم، گفت: قربانت: دچار قرقره شکم هستم و پزشکان عراق شراب و قاووت برایم نسخه دادند، و من میدانم شما آن را بد دارید و خواستم آن را از شما بپرسم، باو فرمود: چرا از آن دواء ننوشی؟

گفت: من از شما تقلید کنم در دین خود، و خدا بدلم انداخته که جعفر بن محمد بمن امر و نهی کند، فرمود: ای ابو محمد نشنوی از این زن و از این مسائل نه بخدا، من بتو اجازه قطره‌ای از آن را ندهم، یک قطره از آن نچش که البته وقتی جانت باینجا رسید- اشاره بگلویش کرد- پشیمان شوی، سه بار باو فرمود: فهمیدی؟ گفت: آری، امام فرمود: آنچه از آن میل را تر کند خمره‌ای از آن را نجس کند، سه بار فرمود آن را.

بیان: گویا آغاز حدیث تقیه است، یا برای آزمایش پرسنده است، و مراد از نجاست یا معنی معروف است یا کنایه از حرمت، و دلیل است که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 79

استهلاک رفع حرمت نکند.

17- در کافی (..): بسندی از علی بن اسباط که پدرم بمن گفت:

نزد امام ششم علیه السلام بودم و مردی باو گفت: قربانت، باد بواسیر دارم و جز نوشیدن شراب با من سازگار نیست، باو فرمود: تو را با آنچه خدا و رسولش حرام کردند چه کار؟- تا سه بار فرمود- تو آب خرما بخور که شب آن را در آب بیندازی و بامداد بنوشی و شام، گفت این مایه نفخ شکم است، فرمود:

چیز بهتری بتو راهنمایی کنم، بدعاء بچسب که درمان هر دردیبست گوید:

باو گفتم: کم و بیش آن همه حرام است؟ فرمود: آری کم و بیشش همه حرام است.

18- در کافی: (..): از امام ششم علیه السلام نزدیک بمضمون حدیث شماره 15- را نقل کرده.

19- در همان: (ج 6 ص 414): بسندش از حلبی که پرسش شد امام ششم علیه السلام از داروئی که با شراب خمیر شده، فرمود: دوست ندارم بدان نگاه کنم و نه آن را بو کنم، چگونه با آن درمان کنم؟ 20- در کافی: (..): بسندش از معاویه بن عمار که مردی از امام ششم علیه السلام پرسید از داروئی که با می خمیر شده، می شود سرمه کشید؟ فرمود:



خدا عز و جل شفاء در حرام ننهاده.

21- در کافی (..) از امام ششم علیه السلام، هر که یک میل از مست کننده بچشم کشد خدا میلی از آتش بچشم او کشد.

در ثواب الاعمال: بسندش مانندش آمده.

22- در قرب الاسناد: بسندش از علی بن جعفر که از برادرش علیه السلام پرسید شاید که سرمه با شراب خمیر شود؟ فرمود: نه در کتاب المسائل: بسندش آن را آورده، در کافی: بسندش آن را آورده.

23- در تهذیب: بسندش از امام ششم علیه السلام در مردیکه چشم درد دارد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 80

سرمه می آلود بدو دهند؟ فرمود: خبیث است و چون مردار، و اگر ناچار است از آن بچشم کشد (ج 9 ص 114).

بیان: دانستی که اصحاب در باره مداوای چشم با مسکر اختلاف دارند، بیشتر آن را در ناچاری جائز دانند بدلیل روایت اخیر، ابن ادریس مطلقاً منع کرده بدلیل اطلاق نص و اجماع و بروایات پیش و جواب گفتند نص و اجماع در حرمت نوشیدنست و مانند آن و روایات با ضعف سند منافی با مقید نیستند که در ناچاری تجویز کرده.

24- در عیون (ج 2 ص 126): بسندش از فضل بن شاذان که امام رضا علیه السلام در ضمن آنچه برای مأمون نوشت، نوشت از دین اهل بیت است که ناچار می نوشد که او را میکشد.

25- در طب: بسندش که: مردی از ابو الحسن علیه السلام پرسید از تریاق فرمود: باکی ندارد گفت: یا ابن رسول الله در آن گوشت افعی نهند فرمود:

آن را بر ما پلید مساز «آن را برای ما اندازه مکن خ ب».

بیان: یعنی آن را بما مگو تا مایه دل چرکینی شود، و مقصود اینست که بررسی نباید کرد و اصل حلال بودن چیز نیست که از دست مسلمانی گرفته شود، یا حکم بحلالی در آن تریاقی است که گوشت افعی ندارد یا مقصود اینست که حرام نیست ولی طبع پسند نیست و این خلاف مشهور است ولی برخی اخبار بدان اشاره دارد و گوشت افعی سبب پلیدی آن نیست، و بسا مقصود اینست که مداوا بمالیدن به تن باشد و نه بخوردن و نوشیدن و اگر چه بعید است.

و بنا به نسخه بدل مقصود اینست که تو آن را بما یا دنده که خود بهتر دانیم و ظاهرش حلیت است و بسا مورد حلیت جز این بخش است که گوشت افعی دارد یا مقصود اینست که پزشک اجزاء آن را برای ما بیان نکند و حکم بحلال بودنش

مانعی ندارد، و خلاصه این حدیث از کتابیست که مؤلفش دانسته نیست و سندش معلوم نیست و متنش پریشان و نسخه‌ها اختلاف دارند و احتمالاتی در آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 81

می‌رود و نمیتوان دلیل بر حلال بودن باشد با مخالفت مشهور و اخبار دیگر.

و از غرائب است که یکی از معاصران فاضل معجونهای دارای اجزاء حرام را حلال شمرده باعتماد بر گفته برخی حکماء که صورت نوعیه بوسیله ترکیب عوض می‌شود و مزاج و صورت نوعیه دیگری پدید می‌گردد که حکم حرمت ندارد، و بر او لازم آید که اگر 10 عین نجس را ترکیب کنیم که حرامند و نجس معجونشان حلال و پاک باشد، و هیچ مسلمانی چنین نگوید، و اگر پایه احکام شرعیه قواعد حکمت باشد بنا بر قول بهیولا باید گفت آب و هر مایع نجس که قطره‌ای از آن برداشته شود یا در دو ظرف پخش شود پاک می‌شود چون صورت آن عوض می‌شود، و این جز هذیان گوئی نیست و کسی هم نگفته.

26- در کافی (ص 41- روضه): بسندش از امام ششم علیه السلام در حدیثی دراز که در آن منکرات پدیدشونده در آخر الزمان را ذکر کرده- و کشانده تا فرموده- و می‌بینیم مال ذو القربی بزور و ناحق تقسیم شود، و با آن قمار بازی شود، و می‌خواری گردد، و می‌بینم که با می‌دوا کنند و از آن نسخه به بیمار دهند و از آن درمان جویند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 82

### باب پنجاه و دوم درمان تب و یرقان و پر خونی و نشانه آنها

1- در محاسن: بسندش از امام ششم علیه السلام که: سیب بخور برای آنکه حرارت را خاموش کند، شکم را خنک کند و تب را ببرد.

2- و از همان: که فرمود علیه السلام چون تب را نزد او یاد کردند، راستی ما خاندانی هستیم که مداوا نکنیم جز با تن شوئی با آب خنک و خوردن سیب.

3- و از همان: که فرمود علیه السلام: به تب‌داران سیب بخورایند که از آن چیزی سودمندتر نیست.

4- و از همان: که فرمود: اگر مردم اثر سیب را میدانستند بیماران خود را جز با آن درمان نمی‌کردند (551).

5- و از همان: که درست گوید مفضل بن عمر مرا نزد امام ششم علیه السلام فرستاد در روزی بسیار گرم، و برابر آن حضرت طبقی از سیب سبز بود، بخدا صبر نکردم و گفتم: قربانت، اینها را می‌خوری با اینکه مردم آن را بد دانند، فرمود:-

گویا همیشه‌ام شناخته- من امشب تب سختی کردم و فرستادم آن را برایم آوردند که تب را میبرد و حرارت را آرام میکند، و آمدم دیدم همه خاندانم تیدارند و بآنها خورانیدم و تبشان را ریشه کن کردم، در کافی: بسندش با اندک اختلافی در تعبیر آن را آورده (ج 6 ص 356) و در کافی گفته درست هدیه‌ای برای امام علیه السلام برده.

بیان: اینکه گفته- گویا همیشه مرا میشناخته، یعنی خودمانی با من گفتگو کرد در برابر بی‌ادبی من و بدان که بیشتر پزشکان پندارند سبب هر نوع باشد برای تب زیان دارد و آن را برانگیزد، و من باهل مدینه برخوردیم که در تبهای گرم خود با سبب ترش و ریختن آب سرد بسر و تن درمان میجستند و میگفتند که از آنها سود میبرند، و احکام هر بلدی در این باره اختلاف دارد جدا.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 83

6- در محاسن (552) از سلیمان بن درستویه واسطی است که مفضل بن عمر مرا برای حوائجی نزد امام ششم علیه السلام فرستاد (و همان مضمون شماره 5- را روایت کرده با اندک اختلافی).

7- در طب: بسندش از عبد الله بن بکیر که نزد امام ششم علیه السلام بودم و تبادشت و کنیزش نزد آن حضرت آمد و گفت: قربانت چطور هستی؟ و حالش را پرسید، جامه کهنه‌ای بر تن آن حضرت بود که آن را روی دو رانش انداخته بود، کنیز گفت: کاش آن را بر خود میانداختی تا عرق کنی تو تنت را بر آوردی برابر باد، فرمود: بار خدایا آنها را بمخالفت پیغمبرت حریص کردی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: تب تفت دوزخ است، و بسا فرمود: از جوشش دوزخ است و آن را با آب سرد خاموش کنید.

بیان: در نسخه‌ای بجای «آنها را حریص کردی»: لعنت کن آنها را آمده و بهر تقدیر مقصود از آنها مخالفین یا پزشکانند که کنیز قول آنها را گرفته در نهاییه است که در حدیث است شدت گرما از فیح دوزخ است و فیح شعله کشیدن گرما است و جوشش آن و مقصود تشبیه است یعنی چون آتش دوزخ.

8- در طب: بسندش از امام ششم علیه السلام که: تب از نفس دوزخ است و آن را با آب سرد خاموش کنید.

9- و از همان: بسندش از محمد بن مسلم از امام پنجم علیه السلام که چون تب میکرد دو جامه تر میکرد و یکی را بر خود میافکند و چون خشک میشد دیگری را میافکند.

و محمد بن مسلم گفت: شنیدم امام ششم میفرمود: ما دارویی برای تب چون آب سرد و دعاء نیافتیم.

بیان: استشفاء بر ریختن آب خنک بر تن و مرطوب کردن هواء آنجا که بیمار در آنست و دیوار و بته‌ها و گلها و جز آنها را که ذکر شده پزشکان در تبهای گرم و سوزان نسخه کرده‌اند.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 84

10- در طب (50): بسندش از ابی اسامه شحام که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: جد ما صلی الله علیه و آله برای رفع تب برنگزیده جز وزن ده درهم (در حدود 5 مثقال) شکر با آب سرد در ناشتا.

11- در عیون بچند سند از امام حسین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و او تبار بود و باو فرمود: غبیراء (سنجد) بخورد (ج 2 ص 43).

بیان: یکی از پزشکان گفته: غبیراء خشک است در پایان درجه 2 سرد است در درجه 1 و کمتر از زعرور قبض دارد، و صفرائی که بدرون شکم ریخته دفع کند، و هر سیلانی را ببندد، و از سرفه گرم سود بخشد و قی را بند آورد، و لیزی شکم را سودمند است که از صفراء باشد، و شکم را جمع کند و از فزونی بول جلو گیرد، و گفته‌اند برای معده و هضم غذا زیان دارد، و فانید آن را اصلاح کند- پایان- 12- در خصال- 117- نشانه‌های خون چهار است: خارش، جوش تن چرت و سرگیجه.

13- و از همان- 161: بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر دردی از از درونست جز زخم و تب که از برون آیند، داغی تب را با بنفشه و آب خنک بشکنید که سوز آن از تف دوزخ است.

و فرمود علیه السلام در تابستان بتبار آب سرد ریزید که سوز آن را بنشانند.

فرمود: یاد ما خاندان، درمان تب و دردها و وسوسه و دو دلی است.

فرمود: آب باران نوشید که بدن را پاک کند و هر درد را دفع کند و خداوند تبارک و تعالی فرمود «و فرو آرد بر شما از آسمان آبی تا شما را پاک کند و پلیدی شیطان را از شما ببرد و دل‌های شما را بهم بندد و گامها را استوار سازد، 11- الانفال».

بیان: «ورود کنند بر تن» یعنی مایه در تن ندارند مانند زخم از برون و تب از هوای سرد یا گرم «با بنفشه» یعنی شربت‌تی که از آن سازند دفع می‌شود

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 85

زیرا که پزشکها برای اکثر تبها بویژه تبهای سوزان شراب بنفشه نافع دانسته‌اند و در تب محرقه بو کردن آن را هم گفته‌اند: نزدیک او نهند گل‌های نیلوفر و بنفشه.

14- در مجالس ابن الشیخ، بسندی تا امام چهارم که فرمود: شکم تبار را با قاووت و عسل 3 بار تر کنید، و در ظرفها بگردانید و به تبار نوشانید که تب داغ را ببرد، و همانا بوحی عمل شده.

بیان: شاید مقصود از آن تبهای بلغمی است که در بلاد حاره غالبند.

15- در محاسن - 501- بسندی که امام ششم بابی بشیر گفت: با چه بیماران خود را مداوا کنید گفت: با این داروهای تلخ، فرمود: نه، چون یکی از شماها بیمار شود، شکر سفید بگیر و بکوب و آب سرد بدان بریز و باو بنوشان چه آنکه درمان را در تلخها نهاده تواندش در شیرین نهد.

بیان: گویا مقصود از شکر سفید همان قند است و بسا نبات سفید باشد و گویا در تبهای بلغمی است.

16- در محاسن - 468- بسندی از امام ششم علیه السلام که کباب تب را میبرد.

17- و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که دو سال و بیشتر بیمار شدم و خدا بمن برنج را الهام کرد و فرمان دادم شسته شد و خشک شد و بو داده شد با آتش و کوبیده شد، و نیمی سفوف و نیمی شربت شد (502).

18- در محاسن: بسندی که امام ششم فرمود: پیاز تب را ببرد.

19- در طب - 50- بسندی از ابی اسامه که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: تب فرزندان انبیاء دو چندانست.

بیان: یعنی تب آنها از دیگران سخت تر است.

20- در طب: بسندی از محمد بن اسماعیل بن ابی زینب که شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: بیرون کردن تب از تن بسه چیز است: قیء، عرق کردن شکم رفتن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 86

21- و در همان: بهمین سند از امام رضا علیه السلام که موسی بن جعفر علیه السلام بیمار شد و پزشکان آمدند بالینش و عجائبی برایش وصف کردند و شنیدم فرمود:

بکجاها میروید؟ بر سید این داروها اکتفاء کنید که هلیله و رازیانه و شکر است، در سه ماه تابستان ماهی سه بار و در زمستان ماهی سه روز و هر روزی سه بار و بجای رازیانه مصطکی باشد و جز بیماری مردن بیمار نشود (50).

22- در طب: بسندی از محمد بن ابراهیم جعفی از پدرش که نزد امام ششم علیه السلام رفتم بمن فرمود: چرا رنگت پریده؟ گفتم تب سه یک دارم، فرمود:

کجائی تو از داروی مبارک طیب، شکر را بسا و آب بز و ناشتا که تشنه شوی بنوش گفت: عمل کردم و دیگر تب باز نگشت.

23- و از همان -51: بسندی از ابی الحسن علیه السلام که پرسش شد از تب نوبه غالب فرمود: غسل و شونیز را بگیرند و سه قاشق از آن بخورند که بریده شود، و آن دو مبارک باشند خدا تعالی در باره غسل فرموده «برآید از شکم آنها شربتتی چند رنگ که در آن برای مردم شفاء است 69- النحل» و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره سیاه دانه فرمود: شفاء هر دردیست جز مرگ، فرمود:

این دو نه گرمند و نه سرد و نه دارای طبائع، همانا هر جا بیفتند درمانند.

بیان: مقصود اینست که اثر آنها بطبع نیست بلکه بخاصیت است.

24- در طب (51): بسندی از امام دهم علیه السلام که بهترین درمان تب سه یک اینست که در روز نوبت تب فالوده غسل پر زعفران خورند و در جز آن روز نخورند.

25- و از همان -55: بسندی از امام صادق علیه السلام که هیجان خون سه نشانه دارد جوش در پوست و خارش در تن و مورچه زدگی.

بیان: جوش و خارش تن بیشتر از فزونی خونند و اگر چه از اخلاط دیگر هم میباشند و جنبش جانوران خیال آدمی است که مورچه یا جانور در میان پوست او است و اطباء آن را مورچه زدگی نامند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 87

26- در طب (53): بسندش از امام ششم که اگر مردم خاصیت سیب را میدانستند بیماران خود را جز با آن درمان نمیکردند.

27- و از همان -63: بسندش از سماعه که از امام ششم علیه السلام پرسیدم بیماری سیب میخواهد و بر او غدقن شده که بخورد، فرمود بتبیداران خود سیب بخورائید که چیزی برایشان از آن سودمندتر نیست.

28- و از همان -72: از مهران بلخی که ما در خراسان نزد امام رضا علیه السلام رفت و آمد داشتیم یک جوانی از ما روزی از یرقان بآن حضرت شکایت کرد فرمود خیار باذرنج را بگیر و پوست کن و پوستش را با آب پیز و سه روز ناشتا هر روزی یک رطل (91 مثقال) بنوش، و آن جوان پس از آن بما گزارش داد که یار خود را دو بار با آن مداوا کرده و بفرمان خدا خوب شده.

29- در مکارم - 87- از طب الائمه که امام صادق علیه السلام فرمود: برای خون سه نشانه است، جوش در تن، خارش، جنیندن جانور، و در حدیث دیگر چرت زدگی، و چون یکی از اهل خانه بیمار میشد میفرمود به چهره‌اش نگاه کنید، اگر میگفتند: زرد است میفرمود: از خلط صفراء است و میفرمود آبی باو نوشانند، و اگر می‌گفتند سرخ است، می‌فرمود از خونست و فرمان حجامت میداد.

30- در کافی - 88- روضه - بسندش از امام ششم علیه السلام، که هیچ دردی نیست مگر راهی بتن دارد و منتظر است کی فرمان یابد و آن را دریابد و در روایت دیگر افزوده جز تب که یکباره وارد می‌شود.

بیان: بسا مقصود اینست که بیشتر دردها مایه‌ای در تن دارند که خرده خرده آماده می‌شود تا فرمان خدا برسد جز تب که مایه‌ای در تن ندارد و از برون درآید بوسیله تصرف مواد گرم یا سرد یا بو گند و یا زهرناک.

31- در کافی - 109- روضه - بسندی از علی بن ابی حمزه که امام هفتم بمن فرمود: هفت ماه تب کردم و پسر 12 ماه و بر ما دو چندان میشد.

چنان فهمیدم که تب همه تن را نگیرد، بسا بالا بگیرد و پائین تنه را نگیرد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 88

بسا برعکس، گفتم: قربانت اگر اجازه دهی حدیثی از ابی بصیر برایت باز گویم از جدت علیه السلام که چون تب میکرد با آب سرد مداوا میکرد و یاری میجست، دو جامه داشت یکی در آب سرد بود و یکی بر تنش و نوبه میکرد با آنها، سپس فریاد میزد تا آوازش از دم درب شنیده میشد که ای فاطمه دختر محمد، گفتم قربانت شما دارویی برای تب ندارید؟ فرمود دارویی برایش نیافتم جز دعاء و آب سرد، من بیمار شدم و محمد بن ابراهیم یک پزشکی آورد و او دوائی برایم آورد قیء آورد، و من نوشیدم، چون وقتی قی کنم همه بندهای تنم از جا در روند.

توضیح: شاید مقصود اینست که اثر حرارت گاهی در بالا تنه پدید شود و گاهی در پائین، فریاد میزد یا فاطمه بنت محمد برای دادرسی و استغاثه و استشفاء «هر بندم در رود» یعنی از ناتوانی نمیتوانم قی کنم، و روایت دلالت دارد که بیان کیفیت بیماری و اندازه‌اش شکایت بدی نیست.

32- در کافی (ج 8 ص 273): بسندش از امام ششم علیه السلام که تب با سه چیز از تن بدر آید، از عرق کردن و از شکم رفتن و از قی.

بیان: در عرق با حرکت و یا کسر عین یعنی خون گرفتن از رگ و مقصود رگ زدندست یا اعم از آن و حجامت و یکم روشنتر است، و مقصود از بطن اسهال است (بسا کلمه عرق بمعنی عرق کردنست که ترجمه شد چون عرق کردن هم وسیله رفع برخی تبها است - شرح مترجم).

33- در کافی (245- روضه): بسندش از ابراهیم جعفی که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و بمن فرمود: چرا رنگ چهره‌ات پریده و لاغر شده‌ای؟ گفتم تب ربع دارم فرمود چه‌ات بازداشته از مبارک طیب؟ شکر را بکوب و با آب بهم بزن و ناشتا در بام و شام بنوش گفت: عمل کردم و تبم برید و برنگشت.

34- در دعائم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: تب تف دوزخ است و آن را با آب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 89

خاموش کنید، و هر زمانی تب میکرد آب میخواست و دست در آن می گذاشت.

35- الشهاب: تب پیک مرگ است، تب تف دوزخ است، تب بهره مؤمن است از دوزخ.

الضوء: تب شعله‌وری تن است و محموم بمعنی تبار از حم باز گرفته است و بر خلاف قاعده صرفی است مانند مزکوم از زکام، و مرگ بی‌زندگی شدن تن است و نزد محققان هستی ندارد بلکه نبودن زندگی است و مقصود آگهی است برای آماده بودن کار سرای دیگر تا نابهنگام مرگش در نگیرد و در افسوس بی‌سود دچار شود و باید بداند تب که آمد او را از اهل و فرزند بازستاند و نیرو و چابکی او را ببرد، سود حدیث در نظر آوردن مرگ است و حذر کردن از آن، و توقع رسیدن آن و بی‌اعتمادی بزندگی جهان گذرا، و بدینی بکمترین بیماری و پندار آنکه بیماری مرگ آور است، راوی حدیث حسن است و دنباله‌اش اینست که تب زندان خدا است در زمین که هر گاه خواهد بنده‌اش را در آن کشاند و هر گاه خواهد آزادش کند.

فیح: برافروختن سوزش است و جوشیدن دیگ، یعنی تب و جوشش آن گناه را از آدمی بریزد و کفاره بزهکاریست و گویا حضرتش صلی الله علیه و آله فرا گرفتن تب تن را پرداخت عذابی دانسته که سزدش از راه نمونه آوردن و مانند کردن، و چون کیفر بایست را پرداخت ثواب دائم برایش بماند، این حدیث در معنا نزدیک است بدان که در دنبالش آید و برای دلداری دادن بمؤمن و کشاندن او است به تحمل آنچه خدا - تعالی بوی رساند برای پاک کردن او از گناه.

و از او: صلی الله علیه و آله روایت است که هر که سه ساعت تب کند و بر آن شکبیا باشد خدا بر فرشته‌هاش بدو بالد و فرماید: فرشته‌هایم بنگرید به بنده‌ام و شکیب او بر بلایم، برای بنده‌ام برات آزادی از دوزخ نویسد، و برایش نوشته شود: بنام خداوند بخشنده مهربان، این نامه‌ایست از خدای عزیز حکیم برائتی است از خدا برای بنده‌اش فلان پسر فلان که منت از عذابم آسوده‌ات کردم و بهشتم را بر تو بایست



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 90

نمودم، بسلامت در آن درآ.

و از ابی درداء است که: من از رنج یک شب درد، بشتراں سرخ مو شاد نشوم، بیماری مؤمن کفاره گناه او است.

و از حسن بصریست که خدا تعالی مؤمن را با تب یک شب کفاره کند و ببخشد سود حدیث امر بشکیبائی و پذیرائی از خداست در آنچه از بیماری که وسیله تأدیب است و آگهی باینکه هر دردی وسیله پاک شدن از گناه است بعلاوه از عوض و ثوابی که صبر دارد، راویه حدیث عایشه است و دنبالش اینست که «خنکش سازید با آب».

و حدیث سوم در معنا با آنها که پیش از آنست نزدیک است، و حظ بمعنی بهره است (در جمع و تصریف حظ بیاناتی دارد و شعری گواه آورده و گفته) معنی حدیث اینست که خدا تعالی گناهانش را بریزد، و در برابر بیماری که بدو داده و صبر کرده او را بیامرزد و بدوزخ کیفر نکند و گویا تب همان بهره دوزخ اوست و در حدیث دیگر روایت است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هیچ آدمی نباشد جز که بهره‌ای از دوزخ دارد و بهره مؤمن همان تب است.

و از مجاهد است در تفسیر قول خدا تعالی «و نیست از شما کسی مگر آنکه در آن وارد شود این بر پروردگارت بایست و گذرا است 70- مریم) که هر مسلمانی تب کرد البته واردش شده، و بهره مؤمن از آن همانست، سود حدیث دلداری و خوش کردن دل است از رنجی که آدمی از دردها و بیماریها میکشد بوسیله ریختن گناهان و بارها از او، و آگهی باینکه در کیفرش بهمان اکتفاء شود و سزایش تقریباً همانست راوی حدیث عبد الله بن مسعود است و دنباله حدیث است «تب یک شب کفاره گناه یک سال است تمام».

36- در کافی - 265- روضه-: بسندش که امام ششم بمردی فرمود: با چه تبارانتان را مداوا کنید. گفت؟ اصلحک الله: با این داروهای تلخ، بسفائج، غافث، و مانند آن، فرمود: سبحان الله آنکه بتلخ به میکند میتواند به شیرین هم به کند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 91

سپس فرمود: چون یکی از شما تب کرد ظرف پاکی بگیرد و در آن یکحبه قند و نیم بنهد و آنچه از قرآن حاضر داند بدان بخواند و آن را شب در برابر اختران نهد و روی آن آهنی نهد، بامداد آب بر آن ریزد و آن را با دست بمالد و بنوشد، در شب آینده یک حبه دیگر قند بر آن فزاید که 2 حبه و نیم شود، و در شب سوم یکی دیگر که 3 حبه و نیم شود.

بیان: دلالت دارد که حبه قند اندازه مشخص داشته و گویا همانست که در شیشه و قالب دیگر ریزند و حبه‌های خرد و درشت مانند از آن ببندد و در عرف آن را نبات خوانند، و بسا جز آنست چنانچه در باب خود آید ان شاء الله.

بسفایح چنانچه اطباء گفتند: چوب تیره ایست که بسیاهی و سرخی اندک زند، نازک است و پهن و دندانه‌دار مانند کرم چند پا، مزه شیرین کرفی دارد، و با شکر نوشیده شود، یکی از آنها گفته: بر درخت جنگل و نیزار روید، و یکی گفته بر سنگ روید، گرم است بدرجه 2 و خشک بدرجه 3 و بر اثر در خشک کردن، رطوبات را بخشکاند، و 3 درهم (در حدود 2 مثقال) آن مسهل است بی فشار بر روده‌ها برای سوداء و بلغم و کیموس آبی، و مانند آن در قانون گفته است.

و گفته: غافت از گیاهان خاردار است و برگش چون برگ شاه‌دانه است و گلش چون گل نیلوفر که آن را یا شیرهاش را بکار برند، گرم است بدرجه 1- و خشک بدرجه 2- لطیف است و برنده بی کشش و حرارت در ظاهر، اندکی کرف است و بدمزه و تلخ سخت چون تلخی صبر برای بیماری داء الثعلب و داء الحیه تازه خوبست، با پیه کهنه بر زخمهای سخت و به نشدنی ضماد کنند.

شیره‌اش برای جرب و کچلی و خارش نافع است که با آب شاه‌تره و سکنجبین بنوشند و گلش برای دردهای کبد و ورمهای معده خوبست چه بوته آن باشد و چه شیره آن و برای بد هضمی و استسقاء خوب است، و برای تبهای پاکیر و کهنه نافع است بخصوص شیره آن، بویژه با شیره افسنتین.

میگویم: بزودی بسیاری از اخبار در ابواب داروها و گلها و دانه‌ها بیاید ان شاء الله تعالی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 92

### باب پنجاه و سوم حجامت، حقنه، سعوط، قی

1- در خصال- 117- بسندش از امام ششم علیه السلام که دارو چهار است:

حجامت، سعوط، حقنه و قی (سعوط داروئی است که در بینی کشند).

2- در خصال- 26- بسندی از امام ششم علیه السلام که گذر کرد بقومی و حجامت میکردند فرمود: چه میشد شما را

اگرش بشام یک شنبه پس میانداختید که درد را بهتر میکشید: در مکارم بی‌سندش آورده.

3- در خصال- 27- بسندش از یونس بن یعقوب که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: روز دوشنبه رسول خدا صلی

الله علیه و آله حجامت کرد و گندم بحجامت کن داد.

4- و از همان: بسندی تا امام ششم علیه السلام که همیشه رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه پس از عصر

حجامت میکرد.

5- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که حجامت آخر روز دوشنبه درد را بخوبی از تن میکشد.

بیان: دور نیست اخبار روز دوشنبه از تقیه باشد چون اخبار شوم بودن آن بسیار است و بسا که بدان اخبار تخصیص خورند، و نکته‌ای هم دارد که شومی آن برای مصیبت زدگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است در آن و حجامت که درد و مصیبتی است خود همدردی با آنها است ولی آزمودیم که حجامت در آن و در چهارشنبه بیشتر سودی ندارد.

6- در خصال- 30- بسندش از محمد بن رباح قلاء که دیدم امام هفتم علیه السلام روز جمعه حجامت میکرد، گفتم: قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود:

آیة الکرسی میخوانم، چون خونت جوش آمد در شب یا روز آیة الکرسی بخوان و حجامت کن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 93

7- و از همان: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس سه شنبه 17 یا 14 یا 21 ماه حجامت کند درمان همه دردهای سال را دارد، و در جز این روزها همان درمان درد سر و دندان و جنون و خوره و پیسی است.

8- در خصال- 28- بسندش تا یکی اصحاب ما که در آدم بر امام دهم علیه السلام روز چهارشنبه و او حجامت میکرد، گفتم مردم حرمین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کنند که فرمود: هر که روز چهارشنبه حجامت کند و پیس شود جز خود را سرزنش نکند فرمود: دروغ گویند، همانا پیسی از تخم در حیض است.

9- و از همان- 30- بسندش از معتب بن مبارک که روز پنجشنبه رفتم حضور امام ششم علیه السلام و حجامت میکرد، گفتم: ای پسر رسول خدا روز پنجشنبه حجامت میکنی؟ فرمود: آری، هر که روز پنجشنبه که شامگاه جمعه است حجامت کند خونس از ترس قیامت پیش آید و تا بامداد پنجشنبه باشیانه خود برنگردد، سپس رو بغلامش زنج کرد و فرمود: ای زنج شاخ حجامت را سخت ببند و خون گیرت را نرم دار و تیغت را تیز کن و تند بکش.

10- در طب: امام ششم فرمود: هر که آغاز روز پنجشنبه آخر ماه حجامت کند درد بخوبی از او برآید.

11- در معانی الاخبار- 172- بسندش از امام ششم علیه السلام که یکی از یارانش فرمود: چون حجامت خواهی و خون از حجامتگاهت برآید پیش از آنکه فارغ شوی و خون سرازیر شود بگو: بسم الله الرحمن الرحیم پنهام بخدای کریم در این حجامت از چشم زخم در خون و از هر بدی، سپس فرمود: ای فلانی چه دانی که چون این را گفتمی البته همه چیز را فراهم کردی، که خدا تبارک و تعالی فرماید: «اگر غیب دانستم بسیار خیر اندوختم و بدی ندیدم، 188- الاعراف» یعنی فقر ندیدم (از قول پیغمبر) و فرموده است عز و جل «و همچنین شد تا بگردانیم از او بدی و هرزگی را 24- یوسف» یعنی از زنا، و موسی گفت «در آور دستت را در گریبان تا برآید درخشان و سفید بی بدی. 12- النمل»

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 94

یعنی بی‌مرض.

در طب: بسندی همین روایت را از جابر جعفی از قول امام پنجم آورده تا کلمه، بی‌مرض، سپس فرموده همه اینها را در حجامت خود جمع کن و خون بدین عودۀ پیش روان گردد.

در مکارم- 82- بی‌سند آن را از امام صادق علیه السلام آورده.

بیان: از اینکه فرمود چه دانی؟ مقصود اینست که بدان که «از هر بدی» شامل استعاذه از همه آفات دین و دنیا است از بیماریهای تن و احوال دین و از آیات گواه آورد که سوء بهمه این معانی آمده.

12- در معانی الاخبار- 247- بسندی تا امام پنجم علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سر و میان دو شانه و در پشت هر سه حجامت کرده و یکی را سودمند و دیگری را فریادرس و سومی را نجات بخش نامیده.

13- و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که محل حجامت در سر یک وجب از سر بینی بالا است باندازه میان سر انگشت بزرگ و سبابه بالای دو ابرو، و رسول خدا آن را نجات بخش مینامید و در حدیث دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سر حجامت میکرد و آن را فریادرس یا نجات بخش مینامید.

بیان: فضیلت حجامت سر و سودهاش در روایات خاصه و عامه وارد است، و برخی پزشکها گفته: حجامت میان سر البته سودمند است، و روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را انجام داده برخی از آنان گفته: رگ زدن باسلیق برای حرارت کبد و سپرز و شش سودمند است، و هم برای شوصه و سینه پهلو و بیماریهای خونی دیگر که در زیر زانو تاران رخ دهند و زدن رگ اکحل برای امتلاء و فزونی خون در همه تن خوب است بویژه اگر فاسد باشد، و زدن رگ قیفال برای بیماری سر و گردن از فزونی خون یا فسادش سودمند است و خون گرفتن از دو رگ زنده زیر گلو برای درد سپرز و نفخ شکم و تنگ نفس و درد جنین خوب است.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 95

حجامت بر شانه خوبست برای بیماریهای سر و رو چون گوش و چشم و دندان و بینی و گلو، و بجای رگ زدن قیفال، حجامت زیر زرخ خوبست برای درد دندان و چهره و گلو و سر را پاک کند، حجامت بر پشت پاها بجای زدن رگ صافن است که زیر کعب است و خوبست برای رگهای رانها و ساقها و مایه بریدن خون حیض است و خارش تخمها، حجامت فرود سینه خوبست برای دملهای ران و کچلی آن و جوشهای آن و برای درد نقرس و بواسیر و داء الفیل و خارش پشت و محل همه آنها هنگام جوشش خون و نیاز بآنست، حجامت بر معده خوبست برای روده‌ها و فساد حیض.

14- در خصال: 28- از عبد الرحمن بن عمر و بن اسلم گفت: امام هفتم را دیدم روز چهارشنبه و تبار حجامت میکرد و تبش نبرید و روز جمعه حجامت کرد و تبش نبرید.

15- و از همان -29-: بسندش از محمد بن احمد دقاق که نوشتم بامام دهم و پرسیدم از حجامت در روز چهارشنبه آخر ماه پاسخ نوشت هر که روز چهارشنبه آخر ماه بر خلاف بدفالن حجامت کند، از هر آفتی عافیت یابد و از هر ناگواری نگهداری شود و حجامتگاههای سبز و زخم نشوند.

16- و از همان (..) بسندش از حذیفه بن منصور که دیدم امام ششم علیه السلام پس از عصر چهارشنبه حجامت کرد.

17- و از همان: بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که از حجامت در روز چهارشنبه و از نوره در آن خودداری کنید که روز نحس مستمر است و دوزخ در آن آفریده شده.

18- در خصال: 156- بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که حجامت تن را درست و خرد را محکم سازد.

19- و فرمود علیه السلام حقنه از چهار چیز است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهتر درمان شما حقنه است که شکم را فربه کند و درد درون را جلو گیرد و تن را نیرو دهد، با بنفشه سعوط کنید، و حجامت را باشید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 96

و فرمود علیه السلام از حجامت و نوره در چهارشنبه خودداری کنید که روز نحس مستمر است و دوزخ در آن آفریده شده، و در جمعه ساعتی است که هر که در آن حجامت کند بمیرد.

بیان: از چهار است، گویا سه دیگرش حجامت است و سعوط و قی، یا بجای 3 و 4- عسل است یا داغ کردن یا پرهیز یا راه رفتن و برای هر کدام گواهی است در اخبار.

در نهاییه است که در حدیث آمده «دارو نوشید و سعوط کرد» یعنی دارو در بینی کشید، ابن حجر گفته: سعوط اینست که پشت بخوابد و میان دو کتفش چیزی نهد تا برآیند و سرش فرو شود و قطره را در بینی چکاند از آب یا روغن که داروی تنها یا چند داروی همراه دارند تا بدین وسیله بمغزش رسد و عطسه درد را بر آورد، و از ابن عباس روایت است که بهتر دارو که درمان کنید سعوط است.

20- در مجالس صدوق است در مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که از حجامت در روز چهارشنبه نهی کرده.

21- در علل (ج 2 ص 285) و عیون- ج 1 ص 247-: بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که روز سه شنبه روز جنگ و خونست.

22- در عیون (ج 1 ص 279): بسندش از سلیمان جعفری که شنیدم ابو الحسن علیه السلام میفرمود: روز سه شنبه ناخنها را بگیرد و روز چهارشنبه بحمام روید، روز پنجشنبه نیاز حجامت خود را برآورید و روز جمعه بهترین عطر خود را بکار برید.

23- و از همان - ص 279- بسندش از مقاتل بن مقاتل که دیدم امام ششم علیه السلام روز جمعه هنگام ظهر بر سر راه در حال احرام حجامت میکرد.

صدوق - ره - گفته: در این حدیث چند فائده است:

1- تجویز حجامت در روز جمعه برای ناچاری تا دانسته شود که بدی آن در حال اختیار است.

2- تجویز حجامت هنگام زوال ظهر.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 97

3- برای محرم ناچار حجامت رواست، ولی باید محل حجامت را نتراشد و لا قوه الا بالله.

24- در عیون (ج 2 ص 16): باسنادی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

اگر در چیزی درمانی باشد در تیغ حجامت کن است و در نوش غسل.

جوهری گفته: مشرط تیغ حجامست ....

25- در معانی الاخبار: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چه خوب شیوه ایست شیوه حجامت کردن دیده را روشن کند و درد را ببرد.

26- در محاسن 558: که امام ششم علیه السلام فرمود: جبرئیل مسواک و خلال و حجامت را فرو آورد.

27- در فقه الرضا: که فرمود: چون خواهی حجامت کنی چهار زانو برابر حجامت کن بنشین و بگو: «بسم الله الرحمن الرحیم، پناه بخدای کریم در این حجامت از چشم زخم در خون، و از هر بدی و علت و بیماری و دردها و بیماریها، و از تو خواهم عافیت و تندرستی، درمان هر درد».

28- از امام ششم روایت است که آیه الكرسي بخوان و هر روزی خواهی حجامت کن، و صدقه بده و هر روزی خواهی سفر کن.

29- در طب: بسندی از سماعه که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: حقنه هم از داروها است، و پندارند شکم را بزرگ کند، و نیکانش بکار بستند.<sup>۱۱۷</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 6؛ ص 97

- و از همان: بسندی از امام ششم که بهترین دارو حجامت است و سعوط و حمام و حقنه.

تأیید: عامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود: بهتر داروی شما حجامت است، برخی گفتند خطاب بمردم حجاز است و همگنانشان از مردم بلاد گرمسیر که خونشان بسطح بدن گراید و از این برآید که طرف خطاب جز پیرانند که حرارت تنشان اندک است، ابن سیرین گفته: چون چهل سالش شد حجامت نکند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 98

طبری گفته: برای آنکه عمر در کاستی است و تن بکاهش می‌رود و نشاید با ریختن خون سست ترش سازد،- پایان- و مقصودش کسی است که نیاز او بحجامت مشخص نیست و کسی که بدان اعتماد ندارد و ابن سینا در رجزش گفته است:

نبرد عادتش بیکباره.

هر که را رگ زدن بعبادت شد

بلکه آن را خرده خرده کم کند تا در دهه هشتادم عمر پیاپی رسد.

31- در طب: بسندش از امام ششم که دارو چهار است: حجامت، نوره کشیدن، قی و حقنه.

32- در طب: بسندش از امام پنجم علیه السلام که طب عرب در سه چیز است تیغ حجامت، حقنه و آخرین درمان داغ کردنست.

33- و از امام ششم علیه السلام که طب عرب در پنج چیز است: تیغ حجامت حقنه، سعوط، قی، حمام و آخرین درمان داغ کردنست.

<sup>117</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

- 34- و در روایت دیگر از امام پنجم علیه السلام طب عرب در هفت است (و بدان پنج: شربت غسل و نوره را افزوده).
- 35- و از همان -56- بسندی از طلحة بن زید که پرسیدم از امام ششم از حجامت در روز شنبه و چهارشنبه و حدیثی که عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گویند باو گفتم آن را منکر شد و فرمود: آنچه درست است از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله اینست که: چون خون یکی از شما جوشید باید حجامت کند تا مبادا او را بکشد، سپس فرمود: کسی از خاندان خود را ندانم که در آن عیبی بیند.
- 36- و نیز از امام ششم علیه السلام روایت است که در نخست سه شنبه ماه آذار رومی حجامت کردن یک سال تندرستی آورد باذن خدا تعالی (56).
- 37- و از آنان علیهم السلام روایت است که حجامت روز سه شنبه 17- ماه هلالی تندرستی یک سال است.
- 38- در طب: بسندی از امام پنجم علیه السلام که هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله از دردی ننالید جز اینکه بحجامت مداوا کرد، ابو طیبه گفته: من رسول خدا صلی الله علیه و آله
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 99
- را حجامت کردم و یک اشرفی بمن داد و خون او را نوشیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن را نوشیدی؟ گفتم: آری، فرمود: چه تو را بر آن واداشت؟ گفتم بدان تبرک جستم، فرمود: از همه دردها و بیماریها و فقر و فاقه در امان شدی، بخدا هرگز آتش بتو نرسد (56 طب) بیان: ابو طیبه بطاء فتحه دار و یاء ساکن دو نقطه بزیر از صحابه است نامش نافع است، حجامت کن بوده مولای محیصه بن مسعود انصاریست. در یکی از رجال عامه چنین آمده.
- 39- در طب -57- بسندی از امام ششم علیه السلام که از داروی پیغمبرانست حجامت، نوره و سعوط.
- 40- و از همان: از احمد بن عبد الله بن زریق که امام ششم علیه السلام بمردمی گذشت که حجامت میکردند، فرمود: کاش بشام یک شنبه پس انداخته بودیدش که درد را بهتر به کند.
- 41- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون خون شما جوشید حجامت کنید زیرا بسا خون بجوشد و بکشد صاحبش را.
- 42- از امام پنجم که: بهترین داروی شما حقنه است، سعوط، حجامت و حمام.
- 43- و از همان -57- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حجامت در سر درمان هر درد است جز مرگ.



44- و از همان (..): بسندی از امام ششم که رسول خدا سه حجامت میکرد یکی در سر و آن را متقدمه مینامید و یکی میان دو شانه و آن را نافع مینامید، و یکی میان دوران و آن را مغیثه مینامید.

45- و از همان: بسندی از ام احمد که آقایم علیه السلام فرمود: هر که در نخست خون شاخ حجامت خود نگاه کند از واهنه در امانست تا حجامت دیگر، منش پرسیدم واهنه چیست؟ فرمود: درد گردن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 100

بیان: در نهایت گفته: در حدیث عمران بن حصین است که خلانی نزد او آمد و در بازویش حلقه مس زردی بود- و در روایت دیگر- بدستش انگشتر مس زردی بود، فرمود: این چیست؟ گفت از برای واهنه است، فرمود: اما آن برایت جز فزون سستی ندارد، واهنه رگی است در شانه که همه دست را فرا گیرد و از آن رقیه گیرند، و گفته‌اند: مرضی است در بازو، و بسا تیکه سفالی بدان آویزند بنام خزر واهنه و آن دچار مرد است نه زن، و او را از آن نهی کرد چون بقصد نگهداری از درد برگرفته بود و در حکم تائم بود نزد او که از آنها نهی شده- پایان- و در قاموس است که واهنه بادبست دچار شانه‌ها شود یا بازو یا دو رگ درون گردن و بقصیراء و بیکی از مهره‌های گردن، و در نسخه‌ایست واهیه بیا دو نقطه بزیر و نخست اظهار است و دلالت دارد که بدرد گردن هم گفته شود، یا بدان تفسیر شده برای آنکه ملازم آنست غالباً.

46- در طب- 58-: بسندش از امام پنجم علیه السلام که هر که بنخست خون حجامت خود نگاه کند از درد چشم تا حجامت دیگر در امان باشد.

47- و از همان: بسندی از امیر المؤمنین علیه السلام که چون حجامت میکرد یا حمام میرفت غسل میکرد شعیب گوید من آن را بامام ششم علیه السلام گفتم: فرمود راستش چون پیغمبر صلی الله علیه و آله حجامت میکرد خودش بجوش می‌آمد و جنبش میکرد و با آب سرد غسل میکرد تا آرام شود، و چون امیر المؤمنین علیه السلام بحمام میرفت گرما زده میشد و آب سرد بخود میریخت تا آرام شود.

48- و از همان: بسندی از امام ششم که پیغمبر همیشه در اخدعین (دو رگ درون گردن) حجامت میکرد و جبرئیل از طرف خدا تبارک و تعالی آمد و حجامت شانه را دستور آورد.

بیان: در قاموس گفته: کاهل بر وزن صاحب یک سوم بالای پشت گرده است که شش مهره دارد، و میان دو کتف و بند گردن و پشت را هم گویند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 101

- 49- در طب: بسندی از ابو بصیر که از امام صادق علیه السلام حجامت روز چهارشنبه را پرسیدم فرمود: هر که روز چهارشنبه آخر ماه بر خلاف مردم بدبین حجامت کند از هر دردی عافیت یابد و از هر آفتی محفوظ گردد.
- 50- و از همان- بسندی از زراره که امام ششم علیه السلام حجامت کرد و فرمود ای کنیز سه دانه نقل بیاور: و آنکه فرمود: شکر پس از حجامت خون پاک در آورد و حرارت را ببرد (59).
- 51: و از امام دهم علیه السلام که پس از حجامت انار شیرین بخور که خون را آرام کند و در درون پاکش کند.
- 52 و از همان- 67- بسندش از امام پنجم علیه السلام که هر که قی عمدی کند بهتر از 70 دارو باشد، و قی از این راه هر درد و علتی را بیرون آورد.
- 53- در طب 129- از امام رضا علیه السلام که حجامت دوشنبه از ما و در سه شنبه از بنی امیه است.
- 54- و از همان- 136- بسندش از طلحه بن زید که حجامت روز شنبه را از امام ششم علیه السلام پرسیدم فرمود- ناتوان سازد.
- 55- در مکارم- 81: انصاری روایت کرده که خون امام رضا علیه السلام جوشید و در دل شب حجامت کرد.
- 56- از امام ششم علیه السلام که روزه دار در جز ماه رمضان هر گاه خواهد حجامت کند و اما در ماه رمضان خود را بخطر نیندازد و خون نگیرد مگر آنکه بر او بجوشد، و اما ماها در رمضان شب حجامت کنیم، و روز حجامت ما یک شنبه است و روز حجامت دوستان ما دوشنبه.
- 57- و از امام ششم علیه السلام که مبدا ناشتا حجامت کنی.
- 58- فرمود: با شکم پر بحمام مرو و ناشتا حجامت مکن که روی غذا رگها را بهتر گشاید و بهتر خون درآید و تن را نیرومندتر کند.
- 59- و روایت است از عالم علیه السلام که حجامت پس از خوراک است زیرا چون
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 102
- کسی سیر است و حجامت کند خون فراهم گردد و درد را بر آورد، و چون ناشتا باشد و چیزی نخورده خون برآید و درد بماند.

60- و از زید شحام که نزد امام ششم بودم و حجام خواست و باو فرمود ابزار حجامت را بشوی و بیاویز و اناری خواست و خورد و چون از حجامت فارغ شد انار دیگر خواست و خورد و فرمود: این حرارت را آرام کند.

61- از ابی بصیر که امام پنجم فرمود: پس از حجامت چه میخورید؟

گفتم: کاسنی و سرکه، فرمود: باکی ندارد.

62- و از امام ششم روایت است که حجامت کرد و سه دانه نقل خواست و فرمود: شکر پس از حجامت خون تازه برگرداند، و نیرو بیفزاید.

63- از امام هفتم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که از شماها حجامت کن است روز شنبه حجامت کند.

64- امام صادق علیه السلام فرمود: حجامت روز یک شنبه درمان هر دردیست.

65- و از آن حضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روز دوشنبه پس از عصر حجامت کنید.

66- و از ابی سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که سه شنبه 17 یا 19 یا 21 حجامت کند درمان درد سال باشد.

67- و نیز فرمود: 15، 17 و 21 ماه حجامت کنید مبادا خونتان بجوشد و شما را بکشد.

68- در حدیث است که از حجامت چهارشنبه نهی کرد اگر خورشید در عقرب باشد (13- مکارم).

69- بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که روز چهارشنبه حجامت کند و پیس شود جز خود را سرزنش نکند.

70- در روایتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل فرمان حجامت و سوگند را با گواه برایم فرو آورد و چهارشنبه روز نحس مستمر است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 103

71- و از امام صادق علیه السلام که هر که پنجشنبه آخر ماه در پسین روز حجامت کند بخوبی درد را بکشد از تن.

- 72- و از او علیه السلام که خون روز پنجشنبه در جای حجامت فراهم شود، و چون ظهر شود پراکنده گردد و تو بهره خود را از حجامت پیش از ظهر برگیر.
- 74- از ابی الحسن علیه السلام که حجامت در هفتم حزیران را وامگذار، و اگرت از دست رفت چهاردهم آن.
- 75- از امام ششم علیه السلام آیه الكرسی بخوان و هر گاه خواهی حجامت کن.
- 76- از شعیب عرقوفی که نزد ابی الحسن علیه السلام آمدم و روز چهارشنبه در زندان حجامت میکرد گفتم: مردم گویند هر که در این روز حجامت کند پیس شود، فرمود: این نگرانی برای کسیست که تخم حیض باشد.
- 77- از امام صادق علیه السلام که چون خون یکی از شما شورید حجامت کند مبدا خونش بجوشد و او را بکشد، و هر که خواست از شما در آخر روز باشد.
- 78- (82 المکارم): که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حجامت ناشتا درمانست و در سیری درد و در 17 ماه درمان و روز سه شنبه تندرستی، و جبرئیل بحجامت سفارش کرد تا پنداشتم بایدش کرد.
- 79- فرمود: حجامت سه شنبه 17- ماه درمان درد یک سال است.
- 80- فرمود: حجامت در سر درمان هفت درد است: دیوانگی، خوره پیسی، چرتک، درد دندان تیرگی چشم و سر درد.
- 81- فرمود: حجامت خرد را فزاید و حافظه را نیرو بخشد.
- 82- و از او است که حجامت در گودی (سر خ ب) مایه فراموشی است.
- 83- و از او است علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر و میان دو شانه و پشت خود را حجامت کرد و یکی را نافع می نامید و دیگری را مغیثه و سومی را منقذه. و در جز این حدیث است که در سر را منقذه نامیده، و آنکه در گودی پشت سر است مغیثه و آنکه در شانه است نافع یا- مغیثه (84- مکارم)
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 104
- 84- و از امام صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره بسر خود کرد. و فرمود شما را باید به مغیثه که نافع است برای دیوانگی، خوره، پیسی و خارش تن و درد دندانها.
- 85- از او است علیه السلام که چون کودک چهار ماهه شود هر ماه یک بار در گودی پشتش حجامت کنید که لعابش را بخشکاند و حرارت سر و تنش را فرو کشد.

86- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: درد سه، دارو سه، درد: صفراء، بلغم، خون. داروی خون حجامت، داروی صفراء مسهل خوردن و داروی بلغم حمام.

87- از معاویه بن حکیم: که ابو جعفر علیه السلام پزشکی را خواست و در کف مشتش رگ زد.

88- از محسن و شاء که از درد کبد بامام ششم نالیدم، رگ زنی خواست و پایم را رگ زد و فرمود: برای درد پهلو کاشم بنوشید.

89- روایت است که مردی بامام صادق علیه السلام از خارش نالید، فرمود:

سه بار هر دو پا را میان مچ و کعب حجامت کن، و او انجام داد و درد رفت، و دیگری نالید و فرمود: یکی از دو پاشنه یا هر دو پا را سه بار حجامت کن و به شوی ان شاء الله، گفت: یکی از فزونی خشکی بابی الحسن علیه السلام شکایت کرد فرمود: خشکی تن از بخار کبد است، برو و پای راستت را رگ بزنی، و دو درهم (یک مثقال تقریباً) روغن بادام شیرین بگیر و با آش جو همیشه ملازم باش و از گوشت ماهی و سرکه پرهیز کن و آن مرد انجام داد و خوب شد باذن خدا 85- مکارم).

90- از مفضل بن عمر که بامام ششم علیه السلام از خشکی تن و حرارت نالیدم فرمود: بر شما باد که اکحل را رگ بزیند، و انجام دادم و از من برفت و الحمد لله شکرا (86 مکارم).

91- روایت است که مردی بامام ششم علیه السلام از خارش شکایت کرد، فرمود دارو نوشیدی؟ گفت: آری فرمود: رگ زدی؟ گفت: آری ولی سودی نبردم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 105

فرمود سه بار در هر دو پا میان پاشنه و کعب حجامت کن، و انجام داد و درد از او رفت 92- در کافی - 160- روضه- بسندش از امام ششم علیه السلام که حجامت در راس همان مغيثه است که برای هر دردی جز مرگ نافع است و آن یک وجب است از دو ابرو تا آنجا که انگشت بزرگش برسد، سپس فرمود: اینجا.

93- در کافی - 191- روضه-: بسندش از حمران که امام ششم علیه السلام فرمود: مردم در چه اختلاف دارند؟ گفتم: پندارند حجامت در روز سه شنبه بهتر است، فرمود: بچه دلیل میگویند؟ گفتم: پندارند روز خونست، فرمود: راست گویند و سزاوار است که آن را پریشان نکنند در روز خودش، آیا ندانند در روز سه شنبه ساعتی است که هر که بدان برخورد، خوش آرام نگردد جز آنکه بمیرد یا هر چه خدا خواهد.

بیان: روز خون یعنی روز جنبش یا ریختن آن برای آنچه گذشت که منجمین آن را وابسته بمریخ دانند و مناسب خونریزی شمارند، و اخبار در این باره مختلفند و در باب سعد و نحس ایام گذشت بنقل از دیوان امیر المؤمنین علیه السلام.

که بهر ساعتش بریزد خون

هر که خواهد حجامتی به سه شنبه

چارشنبه است روز خوب فزون

و آنکه نوشیدن دواء خواهد

و ممکن است بدی در همان ساعت وابسته بمریخ باشد که نهی شده و آن ساعت هشتم روز است و اگر چه ظاهر خبر نهی از همه ساعات آنست که مبادا آن ساعت باشد برای اینکه آن ساعت معینی نیست، یا بیانش مصلحت نیست.

و اینکه فرمود خورشید بند نیاید تا بمیرد یعنی از بسکه خورشید برود بمیرد یا آنکه در میان حجامت مرگش در رسد و مقصود از آنچه خدا خواهد، بلاء بزرگ یا بیماری سخت است که علاجش دشوار است و ممکن است این خبر تقیه باشد زیرا مضمونش در روایات عامه وارد است چنانچه بیاید ان شاء الله.

94- در کافی (192- روضه) (در شماره 76 گذشت).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 106

95- در کافی (273- روضه): بسندش از امام ششم علیه السلام که در روز جمعه هنگام ظهر حجامت نکنید که هر که در زوال روز جمعه حجامت کند و بدو بلائی رسد جز خود را سرزنش نکند 96- و از همان (..). بسندش از امام ششم علیه السلام که دواء چهار است: سعوط حجامت، نوره و حقنه.

97- و از همان -273- روضه- بسندش از عمار ساباطی که امام ششم علیه السلام فرمود: آنان که نزد شما می آیند در باره حجامت چه گویند؟ گفتم میگویند در ناشتا بهتر است از روی طعام، فرمود: نه، روی طعام رگ روانکن تر است و برای تن نیرو بخش تر.

98- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که آیه الكرسی بخوان و هر گاه خواهی حجامت کن، صدقه بده و هر روز خواهی سفر کن.

99- و از همان (ج 6 ص 53): بسند عده از امام ششم علیه السلام (در شماره 85- گذشت).

100- و از همان (ج 1 ص 512) بسندی از حجامت گر قشون که امام دهم علیه السلام یک روز هنگام نماز ظهر مرا خواست و فرمود: این رگ را بزنی و من آن را در شمار رگها که میزنند نمیفهمیدم با خود گفتم: کاری از این عجیبتز ندیدم: رگ زدن بیوقت و رگ نامفهوم سپس فرمود: در خانه بانتظار باش، و چون شب شد مرا خواست و گفت: خون را باز کن و باز کردم و فرمود ببند، بستم، باز هم فرمود: در خانه باش و نیمه شب مرا خواست و فرمود: خون را باز کن و در نخست بیشتر در شگفت شدم و نخواستم از او پرسشی کنم و خون را باز کردم سفید در آمد مانند نمک و آنگاه بمن فرمود: آن را ببند، بستم و فرمود:

در خانه باش، و در بامداد سرکارش را فرمود: سه اشرفی طلا بمن داد و آن را گرفتم و بیرون شدم تا نزد ابن بختیشوع ترسا رفتم و باو گزارش دادم، گفت:

بخدا آنچه گوئی نمیفهمم و در طب نمیدانم و در کتابی نخواندم و در این دوره

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 107

کسی کتب نصرانیها را از فلان پارسی بهتر نمیداند نزد او برو، گوید: سوار کشتی ببصره آمدم و از آنجا باهواز رفتم و از آنجا بفارس نزد آن استاد و باو گزارش دادم گفت چند روز بمن مهلت بده، مهلتش دادم و سپس نزد او رفتم و پاسخ خواستم: گفت این که تو گزارش میکنی مسیح یک بار در عمرش انجام داده.

101- در خرائج: که یک پزشک نصرانی که بیش از صد سال عمر داشت بمن باز گفت که شاگرد بختیشوع پزشک متوکل است و مرا گزیده میداشت، و امام یازدهم علیه السلام نزد او فرستاد که ویژهترین یارانش را نزد او فرستد تا او را رگ زند، و او مرا برگزید و گفت: ابن الرضا از من یک رگزن خواسته، تو نزد او برو که امروزه داناترین مردم روی زمین است، و حذر کن که بهر چه فرمانت دهد بدو اعتراض نکنی، من نزد او رفتم و فرمان داد در اُتاقی باشم تا مرا بخواند، و آن وقت که نزد او رفتم برای رگ زدن پسند و خوب بود، و مرا در وقت ناپسندی خواست و طشت بزرگی آورد و رگ اکحلش را زدم و پیوسته خون آمد تا طشت پر شد، وانگه گفت خون را ببند و بستم و دستش را شست و بست و مرا باتاق بازگردانید، و خوراک گرم و سرد فراوانی پیشداشت و تا عصر ماندم و مرا خواست و فرمود: خون را باز کن و طشت را خواست و خون را باز کردم و طشت پر شد و فرمود، ببند، و بستم و دستش را بست و مرا بدان اتاق باز- گردانید و در آنجا شب را گذرانیدم و چون بامداد آفتاب برآمد مرا خواست و همان طشت را حاضر کردم و فرمود باز کن و باز کردم و از دستش مانند شیر برآمد تا طشت را پر کرد و سپس فرمود ببند، بستم و دستش را بست، و یک دست جامه و پنجاه اشرفی طلا بمن داد و عذر خواست و گفت برو، و من آن را گرفتم و گفتم: آقا بمن خدمتی دارد؟ فرمود: آری با کسی که در دیر عاقول همنشین تو گردد خوش رفتاری کن، من نزد بختیشوع آمدم و گزارش دادم؟ گفت: حکماء اتفاق دارند که بیشتر خون تن یک آدمی هفت من است و اینکه تو گفتی اگر از چشمه آب هم در آید عجب است و عجیبتز از آن همان طشت شیر است، و ساعتی فکر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 108

کرد و سه روز و شب کتابها را خواندیم تا از این قصه در عالم چیزی بفهمیم و نیافتیم، وانگه گفت: امروز در جهان داناتری بطب از راهب دیر عاقول نیست، و نامه‌ای نوشت بدو و گزارش این پیشامد را داد، و من نزد دیر او رفتم و فریاد زدم و سری بمن کشید و گفت: تو کیستی؟ گفتم: شاگرد بختیشوع، گفت: نامه او را همراه داری؟ گفتم: آری، زنبیلی پائین کرد و نامه را در آن نهادم و بالا کشید و خواند و فوراً پائین آمد و گفتم تو آن مرد را رگ زدی؟ گفتم: آری، گفت: خوشا بر مادرت و سوار استری شد یک سوم از شب مانده بود که به سرمن رأی رسیدیم و گفتم: کجا را دوست داری خانه استاد ما را یا خانه آن مرد را؟ گفت:

خانه آن مرد را و پیش از اذان نخست بخانه آن حضرت رسیدیم در گشوده شد و خدمتکار سیاهی بدر آمد و گفت: کدام شما راهب دیر عاقولید؟ گفت: قربانت منم، گفت فرو آی، و آن خادم بمن گفت: تو هر دو استر را نگهدار و دست او را گرفت و در آمدند و من ماندم تا صبح شد و روز بالا گرفت وانگه راهب در آمد و جامه‌های ترسائی را کنده بود و جامه سفیدی پوشیده و مسلمان شده بود، و بمن گفت مرا بخانه استادت ببر و رفتم خانه بختیشوع و چون او را دید بسوی او دویده و گفتم چه تو را از دینت بدر برد؟ گفت: من مسیح را دریافتم، گفت: مسیح را یافتی؟

گفت مانندش را، این رگ را در عالم کسی زده جز مسیح و این هم مانند او است در آیات و براهین. و نزد او بازگشت و ملازم خدمتش شد تا مرد.

102- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حقه باکی ندارد جز آنکه شکم را بزرگ میکند.

103- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که روز چهارشنبه یا شنبه حجامت کند و سپس شود جز خود را سرزنش نکند، حجامت در سر درمان هر درد است دارو چهار است: حجامت، حقه، نوره و قی و چون خون یکی از شماها جوشید در هر روزی باشد حجامت کند، و آیه الكرسی بخواند و از خدا خوبی خواهد و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صلوات فرستد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 109

104- فرمود: با روزها دشمنی نکنید تا با شما دشمنی کنند، و چون خون کسی از شما جوشید آن را بریزد گرچه با تیغی باشد.

105- در فردوس از حسین بن علی علیه السلام که در جمعه ساعتی است که اگر کسی در آن حجامت کند بمیرد.



106- از جابر بن عبد الله از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: در حجامت درمانست.

### چند فائده

1- خطابی در کتاب «اعلام الحدیث» بسندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که: شفاء در سه چیز است: نوش عسل، تیغ حجامت، داغ کردن با آتش، و من داغ کردن را بر امتم غدقن کنم، و گفته: این بخش‌ها همه آنچه را مردم با آن درمان کنند فرا دارد.

زیرا حجامت نمونه گرفتن خون است که بزرگترین خلط و اثربخشتترین درمانست نزد نیاز بدان، و عسل مسهل است و جزء معجونهای مسهل تا نیرو بداروها بدهد و اخلاط تن را بیرون ریزد و داغ کردن برای دردهای دشوار و خلط سرکشی است که جز بدان مایه برنشود، و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را شرح داد و از آن نهی کرد، چون درد بسیار و خطر بزرگ دارد، و از این رو عرب در ضرب المثل خود گفته‌اند «و آخر دارو داغ کردنست» و سعد بن معاذ بر رگ اکحل داغ شد و پس از او بسیاری از صحابه داغ شدند.

ابن حجر در فتح الباری گفته: قصد نکرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که دارو همین است و بس زیرا درمان بسا در جز آنها است و همانا اشاره باصول کلی درمان کرده زیرا بیماریها امتلائی، خونی و صفراوی و بلغمی و سودائیند، و درمان خونی به بیرون کردن خونست و حجامت که شیوه عرب بوده نمونه آنست بخلاف فصد که در عرب معروف نبوده، بعلاوه تعبیر به تیغ حجامت رگ زدن را هم فرا گیرد، حجامت در بلاد گرمسیر سودمندتر است و رگ زدن در بلاد سردسیر، و اما امتلاء صفراوی و آنچه با آن ذکر شود دارویش مسهل است و عسل را رمز آن آورده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 110

و اما داغ کردن که در آخر است برای اخراج آنچه است از فضولات که دشوار است و با اینکه درمان بخش است از آن نهی کرده برای اینکه آن را بطبع خود درمان میدانستند و از این رو آن را بد دانسته، و از این رو پیش از بروز درد برای پیشگیری داغ میکردند و بآتش عذاب میدادند برای گمانی که بسا آن بیماری نیامدی که برای پیشگیری داغ میکردند، و جمع میان نهی از داغ کردن و بکار بردن اینست که بکار بردن آن مقید باشد بناچار و با اعتقاد باینکه شفاء از خداست.

و بسا گفته‌اند: مقصود از درمان در این حدیث درمان از یک بخش بیماریست زیرا همه بیماریها یا مادی باشند یا نه، و ماده چنانچه گذشت گرم است یا سرد، و هر کدام گرچه پخش شوند به تر و خشک و در هم ولی اصل همان گرمی و سردیست و گرم با خون گرفتن درمان شود که ماده را برآورد و مزاج را خنک کند، و هر ماده سردی را عسل فرا گیرد چون گرم کند و بپزد و لطیف سازد و نرم کند، و بدین رو ماده بهمواری بیرون آید، و اما داغ کردن از آن بیماری سخت

است که ماده سردی دارد و مزاج عضو را دگرگون کرده و چون داغ شد از آن برآید، و اما بیماریهای بی‌ماده رمز معالجه‌شان اینست که فرمود: «تب از تف دوزخ است و آن را با آب خنک کنید»- پایان- جزری در نهاییه گفته: داغ کردن با آتش درمان معروفی است در بسیاری بیماریها و احادیث بسیاری در نهی از آن رسیده، و گفته‌اند: نهی برای آنست که آن را بزرگ می‌شمردند و مایه بر درد، و چون عضوی را داغ نمیکردند تباه و بیهوده میشد و نهی بر این وجه بوده، و مباح ساخته که سبب درمان باشد نه قلت آن: چون خداست که شفا بخش حقیقی است نه داغ کردن و نه دارو.

و در اینجا است که مردم دچار تردید شوند، و میگویند اگر دواء میخورد نمی‌مرد، و اگر در شهر خود مانده بود کشته نمیشد، و گفته‌اند نهی از داغ کردن برای پیشگیری است و همانا برای درمان دردی که بدان نیاز است روا است، و رواست که نهی از آن برای مزید توکل باشد که فرمود «آنانند که رقیه نبندند و داغ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 111

نشوند و بخدایشان توکل کنند» و توکل مقامی است جز جواز درمان 2- خطابی باز از جابر بن عبد الله روایت کرده که شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود:

اگر در برخی داروهای شما خیری باشد، در تیغ حجامتست، و جرعه‌ای از عسل و یا گزشی است با آتش که سازگار درد باشد و من دوست ندارم که داغ شوم.

سپس گفته: طب دو نوع است، قیاسی که طب یونانست و بیشتر مردم در اواسط بلدان اقلیم بکار برند و طب عرب و هند که طب آزمایشی است.

و چون بیشتر داروها که پیغمبر صلی الله علیه و آله وصف کرده بازرسی، همانا بشیوه طب عربست جز آنچه از راه وحی بیان کرده که برتر از درک پزشکان و حکمت حکیمانست، و بسا درمان که از راه تبرک بدعاء و اثر نفس او بوده، و هر آنچه در این باره فرموده و انجام داده درست و زیبا و خدایش نگذاشته از اینکه جز راست گوید و جز درست کاری کند- پایان- و البته اشاره کردیم چرا در بیشتر اخبار حجامت ذکر شده و رگزدن نیامده، زیرا حجامت در این بلاد سودمندتر و اثر بخش‌تر است، و ذکر رگزدن در پاره اخبار پس از نقل از مکان بلاد حجاز است ببلادی که رگزدن در آنها سازگارتر و سزاوارتر است.

موفق بغدادی گفته: حجامت سطح تن را بهتر به کند و رگ درون تن را، حجامت برای کودکان و در بلاد گرمسیر به از رگزدنست و بی‌خطرتر است، و بسا از بسیاری داروها بی‌نیاز کند. و از این رو در اخبار رسیده و نامی از رگزدن نیست، زیرا عرب غالباً جز حجامت را نمیدانستند.

مؤلف هدایه گفته: تحقیق در باره رگزدن و حجامت اینست که باختلاف زمان و جاها و مزاجها اثر مختلف دارند، حجامت از آن زمان گرم و جای گرم و تن گرم است که خون خوب پخته است و سودمندتر است و رگ زدن برعکس است، از این رو حجامت برای کودکان سودمندتر است و برای کسی که توانائی رگزدن ندارد.

3- از اخبار گذشته برآید که حجامت در پنجشنبه و یکشنبه برتر است و معارضی هم ندارند و بیشتر اخبار دلالت دارند بر بهتری آن در روز سه شنبه که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 112

مصادف روزهای مخصوصی باشد از ماههای عربی و یا رومی و برخی اخبار با آنها معارضند، و از برخی اخبار برآید برتری حجامت در روز دوشنبه، و اخباری که آن را مطلقاً شوم دانند، معارض آنند. و یا برای تقیه باشند چون مخالفان در بسیاری کارها آن را مبارک دانند، و اما چهارشنبه را بیشتر اخبار برای حجامت بد شمرند، و برخی خوب که ممکن است حمل بضرورت شود.

در شنبه هم اخبار تعارض دارند و بسا رجحان اقوی است، و همچنین در باره جمعه و منع در آن اقوی است، و همه اینها در صورت چاره داشتن است و در ناچاری در هر وقت جائز است بویژه با خواندن آیه الکرسی و آیا رگزدن هم در حکم حجامت است؟ محتمل است، ولی ظاهر اختصاص بحجامت است.

شهید - رحمه الله. در دروس گفته: حجامت در سر مستحب است زیرا درمان هر دردیست، و حجامت در چهارشنبه و شنبه بد است از ترس پیسی مگر خونس بجوش آمده باشد که هر روزی خواهد حجامت کند و آیت الکرسی بخواند و از خدا خیر خواهد و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستد، و روایت است که درمان در حجامت است و نوره و حقنه و قی، و روایت است که درمان تب بریختن آنست بر تن و اگر دشوار باشد دستش در آب سرد نهد - پایان - در فتح الباری گفته: سودمندترین ساعت برای حجامت دوم یا سوم ساعت روز است که دنبال فراغت از حمام و جماع و جز آنها نباشد و نه سر سیری و نه در گرسنگی. و در تعیین روزهای حجامت حدیثی از ابن عمر در ضمن حدیثی آمده که: حجامت کنید ببرکت خدا روز پنجشنبه، حجامت کنید روز دوشنبه و سه شنبه و کناره کنید از آن روز چهارشنبه و جمعه و شنبه و یکشنبه، و حلال از احمد نقل کرده که حجامت در این روزها بد است گرچه حدیث قطعی نیست.

و حکایت است که مردی روز چهارشنبه از بی‌اعتنائی بحدیث حجامت کرد و پیس شد، و ابو داود از حدیث ابی بکره در آورده که حجامت روز سه شنبه بد است، و گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: روز سه شنبه روز خونست و در آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 113

ساعتی است که خون بند نمی‌رود.

و در شمار روز ماه هم احادیثی رسیده چون حدیث ابو داود از ابی هریره که هر که در 17-19- و 21 حجامت کند درمان هر درد باشد، و پزشکان اتفاق دارند که حجامت در نیمه دوم ماه وانگه در ربع سوم آن سودمندتر است از حجامت در آغاز و پایان آن موفق بغدادی گفته برای آنکه اخلاط در آغاز ماه هیجان دارند.

### باب پنجاه و چهارم پرهیز کردن و خودداری

1- در معانی الاخبار (238) و عیون (ج 1 ص 209): بسندی از امام هشتم علیه السلام که پرهیز کردن ترک چیزی بکلی نیست، همانا پرهیز کم بکار بردن چیز است.

2- در علل (ج 2 ص 149): بسندش از محمد بن فیض که گفتم: قربانت، بیمار داریم و پزشکانش به پرهیز وادارند، فرمود: نه، ولی ما خاندانی هستیم که پرهیز نکنیم جز از خرما و مداوا کنیم به سیب و آب خنک، گفتم: چرا از خرما پرهیزید؟ فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در بیماریش از آن پرهیز داد.  
در کافی (291- روضه)، بسندش مانند آن آمده.

در طب مانند آن آمده و در دنبالش افزوده: زیان نکند به بیمار هر آنچه پرهیزش دهی از خوراک جز همان خرما.

بیان: بسا مقصود از پرهیز همان کم خوری باشد چنانچه در اخبار دیگر است و پرهیزی که نفی کرده ترک بکلی باشد.

3- در معانی (238): بسندش از مردی که پرسیدم از امام ششم علیه السلام، چند روز بیمار پرهیز کند؟ فرمود: 10 روز، و در حدیث دیگر 11- روز.

4- در فقه الرضا: که عالم فرمود: پرهیز آرامش تن است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 114

5- و از او علیه السلام روایت است که دو کس همیشه بیمارند: تندرست پرهیز کن و بیمار درهم خور.

6- روایت دارم که: پایان پرهیز 14 روز است، و آن ترک کلی چیزی نیست بلکه ترک فزون آنست.

7- در طب (59): بسندی از حلبی که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود:

پرهیز پس از 7 روز سود ندارد.

در کافی (ج 8 ص 291) مانندش آمده.

بیان: یک پزشکی آن را تفسیر کرده بدان جا که بیمار پس از 7 یا 11 روز به شده باشد و این بعید است و ممکن است تفسیر شود به پرهیز سخت یا بهوا و مزاج مناسب آن.

8- در طب- 59- بسندش از امام ششم علیه السلام که پرهیز 11 دین است برومی یعنی 11 صبح.

در مکارم- 419- از امام هشتم علیه السلام که اگر مردم در خوراک کوتاه می‌آمدند تنهاشان درست بود.

10- و از عالم علیه السلام که: پرهیز سر درمانست، معده خانه درد است، و هر تنی را بدان چه عادت دارد وادار- 219- مکارم 11- در کافی (921- روضه): بسندش از امام هفتم علیه السلام که پرهیز ترک بکلی چیزی نیست ولی سبک خوردن از چیز است.

12- در نوادر راوندی: بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما خاندانی هستیم که پرهیز و خودداری نکنیم جز از خرما.

13- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: وادار نکنید بیمارانتان را بخوردن غذا زیرا خدا آنها را بخوراند و بنوشاند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 115

### باب پنجاه و پنجم درمان سردرد

1- در قرب الاسناد: بسندی از امام پنجم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روغن کنجد به بینی میچکاند وقتی سرش درد میکرد.

2- در طب- 71-: بسندش از داود رقی که نزد امام ششم بودم و یک حاج خراسانی بر او وارد شد و سلام کرد و مسأله دینی پرسید و امام برایش تفسیر میکرد، وانگه گفت: یا ابن رسول الله از روزی که از خانه ام بیرون آمدم پیوسته از درد سر مینالم، فرمود: هم اکنون برخیز و بحمام برو و پیش از کار هفت مشت آب گرم بسرت بریز و در هر بار نام خدا را ببر که پس از آن ناله نداری ان شاء الله.

و از همان 87-: بسندی از علی بن یقظین که بامام هشتم نوشتم در سرم سرمای سختی یابم که چون باد بدان خورد نزدیک است بیهوش شوم، در پاسخم نگاشت: پس از خوراک سعوپ عنبر و زنبق بکار بر تا خوب شوی ان شاء الله.

بیان: در قاموس است که زنبق چون جعفر روغن و گل یاسمین است و ابن بیطار گفته: روغن هل و یاسمین باهم است. گویم: از سخن پزشکان برآید که زنبق سفید معروف نزد عجم است، و گفته‌اند سوسن سفید است و آن خطاء است، و بیاید که بگل رازقی تفسیر شده و ابن بیطار گفته: رازقی سوسن سفید است و روغنش همان روغن رازقی است، و ابو سهل مسیحی هم آن را گفته، و برخی بیخبران گفتند که روغن رازقی از گل تاک انگور رازقی گرفته شود، برخی مدعی شدند که روغن بذر کتانست پایان- و شاید مقصود از سوسن سفید همان زنبق سفید باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 116

### باب پنجاه و ششم مداوای چشم و گوش

- 1- در خصال- 42-: بسندی از امام هفتم علیه السلام که سه چیز چشم را روشن کنند: نگاه به سبزه، نگاه بآب روان، نگاه بروی زیبا.
- 2- در محاسن- 515-: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که سداب برای درد گوش خوبست (گیاهی است چون سعتر و بدبو است).
- تأیید: در قانون گفته: سداب تر گرم و خشک است در درجه 2، و خشکش گرم و خشک در درجه 3 و خشک دشتی آن گرم و خشک است در درجه 4، شیرهاش که با پوست انار جوشانند و در گوش چکانند آن را پاک کند، و درد و طنین و آوای گوش را آرام کند و کرم را بکشد، و بزخمهای سر بمالند، و دیده را تیز کند خصوص با شیر رازیانه و عسل بصرمه کشیدن و خوردن، و بسا که با قاووت خمیر کنند و برای زدن چشم ضماذ کنند.
- در محاسن- 526-: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که کما از گیاه بهشت است و آبش برای درد چشم خوبست.
- 4- و از همان: بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که مسواک کردن چشم را روشن کند.
- 5- و از همان: بسندی تا امام ششم علیه السلام که مسواک کردن اشک ریزی را ببرد و چشم را روشن کند.
- 6- و از همان: که فرمود علیه السلام بر شما باد مسواک کردن که چشم را روشن کند 7- در طب- 22- داروی درد گوش: کنجد پوست نکنده یک مشت، خردل یک مشت هر کدام را جدا بکوبند و آنکه بیامیزند و روغنش را بگیرند و در شیشه کنند و مهر آهن بر آن زنند، چون خواهی بکار زنی دو قطره از آن در گوش چکانند و پنبه رویش بندند تا سه روز که باذن خدا خوب شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 117

و از همان-72- داروی گوش که میزند بدرد، سداب را با روغن زیت پیزند و چند قطره در آن چکانند و باذن خدا خوب شود.

9- در طب-73-: بسندی از ابراهیم بن محمد پزشک که یکی از اولیاء بدیگری علیه السلام از درد گوش نالید که خون و چرک از آن برآید باو گفت پنیر هر چه کهنه بگیر و خوب بکوب و با شیر زن بیامیز و باآتش نرمی گرم کن و چند قطره از آن در گوش چکان که خون از آن روانست که باذن خدا عز و جل به شود.

10- و از همان-85-: بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که چشم سلمان و ابی ذر- رضی- درد گرفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله بدیدن آنها آمد، و چون آنها را دید بهر یک فرمود: بر پهلوی چپ مخواب تا چشمت درد میکند و نزدیک خرما مرو تا خدا عز و جل عافیتت دهد.

11- و از همان-83-: بسندی تا امام صادق علیه السلام که هر کس در هر پنجشنبه ناخن خود گیرد چشمش درد نگیرد، و هر که در هر جمعه گیرد از زیر هر ناخنش دردی بدراید، و سرمه در روشنی چشم افزایش و مژگانها را رویاند.

12- و از همان که فرمود علیه السلام هر که هر پنجشنبه ناخن گیرد از انگشت کوچک دست راست آغاز کند و سپس از دست چپ، فرمود: هر که چنین کند گویا امانی از چشم درد گرفته.

13- و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که ماهی پیه چشم را آب میکند.

14- و امام باقر علیه السلام فرمود: این ماهی برای پرده چشم بد است، و این گوشت تازه گوشت رویاند.

15- و از همان-84- بسندی از امام ششم علیه السلام که موزه و کفش وسیله صحت چشمند.

16- و از همان: که مردی بامام صادق علیه السلام شکایت کرد از سفیدی در چشم، درد دندان و باد مفاصل، باو فرمود: فلفل سفید و دار فلفل از هر کدام بوزن دو درهم (1 مثقال تقریباً) بگیرد و یک درهم نشادر خوب پاک، و همه را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج6، ص: 118

خوب بساید و به بیزد و در هر چشمی سه میل از آن بکشد و ساعتی صبر کند که سفیده چشم برود و گوشت چشم پاک شود و درد آرام گیرد، بخواست خدا و چشمانت را با آب سرد بشو و دنبالش سرمه سنگ در آن بکش.

17- در طب: بسندی که مردی بامام باقر علیه السلام از سفیدی در چشم خود نالید فرمود توتیای هندی و اقلیمیای طلا و اثمند خوب بگیر و هلیله زرد و اندرانی همه برابر هم و هر کدام را جدا با آب باران سائیده کن و آنها را که سائیده شدند با هم فراهم ساز و بچشم بکش که سفیدی را برطرف کند و گوشت چشم را پاک کند بخواست خدا عز و جل.

18- و از همان: بسندی از بزيع مؤذن که بامام ششم عليه السلام گفتم ميخواهم چشم را عمل کنم، حضرت فرمود: از خدا خير جو و بکن، گفتم آنها پندارند که بايد مرد چندين روز به پشت بخوابد و نشسته هم نماز نخواند؟  
فرمود: بکن.

19- در كشف الغمه (ج 2 ص 376) از جميل بن دراج که نزد امام صادق عليه السلام بودم و بکير بن اعين که چشم درد داشت وارد شد و امام عليه السلام فرمود:

ظريف چشم درد گيرد؟ گفت چه کند؟. فرمود: چون پس از غذا دست از چربي شويد بر چشم کشد، گفت چنين کردم و چشمم درد نيامد.

بيان: ظريف يعنى زيرک و استفهام براى انکار است.

20- در كافي (ج 8 ص 383): بسندی که مردی نزد امام ششم عليه السلام آمد و از چشم ناليد، فرمود: تو كجائى از اين سه جزء: صبر، کافور، مر، مرد چنين کرد و درد رفت.

در طب هم بي‌سند مانند آنست.

بيان: صبر از داروهای معروف نزد پزشکانست براى چشم درد چه براى خوردن چه بچشم کشيدن در قانون گفته: فضول صفاوى سر را پاک کند و براى قروح و خشکی و دردهای چشم خوب است و هم براى خارش گوشه‌های چشم و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 119

رطوبت را خشک کند.

در باره کافور گفته: جزء داروهای چشم درد گرم است و مر زخمهای دیده را بر کند و سفيديش را جلا دهد، و زبری پلکها را ببرد، و ماده‌ای که در چشم است بی‌سوزش آب کند، و بسا آب چشم را در آغاز نزول که رقيق است از میان ببرد.

21- در كافي (383- روضه): بسندی از جميل بن صالح که بامام ششم گفتم: ما يک دختر بچه داريم که ستاره را چون سبو بيند، فرمود: آرى، و مانند خمره بيند گفتم چشمش ناتوانست، فرمود با صبر و مر و کافور اجزاء برابر سرمه‌اش بکش، و با آن سرمه‌اش کشيديم و خوب بود برايش.



22- در کافی (..) از امام ششم علیه السلام که نزد منصور دوانقی بودم و بسته‌ای نزد او آوردند و آن را گشود و در آن نگاه کرد و چیزی از آن درآورد و گفت: ای ابا عبد الله میدانی این چیست؟ گفتم: چیست؟ گفت: چیزی که از آنور افریقا آوردند از طنجه یا طینه- تردید- از راویست، گفتم: چه باشد؟ گفت آنجا کوهی است که در سال چند قطره از آن چکد و خشک شود و برای سفیده چشم خوب است که بدان کشند و برود بخواست خدا عز و جل گفتم: آری، آن را شناسم و اگر خواهی بنامش و وصفش بتو خبر دهم، فرمود: از نامش نپرسید گفت: وصفش چیست؟

گفتم: این کوهی است که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل از قومش در آن گریخته بود و خدا را عبادت میکرد، و قومش او را دانستند و کشتند و آن کوه بر آن پیغمبر گریید، و این قطره‌های اشک او است و در سوی دیگر آن کوه چشمه‌ایست که شبانه روز از آن آب جوشد، و دسترسی بآن چشمه نیست.

بیان: فیروزآبادی گفته: افریقا بلاد پهناور است برابر اندلس، طنجه شهر است در کناره دریای مغرب، طینه شهر است نزدیک دمیاط.

میگویم: گویا همانست که بدهنج معروف است و بفرنگ منسوبست، در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 120

برخی کتابها: دهنج چند نوع است، بسیار سبز که تیغ دلاکی را با آن تیز کنند، و برنگ پر طاوس و کمد و نسبت آن بمس چون نسبت زبرجد است بطلا و آن سنگی است که بر اثر پاکی فضا پاک نماید و بر اثر تیرگی آن تیره نماید و از خواص عجیبش اینست که اگر سائیده‌اش بکسی نوشاند زهریست کشنده و اگر بزهر نوشنده دهند برایش خوب است، و اگر آدمی گزیده شود و جایش را با آن بمالند درد آرام گیرد، با سرکه‌اش بسایند و بکزاز و ترکیدگی تن بمالند آن را ببرد، گفته‌اند و برای طپش دل خوبست و جزء داروهای چشم است و اعصابش را نیرو دهد، و چون سائیده‌اش را به برص بمالند دفع شود و اگر بآدمی آویزند نیروی باه بر او غلبه کند.

23- در کافی (ج 1 ص 384): بسندش از سلیم مولا علی بن یقین که از چشمش آزار میکشید و ابو الحسن علیه السلام از پیش خود باو نوشت، تو را چه مانعی است از سرمه ابی جعفر علیه السلام جزئی از کافور رباحی و جزئی از صبر اسقویری برابر هر- دو نرم کوبیده شوند و از حریر بگذرند و با آن مانند ائمه سرمه کشند یک بارش در یکماه هر دردی را از سر فرو کشد و از تن برآورد، گفت با آن سرمه کشید و تا مرد از چشمش ننالید (یعنی ابن ابی عمیر راوی حدیث گفت).

بیان: در قاموس است که رباحی یک نوع کافور است، و قول جوهری که رباح جانورکی است و کافور از آن کشند خلاف است و کسی که نسخه را اصلاح کرده و بجای دویبه بلد نهاده هر دو غلط است، زیرا کافور صمغ درختی است درون

چوب آن که چون بجنبد خش خش کند و آن را بشکافند و از آتش برآورند، و گفته: اسقوطر جزیره ایست در دریای هند در چپ کسی که از بلاد زنج آید، و عامه آن را سقوطره خوانند و از آن صبر و خون دو برادران آورند، اثم سنگ سرمه است.

من گویم: پزشکان پندارند صبر چند صنف است، قیصوری، رباحی، آزاد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 121

اسفرک سبز و بهترش قیصوریست و پس از آن رباحی سفید درشت و بهترین صبر، سقوطریست.

24- در دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: سرمه کشیدن هنگام خواب امان از آب آوردن چشم است و فرمود: چون مرد روزه دارد دو چشمش بروند و جایشان بماند و چون افطار کند بجای خود برگردند.

بیان: بسا مقصود اینست که روزه چشم را ناتوان کند ولی بدید او زیان نرساند و با افطار برگردد.

25- در دعائم: از رسول خدا است که نهی کرد از پرهیز دادن بیمار مگر از خرما برای چشم درد که بسلمان نگریست چشم درد دارد و خرما میخورد، فرمود: ای سلمان با چشم درد خرما میخوری؟ اگر ناچاری با دندان راستت بخور اگر چشم چپت درد دارد و با دندان چپت اگر راستت درد دارد.

24- و از او صلی الله علیه و آله و سلم که نهی کرد از سرمه کشیدن جز بشماره طاق، و فرمان داد بسرمه هنگام خوابیدن، و بسرمه کشیدن از سنگ سرمه فرمود: آن را باشید که خاشاک را ببرد و دیده را پاک کند.

27- و از علی علیه السلام که کما از من است و آبش درمان چشم است.

زید بن علی بن الحسین گفت: باید کما را بگیرد و بشوید تا پاک شود و آن را در پارچه ای بفشارد و آبش را بگیرد، و بجوشاند تا بر آتش بسته شود، و قیراطی مشک در آن اندازد، و در شیشه ای نهد و از آن بچشم کشد برای هر درد چشم و چون خشک شود با آب باران یا جز آن آن را بساید و بچشم کشد.

28- در محاسن - 527- (همین مضمون حدیث 27 را از پیغمبر روایت کرده است باضافه اینکه من از بهشت است)، در کافی بسندش در (ج 6 ص 37) مانند آن را آورده، و در طب الاثمه - 82- بسندش مانندش آورده.

بیان: مضمون این خبر در روایات صحاح و جز صحاح عامه بچند سند روایت است، چون روایت سعید بن زید از پیغمبر صلی الله علیه و آله که کما از من است و آبش درمان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 122

چشم است، و در بعضی است که کما از منی است که خدا بنی اسرائیل فرو آورد و آبش درمان چشم است.

و از ابی هریره است که مادر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله باز میگفتیم که کما آبله زمین است و این حدیث بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و فرمود: کما از من است و آبش درمان چشم است و عجوه از بهشت است و درمان زهر است و از ابی هریره است که سه دانه کما یا پنج و یا هفت شماره گرفتم و فشردم و آبش را در شیشه کردم و کنیزم از آن بچشم کشید و خوب شد.

جزری گفته: از من است یعنی خدا بدان بر بندهاش منت نهاده، و گفته‌اند:

آن را به من مانند کرده که عسل شیرینی است و از آسمان ساخته فرو می‌آید، و کما هم رنجی برای کشتن و آب دادن ندارد کما، چیز سفیدیست که از زمین روید مانند پیه و بآن پیه زمین گویند.

نووی در شرح حدیث ابی هریره گفته: کما را به آبله مانند کرده که دانه‌ایست در تن کودک برآید چون کما هم در درون زمین بمانند آبله بر آن برآید، و مقصود از این تعبیر نکوهش آن بوده و پیغمبرش ستوده که از من است یعنی از منت و فضل خدا بر بندها، و گفته‌اند: مانند شده به من بنی اسرائیل که بی‌رنج و کار و زرع و تخم و آب دادن و جز آن بر آنها فرود می‌آمد.

و گفته‌اند در حقیقت از همان من بنی اسرائیل است بحکم ظاهر لفظ.

و اینکه فرمود: آبش درمان چشم است یعنی تنها همان درمانست و گفته‌اند:

یعنی با داروی چشم آمیخته شود، و گفته‌اند اگر منظور خنک کردن حرارت چشم است خود آبش درمانست و اگر درد دیگر باشد با داروی دیگر درمانست و درست اینست که آبش تنها درمانست مطلقاً، و فشرده شود و آبش بچشم نهاده شود، و البته من و جز من در زمان خود دیدیم کسی که کور و نابینا بوده و آب کما را سرمه چشم کرده تنها و درمان شده و دیده‌اش برگشته - پایان - و گویم: شیخ در قانون گفته: آب کما چشم را روشن کند بروایت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 123

از پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعتراف مسیح پزشک و جز او - پایان - و ابن حجر از قول خطابی گفته: این فضیلت ویژه کما است چون حلال بی‌شبهه‌ایست و از آن فهم شود که هر حلالی مایه روشنی چشم است و غیر حلال مایه تیرگی آن.

ابن جوزی گفته: در اینکه درمان چشم است دو قول است: یکم اینکه آبش بخودی درمانست ولی اتفاق دارند که تنها بچشم نریزند ولی بعضی گفتند با دوی سرمه آمیزند و بچشم کشند، این را ابو عبیده حکایت کرده و گفته: مؤید آنست قول برخی طبیبان که خوردن کما چشم را روشن کند دوم: اینکه شکافته شود و روی آتش سوخته نهند تا جوش آید و میل را در شقه‌ای که آب انداخته فرو کنند و آب آن را بچشم کشند زیرا آتش آن را لطیف کند و فضولات بدش را ببرد و سودمندش بماند، و میل در آب سرد و خشک آن نهند که سودی ندارد.

و ابراهیم جرفی از صالح و عبد الله دو پسر احمد حنبل حکایت کرده که چشمشان درد گرفت و یک دانه کما گرفتند و فشرده و آبش را بچشم ریختند و چشمشان پریشان شد و بدرد آمد.

ابن جوزی گفته: استاد ما ابو بکر بن عبد الباقي حکایت کرد که یکی آب فشرده کما را بچشم کشید و کور شد.

قول دوم اینکه مقصود از آب کما آب بارانیست که بدان روید زیرا نخست باران زمین است و سرمه با آن پرورش یابد، ابن تمیم گفته: این سست‌ترین وجوه است.

گویم: دعوی اتفاق ابن جوزی که تنها بکار نرود مورد اعتراض است زیرا عیاض از برخی اهل طب تفصیل نقل کرده که اگر برای تبرید چشم باشد تنها بکار رود و اگر برای جز آن با دارو ترکیب شود، و ابن عربی هم بدان معتقد شده و گفته درست اینست که خودش سودمند است و با چیز دیگر هم سودمند است و تجربه شده و درست بوده آری خطابی معتقد بهمان سخن ابن جوزیست و گفته با آن توتیا و سرمه‌های دیگر را پرورند و تنها بکار نبرند که آزار دهد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 124

غافقی در مفردات گفته: آب کما بهترین مصلح داروهای چشم است چون خمیر شود با سنگ و سرمه و بچشم کشند که پلک را نیرو دهد و روح دید را تیزی و نیرو بخشد و نوازل را از آن دور کند، سپس سخن نووی را ذکر کرده و گفته باید آن را مقید کرد بکسی که معتقد بصحت حدیث و عمل بدانست.

ابن تمیم گفته: اطباء فاضل معترفند که آب کما چشم را روشن کند چون مسیحی و ابن سینا و جز آنها و آنچه ریشه کن این اختلاف است اینست که کما و آفریده‌های دیگر در اصل خلقت بی‌زیانند و از مجاورت یا آمیزش و اسباب دیگر که خدا خواهد آفت گیر شوند، و کما در اصل سودمند است چون بخصوص وصف شده که من است از خدا، و همانا زیانباری از مجاورت بدان رخ داده، و بکار بردن هر چه سنت پیغمبر است با اعتقاد سود بخش است، و مایه دفع ضرر بوسیله نیت و اگر برعکس باشد برعکس است، و الله العالم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 125

## باب پنجاه و هفتم: درمان دیوانگی، غش، اختلال مغز

1- در طب- 112-: بسندش از امام پنجم علیه السلام که بخور مریم را برای ام ولد خود وصف کرد<sup>118</sup> و فرمود: برای هر آفت روحی از مس شیاطین و پریشانی مغز و دیوانگی و غش، جن زدگی و جز آن خوبست و مجرب بخواست خدا تعالی، فرمود: لبان، سندروس، بزاق فم، کورسندی، پوست هندوانه ابی جهل، حزاء دشتی، کبریت سفید، کسره درون مقل، و سعد یمانی، با مر فراوان و موی خارپشت آلوده بسه قطره قطران شامی بگیر و همه را در هم کن و بخوری بساز که خوبست و سودمند ان شاء الله.

بیان: لبان یعنی کندر، سندروس چون کهربا است صمغی است گرم و خشک در درجه 2- و قابض، خون را بند می آورد بخاصیت خود، و مانند کهربا برای خفقان خوبست و دودش برای بواسیر خوب است، و در نسخه‌ای «و سندا» آمده و بعود هندی تفسیر شده، و آنچه من در کتب یافتم اینست که «سندهان» عود هندیست.

«بزاق الفم» و در نسخه‌ای «بزاق القمر» که مقصود بصاق القمر است، ابن بیطار گفته: بصاق القمر که آن را رغوۃ القمر نامند و زبد القمر سنگی است مهتابی، و جمعی پندارند که آن را بزاق القمر گویند برای آنکه در شب پر مهتاب بدست آید، و بسا که در بلاد مغرب باشد سنگی است سفید و تابنده و از گرد آن به غشی بنوشانند، و بسا زنها بجای تعویذ آن را بخود پوشند. و گفته‌اند: اگرش بدرخت آویزند میوه بخود گیرد.

(1) پزشکان بخور مریم را در داروهای مفرد آوردند، و گفتند همان خبز المشایخ است که بیونانی بقلامس خوانند و نام اصلیش غرطینثا است گیاهی است که در ساق خود گل سرخ دارد و بیخ آن چون لفت است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 126

و- کور مقل است و در نسخه‌ای «کور سندی» است و مقصود جوز هندی است که جوز بوا باشد یا نارگیل که آن را هم جوز هندی نامند، یا جوز جندم که داروی معروفی است.

حزاء بری، ابن بیطار گفته: گیاهی است که از بن برگی رو بسفیدی دارد و ریشه‌ای پیازی و سفید و دراز.

غافقی گفته: برگش همانند برگ سدابست و گفته‌اند سداب دشتی است، طبری گفته: در شکل و نیرو مانند سدابست، ابن درید گفته: تره‌ایست که برگش چون کرفس است، و ریشه دارد چون زردک- پایان- و در نسخه‌ای «مر ابریا» آمده، مر صمغی است معروف نزد پزشکها که خوردن و مالیدن و دود کردنش منافع بسیار دارد، و همچنین مقل «کسرت درون

<sup>118</sup> (۱) پزشکان بخور مریم را در داروهای مفرد آوردند، و گفتند همان خبز المشایخ است که بیونانی بقلامس خوانند و نام اصلیش غرطینثا است گیاهی است که در ساق خود گل سرخ دارد و بیخ آن چون لفت است.

مقل» یعنی از میان آن برگیر و در نسخه ایست که «بشکن آن را در درون مقل، یعنی کبریت را یا همه آنچه ذکر شده و آن بعید است ابن بیطار گفته: سعد برگی دارد مانند تره جز اینکه از آن درازتر و باریکتر و سخت تر است، و ساقی دارد بدرزای یک ذراع (50 سانت) یا بیشتر، و ریشه اش مانند زیتونست، بلند دارد و گرد که درهم رفته اند، سیاه و خوشبو و اندکی تلخ، بهترین سعد آنست که سنگین و درهم و سفت باشد و بدشواری کوبیده شود و زبر و خوشبو باشد با اندکی تیزی- پایان- برخی گفته اند، خون را میسوزاند، و بو را خوش کند و زخمها را بهم آورد، و گند بینی و دهان را سود بخشد و لثه را محکم کند، و در حافظه بیفزاید، و معده و کبد را گرم کند، و سنگ مثانه را بدر آورد، و برای بواسیر و تبهای با عفونت نافع است.

«مری در آن افزایش» و در نسخه ای بشکند و آن روشنتر است، و گویا مقصود از موی خارپشت همان خار آنست، فیروزآبادی گفته: قطران: شیره ابهل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 127

است، و برخی پزشکان گفته: جوشیده از درختی است بنام «شرین» گرم و خشک در درجه 4، گوشت سست را محکم کند، و تن مرده را نگهدارد، و خودش و بخصوص روغنش برای کچلی حتی کچلی چهارپایان و سگها و شتران خوبست و پشه را میکشد- پایان- گویم: در خبر تصحیف و تحریف فراوانی بود، و از نسخه های چندی آن را درست کردیم و باز هم بجا است.

2- در تفسیر امام: در ضمن حدیث یونانی که نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از او معجزات غریبی دید تا آنجا که غش کرد و امام علیه السلام فرمود: آب باو بریزند، و آب باو ریختند و بهوش آمد.

### باب پنجاه و هشتم درمان اعضاء دیگر رو و درمان دندان و دهن

1- در عیون (ج 2 ص 211): بسندی از صفوانی که کاروانی از خراسان بکرمان میرفت و دزدان راه بر آن بستند و مردی را که متهم بداشتن مال فراوان بود گرفتند، و مدتی در دست آنها ماند و او را شکنجه میدادند تا خود را از آنها باز خرد، او را در برف واداشتند و دهانش را از برف انباشتند.

و یک زنی از آنان بر او مهر ورزید و او را آزاد کرد و از دست آنها گریخت ولی دهان و زبانش تباه شد. و نیروی سخن نداشت، و بخراسان برگشت و شنید امام هشتم بنیشابور آمده و در خواب دید گویا کسی میگوید: زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخراسان آمده درمان دردت را از او پیرس که سودمند است.

گفت: در خواب دیدم که نزد آن حضرت آمدم و بدو نالیدم از دردم و مرضم را گزارش دادم بمن فرمود: کمون و سعترا و نمک را بگیر و بکوب و دو بار سه بار دهانت را با آن بشوی که خوب میشوی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 128

آن مرد از خواب بیدار شد و اعتمادی بدان چه در خواب دیده بود نکرد تا بدروازه نیشابور رسید و باو گفتند امام رضا از نیشابور کوچید و در رباط سعد است و در دل او افتاد که بدان جا رود، و در آنجا نزد آن حضرت رفت و گزارش خود را باو گفت: و از او داروی درد خود را خواست، امام فرمود: مگر من بتو آن را نیاموختم، برو همان که در خواب برایت وصف کردم بکار بزن، گفت یا ابن رسول الله، اگر میفرمائید آن را باز گوئید، فرمود: مقداری کمون و سعتر و نمک برگیر و بکوب و 2 یا 3 بار در دهانت گذار که خوب میشوی، آن مرد گفت: نسخه‌ای که داد بکار بستم و خوب شدم.

ابو حامد ثعالبی گوید از صفوانی شنیدم میگفت: من این مرد را دیدم و این حکایت را از خودش شنیدم.

توصیف: در قانون گوید: کمون (زیره) کرمانی دارد و فارسی و شامی و نبطی، کرمانی سیاهست و فارسی زرد و فارسی پرنیروتر است از شامی، نبطی آنست که جاهای دیگر است و در همه جا دشتی دارد و کشتی و دشتی اثر بخش تر است از کشتی، و نوعی از دشتی است که تخمش بتخم سوسن ماند، گرم است در درجه 2- و خشک در درجه 3 و بادها را براند و تحلیل برد، برندگی و خشکی دارد، و قابض است، زخم را بهم آرد بویژه دشتی آن که هم تخم سوسن است و زخم از آن پر شود.

گفته: سعتر گرم و خشک است از درجه 3- محلل است و پدید آور و لطیف کن، بچوند و درد دندان را آرام کند.

گفته: نمک گرم و خشک است از درجه 2- گوشتهای فزون را خوب میخورد، و لته سست را محکم میکند، خصوص نمک اندرانی که ببلور ماند.

2- در کافی (ج 6 ص 326): بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که بنخست لقمه خوراکش نمک باشد لکه‌های چهره‌اش ببرد.

3- در کافی (0 ص 377): بسندش از امام هفتم علیه السلام که هر کس پس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 129

از غائط با سعد خود را بشوید، و پس از خوراک با آن دهنش را بشوید، دردی در دهنش نگیرد و از بادهای بواسیر نگرانی ندارد.

4- و از همان (ج 6 ص 379): بسندش از ابراهیم بن ابی البلاد که عباس بن موسی مرا دستگیر کرد و فرمود تا دهنم را کوبیدند و دندانهایم همه لرزان شدند و نمیتوانستم خوراک بجوم پدرم را در خواب دیدم که شیخی همراهش بود که

نمیشناختم پدرم گفت: باو سلام کن گفتم: پدر این کیست؟ گفت: ابو شیبه خراسانی گوید باو سلام کردم و بمن گفت: چرا چنینی؟ گفتم این نابکار عباس بن موسی فرمان داده دهنم را کوفتند و دندانهایم جا کن شدند، بمن گفت: آنها را با سعد محکم کن، بامداد سعد در دهن گرداندم و دندانهایم بر جا و آرام شدند.

5- در کافی (..): بسندش از ابی ولاد که ابا الحسن علیه السلام را دیدم در حجر نشسته و شماری از خاندانش گرد اویند و شنیدم میفرمود: بر دندانهایم زدند و سعد گرفتم و بدنانهایم مالیدم و برایم خوب بود، و آرام شدم.

6- در علل (ج 2 ص 262): بسندی از امام یکم علیه السلام در مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم عیسی علیه السلام به شهری گذر کرد و همه مردمش زرد چهره و چشم کبود بودند، بدو بانگ برداشتند و از بیماریهای خود نالیدند، بدانها فرمود: داروی آن با خود شما است، چون گوشت خورید آن را نشسته میپزید. و هیچ چیز از جهان نرود جز بسزای جنایتی، پس از آن گوشتهای خود را شستند و بیماریشان رفت.

و فرمود: برادرم عیسی بشهری گذر کرد و ناگاه دندانهای مردمش پراکنده و چهره‌هاشان باد کرده بود و باو نالیدند، فرمود: شما عادت کردید دهان خود را ببندید و باد دل شما بر آید تا به لب شما رسد و راه بیرون شدن ندارد و به روی شما رسد و آن را فاسد کند لبها را باز کنید و آن را شیوه خود سازید، چنان کردند آن بیماری از آنها برفت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 130

7- در طب: از امام هفتم علیه السلام (24) فرمود: بر دندانهای من زدند و من سعد بر آنها نهادم و فرمود: سرکه شراب لثه را سخت کند، فرمود یک هندوانه ابو- جهل بگیر و بشکاف و روغن آن را در آور و اگر دندان خورده شده و توخالی است، دو قطره در آن بریز از آن روغن و پنبه بدان بیالا، و سه شب در گوشت که پهلوی همان دندانست بگذار که مایه آن بریده شود ان شاء الله.

بیان: در قانونست: که سعد ریشه گیاهی است مانند تره و زرع جز اینکه باریکتر و درازتر است در بیشتر بلاد، و بهترین نوعش از کوفه است، برای گند بینی و دهن و سستی لثه خوبست و گفته‌اند مقصود از سرکه می آنست که بمعالجه سرکه شده یا هر سرکه که اصلش خمر بوده، در صورتی که ممکن باشد انگور خمر نشده سرکه شود چنانچه بسیار دعوی شده. در قاموس گفته: سرکه ترشیده شیره انگور و جز آنست، و بهترش سرکه می است، مرکب است از دو جوهر گرم و سرد، خوبست برای معده، لثه و قرحه‌های بدن و خارشش، و گزش خزنده‌ها و تریاک خوردن، و سوزش بآتش و همه دردهای دندان، و بخار داغش خوب است برای استسقاء و سنگینی گوش و صدا کردن گوش و طنین آن- پایان- و ظاهر از سرکه می همان سرکه می انگور است که لفظ خمر غالباً بر آن گویند، صاحب بحر الجواهر گفته: سرکه می اینست که می فشرده شود و پاک گردد، و بر هر ده رطل آن (5 کیلو) تقریباً صد رطل سرکه خوب نهند و در سفالی کنند و سرش



را با قیر بندند و در برابر خورشید نهند- پایان- و این امر غریبی است و بکار بردن حنظل مفصل بیاید، و گویا چیزی از آن افتاده است.

8- در کافی (194- روضه): از حمزه بن طیار که نزد امام هفتم علیه السلام بودم و دیدم من آه میکشم، فرمود چه ات می‌شود؟ گفتم: از دندانم، فرمود: حجامت کن حجامت کردم و آرام شد و باو خبر دادم، فرمود: مردم هیچ دارو بکار نبرند بهتر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 131

از یک خون گرفتن یا یک نوش عسل گفتم: قربانت نوش عسل چیست؟ فرمود: یک قاشق، یک انگشت.

بیان: در کتب رجال ذکر شده که حمزه بن طیار در زندگی امام صادق علیه السلام مرده است و حضرت بر او رحمت فرستاده، و روایتش از امام هفتم بسا در زمان پدرش علیه السلام بوده.

و جوهری گفته: مزه بضم و کسر یک تیکه گوشت است و گویند: بر او تیکه گوشتی نیست ...

9- در کافی: از سلیمان بن جعفر جعفری که شنیدم امام هفتم میفرمود:

داروی دندان: یک هندوانه ابو جهل را برگیر و پوست کن و روغنش را در آور اگر دندان خورده و تو خالی است چند قطره بر آن چکانند و پنبه‌ای بدان آلوده کنند و در درون دندان نهند، و بر پشت خوابد و این کار را سه شب کند، و اگر دندان خوردگی ندارد از باد است. آن روغن را در گوشتی که بسمت دندان دردکن است بچکاند تا سه شب هر شبی 2 تا 3 قطره و به شود بخواست خدا گفت و شنیدمش میفرمود: برای علاج درد دهن و خون آمدن دندان و طپش دل و سرخی لب یک شماره هندوانه ابی جهل که زرد شده و تر است بگیرند و در قالبی از گل نهند وانگه سرش را سوراخ کنند، و کاردی بدرونش برند و آرامی اطرافش را بتراشند و سرکه انگور بسیار ترش بر آن بریزند، و بر سر آتش نهند و بسیار بجوشانند، و یک ناخن کامل از آن بگیرند و درون دهن بمالد و با سرکه دهن را بشوید، و اگر بخواهد آنچه در درون هندوانه است میان شیشه یا بستوئی ریزد بکند و هر وقت سرکه‌اش تمام شود سرکه بر آن ریزد و هر چه کهنه شود بهتر است ان شاء الله تعالی.

بیان: در قانون گفته: بهترین حنظل آنست که خوب سفید است و سزا است آن را از بته نگیرند تا زرد شود و همه سبزی آن برود، و گر نه زیانبخش و بد باشد، در درجه 3 گرم است و خشک، برای دردهای عصب و مفاصل و عرق النساء

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 132

و نقرس سرد خوبست و برای مغز نافع است و آن را پاک کند، و ریشه‌اش را با سرکه بپزند و برای درد دندان در دهن بچرخانند و یا درونش را درآورند و سرکه را با آن در خاکستر داغ بپزند، و چون با زیت پخته شود و آن زیت سطر گردد برای بانگ کردن گوش خوبست و کشیدن دندان را آسان کند.

### باب پنجاه و نهم درمان کرم شکم

1- در عیون (ج 2 ص 30): بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که سرکه انگور بخورید، زیرا کرمهای شکم را میکشد.

2- (320): از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: خرما را ناشتا بخورید، زیرا کرمهای شکم را میکشد.

صدوق رحمه الله گفته: مقصود همه خرماها است جز برنی که ناشتا خوردنش فلج می‌آورد.

در صحیفه امام رضا علیه السلام هم مانند دو خبر آمده (10).

3- در محاسن - 532: از امام ششم علیه السلام که هر که هفت دانه خرما را عجوه در بستر خوابش بخورد کرمهای شکمش را بکشند.

4- در طب - 65- بسندی از علی بن ابی طالب علیه السلام: همان را آورده).

5- و از او علیه السلام که سرکه انگور با بنوشان زیرا جانوران شکم را بکشد.

6- و از امیر المؤمنین علیه السلام که: عجوه بخور، که خرما را عجوه‌اش بمیراند و باید ناشتا باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 133

### باب شصتم درمان کرمی که بسوراخهای تن در آمده

1- در خرائج: روایت کردند که 9 یا 10 برادر بودند در یکی از قبائل عرب و یک خواهر داشتند، باو گفتند هر چه خدا بما روزی داد زیر دست تو بریزیم تو شوهر مکن که غیرت ما برنمیدارد، با آنها سازش کرد و بدان راضی شد و بخدمت آنها پرداخت و آنها هم او را گرامی داشتند، روزی حیض شد و چون پاک شد در چشمه‌ای نزدیک قبیله غسل کرد و یک زالو در آب که نشسته بود بدرون او رفت و چند روزی گذشت و زالو بزرگ شد و شکمش برآمد، و برادرها گمان بردند آبتن است و خیانت کرده و خواستند او را بکشند، و یکی از آنها گفت او را نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام ببریم تا او متصدی او شود و او را نزد آن حضرت آوردند و آنچه گمان داشتند گفتند، علی علیه السلام طشتی آورد و پر از لجن کرد و فرمود: تا آن زن بر آن نشست و چون زالو بوی لجن شنید از شکم او بیرون آمد.

گویم: بسیار از علمای ما چون شاذان بن جبرئیل و مخالفین چون اسعد بن ابراهیم اردبیلی مالکی بسندهای خود از عمار بن یاسر و زید بن ارقم روایت کردند که ما در برابر امیر المؤمنین علیه السلام بودیم: ناگاه جنجال بزرگی شد و آن حضرت بر دکه القضاء بود و فرمود: ای عمار هر که بر در دادگستری است بیاور من بیرون شدم و بر در زنی بود در هودجی بالای شتری و فریاد میزد یا غیث المستغیثین من بتو رو آوردم و به ولی تو متوسل شدم، رویم را سفید کن و گرفتاریم برگشا، عمار گفت در گردش هزار سوار بودند با شمشیرهای کشیده و جمعی با او بودند و جمعی بر ضد او گفتم: امیر المؤمنین را پاسخ دهید، زن فرود آمد و همه با او بمسجد در آمدند، و اهل کوفه گرد آمدند امیر المؤمنین علیه السلام بر خاست و فرمود: ای اهل شام هر چه خواهید از من پیرسید یک پیره مردی از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 134

میان آنها برخاست و گفت: ای آقای من:

این دختر من است و البته پادشاهان عرب خواستگار او بودند ولی مرا در میان عشیره‌ام سر بزیر کرده، چون دوشیزه است و آبستن شده، شما این مشکل را حل کنید، علی رو بدان دختر کرد که ای دختر تو چه گوئی؟ گفت: ای آقایم: هرگز خیانتی بخود راه نبرم، علی علیه السلام بمنبر برآمد و فرمود: قابله کوفه را حاضر کنید، زنی بنام (لبناء) که قابله زنان کوفه بود آمد حضرت بدو فرمود: پرده‌ای برابر مردم بکش و این دختر را معاینه کن که دوشیزه؟

آبستن است یا نه آن زن فرمان را انجام داد و بیرون آمد و گفت: ای آقایم دوشیزه است و آبستن فرمود: کدام شما هم اکنون میتواند یک تیکه برف بیاورد:

ابو الجاریه گفت: برف در بلاد ما فراوانست ولی در اینجا بدان دسترسی نداریم؟

عمار گفت آن حضرت دست دراز کرد از بالای منبر کوفه و برگردانید و ناگاه در آن تیکه برفی بود که از آن آب میچکید و سپس قابله را خواست و فرمود: این تیکه برف را بگیر و دختر را از مسجد بیرون بر و طشتی زیرش بگذار و این برف را نزد فرج او بنه و البته یک زالو بوزن 750 درهم (در حدود 400 مثقال) بینی و همان را کرد و با دختر و آن زالو نزد آن حضرت علیه السلام برگشت و چنان بود که فرموده بود، سپس پیدر دختر فرمود: دخترت را برگیر که بخدا زنا نکرده ولی در آبی رفته و این زالو بدرونش خزیده و او بیست سال دارد و تا کنون در شکمش بزرگ شده.

روایات طولانی و با الفاظ گوناگونند و ما بهمان موضع اتفاق و نیاز آن اکتفاء کردیم و این دو روایت دلالت دارند که اگر زالو در یکی از سوراخهای تن خزند ممکن است بوسیله لجن و یا برفش بیرون کشید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 135

## باب شصت و یکم: درمان ورم کبد، دردهای درون و پهلو

1- در طب: از عبد الله و حسین دو پسر بسطام که احمد بن ریحان پزشک این داروها را بما دیکته کرد و گفت: آنها را بامام علیه السلام نموده و او پسندیده برای درد پهلو: فلفل 4 مثقال، زنجبیل، دار فلفل، بریخ، بسباسه، دارچینی از هر کدام 4 مثقال، کره پاک خوب 45 مثقال، شکر سفید 36 مثقال بکوبند و از پارچه یا الک تنک درآرند و باو دو برابر وزن همه عسل بی کف معجون کنند، و هر که برای درد پهلو خواهد 3 مثقال بنوشد، و برای سر قدم رفتن 7 تا 8 مثقال با آب نیم گرم بنوشد که هر دردی را با خواست خدا بیرون کند، و با این دارو نیازی بداروی دیگر نیست، و چون برای سر قدم رفتن نوشید و بریده شد رویش عسل بنوشد که خوبست و مجرب.

بیان: برنج چون هر قل داروئیست معروف برای اسهال از بلغم ...

2- در کافی (190-روضة): بسندش که یک غلامی نزد ابی الحسن علیه السلام شکوه کرد و از حالش پرسید گفتند: درد سپرز دارد فرمود: سه روز کراث (تره) باو بخورانید، و بدو خورانیدند و خون ایستاد و خوب شد.

بیان: در قاموس گفته: قعد الدم یعنی آرام شد، و گویا درد سپرز از طغیان خون بوده که بسا از آن می شود، و آنها گمان کردند از طحال است و اشتباه کردند، یا مقصود اینست که در حال بیرون رفتن خون برآورده چون در نهاییه گوید: «نهی ان یقعد علی القبر» یعنی بر قبر قضای حاجت نکند.

3- در مکارم 85- امام صادق علیه السلام فرمود. برای درد پهلو کاشم بنوشید.

4- در قصص: بسندی از عبد الله بن سنان که از امام ششم علیه السلام پرسید آیا بعیسی میرسید آنچه بآدمیزاده ها رسد؟ فرمود: آری: البته درد سالمندان در خرد-

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 136

سالیس دچار او میشد و درد خردسالان در سالمندیش و بیمار میشد، و چون درد پهلو گرفت در خردسالی با اینکه آن درد سالمندانست بمادرش گفت: عسل و شونیز (سیاه دانه) و زیت بیاور و خمیر کن و نزد من آور، برایش آورد و بد میداشت مادرش گفت: چرا بد میداری و خود آن را خواستی؟ گفت: بدانش پیغمبریش نسخه گرفتم و برای بیتابی کودکی آن را بد دارم، و دارو را میبویید وانگه مینوشید.

5- در محاسن - 344-: بسندی از عبید الله بن صالح خثعمی که بامام ششم علیه السلام از درد پهلو نالیدم فرمود، بر تو باد خوردن ریزه سفره، و خوردم و درد رفت.

- ابراهیم - مکی از راویان حدیث - گوید من در پهلوی راست و چپ درد یافتم و آن را بر گرفتم و از آن سود بردم.
- 6- و از همان (..) بسندی که مردی بامام ششم از درد پهلو شکوه کرد، فرمود: چه بازت دارد از خوردن ریزه سفره.
- 7- و از همان - 552- از امام ششم علیه السلام که گلابی بخورید که دل را روشن کند، و دردهای درون را بخواست خدا آرام کند.
- 8- در طب. 60- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که کاشم بنوشید زیرا برای درد پهلو خوبست.
- 9- و از همان - 30- که مردی بامام پنجم از درد سپرز شکوه کرد و از اینکه بهر درمانی دست زده و هر روز بدتر شده تا بهلاکت کشانده فرمود: با تیکه‌ای نقره کراث (تره) بخر و خوبش با روغن عربی بجوشان، و سه روز این درد را با آن درمان کن که چون چنین کند خوب شود ان شاء الله.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 137

### باب شصت و دوم: درمان شکم رفتن، زحیر، درد معده، سردی و سستی آن

- 1- در محاسن. 502-: بسندی از امام ششم علیه السلام که شکم رفتن گرفتم و گوشتم ریخت و بسختی از آن ناتوان شدم و در خاطر افتاد که برنج بگیرم و بشویم و بو دهم و نرمش سازم و کف کنم، و گوشتم برجا شد و استخوانم سخت شد بر آن، و پیوسته مردم مدینه می‌آمدند و میگفتند یا ابا عبد الله از آنچه عراقیها برایت میفرستند بما بده، و از آن برایشان فرستادم.
- 2- در محاسن - 503-: بسندی از محمد بن مروان که نزد امام ششم علیه السلام بودم و شکم رفتن شتابانی داشت، و شام از نزد او برگشتم و از همه بر او نگرانتر بودم، فردا نزد او رفتم و آرام شده بود گفتم؟ قربانت: دی از برت رفتم و چه درد سختی داشتی، فرمود: گفتم: اندازه‌ای برنج شسته شد و خشک شد و کوفته شد و از آن کف کردم و شکم بسته شد.
- 3- در محاسن - 504- بسندش از امام ششم علیه السلام که شکم درد آمد، یکی بمن گفت: برنج را بشو و در سایه خشک کن و نرم کن و در هر بامداد کفی از آن بگیر، اسحاق حریری در آن افزوده که کمی آن را بو بده.
- بیان: در کافی (ج 6 ص 342) آن را بسندی از امام ششم آورده و از قول اسحاق حریری افزوده که کمی آن را بو بده و بوزن اوقیه باشد و آن را بنوش.
- در صحاح گفته: اوقیه در زبان حدیث 40 درهم است (قریب 25 مثقال) و در گذشته چنین بوده ولی در عرف امروزه و اندازه پزشکان 10 و پنج هفتم درهم است (قریب 6 مثقال).

4- در محاسن (..) بسندش از محمد بن فیض که نزد امام ششم علیه السلام بودم، مردی آمد و باو گفت دخترم لاغر شده، شکم رفتن دارد، فرمود: چه بازت دارد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 138

از برنج با پیه، 4 یا 5 سنگ برگیر و بینداز در آتش و برنج در دیک بریز و پیز، و پیه قلوه تازه بگیر و چون برنج پخته شد، پیه را با سنگهای داغ در کاسه انداز کاسه دیگر سرپوش آن کن، و سخت بجنبان و ضبط کن که بخار آن بیرون نیاید و چون پیه آب شد روی برنج نه تا آن را کف کند.

بیان: در بحر الجواهر گفته: در منافع برنج که چون از آردش آب برنج رقیقی بسازند و در پختش بهمراه پیه قلوه بز خوب دقت کنند برای ترزدن خوب است، و این آزموده است.

5- در محاسن (..) از امام ششم علیه السلام که سخت بیمار شدم و شکم رفتن گرفتم و تنم از میان رفت و گفتم: برنج بو دادند و آن را قاووت کردم و از آن نوش کردم و تنم بازگشت.

6- در طب: 65- بسندش از امام پنجم علیه السلام که مردی از درد زحیر باو نالید، فرمود: گل ارمنی بگیر و با آتش نرم آن را بو بده، و از آن سفوف کن که درد آرام شود.

7- و از او علیه السلام که برای زحیر فرمود: یک جزء خربق سفید، یک جزء بذر قطونا، و یک جزء صمغ عربی و جزئی هم گل ارمنی را با آتش نرم بو ده و از آن سفوف کن.

بیان: دلالت دارد بجواز مداوا با گل ارمنی، و مشهور حرمت آنست مگر از ناچاری و انحصار دارو بدان که مشهور جواز است در آن بلکه قولی است که مطلقاً حرام است مداوای بحرام و مسأله خالی از اشکال نیست.

8- شیخ در مصباح (510) روایت کرده که از امام ششم پرسیدند از گرفتن گل ارمنی برای شکسته آیا رواست؟ فرمود: باکی بدان نیست، هلا که آن از خاک گور ذی القرنین است و تربت قبر امام حسین به از آنست، طبرسی هم در مکارم بی بسندش آورده و مبطون را به کسیر افزوده.

9- در طب- 71- از یک امامی علیهم السلام برای درد معده است و سردی و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 139

ناتوانیش: یک رطل (2 دهم کیلو تقریباً) خیار چنبر بگیرند و پوست کنند و بکوبند و یک شبانه روز در یک رطل آب بخیسانند و آن را از صافی بگذرانند و سفلس را بریزند و یک رطل غسل با صافی آن و دو رطل افشرده به و 40 مثقال

روغن گل بیامیزند و با آتش نرمی بپزند تا سفت شوند، و آنگاه دیگ را از سر آتش فرو آرند و بنهند تا سرد شود و چون سرد شد از فلفل، دار فلفل، قرفه قرنفل، قرفله زنجبیل، دارچین و جوز بوا هر کدام سه مثقال بکوبند و بویزند و بر آن ریزند و با هم خمیر کنند و در کوزه سبزی نهند، و هر بار ناشتا دو مثقال بخورند که معده را گرم کند و طعام را هضم کند و بادهای مفاصل همه را بخواست خدا ببرد.

10- در طب:- 99- بسندش از محمد بن اسحاق بن فیض که من نزد امام ششم علیه السلام بودم، مردی از شیعه برش آمد و گفت: یا ابن رسول الله دخترم آب شد و لاغر شد. بیماریش بدرازا کشید، و دچار شکم رفتن پی در هم شده. فرمودش چاهات بازداشته از این برنج با پیه با برکت، همانا پیه را خدا بر بنی اسرائیل غدقن کرد برای بزرگی برکتش، چه مانع است که باو بخورانی تا خدا دردش را ببرد، شاید تو هم کنی که نپذیرد از بسکه او را درمان کردی و دارو دادی.

گفت: یا ابن رسول الله، چه کنم با آن؟ فرمود: چهار سنگ بگیر و در آتش گذار و برنج را در دیک بریز (و همان شرح روایت شماره 4 را با اندکی اختلاف در تعبیر بیان کرد) مرد معالج گفت: بخدا که نیست شایان پرستش جز او، یک بار بیشتر باو نخوراندم که خوب شد.

11- و از همان- 100- بسندش از یونس بن یعقوب که امام صادق بمن فرمود: آنگاه که در بیماری زحیرش او را پرستاری میکردم، وای بر تو ای یونس میدانی من در این بیماری الهام یافتم که برنج بخورم، و فرمان دادم تا شسته شد و خشک کرده شد و بو داده شد و کوبیده شده و پخته شد و با پیه آن را خوردم و خدا درد را از من برد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 140

12- در طب- 101-: بسندی از محمد بن ابراهیم جعفری که مردی نزد امام هشتم علیه السلام نالید از اینکه دلدرد کشنده‌ای دارد و از او خواست بدرگاه خدا عز و جل برایش دعا کند که از بس دارو گرفته درمانده شد و سودی نبرده بلکه غلبه و سختی آن افزوده، گفت: امام لبخندی زد و فرمود: وای بر تو، البته دعای ما بدرگاه خدا مقامی دارد، و من از خدا خواهم بحول و قوتش بتو تخفیف دهد و چون کارت سخت شد و بتو پیچید یک دانه گردو بگیر و بآتش انداز تا چون بدانی که مغزش برشته شده و آتش آن را دگرگون کرده پوستش کن و بخور که فوراً آرام می‌شود.

گفت: بخدا یک بار بیشتر این کار را نکردم که دلدردم بخواست خدا عز و جل آرام شد.

13- در طب- 100- بسندش که ذریح محاربی قرقر شکمش را بامام ششم علیه السلام شکوه کرد فرمود: دردت آورد؟ گفت: آری، فرمود: چه بازت میدارد از سیاه دانه و عسل برای درمان آن.

14- عیاشی: بسندی که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین دردی در دل دارم فرمودش همسر داری؟ گفت: آری، فرمود: با رضای دلش چیزی از مال او در خواست کن که بتو ببخشد و با آن عسلی بخر و آب باران بر آن بریز و بنوش که من شنیدم خدا در کتابش میفرماید:

«و فرو فرستادیم از آسمان آب با برکت 9-ق» و فرموده «بر آید از شکمشان نوشی چند رنگ در آن درمانست برای مردم 49-النحل» و فرموده: «اگر دل خوش دارند که چیزی از مهر به شما دهند بخورید گوارا و خوش 4-النساء» درمان شوی ان شاء الله گوید انجام دادم و شفا یافتم.

15- در کافی - 191- روضه-: بسندش از محمد بن عمرو بن ابراهیم که پرسیدم از ابی جعفر علیه السلام و نالیدم با او از سستی معدهام فرمود: حزانه را با آب سرد بنوش، انجام دادم و آنچه دوست داشتم یافتم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 141

بیان: حزانه یک گیاه دشتی است مانند کرفس جز اینکه برگش پهنتر است و بفارسی آن را بیوزا گویند.

16- در کافی (ج 7 ص 342): بسندش از حمران که امام ششم دلدردی داشت و فرمود: تا برنج را پختند و سماق بر آن نهاد و خورد و خوب شد.

17- و از همان (ج 6 ص 345) بسندش از عبد الرحمن بن کثیر که در مدینه بیمار شدم و شکم رفتن گرفتم امام ششم علیه السلام بمن فرمود قاووت گاورس بگیرم و با آب زیره بنوشم و عمل کردم و شکم بسته شد و خوب شدم.

بیان: ابن بیطار گفته: رازی گوید: گاورس و دخن و ذرت طبع را بندند و تن را خشک کنند، و هر جا خواهند طبع بسته شود از آنها سود برده شود، دیسفوریدس گفته: غذا بودن آنها از دانه‌های دیگری که نان شوند کمتر است و چون آنها نان شوند شکم را بندند و بول را گشایند و چون بو داده شود و گرما گرم بشکم بندند برای درد دل خوبست و دردهای دیگر - پایان - و گویم: شاید پیوست زیره برای دفع ضرر جاورس است و ثقل آن و برای تقویت معده و تحلیل باد آن، با اینکه یکی از اطباء گفته جاورس بسا مزاج را نرم کند و برخی دانه‌ها آن را دفع کنند.

18- در کافی (ج 6 ص 342): بسندی از حمران که امام ششم علیه السلام دلدردی داشت و فرمود: برنج برایش پختند و سماق بر آن نهادند و آن را خورد و خوب شد.

گویم: آنچه مناسب این باب است در باب برنج بیاید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 142



## باب شصت و سوم درمان دردهای گلو و شش و درمان سرفه و سل

1- در طب- 85- بسندی از احمد بن بشاره که در سالی بحج رفتم و بمسجد رسول صلی الله علیه و آله در آمدم و ناگاه امام هفتم علیه السلام در سوی چاه نشسته، نزدش رفتم و سر و دستش را بوسه زدم و بر او سلام دادم و بمن پاسخ داد و فرمود:

بیماریت چگونه است؟ گفتم: هنوز گرفتارم، من دچار سل بودم، فرمود: این دارو را از مدینه بگیر پیش از آنکه بمکه بروی و بدان برسی که خوب شوی بخواست خدا، دوات و کاغذ در آوردم و بما دیکته کرد: سنبل. قاقله زعفران عاقر قرحا، بنج، خربق، فلفل سفید، اجزاء برابر، ابرقیون دو برابر، کوبیده شوند با پارچه حریر بیخته شوند و با عسل آب کرده خمیر شوند، مسلول هنگام خواب باندازه یک نخود با آب گرم بخورد، و تو بیش از سه شب نخوری که خوب شوی بخواست خدا تعالی من چنین کردم و خوب شدم بخواست خدا.

بیان: مقصود از بنج (بنگ) تخم یا برگ آنست پیش از آنکه ساخته و مست کننده شود، بسا گفته اند نوعی دیگر است جز آنکه از آن مست کننده سازند، ابن بیطار در جامع خود گفته: بنج در عربی سیکرانست، دیسقوریدس گفته: شاخه های کلفت و برک پهن دارد و درازی را شاید، در اطراف پراکنده شود و بسیاهی زند، ساقش ریش دارد و شاخه اش بر میدهد، مانند گلنار است در شکل و در طول شاخه ها پراکنده است یکی پس از دیگری، و هر کدام طبقی مانند سپر دارند و بر آنست و پر از تخم است شبیه بتخم خشخاش و آن سه صنف است.

1- روغن دار که برنگ فرفیر زند و برگش مانند گیاه عین اللویا است و سیاه است و گلش مانند گلنار است و تیغ دارد.

2- گلش برنگ گل سیب است و برگ و گلش از صنف یکم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 143

نرمتر و تخمش بسرخی زند مانند تخم گیاهی است بنام «اروسمین» که همان تو زری است، و این دو صنف جنون آور و خواب آورند و پستند و سودی در طب ندارند.

3- که در طب سودمند است که از همه نرمتر و روانتر است و رطوبتی دارد که بدست چسبد، و گرد ماندی که ریش نشده بر او است گلش زرد و تخمش زرد است و نزدیک دریا روید و در خرابه ها، و اگر این صنف نباشد بجایش آن صنفی که گل سرخ دارد بکار میرود.

و اما آن صنفی که تخمش سیاه است باید دور ریخته شود چون بدتر از همه است، و بسا میوه و برگ و شاخه همه را تر بکوبند و شیرهاش را بگیرند و با خورشید بخشکانند، و همانا تا یک سال بکار رود چون بزودی بگندد و فاسد شود، و

گاهی تخم را جدا گیرند که خشک است و بکوبند و آب گرم بر آن ریزند تا شیره‌اش درآید، و شیره این گیاه بهتر از صمغ آنست و درد را زودتر آرام کند، و بسا این گیاه را بکوبند و با آرد گندم بیامیزند و از آن قرصه‌ها سازند و انبار کنند، گفته است چون بنگ را بخورند بیهشی آرد و فکر را پریشان کند مانند شوکران از طلا.

رازی گفته هر که بنگ نوشد بسختی مست شود و اندامش سست گردد و کفی از دهنش برآید و چشمش سرخ شود.

عیسی بن علی گفته: هر که مقدار دو درهم (یکمئثال تقریباً) از تخم بنگ سیاه نوشد او را بکشد و دیوانه شود و همه تنش سرد شود و رنگش زرد شود، و زبانش خشک و چشمش تاریک گردد و تنگی نفس سختی گیرد، و مانند دیوانه باشد، و سخن نگوید.

جالینوس گفته: بنگ تخم سیاه دیوانگی یا بیهشی آرد، و تخم سرخ معتدل در نیرو نزدیک بآنست و برای آدمی سزد که از هر دو خودداری کند و حذر نماید و کناره کند که سودی ندارند، و اما بنگ سفید تخم و سفید گل سودمندترین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 144

چیزها است در طب، و در درجه سوم چیزها است که خنک کنند- پایان- ابر قیون معرب «فریون» است که آن را «فریون» هم گویند، گفتند: صمغ مازربونست گرم و خشک است از درجه 4 و گفته‌اند خشک است از درجه 3 نوش یک قیراط تا یک دانکش بلغم را از دو ران و پشت و روده‌ها بکشد. و برای عرق النساء و قولنج سودمند است.

2- در طب. 86- بسندش از محمد بن عبد السلام که با گروهی از مردم خراسان نزد امام رضا علیه السلام رفتیم و سلام دادیم و جواب داد. و هر کدام خواهشی کردند و آن را برآورد. و آنگه بمن نگاه کرد و فرمود: تو هم نیاز خود را بخواه. گفتم یا ابن رسول الله من بتو از سرفه سخت شکایت دارم. فرمود: تازه است یا کهنه؟ گفتم:

هر دو. فرمود: فلفل سفید 1- جزء ابرقیون 2 جزء. خربق سفید 1- جزء.

سنبل 1- جزء. قاقله 1- جزء. زعفران 1- جزء. بنگ 1- جزء بگیر و بکوب و از پارچه حریر بگذران و با دو برابر وزن همه با عسل آب کرده خمیر کن، و برای سرفه کهنه و نو یک قرص با آب رازیانه هنگام خواب خورده شود و آبش نیم- گرم باشد نه سرد، و این دارو ریشه آن را بکند.

3- در کافی (262- روضه): بسندی از ابن اذینه که مردی در حضور من از امام ششم علیه السلام در باره سرفه شکوه کرد باو فرمود: در کف مشتت مقداری کاشم (انجدان رومی) و برابرش شکر بریز و یک 2 روز سفوف کن، ابن اذینه گفت من آن مرد را پس از آن برخورد کردم، گفت: جز یک بار عمل نکردم و از من برفت.

بیان: کاشم «انجدان رومی» است فیروزآبادی آن را ذکر کرده اطباء گفتند: گرم و خشک است بدرجه 3- و گویا این سرفه از بلغم و سردی بوده با اینکه ممکن است بر اثر خشکی مانع ریختن اخلاط به شش گردد در قانون گفته: برای دیلات درونی خوب است.

4- در طب- 89- بسندی از امام ششم علیه السلام که نیافته برای درد گلو مانند نوشیدن جرعه شیر.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 145

5- و از همان- 103- بسندش از مفضل که پرسیدم از امام ششم علیه السلام که یا ابن رسول الله در راه رفتن نفسم بشماره افتد تا بسا در فاصله میانه خانها و خانهات دو جا بنشینم فرمود: ای مفضل از شاش شتران بنوش گفت: نوشیدم و خدا دردم را زدود.

### باب (شصت و چهارم) زکام

1- در طب- 64- بسندی از ابراهیم بن ابی یحیی که بامام ششم شکوه کردم از زکام فرمود: از کار خداست و سپاه خداست که فرستاده تا دردی را از تنت ریشه کن کند و چون ریشه کن کرد باید یک دانگ سیاه دانه و نیم دانگ کندش بگیری و کوبیده شود و در بینی دمیده شود که زکام را ببرد و اگر ت شود که آن را هیچ درمان نکنی بجا آور که در آن منافع بسیار است.

بیان: کندش را در قاموس گفته: ریشه‌های گیاهی است که درونش زرد برونش سیاه است قی آور و مسهل و برطرف کن بهق است و کوبیده‌اش که در بینی دمنند عطسه آرد و دیده تار را روشن کند و شب کوری را ببرد- پایان- ابن بیطار گفته: درختش- در آنچه گفتند: مانند کسکراست دیفورس گفته اثرش قطع بلغم و خلط سیاه سفت است و بادها را از سوراخهای بینی دور کند.

حبیب بن حسن گفته: در نخست درجه 3 گرمی است و در خشکی پایان درجه 3 است داروئیست پر گرم و نوشیدنش خطر بزرگی دارد.

ماسرجویه گوید: کندش مزه تیزی دارد، و سائیده‌اش در بینی عطسه خیز است، و نوش باندازه از آن بخوبی قی آورد.

کندی گفته: ابو نصر ماه و ستاره را نمیدید در شب و باندازه یک عدس کندس با روغن بنفشه سعوط کرد و در شب نخست یک خرده ستاره را دید، و در شب سوم بخوبی آن را دید، و دیگری هم آزمود و چنین بود، و آن برای شب کوری بخوبی سودمند است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 146

2- در طب: -170- بسندی از امام ششم علیه السلام که بمؤدب فرزندانش فرمود: چون یکی از آنها زکام شوند بمن خبر ده، و او بوی گزارش میداد و او چیزی نمیگفت، مؤدب میگفت: بمن فرمودی تو را خبر دهم و من خبر دادم چیزی پاسخی ندادی، فرمود: کسی نیست جز آنکه در او رگی از خوره است و چون بجنبد خدا آن را بوسیله زکام دفع کند.

3- در مکارم -435- از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که زکام سپاهی است از سپاههای خدا عز و جل آن را در برابر دردی فرستد و بخوبی آن را فرود آورد و دفع کند.

4- و از امام ششم علیه السلام در باره زکام روایت است که پنبه‌ای بروغن بنفشه آلوده کن و هنگام خواب در نشیمن خود بردار که برای زکام سودمند است ان شاء الله تعالی.

5- در کافی (362- روضه): بسندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که زکام سپاهی است از خدا عز و جل که برای درد فرستد تا آن را از میان ببرد.

6- و از همان: تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ آدمیزاده نیست جز دو نوع رگ دارد یکی در سر که خوره را بجنباند و یکی در تن که پیسی آورد، و چون رگ سر جنبد خدا زکام را بدان مسلط کند تا هر دردی در آنست بیرون روانه کند، و چون رگی که در تن است بجنبد خدا دمل را بر آن مسلط کند تا درد آن را روان کند بیرون، و چون یکی از شماها در خود زکام یا دمل بیند خدا عز و جل را بعافیت سپاس کند فرمود: زکام فضولی است در سر.

8- دعوات راوندی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ آدمی نیست جز اینکه در سرش رگی است از خوره و خدا زکام را فرستد تا آن را آب کند، هر کدام زکام شدید بگذاریدش و درمانش نکنید تا خدا خود درمانش کند.

8- در کافی -382- روضه - بسندش از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله زکام را درمان نمیکرد و میفرمود: کسی نیست جز اینکه رگی از خوره دارد،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 147

و چون زکام شود بن کن کندش.

9- در خصال -97-: بسندی تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که بد ندارید چهار چیز را که برای چهار چیزند: زکام امانست از خوره، بد ندارید دمل‌ها که امانند از پیسی، بد ندارید چشم درد را که امانست از کوری، بد ندارید سرفه را که امانست از فلج.

گویم: در نهاییه گفته: زنان زیرک حزائنه نوشند برای طشه، و آن دردیست برای مردم چون زکام آن را طشه نامند برای آنکه چون بدردمند در آویزد عرق نرمی ریزد چون باران نرم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 148

### باب شصت و پنجم درمان بادهای دردناک

1- در طب - 70- بسندش از جابر بن حیان (حسان خ ب) صوفی که بامام ششم علیه السلام نوشت: یا ابن رسول الله بادی پیچان در سر تا پایم پیچیده و مرا باز داشته بدرگاه خدا برایم دعا کن، دعا کرد و باو نوشت: از سعوط عنبر و زنبق در ناشتا استفاده کن تا خوب شوی ان شاء الله و انجام داد و گویا از بند رها شد.

2- و از همان (..) بسندش از صباح بن محارب که نزد امام دهم بودیم و یاد شد که شیب بن جابر دچار باد بدی شده و چهره و چشمش هر دو کج شدند فرمود: 5 مثقال قرنفل بگیرند و در بطری شیشه خشکی کنند و سرش را سخت ببندند و آن را در گل گیرند و در تابستان یک روز و در زمستان دو روز در آفتاب نهند و آنگه آن را برآرند و نرم بسایند و با آب باران بیامیزند تا چون خمیر نرمی شود و پیشت بخوابد و آن گرد قرنفل را بر شق کج شده بمالد و بهمان حال بماند تا قرنفل خشک شود، و چون خشک شود خدا دردش را بردارد و بهترین حال خود برگردد بخواست خدا، و یاران ما زود بر او رفتند و او را بدان مژده دادند و بدان چه فرموده بود درمان کرد و بهترین حالی که بود باز گردید بیاری خدا تعالی.

3- در کافی - 191- روضه: بسندش از بکر بن صالح که شنیدم امام هفتم علیه السلام میفرمود: برای درمان باد پیچان و حام و ابرده در مفاصل، مشتی حله و مشتی انجیر خشک را در آب فرو بر و آنها را در دیگی که گنجد پیز و صاف کن و سرد کن و یک روز نه یک روز بنوش تا در همه روزها پر یک قدح رومی (سرشارش خ ب) نوشیده باشی.

توضیح: گویا مقصود از باد پیچان آنست که میان پوست و گوشت باشد و آنها را از هم جدا کند یا بادی که در پشت افتد و مانند آن بمانند قولنج و آدمی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 149

نتواند بجنبد، حام را برایش معنائی نیافتیم و شاید خام به خاء نقطه دار باشد یعنی بلغم نپخته یا مقصود باد ملازمی است، و ابرده را فیروزآبادی گفته: سردی در درونست و در نهاییه گفته بهمزه کسره دار و راء درد معروفی است از غلبه سردی و رطوبت که از جماع بیندازد.

در قانون گفته: حله گرم است در پایان درجه 1- و خشک است در درجه 1- و دارای رطوبت غریب، پخته نرم کنی است، ورمهای بلغمی و سخت را تحلیل برد، و جوشهای درون را نرم کند و بیزد، و آواز را صاف کند، و سینه و گلو را نرم کند، و سرفه را آرام کند بویژه اگر با عسل یا خرما یا انجیر پخته شود و بهتر اینست که با خرما لجم همراه شود، و شیره آنها گرفته شود، و با عسل بسیار آمیخته گردد و روی آتش پخته باندازه اعتدال سفت گردد، و فاصله درازی پیش از خوراک مصرف شود پخته آن با سرکه برای ناتوانی معده خوبست و پخته اش با آب خوبست برای زحیر و اسهال.

### باب شصت و ششم درمان چکیدن شاش و درد مئانه و سنگ مئانه

1- در طب- 48:- بسندی که عمر و افرق بامام پنجم علیه السلام از چکیدن شاش شکوه کرد، فرمود: اسفند را بگیر و 6 بار با آب سرد بشو و یک بار با آب گرم وانگه در سایه خشک شود و با روغن کنجد (روغن گل خ ب) خالص خیس شود، و ناشتا سفوف شود که چکش را بخواست خدا ببرد.

بیان: ابن بیطار گفته: اسفند سفید است و سرخ، سفیدش عربی است، جالینوس گفته: نیرویش لطیف است و گرم است در درجه 3- و از این رو اخلاط چسبنده را برطرف کند و با بول برآورد، مسیح دمشقی گفته: کرم کدو را از شکم برآورد، و مالیدن آبش برای قولنج، عرق النساء، درد رانها خوبست و سینه را پاک کند و بلغم چسبنده شش را دفع کند، بادیکه در روده ها رخ دهد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 150

تحلیل برد، رازی گفته: خون حیض و بول را بگشاید.

حبیش گفته: قی آور و مست کننده است مانند می یا نزدیک بآن، از دانه اش 25 درهم (قریب 8- مثقال بگیرند) و با آب شیرین چند بار بشویند، سپس خشک کنند و در هاون بکوبند و با الک بویزند، و 6 وقیه (در حدود نیم کیلو) آب جوشانده بر آن بریزند، و در هاون با چوبی زیر و رو کنند و در پارچه حریر ماندنی صاف کنند و سفش بدور اندازند و بر آن شیره کشیده 3 وقیه (در حدود 300 گرم) عسل و دو وقیه (150 گرم) روغن کنجد بریزند که قی فراوان آورد و جز او گفته: اگر یک و نیم مثقال از نسائیده اش را 12 شب سفوف کنند عرق النساء را درمان کند و مجربست- پایان- 2- در طب- 102- بسندش از خرازینی (خرازی خ ب) که نزدیکی از از ائمه علیهم السلام رفتم و سلام دادم و از او خواستم برای برادرم که دچار سنگ است و خواب ندارد دعا کند، فرمود: برگرد، و هلیله سیاه، بلبله، املج، کور، فلفل، دارفلفل، دارچینی، زنجبیل، شقاق، وج، انیسون، خولنجان، اجزاء برابر بگیر، کوبیده شوند و بیخته شوند و با روغن تازه گاو خیس شوند و با عسل آب کرده دو برابر وزن همه یا با فانید خوب معجون شوند، و شربتی از آن معجون باندازه فندق یا دانه مازو باشد.

بیان: کور براء بی نقطه همان مقل است که صمغ درختی است در بلاد عرب.

ابن بیطار از جالینوس گفته: پندارند که مقل عربی بنوشند، سنگ کلیه را پخش کند و بول را بگشاید و بادهای درهم نیخته را ببرد و دور کند، در قاموس گفته: شقاقل ریشه درختی است هندی که پرورش دهند و نرمش کنند و باه را بهیجان آورد- پایان- وج: ریشه گیاهی است که در حوضها و کناره آبها روید گرم است و خشک در درجه 3، اخلاط سخت را نرم کند، بول را گشاید، سختی سپرز را براندازد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 151

برای درد پهلو و سینه و دل خوبست انیسون داروی معروفی است و گفتند گرم است و خشک در درجه 3- بادها را ببرد و بول و حیض را بگشاید، سده کبد و سپرز را براندازد، ابن سینا گفته: سده و بسته گی قلوها، مthane و رحم را گشاید.

فانید: گویا شکر پنیر یا نقل شکری مانند آنست، در بحر الجواهر گفته صنفی شکر سرخ رنگ است گرم است و تر در درجه یکم، فانید سجزی خوبتر آنست که آرد ندارد و خزائنی فروتر از آن، در قاموس گفته: عقص درخت بلوط است که یک سال بلوط دهد و یک سال عقص.

و من گویم: عقص در فارسی «مازو» است.

#### باب شصت و هفتم درمان درد مفاصل و عرق النساء

1- در طب- 76- بسندی از احمد بن ریاح پزشک که بر امام علیه السلام عرق النساء را عرضه کرد فرمود: کسی که عرق النساء دارد یک ناخن چیده بگیرد و در جای عرق نهد و بندد که نافع است بخواست خدا، آسان و سود نقد دارد.

و چون بر صاحب درد سخت شود و پر بزند دو نکته بگیرد و بهم بندد و رانی که عرق النساء در آنست از بالا تا قدم هر چه سخت تواند بیندد تا آنجا که بسا بیهوش گردد، و در این حال باید ایستاده باشد، و باطن کف پای دردناک را سخت بیندد بفشارد تا از آن خون سیاهی برآید، و جای آن را با نمک و زیت پر کند و خوب می شود بخواست خدا عز و جل.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 152

#### باب شصت و هشتم درمان زخم ریش و درد آبله

1- در طب- 139- بسندی از امام باقر علیه السلام: که برای زخم قیر تازه بگیر و برابرش پیه بز تازه و پارچه نو یا بستوی نو بیاور و بیرونش با قیر بیالا و آن را روی چند تیکه خشت گذار و آتش نرمی زیر آن بنه از نماز ظهر تا عصر سپس تیکه کتان کهنه بگیر و روی دست بنه و قیر را بران بمال و روی زخم گذار و اگر زخم تو دارد، کتان را فتیله کن و قیر را در زخم بریز و فتیله را در آن بنه.

بیان: قیر طری، در نسخه‌ای قعر قیر، آمده یعنی بیخ و درون آن ..

2- در دعوات راوندی: که متوکل دملی در آورد و بیمار دم مرگ شد از اثر آن، و کسی جرات نمیکرد که آهنی بدو نزدیک کند، مادرش نذر کرد که اگر به شود مال فراوانی از خود بامام دهم بدهد، فتح بن خاقان بمتوکل گفت کاش بفرستی نزد این مرد- یعنی امام دهم علیه السلام- و از او بپرسی، بسا داروئی بدهد که خدا بدان بتو فرجی دهد، گفت بفرستید نزد او، پیک رفت و برگشت و گفت: ابو الحسن میفرماید از گال زیر دنبه گوسفند بگیریید و با گلاب مخلوط کنید و بر دمل نهید که بخواست خدا سودمند است.

کسانی که در حضور متوکل بودند این دستور را بباد مسخره گرفتند، فتح گفت: تجربه‌اش زیانی ندارد بخدا که من امید به شدن دارم، و گال را حاضر کردند و با گلاب بر روی دمل نهادند و سر باز کرد و هر چه در آن بود بر آمد و مزده سلامتی او را ب مادر متوکل دادند، و ده هزار اشرفی بمهر خودش برای امام علیه السلام فرستاد، و متوکل از بیماری در آمد.

گویم: تمام این حدیث در ابواب تاریخ آن امام است علیه السلام.

3- در علل محمد بن علی بن ابراهیم: علت آبله اینست که چون مردم حبشه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 153

فیل آوردند تا خانه کعبه را ویران کنند خدا پرنده ابابیل را فرستاد و هر کدام 3 سنگ داشتند دو در دو چنگ و یکی در نوک و بآنها پرت کردند و بسر آنها خورد و از ته آنها در آمد و مردند، هر کدام ماندند آبله گرفتند و باد کردند و پخته شدند تا مردند و این مایه آبله شد که مردم از هم واگرفتند.

4- در مجمع البیان: بسندی از سهل بن سعد ساعدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز احد در جنگ شرکت کرد و دندان پیشین او شکست و خود بر سرش فرو نشست، و فاطمه دخترش خون او را شست و علی بن ابی طالب آب میریخت با سپر و چون فاطمه دید آب خون را میافزاید تیکه حصیری گرفت و سوزاند تا خاکستر شد و آن را بر زخم گذاشت و خون بند آمد.

تأیید: یکی از پزشکان ماهر گفته: خاکستر بردی اثر نیرومندی دارد در بند آوردن خون زیرا خوب خشک کند و کم بگزد، زیرا چیزهای خشک کن اگر گزش داشته باشند بسا خون را تحریک کنند و ورم آورند، و این خاکستر چون با سرکه در بینی خوندماغ دمیده شود، خون بینی او را بند آورد، و بسا در درون ریشهای روده در آورده شود.



کاغذ مصری هم همین اثر را دارد و جالینوس از آن قدردانی کرده، و بسیار شده که خون را بند آورده و این کاغذ مصری که جالینوس ذکر کرده در دیرین از همان برگ بردی ساخته میشده ولی امروز ساخته نمیشود، بردی سرد و خشک است در درجه 2 و خاکسترش قرحه‌های بد را باز دارد از پهن شدن.

گویم: این روایت را حموی در کتاب احکام در صفت طب از دو صحیح آورده از سهل بن سعد. سپس گفته: مقصود در اینجا حصیربست که از بردی میسازند، و آن برگ گیاهی است که در میان آبها روید و خاکسترش اثر خوبی دارد برای بند آوردن خون.

سپس از نقل مانند آنچه ذکر شد گفته از قول ابن سینا که آن از خونریزی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 154

مانع شود، و بر زخم تازه پاشند و آن را بهم آرد، و کاغذ مصری در قدیم از آن ساخته میشد، مزاجش سرد و خشک است و خاکسترش برای آکله دهن خوبست، و ریزش خون را بند آورد، و قرحه‌های بد را از پراکندگی باز دارد.

#### باب شصت و نهم دارو برای درد شکم و پشت

1- در طب -78- از احمد بن ریاح پزشک که این نسخه را بر امام علیه السلام برای درد شکم و پشت عرضه کردم و آن را پسندید، شیره عسل خشک (که از درختی برآید) با ریشه انجدان از هر کدام 10 مثقال و 2 مثقال افتیمون که هر کدام جدا کوبیده شوند و از حریر گذرانده شوند یا پارچه‌ای مانند آن جز که افتیمون بیختن ندارد و همان نرم کوبیده شود، و همه را با هم با عسل آب کرده معجون کنند و 2 مثقال آن را هنگام خواب با آب نیم گرم بنوشند.

بیان: ابن بیطار بنقل از خلیل بن احمد گفته: لبنی درختی است که شیرهای چون عسل دارد که آن را «عسل لبنی» گویند و بار دیگر گفته: عسل لبنی مانند عسل است جز اینکه شیرین نیست و از درخت لبنی گیرند.

و از قول ابو حنیفه گفته: از درختی دوخته شود که مانند دودم است و از این رو «میعه» نام دارد چون مایع است.

رازی در «الحاوی» گفته: لبنی همان میعه است.

اسحاق بن عمران گفته: میعه درخت ارجمندیست پوستش میعه خشک است و از آن میعه روان گیرند و صمغ این درخت همان لبنی است که «مقید الرهبان» است و آن صمغ بسیار سفیدیست.

ابو جریح گفته: میعه صمغی است که از درختی در بلاد روم روان شود که از آن دوشند و آن را پیزند و پوست آن درخت را هم بفشارند و فشرده آن میعه روانست و بماند تا سفت شود و میعه خشک نام شود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 155

جالینوس گفته: میعه گرم کند و نرم کند و بپزد و از این رو درمان سرفه زکام، نوازل و سینه گرفتن است و خون حیض را بگشاید چون نوشیده شود یا استعمال گردد از زیر.

حبیش بن حسن گفته: برای بادهای سخت خوبست و چون نوش شود یا از برون تن استعمال شود اندام را بگشاید در قاموس گفته: لبنی بر وزن بشری است.

در بحر الجواهر است که انجدان معرب انگدان است و آن گیاهی است سفید و هم سیاه و سیاهش خوردنی نیست و حلیت صمغ آنست گرم و خشک است در درجه 3 نرم کننده و آب کننده است گفته افریتمون: تخم است و گل و شاخه های ریز، مزه اش کرف است و نیرومندتر از حاشا است و گفته اند: نوعی از آن گرم و خشک است در درجه 3 و گفته اند: خشک است در آخر درجه 1- مسهل سوداء و بلغم و صفراء است و بیشتر در سوداء اثر دارد.

2- در کافی 191- روضه- بسندش از ابی الحسن علیه السلام که هر که آب پشتش دگرگون شده شیره تازه و عسل برایش خوبست.

بیان: دگرگونی آب پشت کنایه از اینست که فرزندش نمیشود ..

#### باب هفتادم: درمان بواسیر و برخی نوادر

1- در محاسن. -504- بسندی از زراره که دیدم دایه ابی الحسن باو برنج میداد و بر سر آتش میزد و من از آن غمگین شدم و نزد امام ششم علیه السلام رفتم و فرمود: بنظرم غم تو از عمل دایه است با ابو الحسن گفتم: آری قربانت، فرمود:

آری برنج بهترین خوراک است: روده ها را گشاد کند و بواسیر را ببرد و ما رشک بریم بمردم عراق که برنج و غوره خرما میخورند. چون هر دو روده را گشاد کنند و بواسیر را ببرند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 156

2- و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که تره بواسیر را ریشه کن کند و ادامه اش امان از خوره است.

تایید: در قانون گفته: کراث- تره- شامی است و نبطی و یک نوع دشتی که میانه تره و سیر است و آن بدارو ماندتر است تا غذاء، نبطی در درمان اثر دارتر است از شامی، گرم است در درجه 3 و خشک در درجه 2، و دشتی گرمتر و خشکتر است، و از این رو پست تر است- تا گفته: برای بواسیر خوبست چه پیزی و بخوری و چه شیاف کنی، و باه را بجنباند و تخمش با دانه آس برای زحیر و خون مقعده است.

مؤلف بحر الجواهر گفته: بستانی دارد و دشتی، گرم و خشک است در درجه 3- و از سیر و پیاز کمتر دیده را گرم کند و درد آورد و تیره سازد، در هضم کند است و برای معده بد است و کیموس بدی آورد، و اندکی قابض است، چون چند بار در آب پخته شود و در آب سرد نهاده شود و با زیت کوییده شود برای بواسیر خوبست.

ابن بیطار بنقل از ابن ماسر گفته: اگر کراث را خورند یا شیره پخته‌اش نوشند برای بواسیر سرد خوبست، ابن ماسر جویه گفته: اگر مقعد را با تخم کراث دود دهند بواسیر را ببرد و از ابن ماسویه: که اگر با حرف برشته شود برای بواسیر خوب است.

3- در محاسن - 512- بسندش از مردی که دیده ابی الحسن علیه السلام در خراسان تره را میخورد نشسته و باو گفته شد: در آن کود است، فرمود: چیزی بدان نجسبند و آن برای بواسیر خوبست.

در طب: 32- بسندی از صیقل که نزد امام صادق علیه السلام بودم و مردی او را پرسید از بواسیر سختی که برای دردمندش نسخه دادند یک پیاله کوچک از می خرماي سفت و قصد لذت ندارد بلکه برای دارو میخورد فرمود: نه و نه جرعه‌ای از آن، گفتم: چرا؟ فرمود: چون حرام است و خدا عز و جل چیز حرام را نه دارو نموده و نه درمان، بگير تره سفید (نبطی خ ب) و سرش که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 157

سفید است ببر و آن را مشوی و خرد خردش ببر و کوهان شتر بگیر و آبش کن و روی کراث بریز و ده گردو بگیر و پوست کن و بکوب با وزن ده درهم (6 مثقال تقریباً) پنیر فارسی و تره را بجوشان و چون پخت گرد و پنیر را روی آن بریز و آن را از سر آتش بردار و سه روز تا هفت روز ناشتا با نان بخور از خوراک دیگر پرهیز کن.

و پس از آن ابهل برشته کمی با نان و گردوی پوست کنده را بگیر و پس از صرف آن کوهان و کراث صرف کن بنام خدا نیم وقیه روغن شیره ناشتا بخور یک وقیه هم کندر نر بکوب و سفوف کن و باز نیم وقیه شیره آخر سه روز بخور و خوراک خود را به بعد از ظهر بینداز خوب میشود ان شاء الله تعالی.

توضیح: در نهایت گفته سکرجه با سین و کاف ضمه دار و راء با تشدید ظرف کوچکی است که اندکی نان خورش در آن خورند و واژه فارسی است کراث بیضاء - سفید - در بیشتر نسخه چنین است و شاید مقصود اینست که ریشه آن سفید باشد چون ریشه برخی از آن مانند پیاز سرخ است و ظاهر اینست که بجای بیضاء نبطی باشد چنانچه در برخی نسخه‌های درست آمده و گویا مقصود از پنیر فارسی شور آنست یا پنیر ترکی است.

در قاموس گفته: ابهل درخت بزرگی است که برگش مانند درخت گز است و میوه‌اش چون میوه درخت سدر و درخت عرعر نیست که جوهری تو هم کرده.

در قانون گفته: ابهل میوه عرعر است که چون زعرور است جز اینکه سیاه تر است، بوی تند خوشی دارد درختش دو دسته است یکی برگش چون برگ سرو و پر خار و پهن شود و دراز نشود، و دیگری برگش چون درخت گز و مزه اش چون سرو، خشک تر و کم حرارت تر است، و چون دو برابرش دارچین گیرند اثر آن را دارد، برخی گفتند: گرم و خشک است در درجه 3.

ابن بیطار بنقل از اسحق بن عمران گفته: صنفی از عرعر است پردانه، درخت بزرگی است برگش چون برگ گز میوه اش سرخ و زشت چون میوه سدر در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 158

اندازه و رنگ، درونش پشمگی است، هسته دارد و سرخ است چون برسد شیرین مزه است و اندکی مزه قطران میدهد.

و گفته: اگر وزن ده درهم میوه ابهل بگیرند و در دیگری نهند و آن را در روغن گاو غرقه کنند و روی آتش نهند تا روغن را بخود کشد، وانگه بسایند و با ده درهم نقل شکری آمیزند و هر روزه باندازه دو درهم از آن را با آب نیم گرم ناشتا بنوشند برای درد زیر شکم از بواسیر خوبست.

در قانون گفته بهترین کندر نر سفید چرخان درون چسبنده و روغن دار است گرم است در درجه 2 خشک در درجه 1.

5- در طب: بسندش از اسحاق جریری که امام باقر علیه السلام بمن فرمود:

ای جریری رنگت پریده آیا بواسیر داری؟ گفتم: آری یا ابن رسول الله، از خدا عز و جل بخواه که مرا از اجر باز ندارد فرمود: داروئی برایت وصف نکنم؟ گفتم: یا ابن رسول الله با بیش از هزار دارو مداوایش کردم و سودی نداشت و بواسیر من خون میجهاند.

فرمود: ای جریری وای بر تو من طیب همه اطباءیم، و سرور دانشمندان و رئیس حکماء و معدن فقهاء و سید پیغمبرزاده ها بر روی زمین، گفتم چنین است ای آقا و مولایم، فرمود: بواسیر تو ماده است که خونریزی دارد گفتم: راست گفتم یا ابن رسول الله.

گفت: شمع، روغن زنبق، لبنی عسل، سماق و سرو کتان را بگیر و همه را در ظرفی روی آتش گذار، و چون بهم آمیختند باندازه نخودی از آن برگیر و بمقعد خود بمال خوب میشوی بخواست خدا.

جریری گفت: بخدای یگانه یک بار بیشتر عمل نکردم که دردم به شد و پس از آن نه خون دیدم و نه درد.

جریری گوید سال آینده بحضورش باز گشتم، و بمن فرمود: ای ابا اسحق البته خوب شدی و الحمد لله گفتم: قربانت آری، فرمود: اما بواسیر شعیب بن اسحق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 159

مانند تو نیست آن نر است فرمود: باو بگو بلاذر (بلاذر، براذر خ ب) بگیرد و سه بخش کند، گودی بکند و آجری سوراخ کند و آن بلاذر را روی آتش نهد و آجر را بر روی آن گزارد و روی آن آجر نشیند و مقعدش را برابر سوراخ آن نهد و چون بخارش بلند شد و باو رسید آنچه بیابد که از او برآید بشمارد که بسا پنج تا هفت تاول باشند و اگر همه آب شدند و بدر آمدند آنها را بکند و بدور اندازد، و گر نه بخش سوم بلاذر را بر آن آتش نهد که همه را از بن برآورد و بکند.

سپس مرهم شمع و روغن زنبق و لبنی عسل و سرو کتان همچنان که برای تو وصف کردم که از آن نرها است بگیرد و با هم فراهم سازد چنانچه اینجا گفتم برایت و به مقعد مالد، همانا یک مالیدنست و بس.

من برگشتم و نسخه را برای او گفتم و عمل کرد و خوب شد بخواست خدا، چون سال آینده شد بحج رفتم و بمن فرمود: ای ابا اسحاق از شعیب گزارش بده گفتم:

یا بن رسول الله بدان که تو را بر بشر برگزید و تو را حجت بر زمین نمود جز یک بار بر آن نمالید.

بیان: شرحی در باره لبنی گذشت و برخی گفتند لبنی همان میعه است و درونش عسل لبنی است. و اشک درختی است چون درخت گلابی، و گفته اند شیره درخت دیگر است که در روم است، بهترین نوع لبنی آنست که خودش روانست و چون شهد است و صمغی است خوشبو و بزردی زند، و سیاه یک رو نیست حار است در درجه 1 و خشک در درجه 2، پختن، نرم کردن، گرم کردن، تحلیل و فرو آوردن با پخت (تخدیر کردن بطبع خ ب) را با خود دارد، روغنی که در شام از آن گیرند بخوبی نرم کند و آن ضمادیست برای سفتیهای گوشت، و مالیدن بر جوشهای تر و خشک بروغن مالی و برای جرب تر و خشک خوبست، نوشیدنش مفاصل را بگشاید و هم مالیدنش و اعضاء را تقویت کند.

بخار تر و خشکش برای نزه و زکام بسیار خوبست، و برای سرفه کهنه و درد گلو، و آواز گرفته را صاف کند بوسیله نرم کردن خوب، خوراک را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 160

هضم کند و بول را روان سازد، هم خون حیض را با نوشیدن و با خود برداشتن، و سختی رحم را نرم کند، و خشکش طبع را ببندد- پایان- سرو کتان، در کتاب طب و لغت یافت نشد، و گویا بزر کتان باشد، یا مقصود همان باشد و آن معروف است.

در قانون گفته: دود بلاذر بواسیر را سبک سازد و پیسی را ببرد- پایان- 6- در طب- 101-: بسندی از معمر بن خلاد که امام هشتم علیه السلام بسیار بمن میفرمود: این دارو را بگیرم و میفرمود در آن منافع فراوانست، من در باره بادها و بواسیر آن را آزمودم و بخدا خلافی نداشتم، دارو اینست: هلیله سیاه، بلبله، املج اجزاء برابر آنها را میکوبی و از پارچه حریر در میکنی و بماندش بادام سبز که عراقیها آن را مقل سبز دانند میگیری و بادام را در آب تره میخیسانی 30 شب تا در آن آب شود، وانگه این داروها را در آن میریزی و سخت خمیر میکنی تا آمیخته شوند پس آنها را حب میکنی باندازه عدس و دستت را با روغن بنفشه یا روغن خیری یا شیره چرب میکنی که نچسبد بدان، و در سایه آنها را خشک میکنی، اگر تابستانست یکمقال از آن را میگیری و در زمستان دو مقال. و از ماهی و سرکه و تره پرهیز کن که آزموده است.

بیان: ابن بیطار گفته: از قول دیسقوریوس: خیری گیاهی است معروف، گلهای رنگارنگ دارد سفید، فرفیری، زرد، و زردش برای کارهای پزشکی خوبست.

7- در کافی (ج 5 ص 550) بسندش از عمر بن یزید که نزد امام ششم علیه السلام بودم و در بر او مردی بود و بآن حضرت گفت: قربانت: من بچه‌ها را دوست دارم، امام فرمود: با آنها چه کنی؟ گفت به پشتم سوار کنم، امام دست بر پیشانی خود نهاد و رو برگرداند از او و آن مرد گریست، و امام نگاه مهربانی باو نمود و فرمود:

چون به شهر خود رفتی یک شتر فربه بخر، و سخت زانوهایش را ببند، و تیغ بکش و بر کوهانش بزنی که پوستش پاره شود و تا گرم است بر آن بنشین.

عمر گفت: آن مرد گفت به شهرم آمدم و شتری خریدم و آن را بستم و شمشیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 161

بر کوهانش زدم و پوستش شکافت و گرماگرم بر آن نشستم و از من به پشت شتر چیزی مانند قورباغه که از آن خردتر بود افتاد و دردم آرام شد.

**باب هفتاد و یکم: آنچه برای بلغم، رطوبت، خشکی، علت آنها و برای فلج نافع است**

1- در محاسن- 533- از محمد بن حسن بن شمون که بابی الحسن علیه السلام نوشتم، یکی از یاران ما از گند دهن شکوه دارد، باو نوشت خرمای برنی بخور، و دیگری از خشکی باو نوشت و در پاسخش نگاشت: ناشتا خرمای برنی بخور و روی آن آب بنوش، و چنان کرد و رطوبت آورد، و از آن شکایت بدو نوشت، در پاسخش نوشت: ناشتا خرمای برنی بخور و رویش آب بنوش.

2- و از همان -..- بسندی از امام ششم علیه السلام که بهترین خرمای شما برنی است، درد را ببرد و درد نیاورد، سیر کند و بلغم را ببرد، و با هر خرما یک حسنه است.

3- در همان -557- از یاسر خدمتگزار امام هشتم که فرمود: خربزه خوردن ناشتا مایه فلج گردد.

4- و از همان -563- بسندی از امام ششم علیه السلام که مسواک کردن و خواندن قرآن برنده بلغمند.

در طب -19- بسندی از امام ششم که شانه کردن دو گونه دندانهای آسیا را محکم کند و شانه زدن ریش و بآ را ببرد، شانه کردن دو گیسو و سوسه دل را ببرد، و شانه کردن دو ابرو امان از خوره باشد و شانه زدن سر بلغم را ببرد.

گفت: سپس داروی بلغم را وصف کرد و فرمود: علك رومی، کندر، سعتر، نانخواه، سیاه دانه از همه جزئی برابر هم، هر کدام جدا کوبیده شوند بخوبی، و بیخته شوند و خمیر گردند و باهم فراهم گردند و سائیده شوند تا خوب بیامیزند و با عسل معجون شوند و در هر شبانه روز باندازه فندقی هنگام خواب برگیری که خوب است ان شاء الله تعالی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 162

6- و از همان (..) بسندی از خالد قماط که امام هشتم علیه السلام این داروها را برای بلغم بمن دیکته کرد: هلیله زرد 1 مثقال، خردل 2 مثقال، عاقرقرا 1 مثقال، نرم بکوب و ناشتا با آن مسواک کن و دندانها را بشوی که بلغم را براندازد و بوی دهن را خوش کند و دندانها را سخت کند ان شاء الله تعالی.

بیان: سود هلیله برای این امور روشن است، در قانون گفته: خردل ورمهای گرم را تحلیل برد، و گفته: عاقرقرا با جویدن بلغم را بکشاند و پخته‌اش برای درد دندان خوبست و خصوص سرد آن و اگر با سرکه بپزند دندانهای جنبنده را سخت سازد چون در دهن نگهدارند.

7- در طب -66-: بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که خواندن قرآن و مسواک و بان برانداز بلغم باشند.

8- و از امام صادق علیه السلام روایت است که هر که ناشتا در حمام رود بلغم را بهتر براندازد و حمام روی غذا صفراء برتر است، و اگر خواهی فربه شوی سیر بحمام رو و اگر خواهی لاغر شوی ناشتا برو.

9- و از همان: بسندش از داود رقی که مردی بامام هفتم علیه السلام از رطوبت شکوه کرد باو فرمود: ناشتا خرمای برنی بخورد و روی آن آب ننوشد، این کار کرد و خشکی او فزود و از آن شکوه کرد و باو فرمود: خرمای برنی بخورد و رویش آب نوشد و عمل کرد و مزاجش معتدل شد.

10- و از همان: بسندی از امام یکم علیه السلام که 3 چیز بلغم برند: خواندن قرآن، لبان و عسل.

11- و از امام پنجم علیه السلام که پر شانه زدن بلغم برد، و شانه زدن سر در شب رطوبت برد و آن را بن کند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 163

### باب هفتاد و دوم: درمان بلبله و عطش فزون و خستگی دهن

1- در طب- 73- بسندی از اسماعیل بن جابر که مردی از همکیشان، از فزونی عطش و دهن خشکه بامام ششم علیه السلام نالید، باو فرمود: از سقمونیا، قافله، سنبله، شقال، عودبلسان، حب بلسان، نارمشک، سلیخه مقشره، علك رومی، عاقرقرا و دار چینی هر کدام دو مثقال بگیرد، و همه آنها را بکوبد و الک کند و خمیر کند جز سقمونیا که جدا بکوبد و الک نکند، و همه را بهم آمیزد و 85 مثقال نقل شکری سجزی خوب بگیرد و در پاتیله با آتش نرمی آب کند و با آن داروها خیس کند و همه را با عسل آب کرده معجون سازد و در شیشه یا کوزه سبز نهد و اگر بدان نیاز دارد ناشتا دو مثقال با هر نوشابه خواهد بنوشد و هم هنگام خوابیدن مانند آن.

بیان: در قاموس گفته: سجزی منسوب به سیستان را گویند.

### باب هفتاد و سوم: درمان زهرها و گزیدن جانوران مودی

1- در محاسن- 590- بسندی از امام ششم علیه السلام که کژدمی رسول خدا صلی الله علیه و آله را گزید آن را پرت کرد و فرمود خدایت لعنت کند که نه مؤمن از تو سالم ماند و نه کافر، سپس نمک خواست و آن را بجای گزش نهاد و آنکه با انگشت بزرگش آن را مالید تا آب شد، سپس فرمود: اگر میدانستند مردم آنچه در نمک است با وجودش بهیچ تریاقی نیاز نداشتند.

2- و از همان: بسندی از امام پنجم علیه السلام (که گزیدن عقرب را در حال نماز دارد و پیغمبر با نعل بر سر عقرب کوبیده و با ملح جریش آن را مداوا کرده)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 164

بیان: از قاموس که نمک جریش آنست که پاک نشود و برای سر سفره آماده نیست، ابن بیطار بنقل از دیسقوریدس گفته در باره منافع نمک که بسا با آن بهمراهی بزرگتان گزیدگی کژدم را ضماذ کنند، و یا فودنج کوهی و زوفا برای گزیدن افعی نر، و با زفت و قطران یا عسل برای گزش افعی که آن را قرطس خوانند و آن ماریست که دو شاخ دارد، و با سرکه و عسل برای رفع زیان جانوری بنام هزارپا و گزش زنبورها، و بسا سودمند است برای گزش نهنگی که در نیل مصر است و چون سائیده شود در خرقة کتانی باشد و در سرکه بسیار ترشی فرو شود و آهسته بعضو گزیده شده از برخی خزنده‌ها زده شود خوبست، و بسا از زیان افیون و قطر کشنده سود دهد اگر با سکنجبین نوشیده شود.



3- در طب- 82- بسندی تا رسول خدا که کما از من است، و من از بهشت و آبش درمان چشم است، و عجوه از بهشت است، و در آن درمان زهر است.

4- دعوات راوندی: که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کژدمی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در نماز گزید، فرمود: خدا کژدم را لعنت کند اگر کسی را وامینهاد همین نماز گزار بود- یعنی خودش- سپس آب خواست و سوره حمد و معوذتین را بر آن خواند، وانگه بیتابی کرد، و آنکه نمک خواست و در آب ریخت و جای گزش را با آن مالش داد تا آرام شد.

5- در کافی (ج 6 ص 327): بسندی از محمد بن مسلم (داستان گزیدن کژدم رسول خدا را نقل کرده و در پایان گفته): امام پنجم فرمود: اگر مردم میدانستند آنچه در نمک است بهمراهش تریاقی نمیخواستند.

6- در طب- 62- بسندی از عبد الرحمن بن حجاج که مردی از ابو الحسن علیه السلام از تریاق پرسید، فرمود: باکی ندارد، گفت یا ابن رسول الله در آن زهر افعی نهند، فرمود: آن را بر ما اندازه مکن (آن را بر ما آلوده مساز خ ب) بیان فیروز آبادی گفته: تریاق بکسر، داروئی است مرکب که ما نفیس آن را ترکیب کرد و اندروماخس آن را تکمیل کرد باینکه گوشت افعی جزء آن کرد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 165

اثر کامل داد و این نام را بر آن نهاد چون برای گزش خزنده‌های زهرناک خوب است که بیونانی آنها را، تریا، نامند، و نافع است در داروهای نوشیدنی که بیونانی قاء گویند- یعنی «زهرناک سودمند» و مخفف شده و معرب شده بلفظ تریاق و آن شش ماه کودک است، و ده سال در بلاد گرمسیر جوانست و بیست سال در بلاد دیگر، و ده سال در بلاد گرمسیر و بیست سال در بلاد دیگر متوقف است و بعد از آن میمیرد و بی‌اثر می‌شود مانند برخی معجون‌ها- پایان- اینکه فرمود «آن را بر ما آلوده مساز» یعنی پلید و حرامش مکن، زیرا ما آن را از مسلمانان بگیریم و آنها حلالش دانند، یا مقصود این است که تو آن را بر ما حرام مکن که ما داناتریم بحکم آن از تو، یا برای آنکه گوشت افعی در آن نیست یا برای اینکه در ناچاری حرام نیست، یا مقصود این است که گوشت افعی سبب حرمت آن نشود، و در نسخه «آن را بر ما اندازه مکن» یعنی اجزاء آن را برای ما بیان مکن که ما آن را میدانیم، و بنا بر برخی تفسیرها، دلالت دارد بر جواز مداوا بحرام در ناچاری.

میگویم: در باب داروهای کلی داروهای کژدم‌زدگی و سائر خزنده‌ها بیاید.

باب هفتاد و چهارم: درمان وباء

1- در محاسن - 552- بسندی از قندی که بواء آمد و ما در مکه بودیم و من و بواء گرفتیم و باو نوشتیم، در پاسخم نوشت: سیب بخور و خوردم خوب شدم.

2- از همان - 553- (همین مضمون را باستناد بابی الحسن علیه السلام آورده) توضیح: در قاموس گفته: بواء طاعون است یا هر مرض عمومی ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 166

### باب هفتاد و پنجم دفع خوره، پیسی، بهق، و درد بد

1- در محاسن - 519- بسندش تا امام ششم علیه السلام که خدا خوره را از یهود برداشت برای اینکه چغندر میخورند و رگهای گوشت را میکشند.

بیان: یعنی رگها را از گوشت برمی آورند چنانچه اکنون شیوه یهود است و در برخی اخبار هم از آنها نهی شده چنانچه بیاید ان شاء الله.

2- در محاسن (..) که امام ششم فرمود: قومی از بنی اسرائیل دچار پیسی شدند و خدا بموسی علیه السلام وحی کرد بدانها بفرما گوشت گاو با چغندر بخورند ... بسند دیگر از امام پنجم مانند آن رسیده.

3- و از همان (..) بسندی تا امام ششم که: آب گوشت چغندر با گوشت گاو سپیده و پیسی را میبرد.

4- در طب - 71- بسندی از عبد الله بن سنان که مردی بامام ششم علیه السلام از پیسی و بهق شکوه کرد فرمود: برو حمام و نوره و حناء را بیامیز و بتن بمال که پس از آن چیزی نبینی، آن مرد گفت: بخدا یک بار بیشتر عمل نکردم خدا مرا از آن عافیت داد و پس از آن برنگشت.

5- و از همان: 104 طب: از امام هفتم علیه السلام که هر که آبگوشت گاو بخورد خدا پیسی و خوره را از او ببرد.

6- و از همان (..) بسندی از ذریع که مردی نزد امام ششم علیه السلام آمد و شکوه کرد که یکی از بسته گانش دچار درد بد شده باو فرمود: تربت امام حسین را بگیرد و با آب باران بنوشد- و عمل کرد و خوب شد.

7- و از او علیه السلام که فرمود: چیزی بجای درد بد بهتر از تربت امام حسین نیست، گفتم: یا ابن رسول الله چگونه بکار برد؟ فرمود: با آب باران بنوشد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 167

بمحل درد هم بمالد که خوب و مجرب است ان شاء الله تعالی.

بیان: شاید مقصود از درد بد خوره یا پیسی است، و مقصود تربت قبر امام حسین است در برخی نسخه‌ها طین حر است یعنی پاک و خالص و خوردنش مشکل است جز اینکه تفسیر به طین قبر مقدس شود، و در برخی نسخه‌ها طین قبر حسین علیه السلام آمده که مؤید تفسیر یکم است.

8- در طب (..): بسندی از امام ششم علیه السلام فرمود: وسعت جنب و مو که در بینی است امان از خوره‌اند.

9- و از او علیه السلام که تربت مدینه - مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله - خوره را براندازد.

و از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ببلا زده‌ها کم نگاه کنید و بر آنها وارد نشوید، و چون بدانها گذری تند بروید، مبادا بشما رسد آنچه به آنها رسیده (106 طب) توضیح: سعه جنب با جیم و نون است در بیشتر نسخه‌ها و مقصود خوش خلقی است یا کنایه از شادی است چنانچه ضیق صدر کنایه از غم و اندوه است.

برای اینکه اندوه فراوان مواد سوداوی مولد زکام پدید کنند، و در برخی نسخه‌ها سعه جیب به یاء دو نقطه بزیر است یعنی یقه و آنهم وجهی دارد زیرا بخارات در درون حبس نشوند تا مایه پدیدش اخلاط بد گردند، و در برخی نسخه‌ها «سعه الجبین» آمده که باز احتمال حقیقت و مجاز هر دو دارد، و موی بینی که بیش باشد یا کنده نشود، چنانچه در روایتی است کندن آن مایه خوره است، زیرا بوسیله موی بینی مواد سوداوی برآیند و چون کنده شوند کمتر درآیند، و از این روی خوره بیشتر از بینی آغاز شود و اینکه فرمود: خاک مدینه، یعنی در مدینه بودن مانع ابتلاء باین بلاء است، و مقصود از اهل بلاء گرفتاران بمرض‌های واگیر - دار است.

10- در طب (..) بسندی از امیر المؤمنین علیه السلام که زدن سیل از جمعه تا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 168

جمعه امان از خوره است و موی بینی هم امان از آنست.

11- و از همان: بسندی از امام هفتم علیه السلام که بر تو باد شلغم بخوری چون کسی نیست جز اینکه رگی از خوره دارد و خوردن شلغم آن را آب کند، گفتم نیخته یا پخته؟ فرمود: هر دو.

12- از ابی جعفر علیه السلام که آدمی نیست جز رگ خوره دارد و آن را با شلغم آب کنید.

گویم: در باب ماش آنچه وابسته باینجا است بیاید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 169

## ابواب داروها و خواص آنها

### باب هفتاد و ششم - در کاشنی

1- در کافی (ج 6 ص 362): بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که شب به روز آرد و در درونش هفت برگ کاشنی باشد آن شب از قولنج در امان است ان شاء الله.

2- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که بر تو باد بخوردن کاشنی که منی را فزاید، و فرزند را زیبا کند، و آن گرم است و نرم و فرزند پسر را فزاید (شما نپندارید که کاشنی سرد است، چنین نیست ولی معتدل است، از پاورقی ص 215) 3- و از همان (ص 263): بسندی از محمد بن فیض که با امام ششم علیه السلام چاشت خوردم و بر سر خوان سبزی بود و پیری بهمراه بود و او از کاشنی رو گردان بود امام علیه السلام فرمود: شما نپندارید که آن سرد است و چنین نیست همانا معتدل است، و برتری آن بر سبزیهای دیگر چون برتری ماست بر مردم.

4- و از همان (..) بسندی از محمد بن اسماعیل که شنیدم امام رضا علیه السلام میفرمود: کاشنی داروی هر دردیست و یا هیچ دردی در درون آدمیزاده نیست جز اینکه کاشنی آن را از بن برکنند.

گفت: یکی از خدمتکاران که تب و سر درد میگرفت روزی کاشنی برایش خواست و آن را کوبید و روی کاغذ نهاد و روغن بنفشه بر آن ریخت و آن را بر سر او نهاد، فرمود: که راستی تبت را ببرد و برای سر درد خوبست و آن را برد.

5- و از همان (..): بسندی از امام ششم علیه السلام که چه خوب سبزی ایست کاشنی، برگی از آن نیست جز قطره بهشتی دارد آن را بخورید و نتکانید، فرمود: پدرم ما را باز میداشت از اینکه آن را بتکانیم هنگام خوردنش.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 170

6- در مکارم - 202- از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که کاشنی خورد و روی آن خوابد، زهر و جادو در او اثر نکند، و هیچ جانوری چون مار و کژدم باو نزدیک نشود.

تأیید [از ابن سینا]

: ابن سینا در قانون و جز آن گفته: کاشنی دشتی دارد و کشتی و دو رسته است برگ پهن و برگ باریک و چون کاهو است ولی چنانچه گویند خواصش کمتر از آنست و نزد من در گشایش و برای بند آمدنهای کبد بهتر از آنست گرچه در تغذیه و تطفیه کمتر از آنست و سودمندترش برای کبد تلختر آنست، بهترش تازه و تر و پر مایه و بستانی است، و بهتر آنهم شامی است که آن را «انطولیا» نامند، سرد است در درجه 1 و خشکش خشک است در درجه 1، و ترش تر است در پایان درجه 1 و بستانیش ترتر و سردتر است و دشتش کم رطوبت تر و آن را «طرخشعوق» نامند، در آن گشایش و تبرید و تقویت و قبض است و بستهای اعضاء درون و رگها را باز کند.

و ضمادش با آرد جو برای خنکی گرم خوبست، و دل و معده را تقویت کند و آن بهترین دارو است برای کسی که مزاج معده اش گرم است، دشتی آن برای معده از بستانی بهتر است: اندکی قابض است و سختی ندارد، و مالیدن آبش با سرکه و سفیداب اثر عجیبی در تبرید دارد، و ضمادش برای نقرس خوبست.

و غرغره کردن آبش با محلول خیار چنبر برای ورمهای گلو خوبست، و ضمادش برای درد چشم گرم، و قیء و هیجان صفرا را بنشانند، و خوردنش با سرکه طبع را بندد بویژه اگر دشتی باشد، و برای تب سه یک و تبهای نوبه خوبست، و ضمادش بهمراه ریشه آن و با قاووت برای گزیدن کژدم و مارها و زنبورها و خزندهها و سام ابرص، و شیره دشتی آن سفیدی چشم را جلا دهد.

ابن سینا گفته: بستانیش سردتر و ترتر است، و در تابستان بگرمی بی اثری گراید.

گویم: اخبار فضیلت کاسنی و خواصش در ابواب سبزیها بیاید ان شاء الله.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 171

### باب هفتاد و هفتم: شبرم و سنا

1- در قرب الاسناد - 70- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که با سنا درمان کنید که اگر چیزی مرگ را رد میکرد سنا آن را رد میکرد.

2- در مکارم - 214- (همین را از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده).

3- و از امام صادق علیه السلام که: اگر مردم میدانستند در سنا چیست یک مثقالش را با دو مثقال طلا برابر میکردند، هلا که آن امانست از بهق و پیسی، خوره، دیوانگی، فلج و لقوه، با مویز سرخ بی هسته، و هلیله کابلی زرد و سیاه اجزاء برابر گرفته شود 3 درهم (دو مثقال تقریباً) در ناشتا خورند و مانند آن هنگام خواب و آن سید داروها است.

تأیید و توضیح:

ابن بیطار از قول ابو حنیفه دینوری گفته: نامش سنا مکی است، و برگش آمیخته با حنا موی را سیاه کند.

امیه بن ابی صلت گفته: گرم است و خشک در درجه 1-، مسهل صفراء و سوداء و بلغم است، و بثررف اندام فرو رود، و از این رو برای نقرس دار و عرق النساء و درد مفاصل که از خلط صفراء و بلغم باشند خوبست.

یونس گفته: برای وسواس سوداوی و ترکیدن تن و تشنج ماهیچه و پراکندگی مو و داء الثعلب و داء الحیه و شپش زدگی تن و سر درد کهنه و جرب و خارش و غش خوبست.

4- دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پرهیزید از شبرم که گرم و گیر است، و با سنا درمان کنید که اگر از مرگ چاره‌ئی بود سنا چاره آن بود.

بیان: در قاموس گفته: شبرم بوزن قنغذ درخت خاردار است و گفته‌اند برای وباء خوبست و نام گیاه دیگریست که دانه‌ای عدس مانند دارد و ریشه کلفتی پر از شیر، و همه مسهل باشند و بکار بردن شیرش خطر دارد، و ریشه‌اش را باید اصلاح کرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 172

باینکه یک شبانه روز در شیر تازه خواباند و سه بار شیر را عوض و تازه کرد و خشکش کرد و باز در شیر کاشنی و رازیانه تا سه روز خواباند، سپس خشک کرد و بهمراه تربد و هلیله و صبر از آن قرص ساخت که داروئیست عالی.

و در فائق گفته: شبرم را نزد اسماء بنت عمیس دیدند که میخواست بنوشد، فرمود: آن گرم و گیر است، و او را سنا فرمود، شبرم نوعی است از شیخ- پایان- گویم: سخنی در این باره بیاید ان شاء الله.

باب هفتاد و هشتم: تخم قطونا<sup>119</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 6؛ ص 172

در مکارم (215) از امام صادق علیه السلام، هر که تب کند و آن شب وزن دو درهم تخم قطونا بنوشد یا سه درهم از سرسامی در آن شب آسوده باشد.

<sup>119</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

بیان: ابن بیطار گفته، تخم قطونا همان اسقیوس است بفارسی و فسلیون بیونانی بمعنی برغوئی.

جالینوس گفته: سودمندترین این گیاه تخمش است که سرد است در درجه 2 و در تری و خشکی معتدل است.

دیسقوریدس گفته: نیروی مبردی دارد چون با سرکه و روغن گل و آب ضماد شود برای درد مفاصل و ورم بیخ گوش و زخمها و ورمهای بلغمی و پیچیدن عصب خوبست، و چون در جلو آمدن روده‌های کودک و ناف برآمده ضماد شود بهش سازد.

شیخ گفته: بمالیدن سردرد را آرام کند، و لعابش با روغن بادام عطش سخت صفاوی را ببرد، و برشته آن که بروغن گل خیس شود قابض است و در حدود یک مثقالش شکم را ببندد و از تر زدن خصوص در کودک جلو گیرد برخی گفتند بجای تخم قطونا در نرم کردن طبع دانه گلابی است و در تبرید و تر ساختن تخم خرفه.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 173

### باب هفتاد و نهم: بنفشه، خیری، زنبق و روغن آن‌ها

1- در خصال- (117) بسندی تا امام ششم علیه السلام که چهار چیز طبائع را معتدل کنند: انار سورانی، غوره خرما، پخته، بنفشه و کاسنی.

2- و از همان: بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که تب را با بنفشه و آب سرد بشکنید که گرمیش از تف دوزخ است (اینجا آخر روایت خصال است و دنباله روایت کافی است (ج 6 ص 522) که فرماید: با بنفشه سعوط کنید و بینی بریزید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر مردم دانستند در بنفشه چه اثریست آن را بخوبی کف میکردند.

3- نوادر راوندی: بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برتری ما خاندان بر مردم دیگر چون برتری بنفشه است بر روغنهای دیگر.

4- در کافی (ج 6 ص 521) بسندی از عقبه که استری بامام ششم علیه السلام هدیه کردم و آن را که با اوش فرستادم بزمین زد و سرش شکست و ما بمدینه وارد شدیم و بامام ششم گزارش دادیم فرمود: بنفشه در بینی او ندمیدید؟ پس بنفشه در بینی او کردیم و خوب شد وانگه فرمود: ای عقبه بنفشه در تابستان سرد است و در زمستان گرم، بر شیعه ما نرم و بر دشمن ما خشک، اگر مردم دانستند اثر بنفشه را وقیه‌ای یک اشرفی طلا میشد.

بیان: شکست سرش بمغز رسیده بوده و در نسخه ایست که «اوهنته» یعنی او را ناتوان کرد و آن روشنتر است.

5- در کافی (..) بسندی از یونس بن یعقوب که امام ششم علیه السلام فرمود:

از سوی شما چیزی نزد ما نیاید سودمندتر از بنفشه.

6- و از همان (..) از امام صادق علیه السلام که برتری بنفشه بر روغنهای دیگر چون برتری اسلام است بر دینها، چه خوب روغن عطریست بنفشه که درد را از سر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 174

و چشم میکشد، با آن عطر بزنید.

7- و از همان (..) بسندی از عبد الرحمن که نزد امام ششم علیه السلام بودم و مهزم در آمد بمن فرمود: کنیز را بخوان تا برای ما روغن عطر و سرمه آورد، منش خواندم و شیشه عطر بنفشه آورد، و روزی بسیار سرد بود و مهزم از آن در مشت او ریخت و گفتم: قربانت این بنفشه و این روز پر سرما؟ گفت: پزشکان ما در کوفه پندارند بنفشه سرد است، فرمود: آن در تابستان سرد است و نرم و گرم است در زمستان.

8- و از همان (ص 623) بسندی از امام ششم علیه السلام که روغن بنفشه مغز را ورزیده کند.

9- بسندی که فرمود: دو ابرو را با روغن بنفشه چرب کن که سردرد را ببرد.

10- از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که نام بنفشه آمد آن را ستود و فرمود: خیری لطیف است.

11- در همان (0 ص 522): بسندی از حسن بن جهم که دیدم امام ابی الحسن علیه السلام عطر خیری زد و بمن هم گفت: عطر بزن، گفتم: کجائی از عطر بنفشه؟

با اینکه روایت است از امام ششم در فضل آن. فرمود: من از بویش خوشم نمیآید، گفتم من هم از بویش خوشم نمیآید و نخواستم آن را بگویم برای آنچه از امام ششم در فضل آن رسیده فرمود: باکی ندارد.

بیان: یعنی ناخواهی بوی آن منافات ندارد با آنچه در فضیلت و سودش رسیده ..

12- در کافی (ص 223): بسندی تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که چیزی برای تن از روغن رازقی بهتر نیست که زنبق است.

بیان: تفسیر زنبق و رازقی در باب سردرد گذشت، و بدین برگردد که آن همان رازقی معروف است که نوعی یاسمین است یا آنکه نزد ما بزنبق سفید معروف است.

ابن بیطار گفته: عطر سوسن ایض همان رازقی است، دیسقوریدس گفته:



نیروی روغن سوسن گرم کن و باز کن دهانه رحم است، و ورمهای گرمش را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 175

تحلیل برد- و خلاصه در سود بخشی مانند ندارد برای دردهای رحم، و سازگار است برای ریشهای ترسر، و تولها و نخاله سر، و خلاصه محلل است و نوشیدنش مسهل خلط صفراء است و برای معده بد است و قیء آور است.

ماسرجویه گفته: روغن رازقی گرم و لطیف است، برای درد عصب و قلوها که از سردی باشد خوبست و هم برای فلج و لرزش و کزاز، و درد هر بیماری که از سردیست، و مالش با آن برای ناتوانی اعضاء خوبست، و بسا اعضاء درونی را هم بمالش تقویت کند برای بوی خوشش.

تمیمی در المرشد گفته: اثر خوبی دارد برای تحلیل دردهای اعصاب که از سردی باشند، و برای بادهای ناشی از بلغم و آنها را آرام کند و گرفتگی و پیچش و قبضی که بریشه آنها دچار شود تحلیل برد، و ورم عصبه گوش را تحلیل برد، و بسته گیهای نزولات بلغمی که از سر فرو آیند، دفع کند، و چون اندکی از آن را گرم کنند و چند قطره در گوش سنگین ریزند ورم آن را تحلیل برد، و بستگیهای مجرای گوش را باز کند و هر دردی که از سردیست آرام سازد، و بسا دفع کند کزاز و هر نوع خشکی و تاول و جراحات گرم و سرد را، و در باره روغن زنبق از قول سلیمان بن حسان گفته: کنجد را با گل یاسمین سفید پیورند و از آن روغنی بفشارند که بدان زنبق گویند.

و دیگری گفته: روغن یاسمین گرم و خشک است و برای فلج و صرع و لقوه و شقیقه سرد و سردرد، مالش دو سوی پیشانی یا چکاندن در بینی از آن خوبست، و چون با آن تن را مالش دهند عرق آرد و خستگی برد و برای درد مفاصل خوبست، و چون شمع سفید از آن سازند و بر ورمهای سخت نهند آنها را پیزد و تحلیل برد و چون برگ یاسمین را بکوبند با روغن کنجد بمالند کار زنبق کند- پایان.

خیری گویا همانست که بفارسی آن را «شب بو» گویند. ابن بیطار گفته:

گیاه معروفی است و گلهای گوناگون دارد، سفید، فرفری، زرد و زردش در طب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 176

سودمند است، جالینوس گفته: همه نوع این گیاه نیروی نمایانی دارد و لطیف آن آبی است، و بیشتر این نیرو در گل آنست، و خشک گلش نیرومندتر از تر آنست که تازه است.

در باره عطر خیری گفته از قول تمیمی: لطیف است و محلل و سازگار با هر جراحی بویژه آنچه از زردش سازند و آن پر اثر است در تحلیل ورمهای زخم ورمهای مفاصل و بستگی و تحجر در اعصاب، و اثرش از همه عطرها گلهای دیگر بیش است، و بسا موی سر را نیرو دهد و پرپشت کند، و از مرهمهای تحلیل بر جراحاتست. در باره بنفشه گفته: سرد است در درجه 1 و تر در درجه 2- و اندکی لطیف است و محلل ورمها، و برای سرفه گرم خوب است و در حد اعتدال خواب آور است، و نوشیدن و بوئیدنش درد سر ناشی از صفراء و خون ناساز را آرام کند، بنفشه خشک مسهل صفرائیست که در معده و روده بند آمده‌اند. و اگر بسر و پیشانی ضماض شود سردردی که از گرمی است آرام کند.

گفته: عطر بنفشه خنک کند و تر سازد و خواب آورد، و حرارترا معتدل کند، و مالش خوبیست برای جرب و دفع حرارت کند و سوزش تن، و در بینی کردنش درد سر گرم را دفع کند، و اگر چند قطره تازه آن را در احلیل بچکانند سوزش آن و سوزش مثانه را آرام کند، و اگر شمع کوتاه سفیدی در آن فرو برند و بسینه کودکان بمانند برای سرفه آنها سود خوبی دارد، و خشکی سوراخهای بینی و پراکندگی موی ریش و سر با چکاندن آن خوب شوند و پراکندگی موی ابروان با روغن مالی بدن.

و اگر دو درهم آن را در حوض حمام گرم پس از عرق کردن ناشتا سر کشند تنگی نفس را خوب کند، و هر جمعه یک بار عمل شود و آن نرم کن سختی مفاصل و عصب است، و حرکت مفاصل را آسان کند، و مالیدنش بناخنها درستی آنها را حفظ کند. و بیخوابها را خواب کند خصوص اگر با تخمه کدو و هسته بادام بکار رود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 177

### باب هشتادم در سیاه دانه

1- در فقه الرضا علیه السلام - 46- از عالم روایت کنم که سیاهدانه برکت دارد و درد درون تن را بر آرد.

2- و از همان: که سیاهدانه درمان هر درد است جز مرگ، بر شما باد به عسل و سیاهدانه.

3- در طب - 51- بسندی از ابی الحسن علیه السلام که پرسش شد از تب نوبه پر زور فرمود: عسل و سیاهدانه بگیرند، و سه انگشت از آن بخورند که ببرد، و هر دو برکت دارند، خدا تعالی در باره عسل فرموده «برآید از شکمشان نوشابه‌ای چند رنگ که در آن درمانست برای مردم، 69- النمل» و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره سیاهدانه فرمود: درمان هر درد است جز مرگ، فرمود: این دو نه گرمند و نه سرد و نه طبع خاصی دارند همانا هر جا بکار روند درمانند.

4- و از همان - 68- بسندی از ذریح که بامام ششم علیه السلام گفتم در شکم قروقر و درد یابم، فرمود: چه بازت میدارد از سیاهدانه که در آن درمان هر درد است جز مرگ.

5- (..) و از امام پنجم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در باره این سیاهدانه که در آن درمان هر درد است جز سام گفتند یا رسول الله سام چیست؟ فرمود: مرگ.

6- و از زرارة بن اعین که شنیدم امام پنجم در باره فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله که در سیاهدانه درمانست از او پرسیدند، فرمود: آری، چنین فرموده و در آن استثنا آورده که جز از مرگ، ولی منت رهنمائی نکنم بسودمندتر از آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن استثنا نیاورده؟ گفتم چرا یا بن رسول الله فرمود: دعاء که قضاء بسیار مبرم را برگرداند، و صدقه خشم را فرو نشاند، و انگشتانش را بهم چسباند.

بیان: گویا چسباندن انگشتان تاکید عملی ابرام شده بوده.

7- در مکارم- 211- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در این سیاهدانه درمان هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 178

دردیست جز مرگ، گفتم: سیاهدانه چیست؟ فرمود: شونیز، گفتم: چگونه‌اش برگیرم؟ فرمود 21 دانه برگیر و در پارچه‌ای بنه و یک شب در آب بخیسان و بامداد یک قطره در سوراخ راست بینی بچکان و یک قطره در سوراخ چپ، و روز دوم در هر کدام دو قطره و روز سوم در راست یک قطره و در چپ دو تا، و تا سه روز باختلاف میان هر دو، سعد (راوی حدیث) گفته: در هر روز دانه را تازه میکنی.

8- و از امام صادق علیه السلام که سیاهدانه محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، گفتند:

مردم پندارند که آن اسفند است، فرمود: نه شونیز است، و اگر نزد صحابه او روی و گوئی دانه محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برایم برآورید شونیز را برآورند.

9- از فضل که بامام ششم شکوه کردم من از بول سختی کشم، فرمود: آخر شب سیاهدانه بگیر.

10- از او علیه السلام که در سیاهدانه درمان هر دردیست، من آن را برگیرم برای تب، سردرد و چشم درد و دل درد، و برای هر دردی که رخ دهد، و خدا عز و جل مرا بدان شفا دهد.

بیان و تأکید: گویا خبر یکم در باره بینی از کتب عامه گرفته شده که از عبد الله بن بریده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و در آنست که چون بامدادت شد در منخر راست یک قطره چکان و در چپ دو تا و فردا برعکس و روز سوم چون روز یکم، و همان درست است.

و صاحب فتح الباری پس از نقل این روایت گفته: و از این روایت برآید که مقصود از اینکه این دانه داروی هر دردیست این نیست که خودش تنها در هر دردی بکار رود، بلکه بسا باید سائیده باشد یا نسائیده، خورده شود یا نوشیده یا در بینی کشند یا بمالند بتن و جز آن.

و گفته‌اند: معنی اینکه از هر درد یعنی هر درد درمان پذیر بدن، زیرا که آن درمان دردهای سرد است نه گرم. آری در برخی داروهای درد گرم و خشک برای زود رساندن داروی تر و سرد بدانها بکار رود، چون زود نفوذ کند، و بکار زدن برخی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 179

داروهای گرم برای خاصیتی که دارند در برخی مرضهای گرم مورد انکار نیست مانند عنزروت که گرم است و در داروهای ترکیبی چشم درد بکار رود با اینکه چشم درد باتفاق حکماء ورم گرم است - دانشمندان طب: گفتند: سیاهدانه گرم و خشک است و بادشکن و برای تب سه یک و بلغم خوب است و هر سده و بادی را برگشاید، و چون کوبیده شود و با عسل معجون گردد و با آب گرم نوش شود - نمک را آب کند و بول و خون حیض را بگشاید و دارای جلاء و برش است، و چون کوبیده شود و در پارچه کتانی بسته شود یا در پوست، بوئیدنش از برای زکام سرد خوبست، و چون هفت دانه اش در شیر زن خیس شود و بینی ریزند برای دچار بیرقان سودمند است، و نوشیدن یک مثقالش بآب برای تنگ نفس خوبست، بستنش بطور ضماد بر سردرد سر سرد را نافع است، و چون با سرکه پخته شود و در دهن بگردانند درد دندان کرمو را سود دهد.

ابن بیطار و جز او که در داروهای تک کتاب نوشتند این منافع و بیشتر از آن را برای سیاهدانه ذکر کردند.

خطابی: گفته: اینکه فرموده: از هر دردی مقصود درد خاصی است، زیرا در طبع هیچ گیاهی نیست که درمان همه طبائع مخالف هم را داشته باشد، و مقصود اینست که درمان هر دردیست که از رطوبت پدید شود.

ابو بکر ابن عربی گفته: عسل نزد پزشکان بهتر از هر دوائی است برای درمان هر دردی و با این وضع دردیست که دردمندش از آن آزار بیند و مقصود از اینکه «در آن درمانست برای مردم، 69 النحل» اکثر و اغلب است نه همه و حمل سیاهدانه بر آن سزاوارتر است.

و دیگری گفته: دارو را بحسب حال بیماری که حاضر است وصف کنند، و شاید فرموده او «شفاء هر دردیست» در باره سیاهدانه سازگار مزاج دچار سردی بوده و مقصود هر دردی از جنس درد او است، و تخصیص به جنس بسیار است و فراوان. و الله اعلم.

و شیخ محمد بن ابی حمزه گفته: مردم در این حدیث گفتگو کردند و عمومش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 180

را تخصیص دادند و آن را بگفته اهل تجربه و طب برگرداندند، و آن اشتباه است زیرا اگر ما گفته پزشکان را بپذیریم که روی تجربه است که غالباً بر پایه گمانست پذیرش گفته آنکه جز از وحی سخن نگوید اولی از گفته آنها است- پایان- و توجیه حمل آن بر عموم گذشت که مقصود اعم از اینکه تنها باشد یا جزء داروی دیگر و این مانعی ندارد و از ظاهر حدیث هم بیرون نیست و الله اعلم و گفته: شونیز بضمه شین نقطه دار و یاء دو نقطه بزیر پس از زاست، قرطبی گفته: برخی اساتید ماشین را بفتح دانسته، عیاض از قول ابن اعرابی واو را یاء کرده با کسره شین و گفته شینیز، و تفسیر سیاهدانه به شونیز برای اینست که شونیز میان آنها شهرت داشته و امروزه برعکس است زیرا خود سیاهدانه معروفتر از شونیز است، و تفسیرش به شونیز اکثر و اشهر است و آن زیره سیاه است و آن را زیره هندی هم گویند.

ابراهیم حربی در غریب الحدیث از حسن بصری آورده که آن خردل است، ابو عبیده هروی در غریبین حکایت کرده که میوه بطم است بضمه باء یک نقطه و سکون طاء با نقطه.

جوهری گفته: صمغ درخت «کمکام» است و از یمن آورند و خوشبو است و در بخور بکار رود و گویم: بطور قطع در اینجا مقصود نیست، قرطبی گفته تفسیر به شونیز از دو راه بهتر است یکی آنکه گفته اکثر است و دوم سود بسیار آن بخلاف خردل و بطم پایان سخن ابن حجر.

ابن بیطار گفته: سیاهدانه بر شونیز گفته شود و بر چشمیزک و بشمه نزد مردم حجاز و گفته بشمه نام حجازی سیاهدانه است که در درمان چشم بکار رود و از یمنش آورند (چشمیزک) دانه ایست سه گوش و سیاه مانند دانه گلابی و اثر پر نیرو دارد در بیشتر دردهای چشم از پاورقی ص 132) 11- دعائم- از امام پنجم علیه السلام که پرسش شد از قول رسول خدا ص در باره دانه سیاه فرمود: البته آن را گفته، گفتند: چه گفته؟ فرمود: که در آن درمانیست از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 181

هر دردی جز مرگ و سپس بسائل فرمود: تو را راهنمایی نکنم بر آنچه رسول خدا در آن استثنا ندارد؟ گفت آری، فرمود: دعاء است که قضای مبرم سخت را برگرداند، و انگشتانش را بهم چسباند از دو دست و با هم جمع کرد یکی را با دیگری انگشت کوچک را در برابر آن چون یک چیز بتو نمود

باب هشتاد و یکم: عناب

1- در مکارم: از علی علیه السلام که: عناب تب را ببرد - 199 - 2- از ابن ابی خضیب (حسین خ ب) که چشم سفید شد، و چیزی با آن نمیدیدم، امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم و گفتم: آقایم بمن رسیده آنچه بینی، فرمود: عناب بستان و بکوب و بچشم بکش، گرفتم و با هسته آن کوبیدمش و بچشم کشیدم و تیرگی چشمم واد شد، و دیدم درست است.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: فضل عناب بر میوه‌ها چون فضل ما است بر مردم.

بیان: در عجائب المخلوقات گفته: عناب درخت معروفی است، برگش برای درد چشم گرم خوبست و میوه‌اش خون را میکشد چنانچه پندارند، تا گفته‌اند بسیدن آن هم همین عمل را دارد، و چون خواهند آن را از شهری بشهری برند بارکش آن را عوض کنند تا خون یک دابه را نکشد.

جالینوس گفته: خون را نکشد بلکه غلیظ کند - پایان - ابن بیطار از قول مسیح گفته: گرم و تر است در نیم درجه 1 و گرمیش بیش از تری است، و چون نوش شود یا خورده شود خلط خوبی پدید کند، و تندی و سوزش خون را آرام کند و برای سرفه و برآمدگی گلو و درد قلو و مثانه و درد سینه و سوزشش خوبست، و برگزیده‌اش دانه درشت است و خوردنش پیش از غذا بهتر است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 182

### باب هشتاد و دوم: حلبه

1- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر شما باد بحلبه و گرچه بوزن طلا فروشند.

2- در مکارم - 313- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بر شما باد بحلبه و اگر امتم میدانستند در حلبه چه اثریست با آن مداوا میکردند گرچه بوزن طلا دهند.

3- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله (پس از امر بمداوا با حلبه همین مضمون آمده).

### باب هشتاد و سوم: اسفند و کندر

1- در طب - 67- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نروید اسپند از درخت و برگ و بارش جر فرشته‌ای بر آن گماشته تا آن را برساند بدان که رسیده یا اینکه خشک شود و هیزم گردد. و راستی در ریشه و شاخه‌اش نثره‌ای است (رازیست خ ب) و در دانه‌اش درمان 72 درد است، با آن و با کندر مداوا کنید.

2- و از امام صادق علیه السلام که پرسش شد از اسفند و لبان، فرمود: اما اسفند ریشه‌ای از آن در زمین نخزد و شاخه از آن با آسمان برنیاید جز اینکه فرشته‌ای بر آن گماشته است تا هیزم شود یا بدان جا که باید برسد، و شیطان 70 خانه از آن خانه که در آنست فاصله گیرد و آن درمان 70 درد است که آسانتر همه خوره است از آن غفلت نکنید.

بیان: جوهری گفته: نشره چون تعویذ و رقیه است، در نهاییه گفته: نشره بضم نوعی رقیه و وسیله درمانست برای بیماری که گمان رود جن زده است ...

3- در مکارم- 212- از محمد بن حکم که پیغمبری بخدا عز و جل از ترسیدن امتش شکایت کرد و خدا عز و جل بدو وحی کرد، بفرما امت اسفند بخورند، و در روایتی بفرما اسفند بنوشند که دلیری را بیفزاید.

4- و از همان...- پرسش شد از امام صادق علیه السلام از اسفند و لبان (در باره اسفند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 183

همان مضمون شماره 2 را فرمود) و افزود که و اما لبان برگزیده پیغمبرانست پیش از من و مریم بدان یاری میجست و دودی تندتر از آن با آسمان برنیاید، و راننده شیطانها است و دفع عاهه کند، از دستتان نرود.

5- در فردوس: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که 40 روز بامداد هر روزی یکمقال اسفند بنوشد حکمت در دلش روشن شود، و از 72 درد که آسانتر همه خوره است عافیت یابد.

توضیح: شرح اسفند گذشت و ابن بیطار گفته: لبان همان کندر است، و گفته: خون و بلغم را بسوزاند و رطوبات سینه را بکشد و معده ناتوان را نیرو دهد و آن را بهمراه کبد گرم کند، و اگر یکمقال آن را در آب خیس کنند و هر روز بنوشند بلغم را نفع کند و در حافظه بیفزاید و ذهن را روشن کند، و کثرت فراموشی را ببرد جز اینکه برای نوشنده که بسیار نوشد سر درد آورد، غذا را هضم کند و باد را براند، جالینوس گفته: اگر بچشمی که خون گرفته بریزند خوبست و آن را تحلیل برد، سپس خواص بسیاری برایش گفته.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 184

#### باب هشتاد و چهارم: سعد و اشنان

1- در مکارم- 218- از ابراهیم بن بسطام که دزدها مرا گرفتند و در دهانم فالوده تند نهادند تا پخته شد و آنگاه آن را با برف پر کردند و همه دندانهایم سست و کنده شدند و امام رضا علیه السلام را در خواب دیدم و باو شکوه کردم، فرمود: سعد بکار بر که دندانهایم محکم شوند، و چون او را بخراسان آوردند بمن رسید که بشهر ما گذر کند، منش پیشواز

کردم و باو سلام دادم و حالم را باو گفتم و خوابم را، فرمود: در بیداری هم همان را بتو فرمایم، و منش بکار بستم و همه دندانهایم باز گشتند چنانچه بودند.

2- و از همان، از امام باقر علیه السلام که چون با اشنان دست و رو میشست آن را بدهن میبرد و مزه میکرد و میجوید و بدور می انداخت و فرمود: اشنان بد است، دهن را گند آورد، رنگ را زرد کند، زانوها را سست کند و من آن را دوست دارم.

بیان: شاید دوست داشته برای همان جویدن و شستن دهن و مفاصل آن در خوردن باشد.

فیروز آبادی گفته: اشنان- بضم و کسر معروف است، برای جرب و خارش خوبست، جلاده و پاک کن و حیض آور است و سبب سقط جنین.

من گویم: ابن بیطار برایش فوائد بسیار آورده و سخن در باره سعد و فوائدش گذشت.

3- در خصال 31- بسندی از حکم بن مسکین که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: خوردن اشنان زانوان را سست کند و منی را فاسد سازد.

4- در محاسن - 563- از ابی الحسن علیه السلام که: خوردن اشنان گند دهن آرد.

در کافی (ج 6 ص 378) مانندش را آورده.

5- و از همان -..- بسندش از سعد بن سعد که بابی الحسن علیه السلام گفتم: ما اشنان میخوریم، فرمود: چون ابی الحسن علیه السلام وضوء میگرفت دو لب را می بست و در آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 185

خصال بدیست، سل آورد و منی را ببرد و زانوها را سست کند- الخیر- بیان: اینکه فرمود: وضوء میگرفت یعنی چون بعد از غذا دست و دهن را با اشنان میشست دهن را می بست تا چیزی از آن درون دهانش نرود پس چگونه خوردنش خوب باشد.

6- در کافی (0 ص 379) بسندی از ابی عزیز مرادی که از امام ششم علیه السلام شنیدم میفرمود: دندانها تان را با سعد بشوئید که دهن را خوشبو کند و در نیروی جماع بیفزاید.

باب هشتاد و پنجم: هلیله، آمله، بلیله



در طب: 86- بسندی تا امام سوم علیه السلام که اگر میدانستند مردم اثر هلیله زرد را بوزنش طلا آن را میخریدند، یکی از یاراناش فرمود: هلیله زرد بگیر با 7 دانه فلفل و بسای و آن را بییز و بچشم بکش.

2- در فردوس: از پیغمبر که فرمود هلیله سیاه از درخت بهشت است.

توضیح و تأیید: ابن بیطار بنقل از بصری گفته: هلیله چهار رسته است:

زرد. و سیاه هندی ریز، و سیاه کابلی درشت، و فرو رفته نازک و معروف بچینی رازی گفته: زردش مسهل صفراء است، سیاهش مسهل سوداء، و آنکه کرف است مسهل خوبی نیست بلکه معده را شستشو کند و نباید در مسهل بکار رود. پایان ابن سینا در قانون گفته: هلیله معروف است و زرد دارد و سیاه هندی که خوب رسیده است و گرم تر است. و کابلی درشت تر است از همه، و چینی که نازک و سبک است، بهتر همه ریز زرد تند است که بسبزی زند و پر و سخت باشد، و بهتر کابلی فربه فربه تر و سنگین تر است که زیر آب رود و بسبزی زند، و بهتر رسته چینی نوکدار است، و گفته اند زرد گرمتر از سیاه است.

و گفته اند: هندی کمی سرد است از کابلی، و همه سردند در درجه 1 و خشک در درجه 2، همه خلط صفراء را خاموش کنند و برایش سود دارند، و سیاهش رنگ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 186

را باز کند. و همه برای خوره خوبند.

و کابلی برای حواس و حفظ عقل و هم سردرد خوب است، زرد برای چشم سست و واافتاده و بچشم کشند برای آبریزی چشم خوبست و بنوشند برای خفگی و هراس، و برای درد سپرز و اعضاء هاضمه همه خوبند بویژه سیاه که معده را نیرو دهد، و خوراک را هضم کند و مخمله معده را تقویت کند به دباغی و باز کردن و رطوبت کشی. و زردش دباغ خوبی است برای معده و همچنین سیاه، و چینی در عملی که کابلی میکند ناتوانست و در کابلی پرده آورست، و برای استسقاء خوبست و کابلی و هندی که با زیت برشته شود برای بستن شکم خوبند. و زردش مسهل صفراء و اندکی بلغم است، و سیاهش مسهل سوداء و برای بواسیر خوبست و کابلی مسهل سوداء و بلغم هر دو است و گفتند: کابلی برای قولنج خوبست، و یک شربت مسهل از کابلی خیسانیده از 5 تا 11 درهم (از 3 تا 6 مثقال) و اگر خشک باشد تا 2 درهم (یک مثقال و خرده ای) و من گویم تا بیشتر هم رواست، و زرد را من گویم بسا تا ده درهم و بیشتر هم کوبیده و خیسانده در آب بنوشند و کابلی برای تبهای کهنه خوب است - پایان - ذکر آمله در داروهای ترکیبی آید، و اطباء برایش منافع بسیار یاد کردند گفتند: سرد است در درجه 1 و خشک در درجه 2، قابض است و بن مو را سخت کند و معده و مقعد را نیرو دهد و دباغی کند و ببندد و تشنگی را رفع کند، و بدل تیزی و هوش افزایش دهد، و باه را برانگیزد، و آب دهن و قیء را بندد، و گرمی خون را فرو نشاند، شکم را بندد و مو را سیاه کند.

و مربایش شکم را نرم سازد و برای بواسیر خوب است، و اشتها آورد و اعضاء درون را نیرو بخشد بویژه معده و روده‌ها را، و چشم را تقویت کند، و هم دل و ذهن و حفظ را.

ابن سینا گفته: خلاصه از داروهای مقوی همه اعضاء است، و بایدش با عسل ساخت، بلبله را گفتند، مزه‌ای نزدیک بآمله دارد. شیرین است و نزدیک بندق.

ابن سینا گفته: گرم است در درجه 1- و خشک در درجه 2- و نیروی گشاینده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 187

و قبض دارد، معده را بدباغی و فراهم کردن نیرو دهد، و برای سستی و رطوبتش خوبست، چیزی بهتر از آن معده را پاک نکند و بسا شکم را بند آورد و نزد برخی تنها ملین است و آن روشن است، و برای روده راستا و مقعد خوب است- پایان- و برخی گفتند: که در عمل و نیرو بآمله میرسد.

#### باب هشتاد و ششم: داروهای ترکیبی دارای فوائد برای بسیاری از بیماریها

1- در کافی (193- روضه) بسندی از امام ششم علیه السلام که موسی بن عمران علیه السلام بخدا تعالی شکوه کرد از تری و رطوبت و خدایش فرمود: هلیله، ملیله و آمله را بگیرد و با عسل معجون کند و برگیرد، فرمود: همانست که نزد شما طریفل نام دارد.

بیان: حب طریفل نزد اطباء نسخه بسیار دارد و اجزاء مهمش همانست که در این خبر است و نزدیکتر بدان طریفل صغیر است که ترکیب شود از هلیله کابلی و سیاه و زرد و آمله و بلبله با هم برابر، و با روغن بادام خیس شوند، و با 3 برابر همه اجزاء عسل معجون گردند، و پس از دو ماه تا 3 سال بکار روند و آن نافعترین دارو است نزد آنان.

2- در فردوس: از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هلیله سیاه و بلبله و آمله با روغن گاو بجوشند و با عسل معجون شوند- مقصود حب طریفل است.

3- در طب- 77- احمد بن ریاح این داروها را دیکته کرده و گفته:

بر امام علیه السلام عرضه شده و پسندیده گفته: بخواست خدا اینها برای خلط سوداء، صفراء، بلغم، درد معده، قیء، تب، سرسام، ترک دست و پاها و ناف و برای زحیر درد کبد، گرمی سر همه خوبند، و سزا است که از خرما و ماهی و سرکه و سبزی پرهیز شود، باید غذای کسی که آن را نوشد زیر باجه با روغن کنجد باشد، 3 روز بنوشد، هر روزی دو مثقال، و گفته: این نسخه از یکی پیغمبران است علی نبینا و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 188

آله و علیه السلام و آن اینست: خیار چنبر پوست کنده یک رطل (91 مثقال) و در یک رطل آب یک شبانه روز خیس شود و صاف گردد و سفل آن دور ریخته شود و با صافی آن یک رطل عسل بنهند، و یک رطل افشره به و 40 مثقال روغن گل، و آن را با آتش نرمی بپزند تا بسته شود، وانگه از آتش بردارند و بگذارند تا خنک شود، پس فلفل، دار فلفل قره قرنفل، قرنفل، قاقله، زنجبیل، دارچین، جوز بوا، از هر کدام 3 مثقال کوبیده و بیخته بر آن ریزند و همه را مخلوط کنند و معجون کنند و در کوزه سبز یا شیشه نهند، و یک شربت آن 2 مثقال است در ناشتا و بخواست خدا برای آنچه ذکر شد خوب است و برای یرقان و تب سخت که برای تبار نگرانی سرسام است، و برای گرمی و درد مثانه و آلت مردی.

گفته: خیار باذننج بگیر و پوست کن، و پوستش را با کاشنی بپز و صاف کن و شکر طبرزد بر آن بریز، و 3 روز ناشتا هر روز یک رطل بنوش که خوب و مجرب است بخواست خدا برای طپش دل و بشماره افتادن نفس و درد معده، و برای تقویت معده و درد پهلو و آب چهره را بیفزاید و زردی را ببرد (بخواست خدا خ ب).

اجزاء: زنجبیل خشک 72 مثقال، دار فلفل 40 مثقال، اشبه، سادج، فلفل هلیله سیاه، قاقله عربی، جوز طیب. نانخواه، دانه انار شیرین، سیاهدانه، زیره کرمانی، از هر کدام 4 مثقال، همه را بکوبند و ببینند، و ششصد مثقال نقل شکری خوب بگیرند و آن را در دیزی گلی نهند و مقداری آب بریزند و بر سر آتش نرمی نهند تا شکر آب شود و آن را در ظرف پاکیزه‌ای ریزند، و دواهای کوبیده را بر آن پاشند و خمیر کنند تا در آمیزند و آن را در شیشه یا بستوی سبز گذارند، یک نوشش باندازه یک گردو است که هیچ نگرانی و تخلف ندارد بخواست خدا.

داروئی عجیب که بخواست خدا خوب است برای: ورم شکم، درد معده، قطع بلغم، آب کردن سنگ و فضولی که در مثانه فراهم شود، درد پهلو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 189

بدین شرح: هلیله سیاه، بلیله، آمله، کور، فلفل، دار فلفل. دارچینی. زنجبیل، شقاقل، وح اسادون، خولنجان، اجزاء برابر کوبیده و بیخته شوند و با روغن تازه گاو خیس شوند و با دو برابر وزن همه عسل آب کرده با نقل شکری معجون شوند، یک خوراکش باندازه فندق یا مازو است.

داروئی برای کثرت جماع و جز آن، گفته: این عجیب است - قلوها را گرم کند، و جماع را بیفزاید، سردی را از همه مفاصل ببرد، و خوبست برای درد پهلو، شکم، بادهای مفاصل، عسر البول، کسی که نتواند بول را نگهدارد، طپش دل،

شماره افتادن نفس، نفخه، تخمه، کرم شکم، دل را روشن کند، اشتها آورد، درد سینه را آرام کند، زردی چشم و رنگ و یرقان را ببرد و هم عطش فراوان را، و خوبست برای چشم درد، سردرد، کاستی مغز، تب شکننده، هر درد کهنه و نو، خوب مجرب بی تخلف، یک خوراکش دو مثقال است و نزد ماها یک مثقال بود و امام بر آن افزود، نسخه بدین شرح است:

هلیله سیاه، هلیله زرد. سقمونیا: از هر کدام 6 مثقال، فلفل، دار فلفل زنجبیل خشک، نانخواه، خشخاش سرخ، نمک هندی: هر کدام 4 مثقال، نار مشک قاقله، سنبل، شقاقل، عودبلسان، حب بلسان، سلیخه پوست کنده، علك رومی عاقرقرا، دارچینی، از هر کدام دو مثقال، همه این داروها کوبیده و بیخته شوند و خمیر گردند جز سقمونیا که کوبیده شود و بیختن ندارد، وانگه همه را در آمیزند و 85 مثقال نقل شکری سجزی خوب بگیرند و در پاتیل آب کنند با آتش نرم و داروها را در آن خیس: کنند و با عسل کف گرفته معجون سازند و در شیشه یا بستوی سبز نهند و در حال نیاز دو مثقال ناشتا با هر نوشابه‌ای که خواهی مصرف کنی و مانند آن در هنگام خواب که عجیب است و نافع برای همه آنچه گفتیم ان شاء الله.

بیان: در قاموس گفته: اسر بضم بند آمدن شاش است، مؤلف بحر الجواهر گفته:

زیرباج، آبگوشتی است با سرکه و میوه خشک که با زعفران معطر شود و زیره

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 190

در آن ریزند، و یک شیرینی بدان افزایند، در برخی نسخه‌ها اماج آمده و گویا شوربائیس است که از خمیر سازند.

قول او: «و گفت از برخی پیغمبرانست» ظاهر آنست که متعلق بداروی پیش باشد ...

مؤلف بحر الجواهر گفته: افشره از آب گیاه و میوه است که بگیرند و بپزند بلکه در آفتاب نهند تا رب شود.

در قاموس گفته: قرف: با کسره: پوست، پوست مقل، پوست انار، پوست درخت، یکنوع دارچینی که آنهم پوسته‌ایست در حقیقت و آن را دارچینی چین نامند که پیه‌دار و سفت و پر سوراخ است و معروف است به قرفه، سرخ و نرم و بشیرینی زند و برونش زبر است، خوشبو و فره گرم کرف دارد و برخی از آن را قرفه قرنفل نامند که نازک و سخت و بیسوراخ است، و بوی قرنفل دارد، و همه آنها گرم کن و لطیف کن و مدر و مجفف و حافظه آور و باه پرورند - پایان - این دارو خودش در باب درمان شکم گذشت.

و اینکه فرمود تب سخت - بسا آغاز سخن است که داروی مذکور بدنالش آمده و بسا وابسته به پیش است و از حرارت آغاز سخن شده، و بسا که: آن برای یرقان خوب است، آغاز سخن باشد و ضمیر راجع بداروی آینده باشد، چون که در باب تب گذشت، امام رضا علیه السلام دچار یرقان را با آب پوست خیار با باذرنج مداوا کرد.

ابن بیطار گفته: اشبه که آن را شبهان گویند نوعی شوک است و آن درختی است مانند درخت ملوخ که شاخه‌هایش خارهای ریزی دارد و گل لطیفی کم سرخی آرد و دانه‌ای چون شاهدانه که چون فشرده شود آب بسیار چسبنده‌ای از آن درآید، و این چوب و این فشرده برای درمان گزیدن جانوران زهردار است گفته‌اند تخمش چرب و چسبنده است و نوشیدنش برای سرفه خوبست و سنگ مثانه را آب کند و بخوبی بول را بگشاید، و چون ریشه و برگش را بکوبند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 191

و بسایند و ضماد جراحات تازه و ورم بلغمی نمایند نافع باشد.

گفته، سادج بوئی دارد چون ناردین، در ریگزارهای بلاد هند روید، برگ‌گی است که در اینجاها روی آب برآید چون عدس آب و ریشه ندارد، و چون فراهمش کنند آن را در رشته کتانی کشند و انبار کنند.

جالینوس گفته: نیروی ناردین دارد جز اینکه اثر ناردین بیش است ولی سادج بول‌گشاتر است و برای معده بهتر است، و چون با شراب جوشانده شود و سائیده گردد برای آماسهای گرم چشم خوبست که بر آن بمالند، و بسا برای خوشبو کردن دهن زیر زبانش نهند، و لای جامه گزارند تا خورده نشود و خوشبو گردد، رازی گفته: گرم است در درجه 3 و خشک در درجه 2 و در کتاب منصوری گفته: برای خفقان و گند دهان خوبست.

و گفته: جوز بوا همان جوز الطیب است، و نیرویش از گرمی و خشکی درجه 2 دارد، و طبع را ببندد و دهن و معده را خوشبو کند، و برای ناتوانی کبد و معده خوبست و غذا را هضم کند و سپرز را چاره کند و هم سبل را و دیده را نیرو دهد، و برای عسر البول نافع است، و مانع چسبیدن روده‌ها و اسهال است اگر از سردی باشد، و خلاصه برای رطوبت داران و سرمازدگان خوبست.

در قاموس گفته: برنیه ظرف سفالی است، و ج: داروی معروفی است، در بحر الجواهر گفته: ریشه گیاهی است که در حوضها و کناره آبها روید و بفارسی - برج - گویند، گرم و خشک است در درجه 3- و اخلاط غلیظ را لطیف کند، و بول را بگشاید، و سختی سپرز را ببرد، سفیدی دیده را بن کند، و تیرگی آن را روشن سازد، و برای درد پهلوی، سینه و شکم خوبست، و چون با عسل نوشیده شود، درد سر کهنه را نافع است، و نوشیدن یک درهمش مسهل صفراء بلغم و سوداء است، و برای چشم آب آورده خوبست و برای زبان سنگین، و گفته: اسارون: بته‌ایست پر تخم و خشبو و زبان گز، گلی دارد میان برگهای بن برنگ فرفیری مانند گل شاهدانه گرم است و خشک در درجه 2 و گفته‌اند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 192

خشکیش کمتر از گرمی آنست، دردهای درون همه را آرام کند، لطیف کن و گرم کن و باز کن بستگیهای کبد است برای درد ران خوبست، بلغم استسقائی را مسهل است، بول گشا و نیرو بخش مئانه و قلوه و کبد است و سنگ قلوه را آب کند، گفته: عفص چون فلس مازو است ...

4- در طب: 88- از عبد الله نواده مفضل که کژدمم گزید چنانچه بسا نیشش از سختی گزش بشکم رسیده باشد، امام دهم علیه السلام همسایه ما بود، پدرش گفت، نزد او رفتم و گفتم کژدم پسرم عبد الله را گزیده و اکنون در خطر است، فرمود: داروی جامعش دهید که داروی امام رضا علیه السلام است، گفتم: آن چیست؟ فرمود: داروئیست معروف گفتم: ای آقای منش شناسم فرمود:

سنبل، زعفران، قاقله، عاقرقرا، خربق سفید، بنک، فلفل سفید، بگير اجزاء برابر با ابرقیون دو جزء و نرم کوبیده شوند و با پارچه حریر بیخته شوند و با غسل کف گرفته معجون شوند و برای گزش کژدم و مار یک قرص با آب حلتیت بنوشند که در همان ساعت به شوند، گفت: ما با آنش درمان کردیم و باو نوشاندیم و در ساعت خوب شد، ما آن را برگیریم و تا امروز بمردم بدهیم.

بیان: «فصرت الیه» در نسخه آمده ولی باید «فصار الیه ابی پدرم نزد او رفت» باشد، یا فقال ابی باشد، در قانون گفته: خربق سیاه از سفیدش گرمتر است گرم و خشک است از درجه 3، محلل و لطیف کن و خوش جلا بخش است، سفیدش تلخ تر است، و چون موشش بخورد بمیرد، و برایش سودها و زیانها ذکر کرده که ما را بذکرشان نیازی نیست.

حلتیت صمغ انجدانست و برخی گفتند: برای گزیدن کژدم بخوبی سود دارد چه بنوشند و چه بمالند.

5- در طب- 89- بسندی از فضل بن میمون که بامام نهم علیه السلام گفتم: یا بن رسول الله، راستی من از این شوصه که دارم درد سختی میکشم فرمود: یک قرص از داروی امام رضا علیه السلام با مقداری زعفران بر گیر و باطراف شوصه بمال، گفتم:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 193

داروی پدرت چیست؟ فرمود: داروی جامع و نزد فلان و فلان معروف است گفت:

من نزدیکی از آنها رفتم و یک قرص گرفتم و با آب زعفران باطراف شوصه مالیدم و از آن عافیت یافتم.

بیان: فیروزآبادی گفته: شوصه: دردیست در درون یا بادیست که بدندها پیچد یا ورمی است در حجاب آنها از درون و درزیدن رگها است، جالینوس گفته: ورمی است در حجاب دندهها از درون.

6- در طب (..) بسندش از صالح بن عبد الرحمان که بامام رضا علیه السلام شکوه کردم از فالج و لقوه که دچار خاندانم شدند، فرمود: تو کجائی از داروی پدرم، گفتم آن چیست؟ فرمود: داروی جامع یک حبه آن را با آب مرزنجوش بستان و ببینی او بکش که بخواست خدا خوب شود.

7- و از همان -90- بسندی از عبد الله بن عثمان که بامام نهم علیه السلام شکوه کردم از سردی معده‌ام و خفگی دلم و فرمود: تو کجائی از داروی پدرم که داروی جامع است، گفتم: یا ابن رسول الله آن چیست؟ فرمود: نزد شیعه معروف است گفتم: یا ابن رسول الله من یکی از آنها شمرده شوم نسخه آن را بمن بده تا خود درمان کنم و بمردم هم بدهم فرمود: زعفران، عاقرقرا، سنبل، قاقله، بنک، خربق سفید، فلفل سفید، بستان اجزاء برابر، هر کدام را نرم بکوب و ببیز با پارچه حریر و با دو برابر وزن همه عسل کف گرفته معجون کن و آنکه خفقان دل یا سردی معده دارد یک قرص با آب زیره بپزد و بخورد که بخواست خدا به شود.

8- و در همان (..) از سهل بن مخلد که بر امام هشتم علیه السلام وارد شدم و شکوه کردم که از درد سپرز بشب نخواستیدم و روز هم بخود پیچیدم از سختی دردش، فرمود: تو کجائی از داروی جامع یعنی داروها که پیش گفته شدند جز اینکه فرمود یک قرص آن را بگیر و با آب سرد و کفی سرکه بخور و من عمل کردم بدان چه فرمود و آن دردی که داشتم بحمد الله آرام شد.

9- در طب -90-: بسندی از محمد بن سلیمان که علم اهل بیت علیهم السلام را از امام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 194

رضا دریافت میکرد، گفت: بامام هشتم شکوه کردم از دردی در هر دو پهلوی راست و چپم، فرمود: تو کجائی از داروی جامع که داروی مشهوریست و مقصودش داروهای پیش بود، و فرمود: اما برای پهلوی راست یک قرص بگیر و با آب زیره خوب بپز و اما برای پهلوی چپ با آب ریشه کرفس خوب بپز، گفتم: یا بن رسول الله یکمقال بگیرم یا دو مقال؟ فرمود: نه بلکه وزن یک قرص تا درمان شوی بخواست خدا تعالی.

و از همان: بسندی از احمد بن اسحق که من با امام رضا علیه السلام بسیار همنشین بودم و گفتم: یا بن رسول الله من از سه شب است که پدرم پا بیرون دارد و شکمش بند نیاید، فرمود: تو کجائی از داروی جامع؟ گفتم: منش شناسم، فرمود: نزد احمد بن ابراهیم تمار است یک قرص بگیر با آب آس پیز و پدردت بده که همان ساعت به شود، گوید نزد او رفتم، و قرص بسیاری از او گرفتم و یک قرص بپدرم دادم و در ساعت آرام شد.

بیان: ابن بیطار گفته: آس در زمین عرب بسیار است و همیشه سبز است و نمو کند تا درخت بزرگی شود، گلی سفید و خشبو دارد و میوه‌ای که رسیده‌اش سیاه است و شیرین ولی دهن را تلخ کند، و بسا که میوه‌اش را تر و خشک بخورند

برای خونریزی و سوزش مثانه، و شیره میوه ترش کار ترش کند، برای معده خوبست و بول را گشاید، و کوبیده و سائیده برگش که آب زند و با اندکی زیت یا عطر گل و می بیامیزند و ضماص کنند بر قرچه‌های تر سازگار است، و هم بجایها که فضول بر آنها روانست و هم برای اسهال مزمن کهنه، گفتند: آس سرد است در درجه 1 و خشک است در درجه 2- و برای گرمی و رطوبت خوبست و اسهال از خلط صفراء را ببرد، و بویش برای بخار گرم‌تر خوبست، و قرصش برای سرفه و اسهال ناشی از صفراء.

در قانون گفته: در شربت‌ها که بند آرند و برای دردهای شش و سرفه خوب باشند جز آن نیست که شربت کنند و برکش از تر زدن سبک نافع است به

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 195

چکاندن یا ضماص، و بسا از ریزش فضول بمعده جلو گیرد و از ریزش بول نافع است و خوبست برای ریزش خون حیض، آب برگش طبع را بندد، و اسهال صفراوی با مالیدن آن بتن بند آید، و چون با روغن کنجد نوشیده شود، بلغم را فشار دهد و بیرون کند.

11- در طب- 91- از محمد بن نصر مؤدب فرزندان امام نهم علیه السلام که باو شکوه کردم از سنک فرمود: وای بر تو کجائی از درمان جامع داروی پدرم، گفتم: ای آقا و مولایم، نسخه‌اش را بمن بده فرمود: آن نزد ما است، ای کنیز آن بستوی سبز را بیاور، گفت: بستو را آورد و از آن یک قرص برآورد و فرمود: این را با آب سداب یا آب فجل پخته بنوش که خوب شوی، گوید آن را با آب سداب نوشیدم و بخدا تا امروز دیگر احساس دردش نکردم.

12- در طب- 124-128-: از ابراهیم بن نصر نوه میثم تمار که مادر قزوین از طرف ائمه مرزدار بودیم و این دارو را برای دوستان خود نسخه کرده بودند بنام داروی شفا بخش و آن جز داروی جامع است که برای فلج کهنه و نو خوبست و آن برای لقوه کهنه و نو خوبست، و جوشها که از آن پدید آیند نو باشند یا کهنه، و برای سرفه کهنه و نو، و کزاز، و باد شوکه، درد چشم، باد سبل که مو در چشم رویاند، و برای درد پاهای از بلغم کهنه، برای معده ناتوان، برای باد ام الصبیان کودکان، هراس کردن زن در خواب هنگام آبستنی، و برای سل نفخ آور و آن آب زردیست که در شکم است، و برای خوره و برای همه نشانه‌های صفراء بلغم و گزش، و برای کسی که مار یا کژدمش بگزند.

جبرئیلش برای موسی بن عمران علیه السلام آورد چون که فرعون خواست بنی اسرائیل را زهر بدهد، در روز یک شنبه عیدی برایشان گرفت، و خوانهای بسیار گسترده و غذای فراوان و خوراکها را زهر آگین کرد، و موسی بنی اسرائیل را که 600 هزار بودند برآورد و نزد مهمانخانه در برشان ایستاد، و زنان و کودکان را بازگرداند و بنی اسرائیل سفارش کرد از خوراکشان مخورید و از نوشابشان



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 196

منوشید تا من بشما باز گردم، سپس نزد مردم آمد و از این دارو باندازه یک سر سوزن بآنها داد، دانست که او را نافرمانی کنند و از خوراک فرعون نگذرنند، سپس پیش آمد و با او پیش آمدند، و چون چشمشان بخوانها افتاد شتاب کردند و دست در خوراک نهادند، و از آن پیش فرعون موسی و هارون و یوشع بن نون و همه بزرگان بنی اسرائیل را بیک خوان خصوصی دعوت کرده و گفته: من با خود قسم خوردم که متصدی خدمت شما و احسان بشما نباشد جز خودم یا بزرگان کشورم، و همه خوردند تا سیر شدند، و فرعون پیوسته زهر را پیاپی تازه میکرد.

و چون از خوراک دست کشیدند موسی بیرون شد و یارانش بیرون شدند و موسی بفرعون گفت: ما زنان و کودکان را با بنه در دنبال وانهادیم و انتظار آنها را داریم، فرعون گفت: در این صورت باز غذا برای آنها آماده شود و آنها را پذیرائی کنیم مانند کسانی که با تو بودند، و آنها هم آمدند و بآنها خوراک داد مانند یاران آنها، و موسی پپاسگاه خود برگشت.

فرعون رو بیارانش کرد و گفت: پندارید موسی و هارون ما را جادو کردند و بما نمودند که از خوراک ما میخورند و چیزی از آن نخوردند و سالم بیرون رفتند و جادو باطل شد، تا توانید آنچه از خوراکیها بجا مانده برای امروز و فردا جمع آوری کنید تا نابود شوند (جدا شوند خ ب) و عمل کردند، و فرعون برای یاران خود خوراک جداگانه ساخته بود که زهر نداشت، همه را بر سر آن گرد آورد، برخی خوردند و برخی نخوردند، و هر که خورد باد کرد (ترکید خ ب) و 70 هزار مرد و 160 هزار زن از یارانش مردند جز چهار پایان و سگها و جز آنها، و فرعون و یارانش در شگفت شدند بواسطه فرمان حفظ بموسی که از آن دارو بنام شافیه بیاران خود نوشانده بود سپس خدا آن دارو را برسول خود فرو آورد، جبرئیل آن را آورد و نسخه دارو اینست:

جزئی بگیر از سیر پوست کنده، سپس آن را بشکاف و اندکی بکوب، و بگذار در پاتيله یا دیک باندازه‌ای که در دست داری، و آتش نرمی زیرش بیفروز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 197

و آنقدر روغن گاو بر آن بریز که آن را فرو گیرد، و خرده خرده بدان روغن بده تا سیر روغن شود و دیگر نپذیرد، وانگه بر آن شیر تازه بریز و آتش نرمی زیرش باشد، تا آنجا که دیگر نپذیرد و بخود نکشد.

سپس عسل شهد بگیر و فشرده کن و جدا بر سر آتش نه و خوب موم آن را بگیر و روی سیر بریز و زیرش آتش نرمی بگذار مانند آنچه با روغن کردی و با شیر، سپس ده درهم (6 مثقال تقریباً) سیاهدانه خوب بکوب و پاک کن و بییز، و 5 درهم فلفل و مرزنجوش بگیر و بکوب و در آن بریز، و مانند حلواء آن را بر آتش بنه، و آنکه در ظرفی گذار سر بسته که گرد و بادی بر آن ننشیند و در آن ظرف اندکی روغن گاو باشد که آن را چرب کند، سپس 40 روز میان جویا

خاکستر دفن شود، و هر چه کهنه گردد بهتر باشد و دردمند که دچار آزار سخت شد باندازه یک نخود از آن را برگیرد فرمود: چون یکماه بر این دارو گذرد برای درد دندان و هر چه از بلغم پدید آید خوبست باندازه نیم گردو و چون دو ماه بر آن گذرد برای تب لرز باندازه نیم گردو خوبست و بینهایت برای هضم غذا و هر دردی در چشم و چون سه ماه بر آن گذرد خوبست برای صفراء و بلغم سوخته، و هیجان هر درد که از صفراء باشد که ناشتا بخورد.

چون چهار ماه بر آن گذرد برای تیره گی چشم و گرفتن نفس در راه خوبست که وقت خواب در شب بخورد و چون پنج ماه شد روغن بنفشه یا کنجد (گل یا سرکه خ ب) گیرد و نیم عدس از آن دارو که روغن مالی بشود و کسی که سردرد پیوسته دارد آن را در بینی کند.

و چون شش ماهه شد دچار شقیقه با روغن بنفشه ناشتا در بامداد باندازه یک عدس را در بینی کند و چون هفتماهه شد برای باد گوش نافع است که با روغن گل باندازه یک عدس در آغاز روز از آن چکانند و چون هشتماهه شد برای خلط سرخ (صفراء خ ب) و دردی که بسا آکله (کامخاریا) شود خوبست که با آب نوش شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 198

و با هر روغنی خواهی آن را چرب کن و بر درد خود نهی هنگام برآمدن خورشید و ناشتا.

و چون نه ماهه شود بخواست خدا از سده‌ها و پر خوابی و هذیان در خواب و ترس و هراس خوبست و باید با روغن فجل ناشتا باندازه یک عدس بخورد و هم هنگام خواب.

و چون ده ماهه شود برای خلط سوداء خوبست، و صفرائی که لرز آورد و تب درونی و برهم خوردن خرد، باندازه یک عدس آن را بگیرند با سرکه و سفیده تخم مرغ، ناشتا و هنگام خواب با هر روغنی خواهد بنوشد.

و چون یازده ماهه شود برای خلط سوداء که باعث هراس و وسوسه دردمند است باندازه یک نخود با روغن گل ناشتا بنوشد و یک نخود هنگام خواب بی‌روغن بنوشد.

و چون دوازده ماهه شد با آب مرزنجوش از فلج کهنه و نو نافع است و باندازه یک نخود و هر دو پا را هنگام خواب با زیت و نمک چرب کند و هم در شب آینده و از سرکه و سبزی و ماهی پرهیز کند و هر چیز دیگر خواهد بخورد.

و چون سیزده ماهه شود: از جوش و خنده بیجا و بازی با ریش خوبست باندازه یک نخود با آب سداب آمیخته و آغاز شب بنوشد.

و چون چهارده ماهه شود، داروی همه زهرها است، و اگر زهر نوشیده تخم بادنجان را بکوبد و با آتش بجوشاند تا صاف شود و یک نخود از این دارو را از یک بار تا چهار بار با آب نیم گرم بخورد و از چهار نگذرد و هنگام سحر بنوشد.

و چون پانزده ماهه شود برای جادو و خلط بلغم و سردیها و ارواح خوبست، نیم فندق که با خرما بجوشانند و چون در بستر خواب رود بنوشد، و در آن شب و فردا دیگر از دارو ننوشد تا خوراک بسیاری مصرف کند.

و چون شانزده ماهه شود نیم عدسش را با آب باران تازه که از همان روز یا شبش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 199

باشد حل کنند یا با تگرگ و نایبناهی کهنه و نو بام و شام و هنگام خواب 4 روز بدیده کشد و اگر به نشد تا هشت روز و ندانمش که به 8 روز رسد تا به شود بخواست خدا عز و جل.

و چون هفده ماهه شود نافع است بخواست خدا عز و جل برای خوره با روغن پاچه گاو نه گوسفند که باندازه یک فندق ناشتا و هنگام خواب بخورد، و باندازه یک قرص بتن مالد و خوب آن را مالش دهد، و اندکی از آن با روغن زیتون یا گل بینی کند در پایان روز و در حمام.

و چون هجده ماهه شود بخواست خدا تعالی نافع است برای بهق که مانند پیسی است که جایش را تیغ زند خون آید، و اندازه نخودی از آن بگیرد و با روغن فندق یا روغن بادام تلخ یا روغن صنوبر بنوشد پس از سپیده دم، و اندازه یک قرص هم با همان روغن بینی کشد و با نمک بتن خود بمالد.

فرمود: نسزد که اندازه و وضع این دارو از آنچه ذکر شد دگرگون گردد که اثر نکند و هیچ سودی ندهد.

و چون نوزده ماهه شود، دانه انار شیرین را بگیرد و بفشارد و آبش را بگیرد و با یک قرص از هندوانه ابو جهل بنوشد برای رفع سهو و نسیان و بلغم سوخته و تب کهنه و نو با آب گرم در ناشتا.

و چون بیست ماهه شود بخواست خدا برای کری خوبست، در آب کندر خیس شود و آبش گرفته شود و باندازه یک عدس لطیفی در آن نهند و در گوش نهد و اگر نشنید فردا با همان آب باندازه یک عدس بینی نهد، و از زیادی آن آب باستخوان سرش ریزد، و سرسامی چون سنگین شود و پر گوید و زبانش دراز شود دانه انگور ترش گیرند و با این دارو بدو نوشند که سود دهد و سبک گردد، و هر چه کهنه تر شود بهتر گردد و کمتر از آن مصرف شود.

توضیح: در بحر الجواهر گفته: فالج سستی همه یک شق تن است از سر تا پا و واژه فلج هم بمعنی دو تیکه کردنست، برخی گفته‌اند سستی نیمه تن است جز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 200

سر و مؤلف کامل بر این عقیده است، و قدمات میان فالج و استرخاء جدائی ندانند.

شیخ گفته: اگر فالج بمعنی سستی باشد مطلقاً برخی انواعش همه دو نیم تن را فرا گیرد جز سرکه اگر آن را هم فرا گیرد سکنه باشد، چنانچه بسا همان یک انگشت را فرا گیرد، و گفته: لقوه دردیست که چهره را یکور کند و جز باد کردن یکور چهره است و با لقوه دو نیمه چهره برابر نمانند و دو چشم برابر نباشند، و گفته: دیبله - بتصغیر - هر ورمی است که درونش ماده ریزد و اگر نریزد همان ورم است و دیبله گرم خراج نام دارد.

آملی گفته: دیبله ورم گردیست که ماده فراهم کند، و گفته‌اند دمل بزرگی است که چند سوراخ دارد و آن را بفارسی «کفگیرک» نامند، و گفته کزاز بضم تشنجی است که از ماهیچه‌های گلوگاه آغاز شود و بکشد بجلو یا پس یا هر دو سو، و بسا بهر کششی (غده‌ای یا رعه‌ای خ ب) گفته شود و بسا مخصوص به آن نوع باشد که از سردی و یخ زدن برون و یا درونست خواه از یک سو و یا دو سو در قاموس گفته: شوکه درد معروفی است و یک سرخی است که بر تن بر آید، در بحر الجواهر گفته: شوک بمعنی خار است و اطباء آن را بر زوائدی که در پس مهره‌های پشت ناشی شده بکار برند، و شوکه سرخی که بر چهره و تن بر آید و شوکه باد آورد - پایان - و گفته‌اند: در اینجا مقصود بادیست که از گزیدن عقرب و مانند آن پدید شود، و آن بعید است و مایه تکرار و تعریفی که برای سبل ذکر شده خلاف مشهور میان پزشکانست، ابن سینا گفته: آن پرده‌ایست که در چشم از باد کردن رگهای برونی سطح ملتحمه و قرنیه رخ دهد و از بافت دود ماندی میان آنها.

علامه گفته: پزشکان تحقیق رسائی در باره سبل ندارند تا برسد بشیخ با همه اعتباری که دارد و حق اینست که سبل اجسام بیگانه‌ای باشند مانند رگ در پرده نازکی که بر چشم پدید شود.

اینکه فرمود «و از خام» یعنی بلغم نرسیده، در بحر الجواهر گفته: خام بلغمی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 201

است غیر طبیعی که اجزایش در رقت و غلظ جدا هستند، و بر چیزی هم اطلاق شود که در ته شیشه نشیند از اجزاء رقیق بی‌گند.

فرمود: «سلی که باد آورد» گفتند: گویا مقصود: قولنج صفاوی است، برخی گفته: سل در لغت لاغری است و در طب قرحه‌ایست در شش که مایه لاغری تن است، و چون تب لازمه این قرحه است. قرشی گفته: سل قرحه شش است با تب دق، و آن را از بیماریهای ترکیبی دانسته، برخی گفته: سل همان تب دق است چه از پیری باشد و چه از قرحه شش فیروزآبادی گفته: سل - بکسره و ضمه و بر وزن غراب - قرحه‌ایست در شش بدنال بیماری ذات الریه یا ذات الجنب یا زکام یا سرفه طولانی و تب سبکی همراه آنست و از گزیدن خزنده هم باشد.

خبیص حلوائی است که از خرما و روغن سازند، مره حمراء، طغیان خون یا بادها که تن را سرخ کنند، سدد یا (سدر براء خ ب) در بحر الجواهر گفته: سدد در لغت خیره‌گی چشم است که همراه این بیماریست، و در طب حالی است که چون

برای آدمی رخ دهد مبهوت ماند و سرش بسیار سنگین گردد و چشمش تار شود، و بسا در گوشه‌های طنین یابد، و بسا که خرد خود را از دست بدهد، گفته: سدد مواد چسبنده و غلیظی است که بر رگها و مجاری تنگ در گیرند و در آن بمانند، و نگذارند خوراک و فضولات گذر کنند، و بر آنچه مانع برخی هم باشد گفته شود.

علامه گفته: بدان که انسداد نزد پزشکان جز سده است، زیرا انسداد را برای بسته شدن سوراخهای تن و دهانه‌های رگها بکار برند، و بسا سدد سلعهای را گویند که بر دهانه جراحی بسته شود چون پوسته، بلبله: سختی اندوه و سواس است در بحر الجواهر گفته: ابرده بهمزه کسره‌دار، دردیست معروف از غلبه سردی یا رطوبت که از جماع باز دارد و سخن در باره آن گذشت «در آن شبش نیشامد» یعنی از این دارو بلکه یک بار بس کند، و گفتند:

یعنی آب نیشامد و آن بعید است «زیت زیتون» یعنی روغن زیتون چون هر روغنی را زیت گویند: جالینوس گفته: هر روغنی که از هر جسمی کشند و گرچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 202

جزء زیتون باشد زیت نامند مجازا، برخی گفتند: گاهی زیت را از زیتون غوره کشند و گاهی از زیتون رسیده، و زیت هزینه همانست که از غوره گیرند و آن را رکاب هم نامند چون بر شتران از شام به عراق حمل شود گویم سخن در این باره در باب خود بیاید ان شاء الله «جز اینکه جایش را تیغ زنند» بسا مقصود اینست که بهق و پیسی بهم مانند جز اینکه حجام آن را تیغ زند و خون آید که دانسته شود بهق است و پیسی نیست چون در پیسی از جای تیغ آب سفید برآید.

بدان که پیسی دو نوع است سفید و سیاه و همچنین است بهق و امتیازشان این است که بهق همان در پوست است و بگوشت نرسد و پیسی بهر دو نوع در گوشت فرو کشد.

«فرمود از حنظله» چنین یافتیم در نسخه‌ها و شاید کنایه از خود داروی شافیه است که تلخ است و یا مقصود اینست که دارو و حنظل هر دو را در آب انار ریزند ...

13- در طب: بسندی تا امام صادق علیه السلام که این داروی محمد است صلی الله علیه و آله و مانند داروئیست که جبرئیل روح الامین برای موسی بن عمران علیه السلام هدیه آورد جز اینکه در این دارو درمانی و کم و بیشی است که در آن نبودند.

و همانا این داروها را پیغمبران و حکماء که وصی پیغمبران ساختند و اگر کم و بیش شود در آن یا قرصی بیش و کم مصرف شود درهم شکند و دارو تباه گردد و سودی ندهد و نسخه اینست سیر پوست کنده چهار رطل (400 مثقال) با هموزنش شیر گاو در پاتیل ریزند و آتش نرم سبکی زیر آن نهند تا آن را بخود کشد، وانگه 4 رطل روغن گاو بر آن ریزند تا چون آن را بخود کشد و بپزد، 4 رطل عسل بر آن ریزند و آتش سبکی زیرش افزونند، وانگاه دو درهم بابونه

بر آن ریزند و سخت بهم زند تا بسته شود و چون بسته شد و پخت و درهم آمیخت آن را در بستو کن و سرش را سخت ببند و در میان جویا خاک پاک بگذار در آغاز تا پایان تابستان، و چون زمستان رسد، هر روز ناشتا باندازه یک گردوی بزرگ از آن بگیر که داروی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 203

هر چیز است از فرود و والا، خرد و درشت، و مجربست و معروف نزد مؤمنین.

14- و از همان 129- بسندش از امام ششم علیه السلام در داروی محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

آن دارو است که برای هیچ چیز بکار نرود جز برای صاحبش بهر قصدی بنوشد نافع است از همه علل و ارواح، آن را بکار بندد و ببردان دینی خود بیاموز که هر مؤمنی از آن بهره برد ثواب آزاد کردن بنده‌ای از دوزخ داری.

بیان: در قاموس گفته: قرص چون رمان بابونه و گیاه ربعی و ورس است، و در بحر الجواهر گفته: قرص چون زنار، بابونه است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 204

#### باب هشتاد و هفتم: نوادر و کلیات طب معصومین علیهم السلام

1- در فقه الرضا: از عالم روایت دارم که: پرهیز سر هر دارو است، معده خانه هر درد است، تن را بهر چه عادت کرده وادار و ترک عادت مکن.

2- و فرمود: سر هر پرهیز کردن آسایش تن است 3- روایت است که دوری کن از دارو تا تنت تاب درد دارد، و چون بیتاب شد دارو بکار بر.

4- و روایت دارم از او علیه السلام که دو کس بیمارند همیشه: تندرست پرهیز کن، و بیمار ناپرهیز و درهم کن.

5- روایت است که چون گرسنه شوی بخور، چون تشنه شوی بنوش، چون شاشت گرفت بشاش، و جز برای نیاز جماع مکن، و خوابت که آمد بخواب که اینها تندرستی آرند.

6- فرمود عالم علیه السلام: هر دردی با اجازه بآدمی رسد جز تب که یکباره درآید، و خدا عز و جل میان درد و دارو پرده اندازد تا مدت مقدر بگذرد و آنگاه آزاد کند و بدان دارو به شود، و اگر خواهد پیش از گذشت مدت بوسیله احسان یا صدقه یا نیکی آن را آزاد کند، زیرا او است که محو کند هر چه خواهد و بر جا دارد، و او است آغاز کن و باز آور.

7- عالم فرمود: در غسل درمان هر درد است: یک انگشت عسل ناشتا بلغم را ببرد، صفراء را بشکنند، خلط سوداء را بن کند، ذهن را پاک کند، حافظه را خوب کند، هر گاه با کندر نر باشد، و شکر برای هر چیز خوبست و هیچ زیانی ندارد و همچنانست آب جوشیده.

8- روایت دارم که آب سرد گرمی بنشانند، صفراء را آرام کند، غذا را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 205

هضم کند و فضله روی معده را آب کند و تب را ببرد.

9- روایت دارم که اگر چیزی تن را میفزود البته که مالش بود و جامه نرم، و همچنان بوی خوش و حمام گرفتن و اگر مرده را مالش دهند و زنده شود منش منکر نشوم.

10- روایت دارم که صدقه بلای آسمانی را برگرداند.

11- گفته‌اند: صدقه قضای حتمی را از صاحبش دفع کند.

12- گفتند: هیچ دارو اثر نکند جز دعاء و صدقه و آب خنک.

13- روایت دارم که نهایت پرهیز تا 14 روز است و آن ترک کلی چیزی نیست ولی کم خوری از آنست.

14- روایت دارم که صحت و بیماری در تن مبارزه دارند، اگر بیماری غلبه کرد مریض بیخواب شود و اگر صحت پیروز شد اشتهای بخوراک یابد، چون خوراک خواست باو بخورانید، بسا که درمانش همانست.

15- روایت دارم که از ناسپاسی نعمت است که کسی گوید غذا را خوردم و زیانم زد.

16- روایت دارم که در میوه‌های رسیده درمانست که خدا فرموده «بخورید از میوه آن، 141- الانعام» و بالله التوفیق.

17- روایت دارم از عالم علیه السلام که در قرآن درمان هر درد نیست.

18- فرمود: بیمارانتان را با صدقه درمان کنید، از قرآن شفا جوئید که هر که را قرآن شفا ندهد درمانی ندارد.

19- در طب- 29- بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر که زیست خواهد، و زیست نباشد: رداء سبک کند و بامدادان چاشت خورد، و کم با زنها جماع کند.

بیان: یعنی هر که عمر دراز جوید با اینکه در جهان ماندن نشاید، در نهاییه گفته: در حدیث علی علیه السلام است که: هر که زیست خواهد و زیستی نیست رداء سبک کند، گفتند: سبکی رداء چیست؟ فرمود کمی وام، وام را رداء نامید چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 206

گویند: وام تو بر ذمه من است یعنی در گردن من است و گردن جای رداء است- پایان- و از فارسی است که رواست رداء کنایه از پشت باشد، و معنا این باشد که پشت خود را با وام سنگین بار نکند، گویم با نبودن تفسیر چنانچه در این روایت آمده ظاهرش سبک داشتن دوش است از جامه‌ها.

20- در طب 55- بسندی از امام پنجم علیه السلام که طب عرب در سه چیز است:

تیغ حجامت، حقنه، و آخرش داغ کردن.

21- از امام ششم علیه السلام: طب عرب در پنج است (و قیء و حمام را بدان سه افزوده و سعوط را).

22- که طب عرب در هفت است (نوشیدن عسل را بدان پنج افزوده و فرموده) بسا نوره هم بدانها افزایند.

23- و از همان - 57- بسندش از امام ششم علیه السلام که داروی پیغمبران حجامت است و نوره و سعوط.

24- و از همان: بسندش از اسحاق بن عمار که شکوه کردم بامام ششم علیه السلام از دردی و گفتمش پزشک بمن نسخه شراب داده و گفته با این درد سازگار است امام صادق علیه السلام فرمود: چه نسخه داده؟ گفتم گفته: مویز بر گیر و عسل بر آن بریز و آن را بپز تا 2 سوم آن برود و 1 سوم بماند، فرمود: آیا شیرین است؟

گفتم: چرا یا بن رسول الله فرمود شیرین هر کجا یافتی و هر جا رسیدی بنوش، و چیزی بر آن نیفزود.

بیان: شاید پرسش از شیرینیش برای آنست که دانسته دگرگون و مست کننده نشده، زیرا تا شیرینست مستی ندارد، و در کافی است (ج 6 ص 326 که شرابی برایم وصف کرد) مویز بگیرم و دو برابر آب بر آن بریزم، و عسل بر آن بریزم و آن را بپزم تا دو سومش برود و یک سومش بماند، فرمود: آیا شیرین نباشد؟

گفتم: چرا، فرمود: آن را بنوش و باو گزارش ندادم عسل چه اندازه است.

25- در طب - 93- بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: چون بتن شما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 207



دردهائی باشد و گرما زده‌اید بر شما باد که بستر گیرید، بامام پنجم که راوی حدیث است گفتند: یا بن رسول الله بستر یعنی چه؟ فرمود: جماع با زنان که آن را آرام و خاموش کند.

بیان: در قاموس گفته: فراش همسر مرد است: 26- در طب- 110- بسندی از امام ششم علیه السلام که همه این بادها از خلط غالب یا خون سوخته یا بلغم غالب است، باید هر کس بخود پردازد پیش از آنکه این طبایع بر او چیره شوند و او را نابود کنند.

بیان: گویا منظور از بادها در اینجا دیوانگی و گیجی و فالج و لقوه بلکه خوره و پیسی و مانند آنها است.

27- در طب- 122- بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که: بیماران خود را با صدقه درمان کنید.

28- 122- و از او است صلی الله علیه و آله که صدقه بلاء مبرم را دفع کند، با صدقه بیمارانتان را درمان کنید.

29- 123- و از او صلی الله علیه و آله که صدقه مرگ بد را از صاحبش دفع کند.

30- مردی بامام هفتم علیه السلام شکوه کرد که 10 تن عیال او همه بیمارند، فرمود: با صدقه آنها را درمان کن چیزی از صدقه زودتر جوابگو نیست، و برای بیمار خوبتر نیست.

31- از عیاشی: بسندش که مردی بامیر المؤمنین شکوه کرد فرمودش یکدرهم از مهر زنت بخواه و بدان غسل بخر و با آب باران بنوش و عمل کرد و خوب شد.

و در باره آن از آن حضرت پرسید که آیا آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده؟ فرمود:

نه، ولی شنیدم که خدا در کتابش فرماید «و اگر از دل چیزی بشما دهند آن را بخورید خوش و گوارا، 4- النساء» و هم فرماید «برآید از شکمشان شربتی چند رنگ در آن درمانست برای مردم، 69- النحل» و فرماید «و فرو آوردیم از آسمان آب با برکت، 9- ق» خوشی، گوارائی، برکت و شفا جمعند و امید بهبودی از آن داشتم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 208

32- و از همان: بسندی از شیخی از اصحاب خودمان که جمعی نزد امام ششم علیه السلام بودیم پیرمردی باو گفت: دردی دارم و برای درمانش شراب خرما مینوشم، و آن را برای آن حضرت شرح داد، و فرمودش چه تو را باز دارد از درمان بآب که خدایش هر زنده را از آن آفریده، گفت با من سازگار نیست فرمود: چه بازت دارد از غسل که خدا در آن درمان برای مردمان نهاده، گفت دست رسم نیست فرمود: چه بازت دارد از شیر که گوشتت از آن روئیده و استخوانت از

آن نیرو گرفته؟ گفت: با من سازگار نیست، امام علیه السلام فرمود؟ میخواهی منت فرمان بنوشیدن می دهم؟ نه، بخدا بتو فرمان ندهم (تفسیر عیاشی ج 3 ص 264).

33- در کافی (ج 6 ص 337) بسندی از ابی الحسن علیه السلام که هر که آب پشتش دگرگون شده البته شیر تازه با عسل برای او خوبست.

34- و از همان (291- روضه): بسندی از امام ششم علیه السلام که راه رفتن بیمار را پس برد، چون پدرم بیمار میشد او را در جامه‌ای برای قضای حاجت میبردند- یعنی وضوء- چون که میفرمود راه رفتن بیمار را پس برد.

35- در دعائم: از علی علیه السلام که پر میفرمود: هر که زیست خواهد و زیستی نیست باید رداء را سبک دارد و همیشه کفش پوشد و کم با زنان جماع کند، و بامدادان چاشت خورد.

36- از امام ششم علیه السلام که اگر مردم در خوراک میانه روی داشتند تنشان سالم بود.

37- و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که شام نخوردن پیرکننده است.

38- و از او علی علیه السلام که: شام نخوردن ویرانی تن است، و مرد سالخورده را شاید که شب نگذرانند جز درونش پر از خوراک باشد.

39- و از او علی علیه السلام که سه تا فراموشی برند و یاد آورند، خواندن قرآن مسواک زدن. روزه.

40- و از علی علیه السلام در باره زن که پیوسته خون بیند فرمود، برای هر نمازی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 209

بقصد قربت غسل کند زیرا چنین نکند هرگز جز اینکه خوب شود.

41- در دعوات راوندی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از پری شکم پرهیزید که تن را تباه کند. بیماری آرد. از عبادت وادارد.

42- از اصبع بن نباته که شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام میفرمود: پسر جانم چهار کلمه بتو بیاموزم که بدانها از طب بینای شوی؟ گفت:

چرا؟ فرمود: بر سر غذا منشین جز گرسنه باشی از غذا برمخیز جز هنوز اشتها داری، خوب بجو، هنگام خواب سر قدم برو، چون این چهار را مراعات کنی از طب و دواء بی‌نیازی، فرمود در قرآن آیه‌ایست که همه طب را دارد «بخورید و بنوشید و اسراف نکنید. 30- الاعراف»<sup>120</sup> 43- و از امیر المؤمنین علیه السلام: هر که زیست جوید و زیست نیست بامداد چاشت خورد، شام را پس اندازد، بزنان کم آویزد، رداء سبک دارد، گفتند:

سبکی رداء چیست؟ فرمود: وام کم گیرد.

و در روایتی: هر که پس افتادن جوید و پس افتادنی نیست.

بیان: در نهاییه گفته: نسء بمعنی پس انداختن و از آنست حدیث علی علیه السلام من سره النساء و الانساء.

44- در دعوات: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: غذای خود را با ذکر خدا و نمازها تن آب کنید و روی آن نخواهید تا سخت دل شوید.

45- فرمود: روزه دارید تا تندرست باشید.

46- فرمود: سفر کنید تا تندرست باشید و بهره برید.

47- امام چهارم علیه السلام فرمود: حج و عمره کنید تا تنتان سالم باشد، و روزیتان فراوان و ایماقتان خوب و هزینه مردم و هزینه نان‌خوران خود را پردازید.

48- امام یکم علیه السلام فرمود: شب زنده داری تندرستی آرد.

---

(1) مقصود از طب در این حدیث طب پیشگیری از بیماریست که آن را بهداشت گویند (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 210

49- و از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر شما باد بشب زنده داری که شیوه نیکان پیش از شما است و شب زنده داری نزدیکی بخداست و کفاره گناهان و باز دار از گناه و راننده درد از تن.

50- امام ششم علیه السلام فرمود: نماز شب چهره را زیبا کند، خلق را خوش کند، روزی را پاک کند، وام را پردازد، اندوه را ببرد، دیده را روشن کند بر شما باد بنماز شب که سنت پیغمبر شما است. و راننده درد از تن شما.

---

<sup>120</sup> (1) مقصود از طب در این حدیث طب پیشگیری از بیماریست که آن را بهداشت گویند (شرح مترجم)

51- روایت است که هر که برخاست و نماز خواند خوشدل صبح کند، و هر که تا صبح خوابید سنگین و تنبل و سست باشد.

52- دعوات: از امیر المؤمنین علیه السلام که معده دردها است، پرهیز سر همه داروها است، تن درستی با پرخوری نباشد، و بیماری لاغرکن تر از خرد نیست.

53- روایت است که هر که خوراکش کم باشد تندرست و دل پاک است، پرخور بیمار و سخت دل است.

54- و از امام صادق علیه السلام که خدا به موسی بن عمران وحی کرده:

میدانی چرا تو را از خلق خود برگزیدم و با تو سخن گفتم؟ گفت: نه، پروردگارا خدا عز و جل بدو وحی کرد، راستی من توجهی بزمین کردم و در آن از تو فروتن تر ندیدم، موسی روی خاک سجده کرد و گونه بخاک نهاد با احترام پروردگاری و بدو وحی کرد خدا که سر بردار و دست بجای سجدهات بکش و برویت بمال و بهرجا از تنت رسد که منت از هر درد و بیماری آسوده کنم.

55- از آنان علیهم السلام روایت است: ناخن بچین و با انگشت کوچک دست چپ آغاز کن و با شست کوچک دست راست پایان ده، و شارب بگیر و چون بگیری بگو بسم الله و بالله و علی مله رسول الله که هر که چنین کند خدا بهر ریزه ناخن و مویش آزاد کردن بنده‌ای برایش نویسد و بیمار نگردد جز بهمان بیماری که در آن بمیرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 211

56- امام ششم فرمود: ناخن گرفتن روز جمعه امانست از خوره، پیسی و کوری و اگر نیاز ندارند آنها را اندکی بخاران.

55- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مسلمانی نیست که 40 سال در مسلمانی عمر کند جز اینکه خدا سه نوع بلا از او بگرداند: خوره، پیسی و دیوانگی.

58- از او که نوشیدن آب از کوزه عمومی امانست از پیسی و خوره.

59- روایت است که از آنچه زیانش را دانستی مخور، هوس را بر آسایش تنت مگزین، پرهیز میانه روی در هر چیز است، بنیاد طب خودداریست که دم بستن است و آسایش دو دست، درد بیدرمان روی هم غذا خوردنست، تا تندرستی از دارو دوری کن، و چون درد جنبد آن را زودتر ریشه سوز کن.

60- امام باقر علیه السلام فرمود: عجب است کسی که برای ترس از درد از خوراک پرهیز کند چگونه از ترس دوزخ از گناهان پرهیز نکند.

61- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدای یگانه بوسیله صدقه درد و بلاء سوختن و غرق و ویرانی و دیوانگی را دفع کند و 70 باب بدی را شمرد.

62- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: صدقه داروی مؤثریست.

63- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خدا با صدقه هفتاد مردن بد را دفع کند.

64- امام صادق علیه السلام فرمود: بیمارانتان را با صدقه درمان کنید، و باک ندارد که یکی از شما غذای روزش را صدقه دهد، زیرا ملک الموت برات گرفتن جان بنده‌ای را بگیرد و او صدقه دهد و بوی گویند برات را برگردان.

65- پیغمبر فرمود دعائی را بشما بیاموزم که جبرئیل بمن آموخته تا دیگر نیازمند پزشک و دارو نشوید؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود، آب باران بگیرند و سوره حمد و معوذتین بر آن خوانند و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستند و 70 بار تسبیح گویند و از آن آب بام و شام تا 7 روز نوشند پیاپی الخبر.

66- مردی نزد امام یکم علیه السلام آمد و از شکمش شکوه کرد، فرمودش همسر داری؟ گفت: آری، فرمود: از او یکدرهم مهرش را برضایتش بخواه و بدان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 212

عسل بخر و آب باران بر آن بریز و بنوش، و آن مرد عمل کرد و خوب شد (تا آخر آنچه در شماره -31- گذشت).

67- و در روایتی است که مردی بامام صادق علیه السلام از درد بیدرمان شکوه کرد و باو همان را فرمود: (که در شماره 66 گذشت با این تفاوت) که با عسل آمیخته بآب باران قرآن بنویس و بنوش و برای آن گواه آورد که خدا فرموده «و فرو آوریم از قرآن آنچه درمان و رحمت است، 82- الاسراء» و اضافه کرد- چون بارانی بامیر المؤمنین علیه السلام میرسید، با آن جلو سرش را مسح میکرد و میفرمود: برکت آسمانست دستی و مشکى بدان نرسیده.

توضیح: خلاصه سخن در شرح: لا صحه مع النهم الخ- اینست که حرص بر خوراک یا هر حرصی از بیماریها است بلکه سخت تر آنها است، و مقصود از جمله دوم اینست که خرد مایه اندوه و درد است در این جهان، زیرا خردمند همیشه اندوه سرای دیگر دارد برای آنچه از دنیا بدو رسد چون زشتی آن را دریابد، بر خلاف بیخرد نادان که باکی ندارد و خوش است بدان.

در نهایت گفته: دیبله برآمدگی و دمل بزرگی است که در درون برآید و کشنده است.

68- در نهج البلاغه: از آغاز سرما پرهیزید و با پایانش در آمیزید که با تنها چنان کرد که با درختها: آغازش سوزش خزانی دارد و انجامش برگ سبز برآرد.

69- دعوات راوندی که زر بن حبیش گفت: امام یکم چهار کلمه دارد در طب که اگر بقراط یا جالینوس گفته بودند صدها برگ پیش میداشتند و آنها را زیور آن میساختند و آن گفتار آن حضرتست که از سرما پرهیزید تا آنجا که- برگ آورد- سپس گفته و روایت است که از هوا پرهیزید.

بیان: «صدها برگ پیش میداشتند» یعنی برای حفظ و ستایش آن .. و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که سرمای بهار را غنیمت شمارید که با تن شما آن کند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 213

که با درختان شما، و از سرمای پائیز دوری کنید که با تن شما آن کند که با درختان شما.

70- در جنه کفعمی است در شمار آنچه مایه حفظ و یاد آور نیست از گیاهها و داروها آنست که ابن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده برای حفظ قرآن و قطع بلغم و بول و نیروی پشت: از قرنفل، و اسفند و کندر سفید و شکر سفید هر کدام 10 درهم (شش مثقال تقریباً) همه سائیده شوند جز اسفند که با دست پرز شود، و در بامداد و هنگام خواب وزن یکدرهم بخورند.

و همین را عینا در کتاب- لقط الفوائد- دیدم، و هم در این کتابست که هر که خواهد حافظه‌اش فزاید و فراموشیش کم آید هر روز یکم مثقال مربای زنجبیل بخورد.

گفته: برای حافظه بتجربه رسیده است: مویز سرخ بی هسته 20 درهم (در حدود 12 مثقال) سعد کوفی یکم مثقال، کندر نر 2 درهم، زعفران نیم درهم، همه را بکوبند و با آب رازیانه خمیر کنند تا بسفتی معجون رسد، و هر روز ناشتا بوزن یکدرهم بخورند، گفته: هر که پیوسته با مویز ناشتائی بشکند، فهم و حفظ و ذهن و کمی بلغم روزی او شود.

در کتاب طریق النجاه است که سه تا بلغم برند و حفظ آورند: روزه، مسواک، خواندن قرآن.

71- از داروها برای حافظه: از ابی بصیر است که بامام صادق علیه السلام گفتم:

چگونه توانیم این عملی که شما برای ما گستردید حفظ کنیم؟ فرمود: ده درهم قرنفل و ماندش کندر نر بگیر و نرم بکوب هر روز بامداد ناشتا کف کن.

نسخه دیگر برای کند ذهن و کم یاد. 1- سنامکی 2- سعد هندی 3- فلفل سفید 4- کندر نر- 5 زعفران خالص، اجزاء برابر کوبیده و با غسل آمیخته و 7 روز پی در پی روزی یکمقال بخورد، و اگر 14 روز بخورد نگران‌یست که از شدت حافظه جادوگر باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 214

72- نسخه دیگر از علی علیه السلام 1- زعفران پاک 2- سعد، و بآنها غسل افزایش و هر روزی دو مقال بخورد که بسا از حافظه نیرومند جادوگر باشد.

نسخه دیگر بخط شیخ احمد بن فهد- ره- برای حافظه با گواه تجربه، 1- کندر 2- سعد 3- شکر طبرزد، اجزاء برابر نرم سائیده شوند و هر روزی (در حدود 3 مقال) ناشتا کف کند تا سه روز، و قطع کند تا پنج روز و باز سه روز عمل کند و باز قطع کند تا پنج روز، و همچنین، گویم: همین را در کتاب لقط الفوائد، دیدم.

گویم: ابن ادریس در سرائر گفته: کسی که تنش از نخوردن شام زیان بیند بهتر است که شام بخورد و نخواهد مگر با شکم پر، و روایت است که شام نخوردن پیری آورد.

و چون کسی بیمار است نباید وادارش کنند بخوردن و نوشیدن بلکه باید با او نرمی کنند در این باره، و روایت است که خوردن گوشت و شیر گوشت رویاند و استخوان محکم کند، روایت است که خوردن گوشت شنید و دید را بیفزاید، روایت است که خوردن گوشت و تخم مرغ باه را بیفزاید.

روایت است که آب کما درمان چشم است.

روایت است که روز چهارشنبه و شنبه بد است حجامت زیرا پیسی آورد، حجامت سر درمان هر درد است روایت است که بهترین دارو در چهار است: حجامت حقنه، نوره و قیء، و اگر خون بجوشد، در هر روزی باشد حجامت کند و بدی ندارد آیت الکرسی بخواند و از خدای سبحان خیر خواهد و صلوات بر پیغمبر و آلش فرستد روایت است که چون تب آمد با ریختن آب بر سر و تن درمان شود، و اگر بر او آسان نباشد، دست در ظرف آب سرد نهد، سرمه کشیدن با سنگ سرمه هنگام خواب خاشاک را ببرد و چشم را پاک کند روایت است که چون عقرب آدمی را گزد نمک بر جای نیش آن نهد و آن را فشارد تا آب شود، روایت است که هر کس دردش سخت شد کاسه آبی خواهد و 40 بار سوره حمد بر آن بخواند و بر خود بریزد روایت است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 215

که خوردن مویز بی‌هسته در ناشتا منافع بزرگ دارد، هر کس هر روز ناشتا 21 دانه مویز بی‌هسته بخورد کم‌بیمار شود، و گفتند: بیمار نشود جز برای مردن، هر که هنگام خواب نه دانه خرما بخورد از قولنج معاف باشد، و طبق روایت کرم شکم را بکشد.

روایت است که خوردن سیاهدانه درمان هر درد است، در شربت عسل منافع بسیار است، هر کس آن را بکار برد سودش دهد جز اینکه بیمار باشد.

روایت است که در شیر گاو سودها است، هر که تواند بنوشد، روایت است که خوردن تخم مرغ برای اعضاء درون سودمند است، روایت است که خوردن کدو خرد فزاید و مغز را سود دهد، خوردن کاسنی خوبست روایت است از آقای ما امام ششم علیه السلام که چون بسرزمینی وارد شدید از پیازش بخورید که درد آن را از شما ببرد و روایت است که یکی از اصحابش باو از شکم رفتن شکوه کرد باو فرمود:

قاووت برنج بسازد و بنوشد و عمل کرد و خوب شد.

و روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از شبرم پرهیز کنید که گرم و گیر است، و با سنا درمان کنید که اگر چیزی جلو مرگ را میگرفت سنا بود، با حلبه درمان کنید که اگر امتم خاصیتش را میدانستند با آن درمان میکردند گر چه برابر طلا بخرند.

روایت است که فرمود: ماهی تازه خوردن همیشه تن را آب کند و روایت است که خرما خوردن پس از ماهی زیانش را ببرد روایت است که مردی از درد پهلو بدو نالید و فرمودش ریزه سفره را بخور، و خورد و خوب شد.

روایت است که وزش باد خوب خرد را فزاید و باه را نیرو دهد، روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نهی کرد کودک گل یا زغال بخورد و فرمود: هر که گل خورد شریک مرگ خود است، هر که آن را بخورد و بمیرد بر او نماز نخوانند، گل خوردن مایه دورویی است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 216

روایت است که برتری ما خاندان بر مردم چون برتری عطر بنفشه است به دیگر عطرها.

روایت است از امیر مؤمنان علیه السلام: هر که انار را با پیه‌اش خورد معده‌اش را بشوید، و به دل ناتوان را پاک کند، ترسو را دلیر سازد.



روایت است از آقای ما امام ششم علیه السلام که سرکه صفراء کش است، دل را زنده کند، کرم شکم را بکشد و دهن را محکم کند این خلاصه‌ایست از آنچه از ائمه علیهم السلام در این باب رسیده و ذکر همه بشمار باشد و در کتابی نگنجد.

و اما آنچه در باره درمانجویی از کار خیر و نیکی و تعوذ و رقیه رسیده برخی را یاد کنیم که بخواست خدا بس باشد.

از امام ششم علیه السلام است که: سه چیز فراموشی برند و یاد آورند، خواندن قرآن، مسواک و روزه.

و از او روایت است که یکی از خاندانش از وضع بیماری در بر او یاد کرد، فرمود: زنبیلی بخواه و گندم در آن کن و برابرش بنه، و بغلامانت بگو چون گدائی آمد نزد او رود تا با دست خود باو دهد و از او بخواهد که برایش دعا کند، گفت: اشرفی و پول نقره ندهم؟ فرمود آنچه تو را فرمایم بکن، چنین بما روایت رسیده و عمل کرد و خوب شد.

روایت است که فرمود: توجه کنید بصدقه و صبح زود بدهید. مؤمنی نباشد که در صبح برای خدا صدقه دهد جز اینکه خدا بدی هر چه آن روز از آسمان فرو آید از او دفع کند، و آنگاه فرمود: دعای گدا را بر بیمارانتان سبک نگیرید، که دعایشان در باره شما مستجابست و برای خودشان مستجاب نیست.

و روایت است از او علیه السلام که یکی از یارانش از پیسی میان دو چشمش بدو شکوه کرد و گفت: یا بن رسول الله بسیار مرا نگران کرده: فرمود بر تو باد که در سجده دعا کنی و عمل کرد و خوب شد.

و از او روایت است که اگر ت اندوهی رسد دستت را بر سجده گاهت بکش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 217

و از سوی گونه راست برویت بکش و از سوی گونه چپت بر پیشانیت سپس بگو تا 3 بار، **هو الله الذی لا إله إلا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم**، بار خدایا هم و اندوه را از من بردار.

و روایت است از او علیه السلام که هر که هر روز 30 بار بگوید: **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین فتبارک الله أحسن الخالقین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم**، خدا از او 99 نوع بلا که آسانتر همه خوره است دفع کند.

و روایت است از امام یکم علیه السلام که بیمار شدم و رسول خدایم صلی الله علیه و آله دیدار کرد و من بر بسترم آرام نداشتم، فرمود: ای علی راستی سخت تر مردم در بلا پیمبرانند و سپس اوصیاء وانگه آنان که بآنها نزدیکند، مژده گیر که همین است بهره تو از عذاب خدا با همه ثوابی که داری، سپس فرمود: میخواهی خدا دردت را براندازد. گفتم: آری یا رسول الله فرمودم که بگو: اللهم ارحم جلدی الرقیق، و عظمی الدقیق، و اعوذ بک من فورة الحریق، یا ام ملام ان کنت آمنتم بالله فلا تأکلی اللحم، و لا تشربی الدم، و لا تفوری من الفم، و انتقلی الی من یزعم ان مع الله إلهها آخر، فانی أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله فرمود: منش گفتم و همان ساعت خوب شدم.

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگز بدان پناه نبردم جز اینکه آن را یافته‌م و ما آن را بزنان و کودکان یاد دهیم.

روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: رسول خدا پیوسته حسن را بر ران راست مینشانید و حسین را بر ران چپش پس میفرمود: پناه دهم شما را بکلمات تامه خدا همه از شر هر شیطانی و هر خزنده و از شر هر چشم گزنده، وانگاه میفرمود، ابراهیم همچنین تعویذ میداد دو پسرش اسماعیل و اسحاق علیهما السلام را.

روایت است از امام یکم علیه السلام که هر که بد خلق شد در گوشش اذان بگوئید.

و روایت است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که نهی کرد از جادو و غیبگوئی و قیافه‌گری و آویزه‌بندی و بکار بردن هیچ کدام اینها در هیچ حالی روا نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 218

این مقدار نیست بس و پایان بردن همه آنها کتاب را طولانی کند و بدرازا کشد.

بیان: در نهایت گفته: در حدیث ام سلمه است که شبرم مینوشید، و پیغمبر فرمود که آن گرم و گیر است: شبرم دانه‌ایست مانند نخود پیزند و آبش را برای درمان بنوشند، گفته‌اند نوعی است از شیخ ...

ابن بیطار از قول دیسقوریوس گفته: بسا پندارند از اصناف نوعی است بنام هاریس (ماریس خ ب) مانند نوعی از درخت صنوبر گلی خرد دارد برنگ فرفیر و میوه‌ای پهن مانند عدس.

جالینوس گفته: قومی پندارند این گیاه از رسته يتوع است (گیاهان شیردار) زیرا مانند آنها شیر دارد و اسهال آورد.

حبیبش گفته: گرم است از درجه 3 خشک است در پایان درجه 2 و با آن قبض و تندی دارد، و اگر اصلاح نشده نوش شود آرواره و چانه را بفشارد، قدمات آن را در داروهای مسهل بکار میبردند و دریافتند که برای مزاج گرم زیان دارد، و از نوشیدنش تبها پدید شود، و برای بواسیر هم زیان دارد.

سپس گفته: شبرم نزد برخی اعراب نام نوعی خار است که در کوهها روید رنگ سفید دارد و برگ خرد و خاری چون خار جوق کبیری که ما داریم، پندارند نوشیدنش برای دفع وباء خوبست - پایان - و در کتب طب نکوهش بسیار دارد ..

شهید - قده - گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بار خدایا بما در نان برکت بده.

و فرمود: نان را گرمی دارید که از عرش تا فرش در آن کار کردند و هم زمین و آنچه در آنست.

امام صادق علیه السلام نهی کرد گرده نان را زیر کاسه نهند، و فرمود: از احترام نان اینست که چو نش نهادند انتظار غذای دیگر نبرند، و از احترام آنست که زیر پا نهند و آن را نبرند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله از بوئیدنش نهی کرد و فرمود: چون نان و گوشت برای شما آوردند بخوردن نان آغاز کنید فرمود: گرده‌هاتان را کوچک بگیرید که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 219

با هر گرده برکتی است جداگانه.

امام صادق از بریدن نان با کارد نهی کرد و از امام رضا علیه السلام است که برتری نان جو بر گندم چون برتری ما است بر مردم، هیچ پیغمبری نبوده جز که بخوردن جو دعوت کرده و بدان برکت داده و بشکمی نرود جز هر دردی از آن بکشد، آن خوراک پیغمبران و طعام نیکانست، روایت است برای خوراک سل دار و شکم رفتن دار نان برنج دهند، و در باره قاووت و منافعش اخبار انبوهی است و کلینی آن را به قاووت گندم تفسیر کرده.

امام صادق علیه السلام فرمود: قاووت عدس عطش را ببرد، معده را نیرو دهد و درمان 70 درد باشد، و هر که دچار تخمه است چاشت خورد و شام و میان آنها چیزی نخورد، و شام نخوردن بد است چون روایت است که شام نخوردن ویرانی تن است.

امام صادق علیه السلام فرمود هر که در شب شنبه و یک شنبه دنبال هم شام نخورد نیرویش برود و تا 40 روز بدو باز نگردد، و فرمود: شام پس از نماز عشاء شام پیمبرانست علیهم السلام.

و فرمود: دست کشیدن بچهره پس از وضوء کمک چهره را بزداید، و روزی را فراوان کند، و فرمود: بابر و دست کشند و گویند: الحمد لله المحسن المجمل المنعم المفضل تا چشم درد نگیرد، و بد است دست را که آلوده بخوراک است با دستمال پاک کنند تا آن را با احترامش بکنند، خوبست از آنچه پهلوی اوست بخورد و از جلو دیگری بر نگیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: چون کسی خوراک خواهد و دست بدان فرو آرد و بگوید بسم الله و الحمد لله رب العالمین خدا پیش از رسیدن لقمه بدھانش او را بیامرزد، فرمود: از اطرافش نخورید که برکت در سر آنست و رسول خدا صلی الله علیه و آله کاسه لیس میزد و هر که کاسه را پاک کند ثواب صدقه دادن مانندش دارد، و خوبست خوردن با همه انگشتان.

روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با سه انگشت غذا میخورد، و بدداشت خوردن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 220

با دو انگشت را و خوبست مکیدن انگشتان، باکی ندارد سوره توحید را در کاسه نویسند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از برابرش میخورد و از سوی راستش مینوشید، امام یکم علیه السلام فرمود: ریزه سفره را بخورید که درمان هر دردیست، و روایت است که فقر را براندازد، و فرزند را بیفزاید و ذات الجنب را ببرد.

هر که تیکه‌ای یافت و آن را خورد یک حسنه دارد، و اگرش از پلیدی شست و خورد 70 حسنه، سپس قدس سره - پس از آن منافع خوراکیها که از ائمه علیهم السلام رسیده ذکر کرده، گفته: ستایش گوشت گوسفند از امام رضا علیه السلام روایت است، و روایت است که خوردن گوشت شنیدن و دیدن را فزاید و خوردن آن با تخم مرغ باه را فزاید و آن سره خوراکیها است در دنیا و آخرت، از امام باقر علیه السلام روایت است که خوردن گوشت گاو با چغندر پیسی را ببرد، و از علی علیه السلام که چون عمر گفت: بهترین گوشت گوشت مرغ است فرمود: نه هرگز، آن خوک پرنده‌ها است بهترین گوشت از جوجه‌ایست که برخاسته یا نزدیک بآنست.

و از امام کاظم علیه السلام که گوشت دراج ساقها را نیرو دهد، تب را ببرد، و از ابی الحسن علیه السلام که: گوشت آفتاب خشکیده بد است، هر دردی را بجنباند.

و از امام صادق علیه السلام دو چیز خوب است انار و آب نیم گرم، و دو چیز فاسد پنیر و گوشت آفتاب خشک و از او است علیه السلام که سه چیز نخورده فربهی آرند، جامه کتان تن پوش، بوی خوش، و نوره. و سه چیز را خورند و لاغر کنند، گوشت خشکیده، پنیر و خرما غوره.

و از امام صادق علیه السلام که پنیر در بامداد زیانبار است و در شام سودمند و منی را فزاید، و از او علیه السلام پنیر و گردو با هم دارویند و جدا از هم دردند، روایت است که از پنیر خوشش می‌آمد علیه السلام.

و از امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن گردو در تابستان و گرما حرارت درون را را بجنباند و هم قرحه‌های تن را، و خوردنش در زمستان قلوها را گرم کند، و سرما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 221

را ببرد، و رسول خدا را ذراع گوشت پسند بود، و ران را بد داشت چون نزدیک سوراخ بول است.

و از امیر المؤمنین علیه السلام که چون مسلمانی ناتوان شد گوشت را با شیر بخورد، و در روایتی از امام صادق علیه السلام که شیر تازه باشد، و ترید از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ستوده شده، و از امام صادق علیه السلام که آتش کینه را با گوشت و ترید خاموش کنید<sup>۱۲۱</sup> و از ابی الحسن علیه السلام در باره کسی که از ناتوانی بیماری باو شکوه کرد او را

<sup>121</sup> (۱) بسا مقصود مهمانی کردن بدبینانست و صرف گوشت و ترید که رسم پذیرائی مردم معمولی است.

بخوردن کباب فرمان داد، و در روایت است که زردی رنگ را ببرد و تب را ببرد، و امام صادق علیه السلام کله را ستوده و از امیر المؤمنین علیه السلام که بر شما باد به حلیم که چهل روز نشاط عبادت آورد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از درد پشت به پروردگارش شکوه کرد و فرمودش حلیم بخورد، پیغمبر از ناتوانی و کم جماعی شکوه کرد و او را بخوردن آش حلیم فرمان داد روایت است که ما و شیعه، از شیرینی آفریده‌ایم و شیرینی را دوست داریم، خوراک داغ بد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده، برکت در خنک است، و سزاست کسی که با خوراک ماهی بخوابد روی آن خرما یا عسل بخورد که از فالج محفوظ گردد، روایت است که ماهی تن را آب کند.

مردی بابی الحسن علیه السلام از کمی فرزند شکوه کرد فرمود: استغفار کن و تخم مرغ و پیاز بخور، روایت است که برای نژاد گوشت و تخم مرغ خوبست، روایت است که سرکه و زیت خوراک انبیاء است، و اینکه محبوبترین نانخورش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله سرکه و زیت بوده که فرموده چه خوب نانخورشی است سرکه و هر خانه‌ای سرکه باشد فقر نباشد.

روایت است که سرکه ذهن را نیرو دهد، خرد را بیفزاید، صفراء را بشکند دل را زنده کند، جانوران شکم را بکشد، ذهن را محکم کند، و نانخورش کردنش شهوت زنا را ببرد و در برخی سرکه انگور نام برده شده.

(1) بسا مقصود مهمانی کردن بدینانست و صرف گوشت و ترید که رسم پذیرائی مردم معمولی است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 222

مری، آب و نمک، نانخورش یوسف بوده که چون در زندان از نان خالی بخدا شکوه کرد او را فرمود تا نان را بگیرد و در سفره نهد و بر آن آب نمک باشد و آنست مری.

و از پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم که زیت بخورید و آن را بتن مالید که از درختی است مبارک.

و از امام صادق علیه السلام که زیتون بادها را براند و منی را بیفزاید، مردم به چیزی جز عسل درمانجوئی نکردند که درمان هر درد است، شکر برای هر چه خوبست و هیچ زبانی ندارد، خوردن دو نقل هنگام خواب درد را براندازد، یک نقل با آب سرد برای بیماری خوبست، شکر بلغم را براندازد.

روغن داروئی است، خصوص در تابستان، روایت است که هر که به پنجاه رسیده نخوابد شب جز اینکه در درونش روغن باشد، و برای پیر مرد نهی شده و او باید ترید بخورد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شیر را ستود و فرمود: خوراک مرسلین است، شیر بز سیاه به از سرخ است و شیر گاو سرخ به از گاو سیاه است، روایت است که شیر گوشت رویاند و استخوان بازو پویاند، و از ابی الحسن علیه السلام که

برای منی شیر تازه و غسل باید، و از علی علیه السلام که شیر گاو داروی ذرب (گلو درد) است، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: بر شما باد به شیر گاو که چکیده درخت است.

و از ابی الحسن علیه السلام که نانخواه بسیار هضم کند، از امام صادق علیه السلام که چه خوب خوراکی است برنج روده‌ها را گشاد کند، بواسیر را ببرد، روایت است که 70 پیغمبر نخود را برکت دادند، و آن برای درد پشت خوبست، و از امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن عدس دل را نازک و اشک را روان کند.

روایت است که خوردن باقلا مخ دهد ساقها را و آنها را فربه کند، در مغز بیفزاید و خون تازه پدید آرد و خوردنش با پوست معده را پاک کند، لوبیا بادهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 223

درون را براند، ماش پخته بهق را ببرد.

روایت است که پیغمبر، علی، حسنین، زین العابدین، امام باقر و صادق و کاظم علیهم السلام همه خرما دوست بودند و شیعه آنها خرما دوست است، خرما برنی سیر کند، گوارا و خوش است و خستگی بر، با هر خرما یک حسنه است، داروئیست بی درد، پوست کردن خرما بد است.

روایت است که انگور رازقی، خرما موشان و انار املسی از میوه‌های بهشتند و خوردن انگور سیاه غم را ببرد، و باید دو تا دو تا خورد و یک دانه یک دانه گوارا تر و خوش تر است.

روایت است که دو چیز را با دست خورند، انگور و انار، صبحانه با 21 دانه مویز سرخ مرضها را دفع کند، پی را نیرو دهد، خستگی را ببرد، نفس را خوش کند، انجیر مانده تر چیز است به گیاه بهشت: درد ببرد، با آن نیازی بدارو نباشد بواسیر را قطع کند و، نقرس را براندازد.

انار سره میوه‌ها است و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از همه میوه‌ها محبوبتر بود، غذا را بر سیر گوارا کند و گرسنه را سیر کند، در هر انار یک دانه بهشتی است، کسی را در خوردنش شریک نکنند و همه دانه‌ها را حفظ کنند، خوردن پیه‌اش دباغی معده است، خوردنش وسوسه شیطان را ببرد و دل را روشن کند انار سوراخ ستوده است، یک انار در ناشتا روز جمعه 40 صبح روشن سازد و 2 انار 80 و 3-120 صبح، تا نه وسوسه باشد و نه گناه، دود چوبش خزندها را نابود کند.

سیب برای زهر و جادو خوبست، پالوده‌اش برای زهر و خاطرهای بد و بلغم نافع است، خوردن سیب خون دماغ را قطع کند و خصوص پالوده آن.

به، پاک کند، دلیر کند، رنگ را باز کند، فرزند را زیبا کند، غم را ببرد، و بحکمت گویا سازد، پیغمبری مبعوث نشده جز با بوی به، گلابی دل را روشن کند، معده را پاک کند بویژه روی سیری، آلو حرارت را خاموش کند، صغرا را آرام و خشکش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 224

خون را آرام و درد را بکشد.

پرتقال را پس از غذا خورند، پیغمبر نگاه بر پرتقال و اترج سبز را دوست داشت معده، را دباغی کند و امان از بواسیر است و ساقها را نیرو دهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خرما را با خربزه میخورد.

سپس - ره - گفته: درسی در سبزیها و جز آن:

خوبست سبزی بر خوان نهند به پیروی از امیر المؤمنین علیه السلام، 7 برگ کاسنی امان از قولنج است در آن شب، بر هر برگ قطره ایست از بهشت، خورده شود و شکسته نشود، در باه افزایش، فرزند را زیبا کند و درمان هزار درد است، باذروج سدها را گشاید و اشتها آرد و سل را برد و غذا را هضم کند و علی علیه السلامش پسند داشت.

تره: برای سپرز خوبست که سه روز بخورند، بوی دهن را خوش کند، بادها را براند، بواسیر را ببرد، امان از خوره است، امیر المؤمنین آن را با نمک میخورد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بکرفس بچسبید که خوراک الیاس و الیسع و یوشع بود، روایت است که مایه حافظه است و دل را پاک کند، دیوانگی و خوره و پیسی را ببرد، سبزی شریفتر از خرفه نیست که سبزی فاطمه علیهما السلام است و پنج تن، خون را پاک کند، سداب خرد افزایش، شاتره سبزی بنی امیه است و مذموم است.

چغندر خوره را دفع کند و سرسام را، و از امام صادق علیه السلام است که خوره از یهود برداشته شد برای اینکه چغندر خوردند و رگهای گوشت را در آوردند، روایت است که چه خوب سبزی است چغندر که در جویبار فردوس روید، و درمان همه دردها است، پی را محکم کند، خون را ظاهر سازد، استخوان را کلفت کند.

کما از من است و آبش درمان چشم است، کدو خرد و مغز را بیفزاید و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم خوش می آمد، ریشه فجل بلغم را ببرد و برگش بول آورد، هویج امان از قولنج

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 225

است و بواسیر و کمک بر جماع.

شلغم خوره را آب کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیار را با نمک میخورد و از تهش میخورد که برکتش بیش است، بادنجان پیر و جوان را باشد، درد ببرد و طبع را خوب کند، پیاز نیروی جماع دهد و بلغم را ببرد، و دل را نیرو دهد و تب را ببرد، و باد را طرد کند، سعتن ناشتا خوردن رطوبت بر است، و معده را آرام کند خلال کردن لته را به کند، دهن را خوشبو کند؛ خلال کردن با نیزول و نی و ریحان غدقن است که رگ خوره را بجنبانند و هم با چوب انار و آس، سعد پس از خوراک مرضهای دهن را ببرد، و درد دندانها را هم. آب سرور نوشابه‌ها است در دنیا و آخرت و مزه زندگی دارد، و پر نوشیدن آن بد است، هم یکباره نوشیدنش و خوبست جرعه جرعه نوشیدن، روایت است هر که آب نوشد و پیش از سیراب شدن باز گیرد و خدا را سپاس گوید تا 3 بار بهشت بر او واجب باشد و هر بار بسم الله گوید، از امام صادق علیه السلام است که چون آب مینوشید ظرفش را میجنبانید، و میفرمود:

ای آب، آب زمزم و فرات بتو سلام رسانند، آب زمزم درمان هر درد است، برای هر دردی نوشند درمان آنست، آب ناودان درمان بیمار است، آب باران جلوگیری دردها، نهی شده از تگرگ برای قول خدا تعالی «میزند آن را بهر که خواهد، 43-النور».

در آب فرات دو ناودان از بهشت ریزند، کام نوزاد را با آن بردارند دوستدار ائمه علیهم السلام گردد.

از امام صادق علیه السلام است که چشمه‌ها از زیر کعبه جوشند، آب نیل مصر دل را میراند، خوردن در سفالش و شستن سر با گلش غیرت را برد و دیوثی آورد، رسول خدا از نوشیدن در کاسه شامی خوشش می‌آمد، نوشیدن با دو دست بهتر است، هر که آب نوشد و یاد حسین علیه السلام کند و بقاتلش لعن کند صد هزار حسنه دارد و صد هزار گناهش بریزد و صد هزار درجه یابد، گویا 100 هزار بنده آزاد کرده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 226

سپس - ره - گفته: درسی که از طب ائمه علیهم السلام دریافت شده:

حجامت در سر خوبست که درمان هر درد است و در چهارشنبه و شنبه ترس پیسی دارد مگر خونش بجوش آمده که هر گاه خواهد حجامت کند و آیه الكرسی بخواند و خیر از خدا خواهد و صلوات بر پیغمبر و آلش فرستد صلی الله علیه و آله.

روایت است که دارو در حجامت و نوره و حقنه و قی باشد.

روایت است که تب را با ریختن آب سرد درمان کنند و اگر دشوار است دست در آب سرد نهند، هر که دردش سخت شد 40 بار حمد را بر کاسه آب خواند و دست بر آن نهد، بیمار زنبیلی نزد خود نهد از گندم و بدست خود بگدا دهد و از او خواهد که برایش دعا کند، تا خوب شود ان شاء الله تعالی.



سرمه از سنگ سرمه وقت خواب خاشاک را برد و دیده را روشن کند، خوردن سیاهدانه درمان هر درد است، اسفند درمان 70 درد است، و ترسو را دلیر کند و شیطان را براند، سنا دارو است و هم حلبه، نسیم خوش خرد افزایش دهنده و باه، بنفشه بهترین عطر است، خواندن قرآن، مسواک، و روزه فراموشی برند و اندیشه را تیز کنند، دعاء در سجده دردها را برد، دست کشیدن بر جای سجده و سپس بر جای درد چنین است.

این دعا را رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام برای تب آموخت «بار خدایا رحم کن پیوست لطیف و استخوان نازکم، بتو پناهم از تف و سوزش آن ای ام ملام- تا فرمود- امام صادق علیه السلام هرگز بدان پناه نبردم جز درمان یافتم، دست بر جای درد میکشید و میفرمود سه بار الله ربی حقا لا اشرک به شیئا، اللهم انت لها و لكل داء عظیمه».

برای همه دردها گفته: باسم الله و بالله کم من نعمه الله فی عرق ساکن و غیر ساکن علی عبد شاکر و غیر شاکر.

دنبال نماز ریش خود را با دست راست میگرفت و میگفت: بار خدایا گرفتاریم بگشا و سختیم ببر تا 3 بار، روایت است دوری کن از دارو تا تن تاب آورد، کم خوردن تندرستی آرد، هر که دردش را سه روز از مردم نهان دارد و بخدا نالد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 227

خوب شود هر که رازیانه، شکر، هلیله از آغاز تابستان اول هر ماه سه روز بخورد بیمار نشود جز برای مردن، خوردن هلیله سیاه سه روز یک بار روایت شده و کمترش در هر جمعه و کمترش در هر ماه است، هلیله درمان 70 درد است و سعتر داروی امیر المؤمنین علیه السلام، تربت حسین علیه السلام درمان هر درد است، سرمه با سنگ سرمه چراغ دیده است و باید هنگام خواب 4 میل در چشم راست باشد و 3 در چپ.

معالجه نزد پزشک کتابی رواست و عمل چشمی که آب آورده رواست، عطر زدن در شب بشره را خرم و چهره را سپید کند.

بیان: در قاموس گفته: ذرب با حرکت راء فساد زخم و پهن شدن آنست، فساد معده و خوبی آن را هم گویند- دو معنی ضد دارد- درد بیدرمان هم هست- پایان- در بحر الجواهر گفته، ذرب: اسهال از معده است و گفتند شکم روی پیوست است، و گفتند: اینست که خوراک کیلوس شود در معده و روده ولی شیره آن غذای تن نشود و پیوسته از ته بیرون ریزد.

من گویم: این داروها و دعاها و آدابی که از این افاضل ارجمند و اساتید بزرگوار نقل کردیم گر چه بیشتر آنها گذشت و بیاید با سند پیوست بامام ولی منش آنها را نقل کردم برای تأیید و تاکید، با اینکه فوائد بزرگی هم دارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 229

## کتاب طب النبی صلی الله علیه و آله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 230

### باب هشتاد و هشتم باب نادر در طب النبی وابسته بشیخ ابو العباس مستغفری

بنام خدای بخشاینده مهربان گفته:

- 1- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا دردی نداده جز آنکه داروئی برایش داده مگر مرگ.
- 2- فرمود صلی الله علیه و آله: آنکه درد آورده درمانهم آورده.
- 3- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: گرم مزاجها را بعمر دراز مژده دهید.
- 4- فرمود صلی الله علیه و آله: مایه هر دردی سردی است.
- 5- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: با اشتها بخور و با اشتها دست بکش.
- 6- فرمود صلی الله علیه و آله: معده خانه درد است، پرهیز سر هر دارو، بهر نفسی بده آنچه بدان عادت دارد.
- 7- فرمود صلی الله علیه و آله: محبوبترین خوراک نزد خدا آنست که دست بیشتری در آنست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 231

- 8- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: خوردن بیک انگشت خوردن شیطانست و با دو خوردن جباران و با سه خوردن پیغمبران.
- 9- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: خوراک را سرد کن که داغ برکت ندارد.
- 10- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: در خوراک کفش را بکنید که پاتان را راحت تر است و آن روش زیبایی است.
- 11- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: همخوری با خدمتکاران از تواضع است هر که با آنها همخور باشد بهشت بدو مشتاق است.

- 12- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم خوردن در بازار از پستی است 13- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: مؤمن بخواست خاندانش بخورد و منافق خانواده‌اش را بدنبال خود کشد.
- 14- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: چون خوان گسترند از پیش خود بخور، و از میانه خوراک برگیر که برکت از آن آید، تا دیگران دست نکشند تو دست مکش که آنها شرمگین شوند.
- 15- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: برکت در میانه خوراک است، از اطرافش بخورید و از میانش نخورید.
- 16- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: برکت در 3 است: حجامت، سحور، ترید.
- 17- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که دو چوب بکار برد شکنجه کلبتین نبرد.
- 18- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: دنبال خوردن خلال کنید و بجوید که دندان نیش و نواجد را درست دارد.
- 19- فرمود، صلی الله علیه و آله و سلم: خلال از نطافت است، نطافت از ایمان، ایمان بهمراه دارنده‌اش در بهشت.
- 20- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: غذای جواد درمانست و غذای بخیل درد.
- 21- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: کاسه برای لیسنده خود آمرزش خواهد.
- 22- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: با هم بخورید نه تنها که برکت در جماعت است.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 232
- 23- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: پر خوری شوم است.
- 24- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که گرسنه یا نیازمند شد و از مردم نهان داشت و بدرگاه خدا عز و جل رو آورد بر خداست که در یک سال روزی حلال را بر او گشاید.
- 25- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که ریزه سفره را بخورد تا زنده است وسعت روزی دارد، و فرزند و نواده‌اش از حرام برکنارند.
- 26- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که خدا و روز جزا را باور دارد باید مهمانش را گرمی دارد.
- 27- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: نوشیدن ته‌مانده برادر مؤمن از تواضع است.

- 28- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: کم خور حسابش سبک است.
- 29- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: ایستاده ننوشید و هر که فراموش کرد و نوشید باید قیء کند.
- 30- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: محتکر ملعونست.
- 31- احتکار در ده است: گندم، جو، خرما، مویز، ذرت، روغن، عسل، پنیر گردو، زیت.
- 32- اگر کسی جز خواربار کسبی ندارد سرکش شود و ستم کند.
- 33- هر که خوراکی را گرد کند و 40 روز انتظار گران شدن کشد از خدا بیزار است و خدا از او بیزار است.
- 34- هر که خوراکی را بر مسلمانان احتکار کند خدا او را بخوره و نداری بگیرد.
- 35- سحری بخورید که سحری برکت دارد.
- 36- سحری بخورید تا بر خلاف اهل کتاب باشید.
- 37- بهتر خوراکتان نان و بهتر میوه‌تان انگور است.
- 38- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: از کمر بند دارها باشید.
- 39- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر یسه بخورید که 40 روز نشاط عبادت آرد، و آنست که بجای مائده عیسی بر ما فرو آمده.
- 40- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: نان را با کارد نبرید، آن را ارجمند دارید، که خدایش ارجمند داشته.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 233
- 41- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: سه لقمه با نمک پیش از خوراک از آدمیزاده 72 نوع بلا بگرداند چون دیوانگی و خوره و پیسی.
- 42- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: سرور نانخورشتان نمک است.
- 43- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که پیش از هر چه و پس از آن نمک خورد خدا از او 360 نوع بلا بگرداند که آسانتر همه خوره است.

- 44- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: آغاز بنمک کنید که داروی 70 درد است.
- 45- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: بهترین صدقه آب است.
- 46- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: سرور نوشابه‌ها در دنیا و آخرت آبست.
- 47- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: تب تف دوزخ است با آبش خنک کنید.
- 48- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: چون تشنه شوید آب را جرعه جرعه نوشید نه یکباره.
- 49- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: یکباره نوشیدن مایه کباد است.
- 50- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر خوراک و نوشابه که جانور بیخون در آن افتد و بمیرد حلال و پاک است.
- 51- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که به پرخوری و پر نوشی عادت کند دلش سخت شود- 52- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر کدامتان با سه نفس آب نوشد در امانست.
- 53- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: بدترین امتم خورنده مخ استخوانست.
- 54- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: ابلیس به دیوان خود گوید: با گوشت و می و زن مردم را فریب دهید که همه بدیها جز در آنها نیست.
- 55- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: بهترین نان خورش در دنیا و آخرت گوشتست و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم:
- بر شما باد بخوردن گوشت شتر برای مخالفت با یهود.
- 56- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: گوشت گوشت آورد و هر که 40 صباح نخورد بد رفتار شود.
- 57- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که بیچاره شود و گوشت مردار و خون و گوشت خنزیر نخورد تا بمیرد در دوزخ همیشه جاویدانست.
- 58- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: در سر سفره گوشت را با کارد نبرید که کار عجم‌ها است

و آن را بدنجان زیند که گواراتر و خوشتر است.

59- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: از شکار گبران جز ماهی نخورید.

60- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که 40 صباح گوشت خورد دلش سخت شود.

61- فرمود صلی الله علیه و آله: خدا به پیغمبری که از ناتوانی باو شکوه کرد وحی کرد گوشت را با شیر پیز که درمان و برکت در آن نهادم.

62- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: برنج چون سرور عشیره است و من در میان پیمبران چون نمک در خوراک.

63- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که میوه را تک خورد زیانش نزند.

64- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: عطر بنفشه بزیند که تابستان خنک است و در زمستان گرم.

65- فرمود صلی الله علیه و آله: بزنان آبستن شیر نوشانید که خرد کودک را بیفزاید.

66- فرمود صلی الله علیه و آله: چون شیر نوشید دهن را شوئید که چربی دارد.

67- فرمود صلی الله علیه و آله: سه چیز را برنگردانند، پشتی، شیر و عطر.

68- فرمود صلی الله علیه و آله: پنیر درد است و گردو درد و چون همراه شوند دارو باشند.

69- فرمود صلی الله علیه و آله: شیر نوشی محض ایمان است.

70- فرمود صلی الله علیه و آله: بر شما باد بکندر که حرارت دل را بگیرد چنانچه انگشت عرق پیشانی را، و پشت را نیرو دهد، و خرد را بیفزاید، ذهن را تیز کند و دیده را روشن نماید و فراموشی را براندازد.

71- فرمود صلی الله علیه و آله: ده خصلت مایه فراموشیند، پنیر خوردن، دمزده موش، سیب ترش، جلجلان، حجامت بر گودی پشت، راه رفتن میان دو زن، نگاه بردار زده، ستیزه با هم، خواندن سنگ گورها.

72- فرمود صلی الله علیه و آله: چیزی جای غذا و آب را نگیرد جز شیر.

73- فرمود صلی الله علیه و آله: یک گوسفند یک برکت است، دو تا دو برکت، سه تا غنیمت.

74- فرمود صلی الله علیه و آله: به سه چیز تن شاد و فربه شود، بوی خوش، جامه نرم و عسل.

75- فرمود صلی الله علیه و آله: بر شما باد بعسل، بدان که جانم بدست او است خانه‌ای نیست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 235

که عسل در آن باشد جز اینکه فرشته‌ها برای آن خانه آمرزش خواهند هر کسش بنوشد هزار دارو در درونش دود و هزار هزار درد از آن برآید و اگر در درونش باشد و بمیرد آتش بتنش نرسد.

76- فرمود صلی الله علیه و آله: دل مؤمن شیرین و دوستدار شیرینی است.

77- فرمود صلی الله علیه و آله: هر که لقمه‌ای شیرین بدهن برادرش نهد نه برای رشوه و نه از ترس او بلکه برای خدا خداوند گرمی موقف قیامت را از او بگرداند.

78- فرمود صلی الله علیه و آله: چه خوب نوشابه‌ایست عسل، دل پرورد و سینه را گرم کند.

79- فرمود صلی الله علیه و آله: هر که حافظه خواهد باید عسل بخورد.

80- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: چون کنیزی خریدید نخست طعامش عسل باشد که بهتر خوشدل شود.

81- فرمود صلی الله علیه و آله: چون زن زاید نخست خوراکش رطب شیرین یا خرما باشد که اگر از آن بهتری بود خدا بمریم میداد که عیسی را زاد.

82- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: چون رطب آید مرا مبارک باد گوئید و چون برود دلداریم دهید.

83- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: در خانه‌ای که خرما نیست گویا خوراکی نیست 84- فرمود صلی الله علیه و آله: نخله و انار و انگور از مانده گل آدمند علیه السلام.

85- فرمود صلی الله علیه و آله: دو عمه خود نخله و مویز را گرامی دارید.

86- فرمود صلی الله علیه و آله: ناشتا خرما بخور که کرم را میکشد.

87- فرمود صلی الله علیه و آله: چه خوب سحریست برای مؤمن خرما.

88- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که خرما دارد با آن افطار کند و هر که نیابد با آب که پاک‌کننده است.

89- فرمود صلی الله علیه و آله: هر که شربت عسل براتان آورد پس ندهید.

90- فرمود صلی الله علیه و آله: گوشت گاو درد است و شیرش درمان، گوشت گوسپند درمانست و شیرش درد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 236

91- فرمود صلی الله علیه و آله: میوه که آید بخورید چون تندرستی است و اندوه بر، و چون پشت کرد آن را دور اندازید که درد تن باشد.

92- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: بهتر افطار روزه دار، مویز یا خرما یا شیرینی است.

93- فرمود صلی الله علیه و آله: خوردن انجیر امانست از قولنج، خوردن به تیره گی چشم را ببرد.

94- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: بهار اتم انگور است و خربزه، خربزه بخورید که میوه بهشت است هزار برکت هزار رحمت دارد و خوردنش درمان هر درد است.

95- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: خربزه را گاز بزن آن را مبر تیکه تیکه، زیرا میوه با برکت و پاکیزه است، دهن را خوشبو کند دل را پاک کند، دندانها را سفید کند، خدا را خشنود کند، بویش از عنبر و آبش از کوثر و گوشتش از فردوس و لذتش از بهشت و خوردنش عبادت است.

و از ابن عباس است که گفت پیغمبر فرمود: خربزه بخورید که 10 خصلت دارد: خوراک است، نوشابه است، سنت است، ریحانست و مئانه را بشوید، شکم را بشوید، منی را فزاید، جماع را فزاید، سردی را ببرد و بشره را خرم کند.

96- فرمود صلی الله علیه و آله: بر شما باد به انار و پیه اش را بخورید که معده را دباغی کند، هیچ دانه از آن در درون کسی نرود جز دلش را روشن کند، و از شیطان و وسوسه اش 40 روز دور کند.

97- فرمود صلی الله علیه و آله: پرتقال را از دست ندهید که دل را روشن کند و مغز را بیفزاید.

98- فرمود صلی الله علیه و آله: انگور را دانه دانه خورید که گواراتر است 99- انجیر خورید که برای بواسیر و نقرس خوبست.

99- فرمود صلی الله علیه و آله: بادنجان بسیار بخورید که درختی است منش در بهشت دیدم، هر که بقصد اینکه درد است خورد درد باشد و هر که برای درمان دارو باشد.

100- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: کدو بخور اگر خدا درختی سبکتر از آن میدانست آن را بر تن برادرم یونس میرویانند.



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 237

101- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: چون آبگوشت سازید کدو بسیار در آن بریزید که بمغز افزایش دهد و خورد هر دو.

102- فرمود صلی الله علیه و آله: هر که یک انار بخورد تا پایانش خدا تا 40 روز دلش را روشن کند.

103- چه خوب نانخورشی است مویز.

104- فرمود صلی الله علیه و آله: کسی یک انار نخورد جز شیطانش 40 روز بیمار شود.

105- فرمود صلی الله علیه و آله: کرفس سبزی پیمبرانست.

106- فرمود صلی الله علیه و آله: هر که سرکه خورد فرشته بر او ایستد برایش آمرزش خواهد تا فارغ شود.<sup>۱۲۲</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 6؛ ص 237

1- فرمود صلی الله علیه و آله: چه خوب نانخورشی است سرکه، گفت پیغمبر از میوه‌ها انگور و خربزه را دوست میداشت.

108- فرمود صلی الله علیه و آله: مویز را باشید که صفراء را فرو نشاند، بلغم را آرام کند، پی را محکم کند، رنج را ببرد. دل را خوش کند.

109- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: کدو را باشید که در مغز افزایش دهد.

110- فرمود صلی الله علیه و آله: عناب تب بر است، گلابی دل را روشن کند.

111- فرمود صلی الله علیه و آله: نوح از غم بخدا شکوه کرد خدایش وحی کرد که انگور بخور تا غم را ببرد.

112- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: خیار را از تهش بخورید.

113- فرمود صلی الله علیه و آله: میوه خربزه بخورید و آن را گاز زنید، زیرا آبش رحمت است شیرینش از شیرینی ایمانست و هر که یک لقمه خربزه بدهن نهد خدا 70 هزار حسنه‌اش نویسد و 70 هزار گناهش محو کند.

<sup>122</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

114- فرمود صلی الله علیه و آله: در خربزه 10 خصلت است و آنها را بیان کرد، گفت:

از طائف خربزه به پیغمبر صلی الله علیه و آله هدیه شد، بوئیدش و بوسیدش و فرمود: خربزه را گاز بزنید زیرا از زیورهای زمین است، و آبش رحمت است و شیرینیش از بهشت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 238

است، یک روز در انجمنی بود با یارانش فرمود: خدایش یاد کند که خربزه بما خوراند، علی علیه السلام برخاست و رفت و مقداری خربزه آورد، و او و یارانش خوردند و فرمود صلی الله علیه و آله که: خدا رحمت کند آنکه این را بما خوراند، و هر که خورد و نخورد از مسلمانان تا روز قیامت.

115- فرمود صلی الله علیه و آله: زن آبستنی نیست که خربزه با پنیر خورد جز آنکه نوزادش زیبا رو و خوش خلق باشد.

116- فرمود صلی الله علیه و آله: خربزه پیش از غذا شکم را بشوید و درد را ببرد.

117- خیار با نمک میخورد صلی الله علیه و آله و خربزه با پنیر، میوه تازه میخورد و بسا خربزه را با دو دست میخورد.

118- فرمود صلی الله علیه و آله: نرگس را بوئید گر چه روزی یک بار باشد، هفته‌ای یک بار باشد، ماهی یک بار باشد، عمری یک بار سالی یک بار باشد، زیرا در دل دانه‌ای از دیوانگی و خوره و پیسی است و بو کردنش آن را بن کند.

119- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: حنا خضاب اسلام است، کردار مؤمن را فزاید، سردرد را برد، دیده را تیز کند، در جماع فزاید، آن سرور گلها است در دنیا و آخرت.

120- فرمود صلی الله علیه و آله: مرزنجوش را باشید آن را ببوئید که برای درد خشام خوبست (بویا نبودن).

121- فرمود صلی الله علیه و آله: برتری عطر بنفشه بر عطرها چون برتری اسلام است بر دینها.

122- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هیچ برگی از کاشنی نیست جز بر آن یک قطره آب بهشتی است.

123- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که بوی مرا خواهد گل سرخ بوید.

124- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: خدا درختی محبوبتر خود از حنا نیافریده.

125- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: انفاق یکدرهم در راه خدا 700 درهم عوض دارد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 239

یکدرهم در خضاب حناء نه هزار درهم.

126- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: چون فجل خورید و خواهید از گندش کنار بمانید در لقمه نخست بر من صلوات فرستید.

127- فرمود صلی الله علیه و آله: سفره‌های خود را با سبزی زیور دهید که با بسم الله شیاطین را برانند.

128- فرمود صلی الله علیه و آله: شونیز (سیاه‌دانه) درمان هر درد است جز مرگ.

129- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: پنیر بخورید. که چرت آرد و غذا را هضم کند.

130- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که سداب (ترب) خورد و بخوابد از سرگیجه و ذات‌الجنب در امانست.

131- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که سیر یا پیاز، تره خورد، نزد ما نیاید و بمسجد نیاید.

132- فرمود صلی الله علیه و آله: چون بشهری درآئید از سبزی و پیازش بخورید تا دردش را از شما براند و رنج را ببرد، و بازو را نیرو دهد، و منی را بیفزاید، و تب را ببرد.

133- فرمود صلی الله علیه و آله: کرفس را باشید که اگر چیزی خرد فزاید آنست، و فرمود: اگر درمان در چیز است در سنا است.

134- فرمود صلی الله علیه و آله: هلیله سیاه را باشید که از درخت بهشت است، تلخ مزه است و در آن درمان هر درد است.

135- فرمود صلی الله علیه و آله: حجامت در 19 و 21 هر ماه است.

136- فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: در شبی که بمعراجم بردند بهیچ گروه از فرشته‌ها برنخوردم جز گفتند ای محمد بامت فرمان حجامت ده، بهترین داروی شما حجامت، سیاهدانه عدالت.

137- فرمود صلی الله علیه و آله: گل خوردن بر هر مسلمانی حرامست، فرمود: هر که بمیرد و در شکمش وزن ذره‌ای از آن باشد در دوزخش برد، فرمود: هر که گل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 240

خورد گویا خودکشی کرده.

138- فرمود صلی الله علیه و آله: گل نخورید که در آن سه خصلت است: درد آرد، شکم را گنده کند، رنگ را زرد کند.

139- فرمود صلی الله علیه و آله: تب بهره هر مؤمنی است از دوزخ.

140- فرمود صلی الله علیه و آله: هر که هفت روز بیماری جانکاهی گیرد خدا گناهان هفتاد سالش را کفاره کند.

141- فرمود صلی الله علیه و آله: چهار را بد ندارید، چشم درد که رگهای کوری را برد، زکام که رگهای خوره را برد، سرفه که رگهای فلج را برد و دمل که رگهای پیسی را برد.

142- فرمود صلی الله علیه و آله: دردی چون درد چشم نیست و اندوهی چون اندوه وام.

143- فرمود صلی الله علیه و آله: تب گناهان را بریزد چون برگ از درخت.

144- فرمود صلی الله علیه و آله: هر که به عطسه زن به الحمد لله گفتن پیشی گیرد از درد دندان و درد گوش و درد شکم آسوده ماند.

145- فرمود صلی الله علیه و آله: هیچ کس در بر بیماری 7 بار نگوید: «أَسْأَلُ اللَّهَ الْعَظِيمَ، رَبَّ الْعَرْشِ أَنْ يَشْفِيكَ» جز اینکه خوب شود.

146- فرمود صلی الله علیه و آله: هر که از دندان نالد انگشتش را بر آن نهد و این آیه بخواند و هو الذی أنشأکم من نفس واحدة فمستقر و مستودع، قد فصلنا الآيات لقوم یفقهون، و بالحق أنزلناه و بالحق نزل الاسراء، 105 الآية.

چون بالین بیماری می آمد میفرمود: ببرد و سواس و سختی را پروردگار مردم شفا ده که توئی شفا بخش، شفائی نیست جز شفای تو.

گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله مریضی را عیادت کرد و فرمود: بتو دعائی خوانم که جبرئیل اموخت؟

گفت: آری، یا رسول الله، فرمود: بسم الله یشفیک من کل داء و لا یاتیک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 241

و من شر النفاثات فی العقد، و من شر حاسد إذا حسد.

بیان: اینکه فرمود مایه هر دردیست یعنی بحسب غالب یا منظور آن بلا دیست که برودت بر اهلش غالب است. اینکه فرمود: هر که دو چوب بکار برد:

یعنی خلال و مسواک، از شکنجه کلبتین آسوده است: یعنی نیاز بکشیدن دندان ندارد.

اینکه فرمود: باید آن را قی کند: در نهاییه گفته: در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمدا قیء کرد و روزه را افطار کرد و از این باب است حدیث که «اگر مردم میدانستند ایستاده آب نوشیدن چه بر سر دارد آنچه نوشیده قیء کنند، خشام را در نهاییه گفته یعنی کسی که بو نشنود و درک نکند.

مرض سخین یعنی گرم و سخت و آزار کن، در نهاییه است که بدتر زمستان سخین است یعنی گرم بی سرما و بسا که ثخین بشاء سه نقطه باشد یعنی ژرف گیر که گویند: ائخن فی العدو یعنی زخم کاری باو زد و از اینست قول خدا تعالی «حتی إذا أئختموهم 4- محمد» یعنی بر آنها پیروز شدید و زخم بسیار بر آنها زدید.

من گویم: همانا همه این رساله را در این مقام آوردم با اینکه بسیاری تیکه‌هاش مناسب بابهای دیگر است برای آنکه همه‌اش بمنزله یک خبر است و خواستم یک جا باشد و پر بسند آن توجه نکردم برای اینکه اجزاء آن با سند در جاهای دیگر ذکر شده.

اینکه فرمود حزازمه را باشید با دو زاء که در برخی نسخه‌ها است در روایات فریقین معنی مناسبی ندارد و بمعنی کمر بند بستن که از احتزام باشد بعید است گرچه با تفسیری که مستغفیری کرده است تناسب دارد.

در نهاییه گفته: در حدیث است که نهی شده مرد بی کمر بند نماز بخواند.

یعنی کمرش را بندد مبادا عورتش کشف شود و از آنست حدیث که نهی ان یصلی الرجل حتی یحتزم، و حدیث دیگر که امر بتحزم در نماز کرده - پایان - و تناسبش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 242

با مقام اینست که کمر بستن یک سود طبی دارد، و این تفسیر از این نظر است که حزازمه کسانی بودند که کمر می بستند نه برای این کار.

ولی اعتراض اینست که لفظ حزازمه این معنا را ندارد و بسا گفته‌اند: اصل کلمه مرزومه است براء بینقطه در نهاییه گفته: در حدیث است که «إذا اکلتم فرازموا» یعنی بیامیزید خوردن را با شکر کردن و میان لقمه‌ها الحمد لله، و گفته شده یعنی خوردنیها را بهم آمیخته کنید، نرم را با درشت و خوشمزه را با نامطبوع بخورید.

و گفته شده که مرازمت در خوراک نوبت‌گذار نیست که یک روز گوشت خورد یک روز شیر، یک روزه خرما یک روز نان تنها، به شتر که هر روزی یک گیاهی خورد این تعبیر را گویند.

اصبهانی در شرح مقامات حریریه گفته: رزم بمعنی جمع است و باین معنا است حدیث «اذا أکلتم فرازموا» یعنی جمع کنید میان حمد و خوردن، و از این باب است مرازمه آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را دوست میداشت یعنی جمع میان نان و انگور برای نانخورش.

من گویم: این تفسیر مناسبت ندارد و اگر باب تصحیف را گشائیم ممکن است اصلش حضارمه باشد یعنی مردم حضرموت یمن یا حضارمه مصر و تناسب هم وارد، زیرا مدح آنها و فرمان بمعاشرت با آنها و سکونت در بلاد آنها است، یا حضارمه بدو نقطه دار باشد، در قاموس گفته: خضرم - چون زبرج با بخشش و آقا است و نام جمعی از عجم که در صدر اسلام برآمدند و در شام ساکن شدند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 243

رساله ذهبیه (طب الرضا علیه السلام)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 244

رساله ذهبیه بنام خداوند بخشاینده مهربان

باب هشتاد و نهم: در رساله مذهبییه که بذهبیه معروف است

گویم من بخط علامه کامل در فنون علم و ادب علی بن عبد العال کرکی رساله را باین لفظ دیدم: رساله ذهبیه در طب که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای مأمون عباسی فرستاده برای بهداشت و پیشگیری با غذاها و نوشابه‌ها و داروها.

و بسندی از حسن بن محمد بن جمهور آورده که پدرم بمن باز گفت که خود عارف بمقام امام رضا علیه السلام و از مخصوصان و ملازمان خدمتش بوده و در سفر بخراسان شرف حضور او را داشته که در سن 99 بوده گفته:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 245

مأمون در نیشابور بود و انجمنی داشت که آقامیم امام رضا علیه السلام در آن شرکت کرد و جمعی از پزشکان و فلاسفه مانند یوحنا ابن ماسویه، جبرئیل بن بختیشوع صالح بن سلهمه هندی و دیگران از دانشمندان و اهل نظر، و ذکر طب آمد و آنچه وسیله صلاح اجسام و زیست آنها است.

مامون و حاضران در بحث آن غرق شدند و سخنها گفتند در باره ترکیبی که خدا از تن کرده و طبایع متضادی که در آن آورده و در باره زیان و سود غذاها و اثر خوب و بد آنها در تن آدمی.

گفت: امام هشتم خاموش بود و چیزی در این باره نمیگفت و مأمون بآن حضرت گفت: ای ابو الحسن در باره آنچه ما امروز در آن گفتگو داریم شما چه گوئید آنچه که باید دانست از غذاهای سودمند و زیانبار و تدبیر کار تن، امام فرمود: من در این باره بگذشت زمان تجربه‌ها دارم با آنچه از گذشتگان بمن رسیده که آدمی را نرسد بدانها نادان ماند و ترک آنها کند، من آنها را با هر چه بدن مربوط است و نیاز بدانستن دارد جمع آوری کنم.

گفت: مأمون شتابانه ببلخ رفت و امام هشتم را بجا نهاد و آنکه مأمون بحضرت نوشت که بوعده خود عمل کند و آن کتاب را بنویسد در باره آنچه دانستن آن مورد نیاز است که از او شنیده و هر چه وی آموده از خوراک و نوشابه و دارو و رگزدن و حجامت و مسواک و حمام و نوره و تدبیر آنها و امام رضا علیه السلام در پاسخ نامه‌ای نوشت بدین مضمون:

[متن رساله ذهبیه]

بسم الله الرحمن الرحيم بخدا پناه برم اما بعد نامه أمير المؤمنين بمن رسید در باره فرمانی که بمن داده در باره آگاه کردن او بدن چه مورد نیاز است و من آن را آمودم و شنیدم در باره خوراکیها و نوشابه‌ها و داروها و رگزدن و حجامت و حمام و نوره و باه و جز آن که مایه تندرستی است، من تفسیر کردم آنچه بدن نیاز است و بیان کردم آنچه را باید کرد از تدبیر خوردن و نوشیدن، و دارو بکار بردن و رگ زدن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 246

و حجامت و باه و جز آن که بدن نیاز است برای تدبیر تن او و بالله التوفیق.

(سپس باسناد چندی این کتاب را از شیخ طوسی و نجاشی و دیگران روایت کرده و دنباله داده که) روشن شد این رساله میان علمای ما مشهور بوده و بسندهای چندی روایت شده ولی نسخه‌ای که بما رسیده اختلاف فراوان دارد که ما ببرخی آنها اشاره کردیم و اکنون بنقل رساله آغاز کنم و آنکه بشرح اجمالی آن.

بدان ای أمير المؤمنين که خدا هیچ بنده‌ای را دردی نداده جز اینکه برایش دارویی که آن را درمان کند نهاده و برای هر رسته از درد رسته‌ایست از دارو و تدبیر و شرحی است، چون پیکر آدمی مانند کشوریست و پادشاه تن دل است و کارمندانش رگها و رشته‌ها و مغز دل خانه پادشاه تن است و تن خود کشور اوست و دو دست و دو پا و دو لب و دو چشم و زبان و گوشها یاران اویند، و معده و شکم و حجاب و سینه گنجدانهای او.

دو دست دو کارمند پیش آور و دور کن اویند که هر آنچه پادشاه فرماید بکار زنند و دو پا وسیله نقل پادشاهند بهر جا خواهد.

دو چشم گزارشگر اویند بدان چه بر او نهانست زیرا پادشاه پشت پرده است و چیزی بوی نرسد جز بوسیله آنها، و آنها نیز دو چراغند، دژ و با روی تن دو گوشند که پادشاه نرساند جز آنچه را سازگار اوست، چون نتوانند چیزی وارد کنند مگر آنچه پادشاه بدانها پیشنهاد کند، و چون بدانها ابلاغ کند خود دل دهد تا از آنها بشنود و آنچه خواهد پاسخ دهد.

و زبان با ابزار بسیاری که دارد خواست او را بیان کند، ابزارش نسیم دل، بخار معده، دو لب است، و لبها را نیروئی نیست جز با زبانی (با دندانها خ ب) اینها از هم بی نیاز نباشند و سخن درست نیاید جز در بینی لنگر گیرد.

و بینی سخن را آراسته کند چنانچه دمنده در نی و همچنین دو سوراخ بینی که دو سوراخ آندند، نسیم خوش برای پادشاه آرند، و اگر بوی بدی دارد پادشاه هر دو دست را امر فرماید تا پرده برابر آن و پادشاه کشند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 247

این پادشاه هم پاداش دارد هم شکنجه که شکنجه اش از پادشاهان جهان سخت تر و پاداشش بهتر است، شکنجه اش اندوه است و پاداشش شادی، مایه اندوه سپرز است، و مایه شادی پیه روده ها و دو قلوه اند که از آنها دو رک بچهره پیوست دارند.

از اینجا است که شادی و اندوه برابند و نشان آنها را در چهره بینی و همه این رگها پیکهای میانه کارمندان و پادشاهند، و مصداقش اینست که چون دارو برگیری و بخوری رگها آن را بکمک خود بجای درد رسانند.

ای امیر المؤمنین بدان که تن چون زمین خویبست و تا بآبادانی و آبیاری بررسی شود که نه فزون باشد تا غرق در آب شود و نه کم باشد تا تشنه ماند آباد باشد و پر در آمد و خوش در آمد، و اگر از آن غفلت شود تباه گردد، و گیاه نروید در آن، تن چنین باشد و با تدبیر در غذا و نوشابه خوب باشد و درست و عافیت بخش.

ای امیر المؤمنین بنگر تا چه با تو سازگار است و با معده تو و تنت را نیرو دهد و چه خوراکی بر تو گواراست و آن را اندازه گیر و خوراک خود کن.

بدان ای امیر المؤمنین هر کدام از این طبایع آدمی زیر سرپرستی همانند خودند، تنت را خوراک بده بدان چه مانند آنست هر که خوراک بیش خورد غذای تن او نشود و هر که باندازه خورد بی کم و بیش سودش دهد و چنین است آب راهش اینست که در هر روزی باندازه کفایت خوراک خوری و تا هنوز میل داری دست از آن بداری که برای معده و تن شایسته تر است و برای خرد پاکتر و برای تن سبکتر.



ای امیر المؤمنین، در تابستان خنکی بخور، در زمستان گرمی، در فصل دیگر غذای معتدل باندازه نیرو و اشتهائی که داری؟ در آغاز خوردن غذاهای سبک بخور به اندازه توان و اشتها، و باید همیشه 8 ساعت از روز برآمده یک بار غذا بخوری یا اینکه در دو روز سه بار امروز آغاز بامداد سپس شام و در روز دوم یک بار ساعت هشت از روز گذشته و دیگر نیازی بشام نداری.

چنین فرمان داد جدم محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را که در روزی یک بار خوراک و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 248

در فردایش دو بار، و باید کم و بیش نباشد و باندازه باشد.

تا هنوز اشتها داری دست از خوردن بردار، و نوشابه ایست که دنبال خوراکت باشد، نوشابه کهنه حلال که پس از این برایت شرح دهم.

اکنون تدبیری که در هر فصل سال باید و در هر ماه رومی جداگانه بگوئیم و آنچه در آنها از خوراک و نوشابه بکار رود و آنچه باید از آن دوری شود و مراعات بهداشت گردد از گفته قدام و برگردیم بگفتار ائمه علیهم السلام در وصف نوشابه حلال پس از غذا.

ذکر فصول سال: اما بهار جان روزگار و آغاز نوبهار است «آذار» 30 روز است، شب و روز خوشی دارد، زمین نرم است و بلغم کم و خون در جنبش غذای لطیف و گوشت و تخم مرغ نیمرو باید و نوشابه ای که با آب معتدل شود، از خوردن پیاز، سیر و ترشی در آن پرهیز شود، نوشیدن مسهل و فصد و حجامتش خوبست.

نيسان، 30 روز بلند دارد و مزاج فصلی نیرومند، خون در جنبش و باد شرقی در وزش، خوردنی کباب و ساخته با سرکه از گوشت شکار را شاید. جماع و عطر در حمام را باید، ناشتا آب ننوشد، گل و عطر بویند.

ایار: 31 روز که بادهای پاک وزد، و بهار بپایان رسد، خوردن شور باها و گوشتهای سفت چون کله و گوشت گاو و شیر غدقن شده، حمام گرفتن بامداد خوبست، و ورزش ناشتا بد است.

حزیران: 30 روز، بلغم و خون کم شده، دوران صفرا فراهم، رنج بری و گوشت چرب و پر خوردنش غدقن و بوئیدن مشک و عنبر را نشاید، خوردن سبزیهای سرد چون کاشنی و خرفه. و میوههایی چون خیار خوبست و خوردن شیر خشت و میوه تازه و ترشیها و گوشت بز و جانداران خردسال، و از پرندهها مرغ و تیهو و دراج و شیر و ماهی تازه خوبند.

تموز: 31 روز، گرما سخت و آبها در فرود، نوشیدن آب سرد در ناشتا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 249

خوب، در آن چیزهای سردتر خورند و مزاج نوشابه را با آب بشکنند، غذاهای لطیف زود هضم که در حزیران گذشت بخورند، و گل سرد تازه خوشبو بکار برند.

آب: 31 روز، باد گرم در آن سخت است و زکام شب و باد شمال وزد، و مزاج باید خنک و تر گردد، شیر مایه گرفته در آن خوبست، از جماع و باد مسهل دوری شود و ورزش کم و از گلهای سرد بو شود.

ایلول: 30 روز، هوا خوش و سوداء پرچمدار و نوشیدن مسهل نیک، خوردن شیرینی و گوشتهای معتدل چون بزغاله و شیشک نافع، از گوشت گاو، کباب فراوان، حمام گرفتن دوری شود عطر معتدل بکار رود و از خوردن خربزه و خیار خودداری گردد.

تشرین یکم: 31 روز، بادهای مختلف وزد، و دم صبا دمد، از رگزدن و نوشیدن دارو خودداری شود جماع پسندیده، خوردن گوشت فربه و انار ترش و شیرین و میوه پس از غذا سودمند است، و گوشت را با ادویه خورند، آب کمتر نوشند، ورزش پسند است.

تشرین دوم: 30 روز، باران موسمی قطع شود، از نوشیدن آب در شب منع شود، کم بحمام روند و جماع کنند، بامداد هر روز یک جرعه آب گرم نوشند از خوردن سبزیهائی چون کرفس، نعناع، تره تیزک دوری شود.

کانون یک: 31 روز، گردبادها نیرو گیرند، سرسخت باشند، هر چه در تشرین دوم گفتم نافع است از خوردن خوراک سرد دوری شود، و از حجامت و رگ زدن، و غذاهای گرم بطبع و وضع بکار روند.

کانون دو: 31 روز، بلغم غالب است و آب گرم در ناشتا مناسب، جماع پسند و برای احشاء سودمند سبزیهای گرم چون کرفس و تره تیزک و تره شایند، حمام رفتن بامداد سود دارد و مالش با عطر خیری و ماندش از شیرینی در آن دوری شود و از خوردن ماهی تازه و شیر.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 250

شباط: 28 روز، بادهای مختلف، باران فراوان، گیاهها پدید و آب در درختها باز گردد، خوردن سیر و گوشت پرنده و شکار و میوه خشکیده خوبست، شیرینی کم خورند، و جماع و ورزش بسیار کنند.

وصف نوشابه‌ای که پس از غذا حلال است و سودش در آغاز سخن گذشت ضمن فصول سال و ذکر بهداشت.

ده رطل (در حدود پنج کیلو) مویز پاک کرده گیرند و بشویند و در آب زلال که تا 4 انگشت روی آن را بگیرد بخیسانند، 3 روز و 3 شب در زمستان و 1 روز و شب در تابستان آن را در ظرف وانهند، سپس در دیگ پاکی ریزند آب باران باشد اگر فراهم شود و گر نه آب چشمه‌ای که از مشرق جوشد زلال و سفید و سبک که نشانه‌اش اینست که زود گرم و زود سرد شود، و این نشانه (سبکی خ ب) آبست و آن را بپزند تا آب مویز چیده شود (تا باد کند خ ب) و پخته گردد.

سپس بفشارند و آبش را صاف کنند و خنک و آنگهش در دیگ برگردانند و با چوب اندازه گیرند و با آتش نرمی خرده خرده بجوشانند تا دو سومش برود و یک سومش بماند.

سپس از عسل زنبور آب کرده یک رطل رویش بریزد و باز اندازه کنند که عسل تا کجا رسیده و بجوشانند تا اندازه عسل برود، و پارچه نازکی بگیرند و یکدرهم زنجبیل و نیم درهم قرنفل و نیم درهم دارچین و بهمین وزن از سنبل الطیب، کاشنی، مصطکی هر کدام که همه را جدا سایند و با پارچه بیزند و در پارچه سخت ببندند و در آن خوب بمالند تا داروها که در آنست در شربت حل شود.

و پیوسته روی آتش نرمی آن را بهم زنند تا اندازه عسل برود و دیگ را بردارند و خنک کنند و سه ماه گذارند تا بهم آمیزند و آنگه بکار برند و اندازه شربت یک وقیه یا دو وقیه آب پاک است (حدود 15 تا 30 سیر).

و چون غذا را باندازه‌ای که شرح دادم برایت خوردی از این شربت سه قدح پس از آن بنوش و چون چنین کنی بخواست خدا در آن شبانه روزت از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 251

همه دردهای سرد دامنگیر چون نقرس و بادها و جز آنها از بیماریهای پی و مغز و برخی دردهای کبد و سپرز و روده و احشاء آسوده باشی.

و اگر راستی پس از آن تشنه شدی نیم اندازه از آنچه پیش نوشیدی آب بنوش که برای تن بهتر است و پرجماعتر و برای ضبط و حافظه بهتر، زیرا بهی و زیست تن بغذاء است و نوشابه، و تباهیش از آنها است، اگر خوراک و نوشابه را به کنی تن به باشد و اگر تباه کنی تن تباه است.

و بدان ای امیر المؤمنین که نیروی نفوس پیر و مزاج تنها است، و مزاجها پیر و هواء، و بحسب دگرگونی هوا در جاها دگرگون شوند، و چون هواء یک بار سرد و یک بار گرم شود، مزاج تنها دگرگون گردد، هوا که معتدل است مزاج تن هم معتدل است و تصرف مزاجها در حرکات طبیعی مانند هضم غذا و جماع و خواب و حرکت و جز آن خوبست.

چون خدا تعالی تن را بر چهار طبع ساخته صفراء، سوداء، خون و بلغم و خلاصه دو گرم و دو سرد که میان هر دوتاشان تفاوتی نهاده یکی گرم و تر و دیگری گرم خشک، یکی سردتر و دیگری سرد خشک، و هر کدام را در تیکه‌ای از تن بخش کرده، بر سر و سینه و غضروف دنده‌ها و فرود شکم.

و بدان ای امیر المؤمنین که خواب سلطان مغز است و مغز مایه تن و نیرویش، چون بخوابی بر شق راست بخواب و آنگه بشق چپ برگرد، و همین طور از خوابگاهت برخیز از پهلوئی راست مانند آغاز خواب شیوه خود کن که دو ساعت از شب مانده برخیزی و چون برخاستی برای قضاء حاجت برو و باندازه در آن بمان درازش مکن که باعث داء الفیل گردد.

بدان ای امیر المؤمنین که بهترین مسواک چوب اراک است که دندانها را پاک کند، بوی دهن را خوش کند، و لثه را سخت و زورمند کند و از ریش شدن بن دندانها و زردی آنها نافع است بشرط اینکه باندازه باشد و فزون کردنش دندانها را نازک و لرزان سازد و بن آنها را ناتوان کند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 252

هر که خواهد دندانهاش نگهداری شوند، خاکستر شاخ گوزن با کزمازج و سعد و گل و سنبل الطیب، دانه گز اجزاء برابر و یک چهارم جزء نمک اندرانی و همه را نرم بکوبد و بدنان مالد و بشوید که دندانها را نگهدارد و بن آنها را از آفاتی که رخ دهند حفظ کند.

و هر که خواهد دندانهاش سفید باشند نمک اندرانی و کف دریا بگیرد و بساید نرم و دندان را با آنها بشوید.

و بدان ای امیر المؤمنین خدا چهار دوره نموده است عمر آدمی را که در هر دوره حال خاصی دارد.

1- تا 25 سالگی که جوانی و زیبایی و خرمی دارد و خون در تنش پرچمدار است.

2- از 25 تا 35 که دوران پرچمداری صفراء است و غلبه آن در آن نیرومندتر است از همه عمر، و پیوسته چنین است تا این دوره بپایان رسد.

3- از 35 تا کمال عمر که 60 سالگی است که دوران خلط سوداء است و آن سن حکمت و موعظه و معرفت و فهم و نظم کارها است و انجام سنجی و رأی درست و دل پا برجا در هر کاری.

4- حال ثابت تا نهایت پیری و آن از 60 است تا پایان عمر و تلخی زندگی و لاغری، و کاستی نیرو و فساد هستی و برگشت او تا آنکه چیزی نفهمد و خواب از سرش برود و شب بیداری کشد، و آنچه پیش کرده بیاد نیارد، و فراموشی دچارش شود، و از میان برود، و وصفش دگرگون شود و آب چهره‌اش خشک شود خرمیش برود. و موی و ناخنش کم

روید، و پیوسته تا زنده است تنش در کاستی و پستی گراید، زیرا دچار بلغم غالب است که سرد و خشک است و بخشی و سردیش نابودی هر جسمی است که نیروی بلغم در پایان بر آن مسلط شود.

و برای امیر المؤمنین هر آنچه بدان نیاز است در تدبیر مزاج و احوال تنش و درمانش بیان کردم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 253

و اکنون آنچه از غذا و دارو بدان نیاز دارد و باید بکند در هر وقتی بیان کنم: چون حجامت خواهی از دوازدهم ماه هلالی باشد تا پانزدهم که برای تنت سالمتر است، و چون ماه گذشت حجامت مکن جز اینکه ناچار باشی بدان برای اینکه خون در کاستی ماه کم شود و در فزونیش فزون گردد.

حجامت باید هم اندازه با سال آدمی باشد 20 ساله 20 روز یک بار سی ساله 30 روز یک بار و 40 ساله در 40 روز یک بار و در بیشتر بهمین حساب. و بدان که خون حجامت از رگهای خرد تن است که در گوشت پهنند و نتیجه اینکه ناتوانی نیارد چنانچه در رگ زدن باشد.

حجامت پشت برای سنگینی سر خوبست، حجامت دو رگ سمت راست و چپ پشت گردن، سر درد و دو چشم را سبک کند، و برای درد دندانها هم خوبست.

و بسا زدن رگ بجای همه باشد، و بسا زیر زرخ حجامت شود برای قرحه دهان و زبان و فساد لثه و جز آن از دردهای دهن، و حجامت میان دو شانه برای خفگی ناشی از امتلاء و گرمی خوبست و حجامت در ساق بسا امتلاء را بخوبی بکاهد و از دردهای کهنه قلوها و مثانه و ارحام جلو گیرد و حیض را بگشاید جز اینکه تن را بکاهد، بسا غش سخت آورد، جز اینکه برای جوش و دمل خوبست.

و سبک بودن درد حجامت سبک گرفتن مکیدن شاخ حجامت است در آغاز سپس خرده خرده بمکد و بار دوم بیش از نخست و بار سوم بیشتر و بالا رود، و تیغ نزند تا جای آن خوب سرخ شود با تکرار شاخ زدن، و تیغ را با پوست نرم خوب نرم کند و جای آن را پیش از تیغ زدن چرب کند.

و همچنین جای رگ را هم پیش از زدنش چرب کند که درد را کم کند و تیغ و شاخ را هم در حجامت چرب کند و پس از حجامت هم جایش را با روغن نرم کنند، و چون رگ زند روغنی بر رگها چکاند تا بند نیاید و زیان رساند رگ را در جاهای کم گوشت زند تا دردش کمتر باشد، و درد آورتر رگزدنها رگ ذراع است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 254

و قیفال که به ماهیچه پیوندند و پوست آنها سفت است ولی باسلیق و اکحل که گوشت روی آنها نیست درد کمتر دارند. و باید جای رگی که میزنند با آب گرم ماساژ دهند تا خون آشکار شود بویژه در زمستان که پوست را نرم کند و درد را کم کند و فصد را آسان کند و باید برای گرفتن خون از 12 ساعت پیش از زن کنار باشد و جماع نکند و باید حجامت در روز آفتابی بی‌ابر و باد تند باشد، و خون باندازه‌ای که رنگش بگردد و در آن روز بحمام نروی که درد آورد، و بر سر و تنت آب گرم بریز ولی نه در همان ساعت.

مبادا پس از حجامت بحمام بروی که تب دائم می‌آورد، و چون جای حجامت را شستی پارچه کرکی بر آن نه یا جامه نرمی از ابریشم یا جز آن، و باندازه نخود تریاق اکبر بگیر و بنوش اگر زمستانست و اگر تابستانست سکنجبین عنصلی بنوش آمیخته با شربت مفرح و معتدل یا شربت میوه، و اگر نباشد شربت پرتقال و اگر هیچ کدام نباشند، تریاق را زیر دندان نرم کن و چند جرعه آب نیم گرم بنوش.

و اگر در زمستان است سکنجبین [عنصلی] عسلی رویش بنوش زیرا چون این کار کنی از لقوه و پیسی و بهق و خوره بخواست خدا تعالی در امانی، و انار ترش و شیرین بمک که نفس را نیرو دهد و خون را زنده کند، و پس از آن غذای شور مخور تا سه ساعت که خطر بروز جرب دارد.

و اگر زمستانست چون حجامت کنی کباب تیهو بخور و رویش از نوشابه‌ای که پاک است و برایت گفتم در آغاز و عطر خیری بزن یا اندکی مشک و گلاب و از آن همان گاه که حجامت تمام شد بر فرق سرت بریز ولی در تابستان چون حجامت کنی شوربای سرکه، و خوراک گوشت گوساله و خوراک گوشت پخته در سرکه خوابانده و یا گوشت پرنده بخور، و ترشی، و عطر بنفشه را با گلاب و اندکی کافور بر بالای سرت بریز و از همان شربت پس از خوراقت بنوش.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 255

پیرهیز از حرکت بسیار و خشم و مجامعت در آن روز ای امیر المؤمنین حذر کن از اینکه تخم مرغ و ماهی با هم بخوری که چون این دو با هم در معده باشند نقرس و قولنج و بواسیر و درد دندان بیار آورند، و شیر و شراب خرما که مردم نوشند چون با هم شوند در شکم نقرس و پیسی آرند.

پیوسته خوردن تخم مرغ لکه در چهره آرد، و خوردن شورشده‌ها و گوشت‌های شورشده و ماهی شور پس از فصد و حجامت بهق و جرب آرند، خوردن قلوه و تو دلی گوسفند باعث بستگی و دگرگونی مئانه است.

حمام رفتن با شکم پر قولنج آرد، و غسل با آب سرد پس از خوردن ماهی باعث فلج است، خوردن پرتقال و اترج در شب چشم را بگرداند و چپ کند، جماع با زن حائض سبب خوره فرزند است، جماع و نریختن منی باعث پدید شدن

سنگ است، جماع روی جماع بی فاصله غسل باعث دیوانگی فرزند است، پر خوردن تخم مرغ و ادامه آن باعث درد سپرز و باد در معده است امتلاء از تخم مرغ پخته سبب نفخ شکم است و تنگ نفس.

خوردن گوشت نپخته کرم شکم آرد پیوسته خوردن انجیر تن را شیشو کند و نوشیدن آب سرد دنبال خوراک داغ یا شیرینی دندانها را از میان برد، پیوسته خوردن گوشت وحشیان و گاو خرد را دگرگون کند، و فهم را خیره و ذهن را کند و سبب فراموشی است.

چون خواهی بحمام روی و در سرت آزاری نداری پنج جرعه آب نیم گرم بنوش تا- ان شاء الله تعالی- از درد سر و شقیقه محفوظ شوی، و گفته اند هنگام رفتن در حمام پنج بار آب گرم بر سر ریزد، و بدان که حمام مانند تن آدمی چهار خانه دارد چون چهار طبع تن:

1- سرد و خشک 2- سرد و تر 3- گرم و تر 4- گرم و خشک، و سود بزرگی که اعتدال آرد، و تن را پاک کند و چرک را ببرد، و پی و رگ را نرم کند، اندامهای بزرگ را نیرو دهد، فضول را آب کند، و عفونت ببرد اگر خواهی در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 256

تنت جوش و لک بر نیاید، در آغاز حمام گرفتن عطر بنفشه بتن بمال، چون خواهی نوره کشی و در تنت قرحه و ترک و سیاهی نیست پیش از آن با آب سرد تن را بشو.

هر که خواهد بحمام رود و نوره کشد 12 ساعت پیش از آن جماع نکرده باشد که یک روز تمام است و در نوره اندکی صبر و اقاکیا و حضض (شیره درختی که گل زرد و شاخه فراوانی دارد و میوه سیاه چون فلفل در مصر آن را خولان نامند و در هند فیلزهرج، از پاورقی ص 322) یا همه را ریز و اندکی باشد چه جدا از هم و چه با هم، و از اینها در نوره نریزند تا آن را با آب گرمی که بابونه و مرزنجوش یا گل بنفشه خشک یا اندکی از همه یا یکی از آنها پخته شده باشد باندازه ای که آبش برگرفته شده از آنها و باید زرنیخ یک ششم نوره باشد و پس از آن تن را با چیزی که بویش را برد بمالد مانند برگ بید یا تجیر و عصفور و حناء و گل و سنبل تنها یا با هم، هر که خواهد از سوزش نوره آسوده باشد کمتر آن را بهم زند و زود آن را از تن بشوید و تن را با عطر گل بمالد.

و اگر بدن را سوخت- العیاذ بالله- عدس پوست کنده را نرم بکوبند و در گلاب و سرکه حل کنند و در جایی که نوره اثر کرده بمالند که بخواست خدا به شود و آنچه مانع است از اثر نوره در بدن اینست که جای آن را با سرکه انگور عنصل بسیار ترش و گلاب خوب مالش دهند.

هر که خواهد از مthane شکوه نکند شاش خود را نگه ندارد گر چه بر پشت چهار پا است هر که خواهد معده آزارش ندهد در میان خوراک آب ننوشد تا فارغ شود، هر که چنین کند تنش رطوبت گیرد و معده‌اش ناتوان شود، و رگها نیروی خوراک را نگیرند، زیرا اگر بتدریج با غذا آب نوشند غذا در معده خام شود.

هر که خواهد سنک و عسر البول نبیند منی را حبس نکند هنگام نزول شهوت و روی زن پر نماند.

هر که خواهد درد پائین تنه نکشد و درد بواسیر باید هر شب 7 دانه خرما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 257

برنی با روغن گاو بخورد و میان دو تخم را با عطر زنبق خالص روغن زند.

هر که خواهد حافظه فزاید هر بامداد ناشتا هفت مثقال مویز بخورد، و هر که خواهد فراموشی کم کند و حافظ باشد هر روز سه تیکه زنجبیل مربی با عسل بخورد و با خوراکش هر روز با خردل رنگ آمیزی کند.

هر که خواهد خردش فزاید هر روز سه دانه هلیله با نقل بخورد، هر که خواهد ناخنش نترکد و زرد نشود و ریش نگردد جز روز پنجشنبه ناخن نگیرد، هر که خواهد گوشش درد نکند در خواب بر آن پنبه نهد.

هر که خواهد در زمستان زکام نشود هر روز سه لقمه عسل بخورد.

و بدان که عسل را سه نشانه است که خوب و بدش بدان شناخته شوند، برخی بویش تشنگی آورد و برخی مستی آرد و دهن را بسوزاند و اینها عسل کشنده‌اند، از بوئیدن گل نرگس باز نگیرد که سه روز در زمستان زکام جلو گیرد، مانند سیاه‌دانه، اگر کسی در تابستان از زکام ترسد، هر روز یک دانه، خیار بخورد و در آفتاب ننشیند.

هر که از شقیقه و درد دل ترسد از خوردن ماهی تازه در زمستان و تابستان دست نکشد، هر که خواهد به باشد و سبک شب کم شام خورد، هر که خواهد از نافش ننالد هر روز که سرش را عطر زند آن را هم عطر زند، هر که خواهد لبانش نترکد و تاول نزنند ابرویش را از عطر سرش زند.

هر که خواهد گوشها و ملاذش نیفتند پس از خوردن شیرینی با سرکه غرغره کند. هر که خواهد یرقان نبیند در تابستان در آغاز گشودن در اتاق وارد آن نشود و در زمستان اول بار در بامداد از آن بیرون نیاید.

هر که خواهد باد در تنش نیاید باید در هفته یک بار سیر بخورد.

هر که خواهد دندان‌ش تباہ نشود شیرینی نخورد جز پس از تیکه نان.



هر که خواهد خوراکش گوارا شود پس از خوردن بپهلوی راست بخوابد و مسواک زند وانگه به پهلوی چپ گردد و بخوابد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 258

هر که خواهد بلغم از تنش برود و کم شود، هر روز بامداد اندکی جواری کرف بخورد، و بسیار بحمام رود و جماع کند، و خود آفتاب دهد، از غذای سرد پرهیز کند که بلغم را ببرد و میسوزاند، هر که خواهد شراره صفراء را خموش کند، هر روز چیز تر و سردی بخورد و تنش را آسایش دهد و کم حرکت کند و پر به معشوق نگاه کند.

هر که خواهد سوداء را بسوزاند پر قیء کند رگ زند و نوره کشد، هر که خواهد باد سرد را براندازد، حقه‌اش باید و عطرهاى نرم کن تن و تن را با آب گرم ماساژ دهد در وان [و از هر سردی کناره کند و بهر گرمی و نرمی چسبد].

هر که خواهد بلغم از او برود هر روز بامداد یک مثقال اطرینل صغیر بخورد.

و بدان که مسافر را باید از سفر در گرما با شکم پر و یا تهی حذر کند، و رعایت اعتدال نماید و از غذاهای سرد مانند قریص (مطبوخ گوشتهای لطیف چون ماهی و جوجه با سرکه) و گوشت گوساله و سرکه و زیت و آب حضم استفاده کند.

بدان که سیر در گرمای سخت برای تن لاغر زیان دارد که تهی از خوراک باشد و در تن فربه نافع است بهی مسافر و بی آزاریش اینست که از آب هر منزلی که وارد شود ننوشد تا آن را با آب منزل پیش بیامیزد که یک مزاج شوند، و مسافر را باید که از خاک و طنش توشه بردارد، و بهر منزلی رسید اندکی در آب آن بریزد و بنوشد، و چون آن را در آن ریزد ظرف را بجنباند و بگذارد تا خوب زلال شود.

بهترین آب نوشیدن برای هر کس آنست که سرچشمه‌اش سمت مشرق باشد و سبک و سفید باشد، بهترین آب آنست که از مشرق تابستانی خورشید برآید و بهداشتی ترین آب آنست که سرچشمه‌اش گل باشد زیرا در زمستان سرد است و در تابستان نرم کن شکم و برای گرما خورده سودمند است.

ولی آبهای شور و سنگین شکم را خشک کنند، و آب برف و یخ برای همه تنها بدند و پر زیان، آب باران سبک است و شیرین و زلال و خوب بشرطی که مدت طولانی انبار نشود و در زمین نمانده باشد، و آب چاه شیرین و زلال و خوبست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 259

تا در جریانست و بسیار در آن نمانده باشد.

و آب گودیهای دشت و نمکزارها در تابستان گرم است و سفت چون ایستاده‌اند و خورشید بر آنها تابیده و اگر پیوسته نوشند خلط صفراء برآورد و سپرز را بزرگ کند.

ای امیر المؤمنین در آنچه از نامه‌ام گذشت شرح کافی برای کسی که عمل کند درج کردم و اکنون در باره جماع گویم سر شب نزدیک زنها مرو تابستان باشد یا زمستان، برای آنکه معده و رگها پرند و آن کار ناپسند و مایه قولنج، فالج، لقوه، نقرس، سنگ، چکیدن بول، فتق، ناتوانی دیده و رقت آن گردد، اگر آن را خواهی در پایان شب باشد که برای تن بهتر، و برای فرزند امید بخش تر، و خرد آورتر است اگر برایشان مقدر باشد.

با زن جماع مکن تا با او بازی نکنی، و پستانش را نمالی که بر سر خواهش آید و منی او فراهم گردد، زیرا آن از پستانش آید، و خواهش از چهره و چشمانش پدید شود و باید با او هم احساس شوی و پاک باشد.

چون عمل کردی نه بر پا بایست و نه بنشین بلکه بر پهلو راست خم شو و همان ساعت بول کن تا از سنگ بخواست خدا آسوده باشی، وانگه غسل کن و هم آن ساعت مومیائی و شربت عسل بنوش، یا عسل کف گرفته که آبی که از تو رفته جبران کند.

بدان که جماع با زنان چون ماه در برج حمل یا دلو است بهتر است، و بهتر از آن اینست که در برج ثور باشد که شرف قمر است هر که آنچه در این نامه شرح دادم بکار بندد و تن خود را پرورش دهد بدان، بخواست خدا از هر دردی آسوده باشد و بحول و قوه او تندرست ماند، زیرا خداست که بهر که خواهد عافیت دهد و بدو بخشد و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً (طب الرضا- 115-128).

[توضیحات مؤلف در باره این رساله]

باید توضیح دهیم برخی از موارد اشتباه بر خواننده را:

دل پادشاه تن است، بسا بوهم آید که منافی است با آنچه دنبالش آید که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 260

دل خانه پادشاه است، و ممکن است رفع تنافی باینکه دل چند معنا دارد یکی گوشت صنوبری آویزان در درون و دیگری روح حیوانی که از آن برخیزد و در همه تن روان گردد سوم نفس ناطقه آدمی که حکماء و برخی متکلمین آن را مجرد دانند و وابسته بتن چون پندارند نخست به روح حیوان وابسته است و بوسیله آن بسائر تن، دومی را دل گویند برای آنکه دل جای اوست و سومی را برای آنکه نخست بدان چه در آنست وابسته است.

و بسا که مقصود او از دل دوم معنی یکم است و از دل اول یکی از دو معنی آخر در برخی نسخه‌ها «هو ما فی القلب» آمده و نیازی بتکلف و توجیه ندارد ... و بهر تقدیر پادشاه بودن دل در تن روشن است چون پادشاه وسیله نظم امور رعیت است و از او روزی بدانها رسد و از دل هم روح که مایه زندگیست باعضاء دیگر تن رسد برآی حکماء: چون روح حیوانی بمغز رسد، روح نفسانی گردد و بهم تن رود بوسیله اعصاب که از آن حس و حرکت با دید آید، و چون بکبد رسد روح طبیعی شود و بوسیله رگهای روئیده از آن بهمه اعضاء روانه گردد و بدان تغذیه و نمو پدید شود.

و چنانچه شاه بسا از رعایا چیزی ستاند برای هزینه کار خود همچنان از مغز و کبد بدل نیروی نفسانی و طبیعی رسد چنانچه پیشتر بهمه اینها اشاره شد، و در کتاب ایمان و کفر هم که با آن مناسبت است تحقیق دیگر در باره آن بیاید.

و ممکن است عروق شامل شریانها که از کبد رویند و رگهای خون که از دل و هم اعصاب که از مغز برویند همه بشوند، مقصود از رشته‌ها مفاصل تن و وسائل پیوست آنها است که حرکات مختلفه تن همه بدانها است.

«معدده انبار آنست» چون دانستی غذا نخست بمعدده رود و چون کیلوس شد بوسیله رگهای ماساریقا بکبد کشد، و با پدید شدن اخلاط بدان بدیگر اعضاء تن تا بدل ما یتحلل گردد، پس معدده و کبد و احشاء بجای خزانه پادشاهند که در آنها ذخیره جمع شود و بسائر تن پخش شود.

«حجابش سینه او است» چون محفوظتر اعضاء تن است، و استخوانهای سینه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 261

و مهره‌های پشت و دنده‌ها گرد آنند و حجاب دل غلاف گرد آنست، و دو پرده‌ای که سینه را دو بخش کنند گرد آنست و چند حجاب دارد چنانچه پادشاه چند حجاب دارد و دربانان بسیاری و خود پشت همه آنها است. زیرا پادشاه دل پشت همه این پرده‌ها است و باید ابزار برونی داشته باشد که احوال چیزهای سودمند و زیانبار را بدو رسانند.

و دل بمعنی روح مجرد هم چون ادراکش وابسته باعضاء تن است و روح حیوانی تا بدانها نرسد کفایت کار نکنند بدین معنا در پرده باشد و همه حواس پنجگانه ظاهره از شنیدن، بوئیدن، چشیدن، بسیدن گر چه بدنبال دیدند ولی گوش از آوازهای هراسناک و آوازهای خوش آگاه شود و آنها را بدل کشد تا از زیانبارشان کناره کند، و بوئیدن رهنمای بودارهای خوبست و چشیدن رهنمای خوراکیهای سودمند و زهرهای کشنده و بسیدن رهنمای گرما و سرما و جز آنها.

ولی سود دید بیشتر است، زیرا بیشتر این نیروها مجاور خود یا نزدیک بخود را دریابند ولی دیده نزدیک و دور، ناتوان و توانا را دریابد، از این رو نام آن را برده و خدایش در بالاتر جاهای تن و محفوظتر و نمایانتر آن نهاده.

وحی پادشاه، کنایه از خواست شنیدنش است و گوش دادن کنایه از توجه بدان تا سخن را دریابد، باد دل، هواییست که از آن به شش و گلو برآید، بخار معده به سوراخهای شش یا فضای دهن رسد و کمک سخن گفتن شود، یا مقصود از بخار معده همان روح حیوانیست که از کبد خیزد.

«الا بالاسنان» در بیشتر نسخه‌ها همین است، و نیرو گرفتن لب از دندانها روشن است زیرا تکیه‌گاه آنها است، و در نسخه‌ای «الا باللسان» است و آنهم درست است.

«مانند نی زن» یعنی نی زن آوازش را با گرداندن در بینی زیور دهد: گفته‌اند:

نی زن با سوراخهای پس نی آن را زیور دهد که همیشه بازند چون هوا بسختی از نی شش برآید در حال تنفس و چون بگلو رسد تیکه تیکه شود برای حروف ریزی،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 262

و اگر درهم میشدند و سوراخ بینی نبود تقطیع حروف دشوار بود و آواز خوش نبود، برای همین سوراخهای پشت نی همیشه بازند تا هواهای درهم موج گیر در آن مزاحم هم نشوند و خوش نخواند.

بعلاوه هوای منخرین کمک ساختن برخی حروف است چون نون و مانندش و این در کسی که زکام بینی او را بسته مشهود است اما اینکه سپرز مایه اندوه است چون سودای سرد خشک سفت در آن ریزد و آن ضد روح و صفات آنست و شادی و خرمی همانا از صفات خونست و پاکی آن از تیره‌گی، و چون سودا با خون آمیزد سخت و تباه شود و روح را تباه کند، و از این رو سودازده‌ها، پیوسته در اندوه و خیالهای بیهوده‌اند و درمانشان پاک کردن خونست.

و ثرب که پرده معده و روده‌ها است برای فزونی رگها و شرایین که خون و رطوبتش بقلوه‌ها کشند، خون را پاک و لطیف و رقیق کنند و شادابی روح آورند.

کارمندان دل: اعضاء و جوارحند و ممکن است مقصود از عمال در آغاز خبر نیروهای سپرده بهر عضوی باشد بوسیله روح روان در آنها که مناسبتر با روح دلند و روشنتر با مثل، زیرا اثر دارو در رگها بهر عضوی رسد، و نیروی آنها که غازیه، نامیه، دافعه است و ماسکه و جز آن در آن اثر کند تا فائده دهد، چنانچه پادشاه چیزی را بکارمند خود فرستد و او بمصرف مصالح مربوطه رساند، و منظور از عروق در صدر خبر نیروهای آنها است و در اینجا خود آنها ...

«خواهان دمساز با خودند» یعنی سازگار خود که گرم مزاج سردی خواهد و تر مزاج خشکی و همچنین «فاغتذ» در یک نسخه بذال و غین نقطه‌دار است یعنی غذای خود را بساز و در نسخه‌ای بدو بی نقطه یعنی خود را عادت بده و بنا بر اول

خلاصه اینست که چون خوراک بیش از اندازه باشد، معده را سنگین کند و از هضم آن درماند و پخته نشود و جزء تن نگردد، و مرض آورد و ناتوانی و آب هم چنین است.

«فی ایامه» یعنی هر روزی یا هر وقتی و در نسخه «ابانه» آمده یعنی وقت آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 263

«از کی لعقله» یعنی خرد پرور است و در نسخه‌ای بذال است و آن مناسبتر است چون ذکاء بمعنی تیز هوشی است. و برای آنست که چون شکم پر شود بخارهای بد بمغز برآیند روح نفسانی تیره و کم فهم شود، و حواس خیره گردند.

«در تابستان سرد بخور» بسا مقصود آب یخ و برف است یا خنکی بالطبع چون خیار و کاهو و گرم هم دو احتمال دارد، و این برای آنست که برون تن در تابستان گرم است بر اثر گرمی هوا و با خوردن گرم بهر معنا دو گرمی شوند و هضم را تباه کنند و رطوبت را براندازند و خوردن و نوشیدن سردی در زمستان دو سردی آورند که حرارت غریزه را بکاهند و نکته اعتدال در فصل معتدل هم از اینجا روشن است.

در خوردن دو غذا لطیف را پیش دارد، برخی پزشکان چنین گفته‌اند: چون اگر غذای لطیف را پس اندازد زودتر هضم شود، و غذای سفت در ته معده هضم نشده بماند و راه نفوذ آن را بگیرد و بروده‌ها نرسد و تباه گردد و با سبقت هضم نشده درآمیزد و آن را هم تباه کند و سبب تخمه گردد.

و گفتند: اگر معده تهی است و صفراء ندارد و پر اشتها است رواست اندکی غذای غلیظ بخورد و زمانی بگذرد که نیم هضم شود و لطیف را روی آن بخورد تا با هم هضم شوند، و چون در این حال اول لطیف را بخورد معده بدان پردازد و زودش هضم سازد و دیگر خوراک غلیظ را نپذیرد و از آن نفرت کند و تباه شود، و برخی از پیش خوردن غذای لطیف مطلقاً منع کرده‌اند چون بمحض ورود بمعده شروع بهضم آن کند و پیش از غلیظ هضم شود و بروده‌ها رود و مقداری از هضم نشده غلیظ را هم با خود ببرد، و بروده‌ها رساند و سده روده آورد، و برخی از جمع میان هر دو مطلقاً منع کرده و آنچه در خبر آمده باید پیروی شود با درست بودن خبر.

سپس برنامه خوراک را از نظر وقت بیان کرد در دو روش:

1- هر روز بخورد یک بار 8 ساعت از روز گذشته 2- در سه روز دو بار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 264

بخورد، و عادت بهر دو بویژه نخست برای روزه داری و کم خوابی کمک خوبی است ولی هر دو با اخبار فضیلت چاشت خوردن و شام خوردن منافی باشند و با فضل سحری خوردن برای روزه و اخبار دیگر، و ممکن است منظور بیان حال مخاطب باشد نه یک برنامه عمومی و مخصوص باشد بکسی که معده‌اش ناتوانست و نتواند روزی دو بار بخورد و تجربه شده که این بهترین تدبیر است برای چنین مردم.

و یا مقصود خوراک سیر و کامل، و منافات ندارد با ناشتائی و خوراک سبک که در ظرف 8 ساعت هضم شود و مانع ریختن صفراء در معده باشد بلکه بسا اینکه فرموده در آغاز خوراک سبک خورند اشاره بدین باشد که هر روز چاشت سبک بخورند و شام سبک زیرا پس از 8 ساعت شام خوردن با معنائی دارد.

و این برنامه را دو بار گفت: برای اهمیت کم خوردن و غذا نخوردن بمحض اشتهای دروغین که هنگام آغاز هضم است و به نفخ غذا در شکم از میان می‌رود و آنگاه باو سفارش کرد نوشیدن نوشابه حلالی را که وصفش آید تا کمک هضم باشد. و خوراک و نوشابه هر فصل و هر ماه رومی را بیان کرد و فرمود: بهار جان روزگار است چون معتدل است و هر چیزی در آن زنده شود یا اینکه چون گرم و تر است طبع جان دارد و در آن شب و روز خوشند برای اعتدال هوا و نبودن تفاوت بسیار میان آنها و زمین نرم و گیاه خیز است چون طبع زمستان بلغمی از میان رفته.

و بنوشد شراب یعنی شراب حلالی که وصفش آید پس از آمیختن با مقداری آب که گرمیش را کم کند و شربت مسهل خوبست در بهار برای شستن فضولات و مواد انبار شده زمستان که از غذاهای غلیظ و بند بودن مسامات تن بوجود آمدند و بوسیله گرمی بهار نرم و روان شدند، و اگر بمسهل دفع نشوند بسا مایه بیماری و دمل گردند، و چون خون آور است فصد و حجامت را هم شاید «آب ننوشد» در نسخه‌ایست که بنوشد و نخست با گفته پزشکان سازگارتر است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 265

«شب زکام آرد» چون مایه مغز برای گرمی سخت ناتوان شود و تحلیل رود و هواء خنک شب بخارهایی که بدان برآیند ببندد و زکام پدید شود «لبن رائب» ماست یا دوغ که کره آن گرفته شده.

«و از سر تراشیدن در آن حذر شود» در نسخه‌ای بجای حلق حلواست یعنی شیرینی و آن مخالف گفته اطباء است و نخست هم و از این رو برخی آن را حمل کردند بجائی که سردی هوا در سر اثر کند و زکام آورد و آن خطاء است زیرا زکام زده‌ها آزمودند که تراشیدن سر یا میان آن در زمستان برای آنان خوبست تا زکام بچشم و دندانها و سینه نریزد.

رطل 130 درهم است و درهم نیم مثقال صیرفی و یک چهلم آن.

در برخی نسخه‌ها است که چون داروها را در پارچه پیچید، سر آن را خوب ببندد با رشته و سر رشته را دراز بگیرد و بجویی بندد و آن را روی دیگ نهد و انداختن آن کیسه دارو در دیگ همان ساعت باشد که عسل در آنست و آن را بتدریج مالش دهد تا خرده خرده دارویش در شربت درآید و بجوشد تا فزونی عسل برود و باید آتش نرم باشد و صاف شود و خنک و سه ماه سر بمهر بماند اوقیه: 40 درهم و یا هفت مثقال و در زبان اطباء 10 درهم و پنج هفتم است و ظاهراً مقصود در اینجا معنی دوم یا سوم است و سوم در حدود 6 مثقال است.

«دگرگونی صور» یعنی صورت آدمی و چهره او یا صورت اخلاط پدید شده از غذا پس از نفوذ آنها بوسیله رگهای درشت و خرد باعضاء تا مانند عضو غذاگیر شوند و جزئش گردند بدل از آنچه از دست داده چنانچه گذشت اشاره بدان.

در یک نسخه آمده: بدان که نیروهای نفس پیرو مزاج بدنند، مزاج بدنها پیرو تصرف هوا و چون یک بار سرد و یک بار گرم شود، ابدان و صور دگرگون گردند، و چون هوا برابر باشد و معتدل جسم معتدل است زیرا خدای تعالی بدنها را بر 4 طبع بنیان کرده: صفراء، خون، بلغم، سوداء ...

«بر چهار جزء» این چهار جزء ستون زیست تنند و منبع اعضاء و خون را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 266

از سر و گوش دانسته برای فراوانی رگها و شرابین آنها که خون در آنها فراهم شود بیش از اندام دیگر، و برای آنکه سرچشمه احساسات و ادار کند که بروح است و مرکب روح خونست، بلغم را از آن سینه آورد برای آنکه از مغز در آن فرو آید و از اعضاء دیگر و باد در آن بوسیله استنشاق هوا فراوانست.

و غضروفهای دنده‌ها را از آن صفراء دانست چون نزدیک مرکز حرارتند که صفراء در آن گرد آید یا برای آنکه صفراء بیشتر در آفرینش آن اثر دارد، و فرود تن را از آن سوداء دانست برای آنکه سپرز که مرکز سوداء است در آنست.

«سلطان مغز» چون که آن بر وی مسلط است، زیرا بخار و رطوبت بدان رسد و اعصاب سست گردند و روح مغز غلیظ شود و خواب در آن درگیرد که مایه آرامش حواس است و آسایش تن و کمال هضم غذا و کارهای طبیعی تن چون حرارت غریزه در درون فراهم گردد.

«روی بهلوی راست» چنانچه اطباء گفتند برای اینکه غذا بته معده رود و برگردد بپهلوی چپ تا بقول اطباء کبد بر معده افتد و آن را گرمتر کند و هضم را بهتر، و آنکه بگردد بهمان پهلوی راست و برخیزد این موافق گفته اطباء است برای اینکه کیلوس بکبد سرازیر شود، و این تفصیل مخالف ظواهر بسیاری از اخبار است که دلالت دارند خواب بر پهلوی راست مطلقاً بهتر است و اگر این خبر در سند برابر آنها بود ممکن است حمل بر همین معنا شوند، و سخنی در این باره بیاید ان شاء الله.

داء الفیل که از طول نشستن بر خلاء پدید شود شاید برای اینست که پاها سست گردند و مواد بالای تن در آنها جمع شود و در نسخه‌ای «داء فین» آمده یعنی درد درونی.

لیف اراک را در لغت نیافتم و بسا مقصود شاخه آنست که با جویدن طرفش در مسواک کردن مانند لیف شود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 267

«سلاق بن دندان» نزد اطباء سفال مانند بیست که بر بن دندان نشیند و متحجر شود، روش خاکستر گرفتن از شاخ گوزن اینست که در کوزه‌ای نهند و سرش گل گیرند و در تنور تافته گذارند تا بسوزد، گز مازج معرب گز مازگ است و میوه درخت گز است.

یکی از اطباء گفته گز مازج میوه گزهای خرد است و دانه گز میوه بزرگ آنست، نمک اندرانی نمک سنگ مانند بلور است چنانچه در قانونست و بفارسی ترکی گویندش «در آن صفراء غلبه دارد» چون در این دوره رطوبت کم است و صفراء نیرو گیرد و در پیری حرارت غریزیه سست گردد و رطوبت افزایش تا سوداء غلبه کند که سرد و خشک است ...

اطباء سن نمو را در 30 یا 28 محدود دانسته‌اند بحسب اختلاف مزاجها و آن را سن نوجوانی دانند و دنبالش سن توقف که پایانش 40 است سپس سن انحطاط که از 40 تا 60 است و آن را کهولت خوانند و آنگه پیری از سال 60 تا پایان عمر.

«در 12 شب» شیخ در قانون گفته: دستور حجامت دهند ولی نه در آغاز ماه زیرا اخلاط در آن جوشی ندارد و نه در پایانش زیرا کم شدند بلکه میان ماه که اخلاط جوشانند و فزون به پیروی روشنی ماه که بر اثر آن مغز در کاسه سر و آب در رودها که جزر و مد دارند فزون شوند و بهترین وقتش ساعت 2 و 3 روز است - پایان.

نقره پشت گودی آنست روی مهره‌های گردن تا چهار انگشت زیر کاسه سر آنجا که در خوابیدن بر زمین آید «قلاع» زخم پوست دهان و زبانست که پهن شود و بسیار برای کودکان رخ دهد.

در قانون گفته: حجامت بر نقره بجای زدن رگ اکحل است، برای ثقل ابروان و دیده‌ها خوبست و پلک را بخشکاند و جرب چشم و گند دهن را نافع است و بر شانه بجای رگ باسلیق است و برای درد شانه و گلو خوب است، و بر یکی از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 268

اخدعین بجای رگ قیفال است و برای لرزش سر خوبست و اندام سر چون رو و دندانها و گوشها و چشمها و بینی.

ولی حجامت پشت چنانچه سید ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده مایه فراموشی است زیرا دنبال مغز جای حافظه است و حجامتش ناتوان کند و حجامت شانه دهانه معده را ناتوان سازد و بر اخدعین بسا باعث لرزش در سر شود.



و باید حجامت پشت را اندکی فرود گرفت و از کاهل را اندکی بالا مگر اینکه منظور معالجه خونریزی و سرفه باشد که باید فرودتر باشد نه بالاتر و حجامت بر شانه برای بیماریهای خونی سینه و ورم خونی خوبست ولی معده را ناتوان کند و خفقان آورد، حجامت ساق در حکم رگزدنست، خون را پاک کند و حیض را بگشاید، و برای زنان سفید پوست و رقیق خون حجامت ساق از زدن رگ ساق سازگارتر است.

حجامت بر سر، بدعوی برخی، برای اختلاط عقل و سرگیجه و به قول بعضی عقب انداختن سفید شدن مو خوبست ولی مورد اعتراض است و بسا در برخی افراد سفیدی مو را زودتر کند، بذهن زیان دارد و برای دردهای چشم خوبست و آن بیشتر سود آنست که مانع جرب و جوش و مژه انداختن است- ولی سبب بله و نسیان و بدفکری و بیماریهای مزمن است، و برای آنها که چشمشان آب آورده زیان دارد، مگر در ناچاری باشد که بسا زیانی ندارد.

حجامت زیر زنج برای دندان، رو، حلق خوبست و سر و آرواره را پاک کند حجامت بر قطن خوبست برای دملهای ران و جرب آن و جوشهایش و برای نقرس و بواسیر و داء الفیل و بادهای مثانه و رحم و خارش پشت (قطن مهره‌های فرودین پشت است).

و اگر این حجامت با آتش باشد تیغ زنند یا نه همان سود را دارد و آنکه تیغ زده شود نیرومندتر است در جز باد، و آنکه بی تیغ است اثر بیشتر دارد در تحلیل باد سرد و ریشه کن کردن آن در اینجا و در هر جای دیگر.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 269

حجامت بر دوران از جلو برای درد تخم‌ها و جوشهای ران و ساق خوبست و هم بر فرود زانوها و آنکه بر رانها باشد برای ورم و دمل زیر رانها خوبست و بر فرود زانو برای لرزش زانو که از اخلاط گرم است و برای ریشهای بد و قرچه‌های کهنه ساق و پا، حجامت بر روی کعبین برای بند آمدن حیض و عرق النساء و نقرس خوبست- پایان- «مکیدن سبک» این را هم اطباء گفتند: در قانون گفته: شاخ یکم حجامت سبک باشد و زود برداشته شود و سپس بتدریج برداشتن کند شود- پایان- دلیلش دو چیز آوردند یکم عادت دادن طبع تا پر درد نکشد، دوم اینکه دربار یکم خونهای نزدیک زود جمع شوند، و دربار دوم دیرتر چون مسافت بیشتر است و دیرتر جمع شوند، و ظاهر اینست که اگر مقصود از بارها پس از تیغ زدنست وجه دوم اظهر است و اگر پیش از آن وجه اول و دوم در خبر اظهر است.

برخی اطباء گفته: روغن مالی جای حجامت باعث دیر خوب شدن آنست و شیخ در قانون گفته: اگر جای حجامت را روغن بمالد باید فوراً تیغ بزند. پایان- و جای رگزدن را نقطه گزارد که اشتباه نشود، جبل ذراع رگی است که از پشت ساعد تا بالای آن نمایان است، قیفال رگی است که سمت برون آرنج نمایانست، باسلیق رگی است در زنده‌گاه آرنج که از میان سمت درونی مائل بساعد است، و گاهی باسلیق برگ دیگر گویند که زیر آنست و نخست را باسلیق اعلی نامند و دومی را باسلیق ابطی که نزدیک زیر کتف است.

اکحل که در تن معروف است میان باسلیق و قیفال است، ماساژ جای رگ اینست که پارچه با آب گرم ترک کنند و بر جای آن نهند یا آن را با بخار آب گرم بخار دهند.

پیش از آن 12 ساعت جماع نکند، اطباع گفتند و هم پس از آن که زیانش بیشتر است و بسا یادآوری خصوص پیش از آن برای اینست که زیان پس از آن روشن است یا غالباً انجام نشود برای ضعف حجامت. مرعزی: کرک زیر موی بز است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 270

در نسخه‌ای قزعونی و در دیگری فرعونی آمده و معنائی ندارند.

و بسا قزعونی خوانده شود یعنی قزعون که دهی است کنار فرات، و همه اینها تصحیف است و همان نخست درست است، قز نوعی ابریشم است، و بسا گفتند ابریشم نیست در مصباح المنیر گفته: قز معرب است، لیث گفته: پيله ایست که از آن ابریشم سازند و گویند قز و ابریشم چون گندم و آرد است - پایان - میگویم: یکی از دو چیز از آن برآید یا حکم قز جدا از ابریشم است در جائز بودن پوشیدن مرد یا اینکه پوشیدن جامه حریر برای مرد در نماز جائز است، و ممکن است حمل شود بر قز ناخالص، ظاهر اینست که تریاق اکبر همان تریاق فاروق است و باید مقصود تریاقی باشد که دارای حرام چون می و گوشت افعی و جند و ماندشان نیست و سخن در این باره گذشت، نوشابه شادی آور معتدل شربت سیب و به است و شراب فاکهه، شربت میوه.

در یک نسخه است که: یک نخود تریاق اکبر بنوش یا در زمستان بی نوشابه بخور و در تابستان سکنجبین سرکه.

در بسیاری نسخه‌ها سکنجبین عسل و در نسخه‌ای سکنجبین عنصل عسلی یعنی سرکه‌ای که از پیاز دشتی گیرند بنام اسقال یا پیاز موش و برای داء الثعلب و فلج و عرق النساء خوبست، و سرکه‌اش برای سرفه کهنه و باد شکم و گلو، و تن ناتوان را نیرو دهد، اطباء برای خودش و سرکه‌اش فوائد بسیاری برای انواع بیماری ذکر کرده‌اند.

هلام گوشت گاو یا گوساله یا بز است که با آب نمک پخته شود تا آبش چیده شود، و سبزیهای سرد با سرکه در آن ریزند و خورند، مصوص، پخته گوشت دراج و خروس است در سرکه و سبزی خنک «مئانه را تغییر دهد» در نسخه‌ای:

ته‌نشین کند و سبب سنگ مئانه شود، با شکم پر حمام نروند، برای اینکه برای حرارت حمام غذای هضم شده بمعده کشیده شود و سبب سده و قولنج گردد.

«فلج آورد» چون ماهی تازه تولید بلغم کند که مایه فلج است، و آب سرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 271

اعصاب را ضعیف و مایه را قوی کند «خوره آورد» چون نطفه در این صورت از خون تیره سفت سوداوی مدد گیرد «بی‌ریختن آب» یعنی بول پس از جماع و حمل آن بر جماع بی‌انزال منی که یکی گفته بعید است.

و گفتند مقصود جماع بعد از جنابت است غسل نکرده که مایه تکرار است مگر این عبارت مخصوص جنابت از غیر جماع باشد که ابعدها شود، ربو بفتحه نفس تنگی است و بهر بضمه نوعی از آن و در قاموس گفته گرفتن نفس است از خستگی- پایان- و بسا ربو امتلاء رگهای شش است و انبهار امتلای شرابین آن- انجیر تن را شپشو کند: گفته‌اند برای اینکه شپش از رطوبت گندانیست که طبع آن را بیرون جلد بر آورد و خاصیت انجیر دفع فضولات است بسوراخهای تن و از این رو سبب فراوانی شپش است.

«نوشیدن آب سرد دنبال آب داغ» مایه درد دندان است چون داغ سوراخها را گشاید و سرد که آید در بن دندان رود و زیان بدان رساند و آب سرد پس از خوردن شیرینی هم چنین است.

«مایه دگرگونی خرد است» چون تیزهوشی اثر پاک‌ی روح است و لطافت آن و پر خوردن این گوشتها اخلاط سودا و خون تیره را در تن افزایش و روح بدانها تیره شود و از حرکت فکری بازماند و اثرش در فراموشی برای تسلط رطوبت و سردیست بر مغز.

ولی این اثر در گوشت وحش مانند آهو بعید است چون بیشتر آنها گرمند و از این رو برخی گفتند شاید برای خشکیدن مغز باشد که زود صورت پذیر نشود و مایه فراموشی گردد.

«پیش از رفتن» شاید مقصود پیش از رفتن در آبست و در نسخه‌ای «نزد رفتن حمام» آمده و آن درست‌تر است، و در نسخه‌ایست که: نزد در آمدن در حمام پنج مشت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 272

آب گرم برگیر، و گفته‌اند پنج بار آب گرم بریز، در نسخه‌ایست که پنج مشت آب گرم بر سرت بریز.

خانه یکم: یعنی رخت کن، سرد است و خشک بر اثر گرمی حمام و کمی رطوبت و دوم: سرد است و تر برای فزونی آب و کمی گرما سوم گرم و تر چون گرمی و رطوبت بیش است و باهم برابر شوند، و چهارم گرم است و خشک چون حرارت بر رطوبت میچربد. و شاید مقصود اینست که در تن چنین اثر کنند نه اینکه خودشان چنین باشند.

«الی الاعتدال» یعنی اعتدال مزاج آدمی، اعضاء کبار، سر و دست و پا و ران.

عفن با حرکت فاء بوی بد و گند و با کسره آن خلط گندیده است و آن روشنتر است و در نسخه‌ای عفوتات است و در دیگری «عقق» با فتحه قاف یعنی ترک تن، «یا گل بنفشه» در نسخه‌ای خود بنفشه است و مقصود از گل گل سرخ است.

مانند یک ششم نوره» در نسخه‌ای یک سوم است «تجیر عصفر» ته نشین آنست، سنبل، در نسخه‌ای «نیل» است و در نسخه‌ای «شک» بضمه یعنی عطری که از رامک کوبیده بیخته آمیخته بآب گیرند و سخت فشرد، و مالیده شود و با عطر خیری چرب شود که بظرف نجسبند و یک شب بماند وانگه شک را بسایند و بخوردش دهند و سخت مالش دهند و قرص سازند و دو روز بگذارند و آنگاه آن را با نخ گونی برشته کشند و یک سال بگذارند و هر چه کهنه‌تر شود خوشبوتر گردد- پایان- در باره ساختن نوره گفته‌اند: آن را نخست بشویند چنانچه اطباء در ساختن مرهم نوره انجام دهند و پس از آن زرنیخ در آن ریزند تا تندیش بکاهد «آثار نوره» سیاهی تن و زخم است که بسا پس از آن رخ دهد یا بروز جوش که در نسخه‌ای «تبثیر نوره» آمده.

«نیروی خوراک» یعنی آنچه سبب نیروی اعضا شود از خوراک زیرا خوراک نپخته را رگها نکشند و اگر هم بکشند جزء عضو نشود بلکه آن را تباه کند، حصاء، سنگ مثانه است، «تربی بسمن البقر» شاید مقصود آمیختن با آنست و در نسخه بجای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 273

آن برنی آمده که نوعی خرما است، و در نسخه‌ای هیچ کدام نیست و بسا که آن درست تر باشد، مقصود از ریاح بواسیر علل و انواع آنست یا بادها که از آن پدید شوند.

«و یصطبغ» یعنی آن را نانخورش سازد و در نسخه یصطبغ آمده یعنی صبحانه سازد، ابلوج سکر، معرب است و بسا همان نبات باشد که هلیله یا مربایش را با آن بسایند.

و در نسخه‌ایست که «هر که فزونی خرد خواهد هیچ روزی بامداد بیرون نرود تا 3 دانه هلیله سیاه با شکر طبرزد بجاید».

در قانون در باره غسل گفته: یک نوع غسل گزنده و زهرناک است و نشانه‌اش اینست که بو کردن آن عطش آورد، و خوردنش یکباره خرد را ببرد و عرق سرد آورد- پایان- «و بوئیدن نرگس را پس مینداز» در نسخه‌ایست که: بوئیدن نرگس امان از زکام است و هم بو کردن سیاهدانه، در قانون گفته: سیاهدانه برای زکام خوبست بویژه برشته شود و در پارچه کتان باشد، و به پیشانی کسی که سر درد سرد دارد بمالند، و اگر شبی در سرکه خیسانند و فردا نرم بکوبند و در بینی بیمار کشند و باو دهند تا ببینی کشد برای ورم کهنه سر و لقوه خوبست- پایان- در قاموس است که شقیقه دردیست در نیمه سر و رو و شوصه درد دل است یا بادی که در دنده‌ها پیچد و یا ورم درونی حجاب دنده‌ها و درزیدن رگ- پایان- در قانون و جز آن: شوصه را بذات الجنب تفسیر کرده، و در نسخه‌ایست که هر که از شقیقه و شوصه

هراسد نخواهد تا ماهی خورد- الخ- تا گوشها و لهاتش نیفتند، لهاة گوشتی است نزدیک حلقوم که آن را ملاذه نامند، و سقوطش شل شدن آنست بر اثر ورمی که دچارش شود.

و گفتند: مقصود از اذنین هم لوزتین باشند که مانند بادامند در دو سوی حلق که اطباء آنها را دو بیخ گوشها نامند چون نزدیک گوشهایند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 274

«جوارش تند» چون زیره مانند و فلفل وش و مانند آنها «لهب صفراء» جهش آنست و در نسخه ایست که هر که خواهد صفراء فرو کشد سرد و نرم بخورد، تن را باد زند کم بایستد و پر نگاه کند که مقصود از ترویج تن باد زدن آنست، و گفته اند مراد استراحت است و آن بعید است و بعیدتر از آن تفسیر به عطر زدندست و نسخه «یریح» با معنی وسط مناسب است.

محمد بن زکریا و جز او گفتند پیوست آب منزل پیش باب منزل آینده، یا ریختن اندکی سرکه در آن خوبست و هم آمیختن خاک وطن مسافر باب منزل و صبر تا زلال شدن آب.

و اما اینکه بهتر آب آنست که از آفتاب زدن برآید خلاف بیشتر اطباء است ولی روانی بر گل موافق با آنها است.

شیخ در قانون گفته آبها در گوهر خود اختلافی ندارند ولی از نظر آمیخته و کیفیت مختلفند، بهترین آب از چشمه ها است و نه هر چشمه بلکه چشمه های آب زمین پاک بی مرض، یا چشمه در سنگ که از عفونت زمین دور است، ولی آنکه در گل پاک است بهتر از آنست، بشرط اینکه روان باشد و در برابر خورشید و باد باشد که بهتر شود ولی اگر ایستاده باشد رو بازیش بسا آن را فاسد کند.

و بدان که آبهای روان بر گل بهتر از روان بر سنگ است چون گل آب را پاک کند و خلط آن را بگیرد و سنگ چنین نیست ولی باید گل مجری پاک باشد نه خره و شوره زار و جز آن.

و اگر آب با ژرف باشد و تند برود و آمیخته خود را بطبع خود کند و بسوی آفتاب روان باشد خصوص بسوی مشرق تابستانی آن بهتر است بویژه اگر مسافتی دور برود، پس از آن آبی که بسمت شمال روانه است خوبست، و آنچه بسمت مغرب یا جنوب روانست بد است بویژه چون باد بوزد و اگر آبشار باشد بهتر است.

جلید- تریست که روی زمین یخ زند و بسا شامل یخ هم باشد، و منافات ندارد که آب یخ در نظر اطباء نافع است، برخی آن را باب تگرگ تفسیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 275

کردند و بعید است آری بسا آب برف را شامل باشد، در قانون گفته: آب چاه و کاریز نسبت بآب چشمه پست است ولی آب یخ و برف غلیظ است، و آبهای ایستاده بویژه رو باز نیز از منش پست هستند و سنگین همانا در زمستان بسبب برف خنک شوند و بلغم پدید آرند، و در تابستان بخورشید گرم شوند و گندیده و صفا آرند.

و برای تیرگی و اجزاء زمین و تحلیل رفتن اجزاء لطیف آنها برای نوشنده‌ها درد سپرز آرند و پرده شکم را نازک کنند و روده‌ها را کلفت، و اطراف آنها را با شانه و گردن لاغر سازند، و شهوت خوردن و عطش آنان بالا رود، و شکمشان بسته گردد و قی دشوار شود. و بسا دچار استسقاء شوند چون اجزاء آبی آنها بسته گردند، و بسا روده‌هاشان لیز شود و دچار ذات الریه و درد سپرز شوند، و پاهایشان باریک و کبدشان ناتوان و کم خور گردند برای درد سپرز، و دیوانگی و بواسیر و دوالی و ذات الریه و ورم سستی آور گیرند در زمستان و حمل و زایش بر زنانشان سخت باشد تا آخر آنچه از مفاسد برشمرده.

گفته: یخ و برف اگر پاک باشند و آلوده نباشند خواه آب شوند و یا آب از برون با آنها سرد شود یا آنها را در آب اندازند خوبند و با هم تفاوت روشنی ندارند جز اینکه رو بازتر از آبهای دیگرند و کسی که درد عصبی دارد از آنها زیان بیند و چون پخته شوند خوب شوند و اگر یخ از آب بد باشد و برف آلوده باشد بهتر است که آب را بمجاورت آن سرد کنند و با آن آمیخته نشود.

در جای دیگر گفته: آبهای بد آنهایند که در گودیهای بیابانی ایستادند و طعم و بوی ناشناسی دارند تیره و غلیظ و سنگین باشند و زود بسته شوند و روی آنها پرده بدی افتد و بر خود چیز غریبی داشته باشد- پایان- و چاه جاری آنست که بسیار از آن آب کشند یا کاریز باشد، تقطیر، چکیدن بی اراده بول است.

منی زن از پستانش برآید.

یعنی بیشترش از آنست زیرا مشهور نزد اطباء اینست که منی از همه تن است، و در نسخه‌ایست که چون چنین کنی منی او فراهم شود و شهوت خود را دریابد، و در دیده‌ها و چهره‌اش نمایان گردد، و از تو خواهد آنچه از او خواهی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 276

میگویم: اطباء همه اینها را گفتند در کتب خود که باید خوب با زن بازی کرد تا آب اندازد و پستانش را مالید تا شهوتش بجنبند، زیرا پستان با رحم پر وابسته است، گفتند: چون چشمشان بر اثر نیروی کامیابی بسرخی گرائید، روح بیرون نمایان گردد، و خون بهمراه او برآید و در چشم که رنگش زلال است نمودار گردد، و بسا چشم دگرگون شود و

مردمکش بالا کشد چون با آلات تناسل بویژه رحم پر وابسته است، و نفس نفس زند و خود را بمرد چسباند و در آمیزند و دو منی بهم برخوردند.

زن پاک باشد، یعنی از حیض و نفاس و در نسخه ایست که: با او جماع مکن جز اینکه پاک باشد، و چون این کار کنی تنت آسوده تر باشد و با برخورد دو آب فرزند تندرست برآید بخواست خدا عز و جل - تا گفته: مانند آنچه از تو برآید، و دنبال هم باو درمیا که زن اندکی بار گیرد و بسیاری فرو ریزد، و تاب آن را ندارد، شرف قمر در درجه 3 دلو است.

گفتند سبب سازگار بودن حمل با جماع اینست که برج آتشی است و نر و موافق کامجوئی و شرف خورشید است، و سازگاری دلو برای اینست که از بروج هوائیست و گرم و تر است و مایه فزونی خون و روح است و ثور برای اینکه خانه زهره است که وابسته بزنان و شهوتست.

و بسا ذکر این امور اگر از امام علیه السلام باشد برای مصالحی است طبق آنچه در آن روز نزد مأمون و یارانش شهرت داشته که بنظر حکماء کار میکردند و بزبان آنها سخن میگفتند، و گویا بیشتر آنچه در این روایت آمده از این قبیل است چنانچه در آغاز رساله بدان اشارت شده که فرموده «از گفته‌های قدماست» و بگفتار ائمه هم باز گردیم، و در برخی نسخه‌ها پایان رساله چنین است.

بدان که هر که بکار بندد آنچه را در این رساله خود ستودم و تن خود را پیرورد و جز آن نکند بخواست خدا تعالی از هر دردی سالم ماند و بحول و نیروی خدا تندرست باشد، و خداست که عافیت را بهر که خواهد روزی کند، و بی‌دار و تندرستی بخشد، و نباید گوش داد بگفته کسی که گوید از نادانی و بی‌توجهی بدانها و آداب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 277

و نفهمی آنچه آید و آنچه ماند، که: مدتها من فلان چیز را خوردم و زیانم نداشت، چنان کردم و بد نبود و بد ندیدم.

همانا این گوینده در میان مردم چون جانور بی‌شعور است و نقش دیواری، و نداند چه سودش دارد و چه زیانش آرد، اگر دزد بار نخست دستگیر میشد و کیفر میدید دیگر بدزدی باز نمیگردید، و کیفرش سبکتر بود ولی بدو مهلت و عافیت داده شود تا بدزدی باز گردد و باز گردد وانگه دستگیر شود بزرگترین دزدی و دستش بریده شود، و کیفر سخت کشد و به نتیجه سرانجام طمع خود رسد.

و همه کارها بدست خدا سید و مولای ما است جل جلاله، و بوی باز گردیم و بگراثیم و هو حسبنا و نعم الوکیل، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

ابو محمد حسن عمی گفته: چون این رساله از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بمأمون رسید آن را خواند و بدان شاد شد. و فرمان داد تا با آب طلا آن را نوشتند:

و رساله مذهبه نامیدند و در نسخه‌ای، رساله ذهبیه در علوم طیبیه.

میگویم اینکه اگر دزد را بگیرند، شاید مشبه به دزدیست که شاهان و حاکمان عرف دستگیر کنند و گر نه حاکم شرع در نخست بار هم دست او را ببرد، یا مقصود دزدیست که کمتر از حد نصاب دزدیده که تعزیر شود اگر دزدیش بثبوت رسد و اگر نه دلیر شود و تجاوز کند تا دزدیش بحد نصاب رسد و دستش بریده شود و بکیفر بزرگی گرفتار گردد.

\*\*\* در اینجا جزء ششم از مجلد 14- کتاب السماء و العالم- بحار الانوار پایان یافت که جامع در اخبار ائمه اطهار است که جزء 62 از چاپ خوب ماست، و آن را با نسخه‌ای که فاضل خیبر شیخ محمد تقی مصباح یزدی آراسته با هر چه پاورقی دارد مقابله کردیم، و الله ولی التوفیق پایان شرح و ترجمه ج 6 نامبرده نوزدهم شهریور 1351 خورشیدی برابر غره شعبان المعظم 1392 قمری هجری نگارش محمد باقر بن محمد کمره‌ای در وراپاد خمین.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الانوار جلد 54)، ج 6، ص: 278

## فهرست جلد ششم کتاب آسمان و جهان

### ترجمه السماء و العالم

باب چهل و هشتم: در تشریح بدن نزد حکماء و اطباء 2

فصل اول 1- در بیان اعضاء بنیادی تن 2

فصل دوم: تشریح سر و اندام آن و آنچه دارد 8

فصل سوم نای و گلوگاه و ابزار دیگر آواز 18

فصل چهارم: گردن، پشت، دنده‌ها 20

فصل پنجم تشریح سینه و شکم و آنچه در درون دارند 24

فصل ششم تشریح آلات نژادسازی 44

فصل هفتم در تشریح اندام فرودین دیگر تن 48



باب چهل و نهم در علت گوناگونی آفریده‌ها و علت سیاهان و ترکان و صقالبه 55

### ابواب طب درمان بیماریها، خواص داروها

باب پنجاهم چرا پزشک را طبیب گویند، آنچه در باره طبابت رسیده مراجعه به پزشک 57

باب پنجاه و یکم- در مداوا بحرام 71

باب پنجاه و دوم درمان تب و یرقان و پر خونی و نشانه آنها 82

باب پنجاه و سوم حجامت، حقنه، سعوط، قی 92

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 279

باب پنجاه و چهارم پرهیز کردن و خودداری 113

باب پنجاه و پنجم درمان سردرد 115

باب پنجاه و ششم مداوای چشم و گوش 116

باب پنجاه و هفتم: درمان دیوانگی، غش، اختلال مغز 125

باب پنجاه و هشتم درمان اعضاء دیگر رو و درمان دندان و دهن 127

باب پنجاه و نهم درمان کرم شکم 132

باب شصتم درمان کرمی که بسوراخهای تن در آمده 133

باب شصت و یکم: درمان ورم کبد، دردهای درون و پهلو 135

باب شصت و دوم: درمان شکم رفتن، زحیر، درد معده، سردی و سستی آن 137

باب شصت و سوم درمان دردهای گلو و شش و درمان سرفه و سل 142

باب شصت و چهارم زکام و درمان آن 145

باب شصت و پنجم درمان بادهای دردناک 148

باب شصت و ششم درمان چکیدن شاش و درد مثانه و سنگ مثانه 149

باب شصت و هفتم درمان درد مفاصل و عرق النساء 151

باب شصت و هشتم درمان زخم ریش و درد آبله 152

باب شصت و نهم دارو برای درد شکم و پشت 154

باب هفتادم: درمان بواسیر و برخی نوادر 155

باب هفتاد و یکم: آنچه برای بلغم، رطوبت، خشکی، علت آنها و برای فلج نافع است 161

باب هفتاد و دوم: درمان بلبله و عطش فزون و خستگی دهن 163

باب هفتاد و سوم: درمان زهرها و گزیدن جانوران موذی 163

باب هفتاد و چهارم: درمان وباء 165

باب هفتاد و پنجم دفع خوره، پیسی، بهق، و درد بد 166

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 6، ص: 280

#### ابواب داروها و خواص آنها

باب هفتاد و ششم - در کاشنی 169

باب هفتاد و هفتم: شبرم و سنا 171

باب هفتاد و هشتم: تخم قطونا 172

باب هفتاد و نهم: بنفشه، خیری، زنبق و روغن آنها 173

باب هشتادم در سیاه دانه 177

باب هشتاد و یکم: عناب 181

باب هشتاد و دوم: حلبه 182

باب هشتاد و سوم: اسفند و کندر 182

باب هشتاد و چهارم: سعد و اشنان 184

باب هشتاد و پنجم: هلیله، آمله، بليله 185

باب هشتاد و ششم: داروهای ترکیبی دارای فوائد برای بسیاری از بیماریها 187

باب هشتاد و هفتم: نوادر و کلیات طب معصومین علیهم السلام 204

باب هشتاد و هشتم باب نادر (کتاب طب النبی صلی الله علیه و آله) 230

باب هشتاد و نهم: باب نادر دیگر (رساله ذهبیه طب الرضا علیه السلام) 244

## پایان کتاب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 2

## جلد هفتم

بنام خداوند بخشنده مهربان

[ابواب تأثیر جادو و چشم و حقیقت فرشته و جن]

باب [اول] تأثیر جادو و چشم و حقیقت آنها بیش از آنچه در باب عصمت فرشته گذشت

## آیات قرآن مجید

1- البقره- 102 می آموزند به مردم جادو تا فرماید یاد گیرند از آنها آنچه جدائی اندازند بدان میان مرد و همسرش و نیستند زینبار بکسی جز بخواست خدا 2- الاعراف- 116- چون برافکندند چشم مردم را جادو کردند و آنها را ترساندند و جادوئی بزرگ آوردند.

3- یونس - 77- رستگاری نیند جادوگران 81- موسی گفت: آنچه آوردید جادو است البته خدایش بیهوده سازد زیرا خدا به ناسازد کار تباهاکاران را 4- یوسف - 67- تا 68 گفت ای پسر جانم در نیائید از یک در و در آید از چند در من بی نیاز نکند شما را از طرف خدا به هیچ، نیست حکم جز برای خدا بس بر او

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 3

توکل کنند متوکلان و چون درآمدند از آنجا که پدرشان فرموده بود و هیچ سودی برایشان نداشت در برابر خدا جز اینکه نیازی در دل یعقوب بود و بر آوردش چون دانش داشت که ما بدو آموخته بودیم ولی بیشتر مردم نمیدانند 5- طه - 66- 69- گفت بلکه در افکنید و چون ریسمانها و عصاهاشان را افکندند بخیالش آمد از جادوی آنها که میشتابند تا فرماید همانا آنچه کردند نیرنگ جادوگر بود و رستگار نشود جادوگر هر چه آورد.

6- القلم - 51- 52- و راستش نزدیک بود آنان که کافر شدند بلغزاندند با دیده هاشان چون قرآن را شنیدند و می گویند البته او دیوانه است، و نیست آن جز یاد آوری برای جهانیان.

7- الفلق - 4- 5 و از شر دمنده ها در گره، و از شر حسود چون حسد برد

#### تفسیر

: طبرسی - ره - در قول خدا «جادو بمردم یاد دهند» در (ج 1 ص 17) گفته: جادو، کهانت، نیرنگ همانندند مؤلف، العین، گفته: جادو کاریست که بشیاطین نزدیک سازد و از جادو چشم بندیست که چیزی را بر خلاف واقع نماید جادو کاریست با سبب نهانی و خلاف حق را نماید و آن را از جنس خود در ظاهر گرداند نه در حقیقت نبینی خدا فرماید: بخیالش انداخت از جادو که میشتابند و در قول خدا (ج 1 ص 176) «که در آنچه جدائی افکندند بدان» گفته: در آن چند وجه است.

1- یکی را بر دیگری آشفته سازند و دشمن او کنند تا بجدائی کشد از قتاده 2- یکی از زوجین را گمراه کنند و بکفر و شرک وادارند تا از دیگری که که مؤمن و پابند دینست جدا شود برای اختلاف مذهب 3- میان آن دو سخن چینی کنند تا از هم جدا شوند، جز بخواست خدا یعنی بدانش او که تهدید است یا بواگذاری او بیضاوی در (ج 1 ص 102) تفسیرش گفته: جادو کاریست بکمک شیطان که از خود آدمی بر نیاید و آن انجام نپذیرد مگر از کسی که در بدی و خبث نفس چون شیطان باشد، زیرا وابستگی شرط

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 4

همکاریست، و از اینجا است که جادوگر جز پیغمبر و ولی خداست، و کار عجیبی که با ابزار و دارو کنند یا بتردستی بد نیست و در حقیقت جادو نیست و برای نازک کاری و نهانی سببش بآن جادو گویند.

شیخ- قده- در (1-374) تبیان گفته: در معنای سحر 4 قول است.

1- نمایشی است و نیرنگی بی‌واقع که بجادو شده نموده شود که حقیقت است.

2- چشم بندی از نیرنگ بازی 3- صورت جاننداری را دگرگون کردن یا جسمی پدید آوردن و جادوگر تواند آدمی را بصورت خر کند یا اجسامی پدید آورد، 4- اینکه یک نوع خدمت به پریانست. و قول درست‌تر همان نخست است زیرا خارق عادی بر جادوگر روانیست و هر که آن را روا دارد کافر است، زیرا با جواز آن دانستن درستی معجزات نشدنیست که دلیل نبوت هستند، زیرا آن را با حيله و جادو هم روا دارد.

نیشابوری گفته: سحر در لغت هر آنچه است که لطیف ماخذ و نهان سبب است و دانشمند سحر هم از آن نام گیرد و سحرش نیرنگ او است، سحر شش است و در شرع هر نمایش خلاف حقیقتی سحر است چون نیرنگ و خدعه و فریب است، و بسا در خصوص موردی پسندیده است مانند سحر حلال که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: راستی برخی گفته‌ها سحراند.

سحر چند قسم است: 1- سحر کلدانیها که در دوران باستان بودند که مردمی ستاره پرست بودند و پنداشتند که آنها جهان مدارند و خوبی و بدی و سعادت و شقاوت از آنهاست، و خارق پدید سازند بر اثر مزج نیروهای آسمانی به نیروهای زمینی و آنانند که خدا ابراهیم علیه السلام را فرستاد در برابرشان.

2- جادوی اصحاب اوهام و نفوس قویه، بدلیل اینکه چون تنه درخت خرما روی زمین باشد آدمی بر آن راه رود و اگر پل باشد نتواند راه رفت و این نیست مگر اینکه برای تخیل سقوط چون قوت گرفت مایه آن شود، اطباء اتفاق دارند بر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 5

غدقن خون دماغ از نگاه بر چیزهای سرخ و آدم غشی از نگاه بر چیزهای درخشان و چرخان، و این نباشد جز برای اینکه نفوس فرمانبر و هم آفریده شدند، همه امتهای اتفاق دارند که دعا اثر بخش است، و دعا زبانی بی‌همراهی دل کم اثر است چشم زخم هم مورد اتفاق خردمندانست 3- جادو بکمک ارواح زمینی که آن را عزائم و تسخیر جن نامند.

4- چشم بندی که شعبده‌اش نامند.

5- کارهای شگفت‌آور بوسیله ابزار مکانیکی بر پایه تناسب هندسی و فشار خلا چون ساعت و جر ائقال و این را نباید جادو شمرد چون وسیله معلوم و درست دارد.

5- کارهایی بکمک خواص داروها و سنگها 6- تسخیر دلها چنانچه جادوگر بدعوی دانستن اسم اعظم یا فرماندهی بر پریان کسی را بفریبد که کم خرد است و کم شعور و دل او را مسخر خود کند و در او هراسی پدید سازد و با او هر چه خواهد کند.

7- سخن چینی و دو بهمزی از راههای نهانی و لطیف پایان.

این خلاصه‌ایست از آنچه ما از رازی در باب عصمت فرشته‌ها آوردیم.

و در تفسیر قول خدا سبحانه «فیتعلمون» گفته: یعنی مردم از دو فرشته یاد گرفتند آنچه را با آن میان شوهر و زنش جدائی اندازند یا برای آنکه جادو را حق داند و کافر شود و زنش از او جدا شود یا بفریب و نیرنگ آنها را از هم جدا کند مانند دمیدن در گره و ماندش که خدا اختلاف و ناسازی نزد آن پدید کند برای آزمودن، چون جادو اثری دارد بدلیل اینکه فرموده «زیان نرسانند بکسی جز بخواست خدا»، یعنی باراده و نیروی او که اگر خواهد بدنبال جادو کاری کند و اگر خواهد نکند.

و اثر جادو تنها همین نبوده ولی چون سازش زن و شوهر محکمترین پیوند است آن را نام برده تا نمونه اثرهای دیگر باشد- پایان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 6

و در تفسیر امام علیه السلام در باره «فیتعلمون» گذشت که مقصود اینست که جادو طلبان از آنچه دیوان بر ملک سلیمان نوشتند راجع به نیر نجات و از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شد یاد گرفتند که میان زن و شوهر جدائی افکنند و زیان بمردم زنند یاد گرفتند دو بهمزی را با نیرنگ و سخن چینی و دلفریبی باینکه در کجا دعا زیر خاک کرده و چه کاری کرده تا زن و مرد دوست هم شوند یا زن و شوهر از هم جدا شوند ولی جز بخواست خدا کاری نتوانند یعنی خدا آنها را رها کند و اگر خواهد بزور جلو آنها را بگیرد.

طبرسی- ره- در (ج 4 ص 461) مجمع در تفسیر «فلما ألقوا» گفته: یعنی چون جادوگران سحر خود را نمودند و حيله کردند در جنبانیدن عصاها و ریسمانها بوسیله جیوه درون آنها که بخورشید گرم شدند و بهر خدعه و فریبی که داشتند تا مردم خیال کردند مارهایند، چشم مردم را بستند چون نمایشی دادند بدانها که واقع آن را نمیدانستند، چون دور بودند و نمیگذاشتند نزدیک آنها بروند و بفهمند، و این دلیل است که جادو حقیقت ندارد، زیرا اگر در واقع مار شده بودند خدا نمیفرمود: چشم مردم را جادو کردند بلکه میفرمود: چون افکندند مارها گردیدند پایان رازی در (ج 14: 203) تفسیرش

گفته: دلیل آنان که گویند جادو صرف ظاهرسازيست این آیه است قاضی گفته: اگر جادو حقیقت داشت دلشان را جادو کرده بودند نه چشمشان را، واحدی گفته مقصود اینست که چشم بندی کردند تا دیده‌ها درست ندیدند و وارونه دیدند.

طبرسی در (ج 5 ص 126) مجمع گفته: «و لا یفلح الساحرون» یعنی پیروز نشوند و دلیل بر دعوی خود نیاورند و همانا بر ناتوانان فریبکاری کنند «آنچه شما آوردید جادو است» نه آنچه من آوردم خدا جادوی شما را باطل کند چون کار تبهکاران را به نسازد و آن را بیهوده کند تا حق از باطل جدا شود.

و در (ج 5 ص 249-250) در تفسیر «لا تدخلوا من باب واحد» گفته: از چشم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 7

بر آنها ترسید چون همه زیبا کامل و برادر و از یک پدر بودند، از ابن عباس، حسن، قتاده، ضحاک، سدی و ابو مسلم.

و گفته‌اند: از حسد مردم بدانها ترسید که مبادا قهرمانی آنها را بشاه گزارش دهند و آنها را زندان کند یا بکشد از ترس بر خود- از جبائی است که چشم زخم را نپذیرفته و گفته دلیلی ندارد، و بسیاری از محققان آن را پذیرفتند و روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: چشم زخم درست است تا آنجا که قله کوه را فرو آورد و چشم را تا آنجا اثر بخش دانسته که کوه کن است.

و در خبر است که حسنین را بدین دعا بخدا پناه میداد «اعیذکما بکلمات الله التامه، من کل شیطان و هامه و من کل عین لامة» و روایت است که ابراهیم علیه السلام دو پسرش را با همین عبارت تعویذ داد و هم موسی علیه السلام دو پسر هارون را.

روایت است که پسران جعفر بن ابی طالب سفید چهره بودند و اسماء بنت عمیس گفت: یا رسول الله زود چشم میخورند، من دعای چشم زخم برایشان بگیرم؟ فرمود:

آری، روایت است که جبرئیل با این دعا پیغمبر را از چشم زخم بیمه کرد و آن را برسول خدا یاد داد «بسم الله اریک من کل عین حاسد، الله یشفیک» و روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر چیزی بر قدر پیش می‌افتاد چشم بود.

چرا چشم اثر میکند؟ جاحظ گفته دور نیست که از چشم شور اجزاء لطیفی برآید و بر روی چشم زده اثر گذارد و این خاصیت در برخی چشمها چون خاصیت در پاره‌ای چیزهای دیگر است.

و بدو اعتراض شده که اگر چنین بود باید در همه چیز اثر کند نه پاره‌ای چیزها بعلاوه که اجزاء جوهرند، و جواهر همانندند و در یک دیگر اثر ندارند، ابو هاشم گفته: اثر کار خدا است که برای مصلحتی شیوه او است و قاضی هم چنین

گفته: در این باره سخنی از شریف اجل رضی موسوی قده دیدم که خواستم در اینجا بیاورم، گفته: خدا برای بنده‌هایش مصلحت بین است، و رواست که دگرگونی نعمت زید بصلاح عمرو باشد چون میداند که اگر نعمت زید را نگیرد عمر و دنیا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 8

پرست می‌شود از دین در میرود و خدا نعمت زید را میستاند و در دنیا یا آخرت بدو عوض میدهد و این تفسیر است برای قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که «العین حق» بعلاوه روایت است که چون چیزی در چشم بنده‌ها بزرگ نماید خدا پستش کند، بنا بر این دور نیست که چون چیزی در چشم برخی بیننده‌ها بسیار خوش و ارجمند جلوه کند پست و دگرگون شود، چنانچه روایت است که به ماده شتر عضبای خود که در مسابقه از همه شتران پیش می‌افتاد فرمود: بنده‌ها چیزی را بالا نبرند جز خدایش پست کند.

و رواست که پناه بردن بخدا و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که دستور رسیده برای کسی که چیزی بچشمش خوش آید بجا آورد و جای مصلحت دگرگونی را بگیرد و تغییری پدید نشود چون بیننده رو بخدا کرده و بدو پناهیده و از دنیا برگشته و فریب آن را نخورده- پایان- «و من نتوانم کاری برای شما بکنم» در برابر قضای خدا اگر چشم زخم یا جز آن باشد و حکم از خداست و بس و بر او توکل کنم که توانا است شما را از چشم و از حسد نگهدارد و تندرست بمن بازگرداند، و همه باید کار خود را بدو وانهند و بدو اعتماد کنند، و چون از آنجا که پدرشان گفته بود و از چند دروازه بمصر در آمدند و در برابر خواست خدا که چشم یا حسد باشد برای آنها سودی نداشت، چون او میدانست حذر در برابر قدر اثر ندارد ولی برای دلخوشی خود چنین فرمانی داد و او دانشی داشت که ما بدو آموختیم و آن را بکار بندد ولی بیشتر مردم نمیدانند درجه دانش یعقوب را و راز قدر را و اینکه حذر در برابر قدر اثر ندارد.

رازی در (ج 18 ص 172) تفسیرش گفته: جمهور مفسران گفتند از چشم بر آنها نگران بود، و در اینجا دو بحث است:

1- اینکه چشم زخم درست است و اثر دارد، و دلیلش دو چیز است یکم اتفاق قدماء مفسران بر اینکه مراد از این آیه همانست دوم: اینکه روایت است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین علیه السلام را از چشم زخم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 9

تعویذ داد- و برخی اخبار گذشته را یادآوری کرده- تا گفته:- 5- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه ام سلمه شد و نزد او پسر بچه‌ای بود که ناله میکرد، ام سلمه گفت یا رسول الله چشمش زدند، فرمود: مگر دعای چشم برایش نگرفتید؟ 6- فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم «العین حق» و اگر چیزی بر قدر پیشی میگرفت چشم بدان پیشی میگرفت.



7- از عایشه است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بکسی که چشم زده میفرمود: وضوء سازد و چشم رسیده از آبش غسل کند.

8- در ماهیت چشم زخم، که جبائی بسختی آن را رد کرده و بر ناپذیری خود شبهه‌ای هم نیاورد تا چه رسد بدلیلی قابل توجه، و آنان که آن را پذیرفتند وجوهی برایش آوردند:

یک: جاحظ گفته: ریزه‌ها از چشم زن بکشند و بر تن چشم خورده نشینند و بر آن اثر کنند مانند گزش، و زهر و آتش گرچه نحوه اثر کردنش با آنها جدا است، قاضی گفته این سست است زیرا اگر چشمی چنین اثری داشته باشد باید بر آنچه هم از آن خوشش نیاید اثر کند.

و بدان که این اعتراض سست است، زیرا از چیزی که خوشش آید بسا دوست دارد که بماند مانند فرزند و بوستان خودش و بسا بد دارد که بماند مانند خوشامدن حسود از آنچه دشمن او دارد که در صورت یکم بهمراه خوشامد نگرانی سختی از نابودی آنست که مایه دلگیری و گرمی جدی دل و روح است و دیده را هم گرم کند.

و در صورت دوم بهمراه خوشامد حسد سخت و اندوه بزرگی از نعمت داری دشمن روح را بفشارد و گرمش کند و بدنبال آن پرتو دیده هم گرم و اثر بخش شود بخلاف اینکه خوشش نیاید و گرمی نیفزاید و این دو حالت از هم جدایند و از این رو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شور چشم را فرمود: وضوء سازد و چشم رسیده را فرمود: آب تنی کند.

من گویم: بنا بگفته رازی باید در صورت خوشامد او از چیزی و اندوه خوردن از مصیبت یا ترس بر هر چه نگردد آن را زهر زند و آفت رساند نه خصوص همان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 10

خوش آمده را و معلوم است که چنین نیست و آنگه رازی گفته:

دو: ابو هاشم و ابو القاسم بلخی گفتند: رواست که چشم زخم درست باشد و معنایش این باشد که چون شور چشم از چیزی که دیده خوشش آید مصلحت تکلیفش بایست کند که خدا آن شخص یا آن چیز را آفت زده کند تا وی بدان دل نبندد، و این دگرگونی نشدنی نیست، و باز دور نیست که اگر در حال بیاد پروردگارش افتد و از او خواهش کند مصلحت بگردد و خدا بدان آفت نزند و چون این شیوه پیاپی است از این رو گفتند: «العین حق».

سوم: گفته حکماء است که این سخن بر این پایه است که شرط اثر بخشی همین کیفیات محسوسه گرمی و سردی و تری و خشکی نیست بلکه بسا اثر نفسانی محض است که بنیروهای تن وابسته نیست چنانچه تخته کم‌پهنا اگر روی زمین باشد

آدمی تواند بر آن راه رود و اگر روی دو دیوار بلند باشد نمیتواند و می‌افتد برای ترسی که بر او چیره گردد پس اثر نفسانی هست.

و چنانچه اگر آدمی پندارد فلانی آزار بخش است خشم گیرد و داغ شود بر اثر همین تصور نفسانی و چنانچه بمحض تصور تن خودش دگرگون گردد، دور نیست که اثر برخی نفوس بدیگری هم برسد و اثر بخشی نفس بر دیگری نشدنی نیست و چون گوهر نفوس از هم جدایند رواست که برخی از آنها در تن جاندار دیگر اثر گذارند بشرط اینکه آن را ببند و از آن خوشش آید.

و ثابت شد که چشم زخم مانع عقلی ندارد، و تجربه و نصوص نبویه هم بر اثر آن گواهند و آنچه قدماء مفسران در تفسیر این آیه بر آن اتفاق دارند از چشم زخم سخن درستی است و ردش روا نیست.

قول خدا تعالی «بخیالش میرسید» طبرسی در (ج 7 ص 18) مجمع گفته: یعنی بخیال موسی میرسید، و گفتند: یعنی بخیال فرعون میرسید، و میدید که ریسمانها و چوبها شتابانند و چون مارها میجهند و آن را خیال افکنی تعبیر کرده برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 11

اینکه در حقیقت خود آنها جنبشی نداشتند و درونشان جیوه بوده و چون در برابر خورشید گرم شده بالا جهیدند و او گمان برده که خودشان میشتابند و همانا کارشان جادو بوده و جادو پیروز نشود در هر جا باشد زیرا در برابر حقیقت نابود است.

و در تفسیر «و إن یکاد الذین کفروا» در (ج 10 ص 341) گفته: یعنی البته نزدیک است آنان که کافر شدند تو را بکشند و نابود سازند، از ابن عباس است که آن را چنین قرائت میکرده «یقتلونک و یهلکونک» کلبی گفته: یعنی تو را بر خاک افکنند، و از سدیست که یعنی تو را چشم زنند، و مقصود همان چشم زدنت جز جبائی که چشم زدن را نپذیرفته و رمانی گفته: سخنش درست نیست، زیرا مانعی ندارد که این کار از خدا باشد برای یک مصلحتی، چون مفسرین بر آن اجماع دارند و عقلا هم آن را روا دارند.

و گفته‌اند یک شور چشم آنها چون قصد چشم زدن چیزی را داشت 3 روز گرسنه میماند و سپس آن را میستود و بخاک میافکند چه که میگفت: امروز بمانند این گوسفند یا این شتر یا فلانه چیز ندیدم، و چون خواستند پیغمبر را هم چشم زنند چنین گفتند، از فراء و زجاج است.

و گفتند: مقصود آیه اینست که چون قرآن میخوانی و بیگانه پرستی دعوت میکنی با دیده دشمنی و خشم و انکار بر تو نیز نگرند و نزدیک است تو را با تیزی دیدار بخاک افکنند و از جایت برکنند، و این تعبیر در سخن بکار می‌رود و از زجاج نقل شده. و چون قرآن را شنودند میگویند او دیوانه است با اینکه قرآن جز شرف نیست برای همه جهانیان تا روز قیامت

یا یادآور آنانست، حسن گفته داروی چشم زخم خواندن این آیه است- پایان- و در باره نزول سوره فلق گفته: لیبید بن اعصم یهودی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جادو کرد و آن را در چاه بنی رزیق دفن کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد و در این میانه که خواب بود دو فرشته آمدند یکی بالای سرش نشست و دیگری نزد پاهایش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 12

و باو گزارش دادند که جادو در چاه ذروان است میان گل خشکیده خرما و زیر سنگ آب‌نشین تک چاه.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد و علی علیه السلام را به‌مراه زبیر و عمار فرستاد تا آب چاه را کشیدند و آن سنگ را برداشتند و آن گل خشکیده را برآوردند و در آن شانه سری بود و چند دندانه از شانه‌ای و گره بندی که 11- گره داشت و با سوزن در آن کوبیده بودند، و این دو سوره فرو آمدند و هر آیه‌ای خوانده میشد گره‌ی باز میشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبک شد و برخاست و گویا از بندی رها شد.

و جبرئیل میگفت: بنام خدا بتو ورد میخوانم از هر چه آزارت میدهد، از حسود و از چشم، و خدا درمانت کند، این را از عائشه و ابن عباس روایت کردند و این روا نیست زیرا جادو شده عقلش پریشان گردد و خدا آن را بر پیغمبرش روا ندانسته که فرموده «گفتند ستمکاران پیروی نکنید جز مردی که جادو شده ببین چه نمونه‌ها برایت زدند و گمراه شدند 49- اسری).

ولی بسا آن یهودی یا دخترانش در این باره کوشیدند چنانچه در روایت است ولی نتوانستند اثری کنند و خدا کار آنها را به پیغمبرش گزارش داد تا آن را برآوردند و دلیل بر راستگویی آن حضرت شده، چگونه تواند بیماریش کار آنان باشد و اگر بر آن توانا بودند او را با بسیاری از مؤمنان میکشتمند با اینکه بسختی دشمن آنها بودند.

در تفسیر «من شر النفاثات فی العقد» گفته: یعنی از شر زنان جادوگر که در گره‌ها بدمند، و همانا فرمان شده به پناه‌گیری از شر جادوان برای اینکه مینمایند بیماری و تندرستی و کارهای سود آور و زیان‌مند و خوب و بد میتوانند کرد، و مردم عوام باور میکنند و زیان بزرگی بدین میرسد، و مینمایند که پریان را در خدمتند و غیب میدانند، و این خود فساد روشنی است در دین، و باید از شرشان بخدا پناه برد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 13

ابو مسلم گفته: نفاثات زنانند که رأی مردان را بدنبال خود میکشند، چون عزم و رأی را عقده گویند و برگرداندن از رأی را به دم تعبیر کرد و چون گره‌گشا میدمد.

«من شر حاسد إذا حسد» زیرا حسد حسود را وادارد تا به محسود بدی رساند و باید از شرش بخدا پناه برد گفتند مقصود از شر خودش و چشمش هر دو است چون بسا بهر دو ضربت زند و زیان رساند، در حدیث است که عین حق است و سخن در باره آن گذشت و روایت است که ناقه عضباء پیغمبر همیشه در مسابقه جلو بود و یک عرب بیابانی بر شتر سواری خود آمد و با آن مسابقه داد و پیش افتاد و بر صحابه گران آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر خداست که چیزی را در جهان بالا نبرند جز پستش کند.

و از انس روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که چیزی ببند و خوشش آید بگوید: الله الصمد ما شاء الله لا قوة الا بالله، تا ضرری نرسد، و از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار حسن و حسین علیه السلام را با این دو سوره تعویذ میداد پایان از نهاییه است که بئر ذروان بذال فتحه دار و راء ساکن چاه بنی رزیک بوده در مدینه و راعوفه سنگی سنگ مردنشین ته چاه و گفته اند: سنگ سر چاه بوده که زیر پای آبکشانست جف طلعه قاب گل خرما است.

بیضاوی گفته: «من شر النفاثات فی العقد» یعنی شر نفوس یا زنان جادوگر که بر رشته گره زنند و بر آن دمند با آب دهن و آن را یاد آوری کرده برای آنکه یک یهودی با یازده گره در بند کمان پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم جادو کرد و آن را در چاهی نماند و آن حضرت بیمار شد و معوذتین نازل شدند و جبرئیل جای جادو را بوی خبر داد و علی علیه السلام را فرستاد تا آن را آورد و آن دو سوره را بر آنها خواند و با هر آیه یک گره گشوده شد و اندکی حال آن حضرت بهتر شد.

و از اینجا نبایدش که کافران در اینکه او را مسحور خواندند راست گفته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 14

باشند زیرا منظور آنها دیوانه از جادو بوده است، و گفتند مقصود از دمیدن در گره برگرداندن مردان از تصمیم آنها بوده به نیرنگ چنانچه گره را بآب دهن تر کنند تا گشودنش آسان شود.

«و من شر حاسد إذا حسد» یعنی حسدش را پدید کند و بدان کار کند.

رازی در (ج 32 ص 190) تفسیرش گفته: آیا رواست بدعاء و عوذه پناه برند یا نه؟ برخی آن را روا دانسته و این روایات گذشته را دلیل آنها آورده و جز آنها و برخی روا ندانسته چون جابر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که از رقیه نهی کرد و فرمود: صلی الله علیه و آله و سلم خدا را بندها است که نه داغ کنند برای درمان و نه رقیه جویند و بر پروردگار خود توکل کنند، و فرمود: بخدا توکل ندارد آنکه داغ کند یا رقیه ستاند.

و آیا آویختن دعا رواست یا نه؟ برخی برای برخی اخبار روا ندانسته و برخی تجویز کردند، از امام باقر علیه السلام پرسش شد از تعویذ که بر کودکان آویزند و در آن رخصت داد و آیا دمیدن در گره رواست یا نه؟ برخی روا ندانند و از عکرمه روایت کنند که نشاید دعاخوان و دعانویس بدمد یا دست بکشد یا گره زند تا- آخر گفته‌اش -

### [روایات]

1- در تفسیر علی بن ابراهیم (165) در داستان کوچ جعفر بن ابی طالب و همراهانش بحبشه است که قریش عمرو بن عاص و عماره بن ولید را نزد نجاشی فرستادند تا آنها را برگردانند و- و خبری طولانی کشانده تا گفته- کنیزی بالای سر نجاشی بود که او را باد میزد بعمار ه نگریست که جوانی زیبا بود، عاشق او شد.

و چون عمرو بن عاص بخانه برگشت بعمار ه گفت: با کنیز پادشاه معاشقه کن و با او معاشقه کرد و او هم پذیرفت، عمرو گفت: از عطر مخصوص شاه از او بخواه، و از او خواست و بوی فرستاد و عمرو آن را نزد نجاشی برد و داستان را گزارش داد.

نجاشی خشم کرد و خواست عماره را بکشد و پشیمان شد که ایلچی است،

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 15

و جادوگران را خواست و گفت با او کاری کنید که از کشتن سخت تر باشد، او را گرفتند و جیوه در آلتش دمیدند و وحشی شد و بهمراه وحوش شب و روز بسر میبرد و از مردم میرمید، قریش پس از آن کمین فرستادند تا بر سر آبی که وحشیان می آمدند او را گرفتند ولی پیوسته بی آرامی کرد در دست آنها تا مرد الخبر 2- در جنه الامان: در روایت دعاهای سر قدسی: ای محمد راستی جادو پیوسته از دیرین بوده و جز بخواست من زبانی نداشته و هر که خواهد از جادو در امان من باشد باید بگوید: بار خدایا پروردگار موسی الدعاء که چون چنین گوید جادوی پری و آدمی هرگز در او اثر ندارند.

3- و از همان: از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که چشم زدن درست است و شتر و گاو را به تنور کند.

4- در کتاب غره است که شور چشمی شتر سواری دید و گفت: وای چه خوبست شتر از پای افتاد و با سوارش مردند از ابو الحسن مخلص که کارگر بدچشمی داشتم انگشتری بدستم دید و گفت: وه چه خوبست و نگینش افتاد آن را برداشتم گفت چه نگین خوبی است و دو تیکه شد.

5- از اصمعی است که دو شور چشم داشتیم، یکیشان بیک حوض سنگی گذر کرد و گفت: بخدا امروز ماندش را ندیدم و دو پاره شد و آنها آهن پیچ شدند و دوباره بدان گذر کرد و ساده گفت: شاید بصاحب زبانی نزدم و چهار تیکه شد و از

هم پریدند دومی آواز بولی از پس دیواری شنید و گفت: چه بد درزیدنی دارد، گفتند، پسر تو است گفت وای که پشتم شکست بخدا دیگر نخواهد شاشید و در ساعت مرد، آواز شاش ماده گاوی را شنید و خوشش آمد و گفت: کدام بودید؟ و بدیگری اشاره کردند و هر دو مردند و داستان شتر و اعرابی مشهور و معروف است.

و در زبده‌البیانست که یعقوب ترسید از زیبایی فرزندانش را چشم زند و گفت: ای پسرانم از یک در وارد نشوید-  
الآیه- و از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که فرمود: چشم قله کوه را فرو آرد از بس گیرا و سخت است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 16

6- و از همان که جبرئیل بر پیغمبر فرود شد و او را اندوهگین دید و از آن رسید، فرمود: حسنین علیهما السلام را چشم زدند، فرمود: ای محمد چشم درست است آنها را با این تعویذ آسوده کن و آن را ذکر کرده 7- در دعائم: از امام ششم علیه السلام که رسول خدا همیشه حسن را بر شانه راستش می‌نشانید و حسین را بر چپ و می‌فرمود: پناه دهم شما را بکلمات تامه خدا از شر هر شیطان و گزنده و از شر چشم شور، وانگه می‌فرمود: ابراهیم علیه السلام دو پسرش اسماعیل و اسحاق را چنین تعویذ میداد.

8- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که از ورد خواندن با جز قرآن و نامهای معروف خدا غدقن کرد، فرمود: این وردها است که سلیمان بن داود علیه السلام با آنها پری و جانور را میگرفت و بند میکرد.

9- و از او است که فرمود: ورد خواندن نیست مگر برای سه چیز: زهر نیشداران، چشم زدن و خونی که بند نیاید.

10- و از او علیه السلام که فرمود: نه عدوی است، نه بدفالی و نه هام، چشم زدن درست است، و خوش فالی هم درست است، و چون یکی از شماها آدمی یا حیوانی یا چیزی دید و خوشش آمد باید بگوید: آمنت بالله و صلی الله علی محمد و آله که چشمش آن را زیان نزند.

11- و از او است صلی الله علیه و آله و سلم که نهی کرد از تائم و تیول و تائم دعا یا مهره یا جز آنست که در آویزند و تیول دعای مهر و محبت میان زن و شوهر است چون کهنات و مانند آن و از جادو نهی کرد.

توضیح: در نهاییه است که آن حضرت فال خوب میزد و فال بد نمیزد و فال خوب را دوست میداشت چون برای مردم امید بخش بود و چون مردم از هر سبب ضعیف یا قوی بسودی از خدا امیدوار شوند خوبست و نومیدی بد است، و بدبینی و توقع بلاء بد است و خوش فالی اینست که کسی بیمار است و از دیگری لفظ سالم می‌شنود و امید سلامت بدش می‌آید یا چیزی گم کرده واجد شنود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 17

و امید بیافتن در دلش افتد.

و در حدیث عبد الله «التَّمَائِمُ وَالرَّقِي مِنَ الشَّرِكِ» گفته: تَمَائِم: مهره‌ها است که عرب بکودکان خود می‌آویختند که چشم نخورند و اسلام آن را باطل کرد.

و شرک دانست چون میخواستند با آن مقدر خدا را دفع کنند و دیگری را اثر بخش دانند و در حدیث عبد الله است که توله از شرک است و آن جادو و چیزبست که زن را نزد شوهر خود محبوب سازد، اثر خواستن از آن در برابر تقدیر خدا شرک است.

12- در شهاب که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر فرمود: دعا اثر ندارد جز از زهر یا چشم زدن در ضوء گفته: در این سخن اشاره دارد بدان چه زنان عرب دعوی داشتند از بریدن زن و شوهر با وردهایی که زن رود مرده را بخنده می‌آورد و فرمود: ورد اثر ندارد جز در چشم زخم که از چیزی خوشش آید و خدا دنبال آن آن را دگرگون سازد بر اثر چشم بیننده و خوش آمد او تا دلیل شود که آنچه در دنیا است بقائی ندارد و نعمتش زائل می‌شود.

و آنچه گفتند که چشم زن بچیزی نگردد و پرتو دیدش در آن اثر کند پذیرا نیست زیرا، میدانیم پرتو لطیف در آهن و سنگ اثر نتواند و نه جز آنها بلکه همه اینها کار خداست بر سبیل لطف و آگهی باینکه نعمت دنیا زوال پذیر است و دعائی که در آن نام خدا تعالی یا نام رسولش یا آیه‌ای از قرآنست درمان آنست، و هم از زهر جانوران گزنده که شد نیست، و جز آنها نیرنگها است که بوسیله آن مال مردم را میگیرند.

و مقصود این نیست که ورد و دعای حق درمان دردها نباشد بلکه مقصود این است که رقیه در این دو چیز اثر کامل دارد چنانچه مقصود از قول او (ص) «لا سيف الا ذو الفقار» نفی شمشیر کامل است و روایت است که مردی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله چه کشیدم از کژدمی که دیشبم گزید: فرمود: هلا اگر سر شب گفته بودی «پناه برم بکلمه‌های تمام خدا از شر آنچه آفریده» بتو زبانی نداشت و از ابن عباس است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بما یاد داد که بگوئیم برای همه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 18

دردها «بسم الله الاكبر أعوذ بالله العظيم، من شر عرق نعار، و من شر حر النار» سود حدیث اینست که ورد و دعاء در جز چشم زدن و زهر جانور گزنده سودمند نیست و راوی حدیث جابر است- ره- 13- در شهاب که فرمود صلی الله علیه و آله: راستی چشم مرد را بگور کند و شتر را بدیک.

در ضوء پس از شرح پیش گفته: چشم چه میتواند بکند، اگر خود چشم اثری داشت، شور چشم میتوانست با دید خود دشمن خود را نابود کند و چنین نمیشود چشم خود جدا از تن جماد است و چه کار تواند؟ فلاسفه در اینجا سخن دارند که

نخواستیم آن را درنوردم، سود حدیث آگهی بر اینست که خدا تعالی بسا نعمتی را که پسند آدمی است دگرگون سازد برای قدرت‌نمائی و عبرت بنده‌ها، راوی حدیث جابر است.

14- در احتجاج (185) زندیق از امام ششم در ضمن پرسشهایش گفت: بمن بگو مایه جادو چیست؟ چگونه جادوگر کارهای شگفت آور تواند؟ فرمود: جادو بچند راه می‌شود؟ یکی چون پزشکی که بر اثر دارو است در جادوگری هم برای هر دردی درمانی بدست آوردند، یکی نیرنگ و فریب است، یکی تردستی و سرعت در کار است یکی هم بکمک یاران شیطان‌یست، گفت: دیوها از کجا جادو آموختند؟ فرمود: از آنجا که پزشکان پزشکی آموختند، برخی بآزمودن و برخی به اندیشه و علاج.

گفت چه گوئی در باره دو فرشته: هاروت و ماروت و آنچه مردم گویند که آنها جادو بآدمی یاد میدادند؟ فرمود: آنها برای آزمودن بشر بودند و تسبیحشان این بود که آدمی امروز چنین و چنان کند چنین خواهد شد، و اگر با فلان چیز عمل کند چنین خواهد شد و هم رشته‌های دیگر جادو را میگفتند و مردم از آنها یاد می‌گرفتند، و هر دو میگفتند بمردم «همانا ما وسیله آزمایشیم از ما یاد بگیری آنچه زیانتان دارد و سود ندارد» گفت: جادوگر میتواند بجادو آدمی را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 19

سگ یا الاغ کند یا جز آن؟

فرمود: او ناتوانتر است از این کار و از اینکه آفرینش خدا را دگرگون سازد، کسی که چنین کند در آفرینش شریک خدا تعالی باشد و خدا بخوبی از آن برتر است، اگر جادوگر چنین توانائی داشت از خود پیری و درد و بیماری را دور میکرد و سفیدی را از سر و فقر را از خانه‌اش میزدود.

و راستی یک جادوی بزرگ همان سخن چینی است که دوستان را از هم ببرد و یاران صمیمی را دشمن هم کند، خونریز و خانه ویران کند و پرده‌ها بدرد، سخن‌چین بدتر کسی است که بر زمین گام نهد، بهتر تعریف جادو اینست که چون پزشکی است جادوگر با مرد کاری کند که از مجامعت زن دور افتد و پزشک میتواند آن را درمان کند.

15- در تفسیر الفرات: بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که لبید بن اعصم یهودی و ام عبد الله یهودی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جادو ساختند در یازده گره و آن را میان پوسته گل خرما نهادند و در چاهی میان یکی از دره‌های مدینه زیر سنگی سپردند که پله چاه بود، و پیغمبر از خوردن و نوشیدن و شنیدن و دیدن و نزدیکی با زنان واماند.

و جبرئیل آمد و سوره معوذتین را آورد و گفت: ای محمد چه شده است تو را گفت: نمیدانم، حالم این است که می‌بینی گفت: ام عبد الله و لبید بن اعصم تو را جادو کردند، و آن را بوی گزارش داد و جای آن را وانمود، آنکه جبرئیل خواند:



بسم الله الرحمن الرحيم قل أعوذ برب الفلق، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را خواند و یک گره باز شد، و پیوسته او خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواند و گره باز شد تا یازده آیه خواند و یازده گره باز شد و پیغمبر برخاست نشست امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آنچه را جبرئیل گفته بود بوی باز گفت و فرمود برو و جادو را بیاور و آورد و پیغمبر آن را شکست و بر آن تف کرد، و لبید و ام عبد الله را خواست و فرمود: برای چه این کار را کردید و بر لبید نفرین کرد که خدایت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 20

تن درست از دنیا بیرون نبرد.

گوید: مردی توانگر بود و پسر بچه‌ای که گوشواره‌ای با ارزش یک اشرفی داشت بوی گذر کرد و لبید گوشواره‌اش کشید و گوشش را درید، و پیغمبر او را دستگیر کرد و بجرم دزدی دستش را برید.

گویم: سخن در باره اثر جادو در پیغمبران و ائمه علیه السلام گذشت و مشهور این است که در آنها اثر ندارد.

در دعائم الاسلام مانند آن را بسندش آورده و در آخرش دارد که دستش بریده شد و داغ شد و از آن مرد.

16- در طب الائمه: بسندی از امام ششم علیه السلام قریب بهمین را آورده و گفته جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای محمد! گفت لبیک ای جبرئیل، گفتش فلان یهودی تو را جادو کرده و در فلان چاه سپرده، بر سر چاه بفرست آن کسی که بیشتر از همه مردم مورد وثوق تو است و در چشمت بزرگوارتر است و همگان خود تو است تا آن جادو را برایت بیاورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام را گفت برو سر چاه «دزوان» که جادوی لبید بن اعصم یهودی برای من در آنست و آن را بیاور.

علی علیه السلام فرمود: رفتم و در چاه فرو شدم و ناگاه آب چاه بر اثر جادو مانند آب حناء شده بود و با شتاب آن را جستم تا بتک چاه رسیدم و بدست نیاوردم، آنها که با من بودند گفتند در آن چیزی نیست بالا بیا گفتم: نه بخدا، دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم و باور من باو چون شما نیست یعنی نسبت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

آنگاه بدقت جستجو کردم و حقه‌ای یافتم و نزد پیغمبر آوردم، فرمود: بازش کردم و در آن تیکه‌ای از بن شاخه خرما بود و بر آن زه کمانی بود که 11- گره داشت.

جبرئیل آن روز دو سوره قل اعوذ را آورده بود برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن حضرت فرمود: ای علی آنها را بر زه بخوان و او هر آیه میخواند یک گره باز میشد تا همه باز شدند و خدا عز و جل جادوی پیغمبر را باطل کرد و خوب شد و روایت است که

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 21

جبرئیل و میکائیل هر دو نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و یکی سمت راست و دیگری سمت چپش نشستند، جبرئیل بمیکائیل گفت: این مرد چه دردی دارد؟ میکائیل گفت جادو شده، جبرئیل گفت: که او را جادو کرده گفت: لبید بن اعصم یهودی و حدیث را تا آخر باز گفت (طب 113-114).

17- در طب (114): بسندی تا امام پنجم علیه السلام که راستی جادو گران را تسلط بر چیزی نیست مگر چشم زدن.

18- و از امام صادق علیه السلام که پرسش شد از اینکه معوذتین از قرآنند، فرمود از قرآنند، مردی گفت: در قرائت ابن مسعود از قرآن نیستند و نه در مصحف اویند امام علیه السلام فرمود: ابن مسعود خطا کرده یا فرمود: دروغ گفته آن مرد گفت یا بن رسول الله آنها را در نماز واجب یومیه بخوانم؟ فرمود: آری، آیا میدانی معنی معوذتین چیست و برای چه فرود آمدند؟ برای اینکه لبید بن اعصم یهودی رسول خدا صلی الله علیه و آله را جادو کرد، ابو بصیر گفت بآن حضرت: این چه بوده و جادویش چه اثری کرده؟

امام فرمود: آری پیغمبر میخواست جماع کند و نمیشد و میخواست از در برود و آن را نمی‌دید تا با دست میسائیدش، جادو اثر دارد ولی جز بر چشم و فرج تسلطی ندارد، و جبرئیل آمد و بآن حضرت گزارش داد، و علی علیه السلام را خواست و او را فرستاد تا از چاه ازوان (ذروانش خ ب) بر آورد و دنباله حدیث را آورده با طول آن تا- پایان.

19- و از همان: (121) بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که از چیزی که برادرش دارد خوشش آید از آن چشم بهم نهد که چشم زدن درست است و اثر دارد.

20- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که: اگر گورها را بشکافند برای شما البته بنگرید که بیشتر مرده‌های شما برای چشم زدن مردند، زیرا اثر چشم درست است بدان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چشم اثر دارد و هر که خوشش آید از چیزی که برادرش دارد باید در باره آن خدا را بیاد آورد، که با یاد خدا

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 22

زیانی بدان نرساند.

21- و از همان: بسندی از حلبی که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از دعائی که بجادو زده آویزند، فرمود: پدرم در آن گناهی نمیدانست.

22- در مکارم (445) از معمر بن خلاد که من در خراسان ناظر هزینة امام هشتم علیه السلام بودم و بمن فرمود: عطریه غالیه برایش بخرم و چون گرفتم آن را خوش داشت و بدان نگریست و بمن فرمود: ای معمر چشم زدن درست است در یک برگی سوره حمد و قل هو الله و معوذتین و آیه الکرسی را بنویس و در جلد شیشه بنه.

23- و از همان - ... که از امام ششم علیه السلام روایت است که چشم زدن درست است و تو از آن بر خودت و از خودت بر دیگران در امان نیستی و اگر از آن نگرانی بر چیزی سه بار بگو: ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم.

24- و از او است علیه السلام که هر که از چیزی که برادرش دارد خوشش آید بگوید: مبارک باشد، زیرا چشم زدن حق است.

25- و از همان ... که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چشم مرد را بگور کند و شتر را بدیگ.

26- و فرمود: ورد و دعاء ندارد جز نیش زهردار یا چشم زدن.

27- و از همان (449): از امام صادق علیه السلام که اگر چیزی بر قضا و قدر پیشی میگرفت همان چشم زدن بود.

28- در خصال - 74- بسندی از امام پنجم علیه السلام که: رقیه نباشد جز در سه تا: نیش زهر چشم، خونی که بند نیاید.

29- در جامع الاخبار که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چشم مرد را بگور کند و شتر را بدیگ.

30- در خبر است که اسماء بنت عمیس گفت: یا رسول الله، پسران جعفر را چشم زنند برایشان دعاء بگیرم؟ فرمود: آری اگر چیزی از قدر پیش می افتاد چشم بود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 23

31- در دعوات راوندی: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که مردم بچیزی چشم برنیارند جز که خدا آن را پست سازد.

32- در نهج: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مردم بچیزی نگویند چه خوش است جز اینکه روزگار برایش روز بدی در کمین دارد.

بیان: روز بدی در کمین دارد، کنایه است از اینکه مردم سبب پست شدن آن را ندانند و ناگهانی آید یا اینکه از نپائیدن شکوفانی دنیا غفلت میورزند. و محتمل است این خبر و خبر پیش اشاره باشند باثر بد چشم که گذشت، و بسا بیان وضع

دنیا است که چون پایان بلندی رسد بناچار سرنگون شود، و بکاستی و نیستی برگردد و خوشا گفتن مردم و چشم دوختن بدان گواه رفعت و کمال آنست و نشانه سقوط و نیستی.

و بخاطر آید که آنچه از اخبار هم که در اثر بخشی چشم وارد است اشاره بهمین معنا باشد گرچه از برخی آیات و اخبار بدور است ولی ممکن است بدان تفسیر شوند چنانچه بر بینادلان نهان نیست، و آنچه در باره ذکر خدا در آنها آمده با آن منافات ندارد بلکه مؤید آنست، زیرا یاد خدا مایه پایداری نعمت است، و الله يعلم حقائق الامور.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 24

### نقل سخن دانشمندان و تحقیق در آن

بدان که اصحاب ما و مخالفین در باره جادو اختلاف نظر دارند که آیا واقعی است یا توهمی است، اینک برخی سخنان آنها، شیخ- قده- در خلاف گفته:

جادو واقعی است، و میتواند ببندد و اثر کند و بکشد و بیمار کند و چلاق کند و میان شوهر و زنش جدائی افکند، و بسا مردی در عراق با جادو کسی را در خراسان بکشد، اکثر دانشمندان و ابی حنیفه و یارانش و مالک و شافعی بدین عقیده دارند.

و ابو جعفر استرآبادی گفته: جادو واقعیت ندارد و صرف خیال و شعبده است و مغربی از اهل ظاهر هم موافق او است و منم آن را تقویت مینمایم، و دلیلش قول خدا تعالی است «بناگاه ریسمانهای آنان» تا آخر آیه 86 سوره طه، چون جادوگران از ریسمانها مار ساختند و از جیوه انباشتند و وعده گاه را آفتابی معین کردند تا جیوه بجنبش آید، و بخیال موسی افتاد که آنها مارانند و واقعیته نداشتند و این در گرمای سخت بود و موسی عصا افکند و جادوی آنها بیهوده شد و باو گرویدند.

و نیز کسی از ما نتواند بی پیوست در دیگری اثر نهد و چگونه کسی از بغداد بکسی که در حجاز یا دورتر است اثر کند و این مخالف گفته خدا تعالی «ولی شیاطین کافر شدند که بمردم جادو آموختند 102- البقره» نیست چون، منکر آن نباشیم، و منکر اثر واقعی هستیم که جادوگران دعوی کنند، و اما خیالسازی را منکر نیستیم، سپس روایت عایشه را در باره جادوگران پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده و گفته: اینها اخبار آحادند و بکار این مسأله نمیخورند با اینکه از عائشه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را جادو کردند و در او اثر نکرد و با آن معارض است.

سپس- قده- گفته: چون اعتراف کند که کسی را کشته با جادو عمدا قصاص ندارد و ابو حنیفه هم چنین گفته: و شافعی گفته: قصاص بر او باید، دلیل ما اصل برائت است، و قصاص در اینجا نیاز بدلیل خاص دارد.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 25

بعلاوه گفتیم که کسی نمیتواند بی واسطه دیگری را بکشد جز اینکه زهر باو خوراند و جادو مانند زهر نیست و اصحاب ما روایت کردند که جادوگر را باید کشت برای اینکه مفسد فی الارض است، و حد او قتل است.

و علامه - نور - گفته است در تحریر: سحر گره زدن و سخن پرانی یا نوشتن و کار کردیست که در بدن مسحور اثر کند یا در دلش و خردش بی واسطه و مباشرت، و بسا بکشد، بیمار کند، میان زن و شوهر جدائی آورد و آنها را با هم دشمن کند، یا دوستی میان دو کس آورد، و آیا حقیقت دارد یا نه؟ مورد نظر است.

وانگاه گفته: جادوئی که کشتن را باید آنست که در عرف جادو شمرند چنانچه اموی در کتاب مغازی خود گفته: نجاشی جادوگران را خواست و در آلت عماره بن ولید دمیدند و دیوانه شد و با وحشیان بیابان گرد شد و پیوسته با آنها بود تا حکومت عمر بن خطاب و یک آدمی او را دستگیر کرد، عماره باو گفت: مرا آزاد کن و گر نه بمیرم، و رهایش نکرد و همان ساعت مرد.

و گفته اند: یکی از امیران زن جادوگری را دستگیر کرد و شوهرش دیوانه وار بدنالش آمده و گفت: باو بگوئید مرا رها کند، گفت رشته و یکتا در برابم بیاورید و آوردند و بر روی آن نشست و گره میزد و یکباره در او را از جا پراند و نتوانستند او را بگیرند و نمونه های دیگری دارد.

اما آنچه بر غش کرده خواند و پندارد جن را تسخیر کند. حکمی ندارد، و آنکه بوسیله قرآن و دعا و قسم دادن جادو را باطل کند عیب ندارد و اگر با جادو جادو را باطل کند حرام است گرچه حکم حرمت مورد اشکال است. در جای دیگر از آن گفته: آنچه شیخ برگزیده اینست که جادو حقیقت ندارد، و در احادیث آمده که حقیقت دارد، و بنا بر این اگر با جادو کسی را کشت در قصاص اشکال است و اقرب حکم بدیهه است تا پایان آنچه گفته.

در منتهی مانند سخن نخست را دارد و بدنالش گفته: اختلاف دارند که حقیقت دارد یا نه؟

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 26

شیخ - ره - گفته: نه همانا خیال آور است و این گفته برخی شافعیه است، شافعی گفته: حقیقت دارد.

و پیروان ابی حنیفه گفتند: اگر بوسیله چیزی باشد که بتن جادو شده رسد مانند دود و بخار رواست که در او اثر کند به کشتن و بیماری یا جدائی زن و شوهر و منع از وطی یا دشمن شدن با هم یا دوست شدن ولی این اثرها بی رسیدن چیزی بتن جادو شده روا نیست و صحت ندارد.

و آنگاه دلیل آوردن هر دو جانب را از آیه «یخیل إلیه» و سوره الفلق، یاد آورده و گفته: جمهور از عایشه روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله جادو شد تا اینکه میدید کار نکرده را کرده و روزی بوی گفت بنظرم خدا پاسخ مرا داد و دو فرشته آمدند و یکی سمت سرم نشست و یکی نزد پاهایم و گفت: درد این مرد چیست؟

و او پاسخ داد جادو شده، گفت: چه کسی جادوش کرده؟ گفت: لبید بن اعصم یهودی در شانه و موی دم شانه در پوست گل خرما در چاه ذی ازوان، بخاری آن را روایت کرده.

و در این حدیث جادو را ثابت کرده. این گفته نزد من باطل است و روایات ضعیف است بویژه روایت عایشه، چون محال است که جادو در پیغمبران علیهم السلام درگیرد، سپس گفته: اگر جادو حقیقت باشد همانست که در عرف جادو باشد و آنکه دو داستان نجاشی و زن جادوگر را نقل کرده و گفته اینها و مانند آنها چون بستن شوهر از زن که نتواند او را بکند جادوی مورد اختلاف است، ولی دعا خواندن بر غش کرده تا به شود در این حکم در نیاید. و آن جادو نزد من بیهوده است و یاوه و از خرافات.

شهید رفع در دروس گفته: حرام است کهانت و جادو با گفتن و نوشتن و طلسم و دود با گیاهان اختران و ریاضت کشیدن و صورت‌گری و گره زدن و دمیدن و قسم‌ها و وردهای نامفهوم و زیان رساندن بدیگران، و تسخیر فرشته و پری و دیو در کشف نهان و درمان بیمار از جادو و هم تسخیر ارواح بوسیله وسیط مانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 27

کودک و زن و کشف نهان از زبانش.

و از جادو است نیرنجات که استخراج خواص امتزاجات و اسرار ماه و خورشید و طلسمات هم بدان پیوست است که ترکیب قوای عالیه و سافله است برای پدیده‌های ناشناس، همه این کارها و کسب با آنها حرامند، و بیشتر گویند حقیقت ندارد و حرف خیال‌آوریست، یا بیشترش خیال‌آوریست و برخی حقیقی و خدا تعالی در داستان جادوگران فرعون آن را بزرگی ستوده، و از خیال‌آوری است نمود خیالاتی در حس مشترک برای اثر گزاردن در چیز دیگر که بسا بچشم هم آید.

و اما کیمیا کاری با زدن فلز با جیوه و کبریت و زاج، و روکش‌ها با موی و تخم و زهره و ادهان که کار جهال است حرام است، تبدیل فلز بفلز دیگر با اکسیر یا آتش نرم یا سنجش نسبت وزن آنها با هم معلوم نیست درست باشد، و اجتناب از همه آنها اولی و احری است.

(و از شهید ثانی هم در شرح جادو نزدیک بهمان شرح شهید اول را نقل کرده که دنبالش گفته) یاد گرفتن همه اینها و مانند آنها و بکار زدن و آموختن آنها حرام است و کسب با آن هم حرام و نارواست و آنکه حلالش شمارد کشته شود،

ولی یاد گرفتن برای خود نگهداری یا دفاع از مدعی پیغمبری بوسیله جادو ظاهرا جائز است بسا واجب کفائی است چنانچه در دروس گفته و ابطال جادو با قرآن و قسم جائز است چنانچه در روایت قلا وارد است.

و آیا حقیقت دارد یا نمایش خیالی است بیشتر بدوم معتقدند ولی مورد اعتراض است ولی اثرش در بسیاری از مردم واقعیت دارد، و اثر وهم در آنجا است که پذیرا آن را از پیش بداند و ما اثر آن را در کسی که هیچ شعوری بدان نداشته دریبیم تا آنجا که از آن زیان بیند، و خیالافکنی در نمود حرکات مارها و پریدن اشیاء و مانند آن ممکن است نه در اثر هر جادو و احضار جن که امریست معلوم و ردش روا نیست.

سپس گفته: کهانت کاریست که سبب تسخیر پریست تا آنجا که برایش خبرگزاری

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 28

کند و نزدیک بجادوگریست باز گفته شعبده را تعریف کرده‌اند که تردستی و نمایش کارهای شگفت‌آور است که چشم بندی است برای سرعت حرکت.

میگویم: محقق اردبیلی هم در شرح ارشاد مانند این را گفته و گفته ظاهر اینست که اثر واقعی دارد نه اینکه صرف توهم است و از این رو در کسی که از آن بی‌خبر است اثر کند و بی‌حقیقتی آن اینست که جانور ساز نیست و جانور نما است که خدا فرموده «بخیالش افتاد از جادوی آنها که آنها میشتابند، 66- طه» با اینکه این بحث اثر عملی ندارد، زیرا شکی نیست که در هر صورت عقاب دارد، دیه دارد و غرامت هر خسارت که جادوگر ببار آورد بعهد او است.

ابن حجر در فتح الباری «پس از تفسیر چشم شوری» گفته: چشم با خوش آمدن آمیخته بجسد بطبع خود دیده شده را دچار زیان سازد، و این اثر بخشی بر برخی مردم مورد اشکال شده و گفتند چگونه چشم از دور بچشم خورده اثر کند، جواب اینست که طبع مردم گوناگونست و بسا زهری از چشم شور بوسیله هوا بچشم خورده اثر کند.

و از یک شور چشمی حکایت است که چون چیزی را بینم و از آن خوشم آید دریابم که حرارتی از چشمم برآید، و این نزدیک بوضع حائض است که اگر دست در کاسه شیر نهد آن را فاسد کند و اگر پاک باشد فاسد نکند، و اگر بیستان در آید دست نزده بسیاری از پنبه‌ها فاسد شوند، و از این بابست که کسی بچشم درد کن نگردد و چشمش درد گیرد، و در برابر دهن یاوه دهن یاوه گیرد، ابن بطال چنین گفته:

خطابی گفته: در حدیث است که چشم اثر دارد و این گفته مادیین را باطل کند که گویند جز آنچه حواس دریابند حقیقت ندارد.

ماذری گفته: مادیین گفتند از چشم شور نیروی زهرناکی تراود و به چشم خورده رسد و او را بکشد یا فاسد کند مانند اثر کردن زهر از چشم افعی، و اثر کردن تنها از این نیست بلکه بعقیده اهل سنت اثرش کار خداست که هنگام برابری با چشم شور شیوه او است، و آیا در این میانه مایه نهانی هم هست یا نه؟ بسا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 29

باشد ولی دلیلی ندارد.

و فلاسفه اسلامی به پیروی مادیین گویند ماده لطیف ناپیدائی از دیده شور چشم برآید و بسوراخهای تن چشم خورده خرد و آنکه خدا هلاکش کند مانند زهر خورده، در دعوی قطع خطا گفتند گرچه جای احتمال هست - پایان -.

و این سخن درستی است ولی ابن عربی بسختی منکر آنست، و گفته‌اند زهر چشم شور چشم است که با خیره شدن تف آن بچشم خورده رسد مانند تف زهر افعی که بکسی پیوندد.<sup>۱۳۳</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 7؛ ص 29

یکم را رد کرده به اینکه اگر اثر دیده بود در هر حال بود و چنین نیست و دوم را باینکه زهر افعی جزء آنست ولی شور چشم زهر ندارد جز بدیدن و آن خارج از او است.

و گفته حق اینست که اثر چشم آفرینش خداست در هر جا خواهد و بسا آن را بواسطه استعاذه یا جز آن دفع کند و یا پس از وقوعش بدعا و غسل و جز آن پاک کند - پایان سخن او - و در کلام او هم اعتراض هست زیرا آنکه بافعی مثل زده مقصودش این نیست که بچشم زده بچسبد و زهرش باو رسد بلکه مشهور است که یک نوع افعی باشد که با دیده آدمی را بکشد و شور چشم هم چنین است، و مقصود خطابی تاثیر مادی نیست که فلاسفه گویند بلکه اثر خداست در چشم زدن شور چشم.

و بزاز بسند حسن از جابر آورده که بیشتر مردنها پس از قضاء و قدر خدا از نفس است و راوی گفته مقصود چشم زدنست، و شیوه خداست که بسا نیرو و اثر بجسم و روح داده چنانچه کسی که به محتشمی نگردد شرم کند و چهره‌اش سخت سرخ شود که پیشتر نبوده و نزد دیدن ترس آور زرد شود، و بسیاری مردم با دید آن ترس بیمار شوند و ناتوان، و این همه برای اثریست که خدا بروح داده و چون پیوست با دیده دارد بدان وابسته گردد و خود آن اثر ندارد.

<sup>123</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.



و همانا اثر از روح است و ارواح در طبع و نیرو و خاصیت گوناگونند،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 30

و برخی از آنها بمجرد دیدن در تن اثر کنند بی پیوست برای اینکه پر خبیث هستند و خباثت دارند.

و خلاصه تاثیر خدائی به پیوست جسمانی منحصر نیست و گاهی بآنست و گاهی بمقابله و گاهی بهمان دید و یک بار هم بتوجه روح چنانچه از دعاء و ورد و التجاء بخدا پدید گردد، و یک بار هم بوهم و خیال و آنچه از چشم شور برآید یک تیر معنویست که اگر بتن بی دفاع رسد در آن اثر کند و گر نه بی اثر گردد و بصاحبش برگردد چون تیر کمان.

در بیان سحر گفته: راغب و جز او گفتند: جادو بچند معنا آمده:

1- لطف و نازک کاری که گویند کودک را جادو کردم یعنی فریستم و بسوی خود کشیدم و هر که دلبری کند جادو کرده و شاعران چشم جادو گویند که دلفریب است و اطباء گویند طبیعت جادوگر است و خدا هم فرموده «بلکه ما مردم سحر شده ایم، 15- الحجر» یعنی روگردان از معرفت و حدیث «ان من الییان لسحرا» هم از این باب است.

2- فریب و خیال افکنی بی حقیقت چون چشم بندی و تردستی که خدا تعالی بدان اشارت کرده «یخیل إلیه من سحرهم أنھا تسعی، 66- طه» و هم فرمود:

«سحروا أعین الناس - چشم مردم را جادو کردند، 116- الاعراف» و از این رو موسی را جادوگر نامیدند، و برای آن از خاصیت چیزها چون سنگ مغناطیس کمک گیرند.

3- کارهائی بیاری دیوان و نزدیکی با آنان که خدا فرموده «ولی کافر شدند دیوها و آموختند بمردم جادو» 102- البقره».

4- کاری به گفتگو با کواکب و همکاری با روح آنها بیندار خودشان ابن حزم گفته: از جادو است طلسم سازی چون نقش صورت کژدم در مهر هنگام قمر در عقرب که برای کژدم زده خوبست، و بعضی هم از دیوان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 31

یاری جویند و هم از اختران و پندارند نیرومندتر است.

جادو را بابزار آن گویند و بکار جادوگر هم، و ابزارش گاهی تنها یک معنا است چون ورد و دمیدن و گاهی صورت دیدنیست چون پیکر سازی جادو شده و گاهی هر دو و آن رساتر است.

در باره جادو اختلاف است که آیا خیال سازیست و بس یا حقیقت هم دارد.

نووی گفته: درستش اینست که حقیقی است و جمهور بدان معتقدند و هم عامه دانشمندان و قرآن و سنت مشهوره دلیل آنند- پایان- و گفتگو در اینست که بجادو انقلابی در خارج می شود یا نه؟ کسی که آن را خیال افکنی داند گوید نه، و کسانی که واقعی دانند اختلاف دارند که آیا بس مزاج را دگرگون کند و بیمار سازد یا ذات را هم دگرگون کند و مثلا بیجان را جاندار و بر عکس، بیشتر همان نخست را گویند و گروهی اندک دوم را و اگر منظور توانائی خداست که مسلم است و اگر وقوع آن باشد جای گفتگو دارد و بسیاری از مدعیانش نتوانستند دلیلی بر آن بیاورند.

خطابی گفته: مردمی جادو را بکلی منکرند، و گویا نظرش آنهائند که آن را تنها خیال افکنی دانند و گر نه مکابره است، ماذری گفته: جمهور علماء جادو را ثابت و واقعی دانند و برخی گفتند تنها خیال بیهوده است و آن مردود است چون نقل جادو را اثبات کرده و عقل هم منکر نیست که خدا تعالی با کار جادوگر خرق عادت کند مانند اینکه اطباء داروئی که خودش تنها زیان دارد با ترکیب با داروهای دیگر سودمندش کنند.

و گفتند اثر جادو بیش از آن نیست که خدا فرموده: «آنچه میان مرد و همسرش جدائی افکنند، 102-البقره» چون در مقام هراس آمده و اگر اثر بیشتر داشت میفرمود، ماذری گفته از نظر عقل مانعی ندارد که اثر بیشتری داشته باشد و گفته: آیه در منع زیاده نص نیست.

و آنگه گفته: فرق میان جادو با معجزه و کرامت اینست که جادو نیاز برنج

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 32

اوراد و کارهائی دارد و کرامت نیازی ندارد و بسا خود بخود واقع شود و امتیاز معجزه از کرامت اینست که برای اثبات نبوتست.

امام الحرمین دعوی اجماع کرده که جادو از جز فاسق نشود و کرامت از او میسر نیست: و نووی در زیادات روضه از مستولی (مستوفی خ ب) ماندش را آورده و سزد که از حال کسی که خرق عادت کند اعتبار گیرند اگر دیندار و پرهیزکار است خرق عادتش کرامت است و گر نه جادو است که با دیوان سر و کار دارد.

قرطبی گفته: جادو نیرنگ سازی است که وسیله کسب است جز اینکه نازک کاریست و جز افرادی یگانه بدان پی نبرند، مایه اش شناخت اشیاء و دانستن ترکیب آنها است در وقت مخصوص، بیشتر خیال اندازیهها است که حقیقت ندارد در نزد کسی که نمیفهمد بزرگ نماید چنانچه خدا تعالی در باره جادوگران فرموده «آوردند جادوئی بزرگ 116- الاعراف، سپس گفته: حق اینست که برخی جادوها اثری در دلها دارند و مهر یا دشمنی آرند، و خیر و شر برآرند در تنها بدرد و بیماری و آنچه مورد انکار است اینست که جادو بیجان را جان دهد یا برعکس و مانند آنها- پایان- شارح مقاصد گفته: جادو نمایش خارق عادتست از نفسی بد و خبیث بواسطه کارهائی مخصوص که آموزش و شاگردی دارند، و از این رو از معجزه و کرامت جداست، امتیاز دیگر جادو اینست که طبق پیشنهاد نیست و در زمان و مکان و شرائط ویژه ایست،

و معارضه بردار است و مانندش آرند، و جادوگر فسق آشکار کند و از برون و درون پلید است و رسوا در دنیا و دیگر سرا، و جز آنها از وجوه امتیاز و جادو نزد اهل حق ثابت است عقلا و شرع آن را ثابت کردند و همچنانست چشم زدن. معتزله گفتند جادو خواست چیز است که حقیقت ندارد چون شعبده که از تردستی یا نیرنگ نهانیست دلیل ما بر جواز همانست که در باره اعجاز گذشت که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 33

خود ممکن است و قدرت خدا شامل که آفریدگار او است و جادوگر ابزار کار و کاسب و بعلاوه مورد اجماع فقهاء است و همانا اختلاف در حکم آنست و وقوعش دلایلها دارد.

1- قول خدا تعالی «می آموزند بمردم جادو را تا آخر آیه 102-البقره» که اشعار دارد باینکه در حقیقت ثابت است و مجرد اراده و ظاهر سازی نیست و اثر بخش در آن تنها خدا تعالی است.

2- سوره الفلق که جمهور مسلمانان اتفاق دارند که در باره جادو کردن لبید بن اعصم یهودی رسول خدا را صلی الله علیه و آله نازل شده تا آنکه سه شب بیمار گردیده.

3- روایت جادو کردن کنیزی عایشه را و هم ابن عمر را که تا سه روز چلاق شده.

اگر گویند: در صورتی که جادو اثر داشت بهمه پیغمبران و نیکان زیان میرسانید و جادوگران پادشاه بزرگی میشدند، چگونه رواست پیغمبر جادو شود با اینکه خدا فرموده «و نگهدارت خدا از شر مردم 67-المائده» و فرموده پیروز نشود جادوگر هر جا آید» و کافران پیغمبر را متهم میکردند که جادو شده و معلوم است که دروغ میگفتند.

گوئیم، جادوگر در هر زمان و در هر جا نیست و حکمش در هر آن و در هر چیز روا نیست، پیغمبر صلی الله علیه و آله معصوم هست از اینکه مردمش نابود کنند یا در نبوتش رخنه اندازند نه از اینکه بدو زبانی رسد یا تنش دردی کشد، و مقصود کفار از اینکه مسحور است این بوده که بجادو دیوانه شده و کیش آنها را وانهاده اگر گویند در داستان موسی فرموده از جادویشان بخیال او آمد که آنان میشتابند، و دلیل است که جادو حقیقت ندارد و همانا خیال افکنی است و ظاهر سازی.

گوئیم: رواست که جادوی آنها چنین بوده با اینکه باز هم حقیقتی داشته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 34

و اگر هم بپذیریم که در این صورت خیال افکنی بوده و دلیل نشود که جادو هیچ واقعیت ندارد.

و اما چشم زدن اثربست در باره نفوس که چون چیزی را خوش دارند آفت بیند، و ثبوتش از مشاهدات است و نیاز بدلیل ندارد و البته پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فرموده «العين حق» چشم زدن درست است مرد را در گور کند و شتر را در دیگ و بسیاری از مفسران آیه و ان یکاد را بدان تفسیر کردند.

گفتند: شور چشمی در بنی اسد بوده و چون سه روز گرسنه میماند بچیزی نمیگذشت که گوید امروز مانندش را ندیدم جز اینکه چشمش میزد، و برخی کفار از پاره‌ای آنان خواستند که آن را در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام دهد و خدا او را حفظ کرد، جبائی بدین سخن اعتراض کرده که آنان نظر خوش نداشتند بلکه او را بد و دشمن میداشتند و جوابش اینست که او را در شیوائی و صفات دیگری میستودند و گر چه از نظر دین دشمنش میدانستند.

سپس معتقدان بجادو و چشم اختلاف دارند که یاری جستن از دعا و تعویذ و آویختن مهره و دمیدن و مسح کردن برای دفاع از آنها رواست یا نه؟ و جواز همه مناسبتر، و مسأله فقهی است - پایان - من گویم: آنچه از اخبار و آیات گذشته برای ما روشن شده اینست که جادو در پاره‌ای اشخاص و ابدان اثر دارد در مهر و دشمنی و اندوه و شادی، و اما اثر در زنده کردن یا قلب حقیقت که آدمی را جانور کند ندارد بی تردید، و آنها از معجزاتند و هم مانند آنها چون بهبودی کور مادر زاد و پیس و انداختن دست سالم یا چسبانیدن دست بریده یا بر آوردن آب بسیار از میان انگشتان یا سنگ و مانند آن.

و ظاهر اینست که اثر در مردن هم ندارد. زیرا دور است که آدمی بتواند کسی را بی زدن و زخم و فشار تن بکشد گرچه خدا میتواند این اثر را بچیزی دهد و از آن غدقن کند، چنانچه می را مست کننده ساخته و از نوشیدنش غدقن کرده،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 35

و آهن را برنده و از بکار بردنش بناروا غدقن کرده و هم اثر بیمار کردن هم از جادو دور است گرچه استبعادش کمتر است.

اگر گفته شود: با روا بودن اثر جادو بسیاری از معجزه‌ها در تردید جادو درآیند.

گوئیم: گذشت که معجزه بی‌ابزار است و آنی و نیاز بمرور زمانی ندارد بخلاف جادو که بدست نیاید جز پس از بکار بردن این امور و گذشت زمان و فرق میان معجزه و جادو نزد جادوشناس روشن است و از این رو برخی اصحاب یاد گرفتن جادو را واجب کفائی دانسته، و از شیخ بهائی روایت است که اگر آب با مشت بسته و انگشتان بهم چسبیده از میان انگشتان پیغمبر صلی الله علیه و آله برآمده بود احتمال داشت جادو باشد ولی با دست باز و انگشت گشاده احتمال جادو ندارد، و این نزد استاد جادوان روشن است.

بعلاوه معجزات پیغمبران بوضعی نیستند که جای تردید باشند مگر معاندی زبانی شبهه کند، زیرا بسا جادوگری چند قطره آب از میان انگشتانش یا کفش یا سنگ خردی بر آرد ولی نتواند با زدن عصا نهری بزرگ روان سازد یا مردم و جانوران بسیار را سیراب کند از آب انگشتانش بی تکرار کار و یاری از ابزار، و هر خردمند میداند که این جادو نیست.

و همچنین اگر بر کسی نفرین کند و او بمیرد یا در همان ساعت بیمار شود بدیهی است که جادو نباشد و اما سبب تاثیر جادو نزد جادوگر بخوبی روشن است و دیگران هم کم و بیش میدانند چنانچه در جادوگران فرعون دانستند اثر جیوه بوده و یا تردستی. و اما اثر مهر و دشمنی و اندوه از جادو خدا داد است گرچه آن را هم حرام کرده، و عقل هم آن را منکر نیست و بسا دیوان در آن اثر گذارند، و با توکل و دعاء و آیات و تعویذها اثرش کم شود یا باطل شود.

و از این رو شیوع جادو و کفایت در فترت نبوتها و نهانی اثرشان، و تسلط شیاطین بیشتر بوده است و با نشر نبوت و آثارش و پرتو بخشی انوارش چون این زمانها کمتر شود، زیرا خانه و کاشانه‌ای نیست جز آنکه در آن قرآن بسیار و کتب دعا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 36

و حدیث هست بلکه قرآن و تعویذ یا یک سوره را همه با خود و در حفظ خود دارند.

از این رو در این بلاد اثری از جادوگری نیست جز بندرت میان ابلهان و فاسقان.

و شنیده شده که در بلاد دور دست مانند هند و چین و ترک که کفر ظاهر است و ایمان بی نور وجود دارد.

و اثر کردن جادو در پیغمبر و امام علیه السلام واقع نشده ظاهر اگر چه برهانی بر نشدنش نیست تا آنجا که اخلاص در نبوتش نباشد مانند دیوانگی زیرا در صورتی که خدا برای مصلحت تکلیف کفار را نیرو دهد به زندان کردن پیغمبران و اوصیاء و زدن و زخم کردن و کشتن آنها بدترین وضع چرا نشود توانا باشند بکاری که اثر اندوه و بیماری در آنها کند، ولی چون دانستی جادو با تعویذ و توکل و آیات قرآن دفع شود و آنها سرچشمه‌ی همه‌ی اینها اند اثرش در آنها بسیار دور است، و اخباری که بر آن دلالت دارد بیشترشان عامی و معارض بمثلند و اعتماد بدانها در اثبات مانند این مطلب مشکل است.

و اما آنچه گفتند که در بلاد ترک کاری کنند که ابر و باران زاید اثر کار کفار در این امور آسمانی که مایه نظم جهانیند از پذیرش خرد درست بدور است، و گزارش مورد اعتمادی در این باره بما نرسیده.

و اما چشم زدن، ظاهر بسیاری از آیات و اخبار اینست که هست یا برای اینکه خدا آن را اثر چشم ساخته و توکل و توسل بآیات و ادعیه وارده در باره آن را درمانش نموده یا هنگام چشم رسیدن خدا آن را در چشم زده انجام دهد برای

مصلحتی و ما بمعنای دیگری هم در این باره اشاره کردیم در گذشته، و خلاصه انکار آن بکلی نشدنیست چون مشاهده می‌شود و اخبار بسیار دارد و الله يعلم و حججه حقائق الامور.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 37

## باب دوم در حقیقت جن و احوال آنان

### آیات قرآن مجید

1- الانعام (100) ساختند برای خدا شریکانی از جن با اینکه آنها را آفریده و ندانسته باو پسران و دختران بدروغ وابستند، منزله است و برتر از آنچه وصف کنند.

128-130- روزی که محشورشان کنیم همگی ای گروه جن بسیار از آدمیان را خواستید، و دوستان آدمی آنها گویند: پروردگارا ما از هم بهره بردیم تا باجلی برخورداریم که تو مقرر کرده بودی، فرماید دوزخ جای شما است تا همیشه جز آنچه خدا خواهد، راستی پروردگارت حکیم و پردازنا است و همچینین پهلوی هم در آریم ستمکاران را بسزای آنچه کردند ای معشر جن و انس آیا رسولانی نزد شما نیامدند آیات مرا بشما باز نگفتند و از این روز شما را نترسانند؟ گویند بر خود گواهیم زندگی دنیا آنها را فریب داد و گواه خود شوند که کافر بودند 2- الاعراف -116- چون در افکندند چشم بندی کردند مردم را و بهراسشان انداختند و جادوی بزرگی آوردند.

3- الحجر -27- جن را آفریدیم از آن پیش از آتش پاک.

4- الشعراء -121-123- آیا شما را آگاه کنم که شیاطین بر که فرود شوند فرود شوند بر هر دروغزن گنه کار گوش گیرند و بیشترشان دروغگویند.

5- النمل -10- و برای سلیمان سپاه جن و انس او بسان شد با پرنده‌ها و همه جابر جا شدند.

6- النمل -39- یک جن فرتوت گفت من آن را آورمت پیش از آنکه از جایت برخیزی راستی من بر آن نیرومند و امینم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 38

7- التنزیل - سجده -13- البته پر کنم دوزخ را از جن و آدمی همه.

8- السبأ -12-14- و از جن کسانی بودند که در پیشش کار میکردند بفرمان پروردگارش و هر کدام سرپیچی میکردند از فرمانش عذاب دوزخش می‌چشانندیم، میکردند هر چه میخواست از محرابها و پیکرها و قدحها بمانند و حوض و

دیگهای لنگرانداز ای خاندان داود شکر بکار زنید و کمند بنده‌های بسیار شکر گزارم و چون مرگش را رساندیم بدان آگاهشان نکرد جز جانوری زمینی که عصایش را میخورد و چون برو افتاد جن روشن ساختند که اگر میدانستند غیب در عذاب خواری آور نمی‌ماندند- 41- بلکه میپرستیدند جن را و بیشترشان آنها را باور داشتند.

9- الاحقاف- 18- آنانند که حق گردنگیرشان شد در امتهای گذشته از جن و انس راستی که بودند زیانکار 29 و چون رو آور کردیم بتو چند تن از جن که بشنوند قرآن را، چون حاضر شدند گفتند گوش بدهید و چون پایان یافت برگشتند نزد قوم خود بیم دهنده 30- گفتند ای قوم ما راستی شنیدیم کتابی را که پس از موسی فرو شده و تصدیق دارد آنچه پیش از او است رهنماید بحق و براه راست 31 ای قوم ما داعی خدا را اجابت کنید و باورش دارید تا گناهتان را آمرزد و پناهتان دهد از عذاب دردناک 32 هر که پذیرا نشود داعی خدا را درمانده کن نیست در زمین و جز او نگهداری ندارد، آنها در گمراهی آشکارند.

10- الرحمن- 15- آفرید جن را از زلال آتش 33- ای گروه جن و آدمی اگر توانید از اطراف آسمانها و زمین درآئید درآئید، در نیائید جز با تسلط بر آنها 46- و هر که از مقام پروردگارش ترسد دو جنت دارد 56- 73- نیالوده بدانها پیش از آنها آدمی و نه جنی.

11- الجن- 1- 38- بگو بمن وحی شده که گوش دادند چند تن جن پس گفتند قرآن شگفتی شنیدیم، تا پایان سوره.

#### تفسیر

: رازی در تفسیر کبیر خود (ج 12 ص 15) در آیه «و جعلوا لله شركاء الجن» گفته: آنان که شریک برای خدا گیرند چند دسته‌اند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 39

1- بت پرستان که بتان را شریک پرستش با خدا دانند ولی معترفند که بتها توانائی آفرینش و پدید کردن ندارند.

2- ستاره پرستان که برخی آنها را واجب الوجود دانند و برخی آفریده خدای یگانه جز اینکه خدا تدبیر این جهان را بدانها وانهاده و آنانند که ابراهیم خلیل با ایشان مناظره کرد.

3- کسانی که برای همه جهان از آسمان و زمین دو خدا پندارند، خیربخش و شرانگیز (یزدان و اهرمن) و این آیه حکایت مذهب آنها است، و از ابن عباس روایت است که قول خدا تعالی «و جعلوا لله شركاء الجن» در باره زندیقا نیست که گفتند: خدا و ابلیس دو برادرند، خدا آفریننده آتش و جانوران و چهار پایان و خیر است، و ابلیس آفریننده درنده‌ها، مارها، کژدمها و شرور.

و بدان که این گفته ابن عباس بهترین تفسیر این آیه است، زیرا بنا بر این از این آیه فائده‌ای بیش بدست آید از آنچه در آیات پیش است، ابن عباس گفته:

مؤید این تفسیر است قول خدا تعالی «و ساختند میان او و پریان پیوند نژادی، 158 الصافات» و این معبودها را جن نامیده برای آنکه جن معنی نهانی دارد، و فرشته‌ها و روحانیان هم از دیده نهانند و شاید که آنها را جن خوانند.

و من گویم: این کیش گبرانست و ابن عباس آنها را زنادقه خوانده چون آنان را زنادقه خوانند برای آنکه کتابی که زردشت پندارد از خدا بدو فرو شده زند نام دارد و منسوب بدان زندی است و آن را معرب کردند بزندق و جمع بستند بزنادقه، و عقیده گبران اینست که هر چه خوبی در جهانست از یزدانست و هر چه بدی از اهریمن که در شرع ما ابلیس نام دارد و همان شیطانست.

و خود اختلاف دارند و بیشتر گویند اهرمن آفریده است، و در وضع پدیدشدنش سخنهای شگفتی دارند، و کمترشان گویند او هم قدیم و ازلی است چون یزدان و هر دو گروه او را شریک خدا دانند در تدبیر جهان که خوبی از خدا و بدی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 40

از اهرمن، اگر گویند بنا بر این خدا یک شریک دارد که ابلیس است و چگونه خدا برایش شریکها تعبیر کرد بلفظ جمع.

پاسخ اینست که برای خدا سپاهی پندارند که فرشته‌هایند و برای ابلیس سپاهی از دیوان، و فرشته‌ها بسیار فراوانند و آنان ارواح مقدسند که خیر و طاعت بآدمی الهام کنند، و دیوان هم بسیار فراوانند که پندارهای بد بدلای آدمی اندازند و خدا با سپاه فرشته‌ها با ابلیس و سپاهش در جنگ است و از این رو و خدا شریکان جن تعبیر کرده که بدان معتقدند.

بنا بر این فرموده خدا «و آفریده آنها را» دلیل قطعی است بر فساد عقیده شریک بودن ابلیس با خدا در ملک او بدو تقریر:

یکم: اینکه از گبران نقل کردیم که بیشترشان اعتراف دارند که ابلیس قدیم نیست بلکه پدیده است و هر پدیده آفریدگار خواهد و آن جز خدا نیست و باید دانست که خدا تعالی آفریننده ابلیس است، و چون ابلیس مایه بدیها و زشتیها است بایدشان که خدای جهان آفریننده مایه بدیها و تباهیها باشد، و بنا بر این نمیتوانند بگویند دو خدا باید که یکی خوبی آورد و دیگری بدی چون ثابت شد که خدای خوبی همان آفریننده آنست که بزرگترین بدیها است.

دوم: آنچه در کتب خود بیان کردیم که هر چه جز یکی ممکن ذاتی است و هر ممکن ذاتی حادث است و نتیجه اینست که جز یگانه یکتای حق همه حادثند و باید دانست که ابلیس و سپاهش همه پدید شده‌اند و بود شدند و همان الزام بمیان آید بتقریری که نمودیم.



و گفتند: مقصود آیه کافرانید که میگفتند فرشته‌ها دختران خدایند و آنها را جن گفته چون نهانند از دیده‌ها، و حسن و دیگران گفتند مقصود اینست که جن کافران را به پرستش بتان دعوت کردند و بشرک و آنان پذیرفتند و فرمانشان بردند و از این راه معتقد شدند که جن شریک خداست و حق همان قول نخست است.

«و خرقوا له بنین» فراء گفته: یعنی بدروغ پسرها بخدا وابستند چون نصاری

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 41

و قومی از یهود که گفتند عزیز پسر خداست، و دختر بندان بخدا عربند که میگفتند فرشته‌ها دختران خدایند و اینکه فرموده «ندانسته» آگاهی است بفساد این گفته زیرا فرزند نشانی است که از یکجزء پدر پدید شده، و این تنها در باره کسی است که مرکب باشد و بشود تیکه‌ای از او جدا گردد، و آن در باره یگانه یکتا محال است.

و خلاصه اینکه هر که حقیقت خدا را داند نتواند بگوید فرزند دارد و واژه «ندانسته» اشاره باین حقیقت است (رازی در فساد این قول چند وجه آورده است و آنچه مصنف آورده وجه سوم است و دو وجه اول اینست که خدا باید واجب الوجود ذاتی باشد و فرزندش یا مانند او واجب الوجود ذاتی است پس بخود هست پیوند بدیگری ندارد تا فرزند وابسته او باشد و اگر ممکن الوجود است خدایش آفریده و بنده او است نه فرزند او، و اینست که فرزند باید پس پدر جانشین او باشد و پدری را شاید که نابود گردد و آن که جاوید است فرزند برایش معقول نباشد (از پاورقی ص 47 و 48).

«یوم یحشرهم جمیعاً» یعنی همه آفریده یا همان آدمی و پری را محشور سازد همگان و بجن گوید پر آدمی را گمراه کردید و بدنال خود آوردید و آدمیان عذر خواهند که ما از آنها بهره‌مند شدیم و بدلخواه خود رسیدیم و جن بهره‌مند شدند از فرمانبرداری آدمی تا رسیدیم بروز قیامت (گوید تفسیر آیاتی که بدنال است در کتاب معاد گذشته ...) «و الجان» بیضاوی گفته: یعنی جن و گفتند یعنی ابلیس و رواست که مقصود جنس پری باشد همگان که پیش از آدمی از آتش سوزان آفریده شدند یعنی جزء غالب آنها آتش است چنانچه جزء غالب آدمی خاک که فرمود: **خلقکم من تراب**.

رازی گفته: در جان اختلاف است عطاء از ابن عباس آورده که ابلیس است و این قول حسن و مقاتل و قتاده است و در روایت دیگر از ابن عباس پدر جن است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 42

و این گفته بیشتر مفسران است و او را جان گفته چون بدید نیاید و خود پوش است یا پوشیده شده، و در جن هم اختلاف است برخی گفتند: جنسی است جز شیاطین و درست‌تر اینست که شیاطین بخشی از جن باشند و هر جنی مؤمن است شیطانش نگویند و جن کافر را شیطان گویند چون بمعنی ناپیدا است و بهمه اطلاق شود.

و سموم باد گرم روزانه است و بسا که در شب هم بوزد و آتش دارد و سوزش چه در خبر است که از تف دوزخ است و آن را سموم گویند چون از لطافت در سوراخهای ریز تن خزد که در تن آدمی نهانند و عرق و بخار از آنها برآیند و ابن مسعود گفته باد سموم یک هفتادم جزء سمومی است که شیطان از آن آفریده شده و این آیه را خوانده.

اگر گویند چگونه جاندار از آتش باشد گوئیم این بمذهب ما روشن است زیرا پیکر نزد ما شرط زندگی نیست چون خدا میتواند زندگی و خرد و دانش را در جوهر فرد و بسیط آفریند و همچنین میتواند زندگی و خرد را در جسم آتشین آفریند (19: 180 تفسیر کبیر) «هل أنبتکم» بیضاوی (ج 2 ص 199) چون خدا بیان کرد که شیاطین نمیتوانند قرآن بیاورند بیان کرد برای توضیح که شیاطین نتوانند بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آیند بدو وجه یکی از اینکه آنها بر مردمی بد دروغگو و پر گناه فرو آیند که تواند با آنها پیوست داشته باشد و محمد چنین نیست.

دوم: اینکه آنها گوش گیرند و بیشتر دروغگویند، یعنی از شیاطین گمان پرانی کنند و بنشانی سخن گویند چون دانش درستی ندارند و خیالبافیها کنند که بیشتر خلاف واقع است چنانچه در حدیث آمده که جنی یک کلمه بدزد و بگوش همزاد خود افکند و او صد کلمه دروغ بر آن افزاید و بگوید و محمد چنین نیست زیرا خبر او از غیب بسیار است و بیشمار و همه مطابق واقع است.

و اکثر بکل تفسیر شده یعنی همه‌ی آنها دروغگویند چنانچه فرمود «کل أفاک» و ظاهر اینست که اکثریت باعتبار گفتار آنها است یعنی اینان کم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 43

راست گویند در آنچه از جنی حکایت کنند ...

عفریت جن یعنی دیوی سرکش بنام ذکوان یا صخر و مقام سلیمان مجلس قضاوتش بود که نیم روز طول میکشید «و من الجن من يعمل بین یدیه یاذن ربه» طبرسی ره گفته: یعنی برخی از جن را مسخر او کردیم که در برابرش برای او کار میکردند چنانچه آدمی در برابر آدمی بفرمان پروردگارش کار میکند و سلیمان آنها را بکارهای سخت گل کاری و امیداشت و جز آن.

ابن عباس گفته: خداوند برای سلیمان آنها را مسخر کرد و فرمود او را اطاعت کنند در هر چه فرمان دهد و این دلالت دارد که برخی جن در فرمان او نبودند «و هر که از فرمانش سرپیچی میکرد باو عذاب سوزناک چشانندیم» اکثر مفسران گفتند مقصود عذاب آخرتست و دلالت کند بر اینکه جن همه مکلفند و گفتند مقصود عذاب در دنیا است و خدا فرشته‌ای که تازیانه آتشین در دست داشته بر آنها گماشته بود و هر کدام از فرمان سلیمان سرپیچی میکردند بیک ضربت آنها را میسوزانید.

«میساختند برایش هر چه میخواست از محرابها» که خانه‌های شرع بودند و گفتند: کاخها و مساجد عبادت بودند و از آنها است مسجد بیت المقدس «و پیکره‌ها» از مس و برنج و سنگ که کار جن بودند، برخی گفتند پیکر جانداران بوده و دیگران گفتند پیکران درنده‌ها و بهائم را بر کرسی او ساختند تا هیبت آور باشند.

حسن گفته: در آن روز مجسمه سازی و تصویر حرام نبوده و در شرع پیغمبر ما حرام شده، ابن عباس گفته: مجسمه پیغمبران و عباد را در مساجد میساختند تا بآنها اقتداء شود، و از امام صادق علیه السلام روایت است که بخدا پیکره مرد و زن نبوده ولی پیکره درخت و مانند آن بوده.

«و قدحها بمانند حوض» که گفتند: بر سر هر کدام هزار کس در برابر آن حضرت غذا میخوردند «و دیگهای پا بر جا» که از جای خود منتقل نمیشدند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 44

از بس بزرگ بودند «و چون مرگ سلیمان را انجام دادیم، ره نمود آنان را بر مرگش جز جانور زمین» که موریانه بود «و عصایش را خورد» و چون بروی زمین افتاد دانستند که مرده.

ابو بصیر از امام پنجم علیه السلام روایت کرده که سلیمان شیاطین را فرمان داد گنبدی از شیشه برایش بسازند، و در این میان که ایستاده بود و بر عصایش تکیه زده بود در میان گنبد و نگاه میکرد که جن چگونه گنبد را میسازند و آنها هم بوی نگاه میکردند ناگاه سلیمان دید مردی با او در میان گنبد است گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد کسی که رشوه نگیرد و از پادشاهان نترسد، و ایستاده بود و تکیه زده بود بر عصایش در گنبد و جان او را گرفت، فرمود: یک سال ماندند و کار کردند برایش تا موریانه را خدا فرستاد و عصایش را خورد.

در حدیث دیگر است از امام ششم علیه السلام که آصف سر کار او بود تا وقتی موریانه عصا را خورد و در افتاد و «جن عیان شدند» و بمردم روشن شد «اگر غیب میدانستند در عذاب خوار کنند نمیانند» یعنی در کارهای سخت.

و گفتند: مقصود اینست که همه پریان ناتوانانشان دانستند که سرورانشان غیب ندانند زیرا آنها بدانها وانمود میکردند که غیب میدانند.

و گفتند: مقصود اینست که بر آدمیان روشن شد که پریان غیب ندانند چون بمردم وانمود میکردند که آنان غیب میدانند، و تعبیر روشن شدن بر پریان برای الزام آنانست، و مؤید این معنی است قرائت امام چهارم و ششم علیه السلام و هم ابن عباس و ضحاک «تبینت الانس».

و اما سبب انجام پریان این کارهای بزرگ را اینست که خدای تبارک و تعالی آنها را تنومند و نیرومند آفریده بود بر خلاف پریان لطیف‌اندام که در دید مردم نیابند تا معجزه نبوت سلیمان باشند و در بر او چون اسیران بودند و توانائی کارهائی را که بآنها فرمان میداد داشتند، و چون آن حضرت در گذشت بآفرینش اصلی خود برگشتند و در این روز آماده آن کارها نیستند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 45

و در تفسیر قول خدا «بلکه پریان را می‌پرستیدند» در «8: 395 مجمع» گفته: یعنی فرمان آنها را بردند که دعوت به پرستش فرشته‌هاشان کردند، و گفتند مقصود از جن در اینجا ابلیس و فرزندان و یاران او است «و بیشترشان بدانها گرویدند» و شیاطین را باور داشتند و فرمانبردار شدند.

و در تفسیر قول خدا «پس بر آنها بایست شد» در «9: 87 مجمع» گفته: یعنی عذاب بر آنها بایست شد به‌مراه امتهای جن و انس پیش از آنها که همعقیده و همکار آنها بودند.

قتاده گوید: حسن گفت: پریان نمیرند گفتم: این آیه دلالت بر خلاف آن دارد.

«چون چند پری را بتو روآور کردیم» رازی در (28: 31-33) تفسیر کبیر گفته: در کیفیت این واقعه دو قول است یک: سعید بن جبیر گفته: پریان گوش می‌گرفتند از آسمان و چون با تیر رانده شدند گفتند: این پدیده آسمانی در زمین ریشه دارد و رفتند دنبال فهمیدن سبب آن.

و پیش آمد که چون پیغمبر از پذیرفتن مردم مکه نومید شد بطایف رفت تا آنها را باسلام بخواند و چون بمکه برمیگشت ببطن نخله رسید و اقامت گزید و قرآن میخواند و چند تن از اشراف پریان نصیبین که فرستاده‌های ابلیس بودند برای کشف سبب رجم استماع از آسمان بآن حضرت برخوردند، و قرآن را شنیدند و دانستند که سبب آنست.

دوم: خدا رسولش را فرمود: پریان را بیم دهد و آنها را بخدا تعالی بخواند و قرآن بر آنها تلاوت کند و خدا چند تن پری را بدو روآور کرد تا قرآن را بشنوند و قوم خود را آذیر دهند و بر آنچه گفتیم فروعی برآید.

1- قاضی در تفسیر خود نقل کرده که این پریان یهودی بودند زیرا پریان هم چون آدمیان کیشها دارند از یهود و ترسا و گبر و بت پرست، و محققین اتفاق دارند که مکلفند، از ابن عباس پرسیدند جن هم ثواب برند؟ گفت: آری،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 46

هم ثواب دارند و هم عذاب کشند، در بهشت برخورد دارند و بر درهای آن مزاحمت کنند.

2- در کشف گفته: نفر کمتر از ده است و جمعش انفار است سپس بوسیله ابن جریر طبری از ابن عباس روایت کرده که آن پریان هفت تن بودند از اهل نصیبین که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را پیامبر قوم خود نمود، و از زر بن حبیش است که 9 گردباد بودند.

3- آیا در شب استماع پریان از عبد الله بن مسعود همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده یا نه؟ روایات در این باره اختلاف دارند.

4- قاضی در تفسیرش از انس روایت کرده که من با پیغمبر صلی الله علیه و آله در کوههای مکه بودم و ناگاه پیری عصا زنان پیش آمد. پیغمبر فرمود: راه رفتن و آهنگ پری است، گفت: آری، فرمود: تو از کدام پریانی؟ گفت: من هامة بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم، فرمود: میان تو و ابلیس جز دو پدر نیست، چند سال داری؟ گفت عمر دنیا را دارم جز اندکی از آن و در زمان قایل و هایل میان تپه‌ها راه میرفتم و بسیاری از آنچه بر او گذشته بود یادآور کرد، و در این میان گفت: عیسی بمن گفته: اگر محمد را دیدی سلام مرا باو برسان، من سلام او را رساندم و بتو ایمان آوردم.

گفت موسی بمن تورات را آموخت و عیسی علیه السلام انجیل را و تو هم قرآن را بمن یاد بده، و باو ده سوره آموخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت و بیانش نرسانده بود.

در تفسیر قول خدا «و إذ صرفنا إلیک نفرا من الجن» اختلاف است، برخی گفتند: چون رسول خدا قصد خواندن قرآن بدانها نداشت خدا دل آنها را بوی گرائید و آنها را واداشت که بدان گوش دادند و از این رو فرمود: چند پری را رو بسوی تو کردیم و چونش حاضر آمدند بهم گفتند خاموش باشید و گوش بدهید و چون پایان رسید برگشتند نزد قوم خود و آنها را بیم دادند، و این نشود جز پس از ایمان بقرآن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 47

زیرا بی‌ایمان قوم خود را بدان دعوت نمی‌کردند، و گفتند: ای قوم، ما شنیدیم کتابی را که الخ دو وصف برایش آوردند.

یک- مصدق کتب انبیاء پیش است و همانند دیگر کتب الهیه در دعوت بمطالب عالیه شریفه.

2- این مطالب در ذات خود درستند و هر کس بخرد پاک خود داند که درستند و همانا گفتند: پس از موسی چون یهودی بودند، و از ابن عباس است که جز داستان عیسی را نشنیده بودند و از این رو گفتند: پس از موسی «أجیبوا داعی الله» یعنی پذیرا شوید رسول یا نماینده او را، و این دلالت دارد که پریان مبعوث بوده مانند آدمیان، مقاتل گفته: خدا پیش از او پیغمبر بجن و آدمی هر دو نفرستاده.

و آیا جن هم ثوابی دارند یا نه؟ گفته شده، نه، جز اینکه بدوزخ نروند و مانند جانوران خاک شوند و دلیل آوردند باینکه گفت: «شما از عذاب دردناک پناه دهد» و نوید ثواب نداد.

و این گفته ابو حنیفه است، و درست اینست که چون بنی آدم شایان ثواب بر طاعتند و عذاب بر گناه، و این گفته ابی لیلی و مالک است، و در این باره میانه او و ابی حنیفه مناظره‌ای است ضحاک گفته ببهشت روند و در آنجا بخورند و بنوشند، و دلیل درستی این گفته هر دلیلی است که آدمی را شایان ثواب بر طاعت دانسته که همان در باره پریان هم جاریست و جدا کردن این دو از هم دور است جدا پایان طبرسی - ره - در «9: 201 مجمع» گفته «خلق الجن» یعنی پدر پریان، حسن گفته: آن ابلیس است که پدر جن است و آفریده از شرار آتش است چنان که آدم از گل «از من مارچ من نار» یعنی آتش آمیخته از سرخ و سیاه و سپید، از مجاهد است و گفته‌اند مارچ شعله زلال آتش است که دود ندارد.

«سفرغ لکم آیه الثقلان» یعنی بحساب شما میرسیم ای جن و انس و تعبیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 48

از آنها به ثقلان برای ارزش و وزن آنها است نسبت بموجودات دیگر زمین، و گفته‌اند برای سنگینی آنها بر زمین در زندگی و مردگی که خدا فرموده «و بر آرد زمین اثقالش را» یعنی مرده که در آنست.

«أن تنفذوا» اگر توانید بگریزید از مرگ و بیرون روید از اطراف آسمانها و زمین، و نتوانید جز با سلطنت و هر جا رو کنید ملک من است و من شما را بمیرانم، مگر اینکه من برای شما جای دیگر فراهم کنم و شما را از محیط آسمانها و زمین برآورم.

«لم یطمئن» یعنی بخون نکشیده و بکارت آنها را بر نداشته پیش از آنها کسی و دوشیزه‌اند چون در بهشت آفریده شدند، و بر این قول آنان از زنان بهشتند، و گفته‌اند زنان دوشیزه دنیا باشند، و این تعبیر دلالت دارد که پری هم مانند آدمی جماع میکند، زجاج گفته: و ضمرة بن حبيب گفته: این دلیل است که پری هم ثواب دارد و همسران بهشتی و زنان آدمی از مردان آدمیند، و جنیات از جن باشند.

بلخی گفته: مقصود اینست که آنچه را خدا بمؤمنان آدمی داده از حوریه‌ها آدمی آنها را نگاده و آنچه بمؤمنان جن دهد جنی بآنها دست نزده - پایان - (9: 208 مجمع البیان) رازی در تفسیر «فبأی آلاء ربکما تکذبان» گفته: خطاب بآدمی و پری است یا مرد و زن یا تکرار برای تاکید است، یا مقصود تعمیم است چون عموم دو قسم دارد حاضر و غیر حاضر، سیاه و غیر سیاه، سفید ناسفید و همچنین یا مقصود دل است و زبان چون تکذیب گاهی باین باشد و گاه بآن یا تکذیب بدلیل شرعی و عقلی و ظاهر همان آدمی و پریست بقرینه «سفرغ لکم آیه الثقلان» و قول او «یا معشر الجن و الإنس» و قول او «خلق الإنسان، خلق الجن» (تفسیر کبیر 29: 94 و 95 باختصار مصنف).

و در باره: **لم یطمئن** تا آخر گفته: ذکر جن چه سودی دارد با اینکه جماع

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 49

ندارد؟ در پاسخ گوئیم پری هم فرزند و هم نژاد دارد، و خلاف در اینست که جماع دارد یا نه؟ و مشهور اینست که جماع دارند، و چون در بهشت آدمی و پریست جماع آنان زمینه دارد و نفی آن باید پایان 29: 130 تفسیر کبیر.

بیضاوی در (ج 2 ص 487) تفسیرش گفته: در «**لمن خاف مقام ربه جنتان**» که یک بهشت از آن ترسان آدمی است و دیگری از ترسان پری چون خطاب برای هر دو دسته است و یا مقصود اینست که هر ترسانی دو بهشت دارد یکی برای عقیده و یکی برای کردار، یا یکی پاداش طاعت و یکی پاداش ترک گناه، یا یکی پاداش عمل و دیگری تفضل، یا یکی روحانی و یکی جسمانی.

در قول خدا تعالی «راستی که نفری از پریان گوش داد» گفته: نفر از سه تا ده است، پری جسمی است خردمند و نهان که عنصر آتش یا هوا در آن غلبه دارد، و گفته‌اند: یک نوع از ارواح مجرده‌اند، گفتند روح آدمی است که از تن بیرون شده، و آیه دلالت دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را ندیده و بر آنها نخوانده و در برخوردی خواندن او را شنیدند و خدا آن را بوی گزارش داد که «گفتند ما کتاب شگفتی شنیدیم» بدیع و جدا از سخن مردم در شیرینی بیان و دقت معنا «رهنماید براه راست و بدان گرویدیم» که قرآنست «و با پروردگار خود احدی را شریک ندانیم» بدلائل قطعی توحید.

«و **أنه تعالی جد ربنا**، یعنی بهره پروردگار ما والا است و نگرفته است و ندارد همسر و فرزند چون از آنها بی‌نیاز است» و راستش میگویند نابخردان ما، که ابلیس و پریان سرکشند «ناروا بر خدا» که او همسر و فرزند دارد.

«و ما پنداشتیم که هرگز آدمی و پری بر خدا دروغ نبندند» و این پوزش برای پیروی از نابخرد است که از سادگی نپنداشتند کس بخدا دروغ بندد «و راستش مردانی از آدمی پناه بمردانی از پری میبردند» که در بیابان میگفتند پناه بریم بسرور این وادی از شر نابخردان تیره او «و فزودند» کبر و سرکشی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 50

پریان را و فزودند پریان گمراهی آدمیان را تا بآنها پناهنده شدند.

«و راستش آدمیان پنداشتند چنانچه شما پنداشتید» ای پریان یا بر عکس و این دو آیه نقل سخن پریانست که بهم میگفتند، یا گزارشی است از خدا در باره آنها.

«و ما از آسمان جستجو کردیم که بآن رسیم یا از آن خبر بدست آریم» و دریافتیم که پر شده از پاسبانان سرسخت» که فرشته‌های جلوگیر آنهایند «و از شهابها» که ستاره‌های پیران و سوزانند.

«ما همیشه در کمینگاه می‌نشستیم برای گوش گرفتن» بی‌مانع و پاسبان در آنجا «و اکنون هر که گوش کند تیر شهابی در کمین خود دریابد» و او را براند.

«و راستش نمیدانیم برای زمین‌نشینان قصد سوئی شده» که آسمان را بروی آنها بسته‌اند «یا پروردگارشان خواسته آنها را براه راست رساند و بخوشی «و راستش از ما هستند نیکانی» که مؤمن و خوشکردارند.

«و از مایند فروتر از آن» که میانه روند «ما بودیم در چند راه و آئین پراکنده».

«راستش ما میدانستیم که خدا را درمانده نسازیم، و نتوانیم از او گریخت و چون فریاد هدایت را شنیدیم» که قرآنست «بدان گرویدیم و هر که بگردد پیروردگارش نگرانی ندارد از کاستی مزد و از خواری» زیرا خدا نه مزد را کم دهد و نه از ستم کسی را خوار کند.

«و راستی از مایند مسلمانان و از مایند ستمکاران» جدا از راه حق که ایمان و فرمانبريست «و هر که مسلمان شد آنان راه راست را جستند» که آنها را بثواب رساند «و اما ستمکاران هیزم دوزخ باشند» و آنها را در آن بسوزاند مانند کفار آدمیزاده «و راستش اگر آدمی و پری براه راست بودند بدانها آب فراوان نوشاندیم» و زندگی خوش دادیم و ذکر آب فراوان که مایه زندگی و رفاه است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 51

کنایه از آنست، زیرا میان عرب کمیاب بوده «تا آنها را بیازمائیم بدان» و گفتند: مقصود اینست که اگر پریان براه گمراهی دیرین خود پائیده بودند نعمت فراوان بدانها داده بودیم برای آزمایش و آنها را بسزای کفر کیفر میدادیم «و هر که از ذکر پروردگارش روگرداند» و از عبادت و پند و وحی او «در آوردش در عذابی سخت» و سراپاگیر «و راستش مساجد از آن خدایند و نخوانید و نپرستید در آنها جز خدا دیگری را».

گفتند: مقصود از مساجد همه روی زمین است، و گفتند خصوص مسجد الحرام است که قبله مساجد است و هم مواضع سجده باعتبار اینکه غدقن است سجده برای جز خدا و همه مواضع سجده خاص حضرات او است که هفت باشند.

«و راستش چون قیام کرد بنده خدا» یعنی پیغمبر که برای تواضع او را عبد گفته چون در مقام حکایت از قول او است و اشاره دارد بر رمز قیام او «بدعوت بسوی او» و پرستش او «بسا که همه پریان بر او فراهم شدند» و بر سر او ازدحام کردند و در شگفت ماندند از عبادت او و شنیدند قرائت او را یا اینکه همه آدمی و پری جمع شدند تا دعوت او را نابود کنند.



گویم: تفسیر این آیات بوجه دیگر در ابواب معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله و جز آنها گذشت.

## اخبار باب

1- در دلائل طبری بسندی که بمعتب مولای امام ششم علیه السلام رسیده آورده که معتب گفت: من روز ترویبه بیرون مدینه بودم و مردی نزد من آمد و نامه‌ای بمن داد که مهرش تر بود و نامه از امام ششم علیه السلام بود که در مکه بحج رفته بود، من نامه را باز کردم و خواندم و در آن نوشته بود که فردا چنین و چنان کن و خواستم از آن مرد بپرسم چه زمانی نزد امام بودی کسی را ندیدم، و چون آن حضرت برگشت از او پرسیدم فرمود: او یکی از شیعیان پری ما بود که مؤمن است و چون کار مهمی برایش پیش آید آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 52

را بدنبالش میفرستیم (132).

2- در مجالس صدوق (266 در حدیث طولانی): بسندی تا امام ششم که در آن بیماری پیغمبر را در ضمن حدیثی طولانی یاد کرده که حسنین علیه السلام بدیدن او آمدند و آنها را گم کرد و بجستجوی آنها پرداخت تا بیابان بنی نجار رسید و بناگاه هر دو در خواب بودند و هم را در آغوش داشتند، و ماری گرد آنها بود که موهائی داشت مانند نی نیزار و دو بال داشت که با یکی حسن را پوشانده و با دیگری حسین علیه السلام را.

چون چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنها افتاد سرفه‌ای کرد و آن مار خود را کشید و میگفت: بار خدایا تو و فرشته‌هایت را گواه گیرم که این دو نبیره پیغمبر هستند و من آنها را نگهداری کردم برایش و تندرست باو دادم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: ای مار تو کیستی؟ گفت پیک پریانم بسوی تو، فرمود: کدام پریان؟ گفت پریهای نصیبین، چند تن از بنی ملیح که یک آیه از قرآن را فراموش کردیم و مرا فرستادند نزد شما تا آن را بما آموزی و چون باینجا رسیدم شنیدم یک جارچی میگوید: ای مار راستی این دو تا نبیره پیغمبر تواند، آنها را از هر عاهت و آفت نگهدار و از بدآمدهای شب و روز من آنها را نگهداشتم و سالم و تندرست بتو دادم و آن مار آیه را یاد گرفت و برگشت الخبر و از همان: بسندش تا ام سلمه که از روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشته نوحه پری را نشنیدم جز امشب و البته پسر من از دست رفته (یعنی امام حسین) گفت یک جنیه از آنها میگفت:

پس از من کیست گرید بر شهیدان

هلا ای دیده‌ام اشکی فزون بار

بجباری چه بنده زورگویان

بدانهائی که مرگ تلخشان راند

(85 مجالس صدوق).

4- در کافی (1: 396-اصول): بسندی از امام پنجم علیه السلام که در این میان که امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر بود، ناگاه ازدهائی از یکی از درهای مسجد پیش آمد و مردم خواستند آن را بکشند و امیر المؤمنین فرستاد که دست بازدارید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 53

و دست باز داشتند، و ازدها خود را کشید تا به منبر رسید و دراز شد و بامیر المؤمنین علیه السلام درود گفت و آن حضرت اشاره کرد بایستد تا از خطبه اش فارغ شود.

و چون از خطبه فراغت یافت باو رو کرد و فرمود: تو کیستی؟ گفت من عمرو بن عثمان نماینده تو است بر پریان، و پدرم مرد و بمن وصیت کرد نزد شما آیم و نظر شما را بخواهم، و آمدم ای امیر المؤمنین تا چه فرمائی و چه نظر بدهی؟

امیر المؤمنین فرمود: بتو سفارش کنم از خدا بترسی و برگردی و جای پدرت نماینده بر پریان باشی که تو خلیفه من هستی بر آنها، گفت: عمرو با امیر المؤمنین وداع کرد و برگشت و او نماینده او است بر جن، من گفتم: قربانت عمرو نزد شما می آید که بر او باید؟ فرمود: آری 5- و از همان (1: 394-اصول کافی): بسندی از ابن جبل که ما بر در خانه امام ششم علیه السلام بودیم و از مردمی مانند هندیها بیرون آمدند که ازار و رداء در بر داشتند و ما از امام علیه السلام در باره آنها پرسیدیم فرمود: اینها برادران شما هستند از پریان.

6- و از همان (1: 395): بسندی از حکیمه بنت موسی که دیدم امام رضا علیه السلام بر در انبار هیزم ایستاده و راز میگوید و من کسی را نمی دیدم، گفتم: ای آقایم با که راز گوئی؟ فرمود: این عامر زهرائی است آمده و بمن شکایت دارد، گفتم:

ای آقایم میخواهم سخن او را بشنوم، فرمود: اگر سخنش را بشنوی یک سال تب میکنی، گفتم: ای آقایم میخواهم بشنوم، فرمود: بشنو، گوش دادم مانند سوت بود و یک سال تب کردم.

بیان: شاید خصوصیت گوینده یا شنونده در تب دخالت دارد.

7- در بصائر: بسندی از امام ششم که روز یک شب نوبت پریانست و جز آنان بر ما عیان نشوند.

8- و از همان: بسندی تا ابراهیم بن وهب که میگفت بیرون شدم و میخواستم ابو الحسن علیه السلام را در عریض دیدار کنم رفتم تا نزدیک کاخ بنی سراه و سرازیر شدم در وادی و آوازی شنیدم و کسی ندیدم، میگفت ای ابا جعفر آقای تو پشت کاخ نزد

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 54

سده است، سلام مرا باو برسان، روگرداندم و کسی را ندیدم، و او باز گو کرد تا سه بار و تنم لرزید، و من در وادی فرو شدم تا براهی رسیدم که پشت کاخ بود و بسده رفتم در سوی سمرا (درختهای سمر) سپس راه غدیر را پیش گرفتم و 50 مار دیدم که سر بر آوردند (سرخوشند خ ب) نزد غدیر، وانگه گوش دادم و گفتگوئی شنیدم و آواز کفشم را بلند کردم تا گامزدنم را بشنود.

و شنیدم ابو الحسن علیه السلام سرفه‌ای کرد و من در پاسخ سرفه کردم و یورش بردم و ناگاه ماری بر تنه درختی آویخته بود، بمن فرمود: نترس زبانی ندارد، و آن مار خود را انداخت و بلند شد بر شانه او و سرش را در گوشش کرد و بسیار سوت کشید و امام پاسخ داد آری من میان شما قضاوت کردم و کسی مخالف گفته من نباشد جز ستمکار و هر که در دنیا ستم کند در آخرت ستم کشد با کیفر سختی که من باو دهم و مالش را بگیرم اگر داشته باشد تا توبه کند.

گفتم: پدر و مادرم قربانت آنها هم در فرمان شمایند؟ فرمود: آری، سوگند بدان که محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری گرامی کرده و علی علیه السلام را بوصایت و ولایت عزیز ساخته، البته آنها برای ما از شماها فرمانبرترند ای آدمیان، و چه بسیار کمند.

بیان: سراه نام چند جا است و سمره نام درختی است معروف و در نسخه‌ای رواقع آمده بقاف و عین بی نقطه یعنی رنگارنگ و محتمل است رواقع باشد با تاء و عین بی نقطه یعنی چراکن بودند گرد غدیر «و چه بسیار کمند» یعنی فرمانبران از آدمی یا از پری نسبت بدیگران.

9- در تفسیر الفرات: بسندش از قبیصه که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و در بر او گروهی بودند و سلام کردم و نشستم و گفتم: یا بن رسول الله شما کجا بودید پیش از آنکه آسمان ساخته و زمین گسترده آفریده شوند و ظلمت و نور با دید گردند؟ فرمود: ای قبیصه چرا از من این پرسش را میکنی در این وقت مگر ندانی دوستی ما نهانی گرفته و دشمنی با ما فاش شده.

و راستی ما دشمنانی از جن داریم که حدیث ما را بگوش دشمنان آدمی

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 55

رسانند، راستش دیوارها مانند آدمیان گوش دارند- الخبر- 10- تفسیر علی بن ابراهیم: در قول خدا تعالی «و همچنین ساختیم برای هر پیغمبر دشمن، از شیاطین انس و جن- الآیة 112- الانعام، یعنی مبعوث نکرده خدا پیغمبری را جز در امتش شیاطین جن و انس بودند که بهم میگفتند نگرید بگفته بیهوده فریب و این وحی دروغین است.

11- در تفسیر نعمانی: بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: آنچه از قرآن تحریف شده است قول خداست «فلما خر تبینت الجن أن لو كانوا يعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین» 12- در کافی (144- روضه): بسندی صحیح از امام ششم علیه السلام که خدا بسلیمان بن داود وحی کرد: نشانه مرگت اینست که درختی از بیت المقدس بر آید بنام خرنوبه فرمود: یک روز سلیمان دید خرنوبه در بیت المقدس بر آمده، باو فرمود:

چه نام داری؟ گفت خرنوبه فرمود: سلیمان پشت داد و بحر ایش رفت و ایستاد و بر عصایش تکیه زد و همان ساعت جانش را گرفتند.

فرمود: آدمی و پری باو خدمت میکردند و بشیوه پیش برایش در تلاش بودند، و پنداشتند زنده است و نمرده، بام و شام میکردند و او بر جای خود بود تا موریانه بعضایش افتاد و آن را خورد و عصا شکست و سلیمان برو در افتاد بر زمین، آیا نشنوی قول خدا را عز و جل «فلما خر تبینت الجن الآیة» 13- در علل و عیون - 318-: بسندش از امام هشتم علیه السلام که نقش انگشتر سلیمان بن داود (سبحان من الجم بکلماته) بود.

14- در تفسیر علی بن ابراهیم در داستان بلقیس گفته کوچید بسوی سلیمان و چون سلیمان دانست که می آید بجن و شیاطین فرمود: کدامتان تختش برایم میاورد پیش از آنکه بیایند مسلمان، یک عفریتی از جن گفت من آن را بیاورم پیش از اینکه از جای خود برخیزی و من بر آن نیرومند و استوارم، سلیمان گفت زودتر از این میخواهم:

آصف بن برخیا گفت: من آن را برایت می آورم پیش از اینکه دیده بر هم نهی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 56

تا آخر داستان (477).

15- در کافی - 167- اصول ج 1-: بسندی از فضل بن یسار که شنیدم ابی جعفر علیه السلام میفرمود: که تنی چند از مسلمانان بسفر رفتند و راه را گم کردند و سخت تشنه شدند و کفن پوشیدند و به تنه های درخت چسبیدند و پیری سفید پوش نزد آنها آمد و گفت برخیزید باکی بر شما نیست این آبست، برخاستند و نوشیدند و سیراب شدند و گفتند: تو کیستی؟ گفت از پریانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: مؤمن برادر مؤمن است چشم او است رهنمای او است، و نباید شما در حضور من از میان بروید.

بیان: کفن پوشیدند یعنی جامه خود را مانند کفن بر خود پیچیدند و دل بمرگ دادند و در نسخه «تکنفوا» آمده یعنی هر کدام بسوئی رفتند.

16- در کافی (6: 290- فروع): بسندی از ابی حمزه ثمالی که نزد حوض زمزم بودم مردی نزد آمد و گفت از این آب نوش ای ابی حمزه که جن و آدمی در آن شریکند، و اینست که جز آدمی شریک ندارد، گفت از گفته‌اش در شگفت شدم و گفتم: از کجا دانستی گوید: سپس گفته او را بامام پنجم علیه السلام گزارش دادم، فرمود: آن مردی از جن بوده و خواسته تو را راهنمایی کند.

17- در محاسن- 362- بسندی از عمر بن یزید که یک سال در راه مکه گم شدیم و تا سه روز بجستجوی راه بودیم و نیافتیم و در روز سوم که آب ما پایان رسید با جامه احرام کفن پوشیده و حنوط نمودیم و مردی از یاران ما برخاست و فریاد زد یا صالح یا ابا الحسن و یکی از دور پاسخ گفت، گفتیم: چه کسی خدایت رحمت کناد؟ گفت از آن چند تن که خدا در قرآنش فرموده «و چون رو آور کردیم بتو چند پری را که میشنودند قرآن را- تا آخر آیه از آنها جز من کسی نمانده و من رهنمای گمشدگانم براه، گفت پیوسته دنبال آواز رفتیم تا براه رسیدیم.

18- و از همان 362- بسندی از امام پنجم علیه السلام که چون راه را گم کردی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 57

فریاد بزنی یا صالح یا با صالح راه را بما نمائید خداتان رحمت کند، عبد الله راوی حدیث گفت: ما بدان گرفتار شدیم و یکی از همراهان فرمان دادیم دور شود و چنین فریاد زنی، و دور شد و فریاد زد و سپس نزد ما آمد و گفت آواز دور و نرمی شنیده که راه سمت راست است یا گفت سوی چپ است و راه را در آن سو که گفته بود یافتیم.

و پدرم بمن باز گفت که آنان در بیابان از راه بدور افتادند و چنین کردیم و گفت یار ما گفت آواز نرمی شنیدم که میگفت: راه سوی راست است، و جز اندکی نرفتیم که براه برخوردیم.

19- در فقیه- 1: 20- روا نیست با سرگین و استخوان استنجا کرد، چون نماینده‌های پریان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند یا رسول الله بما بهره بده، و سرگین و استخوان را بآنها داد و از این رو شاید بدانها استنجا کرد.

20- در تهذیب- 2: 227- بسندش از امام ششم علیه السلام که: خدا آهن را در دنیا زیور جن و شیاطین ساخته و حرام است مرد مسلمان در نماز آهن پوش باشد مگر اینکه در جبهه نبرد با دشمن باشد.

21- در قرب الاسناد- 132 در حدیث درازی- بسندش تا امام هفتم علیه السلام که پریان پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله استراق سمع میکردند، و در آغاز رسالتش با پرتاب تیرهای شهاب جلوگیری شدند و کهانت و جادو را باطل گردیدند.

22- در تفسیر - 659- تفسیر قمی در قول خدا تعالی «فبأی آلاء ربکما تکذبان» در ظاهر خطاب به پری و آدمی است و در باطن خطاب به فلان و فلان 23- در علل: بسندش از امام ششم علیه السلام که کردها تیره‌ای از جن باشند که پرده از آنها برگرفته شده و بدید آیند با آنها نیامیز.

24- و از همان: بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون یکی از شماها جامه خود را بکند باید بسم الله گوید تا پریان آن را نپوشند زیرا اگر نام خدا را نبرد تا بامداد پریان آن را بپوشند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 58

45- در قرب الاسناد: بسندش تا امام پنجم علیه السلام که دوست داشتند در خانه جاندار خانگی باشد مانند کبوتر، مرغ یا بزغاله تا کودکان جن بدانها بازی کنند و با کودکانشان بازی نکنند.

26- در طب الائمه: بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بهر که سنگ پرتاب شد یا جن باو پرتاب کردند سنگی که پرتاب شده بگیرد و بهمانجا که از آن پرتاب شده پرت کند و بگوید: حسبی الله و کفی، سمع الله لمن دعا، لیس وراء الله منتهی، فرمود: حیوانات خانگی بسیار در خانه داشته باشید تا از کودکان شما بدانها سرگرم باشند.

27- در مکارم - 1: 146- مردی به ابی جعفر علیه السلام نالید که پریان ما را از خانه‌ها مان بیرون کردند، مقصودش مارهای خانه‌ها بود، فرمود سقف خانه‌ها را 7 ذراع (سه متر و یک دوم) بگیرد و در اطراف خانه کبوتر داشته باشید، آن مرد گفت:

انجام دادیم و چیز بدی ندیدیم.

28- در همان - 149- از امام ششم علیه السلام که خانه پیغمبری نبود جز در آن دو کبوتر بودند زیرا نابخردان جن با کودکان خانه بازی کنند، و چون کبوتر در آنست با او بازی کنند و مردم را وانهند.

29- در مجالس شیخ - 1: 288- بسندی که اشجع سلمی نزد امام صادق علیه السلام شد و گفت: ای آقای من در جاهای هراسناک شوم بمن چیزی آموز که بر خود آسوده باشم فرمود: چون از چیزی بترسی دست راست بر بالای سر نه و باواز بلند بخوان «أ فغیر دین الله یبغون تا آخر آیه «أ فغیر دین الله یبغون و له أسلم من فی السماوات و الأرض طوعا و کرها و إلیه یرجعون» اشجع گفت: در یک وادی شدم که در آن جن بود و یکی گفت: او را بگیرد و من آن آیه را خواندم و یکی گفت: چگونه او را بگیرم که در پناه آیه طیبه در آمد.

30- در منتخب البصائر: بسندش از مفضل بن عمر در خبری طولانی در رجعت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 59

و احوال قائم علیه السلام که مفضل گوید: گفتیم: ای آقایم با که گوید: فرمود: با فرشته‌ها و پریان مؤمن - و حدیث را کشیده تا گفته - مفضل گفت: ای آقایم، فرشته و جن ب مردم آشکار شوند؟ فرمود: آری بخدا ای مفضل چنانچه مرد با اطرافیان و خاندانش گفتگو کند با آنها سخن کنند.

گفتم: ای آقایم: و میروند با او؟ فرمود: آری بخدا ای مفضل، و البته فرو آیند در زمین هجرت میان کوفه و نجف و 46 هزار فرشته و 6 هزار پری یاور دارد 313 افسر مرد - الحدیث.

31- در احتجاج - 185: از هشام بن حکم در پرسشهای زندیق از امام ششم که: از کجا کهانت می شود و از کجا مردم پیشگوئی کنند؟ فرمود: کهانت در جاهلیت بود و در فترت پیغمبران، کاهن بجای قاضی بود و هر چه بر مردم اشتباه میشد بوی مراجعه میکردند و او برایشان پیشگوئی میکرد از چند راه: چون فراست در دید، هوش در دل، وسوسه خاطر، زیرکی روح، و یا آنچه در دلش افکنده میشد زیرا آنچه در زمین پدید شود از حوادث آشکار شیطان میداند و بکاهن میرساند و از آنچه در منازل و اطراف واقع شود باو گزارش دهد.

و اما اخبار آسمانی را شیاطین در آن روزگار استراق سمع میکردند و پرده نبود و با ستاره‌ها تیرباران نمیشدند، و همانا از استراق سمع باز داشته شدند تا در زمین وسیله‌ای مانند وحی نباشد و اشتباه بر مردم زمین فراهم نگردد در آنچه از طرف خدا آید برای اثبات حجت و نفی شبهه، و شیطان یک کلمه از خبر آسمانی را می دزدید در باره آنچه خدا در خلقش پدید آرد و آن را میگرفت و بزمین فرو می آورد و بدل کاهن میافکند، و او هم سخنانی به آن میافزود و حق را با ناحق می آمیخت، و هر پیشگوئی کاهن که درست بود آن بود که شیطان شنیده بود و باو رسانده بود، و آنچه خطا بود خودش افزوده بود، و از آن روز که شیاطین از گوش گیری غدقن شدند کهانت بر افتاد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 60

و امروزه شیاطین بکاهنان خود از گفتگوهای مردم گزارش میدهند و از کارهای آنان، و شیاطین حوادث دور دست را بهم میرسانند که کی دزدی کرده و کی کشته و کی نهان شده و مانند مردم راستگو دارند و دروغگو، گفت: چگونه شیاطین با آسمان برمی آمدند با اینکه با مردم در خلقت و پیکر همانند بودند و برای سلیمان بن داود بناها ساختند که بشر از آن درمانده است.

فرمود: پیکر آنها برای سلیمان کلفت شد چنانچه مسخر او شدند و آنان آفریده رقیق باشند و خوراکشان باد است و دلیلش اینست که با آسمان بر آیند و گوش گیرند، و پیکر کلفت نتواند بالا رود جز با نردبان یا وسیله.

در خصال - 1: 152-: بسندی از امام ششم که پدرها سه اند: آدم که مؤمن زائید، و جان که کافر آورد و ابلیس که کافر آورد، و در آنها زایش نیست همانا تخم نهد و جوجه کند و همه نرند و ماده ندارند.

33- و از همان - 1: 154: بسندی از امام ششم علیه السلام که پری 3 بخش است: بخشی همراه فرشته‌ها، بخشی پرنده در هوا، بخشی سگان و مارانند- الخیر - 34- در علل و عیون - 134- بسندی که شامی نام پدر جن را از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید فرمود: شومان و همانست که از آتش زلال آفریده است، و پرسید آیا خدا پیغمبری بر پریان فرستاده؟ فرمود: آری، پیغمبری بنام یوسف بر آنها فرستاد و آنها را بخدا عز و جل خواند و او را کشتند.

35- در علل و عیون - 146-: بسندی تا امام ششم علیه السلام که یک روز سلیمان بن داود بیارانش گفت: راستی خدا تبارک و تعالی بمن پادشاهی بخشیده که پس از من دیگری را نسزد، باد را مسخرم کرده و هم آدمی و پری و وحوش را، زبان پرنده‌ها بمن آموخته و هر چه را بمن داده و با این همه نتوانستم یک روز تا شب شاد باشم، و میخواهم فردا بالای کاخ روم، و بممالک خود نگاه کنم بکسی اجازه ندهید نزد من آید تا روز مرا اندوهگین نسازد، گفتند: بسیار خوب.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 61

فردا عصایش را بدست گرفت و بر بلندترین بام کاخش بر آمد و ایستاد و بر عصایش تکیه زد تا بشادی بر همه ممالکش نگاه کند و خوش باشد بدان چه داده شده نگاه چشمش بجوانی زیبارو و خوشپوش افتاد که از یک گوشه کاخش درآمد، چون سلیمان او را دید گفت: چه کسی تو را بکاخ آورد با اینکه من خاستم امروز تنها باشم با اجازه که در آمدی؟

جوان گفت: پروردگار این کاخ مرا راه داد و با اجازه او آمدم، سلیمان گفت پروردگارش سزاوارتر است بدان از من، تو چه کسی؟ گفت: من ملک الموتم، گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمدم جانت را بگیرم، گفت انجام ده آنچه را فرمان داری، این روز شادیم بود و خدا نخواست بی او شاد باشم.

همان تکیه بر عصا ملک الموت جانش را گرفت، و مرده بر عصا تکیه زده بر جا ماند تا خدا خواست و مردم بدو نگاه میکردند و میپنداشتند زنده است و در باره او بوسوسه و اختلاف افتادند، برخی گفتند: سلیمان این همه روز تکیه بر عصا ایستاده بی خستگی و بیخواب و بیخوراک و بی نوشابه او پروردگار ما است و باید او را بپرستیم گروهی گفتند: سلیمان جادوگر است و چشم بندی کرده و در واقع چنین نیست، و مؤمنان گفتند سلیمان بنده و پیغمبر خداست و خدا بهر چه خواهد کار او را راست آورد.

و چون اختلاف بالا گرفت خداوند موریانه را فرستاد تا در عصایش تنید و درونش را خورد و شکست و سلیمان برو از بالای کاخ بزمین در افتاد و جن از موریانه قدردانی کردند، از این رو موریانه در جایی نباشد جز اینکه آب و گل دارد، و آنست قول خدا عز و جل «و چون انجام دادیم مرگش را رهنما نشد آنان را بر مرگش جز جانور زمین که عصایش جوید و در افتاد روشن کردند پریان که اگر غیب دانستند در عذابی خوارکننده نمیانند».



سپس امام صادق فرمود: بخدا آیه چنین فرود نشده و همانا بدین لفظ فرود شده «فلما خر تبینت الجن أن لو كانوا يعلمون الغیب ما لبثوا فی»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 62

العذاب المهین» 36- در خصال - 2: 171- بسندی از سهل بن غزوان بصری که شنیدم امام ششم میفرمود: یک زنی از پریان بنام عفراء بنوبت می آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سخن او را میشنید و میرفت نزد نیکان پریان و بدست او مسلمان میشدند، و پیغمبر او را نیافت و از جبرئیل در باره او پرسش کرد، گفت بیدار یکی از خواهران دینی خود رفته که برای خدا او را دوست دارد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خوشحال کسانی که برای خدا همدیگر را دوست دارند، راستی خدا تبارک و تعالی در بهشت ستونی از یک دانه یاقوت سرخ آفریده که بر آن 70 هزار کاخ است و در هر کاخی 70 هزار اتاق و آن را خدا برای دوستان و دیدارکنندگان یک دیگر در راه خدا آفریده.

سپس فرمود: ای عفراء چه دیدی؟ گفت: عجائب بسیار، فرمود: عجبت چیزی که دیدی چه بود؟ گفت ابلیس را در دریای اخضر روی سنگی سفید دیدم که دست با آسمان بر آورده و میگوید: معبودا چون بسوگند خود وفا کردی و مرا بدوزخ بردی من از تو خواهش دارم بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از آن رها کنی و با آنان محشور کنی.

من گفتم: ای حارث این نامها که بدانها دعا میکنی چه باشند؟ گفت من آنها را 7 هزار سال پیش از آفرینش آدم بر ساق عرش دیدم و دانستم آنها ارجمندترین آفریده هاینند نزد خدا عز و جل و من از خدا بحق آنها خواهش میکنم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بخدا اگر همه اهل زمین خدا را بدین نامها خوانند البته آنها را اجابت کند.

37- در تفسیر علی بن ابراهیم - 622- در قول خدا حکایت کلام پریان «ای قوم ما شنیدیم تا آنجا که فرماید آنان در گمراهی آشکاریند» همه حکایت از پریانست.

و سبب نزول این آیه آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه بیازار عکاظ رفت و زید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 63

بن حارثه با او بود و مردم را باسلام میخواند، و کسی باو پاسخ نداد و کسی که آن را پذیرد نیافت سپس بمکه برگشت، و چون بجائی رسید بنام وادی مجنه در دل شب با قرآن نماز شب خواند و چند تن پری باو گذر کردند.

و چون قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدند گوش دادند و چون گوش گرفتند بهم گفتند خاموش باشید و چون پایان یافت و رسول خدا صلی الله علیه و آله از قرائت پرداخت برگشتند نزد قوم خود بیم دهنده گفتند ای قوم ما و البته ما کتابی شنیدیم که پس از موسی فرو آمده و تصدیق کند آنچه برابر او است و بدرستی ره نماید براه راست، ای قوم ما بپذیرید داعی خدا را و باو بگروید- تا فرموده- آنان در گمراهی آشکارند، و آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمان شدند و گرویدند و رسول خدا آداب اسلام را بآنها آموخت.

و به پیغمبر خود فرو فرستاد «قل أوحی إلی أنه استمع نفر من الجن» تا پایان همه سوره و خدا گفته آنها را باز گفت و رسول خدا از خودشان کسی بر آنها گماشت و همه وقت برسول خدا مراجعه میکردند و آن حضرت بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تا بآنها پیاموزد و آنها را فقیه سازد، برخی مؤمن باشند و برخی کافر و هم ناصبی و یهودی و ترسا و گبر و آنها فرزندان جان باشند.

و از عالم سؤال شد مؤمنان جن بهشت میروند؟ فرمود: نه ولی خدا را بنگاه هست میان بهشت و دوزخ که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنها باشند.

38- در کافی (یافت نشده ولی در تهذیب است (ج 1 ص 101): بسندش از لیث که از امام ششم علیه السلام پرسیدم کسی با استخوان یا پشکل یا چوب استتجاء کند، فرمود: استخوان و سرگین خوراک پریانند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد کردند، و با هیچ کدام شایسته نیست.

39- در علل - 1: 89 بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که چون خدا تبارک و تعالی خواست بدست خود آفریده‌ای آفریند پس از 7 هزار سال از گذشت جن و نسناس در زمین و کار خدا این شد که آدم را برای تقدیر و تدبیریکه در آسمان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 64

و زمین خواهد و داند و برای آنچه خواهد آفریند، پرده آسمانها را برداشت و بفرشته‌ها فرمود: بنگرید خلق من در زمین از جن و نسناس چه میکنند؟

چون فرشته‌ها گناه و خونریزی و فساد آنها را در زمین دیدند بناحق بر آنها گران آمد و برای خدا خشم گرفتند و افسوس خوردند بر اهل زمین و نتوانستند خشم خود را فرو خورند و گفتند پروردگارا توئی عزیز و توانا، جبار و قاهر و عظیم الشان اینانند خلق ناتوان و خوار زمینت که در قبضه قدرتت میچرخند و روزیت را میخورند و از عافیت تو بهره‌مندند و نافرمانی کنند با این گناهان بزرگ و تو افسوس نداری و خشم نگیری و انتقام نکشی از آنچه از آنها شنوی و بینی این بر ما ناگوار است و آن را بزرگ شماریم.

چون خدا از فرشته‌ها این را شنید فرمود: «راستی من در زمین جاگزین گذارم» بر آنها تا حجت من باشد بر آفریدگانم، فرشته‌ها گفتند «منزهی تو آیا در آن نهی کسی که تباهی انگیزد و خونریزد و ما تسبیح گوئیم بسپاست و تقدیس کنیم برایت گفتند آن جاگزین را از ما بنه که نه تباهی انگیزیم و نه خونریزیم.

خدا جل جلاله فرمود: ای فرشته‌هایم، من دانم آنچه شما ندانید، من می‌خواهم بدست خود آفریده‌ای سازم که نژادش را پیغمبرانی مرسل، بندگانی خوب و امامانی رهبر نمایم و آنان را خلفای خود در زمین خود سازم تا از گناهان باز دارند و بطاعتم وادارند، و براهم ببرند، و آنان را حجت خود کنم برای پوزش و بیم، و نسناس را از زمینم جدا کنم، و آن را از آنها پاک کنم، و پریان نافرمان سرکش را از خلق خوبم دور کنم و در هواء و اطراف زمین اندازم تا در کنار نژاد آفریده‌ام نباشند و میان پریان و آفریده‌ام پرده کشم تا نژادش پریان را نبیند و انس و آمیزش با آن نکند، و هر که نافرمانیم کند از نژاد آفریده‌ام که او را برای خود برگزیدم بجایگاه نافرمانانش برم و باکی ندارم.

فرشته‌ها گفتند: پروردگارا هر چه خواهی کن، ما ندانیم جز آنچه تو بما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 65

آموختی زیرا توئی بسیار دانا و حکیم - الخبر - گویم: تمام این خبر در باب آنچه قوام تن آدمی بدانست گذشت.

40- در تفسیر علی بن ابراهیم (351) در قول خدا «و جان را آفریدیم پیش از او از آتش سوزان» فرمود: او پدر ابلیس بود، و فرمود: پریان فرزندان جانند مؤمن دارند و کافر و یهود و ترسا و کیشهای چند، و شیاطین فرزندان ابلیسند در آنها مؤمن نیست جز یکی بنام هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او را تنومند و بزرگ و هراسناک دید و فرمود: تو کیستی؟ گفت: من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس، روزی که هابیل کشته شد پسر بچه‌ای بودم چند ساله که از عصمت باز میداشتم و بتباه کردن خوراک فرمان میدادم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه بد باشد جوان پرآرزو و برنای نیازمند بفرمان گفت: ای محمد اینها را واگذار من بدست نوح توبه کردم، و بهمراه او در کشتی بودم و او را بر نفرین بقومش سرزنش کردم، من با ابراهیم بودم که در آتشش افکندند و خدا آن را سرد و سلامت ساخت، با موسی بودم که خدا فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل را نجات داد، با هود بودم که بقوم خود نفرین کرد و منش سرزنش کردم، با صالح بودم و او را بنفرین بر قومش سرزنش کردم، و همه کتابها را خواندم و همه بوجود تو مژده دهند و پیغمبران بتو سلام میرسانند و میگویند تو برتر و ارجمندتر پیغمبرانی، از آنچه خدا بتو فروآورده چیزی بمن یاد بده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود: او را پیاموز، هام گفت: ای محمد ما فرمان نبریم جز از پیغمبر یا وصی پیغمبر، این کیست؟ فرمود: این برادرم و وصیم و وزیرم و وارثم علی بن ابی طالب است، گفت: بچشم، نامش را در کتب الیا یافتیم، و شب هریر در صفین نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد.

41- در دلائل طبری و بصائر - 132 - بسندی از ابی حمزه ثمالی که همراه امام ششم بودم میان مکه و مدینه، ناگاه بچپ خود رو کرد و سگی سیاه بود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 66

و فرمود: تو را چیست؟ خدایت زشت کناد چه شتابی داری؟ مانند پرنده سرعت داشت گفتم: این چیست قربانت؟ فرمود: عثم پیک پریانست، هشام اکنون مرده و او میپرد تا خبر مرگش را بهر شهری برساند، در کافی (ج 6 ص 553 فروع) مانندش آمده.

42- در مناقب ابن شهر آشوب است که امام پنجم علیه السلام فرمود: ابو خالد کابلی روزگاری از عمرش را در خدمت امام چهارم گذراند، و باو نالید از اشتیاق پیدر و مادرش، فرمود: ای ابو خالد فردا مردی از شام آید که درجه و مال فراوان دارد و بدخترش از اهل زمین پیشامدی رخ داده، و دنبال پزشکی هستند که او را درمان کند، چون شنیدی آمده نزدش برو و بگو من او را درمان کنم بمزدی برابر دیه او که 10 هزار درهم است، و بدانها دلگرم مشو که آنچه جوئی بتو خواهند داد.

فردا بامداد آن مرد و همراهانش آمدند، از بزرگان اهل شام بود در جاه و مال گفت: پزشکی نیست که دختر این مرد را درمان کند؟ ابو خالد گفت من او را در برابر 10 هزار درهم درمان کنم و اگر بپردازید شرط میکنم که دیگر درد او برنگردد و با او قرار کردند 10 هزار درهمش بدهند و او نزد امام علیه السلام آمد و گزارش داد فرمود: من میدانم با تو نامردی کنند و بتو نپردازند، ای ابو خالد برو و گوش چپ آن دختر را بگیر و بگو: ای خبیث علی بن الحسین بتو فرماید از این دختر بیرون شو و بدو برنگرد، ابو خالد فرمان را انجام داد و او هم برون رفت و دخترک بهوش آمد و ابو خالد وجه قرار درخواست کرد و باو ندادند و اندوهگین برگشت، امامش فرمود: چرا غمگینت بینم، مگرت نگفتم با تو نامردی کنند آنها را وانه که البته بتو مراجعه کنند، و چون تو را دیدار کردند بگو: من او را درمان نکنم تا مال را بدست علی بن الحسین بسپارید.

و برگشتند نزد ابی خالد و درخواست درمان کردند و او هم گفت: من درمانش نکنم تا وجه را بدست علی بن الحسین علیه السلام بسپارید که مورد اعتماد من و شما است، و پذیرفتند و پول را بدست امام علیه السلام سپردند، و ابو خالد نزد دختر آمد و گوش چپش را گرفت و گفت: ای خبیث، علی بن الحسین علیه السلام فرماید: از این دختر برون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 67

شو، و جز از راه خوبی باو نپرداز که اگر برگردی تو را با آتش فروزان خدا بوزم آتشی که بر دلها نشیند و از او برآمد، و امام آن مال را به ابو خالد داد و ببلاد خود رفت.

خرائج- با اختلاف تعبیر آن را آورده- 159- کشتی در رجال خود- 81 ط 1 و 121 ط 2 آن را آورده.

43- در ارشاد مفید- 181 ط 1 و در اعلام الوری- 182- گفته: در آثار از ابن عباس است که چون پیغمبر برای نبرد با بنی المصطلق بیرون شد، از راه کناری گرفت و شب رسید و نزدیک دره سختی منزل کرد، و در پایان شب جبرئیل فرود آمد و باو گزارش داد که گروهی از کفار جن در درون دره جا گرفتند و میخواهند نیرنگی زنند و بیارانش ضرر رسانند هنگام گذشتن از آن.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علیه السلام را خواست و فرمود: بدین دره برو و دشمنان جن خدا آهنگ تو کنند آنها را با نیروی خدا داد خود دفع کن و بنام خدا که بویژه دانش آن را بتو داده پناه بر، و صد مرد از سپاه مختلط خود با او فرستاد، و بآنها فرمود با او باشید و فرمانش را ببرید.

امیر المؤمنین بسوی دره رفت و چون نزدیک لبه آن رسید بآن صد کس فرمود:

نزدیک لبه بایستید و کاری نکنید تا بشما اجازه دهم و خود تا لب دره پیش رفت و بخدا از دشمنانش پناه برد و نام خدا بزبان آورد با اسماء حسنی و اشاره کرد بهمراهان که نزدیک او آیند و آنها نزدیک شدند بمسافت یک تیر پرتاب، و قصد فرود شدن بدره نمود که بادی تند وزید که نزدیک بود همه را برو دراندازد و گام آنها از ترس دشمن پایدار نمیماند از هراس آنچه بدانها رسیده بود.

امیر المؤمنین فریاد زد: من علی بن ابی طالب بن عبد المطلب هستم وصی رسول خدا و عمو زاده او اگر خواهید بر جا مانید، و در چشم همراهان مردمی پدید شدند چون هندوان که گویا شعله‌های آتش در دست دارند و در کناره‌های دره جا گرفته بودند، و امیر المؤمنین علیه السلام بدرون دره نفوذ کرد و قرآن میخواند و با

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 68

شمشیرش براست و چپ اشاره میکرد و درنگی نکرد که آن اشخاص چون دود سیاهی شدند و امیر المؤمنین تکبیر گفت و از دره بالا آمد، و با آن سپاه ایستاد تا مکان از آنچه دود و غبار داشت پاک شد.

یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند یا ابا الحسن چه دیدی؟ نزدیک بود از هراس بر تو هلاک شویم بیشتر از آنچه برای خود در هراس بودیم، فرمود: چون دشمن چشم‌رس من شد و نامهای خدا را بر آنها بلند کردم زبون شدند و دانستم چه بیتاب شدند و بی ترس بدرون دره رفتم، و اگر بجای خود ایستاده بودند همه را نابود میکردم، خدا نیرنگ آنها را کفایت کرد و از مسلمانان شر آنها را گردانید، و هر چه از آنها مانده‌اند پیش از من نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسند و ایمان آورند.

و امیر المؤمنین و همراهانش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشتند و بوی گزارش داد و شادمان شد و در باره او دعای خیر کرد و فرمود: یا علی هر کدام از خدا ترسیدند پیش از تو نزد من آمدند و مسلمان شدند و من اسلام آنها را پذیرفتم.

44- در ارشاد است که این حدیث را عامه هم مانند خاصه نقل کردند و چیزی از آن را منکر نشدند و معتزله که بعقیده برهمنان گرائیدند آن را رد کردند و چون حدیث‌شناس نیستند آن را منکرند و در این روش براه زنادقه رفتند که بقرآن و آنچه در باره جن و ایمانشان بخدا و رسول او دارد طعن زدند و هم بدان چه خدا در سوره الجن از آن حکایت کرده که گفتند: البته ما شنیدیم قرآنی را شگفت‌آور تا آخر گزارشی که در این سوره از آنها داده.

و چون اعتراض زنادقه با معجزه بودن قرآن و شگفتی خیره کن آن باطل است طعن معتزله هم در این خبری که روایت کردیم باطل است چون در عقل چیزی نشدنی نیست و روایت از دو طریق شیعه و سنی رسیده، و روایات دو دسته مخالف برهان صحت آنست، و انکار نامنصفانه معتزله و مجبره زیانی در آنچه ذکر کردیم ندارد که عمل بدین روایت لازم است، چنانچه انکار ملحدان و دسته‌های زندیقان و یهود و ترسا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 69

و مجوس و صائبه زیانی بصحت اخبار معجزه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون شق القمر، ناله ستون، تسبیح سنگریزه در کف آن حضرت و شکایت شتر و گفتار ذراع و آمدن درخت و برآمدن آب از میان انگشتانش در حوض وضوء و سیر کردن جمع بسیار با خوراک اندک ندارد با اینکه راویان این معجزه‌ها راستگویند و حجت بدانها تمام است.

و سخن را کشانده تا گفته- پیوسته ناصیبان نادان و معاند را یابم که از خبر برخورد امیر المؤمنین علیه السلام و دفع شر آنها از پیغمبر و یارانش اظهار تعجب کنند و بدان بخندند و روایت را از خرافات بیهوده شمارند، و در اخبار معجزه‌های دیگرش هم چنین کنند و گویند اینها از جعل شیعه است که برای کسب روزی یا تعصب بدو افتراء بستند.

و این خود گفته زنادقه و همه دشمنان اسلام است در آنچه قرآن بدان گویا است از خبر جن و اسلام آنان و گفتارشان که **إنا سمعنا قرآنا عجبا** تا آخر و در آنچه از خبر ابن مسعود ثابت است از داستان شب پریان و دیدار وی از آنان مانند هندوان و جز آن از معجزه‌های رسول که از همه اظهار تعجب کنند و چون خبرش شنوند بدان بخندند و هم باحتجاج بر صحت آن استهزاء کنند و بی‌اندازه اسلام و مسلمانان را دشنام دهند و آنها را بعجز و نادانی و جعل اباطیل نسبت دهند تا آخر آنچه- قده- افاده کرده.

45- در کتاب دلائل طبری: بسندش از امام پنجم علیه السلام که ابو محمد علی بن الحسین علیه السلام با جمعی دوستانش و مردم دیگر بمکه میرفت و چون به عسفان رسید موالیث چادرش را در جایی از آن بر پا کردند.

و چون امام بدان جا رسید فرمود: چگونه در اینجا چادر زدید، اینجا جای قومی از پریانست که دوستان و شیعه ما هستند، و این کار بدانها زیان دارد و جای آنها را تنگ میکند، گفتند، آن را ندانستیم و خواستند چادر را بکنند، و آوازی شنیدند و کسی را ندیدند، میگفت: یا ابن رسول الله، چادرت را از اینجا بدیگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 70

جای مبر، ما پذیرائیم و این لطفی است که بتو پیش داریم و دوست داریم از تو تشرف بریم بدین وضع.

ناگاه در کنار چادر طبق بزرگی نمودار شد و همراهش طبقهای دیگر بود از انگور و انار و موز و میوههای بسیار و ابو محمد همراهانش را دعوت کرد و خود خورد و آنان هم خوردند از آن میوهها.

در امان الاخطار: بی سند آن را از دلائل نقل کرده، در النجوم هم بسندی تا امام چهارم مانندش را آورده- 93- دلائل الامامه.

بیان: دلالت دارد بر جواز تصرف در آنچه پریان آورند چنانچه مقتضای اصل است.

46- در عیون المعجزات سید مرتضی - 37-: بسندی از سلمان که یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابطح نشسته بود و گروهی اصحابش با او بودند و رو بما داشت و حدیث میفرمود: و ناگاه نگاه کردیم بگردبادی که برخاست و گرد بر آورد و پیوسته نزدیک میشد و گرد بالا میگرفت تا برابر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و از میانش شخصی که بود بر آمد و گفت: یا رسول الله من نماینده تیره خویشم، بتو پناهنده ایم ما را پناه ده و با من از طرف خود کسی را بفرست تا از تیره ما بازرسی کند زیرا پاره‌ای از آنها بر ما شوریدند و ستم کردند تا میان ما و آنها بحکم خدا و کتابش قضاوت کند، و از من پیمان اکید بگیر که آن کس را در فردای فردا سالم برگردانم جز اینکه از خدا برایم پیشامدی کند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باو فرمود: تو کیستی؟ قومت کیانند؟ گفت: من عرفطه پسر شمراخ یکی از بنی نجاح، من و گروهی از خاندانم استراق سمع میکردیم، و چون از این کار جلوگیری شدیم ایمان آوردیم و چون خدایت به پیغمبری برانگیخت بتو ایمان آوردیم که خود میدانی و البته تو را باور کردیم، و برخی از قوم با ما مخالفت کردند و بهمان دین که داشتند ماندند، و میان ما و آنها اختلاف شد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 71

و آنان در شمار و نیرو از ما بیشند و بر آب و چراگاه چیره شدند و بما و چهار پایان ما زیان رساندند بهمراه من بفرست کسی که میان ما قضاوت کند بحق.

پیغمبر باو فرمود: چهره بگشا تا تو را بصورتی که داری بنگریم، گوید:

صورت گشود و باو نگاه کردیم مردی بود پر از مو، سر درازی داشت، چشمهای درازی بدرزای سرش، و حدقه‌های خرد و دندانها چون دندان درنده‌ها و پیغمبر از او پیمان گرفت که کسی را که با وی فرستد فردا برگرداند.

و چون از آن پرداخت رو بایی بکر کرد و فرمود: بهمراه برادر ما عرفطه برو و بررسی وضع آنها بنما و میان آنها حکم بحق بکن، گفت یا رسول الله آنها کجایند؟ فرمود: در زیر زمین، ابو بکر گفت چگونه توانم زیر زمین بروم؟ و میانشان بحق حکم کنم، و زبانشان را نمیفهمم.

سپس رو بعمر بن خطاب کرد و همان را که بایی بکر فرمود باو فرمود و همان جواب را شنید، و رو بعثمان کرد و همان را فرمود و جواب آنها را از او شنید.

سپس علی علیه السلام را خواست و باو فرمود: ای علی با برادرمان عرفطه برو تا قومش را دریابی و بکار آنها رسیدگی کنی و میان آنها بدرستی قضاوت کنی، امیر المؤمنین با عرفطه برخاست و شمشیر بست.

سلمان، گوید: من بدنبالشان رفتم تا بمیان دره رسیدند و امیر المؤمنین بمن نگرید و فرمود: ای ابا عبد الله خدا از کوشش تو قدر دانی کند برگرد و ایستادم بدانها نگران بودم که زمین شکافت و بدرون آن رفتند و من برگشتم و افسوس بسیار خوردم که خدا داند و همه برای نگرانی بر امیر المؤمنین علیه السلام بود پیغمبر بامداد کرد و با مردم نماز بامداد خواند و آمد و بر صفا نشست و یارانش گرد او بودند. و امیر المؤمنین دیر کرد و روز برآمد و سخن بسیار شد و ظهر شد و گفتند پری نیرنگ زد به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدا ما را از دست ابی تراب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 72

راحت کرد و افتخار ببرادر زاده را از پیغمبر گرفت، و پر گفتند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر را خواند و بجای خود در صفا برگشت، و پیوسته با یارانش در گفتگو بود تا نماز عصر رسید و مردم بسیار گفتند و اظهار نومیدی از امیر المؤمنین نمودند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را هم خواند و آمد بر صفا نشست و باندیشه امیر المؤمنین اندر شد و منافقان شماتت بوی را پدید کردند و نزدیک غروب خورشید شد و مردم یقین بنابودی علی پیدا کردند که ناگاه صفا شکافت و امیر المؤمنین علیه السلام از آن بر آمد و از شمشیرش خون میچکید و عرفطه همراهش بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست میان دو چشم و پیشانی‌اش را بوسید و فرمود: چه تو را تاکنون از من باز داشت؟



گفت: رفتم نزد پریان بسیاری که شوریده بودند بر عرفطه و قومش از منافقان و آنها را یکی از سه کار خواندم و نپذیرفتند: آنها را دعوت کردم مسلمان شوند نپذیرفتند، دعوت کردم جزیه بدهند نپذیرفتند دعوت کردم با عرفطه و قومش سازش کنند و پاره‌ای از چراگاه و آب را بعرفطه و قومش بدهند باز نپذیرفتند.

پس شمشیر میان آنها نهادم و 80 هزارشان را کشتم تا بجان آمدند و خواهش امان و سازش کردند، و آنگاه مؤمن شدند و برادر هم گردیدند و اختلاف برخاست و پیوسته تاکنون با آنها بودم، عرفطه گفت: یا رسول الله خدا بتو و امیر المؤمنین جزای خیر دهد.

47- در کافی - 6: 546- فروع -: بسندی از امام ششم علیه السلام خانه‌ای نیست که در آن کبوتر باشد و باهل آن خانه از پریان آفتی رسد، راستی کم‌خردان پریان بازی کنند در خانه و سرگرم بازی با کبوتر شوند و اهل خانه را وانهند.

48- و از همان - 6: 552 فروع -: بسندی تا یکی از دو امام که سگ سیاه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 73

یک دست از پریانست.

49- و در همان: در ص 553 -: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سگها از پریان ناتوانند و اگر کسی از شما خوراکی دارد و از آنها برابر او است باو بخوراند یا آن را براند که دم بدی دارند.

50- و از همان: در همان صفحه: بسندی که پرسیدند امام ششم علیه السلام را از سگها، فرمود: هر سیاه یک رنگ و هر سرخ یک رنگ و هر سفید یک رنگ آفرینش سگانند از پری و آنچه دو رنگ است مسخ شده از پری و آدمی است.

بیان: بسا مقصود اینست که مایه آفرینش سگ از جن است برای آنچه بیاید که سگ از آب بینی ابلیس آفریده است، یا اینکه در وصف مانند آنها است، یا جن بصورت آنها در آیند، یا اینکه چون سگ از مسخ شده‌ها است برخی از آدمی مسخ شدند و برخی از پری.

51- در اختصاص - 109 -: بسندی از امام ششم علیه السلام که خدا عز و جل فرشته‌ها را از انوار آفریده و جان را از آتش و یک صنف جن از جانست از باد و صنفی جن از آب.

میگویم: تمام این حدیث در باب قوام تن آدمی است.

52- در تقریب المعارف از ابی صلاح حلبی بنقل از تاریخ واقدی از عبد الله بن سائب که چون عثمان کشته شد نزد حذیفه در مدائن رفتند و گفته شد ای ابا عبد الله هم اکنون بر سر پل مردی را دیدم که بمن باز گفت: عثمان کشته شده گفت

آن مرد را میشناسی؟ گفتم گمانم بشناسم ولی خوب ورنه اندازش نکردم، حذیفه گفت او عیثم جنی است که خبرگزار است و آن روز را ضبط کردند و یافتند در همان روز کشته شده.

52- در علل محمد بن علی بن ابراهیم: علت اینکه پریان بیبهشت نروند اینست که از آتش آفریده شدند و بهشت نور است، و نور و آتش با هم سازگار نیستند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 74

و از عالم علیه السلام پرسش شد که چون بیبهشت نروند پس کجا باشند؟ فرمود: خدا آنها را میان بهشت و دوزخ ساخته که مؤمنان پری و فاسقان شیعه در آنها باشند.

53- در تفسیر علی بن ابراهیم - 298-: در قول خدا «آفریده آسمان و زمین را در شش روز» که جان پدر جن و انواع پرنده‌ها را در روز چهارشنبه آفرید.

54- در احتجاج - 179- بی‌سند از امام پنجم در جواب پرسشهای طاوس یمانی که گفت: چرا جن را جن نامیدند فرمود: چون در نهانند و دیده نشوند.

55- در تفسیر امام - 149- باو گفتند ابلیس فرشته نبود؟ فرمود: نه، بلکه از جن بود آیا نشنوید خدا میفرماید «و چون بفرشته‌ها گفتیم برای آدم سجده کنید و سجده کردند جز ابلیس که از جن بود، 51- الکهف» و همانست که خدا فرموده «و جان را پیش از آن از آتش زلال آفریدیم 37- الحجر» 56- تفسیر الفرات: بسندی از معصوم که جبرئیل در خانه ام سلمه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت یا محمد ستیزه میان اشراف فرشته‌های آسمان چهارم در گرفته که از پریان قوم ابلیسند که خدا در قرآن در باره‌اش فرموده «جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش بیرون رفته، خدا بفرشته‌های نامبرده وحی کرد بر چه ستیزه کردید با هم تراضی کنید بحکم یک آدمیزاده که میان شما قضاوت کند، گفتند راضی هستیم خدا بدانها وحی کرد بچه کسی راضی هستید؟

گفتند به علی بن ابی طالب.

خدا یک فرشته آسمانی را از آسمان دنیا با یک بساط و دو تخت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و باو گزارش داد برای چه آمده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست و او را بر بساط نشانید و بهر دو تخت بست و در دهانش آب دهان انداخت و فرمود: ای علی خدا دلت را برجا دارد و حجتت را میان دو چشمت نهد، و او را بآسمان بالا بردند.

و چون فرود آمد گفت: ای محمد خدا سلامت میرساند و میفرمایدت: بالا بریم

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 75

بریم درجه‌های هر که را خواهیم و بالا دست هر دانشمندی پر دانشی است.

57- در کافی - 5: -569- فروع: بسندش از ابی جعفر علیه السلام که گبرها نامبرده شدند و اینکه میگویند ازدواج ما مانند ازدواج فرزندان آدم است، و آن را دلیل جواز ازدواج محارم آورند فرمود: آن را بر شما حجت نساژند، چون هبه الله بالغ شد آدم گفت پروردگارا زنی به هبه الله بده و خدا حوریه از بهشت برایش فرستاد و چهار پسر آورد و سپس خدا او را بالا برد.

و چون پسران هبه الله بالغ شدند، گفت: پروردگارا به پسران هبه الله زن بده، خدا باو وحی کرد که از مردی از پریان که مسلمان بود چهار دخترش را برای پسران هبه الله همه خواستگاری کند، و آنها را به زنی گرفت، و هر چه زیبایی و بردباری و نبوتت از اثر حوریه است و هر چه سبکی و تندیت از اثر پری است.

58- عیاشی از امام پنجم علیه السلام که برای آدم چهار پسر آمد و خدا چهار حوریه فرستاد و بهر کدام یکی بزنی داد و فرزندان آوردند، و آنکه خدا آنها را بالا برد و بدان چهار پری بزنی داد و نژاد در آنها پایدار شد، هر چه بردباریست از آدم است، و هر چه زیبایی از اثر حوریه است و هر چه زشتی و بد خلقی است از اثر پری است (تفسیر عیاشی 1: 215).

59- در فقیه - 2403 ط آخوندی: بسندی از امام پنجم علیه السلام که خدا تبارک و تعالی حوریه‌ای از بهشت نزد آدم فرستاد و او را یکی از پسرانش بزنی داد و پیسر دیگرش دختری از جان بزنی داد، هر چه میان مردم زیبایی بسیار است و خوشرفتاری از حوریه است و هر چه بد خلقی از دختر پریست.

60- در احتجاج - 118- در پاسخها که امیر المؤمنین علیه السلام به یهودی داده در باره فضیلت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر همه پیغمبران تا فرموده یهودی گفت:

این سلیمانست که شیاطین مسخر او بودند و برایش هر چه میخواست از محاریب و مجسمه‌ها میساختند.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 76

علی علیه السلام فرمود: البته چنین بود ولی بمحمد به از آن داده شد شیاطین کافر بودند و مسخر سلیمان شدند ولی شیاطین مسخر محمد شدند و مسلمانی گرفتند و اشراف نه گاه آنان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، از جن نصیبین و یمن از بنی عمرو بن عامر، از آجنه چون شصاه، مصاه، هملکان، مرزبان، ما زمان، نضاه، هاصب، هاضب و عمرو همانهاست که خدا تبارک اسمه در باره‌شان فرموده «و چون رو آور کردیم به تو چند تن از پریان» همان نه تن بودند که شنیدند قرآن را، جن در بطن نخله رو به پیغمبر آوردند.

و عذر خواستند که آنها پنداشتند مانند اینکه شماها پنداشتید که خدا کسی را مبعوث نکند، و 71 هزار آنها آمدند و با او بیعت کردند که نماز و روزه و زکاة و حج و جهاد و خیرخواهی مسلمانان را انجام دهند.

و عذر خواستند که آنها «بر خدا ناروا گفتند» و این بهتر است از آنچه خدا بسلیمان داد، منزه است خدائی که آنها را برای نبوت محمد مسخر کرد پس از اینکه متمرّد بودند و پنداشتند خدا فرزند دارد، و بعثت او شامل پری و آدمی بشمار شد.

61- در تفسیر علی بن ابراهیم - 698-: بسندی از امام ششم علیه السلام در باره گفته جن «و راستش والا است جد پروردگار ما یعنی بختش بلند است» فرمود: این دروغ پریان بود که خدایش نقل کرده و بسند دیگر از زراره که از امام پنجم علیه السلام پرسیدم از قول خدا «که بودند مردانی از آدمی پناه میبردند بمردانی از پری و فزودند آنها را دشواری» فرمود: مردی نزد کاهنی که شیطان بدو خبر میداد میرفت و میگفت بفلان شیطانت بگو که فلانی بتو پناه آورده.

و علی بن ابراهیم در قول خدا و **أنه كان رجال** تا آخر آیه گفته: جن بقومی از آدمیان وارد میشدند و اخباری که از آسمان شنیده بودند پیش از ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآنها گزارش میدادند و مردمی از گزارش جن پیشگوئی میکردند، و معنی «**فزادوهم رهقا**» یعنی زیان آنها را بیشتر میکردند، گفته: بخش کاستی است و رهق شکنجه، و اینکه گفته «**کنا طرائق قدا**» یعنی مذاهب مختلفه داشتیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 77

62- بصائر الدرجات - 28- بسندش از امام ششم علیه السلام که در این میان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک روز نشسته بود مردی بدرازی نخله خرما نزد او آمد و سلام کرد و پاسخش داد و فرمود مانند جن و سخنگوئی آنها است، ای بنده خدا تو کیستی؟

گفت: من هام پسر هیم بن لاقیس بن ابلیسم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: میان تو و ابلیس جز دو پدر نیست، گفت: آری یا رسول الله فرمود: چند سال عمر کردی؟ گفت باندازه عمر دنیا جز اندکی، من هنگام کشتن قاییل هاییل را پسری بودم سخن فهم، از عصمت باز میداشتم و به اجسام گردش میکردم و بقطع رحم فرمان میدادم و خوراک را تباه میکردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه بد روشی است برای پیری اندیشمند و پسری نوجوان.

گفت: یا رسول الله من توبه کردم، فرمود: بدست که توبه کردی؟ گفت بدست نوح که با او در کشتی بودم و از نفرینش بر قومش گله کردم تا گریست و مرا گریاند و گفت: از این رو من بر آن کار پشیمانم و بخدا پناهم از اینکه از نادانها باشم.

وانگه با هود بودم در مسجد بهمراه آنان که مؤمن بودند و او را هم بر نفرین بقومش سرزنش کردم تا گریست و مرا گریاند و گفت. از این رو من از پشیمانانم و بخدا پناهم از اینکه از نادانها باشم، و من بهمراه ابراهیم بودم که قومش بدو

نیرنگ زدند و او را در آتش افکندند و خدا آتش را بر او سرد و سلامت ساخت، سپس با یوسف بودم که برادرانش بر او حسد بردند و او را بچاه انداختند و من پیشی گرفتم بر او و او را بنرمی بر تک چاه رساندم، وانگه با او در زندان بودم و او را آرام می‌کردم تا خدایش از آن بر آورد.

وانگه با موسی علیه السلام بودم و یک سفر از تورات بمن آموخت و گفت: اگر عیسی را دریافتی سلام مرا باو برسان و بدو برخوردم و سلامش رساندم و یک سفر از انجیل بمن آموخت و گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دریافتی سلام مرا باو برسان، و عیسی یا رسول الله تو را سلام میرساند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بر عیسی روح و کلمه خدا و همه پیغمبران خدا و رسولانش تا آسمانها و زمین باشند سلام بر تو ای هام که سلام را رساندی بگو چه حاجت داری؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 78

گفت: حاجتم اینست که خدایت برای امت نگهدارد و آنها را شایسته تو سازد و بدانها راستی نسبت بوسی پس از تو روزی کند، زیرا امتهای پیشین برای نافرمانی اوصیاء نابود شدند، و یا رسول الله نیاز من اینست که سوره‌هایی از قرآن بمن بیاموزی تا بدانها نماز گزارم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام فرمود: یا علی بهام بیاموز و با او نرمی کن.

هام گفت: یا رسول الله این کیست که مرا بدو پیوستی؟ زیرا ما گروه پریان فرمانداریم جز با پیغمبر سخن نگوئیم، پیغمبر فرمود: ای هام کدام کس را در کتاب وصی آدم یافتید؟ گفت: شیث بن آدم، فرمود: که را وصی نوح یافتید؟ گفت: سام بن نوح، فرمود: وصی هود که بود؟ گفت: یوحنا بن خزان عمو زاده هود، فرمود: وصی ابراهیم که بود؟ گفت: اسحق بن ابراهیم، فرمود: وصی عیسی که بود؟ گفت: شمعون بن حمون صفا عموزاده مریم.

فرمود: در کتاب وصی محمد صلی الله علیه و آله را که یافتید؟ گفت: در تورات الیا است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این الیا است، او علی وصی من است، هام گفت، یا رسول الله جز آن هم نامی دارد؟ فرمود: آری، او حیدره است، چرا از من این را پرسیدی؟ گفت: ما در کتاب پیغمبران یافتیم که نام او در انجیل هیدارا است فرمود او حیدره است.

فرمود: علی چند سوره از قرآن را بدو آموخت، هام گفت: ای علی ای وصی محمد همین که از قرآن آموختم مرا بس است؟ فرمود: آری ای هام اندک قرآن بسیار است، وانگه هام برخاست نزد پیغمبر با او وداع کرد و نزد او برنگشت تا در گذشت صلی الله علیه و آله و سلم بیان: بسا اینکه گفت «ما فرمان داریم سخن نگوئیم الخ» یعنی دلیل باشد که گزارش مردم دیگر از سخن گفتن با پری دروغ است و جز پیغمبران و اوصیاء با آنها گفتگو ندارند، ولی ممکن است گفت: اگر

چه آنها بدین فرمان دارند ولی دلیلی نیست که آن را انجام دهند چون پری و شیطان معصوم نیند با اینکه در برخی روایات این

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 79

داستان بجای «سخن نگوئیم» فرمان نبریم آمده.

و بعلاوه روایات بسیار این باب و جز آن دلالت دارند که پری با مردم دیگر سخن گفته و باید این جمله را تاویل کرد که مقصود سخن گفتن از راه طاعت و انقیاد است یا رو در رو و چشمگیر و شناسائی جن، یا مخصوص است ب برخی آنان یا جز آن.

63- در بصائر - 28-: بسندی از مفضل بن عمر که پولى از خراسان برای امام ششم آوردند بهمراه دو کس از یاران آن حضرت و پیوسته آن را در گردن انداخته بودند تا به ری گذر کردند و یکی از یاران آن حضرت کیسه‌ای که هزار درهم داشت بآنها داد، و هر روز آن کیسه را وامیرسیدند تا نزدیک مدینه رسیدند و یکی بدیگری گفت بیا تا پول را وارسیم، وارسیدند و همه برجا بود جز همان کیسه که از ری بود و یکی بدیگری گفت خدا یاور است و بس، اکنون بامام علیه السلام چه گوئیم؟

یکی بدیگری گفت: امام کریم است، و امیدوارم بداند آنچه را ما باو خواهیم گفت: و چون بمدینه در آمدند نزد آن حضرت رفتند و مال را تحویل دادند و بآنها فرمود: کیسه آن مرد رازی کجا است؟ و داستانش را گزارش دادند.

بآنها فرمود: اگر آن کیسه را ببینید میشناسید؟ گفتند: آری، فرمود:

ای کنیزک، آن کیسه چنان و چنین را بیاور، آن را برآورد و امام علیه السلام بآنها نشان داد و فرمود: آن را میشناسید؟ گفتند: همانست، فرمود: من در دل شب بیولی نیازمند شدم و پریانی را از شیعیانم گسیل داشتم و این کیسه را در خواب که بودید برایم آوردند.

64- و از همان - 28-: بسندی از سعد اسکاف که نزد ابی جعفر علیه السلام رفتم و اجازه شرفیابی خواستم بناگاه شترانی بناگاه شترانی در خانه قطار بودند، و آوازهایی بلند بودند و از در قومی عمامه بر سر بیرون شدند مانند هندوها.

گفت: من نزد امام علیه السلام رفتم و گفتم: یا ابن رسول الله امروز دیر اجازه فرمودید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 80

و من مردمی دیدم بیرون شدند عمامه بر سر و ناشناس، فرمود: ای سعد میدانی اینها که بودند؟ گفتم: نه فرمود: همکیشان پری تو بودند که می آیند مسائل حلال و حرام و احکام دین خود را از ما میپرسند.

65- و از همان: -28- بسند از عمار سیستانی که من نیاز باجازه در شرفیابی نزد امام ششم علیه السلام نداشتم، و در منی یک شبانه روز در چادر او نشستم، و اجازه دادند به جوانانی مانند مردان هندی، و عیسی شلقان بیرون آمد و ما از او خواستیم و بمن اجازه شرفیابی داد گوید: بمن فرمود: ای ابا عاصم از کی آمدی؟ گفتم: پیش از آنها که نزد تو آمدند و ندیدم بیرون روند، فرمود: آنها قومی از پریان بودند مسائل خود را پرسیدند و رفتند.

66- در بصائر و دلائل طبری -100- بسندش از سدید صیرفی که امام پنجم علیه السلام حوائجی را در مدینه داشت بمن سفارش داد، و در این میان که در دره روحاء بر شترم سوار بودم ناگاه دیدم یک آدمی جامه اشرا بخود میپسچید گوید برای او ایستادم و پنداشتم تشنه است و قمقمه را باو دادم، گفتم: نیازی بدان ندارم و نامه‌ای که گل مهرش تر بود بمن داد، و نگاه کردم مهر امام علیه السلام را داشت گفتم چه وقت حضور نامه نویس بودی گفت هم اکنون و دیدم در نامه کارهائیت که بمن فرموده و نگاه برگرداندم و کسی را ندیدم.

گوید: امام علیه السلام آمد و دیدارش کردم و گفتمش قربانت: مردی نامه‌ای با گل تر برایم آورد فرمود: کار شتابانه‌ای که داشته باشیم یکی از آن پریها را بدنالش فرستیم، و در روایت دیگر است که بما خانواده یارانی از پری داده شده که چون کار شتابانه داریم آنها را بفرستیم.

67- در دلائل الاثمه -101: بسندی از سعد اسکاف که از ابی جعفر علیه السلام با یاران خود اجازه شرفیابی خواستیم و ناگاه هر تن که گویا از یک پدر و مادرند و جامه زرایی و قباهای طاقی و عمامه‌های زرد دارند وارد شدند و زود بیرون آمدند، بمن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 81

فرمود: ای سعد آنها را دیدی؟ گفتم: آری، قربانت اینان چه کسانی بودند؟ فرمود برادران پری شما، آمده بودند از حلال و حرام خود پرسش کنند چنانچه شما پیرسید در باره آنها، گفتم: قربانت برای شما نمایان شوند؟ فرمود: آری در بصائر -27- بسندش از سعد مانندش آمده.

در اختصاص -181- بسندی از اصبع بن نباته که ما با امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمعه پس از عصر در مسجد بودیم مرد درازی که بدوی مینمود پیش آمد و سلام کرد بآن حضرت و علی علیه السلام باو فرمود: آن پری که نزد تو می آمد چه کرد؟ گفت:

تا اکنون که برابرت ایستادم می آید و قطع رابطه نکرده فرمود: آنچه از او بوده برای این قوم بازگو، نشست و ما باو گوش دادیم.

گفت من در یمن پیش از اینکه خدا پیغمبرش را مبعوث کند در خواب بودم ناگاه نیمه شب یک جنی آمد ما را با پا لگد کرد و گفت بنشین من هراسانه نشستم و گفتم: بشنو، گفتم چه بشنوم؛ گفت:

وز سواری شترها با پلاش

در شگفتم از پری و اشتباهش

نیست پاکان پری چون با نجاست

میروود در مکه دنبال هدایت

بین بچشمانت سرو سردار هاشم

کوچ کن سوی گزیده آل هاشم

گوید: گفتم: بخدا در فرزندان هاشم خبری شده یا می شود و برایم روشن نکرد و امیدوارم که روشن کند آن شب بیدار ماندم و در اندوه بامداد کردم و در شب آینده نیمه شب که خواب بودم آمد مرا با پایش لگد کرد و گفت: بنشین و هراسان نشستم گفت: بشنو، گفتم چه بشنوم، گفت:

وز سواری شترهایش ابا ابزار او

در شگفتم از پری و از گزارشهای او

مؤمنان جن نمیباشند چون کفار او

میروود تا مکه میجوید هدایت را از آن

در میان تپه ها و هم بر احجار او

کوچ کن سوی خاندان هاشمی

گفتم بخدا در فرزندان هاشم پدیده شده یا می شود و روشن نکرد برایم و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 82

امیدوارم روشن کند و آن شب را بیدار ماندم و با اندوه صبح کردم و در شب آینده نیمه شب که خواب بودم نزد من آمد و با پایش مرا لگد کرد و گفت: بنشین و هراسان نشستم و گفتم: بشنو گفتم: چه شنوم، گفت:

که سواری بر جهاز اشتران شد پیشه اش

در شگفتی اندرم از جن و از اندیشه اش

نیست جن راستگو همچون دروغ از ریشه اش

میروود تا مکه میجوید هدایت را از آن



## کوچ کن سوی گزیده هاشم نیکو خصال احمد آن بهتر سر و سردار خوش اندیشه اش

گفتم: ای دشمن خدا روشن گفتمی، او کجا است گفت پشت مکه است و مردم را میخواند به شهادت بر یگانگی خدا و بر اینکه محمد رسول خداست، صبح کردم و شترم را زین کردم و بسوی مکه آمدم.

در آغاز ورود بمکه بابی سفیان بر خوردم که سرور گمراهی بود بر او سلام کردم و از حال عشیره پرسیدم، گفت در رفاهند جز اینکه یتیم ابی طالب دین ما را بتباهی کشیده، گفتم: نامش چیست، گفت محمد، احمد، گفتم: کجا است، گفت: خدیجه دختر خویلد را بزنی گرفته و در بر او آرمیده.

مهار شترم را گرفتم و بر در خانه خدیجه رفتم، شتر را زانوبند زدم و در را کوبیدم، پاسخ داد که کیست، گفتم: محمد را میخواهم، گفت پی کارت برو، گفتم خدایت رحمت کند من مردیم از یمن آمدم بامید اینکه خدا بمن منتی نهد دیدار او را بر من دریغ مکن.

پیغمبر مهربان بود و شنیدم میفرمود: ای خدیجه در را بگشا و گشود و وارد شدم و نور را در چهره اش دیدم که نور در نور میکشد، و در پس او چرخیدم و ناگاه مهر نبوت بر شانه راستش نقش بود و آن را بوسیدیم و در برابرش ایستادم و سرودم.

## منجئی آمد مرا بعد از سکوت و بیهشی که نبد در آنچه من خواندم دروغ و ناروا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 83

در سه شب گفتم بهر شب خیز از خواب و نگر کز لؤی غالب آمد رسولی دادخوا

بر میان بستم ازار و در بیابانم فکند اشتری سخت و قوی در دشت بی برگ و نوا

هر چه آوردی بفرما ای نکوتر با توان گرچه باشد اندر آن اسپیدی گیسوی ما

من گواهم نیست معبودی بجز ذات خدا تو امینی بر همه امر نهان از دیده ها

زاده رادان و پاکانی و محبوب خدا

نو ز هر پیغمبر مرسل بحق نزدیکتر

بر سواد قارب بیچاره کس پیش خدا

شو شفیع روز محشر که نمیباشد شفیع

نام آن مرد سواد بن قارب بود (این تفسیر از مؤلف اختصاص یا یکی از روایتست - از پاورقی ص - 106) گفت: بخدا باو گردیدم مؤمن، سپس بجنگ صفین رفت و در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد.

گویم: شرحش در مجلد ششم در ابواب معجزات گذشت (جلد 18-100 از طبع ما - پاورقی ص 107) 69- و در کتاب مسلم بن محمود بروایت ابن عباس چنین آمده: سواده بن قارب بعمر بن خطاب وارد شد و بدو سلام داد و جوابش داد و عمر گفت: ای سواده از کاهنی تو چه مانده است! او بخشم رفت و گفت گمان ندارم چنین سخنی با دیگری گفته باشی، چون عمر از چهره او فهمید بدش آمده گفت ای سواده بت پرستی دیرین بدتر از کاهنی بود، بمن بگو داستانی را که دوست دارم از زبانت بشنوم.

گفت: آری در این میان که بر سر رمه شترانم در سراه بودم همراهز پریم که خبر گزاریم میکرد شبی که خواب بودم ببالینم آمد و مرا با پایش لگد کرد و گفت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 84

ای سواده برخیز داعی حق براه راست آمده گفتم من در چرتم از من برگشت و میگفت.

و شعرهای نخست را تا و احجارها خواند.

شب دوم آمد و مانند آن را گفت و من گفتم خواب آلوده‌ام و بمن پشت کرد سرود دیگر خواند تا گفت از خاندان هاشم است و سرور ایشان چون دنبال دوانشان نباشند، شب سوم آمد و همان سخن نخست را گفت: گفتم من خواب زده‌ام و پشت کرد و شعر دیگر را خواند که آخرش «رأسها» است، صبح که شد یک شتر سواری از رمه شترانم گرفتم و سوار شدم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و در برابرش این اشعار را خواندم.

(اشعاری که گذشت با اندک اختلافی) 70- در کتاب محمد بن مثنی: بسندی از عمار سیستانی که آمدم درب خانه امام ششم و نخواستم اجازه شرفیابی بگیرم، نشستم و گفتم شاید یکی که میرود گزارش باو دهد و بمن اجازه دهد، گفت: در این میانه جوانانی گندم گون با ازار و رداء وارد خانه آن حضرت شدند و ندیدم که در آیند.

عیسی شلقان بیرون آمد و مرا دید و گفت: ای ابو عاصم تو اینجا هستی و بدرون رفت و برای من اجازه خواست و وارد شدم و امام ششم فرمود: ای عمار از چه زمانی تو اینجا بودی؟ گفتم پیش از آنکه آن جوانان گندمگون بشما وارد شوند که ندیدم بیرون بیایند فرمود: آنها گروهی از پریان بودند و آمدند و از امر دین خود پرسیدند.

71- در در منثور - 1: 51- از ابی عامر مکی که فرشته‌ها از نور آفریده شدند و جان از آتش و بهائم از آب و آدم از گل، و فرمانبری در فرشته‌ها و بهائم نهاده است و نافرمانی در آدمی و پری.

72- در تفسیر نیشابوری: زهری از امام چهارم علیه السلام روایت کرده، در این میان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با گروهی اصحابش نشست بود اختری پرتاب شد و نهان گردید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 85

فرمود: شما در زمان جاهلیت چون چنین چیز پدید میشد چه میگفتید؟ گفتند میگفتیم بزرگی میزاید یا میمیرد، فرمود: این نه برای مرگ کسی باشد و نه زندگی او.

ولی چون پروردگار، تبارک و تعالی فرمانی در آسمان صادر کند حاملان عرش تسبیح گویند و سپس اهل هر آسمانی تا تسبیح باین آسمان دنیا رسد و اهل آسمان از حاملان عرش گزارش خواهند که پروردگارتان چه فرمود: و بآنان گزارش دهند و این گزارش از آسمانی بآسمانی رسد تا باین آسمان رسد و پریان آن را برابیند و به تیر زده شوند، و آنچه بیاورند درست است ولی بر آن بیفزایند.

73- در کتاب زید زراد: که، سالی بحج رفتیم و چون بخرابه‌های مدینه رسیدیم یک همسفر از برادران خود را گم کردیم و آن را نیافتیم، مردم مدینه گفتند: یار شما را پری ربوده، و من نزد امام ششم رفتم گزارش او و گفته مردم مدینه را دادم. فرمود: برو همان جا که ربوده شده و یا فرمود: گم شده، و با آواز بلند بگو ای صالح بن علی راستی جعفر بن محمد بتو فرماید، آیا چنین پریان با علی بن ابی طالب علیه السلام عهد و پیمان بستند، فلانی را بجوئید و برقیانش برسانید وانگه بگو:

من شما را قسم میدهم بدان چه علی بن ابی طالب علیه السلام شما را قسم داده که رفیق مرا آزاد کنید و براه برسانید.

گوید چنین کردم و درنگی نشد که از یکی از خرابه‌ها نزد من بیرون آمد و گفت شخصی که زیباتر از او ندیده بودم خود را بمن نمود و گفت: ای جوان گمانم دوستدار خاندان محمدی گفتم: آری، گفت: در اینجا مردی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله است میخواهی اجر ببری و باو سلام کنی، گفتم: آری، مرا میان این دیوارها آورد و جلو من راه میرفت، و چون اندکی رفت نگاه کردم و چیزی ندیدم و بیهوش شدم و در بیهوشی ماندم و ندانستم کجا هستم تا هم اکنون که کسی آمد و مرا برداشت تا براه رسانید.

من آن را بامام ششم علیه السلام گزارش دادم، فرمود: آن غول است که نوعی پری است و آدمی را میرباید، چون در راه یکی دیدید از او راه را پیرسید و اگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 86

راه بشما نشان داد خلاف آن بروید، و چون او را در ویرانه بینی و یا در بیابان که بر شما بیرون آید در روی او با آواز بلند اذان بگو و بگو:

سبحان الذی جعل فی السماء نجوما رجوما للشیاطین، عزمت علیک یا خبیث بعزیمه الله التی عزم بها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، و رمیت بسهم الله المصیب الذی لا یخطی، و جعلت سمع الله علی سمعک و بصرک، و ذللتک بعزه الله، و قهرت سلطانک بسلطان الله، یا خبیث لا سبیل لک» که ان شاء الله او را مقهور سازی و از خود بگردانی.

و چون راه گم کنی با آواز بلند اذان بگو و بگو: یا سیاره الله ما را ره نمائید تا خدا شما را رحمت کند و براه راست رسانید تا خدا شما را ارشاد کند، اگر براه رسیدی چه بهتر و گر نه فریاد کن:

ای پریان سرکش و دیوان متمرّد، مرا ارشاد کنید و راه نمائی کنید و گر نه تیر نشان گیر خدا را بر شما بکشم بترسید از عزیمت علی بن ابی طالب ای دیوان متمرّد «**إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السماوات والأرض فانفذوا لا تنفذون إلا بسلطان مبین، الله غالبکم بجنده الغالب، و قاهرکم بسلطانه القاهر و مذللکم بعزته المتین، فإن تولوا فقل حسبی الله لا إله إلا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم**» و آوازت را باذان بر آور تا راه یابی ان شاء الله (اصول 16-11- و- 12-74) و از همان که بامام ششم علیه السلام گفتم: پریان آدمی را میربایند؟ فرمود:

بکسی که این دعا را بخواند راهی ندارند و دعا را ذکر کرده (که طولانیست) 75- از در منشور- 1: 120- از طارق بن حبيب که با عبد الله بن عمر و بن عاص در حجر نشسته بودیم تا سایه برچیده شد و مجالس بهم خورد ناگاه پرتو مار نری از این باب که باب بنی شبیه است بر آمد و مردم همه بدان گردن افراشتند و چشم دوختند و 7 بار بخانه کعبه طواف کرد و دو رکعت نماز خواند در پشت مقام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 87

و من نزد او برخاستم و گفتم: ای عمره گزار خدا عبادتت را بپذیرد، همانا در سرزمین ما بنده‌ها و کم خردانند، و من از آنها بر تو نگرانم، پس سر به کپه خاک بطحاء نهاد و دمش را بر آن گذاشت و با آسمان بر آمد تا آنجا که او را ندیدم.

76- از رقی از ابی طفیل آورده که زنی پری در جاهلیت نشیمن در ذی طوی داشت و تنها یک پسر داشت و بسیار دوستش میداشت، و در میان تیره خود ارجمند بود و زن گرفت و عروسی کرد و روز هفتم بمادرش گفت: من میخواهم در روز روشن هفت بار بخانه کعبه طواف کنم.

مادرش گفت پسر جانم من از نابخردان قریش بر تو نگرانم، گفت: امیدوارم سالم بمانم با اجازه داد و در صورت پری برای طواف رفت و 7 دور طواف کرد و پشت مقام دور کعبه نماز خواند، و برگشت و یک جوانی از بنی سهم او را کشت و گرد و طوفانی مکه را فراگرفت که کوههایش دیده نمیشدند.

ابو طفیل گفت: بما رسیده بود که چنین طوفانی از مرگ سرور پریانست، گفت: بامدادان در بنی سهم مردگان بسیاری که پریان کشته بودند یافت شد که 70 پیره مرد اصلع بودند جز جوانها.

77- و از ابن مسعود است که یک آدمی بیرون شد و بیک پری برخورد و جنی باو گفت: با من کشتی میگیری و اگرم بزمین زدی بتو یک آیه بیاموزم که چون هنگام ورود بخانهات بخوانی شیطان در آن نیاید، و کشتی گرفت و آدمی او را بزمین زد و او گفت: آیه الکرسی را بخوان که هیچ کس بورود در خانهاش آن را نخواند جز که شیطان از آن بدر رود و مانند خر تیز برآرد.

78- از معاذ بن جبل که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خرمای زکات را جمع آوری کرد و در اتاق من انبار کرد، و هر روز میدیدم کم می شود و از آن برسول خدا شکوه کردم فرمود: کار شیطانست و او را بپا.

شب در کمین او نشستم و چون پاسی بسیار از شب گذشت در صورت فیل پیش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 88

آمد و چون بدر رسید صورت عوض کرد و از سوراخهایش وارد شد، و نزد خرماها آمد و آنها را بدهن میکرد و من جامه را بر خود تنگ بستم و سر راهش را گرفتم و گفتم: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ای دشمن خدا بزکات خرما یورش بردی و آن را برگرفتی و سزاوارتر بدان از تو هست، البته تو را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برم و رسوایت کنم، و با من پیمان بست که برنگردد.

فردا نزد رسول خدا رفتم و فرمود: اسیرت چه کرد؟ گفتم پیمان داد که بر نگردد، فرمود: او برگردد در کمینش باش، شب دوم در کمینش بودم: و همان کار را کرد و با من پیمان بست که برنگردد و فردا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و گزارش دادم، فرمود: البته او باز گردد و در کمینش باش و شب سوم او را پائیدم و همان کار را کرد و منم با او همان را کردم و گفتم: ای دشمن خدا دو بار با من عهد بستنی و این بار سوم است.

گفت: من نانخور بسیار دارم و از نصیبین تا اینجا آمدم و اگر در فرود آن بچیزی دسترسی داشتم اینجا نیامدم و ما در همین شهر شما بودیم تا پیغمبر شما مبعوث شد و چون دو آیه بر او فرود آمدند ما از او گریزان شدیم و به نصیبین افتادیم و آنها در خانه‌ای خوانده نشوند جز اینکه تا سه روز شیطان در آن در نیاید، و اگر تو مرا آزاد کنی آنها را بتو بیاموزم، گفتم: آری، گفت: آیه الكرسی و آخر سوره بقره از «آمن الرسول» تا آخر سوره.

من آزادش کردم و بامداد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و آنچه گفت باو گزارش دادم، فرمود: این دروغگو راست گفته: گوید: پس از آن آنها را بر آن انبار میخواندم و کسی در آن ندیدم 1: 324-79-325: از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مهمان ابی ایوب انصاری بود و خوراکش در زنبیلی بود در پستوخانه، و از روزنه خانه نور ماندی می‌آمد و از خوراک برمیداشت و از آن برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکوه کرد، فرمود: آن غول

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 89

است و چون آید بگو سوگند برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از جای بیرون مرو، آمد و ابو ایوب او را برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند داد که از جایش تکان نخورد.

گفت: ای ابو ایوب این بار مرا واگذار که دیگر برنگردم و آن را از دست نهاد و باو گفت: میخواهی بتو کلماتی آموزم که چون بخوانی شیطان در آن شب و روزش و فردا بخانهات نیاید؟ گفت: آری، گفت: آیه الكرسی بخوان و او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بوی گزارش داد و فرمود: راست گفته با اینکه دروغگو است.

80- و از حمزه زیات که شبی بیرون شدم بروم کوفه و شب بیک ویرانه در آمدم، و در این میانه که در آن بودم دو عفریت جن بر من وارد شدند و یکی بدیگری گفت: این حمزه بن حبیب زیاتست که در کوفه بمردم قرائت می‌آموزد آری بخدا من البته او را بکشم، گفت بگذار این مسکین زنده ماند، گفت: نه البته او را بکشم و چون آهنگ کشتن من کرد گفتم: **بسم الله الرحمن الرحيم شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكة** - تا - قول او - **العزیز الحکیم و أنا معکم من الشاهدین**. و یارش بدو گفت بگیر اکنون بایدت او را تا بامداد نگهداری کنی بکوری چشمت (2: 12- در منثور) 81-2: 26 در منثور: از ابن عباس که آفریده‌ها چهارند: یکی همه در بهشتند و یکی همه در دوزخ، و دو تا در بهشت و دوزخ هر دو، نخست فرشته‌هایند دوم دیوها که همه در دوزخند، سوم و چهارم پری و آدمی که ثواب و کیفر هر دو را دارند.

82- 3: 46: و از ابی ثعلبه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جن سه رسته‌اند: یکی بالدار که در هوا میپزند 2- ماران و سگان 3- دوره گردان 83- 3: 47- و از وهب پرسیدند از جن که میخورند و مینوشند و یا بمیرند و زناشوئی کنند؟ گفت: چند جنسند: جن خالص باد است نه بخورند، نه بنوشند نه بمیرند، نه زناشوئی کنند و بزایند اجناسی دارند که میخورند، مینوشند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 90

زناشوئی دارند و بمیرند، و آنان همانند که چون شغال و غول و مانند آنهایند.

84- از یزید بن جابر که هیچ خانه مسلمانی نیست جز آنکه در سققش خاندانی پریانند که مسلمانند و چون چاشت بکشند فرو آیند و غذا خورند و چون شام کشند فرو آیند و شام بخورند.

85- و از عکرمه بن خالد که در این میانه که در دل شب نزد زمزم نشسته بود چند تن با جامه‌های سفید که بسفیدی آنها ندیده بودم هرگز طواف کردند و چون فارغ شدند نزدیک نماز کردند و یکیشان رو بیارانش کرد و گفت: ما را ببرید تا از نوشابه نیکان بنوشیم، و بززم در آمدند، و گفتم بخدا کاش میان آنان میرفتم و از آنها پرسش میکردم، برخاستم و بدرون رفتم، هیچ آدم ندیدم.

86- 6: 44 در منشور و از زبیر در قول خدا تعالی «و إذ صرفنا إليك نفرا من الجن يستمعون القرآن» این در نخله بود که رسول خدا نماز عشاء پسین را میخواند و نزدیک بود همه بر او بشورند.

87- و از ابن مسعود که فرو شدند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و او در بطن نخله قرآن میخواند و چون شنیدند گفتند: «خاموش باشید و نه تن بودند و یکیشان زوبعه بود و خدا فرو آورد «و إذ صرفنا إليك نفرا تا آخر آیه» 88- از ابن عباس که نه تن از اهل نصیبین بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را پیک عشیره خودشان نمود.

89- و نیز از او است که جن دو بار رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و از اشراف جن و نصیبین بودند.

90- و از ابن مسعود که پرسیدندش کجا رسول خدا پیریان خواند؟ گفت:

دره‌ای بنام حجون.

91- و از عکرمه است که 12 هزار بودند و از جزیره موصل آمدند.

92- و از صفوان بن معطل که بحج رفتیم و چون بعرج رسیدیم و بناگاه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 91

ماری پریشان بود و درنگی نشد که مرد، و مردی او را در پارچه‌ای پیچید و بخاک سپرد، سپس بمکه آمدیم و در مسجد الحرام بودیم که مردی در بر ما ایستاد و گفت کدام شما عمرو را بخاک سپرد؟ گفتیم ما عمرو را شناسیم گفت کدام آن

جان را بخاک سپرد گفتیم: این، گفت او باقیماند 9 تنی بود که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و قرآن از او گوش گرفتند.

93- از کعب الاحبار- 6: 45- که چون نه نفر اهل نصیبین از بطن نخله برگشتند، آمدند و عشیره خود را تبلیغ کردند و با 300 تن نماینده برسول خدا وارد شدند در حجون (کوه مکه) و اخضب (احقب خ ب) آمد و برسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و گفت: عشیره ما در حجون بدیدار شما آمدند، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله برای یک ساعت از شب رفته وعده گذاشت.

94- 6: 140- در منثور از جابر بن عبد الله که رسول خدا نزد یارانش بر آمد و سوره الرحمن را از آغاز تا انجام بر آنها خواند و همه خاموش بودند و فرمود چه شده که همه خاموشید، من در شب جن آن را بر آنها خواندم، بهتر از شما بر گردان داشتند، هر گاه میگفتم: «فبأی آلاء ربکما تکذبان» میگفتند: و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد. و از ابن عمر مانندش آمده.

95- 6: 270 در منثور و از عبد الملک، که پریان در فترت میان عیسی و محمد پاسبانی نشدند و چون خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد آسمان دنیا پاسبانی شد و جن را با شهاب زدند و همه نزد ابلیس گرد آمدند و گفتند البته در زمین پدیده‌ای با دیده شده، و پراکنده شدند تا بدانند چه شده، و این دسته را که اشراف و سروران جن بودند به تهامه و یمن فرستادند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را در نماز بامداد در نخله برخوردند و شنیدند قرآن میخواند و چون حاضر او شدند گفتند خاموش باشید.

و چون پایان یافت نماز بامدادش، برگشتند بعشیره خود برای تبلیغ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 92

و مؤمن شده بودند و پیغمبر از آنها خبر نداشت تا سوره «قل أوحی إلی أنه استمع نفر من الجن» فرود آمد و گفته‌اند هفت تن از اهل نصیبین بودند.

96- 6: 270 در منثور و از سهل بن عبد الله که در ناحیه دیار عاد بودم که ناگاه شهری دیدم از سنگ تراشیده و در میانش کاخی بود که پریان در آن جا داشتند در آن وارد شدم و ناگاه پیری تنومند که جبه صوف تازه‌ای در برداشت بسوی کعبه نماز میخواند، و از تنومندی او آنقدر در شگفت نشدم که از تازگی جبه‌اش باو سلام کردم.

پاسخ داد و گفت: ای سهل جامه‌ها را تن کهنه نسازد و همانا بوهای گناهان آنها را کهنه سازد و حرامخواری و این جبه 700 سال است که در تن من است و با آن عیسی و محمد صلی الله علیه و آله را دیدار کردم و بآنها ایمان آوردم، باو



گفتم: تو کیستی؟ گفت: از آن نه نفر که در باره آنها نازل شد «قل أوحى إلي أنه استمع نفر من الجن» 97- و از عبد الله بن مسعود که در قول خدا «قل أوحى إلي أنه استمع نفر من الجن» گفته از جن نصیبین بودند.

98-6: 271- از کردم بن ابی سائب انصاری که با پدرم برای کاری از مدینه بیرون رفتم و تازه نام رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بلند شده بود، و بشبان گوسفند مأوی گرفتم و نیمه شب گرگی آمد و بره‌ای از رمه گرفت و شبان از جا جست و گفت ای سردار وادی بفریاد پناهنده‌ات برس، یک جارچی که آن را ندیدم فریاد زد ای گرگ رها کن و بره بسختی دوید تا برمه رسید و خدا در مکه فرود آورد برسولش «و راستش بودند مردانی از آدمی که پناهنده میشدند بمردانی از پری» تا آخر آیه.

99- و از ابن عباس که مردی بر شب و ریگزارها دلیر بود و شبی رفت و در سرزمین پریان منزل کرد و بهراس افتاد و زانوی شترش را بست و روی بازویش خوابید و گفت: پناه بعزیزترین اهل این وادی از شر اهلش و پیری از آنها او را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 93

پناه داد و جوانی در آنها بود که سرور پریها بود از اینکه آن پیره‌مرد او را در پناه گرفته بخشم رفت و شمشیر زهرآگین خود را برداشت تا شتر آن مرد را با آن نحر کند و آن پیر جلو او را گرفت و گفت:

این جامه من و این ازار من ای جوان

آرام ای مالک بن مهلهل پرتوان

بردار دست از پناهم و شو براه درست روان

این ناقه ز آدمی است تعرض آن مکن

اف باد بر قرابتت ای ابو قیطار خان

با تیغ زهردار بسوی آن شده‌ای روان

و شعرهای دیگری هم در این باره سرود و آن جوان در پاسخش گفت:

ابو الغیر ار بی‌جنگ و ستیز این کار چون گردد

تو خواهی سرفرازی تا که نام ما فرو گردد

برو زینجا که باشد سروری بهر مرا و هم

مقام و جاه را خواهی که بی‌فضلی بدست آری

علمداری

بسررداری ز زاد سروران باید ستودندی

کدام از خاندانت سرور و سردار بودندی

مهلهل بن دیاری را مجیری می‌سزد بیچون

سر خود گیر و حد خویش بشناس ای معیگر

## چون

آن پیر گفت: راست گفתי پدر تو سرور و بهتر ما بود ولی این مرد را دست بدار و من پس از او در باره کسی با تو ستیزه نکنم، او را وانهاد و او نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و داستان خود را بوی گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون هراسی بشما دست داد یا در زمین پریان منزل کردید بگوئید «اعوذ بکلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما يلج في الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 94

و ما يعرج فيها و من فتن الليل و من طوارق النهار الا طارق يطرق بخير، و خدا در این باره نازل کرد «و أنه كان رجال من الإنس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا» ابو تصر گفته: حدیث غریبی است جدا از این رواه آن را ننوشتیم.

100-272 از سعید بن جبیر که مردی از بنی تمیم بنام رافع بن عمیر آغاز مسلمانیش را چنین باز گفت: من در رمل عاج در سیر بودم یک شب خواب بر من غلبه کرد، و از شتر فرو شدم و آن را خواباندم و خوابیدم، و پیش از خواب پناهنده شدم و گفتم: پناه بزرگ این وادی از پریان.

در خواب دیدم مردی حربه‌ای بدست دارد و میخواهد بگذارد در گلوی ماده شترم و هراسان بیدار شدم و رو براست و چپ کردم و چیزی ندیدم گفتم این خیالی بوده، و باز گشتم و در حیرت رفتم و همان خواب را دیدم و بیدار شدم و گرد ناخام گردیدم و چیزی ندیدم و شترم غرشی کرد و باز بخواب رفتم و همان خواب را دیدم، و بیدار شدم و دیدم ناخام پریشانست و نگاه کردم جوانی بمانند همان که خواب دیده بودم حربه‌ای بدست دارد و پیری دستش را گرفته و او را برمیگرداند.

در این میان که در ستیز بودند ناگاه سه گاو نر کوهی با دید شدند آن پیر بجوان گفت برخیز هر کدام از اینها را میخواهی بگیر در عوض شتر پناهنده من که یک آدمی است، جوان برخاست یک نره گاوی از آنها گرفت و برگشت، و آن پیر بمن رو کرده و گفت: چون بیک وادی رسیدی و ترسیدی بگو: اعوذ بالله رب محمد صلی الله علیه و آله من هول هذا الوادی، و پریان پناهنده مشو که کار آنها بیهوده شده باو گفتم: این محمد کیست؟ گفت: پیغمبری عربی نه شرقی، نه غربی، روز دوشنبه مبعوث شده، گفتم کجا منزل دارد؟ گفت در یثرب که نخل دارد.

چون بامداد بر آمد بر شترم سوار شدم و شتابانه راه پیمودم تا بمدینه رسیدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دید و داستان مرا باز گفت پیش از آنکه چیزی از آن بگویم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 95

و مرا، بمسلمانی دعوت کرد و مسلمان شدم سعید بن جبیر گوید: ما چنان میدانستیم که آیه «و أنه کان رجال من الإنس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا» در باره او نازل شده است.

101- و از ابن عباس در باره همین آیه که مردانی آدمی در دره شب میگذرانند در جاهلیت و میگفتند: «پناه به عزیز این وادی» و افزودند آنها را دشواری و گمراهی.

102- و از حسن در قول خدا «و أنه کان رجال من الإنس الآیة» که یکی از آنها چون در وادی منزل میکرد میگفت پناه گیرم بعزیز این وادی، از شر کم‌خردان قومش، و در شبانه روز خود را در امان یافتی.

103- و از ربیع بن انس در آیه «و أنه کان رجال من الإنس یعوذون- الآیة» میگفتند صاحب این وادی فلانی است از پریان و هر کدام بدان وادی میرفت بدو پناه میبرد در برابر خدا، و ترس او میفزود.

104- 6: 273- در منثور از ابن عباس که شیاطین در آسمان کرسیها داشتند و وحی را میشنیدند و در یک کلمه‌اش نه تا میفزودند که آن یکی درست بود و آنچه افزوده بودند نادرست و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث شد جلو آنها را گرفتند و آن را بابلیس گزارش دادند چون پیش‌تر از آن شهاب بآنها پرتاب نمیشد، بآنها گفت: این برای پدیده‌ایست در زمین و سپاهیان خود را فرستاد برای بررسی، و رسول خدا را صلی الله علیه و آله یافتند که میان دو کوه در مکه نماز میخواند آمدند باو گزارش دادند گفت: همین است که در زمین پدید شده.

105- و از ابن عباس که آسمان دنیا در فترت میان عیسی و محمد صلی الله علیه و آله پاسبانی نداشت و در آنجا شیاطین موضع میگرفتند برای شنیدن وحی، و چون خدا محمد را صلی الله علیه و آله برانگیخت پاسبانان سختی بر آسمان دنیا گماشته شدند و شیاطین را به تیر زدند و آن را بیسابقه شمردند و گفتند: نمیدانیم آیا بکسانی که در زمینند سوء قصدی شده یا پروردگارشان خواسته آنها را هدایت کند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 96

ابلیس گفت: در زمین حادثه‌ای رخ داده و پریان گرد او فراهم شدند گفت:

در زمین پراکنده شوید و بمن گزارش دهید که این حادثه چیست که در آسمان با دید شده، و یکم رسته فرستاده‌ها کاروانی بودند از اهل نصیبین که اشراف پریان بودند و سروران آنها و آنان را بتهامه فرستاده، و رفتند تا در وادی نخله رسیدند و دیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز بامداد میخواند در بطن نخله و گوش دادند.

چون خواندن قرآن را شنیدند گفتند: خاموش باشید، پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیدانست که آنان گوش میدهند و قرآن میخواند، و چون از نماز فارغ شد، برگشتند و قوم خود را بیم دادند و مؤمن شدند.

106- و از ابن عمر است که روزی که پیغمبر نبوت رسید شیاطین از آسمان ممنوع شدند و تیر شهاب خوردند.

107- و از ابن عباس که جن پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آسمان خبر میشنیدند، و چون مبعوث شد آسمان پاسبانی شد و نتوانستند بشنوند و بدیگران جن که خبر نمیگرفتند گفتند: ما آسمان را لمس کردیم و یافتیم که از پاسبانانی سخت پر شده و از شهابها و آنها ستاره‌هایند، ما در آن می‌نشستیم برای گوش گرفتن و هر که اکنون گوش گیرد شهابی در کمین خود یابد.

میگوید ستاره‌ای در کمین خود یابد که با آن تیر خورد، فرماید چون بتیر زده شدند بقوم خود گفتند: ما نمیدانیم قصد سوئی شده بکسانی که در زمینند یا پروردگارشان میخواهد آنها را هدایت کند.

180- و از اعمش که جن گفتند: یا رسول الله بما اجازه میدهی که در نماز مسجدت شرکت کنیم و خدا فرو فرستاد «و راستی که مساجد از آن خداست و نخوانید با خدا احدی را» میفرماید نماز بخوانید و با مردم نیامیزید.

109- و از سعید بن جبیر که جن به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند چگونه بمسجد آئیم و ما از تو دوریم؟ چگونه در نماز عصر حاضر شویم و از تو دوریم، و این آیه آمد «و أن المساجد لله - الآیة -

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 97

110- و از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از هجرت بیکی از نواحی مکه بیرون شد و برای من خطی کشید و فرمود: کاری مکن تا من نزد تو آیم و فرمود: از هر چه دیدی هراس مکن، و اندکی جلو رفت و نشست و مردانی سیاه چون هندو نزدش آمدند و چنانچه خدا فرمود: «نزدیک بود بر او جامه نم‌دین شوند».

111- 6: 275- در منثور- از ابن عباس در قول خدا «و اینکه چون بنده خدا ایستاد و او را میخواند نزدیک بود بر او جامه نم‌دین شوند» گفت: چون شنیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن میخواند از حرص بدوش او برآمدند و او ندانست تا پیک آمد و میخواند «قل أوحی إلی أنه استمع نفر من الجن».

112- و از ابن عباس در قول خدا «و أنه لما قام عبد الله يدعوه كادوا يكفون عليه لبداء» گفت چون پریان آمدند نزد رسول خدا و او با اصحابش در نماز بود و اصحاب در رکوع و سجود دنبالش بودند، از پیروی اصحابش تعجب کردند و بقوم خود خبر دادند، که چون بنده خدا نماز میخواند نزدیک است جامه تن او باشند.

113- و از ابن مسعود که چون در شب جن با پیغمبر رفتیم تا به حججی برایم خطی کشید، و آنگاه نزد آنها پیش رفت، و بسیار شدند در برابرش و سرور آنها بنام وردان گفت: یا رسول الله من دشمنانت را از مکه بیرون نکنم؟ فرمود: راستش جز خدا کسی مرا پناه نگیرد.

بیان: در نهایت گفته: در حدیث عمر است که چون نماز برپا شود شیطان گریزد و شرطه زند، و در روایت دیگر است که چون کسی آیه‌الکرسی خواند شیطان بدر رود و شرطه زند مانند خر و گفته است که در حدیث است که نه غول هست و نه صفر ولی سعالی هست و سعالی جادوگران پریانند یعنی غول نمیتواند کسی را غول گیر کند یا گمراه کند ولی در پریان جادوگرانیند چون جادوگر آدمی که اشتباه کاری و خیال اندازی کنند، در قاموس گفته: زوبعه نام شیطان یا رئیس پریانست و از این رو گردباد را زوبعه خوانند، و گفته حجون کوهی است در معله مکه.

114- در حیاة الحیوان (در باب قنغذ) بیهقی در دلائل النبوه از ابی دجانہ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 98

که نامش سماک بن خرشه است روایت کرده که من برسول خدا صلی الله علیه و آله شکوه کردم از اینکه چون در بستر بخوابم سوتی مانند سوت آسیا و جنجالی چون جنجال مگس عسل بشنوم و پرتوی چون برق، و سر بردارم و در برابر خود سیاهی بینم که بالا رود بدرازی صحن خانه‌ام و دست پیوستش کشم مانند پوست خارپشت است، و به چهره‌ام مانند شراره آتش افکند، فرمود: این جن خانه تو است ای ابو دجانہ وانگاه دوات و کاغذ خواست و بعلی علیه السلام فرمود بنویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم این نامه‌ایست از رسول رب العالمین بسبب آینده‌های عمار و زوار جز آنکه برای نیکی آید اما بعد راستی برای ما و شما در درستی گشایشی است اگر عاشق شیفته‌ای باشد و یا هرزه یورشگری این کتاب خدا است که بر ما و شما بحق گویاست «إنا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون، إن رسلنا يكتوبون ما تمكرون» صاحب این نامه‌ام را وانهدید و بدنال بت پرستان بروید و آنان که پندارند با خدا معبود دیگریست لا إله إلا هو، كل شيء هالك إلا وجهه، له الحكم و إليه ترجعون، حم لا ينصرون، حمعسق پراکنده شوید ای دشمنان خدا من حجت خدا را بشما رساندم و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم، فسیکفیکهم الله و هو السميع العليم.

ابو دجانہ گفت: نامه را گرفتم و تا کردم و بخانه آوردم و زیر سرم نهادم و شب را آسوده خوابیدم و بیدار نشدم جز از فریاد کسی که میگفت: ای ابو دجانہ ما را با این کلمات آتش زدی تو را بحق سرورت که این نامه را از ما بردار که ما را بازگشتی بخانه‌ات و در کنارت و در هر جا این نامه باشد نباشد، ابو دجانہ گفت:

برش ندارم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه دهد.

ابو دجانہ گفت: از این ناله و شیون و گریه پریان که شنیدم شبم دراز گذشت و بامداد نماز صبح را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواندم و آنچه آن شب از پریان شنیدم بوی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 99

گزارش دادم و هر آنچه هم من بآنها گفتم فرمود: ای ابو دجانه دست از این قوم بردار بدان که مرا برآستی فرستاده آنان تا روز رستاخیز درد کشند و وابلی حافظ آن را در کتاب ابانه روایت کرده و قرطبی در کتاب تذکره.

115- در فردوس از امام یکم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون ماری در راه دیدی بکش که من با پریان شرط کردم بصورت مار نمایان نشوند، هر که نمایان شود خون خود را حلال کرده.

116- و من گویم: مناسب مقام و مؤید آن چیز است که شارح دیوان امیر المؤمنین علیه السلام در دیباچه آن آورده: بسندی از شیخ برهان الدین موصلی مردی فاضل و نیک و پارسا که از مصر بقصد حج بمکه میرفتیم و در یک منزلی مار بزرگی بر ما در آمد و مردم شوریدند برای کشتن آن و عموزادهام او را کشت و ربوده شد و دیدیم شتابانه میبردندش و مردم با اسب و شتر تاختند تا او را برگردانند و نتوانستند، و سخت از این رو اندوهگین شدیم.

و چون پایان روز شد خودش آمد با آرامش و وقار و از او پرسیدیم تو را چه شد؟ گفت همان شد که آن مار را کشتم و دیدید با من چه شد و ناگاه من دچار گروهی پریان بودم، یکی میگفت: پدرم را کشتی یکی میگفت: برادرم را کشتی، یکی میگفت: عموزادهام را کشتی ناگاه مردی خود را بمن چسباند و گفت: بگو: من بحکم خدا و شرع محمد صلی الله علیه و آله راضیم این را گفتم و اشاره کردند بآنها که او را بمحضر شرع ببرید، و رفتیم تا رسیدیم بشیخ بزرگواری بر مسندی و چون برابرش رسیدیم گفت: آزادش کنید و بر او اقامه دعوی کنید.

فرزندان گفتند او پدر ما را کشته گفتم حاش لله ما کاروان حج خانه خدائیم و باین منزل رسیدیم و مار بزرگی بر ما در آمد و همه مردم پیش رفتند تا او را بکشند و من او را کشتم، چون شیخ گفتار مرا شنید گفت او را رها کنید، من در بطن نخله از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم هر که، از زی خود بدر رود و زی دیگر بخود گیرد و کشته شود نه دیه دارد و نه قصاص - پایان -

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 100

و گویم: پدرم - قده - از شیخ بهائی عاملی - روح - از یکی اصحاب علامه دوانی نقل کرد که این پیشامد برای او واقع شده بدین تقریر که رفتم بقضای حاجت و ماری پدید شد بمن و او را کشتم، و گروه بسیاری گردم را گرفتند و مرا دست بگیر کردند و بردند نزد پادشاه خود که بر تختی نشسته بود و بر من دعوی کشتن پدر و فرزند و خویش خود را نمودند چنانچه گذشت و از من پرسید چه دینی داری؟

گفتم: مسلمانم، گفت: او را نزد پادشاه مسلمانها برید من بواسطه پیمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله نمیتوانم در باره او حکمی صادر کنم.

و مرا نزد پیری که سر و ریشش سفید بود و بر تختی نشسته و ابروانش بر دیده‌هاش ریخته بود بردند و ابروها را از دیده برگرفت و چون داستان را برایش باز گفتیم گفت او را بهمانجا ببرید که دستگیرش کردید و ره‌اش کنید زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که بجز زی خود را برگیرد خونش هدر است، و مرا بدین جا آوردند و رها کردند.

117- من در کتاب اخبار الجن شیخ مسلم از قدمات مخالفین بسندش از دعل بن علی خزاعی این روایت را یافتم که از معتصم خلیفه گریختم و شبی در نیشابور تنها خفتم، و خواستم قصیده در مدح عبد الله بن طاهر بسازم در آن شب در این کار بودم که با در بسته شنیدم السلام علیکم و رحمه الله و برکاته من درون آمدم خدایت رحمت کند، تنم لرزید و سخت اندوه خوردم گفت نترس خدایت عافیت دهد من یک پری هم کیش توام و از اهل یمن، یکی از عراق بما وارد شد و قصیده‌ات را برای ما خواند و من دوست دارم آن را از زبان خودت بشنوم، و برایش خواندم.

### و منزل وحی مقفر العرصات

### مدارس آیات خلت عن تلاوة

و آن را تا پایان برایش خواندم و گریست تا بیهوش افتاد و سپس گفت: خدایت رحمت کند آیا برایت حدیثی باز نگویم که عقیده‌ات محکم شود و بتمسک بمذهبت بتو کمک کند؟ گفتم، چرا گفت: مدت‌ها نام جعفر بن محمد علیه السلام را می‌شنیدم، بمدینه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 101

رفتیم و شنیدم میفرمود: بسندی از پدرانش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود علی و خاندانش همان پیروزمندانند، سپس با من وداع کرد که برو، گفتم: رحمک الله اگر خواهی نامت را بمن بگو گفت، من ظبیان بن عامرم.

118- از مفضل که بدریای خزر سوار شدیم و بسیار دور نشده بودیم که کشتی ما در لجه‌ای افتاد و باد شمال یکماه راه آن را بمیان دریا کشاند و کشتی شکست و من و مردی از قریش به یک جزیره افتادیم که در آن همدمی نبود، و بطمع زندگی بودیم و بر سر دره‌ای رسیدیم و ناگاه شیخی بود که بدرخت بزرگی تکیه زده، و چون ما را دید جنیبد و بسمت ما آمد، و از او هراس کردیم و نزد او رفتیم و سلام کردیم و با او همدم شدیم و در برش نشستیم.

گفت داستان شما چیست؟ باو گزارش دادیم، خندید و گفت پای آدمیزاده هرگز باین سرزمین نرسیده جز شما دو تا، شما کیستید؟ گفتیم از عرب گفت پدر و مادرم قربان عرب از کدام عشیره عربید؟ گفتم: من از خزاعه هستم و یارم از قریش، گفت پدر و مادرم قربان قریش و احمد قریش، ای برادر خزاعه چه کسی سروده:

## گویا نبوده میان حجون تا صفا

## همدمی و کسی در مکه داستان شب نگفت

گفتم: حارث بن مصاص جرهمی گفت: گوینده‌اش همانست گفت عبد المطلب بن هاشم فرزند آورده؟ گفتم: کجائی خدا رحمت کند، گفت: زمانی را بینم که روزگارش نزدیک است، آیا پسرش عبد الله فرزند آورده گفتم، تو از مرده‌ها پسرش میکنی، سپس گفت: پسرش محمد رهبر چونست؟ گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله 40 سال است که مرده، یک ناله زد که گمان بردیم جاننش درآمد و کوچک شد باندازه یک جوجه و میسرود.

## و چه بسیار امیدواری که بامیدش نرسید

## و چه بسا آرزومندی که آرزویش بر باد رفت

و شروع بناله و گریه کرد تا ریشش از اشکش تر شد و ما هم از گریه گریستیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 102

سپس گفتم ای شیخ از ما پرسیدی و پاسخ شنیدی بخدا بگو بدانم تو که هستی گفت سفاح بن زفرات جنی هستم، و پیوسته بخدا و رسولش مؤمن و مصدق بودم، تورات و انجیل را میدانم و امید داشتم محمد صلی الله علیه و آله را ببینم.

و چون جن سرکش شدند و از بند گریختند، من در این جزیره پنهان شدم برای عبادت خدا و یگانه پرستی و یاری پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سوگند خوردم از اینجا بیرون نروم تا خروج او را بشنوم، و عمر آدمیزاده پس از سکونت من در این جزیره کوتاه شده که 400 سال میگذرد، عبد مناف در آن وقت جوان تازه سنی بود و گمان نداشتم تاکنون فرزندی آورده باشد، برای آن که ما پدیده‌ها را می‌دانیم ولی سررسید عمر را جز خدا نمیداند.

وای دو تن بدانید که بیش از یک سال راه با آدمیان فاصله دارید، ولی این چوب را بگیرید از زیر پایش تکه چوبی برآورد و دو پشته مانند یک چهارپا بر آن سوار شوید که شما را ببلادتان میرساند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از قول من سلام برسانید که طمع دارم مجاور قبرش باشم، گوید همان که گفت: انجام دادیم و فردا صبح در آمد بودیم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 103

باب سوم ابلیس، داستانهای او، آغاز آفرینش و دامهای او، احوال نژاد او و احتراز از آنها

آیات قرآن مجید



1- البقره- 168- و 169- دنبال گامهای شیطان نروید که دشمن آشکار شما است جز این نیست که شما را ببدی و هرزگی وادارد و باینکه ندانسته بخدا بگوئید 268- شیطان بشما نوید فقر دهد و شما را بهره‌گی وادارد 275- آنان که ربا خورند برنخیزند جز مانند کسی که شیطان او را دست انداخته و گیج کرده 2- آل عمران- 26- و البته من پناهش دهم بتو و نژادش را هم از شیطان رجیم 157- همانا این شیطانست که میترساند دوستانش را نترسید از آنها و بترسید از من اگر شما مؤمنانید.

3- النساء 37- و هر که شیطان همدوش او است چه بد همدوشی دارد 76- بجنگید با دوستان شیطان که نیرنگ شیطان سست است 82- و اگر فضل خدا و رحمتش نبود البته پیرو شیطان بودید مگر اندکی از شماها 117- نخوانند در برابر او جز ماده‌ها را و نخوانند جز شیطان متمرّد 118- خدا لعنش کرده و او گفته البته از بنده‌هایت بگیرم بهره‌ای باندازه 119- و البته آنها را گمراه کنم و بآرزو اندازم وادارم گوش چهارپایان را بشکافند، و وادارم آفرینش خدا را دگرگون کنند و هر که شیطان را دوست خود گیرد در برابر خدا البته زیان آشکاری برد 120- نویدشان دهد و بآرزوشان اندازد و نویدشان ندهد جز بفریب 121

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 104

آنانند که جایشان دوزخ است و از آن چاره ندارند.

4- المائده- 91- جز این نیست که شیطان میخواهد دشمنی و کینه میان شما اندازد بوسیله می و قمار و باز دارد شما را از ذکر خدا و از نماز، آیا شما دست بردارید؟ 5- الانعام- 112- و همچنین ساختیم برای هر پیغمبر دشمن که شیاطین آدمیند و پری، بدل هم اندازند گفتار بیهوده و فریب را، 121- و راستی شیاطین بدل دوستانشان اندازند تا با شما ستیزه کنند، 142- و پیروی نکنید از گامهای شیطان که برای شما دشمنی است عیان.

6- الاعراف- 11- و البته شما را آفریدیم وانگه صورت بندی کردیم و سپس بفرشته‌ها گفتیم سجده کنید برای آدم و سجده کردند جز ابلیس که سجده کن نبود 12- گفت چه بازت داشت که سجده نکردی چونت فرمان دادم؟ گفت: من به از او بودم که مرا از آتش آفریدی و او را از گل 13- گفت فرود شو از آن تو را نرسد که در آن سربزرگی کنی بیرون رو که از زبوانی 14 گفت مهلتم ده تا روز رستاخیز 15- گفت تو از مهلت یافته‌گانی 16- گفت: در برابر اینکه مرا بناراه انداختی آنها را از راه راستت باز نشانم.

17- وانگه از جلو و پس و راست و چپ آنها بدانها آیم و نیابی بیشترشان را شکر گزار 18- گفتمش برو بیرون نکوهیده و رانده البته کسی که پیرو تو شد از آنها هر آینه پر کنیم روز جزا از شماها همه تا آخر آنچه در داستان آدم گذشت.

22- و نگفتم بشما که شیطان البته دشمن آشکار شما است، 27- ای آدمیزاده‌ها نفریبید شیطان شما را چنانچه پدر و مادران را از بهشت بدر کرد، و جامه آنها را در آورد تا بدنمائی آنها را بدانها بنماید، راستش او و عشیره‌اش شما را بیند

از آنجا که شما آنها را نه ببینید، راستی ما شیاطین را دوستان کسانی ساختیم که ایمان نیارند، 30- راستی آنها شیاطین را دوست گرفتند در برابر خدا.

199- و اگر ت شیطان وسوسه‌ای کرد پناه بر بخدا که شنوا و دانا است، 20- راستی آنان که پرهیزکارند چون شیاطینی ولگرد بدانها دست زند یاد آور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 105

شوند و ناگاه از بینایان باشند 201- و برادران مشرک آن شیاطین در گمراهی آنان افزایشند و کم نگذارند.

7- الانفال 48- و چون که شیطان کارهاشان را زیور داد و گفت بآنها امروزه کسی از مردم بر شما چیره نیست و راستش من پناه شمایم و چون دو گروه با هم نمودار شدند بدنبال برگشت و گفت البته من از شما بیزارم من بینم آنچه شما نبینید، من از خدا ترسم و خدا سخت کیفر است.

8- یوسف 5- راستی شیطان برای آدمی دشمنی است روشن 42- از یادش برد شیطان یاد آوری نزد سید خود را، 100- پس از آنکه شیطان جدائی انداخت میان من و برادرانم.

9- ابراهیم 22- و گفت شیطان چون کار گذشت خدا نوید راست بشما داد و من هم نوید دادم و خلف کردم، من بشما تسلطی نداشتم جز اینکه شما را دعوت کردم و شما پذیرا شدید برایم، مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش کنید من دادرس شما نیستم و شما هم دادرس من نیستید، من کافرم بدان چه مرا همکار دانید از پیش راستی از آن ستمگران شکنجه‌ایست سخت.

10- الحجر 17- و نگهش داشتیم از هر شیطان رانده 17- جز آنکه بدزدی شنود و دنبال او است تیر شهابی آشکار 28- و چون که پروردگارت بفرشته‌ها گفت: البته من آفریننده آدمی باشم از گل خشکیده و خره سالخورده 29- و چونش ساختم و جانش دادم بیفتید برای او سجده کنان 30- سجده کردند همه فرشته‌ها سراسر 31- جز ابلیس که نخواست با سجده‌کنها باشد 32- گفت ای ابلیس چه شدت که نبودى با سجده کنان 33- گفت من نباشم سجده کنم برای آدمی که او را از گل خشکیده و از لجن سالخورده آفریدی 34- گفت پس برو بیرون از آن که تو رانده‌ای 35- راستی لعن بر تو است تا روز جزا 36- گفت- پروردگارا پس مرا مهلت ده تا روز محشر 47- گفت تو از مهلت یافته‌گانی تا روز وقت دانسته شده 38- گفت پروردگارا بدین که مرا سرگردان کردی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 106

البته بیارایم براشان آنچه در زمین است و البته همه را گمراه کنم 39- مگر بنده‌های مخلصت را 40- گفت این راه برای من استوار است 41- و البته تو را بر بنده‌های من دسترس نیست جز آنان که پیرو تو شوند از گمراهان 42- و راستی دوزخ وعده‌گاه آنها همه است.

11- النحل- 62 آرایش داد شیطان برایشان کارهاشان را و امروز او است سرپرست آنها، 98- چون قرآن‌خوانی پناه بر بخدا از شیطان رجیم 99- که نیست برایش تسلط جز بر کسانی که پیرو اویند و بر بت‌پرستان.

12- الاسری- 27- راستی مبذرین برادران شیاطینند و شیطان پروردگارش ناسپاس است، 53- راستی شیطان فتنه کند میانشان زیرا شیطان دشمن آشکار آدمی است، 60- و چون که گفتیم بفرشته‌ها سجده کنید برای آدم و سجده کردند جز ابلیس گفت آیا سجده کنم برای آنکه آفریدی از گل 61- گفت آیا بینمت که بر منش ارجمند کردی اگر مهلت دهی تا قیامت لجام زخم بر نژادش جز اندکی را.

62- گفت برو هر که از آنان پیرو تو شد راستی دوزخ سزای او است سزائی وافر 63- برانگیز هر کدام را خواهی باآوازت و یورش بر بدانها با سواره و پیاده‌ات و شریک شو با آنها در مالشان و فرزندانشان و نویدشان ندهد جز بفریب.

64- راستی بنده‌های مرا تسلطی بر آنها نداری و بس است به پروردگارت پشتیبان.

13- الکهف- 5- و چون گفتیم بفرشته‌ها سجده کنید بآدم و سجده کردند جز ابلیس که از جن بود و از امر پروردگارش بدر شد آیا او را و نژادش را دوست گیرید در برابرم و آنان دشمن شمايند چه بد عوضی است برای ستمگران 51- من گواهشان نکردم بر آفرینش آسمانها و زمین و نه آفرینش خودشان و نبودم که گمراه‌کننده‌ها را یاور خود سازم، 62- و از یادش نبرد جز شیطان از اینکه بیادش آرم.

14- مریم- 44- ای پدر نپرست شیطان را زیرا شیطان نافرمان رحمانست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 107

45- پدر جان من ترسم برسد بتو عذابی از رحمان و باشی همگنان شیطان 68- پروردگارت که البته آنها را محشور کنم و شیاطین را حاضر کنم گرد دوزخ زانو زنان، 83- آیا نبینی که فرستادیم شیاطین را بر کفار تا برانند آنها راندنی.

15- طه 16- پس سجده کردند جز ابلیس- تا قول خدا تعالی- پس وسوسه کرد باو شیطان.

16- الأنبياء- 82- و از شیاطین کسانی بودند که برایش غواصی میکردند و کارهای دیگر و ما آنها را نگهبان بودیم.

17- الحج - 3- و پیرو شود هر شیطان متمرّد را 4- که سرنوشتش اینست که هر که پیروش باشد راستی او را گمراه کند و بکشاند بعد از سوزان 52- و نفرستادیم پیش از تو رسولی و نه پیغمبری جز چون آرزو کرد شیطان در نهادش افکند آرمانی و خدا زدود آنچه را شیطان افکند سپس محکم کرد آیاتش را و خدا دانا و حکیم است 53- تا بسازد آنچه را شیطان افکنده آزمایشی برای آنها که دلشان بیمار است و آنها که دلشان سخت است.

18- المؤمنون - 97- بگو پروردگارا پناه بتو از وسوسه‌های شیطانها 98 و پناه بتو که خود حاضر شوند نزد من.

19- النور - 21- آیا آنان که گرویدید پیرو گامهای شیطان نشوید و هر که پیرو گامهای شیطان شود راستش او بهر زگی و زشتی وادارد.

20- الشعراء - 94- پس بسر درآیند در آن با گمراهان 95- و لشکرهای ابلیس همه، 110- فرو نیاورند آن را شیاطین نشود آنان را و نتوانند 111- راستی آنها از گوش گرفتن البته برکنارند تا قول خدا تعالی آیا بشما آگهی دهیم که بر که فرو شوند شیاطین 112- فرو شوند بر هر دروغزن و گنهکار 113 گوش فرا دهند و بیشتر دروغگویانند.

21- النمل - 24- آراست برایشان شیطان کارهاشان را، و بازداشت آنها را از راه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 108

22- القصص - 15- گفت: این کار شیطانست که او گمراه کن روشنی است 23- سبا 20 و البته ابلیس گمانش را در آنها درست در آورد و پیرو او شدند جز دسته‌ای از مؤمنان 21- بر آنها تسلطی نداشت جز باندازه‌ای که بدانیم چه کس آخرت را باور دارد و چه کسی در آن شک دارد و پروردگارت بهر چه نگاهبانست.

24- فاطر - 6- راستی شیطان دشمن شما است دشمن او باشید همانا میخواند حزبش را تا از یاران دوزخ باشند.

25- یس - 60- آیا با شما پیمان بستیم ای آدمیزاده‌ها که شیطان را نپرستید چه که دشمن عیان شما است 61 و البته گمراه کرد از شما خلق بسیاری را آیا شما اندیشه نکنید؟ 26- الصافات - 7- و نگهداری از شر هر شیطان متمرّد 8 گوش ندهند به خلق بالاتر و زده شوند از هر سو 9- برای رانده شدن و از آن آنها است عذابی سخت و پیوست 10- مگر آنکه یکباره برباید و بدنالش آید شهابی سوراخ کن 65- گلش گویا سرهای شیاطین است.

27- ص - 37- و شیاطین هر سازنده و غواص 38 و دیگران که بکند رسته‌اند 41- چون فریاد زد پروردگارش را که راستی بسید مرا شیطان برنج و شکنجه 71 چون گفت پروردگارت فرشته‌ها را که البته من آفریننده‌ام آدمی را از گل 72 و چونش ساختم و از روحم در او دمیدم بیفتید برایش سجده کن.

73- پس سجده کردند فرشته‌ها همه و همه 74- جز شیطان که سر بزرگی کرد و بود از کافران 75 گفت ای ابلیس چه بازت داشت که سجده کنی برای آنچه من بدست خود آفریدم سر بزرگی کردی یا از بزرگان بودی 76 گفت من به از اویم آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل 77 فرمود برو بیرون از آن که تو رانده‌ای 78 گفت پروردگارا مهلتم بده تا روزی که مبعوث شوند 79 گفت تو از مهلت یافته‌هائی 80 تا روز وقت معلوم 81 گفت بعزت همه را گمراه کنم جز بنده‌های مخلص تو 81 گفت بحق که درست گویم 82 البته پر کنم دوزخ را از تو و کسانی که پیرو تو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 109

شدند از آدمیان همه.

28- السجده 46 فصلت و اگر وسوسه‌ای از شیطان بتو رسد بخدا پناه بر که شنوا و داناست.

29- الزخرف - 26- و هر که رو گرداند از ذکر رحمان برتاییم بدو شیطانی و او همگانش باشد، 62 و باز ندارد شما را شیطان که او دشمن آشکار شما است 30- محمد - 25- شیطان آراست برایشان و فراهم آورد برایشان.

31- المجادله - 19- مسلط شد بر آنها شیطان و از یادشان ذکر خدا را برد آنان حزب شیطانند حزب شیطان همان زیانکارانند.

32- الحشر - 59- بمانند شیطان که بآدمی گفت کافر شو و چون کافر شد گفت راستی من از تو بیزارم زیرا من از پروردگار جهانیان ترسانم 60 پس سرانجام هر دو دوزخ است و در آن جاویدانند و اینست سزای ستمگران.

33- الملک - 5 و البته زیور کردیم آسمان دنیا را بچراغها و آنها را راندن شیطانها کردیم و آماده نمودیم برایشان عذاب دوزخ 6 و برای آنها که کافر شدند به پروردگارشان عذاب دوزخ است و چه بد سرانجامی است 7 چون در آن افکنده شوند بشنوند شهنقه آن را با اینکه میجوشد نزدیک است خشم او نمایان باشد و هر فوجی در آن افکنده شوند دربانانش از آنها پرسند نیامد برای شما بیم دهنده 6 گویند آری البته بیم ده آمد برای ما 8- و او را دروغگو شمردیم و گفتیم: خدا چیزی فرو نیاورده و نباشید شما جز در گمراهی آشکار.

34- الناس - 4- از شر وسواس خناس 5 که وسوسه کند در دل مردم 6 از پری و آدمی.

#### تفسیر

«لا تتبعوا خطوات الشيطان» بیضاوی در (ج 1 ص 128) تفسیرش گفته یعنی هواپرستی نکنید تا حرام را حلال کنید و برعکس و نشانه دشمنی او اینست که شما را ببدی و هرزگی وامیدارد و و آن چیز است که عقل زشت داند و شرع قبیح

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 110

شمارد که بد است چون عقل از آن غمین شود و هرزه گی است چون شرع آن را بد شمرده و زشت دانسته و گفتند سوء همه قبائح باشد و هرزگی کبائر فزون از اندازه.

و گفتند یکم آنست که حدی ندارد و دوم آنکه در شرع حدی دارد رازی در ج 5: 4 ط مصر تفسیرش گفته: بدان که فرمان و وسوسه شیطان همان خاطره‌های دل ما است و مردم در باره آنها چند وجه گفتند:

1- مایه اینها چیست؟ برخی گفتند کلماتیست نهانی، فلاسفه گفتند تصور و تخیل سخن است چون صورتی که در آینه نقش بندد، زیرا این صور تا اندازه‌ای مانند چیزها است گرچه از هر جهت مانند نیستند، و بسا اعتراض شود که صورت خیالی این کلمات مانند حروفند یا نه؟ در صورت یکم خود حروفند و همین می‌شود که اینها اصوات و حروف نهانیند و اگر نه اصلا حروف نیستند و آنچه من در خود یابم اینست که حروف و اصواتی منظمند مانند سخن خارجی، و عربی در دل خود بهمان عربی سخن دارد و عجمی بعجمی و خاطره این حروف مانند خارج بدنال همد و ثابت شود که خاطره‌ها حروف و کلمات نهانند.

2- این خاطره‌ها کار کیست.

بنا بر اصل مسلم ما که هر پدیده کار خداست جواب روشن است.

ولی معتزله که این اصل کلی را نپذیرند چنین نگویند و بعلاوه متکلم نزد آنها سخن ساز است و اگر سخن ساز خاطره‌ها همه خدا باشد با اینکه دروغ هم دارند لازم آید که خدا بدان موصوف شود و خدا از آن برتر است و نمیشود گفت سخن ساز درونی خود بنده است زیرا بسا از آنها بدش آید و تلاش کند که نباشند و نمیشود بلکه بدنال هم آیند و باید دیگری آنها را بسازد که فرشته است یا شیطان و شاید آنها در پایان مغز یا دل سخن سازی کنند تا آنجا که اگر کسی سخت کر باشد آنها را بشنود.

و اگر گوئیم سخن فرشته یا شیطانست و اینها بخود وجود دارند و لا مکانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 111

دور نیست چنین کارها توانند و اگر گوئیم جسم لطیفند و درون بشر فرو نروند دور نیست بتوانند سخن را بدرون او رسانند و می‌شود گفت چنان لطیفند که میتوانند بدرون آدمی نفوذ کنند و سخن را بدل و مغز رسانند، و با لطافتی که دارند ترکیب آنها محکم است و بهم پیوسته و جدا نشدنی و از فرو رفتن بدرون آدمی از هم نپاشند و دلیل بر فساد هیچ کدام از این احتمالات نیست و شناخت حقیقت آنها با خداست و دلیل الهام فرشته‌ها بخوبی قول خدا تعالی است «چون که

وحی کرد پروردگارت بفرشته‌ها که من با شما هستم بر جا دارید آنان که گرویدند، 12- الانفال» یعنی پایداری را بدانها الهام کنید.

و دلیلش از اخبار قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم که شیطان را بدل اندازيست ای آدمیزاده و فرشته را هم، و در حدیث است که چون نوزادی برای آدمی زاید ابلیس شیطان همگنایی برای او سازد و خدا فرشته‌ای، شیطان بگوش چپ دلش نشیند و فرشته بر گوشه راست دلش و هر دو او را دعوت کنند.

برخی صوفیه و فلاسفه فرشته خیر خواه را بنیروی خرد تفسیر کرده و شیطان بدخواه را بنیروی شهوت و خشم، و آیه دلالت دارد که شیطان جز بزشتیها دعوت نکند چون کلمه انما آورده که دلیل حصر است عارفی گفته بسا شیطان هم بنیکی کشاند بقصد اینکه از آتش بدی رساند و آن بچند جور است.

1- از بهتر به فروتر کشاند که آسانست یا از آسان ببهتر دشوار کشاند تا از رنج او را از طاعت متنفر کند و رازی در (7: 67 تفسیرش) گفته: در قول خدا تعالی «الشيطان يعدكم الفقر» در شیطان اختلاف است در قولی ابلیس است و در قولی سائر شیاطین و در قولی شیاطین جن و انس، و در قولی نفس اماره بدی، و لفظ وعده در بدی هم آید و ممکن است بر سییل تهکم باشد، و سخن در باره وسوسه در استعاده گذشت.

و ابن مسعود روایت کرده که شیطان را یک دل افکنی است که دور کردن از نیکی باشد و فرشته را یک دل افکنی که نوید نیکی است، هر که آن را در خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 112

یابد بداند از خداست و هر که نخست را پناه برد بخدا از شیطان رجیم و این آیه را خواند، و حسن از یکی مهاجران روایت کرده که هر که را خوش آید بداند شیطان چه مکانتی در وجودش دارد بیندیشد که رغبتش در کار زشت چه اندازه است.

فحشاء بخل است و فاحش در کلام عرب بخیل را گویند.

و در قول خدا تعالی «إلا كما يقوم الذی يتخبطه الشيطان من المس» گفته: تخبط پریشان کاریست و تخبط شیطان اختلال روانی یا دیوانگی است که آن را شیطان زده گی گویند، و مس دیوانگی است و دیوانه را ممسوس گویند و اصل مس با دست است و گویا شیطان دست کشد بآدمی و او را دیوانه کند و تخبط اینست که او را لگد کند و مخبل شود، تخبط با پا است و جنون بدست کشیدن.

جبائی گفته: مردم گویند غش کردن از اینست که شیطان باو دست مالیده و او را بخاک افکنده و این باطل است زیرا نیروی شیطان سست است و نتواند مردم را بزمین افکند و بکشد و دلیلش چند راه است.

1- حکایت خدا تعالی از شیطان که «نبود مرا بر شما هیچ تسلطی جز اینکه دعوتتان کردم و پذیرفتید» و این صریح است در اینکه شیطان توانائی بانداختن و کشتن و آزار ندارد.

2- شیطان یا جسم در هم و تیره است یا لطیف اگر نخست بود باید دیده شود و بچشم آید زیرا اگر چنین باشد و دیده نشود رواست در حضور ما خورشیدها و رعدها و برقها و کوهها باشند و ما آنها را نبینیم و این نادانی بزرگی است و اگر جسمی لطیف باشد چون هواء نمیشود سختی و نیرو داشته باشد و نمیشود که بتواند آدمی را بیندازد و بکشد.

3- اگر شیطان بتواند آدمی را بیندازد و بکشد میتواند کار معجزه پیغمبران کند و این طعن در نبوتست.

4- اگر چنین توانی دارد چرا همه مؤمنان را نمیکشد و مخبط نمیکند با شدت دشمنی او با آنان و چرا اموال آنها را بزور نبرد و احوالشان را تباه نکند و اسرارشان را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 113

فاش نکند و خردشان را نرباید و همه اینها فاسد است.

دلیل معتقدان باینکه شیطان بهمه اینها توانا است دو وجه است.

1- آنچه نقل است که شیاطین در زمان سلیمان علیه السلام کارهای سخت میکردند چنانچه خدا از آنها حکایت کرده که «میساختند برای او هر چه میخواست از محارِب و تماثیل و کاسه‌ها چون حوضها و دیگهای پابرجا» و جوابش اینست که خدا در زمان سلیمان آنها را تنومند کرده بود و توانا.

2- همین آیه «یتخبطه الشیطان من المس» صریح است در اینکه دیوانگی از اثر شیطانست و مس او سبب آنست و جوابش اینست که شیطان بوسوسه او را مس کند و آزار دهد تا غش کند چنانچه در باره ایوب فرموده «راستی مرا مس کند شیطان برنج و شکنجه» و همانا غش بهمراه این وسوسه پدید گردد، ناچار غش کند بهمراه این وسوسه چنانچه ترسو در جای تنها هراس کند.<sup>۱۲۴</sup>

<sup>124</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.



### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 7؛ ص 113

بدین معنا این خبط در فضلا کامل و صاحبان حزم و خرد یافت نشود، و همانا در کسی که مزاجی کاسته و خللی در مغز دارد برآید، این خلاصه سخن جبائیت در اینجا.

ققال وجه دیگری آورده و آن اینست که این تعبیر هم نفسی با مردم است که غش را بشیطان و جن وابندند و نیز چون خواهند چیزی زشت سازند بشیطان بنده چنانچه خدا فرموده «گلش مانند سرهای شیطانها است».

و طبرسی - قد - در (2: 389 مجمع) گفته: این تعبیر از راه تشبیه است، زیرا شیطان در واقع آدمی را بغش نیندازد ولی کسی که خلط سوداء بر او غلبه کند و ناتوان باشد بسا شیطان چیزهای هراسناکی بخیالش آورد و او را وسوسه کند و خدا او را بغش اندازد و آن را بر سبیل مجاز بشیطان وابندند چون همراه وسوسه او باشد این از جبائی است.

و گفته اند رواست غش در برخی مردم کار شیطان باشد نه در همه، از ابی هذیل و ابن اخشید است، گفتند: چون ظاهر قرآن بر آن گواه است و در

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 114

عقل نشدنی نیست و خدا شیطان را در باره مردم از آن باز ندارد برای امتحان یا کیفر گناهان که کرده و توبه نکرده چنانچه برخی مردم را بر هم تسلط دهد تا مال او را بگیرند و جلو او را نگیرد.

«و اینی **أعیدها بک**» بیضاوی در - 1: 203- تفسیرش گفته: او را بحفظ تو پناهم، رجیم، رانده است و اصل رجم سنگ پراندنست و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که «هیچ نوزادی نباشد جز شیطان هنگام زادن بر او دست کشد و از آنست که بگرید مگر مریم و زاده اش» یعنی شیطان در گمراه کردن هر نوزادی طمع اثر بخشی دارد جز مریم و زاده اش که خدا تعالی بوسیله استعاذه او را از آن نگهداشت.

«همانا آن شیطانست که میترساند» رازی در 10: 184- تفسیرش گفته یعنی باز دارنده از جهاد شیطانست یعنی کارش اینست که دوستان خود را میترساند یا مقصود از شیطان همان کاروانست یا خصوص نعیم بن مسعود که از سرکشی و تمرد در کفر او را شیطان خوانده، و گفتند همان خود شیطانست که دوستانش را بوسوسه میترساند.

و در قول خدا «کید شیطان ناتوانست» گفته: چون خدا یاور دوستانش است و شیطان یاور دوستان خود است و شک ندارد یاری شیطان سست تر است از یاری خدای سبحان، آیا نبینی اهل خیر و دیانت یادگار و نام پسندیده شان در صفحه روزگار بماند و گرچه در زندگی درویش و زبون باشند، و پادشاهان و زورگویان چون بمیرند نابود شوند و شیوه و ستمشان در جهان نیاید.

و مقصود اینست که نیرنگ شیطان همیشه سست بوده بیضاوی در 1: 291- تفسیرش گفته: در «و لو لا فضل الله علیکم و رحمته» بوسیله ارسال رسول و انزال کتاب، پیرو شیطان شدید، بکفر و گمراهی جز اندکی که بفضل حق بعقل خود رهبری شدند و پیرو شیطان نشدند مانند زید بن نفیل و ورقه بن نوفل ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 115

و در قول خدا «نخوانند در برابرش جز ماده‌ها را» در- 1: 303- گفته: یعنی لات و عزی و مناه و مانند آنها را چون هر عشیره بتی داشت که میپرستیدند و آن را ماده فلان عشیره مینامیدند برای اینکه نامشان مؤنث بوده و یا جمادند و جماد مؤنث است چون اثر پذیر است و شاید خدا این نام را بدانها داده است برای آگهی باینکه میپرستند چیزی که اثر پذیرد و اثر ندارد و باید معبود برعکس باشد و این دلیل نهایت نادانی و فرط حماقت آنها است.

و گفتند مقصود فرشته‌هایند که آنها را دختران خدا میخواندند و پرستش آنها در حقیقت شیطان را میپرستیدند که آنها را بدان واداشته بود و مریدا یعنی بی‌خیر که آرزوهای بیهوده در دل اندازد مانند عمر دراز و نبودن بعث و عقاب و آنها را وادارم تا گوش چهارپایان را بشکافند و آن را که خدا حلال کرده حرام کنند چون عرب با ماده شتران و گوسفندان در شرائطی چنین میکردند که آنها را بحیره و سائبه میگفتند و اشاره دارد بحرمت تحریم حلال خدا و حرمت نقص آنچه خدا کامل آفریده بالفعل یا بالقوه (مانند خایه کشیدن از مرد و کودک).

و آنها را وادارم آفرینش خدا را دگرگون سازند از هدفش در صورت یا وصف و گفتند در آن وارد است کندن چشم و خایه کشیدن از بنده و دندان سائیدن و خالکوبی و لواط و مساحقه و مانند آن، و پرستش خورشید و ماه و دگرگون کردن فطرت اسلام و بکار بردن اعضاء و قوی در کاری که سود نفسانی ندارد و تقرب بخدا و عموم تعبیر از هر گونه خایه کشی منع کند ولی فقهاء اخته کردن بهائم را برای نیاز روا دارند و چهار جمله نقل از شیطانست که گفته یا کرده است ...

و رازی پس از آوردن سخن مفسران در- 12: 80- تفسیرش گفته: وجه دیگری بخاطرم رسد در تفسیر این آیه از نظر مقصود آن و آن اینست که از معنای آیه چنین برآید که زیانمندی به 3 وجه است.

1- پریشانی 2- کاستی 3- نابودی، و شیطان مدعی شده که اکثر مردم را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 116

در دین زیانمند و بیمار کند که گفته «آنها را آرزومند کنم» و این بیماری یا به پریشانی است یا کاستی یا نابودی، پریشانی از آرزو است که گفته: «آنها را آرزومند کنم» برای اینکه آرزومند برای بدست آوردن دلخواه و دفع خشم خود نیرنگ بازو و بوسیله نهانی پردازد و این یک بیماری روحی و از پریشانی است.

و اما کاستی را بدان اشاره کرده که گفته «آنها را وادارم گوش چهارپایان خود را بشکافند» و این خود کاستی است زیرا آدمی که خودش را بدنیا باخت در طلب آخرت سست می‌شود.

و اما نابودی در اینست که گفته «دگرگون سازند آفرینش خدا را» زیرا دگرگونی وصف نخست را نابود کند، و معلوم است کسی که دنبال کامجویی این دنیا است و از سعادت روحی روگردانست پیوسته رغبت بدنیا و نفرت از آخرت در دلش فزون گردد و فزون گردد تا دلش از یاد آخرت یکباره دگرگون گردد و هیچ بیاد آخرت نباشد و دنیاپرستی از آن محو نگردد و هر چه کند و گوید تنها برای دنیا باشد.

و این مایه دگرگونی آفرینش است، زیرا ارواح آدمی بدین جهان گذرا آمدند و باید رو بسوی دیگر سرا باشند، و چون معاد را از یاد برد و دل بدین جهان محسوس دهد که بناچار نابود و نیست شود آفرینش خود را دگرگون کرده چنانچه خدا فرموده «نباشید مانند آنان که فراموش کردند خدا را و خدا بفراموشی خودشان دچار کرد» و فرموده «راستی چشم سر آنها کور نیست ولی دیده دلشان نابینا است».

و در قول خدا تعالی «**إنما یرید الشیطان** - الخ - گفته راه دشمنی در میخواری است که هر که بنوشد با دسته‌ایست و مقصودش انس با یاران و شادی و خوشی بگفتگو با آنانست و میخواهد مهرورزی کند ولی بیشتر بدشمنی و نفرت انجامد زیرا می‌خرد را ببرد و شهوت و غضب را برانگیزد و خرد جلو آنها را نگیرد و چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 117

آنها چیره شدند، ستیزه میان دوستان افتد و بزدن و کشتن و دشنام کشد اینست که مایه دشمنی و کینه گردد.

و اما قمار بجای اینکه توسعه به نیازمندان باشد مایه زیان توانگرانست چون کسی که در قمار باخت آزمند بدان گردد بامید اینکه ببرد و زیان خود را جبران کند و بسا که دنبال آن را بگیرد تا پاک باخته شود تا آنجا که ریش و خاندان و فرزند را بقمار ببازد و بیچاره و بدبخت گردد و دشمن سرسخت آنها که از او بردند.

و روشن شد که می و قمار دو سبب بزرگ دشمنی و کینه‌اند، و سرانجام نکوهیده ای دارند و بهرج و مرج کشانند و آشوب و همه اینها زیان مصالح جهانست و بمفسده دینی آنها اشاره کرد باینکه «شما را باز دارد از ذکر خدا و از نماز 13 80 تفسیر رازی قول خدا «و همچنین ساختیم برای هر پیغمبری دشمن» یعنی چنانچه تو را فرمودیم دشمن بت پرستان عشیره‌ات باش، پیغمبران پیش را هم فرمودیم دشمن دشمن خود از پری و آدمی باشند و اینست که مشرکان را دشمن ساخته برای خدا و رسول.

و گفتند: مقصود اینست که آنها را وانهادیم تا اختیار دشمنی کنند و بزور آنها را از آن باز نداشتیم و گفته‌اند: چون خدا رسولان را بدانها فرستاد و فرمان داد که آنها را بمسلمانی خوانند و از بتان دست بردارند دشمن پیغمبران شدند و از این رو خدا آن را بخود وابست و مقصود از شیاطین جن و انس کفار سرکش هر دو گروه است.

و گفتند: شیاطین انس گمراه‌کننده‌های آنهایند و شیاطین جن فرزندان ابلیسند.

و طبرسی در 3: 352- مجمع گفته: در تفسیر کلبی است از ابن عباس که ابلیس سپاهش را دو دسته کرده یک دسته برای آدمی و یک دسته برای پری و هر دو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 118

دسته دشمنان رسل و مؤمنانند و هر دو دسته بهم برخوردند و گزارش گمراه کردن خود را بهم بدهند، و اینست وحی آنها بهم‌دیگر.

و از ابی جعفر علیه السلام روایت است که شیاطین یک دیگر را دیدار کنند و بهم‌دیگر گزارش دهند که چگونه بشر را گمراه کردند و از هم بیاموزند و زخرف قول گفتار خوش ظاهر بی‌مایه است که فریبا باشد.

رازی در- 13: 154- تفسیرش گفته: نباید هر گناهی از آدمی بسبب وسوسه شیطان باشد و گر نه تسلسل یا دور شود و باید گفت سره گناهان بی‌وسوسه شیطانست بنا بر این چنانچه آن شیطانها وسوسه بدل آدمی و پری اندازند خودشان هم یک دیگر را وسوسه کنند، و در باره وسوسه عقیده‌ها است، یکی گفته: ارواح یا آسمانیند یا زمینی و ارواح زمینی خوب و پاک دارند و پلید و ناپاک که بگناه و زشتی فرمان دهند و آنها شیاطین باشند.

و چنان که ارواح پاک مردم را بطاعت و نیکی فرمان دهند یک دیگر را هم بدان فرمان دهند و چنان که ارواح پلید مردم را بزشتیها و منکرات وادارند یک دیگر را هم بدان وادارند و بفزودن در آن و تا مناسبتی میان نفوس آدمی و آن ارواح نباشد پیوستی نیست و چون نفوس آدمی پاک باشند و جدا از اوصاف زشت از جنس ارواح پاکند و بدانها پیوندند، و اگر پلید باشند از جنس ارواح پلیدند و بآنها پیوندند، و آنکه صفات پاکی بسیارند و صفات نقص و زیان بسیار و برای هر نوعی دسته‌ها از آدمی و دسته‌ها از ارواح زمینی است و بر اثر این هم‌جنسی بهم پیوندند و اگر در کارهای خوب باشد فرشته در کار است و باو الهام کار نیک نماید و اگر کار بد است شیطان در کار است و وسوسه کند و زخرف آراستن و خوش نما کردن سخن است، چون آدمی تا در کاری خیر و سودی نداند بدان نگراید و از این رو او را فاعل مختار گویند که به پسندد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 119

بکند و این تشخیص خیر اگر مطابق واقع باشد درست است و الهام است و از فرشته است، و اگر مخالف واقع باشد که ظاهری آراسته و دلفریب دارد و درونی تباه آن را مزخرف خوانند.

«شیاطین» یعنی علماء کافر و سروران متمرّد آنها وحی کنند و اشاره نمایند بدوستان و پیروانشان تا با شما ستیزه کنند در باره اینکه مردار حلال است، ابن عباس گفته: معنایش اینست که شیاطین جن که از ابلیس و سپاه او است بدوستان آدمی خود وحی کنند و نهانی بدل آنها اندازند، و همین وسوسه است (4: 258 مجمع البیان).

«بسزای اینکه مرا اغوا کردی» یعنی نومید کردی از رحمت و بهشت، و گفته‌اند: یعنی با فرمان بسجده مرا از راه بدر بردی، و گفتند: یعنی مرا هلاک کردی بلعنت خود، و گفتند که این تعبیر بر عقیده ابلیس است که جبری مذهب است «و گفت: در کمین آنهایم تا آنها را از راه راست بگردانم و از دین حق ببرم، و از هر سو بدانها بتازم که ممکن است گفتند یعنی از سوی دنیای آنها و از سوی آخرت و از سوی حسنات و سیئات از ابن عباس و دیگران و خلاصه اینکه من دنیا را برای آنها خوش نما کنم و از نداری آنها را بترسانم، و بآنها بگویم نه بهشتی است، نه دوزخی و نه حسابی و آنها را از آنها باز دارم و بد کاری را نزد آنها دوست سازم و بدانشان تشویق کنم، و نگفت از سوی بالا بدانها بتازم چون راه نزول رحمت است و از آنجا راه ندارد و نه از زیر پا چون هراس آور است.

و گفتند: از برابر و سمت راست یعنی از آن سو که بینند و از پس و سمت چپ یعنی از آن سو که نبینند، و از ابی جعفر علیه السلام روایت است که آمدن از برابر یعنی کار آخرت را بر آنها سبک سازم و آمدن از پس سر یعنی آنها را بجمع مال و منع حقوق و ادارم تا برای وارثان پس انداز کنند، آمدن از سوی راست تباه کردن امر دین است بوسیله خوش نما کردن گمراهی و شبهه سازی و آمدن از سمت چپ تشویق بلذات

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 120

و دل دادن به شهواتست.

(و پس از نقل تفسیری از بیضاوی (1: 417) گفته است که) رازی در- 12:

31-33 تفسیرش گفته است پس از ذکر برخی از این وجوه که حکمای اسلام وجوه دیگری در تفسیر این آیه ذکر کردند.

1- که اشرف و اقوای این وجوه است اینست که در تن چهار نیرو است که مایه سعادات روحانیند.

اول نیروی خیال که صور محسوسات و نمونه‌هایشان در آن فراهم شوند و آن در درون پیشین مغز است و صور محسوسات از جلوش در آن درآیند، و بدان اشاره کرده که گفته «من بین آیدیهم».

دوم قوه وهمیه است که در غیر محسوس حکم کند بمناسبت امور محسوسه و جایش بطن پسین مغز است «و من خلفهم» اشاره بآنست.

سوم شهوتست که در کبد است و در سمت راست تن است، و چهارم نیروی خشم که در بطن چپ دل است و این چهار نیرو است که از آنها پدید شود احوالی که مایه زوال سعادت معنویست، و شیاطین برون تا بیکی از اینها کمک نشوند نتوانند کسی را وسوسه کنند و از این رو چهار سو را یاد کرده و این وجه حقیقی شریفی است.

2- مقصود از اینکه از برابر می آید شبهه انگیزی در تشبیه است در ذات و صفات خدا چون شبهه‌های مجسمه، و یا در افعال چون شبهه‌های معتزله در باره عدل و بیم و حسن و قبح و از اینکه از پس آید شبهه‌های معطله است که منکر خدا باشند نخست برای اینست که آدمی موجودات جسمانی و حالات آنها را در برابر خود ببیند و خدای نادیده را بدانها بسنجد و مانند کند و بنا بر این باید «من خلفهم» کنایه از بی‌مبدئی باشد که خلاف آنست و مقصود از آمدن از سمت راست تشویق بترک واجباتست و آمدن از سمت چپ تشویق در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 121

انجام محرمات.

سوم: از شقیق بلخی است که گفته: هر روز شیطان از چهار سو نزد من آید از پیش رو گوید: مترس خدا آمرزنده و مهربانست و بخوان که «و البته من پر آمرزنده‌ام برای کسی که توبه کند و کار نیک نماید، 82- طه» و از پشت سر مرا میترساند از بینوا شدن فرزندانم و تو بخوان که «هیچ جنبنده در زمین نیست جز اینکه روزیش با خداست، 6- هود» و از طرف راست برای زنان آید، تو بخوان «و سرانجام از آن پرهیزکاران است 83- القصص» و از سمت چپ بانگیزش شهوت آید، و تو بخوان: «و پرده کشیدند میان آنان و آنچه میخواستند، 54- السبأ» سپس گفته: مقصود اینست که اصرار دارد بوسوسه کردن بهر وجه ممکن و از رسول خدا است صلی الله علیه و آله که شیطان سر راه آدمیزاده را بر او گرفت برای مسلمانی و گفت: چرا دست از دین پدران برداری و چون نافرمانی او کرد، راه هجرت را بر او گرفت و گفت: چرا وطن خود را رها کنی و آواره شوی؟ و آنگه راه جهاد را بر او گرفت که چرا نبرد کنی و کشته شوی و مالت را بخش کنند و زنت را بگیرند و او را مخالفت کرد و کارزار کرد، این خبر دلالت دارد که شیطان هیچ وسوسه‌ای وانهد که بدل نیندازد.

اگر گویند: چرا از بالا و از زیر را نفرموده؟

گوئیم: در تحقیقی که کردیم همه نیروهای ضد سعادت چهار بودند که در این چهار سو باشند، و اما در ظاهر روایت است که چون شیطان این سخن را گفت فرشته‌ها برای آدمی نگران شدند و گفتند پروردگارا چگونه آدمی از شیطان رهائی یابد با اینکه از این چهار سو بر او چیره است، خدا تعالی بدانها وحی کرد که: دو سو برای آدمی مانده بالا و زیر و چون دست ببالا بر آرد برای دعاء از روی خضوع یا پیشانی بر زمین نهد با خشوع گناه هفتاد سالش را بیامرمز.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 122

و گفته: نکته اینکه دو تای اول را با واژه «من» آورده و دو تای آخر را با «عن» گفتیم: آنچه پیش و پس است خیال و وهم است و زیان آنها عقیده نادرست و کفر است و آنچه از راست و چپ است شهوت و خشم است و زیان آنها گناه است و قابل بخشش است و باین ملاحظه دو کلمه آورده.

و در باره اینکه شیطان بیشتر آنان را ناسپاس شناخته گفته: نفس آدمی 19 نیرو دارد که همه کامجو هستند و شهوت پرست 10- حواس ظاهره و باطنه 2- شهوت و خشم 7 نیروهای درونی که جاذبه، ماسکه، هاضمه، دافعه، غاذیه، نامیه و مولده که همه 19 اند و نفس را بجهان تن خوانند و در کامجویی تشویق کنند تنها یک نیروی خرد است که او را پیرستش خدا و سعادت روحانی میخواند و 19 نیرو زورمندترند از یک نیرو.

اینکه فرموده «راستی که او شما را بیند و قبیله او» طبری - ره - در (4):

40 و 41) گفته: قبیله او نژاد او است که دلیلش قول خداست «آیا میگیرید او را و نژادش را دوستانی در برابر من» و گفتند: قبیله او سپاهیان و پیروان او از جن و دیوانند «از آنجا که شما آنها را نبینید» ابن عباس گفته: خدا تعالی شیاطین را چون خون در تن آدمی روان کرده و سینه آدمیان را جایگاه آنان ساخته چنانچه فرموده «آنکه وسوسه کند در سینه‌های مردم» و آنها آدمیزاده‌ها را بیند و آدمیزاده‌ها آنها را نبینند، زیرا جسم لطیف و شفافند و دید آنها نیاز بفرزونی شعاع دارد.

ابو بکر بن اخشید و ابو الهذیل گفتند: رواست خدا بآنها توانائی داده باشد تا در هم روند و بدید حاضران آیند، علی بن عیسی هم گفته چنین قدرتی دارند.

شیخ مفید ابو جعفر هم همین را گفته ولی جبائی گفته: نمیشود که شیاطین و پری دیده شوند چون خدا فرمود: شما آنها را نبینید و همانا رواست که در زمان پیغمبران دیده شوند بواسطه درهم شدن جسم آنها تا معجزه آنان باشند چنانچه رواست فرشته‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 123

در زمان پیغمبران دیده شوند.

رازی گفته: در - 14 - 54- تفسیرش اصحاب ما گفتند: آنان آدمی را بیند چون خدا این ادراک را در دیده آنها نهاده و آدمی آنها را نبیند چون این ادراک را بدیده آنها نداده، معتزله گفتند: سببش اینست که تن پری لطیف است و آنها آدمی

را ببیند چون تنش درهم و کثیف است و پریان برای نیرومندی شعاع دیدشان یک دیگر را ببینند، اگر آن در دیده ما هم بخواست خدا باشد آنها را توانیم دید و اگر خدا تن آنها را درهم نماید با همین چشم هم توانیم آنها را دید.

بنا بر این نزد معتزله دیدن آدمی پری را باید یا بوسیله کثیف شدن تن او باشد یا فزودن نیروی دید آدمی ولی قول خدا که «از آنجا که شما آنها را نبینید» دلالت دارد بر اینکه آدمی پری را نبیند، زیرا آیه دیدن را در هر گاه روبرو شدن نشدنی دانسته و تخصیصی ندارد.

یکی از دانشمندان گفته: اگر پری می‌توانست صورت خود را دگرگون سازد و بهر صورتی خواهد درآید اعتمادی بشناخت آدمی میسر نبود زیرا آنکه را فرزند یا زن خود ببیند بسا پری باشد که بشکل او شده و بنا بر این اعتماد بشناخت اشخاص از میان میرفت.

و اگر توانا بودند بر دیوانه کردن و ربودن خرد مردم با اینکه خدا دشمنی سخت آنان را با آدمی روشن کرده چرا در باره بیشتر مردم بویژه علماء و زاهدان این کار را نکنند چون دشمنی دیوان با علماء و زهاد بیشتر است و چون چیزی از اینها نیست پدیدار گردد که توانائی بر آدمی ندارند.

و تاکیدش قول خداست «نبود مرا بر شما هیچ تسلطی جز اینکه شما را دعوت کردم و پذیرفتید» مجاهد گفته: ابلیس گفت: بما چهار خصلت داده شده بینیم، دیده نشویم، از زیر خاک برآئیم، پیر ما بجوانی باز گردد.

قول خدا «و إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ طبرسی - قد - (4: 513) گفته: یعنی ای محمد اگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 124

شیطان بدلت وسوسه‌ای کرد، نزع راندن و گمراه کردنت و بیشتر بر اثر خشم است، و گفتند: بمعنی فساد است و از آن است «نزع الشیطان بینی و بین إخوتی» یعنی میانه ما را تباہ کرد، زجاج گفته: نزع کمتر جنبش است و کمترین وسوسه شیطان که فرمود: «بخدا پناه بر» که دعایت را بشنود و آنچه بتو رخ دهد بداند.

و گفته‌اند نزع آغاز وسوسه است و مس تمکن است و از این رو در باره مردم فرمود: «و چون مس کند آنان را دوره‌گردی از شیطانها» یعنی پس از وسوسه آنها را بگناه کشاند بیاد کیفر افتند و از آن دست کشند.

«و إخوانهم یمدونهم فی الغی» یعنی برادران جنی بت پرستان و برادران شیطان صفت آنان در گمراهی بدانها کمک کنند و آن را برایشان خوشما کنند «و کوتاه نیابند» از گمراه کردن آنها.



و در قول خدا «و إذ زين لهم الشيطان أعمالهم» گفته: -4: 549- یعنی یاد آور آنگاه را که آراست شیطان برای بت پرستها کارهاشان را و آنها را بدان دلخوش کرد، چون ابلیس واداشت که به بدر روند برای نبرد با پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت «امروزه کسی از مردم بر شما چیره نباشد» چون شما رو نیروی شما از همه بیش است، و من هم البته پناه شما هستم و شما را یاری دهم و بدی را از شما دور کنم، و با شما بر ضد دشمن پیمان بندم و چون دو گروه بهم برخوردند واپس گریخت و گفت من از شما بیزارم و بینم آنچه شما نبینید، و پیمان امان شما را گسیختم زیرا بینم که فرشته‌ها آمدند برای یاری مسلمانان.

ابلیس فرشته‌ها را میشناخته و آنها هم او را میشناختند و گفت: من از کیفر خدا بدست اینها ترسانم که خدا سخت کیفر است.

گویم: سپس داستان ظهور شیطان را برای مشرکان ذکر کرده چنانچه ما در داستان بدر ذکر کردیم وانگه گفته: در سخنی از شیخ مفید- ره- دیدم که رواست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 125

خدا پریان و همگنان آنها را توانا کند که خود را بمردم بنمایند و مانند جانوری شوند زیرا نشان رقیق است و امکان آن در آن هست، و دیدیم که آدمی را که هواء را جمع کند و پراکنده سازد و اجسام نرم را بهر شکل درآورد و مایه آنها بیش و کم نشود.

اخبار بسیار است که شیطان خود را باهل دار الندوه نمود در صورت یک شیخ نجدی، و روز بدر بصورت سراقه حاضر شد، و جبرئیل هم برای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بصورت دحیه کلبی نمودار شد، و باز نشدنی نیست که خدا صورت آنها را در برخی حالات دگرگون سازد و مردم برای یکنوع امتحان آنها را بینند رازی در- 15: 174- تفسیرش گفته: در کیفیت آرایش شیطان دو وجه گفتند.

1- شیطان بهمان وسوسه کارهاشان را آرایش داد و بصورت آدمی در نشد و این قول حسن است و اصم.

2- بصورت آدمی در آمد، گفتند چون مشرکان خواستند ببدر روند از بنی بکر بن کنانه نگران بودند که مبادا بخونخواهی کسی که از آنها کشتند از پشت سر بدانها یورش برند، و ابلیس بشکل سراقه بن مالک که یکی از اشراف بنی کنانه بود با سپاهی از دیوان و پرچی بدو نمایان شد و گفت: امروز کسی بر شما چیره نگردد و من هم پناه شما هستم.

و چون ابلیس دید فرشته‌ها فرو می‌آیند بدنبال برگشت و گفتند دستش در دست حارث بن هشام بود، و چون برگشت حارث بدو گفت: در این حال ما را بی‌یاور میکنی؟ گفت من بینم آنچه نبینید، و زد تو سینه حارث و گریختند، و در این داستان چند پرسش است؟

1- چه سودی داشت که شیطان بصورت سراقه درآید.

جوابش اینست که این خود معجزه‌های شد برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیرا چون کفار بمکه برگشتند، گفتند: سراقه مردم را شکست داد و او گفت من از رفتن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 126

شما خبر نداشتیم تا شکست شما را شنیدم و از اینجا مردم دانستند که او سراقه نبوده و شیطان بوده 2- چون خدا بصورت آدمش کرد دیگر شیطان نبود یک آدم بود، و جوابش اینست که نپذیریم، زیرا آدمیت بجوهر نفس ناطقه است و نفوس شیطان جدا از نفس آدمی است، و تغییر صورت مایه تغییر حقیقت نیست، و این خود یک دلیل شرعی است بر اینکه آدمی این کالبد ظاهر و صورت مخصوص نیست، تا آخر آنچه در اینجا گفته.

«من بعد أن نزع الشيطان بيني وبين إخوتي» کشف گفته: یعنی میانه ما را بهم زد و تباه کرد و نزع سگ زدن دابه است.

«و قال الشيطان لما قضى الأمر» رازی در- 19: 112-114- گفته: مفسرین گفتند: چون بهشتیان در بهشت جاگیرند و دوزخیان در دوزخ مردم ابلیس را سرزنش کنند و او میان آنها این سخنرانی که خدا از او نقل کرده (و قال الشيطان) ایراد کند، و گفتند: چون بکار حساب رسیدگی شود باشد و نخست اولی است.

و مقصود از شیطان خود ابلیس است، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که چون خدا مردم را برای محاکمه جمع آورد کافر گوید: مسلمان را میانجی هست و شفیع ما کیست؟ و او جز ابلیس نیست که ما را گمراه کرده، و نزد او آیند و از او درخواست کنند و او گوید «راستی خدا بشما نوید درست داد» که رستاخیز و سزای کردار است و بانجام رسانید، و من خلاف آن را بشما وعده دادم و خلف کردم و تقریر سخن اینست که نفس آدمی خواهان حالات دنیاست و سعادت اخروی را و کمالات معنوی را دریافت نکند و خداست که بدانها خواند و فرمود: «آخرت بهتر و پایدارتر از دنیا است، 17- الاعلی» و اما اینکه فرمود: «ما کان لی علیکم من سلطان» یعنی من توانائی و تسلطی بر شما نداشتیم که شما را بزور بر کفر و گناه وادارم جز اینکه از شما بوسوسه دعوت کردم،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 127

و استثناء منقطع است و یا متصل زیرا واداشتن دیگری بکاری یک بار بزور است و یک بار بوسوسه و تشویق که این هم خود تسلطی است.

و آیه دلالت دارد که شیطان توانا نیست به غش دادن آدمی یا کج کردن اندامش یا دیوانه کردنش چنانچه عوام و اخباریها گویند، وانگه گوید: نباید مرا سرزنش کنید بلکه خود را که از دلیل روشن و دانسته دست برداشتید و بانجام وسوسه من پرداختید در این آیه دو پرسش است.

1- معتزله آن را دلیل آوردند بچند چیز: یکم: اگر کفر و گناه از خدا بود باید بگویند نه مرا سرزنش کنید و نه خود را زیرا کفر مقدر از خدا بود و زور بود دوم ظاهر آیه دلیل است بر اینکه شیطان نتواند آدمی را بغش اندازد و اندامش را کج کند و خردش را ببرد چنانچه عوام و قشریها گویند.

سوم دلالت دارد که سرزنش و کیفر کسی برای کار دیگری روا نیست و کیفر فرزندان کفار برای کفر پدرشان سزاوار نیست و یکی از اصحاب جواب داده که این گفته از شیطان حکایت است و نمیشود آن را دلیل گرفت. طرف پاسخ داده که اگر این گفته او بیهوده و نادرست بود باید خدا بیان کرده باشد و حکایت این گفته بیهوده چه سودی داشت، نبینی که گفته او «**إِنَّ اللَّهَ وَعْدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ**» درست است و هم گفته او «و نیست مرا بر شما تسلطی، بدلیل اینکه فرمود: «راستی تو را بر بنده‌هایم تسلطی نیست جز کسی که پیروت باشد از گمراهان» 2- این آیه دلالت دارد که شیطان اصلی همان نفس است زیرا شیطان بیان کرده که جز وسوسه کاری نکند، و اگر گرایش شهوت و خشم و وهم و خیال نباشد وسوسه اثری ندارد و این خود دلیل است که شیطان اصلی نفس است، اگر کسی گوید حقیقت وسوسه چیست؟ گوئیم هر کاری آدمی کند چهار مقدمه مرتب دارد:

چون اندام آدمی که طبعا درست و سالم باشند برای کردن و نکردن هر دو آماده‌اند و تا در دل گرایشی بکردن یا نکردن نیاید کاری نمیشود و این گرایش باید بحد جزم و تصمیم رسد، و این گرایش نیاز به دانستن و اطمینان به سود یا زیان کار دارد و تا چنین دانستن ندارد گرایش بکردن و یا نکردن نتواند، و خلاصه اینکه آدمی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 128

چون چیزی را تصور کند یا آن را سازگار دریابد یا ناساز یابی بی تفاوت و اگر سازگار دریابد بانجام آن گراید و اگر ناساز بترک آن تصمیم گیرد و اگر بی‌هر دو باشد در او گرایش نباشد، و پس از گرایش جزمی توانائی لازم است.

پس گوئیم هر کار باید از ترکیب دو نیروی توانائی و گرایش باشد که شیطان در آنها اثری ندارد اعتقاد بخوب بودن یا بد بودن چیزی که جز تصور ذات آنست لازم است و شیطان در آن اثری ندارد چنانچه در گرایش بدانهم بی‌اثر است و شیطان در این مقدمات همه هیچ اثر ندارد جز اینکه چیزی را بیاد آدمی آرد.

مانند اینکه از چهره زنی غافل است و شیطان آن را بیادش آرد، و بجز این کار توانائی ندارد و همین است که خدا از او حکایت کرده که «**و ما كان لي عليكم من سلطان إلا أن دعوتكم فاستجبتم لي**» یعنی نبود از من جز خاطره اندازی و در مراتب دیگر اثر نداشتیم و از من نبودند، در اینجا دو پرسش میماند:

1- چگونه شیطان میتواند بدرون اندام آدمی در آید و او را وسوسه کند و خاطره اندازی کند.

و پاسخ اینکه مردم در باره فرشته و شیطان دو قول دارند.

یکم: هر چه جز خدا در خرد از سه بخش بیرون نیست، یا در مکان است، یا حال در مکانی است و یا نه این و نه آن، و دلیلی بر نشدن بخش سوم نیست بلکه دلیل بر حتمش بسیار است و آن را ارواح خوانند که اگر پاک و مقدس باشند فرشته‌اند و اگر بد و بدخواه و جسم دوست و تاریکی طلب دیوانند.

بنا بر این شیطان جسم نیست که نیاز بدرون رفتن بتن داشته باشد، بلکه جوهریست روحانی بدکار و سرگرم بآزار و نفس آدمی هم چنین است و دور نیست بر این تقدیر که ارواح در جوهر نفس آدمی انواعی از وسوسه افکنند.

و یکی از دانشمندان در این باره احتمال دومی آورده و گفته: نفس ناطقه آدمی نوع مختلف دارد و هر دسته‌ای از آنها زیر سرپرستی یک روح آسمانیند، یک نوع نفوس آدمی خوش خلق و خوش کردار و شادمان و آسان کردارند و وابسته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 129

بروح مخصوصی از ارواح آسمانیند، و دسته دیگر تند و سخت دل ولی پاک و وابسته بروح آسمانی دیگرند، این ارواح آدمی چون یارند برای آن روح آسمانی و چون دست آورد و شاخه‌ای از اویند، و آن روح آسمانی سرپرست و رهنمای آنها است و در حال بیداری و خواب بدانها الهام کند.

و قدمات این روح آسمانی را طباع تام مینامیدند، و بی‌تردید این روح آسمانی که مایه و سرچشمه است تیره‌های فزون و نتایج فراوان دارند که همه از جنس روح آدمیند و بهم شکلی و هم جنسی بیکدیگر در کارها کمک دهند و اگر آنها پاک و خوب هستند فرشته‌اند و آن کمک الهام است، و اگر بد و زشت کارند شیاطینند و آن کمک وسوسه نام دارد.

و یکی از دانشمندان احتمال سومی آورده و گفته: نفوس آدمی چون از تن جدا شوند هر صفتی که از آن بدست آوردند نیرومند گردد، و چون آدمی زنده روحی هم شکل آن داشته باشد میان آنها پیوستگی پدید شود و یاور جانی گردد که در تن است و برای هم‌جنسی بدو کمک کند در کارها و اگر در کار نیکی و خوب باشد الهام است و اگر در کار بد وسوسه است.

اینها وجوهی است متفرع بر اثبات جواهر قدسیه مجرد از جسم و مکان، و قول بوجود ارواح پاک و ناپاک سخنی است مشهور.

و بقول دوم که باید فرشته و پری جسم باشند گوئیم نمیشود جسم کثیف باشند و باید گفت جسم لطیفند و خدا آنها را ترکیب عجیبی آفریده که با لطافت جدا شدن و پاره شدن و تباهی و نابودی ندارند، و نفوذ جسم لطیف در ژرفای جسم کثیف دور نباشد، چنانچه روح آدمی جسم لطیف است و در ژرفنای تن نفوذ کرده.

و چون این معقول است چرا دور باشد که اجسام لطیف دیگر در درون این تن در آیند، آیا نیست که جرم آتش درون جرم زغال روان گردد و آب گل در جسم گل است و روغن کنجد در کنجد و همچنین در اینجا، و روشن شد که عقیده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 130

بوجود پری و دیونه خلاف خرد است و نه خلاف دلیل و اصرار بر انکارش همانا در اثر نادانی و کم هوشی است.

و چون امکان وجود شیاطین بطور کلی روشن شد سزاوار است که بگوئیم فرشته‌ها از نور آفریده‌اند و شیاطین از دود و شراره چنانچه خدا فرموده «و جان را از این پیش از آتش زلال آفریدیم، 27- الحجر» و این سخن نزد فلاسفه دیرین مشهور است و خردمند را نسزد که آن را از صاحب شریعت ما صلوات الله علیه نپذیرد پایان.

بیضاوی در 1: 634- تفسیرش گفته: «فلا تلومونی» سرزنش نکنیدم بوسوسه کردن شما چون کسی که اعلام دشمنی کرده بدین چیزها سرزنش ندارد «و خود را سرزنش کنید» که دعوت مرا پذیرفتید و در برابر دعوت من از پروردگارتان فرمان نبردید، من نتوانم بفریاد شما برسم از عذاب و شما نتوانید بفریاد من برسید من به بت پرستی شما کافرم و از آن بیزارم امروزه ...

و در قول خدا «و حفظناها من کل شیطان رجیم» گفته: یعنی نتوانند بدان برآیند و اهل آن را وسوسه کنند و اثری در کار آنها داشته باشند و بر حالشان آگاه شوند جز آنکه خبر دزدی کنند و از آسمانها بمناسبت هم گوهری خبری برآیند یا از اوضاع و حرکات کواکب چیزی بفهمند، و از ابن عباس است که از آسمانها ممنوع نبودند و چون عیسی زاد از سه آسمان محجوب شدند، و چون محمد صلی الله علیه و آله زاد از همه آسمانها بوسیله شهاب ممنوع شدند، و وجود شهاب پیش از زایش در آن زیانی ندارد زیرا بسا اسباب دیگر دارد.

و گفتند مقصود اینست که ولی هر که استراق سمع کند بدنبال او است شهابی روشن برای هر بینا.

شهاب شعله فروزان آتش است و به اختر و نیزه هم گویند که درخشش دارند 1: 645- 646- و رازی- 182 19- تفسیرش در «إِلا إِبْلِیس» گفته: اتفاق دارند که ابلیس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 131

فرمان سجده کردن داشت بر آدم و اختلاف دارند که فرشته بود یا نه؟ و ظاهر آنست که خدا تعالی بی‌واسطه با ابلیس گفتگو کرده و هم ابلیس با خدا و چگونه شده است که ابلیس سر و سرور کفر با خدا هم سخن شود که اعظم و اشرف درجات است و شاید پاسخ این باشد که هم سخنی با خدا اعظم مناصب است هر گاه با ارجمندی و احترام باشد نه بر سیبل اهانت و خوار کردن.

«فاخرج منها» بیضاوی 1: 648- تفسیرش گفته: یعنی بیرون رو از آسمان یا بهشت یا از گروه فرشته‌ها که تو رانده شدی از نیکی و ارجمندی و سزاوار سنگباران یا شهاب سوزانی و در این تهدید پاسخ شبهه او هست، و این لعن بر تو باد تا روز جزا که پایان رسد چون مناسب دوران تکلیف است نه دوران جزاء و گفتند: در رستاخیز جارچی لعنتی بر ستمکاران کند که این لعن در برابر آن فراموش گردد.

گفتند این اندازه از نظر مردم تعبیر شده که دورتر از آن تصور نکنند، گفتند در آن روز عذابی کشد که لعن را فراموش کند و بی‌اثر شود و گفت پروردگارا مرا مهلت بده تا روزی که مبعوث شوند خواست فرصت اغواء یابد و رهائی از مرگ زیرا پس از رستاخیز مرگ نیست و در نخست اجابت شد و در دومی نه، فرمود تو میمانی تا روز وقت معلوم که نامبرده است برای مرگ تو نزد خدا یا برای انقراض بشر سراسر که نفخه نخست صور است نزد جمهور و بسا مقصود از هر سه همان روز قیامت باشد و اختلاف تعبیر باختلاف اعتبار است، روز جزاء است برای آنچه گذشت، روز بعث است که تکلیف برافتد و گمراهی نباشد، و روز معلوم است که از این دو جمله دانسته شده، و از آن برنیاید که نمیرد زیرا بسا در آغاز روز بعث بمیرد، و مردم در میان آن مبعوث شوند.

«قال رب بما أغويتني» یعنی سوگند باغوايت که آرایش دهم برایشان هر آنچه در زمین است و آنها را بهر گناهی کشانم که دنیا آماده برای فریب است که فرموده «او جاودانی خواست در زمین - 175- الاعراف»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 132

و گفتند: یعنی برای اینکه اغوايم کردی چنین کنم، و معتزله اغواء به غی تاویل کنند یا بسبب سازی برای آن چون فرمان بسجده بر آدم و یا گویند منظور گمراه کردن او است از بهشت.

رازی در 19- 190 تفسیرش - گفته: اصحاب ما باین آیه دلیل آوردند که خدا تعالی بسا کافر را خواهد و او را از دین گمراه کند و از حق بگرداند بچند وجه.

یکم: ابلیس مهلت خواست که تا روز رستاخیز بماند با اینکه صریح گفت برای این میخواهد بماند که آدمیزاد را اغوا کند، و خدا باو آری گفت و مهلت داد، و اگر خدا در این دنیا صلاح مکلفان را میخواست او را در این مدت دراز مهلت نمیداد و بر گمراه کردن آدمی قدرت نمیداد.

2- بزرگان پیغمبران و اولیاء کوشا و در تلاشند برای ارشاد آدمیان بدین حق و ابلیس و خاندان و پیروانش در کوشش و تلاش برای گمراه کردن، و اگر مراد خدا ارشاد و هدایت بود باید مرشدان بحق را بجا نهد و گمراهان را هلاک کند، و چون چنین نکرده میدانیم گمراهی و کفر می‌خواهد سپس گفته: در رد اشکال یکم معتزله دو راه آوردند یکم: از جبائی است که گفت خدا تعالی برای آن بابلیس این مدت دراز مهلت داد که میدانست احوال مردم بر اثر وسوسه او در کفر و ایمان تفاوت نمی‌کند، و ابلیس هم که نباشد کافر و گنهکار بی‌کم و کاست هستند، و چون چنین است او را مهلت داده.

دوم: ابی هاشم گفته دور نیست که گویند وسوسه ابلیس علت گمراهی نیست و موجب گناه نباشد تنها اثری که دارد اینست که دوری از گناه و کفر را دشوار کند و اگر نبود آسانتر بود و این خلاف کار حکیم نیست چنانچه دشواری و شهوت آورد و کار مکلف را سخت کند، و این دو پاسخ از اعتراض دوم هستند.

«هذا صراط علی مستقیم» چند تفسیر دارد یکم، اخلاص راه بسوی منست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 133

و راست است و مایه ارجمندی نزد من است.

دوم: یعنی اخلاص راه بندگی است و بندگی راه راست بدرگاه من، یکی گفته چون ابلیس گفت آدمیزاده را گمراه کنم جز آنکه نگهش دارد بتوفیق خود و این متضمن واگذاری کار است به خدا تعالی و خواست او خدا، فرمود: این راه راستی است بسوی من.

«إن عبادی لیس لک علیهم سلطان» برای بیان اینست که چون ابلیس گفت زمین را برای بنده‌های غیر مخلص تو آرایش دهم گویا بر غیر مخلصین تسلطی دارد و خدا بیان کرد که بهیچ کس تسلط ندارد بلکه هر که پیرو او گردد باختیار خود کرده نه بتسلط ابلیس و ابلیس در این باره دروغ‌نست که تسلطی دارد چنانچه در آیه دیگر از او حکایت کرد «مرا بر شما تسلطی نبود» و خدا فرمود: «و نیست برایش تسلطی بر آنان که گرویدند و پیروردگار خود توکل کنند، 99- همانا تسلطش بر کسانیست که بدنبالش روند و کسانی که بدو مشرکند 100- النحل» جبائی گفته: این آیه دلیل است بر بطلان گفته آنکه پندارد شیطان و پری می‌توانند مردم را بغش اندازند یا دیوانه کنند، چنانچه عوام گویند و بسا آن را بجادوگران بندند و این آیه صریح بر خلاف آنست.

در تفسیر آیه قول دیگر است و آن اینست که چون ابلیس گفت: جز بنده‌های مخلصت را، و اعتراف کرد که نمیتواند آنها را گمراه کند، خدا او را تصدیق کرد و فرمود: البته که بر بنده‌هایم تسلط نداری و از این رو کلبی گفته:

آنان که در این آیه ذکر شدند هم آنهاست که ابلیس استثناء کرده و بنا بر قول یکم «إلا من اتبعک» استثناء است یعنی بر آن بنده‌ها که پیرو تواند تسلط یابی بامر و نهی و بر قول دوم الا بمعنی لکن است.

«و إن جهنم لموعدهم أجمعين» ابن عباس گفته: مقصودش ابلیس و همراهان و کسانی که از او پیروی کنند «فرین لهم الشیطان أعمالهم» معتزله گفتند این آیه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 134

دلیل فساد عقیده جبریانست از چند راه<sup>125</sup> «فهو ولیهم الیوم» دو احتمال دارد 1- یعنی شیطان سرپرست کفار مکه است و آنان را گمراه کند و مانند کافران امم دیگر از تو باز دارد.

2- یعنی او است سرپرست آنان که بآرایش او فریفته شدند، در امروز که روز رستاخیز است یاور و یاری دیگر ندارند.

«فإذا قرأت القرآن فاستعذ» جمعی از صحابه و تابعین استعاده را پس از قرائت دانند و بیشتر آن را پیش از قرائت و مقصود اینست که چون خواهی قرآن بخوانی بخدا پناه بر از شیطان که گفتند خود ابلیس است و بهتر اینست که جنس شیطانست چون همه را در وسوسه دستی است، و چون فرمان پناه خواستن بدل اندازد که شیطان را نیروی تصرف در تن مردم است خدا شرح داد که جز بر وسوسه توانا نیست و فرمود: «نیست برایش تسلطی بر آنان که گرویدند و پیروردگارشان توکل دارند» و از این برآید که استعاده در صورت نگرانی از ناتوانی در برابر شیطانست.

«بودند برادران شیطانها» مقصود از برادری همانندی بدانها است در این کار بد چون عرب همراه هر چیزی را برادر او خواند و گوید: اخوالکرم و الجود و اخو الشعر چون مواظب بر این کارها باشد، و گفتند: یعنی همگان آنها بید

(1). 20: 61 تفسیر رازی گفته: 1- اگر خدا کار آفرین آنها است آرایش شیطان سودی ندارد 2- این آرایش چون آفرینش خداست نباید شیطان را بدان نکوهش کرد 3- آرایش برای واداشتن آدمی است بکار بد و چون بعقیده آنها خدا کار آفرین است تحقق آن ضروریست و آرایش بی اثر است 4- باید آفریننده کار آنها ولیشان باشد نه کسی که تنها بکار دعوت میکند 5- خدا آرایش را کار شیطان دانسته و اگر خودش آفریننده کار باشد دروغ بر خدا بایست گردد (از پاورقی ص 173)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 135

<sup>125</sup> (1). 20: 61 تفسیر رازی گفته: 1- اگر خدا کار آفرین آنها است آرایش شیطان سودی ندارد 2- این آرایش چون آفرینش خداست نباید شیطان را بدان نکوهش کرد 3- آرایش برای واداشتن آدمی است بکار بد و چون بعقیده آنها خدا کار آفرین است تحقق آن ضروریست و آرایش بی اثر است 4- باید آفریننده کار آنها ولیشان باشد نه کسی که تنها بکار دعوت میکند 5- خدا آرایش را کار شیطان دانسته و اگر خودش آفریننده کار باشد دروغ بر خدا بایست گردد (از پاورقی ص 173)



«و کان الشیطان لربه کفورا» ناسپاسی شیطان برای خدا اینست که بگناه و افساد و گمراه کردن مردم میپردازد و هر که هم خدا باو مالی یا جاهی داده و آن را در جز کارهای خدایسند بکار برد ناسپاسی نعمت خدا کرده و با شیطان همکار است و ناسپاس پیرو دگار است.

«إن الشیطان ینزغ بینهم» یعنی میان آنان فتنه میکند چون دشمن آشکار آدمی است.

بیضاوی در قول خدا «لمن خلقت طینا» گفته: یعنی او را از گل آفریدی یا اینکه مایه هستی او گل است و اشاره است بعلت ترک سجده «قال أ رأیتک هذا الذی کرمت علی» بمن خبر بده این کیست که بمن ارجمندش داشتی و سوگند میخورم که اگرم تا رستاخیز به پس اندازی همه نژادش را لگام زخم و از بن بکنم جز اندکی و دانست که این کار برایش آسانست از گفتار فرشته‌ها که «آیا در زمین نهی کسی که تباهی در آن انگیزد» و تقریر خدا و هم از اینکه آدمی دچار وهم و شهوت و خشم است «فرمودش برو» گم شو و هر کاری خواهی بکن «هر که پیرو تو شد سزایش دوزخ است سزای فراوانی، بران آنها را باوازت برای گناه و بسرود و لهو و بازی. و فرمان بمنظور تهدید است و فراهم ساز بر آنها خیل و رجل خود را.

در تفسیر خیل و رجل اختلاف است، از ابن عباس است که هر سواره و پیاده‌ای که در گناه است خیل ابلیس است و سپاه او، و هر سوار و پیاده در گناه خدا را شامل است، پس خیل و رجل او هر کس است که همکار او است در واداشتن بگناه، و بسا شیطان را سپاهی است از شیاطین که برخی سوارند و برخی پیاده یا مقصود ضرب المثل است و این بهتر است.

«و شارکهم فی الأموال» شرکت شیطان در اموال هر تصرف زشتی است در مال از دریافت ناحق و پرداخت بناحق و ربا و غصب و دزدی و معامله‌های فاسد قاضی چنین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 136

گفته قتاده گفته: بحیره و سائبه است و عکرمة گفته: گوش شکافتن چهارپایانست گفتند: اینست که از مال خود بهره‌ای برای جز خدا نهند چنانچه خدا فرمود: «پس گفتند: این برای خداست بیندار آنها و این برای شریکان ما» و بهتر سخن قاضی است و شرکت در فرزند را گفتند: دعوت بزنا است یا اینکه نام فرزند را عبد اللات و عبد العزی نهند یا فرزندان خود را بکیش باطل کشند یا آنها را بکشند و زنده بگور کنند، یا وادارند شعرهای هجو و دشنام حفظ کنند یا آنها را بکشت و کشتار و پیشه‌های بد و پست وادارند، و بطور کلی هر پرورشی از فرزند که او را بکار زشت کشاند در آن داخل است.

«و عدهم» بدان که مقصود شیطان تشویق بعقیده و کار باطل و نفرت دادن از عقیده و کار درست است، و تشویق منوط بنمودن بی‌زیانی و بودن سود کلانست و نفرت آوردن به نمودن بی‌سودی و بودن زیان بزرگ در چیز است بنا بر این

گوئیم چون شیطان بگناه خواند ناچار باید آن را بی‌زیان جلوه دهد و آن نشود مگر اینکه گوید: نه معادیت، نه بهشتی، نه دوزخی، نه زندگی پس از زندگی در این جهان، و از این قرار در گناه زیانی نیست.

و از آن پس وانمود کند که این کار لذت و شادی فراوان دارد و چون زندگی همین چند روزه در این جهانست از دست دادن کامجویی و خوشی زیانی فراوان است و راه نفرت بار کردن عبادت بدو چیز است.

1- اینکه بهشت و دوزخ و ثواب و کیفری وجود ندارد.

2- این عبادتها نه برای عابد سود دارند و نه برای معبود و کاری بیهوده و عبث محض باشند و چون از آن پرداخت گوید: مایه رنج و محنتند و این خود بزرگترین زیانست، اینها کلیات اشتباهکاری شیطانست و جمله «وعدهم» شامل همه آنها است.

مفسران گفتند: نویدش اینست که بهشت و دوزخی نیست، یا پس انداختن توبه. یا شفاعت بتها، یا نژادها یا برگزیدن نقد به نسیه، و اینها بسیارند و همه در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 137

ضابطه‌ای که گفتیم واردند «و نوید ندهدشان شیطان جز بفریب» زیرا دعوت او یکی از سه چیز است: شهوترانی، خشم و انتقام‌ستانی، و جاه‌طلبی، و اینها نه خدانشناسی آرند و نه خدمتی بدرگاه او باشند و نکوهش فراوان دارند.

1- اینها در واقع لذت نیستند و همان جدا شدن از دردند.

2- اگر هم لذت باشند پستند و همکاری با سگها و کرمها و چسپنه‌ها.

3- زود گذر و نابودشونده.

4- بدست آمدن آنها رنجهای فراوان و سختیهای جان‌ستان دارد.

5- کامجویی فرج و شکم همراه رطوبتهای گند آورند.

6- بر جا نمانند، مرگ، پیری، نداری، افسوس از دست رفتن، بیم از مرگ جلوگیری آنهایند و این مطالب گرچه بظاهر لذت دارند ولی دچار این آفاتند و مخافات بزرگ و تشویق بدانها فریب است.

«ان عبادی» یعنی همه بندگانم یا خصوص اهل فضل و ایمان چنانچه گذشت «و کفی بربک وکیلا» چون توانائی شیطان مایه نگرانی انسانست خدا او را بخود وابسته و دلداری داده که از او نگهداری میکند و کید شیطان را دفع مینماید، و دلالت

دارد که معصوم کسی است که خدا او را نگهدارد، و آدمی خودش نتواند از مواقع گمراهی کنار باشد (21: 5-9 تفسیر رازی) در «انه کان من الجن» گفته مردم را در این مسأله چند قول است:

1- شیطان از فرشته‌ها بود و جن هم بود، چون یک تیره فرشته‌ها را جن نامند که خدا فرموده «و ساختند میان او و جن نژاد: 185-الصفات» و هم فرموده «و ساختند برای خدا شریکانی از جن، 100-الانعام» بعلاوه پری را جن گویند چون نهان از دیده است و فرشته‌ها هم چنین باشند و در جن داخلند و وجه سوم اینکه شیطان دربان بهشت بوده و او را جنی گفتند یعنی وابسته به جنت مانند کوفی و بصری.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 138

و از سعید بن جبیر است که از رسته‌ای فرشته بود که در بهشت کارگر بودند و زیور بهشتیان را میساختند از وقتی آفریده شدند، قاضی در تفسیرش آن را از هشام از ابن جبیر روایت کرده.

2- از جنس پریان بود و دیوان که از آتش آفریده شدند و پدر آنها بود.

3- فرشته بود ولی مسخ شد و دگرگون گردید، بیضاوی گفته: برای اینکه جن بوده از فرمان سجده تمرد کرده و بیرون رفته، و دلالت دارد که فرشته هرگز گناه نکند و ابلیس که جن بود نافرمان شد «أفتتخذونه و ذریته أولیاء» با این حال شما او را و نژاد و یارانش را در برابر خدا دوست خود میگیرید «چه بد عوضی دارند ستمکاران» که شیطان را با خدا عوض کنند، با اینکه «من آنها را گواه آفرینش آسمانها و زمین نساختم» و نه آفرینش یک دگر آنها و نباید بدانها اعتماد کرد که فرمود «و ما کنت متخذ المضلین عضدا» یعنی آنها را یاور خود نساختم تا مشرکان بدنبال آنها روند و از آنها کمک گیرند و شریک پرستش خداشان نمایند.

و گفتند مقصود اینست که مشرکان گواه خلق آسمانها و زمین نبودند تا دانش مخصوصی داشته باشند و سرمشق دیگران گردند در ایمان چنانچه پندارند، و بطمع کمک آنها بدین توجه بگفته آنها نشود و من ستمکاران را پشت و پناه خود نسازم (2: 17 تفسیر بیضاوی).

و در «و ما انسانیه» گفته: یعنی شیطان آن را از یادم برد و این عذر خواهی است از فراموشکاریش و شاید چون غرق بصیرت و مجذوب همه جانبه به پیشگاه خدا شد از یادش رفت و برای شکسته نفسی آن را بشیطان وابسته، یا اینکه چون نیروی هر دو را نگاه نداشته و پرداختن بیکی او را از دیگری واداشته این خود کاستی است پایان 2: 20 تفسیر بیضاوی.

«شیطان را نپرست» یعنی در پرستش معبودان باطل از او فرمان مبر، سپس علت آورد که او نافرمان خدا است و فرمانبر نافرمانست (نگرانم که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 139

ولی شیطان باشی» یعنی همدوش او شوی در لعن و عذاب یا در روش او بمانی که سخت تر است از عذاب چنانچه رضوان الله بالاتر است از ثواب.

«و شیاطین را البته حاضر کنیم» روایت است که کفار با همگنان خود از دیوان محشور شوند که آنها را گمراه کردند و با هم بیک زنجیر بسته‌اند.

«أنا أرسلنا الشياطين على الكافرين» طبرسی گفته - 6: 530- مجمع - یعنی آنها را وانهادیم که وسوسه کنند و گمراه سازند و بزور جلو آنها را نگرفتیم، و این را بر سبیل مجاز ارسال خوانده است، و گفتند: یعنی شیاطین را بر آنها مسلط کردیم و این هم همان معنا را دارد «تا آنها را برانند راندنی» از طاعت بسوی گناه یا مقصود اینست که آنها را بیدکاری وادارند تا بدوزخشان کشانند از ابن جبیر است.

«و من الشياطين من يغوصون له» رازی گفته: یعنی در دریا غوص میکردند و برایش جواهر درمی آوردند و از آن بکارهای زبون کشانده میشدند چون ساختن شهرها و کاخها و اختراع صنایع شگفت آور که فرمود: «میساختند برایش هر چه میخواست از محارِب و تماثیل» و صنعتها که پدید کردند مانند حمام ساختن و نوره کشیدن و آسیا، و شیشه‌سازی و صابون‌سازی، و ظاهرش اینست که همه مسخر او بودند و روایت است که خدا کفار آنها را مسخر او کرد نه مؤمنانشان را بدو وجه.

1- تعبیر از آنها بشیاطین دیوان که بمؤمنان نگویند 2- اینکه فرموده ما نگهبان آنهائیم زیرا مؤمنی که بکاری گماشته شود نیاز بنگهبان ندارد تا فساد نکند، و این تنها در کافر است.

و در «کنا لهم حافظین» چند وجه گفتند:

1- خدا گروهی از فرشته‌ها یا از مؤمنان پریان بدانها گماشته بود تا آنها را پاسبانی کنند.

2- دل آنها را مسخر او کرد که فرمان بردن او را دوست داشتند و از نافرمانی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 140

او بیم داشتند.

3- ابن عباس گفته: مقصود اینست که بر آنها مسلط بود و هر کار با آنها میخواست میکرد.

اگر گویند از چه آنها را نگهداری میکردند؟ گوئیم در آن سه وجه است.

1- از گریز و ترک کار 2- از یورش بر کسی در زمان او 3- از اینکه در کار خود خرابکاری کنند، چون شیوه‌شان این بود که روز میساختند و شب ویران میکردند.

جبائی از خود پرسیده، چگونه با تن نازک میتوانستند کارهای سنگین کنند با اینکه تنها وسوسه از آنها ساخته بود؟ پاسخ داده که خدای سبحانه آنها را نیرومند کرد و بزرگ نمود تا معجزه سلیمان باشند، و چون سلیمان در گذشت آنها را بآفرینش نخست خود برگردانید، زیرا اگر بهمان آفرینش مانده بودند مایه شبهه مردم میشدند و اگر کسی بدروغ دعوی نبوت میکرد کار آنها را معجزه خود می‌آورد مانند معجزه‌های انبیاء و از این رو خدا آنها را بآفرینش نخست برگرداند.

و بدان که این سخن بی‌مایه است بچند وجه یکم: چرا گفتی: جن از اجسام است، و چرا پدیده‌ای نباشد بی‌مکان و نه جادار در آنچه مکان دارد بلکه مجرد باشد و جن هم از آن جنس باشد.

اگر گوئی اگر موجود امکانی، مجرد از ماده و مدت باشد شریک و مانند خدا گردد و آن نشدنی است.

گویم: این اعتراض سست است زیرا شرکت در لوازم سلبی است و آن مایه همانندی نیست، پذیریم که جن جسم است ولی چرا جسم لطیف نتواند کارهای دشوار کند؟ و پایه سخن اینست که بنیه شرط کار دشوار است و دلیلی در دست ندارد جز استقراء سستی بپذیریم که باید جسم کثیف شود ولی چرا گوئی پس از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 141

در گذشت سلیمان باید بآفرینش نخست برگردد، اینکه گفته مایه اشتباه شود گوئیم اشتباه لازم نیاید زیرا مدعی نبوت اگر آن را معجزه خود خواند کسی که دعوت شده میتواند باو بگوید نیروی جسم تو معجزه پیغمبر پیشین بوده، و با این احتمال مدعی نبوت نتواند آن را دلیل خود سازد- تفسیر رازی 22: 201-203- بیضاوی- 2: 95 تفسیرش - گفته: در «و **یتبع کل شیطان مرید**» یعنی در مجادله یا در همه حالات پیرو شیطانست که تنها آماده فساد گردنست و او را بایست است که هر که دنبالش رود گمراهش کند و بعد از سوزانش کشد برای کردار بدی که بدان وادارش کند.

و در قول خدا «فی امنیته» گفته: یعنی در دلخواه آنچه مایه سرگرمی او بدنیا است فرمود صلی الله علیه و آله: و راستش بر دلم پرده کشند و هر روز 70 بار آمرزش خواهم<sup>۱۲۶</sup> «و خدا آنچه را شیطان افکند از بن بکند» و ببرد به نیروی عصمتی که

<sup>126</sup> (۱) در نهاییه است که در حدیث آمده «انه لیغان علی قلبی- الخ- غین ابر است، و گفتند: درختی است بهم پیچیده، یعنی سهوی که لازمه بشری است مرا فراگیرد زیرا دلش پیوسته با خدا بوده و اگر توجه بکاری از دنیا میکرده آب را تقصیر می‌شمرده و آمرزش میخواست. (از ص ۱۸۳ پاورقی)

باو داده «و آیات خود را پایدار کند» که رهنمونند برای کوشش در کار آخرت «و خدا دانا است» باحوال مردم «و حکیم است» در آنچه با آنها کند «تا آنچه را شیطان افکند آزمایش سازد برای آنها که دلشان بیمار است» بوسیله شک و نفاق «و سخت دلان» بت پرست.

گویم: گفتگوها در باره نزول آیه در مجلد ششم گذشت «من همزات الشیاطین» یعنی از وسوسه‌های آنها و از اینکه گرد مرا بگیرند.

«فکبکبوا فیها» پیوسته بسر در آیند «در دوزخ به‌مراه گمراه‌کننده‌ها» از

(1) در نهاییه است که در حدیث آمده «انه لیغان علی قلبی - الخ - غین ابر است، و گفتند: درختی است بهم پیچیده، یعنی سهوی که لازمه بشری است مرا فراگیرد زیرا دلش پیوسته با خدا بوده و اگر توجه بکاری از دنیا میکرده آب را تقصیر می‌شمرده و آمرزش می‌خواست. (از ص 183 پاورقی)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 142

پرستش شده و پرستنده تا بتک دوزخ رسند با همه سپاهیان ابلیس، «شیاطین باو فرود نیامدند» چنانچه بت پرستان پندارند که قرآن مانند گفتار کاهنانست و شایان آنها نبود که فرو شوند و نمیتوانند زیرا آنها از گوش گرفتن سخن فرشته‌ها برکنار شدند، گفتند چون مشروط بوده بهمگنایی در اوصاف ذاتیه و پذیرش فیض از خداوند و شیاطین ظلمانی و شریر بودند (1: 189) تفسیر بیضاوی که گوید نقش صور ملکوتی در نفوس پلید و بد در نگیرد، و قرآن با آنچه دارد ممکن نیست جز از فرشته باشد که حقائق و غیب دانند و رسانند از پاورقی ص 184) و چون خدا بیان کرد که قرآن دست‌آور شیاطین نیست توضیح داد که بر که آیند و چه آرند و فرمود: آیا بشما آگهی دهم که بر که فرود آیند بر هر پردروغ و پرگناه، گوش گیرند و بیشتر دروغ‌گویانند که بگمان و نشانه و خیال چیزها بدان چه شنیدند بیفزایند که دروغ است در کافی 1-253، اصول در خبری طولانی از امام باقر علیه السلام که شبانه روزی نگذرد جز اینکه همه پریان و دیوان پیشوایان گمراهی را دیدار کنند، و بشمار آنها فرشته ائمه حق را دیدار کنند.

و چون شب قدر شود و همه فرشته‌ها بصاحب الامر فرود آیند، خدا بشمار آنها از دیوان فراهم سازد تا سرور گمراهی را دیدار کنند، و دروغ و ناروا بدو القاء کنند و شاید بامدادش گوید: چنین و چنان در خواب دیدم و اگر در باره آن از ولی امر پرسد باو گوید شیاطینی دیدی که بتو چنین و چنان گزارش داده تا همه را برایش شرح دهد و گمراهی او را برایش بیان کند.

«و البته ابلیس گمان خود را در باره آنها درست در آورد» که گفت: آنها را گمراه کنم و از راه بگردانم جز اندکی مؤمنان که بدنبالش نرفتند یا همان مؤمنان مخلص که نسبت بکفار اندکند ...

و در کافی (245- روضه در حدیثی طولانی) که تاویل این آیه اینست که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت و گمان از ابلیس بود که گفته بودند:

برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «که بدخواه سخن میگوید و از پیش خود» و این گمان ابلیس بود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 143

که او را تصدیق کردند.

و در تفسیر علی بن ابراهیم - 538- از امام صادق علیه السلام که چون خدا پیغمبرش را فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام را امام مردم سازد باین فرمان که «ایا رسول برسان آنچه را از پروردگارت بتو فرود آمده در باره علی در غدیر خم، فرمود: هر که را من مولا هستم علی مولا است، و ابلیسان در بر بزرگتر ابلیس آمدند و خاک بر سر کردند، ابلیس گفت: شما را چه شده؟ گفتند این مرد امروز بست آنچه را تا روز قیامت چیزی نگشاید، ابلیس گفت: نه هرگز، آنان که گرد اویند بمن وعده‌ای دادند که هرگز خلف نکنند و خدا عز و جل بر رسولش این آیه را فرستاد **«و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه - الآیة - راستی شیطان دشمن شما است»** از دیرین «او را دشمن دارید» در هر چیز خود و در هر حال از او حذر کنید ...

«آیا من بشما سفارش نکردم ای بنی آدم که شیطان را نپرستید» این را در روز رستاخیز در سرزنش آدمیان فرماید و برای اتمام حجت و سفارشش دلائل عقل و شرع است که فرمان پرستش خدا دادند و دوری از پرستش جز او و پرستش شیطان فرمان بردن از او است «که او دشمن روشن شما است» و نباید فرمانش را ببرید تا حد پرستش «و باید مرا پرستید، که اینست راه راست» که بدان سفارش شده «و البته او گمراه کرد از شما خلق بسیاری را، با اینکه آشکارا دشمن شما بود و نباید بدنبال او رفت.

**«و حفظا من کل شیطان مارد»** بیضاوی گفته: یعنی آفریدیم اختران را تا زیور آسمان باشند و نگهدار آن از هر شیطان نافرمان با پرتاب شهاب سوزان 2:

320 تفسیر بیضاوی و رازی - 26: 120 تفسیرش - گفته: ابن عباس گفته: اراده کرده نگهداری آسمان را بوسیله اختران از هر شیطان نافرمان بر خدا مفسران گفتند: دیوان بآسمان بالا میشدند تا نزدیک بدان و بسا سخن فرشته‌ها میشنیدند و میدانستند چه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 144

خواهد شد، و بناتوانان خود گزارش میدادند و بآنها وانمود میکردند که غیب میدانند و خدا بدین شهابها آنها را از نزدیک شدن بآسمان باز داشت چون آنان را بدان میزد و میسوزانید.

و در اینجا چند پرسش است.

1- این شهابها همان اخترانند که خدا بدانها آسمان را زیور کرده یا نه؟

نخست باطل است زیرا این شهابها نابود شوند و اگر همان اختران حقیقی بودند باید پیوسته اختران آسمان بکاهند و معلوم است که چنین نیست و اگر آنها را بشیاطین پرت کنند دیگر زیور آسمان نباشند و این خود تناقضی است در هدف آنها و بخش دوم که گوئیم جز اختران آسمانند نیز مشکل است چون خدا در سوره تبارک فرموده «و البته زیور کردیم آسمان دنیا را بچراغها و ساختیم آنها را راندن شیطانها- یعنی همان چراغها را» و پاسخ اینست که شهب جز اختران فروزان پابرجایند، و اینکه فرمود «و لقد زینا- تا آخر، گوئیم هر نور بخشی در فضای بالای چراغ اهل زمین است جز اینکه برخی همیشه باشند و دگرگون نشوند و برخی چنین نباشند و آنها همین شهابهایند که خدا پدید کرده و راندن دیوان ساخته.

2- چگونه رواست که دیوان بآسمان روند با اینکه بتجربه میدانند شهاب آنها را میسوزاند و البته بمقصود خود نرسند و آیا می شود خردمندی چنین کند چه رسد بدیوان که نیرنگ و هوش بیشتر دارند و پاسخ اینست که تیر شهاب جای مشخصی ندارد و گر نه بدان نمیرفتند و چون از رفتن بجایهای فرشتهها ممنوعند و جای آنها مختلف است و بسا بجائی رسند که تیر خورند و بسا نه چون بفرشته نرسند و تیر نخورند و چون گاهی دچار خطرند رواست که بروند در آنجا که گمان برند شهابی نیست چنانچه دریانوردان بگمان سلامت در آن روند و بسا هم دچار طوفان گردند.

این را جبائی در تفسیرش گفته و بسا معترض گوید: چون بالا روند اگر بجای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 145

فرشته رسند سوخته شوند و گر نرسند بمقصود نرسند و بدنبال این تجربه باید از این کار دست کشند.

و جواب بهتر اینست که این واقعه تیر شهاب کم اتفاق افتد و بسا میان پریان مشهور و معلوم نباشد.

3- تواریخ متواتره دلالت دارند که تیر شهاب پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بوده و از این رو حکماء پیش از آن در باره آن و سبب پیدایش آن سخن گفتند.



قاضی جواب داده که این حالت پیش از زمان پیغمبر کمتر بوده و در زمان او بیشتر شده و معجزه او گردیده.

من گویم: بسا در پاسخ پرسش یکم گفته شود که اگر مقصود از چراغها همان اخترانند نپذیریم که شماره‌شان کم نشود زیرا همه اختران شمار نشوند بویژه اگر کهکشانشان هم ترکیبی از اختران خرد باشد و بعلاوه رواست خدا بجای اختری که پرت شده و سوخته اختر دیگری آفریند و کم بودی نشود و سوم اینکه از اختر شعله‌ای بر آید و شیاطین را بسوزد و خودش بجا ماند چنانچه از آتش شعله زبانه کشد و خود بر جا باشد و شهاب در اصل همان زبانه آتش است که خدا فرموده «بیاورم براتان شعله‌ای از آتش، ۸- النمل» و پرسش دوم را شیخ در تبیان پاسخ داده که بسا روا دارند از جایی بالا روند که بفرشته برنخورند که تیرشان زند، یا باور ندارند چنین چیزی هست، و در پاسخ گفتند قضا و قدر است و بوقت قضا و قدر، همه زیرکان کور گردند و کر، و چون خدا برای جنی مقدر کرده بسوزد او را خود بخود برای اقدام بهلاکت برانگیزد و بسا از شوق بدین کار دچار غفلت شود<sup>۱۲۷</sup>

(۱) و باید گفت آنکه تیر خورد و سوخت، مفقود الاثر شده و خبری بدیگران نداده تا آن را بدانند و بدنبال آن نروند و باید گفت: آن را که خبر شد خبری باز نیامد (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 146

و بسا در پاسخ اعتراض سوم گفتند: با ولادت آن حضرت صلی الله علیه و آله راندن دیوان با شهاب پدید شده نه خود شهاب با اینکه گروهی پندارند این شهابها پیش از بعثت وجود نداشتند و آن را از ابن عباس و ابی بن کعب هم روایت کردند که از زمان بالا رفتن عیسی بن مریم تا بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله ستاره‌ای پرت نشد و چون پس از آن پرتاب شد قریش چیزی دیدند که ندیده بودند و چهار پایان خود را قربانی و نذر کردند و بنده‌ها را آزاد کردند و پنداشتند قیامت رسیده و خبر بیکی از بزرگان‌شان رسید و گفت: چرا چنین کنید؟ گفتند ستاره‌ها پرتاب شوند و در آسمان بهم یورش برند.

گفت شکبیا باشید اگر آنچه پرت شود از ستاره‌های شناخته شده است وقت نابودی جهانست و اگر اختر ناشناخته است پدیده‌ایست و بازرسی کردند اختر ناشناس بود و باو گزارش دادند، گفت مهلت دارید این پدیده برای ظهور پیغمبری است.

و دیری نشد که ابو سفیان نزد دائیه‌های خود نزول کرد و بآنها گزارش داد که محمد بن عبد الله ظهور کرده و مدعی است پیغمبر مرسل است.

<sup>127</sup> (۱) و باید گفت آنکه تیر خورد و سوخت، مفقود الاثر شده و خبری بدیگران نداده تا آن را بدانند و بدنبال آن نروند و باید گفت: آن را که خبر شد خبری باز نیامد (شرح مترجم)

و این گروه پندارند کتابهای پیشین دست خورده‌اند و شاید آینده‌ها برای طعن در این معجزه بحث در شهب را بدان افزودند و بقدماء وابستند، و هم شعرهای وابسته باهل جاهلیت بسا که ساختگی باشند.

«لا یسمعون إلی الملائع» آغاز سخنی است برای شرح حال آنها پس از نگهداشت آسمان از رفتن آنها که نتوانند از آن خبری گیرند جز که از هر سو باشند تیر بدانها پرتاب شود که آنها را براند و بعذاب سخت و پیوست دیگر سرای هم دچار باشند جز آنکه سخنی دزدد و بدنبالش شهابی سوزان باشد.

(من گویم، برخی گفتار در باره این آیات گذشت) از بیضاوی- 2: 320- بیضاوی در- 2: 326- تفسیرش گفته: «طلعها» یعنی بار آن و برای شباهت از گل میوه باز گرفته شده که مانند آنست یا مانند اینکه از درخت برآید و «چون سرهای دیوان»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 147

باشد در نهایت زشتی و هراسناکی و این تشبیه بیک امر خیالی است مانند تشبیه بسیار زیبا بفرشته، و گفتند شیاطین مارهای زشت هراسناکی هستند که یال دارند و شاید برای آن شیطان نام دارند.

و گفته: در- 2: 246- که «الشیاطین» عطف است به «الریح» و «کل بناء و غواص» بدل از آنست «و دیگران که در زنجیرند با هم» دیوان را دو دسته کرده یکی بر سر کارهای دشوار چون ساختمان و غواصی و دیگری نافرمان و در زنجیر گران تا کار بد نکنند، و شاید تن آنها شفاف و سخت بوده و دیده نمیشدند، و در بند کردن آنها ممکن بوده، و اقرب اینست که این مثلی اینست برای جلوگیری از شر آنان که گویا مانند زندانی در زنجیرند و کند.

رازی- 26: 210 و 211- تفسیرش گفته: در اینجا یک بحث است و آن اینست که این آیات دلالت دارند بر اینکه دیوان توانائی بزرگی دارند و با آن ساختمانهای سخت سازند که آدمی نتواند و بتک دریاها روند و جواهر آرند و سلیمان برای دفع شرشان نیاز داشت که آنها را در بند کند.

و معترض را رسد که گوید تن این دیوان کثیف است یا لطیف و اگر کثیف باشد باید هر چشم درست آنها را ببیند، زیرا اگر روا باشد که با تن کثیف آنها را نبینیم رواست در بر ما کوههای بلند، آوازه‌های هولناک باشد و آنها را نبینیم و نشنویم، و این پذیرش سفسطه است و اگر اجسام آنها لطیف و نازک باشند نمیشوند نیرومند باشند و باید از هم بپاشند و دریده شوند بر اثر وزش بادهای تند یا فوراً بمیرند و نمیشود آنها را آیات نیرومند دانست.

و بعلاوه اگر پری و دیو چنین نیروئی دارند چرا در زمان ما علماء و زهاد را نمیکشند و خانه مردم را ویران نمیکنند با اینکه مسلمانها در لعن و دشمنی با آنها اصرار دارند، و چون چیزی از اینها دریافت نشود دانستیم که قول باثبات جن و شیاطین سست است.

و بدان که اصحاب ما روا دارند جسم آنها کثیف باشد و ما آنها را نبینیم، و نیز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 148

دور نباشد که گفته شود جسم آنها لطیف است و شفاف و ندیدنی ولی سخت است و از هم جدا نشود، جبائی پذیرفته که جسم آنها کثیف بوده و در زمان سلیمان علیه السلام دیده میشدند، و چون آن حضرت در گذشت خدا آن نوع جن و شیطان را نابود کرد و نوعی دیگر آفرید نادیدنی و در زمان ما این جنس هستند و بس و خدا داناتر است - پایان - طبرسی - ره - در تفسیر «آخرین» گفته: یعنی مسخر کرد خدا برایش دیوهای در زنجیر بسته که دو و یا سه تن از آنها را در زنجیری می‌بست و میپذیرفتند چون از آنها میخواست در سزای نافرمانی و گفتند: با کفارشان چنین میکرد و چون مسلمان میشدند آنها را آزاد میکرد.

«بنصب و عذاب» یعنی رنج و ناگواری و سختی و گفته‌اند: با وسوسه باینکه بیماریت دراز شد و پروردگارت رحم نیاورد بتو در مجمع البیان - 7: 478 - و بیضاوی در «فالحق و الحق أقول» گفته: یعنی پایدار کنم حق را و بگویمش: و گفتند یعنی سوگند بحق که درست گویم: «و البته دوزخ را از تو و از هر که پیرو تو است پر کنم» - 2: 350 - بیضاوی.

«و من یعش عن ذکر الرحمن» یعنی ذکر خدا را نادیده گیرد و از آن روگرداند چون بسیار دلگرم بمادیاتست است و غرق در شهوات، شیطانی بر او افکنیم که همدوش او است و پیوسته او را وسوسه کند و گمراه سازد.

و در خصال است از امیر المؤمنین علیه السلام که هر که بگناه آلاید از یاد خدا کور شود، و هر که از آن کس که خدا بطاعتش فرمانداده دریافت نکند، شیطانی برایش مشخص شود که پیوسته قرین او باشد.

«سول لهم» گفتند: یعنی آسان کرد برایشان انجام گناه را، و گفتند آنان را بشهوت واداشت «و أملی لهم» کمک کند بدانها در آرزو و آرمان یا خدا بآنها مهلت دهد و در کیفرشان شتاب نکند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 149

«استحوذ علیهم الشیطان» یعنی بر آنها مسلط شده و یاد خدا را از دل و زبان آنها برده «کمثل الشیطان» بیضاوی در - 2: 511 - گفته: یعنی نمونه منافقان در تشویق یهود بجهنم نمونه شیطانست که بآدمی گوید کافر شو و او را بکفر وادارد بمانند یک فرمانده و چون کافر شود از او بیزاری جوید از ترس عذاب، و گفتند منظور از انسان ابو جهل است که ابلیس در روز بدر باو گفت: امروز کسی بر شما چیره نشود و من پناه شمایم - الآية - و گفتند منظور یک راهب است که او را بهرزیگی و ارتداد واداشت.

«و من شر الوسواس الخناس» طبرسی- ره- گفته: در آن چند قول است:

1- یعنی از شر وسوسه جنی که در سینه مردم وسوسه کند و در آخر سوره است.

2- از شر وسوسه گر که شیطانست و در خبر است که وسوسه کند و چون پروردگارش یاد شود نهان گردد و آنگه خدا او را وصف کرد که «آنست که در سینه مردم وسوسه اندازد از پری و آدمی» یعنی سخنی نهانی گوید که بدل آنها نشیند بی‌شنیدن با گوش وانگه گفته است این شیطان وسوسه‌گر از جن است و همان دیواند که خدا فرمود «جز ابلیس که جن بود» و ناس را بر وسواس عطف کرده یعنی پناه بخدا از شر وسواس و از شر ناس و گویا او را فرموده بخدا پناه از شر پری و آدمی.

3- مقصود شر ذی الوسواس خناس است که آن را به جن و آدمی هر دو تفسیر کرده و وسوسه جن همان وسوسه شیطانست و در وسوسه آدمی دو وجه است: یکم:

وسوسه کردن آدمی خودش را دوم: گمراه کردن یکی از مردم دیگری را و دلیلش «شیاطین الإنس و الجن، 112- الانعام» است که شیطان جن در دل وسوسه کند و شیطان انس در آشکار آید، روایت است که اندرز گوید و قصد بدی دارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 150

مجاهد گفته خناس همان شیطانست که چون نام خدا برند نهان شود و گرفته گردد و چون نبرند بر دل پهن گردد، و مؤید آنست روایت انس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان پوزش را روی دل آدمیزاده نهاده و چون او یاد خدا کند واگیرد و نهان شود و چون خدا را فراموش کند دلش را بکام فروبرد و اینست وسواس خناس.

و گفته‌اند: خناس یعنی پرنهان گردد پس از ظهور و در پرده نهفته باشد از دید مردم، چون وسوسه کند از آنجا که دیده نشود، عیاشی بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هیچ مؤمنی نباشد جز که دلش در سینه‌اش دو گوش دارد، در گوش فرشته دمد و در گوش وسواس خناس و خدا مؤمن را بوسیله آن فرشته تایید کند که فرموده «و کمک کرد آنان را بر وحی از خود» مجمع البیان - 10: 570-

## اخبار این باب

1- در تفسیر علی بن ابراهیم - 566- در قول خدا تعالی «و الشیاطین کل بناء و غواص» یعنی در دریا و دیگرانی که در بندند و بهم بسته‌اند چون نافرمانی سلیمان را کردند در هنگامی که خدا پادشاهی او را گرفت.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا عز و جل پادشاهی سلیمان را در انگشترش نهاده بود چونش بدست میکرد پری، آدمی، دیو و همه پرنده‌ها و وحوش گردش می‌آمدند و از او فرمان میبردند، و خدا بادی میفرستاد تا بساط او را با همه آنچه بر آن بود از دیوان و پرنده و آدمی و چهار پا و اسب همه را به‌هوا بر میداشت و میبرد تا آنجا که سلیمان میخواست نماز بامداد را در شام میخواند و نماز ظهر را در فارس و دیوان را میفرمود سنگ از فارس ببرند و در شام بفروشدند.

و چون دست بگردن اسبها کشید و آنها را با شمشیر پی کرد، خدا پادشاهی او را گرفت و دیوی آمد و انگشتر او را از خدمتکارش هنگام رفتن سلیمان بخلاء گرفت- و حدیث را کشیده- تا گفته- چون انگشتر باو برگشت و آن را بدست کرد، دیوان و پری و آدمی و پرنده و وحوش گردش آمدند و بمقام خود برگشت و آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 151

دیوی که انگشتر را ربوده بود خواست با سپاهش که همراه او بودند و آنها را بند کرد و زندان کرد برخی را درون آب و برخی را درون سنگ بنامهای خدا و آنان زندانی و در عذابند تا روز رستاخیز.

2- در قصص: بسندی از امام پنجم علیه السلام که سلیمان بدیوان میفرمود برایش سنگ بکشند، ابلیس بآنها گفت: حالتان چگونه؟ گفتند: تاب این وضع را نیاریم گفت نه اینکه سنگ را ببرید و فارغ برگردید؟ گفتند: آری، گفت: این خود آسایشی است، و باد گفته ابلیس را بگوش سلیمان رسانید، و فرمان داد تا سنگ ببرند و گل بجای آن آورند در برگشتن. ابلیس آنها را دیدار کرد و گفت: حالتان چگونه؟ باو نالیدند، گفت شبها میخوابید؟ گفتند: آری، گفت: شما خود در آسایشید و باد گفتگوی ابلیس و دیوها را بگوش سلیمان رسانید، و آنها را فرمود. تا شب و روز کار کنند و درنگی نشد که سلیمان علیه السلام مرد.

3- در عیون- 122- 125- و در علل 197- باسنادش که شامی از امیر المؤمنین علیه السلام نام ابلیس را پرسید در آسمان فرمود: حارث بود، از نخست کافر پرسیدش فرمود: ابلیس بود لعنه الله.

4- در تفسیر 365- علی بن ابراهیم در قول خدا تعالی «بخدا پناه بر از شیطان رجیم» گفته پلیدتر: رجیم شیطانست، گفته شده: چرا رجیمش نامند؟ فرمود:

چون رانده شود.

5- در قصص راوندی باسنادش از عبد الله بن عمر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند از ذی الکفل فرمود: مردی بود از حضرموت بنام عوید بن اذیم در زمان یک پیغمبری که بامتش گفت: کیست جانشین من شود بشرط اینکه خشم نکند یک جوانی برخاست و گفت: من: باو توجهی نکرد و باز همان را گفت و همان جوان برخاست: آن

پیغمبر در گذشت و آن جوان بجا ماند و خدا او را پیغمبر کرد، و او در آغاز روز قضاوت میکرد، ابلیس به پیروانش گفت کدام با او در آویزد؟ یکی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 152

بنام ایض گفت: من، ابلیس گفت: برو باشد که او را بخشم آری.

چون نیم روز شد و ذی الکفل در بستر آسایش آرمید، ایض آمد و فریاد زد- راستی من ستم دیده‌ام، گفت: باو بگو: بیاید، گفت: من از اینجا نمیروم، انگشترش را بنشانی باو داد و گفت: نزد طرف خود ببر و او را بیاور رفت و فردا همان ساعت برگشت که در بستر بود و فریاد زد من ستم دیده‌ام و طرف من به انگشتر تو اعتنائی نکرد، دربان باو گفت: وای بر تو بگذار بخواهد او دیشب و دیروز نخوابیده گفت: نمیگذارم او بخواهد و من ستم بکشم، دربان بدرون شد و اعلام کرد و او نامه‌ای نوشت و مهر زد و باو داد و رفت.

و چون فردا او بیشتر آرمید آمد و فریاد کشید و گفت: هیچ بفرمان تو اعتناء نکرد و پیوسته فریاد زد تا او از جا برخاست و دست او را گرفت و راه افتاد در روزی که بسیار گرم و سوزان بود و اگر تیکه گوشتی بر آفتاب مینهادند پخته میشد، و چون ایض چنین دید دستش را از دست او کشید و از خشم او نومید شد و خدا عز و جل داستانش را برای پیغمبرش فرو فرستاد تا بر آزار شکبیا باشد چنانچه پیغمبران پیش بودند.

بیان: گویا از آغاز خبر چیزی افتاده.

6- در مجالس صدوق- 287- بسندش تا امام صادق علیه السلام که چون این آیه نازل شد «آنها که چون کار بدی کنند خدا را یاد کنند و از گناهان خود آمرزش بخواهند، 135- آل عمران» ابلیس بالای کوه مکه بنام نور رفت و فریادی هر چه بلندتر به عفریتهای خود کرده و همه گردش آمدند و گفتند: ای آقای ما برای چه ما را دعوت کردی؟

گفت: این آیه فرو شده کیست بمیدان آن رود؟ یک عفریتی برخاست و گفت:

من با چنین و چنان، گفت: تو برای آن نیستی، دیگری برخاست و مانند آن را گفت، و همان را شنید، وسواس خناس گفت: من برای آنم، گفت: با چه؟ گفت با آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 153

نوید دهم و آرزو اندازم تا گناه کنند و چون کردند استغفار را از یادشان ببرم، گفت: تو برای آنی و تا قیامت او را بر آن گماشت.

7- در علل- 178- باسنادش از ابی بصیر که از امام ششم علیه السلام خناس را پرسیدم فرمود: ابلیس است که دل آدمی را بکام گیرد و چون خدا یاد شود نهان گردد و از این رو خناس نام گرفته.

8- تفسیر الفرات: باسنادش از امام حسن علیه السلام در آنچه کعب الاحبار از امیر المؤمنین پرسید و آن حضرت فرمود: چون خدا خواست آدم را آفریند، جبرئیل را فرستاد و مشتی از خاک روی زمین برگرفت و با آب شیرین و شور خمیر کرد و طبایع را در آن در آمیخت پیش از آنکه جاننش بخشد، از صحنه زمینش ساخت و چون کوه بزرگی آن را انداخت.

ابلیس آن روز دربان آسمان پنجم بود، و از سوراخ بینی آدم درون میشد از دبرش بیرون می‌آمد و دستی بر شکمش میزد و میگفت: برای چه آفریده شدی اگر فرمانده من شوی از تو فرمان نبرم و اگر فرود من باشی بتو کمک کنم، و در بهشت هزار سال تا هنگام دمیدن روح در آن ماند الحدیث.

9- در کافی اصول- 2: 386- باسنادش از مسعده که شنیدم امام ششم علیه السلام را پرسیدند از اینکه کفر قدیمتر است یا شرک؟ فرمود: کفر، زیرا ابلیس نخست کافر است و کفرش شرک نبود زیرا با خدا دعوی پرستش دیگری نداشت، و پس از آن به بت پرستی دعوت کرد و مشرک شد.

10- و از همان- 270- روضه- باسنادش از عبد الحمید بن ابی علاء که امام ششم بمن فرموده: ای ابا محمد بخدا اگر ابلیس پس از نافرمانی و تکبر تا عمر دنیا برای خدا سجده کند او را سود ندهد، و خدا عز و جل آن را از او نپذیرد تا بر آدم چنانچه خدایش فرمود سجده نکند- الحدیث- 11- در علل: باسنادش که ابو حنیفه نزد امام صادق علیه السلام آمد و امام باو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 154

فرمود: ای ابو حنیفه بمن رسیده که تو قیاس میکنی؟ گفت آری من قیاس میکنم فرمود: وای بر تو قیاس مکن زیرا نخست کسی که قیاس کرد ابلیس بود که گفت «آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل» و آتش و گل را با هم سنجید. و اگر نور آدم را با نور آتش سنجیده بود برتری یکی از آن دو و صفای یکی را بر دیگر می‌شناخت و میفهمید.

12- عیاشی از جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابلیس نخست کسی است که سرود خواند و نخست کسی که نوحه کرد، چون آدم از درخت خورد سرود خواند (و چون بزمین فرود شد حدی خواند و چون در آنجا جاگیر شد نوحه خواند تا بیاد بهشتش آرد) (پاورقی ص 199) 13- در علل: 161- باسنادش از یزید بن سلام که پیغمبر فرمود: پنجشنبه روز پنجم دنیا است روز انیس است که لعن شده در آن ابلیس و بالا برده شده ادریس الخبر- 14- در کافی 277- روضه: از امام پنجم که ابلیس روز بدر مسلمانان را در چشم کفار کم مینمود و کفار را در چشم مسلمانها بسیار، و

جبرئیل با شمشیر بر او یورش کرد و او گریخت و میگفت ای جبرئیل من مهلت دارم. تا خود را بدریا انداخت، زراره گوید بامام پنجم گفتم چرا میترسید با اینکه مهلت داشت؟

فرمود: از اینکه یک عضو را ببرد.

15- و از همان علل: ص 194- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دستمال گوشت را در خانه جا ندهید چون خوابگاه شیطانست، خاک روبه را پشت در جا ندهید که جایگاه شیطانست، و هر کدام بدر اتاق خود رسد بسم الله گوید که شیطان بگریزد، و چون بنک سگها و عرعر خرها شنوید بخدا از شیطان رجیم پناه برید که آنها بینند و شما نبینید، هر چه بشما فرمان دهند انجام دهید.

الخبر 16- در علل: 101- باسنادش از عبد العظیم حسنی که نوشتم بابی جعفر علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 155

و از سبب غائط و گندش پرسیدم: فرمود: خدا تعالی آدم را که آفرید تنش پاک بود و چهل سال افتاده بود و فرشته‌ها بدو گذر میکردند و میگفتند: برای یک چیزی آفریده شدی، و ابلیس از دهانش بدرون میرفت و از ته او در می‌آمد و از این رو آنچه در درون آدمیزاده است بدبو، پلید، ناپاک شد.

17- در علل: 36- بسندش از امام ششم علیه السلام که: همانا گرفتاری ایوب در این جهان برای نعمتی بود که خدا بدو داد و او هم شکرش نمود، ابلیس در آن زمان تا فرود عرش میرفت و از اینکه شکر نعمت ایوب بالا رفت حسد برد و گفت: پروردگارا ایوب این شکر را در برابر نعمت دنیا که باو دادی انجام میدهد و اگر دنیا را از او بگیری شکر نعمت نکند، مرا بر دنیای او مسلط کن و ببین که شکر نکند.

فرمودش من تو را بدنیای او مسلط کردم و او از دنیا و فرزندش چیزی را نگذاشت و همه را نابود کرد و ایوب همه را سپاس خدا همی گفت، و آنکه بخدا برگشت و گفت پروردگارا ایوب میداند البته دنیائی که از او گرفتی باو برمیگردانی پس مرا بر تنش مسلط کن تا بدانی که شکر نکند، خدا عز و جل فرمود: منت بر تنش مسلط کردم بجز دو چشم و دل و زبان و گوشهایش.

ابو بصیر گوید: امام ششم فرمود: جهید و پیشی گرفت که مبادا خدا عز و جل بر او رحم کند و جلو او را بگیرد و آمد و آتش سموم در بینی ایوب دمید و همه تنش تاول زد و نقطه نقطه شد.



18- کافی - 256- بسندی از امام ششم علیه السلام که خدا عز و جل مؤمن را بهر دردی گرفتار کند و بهر مرگی بمیراند جز اینکه دیوانه‌اش نکند، ندیدی که چگونه ابلیس بمال و فرزند و خاندان و هر چیز ایوب مسلط شد و بر خردش مسلط نشد، برایش ماند تا خدا را بدان یگانه داند.

19- در فقیه - 3، 256: از امام صادق علیه السلام چون نزد خاندان خود در آئید نام خدا ببرید که هر که نام خدا نبرد هنگام جماع و از او فرزندی شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 156

شرک شیطان باشد و با مهر و دشمنی ما آزموده شود.

20- و از همان - 1: 18- ابو جعفر علیه السلام فرمود: چون یکی شماها برای شاشیدن یا جز آن خود را گشاید باید بسم الله بگوید که شیطان دیده از او بر هم نهد تا فارغ شود.

21- و از همان: 2: 177 (ط آخوندی): باسنادش از علی بن اسباط که امام هشتم علیه السلام بمن فرمود: چون در سفر یا حضر از خانه بر آیی بگو: بسم الله آمنت بالله، توکلت علی الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العظیم که چون شیاطین بدو بر خورند فرشته‌ها بچهره آنها بکوبند و بگویند: چه راهی بدو دارید با اینکه خدا را نام برده و بدو گرویده و بر خدا توکل کرده و گفته: ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله.

22- در کافی (3- 287- فروع) باسنادش که امام ششم علیه السلام فرمود:

بر سر هر کنگره و بر سر هر پل شیطانی است چون بدان رسیدی بگو «بسم الله» تا از تو بکوچد.

23- در تهذیب: 7: 407 ط آخوندی: باسنادش از امام ششم علیه السلام که چون مرد میان دو پای زن نشیند اگر نام خدا برد شیطان از او دور شود، و اگر بکند و نام خدا نبرد شیطان با او دخول کند و کار از هر دو باشد و نطفه از یکی (راوی گوید) گفت: قربانت بچه شناخته شود؟ فرمود: بمهر ما خاندان و بدشمنی با ما.

24- و از همان: 2: 209- باسنادش از ابی حمزه که امام چهارم بمن فرمود: ای ثمالی چون نماز برپا شود شیطان نزد همدوش امام آید و باو گوید:

یاد خدا کرده؟ اگر گوید آری، برود و اگر گوید، نه، بر دو شانه‌اش سوار شود و امام مردم گردد تا نماز را تمام کنند، گوید: گفت: قربانت مگر نیست که قرآن را میخوانند؟ گفت: چرا، چنان نیست که فهمیدی ای ثمالی مقصود از ذکر خدا بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 157

بیان: همدوش امام فرشته‌ایست که کردارش را نویسد یا شیطانی که بدو گماشته است.

25- در محاسن - 432-: از امام ششم علیه السلام که چون خوراک خوری بگو بسم الله در آغاز و در پایان چون از بسم الله گفتن پیش از خوردن شیطان شرکت نکند و پس از آن هر چه شیطان خورده برگرداند.

26- و از همان: از امام ششم علیه السلام که چون چاشت و شام نهند بگو بسم الله که شیطان بیارانش گوید بیرون روید، اینجا شام و خوابگاه نیست، و اگر بسم الله فراموش شود گوید بیائید که اینجا شام و خوابگاه دارید.

27- و در خبر دیگر فرمود علیه السلام چون یکی از شما بی بسم الله وضوء سازد شیطان شریک وضویش شود، و اگر بخورد یا بنوشد یا بپوشد سزاست که نام خدا برد بر آن و اگر نکند شیطان شریکش شود.

28- در فقیه - 4: 264- در سفارشهای پیغمبر است که ای علی خواب چهار جور است: خواب پیغمبران که بر پشت است، خواب مؤمنان بر پهلو راست، خواب کفار و منافقان بر سمت چپ خواب شیطان بر رویشان.

29- در تفسیر امام - 244- که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از شیطان بخدا پناه برید، هر که بخدا پناه پناهش دهد از وسوسه‌هاش، فوتهاش و دمیدنهایش پناه برید، میدانید چه هستند؟ وسوسه‌اش آنچه از دشمنی ما اهل بیت در دل شما اندازد، گفتند یا رسول الله پس از اینکه مقام و منزلت شما را دانستیم چگونه دشمن شما باشیم؟ فرمود: بدشمنی با دوستان ما و دوستی با دشمنان ما.

گفتند: یا رسول الله فوتهاش چه‌اند؟ فرمود: باد خشم که در آدمی دمد و آن را بنابودی دین و دنیا کشد، و بسا در جز خشم هم فوت کند بشما که بدان هلاک شوید میدانید سخت‌ترین فوتش چیست؟ اینست که در دل کسی اندازد یکی از این امت سر است بر ما، یا منحرف شود از ما خاندان، و اما دمیدنش این است که یکی از شماها پس از قرآن چیزی را از ذکر ما و صلوات بر ما شفاعت تر داند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 158

30- در علل - 194-: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در خانه‌ها را ببندید سر ظرفها را ببندید، و بند مشکها را خوب بکشید که شیطان نه پرده بر دارد نه بند مشک باز کند.

31- در کافی: 6: 54- فروع بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون با بسم الله سوار چهارپا شود کسی فرشته‌ای پشت او نشیند و او را نگهدارد تا فرو آید و اگر بی بسم الله سوار شود شیطان پشت او باشد و باو گوید سرود بخوان و اگر گوید ندانم گویدش: زمزمه کن تا فرود آید.

32- در عیون- 228- از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در روز نخست ماه رمضان شیاطین در بند شوند.

33- در علل- 42: بسندی از ابی عبد الرحمن که با امام ششم علیه السلام گفتم: بسا غمگین شوم و در خاندان و مال و فرزند آسیبی ندانم و بسا شاد شوم و سببی در آنها ندارد: فرمود: کسی نباشد جز با او فرشته یا شیطان است، و شادی او نزدیکی فرشته است با او و غمش نزدیکی شیطان و اینست قول خدا تبارک و تعالی «شیطان به شما نوید فقر دهد و بهره‌گی وادارد و خدا بشما نوید آمرزش و فضل دهد، خدا واسع، دانا است».

بیان: بسا مقصود اینست که این غم برای وسوسه شیطانست که آدمی بدان توجه ندارد و پندارد سببی ندارد، یا مقصود اینست که چون کار شیطان اینست محض نزدیکیش مایه اندوه است، یا مقصود سائل اینست که این امور در گذشته از دست نرفته‌اند، و همه اینها در باره فرشته هم رواست.

34- در کافی- ج 2 ص 266- بسندش از امام ششم علیه السلام که دلی نباشد جز دو گوش دارد بر یکی فرشته‌ای رهنما است و بر دیگری شیطانی فتنه‌گر، این واداردش و این بازداردش، شیطان او را بگناهان وادارد و فرشته او را از آنها باز دارد و اینست معنی قول خدا عز و جل «از راست و از چپ نشسته‌ایست سخنی نگوید جز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 159

نزد او رقیب و عتید باشند 18- ق، 35- و از همان ج 2 ص 267- از امام ششم علیه السلام که دل دو گوش دارد و چون بنده آهنگ گنه کند روح ایمانش گوید: مکن و شیطان گوید: بکن، و چون بر شکم او باشد (برای زنا) روح ایمانش بر کنده شده.

36- در محاسن 636- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که: بر کوهان هر شتر شیطان است او را برای خود زبون و خوار کنید و نام خدا را چنانچه فرمان دارید بر آن ببرید.

37- و از همان: 634: از یعقوب بن جعفر که شنیدم ابی الحسن علیه السلام میفرمود: بر بینی هر اسبی شیطان است چون کسی از شما خواهد دهنه بر آن زند نام خدا را ببرد.

38- در طب الائمہ- 117- که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در خانه‌تان حیوانات اهلی بسیار بگیری که دیوها از بچه‌هاتان بدانها پردازند.

39- در کافی: ج 2 ص 323- بسندش از مولا امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا بهشت را حرام کرده بر هر دشنامگوی بیروی و کم شرم که باک ندارد بدان چه گوید و گویندش که اگرش بازرسی نیابی او را جز زنا زاده یا شرک شیطان وانگه فرمود: نشنیدی قول خدا عز و جل را «و شریک آنها شو در اموال و در اولاد» الخبر 40- در کافی ج 5 ص 502- بسندش از ابی بصیر که چون امام ششم باو دعائی آموخت که چون زنش نزد او آید آن را بخواند در آن گفت: «و منه در آن شرک شیطان» گوید: گفتم: از کجا این دانسته شود؟ فرمود: قرآن نخواندی؟ «و شریک شو با آنها در دارائی و در فرزند» سپس فرمود: شیطان آید و بر زن نشیند چنانچه مرد نشیند و پدید آرد آنچه مرد پدید آرد و بگاید چنانچه مرد بگاید گفتم: از کجا این فهمیده شود؟ فرمود: بدوستی و دشمنی ما هر که ما را دوست دارد نطفه بنده خداست، و هر که دشمن دارد نطفه شیطانست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 160

41- در حدیث دیگر فرمود: شیطان چون مرد بر زن نشیند و چون مرد بر او نطفه ریزد.

42- در روایت دیگر است از هشام در باره دو نطفه آدمی و شیطان که مشرک شوند امام ششم علیه السلام فرمود: بسا کودک از یکی از آنها آفریده شود و بسا از هر دو با هم.

43- در تفسیر الفرات -40-: که امیر المؤمنین بر در خانه اش پیری دید دانست شیطانست با او کشتی گرفت و او را بخاک انداخت گفت: ای علی از رویم بلند شو تا مژدهات دهم، برخاست از او فرمود: ای ملعون بچه مژدهام دهی گفت: در روز قیامت حسن در سمت راست عرش است و حسین در سمت چپ عرش و به شیعیان خود گذرنامه از دوزخ دهند، و برخاست و بآن حضرت گفت بار دیگر با تو کشتی گیرم فرمود: آری و امیر المؤمنین او را بخاک افکند.

گفت از رویم برخیز تا بتو مژده دهم برخاست و او گفت: چون خدا آدم را آفرید نژادش را از پشتش بمانند ذر بر آورد و از آنها پیمان گرفت، فرمود: من پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا و آنها را گواه خودشان ساخت و پیمان گرفت برای محمد و پیمان ولایت تو را هم گرفت، تو چهره‌ای شناخته شده‌ای و روح دانسته شده، کسی نگوید: تو را دوست دارم جز منش شناختم و کسی نگفت تو را دشمنم جز اینکه منش شناختم.

گفت: برخیز بار سوم با من کشتی بگیر و با او کشتی گرفت و او را بخاک افکند، گفت ای علی مرا دشمن مدار و از رویم برخیز تا بتو مژده‌ای دهم فرمود:

آری ولی از تو بیزارم و تو را لعن کنم، گفت بخدا ای پسر ابی طالب هیچ کس دشمن تو نباشد جز اینکه در رحم مادرش و در فرزندش شریکم، باو گفت: مگر قرآن نخواندی «و شارکهم فی الأموال و الأولاد» 64- الاسراء 44- در تفسیر علی بن

ابراهیم - 557-: بسندش از ابی جعفر علیه السلام در داستانی طولانی در باره حج ابراهیم و سر بریدن فرزندش تا آنجا که گفته: هر دو بفرمان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 161

خدا دل نهادند و پیری جلو آمد و گفت: ای ابراهیم چه قصد داری با این پسر بچه؟ گفت میخواهم سرش را ببرم گفت سبحان الله پسر بیگناهی را سر میبری فرمود: خدایم بدان فرمان داده، گفت پروردگارت از آن باز داشته و شیطانست که بدانت فرمان داده.

ابراهیم فرمود: آنکه مرا تا اینجا رسانده مرا بدان فرمان داده و سخن در گوشم افکنده گفت: نه بخدا فرمانت نداده بدان جز شیطان و در پاسخ فرمود بخدا دیگر با تو سخن نگویم.

و ابراهیم آهنگ سر بریدن کرد، شیطان بوی گفت: ای ابراهیم تو پیشوائی و مردم از تو پیروی کنند و چون سر پسر را بربری مردم سر فرزندان خود را ببرند، سخنی با او نگفت و رو پسرش کرد و در باره بریدن سرش با او مشورت کرد و حدیث فداء را کشیده تا گفته ابلیس خود را بمادر پسر بچه رساند که در میان دره ایستاده و بخانه کعبه نگاه میکرد، باو گفت: پیری را دیدم او که بود؟ گفت او شوهر من است گفت بچه پسر زیبائی بهمراه او دیدم؟ گفت او پسر من است، گفت: منش دیدم که او را خوابانده و کارد کشیده تا سرش را ببرد.

گفت: دروغگوئی راستی ابراهیم مهربانتر همه مردم است چگونه سر پسرش را میبرد؟ گفت سوگند پروردگار آسمان و زمین و پروردگار این خانه که دیدم او را خوابانده و کارد کشیده، گفت: چرا؟ گفت: پندارد که پروردگارش بدان فرمانش داده، گفت: او را باید که پیرو پروردگارش باشد، و در دلش افتاد که در باره پسرش فرمانی رسیده.

و چون از مناسک خود پرداخت شتابانه از دره مکه بمنی برگشت و دست بر سر نهاده و میگفت پروردگارا از من مؤاخذه مکن بدان چه با مادر اسماعیل کردی الحدیث.

45- در علل: 163- بسندش از امام ششم علیه السلام که چون آدم از بهشت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 162

فرود آمد از میوه هاش دلش خواست، و خدا تبارک و تعالی دو شاخه بدو فرود آورد از انگور آنها را کشت و چون برگ و میوه آوردند و رسیدند ابلیس آمد و دیواری گرد آنها کشید و آدم باو گفت: ای ملعون تو را چه شود گفت اینها از منست، فرمود دروغگوئی و راضی شدند که روح القدس میان آنها حکم شود و چون نزد او رسیدند، روح القدس آتشی برگرفت و بر آن دو تاک افکند و شاخه آنها در گرفت تا آدم پنداشت چیزی از آنها نماند و همه بسوزد و هم ابلیس

چنین پنداشت فرمود: آتش تا آنجا که باید درون آنها رفت و دو سوم آنها را بر و یک سوم ماند، روح گفت: آنچه رفت بهره ابلیس بود و آنچه ماند از تو است ای آدم در کافی 9: 393- مانندش آمده با سندی.

46- و در همان: 6: 392- بسندش از امام ششم علیه السلام که چون خدا تبارک و تعالی آدم را بزمین فرود آورد او را فرمود: تا کشت و کار کند و از درختهای کاشته بهشت بدو داد چون نخل و تاک و زیتون و انار و آنها را برای نژادش کشت و خود از میوه‌اش خورد، پس شیطان گفت: ای آدم این درختکاری در زمین چیست که من آن را ندانم با اینکه پیش از تو در زمین بودم؟ اجازه بده من از آن چیزی بخورم و باو نداد.

و در پایان عمر آدم نزد حواء آمد که گرسنگی و تشنگی مرا بیتاب کرده باو گفت: آدم بمن سپرده که چیزی از این کشته‌ها بتو ندهم زیرا از بهشتند و نسزد که تو از آن بخوری، گفت: اندکی در مشت من بفشار و نکرد گفت بگذار من آن را بمکم و نخورم، و یک خوشه برگرفت از انگور باو داد، و آن را مکید و از آن چیزی نخورد بتاکید حواء و چون از آن کم شد حواء آن را از دهانش بیرون کشید خدا بآدم وحی کرد ابلیس دشمن من و تو انگور را مکید و من شیر خمر آن را تا آنجا که نفس شیطان در آنست بر تو حرام کردم، و می غدقن شد چون دشمن خدا ابلیس با حواء نیرنگ زد و انگور را مکید و اگرش خورده بود تاک از آغاز تا پایان حرام میشد و هر چه میوه و خوردنی داشت حرام میشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 163

سپس او بحواء گفت: کاش از این خرما هم برای مکیدن بمن میدادی مانند انگور و یک دانه خرما باو داد و مکید. انگور و خرما خوشبوتر از مشک نافه بودند و شیرین تر از عسل و چون دشمن خدا آنها را مکید بویشان رفت و شیرینی آنها کاست.

امام ششم فرمود: سپس ابلیس پس از درگذشت آدم علیه السلام رفت و در ریشه تاک و خرما بن شاشید و آب با شاش آن دشمن خدا در رگهایشان روان شد و از این رو انگور و خرما جوش آیند و مستی آرند و خدا هر مست‌کننده را بر نژاد آدم غدقن کرد، زیرا آب شاش دشمن خدا را در نخله و تاک انگور روانه کرد و هر چه جوش آید می شود برای آنکه آب در نخله و تاک از بوی شاش دشمن خدا ابلیس لعنه الله جوش آمد.

بیان: «فمن ثم یختمر العنب» یعنی جوش آید و بدبو شود و مست‌کننده گردد «لان الماء اختمر فی النخله» یعنی جوش آمد و دگرگون و بدبو شد از بوی شاش دشمن خدا، و ممکن است مقصود از اختمار انگور و خرما پوشیدن سر ظرفهای آنها باشد تا می شوند و مقصود از اختمار آب حبس آن در درخت است ولی بعید است.

میگوییم: اخبار بدین مضمون بسیارند و برخی در جای خود بیابند.

47- در تفسیر امام: 194- بامام گفته شد: بنا بر این ابلیس نیز فرشته نیست فرمود: نه بلکه از پریانست آیا نشنوبید خدا عز و جل فرماید «و چون بفرشته‌ها گفتیم برای آدم سجده کنید، سجده کردند جز ابلیس که از پریان بود 50- الکهف» و همانست که خدا عز و جل فرموده «و جان را آفریدیم پیشتر از آن از آتش زلال 27- الحجر» تا آخر آنچه در داستان هاروت و ماروت گذشت.

48- در نهج البلاغه ج 1 ص 24- در خطبه یاد کرد آدم علیه السلام و خدا از فرشته‌ها خواست سپرده او را بپردازند که در بر آنها بود و سفارش او را انجام دهند در سجده و تواضع برای آدم و احترام او و فرمود: سجده کنید بر آدم و همه سجده کردند جز ابلیس و عشیره‌اش که تعصب‌گیر شدند و شقاوت‌چیر و بآفرینش از آتش خود را عزیز داشتند و آفرینش از خاک خشکیده را خوار پنداشتند مهلت دادش برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 164

اینکه سزاوار خشم گردد، و آزمایشش کامل شود و بوعده وفا گردد و فرمود:

«راستی تو از مهلت دارانی تا روز هنگامه معلوم» و آنگاه خدا آدم را بخانه خود جا داد که زندگی گوارا و جایگاهی آسوده داشت و او را از ابلیس و دشمنیش برحذر داشت، و دشمنش با او رقابت ورزید در ماوای بهشتی و یاری زیباییان و او را فریب داد.

بیان: سپرده خدا بفرشته‌ها اشاره است بقول خدا تعالی «و إِذ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا» الآية- قبیل در اصل گروه است از 3 ببالا از مردمی پراکنده و اگر از یک پدر باشند، قبیله نام گیرند، و قبیل داری ابلیس در اینجا غریب است، زیرا در این وقت نژادی نداشته و همانندی در آسمان نداشته و شاید مقصود پریان زمین باشند که آنان هم فرمان سجده داشتند و ذکر نشدنشان در آیات و دیگر اخبار برای بی‌اعتنائی بدانها است، یا مقصود خلقی بودند در آسمان جز فرشته‌ها و بسا مراد به قبیل او نژاد او باشند و سجده نکردن آنها بآدم برای این باشد که بدان رضا دادند که در روایت دیگر فرموده همانا مردم با رضا و خشم با هم فراهم شوند، ناقه ثمود را یکی پی کرد و خدا همه ثمود را عذاب کرد چون بدان راضی بودند و بهمه وابست که فرمود «فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ»، 157- الشعراء» 49- نهج البلاغه ج 1 ص 396- در خطبه قاصعه فرمود: سپاس از آن خداست که خود را بعزت و کبریا آراست و هر دو را از آفریده‌ها واگرفت و ویژه خود ساخت و مرز خود نمود و بر دیگران غدقن کرد، و آرم ولاتی خود برگزید و هر بنده‌اش در آنها با وی ستیزه کرد طردش نمود، و آن را آزمایش فرشته‌های نزدیکش ساخت تا متواضع و متکبر بدان از هم جدا شوند، و با اینکه دانا بر از دلها و نهان غیبها است.

فرمود: البته من آفریدگار آدمی را از خاک و چون او را ساختم و از خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 165

### جانش دادم بیفتید برایش سجده کنان

### همه فرشته‌ها همه سجده کردند

جز ابلیس 71- ص تا 74 که تعصبش دامن گیر شد و بآفرینش خود بر آدم بالید و بمایه‌اش تعصب ورزید این دشمن خدا پیشوای تعصب‌داران و پیش کسوت متکبرانست که پایه تعصب را نهاد و با خدا در رداء جبروت ستیزه کرد و جامه عزتمندی بر خود پوشید و سرپوش خواری را بدور افکند تا فرمود- از آنچه خدا با ابلیس کرد عبرت گیرید که کردار دراز و تلاش سخت او را نابود ساخت، او شش هزار سال خدا را پرستید که کس ندانست از سالهای دنیا است یا سالهای آخرت، برای تکبر یک ساعت، پس از ابلیس چه کسی از کیفر خدا سالم ماند در گناه او، نه هرگز خدا آدمی را ببهشت نبرد با گناهی که فرشته‌ای را برایش از آن بدر کرده زیرا حکمش برای اهل آسمان و زمین یکی است، میان او و هیچ کدام آفریده‌هاش نرمش و رخصت نیست برای مرزی که بر جهانیان غدقن کرده.

ای بنده‌های خدا بر حذر باشید که دشمن خدا دردش را بشما بکشانند و با سپاهش شما را برانگیزد، بجان خودم شما را نشان تیر زه کشیده خود ساخته و خوب زه را کشیده و از نزدیک بشما پرتاب کرده و گفته: «پروردگارا بسزای آنکه مرا از راه بدر کردی آرایش دهم برایشان آنچه در زمین است و همه را از راه بدر برم 39- الحجر، تیری از گمان به نمان دوری افکند و پنداری نارسا آورد و حمیت کشان و متعصبان و قهرمانان کبر و جاهلیت او را راستگو در آوردند تا آخر خطبه بیان: اینکه فرمود فرشته‌ای را از آن بیرون کرد، ظاهرش اینست که شیطان فرشته بوده، و بسا جواب دارد که شیطان بوابستگی فرشته بوده نه بآفرینش تمام خطبه و شرحش گذشته.

50- 332- بسندی از انس بن مالک که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر در خانه‌اش به‌مراه علی بن ابی طالب علیه السلام نشستند بود که شیخی جلو آمد و برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 166

سلام کرد و برگشت رسول خدا بعلی علیه السلام فرمود: آیا آن شیخ را میشناسی؟

گفت: نه، فرمود: این ابلیس است علی علیه السلام گفت: اگر می‌شناختم با یک زدن تیغ را کارش می‌ساختم و امتت را از او آسوده می‌کردم.

ابلیس نزد علی علیه السلام برگشت و گفتش ای ابا الحسن مرا کم گرفتی، نشنیدی خدا فرموده «شریک شو با آنها در دارائی و فرزندهاشان، بخدا با کسی که تو را دوست دارد در مادرش شرکت نکردم.



51- و از همان از علی بن حسان واسطی که حدیث را بالا برده تا گفته زنی از پریان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و باو از دل ایمان آورد و هر هفته نزد او می آمد و 40 روز نیامد و باز آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باو فرمود: چرا دیر آمدی ای جنیه، گفت یا رسول الله رفتم بدریای گرد جهان برای کاری و بر کناره آن دریا سنگی سبز دیدم، که بر آن مردی نشسته بود و دست بآسمان برداشته و میگفت: بار خدایا خواهم از تو بحق محمد، علی، فاطمه حسن و حسین که مرا بیامری.

باو گفتم: تو کیستی؟ گفت: ابلیسم، گفتم: اینان را از کجا میشناسی؟

گفت: من پروردگارم را در زمین چنین و چنان سال پرستیدم و در آسمان چنین و چنان سال و در آسمان ستونی ندیدم جز بر آن نوشته بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین ایدته به.

52- در همان -339- بسندش از امام ششم علیه السلام که ابلیس خود را به یحیی بن زکریا علیه السلام وانمود با هر چه بر او آویخته بود، یحیی باو گفت: ای ابلیس این آویزه ها چیست؟ گفت اینها دلخواه های آدمیزاده است که بدامشان کشم با آنها، گفت: از من هم چیزی هست؟ گفت بسا که سیر بخوری و تو را از نماز و ذکر، گران خاطر سازم.

یحیی نذر کرد که هرگز غذای سیر نخورد، شیطان نذر کرد که هرگز اندرز بمسلمانی ندهد سپس امام به حفص - راوی حدیث - فرمود: جعفر و خاندانش هم نذر دارند شکم خود را از خوراک پر نکنند و نذر دارند که هرگز برای دنیا کار نکنند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 167

53- در محاسن که امام یکم علیه السلام فرمود: راستی ابلیس سرمه دارد. سفوفها دارد، و مزه ها. سرمه اش خوابست و سفوفش خشم و مزه که بکامها نهد دروغ است.

بیان: مناسبت سرمه با خواب روشن است، و تعبیر از خشم به سفوف برای اینست که بیشتر سفوفها مسهلند و خشم هم کارهای ناشایسته و اخلاق نکوهیده را از آدمی بدر آورد و سفوف داروهایست که کفه میکنند، لعوق انگشت لیسیدن از خوراک خوشمزه است و با دروغ مناسب است در نهاییه است که در حدیث است:

شیطان لعوق دارد و دسوم، لعوق آنست که با ملعقه خورند و دسام آنچه است که گوش را بندد و دیگر ذکر و موعظه در آن جا نکند.

54- عیاشی از جمیل بن دراج که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از ابلیس که فرشته بود و یا کارمندی بود در آسمان؟ فرمود: فرشته نبود و فرشته‌ها او را از خود میدانستند، و خدا میدانست که فرشته نیست و هیچ کاری را در آسمان متصدی نبود و کرامتی نداشت.

من نزد طیار آمدم و آنچه شنیده بودم با او گفتم، او منکر شد و گفت:

چگونه از فرشته‌ها نبود و خدا فرماید بفرشته‌ها «بآدم سجده کنید و همه سجده کردند جز ابلیس» و خود طیار نزد آن حضرت آمد و از او پرسید و من نزدش بودم گفت: قربانت قول خدا: آیا گروه مؤمنان در چند جا است که خطاب بآنها است منافقان را هم میگیرد؟ فرمود: آری منافقان، گمراهان هر که در ظاهر اعتراف بدعوت اسلام دارد میگیرد<sup>128</sup> در کافی - 274 - روضه - بسندی مانند آن آمده.

55- عیاشی بهمان سند امام صادق علیه السلام (قریب بمضمون خبر سابق را آورده

(1) ظاهر این است که مقصود طیار از پرسش از **یا ایها الذین آمنوا** زمینه چینی برای اشکال بروایت جمیل بوده که امام بفرماید شامل منافقان نیست وانگه بدو اشکال کند که باید ابلیس هم از خطاب بملائکه بیرون باشد و چون امام فرمود این خطاب شامل منافقان و هر مسلمان ظاهری است جای اشکال نماند (از پاورقی ص 217)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 168

و در ضمن گفته فرشته‌ها شیطان را از خود میدانستند و مصنف در بیان این جمله گفته است) یعنی او را در فرمانبری و بیگناهی از خود میدانستند چون روزگار درازی مواظب عبادت خدا بود چون بعید است که ملائکه ندانند او فرشته نیست با اینکه از میان پریان اسیرش کردند و بآسمانش برآوردند و این تعبیر از قبیل (سلمان منا اهل البیت) است.

یا چون دیدند اخلاقش جدا از پریانست و خدا تعالی پر او را ارجمند داشت میان آنها و رئیس برخی از آنها نمود پنداشتند که از آنها بوده و میان پریان گرفتار بوده، یا این گمان از برخی فرشته‌ها بوده که سابقه او را نمیدانستند.

56- عیاشی: 1: 286- بسندی از امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا **«و لآمرنهم فلیغیرن خلق الله»** فرمود: مقصود از خلق الله فرمان خداست.

57- و هم عیاشی از امام پنجم روایت کرده که خلق الله، دین خداست.

<sup>128</sup> (1) ظاهر این است که مقصود طیار از پرسش از **یا ایها الذین آمنوا** زمینه چینی برای اشکال بروایت جمیل بوده که امام بفرماید شامل منافقان نیست وانگه بدو اشکال کند که باید ابلیس هم از خطاب بملائکه بیرون باشد و چون امام فرمود این خطاب شامل منافقان و هر مسلمان ظاهری است جای اشکال نماند (از پاورقی ص 217)

بیان: در خبر نخست خلق الله را بفرمان خدا تفسیر کرده و در دوم بدین خدا، طبری در (2: 113) مجمع گفته از ابن عباس و ابراهیم و مجاهد و حسن و قتاده خلق الله بفرمان و دین خدا تفسیر شده و از امام ششم علیه السلام هم روایت شده و آیه «فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله» مؤید آنست، و مقصود حلال شمردن حرام است و بر عکس و گفتند مقصود خایه کشی است، گفتند:

خالکوبیست، گفتند: مقصود دگرگون کردن خورشید و ماه و سنگ است از بهره بردن در زندگی پرستش آنها بخدائی.

58- عیاشی - 1- 276- از جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابلیس نخست نوحه گر نخست سرود خوان نخست حدی خوانست، فرمود: چون آدم از درخت خورد او سرود خواند، چون آدم را بزمین فرود کردند برایش حدی خواند، چون در زمین پایدار شد نوحه گری کرد تا او را بیاد نعمت بهشت اندازد، آدم گفت پروردگارا این دشمنی که بمن دادی در بهشت از عهده او برنیامدم و اگر تو مرا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 169

کمک نکنی بر او توانا نشوم.

خدا فرمود: بدی بیک بدی ولی نیکی ده برابر تا هفتصد برابر، گفت پروردگارا برایم بیفزا، فرمود: نوزادی نیایدت جز اینکه یک فرشته یا دو تا بر او گمارم که پاسبانش باشند گفت پروردگارا بیفزا، فرمود: توبه پذیرفته است تا جان در تن است، گفت: پروردگارا بیفزا، فرمود: گناهان را همه بیامرزم و باکی ندارم، گفت: مرا بس است.

ابلیس گفت: پروردگارا اینست که بر منش ارجمندی و برتری دادی و اگر بمن تفضلی نکنی بر او توانا نباشم، فرمود: نوزادی نیارد جز تو را دو نوزاد آید، گفت: پروردگارا، بیفزا، فرمود: در رگ و خونس روان شوی، گفت: پروردگارا بیفزا، فرمود: تو و نژادت در سینه آنها جا کنید، گفت:

پروردگارا بیفزا فرمود: بدانها نوید ده و آرزومندشان کن و نوید ندهد شیطان آنها را جز بفریب.

59- و از همان از داود بن فرقد که امام ششم علیه السلام فرمود: فرشته‌ها پنداشتند شیطان از آنها است و خدا میدانست از آنها نیست و راز او را بوسیله حمیت فاش کرد که گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.

60- و از همان از ابی بصیر که امام ششم علیه السلام فرمود: آن صراط که ابلیس گفت «البتة آنها را از صراط مستقیم تو باز دارم و آنچه از برابر آنها در آیم الایة همان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

61- و از همان - 2: 11- از امام پنجم و ششم علیه السلام در قول خدا «یا بنی آدم» عموم دارد.

من گویم: یعنی آیه «یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان، 26- الاعراف» 62- و از همان- 2: 239- بسندی از عبد السلام که امام ششم علیه السلام فرمود: ای عبد السلام از خود و دیگران حذر کن: گفتم: پدر و مادرم قربانت توانم از دیگران

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 170

حذر کنم و از خود چگونه؟ فرمود: این خبیث گوش میایستد، و می آید و از تو سخنی میشنود و بصورت آدمی بیرون می رود و میگوید: عبد السلام میگفت، گفتم قربانت پدر و مادرم اینکه چاره ندارد، فرمود: همین است.

بیان: ظاهراً مقصود ذکر معایب مردم و اموریست که باید نهان بماند و اصراری است در تقیه، و بسا شامل تصورات آدمی هم شود، و غرض رفع استبعاد از این است که آدمی رازی را در دل نهان کند و از زبان دیگران بشنود و این بسیار شده و خبیث همان شیطانست.

63- در تاویل الایات الباهره بی سند تا وهب بن جمیع که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از ابلیس و گفته او «پروردگارا مهلتم بده تا روزی که مبعوث شوند، گفت تو از مهلت یافته هائی، تا روز وقت معلوم، این روز کدام روز است؟ فرمود:

ای وهب پنداری روز رستاخیز مردم است، نه، ولی خدا عز و جل او را مهلت داده تا روزی که قائم ما برانگیخته شود و موی جلو سرش را بگیرد و گردنش را بزند اینست روزی که وقت معلوم است.

64- از کافی: 1: 38- اصول: بسندی از امام ششم علیه السلام که مرگ هیچ کس محبوبتر نزد ابلیس نیست از مرگ یک فقیه.

65- و از همان: 3: 264- فروع بسندی از زید شحام که شنیدم امام ششم میفرمود: راستی چون بنده سجده کند و طولش دهد ابلیس داد زند وای بر من، او فرمان برد و من نافرمانی کردم او سجده کرد و من نکردم.

توضیح: در نهایت است که در حدیث ابی هریره آمده چون آدمیزاده سوره سجده خواند و سجده کند، شیطان گوشه گیرد و بگرید و بگوید ای وای بر من.

66- در خصال: 1: 50- ط غفاری- بسندش از امام ششم علیه السلام که چون نوح از کشتی فرود آمد ابلیس نزد او آمد باو گفت: در زمین مردی نیست که بیش از تو بر من منت داشته باشد، بر این بدکاران نفرین کردی و مرا از آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 171

آسوده کردی دو خصلت بتو نیاموزم؟ از حسد پرهیز که آن بمن کرد آنچه کرد و از حرص پرهیز که بآدم کرد آنچه کرد.

67- و از همان: 1: 132 بسندش از امام پنجم (قریب بدین مضمون را آورده و در اندرز شیطان گفته) مرا در سه جا یاد آور که نزدیکتر بهر بنده در آنجا هستم: یادم کن هنگامی که خشم کنی یادم کن چون میان دو تن قضاوت کنی یادم کن چون با زنی تنها بمانی و دیگری با شما نباشد.

68- و از همان - 1: 133- بسندی از امام ششم علیه السلام که ابلیس میگوید در باره آدمیزاده اگر وایمانم در سه چیز وایمانم، مال ناروائی بدست آوردن، حق مال حلال واندادن، و آن را در ناروا صرف کردن.

بیان: یعنی هر آدمیزاده را در این سه چیز گمراه کنم در غالب.

69- در خصال 1: 152 بسندی از امام ششم علیه السلام که نخست پدران سه‌اند آدم که فرزند مؤمن آورد جان که فرزند کافر آورد، ابلیس که کافر آورد و در آنها زایش نیست، تخم گذارد و جوجه کند و همه پسر باشند و دختر نباشند.

70- در مجالس ابن‌الشیخ: 216- بسندی تا پدران امام ششم علیه السلام که ابلیس از زمان آدم علیه السلام نزد همه پیامبران می‌آمد تا مسیح مبعوث شد، با آنها گفتگو میکرد و از آنها پرسش مینمود و با هیچ کدام بیشتر از یحیی بن زکریا انس نداشت یحیی باو گفت: ای ابا مره من بتو نیازی دارم گفتش تو را ارجمندی بیش از آنست که من خواهش تو را رد کنم هر چه خواهی بخواه که من در فرمانت مخالفت ندارم.

فرمود: ای ابا مره میخواهم همه دامه‌ایت که آدمیزاده را با آنها شکار میکنی بمن بنمائی گفت بسیار خوب و فردا را باو نوید داد.

بامداد فردا یحیی در خانه نشست و در خانه را بست چشم بوعده‌گاه بود و نفهمید که شیطان از دریچه که در اطاقش بود برابر او آمد با چهره‌ای چون میمون و تنی چون خوک و دو چشم دراز در چهره، دندانها و دهانش در درازی چهره شکافی بودند در یک استخوان بیچانه و ریش، چهار دست داشت دو تا در سینه و دو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 172

در شانه پاشنه‌هاش در جلو بودند و انگشتان پاهاش در دنبال قبائی بر تن داشت که کمرش را بسته بود با کمربندی که رشته‌های سرخ و زرد و سبز و همه رنگ بدان آویخته بودند و زنگ بزرگی بدست و خودی بر سر و بر خودش آهنی آویخته چون قلاب و چرن یحیی خوب او را ورنه‌انداز کرد گفتش این کمر بند میانست چیست؟

گفت این کیش گبريست که منش ساختم و نزد آنها آرایش دادم. فرمود:

این رشته‌ها و رنگها چیستند؟ گفتش اینها کارهای زنانند (رنگهای خ ب) پیوسته زن جلوه‌گری میکند (و رنگ میزند خ ب) تا رنگی از او بگیرد و مردم را بدان بفریبد، فرمودش این رنگی که در دست داری چیست؟ گفت مجمع همه لذتها از طنبور و تار و دایره و طبل و نای و سرنا، و خوش گذرانها بر سر سفره میخواری خود نشینند و از آن لذت نبرند و من این رنگ را میان آنها بجنبانم و چون آوازش را بشنوند طرب آنها را سبک کند و برقص آیند و انگشت بر هم سایند و جامه بدرانند.

فرمودش چه چیز چشمت را روشنتر کند؟ گفت: زنها که دامها و بندهای منند، و چون نفرین نیکان و لعنت آنها بار مرا سنگین کنند نزد زنها روم و بدانها خوشدل شوم.

یحیی باو گفت: این خود که بر سر داری چیست؟ گفت از نفرین مؤمنان با آن خود را نگهدارم، گفت: این آهنی که در آن بینم چیست؟ گفت دل خوبان را با آن قلاب کنم.

یحیی گفت: هرگز شده که بمن پیروز شده باشی؟ گفت: نه ولی تو یک خصلتی داری که آن را خوش دارم.

یحیی گفت: آن چیست؟ گفت تو پر خوری و چون افطار کنی و بخوری و سیر شوی و از برخی نماز و شب زنده داری خود در شب باز مانی از این کار،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 173

یحیی فرمود: من با خدا عهد می‌کنم که دیگر سیر نخورم تا او را ملاقات کنم.

ابلیس گفت: من هم با خدا عهد می‌کنم که بمسلمانی اندرز ندهم تا بمیرم.

از نزدش بیرون شد و دیگر بدو باز نگشت.

71- این خبر را از غور الامور ترمذی بسندی آورده نزدیک بدان چه گذشت تا آنجا که گوید- یحیی فرمودش ای ابا مره، نامش حارث است و کنیه‌اش ابا مره و خدایش ابلیس نامید چون در روز سجده بر آدم علیه السلام از هر نیکی رفته شد (و در بیان حاجت یحیی گفته) من دوست دارم ترا در صورت و آفرینشت بینم و دامها که بدانها مردم را هلاک کنی بمن بنمائی.

ابلیس گفت: کار بزرگی از من خواستی که مرا در تنگنا گذاشتی و کارم را مشکل کردی ولی تو نزد من عزیزتری از اینکه تو را رد کنم و نیازت را بر نیاورم ولی میخواهم تنها مرا بینی و کسی جز خودت نباشد برای فردا روز بر آمده وعده گذاشتند و با این وعده از نزد آن حضرت رفت، و فردا همان ساعت برابرش ایستاده بود، و باو بیک کار خدائی بزرگ نگاه کرد.

چهره‌ای مسخ شده وارونه و زشت هراسناک و بد، تنی چون تن خوکان، و چهره چون میمونها، شکاف چشمش بدرازا شکاف دهانش بدرازا تا برابر سرش و دندانهاش همه یک استخوان بی‌چانه و بی‌ریش، موی سرش اندک روئیده بسوی بالا و وارونه، با چهار دست دو در شانه و دو در پهلوها، انگشتان پاهانش بدنبال و پاشنه‌هاش به جلو و دستش دارای شش انگشت، گونه‌اش سفت و صاف، دو سوراخ بینی او بسوی آسمان و نوکی داشت چون نوک پرنده، چهره‌اش بسوی پشت، دو چشمش اعمش و لنگ و چوله، دارای دو بال و پیراهنی داشت بالا زده که رویش زناری بسته بود و چند کوزه خرد بکمر بندش آویخته بود و کنار پیراهنش رشته‌ها آویزان بودند در هر رنگ از سفید و سیاه و سرخ و زرد و سبز و زنگ سطبری بدست داشت و خودی بر سر که بر قله‌اش آهن درازی سر بر گشته آویزان بود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 174

یحیی فرمود: ای ابا مره بمن از آنچه بینم و بیرسم گزارش بده گفت ای پیغمبر خدا من بدین وضع نزدت نیامدم مگر اینکه میخواهم از هر چه بیرسی پاسخ درست دهم و چیزی را از تو نپوشانم.

فرمود: ای ابا مره بمن باز گو از این کمر بند زناریت بالای پیراهن چیست؟

گفت ای پیغمبر خدا این مجوس گریست و گبرمآبی، من گبری را ساختم و بدان کیشم.

فرمود: بگو بدانم این کوزه‌های خرد که از کمر بندت آویزانند در پیش چیستند؟

گفت: ای پیغمبر خدا، اینها شهوتها و نمایشات دامهای منند، نخست چیزی که مؤمن را با آن شکار کنم زن است و اگر او بفرمان خدا در این باره بچسبد از راه جمع مال حرام بدو رو کنم و او را بطمع و حرص در آن اندازم و اگر بفرمان خدا پناه برد و بزهد و ترک مال از من کناره کند از راه میخواری و مستی بدو رو کنم تا همه این خواهشها را در او مکرر سازم و بناچار اگر پارسا تر مردم باشد بیکی از آنها گرفتار شود.

فرمود: این نمونه‌های هوس انگیز که بکنار پیراهنت هستند چیستند؟

گفت: ای پیغمبر خدا اینها رنگهای زمانه و زیور آنهایند و هر زنی پیوسته جامه خود را بیکی از این رنگها درآورد تا آن را بپسندد و مردان را بزیور خود عاشق خود سازد.

فرمود: این زنگ که در دست داری چیست.

گفت: ای پیغمبر خدا این معدن خوشی و شادی و مجمع آوازه‌های ابزار موسیقی است از تار و طنبور و نی و طبل و دایره و نوحه‌گری و سرود و آن گروه در انجمنی گرد آیند برای بدکاری و برخی از آنچه گفتم دارند ولی آنها را کامیاب و شاد

نسازد، و چون دیدم خوب سر حال نیستند من این زنگ را بنوازم و با آواز ابزار آنها در آمیزد و لذت و شادی آنها را بیفزاید، برخی چون آن را شنوند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 175

چغانک زنند، برخی سر و گردن بجنبانند و برخی با دو دست چپ زنند و پیوسته این شیوه را دارند تا من بر آنها سوار شوم و آنها را هلاک سازم.

فرمود: این کلاه خود که بر سر داری چیست؟

گفت: ای پیغمبر خدا از من پرهیز و از دامهایم که برایت بیان کردند پیغمبران و نیکان و عابدان و پارسایان چنانچه من سر خود را با این کله خود از نکبت نگهدارم فرمود: نکبت کدام است؟

گفت: لعنت، فرمود: این آهن دراز که در قله آنست چیست؟

گفت: ای پیغمبر خدا، این قلابیست که با آن دل نیکان را بسوی خود کشم.

فرمود: یک پرسش ماند، گفت آن چیست؟

فرمود: این چه آفرینش و صورت زشت و وارونه و منکریست که تو داری؟

گفت: ای پیغمبر خدا این بخاطر پدر تو آدم است، من از فرشته‌های ارجمند بودم 400 هزار سال سر از سجده بر نداشتم، و نافرمانی پروردگارم را کردم در یک سجده برای پدرت آدم، و خدا بمن خشم کرد و مرا لعن کرد و از پیکره فرشته‌ها به پیکره دیوان درآمدم، در میان فرشته‌ها زیباتر از من نبود و من مسخ و وارونه و زشت و برگشته و هراسناک و بدمنظره شدم چنانچه بینی.

فرمود: آیا این صورت خود را هرگز بکسی نمودی و این دامهایت را بدین وضع‌ها؟

گفت: نه سوگند بعزت پروردگارم، این چیز است که هیچ آدمیزاده هرگز بدان نگاه نکرده و من تو را بدان گرامی داشتم در برابر همه مردم.

فرمود: پذیرائی خود را با دو پرسش کامل کن یکی عمومی و دیگری خصوصی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 176



گفت: ای پیغمبر خدا بسیار خوب میتوانی بررسی.

فرمود: بمن باز گو کدام چیز نزد تو امیدوارکننده تر و پشتیبانتر و دلداری بخش تر از اندوه تو و چشم روشنتر کن تو و بهتر تو را پابرجا کند و دلت را شادتر کند؟

گفت: ای پیغمبر خدا من میترسم آن را بکسی بگوئی و از تو یاد گیرند و از آن خود را نگهدارند و نیرنگ من بیهوده شود.

فرمود: خدا در کتابش کار تو و نیرنگت را فرو آورده و برای پیغمبران و دوستانش بیان کرده و از آنچه باید کناره کردند، و اما گمراهان را تو بدانها سزاوارتری که مانند گوی در دست تواند و تو آنها را ببازی میگیری و گفتار تو از گفتار خدا اثربخش تر و عزیز تر نیست.

گفت: ای پیغمبر خدا راستی امیدبخش تر چیزی نزد من و پشت محکمتر کن و چشم روشن کن تر برایم زنانند که بند و دامهای منند و تیر بی خطای منند پدرم قربانشان اگر اینان نبودند نمیتوانستم کمترین آدمی را گمراه کنم، بوسیله آنها است که بمقاصد خود برسم و بدانها مردم را در مهالک افکنم.

چون متوجه عابدان و علماء شوم بر من چیره شوند، و هر چه سپاه بر آنها گسیل دارم بگریزند و پس از شکست و گریز بیاد زنان آیم و خوشدل شوم و خشمم آرام شود و خاطرم آسوده گردد، و عقده دلم گشوده شود و اندوهم تسلی یابد و چشمم روشن گردد و پشتم محکم شود.

و اگر زنها از نژاد آدم نبودند من آنها را سجده میکردم چون آنها خانمهای منند و جاشان بر دوش و گردن من است و بر من است آنچه خواهند، هیچ زنی از ناحیه من نیازی نخواهد جز که برای انجامش بسر شتابم نه با پا زیرا آنها امید منند و پشت و عصمت و پسند و ثقه و فریادرس منند.

فرمود: سود و شادی تو در گمراه کردن آدمی چیست؟ و برای چه بدان تسلی یابی؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 177

گفت: خدا شادیهها، غمها، حلال و حرام را آفریده، و در روز آدم مرا میان آنها مخیر کرد و من شهوتها، حرام، دشنام و منکرات را برگزیدم، و آنها شیفته گی و دلخواه من شدند و آدم را هم مخیر کردند و او اندوه و عبادت و حلال را برگزید، و آنها را خواست و آرمان او شدند آنست خواست و آرمان او، و اینست هوس و خواست و دلخواه من، آنست چیز و دارائی و کالای او اینست چیز و دارائی و کالا و اندوخته من، و چیز هر کس چون خود اوست که خواست و شهوت بدان

دارد، خواست و شهوت مرد زندگی او است و چون زندگی را از کسی بگیرند نابود گردد، چه بسیار آفریده خدا که خواسته و دلبندهش را گرفتند و مرد و نابود شد و همچنانست این موضوع.

اینکه من برگزیدم دلخواه و هوس و زندگی من شده و اگر از من گرفته شود نابود شوم و هر آنگاه که بدان دست یابم شاد و زنده شوم، و چون دیدم دلخواه و هوس و زندگی من نزد دیگریست که آن را از من گرفته تا توانم بکوشم که آن را بدست آرم تا بدان نیرو بگیرم بر آدمی که زندگی که شهوت من است و هوس مرا گرفته و در چنته خود نهاده و نگهداری گردیده و آماده شده و فراهم گردیده تا با من کارزار کند و بجنگد و آیا من چاره‌ای از نبرد دارم تا حق بحق دار رسد و ستمکار مقهور گردد، اینست حال من و کار من و مایه شادی من چون بر او چیره شوم.

باو فرمود: مگر آدم چه ستمی بتو کرده که میگوئی باید بستمکار زور آور شد.

گفت: بمن ستم کرده که هوس و خواهش مرا گرفته و در چنته خود نهاده اگر آن نبود چگونه من در جنگ با او و در حلال او طمع نکنم چنانچه او در حرام و خواسته من طمع کرده.

فرمود باو این نشدنی نیست که گوئی من میخواهم هوس خود را از او پس بگیرم و شاد شوی اگر آن را بکار زند و اندوه خوری اگر هوست را در زندگی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 178

خود بکار نزنند؟ گفت: چون هوس راند من اندوه ندارم بلکه شادم زیرا او خواسته مرا که شاد است بمن داده همانا اندوه خورم که آن را بکار نگیرد، من دنبال خواسته‌ام نیستم که از من گرفته زیرا دلم آسوده است که برنگردد، زیرا بر آن سرشته شده ولی میخواهم آن را بکار بندد، و چونش بکار بندد آرزو و گزیده و زندگی را بمن داده که جان من است.

و چون آرمان مرا بکار زند مرا زنده و شاد کرده و آن را بهدف خود بکار بسته و اگرش بکار نزنند در چنته او بماند و چون زندانی باشد و چون در درون او زندانی و در بند است و آن جان من است مانند اینست که من در زندانم و در بند و بجنگ برخیزم.

زیرا او بجای زندگی بمن مرگ داده و ناچارم بهر نیرنگ دست زنم و هر فریبی بکار برم و آماده شوم و ابزار و آلات را آراسته کنم و زلم زینبو و ابزار موسیقی را بر آرم، بزمن و بجنابم و نمایش دهم شاید آن را ببند و خوش گردد و باد کند و بنشاط آید و فریب خورد و بهیجان آید، و آن هوسی که در او است بکار بندد که زندگی و خواست من است، و من زندگی یابم و خرم شوم تا آن راهی برای جنبش و نجات از زندان بیابد، و اینست که برای کسی نگفتم از روزی که آفریده شدم، و اگر نبود فضل و ارجمندی تو منت بدان گزارش ندادم.

یحیی فرمود: و آن پرسش خصوصی که از تو خواستم، گفت: آری پرس من آماده‌ام.

فرمود: آیا هرگز در من فرصتی برای هوس رانی خود یافتی از گوشه چشمی یا پرش سخنی از زبان یا خاطرهای در دل؟

گفت: بار خدایا نه، جز اینکه یک خصلت از تو مرا خوش آید و پسند من است که در تو بسیار است و نزد من مقام ارجمندی دارد، رنگ یحیی از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 179

گفته او پرید و بخود پیچید و خود را کم شمرد، و بندهای دلش لرزید و غش کرد.

فرمود: ای ابا مره آن خصلت شیطان پسند چیست؟

گفت: تو مرد پر خوری هستی و بسا که بسیار بخوری و تخمه شوی از آن و سستی و خواب و سنگینی و تنبلی و چرت تو را فرا گیرند، و گاهی بر پهلوئی خود بخوابی در شبها که برمیخیزی و عبادت میکنی و این مرا خوش آید از تو.

گفت: همین فرصت را نسبت بمن داری؟ گفت: آری، فرمود: چه سخت شادت کند و سخت تو را بجنباند، گفت منت یاد آور شدم و حفظ نکردی ولی بطور خلاصه هر آنچه را خدا بد دارد پسند من است و هر آنچه خدا پسند است از من بدور است و من خوددار نیستم تا بهر چاره‌ای دست اندازم تا آدمی آن را بدور اندازد و پسند خود را می‌آرایم تا آن را برگیرد و بر آرد.

زیرا زندگی من در بکار بستن پسندیده من است و مرگم و نابودیم و خواریم و ناتوانیم در بکار بستن ناپسند و دور افکنده من است که همان حلال و پاک است از هر چیز و اندوه‌ها است، پسند من حرام است و هر چیز پلید و شادی و خوشی که خدا از آن غدقن کرده.

سپس ابلیس گفت: تو را بس است ای یحیی و شاد بود از فرصتی که بر او یافته بود و باو گفته بود، یحیی فرمود: در عمر من جز همین فرصت را که گفتم بر من نیافتی؟

گفت: بار خدایا نه جز همین را.

یحیی فرمود: من با خدا عز و جل عهد کردم نذری واجب بگردنم که از دنیا بیرون روم و سیر نخورم از غذا.

فرمود: ابلیس در خشم شد و غمناک شد از این گزارش که باو داد، و یحیی خودداری کرد و پناه گرفت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 180

ابلیس گفت: ای آدمیزاده مرا فریب دادی و پشتم را با این فریب شکستی و من با خدای خود عهد کنم و نذری واجب بگردن گیرم که هیچ آدمی را اندرز ندهم، و البته ای آدمیزاده تو بمن چیره شدی و پشتم را بدین ترتیب شکستی تا از دستم سلامت جستی و خشمگین از بر آن حضرت بیرون شد.

و میگویم: نسخه روایت بسیار نادرست بود و چنانش که یافتم نگاهتم برای تاکید و توضیح روایات اهل بیت.

72- در مجالس ابن الشیخ 111-112:- بسندی تا جابر بن عبد الله انصاری رحمه الله که: ابلیس بچهار صورت در آمده: در روز بدر بصورت سراقه بن جعشم مدلجی در آمد و بقریش گفت «کسی از مردم بر شما چیره نشود امروز و راستی من پناه شما هستم، و چون دو گروه بهم برخوردند واپس گریخت و گفت: من از شماها بیزارم 48-الانفال» و در روز عقبه بصورت منبه بن حجاج در آمد و (برای برهمزدن بیعت انصار با پیغمبر اسلام در عقبه منی) فریاد زد که محمد و بی‌دینان همراهش در عقبه هستند آنها را دریابید، رسول خدا صلی الله علیه و آله بانصار فرمود: ترسید که آوازش را جز خودش نشنود.

و در روز اجتماع قریش در دار الندوه بصورت شیخ نجدی در آمد و بآنان در باره پیغمبر رأی داد که قرآن بدان اشارت کرده و خدا فرو فرستاد «و چون نیرنگ کردند آنان که کافر شدند در باره تو که تو را زندان کنند یا بکشند یا بیرون کنند، و نیرنگ بازند و خدا تدبیر کند و خدا بهتر تدبیرکنانست».

روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در گذشت بصورت مغیره بن شعبه در آمد و گفت: آیا مردم نسازیدش مانند خسروان عجم و قیصرهای روم آن را توسعه دهید بخانواده‌ها تا توسعه یابد، آن را به زاده‌های هاشم برنگردانید تا برای پیشوا چشم براه زنان آبستن بمانید.

بیان: یعنی اگر خلافت ویژه زاده‌های هاشم گردد کار بجائی رسد که مردم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 181

چشم‌براه زائیدن زنان آبستن آنها بمانند تا خلیفه شود و خلافت را بدیگری ندهند.

73- در تفسیر علی بن ابراهیم: 32-: بسندش از امام ششم علیه السلام که پرسش شد از آنچه خداوند خلق را بدان خوانده آیا گمراهانم در آن داخلند و طرف تکلیفند؟ فرمود: آری، و کافران هم داخلند، زیرا خدا فرشته‌ها را فرمان سجده بآدم داد و ابلیس هم در آن داخل بود، چون از فرشته‌ها بود و در آسمان خدا را میپرستید و فرشته‌ها میپنداشتند از جنس آنها است و از آنها نبود.

و چون خدا فرمان سجده بفرشته‌ها داد آنچه در دل شیطان بود بیرون افتاد که حسد بود وانگه فرشته‌ها دانستند که ابلیس از آنها نیست باو گفتند پس چگونه ابلیس مامور شد با اینکه خدا فرشته‌ها را بسجده بر آدم فرمان داده بود.

فرمود: ابلیس وابسته بدانها بود و از جنس آنها نبود، برای آنکه خدا پیش از آدم خلقی آفرید و ابلیس میان آنها فرمانروای زمین بود، و سرکش شدند و تباهی کردند و خون ریختند، و خدا فرشته‌ها را فرستاد آنها را کشتند و ابلیس را اسیر کردند و با آسمان بردند و با فرشته‌ها خدا را پرستیدند تا خدا تبارک و تعالی آدم را آفرید.

74- و از همان -365- در قول خدا تعالی: چون قرآن خوانی بخدا پناه بر از شیطان رجیم. فرمود: رجیم پلیدتر شیطانست باو گفتم: چرا رجیمش نامیدند؟ فرمود: چون رجم شود.

بیان: یعنی به تیر شهاب رانده شود یا به لعن یا در زمان قائم علیه السلام سنگ باران شود.

75- در احتجاج: 2: 80- ط دار النعمان- از هشام بن حکم که زندق از امام ششم علیه السلام پرسید این مصلحت بود که خدا برای خود دشمنی ساخت با اینکه دشمنی نداشت و چنانچه تو پنداری ابلیس را آفریده بر بنده‌هاش مسلط کرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 182

تا آنها را بنافرمانی او بخواند و آن نیرو که تو معتقدی بدو داد به نیرنگ بر دل آنها نشیند و آنها را وسوسه کند و در باره پروردگارشان بشک اندازد و در دینشان اشتباهکاری کند و آنها را بوسوسه خود از دین بگرداند و بانکار او و عبادت جز او بکشاند چرا دشمنش را بر بنده‌هاش مسلط کرد و راه گمراهی آنها را بوی داد؟

در پاسخش فرمود: این دشمنی که تو گفتی از دشمنیش زیانی نبرد و از دوستیش سودی نگیرد، دشمنی او از ملک خدا هیچ نکاهد و دوستی او هیچ بر آن نیفزاید، همانا از دشمنی پرهیزند که نیروی زیان زدن و یا سود رساندن دارد و اگر همت گمارد کشوری را بگیرد و پادشاهی را مقهور سازد.

ولی ابلیس یک بنده است او را آفرید تا وی را پپرستد و یگانه ستاید، و آنکه که آفریدش میدانست چیست و چه سرانجامی دارد، و پیوسته با فرشته‌هاش او را پرستید تا بسجده بر آدمش آزمود و از حسد و شقاوت که بر او چیره شدند از آن سرباز زد.

وانگهش لعنت کرد و از صفوف فرشته‌ها بیرون نمود و بزمینش افکند ملعون رانده، و او دشمن آدم شد و فرزندانش برای همین، و او را بر فرزندانش جز از راه وسوسه و دعوت براه کج تسلطی نیست و با نافرمانیش اعتراف دارد به پروردگاری پروردگارش.

76- و در همان: 2: 267-: در پرسش زندیقی که مدعی بود در قرآن تناقض وجود دارد فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: ایمان بدل تسلیم شدن به پروردگار است، و هر که کارها را بمالک آنها سپرد تکبر نورزیده چنانچه ابلیس تکبر ورزید از فرمان او بسجده بر آدم و بیشتر امم از فرمان پیغمبرهاشان تکبر ورزیدند و یگانه پرستی بدانها سودی نداد چنانچه آن سجده طولانی به ابلیس سودی نداد، زیرا او یک سجده 4 هزار ساله کرد برای دنیاجویی و خودنمایی و همچنین نماز و صدقه سودی ندهند جز با رهیابی راه نجات و راه درست- الخبر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 183

77- در مجالس صدوق: 123- بسندش از امام صادق علیه السلام که روز رستاخیز خدای تبارک و تعالی رحمت افشاند تا ابلیس هم در رحمتش طمع کند.

78- و از همان: بسندی از حفص بن غیاث که شنیدم امام ششم میفرمود:

ابلیس نزد موسی بن عمران آمد که با خدا در مناجات بود، یک فرشته بدو گفت:

چه طمعی در او داری او در مناجات با پروردگارش است؟ گفت همان را از او امید دارم که از پدرش آدم الخبر 79- تفسیر علی بن ابراهیم - 224- در قول خدا «راستی آنان که پرهیزکارند چون یک شیطان گشتی بدانها شاید یادآور شوند و بناگاه بینا گردند» فرمود:

یعنی چون شیطان آنها را بیاد گناه اندازد و بدان وادارد یاد خدا کنند و نامش را برند و بینا گردند.

80- در علل: 1: 135-: بسندی از جابر بن عبد الله انصاری که ما در منی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم مردی را ساجد و راکع و در زاری، گفتیم: یا رسول الله چه خوب نمازی دارد؟! فرمود: او است که پدر شما را از بهشت بیرون کرده، علی علیه السلام بی پروا نزد او رفت و چنانش تکان داد که دنده هاش از دو طرف توهم شد و باو گفت: البته تو را خواهم کشت ان شاء الله، گفت: نمیتوانی تا روزی که از طرف پروردگارم معلوم شده، چاهات شده که کشتتم خواهی، بخدا هیچ کس دشمن ندارد جز که نطفه من پیش از پدرش برحم مادرش ریخته، من با دشمنانت در دارائی و فرزندشان شریکم که خدا عز و جل در قرآنش فرمود «و شارکهم فی الأموال و الأولاد، 64- الاسراء».

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی راست میگوید دشمنت ندارد از قریش مگر زنارزاده و از انصار جز یهودی و از عرب جز بی پدر و از مردم دیگر جز بدبخت و از زنان جز سلقیه و آن زنیست که از پس حیض بیند، وانگه دیری سر بزیر افکند وانگه سر بر آورد و فرمود: ای گروه انصار فرزندانان را با دوستی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 184

علی علیه السلام بسنجید، و ما دوستی علی را بفرزندان خود پیشنهاد می‌کردیم، هر که علی دوست بود میدانستیم فرزند ما است و هر که دشمن علی بود از ما نبود.

81- در عِلل و مجالس صدوق (209): بسندی تا سلمان فارسی که ابلیس به چند تن گذشت که بامیر المؤمنین علیه السلام بد میگفتند، برابرشان ایستاد گفتند، کیست برابر ما ایستاده؟ گفت منم ابو مره، گفتند: تو سخن ما را نشنیدی؟ در پاسخ گفت: بدا بر شما دشنام دادید سرور خود علی بن ابی طالب را، گفتندش: از کجا دانستی که او آقا و سرور ما است؟ گفت: از فرموده پیغمبرتان صلی الله علیه و آله و سلم [هر که را منم مولا و آقا علی است مولا و آقا بارخدایا دوست دار هر که دوستش دارد، دشمن دار هر که دشمنش دارد، یاری کن هر که را یاریش کند، و انه هر که را وانهدش] باو گفتند: تو از دوستان و شیعیان او هستی؟ گفت من از پیروان و شیعه او نیستم ولی دوستش میدارم، و کسی با او دشمن نباشد جز من در مال و فرزند او شریک شوم، باو گفتند: ای ابا مره در باره علی سخنی گوئی؟ بدانها گفت: ای گروه از من بشنوید، ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان من خدای عز و جل را در دوره جان 12 هزار سال عبادت کردم و چون خدا آنها را نابود کرد بخدای عز و جل از تنهایی شکایت کردم و مرا با آسمان دنیا برد و در آسمان دنیا 12 هزار سال دیگر بهمراه فرشته‌ها عبادت کردم.

در این میان که ما به تسبیح خدا عز و جل پرداخته بودیم و او را تقدیس می‌کردیم نوری پرپر تو بما گذر کرد و فرشته‌ها همه برایش سر بسجده نهادند و گفتند سبح قدوس، این نور نه از فرشته‌ای مقرب و نه از پیغمبری مرسل است، این نور سرشت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

بیان: آن لعین این حدیث را برایشان گفت تا حجت بر آنها تمامتر شود و عذابشان سخت‌تر گردد زیرا میدانست که آن را باور نکنند.

82- در عِلل - 2: 259 بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون با آسمانم بر آوردند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 185

جبرئیل مرا بدوش راستش برداشت و نگریستم بیک بقعه از زمین کوهستان سرخ خوشرنگ‌تر از زعفران و خوشبوتر از مشک و بناگاه دیدم که پیری در آن بود و کلاه بلندی بسر داشت، بجبرئیل گفتم: این بقعه سرخ چیست که خوشرنگتر از زعفرانست و خوشبوتر از مشک؟ گفت: بقعه شیعه تو و شیعه وصیت علی است، گفتم: این پیر کلاه بسر چیست؟ گفت ابلیس.

فرمود: از آنها چه میخواهد؟ گفت میخواهد آنها را از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام باز دارد و بفسق و فجور کشاند گفتم: ای جبرئیل ما را بدان فرود آور و شتابانتر از برق جهنده و چشم تابان ما را بدان فرو آور، و گفتم: ای ملعون برخیز

و با دشمنان آنها در مال و فرزندشان شریک شو و در زنهانشان که تو را بر شیعه من و شیعه علی تسلطی نیست و آن زمین قم نامیده شد.

83- در مجالس صدوق- 122- بسندش از ابن عباس که چون عیسی علیه السلام سی ساله شد خدایش به بنی اسرائیل مبعوث کرد، و ابلیس در گردنه بیت المقدس بنام افیق باو برخورد و باو گفت: ای عیسی توئی که از عظمت ربوبیت خود بی پدر پدید شدی، عیسی فرمود: بزرگی از آنست که مرا پدید کرد و همچنین آدم را و حوا را پدید کرد، ابلیس گفت توئی که از بزرگواری خدائیت در گهواره بنوزادی سخن گفتی؟ فرمودش ای ابلیس بزرگی از آنست که مرا در نوزادی بسخن آورد و اگر میخواست لالم میکرد.

ابلیس گفت: توئی که از بزرگواری در پروردگاری تا آنجا رسیدی که از گل شکل پرنده سازی و در آن بدمی و پرواز کنی؟ فرمود: بزرگی از آنست که مرا آفرید و آنچه را که خواست برایم فراهم کرد.

ابلیس گفت: توئی که از بزرگی پروردگاریت بیماران را درمان کنی؟

فرمودش بزرگی از آنست که بفرمانش درمان کنم و اگر خواهد مرا بیمار کند.

ابلیس گفت: توئی که از بزرگواری در پروردگاری بدان جا رسیدی که مرده‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 186

را زنده کنی؟ عیسی فرمود: بزرگی از آنست که بفرمانش آنها را زنده کنم و بناچار آنان را و مرا بمیراند.

ابلیس گفت: ای عیسی توئی که از بزرگواری در پروردگاری بدان جا رسیدی که روی دریا گذری و دو گامت تر نشوند و در آب فرو بروی؟ فرمود: بزرگی از آنست که دریا را رام من کرد و اگر خواستی مرا غرقه کردی.

ابلیس گفت: ای عیسی توئی که از بزرگواری در پروردگاری بجائی رسیدی که روزی بیایدت و همه آسمانها و زمین و آنچه در آنها است در فرود تو باشند و تو بر فراز همه کارها را بپرداز و روزیها را پخش کنی؟ و عیسی این گفته شیطان کافر ملعون را گران شمرد و گفت: منزله است خدا پر آسمانها و زمین خود و باندازه عرش و خشنودیش، و چون ابلیس آن را شنید پا بگریز نهاد و خود را نتوانست نگهدارد تا در لجه خضراء افتاد.

ابن عباس گفت: یک زنی از پریان بیرون شد و در کنار دریا راه میرفت و ناگاه ابلیس را دید که بر سنگی سخت در سجده است و اشک بر گونه‌اش روانست، و از روی تعجب ایستاد و بدو نگریست، و آنگاه گفتش وای بر تو ای ابلیس از طول سجده چه خواهی؟ باو گفت: ای زن خوب دختر مرد خوب امیدوارم چون خدا بقسم خود وفا کرد و مرا بدوزخ برد برحمت خود از دوزخ بر آورد.



84- در علل: 2: 213- بسندی از امام ششم علیه السلام که ابلیس خدا را 80 هزار سال در آسمان عبادت کرد بدو رکعت نماز و خدا بثواب آن بوی داد آنچه را داد.

85- و بهمین سند که ابن عطیه گفت بامام ششم علیه السلام گفتم: بمن باز گو چگونه خدا عز و جل بابلیس فرمود: تو مهلت داری تا روز وقت معلوم؟ فرمود: در برابر پاداشی که در پیش بایستش بود، گفتم: آن چه بود؟ فرمود: دو رکعت که آن را در آسمان در مدت 2 و یا 4 هزار سال خواند (تردید از راویست، از پاورقی 240)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 187

86- در روایت دیگر که خدا را 7 هزار سال با دو رکعت نماز عبادت کرد و خدا هر چه باو داد در ثواب آن عبادت بود.

بیان: رفع اختلاف زمان نماز و سجده که در روایاتست بدو وجه ممکن است یکی اینکه متعدد بودند و هر کدام در زمان مخصوصی بوده و دوم اینکه برخی از راه تقیه موافق عامه صادر شده.

87- تفسیر علی بن ابراهیم: 350 در خبر ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که چون شیاطین نشانه آنکه در زمین پدید شده بود دیدند و چون فرو آمدن فرشته‌ها و تیر زدن بشیاطین برای آنها ناشناخته آمد، همه نزد ابلیس گرد آمدند و گفتند آسمان را بر ما بستند و با شهاب سوزان ما را میزنند، گفت: جستجو کنید، البته امری در دنیا رخ داده، برگشتند و گفتند: ما چیزی ندیدیم، ابلیس گفت: من خودم دنبال آن روم، و میان مشرق تا مغرب گردید و بحرم رسید، دید پر است از فرشته‌ها و جبرئیل تیغ بدست بر در حرم است.

ابلیس خواست در آن در آید و جبرئیل باو بانگ زد، که گمشو ای ملعون و از سوی حرا آمد بمانند گنجشک خردی و گفت: ای جبرئیل از تو پرسشی دارم، گفت: چیست؟ گفت این حادثه چیست؟ و چرا شما در دنیا جمع شدید؟ گفت: این پیغمبر این امت است که زاده شده و او پایان پیغمبران و برتر از آنها است، گفت مرا در او بهره‌ایست؟ گفت: نه، گفت: در امتش؟ گفت: آری، گفت: بهمین خشنودم.

88- در قرب الاسناد: بسندی از امام پنجم علیه السلام که ابلیس 4 بار جیغ زد روزی که لعن شد، روزی که بزمین فرود شد، روز بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و روز غدیر.

89- در معانی الاخبار- 138: بسندی از امام رضا علیه السلام که نام ابلیس حارث است و معنی قول خدا یا ابلیس یعنی ای نافرمان و او را ابلیس نامیدند چون از رحمت خدا نومید و غمگین شد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 188

بیان: راغب در مفردات خود گفته: ابلاس غمی است که از شدت نومیدی رخ دهد، و ابلیس از آن باز گرفته شده، و خدا فرموده: روزی که هنگامه برپا شود افسرده شوند بدکاران 12 الروم 90- در معانی- 138، بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ابلیس سرمه دارد، لعوق دارد، سعوط دارد، سرمه‌اش چرت است و لعوقش دروغ و سعوطش کبر.

91- و از همان- 139- بسندی از عبد العظیم حسنی که شنیدم امام دهم علیه السلام میفرمود:

رجیم یعنی رانده شده با لعن، دور شده از هر جای نیکی، یادش نکند مؤمنی جز که لعنش کند، و راستی در علم خدا گذشته که چون قائم علیه السلام ظهور کند مؤمنی در زمانش نماند جز اینکه باو سنگ پراند چنانچه پیش از آن لعن باو پرانیدند.

92- در علل- 2: 213- بسندی از حلبی که پرسیدم از امام ششم علیه السلام چرا رجیم را رجیم نامیدند؟ فرمود: چون سنگسار شود، گفتم: برگردد پس از آن؟

فرمود: نه ولی در علم خدا گذشته که سنگسار است.

بیان: فعل ینقلب، یعنی بزنگی برگردد پس از رجم، فرمود: نه، و استدراک برای اینست که پرسنده توهم کرد رجم در این زمانست و امام توهمش را رفع کرد که از آتش رجیم گفتند که در علم خدا گذشته پس از این رجم شود هنگام قیام امام قائم علیه السلام چنانچه در خبر پیش گذشت و محتمل است اصل آن «فهل ینفلت:

آیا میگریزد» باشد و در روایت عیاشی مؤید آن بیاید.

93- در تفسیر علی بن ابراهیم: «ثم لآتینهم من بین آیدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم» اما برابرشان سوی آخرتست بآنها گویم: نه بهشتی است نه دوزخی، نه رستاخیزی، و پس آنها دنیای آنها است که آنان را بگرد کردن مال وادارم و فرمان دهم که مالی در صله رحم صرف نکنند، و حق آن را ندهند و آنها را وادارم بر فرزندان خود هزینه ندهند و از ضیاع مال آنها را بترسانم،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 189

سمت راست دین آنها است که اگر در گمراهی باشند آن را برایشان آرایش کنم و خوش نما سازم، و اگر در دین حقند بکوشم تا آنان را از آن بیرون برم، و سمت چپ لذت و شهوتست، و خدا تعالی میفرماید: «و البتة ابلیس گمان خود را در باره آنها درست در آورد 20: سبأ» و اما اینکه فرمود: بیرون شو از آن مذموم و مدحور مذموم یعنی نکوهیده و مدحور یعنی رانده شده بدور و افکنده بدوزخ (212) 94- در معانی الاخبار- 158-: بسندش تا امام ششم علیه السلام در قول او

«إن عبادی لیس لک علیهم سلطان 42- الحجر» فرمود: برای او بر خصوص این دسته تسلطی نیست، گوید: گفتم: چطور، با آنچه در میان آنها است؟ فرمود:

چنان نیست که میفهمی، معنی اینکه بر آنها تسلط ندارد اینست که آنها را دوست کفر و دشمن ایمان سازد.

محاسن: 171 عیاشی - 2: 242- مانند آن را دارند.

95- در تفسیر - 573-: بسندش از اسحاق بن جریر که امام ششم فرمود:

یارانت در گفته ابلیس: «خلقتنی من نار و خلقته من طین» چه گویند؟ گفتم: قربانت خداوند آن را در کتاب خود فرموده، فرمود: دروغ گفته شیطان ای ابا اسحاق خدایش جز از گل نیافریده و آنکه فرمود: خدا فرموده «آنکه ساخت برای شما از درخت سبز آتش و بناگاه شما از آن برافروزید، 80- یس» خدایش از این آتش آفرید و از این درخت و مایه درخت گل است.

بیان: شاید مقصود اینست که گل در سرشت او هست گرچه آتش در آن غلبه دارد.

96- تفسیر - 573- بسندش از امام ششم علیه السلام در قول خدا تبارک و تعالی «مهلتم بده تا روزی که برانگیخته شوند فرمود: تو مهلت داری تا روز وقت معلوم» فرمود: روز وقت معلوم روزیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر صخره‌ای که در بیت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 190

المقدس است سر میبرد.

97- در عیون - 229-: بسندی از امام رضا علیه السلام از پدرانش که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گل و پیه درخت خرما را میخورد و میفرمود: ابلیس لعنه الله سخت خشم کند و گوید آدمیزاده ماند تا کهنه را با بو خورد.

98- و از همان بهمین سند از علی بن ابی طالب علیه السلام که من نشسته بودم نزد کعبه ناگاه دیدم پیری کوژپشت که از سالخوردگی ابروانش روی چشمانش افتاده و عصائی بر دست و کلاه سرخی بر سر و روپوش موئین بر تن دارد آمد و نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت که پشت بخانه کعبه داشت و گفت: یا رسول الله برای من آمرزش خواه، پیغمبر فرمود: پیرمرد تلاشت سودی ندارد و دانست گمراه است و چون آن پیر پشت کرد و رفت بمن فرمود: ای ابا الحسن او را میشناسی؟ گفتم نه فرمود: این لعین ابلیس است.

علی گوید بدنالش دویدم تا باو رسیدم و بخاکش افکندم و بر سینه‌اش نشستم و دست به نایش فشردم تا او را خفه کنم، گفت: ای ابا الحسن مکن که من تا روز وقت معلوم مهلت دارم، بخدا ای علی من بحقیقت تو را دوست دارم، و دشمنت ندارد جز کسی که با پدرش در مادرش شریک شدم و زنا زاده شده، من خندیدم و او را رها کردم.

99- تفسیر - بگو پناه برم پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شر وسواس خناس - نام شیطانست - در دل‌های مردم که آنها را از خیر نومید کند و به نداری نوید دهد و بگناه و هرزگی وادارد و اینست قول خدا «شیطان بشما نوید نداری دهد و شما را بهرزگی وادارد».

و امام صادق علیه السلام فرمود: دلی نیست جز که دو گوش دارد بر یکی فرشته ای است رهنما و بر دیگر شیطانی سست کن و فتنه گر، این فرمانش دهد و آن بازش دارد، و مردم شیطان صفت هم باشند که مردم را بگناه وادارند چون شیطان جنی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 191

بیان: بسا که پیغمبر در خواندن قل اعوذ لفظ قل را نمیگفت و یا اینکه خوبست پس از قرائت **قل اعوذ برب الناس** آن را بی لفظ قل تکرار کرد، و برای هر کس این خوبست چنانچه طبرسی رحمه الله در (10: 571) مجمع از امام ششم علیه السلام روایت کرده که چون بخوانی **قل اعوذ برب الفلق** بگو: در دلت **اعوذ برب الفلق** یعنی پناه برم پروردگار سپیده دم و چون بخوانی: **قل اعوذ برب الناس** بگو در دل خود پناه برم پروردگار مردم.

100- در تفسیر - 744-: بسندی از ابن عباس در قول خدا «**من شر الوسواس الخناس**» مقصود شیطانست که بر دل آدمیزاده است و خرطومی مانند خوک دارد و او را وسوسه کند که رو کند بدنیا و آنچه خدا دوست ندارد و چون یاد خدا کند پس نشیند و ناپدید شود، خدا فرموده «آنکه وسوسه کند در دل مردم» و سپس خبر داده که از پری و آدمی هر دو است و فرمود از جن و آدمی ...

101- در علل - 234-: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون خدا عز و جل بآدم و زنش فرمان داد بزمین فرو شوند و ابلیس هم بی همسر فرو شد و مار هم بی همسر، نخست کسی که با خود لواط کرد ابلیس بود و نژادش از خودش بر آمدند و همچنین مار و نژاد آدم از همسرش بود، و باو گزارش داد که این دو دشمن آنهایند.

102- و از همان (234): بسندی از یکی دو امام علیه السلام در گفته لوط «**إنکم لتأتون الفاحشه ما سبقکم بها من أحد من العالمین** 28- العنکبوت» که ابلیس در صورتی زیبا و خوش پوش زنانه نما نزد آنان آمد، و بجوانان آنها پیوست و آنها را واداشت تا بدو افتادند و اگر از آنها خواسته بود که بر آنها افتد نپذیرفتند، ولی خود را پیش داشت و چون باو افتادند لذت بردند و آنگاه آنها را رها کرد و رفت و بهمدگرشان حوالت کرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 192

103- در عیون و علل - 2: 381- باسنادش که شامی از امیر المؤمنین علیه السلام از نام ابلیس پرسید در آسمان، فرمود: نامش حارث بود، و از نخست لواط کن پرسید، فرمود: او ابلیس بود که خود را گائید.

104- در خصال 1-: 263- بسندش از امام ششم علیه السلام که ابلیس چهار بار جیغ کشید:

1- روز لعن 2- چون بزمین افکنده شد 3- چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم در دوران فتره رسولان مبعوث گردید. 4- چون سوره ام الكتاب فرو شد، و دو بار نفیر کشید 1- چون آدم از درخت خورد. 2- چون از بهشت فرو شد در قصص: بسندی از آن حضرت علیه السلام مانندش آمده.

بیان: مخالفت جیغ چهارم با آنچه در پیش گذشت زبانی ندارد، چون در آنها ذکر حصر نشده نفیر آواز بینی است و از شادیست و زن در هنگام جماع میکشد و از این رو برخی عرب آن را بد شمارند ...

105- در خصال: 1: 285- بسندی از امام ششم علیه السلام که ابلیس گفت در پنج چیز من بیچاره‌ام با اینکه همه مردم در قبضه منند، کسی که از دل درست بخدا پناهد و همه کار خود را بدو گذارد، کسی که در شب و روزش بسیار تسبیح گوید کسی که برای برادر مؤمنش پسندد آنچه بخود پسندد، کسی که در مصیبتی که باو رسد بیتابی نکند، کسی که قناعت کند بدان چه خدا روزیش کرده و غم روزی نخورد.

106- و از همان - 2: 353- بسندی از امام دوم در حدیثی طولانی که با پادشاه روم داشت و او در شمار پرسشهایش از آن حضرت پرسید، از هفت آفریده خدا عز و جل که از رحم بر نیامدند، فرمود: آدم، حواء، کبش ابراهیم، ناقه صالح، مار بهشت، کلاغی که خدا فرستاد تا در زمین بکاود و ابلیس لعنه الله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 193

107- و از همان (آن را در خصال نیافتیم و گویا اشتباه مصنف است و از علل است - 238 از پاورقی 248) بسندی از عطیه که نام مآبون را نزد امام ششم علیه السلام بردم، فرمود: خدا کسی را که در او خیری داند بدین بلا مبتلا نکند، در دبر آنان رحمی است وارونه مانند رحم زنها، و شریک آنها شده پسری از ابلیس بنام زوال و هر مرد که از شرکت با او باشد مآبون گردد و هر زن که از او باشد هر جایی شود.

در کافی - 5: 549 فروع - بسندی مانندش آمده.

108- در علل - 2: 264- بسندی از امام ششم علیه السلام که چون ولی خدا زاده شود ابلیس برآید و جیغی کشد که شیاطین او در هراس افتند و باو گویند ای آقای ما تو را چه شد که چنین جیغ کشیدی؟ پاسخ گوید: ولی خدا زاده شد، گویند بتو چه؟ گوید اگر بماند تا ببلوغ رسد خدا بدو مردمی را بسیار رهنمائی کند، باو گویند بما اجازه نمیدهی او را بکشیم؟ گوید: نه، گویند چرا با اینکه بدخواه او باشی؟ گوید: برای اینکه ما بوجود اولیاء الله بمانیم و اگر در زمین امامی نباشد البته رستاخیز بر پا شود و ما بدوزخ رویم و چرا برای دوزخ شتاب کنیم.

109- در قصص راوندی: بسندی تا جمیل بن دراج که از امام ششم علیه السلام پرسیدم آیا ابلیس فرشته بود یا پری؟ فرمود: فرشته‌ها او را از خود میدانستند و خدا میدانست که از آنها نیست، و چون سجودش فرمود: از او شد آنچه شد.

110- و از همان: باسناد از امام صادق علیه السلام که خدا ابلیس را بسجده بر آدم فرمان داد و او گفت بار پروردگارا اگر از سجده بر آدم معاف کنی از تو پرستشی کنم، که هر کسی مانند آن را نکرده، خدا فرمود: من میخواهم فرمانم برند از راهی که خود میخواهم.

111- و از همان: بسندی تا امام ششم علیه السلام که خر را آورد سوار کشتی<sup>۱۲۹</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 7؛ ص 194

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 7؛ ص 194

کند و سرباز زد و شیطان میان پاهای خر بود باو فرمود: تو درآ در کشتی خر در آمد و شیطان هم در آمد، ابلیس گفت: من دو خصلت بتو بیاموزم، نوح فرمود: نیازی بسخن تو ندارم، شیطان گفت: مبادا حریص باشی که حرص پدرت و مادرت را از بهشت بدر کرد و از حسد پیرهیز که مرا از بهشت بدر کرد، باو وحی شد این دو را از او بپذیر گرچه ملعونست.

112- و از همان: بسندی از امام دهم علیه السلام که ابلیس در بر نوح آمد و گفتش تو بر من منت بزرگی داری از من اندرز بخواه من بتو خیانت نکنم، نوح، از گفتگو و پرسجو با او گناهکاری دریافت خدا باو وحی کرد با او سخن کن و از او پیرس که منش بر حجتی بضرر خودش گویا کنم، نوح علیه السلام فرمود بگو ابلیس گفت: چون آدمیزاده را بخیل یا حریص یا حسود یا زورگو یا شتابزده یابیم مانند گوی او را میچرخانیم و اگر همه این خصال در او باشد او را شیطان مرید نام نهیم، نوح فرمودش منت بزرگ من بر تو چیست؟ گفت نفرین کردی، بر اهل زمین و در یک ساعت همه را بدوزخ ریختی و من از آنها فارغ شدم و اگر نفرین تو نبود روزگار درازی گرفتار آنها بودم.

<sup>129</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

113- در قصص: بسندی تا ابن عباس که ابلیس بنوح گفت: تو بر من نعمتی داری و من بتو چند خصلت بیاموزم، نوح فرمود: نعمت من بر تو چیست؟ گفت:

اینکه نفرین کردی بر قومت و خدا همه آنها را هلاک کرد، پیرهیز از کبر و حرص و حسد زیرا کبر مرا از سجده بر آدم باز داشت و کافر و شیطان رجیم کرد، و حرص بود که همه بهشتی که بر آدم مباح بود جز یک درخت او را واداشت از آن خورد، مبادا حسود باشی که پسر آدم از حسد برادرش را کشت، نوحش گفت:

بمن بگو در چه وقتی تواناتری بر آدمیزاده؟ گفت هنگام خشم.

114- و از همان: بسندی از ائمه علیهم السلام که در این میانه که موسی نشسته بود ابلیس نزد او آمد و کلاه بلندی بسر داشت آن را برداشت و نزدیک موسی آمد و باو سلام داد، موسی گفتش تو کیستی؟ گفت: ابلیس، فرمود: خدا دورت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 195

دارد، این کلاه دراز برای چیست؟ گفت: با آن دل‌های بنی آدم را برابیم، فرمودش بگو کدام گناه است که چون آدمیزاده بکند بر او چیره گردی؟ گفت اینکه خود بین باشد و کردار خود را بیش شمارد و گنااهش را کم گیرد.

گفت: ای موسی با زن بیگانه خلوت مکن زیرا هر که چنین کند من خود یار او شوم نه یاران من، مبادا با خدا عهدی ببندی که هر که با خدا عهدی بندد من خود یار اغواگرش باشم نه یاران من تا او را از وفاء بدان باز دارم، چون قصد صدقه کردی زود بپرداز که چون بنده قصد صدقه دادن کند من خود در کنار او باشم نه یارانم تا او را از آن باز دارم.

در مجالس مفید - 92- بسندی مانندش را از پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده و در پایانش افزوده: سپس ابلیس برگشت و میگفت: ای وای بموسی آموختم آنچه را بآدمیزاده خواهد آموخت در باب کلیات بدیها آن را آوردیم.

115- در قصص: بسندی تا امام ششم علیه السلام که عیسی در کوهی از شام بنام اریحا برآمد، و ابلیس بشکل پادشاه فلسطین نزدش آمد و گفت: ای روح الله مرده‌ها را زنده کردی، کور مادر زاد و پیس را درمان کردی پس خود را از کوه پرت کن فرمود: آن کارها بفرمان خدای عز و جل بود و در این فرمانی ندارم.

و از همان: بسندی تا امام ششم علیه السلام که ابلیس نزد عیسی علیه السلام آمد و گفت:

تو نیستی که پنداری مرده زنده کنی؟ فرمود: چرا، گفتش پس خود را از بالای دیوار بزیر انداز، عیسی فرمود: وای بر تو بنده پروردگارش را آزمایش نکند ابلیس گفت: ای عیسی پروردگارت میتواند زمین را درون تخم مرغی جا دهد بهمان اندازه که هست؟ فرمود: راستش خدا تعالی را نتوان درمانده خواند، و اینکه تو گوئی شدنی نیست.

راوندی گفته: یعنی این کار در ذات خود محال است مانند جمع دو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 196

ضد در یک جا.

116- در محاسن - 171-: بسندی از زراره که بامام پنجم علیه السلام گفتیم:

«البته باز نشانم آنها را از راه راست تو و آنکه در آیم بر آنها از پیشرو پشت سر و از راست و چپ آنان و نیابی بیشترشان را شکر گزار 16 و 17 الاعراف» فرمود ای زراره قصد او تو و یاران تو بوده و اما دیگران را کارشان را تمام کرده.

عیاشی در 3: 9- تفسیرش مانندش را آورده 117- در مناقب 2: 89- در حدیثی دراز از علی بن محمد صوفی که ابلیس را برخورد و از او پرسید تو کیستی؟ گفت: از آدمیزاده‌ها او گفت: لا اله الا الله، تو از مردمی هستی که پندارند خدا را دوست دارند و نافرمانیش کنند، و ابلیس را دشمن دارند و فرمانش برند، گفتش اکنون بگو تو کیستی، گفت: منم صاحب داغکن و نام بزرگ و طبل بزرگ، منم کشنده هایبل.

منم سوار بر کشتی بهمراه نوح، پی کن ناقه صالح، صاحب آتش ابراهیم، زمینه ساز کشتار یحیی، فراهم کننده قوم فرعون در نیل، جادو ساز و جادو پرداز با موسی، گوساله ساز بنی اسرائیل، اره کش بر زکریا، همسفر ابرهه برای ویرانی کعبه با فیل، سردار لشکر ضد محمد در احد و حنین، حسد انگیز در دل منافقانی در سقیفه، صاحب هودج در جنگ بصره و شتردار آن منم که در سپاه صفین ایستادم، منم که در کربلا مؤمنان را سرزنش کردم، منم امام منافقان، منم نابود کن پیشینیان، گمراه کن بعدیان، منم شیخ ناکتین پیمان شکن، منم رکن قاسطان، منم ظل مارقان، منم ابو مره آفریده از آتش نه از گل منم آنم که پروردگار جهانیان بدو خشم کرده صوفی گفت: تو را بخدا مرا بکاری رهنما که بدان بخدا نزدیک شوم و بره پیشامدهای بد روزگارم یاری جویم، گفت: از دنیای خود به همان پارسائی و کفایت زندگی قناعت کن، و بر آخرت خود بدوستی علی بن ابی طالب علیه السلام یاری جو و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 197

دشمنی با دشمنانش زیرا من خدا را در هفت آسمان عبادت کردم و در هفت سر زمین نافرمانی کردم و نیافتم فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسلی جز آنکه بدوستی او تقرب میجستند، گوید سپس از چشمم نهان شد و آمدم حضور ابو جعفر و باو گزارش دادم، فرمود: آن ملعون بزبانش ایمان آرد و بدلش کافر باشد.



بیان: مقصود از هودج آنست که عایشه روز جنگ جمل بر آن سوار بود 118- عیاشی از حسن بن عطیه که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: راستی ابلیس خدا را در آسمان چهارم بدو رکعت در 6 هزار سال عبادت کرد و مهلتی که خدا بدو داد بازای این عبادت بود (تفسیر عیاشی 2: 24) 119- (2: 242) از وهب بن جمیع وابسته اسحاق بن عمار که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از گفته ابلیس «پروردگارا مهلتم ده تا روزی که مبعوث شوند فرمود:

تو مهلت داری تا روز وقت معلوم» وهب گفت: قربانت چه روزیست آن؟ فرمود: ای وهب پنداری که روز رستاخیز مردم است، خدایش مهلت داده تا روزی که قائم ما ظهور کند، و چون قائم ما ظهور کند و در مسجد کوفه باشد ابلیس آید و برابرش زانو زند و گوید ای وای بر من از این روز و قائم او را بگیرد از ناصیه‌اش و گردنش را بزند و این روز وقت معلوم است.

120- و از همان: 242- از ابی جمیله از امام ششم، و از جابر از امام پنجم علیه السلام گوید: گفتم: بفرما که قول خدا «راستی تو به بنده‌هایم تسلطی نداری» چه تفسیری دارد؟ فرمود: خدا فرموده است تو نمیتوانی آنها را ببهشت یا دوزخ بری.

بیان: یعنی آنها را واداری به کاری که موجب بهشت یا دوزخ باشد.

121- عیاشی - 3: 369- از ابی بصیر که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: و چون بخوانی قرآن را پناه جو بخدا از شیطان رجیم که او را تسلطی نیست بر آنان که ایمان دارند و پیروردگارشان توکل دارند همانا تسلط او بر آنانست که دوستش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 198

دارند و آنان که بوسیله او مشرکند، 98- 100- النحل.

و آنگه فرمود: ای ابا محمد بخدا تسلط دارد بر تن آنان و تسلط ندارد بر دینشان، و مسلط شد بایوب و صورت او را بدنما کرد و تسلط بدینش نیافت باو گفتم: اینکه فرموده: همانا تسلط بر آنانست که دوستش دارند و بدو مشرکند؟

فرمود: آنان که بوسیله او مشرکند بر تن و دینشان تسلط دارد.

در کافی - 388- روضه - بسندش مانندش آمده.

122- عیاشی - 3: 270- از سماعه که بامام ششم گفتم در باره «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» که چه گویم: فرمود: بگو: استعید بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم، فرمود رجیم پلیدتر شیطانست، گفتم: چرا او را رجیم خوانند؟ فرمود: چون سنگسار شود، گفتم: هیچ از آن بدر نرود؟ فرمود:

نه، گفتم چگونه او را رجیم نامند و هنوز سنگسار نشده؟ فرمود: در علم گذشته که او رجیم است.

123- و از همان: بسندی تا امام ششم علیه السلام که پرسیدمش از قول خدا «همانا تسلط او بر آنانست که دوستش دارند و آنان که بوسیله او مشرکند» فرمود:

او را نرسد که آنان را از ولایت بگرداند، و اما بگناهان و مانند آنها بکشاند چنانچه دیگران را.

124- و از همان: 2: 301- از زراره که شنیدم امام پنجم علیه السلام میفرمود:

حجاج زاده شیطان بود که از جماع ذی الردهه بود، و آنکه فرمود: یوسف نزد مادر حجاج رفت و خواست از او کام گیرد، گفت: مگر هم اکنون نکردی؟ و دست از او برداشتی و حجاج را بزاد.

بیان: در نهایت است -2- 82- که در حدیث علی علیه السلام است که ذی الثدیه را نام برد و فرمود: شیطان ردهه است، ردهه شکافی است در کوه که آب در آن جمع شود، و گفتند: که بمعنی قله تپه است، و در حدیث او است که و اما شیطان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 199

ردهه را من کفایتش کردم و دل زدنش را شنیدم گفته‌اند: مقصودش معاویه است که چون قشون شام شکست خوردند در صفین و او دل بمحاکمه داد پایان ابن ابی الحدید در (2: 245- طبع دار الکتب العربیه الکبری) گفته: گروهی گفتند: شیطان الردهه یکی از ابلیس‌های شریب است از معاونان دشمن خدا ابلیس و در آن روایتی از پیغمبر آوردند که از او پناه میجست و این مانند آنست که فرمود این ازب عقبه است، یعنی شیطان آن، و بسا که ازب عقبه همان خود شیطان الردهه باشد، قومی گفتند: عفریت شریبست که چون مار شود و در شکاف کوه باشد.

125- عیاشی: که محمد خزاعی گوید شنیدم امام ششم علیه السلام در حدیث غدیر میفرمود: چون پیغمبر برای علی علیه السلام فرمود: آنچه فرمود و او را پیشوای مردم ساخت ابلیس یک جیغ کشید که همه عفریت‌هایش گرد او آمدند و گفتند: ای آقای ما این چه جیغی بود؟ گفت: وای بر شما امروز شما مانند روز عیسی است، بخدا که مردم را در باره او گمراه سازم، فرمود: در قرآن فرود آمد که «البتة ابلیس گمانش را در باره آنها درست درآورد و او را پیروی کردند جز گروهی مؤمن» فرمود: پس ابلیس جیغی کشید و عفریتها بدو باز گشتند و گفتند ای سرور ما این جیغ دیگر چه بود؟ گفت: وای بر شما خداوند سخن مرا در قرآن حکایت کرده و بر پایه آن فرو آورد «و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه الخ سپس سر بآسمان برداشت و گفت: بعزت و جلالت سوگند این گروه مؤمن را هم بدیگران ملحق سازم گوید پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: **بسم الله الرحمن الرحيم إن عبادی لیس لک علیهم سلطان** فرمود: پس ابلیس جیغی کشید و عفریت‌هایش بدو باز گشتند و گفتند، ای سرور ما این جیغ سوم برای چه؟ گفت: بخدا از دست اصحاب علی است، و پروردگارا بعزت و جلالت قسم گناهان را برایشان آرایش کنم تا آنان را دشمن تو سازم گوید:

امام ششم علیه السلام فرمود: بدان که پیغمبر را صلی الله علیه و آله بر راستی فرستاده! عفریتها و ابلیسها بر سر مؤمن  
بیش از زنبورند بر سر گوشت، و مؤمن هم از کوه سخت تر است از کوه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 200

با تیشه بکنند و مؤمن از دینش برنگردد.

126- عیاشی: 2: 302- از عبد الرحمن بن سالم در قول خدا «راستی تو را بر بندگانم تسلطی نیست و بس است به  
پروردگارت نگهدار، 65- الاسراء» فرمود:

در باره علی بن ابی طالب فرو شده و ما امیدواریم در باره هر دوست خدا از بندهای مسلمانش روا باشد.

127- در کافی - 3: 523-: بسندی از امام پنجم علیه السلام که ابلیس علیه لعائن الله سپاه شبانه را از هنگام غروب  
خورشید و بر آمدنش پخش کند، در این دو ساعت بسیار ذکر خدا عز و جل کنید، و بخدا از شر ابلیس و لشکریانش پناه  
ببرید، و خردسالان خود را در پناه خدا بنهید در این دو ساعت که دو ساعت غفلت باشند.

128- و از همان: 3: 123-: بسندی از امام ششم علیه السلام که هیچ محتضری نیست جز اینکه ابلیس شیطانی بدو گمارد  
تا بکفرش وادارد و در دینش بشک افتد تا بیدین شود و جان دهد، هر که مؤمن باشد بدو دست نیابد، چون بالای سر  
محتضران خود باشید کلمه اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله را بدانها تلقین کنید تا وقتی بمیرند.

129- در روایت دیگر است که باو کلمات فرج و شهادتین را تلقین کن و اعتراف بامامها را علیه السلام یکی پس از  
دیگری تا سخن از او بریده شود و زبانش بند آید.

130- و از همان (2: 187- اصول کافی): بسندی از امام ششم علیه السلام که سه مؤمن و بیشتر گرد هم نشوند جز مانند  
آنها فرشته با آنها شوند و اگر دعای خیر کنند آمین گویند و اگر از بدی پناه جویند از خدا بخواهند که آن را از آنان  
بگرداند، و اگر حاجتی خواهند میانجی شوند و از خدا خواهند بر آوردش، و سه منکر گرد نشوند جز دهها برابر آنها  
شیطان در بر آنها آیند و اگر سخن گویند شیاطین با آنها بسخن آیند، و با آنها هم خنده شوند، و اگر از دوستان خدا بد  
گویند با آنها هم سخن شوند، اگر از مؤمنین در مجلس آنها گرفتار شد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 201

چون بدین چیزها پرداختند آن مؤمن باید برخیزد و کناره گیرد و شریک و همنشین شیطان نشود، زیرا چیزی برابر خشم خدا نایستد و لعنت او را برنگرداند، سپس فرمود: اگر نتواند جدا شود باید بدلش منکر گفته آنها باشد و برخیزد گرچه باندازه دوختن گوسفندی یا نهادن پستان و باز گرفتن آن باشد در هنگام دوختن شتر که آن را فواق ناچه گویند.

131- در کافی- 2- 188 اصول- بسندش از ابی المغرا که شنیدم ابو الحسن علیه السلام میفرمود چیزی جانگدازتر نیست برای شیطان و لشکرهاش از اینکه برادران دینی برای خدا یک دیگر را دیدار کنند و فرمود: دو مؤمن با هم برخوردارند و خدا را یاد کنند و فضل ما خاندان را و در چهره ابلیس تیکه گوشتی نماند جز اینکه بترکد تا آنجا که جانش از سختی دردی که کشد بفرغان آید، و فرشته‌های آسمان و دربانان بهشت دریابند و او را لعنت کنند تا نماند فرشته مقربی جز لعنتش کند تا رانده و خسته و در افسوس بماند.

132- در کافی: 6: 380-؟ بسندش از امام ششم علیه السلام که جامه‌هاتان را در شب تا کنید که اگر باز بمانند شیطان آنها را بپوشد.

133- و از همان: 2: 308- اصول: بسندش از امام ششم علیه السلام که فرشته‌ها میپنداشتند ابلیس از آنها است و در علم خدا از آنها نبود و از درونش را که حمیت و خشم بود برآورد تا گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

134- و از همان- 2: 313- اصول: بسندش از امام ششم علیه السلام (ترجمه آن در صدر شماره 114- گذشت).

135- و از همان: 2: 135 اصول:- بسندش از امام ششم علیه السلام که شیطان برای آدمیزاده در هر چیزی زمینه سازی کند و اگر او را وامانده کرد و گمراه نشد در مال دنیا سر راه او را گیرد و بگردن او بچسبد.

136- در کافی: 2: 327- اصول بسندی از امام ششم علیه السلام که ابلیس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 202

به سپاهیان‌ش گوید: میان آنان حسد و ستمکاری در افکنید که برابر با بت پرستی باشند نزد خدا.

137- و از همان: 6: 532- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خانه شیطان در خانه شما همان خانه عنکبوتست.

138- و از همان: بسندی از سماعه که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از بستن درها، و پوشیدن روی ظرفها و خاموش کردن چراغ، فرمود: در خانه‌ات را ببند زیرا شیطان چیز در پوشیده را باز نکند.<sup>۱۳۰</sup>

139- و از همان: بسندی از محمد بن مسلم از یکی دو امام علیه السلام که فرمود:

سر پا ننوش، در آب ایستاده نشاش، گرد گور مگرد، در خانه تنها مباش، با یک تا کفش راه مرو زیرا شیطان به بنده خدا در یکی از این حالات شتابنده‌تر است فرمود: دردی بکسی در یکی از این احوال نرسد و از او بآسانی جدا شود جز آنکه خدا عز و جل خواهد.

بیان: مقصود از اینکه گرد قبر مگرد اینست که بر آن تغوط مکن (و از نهاییه و قاموس بر آن گواه آورده).

140- در کافی 4: 62- بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که باصحابش فرمود: آیا من شما را خبر ندهم از چیزی که اگر انجام دهید شیطان باندازه مغرب تا مشرق از شما دور شود؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: روزه روزش را سیاه کند، صدقه پشتش را بشکند، دوستی در راه خدا و همدستی در کار خوب دنباله‌اش را ببرد، استغفار رگ دلش را پاره کند.

141- در کافی: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون ماه نو شهر رمضان برآید دیوان بدنهاد در بند شوند.

(1) در مصدر چنین است، زیرا شیطان در را باز نکند، و چراغ را از خطر موش خاموش کن که مبادا خانه‌ات را بسوزاند، و در ظرف را ببند، و روایت است که شیطان چیز رو بسته را باز نکند. (از پاورقی ص 260)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 203

142- و از همان: 2: 412 اصول بسندش از جمیل که طیار بمن میگفت:

ابلیس از فرشته‌ها نیست و جز این نیست که فرشته‌ها فرمان سجود بر آدم علیه السلام داشتند و ابلیس گفت: سجده نکنم چرا ابلیس گناه کار باشد که سجده نکرده با اینکه فرشته نبوده؟ گوید من و او نزد امام ششم علیه السلام رفتیم، و بخدا خوب احوالپرسی کرد و او گفت: قربانت بگو آنچه را خدا مؤمنان را بدان خوانده که فرموده «یا أيها الذین آمنوا»

<sup>130</sup> (۱) در مصدر چنین است، زیرا شیطان در را باز نکند، و چراغ را از خطر موش خاموش کن که مبادا خانه‌ات را بسوزاند، و در ظرف را ببند، و روایت است که شیطان چیز رو بسته را باز نکند. (از پاورقی ص ۲۶۰)

منافقان هم در آن درآیند بهمراه آنها؟ فرمود: آری، گمراهان هم و هر کس در ظاهر دعوت اسلام را پذیرفته است، و ابلیس هم در دعوت ظاهره با آنها بود.

143- و از همان: 6: 541-: بسندی تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که بعلی علیه السلام فرمود:

مباد بر زین سرخ سوار شوی که از آن عجمها است.

144- در تهذیب: 2: 334- بسندش از امام ششم علیه السلام که هیچ بنده نیست جز در شب یک بار، دو بار بیدار شود اگر برخاست که کاری شده و اگر نه شیطان برابر گوشش لنگ گشاید و در آن بشاشد، آیا ننگرد یکی از شماها که چون از خواب برخیزد و شب برنخاسته وارفته و سنگین و تنبل است.

توضیح: شاشیدن شیطان کنایه از تسلط او است و گرچه بسا حقیقت دارد، در نهایت (پس از شرح الفاظ گفته: در حدیث است که: هر که بخوابد تا صبح شیطان در گوشش شاشیده گفتند یعنی او را مسخر کرده و بر او چیره شده تا از طاعت خدا بخواب رفته (گواهی هم از شعر عرب آورده) و گفته در حدیث دیگر بی‌سند از حسن که پیغمبر فرمود: چون بخوابد شیطان پا گشاید برابر گوشش و در آن بشاشد، و در حدیث ابن مسعود است که برای مرد همین بدبختی بس که شیطان در گوشش بشاشد، همه اینها از راه مجاز و مثل آوردنست پایان طیبی گفته: کسی را که از آواز مؤذن بیدار نشده مثل زده بکسی که شیطان در گوشش شاشیده و کر شده، نووی از قاضی نقل کرده دور نیست حقیقت باشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 204

و گوشش خاص این کار شده چون حس بیداری دارد.

145- کافی- 322- روضه: بسندی تا امام ششم علیه السلام که ابلیس یاورانی دارد بنام تمریخ چون شب آید میان خاور و باختر را پر کنند (برای گمراه کردن مردم و زیانرساندن بدانها یا برای وسوسه کردن در خواب (در پاورقی ص 263 با گواهی از روایت صدوق از مصنف نقل شده) 146- در نوادر راوندی- 19-: بسندی تا امام یکم علیه السلام که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: یا رسول الله چه چیز شیطان را از ما دور کند؟ فرمود: روزه برای خدا رویش را سیاه کند، صدقه پشتش را بشکند، دوستی در راه خدا و مواظبت بر کار خوب دنباله‌اش را ببرد، استغفار رگ دلش را پاره کند.

147- در نهج البلاغه: 1: 417- که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من شیون شیطان را هنگام نزول وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم و گفتم یا رسول الله این شیون چیست؟ فرمود: این شیطانست که از پرستش خود نومید شده، راستی تو میشنوی آنچه من شنوم و می‌بینی آنچه من بینم، جز اینکه پیغمبر نیستی ولی وزیر هستی و راستی که تو بخوبی بر پا هستی.

148- در کافی - 388- روضه: بسندش از ابی بصیر که پرسیدم از امام ششم (ترجمه آن در ذیل شماره 121 گذشت).

بیانی است: تفسیر آیه گذشته، و چون استعاده کامل، ایمان کامل بخدا و توانائی و علم و کمالش لازم دارد و هم اعتراف بعجز خود و نیازش بکمک خدا تعالی در همه کار و بر توکل باو در هر حال از این رو پس از استعاده گفته او را تسلطی نیست بر آنان که ایمان دارند، و بر پروردگار خود توکل نمایند، و کسی که پناه بخدا جست در امان و حفظ او است با رعایت شرائط آن.

و اینکه فرموده بر دین او تسلط ندارد یعنی در اصول عقائد یا اعم از آن و از اعمال زیرا کسی که ایمان حقیقی دارد و بسا باغواء شیطان در گناهی افتد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 205

خدا او را توفیق توبه دهد و درجه ایمانش بدان افزایش دهد و از وساوس شیطان بدور شود.

149- در کافی - 3: 304- اصول بسندی از امام پنجم علیه السلام که این خشم جرقه ایست از شیطان که در دل آدمیزاده برافروزد، چون یکی از شما خشم گیرد چشمش سرخ شود و رگهایش باد کند، و شیطان در او درآید، چون یکی از شما بر خود بترسد از این حالت بزمین بچسبد که بوسیله آن پلیدی شیطان از او برود 150- در حیاة الحیوان - باب خاء خشاش - وهب بن ورد گفت بما رسیده که شیطان برای یحیی بن زکریا علیه السلام مجسم شد و باو گفت بتو اندرز دهم فرمود:

نمیخواهم ولی از آدمیزاده بمن گزارش بده گفت: آنان نزد ما سه دسته اند یکی از آنها از همه سخت ترند، یکی از آنها رو آوریم و او را بگناهی کشیم و او باستغفار پناهد و توبه کند و همه کار ما را تباہ سازد، باز بدو برگردیم و او هم باستغفار و توبه برگردد، نه از او نومید شویم و نه نیاز خود را از او بر آریم، و ما از دست او رنج کشیم.

یک دسته هم در کف، ما چون گوی اند در دست کودکان شما بهر جور خواهیم آنها را بچرخانیم و رنجی برای ما ندارند، و دسته از آنها مانند تو معصومند که ما هیچ اثری در آنها نداریم و نتوانیم.

151- در المتهدد در مصباح المتهدد 340 و 341 بسندی از عبد العظیم حسنی که امام نهم علیه السلام برای پسرش امام رضا علیه السلام نوشت و دعای طولانی کشانده تا گفته:

باز گیرم از دیوان آدمی و پری و از پیاده و سواره شان و از دویدن و رو آوردن و بازگشت آنان و از نیرنگ و شر خود آنها و شر آنچه بیاورند زیر پرده شب و روز از دور و نزدیک و از شر نهان و عیان تا آنکه گوید - و از شر دنا هاش (نوعی

پری) و آهسته گوئی و بسیدن و پوشش و از چشم پری و آدمی و از شر هر صورت و خیال یا سفید و سیاه یا نمونه و هم پیمان و ناپیمان از آنان که جا دارند در هوا و ابر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 206

و ظلمات و نور و سایه و سوزان و دشت و دریا و هموار و دره‌ها و ویران و آبادان و تپه‌ها و نیزارها و آبگیرها و معابد یهود و گورستان ترسایان، و بیابانها و میدانها از آینده و رونده از آنها که پدید شوند در شب و پراکنده شوند در روز و در شام و بام و چاشت و پسین و آنان که تهمت آورند و داستانگویان شب و ابلیشان و از ابن فطر که ماریست بد و از فرعونها، و ابلیسها و از لشکرهاشان و همسرهاشان و تیره و تبارشان و از بدگویشان و اشاره‌شان و دمشان و وقاعشان و گرفتن و جادو زدن و چشم زخم آنان و از چشمک و نیرنگ و سوگندشان، و از بدی هر بدکار از جادوگران و غولان و ام صبیان و آنچه زاینده و آنچه آیند تا آخر دعاء توضیح: کفعمی گفته: ابالسه دیوانند که نر و ماده‌اند زایش دارند و مردن ندارند و چون ابلیس در دنیا بمانند که پدر پریانست، و پریان نر و ماده دارند و بزاینده و بمیرند و جان پدر پریانست و گفته‌اند همان ابلیس است و گفتند ابلیس جن مسخ شده‌ایست چنانچه میمون و خوک مسخ شده‌ی آدمیند و همه اینها پیش از آدم علیه السلام آفریده شدند و عرب برای جن مراتبی معتقد است، جنس آن را جن گوید، آنان که همراه مردم جا دارند عامر خوانند که جمعش عمار است، و اگر به کودکان تعرض کنند ارواح نامند و اگر بد باشند شیطان باشند و اگر بدتر مارد وصف شود، و اگر پر نیرو باشد او را عفریت گویند.

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که خدا جن را پنج دسته آفریده 1- چون باد در هواء 2- مارها 3- کژدمها 4- حشرات زمین، 5- مانند آدمیزاده که حساب و عقاب دارند، غول جن جادوگر است و ام صبیان بادیکه آنها را بگیرد.

من گویم: بزودی همه این دعا با شرحش در کتاب دعاء بیاید ان شاء الله 152- در فقیه 1: 195- امام ششم فرمود: چون غول زده شدید اذان بگوئید.

153- در محاسن 49- بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون غول زده شدید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 207

اذان نماز را بگوئید شهید در ذکری پس از نقل این روایت از جعفریات گفته:



عامه آن را روایت کردند و هر وی آن را تفسیر کرده که عرب معتقدند گولها در بیابانها بمردم نمایان شوند و آنها را گمراه کنند و نابود سازند و در حدیث است که «گول نیست» و این ابطال سخن عرب است و بسا که دستور اذان برای دفع خیال باشد که در بیابان دچار آدمی شود و گرچه حقیقتی ندارد.

در روایتی از سلیمان جعفریست که شنیدم میفرمود: در خانهات اذان بگو که شیطان را براند و برای کودکان خوبست، و ممکن است مقصود اذان نماز باشد و در نهاییه است که در حدیث آمده «لا غول و لا صفر» غول از جنس پری و دیو است و عرب گمان میکرد که غول خود را بمردم مینماید و بهر صورت و رنگ در می آید و آنها را از راه میگرداند و نابود میکند و پیغمبر آن را ابطال کرده.

و گفتند: مقصود پیغمبر نبودن غول نیست بلکه منظور ابطال عقیده عربست که رنگ برنگ می شود و میرباید و معنا اینست که نمیتواند کسی را گمراه کند و حدیث دیگر گواه آنست که فرموده: غول نیست ولی سعالی هست، و سعالی پریان جادوگرند.

یعنی در میان پریان جادوگرانی باشند که اشتباه افکن و خیال پردازند، و از آنست این حدیث که چون غولها خودنمایی کردند مبادرت باذان کنید یعنی شر آنها را با ذکر خدا از خود بگردانید، و این دلالت دارد که مراد از نفی آن نبودن آن نیست.

154- در شهاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شیطان در آدمیزاده مانند خون روانست.

در ضوء گوید: شیطان بمعنی دورشونده است و گویا با نام خدا دور شود، و گفته اند بمعنی سوخته از خشم است زیرا چون بنده خدا را اطاعت کند از خشم بسوزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید شیطان پیوسته به بنده ور میرود و در خواب و بیداری او را وسوسه میکند، و چون جسم لطیف هوایی است میتواند بدان برسد و آدمی بیخبر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 208

و گمراه است و سخن وسوسه انگیز خود را بدرون گوش او افکند و بدلش رسد و خدا دانا است که چگونه می شود.

و وسوسه شیطان مورد تردید نیست و شیطان خصوص ابلیس نیست و کلی است چون فرزندان و یاران دارد.

و اینکه چون خون در تن آدمی روانست مثلی است نه اینکه درون رگها و سوراخهای تن او میرود، و مقصود اینست که پیوسته با او است چنانچه گویند مانند سایه دنبال او است یا چون روح و تن است یا مانند شاخ بهمراه بز است و جز آن سخن عرب اشاره و کنایه دارد و اگر سخن مجاز و استعاره نداشته باشد رونق ندارد و سخن معمولی است و سید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شیواترین مردم بود.

و برخی گفتند دوری کن از شیطان که دشمنی است آشکار او را نبینی و تو را ببند، و بتو نیرنگ زند و تو ندانی او کهنه کار است و تو تازه کار، تو دلی ساده داری و او خبیث است.

و سود این حدیث آگهی است که شیطان ملازم و مراقب تو است از آنجا که ندانی و باید از او خود را نگهداری و از مکر و کید و وسوسه‌اش پرهیزی و راوی انس بن مالک است.

155- در کافی- 5: 549 (حدیثی در باره مأبون آورده که ترجمه آن گذشت شماره 107) و دنبالش گفته: مردی که عامل بر آنست چون به سال چهل رسد آن را وانهند.

156- و از همان: 5: 552- که مردی از امام ششم یا هفتم پرسید از زنی که با زنی مساحقه کند آن حضرت تکیه زده بود بر نشست و فرمود: ملعونه ملعونه‌اند رو و زیر هر دو- و حدیث را کشانده تا فرموده خدا بکشد لاقیس دختر شیطان را که آن را آورد، آن مرد گفت: آن را مردم عراق آوردند فرمود: نه بخدا که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود پیش از آنکه عراقی باشد الخبر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 209

157- نوادر علی بن اسباط: بسندی از امام چهارم علیه السلام که عابدی در بنی اسرائیل بود؛ ابلیس بسپاهیانش گفت چه کسی برای او است که مرا غمگین دارد یکی گفت: من، گفت: از چه راهی: گفت: دنیا را در چشم او آرایش میدهم گفت: تو مرد او نیستی، دیگری گفت: من، باو گفت: از چه راه؟ گفت: از راه زنان، گفت: تو هم مرد او نیستی، سومی گفت: من، گفت: از چه راه؟ گفت:

از راه عبادت خود او، گفت: تو مرد اوئی.

چون تاریکی شب عابد را فراگرفت آن شیطان در خانه او را کوبید و گفت: مهمانست، و او را در خانه آورد، و او شب را تا بامداد نماز خواند و آن را تا سه شبانه روز دنبال کرد بی آنکه چیزی بخورد یا بنوشد، عابد باو گفت: ای بنده خدا مانندت را ندیدم. پاسخ داد تو هیچ گناه نکردی و نیروی عبادت تو سست است، گفت: چه گناهی بکنم؟

گفت: چهار درهم بردار و برو نزد فلان فاحشه، یکدرهم برای گوشت، یکدرهم برای می، یکدرهم برای عطر باو بده، و یکدرهم مزد خودش و کارت را بکن و نیازت را از او برآور، او فرود آمد و چهار درهم برداشت و بدر خانه آن زن آمد و گفت آی فلانی، او بیرون شد او را دید، گفت: بخدا فریب خورده بخدا فریب خورده.

باو گفت: چه میخواهی گفت: این چهار درهم را بگیر و خوراک و نوشابه و عطر فراهم کن، من با تو در آمیزم رفت و گردش کرد، و یک تکه گوشت خر مرده پیدا کرد و بر گرفت و شاش کهنه‌ای هم در میان تنک کرد و نزد او آمد، گفت:

این خوراک تو است؟ آری، گفت: بدان نیازی ندارم، گفت این هم نوشابه تو است گفت: من بدان نیازی ندارم، برو خود را آماده کن.

رفت و تا توانست خود را پلید کرد و آلوده ساخت و چون عابد او را بوئید نفرت کرد و گفت: مرا بتو نیازی نیست، و چون بامداد شد بر در خانه آن زن نوشته بود خدا فلان فاحشه را آمرزید برای خاطر فلان عابد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 210

158- در تفسیر امام علیه السلام 159 و 160-: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هلا ای امت محمد یاد کنید محمد و خاندانش را در هر پیش آمد بد و هر سختی تا خدا فرشته‌های شما را بر دیوانی که آهنگ شما کنند یاری دهد، زیرا با هر کدام شما یک فرشته است در سمت راست که نیکی‌های شما را نویسد، و یکی در چپ که کردار بد را نویسد و با هر کس دو شیطانست از سوی ابلیس که او را گمراه کنند.

و چون در دلش وسوسه کنند باید بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله» که آن دو شیطان گم شوند و نزد ابلیس روند و شکوه کنند و گویند کار او ما را در مانده کرده ما را با دیوان پلید کمک کن و پیوسته بدانها کمک رساند تا بهزار دیو پلید و گرد او آیند و هر گاه آهنگ او کنند یاد خدا کند و بر محمد و خاندان پاکش صلوات فرستند و راه و روزنه‌ای باو نیابند، و بابلیس گویند، جز خودت کسی مرد او نیست، باید خودت با لشکریانت بروی و او را مغلوب سازی و گمراه کنی.

ابلیس با لشکریانش آهنگ او کنند، و خدا تعالی بفرشته‌ها فرماید این ابلیس است که با لشکرش آهنگ فلان بنده یا فلانه کنیز مرا کرده هلا باید با او نبرد کنید، و با آنها کارزار کنند و در برابر هر دیو پلیدی صد هزار فرشته اسب سوار که شمشیر و نیزه و کمان و تیر و کارد آتشین دارند بیایند و این اسلحه آتشین را در آنها گزارند و آنها را بیرون رانند و بکشند و ابلیس را اسیر کنند و زیر اسلحه آرند.

و او گوید پروردگارا وعده‌ات، وعده‌ات، تو مرا تا روز وقت معلوم مهلت دادی، خدا بفرشته‌ها فرماید بدو وعده دادم که او را نمیرانم، وعده ندادم که زیر اسلحه نباشد و شکنجه و درد بکشد، او را با اسلحه خود بزنی و از او تشفی کنید که من جانش را بگیرم و زخم فراوان بدو زنند وانگه او را رها کنند و پیوسته بر خود و فرزندان کشته‌اش گریان باشد و برای زخمهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 211

او مرهمی نیست جز شنیدن آواز کفر منش بت پرستان.

و اگر آن مؤمن بطاعت خدا و یاد او و صلوات بر محمد و خاندانش بیاید آن زخمها بر تن ابلیس بمانند و اگر بنده از وضع خود بگردد و در مخالفت با خدا عز و جل و در گناهان اندر شود، زخمهای ابلیس خوب شوند، و بر آن بنده نیرو یابد تا باو دهنه زند و بر پشتش سوار شود و بزیر آید و شیطان دیگرش سوار شود و یکی پس از دیگری بر او سوار شوند، و بیارانش گوید در یاد ندارید که ما از دست او چه کشیدیم، اکنون زبون و فرمانبر ما شده تا به نوبت این و آن او سوار شوند.

و آنگاه رسول خدا فرمود: اگر خواهید پیوسته چشم ابلیس را گریان دارید و زخمهای او را دردناک سازید پیوسته بر طاعت خدا و یاد او صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش باشید، و اگر از آن دست بکشید اسیر گردید و برخی دیوان پلید بر پشت شما سوار شوند.

159- در تفسیر است که شیطان دور از هر خوبی است، رجیم لعنت بار شده است و رانده از هر جای خوب.

160- در تفسیر علی بن ابراهیم: 32- که از امام ششم علیه السلام پرسیدند که آنچه خدا مردم را بدان دعوت کرده گمراهان را هم فرا گیرد؟ فرمود: آری، و کافران را هم فرا گیرد، زیرا خدا تبارک و تعالی فرشته‌ها را بسجده بر آدم فرمان داد و فرمان فرشته‌ها ابلیس را هم فرا گرفت، چون ابلیس با فرشته‌ها در آسمان بود خدا را عبادت میکرد و فرشته‌ها او را از خود میدانستند و از آنها نبود و چون خدا فرشته‌ها را فرمود: بر آدم سجده کنند آنچه در دل ابلیس بود از حسد بدر آورد و آنگاه فرشته‌ها دانستند که ابلیس از آنها نیست.

گفتند چگونه فرمان بابلیس رسید با اینکه بنام فرشته‌ها صادر شده بود فرمود: ابلیس بآنها وابسته بود گرچه از جنس فرشته نبود، برای اینکه خدا پیش از آدم خلقی آفرید که ابلیس حکمران آنها بود در زمین، آنان سرکشی کردند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 212

و یاغی شدند و تباهی نمودند و خون ریختند و خدا فرشته را فرستاد آنها را کشتند و ابلیس را اسیر کردند و او را بآسمان بالا بردند و بهمراه فرشته‌ها بود و خدا را عبادت میکرد، تا خدا آدم را آفرید.

161- و از همان: 32 و 35- بسندی تا امام یکم علیه السلام که چون خدا تبارک و تعالی خواست بدست خود خلقی آفریند، پس از 7 هزار سال که از دوران جن و نسناس در زمین گذشته بود- و حدیث را کشانده تا گفته خدا فرمود: من میخواهم بدست خود خلقی آفرینم و از نژادش پیغمبران و مرسلین و بنده‌های خوب و امامان مهتدین بسازم و آنان را در زمین خلیفه بر خلق خود نمایم و نسناس را از زمین خود بر اندازم و زمین را از وجودشان پاک کنم و پریان پلید نافرمان را از نزد خلقم و نیکانم بدور کنم و در هوا و اطراف زمین جا دهم تا همسایه نژاد آفریده‌ام نباشند و میان پریان و خلقم پرده کشم تا نژاد آفریده‌ام پری را نبینند و با آنها همنشین و آمیخته نباشند.

حدیث را کشانده تا گفته خدا پیکر آدم را آفرید و 40 سال مجسمه او ماند و ابلیس لعین بدو گذر میکرد و میگفت برای کاری آفریده شدی، امام علیه السلام فرمود:

ابلیس گفت: اگر خدا فرمان دهد بر آن سجده کنم او را نافرمانی کنم، سپس در او دمید وانگه بفرشته‌ها فرمود: «سجده کنید برای آدم و همه سجده کردند جز ابلیس» و او بود که آنچه از حسد در دل داشت بدر آورد و سجده نکرد و خدا عز و جل فرمود: چه‌ات باز داشت که سجده نکردی چونت فرمودم، گفت: من به از اویم آفریدی مرا از آتش و آفریدیش از گل، 12- الاعراف» امام صادق علیه السلام فرمود: نخست کسی که قیاس کرد ابلیس بود که کبر ورزید و کبر نخست نافرمانی است از خدا.

فرمود: ابلیس گفت: پروردگارا مرا معاف کن از سجده بر آدم و من ترا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 213

عبادتی کنم که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل نکرده، خدا تبارک تعالی فرمود:

مرا نیازی به عبادت تو نیست همانا می‌خواهم چنانم عبادت کنی که من خواهم نه چنان که تو خواهی، و نخواست سجده کند، و خدا تبارک و تعالی فرمود: «در آی از آن که تو رجیمی، و راستی لعنتم بر تو تا روز جزا، ابلیس گفت: پروردگارا چرا؟ با اینکه تو عادل و ستم نکنی، ثواب عمل من باطل شد، خدا فرمود: نه ولی هر چه از دنیا می‌خواهی از من بخواه تا در پاداش عبادتت بدهم.

اول خواهشش این بود که تا روز جزا زنده ماند، خدا فرمود: بتو دادم، گفت: بفرزندان آدم مسلط کن، فرمود: مسلط کردم، گفت: مرا در آنها روان کن چون خون در رگ، فرمود: روان کردم، گفت: برای آنها هیچ نوزادی نیاید جز که برای من دو تا بیاید، و من آنها را بینم و آنها مرا نبینند، و من برای آنها بهر صورتی خواهم درآیم، فرمود: همه را بتو دادم، گفت: پروردگارا بیفرا برایم، فرمود: برای تو و نژادت در سینه‌های آنان وطن ساختم، گفت:

پروردگارا مرا بس.

و در اینجا بود که ابلیس گفت: بعزتت سوگند البته همه را گمراه کنم، جز بنده‌های مخلصت را، وانگه بر آنها درآیم از پیش و از پس و از راست و از چپ و نیابی بیشترشان را شکر گزار.

162- و از همان: 35- بسندش از امام ششم علیه السلام که چون خدا به ابلیس داد آنچه داد از نیرو آدم گفت پروردگارا ابلیس را بر فرزندانم مسلط کردی و مانند خون در رگ آنها روان کردی و باو دادی آنچه دادی، پس برای من و

فرزند نام چيست، فرمود: برای تو و فرزندان یک گناه بیک سزا و یک نیکی بده برابر مانندش گفت: پروردگارا برایم بیفزا فرمود: تا جان بگلو رسد راه توبه باز است، گفت: برایم بیفزا فرمود: بیمارزم و باکی ندارم، گفت: مرا بس.

گوید: گفتم: قربانت ابلیس برای چه مستحق آن شد که بوی دادند؟ فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 214

در برابر عملی که باید خدا قدر دانی کند، گفتم: قربانت چه کاری کرده بود؟ فرمود:

دو رکعت نماز که در آسمان طی 4 هزار سال انجام داد.

163- در دلائل طبری: بسندش از مفضل بن عمر که بامام ششم علیه السلام گفتم: قربانت ابلیس چه تسلطی دارد، فرمود: باندازه‌ای که در دل مردم وسوسه کند، گفتم ملک الموت چه دارد؟ فرمود: جان مردم را میگیرد، گفتم: آن دو تسلط دارند بر هر که میان خاور است تا باختر؟ فرمود: آری؟ گفتم: قربانت تو چه تسلطی داری؟

فرمود: میدانم آنچه در خاور و باختر و آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در دشت و دریا است و شماره آنچه در آنها است، و این را نه ابلیس دارد و نه ملک الموت.

164- در کافی: 1: 252 اصول- بسندش از ابو جعفر علیه السلام که آنچه از شیاطین بر اهل ضلاله برای دیدارشان خدا برانگیزد بیشترند از فرشته‌هایی که خدا بخلیفه الله فرستد که او را برای عدالت و حق برانگیخته، گفتند: ای ابو جعفر چگونه موجودی بیش از فرشته‌ها باشد، فرمود: چنانچه خدا عز و جل خواسته، سائل گفت: ای ابو جعفر اگر من این را برای برخی شیعه باز گویم آن را نپذیرند فرمود چگونه نپذیرند، گفت: میگویند فرشته‌ها بیشتر از دیوانند، فرمود: راست گفتمی سخن مرا بفهم که چه گویم.

راستش اینست که روزی و شبی نباشد جز اینکه همه پریان و دیوان پیشوایان گمراهی را دیدار کنند و بشمار آنها فرشته امام بر حق را دیدار کنند تا چون شب قدر آید و همه خلق الله از فرشته‌ها نزد ولی امر آیند خدا عز و جل بشماره آنها دیوان آماده کند تا ولی ضلالت را دیدن کنند و ناروا و دروغ برایش آورند شاید صبح کند و گوید چنان و چنین دیدم، و اگر آن را از ولی امر پرسد باو گوید شیطانی دیدی که تو را بچنین و چنان خبر داده تا آن را برایش شرح کند و گمراهی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 215

او را که دارد برایش توضیح دهد و باو بیاموزد- الحدیث- 165- و از همان (383 روضه): بسندی از امام ششم علیه السلام که در بنی اسرائیل عابدی بود و هیچ خود را بکار دنیا آلوده نکرده بود، ابلیس نفیری زد و لشکریانش گرد او

فراهم شدند، گفت کی مرد فلانیست؟ یکی گفت: من، گفت از چه راه؟ گفت: از راه زنها گفت: تو مرد او نیستی، او مزه زن را نچشیده، دیگری گفت: من از اویم، گفت: از چه راه؟ گفت: از میخواری و کامجوئی گفت نه، مرد او نیستی دیگری گفت: من از اویم، گفت: از چه راه؟ گفت: از راه کار خیر گفت برو تو مرد او هستی، رفت در جایگاه آن مرد و برابرش ایستاد و نماز میخواند، آن مرد میخوابید و آن شیطان نمیخوابید، او آسایش میکرد و شیطان نمیکرد و همه اش نماز میکرد.

آن مرد که خود را کم دید و کارش را خرد شمرد نزد او رفت و گفت: ای بنده خدا بچه وسیله نیروی چنین نمازی یافتی؟ پاسخش نداد تا بار سوم که گفت: ای بنده خدا من یک گناهی کردم و توبه کارم و با یاد گناه نیروی نماز یابم، گفت بمن بگو چه گناهی کردی تا من بکنم و توبه کنم و نیروی نماز یابم گفت: برو شهر نزد فلان فاحشه و دو درهم باو بده و بکارش بگیر.

گفت: دو درهم از کجا بیارم؟ من نمیدانم دو درهم چیه؟ شیطان از زیر پای خود دو درهم در آورد و باو داد و او با طیلسان خود بشهر رفت و از فلان فاحشه پرسش کرد و مردم ویرا بدو راهنمایی کردند و پنداشتند آمده او را پند دهد، و نزد او آمد و دو درهم را باو پرت کرد و گفت برخیز، برخاست و بخانه اش اندر شد و گفت در آی.

باو گفت: تو در ژستی نزد من آمدی که در آن ژست کسی نزد مانند منی نیاید، حال خود را بگو، و او بوی گزارش داد و آن زن گفت: ای بنده خدا گناه نکردن آسانتر است از توبه کردن، و نه هر کسی دسترسی بتوبه دارد،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 216

همانا شاید اینکه تو را بدین راه کشانده شیطانی باشد که برای تو مجسم شده برگرد که چیزی نخواهی دید.

او برگشت و آن زن همان شب در گذشت و بامداد بر در خانه اش نوشته بود بر سر فلانی حاضر شوید که اهل بهشت است، و مردم بشک اندر شدند و تا سه روز برای تجهیز و خاک سپردنش پیش نیامدند، و خدا عز و جل به پیغمبری از بنی اسرائیل که او را جز موسی بن عمران ندانم وحی کرد بر سر جنازه فلان زن برو و بر او نماز کن و بمردم بفرما بر او نماز کنند که بهشت را بر او واجب کردم برای اینکه فلان بنده ام را از گناه و انداخت.

166- و از همان: 5: 544-: بسندی از ابی جعفر علیه السلام که قوم لوط برتر خلقی بودند که خدا آفریده، و ابلیس سخت بدنبال آنان بود یک فضل و نیکی آنها این بود که چون بکاری در آمدند همه با هم بودند و زنها را بدنبال خود میگذاشتند، و پیوسته ابلیس آنان را نوبت میداد و چون برمیگشتند آنچه ساخته بودند ویران میکرد، به یک دیگر گفتند بیائید کمین گیریم برای کسی که پی در پی کار ما را ویران میکند، و در کمین او شدند و بناگاه زیباتر پسری بود.

باو گفتند: تو کار ما را ویران میکنی، و رأی همه بر این شد که او را بکشند و شب او را نزد مردی زندانی کردند و او را در شب شیون کرد و آن مرد بوی گفت:

تو را چه می‌شود؟ گفت پدرم مرا روی شکم خود میخوابانید، گفت بیا روی شکم بخواب و پیوسته آن مرد را مالید تا باو آموخت که خودش را بکند.

در آغاز ابلیس او را آموخت و دوم بار او آموخت بدیگران، وانگه خود را از آنها دزدید و گریخت، و آن مرد بآنها گزارش داد که با آن پسر بچه چه کرد و آن کار را بدانها خوش نما کرد با اینکه آن را نمیدانستند و در آن وارد شدند تا آنجا که مردها بهم اکتفاء کردند و بزنها نپرداختند.

سپس سر راه را میگرفتند و رهگذران را دم کار میگرفتند تا مردم از شهر آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 217

روگردان شدند، و زنان را وانهادند و پیسران رو کردند، و چون شیطان دید کار مردها را خوب ساخته نزد زنها آمد و خود را بصورت زنی کرد و بآنها گفت مردان شما یک دیگر را میکنند گفتند: آری آن را دیدیم، و در همه حال لوط آنها را پند میداد و سفارش میکرد و شیطان آنها را گمراه میکرد تا زنان هم بهم پرداختند و بیکدیگر از مردان بی‌نیاز شدند حدیث طولانی بیان: در محاسن چنین است که: چون ابلیس عبادت آنان حسد برد، چون برمیگشتند الخ، در نسخه‌ها است که «او لاعلمه» و شاید روشتر اینست که میم جلو باشد یعنی نخست ابلیس آلت مرد را داخل خود کرد ...

167- در تفسیر علی بن ابراهیم - 46-: بسندش از امام پنجم علیه السلام که چون سلیمان بن داود پریان را فرمود: تا خانه‌ای بلورین برایش ساختند، در این میان که بر عصایش تکیه داشت و بدیوان نگاه میکرد که چگونه کار میکردند و آنان هم بوی نگاه میکردند ناگاه رو برگرداند و دید مردی بهمراه اوست در گنبد بهراس افتاد از او و فرمود: تو کیستی؟

گفت: آنکه نه رشوه گیرد، نه از پادشاهان ترسد، منم ملک الموت و تکیه بر عصا جانش را گرفت و یک سال بکار ساختمان بودند و باو نگران و ادب میکردند و کار میکردند تا خدا موربانه را فرستاد و عصای او را خورد و چون بزمین افتاد آدمیان خوب دانستند که اگر پریان غیب میدانستند یک سال در شکنجه خوارکننده نمیانند، و پریان برای اینکه عصای سلیمان را موربانه خورده از او قدردانی میکنند، فرمود: هرگز آنها را در جایی نبینی جز اینکه آب و گل در بر آنها است.

و چون سلیمان در گذشت ابلیس جادو را ساخت و در کتابی نوشت و تا کرد و بر پشت آن نگاشت «این ساخته آصف بن برخیا برای سلیمان بن داود از گنجینه‌های دانش، هر که خواهد چنین و چنان شود، چنین و چنان کند» وانگه آن را زیر



تخت بخاک سپرد و آنان را بر آن آگاه و برایشان خواند و کافران گفتند: سلیمان بر ما چیره نبود جز بدین فن، و مؤمنان گفتند بلکه بنده و پیغمبر خدا بود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 218

168- در دعائم- از علی علیه السلام که یک شب بهمراه رسول خدا بودیم و ستاره‌ای پرتاب شد و نهان گردید، و آن حضرت بمردم فرمود: شما در زمان جاهلیت که مانند آن را میدیدید چه میگفتید؟ گفتند: میگفتیم بزرگی مرده و بزرگی زاده.

فرمود: آن پرتاب نشود برای مرگ کسی یا زندگی کسی، ولی چون پروردگار ما کاری را فرمان دهد و مقدر سازد، حاملان عرش تسبیح گویند و آن را بگویند و اهل آسمانی که پهلوی آنها است بشنوند و بگویندش تا برسد باهل آسمان دنیا و دیوان گوش ایستند و بسا چیزی از آن را دریابند و بکاهنان رسانند و در آن بیش و کم کنند و کاهنان بسا خطا کنند و بسا درست گویند.

سپس خداوند با این اختران آسمان را غدقن کرد و کهانت برداشته شد و دیگر پیشگوئی نیست و امام ششم این آیه را خواند: «إِلا من استرق السمع فأتبعه شهاب مبین» - درستش: شهاب مبین است - 18- الحجر، و اینست فرموده خدا «و راستی ما بودیم که کمین مینشستیم برای گوش گرفتن - الآیة - 9- الجن».

169- در منثور سیوطی - 1- 51- از ابن عمر که ابلیس بموسی برخورد و باو گفت: توئی که خدایت برسالت برگزیده و بخوبی با تو سخن گفته، من گناه کردم و میخواهم توبه کنم برایم نزد پروردگارم شفیع شو تا توبه مرا بپذیرد، موسی گفت: بسیار خوب، و بدرگاه خدا دعا کرد و گفتند حاجت برآورده است، و موسی ابلیس را دید و فرمود: فرمان داری بگور آدم سجده کنی تا توبهات پذیرفته شود، سربرزگی کرد و خشم نمود و گفت: من بزنده او سجده نکردم، بمرداهش سجده کنم؟

سپس ابلیس بموسی گفت: برای این شفاعت تو را بر من حقی است در سه جا بیاد من باش که تو را چون دیگران هلاک نکنم: 1- چون خشم کنی که من مانند خون در وجودت روان گردم 2- چون در جهاد بر دشمن روی که آدمی را بیاد زن و فرزندش آرم تا برگردد 3- مبادا با زن بیگانه همنشین شوی که من پیغام شما را بهم رسانم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 219

170- از انس که چون نوح سوار کشتی شد ابلیس نزد او آمد و گفتش تو کیستی؟ گفت من ابلیسم فرمود: برای چه آمدی؟ گفت: آمدم تا از پروردگارت بپرسی آیا من توبه دارم؟ خدا بدو وحی کرد توبه‌اش اینست که بگور آدم سجده کند، گفت: من بزنده او سجده نکردم. چگونه بمرده او سجده کنم سربرزگی کرد و از کافران شد.

171- از جناده بن ابی امیه که نخست خطا حسد بود، ابلیس از سجده بر آدم حسد برد چون فرمودش و حسد او را بگناه واداشت.

172- 1-63: از قتاده که چون ابلیس فرو شد آدم گفت پروردگارا او را لعنت کردی چه داند؟ فرمود: جادو گفت: چه خواند؟ فرمود: شعر، گفت: چه نویسد؟ فرمود: خالکوبی، گفت: چه خورد؟ فرمود: هر مردار و هر چه نام خدا بر آن نبرند، گفت: چه نوشد؟ فرمود: هر مست کننده گفت: جایش کجا است؟

فرمود: حمام، گفت: کجا نشیند؟ فرمود: در بازارها، گفت: چه آوازی دارد؟ فرمود: نی زدن، گفت: دامه‌اش چه باشند؟ فرمود: زنها.

173- از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابلیس پروردگارش گفت:

پروردگارا آدم را بزمین فرو آورده شد، و من میدانم البته کتب و رسلی خواهند بود، کتب و رسل آنها چیستند و کیستند؟ فرمود: رسولانشان فرشته و پیغمبرانند و کتابهایشان تورات، انجیل، زبور و فرقان، گفت: پس کتاب من چیست؟ فرمود: کتاب تو خالکوبی، خواندن شعر، و رسولانت کاهنان، خوراقت آنچه نام خدا بر آن خوانده نشود، نوشابه‌ات هر مسکر، و گفتارت دروغ، خانه‌ات حمام و دامه‌ایت زنان، جار کشت، نی و مسجدت بازارها، 174-2: 109 در منشور: از ابن عباس که ابلیس در سپاهی از دیوان و پرچی بصورت مردان بنی مدلیج که خود بشکل سراقه بن مالک بن جعشم بود آمد و گفت: «امروزه کسی از مردم بر شما چیره نیست و من پناه شمایم، و جبرئیل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 220

رو بابلیس آمد که با مشرکی دست بر دست بود و چون جبرئیل علیه السلام را دید دستش را کشید و با پیروانش گریخت، آن مرد گفت: ای سراقه تو پناه ما بودی، گفت: من بینم، آنچه شما نبینید و آن وقت بود که فرشته‌ها را دید «راستش من میترسم از خدا، خدا سخت کیفر است».

175- 3: 190 .. و از رفاعه انصاری که چون ابلیس دید فرشته‌ها با بت پرستان چه میکنند در روز بدر ترسید که کشتار بدو رسد و حارث بن هشام بگمان اینکه سراقه بن مالک است بدو چسبید و او مشتکی بسینه او زد و او را انداخت و گریخت تا خود را بدریا افکند و دو دست برداشت و گفت بار خدایا من از تو خواهش دارم مهلتی که بمن دادی.

176- مردی با عبد الرحمن بن حنیش گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر نیرنگ دیوان چه کرد؟ گفت آری دیوها از هر کوه و وادی سرازیر شدند و آهنگ رسول خدا داشتند، بدست دیوی شعله‌ای آتش بود که میخواست با آن رسول خدا را بسوزاند، چون رسول خدا آنها را دید بهراس افتاد و جبرئیل نزد او آمد و گفت:

ای محمد بگو، آنچه بگویم:

«اعوذ بكلمات الله التامات اللاتي لا يجاوزهن بر و لا فاجر من شر ما خلق و برأ و ذرأ، و من شر ما ينزل من السماء و من شر ما يعرج فيها، و من شر ما ذرأ في الارض و من شر ما يخرج منها و من شر فتن الليل و النهار و من شر كل طارق الا طارقا يطرق بخير يا رحمان، گفت پس آتش دیوان خاموش شد و خدا عز و جل آنها را شکست داد.

177- و از ابن مسعود که در شب جن یک عفريتی از جن آمد و بدستش شعله آتشی بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع کرد بخواندن قرآن و جز بنزدیک شدن نیفزود، جبرئیلش گفت: آیا نیاموزم بتو کلماتی که آنها را بگوئی تا او بسر درآید و شعله‌اش خاموش گردد؟ بگو: اعوذ بوجه الله الکریم و کلمات الله التامات التي

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 221

لا يجاوزهن بر و لا فاجر من شر ما ينزل من السماء و من شر ما يعرج فيها و من شر ما ذرأ في الارض و من شر ما يخرج منها، و من شر فتن الليل و النهار، و من شر طوارق الليل و من شر كل طارق الا طارقا يطرق بخير يا رحمان، آن را گفت و او بسر در آمد روی دهانش و شعله‌اش خاموش گردید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 222

تتمه ایست دارای فوائد مهمی

1 [در حقیقت پری و دیو]

1- خلافي میان امامیه بلکه مسلمانان نیست در اینکه پری و دیوها اجسامی لطیفند که گاهی دیده شوند و تند جنبش و نیرومندند و در تن آدمیزاده چون خون روانند و بسا خدا برای مصلحتی آنها را باشکال مختلف در آورد چنانچه سید مرتضی - رضی الله عنه تعبیر کرده یا خود توان آن دارند چنانچه از اخبار و آثار روشنتر برآید.

صاحب مقاصد گفته: ظاهر کتاب و سنت موافق قول بیشتر امت است که فرشته جسم لطیف نورانی توانا بهر شکل یابی است و در دانش و توانائی بکارهای سخت کامل است و سخن را کشیده تا گفته جن جسمی است لطیف و هوائی که بهر شکل درآید و کارهای عجیب کند، مؤمن دارد و کافر، و فرمانبر و نافرمانبر، و شیاطین جسمی آتشیند که کارشان بفساد کشیدن و گمراه کردن مردم است بیاد آوری وسائل گناه و لذت و فراموش ساختن منافع طاعت و آنچه بدان ماند که خدا از شیطان حکایت کرده «و ما کان لی علیکم من سلطان إلا أن دعوتکم فاستجبتم لی الآیة 22- ابراهیم» گفته اند هر سه نوع از چهار عنصر ترکیب شدند جز اینکه در شیطان عنصر آتش غلبه دارد و در دیگران عنصر هوا زیرا ترکیب عناصر بسا بمیزان برابر نباشد بلکه باندازه صلاحیت غلبه یکی از آنها باشد و اگر غلبه با خاک باشد بخاک مائل شود و اگر با آب

بآب و اگر با هوا بهوا و اگر با آتش بآتش که از وضع خود جدا نشود بزور مگر آنکه موجود ساخته جاندار باشد که باختیار تواند جدا شد، و این غلبه عنصری اندازه مشخصی ندارد بلکه باندازه‌ای که در هر نوعی عنصری آرام گیرد و تمکن یابد کافی است.

و چون هواء و آتش در نهایت لطیف و زلالند، فرشته و پری و دیو چنانند که در هر سوراخی روانند تا بدرون انسان و بچشم نیابند جز اینکه از ترکیب خاکی و آبی بر خود پرده و روکش گیرند و در کالبدی چون آدمی و جز او از جانداران خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 223

نمائی کنند و فرشته‌ها بسا آدمی را در کارها که از آن در ماند کمک کنند، چون چیرگی بر دشمن، پرش در هوا، و راه رفتن بروی آب، و او را بویژه که بیچاره باشد از بسیاری آفات نگهدارند.

و اما پری و دیو با برخی آدمیان در آمیزند و آنها را در جادو و طلسم و نیر نجات یاری دهند.

سپس در مقام دفع اعتراضی بر آمده که بر این قول وارد است و آن اینست که فرشته و پری و آدمی اگر جسمی آمیخته از عناصر باشند باید برای حس سالم دیدنی باشند، مانند مرکبات دیگر و گر نه رواست در حضور ما کوههای بلند و آوازهای هولناک باشند و ما آنها را نبینیم و نشنویم و عقل جازم است بیطلان آن طبق معمول، و اگر غلبه لطیف باندازه‌ایست که دیده نشوند باید هیچ بدیده نیابند و زود متلاشی گردند و به کمتر سببی از هم بپاشند.

و چنین نیست زیرا بطور تواتر گزارش شده که برخی اولیاء و انبیاء آنها را دیدند و با آنها سخن گفتند و عمر درازی کردند با وزیدن بادهای سخت و ورود در تنگناها و نیز اگر از مرکبات مزاج دار بودند باید صورت نوعی و مزاج خاصی داشته باشند که اشکال مشخص را بایستند چون آمیخته‌های دیگر و شکلهای گوناگون داشتن معنا ندارد.

و جواب اعتراض اینست که نپذیریم باید چنین باشد و باید چنین باشد زیرا اگر هر ممکنی آفریده خدای توانا و مختار است روشن است که بسا خدا در دیده و در حالی دید آنها را بیافریند نه در دیگری و بندرت و خواست خود ترکیب آنها را حفظ کند و شکل آنها را بگرداند.

و بنا بر اثر طبع هر چیز هم ممکن است که عنصر تیره آنها باندازه‌ای باشد که یک چشم تواند آنها را دید و چشم دیگر نتواند و در حالی دیدنی باشند و در حالی نباشند، یا برخی اوقات از اجسام تیره پرده و روپوش بر خود گیرند و دیده شوند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 224

و نفس و مزاج و صورت نوعی آنها نگذارند از هم بپاشند و تبدیل اشکالشان بتبدیل احوال باشد و با هوشی که دارند جهت وزش بادها را بفهمند و هم وسائل انحلال دیگر را و خود را از آنها حفظ کنند و در پناهگاه کشند.

و اما اینکه جواب دادند لطافت آنها بمعنی زلالی چشم آنها است نه وقت قوام تن آنها با ورود آنان در سوراخهای تنگ و ظهور آنان در شکلهای خرد و درشت در یک ساعت دمساز نباشد.

سپس مذاهب حکماء را در این باره ذکر کرده، فلاسفه‌ای که معتقدند به جن و شیطان پنداشتند جن جوهر مجردیست که تصرف و اثر در جسم عنصری دارد گرچه مانند روح آدمی بتن او وابسته نیست، و دیوان نیروهای خیالی باشند در آدمی که تسلط دارند بر نیروی عقل و او را از توجه بخدا و کسب کمالات معنویه به پیروی شهوات و لذات جسمانی و حسیه و وهمیه کشانند.

و برخی از آنان پنداشتند جانهای آدمی پس از مردن و قطع علاقه اگر خوبند و پیرو خرد پری باشند، و اگر بد و شرانگیز و گمراه کن، دیو باشند و خلاصه عقیده بوجود فرشته و شیطان مورد اتفاق آراء است و قرآن خدا و سخنان انبیاء بدان گویا است، و دیدن پری از بسیاری خردمندان و اهل کشف از اولیاء حکایت شده و راهی برای نفی آن نیست چنانچه دلیل عقلی برای اثبات آنها وجود ندارد.

سپس روش حکماء الهی را یاد کرده که بعالم برزخ و مثال معتقدند و فرشته و پری و دیو و غول از این عالمند و برخی گفتار در باره آن گذشته.

## 2] در حقیقت ابلیس]

2- اصحاب ما و هم مخالفان اختلاف دارند که ابلیس فرشته بوده یا پری؟

بیشتر متکلمین از ما و دیگران گفتند فرشته نبوده و اخبار آن گذشت، شیخ مفید در کتاب مقالات خود گفته: ابلیس بالخصوص پری بوده و فرشته نیست و نبوده و خدا تعالی فرموده «جز ابلیس که پری بوده 51- الکهف» و اخبار بدین معنا از ائمه هدی علیه السلام متواتر است و آن عقیده امامیه است و بسیاری از معتزله و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 225

اصحاب حدیث- پایان.

و گروهی از متکلمین گفتند شیطان فرشته بوده و شیخ الطائفه ما طوسی هم در تبیان آن را بر گزیده و گفته از امام ششم علیه السلام روایت شده و ظاهر تفاسیر ما است و سپس گفته معتقدین باینکه فرشته بوده اختلاف دارند که چکاره بوده؟

برخی او را دربان بهشت دانسته و برخی پادشاه آسمان دنیا و حکمران زمین و برخی گفتند میان آسمان و زمین وسوسه میکرده و تدبیر مینموده (تبیان 1: 150) و دلیل آنها که او را پری دانند چند وجه است، یک: قول خدا تعالی «جز ابلیس که بود پری و نافرمان خدا شد» گفتند: هر جا لفظ جن آید باید همان جنس معروف مقصود باشد که در قرآن برابر آدمی آمده و از آن دو جواب گفتند نخست اینکه معنی **کان من الجن**: صار من الجن است یعنی از پریان شد نه اینکه از آنها بود چنانچه **کان من الکافرین** در وصف او یعنی از کافران گردید نه اینکه کافر بود، اخفش و جمعی از لغویان این را گفته‌اند.

دوم: اینکه ابلیس از یک رده فرشته بود که آنها را جن میخواندند از این رو که دربانان بهشت بودند یا برای اینکه بدید نمی‌آمدند و گواه از قول اعشی آوردند در وصف سلیمان علیه السلام که:

**مسخر کرده بود از جن ملائکه نه تن**                      **در خدمت او ایستاده و بی‌مزد کار میکردند**

و جواب یکم مردود است باینکه خلاف ظاهر است و نیاز بدلیل دارد:

دوم: قول خدا تعالی «نافرمانی نکنند خدا را هر چه فرمانشان دهد و انجام دهند آنچه فرمان دارند، 9-التحریم» که نافرمانی را از فرشته‌ها بکلی نفی کرده و باید ابلیس فرشته نباشد.

و جواب دادند که این آیه در وصف فرشته‌های خازن دوزخ است نه هر فرشته چه که خدا پیش از آن فرموده «بر آنند فرشته‌های سخت و تند الخ، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 226

معصوم بودن آنها معصومی همه را بایست نیست و این مردود است باینکه دلائل عصمت فرشته‌ها بسیارند و بسیاری از آنها گذشتند.

سوم: اینکه ابلیس فرزند دارد و نژاد که خدا فرموده «آیا برگیرید او را و نژادش را دوستانی در برابر من با اینکه آنان دشمنان شمایند، 51-الکهف» و فرشته نژاد ندارد چون ماده ندارد که خدا کفار را طعن زده و فرموده «و میدارند فرشته‌ها که بنده‌های خدایند ماده‌ها 15-الزخرف» و فرزند همانا از نر و ماده است.

و ممکن است جواب گفت: که اگر بپذیریم آیه بطور کلی نفی اناث کند نداشتن ماده دلیل نداشتن فرزند نشود، زیرا شیاطین هم ماده ندارند و فرزند دارند چنانچه گذشت که فرزندان ابلیس از خود او است که تخم نهد و جوجه آرد.

و شیخ رحمه الله در تبیان گفته: کسی که گوید ابلیس نژاد دارد و فرشته‌ها ندارند و نکاح و تناسل در آنها نیست اعتماد بخبر نامعلومی کرده (تبیان 7: 57) چهارم: فرشته‌ها رسولان خدایند که فرموده: «سازنده فرشته‌ها است رسولان 1- فاطر» و رسولان خدا معصومند که فرموده «خدا داناتر است رسالت خود را در کجا نهد، 124- الانعام» و رسولان خدا چه فرشته و چه آدمی نمی‌شود کافر و گنهکار باشند و جواب گفتند که آیه عموم ندارد چون خدا فرماید «خدا برگزید از فرشته‌ها رسولان و هم از مردم. 75- الحج» در تبیان گفته واژه «من» برای تبعیض است بی‌خلاف و اگر هم چنین نباشد و عموم باشد رواست که ما آن را با «إِلاَّ اِبْلِيسَ» تخصیص دهیم زیرا استثناء منقطع مجاز است و تخصیص هم مجاز و با هم تعارض کنند و از دلالت بیفتند اگر تخصیص مقدم نباشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 227

و استدلال کردند بجدائی جن از فرشته باینکه فرشته روحانیست و مایه آفرینش او نزد برخی هواء و نزد دیگران نور است و خوراک و نوشاک ندارند و جن از آتش آفریده‌اند که خدا تعالی فرموده «و جان را از آن پیش از آتش زلال آفریدیم، 27- الحجر» و در اخبار هم از استنحاء با استخوان و سرگین غدقن شده برای اینکه خوراک جن و دواب آنهاست و جواب دادند بمنع همه مقدمات، در تبیان گفته: اگر دانسته شود که فرشته‌ها خوردن و نوشیدن ندارند دانستن این نتوانیم که ابلیس می‌خورد و مینوشد با اینکه گفتند آنان خوراک را بی‌بوند و نخورند (تبیان شیخ طوسی 7: 57).

و استدلال شده نیز بقول خدا «و روزی که همه را محشور کند وانگه بفرشته‌ها فرماید آیا اینان شما را می‌پرستیدند؟ گویند منزهی تو، سرپرست ما توئی نه آنها بلکه جن را می‌پرستیدند و بیشترشان بدانها مؤمن بودند 30 و 31 سبا، و معارضه شده با قول خدا در آیه دیگر «و ساختند میان او جن پیوند نسب 159- الصافات» زیرا قریش میگفتند فرشته‌ها دختران خدایند و خدا گفته آنها را رد کرد و فرمود «سبحان الله عما یصفون»، 159 الصافات.

و جواب داده شده که آیه بوجه دیگر تفسیر شده یکی آنکه مقصود از آن گفته زناذقه است که خدا و ابلیس برادرند یا اینکه خدا نور و خیر و حیوان سودمند آفرید و ابلیس تاریکی و بدی و حیوان زیانبار، و برخی شیطان را با خدا پرستند و اینست پیوستی که میان خدا و جن ساختند و یکی اینکه گفتند خدا با جن ازدواج کرده و فرشته‌ها پدید شدند.

و آنها که ابلیس را فرشته دانند دو دلیل آرند یکی اینکه خدا تعالی او را از ملائکه استثناء کرده و استثناء یعنی بیرون کردن فردی از جنس که اگر استثناء نبود داخل بود و بنا بر این باید فرشته باشد و جواب دادند که استثناء در اینجا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 228

منقطع است، و آن در کلام عرب مشهور و در قرآن هم مشهور است خدا سبحانه فرموده «نشونند در آن بیهوده و گناه کاری جز گفتن سلام سلام، 26- الواقعة» و فرموده «نخورید مالتان را میان خودتان به بیهوده جز اینکه تجارت باشد

برضای شما 38- النساء» بعلاوه این یک پری بود میان هزارها فرشته و در تعبیر مغلوب آنها شد و از آنها استثناء شد که همه سجده کردند جز او برای اینکه او هم فرمان سجده داشت و باین اعتبار استثناء او رواست و مردود شده که هر دو وجه خلاف اصل باشند و بی ضرورت سخن بدانها تفسیر نشود، و دلائل فرشته نبودنش عموم است و اگر فرشته باشد تخصیص لازم آید و اگر نباشد باید استثناء حمل بر منقطع شود، و تخصیص عموم در قرآن بیش از استثناء منقطع است، و قول ما بهتر است.

و اما اینکه گفتید یک پری میان هزارها فرشته در تعبیر مغلوب است، در صورتی کثیر بر قلیل غالب شود که آن قلیل مورد توجه نباشد و اما اگر اصل و مایه سخن همان قلیل باشد نباید مغلوب کثیر گردد، و این مورد نظر است.

دوم: اینکه اگر ابلیس فرشته نبود فرمان سجده که خطاب بفرشته‌ها است که فرمود: «قلنا للملائکة اسجدوا» شامل او نمیشد تا ترک سجود او سرپیچی و تکبر و گناه باشد، و سزاوار نکوهش و کیفر نبود پس دانستیم که خطاب شامل او است و این دلیل است که فرشته است.

و جواب دادند که اگر چه فرشته نبود ولی میان آنها بزرگ شده و با آنها آمیخته بود و چسبیده و از این رو خطاب او را فرا گرفت بعلاوه بسا که فرمان بخصوصی برای سجده داشته که از قول خدا «ما منعک ألا تسجد إذ أمرتک» فهمیده می‌شود.

و نخست مردود است باینکه آمیختن وی بدانها مایه توجه خطاب بدو نشود چنانچه در جای خودش ثابت شده و دومی باینکه ظاهر قول خدا تعالی «و چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 229

گفتیم بفرشته‌ها سجده کنید برای آدم و سجده کردند جز ابلیس، تا آخر آیه اینست که سرپیچی و نافرمانی همانا بمخالفت این امر بوده نه امر دیگر اینست آنچه گفتند و توان در اینجا گفت ولی ظاهر بیشتر اخبار و آثار فرشته نبودن ابلیس است ولی چون با فرشته‌ها آمیخته بود این خطاب او را فراگرفت و قول خدا که «چون بفرشته‌ها گفتیم» بر پایه تغلیب در تعبیر است که در گفتگو شایع است.

و آنچه کلام شیخ- ره- بدان اشعار دارد که در تبیان گفته: اخباری آمده که ابلیس از فرشته‌ها است ما بدان دست نیافتیم و اگر در بعضی اشعاری باشد نادر است و باید تاویل شود.

- و او- ره- گفته: آنچه از ابن عباس روایت است که فرشته‌ها با جن جنگیدند و ابلیس اسیر شد در خردسالی و با فرشته‌ها بود و با آنها عبادت میکرد و چون فرمان سجده یافتند همه سجده کردند جز او و از این رو خدا فرموده «جز



ابلیس که از جن بود» راستش خبر واحد است و درست نیست، و معروف از ابن عباس اینست که ابلیس فرشته بوده و سرباز زد و تکبر کرد و از کافران شد.

### 3] در مکلف بودن پری و شیطان]

3- خلافی نیست که پری و شیطان مکلفند و کافرانشان در دوزخ معذب و اما مؤمن آنها بهشت میروند یا نه؟ عامه در آن اختلاف دارند و اصحاب ما بر آن ساکتند.

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود 664- آورده که از عالم علیه السلام پرسیدند مؤمنان پری بیبهشت میروند؟ فرمود: نه، ولی خدا آغلهها در بهشت و دوزخ دارد که مؤمنان پری و فاسقان شیعه در آنها باشند.

و خلافی ندارد که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بر آنها مبعوث بوده، و اما بعثت پیغمبران اولو العزم دیگر بر آنان نزد من محقق نیست گرچه برخی اخبار اشاره دارد که بر آنان مبعوث بودند، و برای اتمام حجت بر آنها ناچار باید پیغمبری از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 230

خود داشته باشند یا از بشر و گذشت که پیغمبری از خود آنها بنام یوسف بر آنها مبعوث شده، و سخن طبرسی - ره - و اقوالی که در این باره گفته یاد کردیم.

4- در آنچه مخالفان در اینجا ذکر کردند و روایاتی که در این باره آوردند و در خواص پریان و انواع و احکامشان دمیری در کتاب حیاة الحیوان گوید:

پریان جسم هوائی باشند و نتوانند باشکال مختلفه در آیند دارای خرد و فهمند و نیروی سخن گفتن و کارهای سخت، و جدا از آدمیانند و یکی از آنها را جنی گویند و این نام برای آنست که دیده نشوند طبرانی با سند از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که پری سه دسته است یکی بال دارد و در هوا میپرد، دوم مارانند، سوم بار اندازند و بکوچند، حاکم هم آن را روایت کرده و گفته سندش صحیح است و ابو الدنیا در کتاب مکائد شیطان از پیغمبر آورده که پریان سه دسته‌اند یکی ماران و دیگر کژدمها و خزنده‌های زمین و سوم چون باد در هواء و دسته‌ای از آنها حساب و کیفر دارند، و خدا آدمی را سه دسته آفریده دسته‌ای چون بهائم دلی نفهم دارند و گوشه نشین و چشمی که دید ندارد، دسته‌ای تن آدمی دارند و روح شیطانی و دسته‌ای چون فرشته‌هایند و در سایه خدا در روزی که جز سایه او سایه نیست.

مسلمانان اجماع دارند که پیغمبر به پریان مبعوث است چون بآدمیان، خدا فرموده «این قرآن بمن وحی شده تا شما را بیم دهم و هر کس را رسد 19- الانعام» و به پریان رسیده که خدا فرماید: و چون رو آور کردیم بتو چندین پری تا

بشنوند قرآن را الآية 29- الاحقاف» و فرموده «مبارک باد آنکه فرو فرستاد قرآن را بر بنده خود تا باشد بیم ده جهانیان، 1: الفرقان» و فرمود: «نفرستادیم تو را جز رحمت برای همه جهانیان، 107- الأنبياء» و «نفرستادیم تو را جز برای همه مردم 28 سباء» و جوهری گفته ناس بسا از آدمی و پری باشد، و خدا خطاب بدو گروه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 231

فرموده »

### بکدام از نعمتهای پروردگارتان

### البته فراغت یابیم برای شما ای ثقلان

تکذیب کنید، 41 و 42 الرحمن» و ثقلان پری و آدمی است که زمین را سنگین دارند یا دوش خود را از گناه سنگین دارند، و فرمود: «و برای هر که بترسد از مقام پروردگارش دو بهشت است، 46- الرحمن» از این رو گفتند پریان مقربان و ابرار دارند مانند آدمیان.

و ابو حنیفه و لیث خلاف کرده‌اند و گفتند: ثواب مؤمن پری اینست که عذاب نکشد و بیشتر بر خلاف آنهایند تا برسد به ابو یوسف و محمد و ابو حنیفه و لیث دلیلی ندارند جز قول خدا «تا پناه دهد شما را از عذابی دردناک: 31- الاحقاف» و قول او «هر که ایمان آورد پروردگارش نترسد از کاستی و عذاب، 13- الجن» که در این دو آیه برای مؤمن جن جز نجات از عذاب نویدی ندارد.

و دو جواب دارد یکم اینکه بیان ثواب نشده نه اینکه ثواب بهشت ندارند.

دوم اینکه این گفته از جن نقل شده و روا است که آنان جز همین را نفهمیده بودند و ثوابی که خدا برایشان آماده کرده نمیدانستند و گفتند: بهشت که بروند همراه آدمیان نیستند و در حومه بهشت جا دارند.

و در حدیث ابن عباس است که همه آفریده چهار دسته‌اند یکی همه در بهشت چون فرشته‌ها و دیگری همه در دوزخ چون دیوها و سوم در بهشت و دوزخ هر دو چون پری و آدمی که ثواب و کیفر دارند، و در حدیث غرابتی هست از نظر اینکه ثواب فرشته‌ها بهشت نیست.

و احمد دینوری حدیث غریبی از مجاهد روایت کرده که پرسش شد از مؤمنان جن که بهشت روند؟ گفت روند ولی نه بخورند و نه بیاشامند بلکه تسبیح و تقدیس بدانها الهام شود و از آن لذت خوردن و نوشیدن برند و احادیثی دلالت بر عموم بعثت دارند.

1- روایت مسلم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بمن سخنان جامع داده شده و بهمه مردم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 232

فرستاده شدم، و در آنست از حدیث جابر که مبعوث شدم بهر سرخ و سیاه.

و در آنست از ابن مسعود که ما یک شب بهمراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و او را گم کردیم و در وادیه‌ها و دره‌ها او را جستجو کردیم، گفتیم پریده یا او را ربوند و شب بد گذرانیدیم و صبح از سوی کوه حراء آمد، گفتیم یا رسول الله تو را گم کردیم و جستیم و نیافتیم و بد شبی گذرانیدیم، فرمود: دعوت کنی از پریان آمد و با او رفتیم و قرآن برایشان خواندم و ما را سر بنه آنها برد و اثر آتش آنها بجا بود، و از آن حضرت توشه خواستند، فرمود: استخوان هر چه بر آن نام خدا برده شده از آن شما است که بدست شما رسد با گوشت هر چه فراوان، هر پیشکلی علوفه چهارپایان شما است، فرمود: با آنها استنجاء نکنید که خوراک برادران پری شمایند.

طبرانی بسند حسن از زبیر بن عوام روایت کرده که رسول خدا نماز بامداد را با ما در مسجد مدینه خواند و چون رو گردانید فرمود: امشب کدام شما با من می‌آید بمهمانی پریان؟ همه خاموش شدند و کسی از آنها سخنی نگفت و سه بار آن را فرمود، و در راه خود بمن رسید و دست مرا کشید و من با او رفتم تا همه کوههای مدینه از ما دور شدند و بزمین لختی رسیدیم، و ناگاه مردان درازی بودند چون نیزه‌ها جامه‌هاشان را از میان دو پاشان بالا زده بودند چون آنها را دیدم لرزی مرا گرفت که دو پایم بزمین بند نمیشد از ترس، و چون نزدیک آنها رسیدیم رسول خدا با انگشت بزرگ پایش خطی بر زمین کشید و فرمود: در میانش بنشینم و چون نشستم هر هراسی از من برفت و او میان من و آنها بماند و قرآنی بلند بخواند تا سپیده دمید سپس رو کرد تا بمن گذشت و فرمود بمن برس- و من با او راه رفتم و پر دور نشده بودیم که بمن رو کرد و فرمود:

نگاه کن آنجا که آنها بودند کسی را میبینی از آنها؟ گفتم: یا رسول الله سیاهی بسیار است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 233

رسول خدا سر بروی زمین خم کرد و استخوانی با سرگینی بهم برآورد و بدانها پرتاب کرد و سپس فرمود: اینان وفد پریان نصیبین بودند، و از من توشه خواستند و من هر استخوان و سرگین را بدانها وانهادم.

زبیر گفت: برای کسی روا نیست که با استخوان و یا سرگین خود را پاک کند سپس از ابن مسعود روایت کرده که شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بدنبال خود کشاند و فرمود: چند تن از پریان بشماره 15 کس که برادر و عموزاده‌اند امشب می‌آیند و من بر آنها قرآن میخوانم، من با او بجائی که خواست رفتم و مرا در میان خطی نشانند و فرمود: مبادا از آن بیرون شوی و شب را گذراندم تا سحرگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و استخوان حائل و سرگین و استخوان کاسه سری بدست داشت و فرمود: چون قضای حاجت کنی مبادا با اینها خود را پاک کنی، گفت:

چون بامداد شد رفتم از آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود خبری بگیرم و رفتم و 70 شتر را دیدم.

و در کتاب خبر البشر از ابن مسعود آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه فرمود: کدام شما دوست دارد امشب در کار پریان حاضر باشد من با او رفتم تا چون بالاترین زمین مکه رسیدیم برایم خطی کشید و رفت تا ایستاد و قرآن را آغاز کرد و سیاهی بسیاری او را در میان گرفتند و پرده شدند میان من و او تا که آوازش نشنودم، وانگه چون تیکه‌های ابر رفتند و پاشیدند تا اندکی از آنها ماندند.

سپس پیغمبر آمد و فرمود: آن گروه مانده چه کردند؟ گفتم: آنها اینانند یا رسول الله و یک استخوان و سرگینی برگرفت و بآنها داد، و غدقن کرد که کسی با استخوان یا سرگین خود را پاک کند، در سند این حدیث ضعفی هست و در آنست از بلال بن حارث که ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله در سفری منزل کردیم در عرج و من بسوی آن حضرت رفتم و چون نزدیک شدم جنجال و ستیزه‌ای شنیدم از مردانی که تیزتر از زبان آنها نشنیده بودم، و ایستادم تا پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و میخندید،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 234

و فرمود: مسلمانانی از پریان و مشرکانی از آنها نزد من بمحاکمه آمدند و درخواست کردند که بآنها مسکن بدهم و مسلمانان را در سر تپه‌ها جا دادم و مشرکان را در فرود وادیها.

و از ابن عباس روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله با دسته‌ای از یارانش رفتند بمقصد سوق عکاظ در حالی که دیوها از خبرگیری از آسمان باز داشته شده بودند و نزد قوم خود آمده و گفتند ما را از آسمان باز داشتند و بما تیر شهاب زدند، گفتند: سببی دارد که رخ داده بروید در شرق و مغرب زمین تا چه خبر است؟

و آن دسته که بسوی تهامه آمده بودند به پیغمبر صلی الله علیه و آله برخوردند و یارانش که در نخله بودند و قصد داشتند بسوی عکاظ بروند و او با اصحاب خود نماز بامداد میخواندند، و چون قرآن را شنیدند خاموش شدند و گوش دادند و گفتند همین است که ما را از آسمان جدا کرده و برگشتند نزد قوم خود و گفتند «و راستی که ما قرآن شگفتی شنیدیم» تا دو آیه - 1 و 2- الجن و اینکه ابن عباس ذکر کرده نخست پیشامد پریان با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، و پیغمبر در آنگاه آنها را ندید و همانا وضع آنها بوحی بوی گزارش شد.

شافعی و بیهقی روایت کردند که مردی از انصار بیرون آمد تا نماز خفتن خواند و پریان او را اسیر کردند و سالها مفقود بود تا زنش شوهر کرد و آنکه بمدینه برگشت و عمر از او پرسش کرد و گفت که پریان مرا ربودند و روزگار درازی نزد آنها بودم و پریان مؤمنی با آنها جنگیدند و بر آنها پیروز شدند و از آنها اسیرانی گرفتند و من میان آنها بودم، گفتند ما تو را مرد مسلمانی میبینیم و برای ما اسیر گرفتن تو روا نیست و مرا آزاد کردند و مخیر کردند میان آنها باماتم یا نزد خاندانم برگردم و من برگشتن را برگزیدم، و مرا بمدینه آوردند.

عمر گفت: خوراک آنها چه بود؟ گفت: باقلا و هر چه بنام خدا کشته شود و ذبح گردد، گفت: نوشابه آنها چه بود؟ گفت: کف آب که از آن برآید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 235

و گفتند: گیاهی که ببرند و بکنند، و گفتند: هر ظرف آب روباز نوشابه آنها است، و ابن عطیه دعوی اجماع کرده که جن متعبد بشریعت اسلامند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث است بر ثقلین.

اگر گویند: در صورتی که همه احکام بایست آنها بود باید نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد کنند و آنها را یاد بگیرند و نقل نشده که جز دو بار در مکه نزد او آمده باشند و بیشتر احکام شریعت پس از آن مقرر شده.

گوئیم: نقل نشدن دلیل نیست که نزد آن حضرت نیامدند و سخن او را نشنیدند بی آنکه مؤمنان آنها را دیده باشند، و بسا پیغمبر آنها را دیده و یارانش ندیدند زیرا خدا از سرور پریان گوید او و تیره او شما را بینند از آنجا که شما آنها را نبینید، و بسا او به نیروی خدا داد آنها را دیده و بسا که یکی از صحابه هم آنها را در برخی حالات دیده باشند مانند ابو هریره که دید شیطان از زکاة ماه رمضان دزدی میکند و بخاری آن را روایت کرد اگر بگوئی: پس چه گوئی در گفته برخی معتزله که منکر وجود جن باشند؟

گوئیم این عجیب است زیرا وجود جن ثابت است برای هر که قرآن را باور دارد که بوجود آنان گویا است و بخاری و مسلم و نسائی هم از ابی هریره روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دیشب یک عفریتی از جن بمن تف کرد و میخواست نماز را ببرد و من گلوی او را گرفتم و خواستم او را به یکی از ستونهای مسجد ببندم و بیاد گفته برادرم سلیمان علیه السلام آمدم که در شهر مدینه پریانی باشند که مسلمانند.

و فرمود: بنگ مؤذن را نشنود پری و نه آدمی و نه چیزی جز گواه او باشند روز قیامت و مسلم از ابن مسعود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بسا هیچ کدام نباشند جز آنکه همزاد او از جن بدو گماشته است گفتند: و بشما هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 236

یا رسول الله؟ فرمود: بمن هم جز اینکه خدایم یاری داده و او تسلیم شده و جز به نیکی و انذار (و من از او در سلامت) و امت اتفاق دارند که پیغمبر از شیطان معصوم است و همانا مقصود بر حذر داشتن دیگرانست از فتنه همزاد و وسوسه و اغوای او، و بما آگهی داده که او همراه ما است تا از او خود را نگهداریم بحسب امکان، احادیث در وجود جن و شیطان

بی‌شمار است، و هم اشعار و اخبار عرب در باره آن، و نزاع در آن مکابره در باره امریست که بتواتر دانسته شده، و آن چیزی است که عقل محال نداند و حس دروغ نشمارد، و برای همین تکلیف دارند.

و مشهور است که چون مردم با سعد بن عبادہ بیعت نکردند و با ابی بکر بیعت کردند و او بشام رفت و در حوران ماند تا در سال 15 مرد، و اختلاف نیست که او را مرده در جایگاه غسلش یافتند در حوران و مرگش را ندانستند تا شنیدند هاتفی میگوید:

کشتیم سید خزر ج سعد بن عبادہ را\* دو تیر باو پرتاب کردیم که بدلش جا کردند بی‌خطا آن روز را حفظ کردند و یافتند همان روز مرگ او بوده در صحیح مسلم است که او در بدر حاضر بود و از حجاج بن علاط سلمی روایت است که با کاروانی بمکه می‌آمد و در یک وادی پر هراس و ترس شب آنها را گرفت، کاروانیها باو گفتند برخیز برای خودت و یارانت امان بخواه، و او خواب را وانهاد و بگرد کاروان میگردید و میگفت:

پناه دهم خود و یارانم را از هر جنی در این دره تا من و کاروانم سالم برگردیم.

و شنید یکی میگوید «یا معشر الجن و الإنس إن استطعتم أن تنفذوا من

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 237

**أقطار السماوات والأرض**» تا آخر آیه 33- الرحمن» و چون بمکه رسید آنچه شنیده بود بکفار قریش گزارش داد، گفتند تو از دین خود بدر آمدی ای ابا کلاب این سخن را محمد پندارد که بر او نازل شده، گفت بخدا من و همراهانم آن را شنیدیم سپس مسلمان شد و خوب مسلمانی شد و بمدینه کوچ کرد، و در آنجا مسجدی ساخت که بنام او معروف است.

و از شافعی نقل شده که هر مسلمانی بگوید پری را دیده گواهی او را نپذیریم چون خدا تعالی فرماید «راستی او و تیره‌اش بینند شما را از آنجا که آنها را نبینید» جز اینکه مدعی آن پیغمبر باشد، و ابن سعد طبرانی، حافظ و ابو موسی و جز او، عمرو بن جابر جنی را از صحابه شمرند و بسندهای خود از صفوان بن معطل سلمی روایت کردند که گفت برای حج بیرون شدیم و چون به عرج رسیدیم ناگاه ماری دیدیم پریشانست و درنگی نشد که مرد، و یکی از ما پارچه‌ای درآورد و آن را در آن پیچید و برایش گودالی کند و آن را بخاک سپرد و ما بمکه آمدیم و در مسجد الحرام مردی نزد ما آمد و گفت: کدامتان عمرو بن جابر را بخاک سپردید؟ گفتیم: او را نشناسیم، گفت: کدام شما آن مار را بخاک سپرد، گفتند: این، گفت خدایت جزای خیر دهاد او آخرین نه تنی بود از پریان که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن شنیده بودند، و حاکم هم در مستدرک همچنانش روایت کرده.

و از یک تابعی حکایت است که ماری در چادرش در آمد که از تشنگی له‌له میزد و او را آب داد و آنکه مرد و او را بخاک سپرد و شب نزد او کسی آمده و باو سلام کرد و تشکر کرد و گفت: این مار مرد خوبی بود از پریان نصیبین بنام زوبعه.

گفته: در فضائل عمر بن عبد العزیز بما رسیده که در بیابانی میرفت و بمار مرده‌ای برخورد و آن را با زیادی عبایش کفن کرد و بخاک سپرد و ناگاه کسی میگفت: ای سرق، گواهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم بتو میفرمود: تو در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 238

بیابانی بمیری و مرد خوبی تو را کفن کند و بخاک سپارد، گفت: خدایت رحمت کند تو کیستی؟ پاسخ داد از پریان که قرآن از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم و از آنها نمانده جز من و همین که مرده است.

و از عمار بن یاسر روایت شده که بهمراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با آدمی و پری جنگیدم و از جنگ با پریش پرسیدند گفت رسول خدایم صلی الله علیه و آله فرستاد از چاهی آب بیاورم، و شیطان را در صورت خودش دیدم تا با من جنگید و او را بخاک افکندم و با حربه یا سنگی بینی او را خون آوردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بیارانش فرمود: عمار در سر چاه بشیطان برخورد و با او جنگیده، و چون برگشتم از من پرسید و باو گزارش دادم.

و ابو هریره پر میگفت: که خدا عمار بن یاسر را بزبان پیغمبرش از شیطان پناه داده، و این است که بخاری بدان اشاره کرده بروایت از ابراهیم نخعی که علقمه بشام رفت و چون بمسجد درآمد گفت بارخدایا بمن همنشین خوبی روزی کن و نزد ابی درداء نشست.

ابو درداء گفتش تو از کیستی؟ گفت: از اهل کوفه گفت: آیا میان شما نیست یا از شما نیست داننده رازها که جز خود او نداند یعنی حدیقه؟ گفتم: چرا گفت از شما نیست آنکه خدایش بزبان پیغمبرش از شیطان پناه داده یعنی عمار گفتم: چرا، گفت آیا در شما و یا از شما نیست صاحب مسواک و یا دست برنجن (و یا پشتی خ ب) گفتم: چرا، گفت: عبد الله چگونه میخواند «و اللیل إذا یغشی و النهار إذا تجلی» را؟ گفتم باو الذکر و الانثی - الحدیث و در کتاب خبر البشر است که چند تن از شاگردان عبد الله بن مسعود برای حج بیرون شدند و چون در راه بودند ناگاه مار سپیدی دیدند میروند و بوی مشک میدهد، گوید بهمراهانم گفتم شما بروید که من نروم تا بدانم کار این مار بکجا کشد؟ درنگی نشد که مرد و برای بوی مشکی که داشت او را خوب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 239

دانستم و او را در پارچه‌ای پیچیدم و از راه دور کردم و شامگاه بیارام رسیدم گفت: بخدا من نشسته بودم که چهار زن از سوی باختر پیش آمدند و یکیشان گفت: کدام شما عمرو را بخاک سپرده، گفتیم: عمرو کیست؟ گفت:

کدام آن مار را بخاک سپرده؟ گفتم: من، گفت بخدا روزه‌دار و شب‌زنده داری را بخاک سپردی که بما انزل الله ایمان داشت، و البته به پیغمبر شما ایمان داشت و وصف او را چهار صد سال پیش از بعثت از آسمان شنیده بود گوید خدا را سپاس گفتیم و حج کردیم و به عمر گذر کردیم و گزارش مار را بدو دادیم، گفت: راست گفتی شنیدم رسول خدا در باره او این را فرمود:

و در آنست از ابن عمر که من نزد عثمان بودم و مردی نزد او آمد و گفت داستان شگفتی برایت نگویم؟ گفت: چرا گفت: در این میان که در بیابانی بودم دو دسته دیدم که بهم زدند و چون از هم جدا شدند بلشگر گاهشان رفتم و دیدم مار فراوانی در آنست که مانند آنها را هرگز ندیده بودم و از یک مار زرد باریک بوی مشک یافتم و گمان خوبی بدو بردم و او را در عمامه‌ام پیچیدم و بخاک سپردم؛ و چون راه میرفتم یکی فریاد زد خدایت رهنماید، این دو تیره پری بودند که میان آنها جنگ شد و آن ماری که بخاک سپردی شهید شد و او از آنها بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی را شنیده بودند.

و در آنست که فاطمه دختر نعمان از بنی نجار گفت: مرا همزادی بود از پریان و هر گاه در خانه‌ای در آمدم هجوم می‌آورد بمن، یک روز آمد و بر دیوار نشست و کاری که میکرد نکرد، گفتم: تو را چه شده که کار خود را چنانچه میکردی نمیکنی؟ گفت: امروز پیغمبری آمد که زنا را حرام کرده و از ابو یعلی مصیصی روایت است که بطرطوس رفتم و بمن گفتند در اینجا زنیست بنام نهوس که پری دیده پریانی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتند، نزد او رفتم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 240

زنی دیدم بیشت خوابیده گفتم از پریانی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند دیدی؟ گفت آری، علیه بن سمحج که رسول خدایش عبد الله نامید برایم باز گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر هر بیماری یس خوانند و بمیرد سیراب مرده و سیراب بگور رفته و در قیامت سیراب محشور شود.

در اسد الغابه است از انس بن مالک که با رسول خدا صلی الله علیه و آله از کوههای مکه بیرون شدیم و ناگاه شیخی تکیه بر عصا پیش آمد و پیغمبر فرمود: راه رفتن و آهنگ جن داری؟ گفت: آری، فرمود: از کدام پریانی؟ گفت: من هامة بن هیم - یا ابی هیم - بن لاقیس بن ابلیسم، فرمود: میان تو و او جز دو پدر فاصله ندانم، گفت: آری فرمود: چند سال داری؟ گفت: همه عمر دنیا جز اندکی از آن، در آن شبها که قایل هابیل را کشت پسر بچه‌ای چند ساله بودم و بر بلندیاها برمی‌آمدم و بمردم سرکشی میکردم، فرمود: بدکاری میکردی.

گفت یا رسول الله سرزنش مکن که من از مؤمنان بنوحم و بدست او توبه کردم، و من او را بنفرین بر قومش سرزنش کردم و گریست و مرا گریاند و گفت بخدا که من از پشیمانهایم، و پناه برم بخدا که از نادانها باشم، هود را دیدار کردم و باو ایمان آوردم، ابراهیم را دیدار کردم و با او بآتش رفتم چون در آتش افکندند، با یوسف بتک چاه رفتم و بر او پیشی



جستم، با شعیب و با موسی بودم، عیسی بن مریم را دیدار کردم و بمن فرمود: اگر محمد را دیدی از منش سلام برسان، من پیامش بتو رساندم و بتو گرویدم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر تو و بر عیسی درود ای هامة چه حاجتی داری؟

موسی بمن تورات آموخت، عیسی انجیل و شما قرآن بمن بیاموزید و قرآن را باو آموخت.

و در روایتی ده سوره قرآن را باو آموخت رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و جز مرگش را بما نداد و ما او را جز زنده ندانیم و خدا داناتر است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 241

و در آنست که عمر بن خطاب روزی بابن عباس گفت: حدیثی بمن باز گو که شگفتم آرد و خوشم آید گفت: خریم بن فاتک اسدی بمن باز گفت: روزی در زمان جاهلیت بدنبال شتر گمشده خود بیرون شد و آن را در ابرق الغراف جست، و این نامش دادند چون نوای پریان در آن شنیده شود، گوید: زانو بندش بستم و یک دست او را بالش کردم و گفتم پناه ببرزک این مکان یا این وادی- در روایت دیگر به کبیر است- ناگاه هاتفی آواز داد و میسرود.

بخدای ذو الجلال پناه بر\* که حرام و حلال فرود آرد خدا را یگانه شناس و باک مدار\* از هراس پریان و هیچ هراس من گفتم:

ای خواننده این چه خیال افکنی است\* آیا رهنمائی است از تو یا گمراه کردنست گفت:

اینست رسول خدا صاحب خیرات\* که یاسین آورده و حامیمات و سوره های دیگر مفصل باشند\* بیهشت و نجات دعوت میکند بنماز و روزه فرمان میدهد\* و از کارهای بد و زشت مردم را باز میدارد گوید: گفتم: تو کیستی؟ خدایت رحمت کند؟ گفت، من مالک پسر مالک رسول خدا مرا فرستاده است پریان اهل نجد گفتم: اگر کسی این شتران مرا ننگه می داشت میرفتم و باو ایمان می آوردم، گفت من آنان را ننگه می دارم و سالم بکسان تو میرسانم ان شاء الله و سوار یکی از آنها شدم تا نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم مدینه و روز جمعه هنگام نماز بمردم رسیدم و شترم را خواباندم ناگاه ابو ذر نزد من بیرون شد و بمن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید در آی، در آمدم چون مرا دید فرمود: آن شیخ که ضامن شد شترهایت را بخاندانت رساند چه کرد؟ بدان که آنها را سالم بخاندانت رساند، گفتم: رحمه الله، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، رحمه الله و مسلمان شد و خوب مسلمانی شد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 242

و در مسند دارمی از عبد الله بن مسعود است که یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با یک پری کشتی گرفت و او را بزمین زد و باو گفت تو را لاغر و استخوانی بینم و گویا ذراعت ذراع سگی است، شما گروه پریان همه چنین هستید یا تو در میانشان چینی؟

گفت: نه بخدا من میان آنها گوشتین و فربه‌ام، بار دیگر با من کشتی بگیر و اگرم بزمین زدی بتو چیزی آموزم که سودت دهد، گفت: بسیار خوب، و با او باز کشتی گرفت و بزمینش زد و پری باو گفت: آیه الکرسی میخوانی؟ گفت: آری، گفت آن را در هیچ خانه‌ای نخوانی جز اینکه شیطان از آن بیرون جهد و چون خر تیز دهد و بدان تا بامداد باز نگردد.

دمیری گفته با چهل کس نماز جمعه را میتوان بر پا داشت خواه پری باشند و خواه آدمی و خواه از هر دو جنس قمولی گفته: در مناقب شافعی نقل است که میگفت: هر عادل که پندارد جن بیند گواهیش مردود است و باید تعزیر شود چون خلاف قول خدا تعالی است که فرماید «راستی او و تیره‌اش شما را بینند از آنجا که شما آنها را نبینید، مگر معتقد بدان پیغمبر باشد، و گفتار او حمل شده بدعوی دیدار جن بصورت اصلی او و قول قمولی حمل شده بدیدار پریان بصورت آدمیزاده مشهور است که همه پریان نژاد ابلیسند و آن را دلیل دانند که او از فرشته‌ها نیست، زیرا فرشته نژاد نیارد چون ماده ندارد، و گفتند: پری جنس عام است و ابلیس یکی از آنها است، و شک ندارد که آنان نژاد دارند بنص قرآن، هر پری کافری را شیطان گویند.

و در حدیث است که چون خدا خواست برای ابلیس نژادی باشد و همسری او را بخشم آورد و تیکه‌ای آتش از او پرید و زنش را از آن آفرید.

ابن خلکان در تاریخش در شرح حال شعبی نقل کرده که گفت: روزی نشسته بودم و شتر داری آمد و خمره‌ای با خود داشت و آن را وا گذاشت و نزد من آمد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 243

و گفت: تو شعبی هستی گفتم. آری، گفت: بمن بگو ابلیس زن داشت گفتم: من در عروسی آنها نبودم، گوید: سپس بیاد آوردم قول خدا تعالی را «أفتتخذونه و ذریته أولیاء من دونی»، و گفت نژاد بی‌زن نشود گفتم: آری و خمره‌اش را برداشت و رفت و گوید دیدمش که مرا مرا می‌آزمود.

و روایت است که خدا تعالی بابلیس فرمود، فرزندی بآدم ندهم جز مانندش برایت بر آورم، و هر آدمیزاده همزاد شیطانی دارد گفتند: شیاطین نر و ماده دارند و زاد و ولد و خود ابلیس خدا تعالی بر ران راستش ذکری آفریده و بر چپ فرجی و با این آن را بگاید و هر روز ده تخم نهد.

مجاهد گفته: از فرزندان ابلیس لاقیس است و ولهان که گماشته بر طهارت و نماز، و اهفاف و در بیابانها است، و مره که بدو کنیه دارد، زلنبور که گماشته بازارها است و لغو و سوگند دروغ و ستایش کالا را جلوه دهد، و بشر، گماشته بر مصیبت است و وادارد به خراشیدن چهره و سیلی زدن و گریبان دریدن ابیض که پیغمبران را وسوسه کند، اعور گماشته بر زنا است در آلت مرد و کفل زن باد دمد.

داسم که چون مردی بی‌سلام و بردن نام خدا در خانه خود درآید او بهمراهش درآید و میان او و خاندانش ستیزه بر پا کند و اگر بخورد بی‌بسم الله همخور او باشد و چون مردی بخانه‌اش در آمد و سلام نکرد و نام خدا نبرد و بدی دید باید بگوید:

داسم، داسم اعوذ بالله منه مطرش، گماشته بر نشر اخبار دروغ و بی‌اصل است در میان مردم، و اقبض (اقبض خ ب) که مادرشان طربه است، نقاش گفته: بلکه او دایه آنها است، و گفتند 30 تخم گذاشت 10 در خاور 10 در باختر، 10 در میان زمین و از هر تخم یک جنس شیطان بر آمد چون عفريت، غول، قطاربه، جان، و نامهای گوناگون و همه دشمنان آدمیزاده‌اند که خدا فرموده «آیا برگیرید او را و نژادش دوستان با اینکه آنان دشمن شمايند، 51- الکهف» مگر مؤمنان آنها و کنیه ابلیس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 244

ابو مره است.

علماء اختلاف دارند که ابلیس از فرشته‌ها است از گروهی بنام جن یا اصلا فرشته نیست و هم در اینکه نام ابلیس عربی است یا عجمی، ابن عباس، ابن مسعود ابن مسیب، قتاده، ابن جریج، زجاج و ابن انباری گفتند ابلیس فرشته‌ایست از طائفه‌ای که آنان را جن گویند، و نام او در عبرانی عزازیل است و در عربی حارث، و از دربانان بهشت بود و سرور فرشته‌های آسمان دنیا و پادشاه آن و پادشاه زمین و از همه فرشته‌ها کوشاتر و داناتر بود، و میان آسمان تا زمین را اداره میکرد، پناه بخدا از رانده شدن او.

گفتند: اینکه خدا فرموده از جن بود یعنی از گروه فرشته‌ها بنام جن، ابن جبیر و حسن گفتند: یک چشم بهمزدن هم فرشته نبوده و او ریشه پریانست چنانچه آدم ریشه آدمیان، عبد الرحمن بن زید و شهر بن حوشب گفتند: از پریانی بود که فرشته‌ها بر آنها پیروز شدند و یکی از آنها او را اسیر گرفت و با آسمان برد بیشتر اهل لغت و تفسیر گفتند: ابلیس نام او شد برای اینکه از رحمت خدا سخت نومید شد، و درست آنست که امام نووی و جز او از ائمه اعلام گفتند که او فرشته است و ابلیس نامی است عجمی و استثناء در آیه متصل است زیرا گفته نشده که جز فرشته فرمان سجده داشتند، و اصل در استثناء اینست که از جنسی مستثنی منه باشد.

قاضی عیاض گفته: بیشتر بر آنند که او پدر پریانست چنانچه آدم پدر بشر است، و استثناء از جز جنس در سخن عرب شایع و فراوانست، خدا فرموده «علمی نداشتند جز پیروی گمان» و درست و گزیده همانست که از نووی و هم قولان او گذشت، و از محمد بن کعب قرظی است که جن مؤمن باشند و شیطان کافر و اصل آنها یکی است.

و از وهب بن منبه پرسیدند جن چه باشند؟ و آیا بخورند و بنوشند و ازدواج

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 245

کنند؟ گفت، چند جنسند، و پاک و خالص آنها از باد است نه بخورند و نه بنوشند و نه در دنیا بمیرند و نه زایش دارند و اجناسی دارند که میخورند و مینوشند و ازدواج دارند چون سعلا، غول، قطارب و مانند آنها.

قرافی گفته، مردم همه ابلیس را کافر دانند بر سر داستان او با آدم علیه السلام و دلیل کفرش سجده نکردن او نیست و گر نه باید بهر که سجده فرمودند و نکرد کافر باشد و چنین نیست، و کفرش برای حسد بردن بر آدم نسبت بمقام او نیست و گر نه باید هر حسودی کافر باشد و چنین نیست، و کفرش برای نافرمانی و فسق او نیست و گر نه باید هر نافرمان و فاسقی کافر باشد، و این موضوع بر جمعی فقهاء مشکل شده تا چه رسد بدیگران.

و باید دانست که علت کفر او اینست که نسبت ستمکاری بخدا داد و کار ناپسند و این را در ضمن گفته خود «من بهتر از اویم مرا از آتش آفریدی و او را از گل» آشکار کرد، و منظورش بگفته پیشوایان محقق از مفسران و دیگران اینست که واداشتن بزرگ و والا بسجده بر زبون جور است و ستم و اینست وجه کفر او لعنه الله و مسلمانان اتفاق دارند که هر که آن را بخدا تعالی و تنزه بندد کافر است اختلاف دارند که پیش از ابلیس کافری بوده یا نه؟ قولی است که نه و او نخست کافر است و برخی هم گفتند پیش از او کفاری بودند چون پریانی که در زمین بودند پایان آیا کفر ابلیس از نادانی شد یا لجاج بازی اهل سنت دو قول دارند و خلافا نیست که پیش از کفرش خدانشناس بوده، هر که او را از نادانی کافر داند گوید دانش او رفت و خدانشناس شد چون کافر شد و آنکه از لجاج داند گوید کافری خدانشناس بود، ابن عطیه گفته: کفر با ماندن دانش او بعید است جز اینکه بنظر من رواست و نشدنی نیست با خذلان خدا تعالی هر که را خواهد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 246

بیهقی در شرح اسماء حسنی در قول خدا تعالی «**ما كانوا لیؤمنوا إلا أن یشاء الله**، 111- الانعام» از عمر بن ذر آورده که شنیدم عمر بن عبد العزیز میگفت:

اگر خدا میخواست نافرمانی نشود ابلیس را نمی آفرید، و آن را در آیه ای از کتابش بیان کرده و شرح داده و دانش هر که داند و نداند هر که نداند و آن قول خدا تعالی است «نیستید شما بر او آشوبگر. جز کسی که دوزخ گیر شده باشد، 162 و 163- الصافات» وانگه از طریق عمرو بن شعیب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که بابی بکر

فرمود: ای ابا بکر اگر خدا میخواست نافرمانی نشود نمی‌آفرید ابلیس را- پایان- مردی به حسن گفت: ای ابو سعید ابلیس میخواست؟ گفت اگر خواب داشت ما راحت بودیم، مؤمن از او رها نیست جز بتقوی و ترس از خدا تعالی و در احیاء گفته: هر که از یاد خدا غفلت کند گرچه لحظه‌ای باشد در آن لحظه جز شیطان قرینی ندارد خدا فرموده «و هر که از یاد خدا چشم پوشد فراهم سازیم برایش شیطانی که قرین او باشد، 36- الزخرف» آیا بر پریان از خودشان پیغمبری پیش از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شده؟

ضحاک گفته: مبعوث شده بظاهر قول خدا تعالی «ای گروه جن و انس آیا نیامد براتان رسولانی از خودتان، 130- الانعام» و محققان گفتند هرگز رسولی برایشان نیامده، و هرگز پری پیغمبر نشده و همانا رسل خدا از آدمیان بودند و این درست است و مشهور، در جن بیمده بوده، و مقصود آیه از منکم یعنی از یکی دو گروه مانند قول خدا «یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان» با اینکه لؤلؤ و مرجان از شور برآیند نه شیرین. منذر بن سعید بلوطی از قول ابن مسعود گفته: پریانی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخوردند رسولان بر قوم خود بودند، مجاهد، گفته: نذیران از پری باشند و رسولان از آدمی و شک ندارد که پریان در امتهای گذشته مکلف بودند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 247

چنانچه در این امت چه خدا فرموده «آنانند که بر آنها ثابت شد در امتهای گذشته از پری و آدمی که البته آنها زیانکارانند، 18- الاحقاف» و خدا فرموده «و نیافریدم جن و انس را جز برای اینکه عبادت کنندم، 56- الذاریات» گفتند مقصود از آن مؤمنان هر دو گروهند که فرمانبران آنان برای عبادت آفریده شدند، و اشقیاء آفریده نشدند جز برای شقاوت، و مانعی ندارد که از عام خاص اراده شود، و گفته‌اند: یعنی جز برای امر و دعوت بعبادت، و گفتند: یعنی جز برای اینکه مرا یگانه دانند.

اگر گویند چرا همان بجن و انس بس کرد و نام فرشته را نبرد، جواب اینست که برای فراوانی کفار از این دو گروه ولی فرشته‌ها را خدا معصوم آفریده چنانچه گذشت.

اگر گویند چرا در این آیه جن را بر انس پیش داشت؟ جواب اینکه واژه انس سبکتر است و تقدیم واژه سنگین در آغاز سخن سزاوارتر چون سخن گو تازه نفس و نیرومند است.

(فرع) شیخ عماد الدین یکی از موانع ازدواج را اختلاف جنس دانسته و میگوید جائز نیست آدمی زن جنیه بگیرد چون خدا فرموده «و خدا ساخت براتان از خودتان همسرانی تا آرام شما باشند و میان شما دوستی نهاد و رحمت» دوستی جماع است و رحمت فرزند و جمعی از حنابله تصریح بمنع آن کردند در فتاوی سراجیه گفته: روا نیست برای اختلاف جنس، و در قنیه است که از بصری آن را پرسیدند، گفت در حضور دو گواه جائز است و در مسائل ابن حربست که حسن و قتاده

آن را مکروه داشتند و بسندی از ابن لهیعه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرده از ازدواج با پریان و از زید عمی است که بسیار میگفت: بارخدا یا روزیم کن با یک پری ازدواج کنم که هر جا با من باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 248

و ابن عدی بسندی از نعیم بن سالم روایت کرده که نعیم بن سالم مصر آمد و شنیدم میگفت زنی از پریها گرفتم و بدان باز نگردم و در شرح حال سعید بن بشیر بسندی از ابی هریره روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یکی از پدر و مادر بلقیس پری بوده شیخ نجم الدین قمولی گفته: در منع از تزویج اعتراض است زیرا هر دو گروه مکلفند، پیر استادی بمن گفت که با پری ازدواج کرده من گویم: مردی قرآن دان و دانشمند دیدم که با چهار پری یکی پس از دیگری ازدواج کرده بود، ولی میماند سخن در حکم طلاق و لعان و ایلاء و عده و هزینه خوراک و پوشاک و جمع میان آنها و چهار زن جز آنها و آنچه باینها وابسته است و همه مورد تامل است چنانچه پوشیده نیست.

و شیخ الاسلام ذهبی بسندی از عبد السلام که در جواب پرسش از ابن عربی گفت شیخ بد و بسیار دروغگوئی است، گفت: یعنی دروغگو هم هست؟ گفت: آری، یک روز از ازدواج با پری سخن داشتیم و او گفت: پری روح لطیف است و آدمی جسم کثیف و چگونه با هم جمع شوند، سپس مدتی از ما نهان شد و آمد و در سرش شکستی بود و در باره آن از وی پرسیدند، گفت: یک زنی از پریان گرفتم و میان ما اختلاف شد و سرم را شکست، امام ذهبی پس از آن گفت: گمان ندارم ابن عربی این دروغ را ساخته و عمدا گفته باشد و همانا از خرافات ریاضت تراویده است.

فرع - ابو عبید در کتاب اموال و بیهقی از زهری روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از ذبائح جن، و ذبائح جن این بوده که کسی خانه میخریده یا گنج طلا در می آورده و مانند آنها و حیوانی سر میبریده برای دفع بدی و طیره و در جاهلیت میگفتند: چون کسی چنین کند پریان باهل آن زیان ندارند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 249

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را ملغی کرد و از آن نهی کرد.

دمیری گفته: پری وارد خانه ای نشود که در آن اترج باشد، گفته از پیغمبر روایت است که پری بخانه ای در نیاید که در آن اسب عتیق باشد (حیات الحيوان 1: 147-155 - باب جیم در الجن) و گویم: گفته: سعاله بدترین غول است و آن را سعاله هم گویند و سعاله و جمعش سعالی است.

جاحظ گفته: عمرو بن یربوع از سعاله و آدمی متولد شده گفته: ذکر کردند که جرهم فرزند فرشته ها و دختران آدم بوده، گفته: چون فرشته ها گناه میکردند بصورت مردی بزمین فرو می آمدند چنانچه هاروت و ماروت و جرهم از آنها

متولد شدند، گفته: از این قبیل بلقیس ملکه سبا است و هم ذو القرنین که مادرش آدمی و پدرش فرشته بوده، و از این رو چون عمر شنید مردی فریاد میزند، یا ذو القرنین، گفت: نام پیغمبران را تمام کردید و بنام فرشته‌ها بر آمدید- پایان- و حق اینست که فرشته‌ها معصومند از گناه صغیره و کبیره مانند انبیاء علیه السلام چنانچه قاضی عیاض و جز او گفتند و آنچه در باره جرهم و ذی القرنین و بلقیس آورده‌اند ممنوع است و استدلالشان بداستان هاروت و ماروت بی پایه است و ثابت نیست بدان روشی که خواستند بلکه ابن عباس گفته: آنها دو مرد جادوگر بودند در شهر بابل نه دو فرشته.

جاحظ گفته: پندارند زناشوئی و نطفه بندی میان پری و آدمی می‌شود چون خدا فرموده «شرکت کن با آنها در اموال و اولاد، 64-الاسراء» و این روشن است برای اینکه زن پری مردان آدمی را بغش میکشد از روی عشق بخاطر همخوابی و همچنین مردان پری زنان آدمی را؛ و اگر آن نبود مردان بمردان در آویختند و زنان بزنان، خدا فرموده «خونی نکرده آنها را آدمی پیش از آنان و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 250

نه پری، 74-الرحمن» و اگر مردان پری پرده بکارت زنان آدمی را بر نمیداشتند و در طبع آنها نبود خدا چنین نمیفرمود، و گفتند واقواق نتایج برخی گیاهها و جاندارانست.

#### [در استعاذه از غول و شیطان]

سهیلی گفته: سعلاء آنست که در روز خود را بمردم نماید و غول آنکه در شب.

قزوینی گفته، سعلاء یک نوع شیطانست جز غول و بیشتر در نزارها یافت شود و چون آدمی را دستگیر کند او را برقصاند و با او بازی کند مانند گربه با موش گفته بسا گرگ در شب سعلاء را شکار کند و بخورد و چون او را بجنگ آورد فریاد کشد و گوید: مرا دریابید که گرگم میخورد، و بسا گوید: چه کسم رها کند که با من هزار اشرفی است و آن را بگیرد، مردم میدانند که این سخن از سعلاء است و کسی او را رها نکند و گرگش بخورد (حیات الحيوان 2: 14-16- باب سین) و باز دمیری گفته: غول از جنس پری است و شیطان و جادوگر آنها است و جوهری گفته: از سعالی است ... طبرانی و جز او از ابی هریره روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون غول زده شوید فریاد اذان بلند کنید که چون شیطان بنگ آن را شنود پس رود و تیز دهد.

نووی گفته در اذکار: که آن حدیث درستی است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رهنمائی کرده برای جلوگیری از زیانش بذکر خدا و نسائی در آخر سنن کبرای خود از جابر بن عبد الله آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شب روی کنید که زمین در شب نور دیده شود و چون غول زده شدید فریاد اذان کشید.

نووی گفته: و همچنین سزاوار است که اذان نماز دهند چون شیطانی بآدمی رخ دهد برای آنچه مسلم از سهل بن ابی صالح روایت کرده که پدرم مرا به بنی حارثه فرستاد و بهمراه غلام ما بود یا رفیق ما و یک منادی از یک باغی او را بنام فریاد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 251

کرد و آنکه با من بود در آن سر کشید و کسی را ندید، و برای پدرم آن را گفتم و گفتم: اگر میدانستم چنین چیزی برمیخوری تو را نمیفرستادم، ولی چون چنین آوازی شنیدی بانگ نماز بکش که من از ابی هریره شنیدم از رسول خدا باز میگفت که چون بانگ نماز بلند شود شیطان پس می‌رود.

و مسلم از جابر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه عدوی هست، نه طیره، نه غول گفته: جمهور علماء گفتند: عرب میپنداشتند گولها در بیابانهایند و آنها از جنس شیاطینند و خود را بمردم نمایند و رنگارنگ سازند و از راه بگردانند و آنها را نابود کنند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را باطل کرد و دیگران گفتند: منظور حدیث نبودن غول نیست بلکه ابطال عقیده مردم است که غول بهر شکلی در آید و معنی غول نیست، اینست که نتواند کسی را گمراه کند و گواهی حدیث دیگر است که «غول نیست ولی سعالی است» علماء گفتند: سعالی با سین فتحه دار و عین بی نقطه جادوگران پریند.

و از آنست روایت ترمذی و حاکم از ابی ایوب انصاری که گفت مرا انباری بود که در آن خرما بود و غولی بشکل گربه می آمد و از آن برمیداشت و ما از آن به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردیم فرمود: برو چونش دیدی بگو: بسم الله پذیرا شو رسول خدا را، و من او را گرفتم و سوگند خورد که باز نگرده، و رهش کردم، آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودش اسیرت چه کرد؟ گفت سوگند خورد که باز نگرده.

فرمود: دروغ گفته، او بدروغ عادت دارد، باز او را گرفت و گفت تو را رها نکنم تا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برم، گفت: چیزی بیادت آورم، آیه الکرسی بخوان تا شیطان و جز او بتو نزدیک نشود، و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمودش اسیرت چه کرد؟ و بآن حضرت گزارش داد آنچه را گفته بود فرمود: راست گفته با اینکه دروغگو است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 252

ترمذی گفته: حدیث حسن غریبی است، و بخاری هم از ابی هریره مانندش را آورده، و در پایانش میدانی سه شب است با که گفتگو داری ای ابو هریره؟ گفت نه، فرمود صلی الله علیه و آله آن شیطان است.

و بروایت حاکم و ابن حبان از ابی بن کعب است که بنگاه خرما خشک کنی داشت و میبافت کم می شود یک شب پاسبانی کرد و ناگاه بمانند جوان نورسی آمد گوید سلامش دادم و پاسخ داد بمن و گفتم: کیستی دست بمن بده، و دست داد و



ناگاه دست سگی بود و موی سگی داشت، گفتم پری هستی یا آدمی؟ گفت بلکه پری، گفتم: می بینم آفرینش ناتوانی داری، همه پریان چنین باشند؟ گفت پریان دانند که از من محکمر میان آنها نیست.

گفتم: چه تو را واداشت بر آنچه کردی؟ گفت بمن خبر رسید تو مردی هستی که صدقه دادن را دوست داری و خواستم از مالت برده باشم، گفتم: چه پناه دهد ما را از شما؟ گفت: آیه الکرسی بخوان که چون بامداد بخوانی تا شب از ما در امانی و چون شب بخوانی تا بامداد از ما در امانی، گوید: صبح نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و باو گزارش دادم، فرمود: آن خبیث راست گفته و عرب پندارند چون آدمی تنها در بیابان راه رود در صورت آدمی باو نمایان نشود و بدنبال او باشد تا او را از راه بدر برد، و باو نزدیک شود و بصورتهای گوناگون بنظر او آید تا از ترس او را هلاک کند، گویند چون خواهد آدمی را گمراه کند، آتش افروزد تا در بر آن رود و با او چنین کاری کند، گفتند بصورت آدمی است ولی پاهایش مانند الاغ است و سم دارد.

قزوینی گفته: جمعی از صحابه غول را دیدند یکی از آنها عمر است در سفری که پیش از اسلام بشام کرده و او را با شمشیر زده و از ثابت بن جابر فهری هم یاد شده که غول را دیده و شعرهای او را بقافیه یاد کرده (حیات الحيوان 2: 134 137 باب غین).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 253

و نیز دمیری گفته: قطرب پرنده شب گردیست که خواب ندارد و ابن سیده گفته سعلاء نر است، و گفتند از خردان پریند، و گفتند، قطارب سگان ریزند، یا جانوری که همه روز در تلاش است، محمد بن ظفر گفته: قطرب جانوریست در سرزمین مصر که به آدم تنها پدیدار شود، و بسا اگر دلیر باشد او را از خود براند و گر نه باو آویزد تا او را بگاید، و چون بگایدش هلاک شود، و مصریان چون کسی را بینند که دچار قطرب شده، گویند گائیده شده یا ترسیده؟ اگر گویند گائیده شده از او نومید شوند و اگر گویند هراسان شده او را درمان کنند، و من دیدم مردم مصر پر در باره او گفتگو کنند (حیات الحيوان 3: 181 باب قاف) پایان نقل از کتاب حیات الحيوان.

شرح برخی عبارات که بسا نیاز بدان دارند «او فرما کان» که در غذای پریان آمده آبی گفته: روشنتر است که همان است که پس از خوردن در آن میماند، و بسا که خدا روزی آنها را در استخوان بیافریند، و این فکر می آید که خوبست استخوان را خوب پاک نکنند و آیا ثوابی دارد که بر آن چیزی گذارند؟ و اظهر اینست که جن همان بو کشند زیرا چیزی در آن نماند که بخورند مگر آنکه خوراکی جز آدمی داشته باشند- پایان- در نهاییه در وصف جن آورده مردانی دراز چون نیزه- مستثفرین ثیابهم یعنی جامه هاشان را میان دو پاشان کرده بودند چنانچه سگ دم خود را، و گفته عرج بعین فتحه دار و سکون راء دهی است جامع از نواحی فرع در چند منزلی مدینه، و عکاظ جایی است نزدیک مکه و در زمان جاهلیت چند روز در آن بازاری بر پا میکردند.

و در حدیث عمر گفته: که از مردی که پری او را ربوده بود پرسید، خوراکشان چه بود؟ گفت غول و آنچه نام خدا بر آن نبرند، گفت نوشابه‌شان چه بود؟ گفت جذف. فول باقلا است و جذف با حرکت گیاهی است در یمن که خورنده‌اش نیاز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 254

بنوشیدن آب ندارد، و گفتند هر نوشابه روباز است و قتیبی گفته: منظور آنچه است که از نوشابه بدور ریزند چون کف و خاشاک گفته: در حدیث است که هیچ آدمی نیست جز همراهش شیطان‌نست، گفتند و با تو هم؟ فرمود: آری ولی خدا مرا بدو کمک داده و او تسلیم شده و مسلمان گردیده و من از شر او آسوده‌ام.

من گویم: داستان سعد بن عباد را بدروغ بر پریان بستند و او را فرستاده عمر کشت چنانچه در کتاب فتن شرح دادیم.

در نهایت است که صبا گویند بکسی که از کیش خود بکیش دیگری گرائیده و قریش پیغمبر صلی الله علیه و آله را صابی گفتند که از کیش قریش بکیش اسلام گرائید و مسلمانان را صباء میخواندند.

در قاموس گوید: غریف آواز پریست که چون زنگ در بیابانها شنیده شود در شب و غراف ریگزار است از بنی سعد یا کوهی است در دهان 12 میلی مدینه و این نام برای آنست که در آن آواز پری شنیده شود و ابرق الغراف آبیست از بنی سعد.

در نهایت است که گفت: به جنی تو را ضئیل و شخیت بینم، ضئیل بمعنی لاغر و شخیت بمعنی باریک‌اندام و کم‌گوشت رازی در دیباچه تفسیرش در تحقیق استعاده از شیطان و بیان آنکه از او پناه گیرند گفته: در آن مسائلی است.

[مسائلی در مورد استعاده]

1 [در ماهیت پری و دیو]

مردم اختلاف دارند که پری و دیو هستند یا نه؟ و برخی مردم منکر بودن آنهایند، و باید نخست از ماهیت پری و دیو بحث کرد و گوئیم همه میگویند پری و دیو اشخاصی تنومند چون مردم و بهائم نیستند که بیایند و بروند و خلاصه در باره آنها دو قول است یکم: جسمی هواوشند و توانند بهر شکلی در آیند و خرد و فهم دارند و بر کارهای سخت و دشوار توانایند، دوم: بسیاری آنها را وجود مجرد و لا مکان دانند و بیجسم، و این گونه موجودات گاهی والا و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 255

مقدس و برکنار از اجسامند بکلی و آنان فرشته‌های مقربند که خدا فرموده «و آنان که نزد اویند تکبر نورزند از پرستش او و خسته نشوند، 19- الأنبیاء» و دنبال آنان مقام ارواحی است که وابسته بسرپرستی اجسامند و اشراف آنها حاملان

عرشند که خدا تعالی فرموده «و بر میدارند عرش پروردگارت را آن روز هشتا، 17- الحاقه» مرتبه دوم: فراگیران گرد عرشند که خدا فرمود: «بینی فرشته‌ها را فراگیر گرد عرش، 75- الزمر» مرتبه سوم: فرشته‌های کرسی.

مرتبه چهارم: فرشته‌های آسمان طبقه طبقه.

مرتبه پنجم: فرشته‌های کره اثیر مرتبه ششم: فرشته‌های کره هوا که طبع نسیم دارد.

مرتبه هفتم: فرشته‌های کره زمهریر.

مرتبه هشتم، ارواح وابسته بدریها.

مرتبه نهم: ارواح وابسته بکوهها: مرتبه دهم: ارواح فروردین که سرپرست اجسام گیاهی و جانداران عالمند و بنا بهر دو قول این ارواح بسا شریف و خدا خواه و سعادت‌مندند که صالحان جن نام دارند و بسا تیره و پست و بدخواه و بدبختند و دیو نام دارند، دلیل آنان که منکر وجود پری و دیوند چند تا است.

1- اگر شیطان باشد جسمی است لطیف یا تیره و درهم و هر دو نشدنی است.

زیرا اگر تیره و درهم باشد باید هر که دید سالم دارد او را بیند زیرا اگر تواند در حضور ما اجسام تیره و درهم باشد و بدید ما نیابند رواست در بر ما کوههای بلند و خورشیدهای تابان و رعدها و برقها باشند و هیچ کدام را در نیابیم و هر که این را روا داند از خرد بدر است و نتواند جسم لطیف و نازک باشند زیرا باید بر اثر بادهای تند از هم دریده شوند و توانا بکارهای دشوار نباشند و آنان که پری را ثابت کنند او را بکارهای دشوار توانا دانند و چون این هر دو نشدنیست فساد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 256

قول بوجود پری روشن است.

2- آنچه را پری نامند اگر در این جهانند و با بشر در آمیزشند باید بر اثر آمیزش و همنشینی یا دوست شوند و یا دشمن اگر دوست شوند باید سودی بدهند و اگر دشمن باید زبانی بزنند، و ما نه اثری از دوستی بینیم و نه از دشمنی و آنان که جن گیرند چون توبه کنند و از کار خود دست کشند اقرار کنند که هرگز اثری از جن ندیدند، و بنا بر این گمان رود که نباشند، و از کسی که از فن جن‌گیری توبه کرده بود شنیدم میگفت من بفلان دستور تسخیر پری چندان روز مواظبت کردم و هیچ خرده‌ای فرو گزار نکردم که بکار بستم و از احوالی که گفتند هیچ اثر و خبر ندیدم.

3- راه شناخت این چیزها یا حس است یا گزارش یا دلیل، حس که نیست زیرا ما نه چیزی از آنها دیدیم و نه آوازی شنیدیم و از کجا در حس در آیند، و کسانی که گویند آنها را دیدیم یا آوازشان را شنیدیم یا دیوانه‌اند و بر اثر اختلال مزاج چیزی بخیال آنها آید و گمان برند ارواحند و یا دروغگو و دغلند و فریبکار.

و اثبات این چیزها بگزارش پیغمبران و رسولان باطل است چون اگر اینها باشند نبوت انبیاء باطل گردد، زیرا توان گفت: هر چه پیغمبرها معجزه آوردند بکمک پری و دیو بوده، و نتیجه‌ای که مقدمه را باطل کند خود باطل است.

مثلا اگر روا داریم پری در درون آدمی در آید رواست گفته شود ناله ستون که معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله شمرند از شیطان بوده که درون آن رفته و نالیده یا سخن ناچه با پیغمبر از شیطان بوده که درون آن رفته و سخن گفته و یا اینکه درخت را شیطان کنده و نزد او آورده، و روشن شد که عقیده بوجود پری و دیو مایه بطلان نبوت پیغمبرانست و اما چسبیدن بدلیل برای اثبات وجود پری و شیطان نشدنیست زیرا دانستن بودن آنها راهی ندارد و باید عقیده بیود آنها نادرست باشد اینها است شبهه منکران پری و دیو.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 257

و جواب دلیل یکم اینست که این شبهه دلالت دارد که پری نتواند جسم باشد پس چرا جوهر مجرد از جسم نباشد و آنان که چنین گویند چند گروهند یکم: گویند نفوس ناطقه آدمی که از تن جدا شوند گاهی نیک خواه و گاهی بدخواهند، اگر نیکخواهند همانا فرشته‌های زمینند و اگر بدخواهند دیوان زمینند.

و چون تنی با دید شود که با تن آن روح خوب همانند باشد و جانی دمساز او داشته باشد آن جان جدا شده از تن با جانی که در تن است یک وابستگی پیدا کند و یاور این جان حاضر در تن گردد بهر کاری او را سزد، و اگر هر دو پاک و شریف و خیر خواه باشند این کمک بصورت الهام انجام شود و اگر پلید و بدخواه باشند وسوسه باشد و این حقیقت الهام و وسوسه است بعقیده این گروه.

گروه دوم: گویند پری و دیو جوهر مجرد از جسم و علاقه‌های آنند و جدا از روح آدمیند خود چند نوعند، اگر پاک و نورانی باشند فرشته‌های زمینند و پری نام گیرند، و اگر پلید و بدخواه دیوهای آزار بخشند، و چون این را دانستی گوئیم هم جنسی علت پیوستگی است و جانهای پاک آدمی که نورانیند بدان ارواح نورانی پاک پیوندند و آنان در کار خوب، نیکی و پرهیزکاری بدانها کمک دهند، و نفوس آدمی پلید و بدخواه بدان ارواح پلید و بدخواه پیوندند و آنان هم بکارهای بد از شرارت و گناه و تجاوز بدانها کمک دهند گروه سوم: ارواح فرودین را منکرند ولی با ارواح مجرد آسمانی معتقدند و پندارند این ارواح والا و زورمندند و نیرومند و در جوهر خود گوناگون:

و چنانچه هر روح آدمی تنی ویژه خود دارد هر روح فلکی هم تنی مشخص دارد که همان آسمان وابسته بدو است.

و چنانچه روح آدمی نخست بدل پیوندد و بوسیله او در همه اعضاء تن اثر کند روح آسمانی هم به اختر آن پیوندد و بوسیله او در همه اجزاء فلک و کلیه جهان اثر کند و چنانچه در دل و مغز ارواح لطیفی پدید گردند و با شرائین و اعصاب بهر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 258

جزء تن رسند و بدان زندگی و حس بخشند و هر جزء و عضو را بجنابند هم چنین از جرم فلک پرتوی بهمه سوی جهان تابد و نیروی آن اختر بوسیله پرتو بهمه اجزاء جهان رسد، و چنانچه ارواح فائضه از دل و مغز در پاره‌های تن نیروهای گوناگون پدید کنند چون غاذیه، نامیه، مولده و حساسه و این نیروها نتاج و زاده گوهر نفسند که سرپرست کل تن است. همچنین بوسیله پرتوی که از اختران بر سراسر جهان پخش شود در هر تیکه از آن نفس ویژه‌ای پدید گردد بمانند نفس زید و نفس عمرو، و این نفوس زاده نفوس فلکیه‌اند، و چون نفوس فلکیه در گوهر خود گوناگونند این نفوس زاده از آنها هم در گوهر خود گوناگونند و نفوس زاده فلک زحل یک گروهند و نفوس زاده فلک مشتری گروه دیگر و نفوس وابسته بفلک زحل هم جنس و دمسازند و میان آنها مهر و دوستی است و در جوهر خود مخالف با نفوس وابسته بفلک مشتری باشند.

چون این را دانستی گوئیم علت نیرومندتر از معلول است، و هر گروه از نفوس آدمی طبعی ویژه دارند که اثر همان ارواح فلکی باشند و آن طبع در روح فلکی بسیار والاتر و نیرومندتر از آنست که در ارواح آدمی است و آن روح فلکی چون پدر مهربان است برای این روح آدمی و چون پادشاهی دلسوز و از این رو این ارواح فلکی زاده‌های خود را در صلاح آنها کمک دهند و یک بار در خواب از نظر رویا و یک بار در بیداری بصورت الهام آنها را راهنمایی کنند.

سپس اگر یک روح آدمی بسیار نیرومند و در خاصیت روح فلکی وابسته بدان کاملتر باشد کارهای شگفت آور و خارق العاده از او بروز کند، اینست شرح عقائد معتقدان باینکه پری و دیو هستند و مجرد از ماده‌اند و بدان که گروهی از فلاسفه بدین عقیده معترضند و گویند مجرد نه جزئی را در یابد و نه کاری در جزئیها دارد و تواند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 259

و این اعتراض نادرست است بدو دلیل:

یکم: اینکه ما بر شخص معینی حکم کنیم که آدمی است، اسب نیست و قضاوت کار نفس است و باید دو طرف را دریابد تا قضاوت کند، و در اینجا همان نفس است که درک کلی کند و باید که مدرک جزئی هم او باشد.

دوم: بگو نفس مجرد نتواند از آغاز و بیواسطه جزئی را دریابد ولی نزاعی نیست که با ابزار تن میتواند جزئیات را دریابد، و چرا روا نباشد که برای این جواهر مجرد بنام پری و دیو ابزاری جسمانی باشد چون کره اثیر و کره زمهریر و بوسیله آنها جزئی را دریابند و در این تنها اثر کنند و این تمام گفتار است در باره این مذهب.

و اما آنها که معتقدند پریان جسمی هوائی یا آتشی اند گفتند اجسام در حجم پذیری و اندازه داری برابرند و این دو خاصیت عمومی از اعراضند و همه اجسام در پذیرش این اعراض با همدیگر چند چیز که در ماهیت از هم جدیند مانعی ندارند که در برخی لوازم شریک هم باشند و چرا نگوئیم اجسامی که ذات و ماهیت مخصوص بخود دارند اگر چه در حجم پذیری و اندازه داری با اجسام دیگر شریکند، خود لطیف و نفوذ کن و زنده و خردمندند و توانا بر کارهای دشوار، و تفرقه و پاره پذیر نباشند.

و در این صورت این اجسام میتوانند بهر صورت در آیند و خود را بهر شکلی بسازند و بادهای تند آنها را ندرد و جسم کثیف و درهم آنها را از هم جدا نسازد، آیا فلاسفه نگفتند آتشی که از صاعقه برآید در یک لحظه در درون سنگها و آهن درآید و از سوی دیگر بدر رود، و چرا این صورت پریوش چنین نباشد، و بنا بر این پریان توانند در درون مردم روان باشند و در آن کار کنند و زنده و فعال و محفوظ از تباهی بمانند تا مدت معین و وقت معلوم، همه این حالات تصور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 260

روشنی دارند و دلیل بر نادرستی آنها نیست و نباید آنها را نادرست انگاشت.

و پاسخ شبهه دوم اینست که دوستی و دشمنی برای هر فردی باید و هر فردی جز حال خود نداند و این صرف احتمالی است و جواب از شبهه سوم اینست که ما نپذیریم عقیده بودن پری و دیو مایه طعن به نبوت پیغمبران باشد و پاسخ این شبهه که آوردید پس از این روشن گردد، و اینست پاسخ این شبهه‌ها.

## مسأله-2 [پری و شیطان در قرآن و اخبار]

بدان که قرآن و اخبار دلالت دارند بودن پری و شیطان و در قرآن آیات است.

یکم: قول خدا تعالی «و چون که رو بتو کردیم گروهی از پریان را تا شنوند قرآن را (تا آیه 29 و 30 احقاف) و این صریح است که پری هستند و قرآن را شنیدند و قوم خود را بیم دادند.

دوم: قول خدا تعالی «و پیروی کردند آنچه را شیاطین خواندند بر ملک سلیمان، 102-البقره».

سوم: قول خدا تعالی در داستان سلیمان: «میکردند برایش از هر چه میخواست از محرابها و تمثالها و کاسه‌های چون حوض و دیگهای پا برجا 13-السبا».

و خدا فرموده «و دیوانی همه بناء و غواص و دیگران همگنان در بندهای گران، 38-ص».

و خدا فرمود: «و از آن سلیمان بود باد- تا فرموده «و از جن کسی که برابر او کار میکرد بفرمان پروردگارش 12- السبأ» آیه 4- قول خدا تعالی: ای گروه جن و انس اگر توانید از کناره‌های آسمانها و زمین بدر روید، 33- الرحمن.

آیه پنجم قول خدا تعالی: البته ما زیور کردیم آسمان دنیا را بزیور اختران و برای حفظ از هر دیو پلید، 6 و 7- الصافات.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 261

و اما اخبار بسیارند.

خبر - 1- در موطأ بسندش از ابی سائب که رفت نزد ابی سعید خدری گوید: دیدمش نماز میخواند بانتظارش نشستم تا نماز را پایان دهد، گفت:

زیر تختش در میان خانه‌اش سوتی شنیدم و ناگاه ماری بود و گریخت و خواستم آن را بکشم.

ابو سعید اشاره کرد بنشین، بانتظارش نشستم تا نمازش را تمام کرد و چون فارغ شد باتاقی در خانه اشاره کرد و گفت: این اتاق را می‌بینی؟ گفتم: آری، گفت: در آن یک جوان انصاری تازه داماد بود- و حدیث را کشانده تا گفته- دید زنش میان دو در ایستاده و نیزه کشید تا از غیرت باو زند.

زنش گفت: در آن اتاق تا ببینی، در اتاقش درآمد و ناگاه ماری در بسترش بود و نیزه را در او فرو کرد و او بر سر نیزه بخود پیچید و جوان بخاک افتاد و دانسته نشد کدام جلوتر بود مرگ آن نوجوان یا مار، و ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم. فرمود: در مدینه پریانی باشند که مسلمان شدند، و بهر کدام شما با دید شدند سه روز با آنها اعلام کنید بروند و اگر باز آمدند آنها را بکشید که شیطانست.

خبر 2- در موطأ از یحیی بن سعید که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله را با آسمان بردند یک عفریت جنی با شعله‌ای آتش بدنالش بود و هر گاه رو برمیگردانید او را میدید جبرئیل علیه السلام باو گفت: آیا کلماتی بتو نیاموزم که چون بگوئی آتشش را خاموش و خودش را برگردانی؟ بگو: اعوذ بوجه الله الکریم، و بکلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر و لا فاجر من شر ما ينزل من السماء و من شر ما يعرج فيها و من شر ما ينزل الى الارض و من شر ما يخرج منها، و من شر فتن الليل و النهار و من شر طوارق الليل و النهار، الا طارقا يطرق بخير یا رحمان خبر 3- باز در موطأ که کعب الاحبار بسیار میگفت: اعوذ بوجه الله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 262

العظیم الذی لیس شیء اعظم منه و بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر، و باسمائه کلها ما قد علمت منها و ما لم اعلم، من شر ما خلق و ذراً و برأ خبر 4- نیز از مالک است که خالد بن ولید گفت: یا رسول الله من در خواب می‌هراسم فرمود: بگو اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عبادہ و من همزات الشیاطین و أن یحضرین.

خبر 5- آنچه مشهور است تا حد تواتر که پیغمبر شب جن بدر آمد و بر آنها قرآن خواند و آنها را باسلام دعوت کرد.

خبر 6- قاضی ابو بکر در هدایه روایت کرده که عیسی از پروردگارش خواست که مکان شیطان را از آدمیزاده باو نماید و باو نمود که سری دارد چون سر مار و آن را بر دل آدمی نهاده و چون یاد خدا کند پس کشد و چون یاد خدا نباشد سرش را بر دانه دل او نهد.

خبر 7- قول آن حضرت صلی الله علیه و آله که شیطان چون خون در بنی آدم روانست و نباشد از شما کس جز که شیطانی دارد گفته شد و نه شما یا رسول الله؟ فرمود: و نه من جز اینکه خدا تعالی بمن کمک کرده بر ضد او و مسلمان شده احادیث در این باره بسیار است و آنچه آوردیم بس است.

### مسأله 3 [در آفرینش جن از آتش]

جن را از آتش آفریده‌اند و دلیلش قول خدا تعالی است «و جان را آفریدیم پیش از آن از آتش زلال» و خدا تعالی از گفته ابلیس فرماید «مرا آفریدی از آتش و او را آفریدی از گل».

و بدان که زندگی در آتش بعید نیست، ندانی پزشکان گویند وابسته نخست نفس دل است و روح که در نهایت گرمند، جالینوس گفته: من یک بار دل میمون را شکافتم و دست در درونش بردم و انگشت در دلش فرو کردم و در نهایت داغی بود، و گوئیم پزشکان اتفاق دارند که زندگی نشود جز بوسیله حرارت غریزه و یکی از آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 263

گفته گمان غالب اینست که کره آتش پر از روحانیات است.

### مسأله 4 [در نام گذاشتن جن]

در نام گذاشتن جن دو قول است.

یکم: اینکه جن بمعنی پوشیده است و بهشت را جنه گویند چون زمینش پوشیده از درخت است، و سپر را جنه چون آدمی را پوشاند، و جن هم از دیده نهانند، و جنون هم پوشنده خرد است، و جنین هم در شکم مادرش نهانست و از



آنست قول خدا تعالی «برگرفتند سوگندهای خود را سپر» یعنی پرده عقیده فاسد خود، و بنا بر این باید فرشته‌ها هم جن باشند چون بچشم نیابند جز اینکه گفته شود عرف آن را مخصوص پری کرده.

دوم: اینکه چون نخست دربانان بهشت بودند نام آنها جن شده و قول نخست اقوی است.

#### مسأله 5 [در اختلاف جن و پری]

- بدان که چهار تیره مکلفند: فرشته، آدمی، پری، و دیو، و اختلاف دارند که جن و دیو یک جنسند و حقیقت واحده دارند یا پری یک نوع است و دیو نوع دیگر چون آدمی و اسب، و گفتند پری نیک و بد دارد و بد آنها را دیو و شیطان نامند.

#### مسأله 6 [در رفتن پری بدرون آدمی]

- مشهور است که پریان در درون آدمی روند و معتزله آن را منکرند و معتقدان چند دلیل آوردند.

یکم: بنا بر اینکه پری روح مجرد باشد در آمدنش در درون بمعنی تصرف او است در آن و این دور نیست و اگر جاندار هوا منش لطیف نفوذ کن باشد که شرح دادیم نفوذش در درون آدمیزاده دور نیست مانند جان و روان در تن انسان و جز آن.

دوم: قول خدا تعالی: برنخیزند جز مانند کسی که شیطانش دیوانه کرده از مس.

سوم: قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که شیطان مانند خون در تن آدمی روانست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 264

منکران چند دلیل آوردند یکم: قول خدا تعالی بنقل از ابلیس «و نبود مرا بر شما تسلطی جز اینکه شما را دعوت کردم و از من پذیرفتید» صریح است که شیطان جز یک تسلط بر آدمی ندارد و آن هم وسوسه کردن و دعوت بباطل است.

دوم: شک ندارد که پیغمبران و علماء محقق مردم را بلعن شیطان دعوت کنند و بیزاری از آنان و باید شیاطین دشمن آنها باشند، و اگر میتوانستند در درون بشر نفوذ کنند و بلاء و بدی بآنها رسانند باید پیغمبران و علماء بیش از دیگران از آنان زیان کشند و چون چنین نیست آن دعوی باطل است.

#### مسأله 7 [در احوال فرشته و پری]

- اتفاق دارند که فرشته‌ها نه بخورند و نه بنوشند و نه بگایند، تسبیح گویند شب و روز وانمانند و اما جن و شیاطین بخورند و بنوشند، پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره سرگین و استخوان فرمود: که آنها توشه برادران پری شماینند، و نیز فرزند آرند که خدا فرمود: «آیا او را و فرزندانش را دوستان خود گیرید در برابر خدا، و خدا داناتر است.

[در مورد وسوسه]

مسأله 8- در وضع وسوسه بشری که در اخبار است،

گفتند که فرو رود درون آدمی و سر نهد بر حبه دلش و او را وسوسه کند و دلیل آنها فرموده پیغمبر است صلی الله علیه و آله که شیطان چون خون در تن آدمی روانست، هلا راه او را تنگ کنی بگرسنه ماندن، فرمود: اگر نبود که شیاطین گرد دل‌های آدمیزاده‌ها را فرا دارند البته بملکوت آسمانها و زمین نگران بودند.

برخی مردمند که گویند باید این اخبار را تاویل کرد چون ظاهر آنها نشدنیست و چند دلیل آوردند:

یکم: رفتن شیاطین در درون آدمی نشدنیست زیرا یا باید روزنه‌ها گشاد شوند یا اجسام درهم روند.

دوم: آنچه گفتیم که دشمن سخت آدمیند که دین دار است و اگر میتوانست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 265

بدرون او رود باید زیانی ویژه باو زند.

سوم: شیطان آتشین است و اگر بدرون تن آدمی میرفت باید مانند آتش در درون خود احساس کند.

چهارم: شیاطین دوست گناه و کفر و فسق باشند و ما سخت بر آنها لابه کنیم که انواع کفر و فسق از خود نشان دهند و اثری نیابیم و خلاصه نه دشمنی آنها زیانی دارد و نه دوستی آنها سودی و نشانی و معتقدان بنفوذ شیطان از دلیل نخست پاسخ دادند که این اعتراض بنا بر اینکه روح مجردند بیهوده است و اگر هم جسم لطیفند مانند پرتو و هوا باز وجهی ندارد.

و از دوم باینکه دور نیست گفت: خدا و فرشته‌ها آنها را از آزار علماء باز میدارند.

و از سوم: باینکه چون خدا با آتش ابراهیم فرمود: «سرد و سالم باش بر ابراهیم 69- الأنبیاء» چرا در اینجا مانند آن روا نباشد، و از چهارم: باینکه شیاطین فاعل مختارند و بسا کار زشتی را نخواهند انجام دهند.

مسأله 9- در تحقیق وسوسه طبق تحقیق غزالی

در کتاب الاحیاء گفته: دل چون گنبدیست که درها دارد و احوال از هر در بر آن ریزند یا چون نشانی که از هر سو تیر بر آن زند یا چون آینه در رهگذر که پیاپی مردم در برابر آن گذرند و صورتها بدنبال هم در آن دیده شوند، یا چون حوضی که آبهای گوناگون از جویهای باز در آن ریزند، و ورود آثار در دل در هر ساعت یا از برونست بواسطه حواس پنجگانه و یا از درونست چون خیال، شهوت و خشم و اخلاقی که در مزاج آدمی آمیختند و چون شهوت و خشم هم افروخته شوند از آنها اثرها در دل با دید گردند.

و چون آدمی از ادراکات حواس ظاهر جلو گیرد و چشم و گوش بندد باز خیال در نفس بماند و از سوئی بسوئی دود و دل را دگرگون سازد و بهر جا کشاند، و دل پیوسته در دگر گونیست و ویژه تر اثر دل خاطره‌ها است، یعنی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 266

آن اندیشه و یادها که در آن رخ دهد که همان ادراک و علوم او است یا تازه بتازه یا بیادآوری گذشته و آنها را خاطره گویند چون که بدل در آیند پس از بیخبری.

و خاطره‌ها اراده جنبانند و اراده اعضاء را بجنباند و این خاطره‌های اراده جنبان گاهی بید کشانند یعنی آنچه انجامش بد است گاهی به نیکی و عملی که سرانجامش سودمند است، و این دو خاطره از هم جدایند و دو نام دارند، خاطره پسندیده الهام است و خاطره نکوهیده را نام وسواس، و تو میدانی این خاطره‌ها پدیده‌اند و سببی خواهند و تسلسل هم نشدنیست پس باید همه از واجب الوجود باشند.

این خلاصه سخن غزالی است با اسقاط پرگوئیهای او.

### مسأله 10- در تحقیق گفتار غزالی،

این مرد گرد مقصد گشته جز اینکه دریافت هدف نیاز بمزید تنقیح دارد.

گوئیم پیش از رسیدن بمقصد چند مقدمه باید.

مقدمه 1- شک ندارد که در پیش هر کس خواستنی هست و آنچه بایدش از آن گریخت و هر کدام یا خود بخود چنین باشند یا برای دیگری و نشود که همیشه برای دیگری چنین باشند و گر نه دور باید یا تسلسل آید و هر دو نشدنی باشند و ثابت شد که باید چیزی باشد که خودش خواستنی است و چیزی که از خودش گریز باید.

مقدمه 2- بررسی دلیل است که کامیابی و شادی خود بخود خواستنی باشند و هر چه جز آنها که ابزار آنها و وسیله آنها است برای آنها خواستنی است و درد و اندوه است که خود گریز آورند و هر چه وسیله آنها است بخاطر آنها از آن گریزند.

مقدمه 3- نیروهای نفسانی هر کدام کامی ویژه خود دارند و کام دید چیزبست و کام شنید چیز دیگر و کام شهوت چیز سومی و کام خشم چهارم و لذت و کام نیروی خرد پنجمین است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 267

مقدمه 4- چون چشم چیزی بیند و باید، او را بفهمد و چون فهمید میداند کام ده است یا آزار بخش یا نه این و نه آن و اگر بداند کام بخش است میل تحصیل آن کند و اگر بداند آزار ده است مایل بدوری و گریز از او شود و اگر نه این و نه آنست نسبت بدان بی تفاوت است.

مقدمه 5- علم بکامبخشی میل و رغبت بتحصیل آورد بشرط که معارض و جلوگیری نداشته باشد و گر نه بی اثر ماند چنانچه دانستیم خوراکی کام بخش است و شرط میل بدان اینست که زیان بیش در آن ندانیم و اگر بدانیم زیان بیش دارد در خرد آن را بسنجیم تا کدام برتر آید و آن را بکار بندیم چنانچه بسا کسی خودکشی کند برای گریز از دردی سخت تر از آن یا بدست آوردن سودی برتر از جان و ثابت شد که اعتقاد بکام بخشی یا زیانباری مایه شوق یا گریز شوند در صورتی که معارضی نباشد.

مقدمه 6- تقریری که کردیم دلیل است بر اینکه کار جانداران مراتبی دارد دنبال هم که باید باشند، چون کار از حرکت عضلات تن است و نیروی عضله‌ها برای کردن و نکردن هر دو شایسته‌اند و ترجیح یکی بر دیگری باید بخواست و اراده باشد و این اراده هم باید برای اعتقاد بکامبخشی یا آزار دهی باشد و این علوم یا کار خود آدم است و آن کار هم همین مقدمات را دارد تا برسد به علم و دور گردد یا تسلسل و هر دو نشدنی باشد و یا برسند به علوم و ادراکات و تصورات گوهر نفس که معلول اسباب برویند و آنها یا اتصالات فلکی است بعقیده مردمی یا سبب حقیقی همان خدا تعالی است که این اعتقادات و علوم را در دل آفریند.

این خلاصه سخن است در اینکه کار از جانور چگونه سر زند، چون این را دانستی بدان که منکران شیطان و وسوسه گفتند: ثابت است که مصدر نزدیک کارهای جانداران همان نیروها است که در ماهیچه‌ها و بندهای تن او است و این نیروها تا خواستی نباشد کاری نکنند و این خواست برخاسته از فهم بکامبخشی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 268

یا آزاررسانی چیزبست، و این فهم باید بی واسطه یا با واسطه آفریده خدا باشد بترتیبی که گفتیم.

و ثابت است که ترتیب هر کدام از این مراتب بر پیش از خود بایست است و چاره‌ای ندارد، زیرا چون چیزی را دریافت و آن را سازگار خود شناخت خواهی نخواهی بدان گراید و چون بدان گرائید نیرو بجستجو خیزد و چون همه مراتب انجام شد بناچار کار شود.

و اگر فرض کنیم شیطانی هم برون از تن آدمی باشد و وسوسه کند آن وسوسه اثر ندارد، زیرا اگر این مراتب نامبرده بوجود آیند کار شود چه شیطان باشد و وسوسه کند یا نه و اگر این مراتب وجود نیابند صدور کار نشدنیست خواه شیطانی باشد یا نباشد، و دانستیم که قول بوجود شیطان و وسوسه شیطان باطل است، و درست اینست که گوئیم اگر این مراتب بسود و برای سعادت باشند الهام نام دارند و اگر بزیان و سرانجام بد کشند وسوسه نام گیرند.

این تمام گفتار است در تقریر اشکال و جواب اینست که همه گفته‌های شما درستند و راست جز اینکه دور نباشد که آدمی از چیزی غافل و بیخبر باشد و چون شیطان آن را بیادش آورد یاد آور شود بدنبال آن میل آید و بدنبالش کردار، و کار شیطان برونی جز همین یادآوری نباشد که خدا بدان اشاره کرده در حکایت از ابلیس که گوید «ما کان لی علیکم من سلطان إلا أن دعوتکم فاستجبتم لی، 22- ابراهیم».

جز اینکه میتوان گفت: آدمی بیادآوری شیطان گناه میکند، خود شیطان بیادآوری کی گناه میکند؟ اگر بیادآوری شیطان دیگر و دیگر تسلسل باید و اگر کار او بیادآوری شیطان دیگر نیست باید اعتقاد شیطان یکم در دل او پدیده‌ای باشد و ناچار پدید آور خواهد و آن جز خدا تعالی نباشد.

و از اینجا روشن شود که همه از خدا تعالی است، این نهایت سخن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 269

است در این بحث دقیق و عمیق، و حاصلش همانست که سید رسل صلی الله علیه و آله فرموده «و پناه برم بتو از تو» و خدا داناتر است.

### مسأله 11 [در مورد خیالات]

چون آدمی تنها نشیند و پیاپی خاطره در دل گیرد بسا بجائی رسد که گویا درون دل و مغزش آواز نهانی و حروف نهانی شنود و هم سخنی با او سخن گوید و گفت و گو کند، این امر وجدانیست و هر کسی در خود دریابد، در این گونه خاطرات اختلاف است.

فلاسفه گویند نه حروفند و نه آواز بلکه خیال آنهایند و خیال هر چیز اینست که نمونه‌اش در ذهن آید مانند اینکه صورت دریاها و اشخاص را در خیال آریم که خود آنها در خرد و دل نباشند بلکه نمونه و صورت آنها باشد و میتوان آن را مانند نقش در آینه دانست که چون نقش آسمان و خورشید و ماه در آینه افتند خود آنها نباشند زیرا نشدنیست و همانا نقشه و نمونه آنها باشند چون این را در خیال آوردن دیدنی‌ها دانستی بدان که حال خیال آوردن حروف و کلمات شنیدنی هم چنین است.

این عقیده جمهور فلاسفه است، و بسا اعتراض شود که این صورتی را که نام حروف خیالی یا خیال حروف و کلمات بدان نهی، برابر است با حروف و کلمه در ماهیت خود یا نه؟ اگر برابر باشند سخن باین برگردد که حقائق حروف و اصوات در خیال هستند و در تخیل دریا و آسمان هم حقیقت دریا و آسمان هستند و اگر چه حق وجه دوم است و آن اینست که حاصل در خیال چیز است مخالف آنچه در خارج دیده یا شنیده شود.

بنا بر این پرسش برگردد که چگونه ما در خود صورت این دیدنیها را دریابیم، و چگونه این کلمات و عبارات را در خود بیابیم و تردید نداریم که این حروف در خرد ما دنبال هم هستند؟ اینست پایان گفتگو در سخن فلاسفه.

ولی جمهور اعظم دانشمندان پذیرایند که این خاطرات پیاپی و دنبال هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 270

حروف و آواز نهانند و گویند پدید کن آنها یا خود این آدم خاطره دار است یا آدمی دیگر، یا یک موجود روحانی جدا که تواند این حروف و آوازه را باین آدم القاء کند خواه پری و دیو باشد یا فرشته یا باید گفت خدا آفریننده این خاطرهها است.

بخش نخست که گوئیم خود آدمی آنها را پدید کند نادرست است، زیرا بخواست آدمی نیستند و خواهی نخواهی بذهن او آیند چنانچه آدمی دیگر هم نتواند خاطره ساز دیگری شود، و میماند همین که کار پری یا فرشته یا کار خدا باشد، آنان که معتقدند خدا زشت کار نشود باید بگویند خاطرههای بد و زشت کار خدا نیست و ناچار کار پری و دیو است، و آنان که معتقدند هیچ کاری از خدا زشت شمرده نشود، مانعی ندارند که همه را آفریده خدا دانند.

و بدان که ثنویه گویند برای جهان دو خدا است یکی نیک که سپاهش فرشته‌هایند و دیگری بد که سپاهش دیوانند و پیوسته با هم ستیزه جویند و هر چه در جهانست وابسته یکی از آن دو تا است، و خاطره‌های وادارکن بکارهای خیر که پندار نیکند کار سپاه خدایند و پندارهای بدکار سپاه دیو، و باید بدانی اثبات دو خدا بدلیلهای که در جای خود آورده‌اند نادرست است، اینست پایان گفتار در این باب.

### مسأله 12 [در قدرت دیوها]

- برخی معتقدند دیوها میتوانند زنده کنند، بمیرانند، جسم بیافرینند اشخاص را از صورت خود بصورت دیگر بگردانند، برخی منکر این احوالند گفته‌اند توانا بر هیچ کدام از این کارها نیستند، و اصحاب ما دلیل آوردند بر اینکه توانائی بر آفرینش و بود کردن و پذیرش برای جز خدا نیست، و این عقائد سراسر نادرستند، ولی معتزله گویند آدمی میتواند برخی پدیده‌ها بیافریند و از این رو نیاز دارند دلیل بیاورند که دیوان نتوانند جسم و زندگی آفرینند و دلیلشان اینست که شیطان جسم است و هر جسمی دارای نیروی جدا از خود است،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 271

و نیروی عاریه ما با فریدن جسم رسا نیست.

و این دلیل سه مقدمه دارد 1- شیطان جسم است و پایه اش اینست که هر چه جز خدا مکان دارد یا در مکانی جا دارد، و برای اثبات این مقدمه هیچ دلیلی ندارند.

مقدمه 2- جسم دارای نیرومندی جدا از خود است و اینکه جسمها مانند هم باشند و اگر یکی از آنها بخود توانا بود باید همه بخود توانا باشند، و پایه این مقدمه همانندی اجسام است.

و مقدمه 3- اینست که نیروی ما شایان آفریدن جسم نیست و باید نیروی حادث جسم آفرین نباشد، و این هم سست است، زیرا بآنها گفته شود چرا نشود نیروئی جدا از نیروی ما پدید گردد و آن توانا بر آفریدن اجسام باشد، زیرا نبودن چیزی دلیل نشدن آن نیست، اینست پایان سخن در این مسأله.

### مسأله 13 [در غیب دانستن پریان]

- آیا پریان غیب دانند؟ خدا تعالی در قرآنش بیان کرده که تا مدتی پس از درگذشت سلیمان علیه السلام در بند و زندان او ماندند و ندانستند که مرده، و این دلیل است که غیب ندانند و برخی مردم گویند غیب دانند یکی گوید کسانی از آنها باآسمانها برآیند و یا نزدیک آنها و پاره‌ای غیب از زبان فرشته بگیرند و یکی گوید برای دانستن غیب راههای دیگر دارند، و بدان که راه گشائی در این بحثها جز گمان و پندار ببار نیاورد و خدا سبحانه و تعالی بحقائق آنها دانا است.

### [باز هم در حقیقت جن و پری]

و نیز در سوره جن (30: 148-152 تفسیرش) گفته مردم از قدیم و جدید در اینکه جن هست اختلاف دارند در ظاهر از بیشتر فلاسفه نقل است که نیست چون ابو علی بن سینا در رساله «حدود الاشياء» خود گفته: پری جاندار است هوائی و باشکال گوناگون در آید و آنگاه گفته: این شرح اسم است، یعنی بیان مفهوم این واژه است و این حقیقت وجود خارجی ندارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 272

ولی بیشتر پیروان آئین و باور کنان پیمبران پری اعتراف دارند و از گروه بسیاری فلاسفه قدیم و اصحاب روحانیات هم نقل شده و آنها را ارواح سفلی نامیدند و پنداشتند ارواح سفلی زودتر اجابت کنند و سست تر باشند و ارواح فلکی دور اجابت و سخت نیرو باشند.

و معتقدان بوجود پری را دو قول است 1- جواهری مجرد از ماده و خود دارند و بایست نباشد که همانند ذات خدا شوند، زیرا مجرد بودن یعنی جسم نبودن و جسمانی نبودن و اینها اوصاف سلبی باشند و مشارکت در عدمیات بمعنی همانندی ذات نیست.

گفتند این ارواح که همه مجردند در ماهیت از هم جدایند و گوناگون مانند اعراض که همه در نیاز بمحل شریکند ولی در ماهیت از هم جدا، برخی نیکند، برخی بد، برخی ارجمند و راد، خیر خواه و آزاد، برخی پست، زبون بدخواه و آفت آور و شماره انواع و اصناف آنها را جز خدا تعالی نداند.

گفتند مجرد بودن آنها جلوگیری نیست از اینکه خویها را بدانند و هر کاری را بتوانند و شنوا و بینا و دانا بنیکی باشند و توانا بر کارها و دور نیست که برخی کارهای دشوار توانند که آدمی از آن درماند، و دور نیست هر نوعیشان بنوعی مخصوص از اجسام این جهان وابسته باشند، و چنانچه نفس ناطقه آدمی نخست وابسته با روح تن او است که بخاری لطیف است و از زلالترین پاره‌های خون در گوشه چپ دل پدید گردد و بوسیله آن با همه اعضائی که این بخار در آنها روانست پیوسته شود، دور نباشد که هر کدام از پریها نخست بجزئی از هوا پیوسته شوند و بوسیله آن بجسم کثیف وابسته گردند و در آن تصرف کنند.

برخی پری را از همان ارواح در گذشتگان آدمی دانند که پس از جدائی از تن نیرومند شدند و برازهای آن جهان آگاه گردیدند و با روح آدم زنده‌ای همانند باشند و بدان پیوندند و اگر او نیکخواه است ویرا فرشته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 273

گویند و کمک او را الهام و اگر آن زنده بدخواه است روح یاور را دیو نامند و کمک او را وسوسه.

قول دوم اینست که پری جسم است و معتقدان بدان هم دو قول دارند.

یک جسمها در ماهیت از هم جدایند و در یک وصف مشترک و آن جا داشتن و جهت داشتن و دراز و پهن و ژرف بودنست، که همه اشاره بوصفند و هم ولادت بودن هم ماهیت بودن را نباید، چون ثابت شده چند چیز در ماهیت کلی خود از هم جدایند و در یک لازم مشترکند و دلیل کسانی که همه اجسام را مانند و هم - حقیقت دانند درست نیست.

دلیل یکم اینکه جسم در ذات خود یک تعریف دارد و یک حقیقت است و باید تفاوت در ماهیت آن نباشد و اگر تفاوتی هست در مفهوم زائد بر آن باشد، دوم اینکه توانیم جسم را تقسیم کنیم بلطیف کثیف، آسمانی، زمینی و مورد تقسیم مشترک است میان اقسام و همه جسم باشند. و جدائی از این اوصاف آمده چون لطافت و کثافت و بالا و پائین.



و گفتند هر دو دلیل سستند اما یکم: برای اینکه گوئیم جسم یک حد دارد که بیان حقیقت آنست مانند عرض که از نظر کلی یک حد و حقیقت دارد و بنا بر این باید همه اعراض در ماهیت همانند و برابر باشند، و هیچ خردمندی چنین نگوید، بلکه آنچه نزد فلاسفه درست است اینست که عرضها هیچ قدر مشترک ذاتی ندارند و در ذات بکلی از هم جدایند زیرا اگر قدر مشترکی باشد جنس آنها گردد و اگر چنین باشد آنها جنس عالی نباشند بلکه نوعها باشند از جنس واحد.

بنا بر این گوئیم اعراض از نظر کلی عرض یک حقیقت دارند با اینکه ماهیت آنها بکلی از هم جدایند و همانند نیستند و چرا جسم هم چنین نباشد و مانند اعراض که با هم در تمام ماهیت اختلاف دارند و در یک وصف مشترکند که عروض بر محل باشد، رواست که اجسام هم در ماهیت مختلف باشند و در وصف پذیرش اشاره حسی و جا داشتن و بعد پذیری مشترک باشند و این احتمال جواب ندارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 274

و دلیل دوم هم که تقسیم جسم بلطیف و کثیف و غیره باشد باز به عرض نقض شود که به کم و کیف بخش پذیر است و قدر مشترک ذاتی در میان بخشها نیست تا برسد بهمانندی در همه ذات و چرا در اینجا نیز چنین نباشد.

و چون اختلاف جوهر اجسام ممکن است و دلیلی بر نادرستی آن نیست گفتند رواست که یک جسم لطیف هوایی مخالف بخشهای دیگر هوا باشد و بتواند دانش پذیر گردد و نیرومند بر کارهای شگفت آور باشد و بنا بر این وجود جن و پری احتمالی است روشن و توانائی آنها بشکل پذیری گوناگون هم امریست روشن.

قول دوم اینست که اجسام همه در تمام ذات برابرند و همانند و اینان هم دو دسته اند یکی گوید بنیاد و پیکر شرط زندگی نیست چون اشعری و بیشتر پیروانش و ادله آنها در این باره روشن و با نیرو است، گفتند: اگر پیکر شرط زندگی باشد یا باید زندگی بمجموع اجزاء قائم باشد یا هر جزئی زندگی جدا داشته باشد، اولی که نشدنیست زیرا یک عرض در آن واحد نتواند در چند جا باشد زیرا خرد نپذیرد، و دومی هم نادرست است زیرا اگر اجزاء جسم برابرند و هر کدام زندگی برابر هم دارند و دو مانند را یک حکم باشد، اگر زندگی هر کدام توقف بزنگی دیگری دارد، دور شود که محال است، و اگر توقف ندارد و یک جزء میتواند زنده و دانا و توانا باشد و اراده کند شرط بودن بنیاد و پیکره در زندگی نادرست است.

گفتند: دلیل معتزله که بنیاد و پیکره شرط زندگی است تنها استقراء است و بررسی که ما می بینیم چون بنیاد و پیکره تباه شود زندگی از میان برود و تا تباه نشده زندگی بماند و باید که زندگی وابسته به بنیاد و پیکره باشد جز اینکه این دلیل ناچیز است زیرا این گونه بررسی مایع قطع بکلی نشود و دلیلی نیست که حال نادیده چون حال دیده شده است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 275

بعلاوه این سخن درست آید بعقیده منکر خرق عادت و کسی که آن را روا دارد پابند آن نگردد و اینکه گفتند در برخی موارد شیوه بر وجود بنیه است و در برخی بنیه لازمست، زورگوئی محض است و راهی ندارد و ثابت شد که بنیه و پیکره شرط زندگی نیست.

پس از ثبوت این مطلب دور نباشد که خدا تعالی در جوهر فرد دانش بسیار و نیروی بر کارهای دشوار و سخت آفریند و وجود پری ممکن شود با تن لطیف یا تیره، درشت یا خرد و بنا بر قول دوم که بنیه شرط زندگی است و باید سخت باشد تا کار دشوار تواند، مسأله دیگر بمیان آید، و آن اینست که آیا می‌شود دیدنی در برابر و مانع نیست و شرط از نظر دوری و نزدیکی فراهم و دیده سالم و با همه اینها بدید نیاید یا اینکه در خرد نشدنیست، اشعری و پیروانش آن را روا دارند و معتزله آن را ناشدنی شمارند و اشعری دلیل از عقل و نقل آورده، از عقل دو دلیل:

1- ما بزرگ را از دور خرد بینیم و سببی ندارد جز اینکه برخی پاره‌هایش بدید آیند و برخی نیابند با اینکه قوه دید و شرائط در همه یکسانست و این دلیل است که با سلامت دیده و وجود شرائط دیدن بایست نیست.

2- جسم بزرگ همان مجموع اتمهای بهم پیوسته است و چون آن را در دوری مناسب بینیم همه اجزاء اتمی را دیدیم و اگر دید هر جزء توقف بدید جزء دیگر داشته باشد دور باشد و دیده نشدنی گردد، و اگر نباشد دید اتم باید در ذات خود امکان پذیر باشد در این مسافت مخصوصه، و معلوم است اگر خودش تک باشد و با اجزاء دیگر پیوسته نباشد دیده نشود و نتیجه اینست که دیدن چیزی با بودن همه شرائط بایست نیست بلکه رواست.

ولی معتزله استناد کردند که اگر چنین چیزی روا باشد باید روا دانیم که در بر ما طبلها و بوقات فراوان باشند و نه آنها را بینیم و نه آوازشان را شنویم، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 276

چون بآنها نقض کنیم بامور عادی دیگر باید شما روا دارید که همه آبهای دریاها طلا و نقره شوند و همه کوهها یاقوت و زبرجد، و بمحض اینکه ما چشم بندیم در آسمان هزار خورشید و ماه پدید شوند و تا چشم گشائیم خدا تعالی همه را نیست کند، از جدا کردن اینها و آن از هم درمانند.

پیشانی اندیشه آنها از اینست که امور عادی را بدید آوردند و برخی را واجب شمرده و برخی را جائز و چون قانون درستی برای جدا کردن این دو دسته از هم ندارند پریشان خاطراند و باید همه را یکسان دانند و مانند فلاسفه همه را روی قانون علت و معلول واجب شمارند یا چون اشعری همه را غیر واجب و منوط باراده خدا دانند، و زورگوئی در فرق میان آنها دور از باور است و بنا بر این توان گفت پریان با تن تیره و نیرومند هستند و نشدنی نیست که در بر ما باشند و دیده نشوند این از نظر اشعریست و شرح این وجوه است.

و من در شگفتم از این معتزله که چگونه قرآنی که فرشته و جن را ثابت میکند باور دارند و بعقائد خود هم پایدارند، زیرا قرآن دلالت دارد که فرشته‌ها نیروی بزرگی بر کارهای دشوار دارند، و هم پریها، و این نیرو جز در اجزاء درهم و سخت نشود و باید فرشته و پری چنین باشند، وانگه این فرشته‌ها که نویسنده اعمال و پاسبان مایند همیشه در بر ما هستند، و برای جان گرفتن هم در بر محتضر آیند و در بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم می‌آمدند و دیگران که پیش او بودند آنها را نمی‌دیدند و کسانی هم که نزد کسی باشند که جان میدهد چیزی نمی‌بینند.

اگر دیدن جسم کثیف و تیره بایست است چرا ما آنها را نبینیم و اگر بایست نیست عقیده آنها نادرست است و اگر فرشته‌ها دیده نشوند برای اینکه جسم آنها لطیف است و مانند هوا است و با این توانا بر کارهای سخت و دشوارند اینکه گویند بنیه و پیکره شرط زندگیست نادرست در آید و اگر گویند جسم لطیفند ولی توانا بکارهای سخت نیستند موجب انکار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 277

صریح قرآنست، و خلاصه اعتراف آنها ببودن فرشته و جن با این عقائد شگفت آور است.

بیان: من این اقوال رکیکه را آوردم تا بعقیده همه فرق در این باره آگاه شوی، و آنچه از آیات و اخبار معتبره بر آید دانستی و آنچه درست و سزاوار پذیرش بود بدان اشاره کردیم، و انتقاد اقوال نادرست را وانهادیم تا سخن دراز نشود.

نووی گفته: چون تا سه روز بآنها اخطار شود و از خانه نروند بدانید از عوامر بیوت و مسلمانان پری نیستند بلکه شیطانند و کشتن آنها خطری ندارد، و عبارت اخطار اینست: بدان پیمانی که سلیمان از شماها گرفته مبادا ما را آزار دهید و خود را بما بنمائید: گفتند مارهای مدینه را بی‌اخطار نباید کشت و در جای دیگر توان کشت برای آنکه گروهی از پریان مدینه مسلمان شدند، و گفتند، نهی از کشتن مارهای خانگی عمومی است در همه بلاد و آنچه در خانه‌ها نباشند بی‌اخطار کشته شوند.

گویم: در برخی روایات آنها است که بر او سخت‌گیری کنید، نه‌ایه در شرح «فلیحرج علیها» گفته: یعنی بمار بگوید: تو در سختی خواهی افتاد اگر نزد ما برگردی، و اگر کارت سخت شد براندن و کشتن ما را سرزنش مکن.

نووی گفته: بگوید: سخت گیرم بر تو بخدا و روز جزا که بر ما خود را نمائید و آشکار نشوید برای ما و اگر نرفت یا باز برگشت بکشیدش که یا پری کافر است یا مار است، و اینکه فرمود شیطانست یعنی ابلیس زاده و یا مار است.

پایان شرح و ترجمه جلد 7 السماء و العالم بحار.

8 آبان 1351 برابر 22 ماه رمضان در ورآباد خمین محمد باقر کمره‌ای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 278

### فهرست جلد هفتم کتاب آسمان و جهان

باب اول تاثیر جادو و چشم و حقیقت آنها بیش از آنچه در باب عصمت فرشته گذشت 2

نقل سخن دانشمندان و تحقیق در آن 24

باب دوم در حقیقت جن و احوال آنان قسمت آیات و اقوال مفسرین 37

نقل اخبار در اثبات وجود جن و احوالات آنها 51

باب سوم ابلیس، داستانهای او، آغاز آفرینش و دامهای او احوال نژاد او و احتراز از آنها قسمت آیات و اقوال مفسرین و حکما 103

### نقل اخبار در حال ابلیس و مکائد او و احوال نژادش

مسخر شدن شیاطین برای سلیمان 150

معارضه شیطان با ذی الکفل 152

مسلط شدن شیاطین بر جسم ایوب و اموال و اولادش 155

کشتی گرفتن با امیر المؤمنین علیه السلام 160

مجسم شدن برای هاجر مادر اسماعیل علیه السلام 161

شرکت شیطان در میوه انگور به نسبت دو بر سه 162

شرح تعصب و تکبر ابلیس 165

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 7، ص: 279

سرمه ابلیس و مزه او و قاووت او 167

آشکار شدن بر یحیی علیه السلام با تمام وسائل و دامها و مباحثه آنها 171

شیطان چهار نوبت مجسم شده 180

آیا ابلیس جن بود یا فرشته 181

جیغ کشیدن شیطان 199

دعای از شر شیطان 206

شیطان در آدمیزاده مثل خون روان است 207

فریب دادن عابد بنی اسرائیل 209

مبارزه فرشته و شیطان در باره آدمی<sup>۱۳۱</sup> 210

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 7؛ ص 279

قت آدمی و سجده نکردن شیطان 213

فریب خوردن عابد از زیادی عبادت شیطان 215

به خواب آمدن شیطان و تعلیم لواط 216

سفارش او به موسی علیه السلام 218

دنباله کلام و نقل کلمات دانشمندان و حکما

آیا فرشته و جن جسم دارند؟ سخنان صاحب مقاصد 222

آیا ابلیس فرشته بوده یا پری؟ سخنان شیخ مفید 224

سخنان شیخ طوسی 225

---

<sup>131</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

آیا پری و شیطان مکلف‌اند؟ سخنان دمیری در کتاب *حياة الحيوان* 230

نقل روایات اهل سنت در این باره 231

فرع: ازدواج با جن چه صورت دارد؟ 247

فرع: ذبائح جن و قربانی برای خرید خانه 248

سخنان فخر رازی در مقدمه تفسیرش راجع بشیطان:

1- آیا دیو و پری وجود دارد؟ 254

آسمان و جهان (ترجمه کتاب *السماء و العالم بحار الأنوار* جلد 54)، ج 7، ص: 280

2- دلائلیکه بر وجود آنها اقامه می شود 260

3- جن از آتش آفریده شده 262

4- نامگذاری جن 263

5- چند فرقه مکلف‌اند 263

6- آیا پریان در درون آدمی می‌میرند؟ 263

7- آیا پریان و شیطان خوراک و جماع دارند؟ 264

8- آیا چگونه وسوسه کنند؟ 264

9- حقیقت وسوسه چیست؟ 265

10- سخن غزالی در باره شیطان و وسوسه او 266

11- خاطرات و توهماتیکه بر دل نشیند 269

12- آیا پری و دیو تواند بیافریند و بمیراند؟ 270

13- آیا دیوان و پریان غیب می دانند 171

14- دنباله کلام در وجود جن 272

## پایان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 2

## جلد هشتم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

ابواب حیوان: اصناف، احوال و احکام آن

باب یکم کلیات احوال حیوان و اصنافش

آیات قرآن مجید:

1- الانعام- 6- نیست هیچ جنبنده در زمین و نه پرنده با دو بالش جز امتانی چون شماها، نکاستیم در کتاب هیچ چیز را وانگه بسوی پروردگارشان فراهم شوند، 38.

2- النحل- 6- و برای خدا سجده کند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین جنبنده باشند. 49 و فرموده: آیا نبینند آن پرنده‌ها که زیر فرمانند در فضای آسمان و نگهدارشان نیست جز خدا راستی در این نشانه‌ها است برای مردم باور کن 79 3- الأنبياء- 21- زیر فرمان آوردیم برای داود کوهها را که تسبیح میکردند با او و پرنده‌ها را او بودیم ما انجام دهنده 79

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 3

4- النور- 24- آیا نبینی که خدا را تسبیح گویند هر که در آسمانها و زمین است و پرنده‌ها در صف هر کدام میدانند نماز و تسبیح خود را و خدا دانا است بدان چه میکنند 41 و فرموده 45- و خدا آفریده هر جنبنده را از آب برخی بشکم راه روند و برخی بدو پا و برخی بچهار پا آفریند خدا هر چه خواهد، راستی خدا بر همه چیز توانا است.

5- النمل- 37- و گفت ای مردم آموخته شدیم زبان پرنده را و بما دادند از همه چیز، راستی این فضیلت روشنی است 16 و محشور شدند برای سلیمان و سپاهش از پری و آدمی و پرنده و آنان در صف میشدند 17 تا آمد بدشت مورچه‌ها

مورچه‌ای گفت آیا مورچه‌ها بسوراخهای خود در آئید تا نکوبد شما را سلیمان و سپاهش و آنان شعور ندارند - تا فرموده - 20- و مفقود شد پرنده‌ای و گفت:

مرا چه شده که هدهد را نبینم یا اینکه غائب شده 21 البته او را شکنجه سختی کنم یا او را سر برم یا باید دلیل و عذر روشنی بیاورد 22 و درنگی نشد که هدهد گفت فرا گرفتم آنچه را تو فرا نداری و آوردت از سبا گزارشی درست - تا فرماید - 27- البته بنگریم راستگوئی یا از دروغگویانی 28- بپر این نامه‌ام را و بدانها افکن آن را وانگه برگرد از برشان و بنگر تا چه پاسخی بر گردانند.

6- العنکبوت - 29- و بسیار جانور با خود نبرد روزیش را خدا روزیش دهد بهمراه شما و اوست شنوا دانا، 60 7- لقمان - 31- و پراکند در آن هر جانور را 10 8- ص - 38- پرنده‌ها محشورند و همه بدو رو آورند، 19 9- الزخرف - 43- وانگه آفرید همه جفت‌ها را 10- الجاثیه - 44- در آفرینش شما و آنچه پراکنده از جنبنده‌ها نشانه‌ها است برای مردم باور کن، 4 11- الملک - 67- آیا ننگرند بالای سرشان پرنده‌ها هموار پرواز و بالزن نیست نگهدارشان جز رحمان که او بهر چه بینا است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 4

112- التکویر - 81- و چون وحوش محشور شوند.

13- فیل - 105- آیا ندیدی چه کرد پروردگارت با اصحاب فیل تا آخر سوره.

### تفسیر

: طبرسی - قد - 4: 297 مجمع - در قول خدا و ما من دابة فی الأرض گفته نه هر جانوری که بر زمین راه رود «و نه پرنده‌ای که پرواز کند با دو بالش» با این دو لفظ همه جانوران را گرد کرده زیرا یا پرواز میکنند یا می‌چینند و دو بال را آورده برای تاکید یا رفع اشتباه چون پریدن را در شتاب استعمال کنند و هم در شنای ماهی در آب و ماهی پرنده نیست چون جانور دریائی است و همانا مقصود خدا همه آنچه است که در زمین است و یا در هوا، و من گویم: گفتند ماهیان دریا را هم فراگیرد زیرا جنبنده در آب و یا پرنده‌اند و هر دو بعید است.

رازی - 12: 213- 215 تفسیرش - در قول خدا **إلا أمم أمثالکم** گفته:

فراء گفته هر دسته از بهائم امتی باشند، و در حدیث است «اگر سگها امتی نبودند تسبیح گو، فرمان کشتن آنها را میدادم» سگها را امتی نامیده، چون چنین است گویم، همه جنبنده و پرنده‌ها مانند ما شمرده شدند، و در آیه شرح نداده این همانندی در چه وضعی است، و نمیشود گفت از همه جهت است و گر نه باید آنها در صورت و وصف و آفرینش چون ما



باشند و این نادرست است و مردم در تفسیر وجه ماندنی میان آدمی و دواب و طیور که خدا فرموده اختلاف دارند و در آن چند قول است:

1- واحدی از ابن عباس آورده که مقصود اینست که: مرا میشناسند و یگانه میدانند و تسبیح میگویند و سپاس میکنند، و گروه بزرگی از مفسران بر این قولند، گفتند: این حیوانات خدانشناس سپاسگزار و تسبیح خوانند، و دلیل آوردند بقول خدا «نیست چیزی جز اینکه تسبیح گو است بسپاسش، 44- الاسراء» و فرموده او در وصف جانوران «همه آنها دانسته‌اند نیاز بوی و تسبیح او را» بعلاوه خداوند بمورچه و هدهد خطاب کرده، و از ابی درداء است که خرد بهائم در همه چیز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 5

بسته و نارسا است جز در چهار چیز، خدانشناسی، روزیخواهی، شناخت نر و ماده خود و آماده شدن هر کدام برای جفت خود و از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت است که هر که گنجشکی را بیهوده بکشد روز قیامت شیون کند بخدا تعالی گوید: پروردگارا این مرا بیهوده کشت و از من سودی نبرد و مرا نگذاشت از حشرات زمین بخورم.

2- جانوران مانند شماینده در اینکه امت و گروه دارند و در آفرینش بهم مانند و هم دم یک دیگرند و از هم زاینده، ولی جای این اعتراض هست که این معنا برای آیه سود معتبری ندارد و توضیح واضح است.

3- مقصود اینست که مانند شماینده در اینکه در سرپرستی خدایند و آفریده او و روزیخور او و این هم نزدیک بقول دوم است.

4- مقصود این است که خدا برای جانوران در کتاب خود آمارگیری دارد در عمر و روزی و مرگ و سعادت و شقاوت مانند بشر و دلیلش این است که فرموده:

«کم نگذاریم در کتاب چیزی را».

5- اینکه مانند بشر در قیامت محشور شوند و بحق خود رسند چنانچه از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت است که برای بی‌شاخ از شاخدار قصاص شود.

6- آنچه خطابی از سفیان بن عیینه آورده که چون این آیه را خواند گفت در زمین هیچ آدمی نیست جز اینکه مانند یک جانوری است یکی چون شیر یورش برد، یکی چون گرگ بدرد، یکی چون سگ بانگ کند و یکی چون طاوس زیور نمائی کند.

یکی چون خنزیر است که پاک و حلال را وانهد و دنبال پلید و حرام رود چنانچه خوراک پاک برای خود افکنند و چون کسی از سر فضله‌اش برخیزد در آن زبان کشد، و همچنین آدمی باشد که اگر 50 سخن حکمت شنود یکی را حفظ نکند و اگر یک بار خطاء کردی آن را حفظ کند و جایی ننشیند جز آن را واگوید.

سپس گفته: ای برادر بدان که با بهائم و درنده‌ها معاشرت داری و تا توانی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 6

از آنها خود را نگهدار.

و آنکه گفته: معتقدان به تناسخ گویند اگر جان آدمی سعید و فرمانبر خدا و شناسای حق و دارای اخلاق پاک باشد پس از مردن بکالبد پادشاهان درآید و بسا گویند بجهان فرشته‌ها برآید و اگر شقی و نادان و نافرمان است بتن جانوری گراید، و هر چه بدتر باشد و شکنجه بیشتر، باید بتن جاندار پست‌تر و رنجکش‌تر و بدبخت‌تر درآید، و این آیه را دلیل قول خود ساخته.

و گفتند صریح است که هیچ جنبنده و پرنده نیست جز امتی مانند ماها و مانندی باید در همه اوصاف ذاتیه باشد و اوصاف عرضیه در مانندی اعتبار ندارند، و بدین گفته خود افزودند که جان همه جانداران خداشناس و آینده‌شناسند که خوشند یا ناخوش، و خدا بهر جنسی از آنها رسولی فرستاده از خودشان برای اینکه باین آیه ثابت شود که جنبنده‌ها و پرنده‌ها امت هستند.

سپس خدای تعالی فرموده هیچ امتی نباشد جز آنکه در او بیم دهی گذشته، و این صریح است که هر گروه از این جانداران رسولی دارند که خدا بدانها فرستاده و آنکه آن را با داستان هدهد و مورچه سلیمان و داستانهای دیگر قرآن تأیید کرده‌اند.

و بدان که ما عقیده تناسخ را با دلیل‌های خوبی در اصول نادرست نمودیم و پاسخ آنها در این آیه همان است که گفتیم همانندی در برخی امور نامبرده بس است و نیازی به اثبات عقیده آنها نیست - پایان - طبرسی - ره - (4: 297 مجمع گفته: «إلا أمم» یعنی اصناف معین که بنام خود شناخته شوند و هر صنفی شماره بسیاری دارند - از مجاهد - «امثالکم» یعنی مانند شما در اینکه آفریده خدایند و دلیل اینکه صانعی دارند، گفتند:

همانندی آنان با مردم از نظر نیاز بسرپرست است برای آماده کردن خوراک و جامه و خواب و بیداری و راهنمایی در راههای زندگی که در هر حال باید و صلاح باشد و آنها بی‌شمارند و در اینکه بمیرند و محشور شوند، و بدین جمله بیان کرده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 7

که نباید کسی بدانها ستم کند که خدا آفریننده و انتقامکش است.

سپس در «إلی ربهم یحشرون» گفته: یعنی پس از مرگ نزد پروردگارشان محشور شوند چنانچه بنده‌ها، و خدا پاداشی که آنها را سزد بدهد و نسبت به همدیگرشان انتقام کشد، و در آنچه از ابی هریره روایت کردند آمده است که خدا روز رستاخیز بهائم و جنبنده‌ها و پرنده‌ها را محشور سازد، و هر چیز را و عدالت خدا بدان جا رسد در آن روز که برای جانور بیشاخ از شاخدار حق ستاند. سپس فرماید: خاک باشید، و از این رو کافر هم گوید: «ای کاش بودم خاک» 40- انبیاء» و از ابی ذر است که من نزد رسول خدا بودم و دو نر بهم شاخ زدند، پیغمبر فرمود میدانید برای چه بهم شاخ زدند؟ گفتند: ندانیم، فرمود: ولی خدا داند و میان آنها قضاوت کند البته بنا بر این مانند ما باشند در حشر و قصاص و جمعی از معتقدان به تناسخ این آیه را دلیل دانستند بر اینکه بهایم و پرنده‌ها مکلفند که فرموده «امتهایند چون شما» و این درست نیست زیرا ما بیان کردیم ماندی آنها از چه راه است و اگر باید در همه چیز باشد بایستی در شکل و ژست و آفرینش و اخلاق هم مانند ما باشند، و چگونه تکلیف به بهائم توان کرد و خردی ندارند و تکلیف بی‌خرد کامل درست نباشد- پایان- رازی در (12: 218 تفسیرش) گفته: فضلاء را در تفسیرش دو قول است.

1- خدا بهائم و پرنده‌ها را محشور کند تا بدانها عوض دهد و این عقیده معتزله است برای اینکه دردمند کردن آنها بی‌جنایت آنها نیکو نیست جز برای عوض و چون دادن عوض بدانها واجب است خدا زنده‌شان کند تا عوضشان دهد.

2- اصحاب ما گویند که ایجاب بر خدا نشدنیست بلکه خدا بخواست خود آنها را زنده کند و چند دلیل آوردند که عوض بر خدا واجب نیست، یکم: وجوب در آنجا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 8

است که ترکش نکوهش آرد و نکوهش در باره خدا نشدنیست زیرا او در ذات خود کامل است و برای آنچه بیرون از او است نکوهش پذیر نیست زیرا هر چه در برون رخ دهد لازم ذات را از میان نبرد، دوم: اگر زیانزدن بدیگری برای عوض نیکو باشد باید از ما پسند باشد که بدیگری زیان رسانیم و عوض بدهیم و این نادرست است و ثابت شود که قول بعوض نادرست است چون این را دانستی برخی فروعی که قاضی در این باب گفته یاد آور شویم.

1- هر جانوری که عوضش از خدا باید که در دنیا درد کشیده و عوضش را ندیده، بر خداست که در دیگر سرایش زنده کند و عوض بدو پردازد، و هر جانور که چنین نباشد زنده کردنش در خرد بایست نیست جز اینکه خدا تعالی خبر داده همه جانوران را زنده کند و از دلیل شرع دانسته شده و گفتیم جانوری باشد که عوضی نخواهد چون جاننداری که در

زندگی دردی نچشیده و خدایش بی‌درد میرانده چون دلیلی نیست که هر مرگی دردناک باشد و بنا بر این عوضی نخواهد.

2- هر جانداری که خدا اجازه سر بریدنش را داده عوض این سر بریدنش بر خدا است و چند بخشند مانند آنکه برای خوردنش کشند و مانند آنکه برای آزارش کشند چون درنده‌ها و گزنده‌ها، و مانند آنکه به بیماری آزار دیده، و مانند آنچه خدایش بارکش ساخته و کارکش کارهای دشوار، ولی اگر مردم بجاندار ستم کنند و آزارش دهند عوض بر ستمکار است و اگر هم خود بهم ستم کنند عوض بر ستمکار است، اگر گویند: جانداری که بنا مشروع سرش برند عوض بر کیست؟ جواب اینکه بر سربر و از این رو پیغمبر صلی الله علیه و اله از سر بریدن جاندار نه برای خوردنش غدقن کرده.

3- عوض سود بسیار است که اگر جاندار خرد داشته باشد برای آن جانبازی کند اینست عوضی که در اینجا باید.

4- عقیده قاضی و بیشتر معتزلیان بصره اینست که عوض پایان پذیرد و قاضی گفته این قول اکثر مفسران است زیرا چون خدا عوض را بجانور پرداخت او را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 9

خاک نماید و آنکه کافر گوید: کاش من خاک بودم ابو القاسم گفته: باید عوض بی‌پایان و جاوید باشد، قاضی برای خود دلیل آورده که برای ما نیکو است که کار دشواری را برای سود پایان پذیر انجام دهیم، و دانستیم که درد دادن بدیگری مشروط بمزد بی‌پایان نیست، بلخی دلیل آورده که پایان دادن بعوض بی‌جان گرفتن از جاندار نشود و جانگرفتن از او خود دردی باشد و عوضی خواهد و همچنین تا بی‌پایان بکشد.

و جوابش اینست که دلیلی نیست که جان گرفتن همیشه دردناک است.

5- اگر جانوری از دیگری عوض خواهد و جانور دیگر ستمکار از خدا عوضی خواهد آن را بدان ستمکش پردازد و اگر نه چنین است خدا عوض او را کامل گرداند این مختصریست از احکام عوض بعقیده معتزله - پایان - و در تفسیر قول خدا و **الله یسجد** در (20: 42 تفسیرش) گفته: البته ما گفتیم سجده دو نوع است یکی سجده عبادت چون سجده مسلمانان برای خدا، و دیگری سجده انقیاد و زبونی بدین معنی که همه اینها ممکن الوجود هستند و از خود چیزی ندارند و هر چه دارند از خداست.

و برخی گویند مقصود همین معنا است چون جانور را جز همان نسزد و برخی گویند مقصود معنی نخست است که فرشته‌ها را سزد و دیگری گفته هر دو معنا مقصود است چون رواست لفظ مشترک برای دو معنا آید و آن سست است.

و در قول خدا **ألم يروا إلى الطير** در «20: 90 تفسیرش» گفته: این دیگر دلیل است بر نیرو و توانائی خدا تعالی و حکمتش که پرنده‌ها را پرواز کن آفریده و فضا را پرواز پذیر چون پرنده بالی داده که باز و بسته گردد چنانچه شناگر در آب کند، و هوا را نازک آفریده که باسانی دریده شود و نفوذ پذیرد و گر نه پرواز نمیشد **«ما يمسكهن إلا الله»** چون تن پرنده سنگین است و خود بخود در فضا آویزان نماند و نگهداری خواهد و آن جز خدا نباشد، قاضی گفته: همانا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 10

خدا آن را بخود بسته برای آنکه ابزار ماندن در فضا را او پرنده داده - پایان - اینکه فرمود **«و الطير»** یعنی پرنده هم تسبیح کرد و گذشت که تسبیحش یا بمعنی حقیقی است چون فهمش را دارد و یا در آن وقت بمعجزه داود فهمش را یابد، یا مقصود زبان حال است چنانچه در تسبیح جمادات گذشت یا مقصود شنای آنها است در فضا.

رازی در (32: 300 تفسیرش) گفته: مانعی ندارد که پرنده سخن گوید ولی همه امت گویند مکلف تنها پری و آدمی و فرشته است و پرنده‌ها نشود بدرجه از خرد رسند که شایان تکلیف است بلکه چون کودک خردسال دستور پذیر بودند و همین معجزه داود علیه السلام بود که در فهم باندازه کودک فرمانپذیر رسیدند.

طبرسی - ره - در (7: 58 مجمع) گفته: خود مسخر کردن پرنده برای داود تسبیح بود و دلیل بود که مسخر کن آنها توانا است و در مانده نیست چون بنده‌ها از جبائی و علی بن عیسی، و گفتند: پرنده‌ها در بام و شام با او تسبیح میخواندند و این معجزه او بود، از وهب قول خدا **«ألم تر»** رازی در (24: 10-11 تفسیرش) گفته: یعنی آیا ندانید و باید بدانید. و مقصود از تسبیح دلالت این چیزها است بر اینکه خدا از کاستی برکنار است و اوصاف جلال دارد، یا در باره برخی همین است و در باره دیگران گفتار با زبانت و معنی عمومی نخست نزدیکتر است و اما اینکه گفته شود یک لفظ در معنی حقیقی و مجازی هر دو استعمال شده جائز نیست و همان معنی نخست میماند.

اگر گویند تسبیح بدین معنا از هر آفریده باشد و چرا بهمان خردمندان مخصوص کرده است؟

گوئیم چون آفریدن خردمندان بهتر رهنما بود صانع است سبحانه چون شکفتیها در او بیش است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 11

و چون یاد آورد که اهل آسمانها و زمین تسبیح گویند فرمود: آنها هم که در هوایند چون پرنده‌ها تسبیح گویند، زیرا دادن نیرو بتن سنگین تا در هوا بماند و صف بندد و پر گشاید و بندد از اعظم دلائل است بر توانائی صانع مدبر سبحانه و پرش آنها را سجده آنها نموده برای خدا و این تایید آنچه را که ما گفتیم از اینکه مقصود از تسبیح دلالت این امور است

بر تنزیه نه گفتار بزبان «کل قد علم» یعنی خدا میداند و دلیلش «و الله علیم بما یفعلون» باشد و آن اختیار جمهور متکلمین است.

2- یعنی همه آفریده‌ها نماز و تسبیح که فریضه آنها است میدانند 3- یعنی همه میدانند نماز و تسبیح بر خدا را که بدان مکلفند و بنا بر این دو «و الله علیم» جمله جدا نیست، و از ابی ثابت روایت است که نزد ابی جعفر باقر علیه السلام نشست بودم و فرمود بمن: میدانی این گنجشکها نزد برآمدن خورشید و پس از آن چه گویند؟ فرمود: پروردگار خود را تقدیس کنند و از او خوراک روز خود را خواهند و متکلمین این را دور از باور دانستند.

گفتند اگر پرنده خداشناس بود چون خردمندان بود که سخن و اشاره ما را میفهمید ولی چنین نیست چون بیدیه میدانیم از کودکی که چیز فهم نیست کم فهم تر است و سزاوارتر است که این گونه دریافت در او نباشد و چون ثابت شد خداشناس نیست، نشود که گفتارش تسبیح خدا باشد و تسبیح ندارد جز با زبانحال.

سپس بسیاری از چاره جوئیها و نازک کاریهای جانداران را چنانچه بیاید یادآوری کرده و آنها را دلیل آورده که فهم و خرد دارند و آنکه گفته: خردمندان زیرک از این گونه کارها و چاره‌ها در مانند و چرا نباید گفت: خدا شناخت و ستایش خود را بدانها الهام میکند و گرچه بامور دیگری که آدمی داند آشنا نباشند، و چه خوب گفته شهاب سمعانی که گفته: خدا والاتر از آنست که با ترازوی اعتزال سنجیده شود.

و در قول خدا و الله خلق کل دابة من ماء در (24: 16-19 تفسیرش) گفته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 12

در این آیه پرسشها است.

1- خدا فرموده هر جنبنده را از آب آفریده با اینکه بسیاری از جنبنده‌ها ایند که از آب آفریده نیستند چون فرشته‌ها که از همه آفریده‌ها در شمار بیشند از نور آفریده شدند، پریان هم که از آتش آفریده شدند، آدم هم از خاک آفریده شده و عیسی از باد که فرموده «دمیدیم در آن از روح خود، 12-التحریم» و نیز بسیاری از جانورانند که از نطفه بر نیایند، و جواب از چند راه است: یکم که بهتر از همه است قفال گفته: و آن اینست که «من ماء» قید دابه است نه صله «خلق» و مقصود اینست که هر جانوری از آب پدید شود آفریده خدا است.

دوم: اینکه مایه آفرینش همه آفریده‌ها آب است که روایت است نخست چیزی که خدا تعالی آفرید گوهری بود و بدان نگریست و از هیبت خدا آب شد و از آن آب آتش و هواء و روشنی آفرید، و چون مقصود از این آیه بیان اصل آفرینش است و مایه آن آب بوده چنین تعبیر کرده.

سوم مقصود از دابه جنبنده بر زمین است که مسکن او است و فرشته و پری را نگیرد، و چون بیشتر این جانوران از آب‌اند چون یا از نطفه‌اند یا در آب زنده‌اند، از این رو همه را از آب تعبیر کرد.

## 2- کشش شکم را بر زمین چگونه راه رفتن نامیده؟

و جوابش اینست که بر سییل استعاره چنانچه گویند کار فلانی براه نیفتاده و بر روش مشاکله است.

3- این سه بخش همه را فرا ندارد زیرا جاندارانی باشند که بر بیش از چهار پا روند چون عنکبوت و کژدم و هزار پا با 44 پا راه رود.

جواب اینست که اینها کمیابند و نابود بشمارند، بعلاوه فلاسفه گویند جاندارانی که بیش از چهار پا دارد روی همان چهار تکیه دارد در راه رفتن و جمله «یخلق الله ما یشاء» آگهی است بوجوه اختلافهای دیگر در جانداران جز اختلاف در وضع راه رفتن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 13

که در اینجا برخی از آنها پردازیم بخش پذیری یکم: جانوران بسا در اندامی مانندند چون آدمی و اسب در گوشت و پی و استخوان یا از هم جدایند در اصل عضو یا وصفش و در اصل عضو هم یا ماده آن مشترک است یا نه یکم چون دم اسب که در آدمی نیست ولی مایه آن که استخوان و پی و گوشت است مشترک است و دومی چون صدفی که پوست سنگ پشت است و فلسی که بر پشت ماهی است و خاری که بر تن خارپشت است و آدمی هیچ کدام را ندارد.

و اختلاف در وصف عضو یا در اندازه است چون چشم جغد که درشت است و چشم عقاب که خرد است یا در شمار است چون پای پاره‌ای عنکبوتان که شش است و پاره‌ای دیگر که 8 یا 10 است و یا در چگونگی مانند رنگ، شکل، سفتی، نرمی یا در وضع چون پستان فیل که نزدیک سینه او است و پستان اسب که نزد ناف است و یا در کار است چون گوش فیل که مگس پرانست بخلاف آدمی و بینی او که با آن چیزها را بگیرد بخلاف جانداران دیگر و یا در پذیرش مانند چشم شب پره که زود از روشنی خیره شود و چشم خطاف برعکس آنست تقسیم دوم: جاندار یا آبی است و در آن زنده است یا زمینی یا نخست آبیست و آنکه زمینی شود جانداران آبی چند حال مخصوص دارند یا جا، خوراک و نفس آنها در آبست و بجای تنفس بهواء آب را بدرون خود کشند و برون آرند و اگر از آب جدا شوند زنده نمانند و همه ماهیها چنین باشند، یا جایش آبست و غذایش آب ولی تنفس ندارد چون برخی رسته‌های صدف که هوا نبیند و آب بدرون نکشد، دوم: جای برخی جانوران آبی نهر است و برخی آبهای ایستاده چون قورباغه و برخی دریا سوم برخی در ژرفا باشند، برخی در کناره، برخی در گل و برخی در سنگ چهارم: جانورانی که در آب رفت و آمد دارند برخی با سر فرو روند و با بال شنا کنند چون ماهی، و یا بر پاها شنا کنند چون قورباغه، برخی در ته

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 14

آب راه روند چون خرچنگ و برخی بخزند چون کرم.

جانوران خشکی هم از دو نظر حال آنها سنجیده شود.

یکم برخی از راه دهان یا بینی نفس کشند و برخی چنین نفس نکشند مانند زنبور و مگس عسل دوم: برخی جانوران زمین جایگاه مشخصی دارند، و برخی هر شی جایی بسر برند جز اینکه بچه آرند و برای پرستاریش بر سر آن بمانند، و آنها که جا دارند برخی بر قله تپه‌هایند و برخی روی زمین.

سوم: جانور خشکی پرنده بدو بال با دو پا راه رود و راه رفتن برخی دشوار باشد بر او چون خطاف بزرگ و شب پره و اما آنکه بالش پوست یا پرده است پا ندارد چون نوعی مار پرنده در حبشه چهارم - پرنده‌ها مختلفند برخی با هم زندگی کنند مانند کراکی و برخی تنها مانند عقاب و همه پرنده‌های شکاری که بر سر طعمه ستیزه دارند و برای شکار کوشایند، برخی جفت هم زندگی کنند چون قطا، برخی گاهی با هم و گاهی تنها، سپس آنکه تنها است بسا شهریست و بسا بیابانی و بسا در باغها زندگی کند میان همه جانداران تنها آدمی است که نمیتواند تنها زندگی کند، زیرا وسیله زندگی و معاشش بشرکت در مدینه است و زنبور عسل و برخی پروانه‌ها هم در اجتماعی بودن چون آدمیند ولی حدا و کراکی پیرو یک رئیس باشند و مورچه اجتماعی است و رئیس ندارند.

پنجم: پرنده‌ها گوشت خوار دارند و دانه چین و گیاه خوار و برخی چون مگس عسل تنها از گل تغذیه کند و عنکبوت تنها از مگس و برخی با هم یک خوراک دارند.

و اما بخش سوم جانوریست که یک بار آییست و یک بار در خشکی و گویند جانوریست که در دریا زندگی کند و آنکه بخشکی رود و در آن بماند.

تقسیم سوم: برخی جانوران بطبع خود مأنوسند با هم (چون آدمی و برخی

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 15

بزایش مأنوس شوند چون گربه و اسب، و بعضی بفشار مأنوس شوند چون یوز، برخی مأنوس نگردند چون بئر، از نسخه اصل) و برخی زود مأنوس شوند و مأنوس بمانند چون فیل، و برخی دیر مأنوس شوند چون شیر، و بسا که از هر نوعی دسته‌ای مأنوس باشند و دسته‌ای وحشی تا برسد بآدمی تقسیم چهارم: برخی جانداران آواز دارند و برخی خاموشند، و آواز دارها موقع شهوت و جماع بیشتر آواز کنند تا برسد بخود آدمی هم، برخی پیوسته شهوت جماع دارند چون خروس و برخی در وقت معین برکنارند.



تقسیم پنجم: برخی جانوران منش آرامی دارند و کم خشمند چون گاو برخی تند و عصبانی چون خوک بیابانی برخی بردبار و بارکش چون شتر، برخی تند جنبش چون مار، برخی نیرومند، دلیر راد و بزرگ طبع مانند شیر، برخی نیرومند و نیرنگ باز و وحشی چون گرگ، برخی حیل‌گر و مکار و پر حرکت چون روباه برخی خشم‌دار و سفیه ولی تملق‌گو و زود آشنا چون سگ، برخی پر نرمش و مأنوس چون فیل و میمون برخی حسود و جمال فروش چون طاوس؟ برخی پر حافظه چون خر و اشتر که راهی را که رفته‌اند از یاد نبرند.

تقسیم ششم: برخی نژاد از زائیدن جانوری آرند و برخی ماده‌شان کرمی آرند و جانور شود (مانند زنبور عسل و عنکبوت که کرم زاینند و سپس اندام آرند و برخی ماده‌شان تخم گزارد و جوجه آرد. از پاورقی ص 18) نیشابوری گفته: برخی زاینند و برخی تخم نهند، هر گوش داری زاینده است و هر بی‌گوشی جز خفاش تخم نهند، و در قول خدا **إِنَّ اللَّهَ عَلِي كَل شَىء قَدِير** گفته:

اشاره است باینکه اختصاص هر جاندار بدین خواص و مانند آنها نشود مگر از توانا، مختار، قهار (3: 21- تفسیر نیشابوری) بیضاوی (2: 194 تفسیرش) گفته: در قول خدا **عَلِمْنَا مَنْطِق الطَّيْرِ** که گفتار نزد متعارف هر واژه است که نمایشگر از آنچه باشد که در نهاد است تک باشد یا مرکب، و بسا بر هر آوازی از راه تشبیه و متابعت اطلاق شود، گویند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 16

کبوتر سخن گفته و ناطق و صامت برای جاندار و جماد از این باب است، زیرا آواز جانداران چون دنبال خیالهای آنها است مانند عباراتند و بویژه که برای هر مقصودی آواز مخصوصی دارند که هم جنس آنها آن را بفهمد، و شاید سلیمان چون آواز هر جانوری را میشنید به نیروی قدسی خود خیال و هدف او را میفهمید چنانچه حکایت است که بر بلبل گذشت که میخواند، فرمود: میگوید: چون نیم خرما خوردم دیگر تف بر همه جهان، فاخته‌ای آواز داد و فرمود: میگوید: کاش این خلق آفریده نشده بودند.

و بسا آواز بلبل از شادی و آرامش دل بوده و آواز فاخته از سختی رنج و درد دل، و لشکر سلیمان نگهبانی میشدند تا همه فراهم گردند و چون بدشت مورچه‌ها که دشت بزرگی است در شام وارد شدند یک مورچه که از آنها گریزان شده بود فریاد زد بمورچه‌ها و آنها را دنبال خود کشاند چنانچه خردمندان با هم گفتگو کنند و مانعی ندارد که خدا در آنها خرد و گفتار آفریده باشد.

و نیشابوری گفته: مفسران گفتند خدا تعالی پرنده‌ها را در زمان سلیمان خردمند ساخته بود و در زمان ما چنین نباشند و گر چه نکته‌ها که در زندگی بدان نیازمندند خدا بدانها الهام میکند، حکایت است که بر بلبل گذشت بر درختی و بیارانش فرمود: راستش او میگوید نیمی از خرما خوردم و خاک بر سر دنیا، و فاخته‌ای آواز داد و بمردم گزارش داد که میگوید:

کاش این خلق آفریده نبودند طاوس آواز داد و فرمود: میگوید: چنانچه بدهی بستانی، و فرمود: هدهد میگوید: ای گنجهکاران از خدا آمرزش خواهید، خطاف میگوید نیکی کنید تا آن را دریابید و رخمه گوید: سبحان ربی الاعلی ملء سمائه و ارضه، قمری گوید:

سبحان ربی الاعلی.

قطاه گوید: هر که خموش است سالم است، طوطی گوید: وای بر کسی که همت او دنیاست، خروس گوید: ای بیخردان یاد خدا باشید، کرکس گوید: ای آدمیزاده هر چه خواهی زنده باش که پایانت مرگ است، و عقاب گوید: در دوری

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 17

از مردم آرامش است و آسودگی طبرسی در (7: 214 مجمع) گفته: اهل عربیت گویند، نطق بر جز آدمیزاده بکار نرود، و همانا صوت گفته شود، زیرا نطق سخن است و برای پرنده سخنی نیست ولی چون سلیمان معنی صوت پرنده‌ها را میفهمید آن را بطور مجاز منطق نامیده، و گفتند مقصود حقیقت سخنگوئیست، زیرا برخی پرنده‌ها سخنی دارند که حروف دارد مانند طوطی، مبرد گفته هر چه راز دلش پدید آرد گویا نامند و سخنگو علی بن عیسی گفته: پرنده‌ها با سلیمان سخن میگفتند و این معجزه او بوده چنانچه از هدهد گزارش شده و سخن پرنده آوازیست که با یک صیغه مقاصدشان را میفهمانند بخلاف سخن گفتگوی مردم که صیغه‌های جدا جدا دارد و از این رو ما سخن آنها را با طول همدمی نفهمیم و آنها هم چیزی از ما نفهمند زیرا فهم ما بهمان امور مخصوصه خود رسد و چون سلیمان میفهمید گفتار آنها را دانای منطق آنها بود.

و هم او ره گفته: در باره اینکه سلیمان بجستجوی هدهد برآمد میان پرنده‌ها اختلاف است، گفته‌اند: در سفرش نیازمند او شد تا با آتش رهنماید چون گفتند هدهد آب را در درون زمین میدیده چنانچه ما آن را در شیشه بینیم، از ابن عباس است.

و عیاشی بسند خود از ابی حنیفه آورده که بامام ششم علیه السلام گفت: چرا سلیمان در میان پرنده‌ها از هدهد جستجو کرد؟ فرمود: چون هدهد آب را در درون زمین بیند چنانچه یکی از شماها در میان شیشه، ابو حنیفه بیاران خود نگاه کرد و خندید، فرمودش چه تو را خندانید؟ گفت بر تو پیروز شدم قربانت، فرمود:

چگونه؟ گفت: آنکه آب را درون زمین بیند دام را زیر خاک نبیند، فرمود: ای نعمان ندانی که چون قدر فرو آید دیده نایبنا گردد.

سپس ره در قول خدا (لاعدبنه) گفته: چنانچه سخن گفتن پرنده و تکلیفش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 18

در زمان او بحساب معجزه او درست است رواست از تقصیر او گله کند و از غیبت او کیفر نماید.

و در (7: 218 مجمع) گفته: «و زین لهم الشیطان الخ» که جبائی گفته:

هدهد خدانشناس نبود و این گزارش کودکانه داد چون جز فرشته و آدمی و پری تکلیف ندارد، و چنانچه کودکان که پرستش ما را بینند جز آن را بیهوده شمارند» هدده هم کار مخالف سلیمان را بیهوده شمرد، و این گفته او خلاف ظاهر قرآنست، زیرا امتیاز میان سجده حق برای خدا و سجده باطل برای خورشید در اینکه یکی نیک است و دیگری زشت جز از خدانشناس برنیاید که میفهمد یکی روا است و دیگری ناروا، بعلاوه آرایش دارائی و روگردانی از راه حق را بشیطان وابست و این گفتار شناسای عدالت و آگاه بر اینست که زشت کاری بر خدا تعالی نسزد.

و در (ج 7: 261) در «کأین من دابة لا تحمل رزقها» از سوره عنکبوت:

گفته: چه بسا جنبنده که خوراکش پس انداز و آماده نیست، از حسن، یا نتواند آن را بردارد از ناتوانی خود و با دهن خوراک کند از مجاهد، و گفتند: همه جانداران که بر زمین جنبند خوراک فردای خود را آماده نسازد جز آدمیزاده و مورچه و موش بلکه همان اندازه که بس باشد از آن بخورند، از ابن عباس، «الله یرزقها» یعنی خدا روزی دهد این جنبنده ناتوان را که نتواند روزی خود را بردارد و شما را هم روزی دهد و برای غم روزی ترک هجرت نکنید.

از ابن عمر است که بهمراه رسول خدا صلی الله علیه و اله بیرون شدیم تا بنخلستانی از انصار درآمد و خرما برمیگرفت و میخورد و فرمود: ای عمر زاده چرا تو نمیخوری؟

گفتم: یا رسول الله نمیخواهم، فرمود: ولی من میخواهم، این بامداد چهارمین است که چیزی نچشیدم و اگر خواستم از پروردگارم خواهش کردم مانند ملک خسرو و قیصر را بمن ارزانی دارد، و چگونه باشی ای پسر عمر که بمانی با مردمی که روزی یک سال خود را ذخیره کنند برای اینکه یقین آنها سست است. بخدا از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 19

آنجا نگذشتیم تا این آیه فرود آمد، ...

و گفته: ره در (8: 496) در «و الطیر» یعنی مسخر کردیم پرنده را برای داود که گرد او آمدند و خدا را با او تسبیح گفتند و همه پرنده و کوهها پر بازگشت بودند بدو و فرمانبر او بودند، جبائی گفته: مانعی ندارد که خدا معرفت فرمانبری داود را بدانها دهد و گرچه خرد تکلیف ندارند.

رازی در (26: 186) تفسیرش گفته: اگر گویند چگونه پرنده بیخرد تسبیح تواند؟ توان گفت که خدا بدانها خردی داده بود که در آن زمان خداشناس و تسبیح خوان بودند و این همه معجزه داود علیه السلام بود.

**خلق الأزواج کلها** گفتند: یعنی ازواج همه جانداران را از نر و ماده و گفتند: همه اشکال را و یا اصناف را، و گفتند: هر ممکنی زوج ترکیبی است و یگانه بحق و تنهای مطلق همان خدا تعالی است «و ما بیث من دابة» یعنی «آفرینش هر چه در زمین پراکنده است از جاندار با هر جنس و سود و هدفی که دارند نشانه‌های روشنی است بر وجود خدا و دانش و نیرو و حکمت و لطفش ...

قوله سبحانه «صافات» گفتند: یعنی در پرواز خود بال گشایند زیرا چون پر گشایند، پاها را بر هم نهند «و یقبضن» یعنی برای کمک پرواز پیاپی بالها را بخود چسبانند و خدای رحمانست که آنها را در جو نگهدارد بر خلاف طبع آنها که رحمتش هر چه را فرا دارد و بهر شکل مناسب پرواز آنها را آفریده ...

و من گویم: در سوره فیل و داستان آن دلیلی است که جانداران شعور دارند و فرمانبر خدایند، زیرا ظاهر اینست که آن پرنده‌ها از جانوران بودند نه از فرشته‌ها گرچه احتمال دارد، و همچنان خود فیل که از رفتن بحرم خودداری کرد و سخن عبد المطلب را فهمید و برای او سر بر خاک نهاد چنانچه در داستان مفصل آن گذشت، آری ممکن است این شعور را خداوند در آن هنگام بدانها داده باشد برای کرامت خانه کعبه و عبد المطلب و زمینه چینی برای نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 20

## اخبار باب

- 1- در تفسیر علی بن ابراهیم (459): بسندی از امام ششم علیه السلام که هیچ پرنده در خشکی و دریا و هیچ جاندار وحشی شکار نشود جز برای اینکه از تسبیح خدا غافل شده، عیاشی هم از اسحاق مانندش را آورده.
  - 2- در تفسیر: (و الله خلق کل دابة من ماء) یعنی از آب منی (فمنهم من یمشی علی بطنه تا آخر آیه) یعنی مردم بر دو پا و مارها بر شکم و بهائم بر چهار پا راه روند، امام ششم علیه السلام فرمود: برخی هم بر بیشتر از چهار پا راه روند.
- بیان: دمیری (حیاء الحيوان 206- در واژه الحيوان) از قول جاحظ گفته جانور 4 بخش است.

یکی راه می‌رود، یکی می‌پرد، دیگری شنا میکند و چهارمی در زمین می‌خزد آن که راه می‌رود سه رسته دارد، آدمی بهائم، درنده‌ها، و پرنده همه سه‌اند، درنده و بهیمه و همج، و خشاش آنانند که جرمی لطیف و تنی خرد دارند و چنگال و منقار ندارند، همج و پشه‌ها از پرنده‌ها نباشند ولی پرواز دارند و آنها در پرنده‌ها چون حشراتند در رده رونده‌ها، پرنده‌های

درنده آنانند که تنها گوشت خورند و بهیمة آنها که تنها دانه خورند و دو رگه مانند گنجشک که چنگال و منقار ندارند ولی دانه برچیند و هم مورچه شکار کند و در پروازش ملخ شکار کند و گوشت بخورد، و مانند کبوتر خوراک بدهان جوجه‌اش نریزد و طبع دوگانه دارد و مانند آن در دوگانه طبیعی فراوانند.

و هر چه با دو بال پرد پرنده نیست چه بسا چسبدها پرند و هم مگسها و زنبور و ملخ و مورچه و پشه و پروانه و موریانه و مگس عسل و آنها را پرنده نخوانند و هم فرشته‌ها که بال دارند و پرواز کنند پرنده نباشند همچنان جعفر بن ابی طالب که دو بال دارد و در بهشت با آنها پرواز کند پرنده نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 21

3- در قرب الاسناد - 55-: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که پرنده‌ای شکار نشود جز بغفلت از تسبیح خدا.

4- در علل - 1: 5- بسندش از امام ششم علیه السلام که وحش و پرنده و درنده و همه چیز که خدا عز و جل آفریده اندر هم بودند تا پسر آدم برادرش را کشت و نفرت گرفتند و بهراس افتادند و هر کدام بهم شکل خود پیوستند.

5- و از همان - 270-: بسندش تا امام یکم علیه السلام که چون عوعو سگ و عرعر خر شنوید بخدا پناه برید از شیطان رجیم، زیرا آنها بینند آنچه شما نبینید پس انجام دهید آنچه فرمان دارید - الخبر - 6- از مجالس ابن الشیخ: بسندی تا رسول خدا که گذر کرد بماده آهوئی بسته بطنابهای چادری و چون رسول خدا صلی الله علیه و اله را دید خدا عز و جل زبانش را گشود و برسول خدا گفت: یا رسول الله من دو نوزاد دارم تشنه و این دو پستانم پر از شیرند، مرا رها کن بروم و آنها را شیر بدهم و برگردم و مرا ببندی چنانچه بودم، فرمودش چگونه می‌شود با اینکه تو بسته مردمی و شکار آنهائی؟ گفت:

آری یا رسول الله من می‌آیم و مرا چنانچه بودم بدست خود می‌بندی و از او پیمانی خدائی گرفت و رهاش کرد و اندکی نشد که برگشت و شیری در پستانش نمانده بود و پیغمبر خدا او را بست چنانچه بود.

و آنکه پرسید این شکار از کیست؟ گفتند: یا رسول الله این از بنی فلانست و آنکه شکارش کرده بود منافقی بود، و از آن برگشت و خوش عقیده شد پیغمبر با او برای خرید آهو در گفتگو شد گفت: بلکه من آن را رها کنم پدر و مادرم قربانت ای پیغمبر خدا، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: اگر بهائم میدانستند از مردن آنچه شما میدانید، فربهی از آنها نمیخوردید.

بیان: میدانستند از مردن: یعنی بدان یقین داشتند یا سختی آن را و کیفیهای پس از آن را و هراسهای مردن را میفهمیدند و این معنی دوم روشنتر است (امالی ابن الشیخ 2: 48).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 22

7- در محاسن - 106:- بسندش تا امام ششم علیه السلام که یعقوب پسرش گفت پسر جانم زنا مکن که اگر پرنده زنا کند پرش بریزد.

8- در خرائج روایت است که از امام سوم علیه السلام در خرد سالیس پرسیدند از آواز جانوران چون شرط امام اینست که همه زبانها را بداند تا برسد بآواز جانوران و طبق روایت محمد بن ابراهیم بن حارث تمیمی که فرموده کرکس در آوازش گوید:

ای آدمیزاده زنده باش هر چه خواهی که پایانش مرگ است.

باز گوید: یا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات، طاوس میگوید: بخودم ستم کردم و بزیورم بالیدم مرا بیامرز، دراج گوید: **الرحمن علی العرش استوی** خروس گوید: هر که خدا را شناخت از یادش نبرد، و چون مرغ خانگی قت قت کند گوید: ای معبود بر حق توئی حق و گفتارت حق است ای خدای بر حق، واشه گوید: ایمان دارم بخدا و روز جزا، حداء گوید: بر خدا توکل کن، روزی یابی.

عقاب گوید: هر که فرمان خدا برد بدبخت نشود، شاهین گوید: سبحان الله حقا حقا، جغد گوید: دوری از مردم آسودگی است، کلاغ گوید: ای روزی بخش از حلال، کرکی گوید: بار خدایا از دشمنم نگهدار، لک لک گوید: هر که از مردم کنار است از آزارشان رها است، مرغابی گوید: آمرزشت ای خدا، هدهد گوید:

وه چه بدبخت است کسی که نافرمانی کند خدا را، قمری گوید: یا عالم السر و النجوى یا الله، کبوتر دشتی گوید: توئی خدا شایسته پرستشی جز تو نیست ای خدا عقق گوید: سبحان من لا یخفی علیه خافیه.

طوطی گوید: هر که پروردگارش یاد است گناهش آمرزد، گنجشک گوید:

آمرزش خواهم از آنچه مایه خشم خدا است، بلبل گوید: **لا إله إلا الله حقا حقا**، کبک گوید: نزدیکی حق نزدیکی است، سمانات گوید: ای آدمیزاده چه تو را از مردن غافل کرده؟ سوزنیق (چون زنجبیل، صقر و شاهین) گوید: **لا إله إلا الله محمد و آله خیره الله فاخته** گوید: یا واحد یا احد یا فرد یا صمد، شقراق گوید: مولایم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 23

از دوزخ آزادم کن.

قبره گوید: مولایم گناه همه گناهکاران را بیامرزد، قمری گوید: اگر گناهم را نیامرزی بدبختم. شفتین (یک نوع کبوتر) گوید: لا قوهَ إلا بالله العظیم شتر مرغ گوید: معبودی جز خدا نیست، شب پره سوره حمد خواند و گوید:

ای پذیرای توبه پشیمانان ای خدا سپاس از تو است، (شتر گاو پلنگ) گوید: لا إله إلا الله وحده، بره گوید: بس است پند ده مرگ، بزغاله گوید: ای مرگم بشتاب که گناهم سنگین شد و فزود، شیر گوید: فرمان خدا مهم است مهم، گاو گوید: آرام ای آدمیزاده تو در برابر کسی هستی که ببند و دیده نشود و او خداست.

فیل گوید: هیچ نیرو و نیرنگ جلو مردن را نگیرد. یوز گوید: یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله، شتر گوید: منزه است خوار کن زورمندان منزه، اسب در شیهه خود گوید: سبحان الله، گرگ گوید: آنچه را خدا نگهدارد هرگز ضایع نشود شغال گوید: وای وای بر گنهکار با اصرار، سگ گوید: بس است گناه برای خواری خرگوش گوید: نابودم مکن ای خدا از آن تو است سپاس، روباه گوید: دنیا خانه فریب است، آهو گوید: رهایم کن از آزار، کرگدن گوید: بفریادرس و گر نه نابود شوم ای مولایم، شتر گوید: حسبی الله و نعم الوکیل حسبی الله.

پلنگ گوید: منزه است آنکه بتوانائی نیرو گیرد منزه است، و چون مار تسبیح گوید بگوید: چه بدبخت است کسی که نافرمانیت کند یا رحمان، کژدم در تسبیح خود گوید: بدی چیز وحشتناکی است سپس فرمود: خدا چیزی نیافریده جز که تسبیحی در سپاس خدایش دارد، وانگه این آیه را خواند «نیست چیزی جز تسبیح گوید بسپاس او ولی شما نفهمید تسبیحش را، 45- اسری»، (این حدیث را در خرائج چاپی نیافتیم و آنچه از چند جای بحار برآید اینست که نسخه چاپی مختصر نسخه مصنف است، از پاورقی ص 29) بیان: دمیری گفته: کرکس کدخدای پرنده‌ها است و در آوازش گوید:

آدمیزاده زنده باش تا خواهی که مرگت رسد چنین فرموده حسن بن علی رضی الله عنهما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 24

گفته: این با عمر دراز کرکس مناسب است و گفتند عمرش از همه پرنده‌ها درازتر است و هزار سال میماند و در کتاب نغمات الازهار از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است که از دوستم رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم میفرمود: «جبرئیل بر من فرو شد و گفت: ای محمد هر چه را آقائیس، آقای بشر آدم است، آقای فرزندان آدم توئی آقای روم صهیب است، آقای فارس سلمان است، آقای حبش بلال است، آقای درختان سدر است، آقای پرنده‌ها کرکس است، آقای ماهها ماه رمضانست، آقای روزها جمعه، آقای زبانها عربیست آقای عربیت قرآن و آقای قرآن سوره بقره است حیاء الحیوان، 251- و از عجائب المخلوقات آورده که بازها همه ماده‌اند و نر آنها از نوعی دیگر است چون حداء و شاهین و از این رو شکل آنها گوناگون است (حیاء الحیوان، 77) و در طاوس گفته: منش او پارسائی و خود نمائی است با پرهایش و چتر زدن با دمش بویژه که ماده‌اش بدو نگران باشد تا آخر آنچه بیاید (حیاء الحیوان 2: 59).

در باره دراج گفته: او گویا است که «شکر نعمت نعمت آور است» و آوازش بدین کلمات تقطیع شود.

دمیری گفته: عقاب گوید: دوری از مردم آسودگی است (حیاء الحيوان، 2: 87) و در باره کرکی گفته: جاندار است که بی سرور نرید و منش او یاری با همدگر است، و گروهش جدا پروازند و در صف شوند و سروری جلو آنها باشد که مدتی دنبال آنند وانگه دیگری بجای او رود و او دنبال آید تا پس از همه افتد (2: 194) و گفته: عقق چون ثعلب کندش نام دارد و پرنده ایست باندازه کبوتر و بشکل کلاغ و دو بالش بزرگتر از کبوتر است و دو رنگ دارد سفید و سیاه، دمش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 25

دراز است، زیر سقف و سایه جا نکند، خیانت و زنا منش او است و دزدی و پلیدی وصف او (2: 112).

و در طوطی گفته: سخن پذیر است و پادشاهان و اکابر او را نگهدارند تا خبر گزار باشد و با پا خوراک بدهن نهد چنانچه آدمی بادست (1: 80) دمیری گفته: فاخته باخ کسره دار و نقطه دار از طوق دارانست، در کفایه گفته: پنداشتند که مارها از آوازش گریزند. که خوشخوان و همدم آدمی است و در خانه‌ها زندگی کند و عربش دروغگو خوانند چون هنوز خرما گل نکرده که فریاد زند: این اوان رطب است.

دمیری گفته: شقراق با ضم و یا کسر شین است و بسا شقراق گویند، پرنده ایست خرد بنام اخیل و عرب بدان فال بد زند و آن سبز و با نمک است و باندازه کبوتر، سبزی سیری دارد و پرهای سیاه بیلاق و قشلاق کند و خط سرخ و سبز و سیاه دارد (2: 38) (و بفارسی آن را سبزه قبا گویند- از مترجم) دمیری در باره ورشان گفته: ساق حراست و قمری نر است گفتند از فاخته و کبوتر برآید، و فرزند دوست است تا جایی که خود را بکشد اگر فرزند را در دست شکارچی ببند، عطاء گفته: میگوید: بزائید تا بمیرد و بسازید تا ویران گردد.

(2: 284) در شفتین گفته: از دو نوع مآکول پدید گردد و جاحظ آن را نوعی کبوتر دانسته و گفتند عامه آن را یمام گویند و آواز خوشی دارد که اندوه بار است و چون درهم خوانند نیکو باشد و خویش اینست که چون ماده‌اش نابود شد پیوسته آواره باشد تا بمیرد و ماده‌اش هم چنین است (2: 36).

گفته: ثعلبی گوید: چون آدم از بهشت بدر شد از تنهائی شکوه کرد و خدا او را با پرستو همدم نمود و او را خانه‌نشین ساخت که از آدمیزاده جدا نشود برای همدمی با آنان، گفته: چهار آیه از قرآن با او است **لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشية الله** تا آخر سوره الحشر 20-24، و آوازش را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 26



در «العزیز الحکیم» بکشد (1: 213) گفته: شتر گاو پلنگ: خوشخویست و دو دستش بلند و دو پایش کوتاه، و دو دست و دو پایش هم پنج‌مترند و شکل دست و پا و سمش چون گاو است و دمش چون دم آهو، در پاهاش زانو ندارد و زانوهایش در دستهای او است، و چون راه رود پای چپ را پیش نهد و دست راست را بخلاف چهارپایان دیگر که دست چپ را پیش نهند و پای راست، منش او دوستی و همدمی است و چون خدا دانست که خوراکش از درخت است، دو دستش را از دو پایش درازتر آفریده تا بتواند از درخت چرا کند، گفتند: از سه جانور زائیده شود، شتر وحشی و گاو وحشی و کفتار.

گویم: سخن کامل در این باره آید ان شاء الله ...

9- در مناقب- 3: 223- از تفسیر ثعلبی که امام صادق از حسین بن علی علیهم السلام آورده است، چون کرکس بنک کند گوید: آدمیزاده زنده‌باش هر چه خواهی پایانش مرگ است.

کلاغ در قارقارش گوید: راستی دوری از مردم آسودگی دارد.

قنبره در بنگش گوید: بار خدایا لعنت کن دشمنان خاندان محمد صلی الله علیه و اله را و پرستو سوره حمد خواند و مد و لا الضالین را مانند قاری بکشد.

10- در کافی 2: 505-: بسندش از سالم مولا ابان که شنیدم امام ششم میفرمود: هیچ پرنده شکار نشود جز برای غفلت از تسبیح، و مالی آفت نبیند جز برای نپرداختن زکاة.

11- و از همان- 3: 415-: بسندش از امام پنجم یا ششم علیهما السلام که خورشیدی بروزی نتابد بهتر از روز جمعه و سخن پرنده‌ها در آن هنگام بر خورد بهم، سلام، سلام روز خوش است، باشد.

12- در اختصاص- 136- از ابن عباس که در مجلس امیر المؤمنین علیه السلام بودیم و ناگاه شماره از عجمها آمدند و بدو درود گفتند و سپس گفتند آمدیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 27

شش خصلت از تو پیرسیم و اگر بما گزارش دادی ایمان آریم و باور داریم و گر نه دروغ شماریم و انکار کنیم، علی علیه السلام فرمود: پیرسید برای فهمیدن نه برای آزار دادن، گفتند بگو بما که چه گوید اسب در شیهه خود و خر در عرعرش و دراج در بانگش و قنبره در سوتش و خروس در آوازش و قورباغه در قرقرش؟

علی علیه السلام فرمود: چون دو گروه بهم برخوردند، و مردان شمشیر بهم کشند اسب سر بر آورد و گوید: سبحان الملك القدوس، خر در بنگش گوید: بار خدایا گمرکچیان را لعنت کن و خروس در خواندن سحرهایش گوید: خدا را یاد کنی ای بی خبران، قورباغه در قروقرش گوید: سبحان المعبود فی لجاج البحار، منزهست خدا که در تک دریاها پرستیده شود، دراج گوید: الرحمن علی العرش استوی و قنبره در سوتش گوید، بار خدایا لعن کن دشمنان آل محمد را صلی الله علیه و اله گوید: گفتند:

ایمان آوردیم و باور کردیم در روی زمین از تو داناتری نیست.

فرمود: بشما افاده نکنم؟ گفتند: چرا یا امیر المؤمنین، فرمود: راستی برای اسب در هر روز سه دعوت بر آورده است: در آغاز روزش گوید: بار خدایا روزی آقايم را فراوان کن، میان روز گوید: بار خدایا مرا نزد آقايم از خاندانش و مالش دوست تر ساز، و در پایان روز گوید: بار خدایا به آقای من بر پشت من شهادت روزی کن 13- در اختصاص - 294:- بسندی از امام ششم علیه السلام که یکی از انصار شتر آبکشی داشت و چون سالخورده شد یکی از خاندانش گفت: کاش آن را نحر میکردید و آن شتر نزد رسول خدا آمد و بنگ میکرد، رسول خدا صاحبش را خواست و فرمود: این شتر پندارد از جوانی تا کنون بشما خدمت کرده و اکنون که پیر شده میخواهید بکشیدش گفت راست گفته فرمود: او را نکشید وانهید.

14- و از همان: بسندش از ابی خالد که با امام چهارم بمکه بیرون شدم و چون بابوا رسیدیم بر مرکب خود سوار بود و من پیاده میرفتم و برمه گوسفندی رسید و ناگاه یک میش که از رمه پس مانده بود بسختی بع بع میکرد و ماده بره ای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 28

دنبالش بع بع میکرد و چون ایستاد آن میش بنگی زد و آن بره دنبالش آمد و امام علیه السلام فرمود: ای عبد العزیز میدانی آن میش چه گفت؟ گفتم: نه، بخدا نمیدانم، فرمود: گفت برس برمه زیرا خواهرت سال گذشته در اینجا پس ماند و گرگش خورد.

15- در اختصاص - 595:- بسندش از امام ششم علیه السلام که گرگها آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و روزی خواستند و آن حضرت باصحابش فرمود: اگر خواهید تا آنها سازش کنید بچیزی که بدانها بدهید و آفتی باموال شما نرسانند و اگر آنها را وانهید بر شما یورش برند و باید مال خود نگهدارید، گفتند آنها را وانهیم با هر چه توانستند از مال ما ببرند و تا توانستیم جلو آنها را بگیریم.

16- و از همان - 297:- بسندی از حمران که امام چهارم علیه السلام با گروهی از یارانش نشسته بود که ماده آهوئی نزد او آمد و دم جنبانید و دستها بر زمین زد فرمود: میدانید این ماده آهو چه میگوید، گفتند: نه، فرمود: او پندارد که فلان بن

فلان- مردی از قریش- امروز بچه او را شکار کرده، و همانا آمده تا من از او بخواهم بچه‌اش را پیش او نهد تا شیرش دهد.

و آنگاه آن حضرت بیارانش فرمود: برخیزید و همه برخاستند و نزد آن شکارچی آمدند و او بیرون شد و بامام علیه السلام گفت: پدر و مادرم قربانت برای چه آمدی، فرمود: بحق خودم بر تو از تو خواهش دارم بچه آهوئی که امروز شکار کردی درآوری، آن را برآورد و نزد مادرش گذاشت و آن را شیر داد و امام فرمود: فلانی از تو خواهش دارم که بچه آهو را بما ببخشی، گفت بچشم و آن را با مادرش رها کرد، و او پوز بزمین نهاد و دم جنابید و میرفت امام علیه السلام فرمود: میدانید چه گفت؟ گفتند: نه، فرمود: گفت: خدا هر غائی را بشما برگرداند و علی بن الحسین را بیمارزد چنانچه بچه‌ام را بمن برگرداند.

17- در نوادر راوندی- 15- بسندش از امام ششم علیه السلام از پدرانش علیهم السلام که یک روز اسب ابی ذر غفاری بخاک غلطید و حممه کرد، ابو ذر باو گفت: هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 29

اکنون تو را بس که از تو پذیرفته شد مردم استرجاع کردند و گفتند: ابو ذر دیوانه شده، و او بمردم گفت: شما را چه شده؟ گفتند با بهیمه‌ای سخن میگوئی؟ فرمود من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم میفرمود: چون اسب بخاک غلطد و دعا کند که مستجابند برایش میگوید: بار خدایا مرا دوستترین مال او گردان نزد او و دعای دوم اینکه بار خدایا او را بر پشتم شهادت روزی کن و هر دو مستجابند.

18- و بهمین سند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: روز جمعه پرنده پرنده‌ها را فریاد زنند و وحوش وحوش را درنده‌ها درنده‌ها را که درود بر شما این روز خوشی است.

19- در نهج البلاغه- 1: 353- از سخنرانی امیر المؤمنین علیه السلام در وصف آفرینش شگفت چند دسته جانداران: و اگر اندیشند در توانش بزرگ و نعمت سترک براه آیند و از شکنجه دوزخ بهراسند ولی دلها بیمارند و بینشها تیره، آیا ننگرند در آفریده‌های خرد که چگونه آفرینشی استوار و ترکیبی شایان دارند و گوش و چشم برایشان بر آورده و استخوان و پیکر آنها را درست و متناسب درآورده همین مورچه را بین که با پیکره‌ای ریز و هیئت لطف انگیز که بسا نه چشمگیر است و نه در اندیشه گنجد چگونه بر زمینش بلغزد و بر روزیش دریغ دارد، دانه بلانه کشد و آن را در جایگاهش آماده سازد، در گرما برای سرما گرد آرد و در هنگام برآمدن برای دوران بازگشت، تأمین روزی دارد و روزیخور نرمش خود است.

حضرت منانش نادیده نگرفته و حضرت دیانش نومید نساخته گر چه بر روی سنگ خشکیده باشد و بر خاره پکیده در بالا و پائین جهاز هاضمه‌اش و در پرده‌های درونش و در چشم و گوش سرش بشگفتی در آفرینش او بر خوری که از وصفش در رنج افتی، برتر است آنکه او را بر پاهایش ایست داده او بر ستون‌های پیکره‌اش ساختمان کرده، و هیچ آفریننده با او در آفرینش همکار نبوده و در آن همکاری باو کمک نکرده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 30

و اگر دنباله اندیشه را بگیری تا پایانش رسی تو را ره ننماید جز بر اینکه آفریننده یک مورچه همان آفریننده نخله خرما است. برای دقت در تفصیل آفرینش هر چیز و راز سر بسته چگونگی آفرینش هر زنده، نیست انبوه و نازک و نه سنگین و سبک و نه نیرومند و ناتوان جز اینکه در صفت آفرینش برابرند همچنین آسمان و هوا، بادها و آب، بنگر بخورشید و ماه، گیاه و درخت آب و سنگ و رفت و آمد شب و روز و جوشش این دریاها و فزونی این کوهها و بلندی این قله‌ها، و پراکندگی زبانها و گفته‌های گوناگون وای بر کسی که مقدر را نپذیرد و مدبر را منکر شود، پندارند همه اینها چون گیاه بیابان زارع ندارند و گوناگونی صورشان خود بخود است، و در دعوی خود دلیلی ندارند، و بر آنچه در دل دارند بررسی نکرده‌اند، آیا ساختمانی بی‌سازنده می‌شود و جنایتی بی‌جنایتکار؟

و اگر خواهی ملخ را بگو که دو چشم سرخ آفریده دارد و دو حدقه ماهوار چون دو چراغ برایش افروخته شده و گوشی نهان دارد و دهانی ساخته و عیان و حسی نیرومند و دو نیش که با آنها ببرد و دو داس که با آنها گرد آورد کشت کاران در کشت خود از آن هراسانند و راندن آنها نتوانند و گر همه فراهم شوند، تا در رسیدن کشت بر آن درآید، و دلخواه خود از آن بردارد با اینکه همه پیکره او باندازه انگشت باریکی نباشد.

مبارک باد خدائی که در سجده او است هر که در آسمانها و زمین است خواهی نخواهی و گونه و رو برایش بخاک ساید و توانا و ناتوان فرمانش برد و از ترس و هراس زمامش باو وانهد، پرنده در فرمان او است، و پرها و نفسش را شماره کند و پاهاش برتر و خشک وادارد، خوراکشان را اندازه کرده و اجناس آنها را آماده گرفته.

این کلاغ است و این عقاب و این کبوتر و این هم شتر مرغ، هر پرنده را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 31

بنامش خوانده و روزیش را بر خود گرفته، ابرهای سنگین برآورده تا باران فراوان ریزند و بخشهایشان را شمرده و زمین خشک را آبیاری کرده و گیاه نبوده آن را رویانده.

تیبین: جنبش مورچه را بر زمین یادآور کرده چون وابسته پها و بندها و نیروهای ریزند که با نهایت خردی با هم پیوند شدند بروشی که جنبشهای تند و پیاپی او را فراهم کردند و این خود نمود توانائی و ریزه کاریست در هنر آفرینش و گرد کردن و دریغ او رهنمون دانش او است باینکه نیاز بروزی دارد و هم خوش کاری او در آماده کردن و نگهداری آن، و در آمد و بازگشت او نشانه اینست که در هنگام توانائی از جنبش برای روز ناتوانی خود پس انداز میکند، چون در تابستان پدیدار شود و در زمستان نهان ماند برای ناتوانی در برابر سرما.

بالا و پائین او را- برخی شارحان گفتند بالا سر تا کمر او است و منظور سخن رفع توهم اینست که آفرینش خرد آسانتر از آفرینش درشت است و بیان اینکه توانش آفرینش در همه برابر است و اینکه بنگر در خورشید و ماه یعنی بیندیش در هنرمندی و حکمتی که در آنها است و گفتند استدلالی است بامکان عرض بر وجود صانع زیرا همه اجسام در پذیرش اعراض برابرند پس اختلاف آنها در اعراض نیاز به مخصص دارد که همان صانع حکیم است- پایان- و گوناگونی صور را یاد آورده چون دلیل روشنی است بوجود صانع و اینکه فرموده در سنجش مستندی ندارند برای اینست که سنجش آنها بیهوده و سست است چنانچه عز و جل فرموده «آن را ندانند و جز این نیست که گمانی دارند 24 الجاثیه» چون از علوم ضروریه استفاده نکردند و آنها را مرتب نمودند از راه درست که نتیجه درست بدهد.

و غرض اینست که نیاز بصانع و کارکن در هر اثری بدیهی است نه اینکه قیاس باشد، دیده نهان بملت داده یعنی چشم بیننده‌ها آن را در نیابد، و گفتند:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 32

یعنی گوشش راز نهان را شنود و آن مناسبتر است با عبارت دنبالش که حس قوی دارد، و گفتند منظور از آن نیروی واهمه او است که در راه زندگی و تدبیر آن بوسیله الهام استاد است و گفتند منظور از دو داس ملخ دو پای او است که مانند داس کج هستند.

و منظور از سجده معنی حقیقی آنست که فرشته‌ها و مؤمنان در حال سختی و آسایش انجام دهند و کافران در حال ضرورت و یا بمعنی خضوع و خواریست در برابر عظمت و قدرت خدا و نیاز باو از نظر امکان که بارها گذشته، و چهره بخاک سائیدن در آسمانها کنایه از نهایت زبونیت «و قد دعا کل طائر باسمه» گفتند مقصود از دعوت فرمان هستی است که بهر نوعی داده و این فرمان برمیکردد به نیروی آفرینش چنانچه خدا فرموده: گفت: «برای آسمان و برای زمین بیائید- تا آخر آیه، 11- فصلت» و بسا مقصود از اسم همان نشانه است زیرا هر نوع پرنده نشانی مخصوص بخود دارد که در دیگری نیست و مقصود اینست که هر کدام را بنشانی آن که در علم الهی و لوح محفوظ بوده آفرید، و برخی گفتند منظور نام هر جنسی است در زبان مردم چون خدا آن را پیش از وضع بشر در لوح محفوظ ثبت کرده بود و نامبرده را هم ثبت کرده بود، و چون خواست آنها را بیافریند بنام هر کدام را خواند و اجابت کردند ...

20- در شهاب: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: اگر بهائم مرگ را چون آدمیزاده میفهمیدند فربهی نمیخوردید.

ضوء: در حدیث هوشیاری بیشتری از آدمیزاده خواسته و آگهی داده که اگر بهائم خرد داشتند از آنها با انضباطتر بودند، چون با اینکه تکلیف ندارند اگر مرگ را میفهمیدند نمیخوردند و نمی نوشیدند و لاغر میشدند و آدمیزاده میخورد و میپوشد و میداند که فردا خواهد مرد، و سرزنش دارد که از بهائم کمترند در این عبرت پذیری، ای خردمند از خواب غفلت بیدار شو که با تو گفتند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 33

فائده حدیث اینست که بهائم بی زبان اگر مرگ را میفهمیدند گوشت نمیگرفتند با چریدن در چراگاه.

21- در کتاب جعفر بن محمد بن شریح است از امام ششم علیه السلام که شکار نشود از پرنده‌ها جز آنکه تسبیح نگفته.

22- در یک اصل قدیمی بخط تلعبری: بسندی تا امام ششم علیه السلام از پدرانش که یک یهودی برسول خدا صلی الله علیه و اله گفت: ای محمد بمن خبر ده که الاغ در عرعر خود چه گوید؟ و اسب در شیهه خود چه گوید؟ و دراج و قبره در آواز خود چه گویند و قورباغه در قرقرش چه گوید؟ و هدهد در بنگش؟

رسول خدا صلی الله علیه و اله سر فرو کرد و آنکه گفتش ای یهودی دوباره بگو و باز گفت، و رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: الاغ گمرکچی را لعن کند، اسب گوید: الملك لله الواحد القهار، دراج گوید: الرحمن علی العرش استوی، خروس گوید: سبوح قدوس رب الملائكة و الروح، قورباغه گوید: یاد خدا کنید ای غافلان، هدهد گوید: رحمک الله یا داود، مقصودش سلیمان بن داود است، قبره گوید لعنت خدا بر دشمن خاندان رسول صلی الله علیه و اله.

23- در علل محمد بن ابراهیم: همانا وحش را وحش گفتند چون هراس گرفت از آدم در روز فرود آمدن آدم علیه

السلام 24- در مناقب ابن شهر آشوب- 2: 141- بسندی از امیر المؤمنین علیه السلام در قول خدا تعالی **إنا عرضنا الأمانة** که خدا امانت مرا (که امامت او است) بر آسمانها همه پیشنهاد کرد بشرط ثواب در پذیرش و عقاب در نپذیرفتن گفتند: پروردگارا ما بشرط ثواب و عقاب آن را تحمل نکنیم ولی بی ثواب و عقابش تحمل داریم، و خدا امانت ولایت مرا بر پرنده پیشنهاد کرد و نخست مؤمن بدان بازهای سفید و قنبره‌هایند و نخست منکرش جغد و سیمرغ، جغد روز نتواند آشکار شود چون برخی پرنده‌ها با او دشمنند، و سیمرغ در دریاها نهان است و دیده نشود، و خدا ولایت مرا بر زمینها پیشنهاد کرد و هر تیکه پذیرفت خوش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 34

و پاک شد، و گیاه و میوه‌اش شیرین و خوشگوار است و آبش زلال و هر تیکه‌ای منکر اقامت و ولایت من شد نمک‌زار شد و گیاهش تلخ و میوه‌اش عوسج و هندوانه ابو جهل و آبش شور و تلخ.

سپس فرمود: و تحمل کرد آن را آدمی یعنی امت تو ای محمد ولایت امیر المؤمنین و امامتش را بدان چه در آنست از ثواب و عقاب و راستش او ستمکار است و دغل است.

بیان- اگر گوئی چون نخست آن را نپذیرفتند پس چگونه برخی پرنده‌ها و زمینها آن را پذیرفتند گویم: در آغاز خبر نام زمینها نیست و در پایانش پیشنهاد بر آسمانها و منافاتی وجود ندارد ولی این اعتراض هست که خبر تفسیر آیه است و در آن آسمانها و زمین و کوهها همه نپذیرند و نام آسمانها در آغاز خبر برای نمونه است و اکتفاء بذکر برخی از دیگران و باید یا پیشنهاد نخست بر مجموع آسمانها و زمین و کوهها باشد بطور اجمال و پیشنهاد دوم بر هر جاندار و تیکه‌ای از زمین باشد بر وجه تفصیل.

یا گفته شود در آغاز خبر تنها از پذیرش با ثواب و عقاب خودداری کردند و این منافات ندارد که پذیرش و رد برخی بی‌ثواب و عقاب شده باشد و اینکه فرموده ما آن را بی‌ثواب و عقاب پذیریم گفته برخی باشد یا گفته همه باعتبار برخی از آنها یا نخست حمل بر ظاهر شود و دوم بر قلبی و الله یعلم.

25- در در منثور- 4: 321- از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که چون ابراهیم را در آتش افکندند در زمین جانوری نبود جز آنکه آتش را از او خاموش کرد جز وزغ که او آتش را بر وی میدمید و رسول خدا فرمان داد او را بکشند، و از ام شریک است از پیغمبر صلی الله علیه و اله که فرمان داد بکشتن وزغها و فرمود میدمیدند در آتش ابراهیم علیه السلام و از قتاده بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و اله که قورباغه آتش را بر ابراهیم خاموش کرد و وزغ در آن دمید و از کشتن این غدقن شد و بکشتن وزغ فرمان رسید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 35

و از انس است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: دشنام ندهید بقورباغه که آوازش تسبیح و تقدیس و تکبیر است و راستی همه بهائم از پروردگارشان اجازه خواستند که آتش را بر ابراهیم علیه السلام خاموش کنند و بقورباغه‌ها اجازه داد و بر هم آمدند برای آن و خدا بجای سوز آتش آب بدانها داد.

و از ابن مسعود (در منثور، 5: 102) که کعب الجبر گفت: نره جعدی نزد سلیمان آمد و گفت: السلام علیک یا نبی الله پاسخش داد و علیک السلام ای نره جعد، چرا از زرع نمیخوری؟ گفت برای اینکه آدم بدان نافرمانی خدا کرد و از این رو من از آن نخورم، فرمود: چرا آب ننوشی؟ گفت یا نبی الله برای آنکه خدا با آب قوم نوح را غرق کرد و از این رو نوشیدنش را وانهادم، فرمود: چرا در آبادانی نشیمن نداری و ویرانه‌نشینی؟ گفت: چون ویرانه میراث خداست و من در

میراث خدا ساکن شوم و خدا آن را در قرآنش یاد کرده که فرموده «و چه بسیار آبادانی که ویران کردیم برای آنکه در زندگی خود اسراف کار و خوشگذران شدند- تا فرموده- و بودیم ما وارث آنان، 58- القصص» و از ابی الصدیق ناجی که سلیمان بن داود برای طلب باران بیرون شد و بمورچه‌ای گذر کرد که پشت افتاده و دست و پا با آسمان برداشته و میگفت:

بار خدایا ما از آفریده‌های توایم و بی‌نیاز از روزی تو نیستیم یا ما را سیراب کن یا نابود کن سلیمان بمردم فرمود:  
برگردید که بدعای دیگری سیراب شدید.

و از ابی درداء که داود علیه السلام یک روز میان بهائم قضاوت میکرد و یک روز میان مردم، و گاوی آمد و شاخ بحلقه در زد و مانند مادری بر فرزندش نالید و گفت: جوان بودم و از من بهره می‌گرفتند و مرا بکار میداشتند و سپس پیر شدم و میخواهند سرم را ببرند، داود فرمود: با او نیکی کنی سرش را نبرید، سپس خواند «آموخته شدیم گفتار پرنده‌ها را و بما دادند همه چیز را، 16- النمل» و از نوف است و حکیم که گفتند: مورچه در زمان سلیمان باندازه مگس بود و از ابن عباس پرسیدند چگونه سلیمان از میان پرنده‌ها هدهد را جستجو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 36

کرد و نیافت؟ گفت سلیمان در منزلی فرود آمد و ندانست آب چه اندازه دور است، و هدهد آب‌یاب سلیمان بود و خواست از او بپرسد و او را نیافت، گفتند این چگونه می‌شود با اینکه هدهد بدام زیر خاک گرفتار می‌شود، و بچه‌ها برایش دام گسترند و او را شکار کنند؟ گفت چون قضا آید بینائی برود.

26- در کتاب عبد الملک بن حکیم که امام ششم علیه السلام فرمود: یک شب داود بیدار ماند و زبور می‌خواند و عبادت خود خوشبین شد، یک قورباغه باو فریاد زد ای داود، از بیداری یک شب خودبین شوی با اینکه من در زیر این سنگ، چهل سال است که زبانم از ذکر خدا عز و جل باز نمانده.

27- در خصال- 260 چاپ غفاری-: بسندش از امام چهارم علیه السلام که میفرمود:

از هر چه بر بهائم نهانست چهار چیز نهان نیست، شناخت پروردگار تبارک و تعالی شناخت مرگ، شناسائی نر از ماده، شناسائی چراگاه خوب، در کافی: 6: 549 چاپ آخوندی: بسندش مانند آن آمده.

در فقیه- 2، 188 چاپ آخوندی- آن را آورده و آنکه- ره- گفته خبری که از امام صادق (ع) روایت شده که اگر بهائم از مرگ میدانستند آنچه را شما دانید هرگز فریبی از آنها نمی‌خوردید مخالف این خبر نیست زیرا مرگ را می‌فهمند ولی نه چنانچه آدمیزاده می‌فهمد.



28- در مجالس شیخ- 26 ط 1- (حدیث شماره 27 را با اختلاف در ترتیب و تعبیر آورده) 29- در کافی- 6: 539 (حدیث را از امام صادق با اختلاف در تعبیر آورده) 30- در علل- 1: 70 چاپ قم-: بسندش از امام ششم علیه السلام که شیاطین از موریانه قدردانی کردند که عصای سلیمان را خوردند تا افتاد و گفتند: تو ویران کن و آب و گل که خواهی بگردن ما و موریانه در جایی نبینی جز اینکه بسا آب و گل در آنجا است 31- در مناقب ابن شهر آشوب- 3: 281 که در حدیث ابی حمزه ثمالی است که عبد الله بن عمر بامام چهارم علیه السلام وارد شد و گفت یا ابن الحسین تو گوئی یونس بن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 37

متی در شکم ماهی زندانی شد برای اینکه ولایت جدم علی بر او عرضه شد و در آن توقف کرد؟ فرمود: آری مادرت بعزایت نشیند گفت: نشانی آن را بمن بنما اگر از راستگویانی، فرمود: دو چشمش را با دستمالی بستند و هم دو چشم مرا، سپس از ساعتی فرمود چشم ما را گشودند و ناگاه ما در کناره دریای متلاطمی بودیم و ابن عمر گفت:

ای آقایم خونم بگردن تو است الله الله در جان من، فرمود: آری بتو نمایم آن را اگر از راستگویانم.

سپس فرمود: آیا ماهی و او سر از آب بر آورد بمانند کوهی بزرگ و میگفت لبیک، لبیک یا ولی الله فرمود: تو کیستی؟ گفت: ماهی یونس ای آقایم، فرمود بما گزارش بده گفت ای آقایم راستی خدا تعالی مبعوث نکرده پیغمبری را از آدم تا برسد بجد شما محمد صلی الله علیه و اله جز اینکه ولایت شما خانواده را بر آنها عرضه کرده، برخی پیغمبران پذیرفتند و رها شدند، برخی از آن خودداری کردند و گرفتار شدند آدم گرفتار گناه شد، نوح گرفتار غرق گشت، ابراهیم دچار آتش شد، یوسف دچار چاه، و ایوب بلا دید، و داود خطا کشید تا خدا یونس را فرستاد و بدو وحی کرد که ای یونس دوستدار امیر المؤمنین علی علیه السلام و امامان رهبر از پشت او باش.

گفت- چگونه دوستدار باشم کسی را که ندیدم و نشناختم، و خشمناک رفت و خدا بمن وحی کرد که یونس را بکام گیرم و استخوانی از او نشکنم، و در شکم من 40 روز ماند و با من در دریاها و درون سه تاریکی میگردید و فریاد میزد «لا إله إلا أنت سبحانک إنی كنت من الظالمین» من پذیرفتم ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امامان رهبر از فرزندان او را، و چون بولایت شما گروید پروردگام مرا فرمود تا او را بکناره دریا افکنم، و زین العابدینش فرمود: ای ماهی برگرد باشیانهات و آب آرام شد.

گویم: شرح این خبر و تاویلش در معجزه‌های امام چهارم علیه السلام و در باب احوال یونس گذشت.

32- در توحید مفضل: امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل بیندیش در این

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 38

سه دسته از جانداران و آفرینشی که دارند و در آنست بهی هر کدامشان، و چون آدمی باید هوشمند باشد و هنر ساختمان و درودگری و صنعت و دوخت داشته باشد و جز آنها را، مشت‌های بزرگ با انگشتان کلفت باو دادند تا بتواند هر چیز را در مشت گیرد و بکار صنعت پردازد، جانوران گوشت خوار که باید زندگی آنها از شکار بگذرد پنجه‌های نازک و چنگال دار دارند و منقارهای تیز که بتوانند شکار گیرند و هنر را نشایند، و گیاهخواران که نه هنر دارند و نه شکارچی باشند، برخی سم دارند تا از سختی زمین نگهشان دارد هنگام چرا و برخی سم شکافته دارند چون کف پا که بر زمین استوار گردد و آماده باشند برای سواری و باربری.

بیندیش در آفرینش گوشتخواران که دندانهای تیز و چنگال سخت دارند و آرواره‌های پهن که برای گوشتخواری سزد و ابزار شکار آنها باشد، همچنان پرنده‌های درنده نوکها و چنگالهای آماده کارشان دارند و اگر بوحوش نوک داده بودند نیازی بدان نداشتند زیرا نه شکار کنند و نه گوشت خورند، و اگر درنده‌ها سم داشتند از ابزاری که بدان نیاز دارند برای شکار و زندگی بر کنار بودند آیا نبینی بهر دو دسته داده شده آنچه سازگار با زندگی رسته او است بلکه بازیست و بهی او.

بنگر بچهار پایان که خود بخود دنبال مادرانشان روانند و نیازی بدوش گرفتن و پرورش ندارند مانند نوزادان آدمی و برای آنکه مادرانشان چون مادران آدمی نرمش و علم پرورش و نیروی برگرفتن با مشت و انگشت ندارند بآنها نیروی خیز و خودکاری دادند.

و همچنان بسیاری از پرنده‌ها را چون مرغ و دراج و کبک بینی که تا از پوست درآمدند دانه برچینند، و آنچه از آنها که ناتوانست مانند جوجه کبوتر و یمام مادری مهربان دارند که خوراک آنها را در چینه‌دان خود بیاورد و بکام آنها نهد و پیوسته بدانها خوراند تا خودکار شوند و خود خوار، از این رو بکبوتر فرزندان بسیار مانند مرغ خانگی روزی نشده تا بتواند جوجه خود را پرورد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 39

و تباه نگردد و نمیرد، و بهر کدام بهره‌ای باندازه از تدبیر حکیم لطیف داده‌اند بین پاهای جانور چگونه دو گانه است تا آماده راه رفتن باشد و اگر تک بود شایان آن نبود. زیرا راه رو باید بیکپا پیش رود و پای دیگر را بر جا دارد و دو پا یکی را جلو دهد و یکی را برجا دارد و چهار پا دو تا را پیش دارد و دو تا را برجا دارد که بر خلاف همدیگر زیرا اگر چهار پا دو تا یکسو و جلو مینهاد و بر دو تایی سوی دیگر تکیه میکرد بر زمین استوار نمیماند چنانچه تخت و مانند آن نماند و پای راست را از پیش و چپ را از پس پیش نهد و آنگه دو تایی دیگر را از راست و چپ و بر زمین بماند و در راه رفتن نیفتد.

نبینی که خر چگونه برای آسیا کردن و بار بردن رام است و بیند که اسب بسته و در نعمت است شتر که اگر نافرمان گردد چندین مرد تاب او را ندارند چگونه برای کودکی فرمانبر است و نره گاو نیرومند چگونه در فرمان صاحب خود است تا یوغ بگردنش نهد و با او شخم زند، و اسب اصیل برابر شمشیر و نیزه با سوار خود همکار است، و رمه گوسفند را یک شبان میچرانند با اینکه اگر هر کدام بسوئی پراکنده شوند بدانها نرسد.

و همچنین همه دسته‌ها که مسخر آدمیند، برای چه چنینند؟ برای اینکه خرد ندارند و اگر خرد و اندیشه داشتند در کارها سزاوار بودند که برابر آدمی بایستند در بسیاری از نیازهای او تا شتر بر جلودارش دریغ کند و نره گاو بر صاحبش بشورد و رمه گوسفند از شبان پراکنده شوند و مانند آن.

و همچنین این درنده‌ها اگر خرد و اندیشه داشتند و در برابر مردم همدست میشدند بسا بر آنها غلبه میکردند و آنها را ریشه کن مینمودند، چه کسی بود بایستد در برابر شیرها و گرگها و پلنگها و خرسها اگر هم یار و همدست میشدند در برابر آدمی.

آیا ننگری چگونه از آن در بند شدند و بجای آنچه دارند از پیشامدن در هراسند و از کشتار خود ترسان و از نشیمن مردمان میترسند و از آن رو بر-

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 40

گردانند و برای خوراک خود جز در شب با دید نشوند و با همه صولت خود چون ترسنده و تهمت زده‌اند بی‌آنکه سرکوبی و جلوگیری از آدمیان شده باشند و اگر نه چنین بود با آنها در خانه‌شان میجنگیدند و بر آنها تنگ میگرفتند.

سپس سگ را از میان این درنده‌ها بر صاحبش مهربان ساخته و پاسبان او کرده تا شب برای پاسبانی صاحبش بر دیوارها و بامها برآید، و از یورش بر او جلوگیری، و تا آنجا بصاحبش مهر ورزد که خود را فدای او و رمه و مالش کند و با او الفت گیرد تا بگرسنگی و جفایش بردبار است.

چرا چنین الفتی در طبع سگ نهاده جز برای اینکه پاسبان باشد برای آدمی، چشمی خیره دارد و نیشی برنده و چنگالی درنده و بنگی هراسناک تا دزد از او بترسد و از آنجا که نگهبانی کند و هست کناره کند.

ای مفضل برخ جاندار بیندیش چگونه است؟ بینی دو چشمش جلوش بر آمده‌اند تا آنچه برابر او است بیند مبدا بدیواری برخوردار یا در گودی افتد و بینی دهانش شکافی است زیر نرمة بینی و اگر شکافی روی زرخ مانند آدمی بود نمیتوانست با آن چیزی از زمین بگیرد، آیا نبینی آدمی خوراک بدهن بر ندارد و با دست خورد که ارجمند باشد بر خورنده‌های دیگر، و چون جانداران دیگر دست خوراک بردار ندارند بینی او را از زیر، شکاف دهن داد تا علف را با آن بگیرد و بجاود و با لبان بلندش از دور و نزدیک آن را بگیرد.

عبرت گیر از دمش و سودی که دارد برایش، زیرا سرپوشی است بر دبر و کس او که هر دو را نهان سازد و بپوشاند و سود دیگرش اینکه میان دبر و پرده‌های شکم او چرکینی باشد که مگس و پشه بر آن نشیند و دم بادبزنیست که آنها را براند و سود دیگر اینکه جاندار با چرخاندنش برآست و چپ از آن آسایشی دارد، و سودهای دیگر دارد که در وهم نایند و هنگام نیاز بدانها پدید شوند یکی اینکه بسا جاندار در لجن فرو افتد و بهترین وسیله برای رهاییش گرفتن دم او است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 41

و در موی دم سود بسیار است که آدمی در مقاصد خود از آن بهره برد، و پشتش را هموار و افکنده بر روی چهارپایش ساخته تا بشود سوارش شد، و فرجش را در پشتش پدید کرده تا نر بر او جهد، و اگر مانند زن زیر دلش بود نمیشد نبینی که نتواند روبرو بدو در آید چنانچه مرد بز.

بیندیش در خرطوم فیل و لطف تدبیرش که بجای دست با آن علف و آب برگیرد و فرو دهد بدرنش و اگر نه چنین بود نمیتوانست چیزی از زمین بر دارد چون مانند چهار پایان دیگر گردنی ندارد که بکشد و چون بی گردنست بجایش خرطوم بلند دارد تا بیندازد و نیاز خود را با آن برآرد کیست که بجای اندام نبوده جایگزینی باو داده؟ جز مهربانی که او را آفریده، چگونه بی خدا چنین چیزی شود که ستمگران گویند.

اگر کسی گوید چرا مانند چهارپایان دیگر گردن ندارد.

گفته شود سر و گوش فیل بار سنگینی باشند و گردن سطریری را خرد کنند و از این رو سرش بتنش چسبیده تا آن بدو نرسد که گفتیم و بجای گردن خرطومی بلند داده شده تا خوراکش را بدان بردارد و با بی گردنی بنیاز خود دست یافته.

بین چگونه فرج ماده فیل زیر شکم است و چون نر آمد برآید و پدید شود تا نر بر آن زند، و عبرت گیر که چگونه فرج ماده فیل جدا از چهارپایان دیگر است و این صفت را باو دادند تا نسل او بماند و بپاید، در آفرینش شترگاوپلنگ بیندیش و گوناگونی اندامش که چون اندام چند برسته جانور است، سرش بسر اسب ماند و گردنش بشتر و سمش بسم گاو و پوستش بپوست پلنگ، برخی خدا شناسها پندارند از چند نر پدید گردد از جانداران بیابان که بر سر آب بهم پرند و چنین جانور چند جوری آورند.

و این گفته از نادانی و خدا شناسی است، زیرا هر رسته جانور رسته دیگری را آبتن نکند، نه اسب شتر را و نه شتر گاو را آبتنی میان دو جانور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 42

هم شکل باشد چون اسب و الاغ که استر آرند و گرگ و کفتار که یوز زایند با اینکه نتاج آنها از هر کدام عضوی ندارد چنانچه شتر گاو پلنگ عضوی از شتر دارد و یکی از اسب و سمهای گاو بلکه نتاج از دو جانور میانه آنها است و در آمیخته‌ای از آنها چون استر که سر و گوش و کفل و دمش و سمش میانجی اندام اسب و الاغ است و بنگش آمیخته از شیهه اسب و عرعر خر است.

و این دلیل است که شتر گاو پلنگ از چند جانور نیست چنانچه نادانها پندارند بلکه آفریده شگفتی است از خدا برای دلالت بر توانائیش که از هیچ چیز درمانده نیست و برای اینکه دانسته شود او آفریننده رسته‌های جانورانست همه و اندام هر کدام را خواهد در هر کدام فراهم آرد یا نیارد هر چه خواهد در آفرینش فزاید و هر چه خواهد کاهش و از آن درنماند و بلندی گردنش برای اینست که پدید گاه و چراگاهش جنگلهای انبوهند که درختهای بلند دارند و بگردن بلند نیاز دارد، از آنها بچرد و میوه آنها را بخورد.

ای مفضل میمون را بپا که در بسیاری از اندامش چون آدمی است یعنی سر و رو و شانه و سینه و همچنین تو دلش مانند تو دل آدمی است، و با این همانندی هوشی دارد که از پرورنده خود باشاره همه چیز را بفهمد و بسیاری از آنچه دیده از آدمی با کارش حکایت کند تا شمائل او بآدمی نزدیک باشد و وسیله عبرت او است، و دانسته شود که آن از سرشت بهائم و ماده آنها است زیرا بآفرینش آنها پر نزدیک است و اگر نه برتر بود در هوش و گفتار و خرد یک جانور بود.

بعلاوه در میمون فزونیها است از نظر دیگر که او را از آدمی جدا سازد مانند بینی تو رفته و دم آویزان و موی تن پوشان، و اینها مانع نبودند که همچون در شمار آدمی باشد اگر ذهن و خرد و گفتار آدمی را داشت.

بنگر ای مفضل بلطف خدا جل اسمه نسبت به بهائم که چگونه تنشان را از مو و کرک و پشم پوشانده تا سرما نخورند و آفت نگیرند و سمهای گوناگون بدانها داده تا پا برهنه نباشند و تا هستند باشد و نیاز بتازه کردن و عوض کردن نداشته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 43

باشند ولی آدمی چاره جو است و مشتی آماده برای کار دارد میبافد و میریسد و برای خود جامه میسازد و آن را در هر حال مناسب عوض میکند و در این باره برای او از چند راه بهی است، مانند اینکه با پرداختن بجامه سازی از بیهوده کاری برکنار ماند و این کار او را بس باشد، و اینکه با کندن جامه آسایش یابد و هر گاه خواهدش بیوشد، و اینکه جامه‌های چند فراهم کند که زیبایی و خوشنمائی دارند و از پوشیدن آنها لذت برد.

و همچنین با هنر فن چند جور کفش سازد و بپا کند، و در این هنرها زندگی باشد برای استادان آن و در آمدی باشد برای زندگی آنان و خوراک نانخورانشان از آن آماده گردد و مو و کرک و پشم برای بهائم جامه است و سمهای گوناگون

بجای کفش و پاپوش ای مفضل بیندیش در آفرینش شگفت بهائم که چون بمیرند خود را زیر خاک کنند مانند مرده‌های آدمی و گر نه مردار این وحوش و درنده‌ها کجایند؟

که از آنها دیده نشود، و کم نباشند که بچشم نیابند، بلکه اگر کسی گوید از آدمیان بیشند راست گفته:

از این عبرت گیر در بیابانها و کوهها دسته‌های آهو، بز کوهی، گورخر و گاو کوهی و گوزن و جز آن از وحوش چون شیر و گفتار و گرگ و پلنگ و جز آن و انواع هوام و حشرات و جنبنده‌های زمین و دسته‌های پرنده از کلاغ و قطا و مرغابی و کراکی (پرنده بزرگ و خاکی رنگ و گردن و پا دراز و بی‌دم) و کبوتر و پرنده‌های شکاری و گوشتخوار همه و از هیچ کدام مرداری دیده نشود جز یکی که شکار شده یا درنده‌ای آن را ربوده همه اینها چون احساس مردن کنند در جاهای نهانی کمین گیرند و بمیرند، و گر نه بیابانها از آنها پر میشد تا هوا گند میزد و بیماری پدید میشد و وبا می‌آمد.

بنگر بهمین که مردم خود را از آن رها کنند بنمونه‌ای که از نخست بدانها داده شد چگونه در منش بهائم و جز آنها است تا مردم از زیان بیماریها که از آن پدید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 44

شود سالم مانند.

بیندیش ای مفضل در هوشی که در بهائم نهاده شده برای بهی آنها بطبع و آفرینش از لطف خدا عز و جل تا از نعمتهای او هیچ آفریده تهی نماند و گر چه خرد و اندیشه ندارد، زیرا گوزن مارها را بخورد و سخت تشنه شود و آب ننوشد تا مبادا زهر در تنش بخزد و او را بکشد و بر سر گودال آب بماند و رنج تشنگی کشد و بنالد و از آن ننوشد و اگر بنوشد همان گاه بمیرد، بنگر در منش این جاندار که چه تاب تشنگی دارد از ترس مردن و زیان آب نوشیدن و آن چیز است که بسا یک آدم خردمند تاب آن نیارد.

و روباه چون گرسنه شود خود را بمردن زند و شکمش را باد کند تا پرنده‌ها او را مرده پندارند، و چون بر او نشینند تا بدرندش بر آنها جهد و از آنها بگیرد کی روباه بی‌خرد و بی‌اندیشه را بدین چاره جوئی کمک داده است جز کسی که برای روزی بدو توکل دارد از این راه و مانند آن، زیرا چون روباه ناتوانست از بسیاری آنچه درنده‌ها بدان توانایند برای شکار بهوش و حيله‌ورزی کمک شده و دلفین (جانوری دریائی مانند مشک پر باد که بنجات غریق کمک کند) شکار پرنده جوید بدین حيله که آن را بکشد و ریش ریش کند تا روی آب پهن شود و زیر آن کمین کند و آب را بشوراند تا دیده نشود و چون پرنده آید که ماهی روی آب را ببرد بجهد و او را شکار کند، بین چگونه این حيله را باین جانور دادند برای مصلحتی.

مفضل گفت: ای آقایم بمن از مار تنین و ابر گزارش بده فرمود: علیه السلام که ابر چون گماشته بر او ربایدش هر جا یابدش مانند آهن ربا و آن از ترس ابر سر از زمین برنیاورد جز در تابستان کمار که آسمان پاک است و یک تیکه ابر هم ندارد گفتم: چرا ابر گماشته بر او است که آن را رباید چونش یابد؟ فرمود: برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 45

اینکه زیانش را از مردم بگرداند.

مفضل گوید: گفتم: ای مولایم در باره بهائم شرح دادید که عبرت گیر را بس است اکنون از مورچه خرده و مورچه پرنده بفرمائید، فرمود: ای مفضل بنگر به چهره مورچه خرده آیا از آنچه بهساز او است کم دارد؟ از کجا است این اندازه گیری درست در مورچه خرده جز از تدبیر آفریننده خرد و درشت.

بین مورچه را که گرد هم آیند برای جمع قوت و آماده کردن آن گروهی از آنها که دانه کشند بخانه چون گروهی از مردم باشند که گندم یا جز آن را نقل کنند بلکه مورچه در این کار خود از آدمی کوشاتر است و چون مردم با یک دیگر همکاری کنند و دانه را ببرند تا سبز نکند و تباه شود، و اگر تر شود آن را برآرند و پهن کنند، تا خشک شود، و مورچه لانه خود را جز در زمین بلند نسازد تا سیل نگیردش و غرق شود، همه اینها را بی خرد و بی اندیشه کند و در طبع او آفریده شده از لطف خدا عز و جل همین شیر مگس را بین که چه نیرنگی دارد برای روزی خود که چون مگسی در نزدیکش دریابد خود را بمردگی زند و مگس را غافلگیر کند و بر او جهد و آن را بگیرد و روی آن افتد و فشار دهد تا ناتوان شود و آن را بدرد و بخورد ولی عنکبوت تار خود را دام مگس سازد و در درون آن کمین کند و چون مگس بدان دچار شود از آن بمکد و زندگی کند، و شکار سگها و یوزها و دامها چنین نقل شده.

بین این جانورک ناتوان چه در طبع خود دارد که آدمی جز با چاره جوئی و ابزار بدان دست ندارد و چیزی که عبرت بخش است آشکارا خوارش مگیر زیرا بسا در چیز خرد معنای نفیسی است مانند اینکه اشرفی طلا خوار نباشد که برابر یکمقال آهن است.

ای مفضل در تن پرنده و آفرینشش بیندیش که چون باید در فضا پرد تنش سبک باشد و در هم و بدو پا آفریده شده و 4 انگشت و یک سوراخ برای فضله و شاش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 46

و سینه تیزی دارد تا نتواند باسانی هوا را بشکافد مانند پوزه کشتی برای شکافتن آب دریا و در بالها و دمش پرهای بلند و سفت است برای پریدن و همه پیکرش پر دارد تا هوا در آن درآید و سبکش کند.

و چون مقدرش شده دانه و گوشت خوراکش باشد و آنها را یکباره ببلعد دندان ندارد و نوک سخت و برنده دارد تا خوراک برگیرد و گلوگیر نشود، و چون بی‌دندانست و دانه درست بلعد و گوشت خام حرارت فزونی در درون دارد که آنها را هضم میکند و نیاز به جویدن نداشته باشد.

و از اینجا عبرت بگیر که هسته خرما و جز آن از درون آدمی درست برون آیند ولی در درون پرنده هضم شوند و اثری از آنها دیده نشود، و بچه از تخم آرد و نژاید تا بواسطه فرزند شکمی از پرش نماند، و همه وضع آفرینش او مناسب وضع زندگی او است، وانگه این پرنده گردان در فضا یک هفته و دو هفته و بسا سه هفته روی تخم خود بخوابد تا جوجه‌اش در آید وانگه باد در دهانش دمد تا چینه دانش برای خوراک وسعت یابد وانگه آن را پپرورد و خوراک دهد تا بخود زندگی کند.

چه کسی او را واداشته دانه برچیند وانگه آن را از چینه دانش در آورد و بجوجه خود خوراند، برای چه این رنج را میکشد و اندیشه‌ای ندارد و در جوجه‌اش آن آرزو را که آدمی در فرزند خود دارد ندارد که عزت و کمک و ماندن نام باشد و این یک علت خود ناآگاه دارد و آن بجا ماندن نژاد است که خود لطفی است از خدا تعالی ذکره.

مرغ خانگی را نگر که چگونه برای جوجه آوردن در هیجان آید با اینکه نه تخم فراهمی دارد و نه لانه‌ای آماده بدین نشان که انگیخته شود و باد کند و قزقز کند و چیزی نخورد تا تخم برایش فراهم کنند و روی آن بخوابد و جوجه کند.

و این جز برای ماندن نژاد نباشد، کیست که بی‌اندیشه در او ویرا بدان واداشته جز طبع آفرینش او.

عبرت گیر از آفرینش تخم که زردی بسته دارد و سفیدی رقیق که برخی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 47

از آن جوجه برآرد و برخی خوراکش گردد تا پوسته از او بشکافد و چه تدبیری در آن بکار رفته زیرا چون نشو و نمای جوجه میان پوسته محکم است و چیزی در آن راه ندارد تا غذای جوجه باشد، برای او خوراکی در آن فراهم است تا او را بس گردد تا هنگام بیرون آمدن از پوسته تخم، چون کسی که در زندانی در بسته زندانی است که دسترسی باو نیست و برایش خوراکی نهند تا وقت بیرون شدن از آن ای مفضل بیندیش در چینه‌دان پرنده و راه ورود خوراک در آن که تنگ است و باید خرده خرده از آن گذرد و اگر پرنده نمیتوانست دانه دوم را برگیرد تا دانه اول بمعده‌اش رسد دانه خوردنش دراز میشد و چگونه میتواندست همه خوراک خود را که بسا دزدانه است برگیرد چون ترس دارد و از این رو حوصله‌ای چون توبره آویزان در برابرش برای او آفریده شده تا هر چه شتابانه برگیرد در آن جا دهد و بفرست آن را بمعده خود کشد و در حوصله خاصیت دیگر هم هست زیرا برخی پرنده‌ها باید دانه را بجوجه خود برگردانند و آن از



حوصله آسانتر است مفضل گوید: گفتم: برخی بی‌اعتقاده‌ها بخدا پندارند رنگارنگی و گوناگونی اشکال پرنده‌ها اثر آمیزش اخلاط و اندازه آنها است و نابرابری و پریشانی آنها.

فرمود: ای مفضل این نگاری که در پرهای طاوس و دراج و تدرجها است (پرنده‌ای خوش آواز و رنگارنگ و دم دراز) مانند نگاریست که با خامه کشند و چگونه از امتزاج و اهمال برآید و اگر چنین بود یک نواخت و برابر نبودند.

بیندیش پر پرنده چگونه است؟ مانند پارچه جامه است که از رشته نازک بافته شود و مو بمو بهم پیوند شوند و کش دارند و از هم نگیسلند و باد میان آنها افتد و پرنده را در پرواز نگهدارد و در میانه پر ستون کلفت و استواریست که رشته‌های موئین بر آن بافته شدند تا بسختی خود آنها را نگهدارد، و آن نی میان پرها است که میان تهی است تا سبک باشد و جلو پرواز را نگیرد آیا ای مفضل این پرنده که ساقهای دراز دارد دیدی، و سود درازی ساقش را فهمیدی؟ که چون بیشتر در حوضچه‌های آب است و با ساقش بلندش آن را چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 48

دیده‌بانی روی برج بینی، و او بنگرد جانور درون آب را و چون چیزی بیند که خوراک او است بنرمی چند گام بردارد و او را برگیرد، و اگر پاهاش کوتاه بودند چون بسوی شکارش میرفت شکمش بآب میخورد و میخورید و شکارش میترسید و میگریخت، و این دو عمود را برایش آفریدند تا بنیاز خود رسد و شکارش از دست نرود.

بیندیش در تدبیر آفرینش پرنده‌ها که هر کدام ساق دراز دارند یابی که گردن دراز دارند تا بتوانند خوراک خود را از زمین برگیرند، و اگر با ساق دراز گردنش کوتاه بود نمیتوانست چیزی از زمین بردارد، و بسا با درازی گردن بدرازی نوک هم کمک شده تا برایش آسانتر باشد، آیا بینی هر چه از آفرینش بازرسی، در نهایت درستی و حکمتش یابی بنگر بگنجشکها که در روز خوراک خود را جویند نه نایاب باشد و نه فراهم و آماده و بجنبش و جویش بدان رسند، و همه آفریده‌ها چنینند، منزه است آنکه روزی باندازه فراهم کرده نه سراسر نایاب است و نه آماده و حاضر که باسانی بخشند چون در آن صلاح نیست چون اگر آماده بود بهائم میخوردند تا می‌مردند و مردم هم بخوشگزرانی و سرمستی می‌افتادند تا بتباهی و هرزگی میکشید.

آیا میدانی پرنده‌ها که جز شب بیرون نشوند مانند جغد و هام و شب پره چه میخورند؟ گفتم نه مولایم، فرمود: خوراکشان چند جور جاندار است که در هوا پراکنده‌اند چون پشه و پروانه و مانند ملخ و زنبورها چون اینها در هوا پراکنده‌اند و همه جا هستند، عبرت گیر از چراغی که شب روی بام نهی یا در صحن خانه که بسیاری از آنها گردش آیند، و جز از راه نزدیکی نیابند.

اگر کسی گوید: از بیابانها آیند، باو گویند چگونه بدین تندی در رسند و چگونه از این راه دور چراغی که درون خانهها است بینند و بسویش آیند، با اینکه از نزدیک گرد چراغ دیده شوند و این دلیل است که در هر جای فضا پراکندهاند، و این دسته از پرنده چون برآیند آنها را جویند و از آنها بخورند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 49

بین چگونه روزی این پرندهها را که جز شب بیرون نیایند از اینان فراهم کرده، و بفهم سود آفرینش این جانوران پراکنده را که بسا کسی گمان برد فزونند و بی سود.

شب پره در میان پرندهها و چهارپایان آفرینش شگفتی دارد و بچهار پایان نزدیکتر است، زیرا دو گوش برآمده دارد و دندان و کرک دارد و میزاید و شیر میدهد و میشاشد و با چهارپا راه میرود و همه اینها بر خلاف پرنده است سپس در شب بیرون آید و از پراکندههای شب چون پروانه و مانندش خوراک گیرد. و بسا گفته اند که شب پره خوراک ندارد و تنها از نسیم هوا غذا گیرد و این گفته از دو راه نادرست است.

1- فضله و شاش دارد و آنها جز از خوراک نباشند 2- دندان دارد و بی خوراک سودی ندارد و در آفرینش چیز بی سود نباشد، و منافع آن معروفند تا اینکه فضله اش کار آمد است<sup>132</sup> و بزرگترین سودش شگفتی آفرینش او است که دلیل بر توانائی خالق جل ثنائه میباشد و تصرف مصلحت آمیز او هر گونه خواهد.

و پرنده ایست ریز بنام ابن تمره که بسا بر درختی آشیانه کند و بیند مار بزرگی دهن گشوده به آشیانه او آید تا او را بلعد، و با پریشانی و تلاش بچاره پردازد و پی کلکی جوید و آن را در دهان مار اندازد و آن بخود پیچد و زیر و رو شود تا بمیرد، بین اگر منت گزارش آن را بتو ندادم هرگز بخاطر تو میرسید؟ یا بخاطر دیگری که پیکلک چنین سود کلانی دارد، و پرنده خرد یا درشتی چنین چاره جوئی کند.

از این عبرت گیر و از بسیاری چیزها که سودها دارند و فهمیده نشوند

(1) دمیری گفته فضله او را به کزاز مانند آن را از بن بر کنند و برای تیکه های دیگرش خواص بسیار گفته مانند اینکه چون سرش را در ظرفی یا در آهنی پزند با روغن زنبق و پیوسته آن را در آن فرو برند تا برشته شود روغنش را بردارند و آن روغن را بدچار نفرس یا فلج کهنه و رعشه دار و عضوی که ورم کرده بمالند سودمند است و بهبود سازد (از پاورقی صفحه 69)

<sup>132</sup> (1) دمیری گفته فضله او را به کزاز مانند آن را از بن بر کنند و برای تیکه های دیگرش خواص بسیار گفته مانند اینکه چون سرش را در ظرفی یا در آهنی پزند با روغن زنبق و پیوسته آن را در آن فرو برند تا برشته شود روغنش را بردارند و آن روغن را بدچار نفرس یا فلج کهنه و رعشه دار و عضوی که ورم کرده بمالند سودمند است و بهبود سازد (از پاورقی صفحه 69)

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 50

جز پدیده رخ دهد یا گزارشی شنیده شود بنگر بزنبور عسل و فراهم شدن آنها در عسل سازی و آماده کردن خانه‌های شش گوش و ریزه‌کاری هنرمندی در آن، زیرا چون کار را بینی شگفت آور و ریزه‌کاریست، چون کار شده را بینی ارجمند و نزد مردم گرامی است و چون کارگر را بینی نفهم و خود نشناس است تا برسد بجز آن، این خود دلیل روشنی است که درستکاری و حکمت این هنر از زنبور عسل نیست بلکه از آنست که آن را ابزار این کار کرده و بر آن واداشته برای سود بردن مردم.

بین این ملخ چه ناتوانست و چه توانا زیرا در پیکر او نگری ناتوانتر چیز است و چون لشکرهای بسرزیمینی رو کنند نتوانند جلو آنها را بگیرند، نبینی اگر پادشاهای همه قشونش را آماده کند تا کشورش را از یورش ملخ نگهدارد نتواند، این دلیل نیست بر توانائی آفریدگار که ناتوانتر آفریده‌اش را بتواناتر آن گسیل دارد و او نتواند رفعش کند؟

بین چگونه بر سراسر روی زمین روانه شود مانند سیل و دشت و کوه و بیابان و آبادانی را پر کند تا پرتو خورشید را پیوشاند، و اگر دست ساخته بود تا کی این شماره ساخته میشدند و در چند سال بر می‌آمدند، دلیل بر توانائی شگرفی که چیزی بر آن گران و بیش نیست.

بیندیش در آفرینش ماهی و هم آهنگیش با آنچه برایش آفریده شده که پا ندارد چون جایش آبست و نیازی براه رفتن ندارد، و شش ندارد چون در تک آب دم زدن ندارد و نتواند، و بجای پا بالی سخت دارد که از دو سو بزند مانند کشتیران که پارو میزند در دو سوی کشتی، و بر تنش قشری زره وار است که او را از آفات نگهدارند، بوکش تندی دارد چون چشمش ناتوانست و آب پرده آنست، و بوی خوراک را از دور یابد و بدان شتابد، و بدان که از دهانش بدو سوی کاسه سرش سوراخ‌ها است که آب را بلعد و از آنها بدر کند و نفس تازه کند چنانچه جاندار با نسیم هوا.

اکنون بیندیش در فراوانی نژادش و ویژه گیهایش، در درون یک ماهی تخم

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 51

بیشماریست و فراوانیش برای اینست که جانوران بسیاری از آن میخورند تا آنجا که درنده‌های کناره آبیگیرها هم بر سر آب بمانند بکمین ماهی و چون بدانها گذرد شکارش کنند و چون ماهی خوراک درنده‌ها، پرنده‌ها و خود ماهی‌ها و مردم است باید فراوان باشد.

و چون خواهی وسعت حکمت خالق و کوتاهی دانش آفریده‌ها را بدانی بنگر بدان چه در دریاها است از اقسام ماهی، جانوران آبی و انواع بیشمار صدف که سود آنها خرده خرده بفهم مردم رسند در پیشامدها مانند رنگ آمیزی با قرمز که

مردم آن را فهمیدند از اینکه سگی کناره دریا پرسه میزد و جانوری بنام حلزون گرفت و خورد و بینی آن با خونش رنگین ماند و مردم آن را زیبا دیدند و از آن حلزون رنگی بر گفتند و مانند اینها که مردم بتدریج آن را در هر زمانی میفهمند (مصنف آن را بتفصیل در کتاب توحید آورده به ج 3: 92-110 رجوع کن از پاورقی ص 71) توضیح: ململم: با دو لام فتحه دار یعنی گرد شده و مدور و میان پر، یمام یعنی کبوتر بیابانی، اصمعی گفته کبوتر وحشی است و کسائی گفته: کبوتر خانگی است، حمر بحاء ضمه دار و میم با تشدید یک نوع پرنده است چون گنجشک و ابو داود طیالسی و حاکم با سند صحیح از ابن مسعود روایت کردند که ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که مردی بنیزاری رفت و تخم حمره از آن برآورد و حمره آمد و بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و یارانش پرواز میکرد، فرمود: کدامتان این را داغ بدل کردید؟ مردی گفت یا رسول الله من تخم او را برداشتم - در روایت حاکم جوجه او را - فرمود: برش گردانید، برش گردانید و باو رحم کنید - پایان - دمیری از قول قزوینی گفته که فرج ماده فیل زیر بغل او است و هنگام آمدن برآید تا شود که در آن درآید، فسبحان من لا یعجزه شیء، من گویم احوال فیل در باب مسوخ آید ان شاء الله دمیری پس از شرح پیکر و وصف زرافه گوید: ابن خلکان در شرح حال

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 52

محمد بن عبد الله عتبی بصری اخباری شاعر آورده که میگفت زرافه با زاء ضمه دار یا فتحه دار جانور معروفی است و از سه جانور پدید شود، شتر وحشی، گاو وحشی و کفتار که بر شتر افتد و از آن فرزندی آید میان شتر و کفتار و اگر نر باشد بگاو ماده افتد و زرافه آورد و این در بلاد حبشه است و زرافه بمعنی جماعت است که نام او شده چون از جماعتی زاده و عجم او را شتر گاو پلنگ نامند.

و جمعی گویند زائیده جانورانیست از وحوش که تابستان بر سر آب گرد آیند و بهم پرنده و برخی آبستن شوند و برخی نشوند، و بسا بر یک جانور ماده نرهای بسیاری پرنده و منی آنها با هم در آمیزد و جانوران چند شکل و چند رنگ بزایند و جاحظ این گفته را نپسندیده و میگوید نادانی سختی است که جزاز بی تحصیلی نشاید، زیرا خدا تعالی آفریند هر چه خواهد و آن یکنوع جاندار مستقل است مانند اسب و الاغ بدلیل آنکه مانند خود را زاید که دیده شده (حیاء الحيوان 2: 4) دمیری در باره میمون گفته: کنیه اش ابو خالد، ابو حیب، ابو زنه و ابو قشه است، جانوریست زشت نمکین و هوشمند و تند فهم و هنر آموز، پادشاه نوبه میمونی بمتوکل هدیه کرد که خیاط بود و دیگری که زرگر بود، اهل یمن به میمون خدمتکاری آموزند تا اینکه بقال و قصاب او را پاسبان دکان کنند تا صاحبش بر گردد، باو دزدی آموزند و بدزد، شیخان از قاضی حسین نقل کرده اند که اگر به میمون یاد دهند بخانه ای رود و کالا آورد و خانه را سوراخ کرد و میمون را فرستاد و کالا آورد سزاست که دستش را ببرند چون جانور اختیار دار است.

و از احمد بن طاهر روایت است که در رمله میمون زرگری دیدم که چون میخواست بدمد بمردی اشاره میکرد در کوره بدمد، احوال دیگر او در باب مسوخ آید.

دمیری گوید: گفتند «مها» نوعی گاو وحشی است که چون ماده‌اش آبستن شود از گاو گریزد شهوت باره است و نریش بر نر پرد و بیز خانگی ماند و شاخ بسیار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 53

سختی دارد که مخش برای قولنج بسیار سود بخش است.

هر که تیکه‌ای از شاخ آن را با خود دارد درنده‌ها از او نفرت کنند و اگر شاخ یا پوست یا ناخنش را دود کنند در خانه مارها از آن کناره کنند و خاکستر شاخش بدنشان کرم زده ریزند دردش آرام شود، موبیش را در اطاق دود کنند موش و چسبه از آن کناره کنند، اگر شاخش را بسوزند و در خوراک دچار تب نوبه ریزند آن تب را ببرد، و اگر با هر نوشابه بنوشند باه را فزاید و پی را نیرو دهد، و نعوظ را فزاید و اگر در بینی خون دماغ بدمند خون قطع شود.

و چون دو شاخش را بسوزند تا خاکستر شوند و با سرکه در آمیزند و برابر خورشید به پیسی بمالند نابود شود، و اگر مثقالی از آن را کف کند با هر که ستیزد بر او پیروز شود.

دمیری گفته: وعل با واو فتحه دار و عین کسره دار بز کوهی است و در جاهای سخت و هراسناک بطور دسته جمعی زندگی کنند، و هنگام زایش جدا شوند و چون شیر در پستان ماده آنها فراهم شود آن را بمکد، و نریش چون از پریدن بر ماده درماند بلوط خورد تا شهوتش نیرو گیرد، و چون ماده نیابد منی خود را بمکد هنگام شهوت، و چون زخمی بدو رسد از سبزی که بر سنگ است بمکد و به زخم خود نهد و به شود، و چون احساس شکارچی کند و در جای بلندی باشد پشت خوابد و خود را بفرود بدره غلطاند، و دو شاخ سرش تا دنباله‌اش کشیده‌اند و او را از سنگها نگهدارند و چون نرمند بزودی از سنگها درگذرانند.

و نر آن را گوزن خوانند در فارسی و دمیری گفته: در بیشتر احوال بگاو وحشی ماند، و چون از شکارچی بترسد خود را از سر کوه پرت کند و زیان نیند شماره سالهای عمرش همان شماره گره‌های شاخ او است و چون مارش گزد خرچنگ بخورد.

و ماهی را دوست دارد برای دیدنش بکناره دریا آید، و ماهی هم نزدیک خشکی آید تا او را ببیند، صیادان این را دانند و پوست گوزن پوشند تا ماهی بدانها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 54

نزدیک شود و او را شکار کنند.

پر حریص است بخوردن مار و هر جا باشد دنبالش رود، و بسا که مارها او را بگزند و اشک از چشمانش روان شود و هر دو گودی زیر پلکش بخشکد مانند شمع و آن را برای تریاق زهر مار بگیرند، و این پادزهر حیوانیست، و بهترش زرد آنست و جاهاش بلاد هند و سند و ایرانست و چون از آن برجای گزیدن مار و کژدم نهند سود دارد، و اگر کسی که زهر نوشیده آن را در دهن نگهدارد نافع است و در دفع سم خاصیت عجیبی دارد.

برای این حیوان شاخ نروید جز پس از دو سالگی که راستا برویند چون میخ و در سال سوم تیره تیره شود و همچنین تا سال ششم و بمانند دو درخت گردند در سر او و پس از آن در هر سال دو شاخش بیفتد و بجای آنها بروید، و چون برویند آنها را برابر خورشید دارد تا محکم شوند، و گوزن ترسو است و همیشه در هراس است و مارها را بسختی میخورد و آنها را از دم میخورد تا بسر و هر سال شاخ اندازد، و این الهامی است از خدا تعالی برای سود مردم، زیرا مردم با شاخ او هر جانور بدی را برانند و سختی زایش را آسان کنند و برای زندهای آبستن سود بخش است و سوخته آن با عسل کرم شکم را برآورد.

ارسطو گفته: او را با سوت و آوازه خوانی شکار کنند چون تا آن را بشنود بخوابد، و شکارچیان او را بدان وادارند و از دنبالش آیند و چون دیدند گوشه‌اش شل شد او را بگیرند، آلتش همان پی است نه گوشت دارد، نه استخوان و شاخش تو پر است و سوراخی ندارد.

و بسیار فربه شود و چون فربه شود در گریز باشد از ترس اینکه شکار شود و گوزنها در تابستان افعی خورند و چون از گرمی آن داغ شوند بدنبال آب روند و چون بدان رسند ننوشند و آن را بو کنند چون اگر بنوشند در آن حالت و آب بزهری رسد که در شکم آنها است نابود شود، تشنه مانند زمانی دراز تا زهر درون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 55

آنها هضم شود و آنکه آب نوشند.

و چون شاخش دود شود، جانوران و هر جانور زهر داری را براند، و چون شاخش را بسوزانند و با آن مسواک کنند زردی و سوراخهای دندان را ببرد و بیخ آنها را سخت کند و هر که تیکه از آن با خود دارد خوابش نگیرد و اگر آلتش را خشک کنند و با شربت بنوشند باه را بر خیزاند و نوشیدن خونسنگ مثانه را آب کند - پایان - (حیاء الحيوان، 1: 76) مقصود از نمونه همانست که خدا تعالی در داستان هابیل یاد کرده فیروزآبادی گفته: دلفین با ضمه جانور دریائی است که غرق شده را نجات دهد، دمیری گوید: در باب سین: دخن مانند صرد بضبط جوهری همان دلفین است بضمه دال و جانور دریا است که غرق شده را نجات دهد و او را بر پشت خود گیرد تا بتواند شنا کند، و برخی گفتند: خوک دریائی است که غرقی را نجات دهد و در پایان نیل مصر که بسوی دریای شور است فراوانست، چون دریا آن را به نیل اندازد و چون مشک باد کرده‌ایست و سر ریزی دارد.

و در جانوران دریا جز او دارای شش نباشد و از این رو آواز باد و نفس دهد و چون بغرقی رسد نیرومندتر وسیله نجات او گردد، زیرا پیوسته او را بخشیکی هل دهد تا رها شود، و بکسی آزار نرساند و جز ماهی نخورد، و بسا مانند مرده بر روی آب پدید گردد، و بزاید و شیر دهد و فرزندانش هر جا رود دنبال او باشند و جز در تابستان نزاید.

و در طبعش همدمی است بویژه با کودکان، و چون شکار شود بسیاری از همنوعانش برای نبرد با شکارچی آیند و چون در ژرفا زمانی بماند نفسش تنگ شود و مانند تیر شتابانه برآید تا نفس کشد، و اگر بکشتی برخورد خود را بجهاند و از کشتی بلندتر برآید، و نر آن همیشه با ماده است (حیاء الحیوان، 1:

245-) فیروزآبادی گفته: تنین چون سکین ماریست بزرگ، دمیری گفته بزرگترین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 56

مار است که می شود باشد قزوینی در عجائب المخلوقات گفته بدتر از کوسه است و در دهانش دندانها است چون سر نیزه، دراز است چون نخل خرما دو چشم سرخ دارد چون خون، دهانی گشاده و شکمی گشاد دارد و چشمانش برق زند و بسیاری جانوران را بلعد و جانوران خشکی و دریا از او بترسند، و چون بجنبند دریا را بموج اندازد از نیروی سخت خود در نخست ماریست سرکش که جانوران خشکی را بخورد هر چه بیند و چون بسیار تباهی کند فرشته‌ای آن را بردارد و بدریا افکند و در آن هم چنین کند و تنش بزرگ شود، و خدا فرشته‌ای فرستد تا او را نزد یاجوج و ماجوج افکند، و یکی روایت کرده که تنین دیده بدرازای دو فرسنگ، رنگش مانند پلنگ است و چون ماهی فلس دارد و دو بال بزرگ و سرش چون سر آدمی است باندازه تپه بزرگی و دو گوش دراز و دو چشم گرد بزرگ دارد - پایان - (حیاء الحیوان، 1: 13) گویم: در سخن آنها ندیدم که ابر تنین را ربايد.

دمیری گفته: عنكبوت جانورکی است که در هوا تار تند پاهای خردی دارد و چشمان درشتی هر کدام هشت پا و شش چشم است و چون خواهد مگس را بگیرد بزمین چسبد و اطرافش را آرام کند و نفس نکشد و بمگس پرد و بخطا نرود، افلاطون گفته: حریص ترین چیزها مگس است و قانع ترین آنها عنكبوت و خدا حریص تر چیزی را روزی قانعتر چیزی ساخته، فسبحان اللطیف الخبیر. و این نوع را ذباب نامند و نوعی هم دارد که بسرخی زند و کرک دارد و چهار نیش در سر که با آنها بگزد و تار نتند بلکه در زمین لانه کند و چون خزنده‌ها شب برآید و از آنها است رتیل، جاحظ گفته: رتیل نوعی عنكبوت است و آن را کژدم مارها نامند، زیرا مار و افعی را میکشد، گفتند شش بلکه هشت نوع است و همه از دسته عنكبوتند.

جاحظ گفته: فرزند عنكبوت شگفت‌ترین جوجه است که در دنیا برآید کاسب و جامه بر تن زیرا از ساعت ولادت تار تند بی نیاز بتلقین و آموزش و تخم نهد و بر سرش بخوابد و نخست که زاده شود کرمهای خریدیست که در سه روز دگرگون

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 57

گردد و عنکبوت شود و بتباهی پردازد، و چون نر میل ماده کند رشته‌ای از میان تارها کشد و ماده هم چنان کند و پیوسته چنین کنند تا شکم نر برابر شکم ماده شود و این نوع عنکبوت حکمت دار است و از حکمت او است که نخست تار کشد و آنگه پود سازد و از میانه آغاز کند و جای شکار خود را مانند انبار آماده سازد و چون چیزی در آن افتد و بجنبد بسویش رود و بر او بتند تا ناتوانش کند و چون ناتوانش کرد بانبارش کشد و اگر شکار، تاری را پاره کرد برگردد و آن را بسازد و تاری که تند از شکمش بر نیارود بلکه از برون پوستش باشد، و دهانش بدرازا شکاف دارد، و این نوع خانه‌اش را همیشه سه گوش سازد و گشادی خانه‌اش باندازه‌ایست که جای او باشد، (حیاء الحيوان 1: 266 و 2: 114) در قاموس گفته: قرمز رنگ ارمنی است و از فشرده کرمی است که در نیزارهای آنها است، و گفته حلزون با حرکت لام جانوریست در چراگاه شتران.

گویم: از خبر برآید که قرمز و حلزون یکی هستند و بسا مقصود اینست که از رنگ حلزون پی بردند بکار زدن قرمز برای رنگ آمیزی چون بهم مانند، دمیری گفته: حلزون کرمی است درون لوله‌ای سنگ وش در کناره‌های دریاها و نهرها یافت شود و تا نیمی از تنش را از لوله برآرد و برآست و چپ رود و بجستجوی مایه خوراکش و چون تری و نرمی یابد بر آن خوابد و اگر بزبری و سختی برخورد خود را بدرون لوله کشد که صدفی است برای حذر از آزارکننده تنش و چون خود را بکشد خانه خود را با خود برد- پایان (حیاء الحيوان، 1: 171) گویم همه خبر را با شرحش بوجه دیگر در کتاب توحید آوردیم.

### دنباله‌ایست که سود بزرگی دارد:

بدان که از چند جای این خبر روشن است که کارهای جانوران زبان بسته از روی فهم و شعور نیستند و همان منش آنها است و از ظاهر بسیاری آیات و اخبار برآید که شعور و شناسائی دارند، زیرا وظائفی دارند که بترک برخی از آنها کیفر

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 58

شوند در دنیا و بترک برخی در دیگر سرا ولی نه همیشه بلکه باندازه‌ای که حق ستم‌دیده از ستم‌کننده دریافت شود، و حکماء و متکلمین خاصه و عامه در این باره اختلاف دارند.

حکماء گفتند نفس ناطقه آدمی مجرد است و دریافت کلی جز از مجرد نیست، و از این رو ادراکش را مخصوص آدمی دانند و جانوران دیگر بوسیله نیروهای تن امور جزئی را دریابند چون گوسفند که از گرگ چیزی دریابد که از او نفرت



گیرد، و بیشتر متکلمین هم فهم و شعور و خرد را از جانوران نفی کنند که مدار تکلیف است، و آیات و اخبار وارده در این باره را تاویل کنند چنانچه پیش دانستی و از این پس بیاید.

و درست اینست که دلیل قطعی بر نبودن خرد و تکلیف در آنها نیست بطور مطلق و جز این نیست که دلالت دارند که آنان در ادراک معانی دقیقه و در تکالیف عظیمه پیاپی آدمی نرسند و نوید نعمت دائم یا کیفر جاوید ندارند و بسا برخی امور کلیه که بماندن نوع و خوراک و نمو آنها رسا است بفهمند و شناخت خدا و فرمانبری از امام زمان را بالهام دریابند و هم امور وارده در اخبار معتبره را و این نشدنی نباشد و بایست نشود که مانند متکلمین دیگر عهده دار همه تکالیف باشند و بترک آنها کیفر شوند.

و نیز تکلیف نداشتن دلیل خرد نداشتن و بی شعوری بطور مطلق نیست، زیرا بچه‌های در آستان بلوغ تکلیف ندارند و بسا دارای علوم و تحقیق مطالب باشند که بسیاری از مکلفین ندارند.

بعلاوه ممکن است برخی آیات و اخبار حمل شوند بر اینکه خداوند برای معجزه پیغمبری یا کرامت وصی و ولی در وقت معینی بجانوری خرد و شعور داده که گفتار و کردار خردمندان از او سر زده چنانچه گذشت یا سخنی و کاری در او آفریده گر چه خود او نفهمیده گرچه دور از باور است، ولی اگر گفته شود که کارهای محکم و هنرهای دقیق او بصرف طبع است بی فهم و شعور بدان و سود آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 59

در نهایت بعد است.

و ممکن است عبارات حدیث مفضل که موهم این معنا است تعبیر شود باینکه خدا تعالی در موقع مقتضی بدو الهام میکند بی آنکه آن را از استادی فرا گیرد یا از آزمایش و خواندن کتاب چون افراد آدم که خردمند باشند، چنانچه بنوزاد خواستن خوراک و گریه در طلب آن القاء شود و مکیدن پستان و مانند آن الهام گردد چنانچه شرح و تفصیلش گذشت.

و در اینجا برخی از سخنان اصحاب خود و دیگران را در این باره یادآور شویم چون پاسخی که سید مرتضی - رضی الله عنه - در کتاب غرر بدین پرسش داده که چه باید گفت:

در اخبار وارده در عمده کتب اصول و فروع بستایش اجناسی از پرنده‌ها و چهار پایان و خوردنیها و زمینها و نکوهش اجناس دیگری، چون مدح کبوتر، بلبل، قنبره، حجل و دراج و مانند آنها از پرنده‌های شیوا و نکوهش فاخته‌ها و لاشخورها.

و آنچه حکایت است که هر کدام از این اجناس ستوده ستایشگر خدا تعالیند و اولیائش و دعاگوی آنان و نفرین بر دشمنانشان و هر جنس نکوهیده گویا بر خلاف آنست چون ذم اولیاء علیه السلام، و مانند نکوهش از جری و ماهیان مانند او و گفتار اینکه جری برای انکار ولایت مسخ شده و اخباری که برای همین سبب حرام شده و چون نکوهش از خرس و میمون و فیل و مسوخات دیگر که حرامند، و چون نکوهش خربزه‌ای که امیر المؤمنین علیه السلام آن را شکست و یک بار بدان برخورد و فرمود از دوزخ است تا بدوزخ و آن را از دستش انداخت و از جایی که افتاد دودی برخاست.

و چون نکوهش از زمین شوره‌زار که ولایت را منکر است، و در این معنا آمده آنچه شرحش طولانیست و ظاهرش منافات دارد با خرد که اینها را نتوان تکلیف کرد و امر و نهی را نشایند، و در این اخبار که اشاره کردیم آمده که برخی از اینها بحق معتقدند و بدان متدین.

و برخی مخالف آنند و اینها هم مخالف ظاهر عقیده خردمندانست و برخی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 60

از آنها گواهند که این جانوران را زبانی گویا است و واژه‌ها که مقصود را بفهمانند و بمنزله زبان عجمی باشند از عربی که زبان هم را نفهمند.

و گواهی فرموده خداست در حکایت از سلیمان علیه السلام «ایا مردم زبان پرنده را آموخته شدید و بما دادند از هر چیز، راستی که این خود فضل روشنی است، 16- النمل» و خدا سخن مورچه را هم نقل کرده و هم سخن هدهد و احتجاج او را.

پاسخ و این مسائل را بما منت نهد بدان چه در این باره دارد که ثواب برد ان شاء الله و بالله التوفیق و سید- ره- پاسخ گفته که میزان اعتقاد ما در نفی و اثبات دلیل قطعی است و باید ظاهر اخباری که خلاف آنست بدان برگردانیم و با آن بسنجیم و از یک راهی با آن هم آهنگ سازیم چنانچه ظاهر قرآن که صحت آن قطعی است عمل میکنیم تا چه رسد باخبار آحاد که مایه یقین نیستند و هر خبری را باید بمیزان دلیل قطعی سنجد و با آن موافق کرد و اگر نشود آن را ترک کرد، و همین جمله برای اندیشمند بس است.

و رواست که منظور از نکوهش این گونه پرنده‌ها از اینکه بر خلاف ستایش خدا گویایند و اولیاء او را نکوهش کنند و کم شمارند، نکوهش کسانی باشد که آنها را بدست آرند و با آنها پیوندند و آنانند که با مهرورزی و سرگرمی باین جانوران بر خلاف ستایش خدا گویایند و اولیاء و دوستان خدا را نکوهش کنند و گفته آنها را باین جانوران بسته برای مجاورت و نزدیکی بدانها و بر سبیل مجاز و استعاره.

چنانچه خدا در قرآن پرستش را بقریه وابسته و جز این نیست که منظور اهل قریه است و چنانچه فرموده «و چه بسیار قریه و آبادی که از فرمان پروردگارش و رسولان او سرپیچی کرد و ما بسختی بحسابش رسیدیم و او را شکنجه‌ای منکر دادیم و چشید و بال کار خود را و سرانجامش زیان گردید، 8 و 9-الطلاق» و در همه این جمله‌ها کلمه‌ای محذوف است و در ظاهر فعل را بچیزی نسبت داده که در حقیقت از آن جز او است، و وصف برخی پرنده بمدح و ستایش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 61

بر خدا و مدح اولیاء خدا بهمین روش است.

اگر گویند وابستگی باین جانوران چه مدحی دارد و یا وابستگی جانوران دیگر چه نکوهشی دارد؟

گوئیم ما خود وابستگی را مایه مدح و ذم ندانستیم بلکه گفتیم ممکن است شیوه مؤمنان دوستدار اولیاء خدا و معاندان دشمن خدا این باشد که پر با پرنده‌هائی پیوندند و هم شیوه دشمنان خدا این باشد که با پرنده دیگر مأنوس باشند و یکی ممدوح باشد نه برای وابستگی بدان پرنده بلکه برای درست بودن وابستگی بدو و مدح و ثنای او را بدین پرنده نسبت داده که از وابسته بدو است بطور مجاز و همچنین در ذم مقابل مدح.

اگر گویند پس چرا اتخاذ برخی از این جانوران مذمت شده در صورتی که نکوهشی ندارد و نکوهش از آن برگیرنده او است برای کفر و گمراهیش؟

گوئیم: رواست که اتخاذ این گونه جانوران مفسده‌ای داشته باشد که از آن نهی شده ولی آفرینش آن زشت نباشد چون سوده‌های دیگر دارد جز ارتباط آدمی با آن و اتخاذ آن براهی که مفسده بار نباشد و رواست که برگرفتن جانورها که غدقن شده برای شومی و بدفالی باشد که شیوه‌های عرب بوده، و این غدقن بعقیده کسی هم که بدفالی را بی پایه داند درست است، زیرا خود بد دلی گر چه اثر واقعی ندارد ولی مایه نگرانی و پریشانی خاطر است و باید از آن دوری کرد، و بدین معنی است که فرموده علیه السلام «دردمند نزد تندرست نرود».

و اما حرمت مار ماهی و مانندش ممکن است برای زیانی باشد در خوردن آن چنانچه در حرامهای دیگر.

گوئیم، و اما اینکه گفته‌اند مار ماهی مسخ شده است برای اینکه منکر ولایت شده خنده آور است و باید از گوینده‌اش تعجب کرد و از کسی که آن را بپذیرد و حرمت گوشت خرس و میمون و فیل چون محرمت دیگر شریعت است و سبب تحریم یکی است، و قول باینکه مسخ شدند اگر بزور بپذیریم تفسیرش کنیم باینکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 62

زیبا و دل انگیز بودند و سپس بدین صورت نفرت انگیز در آمدند تا بیشتر از آنها دوری شود و سود برده نشود، زیرا نمیشود زنده‌ای جز خودش باشد، جدائی زنده‌ها از هم بالبداهه معلوم است، و چگونه می‌شود زنده‌ای چون آدمی زنده دیگری گردد چون خرس و اگر مقصود از مسخ جز تغییر شکل باشد نادرست است و اگر منظور دیگری باشد باید در آن اندیشه کنیم.

در باره خربزه رواست که امیر المؤمنین علیه السلام آن را چشیده و بد مزه بودند و برای کراهت از آن فرموده برای مردم دوزخ خوب است چنانچه یکی از ماها در باره آنچه بد شماریم گوئیم، و بسا که برخاستن دود از آن که دورش افکند برای تصدیق آن حضرت باشد و معجزه او باشد.

و اما ذم زمین شوره‌زار جز همان ذم اهلش مانند «و کأین من قریه» الخ معنای معقولی ندارد و مانند همان «و کأین من قریه عتت عن أمر ربها رسله - 80 - الطلاق» میباشد.

و اما نسبت اعتقاد حق ببرخی جانوران و عقیده باطل و کفر ببرخی دیگر مخالف خرد و ضرورتست زیرا جانوران بیخردند و کامل و مکلف نیستند و چگونه عقیده حق و ناحق یابند؟ و چون در ظاهر روایتی چیزی از این نشدنیها باشد باید آن را بدور انداخت یا تفسیر درستی کرد که ما راه آن را نشان دادیم.

و اما اینکه خدا از سلیمان حکایت کرده که «ای مردم ما آموختیم زبان پرنده را و بما دادند از هر چیزی و راستی که این خود فضل روشنی است 16- النحل» مقصود اینست که از آواز آنها مقصود آنها را میفهمیده بر سبیل معجزه و اما اینکه از مورچه حکایت کرده که گفت «ای مورچه‌ها بلانه‌های خود در آئید تا پامال سلیمان نشوید، 18- النحل» رواست که نشانه این گفتار از او پدید شده و بدیگر مورچه‌ها هشدار داده و آنها را از ماندن در جای خود ترسانده باشد، و نجات را در گریز بلانه‌ها فهمانده باشد، و بطور مجاز و استعاره سخن را بدو نسبت داده چنانچه شاعری گفته:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 63

و شکا الیه بعبرة و تحمحم ... آن دابه با اشک ریختن و حمحمه باو شکایت کرد.

و دیگری گفته: و قالت له العینان سمعا و طاعة - دو دیده باو گفتند بچشم فرمان برداریم.

و رواست که مورچه مانند آدمیان سخن بدین معنا گفته باشد و این معجزه سلیمان علیه السلام باشد چنانچه فهم معانی آواز جانوران را باو داد تا معجزه او باشد، و این نشدنی نیست، زیرا سخن گفتن آدمی از کسی که مکلف و خردمند نباشد رواست چون دیوانه و کودک خردسال که تکلیف و خرد کامل ندارند و سخن در باره همد هم بیکی از این دو راه است که در مورچه گفتیم و نیازی بباز گوئی ندارند.

و اما حکایت از اینکه سلیمان گفته: البته او را عذابی سخت کنم یا سرش را ببرم یا اینکه عذر روشنی بر آیم آورد، 21-  
النحل» و چگونه کیفر هدهد که تکلیف ندارد رواست پاسخش اینست که عذاب زیان وارده است گر چه سزا و کیفر  
بدکاری نباشد.

و رواست مقصود از عذاب همان آزار باشد و خدا آزارش را برای او مباح کرده باشد چنانچه سر بریدن او رواست بنا بر  
مصلحت، چنانچه پرنده‌ها را بزیر فرمانش آورده بود که در منافع و اغراض خود بکار میبردشان، و همه اینها برای  
پیغمبری مرسل که خرق عادت کند و معجزه نماید مورد انکار نباشد و همانا مایه شبهه شود برای مردمی که گمان برند  
این حکایات بایستند که مورچه و هدهد مکلف باشند و ما روشن کردیم که مطلب بر خلاف آنست.

و در پاسخ پرسشهای طرابلس - قد - گفته: استبعاد از اینکه مورچه‌ای دیگران را بیم دهد تا از آنجا رو برگرداند و  
شگفت از فهمیدن مورچه‌های دیگر و از آنچه قرآن گزارش داده که گفته «ای مورچه‌ها بلانهای خود درآئید» الایة بیجا  
است زیرا جانور از آواز جانور دیگر یا کارش بسیاری مقاصد را دریابد، و از این رو می‌بینیم پرنده‌ها و بسیاری جانوران  
نر و ماده خود را با آواز ویژه بخوانند که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 64

جز آوازه‌های دیگر آنها است و تفاهم میان جانوران با آواز یا کاری که کنند روشنتر از آنست که نهان باشد و نادیده  
گرفتن آن مکابره است.

و چه جای انکار است که مورچه‌ها از بیم دادن آن مورچه که از او حکایت شده بیم و هراس دریافته باشند، البته ما بارها  
دیدیم مورچه بسوئی روانست و چون برابر دیگری رسد و باو برخورد از آن سو برگردد.

و نباید این حکایت رسا و دراز گفتار مورچه باشد و همانا چون او مورچه‌ها را از زینانی بیم داده رواست حکایت حال او  
باشد باین گفتار شیوا و منظم چون اگر سخنگو بود باین عبارت بیم میداد، و بسا عربی از یک پارسی زبان سخن مرتب و  
پیراسته حکایت کند که آن را نگفته است ولی معنایش را فهمانده، و تعجب از هر دو جا برخاست.

و چه چیز زیباتر و رساتر و گویاتر است در نیروی بلاغت و سخنوری شیوا از اینکه اشعار بیم‌گذار مورچه‌ای از سلیمان و  
قشونش بهمان تفاهم میان مورچه‌ها با این جمله‌های منظم و شیوا و دلبر و درست تعبیر شود، و همانا آفت فهم این امور  
حرص بر اعتراض است از کسی که سخن فهم نیست و روش سخنوری نداند.

شارح مقاصد گفته: بیشتر فلاسفه معتقدند جاننداری جز آدمی نفس مجرد کلی فهم ندارد و برخی هم تردید کردند برای  
اینکه دلیلی در دست نیست، و توهم اینکه اگر نفس مجرد داشتند باید آدم باشند، چون حقیقت آدمی جانست و تن نه

چیز دیگر درست نیست چون ممکن است دو روح مجرد در ذات خود از هم جدا باشند و بفصلی ناشناخته از هم ممتاز باشند.

و جمعی اندیشمندان گفتند جانوران دیگر هم نفس مجرد کلی فهم دارند بدلیل عقل و نقل اما از نظر عقل ما بینیم که کارهائی کنند که دلیل است دریافت خردمندانه دارند چون زنبور عسل در ساختن خانه‌ای شش گوش و فرمانبری از سرور خود، و مورچه در فراهم کردن پس انداز، و شتر و استر و اسب و خر در راهجوئی در شب تار، و پیل در حالات غریبه‌اش و بسیاری از پرنده‌ها و حشرات

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 65

در درمان بیماریهای خود و جز آن از چاره‌جوئیهای شگفت آوری که بسیاری خردمندان از آن درمانند.

و از نظر نقل چون قول خدا «و پرنده‌های رسته بند- الآیة- 41- النور» و قول خدا تعالی «وحی کرد پروردگارت به زنبور عسل- الآیة- 68- النحل» و قول خدا تعالی «ای کوهها بازگردید با او و پرنده‌ها، 10 السبأ» و قول خدا تعالی حکایت از هدهد «فرا یافتم بدان چه تو فرا نگرفتی، 22- النحل» و در حکایت از مورچه «ای مورچه‌ها در لانه‌هاتان در آئید- الآیة، 18- النحل» رازی در المطالب العالیه ضمن گفتگو در نفوس جانوران دیگر گفته: اما فلاسفه متأخر اتفاق دارند که نیروهای جسمانی دارند و نشود که نفس مجرد داشته باشند، و در اثبات آن نه دلیلی آوردند و نه شبهه‌ای و کسی را نرسد که گوید:

اگر نفس مجرد داشتند باید در همه ذات خود با آدمی برابر باشند، و دانش و اخلاق آنها چون آدمی باشد و این نشود، زیرا گوئیم برابری در مجرد برابری در وصف سلبی است و برابری در تمام مهیت را بایست نیست، و مردم دیگر اختلاف دارند در اینکه نفس مجرد دارند یا نه؟ گروهی از اهل نظر و اثر آن را ثابت دانند بدلیل عقل و نقل، اما از عقل گفتند کارها از آنها سر زند که جز از خردمندان فاضل سر نزنند و این دلیل است که اندازه‌ای خردمندند و آن را بچند وجه شرح دادند.

1- موش دم میان شیشه روغن کند و آن را بلیسد، و این کار دانستن چند مقدمه را خواهد یکم: نیاز بروغن دارد دوم سرش میان شیشه نرود، 3- دمش در آن رود چهارم از این راه بمقصود رسد و بایدش اقدام کرد.

2- زنبور عسل خانه‌های شش گوش سازد و این شکل دو سود منحصر بخود دارد بدین تقریر که اشکال دو جورند یکی آنکه چون بهم پیوست شوند عرصه را پر کنند ولی گوشه‌های تنگی از آنها بیرون و بیکار ماند و دوم آنکه چنین نباشند بخش نخست چون مثلثها و چهار گوشه‌ها که گرچه همه عرصه‌ای را فراگیرند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 66

ولی گوشه‌های تنگی از آنها ماند، و مسبع و مثنی و جز آنها زاویه‌های گشاد دارند ولی عرصه را پر نکنند و مقداری فضا میان آنها بماند، و شکلی که هر دو سو را دارد تنها شش گوش است که چون بهم پیوند شوند جای خالی در عرصه نماند.

و چون شش گوش چنین است زنبور عسل برای خانه سازی از آن استفاده کرده و اگر خدا تعالی بدو الهام نمی‌کرد و هوش نمیداد بدین امر پی نمی‌برد، و شگفت دیگرش اینست که آدمی شش گوش را جز با خط کش و پرگار نتواند و زنبور عسل خانه‌های خود را بی‌ابزار می‌سازد.

و بدان که شگفتیهای حالات ملکه زنبور عسل در کار سرپرستی حالات رعایایش و در خدمت رعایا بدان سرور بسیار است و در کتاب احوال جانوران یاد شدند.

3- مورچه برای آماده کردن پس انداز خود تلاش کند، و جز برای این نیست که بسا در آینده بدان نیاز دارد، و نتواند روزی بدست آرد و باید در این هنگامش فراهم کند که تواند، و سه حالت او شگفتند: یکم چون دریا بد جای او تر شده دانه‌ها را دو نیم کند چه داند که اگر درست مانند و تر شوند سبز کنند و تباه شوند ولی دو نیم که باشند سبز نکنند دوم: چون تر شوند و خورشید بتابد آنها را از سوراخش در آورد و خشک کند سوم: چون مورچه دانه خود را بدرون سوراخ برد بیم دهد که باران آید و باد وزد، و اینها رهنمایند که این جانور هوش شایانی دارد.

4- عنکبوت خانه‌های خود را شگفت آور سازد، زیرا تار نتابد تا اندیشد چگونه آن را نهد که تواند پشه و مگس را شکار کند، و این اندیشه‌ها کمتر از اندیشه آدمی نیستند.

5- چون شتر و خر در شب تاریک راهی روند، دربار دوم بتوانند از آن راه رفت بی‌رهنما و آموزش، تا آنجا که چون مردم در باره آن راه اختلاف کنند شتر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 67

را جلو اندازند و بدنبالش روند و راه درست یابند و نیز آدمی نتواند از شهری بشهری رود جز از نشانه‌های ویژه رهنمایی گیرد که از زمین باشند مانند کوهها و بادها یا از آسمان چون خورشید و ماه، ولی پرنده قطا بی‌رهنما درست و بی‌کژی از شهری بشهری پرواز کند و هم کراکی از این سوی جهان بسوی دیگر روند برای هوای سازگار بی‌کژی و نادرستی، این کاریست که برترین آدمی نتواند و جاندار نتواند.

6- خرس چون خواهد گاو را شکار کند داند که آشکارا نتواند، گفتند در گذرگاه نره گاو بیشت خوابد و چون نزدیکش آید و خواهد شاخش زند دو شاخش را با دو بازو چسبد و میان آنها را دندان گیرد تا او را در اندازد و نیز چوب گیرد و

بآدمی زند تا پندارد مرده و او را وانهد و بسا برگردد و نفس او را بو کند و بررسی کند و نیز بسبکی بالای درخت گردو رود و دو تا گردو بدو مشت گیرد و بر هم بکوبد و در آن پف کند تا پوستهایش برود و مغزش را بخورد.

7- چون مگس یا پشه بسیار بر روباه نشیند یک تیکه پوست جانور مرده بدم گیرد و دست و پا را در آن نهد، و خرده خرده در آن فرو رود و چون مگسها و پشه‌ها آب یابند بالا آیند تا روباه تمام تن را در آب فرو کند و همه در سرش فراهم شوند و آنگه سر را هم کم کم زیر آب کند تا همه روی آن پوست روند و آنگه آن پوست را در آب اندازد و سالم از آب بدر آید بی‌آزار آن جانوران و بی‌تردید حيله عجیبی است در راندن موزیها 8- گویند از ویژگیهای اسب است که هر کدام آواز اسب پیکارگر با او را شناسد، سگها با گیاه معروفی خود را درمان کنند، چون به یوز داروی خفه کن دهند فضله آدمی جوید و خورد، نهنگ دهان برای پرنده ویژه‌ای گشاید تا در آن آید و دندانهایش را پاک کند و بر سر آن پرنده چون خاری باشد که هر گاه نهنگ خواهد دهن بر هم نهد از آن آزار بیند و آن را گشاید تا پرنده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 68

برود، لاک پشت پس از خوردن مار گیاه صعتر کوهی خورد و برگردد و این دیده شده.

برخی موثقیین شکار دوست گفتند جباری را دیده که با افعی می‌جنگیده و از بر او می‌گریخته روی یک سبزه دشتی و از آن می‌خورده و برمیگشته و پیوسته چنین می‌کرده، و آن شکارچی در یک پناه گاه گودی بماند شکارچیان نشسته بوده و آن سبزی نزدیک او بوده، و چون جباری بکار افعی پرداخته آن سبزی را از بن کنده و چون جباری بجایش برگشته پی در پی پریده تا بزمین افتاده و مرده و آن مرد دانسته که او خود را با خوردن از آن گیاه از زهر افعی درمان می‌کرده و آن گیاه کاهوی دشتی است و ابن عرس در نبرد با مار از خوردن ترپ کمک گیرد زیرا افعی از بوی ترپ گریزانست، و چون شکم سگ کرم گزارد از سنبل مار خورد و چون لکلک‌ها هم را زخم زنند با صعتر کوهی درمان کنند، بیندیش که این درمان و پزشکی از کجا بهره جانوران شده 9- خارپشت پیش از وزش باد جنوبی یا شمالی آن را دریابد و سوراخ خود را بگرداند، حکایت است که در قسطنطنیه (اسلامبول) مردی بود و پول فراوانی گرد آورده برای خبرگزاری از بادهای پیش از وزیدن آنها و مردم از آن بهره میبردند برای آنکه خارپشتی در خانه‌اش لانه داشت و چنین می‌کرد.

10- پرستو استاد خانه‌سازی است و آشیانه‌ای که از گل برای خود آماده میکند با تیکه‌های چوب، و چون گل کم دارد خود را از آب تر کند و بخاک غلطد تا در پرهایش گل ببرد، و چون جوجه نهد در پرستاری آنها خوب واری کند و فضله آنها را با نوکش از آشیانه بدور اندازد و باو آموزد که پشت بلانه کند و فضله اندازد.

11- چون شکارچی نزدیک جوجه قیجه رسد خود را باو نزدیک کند و بنماید که در اختیار او است تا بدنال او رود و سپس بسوی دیگر پرد تا شکارچی را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 69



از جوجه‌اش دور کند.

12- درخت سوراخ کن کمتر بزمین نشیند بلکه بر درخت نشیند و آنجا که کرم دارد سوراخ کند.

13- غرنیق (بغین ضمه دار و نون با فتحه پرنده سفید دراز گردن آبی یا نر پرنده آبی) چون دسته جمعی بهوا بالا روند و غبار یا مه و ابر آنها را گیرد و از هم نهان کند با پر آوازی برآرند که بشنوند و گرد هم باشند و پراکنده نشوند. و چون بخوابند روی یک پا ایستند و سر زیر بال نهند جز رهبر آنها که سر باز باشد و چون کسی را یا آوازی را دریافت بنگ کند تا دیگران بیدار شوند و بگریزند 14- چون برای شتر مرغ 20-30 تخم گرد آمد آنها را سه بخش کند یک بخش را زیر خاک کند و یک بخش را در آفتاب نهد و روی یک بخش بخوابد، و چون جوجه‌هایش درآمدند آنها که در آفتاب آب شدند بشکند و خوراک آنها کند و چون نیرو گرفتند آنها را که زیر خاکند برآورد و پر از مورچه و مگس و کرم شدند و حشرات و آنان را خوراک جوجه‌ها کند و چون بپایان رسند جوجه‌ها بچریدن و خوراک جستن توانا شدند و تردید ندارد که این خود چاره‌جوئی عجیبی است در پرورش فرزندان.

و باید بهمین اندازه در این باره بس کنیم زیرا همه آنها در کتاب الحیوان گرد آمدند، و از اینها برآید که این جانوران کارها کنند که بسیاری مردم هوشمند از آن در مانند، و اگر خردمند و با فهم نبودند، هیچ از این کارها نتوانستند، اینست دلیل عقل و اما از نقل در اثبات عقیده بآیاتی تمسک دارند:

1- قول خدا تعالی حکایت از سلیمان علیه السلام «ایا مردم بما آموختند زبان پرنده‌ها و دادند از هر چیز و راستی که این فضل روشنی است، 16- النمل»، 2- قول خدا تعالی «تا چون بوادی مورچه‌ها آمدند مورچه‌ای گفت ای مورچه‌ها در لانه‌های خود درآئید، 18- النمل» 3- «و جستجو کرد از پرنده‌ها و گفت چرا هدهد را نبینم» و این تهدید جز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 70

با خردمند نسزد، 20- النمل.

4- در حکایت از هدهد فرموده «فرا گرفتم بر آنچه تو فرا نداری- الآیة- 22- النمل.

5- فرموده او «و پرنده‌ها در رسته‌اند و هر کدام نماز و تسبیح خود را دانند: 41- النور» گفتند یعنی هر پرنده نماز و تسبیح خود را داند.

یکی گفته: نزد ابی جعفر باقر علیه السلام نشستیم بودم و بمن گفت: میدانی این گنجشکها چه گویند؟ هنگام بر آمدن خورشید و پس از آن؟ گفتم: نه، فرمود:

پروردگار خود را تسبیح گویند و خوراک روز خود را خواهند.

گویم: در کتابی دیدم که سالی قحطی شد و بی باران و تابستان بسیار گرم شد و مردم برای استسقاء بیرون شدند و چون در مانده شدند من بکوهی رفتم و دیدم ماده آهوئی بر سر آبگاهی که پیشتر آب داشت آمد و گویا آبگاه او بوده و چون رسید و آبی در آن ندید و سخت تشنه بود ایستاد و سر با آسمان جنبانید و ابری آمد سراسر و باران بسیاری بارید.

و یاوران این عقیده گفتند چون بدلیل بیان کردیم که این جانوران به چاره جوئیهای لطیف راه برند چه دور باوری دارد که گفته شود اینها میدانند پروردگار و سرپرست و آفریننده دارند، این همه گفتار است در باره عقیده این گروه و منکران خرد و معرفت آنها دلیل آوردند که اگر خرد داشتند باید آثارش در آنها روشن باشد، زیرا خرد بی اثر بیهوده است و بحکیم نسزد و اثر خرد در آنها نباشد برای آنکه از کارهای زشت خودداری نکنند، و میان زیان و سود خود جدائی نتوانند و باید دانست که خردمند نیستند.

و می شود پاسخ داد که دانش و معرفت را پایه های بسیار است و بسا نفوس در ماهیت خود از هم جدا باشند و شاید هر نفسی ویژه درجه ای از خرد باشد و بخشی از معرفت، و اگر مقصود از عقل همه معارف آدمی باشد حق اینست که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 71

جانوران آن را ندارند و اگر مقصود نوعی از معارف باشد روشن است که آن را دارند، و خلاصه حکم باینکه خرد دارند یا ندارند حکم بغیب است و غیب را جز خدا نداند، باید این پایان سخن ما باشد در نفوس جانوران و الله اعلم - پایان سخن او - دمیری: در غریب گوید که نهاییه گفته نر پرنده آبی است و از قزوینی نقل کرده که از پرنده های راه بر است و چون دریابد که روزگار دگرگون شده بیلاذ خود برگردد و در این هنگام رهبر پاسبانی از خود برگیرند و با هم از جا برخیزند و چون پرواز کنند بالا روند که درنده ای بدانها برنخورد و چون ابر آید یا شب شود برای خوراک بزمین نشینند بنگ ندهند تا دشمن آنها را نیابد، و چون بخوابند سر زیر بال کنند چون داند پر آسیب پذیرتر است از سر که چشم دارد و آن برترین عضو است و مخ دارد که مایه زندگی است و هر کدام سر یک پا خوابند تا خوابشان سنگین نباشد، و پیشوای پاسبان آنها نخوابد و سر زیر بال نکند و بهمه سو نگردد و چون کسی را دریابد بنگ بلندتری کند - پایان - (حياة الحيوان 2:

125 و 126)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 72

باب دوم احوال چهارپایان و سود و زیانشان و داشتن آنها

آیات قرآن مجید

1- المائدة- 5- حلال شده برای شما زبان بسته چهار پایان.

2- الانعام- 136- و نهادند برای خدا از آنچه او آفرید بهره‌ای از کشت و از چهار پایان- تا فرمود- بد است آنچه قضاوت کنند 138- گفتند اینها چهارپایانند تا فرموده نبودند براه راست، 142- و از چهارپایان باربر است و فرش- تا آخر آیه.

2- النحل- 5- و چهارپایان را آفرید که بشما گرمی و سود دهند و از آنها بخورید 6- و از آنها در منزل و سفر زیور یابید 7- و بارهای شما را تا شهری رسانند که بدان نرسید جز برنج دادن خود راستی پروردگار شما البته مهرورز و مهربانست 8- و اسب و استر و خر برای سواری و زیورند و آفریند آنچه ندانید 80- و ساخت براتان از پوست چهارپایان خانه‌های سبک در روز کوچ و روز ماندن شما و از پشم و کرک و موی آنها اثاث و کالا تا زمانی.

3- الحج- 22- و نام برند خدا را در روزهای معین بر آنچه روزی آنها کرده از چهارپایان زبان بسته پس بخورید از آنها و به بیچاره بینوا هم بدهید- تا فرماید و حلال شده برای شما چهارپایان بیزبان جز آنچه بر شما خوانده شود- تا فرماید- شتر قربانی را برای شما از شعائر خدا ساختیم، برای شما خوبی دارد- تا فرماید- چنین براتان فرمانگزارشان کردیم شاید شما هم شکر کنید (28-36) 4- المؤمنون- 21- راستی برای شما در چهارپایان عبرتی است بنوشانیم بشما از درونشان و برای شما در آنها سود بسیار است و از آنها بخورید 22- و بر آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 73

و بر کشتی بار شوید.

5- فاطر- 38- و از مردم و جنبنده‌ها و چهارپایان رنگارنگند همچنین 6- یس- 70- و آفریدیم برایشان از ماندنش آنچه سوار شوند 71- آیا نبینند که آفریدیم برایشان بکردار دست خود چهارپایانی پس دارنده آنها شدند 72- و رامشان کردیم برایشان و از آنها سواری گیرند و از آنها بخورند 73 و سودها از آنها دارند و نوشها آیا شکر نکنند؟ 7- الزمر- 4- و فرود آوردیم برای شما از چهارپایان هشت جفت 8- المؤمنون- 79- خداست که ساخت براتان چهارپایان تا سوار شوید بدانها و از آنها بخورید 80- و سودها در آنها دارید و بدلخواه خود بر دوش آنها برسید و بر آنها و بر کشتی بار شوید 9- حمعسق 11- ساخت براتان از خودتان همسر و از چهارپایان جفتها، و شما را در آن پراکند و فزون کرد 10- الزخرف 12- و ساخت براتان از کشتی و چهارپایان وسیله سواری.

11- الغاشیه 17- ننگرند بشتر که چگونه آفریده شده؟

تفسیر

: بهیمة الانعام بیشتر مفسران آن را به چهارپای زبان بسته تفسیر کردند و از بیشتر اخبار برآید که مقصود از آن بچه‌های شکمی است و در کافی (6: 234 فروع) بسندی از یکی از دو امام است که پرسش شده از قول خدا عز و جل «و حلال است برای شما بهیمة انعام» فرمود یعنی بچه شکمی مادر که مو برآورده و کرک کرده و بهمان سر بریدن مادرش حلال است و اینست که خدا عز و جل قصد کرده و ممکن است منظور خبر این باشد که بچه شکمی هم در آیه وارد است و فرد نهان را بیان کرده و یا اینکه حد نامگذاری بهیمة را توضیح داده که از آن وقت است و حلال است و منافات با عموم ندارد طبرسی - ره - در (ج 3 ص 152) مجمع گفته:

در تاویل این آیه چند قول است:

1- مقصود همان چهارپا است و واژه بهیمة برای تاکید است یعنی حلال

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 74

است براتان چهار پا: شتر گاو و گوسفند.

2- مقصود بچه‌های شکمی چهارپایانست که در درون مادران باشند هر گاه مو برآوردند و مادرشان را سر بریدند و آنها مرده‌اند همان ذکاة آنها است و این از امام پنجم و ششم علیه السلام روایت است.

3- مقصود از بهیمة انعام چهارپایان وحشی است و گاو کوهی و گوره‌خر و بهتر اینست که همه منظور باشند - پایان - و آیه دلیل است بر حلال بودن گوشت بهائم بلکه همه اجزاء آنها و بلکه هر سودی از آنها جز آنچه دلیل بیرون کرده «و جعلوا» یعنی مشرکان عرب برای خداوند از آنچه آفریده از زراعت و چهارپا بهره‌ای را نهادند و گفتند این از آن خدا است بپندار آنها بی فرمان از خدا و این از آن بتها است «پس آنچه از آن بتها است بخدا نرسد و آنچه از آن خدا است به بتها رسد» روایت است که بهره‌ای از زراعت و نتاج را برای خدا می‌داشتند و در پذیرائی مهمان و مستمندان بکار می‌زدند و بهره‌ای برای بتها می‌داشتند و بنگهبانان آنها می‌دادند و برای آنها قربانی می‌کردند و آنگه آنچه برای خدا بود اگر بهتر میشد با بهره بتها عوض می‌کردند و اگر می‌دیدند بهره بتهاشان بهتر است بدانها وامینهادند برای مهرورزی بدانها، و عذر می‌آوردند که خدا بی‌نیازتر است.

در مجمع از ائمه ما روایت کرده که اگر بهره بتها ببهره خدا قاتی میشد برش میگردانند و اگر بهره خدا به بهره بتها قاتی میشد آن را وامینهادند و میگفتند خدا بی‌نیازتر است، و اگر آب بهره خدا ببهره اصنام وامیشد آن را نمی‌بستند و اگر برعکس میشد جلوش را می‌بستند و میگفتند: خدا بی‌نیازتر است و چه بد قضاوت می‌کردند.

«و میگفتند: این چهارپایان و زراعت غدقن است و نخورانیم جز بکسی که خواهیم» مقصودشان خدمتکار بتان و مردان بود نه زنان. این پندار آنها بود بی دلیل

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 75

«و چهار پایانی که پشت آنها غدقن میشد مانند بحیره و سائبه و حامیه و چهار - پایانی که بی نام خدا و بنام بتها میکشند، و گفتند برای حج سوار آنها نمیشدند و بخدا دروغ می بستند و او سزای دروغشان را میدهد.

و میگفتند آنچه در شکم این چهار پایانست که بچه های شکمی بحیره و سائبه بودند ویژه مردان ما است و بر زنهامان حرام است اگر زنده زاینند و اگر مرده آیند همه در آن شریکند چه مرد و چه زن، البته سزای این شرح و حکم ناحق آنها را میدهد که از دروغ حلال و حرام بخدا بستند «زیرا او حکیم است و پر دانا» زیان بردند آنان که فرزندان دختر خود را از کم خردی بنادانی کشتند، و آنچه خدا روزیشان کرده بود بنام بحیره و مانندش بر خود حرام کردند بدروغ بستن بر خدا، البته گمراه بودند و براه حق نبودند.

و آفریده چهار پایانی برای باربری و فرش در تفسیرش چند وجه است.

1- بار بر شتران بزرگند و فرش خرد آنها که بزمین نزدیکند مانند فرش گسترده 2- بار بر شتر و گاو است و فرش گوسفند 3- بار بر هر بارکشی است از شتر و گاو و یابو و استر و خر و فرش گوسفند است، این از ابن عباس روایت شده و گویا معتقد شده که سم داران هم بتبع در انعام واردند.

4- مقصود انتفاع باربری است و خواباندن بر زمین برای سربری و منظور از فرش کردن خواباندن برای ذبح است.

5- مقصود از فرش آن فرشها است که از پشم و موی آنها آماده شوند یعنی برخی چهار پایان باربرند و از برخی آنها کرک و پشم گیرند و فرش سازند و گفتند: فرش بافته از مو و پشم و کرک است، و دلیل است بر جواز بار کردن هر کدام باربرند و ذبح هر کدام خوردنی هستند یا فرش سازی از پشم و کرک و مویشان (مجمع البیان 4: 376) «کلوا مما رزقکم الله» طبرسی - ره - در (ج 4 ص 377) مجمع گفته: یعنی حلال شمارید خوردن هر آنچه خدا بشما داده و از آنها غدقن نکنید چون مردم جاهلیت

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 76

در باره کشت و انعام، بنا بر این فرمانیست و بسا مقصود فرمان بهمان خوردنست و بمعنی اباحه است.

«پیروی از گامهای شیطان نکنید» بیضاوی در (1: 406) تفسیرش گفته:

یعنی از پیش خود حلال و حرام نسازید زیرا شیطان دشمن آشکار شما است «ثمانیه ازواج» بیان حموله و فرش است یا مفعول «کلوا» است و جمله «لا تتبعوا» مستقل است در این میانه یا بیانیست برای روش خوردن روزی خدا و یا حال است از

واژه (ما) که کنایه از گوناگون یا شماره دار است «زوج» همراه هم جنس خود است و یا هر دو آنها و منظور معنی نخست است.

«از میش دوتا و از بز دو تا» طبرسی - قد - در (4 ص 377) مجمع گفته:

یعنی هشت فرد که هر کدام همتا نامیده شوند، نر همتای ماده است و ماده همتای نر و گفتند: یعنی هشت صنف «از میش دو تا» یعنی نر و ماده «از بز دو تا» یعنی نر و ماده میش گوسفند پشم دار است و بز گوسفند مو دار، مفرد ضآن ضائن و مؤنث ضائنه یک بز ماعز است، و گفتند منظور از دوتا اهلی و وحشی است از میش و بز و گاو و مراد از شتر دو تا عربی و بخاتی است و این از امام ششم علیه السلام روایت است ای محمد بگو به بت پرستانی که حلال خدا را حرام کردند «آیا دو نر» از میش و بز را «حرام کرده» خدا «و یا دو ماده» از آنها را «یا بچه‌های شکمی آن دو را» چه ماده میش و چه بز.

و خدا این را برای حجت بر آنها آورده که دروغ آنها را روشن کند که مدعی بودند بچه‌های شکمی آنها بمردان حلال است و بزنان حرام و جز آن گفته‌شان از غدقنهای دیگر زیرا اگر میگفتند نر را حرام کرده باید هر نری حرام باشد.

و اگر میگفتند ماده را حرام کرده باید هر ماده حرام باشد و اگر میگفتند بچه شکمی را حرام کرده از میش و از بز باید بر نر و ماده هر دو حرام باشند زیرا بچه شکمی نر دارد و ماده دارد و باید این جنس بیندار آنها از خرد و درشت و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 77

نر و ماده حرام باشند و چنین نمیکردند بلکه برخی را حرام میدانستند نه برخی دیگر و این حجت آنها را میگرفت که فرمود «دانسته بمن گزارش دهید» از آنچه حلال شمارید و حرام «اگر راستگویانید» «و از شتر دو تا و از گاو دو تا» بگو ای محمد «آیا دو نر را خدا حرام کرده» از آنها «یا دو ماده را یا بچه شکمی آنها را یا شما خود حاضر بودید که خدا چنین سفارشی بشما کرد» و چنین فرمانی داد و آن را بر شما حرام کرد یا بوی بندید.

و این را گفته برای اینکه راه دانستن یا دریافت همه با خردمندانست و توافق خردها یا مشاهده که ویژه برخی از آنها است و چون هیچ کدام در میان نیست عقیده ساقط است «کیست ستمکارتر» بر خود «از آنکه دروغ بر خدا بندد» و حلال و حرام را بیجا بندد «تا مردم را ندانسته گمراه کند» و آنها را براهی که نداند بخواند که بسا نابود شوند گر چه او نخواهد گمراه باشند «راستی خدا رهنمائی نکند مردم ستمکار را» بثواب زیرا آنها سزاوار کیفرنند همیشه برای کفر و گمراهیشان.

گویم: البته تفسیر این آیات در ابواب آینده هم بیاید.

«و الأنعام خلقها» طبرسی - قد - در (ج 6 ص 350) مجمع گوید: یعنی چهارپایان را هم برای شما از آب آفریده مانند خود شما چون خدا فرموده «و خدا آفریده هر جنبنده را از آب، 45-النور» واژه انعام بیشتر شتر را فرا گیرد و هم گاو

گوسفند را و در لغت آنهایند که سم شکافته نرم و سم بسته دارند چون شتر و آنها که سم سخت دارند چون خر و اسب فرا نگیرد.

«برای شما گرمی دارند» یعنی جامه از ابن عباس و جز او و گفتند: هر چه از آن گرمی خواهند و از پشم و کرک و مو سازند و عبا و لحاف و جامه و فرش و جز آن را هم فرا گیرد. زجاج گفته: خدای سبحان گزارش داده که در انعام گرم کن ماهست و نفرموده در آنها برای شما جلوگیری از سرما است. زیرا هر چه از گرما پوشش باشد از سرما هم پوشش است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 78

و در جای دیگر فرموده است «پیراهنها که نگهدارند شما را از گرما 81- النحل» و دانسته شد که نگهدار از سرما هم باشند و در اینجا هم چنین است و منافع دیگر هم دارند از باربری و سواری و شخم زدن زمین و شیر دادن (و کشت کردن خ ب) و نژاد آوردن و از آنها بخورید، یعنی از گوشتشان و زیور شمایند هنگامی که از چراگاه بخوابگاه آیند و چون روز باز بچراگاه روند و زیباتر دیدن آنها همان بخوابگاه آمدنست که پستان پر شیر و شکم سیر و کوهان افراشته دارند و هم چون بچراگاه روند و سر برافرازند و مردم گویند: این جمال فلان و رمه او است.

«و برند بارهای سنگین شما را» از هر کالا بشهرهای دور که خودتان جز با رنج فراوان بدان نتوانید رسید چه رسد بر دوش خود بارها را بدان کشید اگر خدا این چهار پایان را زیر فرمان شما نیاورده بود تا بار شما را بهر جا خواهید برسانند، و گفتند یعنی نیمی از نیروی شما میرفت تا خود را پیاده بدان جاها رسانید، و گفتند: یعنی بارهای شما را بشهر مکه رسانند که مرکز بیابانها است، از ابن عباس و عکرمة ...

و اسب را برای شما آفرید و استران و خران تا سوار شوید بدانها برای نیازهای خود و زیور شما باشند و این منتهی است که خدا بخلقش داده و جانوری آفریده تا وسیله سواری و زیورش باشد، و این دلیلی نشود که گوشت آنها حرام باشد «و آفریند آنچه ندانید» از بخشهای جانور و گیاه، و جماد برای منافع شما (این اشاره دارد بوسائل سواری که در آن زمان نبوده چون اتومبیل و هواپیما و آنچه پس از این آید و باید.) «و از پوست چهار پایان ساخت براتان» زیرانداز «و خانه‌های سبک» یعنی چادر و خیمه که بردن آنها در سفر آسان باشد «در روز کوچ شما از جایی بجائی» و روز ایست شما «در اردوگاه» و از پشم آنها که از میش است و از کرک شتر و موهای بز اثاث و انواع کالای خانه از فرش و پشته و جامه و عبا برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 79

زندگی و بازرگانی تا روز قیامت یا هنگام مردن، و بسا مقصود تا مرگ خود و یا چهار پا است.

و گفته‌اند تا هنگام کهنه شدن و نابودی آن کالا و اشاره بفنا پذیر نیست که نباید خردمند بدان دلبندد و آن را بنعمت آخرت برگزیند.

**علی ما رزقهم من بهیمه الأنعام** دلالت دارد بر حلال بودن شتر و گاو و گوسفند و نام خدا بردن در ذبح آنها بنا بر وجهی «جز آنچه بر شما خوانده شود» از حرمت مردار و خفه شده و کوفته شده و ذبیحه بی‌نام خدا و حرامهای دیگر که بیابند.

طبرسی - ره، در (ج 7 ص 85) مجمع گفته: و بدن شترهای فربه است و گفتند تنومندان و گفتند: گاو و شتری که توان قربانی کرد و «از شعائر خدایند» و اعلام دین و اعلام مناسک حج «برای شما در آنها نیکی است» و سود دنیا و آخرت و گفتند خیر همان ثواب آخرت است، چنین آنها را در فرمان شما آوردیم و رام شما کردیم تا تن دهند به نحر و ذبح بخلاف درنده‌های سر پیچ و تا سود برید از سواری و باربری و نتاجشان و بسا بدین نعمت شکر کنید.» و راستی برای شما در چهار پایان عبرت‌یست و دلیلی بر توانائی خدا بنوشیم بشما از آنها شیر درونشان را و در آنها منافع بسیاری دارید در پشتشان و شیرشان و فرزندانشان و پشم و مویشان و از آنها میخورید از گوشت و نتاج و کسب با آنها و بر شتر و کشتی سوار شوید چنانچه فرمود: «و بار کردیم آنها را در خشکی و دریا 70- الاسراء» در خشکی بر شتر و در دریا بر کشتیها. و از مردمان و جانوران که در روی زمین جنبند و چهار پایان چون شتر و گوسفند و گاو رنگارنگند همچنان که میوه‌ها و کوهها، و آفریدیم براشان مانند کشتی نوح کشتیها که بر آن سوار شوند. و گفتند منظور از آن کشتی خشکی است که شتر است، از مجاهد است، و گفتند مانند کشتی شتر و گاو و الاغ است از جبائیس.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 80

آیا نینند که براشان آفریدیم و بر آوردیم بدست خود بی‌کمک دیگری و دست در لغت چند معنا دارد یکی عضو مخصوص، یکی نعمت، یکی توانائی و یکی وابستن (و برای هر معنا گواهی آورده و گفته) دست در آیه بمعنی اخیر است یعنی خود ساختم نه دیگری و انعام شتر و گاو گوسفند است که آنها را دارند و نگهدارند وحشی و رم کن نیستند که نتوانند آنها را نگهدارند ...

**و أنزل لكم من الأنعام ثمانية أزواج** در تفسیرش چند وجه است.

1- فرو آوردیم یعنی آفریدیم چون **قد أنزلنا علیکم لباسا**، 26- الاعراف و جامه فرو نیاورده ولی آب فرو آورده که مایه پنبه و پشم است و جامه از آنها است و چهارپا هم از گیاه است و گیاه از آب.

2- آنها را فرو آورده پس از آفریدن در بهشت از جبائیس، گفته: و در خبر است که گوسفند از جانوران بهشت است و شتر از جانوران بهشت است.



3- آنها را پذیرائی و روزی شما ساخته و آن هشت شتر، گاو، میش و بزند که هر کدام دو نر و ماده‌اند که جفتند (8: 490 مجمع) گویم: بیضاوی در (2: 353) تفسیرش گفته: **آنزل لکم** یعنی مقدر کرد و قسمت نمود برای شما، چون مقدر خدا فرود آمدن دارد زیرا در لوح محفوظ نوشته است یا بوسیله‌هایی که فرود آیند آنها را پدید کرده چون پرتو اختران و باران.

«خدا که ساخت برای شما چهار پایان» از شتر و گاو و گوسفند تا سوارشان شوید و از آنها بخورید، یعنی برخی برای سواری و خوردن چون شتر و گاو و برخی برای خوردن چون گوسفند، و گفتند مقصود از انعام در اینجا خصوص شتر است چون آنست که بیشتر بر آن سوار شوند که هدف از آن سواریست، و چون که خدای تعالی این چهار پایان را آفریده هم خواسته خلقتش از آنها سود برند از روی قربت بوی و فرمانبری او.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 81

«و برای شما در آنها سودها است» از شیر و پشم و کرک و موی آنها، «و تا برسید بوسیله آنها بخواهش دل خود» و نیازهای خود را برآورید و بر آنها که خصوص شتر است و بر کشتیها سوار شوید، یعنی بشتر در خشکی و بکشتی در دریا سفر کنید.

«ساخت براتان از خودتان جفتها» بیضاوی در (2: 394) تفسیرش گفته:

یعنی از همجنس شما همسرانی که زنند و برای انعام هم جفتها از جنس خودشان آفریده» مقصود اینست که برای شما اصنافی از آدم آفریده یا نر و ماده آفریده تا در این نعمت شما را فراوان کند «آیا ننگرید بشتر که چگونه آفریده شده؟» طبرسی - ره - گفته شتر بهترین وسیله زندگی آنها بوده و میفرماید نیندیشید که خدا از پستانشان و از میان سرگین و خون برایتان شیر پاک برآورد و همچنین از اهل بهشت پذیرائی کند. گفتند: یعنی آیا در ترکیب و پیکره شتر ننگرند که با همه تنومندی و نیرو برای بچه‌ای رام است که مهارش را میکشد و خدایش زیر فرمان بنده‌هاش آورده سوارش شوند و بارش نهند و برخیزد، و چهار پایان دیگر را جز ایستاده که باشند بار نهند.

و خدا این نشانی را در آن نهاد تا از آن بر یگانگی او دلیل آورند و از حسن این آیه را پرسیدند و باو گفتند فیل که در تنومندی شگفت‌تر از شتر است گفت عرب با فیل بعید العهد بودند وانگه آن چون خوک است سواری ندارد و گوشتش خوردنی نیست و شیرده نیست.

و شتر عزیزتر مال عرب و نفیس‌تر آن بوده. هسته و گیاه خشک میخورده و شیر میداده و یک بچه مهارش را تا هر جا میخواست میکشیده با همه بزرگیش، و حکایت است که موشی مهارش را گرفت و کشید و بدنبالش رفت تا بسوراخش

خزید و مهار شتر را کشید و شتر خوابید و باز کشید و شتر دهانش را نزدیک سوراخ موش برد- پایان- رازی در (ج 31 ص 156) تفسیرش گفته: شتر را ویژگیها است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 82

1- برای نیازهای چند آن را نگهدارند یک بار برای خوردن گوشتش و یک بار برای نوشیدن شیرش و یک بار برای سفر کردن با آن و یک بار برای بارکشی از شهری بشهری و یک بار برای زیور و همه این سودها در هیچ جاندار نباشند 2- در هر کدام از این سودها از جانداران دیگر سر است چون بیشتر از آنها شیر میدهد و گوشت خوردنی بیشتر دارد و راه بیشتر و تندتر میرود چون نیرومند و بردبار است براه رفتن و بتشنگی شکبیا است و خوراکی خورد که جانداران دیگر را بس نباشد و بارهای سنگین برد که جاندار دیگر نتواند.

3- در دل عرب از همه جانوران بیشتر جا گرفته بود از این رو آن را دیه کشتن ساخته بودند و پادشاهان آنها چون میخواستند جائزه کلانی بشاعر دور مکانی بدهند صد شتر باو میدادند که چشمگیرتر بود از جز آن. از این رو فرمود: «در آنست زیور شما- الآیة- 4- النحل» 4- من با گروهی براهی میرفتیم و راه را گم کردیم و شتری را پیش داشتند و او از تپه‌ای به تپه‌ای و از سوئی بسوئی میرفت و همه دنبالش بودند تا پس از زمانی دراز براه رسید، و نیروی خیال این جانور تا آنجا است که با گذر یک بار همه این تپه‌ها را و پیچ‌ها را در حفظ خود دارد، و در آنچه گروهی از خردمندان در آن ماندند که راه جویند شتر راه را جست.

5- با اینکه بسیار نیرومند است از همه جانوران فرمانبرتر است و دنبال کودکی میرود و بر خلاف چهار پایان دیگر او را خوابیده بار نهند و آنکه برخیزد و این اوصاف ویژه بسیار او است که خردمند را باید در آفرینش و ترکیبش بیندیشد و آن را رهنمای بودن آفریننده حکمت مدار شناسد، و آنکه تازیان شناساتر مردم بودند بتندرستی و بیماری و سود و زیان شتر و از این رو براننده بود بر خدا تعالی که مردم را باندیشه در آفرینش او وادارد.

گویم: دمیری در حیاء الحيوان (9- 11) گفته: ابل نام جنس شتر است و ابن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 83

ماجه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: «شتر عزت دارنده آنست و گوسفند برکت است و نیکی بیشانی اسب بسته است تا روز رستاخیز» شتر شگفت جاندار است گر چه شگفتی آن از دید مردم افتاده برای آنکه بسیارش دیدند، چون جانور است تنومند و بسیار فرمانبر.

بار سنگین را بلند کند و با آن بخوابد و موش مهارش را گیرد و تا هر جا خواهد برد، بر پشتش خانه‌ای بار شود که آدمی در آن نشیند با خوراک و نوشابه و جامه و ظروف و بستر خواب چنانچه در اتاقش و سقف بر آن بندد و او همه اینها را بکشد و از این رو خدا تعالی فرموده «آیا ننگرند بشتر که چگونه آفریده شده» و از یکی از حکماء است که در شتر و تنومندیش باز میگفت و هنوز شتر را ندیده بود و اندیشید وانگه گفت: باید گردنش دراز باشد، و چون خدایش کشتی خشکی ساخته بتشنگی بردبار است و تا ده روز تشنه بماند، و از هر گیاه در بیابانها و دره‌ها است بچرد که بهائم دیگر آنها را نخورند، و در حدیث است که:

«بد نگوئید بشتر که خون را بندد و مهر دوشیزه‌های ارجمند شود، یعنی آن را دیه دهند و خونریزی بسته گردد و کشنده را نکشند، و متکلمان گفتند هیچ جانوری مانند نره شتر نباشد در حال شهوت زیرا بد رفتار شود و دهنش کف کند و اگر سه برابر بار بر او نهند بکشد و خوراکش کم شود.

و از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم پرسیدند از نماز خواندن در خوابگاه شتران، فرمود: در خوابگاه شتران نماز نخوانید که از آن شیاطینند، و از نماز در آغل گوسفندان پرسیدند، فرمود: در آنها نماز کنید که آنها برکتند.

و در مسند احمد و حاکم از عبد الله بن جعفر است که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بنخلستان یک انصاری درآمد و ناگاه در آن شتری بود، و چون چشمش به پیغمبر صلی الله علیه و اله افتاد اشک ریخت و او دست بکوهانش کشید و آرام شد، وانگه فرمود: صاحب این شتر کیست؟ جوانی انصاری نزدش آمد و گفت: از آن من است یا رسول الله فرمود:

آیا در باره این زبان بسته از خدا نترسی که آن را بتو داده؟ او شکوه دارد که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 84

گرسنه‌اش میداری و آبش میکنی.

و طبرانی از جابر روایت کرده که به‌مراه رسول خدا صلی الله علیه و اله بنبرد ذات الرقاع رفتیم و چون به حره واقم رسیدیم<sup>۱۳۳</sup> نره شتری پیش آمد و میدوید تا نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و اله رسید و کف بر سرش میپاشید و او فرمود: این شتر از صاحبش بمن شکایت کند و پندارد چند سال است با او کشت کرده تا او را کچل کرده (درمانده کرده خ ب) و لاغر کرده و پیر شده و میخواهد او را بکشد ای جابر برو صاحبش را بیاور.

گفت: او را نشناسم، فرمود: تو را رهنمائی کند، گفت جلوم بیرون شد گردنکشان تا مرا بمجلس بنی حطمه (خطمه خ ب) برد و واداشت، گفتم: صاحب این شتر کجاست؟ گفتند: این از فلان بن فلان است» نزدش آمدم و گفتم:

رسول خدا را اجابت کن، همراه من آمد تا نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و باو فرمود:

این شترت پندارد که تو زمانی با او کشت کردی تا کچلش کردی و لاغرش کردی و پیر شده و میخواهی او را بکشی، گفت سوگند بدان که تو را براستی فرستاده چنین است که گفته فرمود: پاداش مال خوب چنین نیست، سپس فرمود:

آن را بمن بفروش گفت بچشم، و او را فروخت و پیغمبرش در چراگاه رها کرد تا فربه شد، و چون شتر آبکش یکی از مهاجر و یا انصار بیمار میشد باو میدادش و سالها چنین زنده بود (حیاء الحیوان: 1 ص 145) و گفته: گاو جانوریست نیرومند و پر سود، و خدایش رام آفریده بی‌ابزاری که درنده‌ها دارند چون زیر سرپرستی آدمی است و وی او را نگهداری کند و اگر ابزار درندگی داشت نگهداریش برای آدمی دشوار بود، و گاو بی‌شاخ میداند ابزارش سر او است و آن را بجای شاخ بکار میزند چون گوساله‌ها که هنوز شاخ بر نیاورده داند که با سر شاخ زنند و چند دسته است چون گاو میش که پرشیرتر و تنومندتر همه است و چون عراب که کم مو و دو رنگند و دسته دیگر را دربانه گویند

(1) سنگستان مشرق مدینه.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 85

(که بار برند و کوهان دارند- از پاورقی ص 112) و چون نره گاو یک ساله شد بماده گاو جهد در بیشتر و پر منی باشد، همه جانوران ماده آواز نرمتری از نرشان دارند جز گاو که ماده‌اش بنگش کلفت‌تر و رساتر است، گاو دندانهای پیشین بالا ندارد و علف را با دندانهای زیرین میبرد مؤلف ترغیب و تهییب و هم بیهقی در الشعب از ابن عباس آوردند که یک پادشاهی در نهانی از مردم در کشورش بشکار رفت، و بمردی که ماده گاوی داشت مهمان شد و آن ماده گاو شب از چراگاه آمد و باندازه 30 گاو شیر داد، پادشاه در دل گرفت که آن را بستاند، و چون فردا آن گاو از چراگاه برگشت نیمی از آن شیر را داشت پادشاه بصاحبش گفت چرا شیر گاو کم شد مگر در چراگاه دیروز نبود؟ گفت چرا ولی بنظرم پادشاه رفتار بدی با یکی از رعایا در دل گرفته و شیرش کم شده، زیرا چون پادشاه ستم کند یا آهنگ آن کند برکت برود.

گفت: پادشاه با خود پیمان بست که آن گاو را نستاند و بکسی ستم نکند گفت: فردا رفت آن گاو و شب آمد و شیر روز نخست را داشت و پادشاه از آن عبرت گرفت و داد و دهش کرد، گفت: چون پادشاه ستم کند یا قصد آن کند برکت برود و از این رو باید من عادل باشم و بهترین وضع را داشته باشم (حیاء الحیوان، 1: 105) و گفته: در باره گوسفند که ابی سعید خدری گوید شتر داران و گوسفند داران نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله بهم بالیدند و آن حضرت فرمود: سنگینی و آرامش در گوسفنددارانست، و بالیدن و سربزرگی در اسب سواران. شتردار، و آن در دو صحیح با الفاظ گوناگون آمده چون «السکینه فی اهل الغنم و الفخر و الریاء فی الفدادین اهل الخیل و الوبر» و بلفظ دیگر چنین است

«الفخر و الخیلاء فی اصحاب الابل و السکینه و الوقار فی اصحاب الشاء» سکینه آرامش است و وقار فروتنی، فخر بالیدن به بسیاری مال و جاه و جز آن از وسائل دنیوی، خیلاء تکبر و سر بزرگی و از این معنا است قول خدا تعالی «راستی خدا دوست ندارد هر مختال فخور را، 18- لقمان» و مقصود از اهل و بر شتردارانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 86

زیرا وبر پشم شتر است چون پشم میش و موی بز و از این رو خدا تعالی فرموده **و من أصوافها و أوبارها و أشعارها أثاثا و متاعا إلى حین، 80- النحل** و این بیان حال غالب گوسفند داران و شتردارانست، و گفتند: منظورش از گوسفند داران مردم یمن است زیرا بیشترشان گوسفند دارند بر خلاف ربیعه و مضر که شتر دارند.

گوسفند میش است و بز جاحظ گفته: اتفاق دارند که میش به از بز است و چند دلیل آورند.

1- خدا تعالی در قرآن نام میش را پیش داشته که فرموده **من الضأن اثین و من المعز اثین، 143- الانعام** 2- فرموده: راستی این برادرم 99 ماده میش دارد و من یکی، و نفرموده 99 نه ماده بز و من یکی، 23- ص.

3- فرموده: قربان او کردیم ذبحی بزرگ (و چنانچه جاحظ گوید که آن بره نری بوده، 107- الصافات) 4- میش سالی یک بار زاید و یکی زاید و بز دو بار زاید و دو تا سه بچه آرد و برکت میش بیشتر است.

5- چراگاه میش دوباره بروید چون گیاه را ریشه کن نکند و چراگاه بز نروید چون ریشه کن کند و دیگر نروید.

6- پشم میش به از موی بز است و ارزش بیشتری دارد.

7- چون کسی را ستایند گویند همانا کبش است و قوچ و در نکوهش گویند جز نره بز نیست.

8- در خواری نره بز که خدایش داده همین بس که پیش و پسش باز است بخلاف قوچ و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و اله محلل را به نره بز عاریه مانند کرده.

9- سر میش خوشبوتر و بهتر از سر بز است و هم گوشتش بهتر است چون گوشت بز خلط سوداء را برآرد و بلغم آرد و فراموشی فزاید و خون را تباه کند و گوشت میش عکس آنست (در اینجا نامهای عربی بزغاله و بره را از نوزادی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 87

تا سال پنج و شش از قول ابو زید و جاحظ نقل کرده که چندان سودی ندارد) و آنکه گوید: و ابن ماجه بسند صحیح از ام هانی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و اله باو فرمود:

گوسفند بگیر که برکت دارد.

و زنی بآن حضرت شکایت کرد که گوسفندش فزون نشود، فرمود: چه رنگند؟

گفت: سیاه، فرمود: با سفید عوض کن که برکت دارد.

در حدیث است که در جایگاه گوسفند نماز کنید و آب بینی آنها را با دست پاک کنید.

و ابو داود روایت کرده که پیغمبر صد گوسفند داشت و نمیخواست فزون شوند و چون یکی میزادند یکی را سر میبرید و مالک، ابو داود، بخاری، نسائی و ابن ماجه همه از ابی سعید خدری روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

بسا که بهترین دارائی مسلمان گوسفند باشد که دنبالش بسر کوهها و جاهای باران رود و دینش را از فتنه بگریزند.

ابو الزناد گفته گوسفند را از میان چیزهای دیگر نام برد برای واداشتن بفروتنی و آگهی ببر گزیدن گمنامی و ترک سر فرازی و خود نمائی و پیغمبران و نیکان آن را چراندند و فرموده صلی الله علیه و اله و سلم خدا پیغمبری نفرستاده جز شبان بوده و خبر داده صلی الله علیه و اله که آرامش در گوسفنددارانست و در حدیث است که پیغمبری نبوده جز گوسفند چرانیده گفتند یا رسول الله تو هم؟ فرمود: و من هم.

گفتند: حکمتش اینست که شبانی کنند تا بتوانند شبان مردم شوند و امتهاشان را در سرپرستی خود گیرند و حاکم در مستدرک از ابن عمر آورده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در خواب گوسفندان سیاهی را دید که گوسفندان فراوان سفیدی در میان آنها درآمدند و گفتند یا رسول الله آن را به چه تعبیر کردی؟ فرمود به عجم که در دین شما شریک شوند و در نژاد شما گفتند یا رسول الله عجم؟ فرمود: اگر ایمان در ثریا آویخته باشد مردانی از عجم بدان رسند و در عجائب المخلوقات است که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 88

موسی بن عمران علیه السلام بچشمه آبی که در دامنه کوهی بود گذشت و از آن وضوء ساخت و بکوه برآمد تا نماز بخواند.

ناگاه سواری رسید و از آن چشمه نوشید و کیسه پولی از نقره و طلا در آن نهاد و گذشت و پس از او شبان گوسفندانی آمد و آن کیسه را دید و برگرفت و رفت و بجای او پیره مرد تنگدستی سر چشمه آمد که بسته هیزمی بر سر داشت و آن را در آنجا نهاد و پشت خوابید تا آسایشی کند و اندکی نشد که آن سوار بر گشت و کیسه را جست و نیافت و از آن پیره مرد درخواستش کرد و او منکر شد پیوسته در ستیز شدند و او را زده تا کشت.

موسی گفت: پروردگارا این کارها چه عدالتی دارند؟ خدا بدو وحی کرد این پیره مرد پدر این سوار را کشته بود و پدرش به پدر شبان باندازه آنچه در کیسه بود بدهکار بود و میان آنها قصاص شد و وام پرداخته شد و من بعدالت قضاوت کنم (حیة الحیوان، 2 ص 130- طبع غفاری).

## اخبار باب

1- در خصال (2: 130 چاپ غفاری): بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که برکت 10 جز است 9 دهم در بازرگانی است و یک دهم در جلود، صدوق- رضی - گفته:

مقصود از جلود گوسفند است بگواه آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم روایت شده که نه دهم روزی در بازرگانیست و یک دهم در سایا یعنی گوسفند و آن را بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و اله آورده.

بیان: در نهایت پس از ذکر این خبر در واژه سایا گفته: منظور نتاج مواشی و فزونی آنها است، گویند آل فلان سایا دارند یعنی مواشی بسیار و سایا در اصل پرده‌ایست که بچه در آن زاید و گفتند: مشیمه است (نهایت 2 ص 157) گویم: شاید مقصود از جلود در روایت نخست جانوران پوست دار است، در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 89

قاموس گفته: جلد با حرکت گوسفندست که نوزادش بمیرد، و جلده بمعنی شتران سالمند است که خرد سال در آنها نباشد و گوسفند و شتری که نه بچه دارند و نه شیر و جلاد چون کتاب شتران پر شیرند چون محالیب، یا شتری که شتر و بچه ندارد، جلد: آلت مردیست «و گویند به جلود خود چرا بر علیه ما گواه شدید 21- فصلت یعنی به فروج خود گویند.

2- در فقیه: امیر المؤمنین فرمود: از خدا بترسید در باره آنچه بشما داده و در بیزبان از دارائی خود باو گفتند دارائی بیزبان چیست؟ فرمود: گوسفند، گاو و کبوتر (3: 230) 3- در تفسیر علی بن ابراهیم (357) ابو الجارود در قول خدا و **الأنعام خلقها لكم فيها دفاء و منافع**، 5- النحل گفت دفاء حواشی شتر است، و گویند بلکه گرم شدن از خانه‌ها و جامه‌ها است.

و علی بن ابراهیم در دفاء گفته: گرم شدن از ااثائی است که از پشم و کرک آنها گرفته شود، و در فرموده او «و لكم فيها جمال حین تریحون و حین تسرحون» یعنی چون از چراگاه برگردند و چون برآیند برای چراگاه، و «بار شما را ببرند تا شهری که بدان نرسید مگر برنج دادن خود» گفت تا مکه و مدینه و تا هر شهری سپس فرمود: اسب و استران و خران برای آنکه سوارشان شوید، و خدا عز و جل نفرمود: برای آنکه سوار شوید و بخوریدشان چنانچه در انعام فرمود «و آفریند آنچه ندانید» گفت عجائبی که خدا در خشکی و دریا آفریده.

بیان: حواشی شتر یعنی بچه‌های خردشان و این جز تفسیرهای مشهور است ولی موافق لغت است فیروزآبادی در «حشو» گفته: حشو خردسالان شتر است چون حاشیه، و گفته دفع بکسر در برابر سرمای سخت است، و ابل مدفته یعنی شتر پر کرک و پیه و دفع بکسر بچه شتر و کرک آن و سود بردن از آنست (و از راغب هم مانند تفسیر قاموس را برای دفع آورده) و آیه را گواه آورده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 90

و اینکه فرموده «من البیوت» یعنی چادرهای مو و پشم، و اینکه گفته نگفت تا سوار شوید و هم بخورید گویا غرضش این باشد که آماده برای خوردن نیستند و تشویق بخوردن آنها نشده، نه اینکه حرامند ولی دلیل بر کراهت آنها است چنانچه مشهور است.

4- در خصال- 1: 35 چاپ غفاری-: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود: گوسفند و زراعت را باشید که شب خوبند و بامداد خوب گفته شد یا رسول الله پس شتر کجا است؟ فرمود: از نواحی شیطان و خیرش از چپ آید که شوم است (چون از آن سو سوارش شوند و آن را بدوشند) گفته شد یا رسول الله اگر مردم این را بشنوند شتر را رها کنند، فرمود: اشقیاء فاجر آن را از دست ندهند.

بیان: در نهاییه است که پرسش شد از شتر فرمود: اعناق شیاطین است یعنی نواحی آنها است چون پر آفت است و در خو و منش چون دیوانست در حدیث دیگر است که در خوابگاه شتران نماز نخوانید چون از اعناق دیوان آفریده شدند.

5- صدوق بسندی در خصال (ج 1 ص 246) تا امام یکم علیه السلام که از رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسیدند کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش بکارد و بپرورد و حفش را در روز درو بدهد، گفته شد پس از زرع چه مالی بهتر است؟ فرمود:

مردیکه بر سر رمه گوسفندش باشد و آنها را بدنبال چراگاهها که باران بارد برد و نماز بخواند و زکاء بدهد، گفته شد پس از گوسفند چه مالی بهتر است؟

فرمود: گاو که بامداد خیر دارد و شام هم خیر دارد، گفته شد پس از گاو چه مالی بهتر است؟<sup>۱۳۴</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 8؛ ص 90

<sup>134</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.



مود: نخلها که در لجن لنگر دارند و در تنگسالی خوراک دهند، چه خوب چیزبست نخل خرما، هر کس آن را بفروشد بهایش چون خاکستریست بر سر کوه در روزی که گرد باد وزد جز اینکه بجایش بخرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 91

گفته شد یا رسول الله پس از نخل چه مالی خوبست و او خاموش ماند و مردی گفت: پس شتر کجا است فرمود: در آن بدبختی و دل سختی و رنج و آواره گی است، بامداد پشت برفتن دارد و شام پشت برفتن دارد و خیرش نیاید جز از سمت چپ، هلا که اشقیاء فاجر آن را از دست ندهند.

در معانی الاخبار (197) و در کافی مانند آن آمده.

بیان: «بامداد خیر دارد» یعنی شیر میدهد در شام و بام، خیر هر آنچه است که بدان رو کنند و سود دارد، راغب گفته: خیر و شر بدو وجه آیند یکی اسم باشند مانند فرموده خدا «باید باشد از شما امتی که بخوبی خوانند، 104- آل عمران» دوم اینکه وصف باشند بمعنی بهتر از این یا بدتر از این چون فرموده خدا «بیاوریم بهتری را از آن، 106- البقره» و نخل خرما را نام برد چون از درختان دیگر بیشتر تاب تشنگی دارد، اینکه فرمود چون خاکستر دم باد است همانا از قول خدا تعالی گرفته شده «نمونه آنها که پیروردگارشان کافرنند کردارشان چون خاکستریست که تند باد در روزی بدان سخت بتازد، و دسترسی ندارند بدان چه کسب کردند و اندوختند بهیچ وجه، 18- ابراهیم» شقاوت سختی و دشواری و ضد سعادت و جفا دوری و ترک صله رحم و سختی طبع و اکثر این معانی در اینجا مناسبند زیرا شتر سخت طبع است و هر که بهمراه آن زندگی کند چنین شود چنانچه در اعراب و شتر داران دیده شود و صاحبش را برای چرا از شهر و خانه دور کند و او را برنج و گرانی اندازد چون در آمدش کم است، بامداد پشت دهد زیرا بدنبال علف می‌رود.

و اینکه فرمود اشقیاء فاجرش از دست ندهند زیرا برای شوکت و رفعت آن را پیروند و این گفته من آنها را به رها کردن آن و اندارد و آنچه از شیخ بهائی است که مقصود اینست که بیشتر مردمان بد با آنها هستند که همان شتر بانانند گر چه در این خبر محتمل است ولی اخبار دیگر صریحند در معنی نخست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 92

6- در معانی الاخبار- 321-: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که گوسفند چون رو کند رو کرده و چون پشت کند رو کرده، گاو چون رو کند رو کرده و چون پشت کند پشت کرده، و شتر اعناق دیوانست چون رو کند پشت کرده و چون پشت کند پشت کرده و خیری ندهد جز از سوی چپش، گفته شد یا رسول الله پس چه کسی پس از این آن را برگیرد و بدارد؟ فرمود: پس اشقیاء فاجر کجایند.

صالح (یکی از راویان خبر) گفت: اسماعیل بن مهران (راوی دیگر) این شعر را خواند:

هر که بخواهد بسازدش ور نه اش بفروشد

مال همانست گر که کسر نمیشد

در معانی بسندی از ابو عبید روایت کرده که در شرح قولش «اعناق الشیاطین» گفته: یعنی نواحی شیاطین و از ابی عمرو و جز او هم این معنا نقل شده و اگر لفظ اعناق درست باشد مقصودش اینست که شتر از نواحی دیوانست یعنی خوی و منش آنها را دارد، و اینکه فرموده پیش آمدنش پس رفتن است و پس رفتنش هم پس رفتن است ضرب المثلی است برای پر آفتی و زود نابود شدن آن، اینکه فرموده خیرش جز از سوی اشأم نیاید، یعنی از سمت چپ آن، شیرش را بدوشند و سوارش شوند و اشأم بمعنی چپ است و از این معنا است فرموده خدا عز و جل و أصحاب المشئمة، 9- الواقعة یعنی اصحاب شمال و جانب چپ بگفته اصمعی وحشی نامیده شود چون چپ است گفته: سمت راست انسی است.

و برخی برعکس گفتند سمت انسی آنست که مردم برای دوشیدن شیر و سوار شدن از آن درآیند که سمت چپ حیوانست و وحشی سمت راست آنست زیرا از سمت راستش نیایند ابو عبیده گفته: عقیده من همین است و سمت وحشی همان سمت راست حیوانست زیرا ترسان از آنجا که ترس است بجای امن گریزد و آن سمت راست آنست.

توضیح: (در ضمن آن حدیث را از فائق زمخشری با شرحی که گذشت نقل کرده) تا گوید: جاحظ گفته: برخی مردم پندارند چون شتر پرآفت است پیش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 93

آمدنش را پس رفتن بدنبال است و چون پس رود به نیستی کشد و سودش که سواری و شیر دادنست همان از جانب چپ است که عرب آن را شوم دانند و از این رو شمال را شؤمی خوانند (و مصراعی شعر عربی گواه آورده) و آنست که معرض فتنه است و جولانگاه شیاطین که شتر داران را بناسپاسی نعمت وادارد، و چون در پی ناسپاسی نعمت آنها را بگیرد شیاطین آنها را از آنچه بر آنها باید که شکیبائی شایانست بر زیان و مصیبت آن غافل سازند و بدل آنها اندازند که نعمت سواری و شیر دادن از جانب شوم است با آنکه آن در حقیقت با میمنت و با برکت است.

و نیز گفته: پرسیدند از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که کدام دارائی ما برتر است؟

فرمود: کشت و کار، گفتند: یا رسول الله پس شتر؟ فرمود: آنها پاکشهای شیاطینند، و از این معنا است فرموده او: راستی بر بالای هر شتری شیاطینی است، در نهایت گفته «لایاتی خیرها الا من جانبها الاشأم» یعنی از سمت چپ چنانچه دست چپ را شؤمی خوانند که مؤنث اشأم است، مقصود اینست که از سمت چپ شیرش را دوشند و سوارش شوند- پایان- (نهایه 3 ص 217) جوهری گفته: وحشی سمت راست است از هر چیزی این گفته ابی زید و ابی عمره است (و شعری از عنتره و

از راعی گواه آورده) و گفته: گویند هر چه هراسد بسوی چپش گراید زیرا جاندار از سوی راستش بدو دست اندازی نشود و برای دوشیدن و سواری از سوی چپش آیند و هراسش از آنست و از جای هراس بجای امن گریزند (و اختلاف لغویان را در تفسیر جانب وحشی حیوان نقل کرده و گفته) گویم: در خبر اعتراضی است و آن اینست که دوشیدن و سوار شدن از سوی چپ ویژه شتر نیست و در جانداران دیگر هم هست پس چرا مایه نکوهش خصوص شتر شده و توجیه جاحظ زشت و رکیک است جز اینکه گفته شود در انعام سه گانه سواری مخصوص به شتر است و گاو و گوسفند را سوار نشوند و دوشیدن گر چه در هر سه هست ولی گوسفند و گاو را از پس آنها هم میدوشند و بعلاوه آسانی و برکت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 94

این دو بر شومی آن غلبه دارد.

و بسا گفته شود که مقصود از اشأم در حدیث شومی است و کنایه است از اینکه سودش آمیخته با زیان بزرگی است چون میمنت را براست بندند و شومی را بچپ و یا اشأم بمعنی شوم تر است و منظور مرگ و نابودی شتر است یعنی خوبی آن در نبودن آنست و این کنایه است از اینکه نبودنش سودمندتر است از بودنش.

7- در خصال ضمن حدیث اربعمائة امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بهتر چیزی که کسی در منزل نگهدارد گوسفند است، هر که یک گوسفند دارد فرشته‌ها روزی یک بارش تقدیس کنند و هر که دو تا دارد روزی دو بار و همچنین در سه تا گوید:

مبارک باد بر شما (ج 2 ص 617) 8- در علل - 2 ص 181 چاپ قم: بسندش از حماد بن عثمان که بامام ششم علیه السلام گفتم: راستی که ما درون دستهای جانوران دو لکه بینیم چون دو داغ آن از چیست فرمود: جای دو سوراخ بینی آنست در شکم مادرش و آدمی زاده در شکم مادرش بر پا ایستاده است که آنست فرموده خدا عز و جل «و آفریدیم آدمی را در رنج، 4- البلد» و جز آدمی سرش بدبرش باشد و دو دستش برابرش در فقیه 2: 189 چاپ آخوندی بسندش تا حماد مانند آن آمده تا آنجا که:

جای دو سوراخ بینی او است در شکم مادرش.

9- در ثواب الاعمال - 93- بسندش از محمد بن مارد که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: مؤمنی نیست که در خانه بز شیر دهی دارد جز اهل آن خانه تقدیس شوند و برکت یابند و اگر دو تا باشد هر روزی دو بار تقدیس شوند و برکت یابند، یکی از راویان، گفت: چگونه تقدیس شوند؟ فرمود: فرشته‌ای در بام و شام بر آنها ایستد و گوید: مقدس باشید، برکت یابید، پاکید و پاک است نانخورش شما گفتم: معنی مقدس باشید چیست؟ فرمود: پاکیزه باشید.

در محاسن از ابن محبوب مانندش آمده در کافی: بسندش از ابن محبوب مانندش آمده.

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 95

10- در محاسن - 304- بسندش از محمد بن مسلم که در منی نزد امام ششم علیه السلام بودم ناگاه ابی حنیفه سوار الاغی آمد و اجازه گرفت و امام علیه السلام باو اجازه داد و آمد و چون نشست بآن حضرت گفت: راستش میخواهم با تو قیاس گوئی کنم، امام علیه السلام فرمود: در دین خدا قیاس نیست، ولی من از تو از کار خرت پرسم که چگونه است؟ گفت: از کدام کارش پرسی؟ فرمود: بمن بگو: از این دو داغی که میان دو دست او است چه باشند؟

ابو حنیفه گفت خدا آنها را در جانوران آفریده مانند دو گوش و بینی در سر تو، امام علیه السلام فرمود: خدا دو گوش مرا آفریده تا بدانها بشنوم، و دو چشمم را آفریده تا بدانها بنگرم و بینی مرا آفریده تا بدان بوی خوش و بد را یابم و این دو داغ را برای چه آفریده؟ و چگونه مو بر همه تن آن خر روئیده جز بر اینجا، ابو حنیفه گفت: سبحان الله، من تو را از دین خدا پرسم و تو از من پرسشهای کودکانه کنی برخاست و بیرون شد.

محمد بن مسلم گفته: من بآن حضرت گفتم: قربانت از او چیزی پرسیدی که میخواهم آن را بدانم، فرمود: ای محمد خدا تبارک و تعالی میفرماید در کتابش «البتة آدمی را آفریدیم در سختی 4-البلد» یعنی در شکم مادرش سر پا ایستاده و جلو او بجلو مادر چسبیده و پشش در طرف پائین تنه مادر است، خوراکش از خوراک مادر است و نوشابه‌اش از نوشابه‌ای که مادرش نوشد و او را مادرش بطوری نفس میدهد و پیمانی که خدا از او گرفته میان دو چشم او است.

و چون زایشش نزدیک شود یک فرشته آید بنام زاجر (راننده) و او را براند و برگردد و بالا تنه‌اش بسوی پائین تنه مادرش آید و پائین تنه‌اش بسوی بالا تنه مادر بر آید تا خدا کار را بر زن و زاینده آسان کند و همه مردم را این رسد مگر نوزادی کور و سرکش و نافرمان باشد که چونش نهیب زند برگردد و یکباره گریه کنان بزمین افتد از نهیب فرشته زاجر و پیمان را فراموش کند، و راستش خدا همه بهائم را در درون مادرشان وارو آفریده بالا تنه آنها پائین مادر است و پائین تنه آنها بیالای

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 96

مادر، و اینها در زهدان وارو بمانند و سرشان میان دو دست و دو پای آنها است و خوراک از مادر گیرند و چون زایش آنها رسد یکباره کنده شوند و از شکم مادرشان بیرون جهند.

و این دو داغی که میان دستهای آنها است همه جای دو چشم آنها است در شکم مادرشان و آنچه در پاشنه آنها است جای سوراخهای بینی آنها است که مو در آنها روئیده و در همه جانوران هست جز در شتر که گردنش دراز است و سرش از میان دست و پایش در شکم مادر بیرون کشد.

بیان: «تنسمه تنسیما» یعنی اثر نفس مادر باو رسد «مگر کور و سرکش باشد» یعنی نابینا یا کور دل و مخالف و در برخی نسخه‌های «عانی» با نونست یعنی جز آنکه خدا مقدر کرده باشد که خود و مادرش برای زایش در سختی و رنج افتند و روشنتر اینست که در اصل یتنا بوده بتقدیم یاء دو نقطه در زیر بر تاء دو نقطه در بالا و پس از آن نون، در قاموس گفته: یتن اینست که دو پای نوزاد پیش از دو دستش بدر آیند ..

در نهاییه گفته: یتن نوزاد است که پاهایش پیش از سرش از شکم مادرش برآید در قاموس گفته: «مرق السهم» یعنی از سوی دیگر جهید و زنی جنگنده بود و آستن شد و باواز جنگ گفتند: گفت: جنگ را بگذارید تا فرزند بدر آید.

و بدان که این خبر اشاره دارد که سر پا بودن در رحم که کار آدمی است سخت تر و دشوارتر است از وضع جز او و از این رو آیه را بدان تفسیر کرده امام علیه السلام - 11 - در محاسن - 640 -: بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: گوسفند را باشید چه خوب مالی خوبی است گوسفند.

بیان: در کافی همین است که: چه خوب مالی است گوسفند.

12- در محاسن - بسندی از اسحاق بن جعفر که امام ششم علیه السلام بمن فرمود:

پسرم گوسفند برگیر و شتر مگیر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 97

13- و از همان - 640 -: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که چون در خاندانی گوسفند است فرشته‌ها آنها را تقدیس کنند.

14- و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که چون خاندانی گوسفند بگیرند فرشته‌ها هر روز یک بار آنها را تقدیس کنند (عبد الله بن سنان راوی حدیث گوید) گفتم: چه میگویند؟ فرمود: میگویند مقدس باشید، مقدس باشید.

15- در حدیث دیگر است که چون خاندانی سه گوسفند بگیرند.

16- و از همان: بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: که هر که در خانه‌اش یک گوسفند باشد فرشته‌ها آنها را تقدیس کنند، و فقر یک مرحله از آنها دور شود، و هر که دو گوسفند دارد فرشته‌ها دو بار آنها را تقدیس کنند و فقر دو مرحله از آنها دور باشد، و اگر سه گوسفند باشد فرشته‌ها سه بار آنها را تقدیس کنند و فقر آنها یکباره برود.

17- در محاسن - 641 -: بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و اله که بعمه‌اش فرمود: چه بازت دارد از اینکه برکت برای خانه‌ات بگیری؟ گفت: یا رسول الله برکت چیست؟

فرمود: گوسفند دوشینه که هر کس در خانه او گوسفند شیر ده یا میش یا ماده گاو است همه برکتند و گفته: بسندی هم از امام پنجم علیه السلام روایت است در کافی مانندش را بسند نخست تمامی آورده (و گاو شیر ده قید کرده) 18- در محاسن: بسندش از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله بام ایمن وارد شد و فرمود: چرا من در خانهات برکت نیبم؟ گفت: مگر خانهام برکت ندارد؟ فرمود: مقصودم این نیست، مقصود اینست که گوسفندی داشته باشی تا فرزندان از شیر آن برخوردار باشند و از روغنش بخوری و در آغوش نماز بخوانی.

19- در محاسن: بسندی از ام راشد آزاد کرده ام هانی که امیر المؤمنین علیه السلام بر ام هانی وارد شد و فرمود: ام هانی که خوراکی برای ابو الحسن بیاورم، و آنچه در خانه بود آوردم و آن حضرت فرمود: چرا نزد شما برکت نیست، ام هانی باو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 98

گفت: مگر این برکت نیست؟ فرمود مقصودم این نبود، همانا قصدم گوسفند بود گفت: ما گوسفند نداریم که از روغنش بخورانیم و از شیرش بنوشانیم.

20- در محاسن - 641-: بسندش از امام ششم علیه السلام که چون خاندانی یک گوسفند دارند خدا روزی آن را بدهد و در روزی آنها هم بیفزاید و فقر از آنها برود تا یک مرحله، و چون دو تا دارند خدا بدانها روزی دهد و بروزی خودشان هم افزایش و فقر دو مرحله از آنها برود، و اگر سه تا دارند روزی هر سه را بدهد، و بروزی خودشان هم بیفزاید، و فقر یکبار از آنها بکوبد.

در کافی (6: 544 فروع - مانندش آمده.

21- در محاسن - 642- بسندی از امام سوم علیه السلام که خاندانی نباشد دارای 30 گوسفند جز پیوسته فرشته‌ها تا بامداد آنها را پاسبانی کنند.

22- و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که در خانه هر کس یک گوسفند عیدی باشد فقر از آن یک مرحله بکوبد، و اگر دو تا باشد دو مرحله و اگر سه تا باشد خدا فقر را از آنها ببرد.

بیان: در نسخه‌ای عید بپاء است و مقصود اصلمند است و فیروزآبادی گفته عید بکسر درختی است کوهی و فحلی معروف از نجائب وعیدیه منسوب به عید بن ندعی یا عاد بن عاد یا بنی عید بن آمری، و در نسخه‌ای بپاء یک نقطه و در قاموس گفته بنی عید خاندانیند و عبدی بدانها منسوب است و گویا گوسفندانشان بهتر و پرشیرتر بودند 23- در محاسن: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که بر شما باد بگوسفند داری و زراعت که بام و شام خیر دارند.

بیان: هر بام و شام کنایه از دوام است و گر نه بسیاری روزها خیر ندارند خصوص کشت و کار.

24- در محاسن - 643-: بسندی از امام یکم علیه السلام که هر که در خانه یک گوسفند دارد فرشته‌هایش روزی یک بار تقدیس کنند و کسی که دو تا دارد روزی دو بار و کسی که سه تا دارد همچنین، و خدا میفرماید: مبارک باد بر شما.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 99

25- و از همان: بسندش تا محمد بن عجلان که شنیدم امام پنجم علیه السلام میفرمود:

هر خاندانی یک گوسفند شیرده دارند روزی دو بار تقدیس شوند گفتم: بآنها چه گویند: فرمود: گویند: مبارک، مبارک. در کافی (6: 544 فروع) مانندش آمده با بسندی.

26- در محاسن: بسندش از امام پنجم که رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد شد بر ام سلمه و فرمود: در خانه‌ات برکت نینم گفت: چرا یا رسول الله بحمد الله برکت در خانه من است فرمود: خدا برکت در سه چیز فرو آورده: آب، آتش و گوسفند.

در کافی بسندی مانندش را آورده - 6: 545.

بیان: برکت در خانه من است یعنی بوجود تو، در قاموس گفته: برکت نمو است و فزونی و سعادت و برکت بده بمحمد و آتش: ادامه بده شرافت و کرامتش را بر که بکسر یک گوسفند شیر ده است و دو بر که: دو تا و جمع برکات است، برکت در آتش پختن غذاست با آن که مایه برکت است.

27- در محاسن - 653- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که شتر عزت شتردار است 28- و از همان - 658: بسندش تا امام یکم که پرسش شد از رسول خدا صلی الله علیه و اله از شتر فرمود: مهار شیاطینند و خیرشان از سمت چپ است، گفتند اگر مردم این را بشنوند آن را وانهند، فرمود: اشقیاء فاجر از آن دست نکشند.

29- و از همان - 639-: بسندش از صفوان شتردار که امام ششم بمن فرمود:

برایم یک شتری بخر و باید سیاه باشد که عمرش از همه چیز درازتر است، سپس فرمود: اگر مردم میدانستند که نیروی باربری که خدا بناتوان دهد بهای بهیمه را گران نمیکردند.

30- در حدیث دیگر گفته: امام ششم بمن فرمود: سیاه زشت بخر که عمرش درازتر است.

در کافی - 6: 542 فروع - بسندش مانند آن را آورده تا فرموده: زشت آن را بگیر که عمرش درازتر است و من شتری  
برایش خریدم به 80 درهم و نزد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 100

او آوردم و در حدیث دیگر الخ.

31- در محاسن - 639-: بسندی از حسین بن عمر بن یزید که در مدینه بودم و شترانی خریدم که بسیار خوشم آمد و  
نزد امام ششم علیه السلام رفتم و باو گفتم، فرمود: تو را چه بشتر؟ ندانستی که گرفتاری فراوان دارند؟ گفت از بس  
خوشم آمد آنها را کرایه دادم و با غلامانم بکوفه فرستادم و همه در راه افتادند و از میان رفتند و نزد آن حضرت رفتم و  
گزارش دادم فرمود «باید بترسند آنان که مخالفت کنند از فرمانش از اینکه برسد بدانها فتنه‌ای یا عذابی دردناک».

در کافی 6: 543 فروع مانندش را بسندی از ابن محبوب آورده که پدرم گفت شتری خریدم - تا گفته - نزد امام هفتم  
رفتم و باو گفتم - تا گفته - آنها را با غلامانم بکوفه فرستادم.

بیان: گواه آوردن از آیه بنا بر اینست که گفته او گفته خداست و خلاف امرش خلاف امر خدا.

32- در محاسن بی‌سند رسیده که رسول خدا نهی کرد از گام زدن میان قطار شتر، گفته شد یا رسول الله چرا؟ فرمود:  
قطار شتری نیست جز اینکه میان شتری تا شتری شیطان‌یست.

33- و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که علی بن الحسین شتر سواری را بصد دینار طلا میخرید و خود را بدان  
ارجمند میداشت، در کافی 6: 542 آن را بسندش آورده، و دلالت دارد باستحباب سوار شدن پاکش خوب و خریدش با  
بهای گران برای احترام در بر مردمان.

34- در بصائر - 101- و در اختصاص - 299- بسندی از جابر بن عبد الله که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله از نبرد  
ذات الرقاع که بنی ثعلبه غطفان بود برگشت تا نزدیک مدینه رسید ناگاه شتری از خانه‌ای پیش آمد تا برسول خدا صلی  
الله علیه و اله رسید تا پوز بر زمین نهاد و بنگ داد، پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: میدانید این شتر چه میگوید؟

گفتند خدا و رسولش داناترند فرمود: بمن گزارش میدهد که صاحبش با او کار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 101

کرده تا او را سالخورده کرده و زخمین کرده و لاغر کرده و خواسته او را بکشد و گوشتش را بفرودشد.



وانگه رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ای جابر آن را نزد صاحبش بر و او را نزد من آور، گفتم: صاحبش را نشناسم، فرمود: آن تو را رهنماید بر او، گوید با او رفتم تا رسیدم به بنی واقف و در کوچه‌ای درآمد و در آن مجلسی بود، گفتند ای جابر چگونه رسول خدا صلی الله علیه و اله را ترک کردی، و مسلمانان را ترک گفتی؟ گفتم: همه خوبند، ولی کدام صاحب این شترید؟ یکی گفت: من، گفتم: اجابت کن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را گفت مرا چه شده؟ گفتم: شترت از تو شکایت کرده، و من و شتر و صاحبش نزد رسول خدا آمدم.

فرمود: شترت بمن گزارش داده که با او کار کردی تا پیرش کردی و زخمی کردی و لاغرش کردی و اکنون میخواهی او را بکشی و گوشتش را بفروشی گفت این بوده است یا رسول الله، فرمود: آن را بمن بفروش، گفت: از آن تو باشد یا رسول الله، فرمود: بلکه بمنش بفروش و رسول خدا آن را از وی خرید و رها کرد و در اطراف مدینه میچرید، و چون مردی از ما خواستی شب یا بامداد برود جایی رسول خدا آن را بما میداد، جابر گفت پس از آن دیدمش که زخمش رفته و خوب شده.

35- در اختصاص: بسندش تا امام پنجم علیه السلام که چون امام چهارم درگذشت شتری داشت که از چراگاه برگشت و پوز بر گورش میزد و بخاک آن میغلطید، شتری بود که پدرم با آن بحج و عمره میرفت و هرگز تازیانه باو نزده بود.

36- در یک اصلی از اصحاب ما است: بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و اله که گوسفند بچه بده برکت است.

37- در کافی 283- روضه-: بسندی تا امام ششم علیه السلام که نوح آن 8 زوج را که خدا فرموده «ثمانیه أزواج- تا آخر آیه- 143- الانعام- از میش دوتا بود یک جفت اهلی که مردم آن را پرورش میدادند و یک جفت دیگر کوهستانی و وحشی که شکارشان روا بود و از بز هم دو تا یک اهلی و یک آهو از بیابان، و از شتر دو تا بختی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 102

و عراب، و از گاو دوتا یک جفت اهلی و یک جفت گاو وحشی و هر پرنده خوب وحشی و اهلی سپس همه زمین غرق شد.

38- در کافی- بسندی از ابن ابی یعفور که شنیدم امام پنجم علیه السلام میفرمود:

مبادا شتر سرخ بگیرد که از همه کم عمر تر است.

در مکارم هم بی‌سند آن را از امام صادق علیه السلام آورده.

39- در کافی- 6: 542 فروع-: بسندی تا امام ششم علیه السلام که اگر مردم میدانستند که نیروی باربری را که خدا بناتوان داده بهیمة را گران نمیکردند.

بیان: در نهاییه (4: 38) گفته: کنه امر: حقیقت آنست و گفته‌اند: وقت و اندازه آن، و گفتند هدف آنست.

ابو موسی گفت: یارانم مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرستادند که از او وسیله حمل بخواهم برای اینکه او را فرستادند تا وسیله سواری بخواهد برایشان، و تمام حدیث اینست که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: من شما را سوار نکردم ولی خدا شما را سوار کرد. یعنی تنها خدا این نعمت را بدانها داده، و گفتند چون خدا هنگام نیاز این شتران را برایشان فراهم کرد پس او بوده که آنها را سوار کرده.

و گفتند: فراموش کرده بود که سوگند یاد کرده آنها را سوار نکنند، و چون فرمان داد بآنها شتر بدهند فرمود: من شما را سوار نکردم ولی خدا شما را سوار کرد چنانچه بروزه‌دار که از فراموشی افطار کرده بود فرمود: خدا تو را خورانیده و سیراب کرده (نهاییه 1: 295) و خلاصه چون خدا تعالی نیرو دهد بناتوان برای بردن بار سنگین بار بردن را بدو نسبت داده.

40- در کافی - 4: 542- فروع-: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که بر کوهان هر شتری شیطانست او را برای خود زبون و رام کنید و نام خدا را ببرید همانا خدا است که بار را میبرد.

41- در کافی - 542- فروع-: بسندی تا امام ششم علیه السلام که: اگر حج کننده میدانست چه دارد بر باربری کسی شتر را گران نمیگرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 103

42- از همان - 6: 544 فروع-: بسندی از عبد الله بن سنان که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: راستی خدا عز و جل از هر چیزی چیزی را برگزیده، از شتر ماده شتر برگزیده و از گوسفند میش ماده.

43- در تفسیر علی بن ابراهیم (75: مصنف از میان و پایان حدیث جمله‌هائی را انداخته از پاورقی 140): بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که در وصف حاملان کرسی فرموده:

یکی از آنها در صورت نره گاو است که سید بهائم است و در میان آن صورتها زیباتر از نره گاو نبوده و نه ایستاده‌تر تا بزرگان بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و چون گرد او را گرفتند و او را در برابر خدا پرستیدند، فرشته‌ای که بصورت نره گاو بود از شرم خدا سر بزیر شد که در برابر خدا هم شکلش را پرستیدند و ترسید مبادا عذاب بدو فرو آید- الخبر.

44- در علل - 2: 180 چاپ قم-: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که گاو را گرمی دارید چون سید بهائم است و دیده بآسمان بر نیاورده از شرم برابر خدا عز و جل از آنگاه که گوساله را پرستیدند.

45- در عیون الاخبار - 134- و در علل: بسندش از امام رضا علیه السلام از پدرانش که مردی شامی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید چرا نره گاو چشم بزیر دارد و با آسمان برنیارد سرش را؟ فرمود از شرم خدا عز و جل چون که قوم موسی گوساله را پرستیدند سر بزیر شد، و پرسید چرا بز دمش کج و بالا است و عورتش پیدا است؟ فرمود:

چون بز نافرمان نوح علیه السلام شد چون بکشتی درآمد و نوح او را کشید و دمش شکست و میش عورت پوشیده دارد زیرا زود بکشتی درآمد و نوح دست بدنبال و دمش کشید و دنبه بر آن استوار شد.

بیان: این اخبار دلالت دارند که نره گاو پیش از آنکه بنی اسرائیل گوساله پرستند بدین خلقت نبوده، و دور از باور نیست، و بسا گفته شود چون خدا میدانست که پرستش می شود چنینش آفرید، و همین است سخن در باره بز و ماده میش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 104

ولی دور است از باور.

46- در مجازات النبویه - 290 چاپ قاهره - رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در پاسخ پرسش از شتر فرمود: اعنان شیاطینند رو نکنند جز پس رونده و پشت نکنند جز پس رونده و سودشان نیاید جز از سمت اشأم.

سید رضی - رضی الله عنه - گفته: اعیان شیاطین مجاز است چون اعنان بمعنی نواحی است و برخی گفتند عنان نواحی است نخست عقیده بصریانست و دوم از کوفیان و بهر دو گفته: منظور مبالغه در توصیف شتر است بید خوئی و نافرمانی تا گویا شیطان فرمانده او است و مؤید آنست قول آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم: شتر از شیطان آفریده شده و فرموده او: بر کوهان هر شتری شیطان نیست، وانگه نزدیک بدان چه از زمخشری گذشت بیان کرده.

47- در مجازات النبویه - 327- فرمود صلی الله علیه و اله دشنام ندهید شتر را که بند آورنده خونست: و همانا مقصود اینست که چون برای دبه داده شود سبب قطع خونریزی گردد و خونخواهی نشود، و این حال را برگ پیوسته خونریزی مانند کرده که چون وانهاده شود پیای خون ریزد و چون درمان شود خون بند آید ..

48- در در منثور (3: 329) از زید بن ثابت که بز نخواست بکشتی نوح در آید و نوح دمش را گرفت و او را کشید بکشتی و از این رو دمش شکست و برگشت و عورتش پیدا شد، و میش رفت و بکشتی درآمد و دست بدمش کشید و عورتش را پوشید.

49- در دلائل طبری (88 دلائل الامامه): بسندی از ابی بصیر که با امام چهارم علیه السلام بمکه رفتیم و چون به ابواء رسیدیم رمه ای گوسفند بود و ماده میشی از رمه پس افتاده بود و سخت بع بع میکرد و بهره اش رو میکرد و بسختی او را میخواست، و چون بره میایستاد مادرش بنگ میکرد و بره بدنبالش میرفت و امام فرمود: ای ابی بصیر میدانی این میش

ببره‌اش چه میگوید؟ گفتم: نه بخدا نمیدانم، فرمود: میگوید برمه برس زیرا خواهرت سال گذشته در اینجا پس افتاد و گرگ او را خورد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 105

### باب سوم: بحیره و همگنانش

#### آیات قرآن مجید:

المائده- 103- مقرر نداشته خدا بحیره را و نه سائبه را و نه وصیله و نه حام ولی آنان که کافرند ببنده خدا دروغ و بیشترشان نمی فهمند.

#### تفسیر

: طبرسی در (3: 252) مجمع گفته: یعنی خدا آن را حرام نکرده چنانچه مردم جاهلیت حرام کردند و بدان فرمانی نداده، بحیره شتریست که پنج شکم آورده و پایانشان نر بوده که گوشش را شکاف میدادند و از سواری و کشتن آن دریغ داشتند و برای آب و چرا آزاد بود و اگر خسته او را میدید سوارش نمیشد- از زجاج است.

و گفتند: چون پنج شکم میزائید نگاه میکردند اگر پنجم نر بود او را میکشند و زن و مرد همه از گوشش میخوردند و اگر ماده بود گوشش را میشکافتند و بحیره میشد و دیگر پشمش را نمی چیدند و در کشتن او نام خدا نمیبزدند و بارش نمیکردند و بر زنها غدقن بود از شیرش بنوشند و از آن بهره برند و شیر و بهره‌اش از آن مردها بود نه زنها تا بمیرد و چون میمرد مرد و زن در خوردن آن شریک بودند- از ابن عباس از محمد بن اسحاق که بحیره دختر سائبه بوده و آن شتری بوده که برای برگشت از سفر یا بهبودی از بیماری و مانند آنها نذر میکردند، میگفت ماده شترم سائبه است. و چون بحیره میشد که از او سودی نبرند و از آب و چرا دریغش نکنند- از زجاج و علقمه و از ابن عباس و ابن مسعود است که سائبه نذر بتها بوده که بخادمان بتخانه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 106

میدادند تا از شیرش برهگذران و مانند آنها بدهند.

و از محمد بن اسحاق است که سائبه ماده شتری بوده که ده شکم دنبال هم ماده میزائیده بی کره نر و دیگر سوارش نمیشدند و پشمش را نمی چیدند و شیرش را جز بهممان نمیدادند، و هر کره ماده‌ای که پس از آن می آورد گوشش را شکاف میدادند و با مادرش رها میکردند و آن بحیره بود.

وصیله گوسفندی بود که اگر ماده میزائید از آنها بود و اگر نر از آن معبودانشان میکردند و اگر نر و ماده با هم میزائید میگفتند ببردش پیوسته و برای بتها آن نر را نمیکشتمند- از زجاج- و گفتند چون گوسفندی هفت شکم میزائید اگر هفتم نر بود سرش را برای بتها میبریدند و گوشتش از آن مردها بود نه زنان و اگر ماده بود زنده‌اش میداشتند و جزء رمه میشد و اگر شکم هفتم نر و ماده هر دو بود، میگفتند خواهر ببرد چسبیده و بر ما حرام شده و هر دو را حرام میدانستند و بهره و شیرش از آن مردها بود نه زنها- از ابن مسعود و مقاتل.

و از محمد بن اسحاق است که چون گوسفندی ده ماده می‌آورد در پنج شکم که در آنها نری نبود آن را وصیله مینمودند و میگفتند بهم پیوسته و هر چه پس از آن میزائید از مردان بود نه از زنان.

«و نه حام، و آن نره شتری بود که ده شکم از صلب او بچه آمده بود و گفتند پشت خود را غرق کرده نه بارش میکردند و نه از آب و چراگاه بازش میداشتند از ابن عباس و ابن مسعود و دیگران و گفتند: چون نره شتر نوه خود را آبتن میکرد حامی شده و بر او سوار نمیشدند- از فراء.

بدان که خدا هیچ کدام اینها را حرام نکرده بود، مفسران از ابن عباس آوردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: عمرو بن لحي بن قمعۀ بن خندف پادشاه مکه شد و نخست کسی بود که دین اسماعیل را دگرگون کرد و بت پرستی پیش گرفت و بحیره و سائبه و وصیله و حام بدعت نهاد، و رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود او را در دوزخ دیدم که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 107

اهل دوزخش از گند نای او در آزار بودند و روایت است که نایش در دوزخ کشیده میشد.

«ولی آنان که کافرند میبندند بر خدا دروغ» یعنی دروغ بندند که اینها را خدا حرام کرده است نفهمی را ویژه بیشتر آورد که پیرو سران بودند که نمیفهمیدند دروغ است مانند خود سران، و گفتند: یعنی بیشترشان حرام و حلال را تمیز ندهند و کمترشان معاندند.

## اخبار باب

1- در معانی الاخبار- 148: بسندی از امام ششم در قول خدا عز و جل **ما جعل الله من بحیره** تا آخر فرمود: مردم جاهلیت چون شترشان دو قلو میزائید میگفتند بهم پیوسته و کشتن و خوردنش را روا نمیداشتند و چون ده تا میزائید آن را سائبه میدانستند و سواری و باربری و شیرش را حلال نمیدانستند و حام فحل شتران بود که حلالش ندانستند و خدا عز و جل فرو فرستاد که او هیچ کدام اینها را حرام نکرده، عیاشی در (1: 347 تفسیرش) مانند آن را آورده.

2- در معانی الاخبار: 148- روایت است که بحیره شتریست که پنج شکم زائیده و اگر پنجم نر بوده آن را میکشند و مرد و زن میخورند و اگر ماده بوده گوشش را شکاف میدادند و بر زن و مرد گوشت و شیرش حرام بوده و چون میمرده بر زنها حلال بوده و سائبه شتری بود نذر برای بهبودی از بیماری و رسیدن بخانه، وصیله گوسفندی که هفت شکم آورده اگر هفتم نر بوده سرش را میبریدند و مرد و زن از آن میخوردند و اگر ماده بوده در رمه رها میشده و اگر نر و ماده هر دو بوده گفتند ببردش پیوسته و آن را نمیکشند ولی گوشتش بر زنها حرام بوده جز اینکه بمیرد و آنگه بر مرد و زن حلال شود، حام فحلی که به پشت نییره‌اش بر آمده و گفتند پشت خود را غرق کرده است و سوارش نمیشدند و در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 108

آب و چرا آزاد بود.

3- عیاشی - 1: 348- بسندی که امام ششم فرمود: بحیره آن بود که فرزند فرزندش میزاید و بحیره میشد.

4- در تفسیر علی بن ابراهیم در قول خدا **ما جعل الله من بحیره** تا آخر بحیره گوسفندی که پنج شکم زائیده و در ششم عرب گفتند بحیره است و آن را نذر بت کردند و در آب و چرا آزاد نمودند، وصیله بگوسفندی که پنج شکم آورده و ششمی نر و ماده دو قلو بوده و ماده را نذر بت میکردند و گفتند ببردش پیوسته و گوشتش بر زنها حرام بوده، حام جد شتر بوده که میگفتند: پشت خود را غرق کرده و حام نام میگرفته و سوارش نمیشدند و در آب و چرا آزاد بوده و بارش نمیکردند و خدا همه آنها را رد کرد و فرمود: **ما جعل الله من بحیره** تا **اکثرهم لا یعقلون**.

**باب چهارم نادر است و در سوار شدن شترهای باردار نجاست خوار است**

1- در مکارم - 138- رسول خدا صلی الله علیه و اله نهی کرد از خوردن گوشت و شیر شتر نجاست خوار و بار کردن پوست بر آن، و از اینکه مردم سوارش شوند تا 40 شب بآن علوفه پاک دهند.

بیان: حکم خوردن گوشت و نوشیدن شیر حیوانات نجاستخوار بیاید، و نهی از سواری و باربری آنها گویا از روی کراهت باشد، اصحاب حج رفتن با شتر نجاستخوار را مکروه شمردند، در منتهی گفته: حج و عمره بر شتر نجاستخوار مکروه است و آن شتری است که تنها عذره آدمی خورد که حرامست و حج بر آن مکروه است و دلیل آن که شیخ بسند خود از علی علیه السلام آورده که مکروه است حج و عمره بر شترهای نجاستخوار - در تهذیب (ج 1 ص 572).

2- در معانی الاخبار - 223- چاپ غفاری: بسندش از امام ششم علیه السلام که هر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 109

که سوار شتر باردار شود و از آن بیفتد و بمیرد و بدوزخ رود. در فقیه 2 ص 309 بسندش از محمد بن سنان مانندش آمده.

صدوق- ره- در هر دو گفته: مقصود اینست که مردم روی بار شتر سوار میشدند و بی دست گرفتن بجهاز شتر پائین می افتادند و آن غدقن شده تا عمدا نیفتد و بمیرد و خودکشی کرده باشد و سزاوار دوزخ گردد و این حدیث نهی از سوار شدن بر شتر باردار نیست و همانا نهی از فرو افتادن از آنست بی دستگیره و حدیثی هم که گفته: هر که سوار شتر باردار شود باید وصیت کند نهی از آن نیست بلکه امر بوصیت است چنانچه گفتند: هر که بحج یا جهاد رود باید وصیت کند که نهی از حج و جهاد نباشد، و مردم جز بر شتر باردار سوار نمیشدند و همانا کجاوه‌ها تازه پیدا شدند و در گذشته معروف نبودند- پایان- بیان: در نهاییه گفته: زامله شتریست که گندم و کالا بار دارد.

و والد- قده- گفته است ظاهر اینست که سواری آن با دسترسی بجز آن مکروه است چون در معرض ضرر است و شایع است کمتر کسی سوار آن شود و نیفتد، و یکی گفته سبب نهی اینست که آن را برای باربری اجاره کند و روا نیست بی اجازه مکاری بر آن سوار شود. ولی خیر دوم آن را نپذیرد، و ظاهرا مقصود شتران سرکشی باشند که هنوز رام نشدند، و اینکه فرموده کجاوه‌ها تازه پیدا شدند بسا منظور شایع آنها باشد و اگر چه آن هم جای گفتگو است زیرا ذکر کجاوه در اخبار بسیار شده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 110

### باب پنجم آداب شیر دوختن و چراندن و در آن نوادری است

1- در معانی الاخبار- 284- بسندی که مردی شتری را نزد پیغمبر صلی الله علیه و اله دوشید و او فرمودش کمی در آن بگذار که شیر آور باشد. میفرماید همه شیر پستان را مدوش و اندکی در آن بنه که شیر بالا را بکشد و اگر پستان تهی گردد آمدن شیر در آن پس افتد.

بیان: در نهاییه (2: 25) گفته: آن حضرت ضرار بن ازور را فرمود تا شترش را بدوشد و باو فرمود: شیر کمی در پستانش بگذار و همه را ندوش، و مانند آن را گفته.

و در مجازات النبویه (250 چاپ قاهره) گوید: و از این باره است که فرموده بکسی که شتری دوخته: وانه کشنده شیر را، سید گفته: این استعاره است که و مقصود اینست که در پستان شتر اندکی شیر بجا نهد و آن را تهی نکند، زیرا آنچه در آن ماند، شیر بالاتر را بکشد و درزیدن شیر را بیفزاید و گویا مانده شیر را میخواند و جایگاه آن می شود و چون همه را بکشد جوشش آن را کند سازد و درزیدن آن را کم کند.

2- در محاسن - 641-: بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: جایگاه گوسفند را پاک کنید و گرد آنها را بگیرد که از جانداران بهشتند.

3- و از همان - 642-: بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: رغام گوسفند را پاک کنید و در جایگاه آنها نماز بخوانید که از جانداران بهشتند، فرمود رغام آب بینی آنها است.

4- در کافی - 6: 544 فروع -: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که جایگاه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 111

آنها را پاکیزه کنید و رغام آنها را پاک کنید.

توضیح: رغام بضمه خاک است و شاید مقصود ستردن خاک است از آنها و پاکیزه کردن آنها است و در یکی از نسخه‌های محاسن رغام بعین بی نقطه است و آن مناسب تفسیر برقی است در حدیث شماره 3 ولی بیشتر نسخه‌های کافی به نقطه دار است، و این تفسیر و خلاف در روایات عامه هم هستند، جزری در راء و عین بی نقطه گفته: در حدیث است که: نماز کنید در جایگاه گوسفند و دست کشید رغامش را، رغام آبی است که از بینی آنها فرو ریزد.

وانگه در باب راء و عین نقطه دار گفته: در حدیث ابی هریره است که «نماز کن در آغل گوسفندان و دست کش برغام آنها» که برخی آن را با عین نقطه دار روایت کرده و گفته مقصود آب بینی آنها است بهمان معنای مشهور که با عین بی نقطه است، و بسا مقصود از آن ستردن خاک است از آنها برای پرورش و بهسازی آنها - پایان - 5 - در علل (3: 250): بسندش از هشام بن سالم که بامام ششم گفتم چگونه قوم لوط دانستند مردانی نزد لوط آمدند، فرمود: زنش بیرون میشد سوت میکشید و میشنیدند و می آمدند و از این رو سوت زدن بد است.

6- در محاسن - 642- بسندی از جعفری که شنیدم ابو الحسن علیه السلام میفرمود سوت مزن بگوسفندت که میروند و بنگ بدانها که میگردند.

بیان: در قاموس گفته: صغیر بی‌ها از آوازه‌ها است و سوت برای خر واداشتن او است به آب و این دلالت دارد بر خوب نبودن سوت زدن برای گوسفند، و در باب طیره و عدوی گذشت آنچه دلالت دارد از راهی به نهد سوت زدن و بر جواز آمیختن جانور کچل با جز آن و اینکه واگیره نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 112

باب ششم سبب نامگذاری جانداران و آغاز آفرینش آنان



1- در علل - 1: 2 و 3- بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که در پاسخ پرسش یهودی فرمود: همانا به اسب گویند اجد برای اینکه نخست کسی که سوار اسب شد قایل بود روزی که برادرش هابیل را کشت و می‌سرود:

اجد الیوم و ما+ ترک الناس دما یابم امروز که وانهد کس خون رها و از اینرو به اسب گفتند: اجد، و باستر گفته شد: عد، برای اینکه نخست کسی که سوار استر شد آدم علیه السلام بود که پسری داشت بنام «معد» و شیفته جانوران بود، و استر آدم را میراند و چون استر می‌ماند، آدم فریاد میزد: ای معد آن را بران، و استر با نام معد انس گرفت، و مردم بجای معد گفتند: عد و همانا به الاغ خر گفتند زیرا نخست کسی که سوارش شد حواء بود که الاغی داشت و سوارش میشد برای زیارت گور پسرش هابیل و در راه خود میگفت «وا حراه» و چون این سخن را میگفت الاغ راه میرفت و چون نمیگفت سست میکرد و مردم بجای آن حر میگفتند.

بیان: اجد از اجاده یعنی خوب میگریزم چون مردم خونخواهی میکنند یا از وجدان دریابم که مردم خون را وانهند. یا با دال تشدید دار است یعنی بکوشم و بمعنی یکم برگردد، و بسا گفته شود «و ما» تصحیف «دما» است یعنی امروز انتقام خون را از دشمنم گرفتم، و «ترک الناس دما» گفته امام علیه السلام است و بنا بمعنی یکم و دوم ظاهر اینست که کلمه اجد برای راندن اسب باشد چنانچه عد، عد، ولی مشهور اینست که برای راندن شتر است، در قاموس گفته: عدعد برای راندن استر است، حر راندن شتر چنانچه برای میش حیه گویند- پایان- گویا نخست برای راندن خر بوده و عد برای استر، و چون شتر نزد عرب بیشتر بوده برای آن بکار رفته.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 113

2- در علل - 2: 70: بسندش از عبدوس بن ابی عبیده که شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرمود: نخست کسی که سوار اسب شد اسماعیل بود، اسب وحشی بود و سواری نمیداد، خدا عز و جل آن را از کوه منی برای اسماعیل فراهم کرد و همانا اسب را اعراب نامیدند برای آنکه نخست اسماعیل بر آن سوار شد.

بیان: یعنی اسب خوب را عربی نامیدند چون نخست سوار بر آن اسماعیل بود که ریشه عرب است و جد آنها است در نهاییه گفته: (2: 88) عرب نام این تیره معروف مردم است که مفردی ندارد، خواه چادر نشین بیابان باشند یا در شهرها، و منسوب بدان را اعرابی و عربی گویند، و در حدیث سطح است که «میکشد اسبهای اعرابی را» یعنی وابسته بعرب، میان اسب و آدم جدا کردند، آدم را عرب و عربی گفتند و اسب را اعراب.

3- در امان الاخطار - 97- در حدیثی از ابن عباس که چون اسماعیل بالغ شد خدا از دریا صد اسب برآورد و در مکه تا خدا خواست میچریدند و بدر خانه او آمدند و آنها را افسار زد و آماده کرد و سوار شد.

4- در حدیث دیگر است از محمد بن مسلم (از مسلم بن جندب خ ب) نخست کس که سوار اسب شد اسماعیل بود.

5- در علل - 1: 35- بسندش از ابن عباس که اسب عربی وحشی بود در سرزمین عرب، و چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه را برآوردند فرمود:

البتة بتو گنجی دادم که بکسی پیش از تو ندادم، گفت: پس ابراهیم و اسماعیل بیرون شدند تا بکوه جیاد برآمدند و گفتند الا هلا الا هلا و در سرزمین عرب اسبی نماند جز نزد ابراهیم آمد و رام او شد و سر بر کف او نهاد، و برای همین جیاد نامیده شدند، و پیوسته اسبها از خدا خواهند که آنها را محبوب صاحبان خود سازد. و اسبها پیوسته زنده بودند تا سلیمان آنها را برگرفت، و چون او را دل بردند فرمود تا گردن آنها را زدند و همه را پی کردند تا 40 اسب زنده ماندند.

بیان: فیروزآبادی گفته: هلا راندن اسب است ... و خیل چند اسب را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 114

گویند و مفرد ندارد یا مفردش خائل است چون بتکبر راه رود، و جوهری گفته:

جواد اسب رهوار است و جمع آن جیاد و اجیاد است که اجیاد نام کوهی است در مکه که برای اینکه جایگاه اسبهای تبع شد این نام را گرفت، و قیقعان هم نامیده شد که جای اسلحه او بود، و در قاموس گفته: اجیاد: گوسفند است و زمینی یا کوهی در مکه که جای اسبهای تبع بوده- پایان- و این خبر دلالت دارد که نام کوه جیاد است بی‌الف و بسا که الف از زبان رومیان یا خامه نسخه برداران افتاده باشد و مؤیدش آنست که دمیری آن را از ابن عباس بلفظ اجیاد روایت کرده که بیاید و اینکه گفته دل او را بردند الخ در برخی نسخه‌ها نیست و گویا مصنف در پایان او را قلم زده چون مخالف عقیده او است در این داستان چنانچه بتفصیل در باب خود گذشت، و این موافق روایت مخالفین است.

6- در کافی - 5- 47 فروع - بسندش از امام ششم علیه السلام که اسب در بلاد عرب وحشی بود و ابراهیم و اسماعیل به کوه جیاد برآمدند و فریاد کردند، الا هلم الا هلم، فرمود: اسبی نماند جز فرمانبر آنها شد در محاسن - 630- از چند کس ماندش آمده 7- در حیاة الحيوان - 1: 224 و 225- بنقل از تاریخ نیشابوری بسندش از امام یکم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: چون خدا خواست اسب را آفریند بباد جنوب فرمود: من از تو خلقی آفرینم و او را عزت دوستان خود و زبونی دشمنانم و جلال فرمانبرانم سازم، باو گفت پروردگارا بیافرین و از آن مشتکی برگرفت و اسبی آفرید و فرمود تو را عربی آفریدم و خیر را به پیشانی تو بستم و غنیمت‌ها را بدوش تو فراهم کردم و تو را در وسعت روزی جای دادم و دیگر جانوران را کمک کار تو ساختم، و صاحب را بر تو مهربان کردم و تو را بی‌بال پرنده نمودم، تو برای جستن هستی و برای گریختن، و بر پشت تو مردانی آورم که مرا تسبیح گویند و تهلیل و سپاس و تکبیر، سپس فرمود تسبیح و تهلیل و تکبیری صاحبش نگوید جز که او بمانندش پاسخ گوید:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 115

فرمود: چون فرشته‌ها آفرینش اسب را شنیدند گفتند: پروردگارا ما فرشته‌های تو تسبیح تو گوئیم و سپاست کنیم و تهلیل تو گوئیم، برای ما چه باشد؟ و خدا برایشان اسبها آفرید با گردنهایی چون گردن شتر بختی که کمک دهند بهر که خواهد از پیغمبران و رسولانش، فرمود: چون قوائم اسب بر زمین استوار شدند، خدا بدو فرمود: با شیبه تو مشرکان را خوار کنم و گوششان را از آن پر کنم و آنها را زبون کنم و در دلشان هراس افکنم.

فرمود: چون خدا هر چیزی را بآدم عرضه کرد که آفریده بود باو فرمود:

برگزین از آفریده‌هایم آنچه خواهی، و اسب را برگزید و باو گفته شد: برگزیدی عزت خود و عزت فرزندان را تا همیشه که بپایند و بمانند تا پایان روزگار.

سپس فرمود: نخست کسی که بر آن سوار شد اسماعیل علیه السلام بود و از این رو عراب نام گرفت، و پیش از آن وحشی بود چون وحشیان دیگر، و چون خدا تعالی با ابراهیم و اسماعیل رخصت داد تا پایه‌های خانه کعبه را برآوردند فرمود عز و جل من بشما گنجی دهم که برای شما ذخیره‌اش کردم، سپس خدای تعالی با اسماعیل وحی کرد که برون شو و آن گنج را بخوان و بکوه اجیاد برآمد و نمیدانست گنج چیست و خواندن چیست و خدا عز و جل خواندن را بدو الهام کرد، و در روی زمین هیچ آسیبی در سرزمین عرب نماند جز از او پذیرا شد و در فرمان او آمد، و از اینرو پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: سوار اسب شوید که میراث پدر شما اسماعیل است.

8- در قرب الاسناد 105-: بسندش از علی بن جعفر که از برادرش امام هفتم علیه السلام پرسید از جیاد که چرا جیادش خوانند؟ فرمود: چون اسبها وحشی بودند، و ابراهیم و اسماعیل بدانها نیازمند شدند و از خدا تبارک و تعالی خواستند آنها را زیر فرمانشان آورد، و او را فرمود، تا بر ابی قبیس برآید و فریاد زند الا هلم الا هلم و آمدند تا بر کوه جیاد ایستادند، و فرو آمد و آنها را گرفت و آن را جیاد نامیدند، در کتاب المسائل (مصنف همه آن را در کتاب احتجاجات آورده - 10: 249-921) مثل آن است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 116

باب هفتم فضیلت داشتن چهارپایان و انواعشان، شوم و با برکت آنان

آیات قرآن مجید:

1- الانفال - 60- آماده کنید برایشان هر چه توانید از نیرو و داشتن اسبان بترسانید بدان دشمن خدا و دشمن خود را.

2- النحل - 16- و اسبان و اشتران و خران برای آنند که سوارشان شوید و زیور باشند.

3- ص - 31- چون عرضه شد بر او شامگاه اسبان عربی رهوار 32- گفت مهر ورزیدم با اسبها تا یاد پروردگارم رفت و خورشید پنهان شد 33 برشان گردانید و آغاز کرد به پی کردن و گردن زدن آنها.

#### تفسیر

: «براشان آماده کنید» یعنی برای سرکوبی پیمان‌شکنان یا کافران «هر چه توانید» بدان نبرد کنید در تفسیر علی بن ابراهیم است، که مقصود ساز و برگ جهاد است، و در فقیه-: 70- است که خضاب سیاه هم از آنست، و در تفسیر عیاشی- 2: 66- از امام ششم علیه السلام که شمشیر و سپر است، و در کافی- 5، 29 فروغ- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که تیرانداز است «و داشتن اسبها» که در راه خدا نگاهداری شوند.

و در مجمع البیان- 4: 555- از پیغمبر صلی الله علیه و اله است که نگهدارید اسبان را زیرا سواریشان برای شما عزتست و درونشان گنج تا بترسانید بدان آمادگی «دشمنان خدا و دشمنان خود را» یعنی کفار مکه را.

و من گویم خصوص سببی حکم را مخصوص آن نسازد، و دلالت دارد بر خوبی داشتن اسب برای جهاد و ترساندن دشمنان خدا گرچه در زمان غیبت امام باشد برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 117

انتظار ظهور آن حضرت چنانچه در اخبار آمده است و تفسیر آیه 2 و 3 در باب احوال داود علیه السلام گذشت.

و خیر مال فراوانست و مقصود از آن در اینجا اسبانند که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: خیر به پیشانی اسبان بسته است تا روز قیامت.

در قراءت ابن مسعود است که «حب الخیل»، «تا نهان شد در پرده» یعنی اسبها یا خورشید، و در خبر است که مقصود خورشید است و مقصود از مسح ساق و گردن وضوء گرفتن است بروشی که در شرع آنها بوده است.

#### اخبار باب

1- در فقیه- 2: 185- رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: خیر به پیشانی اسبان بسته است تا روز رستاخیز، و هر که بر آنها هزینه دهد در راه خدا ثواب صدقه دارد و چون خواستی اسب آماده کنی، نقطه سفید در پیشانی آن باشد و بینی و لب بالایش سفید باشد و سه تا از دست و پاهایش تا زیر زانو سفید باشند و هر دو دستش یک رنگ باشند و رنگش میان سیاه و سرخ باشد، و از آن فروتر، پیشانی سفید است تا سالم مانی و غنیمت ستانی.

توضیح: در نهاییه - 3: 69- گفته در حدیث است که «بهترین اسب ارثم اقرح محجل است» ارثم آنچه بینی و لب بالاش سفید است، اقرح آنچه در پیشانی لکه سفید دارد کمتر از غره، محجل آنچه دست و پایش تا بالای مچ و زیر زانو سفید است و سفیدی یک دست و دو پا را نگویند تا یک پا یا دو پا هم سفید باشند و طلق الید را معنا کرده بآن که دستش سفید نباشد که در حدیث «بهتر است اقرح دست راست طلق است» آمده.

2- در کافی - 6: 535 فروغ - بسندی از ابن طیفور پزشک که أبو الحسن علیه السلام پرسید مرا که بر چه سوار شوی؟ گفتم: بر الاغ، فرمود: بچندش خریدی؟ گفتم:

13 اشرفی، فرمود: این اسراف است که یک الاغی را به 13 اشرفی بخری و یابو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 118

نخری، گفتم: ای آقایم هزینه یابو بیش از الاغ است، فرمود: آنکه روزی الاغ را میدهد روزی یابو را هم میدهد، نمیدانی هر که پاکشی داشته باشد در انتظار فرج، و دشمن ما را خشمناک کند که وابسته ما است خدا روزیش را برگشاید و سینه‌اش را باز کند و او را به آرزویش رساند و کمک او باشد در کارهایش.

3- در کافی: بسندش از امام ششم علیه السلام که نه دهم روزی با حیواندار است.

4- و از همان: بسندش از داود رقی که امام ششم فرمود: هر که حیوان پاکشی بخرد سواریش از او است و روزیش بر خدا.

5- و از همان: از یونس بن یعقوب که امام ششم فرمود: بگیر الاغی تا بنهات را ببرد که روزیش بر خدا است و من الاغی گرفتم و همیشه با برادرم یوسف در پایان سال هزینه خود را بررسی میکردیم و اندازه آن را داشتیم و پس از خرید الاغ هم باز رسیدیم و باندازه سال گذشته بود و چیزی فزون نبود.

6- از همان - 637- بسندی از ابی جعفر علیه السلام که از بدی زندگی پاکش بد است.

7- در معانی الاخبار - 292 چاپ غفاری - بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که بهترین مال نخلستان گرد نر خورده است و اسبان ماده پر کره فراوان است.

8- از همان (همین روایت با پس و پیش دو جمله بسند دیگر) آمده که مهره مأموره و سکه مأبوره: سکه خیابانیست که در دو طرف نخل دارد و کوچه را بمانندی آن سکه گویند که در دو طرف خانه‌ها دارد و پیغمبر صلی الله علیه و اله

فرمود: براه نگوئید سکه، زیرا سکه جز سکه‌های بهشت نباشد، و مأبوره نخلی است که گرد نر بر آن زدند که گرد ریز را آبر گویند و صاحب زرع را مؤبر و خود نخل را مأبور.

و مهره مأوره یعنی حیوان پر بچه ده و یا اسب پر کره، و در مأوره دو واژه است یکی از امر که مأوره است و یکی از آمره که مؤمره است. و یکی قرائت کرده «أمرنا متر فیها» 17- الاسراء بی‌مد که از امر است و از حسن روایت شده که آن را تفسیر کرده باینکه فرمان دادیم آنها را بطاعت و نافرمانی کردند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 119

و بسا که امرنا یعنی فزون کردیم آنها را طبق گفته آن حضرت: مهره مأوره و اسب مأوره و کسی که امرنا خوانده معنایش جز فزون کردیم نیست و کسی که امرنا بتشدید خوانده بمعنی مسلط کردنست (و از کلام عرب گواه آورده که امر بمعنی فزونی است) تأیید: در قاموس ماده مهر گفته: مهر بضمه میم کره اسب است یا نخست کره که از او و یا از دیگریست ...

(و از نهاییه - 1: 11 - همین معانی و شواهد را برای (خیر المال مهره مأوره و سکه مأبوره آورده).

و من گویم: در شهاب گفته روایت است که «و اسب مأوره» و در ضوء الشهاب گفته: روایت است که «و مهره مأوره» و آن بمعنی فزونی است (و پس از ذکر شواهدی) گفته: از آمره بمدهم مأوره آمده بر سیل مشکله چنانچه گویند «غدا یا و عشایا» و حقیق اینست که بگویند غدوات و چنانچه گویند «هنأنی الطعام و مرأنی» و در تنها گویند: امرأنی، و مانند فرموده او صلی الله علیه و اله «ارجعن مأزورات غیر مأجورات» و آن از وزراست و باید موزورات باشد، و چون فرموده او صلی الله علیه و اله «اعوذ بالله من الهامة و اللامة» و چون جداگوئی ملمه آید زیرا از الم است، و گویا فرموده: بهترین مال نخل است و نتاج اسب.

و پس از تفسیر سکه به نخل گفته: اصمعی این سخن را تفسیر دیگر کرده و گفته: سکه خیش آهن است که زمین را با آن شخم زنند برای کشت و مأبوره بمعنی ساخته شده و تیز است و بد وجهی نیست و معنا اینست که بهترین مال زرع است و نتاج حیوان، و در حدیث است که «در نیابد سکه بخانه مردمی» یعنی زراعت و دنبال گاو رفتن و ترک نبرد.

و همانا نخل و زراعت و نتاج حیوان بهتر مال است چون نخل و زراعت زکاء و ده یک دارند و مایه وفور بر مستمندان و نیازمندان و مستحقانند، و نتاج مایه وفور بر مجاهدین در راه خداست و فائده حدیث برتری نخل و زرع است بر کسبهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 120

دیگر - پایان - 9 - در مجالس ابن الشیخ - 244 - بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که خیر بسته به پیشانی اسبها است تا روز رستاخیز و هر که اسبی در راه خدا نگهدارد علف و سرگین و آبی که نوشد روز قیامت در ترازوی او باشند.

10 - در ثواب الاعمال - 103 - بسندش از امام هفتم که هر که در خانه اش اسب نجیبی دارد هر روز سه گناه از او محو شود و 21 حسنه برای او نویسد و هر که اسب دو رگی دارد هر روز دو گناه از او محو شود و هفت حسنه برایش نویسد و هر که یابو برای زیور یا کار یا دفع دشمن دارد، روزی یک گناه از او محو شود و شش حسنه برایش نویسد، در محاسن - 631 - بسندی مانند آن آمده جز آنکه در آن 11 حسنه است در نخست مانند فقیه (در این تعبیر اشتباه شده روایت فقیه 2:

186 - با این روایت در سند و متن مخالف است از پاورقی ص 166) در کافی مانند محاسن آمده (5: 48 فروع).

بیان: نجیب که بعربی عتیق گویند پدر و مادرش هر دو عربی باشند، جوهری گفته: عتیق: کرم و زیبائی و ارجمند از هر چیز و گزیده هر چیز است و هجین در آدمی و اسب از مادر است با پدر عرب و اقرا ف مادر عربی و پدر غیر عرب.

برذون یابو است که پدر و مادرش هر دو عربی نباشند، دمیری گفته: اسب دو نوع است عتیق و هجین و استخوان یابو درشت تر است از استخوان اسب، و استخوان اسب سخت تر و سنگین تر است از استخوان یابو و یابو بارکش تر است از اسب و اسب تندروتر است از یابو، عتیق چون آهو است و یابو چون گوسفند، عتیق اسبی که پدر و مادرش هر دو عربی است و این نام برای بی عیب بودن او است (2: 147) 11 - در ثواب الاعمال - 103 - بسندی از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: خیر بسته است به کاکل پیشانی اسب تا روز رستاخیز.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 121

12 - و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که چون جاننداری بخری بهره اش از تو است و روزیش بر خداست در محاسن مانند آن آمده جز اینکه گوید بخر جاننداری (625).

13 - در ثواب الاعمال: بسندش از سلیمان جعفری که شنیدم ابو الحسن علیه السلام میفرمود: هر که اسب سرخ سفید پیشانی یا لکه ای سفید در پیشانی داشته باشد و اگر سفید پیشانی سفیدیش پهن باشد و دست و پایش هم همه سفیدی داشته باشند من دوسترش دارم - که تا آن اسب را دارد فقر بخانه اش نیاید و تا این اسب را دارد در خانه اش خشم (بدی خ ب) (ستم خ ب) در نیاید.

گفت: و شنیدمش میگفت: هر که اسبی دارد تا دشمن را ترساند یا زیور خود سازد و پیوسته آن را دارد یاری شود و تا آن را دارد تنگدست نشود، در محاسن 631 - مانند آنست بیان: در محاسن است که همیشه خانه او در آبادی و رفاه است تا آن را دارد.

14- در محاسن - 630: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که خیر در کاکل پیشانی اسبها است.

15- و از همان: بسندی از معمر که شنیدم ابی جعفر علیه السلام میفرمود: خیر سراسر در کاکل پیشانی اسبها است تا قیامت.

16- در محاسن - 631: بسندی تا رسول خدا که خیر بکاکل پیشانی اسب بسته است تا روز رستاخیز.

17- و از همان: بسندی که ابی الحسن علیه السلام میفرمود امیر المؤمنین چهار رأس اسب از یمن برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هدیه آورد و بوی فرمود: آنها را برایم وصف کن گفت: چند رنگند فرمود: در آنها سفید رنگ هست؟ گفت: آری یک سرخی که سفیدی دارد: فرمود: آن را برای من نگهدار، گفت: دو تا میان سرخ و سیاهند و سفیدی دارند فرمود: آنها را بدو پسرت بده، گفت چهارم خاکستری

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 122

تیره است، فرمود: آن را بفروش و بهایش را هزینه عیال خود کن، همانا برکت اسبان در سفیدوش آنها است.

راوی گفت: و شنیدم ابو الحسن میفرمود: از تیره رنگ بدمان آید در همه بهائم جز شتر و استر، و بد داریم تیره‌های سفید را در خر و استر بهر رنگ باشند، و بد داریم خال سفید پیشانی را در استر مگر پیشانی او همه سفید باشد و در هیچ حالی آن را استثنا نکنم که همه جا خوبست.

و فرمود: چون پاکش زیر پای مرد بسر در آید و بوی گوید مرگ بر تو در پاسخش گوید بمیرد و نگون شود هر کدام ما که نافرمانتر است پروردگارش را.

در کافی - 6: 535 فروع - آن را بسندی آورده تا گفته: من آن را دوست ندارم بهر حال.

در فقیه - 2: 186 - مانندش را آورده تا آنجا که گفته و در ذوات الاوضح - در فقیه است که از یمن نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله برایت چهار اسب هدیه آوردم و فرمود آنها را برایم وصف کن در قاموس گفته وضح سفیدی پیشانی است و سفیدی دست و پا، جوهری گفته اسب کمیت سرخ تیره است، سیبویه گفته از خلیل کمیت را پرسیدم گفت مصغر آمده زیرا میان سیاهی و سرخی است و گویا خالص هیچ کدام را ندارد و با تصغیر خواستند بفهمانند که نزدیک بهر دو است و جدائی کمیت و اشقر بیال و دم است و اگر هر دو سرخ باشند اشقر است و اگر سیاه کمیت است بهیم رنگ بسته است که جز رنگ خود ندارد و گفته سیاه رنگ است و خالدار است ...



18- در محاسن - 633- از ابی الحسن علیه السلام که هر که از خانه‌اش بیرون آید یا از خانه دیگری در آغاز بامداد و اسب و اشقر دست و پا سفیدی بیند که پیشانی سفید پهن دارد همه در خوشی است و در آن روز جز شادی نبیند، و اگر دنبال حاجتی رود و اسب بیند خدا حاجتش را بر آورد.

در ثواب الاعمال - 103 بسندی مانندش را آورده و در آن آغاز بامداد نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 123

19- در محاسن - 625- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که از سعادت مسلمان مرکب خوبست و گوارا و از همان بسند دیگر مانندش از پیغمبر صلی الله علیه و اله آمده.

در (6): 536 فروع کافی هم بسندی مانندش آمده.

20- در محاسن - 626- بسندش از امام ششم علیه السلام که از خوشبختی مرد پاکشی است که در کارهاش بر آن سوار شود و حق برادرانش را با آن پردازد.

در کافی - 6: 536 مانندش را در سعادت مؤمن آورده.

21- در محاسن: بسندش از امام ششم که پاکش برگیرید چون زیور است و کار راه انداز و روزیش با خدا. محمد بن عیسی راوی حدیث گفته: از دیگری هم برایم روایت شده و بر آن افزود: و برادرانت را با آن بخوری.

22- در کافی - 6: 537: بسندی مانندش آمده و گفته و روایت است که فرمود:

عجب دارم که مرکب دار کارش درست نشود و از دستش برود.

23- در محاسن: بسندی از محمد بن قاسم بن فضل که در صریا بودم و ابی جعفر علیه السلام اسبانی را سان میدید و میان آنها یکی بود پر نیرو و سخت شیهه گوید بمن فرمود: این از اسبهای پدرم نیست.

بیان: صریا نام دهی است، و اشاره دارد به اسبی که شیهه بلند کشد و نکوهش آنست یا اشاره بهمه آنها است، و غرض اینست که وارثان دیگر در آن بهره ندارند و در نسخه‌ای است که اینها از اسبان پدرم هستند.

24- در مکارم - 138- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: خیر بکاکل پیشانی اسبان بسته است تا روز قیامت و هزینه ده بدانها در راه خدا چون صدقه ده است پیوسته.

25- و روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و اله که کاکل اسبان و یال و دم آنها را نزنید زیرا خیر بکاکل آنها بسته است و یال آنها گرمی تن آنها است و دمهاشان مگس پران آنها.

26- فرمود: صلی الله علیه و اله میمنت اسبها در سیاهرنگ سرخ است، و در یک رنگ پیشانی سفید که دست راستش سفید نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 124

27- و از امام باقر علیه السلام که محبوبتر پاکشها نزد من سرخ است، و رسول خدا بر خری بنام یعفور سوار میشد.

بیان (از لغویان نقل کرده که حوه رنگ زنگ آهن است یعنی رنگ جگری) 28- در نوادر راوندی: بسندی آورده که رسول خدا صلی الله علیه و اله بهمراه علی علیه السلام در غزوه ذات السلاسل 30 اسب فرستاد و فرمود: بر تو بخوانم آیه‌ای در هزینه بر اسبان «آنان که انفاق کنند دارائی خود را در شب و روز نهان و آشکار: 274- البقره» آن هزینه اسب است در نهان و آشکار.

29- و بهمین سند است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: راستی خدا و فرشته‌ها رحمت آرند بر اسب داران، آنکه آنها را دارد برای دفاع از کسی که از دینش برگشته یا بت پرست است (34) 30- و بهمین سند که رسول خدا فرمود: شیهه اسب بهراس آرد دل دشمنان را دیدم جبرئیل هنگام شیهه آنها لبخند زد، گفتم: ای جبرئیل چرا لبخند زدی؟ گفت چرا نزنم با اینکه دل کافران از شیهه آنان می‌پد.

31- و بهمین سند که رسول خدا نبردی رفت و مردم سخت تشنه شدند پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: کسی هست دنبال آب برود و هر کدام برآست و چپ دویدند و مردیکه بر اسب سرخی سوار بود مشک آبی آورد و پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود:

بار خدایا برکت بده باسب سرخ، سپس فرمود: اسبان سرخ گزیده آنهایند و کمیتها سخت آنها، و تیره‌ها پادشاهان آنها، خدا لعنت کند آن را که یالشان را و دمشان را که مگس پران آنها است بچیند 32- و بهمین سند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: خیر تا قیامت بکاکل اسبان بسته است، و دارنده‌هاش کمک یابند بر هزینه آن، یالشان وقارشان، کاکلشان جمالشان، دمشان مگس پرانشان (صدر حدیث اینست که علی علیه السلام فرمود: مردی نجرانی در نبردی همراه رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و اسی داشت که آن حضرت شیهه‌اش را خوش میداشت و آن را نیافت و فرستاد نزد آن مرد که اسبت چه شد؟ گفت سرکشی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 125

او بر من سخت بود و خایه‌اش را کشیدم و رسول خدا فرمود: او را مثله کردی، مثله کردی. تا آخر (از پاورقی ص 175).

تبیان: «آنان که مالشان را انفاق کنند» طبرسی - ره - در (ج 2 ص 388) مجمع گفته: ابن عباس گوید: این آیه در باره علی علیه السلام فرود آمد که 4 درهم داشت یکی را روز صدقه داد و یکی را شب و یکی را در نهران و یکی را در عیان و آن از امام پنجم و ششم علیه السلام روایت است و از ابی ذر و اوزاعی روایت است که در باره هزینه اسبان جهاد نازل شده، و گفتند در همه گونه هزینه در راه طاعت خدا است که بدین وصف باشد.

و بنا بر این گوئیم: آیه در حق علی علیه السلام نازل است و حکمش بر هر که کار او کند جاریست و فضل پیشدستی برای او ثابت است - پایان - ظاهر روایت لعن حرمت چیدن است و بسا حمل بر کراهت شدید شود، یا در صورتی که منظور تدلیس و نمود خلاف واقع باشد چنانچه شایع است.

33- در اعلام الدین: گفته شده: رشید بحج رفت و امام هفتم او را سوار بر استرش دیدار کرد، رشید بآن حضرت گفت: چه کسی که مانند تو باشد در مقام خانوادگی و نژاد و پیشوائی و مرا بر استر دیدار کند؟ در پاسخ فرمود: از خودنمائی اسب سواری فروکش کردم و از زبونی خر سواری رستم.

34- در کتاب امامت و تبصره: بسندش از پیغمبر صلی الله علیه و اله (دنباله حدیث شماره 31 را در وصف اسبان آورده)  
35- در فقیه - 2: 188 رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: این آیه «آنان که هزینه نهند اموال خود را در شب و روز تا آخر آیه 274- البقره» در باره اسبان فرود آمده.

صدوق - رضی الله عنه - گفته روایت است که در باره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آمده برای آنکه چهار درهم داشت یکی را در شب صدقه داد و یکی را در روز، و یکی را در نهران و دیگری در عیان و این آیه فرود آمد، و چون آیه‌ای در باره چیزی فرود آمده در باره همه همانند آنست، و عقیده در تفسیرش اینست که در باره آن حضرت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 126

فرود آمده، و در باره نفقه بر اسبان و مانند آن مجری است.

36- در شهاب است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: خیر بکاکلهای اسبان بسته است تا روز رستاخیز.

37- و فرمود صلی الله علیه و اله میمنت اسبان در سرخ رنگ آنها است.

در ضوء گفته: خیر بهره نیک است و عکسش شر است، خیل باسب سوار گویند و هم باسب تنها، نخست چون قول او صلی الله علیه و اله «یا خیل الله ارکبی» و دوم قول رسول خدا صلی الله علیه و اله «بخشیدم بتو زکاء خیل را» یعنی زکاء اسبها را، و آن را خیل نامند چون خودش تکبری دارد و هم سوارش. و از این رو گفتند: هیچ کس بر اسب سوار نشود جز

در خود کبری یابد، و در گفته عجم است که «چون روستائی بر اسب سوار شود خدا را فراموش کند.» و منظور حدیث ستایش اسب است برای کار آمدیش در جهاد که اگر نبود شهری گشوده نمیشد و بر بلاد کفار دست اندازی فراهم نمیشد، و پیغمبر صلی الله علیه و اله و یارانش پس از وی از آن کمک گرفتند برای غلبه بر دشمن و جهانگیری و نشر دعوت اسلام و اگر از نیروی آن نبود این پیشرفت برایشان فراهم نشده بود، و آن از ابزار ویژه نبرد و ساز و برگ است دشمن ترسانتر، و کاکل را یاد کرده برای آنکه نخست عضو نیست که با آن روبرو شوی و بالعکس.

و از وهب بن منبه روایت است که چون خدا خواست اسب را آفریند بیاد جنوب فرمود: من از تو آفریننده باشم آفریده‌ای که عزت دوستان و جلال اهل طاعتم سازمش و از آن مثنی برگرفت و اسبی آفرید و فرمود: تو را فرس نامیدم و عربی ساختم، و خیر بکاکل تو بسته است، و غنیمت بر پشت تو بدست آید، تو را بی‌بال پرنده کردم، با تو طلب شود و با تو گریز میسر گردد.

و روایت است که تمیم داری با اینکه حکمران بیت المقدس بود خودش جو اسبش را پاک میکرد، گفتند: کاش آن را بدیگری واگذار میکردی، گفت از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم هر که جو اسبش را پاک کند، و برخیزد و آن را در آخورش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 127

ریزد، خدا بشمار هر جو حسنه برایش نویسد.

و از انس بن مالک است که آن را برآورده تا گفته: یک روز مرز داری در راه خدا بهتر از اینست که کسی در خانه خود 360 روز عبادت کند که هر روزش هزار سال باشد:

و پیوسته عرب اسبان خود را ارجمند میداشتند چنانچه اشعارشان بدان گویا است.

خاندان گرسنه مانند و شود اسبم سیر و چنانچه گفته است:

بهنگام هراس از گل بود به و جز آن که شمارش بدرازا کشد، روش تازیان در جاهلیت این بود که برای سه چیز، قبیله‌ای بشادباش دیگری میرفتند: برای تبریک ولادت پسری پدر دار، برای زایش کره اسبی اصیل و یا نبوغ شاعری شیوا، سود حدیث آگهی به والائی اسب است و واداری بگرامی داشتن آن، راوی حدیث ابن عمر است، و در حدیث دوم یمن را که برکت و فزونیت از اسب دانسته و عکس آن شومی است، و شقره در آدمی سرخی زلالی است که بسفیدی زند و در اسب سرخی زلالی که یال و دم را فراگیرد و اگر سیاه باشند کمیت باشد، و شقره در شتر سرخی تندیسست، شقر بگل شقائق نعمان گویند و طرفه گفته:

## بیکباره جامی زدند آن گروه

## دگر باره بر اسب خوبی چه شقر

شقره لقب حارث بن تمیم بن مره است و منسوب بدو را شقری خوانند و مایه این واژه سرخی است.

و در حدیث دیگر است که: میمنت اسب در سرخی است، و بچسبید باسب کمیت پیشانی سفید و دست و پا سفید یا اسب سرخ، و یال و دمشان را نچینید.

و از ابی قتاده انصاریست که مردی گفت: یا رسول الله میخواهم اسبی بخرم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 128

چه اسبی باشد؟ فرمود: تیره بینی و لب بالا سفید و دست راست آزاد سپیدی، یا کمیت باشد با این نقشها.

و فرمود: اگر همه اسبان تازی را در سرزمینی گرد آورند پیشتاز آنها نباشد جز اشقر.

و گفته: پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم یک جوقه‌ای فرستاد به نبرد و نخست کس که مژده پیروزی آورد دارنده اسب اشقر بود، شک ندارد نیرومندترین اسبها اشقر است و کمیت و آنها با هم جدائی ندارند جز بیال و دم، سود حدیث برتری دادن اسبان اشقر است و بیان اینکه میمون تر و مبارکتر از دیگران، راوی حدیث عیسی بن علی هاشمی است از جدش 38- در شهاب، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: شومی در زنست و اسب و خانه در ضوء گفته: شوم ضد یمن است، و این حدیث بوجه دیگر روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: نه عدوی است، نه هامه و نه صفر، و اگر بدفالی در چیزی باشد در زنست و اسب و خانه.

عدوی یعنی واگیره کچلی یا جز آن از دیگری، و در حدیث دیگر فرموده آن بیمار نخست از که واگیره کرده است، و منظور این نیست که برخی بیماریها واگیر ندارند زیرا محسوس است که کچلی و چشم درد واگیر دارند، بلکه مقصود اینست - و - الله اعلم - که نباید عقیده داشت این گونه بیماریها تنها از واگیرند بلکه بسا از واگیرند و بسا خدا بیسابقه آنها را پدید سازد، و مقصود اینست که واگیری همگانی نیست که بیماری بی سابقه رخ ندهد، و بهتر اینست که گفت شیوه خدا است که چون تندرست با بیمار به کچلی و مانندش برخورد این بیماری را بدو دهد و این رو فرموده «نبايد بیمار بتندرست در آید» و واگیر هم بهمین معنا است، سپس گفته: هامه و صفر هم چنانند که ما در باب عدوی و طیره گفتیم، و آنکه گفته: گفتند: شومی زن، فزونی کابین، و بد رفتاری و نازادی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 129

است، شومی خانه تنگی و بد همسایگی، شومی اسب اینست که با آنها جهاد نشود و گفتند: شومی این هر سه در بسیاری هزینه آنها است.

و از انس است که مردی بر رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت: یا رسول الله ما در خانه‌ای بودیم که شماره‌مان فزون و دارائیمان فراوان بود و بخانه دیگر جابجا شدیم و شمارمان کاست و مالمان کم شد، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: این نکوهش را وانهد که خانه اثر ندارد و بسا که آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم این را فرمود: تا از این عقیده آزار نکشند، سود حدیث اینست که این سه چیز پر هزینه برکت بر انداز مالند، و راوی حدیث عبد الله بن عمر است.

39- در مجازات نبویه - 121- فرمود: صلی الله علیه و اله بهترین اسب، ادهم اقرح است که سه تا دست و پاهاش سفید باشد و دست راستش آزاد باشد و بی‌سفیدی سید گفته: این از استعاره‌های خوبست زیرا سه تا را که سفیدی دارند در شتر به زانو بند زده مانند کرده و از اسب به زنجیر بسته و دست راست را که سفیدی ندارد بآزاد از زانو بند و بی‌زنجیر، گویند: شتر طلق که زانو بند ندارد و شتر عاطل که مهار ندارد.

40- در حیاء الحيوان از جریر بن عبد الله در حدیث صحیحی گفته: دیدم که رسول خدا با انگشتش کاکل اسبی را بهم پیچید و می‌فرمود: ثواب و غنیمت به کاکلهای اسبان بسته است تا روز رستاخیز، و مقصود اینست که ملازم آنهایند و گویا بسته بدانهایند، و کاکل موی آویزان از پیشانی است، خطابی و دیگران این را گفتند، گفته و کاکل کنایه از خود اسب است (و گواه از سخن تازیان بر آن آورده) مسلم روایت کرده که او ص شکال را در اسبها بد میداشت و شکال اینست که در دست راست و یا دست چپ اسب سفیدی باشد، یا در دست راست و پای چپش هر دو باشد در صحیح مسلم شکال را چنین تفسیر کرده و این یک قول است در تفسیر آن.

و ابو عبیده و بیشتر لغت‌شناسان عرب گفتند: که شکال اینست که سه تا از قوائم سفیدی داشته باشند و یکی آزاد و بی‌سفیدی باشد، تشبیه به زنجیر کردن اسب بیشتر در سه تا از دست و پا است، ابن درید گفته: سفیدی در یک پاره تنست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 130

در دست و پا هر دو، و اگر مخالف هم باشند آن را شکال مخالف خوانند، و گفتند شکال سفیدی دو پا است، و گفتند: در دو دست.

علماء گفتند: آن را بد داشته چون مانند اسب زنجیر بسته است، و گفتند:

شاید آن را تجربه کرده و نجیب نبوده، یکی از علماء گفته اگر با این وضع پیشانی سفید باشد بدی ندارد، چون ماندی آن از میان برود.

نسائی روایت کرده که پیغمبر پس از زنان چیزی را بیشتر از اسبان دوست نمیداشته (و سندش خوبست) و ثعلبی بسندش از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که هیچ اسبی نیست جز هر سپیده دم باو رخصت دهند که دعا میکند «بار خدایا مرا بهر آدمیزاده دادی محبوبتر مال و خاندانش نزد او بسازم» و در طبقات ابن سعد است: بسندش از غریب ملکی (عریب بعین بی نقطه تصحیح شده) که از پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسیدند از قول خدا تعالی «آنان که هزینه نهند مال خود را در شب و روز - تا - آخر آیه - 274 - البقره» چه کسانی باشند؟

فرمود: اسب دارها سپس فرمود: آنکه هزینه باسب دهد، چون کسی است که بدو دست صدقه دهد پیوسته، و بول و سرگین آن اسبها در قیامت چون مشک پاک است (1):

223- حیاة الحیوان) و گفت: فرس هر گونه اسب است و مؤنث بحسابست و ابن جنی و فراء فرسه آوردند و تصغیرش را فریس، و گفتند ماده اسب فرسه باشد و از معنی درندگی است چون در دویدن تند زمین را بدرد، و فارس سوار بر اسب باشد چون لابن و تامر بمعنی دارنده شیر و خرما، و ابو داود و حاکم از ابی هریره آوردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله ماده اسب را فرسه مینامید.

ابن سکیت گفته: فارس سوار حیوان سم دار است اسب باشد یا استر یا خر، و اسب مانندتر حیوانی است بآدمی چون شرف نفس و علو همت دارد، عرب پندارند وحشی بود و نخست کس که آن را رام کرد و سوارش شد اسماعیل علیه السلام بود و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 131

برخی اسبها تا سوار بر پشت دارد نه بشاشد و نه سرگین کند، برخی صاحبش را شناسند و دیگری را نپذیرند برای سواری، و سلیمان علیه السلام اسبانی پر دار داشت، و اسب دو جنس است، عتیق که پدر و مادرش هر دو عربی است و بمعنی ارجمند از هر چیز است و گزیده هر چیز.

و زمخشری گفته: در حدیث است که شیطان بدارنده اسب عتیق نزدیک نشود و نه بخانه‌ای که در آن اسب عتیق باشد و در کتاب «الخیل» است که پیغمبر فرمود شیطان در خانه‌ای که اسب عتیق است کسی را دیوانه نکند.

از سلیمان بن موسی که پیغمبر در این آیه **و آخرین من دونهم لا تعلمونهم**، 60- الانفال فرمود آن دیگران که شما ندانید پریان باشند که در نیابند در خانه‌ای که در آن اسب عتیق است.

ابن عبد البر در تمهید خود گفته: اسب عتیق نزد ما بمعنی اسب فربه است.

و صاحب العین گفته پیشتاز است و در مستدرک: بسندی آورده که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود هیچ اسب عربی نباشد جز در هر روز باو رخصت شود تا دعا کند و گوید: بار خدایا چنانم که بدارندهام دادی مرا محبوبتر خاندان و مال او در نزد او بساز، و گفته سندش صحیح است.

و این حدیث داستانی دارد که نسائی در کتاب خیل سننش آورده، گفته بنقل از ابو عبیده که معاویه بن حدیج گفت چون مصر را گشودم هر مردمی خاکدانی داشتند که جانداران خود را در آن میغلطانیدند، و معاویه به ابی ذر گذر کرد که اسبش را بخاک میغلطاند و باو سلام کرد و گفت: ای ابی ذر این چه اسبی است؟

پاسخ داد این اسبی است که ندانمش جز اینکه مستجاب الدعوه است گفت: اسب هم دعا کند و اجابت گیرد، گفت: آری شبی نباشد جز اینکه اسب دعا کند، گوید: پروردگارا توام زیر فرمان آدمیزاده آوردی و روزیم را بدست او دادی مرا نزدش محبوبتر خاندان و فرزندانش ساز، و از برخی مستجاب است و از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 132

برخی نه، و ندانم از اسبم را جز اینکه مستجاب است.

و حاکم: بسندی آورده که چون خواهی به جهاد روی اسب ادهم دست و پا سفید دست راست آزادی بخر تا غنیمت بدست آری و بسلامت بمانی و آنکه گفته صحیح است بشرط مسلم.

هجین اسبی که پدرش عربی و مادرش عجمی، و مقرف بمیم ضمه دار و قاف ساکن و راء بی نقطه و فاء آخر عکس آنست، و آدمیزاده هم بدین و وصف است.

و در کتب غریب است از پیغمبر صلی الله علیه و اله که خدا دوست دارد مرد نیرومند برو برگرد را بر اسب برو برگرد، یعنی کسی که پیوسته بجهاد رود و برگردد و تجربه آموزد و اسبش هم پیایی بجهاد رود و برگردد با صاحبش، و گفتند: اسبی است که ورزیده و آموخته است و فرمانبر سوار بر خود است و در حدیث صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه و اله سوار اسب سرکش تندرو ابی طلحه شد و فرمود: راستی آن را دریائی یافتیم.

و در فائق است که یک بار مردم مدینه بهراس دشمن افتادند و پیغمبر صلی الله علیه و اله سوار اسب لختی شد و بدنبال آنها تاخت و چون برگشت فرمود: راستی آن را دریائی یافتیم، حماد بن سلمه گفته: اسب کندی بود و چون این را فرمود صلی الله علیه و اله پیشتاز شد.

و نسائی بسندی از جعیل اشجعی آورده که با پیغمبر در غزوه بیرون شدم و اسب لاغری داشتم و در دنباله مردم بودم پیغمبر صلی الله علیه و اله بمن رسید و فرمود: ای اسب دار برو، گفتم: یا رسول الله این اسب لاغر و ناتوانست، و آن



حضرت عصائی که در دست داشت برآورد و باو زد و گفت: بار خدایا مبارکش کن، و البته مرا دیدی که اختیار او را نداشتم تا مرا جلو همه مردم برده و از شکم او بارزش 12 هزار فروختم.

و از خالد بن ولید روایت است که در نبرد جز بر مادیان سوار نمیشد چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 133

کم شیبه است.

ابن محیریز گفته: اصحاب را خوش بود که در صف نبرد نریان سوار باشند و برای شیخون و غارت مادیان.

و ابن حبان در صحیحش بسندی از ابی کبشه انصاری بنام اصرم بن سعد آورده که نزد ابن عامر هوزنی رفت و گفت نریانت را بمادیان من بینداز که من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم میفرمود: هر که اسبی را بمادیان اندازد و نتاجی آورد ثواب هفتاد اسب دارد که مجاهد بر آنها در راه خدا سوار کرده. و اگر نتاجی نیاورد ثواب یک اسب دارد که بر آن در راه خدا مجاهدی سوار کرده و در منش اسب خودنمائی و کبر و شادمانی و مهرورزی با صاحب خود است، و از خوی شرافت و ارجمندی او است که پس مانده دیگری را نخورد، و از بلند همتی او است که میر آخر اسب، اشقر مروان بی اجازه او بر آن وارد نمیشد و روشش این بود که توبره را پیش او میجانباید و اگر حممه میکرد نزد او میرفت و اگر بی آن نزدش میرفت باو میتاخت و اسب ماده پر شهوت است و از این رو نر از جز جنس و نوع خود را بپذیرد.

جاحظ گفته: اندک حیضی دچار مادیان شود و نریان در پایان چهار سالگی بمادیان پرد، و بسا تا نود سال عمر کند و اسب چون آدمی خواب بیند و خویش اینست که آب تیره نوشد و اگر زلال باشد تیره کند، و چون بدنبال گرگ دود و سم بر جای پای او گذارد پایش بی حس شود و از پوستش دود برآید.

جوهری گفته: گویند اسب سپرز ندارد و این کنایه از دلیری او است و تند روی او چنان که گویند شتر زهره ندارد برای اینکه ترسو است، و از ابی عبیده و ابی زید است که اسب سپرز ندارد و شتر زهره، و ظلم مغز ندارد و همچنان پرنده‌های آبی و ماهیان دریا نه زبان دارند و نه مغز و ماهی شش ندارد و نفس نکشد و هر شش داری نفس کشد و از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت است که اگر خوبی باشد در سه چیز است، زن یا خانه و اسب.

و در روایتی شومی در سه است: زن، خانه و اسب، و در روایتی شومی در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 134

خانه است و خادم و اسب و علماء را در تفسیر آن چند قول است.

1- بیان عقیده مردم است نه حکم شرع و این از عائشه روایت است، گفته:

ابو هریره همه حدیث را ضبط نکرده، زیرا او نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد که میفرمود: «خدا بکشد یهود را که میگویند: شومی در سه چیز است تا آخر و او آخر حدیث را شنید و آغازش که نقل قول یهود بود نشنید.

2- ظاهرش مقصود است زیرا بسا خدا خانه را سبب زیان و نابودی سازد و همچنین اسب و خادم را بتقدیر خود 3- خطابی و بسیاری گفتند: این حدیث، استثناء از حدیث نفی بد فالی است یعنی از بد فالی غدقن شده جز در این سه تا که اگر بدانها بدبین شد آنها را از خود جدا کند بفروش و طلاق و ماندنش.

4- برخی گفتند: شومی خانه تنگی آنست و همسایه بد، شومی زن نازادی و بد زبانی و تهمت زدگی او است و شومی اسب اینست که بر آن جهاد نشود و گفته اند گگیری آنست و گرانی بهایش، و شومی خادم بد خوئی و بی انضباطی او است، و برخی گفتند: مقصود از شومی در اینجا ناسازگاریست، و یک بیدینی این حدیث را نقض حدیث نفی طیره دانسته و اعتراض کرده، و ابن قتیبه و دیگران پاسخ دادند که این تخصیص حدیث نفی طیره است، و دمیاطی بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و اله آورده که برکت در سه چیز است: اسب، زن و خانه.

یوسف راوی حدیث گفته از ابن عیینه این حدیث را پرسیدم و او گفت:

من از زهری معنی آن را پرسیدم و او گفت: من از سالم پرسیدم و سالم گفت:

از عبد الله بن عمر پرسیدم، و او گفت: من از پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسیدم فرمود: اسب لگد زن شوم است، زنی که شوهر دیگری داشته آن را برخ شوهر کنونی کشد و تمجید کند شوم است و خانه دور از مسجد که بنگ اذان و اقامه در آن شنیده نشود شوم است، و اگر چنین نباشد مبارکند (حیاء الحیوان 2: 146-150) و گفته: استر ترکیبی است از اسب و خر، سختی خر را دارد و درشتی اندام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 135

اسب را و بنگش میانه شیبه اسب و عرعر خر است و نازاد است و بچه نیاورد، و در تاریخ ابن بطریق است در حوادث سال 444 که در نابلس استری زائید.

و بدترین منش اینست که از ریشه های متضاده و خویهای جدا از هم و مایه های دور از هم فراهم شده باشد، و اگر پدر استر خر باشد بیشتر باسب ماند، و اگر پدر اسب باشد بیشتر بخر ماند، و شگفت اینست که هر عضو آن میانه اسب و خر است و اخلاقی میانه آنها است نه هوش اسب را دارد و نه کندی خر را.

و گفتند نخست کس که استر را برآورد قارون بود و شکیبائی خر را دارد و نیروی اسب را، و بدخوی و متلون است بر اثر ترکیب خود از دو جنس ولی راه نما است بهر راهی که یک بار رفته باشد، و آنست که مرکب شاهانست در سفرهاشان، و کارگزار مستمندانست و بارهای سنگین کشد و بر دوام آن شکیبا است و از این رو سروده شد:

آن مرکب قاضی و امام عدل است  
هم سید و هم عالم و زان کهل است.

از بهر زن و مرد همه خود اهل است.

و ابن عساکر در تاریخ دمشق از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که استر میزاید ولی در هیزم کشی برای آتش ابراهیم خلیل الرحمن از همه بارکشان تندتر میرفت و از این رو خدا نسلش را برید.

و از ابی حنیفه نقل است که ما یک آسیاب بان رافضی داشتیم که دو استر داشت یکی را ابی بکر نامیده و دیگری را عمر، یکی از آنها او را پرت کرد و کشت و به ابو حنیفه گزارش شد، گفت بنگرید کدام او را پرت کرده باید همان عمر نام باشد، و آن را چنان یافتند.

و در کامل ابن عدی است از انس که پیغمبر صلی الله علیه و اله سوار استری شد و او را از راه بدر برد، پس آن را نگهداشت و بمردی فرمود تا قل **أعوذ برب الفلق** بدان بخواند، و آرام شد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 136

و ابو داود و نسائی بسندی از امیر المؤمنین روایت کردند که استری برای رسول خدا صلی الله علیه و اله پیشکش آوردند و آن را سوار شد و علی علیه السلام گفت: اگر ما خر را بمادیان پیرانیم مانند آن را داریم، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: همانا این کار را آنها کنند که ندانند، ابن حبان گفته: یعنی نمیدانند که غدقن شده، خطابی گفته گمان می رود که مقصود همین باشد - و با اینکه خدا داناتر است - اگر خر را بمادیان اندازند، سود بسیاری از اسب معطل مانند، و شماره آنها کم گردد و از فزایش بمانند، با اینکه نیاز باسب برای سواری و تاختن و جستن باشد و نبرد با دشمن و با آن غنائم را بدست آرند، و گوشتش خوردنی است، و از غنائم سهمی دارد چون سهم اسب سوار، و استر هیچ کدام از این فضائل را ندارد.

و پیغمبر صلی الله علیه و اله خواسته اسب فراوان باشد و نژادش فزون گردد برای سود و صلاحی که دارد، و اگر اسب نر را بماده الاغ پرانند بسا که در غدقن در نیاید جز اینکه کسی حدیث را تفسیر کند باینکه برای نگهداری اسب است از هم

جفتی با خر و آمیختن آب آنها بهمدگر تا جاندار دورگه نباشد چون جانداران دورگه از پدر و مادر خود بدترند و درنده‌تر مانند کفتار و همگانش.

وانگه استر جاندار است نازاد نه نژاد دارد و نه فزایش، نه سرش را برند و نه زکاتش را دهند، سپس گفته ولی من این نظر را درست ندانم زیرا خدا تعالی فرموده «و اسبان و استران و خران برای سوار شدن شما است و برای زیور، 8- النحل» و ذکر استران بهمراه اسبان و خران برای منت نهادن با همگانست.

و آن را بنام ویژه خود آورده چون نیاز برآر و سودمند است، چیز بد نکوهش را سزد نه ستایش را و نه مایه منت نهادن گردد، و پیغمبر استر را بکار گماشته و آن را داشته و در حضر و سفر سوارش شده، و اگر بد بود آن را نمیداشت و بکار نمیگماشت.

و مسلم از زید بن ثابت روایت کرده که پیغمبر سوار استری بود در نخلستان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 137

بنی نجار و همراهش بودیم و ناگاه او را یک‌ور کرد و نزدیک بود بیندازدش، ناگاه شش تا چهار گور در آنجا بود و فرمود: چه کسی مرده‌های این گورها را میشناسد مردی گفت: من، فرمود: کی اینها مردند؟ فرمود بت پرست مردند، پس فرمود:

این امت در گور خود گرفتار شوند، اگر نبود که همدگر را بگور میکردند البته دعا می‌کردم خدا عذاب گور را بشما شنواید چونان که من شنوم.

سپس رو بسوی ما کرد و فرمود: پناه برید بخدا از عذاب قبر، گفتیم پناه بخدا از عذاب گور، فرمود: بخدا پناه برید از هر فتنه آشکار باشد یا نهان گفتیم پناه بخدا از هر فتنه آشکار باشد یا نهان، فرمود: بخدا پناه برید از دجال، گفتیم پناه بخدا از دجال.

و در مجمع اوسط طبرانی است از حدیث انس، گفت: مسلمانان روز حنین گریزان شدند و رسول خدا سوار بر استر شهباء خود بود بنام دلدل و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باو فرمود: ای دلدل فرو شو و شکم خود را بزمین چسباند تا

پیغمبر مشتی خاک بر گرفت و بروی آنها پاشید و فرمود: (حم لا ینصرون) گفت پس آن مردم گریزان شدند، و تیری بدانها نزدیک و نیزه‌ای بدانها فرو نکردیم و شمشیری بدانها نیاختیم<sup>۱۳۵</sup>.

و در آنست از حدیث شیبۀ بن عثمان که پیغمبر صلی الله علیه و اله بعمویش عباس فرمود در روز حنین که از خاک بمن بده، و خدا سخنش را به استر فهماند و او فروشد تا نزدیک شد شکمش بزمین رسد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشتی ریگ بر گرفت و بچهره آنها پاشید و فرمود: زشت باد این چهره‌ها «حم، لا ینصرون».

(۱) در نه‌ایه - 1: 296- در حدیث جهاد است که چون شیخون دیدید بگوئید: حم لا ینصرون، گفتند یعنی «بار خدایا یاری نمیشوند» و منظور خبر است نه دعاء زیرا اگر دعا باشد بایدش گفت: «لا ینصروا» بجزم و گویا فرموده بخدا پیروز نشوند و گفتند: سوره‌های حمد دار شرافتی دارند و خدا آگهی کرده که برای شرف آنها از آنها کمک گرفته شود برای فرو آمدن نصرت از خدا (از پاورقی ص 192).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 138

و طبرانی و ابو نعیم از طرق درست از خزیمه بن اوس آوردند که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کوچیدم و در برگشت وی از تبوک نزد او رفتم و بر او سلام کردم و شنیدمش میفرمود: این حیره را برای من برآوردند و البته شما آن را برگشائید، و این شیماء دختر نفیله اسدییه بر استری شهباء سوار است سرپوشی سیاه بر سر بسته است گفتم: یا رسول الله اگر ما بحیره درآمدیم و او را بدین وصف دیدیم او از آن من باشد؟

فرمود: از تو باشد.

و به‌مراه خالد بن ولید بحیره درآمدیم و نخست شیماء دختر نفیله بود چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود سوار بر استری بود و سرپوش سیاهی بسر بسته بود، و من بدو چسبیدم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را بمن بخشیده، و خالد از من گواه خواست و گواه آوردم و او را بمن واگذار و برادرش عبدالمسیح آمد و گفت او را بمن میفروشی؟ گفتم: آری، گفت: هر چه خواهی بگو گفتم: بخدا از هزار درهم کم نکنم، و هزار درهم بمن داد و بمن گفت: بخدا اگر صد هزار درهم گفته بودی بتو میدادم گفتم: بیش از هزار درهم نخواهم، طبرانی گفته: بمن رسیده که دو گواه او محمد بن مسلمه و عبد الله بن عمر بودند.

<sup>135</sup> (۱) در نه‌ایه - ۱: ۲۹۶- در حدیث جهاد است که چون شیخون دیدید بگوئید: حم لا ینصرون، گفتند یعنی «بار خدایا یاری نمیشوند» و منظور خبر است نه دعاء زیرا اگر دعا باشد بایدش گفت: «لا ینصروا» بجزم و گویا فرموده بخدا پیروز نشوند و گفتند: سوره‌های حمد دار شرافتی دارند و خدا آگهی کرده که برای شرف آنها از آنها کمک گرفته شود برای فرو آمدن نصرت از خدا (از پاورقی ص ۱۹۲).

و در باره خر گفته: در جانداران نباشد که بجز بر هم جنس خود پرد و آن را آبستن کند جز خر و اسب، و چون 30 ماهه شد پیرد، نوعی از آن بار برد و نوعی نرم کفل است و تند دو که از اسب یابو پیشی گیرد.

و از شگفتی کارش اینست که چون بوی شیر شنود از ترس خود را در بر او افکند بقصد گریز، و براهی که رفته گرچه یک بار باشد رهبر است و گوش تیزی دارد.

مردم در ستایش و نکوهشش گفتارهای جدا دارند روی هدف خود، چنانچه خالد بن صفوان و فضل بن عیسی رقاشی سواری خر را بر سواری یابو گزیده بودند خالد را یکی از سروران بصره سوار خر دید و گفت: ای صفوان این چیست؟ گفت خریست از نژاد رنجبران، پیاده‌ها را بدوش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 139

گیرد و بسر گردنه رساند. دردش کم و دارویش سبک است، و ما را باز دارد که روی زمین زورگو باشیم و از مفسدان گردیم.

و فضل را از خر سواریش پرسیدند گفت: کم هزینه‌تر و پرکمتر از جانداران دیگر است، فرو افتادنش پائینتر است و بالا رفتن بر آن آسانتر یک اعرابی سخن او را شنید و با آن معارضه کرد که خر عیب است و الاغ ننگ است، آوازی زشت دارد، نه خون بند است بعنوان دبه و نه کابین زنان شود و آوازش زشت‌تر آوازاها است.

زمخشری گفته: خر نمونه‌ایست در نکوهش و سرکوفت و دشنام، و نشانه هراس آنها از نام بردنش اینست که او را دراز گوش گویند چنانچه از چیز پلید کنایه آورند، و نام خر بردن در مجالس صاحبان مروت بی‌ادبی محسوبست و برخی عرب از سوار شدن خر رو گردانند گرچه برنج پیاده‌روی افتند.

مروت را جوهری بآدمیت تفسیر کرده و ابن فارس بمردانگی، و گفتند مروت آن کس دارد که خود را از پستیها نگهدارد و نزد مردم بدنام نباشد، و گفتند مروت دار آنست که بروش همگنان خود باشد در هر جا و هر وقت، دارمی گفته: گفتند مروت در پیشه است و گفتند: در آداب دین است چون خوردن و فریاد میان جمع بسیار، و راندن سائل و کم کاری در خیر با توانائی، و پر مسخره کردن و خندیدن و مانند آن- پایان- و از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت شده که مرد خوبی در بنی اسرائیل بود و با خدا رفتار خوشی داشت و زنی داشت که بدو دریغ میورزید و زیباتر زنان دوران خود بود، و در زیبایی و خوبی بی‌نهایت بود، و در خانه را بروی آن زن قفل میزد، و روزی آن زن جوانی را دید و عاشق او شد، و کلیدی برای در خانه ساخت و شب و روز هر گاه میخواست نزد آن زن می‌آمد و شوهرش نمیفهمید.

و زمانی دراز بدین روش پائیدند و روزی شوهرش که اعبد و ازهد بنی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 140

اسرائیل بود بآن زن گفت: رفتارت با من دگرگون شده و سببش را نمیدانم و دلم بر تو نگران شده و آن زن را دوشیزه بهمسری گرفته بود، و میخواهم برایم سوگند بخوری که جز من با مردی آشنا نشدی، بنی اسرائیل کوهی داشتند بیرون شهر که بدان سوگند میخوردند و نزد آن محاکمه میکردند و نزد آن کوه جوئی روان بود، و کسی سوگند دروغ نزد آن نمیخورد جز نابود میشد.

زن گفت: چون نزد کوه برایت سوگند خورم دلت پاک می‌شود؟ گفت آری، گفت هر گاه بخواهی میخورم و چون عابد دنبال کارش رفت جوان نزد زن آمد و گزارش کار خود را با شوهرش بدو داد و گفت: میخواهد مرا نزد کوه سوگند دهد و گفت نمیتوانم سوگند دروغ بخورم و نه بشوهرم راستش را بگویم، جوان سرگردان شد و گفت: پس چه میکنی؟ آن زن گفت فردا تو بامداد جامه چهارپادار بپوش و خری بگیر و بر در شهر بنشین تا چون بیرون شدیم از شوهرم بخواهم خر تو را برایم کرایه کند و چون کرایه کرد پیش رفت و مرا بردار و بالای خر گذار، تا براستی برایش سوگند بخورم که دست کسی جز تو و دست این چهارپادار بمن نرسیده، جوان گفت بچشم بسیار خوب و چون شوهرش آمد باو گفت: برخیز نزد کوه بیا تا بدان سوگند خوری گفت من توانا نیستم پیاده بروم، گفت بیرون شو و اگر چهارپا داری یافتم برایت کرایه کنم، برخاست و پیراهن نپوشید. و چون با شوهرش بیرون شدند، دید جوان چشم براه اوست و باو فریاد زد ای چهارپا دار خرت را به نیم درهم بمن کرایه میدهی تا کوه؟ گفت: آری، و پیش دوید و او را برداشت و سوار خر کرد.

و رفتند تا بکوه رسیدند و زن بجوان گفت: مرا فرود آر تا بکوه بالا روم و چون جوان نزد او رفت خود را از بالا سر بزیر انداخت عورتش نمایان شد و بدان جوان دشنام داد و او گفت: بخدا من گناهی ندارم، سپس دست دراز کرد و بکوه مالید و سوگند خورد که کسی بمن دست نزده و آدمی چون تو از روزی که ترا شناختم بمن نگاه نکرده جز تو و این چهارپادار، و آن کوه سخت بخود لرزید و فرو ریخت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 141

و منکر بنی اسرائیل شد و اینست معنی قول خدای تعالی «اگر چه نیز بکمک آنها کوه را از جا کند» و در روایت بیهقی است از ابن مسعود که پیغمبران سوار خر میشدند و جامه پشمین میپوشیدند و گوسفند میدوشیدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سوار خری می‌شد بنام «عفیر» بعین بی نقطه و ضمه دار، و قاضی عیاض آن را بغین نقطه دار ضبط کرده، و همه آن را غلط شمرده‌اند، و آن خر را مقوقس بدو هدیه کرده بود، و فوراً بن عمر جذامی خری بنام یعفور خاکی رنگ به آن حضرت هدیه کرد که در بازگشت پیغمبر از حجه الوداع مرد، و سهیلی گفته: یعفور از افسوس بر مرگ پیغمبر پس از درگذشت آن حضرت خود را در چاه افکند.

و ابن عساکر در تاریخش بسندی از منصور آورده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیبر را گشود بچیز سیاهی برخورد که با آن حضرت سخن گفت، و آن حضرت باو گفت: نامت چیست؟ گفت: یزید بن شهاب خدا از نژاد نیایم 60 خر بر آورد که جز پیغمبران بر آنها سوار نشد و من چشم براه تو بودم تا سوارم شوی، از نژاد نیایم جز من نمانده و از پیغمبران جز تو، و پیش از تو یک مرد یهودی سوارم میشد، و برایش میلفزیدم و مرا گرسنه میداشت و به پشتم میزد، پیغمبرش فرمود: تو یعفوری ای یعفور ماده الاغ میخواهی؟ گفت نه.

و رسول خدا در کارهاش بر او سوار میشد، و او را بدنبال هر کدام از یارانش میخواست میفرستاد و آن خر بر در خانه او می آمد و با سر در را میزد و چون صاحب خانه بیرون میشد بدو اشاره میکرد و او میدانست رسول خدا صلی الله علیه و اله او را دنبالش فرستاده و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می آمد، و چون پیغمبر صلی الله علیه و اله درگذشت بر سر چاه هیثم بن ابی تیهان آمد و خود را از بیتابی برسول خدا صلی الله علیه و اله در آن پرت کرد و چاه گور او شد.

در کامل ابن عدی در شرح حال احمد بن بشیر و در شعب الایمان بیهقی است از اعمش بسندی از جابر بن عبد الله که رسول خدا فرمود: مردی در صومعه عبادت میکرد، آسمان بارید و زمین گیاه روئید و دید خری میچرد، گفت: پروردگارا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 142

اگر خری بود با خر خودم میچراندم، و این یکی از پیغمبران بنی اسرائیل رسید و خواست بدو نفرین کند، و خدا تعالی بدو وحی کرد همانا پاداش بندها را باندازه خرد آنها دهم، و در حلیه هم در شرح حال زید بن اسلم چنین آورده.

و در کتاب ابتلاء الاخیار است که: عیسی علیه السلام بابلیس برخورد و او پنج خر را میراند که بار داشتند و از بار آنها از وی پرسید گفت بار بازرگان نیست که بدنبال خریدارم فرمود: کالای بازرگانی چیست؟ گفت: یکی ستم است، فرمود:

خریدارش کیست؟ گفت: پادشاهان و دومی تکبر است فرمود: خریدارش کیست؟

گفت: خانها و سومی حسد است، فرمود: خریدارش کیست؟ گفت: علماء و چهارم خیانت است، فرمود: خریدارش کیست؟ گفت: کارمندان بازرگانان، پنجم مکر و نیرنگ است، گفت: خریدارش کیست؟ گفت: زنها.

و نسائی و حاکم بروایت از جابر از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم آوردند که فرمود: چون بانک سگها و عرعر خرها را شنیدید بخدا از شیطان رجیم پناه برید که ببیند آنچه شما نبینید، و چون بکوشند در بنک خود کمتر بیرون روید زیرا خدا در شب از آفریده های خود پراکنده کند آنچه خواهد.

41- در کافی- ج 6 ص 54 ط آخوندی- بسندی که: عبد الصمد بن علی با گروهی بیرون شدند و چشمش بابی الحسن علیه السلام افتاد که سوار بر استری می آید و بهمراهانش گفت: در جای خود باشید تا شما را به موسی بن جعفر بخندانم



و چون نزدیک آن حضرت شد گفت: این چه پاکشی است که خونخواهی بر آن نتوانی و برای نبرد شایسته نیست؟ فرمود: از بلند پروازی اسبان فرو شدم و از زبونی الاغ در گذشتم و بهترین کارها میانه آنها است و عبد الصمد دم بسته شده و پاسخی نتوانست.

گویم: عبد الصمد گویا نواده عبد الله بن عباس است و از اصحاب امام صادق علیه السلام در شمار است.

42- در معانی الاخبار - 284 ط مکتبه صدوق -: بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و اله که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 143

بد داشت شکال را در اسبان و آن اینست که 3 تا از دست و پا سفید و یکی نباشد زیرا چون زنجیر است که بدست و پای اسب بندند، در بیشتر اوقات، و گفتند:

اینست که یک دست و یک پا از راست و چپ سفید باشد، چون در صورت زنجیر شده است و بسا که این جنس را آزموده و نجیب نبوده، و گفتند با این حال اگر پیشانی سفید باشد کراهت برود چون از صورت زنجیری در آید، و الله اعلم.

و در قاموس شکال را تفسیر کرده باینکه 3 تا از قوائم سفید باشد و یکی آزاد یا بر عکس.

43- در معانی و مجالس صدوق - 155 -: بسندی از خالد بن نجیح که شومی را در نزد امام صادق علیه السلام گفتگو کردیم فرمود: زن، پاکش و خانه، شومی زن کابین بسیار و ناسپاسی از شوهر است و در مرکب بدخوئی و سرکشی است از سواری و در خانه تنگی صحن و بدی همسایه‌ها و عیب فراوانست.

44- در معانی الاخبار - 152 -: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که شومی در سه چیز است: مرکب، زن و خانه، اما شومی زن گرانی کابین و دشواری زایش است، و اما در مرکب، بیماری فراوان و بد خوئی آنست و اما شومی خانه تنگی آنست و پلیدی همسایه‌هایش.

بیان: در نهاییه حدیث شوم در سه چیز است را باین تعبیر آورده که در زن و خانه و اسب، یعنی اگر از چیزی نگرانی باشد و از سرانجامش این سه باشند برای اینکه چون عقیده عرب را در بد فالی بسوانح و بوارح پرنده و آهو و مانندش بیهوده دانست فرمود: اگر یکی از شما خانه‌ای دارد که از نشستن در آن بدش آید یا زنی که از همسریش بدش آید یا اسبی که آن را بد دارد از آن جدا شود بنقل مکان از خانه و رها کردن زن و فروش اسب و گفتند شومی خانه تنگی آنست و شومی زن نازادی و شومی اسب بی‌جهادی با آن ...

45- در کثی- ص 311 تحقیق مصطفوی- بسندش از بشر بن طرخان که چون امام ششم علیه السلام بحیره آمد نزد او رفتم و از هنر من پرسید گفتم: فروشنده جانداران

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 144

فرمود: فروشنده دواب؟ گفتم: آری و من پاره پوش و بینوا بودم فرمود: برایم استری کرمی که درون پاها و شکمش سفید باشند برایم بجو گفتم: استری بدین وصف هرگز ندیدم، فرمود: آری هست، و از نزدش بیرون آمدم و بغلامی برخوردارم که سوار استری بدین وصف بود، و از او پرسیدم و مرا نزد آقاایش راهنمایی کرد، و نزد او رفتم و ماندم تا آن را خریدم و نزد امام ششم علیه السلام آوردم و فرمود:

آری همین وصف را میخواستم وانگه بمن دعا کرد و گفت: خدا فرزندت را فزون و مالت را فراوان کند و از برکت دعایش روزی یافتم و فرزندان بسیاری که آرزورس نبودند.

46- و از کافی- ج 6 ص 538 روایتی آورده نزدیک بهمین مضمون و همین دعای مستجاب.

47- و از کثی- ص 215 تحقیق مصطفوی: بسندش از عبد الله بن عطا که امام ششم علیه السلام نزد من فرستاد و برایش استری و الاغی زین کرده بودند و به من فرمود: میخواهی بهمراه ما سوار شوی تا بمال برسیم؟ گفتم: آری، فرمود: کدام را دوستر داری، گفتم: الاغ را، فرمود: الاغ بمن آسانتر است.

گفت: من سوار استر شدم و او سوار الاغ و براه رفتیم و در این میان که برای ما بازگو میکرد ناگاه روی زین خم شد تا مدتی، و آنکه سر برداشت گفتم:

بنظرم زین بر شما تنگ است کاش سوار بر استر میشدی، فرمود: نه هرگز ولی الاغ بخود بالید و سرفرازی کرد و من کردم آنچه رسول خدا صلی الله علیه و اله کرد که سوار خری بنام عفیر شد و سرفرازی کرد و آن حضرت تا خدا خواست سر بقرپوس زین نهاد وانگه سر برداشت و فرمود: پروردگارا این کار عفیر بود نه کار من.

48- در کافی ج 8 ص 376:- بسندش از عبد الله بن عطا که امام پنجم مرا فرمود: برخیز و یک خر و استری زین کن و هر دو را زین کردم و استر را بوی پیش داشتم، بنظرم آمد که آن را دوست دارد و آن حضرت بدین نظر من اعتراض کرد و فرمود: دوستترین مرکبها نزد من خرانند و خر را پیش داشتم و سوار شد و سوار

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 145

شدم، تا آخر حدیث.

در محاسن برقی از ابی فضاله مانندش را آورده.

### باب هشتم حق مرکب بر صاحبش و آداب سوار شدن و بار کردنش و برخی نوادر

1- در خصال (ج 1 ص 160): بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که دابه بر صاحبش شش حق دارد: چون بمنزل رسد نخست او را خوراک دهد و او را سر آب برد چون بدان گذرد، و بر چهره او نزند که پروردگارش را تسبیح کند، و پشت او توقف نکند مگر در جبهه جهاد در راه خدا عز و جل، بیش از توانش بر او بار نکند و او را براه نبرد.

2- در فقیه ج 2 ص 187 ط نجف: بسندش مانندش را آورده.

تبیان: ابتداء بخوراک دادنش گویا بر وجه استحباب است گر چه اصل خوراک باندازه قوت لا یموت یا باندازه متعارف واجب است بنا بر اظهر و همچنان عرضه او بر آب هر گاه گذرد مستحب است اگر نداند که زیانش رساند چون دابه داران گمان برند که زیان دارد برایش گر چه برخی اوقات واجب باشد و اصل آب دادن به یک وجهی واجب است، و نزدن بر روی او گویا کراهت دارد زدنش چنانچه تعلیل بدان اشاره دارد و گر چه احوط ترک است، و اینکه فرمود: او تسبیح گوید.

والد - قد - گفته: یعنی چهره‌ها بزبانی که در آنها است تسبیح گویند یا اینکه چهره‌ها بر وجود صانع و توانائی و دانش و اوصاف کمال دیگرش بیشتر دلالت دارند چنانچه بر کسی که در کتب تشریح بنگرد نماند، یا تسبیح ویژه چهره‌ها است که ما ندانیم، و ممکن است مقصود تسبیح خود دابه باشد و نام رو را برده چون زیان و اهانت در آن بیشتر باشد، یا برای آنچه گذشت که تسبیح باندام رو است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 146

و ذکر سبیل الله برای نمونه یا افضل افراد است، و فوق طاقت یعنی قدرت یا وسع و تحریم با نخست مناسبتر است و کراهت با دوم، و همچنین در راه بردن آن.

2- در مجالس صدوق - 202- بسند پیش، از امام صادق علیه السلام (همین حقوق دابه را نقل کرده با اختلاف در ترتیب و تعبیر و بر آن افزوده که) چهره‌اش را داغ نزنند، و برم کردن آن را نزنند و بلغزیدن بزند دابه بیند آنچه شما نبینید و در کافی - ج 6 ص 538- بسندش از امام ششم علیه السلام شش حق دابه را نقل کرده و افزوده که از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت شده: بزیندش بلغزیدن و نزنیدش برمیدن در محاسن - 637- مانند آن را از نوفلی آورده که شش حق دارد تا گفته او چون گذرد بدان.

توضیح: صدوق در فقیه (ج 2 ص 187) گفته و نیز از امام ششم روایت است که او را بلغزیدن بزئید الخ. والد - قد - گفته: کلینی و برقی از پیغمبر و امام صادق علیه السلام عکس آن را روایت کردند بی ذکر علت و ظاهر اینست که صدوق اشتباه کرده و تتمه را برای توجیه آن آورده با اینکه دابه در لغزیدن گناهی ندارد زیرا برای لیزی زمین یا سنگ سر راه است و مانند آنها - پایان - و من گویم: بسا خیر بهر دو وجه رسیده و هر کدام موردی دارند مخصوص چنانچه لغزیدن برای تنبلی دابه باشد که تقصیر او است، یا رم کردن برای دیدن نمونه دوری باشد که بسا دشمن است یا جانور آزار کن، و خلاصه مطلب مبهم است.

3- در خصال ضمن حدیث اربعمائه (ج 2 ص 159) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر کدام شما با دابه‌ای سفر کند چون بمنزل رسد نخست آن را خوراک دهد و آب دهد، در محاسن - 361- از امام ششم علیه السلام مانندش آمده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 147

4- در علل - ص 194- بسندی تا رسول خدا در حدیث درازی که سه نفر بردیف سوار دابه نشوند که یکیشان ملعون است و آن جلوی است.

در محاسن - 627- بسندی مانندش آمده.

بیان: حمل بر کراهت شده و تخصیص جلوی برای آنکه بر گردن نشیند و زیان بیشتر بدابه زند در غالب.

5- در محاسن - 1: 26- بسندی که پیغمبر صلی الله علیه و اله بر شتری زانو بند دید که بار بدوشش بود فرمود: صاحبش کجا است؟ او را وادارید تا فردا آماده محاکمه باشد.

6- و از همان و فقیه - ج 2 ص 191- بسندی از حماد گوشت فروش که قطار شتری از امام صادق علیه السلام گذر کرد و آن حضرت دید بار شتری خم شده فرمود: ای غلام بار این شتر را راست کن که خدا راستی را دوست دارد.

7- در محاسن - 361- بسندی از امام ششم علیه السلام که علی بن الحسین علیه السلام ده حج بر شتر سواری خود کرد و یک تازیانه بآن نزد و یک سال در راه خوابید و یک تازیانه باو نزد.

و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که هر چیزی را حرمتی است و حرمت بهائم در چهره آنها است.

در کافی - ج 6 ص 539- بسندی از آن حضرت مانندش آمده.

8- در محاسن - 633- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که زئید بروی بهائم و هر چه جان دارد که بحمد خدا تسبیح گوید.

و از همان: از امیر المؤمنین (همین روایت کرده) و در حدیث دیگر است که روی آنها را داغ ننزید.

در کافی هم بسندی مانندش آمده و در حدیث اربعمائه خصال هم حدیث نخست آمده 9- در محاسن - 633- سند را بامام ششم علیه السلام رسانیده که آیا شرم ندارد یکی از شما که سوار پاکشش شود و سرود خواند و او تسبیح گوید، و از پیغمبر روایت است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 148

که آنها را برم کردن بزنید و بر لغزیدن ننزید.

و از همان: بسندی تا امام ششم از پدرانش علیه السلام که دابه بر صاحبش شش حق دارد: بیش از توانش بر آن بار نکند، و پشتش را مجلس حدیث گفتن نسازد، چون منزل کرد نخست خوراکش بدهد، و بر هر آبی گذرد باو عرضه کندش و بر چهره اش داغ ننزد که تسبیح گوید.

و از همان: بسندی از ابو ذر که دابه گوید: بار خدایا مالک درستی بمن بده که با من نرمی کند و خوشرفتاری و خوراک و آب بمن دهد و بمن زور نگوید.

و از همان: بسندی از امام هفتم علیه السلام که دابه ای نیست که صاحبش خواهد بر آن سوار شود جز گوید: بار خدایا بر منش مهربان کن و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام (همین روایت کرده) و از همان - 626- بسندی از امام ششم علیه السلام که ابو ذر - رضی الله عنه - را دیدند خرش را در ربذه آب میداد یکی باو گفت: ای ابو ذر کسی نداری که خرت را آب دهد؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم میفرمود: هیچ جاننداری نیست جز در بامداد این خواهش را کند که بار خدایا مالک خوبی بمن بده که از علف سیرم کند و از آب سیراب، و بیش از توانم بر من تکلیف نکند، و من دوست دارم خودم آن را آب دهم.

و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام مانندش آمده.

و در کافی (ج 6 ص 537): با اندک اختلاف در تعبیر مانندش آمده.

بیان: خواهش دابه بسا بزبان حال است و کنایه از نیاز او است بدین مطلب و بیچارگی او که باید رعایت شود.

9- در محاسن - 638-: بسندی از صفوان جمال که مفضل بن عمر نزد من فرستاد تا برای امام ششم شتری بخرم و شتری به 80 درهم خریدم و نزد امام علیه السلام برد و بمن فرمود: بنظر تو هودج میکشد و من هودج بر او بستم و سوارش شدم و بنمایش گذاشتم برایش، سپس فرمود: اگر مردم میدانستند حقیقت نیروی باربری که خدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 149

بناتوان داده بهیمه را گران نمیگردند.

و از همان: محاسن - 639-: بسندی از ابن سنان که از امام ششم علیه السلام پرسیدند از نماز مغرب فرمود: چون خورشید نهان شد شتر را بخوابان، گفت: بمن سخت است که دو بارش بخوابانم، فرمود: بکن که نگهدارتر است برای پشت آن و از همان: 627- که امام ششم علیه السلام فرمود: نزنیدشان بر لغزیدن و بزئید برم کردن و بر پشت آنها سرود نخوانید آیا شرم ندارد یکی از شماها که بر پشت دابه خود سرود خواند و او تسبیح گوید.

و از همان: 635-: بسندی که امام چهارم علیه السلام هنگام مرگ پیسرش محمد علیه السلام فرمود: من بر این ناقه خود 20 حج کردم و تازیانه باو نزدم، چون مرد خاکش کن تا درنده او را نخورند، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: شتری نیست که هفت بار در موقف عرفه ایستاده باشد، جز خدایش از چهارپایان بهشت سازد، و نژادش را برکت دهد و چون مرد امام پنجم او را خاک کرد.

بیان: دلالت دارد بر استحباب نزدن دابه بویژه در راه حج و گویا منظور غیر صورت ضرورتست، و دلالت دارد بر استحباب دفن شتری که هفت بار بر آن بحج رفتند و بسا همه دواب را فرا گیرد چنانچه خبر آینده بدان اشارت دارد، و بسا حکم خاص مرکوب آنان علیه السلام باشد ولی علت اشارت بعموم دارد.

11- در محاسن: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که هیچ دابه نباشد که پنج بار بدان در عرفه وقوف شده است جز اینکه از چهارپایان بهشت گردد، برخی روایت کردند سه بار وقوف عرفه.

و از همان: تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که شتری نباشد جز بر کوهانش شیطانی است آنان را بکار گیرید و کسی نگوید: شترم را آسایش دهم، زیرا خداست که بار را میبرد.

و از همان: بسندی تا رسول خدا (همین را آورده و در آنست که) و نام خدا را بر آنها ببرید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 150

و از همان: بسند دیگری همین را آورده تا گفته: و نام خدا را بر آنها برید چنانچه خدا شما را فرموده.

بیان: «چنانچه خدا شما را فرموده» یعنی در قول خود «و آنکه آفرید همه جفتها را و ساخت براتان از کشتی و چهارپایان مرکب تا بر آن استوار شوید و سپس یاد کنید نعمت پروردگار خود را چون استوار شدید بر آن، و بگوئید منزه است آنکه زیر فرمان آورد این را و نبودیم ما مهار کن، و راستی که ما پروردگار خود باز گردنده‌ایم، 12-16- الزخرف» زیرا این در معنی امر است چنانچه در باب آداب رکوب آید، ان شاء الله.

و بسا که مقصود از امر خدا امر پیغمبر صلی الله علیه و اله و اوصیاء او هم باشد.

12- در محاسن - 637-: بسندی از میمون که بهمراه امام پنجم بزمین او در طیبه رفتیم و عمرو بن دینار با ما بود و مردی از یارانش و در آنجا تا خدا خواست ماندیم و ابو جعفر علیه السلام بر شتری سرکش سوار شد و عمرو بن دینار گفت: شتر شما چه سرکش است، فرمود ندانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده راستی بر کوهان هر شتری شیطانست او را بکار گیرید و خوار و رام کنید، و نام خدا را بر او ببرید، همانا خدا بار را ببرد، سپس وارد مکه شد و ما بهمراهش بودیم بی احرام.

در کافی بسند عده مانندش آمده.

بیان: گویا مراد از طیبه جز مدینه است بلکه نام جایی است نزدیک مکه و همانا بی احرام وارد شده چون مدت یکماه از احرام نخست او نگذشته بوده، فیروز آبادی گفته طیبه بفتح مدینه نبویه است و بکسر دهی نزد زرود.

13- در محاسن - 637- بسندش از امام ششم علیه السلام که اگر حاج دانستند از بارکشان چه دارند کسی شتر را گران نمیکرد.

و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که اگر مردم میدانستند حقیقت نیروئی که خدا ببارکش ناتوان داده کسی بهائم را گران نمیکرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 151

و از همان: از ابن ابی یعفور که امام ششم بر من گذر کرد و پیاده از شترم راه میرفتم، فرمود: چرا سوار نشوی؟ گفتم شترم ناتوانست و خواستم سبکبارش کنم فرمود: خدایت رحمت کناد، سوار شو راستش خدا است که بر نیرومند و ناتوان بار میکند، در کافی (ج 6 ص 532) مانندش را آورده.

14- در محاسن - 631- از ابی الحسن علیه السلام که چون دابه زیر پای کسی بلغزد و باو گوید نابود شوی، در پاسخش گوید: نابود باد و سربزیر نافرمانتر ما برای پروردگارش.

در کافی (ج 6 ص 537) بسندی مانندش آمده توضیح: پروردگارش، ظاهر خداوند است چنانچه در جز آن تصریح شده و بسا مقصود مالک باشد یعنی من در این لغزش باختر خود نافرمانی تو نکردم و تو بسیار پروردگارت را نافرمانی کردی.

15- در مکارم - 303- از امام رضا علیه السلام که بر هر سوراخ بینی جانداران شیطانی است چون کسی خواهد از شماها آن را دهنه زند باید نام خدا عز و جل را برد.

در کافی (ج 6 ص 539) بسندش مانند آن را آورده.

16- در مکارم: بسندی از یکی از دو امام علیه السلام که هر دابه‌ای سرپیچ است از دهنه و رموک است باید در گوشش یا بر او بخوانند «أَفْعِیر دین الله یبغون و له أسلم من فی السماوات و الأرض طوعا و کرها و إلیه یرجعون» و بگوید: بار خدایا بفرمان منش آور و بر من مبارکش کن بحق محمد و آل محمد و انا انزلناه بخوان.

در کافی (ج 6 ص 540): بسندش مانند آن آمده تا «و إلیه یرجعون».

بیان: یا بر آن بخوانند، یعنی نزدیکش بخواند اگر نتواند بگوشش بخواند.

17- در نوادر راوندی: بسندش تا علی علیه السلام که دابه بر صاحبش شش حق دارد: چون فرود آید نخست خوراک او را بدهد، و بر سر آبش برد چون بآب گذرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 152

بناحق او را نزند، جز باندازه توانش بر او بار نکند، و بیش از طاقتش او را راه نبرد و در حال توقف پیشت او نماند باندازه فرصت میان دو دوش شیر.

و بهمین سند که رسول خدا فرمود: پشت دابه را کرسی خود نسازید. بسا دابه که از سوار بر خود بهتر است و برای خدا فرمان برتر و بیشتر یاد خدا تعالی کند.

و بهمین سند: از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله نهی کرد چهره دابه‌ها را داغ نهند زیرا بسپاس پروردگار خود تسبیح گویند.

و بهمین سند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: زنها را گردن بند آویزند گرچه با بند نعلین باشد و اسبان را گردن بند بندید و آنها را با زه کمان کردن بند نکنید 18- در مجازات النبویه- 165:- فرمود صلی الله علیه و اله قلدوا الخیل و لا تقلدوها باللاتار.

سید رضی - گفته: این استعاره است و دو تفسیر دارد 1- مقصود غدقن از خونخواهی دوران جاهلیت باشد که سوار اسبها چپاول میکردند و آتش خونخواهی را می‌افروختند، و مقصود اینست که این خوی جاهلی را گردن گیر اسبان نسازید و سوار بر آنها بدان نشتابید، و گویا فرموده صلی الله علیه و اله دنبال کردن دشمنان دین و دفاع از مسلمین را گردنگیر اسبها کنید نه خونخواهی دوران جاهلیت و کشتار از روی تعصب و حمیت را.



2- معنی دیگر که معنی مجازی نیست مقصود اینست که زه کمان را گردن بند اسبان نکنید تا مبادا در چریدن از درختها بگردن آنها گیر کند و آنها را خفه کند یا از چرا بازدارند، یا اینکه معتقد بودند گردن بند زه کمان مایه رفع چشم زخم است و دعا و حرز آنها است و منظور از نهی اینست که اثر ندارد و از حذر جلو نگیرد و همانا خدا سبحانه رافع و کافی و پناه و نگهدار است، و مؤید این تفسیر است که آن حضرت در روایتی فرمود تا زهها را از گردن اسبها پاره کنند.

و گردن بند اسبان را تفسیر دیگر است و آن اینست که چون عرب نیرومند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 153

و پیروز میشد عمامه‌ها را بگردن اسبهای خود می‌بست و گفتند معاویه چون بر کار خلافت چیره شد و پس از صلح امام حسن علیه السلام بکوفه آمد با اسبان خود چنین کرد.

گویم: ابن اثیر در نهایی همه این وجوه را جز آخری یاد کرده.

19- در مجازات النبویه - 167- پیغمبر فرمود: چون در دشتهای سبز و پر گیاه سفر کنید بمرکوبهای خود دندانهایشان را بدهید.

و این تعبیر از اینست که مرکوب خود را فرصت دهید تا از گیاه و سبزه بیابان و راه خوب بچرد و سیر شود و دندانهای خود را در چریدن بکار اندازد چنانچه گویند مهار اسب و پاکش را بدو ده یعنی بگذار آزاد بدود و گردن کشد و گام زند.

و نزد من تفسیر دیگر هم دارد و آن اینست که بگذارید بچرند و فربه شوند و اسلحه دفاع یابند چون شتر و مرکوب فربه در چشم صاحبش عزیز است و او را نکشد و نبخشد و فربهی را سلاح دفاع آنها نموده است از کشتن و پی شدن.

20- در فقیه (ج 2 ص 191): بسندش از ایوب بن اعین که شنیدم ولید بن صبیح بامام ششم علیه السلام میگفت: ابو حنیفه هلال ذیحجه را در قادسیه دیده و با ما در عرفه حاضر شده، فرمود: این نه نماز دارد و نه حج.

و علی بن الحسین علیه السلام 40 بار با شتر خود بحج رفت و یک تازیانه بدان نزد.

و از همان (ص 192) که رسول خدا صلی الله علیه و اله با مرثد بن ابی مرثد غنوی در سفر بدر بر یک شتر بنوبه سوار میشدند.

21- در فقیه: که علی علیه السلام در باره دواب فرمود: بروی آنها نزنید و لعنشان نکنید که خدا عز و جل لعن کن آنها را لعن کند.

و در خبر دیگر است که چهره‌ها را زشت نسازید و پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 154

راستی دواب چون لعن شوند لعنت گردنگیر آنها شود.

توضیح: چهره‌ها را زشت نکنید یعنی نگوئید: خدا رویت را زشت کند یا کاری نکنید که رویش زشت گردد، (و این معنای نخست را از نهاییه نقل کرده و معنی دیگر اینکه هیچ چهره را زشت نشمارید که آفریده خداست و زیبا است.

و اینکه فرموده گردنگیر او شود یعنی باعث نابودی او گردد یا گردنگیرش شود که در برابر لعن لعن کند، در نهاییه است در حدیث زنی که در سفر شتر خود را لعنت کرد و فرمود آن را از او باز داشتند که آن زن ملعونه است گفتند این کار را کرد چون دعای آن زن مستجاب شد در باره آن شتر و از او دور و رانده شد، و گفتند این کیفر کارش بود تا دیگر آن را نکند و دیگران هم از آن عبرت گیرند، و اصل لعن راندن و دور کردن است از خدا و از خلق دشنام و نفرین است.

22- در فقیه (ج 2 ص 189)-: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که خدا تبارک و تعالی نرمش را دوست دارد و بدان کمک کند، و چون سوار دواب لاغر شدید اندازه آنها را نگهدارید، و در منزل فرود آرید، و اگر منزل قحطی باشد زود از آن عبور کنید، و اگر پر نعمت باشد در آن منزلشان دهید.

و فرمود: هر کدامتان سفر کردید با دابه‌ای چون منزل کردید نخست باو خوراک دهید و آب دهید.

و ابی جعفر علیه السلام فرمود: چون در سرزمین فراوانی سفر کنی آرام برو و اگر زمین قحط باشد تند برو.

23- در کافی- ج 6 ص 538-: بسندش که پرسید از امام صادق علیه السلام که کی دابه‌ای که سوارم بزنم؟ فرمود: چون زیر پایت راه نرود چنانچه بسوی آخر رود.

در فقیه- ج 2 ص 187- مردی از امام ششم پرسید و مانندش را آورده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 155

24- در کافی- ج 6 ص 539-: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که یکور بر دواب ننشینید و پشت آنها را مجلس نسازید.

و در یک نسخه «لا تتوکثوا» است از تکیه زدن و گویا تصحیف باشد.

25- در کافی - 6: 540 فروع - بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که بزیدشان برم کردن و نزید بلغزیدن.

26- در کافی: بسندش تا امام ششم علیه السلام که حق اینست که سواره به پیاده گوید راه بده.

و در نسخه دیگر است که ستم است سواره به پیاده گوید: راه بده.

بیان: در یک نسخه دیگر گویا سخن راویان کافی است، و بسا از خود کلینی باشد و اختلاف نسخه‌ها در اصل باشد و بهر طریق نسخه دیگر محمول بدان جا است که سواره راه دیگر دارد و میتواند عنان بدان گرداند، و نسخه یکم بدین معنا است که خوبست سوار به پیاده دور باش دهد تا خود را از آسیب نگهدارد و مؤید نسخه دوم است آنچه آید، و نسخه یکم در برخی نسخه‌های کافی نیست گر چه روشنتر است.

27- در خصال - 3- بسندش از امام ششم علیه السلام که ستم است سواره پیاده گوید راه بده.

28- در فقیه - 2 ص 191- پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده: بارها را پس نهید که دو دست آویزانند و دو پا برجایند.

29- در کافی - 6 ص 479-: بسندی که ابو الحسن علیه السلام فرمود: از مردانگی اینست که دواب کسی فربه باشند.

راوی گفته: شنیدمش میفرمود: سه چیز از مردانگی است: آسایش دابه، زیبا روئی مملوک، اسب خوب.

30- در مجالس صدوق و در فقیه - 4: 5، در حدیث مناهی است که رسول خدا صلی الله علیه و اله نهی کرده از زدن بر چهره بهائم، نهی کرده از کشتن زنبور عسل و نهی کرده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 156

از داغ زدن بروی بهائم.

31- در ارشاد مفید - 24-: بسندی از ابراهیم بن علی از پدرش که سالی یا امام چهارم بحج رفته و شترش کند شد در رفتن، و با عصا بدو اشاره کرد و فرمود:

آه اگر قصاص نبود، و آن را باز گردانید.

32- در کافی - 5: 50-: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که بازی مؤمن بیهوده است جز در سه چیز: پرورش اسب و تیراندازی و بازی کردن با همسرش که اینها درستند - الخبر - 33- در فقیه - 4: 296-: بسندی تا امام پنجم علیه السلام که فضل بن عباس گفت خسرو یا قیصر روم استری برای رسول خدا صلی الله علیه و اله هدیه فرستاد، و پیغمبر با جل موئین بر آن سوار شد و مرا دنبالش سوار کرد - الخبر - 34- در کتاب المسائل - بحار الانوار 10 ر 264- بسندی از

علی بن جعفر که از برادر مومسی علیه السلام پرسیدم که شاید مرد بر دابه‌ای سوار شود که زنگ دارد؟ فرمود اگر آواز دهد نه، و اگر لال باشد عیب ندارد.

35- در فقیه- 2: 190- امام صادق علیه السلام فرمود: بر کوهان هر شتر شیطان‌بست آن را سیر کن و بکار گیر.

### دنباله‌ایست [در حقوق دابه]

علامه- قد- در منتهی بسیاری از اخبار حقوق دابه را آورده و بوجوب و استحباب آنها تصریح نکرده، و گفته داشتن اسب مستحب مؤکد است، و گفته سزا است از زدن دابه خود داری شود جز با نیاز بدان و پشت هم سوار شدن باکی ندارد.

و من گویم: فقهاء در باره همه آدابی که در این اخبار است چیزی نگفتند و حکم بوجوب یا حرمت در بیشتر آنها مشکل است و ظاهر اینست که بیشتر آنها از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 157

آداب مستحب است ولی احتیاط عمل بهمه آنها است تا میسر شود.

دمیری در حیاة الحیوان گفته: در شرح کافیه است فروش اسب بکفار حربی مانند اسلحه جائز نیست و بد است گردن بند زه کمان چون پیغمبر صلی الله علیه و اله از آن نهی کرده و ببردن گردن بندهای اسبان فرمان داده که مالک گفته برای چشم زخم بوده.

و دیگری گفته برای آن بوده که بآن زنگ می‌آویختند، و دیگران گفتند برای آنکه در دویدن تند خفه میکردند، و بسا که مقصود خود زه کمان باشد نه بندها و رشته‌های دیگر، چنانچه زه کمان شیوه دوران جاهلیت آنان بوده.

و گفتند: مقصود اینست که با اسبها خونخواهی نکنید و آنها را برای انتقام ندوانید.

و در شفاء الصدور از ابی سعید خدریست که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود بروی دواب ننزید زیرا هر چیزی تسبیح گو است بسپاس خدا و از ابن مسعود روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: چون دابه شما در بیابانی گریزان شد باید فریاد زند «ای بنده‌های خدا آن را باز دارید» زیرا خدا عز و جل را در زمین جلوگیر است که آن را باز دارد.

و طبرانی در معجم اوسطش از حدیث انس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود:

چون بنده و دواب و کودکان شما بدخو شدند در گوش آنها بخوانید **أ فغیر دین الله بیغون و له أسلم من فی السماوات و الأرض طوعا و کرها و إلیه یرجعون**، 83- آل عمران سپس گفته: بر دارنده دواب واجب است بدانها خوراک و آب دهد چون جان احترام دارد.

و در صحیح است که «زنی عذاب شد برای گربه‌ای» و اگر نچرد باید بدو خوراک و آب دهد تا اندازه سیری نه تمام سیری، و اگر بچرد باید او را رها کند تا بچرد و سیراب شود بشرط آنکه درنده نباشد و آب باشد، و اگر هم میچرد و هم خوراک میخورد مخیر است میان آنها و اگر یکی از آنها پس او نیست هر دو بر او واجبند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 158

و اگر حیوانش نیاز بآب دارد و بدن برای وضوء و تطهیر نیاز دارد آب را بدو دهد و خود تیمم کند. و اگر از خوراک دادن بدو سر باز زند و حیوان حلال گوشت باشد، او را وادارند بفروش یا خوراک دادن یا سر بریدن و در غیر مآکول بر فروش یا خوراک دادن تا نابود نشود و اگر نکرد حاکم هر چه صلاح داند بکند، و اگر صاحبش مالی عیان دارد فروش شود برای هزینه آن، و اگر همه اینها نشود از بیت المال صرف او شود و مستحب است نزد سوار شدن آنچه را از علی بن ربیعہ روایت شده بخواند گوید: حاضر بودم که دابه‌ای آوردند تا علی بن ابی طالب علیه السلام سوار شود و چون پا در رکاب گذاشت گفت: اللهم انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت» و آنگه خندید، گفتند: ای امیر المؤمنین از چه خندیدی؟ گفت: پیغمبر صلی الله علیه و اله را دیدم چنین کرد و آنگه خندید و گفتم: یا رسول الله از چه خندیدی؟

فرمود: راستش پروردگارت را خوش آید از بنده که گوید «رب اغفر لی ذنوبی» میدانند که جز من گناه نیامرزد (یعنی خدا میداند) و ابو القاسم طبرانی بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و اله آورده که چون بنده بدابه سوار شود و نام خدا نبرد، شیطان پس او سوار شود و گوید: سرود بخوان و اگر سرود نتواند باو گوید زمزمه کن و پیوسته در زمزمه باشد تا فرود آید.

و بروایت از ابی درداء است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که چون سوار دابه شود گوید: بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء، سبحانه لیس له سمی، سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و إنا إلی ربنا لمنقلبون و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله و علیهم السلام» همانا آن دابه گوید: برکت باد بر مؤمنی که بر پشت سبک شدی و فرمان پروردگارت را بردی و بخود نیکی کردی خدا بتو برکت دهد و نیازت را بر آورد.

و بروایتی از عمر بن قیس که گفت: چون مرد بر دابه سوار شود دابه گوید بار خدایا او را بمن نرمش کن و مهربان ساز و چون باو لعن کند گوید: خدا لعنت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 159

کند نافرمانتر ما را بر خدا.

و از ابن عمر است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: دابه‌ها را برم کردن بزنیید و بلغزیدن نزنید.

و گفته: روا است دو پشته سوار شدن بر دابه چون توانا باشد و روا نیست چون توانا نباشد.

و در دو صحیح است از اسامه بن زید که پیغمبر صلی الله علیه و اله در برگشت از عرفات بمشعر او را دنبال خود سوار کرد، و از مشعر تا منی فضل بن عباس را سوار کرد و اینکه آن حضرت معاذ را بر جهاز شتر و بر خری بنام عفیر دنبال خود سوار کرد و آنگاه گفته صاحب دابه سزاوارتر است که جلو سوار باشد و دیگری در پس او سوار شود جز اینکه صاحبش او را برای احترام یا جز آن برضای خود جلو سوار کند، و حافظ ابن منده گفته: پیغمبر صلی الله علیه و اله 33 تن را پشت خود سوار کرده (حیاء الحيوان - 1: 230) و طبرانی از جابر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و اله نهی کرد از اینکه سه تن بر یک دابه سوار شوند.

و گفته: بد است بیکار پیوسته بر دابه سوار بود و برای کاری که دارد از آن فرو نیاید چون در سنن ابی داود و بیهقی از ابی هریره آمده که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود مبادا پشت دابه‌های خود را منبر سازید زیرا خدا آنها را بفرمان شما آورده تا شما را بشهری رسانند که جز برنج خود بدان نتوانید رسید، و برای شما روی زمین را قرارگاه ساخته پس نیاز خود را با آنها برآرید.

و رواست وقوف بر پشت آنها برای نیاز تا برآورده شود، چون مسلم و ابو داود و نسائی از ام الحصین اخصیه روایت کردند که من بهمراه رسول خدا صلی الله علیه و اله بحجۃ الوداع رفتم و اسامه و بلال را دیدم که مهار ناقه پیغمبر را بدست داشت، و دیگری جامه برآورده بود و او را از سوز خورشید پرده ساخته بود تا رمی جمره عقبه نمود و شیخ عز الدین بن عبد السلام در فتاوی موصلیه گفته: نهی از سواری دواب که ایستاده و راه نمیروند، در آنجا است که غرض صحیحی نباشد ولی سواری طولانی برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 160

اغراض صحیحه بسا مستحب است چون وقوف بعرفه و بسا واجب چون ایستادن در صف کار زار مشرکان و پیکار با هر که واجب است، و همچنین پاسبانی در جبهه جهاد و ترس از یورش دشمن و این خلافی ندارد - انتهی - حیاء الحيوان 1: 235.

گویم: اخباری مناسب این باب در ابواب سفر و ابواب آداب سوار شدن بیابند ان شاء الله.

باب نهم خایه کشی دواب، داغ کردن آنها، پی کردن آنها، زیانرساندن بدانها و جانوران دیگر، کیش دادن آنها بهمدگر، آداب نتاج کشی از آنها و برخی نوادر

### آیات قرآن مجید

1- النساء- 117- و نخوانند جز دیوی پلید 18 لعنش کرده خدا و او گفته:

البتة برگیرم از بنده‌ها بهره‌ای جدا شده.

19- و البتة گمراهشان کنم و به آرزوشان اندازم و ایشان دارم تا بشکافند گوش چهار پاها را و ایشان دارم تا دگرگون کنند آفرینش خدا را و هر که بگیرد شیطان را دوست و سرپرست از جز خدا البتة زیان کرده زیان آشکاری.

### تفسیر

: «فلیبتکن آذان الأنعام» یعنی گوش آنها را بشکافند تا حرام کنند آنچه را حلال کرده و این کار عرب بود با بحیره و سائبه و اشاره است بحرمت تحریم هر چه خدا حلال کرده و کاستن از هر چه کامل آفریده در حال یا در آینده کامل می‌شود.

«و لآمرنهم فلیغیرن خلق الله» یعنی دگرگون کنند آفریده خدا را از صورت یا وضعش، و در آن درآید آنچه گفته شده از کندن چشم حامی و خواجه کردن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 161

بنده بخایه کشیدن او و هم بهائم و داغ کردن و خالکوبی و دندانسائی و لواط و مساحقه و مانند آنها و هم پرستش خورشید و ماه و تغییر فطرت اسلام و بکار بردن اندام و نیروهای تن در آنچه مایه کمال نفس و تقرب بخدا نباشد و خلاصه می‌شود آن را دلیل حرمت داغ کردن و خایه کشیدن آدمی و جانداران مطلقا دانست، بلکه واداشتن و کیش دادن جانداران بهمدیگر زیرا برای آن آفریده نشدند جز آنچه را دلیل بیرون کند از این عموم.

طبرسی- قد- در 3: 113 مجمع- گفته «و لآمرنهم فلیغیرن خلق الله» یعنی وادارم آنها را تا دگرگون کنند خلق خدا را و دگرگون کنند و در مقصود از آن اختلافست گفتند: یعنی دین و فرمان خدا را دگرگون سازند، از ابن عباس و ابراهیم و مجاهد و حسن و قتاده و هم از امام ششم علیه السلام روایت شده و مؤید آنست قول خدا سبحانه «فطرت خداست که مردم را بدان آفریده دگرگونی نیست برای خلق خدا 30- الروم» و مقصود از آن حرام کردن حلال است و حلال کردن حرام و گفتند:

یعنی خایه کشی، از عکرمه و شهر بن حوشب و ابی صالح از ابن عباس و بد دانستند خایه کشی جانداران را. و گفتند: خالکوبیست، از ابن مسعود، و گفتند: یعنی خورشید و ماه و سنگ از بهره‌ای که بایند بگردانی و آنها را پرستی، از زجاج.

## اخبار باب

1- در محاسن - 628-: بسندش از یونس بن یعقوب که از امام ششم پرسیدم از خایه کشیدن و پاسخم نداد، سپس پس از او امام هفتم علیه السلام پرسیدم فرمود: باکی ندارد در فقیه: 3: 216- بسندش مانندش آمده بیان: مقصود اخته کردن حیوانست چنانچه بیاید، و مشهور در آن کراهت است و قول بحرمت دارد و مشهور اظهر است، علامه در منتهی گفته: ابن ادریس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 162

از برخی علماء ما نقل کرده که اخته کردن حیوان حرام است گفته اولی نزد من دوری از آنست، ولی مکروه است نه حرام، زیرا ملک آدمی است و هر چه خواهد با آن تواند که صلاحش باشد و آنچه در این باره رسیده حمل بر کراهت شود نه حرمت 2- در قرب الاسناد: 131-: بسندش از یونس بن یعقوب که از امام هفتم علیه السلام اخته کردن گوسفند را پرسیدم فرمود: باکی ندارد.

3- در کافی - 5: 49 فروع-: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که چون پاکش شما در سرزمین دشمن واماند باید او را سر برد و پی نکند.

4- و از همان بسند پیش که امام ششم علیه السلام میفرمود: در روز جنگ موته جعفر بن ابی طالب سوار بر اسبی بود و چون بدشمن رسید پیاده شد و اسب خود را پی کرد با شمشیر و آن نخست اسب بود که در اسلام پی شد.

در محاسن - 624- مانندش آمده بیان: دلالت دارد بر جواز پی کردن در حال ضرورت.

5- در مجالس شیخ: بسندی از امام ششم علیه السلام که پیره مرد عابدی در بنی اسرائیل بود و خدا را میپرستید، در این میان که در نماز و عبادت بود، دو پسر بچه دید که خروسی گرفتند و پره‌اش را میکنند بعبادت پرداخت و آنها را باز نداشت، و خدا بزمین وحی کرد که بندهام را فرو بر و زمینش بدرودن فرو برد تا همیشه.



بیان: درودن را در کتب لغت نیافتیم و گویا نام یک طبقه از زمین یا زمین یا دوزخ است، و دلالت دارد که زیانزدن بجانوران بی‌مصلحتی روا نیست و باید کودکان را از آن باز داشت، و تاکید اکیدی دارد در باره امر بمعروف و نهی از منکر.

6- در محاسن - 634- بسندش تا امام پنجم که بد داشت اخته کردن دابه‌ها را و واداشتن آنها را بهمدگر.

7- در نوادر راوندی: 34-: بسندی از موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش که مردی از نجران در غزوه‌ای همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و اسبی داشت، و رسول خدا به شیبه آن انس داشت و آن را نیافت و نزد آن مرد فرستاد که اسبت چه کرده؟ گفت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 163

پر بر من شلوغ کرد و من اخته‌اش کردم، پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: او را مثله کردی، او را مثله کردی! هر خیری بکاکل اسبان بسته است تا روز قیامت، و اسب داران کمک گیرند بر داشتن آنها، یالشان وقارشان باشد و کاکلشان جمالشان و دمشان مگس پرانشان.

8- در کافی - 6: 254 فروغ -: بسندی از کاهلی که مردی از امام ششم علیه السلام پرسید و من نزد او بودم در باره بریدن دنبه‌های گوسفند، فرمود: اگر برای اصلاح مالت باشد باکی ندارد که آنها را ببری وانگه فرمود: در کتاب علی علیه السلام است که هر چه از آنها بریده شود مردار است و از آن سود نبرند.

بیان: از آن فهم شود که زیان زدن بحیوان برای بهبود آن جائز است گر چه بسود حیوان نباشد.

9- در کافی: بسندش تا امام ششم علیه السلام که رسول خدا غدقن کرد از اینکه ماده شتری که بچه‌اش خرد است بکشند جز اینکه بچه‌اش را بصدقه دهند یا سر ببرند و غدقن کرد که نره خر را با اسب ماده عربی بپراند.

10- در تهذیب: بسندش از هشام بن ابراهیم که از او پرسیدم نره خر را بپراند بمادیان تا استر آورد حلال است؟ فرمود: چه خوب اثری دارد.

گویم: این خبر با خبر پیش و پس خود منافات ندارد زیرا غدقن آنها در باره پراندن بر مادیان عربی است و جواز این خبر در باره یابو است با اینکه بسا خبر آینده بیان خصائص ائمه علیه السلام باشد بلکه ظاهرش آنست.

11- در صحیفه رضا علیه السلام بسند طبرسی که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ما خاندانی هستیم که صدقه بر ما حلال نیست، و فرمانداریم وضوء را کامل بسازیم، و خر را بمادیان عربی نجهانیم و بر موزه مسح نکشیم.

بیان: در نهایت است که در حدیث علی علیه السلام است «ما فرمانداریم خران را بر اسبان نجهانیم» یعنی برای بچه آوردن آنها (4: 142) 12- در محاسن - 634- بسندش از امام ششم علیه السلام از پدراناش که علی علیه السلام در راه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 164

به بهیمة گذشت که نری او را میگائید و از او رو برگردانید، باو گفته شد یا امیر المؤمنین چرا چنین کردی، فرمود: نشاید شما مانند آنها کنید، این کار زشتی است جز آنکه نهانش دارید، آنجا که نه مردی بیند و نه زنی.

در نوادر راوندی: بسندی مانندش آمده.

13- در کافی - 6: 547- بسندش از ابن ابی نصر که مردی از امام هشتم علیه السلام پرسید از کبوتران که نزد او جوجه گذارند، و پرنده بمادرش جهد و بدخترش فرمود: باکی نیست بدان چه میان بهائم است.

14- در سرائر: بسندش از مسمع کردین که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از وادار کردن بهائم بهمدگر، فرمود: همه را بددارم جز سگ را.

در کافی 6: 554 فروع - مانندش آمده 15- در محاسن - 428- (همین مضمون روایت شده)، و در کافی شماره 13 همین روایت شده.

16- در فقیه - 4: 5 رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نهی کرد از کیش دادن بهائم جز سگها.

بیان: اینکه فرموده جز سگها گویا مقصود وادار کردن آنها است بگرفتن شکار نه پیریدن و جنگ با یک دیگر و اخبار گرچه لفظ کراهت دارند ولی دانستی که کراهت در زبان اخبار اعم از حرمت است، و وادار کردن حیوانات بهم بازی، بیهوده و آزار بی مصلحت بدانها است و قول بحرمت بعید نیست و الله یعلم.

17- در مجالس صدوق و در فقیه - 4: 5 در مناهی پیغمبر صلی الله علیه و اله که او نهی کرد از داغ نهادن 18- در قرب الاسناد - 121:- بسندش از علی بن جعفر که از برادر امام هفتم پرسیدم که رواست به روی دابه زد و یا او را با آتش داغ کرد؟ فرمود: باک ندارد.<sup>۱۳۶</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 8؛ ص 164

<sup>136</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

- در محاسن - 644: بسندی از یونس بن یعقوب که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از داغ نهادن در روی گوسفند، فرمود: گوش آنها را داغ کن.

20- و از همان: بسندش از ابن سنان که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از داغ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 165

کردن مواشی فرمود رواست جز در چهره. در کافی - 6: 545: بسندش مانندش آمده.

21- در محاسن: بسندش از امام ششم که باکی ندارد جز آنچه در چهره باشد.

22- و از همان: بسندی (همین را از امام ششم آورده).

23- و از همان - 628: بسندش از علی بن جعفر که پرسیدم از امام هفتم که بروی دابه زنند یا آن را با آتش داغ نهند، فرمود: باکی ندارد.

24- عیاشی - 2: 294 تفسیرش - بسندی که رسول خدا صلی الله علیه و اله نهی کرد از داغ کردن روی بهائم و زدن بروی آنها زیرا آنها بسپاس پروردگارشان تسبیح گویند.

25- در کافی - 6: 545 فروع - (مضمون شماره 19 را آورده).

26- در قرب الاسناد - 39: بسندی از امام پنجم که داغ کردن مواشی باکی ندارد چون روی آنها را برگردانید (یعنی داغ بر آن ننهید).

27- در حیاة الحیوان - 1: 182- بخاری روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم به خری گذشت که داغ در رویش بود فرمود: لعنت کند خدا کسی را که این داغ بر آن نهاده.

28- در روایت دیگر است که: لعنت کند خدا کسی را که آن را داغ نهاده.

باب دهم زنبور عسل، مورچه، جانوران دیگر که از کشتن آنها نهی شده یا کشتن آنها رواست چون مارها. کژدمها و کلاغها. نهی از سوختن جانوران و شکنجه آنان

آیات قرآن مجید

1- المائده آیه 30- پس فرستاد خدا کلاغی- تا آخر آیه- 2- النحل 68- و وحی کرد پروردگارت به زنبور عسل که در کوهها و درختها خانه بساز و از آنچه سقف بر آن بندند 69- وانگه بخور از همه میوهها و بآرامی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 166

در راههای پروردگارت برو، بر آید از شکم آنها نوشی چند رنگ که در آن درمان باشد برای مردم، راستی در این نشانهها است برای مردمی که اندیشند.

3- النمل- 18- تا چون بوادی مورچگان آمدند مورچه‌ای گفت: آیا مورچه‌ها بلانه‌های خود در آئید مبادا پایمال کنند شما را سلیمان و لشکریانش و آنان نمیفهمند 19 و لبخند زد از گفته او- تا خدا فرماید- و بررسی کرد پرنده‌ها را و گفت: مرا چه شده که نینم هدهد را یا اینکه از غائبانست.

#### تفسیر

: داستان کلاغی که استاد قاییل بود که چگونه تن هابیل را که کشته بودش بخاک سپارد گذشت، «و أوحی ربک».

رازی گفته: مقصود از وحی اینست که خدا در دل او نداد این کارهای شگفتی را که خردمندان آدمی از آن در مانند از چند راه:

1- خانه‌های شش گوش با پهلوهای برابر بی‌کم و بیش سازد بمنش خود و خردمندان از بشر نتوانند آنها را بسازند جز با ابزاری چون خطکش و پرگار.

2- در هندسه ثابت است که هر شکلی جز شش گوش میان خانه‌هایش رخنه‌های تهی و بیهوده بمانند و رهبری این جانور ناتوان بدین حکمت دقیق و نهان از اعجاب است.

3- زنبور عسل را ملکه‌ایست که پیکرش از دیگران بزرگتر است و فرمانش بر همه رواست و همه کار گزار اویند و چون خسته شود بدو شش کشند و این هم بسیار شگفت آور است.

4- چون ملکه از لانه‌اش بجای دیگر رود همه بدنالش روند و چون خواهند بلانه‌اش برگردد، طبل و ابزار موسیقی زنند و بدان وسیله توانند او را بلانه‌اش برگردانند، و این هم منش شگفت آوری است، و این هوش و زیرکی این جانور جز الهام از پروردگار نیست و آن مانند وحی است و از این رو خدا در باره او فرموده:

«و چون وحی کرد پروردگارت بزنبور عسل».

و بدان که وحی در باره انبیاء آمده چون قول خدا «و آدمی را نرسد که خدایش با او سخن کند جز بوحی، 51-الشوری» و در باره اولیاء هم آمده خدا فرماید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 167

«و چون وحی کرد به حواریون، 111-المائده» و بمعنی الهام در باره آدمی رسیده «و وحی کردیم به مادر موسی. 7- القصص» و در باره جانوران دیگر خاص نحل است زجاج گفته: روایت است که نحل نام این جانور شده برای اینکه خدا عسل را که از شکمش بر آید به مردم بخشیده، و دیگری گفته واژه نحل مذکر آید و مؤنث و در لغت حجاز مؤنث است و خدا تعالی هم آن را مؤنث آورده، و چنین است هر جمعی که مفردش با تاء است و بدان که زنبور عسل دو نوع است: یکی در کوهها و بیشه‌ها باشد و هیچ کس وارس او نباشد و دوم در خانه مردم و در زیر پرورش آنان و مقصود خدا از اینکه «برگیر از کوهها و درختان آنها» نوع یکم است و از اینکه فرمود «و از آنچه سقف بندیها» نوع دوم، و همانا فرمود: بعضی از کوهها و بعضی درختها. چون زنبور عسل در هر جا لانه نسازد بلکه در جایی که او را سزد و در باره آن اختلاف دارند برخی مردم گفتند: دور نیست این جانوران را خردی باشد و امر و نهی خدا بدانها آید، دیگران گفتند: چنین نیست بلکه خدا طبعی بدانها داده که چنین حالاتی دارند «پس بخور از هر میوه».

در کتب طب دیدم که خدا تعالی چنان این جهان را تدبیر کرده که در هوا نم لطیفی پدید گردد در شبها و بر برگ درختان نشیند و گاهی پراکنده شود بر برگ و گل درختها و گاهی فراوان باشد که صمغی از آن فراهم شود چون ترنجبین که چون نمی از هوا آید بر برگ درختان برخی زمینها فراهم گردد و محسوس است، و بخش یکم همانست که خدا به زنبور عسل الهام کرده که آن ریزه‌ها را از گلها و برگ درختها بگیرد و بخورد و چون سیر شود بار دیگر از آن ذره‌ها بدم گیرد و بلانه آورد و در آن نهد که گویا میخواهد پس انداز کند برای خوراک خود، و چون بسیاری از این ذرات نمناک فراهم گردند همان عسل باشند.

و برخی مردم گویند: زنبور عسل از گلها و برگهای خوشبو خورد و در شکمش عسل شود و آن را قی کند و گفته یکم خردمندانه‌تر و با بررسی جورتر است، زیرا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 168

ترنجبین در مزه و شکل با عسل نزدیک است، و شک ندارد که آن نمی است که در هوا پدید شود و بر برگ درخت و گل نشیند و عسل هم چنین باشد و بعلاوه ما می‌بینیم که زنبور عسل خورد، و از این رو چون عسل را از خانه او درآوریم اندازه‌ای را در آن وانهمیم تا خوراک او باشد، و دانیم که خوراک او همان عسل است که از اجزاء نمناک عسلی آن را برگیرد.

چون این را دانستی گوئیم «بخور از هر میوه» همان عسل است که از میوه‌ها خورد «و به پیمان راه پروردگارت را» یعنی راه عسل ساختن که بتو فهمانده یا راه جستن میوه‌ها را که برایت هموار کرده و باید رام و فرمانگزار باشی «برآید از شکمشان» در اینجا از خطاب به غیبت برگشته.

و سببش اینست که مقصود از ذکر این احوال اینست که آدمی مکلف است از آنها بنیروی خدا و حکمت و حسن تدبیر او برای جهان بالا و فرودین پی برد و گویا خدا پس از خطاب به زنبور عسل بدان چه گذشت آدمی را مخاطب ساخته و گفته:

همانا بدین زنبور عسل این عجائب را الهام کردیم تا از شکم آنها نوشی چند رنگ برآید، سپس گفتیم برخی مردم گویند از ذره‌های نم است که در هوا پدید شوند و بکناره درختان و بر برگ و گل نشینند و زنبور آن را بدهان گیرد و بنا بر این مقصود از اینکه از شکم آنها برآید اینست که از دهن آنها برآید، و هر سوراخی در درون تن شکم نامیده شود، نبینی که گویند «بطون دماغ» و مقصود سوراخهای مغزند و همچنین در اینجا «از شکمشان برآید» یعنی از دهانشان.

ولی بگفته اهل ظاهر که زنبور عسل برگ و گل خورد سپس عسل قی کند، سخن روشن است، و آنکه عسل را نوشابه وصف کرده که یکباره تنها نوشند و یک بار از آن شربت‌ها سازند و آن را چند رنگ وصف کرده و منظور ابطال قول بطبع است در تأثیر ماده این جسم که یک طبع دارد و چند رنگ پدید آرد و این دلیل است که این رنگها از تدبیر فاعل مختار است نه طبع واداشته بر کار، و در اینکه فرموده درمان مردم است دو قول است و یکم که درست است اینست که وصف عسل است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 169

اگر گویند: چگونه درمان مردم است و بصفرای زیان دارد و سوداء را بجنش آرد، گوئیم: خدا نفرموده درمان همه مردم است از هر دردی در هر حالی بلکه درمان در آنست فی الجمله، و معجونی نیست جز که عسل تمامیت و کمال آنست و نوشابه‌ها که از آن سازند برای بیماری‌های بلغمی بسیار سودمندند.

و قول دوم از مجاهد است که یعنی در قرآن درمان مردمانست و داستان زنبور عسل در جمله «مختلف ألوانه» تمام است و **فیه شفاء للناس** آغاز سخن تازه‌ایست یعنی قرآن درمان مردم است از کفر و بدعت بمانند همین داستانی که از زنبور عسل گذشت و بدان که این قول از دو راه سست است یکم ضمیر باید بنزدیکتر مرجع مذکور برگردد و آن همان **شراب مختلف ألوانه** میباشد و اما حکم باینکه بقرآن برمیگردد با اینکه نامش پیشتر نیست تناسب ندارد.

دوم روایت ابی سعید خدریست که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و اله آمد و گفت:

برادرم از درد شکمش شکوه دارد فرمود: عسل بدو بنوشان رفت وانگه برگشت و گفت: عسلش دادم و سودی نداشتش، باز فرمود: برو عسلش بده، و فرمود خدا راست گفته و شکم برادرت دروغگو است، و باو نوشاند و گویا از بند آزاد شد، و اینکه فرمود: خدا راست گفته تعبیر کردند به گفته خدا **فيه شفاء للناس** و این درست است باینکه وصف عسل باشد.

اگر کسی گوید پس معنی شکم برادرت دروغگو است چیست؟ گوئیم چون بنور وحی میدانست که اثر عسل بزودی روشن شود و در این حال روشن نبوده این را چون دروغ و اظهار خلاف واقع تعبیر کرده- پایان- کلام رازی- و تفسیر آیات نمل گذشت و دلالت دارند بر شرافتی در باره مورچه، و بر برخی از آنچه آید، و آیات هدهد دلیلند بر ارجمندی او و برخی احوالش و داستانش گذشت و برخی از آنها آید.

دمیری در حیات الحیوان گفته: نحل: مگس عسل است و گذشت که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرموده همه مگسها در آتشند جز نحل و یحیی بن وثاب «**أوحی ربک إلی النحل**»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 170

با حاء فتحه دار خوانده و بیشتر بحاء ساکنه، زجاج در تفسیر سوره نساء گفته:

آن را نحل نامیدند چون خدا تعالی عسلی که از او برآید بمردم بخشیده، و اینکه خدا باو وحی کرده ستایش او است که گلها را در پس بیابانها دانسته و بر هر گل بویا افتد و شیره آن را مکد و عسل بیرون دهد.

در عجائب المخلوقات گفته روز عید فطر را روز رحمت خوانند چون که خدا در آن به نحل ساختن عسل را وحی کرده و خدا بیان کرده که در زنبور عسل عبرت بزرگی است که جانوری است با فهم، زیرک و دلیر و عاقبت بین و فصل شناس و باران شناس و مدبر چراگاه و خوراک و فرمانبر سرور خود و زبون در برابر فرمانده و هنرمند و شگفت آفرینش.

ارسطو گفته: زنبور عسل 9 رسته است که شش رسته آنها با هم آشیانه گیرند و از فزونی شیرینی و تریها که از گلها و برگها تراوند بخورند و آنها همه را فراهم سازند و از آنها عسل و خانه های آن را بسازند، و با آنها رطوبت های چربی فراهم کنند و جایگاه عسل را درست کنند که شمع باشد، و آن را با خرطوم خود گیرد و میان دو رانش بردارد و از آنها به پشت خود کشد.

دمیری گفته از قرآن برآید که مگس عسل بر گل چرد و آن گل در درونش عسل شود و از دهانش بدر اندازد، و از آن خوراها فراهم گردد خدا فرموده: «پس بخور از همه میوه ها- تا آخر- و مقصود برخی از میوه هاست، مانند قول او:

«و داده شدیم از هر چیزی 16- النحل» مقصود بعضی از آنها است، و اختلاف رنگ عسل باختلاف نوع مگس عسل است و بسا مزه اش بر اثر چراگاه گوناگون شود و از این باب است گفته زینب (همسر پیغمبر) به پیغمبر صلی الله علیه و اله که

مگس عسل عرفط را خوردی، چون بوئی که دریافت به بوی مغافیر مانند ساخت و این حدیث در دو صحیح و کتب دیگر مشهور است (عرفط: درخت طلع است و صمغ آن بدبو است).

و کار مگس عسل اینست که چون جای پاکی یابد در آن از شمع خانه سازد وانگه خانه شاهان را سازد وانگه خانه‌های زنبورهای نر را که بیکارهند و خردتر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 171

از ماده‌هایند و مایه درون خانه‌ها را فزون کنند، و چون بیرون آیند همه با هم باشند و در هوا برآیند و با هم بخانه‌ها برگردند، و نحل نخست شمع سازد و سپس تخم گذارند، چون که بجای آشیانه پرنده‌ها است و چون تخم ریزد بر آن نشیند و گرمش کند مانند پرنده، و از آن تخم کرمی برآید و خوراک کند تا پرنده شود.

مگس عسل بر چند گل نشیند بلکه بر یک گل نشیند برخی خانه‌ها را پر از عسل کند و برخی را پر از جوجه، و شیوه‌اش اینست که چون پادشاهش تباه شود آن را بر کنار کند یا بکشد، و بیشتر در بیرون خانه کشد، و پادشاهان بیرون نشوند جز با همه مگسها، و چون از پرواز بماند او را بدوش کشند، و بیان آن در پایان کتاب در واژه یعسوب بیاید و ویژه پادشاه اینست که نیش گزنده ندارد، و بهترین پادشاهان سرخها باشند، و بدتر آنها آنان که تیره‌های سیاه دارند.

و زنبوران عسل کارها را بخش کنند، برخی شمع سازند، برخی عسل، برخی آب کشند، برخی خانه سازند و خانه‌هاشان شگفت انگیزتر چیزها است، زیرا شش گوش باشند تا پاره نشوند، و گویا با یک سنجش هندسی ساخته شده در دایره‌ای شش گوش و بی‌اختلاف که همه بهم پیوسته و یک تیکه شده چون اشکال را از سه گوش تا ده گوش که بهم چسبانند پیوسته نشوند و میان آنها رخنه افتد جز همان شکل شش گوش که چون بهم پیوسته شود یک تیکه باشد و همه این کارها را بی‌اندازه گیر و ابزار کند، و هنر لطیف خبیر و الهام او باشد بدانها چنانچه خدا تعالی فرموده **و أوحی ربک الی النحل** - تا آخر آیه.

بیندیش در کمال فرمانبری و خوش انجام دهی او برای فرمان پروردگارش که چگونه در این سه جا خانه سازد کوهها، درختها و خانه‌های مردم که «بر آن سقف بندند» و برای آنها در جز این جاها لانه نباشد، و بیندیش که چگونه بیشتر در کوهها خانه سازند که در آیه جلو یاد شده و آنکه در درختها که کمتر از آنست و آنکه در خانه‌های مردم که کمترین لانه آنها است، و بنگر چگونه خوب فرمانبرده که نخست خانه ساخته و آنکه از میوه‌ها چرا کرده و بخانه‌های خود مأوی کرده

و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 172

فرمان خدا را مو بمو اجرا کرده.



در احیاء گفته: بنگر بزنبور عسل چگونه خدا باو وحی کرده تا از کوهها خانه ساخته و از لعابش شمع و عسل برآورده و یکی را روشنی و دیگری را درمان نموده، سپس اگر در کارهای عجیبش بیندیشی از خوردن گلها، دوری از پلیدیها و فرمانبری از سردار خود که بزرگتر آنها است، و داد و دهش سردار آنها نسبت بدانها تا آنجا که اگر یکی آلوده بدر لانه آید او را بکشد در شگفت مانی اگر خودشناس باشی و در اندیشه شکم و فرج و دلخواه خود نباشی و سرگرم بدشمنی رقیبان و دوستی رفیقان نگردی.

و آنگه همه را بگذار و بخانه سازی او پرداز از ماده شمع و شکل شش گوش که نه خانه گرد سازد و نه چهار گوش و نه پنج گوش بلکه تنها شش گوش برگزیده برای خاصیت که دارد و بفهم جز مهندس نرسد و آن اینست که پهنترین و جادارترین اشکال است، زیرا از مربع گوشه‌های تنگی بیکاره میماند و شکل زنبور دراز و بلند است و گرد، و مربع را وانهاد تا گوشه‌هایش تهی نمانند و اگر خانه گرد می‌ساخت در بیرون آنها رخنه‌های تهی می‌ماندند، زیرا چون دایره‌ها را گرد هم فراهم آری بهم نچسبند با اینکه هیچ شکلی از اشکال گوشه‌دار جادارتر از گرد نباشد، و در فراهم کردن اشکال که بیرخنه باشند همان شکل مسدس است، و این خاصیت این شکل است.

بین چگونه خدا تعالی به زنبور عسل با خردی او این را الهام کرده از لطف و عنایت خود بوجود نیاز برآرش برای زندگی بشر، فسبحانه ما اعظم شأنه و اوسع لطفه و امتنانه.

و از خوی او است که از هم‌گریزند و با هم بجنگند در سوراخ خود، و هر که نزدیک کندوی آنها شود بگزند و بسا بمیرد، و چون یکی از آنها درون سوراخ بمیرد او را بیرون اندازند، و از خوی او است نظافت و از این رو فضله خود را بیرون لانه اندازد چون بد بو است، و او در بهار و پائیز عسل سازد و عسل بهارش بهتر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 173

و ریزش از درشت کارکن‌تر، و از آب گوارا و زلال نوشد و هر جا باشد بجوید، از عسل باندازه نیاز خورد، و چون عسل لانه کم شود آب بر آن ریزد تا مبادا بپایان رسد و آشوب شود، زیرا چون عسل لانه پایان یابد زنبورها خانه‌های پادشاهان و نرها را تباه کنند و هر که در آنها باشد بکشند.

یک حکیم یونانی بشاگردانش گفت: چون زنبور عسل باشید، گفتند: چگونه گفت آنها در لانه خود بیکار نگذارند و او را برانند و از لانه بیرون کنند چون جا را تنگ کند و عسل را بخورد و بکارکن‌ها بیکاری آموزد.

مگس عسل چون مار پوست گزارد، و از سرود خوشش آید، و سوس آفت او است و درمانش اینست که در هر کند و مشتهی نمک ریزند و هر ماه آنها را بگشایند و با سرگین گاو دود دهند.

و از خوی او است که چون از کندو بپرد و بچرد هر زنبوری بی‌خطا بجای خود برگردد، و مردم مصر درهای کندوها را بگردانند در کشتیها و آنها را بجائی که گل و درخت است ببرند و درهای کندوها را باز کنند و زنبورها از آنها بیرون روند و همه روز را بچرند و شب به کندوها بازگردند و هر زنبور بجای خود رود و خطا نکند.

و احمد و ابن ابی شیبه و طبرانی روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: مؤمن چون زنبور عسل است، پاکیزه خورد و پاکیزه نهد و بیفتد و نه شکسته شود و نه تباہ گردد.

و در شعب بیهقی است از مجاهد که با عمر از مکه تا مدینه همراه بودم و از او نشنیدم حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله باز گوید جز اینکه: مؤمن چون زنبور عسل است اگرش همراه باشی سودت دهد و اگرش مشورت کنی سودت دهد و اگرش همنشین گردی سودت دهد و همه کارش سود است و زنبور عسل هم همه کارش سود است.

ابن اثیر گفته وجه شباهت مؤمن به زنبور عسل، استادی و هوش او است و بی‌آزاری

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 174

و مهربانی و سودمندی و قناعت و کوشائی او در روز و دوری او از پلیدیها، و پاکی خوراکش و اینکه از دسترنج دیگری نخورد و بخشش و فرمانبریش از فرمانده و زنبور عسل را از آفاتی است که از کارش باز دارد، چون تاریکی ابر، باد، دود آب و آتش و هم مؤمنان را آفاتی است که از کارش باز دارند چون تیرگی غفلت، ابر تردید باد فتنه، دود حرام، آب رفاه و آتش هوس.

و در مستدرک دارمی است از علی بن ابی طالب علیه السلام که در میان مردم چون زنبور عسل باشید در پرنده‌ها، که پرنده‌ای نیست جز آنکه او را ناتوان شمارد، و اگر پرنده‌ها میدانستند در درون چه دارد از برکت با آن چنان نمیگردند با مردم بزبان و تن در آمیزید و در کردار و دل جدا باشید زیرا از آن هر کس همانست که کند و روز قیامت با کسی است که دوستش دارد.

و نیز در آنست از ابن عباس که از کعب الاحبار پرسید وصف رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را در تورات چگونه یابی؟ گفت دریابیم که: محمد بن عبد الله است، در مکه زاده شود و به طیبه بکوچد، و در شام پادشاهی کند، دشنام ندهد، در بازارها فریاد نکشد بدی را ببدی سزا ندهد بلکه ببخشد و چشم پوشد، امتش حمدگویانند، خدا تعالی را در هر خوشی و بدی سپاس گویند، اندام خود را پاکیزه دارند، میان خود را ازار بندند، و در نماز صف کشند چنانچه در نبرد خود، بنگ آنها در مساجدشان چون زنبور عسل باشد جار آنها در فضای آسمان شنیده شود.

ابن خلکان در شرح حال عبد المؤمن بن علی پادشاه مغرب گفته: پدرش کوره پز بود، در خردسالی در خانه پدر خوابیده بود و او گل میزد، پدرش بنگی در آسمان شنید و سر برداشت و ابر سیاهی دید از زنبور عسل که سراسر خانه را پر

کردند و بر سر پسرش گرد آمدند که در خواب بود، و او را پوشاندند و مدتی بر سر او ماندند و از سر او برخاستند و دردی از آنها ندید، و نزدیکش مردی فال بین بود و پدرش باو گزارش داد و او گفت: نزدیک است مردم مغرب گرد پسر ترا بگیرند و چنین شد و کار او بجایی رسید که پادشاه مغرب دور و نزدیک شد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 175

بیشتر مردم بر اینند که عسل از دهان زنبور بر آید و از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است که در خواری دنیا فرمود: فاخرتر جامه آدمیزاده در دنیا آب دهن کرمی است، و شریفترین نوشابه اش فضله زنبور عسل و ظاهرش اینست که از جز دهانست، ابن عطیه از او چنین نقل کرده، و از آن حضرت معروف است که فرمود دنیا شش چیز است: خوراک نوشیدنی، جامه، مرکوب، منکوح و بوئیدنی، بهترین خوراک عسل است که جاویده مگس است، بهترین نوشابه آبست که نیک و بد در آن یکسانند، بهتر جامه دیبا است که بافته کرم است، بهتر مرکوب اسب است که بر او مردم را کشند، و بهتر منکوح زنت که مبالی است در مبالی، و بهتر بوئیدنی مشک است که خون جانوریست.

و حق اینست که عسل از درون آنها است ولی ندانیم از دهانست یا جز آن و به نشود جز بگرمی نفس آنها، و ارسطو کندوئی از شیشه ساخت تا بنگرد چگونه عسل میسازند و نساختند تا آن را از درون شیشه با گل اندودند، غزنوی و دیگران چنین گفتند و در تفسیر اوسط کواشی روایت داریم که عسل از آسمان آید و در جاهائی از زمین روید و مگس عسل آن را نوشد و در شمع میان کندو ریزد و چنان نیست که برخی مردم پندارند از فزونیهای خوراک است و در معده تبدیل بعسل شده، این عبارت او است و خداوند داناتر است (حیاء الحيوان، 2:

245-248).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 176

### اخبار باب

1- در تفسیر علی بن ابراهیم: 416- که امام صادق علیه السلام فرمود: خدا را دره ایست که معدن طلا و نقره است و آن را با ناتوانتر آفریده اش که مورچه است نگهداری کرده، اگر شتران بختی آن را خواهند نتوانند.

[در باره مورچه]

2- در حیاء الحيوان - 263-266- مورچه معروف است و گویند زمین مورچه دار و خوراک مورچه زده که مورچه در آن افتاده و نمله بضمه سخن چینی است و مرد نمل یعنی سخن چین و چه خوش سروده است.

## قناعت کن که بی‌روزی نمایی

## فراموش خدا یک مورچه نیست

## چه آید روزگارت پیش برخیز

## و گر برگشت از دست در خواب از آن ایست

و مورچه را نمله گفتند که پر می‌جنبید و کم دست و پا دارد، مورچه زن و شوهری ندارد و آبستن نشود، همانا ریزه از او بر زمین افتد و بزرگ شود تا تخم گردد و از او مورچه پدید شود، و تخم او را بیض با طاء دسته دار گویند، و مورچه نیرنگ فراوان دارد برای جستن روزی، و چون چیزی یابد بدیگران آگهی دهد تا بر سر آن آیند، و گفتند: سروران آنها خبر گزار باشند.

خویش اینست که خوراکش در تابستان انبار کند برای زمستان و از چاره‌جوئیهایش اینست که چون بترسد دانه‌ها که فراهم کرده سبز کنند آنها را بدو نیم کند جز کسفره که آن را بچهار پخش کند چون بدو الهام شده که هر نیمش سبز کند، و چون نگران شود از پوسیدن دانه آن را روی زمین آورد و پهن کند، و این کار را بیشتر در شب و در پرتو ماه کند. و گفتند: زندگیش بخوردن نیست چون شکم ندارد که خوراک در آن رود و تنش دو نیمه است و قوتش همان بو کشیدن دانه است که دو نیمش کند و از سفیان بن عیینه روایت است که گفت: چیزی نباشد که خوراکش را انبار کند جز آدمی و عقق و مورچه و موش و در احیاء در باب توکل آن را قطعی دانسته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 177

و برخی گفتند: بلبل خوراک انبار کند و گفتند: عقق انبارهای زیر زمینی دارد ولی آنها را فراموش میکند، مورچه بینی تیزی دارد، و سبب نابودیش روئیدن بال او است که وسیله فراوانی روزی گنجشکها شود، زیرا او را در حال پروازش شکار کنند و أبو العتاهیه بدان اشاره کرده در گفته خود:

چون برای مورچه پر در آید\* تا پرد مرگش رسد و رشید پس از نکبت برمکیان بسیار بدین شعر مثل میزد و مورچه با شش دست و پایش لانه‌ای کند و پس از آن در آن پیچها نهد تا آب باران در آن نرود و بسا برای همین لانه‌ای بالای لانه‌اش سازد، و این برای ترس او است از بلبل نسبت بدان چه انبار کرده.

بیهقی در شعب گفته: عدی بن حاتم طائی نان برای مورچه‌ها خرد میکرد و میگفت: اینها همسایه‌اند و حق همسایگی دارند و در باب وحش از فتح بن خرفش آید که زاهد بود و برای مورچه‌ها هر روز نان خورد میکرد و در روز عاشوراء آن را نمیخوردند.

و در جانوران چیزی نیست که چند برابر تن خود را بارها بدوش کشد جز مورچه تا نپسندد چند برابر را و هسته خرما را هم که از آن سودی نبرد بکشد و این از روی حرص باشد و خوراک چند سال را گرد کند با اینکه یک سال بیشتر عمر ندارد، و از کارهای شگفتش اینست که در لانه زیر زمین خود چند خانه و دهلیز و بالا خانه و طبقه‌های آویزان سازد و همه را پر از دانه و ذخیره برای زمستان کند.

رسته‌ای را فارسی گویند که میان مورچه‌ها چون زنبورند میان مگس عسل و رسته‌ای را مورچه شیر نامند که جلوش چون روی شیر است و دنبالش چون مورچه و بخاری و دیگران از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کردند که یک پیغمبری زیر درختی منزل کرد و مورچه‌ای او را گزید و فرمان داد بنه‌اش را از زیر آن برآوردند و آن را آتش زدند و خدا باو وحی کرد چرا یک مورچه را تنها آتش نزدی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 178

ابو عبد الله ترمذی در نوادر الاصول گفته او را بر سوزاندن مورچه سرزنش نکرد بلکه بر اینکه بیگناه را بجرم گناهکار کیفر داد، و این پیغمبر موسی بن عمران علیه السلام بود که گفته بود: پروردگارا مردم یک آبادی را بگناهشان عذاب کنی و در میان آنها فرمانبر باشد و خدا خواست آن را بوی نماید و گرما را بر او مسلط کرد تا پناه بدرختی برد که در سایه‌اش بیاساید و نزد آن سوراخ مورچه بود، و خوابش گرفت و چون لذت خواب را چشید، مورچه‌اش گزید، و آنها را پامال کرد و نابود کرد و لانه‌شان را سوخت، و خدا این آیت را عبرت او ساخت که یک مورچه‌اش گزید و دیگران را بکیفر کشید و خواست آگاهش کند که کیفر خدا فرمانبر و نافرمان را درگیرد ولی برای فرمانبر رحمت و پاکی و برکت باشد و بر نافرمان بدی و نعمت و عدوان، و بنا بر این این حدیث دلالت ندارد بر کراهت و حرمت کشتن مورچه، چون حلال است دفع آزارکننده تو، و کسی در آفریده‌های خدا محترم‌تر از مؤمن نباشد و خدا دفع آن را از تو برای زدن و کشتن و بردن مال حلال کرده تا چه رسد بخزنده و جانورانی که زیر فرمان مؤمن باشند و بر آنها فرمانرواست و چون او را آزار دهند کشتن آنها برایش مباح است.

و اینکه فرمود: چرا مورچه را نکشتی؟ دلیل است بر اینکه آزار کن کشته شود، و هر کشتاری که برای سودی یا دفع زیانست، نزد علماء باکی ندارد، و مخصوص همان مورچه نباشد که گزیده چون مقصود قصاص نیست و گر نه میفرمود چرا همان مورچه که تو را گزید نکشتی و فرمود یک مورچه‌ای را که شامل بیگناه و گناه کار است، و از اینجا دانسته شود که منظور آگهی او است در پاسخ پرسش از هلاک یک آبادی که در آن مطیع و عاصی است.

و گفته‌اند در شرع آن پیغمبر کیفر جانور بسوختن روا بوده از این رو خدا او را بر سوختن بسیاری سرزنش کرد که فرمود «چرا یک مورچه را نسوختی» و این ناساز است با شرع ما که پیغمبر صلی الله علیه و اله از عذاب دادن جانور با آتش غدقن کرده و فرموده:

«عذاب نکند بآتش جز خدا تعالی» و روا نیست سوختن جانور مگر آنکه آدمی را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 179

سوزانده باشد که ورثه او حق قصاص دارند بسوختن جانی.

و اما کشتن مورچه در مذهب جائز نیست برای حدیث ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و اله نهی کرد از کشتن چهار جاندار: مورچه، زنبور عسل، هدهد و جغد .. و منظور مورچه بزرگ سلیمانی است چنانچه خطابی و بغوی در شرح سنه گفته است ولی مورچه ریز که آن را ذر نامند کشتنش جائز است، و مالک کشتن مورچه را مکروه دانسته جز اینکه زیان زند و دفعش نشود جز با کشتن و ابن ابی زید کشتن مورچه را که آزار کند مطلقاً جائز دانسته، و گفتند همانا خدا آن پیغمبر را سر - زنش کرد برای اینکه انتقام خود را کشید بنا بود کردن گروهی که یکی از آنها او را آزار کرده بود، و بهتر این بود که گذشت کند و شکبیا باشد، ولی پیغمبر چنین فهمید که این نوع آزار کن آدمیزاده‌اند و احترام آدمیزاد بیش از جانوران دیگر است و اگر تنها بهمین قصد بود و قصد انتقام نداشت سرزنش نمیشد و سرزنش او برای انتقام گرفتن بود، و الله اعلم.

و طبرانی در معجم اوسط خود آورده و هم دارقطنی که چون با موسی خدا سخن گفت: موسی جای پای مورچه را بر سنگ سخت از ده فرسنگ راه میدید.

و ترمذی بسندی با گواهی ابو بکر از رسول خدا صلی الله علیه و اله آورده که آن حضرت نام شرک برد و فرمود: نهانتر است در میان شما از آواز پای مورچه و تو را بچیزی رهنمایم که چون بجا آری خدا خرد و درشت شرک را از تو برد، سه بار بگو: بار خدایا من بتو پناهم از اینکه چیزی را با تو شریک سازم و بدانم و از تو آمرزش خواهم در آنچه ندانم و نیز از ابی امامه باهلی روایت کرده که نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دو مرد را نام بردند یکی عابد و دیگر عالم، فرمود: فضل عالم بر عابد چون فضل من است بر فروتر شماها وانگه فرمود: راستی خدا تعالی و فرشته‌هایش و اهل زمین همه تا مورچه در سوراخش و تا ماهی در دریا رحمت خواهند برای آموزنده خیر بمردم.

ترمذی گفته: حدیث خوب و درست است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 180

و ابا عثمان حسین بن حرث خزاعی گفته: شنیدم فضیل بن عیاض میگفت: دانای آموزنده در ملکوت آسمانها بزرگ خوانده شود.

و روایت شده که مورچه‌ای که با سلیمان علیه السلام گفتگو کرد برایش یک دانه هدیه برد و وی علیه السلام آن را در مشت نهاد و آن مورچه گفت:

و گر بی‌نیاز است از آن میپذیرد	نیینی که مال خدا هدیه بردیم سویش
بود کاست دریا و در آن نگیرد	اگر هدیه باشد بقدر بزرگیش
که از ما پسندد و شکرش ببیند	ولی هدیه آریم سوی محبان
و گر نه نداریم چیزی که ویرا بماند	و این نیست بهر بزرگی و رادی

سلیمان علیه السلام گفت: خدا شما را برکت دهد و از اثر دعایش مورچه بیشتر آفریده‌های خدا است و روایت است که مردی از مأمون درخواست که بایستد برای شنیدن از او و نایستاد، گفت: یا امیر المؤمنین خدا سلیمان بن داود علیه السلام را برای شنیدن سخن مورچه باز داشت، و من نزد خدا از مورچه کمتر نیستم و تو نزد خدا بزرگتر از سلیمان علیه السلام نیستی، مأمون گفت: راست گفتی و ایستاد سخن او را گوش داد و نیازش را برآورد.

و فخر الدین رازی در تفسیر قول خدا تعالی **حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلٰی وَادِ النَّمْلِ** تا آخر آیه 18- النحل گفته: وادی نمل در شام است و مورچه بسیار دارد، اگر گویند: چرا واژه علی آورده؟ گویم از دو راه:

1- از سوی بالا آمدند و حرف استعلاء آورده.

2- مقصودش اینست که همه وادی را تا پایان در نور دیدند و این عبارت چنین معنا دهد، مورچه این سخن را گفت و دور از باور نباشد، زیرا دانش و سخنوری برای مورچه شدنیست، و خدا هم بر هر شدنی توانا است، و از قتاده حکایت است که بکوفه آمد و مردم گردش را گرفتند و گفت: از هر چه خواهید پرسید، ابو حنیفه که پسری نوجوان بود حاضر بود گفت از او پرسید مورچه سلیمان علیه السلام نر بود یا ماده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 181

و او در جواب ماند، ابو حنیفه گفت: ماده بود گفتند: از کجا دانستی گفت از اینکه خدا فرموده **«قَالَتْ نَمْلَةٌ»** و اگر نر بود فرموده بود که: **«قال نملة»** چون واژه نمل مانند حمامه و شاة برای نر و ماده هر دو استعمال شود.

و در کتابی دیدم که این مورچه پیروانش را گفت: در سوراخ خود بروند تا نعمت سلیمانی را نبینند و ناسپاس نعمت خدا بدانها گردند، و این آگاهی است که همنشینی با دنیا داران ممنوع است.

و روایت است که سلیمان باو گفت: چرا به مورچه‌ها گفتی: بسوراخهای خود بروند، ترسیدی من بآنها ستمی کنم؟ گفت: نه، ولی ترسیدم فریفته جمال و زیور تو شوند و از طاعت خدا تعالی باز مانند.

ثعلبی و جز او گفتند: آن مورچه چون گرگ بزرگی بوده و شل بوده و دو بال داشته و از مقاتل است که سلیمان سخن او را از فاصله 3 میل راه شنید، یک دانشمندی گفته در سخن مورچه ده فن بدیعی است یا- برای نداء ایها، آگهی نمل، نام بردن، ادخلوا فرمان داد، مساکنکم- وصف کرد، لا یحطنکم، اخطار کرد، سلیمان نام ویژه، و جنوده، برای عموم، و هم، برای اشاره، لا یشعرون، برای پوزش.

و مشهور اینست که مورچه خردی بوده و در نامش اختلاف است یکی گفته نامش طاغیه بوده و دیگری گفته خرمی، گفتند: مورچه‌های وادی چون گرگها بودند و گفتند چون شتران بختی.

و دارقطنی و حاکم بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و اله آوردند که فرمود: مورچه را نکشید چون سلیمان روزی برای درخواست باران بیرون شد، ناگاه مورچه‌ای دید پشت افتاده و دستها بالا کرده و میگوید: بار خدایا ما از آفریده‌های توایم و از فضلت بی‌نیاز نباشیم، خدایا ما را بگناه بنده‌های خطاکارت مگیر و بر ما بار تا از آن درخت روئی و ما را از میوه‌اش خوراک دهی، سلیمان بقومش فرمود: برگردید، که ما را بس شد و برای دیگری شما بآب رسیدید و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 182

نوشانده شدید.

3- در کافی - 4- 363-: بسندی از امام ششم علیه السلام که محرم از هر چه ترسد از درنده‌ها یا مارها آن را بکشد و اگر باو یورش نکنند او هم قصد او آنها را نکند.

4- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که چون محرم شدی بترس از خدا از کشتن هر جانوری جز افعی و کژدم و موش که مشک را سست سازد و خانه را بآتش کشد، و اما کژدم پیغمبر صلی الله علیه و اله دست برای سنگی دراز کرد و آن حضرت را گزید و فرمود: خدایت لعنت کند نه نیکی را وانهی و نه بدی را، و چون مار قصد تو کرد او را بکش، و اگر نه مکش، و سگ گزنده و درنده اگر بتو یورش بردند آنها را بکش و گر نه آهنگ آنها مکن، و آن سیاه مکار را در هر حال بکش و بکلاغ و لاشخور که بر پشت شتر تو نشیند سنگ پران.

بیان: «توهی السقاء» یعنی مشک شکافد یا بندش را بخورد و آبش را بریزد و خانه را بآتش کشد بر خانواده، زیرا فتیله را میکشد و خانه را میسوزاند، در قاموس گفته: اسود ماریست بزرگ، و اسودان مار است و کژدم، و آن را مکار وصف کرده، چون کمین کند و بناگاه بگیرد، صاحب منتقی گفته در قاموس غدر اللیل یعنی شب تاریک شد، و گویا کنایه است از شدت سیاهی مار و سبع ذکر خاص است پس از عام یا مقصود اکمل افراد است که شیر باشد یا گفته‌اند که گرگ است.



5- در قرب الاسناد: 66- بسندش از علی علیه السلام که محرم بکشد هر چه بر او یورش کند از درنده یا جز آن و بکشد زنبور، کژدم، مار و کرکس، گرگ، شیر و هر درنده که ترسد بر او حمله کند و هم سگ گزنده 6- در کافی: بسندش از امام ششم علیه السلام که کشته شود در حرم و در حال احرام افعی و سیاه مکار و هر مار بد و کژدم و موش که فویسقه است و رانده شود کلاغ و لاشخور پیرتاب سنگ، و اگر بتو دزدانی تعرض کردند در برابر آنها دفاع کن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 183

7- و از همان: بسندی تا امام پنجم علیه السلام که محرم بکشد زنبور، کرکس سیاه مکار و گرگ و هر چه ترسد بر او حمله کند و فرمود: سگ گزنده همان گرگ است.

بیان: گویا تفسیر سگ گزنده باشد که در کلام پیغمبر صلی الله علیه و اله آمده و اخباری در رخصت کشتار جانورانی و نهی از کشتار جانوران دیگر در کتاب حج آید ان شاء الله تعالی.

دمیری گفته: افعی مار ماده است و افعوان بضم همزه و عین نر آنست و زبیدی گفته: افعی ماریست نقطه دار گردن باریک و سر پهن و بسا که دو شاخ هم دارد و کار شگفت آورش اینکه ابن شبرمه حکایت کرده یک افعی پای غلامی را گزید و پیشانی او بر اثر زهر شکافت.

قزوینی گفته: ماریست کوتاه دم و بدترین مارها است که چون چشمش را برکنند باز آید و پلکانش هرگز بسته نشوند و در سرما چهار ماه زیر خاک نهان گردد و آنکه بر آید و دو چشمش تار شدند و نزد درخت رازیانه رود و چشمش را بدان بمالد و روشن شود.

زمخشری گفته: حکایت است که چون افعی هزار ساله شود نایبنا گردد و خدا بدو الهام کند که دیده بر برگ رازیانه برساید و روشنی آن بر گردد و بسا در بیابانست و تا روستا چند روز فاصله دارد و این مسافت را که دراز است با دیده نایبنا درنوردد تا به بستانی رسد و درخت رازیانه را بی خطا جوید و چشمش بدان کشد و باذن خدا تعالی بینا گردد، چون دمش را برند بر گردد چنانچه بوده و چون دندانش را کشند پس از سه روز بر آید، و اگر سرش را کوبند (سرش را برند خ ب) تا سه روز بماند و بجنبد، و دشمنترین دشمن آدمی است و گاو وحشی آن را دیوانه وار بخورد و چون بیمار شود برگ زیتون خورد و درمان شود.

برخی افعیها با دهان ماده خود را بگاید و نر پس از افتادن بر ماده بیهوش افتد و ماده آلات او را بگزد و ببرد و همان ساعت بمیرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 184

و گفته: اسود سالخ نوعی افعی است که پر سیاه است و هر سال پوست گزارد و سالخ نام گرفته، و در دو صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمانداد در حال نماز دو سیاه را بکشند که کژدم و مارند (حیاء الحیوان 1: 19) و بیهقی روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و اله چون نیازی داشت بسیار دور میشد روزی برای حاجت رفت و زیر درختی نشست و دو کفش خود را در آورد گفت: بعد یکی را پیا کرد و پرنده‌ای آمد و کفش دیگر را ربود و با آسمان چرخید و یک افعی سیاه سالخ از آن افتاد و پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: این کرامتی است که خدا مرا بدان گرامی داشت «بار خدایا بتو پناه برم از شر هر چه بر دو پا راه رود و از شر هر چه بر چهار پا رود و از شر هر چه بر شکم رود (حیاء الحیوان 1: 17).

و گفته است کژدم از خزنده‌ها است، سیاه و سبز و زرد دارد همه کشنده‌اند و سبز از همه بدتر است، طبعش آبی است و پر بچه است و همه نوعش چون آبستن شود مرگش در آنست که بزاید، زیرا چون بچه‌هایش درست شوند شکم او را بخورند و بیرون آیند و مادر بمیرد، جاحظ این گفته را نپسندیده و گفته: ثقه‌ای بمن گزارش داد که کژدم از دهنش زاید و بچه‌هایش که باندازه شپش باشند و فراوان بدوش کشد، و آنچه جاحظ گفته همان درست است.

و کژدم در بدترین وضع است چون آبستن باشد و هشت پا دارد و چشمش در پشت او است، و از کار شگفت او است که مرده را نزند و نه خواب را تا چیزی از تنش بجنبد که آن وقت او را بزند، و با چسب‌ها ماوی کند و سازگار باشد، و بسا افعی را بگذرد و او را بکشد، و همدیگر را بگذرد و بمیرند.

جاحظ آن را گفته: و روشش اینست که چون آدمی را گزد بگریزد مانند اینکه از کیفر بترسد، و از لطف کارش اینست که فیل و شتر را با خردیش میکشد بگزیدن، و یکنوع کژدمها پرنده‌اند و این نوع بیشتر کشنده است و گفته‌اند فروش مورچه در نصیبین درست است چون با آن کژدمهای پرنده را درمان کنند.

و از عایشه روایت است که علی بن ابی طالب علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 185

و او در نماز بود و کنارش ایستاد و با نمازش نماز میخواند، کژدمی آمد تا برسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید و او را رها کرد و بسوی علی علیه السلام رفت و آن را با نعل خود زد تا کشت و رسول خدا بکشتن آن عیبی ندید.

و ابن ماجه از ابی رافع روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم کژدمی را کشت با اینکه نماز میخواند، و از عایشه آورده که کژدمی پیغمبر را در نمازش گزید فرمود: خدا کژدم را لعنت کند که نه نماز گزار را وانهد و نه جز او را، او را در حل و حرم بکشید.

و ابو نعیم و دیگران از علی علیه السلام روایت کردند که کزدمی در نماز پیغمبر صلی الله علیه و اله را گزید و چون فارغ شد فرمود خدا لعنت کند کزدم را و انهد نماز خوان و نماز نمازنخوان را و نه پیغمبر و نه جز او را جز آنکه او را میگذرد، و نعلش را گرفت و او را کشت و آب و نمک خواست و بدان میکشید و **قل هو الله أحد** و معوذتین میخواند (حیاء الحيوان 2: 93-95) و گفته: کلاغ معروف است و برای سیاهیش او را غراب نامند و چند نوع است: غداف، زاغ، اکحل، کلاغ زراعت و اورق و این دسته هر چه شنود بازگو کند، و غراب اعصم کمیابست و عرب گفتند نایابتر است از کلاغ اعصم، و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده نمونه زن خوب در زنان چون یک کلاغ اعصم است میان صد کلاغ و در روایت است که گفتند: یا رسول الله غراب اعصم چیست؟ فرمود: کلاغی که یک پایش سفید است.

در احیاء گفته: کلاغ اعصم شکم سفید است و گفتند: دو بال سفید، و گفتند:

دو پا سفید.

و کلاغ شب، جاحظ گفته: کلاغی است که خوی کلاغ را رها کرده و خوی جغد را گرفته و از پرنده‌های شب است.

ارسطو گفته: کلاغ چهار رسته است: سیاه تیره، ابلق، و کلاغچه که کنار پرهانش سفید است و تنش نازک و دانه میخورد و سیاه طاوسی که پرهایش برقی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 186

است و پاهایش چون مرجانست و معروف است به زاغ.

صاحب منطق گفته: کلاغ از پرنده‌های پست است راد و آزاده نیست و مردار و خاکروبه میخورد، و آن یا سیاه تیره و سوخته‌وش و چون زنگی است در میان مردم که بدتر آفریده‌اند در شکل و مزاج، و کلاغ خاکستری از آن شناساتر است و غراب البین وصف آنست و جوهری گفته آنست که سیاه و سفید است.

صاحب منطق گفته: کلاغ از جانورانیست که فرمان کشتن آنها رسیده در حل و در حرم که از فاسقانند و نامش از نام ابلیس باز گرفته است چون تباهی بار آورد کار ابلیس است، و این نام باز گرفته شده برای هر چه آزارش سخت است و اصل فسق برون شدن از چیز نیست و در شرع برونش شدن از فرمان خداست.

جاحظ گفته: غراب البین دو نوع است: یکی خرد و معروف پیستی و ناتوانی و دیگری در خانه‌های مردم است و در جای کوچ مردم فرود آید و چون این کلاغ یافت نشود جز پس از جدائی آنها از منزلشان نام غراب البین باو دادند.

مقدسی گفته: کلاغی است سیاه و ناله اندوهبار مصیبت زده کند، و میان دوستانی که گرد هم آمده و مهربانند بنگ دهد و آثریر جدائی دهد و اگر کشت زار آبادی بیند نوید ویرانی آن را دهد و عرصه‌هایش را بررسی کند و بآنان که در آن

ساکند آگهی دهد از ویرانی خانه‌ها و نشیمنگاهها، و بخورنده از گلوگیری اخطار دهد و بکوچنده از نزدیکی مراحل، بنگ کند باوازی اندوهبار چنانچه آگهی ده مجالس ترحیم.

و در سنن ابی داود و دیگرانست که: پیغمبر صلی الله علیه و اله باز داشت نمازخوان را از نک زدن کلاغ و بزمین چسبیدن درنده مقصود از نک کلاغ، سبک سجده کردنت که در آن نماند جز باندازه نوک زدن کلاغ برای خوردن.

و دارقطنی از ابی امامه آورده که پیغمبر صلی الله علیه و اله کفشهای خود را خواست تا بپوشد و چون یکی را پوشید کلاغی آمد و دیگری را برداشت و پراند و از آن ماری بدر آمد، و پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که بخدا و روز جزا ایمان دارد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 187

کفشهایش را نپوشد تا آنها را بتکاند (حیاء الحيوان 2: 119-121) از خوی هر کلاغی است که جفت شدن با ماده‌اش را نهان کند و روبرو ماده را گاید و دیگر بدو باز نگردد از بیوفائی و ماده 4-5 تخم نهد، و چون جوجه‌ها از تخم در آیند آنها را دور کند چون بسیار زشتند، تن خرد، سر گنده نوک لخت و اندام ناجور دارند، و پدر و مادر از جوجه‌ها گریزان شوند و آنها را وانهند و خدا از مگس و پشه که در لانه آنها است خوراک بدانها دهد تا نیرو گیرند و پر در آرند و پدر و مادر بر سر آنها آیند، ماده روی تخم خوابد و نر خوراکش آرد.

و از خوی او است که شکار نکند و اگر مرداری یابد بخورد و گر نه از گرسنگی بمیرد یا خاکروبه خورد مانند پرنده‌های خرد، و پر حذر است و پر نفرت، و غداف با جغد بجنگد و تخمش را بر باید و بخورد و از کار شگفتش اینست که چون آدمی خواهد جوجه‌اش را بگیرد ماده و نر هر دو با چنگال خود سنگ بر گیرند و در فضا بچرخند و بر او سنگ پرانند و می‌خواهند او را جلو گیرند.

و عرب بکلاغ فال بد زند و غراب البین سیاه سفید باشد و صاحب مجالسه گفته: این نامش برای آنست که نوح علیه السلام او را روانه کرد تا از آب بررسی کند و رفت و برگشت و از این رویش شوم شمارند، ابن قتیبه گفته برای همین هم او را فاسق نامیدند.

گفتند: چون کلاغ دو بار بنگ کند بد باشد و اگر سه بار خوب باشد بشماره حروف و شیوه ابن عباس بود که چون کلاغ بنگ میکرد میگفت: بار خدایا جز فال تو فالی نیست و جز خیر تو خیری نه، و نیست معبود حقی جز تو.

و گفتند: کلاغ باندازه نوکش زیر زمین را بیند و روایت است که قاییل برادرش هابیل را کشت و او را برد تا بو گرفت و ندانست با او چه کند و خدا دو کلاغ فرستاد و یکی دیگری را کشت وانگه با منقارش زمین را کاوید و او را زیر خاک کرد و قاییل از او پیروی کرد، و چون آدم از مکه برگشت گفت: هابیل کجا است؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 188

گفت ندانم و آدم گفت: بار خدایا لعن کن زمینی که خورش را نوشید و از آنگاه دیگر زمین خون ننوشد.

مقاتل گفته: از آن پیش درنده و پرنده با آدم همدم بودند و چون قابیل هابیل را کشت پرنده و وحشی از او گریزان شدند و درختها خار برآوردند، میوهها ترش شدند و آبها شور و زمین تیره شد.

کلاغ سیاه سفید فاسق حرام است و کلاغ سیاه بزرگ کوهی هم بنا بر اصح حرام است و کلاغ زرع بنا بر اصح حلال و در صحیح بخاری بسندش از پیغمبر صلی الله علیه و اله است که پنج جانورند بر کشنده آنها گناهی نیست، کلاغ، لاشخور، موش، مار و سگ گیرنده.

و در سنن ابن ماجه است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: مار فاسق است، موش فاسق است و کلاغ فاسق (حیاء الحيوان: 2، 123) و گفته: موش چند دسته است، موش صحرائی و موش معروف، سوسمار زباب و خلد، زباب موش کر است و خلد موش کور، سوسمار، و موش بیش، و موش شتر، و فاره مشک و ذات النطاق، موش خانگی همان فویسقه است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمان کشتن او را داده در حل و حرم و آنها را فواسق گویند چون پلیدند و گفتند چون در حل و حرم احترامی ندارند، و گفتند چون خواستند ریسمانهای کشتی نوح را ببرند.

و طحاوی بسندش از یزید بن ابی نعیم که از ابی سعید خدری پرسید چرا بموش فویسقه گفتند: گفت یک شب پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بیدار شد و موش فتیله چراغ را گرفته بود تا اتاق را بر سر پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم آتش زند و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم برخاست او را کشت و خورش را برای محل و محرم حلال کرد.

و حاکم بسندی از ابن عباس آورده که موشی آمد و فتیله را گرفت و کشید و کنیزکی آمد و او را براند و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: او را وانه و آن فتیله را آورد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 189

برابر پیغمبر و روی سجاده او انداخت که بر آن نشسته بود و باندازه یکدرهم آن را سوخت و پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: چون بخوابید چراغها تان را خاموش کنید که شیطان مانند آن را وادارد و خانه شما را آتش زند و در صحیح مسلم و جز آنست که پیغمبر فرمان داد هنگام خواب آتش را خاموش کنند برای اینکه فویسقه خانه را بر اهل خانه آتش میزند.

و موش دو جور است: موش صحرائی و موش معمولی، هر دو شنوند و بینند و در جانوران تباه کن تر و آزارکن تر از موش نیست و کارش اینست که بر سر شیشه تنگ دهانه آید و چاره جوید تا دمش را در آن فرو برد و چون بروغن آلوده

شود برآرد و بلیسد تا آن را تهی کند، و دشمنی موش و گربه نهان نیست و سببش اینست که چون نوح علیه السلام از هر جانوری دو تا در کشتی جا داد اهل کشتی از موش شکوه کردند که خوراک و کالایشان را تباہ کند، و خدا بشیر وحی کرد تا عطسه زد و گربه‌ای از او بدر آمد و موش از ترس او نهان شد.

زباب موش بیانست که هر چه را میدزدد نیازمند بدان باشد یا نباشد و گفتند موشی است کور و کر و مرد نادان را بدان مانند کنند.

خلد بضمه که گاهی بفتح و کسره گفته شود: جانورکی است کور و کر و آنچه برابرش باشد نفهمد جز ببوئیدن، گفتند موش کور است که نفهمد جز ببوئیدن ارسطو گفته: هر جانوری دو چشم دارد جز موش کور، و همانا چنین آفریده است که خاک‌نشین است و خدا خاک را برایش مانند آب ساخته برای ماهی، و خوراکش از درون زمین است و در برونش نیرو و نشاطی ندارد، و چون چشم ندارد خدا تعالی گوش تیزی بدو داده، و گام‌زدن آهسته را از راه دوری بفهمد و خود را در زمین پنهان کند و گفتند تیزی گوشش تا چشم‌رس دیگرانست.

یربوع و سوسمار جانور است دو دست بسیار دراز دارد و دمی چون موش صحرائی و رنگی چون رنگ آهو و ژرف زمین لانه کند تا رطوبتش آب او شود، از نسیم خوشش آید و بخار را بد دارد، سوراخش را در برآمدگی زمین بسازد و لانه در برابر وزش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 190

چهار باد و روزنه‌ها در آن سازد به نام نافقاء و فاصعاء و راهطاء و چون از یکی روزنه‌ها دنبال شود نفاق کند و از نافقاء بدر رود و اگر از آن دنبال شود از قاصعاء گریزد.

و برون لانه‌اش خاک است و درونش گودال و منافق هم چنین است برونش ایمانست و درونش کفر و از این رو منافق نام گرفته قزوینی گفته: نوعی موش است و از جانورانیست که سروری مطاع دارند و فرمانش برند و چون با آنها است در جای بلند یا بر سر سنگی ایستد و از هر سو راه را پاید و اگر چیز ترسناکی دید دندانها بهم زند و سوت کشد و چون آن را شنوند بلانه خود برگردند و اگر غفلت کند تا یکی از آنها شکار شود گرد آیند و او را بکشند و دیگری را بجای او گزینند، و چون دنبال روزی در آیند رئیس نخست برآید و دیده‌بانی کند و اگر چیز ترسناکی نبیند با آواز سوتش بآنها گزارش دهد تا همه بدر آیند (2: 259 حیاة الحيوان) و زمخشری از سفیان بن عیینه آورده که در جانداران نباشد چیزی که خوراک انبار کند جز آدمی، مورچه، موش و عقعق.

عقعق پرنده‌ایست باندازه کبوتر و بشکل کلاغ و بالهاش از بالهای کبوتر بزرگ‌ترند و دو رنگ دارد: سفید و سیاه دم دراز که او را قعقع نیز گویند، او زیر سقف آشیانه نکند و در سایه آن نماند، بلکه آشیانه بر جاهای بلند سازد و خوی زنا و خیانت دارد، و بدزدی و پلیدی وصف شود، و عرب در همه اینها بدان مثل زنند.

و بخاری و مسلم از ابی هریره آوردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: امتی از بنی اسرائیل نابود شدند که دانسته نشد چه شدند و جز موش آنها را نبیند و نشناسد و نبینی که شیرهای شتر را برای او نهند و ننوشد و شیر گوسفند را بنوشد.

نووی و جز او گفتند: یعنی گوشت و شیر شتر بر بنی اسرائیل حرام است نه گوشت و شیر گوسفند و اینکه موش از گوشت شتر و شیرش نمیخورد دلیل است که از بنی اسرائیل مسخ شده.

و اما موش بیش بکسره باء که بیش بمعنی زهر است جانورکی است چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 191

موش و موش نیست ولی این نام را دارد، و در بستانها و بیشه‌ها است، و میگردد بدنبال گیاهان زهردار تا آنها را بخورد چون زیانش ندارند، و بسیار بدنبال بیش باشد و موش ذات النطاق موشی است که نقطه‌های سفید دارد و بالا تنه‌اش سیاه است و آن را بزنی مانند کردند که کمر بند بسته روی دو پیراهن رنگین و بالائی را روی زیری افکنده - قزوینی چنین گفته:

و اما فاره مشک را جاحظ گفته: دو نوع است:

1- جانوریست در بلاد تبت که برای نافش شکار شود، و چون شکارش کنند سرازیر بسته شود تا خونش در ناف گرد آید وانگه سرش ببرند و بسیار کس نزد ما باشند که آن را بخورند.

2- موشهای سیاه خانگی که بوی مشک دهند و مشک ندارند.

و اما فاره شتر را در صحاح گفته، بوی خوش آنها است چون گیاه گلدار بچرند و بر سر آب روند و باز آیند و بوی خوشی پراکنده سازند و آن بو را فاره شتر گویند خوردن هر نوع موش حرامست جز یربوع و خوردن دم زده موش مکروه است.

8- عیاشی: از محمد بن یوسف از پدرش که پرسیدم از ابی جعفر علیه السلام از قول خدا «و وحی کرد پروردگارت به زنبور عسل» فرمود مقصود الهام است.

9- در کافی: -246- بسندش از امام هفتم علیه السلام که قحطی سختی در عهد سلیمان بن داود علیه السلام دچار مردم شد و باو شکوه کردند و از او خواستند که برایشان باران خواهد، بآنها گفت: نماز بامداد را که خواندم میروم، و چون نماز بامداد را خواند رفت و آنها هم رفتند، و چون میان راه بودند ناگاه مورچه‌ای دیدند که دو دست بآسمان برآورده و دو پا

بزمین نهاده و میگوید: بار خدایا ما از آفریده‌های توایم و بی‌نیاز از روزی تو نیستیم ما را بگناه آدمیزاده نابود مکن فرمود: سلیمان گفت: برگردید که برای جز خود سیراب شدید، و بارانی در آن سال بدانها بارید که ماندش را ندیده بودند.

10- در خرائج: از سلیمان جعفری از امام رضا علیه السلام که گنجشکی افتاد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 192

برابرش و شیون میکرد و پریشان بود فرمود: میدانی چه میگوید؟ گفتم: نه، بمن فرمود: میگوید: ماری میخواهد بچه‌هایم را در خانه بخورد، برخیز و این تسمه را بگیر و برو در خانه و مار را بکش و برخاستم تسمه را گرفتم و بخانه درآمدم و ناگاه ماری در آن میچرخید و او را کشتم.

11- در فقیه- 3: 221-: بسندش از حلبی که از امام ششم علیه السلام پرسید از کشتن مارها، فرمود: هر چه در بیابان یافتی بکش جز جان، و نهی کرد از کشتن مارهای خانگی، و فرمود: آنها را از ترس پی‌گیریشان وامگذار زیرا یهود در زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله گفتند: هر که مار خانگی را بکشد چنین و چنان شود و پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که آنها را از ترس پی‌گیریشان وانهد از من نیست، و همانا آنها را وانهم چون زبانی بتو نرسانند، فرمود: بسا در خانه‌هاشان آنها را کشت.

بیان: دمیری گفته: جان مار سفید است و گفتند: مار خرد و جوهری گفته:

مار سفید.

فیروزآبادی گفته: ماریست سیاه چشم و بی‌آزار و در خانه‌ها بسیار.

در نهاییه- 2: 144- گفته: در حدیث کشتن مارها است که: برای این خانه‌ها عوامریست چون از آنها چیزی دیدید بآنها سه بار اخطار کنید، عوامر مارهای خانگی باشند و آن را عامر و عامره گویند که عمر دراز دارند.

12- در تهذیب: بسندش: از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله نهی کرد از اینکه آنچه مورچه بدهان و دست و پایش آورد بخورند.

بیان: نهی بنا بمشهور حمل بر کراهت شده.

دمیری: (آن را مکروه دانسته و حدیث 12- بسند حافظ ابو نعیم تا رسول خدا را دلیل آن آورده) (2: 267- حیاء الحيوان).



13- در بصائر - 245- چاپ تبریز: بسندش از عبد الله بن فرقد که با امام ششم بمکه میرفتیم تا به سرف رسیدیم کلاغی برابر آن حضرت آمد و بروی وی بنگی زد، فرمود: از گرسنگی بمیر تو چیزی ندانی جز ما آن را بدانیم جز اینکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 193

ما بخدا داناتریم از تو، گفتیم در جلو او چیزی بود؟ فرمود: آری، شتری در عرفات سقط شده.

در دلائل طبری از نضر مانندش آمده.

بیان: شاید آن کلاغ بعرفات میرفته برای خوردن شتر مرده و گرسنه بوده و ندیده بوده و روزی خود را بو کشیده یا برخی پیشامدها را میداند چنانچه در باره کلاغ شهرت دارد.

14- در مکارم - 154- امام صادق علیه السلام فرمود: 3 خصلت از کلاغ آموزید:

نهان کردن گایش. بامداد بدنبال روزی رفتن و حذر کردن.

15- در خصال- ج 2 ص 8-: بسندش از سفیان بن ابی لیلی که پادشاه روم از حسن بن علی علیه السلام پرسید از هفت چیز که خدا عز و جل آفریده و از رحم بیرون نیامدند، فرمود: آدم، حواء، قوچ ابراهیم، ناقه صالح، ماء بهشت، کلاغی که خدا فرستاد و زمین را کاوید و ابلیس لعنه الله.

16- در فقیه: ج 1 ص 44- روایت است که هر که وزغای بکشد غسل کند یکی از استادان، ما گفته: علتش اینست که از گناهانش بیرون شود و از آنها غسل پاکی کند.

17- در حیاة الحیوان - 2: 288-: در حدیث صحیح است بروایت ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: هر که وزغای را بیک زدن چنین و چنان حسنه دارد و اگر بدو زدن کشد چنین و چنان حسنه دارد کمتر از نخستین، و نیز از او است در همان که هر که در زدن نخست او را بکشد صد حسنه دارد و در زدن دوم کمتر و در سوم کمتر از آن و طبرانی از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

دندان شماره را بکشید گر چه درون خانه کعبه باشد.

و در حدیث عائشه است که در خانه‌اش نیزه‌ای گذاشته بود باو گفته شد: با آن چه کنی؟ گفت: با آن وزغ کشیم، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و اله باو گزارش داد که ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند و در زمین جانوری نبود جز آنکه آتش را بر او

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 194

خاموش کرد بجز وزغ که در آن میدمید، و فرمان داد صلی الله علیه و اله بکشتن وزغ و احمد هم در مسند خود همچنین آن را آورده.

و در تاریخ ابن نجار است از عائشه که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم میفرمود هر که وزغ‌ای کشد خدا از او هفت گناه محو کند.

و در کامل از ابن عباس است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود هر که وزغ‌ای کشد گویا شیطانی کشته.

سپس گفته: اینکه در روایت نخست صد حسنه گفته: و در دوم هفتاد چنانچه در برخی روایاتست جوابش اینست که آن مانند فرموده او است در نماز جماعت که برابر 27 نماز است و برابر 25 نماز، زیرا مفهوم عدد حجت نیست و بیان 70 با بیان صد مخالفت ندارد، و تعارضی میان آنها نیست، یا شاید هفتاد برای سزا است و خداوند فزونی را بخشش کرده و هنگام وحی باو اعلام کرده پس از آن یا اینکه ثواب باختلاف نیت و اخلاص کشنده‌ها تفاوت کند و طبق کمال و نقص احوالشان و صد برای کامل است و 70 برای دیگران.

و یحیی بن یعمر گفته: فزونی حسنه در باره نخست برای اینست که تکرار زدن در کشتن آن دلیل بی‌اهتمامی بامر صاحب شرع است زیرا اگر اهتمام ورزد در بار نخست او را کشد، چون جانوریست لطیف و نیازی ندارد، به بسیار زدن، و چون در بار نخست او را نکشته دلیل سستی عزم او شود و از این رو مزدش از 100 به 70 کم گردد.

و عز الدین بن عبد السلام گفته: فزونی حسنات در بار نخست برای اینست که خوب کشته و در فرموده آن حضرت در آید که: چون بکشید خوب بکشید، و برای آنکه پیشدستی بکار خیر است و مشمول قول خدا تعالی گردد که «پیشدستی کنید بکارهای خیر، 48- المائده» و گفته: بهر کدام از دو معنی کشتن مار و کژدم بدان سزاوارتر است چون مفسده آنها بزرگتر است.

18- در قرب الاسناد - 121- از علی بن جعفر که از برادرم علیه السلام کشتن مورچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 195

را پرسیدم، فرمود: او را نکش جز اینکه آزارت کند، و پرسیدمش از کشتن هدهد فرمود آزارش مکن و نکشش و سرش را مبر که چه بسیار خوب پرنده‌ای است.

19- در عیون ج 1 ص 277- و در علل: بسندش تا علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله از کشتن پنج جانور نهی کرد از جغد که صوام است و هدهد، زنبور عسل و مورچه و قورباغه، و بکشتن پنج دیگر فرمان داد، کلاغ، لاشخور، مار، کژدم و سگ گزنده صدوق گفته: این امر برای رخصت است نه وجوب و فرض بیان: دلالت دارد که صرد و صوام یکی است چنانچه از سخن دمیری و بیشتری لغت دانان برآید ولی فقهاء آنها را دو جانور دانند، در قاموس گفته: صرد بصاد ضمه دار و راء فتحه دار پرنده‌ای است سر بزرگ که گنجشکها را شکار کند و نخست پرنده‌ایست که برای خدا تعالی روزه گرفته.

در نهاییه گفته: 2: 181- در حدیث است که غدقن است بر محرم کشتن جغد و آن پرنده‌ایست که سر و نوک بزرگ دارد و پر فراوانی سفید و نیمی سیاه و از این بابست حدیث ابن عباس که نهی شده از کشتن چهار جاندار: مورچه زنبور عسل، هدهد، و جغد.

خطابی گفته: آنچه در باره کشتن مورچه آمده در نوعی خاص آنست که بزرگ است و پاهای بلند دارد، چون کم آزار و کم زیانست و نهی از کشتن زنبور عسل برای سود آنست که عسل و شمع است، و هدهد و جغد برای اینکه حرام گوشتند چون نهی از کشتن جاندار که برای حرمت یا زیان آن نیست برای حرمت گوشت آنست آیا نبینی که از کشتن جاندار برای جز خوردنش غدقن شده، و گفتند هدهد بوی گند دارد و در حکم نجاستخوار است، و جغد بنظر عرب شوم است برای آواز و خود او و گفتند: آن را برای نامش بد دارند که معنی کاستی دارد و در- 1: 239- گفته: پنج جانور در حل و حرم کشته شوند و لاشخور را در آنها شمرده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 196

و در- 3: 131- گفته: پنج جاندار در حل و حرم کشته شوند و سگ گزنده را از آنها شمرده، و آن هر درنده‌ایست که زخم زند، بکشد، بدرد، چون شیر پلنگ و گرگ، آنها را سگ نامیده برای آنکه در درندگی شریکند و پر درنده‌اند- پایان- و من گویم عمومی که دعوی کرده معلوم نیست و گویا منظور از سگ درنده سگ ولگرد است که زیان دارد و سود ندارد.

در خصال- 1: 326-: بسندش از داود بن کثیر رقی که در این میان که ما نزد امام ششم علیه السلام نشسته بودیم مردی بما گذر کرد و پرستوی سر بریده‌ای در دست داشت و امام علیه السلام بدو برجست و آن را از دستش گرفت و بزمین زد وانگه فرمود:

عالم شما بشما چنین فرمان داده یا فقیه شما؟ البته بمن خبر داد پدرم از جدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از کشتن شش جانور غدقن کرد: زنبور عسل، مورچه، قورباغه، جغد، هدهد و پرستو، اما زنبور عسل برای آنکه پاکیزه خورد و پاکیزه نهد، و همانست که خدا عز و جل بدو وحی کرده نه پری است و نه آدمی.

و اما مورچه، مردم در عهد سلیمان بن داود علیه السلام دچار قحط شدند و بیرون شدند برای خواستن باران ناگاه مورچه‌ای دیدند بر سر دو پا ایستاده و دو دست بآسمان برداشته و میگوید: بار خدایا ما از آفریده‌های توایم و بی‌نیاز از فضلت نایم از فضل خود بما روزی ده و ما را بگناه بیخردان فرزندان آدم مگیر.

سلیمان گفت: برگردید بخانه‌هاتان که خدا تبارک و تعالی بدعای دیگری شما را سیراب کرد و اما قورباغه چون آتش بابراهیم افروختند همه خزنده‌های زمین بخدا عز و جل نالیدند و اجازه خواستند که آب بر آن ریزند و خدا عز و جل بهیچ کدام اجازه نداد جز قورباغه و دو سومش سوخت و یک سومش ماند، و اما هدهد رهنمای سلیمان شد بکشور بلقیس.

و اما جغد رهنمای آدم علیه السلام بود از سرانندیب تا جده در مدت یکماه، اما پرستو چون که گردشش در هوا برای افسوس بر آنچه است که با خاندان محمد صلی الله علیه و اله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 197

کردند، و تسبیحش خواندن «الحمد لله رب العالمین» است نینیدش که میگوید:

«و لا الضالین».

- 21- در علل- ج 2 ص 281- و در عیون: بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که نهی شده از خوردن جغد و پرستو.
- 22- در عیون ج 2 ص 65: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که هر که ماری کشد کافری کشته 23- در معانی الاخبار- 173- بسندش از ابان که مردی از ابو الحسن علیه السلام پرسید از کسی که ماری کشته و گفت که از رسول خدا صلی الله علیه و اله بما رسیده هر که آن را رها کند برای ترس از دنباله آن از من نیست زیرا ماریست که قصد تو ندارد و باکی نیست برها کردنش.
- 24- در مجالس صدوق و در فقیه- 4: 3 در مناهی پیغمبر صلی الله علیه و اله که نهی کرد از سوختن هر جاننداری بآتش، و نهی کرد از کشتن زنبور عسل.
- 25- در ثواب الاعمال- 237- بسندش از امام ششم علیه السلام که زنی عذاب شد برای گربه‌ای که آن را بست تا از تشنگی مرد.
- 26- در محاسن- 613- بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مرا بمدینه فرستاد و فرمود: مگذار صورتی جز نابودش کنی، و نه گوری جز برابر زمینش کنی، و نه سگی جز که آن را بکشی.

27- در سرائر، بسندی از عبید بن زراره که بامام ششم علیه السلام گفتم: چه فرمائی در کشتن موش، فرمود: آنها را بکشید، آزارت کنند یا آزارت نکنند.

28- و از همان -467- بسندی که امام ششم فرمود: کشتن مورچه باکی ندارد آزارت کند یا نکند.

29- در مکارم -123- از امام صادق علیه السلام که چرکین تر گناه سه گناه است:

کشتن جانور، ندادن مهر زن، ندادن مزد کارگر.

بیان: گویا مقصود از کشتن جانور اینست که سرش را نبرند، یا با نیاز بوی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 198

او را کشتند برای جهاد یا جز آن 30- در نوادر راوندی -43-: بسندش از امامان علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و اله بر مردمی گذر کرد که مرغ زنده‌ای را بسته بودند و او را به تیر میزدند، فرمود:

اینها کیانند خدا لعنتشان کند.

و بهمین سند: 28 نوادر- که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: آن صاحب گربه را در دوزخ دیدم که گربه او را گاز میگرفت در آمدن و رفتن، زنی بود که آن گربه را بست و خوراکی باو نداد و آزادش نکرد تا از جانوران و حشرات زمین بخورد.

بیان: در نهاییه است -1: 329- در حدیث است که زنی گربه‌ای را بست و باو خوراک نداد و او را رها نکرد تا از خزنده و حشرات زمین بخورد، و بجاء بی نقطه روایت شده بمعنی گیاه خشک و آن اشتباه است، و حدیث بواژه «خشیش» مصغر هم آمده، و از این ماده است حدیث گنجشک که «از من سود نبرد و مرا نگذاشت تا از خزنده‌های زمین برگیرم».

31- درمنثور - ج 1 ص 65- از ابن عباس که پرسیدند از رسول خدا صلی الله علیه و اله از کشتن مارها فرمود: او و آدمی دشمن هم آفریده شدند، اگرش بیند بهراسش افکند و اگرش گزد او را بدرد آورد، او را بکش هر جا یافتی 33- در شهاب که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: راستی خدا دوست دارد چشم تیز بین را چون شهوت آید، و خرد کامل را چون شبهه رسد، و بخشش را اگر چه بچند دانه خرما است، و دوست دارد شجاعت را گرچه بکشتن ماری.

در ضوء: اینکه فرمود: «دوست دارد دلیری را» مثل است یعنی خدا او را دوست دارد باندازه تلاشش گرچه کم باشد و بسیار دلیر، پسند او است و کم دلاور نزد او برکنار نیست، و چون مارا یاد آورده باید مقداری از آنچه در باره او رسیده

یاد کنیم: از او صلی الله علیه و اله روایت است که بکشید دم کوتاه دو تیره بر پشت را، و فرموده صلی الله علیه و اله هر که مار را رها کند از ترس اینکه دنبالش کنند از ما نیست.

و فرمود: بکشید مارها را که هر که از پی گیری آنها ترسد از ما نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 199

و پرسش شد از مارهای خانه، فرمود: چون چیزی از آنها در خانه خود دیدید بگوئید شما را سوگند دهم به پیمانی که نوح علیه السلام از شما گرفته، شما را سوگند پیمانی که سلیمان علیه السلام از شما گرفته، مبادا آزار کنید، و اگر برگشتند آنها را بکشید. و از ابن مسعود است که همه مارها را بکشید جز مار سفید که شاخه ایست از نقره.

و فرمود: صلی الله علیه و اله هر که دست از کشتن مار بدارد از ترس دوزخ البته کافر است یعنی کافر فرمان من است چون فرمان به کشتن آنها داده.

بیان: در نهایت است 1: 29- که در حدیث یاد مارها شده که فرمود: هر که از پی گیری آنها ترسد و از کشتن آنها هراس کند از ما نیست، چون در جاهلیت گفته شده، که کشنده خود را آزار کنند و دچار دیوانگی سازند، و چنین کس از روش ما بدور است و مخالف رویه ما است.

34- در شهاب: از پیغمبر صلی الله علیه و اله که هر که گنجشکی را بیهوده کشد آن گنجشک روز قیامت آید و گرد عرش شیون کند. گوید: پروردگارا از این پیرس که چرا بی سودی مرا کشته.

در ضوء: بیهوده کار دانا است که بی هدف کند، و گفتند بازیگریست، و این را برای غدقن از کار بیهوده فرموده و مثل زده به کشتن گنجشک که هدف درستی نداشته باشد، آن گنجشکی که بیهوده کشته شده روز قیامت آید و گرد عرش شیون کند: و از پروردگارش خواهد که از کشنده اش باز پرسد که چرا بی سودی و دفع زبانی او را کشته؟ و بگنجشک مثل زده که با همه خردی تن و زبونیش وانهاده نشود و سزای دردی که کشیده دریافت شود تا چه رسد به برتر از آن از آدمیزاده و جز او، و چون خدا آزار کن را توانا بآزار کرده باید از او سزایش را دریافت کند.

و سخن عصفور رواست که ضرب المثل و زبان حال باشد، و مقصود اینست که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 200

خدا تعالی بناچار سزای درد کشتن را از کشنده بگیرد، و گویا گرد عرش تظلم کرده و حق را گرفته، و رواست حقیقت باشد و خدا او را بزبان آورد و گرد عرش تظلم کند و این لطف است برای هر که آن را شنود.

و در حدیث است که شکار بی‌هدف درست زشت است و هم شکار کردن برای سرگرمی و بازی، و حدیث دلالت دارد که همه جانداران از وحوش و پرندۀ محشور شوند، و اثبات سزا کند، و سود حدیث بزرگداشتن ستم است و آگهی بر اینکه خدا تعالی آن را نادیده نگیرد و گرچه بگنجشکی باشد، راوی حدیث انس بن مالک است.

35- در منثور- ج 4 ص 330- از خالد که چون نوح هر چه را در کشتی برداشت کژدم آمد و گفت: ای پیغمبر خدا مرا هم با خود بردار، فرمود: نه، تو مردم را میگزی و آزار میکنی، گفت: نه، مرا با خود بردار و خدا را ضامن بدهم که هر که امشب بر تو صلوات فرستاده نگزم.

36- در قرب الاسناد- 41- بسندی از مسعدۀ بن زیاد که شنیدم امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسش از کشتن مارها و مورچه در خانه که آزار دهند فرمود:

باکی ندارد آزار کن آنها را بکشید و بسوزانید، ولی مارهای خانگی که عوامر البیوت باشند نکشید، و آنکه فرمود: یک جوان انصاری که روز احد با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نبرد رفت و زنی زیبا داشت، از خانه بیرون بود و چون برگشت دید زنش از در خانه برآمد و چون دیدش نیزه بسوی او کشید، و او گفت مکن ولی درون خانهات برو بین چه در خانه تو است.

آن جوان در آمد و ناگاه دید ماری بر بسترش چرخیده و آن زن گفت: همین است که مرا بدر کرده، نیزه را بسر مار فرو کرد، و آن را آویزان کرد و آن مار بخود می‌پیچید، و اویش مینگرید، و در همین میان آن جوان بزمین افتاد و گردنش شکست، و برسول خدا گزارش دادند، و آن روز از کشتن آنها غدقن کرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 201

و اینکه گفته: هر که آنها را از ترس پی‌گیری وانهد از ما نیست در جز آنست، و مارهای خانگی را نباید بهیجان آورد چون رسول خدا صلی الله علیه و اله آن روز از کشتن آنها نهی کرد.

نجاشی (3 فهرست): بسندش از ابی رافع که در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه و اله که در خواب بود یا در حال وحی و ناگاه ماری در کنار خانه بود- تا گفته- بیدار شد و بآن حضرت گزارش دادم از مار و فرمود: آن را بکش، کشتم- الخبر- 38- در تحف العقول- 12- در سفارش پیغمبر به علی علیه السلام چون ماری در بنه خود دیدی آن را مکش تا سه بار بدو اخطار کنی و اگر بار چهارم دیدیش بکش که کافر است.

توضیح: اخطار اینست که بدو پیشنهاد کنی و سوگندش دهی که زیان نزند و پدید نگردد، در نهاییه است که حرج گناه و تنگی است و باین معنی است حدیث «بار خدایا من در حرج نهم حق دو ناتوان را که یتیم و زن باشند» یعنی تنگ گیرم و غدقن کنم بر کسی که بدانها ستم کند.

39- در در منثور: از جویریة بن اسماء از عمش که با گروهی بحج رفتیم و در منزلی فرود آمدیم و زنی همراه بود خوابید و چون برخاست ماری بگردنش پیچیده بود و سر و دمش را میان دو پستانش نهاده بود، و ما از آن در هراس بودیم و کوچ کردیم و آن مار طوق گردن آن زن بود و باو زیانی نداشت تا به نشانه‌های حرم رسیدیم و بزودی خود را کشاند، و ما بمکه رفتیم و اعمال حج را بجا آوردیم و برگشتیم تا آنجا که مار بگردن آن زن طوق شده بود، و آن زن خوابید و بر خاست و آن مار بگردنش بود، و ناگاه سوتی زد و دشت پر از مار شد و او را خوردند تا همان استخوانش ماند، من بآقای آن کنیز گفتم وای بر تو از این زن بما گزارش بده، گفت: سه بار زنا داد و هر بار زائید و بچه‌اش را به تنور افروخته انداخت.

40- در خرائج (ترجمه‌اش در شماره 10 گذشت).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 202

41- در کافی - 6: 337 فروع-: بسندش از محمد بن مسلم که کژدمی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را گزید فرمود خدایت لعن کند که باک نداری مؤمن را آزاری یا کافر را، سپس نمک خواست و بآن مالید و آرام شد، و آنگه امام پنجم فرمود: اگر مردم خاصیت نمک را میدانستند بدنبال تریاق نمیرفتند.

42- در کافی (بشمار گذشته، همین حدیث را از امام ششم علیه السلام باختلاف کمی در تعبیر آورده و گفته) نمک را با انگشت بزرگ خود بدان فشار داد تا آب شد.

43- دمیری گفته: اصحاب ما گویند: جانوران و پرنده‌های حرام گوشت اگر تنها زیان دارند و سودی ندارند برای محرم و جز آن مستحب است کشتن آنها چون پنج جانور فاسق، و گرگ و شیر و پلنگ و کرکس و لاشخور و کک و شپش و پشه و مانند آنها و اگر سود و زیان هر دو دارند، چون یوز و سگ آموخته و عقاب و باز و صقر و مانندشان خوب نیست کشتن آنها چون سود شکار کردن دارند، و بدهم نیست، چون زیان دارند و آن یورش به کیوتران مردم و زخم زدن بآنها است و اگر سود و زیان ندارند، چون چسنگ و کرم و سوس و خرچنگ و شتر مرغ و مگس و مانند آنها کشتن آنها بد است و حرام نیست چنانچه بیشتر گفته‌اند و امام گفته نادری حکایت کرده بحرمت کشتن پرنده‌ها نه حشرات زیرا بازی بیهوده ایست 1: 233-

[در باره مارها]

و در باره مار گفته: ابن خالویه گفته 200 نام دارد در زبان عرب، و سهیلی از مسعودی آورده که چون خدا مار را بزمین سیستان فرود آورد از همه زمین خدا بیشتر مار داشت و اگر عربد آن را نمی‌خورد و بسیاری از آن را نابود نمی‌کرد از بسیاری مار از مردم تهی میشد.



کعب الاخبار گفته: خدا ما را باصفهان فرود آورد و ابلیس را بجده و حواء را بعرفه و آدم را بکوه سرانندیب که بالای چین و در دریای هند است، و دریانوردان آن را از چند روز راه بینند، و جای پای آدم که بر سنگ فرو رفته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 203

در آنست، و هر شب در این کوه برقی جهد بی ابر و هر روز ببارد و قدمگاه آدم را بشوید، و گفته اند: یاقوت احمر بر این کوه است و سیل و بارانش از قله به فرود آن آورد و الماس هم در آن یافت شود قزوینی چنین گفته.

و مار چند نوع است: یکی خال سیاه و سفید دارد و آن را رقطاع هم گویند و بدترین افعی است و عرب پندارند افعیها کردند و هم شتر مرغ و دیگری ازعر است که بیشتر باشد و دیگری ازب که مو دارد، و دیگری مار شاخدار که ارسطو منکر آنست و راجز در وصف آن سروده.

دارای دو شاخ و دندان آسیا\* میگزند گر بتواند گزیدن\* بگرداند دو چشم را چون شهاب فروزان (حیاء الحيوان - 199) و دیگری شجاع است: بضم و کسر، و آن ماریست بزرگ که نیش دارد برای سوار و پیاده و بر دم خود ایستد و بسا بسر اسب سوار رسد و در بیابانها است و دیگری عربد است که ماری بزرگ و مار خور است، و دیگری اصله است که بسیار بزرگ است و چهره‌ای چون آدمی دارد، و گویند پس از هزارها سال چنین شود و از خصائص او است که به همان نگاه کردن میکشد.

و دیگری صل است که آن را مکله هم گویند چون سرش کنگره دارد و بسیار تباهکار است و بهر چه گذرد بسوزاند و گرد سوراخش گیاهی نباشد، و چون پرنده‌ای برابر جایش گذرد بیفتد، و جانوری نزدیکش نگذرد جز بمیرد، و با سوت خود از تیر پرتاب بکشد، و چشمش بر هر که افتد گر چه از دور بمیرد، و هر که را گزد بیدرنگ بمیرد، و اسب سواری بر او نیزه زد و خودش با اسبش مردند، و در بلاد ترک بسیار است.

و دیگری ذو الطفیتین است و ابتر که در دو صحیح از پیغمبر آوردند که آنها را بکشید زیرا چشم گیرند و زنان آبستن را سقط جنین کنند، زهری گفته: بنظر ما این اثر زهر آنها است (حیاء الحيوان 2: 34)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 204

و دیگری ناظر است که چون چشمش بر آدمی افتد بیدرنگ بمیرد.

و نوع دیگری دارد که چون آدمی آوازش را شنود بمیرد، و در حدیث خدری آمده که جوان انصاری بماری نیزه زد و مرد و جوان انصاری هم بیدرنگ مرد.

و از نامهای مار است حیه، عین، عیم، این، ارقم، اصله، جان، ثعبان، شجاع ازب، ازعر، ابتر، ناشر، افعی، افعاون برای نر و ماده، ارقش، صل، ارقط ذو الطفیتین و عربد.

ابن اثیر گوید مارها گویند: ابو البختری، ابو ربیع، ابو عثمان، ابو العاصی، ابو دعور، ابو وثاب، ابو یقظان، ام طبق، ام عافیه، ام عثمان، ام الفتح، ام محبوب و بنات طبق.

و مار صماء بسیار بد است، صمه مار نر است که نام پدر درید بن صمه شاعر جاهلی بوده و جانورشناسان گویند: مار هزار سال بماند و هر سال پوست گذارد و سی تخم نهد بشمار دنده‌هایش، و مورچه‌ها گرد آیند و بیشتر تخمهای او را تباه کنند و جز اندکی درست نماند، و چون کژدمش گزد بمیرد.

و یک نوعش حریش است و بدتر همه افعی است که در ریگستان جا دارد، و تخم مارها درازند و تیره‌رنگ و سبز و سیاه و با نقطه سفید و سیاه و سفید تنها، و در برخی لکه‌ها باشد و درخشندگی و سبب گوناگونی آن شناخته نشده و درونش چیزبست مانند چرک بهم پیوسته در یک خط دراز.

مارها جفت‌گیری معلومی ندارند و همانا بیکدیگر پیچ خورند و زبانشان شکاف دارد، و برخی گمان بردند دو زبان دارند، و پر خور و حریصند چون جوجه‌ها را نجائیده ببلعند مانند شیر، و کارشان اینست که چون استخوانداری ببلعند بدرختی یا ماندش سخت به پیچند تا در درون آنها شکسته شود، و خویش اینست که چون بگزد وارونه شود و برخی مردم پندارند برای اینست که زهر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 205

بریزد و چنین نیست.

و چون خوراکی نیابد بهمان نسیم هوا زنده است و زمانی طولانی با آن قوت گیرد و بنهایت گرسنگی رسد، و جز گوشت جانور زنده نخورد، و چون پیر شد پیکرش ریز شود و بهمان نسیم قناعت کند و خوراک نخواهد و از وضع غریبش اینست که آب نخواهد و بر سر آب نرود جز اینکه از می خودداری نکند چون بویش را شنود چون در خوی او می دوستی است، و چون آن را بیابد بنوشد تا مست شود و بسا مستی او را بکشد.

مار نر در یک جا نماند و همان ماده بر سر تخم بماند، تا جوجه‌اش درآید و بکار پردازد و او نیز بگردش رود، چشمش در سرش نمیگردد و مانند میخی بر آن استوار است چون چشم ملخ و اگر آن را بکنند باز برآید، و همچنین نیش آن را بکنند پس از سه روز بروید، و دم او را هم ببرند باز برآید.

و از خوی غریبش اینکه از مرد برهنه بگریزد و بآتش شاد است و بدنبال آن رود و از آن خوشش آید و شیر را بسیار دوست دارد، و چون با تازیانه‌ای که آلوده بعرق اسب است زده شود بمیرد، سرش ببرند و چند روز نمیرد، و چون کور شود یا از زیر زمین برآید و نابینا باشد بدنبال رازیانه سبز رود و دیده‌اش را بدان بمالد و بینا گردد، منزه است آنکه اندازه گرفت و رهنمائی کرد، کوری او را مقدر کرد و او را بدان چه برش اندازد رهنمائی کرده.

در زمین جانوری باندازه مار نباشد جز آنکه مار از او تواناتر است و چون تا سینه بسوراخی درآید یا شکافی نیرومندتر مردم نتواند او را بیرون کشد و بسا تیکه شود و بدر نشود و دست و پا و ناخن ندارد که با آن سوراخ بکند، و پشتش چنین نیرومند است برای دنده‌ها که دارد، زیرا 30 دنده دارد، و با شکم برود و اجزاء خود را بسختی جلو کشد، مارها در طبع خود آبی هستند، در دریا بمانند پس از آنکه در خشکی بودند و بر عکس جاحظ گفته: مارها سه دسته‌اند: یکی را درمانی برای گزیدنش نیست چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 206

ثعبان و افعی و مار هندی، یکی را با تریاق درمان توان کرد، و دیگران بهراس کشند، نه زهر، چنانچه حکایت شده مردی زیر درختی در خواب شد و ماری از درخت بر او سرازیر شد و سرش را گزید و روی پوشیده بیدار شد و سر را خارید و نگرید و چیزی ندید و گمانی نبرد و سر نهاد و خوابید.

و پس از مدتی کسی که دیده بود مار سرش را گزیده، باو گفت دانستی چرا زیر درخت از خواب بیدار شدی؟ گفت: نه بخدا ندانستم، گفت: ماری سرازیر شد و سر تو را گزید و چون هراسان برخاستی خود را واپس کشید، آن مرد را هراسی گرفت که جان داد، گفته: پندارند برای هراس زهر بجوشد و سوراخهای تن باز شوند و زهر در آنها درآید- پایان- قرطبی در تفسیر سوره غافر: بسندی از کعب الاحبار آورده که چون خدا تعالی عرش را آفرید با خود گفت: خدا آفریده‌ای بزرگتر از من نیافریده و خدا ماری گرد آن چرخاند که هفتاد هزار بال داشت و در هر بالی هفتاد هزار زبان و هر روز بشمار قطره‌های باران و برگهای درختان و ریگها و خاکها و شماره روزهای جهان و همه فرشتگان تسبیح از دهنهای او برآمدی و بر عرش پیچید و عرش تا نیمه آن بود- انتهی- ابو الفرج ابن جوزی از بشر بن فضل آورده که ما بحج میرفتیم و بر سر یکی از آبهای تازیان گذشتیم و بما گفتند در اینجا سه خواهرند که در زیبایی از همه برترند و پزشکی و درمان بیماران کنند، و خواستیم آنها را دیدار کنیم و با چوبی ساق پای یکی از یاران خود را سفتیم تا خون آمد و او را برداشتیم و نزد آنها بردیم و گفتیم او را مار گزیده و آیا درمانی دارد؟

خواهر خردسال تر بیرون شد و دخترکی بود چون خورشید تابان و آمد و او را وارسید و معاینه کرد و گفت: مار گزیده نیست، گفتیم: پس چیست؟ گفت:

چوبی تنش را سائیده که مار نری بر آن شاشیده و دلپش اینست که چون خورشید

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 207

برآید خواهد مرد، گفت: چون خورشید برآمد مرد و از او در شگفت شدیم، و برگشتیم و نیز گفته: عیسی علیه السلام به مارگیری گذر کرد که ماری را دنبال کرده بود و آن مار گفت: یا روح الله باو بگو اگر از من صرف نظر نکند باو ضربتی زنم که تیکه تیکه شود، و عیسی گذشت و چون برگشت مار در جعبه مارگیر بود، عیسی فرمود: مگر تو چنان و چنین نگفتی و چگونه همراه او شدی، گفت یا روح الله برایم سوگند خورد و اکنون با من پیمان شکنی میکند و زهر پیمان شکنی او از زهر من زیانبارتر است.

در عجائب المخلوقات قزوینی است که ریحان فارسی پیش از خسرو انوشیروان نبود و در زمان او یافت شد برای این بود که یک روز بدادخواهی نشسته بود و ناگاه مار بزرگی زیر تختش خزید و خواستند او را بکشند، خسرو گفت: دست از او بردارید گمانم ستم رسیده است و آن مار خود را کشاند و کسری یکی از افسرانش را بدنبالش روانه کرد و با او رفت تا بر دهنه چاهی رسید و مار در آن فرو شد و برگشت و سرکشید و آن مرد نگاه کرد در تک چاه ماری کشته بود و بر دوشش کژدمی سیاه بود و او را نیزه کشید و بکژدم فرو کرد، و نزد شاه آمد و گزارش داد از حال آن مار.

چون سال آینده شد آن مار آمد در همان روز که خسرو برای دادخواهی نشسته بود و خود را کشاند تا برابرش رساند و از دهنش تخمه سیاهی فشانند و شاه گفت:

آن را کشتند و ریحان از آن روئید و چون شاه بسیار زکام میشد و دردهای مغز داشت آن را بکار برد و سود خوبی از آن دید (199 حیاة الحیوان) مسعودی از زبیر بن بکار آورده که در زمان جاهلیت دو برادر بسفر رفتند و در سایه درختی کنار سنگ سختی منزل کردند چون شب نزدیک شد از زیر آن سنگ ماری بدر آمد و یک دینار طلا نزد آنها افکند، گفتند این از گنجی است که در اینجا است و سه روز ماندند و هر روز دیناری برای آنها بیرون می آورد، یکی بدیگری گفت: تا کی چشم براه این مار بمانیم خوبست آن را بکشیم و این گنج

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 208

را بکنیم و برگیریم برادر او را نهی کرد و گفت: شاید رنجی ببری و گنجی نبوی و نپذیرفت و تیشه ای گرفت و بکمین مار نشست تا بدر آمد و باو زد و سرش را زخمی کرد و او را نکشت و مار بدو جست و او را کشت و بسوراخش برگشت، و او برادر را بخاک سپرد و ماند تا فردا ما را با سر بسته بدر آمد و با او چیزی نبود و وی بدو گفت: بخدا من از آنچه بتو رسید خشنود نبودم و برادرم را از آن باز داشتم و نپذیرفت، و اگر بخواهی خدا میان ما باشد که زیانم نزنم و زیانت نزنم و برگردی بدان کاری که در نخست بودی.

مار گفت: نه، گفت: برای چه؟ گفت: من میدانم دل تو بمن خوش نشود هرگز و گور برادرت را می‌بینی و دل من هم بتو خوش نشود تا این شکست سر را دارم و در مسند احمد است از ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که ماری را کشد چون کسی است که مرد بت پرستی را کشد و هر که آن را وانهد از ترس انجامش از ما نباشد.

ابن عباس گفته: مارها مسخ شدند، چنانچه میمونها از بنی اسرائیل مسخ شدند و طبرانی و ابن حبان هم آن را از رسول خدا آوردند، و مارها که در خانه‌هایند کشته نشوند تا سه بار بآنها اخطار شود برای آنکه فرمود صلی الله علیه و اله در مدینه پریانی مسلمانند چون از آنها دیدید آنها را تا سه روز اخطار کنید.

برخی آن را برای خصوص مدینه دانند و دست اینست که برای همه شهرها است و کشته نشود تا باو اخطار شود و مسلم و مالک در آخر موطأ از ابی سائب مولای هشام بن زهره آوردند که بر ابی سعید خدری در خانه‌اش وارد شدم و دیدم نماز میخواند و نشستم تا بسر آورد و زیر تختش در زیر اتاق جنبشی شنیدم، و نگاه کردم ماری دیدم برجستم آن را بکشم بمن اشاره کرد بنشین و نشستم چون نماز را تمام کرد با تانی در آن خانه اشاره کرد و گفت: این اتاق را می‌بینی؟ گفتم: آری، گفت: جوانی از ما که تازه عروسی کرده بود در آن بود و بهمراه رسول خدا برای جنگ خندق بیرون شدیم و آن جوان نیم روز از رسول خدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 209

اجازه میگرفت و نزد همسرش می‌آمد و یک روز که اجازه خواست باو فرمود اسلحه‌ات را بردار که از بنی قریظه بر تو نگرانم آن جوان سلاحش را برداشت و بخانه خود آمد دید زنش میان دو لنگه در ایستاده و با نیزه بدو یورش برد تا باو زند سر غیرت آمده بود.

زنش گفت از نیزه‌ات دست بکش و به اتاقت درآ تا بینی چه مرا بیرون آورده، و باتاق در آمد و دید ماری بزرگ بر بستر چرخ زده با نیزه بدو حمله کرد و او را به نیزه کشید و بر آورد در حیاط فشرده و بخود پیچید و آن جوان هم افتاد و مرد و دانسته نشد که جوان زودتر مرد یا مار.

گفت: نزد پیغمبر صلی الله علیه و اله آمدیم و بدو آن را گزارش دادیم و گفتیم دعا کن خدا او را زنده کند، فرمود: برای یار خود آمرزش خواهید و آنکه فرمود: در مدینه پریانید که مسلمان شدند چون از آنها دیدید تا سه روز بآنها اعلام کنید و اگر پس از آن بر شما پدید شدند بکشید که همانا او شیطانست.

و علماء در تفسیر اخطار خلاف دارند که سه روز است یا سه بار و بیشتر یکم را گفتند و صیغه‌اش اینست که بگوید: شما را سوگند دهم به پیمانی که نوح و سلیمان علیهما السلام از شما گرفتند که پدید نشوید بر ما و باز نگردید بما.

و در اسد الغابه است از عبد الرحمن بن ابی لیلی که رسول خدا فرمود چون مار در خانه پدیدار شود باو بگویند: همانا از تو خواهش داریم به پیمان نوح و به پیمان سلیمان علیهما السلام که ما را نیازارید و اگر برگشت او را بکشید.

از عمران بن حصین روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم عمامه‌ام را از پس سرم برگرفت و فرمود ای عمران راستی خدا دوست دارد انفاق را و دشمن دارد بخل را، انفاق کن، بخوران روی هم گرد مکن تا آنکه طلب بر تو دشوار گردد و بدان که خدا عز و جل دوست دارد چشم تیز را هنگام هجوم شبهه‌ها و خرد کامل را در فرود آمدن شهوت، و دوست دارد بخشش را گر چه بر چند دانه خرما باشد، و دوست دارد دلیری را گرچه بکشتن ماری حیاء الحیوان 1: 3-5-2

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 210

حنیفه گویند سزا است که مار سفید را نکشند زیرا جان باشد، طحاوی گفته کشتن همه عیب ندارد و بهتر اخطار است و در جای دیگر گفته: در دو صحیح است از عبد الله بن عمر که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: «لعنت کند خدا کسی را که جانور را تیکه کند و در روایتی است که لعنت کند خدا کسی را که جاندار را هدف سازد» یعنی او را نشانه تیراندازی کند مانند تیکه پوست و جز آن، و این نهی برای حرمت است. زیرا پیغمبر کننده‌اش را لعن کرده و چون شکنجه جاندار است و تلف کردن آن و ضایع کردن مال و از دست دادن تذکیه آن اگر حلال باشد و سود آن اگر حلال گوشت نباشد (حیاء الحیوان 1: 207)

24- در عیون ج 1 ص 243- و در علل: بسندش که یک شامی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید آدم علیه السلام چند بار حج کرد؟ فرمودش 70 بار پای پیاده، و در نخست حج جفدی بهمراهش بود که او را بآبگاه رهنمائی میکرد و از بهشت بهمراهش آمده بود، و از کشتن جغد و پرستو غدقن شده، و پرسیدش چرا جغد راه نمیرود فرمود: چون نالید بر بیت المقدس و چهل سال بر آن گردید و گریید و پیوسته با آدم علیه السلام گریه کرد.

و از اینجا است که در خانه‌ها نشیمن کرده و با او است نه آیه از قرآن خدا عز و جل از آنچه که آدم در بهشت میخواند و تا روز قیامت با او باشند 3 آیه از آغاز کهف: سه آیه از سبحان (اسری) و آنها **فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ** اند (45-47 اسری) و سه آیه از یس و **جعلنا من بین أیدیهم سدا و من خلفهم سدا** 9-11.

45- در عیون- 1: 261- بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که در بال هر هدهد که خدا عز و جل آفریده بسریانی نوشته است- آل محمد بهترین خلق خدا باشند 46- در بصائر- 346- بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که برای پرستو سفارش خوب دهید که همدمترین پرنده مردمی است بمردم سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود میدانید در خواندنش چه گوید؟ میگوید: **بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمین** تا همه سوره فاتحه را میخواند و در آخر خواندنش گوید: **و لا الضالین**

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 211

در کافی 6: 223- بسندی مانندش را آورده (باندک اختلافی در تعبیر) و در آخرش گفته: رسول خدا مد داد «و لا الضالین» را.

بیان: دمیری گفته: سنونو بضم سین و دو نون که مفردش سنونوه است بخشی از پرستو است و از این رو سنگ یرقان را سنونو گویند، و در عجائب المخلوقات باشتباه آن را سنونو بصاد آورده و درستش با سین و منسوبست بنوعی از پرستوها.

در مختلف بنقل از کتاب عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام گفته: فضله خطاف پاک است و خودش حلال گوشت است ولی مکروه است چون پناهنده است بتو و هر چه پناهنده شد آن را پناه بده (ص 172) در تهذیب: بسندی مانندش آمده جز که واژه خراء ندارد.

48- و از همان ج 9 ص 21- بسند پیش از عمار از امام ششم علیه السلام از مردی که پرستو را در بیابان بدست آورد یا آن را شکار کند بخورد از آنها؟ فرمود:

آن از خوردنیست و از گرگ که خورده شود؟ فرمود: نه حرام است.

بیان: شیخ از خوردنیست را بتعجب انکاری حمل کرده، و آن بعید است و بهتر حمل اخبار نهی است بر کراهت چنانچه بیشتر فقهاء گفته‌اند.

49- در تهذیب- ج 9 ص 21- که پرسش شد از امام ششم علیه السلام از شقراق «سبزه قبا» فرمود: بخاطر مارها کشتنش مکروه است، فرمود: روزی پیغمبر در راه بود و ناگاه شقراقی شیرجه رفت و از کفشش ماری بدر آورد.

بیان: بخاطر مارها، یعنی آنها را میخورد و سودی بزرگ دارد و از این رو کشتنش بد است یا برای آنکه مار را از کفش آن حضرت صلی الله علیه و اله برآورده و محترم شده، یا برای اینکه مار میخورد و زهرناک است، و مقصود کشتن او است برای خوردن، و یکم روشنتر است.

50- در خرائج: از امام ششم علیه السلام که مردی پرستو را از او پرسید فرمود: آزارش نکنید که آزاری ندارد و پرنده‌ایست که ما خانواده را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 212

دوست دارد.

51- در کافی- 6: 313- فروع: بسندی از نشیط بن صالح که شنیدم ابو الحسن علیه السلام میفرمود: من در خوردن حباری باکی نیستم، برای بواسیر و درد پشت خوبست و بکثرت جماع کمک دهد (شرح حباری آید) 52- در حیاة الحیوان- 2: 272-274: هدهد بضم دو هاء و دال ساکنه بی نقطه و هم بفتح دو هاء پرنده ایست معروف و خط و رنگ بسیار دارد و بد بو است زیرا در زباله برای تخم کردن جا سازد، و گفته اند آب را درون زمین بیند چنانچه آدمی درون شیشه، پندارند که رهنمای سلیمان بوده برای آب و از این رو او را جستجو کرد چون نیافتش.

و سبب غیبت هدهد از سلیمان علیه السلام این بود که چون ساختمان بیت المقدس را پایان داد آهنگ سرزمین حرم کرد و قشونی آماده کرد و به همراه خود صد فرسنگ راه پری و آدمی و دیو و پرنده و وحوش برداشت و باد همه را برد و چون بحرم رسید تا خدا خواست در آن ماند، و هر روز پنج هزار شتر، پنج هزار نره گاو و بیست هزار گوسفند میکشت، و بزرگان قومش که با او بودند میفرمود در اینجا پیغمبری عربی پدید شود که وصفش چنین و چنان است بر هر که با او مبارزه کند پیروز گردد، هیبت او یکماه راه برود، خویش و بیگانه در بر او در حق برابرند در باره خدا سرزنش نپذیرد. گفتند: ای پیغمبر خدا بچه دینی باشد؟ گفت: بدین یگانه پرستی پاک، خوشا بر کسی که دریابدش و باورش دارد، گفتند: میان ما و ظهورش چه اندازه است؟

فرمود: هزار سال و باید حاضران شما به غائبان برسانند که سرور پیغمبران و خاتم رسولانست.

و سلیمان علیه السلام در مکه ماند تا مناسک خود را بجا آورد و بامداد از مکه بسوی یمن رفت و نیم روز به صنعاء رسید و یکماه راه درنوردید، و سرزمینی خوب و خرم بنگرید و دوست داشت در آن فرود آید و نماز بخواند و چاشت خورد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 213

چون فرود آمد هدهد گفت: سلیمان بفرود شدن پرداخت و او به آسمان برآمد و بدرازا و پهنای جهان از چپ و راست نگریست و بوستان بلقیس را دید و بسبزه آن دلداد و بدان فرو شد و یکی از هدهدهای یمن را دید و نزد او شد، نام هدهد سلیمان یعفور بود.

و او بهدهد سلیمان گفت: از کجا آمدی و بکجا میخواهی بروی گفت:

با سرورم سلیمان از شام آمدم، گفت: سلیمان کیست؟ گفت: پادشاه پریان و آدمیان و دیوان و پرندهگان و وحوش و باها، و بزرگی ملک سلیمان و آنچه در فرمان داشت برایش گفت، و باو گفت تو از کجا آمدی؟



او گفت: من از همین سرزمینم، و کشور بلقیس را برایش باز گفت که 12 هزار افسر در فرمان او است و هر کدام صد هزار جنگجو در فرمان دارند، سپس باو گفت: با من می‌آئی تا کشور او را ببینی؟ گفت: میترسم سلیمان هنگام نماز خود مرا جوید، چون نیاز بآب یابد، هدهد یمنی گفت سرورت را خوش آید که گزارش این کشور را باو برسانی.

با او رفت بازرسی کشور بلقیس و نزد سلیمان برنگشت جز پس از نماز پسین و سلیمان که در زمین بی‌آبی فرود شده از آدمی و پری و دیوان از آب پرسش کرد و ندانستند، از پرنده هدهد جستجو کرد، و کدخدای پرنده‌ها که کرکس است خواست و از هدهد پرسید و چیزی از او نمیدانست، سلیمان علیه السلام در این هنگام خشم کرد و گفت: «البته او را بسختی شکنجه دهم - تا آخر آیه.

سپس عقاب سرور پرنده‌ها را خواست و گفت هم اکنون هدهد را نزد من آور، و او بهوا برآمد و جهان را که در بر او چون کاسه‌ای بود بدست کسی نگریست و براست و چپ رو کرد، و دید هدهد از یمن می‌آید، و شیرجه رفت که او را بگیرد و او بخدا تعالی سوگندش داد و گفت: بحق آنکه تو را نیرو داده و بر من توانا کرده بمن رحم کن و بدی بمن نیاور، او را وانهاد و گفتش: وای بر تو مادرت بمرگت نشیند راستش پیغمبر خدا سوگند خورده که تو را سخت شکنجه کند یا سرت را ببرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 214

هدهد گفت: راه دیگری نگفته؟ گفت: چرا «یا اینکه عذر روشنی بیاورد مرا» هدهد گفت: پس نجات یافتم.

سپس هدهد و عقاب با هم آمدند نزد سلیمان علیه السلام و چون هدهد نزدیک شد و دم و بال بزمین کشید و تواضع کرد سلیمان سر او را کشید و او گفت: یا نبی الله بیاد آور که برابر خدا میایستی، سلیمان لرزید و او را بخشید و از سبب غیبتش پرسید و او وضع بلقیس را بوی گزارش داد که شمه‌ای از داستانش گذشت و اما اینکه فرمود: «البته شکنجه‌اش دهم» مقصودش شکنجه تحمل پذیر بود تا همگنانش عبرت گیرند، و گفتند: شکنجه سلیمان از پرنده‌ها این بود که پر و دم آنها را میکند و آنها را بی‌پر و دم می‌افکند که از مورچه و حشرات زمین دفاع نتوانستند و این قول اظهر است.

و گفتند آنها را به قطران آلوده میکرد و برابر خورشید وامیداشت و گفتند نزد مورچه‌ها میانداخت تا او را بخورند، گفتند او را در قفسش میکرد و گفتند او را از هدمش جدا میکرد و گفتند: او را با ناساز گارش جفت میکرد که یکی گفته تنگترین زندان همدمی با ناساز گارانت، گفتند: واداشتن او با ناجنسش بوده گفتند: واداشتن بخدمت همگنانش، گفتند: بزناشوئی دادن با پیره‌زن بوده.

اگر بگوئی: از کجا شکنجه هدهد روا بوده؟ گویم رواست خدا آن را برایش مباح کرده باشد چنانچه سر بریدن بهائم و پرنده‌ها را برای خوردن مباح کرده و برای سوده‌های دیگر.

قزوینی حکایت کرده که هدهد بسلیمان گفت: میخواهم مهمان من باشی، فرمود:

خودم تنها؟ گفت: نه با همه لشکرت در فلان جزیره و فلان روز، سلیمان و لشکرش حاضر شدند و هدهد پرید و ملخی شکار کرد و خفه کرد و بدریا انداخت و گفت:

یا نبی الله بخورید، هر که گوشت نیابد آبگوشت یابد، و سلیمان و لشکرش تا یک سال از این کار او خندیدند.

جاحظ گفته: بسیار با وفاء و نگهدار و مهربانست برای اینکه چون ماده‌اش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 215

غائب شوند نخورد، ننوشد و بدنبال خوراک و جز آن نرود و فریادش نبرد تا بر او برگردد و اگر نابود شود دیگر پس از او هرگز با ماده دیگری جفت نشود و تا زنده است بر او شیون کند و خوراک سیر نخورد و بهمان سد رمق اکتفاء کند که نزدیک شود از گرسنگی بمیرد و آنگه اندکی خوراک برگیرد.

در کامل و شعب الایمان بیهقی است که نافع از ابن عباس پرسید با همه آنچه خدای تعالی از پادشاهی بسلیمان علیه السلام داده بود چه توجهی داشت بدهد با تن خردش گفت سلیمان نیازمند آب شد و زمین برای هدهد چون شیشه بود، ابن ازرق باو گفت بایست ای بافنده چگونه آب را زیر زمین بیند و دام را یک انگشت زیر خاک نیند؟ ابن عباس گفت: چون قضا فرو رسد دیده کور گردد.

سپس گفته: درست تر آنست که خوردنش حرام است، چون پیغمبر از کشتنش غدقن کرده و برای اینکه بدبو است و کرم میخورد، و گفتند حلال است (حیاء الحیوان 3: 373) و گفته: حباری بضم حاء بی نقطه پرنده‌ایست معروف و از همه پرنده‌ها دور پرواز تر گردن بلندی دارد، رنگش خاکستری و نوکش اندازه‌ای دراز و در حماقت ضرب المثل «حیاء الحیوان 1: 163» و گفته: جغد را ابو کثیر گویند و پرنده‌ای است بزرگتر از گنجشک که آن را شکار کند، نضر بن شمیل گفته: سیاه و سفید است و سر بزرگ و بر درخت باشد نیمی سفید و نیمی سیاه سطر نوک و چنگال درشت یعنی انگشتهایش بزرگند جز در آشیانه یا درخت دیده نشود و کسی نتواند او را بگیرد، بد دل است و پر نفرت، گوشتخوار است و سوت گوناگون دارد، برای هر پرنده که خواهد شکار کند بزبان او سوت زند او را بخود بخواند، چون گردش فراهم آیند یکی یورش برد و نوک سختی دارد چون یکی را نوک زند بیدرنگ پاره کند و بخورد و پیوسته چنین است و این خوی او است جایش بالای درختان و سر قلعه‌ها است.

ابو الفرج ابن جوزی در مدهش خود از ابن عباس و ضحاک و مقاتل آورده که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 216

در تفسیر قول خدا «و چون گفت موسی به جوانش تا آخر آیه 60-الکھف» گفتند چون موسی تورات را خوب آموخت و هر چه در آنست دانست با خود گفت: در زمین دانتری از من نمانده و این را بکسی نگفت، و در خواب دید که خدا آب را بر آب فرستاد تا هر چه میان خاور و باختر بود غرق شد، و دید که بر دریا چیز است که بر آن یک جغد است که می‌آید آبهایی که زمین را غرق کرده با نوکش میگیرد و بدریا میریزد.

و چون موسی بیدار شد بهراس افتاد و جبرئیل آمد و گفت: ای موسی چرا تو را اندوهگین بینم؟ و خوابش را باو گفت و پاسخ داد که تو پنداشتی همه دانش را غرقه خود کردی و در زمین داناتر از تو نیست، و خدا را بنده ایست که دانشت در دانش او چون آبیست که جغد با نوکش بدریا ریزد، گفت ای جبرئیل کیست این بنده خدا؟ گفت: خضر بن عامل از فرزندان مردی پاک یعنی ابراهیم خلیل علیه السلام گفت از کجایش بجویم؟ گفت: از پس این دریا، گفت که مرا بوی ره نماید؟ گفت برخی از توشه تو.

موسی از حرص بر خوابش جانشینی برای خود در قومش معین نکرد و رفت بدنبال کارش و بجوانش یوشع گفت: آیا تو پشتیبان من هستی؟ گفت: آری، گفت پس برو توشه‌ای برای ما بگیر، یوشع رفت و چند گرده نان و ماهی شوری کهنه برداشت و در دریا رفتند تا به لجن و گل فرو شدند و رنج و خستگی فراوان دیدند تا بدان صخره رسیدند که در پس دریای ارمینیه از دریا برآمده بود و بدان صخره در پاسبانان میگفتند.

و نزد آن آمدند و موسی رفت و وضوء سازد و بجائی اندر شد و یک چشمه بهشتی در دریا یافت و از آن وضوء ساخت و برگشت و آب از ریشش میچکید و خوش ریش بود و کس از او خوشریشتر نبود و موسی ریش تکانید و از آن قطره‌ای بر ماهی شور افتاد، و آب بهشت بهیچ چیز مرده نرسد جز زنده شود، آن ماهی زنده شد و بدریا جست و رفت و راهش میان دریا شکافی شد و یوشع ماهی را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 217

از یاد برد.

و چون گذشتند موسی بجوانش گفت: چاشت ما را بیاور تا آخر آیه 62-الکھف» و وضع ماهی را برایش بیان کرد و گفت: همان بود که میخواستم و بر نمود جای پای خود برگشتند و خدا بآب فرمان داد تا باندازه قامت موسی و جوانش یخ کرد و شکافی شد و ماهی جلو آنها رفت تا بخشکی رسیدند و جاده‌ای یافتند و از آن رفتند و یک منادی از آسمان بآنها جار کشید که جاده را رها کنید که راه دیوانست بسوی تخت ابلیس و از سمت راست بروید.

و از سمت راست رفتند تا بسنگ بزرگی رسیدند که نزدش نماز خانه‌ای بود و موسی گفت: چه جای خویست، باید آن بنده شایسته اینجا باشد و درنگی نکردند که خضر بآنجا رسید و آنجا بخود لرزید و سبزه‌زاری شد، گفتند: خضر نام گرفته برای آنکه بهر جای سفید ایستادی سبز میشد.

موسی گفت: درود بر تو ای خضر پاسخ داد بر تو درود ای موسی ای پیغمبر بنی اسرائیل موسی گفت: از کجا مرا شناختی؟ گفت بمن فهماندت آنکه بجای منت رهنمائی کرد و کار میان آنها چنان رفت که قرآن عظیم داستانش را آورده - پایان در آخر سوره کهف.

قرطبی گفته: بآن جغد روزه دار گویند، روایتی داریم در معجم عبد الغنی بن قانع از ابی غلیظه امیه بن خلف جمحی که رسول خدا صلی الله علیه و اله مرا دید و جغد بدست داشت و فرمود: این نخست پرنده است که در عاشوراء روزه گرفته و جاحظ ابو موسی آن را روایت کرده، و حدیث مانند نام راوی غلیظ است.

حاکم گفته: آن از حدیثها است که قاتلان حسین علیه السلام ساخته‌اند و آن را ابو عبد الله نبیره ابی غلیظ از پدرش از جدش روایت کرده، این حدیث بیهوده است و روایانش مجهولند و ناشناخته.

و گفتند: چون ابراهیم علیه السلام از شام رفت خانه کعبه را بسازد، سکینه و جغد با او بودند و جغد راهنمایش بود بجای خانه و سکینه اندازه خانه بود، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 218

چون بجای خانه رسیدند سکینه ایستاد و گفت: ای ابراهیم خانه را باندازه سایه من بساز.

و احمد و دیگران روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله نهی کرد از کشتن زنبور عسل مورچه، هدهد و جغد.

عرب به خود جغد و آوازش بدین است، قاضی ابو بکر گفته: پیغمبر از کشتنش نهی کرد برای آنکه عرب آن را شوم میدانست و از کشتنش باز داشت تا از دل آنها شومیش را ببرد نه اینکه حرام باشد - حیاة الحیوان، 2: 41-43 - گفته: شقراق با فتحه شین و شقراق پرنده ناتوانیست که آن را اخیل نامند و عربش شوم شمارند سبز است و نمکین و باندازه کبوتر، سبزی خوب و تندی دارد و بالهای سیاهی دارند و خطهای سرخ و سبز و سیاه، خویش درندگی و حرص و دزدی جوجه دیگرانست، پیوسته از آدمی دور است، و در بلندیها و سر کوهها جا کند ولی تخم خود را در آبادانی پرورد تا جوجه کند ولی در بلندیها که دسترس نباشد آشیانه‌اش بسیار بد بو است.

جاحظ گفته: نوعی کلاغ است و خویش عفت است و پر فریاد و چون پرنده‌ای با او جنگد فریاد کشد که گویا کتک خورده و آنکه گفته بیشتر آن را حرام دانند و برخی اصحاب حلال دانند، فیروز آبادی گفته: شقراق و شقراق چون

قرطاس و شرقراق بفتح و کسر و شقوق چون سفرجل پرنده ایست معروف و تیره های سبز و سرخ و سیاه دارد و در سرزمین حرم باشد - پایان - دمیری گفته: حدأه بکسر حاء پست تر پرنده است، سیاه دارد و خاکستری و شکار نکند و همانا بر باید و خویش اینست که در پرواز ایست کند و پرنده های شکاری دیگر چنین نباشند، برخی پنداشتند حدأه و عقاب با هم عوض شوند، حدأه عقاب شود یا بعکس، قزوینی گفته: او یک سال نر است یک سال ماده.

بخاری و مسلم روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: پنج فاسقند که در حل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 219

و حرم کشته شوند و در روایتی محرم آنها را بکشد باکی ندارد، حدأه است و کلاغ خاکستری کژدم و موش و سگ گزنده.

با ذکر این پنج آگهی داده بجواز کشتن هر زیانزنی و رواست کشتن یوز پلنگ، گرگ، صقر و واشه و باز و زنبور و مگس و کیک و پشه و وزغ و مورچه آزارکننده - حیاة الحيوان 1 ص 165 و گفته: پرستو که زوار هندش نامند از پرنده های است که همدم آدمی است و مسافت دور را طی کند تا بآدمی رسد، و لانه اش را جایی سازد که دسترس نباشد و این پرنده را مردم گنجشک بهشت خوانند چون از خوراکیهای آنها کناره کند و او را دوست دارند و پشه و مگس میخورد.

و از شگفتی کارش اینست که چشمش را بکنند و باز برگردد، و هرگز دیده نشده که بر سر چیزی باشد و آن را بخورد و یا با ماده اش جفت باشد و شب پره دشمن او است، از این رو چون جوجه کند در لانه اش شاخه های کرفس نهد که شب پره از بوی آن بدش آید و در لانه کهنه جوجه نهد تا آن را با گل تازه بیالاید.

و لانه ای شگفت آور سازد زیرا آن را با گل و کاه سازد و چون گل آماده نیابد خود را در آب افکند و بخاک غلطد تا بالهایش گل گیرند، و آشیانه خود را باندازه خود و جوجه هاش سازد، و فضله در آن نیندازد و بیرون اندازد، و چون جوجه هاش بزرگ شوند همین را بدانها بیاموزد.

و کسانی که دچار درد یرقان باشند جوجه های پرستو را بزعفران آلوده کنند و چون ببند زرد شدند پندارند از گرما دچار یرقان شدند و برود از هند سنگ یرقان آورد و بر جوجه های خود افکند و آن سنگ ریز خطدار ایست میان سرخ و سیاه و آن را سنگ سنونو خوانند، و کسی که چاره جوئی کرده آن را بردارد و بخود آویزد و یا بساید و آبش را نوشد اندکی و بفرمان خدا به شود و چون پرستو آواز رعد شنود نزدیک باشد که بمیرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 220

ارسطو در کتاب نعوت گفته: چون پرستوها کور شوند از درختی بنام عین شمس بخورند و دید آنها باز گردد برای سودی که در این درخت است برای چشم.

و در رساله قشیری در پایان باب محبت گفته: پرستوی نر از پرستوی ماده خواستگاری کرد روی گنبد سلیمان و ماده پذیرفت، گفتش از من نپذیری با اینکه اگر خواهم گنبد سلیمان را برگردانم، سلیمان آن را شنید و او را نزد خود طلبید و گفت: برای چه این را گفتی؟ پاسخ داد عاشقان بگفته‌هاشان باز خواست نشوند، فرمود: راست گفتی و ثعلبی و جز او در تفسیر سوره النمل آوردند که چون آدم از بهشت بدر شد از تنهائی شکوه کرد و خدا پرستو را همدم او ساخت و پابند خانه‌اش نمود و از برای همدمی از آدمیزاده جدا نشود.

گفته: چهار آیه قرآن با او است **لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل** - تا آخر سوره حشر - و **در العزیز الحکیم**، آوازش خود را بکشد، و پرستو چند نوع است یکی با کناره‌های دریا انس دارد و آشیانه در آنجا کند و تن ریزی دارد فروتر از گنجشک بستانی و خاکستری رنگ است و مردم آن را سنونو نامند با سین بی‌نقطه و دو نون و دیگری سبز است و بر پشتش اندکی سرخی است و از دره خردتر است و مردم مصر آن را خضیری نامند برای سبزی رنگش و پروانه و مگس و مانند آنها خورد.

و نوع دیگری بالهای بلند نازک دارد و با کوه الفت دارد و مورچه خوار است و بدان سائم گویند و برخی آن را سنونو نامند و آن در مسجد الحرام بسیار است و در سقف درب بنی شبیه آشیانه کند، و برخی مردم پندارند همان ابابیل است که خدا اصحاب فیل را با آنها شکنجه کرد.

سپس گفته: خوردن پرستوها حرام است چون عبد الرحمن بن معاویه از پیغمبر نهی از کشتن پرستوها را روایت کرده و بروایتی از عباده بن اسحاق از پدرش آمده که پیغمبر صلی الله علیه و اله نهی کرد از کشتن پرستوها که بسیار بخانه‌ها باز گردند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 221

و از ابن عمر است که قورباغه‌ها را نکشید زیرا بنگ آنها تسبیح است و پرستو را نکشید زیرا چون بیت المقدس را ویران کردند گفت: پروردگارا مرا بر دریا مسلط کن تا آنها را غرق کنم.

در ضفدع گفته: ضادش کسره دارد و بر وزن خنصر است و ماده‌اش را ضفدعه گویند و برخی دالش را بفتح خوانند و خلیل گفته در زبان عرب وزن فعلل نباشد جز چهار کلمه در هم و مجرع بمعنی دراز و هبلع پرخور، و قلعم که نام است.

و ابن صلاح گفته کسر دال در زبان لغت اشهر است و فتحش در زبان عامه و برخی لغت‌دانان منکر آنند (و تلفظ و نام دیگری هم برای آن نقل کرده) و گفته: قورباغه انواع بسیاریست و از جفت شدن و جز آن پدید گردد در آبهای ایستاده

کم جریان و از عفونت و بدنال بارانهای تند تا گمان شده که از ابر افتد چون دنبال باران و باد بر بامها بسیار دیده شود که آنها از نر و ماده نیستند و همانا خدا در همان ساعت آنها را از طبع آن خاک بیافریند و آن از جانوران بی‌استخوانست، برخی قورقور دارند و برخی ندارند و آنها که دارند آوازشان از بن گوش درآید، و چون خاموش باشد و بیرون آب گوشش تیز است، و چون خواهد قورقور کند آرواره زیرش را بآب فرو برد و چون آب بدهانش در آید خاموش گردد.

عبد القاهر گفته ثعبان از آواز قورباغه جای او را بفهمد و بدنال آن آید و او را بخورد، و قورباغه هم مانند برخی وحوش از دیدن آتش خیره شود و تعجب کند و خاموش گردد و پیوسته بدان نگردد، و نخست پدیدش آن در آب اینست که مانند دانه ارزن سیاه پیدا شود و بشکل کرم آبی گردد و سپس اندامش برآید، منزه باد آنکه توانا است بر هر چه خواهد سبحانه لا اله غیره.

و در کامل ابن عدی است از جابر که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که قورباغه‌ای کشد بر او است قربانی گوسفندی چه محرم باشد چه نباشد سفیان گفته: گویند جانوری

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 222

بیش از آن ذکر خدا نکند.

و در آنست بسندی از ابن عباس که قورباغه‌ای از ترس خدا خود را در آب افکند، و خدا سردی آب را پاداش آنها نمود و بنگ آنها را تسبیح خود ساخت.

و گفته: رسول خدا صلی الله علیه و اله از کشتن قورباغه نهی کرد و هم از جغد و زنبور عسل گفته: برای حماد بن عبید جز این حدیث ندانم (و از بخاری و ابو حاتم نادرستی حدیث او را نقل کرده) در کتاب الزاهر قرطبی است که داود علیه السلام گفت: امشب خدا را تسبیحی گویم که هیچ آفریده نگفته و قورباغه‌ای از آبگیر خانه‌اش او را فریاد زد ای داود بتسبیح خدا بر خود میبالی هفتاد سال است که زبانم از ذکر باز نمانده، و ده شب است که من سبزی نخوردم و آب ننوشیدم برای گفتن دو کلمه فرمود: آنها چه‌اند گفت «یا مسبحا بکل لسان و مذکورا بکل مکان» داود پیش خود گفت: من چه توانم گفت رساتر از این؟ و بیهقی در شعبش آورده از انس بن مالک که پیغمبر خدا داود پیش خود گمان برد کسی بهتر از او خدا را نستوده خدا فرشته‌ای بر او فرستاد که در محراب خود نشسته بود و برکه‌ای از آب در کنارش بود، گفت: ای داود بفهم آواز این قورباغه را باو گوش داد و او میگفت: سبحانک و بحمدک منتهی علمک، فرشته باو گفت:

چه بینی؟ گفت سوگند بدان که مرا پیغمبر ساخته من او را بدین نستودم و در کتاب فضل الذکر از عکرمة آورده که آواز قورباغه تسبیح است، و در آنست از ابی صالح که آواز سوت دری را شنید و گفت: این تسبیح آنست.

ابن سینا گفته: چون در سالی قورباغه از حد عادت بیشتر شود دنبالش وبا آید.

قزوینی گفته: قورباغه‌ها چون سنگ پشت در ریگ تخم نهند و دو نوعند خشک زندگانی و آبی، زمخشری در فائق از عمر بن عبد العزیز آورده که مردی از پروردگارش خواست جای شیطان را در دل آدمیزاده باو نماید، و در خواب ماندی دید که مردی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 223

است چون بلور که درونش از برونش دیده میشد و شیطان را بصورت قورباغه‌ای دید که نیشی دارد مانند پشه و آن را از شانه چپش فرو کرده تا دلش و او را وسوسه میکند و چون یاد خدا کند پس کشد.

و از ابن عمر است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: قورباغه را نکشید که بنگش تسبیح است، زمخشری گوید: در بنگ خود گوید: سبحان الملك القدوس، و از انس است که قورباغه‌ها را نکشید چون بآتش ابراهیم گذشتند و با دهان خود آب آوردند و بدان پاشیدند.

و در شفاء الصدور است از عبد الله بن عمرو بن عاص که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

نکشید قورباغه‌ها را که بنگ آنها تسبیح است.

#### خلاصه‌ایست [حکم خوردن گوشت بعض پرندگان]

: بدان که بیشتر اصحاب حکم کردند بکراهت خوردن گوشت هدهد، فاخته قברה، حباری، جغد، صوام، و سبزه قبا و در باره پرستو اختلاف است، بیشتر متأخرین کراهت گفتند و شیخ در نهاییه و قاضی و ابن ادریس حکم بحرمت کردند بلکه ابن ادریس بر آن دعوی اجماع کرده و دلیل کراهت را بیشتر آنچه ذکر شد از اخبار نهی از کشتن و آزار آنها آوردند.

و نهان نیست که این اخبار دلیل کراهت خوردن گوشت آنها پس از کشتن نیستند زیرا نهی از کشتن برای احترام آنها است نه کراهت و حرمت گوشت آنها و اخباری که در باره فاخته آیند دلیل کراهت جا دادن آنست در خانه و بلکه بسا مشعرنده بخوبی کشتن و خوردن آنها. محقق اردبیلی - قد - پس از ذکر روایات نهی از کشتن هدهد گفته ظاهر دلیل حرمت است و قول بکراهت گویا برای اصل و عمومات حلیت و حصر محرمانتست و برای اینکه کسی قائل بحرمت نشده ظاهراً تأمل.

سپس بدان که سخنی در کراهت خوردن گوشت است و دلیل دلالت بر نهی از کشتن و آزار دادن و آن مستلزم نهی از خوردن گوشت نباشد، زیرا خوردن آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 224



پس از کشتن آزاری نیست، و نیز بسا که مقصود از نهی از کشتن برای جز خوردن باشد و منظور همان آزار جانور باشد و فرموده او «آزار نشود» مؤید آنست.

و نیز اینکه فرموده «چه خوب پرنده‌ایست» بایست ندارد که برای خوردن کشته نشود زیرا در باره گوسفند هم آمده که: چه خوب مالی است، یا مال مبارکی و مانند آن، با اینکه برای خوردن آفریده شده و شک ندارد که دوری کردن از آزارش اولی و احوط است.

سپس - ره - در باره حدیث پرستو که گذشت گفته: فهم شود که مقصود بنهی از کشتن نهی از خوردنست چون پس از اینکه سرش را بریده بود آن را بزمین زد و آنکه نهی از قتل را بیان کرد فتامل ولی در سند جهالت و اضطراب است.

و گفته - قد - و اما کراهت گوشت حباری دلیل روشنی ندارد جز اینکه در بیشتر کتب ذکر شده و در تحریر گفته: در باره آن روایتی است شاذ، آری در صحیحہ عبد الله بن سنانست که پرسش شد امام ششم و می‌شنیدم که چه گوئید در باره حباری؟ فرمود: چون چینه‌دان دارد آن را بخور - الخبر - و آن مشعر است که حالش معلوم نیست و اجتناب اولی است فتامل - پایان - گویم: گویا وجه تامل در سخنش اینست که در سخن امام علیه السلام اشعاری بکراهت نیست و ظاهر آنست که غرضش بیان قاعده کلی بوده چون بعید است که حال آن را نداند، و بسا در این تعبیر مصلحت دیگری بوده چون تقیه و ماندنش و خلاصه عدم کراهت اظهر است برای اینکه در روایت صحیح از کردین مسمعی است که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از حباری فرمود: دوست دارم که از گوشتش نردم بود و میخوردم تا شکم پر میشد، و برای روایت بسطام بن صالح.

و اما مارها ظاهر جواز کشتن همه آنها است جز مار خانگی که صاحب خانه را آزار نرساند که بسا کراهت دارد ولی باید خودداری از کشتن آنها برای توهم گناه در کشتن نباشد یا توهم زیان دیدن از آن، و اما تفصیلهای که در اخبار عامه است در اخبار ما نیافتیم، و جانورهای آزار کن دیگر را باکی در کشتن آنها نیست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 225

و جانوران بی‌آزار را بهتر کناره‌گیری از کشتن آنها است برای نزهت اخلاقی نه برای حرمت آن نظر ببری علتها که در پاره‌ای اخبار آمده، بهوش باش.

و اما شکنجه دادن جانور زنده بی‌مصلحت در آن که باعث آن گردد زشت است بحکم عقل و مضمون برخی اخبار مشعر بمنع از آنست و احوط ترک آنست و بیشتر اصحاب، تعرضی بدین احکام نکردند جز بندرت.

باب یازدهم: قبره و گنجشک و ماندشان

- 1- در کافی- فروع 6: 255-: بسندش از سلیمان جعفری که شنیدم امام رضا علیه السلام میفرمود: قبره را نکشید و گوشتش را نخورید که پر تسیح گوید و در پایان آن گوید: خدا لعنت کند دشمنان خاندان محمد صلی الله علیه و اله را.
- 2- و از همان: بسندش تا امام چهارم علیه السلام که چین سر قبره اثر دست کشیدن سلیمان بن داود علیه السلام است، برای اینکه نرش خواست با ماده جفت شود و نمی پذیرفت باو گفت بپذیر که قصدم جز این نباشد که خدا عز و جل از من فرزندی برآرد که یاد پروردگارش کند.

خواهش او را پذیرفت، و چون خواست تخم نهد نر باو گفت: کجا تخم مینهی؟

گفت: نمیدانم دور از راه گفت میترسم یک راه گذری بتو برخورد، ولی بنظرم نزدیک راه تخم گذاری بهتر باشد که هر که تو را ببیند گمان کند میخواهی دانه برچینی و ماده این را پذیرفت و تخم نهاد و روی آن خوابید تا نزدیک شد جوجه از تخم بدر آید که در این میان سلیمان بن داود علیه السلام با لشکرهاش و پرنده که بر او سایه داشتند در رسید، و ماده باو گفت این سلیمانست که با لشکرش بمادر رسیده و میترسم ما را و تخمهای ما را لگد کنند.

پاسخش داد که سلیمان مردیست بما مهربان آیا تو چیزی برای جوجهات فراهم کردی که از تخم درآیند؟ گفت آری یک ملخ از تو پنهان کردم بانتظار جوجه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 226

آیا تو هم چیزی فراهم کردی؟ گفت: آری من هم یک خرما برای جوجه‌ها پنهان کردم، گفت: تو خرمات را بردار و من ملخم را تا آنها را برای سلیمان پیشکش بریم، او از پیشکش خوشش آید.

نر خرما را به نوک گرفت و ماده ملخ را به چنگال گرفت و نزد سلیمان علیه السلام آمدند و چون بالای تخت خود آنها را دید، هر دو دست برایشان گشود و آمدند و نر بدست راست نشست و ماده بدست چپ، و حال آنها را پرسید و گزارش دادند و هدیه آنها را پذیرفت و لشکرش را از تخم آنها کنار کشید و دست بسر آنها کشید و دعا کرد که خدا بدانها برکت دهد، و این چین سر آنها از دست کشیدن سلیمان علیه السلام است.

تبیان: جوهری گفته: قبره یک نوع پرنده است و او را قنبراء گویند و عامه او را قنبره خوانند.

گویم: از اخبار برآید که با نون هم لغت فصیحی است چنانچه قاموس آن را قولی دانسته و دمیری هم از بطلمیوس آورده که در شرح ادب الکاتب گفته: آن هم لغت فصیحی است، گفته خویش اینست که از آواز بهراس نیفتد و بسا باو سنگ پرانند و اعتناء نکند و خود را بزمین چسباند تا سنگ بگذرد از او و بر سر جاده لانه کند برای انس- پایان- (حیاء الحيوان

2: (169) و شاید ترس از این بوده که لشکر بر آنها فرود آیند یا مردم گرد آیند برای تماشا و آنها را بمالند و اسناد به سبب بعید باشد.

محقق اردبیلی - ره - پس از آوردن روایت اخیر گفته: در آن احکامی است چون قصد نژاد از نکاح، و اجتناب از شکستن تخم پرنده و برگرفتن آن، و هدیه دادن و پذیرش آن گرچه بسیار کم باشد، و هدیه ده از هدیه پذیر حق دارد که برایش دعای برکت کند و جز آن و اگر چه اینها در شرع سلیمان علیه السلام بوده فتامل - پایان - شارح لمعه - نور الله ضریحه گفته: کراهت قبره پیوست با برکت است بخلاف فاخته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 227

3- در دلائل طبری: از احمد بن محمد که به غزال معروف است که من نزد ابی الحسن علیه السلام نشسته بودم در نخلستانش ناگاه گنجشکی آمد و برابرش افتاد و شیون کرد و پر شیون کرد و پریشان بود، بمن فرمود: میدانی این گنجشک چه میگوید؟

گفتم: خدا و رسولش و ولیش داناترند فرمود: میگوید ماری در میان خانه میخواید جوجه‌هایم را بخورد، برخیز تا آن را از او و جوجه‌هایش دور کنیم و در خانه رفتیم و ناگاه ماری در آن میچرخید و آن را کشتیم (172- دلائل الامامه) 3- در بصائر - 99 چاپ سنگی - از ثمالی که با امام چهارم علیه السلام بودم در خانه‌اش که در آن گنجشکها آواز میکردند بمن فرمود: میدانی این گنجشکها چه میگویند؟ گفتم: نمیدانم، فرمود: تسبیح پروردگار خود کنند و از او روزی خواهند.

در دلائل طبری مانندش را از ثمالی آورده و بدان افزوده ای ابا حمزه «بما آموختند زبان پرنده و بما دادند از هر چیزی» (88) 5- در بصائر: بسندی از سالم مولا ابان فروشنده زطی که با چند تن در نخلستان امام صادق علیه السلام بودیم و گنجشکها آواز دادند، فرمود: میدانی اینان چه گویند، گفتیم: خدا ما را قربانت کند ندانیم چه گویند، فرمود: گویند: بار خدایا ما از آفریده‌های توئیم و نیازمند روزیت بما خوراک بده و نوشابه.

6- در مشارق الانوار - 114-: بسندش از محمد بن مسلم که با امام پنجم علیه السلام بیرون شدیم و بزیمینی خشک رسیدیم که از گرما میسوخت و آنجا گنجشکها بودند و گرد استر آن حضرت پر زدند، و آنها را راند و فرمود: نه، کرامتی ندارد، گوید رفتیم تا آنجا که میخواست و چون فردا بدان زمین برگشتیم گنجشکها پر زدند و گرد استرش آمدند و شنیدمش فرمود: بنوشید و سیراب شوید و نگاه کردم در آن زمین دریاچه آبی بود، گفتم: ای آقایم دیروز از آنها دریغ کردی و امروز بآنها آب دادی، فرمود: بدان که امروز قبره‌ها با آنها آمیختند و من آبشان دادم.

گفتم: ای آقایم قبره‌ها و گنجشکها چه فرقی دارند؟ فرمود: وای بر تو گنجشکها عمر دوستند چون از اویند و اما قبره‌ها از دوستان ما هستند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 228

و آنها در سوت خود گویند: مبارکید شما خانواده و مبارک باشند شیعیان شما و لعن بر دشمنان شما، سپس فرمود: از هر چه دشمن داریم تا برسد به پرنده که فاخته است و از روزها روز چهارشنبه است.

7- در مجالس شیخ -71-: بسندی تا امام رضا علیه السلام از پدرش از جدش که قنبره را نخورید، دشنامش ندهید و بدست بچه‌هاش ندهید تا با آن بازی کنند چون پر خدا را تسبیح کند، و تسبیح او لعن خدا بر دشمنان آل محمد است.

8- و بهمین سند که امام چهارم علیه السلام میفرمود: من کشت نمیکنم که بهره فزون برم و نکارم جز اینکه مستمند و نیازمند از آن بخورند و بویژه قنبره از پرنده‌ها از آن برگیرد.

در کافی - فروع 6: 225: بسندی از ابو ایوب مانند هر دو خبر را آورده.

بیانیست: بدان که دور نیست اخباری که دلالت بر دوستی برخی جانوران و گیاهها و جمادها نسبت بائمه علیه السلام دارند یا دشمن آنهایند و بدشمنانشان وابسته‌اند باین معنا باشد که چیزهای خوب در واقع با هم پیوندی دارند و چیزهای بد هم مربوطند خواه آدمی باشند و خواه جاندار یا جماد یا کارها و کردارها و اخلاق و جز آنها، و پرنده‌های خوب از نظر خوبیهای واقعی آنها چنانند که آدمیان مقدس را دوست دارند چون در خوبی با آنها شریکند و هم گیاهها و جمادهای خوب و جز آنها، و هر چیز بد و پلید هم وابسته است بآدمهای ملعون و گویا دوست آنهایند برای هم آهنگی در بدی و دشمن ائمه و شیعه آنهایند چون از آنها دورند و جدا و تسلیم اجمالی باین اخبار و واگذاردن علم آنها بخود آنها احوط و اولی است و سخنی در این باره در پیش گذشت.

[در اصناف گنجشک]

9- در حیاة الحیوان - 2: 70- گفته: گنجشک چند نوع است یکی آنکه بخواندن خود شاد است و یکی آنکه از آواز خود خوشش آید و گنجشک صوار آنست که چون خوانده شود پاسخ دهد و گنجشک بهشت همان پرستو است ولی گنجشک دوره گرد خوی درنده دارد که گوشت میخورد و بکام جوجه‌اش خوراک نریزد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 229

و برخی از بهائمند که نه نوک تیز دارند و نه چنگال برنده و دانه خورد و چون بر سر چوب نشینند سه انگشت را پیش دهد و یکی را بدنبال نهد و پرنده‌های درنده و گوشتخوار دو انگشت پیش دارند و دو را پس نهند، گنجشک دانه و سبزی خورد و نشانه نرش ریش سیاه است چنانچه در مرد است و نره بز و خروس و در روی زمین پرنده و درنده و بهیمه‌ای مهربانتر بفرزندش از گنجشک نباشد و این در هنگام گرفتن جوجه‌اش روشن است.

آشپانه‌اش در خانه‌ها و زیر سقف است از ترس پرنده‌های گوشتخوار و چون شهری از مردمش تهی شود گنجشکها از آن بروند و چون بدان برگردند گنجشکها هم برگردند، گنجشک راه رفتن نشناسد و همان میجهد و پر جماع است و بسا در یک ساعت صد بار بکند و از این رو عمرش کوتاه است و در غالب بیش از یک سال نباشد، و جوجه‌اش را پیروز پرورش دهد تا آنجا که او را بخواند و پاسخ دهد، جاحظ گفته بسا از یک فرسنگ بدو برگردد.

و یک نوعش گنجشک خار است که لانه از خار سازد و در نمکزار جا دارد و ارسطو پنداشته میان او و خر دشمنی است، زیرا چون خر کچل شود آن را بخار آشپانه او بمالد و او را بکشد، و بسا خر بنگ کند جوجه یا تخمش از آشپانه افتد و از این رو چون این گنجشک خر بیند بالای سر و برد و چشمش بچرخد و با پریدن و شیون خود او را آزار دهد.

و از انواعش قبره است و حسون که برنگ، سرخ، زرد، سفید، سیاه، آبی و سبز باشد و آموزش پذیر است و باو یاد دهند که چیزی را از دست آدم دوری بگیرد و نزد صاحب خود آورد.

و از انواع آنست: بلبل، صعوه، حمره، عندلیب، مکاکی، صافر، تنوط، وضع، برقش، و قبعه.

بیهقی و ابن عساکر بسند خود از ابی مالک آوردند که سلیمان بن داود علیه السلام به گنجشکی گذر کرد که گرد ماده خود میچرخید، بیارانش گفت: میدانید چه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 230

میگوید؟ گفتند: یا نبی الله چه گوید؟ فرمود: از او خواستگاری کند و گوید زن من بشو تا تو را بهر کدام کاخهای دمشق خواهی جا دهم سلیمان فرمود، کاخهای دمشق همه از سنگ ساخته شدند و نمی‌تواند در آنها جا کند ولی هر خواستگاری دروغگو است.

و از ابن قانع روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که گنجشکی بیهوده کشد ناله کند بدرگاه خدا روز قیامت و بگوید: پروردگارا بنده‌ات مرا بیهوده کشت و از من سودی نبرد.

و در حلیه حافظ ابو نعیم است که ابو حمزه ثمالی گفت: نزد امام چهارم علیه السلام بودم ناگاه گنجشکانی گردش پر زدند و شیون کردند فرمود: ای ابو حمزه میدانی این گنجشکها چه گویند؟ گفتم: نه، فرمود: خدا عز و جل و علا را تقدیس کنند و از او قوت روزانه خود را خواهند.

ابن عباس گفت: چون موسی و خضر علیه السلام سوار کشتی شدند، گنجشکی آمد و بر کنار کشتی نشست و به دریا نوکی زد و خضر بموسی گفت: دانش من و دانش تو از دانش خدا گرفته‌اند مانند آنچه این گنجشک از دریا گرفته.

گویم: این برای نزدیک کردن به فهم مردم است و گر نه نسبت علم آنها از این هم کمتر است.

عبد الله بن عمر گوید رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: آدمی نباشد که گنجشکی یا برتر از آن را بناحق کشد جز خدا از آن بازخواست کند، گفتند: یا رسول الله کشتن بحق چه باشد؟ فرمود: اینکه او را بکشد و بخورد و سرش را دور نیندازد، نسائی هم روایتش کرده گوشت گنجشک گرم است و خشک و به از گوشت مرغ است، و بهترش در زمستانست که فربه‌اند و خوردنش منی را فزاید و باه را ولی برای بلغمیها زیان دارد و دفعش بروغن بادام است، و آن خلط صفرائی پدید کند که بمزاج پیران سازگار است و با مزاجهای سرد و در زمستان.

و از مالک بن دینار روایت است که سلیمان بن داود به بلبلی گذشت که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 231

روی درختی سوت میزد و سرش را میچنابید و دمش را میچرخاند، بیارانش گفت:

میدانید چه میگوید؟ گفتند: نه، فرمود: میگوید: نیم خرما خوردم و خاک بر سر دنیا و نابود باد دنیا (حیاء الحيوان 1):

(112) و گفته: صعوه گنجشک خردیست که سرش سرخ است - حیاء الحيوان 2: 43.

و گفته: حمر بحاء ضمه دار و میم تشدید دار و راء بی نقطه نوعی پرنده است چون گنجشک.

و از ابن مسعود روایت است که نزد پیغمبر صلی الله علیه و اله بودیم و مردی بآبگاهی رفت و تخم حمره آورد و حمره آمد و بالای سر پیغمبر و اصحابش پر زد و باصحابش فرمود: کدام شما آن را داغدار کردید آن مرد گفت: یا رسول الله من تخم او را برداشتم، و در روایتی جوجه او را - فرمود: برگردان، برگردان، باو رحم کن.

و از ترمذی و ابن ماجه هم از عامر دارمی مانندش آمده (حیاء الحيوان 1: 191) و گفته: عندلیب هزار دستان است (حیاء الحيوان 3: 110) و گفته: مکاء بمد و تشدید پرنده‌ایست و جمعش مکاکی است و مکاء سوت است و آن پرنده بسیار سوت زند.

قزوینی گفته: از پرنده‌های بیابانیست و آشیانه عجیبی سازد و میانه او و مار دشمنی است زیرا مار تخم و جوجه‌اش را میخورد، و هشام بن سالم باز گفته که: ماری تخم مکاء را خورد و او بر سرش چرخ میزد و نزدیکش شد تا چون دهن گشود خار چند پری در آن انداخت و گلوی مار را گرفت تا مرد (حیاء الحيوان 2: 236) و گفته: صافر که آن را صفار هم گویند پرنده معروفی است از انواع گنجشکها، و کارش اینست که شب پاهای بشاخه درختی بند کند و خود را بیاویزد و پیوسته تا سپیده دم و روشن شدن هوا بنگ کند، قزوینی گفته: شیون کند از ترس اینکه آسمان بر او افتد و جز او گفته:

صافر همان تنوط است و اگر آشیانه کند آن را مانند خریطه سازد و اگر آشیانه نداشته باشد خود را چنانچه گفتیم بشاخه‌ها آویزد (حیاء الحيوان 2: 39).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 232

و گفته: تنوط بتاء با ضمه یا کسره و گاهی با فتحه و با فتح نون و واو ضمه دار با تشدید، اصمعی گفته: این نام از آنست که رشته‌ای از درخت آویزد و در آن تخم نهد، و شب کارش اینست که در گوشه‌های لانه‌اش بچرخد و تا بامداد آرام نشود از ترس خود (حیاء الحيوان: 1: 120) و گفته: وضع بفتح واو و ضاد نقطه دار و عین بی نقطه همان صعوه است، و گفتند:

پرنده‌ای خردتر از گنجشک و در حدیث است که اسرافیل بالای در مشرق دارد و بالای در مغرب و عرش بر شانه او است و گاهی از بزرگی خدا چنان کوچک شود که مانند وضع گردد (حیاء الحيوان 3: 389-390) و برقش: بکسر: پرنده ریزست چون گنجشک و در حجاز آن را سرسور نامند (شرشور خ ب) 1: 88- حیاء الحيوان و گفته: قبعه بقاف ضمه دار و باء خفیف یک نقطه و عین بی نقطه که هر دو فتحه دارند، پرنده ریزست چون گنجشک خاکستری رنگ و نزدیک سوراخ موش صحرائی است و چون بهراسد یا سنگی بدو پرتاب شود خود را بسوراخ کشد (حیاء الحيوان 3: 179)

باب دوازدهم مگس، پشه، کک، زنبور، چسبه، شپش، کنه، کناریزه و مانند آنها

آیات قرآن مجید

1- البقره: راستی خدا را شرم نگیرد که مثل زند به پشه یا بالاترش 26.

2- الحج آیا کسانی که از مردمید، مثلی آورده شده بدان گوش کنید راستی آنان که در برابر خدا بخوانید هرگز یک مگسی نیافرینند و گر چه همه برای آن گرد هم آیند، و اگر مگس چیزی از آنها رباید در نیابدش از آن ناتوانند خواستار و خواسته شده و قدر خدا را چنانچه باید ندانستند راستی خدا نیرومند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 233

عزیز است

تفسیر

: (اینکه یک مثل آورده) یعنی برای توضیح حق مر بنده‌های مؤمنش را پشه باشد یا بالاتر و آن مگس است، پاسخ کسی است که مثل زدن به مگس و عنکبوت و افروزش آتش و طوفان را مورد اعتراض و طعن ساخته بود.

و در مجمع البیان است از امام صادق علیه السلام همانا خدا مثل زده به پشه برای اینکه با خردی تنش همه عضو فیل را با آن بزرگی دارد و دو عضو فزون هم دارد (که شرحش آید) و خدا خواست با آن مؤمنان را آگاه کند بلطف آفرینش و هنر شگفت آور خود، بدان گوش هوش دهید و اندیشید که آنچه در برابر خدا خوانید از بتها هرگز یک مگس هم نیافریند گر چه با هم همدست شوند و اگر مگسی از آنها چیزی رباید الخ یعنی پس چگونه توانا بر آفریده‌های دیگر باشند.

و در کافی- 4: 543 فروع- از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که قریش بتها را که گرد خانه کعبه بودند با مشک و عنبر می‌آلودند، یغوث برابر در بود و یعوق سمت راست کعبه و نسر سمت چپ و چون در آمدند برای یغوث بسجده افتادند و خم نمیشدند و سپس برمیگشتند به یعوق و از سوی چپ به نسر و آنگاه چنین تلبیه میگفتند: لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک، تملکه و ما ملک.

فرمود: وانگه خدا مگس سبزی فرستاد که چهار بال داشت و همه آن مشک و عنبر را میخورد، و خدا این آیه را فرود آورد: آیا مردم مثلی زده شد- تا آخر آیه «و ما قدروا الله حق قدره» یعنی خدا را چنانچه باید بزرگ نداشتند یا چنانچه باید او را نشناختند که برایش شریک ساختند و دورتر چیزها را بنامش نامیدند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 234

## اخبار باب

- 1- در کافی- 4: 364 فروع-: بسندی از امام ششم علیه السلام که باکی نیست بکشتن کک و شپش و پشه در حرم.
- 2- و از همان: بسندی از زراره که از یکی از دو امام علیه السلام پرسیدم از محرم که پشه یا کک که آزارش دهند بکشد؟ فرمود: آری.
- 3- در تهذیب ج 9 ص 86 ط نجف-: بسندی از ابی بصیر مرادی که پرسیدم از امام ششم که مگس افتاد در روغن و خوراک، فرمود: باکی ندارد بخور از آن روغن.
- 4- در سرائر: بسندی از جمیل که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از محرم که پشه و ککها که آزارش دهند بکشد؟ فرمود: آری.
- 5- در علل- 3: 183-: بسندش تا ربیع صاحب منصور که بامام ششم گفت در حالی که دو بار مگس بدو نشسته و آن را رانده بود ای ابا عبد الله برای چه خدا عز و جل مگس آفریده؟ فرمود تا جباران را بدان زبون سازد.
- 6- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که اگر مگس بخوراک مردم نمی‌نشست جز خوره دار دیده نمیشد.



7- در طب الاثمه - 106-: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که چون مگس در ظرف یکی از شماها افتد آن را در آن فرو برد، زیرا در یک بالش درمانست و در یکی زهر و او بال زهرناک را در نوشابه کند نه بال درمان را او را فرو برید تا زیان نبینید.

و فرمود: اگر نبود که مگس در خوراک مردم نشیند از آنجا که ندانند همه خوره میگرفتند.

9- در تهذیب ج 9 ص 83-: بسندش از عیسی بن حسان که نزد امام ششم بودم که چسبه پیش آمد فرمود: دورش کن که سوسکی است از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 235

سوسکهای دوزخ.

[در اصناف مگس]

بیان: دمیری - 1: 222 حیاة الحیوان - گفته: چسبه از گند زمین پدید گردد و با کژدم دوست است و چند نوع است: جعل، حمارقبان، بنات، وردان، حنطب که نر آنها است و چسبه پر چس دهد.

و ابن عدی از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که باید مردم بالیدن دوران جاهلیت را وانهند و گر نه نزد خدا مبعوضترند از چسبه‌ها و قزوینی حکایت کرده که مردی چسبه‌ای دید و گفت خدا برای چه این را آفریده زیبا است یا خوشبو؟ و خدا او را بزخمی گرفتار کرد و همه پزشکان از درمانش درماندند تا ترک معالجه کرد، و روزی آواز یک پزشک دوره گرد را شنید که در کوچه جار میزد گفت: او را بیاورید تا مرا معاینه کند.

گفتند: از یک دوره گرد چه کاری برآید با اینکه پزشکان استاد از درمانت درماندند، گفت باید او را بیاورید، و چون آن زخم را دید یک چسبه خواست و همه حاضران خندیدند و بیمار از گفته پیشین خود یاد آورد و گفت: آنچه خواهد برایش فراهم کنید زیرا این مرد بکار خود بینا است و آن را سوخت و خاکسترش را بزخم او پاشید و بفرمان خدا به شد و بحاضران گفت: خدا میخواست بمن بفهماند که در پست‌ترین آفریده‌ها کمیابترین داروها است.

و گفته: مگس معروف است، ارسطو گفته: مگس از همه چیز حریص‌تر است و پلک ندارد چون حدقه‌اش ریز است، و کار پلکها پاک کردن آینه حدقه است از گرد و خدا دو دست باو داده برای این کار و از این رو بینی که دو دست را بدیده کشد و آن رسته‌های بسیار است که از گند پدید شوند.

جاحظ گفته: ذباب در زبان تازیان بزنبور و همه انواع بعوض از پشه و کک و شپش و صواب و ناموس و پروانه و مورچه و مگس معروف گفته شود و مگس معروف هم چند دسته است، نغز، قمع، خازباز، شعراء، سگ مگس، مگس بستان مگس چراگاه، مگسی که میان مردم است از جفت گیری پدید شود، و بسا از اجسامی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 236

خود بخود پدید گردد، گفتند باقلاء پوسید و کهنه یک جا مگس شود و از روزنه‌های آنجا بپرد و جز پوست بجا نماند.

و از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: عمر مگس 40 شب است و همه مگسان در دوزخند جز مگس غسل گفتند: در دوزخ عذاب نکشند و دوزخیان را عذاب دهند، و از ابی امامه است که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: 160 فرشته بمؤمن گماشته‌اند تا آنچه را خود نتواند از او برانند و از آنان هفت فرشته از او برانند چنانچه از کاسه غسل مگس را برانند در روز تابستان، و اگر برای شما با دید شوند ببینید که بر هر دشت و کوه باشند و همه دهان گشودند، و اگر بنده یک چشم بهمزدن بخود واگذار شود شیاطین او را برابیند.

تازیان مگس پروانه و دبر و مانندش را همه یکی شمارند و جالینوس گوید:

چند رنگ باشند: شتر مگسی دارد، گاو مگس دیگر دارد و مایه‌شان کرم ریزیست که از تنشان برآید و مگس شود و زنبور، و مگس آدمیان از فضله پدید شوند بکمک وزش باد جنوب و از باد شمال سبک گردد و پراکنده شود و آن هم چون پشه خرطوم دارد.

و از کار شگفتش اینست که بر سفید فضله سیاه کند و بر سیاه سفید، و بر بوته کدو ننشیند و از این رو خدا آن را بر تن یونس رویاند که از شکم ماهی برآمده بود، و اگر مگس بر او می‌نشست آزارش میداد، و خدا تعالی مگس را از او دور کرد تا تنش سخت شد و بسیار پدید نشود مگر در جاهای متعفن که نخست از آن پدید گردد و آنکه از جفت گیری، و بسا نر تا آخر روز بر پشت ماده بماند و از جانوران آفتابی است چون زمستان نهان باشد و تابستان آشکار.

و بخاری و جز او روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود، چون مگس در ظرف یکی از شماها افتاد باید او را بچرخاند زیرا یک بالش درد است و یکی درمان و بالی که درد دارد از آن خود را نگهدارد که در خوراک افتد و آلوده کند و در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 237

روایت نسائی و ابن ماجه است که یک بالش زهر است و یکی درمان چون در خوراک افتد او را بچرخانید زیرا زهر را پیش دارد و درمان را پس دارد.

خطابی گفته: یکی از بی‌عقیده‌ها گفته: چگونه چنین شود، چگونه درد و درمان در دو بال مگس فراهم گردند؟ و چگونه این را آموخته تا پر درد را پیش دارد و پر درمان را پس دارد، برای چه این کار را کند؟ خطابی گفته: این پرسش مردانی نادان یا نادانی بخود بند است زیرا هر که خود را یابد و طبع هر جاندار را، داند که میان گرمی و سردی و رطوبت و خشکی در آنها جمع آوری شده و اینها با هم ضدند و چون بهم برخورد ناپود شوند و بیند که خدا آنها را بهم الفت داده و وادار باجتماع کرده و نیروهای جانور را که زیست و بهی بدانها است از آنها ساخته است سزاوار است که فراهم بودن درد و درمان را منکر نشود و در دو جزء از یک جانور.

و آنکه بمگس عسل الهام بخشیده تا خانه سازد و هنر عجیب پدید آرد و عسل بسازد در آن، و بمورچه الهام بخشیده تا قوت بدست آرد و پس انداز گزارد برای هنگام نیازش هم او است که مگس را آفریده و او را رهنموده که پری پیش دارد و پری پس گزارد، چون خدا خواسته آزمایش کند که پایه پرستش است و امتحان نماید که میدان تکلیف است و او را در هر چیز حکمتی است و نمودی و یاد آور نشوند جز خردمندان- پایان- و من در مگس بررسی کردم و با بال چپش که مناسب درد است خود را پرهیز دهد و بال راست مناسب درمانست و از حدیث استفاده شود که چون در مایع افتد آن را نجس نکند چون خون جهنده ندارد.

و اگر زنبور یا پروانه یا مگس عسل و مانندش در خوراک افتند آیا باید آنها را در آنها فرو کرد، برای عموم قول آن حضرت صلی الله علیه و اله «و چون ذباب در ظرف یکیتان افتاد» تا آخر حدیث و همه اینها در زبان عرب ذباب باشند چنانچه پیش گفته شد و علی علیه السلام هم در باره عسل گفته «چشیده ذبابه است» و گذشت که همه ذبابها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 238

در دوزخند جز مگس عسل و همه را در ذباب نامیده و ظاهر اینست که باید همه را در آن فرو کرد جز مگس عسل که مایه کشتن او گردد.

و در شفاء الصدور و تاریخ ابن نجار است با سند که بر تن پیغمبر صلی الله علیه و اله و جامه‌اش هیچ مگس نمی‌نشست.

مگس ناداناتر آفریده است که خود را بنابودی کشد و غرقه کند.

و گفته: پشه معروف همان فسافس باشد که از نفس گرم پدید شوند و از بس بآدمی عاشق است چون بوی او را شنود خود را بر او افکند و در حدیث طبرانی است بسندی خوب از ابی هریره که این دو چشم دیدند و این دو گوشم شنیدند که رسول خدا هر دو دست حسن و حسین علیه السلام را گرفته بود و دو پایش روی دو پای پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بودند و پیغمبر صلی الله علیه و اله میفرمود: «حزقه، حزقه، ترق عین بقاء» آن پسر بچه بالا میرفت تا دو گام بر سینه رسول خدا صلی الله علیه و اله نهاد آنکه بدو فرمود دهانت را باز کن و آنکه او را بوسید و فرمود: هر که دوستش دارد دوستش دارم، بزار هم با برخی از این الفاظ آن را روایت کرده.

حزقه یعنی ناتوان که گام نزدیک هم نهد، این را بر سیبل شوخی و انس باو فرمود: و عین بقه کنایه از ناتوانی چشم است یعنی چشمت چون چشم پشه است و از تاریخ ابن نجار است که از ابن نباته که شنیدم علی بن ابی طالب علیه السلام در خطبه‌اش میفرمود: آدمیزاده را پشه‌ای آزارد عرقی بگند آرد و یک گلوگیری بکشد (حیاء الحيوان 1: 11) و گفته: زنبور را دبر گویند و مگس عسل را هم بسا زنبور خوانند و جمعش زناپیر است و دو رسته است کوهی و دشتی، کوهی در کوه نشیمن کند و بر درخت زندگی کند و رنگش بسیاهی زند و آغاز آفرینشش کرمی است تا بدین صورت در آید و در خاک خانه سازد چون خانه زنبور عسل و چهار در به سوی چهار باد برای آن بسازد و نیشی دارد که با آن بگزد و خوراکش میوه و گل است و نرش بزرگتر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 239

از ماده است و دشتی آن سرخ است و لانه زیر زمین سازد و خاک آن را مانند مورچه بدر آرد.

در زمستان نهان گردد چون اگر پدید شود بمیرد، و سراسر زمستان در خوابست چون مرده و برای زمستانش خوراک آماده نکند بخلاف مورچه، و چون بهار رسد و از سرما و بیخوراکی مانند چوب خشک شده خدا در پیکرش زندگی دمد و چون سال گذشته زندگی کند و این روش او است و در این نوع رسته‌ایست رنگارنگ و دراز پیکر پر حرص و پر خور.

بدنبال آشپزخانه‌ها رود و هر چه گوشت در آنها یابد بخورد و تنها ببرد و در درون زمین ساکن شود و در درون دیوارها و همه این نوع از میانه دو تا است از این رو از درونش نفس نکشد، و چون در روغن فرو شود از جنبش بماند برای تنگ شدن سوراخهای تنش و اگرش در سرکه اندازند زنده شود و بپزد، و خوردنش حرام است و کشتنش مستحب و از انس روایت است که هر که زنبوری کشد سه حسنه بدست آرد.

ولی سوختن خانه‌هاشان بآتش مکروه است و از احمد پرسیدند از دود دادن خانه‌های زنبوران، گفت اگر از آزارش بترسند باکی ندارد و آن از سوختنش نزد من بهتر است (حیاء الحيوان 2: 6 و 7) و گفته: دبر بفتح گروه زنبور عسل است، اصمعی گفته از لفظ خود مفرد ندارد و گفتند مفردش خشرمه است و در فائق است که سکینه بنت الحسین علیه السلام نزد مادرش آمد و خردسال بود و میگریست باو گفت تو را چه شود؟ گفت زنبورکی بمن رسید و مرا با نیش گزید و آن را دبر خوانند چون تدبیر ساخت عسل کند (حیاء الحيوان 1: 237) در باره کک از قول جاحظ گفته: جانوریست که مانند زنبور عسل میپزد و مدتی دراز جفت‌گیری کند و تخم نهد و جوجه دهد و نخست از خاک پدید گردد بویژه در جاهای تاریک و در آخر زمستان و آغاز بهار قوت گیرد و گفتند شکل پیل دارد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 240

و نیش که با آن بگزد و خرطوم که با آن بمکد و نباید بدو بد گفت، چون انس از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که شنید مردی به کک بد میگوید، فرمود: دشنامش مده که او پیغمبری را برای نماز سپیده دم بیدار کرده.

و در معجم طبرانی از علی علیه السلام روایت کرده که در منزلی فرود آمدیم و ککها ما را آزار دادند و بدانها دشنام دادیم و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: دشنامشان ندهید که خوب جانوریند زیرا شما را برای ذکر خدا بیدار کردند.

و در دعوات مستغفریست از ابی ذر که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: چون کک تو را آزار داد کاسه‌ای آب برگیر و هفت بار بدان بخوان و ما لنا ألا نتوکل علی الله و قد هدانا سبلنا- تا آخر آیه 12- ابراهیم سپس بگوید: اگر شما مؤمنید شر و آزار خود را از ما بگردانید سپس آن را گرد بستر تپاش که آسوده از شرشان شب را گذرانی و کشتن آنها برای محل و محرم مستحب است (حیاء الحیوان 1: 87)

10- در کافی- 248- روضه: بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا عز و جل چیزی خردتر از پشه نیافریده و جرجس خردتر پشه است و آنکه ما او را ولع خوانیم خردتر از جرجس است و عضوی در فیل نباشد جز که در آن هست و دو بال از فیل بیشتر دارد.

بیان: جوهری گفته: جرجس همان قرقرش است که پشه‌های ریزند.

و ظاهر اینست که حصر نسبت به پرنده‌هاست چون برخی جانوران از پشه هم خردترند<sup>۱۳۷</sup>، مگر اینکه گفته شود پشه انواع بسیار خردی دارد که هیچ جانوری از آنها خردتر نیست، و ولع در کتب لغت ذکر نشده و ظاهر اینست که آنهم نوعی پشه است.

(1) در حدیث در وجه اینکه نام خدا لطیف است آمده که چون آفریده آنچه نر و ماده‌اش از هم شناخته نشوند و آنچه که بسا چشمه‌ایش نبینند از بس خرد است، و در صحیفه سجادیه است که «بیمیز آبشان را با وباء» و اینها دلیلند بر وجود جانوران میکربی از پاورقی ص 319.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 241

دمیری گفته: بعوض جانور خردیست جوهری گفته: پشه است و آن اشتباه است و حق اینست که این دو تا دو نوعند یکی چون کنه است که پاهای کوتاه و ناپیدا دارد و رطوبتی در برون که در عراق آن را جرجس خوانند.

جوهری گفته: و آن لغتی است در قرقرس و هم آن بعوض خرد است. پشه بر آفرینش پیل است جز که اندام بیشتر دارد زیرا پیل چهارپا، یک خرطوم و دمی دارد و پشه با همه اینها دو پا بیش دارد و چهار بال، خرطوم پیل میان پر است و

<sup>137</sup> (۱) در حدیث در وجه اینکه نام خدا لطیف است آمده که چون آفریده آنچه نر و ماده‌اش از هم شناخته نشوند و آنچه که بسا چشمه‌ایش نبینند از بس خرد است، و در صحیفه سجادیه است که «بیمیز آبشان را با وباء» و اینها دلیلند بر وجود جانوران میکربی از پاورقی ص 319.

خرطوم پشه میان تهی و کشاننده و چون آن را به آرامی فرو کند خون را بکشد و بدرون خود ریزد و آن بجای نای او است، از این رو سخت گزد و پوست کلفت را درد، و از الهام خدا بدو اینست که چون بر تن آدمی نشیند با خرطومش سوراخ‌های عرق زیر تن را جوید که پوستش نازکتر است و خرطوم در آن فرو کند و خون مکد و پر خوریش تا آنجاست که خون مکد تا بترکد و بمیرد یا از پریدن بماند و نابود شود.

و از کار شگفتش اینست که بسا شتر و چهارپایان دیگر را بگزد تا بکشد و در بیابان افتد و درنده‌ها و پرنده‌ها گردش آیند و هر کدام از آن خورند همان جا بمیرند، و برخی پادشاهان جبار عراق با پشه شکنجه میداد و کسی که میخواست بکشد برهنه میکرد و دست و پا بسته در یک نیزار بیابانی می‌افکند و بزودی کشته می‌شد.

و ترمذی از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که اگر جهان نزد خدا برابر بال پشه‌ای بود از آن بکافر نوشی از آب نمیداد و از وهب بن منبه روایت است که خدا پشه را بر نمرود فرستاد و لشکرش بی‌شمار گرد آمدند، و چون نمرود چنین دید از قشونش جدا شد و بخانه رفت و در را بست و پرده‌ها انداخت و به پشت خوابید و در اندیشه بود که پشه‌ای از سوراخ بینی او بمغزش رفت و شکنجه‌اش میداد تا چهل روز بطوری که سرش را بزمین میکوفت، و عزیزتر کس آن بود که بر سرش زند و مانند جوجه از آن فرو می‌افتاد و میگفت چنین مسلط کند خدا فرستاده‌هایش را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 242

بر بنده‌هاش که خواهد و آنکه هلاک شد.

و جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش روایت کرده که رسول خدا بالین سر یک انصاری بملک الموت نگاه کرد و بدو فرمود: باین یار من نرمش کن که مؤمن است و او گفت: من بهر مؤمن نرمش کنم هیچ خانواده نباشند جز آنکه هر روزی پنج بار آنها را باز رسم و اگر خواهم جان پشه‌ای را گیرم نتوانم تا فرمان خدا برای گرفتن آن برسد، جعفر بن محمد فرمود بمن رسید که هنگام نمازها آنها را بررسی کند.

و از این برآید که ملک الموت هر جانی را بگیرد، و پشه با اینکه خرد است خدا در جلو مغزش نیروی حافظه نهاده و در میان آن نیروی اندیشه و در دنبالش نیروی یاد و برایش حس دید و بسیدن و بوئیدن آفریده و دهانی برای خوراک و سوراخی برای فضله کردن ساخته و شکم و روده‌ها و استخوانها بدو داده، فسبحان من قدر فهدی و لم یخلق شیئا من المخلوقات سدی

باب سیزدهم شب پره و آفرینش شگفتش

آیات قرآن مجید:

1- در آل عمران آیه 49- راستی بسازم برای شما از گل شکل پرنده و بدمم در آن و بفرمان خدا پرنده شود.

#### تفسیر

: مشهور میان مفسران خاصه و عامه است که آن پرنده شب پره بوده، ابو الیث در تفسیرش گفته: مردم از عیسی از روی بدخواهی خواستند که برای ما شب پره‌ای بیافرین و جانش بده اگر راستگوئی، گلی برگرفت و شکل شب پره‌ای ساخت و در آن دمید و ناگاه میان آسمان و زمین پرواز میکرد و ساختن گل و دمیدن از عیسی علیه السلام بود و آفرینش از خدا تعالی، و گفتند: همانا از او آفرینش شب پره خواستند برای آنکه شگفت‌تر از آفریده‌های دیگر است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 243

و از شگفتیهای اینست که خونسب و گوشت و بی‌بال میپرد و چون جانور میزاید و مانند پرنده تخم نمیگذارد، و در روشنی روز و تاریکی شب نبیند و بینائیش در دو ساعت پس از غروب خورشید و پس از سپیده دم است، خوب روشن نشده و مانند آدمی میخندد و چون زن حیض بیند و چون از آن حضرت این را دیدند خندیدند و گفتند: جادوییست روشن، و رفتند نزد جالینوس و باو گزارش دادند و او بدو بگوید- الخبر-

#### اخبار باب

1- در عیون ج 1 ص 244- و در علل در خبر شامی است که از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از شش چیز که در رحم جا نگرفتند فرمود: آدم بود و حواء و قوچ اسماعیل و عصای موسی و ناقه صالح و شب پره که عیسی بن مریم ساخت و بفرمان خدا تعالی پرید.

2- در نهج البلاغه: از خطبه‌ای که در آن آفرینش بدیع شب پره را یاد کرده فرماید: سپاس از آن خداست که کنه شناختش در وصف نگنجد و بزرگیش خردها را خیره کند و راهی بدریافت پایان ملکوتش نیابد، او است پادشاه راستین روشن درست‌تر و روشن‌تر از آنچه بدید آید، خردها او را اندازه نتوانند تا مانند چیزی باشد و در اندازه‌گیری وهم نگنجد تا نمونه‌گیری شود، آفریده‌ها را بی‌نمونه و مشورت مستشار و بی‌کمک کمک کار آفریده، بهمان فرمانش آفریده‌اش ساخته شده و گردن بفرمان او نهاده، بیدریغ پذیرا گردیده و بی‌ستیزه فرمان پذیر شده.

از هنر نازک کاری و آفرینش شگفتش همانست که حکمت ژرف خود را در آفرینش شب پره‌ها بما وانموده که روشنی گشایش بخشش همه زنده‌ها آنها را درهم کشد، و چگونه چشم آنها پرده دارد تا از خورشید تابان روشنی نستانند که براه خود راه یابد و بروشنی تابان خورشید بشناخته‌های خود رسد، و جلوه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 244

روشنی خورشید در پرده‌های تابشش او را باز دارد از جنبش خود، و در جایگاهش نهان سازد و در روشنی آن رفتن نتواند، و او در روز پلکهایش روی دیده بسته است و شب را چراغ رهنمائی خود سازد.

در درخواست روزیش، پرده‌های تاریک شب جلو دیده او را نگیرند و در تاریکی و تیرگی آن از رفتن بدنبال کارش جلو او را گرفته نباشد و چون خورشید روسری شب را بدور اندازد و خنده روز را سر دهد و پرتو خود را بر سوسمارها در لانه‌هاشان بگسترد، شب پرده‌ها پلکها بر هم نهند و بدست آورد شب تیره خود بسازند.

منزه باد آنکه شب را روز او ساخته و وسیله زندگی او و روز را آرامش و قرار او نموده، و برایش از گوشت آن بالی برآورده که هنگام نیاز پیرش آن را مانند پرده‌های گوش برآورد و نه پر دارد و نه نی جز اینکه رگهایش را برآمده و روشن بینی که دو بال شوند نه نازک که برشکافند و نه کلفت که سنگین باشند پبرد و بچاهش بدو چسبیده و پناهیده، با مادر بزمین نشیند و با او به هوا برآید و از او جدا نشود تا اندامش سخت و ورزیده شوند و بالش نیرو گیرد و او را بکشد و راه زندگی و نهی خود را بشناسد، منزه باد آفریننده هر چیزی بی‌نمونه که از دیگری باشد (نهج البلاغه زیر شماره 153- از بخش خطب) بیانست: اینکه فرمودند: خدا از دیدنی درست‌تر و روشنتر است برای اینست که شناخت او از خرد و یقین است و اشتباهی که در محسوسات رخ دهد در او راه ندارد، حد بمعنی مرز میان دو چیز است و در زبان اهل منطق شناساندن گوهر چیزست و تحدید در اینجا اثبات پایان و طرف است که مانند باجسام را باید یا حد منطقی است و نخست مناسبتر با زبان آنانست.

و مقصود از اینکه بی‌نمونه آفریده اینست که از دیگری نمونه نگرفته یا مانند معمار نخست نقشه نکشیده که بدنبال آن بسازد، و شاید مقصود از اذعان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 245

اینست که هر آفریده زیر توانائی خدا است و سرپیچی از آفرینش نتواند بیدریغ پذیرا گردیده: بیان اجابت است چنانچه بی‌ستیزه بیان فرمانبری است و بسا اشاره باشد به تسبیح با زبان حال چون قول خدا تعالی «و چیزی نباشد جز که بسپاسش تسبیح گو است 44- اسراء» چنانچه گذشت، برخی گفتند خلاصه وصف حال شب پره در روز و شب اظهار شگفتی از مخالف بودن او است با همه جانوران در پس‌نشینی از روشنی و اشاره به نهانی سبب آنست و مقصود بسته شدن چشم او است در روشنی و آن برای اینست که روح دید او بر اثر گرمی روز تحلیل میرود و خنکی شب آن را جبران کند و برگرداند دید او را و گفته شده: اثر گرمی تنها نیست و گر نه باید در روز زمستانی چشمش بسته نشود مگر در گرمی روز و نه در آغاز روز تابستانی بلکه سببش ناتوانی نیروی دید است و یک نوع تضاد و نفرت میان آن و روشنی چون ناتوانی که در دیده‌های دیگر است در برابر قرص خورشید، و اما اینکه این نفرت از کجا است امریست نهان



و منشأً تعجبی است که در سخن آن حضرت بدان اشاره شده و خلاصه اینست که چگونه درماند و کور شود و از اینکه از روشنی کمک گیرد برای جستن روزی و زندگی خود و رفت و آمد و سودبری.

سوسمار جانور معروفی است و خویش اینست که هنگام برآمدن خورشید از لانه‌اش بدر آید تا با آن روبرو گردد بر عکس شب پرها.

دمیری گفته: شب پره جانوریست که در شب پرواز کند و شکل و وصف غریبی دارد و آن را در زبان تازی خفاش گویند، بخاء ضمه دار و فاء با تشدید و خفش در زبان تازی خردی و تنگی چشم است و اخفش یعنی خرد چشم و کم دید و گفتند بر عکس شب کور است و گفتند کسی که در هوای ابری بیند نه در آفتاب جوهری گفته: دو گونه است اعشی شب کور و دور بین است و عمش ناتوانی دید است با اشک ریزی در بیشتر اوقات ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 246

بطلمیوس گفته: شب پره نام تازی دارد: خفاش، خشاط، خطاب و وطواط و بسا که خفاش از خفش باز گرفته است، و اخفش دو جور است یکی کم دید مادر زاد و دومی کم دید از حادثه‌ای و آن کسی است که شب بیند نه روز، و در روز ابر بیند نه روز آفتابی.

و اینکه گفته خفاش خطاف است مورد اعتراض است و حق اینست که دو نوع است و بقول برخی خفاش خرد است و وطواط درشت و آن در روشنی ماه نبیند و نه در روشنی خورشید از این رو وقتی را خواهد که نه تاریک باشد و نه روشن و آن هنگام غروب خورشید است که پشه‌ها در جوش و خروشدند و برای بدست آوردن خوراک خود که خون جاندار است برآیند و شب پره هم برای جستن روزی آید، و روزی خواهی بجان روزی خواهی افتد، و شب پره بهیچ وجه از پرنده‌ها نباشد چون دو گوش دارد و دندان دارد و خایه دارد و حیض بیند و پاک شود و بخندد مانند آدمی و چون چهارپا بشاشد و بچه شیر دهد و پر هم ندارد.

یکی از مفسران گفته: چون شب پره را عیسی بن مریم علیه السلام بفرمان خدا آفرید از صنع خدا تعالی جدا گردید و از این رو همه پرنده‌ها باو زور گویند و او را دشمن دارند، و هر پرنده گوشتخوارش بخورد و هر پرنده دیگرش هم بکشد و از این رو جز در شب پرواز نکند.

و گفتند: عیسی جز آن را نساخت چون در آفرینش کاملترین پرنده است و توانائی رساتری خواهد چون پستان و دندان و گوش دارد، و گفتند از او ساختن شب پره خواستند برای اینکه شگفت‌ترین پرنده است چون گوشت است و خون و بی‌پر پیرد و تند پیرد و پر بچرخد، و از پشه و مگس و پاره‌ای میوه‌ها بخورد، و با این همه عمر دراز کند و گفتند از

کرکس و گوره‌خر عمرش درازتر است، و ماده‌اش از سه جوجه تا هفت بزاید و بسیار باشد که در میان هوا جفت‌گیری کند.

و در جانوران نیست جانوری که فرزندش را بدوش کشد جز شب‌پره که بدان بسیار مهر دارد و از او نگرانست و بسا در حال پرواز بچه‌اش را شیر دهد و خویش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 247

اینست که چون برگ درخت بیند بدو خورد و بترسد و از پرواز بماند و بحماقت موصوف است، از این رو چون باو گویند: «اطرق کرا: سر بزیر بخواب» بزمین چسبد.

### باب چهاردهم: جغد

1- در کامل الزیارة: 99-: بسندش از حسین بن ابی غندر که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: در باره جغد که آیا کسی از شماها او را روزها دیده است؟

باو گفته شد در روز بسا دیده نشود و جز در شب آشکار نگردد، فرمود: هلا پیوسته در آبادانی منزل داشت و چون حسین علیه السلام کشته شد با خود سوگند خورد در آبادانی مأوی نکند هرگز و مأوی نگیرد جز در ویرانه، و پیوسته روزها روزه است و اندوهگین تا شب او را فرا گیرد و چون شب برود در آید پیوسته بنالد بر حسین علیه السلام تا بامداد کند.

2- و از همان: بسندی از حسین بن علی بن صاعد بربری نگهبان قبر امام هشتم علیه السلام که پدرم گفت: نزد امام هشتم علیه السلام رفتم و بمن فرمود: مردم چه میگویند؟ گوید: گفتم: قربانت آمدیم از شما پیرسیم، فرمود: این جغد را میبینید در زمان جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله در خانه‌ها و کاخ‌ها بود و چون مردم غذا میخوردند پر میزد و در برابر آنها می‌افتاد و خوراک برایش می‌انداختند و می‌نوشتید و بجای خود برمیکشت، و چون حسین بن علی علیه السلام کشته شد از آبادانی بویرانه و کوهها و بیابانها رفت و گفت: چه بد امتی باشید شما کشتید پسر پیغمبر خود را و من شما را بر خود امین ندانم.

3- و از همان: بسندش از مردی که امام ششم فرمود: راستی جغد روزه دارد روز را و چون افطار کند دیوانه حسین علیه السلام باشد و اندوه خورد تا بامداد.

4- در کامل الزیارة: بسندش از حسن بن علی میثمی که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: ای ابا یعقوب هرگز جغدی را دیدی در روز آواز دهد و بگردد؟ گفتم نه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 248

فرمود: میدانی برای چه؟ گفتم: نه، فرمود: برای آنکه روزش روزه باشد و چون شبش رسد بهر چه روزیش شده افطار کند و پیوسته بنالد بر حسین علیه السلام تا بامداد کند.

5- در دلائل طبری - 101- از عطیه اخی ابی عوام که با ابی جعفر علیه السلام بودم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله که یک اعرابی بر نره شترش رسید و آن را زانو بند زد و بمسجد آمد و شیدا برآست و چپ نگاه کرد و ابی جعفر او را فریاد زد و نشنید و سنگی باو پرانید و آمد و برابرش نشست و آن حضرت باو فرمود: ای اعرابی از کجا آمدی؟ گفت: از آن سوی جهان که دنبالم چیزی نبود از احقاف آمدم فرمود: کدام احقاف؟ گفت: احقاف عاد فرمود: ای اعرابی در راهت بچه گذشتی؟<sup>۱۳۸</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 248

ت: بچنین و چنان ابو جعفر فرمود: و گذشتی بچنان؟ اعرابی گفت: آری ابو جعفر علیه السلام فرمود: و گذشتی بچنان؟ و پیوسته اعرابی میگفت گذشتم و ابو جعفر علیه السلام نشانی میپرسید تا فرمود: بدرختی بنام رقاق گذشتی؟ گفت آن اعرابی بدو پای آن حضرت برجست و دو دست بهم زد و گفت: بخدا مردی را داناتر از تو بسر زمینها ندانم آیا آنها را پا زدی؟ فرمود: نه، ای اعرابی ولی اینها نزد من در کتابی باشند.

ای اعرابی از پس شما یک وادیسست که آن را برهوت گویند و جغد و هام در آن ساکنند و ارواح مشرکان تا روز قیامت در آن عذاب کشند.

6- در حیاة الحیوان گفته: بوم پرنده ایست معروف و نرش بنام صدی و قیاد (فیاد خ ب) و کنیه ماده ام الخراب و ام صبیانست و آن را کلاغ شب خوانند و خویش اینست که بر سر هر پرنده در لانه اش درآید و او را از آشیانه اش براند و جوجه و تخمش را بخورد، در شب نیرومند است و هیچ پرنده تابش را نیارد، در شب نخوابد و در روز هر پرنده او را ببند بکشدش و پرش را بکند از دشمنی که میان او و دیگر پرنده ها است از این رو شکارچیان آن را زیر دام خود نهند تا پرنده در آن افتد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 249

<sup>138</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

مسعودی بنقل از جاحظ گفته: جغد روز نبرد که مبادا چشمش ززند برای زیبایی او و خود را زیباتر پرنده داند و جز در شب پرواز ندارد، و عرب در افسانه‌های خود پندارند چون آدمی بمیرد یا کشته شود خود را در صورت پرنده‌ای بیند که بر گورش هراس بر تن شیون کند.

و جغد چند رسته دارد و همه تنهائی دوست و تک روند و خویش دشمنی با کلاغ است.

در تاریخ ابن نجار است که خسرو بکارگزارش گفت بدترین پرنده را برایم شکار کن و با بدتر آتش افروز کباب کن و بدتر مردم بخوران و او جغدی شکار کرد و با هیزم دغلی کباب کرد و بسخن چین خوراند.

و در سراج الملوک ابی بکر طرطوسی است که یک شب عبد الملک بن مروان بیخواب شد و داستانگوئی خواست که برایش داستانی بگوید و در شمار داستانها باو گفت: ای امیر المؤمنین در موصل جغدی بود و در بصره جغدی و جغد موصل دختر جغد بصره را برای پسرش خواستگاری کرد، و جغد بصره گفت: نپذیرم جز اینکه صد مزرعه ویرانه کابین دهی، جغد موصل گفت: اکنون نمیتوانم ولی اگر حکمران، سلمه الله تعالی، یک سال بر سر کار باز ماند این کار را میکنم و عبد الملک بیدار شد و برای مظالم نشست و داد مردم را از یک دگر گرفت و از کارگزاران بازجوئی و بررسی کرد.

و در یک مجموعه بخط یکی از بزرگترین دانشمندان دیدم که یک روز مأمون از کاخش سر بزیر کرد و دید مردی ایستاده پای کاخ و زغالی بدست دارد و بر دیوار کاخ مینویسد، مأمون بیک پیشخدمت گفت: برو نزد این مرد ببین چه مینویسد و او را نزد من بیاور، پیشخدمت شتابانه نزد آن مرد رفت و او را گرفت و در نوشته او اندیشه کرد و این بود:

تا جغد بهر گوشه تو لانه کند

ای کاخ شوم و بوم بادت با هم

آغاز کسانی که تو را یاد کند

روزی که شوی لانه جفدان شادم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 250

و آنگه پیشخدمت گفت: امیر المؤمنین را پذیرا باش، آن مرد گفت: تو را بخدا مرا نزد او مبر، گفت: چاره نیست، و چون برابر مأمونش آورد آنچه را نوشته بود بمأمون گزارش داد.

مأمون باو گفت: وای بر تو چه تو را بدین کار واداشته؟ گفت: بر تو نهان نیست آنچه در کاخ تو است از گنجینه‌های زر و سیم و زیورها و جامه‌های خوب و خوراک و نوشابه و ظروف و کالا و کنیزان و خدمتکاران و جز آن از آنچه زبانم از وصف آن کوتاه است و فهم من از آن در مانده است.

راستش ای امیر المؤمنین من اکنون که بر آن گذر کردم در نهایت گرسنگی و بینوایی بودم و در کار خود باندیشه شدم و با خود گفتم: این کاخ آباد و بلند است و من گرسنه‌ام، و سودی در آن ندارم، و اگر ویرانه بود و بدان گذر میکردم یک سنگی یا چوبی یا میخی بدست می‌آوردم که آن را بفروشم و از بهایش قوتی بخرم آیا امیر المؤمنین نمیداند آنچه را شاعر سروده:

گر نباشد مرد را در دولت مرد دگر  
بهره و حظی زوالش را نماید آرزو  
این نباشد از برای بغض ما با آن ولی  
از امید دیگران خواهد که برگردد از او

مأمون گفت: ای غلام هزار اشرفی طلا باو بده، سپس باو گفت: هر سال تا کاخ ما بوجود اهلس آباد است همین بخشش را داری.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 251

### ابواب جانوران اهلی

#### باب یکم نگهداشتن جانوران اهلی در خانه خوبست

1- در قرب الاسناد 45 بسندش از امام پنجم علیه السلام که دوست داشتند در خانه یک جانور اهلی باشد چون کبوتر، مرغ و بزغاله تا کودکان پری با آنها بازی کنند و با کودکان بازی نکنند.

2- در طب الاثمه 117 بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که جانداران اهلی در خانه هاتان بسیار داشته باشید تا شیاطین از کودکان هاتان بدانها سرگرم باشند.

بیان: (گواه از لغت آورده که داجن بمعنی جاندار خانگی است و بگوسفند و جز آن گویند سپس گوید) در نهاییه گفته: در حدیث است که خدا لعنت کند کسی را که تیکه جانداران اهلی خود را ببرد، و آن گوسفندیست که مردم در خانه دارند و جز گوسفند از پرده و جز آن که خانگی باشند و تیکه کردن آنها اینست که خایه آنها را بکشد یا گوش و بینی آنها را ببرد، دمیری گفته: داجن گوسفندیست که مردم در خانه‌شان علوفه میدهند و هم شتر و کبوتر خانگی (و از لغت گواه آورده)

## باب دوم فضیلت داشتن خروس، انواع خروس، داشتن مرغ و احکام آنها

1- در عیون ج 1- 277 و خصال 1 ر 198 بسندی تا امام رضا علیه السلام که خروس سفید پنج خصلت پیغمبری دارد: شناختن وقت نماز، غیرت، سخاوت، دلیری و پر جماع کردن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 252

2- در مجالس صدوق 254 در مناهی پیغمبر است نهی از بد گفتن بخروس فرمود: او بوقت نماز آگهی دهد.

3- در مکارم 154 از پیغمبر صلی الله علیه و اله که پنج خصلت از خروس آموزید (آن پنج شماره 1 را برشمرده) 4- در کتاب جعفر بن محمد بن شریح حضرمی: بسندش از جابر جعفی که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود:

خدا خروسی دارد که دو پایش در زمین هفتم و سرش زیر عرش است و یک بال در خاور و بالی در باختر دارد و میگوید: سبحان الملك القدوس - و بدنالش خروسها بخوانند و پاسخ دهند و چون کسی بنگ خروس شنود گوید سبحان ربی الملك القدوس.

5- در کافی 6 / 549 بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که خروس خوش یال سفید خانه‌های صاحبان خود را تا هفت خانه گردشان نگهدارد.

6- در کافی 6 / 550 بسندی از امام ششم علیه السلام (مضمون شماره 5 را آورده و افزوده) یک بال تکانی کبوتر نقطه دار پلنگی بهتر است از هفت خروس یالدار سفید.

7- و از همان 6 / 550 بسندی از یعقوب جعفری که نزد ابی الحسن علیه السلام نام طاوس بردند و فرمود: از زیبایی خروس سفید چیزی فزون ندارد گوید و شنیدمش میفرمود: خروس خوش آوازتر است از طاوس و پر برکت‌تر و اوقات نماز را بتو یاد آور کند و طاوس دعوت کند بوبال گناهی که بدان آلوده شده.

8- و از همان 6 / 550 بسندی تا از امام صادق علیه السلام که خروس سفید دوست من و دوست هر مؤمن است.

9- و از همان 6 / 550 بسندی از ابی الحسن که خروس پنج خصلت پیغمبری دارد (بشرح شماره 1- باختلاف در ترتیب)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 253

بیان: کثرت طروقه بمعنی کثرت ازواج یا کثرت جماع است.

10- در کافی 6 ر 550 بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که بنگ خروس نماز او است و بال زدنش در رکوع و سجود او.

بیان: گویا اشاره دارد بقول خدا تعالی «و پرنده‌ها در صف البته همه نماز و تسبیح او را دانند 41-النور» چنانچه گذشت، و البته در باب پیش گذشت که نگهداشتن مرغ در خانه خوبست.

11- در کافی 6 ر 312 بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که مرغابی گاو میش پرنده‌ها است مرغ خوک پرنده‌ها است، دراج حبشی پرنده‌ها است، و کجائی تو از دو جوجه نو پا که زنی از ربیعه آنها را از فزونی خوراکش پروریده.

بیان: مرغابی گامیش پرنده‌ها است چون به لجن و آب انس دارد و مرغ مانند خوک است که نجاست آدمی خورد و دراج سیاه است و بحبشی ماند و وابستن بزنی از ربیعه برای آنست که پرنده آنها بهتر است یا استادترند در پرورش یا در زمان آنها این پرنده شایع و فزون بوده.

12- در کافی 6 ر 312 بسندی تا آنجا که گفت: گوشتها را برابر عمر نام بردند و او گفت: بهترین گوشت از مرغ است و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: نه هرگز آنها خوک پرنده‌هایند و بهترین گوشت از جوجه نو پا است.

13- در محاسن 400 بسندی از عبد الاعلی که با امام ششم هم غذا شدم و غذا خواست و مرغ بریانی با حلواء آوردند و فرمود: این را برای فاطمه هدیه آوردند سپس فرمود: ای کنیز خوراک معمولی خودمان را بیاور و ترید و سرکه و زیت آورد.

14- در مجمع البیان روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و اله مرغ را با فالوده میخورد و از حلواء و عسل خوشش می‌آمد.

بیان: بیشتر اخبار دلالت دارند که گوشت مرغ مکروه است و ندیدم کسی آن را گفته باشد جز اینکه شهید ره در دروس روایت پیش را ذکر کرده، و ممکن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 254

است حمل اخبار مذمت بمرغ نجاست خوار یا نزدیک بدان بی‌استبراء و با استبراء سه روز حرمت و کراهت بروند چنانچه دمیری بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم آورده که چون میخواست مرغی بخورد، میفرمود: تا سه روزش می‌بستند وانگهش میخورد پایان- و علتی که در اخبار است مشعر بدانست.

15- در حیاة الحیوان 1 ر 241 گفته: خروس نر مرغ خانگی است و او را انیس و مؤانس گویند و او است که بچه را دوست ندارد و با یک همسر بسر نبرد و خویش ابلهی است و چون از دیواری افتد راه بخانه صاحبش نبرد و از خصلتهای خوبش اینست که بجمیع مرغها یک نظر دارد و یکی را بر دیگری نگزیند جز بندرت، و از کار شگفت تر او است که اوقات شب را می شناسد و بنوبت بانگ میکند در هر وقتی خواه شب بلند باشد یا کوتاه و پیش از سپیده و پس از آن پیاپی بنگ میدهد، سبحان من هداه لذلک.

و قاضی حسین و دیگران گفتند جائز است اعتماد بخواندن خروس آزموده برای نماز خواندن و کار غریبش اینکه چون خروس بیگانه بجمعی مرغ درآید همه را بگاید، جاحظ گفته، خروس هندی دارد و جلاسی، نبطی، سندی و زنجی گفته: آزمایشگران گفتند: خروس سفید یال دار پاسبان خانه ایست که در آنست و پندارند هر که چنین خروسی را بکشد دچار نکبت در اهل و مالش شود، و عبد الحق بن قانع بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم آورده که فرموده: خروس سفید دوست من است و دیگری بدان افزوده که دشمن شیطانست و صاحبش را با هفت خانه پس از خانه او پاسبانست، و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم آن را در خانه و در مسجد نگه می داشت.

و در روایتی است از انس که پیغمبر صلی الله علیه و اله میفرمود: خروس سفید یالدار دوست منست و دوست دوستم جبرئیل و خانه خود و 16 خانه همسایه را نگه می دارد.

و از شیخ محب الدین طبریست که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم خروس سفیدی داشت و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 255

صحابه خروس را بسفر میبردند که وقت نماز را بدانها شناساند و در صحیحین و جز آنها است که از ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: چون آواز خروس شنوید از فضل خدا بخواهید که او فرشته ای دیده و چون عرعر خر شنوید بخدا پناه برید که او شیطانی دیده قاضی گفته: برای امید باینست که فرشته آمین گوید بدعاء و استغفار او گواه شوند باخلاص و زاری و ابتهال چنانچه خوبست دعاء در حضور مؤمنان و نیکان و تبرک بآنان و پناه جستن از شیطان هنگام بنگ خران برای اینست که از حضور شیطان باید ترسید و شاید که از آن پناه گرفت- پایان- و در معجم طبرانی و تاریخ اصفهانست که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: خدا را خروسی است سفید با دو بال که نگار زبرجد و یاقوت و لؤلؤ دارند بالی در خاور و بالی در باختر و سر زیر عرش و پاها در هوا و هر سحرگاه اذان گوید که همه اهل آسمانها و زمین شنوند جز پریان و آدمیان و در آن هنگام خروسهای زمین پاسخ او دهند و چون قیامت نزدیک شود خدایش فرماید دو بال بر هم نهد و آواز فرو کشد و اهل آسمانها و زمین جز پری و آدمی بدانند که قیامت نزدیک است.



و طبرانی و جز او روایت کردند از جابر که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: خدا را خروسی است دو پا در تخوم و سرش زیر چسبیده و چون پاسی از شب گذرد فریاد کند سبح قدوس، و خروسها همه فریاد کنند، و در کتاب فضل الذکر است از ثوبان که رسول خدا صلی الله علیه و اله بمن گذشت و فرمود: راستی خدا را خروسی است که چنگالش در زمین فرودتر است و گردنش زیر عرش تا شده و دو بالش در هوا است، و سحرگاه هر شب آنها را بهم زند و گوید: سبحان الملك القدوس ربنا الرحمن الملك لا اله غيره، و ثعلبی از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که خدا سه آواز را دوست دارد آواز خروس، آواز خواننده قرآن و آواز آمرزشجویان سحرگاهان.

امام احمد و ابو داود و ابن ماجه از زید بن خالد جهنی آوردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: بد نگوئید بخروس که بیدار کند برای نماز، سندش خوبست و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 256

متنش اینست که دعوت کند بنماز، امام حلیمی گفته این دلیل است که هر که خیری دهد نباید دشنامش داد، و خوارش کرد بلکه باید محترمش شمرد و باو نیکی کرد و اینکه فرموده بنماز دعوت میکند معنایش این نیست که بگوید در آوازش حی علی الصلاة یا وقت نماز رسیده بلکه مقصود اینست که عادت دارد در سپیده دم و در زوال پیاپی بخواند از آفرینشی که خدا بدو داده و مردم را با بنگ خود بیاد نماز آرد و بنگ او دلیل شرعی وقت نیست مگر بدلیلی چون تجربه بی تخلف که اشاره بدان گردد و الله اعلم - پایان - و در مستدرک حاکم است از ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: خدا بمن اجازه داد باز گویم از خروسی که دو پایش در زمینند و گردنش زیر عرش تا شده و میگوید سبحانک ما اعظم شانک فرمود: و پاسخش دهند و این باور ندارد کسی که بمن سوگند دروغ خورد (و از ابو طالب مکی و دیگران شرحی در باره خروس زیر عرش در سه وقت شب و سپیده دم آورده) و افزوده که: از عبد الله بن نافع است که پیغمبر صلی الله علیه و اله نهی کرد از اخته کردن اسب و گوسفند و خروس و فرمود: فزونی در اسب است و حرام است بجنگ انداختن خروسها.

و گفته از شگفت کار مرغ خانگی است که همه درندهها بدو گذرند و نترسد چون شغالی از سر بام یا دیوار بیند یا درخت خود را پیش او افکند، و زود بیدار شود و خوابش سبک است و گویند خواب و بیداریش چون دمزدن باشد بسا از شدت ترسی که دارد، و بیشتر چاره جوئیش اینست که بر زمین نخوابد و بر رف و تنه درخت و سر دیوار و مانند آن بر آید و بخوابد، و مرغ طبع همگانی دارد گوشت و مگس میخورد که طبع درندگانست و نان و دانه میبلعد که طبع بهائم پرندهها است جوجهاش از تخم بر آید که در روی آن خفته باشد یا زیر زباله و گرم کن دیگر مانده باشد.

و ابن ماجه از حدیث ابی هریره آورده که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم توانگران را بداشتن گوسفند امر نمود و بینوایان را بداشتن مرغ و خوردن مرغ حلال است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 257

بروایت نسائی و دیگران از ابراهیم بن زهدم که نزد ابو موسی اشعری بودیم و بخوانی دعوت کرد که گوشت مرغ بر آن بود.

[باب سوم] باب کبوتر و انواعش از فاخته قمری، دباسی و ورشان

1- در علل 2 ر 181 بسندش از عبد الله بن مسکان که امام ششم علیه السلام فرمود:

متولد از دو جنس مختلف آبستن نشود، گفتم: مردم پندارند که پرنده راعبی یکی از پدر و یا مادرش ورشانست با اینکه بینیم تخم نهد و جوجه کند فرمود: دروغ گویند، بسا ورشان بر پرنده دیگر افتد و جفت شود و تخم نهد و جوجه دهد ولی نژادش هرگز جوجه ندهد.

تبیان: از دو جنس مختلف آبستن نشود یعنی جانوری که از دو جنس پدید گردد نازاد است و نژاد راوی گفت: راعبی از دو جنس است و تخم نهد و جوجه دهد و پاسخ امام علیه السلام دو وجه دارد یکم اینکه مردم دروغ گویند که جوجه میکند و هر راعبی جوجه دورگه است دوم اینکه آنچه از ورشان و جنس دیگر است جز راعبی است و آن نه تخم نهد و نه جوجه دهد و بسا که این معنی روشنتر است.

دمیری گفته: راعبی پرنده‌ای است که از ورشان و کبوتر پدید آید و شکل عجیبی دارد قزوینی آن را گفته.

و گفته: ورشان ساق حراست و گفتند: پرنده‌ایست از فاخته و کبوتر که برخی آن را ورشین نامند و رسته‌ها دارد چون نوبی که سیاه است و حجازی که آوازش از ورشان غمناکتر است و بچه دوست است تا آنجا که چون آن را در دست شکارچی بیند خود را بکشد و گفته: ساق حر ورشان است و قمری نر است بی‌اختلاف در آن.

2- در عیون 1 ر 246 و در علل 2 / 283 بسند پیش که شامی از امیر المؤمنین علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 258

پرسید از معنی بنگ کبوتر راعبی فرمود: بر طنبور زنان و کنیزان خواننده و بر نوازنده‌های نی و تار نفرین کند.

3- در اختصاص 294 و در بصائر 234 بسندی از یکی اصحاب ما که بامام ششم علیه السلام فاخته و ورشان و راعبی هدیه شد فرمود: فاخته گوید: نیابم شما را نیابم شما را او را نابود کنید پیش از آنکه نابودتان کند و فرمود: سرش را بریدند ورشان گوید: پاک باشید، پاک باشید، و آن را بیکی از اصحابش بخشید، و پرنده راعبی نزد من باشد که بدان شادم.

بیان: دمیری گفته: فاخته از طوقداران است و پندارند مارها از آوازش گریزند عراقی است نه حجازی شیوا و خوشخوان و مأنوس است و در خانه‌ها زندگی کند و عرب او را دروغگو داند، زیرا آوازش نزد آنها «اکنون هنگام رطب است» میباشد و هنوز نخل گل نکرده آن را گوید و دیده شده که 25 سال عمر کرده تا 40 سال.

4- در بصائر 343 بسندی از شعیب بن الحسن که نزد ابی جعفر علیه السلام نشستند بودم و آواز فاخته‌ای شنیدم فرمود: میدانید چه میگوید؟ فرمود: میگوید نیام شما را، او را نابود کنید پیش از اینکه شما را نیابد.

و از همان 344 بسندش مانندش آمده.

5- و از همان 344 بسندش از یکی اصحاب که شنیدم فاخته‌ای از خانه امام ششم فریاد میزد (و آن حضرت آواز او را بمضمون شماره 4 تفسیر کرد) و فرمود آن را سر بریدند.

6- و از همان 344 بسندی از علی بن سنان (از امام ششم علیه السلام در باره فاخته‌ای که آواز میداد و هدیه شده بود همین را میفرمود) گفت: سپس فرمود او را از خانه بیرون کردند.

بیان: نفرینش بر صاحب خانه تعبیر شده باینکه چون پست است و آوازش شر انگیزد و مایه آوارگی و نابودی گویا نفرین کند بر صاحب خانه و این تعبیرها ضرورتی ندارد چنانچه پیشتر شناختی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 259

7- در کامل الزیارة 98 بسندی از امام ششم علیه السلام که کبوتر راعی در خانه‌ها تان نگهدارید که بر کشنده‌های حسین علیه السلام لعنت میکند، در کافی 6 ر 547 از علی بن ابراهیم مانندش را آورده.

8- در کامل 98 بسندش از داود بن فرقد که در خانه امام ششم علیه السلام نشستند بودم و نگریستم یک کبوتر راعی پر قوقو میکند و امام ششم علیه السلام پر بمن نگریست و فرمود: ای داود میدانی این پرنده چه میگوید؟ گفتم: نه بخدا قربانت؟ فرمود: بکشنده‌های حسین نفرین میکند، آن را در خانه‌ها تان داشته باشید.

در کافی 6 ر 547 بسندی مانندش آمده.

9- در ارشاد مفید بسندی از ابی حمزه ثمالی که پسر دخترم چند کبوتر داشت و از خشم کبوترهای آنها را سر بریدم و بمکه رفتم و بامام پنجم وارد شدم پیش از برآمدن آفتاب، و چون آفتاب زد کبوتر بسیاری در آن دیدم، با خود گفتم: مسائلی از او بپرسم و جوابهاشان را بنویسم و در فکر کاری بودم که در کوفه کردم و آن کبوترها را سر بریدم بی‌معنی، و پیش خود گفتم: اگر در کبوتر خیری نبود آنها را نگه نمیداشت، امام علیه السلام بمن فرمود: ای ابا حمزه تو را چه شود

گفتم: یا ابن رسول الله خوبست، گفت: دلت جای دیگر است؟ گفتم: آری بخدا و داستان سر بریدن کبوترها را گفتم و گفتم اکنون در عجبم از این همه کبوتر که شما دارید.

فرمود: ای ابی حمزه ندانی که چون اهل زمین بچه‌های ما را بازی گیرند به پر تکاندن کبوتر زیان را از آنها بگردانیم و آنها بنماز آگهی دهند در پایان شب، از هر کدامشان یک دینار طلا صدقه بده زیرا از خشم آنها را کشتی بیان: دلالت دارد بوجوب کفاره برای کشتن کبوتر از خشم و شاید حمل بر استحباب شود و ندیدم کسی آن را گفته باشد.

10- در طب الاثمه بسندی از محمد بن کرامه که در خانه موسی بن جعفر علیه السلام یک جفت کبوتر دیدم که پر سبز بود و اندکی سرخی داشت و ماده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 260

سیاه بود و نان برایشان خرد میکرد و بر سر سفره بود و میفرمود: اینها شب بجنبش آیند و همدم من شوند و هر بار که پر تکاندن خدا بدانها از هر که در خانه است پریان را بگرداند.

11- مشارق الانوار: از امام پنجم علیه السلام که از همه چیز با ما دشمنتر در پرنده‌ها فاخته و در روزها روز چهارشنبه.

12- در کافی 6 ر 549 بسندی از امام ششم علیه السلام که یک پر تکانی کبوتر پلنگی به است از هفت خروس سفید با یال 13- در کافی 6 ر 551 بسندی از عثمان اصفهانی که یک فاخته برای اسماعیل پسر امام ششم علیه السلام هدیه آوردند، و چون امام ششم آمد و او را دید فرمود: این پرنده شوم است او را بیرون کنید راستش میگوید: نیابم شما را او را نابود کنید پیش از آنکه نیابد شما را.

در بصائر: 345: بسندی مانندش آمده.

14- در کافی - 6: 546- بسندی از معاویه بن وهب که کبوترها از پرنده‌های پیغمبرانند.

15- و از همان است: بسندی از عبد الاعلی مولا آل سام که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: نخست کبوتر در مکه از آن اسماعیل علیه السلام بود.

16- و از همان است: بسندی از امام ششم علیه السلام که ریشه کبوتران حرم از آن اسماعیل علیه السلام بوده که آنها را داشت و با آنها همدم بود، و امام علیه السلام فرمود: خوبست پرنده پر چیده گیرند که با آن همدم شوند از ترس خزنده‌های زهرناک.

17- و از همان است: بسندی تا امام ششم که این کبوترهای حرم از نژاد کبوتران اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام هستند.

18- و از همان است: بسندی از امام ششم علیه السلام که خانه‌ای نیست که کبوتر در آن باشد جز اینکه آفت جن باهل آن خانه نرسد چون پریان بیخرد در خانه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 261

بازی کنند و با کبوتر بازی کنند و آدمی را وانهند.

19- و از همان است: بسندی از امام ششم علیه السلام که مردی به پیغمبر از وحشت شکوه کرد باو فرمود: یک جفت کبوتر در خانه نگهدارد.

20- و از همان است: بسندی از زید شحام که کبوتران را نزد امام ششم علیه السلام یاد کردند فرمود: آنها را در خانه‌های خود داشته باشید که محبوبند و دعای نوح علیه السلام بآنها رسیده و همدم‌ترین چیزی باشند در خانه.

21- و از همان 6: 547 بسندی از امام ششم علیه السلام که کبوتر از پرنده‌های پیغمبرانست که در خانه خود داشتند و در هر خانه باشند آفت جن باهل آن نرسد چون که سفهاء جن در خانه بازی کنند و با کبوتر بازی کنند و مردم را وانهند گفت: دیدم در خانه امام ششم کبوتر بود از آن پسرش اسماعیل علیه السلام.

22- و از همانست: بسندی از یعقوب بن جعفر که امام هفتم علیه السلام بمن که بکبوتران خانه‌اش نگاه میکردم فرمود: پری نتکانند جز که خدا پریانی که خواهند با اهل خانه دوست شوند از آن براند.

23- در کافی است: بسندی از یحیی ارزق که شنیدم امام ششم میفرمود آواز پر زدن کبوتر شیاطین را براند.

24- در کافی: بسند دیگر که فرمود: خدا عز و جل بوسیله کبوتر از شکست خانه دفاع کند.

25- در کافی است: بسندی از عثمان اصفهانی که اسماعیل پسر امام ششم علیه السلام از من هدیه خواست و یک پرنده رابعی باو هدیه دادم و امام فرمود: آن را در خانه نهید با من تا همدم من باشد، عثمان گفت: نزد امام ششم علیه السلام رفتم جلوش کبوتر بود و برایش نان خرد میکرد- 6: 548 فروع کافی بیان: دلالت دارد که خوراک دادن بکبوتر رابعی خوبست و هم خرد کردن نان برایش 26- در کافی است: بسندش از عبد الکریم بن صالح که نزد امام ششم علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 262

رفتیم و دیدم سه کبوتر سرخ بر بسترش هستند و فضله انداختند گفتم: قربانت اینها بستر را آلوده کردند، فرمود: نه، خوبست که در خانه باشند.

27- در کافی است: بسندش از امام ششم علیه السلام که در خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم یک جفت کبوتر سرخ بود.

28- و از همان است: بسندش تا امام ششم علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام چاهی کند و در آن پرتاب کردند (یعنی پریان) و باو گزارش شد و آمد تا بر سرش ایستاد و فرمود: البته دست بکشید و گر نه کبوتر در آن جا دهم و سپس امام ششم فرمود: آواز کبوتر پریان را براند.

29- در کافی است: بسندی که نام کبوتر نزد امام ششم علیه السلام بردند فرمود:

بمن رسیده که عمر دید کبوتری میبرد و مردی زیر آن میدود، عمر گفت:

شیطانی میدود و زیرش شیطانی میدود، امام ششم فرمود: اسماعیل نزد شما چه مقامی دارد، گفتند: صدیق است فرمود: باز مانده کبوتران حرم از کبوتران اسماعیلند.

30- و از همان 6: 550 فروع- بسندش از امام ششم علیه السلام که هر کس پرنده‌ای در خانه گیرد باید ورشان باشد که بیشتر ذکر خدا عز و جل کند و بیشتر تسبیح گوید و پرنده‌ای است که ما خانواده را دوست دارد.

31- و از همان 551: بسندی از عثمان اصفهانی که اسماعیل پسر امام ششم علیه السلام از من هدیه‌ای خواست از پرنده و من ورشانی برایش بردم و امام علیه السلام آمد و آن را دید و فرمود: ورشان گوید مبارک باشید، مبارک او را نگهدارید  
32- و از همان است: بسندی از ابی بصیر که امام ششم علیه السلام پسرش اسماعیل را از داشتن فاخته نهی کرد، و فرمود: اگر ناچاری یک ورشان نگهدار که بسیار ذکر خدا عز و جل کند.

بیان: گویا صلاح اسماعیل نمیدانستند که کبوتر داشته باشد چنانچه خبر بدان اشاره دارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 263

33- در کافی است: بسندش از امام ششم علیه السلام که در خانه ابی جعفر علیه السلام فاخته‌ای بود و یک روز آوازش را شنید و بدانها فرمود: میدانید چه میگوید؟ گفتند نه، فرمود: میگوید: نیابم شما را نیابم شما را، فرمود: نابودش کنیم پیش از آنکه ما را نیابد و آنکه فرمود: سرش را ببرید.

34- در همان است: بسندی از ابی بصیر که نزد امام ششم علیه السلام رفتیم و بمن فرمود: ای ابا محمد بیا بهمراه ما تا از اسماعیل عیادت کنیم، بیمار بود، برخاستیم نزد او رفتیم در خانه‌اش فاخته‌ای در قفس بود و میخواند فرمود: پسرم برای چه این فاخته را نگهداشتی؟ نمیدانی که شوم است آیا میدانی چه میگوید؟ گفت: نه فرمود: نفرین می‌کند بر صاحبش میگوید: نیابم شما را او را بیرون کنید.

در خرائج: از ابی بصیر مانندش آمده.

35- در کافی- 549: بسندش از محمد بن عذافر که پرسیدم از امام ششم از پرنده که او را از شهری دور که هرگز ندیده فرستند و می‌آید، فرمود: ای عذافر او از سی فرسنگ بخانه صاحبش آید با شناسائی و دریافت و چون از آن بیشتر باشد بخانه صاحبش آید برای روزی خود که در آن مقدر شده.

و در حدیث دیگر است- 549- بسندی که تا سی فرسنگ راهبر است و آنچه بیشتر است برای بهره و روزی باشد.

36- و از همان 549- بسندش از اسحاق بن عمار که بامام ششم علیه السلام گفتم: پرنده از جای دور آید فرمود: برای روزیش آید.

37- و از همان است: بسندش از حریر که بامام ششم علیه السلام گفتم: کبوتر را از جای دور رها کنند و آید و از جای نزدیک فرستند و نیاید؟ فرمود: چون روزیش برید نیاید.

بیان: یعنی چون بمیرد یا دیگر روزیخور صاحبش نباشد و بجای دیگر رود.

38- در دلائل طبری- 89 ط- 2- بسندش از امام ششم علیه السلام که امام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 264

باقر علیه السلام در راه مکه بود با ابی امیه انصاری که هم کجاو‌ه‌اش بود و او بیک جفت ورشان نگرست در کنار محل و دست برآورد آنها را دور کند باو فرمود: آرام که این پرنده بما خانواده پناه برند، راستش ماری او را آزار میدهد و جوجه‌اش را میخورد هر سال و من از خدا خواستم از اوش باز دارد و خدا پذیرفت.

39- در مشارق الانوار است: از محمد بن مسلم که نزد امام پنجم علیه السلام بودم و ناگاه دو ورشان در بر او افتادند و بنگی کردند و پاسخی به آنها داد و پریدند گفتم قربانت این چه بود؟ فرمود: پرنده‌ای که بزنش بد گمان شده بود و او برایش سوگند خورده بود و گفته بود نپسندم جز بگواهی مولایم، محمد بن علی باشد و او آمد بولایت سوگند یاد کرد که باو خیانت نکرده و باور کرد و کسی بولایت سوگند نخورد جز مگر آدمی که پر سوگند است و زبونست.

40- در دلائل طبری - 134- بسندش از فضیل بن یسار که نزد امام ششم علیه السلام بودم و نگریستم به جفتی کبوتر در برش که نر با ماده قوقو میکرد فرمود:

میدانی چه میگوید؟ گفتم: نه، فرمود: گوید ای آرام عروس من خدا نیافریده آفریده‌ای که دوستترش دارم از تو جز که جعفر بن محمد باشد.

41- در حیاة الحیوان از قول جوهری گفته: حمام نزد عرب پرنده‌های طوقدار است چون فاخته، قمری، ساق، حر، قطا، ورشان و مانند آن نر باشند یا ماده و نزد عموم همان اهلی را گویند و بنقل از اصمعی آورده که حمام همان کبوتر چاهی است که چند رسته دارد و آن را یمام گویند و فرق آنها اینست که زیر دم حمام و پهلوی پشتش سفید است و پس دم یمامه سفیدی ندارد.

و نوری در تحریر از اصمعی آورده که حمام همان طوقدارانند که سبزی یا سرخی یا سیاهی گردن آنها است.

کسائی گفته: حمام کبوتر دشتی است و یمام کبوتر خانگی و گفته اصمعی درست است و بنقل ازهری از شافعی حمام هر پرنده‌ای است که آب را قورت دهد یکباره و قوقو کند پیوسته (و پس از نقل اختلافی و گواه آوردن شعری گفته):

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 265

اهل زبان گویند: حمام بکبوتران خانگی و بر دشتی و قمری و ساق حر که قمری نر است و بفاخته، دبسی، و قطا، ورشان، عاقب، سفین، واعی، وردانی، و طورانی گفته شود و شرح هر کدام در باب خود بیاید ان شاء الله تعالی و سخن کنونی در باره کبوتر خانگی است که دو بخشند یکی دشتی که در کبوتر خانه‌ها و مانند آنست و بسیار رمنده است و از این رو آن را دشتی خوانند و دوم اهلی که رسته‌های گوناگون و اشکال جدا جدا دارند چون مراعیش و رابعی عداد، مضرب، قلاب و مذبوب که نسبت بدان چه گذشت چون اسب عتیق است و آنها چون یابو.

جاحظ گفته: فقیع در کبوترها چون صقلابیند در مردم و آنها کبوتر سفیدند.

و ابو داود و دیگران بسندهای خوب از ابی هریره آوردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مردی را بدنبال کبوتری دید و فرمود: شیطانست بدنبال شیطانی و یا شیطانی بدنبال او است، بیهقی گفته: برخی اهل علم آن را تفسیر کردند بکسی که کبوتر باز است و پیوسته دنبال آنست و بر بامها برآید که بخانه همسایه‌ها گراید و از اسامه بن زید است که دیدم عمر بن عبد العزیز فرمانداد کبوترهای پرنده را سر برند و آنها که در قفس باشند وانهند و ابن قانع و طبرانی بسندی از ابی کبشه آوردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم خوشش می‌آمد از نگاه بجوجه‌ها و کبوتر سرخ، و حاکم در تاریخ نیشابور آورده که عایشه گفت: پیغمبر خوش داشت نگاه بسبزه و اترج و کبوتر سرخ.



و ابن قانع و دیگران از قول هلال بن علاء کبوتر سرخ را به سیب تفسیر کردند، و ابو موسی گفته: این تفسیر را از جز او ندیدم، و در خانه پیغمبر صلی الله علیه و اله کبوتر سرخی بود بنام وردان، و در کتاب عمل یوم و لیلہ ابن سنی است از معاذ بن جبل که علی علیه السلام به پیغمبر از تنهائی شکوه کرد باو فرمود: یک جفت کبوتر بگیرد که در بر او یاد خدا کنند، و ابن عساکر آن را آورده و گفته جدا غرابت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 266

دارد و ضعیف است.

و ابن عدی در کاملش (همین مضمون را آورده و افزوده که) همدم تو باشند و برای نماز با خواندن خود تو را بیدار کنند و خروسی بگیر که همدمت باشد و بیدارت کند برای نماز، و نیز بسندی از ابن عباس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: کبوتران را داشته باشید که در خانه هاتان داستان سرا باشند که پریان را از کودکان شما سرگرم کنند.

و عبادة بن صامت هم گفته: مردی به پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم از تنهائی شکوه کرد و فرمودش یک جفت کبوتر بگیر و طبرانی آن را آورده و سند آن را جز یکی صحیح دانسته، و در کامل ابن عدی در شرح حال سهل بن وزیر بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و اله است که مکه از کمی زائرانش بخدا شکوه کرد و خدا تعالی باو وحی کرد البته برانگیزم مردمی که دلبنده آن باشند چنانچه کبوتر بجوجه هایش.

و در سنن ابو داود و جز او است بسندی خوب از پیغمبر صلی الله علیه و اله که در آخر الزمان مردمی باشند که ریش خود را خضاب سیاه بندند چون گلوگاه کبوتران و بوی بهشت را نشنوند و خوبیش اینست که بلانه خود پیوندد گر چه از هزار فرسنگش رها کنند خبر آوری کند و آن را از راه دور در اندک زمانی بیاورد، و کبوتر باشد که در یک شبانه روز 3 هزار فرسنگ در نورزد، و بسا شکار شود و ده سال و بیشتر از وطنش دور ماند و فکر و حافظه و دوستی وطن در او بماند تا فرصتی یابد و بدان برگردد پرنده های شکاری بسختی در دنبال او باشند و از شاهین بیشتر بترسد، و با اینکه از او و هر پرنده ای پرنده تر است، ولی از ترس خود را در بر او اندازد چنانچه خر شیر را بیند و یا گوسفند گرگ را و موش گربه را.

و از خوی شگفتش که ابن قتیبه در عیون الاخبار از مثنی بن زهیر آورده اینست که گفته من هرگز روابط عاشقانه ای که در مرد و زنیست ندیدم جز که در کبوتر دیدم، هر ماده ای تنها نر خود را خواهد و برعکس تا یکی از آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 267

بمیرد یا نایاب شود، کبوتر ماده ای دیدم که خود را برای نرش در هنگامی که میخواستش آرایش میکرد، ماده کبوتری دیدم که شوئی داشت و دیگری را پذیرفت و نر او را معذور نداشت.

ماده کبوتری دیدم با ماده دیگر جفت شد و گفتند از آن تخم نهد ولی جوجه ندهد، و نری دیدم با نری جفت شد و نری دیدم که با هر ماده که برمیخورد جفت میشد و زن نمیگرفت و ماده‌ای که با هر نری جفت میشد و شوی نمیگرفت و هیچ جانوری نیست که هنگام جفت شدن بوسه گیرد، جز آدمی و کبوتر، و کبوتر در جفت شدن پارسائی دارد و دم کشد تا اثر گائیدن را از ماده ببرد و گویا میفهمد که چه کرده و میکوشد که آن را نهد.

و بسا که چون شش ماهه شد جفت‌گیری کند و ماده 14 روز روی تخم بخوابد دو تخم نهد که از نخست نر آید و از دوم ماده و فاصله آنها یک شبانه روز باشد، و نر جزئی از روز روی تخم بماند و آن را گرم کند و مانده از روز و شب با ماده است و چون ماده تخم نهد و نخواهد روی آن بخوابد نر او را وادارد که بخوابد و چون نر خواهد با ماده جفت شود جوجه‌ها را از لانه بدر کند، و این نوع را در نهاد است که چون جوجه‌اش از تخم بر آید نر خاک شور بجاید و بدهنش نهد تا خوراک پذیر گردد فسبحان اللطیف الخبیر که بهر چه رهنمائی او را داده.

ارسطو پنداشته کبوتر هشت سال بماند، و ثعلبی و جز او از وهب بن منبه در تفسیر قول خدا تعالی «و پروردگارت بیافریند هر چه خواهد و برگزیند، 68- القصص» گفته: از گوسفند میش را برگزیده و از پرند کبوتر را، و مورخان آوردند که چون مسترشد زندانی شد بخواب دید کبوتر طوق داری بدست دارد و هاتفی آواز داد رهائی تو در اینست و چون صبح کرد آن را باین سکینه امام گفت و وی باو گفت: بچه تعبیرش کردی؟ پاسخ داد به شعر ابی تمام آنها حمامند و گر به کسر بخوانی\* حاء را راستش که مرگ باشند و رهائی من در مرگ من است و پس از چند روز در سال 529 کشته شد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 268

### باب چهارم در طاوس

1- در نهج البلاغه از خطبه‌ی ص 52 ط فیض که در آن شگفتی آفرینش طاوس را یاد کرده.

برآورد آنها را آفریده‌ای شگفت از جاندار و بیجان و آرام و جنبان، و گواههای روشن به هنرمندی زیرکانه و نیروی شگرف خود بر پا داشت تا خرده‌ها گردن نهادند بدانها و اعتراف بپذیرش نمودند، و بنگ یگانگی او را بگوشهای ما فرو خواندند و هم پرنده‌های گوناگون آفرید و در شکافهای زمین و شکست دره‌ها و سر کوهها جا داد با بالهای مختلف و شکلهای جدا جدا که در زیر فرمان بچرخند و با بال خود در درون فضای پهناور و هوای گشاده بپزند.

آنها را از نبود، در صورتهای شگفت آور روشنی پدید کرد، و در درج بنده‌های پوشیده از گوشت ترکیب نمود، و برخی را با پیکر بزرگ باز داشت که در هوا شتابان بپزند و آنها را پیر زدن کمی واداشت، و بهنر لطیف خود آنها را رنگارنگ مرتب کرد، برخی یک رنگ و برخی طوقدار بر خلاف رنگ خود.

و شگفت‌تر از همه طاوس است که آن را حکیمانه‌تر آفرید و رنگارنگ با بالها که نی آنها را در هم پکاند و با دمی که کشش آن را دراز کرد و چون بماده خود گراید آن را درنوردد و برگشاید و برافرازد چون بادبان کشتی که دریابانش برافراشته، برنگهایش بر خود بالد و فیس کند، و چون خروسها بماده خود پرد و او را با همه آلات خود بکار گیرد بمانند همه نرهای پر هیجان.

تو را حواله کند بدیدی چشمگیر نه بسندی سست و بیمایه و اگر چنان باشد که کسی پندارد ماده را با اشکش آبستن میکند که در گوشه چشم دارد و از آن بماده میخوراند تا بی‌جفت‌گیری تخم نهد بی‌آبستن شدن از نرش و با همان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 269

اشک آماده شده.

این گفته عجبت نباشد از آبستن شدن کلاغ بهم خوراکی از لعاب دهان نر پنداری نی چتر دمش دستکها است از نقره و آنچه بر آن روئیده نهانخانه‌های عجیبی است از گردونه‌ها و خورشیدهایش طلای ناب و تیکه‌های زبرجد است، و اگر بروئیده‌های زمینش مانند سازی گوئی دسته گل تازه‌ایست از همه گلهای بهاری و با برابری پوشیدنیها دیبای زرنگاریست یا یک بافته منقش یمانی، و اگرش زیور خوانی نگینهای رنگارنگی است که بر نقره کنگره دار نصب شدند.

مانند یک خوشگذران سر بزرگ راه میرود، و دم و بال را پهن میکند و چه‌چه میخندد از شادی بر زیبائی پیراهن و رنگارنگی گردنبندها، و چون پهاش نگرد شیون کند و جیغ زند با‌آوازی که بروشنی دادرس جوید و گواه اندوه عمیق او باشد، زیرا پهاش باریکند بمانند پهای خروس دورگه که سیاه چرده‌اند و از کنار ساقش سیخکهای نهانی روئیده‌اند و در جای یالش دسته‌ای از موی سبز حاشیه‌ای دار است، و برآورد گردنش چون ابریق و فرودگاهش تا شکم او برنگ و سمه یمنی است یا پارچه ابریشمی که آینه زلالی روکش دارد، و گویا چادری سیاه بر سر دارد جز آنکه از بس آب دار و درخشانت بسبزی تازه میزند.

و در شکاف گوشش خطی است چون دهانه قلم برنگ گل بابونه بسیار سفید و از سفیدی در گردونه سیاه آنجا میدرخشد، کمتر رنگی است جز اینکه از آن بخشی دارد و برتر از آنها است بزلالی و درخشانی و پاکی و دیباچه و رونق، و روی هم چون گلهای پراکنده‌ایست که از بارانهای بهار و تابش خورشیدهای تابستان آسیب ندیدند و گرد زده و پژمرده نشدند.

و بسا از پرش واماند و از جامه‌اش لخت شود و پیاپی بریزند و دنبال هم برویند و از نی بالش بر گهای پرها بریزند و دنبال هم برآیند تا بشکل پیش از پر ریزان باز گردد و همه رنگهایش چنانچه بودند باز آیند و جابجا نشوند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 270

و چون مانند هر مو از نی بالش را واریسی سرخی گل بتو وانماید و بار دگر سبزی زبرجد و بسا که گاهی رنگ طلائی و چگونه ژرفنای هوش بوصف او رسد یا در دریافت خردها گنجد و زبان ستاینندگان ستایش او را برشته کشند، و همه اوهام از دریافت کمتر تیکه‌اش درمانند و زبانها از وصف او بمانند، منزله باد خدائی که خردها را از آفرینش جاندارى که چشمگیر است خیره کرده و همین که آن را محدود و پدید شده دریافتند و ترکیبی رنگارنگ، و هر زبان از ستایش وصفش درمانده است و از ادای شرحش بجا مانده.

منزله باد آنکه بهم آورده پایهای مورچه و پشه‌های دم باد تا بالاتر از آنها از آفرینش ماهیان و پیلان و با خود پیمان بسته که هر پیکری بجنبد بجانی که او را داده تا بکام مرگش کشد و پایانش نابودی و فنا باشد.

سید رضی - ره - در تفسیر برخی الفاظ غریب خطبه گفته: یأر بملاقحه کنایه از جفت‌شدنست و در قلع داری عنجه نؤتیه، گفته: یعنی چون بادبان کشتی که کشتیبانش آن را برافرازد توضیح: یکی از شارحان گفته: مردمی پنداشتند که آبستن شدن طاوس از اشک چشم نر است و امیر المؤمنین علیه السلام آن را نشدنی ندانسته و شگفت‌تر نیست از آبستنی کلاغ بهم خوراکی نر و ماده که عرب پندارند کلاغ جفت‌گیری ندارد و از این رو ضرب المثل شده که نهانتر است از جفت‌گیری کلاغ - چون وجود خارجی ندارد و پندارند آبستنی کلاغ از هم خوریست و ریختن آبی از چینه‌دان نر بگلوی ماده ولی حکماء کمتر این را باور دارند با اینکه در کتب خود نزدیک بدان را نوشتند، ابن سینا گفته: ماده کبک بر اثر بادی که از نرش وزد و از شنیدن آوازش آبستن شود و گفته: نوعی بنام مالاقیا دهان خود را بهم چسبانند و بهم برآیند و همین جفت‌گیری آنها است.

و نهان نیست که معنی ضرب المثل کلاغ این نیست که جفت‌گیری ندارد بلکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 271

ظاهرش مخالف آنست مگر اینکه مقصود گوینده همان باشد و ظاهر کلام آن حضرت اینست که طاوس جفت‌گیری دارد و از آن آبستن شود چون فرموده نکاح کند برای آبستنی و قول دیگر را پندار عرب دانسته چون آبستنی بهمخوراکی و در قاموس گفته همخوراکی کبوتر اینست که دهان بدهان هم در آرند.

2- در تنبیه الخاطر ورام است که طاوس یمانی نزد امام صادق علیه السلام آمد و آن حضرت باو فرمود: تو طاوسی؟ گفت: آری فرمود: طاوس پرنده شومی است در آستان مردمی فرو نشود جز آنان را بکوچیدن آگهی دهد.

بیان: دلالت دارد که بد فالی اندک اثری دارد.

3- در کافی 6: 550 فروع: بسندش از جعفری که نزد ابی الحسن علیه السلام زیبایی طاوس را نام بردند فرمود: از خروس زیباتر نیست برایت، گفت: شنیدمش میفرمود: خروس از او خوش آوازتر و با برکت تر است و بوقت نماز تو را آگهی دهد و طاوس بنالد از گناهی که بدان دچار شده دمیری گفته: طاوس پرنده معروفی است و کنیه اش ابو الحسن و ابو الوشی است و در میان پرنده ها چون اسب میان چهارپایان عزیز و نیک است و خوی او عفت و خودنمائی و تکبر و خود بینی بر خود و طاق بندی با دم است بویژه که ماده بدو نگاه کند و ماده اش پس از سه سال تخم نهد و نرش در سه سالگی پر کامل در آورد و رنگ کامل گیرد، و ماده در یک سال یک بار تخم نهد 12 شماره یا بیش، در بهار جفت گیری کند و در پائیز بمانند درخت پر بریزد و چون درخت برگ برآرد او هم پر برآرد.

و چون ماده روی تخم خوابد بسیار با او بازی کند و بسا تخم او را بشکند و از این رو تخمش را زیر مرغ خانگی نهند و آن هم بیش از دو تا نتواند زیر خود گیرد، و باید خوراک و آب او را فراهم کنند تا از روی آن برنخیزد و هوا آن را تباه کند و جوجه ای که از آن برآید اندکی زیبا است و پیکر کاستی دارد و باید سی روز روی آن بخوابد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 272

و شگفت اینست که با زیبایی او را شوم دانند و شاید برای اینست که سبب رفتن شیطان بهشت و برون آمدن آدم از بهشت بوده و خانه بهشت در مدت عمر دنیا از آدم تهی شده است و بودن طاوس را در خانه بد دارند برای همین و خدا داناتر است 4- در کافی - 6: 247 بسندش از امام هشتم علیه السلام که طاوس مسخ شده مردی زیبا بود و زن مرد مؤمنی را فریفت که عاشق او بود و با او در آمیخت و آنگاه با او هم پیغامی کرد و خدا عز و جل هر دو را مسخ کرد و بشکل دو طاوس ماده و نر درآورد نه از گوشتش بخور و نه از تخمش.

**باب پنجم: دراج، قطا، کبک، و پرنده های دیگر و گوشت کدام بهتر است**

1- در کافی - 6: 312 فروع:- بسندش از امام هفتم علیه السلام که به تبار گوشت کبک بخورائید که ساقها را نیرو بخشد و تب را بخوبی براند.

2- و از همان است: بسندش از علی بن مهزیار که با ابی جعفر علیه السلام غذا خوردم و برایش یک قطا آوردند، فرمود: برکت دارد و پدرم آن را خوش داشت و میفرمود به یرقان زده بخورائند کبابش را که او را سود دهد.

3- در خرائج: از حسن روایت است که روزی علی علیه السلام در بیابان لختی بود و دراجی دید، فرمودش چندیست که در این بیابان لختی و خوراک و نوشابهات از کجا است؟ گفت یا امیر المؤمنین صد سال است در این بیابانم و چون گرسنه شوم بشما صلوات فرستم و سیر شوم و چون تشنه شوم به ستمکاران بر شما نفرین کنم و سیراب شوم.

4- در محاسن - 474: بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که مرغابی گاومیش پرنده‌ها است مرغ خانگی خوک پرنده‌ها است دراج حبشی پرنده‌ها است تو دو جوجه وار بدست آر که زنی از ربیعه با فزونی قوت خود آنها را پروریده 5- و از همان - 474: بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که نام گوشتها را نزد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 273

او بردند، فرمود: بهترین آنها گوشت وار است.

6- و بهمین سند آورده که نام گوشتها را نزد آن حضرت بردند و عمر هم بود و او گفت: بهترین گوشت از آن مرغ است و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

نه هرگز، آنان خوکان پرنده‌هایند و بهترین گوشت از آن جوجه کبوتر نو خاسته است.

7- و از همان است: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که هر که را خوش آید خشم خود را بکشد باید گوشت دراج خورد.

8- در کافی 6: 312 فروع: بسندی مانندش آمده 9- در طب الاثمه است: بسندی از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله میفرمود:

هر که را خوش آید خشمش را کشد گوشت دراج بخورد و از آن حضرت علیه السلام که هر که از دلش نالد و غمش بسیار است گوشت دراج بخورد.

10- در حیاة الحيوان گفته: دراج با ضمه چون رمان پرنده‌ایست مبارک و پر نژاد و مژده بخش بهار هوای پاک و وزش شمال را خوش دارد و از باد جنوب بد حال شود تا از پرش بماند پرنده‌ایست خاکی رنگ که درون و برون بالهایش سیاهند بشکل قطا است جز که از او لطیف‌تر است و جاحظ آن را بخشی از کبوتر دانسته و کارش اینست که در یک جا تخم خود را وانهد و آن را جابجا کند تا جایش شناخته نشود، ابن سینا گفته: گوشتش به از فاخته است و معتدل‌تر و لطیف‌تر است و خوردنش در مغز و فهم و مغز و منی بیفزاید.

و گفته کبک همان حجل است و نرش پر جماع است و از حرص بر آن تخم ماده را بشکند تا روی آن ن خوابد و از او باز ماند و از این رو ماده‌اش نزدیک تخم نهادن گریزان شود و نهان گردد باشتیاق بجوجه و چون از این رو ماده‌ها گریزند نرها بهم زنند و پر فریاد کشند و مقهور بدنبال قاهر افتد و نیرومند با بینوا جفت شود و کبک باندازه نیاز آوازش را دگرگون کند و پانزده سال بماند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 274

و کار شگفتش اینست که چون شکارچی دنبالش کند که سر زیر برف کند و پندارد شکارچی او را نبیند، و نرش بر ماده پر غیرت ورزد و ماده از بوی نر آبتن شود و همه این انواع سرود و آواز خوب را دوست دارند و بسا از شنیدن آن از آشیانه بیفتند و شکارچی آنها را بگیرد.

و گفته: قطا معروف است (نوعی کبک) و دو رسته دارد کدروی و جونی جوهری رسته سومی افزوده که قطاق باشد، کدروی خاکی رنگ است و پشتش خط خطی است و هم شکمش و گلوگاهش زرد است و دمش کوتاه و لطیف تر است از جونی که زیر بالش سیاه است و پاها و پشتش خاکی است و نقطه دارد و به زردی زند و آن را جونی خوانند که آوازش گرفته است و در نای غرغر کند و کدروی آواز شیوا دارد و فریاد کشد.

و خویش اینست که دسته جمعی از آشیانه خود سر آب روند نه تک تک و آن هنگام سپیده دم باشد که تا برآمدن خورشید هفت منزل درنوردند و بآب رسند و سیر بنوشند، و عرب قطا را خوش خرام داند و راه رفتن زنان با شرم را بدانها مانند کند.

ابن حیان و جز او از حدیث ابی ذر آوردند و ابن ماجه از جابر که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که برای خدا مسجدی سازد گرچه آشیانه کبکی باشد خدا برایش خانه‌ای در بهشت سازد، و آن جایی است که در آن بخوابد و تخم نهد و آشیانه او را نام برده چون بر درخت و سر کوه نباشد و در زمین هموار است و از این رو مسجد را بدان مانند کرده و برای آنکه او را راستگو دانند و اشاره باخلاص در ساختمان دارد.

و گفتند: برای آنکه آشیانه او مانند محراب مسجد است و برای نمونه آن را آورده از راه تشویق چنانچه از کم بر حذر دارند برای اینکه نمونه بیش باشد چنانچه فرمود: خدا لعنت کند تخم دزد را که دستش را برند و ریسمان دزد را که دستش بریده شود، و شارع بسا نمونه نشدنی آورد چنانچه فرمود: گر چه فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و اله دزدی کند با اینکه در باره او دزدی بگمان نیاید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 275

ابواب وحوش، درنده‌ها چه خانگی و چه جز آن

باب یکم سگها، انواع آنها، احکام آنها، گربه‌ها، خوکها، آغاز آفرینش آنها، احکام آنها

آیات قرآن مجید

: 1- المائدة- 4- بگو حلال است برای شما هر پاکیزه‌ای و آنچه بیاموزیدشان از شکاریها و سگهای شکاری بیاموزیدشان از آنچه خدا بشما آموخته.

2- الاعراف 174- و بخوان بدانها داستان آنکه آیات خود را باو دادیم و از آنها بدر آمد و شیطان دنبالش کرد و از گمراهان شد، 175- و اگر خواستیم او را بدانها بر آوریم ولی او بزمین چسبید و نمونه‌اش سگ است که اگرش یورش بری لهله زند و اگرش وانهی لهله زند، اینست نمونه مردمی که دروغ شمرند آیات ما را.

3- الکهف - 18- و سگشان بازوها گشوده بر آستانه- تا فرماید- 23- البته گویند سه بودند و چهارم آنها سگشان بود و گویند پنج بودند و ششم آنها سگشان بود تیر بنهان زند و میگویند هفت بودند و هشتمین سگشان بود تا آخر آیه.

#### تفسیر

: شرح آیه نخست بزودی آید، دمیری گفته: دلالت دارد که دانا را یک برتری باشد که نادان را نباشد زیرا چون سگ آموخته شود بر نیاموخته برتری دارد و آدمی بدان سزاوارتر است بویژه اگر دانش خود را بکار بندد چنانچه علی علیه السلام فرمود: هر چیزی را ارزشی است و ارزش مرد آنست که آن را خوب بداند و اما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 276

آیات اعراف مشهور است که در باره بلعم بن باعور است که داستانش در مجلد پنجم گذشت.

دمیری گفته بنقل از قتاده که این مثلی است برای هر که راه راست بدو پیشنهاد شود و نپذیرد.

(و اگر خواستیم او را بدان بر آوریم) که بدان کار کند و پایه‌اش در دنیا و آخرت بالا رود (ولی او بزمین چسبید) و بدنی و هوسها و کامیابی‌هایش اعتماد کرد و در دنیا سزا دید که چون سگ لهله زد و صورت میش را بدو مانند کرده قتیبی گفته: هر چه لهله زند یا از تشنگی است یا از خستگی جز سگ که در حال آسایش هم لهله زند و چون در خستگی و تشنگی و خدایش نمونه کسی آورده که آیات خدا را دروغ شمارد و فرموده: اگرش پند دهی گمراه است و اگرش وانهی گمراه مانند سگ که اگرش برانی لهله زند و اگرش وانهی لهله زند- پایان- واحدی و جز او گفتند: این آیه سخت‌تر آیه است بر اهل دانش چه که خدا از او گزارش داده اسم اعظم و دعای مستجابش داد و علم و حکمت و برای دنیاپرستی و پیروی از هوس سزاوار دگرگونی نعمت شد و از آنها بدر آمد، کیست از این دو آفت بدور ماند جز آنکه خدا تعالی او را نگهدارد.

بیشتر مفسران گفتند سگ اصحاب کهف از جنس سگان بوده و از ابن جریر روایت است که شیری بوده و شیر را هم سگ نامند، و مردمی هم گفتند آشپز آنها بوده که طبری روایت کرده و ضعیف دانسته آن را بخاطر بازوگشائی که در عرف از اوصاف سگ است و روایت است که جعفر صادق علیه السلام کالبهم، خوانده یعنی سگبان آنها و بسا که همان مرد باشد و خالد بن معدان گفته: در بهشت از جانوران نباشند جز سگ اصحاب کهف و خر عزیز و ناقه صالح، و گفتند: هر که نیکان را دوست دارد از برکتشان دریابد.



سگی اهل فضل را دوست داشت و همراهشان شد و خدا او را با آنها در قرآن یاد کرده، و صید آستانه غار بوده و برخی آن را خاک تفسیر کرده و گفتند: در باشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 277

و گفتند: عتبه در است گفتند: سگ از آن آنها بوده، و گفتند بسگی گذر کردند و بدانها پارس کرد و او را راندند تا چند بار چنین شد و سگ بدو پا ایستاد و دستها برداشت بآسمان بمانند دعا کن و بزبان آمد که از من نترسید که دوستان خدا را دوستم بخواهید تا پاسبان شما باشم.

و سدی گفته: چون بیرون شدند بشبانی گذشتند که سگی داشت و بآنها گفت: من دنبال شما آیم تا خدا را بپرستم گفتند: بیا با آنها رفت و سگ دنبالشان رفت، گفتند ای شبان این سگ پارس کند و از ما آگاهی دهد ما را بدان نیازی نیست او را راندند و نپذیرفت سنگش زدند و دست بدعا برداشت و خدا بزبانش آورد و گفت: چرا مرا میرانید و سنگم میپرانید مرا نزنید بخدا من چهار سال پیش از شما خدا را شناختم و از او در شگفت شدند و ایمانشان افزود.

امام باقر علیه السلام فرمود: اصحاب کهف شمشیر ساز بودند عمرو بن دینار گفته از کژدم پیمان گرفته شده کسی که در شب یا روز صلوات بر نوح فرستد نگزد و از سگ پیمان گرفته شده بکسی که در شب یا روز بخواند «و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید» زیان نرساند، قرطبی گفته: از پیشینیان بما رسیده که در سوره الرحمن آیه ایست که هر که اش بخواند بر سگی که بدو یورش برد باذن خدا عز و جل بدو آزار نرساند و آن اینست **یا معشر الجن و الإنس** تا آخر آیه -33- حیاء الحيوان - 2: 214-

## اخبار باب

1- در کافی 6: 552 فروع- بسندش از امام ششم علیه السلام که بد است در خانه مسلمان سگ باشد.

2- در همان است: بسندی از آن حضرت علیه السلام که هیچ کس در خانه سگی ندارد جز هر روز از کردار صاحبش قیراطی بکاهد بیان: بسا بمعنی کراهت است که خبر پیش بدان اشاره است یا سگی بی سود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 278

یا سگی که در برویش بسته نیست و بسا در این دو حال کراهت کمتر باشد دمیری گفته: روا نیست داشتن سگ بی سود چون برهگذران زیان دارد، آنها را بترساند و بگزد، و شاید برای دوری کردن فرشته باشد از جای او که خود کار سختی است زیرا آمیزش آنها الهام نیکی آرد و دعای خیر و اصحاب در باره داشتن سگ برای نگهبانی از خانه اختلاف دارند و اصح جواز آنست و اتفاق دارند بر جواز آن برای حفظ کشت و گله و برای شکار ولی پیش از خرید گله و زراعت و

شکاربانی داشتن آن حرام است و اگر خلاف کرد و آن را داشت هر روز از ثوابش قیراطی بکاهد و در روایتی دو قیراط و هر دو روایت صحیح باشند و تفسیر باختلاف سگها شدند در آزار کردن یا باختلاف جاها و دو قیراط در شهر و مانند آنست و یک قیراط در بیابان یا در دو زمان بیان شده و دومی برای تغلیظ است و قیراط اندازه‌ایست که خدا میداند و از ثواب کردارش میکاهد و اختلاف دارند در آنکه مقصود کردار گذشته است یا آینده و گفتند یک قیراط از کردار شب است و یکی از روز، و یا قیراطی از کردار واجب و دیگری از کردار مستحب، و نخست کس که سگ پاسبان گرفت نوح علیه السلام بود که گفت: پروردگارا بمن فرمودی کشتی بسازم و من چند روز میسازم و یک شب آیند و هر چه ساختم تباہ میکنند و کی کار من درست می‌شود که فرمودی، کار من بدرازا کشید خدا باو وحی کرد ای نوح سگی بگیر تا پاسبان تو باشد و او سگی گرفت و روز کار میکرد و شب میخوابید و چون قومش شب می‌آمدند خرابکاری کنند سگ بدانها پارس میکرد و نوح بیدار میشد و آنها را میراند و میگریختند و آنچه خواست فراهم شد - حیاة الحیوان 2: 219-3 - در کافی 6: 552 فروع: بسندی از سماعه که از او پرسیدم سگ در خانه نگهداری شود؟ فرمود: نه.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 279

4- و از همان است: بسندش تا امیر المؤمنین که خیری در سگ نیست جز در سگ شکار یا سگ گله 5- و از همان است: بسندش از امام ششم علیه السلام که سگ شکاری را در خانه نگه مدار جز که میان تو و او دری باشد بیان: یعنی در بسته بروی او برای روایت صدوق ره در فقیه 1: 159- از امام صادق علیه السلام که نماز مخوان در خانه‌ای که سگ است جز سگ شکاری که در بروی او بسته است و باکی ندارد زیرا فرشته‌ها در نیابند در خانه‌ای که سگ در آنست و نه در خانه مجسمه دار و نه در خانه‌ای که ظرف بول است پایان.

و بسا مقصود اینست که بودن سگ در خانه دیگر مایه کاستی نماز نیست و اگر چه میان دو خانه دری باشد برای آنکه یک خانه نباشند و نخست روشنتر است برای آنچه گذشت و برای روایت کلینی در 6: 552 فروع: بسندی از سماعه که پرسیدمش از نگهداشتن سگ شکاری در خانه فرمود: اگر در بروی او بسته شود باکی ندارد علامه - قد - در منتهی گفته: بد است نماز در خانه‌ای که سگ در آنست برای روایت ابن بابویه از امام صادق علیه السلام و روایت پیش را آورده و روایتی آورده بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله که جبرئیل نزد من آمد و گفت: ما گروه فرشته‌ها در خانه‌ای که سگ در آنست در نیائیم و نه آنکه پیکر تنی در آنست و نه آنکه ظرف بول و نفرت فرشته‌ها اعلام باینست که جای رحمت نیست و عبادت را نشاید، پایان، و شهید هم - نور - در ذکری مانند آن را گفته.

دمیری گفته: ابو عمرو بن صلاح گفته: فرشته‌ها در بستانی نباشند که در آن سگ است یا زنگ، سپس گفته: و اینکه فرموده صلی الله علیه و اله فرشته در نیابند در خانه‌ای که در آن سگ، یا تصویر است، علماء گفتند: سبب نیامد نشان

اینست که سگ نجاست بسیار خورد و برخی سگها را شیطان نامند چنانچه در حدیث آمد و فرشته ضد شیطان است و بوی سگ بد است و فرشتهها بوی بد را بد دارند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 280

و چون از داشتن آنها نهی شده نرفتن فرشته کیفر آنست که رحمت در آن خانه نیاید و آمرزش و برکت برای آن نخواهند، و آزار شیطان را از آن دفع نکنند، و فرشتهها که در خانه سگدار و مجسمه دار نیایند آنها باشند که رحمت و برکت و استغفار آوردند ولی فرشتههای نگهبان و جانستان در هر خانه در آیند و فرشتههای پاسبان جدا نشوند در هیچ حالی زیرا مأمورند برای آمار کردن کردار و نوشتن آن.

و خطابی گفته: فرشتهها در خانهای که سگ و صورت حرام دارند نیایند و اما آنجا که حلال است مانند سگ شکار و زرع و گله و صورتی که نقش فرش و پستی و جز آنست که مباحند مانع دخول فرشته نیست و قاضی مانند سخن او را گفته و نووی گفته اظهر عموم حکم است در باره هر سگ و هر صورت و فرشتهها از همه دریغ دارند برای اطلاق احادیث، و نجاستی که در خانه پیغمبر صلی الله علیه و اله زیر تخت بوده چون نمی دانسته معذور بوده با این حال جبرئیل از ورود در خانه او دریغ کرد و اگر صرف عذر رفع حکم میکرد جبرئیل دریغ نمیکرد - حیاة الحيوان 2: 219-6- در کافی 6: 553 فروع بسندی تا امام ششم علیه السلام که رسول خدا اجازه داد به بیابان گردان که سگ بر گیرند.

7- در کافی است: بسندش از محمد بن مسلم که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از سگ سلوقی، فرمود: چون او را لمس کردی دستت را بشوی بیان: شستن دست اگر تر باشد واجب است و اگر خشک باشد مستحب است بنا بر مشهور و سخن آن در کتاب طهارت آید

[در اصناف سگ]

دمیری در حیاة الحيوان گفته: سگ جانور معروفی است و وصف مرد و زن بد آید و آن دو نوع است سگ اهلی و سگ سلوقی منسوب به سلوق که شهریست در یمن و هر دو نوع یک خوی دارند، احتلام دارند و ماده آنها حیض بیند و شصت روز آبستنی دارد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 281

بسا کمتر و سگ تولهها را کور زاید و پس از 12 روز چشم گشایند، و نر بیش از ماده هیجان دارد و یک ساله که شد بماده پرد و بسا پیش از آن و چون چند سگ رنگارنگ بماده پرند توله مانند آنها در آید.

و سگ بیش از جانوران دیگر پی زن و بوکش است و مردار گند را بیش از گوشت تازه دوست دارد، و نجاست آدمی خورد و قی کند و با کفتار سخت دشمن است که چون در جای بلندی باشد و کفتار سایه او را لگد کند بروی آن پیرد و کفتار او را بخورد و چون پیه کفتار را بسگ بمالند دیوانه شود و اگر کسی زبان کفتار با خود دارد سگ بدو پارس نکند.

و خویش آنست که پاسبان صاحبش باشد و حریم او را در حضور و غیاب و با خبری و بی خبری و خواب و بیداری او نگهداری کند و از همه جانوران کم خواب تر است، و بیشتر در روز بخوابد که نیازی به پاسبانی نیست، و در خواب از اسب شنواتر است و از عقعق با حذر تر است.

در خواب پلک بخواباند و آن را بر هم نهند که خوابش سبک باشد برای آنکه مغزش از مغز آدمی خنک تر است و از خوی شگفتش اینست که مردم آبرومند را گرمی دارد و بدانها پارس نکند جز گاهی بر خلاف روشش و بر سیاهان و جامه چرکینها و ناتوانها پارس کند، و خویش زبونی و مهرورزیست، و پس از زدنش او را بخوانند بپذیرد و اگرش براند بر گردد، و چون صاحبش با او بازی کند دندانش گیرد ولی آزار ندهد با اینکه نیش او در سنگ فرو رود، و پذیرای تادیب و آموزش است تا آنجا که اگر چراغی بر سر او نهند و خوراکی جلوش اندازند بدان توجه نکند تا چراغ را بر ندارند و از آن پس بخوراکش بجهد.

و در اوقات خاصی دچار بیماریهای سوداوی شود، و دچار بیماری کلب شود که مانند دیوانگی است و نشانه اش اینست که چشمهای سرخ شوند و پرده آرند و گوشهای شل شوند و زبانش در آید و لعاب ریزد و بینی او روان گردد و سر بزیر اندازد و پشت کوژ کند و تیره پشت او یکور شود و دم میان دو پا نهد و هراسان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 282

راه رود و گرسنه ماند و نخورد و تشنه ماند و ننوشد و بسا که آب بیند و از آن بهراسد و بسا از ترس آن بمیرد، و چون شبحی بیند بی پارس بر او یورش برد و سگها از او بگریزند و اگر بی خبر باو نزدیک شوند برایش دم جنبانند و برابرش زبون باشند و اگر این سگ ها آدمی را گزد بیماریهای بدی دچارش شود مانند اینکه از نوشیدن آب خود داری کند تا از تشنگی بمیرد، و پیوسته آب خواهد و چون باو دهند ننوشد، و چون این بیماری در او جا گیر شود بر سر بول نشیند و از او جانورانی مانند سگ خرد بیرون آیند.

مؤلف موجز در طب گفته: هاری بیماریست چون خوره که دچار سگ و گرگ و شغال و ابن عرس و روباه شود و آنگه بیشتر آنچه گفته شد ذکر کرده و دیگری گفته: هاری کلب دیوانگی است که برای سگ رخ دهد و بمیرد و هر چه را هم گزد بکشد جز آدمی که بسا درمان شود و به گردد و گفته داء الکلب بسا دچار خر شود و در شتر نیز درگیرد و او را کلب زده گویند و قزوینی در عجائب المخلوقات گفته: در اطراف حلب چاهی است بنام بئر الکلاب که هر که را سگ ها ر گزیده، از او بنوشد به شود و آن مشهور است.

و خوی سگ سلوقی اینست که چون آهو را از نزدیک یا دور بیند بفهمد که پیش آید یا پس رود و راه رفتن نر را از ماده بفهمد و مرده آدمی را از آنکه خود را بمردن زده تشخیص دهد تا اینکه مردم روم مرده را بخاک نسیارند تا آن را بسگ عرضه کنند و از بو کردن او نشانه‌ای یابند که بدانند مرده است یا زنده، و گفتند این تشخیص در نوعی سگ است بنام قلطی که خرد است و دست و پای کوتاه دارد و آن را چینی نامند، و ماده سگ سلوقی از نرش زودتر آموخته شود و یوز بعکس است و سگهای سیاه کم‌شکیب‌ترند از سگهای دیگر.

و در کتاب فضل الکلاب محمد بن خلف بسندی آورده که پیغمبر صلی الله علیه و اله مردی را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 283

کشته دیده پرسید او را چه شده؟ گفتند برمه بنی زهره جسته و گوسفندی گرفته و سگ گله بر او پریده و او را کشته فرمود: خود را کشته و دینش را تباه کرده و پروردگارش را نافرمانی کرده و برادرش خیانت کرده و سگ به از او است ابن عباس گفته: سگ با وفا به از یار خیانتکار است گفته: حرث بن صعصعة ندیمانی داشت که از آنها جدا نمیشد و بسیار آنها را دوست میداشت و بگردشگاهی رفت بهمراه ندیمانش بجز یکی که بجا ماند و نزد همسر او رفت و با هم خوردند و نوشیدند و با هم خوابیدند و سگ او بر آنها جست و هر دو را کشت و چون حرث بخانه‌اش برگشت هر دو را مرده یافت و فهمید چه شده و چنین سرود:

وی شگفت از سگ که حرمت دار شد

ای شگفت از یار و هتک حرتم

در زخم یارم خیانتکار شد

سگ رعایت کرد پیمان مرا

و امام ابو الفرج ابن جوزی در یکی از کتبش آورده که مردی بسفیری رفت و بر گنبدی گذر کرد که زیاتر ساختمانی داشت و نزدیک مزرعه‌ای بود در آنجا و بر آن نوشته بود هر که میخواهد سبب ساختن آن را بداند بده در آید او بدان دیه رفت و از هر که سبب ساختن آن را پرسید گزارشی دریافت نکرد تا او را بمردی صد ساله رهنمائی کردند و او از پدرش آورد که برایش باز گفته که در این سرزمین یک پادشاهی بود و سگی داشت که در سفر و حضر و خواب و بیداری از او جدا نمیشد و دختر گنگ زمین‌گیری هم داشت.

یک روز بگردش رفت و فرمود سگ را نزد دختر بستند تا با او نباشد و بطباخ خود گفت خوراکی از شیر فراهم کند که دلخواه او بود و طباخ آن را ساخت و آورد نزد دختر و سگ نهاد و سرش باز بود و بدنبال کار خود رفت، و مار بزرگی آمد و از آن خوراک نوشید و بظرف برگرداند و رفت.

پادشاه از گردش باز گشت و خوراک خواست و آن را برابرش نهادند آن دختر دست بهم کوفت و بشاه اشارت کرد که نخورد و کسی نفهمید چه میخواهد و شاه دست در کاسه برد، و سگ پارس کرد و شیون کرد و زنجیر را کشید تا پاره کند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 284

و نزدیک شد خود را بکشد شاه از آن در شگفت شد و فرمود: تا او را آزاد کردند و نزد شاه دوید که لقمه برداشته بود تا از آن خوراک زهرناک بخورد و جست و بدست او زد و لقمه را پراند و شاه در خشم شد و خواست با تبری که در کنارش بود او را بزند و سگ سر در آن ظرف زهرناک کرد و نوشید و بپهلوی غلطید و گوشتش ریخت و از هم پاشید.

و شاه در شگفت شد و از دخترک توضیح خواست و او با اشاره حال مار را بیان کرد تا پادشاه مطلب را فهمید و فرمود: آن خوراک را ریختند و طبخ را تادیب کرد برای آنکه سر ظرف را باز گذاشته بود، و گفت: سگ را بخاک سپردند و گنبد بر او ساختند و آنچه را دیدی نوشتند، گفته، این غریبتر حکایت است.

و در کتاب النشور است از ابی عثمان مدینی که در بغداد مردی بود سگ باز و روزی برای نیازی بیرون شد و سگی که میان سگهایش ویژه او بود بدنالش رفت و او را برگردانید و برنگشت و او را رها کرد و رفت میان دشمنانش و باو که آماده نبود برخوردند و او را در برابر سگش گرفتند و بخانه بردند و سگ با آنها رفت و آن مرد را کشتند و بچاهی انداختند و سرش را بستند و سگ را زدند و بیرون کردند و راندند و او شتابان بخانه صاحبش رفت و پارس کرد و باو اعتناء نکردند.

و مادر آن مرد پسرش را نیافت و دانست تلف شده و برایش ماتم بر پا کرد و سگها را راند ولی آن سگ بر در خانه ماند و نرفت و یک روز یکی از کشنده‌های صاحبش از در خانه گذر کرد و سگ او را دید و باو جهید و ساقهایش را خراشید و بدنش گرفت و باو چسبید و رهگذران هر چه کوشیدند نتوانستند او را رها کنند و شیون بزرگی از مردم برخاست و پاسبانی آمد و گفت این سگ بدو نچسبیده جز برای داستانی که با او دارد و شاید باو زخمی زده.

و مادر جوان کشته سخن را شنید بیرون آمد و دید سگ باو چسبیده و چون در او اندیشید بیادش آمد که یکی از دشمنان پسرش بوده و او را تعقیب میکرده و بدلش افتاد که او پسرش را کشته و باو چسبید و او را نزد الراضی بالله برد و دعوی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 285

قتل بدو اقامه کرد و خلیفه فرمان داد او را زدند و زندانی کردند و اعتراف نکرد.

و سگ بر در زندان ماند و راضی پس از چند روز آن مرد را آزاد کرد و چون از در زندان بدر آمد سگ مانند نخست باو چسبید و مردم از او در شگفت شدند و تلاش کردند آن مرد را رها کنند و نتوانستند مگر بسختی و آن را براضی گزارش دادند و او بیکی از غلامش گفت آن مرد را آزاد کند و سگ را دنبالش رها کند و در پی او برود، و چون آن مرد بخانه‌اش در آید به دنبال او در آید و سگ را هم با خود بخانه برد و باو گزارش دهد که سگ چه کند.

و غلام بهمراه سگ وارد خانه او شد و از خانه او بازرسی کرد و اثر و خبری نیافت و سگ پارس میکرد و محل چاه را میکاوید که کشته در آن بود و غلام از آن در شگفت شد و براضی گزارش داد و او فرمود چاه را بکشیدند و کردند و کشته مرد را در آن یافت و آن مرد را گرفتند و باقرار آوردند که با جمعی او را کشته و او را کشتند و بدنبال دیگران رفتند و آنها گریختند.

و در عجایب المخلوقاتست که در اصفهان یکی دیگری را در برابر سگ او کشت و بچاهی افکند و آن سگ هر روز می‌آمد سر آن چاه و خاک آن را دور میکرد و بدان اشاره میکرد و چون کشته را میدید باو پارس میکرد و چون چند بار چنین کرد چاه را کردند و کشته را یافتند و آن مرد را گرفتند و باقرارش آوردند و کشتند.

و ابن عبد البر در کتاب بهجة المجالس و انیس المجالس خود آورده که بجعفر صادق علیه السلام یکی از امامان گفتند تعبیر خواب تا چند پس افتد؟ فرمود: پنجاه سال چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواب دید گویا سگی ابلق خون او را زبان میزند و آن را تعبیر کرد که مردی پسر دخترش حسین علیه السلام را میکشد و شمر بن ذی الجوشن او را کشت و پس از پنجاه سال خوابش تعبیر شد.

و در رساله قشیری در باب جود و سخاء است که عبد الله بن جعفر رضا بمرعه‌ای بیرون شد و بر نخلستان قومی فرود آمد که غلام سیاه آنها در آن کار میکرد و خوراک غلام را که سه گرده بود آوردند و یکی را نزد سگی که آنجا بود انداخت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 286

و آن را خورد و دوم و سوم را هم باو داد و خورد و عبد الله جعفر نگاه میکرد و فرمودش ای غلام هر روز چه قدر خوراکی داری گفت: آنچه دیدی فرمودش چرا همه را بسگ دادی؟ گفت: اینجا سرزمین سگها نیست و او از راه دوری آمده و نخواستم ردش کنم گفتش پس امروز چه میکنی؟ گفت گرسنه میمانم.

عبد الله جعفر به یارانش گفت: مرا به سخاوت سرزنش کنند و این غلام از من با سخاوت تر است و انگه آن غلام را خرید و آزاد کرد، و آن نخلستان را با هر چه داشت خرید و باو بخشید.

روزی ابو العلاء معری نزد شریف مرتضی آمد و بمردی پا زد و او گفت: این سگ کیست؟ در جواب گفت: سگ کسی است که برای سگ هفتاد نام نداند و سید مرتضی او را بخود نزدیک کرد و آزمود و دریافت که علامه است، و روزی نام متنبی بمیان آمد و سید مرتضی عیبهای او را برشمرد ابو العلاء گفت اگرش همین شعر بود که لک یا منازل فی القلوب منازل او را بس بود در فضیلت سید مرتضی خشم کرد و فرمود: او را باز داشتند و از مجلس بیرون کرد و بحاضران گفت: ندانستید مقصود این کور را بیاد آوری این قصیده با اینکه متنبی بهتر از آن را دارد و نام آنها را نبرد؟ گفتند: نه گفت مقصودش این شعر قصیده بود.

### چون که از ناقص شنیدی ذم من

### خود گواه آمد که مردی کاملم

8- در کافی: بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مرا بمدینه فرستاد و فرمود: صورتی را مگذار جز نابود کنی و نه گوری را جز هموار سازی و نه سگی را جز بکشی.

بیان: دمیری از عبد الله بن معقل روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمان داد بکشتن سگها سپس فرمود: شما را بسگها چه کار است و آنکه در نگهداشتن سگ شکاری و سگ رمه رخصت داد و اصحاب فرمان او را بسگ هار و سگ گزنده تفسیر کردند و در باره سگ بی زیان اختلاف دارند، قاضی حسین و امام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 287

الحرمین و ماوردی و نووی و مسلم کشتن آنها را روا ندانسته‌اند و گفته شده فرمان کشتن آنها نسخ شده.

و رافعی در شرح کراهت گفته و روضه از او پیروی کرده و افزوده کراهت نگهداری آنها تنزیهی است نه تحریمی، و شافعی گفته هر سگ بی سودی را یافتی بکش هر جا باشد و اینست راجح در مهمات.

9- در علل: بسندی از وهب بن منبه یمانی که چون نوح سوار کشتی شد خدا عز و جل همه جانوران و پرنده‌ها و وحوش آن را رام کرد و بهم زبانی نزدند و گوسفند خود را بگرگ میمالید و گاو به شیر و گنجشک روی مار می افتاد و چیزی بدیگری زیان نمیزد و او را نگران نمیکرد و دلتنگی و خشم و بدگوئی و لعنی نداشتند و هر کدام بخود می اندیشیدند و خدا نیش هر نیشداری بر گرفت و در کشتی چنین بودند تا بدر آمدند و موش و عذره در آن بسیار شد.

خدا عز و جل بنوح وحی کرد تا دست به شیر کشید و چون دست بدو کشید عطسه زد و از بینی او دو گربه نر و ماده افتادند و موشها کم شدند و دست بچهره فیل کشید و او عطسه زد و از دو سوراخ بینی او دو خوک نر و ماده افتادند و عذره کم شد- 2: 181 علل الشرائع- 10- در علل- 2: 183- بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که پرسیدند از پیغمبر



صلی الله علیه و آله و سلم که خدا عز و جل سگ را از چه آفریده؟ فرمود: از آب دهن ابلیس گفتند: چگونه یا رسول الله؟ فرمود: چون خدا عز و جل آدم و حوا را بزمین فرو آورد چون دو جوجه لرزان بودند، و ابلیس ملعون بدرنده‌ها که پیش از آدم در زمین بودند گفت: دو پرنده از آسمان بزمین آمدند که بزرگتر از آنها را کس ندیده بیاید و آنها را بخورید و درنده‌ها بهمراهش آمدند و وی آنها را ترغیب میکرد و میدوید و میگفت راه نزدیک است و از شتاب در گفتارش آب دهن او در آمد، و خدا عز و جل از آن دو سگ نر و ماده آفرید و گرد آدم و حواء را گرفتند سگ ماده در جده بود و نرش در هند و نگذاشتند درنده‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 288

بدانها نزدیک شوند و از آن روز سگ و درنده با هم دشمن شدند 11- و از همان 2: 270: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که چون بنک سگ و عرعر خر شنیدید بخدا پناه برید از شیطان رجیم که آنها بینند شما نبینید، انجام دهید آنچه فرمان گیرید- الخبر- 12- در قصص است: بسندی از امام ششم علیه السلام که قوم نوح بوی شکایت کردند از موش و خدا تعالی یوز را فرمان داد تا عطسه زد و گربه را انداخت و موش را خورد و بدو شکایت کردند از عذره و خدا تعالی فیل را فرمود: که عطسه زد و خوک را انداخت.

13- در ثواب الاعمال است: بسندش از امام ششم علیه السلام که زنی برای گربه‌ای عذاب شد که آن را بست تا از تشنگی مرد.

14- در نوادر راوندی- 38: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که دیدم در دوزخ آنکه عبا را از غنیمت دزدیده بود و آنکه با سر عصایش کالای حاج را میربود و دیدم در دوزخ آن گربه دار را که گربه در رفت و آمدش او را دندان میگرفت، چون آن گربه را بست و باو خوراک نداد و او را رها نکرد تا از خاک زمین میخورد و در بهشت در آمدم و دیدم آنکه سگی را سیراب کرده بود.

تبیان: در نهاییه گفته: محجن عصای سر کج است و بدین معنا است حدیث که گوید کان یسرق الحاج بمحجنه.

و من گویم: سگ دار اشاره است بحدیث مسلم که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

در این میان که زنی در بیابانی راه میرفت سخت تشنه شد و بچاهی فرو شد و از آن نوشید و بالا آمد و سگی را دید که از تشنگی خاک نمدار میخورد با خود گفت این سگ بدرد تشنگی من گرفتار است و بچاه رفت و کفش خود را پر از آب کرد و بدم گرفت و بالا آمد و آن سگ را سیراب کرد و خدا از او قدردانی کرد و او را آمرزید گفتند: یا رسول الله برای ما در باره جانوران هم مزدیست؟ فرمود: آری هر جگر تشنه‌ای تر شود مزد دارد ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 289

25- در منثور 3/ 328: از ابن عباس که حواریون به عیسی بن مریم گفتند کاش مردیکه کشتی نوح را دیده برای ما زنده میکردی تا آن را برای ما باز گوید و آنها را بر سر تپه خاکی برد و مشتی از آن خاک برگرفت و فرمود: میدانید این چه خاکی است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند فرمود: این تپه از آن حام بن نوح است و عصا به تپه زد و گفت: برخیز بفرمان خدا نگاه او ایستاده بود و خاک از سر خود میافشاند که سفید شده بود، عیسی گفت چنین مردی؟ گفت: نه، من جوان مردم ولی پنداشتم رستاخیز است و از هراس آن پیر شدم.

گفت: از کشتی نوح بما گزارش بده گفت درازیش 1200 ذراع بود و پهناش 600 ذراع سه طبقه داشت یکی از آن جانوران و وحوش و دیگری از آن آدمی و سومی از پرنده‌ها و چون سرگین جانوران فزون شد خدا بنوح وحی کرد که دم فیل را بفشارد و فشرده و از او خوک نر و خوک ماده افتاد و سرگینها را خوردند.

و چون موش رشته مهره‌های کشتی را میخورد خدا بنوح وحی کرد بدو چشم شیر زند و از سوراخ بینی او گربه نر و گربه ماده‌ای برآمدند و رو بموشها کردند عیسی گفت: چگونه نوح دانست همه بلاد غرق شدند، گفت: کلاغ را فرستاد تا برایش خبر آورد و مرداری یافت و بر سر آن افتاد و نوح نفرینش کرد که دچار ترس شود از این رو بخانه‌ها الفت ندارد.

سپس کبوتر را فرستاد و او یک برگ زیتون بنوک و گل با پایش برایش آورد و دانست که همه بلاد غرق شدند و آن سبزه را بگردن کبوتر بست و دعایش کرد که در انس و امان باشد و از این رو و بخانه‌ها الفت دارد.

گفتند: ای نوح او را نمایوری نزد کسان ما که با ما باشد و حدیث بما گوید؟

گفت: چگونه کسی که روزی ندارد با شما باشد وانگهش فرمود باز گرد بفرمان خدا و خاک شد.

و از عکره است که چون نوح شیر را بکشتی بار کرد گفت: پروردگارا او از من خوراک میخواهد از کجا باو خوراک دهم؟ فرمود: البته او را از خوراک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 290

بازگردانم و خدا تب را بر او مسلط کرد و نوح قوچ نزد او می آورد و میفرمود: ای شیر بخور و شیر میگفت آه.

و از وهب بن منبه است که چون نوح فرمان یافت که از هر چه جفتی بار کشتی کند گفت: چه کنم با شیر و گاو با گوسفند و گرگ، با کبوتر و گربه، خدایش فرمود: کی آنها را دشمن هم کرده؟ گفت: پروردگارا تو، گفت: من آنها را بهم مهربان کنم تا دشمنی نکنند با هم ج 3 ص 328 در منثور.

26- در حیاة الحیوان است که گربه جانوریست فروتن و همدم که خدایش برای دفع موش آفریده است، گفتند یک عرب بیابانی گربه‌ای شکار کرد و او را نمی‌شناخت، مردی باو گذشت و گفت این سنور چیست؟ و بدیگری برخورد و گفتش این قط چیست؟ و بسومی رسید و گفتش: این هر چیست؟ و بچهارمی رسید و گفتش: این قیتون چیست؟ و بدیگری رسیدی و گفتش: این خیطل چیست؟

و ششمی گفتش این دمه چیست؟

اعرابی گفت: میبرم و میفروشم شاید خدا تعالی از آن مال بسیاری بمن بهره کند و چون بازار آمد باو گفتند این بچند است؟ گفت: صد درهم، پاسخ داد نیم درهم ارزش دارد، و دورش انداخت و گفت: خدا لعنتش کند چه نامهای بسیاری دارد و ارزش کمی، این نامها از آن گربه نر است که در کفایه گفته است و در کفایه بنقل از ابن قتیبه گفته: ماده را سنوره گویند.

و حاکم از ابی هریره آورده که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بخانه قومی از انصار می‌آمد که خانه‌هایی نزدیکتر از آن بود و بدانها نمی‌آمد و این بر آنها ناگوار بود و سبب را جویا شدند، فرمود: سگ در خانه شما است، گفتند در خانه آنها هم گربه است، فرمود: گربه درنده است، و در روایت دیگر فرمود: گربه نجس نیست و همانا از خدمتکارانست و آن را در شمار مملوکان آورد.

گفتند مردم کشتی نوح از موشها آزار کشیدند و نوح دستی به پیشانی شیر کشید و او عطسه زد و گربه از او جهید و از این رو مانندتر چیز است بشیر تا آنجا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 291

که گربه تصویر نشود جز چون شیر آید گربه ظریف است و لطیف و روی خود را با آب دهنش میشوید، و چون ماده‌اش گرسنه شود بچه خود را میخورد و خدا در دل فیل ترس او را انداخته و چون او را بیند گریزد.

و گفتند جمعی هندیان برای آن شکست خوردند.

گربه سه نوع است اهلی، وحشی، و گربه زباد، و در اموری مانند آدمی است چون عطسه زدن و دهن دره و خمیازه کشیدن و چیزی را بدست گرفتن قزوینی بنقل از ابن فقیه گفته: برخی گربه‌ها پری دارند مانند پری شب پره که از بیخ گوش تا دم کشیده است، علماء گفتند داشتن گربه و پرورش آن مستحب است - 2: 24-27 - در کافی 6: 552 - فروع - بسندش از یکی از دو امام علیه السلام که سگهای سیاه یک رنگ از پریانند.

28- و از همان .. 553- که ابی حمزه ثمالی گفت در راه مکه و مدینه به همراه امام ششم علیه السلام بودم و بسمت چپش رو کرد ناگاه سگ سیاه یک رنگی بود فرمودش چیست؟ خدا زشتت کناد چه سخت میشتابی و ناگاه بماند پرنده بود، گفتم: قربانت این چیست؟ فرمود: عثم است که نزد پریان می‌رود اکنون هشام مرده و او می‌پرد تا خبر مرگش را بهر شهری برساند.

29- و از همان: .. 553: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که سگها پری ناتوانند و چون در خوراک باشید و یکی از آنها برابر شما است او را بخورانید یا برانید که دم بدی دارند.

30- و از همان است: بسندش از سالم بن ابی سلمه که پرسیدند امام ششم علیه السلام را از سگها، فرمود: هر سیاه یک رنگ و هر سرخ یک رنگ و هر سفید یک رنگ سگها از پریانند و آنچه ابلق است مسخ شده از پری و آدمی است.

بیان: سگ سیاه و جز آن از پریست باین معنی که صفت پری دارد یا اینکه پری بشکل او در آید یا اینکه از پری مسخ شده و در اصل پری بوده و باین صورت در آمده و اما اینکه ابلقش از پری و آدمی مسخ شده بهمین معانی است که وصف

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 292

پریان بد دارد و آدمیان بد هر دو و بسا که مسخ شده پری و یا آدمی است یا آنکه از مسخ شده پری و آدمی هر دو متولد شده.

دمیری گفته: مسلم از ابی ذر رضی الله عنه آورده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

خر، زن و سگ سیاه نماز را ببرند بابتی ذر گفته شد سگ سیاه با سرخ و زردش چه تفاوتی دارند ابی ذر گفت: ای برادر زاده من همین را از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسیدم و فرمود: سگ سیاه شیطانست، برخی اهل علم ظاهر آن را گرفته و گفته: شیطان بصورت سگ سیاه می‌شود و از این رو پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: سگهای سیاه یک رنگ را بکشید.

و گفتند: چون سگ سیاه زیانبارتر و هراس آورتر است از دیگر سگها چون نماز گزارش بیند باو پردازد و از نمازش بماند، و بهمین معنا تفسیر کردند بیشتر علماء فرموده‌اش را که زن و خر نماز را ببرند، که مبالغه در ترس از قطع نماز و تباہ کردن آنست بسبب توجه بآنها چون زن بفریید و خر عرعر کند، و سگ سیاه بهراس افکند و فکر را پریشان کند و چون این امور بقطع نماز کشانند آنها را قاطع تعبیر کرده.

و احمد حدیث سگ سیاه را دلیل آورده بر اینکه شکار با او روا نیست و حلال نیست چون شیطانست و گفته: خوک هم بهیمه است و هم درنده، درندگی او در نیش او است و عذره خواریش و بهیمه بودنش اینست که سم دارد و گیاه خوار است، و گفتند: هیچ دم داری نیروی نیش خوک را ندارد تا آنجا که چون بشمشیر دار و نیزه دار نیش زند تا هر جا از استخوان و پی او بگیرد ببرد، و شگفتش اینست که چون یک چشم او را بر آورند شتابانه بمیرد.

و ابن ماجه از انس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: طلب دانش فرض است بر هر مسلمان و کسی که دانش بنا اهل آموزد چون کسی باشد که گوهر و در و لؤلؤ را بگردن خوک آویزد و در احیاء است که مردی نزد ابن سیرین آمد و گفت: خواب دیدم که گویا در بگردن خوکها آویزم، گفت: تو حکمت را بنا اهل می آموزی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 293

### باب دوم: روباه، خرگوش، گرگ و شیر

1- در کافی 4: 397 فروع: بسندش از امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل «و هر که باز گردد خدا از او انتقام گیرد، 95- المائده» فرمود:

شخصی محرم رفت و روباهی گرفت و آتش بچهره او نزدیک میکرد و روباه شیون میکرد و از پشتش حدت میداد و یارانش او را از این کار باز میداشتند و آنگه روباه را رها کرد و در این میان که آن مرد خواب بود ماری آمد و بدھانش رفت و او را رها نکرد تا مانند آن روباه حدت داد و سپس او را رها کرد.

2- در دلائل طبری - 97-: بسندی از محمد بن مسلم که در راه مکه و مدینه به همراه امام پنجم علیه السلام بودم من بر الاغ خود راه میبریدم و او بر استرش ناگاه گرگی از سر کوه آمد تا بامام علیه السلام رسید و استر برایش زانو زد تا دست بر غاشیه زین نهاد و گردن بر آورد و آن حضرت ساعتی گوش خود را بدو نزدیک کرد و آنگه باو فرمود: برو که من انجام دادم و دوان دوان برگشت، گفتم: قربانت البته شگفتی دیدم، فرمود: دانی چه گفت؟ گفتم: خدا و رسولش و فرزند رسولش داناترند.

گفت همسری در این کوه دارد که زایش بر او سخت شده گفت: دعا کن خدا او را نجات دهد و هیچ کدام از نژاد مرا بر کسی از شیعه شما خانواده مسلط نکند، گفتم: انجام دادم.

3- و از همان - 115-: بسندی از محمد بن راشد از پدرش که مردی نزد امام ششم علیه السلام آمد و گفت: حکیم بن عباس کلبی در کوفه برای مردم هجو شما را میسراید، فرمود: چیزی از آن را بر گرفتی؟ گفت: آری و برایش خواند بر دار زدیم زید شما را بر تنه درخت خرما\* و ندیدیم که یک مهدی بر تنه خرما بدار رود شما عثمان را با علی سنجیدید از

بیخردی\* و عثمان بهتر از علی است و پاکتر است و امام ششم دو دست لرزان خود را بآسمان بر آورد و گفت: بار خدایا اگر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 294

دروغگو است سگت را بر او مسلط کن، گوید حکیم از کوفه بدر آمد و شب راه رفت و شیری بدو برخورد و او را درید و خورد، و مژده او را در مسجد رسول خدا برای امام علیه السلام آوردند و او بسجده افتاد و گفت: سپاس خدا را که بوعده خود وفا کرد ما را.

4- و در دلائل طبری-110:- بسندی که امام ششم با برخی یارانش بمزرعه خود رفت و در میان راه گرگی پیش آمد و چون دید غلامانش جلو او رفتند، فرمود:

او را وانهد که نیازی دارد و نزدیک شد بآن حضرت تا مشت بر پاکش او نهاد و پوز بر آورد و امام سر فرو کرد و سخنی که فهمیده نشد با او گفت و آن حضرت بمانند گفتارش پاسخ داد و او برگشت، و اصحاب حضرت باو گفتند چیزی شگفتی دیدیم فرمود: او بمن گزارش داد که جفتش را در پس این کوه نهاده در غاری و زایش بدو زیان رسانده و بر او نگرانست و از من خواست برای نجاتش دعا کنم و خدا باو پسری دهد که دوست ما باشد و من برای او ضمانت کردم.

گفت: امام رفت و با او رفتیم تا بمزرعه و آن حضرت فرمود: توله نری روزی گرگ شد گفت: یکماه بهمراه او در مزرعه ماندیم و آنکه با همراهانش برگشت و ناگاه گرگ و جفتش و توله اش در برابر آن حضرت نشستند و سخن میکردند و حضرت بدانها پاسخی مانند آن داد و دانستند که درست بآنها فرموده و امام بدانها فرمود: دانستید چه گفتند؟ گفتند: نه فرمود: برای من و شما از خدا خواستار خوش یاری شدند و من هم بآنها چنین دعائی کردم و بآنها فرمودم دوستی از مرا آزار ندهند و نه از خاندانم را و آنها برایم ضمانت کردند.

5- و از همان بسندش از مفضل بن عمر که منصور در کوفه پذیرای امام ششم علیه السلام شد و آن حضرت بمن فرمود: ای مفضل میخواهی رفیق من باشی؟ گفتم:

آری قربانت فرمود: امشب نزد من بیا و نیمه شب بیرون شد و با او بیرون شدم، ناگاه دو شیر زین بسته و دهنه زده بودند گوید حضرت چشم مرا بست و مرا پشت سرش سوار کرد و بامداد بکوفه رسید و من همراهش بودم و پیوسته در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 295

آنجا ماند تا خاندانش آمدند.

6- و از همان -125- بسندش از ابی خالد کابلی که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و فرمود: ای ابا خالد این نامه مرا بگیر و بفلان بپوشه که نام برد ببر و آن را باز کن و هر درنده که با تو آمد او را نزد من آور، گوید: گفتم: قربانت مرا معاف دار فرمود: ای ابا خالد برو گوید: با خود گفتم: اگر یک زورگو تو را وامیداشت و خلاف میکردی چه حالی داشتی؟ من رفتم تا به بیشه رسیدم و نامه را باز کردم و یکی از آنها با من آمد و چون برابر آن حضرت رسید آرام ایستاد و سخنی باو فرمود که نفهمیدم.

گوید در شگفت ایستاده بودم از آرامی درنده در برابرش، فرمود: ای ابا خالد در چه اندیشه‌ای؟ گفتم: در احترام این درنده گوید درنده رفت جز اندکی نشد که برگشت با کیسه‌ای که بر دم داشت، گوید گفتم: قربانت این چیز عجیبی است فرمود: ای مفضل این کیسه را فلانی با مفضل بن عمر برای من فرستاده و من بدان نیاز داشتم و راه خطر داشت و این درنده را فرستادم و آن را آورد.

گوید پیش خود گفتم از اینجا نروم تا مفضل بن عمر آید و این را بدانم گوید:

آن حضرت خندید و فرمود: ای ابو خالد آری، از اینجا مرو تا مفضل بیاید، گوید: از این بخدا بحیرت افتادم و سپس گفتم: قربانت مرا ببخش.

و چند روز ماندم و مفضل آمد و نزد امام علیه السلام فرستاد و گفت خدا مرا قربانت کند راستش فلانی کیسه‌ای که پولی در آن بود با من فرستاد و در فلانجا که رسیدم درنده‌ای آمد و میان من و مردانم فاصله شد و چون برفت کیسه را در سینه خود جستجو کردم و نیافتم، آن حضرت فرمود: ای مفضل آن کیسه را میشناسی؟ گفت آری فرمود: ای کنیز آن کیسه را بیاور و آورد و چون مفضل نگاهش کرد گفت:

آری همان کیسه است.

سپس فرمود: ای مفضل آن درنده را میشناسی؟ گفت خدایم قربانت کند آن وقت در دلم هراسی بود باو فرمود نزد من آی نزدیکش آمد و دست بر او نهاد و فرمود: ای ابی خالد نامه مرا بدان بیشه بر و آن درنده را بیاور و بیشه رفتم و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 296

چون بار نخست کردم و آن درنده با من آمد و چون برابر آن حضرت رسید نگریم با احترامی که از او کرد و در دلم استغفار کردم سپس فرمود: ای مفضل این همانست؟

گفت: آری خدایم قربانت کند، فرمود: ای مفضل مژده گیر که تو با ما هستی.

بیان: دست نهادن برای رفتن هراس او بوده.

7- در مهج است از مفضل بن ربیع که روزی رشید می صبحانه زد و دربانش را خواست و گفت: برو علی بن موسی علوی را از زندان بر آور و در برکه شیران انداز حدیث را کشانده تا گفته چون بیرکه درنده‌ها رسیدم آن حضرت را در آن در آوردم که 40 شیر است و حدیث را کشانده تا گفته: نزد او برگشتم و ایستاده بود نماز میخواند و شیرها گرد او بودند تا آخر خبر طولانی که در باب معجزه‌هایش گذشت.

سید رضی الله عنه گفت: بسا که این حدیث در باره امام کاظم علیه السلام باشد که نزد رشید زندانی بود ولی من آن را چنانچه بود ذکر کردم.

8- در اختصاص - 298-: بسندی از امام ششم علیه السلام که علی بن الحسین علیه السلام با یارانش در راه مکه بود و روباهی بدانها گذر کرد که غذا میخوردند و آن حضرت فرمود بدانها که بمن پیمان خدائی میدهید که جانور را نیازارید تا او را بخوانم و نزد ما آید و همه سوگند خوردند و آن حضرت فرمود: ای روباه بیا آمد تا برابر آن حضرت و او استخوانی نزد او افکند و آن را برد تا بخورد و فرمود: سوگند میخورید بخدا تا باز او را بخوانم و بیاید و سوگند خوردند و او را خواند و آمد.

یکی از آنها در چهره او روترش کرد و روباه دوید و رفت و آن حضرت فرمود:

چه کسی پناه مرا شکست، مردی از آنها فرمود: یا ابن رسول الله من رو بدو ترش کردم و ندانستم و از خدا آمرزش خواهم و خاموش شد.

گویم: دمیری گفته: روباه معروف است، و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود بدترین جانور این روبهاند، و از حيله او در جستن روزی اینست که خود را بمردن زند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 297

و شکمش را باد کند و دست و پا بالا برد تا پندارند مرده است و چون جانوری بدو نزدیک شود بر او جهد و او را شکار کند، و این حيله اش در سگ شکاری در نگیرد بروباه گفتند: چرا بیش از سگ میدوی؟ گفت: من برای خود بدوم و سگ برای دیگری.

جاحظ گفته: در پخش روزی شگفت است که گرگ روباه را بگیرد و بخورد و روباه خارپشت را و خار پشت افعی را و افعی گنجشک را و گنجشک ملخ را و ملخ جوجه زنبور را و زنبور مگس عسل را و زنبور عسل مگس را و مگس پشه را و عنکبوت مگس را، گرگ بدنبال بچه روباه است و چون روباه بزاید برگ‌های عنصل را بر در لانه‌اش نهد، گرگ از آنها بگریزد.



و از ابی هریره است که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مرا از سه چیز در حال نماز باز داشت نوکزدن مانند خروس و بر سر دم نشستن چون سگ و بهر سو نگرستن چون روباه (حیاء الحيوان 1: 130) 9- در اختصاص -300:- بسندی از محمد بن مسلم (مضمون حدیث شماره 2 با اندکی اختلاف در تعبیر آمده).

10- در حیاء الحيوان است که گرگ و شیر در گرسنگی و شکیبائی بر آن با هم مخالفند، شیر پر خور و حریص و پرجوش است و با این حال چند روز گرسنه ماند و چیزی نخورد، و گرگ که در بیابان تهی بسر برد و رنج بیشتر کشد چون چیزی نیابد بهمان نسیم اکتفاء کند و از آن قوت گیرد، شکمش استخوان میان پر را هضم کند و آب کند و هسته خرما را هضم کند.

کار شگفتش اینست که یک چشمش بخواهد و دیگری بیدار است تا چشم خواب را بس شود و آن را باز کند و دیگری بخواهد تا با آنکه بیدار است خود را بپاید و آن خواب آسایش کند و چون برگ پیاز عنصل را بمالد بیدرنگ بمیرد، و تا آنجا با گوسفند دشمن است که اگر پوست آنها را با هم نهند پوست گوسفند بهم کشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 298

چون گرسنه شود عوعو کند و گرگها گرد هم آیند و با هم بایستند و هر کدام پشت داد که برود دیگران بجهند و او را بخورند، و چون بآدمی برخورد و از ناتوانی بترسد، بناله زوزه کند و گرگهای دیگر بشنوند و بیایند همه بآدمی یورش برند و در خوردن او حریص باشند و اگر آدمی یکی از آنها را بخون کشد دیگران بدان جهند و او را بدرند و آدمی را وانهند.

و حاکم در مستدرکش از ابی سعید آورده که در حره شبانی بود و گرگی بگوسفندی برآمد و شبان میان او و گوسفند حائل شد و گرگ بر سر دم نشست و گفت: ای بنده خدا میان من و روزی من که خدا داده جدائی می افکنی آن مرد گفت: شگفتا که گرگم سخن گوید گرگ گفت به شگفت تری گزارشت ندهم، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم میان دو حره مردم را باخبر گذشته آگاه میکند.

آن شبان رمه خود را در یک گوشه مدینه نهاد و نزد پیغمبر آمد و باو گزارش داد و پیغمبر نزد مردم آمد و فرمود: سوگند بدان که جانم در دست اوست راست میگوید.

ابن عبد البر و جز او آوردند که گرگ با سه تن از صحابه سخن گفته:

رافع بن عمیره، سلمه بن اکوع و اهبان بن اوس اسلمی و از این رو عرب گویند او بگرگ اهبان ماند، یعنی شگفت آور است چون اهبان بن اوس نامبرده در رمه گوسفندی بود، گرگ بر گوسفندی یورش کرد و اهبان بدو فریاد زد و او بر سر دم نشست و گفت:

روزی که خدا بمن داده از من میگیری، اهبان گفت از این شگفت تر ندیدم و نشنیدم که گرگ سخن گوید، گفت: از این در شگفتی با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم میان این نخله‌ها و اشاره بمدینه کرد از آنچه بوده و باشد باز گوید و بسوی خدا خواند و پرستش او و از او نپذیرند؟

گفت: آدمم نزد پیغمبر و بوی گزارش دادم و مسلمان شدم و پیغمبر فرمود آن را بمردم بازگو، عبد الله بن ابی داود سیستانی حافظ گفته: اهبان را سخن گوی با گرگ، میگفتند و فرزندانش را سخن گو زاده گرگ و محمد بن اشعث خزاعی از فرزندانش است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 299

و برای رافع بن عمیره و سلمه بن اکوع هم مانند آن رخ داده و در دو صحیح از ابی هریره آمده که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: دو زن بودند که دو پسر داشتند و گرگ آمد و پسر یکی را برد و هر یک بدیگری گفت پسر تو را برده و نزد داود علیه السلام محاکمه کردند و بسود بزرگتر قضاوت کرد و نزد پسرش سلیمان علیه السلام رفتند و باو گزارش دادند و گفت: یک کارد بیاورید تا من آن را میان شما دو نیمه کنم کوچکتز گفت: نه، خدا رحمت کند او پسر طرف من است و حکم داد که از همان کوچکتز است ...

و در تاریخ ابن نجار است از وهب بن منبه که در این میان که زنی از بنی اسرائیل کنار دریا جامه‌اش را می شست و پسر بچه‌اش برابزش بود گدائی آمد و او از گرده نانی که داشت لقمه‌ای باو داد، و درنگی نشد که گرگ آمد و پسر بچه را بکام خود ربود و آن زن دنبالش دوید و میگفت: ای گرگ پسرم پسرم، و خدا فرشته‌ای فرستاد تا پسر بچه را از دم او گرفت و بدان زن برگرداند و گفت لقمه‌ای عوض لقمه‌ای و در حلیه از مالک بن دینار است که گرگ پسر بچه زنی را گرفت و او یک لقمه صدقه داد و درنده او را انداخت و باو ندا رسید یک لقمه به یک لقمه.

و گفته: خرگوش جانوریست مانند بزغاله دست کوتاه و پا بلند گفتند: چون دریا را بیند بمیرد و از این رو در کناره دریاها یافت نشود و این نزد من درست نیست، عرب پنداشتند پری از او گریزد چون حیض بیند چهار جاندار است که حیض بیند زن، کفتار، شب پره، و خرگوش، و گفته شده ماده سگ هم حیض بیند و از ضرب المثل‌های معروف اینست که «فی بینه یؤتی الحکم در خانه حاکمان آیند» و این مثل را عرب از زبان جانور ساختند.

گفتند: خرگوشی خرمائی برگرفت و روباه آن را ربود و خورد و با هم ستیزه کردند و نزد سوسمار بمحاکمه رفتند، روباه گفت: ای ابا حسل پاسخش داد:

شنوائی را خواندی گفت نزد تو آمدیم تا میان ما قضاوت کنی، گفت: دادگری را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 300

حکم ساختید گفت: بدر آی گفت نزد حاکمان بخانه آنها روند.

خرگوش گفت: من یک دانه خرما یافتم، گفتش شیرین است بخورش، گفت روباه آن را ربود، گفت: آزاد برای خود جوید، گفت: من باو سیلی زدم گفت حقت را دریافتی، گفت: او هم بمن سیلی زد گفت: آزادیست که انتقام خود را گرفته گفت:

میان ما قضاوت کن گفت: قضاوت کردم، و گفته‌هایش همه ضرب المثل شدند.

و مانند اینست داستان عدی بن اراطه که در مجلس قضاوت شریح آمد و باو گفت: کجائی؟ گفت: میان تو و دیوار گفت: از من بشنو، گفت: برای شنودن نشستم، گفت: من زنی گرفتم گفت: بخوشی و داشتن پسران گفت: خاندانش با من شرط کردند که از خانه آنها بیرون نشوم، گفت: بشرط خود وفا کن گفت:

میخواهم بیرون شوم، گفت بامان خدا گفت: میان ما قضاوت کن، گفت: قضاوت کردم، گفت: بر علیه که حکم دادی، گفت: بر علیه پسر مادرت، گفت: بگواهی چه کسی؟ گفت: بگواهی پسر خواهر خاله‌ات (حیاء الحيوان 1: 14 و 15) و گفته: شیر درنده معروفی است و در زبان تازی نامهای بسیار دارد، ابن خالویه برایش 500 نام و صفت گرد آورده و علی بن قاسم لغوی تا 130 نام بر آنها افزوده و آن شریفتر جانور وحشی است چون در مقام شاه هیبت دار آنها است برای نیرو و دلیری و سخت دلی و شهامت و بد خلقی او و از این رو در نیرو و جهش و صولت بدو مثل زنند.

و بحمزه اسد الله گفتند و گفتند از بزرگواری شیر است که برای حمزه لقبی از نام او برگرفته شد و آن از همه درنده‌ها بر گرسنگی شکیباتر است و بآب کمتر نیاز دارد از شکار دیگری نخورد و چون از شکار خود سیر شد آن را وانهد و بدان باز نگردد، چون گرسنه شود بد رفتار گردد، و چون شکمش از خوراک پر شد ورزش کند، از آبی که سگ بدان دم زده ننوشد، و بدنان میگیرد و نمیخورد و آب دهانش بسیار کم است و از این رو گند دهان دارد.

هم دلیر است و هم ترسو و از ترسش اینست که از آواز خروس میهراسد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 301

و می‌گریزد و از زدن به طشت و از گربه، و چون آتش بیند خیره و سرگردان شود سخت میکوبد و با درنده‌های دیگر الفت ندارد چون آنها را همسر خود نداند و چون پوستش را بر پوست درنده‌ها گذارند موی آنها بریزد، و بز ن حائض نزدیک نشود گر چه بسیار گرسنه باشد، بسیار عمر کند، و نشانه پیریش این است که دندانهایش بریزد.

و در حلیه ابی نعیم است که به من رسیده شیر نخورد جز کسی را که کار ناروائی کرده.

و محمد بن منکدر از سفینه آزاد کرده رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آورده که سوار کشتی شدم. و در دریا شکست، بتخته‌های سوار شدم و مرا به بیشه ای برد که در آن شیری بود بمن رو آورد و من گفتم: سفینه آزاد کرده رسول خدایم که گم شده‌ام و با شانه‌اش مرا فشار داد و راند تا براه رساند و آنکه همه‌مه کرد و پنداشتم سلام میرساند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر عتبه پسر ابی لهب نفرین کرد و گفت: «بار خدایا یکی از سگهای خود را بر او مسلط کن» و در زرقاء از سرزمین شام شیر او را پاره کرد.

و حافظ ابو نعیم بسند خود از اسود بن هبار آورده که ابو لهب و پسرش عتبه برای شام بار زدند و من با آنها بیرون شدم و در سرای نزدیک صومعه راهبه منزل کردیم، راهب گفت: چرا اینجا منزل کردید، اینجا درنده‌های بسیاری باشند.

ابو لهب گفت: شما سن و حق مرا میشناسید؟ گفتیم: آری گفت: راستش محمد پسر من نفرین کرده کالای خود را بر در این صومعه فراهم کنید و برای پسر من روی آنها بستر اندازید و همه در گرد او بخوابید و چنین کردیم کالاهای را روی هم انباشتیم تا بالا آمد و گردش را گرفتیم و عتبه بالای کالاهای خوابید، شیر آمد و چهره ما را بو کشید و جهید و او بالای کالاهای بود و سرش را کند و او گفت: شمشیرم ای سگ و چیزی دیگر نتوانست.

و در روایتی است که شیر یک ضربت بدو زد و او را زخم کرد، گفت: مرا کشت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 302

و بیدرنگ مرد و ما شیر را جستیم و نیافتیم و همانا پیغمبر شیر را سگ نامید چون شیر مانند سگ برای شاشیدن پای خود را بالا برد.

و در روایت صحیح بخاریست که از خوره دار بگریز چون گریزت از شیر.

و در حدیث دیگر است که آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم دست خوره داری را گرفت و گفت بنام خدا با اعتماد بر خدا، توکل بر خدا و آن را با خود در کاسه در آورد.

شافعی در عیوب زن و شوهر گفته: خوره و پیسی واگیر دارند، و گفته:

فرزند خوره دار کم است که از آن سالم ماند گویم: مقصود از اینکه گفته: واگیر دارند یعنی باثر بخشی خدا نه خود بخود، زیرا خدا را شیوه اینست که سالم را در آمیزش با گرفتار دردی بدان دچار سازد، و بسا با قضا و قدر همراه گردد و پندارند که آن واگیر است با اینکه فرمود صلی الله علیه و اله و سلم نه واگیر باشد و نه بدفالی و در اینکه فرموده کم است فرزند سالم ماند، صیدلانی گفته: یعنی گاهی رگی از پدر بفرزند جهد و خوره گیرد، و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بمردی که گفت: زخم پسری سیاه زائیده فرمود: شاید رگی در او جهیده.

و از این راه جمع میان این احادیث فراهم شود و در حدیث است که فرمود صلی الله علیه و اله و سلم «آفت زده بر تندرست وارد نشود» و آنچه آوردند اینست که خوره داری نزد آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم آمد تا بیعت کند و دست باو نداد فرمود: دست باز دار که من بیعت تو را پذیرفتم.

و در مسند احمد است که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: پر بخوره دار ننگرید و چون با او گفتگو کنید یک نیزه از او دور باشید شیخ صلاح الدین در قواعد گفته: چون مادر خوره دارد حق نگهداری فرزندش را ندارد چه بسا فرزند از شیر و آمیزش با او دچار خوره شود.

و طبرانی و جز او بنقل از ابی هریره آوردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

میدانید شیر در غرش خود چه گوید: گفتند؟ خدا و رسولش داناترند، فرمود: گوید خدایا مرا به خیرمندان چیره مکن.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 303

از ابن عباس است که گفت: چون در دشتی از شیر بترسی بگو: بدانیا و بچاه پناه برم از شر شیر پایان بدان اشاره دارد بروایت بیهقی در شعب که دانیا را بچاه شیران انداختند و آن درنده‌ها او را لیس زدند و دم جنبایند و فرشته‌ای در بر او آمد و دانیا گفت: سپاس خدا را که فراموش نکند آنکه در یاد او است.

و ابن ابی الدنیا آورده که بخت نصر دو شیر را شکار کرد و آنها را در چاهی افکند و فرمانداد دانیا را بر آنها انداختند و تا خدا خواست آنجا ماند و گرسنه و تشنه شد و خدا تعالی بارمیا که در شام بود وحی کرد برایش خوراک و نوشابه برد که در عراق بود، نزد او تا سر چاه رفت و گفت: دانیا پاسخ داد این کیست؟

گفت: ارمیا گفت: برای چه آمدی؟ گفت: پروردگارت مرا نزد تو فرستاده.

دانیا گفت: سپاس خدا را که فراموش نکند هر که بیاد او است، و سپاس خدا را که نومید نسازد هر که امیدوار او است و سپاس خدائی را که اعتماد کن خودش را بدیگری وانهد، و سپاس خدا را که خوبی را بخوبی پاداش دهد و سپاس خدا را که در برابر شکیبائی نجات و آمرزش عطا کند، و سپاس خدا را که سختی ما را پس از گرفتاری زدود، و سپاس خدا را که پشتیمان ما است هنگامی که بکارهای خود بدگمانیم، و سپاس خدا را که امید ما است چون بیچاره شویم.

و ابن ابی الدنیا از راه دیگری روایت کرده که پادشاه مسلط بر دانیا را ستاره‌شناسان و دانشمندان دیدار کردند باو گزارش دادند که در شب فلانی پسری زائیده شود که پادشاهی تو را تباه سازد و پادشاه فرمانداد که نوزادان آن شب همه را کشتند، و چون دانیا زاده شد مادرش او را در بیشه شیران انداخت و آن شب ماده شیر و بچاهش تا بامداد او را

لیس زدند، خدا چنانش نجات داد تا رسید بدان جا که رسید، و کارش چنان شد که خدای عزیز و دانا مقدر کرده بود (حیاء الحيوان 1: 2 و 3).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 304

### باب سوم و آهو وحشیان دیگر

1- در اختصاص - 299- بسندی از امام پنجم علیه السلام که در این میانه که علی بن الحسین علیه السلام به همراه اصحابش بود ناگاه آهوئی از بیابان آمد تا برابزش ایستاد و حممه کرد. یکی از آن مردم گفت: یا ابن رسول الله این آهو چه میگوید؟

فرمود: میگوید: که فلان کس قرشی دیروز بچه نوزادش را گرفته و راستش که از دیروز هیچ باو شیر نداده.

آن حضرت نزد آن قرشی فرستاد که آن بچه آهو را نزد من بفرست، و او فرستادش و چون مادرش او را دید بنگی کرد و دستها بزمین زد و آنکه از او شیر خورد و علی بن الحسین او را بمادرش بخشید و چون او سخنی گفت، و او هم حممه کرد و دو دست بر زمین زد و رفت به همراه بچه اش، گفتند، یا ابن رسول الله چه گفت: فرمود: بدرگاه خدا برای شما دعا کرد و مزد نیک خواست.

گویم: مانند آن بچند سند در باب معجزات گذشت.

2- در محاسن - 472- از سعد بن سعد که از امام رضا علیه السلام در باره آمص پرسیدم فرمود: آن چیست؟ و خواستم تا شرح دهم، فرمود: گوره خرها نیستند؟ گفتم: چرا فرمود: آن را با سرکه و خردل و ادویه نمیخورید؟ گفتم: چرا فرمود: باکی ندارد بیان: در قاموس گفته: آمص و آمیص خوراکی است که از گوشت گوساله در پوست آن میسازند یا آبگوشت سکباج سرد کرده و روغن گرفته است و معرب خامیر است، و شاید که آنها این غذا را از گوشت گوره خر میساختند و در یک نسخه بجای یحامیر «خامیر» آمده و آن با سخن فیروزآبادی مناسب تر است و ظاهر عنوان در محاسن مناسب همان تعبیر یحامیر است، آنجا که گفته، در گوشت آهوها و یحامیر و تنها همین روایت را آورده و جمع میان ظباء و خامیر مناسب نیست و سخن در حلال بودن گوشت آهوها در بابهای آینده بیاید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 305

3- در حیاء الحيوانست که یحموور جانوریست وحشی دو شاخ دراز اره مانند دارد که با آنها درخت را اره میکند و چون تشنه شود و سر نهر رود و درخت بهم پیچیده جلوش باشد آنها را با دو شاخش میبرد و گفته اند خود یامور است و شاخهای چون شاخهای گاو کوهی است و در هر سال آنها را میاندازد و تو پر هستند و رنگش بسرخ زند و از گاو

کوهی دونده‌تر است، جوهری گفته: یحمر خر وحشی است و روغنش در سستی حاصل در نیم تن آدمی سودمند است که چون با روغن بلسان بکار رود سود دهد.

ابن جوزی در کتاب عرائس آورده یک دانش جو از بلادش بدر شد و شخصی را در راه دید و چون نزدیک شهر رسید آن شخص گفتش مرا بر تو حق رفاقت است و من پری هستم و بتو نیازی دارم، گفتش، آن چیست؟ گفت: چون بفلان جا رسیدی چند مرغ خانگی باشند که خروسی میان آنها است، صاحب خروس را بجو و آن را بخر و بکش این حاجت من است گوید گفتش ای برادر من هم نیز بتو نیازی دارم، گفت: چیست؟ گفتم: اگر شیطان خبیث باشد و دعا در او اثر نکند و در آزار ما اصرار ورزد چه درمانی دارد؟

گفت: درمانش اینست که باندازه نیم وجب پوست گوره‌خر بگیرند و دو انگشت بزرگ دستهای دیو زده را با آن سخت ببندند و از روغن سداب دشتی در سوراخ راست بینی او چهار قطره و در چپ سه قطره بچکانند که دیو او بمیرد و بدو باز نگردد.

گوید: چون بشهر رسیدم بدان جا رفتم و خروس از پیره زنی بود و خواستم بخرم نفروخت و آن را بچند برابر بهایش خریدم و چون او را خریدم از دور در برابرم مجسم شد و با اشاره گفت: سرش را ببر و سرش را بریدم و چند مرد و زن گرد مرا گرفتند و مرا میزدند و میگفتند ای جادوگر گفتم: من جادوگر نیستم گفتند: از آنگاه که خروس را کشتی دختر جوانی از ماها جن زده شده و جن از او جدا نمیشود و من باندازه یک وجب زه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 306

پوست گوره‌خر خواستم و روغن سداب دشتی و برایم آوردند و دو انگشت بزرگ آن دختر را بستم و او فریاد زد من تو را بر زیان خود آموختم گفت: سپس از آن روغن چهار بار در بینی راست او و سه بار در چپ او ریختم و بیدرنگ مانند مرده افتاد و خدا آن دختر جوان را شفاء داد و پس از آن دیو باو بازنگشت (حیاء الحيوان 2: 294 و 295).

4- در دلائل طبری 89- بسندی از حمران بن اعین (قریب مضمون روایت شماره یک اختصاص را آورده و در شرح سخن آهو فرموده) او میگفت:

خدا هر چه از شما بزور گرفتند بشما برگرداند و هم هر غائبی را و هر چه بدو امید دارید و علی بن الحسین را بیامرزد چنانچه بچه مرا بمن باز گرداند.

5- در حیاء الحيوان: ابن خلکان در شرح حال امام جعفر صادق علیه السلام گفته که او از ابو حنیفه پرسید چه گوئی در باره مجرمی که دندان رباعیه آهو را شکسته؟ گفت ای پسر دختر رسول الله نمیدانم، فرمود: آهو دندان رباعیه ندارد و همیشه ثنی است یعنی دندان انداخته.

کشاجم در کتاب المصائد و المطارد چنین حکایت کرده (و از جوهری برای اثبات این معنی شعری عربی آورده).

دارقطنی و طبرانی در معجم اوسط از انس بن مالک بیهقی در سنن خود از ابی سعید خدری آوردند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بمردی گذشت که آهوئی گرفته و بچوب چادر بسته بودند و آن آهو گفت: یا رسول الله من زائیده‌ام دو نوزاد دارم برایم اجازه بگیر که آنها را شیر دهم و بدانها باز گردم پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود او را رها کنی بروی نوزادانش را شیر دهد و نزد شما آید، گفتند چه کسی ضامن ما است؟ فرمود: من او را رها کردند و آنها را شیر داد و برگشت و او را بستند، فرمود صلی الله علیه و اله و سلم آن را بمن میفروشید؟ گفتند از آن تو باشد یا رسول الله و او را رها کردند و آن حضرت او را آزاد کرد.

و در روایت زید بن ارقم است که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را آزاد کرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 307

دیدمش تسبیح میکرد و میگفت: لا اله الا الله محمد رسول الله.

و طبرانی از ام سلمه آورده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در بیابان بود و ناگاه فریادی شد یا رسول الله و آن حضرت رو بر گرداند و کسی را ندید باز رو برگرداند و آهوئی بسته بود و گفت: یا رسول الله بمن نزدیک شو و نزدیک او شد و فرمود چه کاری داری؟ گفت: من دو نوزاد در این کوه دارم، مرا رها کن بروی آنها را شیر دهم و برگردم: فرمود: بر میگردی؟ گفت: خدا مرا عذاب گمرکچی کند اگر برنگردم، او را رها کرد رفت و دو نوزاد خود را شیر داد و برگشت و آن حضرت او را در بند کرد.

و اعرابی از خواب بیدار شد و گفت: یا رسول الله نیازی داری؟ فرمود: آری این آهو را آزاد کنی، او را آزاد کرد و او بیرون شد و میدوید و میگفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله.

و در دلائل النبوه بیهقی (نزدیک بهمین مضمون را آورده و در پایانش دارد که) رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: اگر بهائم از مرگ میدانستند آنچه شما میدانید هرگز فربهی از آنها را نمی‌خوردید.

و ارزقی در تعظیم شکار حرم بسندی آورده که جمعی بذی طوی رسیدند و در آن فرود آمدند و ناگاه یکی از آهوهای حرم بدانها نزدیک شد و مردی از آنان یک پای او را گرفت و رفیقانش گفتند: وای بر تو او را رها کن، و او میخندید و رهایش نکرد، و آهو خود را کشید تا بر خود شاشید و آنگه او را رها کرد.

و نیم روز خوابیدند و یکیشان بیدار شد و دید ماری بزرگ بشکم آن مرد پیچیده که آن آهو را گرفته بود، و یارانش بدو گفتند وای بر تو جنبش مکن و آن مار فرو نیامد تا او مانند آن آهو بر خود شاشید.



سپس از مجاهد روایت آورده که در زمان جاهلیت پس از قصی بن کلاب جمعی از شام برای بازرگانی بمکه آمدند، و در ذی طوی زیر سایه درختانی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 308

منزل کردند و نانی ریگی پختند و نانخورش نداشتند و یکی از آنها کمانش را گرفت و یکی از آهوان حرم که گرد آنها میچرخید با تیر زد و همه برخاستند و او را پوست کردند و پختند تا نانخورش کنند و در این میان که دیدگشان بر بار بود و برخی از گوشت آن را کباب میکردند، از زیر دیک شعله آتش بزرگی جهید و تن همه را سوخت و جامه و کالا و درختها که در سایه‌شان بودند نسوخت.

و در مختصر الاحیاء شیخ شرف الدین در باب اخلاص دیدم که هر که کاری محض خدا کند و عوضی نخواهد برکت آن در خودش و نژادش تا روز قیامت آشکار شود چنانچه گفتند چون آدم بزمین فرود آمد وحشیان بیابان نزدش آمدند و بدو درود گفتند و از او دیدن کردند، و بهر جنسی بهر چه سزاوار بود دعا فرمود و یک دسته آهو آمدند و برایشان دعا کرد و دست به پشتشان کشید و از آنها نافه‌های مشک پدید شد.

چون آهوهای دیگر آن را دیدند، گفتند: این مشکفشانی را از کجا آوردید؟ گفتند آدم صفی الله را دیدن کردیم و برای ما دعا کرد و دست پشت ما کشید، و دیگران هم نزد آن حضرت رفتند و برایشان دعا کرد و دست به پشتشان کشید و اثری از آن عیان نشد برایشان بآنها گفتند ما هم مانند شما سلام دادیم و اثری که شما بدست آوردید ندیدیم، گفتند: کار شما برای بدست آوردن فضل برادرانتان بود و آنان کارشان برای خدا بود، و در نژاد آنها تا روز قیامت اثر آن آشکار شد - پایان - (حیاء الحيوان 2: 70-74).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 309

پایان شرح و ترجمه جز و هشتم از مجلد چهاردهم کتاب السماء و العالم بحار الانوار جامع در اخبار ائمه اطهار که جزء 64 باضافه چند باب از جزء 65 چاپ نفیس تازه است که با نسخه مصحح فاضل خبیر شیخ عبد الرحیم ربانی محترم مقابله شده بخامه محمد باقر کمره‌ای شهر ری 24 آذر 1351 خورشیدی برابر 8 ماه ذی قعدة الحرام 1392 هجری قمری.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 310

## ابواب حیوان: اصناف، احوال و احکام آن

عنوان / صفحه

باب یکم کلیات احوال حیوان و اصنافش 2

باب دوم احوال چهارپایان و سود و زیانشان و داشتن آنها 72

باب سوم: بحیره و سائبه، حام، وصیله و معانی آن 105

باب چهارم نادر در سوار شدن شترهای باردار نجاست خوار 108

باب پنجم آداب شیر دوختن و چراندن و در آن نوادری است 110

باب ششم سبب نامگذاری جانداران و آغاز آفرینش آنان 112

باب هفتم فضیلت داشتن چهارپایان و انواعشان، شوم و با برکت آنان 116

باب هشتم حق مرکب بر صاحبش و آداب سوار شدن و بار کردنش و برخی نوادر 145

باب نهم خایه کشی دواب، داغ کردن آنها، پی کردن آنها، زیان رساندن بدانها و جانوران دیگر، کیش دادن آنها بیکدیگر

آداب نتاج کشی از آنها و برخی نوادر 160

باب دهم زنبور عسل، مورچه، جانوران دیگر که از کشتن آنها نهی شده یا کشتن آنها رواست چون مارها. کژدمها و

کلاغها. نهی از سوختن جانوران و شکنجه آنان 165

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 8، ص: 311

باب یازدهم: قبره و گنجشک و ماندشان 225

باب دوازدهم مگس، پشه، کک، زنبور، چسپنه، شپش، کنه کنه ریزه و مانند آنها 232

باب سیزدهم شب پره و آفرینش شگفتش 242

باب چهاردهم: جغد و احوال آن 247

## ابواب جانوران اهلی

باب یکم نگهداشتن جانوران اهلی در خانه خوبست 251

باب دوم فضیلت داشتن خروس، انواع خروس، داشتن مرغ و احکام آنها 251

باب سوم باب کبوتر و انواعش از فاخته قمری، دباسی و ورشان 257

باب چهارم در طاوس و صفات و فضائل آن 268

باب پنجم: دراج، قطا، کبک، و پرندهای دیگر و گوشت کدام بهتر است 272

## ابواب وحوش، درنده‌ها چه خانگی و چه جز آن

باب یکم سگها، انواع آنها، احکام آنها، گربه‌ها، خوکها آغاز آفرینش آنها، احکام آنها 275

باب دوم: روباه، خرگوش، گرگ و شیر 293

باب سوم و آهو وحشیان دیگر 304

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 2

## جلد نهم

بنام خداوند بخشنده مهربان

ابواب صید و ذبائح و کدام حیوان حلال است و کدام حرام و جز آن

باب یکم کلیات حلال و حرام از خوردنی و نوشیدنی، حکم مشتبه بحرام و اضطرار بدان

آیات قرآن مجید:

1- البقره- 22- آنکه زمین را بستر شما ساخت و آسمان را بنا و فرود آورد از آسمان آب و برآورد بدان از همه ثمرات روزی شما را، 29- او است که آفرید برای شما هر چه در زمین است همه را، 6- بخورید و بنوشید از روزی خدا، 168- ایا مردم بخورید از آنچه در زمین است حلال و پاک و پیرو گامهای شیطان نشوید که برای شما دشمنی است آشکار،

- 172- ایا آنان که گرویدید بخورید از پاکیزه آنچه روزی شما کردیم و خدا را شکر کنید اگر شما بس او را میپیرستید  
173- همانا حرام کرده بر شما مردار و خون و گوشت خنزیر و قربانی برای جز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 3

خدا را و هر که بیچاره شد و ستمکار و تجاوز کار نیست گناهی بر او نیست راستی خدا پر آمرزنده و مهربانست.

- 2- آل عمران - 93- هر خوراکی برای بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه اسرائیل بر خود حرام کرد پیش از آنکه تورات فرود آید بگو تورات را بیاورید و بخوانید اگر راستگویانید 94- پس هر که پس از آن بخدا دروغ بندد هم آنان خود ستمکارانند.

- 3- المائدة - 1- حلالند برای شما چهار پایان بیزبان جز آنچه بر شما خوانده شود بجز شکار بدست آمده در حالی که شما محرم باشید 3- حرام است بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه برای جز خدا قربانی شود و خفه شده و کوفته شده و پرتاب شده و شاخ زده شده و درنده خورده جز آنچه را سر ببرید و تذکیه کنید، و هر آنچه برای بتها کشند و آنچه بقمار گذارند که همه نارواست برای شما.

- تا فرماید- هر که بیچاره شود در قحطی و دل بگناه نداده راستش خدا پر آمرزنده و مهربانست - 4- 5 امروزه حلال است بر شما هر خوراک پاکیزه و خوراک آنان که کتاب آسمانی دارند برای شما حلال است و خوراک شما برای آنان حلال است، 87- ایا آنان که گرویدید حرام نکنید آنچه حلال کرده بر شما خدا و تجاوز نکنید که دوست ندارد تجاوزکاران را 88- بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده حلال و پاک و بترسید از خدائی که بدو ایمان دارید.

- 93- نیست بدانها که گرویدند و کارهای خوب کردند گناهی در آنچه خوردند چون پرهیزکارند و باوردار و کردارهای خوب کردند باز پرهیز دارند و گرویدند باز پرهیز دارند و خوشکردارند و خدا دوست دارد نیکوکاران را 100- بگو برابر نباشد پلید با پاک و گرچه از فزونی پلید خوشتر آید، از خدا بترسید ای خردمندان شاید رستگار شوید.

- 4- الانعام - 119- نیست برای شما که نخورید از آنچه نام خدا بر آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 4

برده شده با اینکه شرح داده شده براتان آنچه حرام است بر شما جز در حال ضرورت و راستی بسیاری بهوس خود ندانسته گمراه شوند و البته پروردگارت داناتر است بتجاوزکاران 141- او است که بر آورده بستانها را با سقف و بی سقف و نخل و زراعت را با خوراکیهای گوناگون و زیتون و انار را مانند و نامانند بخورید از بر آن چون بر بار آرد بدهید حق آن را در روز دروش و اسراف نکنید که خدا دوست ندارد مسرفان را 142 و از چهار پایان بار بر و بستر فراهم گردند،

بخورید از آنچه خدا بشما روزی کرده و پیرو گامهای شیطان نشوید که برای شما دشمن آشکاریست 143- هشت جفت، دو میش، دو بز بگو (ای محمد) آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده را یا بچه شکمی دو ماده را دانسته بمن بگوئید اگر از راستگویانید 144- و از شتر دو تا و از گاو دو تا بگو آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده را یا بچه شکمی دو ماده را یا شما حاضر بودید که خدا بشما چنین سفارش کرده، کیست ستمکارتر از آنکه بخدا دروغ بدهد تا ندانسته مردم را گمراه کند، راستی خدا براه حق نرساند مردم ستمکار را.

145- بگو من در آنچه وحی دارم نیابم حرام بر خورنده‌ای که میخورد جز اینکه آن خوراک مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا ناروائی که بنام جز خدا ذبح شود، پس هر که بیچاره شد و نه ستمکار است و نه تجاوزکار راستش پروردگارت پر آمرزند و مهربانست 146- و بر آنان که یهودی شدند حرام کردیم هر جانور ناخن‌دار و از گاو و گوسفند بر آنها حرام کردیم پیه آنها را جز آنچه به پشت آنها است یا درون گوشت است یا باستخوان آمیخته، این سزای شوریدن آنها است و البته ما راستگوئیم.

5- الاعراف- 10- البته شما را در زمین استوار کردیم و براتان در آن وسیله زندگی ساختیم، کم است که شما شکر میکنید، 31- بخورید و بنوشید و اسراف نکنید که او مسرفان را دوست ندارد.

32- بگو: چه کسی حرام کرده زیوری که خدا برای بنده‌هاش برآورده و روزیهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 5

خوب را، بگو اینها از آنان است که گرویدند در زندگی این جهان و ویژه آنها است روز رستاخیز، چنین شرح دهیم آیات را برای مردمی که نمیدانند 157- و حلال کرد برایشان پاکیزه‌ها را و حرام کرد بر آنها پلیدها را: 6- یونس- 93- البته جا دادیم بنی اسرائیل را بدرستی و روزی کردیم بدانها پاکیزه‌ها را.

7- ابراهیم- برآورد بدان برایتان از ثمرات روزیتان را- تا فرموده- و مسخر کرد براتان نهرها را- 32- 8- الحجر- و ساخت براتان در آن زندگیها و برای کسانی که روزی ده آنها نباشید.

9- النحل- 16- و چهارپایان را آفرید برای شما که از آنها گرم شوید و سودها برید و از آنها بخورید- 67- راستی براتان در چهارپایان عبرت‌یست که بنوشانیم شما را از آنچه در درون دارند از میان سرگین و خون شیری پاک و گوارا برای نوشنده‌ها و از میوه‌های نخل و از انگور میگیرید شادی بخش و روزی خوب راستی در این نشانه‌ایست برای مردمی که میدانند 73- و روزیتان داد از پاکیزه‌ها 113- بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده حلال و پاکیزه و شکر نعمت خدا کنید اگر بس او را میپرستید 114- جز این نیست که بر شما حرام کرده مردار، خون و گوشت خوک و آنچه بنام جز خدا

ذبح شود پس هر که بیچاره شد و نه ستمکار و نه تجاوز کار است راستی که خدا پر آمرزنده و مهربانست 115- و نگوئید بزبان دروغ که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ نبندید.

10- طه- 53- برآوردیم از آن انواعی از گیاهان پراکنده 54 بخورید و بچرانید چهارپایانتان را 81- بخورید از روزی پاکیزه که بشما دادیم و سرکش نشوید تا خشم بشما درگیرد.

11- المؤمنون- و فرود آوردیم از آسمان آب باندازه و جاش دادیم در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 6

زمین، و ما ببردش توانائیم 18- و برآوردیم از آن براتان باغها از نخل و انگور، که در آن براتان میوه‌های فراوانست و از آنها میخورید 19- و درختی که برآید از طور سینا و روغن رویاند و رنگ برای خورنده‌ها 20- و راستی براتان در چهار پایان عبرتست بنوشانیم بشما از آنچه در شکم آنها است و شما را در آنها سودهای بسیار است و از آنها میخورید 21.

12- لقمان- 20- نبینی خدا فراهم کرده براتان آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین و فرو ریخته بر شما نعمت از برون و درون.

13- التنزیل- الم سجده- 27- آیا ننگرند که ما برانیم آب را بر زمینهای ساده و بر آوریم بدان زراعتی که چهارپایانشان و خودشان از آن بخورند آیا بینا نشوند؟ 14- فاطر- 12- و از هر کدام بخورید گوشتی تازه.

15- یس- 33- و برآوردیم از آن دانه‌ای که از او بخورند- تا فرماید- تا بخورند از بر آن و از آنچه دست آور آنها است آیا شکر نکنند 34- منزه است آن خدا که همه جفت‌ها را آفرید از آنچه زمین رویاند و از خودشان و از آنچه نمیدانند.

16- المؤمن خدائی که از چهارپایان برای شما وسیله سواری ساخت و از آنها میخورند 27- و از آن شما است در آن سودها و تا برسید بکارهای خود که در دل دارید و بر آنها و بر کشتی سوار شوید 79 و 80.

17- عبس 27- رویانیدیم در آن دانه 28 و انگور و شاخه 29 و زیتون و نخل 30 و باغهای درهم 31- و میوه و چراگاه 32- بهره‌مندی برای شما و برای چهارپایانتان، تفسیر: «آنکه زمین را برای شما بستر ساخت» دلالت دارد بر روا بودن سود بری از زمین بهر وجه باشد از نشیمن و زراعت و آباد کردن و جوی کردن و کاریز در آوردن و جز آن از هر سودی جز آنچه بدلیل بیرون شده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 7

و اینکه فرمود «روزی شما است» دلالت دارد بر حلال بودن همه میوه‌ها و فروش آنها و بهره‌های دیگر که فرموده روزی شما است یا روزی داده آن را بشما و دنباله آیه دلالت دارد بوجوب شکر منعم «هو الذی خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً» خدای سبحان بر بندگان منت نهاده که هر چه در زمین است برای آنها آفریده.

و این دلیل است بر اینکه هر گونه بهره‌ای برای هر مصلحتی که بی‌مفسده است روا است و از آن دلیل توان گرفت بر اینکه اصل در همه چیز اباحه است چون مباح شدند برای کسی که برایش آفریده شدند، و گفتند منت نهادن بآفرینش همه مقتضی حلال بودن همه است و بر اینکه هر کدام بهره و سودی دارند و آنچه گفته شده که آنچه سودی ندارد مانند زهر و کژدم و برخی حشرات از آن بیرونند مورد اعتراض است، زیرا نیافتن دلیل نبودن نیست و زیان داشتن چیزی دلیل نیست که سودی ندارد، نینبی که خوردنیها پاکیزه بی‌اندازه برای بیماری زیان آرد، و هر که در حکمت خدا اندیشد جرات این گفته را ندارد، و شاید مقصود اینست که در آفریده‌ها زیان محض نیست که بی‌سود باشد، بلکه از یک راه زیان دارد و منت از نظر سود بی‌زیانست و واژه طیب در برخی آیات اشاره بدانست چنانچه طبرسی آن را تفسیر کرده پیاک از هر شبهه پلیدی و زیان و الله اعلم - پایان - بیضاوی در تفسیرش گفته: معنی «برای شما» بخاطر شما است و سود شما در دنیا به بهره‌گیری برای مصالح تن بیواسطه یا با واسطه و برای دین به عبرت‌گیری و دلیل آوردن و شناخت آنچه مناسب آنها است از لذتهای آخرت و دردهای آن، و آن مقتضی مباح بودن هر چیز سودمند است و مخصوص بودن برخی از آنها ببرخی بیک سبب عارضی مانع عموم نیست زیرا مقصود اینست که همه برای همه نه اینکه هر کدام برای همه و «ما» شامل هر آنچه است که در زمین است نه خود زمین مگر مقصود از آن فرود باشد چنانچه مقصود از سماء بالا است «کلوا و اشربوا» ظاهر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 8

خطاب به بنی اسرائیل است و مقصود روزی آنها است از من و سلوی و چشمه‌ها و ممکن است دلیل عموم باشد بتوجهی که خالی از تکلیف نیست «یا ایها الناس کلوا مما فی الأرض» طبرسی - ره - در (1: 253) تفسیرش گفته: از ابن عباس است که این آیه در باره ثقیف و خزاعه و بنی عامر بن صعصعه و بنی مدلیج آمد که زرع و چهار پا و بحیره و سائبه و وصیله را بر خود حرام کرده بودند و - قد - گفته: مردم در باره خوردنیها و سودها که بر کسی زیانی ندارد اختلاف دارند برخی بحرمت رفتند و برخی باباحه که سید مرتضی - ره - آن را برگزیده برخی در حکم توقف کرده و هر دو را روا دانسته و این آیه دلیل بر اباحه است مگر در آنچه دلیل منع دارد و آیه تاکید حکم عقل است - پایان - مقصود از خوردن یا خصوص خوردنیست یا هر انتفاعی است که بطور کلی خوردن تعبیر می‌شود، و حلال هر کار جائزست چون مباح، و طیب چند معنی دارد: نخست حلال شرعی، دوم پاک سوم بی‌زیان در تن و جان چهارم آنچه در طبع سالم لذت بخش است و نفرت ندارد پنجم آنچه زشتی منع آور ندارد، چنانچه از بیشتر استعمالاتش برآید (که آن را خواهی دانست) و خطاب بهمه مکلفان آدمیزاده است و امر برای اباحه است و چون خوردنی حرام و حلال دارد با وصفی مورد حکم را بیان کرد که

فرموده «حلالا» و گفته‌اند امر باعتبار قیدی که آورده بمعنی وجوبست یعنی باید حلال بخورید نه حرام «طیبا» بمعنی همان حلال است و تأکید است و گفته‌اند یعنی لذت بخش در دنیا و آخرت، در کشف و جوامع است که یعنی پاک از هر شبهه و بعید نیست مقصود از حلال آن باشد که در ذات خود و احوال کلی خود معنی ندارد و مقصود از طیب خالی از همه جهات منع باشد (در اینجا یک بحث ادبی دارد که ترجمه آن برای عموم سوم ندارد) و گفتند: از عموماًت خطاب بر آید که آنچه حلال است برای کفار و فساق هم حلال است و رواست بآنها داد جز آنچه را دلیل بر حرمت باشد.

«دنبال گامهای شیطان نروید» و بوسوسه او حلال خدا را حرام نکنید یا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 9

ترک شکر نعمت نکنید، و مؤید معنی نخست است که فرمود: «و اینکه نگوئید بر خدا» و از امام پنجم و ششم علیهما السلام روایت است که گامهای شیطان سوگند بطلاق و نذر در معاصی است و هر سوگندی بجز بر خدا.

گویم: بسا مقصود حلف و نذر بر حرام کردن حلال باشد بقرینه صدر آیه، و گفتند: این نهی دلیل است که مقصود اباحه خوردنست بحلالی نه اینکه هر چه در زمین است حلال است یا خوردن هر چیز حلال است و آن شامل مخالفت امر بتجاوز بر خوردن غیر حلال می‌شود و هم اجتناب از خوردن حلال و انجام کارهای حرام دیگر - پایان - و ضعف آن از آنچه گفتیم روشن است.

«یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم» مضمون صدر آیه قریب تفسیر گذشته است جز آنکه نظر بخطاب مخصوص بمؤمنانست و گفتند: امر برای تشویق و اباحه است نسبت بهر چه مؤمنان لذت بخش بدانند و بتوانند و آن را خوش شمارند نه پلید و نفرت بار که عقل خوردنش را زشت داند مانند خون و بول و منی و حشرات و جز آن و فهم شود که آن مأكول پاک هم هست زیرا نجس پلید است و نزد مؤمن طیب نیست و دلالتش بر اباحه هر چه را عقل طیب داند و بی‌زیان و پلیدی باشد و رزق آدمیزاده شمرده شود و سود خوردن داشته باشد صریح‌تر است از آنچه گذشت و استفاده اصالة الحلیه در اشیاء از آن اولی است.

گویم: بروش آنچه پیش گفتیم حاصلش اینست که بخورید از هر چه دلیل شرعی بر حرمت ندارد نسبت بدان چه روزی شما است و در تصرف شما است، یا از آنچه که در آن جهت قبح واقعی نیست که بهمان معنی برمیگردد زیرا قبح از بیان شارع دانسته می‌شود، یا از هر چه زبانی بجان و تن ندارد یا برای طبع مستقیم لذت بخش است و نفرت آور نیست چون غالباً رغبت بجز بر آن ندارد، یا برای اینکه آیه در مقام امتنانست و امتنان بنفرت آور محقق نشود، یا برای اینکه خبائث غیر محرم مکروهند و امر برای اباحه است، یا اینکه تصرف در طیبات و خوردن آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 10



رجحان دارد و امر برای استحباب است.

خلاصه نمیشود آیه را دلیل حرمت چیزهایی که طبع از آنها نفرت دارد دانست.

رازی گفته: خوردن گاهی واجب است برای دفع زیان و گاهی مستحب است چنانچه مهمان تنها خوردن را خوش ندارد و همخوراکی با او مستحب است و گاهی هم مباح است زیرا که این عوارض را ندارد، و اصل هر چیزی اینست که مجرد از عوارض باشد و خود خوردن امریست مباح و امر بدان هم برای اباحه است.

سپس گفته: اصحاب از کلمه «من طیبات ما رزقناکم» دلیل آوردند که بسا روزی حرام باشد زیرا اگر هر چه روزیست حلال باشد معنا چنین می‌شود که بخورید از حلال هر چه برایتان حلال کردیم و این تکرار است و خلاف اصل، و پاسخ دادند که طیب در لغت لذت بخش است، و شاید مردمی، پنداشتند که توسعه در خوراک و فزونی آن از طیبات ممنوع است و خدا فرمود: بخورید از لذائذی که برای شما حلال کردیم و نام بردنش برای این معنا بوده- پایان- و مضمون باقی آیه اینست که وجوب شکر خدا وابسته پرستش او است که بر شما واجب است چون معبود شما است و شکرش هم بر شما واجب است چون بشما احسان کرده، طبرسی- ره- در (2: 252 مجمع) چنین گفته رازی گفته، در آن چند وجه است.

1- شکر کنید خدا را که اگر شناسای اوئید و نعم او و مقصود از عبادت معرفت است که سبب آنست.

2- اگر خواهید عبادت خدا کنید شکرش کنید چون شکر سر و پرستش است.

3- خدا را شکر کنید که این نعمت را بشما داده اگر تنها او را میپرستید و او را معبود خودتان دانید نه جز او را.

گویم: محتمل است غرض این باشد که شکر درست آید بترک شرک و اخلاص در پرستش خدا تعالی، «**إنما حرم علیکم المیتة**» گویا استثناء باشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 11

از آنچه گذشت یا چون خدای سبحان بخوردن طیبات امر کرد در این آیه خبائث را بیان کرد تا دانسته شود جز آنها همه طیباتند چون نزد ادبا و اصولیین «انما» معنی حصر دارد و دلیل است که محرّمات مأكولات هم اینها نیستند و حجت است بر حلال بودن جز آنها مگر بدلیل خاص تحریم، بیضاوی در تفسیرش گفته:

مقصود انحصار حرام است بر آنچه ذکر شده نظر بدان چه حلال دانند نه بطور مطلق یا منحصر بودن حرمت آنها بحال اختیار گویا فرموده اینها بر شما حرامند مادامی که بدانها مضطر نباشید- پایان-.

و ممکن است در آن وقت حرام هم اینها بوده و حرامهای دیگر پس از آن مقرر شدند چنانچه گذشت و نخست حرام این آیه مردار است و معنی مشهورش جاندار است که بی ذبح شرعی بیجان شده و در مجمع گفته: هر جانور خشکی و پرنده ایست از اهلی و وحشی که حلال گوشت است و بی ذبح شرعی جان داده، و گفتند مردار هر جنبنده خشکی و پرنده ایست که بی ذبح شرعی جان داده و از پیغمبر روایت است که ملخ و ماهی را مردار نامیده که فرموده دو مردار مباحند ملخ و ماهی - پایان - و دور نیست که اطلاق مردار بر ماهی و ملخ مجاز باشد چون بیرون آوردن یکی از آب و گرفتن دومی تذکیر آنها است و بدین آیه و ماندنش استدلال شده بر حرمت همه انتفاعات مردار جز آنچه دلیل خارج کرده زیرا حرمت خود عین در عرف بمعنی حرمت مطلق تصرف در آنست، و گفتند: بمعنی حرمت منافع متعارفی و غالبی آنست چون متبادر از تحریم مردار خوردن آنست خصوص بقرینه اینکه با خون و گوشت خوک همراه شده و تحریم امهات بمعنی حرمت وطی است و همچنین و این معنی اقوی است و حرمت مردار را بدین معنا تفسیر کردند در خصوص اعضاء جانداران و اعضاء بیجانش حرام نیست جز آنچه خبیثه است بنا بر مشهور آنهم نه بدین دلیل بلکه برای اینکه خبیثه است برأی آنها و هر جزء جاندار هم که از زنده جدا شود مردار و حرام دانسته اند.

دوم: خونست که بیرون ریخته برای آنکه در آیه دیگر آن را بمسفوح

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 12

مقید کرده و مطلق بمقید حمل می شود و خون مسفوح آنست که با بریدن رگ جاندار یا ذبحش میجهد و شامل خونی که نجهد نیست مانند خونی که از ماهی بدر آید که نجس هم نیست و در حرمتش اختلاف است و برخی آن را حرام دانستند باطلاق این آیه و جوابش را دانستی و برای اینکه خبیثه است و پذیرفته نیست، و بزودی سخن را در باره خبائث و حرمت آنها خواهی شنید.

و خونی که در تن حیوان کشته شده حلال گوشت بجا میماند خلافی ندانستیم در اینکه حلال است و علامه بر آن نقل اجماع کرده و آنچه با تنفس بدرون ذبیحه رود و بماند در حکم همانست و حلال و پاک است و آنچه میان جگر سیاه و دل بماند دو وجه دارد و عدم حرمت رجحان دارد چون مسفوح نیست مگر اینکه ثابت شود خبیثه است و هر خبیثه هم حرام است، و خون بجا مانده در جاندار هم همان جاندار است، و ظاهر اصحاب حکم بنجاست آنست و برخی متاخرین در این دو توقف نقل کردند، و جز خونهای نامبرده که از رگ نجهد از جانور خوندار ظاهر اصحاب اتفاق بر نجاست آنست و علامه و محقق بر آن دعوی اجماع کردند، و از برخی اخبار هم استفاده شود، و بایست که حرام هم باشد، و اما جز خون ماهی از جانداران بیخون دیگر را جمعی از اصحاب دعوی اجماع بر پاکی آن کردند و سخن در حلال و حرام بودنش همان سخن در باره خون ماهی است.

سوم: گوشت خوک که گفتند نام بردن گوشتش با اینکه همه اجزایش حرام است برای اینست که منظور خوردن آنست و جز خوردن دنبال آنست، و برای اینکه کفار بخوردن آن حریصند و آن را خوب و با برکت دانند و نام گوشت آن را برده برای رد آنها.

چهارم: آنچه بنام جز خدا سر بریده شود چون نام بردن بت یا مسیح و جز او هنگام سر بریدن که آن نام را بلند بگویند و سر ببرند و بهمین مناسبت به اهللال تعبیر شده، و در آیه دیگر فرموده «و نخورید از آنچه نام خدا بر آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 13

برده نشود- 121- الانعام» گفتند: این مطلق است و نخست مقید و این را بدان باید تفسیر کرد یا عام و خاص من وجه باشند و بحکم روایات وارده باید میان آنها جمع کرد و احکام تسمیه می آیند ان شاء الله.

«فمن اضطر» طبرسی - ره- در (1: 375 مجمع) گفته: مقصود اضطرار برای رفع گرسنگی است، از بیشتر مفسران است و گفتند اضطرار برای اکراه زورگو از مجاهد است، و تفسیرش اینست که هر که نگران شود که از گرسنگی بمیرد و مردار برای حفظ جان خورد و خوردنی دیگر نیابد، و در معنی «غیر باغ و لا عاد» سه قول است:

1- جویای لذت نباشد و از سد جوع تجاوز نکند.

2- جویای افراط نباشد و بتقصیر تجاوز نکند.

3- شورش بر مسلمانان نکرده باشد و تجاوز کار بگناه نباشد و این از امام پنجم و ششم علیهما السلام روایت شده.

در کافی است (6- 265- فروع) از امام صادق علیه السلام که باغی کسیست که بر امام شوریده و عادی راهزنست که مردار برای سد جوع بر آنها حلال نیست.

و در تهذیب است (ج 9 ص 78) باغی جویای شکار است و عادی، دزد که نباید در ضرورت مردار بخورد و بر آنها حرام است.

و در فقیه: 3: 217- از امام نهم علیه السلام که عادی دزد است و باغی جویای شکار برای خوشی و سرگرمی نه برای روزی عیال خود، این دو در اضطرار هم نباید مردار بخورند و آن بر آنها در حال اضطرار مانند حال اختیار حرام است، و نباید نماز را در سفر خود شکسته بخوانند و روزه را نگیرند.

بیضاوی در تفسیرش گفته: باغی نباشد باینکه آن را از بیچاره دیگر بزور بگیرد و تجاوز نکند از سد رمق و رفع گرسنگی، و گفتند: باغی بر حاکم نباشد و متجاوز براهزنی، و بنا بر این مردار بر مسافری که سفرش گناه است مباح نیست و این ظاهر مذهب شافعی و قول احمد است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 14

«فلا إثم علیه» طبرسی - ره - در (1: 257 مجمع) گفته: یعنی باکی بر او نیست و این واژه را آورده برای بیان اینکه در اصل مباح نیست و برای رفع حرج مباح شده «إن الله غفور رحیم» آمرزش را آورده برای دو چیز یا برای بیان اینکه چون خدا گناه را آمرزد در مورد رخصت خود مؤاخذه نکند و یا برای نوید به آمرزش نسبت به آنچه در گذشته مرتکب آنچه خدا حرام کرده شدند از سائبه و ماندش - پایان - گویم: گرچه ظاهر برخی اخبار اختصاص حکم بضرورت گرسنگی و قحطی است ولی لفظ آیه شامل هر ضرورتیست از گرسنگی باشد یا ترس کشتن یا زیان بزرگ و تحمل ناپذیر بحسب عادت.

«کل الطعام» در مجمع گفته: یعنی همه خوردنیها حلال بودند برای زاده‌های اسرائیل که یعقوب علیه السلام است جز آنچه بخود حرام کرد و در باره آن اختلاف است بچند قول:

1- یعقوب گرفتار بیماری عرق النساء شد و نذر کرد که اگر خدایش شفا دهد عروق و گوشت شتر را که از همه خوردنی‌ها دوست‌تر داشت بر خود حرام کند، از ابن عباس و جز او.

2- بر خود گوشت شتر را حرام کرده برای عبادت و از خدا خواست که آن را اجازه کند و خدا آن را بر اولاد او حرام کرد، از حسن.

3- کبد و قلوه و پیه را بر خود حرام کرد جز پیه پشت ذبیحه را از عکره است.

و اختلاف است که چگونه آن را بر خود حرام کرده؟

قولی است که باجتهاد خود و قولی است که بنذر و قولی است که نصی باو رسید و قولی است مانند زاهدان و آن را برای ترک لذت بر خود غدقن کرد «بیش از نزول تورات» یعنی هر خوراکی برای بنی اسرائیل حلال بود پیش از نزول تورات بر موسی که آنچه بر آنها حرام شد در آن بیان گردید، و در باره آنچه پس از نزول تورات بر آنها حرام شده اختلاف است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 15

از سدیست که حرام هم آنها بود که پیش از آن بر خود حرام دانستند به پیروی از پدرشان یعقوب و گفتند: خدا در تورات آنها را برایشان حرام نکرد و همانا پس از تورات برای ستم و کفرشان بر آنها حرام کرد، و شیوه این بود که چون بنی اسرائیل گناه بزرگی میکردند خدا خوراک خوبی را بر آنها حرام میکرد و دچار مرگشان مینمود و اینست که خدا فرموده برای ستم از یهودان حرام کردیم بر آنها خوراکیهای خوبی که حلال بود برایشان 160- النساء.

و گفتند: هیچ کدام آنها در تورات بر آنها حرام نشده و خودشان بر خود حرام کردند به پیروی از پدرشان یعقوب و حرمت را بخدا دروغ بستند و خدای تعالی آنها را تکذیب کرد و تورات را حجت آورد و فرمود: آن را بیاورند و بخوانند زیرا در تورات بوده که آنها به پیغمبران حلال بودند و همانا اسرائیل آن را بر خود غدقن کرد و جرأت نکردند تورات را بیاورند چون راستگوئی پیغمبر صلی الله علیه و آله را میدانستند و خود را دروغگو میدانستند و این دلیل درستی نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله بود ...

گویم: ظاهر آیه بنا بر برخی وجوه گذشته حلال بودن هر آنچه است که بر خود حرام کردند، خوب بیندیش «أحلت لكم بهيمة الأنعام» تفسیرش در باب انعام گذشت که همه حلالند جز آنچه حرمتش بشما اعلام شود مانند میتی که در آیه دیگر آمده «جز حلال از شکار» در حال احرام شما، و تفسیر آیات در باب حج بیاید ان شاء الله تعالی.

«منخنقه» طبری - ره - گفته: جانوری که سرش را میان دو شاخه درخت کرده و خفه شده و مرده از سدی نقل است، و از ضحاک که گفته در دام شکارچی خفه شده و مرده و هم از قتاده است، ابن عباس گفته: مردم جاهلیت حیوان را خفه میکردند و میخوردند.

موقوذه: حیوانی که بزند تا بمیرد «متردیه» از ابن عباس است که حیوانیست که از کوه یا جای بلندی پرت شود و یا در چاه افتد و بمیرد، و چون در چاه افتد و نشود سرش را برید جائز است که بدو نیزه فرو کنند و بجای دیگر تنش جز حلقوم ضربت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 16

زند تا سرد شود و خورده شود.

«نطیحة» حیوانیست که دیگری او را شاخ زده تا مرده.

«ما أكل السبع» یعنی حرامست بر شما کشته درنده از ابن عباس و جز او.

«إلا ما ذکیتم» یعنی جز آنچه زنده باو برسید و سرش را برید از همه اینها و از امام پنجم و ششم علیهما السلام روایت است که کمترین نشانه زندگی اینست که گوش یا دم جنباند یا چشمش گردش کند.

و اختلاف دارند که مرجع استثناء چیست؟ قولی است که بهمه آنچه ذکر شده برمیگردد از همه محرّمات جز خنزیر که تذکّیه پذیر نیست و جز خون- از علی و ابن عباس نقل شده.

و گفتند: استثناء از تحریم است نه از محرّمات زیرا مردار و خوک تذکّیه ندارند و استثناء پذیر نیستند و معنا اینست که حرام است بر شما آنچه ذکر شد جز آنچه را سر برید و تذکّیه کنید از آنچه خدا بدان آن را بر شما حلال کرده که آن بر شما حلال است (مجمع البیان 3: 156-158).

وانگه- ره- گفته: چون گویند: برشمردن منخنقه و موقوده تا آخر محرّماتی که پس از مردار شمرده و «حرامست بر شما مردار» که همه را فراگیرد و گرچه اسباب مرگ چند تا است چون خفگی و پرت شدن و شاخ زدن و بنام جز خدا کشتن و درنده خوردن تکرار است و چه سودی دارد.

پاسخ اینست که سودش این بوده که آن مردم مردار را جز آنچه خودش بمیرد نمی دانستند و آنچه بدین اسباب جان میداد مرده نمی شمردند، و خدای سبحان به آنها اعلام کرد که حکم همه یکی است و تنها تذکّیه شرعی وسیله مباح بودنست.

سدی گفته: جمعی از عرب همه اینها را میخوردند و مردار نمی شمردند و مرده را همان درد کشته میدانستند «و ما ذبح علی النصب» یعنی آنچه بر روی سنگ بتان و بخاطر آنها قربانی کنند: یعنی برای تقرب به بتها بکشند، و علی بمعنی لام است چنانچه لام در «فسلام لک من أصحاب الیمین» بمعنی علی است یعنی علیک، قربانی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 17

میکردند و بتها را با خونش آلوده میکردند، ابن جریر گفته: نصب خود بتها نیستند، بت پیکره ساخته است بلکه سنگها بوده که گرد کعبه واداشته بودند و به شماره 360- که گفتند 300 آنها از خزاعه بوده، و چون قربانی میکردند خونش را بدان جا که خانه کعبه برابرش بود میپاشیدند و گوشتش را برگه میکردند و بر سر سنگ می نهادند، مسلمانان گفتند: مردم جاهلیت کعبه را با خون احترام میکردند و ما سزاوارتریم که آن را بزرگ داریم و خدای سبحان فرو آورد «هرگز گوشت و خون قربانیها بخدا نرسد ولی پرهیزکاری شما بخدا رسد، 37- الحج».

«و اینکه قسمت از ازالام جوئید» آنها بر شما حرام است و آن فال گرفتن با چند چوبه تیر بود برای سفر و آغاز بکار که در جاهلیت رسم بود و برخی «خدا مرا واداشت» نوشته بود برخی «خدا مرا بازداشت» و برخی هم ساده و بی نوشته بود، و چون قصد سفر یا کار مهمی داشتند آن تیرها را برهم میریختند و یکی را برمیداشتند و اگر بر آن «خدایم مرا واداشت» بود بدنبال آن کار میرفتند و اگر نوشته «مرا بازداشت بود» نمیرفتند و اگر تیر بی نوشته بود دوباره انجام میدادند و خدا بیان کرد که این کار حرام است، از حسن نقل شده و جمعی مفسران، وانگه آنچه در این باره از علی بن ابراهیم آید ذکر

کرده و گفته: از لام نردها و قابهای پارس و روم بوده که با آنها قمار میزدند از مجاهد است، و گفتند: شطرنج است از سفیان بن وکیع.

«ذلکم فسق» یعنی همه اینها که ذکر شد گناهی است بزرگ و نافرمانی خدا است از ابن عباس است.

و گفتند: یعنی فال زدن به ازلام فسق است برای شما و این روشنتر است پایان (3: 157 مجمع).

و گفتند: بنا بمعنی نخست سبب حرمت دست انداختن به غیب است و گمراهی در راه آن و دروغ بستن بخدا اگر مقصود از ربی خدا باشد و نادانی و شرک اگر بت باشد، و بنا بر این دلیل بر حرمت استخاره معروف هم هست که اکثر آن را روا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 18

دانسته‌اند بلکه مستحب و روایاتی هم بدان دلالت دارند، پس سبب حرمت علتی نیست که ذکر شد و خصوص نص است و استخاره از آن بیرونست، چون ظاهر اینست که کار آنها خودسرانه بوده و راه شرعی نداشته و روایات راه شرعند و حجت رسا و این مانند آن نیست برخی محققان چنین گفته.

من گویم: از برخی روایات برآید که این فال را در برابر بتها انجام میدادند و بدانها توسل میجستند و بسا که از این راه فسق بوده، سپس آیاتی که میان این آیه‌ها و میان «من اضطر» اند برای بیان اینکه کناره‌گیری از این حرامها لازم است و حرمت آنها از دین کامل و نعمت تامه و اسلام پسندیده است.

گویم: دور نیست آیات از ترتیب نزول جابجا شده باشند، چون روایات متواتره از طریق خاصه و عامه رسیده که این آیات معترضه روز غدیر در باره ولایت امیر المؤمنین علیه السلام فرود آمدند و شاید عمدا چنین کردند تا فهم مقصود را از ذهن مردم دور کنند.

«فمن اضطر فی مخمصة» در مجمع گفته: یعنی ضرورت گرسنگی او را بخوردن مردار کشاند، از ابن عباس و جز او و خود مایل بگناه نباشد و برای گرسنگی سخت مردار خورد نه از روی عمد و اختیار و حلال شمردن آن خدا تعالی خوردنش را باندازه حفظ جان مباح کرده نه بیش از آن، از ابن عباس و جز او.

و اهل عراق آن را گفتند و اهل مدینه گفتند: در ضرورت رواست مردار خورد تا سیر شود، و گفتند: «غیر متجانف لإثم» یعنی نافرمان نباشد که یاغی یا متجاوز و مسافر برای گناه باشد، از قتاده است.

«فإن الله غفور رحيم» یعنی هر که برای ضرورت و بی‌قصد بگناه مردار خورد خدا پرآمرزنده و مهربانست برای گناهانش و از این مرده خواریش بازپرسی نکند نه اینکه آمرزنده گناه این کار است چون مباح سزای کیفر ندارد و مهربانست که حرام را برای حفظ جان بر آنها مباح کرده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 19

«يسئلونك ما ذا أحل لهم» یعنی ای محمد از تو پرسند که چه برای آنها که مؤمنند از خوراکیها حلال است و یا کدام شکار و ذبیحه حلال است؟ بگو همه چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده، و آن حلالی است که پروردگار شما اجازه خوردن آن را داده از خوراکیها و ذبائح و صید، از جبائی و ابی مسلم.

و گفتند: یعنی از آنچه حرمتی در قرآن و سنت ندارد، و این بهتر است چون رسیده که همه چیز آزاد و مباح است تا شرع آن را حرام کند، و بلخی گفته: طیبات یعنی لذت بخش (3: 159 مجمع).

«اليوم أحل لكم الطيبات» در (3: 162 مجمع) گفته: این دلیل حلالی هر خوراک خویست جز آنچه دلیل حرمت دارد، گویم: تفسیر آیه در باب ذبیحه کفار بیاید ان شاء الله.

«لا تحرموا» در مجمع البیان - 3: 236- گفته چند احتمال دارد:

1- معتقد حرمتش نشوید 2- اظهار نکنید که حرام است 3- برای کسی فتوی بحرمت آن ندهید 4- با نذر و قسم آن را بخود حرام نکنید، و باید آیه را بهمه این وجوه تفسیر کرد و طیبات یعنی لذت بخش و دلخواه، و بسا گفتند: یعنی حلال و آن مناسب اینجا نیست.

گویم: در این سخن اعتراضی است و پاره گفتگو در باره آن گذشت، و بسا مقصود از طیب آن باشد که جهت قبح و خبث معنوی ندارد، و هر چه خدا حلال کرده چنین است و ذکرش برای بیان علت حکم است و گویا گفته: حرام نکنید آنچه را خدا بشما حلال کرده چون حلال خدا زشتی و بدی ندارد و چرا آن را بر خود حرام کنید.

«و كلوا مما رزقكم الله» محقق اردبیلی - ره - گفته: یعنی بر خود حرام نکنید آنچه را خدا بشما روزی کرده و حلال کرده و از روی کناره‌گیری از آن در نگذیرید بلکه بخورید چون هر چه خدا روزی شما کرده حلال و پاکیزه است و با کلمه حلال و طیب بیان مقصود کرده نه اینکه قیدی آورده و بسا که قید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 20



باشد برای آنکه در پیش فرمود: «لا تحرّموا طیبات ما أحلّ الله لکم» و آنجا از تحریم طیبات ما أحلّ الله نهی کرد یعنی آنچه خوب و خوش است که گفته‌اند ظاهر اینست که قید طیبات برای وقوع و توصیف است که موضوع تحریم خصوص آنست و الا میفرمود: حرام نکنید هر چه را خدا بشما حلال کرده، و بسا که اضافه بیانیه باشد و بهمین معنی باشد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که روزی قیامت را برای اصحابش شرح داد و در بیم آنها مبالغه کرد و رقت کردند و جمعی از آنها در خانه عثمان بن مظعون گرد آمدند و قرار نهادند که همیشه روزه باشند و شب بیدار و گوشت نخورند و در بستر ن خوابند و بزَن و عطر نزدیک نشوند و لذتهای دنیا را وانهند و جامه پشمین بپوشند و بگردش در زمین پردازند ولی گزارش آن برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و فرمود: من چنین فرمانی ندارم نفس شما را بر شما حقی است روزه دارید و افطار کنید و شب بیدار باشید و بخوابید، من شب بیدارم و هم میخوابم و روزه میدارم و روزه هم نمیدارم و گوشت و روغن هم میخورم و هر که از روش من روگرداند از من نباشد و روایت مشهور است.

یا برای اینست که چون خوراک پاکیزه دلخواه‌تر است در معرض تحریم است و آیه دلالت ندارد که رزق آدمی گاهی حلال است و گاهی حرام و بسا که حرام هم روزی باشد چنانچه نادانها عقیده دارند و مال مردم را میخورند و میگویند این روزیست که خدا بما داده و مقتضای مذهب اشاعره است.

و بیضاوی بدان اشاره کرده و گفته: اگر روزی حرام نداشت ذکر حلال در آیه سودی نداشت، و این خیال باطل است زیرا ذکر هر لفظی نیاز بفائده زائدی ندارد و این فائده هم در اینجا هست زیرا اشاره است باینکه منع از آن معقول نیست، و خلاصه قید بسا برای کشف و بیانست و بسا که اشاره بنا معقولی اجتناب است و بیان اینکه این وصف سبب نکوهش کناره گیر است و بسا برای خیر آنها است و این دوتای نخست بس است و آیه دلالت دارد بر عدم جواز تجاوز از مقررات خدا و حرمت تشریح و نیک نبودن اجتناب از آنچه خدا حلال کرده، و بسا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 21

که منظور ترک، باعتقاد حرمت و کراهت باشد و نه ترک برای زهد و ریاضت و دوری از خواب و کسالت و قساوت قلب و از این رو نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نان گندم نخورد و از نان جو سیر نشد، و زهد امیر المؤمنین علیه السلام مشهور است، ولی شایسته است که این کار برای پیروی از آنها باشد، و اجتناب برای برخی فوائد چون کم خفتن و تأدیب نفس و زبون کردن آن ظاهرا عیبی ندارد با اعتقاد بحلال بودن - پایان - (زبدة البیان - 626 - 623) و در مجمع البیان - 2: 236 - گفته از امام ششم علیه السلام روایت است که فرمود: آیه در باره علی و بلال و عثمان بن مظعون فرو آمد، چون علی علیه السلام سوگند خورده بود شب هرگز نخوابد الا ما شاء الله و بلال سوگند خورده بود روز هرگز افطار نکند، و عثمان بن مظعون سوگند خورده بود با زنان جفت نشود هرگز.

ابن عباس گفته: مقصود از طیبات روزی گوشت و مانند آنست.

«و اتقوا الله الذی أنتم به مؤمنون» دعوت پرهیزگاریست با لطیف‌ترین وجه و تقدیرش اینست که ای باورکننده‌های خدا ایمان خود را با تقصیر در تقوی ضایع نکنید تا در افسوس بزرگ افتید، و بترسید از حرام کردن آنچه خدا براتان حلال کرده و در هر نافرمانی از آنکه باو عقیده دارید که خدای سبحان است، و این دو آیه دلالت دارند بر بدی تکروی و توحش و کناره‌گیری از شیوه عموم مردم در زن خواستن و فرزند جستن و آباد کردن زمین، و روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله گوشت مرغ میخورد و فالوده و از حلواء و عسل خوشش می‌آمد و فرمود: راستی مؤمن شیرینست و شیرینی دوست، و فرمود: در شکم مؤمن گوشه‌ایست که پرش نکند جز حلواء.

«لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح»، در مجمع گفته: یعنی گناه و حرج در آنچه تناول کرده از می و قمار پیش از نزول حرمت آنها، و در تفسیر اهل بیت است که مقصود در تناول حلال است، و این واژه شامل خوردن و نوشیدن هر دو می‌شود، از ابن عباس و انس و ابن عازب و قتاده و ضحاک روایت است که چون حرمت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 22

می و قمار فرو آمد صحابه گفتند: یا رسول الله چه گوئی در باره برادران ما که گذشتند و می میخوردند و از قمار غذا خوردند، و این آیه فروشد، گفتند: این آیه در باره کسانی آمد که گوشت را بر خود حرام کردند و براه رهبانیت رفتند چون عثمان بن مظعون و جز او، و خدا برایشان بیان کرد که گناهی در تناول مباح با اجتناب از حرامها نیست و چون پرهیزند از نوشیدن آن پس از حرمت، و ایمان آرند بخدا و کارهای خوب کنند و فرمانبرند و سپس تقوی را ادامه دهند و هم ایمان را وانگه پرهیزکار باشند به انجام واجبات و نیکوکار باشند بانجام مستحبات و بنا بر این تقوای یکم پرهیز از نوشیدنست پس از حرمت و دوم پائیدن بر آن و سوم پرهیز از همه گناهان و نیکوکاری را هم بدان پیوسته.

و گفتند تقوای یکم پرهیز از گناهان عقلانیست که ویژه مکلف است و ایمان یکم ایمان بخدا تعالی و ایمان بدان چه باید، و عقیده بزشتی گناهان و لزوم کناره‌گیری از آنها، و تقوای دوم پرهیز از گناهان ثابت بشرع است و عقیده بزشتی آنها و وجوب اجتناب از آنها.

و تقوای سوم راجع بمظالم عباد است و بدان چه از ظلم و فساد که بدیگران سرایت نکند ابو علی جبائی گفته: شرط یکم نسبت به گذشته است و دوم پپایش بر آن و استمرار و سوم ویژه مظالم عباد است و دلیل آورده برای اختصاص سوم بدان باینکه فرمود «و احسان کنند» زیرا احسان بدیگران میرسد و باید گناهی که پرهیز از آن باید و پیش از آن آید نسبت بدیگران باشد، و این دلیل سست است زیرا در آیه تصریح نشده که مقصود از احسان آنست که بدیگران باشد، و مانعی ندارد که مقصود از آن کار نیک و مبالغه در آن باشد و اگر چه به دیگری نرسد چنان که بکسی که در کار نیک مبالغه کند گویند احسنت و اجملت، و اگر هم بدان معنا باشد چرا روا نباشد که فعل متعدی بفعلی لازم عطف شود و اگر

خدا فرموده بود پرهیزید از همه گناهان و زشتیها و بدیگران احسان کنید مانعی نداشت، و شاید ابا علی در شرط سوم از ذکر زمان صرف نظر کرده پیندار اینکه در آن مانند یکم و دوم زمان راه ندارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 23

با اینکه ممکنست و مانعی ندارد که شرط یکم از گذشته باشد و دوم از حال و سوم از آینده، و چون گویند متکلمان واسطه میان گذشته و آینده ندانند زیرا کار شده گذشته و کار نشده آینده است و سومی در میان نیست و سه حالت در زبان نحو یانست پاسخش اینست که واسطه میان وجود و عدم نیست ولی موجود در زمان نزدیکتر را مانعی ندارد حال گوئیم و آن را از گذشته دور و آینده چشم براهش جدا سازیم - پایان - (3: 240 مجمع) یک محقق گفته: ایمان طبق اخبار بسیار درجاتی دارد، آغاز درجات ایمان تصدیقات آمیخته به شک و شبهه است که مراتبی دارند و بسا همراه شرک باشند «و ایمان ندارند بیشترشان بخدا جز اینکه مشرکند». 106- «یوسف» و آنها را بیشتر اسلام گویند «اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان ندارید ولی بگوئید مسلمان شدیم و هنوز ایمان در دلتان در نیامده، 14- الحجرات» و درجات میانه آن تصدیقها است که شبهه ندارند و آلوده بشک نیستند «آنان که گرویدند بخدا و رسولش و سپس شک نیاوردند، 15- الحجرات» و بیشتر ایمان بدانها گفته شده «همانا مؤمنان آناند که چون ذکر خدا شود دلشان بترسد و چون خوانده شود بدانها آیاتش ایمانشان را فزاید و به پروردگارشان توکل می کنند - 3- الانفال».

و درجات نهائی آن تصدیقاتی است پاک بهمراه کشف و شهود و ذوق و عیان و محبت کامل بخدای سبحان و اشتیاق تمام بحضرت قدسیه «دوستشان دارد و دوستش دارند فروتنند بر مؤمنان و عزیزند و غالب بر کافران بجنگند در راه خدا و نترسند از سرزنش کسی، اینست فضل خدا که بهر که خواهد دهد 53- المائدة» و این پایه است که یک بارش احسان گویند «احسان اینست که خداپرستی که گویا او را بینی و اگرش نبینی او تو را ببیند» و بار دیگر به ایقان «به آخرت آنان یقین دارند - 4 البقره» و بهر سه پایه اشاره دارد قول خدا عز و جل «نیست بر آنان که ایمان و عمل صالح دارند باکی در آنچه تناول کنند چون پرهیزکار شوند و بگروند و کارهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 24

خوب کنند باز پرهیزکار شوند بگروند و باز پرهیزکار شوند و احسان کنند و خدا دوست دارد محسنان را، 93- المائدة».

و بمراتب کفر برابر آنها اشاره دارد فرموده او جل و عز «راستی آنها که گرویدند وانگه کافر شدند، سپس گرویدند و باز کافر شدند، سپس بکفر خود فزودند نباشد خدا که آنها را آمرزد و نه اینکه براه درست برد، 137- النساء» گویم: تحقیق آن در کتاب ایمان و کفر آید.<sup>۱۳۹</sup>

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 9؛ ص 24

زی گفته: اگر گویند: چرا شرط بی گناهی در تناول خوراک را ایمان و تقوی آورده با اینکه معلوم است بی ایمان و بی تقوی هم که چیز مباح خورد گناهی ندارد در این کار، آری در بی ایمانی و ترک تقوی گناه دارد، گوئیم اینجا مقصود شرط کردن نیست بلکه بیان اینست که آن مردمی که این آیه را در باره آنها نازل شده چنین وصفی داشتند و منظور ستایش آنها است.

طبرسی و سید مرتضی - قد - در برخی مسائل خود گفته: مفسران بتوضیح وجه تکراری پرداختند که در این آیه است و آن را مشکلی بحساب آوردند و مشکلتر از تکرار در آن اینست که بیگناهی مؤمنان خوشکردار را در خوردن خوراکیها مشروط کرده بتقوی و ایمان و عمل صالح با اینکه اینها شرط بی گناهی در خوراک مباحات نیستند، زیرا کار مباح از کافر هم که باشد گناهی ندارد.

گفته: برای حل این اشکال دو راه است یکم بمشروطی که تصریح بدان شده چیز دیگر پیوست شود تا اثر شرط ظاهر گردد و تقریر آیه شود که بر آنان که گرویدند و کار خوب کردند گناهی نیست در آنچه خوردند و در جز آن چون تقوی و ایمان و عمل صالح دارند، زیرا شرط در نفی گناه باید اثری داشته باشد که در نبودن شرط گناه باشد، و ما میدانیم با پرهیز از حرامها گناه نیست در هر چه خوردند و همین است شرط بی زیاده و چون بدنال تقوی ایمان و عمل صالح آورد و این دو اثری در نفی گناه ندارند قرینه می شود که آنچه گفتیم در تقدیر است

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 25

تا شرط درست و موافق با مشروط باشد، زیرا کسی که در خوراکش از حرام پرهیزد گناهی در خوراک ندارد ولی بسا که گناهی در ترک انجام واجبات داشته باشد، و چون شرط کردیم که با تقوی باید ایمان و عمل صالح باشد گناه از هر راه نفی شود، و چون قرینه هست حذف آنچه گفتیم زشت نیست چون عادت عربست که با قرینه واژه ای حذف کنند چون نیاز بگفتن ندارد ماند قول شاعر:

<sup>139</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

## تراه کان الله یجدع انفه

و عینیه ان مولاه یأت له وفر<sup>140</sup>

چون کلمه جدع با چشم شایسته نیست و عطف بر انف شده که شایان جدع است و لفظی که مناسب چشم است در تقدیر است مانند قفو بمعنی کندن و مانند آن، راه دوم اینکه ایمان و عمل صالح شرط نباشند گرچه بدان عطف شدند، و چون خدا خواسته وجوب ایمان و عمل صالح را بیان کند آن را بواجبی که تقوای از حرام است عطف کرده چون هر دو واجبند گرچه هر دو شرط نفی گناه نیستند در باره خوراک، و این توسعی است در بلاغت و رسائی سخن که خرد در حسن و غرابتش خیره ماند پایان سخن او- ره- و باز پاسخ دادند که در باره مؤمن درست است گفته شود بیگناه است ولی بکافر که مستحق کیفر است و بدان اندر است این تعبیر گفته نشود، بعلاوه کافر راه فهم حلال و حرام را بر خود بسته، و از این رو این سخن در باره مؤمن گفته شده و فرموده‌اش «و الله یحب المحسنین» یعنی میخواهد بدانها ثواب دهد و احترام کند، و روایت است که قدامه بن مظعون می‌نوشید در دوران عمر بن خطاب و وی خواست او را حد زند و قدامه گفت: «نیست بر آنان که ایمان و عمل صالح دارند گناهی تا آخر آیه، و عمر خواست حد از او بردارد علی علیه السلام فرمود: او را میان صحابه بگردانید اگر از کسی آیه حرمت می‌را نشنیده حدش ننزید و اگر شنیده او را توبه دهید و حد زنید، و اگر توبه نکند او را بکشید.

(1) بینی او را که گویا خدا میبرد بینی او را و دو چشم او را اگر مولایش صاحب مال فراوان گردد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 26

من گویم: می‌شود در پاسخ شبهه‌ای که سید- رضی الله عنه- آورده گفت: نپذیریم که مباح بر کافر مباح است و می‌شود که اباحه مشروط باشد بایمان چنانچه ایمان شرط درستی عباداتست که از نامه امیر المؤمنین علیه السلام باهل مصر بهمراه محمد بن ابی بکر روشن است و اخبار دیگر هم دارد که خدا مؤمن را بلذتهای دنیا حساب نکشد و همانا از جز او حساب کشد چون آنها را تنها برای مؤمن مباح کرده، و مراد بعمل صالح ولایت ائمه علیهم السلام است و مقصود از تقوی ترک اطعمه حرام است، و از آیه استفاده شود که گناهی بر مؤمنان نیست در هر چه بخورند و بنوشند چون از خوردنی و نوشیدنی حرام کناره کنند، و گناه مؤمن در خورد و نوش حرام است و گناه جز او مطلق است چون شرط اباحه در جز مؤمن نیست، و بطور بعید احتمال دارد مقصود این باشد که صرف لذت بخشها زیان بکامل الایمان ندارد و همانا زیان دارند بمؤمن ناقص که نفسشان سرکشی کند و شهوت حرام بر آنها چیره گردد، و ریاضات بدنیه برای اینان خوبست تا نفوسشان کامل شود و شهوت از آنها برود و هم دوستی لذت از دلشان بدر آید.

<sup>140</sup> (1) بینی او را که گویا خدا میبرد بینی او را و دو چشم او را اگر مولایش صاحب مال فراوان گردد.

«قل لا یستوی الخبیث و الطیب» در مجمع - 3 - 249- چون خدا بیان کرد حلال و حرام را بیان کرد که این دو برابر نیستند و فرمود: بگو: ای محمد برابر نیند خبیث و طیب یعنی حرام و حلال، از حسن است و جبائی، و از سدیست که یعنی کافر و مؤمن و گرچه ای شنونده یا ای آدمیزاده خوشت آید از فراوانی خبیث یعنی حرام که بنگری چون حرام بسیار برکت ندارد، و حلال اندک برکت دارد و گفتند: خطاب به پیغمبر است و مقصود امت است ...

گویم: می شود طیب و خبیث را عمومی دانست که فرا گیرد هر چه را یک بدی واقعی دارد خواه آدم باشد خواه خوردنی و نوشیدنی که برابری ندارد با پاک از آن نجس گرچه بیشتر باشد، یعنی قبول و کمال به فزونی نیست بلکه بخوبی و پاکی در واقع است، و نهان نباشد که خبیث و طیب در زبان اصحاب باین معنی که نزد مردم پسند باشد یا ناپسند در این آیه داخل نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 27

«إلا ما اضطررتم إلیه» یعنی بیچاره شوید بحرام که در حال ضرورت بشما حلال باشد، و بسیاری مردم گمراه شوند به حلال شمردن حرام و بر عکس بدلخواه خود و ندانسته، و خدا دانایتر است بدانها که از حق بیاطل و از حلال بحرام تجاوز کنند.

گویم: دلالت دارد که اصل در خوردنیها خصوص ذبایح حلال بودنست و حکم بحرمت روا نباشد جز با دلیل و باینکه حرام در ضرورت حلال شود هر ضرورت که باشد.

«هو الذی أنشأ» یعنی او است که آفرید و آغاز کرد بی نمونه باغها که در آنها درختان گوناگونست که ستون بندی دارند و یا دوره آنها رده بندیست مانند دیوار و یا خودرو و در بیابان و کوهند از هر نوع درخت از ابن عباس است و یا اینکه خود بر پا هستند و نیازی بچوب بست ندارند.

و نخل و زرع آفرید با مزه و میوه گوناگون، برخی رنگ و مزه و بو و صورت گوناگون دارند و برخی در دو صورتند و یک مزه دارند و برخی یک صورت و در مزه مختلف، همه اینها دلالت دارند بر یگانگی او و توانائی او بر هر چیز، و زیتون و انار آفرید مانند هم در مزه و رنگ و صورت و ناماند در میوه، و زیتون را با انار آورد که مانند همد در اینکه برگشان در شاخه درونست، و مباح است از آنها بخورید، جبائی و جمعی گفتند دلالت دارد بر جواز خوردن از میوه آنها و گرچه حق فقراء در آنها باشد- پایان (مجمع البیان 4: 374).

گویم: ضمیر - ثمره - بهمه آنچه ذکر شده برگردد و دلیل است بر مباح بودن همه خصوص که در مقام امتنانست.

«و آتوا حقه یوم حصاده» گفتند حقی که باید روز درو داد زکاتست، و در اخبار ما است که جز زکاتست، و در جای خود بیاید ان شاء الله «و اسراف نکنید» در دادن و صدقه یا در خوردن پیش از درو و یا مطلقا، و گفتند: یعنی در گناه خرج نکنید، و تفسیر آیه‌های دیگر در باب - انعام - گذشت تا فرموده او.

«قل لا أجد فی ما أوحی إلی محرما علی طاعم یطعمه» یعنی خوردنی حرام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 28

برخورنده در آنچه بمن وحی شده نیست یعنی در قرآن یا اعم از آن، و این دلیل است که حرمت جز بوحی نباشد، زیرا او جز بوحی سخن نکند و از پیش خود نگوید، جز اینکه خوراک مردار باشد یا خون جهیده و ریخته، طبری گفته: نام خون ریخته برده برای آنکه خونی که در گوشت است و برنیاید مباح است «یا گوشت خوک» این سه را در اینجا حرام کرد با اینکه محرمات دیگر هم باشند که در مائده فرموده از خفه شده و کوفته شده و پرت شده و شاخ خورده و جز آن برای اینکه همه آنها مردارند و در حکم آنند و در اینجا باجمال گفته و در آنجا شرح داده، و بهتر اینست که گفته شود برای اهمیت حرمت اینها نام آنها را برده و حرمت جز آنها را بجای دیگر سپرده یا بنص قرآن یا وحی بغیر قرآن، و نیز این سوره مکیه است و مائده مدنیه و بسا که جز این محرمات پس از آن حرام شده باشند، و مردار هر جانور جاندار است که بی تذکیر شرعیه جانش درآمده که پلید است و نجس و نفرت بار، و رجس بمعنی عذاب هم آمده - پایان - مجمع البیان 4: 378).

و گفتند ضمیر به خوک برگردد و پلیدش برای نجاست خواری آنست «یا فسق باشد» و آنچه بنام بتان کشند فسق نامیده چون در فسق اندر است.

«و علی الذین هادوا» یعنی حرام کردیم بر یهود در زمان موسی هر ناخن داری را، در مجمع است که در معنایش اختلاف است 1- از ابن عباس و ابن جبیر و جز آنها است که جانوریست که انگشتان جدا از هم ندارد مانند شتر، شتر مرغ و مرغابی و غاز 2- همان شتر تنها است 3- همه درنده‌ها و سگها و گربه‌ها و هر چه با چنگال شکار کند در آن وارد است و هر پرنده چنگال‌دار و هر دابه سم‌دار «و از گاو و گوسفند بر آنها حرام کردیم پیهشان را» از پیه تو دل و پیه قلوه و جز آن «جز چربی پشت آنها» که با گوشت فربه است که بر آنها حرام نیست و چربی پشک انداز و پستان و پیه روده‌ها را یا آنچه باستخوان آمیخته در کشاف و جز آنست که پیه دنبه است که باستخوان دم پیوست است، و گفتند: مخ است، در کنز است که پیه و چربی پهلوی و دنبه است که باستخوان دم ترکیب شده، و دخول پیه پهلوی در «ما حملت ظهورهما»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 29

روشنتر است، و گفتند: آیه دلالت دارد بر حلال بودن این چیزها در شرع ما و گر نه اختصاص حرمت آنها به یهود معنا ندارد، هم دلالت بر تخصیص بیهوده دارد فرموده خدا «این سزای ستمکاریهای آنها است که بدانها دادیم» بکمک قرینه‌های دیگر که نهان نیستند.

«و إنا لصادقون» در مجمع است- 4: 279- یعنی راستگوئیم در اخبار از تحریم و از ستمکاری آنها و در هر چیز و در اینکه این تحریم کیفر پیشینیان آنها بود و مصلحت کسانی که بعد از آنها آیند تا وقت نسخ.

«و لقد مکناکم فی الأرض» گفتند:- ره- یعنی شما را توانا کردیم بر تصرف در زمین و آن را بشما دادیم و پایگاه شما نمودیم «و برای شما در آن وسیله زندگانی ساختیم» از انواع روزی و هر گونه نعمت و بهره، و گفتند: منظور کسب و قدرت بر آن و ابراز آنست و شما کم قدر دانید و شکر کنید.

«بخورید و بنوشید» فرمانی است بمنظور اباحه برای همه مباحات «و اسراف نکنید» بدست اندازی بحرام، مجاهد گفته: اگر مانند کوه احد صرف در طاعت کنی مسرف نباشی، و صرف یکدرهم پول یا یک مد گندم در نافرمانی خدا اسراف است، و گفتند: یعنی بی‌اندازه نخورید و بنوشید، و حکایت است که رشید پزشک نصرانی استادی داشت و روزی بعلی بن حسین بن واقد گفت: در قرآن شما چیزی از علم پزشکی نیست با اینکه دانش دو تا است دانش دین و دانش تن، علی باو گفت: خدا همه پزشکی را در نیم آیه قرآنش فراهم آورده که فرموده:

«بخورید و بنوشید و اسراف نکنید» و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم همه طب را در فرموده خود آورده که: معده خانه درد است و پرهیز سره هر دارو و بهر تنی بده آنچه را بدانش عادت دادی، پزشک نصرانی گفت: قرآن شما و پیغمبر شما برای جالینوس طبی وانگذاشتند.

و گفتند: مقصود اینست که حرام نخورید و حلال را بروش حرام نخورید خوردن حرام گرچه اندکی باشد اسراف است و خوردن بی‌اندازه حلال که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 30

نزد خردمندان زشت و مایه زیان باشد نیز اسراف است و حلال نیست، چون کسی که گلاب در دیگ بریزد بجای آب و مشک در آن افشانند، و چون کسی که تنها یک اشرفی دارد و با آن عطر بخرد و عطر بزند و عیال خود را نیازمند رها کند «راستی خدا مسرفان را دوست ندارد»، و آنها را دشمن دارد، و چون خدا برگرفتن زیور را نزد هر مسجد تشویق کرد و خورد و نوش را مباح کرد و از اسراف نهی کرد، و جمعی از عرب بسیاری از این چیزها را حرام میدانستند تا آنجا که روغن و شیر را در حال احرام حرام میدانستند و سائبه و بحیره را حرام میدانستند خدا آنها را رد کرد و فرمود:



«بگو» ای محمد «چه کس حرام کرده زیوری را که خدا برای بنده‌هاش برآورده و روزبهای خوب را» که بلذت بخش تفسیر شده و گفته‌اند: یعنی حلال و نخست اظهر است، چون در قیامت آنها را ویژه مؤمنان کرده و فرموده «بگو آنها از آن مؤمنانست در دنیا و ویژه آنها است روز قیامت» ابن عباس گفته: یعنی مؤمنان در دنیا شریکند با کافران بت پرست در خوردن طیبات و پوشیدن جامه خوب و زناشوئی با زنان شایسته و سپس در آخرت طیبات ویژه مؤمنانند و مشرکان از آنها بهره‌ای ندارند.

و گفتند معنا اینست که اینها در دنیا برای مؤمنان آلوده بغم و اندوه و رنج است و در قیامت از این آلودگی پاکند «چنین شرح دهیم آیات را» یعنی چنانچه شما را بمصالح و منافع دینتان آشنا کنیم آیات را هم برای مردم که میدانند بیان کنیم پایان- (مجمع البیان 4: 413).

و من گویم: بسا تقدیر آیه این باشد که: آنها از آن مؤمنانند و خاص آنان و برای آنها آفریدمشان و روز قیامت ویژه آنها گردند، یعنی کفار و مخالفان در دنیا بزور و ناحق شریک آنها باشند و در قیامت ویژه آنها شوند و شریکی ندارند از آنها، و مؤید آنست آنچه ما در باره آیه «لیس علی الذین آمنوا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 31

تا آخر-» گفتیم و گویا بدین معنا اشارت دارد آنچه امیر المؤمنین علیه السلام در نامه خود باهل مصر نوشته «بدانید ای بنده‌های خدا که پرهیزکاران خیر دنیا و آخرت را بدست آوردند با دنیاداران در دنیاشان شریکند و آنان در آخرت با اهل آخرت شرکت ندارند. مباح کرده خدا برایشان در دنیا آنچه آنها را بس است و بی‌نیاز کند، خدا عز اسمه فرموده: «بگو چه کس حرام کرده زیور خدا را- تا آخر آیه».

رازی گفته: آنها در دنیا از مؤمنانند و خاص آنها نیستند چون مشرکان با آنها شریکند و روز قیامت خاص آنها باشند و کسی شریک آنها نباشد، اگر گویند: چرا نفرمود از آن مؤمنانند و دیگران؟ گوئیم برای آنکه آگهی دهد که در اصل برای مؤمن آفریده شدند و کفار تبع آنها شدند چنانچه فرمود «هر که کافر شود بهره اندکی بدو دهم وانگه بعداب دوزخش کشانم، 126- البقره» سپس گفته: نافع خالصه را مرفوع خواند و دیگران منصوب ...

کلینی در (1: 409- اصول کافی) بسندش از یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس آورده که بامام ششم علیه السلام گفتم: شما را از این زمین چه بهره‌ایست؟ لبخندی زد و فرمود: خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و فرمانش داد با انگشت بزرگ پایش هشت نهر در زمین بکند چون سیحان و جیحون که نهر بلخ است و خشوع که نهر شوش است و مهران که نهر هند است و نیل که نهر مصر است و دجله و فرات آنچه را آب دهند یا آب از آنها گیرند همه از آن ما است و هر چه از آن ما است از شیعه ما است و دشمن ما را از آن بهره نیست جز آنچه بزور برد، و راستی دولت ما در مقامی است پهن تر از

میان این و این یعنی آسمان و زمین سپس این آیه را خواند «بگو آنها از آن مؤمنانند در دنیا» و زوربران «ویژه آنها است روز قیامت» بی‌زوربری.

سپس طبرسی - ره - گفته: این آیه دلالت دارد بر جواز پوشیدن جامه‌های فاخر و خوردن از طیبات حلال و عیاشی بسندش روایت کرده که امام چهارم عبائی به 50 اشرفی طلا میخرید و چون تابستان میشد آن را صدقه میداد و باکی بدان نمیدید، و میفرمود «قل من حرم زینة الله» تا آخر آیه.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 32

و بسندش از یوسف بن ابراهیم که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و جبه و روپوش خز بر تن داشت گفتم: قربانت این خز است در باره آن چه گوئی؟ فرمود: خز باکی ندارد گفتم پودش ابریشم است. فرمود: باکی ندارد حسین علیه السلام را که کشتند جبه خز بر تن داشت سپس فرمود: چون عبد الله بن عباس را امیر المؤمنین علیه السلام نزد خوارج فرستاد بهترین جامه‌اش را پوشید و عطر بهتری زد و به بهترین مرکب سوار شد و نزد آنها رفت، گفتند: ای پسر عباس تو که بهتر مردمی در جامه و مرکب جباران نزد ما آمدی؟ این آیه را خواند «قل من حرم زینة الله» تا آخر آیه، بیوش و خوش بیوش که خدا جمیل است جمال را دوست دارد و باید از حلال باشد.

و این آیه دلالت دارد که اصل در اشیاء اباحه است چون فرموده «کی حرام کرده» و نقل مؤید عقل آمده - پایان - (مجمع البیان 4: 413).

سپس خدا سبحانه حرامها را برشمرد و فرمود «بگو پروردگارم حرام کرده هرزگیها را آشکار باشند یا نهان و گناه را و ستم را بناحق و شرک شما بخدا را که دلیلی بر آن فرو نیامده و حرام کرده که ندانسته بخدا چیزی را بگوئید» و گویا اشاره است باینکه خوردن طیبات و بهره بردن از لذتبخشهای حلال حرام نیستند بلکه حکم بحرمت آنها حرام است چون ندانسته بخدا بستن است.

گفتند فواحش همه زشتیها و کبائرنند آشکار باشند یا نهان، و گفتند: زنا است، و گفتند عریان گردیدنست و گفتند: اثم گناهان و نافرمانیها است، گفتند:

گناهی که حد ندارد، و گفتند می و ستم و تباهاکاریست و واژه بناحق برای تاکید است.

«و یحل لهم الطیبات» در مجمع البیان - 4: 487 - است که یعنی لذتبخشهای خوب، و حرام کرد بر آنها زشتیها و آنچه نفوس نفرت دارند. و گفتند: حلال کرد بر آنها آنچه از راه حلال بدست آرند و حرام کرد آنچه از راه ناپاک بدست آرند، و گفتند: حلال کرد بر آنها آنچه را رهبانانشان و ملایانشان بر آنها حرام

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 33

کردند و آنچه را اهل جاهلیت حرام دانستند مانند بحیره و سائبه و حرام کرد بر آنها مردار و خون و گوشت خنزیر و آنچه با آنها یاد شده - پایان - و گویم: بیشتر اصحاب ما آن را دلیل گرفتند بر حرمت بسیاری از چیزها که در طبع بیشتر مردم پلید است. و این مورد اعتراض است زیرا سیاق آیه مدح پیغمبر و شریعت او است که هر چه بر آنها حلال کرده واقعا پاکیزه است و اگر چه ما نفهمیم و آنچه حرام کرده پلید است گرچه ما نفهمیم مانند خوراک لذیذی که از مال دزدیست که بیشتر مردم آن را لذیذ شمارند و در واقع پلید است، و بیشتر داروها که مردم بدان نیاز دارند بی اندازه نفرت آورند و ندیدیم کسی آنها را حرام شمارد و تفسیر آیه بمعنی بی نیاز به تخصیص و موافق قواعد امامیه از حسن و قبح عقلی اولی است از معنی نیازمند بتخصیص بسیار بلکه آنچه بیرون رود از آن بیشتر باشد از آنچه بماند در آن چنانچه بر کسی که مواردش را بررسی کند نهان نماند، و ممکن است گفت: این آیه در حکم صریح است به ثبوت حسن و قبح عقلی و اصحاب آن را دلیل آن نگرفتند.

«كلوا من طیبات ما رزقناکم» یعنی از روزی حلال و پاک و خدا فرمود: «تیمم کنید با زمین طیب 43- النساء» یعنی پاک، و بمعنی بی آزار هم هست چنانچه گویند زمان طیب یعنی نه گرم و نه سرد، و بمعنی لذتبخش و بی نفرت هم هست چون قول خدا «پرسندت چه بر آنها حلال شده بگو حلال شده طیبات، 4- المائده» زیرا در اینجا مقصود از طیب حلال نیست چون جواب بیفائده می شود زیرا پرسش از حلال بوده و در جواب نگوید حلال است، و طاهر هم مقصود نیست زیرا طاهر را باید از شرع فهمید، و معنی بی آزار هم نیست چون بی آزار وصف مأكول نیاید پس باید مراد همان لذت بخش و بی نفرت باشد که در طبع خود آنها است و متبادر از لفظ طیب هم همین است عرفا و در اخبار هم مؤید آن آمده و مقصود عرف میانه مردم است که توانگرند، در حال اختیار، نه مردم بیابان و بیچارگان از اعراب سخت زندگی زیرا آنها هر چه بجنبند و بر زمین راه رود خوش دارند، و از یکیشان

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 34

پرسیدند چه میخورید؟ گفت هر چه بجنبند و راه رود مگر ام جنین یکی گفت امنیت بر ام جنین مبارک باد که خوردنی نیست، این خلاصه کلام شیخ است، در مبسوط و جز او جز اینکه او نخست حلال را بجانور و جز آن بخش کرده و جانور را بزنده و جز آن، و گفته: هر جاندار زنده حرام است چون حلالی آن از شرع نرسیده بدلیل اینکه ذبح جاندار ممنوع است، و هر جاندار بیجان و جز جاندار در اصل مباح است و در استثناء جاندار زنده از این اصل اشکال است برای اینکه دلیل حلالی عام است و استناد بحرمت ذبحش بی دستور شرع قابل منع است، و این اصل کلی باب اطعمه است.

و من گویم: سستی برخی از این سخن را در گذشته دانستی و باز گوئیم اینکه گفته مراد از طیب حلال نیست قابل منع است زیرا بسا مقصود اشاره بآنچه باشد که حلیت آن بیان شده و حلالهای دیگر را پس از آن آورده، و عنوان طیبیات برای بیان اینست که هر چه را ما برای شما حلال کردیم همان طیب واقعی است و اینکه گفته: طاهر را باید از شرع شناخت دلیل نیست که طیب بمعنی طاهر نباشد پس از آنکه خدا در قرآن و بزبان پیغمبرش نجاسات را بیان کرده و از آن استفاده شود که جز نجاسات منصوصه حلالند و دلیلی بر نجاست آنها نیست و اینکه گفته خوردنی به بی آزار وصف نشود قابل منع است زیرا بسیاری از خوردنیها و نوشیدنیها خرد و تن را تباه کنند، و انحصار معنی طیب بدان چه گفته ممنوع است زیرا بسا مقصود از آن ناپلید معنوی و بی زشتی واقعی باشد برای اینکه زیان دینی و دنیوی دارد گرچه ممکن است که این همان معنی بی آزار باشد.

«و رزقکم من الطیبات» برخی وجوه پیش را پذیرا است «و بر آورد براتان از ثمرات رزقی» برای اینکه همه ثمرات روزی آدمی نباشند ...

بیضاوی گفته: روزی برای شما که با آن زندگی کنید و شامل خوراک و جامه هر دو هست ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 35

«و مسخر کرد براتان کشتی تا بفرمانش در دریا روان باشد» یعنی بخواست او تا بهمه جا «و مسخر کرد براتان نهرها را، و آنها را آماده بهره گیری شما ساخت و گفتند: معنی مسخر کردن آنها آموختن راه بهره بری از آنها است.

گویم: آیه دلیل است بحلال بودن ثمرات آنچه از زمین بر آید و جواز خوردن و نوشیدن و پوشیدن آنها و جواز کشتیرانی و کشتی سواری و جواز نوشیدن و وضوء و غسل از نهرها و دیگر بهره ها جز آنچه بدلیل خارج شده و هم بجواز آبیاری کشت و درخت و پاشیدن بر زمین و انتفاعات دیگری که از آن نهی نشده.

«و ساختیم برای شما پیش از آن زمین را، و زمین را کشیدیم و بر آن لنگرها افکندیم از کوه و رویاندیم در آن از هر چیز مناسب و ساختیم برای شما در آن وسائل زندگی» در مجمع است که یعنی آفریدیم برای شما در آن معیشت از کشت و گیاه، و گفتند: یعنی خوراکیها و نوشابه ها که بدان زندگی کنید.

و گفتند، مقصود تصرف در وسائل روزیست در مدت زندگی «و آنان که شما روزی ده آنها نباشید» یعنی شکارها و جانوران که خدا آنها را روزی دهد نه شما ...

«فأسقیناکموه» یعنی آن را وسیله سیراب شدن شما ساختیم و شما نگهبان آن نباشید بلکه خدایش در آسمان نگهدار و وانگه بزمینش بیارد و در آتش بدارد و با چشمه ها باندازه نیازتان بر آرد.

«راستی شما را در چهارپایان عبرت‌یست» بیضاوی گفته: یعنی دلیلی که از نادانی برهاند و بدانش کشاند «بنوشانیم بشما از آنچه در شکم آنها است و این بیان عبرت‌یست که از میان سرگین و خون شیری پاک برآید که از برخی اجزاء خون تراود که از اجزاء لطیف سرگین باشند از آن خوردنیها که در شکمبه اندازه‌ای هضم شدند و از ابن عباس است که چون چهارپا علف خورد و در شکمبه‌اش پخته شود فرودینش سرگین است و میانه آن شیر و بالایش خون، و بسا اگر درست باشد مقصود اینست که میانه مایه شیر است و زیرش مایه خونی که غذای تن است زیرا آنها در خود شکمبه پدید نشوند و ته‌نشین آن سرگین است و آنها را بدارد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 36

تا بهضم دوم رسند و اخلاط چهارگانه از آنها برآید که آبکی باشند و نیروی تشخیص فزونی آن آب را از آن بقلوه‌ها ریزد و به زهره و سپرز و باقی را که پخته کند باندام تن پخش کند و بخش هر کدام بتقدیر حکیم علیم بدو رسد و اگر حیوان ماده است اخلاطی بیش از غذای تن بواسطه برودت مزاج دارد که آن فزونی را نخست برحم ریزد برای بچه شکمی و چون زائیده شد آن را به پستانها ریزد و سفید گردد بوسیله گوشت‌های سفید آنها و شیر شود و از هنر خداست پدید کردن اخلاط و شیر و آماده کردن قرارگاه و مجاری آنها و وسایل تولید و نیروهای کارگر در آن در هر زمان که شایسته است و اینست که وادار میکند باعتباراف بکمال حکمت و شایانی رحمتش و این شیر پاک برآید و بوی سرگین ندارد و بواسطه تنگی مجاریش از اجزاء کثیفه جدا شده است.

و رازی در تاویل آیه گفته: مقصود اینست که شیر از برخی اجزاء خون پدید گردد و خون از اجزاء لطیف سرگین برآید که خوردنیهای درون شکمبه است و شیر از اجزائی پدید شود که نخست میان سرگین باشند و بار دوم از اجزائی که میان خونند، و خدایش از این اجزاء کثیف و سخت پاک کند و اوصافی در آن آفریند که بدانها شیر باشد و سازگار تن کودک شود- پایان-.

«و من ثمرات النخيل و الأعناب» یعنی شما را برای عبرت گرفتن نوشانید از ثمرات نخل و از انگور از آنچه که از آن میان می‌سازید با روزی خوب حلال چون خرما و کشمش و شیره انگور و شیره خرما و هم سرکه و چگونه از آن می‌سازید با اینکه روزی خوب حلال از آن توان ساخت که هم گله دارد و هم امتنان، و برخی گفتند. مقصود از سکر سرکه است و از رزق حسن آنچه بهتر از آنست، و گفتند سکر هر آنچه حرام است از محصول آنها می‌باشد یا جز آن چون نیبذ و فقاع و مانندشان، و رزق حسن هر آنچه خدا از ثمره آنها حلال کرده است و رفع گرسنگی کند.

علی بن ابراهیم گفته «سکر» سرکه است و از امام صادق علیه السلام روایت است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 37

که آیه پیش از تحریم خمر بوده و نسخ شده و این دلیل است که مقصود از آن می است و سکر بهر دو معنی آمده، و گفتند: اگر مقصود می هم باشد دلیل جواز شرب آن نباشد زیرا ذکر آن بر سبیل عتاب است که با منت جمع شده پیش از تصریح بحرمت و معنی نسخ سکوت از بیان حرمت است و منافات ندارد با روایاتی که آن همیشه حرام بوده و برابر کردنش با روزی خوب دلیل زشتی آنست «که در آن نشانه‌ها است برای مردمی که میفهمند» و خرد خود را بکار میزنند «و رزقکم من الطیبات» بیضاوی گفته: یعنی روزی شما کرده از لذتبخشها و حلالها که روزی دنیا نمونه آنها است آیا بیاطل که بتپایند بگردند یا حرام کنند آنچه را خدا حلال کرده «بخورید از آنچه که خدا بشما روزی کرده، گفته: آنها را واداشته بخوردن حلال خدا و شکر نعمتش پس از بازداشتن آنها از کفر و تهدید آنها بر آن سپس حرامها را بر آنها شمرده تا دانسته شود که جز آنها حلال است، وانگه تأکید کرد آن را بنهی از حرام کردن حلال بدلخواه خودشان و فرمود «بزبان خود وصف نکنید» چنانچه آنان گفتند، آنچه در شکم این چهارپایانست ویژه مردان ما است تا آخر آیه-.

و روش گفتار و حصر در آغاز آیه دلالت دارند بر حصر محرمات باین چهار که ذکر کرده جز آنچه با دلیل بدانها پیوسته مانند، درنده‌ها، و مقصود اینست که نگوئید: این حلال است و این حرام تا زبان شما دروغ باشد، و این در وصف زبانشان بدروغگوئی بسیار رسا است که گوئیا دروغ نامعلوم است و زبان آنها آن را شرح میدهد بدین سخن و از این رو از سخن شیوا شمرده شده چنانچه گویند چهره او زیبایی را وصف میکند، چشمش جادو را بیان میکند.

**«لتفتروا»** بیان علت است نه غرض «ازواج» بمعنی اصناف است که بیکدیگر جفت میشوند، و نبات و شتی بیان یا وصف ازواج هستند و می شود شتی وصف نبات باشد که چون در اصل مصدر است مفرد و جمع در آن یکسانست یعنی پراکنده‌ها در صورت و عوارض و منافع که برخی آدمی را شاید و برخی بهائم را و از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 38

این رو فرمود: «بخورید و بچرانید چهارپایانان را» و مقصود اینست که بر آوردیم هر نوع گیاه را و گفتیم بخورید و بچرانید چون آماده بهره‌وری است برای خوردن و علف چرا.

**«کلوا من طیبات ما رزقناکم»** در مجمع است که مقصود از آن اباحه است «و سرکشی نکنید» یعنی تجاوز نکنید و آن را بوجه حرام بخورید، و گفتند:

یعنی از حلال بحرام تجاوز نکنید و آن را کمک گناه نسازید تا خشم من بشما فرو ریزد و بایست شود «آبی باندازه» که پر سود و کم زیانست یا در خور صلاح آنها است و آن را در زمین جا دادیم و میتوانیم آن را از میان ببریم بوسیله فاسد کردنش یا تبخیرش یا فرو کشیدنش در زمین تا آنجا که برآوردنش نشدنی باشد ... «و درختی که از طور سینا برآید» که

کوه موسی است میان مصر و ایله گفتند کوه در فلسطین است «که روغن دارد و رنگ آمیزی» که با آن چراغ افروزند و نان خورش کنند که نان را در آن فرو برند و رنگ آن را گیرد.

«و سخر لکم ما فی السماوات» هر آنچه در آسمانها است وسیله سود شما ساختیم «و هر آنچه در زمین است» که شما را به بهره‌گیری از آن بواسطه یا بی‌واسطه مسلط کردیم «چه از برون و چه از درون» چه محسوس و چه معقول چه بشناسید و چه نشناسید «سوی زمین جرز» یعنی بی‌گیاه نه زمین شوره‌زار که از آن چهارپاهایشان میخورند چون کاه و علف و خودشان میخورند، چون دانه و میوه ...

«و ما عملته أیدیهیم» یعنی آنچه با دست خود از آن سازند مانند آب انگور و شیره و گفتند: یعنی بآفرینش خدا است نه کار دست شما است ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 39

## اخبار باب

1- در تفسیر علی بن ابراهیم بسندش از حفص بن غیاث که امام ششم علیه السلام فرمود: ای حفص دنیا را نزد خود چون مردار دانم که برای ضرورت از آن چیزی خورم - الخیر - 2- در محاسن: بسندی از مفضل بن عمر که بامام ششم علیه السلام گفتم: بمن گزارش ده قربانت که چرا خدا می و مردار و خون و گوشت خوک را حرام کرده؟

فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی اینها را بر بنده‌هاش حرام نکرده و جز آنها را حلال کرده برای رغبت بدان چه حرام کرده و زهد در آنچه حلال کرده، ولی خدا مردم را آفرید و دانست چه چیز تنشان را نیرو دهد و برای آنها خوبست و از تفضل خود آن را بر آنها حلال و مباح کرد و بمصلحت آنها و دانست چه چیز بدانها زیان دارد و آنها را از آن بازداشت و آن را بر آنها غدقن کرد. و آنکه آن را بر بیچاره مباح کرد آنکه که جز بدان نتواند زیست و فرمود: باندازه رفع نیاز از آن برگیرد نه بیشتر و آنکه فرمود: اما خوردن مردار را کسی ادامه ندهد جز آنکه تنش سست شود و لاغر گردد و نیرویش برود و نژادش قطع شود و مرده خوار بمرگ ناگهانی بمیرد.

و اما خورنده خون آب زرد برآورد و گند دهن گیرد و بد خلق شود و دچار داء الکلک گردد و سخت دل و بیرحم گردد تا آنجا که امنیت ندارد از اینکه فرزند و پدر و مادرش و خویشاوند و رفیق خود را بکشد و اما گوشت خوک برای اینکه خدای تبارک و تعالی مردمی را بصورت خوک و خرس و میمون و مسوخت دیگر نمود و از خوردن گوشت مانند آنها غدقن کرد تا مردم از آن بهره نبرند و کیفرش را سبک شمارند.

و اما می را خدا غدقن کرد برای اثر آن و تباهی آن و فرمود: دائم الخمر دچار لرزش شود و نورش برود و مردانگیش نابود گردد تا آنجا که بخونریختن از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 40

خویشان خود و زنا با آنها دلیر شود، و چون مست گردد بسا به محرمان خاندانش بجهد و نفهمد، می بنوشنده خود جز بدی نیفزاید (324- محاسن).

در کافی (6: 242 فروع) بدو سند مانندش آمده.

بیان: در قاموس گفته: کلب بحرکت لام تشنگی و حرص و سختی و پر- خوری است که سیر نشود و فریاد سگ گزیده را هم گویند، و دیوانگی و هاری سگ است بر اثر خوردن گوشت آدمی و جنون مانند‌یست که بر اثر گزیدن سگ هار دچار آدمی شود- پایان- و گویا مقصود از آن در حدیث تشنگی یا پر خوری یا دیوانگی مانند سگ هار گزیده است، و جهیدن کنایه از جماع است و بسا مقصود از آن کشتن است و مقصود از حرم زنان او است چنانچه در قاموس است.

3- در معانی الاخبار- 214- بسندی از امام ششم علیه السلام در قول خدا عز و جل «فمن اضطر غیر باغ و لا عاد- 173- البقره- 125- الانعام- فرمود:

باغی شورشی بر امام است و عادی راهزن که مردار بر آنها حلال نیست.

و روایت شده که عادی دزد است و باغی کسی که دنبال شکار رفته و روانیست برایشان که در سفر نماز شکسته خوانند و در حال اضطرار مردار خورند.

5- از عیاشی: بسندی تا امام ششم علیه السلام در تفسیر همان آیه که باغی ظالم است و عادی غاصب (تفسیر عیاشی ج 1 ص 74).

6- (و در عیاشی بسندی تفسیر آیه را برابر حدیث شماره 3- آورده).

7- (و در روایتی تفسیر آن را برابر حدیث شماره 4- آورده).

8- (و در دعائم الاسلام بسندی تفسیر آن را برابر حدیث شماره 5- آورده).

9- و از همان بسندی از امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا «فمن اضطر غیر باغ و لا عاد» فرمود: باغی خارج بر امام است و عادی دزد است.

بیان: خلاصه مجموع اخبار اینست که هر سفری که روا نباشد شکستگی در نماز و روزه برای گناه و تجاوز بودن آن سفر، خوردن مردار هم برای ضرورت



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 41

در آن روا نیست.

10- در دعائم الاسلام از امام ششم علیه السلام است که در باره کلیات آنچه خوردنش حلال است و آنچه حرام فرمود: اما آنچه خوردنش برای آدمی حلال است و از زمین برآید سه صنف است از خوراکیها:

1- همه انواع دانه‌ها چون گندم، برنج، و اقسام قطنیه از عدس و نخود و لوبیا و جز اینها، 2- همه میوه‌ها 3- همه قسم سبزی و گیاه و هر کدام از اینها که خوراک آدمی باشد و سود و نیرو بدو دهد خوردنش حلال است، و هر کدام زیان دارند خوردنش حرام است مگر برای درمان بیماری و اما آنچه از گوشت جانداران حلال است گوشت گاو و گوسفند و شتر و از جانداران وحشی گوشت هر کدام نیش و چنگال ندارند، و از گوشت پرنده هر کدام چینه‌دان دارند، و از شکار دریا هر کدام فلس دارند، و جز اینها همه اصنافش حرام است، و هر تخمی دو سویی نابرابرند خوردنش حلال است و هر تخمی دو سویی برابرند از غیر مأکول اللحم است.

بیان: در نهاییه گفته: در حدیث است که از قطنیه یکدهم گرفته شود، و آن با کسر و تشدید مفرد قطنی است مانند عدس و نخود و لوبیا و همجور آنها.

در قاموس است که قطنیه با ضمه و کسره گیاه است و دانه‌های زمین یا دانه‌های جز گندم و جو و کشمش و خرما، یا دانه‌های پختنی، شافعی گفته:

عدس و خلر (گیاهی یا سیر یا ماش) و سیر و گاورس و نخود جمع قطنی است، یا خرفه و سبزی تابستان.

11- در دعائم- از علی علیه السلام که فرموده مضطر مردار و هر حرامی را که بدان مضطر است میتواند خورد.

12- جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: هر که بخوردن مردار مضطر شود بخورد تا سیر شود و اگر بنوشیدن می مضطر شود بنوشد تا سیراب گردد و نتواند بدان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 42

باز گردد تا باز مضطر شود.

13- و از همان: از ابی جعفر علیه السلام که یاد آور شد پنبیری که مشرکانش سازند با اینکه از مایه مردار در آن نهند و از ذبیحه‌ای که نام خدا در ذبح آن نبرند، فرمود: اگر آن را بدانند خورده نشود، و اگر وضع پنیر دانسته نیست و ندانند چه کس ساخته و در بازار مسلمانان فروخته شود از آن بخور.

14- در تفسیر نعمانی بسندها از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: آیات قرآن که تاویل و تنزیلشان یکی است هر آیه محکمی است که در باره حرام بودن چیز معروفی است که در زمان عرب بوده که تاویل و تنزیل آن یکی است و نیازی بتفسیر و شرح بیش از تاویل ندارد، مانند قول خدا در تحریم: «حرام است بر شما مادرانتان، و دخترانتان و خواهرانتان- تا آخر آیه- 13- السنه» و اینکه فرمود «جز این نیست که حرام است بر شما مردار و خون و گوشت خوک- تا آخر آیه 173- البقره» و چون قول خدا تعالی «ایا آنان که گرویدید از خدا بترسید و وانهد آنچه از ربا بجا است- تا آخر آیه 278- البقره» تا آنجا که فرموده: «حلال کرده فروش و حرام کرده ربا را 275- البقره» و فرمود خدا تعالی «بگو بیائید تا بخوانم بر شما آنچه را حرام کرده پروردگار شما بر شما- تا آخر آیه- 151- الانعام» و مانند آنها در قرآن بسیار است از آنچه خدا حرام کرده و نیازی ندارد شنونده که از آنها پرسشی کند، و فرموده خدا در باره حلالها «حلال است بر شما شکار دریا و خوراکش بهره شما است و کاروانها، 96- المائده» و فرموده خدا «و چون از احرام درآمدید شکار کنید- 5- المائده» و قول خدا تعالی «پرسندت چه حلال است برایشان- تا فرموده- «از آنچه خدا بشما آموخته- 4- المائده» و فرموده اش- خوراکتان حلال است برایشان- 5- المائده- و فرموده او «بیائید بعهدها حلال است بر شما زبان بسته جانوران جز آنچه بر شما خوانده شود جز حلال کننده شکار با اینکه شما محرم باشید- 1- المائده- و قول خدا «و حلال شده بر شما شب ماه روزه همخوابی با زنهایتان- 188- البقره» و قول خدا «حرام نسازید پاکیزه آنچه را خدا بر شما حلال کرده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 43

87- المائده» و مانندش بسیار است.

در تفسیر قمی هم مانندش آمده.

15- در محاسن: بسندی تا علی علیه السلام که پرسش شد از سفره‌ای که در راه افتاده و گوشت و نان و پنیر و تخم مرغ فراوان دارد و کاردی هم در آنست فرمود: آنچه در آنست قیمت شود و خورده شود چون تباه‌شدنی است و بجا نماند و اگر صاحبش آمد بهایش را تاوان دهند، گفتند: یا امیر المؤمنین ندانند سفره از مسلمانست یا گبر؟ فرمود: در آزادیند تا بدانند (453- محاسن).

در کافی (6: 297 فروع) مانندش آمده با بسندی.

16- در نوادر راوندی- 50- مضمون شماره 15- را بسندی آورده.

و از همان- 46- بسندش که پرسش شد علی علیه السلام از یک گوسفندی پوست کنده و دیگری سر بریده که بر صاحبشان اشتباه شده کدام مردار است و کدام تذکیه شده؟ فرمود هر دو را نزد سگها اندازند.

18- در فقه الرضا فرمود علیه السلام: اگر گوشتی یافتی و ندانی مردار است یا تذکیه شده تیکه‌ای از آن را در آتش انداز اگر بهم کشیده شد تذکیه شده و اگر روی آتش شل شد مردار است، و هر شکاری بکنی در خشکی یا دریا حلال است جز آنچه برایت بیان کردم که در خبر آمده خوردنش بد است.

توضیح و بیانیه: از روایات گذشته احکام مهمی استفاده شوند.

1- از روایت سکونی و دیباجی برآید که اصل در گوشت در افتاده اینست که تذکیه شده تا بدانی مردار است چنانچه ظاهر عموم آیات و اخبار گذشته است و از حصر محرمات در آماری معین برآید که این از آنها نیست، و ممکن است این حکم مقید به بلاد مسلمانان باشد و گویا ظاهر همین است و بسا مخصوص بدان چه باشد که قرائن دارد بر اینکه از مسلمانی است و اینکه سائل گفته: یا از مجوسی است با آن منافات ندارد، زیرا محض احتمال است برای پرسش بس است ولی اینکه فرمود: تا بدانی، دلالت دارد که با ظن باینکه از کافر است هم خوردنش رواست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 44

جز اینکه علم شامل ظن هم باشد، ولی مشهور میان اصحاب اینست که اصل عدم تذکیه است تا دانسته شود یا از دست مسلمان و یا از بازار مسلمانان گرفته شود تا آنجا که برخی مبالغه کرده و گفته: اگر جلد قرآن در مسجدی باشد در حکم مردار است، و برخی اصحاب گفتند در این باره اعتماد به ظن از اماره رواست.

شهید ثانی در باره لقطه نعلین و انبان و شلاق گفته: نهان نیست که بیشتر نعلینها پوستند و هم انبان و شلاق و حکم مطلق بجواز برگرفتن آنها یا حمل می‌شود بدان چه از پوست نباشد چون پوست افتاده مجهول است و بحکم اصل عدم تذکیه مردار است یا حمل می‌شود بموردی که ظاهر امارات تذکیه آنست و برخی اصحاب گفته اعتماد بدان شاید.

و علامه رحمه الله در تحریر گفته: اگر ذبیحه افکنده یافت، خوردنش روا نیست برایش تا نداند مسلمان سر آن را بریده یا آن را در دست مسلمان بیابد.

محقق اردبیلی - نور - در شرح ارشاد گفته: دلیل اجتناب از گوشت افتاده در راه که ذبحش معلوم نیست اینست که اصل در مردار حرمت است، چون بیجانی دانسته است و تذکیه شروط وجودی بسیاری دارد که اصل عدم آنها است ولی بسا بقرینه دانسته شوند و از این رو بر سر گوشت قربانی نشانی نهند، و عموم برخی اخبار هم بر آن دلالت دارند چون صحیحه عبد الله بن سنان که حلال بر حرام غلبه دارد. و خصوص روایت سکونی، و این روایت را آورده و گفته: ضعف سند زیان بدان ندارد چون موافق عقل است و جز آن، و در آن احکام بسیاری است چون پاکی گوشت افکنده و هم پوست افکنده و حمل می‌شود بر صورت وجود قرینه بدان که در دست مسلمان بودند، و بودن گوشت در دست گبر

روشن نیست تا دلالت کند بر حلال بودن ذبیحه کافر فافهم، و چون جواز خوردن مال مردم در صورت تلف شدن آن بی‌نیاز باذن حاکم شرع بشرط اینکه آن را بعهدہ خود قیمت کند،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 45

و چون عدم شرائط عدالت در قیمت‌گذار و تصرف کن، و اینکه تاوانش مال صاحب آنست، و اینکه نادان عذر دارد تا بداند فتامل و خلاصه قرینه مایه ظن غالب معتبر است تا چه رسد بمقید علم یا ظن متاخم بدان - پایان -.

و بدان که محقق در شرایع گفته: هر گاه گوشتی یافت شود و ندانند مذکی است یا مردار گفته‌اند: در آتشش اندازند اگر بهم رفت مذکی است و اگر پهن شد مردار است.

علامه طاب تراه در قواعد گفته: اگر گوشتی افتاده و ندانند تذکیه شده اجتناب شود و گفتند در آتش اندازند و اگر بهم رفت حلال است و اگر پهن شد مردار است، شهید ثانی در مسالک پس از نقل سخن محقق گفته این قول میان اصحاب بخصوص متقدمین مشهور است، شهید در شرح گفته: ندیدم کسی مخالف آن باشد جز محقق در شرایع و جز فاضل علامه که آن را بلفظ گفتند آورده که مشعر به سستی آنست با اینکه محقق در نافع موافق مشهور است و علامه در مختلف آن را در ضمن مسائل خلافی نیاورده، و شاید برای همین باشد، و برخی اجماع را دلیل آن دانسته و شهید گفته: دور از باور نیست و مؤید آنست موافقت ابن ادریس که خبر واحد را حجت نمیداند و اگر اجماع نمیدانست بدان فتویٰ نمیداد و اصل این حکم روایت محمد بن یعقوبست در (6: 361 فروع کافی) بسندش از شعیب از امام ششم علیه السلام در باره مردیکه بآبادی درآمده و بگوشتی برخورده و ندانسته تذکیه شده یا مردار است فرمود: آن را با آتش افکن هر آنچه بهم رود تذکیه شده و هر آنچه پهن شود مردار است، و با این شهرت سندش ضعیف است و توقف مصنف در باره آن موجه است، و ظاهر روایت اینست که حکم نشود بحلالی گوشت و عدمش بآزمایش برخی از آن بلکه باید هر تیکه جدا آزموده شود و هر کدام حکم خود را دارند برای اینکه فرموده: هر آنچه بهم رود حلال است و هر آنچه پهن شود حرام است، و از اینجا است که شهید در دروس مایل شده بسرایت حکم آن بگوشت مذکی که با مردار مشتبہ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 46

شده و میتوان با آتش آزمایش کرد - پایان - سخن مسالک.

و من گویم: عبارت فقه از عبارت این خبر بهتر است و دلالت دارد بر اکتفاء بآزمایش یک قطعه در باره همه و اینکه او گفته هر تیکه باید آزمایش شود اگر مقصود تیکه‌های بهم پیوسته است بی‌نهایت دور از باور است. و باید تا می‌شود تیکه کرد و آزمود تا برسد بجزء لا یتجزی بر فرض امکان و اگر مقصود تیکه‌های جدا است که دانسته نیست همه از یک جاندارند شکی نیست که چنین است و اگر بدانند از یکی است حکم بتکرار آزمایش مشکل است گر چه احوط است.

و بدان که منافاتی میان روایت شعیب و روایت سکونی نیست چون نخست ظاهر در نپخته است و دوم در پخته و پس از پختن آزمودن سودی ندارد زیرا ظاهر اینست که سبب جمع شدن گوشت تذکیه شده بیرون ریختن بیشتر خون رگها است و از این رو بر آتش بسته و درهم شود، و مردار در غالب خونش برجاست و میان رگها بسته شده و چون آتش بدان رسد خون روان شود و گوشت پهن گردد و گوشت پخته رطوباتش رفته و در آن چیزی نماند تا آزمایش را شاید.

اگر گفته شود پاسخ روایت سکونی عام است و این مورد را هم بگیرد گویم «آنان در وسعت» باشند عموم ندارد چون ضمیر بهمان اشخاص برگردد و اگر بعموم مردم برگردد می‌شود حمل بر استحباب شود یا گفته شود رخصت در آنجا است که طریق علمی نباشد و این آزمایش مایه علم است و دیگر موضوعی ندارد.

2- چون گوشت مذکی با مردار مشتبه شد ظاهر اصحاب وجوب اجتناب از همه است تا خصوص مذکی معلوم شود در جایی که شبهه محصوره باشد نه در غیر محصوره که وجوب اجتناب از همه سبب حرج می‌شود، برای آنکه اجتناب از مردار واجب است و باید از همه اطراف شبهه محصوره اجتناب شود بدلیل فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حلال و حرام جمع نشوند با هم جز اینکه حرام با حلال غلبه کند و بدان اعتراض شده که وجوب اجتناب از مردار بطور مطلق ممنوع است و رواست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 47

که حرمت مخصوص بمررداری باشد که بخصوص معلوم است<sup>141</sup> چنانچه اخبار صحیحه بدان دلالت دارند، و این روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله عامیه است و مخالف روایات معتبره است و اصل و عمومات و حصر محرّمات حلال بودن را ترجیح میدهد و ممکن است معنی روایت این باشد که حلال بر حرام غلبه میکند و حرام مفعول باشد و حلال فاعل.

و گفتند: در صورت اشتباه آن را بکسی که مردار را حلال داند بفروشد چنانچه شیخ در نهاییه گفته و ابن حمزه پیرو او شده و علامه هم در مختلف آن را تأیید کرده، و محقق هم در شرایع بدان مایل است بشرط اینکه در فروش همان مذکی را قصد کند و مستند صحیحه حلبی است از امام صادق علیه السلام که گوید شنیدمش میفرمود: چون مذکی با مردار مشتبه شود آن را بفروشد بکسی که مردار را حلال داند (6 فروع کافی 260) آن را بسندش آورده.

و در حسنه حلبی است (در کافی همان صفحه) آنچه بر آن دلالت دارد، و ابن ادریس از فروش و انتفاع بدان مطلقاً منع کرده برای آنکه روایت فروش مخالف اصول مذهب است، و محقق روایت را بقصد فروش مذکی تفسیر کرده، و بدو اعتراض شده که بیع مجهول است و قدرت بر تسلیم میسر نیست و بیع آن درست نیست بتنهائی و در مختلف جواب

<sup>141</sup> (۱) این مورد اشکال است زیرا احکام بذات موضوع تعلق دارند نه با قید علم تفصیلی و در روایات متقدمه یکی بیش نیست که علم را قید دانسته و آن هم در شك بدوی است که شامل مورد علم اجمالی نیست و یکی از آنها که در مورد علم اجمالی بوجود مردار است حکم بوجوب اجتناب شده و حدیث نبوی هم ظاهرش اینست که حرام مرفوع است و فاعل و نصب آن خلاف ظاهر است مگر دلیلی بر آن باشد (از پاورقی ص ۱۴۴).

داده که این بیع حقیقی نیست بلکه وسیله گرفتن مالی است از کافر برضای او که جایز است و اطلاق بیع بر آن صوری است برای مشابهت چون بذل مالی است بعوض، و بدین جواب اعتراض شده که حلال شمار مردار بسا کافر ذمی باشد مانند مسیحی که مالش محترم است و نمیشود بطور مطلق فروش بحلال

(1) این مورد اشکال است زیرا احکام بذات موضوع تعلق دارند نه با قید علم تفصیلی و در روایات متقدمه یکی بیش نیست که علم را قید دانسته و آن هم در شک بدوی است که شامل مورد علم اجمالی نیست و یکی از آنها که در مورد علم اجمالی بوجود مردار است حکم بوجوب اجتناب شده و حدیث نبوی هم ظاهرش اینست که حرام مرفوع است و فاعل و نصب آن خلاف ظاهر است مگر دلیلی بر آن باشد (از پاورقی ص 144).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 48

شمار مردار را روا دانست، و بهتر عمل بدین روایت صحیحه است و رد اعتراضات در برابر آن، آری ظاهر روایت راوندی عدم جواز بیع است ولی از نظر سند معارض روایت صحیحه نتواند شد با اینکه منافاتی هم با آن ندارد زیرا این که فرموده آنها را نزد سگ اندازند کنایه از ترک استعمال و خوردن آنها است و منافات ندارد با دادن آن بکسی که چون سگ است، و گویا کسی نگفته باید آن را بخصوص خوراک سگ کرد چنانچه در مردارهای دیگر هم نگفتند.

و شهید قائل شده باینکه آن را با آتش آزمایش کنند و با درهم شدن و پهن شدن تمیز دهند چنانچه در باره گوشت مجهول رسیده، و اعتراض شده که قیاس باطل است و فارق موجود است زیرا مردار بودن گوشت افتاده صرف احتمال است ولی در اینجا مردار معلوم است و حکم مشتبه را نمیتوان بمعلوم اجراء کرد، محقق اردبیلی گفته: این اعتراض محل تامل است زیرا از روایت برآید که بوسیله این آزمایش علم بتذکیه حاصل می شود و آن اعم است از گوشت مطروح و مورد بحث با اینکه فرقی هم در میان نیست زیرا گوشت افتاده هم نزد فقهاء در حکم مردار است شرعا و هر یک هم در اینجا محتمل است که مردار باشد نه متعین است و علم اجمالی بمردار اثری ندارد پس باید یا علت را مستقل دانست و آن در همه موارد قیاس منصوص العله رواست و یا از اصل حرمت دست برداشت پایان-.

3- دو خبر نخست دلالت دارند بدان چه فقهاء گفتند در باره جسته ای که نیمماند مانند خوراک که جوینده مخیر است میان آنکه آن را بقیمتش ملک خود سازد یا بفروشدش و بها را معرفی کند و یا آن را بحاکم دهد تا بهر چه برای او بهتر است در آن عمل کند، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله هم روایت کردند که فرمود: هر که غذائی جسته آن را بخورد ولی آن دو خبر تنها دلالت بر جواز خوردن دارند و یکی بر اینکه اگر مالکش آمد پولش را بدو دهد و بزودی گفتگو در باره آن در جای خودش بیاید.

4- هر شکاری الخ دلالت دارد که اصل در حیوان اینست که حلال گوشت و قابل تذکيه است مگر آنچه را دليل خارج کرده باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 49

و شهيد ثانی - قد - گفته: اصل در حلال الاكل و حرامش اینست که بشرع رجوع شود و هر چه را مباح کرده مباح است و هر چه را منع کرده حرام، و هر چه در شرع ذکر نشده مرجع عادت عربست: آنچه را پاکیزه دانند حلال است و آنچه را نفرت دارند حرام، و آیات گذشته استدلال کرده که سخن در باره آنها گذشت محقق اردبیلی طاب ثراه گفته دليل عقل و نقل موافقند که خوردن هر چیز بی‌زیانی حلال است، زیرا بیان شد که حکم عقل مباح بودن هر خوراک بی‌زیانست جز آنچه را دليل خارج کرده و آیات شریفه هم در این باره بسیارند چون «خلق لكم ما فی الأرض جمیعاً - 29 - البقره» و «كلوا مما رزقكم الله حلالا طيباً، 88 - المائده» که حلال و طيب تاكيدند نه قيد و آن ظاهر است، اخبار هم بدین معنا بسیارند و اجماع هم محقق و همه چیز بحکم عقل و نقل از کتاب و سنت و اجماع بر اباحه است جز آنچه نص بر حرمت دارد بطور عموم چون «و حرام است بر شما خبائث 157 - الاعراف» و هر چه دانسته شود که خبیث است حرام است ولی معنی خبیث مبهم است زیرا شرع آن را شرح نداده و معنی لغوی هم مقصود نیست و عرف هم یک نواخت نیست، و می‌شود گفت مقصود عرف میانه مردم و بیشتر آنها است در حال اختیار مانند مردم شهر و ده نه بیابان گردان که چیزی نزد آنها نفرت انگیز نیست بلکه هر خوردنی را پاکیزه شمارند و اعتماد بدانها نشاید.

و یا بطور خصوص چون «حرمت علیکم المیتة» 3 - المائده تا آخر آیه، و خلاصه ظاهر حلال بودنست تا دانسته شود که حرام است برای اینکه خبیثه است یا جز آن برای آنچه گذشت و برای صحیحه ابن سنان و مؤید آنست حصر حرامها چنانچه فرمود «بگو نیابم تا آخر آیه 145 - الانعام» و آنچه بی‌تردید فهمیده شود همان حلال بودن است تا دليل حرمت نباشد تا برسد بحیوان ذبح شده و اعضاء مردار که هر چه دانسته شود که مردار است یا نامشروع سر بریده شده نیز حرام است جز آنچه استثناء شده و اما مشتبّه و مجهول الحال است جز آنچه استثناء شده ظاهر سخن فقهاء حرمت است نیز ولی مورد تاملی است که بدان اشاره شد، این قاعده کلی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 50

است بی‌نظر بدلیل خصوصی که در مورد حلال و حرام وارد است و باید پیرو آن بود فتامل پایان سخن او - قد - و آن در نهایت متانت است.

19- در فقیه - 3: 216 و در تهذیب 217 - بسندی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی که از امام نهم علیه السلام پرسیدم از «ما أهل لغير الله به» فرمود: یعنی آنچه برای بت سر برند یا برای درخت که خدایش حرام کرده چنانچه حرام کرده

مردار و خون گوشت خوگ را پس هر کس بیچاره شود و باغی و عادی نباشد گناه ندارد که از مردار بخورد گفتم یا ابن رسول الله کی مردار برای مضطر حلال شود؟

فرمود: پدرم از پدرش از پدرانش برایم باز گفتند که همین از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش شد و باو گفته شد ما در سرزمینی باشیم و دچار قحطی شویم چه زمانی مردار بر امان حلال شود؟ فرمود: تا چاشت و شام ندارید و دست شما بسبزه بیابان نرسد (ما لم تصطبحو او تغتبقوا او تحتفتوا بقلافشأنکم بها).

عبد العظیم گفت: باو گفتم یا ابن رسول الله چه معنا دارد قول خدا عز و جل «هر که مضطر شد نه باغی و نه عادی 173- البقره»؟ فرمود: عادی دزد است و باغی آنکه بشکار می رود برای خوشگذرانی و بازیگری نه برای مخارج عیال خود، که نتوانند مردار بخورند چون مضطر شوند و مردار بر آنها در حال اضطرار حرام است مانند حال اختیار، و نتوانند روزه را بخورند و نماز را شکسته بخوانند در سفر گفتم: فرموده خدا «و المنخنقة و الموقوذة و المتردية و النطيحة و ما أكل السبع» جز آنچه را تذکیه کنید 4- المائده» یعنی چه؟ فرمود منخنقه جانوریست که آن را خفه کردند تا مرده، موقوذه آنست که بیماری آن را فشرده تا بیحرکت شده، متردیه آنچه از بلندی یا کوه پرت شده یا در چاه افتاده و مرده، نطیحه آنچه جانور دیگرش شاخ زده و مرده و آنچه درنده از آن خورده تا مرده و آنچه بر سنگ بتها یا بر خود بتها کشند جز آنچه زنده بآن رسند و سرش را برند و تذکیه اش کنند، گفتم: «و أن تستقسموا بالأزلام» یعنی چه؟ فرمود: در جاهلیت ده کس شریک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 51

میشدند و یک شتر میخريدند و با ده چوبه تیر تقسیم بندی میکردند که هفت آنها بهره داشت و سه آنها بی بهره بودند نام آنها که بهره داشتند فذ، توام، ناس، حلس مسبل، معلی و رقیب بود و نام بی بهره ها، سفیح، منیح، و وغد بود، و با ده تیر قرعه میزدند و هر کس تیر بی بهره بنامش درمی آمد یک سوم پول شتر را باید بدهد و قرعه را ادامه میدادند تا صاحبان سه تیر بی بهره درآیند و پول شتر را از آنها میگرفتند و آن را میکشند و آن هفت تن که پولی نداده بودند میخوردند و بآن سه تن که پولی داده بودند چیزی نمیدادند، و چون اسلام آمد خدا آن را حرام کرد در آنچه حرام کرد و فرمود «و أن تستقسموا بالأزلام ذلکم فسق» یعنی این حرام است.

بیانیست: مخمسه یعنی قحطی و گرسنگی، اینکه فرمود: ما لم تصطبحو!

این خبر را عامه هم بنقل ابی واقد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند و در تفسیرش اختلاف دارند.

در نهاییه گفته: در حدیث است که پرسش شد که کی مردار برای ما حلال است؟ فرمود: «ما لم تصطبحو أو تغتبقوا أو تحتفتوا بها بقللا» اصطلاح در اینجا چاشت خوردنست، و غبوق شام خوردن و اصل آنها نوشیدن در بام و شام است و آنگه



در خوردن بکار رفتند، یعنی نمیتوانید آنها را با خوردن مردار جمع کنید، از هری گفته: این تفسیر را از عبیده غلط گرفتند و گفتند: مقصود اینست که چون برای چاشت و شام چیزی ندارید که بخورید یا بنوشید و سبزی و گیاه هم نیاید که بخورید مردار برای شما حلال است و گفته: این تفسیر درست است.

و در باب حاء با فاء از ابو سعید ضریر آورده که درست «ما لم تحتفوا بها» است بی همزه از احفاء شعر یعنی آراستن مو و کسی که با همزه گفته از ماده حفاً است که برری است و آن نادرست است زیرا که برری از سبزیها نیست و ابو عبیده گفته:

حفاً ریشه برری سفیدتر است و گاهی خورده شود، میفرماید مادامی که آن را نکنید و بخورید و رفع ضرورت کنید، و روایت شده «ما لم تحتفوا» با فاء تشدیددار بمعنی گرفتن چیزی یک جا چنانچه زن موی خود را از چهره کنار زند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 52

و در باب ج با ف گفته: از آنست حدیث «کی حلال شود برای ما مردار؟

فرمود: آنگاه که لم تحتفتوا بقلا» یعنی سبزی را از بن نکنید و آن را بیندازید از «جفأت القدر» یعنی کف و چرک روی دیک را بدور افکندم، و در باب خ و ف گفته:

«او تختفوا بقلا» یعنی سبزی را آشکار کنید چون اختفاء بمعنی اظهار است و اخفاء بمعنی نهانکردن.

طیبی گفته: «تحتفوا بها» یعنی تا زمین را خوب وانرسید آنگاه بمردار بچسبید و مقصود اینست که هر سه چیز باید نباشند تا مردار حلال گردد تا زمانی که یکی از این سه چیز نباشد.

و در برخی نسخه‌های فقیه بجای «او» واو آمده و نیازی بتکلف ندارد، و بنا بر اینکه با حاء بی نقطه باشد می‌شود کنایه از نبودن سبزی باشد و ریشه کن کردن آن که در عرف ما آن را ضرب المثل نابودی آرند و بسا در عرف آنان هم چنین بوده، و در برخی نسخ تهذیب «تحتقبوا» با حاء بی نقطه و قاف و باء یک نقطه است و مقصود پس‌انداز است یعنی تا گیاهی پس‌انداز نکردید.

در قاموس گفته: زلم با حرکت لام تیر بی پیکانست و نامها که در روایت آمده بر خلاف ترتیب مشهور است و شاید تشویش از راوی باشد و بسا که منظور امام تعلیم آن نامها نباشد و همان اشاره اجمالی بکار آنها بوده و می‌شود که در آن تعهد کرده تا آموختن روش قمار نباشد گرچه می‌شود حدیث را دلیل جواز تعلیم و تعلم روش قمار دانست برای جز عمل بقمار، جوهری گفته چوبه تیرهای قمار ده بودند بدین ترتیب 1- فذ 2- توام 3- رقیب 4- جلس 5- نافس 6-

مسبل 7- معلى و سه بى بهره سفیح و منیح و وغدند پایان با اینکه در این ترتیب میان اهل لغت اختلاف است، فیروزآبادی گفته: مسبل چون محسن ششم یا پنجم از چوبه تیرهای قمار است.

20- در تحف العقول- 337- در خبری طولانی از امام صادق علیه السلام که فرمود: آنچه خوردنش برای آدمی از آنچه از زمین برآید حلال است سه رسته از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 53

غذاها است:

1- همه دانه‌ها از گندم و جو و برنج و نخود و جز آنها از حبوب و هر بخش از گنجد و جز آن از هر دانه که غذای آدمی شود در تن و نیرویش همه حلالند و هر چه به تن آدمی زیان دارد خوردنش حرام است جز در حال ضرورت.

2- هر میوه که از زمین برآید و برای آدمی غذا باشد و سود و نیرو دهد خوردنش حلال و اگر زیان زند حرام است.

3- هر نوع سبزی و گیاه زمین که برای آدمی سودمند است و غذا است حلال است و هر روئیدنی که خوردنش زیان دارد بر آدمی چون گیاهان زهردار و مانند خرزهره و جز آن از هر زهرداری خوردنش حرام است.

و اما آنچه از گوشت جانوران حلال است گوشت گاو و گوسفند و شتر است و از جانوران وحشی هر کدام بی‌نیش و بی‌چنگالند، و از پرنده‌ها هر کدام چینه‌دان دارند خوردن گوشت آنها حلال است و هر کدام ندارند همه حرامند، و خوردن هر قسم ملخ باکی ندارد.

و اما آنچه از تخم حلال است آنست که دو سویس با هم نابرابرند و آنچه دو سویس برابرند همه حرامند.

و آنچه از شکار دریا حلال است از انواع فلسداران است و آنچه فلس ندارد خوردنش حرام است.

و اما نوشابه‌هایی که خرد را دگرگون نکنند بسیارند و نوشیدنشان باکی ندارد و آنچه از نوشابه‌ها مستی آرد کمش هم حرام است.

بیان: فیروزآبادی گفته: کنجد بستانی دارد و دشتی که معروف به خلبهنگ است و جلجلان و دانه‌اش و گفته: دفل و دفلی بوزن ذکری گیاهی است که پیارسی آن را خرزهره نامند، کشنده است، گلش چون گل سرخ است و بارش چون خرنوب که برای کچلی و خارش بمالش سود دارد و برای درد زانو و پشت به ضماد کردن و برای راندن کک و موریانه آب پخته او را پباشند، و برای ریشه کن کردن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 54

پبسی مغزش را بمانند نافع است.

21- در محاسن - 49- بسندش از عبد الله بن سلیمان گفت: از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از پنیر، فرمود: از خوراکی پرسیدی که مرا خوش آید و آنکه چند درهم به غلامی داد و فرمود: پنیر بخرد و غذا خواست و ما بهمراه او غذا خوردیم و پنیر را آوردند و فرمود: بخور، و چون از غذا فارغ شدیم گفتیم: چه گوئی در باره پنیر؟

فرمود: ندیدی من آن را خوردم، گفتم: چرا، ولی میخواهم از زبان شما بشنوم فرمود: من بتو از پنیر و جز آن خبر دهم هر آنچه در آن حلال و حرام است برای حلال است تا خصوص حرامش را بدانی و آن را وانهی.

در کافی (6 فروع 339) بسندش مانندش آمده.

بیان: ظاهر اینست که پرسش از پنیر برای آن بوده که عامه از خوردنش کناره گیری داشتند با احتمال اینکه مایه پنیرش از مردار گرفته شده باشد، و مایه پنیر نزد ما از اعضاء نجس مردار استثناء شده، و بسا که جواب امام بر پایه چشم پوشی از آنست یعنی اگر مایه پنیر از مردار هم نجس باشد خوردن پنیر بر ما رواست چون آن را ندانیم یا اینکه حکم مردار در آن نیست یا برای اینست که نشسته آن نجس است. بنا بر قولی، یا برای آنکه غالباً مایه پنیر از گبرها گرفته میشده چنانچه از برخی اخبار برآید در نهاییه گفته در حدیث ابن حنفیه است که «پنیر را هر جا معرض فروش شد بخور» یعنی از هر دستی بخر و نپرس که مسلمان آن را ساخته یا دیگری؟ 22- در محاسن - 945- بسندش از ابو جارود که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از پنیر و گفتم کسی بمن خبر داده که دیده در آن مردار نهادند، فرمود: برای اینکه در یک جا مردار در آن نهند در همه روی زمین حرام شود؟ چون دانستی در آن مردار است مخورش و اگر ندانی بخر و بخور، بخدا من بازار گردم و از آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 55

گوشت و روغن و پنیر بخرم و گمان ندارم همه آنها نام خدا را در کشتن ذبیحه ببرند، اینان ببرند و اینان سودانی.

بیان: در قاموس گفته: بربر دسته‌ای آدمیند در مغرب زمین، و امتی دیگر در میان حبشیه و زنگیه که آلت مردان را برند و مهر زنان خود کنند- پایان- و این خبر دلالت دارد که جائز است خرید گوشت و مانندش از بازار مسلمانان و بررسی و پرسش بد است.

محقق و جز او گفتند: و آنچه در بازار مسلمانان فروش شود از ذبیحه و گوشت خریدش رواست و بررسی از آن لازم نیست، و در مسالک گفته: در این باره فرقی نیست که از دست مردم مسلمان شناخته گرفته شود یا ناشناخته چه آن

مسلمان ذبیحه کتابی و جز او را حلال داند یا نه بنا بر قول درست‌تر برای عموم نصوص و فتاوی، و مستند حکم اخبار بسیاریست، و همچنانست پوستهای که در دست آنهاست، و در تحریر شرط کرده که باید مسلمانی باشد که ذبیحه اهل کتاب را حلال نداند و آن جدا سست است زیرا همه مخالفان ذبیحه اهل کتاب را حلال دانند و بنا بر این باید گرفتن آن از مخالفان مطلقاً روا نباشد و این خلاف اطلاق اخبار است، و بدان که در سخن فقهاء تشخیصی برای بازار مسلمانان بیان نشده و باید در آن بعرف رجوع کرد و در موثقه اسحاق بن عمار است از امام کاظم علیه السلام که باکی ندارد پوستین یمانی و هر چه در سرزمین اسلام ساخته شود باو گفتم: و گرچه در آن جز مسلمان باشد؟ فرمود: اگر مسلمان غلبه دارد باکی ندارد.

و عمل بدان سزد و منافعی عرف هم نباشد و امتیاز بازار اسلام بغلبه مسلمانانست در آن خواه حکمران آنها مسلمان نافذ الحکم، باشد یا نه. برای عمل بعموم خبر و چون که رواست خرید گوشت و پوست از بازار اسلام لازم نیست بررسی از اینکه کشنده مسلمان بوده یا نه و از اینکه بسم الله گفته و رو بقبله سر بریده یا نه، و بررسی مستحب هم نیست و اگر گویند مکروه است وجهی دارد چون در خبر از آن نهی شد و کمترش کراهت است و در دروس بنفی استجاب اکتفاء کرده.

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 56

23- در محاسن - 496-: بسندش از بکر بن حییب که پرسش شد امام ششم علیه السلام از پنیر و اینکه مایه از مردار در آن نهند، فرمود: خوب نیست، سپس درهمی فرستاد و فرمود: از یک مسلمانی آن را بخر و چیزی از او مپرس.

24- و از همان: که یک شیعه گفت: نزد ابی جعفر علیه السلام بودم و یکی از همکیشان ما از وی پرسید از پنیر، فرمود: آن خوراکی است که مرا خوش آید و من تو را از پنیر و جز آن خبر دهم هر چه حلال و حرام دارد برای تو حلال است تا حرامش را بشناسی و آن را وانهی.

25- از سرائر: بسندی از ضریس کناسی که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از روغن و پنیر که در سرزمین مشرکان روم یا بیم او را بخوریم؟ فرمود: هر چه را بدانی با حرام آمیخته مخورش و آنچه را ندانی بخور تا بدانی که حرام است.

26- و از همان: بسندی از امام ششم علیه السلام که هر چه حرام و حلال دارد بر تو همیشه حلال است تا خود حرامش را بدانی و وانهی.

27- در تفسیر امام - 265- فرمود علیه السلام: خدای تعالی فرموده: «بخورید از آنچه در زمین است» از میوه و خوراک آن «حلال و پاکیزه» است برای شما که فرمان پروردگارتان را برید در بزرگداشت هر که او بزرگش داشته و سبک شمردن هر که او خوار و کوچکش کرده.

28- و از همان -266- فرمود علیه السلام: خدا فرموده: «آیا آنان که گرویدید بیگانگی خدا و نبوت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامت علی ولی خدا» بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزی کردیم بشما و شکر خدا کنید» بر آنچه نصیب شما کرده از پائیدن بمقام ولایه محمد و علی تا خدا شما را بدان از شرور شیاطین متمرّد بر خدا عز و جل نگهدارد.

29- در کافی: 6 فروع 329-: بسندش از ابی جعفر علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود: بتو خبر دهم از پنیر و جز آن هر چه حلال و حرام دارد برای تو حلال است تا خود حرامش را بدانی و آن را وانهی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 57

30- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام در باره پنیر که فرمود همه چیز برایت حلال است تا دو گواه آیند و نزد تو گواه شوند که در آن مردار است.

بیان: دلالت دارد که نمونه این از آن قبیل است که گواه در آن پذیر است نه روایت و فقهاء در آن اختلاف دارند.

31- در شهاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راستی حرام‌کننده حلال چون حلال‌کننده حرام است.

در ضوء گفته: فائده حدیث اینست که باید بدان چه خدا مقرر کرده پابند بود و اعلام کرده که حرام کن حلال کیفر حلال شمار حرام را دارد و راوی ابن عمر است.

33- در محاسن -259-: بسندش از محمد بن مسلم و جمعی که شنیدیم امام پنجم علیه السلام میفرمود: تقیه در هر چیز است و هر چه آدمیزاده بدان بیچاره شد البته خدا آن را برایش حلال کرده.

32- عیاشی از ابی بصیر آورده که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: مضطر می ننوشد که جز بدی ندارد برایش، و اگرش بنوشد او را بکشد مبادا قطره از آن نوشد- ج 1 ص 74- تفسیر عیاشی.

در علل بسندی در -2: 145- آورده مانندش را- و روایت است که نیفزایدش جز تشنگی.

وانگاه صدوق- ره- گفته: این حدیث چنین است که روایتش کردم و نوشیدن می در حال اضطرار مطلقا مباح است مانند مردار و خون و گوشت خوک، و همانا برای آنش آوردم که در آن علتی ذکر شده و لا قوه الا بالله.

35- عیاشی: بسندی از امام ششم علیه السلام در قول خدا «هر که بیچاره شد نه باغی و نه عادی» فرمود: باغی طالب شکار است و عادی دزد که نمیتواند نماز را شکسته بخواند، و نمیتواند اگر به مردار مضطر شدند از آن بخورند و آنچه در اضطرار برای مردم حلال است بدانها حلال نیست.

36- در تفسیر امام علیه السلام فرمود: خدا فرموده «همانا حرام است بر شما مردار»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 58

که جانش در آمده بی سر بریدن شرعی «و خون و گوشت خوک» که آن را بخورند «و آنچه قربانی است برای جز خدا» و نام جز خدا در ذبح آن برده شده و آن قربانی کفار است بنام بتهاشان در برابر خدا، سپس خدا فرموده «هر که بیچاره شد یکی از این محرمات و نه باغی است» و هنگام ضرورت بدان بامام بر حق نشوریده «و نه عادی» و تجاوز کار و پیرو عقیده باطل در نبوت کسی که پیغمبر نیست یا امامت جز امام بر حق «گناهی ندارد» در خوردن این چیزها «چون خدا آمرزنده است» عیب پوش است ای مؤمنان «مهربانست» که در حال ضرورت مباح کرده برای شما آنچه را در حال فراوانی حرام کرده.

بیان و تفصیلی است: خلاصه خلافی نیست که حرمت تناول محرمات ویژه حال اختیار ماست و در هنگام ضرورت جائز است جز برای باغی و عادی و اقوالی در تفسیر آنها ضمن تفسیر آیات گذشت، و فقهاء در تفسیر آنها چند قول دارند:

1- باغی شورشی بر امام زمانست و عادی راهزن.

2- باغی آنکه قوت مضطر دیگر را بزور بستاند برای حفظ جان خود و این روا نیست بلکه باید تن بمرگ دهد و او را بخود نهد و عادی آنکه بیش از اندازه ضرورت حرام را تناول کند.

3- باغی مرده خوار و یا لذت بر از آنست و عادی آنکه بیش از اندازه سیری از آن بخورد، و دانستن در اخبار تفسیر آنها چیست.

اضطراب ترس بر جانست از گرسنگی و تشنگی و آیا باید ظن بتلف آید یا ترس تنها بس است؟ مورد اشکال است و بیشتر فقهاء ترس از بیماری مهم یا فزونی آن و یا طول کشیدنش را مانند ترس بر جان دانند. و هم ترس از ناتوان شدن در راه رفتن لازم یا جدا ماندن از رفیقان سفر که در جدائی آنها بر خود یا آبرو یا همراهانش ترسد ملحق بدان دانند و بسا ترس از تلف مال هم در برخی صور اضطراب باشد و شیخ در نهاییه گفته روا نیست خوردن مردار جز برای ترس بر جان و در این صورت بسد رمق اکتفاء کند و شکم را پر نکند، و جمعی اصحاب موافق او شدند،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 59

و نباید خودداری کند تا نزدیک مردن شود که دیگر خوردن سودی ندهد، و جواز تناول حرام در اضطراب مخصوص نوعی از آن نیست ولی برخی بر دیگری مقدم است چنانچه بیاید، و خلافی نیست که مضطر برای سد رمق تناول کند که جانش

بماند و بیش از سیری باتفاق روا نیست و ظاهر اکثر فقهاء عدم جواز از سد رمق بحد سیری است و این درست است در صورتی که رفع ضرورت بهمان سد رمق بشود و اگر نیاز به سیری باشد چون گرفتار در بیابان که بترسد اگر سیر نخورد در راه بماند یا نیاز برای رفتن یا مبارزه با دشمن دارد، تناول باندازه رفع ضرورت جائز است، و اگر بترسد بحلال نرسد میتواند از آن توشه بردارد، و آیا تناول در حال ضرورت واجب است یا ترک آن برای تنزه رخصت دارد اقرب وجوبست زیرا ترکش مایه خودکشی است که در کتاب و سنت غدقن شده، و اگر مضطر بتواند مال دیگری را برای رفع ضرورت بزور بگیرد در صورتی که خود او بدان نیاز دارد جائز نیست و این یکی از معانی باغی است که گذشت و بسا مطلقا روا نباشد زیرا موجب هلاک دیگری شود و مانند کشتن دیگریست برای حفظ جان خود و اقرب اینست که روا نیست خوراک خود را بدیگری دهد و خود بمیرد چون خدا فرموده «خود را دستی هلاک نکنید تا آخر آیه 195- البقره» و گفتند: رواست بدلیل آیه ایثار - 9- الحشر.

و اعتراض شده که خاص مقدم بر عام است، و اگر خود مالک بدان مضطر نباشد و در آنجا مضطری است بر مالک واجب است که آن را بدو بذل کند اگر مضطر مسلمان است یا کافر ذمی یا پناهنده بمسلمانان و اگر گمان دارد که پس از آن بدان مضطر می‌شود در وجوب دادن بمضطر کنونی اشکال است و اگر مالک خود بمضطر ندهد جائز است که وی آن را بزور بستاند بلکه واجب است گرچه بمقاتله انجامد، و اگر مضطر بهای آن را دارد بخشش مجانی بر مالک واجب نیست و با مطالبه مالک بر او لازم است که بهاء را پردازد، و اگر بیش از بهای بازار خواهد شیخ گفته بذل فزونی بها واجب نیست و بسا که واجب باشد برای اینکه میتواند با آن رفع ضرورت کند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 60

و اگر مضطر بهاء ندارد و آن را مصرف کرد در وجوب پرداخت بها هنگام توانائی بر آن دو قول است، و اگر برای رفع ضرورت مردار باشد و خوراک دیگری که حلال است اگر صاحب خوراک آن را بی‌عوض یا بعوضی که بدان تواناست باو دهد مردار بر او حلال نیست و گرچه بهاء بیش از ثمن المثل باشد، و اگر مالک آن را ندهد و میتواند بزور بستاند یا مالک زوردارتر است از او آیا مردار خورد یا مال غیر را یا مخیر است میان آنها چند وجه است.

و اگر جز می‌نیابد شیخ در مبسوط گفته: رفع ضرورت بدان روا نباشد، و جمعی که در آنها است شیخ در نهاییه گفتند جائز است برای ترجیح حفظ جان و دلالت دارد بر آن خبر محمد بن عذافر که بیاید و جز آن، و آن گرچه مجهول است ولی بچند سند روایت شده که یک دیگر را تأیید کنند، و دلیل قول یکم روایت عیاشی و صدوق است از ابی بصیر که سندش ضعیفی دارد، و ممکن است حمل آن بر حرمت مداوا با آن و اگر چه دنباله آن که صدوق بی‌ذکر سند نقل کرده شامل رفع تشنگی هم هست، و اما درمان - با می و حرامهای دیگر سخنش در ابواب طب گذشت، و نیز گذشت که هنگام ضرورت بول بر می‌مقدم است، و بول خودش بر بول دیگر بقولی مقدم است، و گفتند اگر جز مردار آدمی نیابد رواست از آن

بخورد، و اگر مردار جانوری هم باشد بر مردار آدمی مقدم دارد، و اگر آدم زنده‌ای یابد که خونش محترم است روا نیست از او بخورد و گرچه کافر ذمی و پناهنده باشد، و روا نیست آقا بنده خود را بخورد یا پدر فرزندش را، و اگر خونش محترم نباشد مانند کافر حربی و مرتد، رواست کشتن و خوردنش و گرچه کشتن او توقف با اجازه امام دارد زیرا که آن مخصوص حال اختیار است، و در حکم آنها است زانی محصن و محارب و منکر نماز و جز آنها که کشتنشان مباح است، و اگر حق قصاص بر کسی دارد و در حال اضطرار او را یابد میتواند برای قصاص او را بکشد و بخورد، و اما زن کافره حریبه و کودکان آنها در جواز کشتن و خوردنش دو وجه است، و برخی متاخرین جواز را ترجیح داده است چون خونشان محترم نیست،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 61

و منع از کشتن آنها در غیر حال ضرورت برای احترام جانشان نیست و از این رو کشتن آنها نه کفاره دارد و نه دیه بخلاف ذمی و پناهنده و معاهد، و اگر مضطر جز خود را نیابد باینکه تیکه از رانش یا جای گوشتین دیگر ببرد و بخورد اگر ترس از این دارد که بریدن آن مردن آرد یا بدتر از آن بریدن حرام است بطور قطع، و اگر برای سلامت امید بخش تر است در آن دو وجه است.

#### باب دوم: برای چه برخی خوردنیها و نوشیدنیها حرامند؟

1- در احتجاج از هشام بن حکم که زندیقی از امام ششم علیه السلام پرسید چرا خدا می را حرام کرده با اینکه لذتی به از آن نیست؟ فرمود: برای اینکه ام الخبائث است و سرچشمه هر بدیست و هنگام مستی از آن نوشندهاش خدا را نشناسد و گناهی نماند جز بدان دست یازد و حرمتی وانهد جز آنکه آن را هتک کند و خویشی نزدیکی را نگذارد جز پیوندش ببرد، و هرزگی نماند جز آن را بیارد.

مهار مست بدست شیطانست اگرش فرمان دهد که بر بت سجده کند سجده کند، و او را هر جا خواهد بکشد گفت: چرا خون ریخته را حرام کرده؟ فرمود: برای آنکه دل را سخت کند و دل را بیرحم کند و تن را بگنداند و رنگ را دگرگون سازد، و بیشتر دچار شدن آدمی بخوره از خوردن خونست.

گفت: خوردن غده‌ها چگونه؟ فرمود: مایه خوره‌اند.

گفت: مردار را چرا حرام کرده؟ فرمود: تا جدا باشد از آنچه با نام خدا سر بریده شود، و خون در تن مردار بسته شود و بتنش چسبد، و گوشتش سنگین و ناگوار گردد.

گفت: ماهی هم مردار است، فرمود: تذکیه ماهی زنده بر آوردن آن از آبست و آنگهش وانهند تا جان دهد، برای اینست که خون ندارد و ملخ هم چنین است.



### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 62

بیان: اینکه فرمود: تا جدا باشد از آنچه نام خدا الخ من گویم چون مرگی که سبب حرمت شود دو تا است یکی رعایت نشدن شرایط ذبح و نحر مانند تسمیه و رو بقبله بودن و دوم ذبح نشدن بکلی و امام علیه السلام برای هر یک سببی بیان کرد، سبب یکم دینی و روحانی است که اطاعت فرمان خدا و برکت وابسته بدانست برای تن و جان در دنیا و آخرت، با اینکه بسا رعایت این شرایط بویژه بردن نام خدا اثر کند در سود بخشی اجزاء ذبیحه و سازگاریشان با تنها.

و سبب دوم را آورد که با ترک ذبح و نحر خون رگها بگوشت چسبد و با آن خورده شود و مفسد دنبال خونخواری را دارد، و سائل اعتراض کرد که بنا بر این باید ماهی هم حرام باشد چون ذبح ندارد و خونس نیاید و پاسخ داد علیه السلام که ماهی خون بسیار و جهنده ندارد تا نیاز ببر آوردنش باشد و اندک خونی که در آنست مانند خون متخلف در ذبیحه است که خون جهنده دارد و مانند آن زیانی ندارد و خوردنش حرام نیست.

2- در علل - 2: 169- و در مجالس صدوق: بسندش از ابن عذافر که از امام پنجم علیه السلام پرسیدم چرا خدا مردار و خون و گوشت خوک و می را حرام کرد؟

فرمود: راستش خدای تبارک و تعالی آنها را بر بنده‌هاش حرام نکرد و جز آنها را حلال برای رغبت بدان چه حلالش کرد و بی‌رغبتی بدان چه حرام کرد بر آنها ولی او عز و جل مردم را آفریده و دانسته که برای زیست تن و بهی آنها چه خوبست و آن را برایشان حلال و مباح کرده و دانسته چه بدانها زیان دارد و آنها را از آن بازداشته و برای مضطر آنگاه که جاننش جز بدان نماند حلال کرده باندازه رفع ضرورت، نه بیشتر، سپس فرمود: اما مردار کسی از آن نخورد جز که تنش سست شود و نیرویش کاست گردد و نژادش قطع شود و مرده خور نمیرد جز ناگهانی و اما خون خوردن مایه آب زرد است و بیماری کلب و سخت دلی و بیرحمی که بر خویش او امنیت نیست و نه بر رفیق او، و اما گوشت خوک چون که خدای تبارک و تعالی مردمی را بصورت خوک و میمون و خرس مسخ کرد و از خوردن مانند آنها

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 63

نهی کرد تا مردم از آنها بهره نبرند و کیفر آنها را خوار شمرند.

و اما می را حرام کرد برای اثرش و تباهیش سپس فرمود دائم الخمر چون بت پرست است و دچار رعشه شود و بیمروت گردد و گستاخ بر محارم و خونریز و زنا کار تا آنجا که چون مست شود بسا بر محارم خود بجهد و نفهمد، و می نیفزاید بر نوشنده‌اش جز بدی - در علل بسند دیگر و در اختصاص بسند خود مانندش آمده و عیاشی هم در ج 1 ص 291 تفسیرش - مانندش آورده، و در علل باز بسند دیگر مانندش آمده.

3- در عیون و در علل - 2: 170- بچند سند از محمد بن سنان که امام هشتم علیه السلام باو نوشت، خوگ حرام شده برای آنکه زشت است، و خدا عز و جلش پند مردم و عبرت و بیم و دلیل آنها ساخته بر آنچه بصورت او مسخ شده، و برای آنکه پلیدترین خوراک را دارد و علت‌های فراوانی، و همچنین میمون را حرام کرده چون مانند خوگ مسخ شده است و پند و عبرت و دلیل مردم است بر آنچه بصورت او مسخ شده، و شباهتی از آدمی در آن نهاده تا دلیل باشد که از آفریده‌های خشم زده است و باز در پاسخ پرسش‌هایش باو نوشت: مردار حرام شده چون تن را تباه و آفت زده کند و چون که خدا عز و جل خواست تسمیه را سبب حلالی و جدائی میان حلال و حرام سازد، و چون آب زرد آورد و دهن را بدبو کند و بو را گند و کند و بد رفتاری و سخت دلی آورد و بیرحمی تا آنجا که از کشتن فرزند و پدر و رفیق خود ایمن نباشد، و سپرز را حرام کرد برای خونی که در آنست و چون علت آن و علت خون و مردار یکی است و در تباهی مانند آنها است.

بیان: در آن اشاره است بعلت دینی که ما آن را در خبر یکم ذکر کردیم.

4- در فقه الرضا: فرمود بدان خدات رحمت کند- که خدای تبارک و تعالی خوردن و نوشیدنی را مباح نکرده جز برای آنچه در آنست از سود و بهی و چیزی را حرام نکرده جز که برای زیان و تلف و تباهی آنست، هر چه سود بخش و نیرو ده جسم و تن است حلال است و هر زیان آور و نیرو بر و کشنده حرام است چون زهرها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 64

و مردار و خون و گوشت خوگ و درنده‌های نیش‌دار و چنگال داران از پرنده‌ها و آنها که چینه‌دان ندارند، و چون تخمی که دو سویش برابرند و ماهی بی‌فلس که همه حرامند جز هنگام ضرورت، و علت حرمت مارماهی و هر مسخ شده دیگر از خشکی و دریا زیان داشتن بتن است زیرا خدا- تقدست اسمائه- بصورت آنها مسخ شده‌ها آورده و خواسته که سبک شمرده نشوند و مردار مایه بیماری کلب و مرگ ناگهانی و خوره است، و خون دل را سخت کند و درد دیبله (دمل) آرد و زهرها کشنده‌اند، و می سخت دلی آرد و دندان را سیاه کند و دهن را بدبو سازد و از خدا دور کند و بخشم او نزدیک سازد، و آن نوشابه ابلیس است و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم:

میخوار ملعونست، نوشنده می چون بت پرست است و روز رستاخیز با فرعون و هامان محشور شود.

5- در علل - 2: 279- بسندش از محمد بن سنان آورده که امام هشتم علیه السلام در ضمن نوشته‌هایش باو نوشت که ما یافتیم آنچه خدای تبارک و تعالی حلال کرده صلاح بنده‌ها و وسیله زیست آنها است و بدان نیازمندند، و یافتیم آنچه حرام کرده بدان نیاز ندارند و تباه کن و مایه نیستی و هلاک است سپس دیدیم خدا برخی حرامها را هنگام نیاز بدان حلال کرده چون در آن هنگام صلاح دارند مانند اینکه مردار و خون و گوشت خوگ را برای مضطر حلال کرده چون در حال اضطرار تن را نگهدارند و هر چه حرام کرده برای مفسده آنست.

گویم: تمام خبر با آنچه مؤید آنست از اخبار دیگر را در باب علل شرایع و احکام کتاب عدل آوردیم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 65

### باب سوم در پرنده‌ها و جانوران حلال و غیر حلال

1- در خصال- ج 1 ص 139- بسندش از سلمه کنیز فروش که مردی از یاران ما از من خواست که در خرمنگاهش باشم و آن را نگهداری کنم، و در کنارم دیری بود و نیم روز وضوء میگرفتم و نماز میخواندم، آن دیرنشین روزی مرا فریاد کرد و گفت: این نماز چیست که تو میخوانی؟ من کسی ندیدم آن را بخواند گفتم از زاده رسول خدا آن را فرا گرفتم، گفت: او عالم است؟ گفتم آری، گفت:

سه چیز از او پرس: کدام تخمها حرامند، کدام ماهی حرامست، چه پرنده‌ای حرام است؟ گفت: همان سال بحج رفتم، و نزد امام ششم در آمدم و گفتم: مردی از من خواسته که سه مسأله از شما بپرسم گفت آنها چیستند؟ و باو گزارش دادم، فرمود: تخم حرام هر آن تخمی است که سر و تهش را ندانی آن را مخور، ماهی حرام آنچه فلس ندارد مخورش، پرنده حرام آنچه چینه‌دان ندارد مخورش، گفت؟

از مکه برگشتم و عمدا نزد آن دیرنشین رفتم و باو گزارش دادم، گفت بخدا او پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

صدوق- ره- گفته: از مرغاییها هر چه چینه‌دان یا سیخک پا دارند خوردنند و از مرغان خشکی هر کدام پر زدنش در پرواز بیش از صاف پریدن باشد خوردنیست، و اگر صاف پریدنش پیش از پر زدنش باشد خوردنی نیست.

بیان: میان فقهاء اصحاب معروف است که تخم پرنده در حلال و حرامی تابع خود آند و در صورت اشتباه هر کدام را دو طرف نابرابر است خوردنیست و اگر برابرند خوردنی نیست، و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد و حکم ماهی بزودی بیاید ان شاء الله.

جوهری گفته: قانصه پرنده بجای شکمبه جانوران دیگر است و از حدیث

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 66

سماعه بر آید که بجای معده است برای آدمی چون از امام رضا علیه السلام روایت کرده که بخور از پرنده‌های خشکی هر کدام حوصله دارند و از پرنده‌های آبی هر کدام چینه‌دان دارند مانند کبوتر نه چون معده آدمی.

و شهید ثانی- قد- گفته صیصیه بکسر اولش انگشت زائدیست در پشت پای پرنده بجای انگشت بزرگ آدمیزاده چون خارک پای او است و بخار هم صیصیه گویند- پایان- سپس بدان میان اصحاب معروف است که هر پرنده در حال پرواز

صاف پروازیش بیش از پر زدنش باشد حرام است و اگر برابرنند یا پر زدنش بیش است حرام نیست و برابر در اخبار ذکری ندارد و شاید برای کمیابی یا دشواری تشخیص آنست ولی عموم آیات و روایات دلیل حلالی است. و این عقیده آنها هم معروف است که اگر نه چینه‌دان دارد و نه حوصله و نه سیخک پا حرام است و هر کدام یکی از اینها را دارند حلال است و در این قاعده کلی و در قاعده گذشته فرقی میان پرنده خشکی و آبی نیست.

و شهید ثانی - ره - آنجا که محقق - ره - گفته: «هر کدام یکی از اینها را دارند حلالند تا نصی بر حرمت آن نباشد» گفته: باین قید اشاره کرده که این نشانه‌ها در پرنده‌ایست که حالش معلوم نیست، اما آنچه نص بر حرمت دارد وجود این نشانه‌ها اثری ندارد، و ظاهر اینست که در این باره اختلافی نیست، و پرنده حرامی شناخته نیست که یکی از اینها را داشته باشد و حلالی که هیچ کدام را نداشته باشد ولی مصنف - ره - در این باره پیروی از نص نموده که امام رضا علیه السلام فرموده: که با چینه‌دان و حوصله پرنده ناشناس که پروازش معلوم نیست آزموده شوند و هر پرنده ناشناسی.

سپس گفته: دف پرنده جنباندن دو بال است در پرواز که گویا با آنها به پهلوی خود میزنند، وصف پرواز بی حرکت بالها است چنانچه مرغان شکاری دارند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 67

و گفته: حوصله با لام مشدده و بی تشدید آنجا است که دانه در آن جمع کند بجای معده است برای آدمی.

2- در خصال - 2 - 615 - جزء حدیث اربعمائه - بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که کناره کشید از خوردن پرنده‌ای که نه قانصه دارد و نه صیصیه و نه حوصله، و پیرهیزید از هر درنده نیشدار و پرنده چنگال‌دار.

توضیح: مقصود از نیشدار هر نیشدار است یا نیشداری که با آن میدرد، در مصباح گفته: دندان نیش آدمی آنست که پهلوی رباعیاتست، ابن سینا گفته در جانور نیش و شاخ با هم نباشند.

شهید ثانی - ره - گفته: مقصود از نیشدار آنست که با آن بر جانور دیگر تجاوز کند و برتری یابد و شامل ناتوان و توانا هر دو است و فراگیرد سگ، شیر، پلنگ، یوز، خرس، میمون، فیل، گرگ، روباه، کفتار و ابن آوی را زیرا اینها همه با نیش حمله برند.

و مالک مخالف حرمت همه است و درنده‌ها را مکروه داند نه حرام و ابو حنیفه در حرمت همه با ما موافق است، و شافعیه نیشداران ناتوان را چون روباه و کفتار و ابن آوی از توانا جدا کردند و دومی را حرام دانند نه اولی را - پایان - در قاموس گفته: چنگال ناخن هر درنده است از راه رو و پرنده یا همان چنگال پرنده شکاریست - پایان - و محقق - قد - از پرنده‌های حرام شمرده آن را که چنگال توانا دارد مانند باز و صقر و عقاب و شاهین و واشه یا ناتوان چون کرکس و

رخمه و بغاث، و در مسالک گفته: حرمت هر پرنده چنگال دار نزد ما مورد اتفاق است و مالک آن را طبق اصل حلال دانسته.

3- در علل - 167: بسندش از محمد بن سنان که امام هشتم علیه السلام باو نوشت پرنده‌ها و وحشیان درنده همه حرامند چون خورنده مردار و گوشت آدمی و عذره و مانند آنند، و خدا نشانه وحش و طیر حلال و حرام را چنان قرار داده که پدرم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 68

گفت: هر پرنده نیشدار و پرنده چنگال دار حرام است، و هر پرنده چینه دار حلال است.

و ضابطه دیگری در فرق میان پرنده حلال و حرام گفته او است «بخور هر چه در پرواز بال زند و مخور هر چه بال نزنند» و خرگوش حرام است چون مانند گربه است و چنگالی چون او دارد و مانند وحشیان درنده است و چون آنها است در پلیدی خود و برای آنکه چون زنان خون بیند چون مسخ شده.

در عیون بسندهای پیش از ابن سنان مانندش را آورده.

توضیح: مقصود اینست که چون علت حرمت آنها در بدن جانداران و خوردن گوشت آنها است خدا میان آنها و جز آنها فرق نهاده بنشانه نیش و چنگال، و همچنین چینه دان نشانه دانه خواریست نه گوشتخواری زیرا هر چه گوشت میخورد مانند آدمی معده دارد و اینکه فرمود: علت دیگر بسا که بیان قاعده دیگریست که در ضمن آن را بیان کرده و مقصود از واژه علت قاعده است یا مقصود اینست که صاف پروازی هم از نشانه‌های درندگی است چنانچه ظاهر کلام است، و بسا که «و علت دیگر» از کلام ابن سنان باشد ولی بعید است، و اینکه فرمود: «و ما یکون منها» گویا بیان علت دیگریست برای حرمت و بسا که موصول مبتداست و لانه مسخ، خبر و بازهم علت دیگری است برای حرمت.

4- در قرب الاسناد - 117- بسندی از علی بن جعفر از برادرش علیه السلام که او را پرسیدم از گوشت خرهای اهلی و خانگی که خورده شوند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرد و همانا غدقش برای آن بود که ابزار کار آنها بودند و نخواست آنها را نابود کنند، در کتاب مسائل مانندش آمده.

بیان: معروف میان اصحاب تا بسا اجماع باشد اینست که گوشت اسب و استر و خر خانگی همه حلالند و ابو صلاح استر را حرام دانسته و اشهر اقوی است برای عموم آیات و خصوص اخبار و پس از اتفاق بر کراهت همه، در مکروهتر آنها اختلاف است گفتند، استر است و گفتند که خر است و گویا اقرب همان آخریست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 69

5- در علل - 2: 146- بسندش از علی بن حسن عابدی که از ابی سعید خدری پرسیدند چه گوئی در باره این ماهی که برادران کوفی ما آن را حرام دانند، ابو سعید گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: کوفه استخوان سر عربست و نیزه خدا تبارک و تعالی و گنجینه ایمان، از آنها فراگیر، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو گزارشی دهم یک روز در مکه ماند و یک شب در ذی طوی، و بیرون شد و من بهمراهش بیرون شدم و گذر کردیم به رفیقانی که نشسته و غذا میخوردند، گفتند: یا رسول الله بفرمائید سر غذا بآنها فرمود: برای پیغمبر خود جا باز کنید و میان دو مرد نشست و نشستم و گرده برگرفت و نیمی از آن شکست و بنانخورش آنها نگاه کرد و فرمود:

نانخورشان چیست؟ گفتند: جری است یا رسول الله پس تیکه نان را انداخت و برخاست.

ابو سعید گفت: پس از آن حضرت من ماندم تا بدانم نظر مردم چیست و آنان میان خود اختلاف کردند، یک دسته گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله جری را بر ما حرام کرد، و دسته‌ای گفتند، حرام نکرد و از آن خوشش نیامد و اگر حرام کرده بود آن را بر ما غدقن کرده بود، گوید گفتار مردم را بیاد سپردم و بدنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم تا بدو رسیدم و بر رفیقان دیگر در آمدم که چاشت میخوردند، گفتند: یا رسول الله بفرما بچاشت فرمود: بسیار خوب جا دهید به پیغمبر خود، و میان دو مرد نشست و من هم نشستم و چون تیکه نانی از آنها برگرفت بنانخورش آنها نگریست و فرمود: نانخورش شماها چیست؟ گفتند: یا رسول الله سوسمار و تیکه نان را انداخت و برخاست، ابو سعید گفت: من بجا ماندم و باز مردم دو دسته شدند یک دسته گفتند:

رسول خدا آن را بر ما حرام کرد و از این رو نخورد و دسته دیگر گفتند همانا از آن خوشش نیامد و اگر حرام کرده بود ما را از آن نهی میکرد گفت سپس دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم تا باو رسیدم و بر پاسار کوه صفا گذر کردیم و در آن دیگها می- جوشید، گفتند یا رسول الله کاش بما لطف میکردی و میماندی تا دیگها بپزند، فرمود: در دیگهاتان چیست؟ گفتند: الاغها که سوار میشدیم و بازماندند و سر آنها را بریدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک دیگها رفت و با پای خود آنها را وارو کرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 70

سپس تند برفت و من بجا ماندم برخی گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوشت خران را بر ما حرام کرد، و برخی گفتند: نه هرگز همانا دیگهای شما را ریخت تا بدان عادت نکنید و پاکشان خود را بکشید، ابو سعید گفت: بدنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و فرمود: ای ابو سعید بلال را بگو بیاید، و چون نزد او آمد فرمودش ای بلال بالای کوه ابو قبیس برو و جار بزن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جری و سوسمار و خران خانگی را حرام کرد هلا از خدا بترسید و نخورید از ماهی جز آنچه فلس دارد و پولک زیرا خدای تبارک و تعالی هفتصد امت را مسخ کرد که

وصیان پس از پیغمبران را نافرمانی کردند و چهار صد آنها بخشکی گرائیدند و سیصد آنها بدریا افتادند و آنگاه این آیه را خواند: «و ساختیم آنها را مایه راستانگویی و دریدیم آنها را چه دریدن بدتری - 19- النساء».

توضیح: آن را تشبیه به نیزه کرده چون خدا بدان بلا را از عرب برگرداند در نهاییه گفته: بسادات جماجم گویند و بدین معنی است حدیث عمر «برو بکوفه که جمجمه عرب در آنست» یعنی سادات عرب چون جمجمه سر است و اشرف اعضاء است .. و گفته در حدیث است که سلطان ظل الله است و نیزه خداست در این کلمه دو نوع حق رعیت را بر والی گنجانیده، یکی انتقام گرفتن برای مظلوم از ظالم و کمک بستمدیده و دیگری ترساندن دشمن تا از آهنگ رعیت بازماند و از آزار آنها بوجود سلطان در امان باشند از شر، و عرب نیزه را کنایه از دفع و بازداشتن آورد، در قاموس است که ذو طوی جاییست نزدیک مکه و در نهاییه گفته: با ضم طاء و واو خفیفه جاییست بر در مکه که خوبست هر که در آن درآید بدان جا غسل کند پایان. جری ماهی بی پولک است «فجعلناهم أحادیث» آیه در داستان قوم سبا است یعنی طوری شدند که مردم از آنها سخت در شگفت ماندند و ضرب المثل شدند که «تفرقوا ایدی سبا» «و مزقناهم کل ممزق» یعنی آنها را بنهایت پراکندیم تا غسانشان بشام افتاد و انمار بیثرب و جذام بتهامه و از دبعمان، و شاید تحریم خران بمعنی کراهت شدید است یا حرام شدند و حکم نسخ شده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 71

6- در علل - 2: 170-: بسندش از مفضل بن عمر که بامام ششم علیه السلام گفتم:

بمن گزارش بده چرا خدا عز و جل گوشت خوک را حرام کرده؟ فرمود: زیرا خدا تبارک و تعالی مردمی را بصورتهای گوناگون مسخ کرد مانند خوک و میمون و خرس وانگه از خوردن همانند آنها نهی کرده تا مردم بدانها بهره مند نشوند و کیفرش را سبک شمارند.

7- در علل - 2: 247- از محمد بن سنان که امام رضا علیه السلام باو نوشت خدا عز و جل گاو و گوسفند و شتر را حلال کرد چون فراوانند و دسترس و حلال بودن گاو وحشی و جز آن از خوراکیهای وحوش حلال گوشت برای اینست که خوراکشان نه زیانبار است و نه بد و نه حرام و نه بهم زیان رسانند و نه بآدمی و نه خلقت آنها زشت است.

8- در خصال - 2- 3-: بسندش از امام صادق علیه السلام که فرمود: هر نیشداری از درنده‌ها و هر چنگالداری از پرنده خوردنش حرام است.

9- در عیون ج 2 ص 162- (مضمود خبر 8 از امام رضا علیه السلام آمده) 10- در علل - 2- 149-: بسندش از محمد بن مسلم که از امام پنجم علیه السلام پرسیدم از خوردن گوشت خران خانگی، فرمود: پیغمبر روز خیبر از خوردن آن نهی

کرد و همانا برای آن نهی کرد که بارکش مردم بودند، و جز این نیست که حرام همانست که خدا عز و جل در قرآن حرام کرده.

بیان: بسا که حصر اضافی است یا مقصود از قرآن اعم است از آنچه ظاهر است در فهم ما و آنچه در باطن آنست و حجج بیان کنند.

11- در علل - 2: 350-: بسندش از ابی جعفر علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از خوردن گوشت خران و همانا نهی از آن بخاطر پشت بارکش آنها بود از بیم اینکه آنها را نیست کنند و خر حرام نیست، سپس این آیه را خواند «بگو نیابم در آنچه بمن وحی شده حرامی بر خورنده- تا آخر آیه 145- الانعام».

در مقنع بی سند آن را نقل کرده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 72

12- در علل: بسندش از امام ششم علیه السلام که از پدرم پرسیدند از گوشت خران خانگی، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوردن آن نهی کرد زیرا آن روز بارکش مردم بودند و همانا حرام آنست که خدا در قرآنش حرام کرده.

13- در عیون و علل: بسندش از محمد بن سنان که امام هشتم علیه السلام باو نوشت:

مکروه است خوردن گوشت استران و خران خانگی برای نیاز مردم به پشت آنها و کار کرد آنها و نگرانی از نابود شدن آنها نه برای بدی خلقت و خوراک آنها.

14- در علل - 2: 349-: بسندش از امام ششم علیه السلام که مخور جریث و مار- ماهی و ماهی مرده روی آب و نه اربیان و نه سپرز که خانه خونست و جویده شیطان.

بیان: جریث یکنوع ماهی است و گفتند همان جری است و این هر دو با مار- ماهی یکنوع ماهی بی پولکند، دمیری گفته جریث براء بی نقطه و ثاء سه نقطه یک نوع ماهی است شبیه مار و آن را جری بکسر و تشدید هم گویند که مانند مار است و بفارسی آن را مارماهی گویند و ظاهر خبر جدا بودن جریث و مارماهیج است که معرب مارماهی است و بسا که عطف تفسیری باشد- پایان- و ظاهر برخی اصحاب هم جدا بودن آنها است از هم، اربیان یک نوع ماهی است مانند کرم چنانچه فیروزآبادی گفته:

و من گویم: مشهور آنست که حلال است و فلس دارد و مردم بحرین آن را بخورند و برایش خواص بسیاری ذکر کنند، دمیری گفته: اربیان ماهی بسیار خرد سرخی است و خواصی برایش آورده.



و علامه - ره - در تحریر گفته: جایز است خوردن اربیان بکسر الف و آن مانند کرم سفید است و چون ملخ. پایان - و بسا که خیر حمل بر کراهت شود، مضعه یک لقمه گوشت است، و آن را بابلیس نسبت داده چون ابراهیم علیه السلام آن را بوی بخشیده چنانچه بیاید ان شاء الله.

15- در عیون - ج 1 ص 243- و در علل: بسندش در حدیث پرسشهای شامی از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: از خوردن جغد و پرستو نهی شده.

16- در محاسن - 473-: بسندی تا امام پنجم علیه السلام که پرسش شد از گوشت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 73

اسبان و استران و خران فرمود: حلالند ولی شما آنها را خوش ندارید.

17- و از همان: بسندی از داود رقی که نوشتم بابی الحسن علیه السلام در باره گوشت و شیر شتران بختی نگاشت باکی ندارند.

بیان: در قاموس گفته: بخت شتران خراسانی است .. و بسا از نفی بأس کراهت فهم شود، ولی اشکال دارد آری نفی بأس در زبان اخبار با کراهت منافات ندارد گرچه عموم نکره در سیاق نفی کراهت را هم نفی کند چون آن هم خود باسی باشد.

در دروس گفته: ابن ادريس و فاضل گوره‌خر را مکروه دانستند و حلی شتر و گاو میش را مکروه دانسته و آنچه در مراسله ابی الحسن علیه السلام است در باره گوره‌خر اینست که ترکش بهتر است، در گوشت گاو میش روایت است که باکی ندارد - پایان - و گویم: آنچه در کافی ابی الصلاح یافتیم اینست که مکروه است خوردن گوشت گاو میش و شتر بختی و گوره‌خر و خر خانگی - پایان - و اینکه شهید کراهت گوشت هر گونه شتر را باو بسته اشتباه است، و چگونه چنین است با اینکه گردش زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بخوردن گوشت آنها و قربانی کردن آنها بوده ولی غالب در بلاد آنها شتران عربی بوده نه خراسانی و قول بکراهت گوشت شتر خراسانی وجهی دارد برای روایت کلینی بسندی ضعیف از سلیمان جعفری که شنیدم از ابی الحسن علیه السلام که میفرمود: من از گوشت شتران بختی نخورم و بکسی هم نگویم بخورد.

18- در فقه الرضا که فرمود علیه السلام خورده شوند از پرنده آنچه دو بالش را در پرواز بجنابند و خورده نشود آنچه دو بالش نجنابند، و اگر چه پرنده بهر دو شکل بپرد آنچه بال زدندش بیش است خورده شود و اگر بال زدندش کمتر است خورده نشود.

19- عیاشی - ج 1 ص 374 تفسیر عیاشی - از عبد الله بن ابی یعفر که شنیدم امام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 74

ششم علیه السلام میفرمود: هر که در زمینی گندمی بکارد و زکات زراعتش را ندهد یا زراعتش بسیار جو آرد بواسطه ستمکاری در مالک شدن آن زمین یا ستم بکشت کار و کارگزارانش همانست که خدا میفرماید:

«به ستم آنان که یهودی بودند حرام کردیم بر آنها خوراکیهای پاکیزه که برایشان حلال بود، 159- النساء» یعنی گوشت شتر و گاو و گوسفند، و فرمود:

راستش اسرائیل چون گوشت گاو میخورد درد پهلویش بجوش می آمد و گوشت شتر را بر خود حرام کرد، و آن پیش از نزول تورات بود، و چون تورات نازل شد آن را حرام نکرد و او هم از آن نخورد.

بیان: گواه آوردن بآیه برای اینست که چون بنی اسرائیل گناه کار شدند خدا برخی از آنچه برشان حلال بود حرام کرد، و چون در این امت مسخ نیست چیزی بر آنها حرام نشد ولی از غذاهای خوب محروم شدند و برکت از آنها رفت، و بنا بر قول کسی که گفته: خدا آنها را بر آنان حرام نکرد و خود بر خود حرام کردند، مقصود اینست که از آنها سلب توفیق شد تا آنها را بر خود حرام کردند و از طیبات محروم شدند، و استشهاد بآیه روشنتر است.

20- عیاشی بسندی تا علی علیه السلام که پرسش شد از خوردن گوشت فیل و خرس و میمون، فرمود: اینها از چهارپایانی نیستند که خوردنی باشند (تفسیر عیاشی ج 1 ص 290).

21- و از همان (ص 380): از ایوب بن نوح بن دراج که از امام دهم علیه السلام پرسیدم از گاومیش و باو اعلام کردم که اهل عراق گویند مسخ شده، فرمود: آیا نشیدی قول خدا را «و از شتر دو تا و از گاو دو تا».

و پس از آمدنم از خراسان نوشتم بابی الحسن علیه السلام و از آنچه ایوب در باره گاومیش باز گفته بود پرسیدم، در پاسخ نگاشت همانست که بتو گفته.

بیان: ظاهرش اینست که دو تا از گاو مقصود گاومیش است و گاو معمولی و این تفسیر را در سخن مفسران ندیدم و بسا مقصود اینست که خدا گاو خانگی و وحشی یا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 75

نر و ماده خانگی را حلال کرده و گاومیش هم رسته ای از گاو خانگی است چنانچه دمیری و جز او تصریح دارند. و اطلاق آیه شامل آن می شود، و «نوشتم» دوم از کلام راوی از ایوب است که هر که سند را انداخته آن را هم انداخته.

22- عیاشی از حریرش شد امام ششم علیه السلام از پرنده‌ها و وحوش درنده تا نام خارپشت و وطواط و خران و استران و اسبان بمیان آمد، فرمود: حرام نباشد جز آنچه خدا در کتابش حرام کرده است.

و فرمود: پیغمبر بازداشت آنها را از خوردن گوشت خرها تنها برای نیاز بیار کشی آنها تا مبادا نیستشان کنند و خران حرام نیستند، فرمود: این آیه را بخوان «بگو نیابم در آنچه بمن وحی شده حرامی بر خورنده آن جز اینکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که پلید است یا فسقی که برای جز خدا قربانی شود (ج 1 ص 383).

بیان: در مقنع بی‌سند مانندش آمده و شیخ در تهذیب با سند صحیحی آن را آورده، در قاموس گفته وطواط یک نوع پرستوی کوهی است و خفاش است که شب پره باشد، دمیری گفته: وطواط همان شب پره است.

و در تهذیب پس از ایراد این روایت گفته «لیس الحرام» تا آخر یعنی حرام خاص سخت پر قدغن نباشد جز آنچه خدا تعالی در قرآنش ذکر کرده و گرچه جز آنها حرامهای بسیار هم هست که در حرمت کم‌پایه‌ترند پایان. و بسا حمل شده که پاسخ مخصوص بهمان اسبان و استران و خران است، و آنچه در باره حلالی درنده رسیده حمل شده باینکه تذکیه پذیرند و بکار بردن پوستشان در جز نماز رواست بخلاف حرام قرآنی چون خوک، و نهان نیست که همه اینها دور از باورند و بسا حمل بر تقیه روشنتر باشد.

23- در عیاشی (ص 383) از امام ششم علیه السلام که فرمود: بر بنی اسرائیل حرام شده هر ناخن دار و هر پیه جز آنچه بر پشت حیوانات است یا درون شکم آنها یا باستخوان آمیخته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 76

24- و از همان از زراره که از یکی از دو امام علیهما السلام پرسیدم از شاش اسبان و استران و خران فرمود: از آن بدمان آید، گفتم: مگر گوشتشان حلال نیست گفت: فرمود: مگر نیست که خدا براتان بیان کرده که «چهارپایان را آفرید براتان که گرمی و سودها دارند و از آنها میخورید» و باز فرمود «اسبان و استران و خران برای اینکه سوار شوید و زیور باشند» و خوردن را از آن چهارپایان ساخت که در قرآن بیان کرد، و سواری را برای اسبان و استران و خران، گوشتشان حرام نیست ولی مردم آن را بد دارند (تفسیر عیاشی- ج 2 ص 255).

25- در مکارم- 84- زراره گفت از امام پنجم علیه السلام پرسیدم کدام پرنده خوردنیست؟ فرمود: هر کدام در پرواز بال زند بخور و هر کدام بال زند مخور، گوید گفتم: تخمها که در نیزارهایند؟ فرمود: هر کدام دو سوبیش برابرند مخور، و آنچه نابرابرند بخور، گفتم: پرنده آبی فرمود: هر کدام چینه‌دان دارند بخور و اگر ندارند مخور و در خبر دیگر است که اگر پرنده در پرواز هم بال زند و هم نزد اگر بال زندش بیشتر است بخور و اگر بال زندش بیشتر است مخور، و از شکار دریا هر کدام چینه‌دان یا سیخک پا دارند خوردنیست و هر کدام هیچ یک از این دو را ندارند خورده نشود.

27- در هدایه است که بخور از پرنده آنچه در پرواز بال زند و مخور آنچه نزند، و اگر پرنده بهر دو نحو پرواز کند و بال زندش بیشتر است از بال نژدن بخور، و اگر برعکس است مخور، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر درنده نیشدار و هر پرنده با چنگال و خران خانگی حرامند و از پرنده‌های آبی هر چه چینه‌دان دارد خورده شود چه زنده گرفته شود یا شکار گردد و بدست آید.

28- در مقنع است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر درنده نیشدار و پرنده با چنگال و خران خانگی حرامند.

29- در محاسن - 474- حدیث را برآورده تا گفته: خوردن گوشت شتر شهوت گوشتخواری را ببرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 77

30- و در حدیثی روایت است که از اسلام دوستی دوست داشتن گوشت شتر است.

31- در علل - 2: 179- بسندش از امام ششم علیه السلام که بد داشت گوشت کلاغ را برای اینکه فاسق است.

توضیح: شاید مقصود از فسقش اینست که مردار و پلید خورد، در نهاییه گفته پنج جانورند که فاسقند و در حل و حرم کشته شوند، اصل فسق بیرون شدن از راستی و منحرف شدنست و برای همین گنهکار را فاسق گویند، و این جانوران را بروش استعاره فاسق گفتند چون پلیدند، و گفتند: چون از احترام در حل و حرم بدراند یعنی در هیچ حال احترام ندارند و از این است حدیث عائشه که از خوردن گوشت کلاغ از ش پرسیدند گفت کی آن را بخورد پس از اینکه فرموده فاسق است، خطابی گفته: مقصود از فاسق بودن آنها اینست که گوشتشان حرام است.

32- در کتاب مسائل: بسندش تا علی بن جعفر که از برادرش موسی علیه السلام پرسید، از کلاغ ابلق و سیاه که حلال است خوردن گوشت آنها؟ فرمود: هیچ گونه کلاغی حلال نیست خوردنش زاغ باشد یا جز آن.

بیانی است: بدان که فقهاء اصحاب در باره حلال بودن انواع کلاغ اختلاف دارند که ناشی از اختلاف روایاتست، و شیخ در خلاف همه را حرام دانسته و اخبار و اجماع را حجت آورده و جمعی از او پیروی کردند چون علامه در مختلف و پسر او، و شیخ در نهاییه و دو کتاب حدیث خود (تهذیب و استبصار) آن را مکروه دانسته مطلقاً و هم قاضی و محقق در نافع، و دیگران تفصیل دادند چون شیخ در ظاهر مبسوط و ابن ادریس و علامه در قول دیگرش و کلاغ سیاه درشت و کلاغ ابلق را حرام دانستند و زاغ و غداف که خاکی و خاکستریست حلال دانستند، و دلیل بر حلال بودن هر کلاغی روایت زراره است از یکی از دو امام علیهما السلام که خوردن گوشت کلاغ حرام نیست، همانا حرام همانست که خدا در کتابش حرام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 78

کرده، ولی نفوس آدمی از بسیاری از اینها کناره کند و آن را پلید شمارد، و دلیل آنان که مطلقا کلاغ را حرام دانند روایت صحیح علی بن جعفر است که گذشت و شیخ-ره- آن را تأویل کرده باینکه نفی حلال مطلق کرده نه حلال با کراهت و خواسته بدین تعبیر میان دو خبر جمع کند، و بسا روایت زراره حمل شود بنفی تحریم در قرآن و منافات با تحریم در سنت ندارد.

ولی آنها که تفصیل قائل شدند روایت بخصوصی در باره آن ندارند گر- چه در مبسوط مدعی آنست و این جمع میان روایات هم نیست زیرا در هر دو دسته تصریح بعموم است، و بسا دلیل آورند که دو تای نخست (سیاه درشت و ابلق) از خبائثند چون مردار خورند، و دو تای اخیر از طیبات چون دانه خوارند، و از عامه هم که این تفصیل را دارند بهمین دلیل تمسک کنند، و ابن ادریس دلیل حرمت دو تای اولی را آورده که از پرنده‌های درنده‌اند بخلاف دو تای اخیر که دلیلی بر حرمت ندارند چون او خبر واحد را حجت نداند، و خلاصه حلیت مطلق کلاغ اقوی است چون موافق عموم آیات و اخبار است و اخبار مخصوص در باره کلاغ معارضند و اصالة الحل حکمفرما است ولی اجتناب از همه کلاغها موافق احتیاط است و مؤید آنست اینکه جمله «هر چنگال دار از پرنده» شامل اکثر آنها بلکه همه آنها می‌شود و احتمال تقیه در اخبار حلیت می‌رود و اگر چه عامه همه اختلاف دارند ولی قول بحلیت میان آنها مشهورتر است.

شیخ در خلاف گفته: هر کلاغی حرام است بحکم ظاهر روایات و در برخی رخصت رسیده چون زاغ که کلاغ زرع است و غداف که از آن خردتر و خاکی رنگ است و خاکستری، و شافعی گفته سیاه و ابلق حرامند و زاغ و غداف دو رو دارند یکی حرمت و دیگر حلیت و ابو حنیفه هم چنین گفته دلیل، اجماع فرقه شیعه و عموم اخبار در حرمت غداف است و طریقه احتیاط مقتضی آنست پایان و بدان که آنچه در کتب فقه معروف است حرمت شب‌پره و وطواط و طاوس و زنبورها و مگسها و پشه و خرگوش و سوسمار و همه حشرات است چون مار، کژدم، موش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 79

صحرائی و چسبه و جغد و بنات وردان و ککها و شپش و یربوع و خارپشت و وبر و خز و فنک و سمور و سنجاب، ولی اقامه دلیل بحرمت بیشتر اینها خالی از اشکال نیست و معروف میان آنها حلال بودن همه انواع کبوتر است از قمری و دباسی و ورشان و حلیت حجل و کبک و دراج و قطا و تیهو و مرغ خانگی و کروان و کرکی و صعوه و مرغابی، و البته عمومات وارده در حلیت و حرمت گذشتند و خدا راهنما است براه راست.

33- در دعائم الاسلام: از رسول خدا است صلی الله علیه و آله که هر نیشداری از درنده‌ها و چنگال‌داری از پرنده‌ها حرامند.

34- و از علی علیه السلام که خورده نشود گرگ و نه پلنگ و نه یوز و نه شیر و نه شغال و نه خرس و نه کفتار و نه هر چه چنگال دارد.

35- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله که سوسماری نزد او آوردند و از آن نخورد و آن را پلید شمرد.

36- و از علی علیه السلام که غدقن کرد از خوردن سوسمار و خارپشت و جز آن از حشرات زمین مانند سوسمار و جز آن.

37- و از او است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذر کرد بمردی از انصار که بالای سر اسبش ایستاده بود و آن اسب با جان خود تلاش میکرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

سرش را ببر تا مزدی یابی ببریدن سرش و مزدی براحتم کردنش، گفت: یا رسول الله چیزی از آن بمن میرسد؟ فرمود: آری از آن بخور و بمن هم بخوران و یک رانش را برسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه داد و از آن خورد و بما خورانید.

38- و از امام ششم علیه السلام روایت است که او نهی کرد از سر بریدن اسبان.

مؤلف گفته: بنظر میرسد- و الله اعلم- که نهی از آن همانا برای از میان رفتن اسبهای سالم و تندرست باشد که خدا عز و جل فرمان داده آنها را آماده کنند و ببندند در راه خدا و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده در باره اسبی است که بمردن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 80

کشیده، و نگرانی از هلاکت او است و الله اعلم.

39- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که نهی کرد از خوردن گوشت خران خانگی در روز خیبر.

40- و از امام ششم علیه السلام که فرموده: خورده نشوند استران.

توضیح: در قاموس است که «حرش الضب» یعنی او را شکار کرد باین روش که انگشت خود را بدر سوراخش میجنباند تا سوسمار گمان برد مار است و دمش برآرد که او را بزند و آن را بگیرد- پایان- در برخی نسخهها «حشرات الارض» آمده و آن روشنتر است، و ظاهر اینست که واژه ضب در آغاز یا انجام خبر زیادبست، در نهاییه گفته: که او وارد شد بسعد و سعد یکید بنفسه، یعنی با جانش بازی میکرد و میخواست جان بدهد، و از آنست حدیث عمر «که زن برود نزد پدر خود که یکید بنفسه یعنی هنگام جان دادن او- 4: 44- نهاییه.

«یکن لک اجر» شاید مقصود اینست که خود بریدن سر، ثواب دارد گرچه قصد قربت نکند و با قصد قربت دو ثواب دارد یا مقصود سر بریدن آنست بقصد صدقه دادن یا اطعام مؤمنین و دو ثواب داری یکی برای آنکه او را از رنج راحت کردی برای رضای خدا و یکی دیگر برای قصد کار خیر، یا مقصود اینست که یک کار که سر بریدن برای رضای خداست دو ثواب دارد، یا مقصود از احتساب صبر بر مردن اسب و تلف مال است یعنی اگر سرش را نبری یک ثواب داری بر مصیبت و با سر بریدن ثواب دیگری یابی.

فاضل استرآبادی گفته: یعنی دو ثواب داری برای آنکه او را از درد برهانی و برای تقسیم گوشتش برضای خدای تعالی و انصاری مردد شد که آیا باید همه گوشتش را براه خدا دهد یا برخی از آن را.

و در تهذیب آن را بسندی تا علی علیه السلام آورده جز اینکه در آن گوید:

رسول خدا فرمودش او را نحر کن تا دو مزد بری بواسطه نحرش الخ و آنچه در اینجا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 81

است روشنتر است و باید نحر را تفسیر بسر بریدن کرد زیرا اجماعی است که در اسب نحر درست نیست.

خلاصه اینست: شک نیست در حلالی چهارپایان سه گانه و معروف میان اصحاب تا بسا اتفاق باشد حلالی گوشت پاکشهای سه گانه است (اسب و استر و الاغ) جز اینکه ابی الصلاح استرآن را حرام دانسته و آن ضعیف است، و بد است چهار پائی را که خود پروریده بدست خود سر برد، و خورده شود گوشت گاو کوهی و قوچ کوهی و گوره خر و آهوها و یحمورها و فاضل گوشت خر وحشی را مکروه دانسته و در برخی روایاتست که ترک آن بهتر است.

و حرام است سگ و خوک بنص و اجماع، و خلافی شناخته نشده میان فقهاء در حرمت هر درنده چه نیشدار باشد یا ناخندار چون شیر، پلنگ، یوز، گرگ گربه، روباه، کفتار، و شغال، و اخبار بر آن دلالت دارند.

و نیز میان ما شیعه خلافی ندانم در حرمت مسوخت، ولی اخبار بسیاری آمده در حلال بودن بسیاری از درنده‌ها و جز آن، و اصحاب آنها را توجیه کردند و برخی از آن اشاره کردیم، و معروف و مشهور در اکثر کتب فقه حرمت خر گوش و سوسمار است و همه حشرات چون مار، کژدم، موش، موش صحرائی چسب و صراصر و بنات وردان ککها و شپش و دندان شماره و خارپشت و وبر و خز و فنک و سمور و سنجاب و عظایه ولی اقامه دلیل بر آنها مشکل است و مشهور مورد عمل است برای رعایت احتیاط و دوری از مذهب مخالفان، و نیز من خلافی ندانم میان خودمان در حرمت هر پرنده چنگالدار خواه نیرومند باشد چون باز و صقر و عقاب و شاهین و واشه یا ناتوان چون کرکس و رخمه و بغاث و آنچه بر آن دلالت دارد گذشت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 82

## باب چهارم ملخ و ماهی و جانوران آبی دیگر

### آیات قرآن مجید

1- النحل آیه 14- و او است که مسخر کرد برای شما دریا را تا از آن گوشت تازه بخورید.

2- فاطر آیه 13- و از هر کدام میخورید گوشت تازه.

تفسیر: «سخر لكم البحر» یعنی آن را طوری ساخته که میتوانید از آن بکشتی سواری و شکار و غوص بهره برید و از آن گوشت تازه بخورید چون در لغت گوشت بر ماهی صدق کند و در عرف باید گوشت ماهی گفت که در برابر مطلقش گویند: «خوردم گوشت را و ماهی را» و قید تازه برای تخصیص نیست چون حلالی جز تازه اجماعی است و برای امتنان قید تازه را آورده، و گفتند این قید برای اینست که زود فاسد می‌شود و شک ندارد که تازه‌ترین گوشت‌ها است و مالک و ثوری آن را دلیل آوردند که ماهی گوشت است و اگر قسم خورد گوشت نخورد و ماهی خورد قسم را شکسته، و پاسخ داده‌اند که ماهی گوشت است در لغت نه در عرف و قسم با عرف تفسیر شود چون عرف بر آن طاری است و لغت را نسخ کرده و در این پاسخ اشکال است «و از هر کدام» یعنی هر دو دریا «میخورید گوشت تازه» بشرحی که گذشت.

دمیری گفته: ماهی آفریده در آبست و انواع بسیار است و هر نوع را نام مخصوصی است، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: راستی خدا هزار امت آفریده 600 آنها در دریاست و 400 در خشکی، برخی ماهیانند که دیده سر و دم آنها را در نیابد از بس بزرگند، و هم آنچه بدید نیاید از بس خرد است، همه در آب نشیمن دارند و از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 83

آن تنفس کنند چنانچه آدمیزاده و جانوران خشکی از هوا جز اینکه جاندار خشکی هوا را با بینی درکشد و به نی شش او رسد، و ماهی آب را با پره گوش درکشد و بجای هوا برایش در دل روح حیوانی پدید سازد، و همانا از هوا بی‌نیاز است در زندگی خود و ما و هر جاندارمانند ما از آب بی‌نیاز نیستیم زیرا ماهی از آب و زمین است نه از هوا و ما مایه از آب و هوا و زمین داریم و اگر نسیم خشکی ساعتی بر ماهی وزد بمیرد، و همه ماهیها پرخورند چون معده آنها سرد است و نزدیک بدهان آنها است، و گردن ندارد و آواز ندارد زیرا هوا بدرونش راه ندارد، از این رو برخی گویند ماهی شش ندارد چنانچه اسب سپرز ندارد و شتر زهره ندارد و شتر مرغ مغز سر ندارد.

ماهیان خرد از درشت پرهیز کنند و از این رو بدنبال آب شط و آب کمند که ماهی درشت را نپذیرد، و ماهی سخت جنبند زیرا نیروی جنبش او در همه تن او است و بعضوی مخصوص نیست، و مارها هم چنین باشند، برخی ماهیها از جفت‌گیری



پدید شوند و برخی بی آن از گل یا رمل برآیند که بیشتر انواع آنست و تولید آنها بیشتر از عفونت است، تخم ماهی زرده و سفیده ندارد و همانا یک رنگ است و در دریا شگفتیها است که شماره ندارند.

قزوینی در عجائب المخلوقات آورده از قول عبد الرحمن بن هارون مغربی که بدریای مغرب سوار شدم و بجائی رسیدم که آن را برطون نامند و بهمراه ما غلامی صقلی بود که ابزار شکار ماهی داشت و آن را بدریا افکند و یک ماهی باندازه یک وجب با آن شکار کرد و بدان نگاه کردیم پشت گوش راستش نوشته بود «لا اله الا الله» و در پشتش نوشته بود «محمد» و در پشت گوش چپش: رسول الله بود.

## اخبار باب

1- در دعائم الاسلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیوسته خوردن ماهی تازه تن را آب کند، و چون ماهی میخورد میگفت: پروردگارا آن را بر ما مبارک کن و بهتر از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 84

آن بما بده.

2- امام ششم علیه السلام فرمود: خوردن خرما پس از ماهی آزارش را ببرد.

3- و از همان امام است علیه السلام که نهی کرد از خوردن ماهی و ملخی که گبر بگیرد زیرا تنها از آ نشان خورده شود که زنده بدست آیند.

4- در هدایه است که بخور هر ماهی پولک دار و مخور آنچه پولک ندارد، و تذکیه ماهی و ملخ گرفتن آنها است و ملخ دبا که خود پرنده نیست مخور، و ماهی جریث و مارماهی مرده روی آب و زمیر را مخور.

5- از امام ششم پرسش شد از ماهی ریثا فرمود مخورش ما آن را در شمار ماهی نشناسیم (7- هدایه).

بیان: این خبر بی سند است و شیخ آن را بسند موثقی از عمار ساباطی آورده و حمل بکراهت کرده، و ظاهر اصحاب اینست که ریثا جزار بیانست و از خبری که آید برآید که آنها یکی باشند، و ریثا در کتب لغتی که داریم ذکر نشده و نه در کتب حیوان شناسی ولی در اخبار ما ذکر شده و هم در کتب اصحاب ما و در حلال بودنش اختلافی ندارند، در سرائر گفته (358 باب ما یستباح اكله) باکی نیست بخوردن کنعت که آن را کنعد بدال بینقطه هم گویند و هم باکی نیست بخوردن ریثا بفتح و کسر با که نوعی ماهی دریا است سفید است مانند کرم و ملخ- پایان- 6 در کتاب عاصم بن حمید است از محمد بن مسلم که پیروان مغیره بمن مینوشتند از امام پنجم علیه السلام پیرسم از جریث و مارماهی و زمیر (بکسر راء و فتح و تشدید میم نوعی ماهی که شاخکی بر پشت دارد و بیشتر در آبهای شیرین است) و هر نوع ماهی که

پولک ندارد حرام است یا نه؟ و از آن حضرت پرسیدمش و بمن فرمود: این آیه را بخوان که در سوره الانعام است پس خواندمش تا پایان، گفت بمن فرمود: همانا حرام همانست که خدا در کتابش حرام کرده ولی مردم برخی چیزها را بد دارند و ما هم بد داریم آن را.

در تهذیب باسناد خود مانندش آورده جز اینکه پس از قولش در الانعام افزوده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 85

«قل لا أجد فی ما أوحی إلی محرما علی طاعم» گفت: من آن را خواندم الخ.

بیان: در قاموس گفته: زمیر چون سکیت نوعی ماهی است و اصحاب مازمار را هم گفته‌اند، و بدان که خلاف نیست میان مسلمانان در حلال بودن ماهی که پولک دارد، و معروف از مذهب اصحاب ما حرمت هر ماهی نمائی است که جانور دریا است و پولک ندارد، و شهید ثانی دعوی نفی خلاف بر حرمت آن نموده، و برخی متأخرین در آن تأمل کرده چون اجماع بر آن ثابت نیست و عموم ادله حلیت آن را شامل است چنانچه دانستی، و شک ندارد عمل بدان چه اصحاب گفتند اولی و احوط است.

و اختلاف دارند فقهاء مادر ماهی بی پولک و بیشتر که شیخ در آنها است آن را مطلقا حرام دانند و شیخ در دو کتاب اخبار خود قائل باباحه است جز در جری. و اخبار دال بر حرمت را بکراهت حمل کرده برای روایات صحیحه دال بر حلیت که یکی همین روایت است و قائلان بحرمت آن را حمل به تقیه کردند و آن احوط است.

7- در در منثور از عکرمه که ابن عباس گفت بقلم سریانی بر ملخ نوشته است انی انا الله لا اله الا انا وحدی لا شریک لی، ملخ یکی از سپاهان من است و آن را مسلط کنم بر هر کدام از بنده‌هایم که بخواهم.

8- و از ابی زهیر گفت: ملخ را نکشید که از لشکرهای بزرگتر خدا است.

9- و از حسین بن علی علیه السلام که من و برادرم محمد بن حنفیه و عم‌زاده‌هایم عبد الله بن عباس و قثم و فضل بر خوانی نشسته بودیم و ملخی در افتاد و عبد الله بن عباس آن را گرفت و بحسین علیه السلام گفت: میدانی چه بر بال ملخ نوشته است؟ گفت: از پدرم پرسیدم و او گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم و پاسخ داد که: نوشته است منم خدا نیست معبود شایسته جز من پروردگار ملخ و روزی ده او چون خواهم بفرستمش روز مردمی شود و اگر خواهم بر مردمی بلا گردد، ابن عباس گفت: این از مکنون علم است.

10- در حیاة الحیوان باسناد طبرانی از حسن بن علی علیه السلام گفت: بر خوانی بودیم و مانند آن را آورده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 86

بیان بسا که منظور از نوشتن کنایه از آفرینش خاص او باشد که دلالت دارد بر وجود صانع و یگانگی او و اینکه او است پرورش ده ملخ و اینکه نعمت است و بلاء و آماده هر دو است و الله يعلم.

11- در کتاب المسائل باسنادش از علی بن جعفر از برادرش موسی که پرسیدمش خوردن جری حلال است؟ فرمود ما آن را در کتاب امیر المؤمنین حرام یافتیم.

12- در کتاب صفات الشیعه بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که بهفت چیز اعتراف کند مؤمن است: بیزاری از جبت و طاغوت با اقرار بولایت، ایمان بر رجعت حلال شمردن متعه، حرمت جری و مسح بر خفین.

13- در قرب الاسناد- 116:- بسندش از علی بن جعفر که پرسید از برادرش موسی علیه السلام از ملخی که مرده در بیابان یا در طعام است خورده شود؟ فرمود مخورش گفت و پرسیدمش از ملخ که شکار شود و پس از آن بمیرد خورده شود؟ فرمود:

باکی ندارد، و گفت: پرسیدمش از آنچه ملخ که خوردنش حلال است؟ فرمود:

حلال نیست تا پرواز کند.

بیان: دبا بفتح دال و تخفیف باء بی مد ملخی است که هنوز نمیپرد گرچه پر بر آورده و مفردش دباة است بفتح دال نیز، در نهاییه گفته: گویند خود نوعی است جدا مانند ملخ و از اخباریکم بر آید، و ظاهرا خلافی نیست که تذکیه ملخ گرفتن آنست زنده بدست یا ابزار، و مشهور است که اسلام گیرنده شرط نیست چون مسلمانش مشاهده کند و ابن زهره مانع صید غیر مسلم است مطلقا و شاید اشهر اقوی باشد، و اگر پیش از گرفتنش در آب یا در بیابان بمیرد حلال نیست، و اگر در نیزار آتش افتد و ملخ در آن کباب شود حلال نیست گرچه آتش زنده قصد آن را کرده باشد و در این اختلافی میان فقهاء نیست و دلیلش روایت عمار است، و خلافی نیست در حلال نبودن دبا، و مشهور اینست که جائز است آن را زنده خورد با هر چه دارد مانند ماهی و بعضی شرط کردند که بیجان باشد و بیاید آنچه دلیل بر عدم اشتراط است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 87

14- در دعائم الاسلام از علی علیه السلام که فرمود: ماهی تذکیه شده است و ملخ تذکیه شده و گرفتن زنده اش تذکیه آنست.

15- و از او است صلوات الله علیه که نهی کرد از طافی و آن ماهی است که در شکارش پیش از گرفتنش مرده.

16- و از امام ششم علیه السلام که خورده نشود از جانوران دریا جز آنچه پولک دارد و بد داشت سنگ پشت و خرچنگ و جری و آنچه درون صدف باشد و آنچه هم جنس آنست.

17- در کتاب المسائل: بسندش از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که پرسیدش از ملخ و ماهی که گبر شکار کند خوردنش حلال است یا نه؟ فرمود: شکارش تذکیه او است باکی ندارد، و پرسیدمش از گوشتی که درون صدف دریائی است یا صدف فرات خورده شود؟ فرمود: آن گوشت قورباغه‌ها است و خوردنش نشاید.

در قرب الاسناد- 118- بسندش مانند پرسش دوم آمده جز اینکه در پاسخ آمده خوردنش حلال نیست چنانچه در کافی است.

بیان: این گوشت قورباغه‌ها است یعنی مانند آنها است و همان حکم را دارد، و اشعار دارد که آنها جانور است.

دمیری هم گفته: صدف از جانوران دریائی است، و در حدیث ابن عباس است که چون آسمان ببارد صدف دهان گشاید و آن غلاف لؤلؤ است و مفردش صدفه است.

18- در قرب الاسناد: بسندش که علی بن جعفر از برادرش امام هفتم علیه السلام پرسید از خوردن سنگ پشت و خرچنگ و جری، فرمود: حلال نیست خوردن سنگ- پشت و خرچنگ و جری.

فائده‌ایست: دمیری گفته: نر سنگ پشت را غیلم گویند، و آن جانوری است که در خشکی تخم نهد و هر کدام بدریا فرو شوند لجأه نام گیرند و آنچه در خشکی بماند سلحفات باشد، و هر دو دسته درشت شوند تا بار شتری گردند، و چون نر هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 88

جفتی خواهد و ماده نپذیرد نر گیاهی بدم گیرد که خاصیت آن پذیرائی است و او را اطاعت کند و این گیاه را شناسد جز اندکی از مردم، و چون تخم نهد پیوسته بدان نگرد تا فرزند آرد چون نتواند آن را در زیر خود گیرد و گرم کند برای آنکه زیرش سخت است و گرمی ندارد، و بسا که سنگ پشت دم مار را بدم گیرد و سر بدرون کشد، و مار خود را به پشت او و بر زمین زند تا بمیرد، و نر آن را دو آلت است و ماده را دو فرج و نر در هم جفتی طول دهد، و سنگ پشت بخوردن مارها حریص است و چون آن را بخورد بدنالش گیاه سعترا خورد و سپر پشتش نگهدار او است.

و سنگ پشت آبی در خشکی هم زنده ماند و زبانی دارد در سینه‌اش که بهر جانوری زند او را بکشد و نیرنگ عجیبی دارد در شکار پرنده و جز آن باین روش که در آب فرو شود وانگه بخاک غلطد و در کمین آهو (پرنده خ ب) ماند در آنجا که بر سر آب آید و رنگش نهان باشد و آن را بگیرد و بآب فرو برد تا بمیرد، ارسطو در کتاب نعوت گفته: آنچه از

تخم لجاۀ رو بدریا برآید بدریا رود و آنچه رو بخشکی درآید بخشکی رود، و همه بآب درآیند زیرا از آبد، و همه مار خورند- حیاء الحيوان 2: 227- و گفته: سرطان بفتح سین و راء بی نقطه و با نون آخر جانور معروفی است و آن را کژدم آب نامند و کنیه اش ابو بحر است، و آفریده آبی است و در خشکی هم زنده ماند، خوب راه رود و تند بدود، دو آرواره دارد و چنگالهای تیز و دندانهای بسیار دارد و پشتش سخت است، و هر که اش بیند جانور بی سر و دم دیده دو چشمش در شانه او است و دهانش در سینه او است و دو آرواره اش برابرند و شکافته از دو سو، و هشت پا دارد و با یک سو راه می رود، و هوا و آب هر دو را بدم میکشد، و در یک سال شش بار پوست مینهد، و برای سوراخش دو در میسازد، یکی بسوی آب و دیگر بخشکی و چون پوست مینهد آنکه بسوی آبست بروی خود مینندد از ترس ماهیان درنده و آنکه بخشکی است و امینهد تا باد بدو رسد و تری او را خشک کند و پوستش سخت شود، و چون سخت شد آنکه بسوی آبست باز کند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 89

جویای خوراک شود، ارسطو در کتاب نعوت گفته: پندارند چون خرچنگ مرده ای در گودالی به پشت افتاده در دهی یا در سرزمینی آن ناحیه از آفات سماویه آسوده باشد، و چونش بر درختان آویزند میوه فراوان آرند- حیاء الحيوان 2: 14-19- در کافی: بسندی از علی علیه السلام که: نفروشید جری را و نه مار ماهی و نه ماهی مرده روی آب را.

20- در محاسن- 475- بسندی از امام ششم علیه السلام که ماهی پاک است زنده باشد یا مرده و از همان بسندی از امام ششم مانندش آمده.

بیان: دلالت دارد که جائز است ماهی را زنده خورد چنانچه میان اصحاب مشهور است، و شیخ در مبسوط گفته: حلال بودنش مشروط است باینکه بیرون آب جان دهد بدلیل اینکه تذکیه او زنده بر آوردن او است از آب و جان دادن او بیرون آب و پیش از جان دادن تذکیه نشده و از این رو اگر بآب برگردد و در آن بمیرد حرام است و اگر تذکیه شده بود پس از آن حرام نمیشد، و جواب گفته شده باینکه از کجا تذکیه او مشروط بهر دو باشد بلکه همان زنده بر آوردن از آبست بشرط اینکه بآب برنگردد و در آن بمیرد با اینکه عموماً حلیت شامل ماهی زنده میشوند.

21- در فقه الرضا فرموده اگر ماهی یافتی و ندانی تذکیه شده یا نه و تذکیه اش اینست که زنده از آب گرفته شود از آن برگیر و بآب انداز اگر بر پشت روی آب ماند تذکیه نشده و اگر بر روی آب ماند تذکیه شده.

بیان: خود این عبارت را صدوق- ره- در فقیه و مقنع آورده، و در دروس گفته: حرام است ماهی مرده روی آب اگر بدانند در آب مرده و اگر بدانند بیرون آب مرده حلال است و اگر مشتبه باشد اقرب حرمت است.

و آنگه سخن مقنع را آورده و گفته: علامه آن را پذیرفته، و یحیی بن سعید در جامع گفته: چون توری اندازد و ماهی در آن گرد آید جائز است خوردنش و اگر بداند ماهی مرده در آب در میان آنها است آن را در آب اندازد اگر بر پشت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 90

روی آب ماند آن را بخورد و اگر بر رو خورده شود و همچنین است شکار در آبگیرها، ابن حمزه در وسیله گفت: چون یک ماهی کنار آب دیدی و حال آن را ندانی در آبش افکنی: اگر بر پشت روی آب ماند مردار است و اگر بر رو تذکیه شده، و سلار هم در مراسم چنین گفته: و ابن براج در مهذب گفته در ماهیهای حلال که آنچه بر کنار دریا یافت شود و در آب اندازند و پائین آن در آب نشیند و روی آب نچرخد حلال است و گویا خبر را باین معنی تفسیر کرده، و نهان نیست اعتراض آن و گویا سرش اینست که هر چه در آب میرد شکمش باد کند غالباً و بر پشت روی آب ماند بخلاف آنچه بیرون آب جان دهد و ظاهر اینست ماهی تازه بیجان کم است که برو روی آب ماند و ماهی کهنه در آب فرو رود چه بیرون آب جان دهد و چه در آب و از این رو اکثر متأخرین از این خبر روگردانند.

21- در مکارم از احمد بن اسحاق که نوشتم بامام دهم و از او پرسیدم از اسقنقور که در داروی باه درآید و او چنگال و دم دارد رواست آن دارو نوشیده شود؟

فرمود: اگر پولک دارد باکی ندارد.

توضیح: در قاموس گفته: اسقنقور جانوریست در کناره دریای نیل و گوشتش قوت باه آورد دمیری در باره اسقنقور گفته: بختیشوع گوید: نهنگ خشکی است گوشتش گرم است در درجه دوم و چون نمک زده شود و یک مثقالش نوش شود باه را افزایش و شهوت را جنباند و قلوه سرد را گرم کند.

و زهیری گفته: آن جانوریست بنمود قورباغه‌ای بزرگ، و چون چشمش را بر کسی که در شب بهراسد آویزند به شود اگر از دیوانگی نباشد، ارسطو در کتاب کبیر حیوان خود گفته: نوشیدن آن در باه افزایش و در نعوظ در همه بلاد جز در مصر، و آن نفیستر هدیه است برای پادشاهان هند زیرا آن را با کاردی از طلا سر برند و درونش را از نمک مصری پر کنند و بسرزمین خود برند، و چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 91

یک مثقالش را بر تخم مرغ یا گوشت نهند و خورند سود فراوانی برند.

نهنگ در خشکی تخم نهد و هر کدام در آب افتند نهنگ شوند و هر کدام در خشکی مانند سقنقور باشند و گفته: سقنقور دو نوع است هندی و مصری که برخی از آن در قلزم و در بلاد حبشه پدید آید و در آب ماهی خورد، و در خشکی پرنده قطا بلعد مانند مارها، ماده‌اش بیست تخم نهد که در زیر ریگشان نهان سازد و آن وسیله گرم شدن و بچه کردن آنها است، و از شگفتی کارش اینست که چون آدمی را گزد اگر آن گزیده زودتر بآب رسد و تن شوئی کند سقنقور گزنده بمیرد اگر سقنقور زودتر بآب رسد گزیده شده بمیرد، و گزیده‌تر اندامش گوشت پهلوی دم او است که سودمندتر است و این جانور تا تازه است و تر گوشتش گرم و تر است در درجه دوم و نمک سود خشکش گرمتر و کم رطوبت‌تر است، در مفردات گفته: سقنقور هندی باندازه دو ذراع درازا دارد و نیم ذراع پهنا، و چون دو دشمن گوشتش را خورند دوست شوند، و خاصیت گوشت و پیه‌اش شهوت جماع و قوت نعوظ است و برای دردهای سرد عصبی سودمند است، ارسطو گفته: چون گوشت سقنقور هندی را با اسفلاج بپزند گوشت را باد کند و فربه سازد، و گوشتش درد پشت و قلوها را ببرد و منی را ریزان سازد و مهره میانه‌اش چون بر پشت آدمی آویزان شود احلیل را برخیزاند و جماع را بیفزاید.

22- در جامع الشرائع یحیی بن سعید از امام ششم علیه السلام که هر جانور دریائی که همانندش در خشکی خوردنیست خوردنش جائز است و هر آنچه همانندش در خشکی حرام است خوردنش جائز نیست.

بیان: قائل بضمون این خبر را ندیدم جز اینکه فاضل نامبرده، روایتش را نقل کرده و پیش از آن گفته: از شکار دریا جز ماهی حلال نیست، و گفته شده بحلیت آنچه مانندش در خشکی است و از ماهی حلال نیست جز پولک‌دار.

23- در قرب الاسناد - 10- بسندش از امام پنجم علیه السلام که ماهیان و ملخ همه تذکیه شده‌اند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 92

بیان: تذکیه بریدن چهار رگ است و گویا مقصود اینست که نیازی بذبح و نحر ندارند و گرفتن آنها بس است چنانچه بیاید ان شاء الله.

24- در قرب الاسناد - 24- بسندش از مسعد بن صدقه که پرسش شد امام ششم علیه السلام از ملخ فرمود خوردنش باکی ندارد، سپس فرمود: آن عطسه است از ماهی دریا، باز فرمود: که علی علیه السلام فرموده:

ملخ و ماهی چون زنده از آب در آیند تذکیه شدند و زمین شکارگاه ملخ است و از ماهی هم گاهی باشد.

بیان: در نهاییه گفته: در حدیث ابن عباس است که ملخ عطسه ماهی است و در حدیث کعب هم آمده دمیری گفته: اختلاف است که ملخ شکار دریا است یا خشکی، گفتند دریائیسست بحکم روایت ابن ماجه از انس که پیغمبر نفرین کرد بر ملخ و گفت: بار خدایا درشتش را بکش و خردش را تباہ کن و ریش‌ه‌اش برانداز و دهانش را از خوردن روزی ما بربند

و فرمود ملخ عطسه ماهی دریا است و منظور اینست که ملخ شکار دریا است و برای محرم حلال است شکارش، و موفق بن طاهر قول غریبی حکایت کرده که آن شکار دریا است چون از سرگین ماهی آفریده شود و این شاذ است پایان.

گویم: بسا که برخی ملخها از عطسه ماهی پدید شوند یا از راه تشبیه است چون در خلقت مانند ماهی است پس گویا از عطسه او است، و بسا که ملخ هم از آب پدید شود و مؤید آنست که ملخ در کافی بدنال سمک آمده و اینکه فرموده زمین شکارگاه ملخ است مبنی بر غالب است چنانچه گاهی ماهی هم از زمین شکار شود برای آنکه از آب جسته و بدست آدمی افتاده پیش از مردنش.

25- در قرب الاسناد- 16- بسندش از مسعد بن صدقه که از امام ششم پرسش شد از ریثا، فرمود: خوردنش باکی ندارد و دوست داشتیم که از آن نزد ما بود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 93

26- و از همان- 118- بسندش از علی بن جعفر که گوید از برادرش موسی علیه السلام پرسیدم از آن ماهی که از نهر بجهد و بزمین افتد و بمیرد شاید آن را خورد؟ فرمود: اگرش پیش از مردن گرفتی بخور و اگر پیش از آن که بگیریش مرد مخور، و پرسیدمش از شکار دریا که آب از آن بسته شده و مرده خوردنش حلال است؟ فرمود: نه، و پرسیدمش از ماهی که شکار شود و بسته گردد و بآب برگردانده شود تا خریدارش آید و برخی از آنها بمیرند خوردنش رواست؟ فرمود: نه چون در آبی که زندگی او است مرده، و پرسیدمش از شکاری که حبس شده و مرده در دام حلال است خوردنش؟ فرمود: چون بازداشت شده باشد بخور باکی ندارد، در کتاب المسائل مانند همه آمده است- در بحار الانوار- 10 ص 381- بیانست: خلافی نیست میان اصحاب در حرمت هر ماهی که در جز دام و آب بند مرده باشد و مشهور است که تذکیه ماهی زنده گرفتن آنست از آب یا بدست آوردن زنده آن بیرون آب، و فرق ندارد که بیرون آورش از آب مسلمان باشد یا کافر بنا بر مشهور، آری آنچه در دست کافر یافت شود حلال نیست تا بدانی پس از بیرون آوردنش از آب جان داده و ظاهر کلام شیخ مفید حرمت هر آنچه است که کافر از آب برآورد، و ابن زهره گفته حرمت آن احتیاط است، و از شیخ در استبصار برآید که اگر مسلمان زنده او را از کافر بستاند حلال است و قول یکم اظهر است، و گفته شده اعتبار به برون آمدن آنست از آب زنده خواه کسی آن را برون آرد یا نه، و محقق- ره- در نکت آن را برگزیده و دلیلش روایت زراره است گوید: گفتم: ماهی از آب جهد و کنار افتد و بچرخد تا بمیرد فرمود:

آن را بخور، و در روایت دیگری آغازش دلالت دارد که اگر پیش از گرفتنش میرد حلال نیست و آن احوط است گرچه می شود حمل بر کراهت شود و در حلال بودن ماهی بسم الله گفتن و جز آن که در ذبح شرط است معتبر نیست و صاحب



وسیله گفت بسم الله در آن مستحب است، و اگر گرفته شود و باز بآب برگردد و در آن بمیرد حلال نباشد چنانچه این روایت بر آن دلالت دارد، و اگر آب از آن فرو گیرد و بمیرد خلافتی در حرمتش نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 94

و اگر در تور افتد و آب فرونشیند و برخی بمیرند و زنده و مرده با هم مشتبه شوند. قولی است که همه حلالند تا خصوص مرده را بدانی و شیخ در نهاییه و قاضی آن را اختیار کرده و محقق آن را تحسین نموده چون اخبار صحیحه بر آن دلالت دارند، و ابن عقیل گفته اگر مرده آن هم ممتاز باشد باز حلال است و ظاهر اخبار هم همانست که همان قصد شکار در حلایش شرط است و بس و آخر این خبر هم بر آن دلالت دارد، و ابن ادریس و علامه و بیشتر متأخرین همه را حرام دانند چون آنچه در آب مرده حرام است و مجموع اطراف علم اجمالی محکوم بحرامند و شبهه محصوره است و اگر مرده در آب مشتبه نباشد و معین باشد حرمتش اولی است، و از اخبار جواب دادند باینکه صراحتی ندارند در اینکه در آب مرده باشد و شاید مورد آنها آن باشد که برون آب مرده یا در مورد شک در مردن آن در آب باشند که استصحاب بقاء زندگی جاریست و اصل اباحه در آن حاکم است.

من گویم: حرمت مشتبه بحرام ممنوع است، و اخبار داله بر خلافش گذشت و احتیاط راه نجاتست.

27- در خصال- 1: 139 ط غفاری-: بسندی از امام ششم علیه السلام که اما ماهی بی پولک را مخور- الخبر- 28- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که: ملخ پرنده خورده شود و تذکیه ماهی و ملخ گرفتن آنها است- 2: 61 ط غفاری- و فرمود: جری، مار ماهی، ماهی مرده روی آب و زمیر حرامند و هر ماهی که پولک ندارد حرام است- 2: 609 ط غفاری.

29- در عیون- 2: 126 ط قم- بسندش از امام هشتم در آنچه بمأمون نوشت: حرام است جری و ماهی مرده روی آب و مار ماهی و زمیر و هر ماهی بی پولک 30- در احتجاج- 190 ط مرتضوی- از هشام بن حکم که امام ششم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 95

علیه السلام در پاسخ پرسش زندیق فرمود: تذکیه ماهی بر آوردن آنست زنده از آب و وانهدش تا خود جان دهد و این برای آنست که خون ندارد و همچنین است ملخ- الخبر- 31- در عیون- 190 ط نجم الدوله-: بسندش از ابن بزیر که نوشتیم بامام هشتم علیه السلام مردم نزد من در ریثا اختلاف دارند بمن چه فرمائی؟ پاسخ نوشت باکی بدان نیست.

32- در علل- 2: 249 ط قم- بسندش از امام ششم علیه السلام که مخور جریث و نه مار ماهی و نه اربیان و نه سپرز، زیرا خانه خون و جویده شیطانست.

33- در تحف العقول- 337- از امام ششم علیه السلام فرمود: باکی ندارد خوردن انواع ملخ و آنچه رواست خوردنش از شکار دریا از انواع ماهی که پولک دارند خوردنش حلال است و هر آنچه پولک ندارند خوردنش حرام است.

34- در اکمال الدین- 269 ط 1-: بسندش از حبابه والیه که امیر المؤمنین علیه السلام را در میان شرطه الخمیس دیدم بهمراهش شلاقی بود که بدان میزد فروشنده‌های جری و مارماهی و زمیر و ماهی مرده روی آب را و میفرمود: بدانها ای فروشنده‌های مسخ‌شدگان بنی اسرائیل و جند بنی مروان، و فرات بن احنف در بر او برخاست و گفت: جند بنی مروان چیستند فرمود: مردمی که ریش بتراشند و سیبل تاب دهند.

35- از صحیفه رضا علیه السلام (مضمون حدیث شماره 9 باب عینا نقل شده) در دعوات راوندی هم مانندش آمده.

36- در محاسن- 454-: بسندش از عبد الله بن سنان که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: کامخهای ساخته مجوس باکی ندارند و ماهی که شکار کنند باکی ندارد.

بیان: شیخ و جز او روایت را تفسیر کردند باینکه مسلمان زنده‌اش را از دست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 96

آنان بگیرد یا گواه باشد که آن را از آب زنده در آورند، و ظاهر اینست که کامخ هم از ماهی ساخته باشند و این تفسیر پر بعید است و می‌شود حمل بر تقیه شود، یا بر این حمل شود که مدعیند دست بآن نمی‌زنند، یا مقصود از کامخ ساخته از جز ماهی است.

37- در محاسن- 475-: بسندش از ابراهیم بن عبد الحمید که شنیدم ابو- الحسن علیه السلام میفرمود: دست از ماهی بر ندارید که اگرش بی‌نان بخورید بس شما است و اگرش با نان بخورید گواراست.

38- در محاسن: بسندش از امام ششم علیه السلام که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ماهی میخورد میفرمود: بار خدایا آن را بر ما مبارک کن و بهتر از آن را بما بده 39- و از همان بسندش از امام ششم علیه السلام که ماهی تازه تن را آب میکند 40- و از همان: بسندی از ابو الحسن علیه السلام مانندش آمده 41- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که خوردن ماهیان تن را آب کند.

42- و از همان بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام مانندش آمده.

43- و از همان: بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که ماهی تازه تن را آب کند.

44- و از همان: بسندی مرفوع که فرمود: ماهی پیه چشم را آب کند.

45- و در حدیث دیگر از امام ششم علیه السلام که ماهی مغز چشم را آب کند.

46- و در حدیث دیگر تن را لاغر کند.

47- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که خوردن ماهیان درد سل آورد.

48- و از همان: بسندش از سعید بن جناح مولای امام ششم که آن حضرت در شب خرما خواست و خورد و فرمود میلش را نداشتم ولی ماهی خورده‌ام، سپس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 97

فرمود: هر که شب روز کند و درونش ماهی باشد و دنبالش خرما نخورد یا عسل پیوسته رگ فالجش بزند تا صبح کند.

49- و از همان -477-: بسندش از سمره بن سعید که امیر المؤمنین علیه السلام سوار استر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون شد و ما بهمهراه او پیاده رفتیم تا رسیدیم بماهی فروشان و آنان را گرد آورد و فرمود: میدانید برای چه شما را گرد آوردم؟

گفتند: نه، فرمود: جری و مارماهی و ماهی مرده روی آب را نخرید و نفروشید.

50- و از همان: بسندی که علی علیه السلام استر رسول خدا صلی الله علیه و آله را سوار میشد و بازار ماهی فروشان میرفت و میفرمود: هلا نخورید و نفروشید آنچه پولک ندارد.

51- و از همان بسندش از امام پنجم که شنیدم پدرم میفرمود: چون تور اندازد هر چه در آن یابد از زنده و مرده حلال است جز آنچه پولک ندارد، و ماهی مرده روی آب خورده نشود.

بیان: شیخ گفته: در تهذیب که تفسیر خبر اینست که زنده و مرده بر او حلال است با اشتباه و اما اگر مرده ممتاز باشد خوردنش روا نیست پایان و بسا که تفسیر شود بدان چه معلوم نباشد پیش از بیرون آمدن از آب مرده یا پس از آن.

و شیخ بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده از امام پنجم در باره مردی که توری در آب بسته و گذاشته بخانه‌اش آمده و چون برگشته ماهیانی در آن افتادند و مردند، فرمود: آنچه با دست خود کرده باکی ندارد و آنچه در آن افتاده بخورد، و شناختی فقهاء در باره آن چه گفتند.

گویم: بسا که این تور در آنجا باشد که آب بجزر و مد کم و بیش شود مانند بصره و ماهیان با مد در تور افتند و با جزر از آب بیرون افتند و در آب نمرده باشند و اینکه فرموده آنچه بدست خود کرده یعنی مردن آنها در تور در حکم گرفتن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 98

آنها است با دست. و این توجیه قریبی است.

52- در محاسن: بسندش از معتب که أبو الحسن علیه السلام بمن فرمود: ای معتب برای ما ماهیان تازه بجو من میخواهم حجامت کنم جستم آوردم نزد او فرمود:

ای معتب نیمش را شوربا کن و نیمش را بریان کن گفت: آن حضرت از آن چاشت و شام خورد.

53- در محاسن: بسندش از عمر بن حنظله که در کیسه‌ای ریثا را نزد امام ششم بردم و از آنش پرسیدم فرمود: بخورش و فرمود: پولک دارد.

54- و از همان: بسندش از یکی از اصحاب که ابو الحسن علیه السلام را دیدم با گروهی هم غذا بود و چند بشقاب آوردند و دست به بشقابی برد که در آن ریثا بود و از آن خورد، یکیشان گفت قربانت میخواستم در باره آن از شما پیرسم و دیدم از آن خوردی، فرمود: خوردنش باکی ندارد.

توضیح: در نهاییه است که در حدیث است «نمیخورم در سکرجه» بسین و کاف مضموم و راء با تشدید ظرف کوچکی است که نان خورش اندکی در آن نهند (بشقاب) و بیشتر نان خورش بریان در آن نهند.

55- در محاسن: بسندش از علی بن حنظله که از امام ششم از ریثا پرسیدم فرمود چند تن آن را از من پرسیدند و در وصف آن اختلاف دارند گفت: برگشتم و فرمان دادم تا آن را در ظرفی نهادند وانگه آن را نزد آن حضرت بردم و همان جواب را بمن داد، گفتم منش نزد شما آوردم خندید و آن را بوی نمودم، فرمود: باکی ندارد.

56- و از همان: بسندی از مسعد بن صدقه که امام ششم علیه السلام را از ریثا پرسیدم فرمود: خوردنش باکی ندارد و دوست داشتم از آن نزد ما باشد.

و از همان: بسندی که مردی از اهل بصره اربیان نزد امام ششم علیه السلام برد و گفت: از این در بر ما خوراکی بنام ریثا سازند که خوشخوراک است و تر و خشک و پخته‌اش را خورند، و اصحاب ما در باره آن اختلاف دارند برخی گویند حرام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 99

است و برخی هم آن را خورند، فرمود: بخورش که یک نوع ماهی است آیا نبینی که در پولک خود قل قل میکند.

بیان: یعنی چون آن را در کیسه و مانندش بکشند آواز میدهد بسبب پولکی که دارد و چون پولک دارد حلال است و در نهاییه گوید در حدیث است که «نفس او در سینه‌اش قل‌قل میکند» یعنی می‌جنبد نه با آواز سختی و اصلش حرکت و پریشانی است.

59- و از همان -479: بسندی تا محمد بن حنفیه که من و عبد الله بن عباس در طائف خوراکی می‌خوردیم که ملخی آمد و بر خوان افتاد و عبد الله بن عباس آن را گرفت و گفت: ای محمد چه شنیدی که پدرت در باره این نوشته که بر بال ملخ است گفته؟ گفتم: راستی بر آن نوشته است (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا) آفریدم ملخ را که یکی از سپاهانم باشد و او را چیره کنم بر هر که از خلقم که بخوام 60- و از همان بسندی (نزدیک بمضمون حدیث 59 را آورده و در آخرش از قول محمد بن حنفیه گفته باز گفت بمن پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ ملخی نیست جز که زیر بالش بسریانی نوشته إِنْ أَنَا اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ قاصم الجابره، ملخ را یکی از لشکریانم آفریدم تا هلاک کنم بدان هر که را از خلقم بخوام راوی گفت ابن عباس لبخندی زد و گفت ای عموزاده این بخدا از علوم مکنون ما است آن را محفوظ بدار.

61- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که ملخ تذکیه شده است زنده باشد یا مرده.

62- و از همان: بسندش تا علی علیه السلام که می‌فرمود: ملخ تذکیه شده است، ماهیان تذکیه شده‌اند و آنچه در دریا میرد مردار است.

63- و از همان: بسند دیگر (همین مضمون آمده).

64- در فقه الرضا فرمود علیه السلام: هر ماهی که پولک دارد حلال است و تذکیه ماهی و ملخ گرفتن آنست و حرام است آنچه در آب بمیرد از ماهی و ملخ و جز آن،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 100

و چون ماهی شکار کنی که در درونش ماهی دیگر است اگر پولک دارد آن را بخور و روایت است که ماهی درون را مخور چون خوراک او شده و جری و مارماهی و زمار و ماهی مرده روی آب حرامند.

تفصیل و بیانیست: اینکه فرموده: چون ماهی شکار کردی، بمضمون آن دو روایت دیگر است.

1- روایت شیخ بسندش از سکونی از امام ششم علیه السلام که پرسش شد علی علیه السلام از یک ماهی که شکمش را شکافتند و درونش ماهی دیگری بود فرمود، هر دو را بخور.

2- آنچه بی‌سند نقل کرده و می‌شود موثقش شمرد که گفتم بامام ششم علیه السلام مردی یک ماهی یافته و در درونش ماهی بوده فرمود: هر دو خورده شوند.

و شیخ در نهاییه و مفید و گروهی بدان فتوی دادند و ابن ادریس از آن منع کرده مگر آنکه زنده از شکم ماهی بدر آید زیرا شرط حلال بودن ماهی گرفتن زنده آنست از آب و اگر شرط ندانسته باشد مشروط هم معلوم نگردد، و علامه در مختلف و تحریر و پسرش با او موافقت کردند و علامه در قواعد بمذهب شیخ برگشته و هم محقق در نافع و در شرایع بدان میل نموده و عمل بدو روایت که این روایت مؤید آنها است اقوی است، و اینکه فرموده: در صورتی که پولک داشته باشد، یعنی از ماهیان پولک دار باشد و بسا مقصود اینست که پولکش از هم نپاشیده باشد که در این صورت تغییر کرده و از خبائث شده چنانچه شیخ بسندی از ایوب بن اعین آورده که بامام ششم علیه السلام گفتم: قربانت چه گوئی در باره ماری که یک ماهی بلعیده و آنکه آن را از دهن افکنده و ماهی زنده است و بخود میچرخد آن را بخورم؟

فرمود: اگر پولکش جاکن شده مخورش و اگر بجا است بخورش.

و شیخ در نهاییه فتوی داده بحلیت ماهی شکمی مطلقا مادامی که از هم نپاشیده و شرط نکرده که زنده در آید، و در مختلف بمقتضای روایت فتوی داده، و محقق و ابن ادریس و جمعی در حلیت آن زنده برآمدن را معتبر دانستند و آن احوط است گرچه عمل بروایت نیک است، و اعتبار از هم نپاشیدن در اینجا یا برای اینست که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 101

از خبائث نشود یا برای اینکه زهر آگین نشده باشد و شاید این روشنتر است و روایتی که آورده در کتابها دسترس خود نیافتیم، و شاید حمل بر همان از هم پاشیدن شود بقرینه اینکه علت آورده باینکه خوراک او شده و این اشاره است به تعبیر او.

65- در طب الاثمه - 83 ط نجف - بسندش از امام ششم علیه السلام که ماهی پیه چشم را آب میکند.

66- و از همان: از پدرش علیه السلام که این ماهی برای پرده چشم ناساز است، و این گوشت تازه گوشت برویاند.

67- از امام پنجم علیه السلام که: کم ماهی بخورید زیرا گوشتش بدن را لاغر کند و بلغم را بیفزاید و نفس را سخت کند.

بیان: گویا سختی نفس را کنایه از کندفهمی و بد ادراکی است یا از اندوه و حزن و بسا نفس با حرکت خوانده شود یعنی نفس کشیدنرا کند کند.

68- عیاشی - 1: 372: بسندش از امام پنجم که پیرو پرسش محمد بن مسلم که یاران مغیره بمن مینویسند از آن حضرت در باره جری و مار ماهی و زمیر و هر ماهی بی پولک پرسش کنم و پرسیدم و فرمود: ای محمد این آیه سوره الانعام را بخوان «بگو نیابم در آنچه بمن وحی شده حرامی بر خورنده جز اینکه مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت

خوک» گفت: آن را تا پایان خواندم و فرمود: جز این نیست که حرام همانست که خدا در کتابش حرام کرده، ولی آنان چیزهایی را بد دارند و ما هم آنها را بد داریم.

69- و از همان از زراره که از امام پنجم پرسیدم از جری فرمود: جری چیست؟ برایش وصف کردم فرمود «بگو نیابم در آنچه بمن وحی شده حرامی بر خورنده- تا آخر آیه» و آنگه فرمود: خدا هیچ جانوری را در قرآن حرام نکرد جز خود خوک، و بد است از جانوران دریا آنچه پولک ندارد، گوید گفتم: پولک چیست؟ فرمود: مانند برگ نقره و آن حرام نیست همانا مکروه است.

70- و از همان - 2: 34- از اصبع از علی علیه السلام که دو امت از بنی اسرائیل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 102

مسخ شدند و اما آنچه بدریا رفت جری شد و آنچه در خشکی سوسمارانند.

71- و از همان از هارون بن عبد که حدیث را رسانده بیکی از آنان فرمود:

گروهی در کوفه نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و باو گفتند، یا امیر المؤمنین این جریها در بازارهای ما بفروش میرسند آن حضرت لبخندی زد و آنگه فرمود: برخیزید تا شگفتی بشما نمایم و در باره وصی خود جز خوبی نگوئید و با او برخاستند و کنار فرات آمدند و آن حضرت در آن آب دهن انداخت و سخنانی گفت و ناگاه یک جری سر بر آورد و دهن گشاده بود و امیر المؤمنین بدو فرمود: تو کیستی؟ وای بر تو و بر قومت. گفت: ما از اهل آن دهیم که کنار دریا بود و خدا در باره اش فرمود:

«چون که می آمدند ماهیانشان روز شنبه آنها در کناره دریا- تا آخر آیه 163- الاعراف» و خدا ولایت تو را بما پیشنهاد کرد و از آن وانشتیم و خدا ما را مسخ کرد، برخی در خشکی و برخی در دریا اما آنان که در دریایند ما جریها هستیم و اما آنان که در خشکی سوسمار و یربوعند گفت وانگه امیر المؤمنین علیه السلام بما رو کرد و فرمود: آیا گفتارش را شنیدید؟ گفتیم بار خدایا آری، فرمود سوگند بدان که محمد صلی الله علیه و آله را فرستاده حیض بیند چنانچه زنان شما حیض بینند.

72- در مکارم از امام صادق علیه السلام که خوردن ماهیان سل آرد (83 ط تفرشی).

73- فرمود خوردن ماهی تازه تن را آب کند.

74- فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماهی میخورد میگفت: بار خدایا آن آن را بما مبارک کن و بجایش بهتری بما عطا کن.

75- از حمیری که نوشتیم بابتی محمد علیه السلام و شکوه کردم که دچار خون و صفراء شدم چون حجامت کنم صفراء بجوش آید و چون حجامت را پس اندازم خونم زیان زند چه میفرمائی در آن؟ بمن نگاشت: حجامت کن و بدنبالش ماهی تازه بخور، و مسأله را باز باو نوشتیم پاسخ نوشت: حجامت کن و بدنبالش ماهی تازه با آب و نمک بخور و بکار بستم و عافیت یافتیم و آن خوراک من شد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 103

76- و از همان: از ابی جعفر علیه السلام که علی علیه السلام میفرمود: ملخ تذکیه شده و ماهیان تذکیه شدند و آنچه در دریا میرد مردار است.

77- و از او نیز که ماهیان و ملخ همه تذکیه شده‌اند.

78- و از ابی الحسن علیه السلام که فرمود پراکنده شوید و الله اکبر گوئید و انجام دادند و ملخها رفتند.

79- کشی - 244 ط 1-: بسندش از حریر که نزد ابی حنیفه رفتیم و بمن گفت از تو پرسشی کنم که در باره آن خبری نرسیده، چه گوئی در باره شتری که از دریا برآید گفتم: خواه شتر باشد و خواه گاو اگر پولک دارد آن را بخوریم و اگر ندارد نه - در اختصاص - 206 - بسندش مانندش آمده.

80- در دلائل حمیری - 92 - بسندش از محمد بن ثابت که در مجلس آقای خود امام چهارم نشستیم که عبد الله بن عمر در آن برپا ایستاد و گفت: ای علی بن الحسین بمن رسیده که تو دعوی کردی ولایت پدرت بیونس بن متی پیشنهاد شد و نپذیرفت و در شکم ماهی زندانی شد؟ امام علیه السلام فرمود: ای عبد الله بن عمر برای چه آن را انکار کنی؟ گفت من آن را نپذیرم، فرمود: میخواهی درستی آن را بدانی؟ گفت: آری، باو فرمود: بنشین، و غلامش را خواست و فرمود دو سر بند برای ما بیاور، و بمن فرمود چشمان عبد الله را با یکی از آنها ببند و چشمان خود را با دیگری، و چشمان خود را بستیم و او سخنی گفت: و سپس فرمود: چشم خود را باز کنی باز کردیم و خود را روی بساطی دیدیم و در کنار دریا بودیم، و سخنی گفت و ماهیان دریا او را پاسخ دادند و در میانشان ماهی بزرگی پدیدار شد، باو فرمود نامت چیست؟ گفت: نام نون است. فرمودش چرا یونس در شکمت زندانی شد؟ گفت ولایت پدرت بدو پیشنهاد شد و نپذیرفت و در شکم زندانی شد، و چون بدان اعتراف کرد و پذیرا شد بمن فرمودند او را بیرون انداختم، و همچنان هر که منکر ولایت شما خاندان شود در آتش دوزخ جاوید ماند فرمودش ای عبد الله شنیدی و دیدی؟ گفتمش آری، فرمود: چشمانتان را ببندید، و چشمهایمان را بستیم و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 104



او سخنی گفت و سپس فرمود بازشان کنید و باز کردیم و ناگاه روی بساط در مجلس او بودیم و عبد الله وداع کرد و رفت من گفتم: ای آقایم امروز من عجیبی دیدم و بدان گرویدم و بنظر شما عبد الله بن عمر باور کند آنچه را من باور کردم؟ بمن فرمود: دوست داری این را بدانی؟ گفتم آری، فرمود: برخیز و بدنبالش برو و با او همگام باش و بشنو چه میگوید بتو؟ و در راه دنبالش رفتم و با او همگام شدم و بمن گفت: اگر تو جادوی فرزندان عبد المطلب را میدانستی این حادثه در دلت چیزی نبود، اینان مردمی‌اند که از یک دیگر جادو را بارث میبرند، در این هنگام دانستم که امام جز حق چیزی نمیگوید.

### باب پنجم انواع مسخ‌شده‌ها و احکامشان و علل مسخشان

1- در علل - 2: 172 ط قم: بسندش تا امام هفتم علیه السلام که مسخ‌شده‌ها 13 نوعند: فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، عنکبوت، کرمک سیاه آبگیرها، جری، شب پره، میمون، خوک، زهره و سهیل، گفته شد یا ابن رسول الله سبب مسخ اینان چه بوده؟ فرمود: فیل مرد زورگوئی لوطی بود و تر و خشکی وانمیگذاشت، خرس مرد مابونی بود که مردان را بخود میخواند، خرگوش زن پلیدی بود که از حیض غسل نمیکرد و نه از جز آن کژدم مرد بدزبانی بود که کسی از او سالم نمیماند سوسمار مردی اعرابی بود که با نوک عصایش از حجاج دزدی میکرد، عنکبوت زنی بود که شوهرش را جادو کرد، کرمک سیاه مرد سخن چینی بود که دوستان را از هم جدا میکرد، جری مرد دیوث بود که مردان را بزنی خود میکشاند، شب پره مرد دزدی بود که خرما را از سر نخل میدزدید، میمون یهودانی بودند که در روز شنبه تجاوز کردند، خوکها ترسایان بودند که مائده آسمانی خواستند و پس از فرو آمدنش بسخت‌ترین وجهی تکذیب کردند، سهیل مردی بود که در یمن گمرکچی بود، زهره زنی بود بنام ناهید و او همانست که مردم گویند هاروت و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 105

ماروت فریفته او شدند.

بیان: تر و خشکی را وانمیگذاشت یعنی بهر مردی دست می‌یافت او را می‌گائید و این همانست که مردم گویند: دلالت دارد که نزد عوام مردم مشهور است و اصلی ندارد و آنچه آید حمل بر تقیه شود چنانچه گذشت.

2- در علل 2- 171 ط قم: بسندش از محمد بن حسن بن ذعلان که پرسیدم ابو الحسن علیه السلام را از مسوخ، فرمود:

دوازده دسته‌اند و علتها دارند، فیل مسخ شد که پادشاهی زناکار و لوطی بود خرس برای آنکه اعرابی جاکشی بود و خرگوش برای آنکه زنی بود بشوهرش خیانت میکرد و از حیض و جنابت غسل نمیکرد، شب پره برای آنکه خرماهای مردم را میدزدید، سهیل برای آنکه گمرکچی بود در یمن، زهره برای آنکه زنی بود که هاروت و ماروت بدو فریفته شدند میمون و خوک قومی از بنی اسرائیل بودند که در شنبه خطا کردند، جری و سوسمار گروهی از بنی اسرائیل بودند

که چون مائده بیسی علیه السلام فرود آمد ایمان نیاوردند و گم شدند دسته‌ای در دریا افتادند و دسته‌ای در خشکی، عقرب مرد سخن چین بود، زنبور گوشت فروشی بود که در ترازو دزدی میکرد.

بیان: مسخ اصحاب شنبه بخوک مخالف ظاهر آیه است و آنچه گذشت درست‌تر است و ممکن است جمع میان دو خبر باینکه تعبیر آیه از همه بمیمون برای اینست که بیشتر میمون شدند و بسا در اصحاب مائده خوکان هم بودند که در این خبر ذکر نشدند و اختلافهای دیگر این اخبار بسا در برخی حمل بر تقیه شود و در برخی به تعدد و مسخ.

3- در علل- 2: 172- ط قم- بسندش از امام هشتم علیه السلام که شب پره زنی بود هوویش را جادو کرد و خدا او را بصورت شب پره نمود، موش سبطی بودند از یهود که خدا عز و جل بر آنان خشم کرد و آنها را موش کرد و پشه مردی بود که به پیغمبران خدا استهزاء میکرد و خدا عز و جلش پشه کرد، شپش از تن است و یکی از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 106

پیغمبران بنی اسرائیل ایستاده بود بنماز که یک بیخردی از بنی اسرائیل پیش او آمد و او را مسخره میکرد و بچهره‌اش کجروئی نشان میداد و از جایش نرفت تا خدا عز و جل او را شپشی کرد، وزغ سبطی از اسباط بنی اسرائیل بودند که پیغمبرزاده‌ها را دشنام میدادند و دشمن میداشتند و خدا وزغشان کرد، عنقاء از خشم خدا عز و جل مسخ شد و نمونه گردید، بخدا پناه از خشم و کیفرش.

بیان: از تن آدمی است یعنی از آن پدید گردد ولی شبیه آن از مسوخ بنی اسرائیل بود و در برخی نسخ حسد بحاء بی نقطه است یعنی سبب مسخ حسد بود.

4- در محاسن و در علل- 2: 173- بسندش تا امام چهارم که مسخ‌شدگان آدمیزاده 13 رسته‌اند چون میمون، خوک، شب پره، سوسمار، خرس، فیل، دهموص، جری، کژدم، سهیل، خارپشت، زهره و عنکبوت، میمونها گروهی از بنی اسرائیل بودند که کنار دریا منزل کردند و در شنبه تجاوز کردند و ماهیان را شکار کردند و خدا عز و جل میمونشان کرد، خفاش زنی بود که هوو داشت و او را جادو کرد و خدا عز و جلش شب پره نمود، سوسمار عربی بیابانی بود که از کشتن هر کس بدو برمیخورد خودداری نمی‌کرد و خدا عز و جلش سوسمار کرد، فیل مردی بود که بهائم را میگائید و خدا عز و جلش فیل کرد، دهموص (کرمک سیاه ته آب) مردی زناکار بود که چیزی را وانمیگذاشت و خدا عز و جلش دهموص کرد جری مردی سخن چین بود و خدا عز و جلش جری کرد، کژدم مردی عیبجو و بدزبان بود و خدا عز و جلش کژدم کرد، خرس مردی بود دزد حجاج و خدا عز و جلش خرس کرد، سهیل مردی گمرکچی و ستمکار بود و خدا عز و جلش سهیل کرد، زهره زنی بود که هاروت و ماروت بدو فریفته شدند و خدا عز و جلش زهره کرد، عنکبوت زنی بدرفتار و نافرمان شوهر بود و روگردان از او و خدا عز و جلش عنکبوت کرد، خارپشت مردی بدخلق بود و خدا عز و جلش خارپشت کرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 107

5- در مجالس و در علل: بسندش تا علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مسوخ پرسیدند و فرمود 13 باشند (و مضمون همان حدیث شماره 1 را با اندک اختلافی آورده و بجای ناهید ناهیل گفته).

صدوق - رضی الله عنه - گفته: مردم در باره زهره و سهیل اشتباه کردند که میگویند دو ستاره‌اند و چنان نیست که میگویند، ولی دو جانور دریائیند که نام دو ستاره را دارند مانند حمل، ثور، سرطان، اسد، عقرب و حوت و جدی که بروج آسمانی و همنام جانورانند و همچنین باشند زهره و سهیل و برای آن مردم در باره آنها بغلط رفتند نه جز آنها چون دیدن آنها متعذر است زیرا از جانوران دریای گرد جهانند آنجا که کشتی نرسد و دسترس نباشند، و خدا عز و جل نافرمانها را انوار تابان نکند که تا زمان و آسمان بجاست بمانند و مسوخ بیش از سه روز نمانند که بمیرند و این جانوران را برای شباهت بمسوخ مسوخ گویند و مانند مسوخ باشند نه خود آنها و خدا گوشتشان را حرام کرده برای زیانها که در آنها است و امام باقر علیه السلام فرمود: خدا عز و جل از خوردن گوشت نمونه‌های مسوخ قدغن کرد تا مردم بدانها بهره‌مند نگردند و کیفرشان را سبک نشمارند.

6- در علل - 2: 175-: بسندش از محمد بن جعفر اسدی کوفی که میگفت:

سهیل و زهره دو جانورند از جانوران دریای گرد جهان آنجا که نه کشتی رسد و نه چاره‌ای دارد و آنهایند دو مسخ شده که در رسته مسوخت آمدند، و غلط رفته کسی که آنها را دو ستاره معروف دانسته بنام: سهیل و زهره، و گفته هاروت و ماروت دو موجود روحانی بودند که آماده و کاندید فرشته‌ها شدند و بدرجه فرشته نبودند و امتحان و آزمودن را برگزیدند و کارشان بدان جا کشید و اگر فرشته بودند معصوم بودند و نافرمانی نمیکردند، و همانا خدا در قرآنش آنها را دو فرشته خوانده باین معنی است که آفریده شده بودند تا فرشته شوند چنانچه خدا عز و جل به پیغمبرش فرمود «البتة تو مردهای و آنها هم مرده‌اند 30- الزمر» باین معنی که تو خواهی مرد و آنها هم خواهند مرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 108

7- در اختصاص - 301 و در بصائر - 103-: بسندش از عبد الله بن طلحه که امام ششم را از وزغ پرسیدم فرمود: پلید است و مسخ شده چونش کشتی غسل کن، سپس فرمود: پدرم در حجره نشسته بود و با او مردی بود که سخن میگفت، ناگاه وزغی زبان میجنبانیید پدرم بآن مرد فرمود: میدانی این وزغ چه میگوید؟ آن مرد گفت: ندانم چه گوید، فرمود: گوید: بخدا اگر بعثمان بدگوئی البته علی را پیوسته دشنام دهم تا برخیزد از اینجا.

در دلائل طبری بسندی مانندش آمده - 99- و در کافی بسندی مانندش آمده و در آخرش افزوده پدرم فرمود: از بنی امیه کسی نمیرد جز که بشکل وزغ شود - یعنی دندان شماره.

8- در محاسن - 472- بسندش از حسین بن خالد که پرسیدم از امام هفتم علیه السلام حلال است خوردن گوشت فیل؟ فرمود: نه، گفتم: چرا؟ فرمود: چون نمونه است و خدا گوشت مسوخ و نمونه آنها را در شکل حرام کرده- در علل- 2: 171- بسندش مانندش آمده.

9- در اختصاص - 138-: بسندش از حذیفه بن یمان که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود: راستی خدای تبارک و تعالی 12 تیکه از بنی اسرائیل را مسخ کرد و از آنها مسخ کرد بمیمون و خوگها و سهیل و زهره و کژدم و فیل و جری که ماهی حرام است و دموع و خرس و سوسمار و عنکبوت و خارپشت حذیفه گفت پدر و مادرم قربانت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما شرح بده چگونه مسخ شدند، فرمود: اما میمونها مسخ شده‌اند چون ماهیان را در زمان داود پیغمبر علیه السلام روز شنبه شکار کردند، و اما خوگها برای آنکه کافر شدند بمائده‌ای که خدا از آسمان بر عیسی بن مریم علیه السلام فرود آورد، و اما سهیل برای آنکه مردی بود گمرکچی. و یک عابدی در آن زمان بر وی گذر کرد و آن گمرکچی گفت: مرا رهنما بدان نام خدا که با آن بر آب راه روند و بر آسمان برآیند و او را بدان راه نمود. و آن گمرکچی گفت سزا است کسی که این نام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 109

را بشناسد در زمین نباشد بلکه با آسمان برآید و خدایش مسخ کرد و آیت جهانیان ساخت.

و اما زهره مسخ شد چون زنی بود که هاروت و ماروت دو فرشته را فریفت و اما کژدم برای اینکه مردی بود سخن چین و دشمنی افکن میان مردم، و اما فیل برای اینکه مردی بود زیبا و بهائم را چون گاو و گوسفند از روی شهوت میگائید نه زنها را، و اما جری برای اینکه مرد بازرگانی بود و برای مردم کم پیمان میگرد و کم بترازو میزد، و اما دموع (کرمک سیاه ته آب) برای آنکه مردی بود که چون با زنان مجامعت میکرد غسل جنابت نمیکرد و نماز را نمیخواند و خدا جایگاهش را تا روز قیامت تک آب ساخت از بیتابی بر سرما.

و اما خرس برای اینکه مردی بود راهزن، رحم به غریب و درویش نمیکرد جز اینکه او را لخت میکرد، و اما سوسمار برای اینکه مردی بود از اعراب و چادری بر سر راه داشت و چون کاروانی بدو میگذشت و باو میگفت ای بنده خدا از کدام راه بفلان جا برویم اگر مشرق را میخواستند آنها را بمغرب باز میگردانید و بر عکس و آنها را سرگردان میکرد و براه خیر ره نمینمود، و اما عنکبوت بشوهرش خیانت میکرد و دیگری را بخود راه میداد، و اما خارپشت مردی بود از بزرگان عرب و مسخ شد زیرا چون مهمان بدو میرسید در بروی خود میبست و بکنیزش میگفت برو نزد مهمان و بگو آقایم در خانه نیست و مهمان بر در خانه گرسنه شب را میگذرانید و اهل خانه سیر و شاداب.

10- در بصائر - 102-: بسندش از عبد الله بن طلحه که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از وزغ فرمود: پلید است و همه مسخ شده‌اند چونش کشتی غسل کن.

11- در کتاب محمد بن مثنی: بسندی از عمار بن عاصم سیستانی که بدر خانه امام ششم علیه السلام آمد و نزد آن حضرت در آمد و گفت: بمن خبر ده از مار و کژدم و چسپه و مانند آن، فرمود: قرآن نخواندی؟ گفتم همه قرآن را نمیدانم فرمود نخواندی «آیا ندیدند چه بسیار هلاک کردیم پیش از آنها از ملتها که در خانه آنان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 110

راه میروند راستی در این است نشانه البته آیا یادآور نشوند» گوید فرمود: آنان از خانه بدر آمدند و بآنها گفته شد: چیزی باشید.

12- در کافی- 238 روضه-: بسندش از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که شنیدم از امام ششم علیه السلام میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجره خود بدر آمد و مروان و پدرش گوش ایستاده که سخن او را بشنوند و پیغمبر باو فرمود: وزغ بن وزغ، امام فرمود از آن گویند که وزغ بسخن گوش میدهد.

بیان: یعنی چون آن حضرت آنها را که گوش ایستاده بودند برای گفتارش تشبیه بوزغ کرد وزغ هم این کاره است.

13- در کافی- 6: 247 فروع-: بسندش از امام هشتم علیه السلام که طاوس مسخ شده است مردی زیبا بود و بزنی که شوهرش مؤمن بود عاشق بود و درگیر شد و با او همبستر شد و پس از آن با او نامه نگاری کرد و خدا آنها را بدو طاوس ماده و نر مسخ کرد، از گوشت و تخمش مخور.

14- و از همان ص 221- فروع: بسندش از کلبی نسابه که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از جری فرمود: خدا گروهی از بنی اسرائیل را مسخ کرد و آنچه از آنان بدریا رفتند جری شدند و زمیر و مارماهی و جز آن و هر آنچه در خشکی ماندند میمون و خوگ و جز آن شدند.

15- در دلائل طبری- 144-: بسندش از مفضل بن عمر که در رکاب امام ششم علیه السلام راه میرفتم و بعد الله بن حسن که سوار بود گذشتیم، و چون چشمش بما افتاد شلاق کشید که بر آن امام علیه السلام زند و وی باو اشاره کرد و دست راستش که شلاق را داشت خشک شد و گفت: ای ابا عبد الله تو را بخویشاوندی سوگند از من بگذر و آن حضرت بوی اشاره کرد و دستش بحال خود برگشت سپس بمن رو کرد که ای مفضل (رو به یک وزغ بزرگ که گذشت) مردم در باره این چه گویند؟ گفتم:

میگویند آنها آب بردند و آتش ابراهیم را خاموش کردند لبخندی زد و فرمود:

ای مفضل ولی این عبد الله است و فرزندانش که مردم بدانها مهر ورزند برای انتساب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 111

و خویشی.

بیان: گویا مقصود اینست که آنان پلیدترین دشمنان خاندان پیغمبر علیهم السلامند مانند این مسوخ و ضمیر (علیهم) یا برگردد بعبد الله و فرزندانش یا بمسوخ.

دنباله‌ایست: بدان که انواع مسخ‌شده‌ها در کلام بیشتر اصحاب مضبوط نیست بلکه آن را بدین اخبار حواله کردند و گرچه بیشتر آنها باصطلاح آنان ضعیف باشند و آنچه از همه آنها برآید 30 رسته است: 1- فیل 2- خرس 3- خرگوش 4- کژدم 5- سوسمار 6- دندان شماره 7- وزغ بزرگ 8- عنکبوت 9- دعووس 10- جری 11- شب پره 12- میمون 13- خوک 14- سگ 15- زهره 16- سهیل 17- طاوس 18- زنبور 19- پشه 20- خفاش 21- موش 22- شپش 23- عنقاء 24- خارپشت 25- مار 26- چسنة 27- زمیر 28- مارماهی 29- وبر 30- وری، ولی برخی بهم برگردند و یک رسته باشند.

دمیری گفته: فیل معروف است و دو بخش است فیل و ژنده فیل و آنها چون شتر بختی و عراقند و برخی گفتند فیل نر باشد و ژنده فیل ماده، و این نوع جز در سرزمین پرورش خود و در مرکزش آبستن نشود گرچه خانگی گردد، و مانند شتر است که چون بفحل آید آب و علف را وانهد تا سرش باد کند و پرونده‌اش چاره‌ای ندارد جز گریز از او، و نرش پس از پنجسالگی بماده جهد، و زمان پرش او بهار است، و ماده‌اش دو سال آبستن ماند، و چون آبستن باشد نر بدو نزدیک نشود و او را لمس نکند و باو نپرد پس از زائیدن جز بعد از سه سال، عبد اللطیف بغدادی گفته هفت سال آبستن میماند و نرش جز بر یک ماده فیل نپرد، و او را بر ماده پرش سختی است، و چون هنگام زائیدنش رسد و خواهد بزاید به نهری درآید تا بچه نهد چون ایستاده زاید میان پاهاش فاصله نباشد، و در هنگام زایش نر او را و بچه‌اش را از مارها نگهدارد، و گفتند: فیل مانند شتر کینه ورزد و بسا که پرورش دهنده خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 112

را بکشد.

هندیان پندارند زبان فیل وارونه است و گر نه سخن میگفت و دو نیشش بزرگ شوند و بسا یکی از آنها صد من گردد، خرطومش از غضروف است و نرمه استخوان و هم بینی او است و هم دستش که خوراک و نوشابه بدهانش رساند و با آن بجنگد و فریاد کشد نه باندازه تنش بلکه چون کودکی، و خرطومش چنان نیرومند است که درختها را با آن از ریشه بکند، و فهمی دارد که پرورش‌پذیر است و هر چه پرورنده‌اش بدو گوید از خاک بوسی پادشاهان و جز آن انجام دهد از خوب و بد در حال سازش و جنگ، و از اخلاقش اینست که با هم بجنگند و مقهور خاضع قاهر گردد، هندیان او را بزرگ دارند چون خصال پسندیده دارد از بلندی اندام و تنومندی و منظره بدیع و درازی خرطوم و پهنائی گوش و طول عمر و بار سنگین بردن و سبک گام برداشتن که بسا بآدمی گذرد و ملتفت او نشود از خوش گامی و استقامت او.

در طول عمرش از ارسطو است که روشن شد یک فیلی 400 سال زنده بوده و از داغ او کشف شده و میان او و گربه منش دشمنی است تا جایی که فیل از گربه گریزد چنانچه شیر از خروس سفید، و چنانچه تا کژدم دندان شماره بیند بمیرد.

در حلیه در شرح حال ابی عبد الله قلانسی گفته: در یک گردش بدریا نشست و باد سخت بر آنها وزید و کشتی نشینان بخدای تعالی زاری کردند و نذرها نمودند اگرشان نجات داد و بابی عبد الله هم اصرار کردند که نذری کند و خدا بزبانش انداخت که اگر خدای تعالی مرا رها کرد از آنچه گرفتارم گوشت فیل نخورم و کشتی شکست و خدا او را با گروهی رهائی داد و بکنار رسیدند و چند روز بی توشه در آن ماندند و در این میان فیل کوچکی را یافتند و سر بریدند و همه خوردند جز ابی عبد الله که برای وفا بنذرش نخورد، و چون همه خوابیدند و مادر بچه فیل آمد بدنبالش و آنها را بوئید و از هر که بویش را شنید لگدمالش کرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 113

تا او را کشت گفت: همه را کشت و نزد من آمد و از من بوی گوشت نیافت و بمن اشاره کرد که سوارش شوم و سوارش شدم و مرا تند برد تا پایان شب و صبح در زمین کشت و کاری رسیدم و بمن اشاره کرد.

فرود آمدم از دوشش و مردمی که آنجا بودند مرا نزد پادشاه خود بردند و مترجمش از من باز پرسى کرد و داستان را باو گزارش دادم و بمن گفت: این فیل امشب تو را بمسافت هشت روز آورده گوید: نزد آنها ماندم تا وسیله یافتم و بخاندان خود برگشتم، و چون آغاز محرم 882 تاریخ ذو القرنین شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شکم مادرش بود ابرهه پادشاه حبشه آمد تا خانه کعبه را خراب کند و همراهش لشکر بزرگی بود و فیلی بنام محمود نیرومند و بزرگ بود با دوازده فیل دیگر و گفتند: هشت فیل و حدیث را چنانچه در کتاب احوال پیغمبر گذشت کشانده تا گفته: عبد المطلب بپا خواست و حلقه در خانه کعبه را گرفت دعا کرد بدرگاه خدا و گفت:

بار خدایا مردینه خود را نگهدارد تو خانه خود را نگهدار و یاری کن بر صلیبیان و پرستندهایش امروز وابستگان خود را مبادا صلیب آنان چیره شود و نیروشان هرگز بر نیروی تو زور گردد سپس حلقه در را رها کرد و او با همه قریش بهمراهش بکوهها رفتند و ابرهه آماده در آمدن بخانه و ویران کردن آن شد و فیله محمود را جلو قشونش انداخت، و چون فیل رو بمکه شد نفیل بن حبیب آمد و در گوشش گفت: ای محمود بخواب و براستی برگرد زیرا تو در بلد خدا باشی که محترم است و گوشش را رها کرد و فیل خوابید و او را با آهن زدند تا خونین کردند که برخیزد و برنخاست و رویش را بسوی یمن کردند برخاست و میدوید رو بشامش کردند و میدوید، و آن هنگام خدا پرنده‌های ابابیل را بر سر آنان فرستاد تا سنگ سجیل بر آنها پرتاب کردند. و آنها بهر سو در افتادند و بهر آبگاه نابود شدند، و ابرهه دچار بیماری گوشت ریز شد و انگشت انگشت گوشت از تنش فرو ریخت تا او را مانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 114

جوجه پرنده به صنعا رساندند و در آنجا سینه‌اش از درونش شکافت، و تنها وزیر او از این معرکه گریخت و پرنده‌ای بالای سرش میچرخید تا بنجاشی رسید و داستان را بدو بازگفت و چون پایان رسانید سنگی هم بر او افتاد و بفرمان خدا مرد و نقش بر زمین شد در برابر پادشاه حبشه.

سهیلی گفته: در «برک البعیر» اعتراض است زیرا فیل مانند شتر زانو نمیزند و بخوابد، و بسا مقصود افتادن او باشد بر زمین چون فرمان خدا سبحانه رسیده، و یا اینکه کار شتر زانو زده را کرد از این نظر که از جای خود نجنبید و از آن چنین تعبیر کرده، گفته از کسی شنیدم که رسته‌ای از فیلها مانند شتر زانو زنند، اگر درست باشد که تفسیر نمیخواهد و گر نه تفسیرش همانست که گفتیم، و لاهم که عبد المطلب گفته تا آخر بحذف الف و لام اللهم است که رسم عرب است، حلال اثاث خانه است و از آن ساکنان حرم را خواسته و محال بمعنی چاره‌جوئی و نیرو است حیاء الحیوان 2: 160.

و گفته: خرس از درنده‌ها است و تنهائی را دوست دارد، و زمستان به لانه‌ای رود که در غارها ساخته و بیرون نیاید تا هوا خوب شود، و چون گرسنه شود دست و پای خود را بلیسد و گرسنگیش بدان برافتد و در بهار فربه‌تر بیرون آید، و چند منش دارد زیرا هر آنچه درنده‌ها خورند بخورد و هم آنچه بهائم چرند و هم آنچه آدمی خورد، و در منش او هوش شگفتی است برای تأدیب ولی از آموزگارش فرمان نبرد جز بسختی و زدن شدید «حیاء الحیوان 1: 226».

و گفته: سوسمار جانور بیابانی شناخته‌ایست و مانند ورل است، ابن خالویه گفته: سوسمار آب ننوشد و 700 سال و بیشتر زنده ماند، گفته شده در هر 40 روز یک قطره بشاشد و دندان نیاندازد و دندانش یک تیکه است و رخنه ندارند، عبد اللطیف بغدادی گفته: ورل و سوسمار و حرباء و شحمة الارض و دندان شماره همه در خلقت تناسب دارند، و سوسمار نر و ماده دارد و ماده‌اش دو فرج دارد ورل و جردون، و سوسمار با دیده کم بین از سوراخش برآید و آن را با خیره شدن بخورشید پرید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 115

کند خوراکش نسیم است و زندگی بخنکی هوا است، و این در دوران پیری و نابودی رطوبات تن و کاستی گرمی بدنست، و میان او و کژدم دوستی است، و از این رو او را در سوراخش آماده دارد تا دست یورشگر بوی را که در سوراخش کند بگذرد، و سوراخ نسازد جز در کپه سنگ از ترس سیل و کوبش سم، و از این رو چنگالش کاسته و کند است بخاطر کندن جاهای سخت، و منش او فراموشی و راه نبرد است و او در سرگردانی ضرب المثل است، و از این رو سوراخ نکند جز در تلی یا کنار سنگی تا آن را گم نکند چون برای جستن خوراک بیرون شود، و او را بنا- سپاسی وصف کنند چون فرزند خود را بخورد عمرش دراز است و از این راه بمارها و افعیها ماند، و کارش اینست که زمستان از سوراخش بیرون نیاید و دارقطنی و دیگران از ابن عمر آوردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در انجمنی از صحابه بود که



یک اعرابی از بنی سلیم با سوسماری که شکار کرده بود در رسید، و آن سوسمار را در آستین داشت تا به بنه خود رساند گروهی را دید و گفت سرور این گروه کیست؟

گفتند این گروه گرد آنند که پندارد پیغمبر است، گفت: ای محمد زنان نزائیدند دروغگوتر از تو را، و گر نبود که عرب مرا شتابزده خوانند البته تو را میکشتم و همه مردم را با کشتن تو شاد میکردم، عمر گفت یا رسول الله بگذار تا او را بکشم فرمود:

نه، نمیدانی که بردبار بسا پیغمبر شود، وانگه اعرابی رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت:

سوگند بلات و عزی بتو ایمان نیارم تا این سوسمار ایمان آرد، و سوسمار را از آستین برآورد و جلو رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت و گفت: اگر بتو ایمان آورد من هم بتو ایمان بیاورم آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای سوسمار و او با زبان شیوای تازی روشن که همه مردم فهمیدند گفت: لیبک و سعیدیک یا رسول پروردگار جهانیان، فرمودش که را پرستی؟ گفت آنکه در آسمانست عرشش و در زمین است پادشاهیش و در دریاست راهش و در بهشت است رحمتش و در دوزخ است عذابش، فرمود: من چه کسم ای سوسمار؟ گفت: تو رسول خدائی و خاتم پیغمبران، رستگار است کسی که تو را باور دارد و زیانبار آنکه تو را دروغ شمارد، اعرابی گفت: گواهم که نیست شایان پرستشی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 116

جز خدا و اینکه تو رسول بر حق خدائی بخدا نزد تو آمدم و در روی زمین دشمن تر از تو نداشتم و بخدا اکنون تو دوستری نزد من از خودم و فرزندم، البته بتو ایمان دارد مویم و تنم و بروم و درونم و نهانم و آشکارم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپاس از آن خداست که تو را رهنمود بدینی که فرزند و فرازنده بر او نباشد، و نپذیردش خدا مگر با نماز و نماز را نپذیرد جز با قرآن، گفت بمن بیاموز و پیغمبرش سوره حمد و اخلاص را آموخت گفت یا رسول الله در پهنا و گرد زمین نیکوتر از آن را نشنیدم فرمود: این سخن پروردگار جهانیانست و شعر نیست، چون **قل هو الله أحد** بخوانی گویا 1 سوم قرآن را خواندی و اگرش دو بار بخوانی گویا 2 سوم قرآن را خواندی و اگرش سه بار بخوانی گویا همه قرآن را خواندی، اعرابی گفت: راستی خدای ما پذیرد اندک و بخشد بسیار، سپس پیغمبرش فرمود مالی داری؟ گفت: در بنی سلیم از من مستمندتر نیست، باصحابش فرمود: بدو بخشش کنید و باو بخشیدند تا گیج شد، عبد الرحمن بن عوف گفت: یا رسول الله منش ماده شتری ده ماهه دهم که بهمه برسد و باو نرسند و در روز تبوک بمن هدیه شده، و اعرابی از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و هزار اعرابی با هزار مرکب و هزار شمشیر بدو برخوردند بآنها گفت کجا میروید؟ گفتند آهنگ آن کس داریم که دروغگوید و پندارد پیغمبر است، اعرابی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله، گفتند تو دیوانه شدی و حدیث خود را بدانها باز گفت و همه گفتند **لا إله إلا الله محمد رسول الله** و نزد

پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله بما فرمانی بده فرمود: زیر پرچم خالد بن ولید باشید، و ایمان نیاورد در روزگار آن حضرت از عرب و جز آنها یک هزار جز آنان.

در حکم گفته: خوردن سوسمار باجماع حلال است و قاضی عیاض از قومی حرمتش را نقل کرده (حیاء الحیوان 2: 52).

و گفته: وزغه بفتح واو، ز، غ نقطه دار جانورکی است شناخته (دندان شماره) و آن با سام ابرص از یک جنسند و سام ابرص درشت آنست، اتفاق دارند که وزغ از حشرات آزار بخش است، و بخاری و دیگران از ام شریک آوردند که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 117

از پیغمبر فرمان خواست برای کشتن وزغها و او را بدان فرمان داد.<sup>۱۴۲</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ 9؛ ص 117

در دو صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد بکشتن وزغ و آن را فویسق نامید، فرمود بآتش ابراهیم میدمید، احمد هم در مسند همچنان روایت کرده، و حاکم در مستدرک از عبد الرحمن بن عوف آورده که نوزادی برای احدی نیامدی جز که بر پیغمبرش آوردی و برایش دعا میکرد، و مروان بن حکم را نزد آن حضرت آوردند و فرمود: او وزغ بن وزغ و ملعون بن ملعونست، سپس گفته سندش درست است، و باندک فاصله پس از آن از محمد بن یزید روایت کرده که چون معاویه برای پسرش یزید بیعت گرفت مروان گفت سنت ابی بکر و عمر است و عبد الرحمن بن ابی بکر گفت سنت هرقل و قیصر است مروانش گفت: توئی که خدا در بارهات فرو آورد «و آنکه پدر و مادرش اف گفت - 18- الاحقاف» و این سخن بعایشه رسید و او گفت: بخدا دروغ گفته وی او نیست ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر مروان و خود مروان را با نژادش لعن کرد سپس از عمرو بن مره جهنی که صحبت پیغمبر را درک کرده آورده که حکم بن ابی العاص اجازه ورود بر پیغمبر را خواست و پیغمبر صلی الله علیه و آله آوازش را شناخت و فرمود: باو اجازه دهید لعنت خدا بر او و بر هر که از پشت او برآید جز مؤمن آنان که اندکند، در دنیا اسراف کنند و آخرت را ضایع نهند نیرنگ و فریب دارند، دنیا بدانها داده شود و در آخرت بهره‌ای ندارند.

و اما نامیدن وزغ بفویسقه مانندش فواسق پنجگانه‌اند که در حل و حرم کشته شوند، و اصل معنی فسق خروج است و این نامبرده‌ها از آفرینش معظم حشرات و مانندشان بفزونی زیان و آزار بیروند.

<sup>142</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

و اصحاب آثار گفتند وزغ کر است و سببش دمیدن او بآتش ابراهیم است که بدنبال آن کر و پیس شده و منش او است که در هر خانه بوی زعفران آید در نیاید، و مارها با او همدم باشند چنانچه کژدمها با چسبه و او با دهن آبستن کند و مانند مارها تخم نهد و زمستان در لانه‌اش بماند و چیزی نخورد (حیاء الحیوان 2: 288).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 118

و گفته: عظایه به ظاء نقطه‌دار جانورکی است بزرگتر از وزغ، و ازهری گفته:

جانورکی است نرم اندام پر برود و رفت و آمد کند و مانند سام ابرص است جز اینکه از او زیباتر و آزار نکند، و انواع بسیاری دارد چون سفید و سرخ و زرد و سبز، و همه نقطه‌های سیاه دارند، و منش او دوستی خورشید است تا در پرتو آن پوستش سخت شود (حیاء الحیوان 2: 84).

و گفته: سام ابرص با تشدید میم بگفته لغویان وزغ بزرگی است (حیاء الحیوان 2: 8) و گفته: دموعص بدال با فتحه جانورکی است چون چسبه (تصحیف شده و دموعه درست است که در مدرک است از پاورقی ص 238) و با دال ضمه‌دار جانورکی است که زیر آب است، سهیلی گفته: دموعص ماهی خریدست چون مارآبی، و در حدیث است که مردی زنا کرد و خدایش بصورت دموعص کرد.

جاحظ گفته: ناموس که بزرگ شود دموعص گردد، و آن از آب ایستاده پدید شود، و چون بزرگ شود پروانه شود، و اینست سند کسی که ملخ را دریائی دانسته دموعص از آفریده بر است که در آغاز خلقش جز در آب نرید و آنکه پس از آن پشه و ناموس گردد، و گفته و طواط شب پره است (2: 29 حیاء) فیروزآبادی گفته: و طواط شب پره است و رسته‌ای از شب پره‌های کوهی، دمیری گفته: میمون جانوریست شناخته زشت، نمکین با هوش تند فهم، هنر آموزد. پادشاه نوبه برای متوکل میمونی پیشکش کرد دوزنده و دیگری زرگر، یمینها میمون کار آموزی کنند تا که بقال و گوشت فروش پاسبان دکانش کنند تا صاحبش برگردد و باو دزدی آموزند، میمون از یک شکم 10-12 زاید و نر سخت غیرت ماده را دارد و این جانور در بیشتر حالاتش بآدمی ماند، چون بخندد، شاد شود، چنده زند، داستان گوید، و با دستش چیز را بردارد، انگشتانی جدا از هم دارد تا بندها و ناخن، تلقین و آموزش پذیر است، با مردم همدم شود، سر دو پا کمی راه رود، و شیوه او راه رفتن با چهار دست و پا است، پلک زیرین چشمانش مژگانها دارد که جانور دیگر ندارد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 119

و مانند آدمی که شنا نداند در آب غرق شود، خود را بزناشوئی وادارد و بر ماده‌اش غیرت ورزد که دو خصلت از مفاخر آدمی باشند، و چون شهوتش درگیرد با دهانش استمنا کند. و ماده چون مادری زاده‌اش را بدوش بردارد، و در ادب پذیری و آموزش‌گیری مقامی دارد، برای یزید میمونی پرورش دادند که سوار خر میشد، و با اسبان مسابقه میداد، و ابن

عدی در کاملش از احمد بن طاهر آورده که در رمله میمونی دیدم زرگر و چون میخواست بآتش دمد بمردی اشاره میکرد برایش بدمد.

بیهقی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که آب بشیر نکنید زیرا مردی پیش از شماها شیر فروش بود و چنین کرد و میمونی خرید و بکشتی نشست و چون بزرگوار رسید خدا بدان میمون الهام کرد، و کیسه اشرفی او را برداشت و سرد گل کشتی برآمد و کیسه را پیش چشم صاحبش گشود و یک اشرفی بدریا انداخت و یک بکشتی تا آنها را دو بخش کرد و بهای آب را بدریا ریخت و بهای شیر را در کشتی.

حاکم در مستدرک از عکرمه آورده که نزد ابن عباس رفتم و او پیش از کوری قرآن میخواند و میگريست گفتم چه ات گریاند قربانت، گفت: این آیه «و پیرسشان از دهی که کنار دریا بود آنگاه که در شنبه تجاوز میکردند 163- الاعراف». گفت ایله را میشناسی؟ گفتم: ایله چیست؟ گفت: آبادی که مردمی یهودی در آن بودند و خدا شکار ماهی را روز شنبه بر آنها حرام کرد، و ماهیان روز شنبه دسته دسته سفید و فربه چون شتران آبستن بکنار دریا می آمدند، و در جز آن روز آنها را نیافتندی و بدست نیاوردند جز بسختی و رنج و آنگه یکی از آنها روز شنبه یک ماهی گرفت و با سیخ بکناره بست و در آب نهاد تا فردایش گرفت و خورد، و خانواده هائی از آنها چنین کردند و گرفتند و بریان کردند، و همسایه هاشان بوی بریانی شنیدند و مانند آنها کردند، در آنها بسیار شدند، و بچند دسته شدند یک دسته خوردند و یک دسته نهی کردند و یک دسته گفتند: چرا مردمی را پند دهید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 120

که خدا نابودشان کند یا شکنجه شان دهد 164- الاعراف تا آخر آیه.

و دسته ای که نهی کردند گفتند: آنها را از خشم و کيفر خدا بترسانیم مبادا بزمین فرو روند یا سنگ بر آنها پرتاب کند یا عذاب دیگر دهد، بخدا ما با شما در یک جا نمائیم و از بارو بدر شدند و فردا بامداد آمدند و در را زدند و کسی پاسخ نداد و یکی از آنها بارو برآمد و گفت: بخدا میمونهایند که دم دارند و بنگ دهند، سپس بدرون فرود شد و در را گشود و مردم در بر آنها رفتند، و میمونها خویشان آدمی خود را شناختند و آدمیان خویشان میمون خود را شناختند.

گوید: میمون نزد خویشش و منسوبش آمد و خود را بدو سائید و بدو چسبانید و گفت باو تو فلانی؟ و میمون بسر اشاره میکرد آری، و میگريست، و میمون ماده نزد منسوب و خویشش می آمد و او میگفت تو فلانه ای؟ بسر اشاره میکرد آری، و میگريست ابن عباس گفت خدا بگوش رسانده که میفرماید: رها کردیم آنان که باز میداشتند از بدی و بر گرفتیم آنان که ستم کردند بعد از آنکه بسزای آنچه از فسق میکردند 165- الاعراف» و ندانیم دسته سوم چه کردند.

ما چه اندازه زشتی دیدیم و از آن بازداشتیم، عکرمه گفت: قربانت چه رأی دهی در باره آنان که انکار کردند و بد داشتند گناه را که گفتند: «چرا پند دهید مردمی را که خدا هلاکشان کند یا عذابشان دهد بعدایی سخت» و از این گفته من خوشش آمد و دو برد کلفت برایم فرمان داد و آنها را در بر من کرد سپس گفته: این حدیث سندش درست است، و ایله میانه مدین و طور کنار دریاست، و زهری گفته قریه طبریه شام است.

و در مستدرک است از ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در خواب دیدم زاده‌های حکم بن ابی العاص بر منبرم جهند چنانچه میمونها برجهند، و دیگر خندان دیده نشد تا درگذشت، وانگه گفته سندش بشرط مسلم صحیح است و طبرانی در معجمش از ابی سعید خدری آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 121

الزمان زن آید و بیند شوهرش بمیمون مسخ شده جز اینکه ایمان بقدر ندارد.

و علماء اختلاف دارند که مسوخ نژاد دارند یا نه؟ بر دو قول زجاج و قاضی و ابی بکر مغربی مالکی گفتند: آری، و جمهور گفتند نژاد نیارند، و ابن عباس گفته: مسخ شده‌ها هرگز بیش از سه روز نزیند و نخورند و نوشند (حیاء الحيوان 2: 172).

و گفته: خوک هم بهیمه است و هم درنده، از درندگی نیش دارد و نجاست خورد و از بهیمه گی سم دارد و گیاه و علف خورد.

و گفتند: هیچ دم داری نیروی نیش خوک را ندارد تا آنجا که شمشیر دار و نیزه دار را به نیش زند و هر جای تنش را بگیرد. از استخوان و پی ببرد، و بسا دو نیشش دراز شوند تا بهم برخوردند و اگر از گرسنگی بمیرد چون دیگر نتواند چیزی بخورد، و مارها را بیدریغ بخورد و زهرشان در او اثر ندارد، و شگفت اینکه چون یک چشمش را بکنند بی دروغ بمیرد.

و مفسران گفتند: عیسی علیه السلام با گروهی از یهود روبرو شد و چون او را دیدند گفتند جادوگر زاده جادوگر آمد، و او را و مادرش را بزنا متهم کردند و بدانها نفرین کرد و خوک شدند.

و ابن ماجه از انس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دانشجوئی فرض است بر هر مسلمان، و آنکه دانش را بنا اهل دهد چون آویزنده گوهر است و در و لؤلؤ بر خوک، در احیاء گفته: مردی نزد ابن سیرین آمد و گفت: خواب دیدم در بگردن خوکان میبندم گفتش حکمت بنا اهل می آموزی.

گفته: شپش شناخته است و بگفته: جوهری از عرق و چرک پدید شود که برخت یا تن یا پر یا مو باشند تا جای خود را گند زنند، جاحظ گفته: بسا آدمی باشد که شپشو است گرچه نظافت کند و عطر زند و جامه عوض کند، گفت طبعش

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 122

اینست که در سر سرخ سرخ برآید و در سیاه سیاه و در سفید سفید و چون رنگ مو بگردد رنگش برنگ آن گردد، و آن از جانورانیست که ماده‌اش از نر بزرگتر است و گفتند: نرش صبیانست و گفتند صبیان تخم او است (حیاء 2: 183).

و گفته: عنقاء مغرب بگفته برخی پرنده‌ایست غریب و تخمی نهد چون کوه و دور پرواز است، گفتند نامش برای اینست که در گردنش سفیدی طوق مانند‌یست و گفتند: پرنده‌ایست در مغرب خورشید، قزوینی گفته: تنومندترین پرنده و بزرگترین آنها است فیل را بر باید چنانچه پرنده گوشتخوار موش را، در زمان دیرین میان مردم بوده و از آن آزار دیدند تا جایی که روزی تازه عروسی را با زیورش ربوده و حنظل پیغمبر باو نفرین کرده و خدایش بیک جزیره بحر محیط پشت خط استواء انداخته که مردم بدان نرسند که در آن جانور بسیار است از فیل و کرگدن و گاومیش و ببر و درنده‌ها و پرنده‌های شکاری، و چون عنقاء مغرب بپرد بالهایش بنگی چون غرش رعد تند و سیل دهند، و دو هزار سال بماند و در پانصد سالگی جفت گیرد، و چون تخمش گیرد درد سختی کشد، و وصف درازی برایش آورده.

ارسطو در نعوت گفته: بسا عنقاء شکار شود و از نوکش کاسه‌های بزرگ نوشیدن سازند، گفته: روش شکارش اینست که دو نره گاو وادارند و میان آنها یک گاری پر از سنگهای بزرگ بدارند، و جلو آن گاری نهانخانه‌ای برای مردی که آتش در دست دارد بنهند و عنقاء آید تا دو گاو را بر باید و چون چنگال در آنها فرو کند یا در یکی از آنها برای سنگینی گاری نتواند آنها را از جا بکند و نتواند چنگالش را رها کند، و آن مرد با آتش بدارید و بالهایش را بسوزاند، گفته: عنقاء شکمی دارد چون نره گاو و استخوانی چون استخوان درنده‌ها و بزرگتر پرنده درنده است پایان.

عکبری در شرح مقامات گفته: در سرزمین اهل رس کوهی است بنام مخ باندازه یک میل با آسمان برآمده و در آن پرنده‌هایی بسیارند و عنقاء با خود دارند

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 123

که بسیار تنومند است و چهره‌ئی چون آدمی دارد و از هر جانورمانندی در آنست و زیباتر پرنده است و در یک سال یک بار بدان کوه زند و پرنده‌هایش را برچیند، یک سال گرسنه ماند و پرنده نیافت و به کودکی پرید و او را برد و آنکه دخترکی را ربود و از او به پیغمبر خود حنظل بن صفوان شکوه کرد و او نفرینش کرد و صاعقه‌ای او را سوزاند و حنظل در دوران فترت میان عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود. در ربیع الابرار در باب پرنده‌ها از ابن عباس آورده که خدا تعالی در زمان موسی علیه السلام پرنده‌ای آفرید بنام عنقاء که از هر سوء چهار بال داشت و چهره‌ای چون آدمی داشت و از هر چیزی بخشی باو داده بود و نری مانند‌اش آفرید و بموسی علیه السلام وحی کرد من دو پرنده شگفت‌آور آفریدم و روزیشان را در وحوش گرد بیت المقدس نهادم و آنها را مزید نعمتی کردم که بنی اسرائیل دادم و نژاد

آوردند و بسیار شدند، و چون موسی در گذشت بنجد و حجاز در افتادند و پیوسته وحوش آنجا را خوردند و بچه‌ها را بردند تا خالد بن سنان عبسی از بنی عبس به پیغمبری رسید پیش از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و بدو از آنچه از عنقاء بدانها رسید شکوه کردند و نزد خدا بدانها نفرین کرد و نژادشان برافتاد و امروزه یافت نشوند (حیاء الحیوان 2: 112).

و گفته: خارپشت دو رسته است یکی در سرزمین مصر باندازه موش و دیگری در زمین شام و عراق باندازه سگ قلطی و فرقاشان چون فرق موش خانه و صحرا است و پدید نشود جز در شب و حرص دارد بخوردن افعیها و از آن آزار نبیند، و چون مار گزدش سعتر دشتی خورد و به شود و در دهان پنج دندان دارد و بیابانیش ایستاده جفت‌گیری کند و پشت نر بشکم ماده چسبیده باشد.

و طبرانی و جز او از قتاده بن نعمان آورده که شبی بسیار تاریک و بارانی بود و گفتم: امشب نماز عشاء را با رسول خدا صلی الله علیه و آله غنیمت شمارم و انجام دادم و چون آن حضرت مرا دید فرمود: قتاده گفتم: لیبیک یا رسول الله و آنکه گفتم: دانستم امشب اندکی حاضر نماز شونم و خواستم حاضر آن باشم، فرمود: چون تمام شد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 124

نزد من آی و چون فارغ شدم از نماز نزدش رفتم و شاخه‌ای خرماي خشک که در دست داشت بمن داد و فرمود این تا ده گام پیش رویت را تابان کند و تا ده گام پشت سرت را و فرمود: شیطان بجای تو در خاندانت رفته با این روشن باش تا بخانه‌ات رسی و او را در گوشه آن بینی و با این شاخه خرمايش بز، گفت: از مسجد بدر آدمم و شاخه خرما چون شمع پرتو دارد و در روشنی آن بخاندانم آدمم و یافتم همه در خوابند و بگوشه نگاه کردم و در آن خارپشتی بود و پیوسته با آن شاخه‌اش زدم تا بدر شد، احمد و بزار هم آن را روایت کردند و رجال سند احمد صحیح باشند.

و گفته: و بر بواو فتحه‌دار و باء ساکنه یک نقطه: جانورکی است خردتر از گربه خاکستری رنگ بی‌دم خانگی و جوهری که گفته بی‌دم است یعنی دم دراز ندارد و گر نه دم کوتاه دارد، و مردم آن را گوسفند بنی اسرائیل نامند و پندارند مسخ شده است چون دمش با کوچکی بدنیه بره ماند و این قول شاذیست که مورد توجه نیست «حیاء الحیوان 2: 281» و گفته: ورل بواو و راء فتحه‌دار بی نقطه و لام آخر جانوریست چون سوسمار و از او بزرگتر.

قزوینی گفته: از وزغ بزرگتر است و از سام ابرص، دم بلندی دارد و روش تند و سبک جنبید، و عبد اللطیف گفته: ورل و ضب و حرباء و شحمة الارض و وزغ همه همشکلند و از ورل که جردونست در جانوران پرجماعتر نیست و میان او و سوسمار دشمنی است و سوسمار چیره گردد و او را بکشد ولی نخورد چنانچه مار را چنین کند و او لانه برای خود نسازد و سوراخی نکند بلکه سوسمار را بخواری از سوراخش براند و بجای او بماند گرچه چنگالش از او نیرومندتر است ولی

خوی ستم او را بیکار کرده و در ستم ضرب المثل است، در ستم او همین بس که خانه مار را بزور بستاند و خودش را بیلعد، و بسا کشته شود و در شکمش ماری بزرگ باشد و او را بیلعد تا سرش را بکوبد، و گفتند با سوسمار پیکار کند، جاحظ گوید جردون جز ورل است و او را تعریف کرده که جانوریست در ناحیه مصر نمکین با خطوط رنگارنگ بسیار، مشتی چون مشت آدمی دارد که انگشتانش تا ناخن از هم جدایند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 125

### باب ششم: موجبات حرمت حلال گوشت

1- در نوادر راوندی-50- بسندی که پرسیده شد علی علیه السلام از بره‌ای که با شیر خوک تغذیه شده فرمود: او را ببندید و خوراک پاک چون کنجاره و هسته خرما و نان باو بدهید اگر از شیر بی‌نیاز است و گر نه از پستان گوسفند شیرش دهید تا هفت روز.

2- در کافی 6: 250 فروع: بسندی مانندش آمده.

بیان: هفت روز گویا متعلق بهر دو شق است چنانچه از کلام فقهاء برآید و بزودی آن را بدانی.

3- در قرب الاسناد-48-: بسندش از حنان بن سدید که شنیدم مردی از امام ششم علیه السلام میپرسید، از بره‌ای که شیر خوک خورده و فحل رمه گوسفندی شده و از او نژادی درآمده در باره نژادش چه گوئی؟ فرمود هر چه را بدانی که از خود نژاد او است نزدیکش مرو و آنچه ندانی از آنست مانند پنیر است بخور و میپرس.

4- المقنع: 25- پرسش شد امام ششم علیه السلام از بزغاله‌ای که از ماده خوکی شیر خورده تا بزرگ شده و استخوانش سخت شده وانگاه مردی آن را فحل رمه گوسفندش کرده و از او نژادی برآمده، فرمود: آنچه از خود نژادش را می‌شناسی نزدیکش مرو و آنچه نشناسی از آن میپرس که چون پنیر باشد.

بیان: در فروع 6- 249- (با اندک اختلافی) مانندش آمده.

5- و نیز: بسندی تا ابی حمزه که آن را بالا برده آورده که فرمود: از گوشت بره‌ای که شیر ماده خوک خورده مخور و بدان که معروف میان فقهاء است که جانداري که شیر خوک نوشیده اگر از آن گوشت نیاورده و استخوان محکم نکرده و نیرو نیفزوده مکروه است و خوبست هفت روز او را استبراء کنند با خوراک پاک و اگر شیرخواره است با شیر پاک و اگر از شیر خوک استخوانش محکم شده گوشت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 126



خودش و نژادش حرام است نر باشد یا ماده، و گفتند این بخش استبراء ندارد، و شیخ با این توجیه میان اخبار جمع کرده و دیگران پیرو او شدند و ممکن است نهی را به پیش از استبراء تفسیر کرد و استبراء را تعمیم داد یا مخصوص بخش دوم دانست و با تعمیم استبراء در صورت اول پیش از استبراء مکروه است و در صورت دوم حرام، و خبر حنان دلالت دارد که مشتبه بنسل او حرام نیست و ظاهر سخن فقهاء هم اینست، و مقتضی قواعد آنها وجوب اجتناب از همه اطراف شبهه است برای مقدم بودن ترک حرام واقعی ولی دانستی که ظاهر آیات و اخبار گذشته خلاف آنست و در روضه گفته این حکم در جز خوک نباشد بحکم اصل گرچه مانند خوک نجس العین باشد چون سگ ولی محتمل است پایان. و بدان که گروهی اصحاب حکم کردند بکراهت گوشت حیوانی که از زنی شیر خورده تا استخوانش محکم شده، در تحریر گفته. و اگر شیر خورد از زنی و محکم شد گوشتش مکروه است و حرام نیست پایان، و دلیلشان صحیحه احمد بن محمد بن عیسی است که: بدو نوشتم قربانت این بد پیش آمده که از زنی بزغاله‌ای شیر داده تا از شیر بریده شده و آبستن شده و زائیده رواست گوشت و شیرش را خورد؟ نگارش فرمود: کار مکروهی است و گناه ندارد، و در فقیه (نزدیک بدان را) آورده.

من گویم: حدیث احتمال دو معنا دارد 1- شیر دادن کاریست مکروه و خوردن گوشت باکی ندارد و عبارت فقیه باین معنا مناسب‌تر است 2- خوردن گوشت مکروه است و حرام نیست و عبارت تهذیب که واو ندارد بدان مناسب‌تر است و در عبارت فقیه اگر پرسش از گوشت باشد مقصود حلیت گوشت بزغاله است بمعنای یکم و بعبارت تهذیب حلیت شامل خود او و نژادش هم می‌شود و مؤید اینکه مقصود حلیت گوشت آنست روایت تهذیب است نیز که بی‌سند از امام ششم علیه السلام آورده در بزغاله‌ای که از زنی شیر خورده تا استخوانش سخت شده و گوشت آورده فرمود:

باکی بگوشتش نیست.

محقق اردبیلی - قد - پس از ذکر خبر نخست تهذیب گفته اعتراضش اینست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 127

که خود مکروه هم باکی ندارد و با نمو و شدت استخوان مکروه است و بی‌آنها بطریق اولی، و محتمل است مطلقا مکروه باشد، و ظاهر شمول حکم برای گوشت خود او و نژادش است فتامل «شرح ارشاد در کتاب اطعمه».

5- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: غدقن کرد از گوشت حیوانات نجاست خوار و از خوردن تخم آنها تا استبراء شوند.

6 از علی علیه السلام که فرمود: شتر نجاستخوار را تا چهل روز باز دارند و گاو را بیست روز و گوسفند را هفت روز و مرغابی را پنج روز و مرغ خانگی را سه روز و پس از آن گوشتشان حلال و شیر شیرده آنها و تخم تخم ده آنها حلال است.

7- در نوادر راوندی - 51-: بسندی تا علی علیه السلام که فرمود: بر پشت شتر نجاستخوار به حج نروند و شیرش را ننوشند و گوشتش را نخورند تا چهل روزش ببندند و گاو نجاستخوار را بیست روز و مرغابی نجاستخوار را پنج روز و مرغ را سه روز.

8- در مقنع است که امام ششم علیه السلام فرمود: شیر شتر نجاستخوار را ننوشد و اگر از عرقش بتو رسید آن را بشوی.

تفضلی است: در نهاییه 1: 201- گفته: در حدیث است که از خوردن جلاله و سواریش نهی شده، جلاله حیوان نجاستخوار است ... خوردن جلاله تا گوشتش بوی گند ندهد حلال است و غدقن از سواریش شاید برای اینست که چون پر عذره و پشکل و نجاست خورد، تنش نجاست گیرد و هم دهنش و بتن سوار و جامه او بمالد و نجس شود، و الله اعلم پایان.

و بدان که مشهور میان فقهاء اصحاب اینست که نجاستخواری موجب حرمت گوشت است و شیخ و ابن جنید کراهت گفته‌اند، و سخن شیخ در مبسوط مشعر است باتفاق بر آن و قولی است که اگر خوراکش تنها عذره باشد گوشتش حرام است و اگر غالب خوراکش باشد مکروه است. و با این خوردن عذره تنها احوط حرمت است گرچه اقامه دلیل بر آن دشوار است و اما حج بر او و مطلق سواریش ظاهراً محمول

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 128

بر کراهت باشد و بسا برای کراهت عرقش باشد.

ابن الجنید - ره - گفته: جلال هر حیوانی خوردنش مکروه است و هم نوشیدن شیر و سواریش - پایان - و در میزان حصول جلال اختلاف است، مشهور اینست که تنها خوراک حیوان عذره باشد و أبو الصلاح نجاسات دیگر را هم بدان پیوسته و آن سست است، و نصوص و فتاوی معتبره مدتی که بدان جلال تحقق شود معین نکردند، و برخی اندازه گرفته باینکه تنش بدان نمو کند و جزء او شود و بعضی مدت یک شبانه روز گفتند و یحیی بن سعید خوردن عذره تنها را یک روز کامل بس دانسته، و دیگران گفتند:

باید بوی گند عذره در گوشت و پوستش عیان شود. و شیخ در مبسوط و خلاف گفته جلال اینست که بیشتر خوراکش عذره باشد و محض بودن آن را شرط نکرده، و میزان همانست که عرف او را نجاستخوار شمارند و تشخیص آنهم مشکل است، و اشهر اینست که نجاست خوار پاک است و قائل بنجاستش معلوم نیست و برخی اخبار بر آن دلالت دارد و حمل بر کراهت شده و اقرب اینست که قابل تذکیر است بعموم ادله، و حرمت یا کراهت جلال ذاتی نیست بلکه بواسطه

خوراک از عذره است و ثابت نیست بلکه تا بریدن این غذا از او و خوراک پاک پایان یابد بشرط آنکه نجاستخواری او از میان برود، نصوصی که در این باره رسیده سندهای پاکی ندارد و فتوای فقهاء در برخی مسائل آن مورد اتفاق است و در برخی دچار اختلاف، مورد اتفاق تحقق استبراء شتر است به چهل روز و روایاتی بر آن دلالت دارند، و گاو مورد اختلاف است بقولی استبراء او هم چهل روز است مانند شتر دلیلش زائد بر آنچه گذشت روایت مسمع است (که در فروع کافی 6: 253 وارد است) و قولی است که بیست روز است و آن اشهر است بموجب روایت سکونی (در فروع کافی 6: 251) و مرفوعه یعقوب (فروع کافی 6، 252) و روایت یونس (در فروع کافی 6: 252) و گوسفند هم مورد خلاف است قولی است که استبرائش ده روز است بحکم روایت سکونی و مرفوعه یعقوب و روایت مسمع گذشته، و قولی است که هفت روز و قول دیگر پنج روز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 129

و در روایت یونس 14 روز و در روایت مسمع است مرغابی نجاستخوار گوشتش خورده نشود جز که پنج روزش بر بندند و در روایت سکونی که مرغ نجاستخوار گوشتش خورده نشود جز که سه روزش ببندند و مرغابی را پنج روز و صدوق در مقنع به سه روز برای مرغابی اکتفا کرده و در فقیه - 2: 214- آن را از محمد بن قاسم جوهری روایت کرده، برخی اصحاب که در مرغ پنج روز شرط کرده و بیشتر هم گفتند، و مستند همه تهی از ضعف نیست و گفتند: مراعات عرف موجه است و احوط مراعات حد بیشتر از زوال جلال عرفی و اکثر اندازه‌ها است و در سخن اصحاب بستن و خوراک پاک آمده و در مدت مقدره و بسا مقصود پاک در اصل جنس است و در روایات بازداشت تنها آمده، و ظاهر همان زوال جلال است و بستن و پاکی خوراک موضوعیت ندارند و ظاهر کفایت خوراک جز عذره است و احوط مراعات مشهور است، و ماهی نجاست خوار حرام است تا یک شبانه روز استبراء شود بنا بگفته اکثر بدلیل روایت یونس از امام رضا علیه السلام و صدوق یک روز را تا شب کافی دانسته بدلیل روایت جوهری و ابو الصلاح در کافی در شمار محرمات گفته: و آنچه عادت بنوشیدن نجاست کرده تا آنکه ده روز بازداشته شود، و خورنده عذره تا آنکه شتر و گاو چهل روز بازداشت شوند و گوسفند هفت روز و مرغابی و مرغ پنج روز و در خصوص مرغ 3 روز هم روایت است و خورنده نجاست جز عذره تا چهارپایان را هفت روز و پرنده را یک شبانه روز باز دارند.

و علامه در مختلف پس از نقل قول او گفته: و آنچه در این باره روایت است بوسیله موسی بن اکیل است بسندش از امام پنجم علیه السلام در باره گوسفندی که شاش نوشیده و ذبح شده فرمود: درونیهایش را بشویند و باکی ندارد و همچنین اگر عذره خورد و نجاستخوار نباشد که خوراکش همان عذره شده باشد و گفته ابی الصلاح نزد من دلیلی ندارد پایان (2: 127 مختلف).

و مشهور میان فقها است که اگر حیوان حلال گوشت می‌نوشد شکمی او چون روده‌ها و دل و کبدش خورده نشوند و گوشتش را هم بشویند برای روایت زید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 130

شحام از امام صادق علیه السلام که در باره گوسفندی که می‌نوشیده تا مست شده و بر آن ذبح شده فرمود: آنچه در درون دارد خورده نشود.

و روایت باضعفی که دارد بچند وجه اخص از دعوی است، و ابن ادريس این حکم را منکر است و قائل بکراهت است و شاید اقرب باشد، و مشهور است که اگر شاش نوشیده آنچه در شکم دارد بشویند و بخورند بحکم روایت ابن اکیل متقدمه و گفتند این در صورتیست که پس از شرب فوراً ذبح شود نه اینکه بماند تا آنچه نوشیده هضم گردد و جزء بدنش شود و این تفسیر از ظاهر خبر دور نیست.

9- در نوادر راوندی: بسندی که پرسش شد از علی علیه السلام از دیکی که پخته شده و موش مرده از آن در آمده فرمود آب گوشت را بریزند و گوشتش را بشویند و پاک کنند و بخورند.

بیان: روایت را شیخ (در 9: 86 تهذیب) بسندش از سکونی از امام ششم علیه السلام آورده و در آن کلمه «و ینقی» نیست و مورد عمل اصحابست و جای اعتراض است که با پخت و جوشیدن آب نجس در درون گوشت و دانه‌ها فرو رفته و چگونه بشستن تنها پاک شوند و ممکن است حمل شود باینکه در آب پاک فرو شوند تا آب بهمه اجزایش برسد و بسا که کلمه «و پاک شود» اشاره بدان باشد ولی کلام اصحاب و روایت سکونی این قید را ندارند گرچه احوط است.

10- در تحف العقول: یحیی بن اکثم از موسی مبرقع پرسید مردی برمه گوسفندی آمده و دیده که چوپان بر گوسفندی افتاده و چون صاحبش را دیده آن را رها کرده و میان رمه رفته چگونه ذبحش کنند و آیا خوردنش جائز است یا نه؟

و موسی آن را از برادرش امام دهم علیه السلام پرسید، فرمود: اگرش شناسد سر برد و بسوزاند و اگرش شناسد رمه را دو بخش کند و میان آنها قرعه کشد و چون قرعه بر نیمی درآید نیم دیگر رها شده باز آن نیم را دو نیم کند و قرعه زند تا بماند دو گوسفند و میان آنها هم قرعه کشد و قرعه بنام هر کدام درآمد ذبح شود و سوخته شود و گوسفندان دیگر رها شوند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 131

بیان: شیخ روایت را باختصار بسندش از مردی روایت کرده و ظاهر اینست که آن مرد همان أبو الحسن سوم و امام دهم علیه السلام است.

در مسالک گفته: اصحاب بدین روایت فتوی دادند با اینکه دچار ضعف و ارسال است چون محمد بن عیسی آن را از مردی روایت کرده و او مشترک است میان اشعری ثقه و یقیننی ضعیف و اگر مقصود از رجل امام کاظم باشد که غالب است با ضعفش بواسطه اشتراک مرسل هم می‌شود زیرا هیچ کدام از دو محمد بن عیسی زمان آن حضرت را درک نکردند و اگر جز او باشد مبهم است و مقطوع.

و گویم: بر او اعتراض شود که یقیننی است بموجب امارات و شواهد رجالیه و ظاهر ثقه بودن او است و قدح او ثابت نیست و اکثر اصحاب حدیثش را صحیح دانند و تعبیر به «رجل» از امام کاظم علیه السلام متعارف نیست بلکه او را الرجل والغریم و مانند آنها گویند در حال شدت تقیه و پس از دوران امام رضا علیه السلام کما لا یخفی و این مرد بقرینه راوی محتمل است امام جواد یا امام هادی یا امام عسکری باشد و ظاهر همان امام هادی است بقرینه خبر نخست و روشن شد که خبر صحیح است، با اینکه هیچ کدام اصحاب آن را رد نکردند.

در مسالک گفته: اگر بدین روایت عمل نشود مقتضای قواعد شرعیه اینست که مشتبه اگر محصور باشد همه حرامند و اگر نامحصور رواست همه خورده شوند تا یکی بماند چنانچه حکم نظائر آنست - پایان - و من گویم: حرمت همه اطراف شبهه محصوره معلوم نیست چنانچه دانستی و عمل بقرعه در امور مشتبهه از قواعد شرعیه بدور نیست و در بسیاری از نظائرش وارد است.

سپس اصحاب گفتند: چون آدمی حیوان حلال گوشتی را بگاید گوشت خودش و نژادش حرام گردد و اگر با دیگری مشتبه شد دو بخش شود و قرعه کشند پی در هم تا یکی بماند، در مسالک گفته: اطلاق آدمی صغیر و کبیر و انزال کن منی و جز او را فراگیرد و هر حیوان نر و ماده و چهار پا و جز او را مانند پرنده، دریائی باشند یا در خشکی فرا گیرد ولی روایت در خصوص بهیمه است و آن در لغت نام چهارپایان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 132

است از جانوران خشکی و دریا و سزاوار است عمل بدان در موردش و رجوع باصل اباحه در موارد دیگر که مشکوک است و محتمل است حکم بعموم چون سبب تحریم عام است و خصوصیت مورد ملغی است و اطلاق کلام مصنف و جز او مشعر بدانست و در این باره فرقی نیست میان دانا بحکم و نادان، و اگر موطوء خودش دانسته باشد از او اجتناب شود و از نژادش و اگر مشتبه گردد بقرعه معین شود بحکم روایت سپس گفته: بنا بر عمل بروایت باید بخش بدو نیمه باشد چنانچه در روایت است گرچه تعبیر فقهاء به فریقین اعم است و اگر شماره جفت باشد نیم حقیقی در یکفرد ممکن است و اگر طاق باشد زیادی یکی در یک نیم معفو است و چون به سه رسد چنین باشد (ولی چون به سه رسد اگر قرعه ببخش دوتائی درآمده باید باز میان آنها قرعه کشید و انتهاء قرعه در هر حال بدوتا میسر است شرح مترجم).

11- در فقه الرضا فرمود: اگر ماهی را با جری در یک سیخ کردی و ماهی بالای جریست آن را بخور و اگر زیر آنست مخور و اگر گوشت را با سپرز بیک سیخ کشیدی گوشت کباب شده را با جودابه‌اش بخور زیرا سپرز پرده دارد و چیزی از آن فرو نریزد جز اینکه سوراخ گردد و اگر سوراخ شد و از آن روان گردید آنچه زیر آنست از کباب و جز آن خورده نشود و بالایش خورده شود، (فقه الرضا - 40).

12- در مقنع - 25- اگر گوشت با سپرز در سیخی باشند گوشت خورده شود اگر بالای سپرز است و اگر زیر آنست خورده نشود و جودابه‌اش خورده شود زیرا سپرز در پرده است و از آن چیزی فرو نریزد جز اینکه سوراخ شود، اگر سوراخ شد و از آن روان شد آنچه زیر آنست از جودابه خورده نشود و اگر ماهی حلال را با جری و مارماهی و هر چه حرام است در یک سیخ بریان کنند آنچه فلس دارد بخورند بشرط که بالای مارماهی و آنچه خوردنی نیست باشد و اگر زیرش باشد خورده نشود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 133

در فقیه - 2: 214- امام صادق علیه السلام فرمود: چون گوشت با سپرز باشد (و مانند کلام مقنع را آورده).

بیانیست: در قاموس گفته: جوداب بضم خوراکی است از شکر و برنج و گوشت (کوفته برنج شیرین) و ظاهر اینست که مقصود از آن در اینجا نانی است که زیر سپرز و گوشت سیخ کشیده نهند تا روغن آنها بدن ریزد و بیشتر اصحاب بروایت فقیه عمل کردند و اصلش نزد آنها روایت موثق شیخ است از عمار ساباطی از امام ششم علیه السلام که پرسش شد از اینکه خوردن سپرز حلال است فرمود آن را مخور که خونست، گفتم: اگر آن خوراک سپرز در سیخی است با گوشت و زیرش نانست که جوداب باشد آیا آنچه زیر آنست حلال است؟ فرمود: آری گوشت و جوداب حلال است و سپرز بدور افکنده شود زیرا سپرز در پرده است و از آن چیزی روان نیست.

و اگر سپرز ترکیده یا سوراخ است از آنچه سپرز بر آن روانست مخور، و از مارماهی که بر سیخ است به‌مراه ماهی، فرمود: آنچه بالای مار ماهی است خورده شود و آنچه مار ماهی بر آن روان شده دور افتد.

و این مطابق آنست که در فقیه است، و اما آنچه صدوق - ره - در دو کتاب گفته مخالف هر دو خبر است زیرا عبارتش دلالت دارد بر حرمت گوشت زیر سپرز گرچه سوراخ نباشد، و دو روایت دلالت دارند بر حلیت مطلق در صورتی که سپرز سوراخ نباشد، در دروس گفته: چون سپرز را با گوشت بریان کنند اگر سپرز سوراخ نباشد یا گوشت بالایش باشد باکی ندارد و اگر سوراخ است و گوشت زیر آنست آنچه از گوشت و جز آن که زیر است حرام است و صدوق - ره - گفته: چون سوراخ نباشد گوشت زیرش را نخورند و جوداب را بخورند که همان نانست.

و نیز - قد - گفته: عمار از امام صادق علیه السلام در باره مارماهی و ماهی که در یک سیخ باشند فرمود: آنچه بالای مارماهی است خورده شود و آنچه بر او روان شده دور افتد و دو پسر بابویه بر آنند و حکم در اجتماع حلال و حرام با هم جاریست، و فاضل گفته: علماء ما این را شرط نکردند با اینکه مارماهی پاک است و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 134

روایت ضعیف است - پایان - من گویم: پاک بودن جری با حکم مذکور منافات ندارد زیرا حرمت برای نجاست نیست بلکه برای اینست که از سپرز و مارماهی و جز آنها برای حرارت خون و اجزاء مایعه روان شود و بدان چه زیر آنست فرو رود، و ضعف روایات در این باب بشهرت حکم میان اصحاب جبران می شود و آنچه در آنها حکم بحلیت شده باصل و عمومات تأیید می شود.

### باب هفتم شکار و احکام و آدابش

#### آیات قرآن مجید

مأثده 1- جز شکار حلال شماران با اینکه شما در حال احرام باشید 4- پرسندت که چه برایشان حلال شده بگو: حلال شده بر آنان پاکیزه ها و شکار جانوران شکاری که سگدار باشید بیاموزید بدانها از آنچه خدا بشما آموخته پس بخورید از آنچه برای شما نگهدارند و یاد کنند نام خدا را بر آن و بترسید از خدا که خدا زود حسابرس است 96- آیا آنان که ایمان آوردید نکشید شکار را در حال احرام.

تفسیر: برخی آیه ها در کتاب حج تفسیر شد و برخی در بابهای سابق گذشته «و آنچه آموزید از شکاریان» یعنی شکار سگها بر شما حلال است و آنچه سگ آموخته ذبح کرده.

و بیشتر مخالفان گفتند: مقصود از جوارح سگهای شکاری و پرندهای شکاری و درنده های شکاریست و آوردن مکلین نظر بغالب است که شکاری سگ است یا اینکه هر درنده را سگ گویند که پیغمبر در نفرین بر او فرمود: خدایا یکی از سگهای خود را بر او چیره کن و شیر را بر او چیره کرد ولی این خلاف ظاهر است و اخبار بسیاری در این باره بیانند، در مجمع البیان - 2: 161- گفته بقول ابن - عباس و عمر و ضحاک و سدی جوارح همان سگانند، و از ائمه ما علیهم السلام هم روایت است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 135

که مقصود خصوص سگ شکاری است که اگر صاحبش رسید و شکار را کشته حلال است چه که فرموده از آنچه برای شما نگهدارند و سگ شکاری آموخته است بالهام خدائی و پرورش آدمی زیرا هر دانشی الهامی است یا دست آورد

خردی که خدایش داده، و گفتند یعنی از آنچه خدا بشما شناسانده که بدانها آموزید از دنبال کردن شکار بفرمان صاحبش و برگشتن او به خواندنش ... بیضاوی در - 1: 324 تفسیرش گفته: «بخورید از آنچه برای شما نگهدارند» یعنی از آن نخورند بدلیل اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعدی بن حاتم فرمود: و اگر از او خورده مخورش چون برای خودش آن را نگهداشته و شرط کرده در حلال بودن که سگ از آن نخورد و اگر خورد حرام است، سپس گفته: بیشتر فقهاء بر این عقیده‌اند، و برخی گفتند این شرط در پرنده‌های شکاری نیست زیرا تأدیبشان تا این اندازه نشدنیست و برخی گفتند مطلقاً شرط نیست.

«و اذکروا اسم الله علیه» یعنی چون برای شکارش فرستید نام خدا را ببرید یا اگر شکار را زنده دریافتید برای تذکیرش بسم الله گوئید، یا برای خوردنش بسم الله گوئید و معنی یکم اظهر و اشهر است چنانچه آید «و اتقوا الله» از خدا بترسید در فرمانها و غدقنهایش و بهیچ وجه نافرمانی نکنید، زیرا خدا زود بحساب رسد و باندازه ذره‌ای از او نماند در آسمانها و زمین، اشاره چشم و نهان دلها را میداند و فرمانش همین است که گوید بهر چه باشد و میباید و بنده از هر خرد و کلان در مقام تقصیر است، و این کمال آگهی است بر کمال غفلت و اهمتامی است بزود انجام دادن و عذر را تمام کرده - چنین گفتند:

و بدان که از این آیات احکامی برآید: 1- بمفهوم و منطوق دلالت دارند بر مباح بودن شکار کردن و شکار و گفتند مورد اجماع امت است، و روایات در باره آن از طریق خاصه و عامه فراوانند و شکار خشکی در حال احرام از آن استثناء شده بشرحی که در کتاب حج گذشت، و ظاهر فقهاء اینست که شکار کردن بازیگری و تفریح حرام است ولی شکارش حرام نیست چون حرمت کار دلیل حرمت آن نیست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 136

و حرمت خود کار هم جای اعتراضی دارد زیرا شکسته نبودن نماز و روزه چنین شکار کنی حرمت را نباید، ولی ظاهر اینست که خلافتی در حرمت ندارند و برخی روایات مشعر برآند.

2- ظاهر آیه اینست که باید شکارگیر سگ باشد چنانچه دانستی، و شهید ثانی - ره - گفته: شکار کردن دو معنا دارد:

1- گرفتن شکار وحشی و بند کردن او با بازار شکار و اگر چه هنوز زنده باشد و بشود او را تذکیر کرد.

2- زخم زدن با او با ابزار شکار که جانش برآید بوجهی که حلال باشد، شکار بمعنی یکم باجماع جائز است بهر وسیله باشد از سگ و درنده و جز آنها و سخن در شرائط شکار بمعنی دوم است و جواز آن بوسیله سگ آموخته اجماعی است از میان جانوران یعنی آنچه را بگیرد و زخم زند و بیجانش بدست صاحبش افتد در حال جان دادن باشد حلال است و فرستادن سگ و زخم زدن او بهر جای شکار باشد بجای تذکیر است و در شکار جز سگ از پرنده‌های شکاری و درنده‌ها



خلاف است، مشهور میان فقهاء تا آنجا که سید مرتضی - ره - بر آن دعوی اجماع کرده عدم صحت آنست بحکم آیه که گرچه لفظ جوارح عام است ولی آن را با کلمه مکلبین مخصوص بسگ کرده زیرا مطلب آموزگار سگان شکاری است، و ابن عقیل گفته: شکار جانوران مانند سگ همچون یوز پلنگ و جز آن حلال است چون کلمه جوارح عام است و در اخبار صحیحه و جز آن آمده که یوز مانند سگانست در این حکم، و تفسیر شیخ از این اخبار مختلف است در جایی آنها را در مورد خود حجت گرفته و شکار یوز را چون سگ حلال دانسته بدلیل اینکه یوز هم سگ نامیده شود در لغت و یک جا آنها را حمل بر تقیه کرده و یک بار دیگر حمل بر حال ضرورت و اخباری هم در حلال بودن شکار جز یوز رسیده که آنها را حمل بر یکی از دو وجه اخیر کرده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 137

3- ظاهر آیه هر سگی است سلوقی باشد یا نه، سیاه باشد یا نباشد و این اصح دو قول است و ابن جنید - ره - سگ سیاه را استثناء کرده و گفته شکار با آن جائز نیست و این عقیده احمد است و برخی شافعیها بدلیل روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام که شکارش خورده نشود و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان بکشتن آن داد.

4- از آیه کریمه استفاده شود که حلال بودن شکار سگ بشرط آموزش او است زیرا معنی آیه اینست که حلال است برای شما شکار آنچه آموزش دادید از سگها و آموزش دیدن را شرط حلالی ساخته و در آن سه چیز معتبر دانند:

1- بفرمان و اشاره صاحبش دنبال شکار رود.

2- تا او را فرا خواند برگردد، و این شرط را بیشتر فقهاء مطلق آوردند و در دروس آن را مقید کرده بدان جا که پس از فرستادن او برای شکار نباشد زیرا در این صورت باسانی باز نگردد، و شهید ثانی - ره - آن را نیکو شمرده و در تحریم هم نزدیک بهمین معنا را آورده و دور از باور نباشد.

3- شکار را نگهدارد و از آن نخورد که بدو شرط برگردد یکی نگهداشتن و رها نکردن و دیگری از آن نخوردن و جمعی فقهاء چون صدوق و پدرش و حسن گفتند: نخوردن شرط نیست و روایات بسیاری بر آن دلالت دارند و خالی از قوت نباشد و اخبار نخوردن حمل بر کراهت یا تقیه شوند و آن اظهر است برای صحیحه حکم بن حکیم (که در فروع کافی 6: 203 بسندش از او آورده که باکی بخوردن سگ از آن نیست).

گویند: بامام ششم علیه السلام گفتیم: چه گوئی در سگ که شکار گیرد و آن را بکشد؟

فرمود: باکی ندارد بخور. گفتیم: میگویند: چون از آن خورد برای خود نگهداشته و آن را مخور، فرمود: بخور مگر این نیست که با شما هم قولند که کشتن سگ تذکیه است؟ گفتیم: آری، فرمود: چه گوئید در باره گوسفندی که مردی سر بریده آیا تذکیه اش کرده؟ گفتیم: آری، فرمود: پس از آن سگی از آن خورده آیا بقیه آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 138

خورده شود؟ گفتم: آری، فرمود: چون در اینجا پاسخ مثبت بتو دهند بدانها بگو چون سگ آن را تذکيه کند و از آن بخورد شما نخوريد و چون این مرد آن را تذکيه کند و سگ از آن بخورد شما بخوريد؟ و شيخ این اخبار را حمل کرده باینکه خوردن سگ نادر باشد و آن بعید است و ابن جنید گفته: اگر پیش از بیجان شدن از آن بخورد حرام است و پس از آن باشد حلال و این نیز راه جمعی است میان اخبار و خبر ابن حکیم هم بدان اشاره دارد، عامه هم اختلاف دارند در این حکم برای اختلاف در اخباری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده و اشهر میان آنها اشتراط نخوردنست، و بسا که دلیل آوردند برای این شرط از قول خدا تعالی «و ما أكل السبع إلا ما ذکیتم» و ظاهر اینست که «و ما علمتم من الجوارح مکلیین» آن را تخصیص داده بگواهی اخبار بسیار، و بنا بر اشتراط نوشیدن خون زبانی ندارد.

و شرائط تعلیم باید تکرار شوند تا ادب گرفتن سگ مطمئن باشد و شماره تکرار در سخن اکثر فقهاء نیست برخی دو بار را بس دانسته و برخی سه بار و اقوی در این گونه امور رجوع بعرف است چون اندازه منصوص نیست، و چون آموخته شد اگر یک بار تخلف کرد زبان ندارد و اگر دو بار شد باید دید دو بار برای آموخته شدن بس است یا نه اگر گفتیم بس است با دو بار تخلف زائل شده و اگر سه بار شرط کردیم با سه بار تخلف زائل شود و همچنین اگر عرف را معتبر دانستیم در زوال رجوع بعرف شود، شهید ثانی - قد - چنین گفته.

5- آیه اشاره دارد که شکار کفار حلال نیست زیرا خطاب با مسلمانانست و حلیت مقید است باینکه برای مسلمان نگهدارند، و خلافی در حرمت شکار جز اهل کتاب از کفار نیست و اما شکار اهل کتاب مورد خلافی است که در ذبیحه آنها است چنانچه آید.

6- مناط حلال بودن شکار بنا بر مشهور میان فقهاء مسلمانی کسی است که سگ را میفرستد نه آموزنده آن و اگر مسلمان سگی که گبر یا بت پرست آموزد بفرستد و شکار بکشد حلال است و بر عکس حرام و شیخ در خلاف آن را اجماعی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 139

دانسته و دلیلش صحیحه سلیمان بن خالد است که پرسیدم امام ششم را از سگ گبر که مسلمانش بگیرد و چونش دنبال شکار فرستد بسم الله گوید حلال است آنچه نگهدارد برایش؟ فرمود: آری، زیرا با سگ شکار کرده و نام خدا هم برده.

در مبسوط گفته: شکار سگی که گبر آموزش داده حلال نیست و دلیل آورده به «تعلمونهن مما علمکم الله» که آموزش را از مسلمان خواسته و آن را مسلمان نیاموخته، و هم بروایت عبد الرحمن بن سیابه که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از اینکه سگ گبر را بعاریه گیرم و با آن شکار کنم؟ فرمود: از شکارش مخور جز اینکه مسلمانش آموخته باشد، و پاسخ

داده شده باینکه آیه بیان غالب کرده نه بیان شرط و نهی خبر حمل بر کراهت شود برای جمع با اخبار دیگر با اینکه راوی آن مجهول است، و شیخ در دو کتاب خبرش نخست را حمل کرده باینکه مسلمان گرفته و آموخته و دومی را باینکه مسلمانش نیاموخته، و گواه آن را از روایت سکونی آورده (که کافی در 6: 208 بسندش روایت کرده) از امام ششم علیه السلام که شکار سگ مجوسی را مخور جز اینکه مسلمانش بگیرد و بیاموزد و بدنال شکار فرستد و چنین است باز شکاری.

و این دلیل است که در دو کتاب اخبار هم همان قول مبسوط را دارد که احوط است و اگر چه اظهر حمل اخبار نهی است بر تقیه که مذهب حسن و ثوری و گروهی از عامه است.

7- آیه دلالت دارد بوجوب گفتن بسم الله برای حلال بودن شکار و تفسیر آن به بسم الله برای خوردنش البته که بعید است، و خلافی نیست در وجوب و اشتراط آن برای حلال بودن آنچه سگ و تیر بکشند نزد ما و هر که بسم الله را در ذبح لازم داند و دلیل هر دو قول خدا تعالی است «نخورید از آنچه نام خدا بر آن برده نشده» و حلال بودن مخصوص است بمورد آیه و خلافی نیست که بسم الله نزد فرستادن سگ کافی است چون همه ادله بر آن تطبیق شوند و در صحیح ابی عبد الله (که در 6 فروع کافی 203) بدان تصریح شده که «چونش فرستند بسم الله گوید» یعنی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 140

بسم الله شرط است ولی در کفایت بسم الله پس از فرستادن و پیش از اینکه سگ شکار را بگیرد یا تیر بدان بخورد مورد خلاف است و بیشتر متأخرین آن را کافی دانستند چون مصداق تسمیه محقق است و مورد خلاف تأخیر عمدی است و اگر فراموش کرده و در این میانه یاد آورده و نام خدا برده در کفایت آن شبهه‌ای نیست.

چون این مقرر شد اگر عمدا بسم الله نگوید شکار حلال نیست چون از آن نهی شده و حرام است و اگر فراموش کند حلال است چنانچه در ذبح آید ان شاء الله.

و اگر از نادانی بحکم بسم الله نگفته مورد خلاف است برخی او را چون فراموشکار دانسته و برخی چون عامد بر ترک.

8- فقهاء گفتند حیوان حلال گوشتی که مردارش حرام است یا می‌شود ذبحش کرد یا نمیشود برای اینکه ریمده است و وحشی شده، و اگر می‌شود ذبحش کرد حلال نشود جز بریدن گلوگاه او بشرحی که بیاید ان شاء الله و فرق ندارد که در اصل خانگی باشد یا وحشی و رام شده و بدست آمده و آنچه وحشی است مانند شکار همه اندام تنش برای ذبح کافی است که چون تیر بدان خورد یا سگ هر جایش گیرد و بمیرد حلال است، و آن در شکار وحشی مورد اتفاق مسلمانها است و در خانگی که وحشی شده چون شتر رمخورده مورد اتفاق فقهاء شیعه و بیشتر عامه است، و مالک مخالف آنست و گفته: جز با بریدن گلو حلال نشود چنانچه شهید ثانی - قد - نقل کرده.

من گویم: خانگی هم چون نشود سرش را برید یا نحرش کرد شک نیست که مانند جانور وحشی شکار و کشتنش با شمشیر و نیزه و مانند آنها جائز است برای اخبار بسیاری که بر آن دلالت دارند و گرچه بیش اخبار در باره شتر و گاو و کشتن آنها با شمشیر و حربه واردند ولی حکم آنها جز شتر و گوسفند را هم فرا گیرد و هم ابزار تیر را گرچه محقق اردبیلی در باره تیر اشکال دارد ولی شکار آنها با سگ مشکل است زیرا در اخبار معتبره دلیلی بر آن ندیدم و دخولش در شکاری که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 141

مدلول آیات است روشن نیست و ظاهر تذکيه محله آنست که بیواسطه باشد با اینکه این مورد از «ما أكل السبع» می شود و استثناء از آن معلوم نیست، روایت جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود «هر حیوان رام که وحشی شد تذکيه اش مانند حیوان وحشی است» از عامه است و دلالتش بر حکم مورد اعتراض است، آری در خبری که در باب تذکيه آید دلالتی بر آن هست و ما در آنجا در این باره سخن گوئیم ان شاء الله، بلکه در کلام قداماء و فقهاء دلالتی بر آن ندیدم و بس همین را گفتند که زخم زدن با ابزار کافی است، شیخ در خلاف گفته: هر حیوانی که میتوان تذکيه اش کرد اگر تذکيه اش مقدور نباشد چنانچه مانند شکار گریزان گردد یا در چاه پرت شود و نتوان سرش را برید همان زخم کردنش تذکيه اش باشد در هر جا واقع شود و از صحابه علی علیه السلام و ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس بدان معتقدند و از تابعین عطا و طاوس و حسن و از فقهاء ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و هم شافعی و گروهی گفتند تذکيه او فقط بیریدن گلوگاه است مانند حال قدرت و اگر بزخمی در جز آن کشته شود حلال نیست.

سعید بن مسیب و ربیع و مالک و لیث بن سعد بدان رفته اند و دلیل ما اجماع شیعه و اخبارشانست وانگه از طریق عامه اخباری داله بر جواز کشتن با تیر و نیزه زدن بران جانور و مانند آنها آورده.

صاحب جامع گفته: اگر نره گاو گریزان شد و شتر مست شد یا در چاه افتاد بیشتر گفتند با تیغ یا تیرش زنند و مانند آنها چون شکار بیابان.

9- شیخ در مبسوط و خلاف گفته جای گزش سگ از شکار پاک است چون خدا فرموده: «بخورید از آنچه براتان نگهداشتند» و فرمان شستن نداده و این عقیده برخی عامه است و مشهور میان فقهاء ما نجاست آنست چون با رطوبت با سگ نجس ملاقات کرده و از دلیل شیخ پاسخ دادند که اجازه در خوردن بنظر ذات شکار است و منافات با منع از آن بمانع دیگر ندارد که نجاست باشد چنانچه قول خدا «بخورید از آنچه غنیمت گرفتید» و «بخورید و بیاشامید» و مانند آنها منافات

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 142

ندارند با منع از خوردن مورد اجازه برای عارضه نجاست و جز آن.

من گویم: اگر استدلال بدینست که فاء دلیل فوریت است و بیدرنگ باید خورد در اینجا فاء برای تفریع است و اگر هم بدان معنا باشد منظور تعقیب عرفی است که منافی فاصله شستن نیست چنانچه منافی فاصله پوست کردن و تیکه کردن و پختن نیست.

(مترجم گوید: استدلال باطلاق کلام است که اشتراط حکم را به وجوب غسل منتفی میسازد و درست است).

10- چون سگ آموخته را فرستاد یا تیر و شمشیر را و جز آن بشکار در انداخت و بدان رسید باید بزودی دنبالش رود و اگرش زنده نیابد حلال است و اگرش زنده یابد و در حال جانداوندست که گلویش را بریده یا مریش را قطع کرده یا شکمش را دریده و روده‌هایش را پاره کرده و انهدش تا جان دهد و حلال است و اگر زندگی پایدار دارد باید زودتر سرش را ببرد و حلال است و اگر بی تقصیر نتواند سرش را ببرد و بماند تا بمیرد بنا بر مشهور حکم آن را دارد که زنده‌اش نیافته و حلال است و شیخ در خلاف و هم ابن ادریس و علامه آن را حرام دانستند و نخست اقوی است و اگر عمداً او را وانهد تا بمیرد بقول اکثر حرام است.

در مسالک گفته فرق میان حیاء مستقره و عدم آن میان فقهاء ما مشهور است و در اخبار نیست بلکه برخی اخبار بطور مطلق گوید اگر بتذکیه‌اش رسید او را تذکیه کند و برخی اکتفاء بهمان زنده بودنش دارد و سخنی از استقرار حیاء ندارند و برخی هم برای وجوب تذکیه اکتفاء کرده باینکه دریابد شکار پا میزند یا چشمش میگردد یا دمش را میجنباند. شیخ یحیی بن سعید گفته: شرط حیاء مستقره از مذهب نیست و باید عمل بر همین باشد.

و با دریافت آن زنده و امکان تذکیه حلال نباشد تا تذکیه شود و نبودن ابزار تذکیه عذر نمیشود ولی شیخ در نهاییه گفته: خود سگ را وانهد تا او را بکشد و حلال است و جمعی چون صدوق و ابن جنید و علامه در مختلف آن را پذیرفتند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 143

بدلیل عموم قول خدا تعالی «بخورید از آنچه براتان نگهدارند» و خصوص صحیحه جمیل (که در فروع کافی 6: 204 بسندش آورده که) گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردیکه سگی دنبال شکار فرستد و آن را بگیرد و کارد ندارد سر شکار را ببرد آیا سگ را وانهد تا آن را بکشد و حلال است؟ فرمود: باکی ندارد خدا فرموده: «بخورید از آنچه براتان نگهدارند».

و پاسخ دادند که آیه عموم ندارد و گر نه با وجود ابزار هم باید جائز باشد و از روایت باینکه ضمیر «یاخذه» بسگ برگردد نه بشکارچی و معنا اینست که سگ شکار را گرفته و این دلیل نیست که شکار از کار افتاده و نمیتواند بگریزد و سگ از این رو او را نکه می‌دارد تا بکشد و حلال است و در این اعتراض اشکال است زیرا اجماع مخصص آیه است در

صورت وجود ابزار ذبح و نسبت بمورد بحث دلیل تخصیص وجود ندارد و عام مخصص در ما بقی حجت است و با تخصیص مورد اتفاق منافات ندارد، و روایت ظهور دارد که شکار از کار افتاده است بچند راه.

1- اینکه گفته: «کارد ندارد» که میرساند مانع تذکبه نبودن کارد است نه گریز شکار و گر نه این عبارت معنا نداشت.

2- اینکه گفته: تا او را سر ببرد بدان، که میرساند اگر کارد بود سرش را میبرید و گریزی نمیتوانست.

3- اینکه گفته: «آیا سگ را وانهد تا او را بکشد» میرساند که میتواند سگ را از او باز دارد و تنها برای نبودن کارد سگ را وامینهد تا آن را بکشد.

### اخبار باب

1- در قرب الاسناد - 51-: بسندش تا علی علیه السلام که آنچه باز صقر بگیرد و بکشد از آن مخور جز اینکه زنده‌اش یابی و سرش را ببری، و فرمود: چون تیر بشکار زدی و از تو نهان شد و تیرت را در مقتل آن یافتی بخور و آن را که سنگ یا گلوله گل و تیر بی‌پیکان کشد مخور جز آنکه زنده باشد و سرش را ببری.

بیان: حیاء الحيوان بنقل از عجائب المخلوقات گفته: باز جز ماده نباشد و نرش از نوع دیگر است چون حدأه و شاهین و از این رو اشکال گوناگون دارد،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 144

و سیبویه گفته: صقر یکی از چهار پرنده شکاریست که صقر و شاهین و عقاب و باز باشند، و عرب هر پرنده شکاری را صقر خواند جز کرکس و عقاب را و بدان اکدل و اجدل گوید و در میان پرنده‌های شکاری چون استر باشد در میان چهارپایان چون شکیبا است بر رنج و بیشتر تحمل خوراک سفت کند و الفت‌دارتر و یورش برتر است بر همه پرنده‌ها چون کرکی و جز آن، و چون مزاجش سرد است اگر همه روز گار بماند آب نیاشامد پایان- حیاء الحيوان 2: 44-.

و بدان که ابزار شکار حلال دو بخشند: جانور و جماد، و سخن در بخش یکم گذشت و اکنون در باره دوم است که یا دارای تیغه آهنی است چون شمشیر و نیزه و تیر یا بی‌آنست ولی تیز است و شکافنده یا با سنگینی کشد چون سنگ و گلوله گلی و چوب و بی‌تیزی و کشته بخش یکم حلال است چه زخم زند یا نه چنانچه به پهنا بشکار خورد و میان فقهاء ما خلاف صریحی در آن نیست و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارند.

سلار در مراسم العلیه گفته: بدان که شکار بر دو دسته است:

1- با سگ آموخته یا یوز و صقر و باز یا تیر و نیزه و شمشیر یا تیرگری و دام باشد.

2- با گلوله گلی و سگ و چوب و یکم همه‌اش با رسیدن ببردن سرش حلال است جز که سگ آموخته آن را بکشد که باز حلال است گرچه بندرت سگ از آن بخورد و اگرش عادت بدان باشد حلال نیست جز که زنده باشد و تذکیه شود، و دومی حلال نباشد جز بدان رسند و تذکیه کنند و با این حال مکروه است. و روایتی است در حرمت شکار با کمان گلوله‌ای و روایتی است بجواز خوردن آنچه با تیر یا شمشیر یا نیزه کشته شود بشرط اینکه کشته بسم الله گفته باشد پایان (38- مراسم العلیه).

و ظاهرش تردید در حلالی شکاریست که تیر یا شمشیر و نیزه کشد و آن ضعیف است.

و دومی کشته‌اش حلال است بشرط اینکه بدرد و درون تن شکار رود و گرچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 145

اندکی باشد و بسبب آن جان دهد و اگر ندرد حلال نیست.

و سومی کشته‌اش حلال نباشد مطلقاً چه زخم آرد و چه نیارد و گرچه گلوله سرش یا عضو دیگرش را بپیراند چنانچه این خبر بر آن دلالت دارد و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که بعدی بن حاتم فرمود: مخور از شکار با گلوله جز آنچه سرش را ببری، و در حدیث دیگر است که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم گلوله شکار نکشد و دشمن را نکاهد ولی دندان را شکند و دیده را بر آورد.

در مصباح گفته: معراض تیر بی پیکانست و در قاموس گفته دو سویش ناز کند و میانش کلفت و بپهنا بههدف رسد.

و من گویم: در اینجا مقصود اینست که به پهنا بشکار خورد و پیکان ندارد برای روایت ابو عبیده (212: 6 فروع کافی) بسند صحیح از امام ششم علیه السلام که چون با معراض تیر زدی و درید از آن بخور و اگر ندرید و بپهنا بشکار خورد مخور.

و در روایت است از عدی بن حاتم که پرسیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را از شکار معراض فرمود: اگر با تیزیش کشد بخور و اگر با سنگینی‌اش کشد مخور.

و حلبی بسند صحیح (2: 348 ط 1 تهذیب) از امام ششم علیه السلام که پرسیدمش از شکاری که مردی به تیر زده و تیر بپهنا بدان رسد و آن را کشد و هنگام تیر انداختن بسم الله هم گفته و پیکان آهن بشکار نخورده، فرمود: اگر برسیدن تیر کشته شده و بخواهد بخورد حلال است.

من گویم: در شکار با ابزار تازه در آمد بنام تفنک این زمانه اشکال است ولی حلال بودنش دور نیست بویژه اگر بجای گلوله سرب ساچمه آهنی در آن نهند چون دلیل حلیت عام است و بدلیل اینکه ابی جعفر (در وسائل 16-288) فرمود:

هر که شکاری با اسلحه کشت «و اخبار گلوله منصرفند بدان چه در آن زمان معروف بوده و مؤید آنست آنچه گذشت که شکار نکند الخ» و احوط اجتنابست و اصحاب شرط کردند در حلال بودن شکار با سگ و تیر که مرگش بسبب زخم وارد از آنها باشد و اگر پس از شکار شدن بصدمه یا دریدن درنده یا کمک آنها جان دهد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 146

حلال نباشد، و بر آن متفرع گردد که اگر شکار با حیاء مستقره نهان گردد و آن را بیجان یابند حلال نباشد زیرا احتمال دارد بسبب دیگر مرده باشد و آلودگی سگ بخون آن اثری ندارد چه بسا سگش زخم کرده و آفت دیگری هم بدان رسیده، و اگر زخم آن را بحال مذبوح در آورده حلال است و گرچه نهان گردد و جان دهد و اگر فرض شود که بدانند از زخمش مرده چون این فرض دور از باور است حرمت را مطلق گفتند و علم در اینجا بمعنی ظن غالب است نه قطع یقینی چنانچه یابد ضربت در قتلگاه او هست و سبب مرگ دیگری هم در میان نیست چنانچه این خبر بر آن دلالت دارد، و از عدی بن حاتم روایت کردند که گفتم: یا رسول الله ما اهل شکاریم و یکی از ما تیر بشکار زند و دو تا سه شب از او نهان گردد وانگه او را بیجان دریابد؟ فرمودش: اگر اثر تیرت را در آن دیدی و اثر درنده در آن نیست و دانی که تیرت آن را کشته بخور.

2- در قرب الاسناد -117-: بسندش از علی بن جعفر که از برادر امام هفتم علیه السلام پرسیدم از آهو یا گورخر یا پرنده که مردی بخاکش افکند وانگهش دیگری با تیر زند فرمود اگر نهان نشده و بسم الله گفته و تیر انداخته حلال است.

بیان: چون بسم الله گوید، یعنی دومی که تیر زده و احتمال هر دو را هم دارد و تخصیص به نخست که آن را بخاک افکنده بعید است و خبر دلالت بر احکامی دارد (1) -1- حلال بودن گوره خر 2- نهان نشدن شرط حلیت تیر خورده است و گویا مقصود آنجا است که نداند به تیر او جان داده چنانچه گذشت 3- اینکه اگر کسی بخاکش افکند و دیگری تیرش زند حرام نیست و اعتراض می شود باینکه اگر یکی با بخاک افکندن آن را کشته شرط بسم الله برای دومی سودی ندهد و با ترک آن حرام نشود چنانچه مشهور است جز اینکه بسم الله را ویژه یکی بدانیم و اگر چنین نشده ولی از کار افتاده جاندار زنده ایست گرفته شده و باید سرش را برید و بتیر کشتنش سبب حرمتش شود و باید تیرزن ضامن آن باشد برای یکی جز اینکه تفسیر شود که پس از بخاک افتادن از کار نیفتاده و میتواند بگریزد و تیرزدنش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 147

جائز است ولی این بعید است.



در تحریر گفته: اگر یکمی آن را تیر زند و بر جا دارد و دومی هم بآن تیر زند پس اگر تیر یکمی کارگر شده باینکه بگلو یا دل آن خورده دومی ضمانتی ندارد برایش مگر آنکه با تیرش نقصانی بدو رساند و ضامن آن نقصان گردد و اگر تیر یکم کاری نباشد و دومی او را از کار انداخت حرام است مگر سرش را ببرد و اگرش از کار نینداخت اگر تذکیه شود پس از آن حلال است و اگر بتذکیه اش نرسد اگر یکمی نتواندش تمام ارزش آن بعهد دومی است با مراعات کسر عیبی که یکمی بدان رسانده زیرا زخم دومی آن را حرام کرده و غرامت دارد و اگر یکمی تواند تذکیه اش کند و اهمال کند تا بهر دو زخم بمیرد نیم ارزش آن با مراعات عیب بعهد دومی است پایان.

3- عیاشی در 1: 293 تفسیرش: بسندش از امام ششم علیه السلام که پرسش شد سگ گبر را مسلمانی آموزد و بسم الله گوید و برای شکار رها کند؟ فرمود: آری او سگبانست چون نام خدا بر آن برد باکی ندارد 4- عیاشی - 294 تفسیرش:- بسندش تا علی علیه السلام که یوز شکاری و سگان کردی که آموزش گیرند چون سگ سلوقی باشند.

بیان: در قاموس است که سلوق چون صبور قریه ایست در یمن و زره و سگ را بدان نسبت دهند یا نام شهریست در کنار ارمنیه یا نسبت به سلقیه است با حرکت لام نام شهری در روم که در تلفظ نسبت تغییر کرده پایان و ظاهر خبر دلالت دارد بحلالی شکار یوز و حمل بر تقیه شده که دانستی و عامی بودن روایت مؤید آنست.

و در کافی 6: 205 فروع- بسندش آن را از سکونی آورده که فرمود سگان کردی الخ و یوز در آن ذکر نشده و ممکن است عبارت نخست جمله مستقلی باشد و مقصود این باشد که یوز هم از جانوران شکاریست ولی مکلب نیست که شکارش حلال باشد و گرچه بعید است، در مسالک گفته: باجماع فرقی میان سگ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 148

سلوقی و جز آن نیست.

5- در کتاب مسائل علی بن جعفر است از برادرش موسی علیه السلام که پرسیدمش مردی را شاید کبوتر حرم را در حل شکار کند و سرش را ببرد و آن را بحرم برد و بخورد؟ فرمود: خوردن کبوتر حرم در هیچ حال شایسته نیست - 10: 251- بحار الانوار- بیان: حکمش در کتاب حج آید ان شاء الله.

6- در دعائم: بسندش از امام پنجم علیه السلام از پدراننش که پرنده در آشیانه اش در امان خداست چون پرید آن را شکار کنید اگر خواهید.

7- و از امام ششم علیه السلام که جانداری شکار نشود جز که تسبیح را ضایع گزارد.

8- و از علی علیه السلام که چون پرنده ملک شد وانگه پرواز گرفت و گرفته شد حلال است برای گیرنده‌اش امام ششم علیه السلام فرمود: مقصود بازها و مانند آنها است که در اصل مباحند و غدقن شد از شکار کبوتر میان شهرها و اجازه هست در شکارشان میان دهها.

9- و از علی علیه السلام که: شکار از آن آنست که زودترش گرفت.

بیان: اگر شکار را رها کرد بی قصد رفع ید از ملکش خلافی نیست که در ملک او میماند و اگر بقصد اخراج از ملک باشد در خروجش از ملکش خلاف است بدو قول 1- که اشهر است عدم خروج است 2- خروج از ملک او است که شیخ در مبسوط آن را برگزیده و دلیل آورده که اصل در شکار ملک نبودنست و ملک او بوضع ید است و سببش از میان رفته و سستی این دلیل نهان نیست و نتیجه سلب ملک از او ملک شدن برای کسی است که آن را دوباره شکار کند و نخست نتواند آن را از او بگیرد، و بنا بر عدم خروج از ملک با قصد رفع ملک یا تصریح باباحه است آن آیا برای دیگری مباح است یا نه دو وجه دارد و درست‌تر اباحه بر دیگرانست باین معنی که هر کسش خورد غرامتی ندارد ولی تا عین او موجود است مالک تواند بدان برگردد و آن را بستاند مانند نثار عروسی و خبر اگر صحیح

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 149

باشد مؤید آنست که مختار مبسوط است و گویا نهی از شکار کبوتر شهر برای اینست که غالباً ملک دیگر نیست و ممکن است حمل شود بر کبوتری که نشانه ملک دارد یا بر کراحت و در یک نسخه بجای قری عراء آمده یعنی فضای بی‌ساتر و آزاد و بدون مد بمعنی ناحیه و جانب است و مقصود از آن بیابانها است.

10- در دعائم: بسندش تا علی بن ابی طالب علیه السلام که پرسش شد از قول خدا عز و جل «و ما علمتم من الجوارح مکلبین» فرمود: مقصود سگانند و جارح کاسب است که خدا عز و جل فرماید: و يعلم ما جرحتم بالنهار - 60- الانعام یعنی آنچه کسب کنید در روز.

11- و از آن حضرت علیه السلام است که آنچه را از سگهای آموخته نگهدارند خورده شود و اگر چه آن را کشته باشند و آنچه را سگان نیاموخته کشته‌اند خورده نشود یعنی با بسم الله گفتن هنگام فرستادن آنها و باکی نیست بخوردنش اگر بسم الله فراموش شده.

12- و از امام پنجم و ششم علیهما السلام است که رخصت دادند در خوردن آنچه سگان آموخته نگهدارند گرچه آن را بکشند و از آن بخورند و رخصت ندارند در آنچه پرنده شکاری از آن خورده.

13- و از امام پنجم علیه السلام است که صقرها و بازها از جوارحند.

14- و از امام ششم علیه السلام است که یوز آموخته چون سگ است و حلال است آنچه نگهدارد.

15- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که نهی کرد از شکار سگ سیاه و فرمان داد بکشتنش بویژه اگر سیاه یک رنگ باشد.

16- و از امام ششم است که سگها همه جورند و چون سگ کردی آموخته شود مانند سلوقی است.

17- و از آن حضرتست علیه السلام که هر که سگ را بی بسم الله فرستد شکارش خورده نشود یعنی آنچه کشته باشد بی بسم الله از روی عمد و اگر فراموش کند آن را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 150

یا نداند پس بخورد.

18- و از آن حضرت علیه السلام که شکاری را که سگ گیرد و شکارچی آن را زنده دریابد وانگه جان دهد در آنجا که سگ کار کرده فرمود: بخور خدا عز و جل فرماید «پس بخورید از آنچه براتان نگهداشتند» و اما اگر شکارچی آن را زنده دریابد و در سر بریدنش مسامحه کند یا آن را بمنزلش برد و جان دهد یا سگی که گرفته اش آموخته نباشد حرام است.

19- از علی علیه السلام که شکار سگ گبر خورده نشود جز مسلمانش گیرد و گردن بند نهد و بیاموزد و بفرستد فرمود: و اگرش مسلم دنبال شکار فرستد جائز است خوردن آنچه نگهدارد و گرچه او را نیاموخته.

20- و از جعفر بن محمد علیه السلام که چون مردی شکاری با شمشیر زند یا با نیزه یا با تیرش بکشد و نام خدا را در آن کار برده باشد حلال است و در باره مردیکه تیر بشکار زده و از او کوتاه آمده و مردمی پیش افتادند و شکار را با شمشیر زدند پیش از گرفتنش فرمود حلال است خوردنش.

21- و پرسش شد علیه السلام از نره گاو وحشی که مردم با شمشیرش زدند و بسم الله گفتند و آن را میان خود تیکه کردند، فرمود تذکیه شده و حلال است.

22- و از او علیه السلام در باره مردیکه تیر بشکار زده و شکار تحمل کرده و با تیر رفته یا نیزه باو زده و تحمل کرده و با آن رفته و از او نهان شده و فردایش آن را بیجان یافته و تیرش در پیکر اوست یا باو تیری زده که بجانگاهش خورده و دانسته که از کار او بیجان شده نه از جز او فرمود: خوردنش حلال است چون البته از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شدیم که فرمود: هر شکاری زدی و جابجا جان داد بخور و هر چه نهان شد وانگه مرد مخور و این گفتار مبهمی است که نهی برای تأدیب و کراهت است یا در صورت شک در اینکه بیجان شدنش از کار او بوده یا نه و آنچه از جعفر بن محمد علیه السلام آوردیم تفسیر آنست و تردید ندارد که اگر بداند اویش کشته حلال است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 151

23- و از علی علیه السلام و هم از امام ششم که فرمودند در باره شکاری که شکارچی زند و تحمل کند و در آب یا آتش افتد یا از بلندی پرت شود و بمیرد فرمود: خورده نشود جز که زنده اش دریافت شود و سرش را ببرند.

24- و از امام پنجم علیه السلام که هر چه با سنگ و گلوله و مانندشان کشته شود حرام است جز آنکه زنده بدست آید و تذکیه شود.

25- از جعفر بن محمد علیه السلام که بد داشت شکار با تیر بی پیکان را مگر جز آن تیری نداشته باشد.

26- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نهی کرد از شکار گبر و از ذبیحه آنان و مقصود شکاریست که کشتند پیش از آنکه زنده باشد و تذکیه شود یا سگی که فرستادند آن را کشته.

27- و از علی علیه السلام که آنچه در دام افتد و در آن جان دهد مردار است و آنچه زنده یابد تذکیه شود و حلال است.

بیان: اینکه گفته: و الجراح، گویا از کلام مؤلف است و همچنین «یعنی فی المواضع» و هذا خصوص» و اینکه سگ بهیم یعنی سیاه یک رنگ را استثنا کرده از روایت کلینی و شیخ گرفته که در (6: 206 فروع کافی، و در تهذیب 9: 80) بسندشان از سکونی از امام ششم آوردند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سگ سیاه یک رنگ شکارش حرام است چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان کشتن آن را داده.

گفته او: و ان ارسله ظاهرا مضمون حدیث دیگر است که گذشت و تذکیه و حیه یعنی شتابانه و در بیشتر نسخه های تهذیب بجای وحیه و حیثه آمده بجیم و همزه یعنی زده شده و گویا تصحیف است.

قوله «الا ان لا یکون» ظاهرش جواز شکار با تیر بی پیکانست در حال اضطرار و نبودن ابزار دیگر و کلینی (6: 212 فروع) و شیخ (9: 35 تهذیب) بسند خوبی از حلبی آوردند که پرسش شد امام ششم علیه السلام از آنچه معراض از شکار بزمین افکند فرمود: اگر جز معراض تیری ندارد و نام خدا برد بر آن حلال است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 152

آنچه کشد و اگر جز او تیری دارد پس نه.

و در روایت دیگر از ابی جعفر علیه السلام آوردند که باکی ندارد اگر همان تیر را داری و برای همینش ساختی و باین تفصیل کسی قائل نشده زیرا اگر پیکان دارد گفتند مطلقا شکارش حلال است و اگر ندارد مطلقا حرام است چنانچه دانستی، و ممکن است حمل آنها بر استحباب و بر اینکه آهن دارد یا آهن پوش باشد و احوط اکتفاء نکردن به معراض

است در صورتی که ندرد شکار را و ضرورت نباشد و شیخ در صحیح از امام ششم علیه السلام آورده که چون با معراض تیر انداختی و درید بخور و اگر ندرید و بپهنا بشکار خورد و او را کشت مخور.

من گویم: در روایات ما و در کتب فقهای ما با خ نقطه دار و راء بی نقطه است و در روایات عامه با زاء در نهاییه است که در حدیث عدی است، که گفتیم: یا رسول الله ما با معراض تیر زنیم فرمود: «کل ما خزق و ما اصاب بعرضه فلا تأکل» بخور آنچه تیر در آن فرو رفته و آنچه بپهنا بشکار خورده مخور- پایان-.

و خلافی نیست که هر چه را دام و شبکه کشد یا از شکار ببرند حرام است.

28- در خلاف شیخ- 3: 202- عدی بن حاتم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سگی را که آموختی و رها کردی و بسم الله گفتی بر آن هر چه را برایت نگهداشت بخور، گفتم: و گرچه بکشد؟ فرمود: چون آن را بکشد و از آن نخورد برایت نگهداشته، گفتم: یا رسول الله من سگم را رها کردم و دنبال شکار فرمود: چون سگت را فرستادی و بسم الله گفتی بخور و گر نه مخور، گفتم: من سگم را فرستادم و بر شکار سگ دیگر یافتم؟ فرمود: مخور تو برای سگ خود بسم الله گفتی، گفت: گفتم: یا رسول الله ما شکار کنیم و یکی از ما تیر بشکار زند و شکار دو شب تا سه شب از او نهدان گردد و آن را بیجان یابد و تیرش در تن او است؟

فرمود: چون اثر تیرت را در آن یافتی و اثر درنده ندارد و دانی تیرت آن را کشته بخور، گفت: از رسول خدا شکار را پرسیدم فرمود: چون بشکار تیر انداختی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 153

و نام خدا بردی و آن را کشت بخور و اگر در آب افتاد و جان داد مخور چون ندانی آبش کشته یا تیرت گویم: این روایت آوردم با آنکه سندش عامی است برای آنکه عدی از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود و در غزواتش همراه او بود، فضل بن شاذان گفته: او از پیشتانانی است که با امیر المؤمنین رجوع کردند، و چون در منطوق و مفهوم احکام بسیاری دارد و فقهاء به بیشتر آنها فتوی دادند و اخبار بسیاری از طرق ما مؤید آنست و در گذشته آنها را بیان کردیم.

29- در شهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که دنبال شکار رود غفلت گیرد.

در ضوء: یعنی و الله اعلم پیروی شکار و دل دادن بدو از عبادات واجبه باز میدارد، و شک ندارد که شکار شیفتگی و حرص و شهوت دارد و او را از همه مهمات و اندازه و از عبادات بگرداند، و رواست شکار کنایه از دنیاپرستی باشد که می فرماید هر که دنبال شکار کردن دنیا است غفلت دارد و خود را وقف کالای دنیا کرده و آن را کار مهم خود ساخته و گوید بدنبال شکار میدود.

در صحیفه رضا بسندش از جعفر علیه السلام که به یک شکارچی گذر کرد و فرمود:

ای شکارچی بیشتر شکار تو چیست که در دامت افتد؟ گفت: پرنده جوجه‌دار و گذشت که میفرمود: عیال‌دار هلاک است.

31- در قرب الاسناد- 39:- بسندش از مسعد بن زیاد که پرسش شد امام ششم علیه السلام از شکار سگان و بازها و تیر فرمود: آنچه سگ آموخته شکار کند و بسم الله گفته شده از آن بخور و گرچه آن را کشته و از آن خورده فرمود:

آنچه بشمشیر و سگ و نشاب و معراض زده شود مخور جز آنچه تذکیه شود و چنین است شکار باز و صقر و جز آنها از پرنده‌ها مخور مگر آنچه از آن تذکیه شده بیان: قوله «و الرمی» در بیشتر نسخه‌ها چنین است و گویا تصحیف است و بر فرض صحتش امام پاسخ آن را نداد و ممکن است رمی خوانده شود بر وزن غنی و آن ابریس است که بارانش درشت است و مقصود چیز است که بصاعقه درافتد و بفتح

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 154

بمعنی گلوگاه سنگ پرانیست، در قاموس گفته: نشاب با ضمه بمعنی چوبه تیر است و سخن در باره آن گذشت.

32- در قرب الاسناد- 51:- بسندش تا علی علیه السلام که: چون سگ آموخته شکار گرفت حلال است از آن خورده باشد یا نخورده باشد، کشته باشد یا نکشته باشد.

33- در خصال: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ای علی سه تا دل را سخت کنند: گوش گرفتن لهو، شکار کردن و بدر خانه شاه رفتن الخبر.

34- و از همان: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چهار تا دل را تباه کنند و در آن نفاق رویند چنانچه آب درخت روید گوش دادن به لهو و سخنان بیشرمانه، و رفتن بدر خانه شاه و دنبال رفتن شکار.

35- در مجالس ابن الشیخ- 270 ط نجف:- بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که بیابان گرد باشد جفا کند و هر که دنبال شکار رود غافل گردد، و هر که ملازم سلطان شود فریب خورد، و بدو نزدیک نشود جز که بهمان اندازه از خدا دور گردد در فائق گفته: دنبال رو شکار غافل گردد یعنی دل بدان بندد تا غفلت گیرد و مقصود پندار مردم نادان نیست که وحوش از آن پریانند و هر که بدانها آویزد او را دیوانه و غافل سازد.

طبیعی گفته: هر که لهو و خوشی را شیوه خود کند غفلت گیردش چون هر دو از دل مرده برآیند و شکار برای خوراک رواست- پایان-.

من گویم: بسا مقصود اینست که برای حرص بگرفتن شکار غافل شود از مهلکه‌های راهها و خود را بخطر اندازد.

36- در علل- 2: 280 ط قم-: بسندش تا علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دنبال شکار نروید که فریب گیر شوید الخبر.

بیان: گویا مقصود بدنبال شکار رفتن است تا مسافتهای دور و خطرناک که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 155

معرض هلاک است و در نسخه «علی غیره» است و تصحیف است.

37- در معانی الاخبار- 214 ط غفاری- روایت است که عادی دزد است و باغی کسی که جویای شکار است و جائز نیست برایشان تقصیر در نماز در سفر و نه خوردن مردار در حال اضطرار.

38- در قرب الاسناد- 17- بسندش از علی بن جعفر که از برادرش امام هفتم پرسید از مردی که بخری یا آهوئی برخورداره و او را بشمشیر زده و دو نیم کرده آیا خوردنش حلال است؟ فرمود: آری بشرط که بسم الله گفته باشد، و پرسیدش از مردی که بگوره خر یا آهو رسد و با شمشیرش زند و بخاکش افکند حلال است؟

فرمود: اگر بزنده اش رسد سرش را ببرد و اگر پیش از رسیدن جان داد آن را بخورد.

تبیان: در مسالک گفته: چون شکار را با ابزاری زند مانند شمشیر و عضوی از آن را ببرد اگر آنچه بازمانده نیرومند است و زندگی پایدار دارد اشکالی نیست در حرمت تیکه بریده زیرا جدا شده از زنده است و پیش از تذکیه و اگر حیات مستقره در آن نمانده مقتضای قواعد شکار حلال بودن همه است زیرا بشکار کشته شده و همه اش حلال است و اگر آن را دو نیم کرد گرچه کم و بیشند اگر هر دو نجنبند حلالند یا هر دو جنبش مذبوحانه کنند خواه خون معتدل از هر دو برآید یا از یکی یا نه، و همچنان اگر تنها یکیشان جنبش مذبوحانه کند چه نیم سردار باشد یا نیم دیگر و اگر یکی جنبش زندگی بر جا دارد و باید همان باشد که سر دارد اگر با همان زخم نخست از پایش درآورده و دسترس شده باید سرش را ببرد و زخم دیگری مجزی نباشد و با تذکیه حلال گردد و تیکه دیگر حرام باشد و اگر از پا در نیامده و نرسیده او را تذکیه کند و زخم کاری دیگری باو زد آنچه شکار شده حلال است و آن تیکه جدا شده نخست حرام، و اگر بهر دو زخم جا نداد حلال بودنش دو وجه دارد و بهترشان عدم است و اگر بهمان زخم نخست پس از گذشت زمانی جان داد و نتوانست سرش را ببرد باقی تنش حلال است و در تیکه پیش دو وجه است و بهتر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 156

حلال است اگر در صورت سابقه گوئیم حلال است ولی اصح حرمت آنست، این مقتضای احکام صید است با چشم پوشی از روایات شاذه، و در مسأله اقوال پراکنده ایست مستند به اعتبارات یا روایات شاذه که دچار ضعف و قطع و ارسالند.

1- اگر تنها نیمی بجنبد هم آن حلال است نه دیگری و شرط حلالی هر دو جنبش هر دو است یا عدم آن با بیرون آمدن خون از آنها و این قول شیخ است در نهاییه.

2- حلال بودن هر دو مشروط است که برابر باشند و با نابرابری آن تیکه که سر دارد اگر بزرگتر است حلال است و حرکت و خونریزی شرط نیست و این هم قول شیخ است در دو کتاب فقه او.

3- شرط حلال بودن حرکت خونریزیست در هر دو تیکه و هر کدام این هر دو را ندارند حرامند و این قول قاضی است.

4- اگر هر دو برابرند خونریزی شرط حلال بودنست و اگر خونریزی نیمی که سردار بیشتر است حلال است نه دیگری و اگر یکی از آنها حرکت کند همان حلال است و این قول ابن حمزه است و محقق و جمعی گفتند هر دو نیمه مطلقا حلالند بشرط که در آنکه حرکت دارد حیاء مستقره نباشد و این اقوی است- پایان- و خلاصه مسأله در نهایت اشکال است و صحیحه حلبی دلالت بر حلیت دارد مطلقا و همچنین این خبر، و نتیجه جمع میان اخبار اینست که چون نیم برابر شوند و عرفا تفاوت بسیاری نداشته باشند هر دو حلالند مگر آنکه تنها یکی حرکت کند نه دیگری که همان حرکت دار حلال است، و اگر میان آنها تفاوت بسیار باشد نیمه بزرگتر که سر دارد حلال است نه خردتر و اگر برعکس است هر دو حلالند با این وجه جمع میان اخبار می شود و الله یعلم، و حدیث دلالت دارد بر جواز شکار کردن با شمشیر و حلال بودن گوره خر.

39- در تفسیر علی بن ابراهیم- 151 ط تفرشی:- «پرسندت چه حلال است برایشان بگو حلال است بر آنان چیزهای پاکیزه و آنچه بیاموزید از شکاریهایی که سگبان باشید بیاموزیدشان از آنچه خدا بشما آموخته» و مقصود شکار سگهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 157

آموخته است بخصوص که خدا آن را حلال کرده چون آن را دریابی و سگش کشته باشد «پس بخورید از آنچه براتان نگهداشتند» بسندی از ابی بکر حضرمی روایت دارم که پرسید امام ششم علیه السلام را از شکار بازها و صقرها و یوزها و سگها فرمود: نخورید جز آن چه را سر برید جز از سگها را گفتم: پس اگرش کشته باشند فرمود: بخور که خدا میفرماید «و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما أمسکن علیکم» وانگه فرمود: همه درندهها شکار را برای خود بگیرند جز سگهای آموخته که برای صاحب خود بگیرند و نگذارند، فرمود: چون سگ آموخته را فرستادی خدا را بر او نام بر که همان تذکیه آنست.

40- در قصص: امام ششم علیه السلام فرمود: ورشانی بر درختی تخم مینهد و مردی می آمد جوجه هایش که درشت شده بودند میگرفت و آن ورشان بخدا تعالی نالید و خدا فرمود: منش از تو کفایت کنم، فرمود: ورشان تخم نهاد و آن مرد با



دو گرده نان آمد و بدرخت بالا رفت و گدائی بدو رخ داد و یکی از آن دو گرده را باو داد و بالا رفت و جوجه‌ها را گرفت و فروشد خدا برای صدقه‌ای که داد او را بسلامت داشت.

بیان: اشاره‌ای دارد که گرفتن جوجه‌ها از آشیانه‌شان بد است چنانچه اصحاب گفتند و در روایات آمده. در دروس گفته: بد است شکار کردن پرنده و وحشی در شب و گرفتن جوجه‌ها از آشیانه‌شان.

41- در محاسن - 628:- بسندش که ابن زاذان فروخ بامام نهم علیه السلام نوشت و از مردی پرسیدش که دنبال شکار تازد، و آهنگ شکار ندارد و قصدش ورزش است؟ فرمود: باکی ندارد جز شکار لهُو.

بیان: اینکه فرمود: آهنگ شکار ندارد دو احتمال دارد: 1- نمیخواهد شکار کند ولی دنبالش میتازد.

2- مقصودش از شکار کردن بازیگری و لهُو نیست و خود شکار هم نیست و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 158

همانا غرضش تندرستی و ورزش است و هضم خوراک و دفع فضولات تن، و این دومی از نظر معنا روشن تر است و نخست از نظر لفظ حدیث و جواز این گونه شکار از محتوی سخنان اصحاب بدور نیست زیرا حکم کردند بحرمت شکار برای بازی و خوش گذرانی و حلالی آن برای قوت و بازرگانی و دلیلشان بر حرمت اول و جواز دوم مقتضی است این گونه شکار و ماندش روا باشد، در تذکره گفته: بازیگیر در سفر شود چون کسی که بشکار کردن بازی کند و خوش گذرانی نزد علمای ما نمازش شکسته نباشد زیرا لهُو حرام است و سفر برای آن گناه است و اگر شکار برای خوراک خود و عیالش باشد قصر نماز واجب است زیرا کار او مباح است و اگر برای تجارت باشد موجه شکستن نماز و افطار روزه است زیرا آنهم مباح است پایان.

و روشن است که قصد ورزش هم مباح است.

42- در فقه الرضا فرمود: علیه السلام بدان- خدایت رحمت کناد- که چون پرنده پیرواز آید از آن کسی باشد که آن را بگیرد جز که صاحب معلومی داشته باشد که بدو برگرداندش، و نشاید جوجه را از لانه‌اش در کوه، یا چاه یا نیزار گرفت تا پرنده شود، چون خواهی سگ را دنبال شکار فرستی بسم الله بگو، و اگر شکار را زنده دریافتی سرش را ببر و اگر سگ آن را کشته از آن بخور گرچه از آن خورده باشد برای قول خدا «فکلوا مما أمسکن علیکم» و اگر کارد نداری تا سر شکار را ببری سگ را بسم الله بر شکار روانه کن تا او را بکشد و از آن بخور، و اگر سگت را دنبال شکار فرستادی و سگ دیگر در گرفتن شکار با او شرکت کرد از آن مخور جز اینکه آن را زنده دریابی و سرش را ببری، و اگر تیرش زدی و بسم الله گفته‌ای و جان داده حلال است بشرط اینکه تیر پیکان آهنی داشته باشد، اگر فردای آن روزش یافتی تیرت در

تن آنست و میدانی تیرت آن را کشته حلال است، اگرش بر سر کوه تیر زدی و تیرت بدو خورد و در آب افتاد حلال است بشرط اینکه سرش از آب بیرون ماند و اگر سرش زیر آب رفته حرام است، و مخور از آنچه با باز یا صقر یا یوز یا عقاب و جز آن شکار کنی مگر زنده‌اش یابی و سرش را ببری جز سگ آموخته که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 159

خوردن آنچه کشته و در آن بسم الله گفتی باکی ندارد.

بیانیست: بیشتر این فصل را شیخ صدوق در فقیه - 3: 350- آورده.

اینکه فرمود: چون پرنده شود برای کراهت شکار پیش از آنست و آن بعید است یا مقصود اینست که پر بریده نباشد که نشانه مملوک بودن آنست و گیرنده مالکش نشود مگر پس از تعریف لقطه و همچنین اگر زخمی دارد و ظاهرش اینست که اصل در پرنده اباحه است پس از پرواز کردن گرچه بداند که مالکی داشته مگر او را بشناسد که باید بدو برگرداند، ولی من قائل بدان را ندیدم، و گفتند: مقصود از پرنده بودن جدا شدن او است از لانه و غرض این است که پیش از آن شکارش با تیر زدن و مانند آن جائز نیست زیرا نیروی گریز ندارد و بعد از این احتمال نماند، «سگ دیگری با آن شرکت کرد، که آن دیگری آموخته نیست یا برای رها کردنش بسم الله گفته نشده و دانسته شود که هر دو جان شکار را گرفتند یا دانسته نشود کدامش بیجان کرده و اگر بداند همان سگ آموخته با بسم الله بیجان کرده زبانی ندارد و مؤید آنست روایت کلینی.

- در 6: 203 فروع - بسندش از امام ششم علیه السلام که فرموده: اگر با آن سگ نیاموخته یافت از آن نخورد.

و در - 6: 206 فروع - از ابی بصیر که پرسیدم او را علیه السلام از مردمی که سگ‌های همه آموخته خود را رها کردند برای شکار و بسم الله هم گفتند، و چون سگها رفتند سگ بیگانه‌ای در آنها درآمد که صاحبش را نشناسند و همه در شکار کردن شریک شدند فرمود: از آن نخورید چون ندانی آموخته آن را گرفته یا نه.

اینکه فرمود: «بشرط اینکه در تیر پیکان آهنی باشد» در صورتیست که بی پیکان با تیزی خود ندرد چنانچه گذشت. قوله: «و إن رمیت» در فقیه است که اگرش بر سر کوه تیر زدی و افتاد و جان داد مخورش و اگرش تیرت بدو خورد و در آب افتاد و جان داد بشرط که سرش بیرون آب باشد بخورش و اگر در آب باشد مخورش و مشهور است میان اصحاب که اگر از کوه پرت شود یا در آب افتد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 160

جان دهد حلال نیست آری اگر بر سر جان باشد و حیات مستقره ندارد حلال است.

و در صحیحہ حلبی است در- 6: 215 فروع- بسندش از امام ششم علیه السلام که پرسش شد از مردیکه شکاری زده و آن بر کوهی یا بر دیواریست و تیر او را میدرد و جان میدهد فرمود: از آن بخور و اگر در آب افتد پیرو تیرت و بمیرد از آن مخور.

و مانندش بسند موثقی از سماعه روایت است- 6: 215 و از عبد الرحمن حجاج 6: 215 فروع از ابی الحسن علیه السلام فرمود: از شکاری که در آب افتد و جان دهد مخور.

در مسالک گفته: حلال نبودن آن گاهیست که بدانی مرگ شکار مستند بهر دو یا مستند بجز تیر است یا شک داشته باشی، و اگر بدانی بیجان شدن آن تنها بر اثر تیر است حلال است چون مقتضی موجود و مانع مقفود است و گر چه افتادن در آب و پرت شدن زودترش بیجان سازد و شیخ صدوق و پدرش حلال بودن آن را مشروط دانستند باینکه سرش از آب بیرون باشد و جان دهد و عیبی ندارد زیرا این نشانه است که با تیر کشته شده اگر خلافت معلوم نباشد.

43- در سرائر بنقل از کتاب موسی بن بکر از امام ششم علیه السلام روایت کرده که چون تیر بشکار زدی و آن را یافتی و جز اثر تیرت سبب مردنی ندارد و دیدی جز تیرت آن را نکشته از آن بخور نهان شده باشد از تو یا نه- 464- السرائر-.

44- عیاشی از ابی بکر حضرمی که امام ششم علیه السلام را پرسیدم از شکار بازها و صقرها و یوزها و سگها فرمود: از شکار هیچ کدام مخور جز سگها، گفتم او را کشته، فرمود: حلال است زیرا خدا میفرماید: «و آنچه از شکاریها را آموختید که سگبانی، از آنچه خدا یادتان داده بآنها آموختید بخورید از آنچه براتان نگهدارند و خدا را بر آن نام برید- 1: 294 تفسیر عیاشی.

45- از عیبده از امام ششم علیه السلام از مردی که سگ آموخته را سر دهد و بسم الله گوید؟ فرمود: حلال است و اگر چه بدان رسد و آن را کشد و اگر با آن سگ ناآموخته باشد از آن مخور، گفتم: صقر و عقاب و باز چطور؟ فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 161

اگرش زنده یابی و سر بری بخور و اگر بتذکیه اش نرسی مخور از آن، گفتم:

یوز چون سگ نباشد فرمود: نه مگلب جز با سگ نباشد.

46- و از همان از سماعه از امام ششم علیه السلام فرمود: پدرم فتوی میداد و من هم فتوی میدهم و در شکار باز و صقر نگران بودیم ولی اکنون نگران نباشیم شکارشان حلال نیست جز اینکه زنده دریافت شوند و تذکیه شوند، و راستی در کتاب علی علیه السلام است که خدا تعالی فرمود: «ما علمتم من الجوارح مکلبین» و آنها سگانند.

بیان: یعنی جوارح نامبرده در آیه همان سگانند که فرمود «مکلبین» محدث استرآبادی - ره - گفته: یعنی مقصود از واژه مکلبین سگانند، و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت دیگری است که مؤید آنست و از اینجا دانسته شود که قرائت علی علیه السلام بفتح لام است و قرائت معروفه بکسر لام است پایان.

گویم: نیازی بدین تکلف و تغییر قرائت نیست.

47- عیاشی - 1: 245 تفسیرش - از زراره از امام ششم علیه السلام که جز سگان از آنچه یوزها و صقرها و مانندشان شکار کنند البته از شکارشان مخور جز آنچه را دریابی و تذکیه کنی زیرا خدا فرموده است: «مکلبین» و هر چه جز سگ شکارش حرام است جز اینکه آن را دریابی و تذکیه کنی.

48- و از همان بسندی که در کتاب علی است که خدا فرمود: «و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله» و آنها همان سگانند.

49- و از همان از امام ششم علیه السلام پرسش شد از شکاری که سگش میگیرد و شکارچی وامینهدش تا جان دهد، فرمود: آری بخور زیرا خدا میفرماید «فکلوا مما أمسکن علیکم» - تفسیر عیاشی 1: 295-.

بیان: این مختصریست از صحیحه جمیل گذشته در حکم نهم که سخن در باره آن گذشت.

50- عیاشی: بسندی از او علیه السلام از شکار که سگش گیرد و مرد رسد و آن را بستاند و در دست او جان دهد آیا حلال است؟ فرمود: آری خدا فرماید: «فکلوا مما أمسکن علیکم».

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 162

بیان: گویا منظور اینست که حیات مستقره ندارد یا فرصت سر بریدنش نباشد یا ابزار ذبح نباشد بنا بر قولی یا اینکه سگ او را کشته باشد که بعید است بنا بر قولی.

51- عیاشی از امام ششم علیه السلام در تفسیر آیه «و ما علمتم من الجوارح» الخ فرمود: باکی نیست بخوردن شکاری که سگ گرفته و از آن نخورده، و اگر پیش از آنکه دریا بیش سگ از آن خورده حلال نیست.

52- و از همان - 295- امام ششم علیه السلام فرمود: یوز از آنست که خدا فرموده «مکلبین».

53- و از همان: از ابان بن تغلب که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: بخور از آنچه سگ برایت نگهداشته و گرچه یک سوم آن بجا مانده.

54- در هدایه است که بخور هر آنچه سگ آموخته شکار کرده گرچه آن را کشته و از آن خورده و جز یک تیکه از آن نمانده و مخور از شکار باز و صقر و یوز و عقاب جز آنچه برسی و سرش را ببری، و هر که سگ دنبال شکار فرستد و عمدا بسم الله نکوید و او شکار گیرد خوردنش حلال نباشد زیرا خدا عز و جل میفرماید:

«و نخورید از آنچه نام خدا بر آن برده نشده» و اگر فراموش کرده بسم الله را هنگام خوردن بسم الله گوید و چنین است ذبیحه و باکی نیست بخوردن گوشت گوره‌خرها، و باکی نیست بخوردن شکاری که در شب شکار شود، و روا نیست شکار کبوتر در شهرها، و روا نیست گرفتن جوجه از آشیانه‌های کوه و چاه و نیزار تا پرنده شوند.

بیان: هنگام خوردن بسم الله گوید محمول بر استحبابست، در باره گوره‌خر فرمود: باکی نیست بخوردن نیست یعنی کار حرامی نیست یا مقصود اینست که کراهت عمل بخوردن گوشت سرایت نکند، «لایجوز» ظاهر در حرمت است و ندیدم جز او کسی گفته باشد، و در مقنع هم چنین گفته: و حملش بشکار آن با سنگ و تیر و مانندشان بعید است، آری ممکن است منظور از آن کراهت شدید باشد، در مختلف

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 163

گفته: بد است گرفتن جوجه از لانه‌هاشان و صدوق و پدرش گفتند: جائز نیست گرفتن جوجه‌ها از آشیانه‌هاشان در کوه و چاه و نیزار تا پرنده شوند و اگر منظور حرمت باشد مسأله خلافی شود و اصل عدم حرمت است.

55- در سرائر: و بسندی از امام ششم علیه السلام در باره مردی که کبوتر اهلی شکار کرده فرمود: اگر پرنده باشد از آن کسی است که آن را گرفته.

56- و از همان: بسندی از اسحاق بن عمار که بامام ششم علیه السلام گفت:

پرنده‌ای در خانه افتد و ما آن را بگیریم و در اطراف ما کبوتر دار است؟ فرمود:

اگر پرنده است از آن کسی است که آن را گرفته، گفتیم- نزد ما افتد و آن را بگیریم و بدانیم از کیست؟ فرمود: اگر او را میشناسی برش گردان بصاحبش.

بیان: در روضه گفته: شکار پر بریده یا هر چه اثر مملوکی دارد ملک گیرنده نشود چون نشانه دارد که مالک دیگر داشته و اصل بقاء ملک او است، و اعتراض شده که اثر دلالت بر مؤثر دارد نه بر مالک زیرا بسا بی‌ملکیت اثر گذارد یا اثر کسی باشد که شایسته ملکیت نباشد، یا مال او محترم نباشد و چگونه بمجرد اثر حکم شود که مالک محرمی داشته با اینکه اثر عام است و عام دلیل بر خاص نشود و بنا بمشهور با وجود اثر لقطه باشد و بی‌اثر از شکارچی است و گر چه خانگی باشد چون کبوتر جز اینکه مالکش را بشناسد که باید بوی رساند.

57- در مختلف: بسندی از امام صادق علیه السلام که باکی نیست بفضله پرستو چون حلال گوشت است ولی خوردن گوشتش مکروه است چون بتو پناه آورد و در خانه‌ات منزل گرفته، هر پرنده بتو پناهنده شد پناهش ده.

بیان: دلالت دارد بر کراهت شکار هر چه در خانه آدمی آشیانه کند یا از درنده و جز او بدو پناهد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 164

## باب هشتم تذکيه و انواع و احکامش

### آیات قرآن مجید

1- البقره- «راستی خدا بشما فرماید سر بریده ماده گاوی- تا- فرماید: سر بریدند و نزدیک بود که نکنند 67-71.

2- المائدة: حرام شده بر شما مردار و خون و گوشت خنزیر و آنچه قربانی شود بنام جز خدا و خفه شده و کوفته شده و پرت شده و شاخ خورده و آنچه درنده خورده جز آنچه را تذکيه کنید و آنچه بر تخته سنگ بتها سر بریده شود- 3-3- الانعام: پس بخورید از آنچه نام خدا بر آن برده شده اگر به آیات خدا مؤمنید 118 و شما را نباشد که نخورید از آنچه نام خدا بر آن برده شود با اینکه بیان شده برای شما آنچه بر شما حرام است جز آنچه بدان بیچاره شدید 119 و نخورید از آنچه نام خدا بر آن برده نشود و راستش که آن فسق است و راستی شیطانها البته بدل دوستانشان اندازند تا با شما ستیزند و اگر فرمانشان برید البته که مشرکانید 131 و چهارپایانی که نام خدا بر آنها نبرند بدروغ بستن بر خدا البته سزاشان دهد بدان چه بدروغ بندند 138 یا فسقی که قربانی شده بنام جز خدا- 145.

4- الحج: نام برند خدا را بدان چه روزیشان کرده از چهارپایان بیزبان 34- و شتران قربانی را از شعائر خدا برای شما ساختیم از آن شما است در آنها خوبی، یاد کنید نام خدا را بر آنها در رسته‌ها و چون پهلوشان بزمین چسبید از آنها بخورید 36-.

5- الکوثر: نماز کن برای پروردگارت و نحر کن.

تفسیر: «أن تذبحوا بقرة» ظاهر است در اینکه گاو را سر برند نه نحر کنند، طبرسی- ره- در 1: 132 مجمع- گفته ذبح بریدن رگهای گردن است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 165

و در گاو و گوسفند است و نحر در شتر است و روا نیست در آنها نزد ما جز همین، و فقهای دیگر را در باره آن اختلاف است، بامام صادق علیه السلام گفتند: مردم مکه گاو را از گودی گلو ذبح کنند چه فرمائی در خوردن گوشتش؟ اندکی خاموش شد و فرمود: خدا فرموده: او را ذبح کردند و نزدیک بود نکشند، مخور جز آنچه از مذبحش ذبح شود.

گویم: تفسیر آیه مائده گذشت، و دلالت دارد بوجوب تذکيه و حرمت آنچه بجز بر نام خدا تذکيه شود و بنام بت و مانند آن ذبح شود و بزودی اخبار در تفسیر آن آیند.

«فکلوا» طبرسی - ره - گفته: راستی چون بت پرستان بمسلمانها گفتند:

آنچه را خود کشید بخورید و آنچه پروردگارتان کشد نخورید گویا خدای سبحان بدانها فرمود: از نادانی خود بگذرید و بخورید یعنی براتان مباح است گرچه امر دارد «**مما ذکر اسم الله علیه**» یعنی در نحرش بسم الله آمده و نه مردار است و نه بنام بت ذبح شده و گفتند ذکر هر نام یا وصف خاص خدا کافی است چون بسم الرحمن یا بسم القديم، بسم القادر بنفسه یا بسم العالم بنفسه و آنچه این معنا را دارد و کفایت بسم الله اجماعی است و ظاهر کفایت جز آنست که خدا فرماید «بگو الله را بخوانید یا رحمان را هر کدام را بخوانید از آن او است نامهای بهتر» «**إن کنتم بآياته مؤمنین**» یعنی میدانید خدا و رسولش و درستی آنچه از نزد خدا آورده براتان پس بخورید آنچه را حلال کرده نه آنچه را حرام کرده، این آیه دلالت دارد بر وجوب بسم الله در ذبیحه و بر اینکه ذبیحه کفار حرام است و چون بسم الله بر آن نگویند و هر کدام هم گویند آن را واجب ندانند و یا آنکه مقصودشان از خدا آنست که شرع موسی یا عیسی را جاویدان کرده و نام خدا را بحقیقت نبرند.

«و ما لکم ألا تأکلوا مما ذکر اسم الله علیه» یعنی چه دارید در اینکه نخورید از آنچه نام خدا بر آن برند و معنی استفهام دارد نزد زجاج و بصریان دیگر یعنی چه مانعی است که از آن نمیخورید؟ و گفتند: یعنی نیست برای شما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 166

نخوردن از آن (و ما نافیه است) با اینکه حرام برای شما بیان شده که گفتند همانست که در سوره مائده آمده که «**حرمت علیکم المیتة** تا آخر آیه» و اعتراض شده که مائده مدتی پس از سوره انعام نازل شده مگر اینکه مقصود بیان آن بزبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و پس از آن در قرآن نازل شده باشد، و گفتند: مقصود تفصیل حرام وارد در همین سوره است که فرموده: «**قل لا أجد فی ما أوحی إلی محرماً تا آخر آیه**» (در اینجا اختلاف قرائت را بیان کرده).

«و نخورید از آنچه نام خدا بر آن برده نشده» یعنی هنگام ذبحش بسم الله نگفتند، و این صریح است در وجوب تسمیه بر ذبیحه زیرا اگر واجب نبود ترکش را حرام نمیکرد «**و إنه لفسق**» یعنی خوردن از آنچه نام خدا بر ذبحش نبردند فسق

است، و راستش شیاطین که علماء کفار و سروران متمرّد آنها هستند، در اندازند بدل دوستانشان که پیروان کافر آنها‌اند تا با شما بستیزند در حلال بودن مردار، حسن گفته: بت پرستان عرب با مسلمانان ستیزه داشتند و بآنها میگفتند:

چگونه آنچه خود کشید خوردید و از آنچه خدا کشد نخورید و کشته خدا خوردنی تر است از کشته شماها، ستیزه‌شان این بود، عکرمه گفته: گروهی از گبران فارس که دوستان بت پرستان بودند بدانها نوشتند در زمان جاهلیت که محمد و یارانش پندارند پیرو فرمان خدایند وانگه پندارند آنچه کشد حلال است و آنچه خدا کشد حرام. و این دلپسند آنان گردید، اینست معنی وحی آنان باینان، ابن عباس گفته: یعنی شیاطین جن که ابلیس و لشکرش باشند بدل دوستان آدمی خود اندازند و آنها مشرکان را وسوسه کنند و سپس خدا فرمود: اگر شما مؤمنان پیروی آنها کنید در گفتارشان که مردار و جز آن حلال است شما هم مشرک باشید زیرا هر که مردار را حلال داند و بخورد باجماع کافر است و هر کدام که حرام داند و بخورد فاسق است، این گفته حسن و جمعی از مفسرانست عطا گفته مخصوص قربانی است که عرب برای بتان میکردند - مجمع البیان - 4: 356-358).

«لا یذکرون اسم الله علیها» بیضاوی گفته: یعنی در ذبحش نام خدا نبردند و نام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 167

بت بردند، و گفتند: یعنی بر پشت آنها حج نمیکردند، از روی دروغ بستن بر خدا و سزا دهد آنها را بر دروغ بستن خود.

«لیذکروا اسم الله» یعنی قربانی پذیرفته شود برای آنکه بر آن نام خدا برند نه جز او و آن را ویژه چهارپایان نمود برای اشاره باینکه قربانی حج جز از آنها نشود، و دلالت دارد که قربانی و بردن نام خدا بر آن در همه شرایع بوده چون فرموده «برای هر امتی رسم قربانی مقرر کردیم تا نام خدا بر آن برند» الخ.

«فاذکروا اسم الله علیها» طبرسی - ره - گفته: یعنی در حال نحرش بسم الله گویند و ابن عباس گفته: بگویند الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک و لک - صواف - یعنی ایستاده باشند و بسته بروش محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ابن عباس است، و گفتند: یعنی یک دستش را بندند و بر سر سه دیگر ایستند، چنین نحر شوند و استخوانهای ساقشان برابر هم باشند تا بر هم مقدم نگردند از مجاهد است، و گفتند مقصود اینست که نحر شوند و در صف باشند و ایستاده و یک دستشان از استخوان مچ و سم تا زانو بسته باشد، از امام ششم است، این در باره شتر است، ولی برای ذبح گاو دو دست و دو پایش را بندند و دمش را آزاد نهند، و در گوسفند سه را بندند و یک پا را رها کنند، و چون پهلو نهاد و بزمین افتاد و جاندا از آن بخورید، این اذنست و فرمان نیست چون که مردم دوران جاهلیت آن را بر خود حرام میدانستند، و گفتند:

خوردن از آن در صورتی که تطوع باشد واجب است پایان (مجمع البیان: 7: 86-).



«فصل لربک و انحر» (در مجمع البیان 10: 559) گفته: یعنی نماز عید را بخوان و قربانی را بکش، و گفتند: یعنی نماز بامداد را بخوان در جمع و قربانی را در منی بکش و جمع همان مشعر است، محمد بن کعب گفته: مردمی بجز خدا نیاز بردند و برای جز او قربانی میکردند، و خدا تعالی پیغمبرش را فرمود: که نماز و قربانیش برای تقرب بخدا و ویژه او باشد پایان.

گویم: این تفسیرها دلالت دارند که نحر برای شتر مشروع است بلکه جز آن در آن جائز نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 168

و باید برگردیم بشرح احکامی که از این آیات استنباط شوند.

1- دلالت دارند بر اینکه بر هر چه بسم الله گفته شود حلال است جز آنچه بدلیل خارج شده و سخن در این باره گذشت.

2- بدانها استدلال شده که بسم الله هنگام ذبح واجب است بلکه هنگام شکار مطلقا جز آنچه بدلیل خارج شده چون ماهی و ملخ، و بسا مقصودشان از وجوب وجوب شرطی است یعنی شرط حلال شدن ذبیحه است، و از این رو بیشتر فقهاء آن را شرط تعبیر کردند، اما وجوب تکلیفی اثباتش مشکل است جز اینکه گفته شود ترک بسم الله مایه حرمت و اسراف و اتلاف مال است براه شرعی و اما در شرط بودنش خلافی میان اصحاب نیست، و اگر عمدا بدان اخلال کند بطور قطع حلال نباشد و ظاهر آیه حلال نبودن بی تسمیه است از روی فراموشی هم، ولی اصحاب بحکم اخبار بسیاری که دلالت بر حلالی در صورت فراموشی دارند آن را مخصوص حال عمد دانستند، و در برخی آنها است که: اگر فراموش کرد چون یادش آمد بسم الله گوید و بگوید «بسم الله علی اوله و آخره» و حمل بر استحباب شده چون کسی آن را واجب ندانسته، و در ترک از روی نادانی دو وجه است و ظاهر اصحاب حرمت است و بسا که اقرب است بحکم عموم آیه، و اقوی کفایت بسم الله است گرچه گوینده معتقد بوجوبش نباشد برای عموم آیه و بر خلاف علامه - ره - در مختلف.

در دروس گفته: اگر عمدا آن را ترک کند با اعتقاد بوجوب ذبیحه مردار است و بی اعتقاد بوجوب مورد نظر است و ظاهر اصحاب حرمت است، و مورد اعتراض است باینکه ذبیحه مسلم مخالف را مطلقا حرام دانند مادامی که ناصبی نباشد، و شک نیست که بری از آنها آن را واجب ندانند، و ذبیحه را با ترک عمدی آن حلال دانند پایان.

در روضه گفته: ممکن است جواب داد که حکم آنها اینست که ذبیحه مخالف حلال است و این منافات ندارد با اینکه از جهت اخلال بشرط دیگری حرام باشد، آری حکم بحلیت در صورت شبهه در تسمیه او ممکن است بدلیل اصل صحت و اطلاق ادله دیگر، و برای عمل بظاهر که گفتن آن با عدم اعتقاد بوجوب و اشتراط

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 169

رجحان دارد بر ترک، و همان بسم الله گفتن کافی است گرچه آن را واجب نداند، و حکم بحرمت در آنجا است که بداند بسم الله نگفته، و این نظر خوبیست، و سخن در باره رو بقبله کشتن ذبیحه هم مانند آنست.

3- آیه دلالت دارد که مطلق گفتن نام خدا تعالی بر ذبح کردن یا نحر یا رها کردن سگ و تیر و مانندش بس است و چنانچه بیشتر فقهاء بدان تصریح دارند گفتن الله اکبر، سبحان الله، الحمد لله لا اله الا الله و مانندش هم کافی باشند، و اگر تنها الله بگوید کفایت آن دو قول دارد از این راه که یاد نام خدا بر آن صدق دارد، و از راه دیگر مفهوم عرفی ذکر نام خدا پیوست با وصف کمال و ستایش است و همین خلاف است در «اللهم ارحمنا و اغفر لی» گفتند: اگر گوید: «بسم الله و محمد» بجر محمد کافی نیست چون شرک است و همچنین اگر گوید: و محمد رسول الله، و اگر در هر دو محمد را برفع خواند ضرر ندارد و چون تسمیه با جمله نخست تمام شده، و پیوست شهادت برسالت فرودن خوبیست و منافی نیست بخلاف قصد شرک بهر دو نام، و اگر گوید «اللهم صل علی محمد و آله» اقوی کفایت است، آیا شرط است که نام خدا را بزبان عربی گوید ظاهر احتمال دارد چون اسم الله آمده و احتمال عدم دارد نیز، زیرا مقصود از الله ذات خداست و گفتن هر نامی سزااست بهر زبانی باشد، و متفرع بر آنست گفتن بسم الرحمن و جز آن از نامهای مخصوص یا غالب الاستعمال بر خدا جز واژه الله.

4- فقهاء گفتند در ذبح گوسفند خوبست دو دست و یک پایش را ببنند و دیگری را رها دارند، و پشم و موهای او را نگهدارند تا سرد شود، و در گاو دو دست و دو پایش را ببنند و دمش را رها کنند، و در شتر دو سمش را از دست بدو زیر شانه اش ببنند و دو پایش را رها کنند و ایستاده او را نحر کنند یا دست چپش را از سم تا زانو ببنند و بر دست راستش وادارند، و می شود از آیه کریمه فهمید که خوب است شتر در حال نحرش ایستاده باشد که فرموده «صواف» بیضاوی گفته: یعنی ایستاده باشند و دستها و پاهایشان در صف شوند و خوانده شده «صوافن» بمعنی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 170

ایستاده ها بر سه رکن و بر کناره سم چهارمی زیرا شتر قربانی بیکدستش زانوبند زنده و بر سه دیگر ایستد- انوار التنزیل 2: 103- و طبرسی- ره- گفته در مجمع البیان 7: 85- ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و ابو جعفر باقر علیه السلام و قتاده و عطا و ضحاک خواندند «صوافن» با نون، و حسن و شقیق و ابو موسی اشعری و سلیمان تیمی «صوافی» و صوافن چون صافنات اسبان خوبند جز اینکه اینجا بمعنی شتر آمده و صافن آنست که یک پا را بردارد و بر سم های خود تکیه کند، صوافی خالص لوجه الله باشند.

گویم: بقرائتی که از امام باقر علیه السلام روایت است و جز او دلالتی است بر استحباب اینکه ایستاده باشد و بیکدستش زانوبند زنده بلکه بر هر دو قرائت نحرش ایستاده دشوار است جدا.

و اما اخباری که در این باب رسیدند یکی بسندی است از امام ششم علیه السلام که حمران از آن حضرت پرسیده از ذبح فرموده: چون ذبح کنی رها کن و کتفش ببند و کارد را گرد گردنش مگردان تا از زیر گلو درون بری و تا بالا ببری، رها کردن در پرنده است تنها و اگر در چاه یا دره ژرف زمین پرت شود از آن مخور و مخوران زیرا ندانی پرت شدن او را کشته یا ذبح، و اگر ذبیحه گوسفند است پشم یا مویش را بچسب و دست و پا را مگیر و اگر گاو است ببندش و دمش را آزاد رها کن و اما شتر را سمش بزیر کتفش ببند و پاهایش را رها کن و اگر پرنده‌ای که خواهی سر بری از دستت رها شد و گریخت یا بدر رفت تیرش بزن و چون افتاد سرش را ببر بمانند شکار.

در مسالک گفته: مقصود از بستن سمها بزیر کتف اینست که دو دستش را جمع کند و ببندد از سم تا زانو و در روایت ابی الصباح بدان تصریح دارد، و در روایت ابی خدیجه است که تنها دست چپش را ببندد و مقصود از روایت نخست هم این نیست که دو سم دستش را تا زیر کتف باهم بندد زیرا دیگر نمیتواند بایستد با اینکه در شتر مستحب است ایستاده باشد، و اینکه در گوسفند فرمود: دست و پایش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 171

را مگیر یعنی دو دست را با یک پا ببند و آنها را بدست مگیر پایان.

و من گویم: در اخبار ندیدم که دو پای گوسفند و یک دستش را ببندند ولی اصحاب آن را ذکر کردند و اگر مستندی دارد چنانچه ظاهر است می‌شود این خبر را حمل کرد بر اینکه پس از ذبح دست و پا را نگیرند و همان پشم یا مو را بگیرند که در چاه و مانندش پرت نشود.

کلینی در 4: 498- فروع- بسندش از امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا «و اذکروا اسم الله علیه» فرمود: این هنگامی است که برای نحر زده شوند که دو دستش را میان سم تا زانو ببندند و چون درافتادند پهلوشان بزمین چسبد و از ابی صباح کنانی که پرسیدم از امام ششم علیه السلام چگونه شتر قربانی نحر شود؟

فرمود: نحر شود و بسوی راست ایستاده باشد- 4: 497 فروع-.

و از ابی خدیجه است که گفت: امام ششم را دیدم که شتر نحر میکرد شتر قربانیش از دست چپ زانوبند داشت و بر جانب دست راستش ایستاده بود و میفرمود: بسم الله و الله اکبر اللهم هذا منک و لک اللهم تقبله منی، آنگه در گودی گلویش کارد فرو کرد، و کارد را با دست خود برآورد و چون بزمین افتاد جای ذبحش را با دست خود برید- 4: 498 فروع-.

5- ظاهر قول خدا تعالی «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكَلُوا مِنْهَا» اینست که چون بزمین افتد حلال است و نباید صبر کرد تا سرد شود یا بکلی جانش درآید و گرچه اصحاب آن را بجا ندادن تفسیر کردند، و ندیدم کسی آن را دلیل بر این آورده باشد و تفسیری که کردند باید دلیل داشته باشد.

در مسالک گفته: پوست کندن ذبیحه پیش از اینکه سرد شود یا بریدن تیکه‌ای از آن دو قول دارد 1- حرمت که شیخ در نهاییه گفته بلکه خوردن را هم حرام شمرده و ابن براج و ابن حمزه از او پیروی کردند بدلیل روایت محمد بن یحیی تا امام رضا علیه السلام که چون سر گوسفند را برند و پیش از جان دادنش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 172

پوستش کنند یا چیزی از آن را پوست کنند خوردنش حلال نباشد - 6: 23 فروع کافی -.

و اقوی کراهت است که قول بیشتر فقهاء است بحکم اصل و ضعف روایت که بی‌سند است و نمیشود دلیل حرمت گردد بلکه دلیل کراهت است که مسامحه پذیر است، شهید - ره - گفته کار پوست کردن حرام است نه خود ذبیحه نخست برای نهی از شکنجه جاندار و دوم برای عموم قول خدا تعالی (فَكَلُوا مِمَّا ذَكَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ) پایان.

در مختلف گفته: أبو الصلاح گوید تیکه‌ای که از حیوان زنده و یا ذبح شده پیش از آنکه بخاک افتد و با جان دادن سرد شود ببرند از محرمانتست و مردار است، و گفته‌اش در تیکه جدا شده از زنده خوبست ولی در باره تیکه پس از سر بریدن جای انکار دارد، برای اینکه دستور تذکیه انجام شده و دلیل او مفهوم «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» است و جوابش اینست که این تعبیر از نظر غالب است و مفهومش حجت نیست پایان.

و من گویم: شرط سرد شدن در نهایت غرابت است زیرا آنچه در حلال بودن معتبر است جان دادنست و گرمی پس از آن تا مدتی بجا است، و از این رو در مس میت که گرم است غسل واجب ندانستند و سرد شدن را شرط کردند، و شرط بودن او در حکم مخصوصی لازم ندارد که در همه احکام شرط باشد.

6- اینکه خدا فرمود: «إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ» دلیل است که اگر درنده خورده یا با همه آنچه پیش از آن آمده را زنده دریابی و سرش را ببری حلال است، و در وقت کافی برای تذکیه میان فقهاء اختلاف است.

در مسالک گفته: اصحاب اختلاف دارند که درک تذکیه بحرکت پس از سر بریدنست یا جهش خون پس از آن و پس از نحر؟ مفید و ابن جنید هر دو را شرط دانستند و بیشتر فقهاء چون شیخ و ابن ادریس و محقق و اکثر متأخرین یکی از این دو را کافی دانستند و برخی همان حرکت را شرط دانستند و منشأ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 173

اختلاف اینست که در خبری حرکت را کافی دانسته و در خبری جهش خون را پایان.

من گویم: گویا کفایت یکی از آنها روشنتر است و اگر چه خبر کفایت حرکت سند قویتر دارد، و آنگه ظاهر کلمات اصحاب اینست که شرط حرکت پس از سر بریدنست و بیشتر اخبار از این نظر ابهام دارند، و صریح برخی کفایت حرکت پیش از سر بریدنست و گویا احوط اعتبار حرکت پس از آنست.

محقق اردبیلی - ره - گفته: این دو یا هر یک در صورت شک نشانه حلال بودنند زیرا اگر پیش از ذبح بداند زنده است و سرش را ببرد و هیچ کدام نباشند ظاهراً حلال باشد زیرا دانسته زنده است و آن را بوجه مقرر شرعی ذبح کرده و جانش را برآورده و حلال شده فتامل زیرا برخی اخبار صحیحه دلالت دارند بر اینکه خونریزی پس از سر بردن شرط است گرچه شبهه هم نباشد، و شاید این هم نظر باشتباه دارد در اینکه جان دادن ببردن چهار رگ بوده یا جز آن و از صورت اشتباه بیرون نباشد پایان -.

و اما استقرار زنده بودن که جمعی اصحاب شرط دانند و در پیش بدان اشاره کردیم در اخبار وجود ندارد.

در دروس گفته: جاندار دم جان مانند شاخ خورده و پرت شده و درنده گرفته و آنچه از پشت سرش را بریدند شرط حلال شدنش بتذکیه استقرار حیات است.

و اگر بداند فوراً خواهد مرد نزد جماعت شیعه حرام است و اگر بداند زندگی بر جا دارد حلال است و اگر شک دارد بحرکت و خونریزی معلوم شود، گفته: ظاهر اخبار و گفته فقهاء قدیم اینست که خونریزی و حرکت یا یکی از آنها کافی است گرچه حیات مستقره نباشد و در آیه هم بدان اشاره ایست که خدا فرماید «حرمت علیکم المیتة» - تا فرماید - **إلا ما ذکیتم** و از شیخ یحیی نقل کرده که استقرار حیات از مذهب شیعه نباشد و چه خوب گفته پایان.

و گویم: هر دو خوب گفتند - رضی الله عنه - زیرا ظاهر اینست که آن از مخالفان گرفته شده و در اخبار از آن عین و اثری نیست، و شرح گفتارش اینست که استقرار حیات

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 174

مذهب شیعه است و علامه و ابن ادریس هم از او پیروند، و یکی آن را تفسیر کرده که در وضعی باشد که یک روز یا چند روز زنده ماند و گفتند نیم روز، و این دلیلی ندارد و میان فقهاء قدیم معروف نباشد، و اگر بدانند اکنون مرده است و حرکتش مذبوحانه است چون حرکت گوسفندی که هر چه توی شکمش هست بیرون شده در وقوع تذکیه بر آن اشکال است و گرچه ظاهر ادله وقوع آنست، محقق اردبیلی پس از نقل گفته دروس گوید: و ابهام و پیچیدگی این مسأله نهان نیست، و آنچه معلوم است حیوانی که دم جان است و سرش برند و حرکتش مذبوحانه باشد چون حرکت گوسفندی که

آنچه درون دارد درآمده یا پرنده‌ای چنین مردار باشد و تذکیه نشود، و اگر دم مرگ بطور قطع زنده است و تذکیه پذیر بوسیله تذکیه پاک شود و احکام ذبیحه دارد گرچه بداند هم اکنون یا ساعت دیگر خواهد مرد چون ادله ذبح جاندار آن را فراگیرد و ذبح شرعی شود، و اینکه اگر ذبح نشود زود بمیرد یا ساعت دیگر بمیرد اثری ندارد، پس آنچه در دروس گفته که اگر بداند مرگ او را الخ محل تامل است زیرا از آن فهمیده شود که مدار بر کمی زمان ماندن و بسیاری آنست فتامل و خلاصه باید مدار زنده بودن هنگام ذبح و زنده نبودن باشد نه درازی زمان آن و کوتاهی برای آنچه گذشت فافهم، و اما اگر حالش مشتبه باشد و ندانی هنگام ذبح مرده بوده یا زنده و حرکتش مذبوحانه است یا از زندگی است ممکن است حلال باشد بحکم استصحاب حیاة و یا بحکم استصحاب قاعده گذشته حرام باشد، و آنکه در مورد اشتباه حرکت یا خونریزی را شرط دانسته چنانچه گفتیم.

و گویم اگر مقصودش - قد - از حرکت مذبوحانه درزیدن گوشت پوست کنده است و ماندش شکی ندارد که اعتباری بدان نیست چون جان ندارد و تذکیه پذیر نیست، و اگر منظور حرکت پس از بریدن رگها است که در عرف آن را حرکت مذبوحانه خوانند تذکیه ناپذیریش مورد بحث است زیرا بی‌تردید هنوز جان در تن دارد چون کسی که در حال مرگ جان بگلویش رسیده او را در آن حال مرده نگویند گرچه یک ساعت و یکدهم ساعت دیگر هم زنده نماند، و از این رو اختلاف

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 175

دارند در شتری که سربرند وانگهش نحر کنند یا گوسفند و گاوی که نحر کنند و وانگه سر برند که آیا حلال باشند یا حرام و شیخ در نهاییه و جمعی دیگر گفتند:

حلال است چون هنوز جان داشته و تذکیه شده و عموم «إلا ما ذکیتم» شامل آن شود و هم عموماً دیگر، و کسی که استقرار حیات را شرط داند حکم بحرمت نماید، و ظاهر اینست که مقصودش دومی است که حرمت است چون در دنبال این مسأله پس از نقل وجوه حلیت گفته فتامل زیرا حکم بحلالی پس از قطع اعضاء مهلک مشکل است زیرا دیگر بیجان شده و اثر بخشی این حرکت و خونریزی مشکل است چون اینها دیگر نشانه زندگی که وسیله حلالی ذبیحه است نباشند و نباید آنها را دلیل آن دانست و تحقیق همانست که ما بدان اشاره کردیم - پایان - (در شرح ارشاد کتاب صید و ذباحه).

(میزان صحت تذکیه اینست که جان در همه اعضاء تن ذبیحه باشد و ظاهراً مقصود فقهاء از حیات مستقره هم اینست و در صورتی که محرز باشد زنده بودن همه اعضاء تن ذبیحه و ذبح شود یا نحر شود حلال می‌شود گرچه بواسطه صدمه یا پیشامد دیگر تا لحظه‌ای پس از آن بمیرد و اگر در وجود حیات در همه اعضاء شبهه شود نشانه‌اش حرکت دست و پا است و یا گردش عادی چشم که با آن ثابت می‌شود ولی مجرد جریان خون بتنهائی دلیل آن نمیشود، شرح مترجم).

7- مشهور میان اصحاب اینست که در ذبح شرط است بریدن چهار عضو با هم:

1- گلوگاه که نفس از آن برآید و درآید. 2- مری که روده سرخه باشد و خوراک از آن بمعده فرو شود 3 و 4- دو رگ زننده در دو طرف نای و زیر گردن. و ابن جنید همان بریدن گلو را کافی دانسته بحکم صحیحه زید شحام که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از مردی که کارد حاضر ندارد با تیکه نی ذبح تواند؟

فرمود: با سنگ و استخوان و نی و چوب ذبح کن وقتی دسترسی بآهن نداری چون گلو بریده شود و خون بدرآید باکی ندارد (کلینی آن را در- 6: 338 فروع) بسند خود آورده) و بر این قول مشهور دلیل آورده بصحیحه عبد الرحمن بن حجاج

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 176

که پرسیدم امام هفتم را که با سنگ تیز و نی و چوب ذبح شود در صورتی که کارد نباشد؟ فرمود: اگر رگها را برند باکی نیست.

و می شود بدین دلیل اعتراض کرد از چند راه.

1- لفظ اوداج گر چه جمع است و بپذیریم که معنی آن سه است و بالاتر بازم اطلاقش بر دو تا مجاز شایعی است تا آنجا که برخی کمتر معنی حقیقی جمع را دو تا دانستند و اگر این مجاز اولی نباشد از اطلاق ودج بمعنی رگ بر نای و روده سرخه پست تر از آن نیست زیرا تردید نیست لفظ ودج در آنها مجاز است.

در قاموس گفته: ودج با حرکت دال رگی است در گردن و در صحاح هم آن را گفته و افزوده که دو رگ گردن را ودجان گویند، و در مصباح گفته: ودج بفتح دال و یا کسر آن در لغتی رگ اخذ است که ذبح کننده آن را میبرد و دیگر زندگی نیماند، و گفتند: در تن یک رگ است که چون بریده شود کشنده باشد، در گردن آن را ودج و ورید گویند و در پشت نیاط که از بالا به پائین کشیده است و ابهر که درون استخوان پشت است و پیوسته به دل، و وتین است در شکم، و نساء نام دارد در ران، و ایجل در پا، و اکحل در دست و صافن در ساق پا.

و نیز در المجرد- گفته- ورید رگی درشتی است که در تن چرخیده و برخی از سخن پیش را با اختلافی نقل کرده وانگه گفته: ودجان دو رگ کلفت دو سوی گودی گلویند در نهاییه در بیان حدیث شهداء «و اوداجهم تشخب دما» گفته: اوداج رگ رگهای گردند که ذبح کن آنها را میبرد، و گفتند. ودجان دو رگ کلفت دو سوی گودی گلویند و از این معنا است حدیثی که «کل ما افری الاوداج» پایان.

و می‌شود میان دو صحیح جمع کرد و تخییر میان دو روش قائل شد اگر قول تازه‌ای را بپذیری که گوینده ندارد یا هر دو روش لازم باشد اگر تخییر را نپذیریم زیرا از مختلف برآید که علامه بدان مائل است.

دوم: اینکه دلالت خبر دوم بر عدم اکتفاء بمجرد بریدن گلو بمفهوم است و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 177

دلالت خبر اول بر اکتفاء بدان بمنطوق که مقدم بر مفهوم است.

سوم: مفهوم خبر دوم اینست که با نبریدن اوداج باسی هست و آن اعم از حرمت است و می‌شود حمل بر کراهت شود.

4- فری اوداج بریدن کلی آنها نیست که مشهور معتبر دانند چون فری بمعنی شکافتن است نه بریدن، هر وی در شرح حدیث ابن عباس که «کل ما افری الاوداج» گفته یعنی هر چه اوداج را بشکافد و خونشان را برآورد در مسالک پس از ذکر این وجه و وجه دوم گفته: البته روشن شد که شرط بودن بریدن چهار رگ دلیلی ندارد جز شهرت، و اگر به این دو روایت عمل شود تنها بریدن نای بس است یا بریدن رگها باندازه‌ای که خونریزند گر چه تمام بریده نشوند، جز اینکه این دومی قائلی از اصحاب ندارد، آری مذهب برخی عامه است، در مختلف پس از نقل دو خبر گفته: این اصح آنچه است که در این باره بما رسیده و دلالت ندارد بر لزوم بریدن بیش از حلقوم و رگها و مقصودش اینست که بریدن روده سرخه دلیل ندارد، زیرا اگر کلمه اوداج شامل آنهم باشد دیگر چیزی نمیماند و از آن قول دیگر برآید که بریدن نای و دو رگ باشد ولی شناختی که روایت دلالت بر بریدن کلی رگها ندارد، و کلمه اوداج بلفظ جمع بر هر چهار اطلاق شود و تفسیرش بدو رگ و نای خوش نیست، و بهتر تقریر پابندی بقول مشهور احوط باشد - پایان -.

و گویم: اطلاق اوداج بر هر چهار مجاز است در تعبیر فقهاء و مجاز منعی ندارد و بسا به سه اطلاق شده باشد بلکه آن به معنی حقیقی نزدیکتر است.

و این قول و قول ابن جنید و قول به تخییر که پیش گفتیم همه موافق ترند با عموم آیات از قول مشهور چون عموم «فکلوا مما ذکر اسم الله علیه» همه را فرا دارد و هم آیه «إلا ما ذکیتیم» بعلاوه تذکیه جز ذبح یا نحر نباشد، و ثابت نشده که در معنی مشهور حقیقت شرعی باشد.

راغب در مفردات گفته: حقیقت تذکیه برآوردن حرارت غریزیه است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 178



ولی در شرع خاص بمعنی جان ستاندنست بوجه مخصوصی و دلیل بر این بازگیری اینست که به مرده خامد و هامد گویند و بآتش خاموش مرده گویند و گفته: ذبح شکافتن حلقوم جاندارانست و در صحاح گفته: تذکیه ذبح است و ذبح شکافتن است، و ظاهر اینست که تذکیه و ذبح در لغت و عرف بهمان بریدن نای یا دو رگ محقق شوند.

8- از آیات استفاده شود که تذکیه با هر ابزار برنده تحقق پذیر است جز آنکه گویند از مطلق فرد شایع و غالب فهم شود که همان سر بریدن با ابزار آهنی است ولی اصحاب اتفاق دارند که تذکیه شرعی تنها بابزار آهنی صحیح است در صورتی که بدان دسترسی باشد و جز آن کافی نیست گرچه از اجناس معدنی طبیعی باشد مانند مس، قلع، نقره و طلا و جز آنها ولی در صورت اضطرار و نبودن ابزار آهنی تذکیه با هر ابزار برنده سر ذبیحه را تجویز کردند گرچه چوب یا نی یا سنگ باشد جز دندان و ناخن و بر آن دعوی اجماع کردند، اخبار بسیاری هم دلالت دارند بر اینکه تذکیه در حال اختیار با جز آهن نشود و در حال اضطرار با جز دندان و ناخن صحیح است، و صحت تذکیه با این دو در حال اضطرار دو قول دارد یکی عدم صحت که شیخ در مبسوط و خلاف گفته و دعوی اجماع ما را بر آن نموده و روایت رافع بن خدیج را دلیل آن آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر چه خون را بخوبی روان سازد و نام خدا بر آن برده شود بخورید جز آنچه با دندان یا ناخن باشد و البته داستان این دو را برای شما بگویم اما دندان استخوان آدمی است و اما ناخن کارد مردم حبشه است. دوم جواز است که ابن ادریس و بیشتر متأخرین بدان رفتند بحکم اصل و عدم ثبوت مانع زیرا خبرش از عامه است و بی اعتبار است با اینکه جواز ذبح باستخوان صریح صحیح شحام است که گذشت و در این روایت علت عدم جواز ذبح با سن را باستخوان بودنش دانسته و با آن خبر معارض است و آن خبر صحیح بر آن مقدم شود یا خبر منع حمل بر کراهت گردد، در مسالک چنین گفته و افزوده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 179

که بسا فرق باشد میان دندان و ناخن پیوسته ببدن و جدا از آن از این رو که در صورت جدائی مانند ابزار برش دیگرند بخلاف پیوسته ببدن که بریدن با آنها نام ذبح بخود نگیرد و بخوردن جاندار زنده ماند و تیکه کردن آن، و مایه تذکیه ذبح است و نهی در خبر را بر آن حمل باید کرد برای جمع میان اخبار، و شهید در شرح منع از تذکیه با دندان و ناخن را مطلقا اقرب دانسته بحکم حدیث گذشته و آن را با استخوان و جز دندان و ناخن جائز شمرده برای جمع میان دو خبر ولی اعتراض باینکه در خبر منع علت عدم جواز ذبح با دندان را استخوان بودنش آورده بجا میماند.

در روضه گفته: بر فرض جواز ذبح با دندان و ناخن آیا با برنده‌های دیگر جز آهن در یک درجه‌اند یا درجه آنها پس از برنده‌های دیگر است مطلقا که ضرورت در ضرورت باشد، مقتضای استدلال بدو حدیث همان احتمال نخست است که با برنده‌های دیگر همدرجه‌اند، ولی در دروس جواز را مطلقا اقرب دانسته با نبودن برنده دیگر، و ظاهر وابستن جواز آنها را بر ضرورت در اینجا هم همین است، زیرا با وجود برنده دیگر ضرورتی در میان نیست و این اولی است، پایان.

گویم: فرق میان دندان و ناخن پیوسته و جدا گویا از عامه گرفته شده و در کلام فقهاء شیعه ندیدم گرچه راهی دارد.

## اخبار باب

1- در قرب الاسناد - 51- بسندش تا علی علیه السلام که هر جاندار خانگی که در چاه پرت شود و دسترسی بجای نحرش نباشد آن را از هر جای تنش توانند نحر کنند و بر آن نام خدا برند حلال است فرمود: از علی علیه السلام پرسیدند از آنچه بر روی جای نحرش پرت شد و بریده شود با گفتن نام خدا فرمود: باکی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 180

ندارد و فرمان خوردنش را داد.

بیان: مقصود از خانگی خصوص شتر است یا هر حیوان حلال گوشت و در این صورت مقصود از نحر اعم از ذبح است بحکم غلبه، «علی منحره» در نسخه‌ای با خاء نقطه دارد و در دیگری با حاء بی نقطه است و هر کدام راه درستی دارند و بیک معنا برگردند، و خلافی نیست که هر حیوانی که ذبحش یا نحرش نشدنیست و برای اینکه رمخورده است یا در جایی افتاده که دسترسی ببریدن گلو یا نحرش نیست و در معرض تلف است جائز است با شمشیر و جز آن بر آن زخم زنند و حلال است گرچه جای ذبح آن نباشد، و چنانچه شرط جای ذبح و نحر ساقط می‌شود، رو بقبله بودن هم با تعذرش ساقط است و اگر یکی متعذر باشد همان ساقط است و آنکه ممکن است رعایتش واجب است.

و گفتند: چنانچه ترس از تلف مجوز آنست اضطرار بخوردن هم مانند آنست و گفته شده مقصود از ضرورت در اینجا هر نیازیست.

2- در قرب الاسناد: بسند پیش تا علی علیه السلام که میفرمود باکی نیست بذبیحه زن.

بیان: خلافتی میان فقهاء نیست در حلال بودن ذبیحه زن و ندیدم کسی آن را مکروه هم دانسته باشد ولی در برخی اخبار است که زن سر نبرد مگر هنگام ضرورت و در روایتی است که: هر گاه زنانی باشند و مردی همراه آنها نباشد خردمندترین آنان ذبح کند، و در خبریست که: چون جز زن نباشد او ذبح کند و در برخی است که: باکی بذبیحه پسر بچه و خایه کشیده و زن نیست چون بدان مضطر شوند وسائل الشیعه 16: 276-.

3- در قرب الاسناد - 68-: بسندی تا علی علیه السلام که: چون ذبیحه نافرمان شما شد او را پی کنید و اگر پی نکردیدش آنچه وحشی را حلال کند آن را هم حلال کند (یعنی شکارش کنید شرح مترجم).

بیان: آن را پی کنید، یعنی برای اینکه بتوانید سرش را ببرید، شکارش آن را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 181

حلال کند، ظاهرش حلال شدن بوسیله شکار با سگ شکاریست ولی سند روایت ضعیف است و راوی از عامه است.

4- در خصال- 2: 511 ط غفاری-: بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که زن سر نبرد مگر در ضرورت در تحف و مکارم بی سند ماندش آمده (243- مکارم و حدیث در تحف یافت نشد- از پاورقی ص 311).

5- در عیون- 276 ط تفرشی-: بسندش تا فضل بن شاذان که امام رضا علیه السلام در آنچه بمأمون نوشت فرمود: صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب است در هر مورد و در هنگام عطسه و ذبائح و جز آن.

بیان: مانند آن در خصال از اعمش از امام صادق علیه السلام روایت است و در آن بجای «الذبائح» الریاح، آمده و لفظ عیون روشنتر است، و گویا مقصود تاکید استحبابست، شیخ در خلاف گفته است: مستحب است صلوات بر پیغمبر هنگام ذبح و بگوید «اللهم تقبل منی» و شافعی هم بدان گویا است، و مالک آن را و هم دعا را مکروه دانسته، دلیل ما اجماع فرقه شیعه و اخبار آنها است، و هم عموم قول خدا تعالی «آیا کسانی که گرویدید بر او صلوات فرستید، 56- الاحزاب» و در تفسیر قول خدا تعالی «و رفعنا لک ذکرك»، 4- الانشراح آمده که من یاد نشوم جز که تو با من یاد شوی و در یاد خدا اتفاق داریم و باید نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم برده شود (خلاف 2: 7 ط 1).

گویم: سپس- ره- دلائل دیگر آورده که بی سستی نیستند، و گویا این خبر حسن برای اثبات استحباب که در هر وقت ثابت است بس باشد، و اما جمله «تقبل منی» در باب اضحیه اخباری آید که آن را فرا دارند، و شیخ در خلاف آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قوچی را گرفت و خواباند و ذبح کرد و گفت: «اللهم تقبل من محمد و آل محمد و من امة محمد».

6- در کتاب المسائل: بسندش از علی بن جعفر از برادرش موسی که پرسیدمش از مردیکه ذبح کند نه رو بقبله؟ فرمود: باکی ندارد اگر تعمد نباشد، و اگر ذبح

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 182

کند و نام خدا نبرد باکی نیست که چون آید بیادش بگوید بسم الله من اوله الی آخره، و بخورد.

بیان: فقهاء اتفاق دارند که رو بقبله ذبح کردن و نحر کردن واجب است و اگر عمدا نکند حرام باشد و اگر از فراموشی است حرام نباشد و نادان هم حکم فراموش کرده دارد، و بر همه اینها اخبار معتبره دلالت دارند چون روایت کلینی در سند حسن صحیح مانند- 6: 232 فروع کافی- از محمد بن مسلم که پرسیدم امام پنجم علیه السلام را از مردیکه ذبیحه

سر بریده و ندانسته باید رو بقبله کندش، فرمود از آن بخور، گفتمش راستش رو بقبله اش نکرده؟ فرمود: از آن مخور، فرمود:

چون خواهی ذبح کنی ذبیحات را رو بقبله کن (یعنی در صورت علم و عمد)، و نیز مانندش را بسند دیگر نزدیک بهمین معنا آورده.

در مسالک گفته: کسی که رو بقبله را واجب نداند در حکم نادانست و ذبیحه اش حرام نیست، و اعتبار برو بقبله بودن جای ذبح و اندام پیشین ذبیحه است، و رو بقبله بودن خود ذابح شرط نیست گرچه از ظاهر عبارت برآید زیرا رو بقبله داشتن ذبیحه ظهور دارد در رو بقبله بودن خود او هم چنانچه گوئی زید را بردم و او را کشاندم که معنایش رفتن و کشاندن هر دو است با هم و دلیل عدم اعتبار رو بقبله بودن ذابح اینست که تعدیه فعل به باء معنی تعدیه آن را دهد بهمزه باب افعال چنانچه در قول خدا تعالی «ذبح الله بنورهم» 17- البقره آمده بمعنی خدا نور آنها را برد، و در خبر دوم اشاره ایست باکتفاء رو بقبله بودن خود ذبیحه.

و بسا گفته شده واجب همان رو بقبله بودن جای نحر و ذبح است بخصوص و دور نباشد و رو بقبله بودن خود ذابح مستحب است و این همه با دانستن سوی قبله است و اگر نداند ساقط شود چون نشدنیست مانند سقوط آن در جاندار فراری برای همین - پایان -.

و گویم: ظاهر کفایت رو بقبله بودن آنست بهر روش باشد خواه آن را به پهلو راست خواباند یا چپ که متعارف است یا وادارد رو بقبله و سرش را برد مانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 183

پرنده چون رو بقبله بودن بر همه این صور صدق کند، و رو بقبله بودن مرده گور به خواباندن او بر پهلو راست لازم ندارد که در همه جا چنان باشد با اینکه ذبح بدین روش بی اندازه دشوار است مگر برای چپ کار که با دست چپش کار کند و میان مردم کمیاب باشد، بلکه ممکن است گفت مطلق بفرد شایع تعبیر شود و آن خواباندن پهلو چپ است، و مشکل است که گفت احتیاط در خواباندن بر پهلو راست است فتامل.

7- در کتاب المسائل: بسندش از علی بن جعفر که پرسید از برادرش موسی علیه السلام از ذبیحه کنیزک که شایسته است، فرمود: اگر مخ حرام را نبرد و گردن آن را نشکند باکی ندارد و فرمود: خاندان علی بن الحسین علیه السلام کنیزکی داشتند که برایشان ذبح میکرد.

بیان: مشهور میان اصحاب کراهت کارد رساندن به مخ حرام ذبیحه است که آن را تا نمرده ببرد و برخی گفتند حرام است چون در خبر صحیح از آن نهی شده و آن احوط است و اگر هم حرام باشد خود ذبیحه حرام نگردد و بسا که گفته

شده آن هم حرام گردد، و حرمت آن با تعدد است و اگر دست پیشی کرد و آن را برید باکی نیست و مکروهات دیگر هم در باره ذبح در بیان اصحاب میباشند.

1- گردانیدن کارد، یعنی آن را زیر نای فرو کند و نای را با اندام دیگر بسوی بیرون گلو ببرد و شیخ در تهذیب حرام دانسته و قاضی از او پیروی کرده و در روایت حمران هم از آن نهی شده.

2- بد است جاننداری را برابر چشم جاندار دیگر که بدان مینگرد ذبح کند برای روایت غیاث بن ابراهیم - در وسائل 16: 258- و شیخ در نهیهایش حرام دانسته و آن ضعیف است.

3- ذبح در شب مکروه است جز که خوف تلف باشد برای روایت ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 184

4- ذبح در بامداد جمعه تا زوال ظهر مگر هنگام ضرورت برای روایت حلبی از امام صادق علیه السلام - وسائل 16: 274- و ظاهر کراهت خود ذبح است در این موارد نه خوردن مذبوح چنانچه از سخن برخی فقهاء برآید زیرا ملازمه میان این دو نیست.

در مسالک گفته: وظائف منصوصه‌ای برای ذبح بجا مانده که سزد بدان چه گفته شد پیوندند و آنها تیز کردن کارد، زود بریدن، نشان ندادن کارد است به حیوان و رو بقبله بودن خود ذابح است، حرکت ندادن مذبوح و نکشیدن آن از جای ذبح بجای دیگر بلکه آن را وانهد تا جانش برآید، و او را بنرمش بجایگاه ذبح برند و بنرمش بخوابانند و پیش از بریدن سرش آبش دهند و کارد را به قوت بنایش کشند و شتابانه ببرند تا آرامتر و آسانتر انجام شود.

و شداد بن اوس روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستی خداوند نیکو کاری بر شما نوشته در هر چیزی چون بکشید خوب بکشید و چون سر برید خوب سر برید و باید هر کدام کارد خود را خوب تیز کند و ذبیحه خود را راحت بخشد، و در حدیث دیگر است که فرمود: کارد را تیز کند و از حیوانش نهان دارد، و فرمود: چون کسی از شما سر برد کار حیوان را پایان رساند - پایان -.

و گویم: این اخبار از عامه است ولی موافق عقل و عموماً باشند و آن اخباری که بزودی آیند.

8- در دعائم: هر که سر را فروتر از غلصمه (زبان کوچک در پایان دهن) ببرد موافق سنت نیست و درست نیست، باید ببری حلقوم و روده سرخه و دو رگ خونریز را و باید خون را بریزد و از کارش حیوان جان دهد و اینست که تذکیه شده باتفاق فقهاء تا آنجا که ما دانستیم.

و از علی و ابی جعفر علیهم السلام است که هر تیکه از جاندار برند و از آن جدا شود پیش از آنکه تذکیه گردد مردار است و خورده نشود، و خود حیوان را سر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 185

برند و باقیمانده را بخورند اگر فرصت تذکیه بجا است.

9- و از علی علیه السلام است که فرمود: نشانه تذکیه اینست که چشم گردش کند یا پا بکوبد یا دم جنباند یا گوش، و اگر هیچ کدام اینها نباشند و چون ذبح شود خون بریزد و نجسند خورده نشود.

10- و از ابی جعفر علیه السلام که با ذبیحه نرمش شود و سختی نشود نه پیش از ذبح و نه پس از آن، و بد داشت که کارد به پی گوسفند زنند.

11- و از آن حضرت علیه السلام که پرسش شد ذبیحه پس از سر بریدنش از جای بلندی پرت شود یا در آب و آتش افتد؟ فرمود: اگر خوب ذبح کردی و کار لازم را نمودی بخور.

12- و از او علیه السلام که از ذبیحه مرتد غدقن کرد.

13- و از جعفر بن محمد علیه السلام که پرسش شد از گوسفندی که ایستاده ذبح شود، فرمود: این سزاوار نیست سنت اینست که رو بقبله بپهلوی خوابانند.

14- و از او علیه السلام که پرسش شد از شتر آیا ذبح شود یا نحر شود، فرمود:

سنت اینست که نحر شود گفتند: چگونه نحر شود؟ فرمود: او را برابر قبله وادارند و یک دستش را زانوبند زنند و آنکه نحرش میکند برابر قبله ایستد و کارد را بگودی گلویش فرو کند تا ببرد و پاره کند.

15- و از او علیه السلام پرسش شد با گاو چه کنند؟ نحر شود یا ذبح؟ فرمود:

سنت اینست که ذبح شود و او را برای ذبح بخوابانند، و اگر نحرش کنی باکی نیست.

16- و از او علیه السلام پرسش شد از ذبیحه‌ای که از قفا سرش را بریدند، فرمود:

اگر تعدد نباشد باکی ندارد، و اگر عمدا کرده باشد و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را میدانسته حرام است و باید خوب ادب شود.

17- و از علی علیه السلام پرسیدند از دو گوسفند که یکی تذکيه شده و دیگری نشده و با هم مشتبه شدند، فرمود: هر دو را بدور اندازند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 186

بیان: اینکه فرمود: اگر گاو را نحر کنی باکی ندارد، حمل بر تقيه شود، و مشهور اینست که سر بریدن از قفا مکروه است و علامه و جز او گفتند اگر گردن ذبیحه از قفا بریده شود و اعضاء ذبح بجا ماند اگر زنده باشد ذبح شود و حلال است و اگر حیاء مستقره ندارد حلال نیست.

من گویم: دانستی که دلیل نیست بر اینکه استقرار حیاء شرط است، و تو هم اینکه در اینجا ذبح شرعی و جز او در گرفتن جان ذبیحه شریک شدند وجهی ندارد با اینکه زنده است و ذبح شده این توهم اعتباری ندارد مانند درنده زده و جز آن.

18- در قرب الاسناد - 21 :- بسندش که محمد بن عبد السلام نزد امام ششم علیه السلام آمد و باو گفت: مردی تبری بگاو زده و آن را کوبیده و پس از آن سرش را بریده و آن حضرت جوابی باو نفرستاد و سعیده را خواست و فرمود: این مرد نزد من آمد و گفت تو او را فرستادی در باره گاو داری که آن را با تبر زده، اگر خون معتدل بر آمده بخورید و بخورانید و اگر با آرامی و سنگینی بر آمده نزدیکش مروید، گوید سعیده غلام را گرفت و خواست او را بزند و امام پیغام فرستاد که باو قاووت بنوشانید که گوشت برویاند و استخوان را سخت کند.

تبیان: کلینی در - 6: 232 فروع کافی - آن را بسندی از حسن بن مسلم روایت کرده، گفت من نزد امام ششم علیه السلام بودم که محمد بن عبد السلام آمد و بآن حضرت گفت: قربانت جدم میگوید: مردی گاو را با تبر زده و افتاده و آنکه ذبحش کرده، و جوابی با او نفرستاد، و سعیده آزاد کرده ام فروه را خواست و باو فرمود: محمد پیغامی از تو آورد نخواستم جوابی با او فرستم، اگر مردی که سر گاو را بریده هنگام ذبح خونسش جهیده بخورید و بخورانید و اگر خون بسنگینی بیرون آمده نزدیکش مشوید و در تهذیب هم: بسندش از احمد بن محمد - 9: 56 - روایت شده و ظاهر اینست که سعیده او را نزد جد محمد فرستاد و تقدیر اینست که بسعیده فرمود: باو بگو محمد آمده، و بسا که در اصل «جده» بوده و خود سعیده بوده چنانچه ظاهر قرب الاسناد است ... و عتیا در لفظ خبر قرب الاسناد تصحیف است و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 187

ظاهر اینست که متاقلا باشد چنانچه در کافی و تهذیب است و بر فرض صحت کنایه از همان تاقلا است، در نسخه‌ای «عنا» بدو نون ثبت شده و بمعنی ضعف و سستی است، و اینکه فرمود: غلام را گرفت، یعنی سعیده یا جده اگر جز او باشد محمد را که پرسنده بود گرفت و خواست بزند بگمان اینکه در رساندن پیغام کوتاه آمده یا بی فرمان او پرسیده و

اینکه فرمود: قاووتش بدهید برای جبران ضعف ناشی از هراس او بوده، و این خبر صحیح دلالت دارد که خروج خون معتدل در ادراک تذکيه کافي است.

19- در خصال- 2: 451- بسندش تا امام پنجم عليه السلام که در تفسیر قول خدا عز و جل «حرام است بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آخر آیه 4- المائده» فرمود: مردار و خون و گوشت و خوک شناخته شدند «و ما أهل لغير الله به» قربانی بتها است، و اما منخنقه اینست که گبرها ذبیحه نمیخوردند و مردار میخوردند و گاو و گوسفند را خفه میکردند و چون خفه میشد و میمرد میخوردندش «مترديه» چشم آنها را می بستند و از بام پرت میکردند و چون میمرد میخوردند «نطیحه» قوچها را با هم بشاخ زدن وامیداشتند و چون یکیشان میمرد میخوردند «و ما أكل السبع إلا ما ذکیتم» هر چه را گرگ و شیر میکشند آنها میخوردند و خدا آن را حرام کرد «ما ذبح علی النصب» قربانیهها که برای آتشکدهها میگذرانیدند و قریش هم درخت و سنگ پرستش میکردند و برای آنها قربانی میکردند.

«و أن تستقسموا بالأزلام ذلکم فسق» فرمود: شتری می آوردند و ده بخش میکردند و گردش فراهم میشدند و چوبه های تیر را بشریکان قمار میدادند که ده تا بود و هفت آنها بهره داشت و سه تا بی بهره بودند آنها که بهره داشتند بنام فذ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب و معلی بودند. فذ، یک سهم داشت، توأم دو سهم، مسبل سه سهم نافس و چهار سهم، حلس و پنج سهم رقیب شش سهم و معلی هفت سهم، و بی بهره ها بنام سفیح، منیح و وغد بودند، و بهای شتر بعهدہ آنها بود که تیری که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 188

بدانها اصابت میکرد بی بهره بود و آن قمار است که خدا عز و جل حرامش کرده.

در تفسیر علی بن ابراهیم- 149- بی سند مانندش را آورده جز اینکه پیش از مترديه گفته: موقوذه، این بود که پاهاش را می بستند و او را میزدند تا میمرد وانگهش میخوردند، و مترديه را چشمها می بستند الخ.

و گویا این عبارت از نسخه نویسان یا راویان ساقط شده باشد.

و گویم: این خبر در نامهای هفت تیر بهره دار با مشهور مخالف است مگر در نخست و دوم و هفتم چنانچه دانستی.

20- در قرب الاسناد- 24 ط 1- بسندش که پرسش شد امام ششم از ذبیحه ختنه نکرده، فرمود: علی علیه السلام در آن باکی نمیدید.

بیان: ظاهرا میان اصحاب در آن خلافي نیست، در دروس گفته: حلال است ذبیحه کودک ممیز، زن، خایه کشیده، خنثی، جنب، حائض، ختنه نشده، کور که درست سر برد بروایت از دو امام علیهما السلام و هم زنازاده بر قول اقرب.



21- در قرب الاسناد - 51- بسندش تا علی علیه السلام که میفرمود: ذبیحه با سنگ تیر و چوب و مانندشان باکی ندارد جز با دندان و ناخن.

22- بهمان سند از علی علیه السلام که چون کارد شتاب کرد بر ذبیحه و سرش را جدا کرد باکی بخوردنش نیست.

بیان: خبر یکم دلالت دارد بر جواز ذبح با سنگ تیز و چوب و مانندشان و حمل بر ضرورت شده و دوم بمنطوقش دلالت دارد بر اینکه جدا کردن سر بی تعمد باکی ندارد و مفهومش اینست که عمدی باشد خوردنش خوب نیست و در آن دو قول است یکی حرمت که شیخ در نهاییه گفته و هم ابن جنید و گروهی برای صحیحیحه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام که مخ حرام را مبر و گردن را پس از ذبح جدا مکن.

گفتند: این نهی است و اصل در آن حرمت است.

دوم کراهت که شیخ در خلاف گفته و هم ابن ادریس و محقق و علامه در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 189

خبر مختلف و بنا بر حرمت آیا ذبیحه هم حرام است یا نه دو قول دارد یکم حرمت که شیخ در نهاییه گفته و هم ابن زهره و قول بعدم حرمت برای صحیحیحه محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام که پرسش شد از کسی که پرنده را سر برد و سرش را جدا کند آیا حلال است؟ فرمود: آری ولی تعمد نکند (این را از محمد بن مسلم نیافتیم ولی مانندش را صدوق در فقیه روایت کرده - 16: 259 وسائل را مراجعه کن از پاورقی ص 321) و اگر سر را بی تعمد جدا کرد اشکالی در حرام نبودن نیست برای همین خبر و اخبار دیگر.

23- در کتاب المسائل - 10: 278 بحار ط آخوندی: بسندش از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که پرسیدمش از مردی که ذبح کرده و سر را جدا کرده پیش از سرد شدن ذبیحه، از روی خطا، یا سبقت کارد آیا حلال است؟ فرمود: آری ولی باز نگردد بدان.

24- در خصال 2: 141 ط 1-: بسندش تا امام پنجم علیه السلام که زن ذبح نکند جز در حال ضرورت.

25- در مجالس ابن الشیخ: بسندش تا امام ششم که میفرمود از گبرها یاری مجو گرچه برای گرفتن دست و پای گوسفندت که میخواهی ذبحش کنی.

بیان: حمل بر کراهت شود و دلالت دارد بر جواز گرفتن دست و پای گوسفندی که ذبح شود از طرف جز ذبح کننده.

26- در معانی الاخبار - 208 ط غفاری:- بسندش از امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل «فَإِذَا وَجَبَتْ جَنُوبَهَا» فرمود: یعنی چون بزمین افتاد، «از آن بخورید و بقانع و گرسنه بخورانید»- الخبر - 27- در عیون - 244 ط تفرشی - و در علل: بسندهای پیش گفته در باب علل تحریم محرمات از محمد بن سنان که امام هشتم بدو نوشته: حرامست قربانی بت و معبود جز خدا چون که واجب است بر خلقش اعتراف بدو و بردن نام او بر ذبیحه‌های حلال گوشت و برای آنکه برابر نباشد آنچه برای تقرب بحضرت او است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 190

با آنچه پرستش دیوان و بتانست، زیرا در نام بردن خدا عز و جل بر ذبیحه اعتراف به پروردگاری و یگانگی او است و در قربانی برای جز او شرک است و تقرب بدیگران و برای اینکه در ذکر خدا بر ذبیحه فرقی باشد میان آنچه حلال کرده و آنچه حرام کرده.

توضیح: گویا اینکه فرموده «حرم ما أهل به» تا کلمه «محلله» علت وجوب نامبردن خدای سبحانست بر ذبائح و مقصود اینست که چون بزرگترین اصول دین اعتراف بخدا است و تکرار نامش مایه پابرجائی این عقیده است و اعلام آن پایه مسلمانیست و ذبح مورد نیاز مردم است و مکرر می‌شود از این رو خدا بر بنده‌ها واجب کرده که نزد آن اعتراف بوی نمایند، و دنباله سخن بیان علت حرمت نامبردن جز خدا است بر ذبیحه چون که خلاف این مقصد را در بر دارد و اعلام بت پرستی است و ذبیحه با آن حرام شده تا مردم از آن منزجر شوند، و «لیکون ذکر الله» نتیجه مقدمات گذشته است، و الله یعلم.

27- عیاشی - 1: 47 تفسیر - از یونس بن یعقوب که بامام ششم علیه السلام گفت:

اهل مکه گاوی را از گودی گلو ذبح کنند چه فرمائی در خوردن گوشتشان گوید اندکی خاموش ماند وانگه فرمود خدا فرموده «فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا یَفْعَلُونَ» مخور مگر آنچه از محل ذبحش ذبح شود.

28- و از همان: بسندش از امام پنجم علیه السلام که بخور هر چه از جاندارانست جز خوک و شاخ زده و کوبیده شده و پرت شده و درنده خورده و آنست مقصود از فرموده خدا «إِلا مَا ذَكَيْتُمْ» و اگر یکی از اینها را دریافتی که چشمش میگردد یا ایستاده میدود یا دمش را بخود میگیرد و سرش را بریدی بتذکیه آن رسیدی بخورش که حلال است، و اگر حیوانی را خوب ذبح کردی و پس از آن در آتش یا آب افتاد یا از پشت بام یا سر کوه پرت شد و خوب ذبحش کردی بخور حلال است.

بیان: اگر «النطیحه» عطف به خنزیر باشد مقصود از آن و ما بعدش صورت عدم رسیدن بتذکیه آنها است که مردارند و حرام و اگر عطف به حیوان یا «کل

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 191

شیء» باشد، مقصود صورتیست که تذکیه شدند و این دومی اظهر و انساب است بدناله حدیث و بهر تقدیر عموم حدیث تخصیص خورده به سگ و مسوخ و حیوانات حرام گوشت دیگر، و مقصود از ذبح خوب بریدن همه رگهای لازم است که اعضاء ذبحند و دلالت دارد که هر گاه پس از ذبح کامل و پیش از جان دادن آفت مهلکی دچار ذبیحه شود باعث حرمتش نمیشود.

در تحریر گفته: هر گاه اعضاء ذبح را بریده و پس از آن مذبوح پیش از جان دادن در آب افتد یا لگد کشنده‌ای بدو رسد حرام نگردد.

29- عیاشی - 393 تفسیرش - از حسن بن علی و شاء از امام هشتم علیه السلام که شنیدمش میفرمود: پرت شده، شاخ خورده و درنده خورده را اگر تذکیه‌اش را دریافتی از آن بخور.

30- و از همان بسندش از امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا «و المنخنقة» فرمود: آنکه در بند خود خفه شده «و الموقوذة» آنکه بیمار است و درد ذبح نیابد و پریشان نگردد و خونش بیرون نیاید «و المتردیة» آنکه از پشت بام یا ماندش پرت شود «و النطیحة» آنکه یارش آن را شاخ زند.

31- عیاشی - 375 تفسیرش - از محمد بن مسلم که پرسیدمش از مردیکه سر برد و لا اله الا الله یا سبحان الله یا الحمد الله یا الله اکبر گوید، فرمود: اینها همه از نامبردن خدا است.

32- عیاشی - 375- از ابن سنان که پرسیدم از امام ششم از ذبیحه زن و پسر بچه که حلالند، فرمود: آری چون زن مسلمان باشد و نام خدا بر ذبیحه‌اش حلال است، و چون پسر بچه بر ذبح توانا باشد و نام خدا بر ذبیحه‌اش حلال است و اگر مرد مسلمان باشد و یادش رود که نام خدا بر ذبیحه‌اش ندارد چون متهمش ندانی.

بیان: خلافت نیست در حلال نبودن ذبیحه دیوانه و بچه بی تمیز و نه در حلال بودن ذبیحه بچه پسر با تمیز که خوب سر برد و نام خدا برد، و در برخی اخبار است که چون متحرک باشد و قدش پنج وجب باشد و تواند کارد بکشد و گویا این اوصاف

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 192

برای بیان توانائی و تمیز است، در برخی اخبار مقید شده بنگرانی از تلف ذبیحه و نبودن جز پسر بچه، و در برخی بضرورت ذبح او، و گویا حمل شوند بر کراهت در صورت عدم ضرورت و اصحاب این را نگفتند و احوط عمل بدانها است، اینکه فرمود: «چون متهمش ندانی» یعنی مخالف و بی‌عقیده بوجوب تسمیه نباشد تا او را متهم بترک عمدی دانی.

33- در تفسیر امام - 245 تفسیر عسکری - خدا فرموده «همانا حرام است بر شما مردار» که خود بی ذبح شرعی جان داده «و خون و گوشت خوک» که آن را بخورید «و آنچه کشته شده بنام جز خدا» از قربانی کافران که بنام بتان خود کشند که در برابر خدا آنها را پرستند.

34- نجاشی: بسندی که شنیدم جارود، باز میگفت: مردی از بنی رباح بنام سحیم بن ائیل با غالب پدر فرزددق مسابقه داد در پشت کوفه که صد شتر خود را که بر سر آب آیند پی کنند، و چون بر سر آب آمدند و شمشیر میان شترها نهادند و آنها را پی کردند و مردم با الاغ و استر بیرون شدند برای گوشت آنها گفت:

علی علیه السلام در کوفه بود و سوار بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما آمد و فریاد میزد:

ایها الناس از گوشت اینها مخورید همانا بنام جز خدا کشته شدند.

توضیح: منافرت بمعنی مسابقه و مفاخره در خانواده یا کرم و سخاوت بوده ...

و در نهایت است که در حدیث ابی ذر آمده برادر ام ایس با فلان شاعر مسابقه داد چون مسابقه دو مرد که با هم تفاخر کنند و یکی را میان خود حکم سازند، مقصودش اینست تفاخر کردند در اینکه کدام بهتر شعر میسرایند ...

و روشنتر اینست که با هم تفاخر کردند و گرو بستند هر که محکوم شد صد شتر خود را پی کند «أهل به لغیر الله» شاید مقصود اینست که این شتران بمرافقه دریافت شدند و مانند قمار حلال نیستند، و حمل شود بر اینکه پس از پی شدن آنها را نحر کردند، یا آن حضرت یک سبب حرمت را بیان کرده و مقصود اینست که این شترها رمخورده بودند و نام خدا بر آنها برده نشده از این رو علت را بسم الله نگفتن آورده و گویا معنی نخست روشنتر است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 193

35- در کتاب غارات ابراهیم بن محمد ثقفی: بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که وارد بازار شد و فرمود: ای گروه گوشت فروشان هر کدام شما در گوشت باد دمد از ما نباشد.

بیان: دمیدن در گوشت دو وجه دارد یکم آنچه معروف است که در میان پوست میدمند تا پوست کردن آسان باشد دوم تدلیس که پاره ای مردم زیر پوسته نازک گوشت باد میدمند تا فربه نماید و این معنا روشنتر است.

36- در مجازات النبویه: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی طولانی نهی کرد از ذبح با دندان و ناخن که دندان استخوانست و ناخن کارد حبشه است.

سید رضی الله عنه - گفته: این یک استعاره است چون مدی بمعنی کاردها است و گویا فرموده: ناخنهای کاردهای حبشه است چون با تیزی آنها سر برند و بجای کارد در ذبح آنها را بکار برند ..

37- در محاسن بسندش تا امام ششم علیه السلام که سر جای تذکیر است، الحدیث.

38- در قرب الاسناد - 104 :- بسندش از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که پرسیدمش از شتر قربانی که چگونه نحرش کنند، ایستاده یا زانو زده؟

فرمود: زانوبندش زند و اگر خواهد ایستاده باشد و اگر خواهد زانو زده باشد.

39- در دعائم: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر که ذبیحهای کشتد باید کاردش را تیز کند و باید ذبیحهایش را راحت نماید.

40- و از ابی جعفر علیه السلام که فرمود: چون خواهی حیوانی را سر بری آن را شکنجه مده کارد را تیز کن و رو بقبله اش دار و مخ حرامش را مبر تا جان دهد.

41- و از ابی جعفر و امام ششم علیه السلام که فرمودند در باره کسی که ذبح کند بسوئی و جز قبله اگر بخطاء یا فراموشی یا نادانی باشد چیزی بر او نباشد و ذبیحهایش حلال است، و اگر تعمد باشد بد کرده، و نباید ذبیحهایش را خورد این در صورت تعمد مخالف سنت است.

42- و از علی علیه السلام که چون کسی از شما سر برد باید بگوید: بسم الله و الله اکبر.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 194

43- ابو جعفر علیه السلام فرمود: بس است او را که نام خدا برد و هر نام خدا عز و جل کافی است و اگر تسمیه را عمدا و انهد ذبیحهایش حرامست و اگر از نادانی و فراموشی باشد هر گاه یادش آید بسم الله گوید.

44- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که از بریدن گوش و بینی جاندار نهی کرد و از زندان کردن آن تا بمیرد چنانچه مرغ یا جانور دیگر را ببندند و در جایی افکنند تا بمیرد.

45- و از ابی جعفر علیه السلام که هر که بیهوده گنجشکی را بکشد آن گنجشک روز قیامت شیون کنان آید و میگوید: پروردگارا از این پیرس برای چه مرا کشت و سر مرا نبریده، باید از مثله دوری کنی هر کدام شما و کاردش را تیز کند و جاندار را شکنجه ندهد.

- 46- و از رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم که نهی کرد از پوست کردن و جدا کردن سر ذبیحه پیش از جان دادنش.
- 47- و از ابی جعفر علیه السلام که از جای ذبح سر ببر فروتر از زبان کوچکه و سر حیوان را جدا مکن و گردن او را مشکن پیش از مردنش.
- 48- و از امام ششم علیه السلام پرسش شد از کسی که سر ذبیحه را پیش از مرگش جدا کند یعنی گردنش را بشکنند فرمود: بد کاری کرده و باکی بخوردنش نیست 49- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نهی کرد از جدا کردن سر ذبیحه هنگام ذبح.
- 50- و از علی علیه السلام که به رفاعه نوشت تا بقصابها بگوید سر ذبیحه را خوب ببرند و هر که نشنود او را کیفر دهد و ذبیحه او را نزد سگان افکنند.
- 51- و از ابی جعفر علیه السلام که، سر بر عمدا سر را جدا نکند که این نادانیت.
- 52- و از آن حضرت از امام ششم علیه السلام که فرمودند هر کس عمدا سر ذبیحه را جدا نکند وقت ذبح ولی کارش از دست پیش افتد و سر را جدا کند حلال است چون تعمد نکرده.
- 53- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که نهی کرد از ذبح جز زیر گلو یعنی در
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 195
- صورت امکان.
- 54- از ابو جعفر علیه السلام که خورده نشود ذبیحه‌ای که از جای ذبحش ذبح نشده.
- 55- و امام ششم علیه السلام فرمود: چون نره گاوی یا شتری در چاه یا گودال افتند و یار مخورند و نتواند آنها را از محل نحر نحر کند و از زیر گلو سر برد نام خدا برد و بهر جا تواند ضربت کشنده زند و حلال است.
- 56- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که نهی کرد از ذبح با جز آهن.
- 57- و از علی و ابی جعفر و امام ششم علیهم السلام که تذکیه جز با آهن نشود.
- 58- و از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بد داشت ذبح حیوان آبستن و شیرده را بی سبب.

59- و از ابی جعفر و امام ششم علیه السلام که رخصت دادند در سر بریدن پسر بچه‌ای که تواند و ذبح کند چنانچه شاید و هم کور چون درست سر برد و هم زن که خوب سر برد.

60- و از علی علیه السلام پرسش شد از ذبح بی طهارت و رخصت داد.

61- و از ابی جعفر علیه السلام که رخصت داد در ذبح لال چون تسمیه را بفهمد و بدان اشاره کند.

توضیح: در نهاییه گفته: در حدیث است که نهی شده از مثله و آن بریدن اندام حیوانست و باین معنا است حدیث که «نهی ان یمثل بالدواب» یعنی آنها را تیر باران کنند یا زنده باشند و اعضاء آنها را ببرند، و بحدیث افزوده «و از اینکه مثله شده را بخورند» یعنی گوشش حرامست (4: 83) و گفته: در حدیث نهی شده از کشتن جانداران بروش صبر، و آن اینست که جاندار را نگهدارند که زنده است و بدو چیزی بیندازند تا بمیرد، و بدین معنا است «نهی عن المصبوره» و نهی عن صبر ذی الروح» پایان (2: 272) و برخی اصحاب ما ذبح صبر را معنا کرده به ذبح حیوان در حالی که حیوان دیگر بدو نگرند، و این معنا را در لغت نیافتم، جوهری گفته: غلصمه: سرناهی است و آنجا است که در حلق برآمده است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 196

(فمن صمم) در نسخه‌ها چنین است و آن یا با تخفیف است و فک ادغام چون علم یعنی نشنود و نگوید یا با تشدید است از باب تفعیل یعنی عزم برخاسته خود کند و دست بردارد. در مسالک گفته: لال اگر اشاره فهماننده بسم الله دارد ذبیحه او حلال است و گر نه مانند بی قصد باشد.

62- در تهذیب، بسندش از ابی مخلص سراج که نزد امام ششم بودم و معتب وارد شد و گفت: بر در خانه دو مردند، فرمود: آنها را درون آر، بدرون آمدند و یکیشان گفت: من مرد زین سازی هستم و پوستهای پلنگ میفروشم، فرمود دباغی شدند؟ گفت: آری، فرمود: باکی ندارد- تهذیب 6: 374-.

63- و از همان -371-: بسندش از ابی القاسم صیقل که نوشتم بسوی او دستگیره شمشیرها که سفن نام دارند از پوست ماهی میسازم این کار جائز است با اینکه گوشت آن ماهی را نمیخوریم، در پاسخ نگاشت باکی ندارد.

بیان: بدان که برخی حیوانات با اتفاق علماء تذکیه پذیرند، و آن حیوانات حلال گوشتند و برخی با اتفاق تذکیه ناپذیرند مانند آدمی بطور مطلق و نجس العین چون سگ و خوک باین معنی که مردار آدمی بوسیله ذبح پاک نشود گرچه ذبحش جائز شود مانند کافر، و نجس العین هم بتذکیه پاک نشود بلکه بهمان نجاست خود بماند و در تذکیه پذیری برخی حیوانات خلاف است مانند مسوخ که هر کس چون شیخ مفید و شیخ طوسی و سلار آنها را نجس داند آنها را تذکیه پذیر نداند مانند سگ و خوک و این قول سست است و کسانی که آنها را پاک دانند اختلاف دارند و سید مرتضی و جمعی آنها را

تذکيه پذیر دانستند و جمعی تذکيه ناپذیر مانند حشرات چون موش، ابن عرس، سوسمار، و خلاف در آن چون خلاف پیش است.

سوم جانوران درنده مورد خلافند چون شیر، پلنگ، یوز و روباه و مشهور میان اصحاب اینست که تذکيه پذیرند و با تذکيه آنها بهره گیری از پوست آنها رواست چون پاک هستند. و شهید- ره- گفته: قائل بتذکيه ناپذیری آنها دانسته نشده با اینکه اخبار بتذکيه پذیری آنها دلالت دارند گرچه در سند بیشتر آنها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 197

انتقاد شده و چون درنده‌ها یا جز آنها را تذکيه پذیر دانیم از حیوانات حرام گوشت شهر میان متأخرین اینست که پاکی پوستشان وابسته به دباغی آن نیست و شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و قاضی و ابن ادریس گویند نیاز بدباغی دارد باستناد برخی اخبار که توان حمل بر استحباب کرد.

باب نهم ذبیحه کفار اهل کتاب و دیگران و ناصیبه و مخالفان

آیات قرآن مجید

1- المائدہ - 5- امروزه حلال است براتان هر خوراک پاک و طعام آنان که کتاب داده شدند حلال است برای شما و خوراک شما حلال است برای آنها.

تفسیر: مقصود از امروزه اکنونست و طبیعت هر خوراک خوبست چنانچه مفسران فهمیدند یا هر چه در واقع نیکو است و طعام اهل کتاب ذبیحه آنها است و جز آن و گفتند: همان ذبیحه است و از امام صادق علیه السلام است که مقصود دانه‌های خوردنی و هر چه است که نیاز بتذکيه ندارد و فرمود خوراک شما بر آنها حلال است یعنی گناه ندارد که بآنها بخورانید، شیخ بهائی ما در رساله ذبیحه اهل کتاب خود گفته: میان علمای اسلام خلافي نیست در حرمت ذبیحه جز یهود و نصاری و گبرها از هر صنف کافر و تنها خلاف در ذبیحه این سه فرقه است، جمهور امامیه چون شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، ابی الصلاح، ابن حمزه، ابن ادریس علامه، محقق، شهید اول و متأخرین از فقهاء دیگر عطر الله مضاجعهم، گفتند:

ذبیحه آنان حرام است و بهیچ حال نشاید از آن خورد خواه نام خدا بر آن برند یا نه و حنابله هم موافقند ولی حنیفه و شافعیه و مالکیه ذبیحه اهل کتاب را مباح دانند گرچه نام خدا هم بر آن نبرند و کمیابی از علمای امامیه چون ابن ابی عقیل با آنها موافقند شیخ صدوق طاب ثراه گفته: اگر بشنویم یهود و نصاری و گبرها بر ذبیحه خود نام خدا برند بر ما حلال است و گر نه حلال نیست و پیوست گبرها به یهود و نصاری



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 198

برای اینست که شبهه داشتن کتاب را دارند، و آنکه فقهاء در ذبیحه مسلمانی که بسم الله نگفتند اختلاف دارند، و حنبله و داود اصفهانی آن را حرام شمارند خواه ترک آن بعمد باشد یا سهو و صاحب کشاف هم که حنفی است موافق آنها است آنجا که گفته سزاست دیندار بینا از هر ذبیحه که نام خدا بر آن نبرند نخورد بهر وجه باشد چه بینی که در آیه در باره آن سخت گرفته اینست سخنش، و شافعیه و مالکیه مطلقاً آن را حلال دانند و جمهور امامیه فرق گذاشتند میان اینکه ترک بسم الله عمدی باشد یا سهوی و در صورت سهو حلال است و حنفیه هم چنین گویند اینست اقوال مشهوره سپس گفته: جمهور امامیه دلیل آوردند بحرمت ذبیحه اهل کتاب از عموم قول خدا تعالی «و نخورید از آنچه نام خدا بر آن برده نشود و راستی که آن فسق است، 121- الانعام» و اهل کتاب بر ذبیحه خود نام خدا نبرند و بنص قرآن حرامست و اگر هم نصرانی نام خدا برد در ذبح خدائی را یاد کرده که پدر مسیحش داند و یهودی خدائی را نام برد که پدر عزیزش خواند و نام خدا را بحقیقت نبرده و تفسیر آیه بهمان مردار بعید است و اینکه دنبالش فرموده «و إن الشیاطین لیوحون إلی- تا گفته- إنکم لمشركون» دلیل آن نشود چنانچه بگوئیم و دورتر از آن تفسیر آیه است بدان چه نام جز خدا بر آن برند، و تفسیر قول خدا «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولتک هم الکافرون، 44- المائده» بدین معنا برای اینست که جز آن تفسیر درستی ندارد بخلاف این آیه مورد بحث، و این تفسیر هم ثمری ندارد چون نقل است که نصاری بر ذبیحه خود نام مسیح را برند نه نام خدا را و امامیه بر حرمت آن بچند حدیث از ائمه علیهم السلام استدلال کردند چون روایت محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام که پرسیدمش از اینکه ذبیحه نصاری خوردنیست، فرمود: علی علیه السلام از ذبیحه آنها غدقن میکرد و هم از شکارشان و از زناشوئییشان و چون روایت اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام که نخورید از ذبیحه اهل کتاب، و چون روایت سماعه بن مهران که پرسیدم از امام هفتم علیه السلام از ذبیحه یهود و نصرانی فرمود بدان نزدیک مشو، و چون روایت زکریا بن آدم از امام هشتم علیه السلام که فرمودش منت نهی کنم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 199

از خوردن ذبیحه هر که بر خلاف دینی است که تو و یارانت دارید مگر در حال ضرورت و در روایات بسیاری در این باره از آنها رسیده که در کتاب تهذیب و کافی و جز آنها است و روایت مخالف آنها تاب معارضه آنها را ندارند چون بشهرت نزدیک باجماع مؤیدند.

سپس گفته: حنفیه و شافعیه و مالکیه برای حلال بودن ذبیحه اهل کتاب چند دلیل آوردند.

1- اصل در هر چیز حلالی است تا حرمت ثابت شود که نشده.

2- قول خدا تعالی «خوراک آنان که کتاب دارند براتان حلال است و خوراکتان برایشان حلال است» و خوراک گوشت و جز آن را فراگیرد و آیه بجواز خوردن ذبیحه‌شان گویا است و منافاتش را با آیه «و نخورید از آنچه نام خدا بر آن برده نشود» میتوان بدو وجه رفع کرد: یکم مقصود از آیه دوم همان مردار است چنانچه از ابن عباس روایت شده و اینکه دنبالش فرموده «و إن الشیاطین لیوحون إلی أولیائهم لیجادلوکم» دلیل آنست چون در تفسیرش روایت شده که کافران، بمسلمانان میگفتند: شما پندارید خدا را میپرستید و آنچه را خدا بکشد سزاوارتر است بخورید از آنچه خود بکشید چون که مقصودشان از کشته خدا همان مردار بوده و شایسته است که «مما لم یذکر اسم الله علیه» بدان تفسیر شود که در آغاز آیه است تا اجزاء گفتار با هم مناسب شوند و منافات از میان برود دوم مقصود از «مما لم یذکر اسم الله علیه» ذبیحه‌ای باشد که بنام جز خدا کشند چون خدا فرموده: «بگو نیابم در آنچه بمن وحی شده حرامی بر خورنده‌اش جز که مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا فسقی که بنام جز خدا کشته شده تا آخر آیه 145- الانعام» که خود قرینه است بر اینکه مقصود در آن آیه همین است که آن را در این آیه فسق خوانده.

3- روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از پاچه پخته‌ای که زن یهودیه بدو هدیه کرد و زهرناک بود خورد و زهرش در او اثر کرد و گاهی او را دچار بیماری میکرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 200

تا از اثر آن درگذشت و خوردنش از آن دلیل حلالی ذبیحه یهود است و حنا بله دلیل آوردند بر حرمت ذبیحه مسلمانی که بسم الله نگفته عمدا یا سهوا بظاهر آیه «و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه» و مالکیه و شافعیه دلیل حلیت آن را مطلقا قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دانند که: ذبیحه مسلمان حلال است گرچه نام خدا نبرد، این حدیث نزد امامیه ثابت نیست و حنفیه آن را حمل بر فراموشی کردند نه عمد و شافعیه بدانها اعتراض کردند که در این صورت حال مسلمان بدتر از یهود و نصاری است زیرا ذبیحه او را با ترک عمدی تسمیه حرام است و ذبیحه آنها حلال، و این اعتراض وارد نیست زیرا مورد تعبدیه را مجال بحث و اعتراض نیست.

سپس - ره - گفته: جواب استدلال بآیه 5 سوره المائده اینست که بی‌شک ظاهرش با ظاهر آیه «و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله» منافی است و رفع تنافی منحصر بدان نیست که شما گفتید بلکه بهتر تخصیص طعام حلال در آیه نخست است بهمان گندم و خرما که تعبیر از آنها بطعام شایع است و در حدیث ائمه ما علیهم السلام بیان شده و در حدیث ابی سعید خدری هم آمده که ما زکاة فطره را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صاعی از طعام یا صاعی جو میپرداختیم و معلوم است که مقصود از طعام همان گندم و خرما است که ما گفتیم و صاع گوشت و زکاة فطره کسی نگفته و از ائمه اهل بیت علیهم السلام روایت است که مقصود از طعام در این آیه حبوب و مانند آنها است و روایت ابن حاتم در نزد محدثین بسیار از خود شما ثابت نشده چه رسد نزد علماء ما و قول خدا تعالی «إن الشیاطین لیوحون الخ» دلالت ندارد که مقصود از «مما لم یذکر اسم الله» تنها مردار است بلکه فرا دارد مردار و هر آنچه بی‌نام خدا کشته شده بدست مسلمان و

جز آن و جدال کفار را در بخش یکم که باطل را بصورت حق درآوردند تحقق دارد و خدایش یادآوری کرده مایه بی‌ارتباطی گفتار نباشد چنانچه نهان نیست، و تعبیر قرآن از خوردن **مما لم یذکر اسم الله علیه** به فسق دلالت ندارد بر اختصاص مورد بمردار زیرا فسق در این آیه بمعنی حقیقی خود نیست که مصدر است (در اینجا تحقیق ادبی مفصلی آورده که ترجمه آن برای پارسی زبانان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 201

سودی ندارد و آنکه گفته) و جواب از روایت خوردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از گوشتی که زن یهودیه بهدیه آورد اینست که نزد ما درستیش ثابت نیست و بر فرض درست باشد می‌شود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دانسته است که زن یهودیه آن را از دست مسلمانی خریده است بگزارش مسلمانی یا بالهامی و مانند آن و با این احتمال استدلال تمام نیست.

و اما ابن بابویه که ذبیحه یهود و ترسا و گبر را با بسم الله گفتن آنها مباح شمرده و دلیلش روایاتی آورده و آیه **«فکلوا مما ذکر اسم الله علیه»** و این ذبیحه ایست که نام خدا بر آن برده شده و در آیه قید نشده که باید نام برنده مسلمان باشد و اطلاق آیه هر سه دسته را فراگیرد و کفار دیگر از آن، باجماع مسلمانان بر حرمت ذبیحه آنها بیرون شده، و اگر گفته او مخالف اخبار بسیار شیعه و گفتار جمهور فقهاء شیعه نبود عمل بدان دور از صواب نمیبود در صورتی که گبر را اهل کتاب بحساب آریم پایان کلام شیخ بهائی. و شیخ مفید- ره- گفته است در رساله ذبائح: نمازخوانان در ذبیحه اهل کتاب اختلاف دارند، جمهور عامه آن را مباح دانسته و تنی چند از متقدمین آنان غدقن کردند، جمهور شیعه منع کردند و چند تن آنان بمذهب عامه گرویدند که مباح است. دلیل جمهور شیعه قول خداست عز و جل که **«و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه- تا آخر آیه»** گفتند: خدا در این آیه از هر ذبیحه که نام خدا بر آن برده نشده غدقن کرده جز آنچه را رد کرده است باجماع فقهاء و سنجیدیم که مقصود از نام بردن خدا چیست؟ آیا تنها تلفظ بنام خدا است یا چیزی دیگری هم باید با آن باشد که از عموم ذکر خدا ممتاز گردد و صیغه خاص باشد و بطلان اکتفاء بمجرد ذکر خدا باتفاق فقهاء ثابت است چون همه اتفاق دارند بر حرمت ذبیحه افرادی که نام خدا هم برند مانند مرتد ملحد که بنادانی نام خدا را بر ذبیحه برد یا مرتد از یک اصلی از اصول دین با اعتراف به تسمیه و ذکر آن بر ذبیحه یا معتقدان به تشبیه خدا با خالقش از نظر لفظ و یا معنی گرچه معتقد بوجوب تسمیه بر ذبیحه هم باشد و مانند ثنویه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 202

و دیصانیه و صابئه و مجوس که بیک اعتبار خدا را قبول دارند و مقصود از ذکر خدا بر ذبیحه قسم دوم است که بر وجهی باشد ممتاز از تسمیه اینان که بر شمردیم و مانند آنان در گمراهی و آن را سنجیدیم و نتیجه این بود که مقصود از تسمیه شرط در حلیت ذبیحه اینست که بدان معتقد باشد طبق شرع اسلام و خداشناس هم باشد و بقصد مباح شدن ذبیحه نام

خدا برد نه در غیر این صورت بدلیل اینکه حرمت محقق است با تسمیه منکر و جوب آن و گرچه برای غرض دیگر آن را در حال ذبح بگوید نه اینکه معتقد بوجوب و شرطیت آن باشد چون کافری که منکر یکی از اصول دین است از روی اشتباه گرچه نام خدا برد و آن را هم واجب داند چنانچه بیان کردیم و مانند حرمت ذبیحه مشبهه و گرچه باصوب دیگر معتقد است چنانچه گفتیم و چون ثابت شد که مقصود از تسمیه مؤثر در تذکیر نام خدا است با اعتقاد بوجوب آن بشرط ملیت اسلام و خدانشناسی درست، ثابت شود که ذبیحه اهل کتاب حرام است زیرا فاقد وصفی است که بیان کردیم و در حقیقت پیوستند بهم گنان خود در کفر از گبر و صابئه و اصناف دیگر مشرکان و کافران و با آنان برابرند.

اگر کسی گوید یهود خدا شناسند و او را یگانه دانند و نام او را بر ذبیحه برند و باید ذبیحه آنها حلال باشد جواب اینست که چنین نیست یهود خدا عز و جل را نشناسند و بیگانگی او معتقد نیستند گرچه آن را بزبان آرند برای آنکه بدان خدا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاده اعتراف ندارند و او را منکرند چون محمد را دروغگو دانند و نبوتش را باطل شمارند و اقرار زبانی بخدا با انکار آن حضرت در حکم خدا نشناسی است که خدا فرموده است.

«نیابی مردمی را مؤمن بخدا و روز جزا دوستدار کسانی که بجنگند با خدا و رسولش». 22- «المجادله».

و فرموده «و اگر بودند مؤمن بخدا و رسولش و آنچه بدو فرو شده نمیگرفتند آنها را دوستان خود. 81- «المائده» و فرموده «نه نه، پیروردگارت سوگند مؤمن نباشند تا تو را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 203

حاکم سازند در آنچه میان آنها کشمکش باشد وانگه در دل خود از حکم تو نگرانی نداشته باشند و بخوبی پذیرای آن گردند، 64- النساء» و اگر یهود خدانشناس و یگانه پرست بودند البته به پیغمبر اسلام ایمان می آوردند و اینکه قرآن از آنها ایمان را نفی کرده دلیلی است بر بطلان آنچه طرف پنداشته که یهود بخدای واحد معترفند و بسا که کسی می را حلال داند بواسطه شبهه ای که دارد و باز هم به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و تدین بدان چه آورده معترف است با اینکه علماء امت اجماع دارند که ذبیحه او حرام است و از عموم «و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه» بیرونست و یهود سزاوارتراند از او که ذبیحه شان حرام باشد چون کفر و گمراهی آنها دو چندان او است با اینکه هر گونه شبهه برای یهود و نصاری در پذیرش اسلام فرض شود به خدانشناسی برگردد و تصور نشود که خدانشناس باشند و خدای فرستنده محمد را نپذیرند و بدان کافر باشند با اینکه اگر این شبهه عذر باشد و آنها را خدانشناس بدانیم باید کسی هم که معترف بخداست و او را بصورت آدمی داند و اوصاف دیگر خدائی را برایش واخواند ذبیحه اش حلال باشد با اینکه هیچ مسلمانی بدان معتقد نباشد، با اینکه هیچ کدام از اهل کتاب تسمیه را بر ذبیحه واجب ندانند و اگر یکی از آنها نام خدا را بر آن برد از عادت آمیزش با مسلمانانست، با اینکه مخالفین ما ذبیحه یهود را از ترسا جدا ندارند و ترسایان خدانشناس نباشند

زیرا باقائیم سه گانه معتقدند و در اینکه به جوهر و اب و ابن و روح و اتحاد آنها با هم قائل اند شک و تردیدی نباشد و اگر ذبیحه ترسایان برای عقیده به تثلیث حرام باشد ذبیحه یهود هم حرام است باجماع مرکب چون قائل به تفصیل وجود ندارد و دلیل دیگر اینست که اگر ما یهود و ترسا را خدانشناس دانیم باید گبر را هم خدانشناس دانیم و هم مشرکان قریش را و هر که با آنها هم آواز است در اقرار بخدا و اعتقاد به پرستش بت بحساب تقرب بخدا و اگر کفر یهود و ترسا مانع از حرمت ذبیحه آنها نیست چون فی الجمله بخدا اعتراف دارند باید کفر اینان هم که شمردیم مانع نباشد و این خلاف اجماع مسلمانانست و میان آن و گفتار خصم جدائی نیست از نظر علتی که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 204

مورد اعتماد ما میباشد.

و دلیل دیگر بر حرمت ذبیحه یهود و اهل کتاب و همه کفار اینست که خدا جل اسمه تسمیه را شرط مباح شدن ذبیحه ساخته و با شک در آن ذبیحه را غدقن کرده و باید منحصر باشد ذبیحه حلال بذبیحه کسی که معترف بوجوب آنست نه آنکه آن را دروغ می شمارد و منکر وجوب آنست زیرا امین بر ترک آن از روی تعمد هم نیست چون کافر است و پای بند آن نیست و این در باره حرمت ذبیحه کسانی که از دین اسلام روگردانند روشن است، و سنجش دیگر هم در اینجا هست و آن اینست که باید بعقیده خصم ما ذبیحه اهل کتاب حرام باشد زیرا حرمت ذبیحه کفار عرب اجماعی است و علت آن کفر آنها است و گرچه بخدا عز و جل معترفند و باید ذبیحه اهل کتاب از یهود و ترسا هم حرام باشد چون در کفر با آنان شریکند گر چه زبانی بخدا معترفند چنانچه بیان کردیم، و مؤید دیگر اینکه مخالفین، ذبیحه کسی که تسمیه را فراموش کند مباح دانند چون معتقد بآنست و در دل آن را واجب داند و باید بر عکس ذبیحه کسی که تسمیه را واجب نداند حرام باشد گرچه آن را بزبان آرد، این چاره ندارد.

اگر گویند: چه گوئی در باره عموم آیه گفته خدا عز و جل **الیوم أحل لكم الطيبات و طعام الذين أوتوا الكتاب حل لكم و طعامکم حل لهم** که صریح است در حلیت ذبیحه اهل کتاب.

جوابش اینست که جمعی از اصحاب آن را باهل کتابی تفسیر کردند که مسلمان شده و ایمان آورده نه آنان که بر کفر و گمراهی مانده اند چون مسلمانان از ذبیحه آنان پس از مسلمانی هم دوری میکردند مانند پیش از آن و خدا خبر داد که پس از مسلمانی حلال است چون حال آنها دگرگون شده. گفتند و دور نباشد که پس از مسلمانی آنها را اهل کتاب تعبیر کند چنانچه نو مسلمانان دیگر را تعبیر کرده و فرموده «راستی از اهل کتاب کسانیند که ایمان دارند بخدا و آنچه بشما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 205

فرود آمده و آنچه بدانها فرود آمده با ترس آنها از خدا که آیات خدا را ببهای اندک نفروشد آنانند که مزدشان با خداست راستی خدا زود بحساب رسد، 199- آل عمران» و خدا اینان را بکتاب وابست گرچه بکیش اسلام شدند و همچنان نو مسلمانان اهل کتاب را از نظر ذبیحه‌شان اهل کتاب خوانده و گرچه مؤمن و مسلمانند و دیگران از اصحاب ما گویند مقصود از طعام در این آیه همان دانه‌های خوردنی و شیر و مانند آنها است نه ذبیحه آنها بواسطه دلائلی که گفتیم و برهانی که آوردیم چون تضاد میان کلام حجج خدا و قرآن محال است و باید بدلائل عبرت پذیر آیه را تخصیص داد، و این برای کسی که اندیشد بس است.

پرسشی است: اگر کسی گوید حرمت ذبیحه اهل کتاب از ائمه آل محمد علیهم السلام بشما رسیده یا بدلیلی که گفتید پذیرفتید؟

جواب: عمده دلیل، گفتار ائمه راستگوی ما است از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حکم آنها است بحرمت که نزد ما بصحت پیوسته و گرچه برهانی که آوردیم برای خردمندان و دینداران دلیلی است قاطع ولی ما بهمان اکتفاء نکردیم بی آنکه روایت موافق آن باشد.

اگر گوید چنین روایاتی بمن نرسیده در این باره از ائمه آل محمد پس مقداری از آنها را بگوئید تا بمفاد دلیل قرآنی افزوده شود باو گفته شود اکنون که چنین اظهار شد، روایات باب را برایت ثابت کنیم و خدا توفیق درستی دهد.

و بسند خود تا زید شحام آورده که پرسش شد امام صادق علیه السلام از ذبیحه ذمی فرمود: از آن مخور بسم الله گوید یا نگوید.

و بسندش از امام صادق علیه السلام که مردی باو گفت، اصلحک الله، ما را همسایه قصابی است و یهودی می‌آورد برایش سر میبرد تا یهود از او گوشت بخرند، فرمود:

تو از ذبیحه او مخور و از او گوشت مخر.

گویم: وانگه - قد - جمله‌ای اخبار از کافی و جز آن آورده که برخی از آنها بیابند سپس گفته: اینست اندازه‌ای از آنچه از ائمه آل محمد صلوات الله علیهم در حرمت<sup>۱۴۳</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 9؛ ص 206

<sup>143</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 206

ذبیحه اهل کتاب رسیده با طرقی روشن و اسنادی مشهور که اهل ستر و ثقه و حفظ و امانت از هم نقل کردند و عمل بدانها واجب است چون خبرش متواتر است و واجب العمل نزد اهل تامل و نظر و حکم ما در حرمت ذبیحه اهل کتاب ثابت شد و الحمد لله.

و کمیابی از فقهاء شیعه بر خلاف مذهب ما ذبیحه اهل کتاب را حلال دانستند بدلیل روایت ابی بصیر و زراره که از امام ششم علیه السلام پرسش شد از ذبیحه اهل کتاب و آن را آزاد دانست، و تفسیر این روایت دو راه دارد 1- تقیه از سلطان و ترس بر شیعیان از ستم اهل ظلم و عدوان زیرا قول بحرمتش خلاف عقیده جمعی از ناصبیان بوده و ضد فتوای سلطان زمان و قاضیان و حکام او.

2- تفسیر بروایت منقوله از وهب که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از ذبائح اهل کتاب و فرمود باکی ندارد چون نام خدا بر آن برند و مقصودش کسانی از آنان بود که بر روش موسی و عیسی علیهما السلام باشند و شرط کرد بر آنها که نام خدا برند تا درست باشد، و ما البته بیان کردیم که تسمیه از کافری که خدا نشناسد نمیشود زیرا قصد او جز خدای یگانه است و باز هم شرط کرد که باید پیرو موسی و عیسی باشد و این شرط نباشد جز در کسی که بمحمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده و در پذیرش او پیرو موسی و عیسی علیهما السلام شده و عقیده به نبوت او دارد و این ضد مذهب این ناتوان کمیاب است و الله الموفق للصواب- پایان.

و من گویم: خلاصه گفتار در این باره اینست که فقهاء شیعه بلکه همه مسلمانان اتفاق دارند بر حرمت ذبیحه جز اهل کتاب از کفار چه بت پرست باشد و چه آتش پرست و چه مرتد و چه منتحل اسلام مانند غلات و جز آنان و در باره ذبیحه اهل کتاب اصحاب خلاف دارند و بیشتر حرمت آن را گفتند.

و جمعی چون ابن عقیل و ابن جنید و شیخ صدوق- ره- حلال دانند ولی صدوق شرط کرده که باید بسم الله گفتن آنان را بشنود و آنها را با گبر یکی دانسته و ابن عقیل تصریح دارد بحرمت ذبیحه گبر و حلیت را مخصوص یهود و نصاری دانسته و مقید هم نکرده که اهل ذمه باشند و همچنین دو تای دیگر و منشأ این خلاف

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 207

اختلاف روایات این مسأله است که از دو طرف بسیارند و قائلین بحرمت اخبار حلال بودن را حمل بر تقیه کردند که مشهور میان مخالفین است و در هر عصر و بلد بدان فتوی دادند.

و بر آنان اعتراض شده که هیچ مخالفی شنیدن بسم الله را از آنها شرط حلالی ذبیحه آنان ندانسته، و اخباری که با این شرط دلالت بر حلال بودن ذبیحه آنان دارند نمیشود حمل بر تقیه کرد.

من گویم: بسا که این اندازه برای سازش با آنها باشد و تقیه بهمین اندازه انجام شود، و آنان که حلال دانند اخبار منع را تفسیر بکراهت کنند و صدوق حمل بر صورت نشنیدن تسمیه آنان کرده، شهید ثانی - ره - گفته: این هم بر گردد بحلالی ذبیحه آنها زیرا سخن در اینست که اگر ذابح کتابی باشد حلال است یا حرام نه در اینکه تسمیه گفته شده یا نه زیرا مسلمان هم اگر تسمیه نگوید حرام باشد جز اینکه فرق میان آنها این باشد که در کتابی شنیدن تسمیه او شرط است ولی در مسلمان همان ندانستن ترک تسمیه او عمدا کافی است.

و باز جای اعتراض در این فرق هست زیرا در صحیحه جمیل تصریح شده که تا ترک تسمیه آنها را ندانی ذبیحه‌شان حلال است مانند مسلمان - پایان -.

و باز اختلاف دارند در اینکه ایمان ذابح علاوه از اسلام شرط است یا نه؟

و اکثر فقهاء آن را شرط ندانستند و همان اظهار شهادتین را بس دانستند بطوری که مسلمانی محقق شود بشرط اینکه عقیده منافی اسلام نداشته باشد مانند ناصبی و قاضی مبالغه کرده در منع از ذبیحه غیر اهل حق، و ابن ادریس منع کرده از ذبیحه مؤمن و مستضعفی که نه از ما باشد و نه از مخالفان، و أبو الصلاح ذبیحه مخالف منکر نص خلافت را منع کرده و علامه ذبیحه مخالف غیر ناصبی را حلال دانسته مطلقا بشرط اینکه تسمیه را واجب داند.

و برخی متاخران در حکم ناصب اعتراض کرده برای اختلاف روایات و ظاهر حمل اخبار جواز است بر تقیه یا بر مخالف جز ناصب و مستضعف زیرا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 208

در عرف اخبار اطلاق ناصب بر غیر مستضعف شایع است.

بلکه از بسیاری روایات برآید که مخالفان در حکم مشرکین و کفارند در همه احکام ولی خدا در دوران صلح حکم مسلمانان را بر آنها جاری کرده در این جهان برای رحمت بر شیعیان چون تسلط مخالفان و نیاز شیعه را بآمیزش و مناکحه و همخوری آنان میدانسته، و چون امام موعود ظهور کند حکم مشرکین و کفار را در همه موارد بآنها جاری سازد و باین روش جمع شود میان اخبار متعارضه این باب و پس از بررسی کامل نظر ما بر خردمندان نهان نماند.

گویم: شیخ مفید - ره - در رساله نامبرده و سید مرتضی در جواب مسائل طرابلس با سند از شعیب عقرقوفی آوردند که من نزد امام ششم علیه السلام بودم و مردمی از کوهستان او را از ذبیحه اهل کتاب میپرسیدند و در پاسخشان فرمود: شما آنچه را خدا عز و جل فرموده شنیدید، گفتند میخواهیم از زبان شما بشنویم فرمود از آنها مخورید و چون از نزد آن حضرت بیرون شدیم ابو بصیر بمن گفت از آن بخور که البته من از او و از پدرش هر دو شنیدم که فرمان خوردن آن را دادند و آن بگردن من باشد.



سپس گفت بار دوم از او پیرس و پرسیدم و همان گفتار نخست را فرمود که آن را مخور، ابو بصیر گفت بار سوم از او پیرس گفتم پس از دو بارش نپرسم و نزد آن حضرت برگشتم و ابو بصیر گفت از او پیرس و گفتم قربانت چه فرمائی در ذبائح اهل کتاب فرمود آیا امروز نزد ما نبودی که آنچه گفتم شنیدی گفتم آری فرمود مخور و ابو بصیر گفت: آن را بخور.

بیان: این روایت را در تهذیب بهمین سند از حسین بن سعید آورده و اینکه فرمود: البته شنیدید آنچه خدا فرموده: بسا اشاره باشد بآیه و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و بسا اشاره باشد بآیه و طعام الذین أوتوا الكتاب از راه تقیه برای اصرار سائل و رعایت حال او و در رساله نامبرده و طرابلسیات بسند پیش از حسین بن منذر آمده که بامام ششم علیه السلام گفتم: راستی ما مردمی باشیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 209

که بکوهستان رفت و آمد کنیم و راه دور است و فرسنگها است و رمه‌ها بخریم یکی دو تا، سه تا که هر رمه 1500، 1600، 1700- گوسفند است، و یک گوسفند، دو تا یا سه تا واماند و از شبانانی که آنها را بیاورند پرسش کنیم و گویند ترسائیم شما چه فرمائید در باره ذبائح یهود و ترسایان.

فرمود: ای حسین این موضوع ذبیحه است و نمیشود اطمینان کرد بر آن جز که کشنده یگانه پرست باشد سپس حنان امام ششم علیه السلام را ملاقات کرد و گفت حسین بن منذر از شما روایت کرده که فرمودید بر ذبیحه اطمینان نیست جز اینکه کشنده یگانه پرست باشد و نام خدا برد، فرمود: راستش ترسایان بدعتی در باره آن نهادند گوید: از یک ترسا پرسیدم شما در ذبح چه میگوئید؟ گفت: گوئیم بنام مسیح.

تبیان: در کافی مانندش آمده (ج 6 ص 239) تا فرموده، ای حسین ذبیحه به تسمیه باشد و اعتماد بر آن نیست جز از یگانه پرستان، و از همان کافی است از حنان که بامام ششم علیه السلام گفت حسین بن منذر- تا فرموده: راستی که آنها در آن بدعتی نهادند که نخواهمش، و در برخی نسخه‌ها است که: نامش را نبرم تا آخر خبر.

سپس در رساله نامبرده گفته: بسند دیگر مانند حدیث نخست را روایت دارم و در طرابلسیات بسندش از حسین بن عبد الله که: معلی بن خنیس و عبد الله بن یعفر با هم یار شدند و یکیشان از ذبیحه یهود و نصاری خورد و دیگری نخورد و چون نزد امام ششم با هم شدند بآن حضرت گزارش دادند و فرمود: کدام شما نخورده؟ معلی گفت: من فرمود. احسنت.

و از همان رساله و طرابلسیات: بسندی از امام ششم علیه السلام که: دو مرد که بگمانم اهل جبل بودند نزد من آمدند و یکیشان از من در باره ذبیحه اهل کتاب پرسید و در دل خود گفتم بگردن بگیرم که برای شما دل خنکی فراهم کنم مخور، محمد بن یحیی گفت من از امام ششم علیه السلام ذبیحه یهود و ترسا را پرسیدم فرمود: مخور.

تبیان: این خبر در تهذیب بهمین سند از حسین بن سعید روایت شده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 210

و جمله «یعنی اهل الذمه» در آن نیست و همان مقصود است و گویا این جمله از کلام سید و مفید است و در آنست که «لا یرد لکما علی ظهری» و در نسخه ایست «عن ظهری» و این از مشکلات اخبار است و چند توجیه دارد:

1- که روشنتر است اینست که یعنی گناه شما را بگردن نگیرم بجوابی موافق آنچه از فقهاء عامه شنیدید، چون تقیه در اینکه بیکیشان فرمود: مخور ضرورت نداشت و آن بود که پرسید و بنا بنسخه تهذیب هم درست است باین معنی که من از شما تقیه بگردن ندارم تا موافق رأی شما جواب دهم و بهمین معنا آمده در روایتی که در آغاز روضه کافی است (8-72) که امیر المؤمنین بیکی از یارانش که نزد معاویه رفت نوشت تو یکی از دو مرد را در برداری یا مردیکه مطیع خداست و خوشبخت است بدان چه تو بدبختی و یا مرد نافرمان خدا که تو بدبختی بدان چه برایش گرد آوری و هیچ کدام را نباید بر خود مقدم داری و گناه او را بگردن بگیری.

2- یعنی برای شما حقی بگردن من نیاید که بگویم مخور و مقصود اینست که چون مقام تقیه است جواب شما بر من لازم نیست و مخور خطاب به محمد است یا یکی از آن دو بر وجه تبرع بنا بر اینکه امامان در برخی مواد میتوانند بیان حکم کنند یا خموشی گیرند چنانچه اخبار بسیاری بدین معنی در تفسیر قول خدا **هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** ص-360 گذشت و پرسش دوم محمد برای توضیح بیشتر بوده با آنکه بنا بر نسخه تهذیب بسا که پرسش یکم از ذبیحه ناصبیان و مخالفان باشد و توجیه نسخه مفید نیاز بتکلف دارد چنانچه نهان نیست.

3- آنچه یکی از افاضل گفته که مقصود اینست که تقیه را بردارم و حقیقت را بشما بگویم که گواراست و در حدیث است که: روزه غنیمت خنکی است یعنی رنج و سختی ندارد و هر محبوبی نزد عرب خنک تعبیر شود.

4- بنا بر نسخه تهذیب لا نفی جنس باشد و برد بضم باء جامه مخصوص یعنی بردی نیست از شما بر دوش من تا بایدم بدل خواه شما سخن گویم و این یک سخن معمولی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 211

است میان مردم، و مقصود اینست که من از علماء جیره خوار مردم نیستم تا بدلخواه آنها فتوی بدهم.

5- لا یرد با یاء دو نقطه و تشدید دال باشد چنانچه محدث استرآبادی نسخه (عن) را بدان خوانده و گفته: گویا مقصود اینست که من گفته مخور را برای شما از دوش خود بردارم و بی ضرورت تقیه خلاف حق نگویم، و می شود توجیه های دیگر نمود که دور باورترند از آنچه گفته شد و بیان آنها فائده ای ندارد و خدا مراد آنها را داند.

## اخبار باب

1- در طرابلسیاتست که ابو بصیر و زراره روایت کردند که پرسش شد امام ششم علیه السلام از ذبیحه اهل کتاب و آنها را آزاد دانست.

2- در هدایه: ذبیحه یهودی و نصرانی خورده نشود جز شنوند که نام خدا بر آن برند (79).

بیانیست: شیخ در تهذیب (ج 9 / 70-71) پس از ذکر برخی اخبار که دلالت بر حلالی ذبایح اهل کتاب دارند گفته: نخست اعتراض باین اخبار اینست که برابر آن همه اخبار حرمت نیستند چون آنها پیشند و باید برای بیش دست از کم کشید چنانچه در جای خودش بیان شد.

2- هر کس این اخبار را آورده اخبار حرمت را هم آورده که پیش گفتیم.

3- اگر همه آنها را بپذیریم دو توجیه دارند اول اینکه مقصود از آنها حال ضرورت است نه اختیار و در حال ضرورت مردار هم حلال است تا چه رسد به ذبیحه نامسلمان.

و دلیلش روایت مسند از زکریا بن آدم است که از امام رضا علیه السلام که فرمودش:

منت نهی کنم از خوردن ذبیحه هر که بر خلاف آنست که تو و یارانت عقیده دارید مگر بهنگام ضرورت بدان .. دوم: اینکه این اخبار از راه تقیه باشند چون موافق عقیده مخالفان است که ذبیحه را حلال دانند و دلیلش روایت مسند از ابن ابی غیلان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 212

شیبانیست که گوید: پرسیدم امام ششم علیه السلام را از ذبائح یهود و نصاری و ناصیبان گوید دهان کج کرد و فرمود: آن را بخور تا یک روزی - پایان -.

گویم: گویا مقصودش از ضرورت تقیه است و سازش با دشمن و هر دو وجه با هم نزدیکند و مؤید آنست که در پیش تحقیق کردیم و خبر اخیر گویا صریح در آنست.

3- تفسیر علی بن ابراهیم: قول خدا «و طعام آنان که کتاب دارند حلال است براتان» امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از طعام در اینجا حبوب و میوه‌ها است نه ذبائحی که کشند زیرا آنها با خلوص نام خدا را بر ذبیحه نبرند.

4- قرب الاسناد: بسندش از امام پنجم علیه السلام که همیشه میفرمود خوراک گبرها را بخورید جز ذبائحشان که حلال نیستند گرچه نام خدا را بر آن برند.

5- و از همان است: که علی علیه السلام بجارچی خود میفرمود: در کوفه روز عید قربان جار زند که نکشند قربانیهای شما را یهود و نه ترسایان و سر نبرند آنها را جز مسلمانان.

6- در قرب الاسناد: بسندی از علی بن جعفر که از برادرش موسی علیه السلام پرسیدم ذبیحه یهود و نصاری حلال است؟ فرمود: بخور هر چه نام خدا برده شود.

و او را از ذبائح مسیحیان عرب پرسیدم فرمود: آنها اهل کتاب نباشند و ذبیحه‌شان حلال نیست.

بیان: شیخ در تهذیب (ج 9 / 65) از امام ششم روایت کرد که ذبیحه ترسایان تغلب را مخور که مشرکان عربند و روایت صحیح آورده (9 / 64) از حلبی که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از ذبیحه ترسایان عرب که حلال است؟ فرمود: علی علیه السلام آنان را از ذبیحه و شکارشان باز میداشت، و اختصاص حکم بترسایان عرب یا برای اینست که صائبه بودند و آنها ملحدان نصاری‌اند، و بیضاوی در تفسیر قول خدا تعالی **و طعام الذین أوتوا الكتاب** تا آخر آیه گفته یهودند و نصاری و علی علیه السلام ترسایان بنی تغلب را از آنها جدا کرده و فرموده کیش ترسا ندارند و جز میخواری از آن بدست نیاورند پایان-.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 213

و یا برای اینست که بشرائط ذمه عمل نمیکردند چنانچه روایت است که عمر عشر بدهی آنها را دو برابر کرد و جزیه را از آنها برداشت یا برای اینست که از مسلمانی ترسا شدند و در حکم مرتدند چنانچه شهید ثانی گفته، و شیخ در خلاف گفته:

چون گوئیم ذبائح اهل کتاب و مخالفان اسلام حرام است ذبائح ترسایان تغلب را هم فراگیرد که شافعی در باره آنها با ما موافق است و ابو حنیفه ذبائح آنها را حلال داند، و دلیل ما همان دلیلهاست که پیش گفتیم.

و بعلاوه علی علیه السلام و عمر هم ذبیحه آنها را حرام کردند و مخالفی ندارند و از ابن عباس دو روایت است- پایان-.

و آنچه از کلام شافعی در این باره برآید اینست که گفتند زن کتابیه‌ای که مسلمان به پندار آنان می‌تواند بزنی گیرد یا از نژاد اسرائیل است یا نه اگر نباشد و از آنها باشد که دانی پیش از تحریف و نسخ دین پیرو آن شده جواز نکاحش نزد آنها دو قول دارد و بیشتر جواز گویند.

و اگر از آنها است که پس از تحریف و پیش از نسخ بدان گرائیده اگر حقش را گیرند و از تحریف شده دست برگیرند حکم پیش از تحریف دارند و اگر بتحریف شده گرایند در جواز دو قول است اشتهر منع است ولی جزیه آنها پذیرفته است و اگر از آنهاست که پس از تحریف و نسخ هر دو بدان دین در آمدند نکاح نشوند و آنان که پس از بعثت عیسی علیه السلام یهودی شدند بنا بر مشهور نزد آنها عدم جواز نکاح است و ناپذیری جزیه هم.

و اگر حال آنها معلوم نیست نکاح آنها مورد احتیاط است ولی جزیه آنها پذیرفته است بحکم احتیاط در خون، گفتند: صحابه در باره ترسایان عرب چنین قضاوت کردند که قبیله بهراء و تنوخ و تغلب بودند و اگر کتابیه از نژاد اسرائیل باشد نکاحش را مطلقا جائز دانند بی توجه باینکه پدرانش پیش از تحریف بدان دین شدند یا پس از آن و اما اگر پس از نسخ و بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین یهود یا ترسا گرائیدند فرقی میان نژاد اسرائیل و جز آن نیست این گفته شافعیه است و برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 214

آتش در اینجا آوردم که شرح سخن شیخ مفید باشد و توضیح اخبار در باره ترسایان عرب و تغلب و برای اینکه بر تو روشن شود که حکم خاص آنها است و بیان وجوهی است که ذکر کردند و بیان تقیه در این باره فتدبر.

7- در محاسن: (454) بسندش از ابی جارود که پرسیدم امام پنجم را از قول خدا عز و جل «و طعام الذین أوتوا الكتاب حل لکم» فرمود: دانه‌ها و سبزی‌ها است.

8- و از همان: بسندی از سماعه که پرسید از امام ششم علیه السلام از طعام حلال اهل کتاب فرمود: دانه‌ها است، و از همان بسند دیگر مانندش آمده.

بیان: ذکر دانه‌ها از باب نمونه است و مقصود هر آنچه است که تذکیر شرط حلال بودنش نیست.

9- در محاسن: بسندی از امام ششم علیه السلام که از ذبیحه یهودی مخور و در ظرف آنها غذا مخور.

10- از عیاشی: (1/ 295) بسندی حسین بن منذر از امام ششم علیه السلام پرسید کسی مرد امینی از یهود یا ترسایان را با گوسفندان می‌فرستد و پیشامدی می‌شود و گوسفند را میکشد و می‌فروشد؟ فرمود نه بخور و نه داخل مال خود کن همانا شرط نام بردن خدا است و امین بر آن نیست جز مسلمان و مردی بآن حضرت گفت و من می‌شنیدم پس قول خدا کجا است که «طعام الذین أوتوا الكتاب حل لکم» امام فرمود: پدرم میگفت: مقصود از این طعام حبوب است و مانند آنها.

11- و از همان، بسندی (مانند این تفسیر را آورده).

12- از همان: از عمر بن حنظله در قول خدا تعالی «فکلوا مما ذکر اسم الله علیه» که اما گبرها نه، چون اهل کتاب نیستند و اما یهود و نصاری باکی نیست چون بسم الله گویند (1/ 374).

13- و از همان: از ابن سنان که از امام ششم علیه السلام پرسیدم که ذبیحه زن و پسر بچه حلال است؟ فرمود: آری هر گاه زن مسلمانست و نام خدا برد ذبیحه‌اش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 215

حلال است و چون پسر بچه نیروی ذبح دارد و نام خدا برد ذبیحه او حلال است و اگر مسلمان تسمیه فراموش کرد باکی بذبیحه او نیست اگر متهمش ندانی (1/ 375).

بیان: یعنی متهم بترک عمدی آن نباشد برای اینکه آن را واجب نمیداند و از روی مصلحت دعوی فراموشی کند و دلیل است بر عدم اعتماد بر ذبح کسی که بسم الله را واجب نداند و گویا حمل بر استحباب شود و صدوق در فقیه (3/ 211) بسندش از امام ششم علیه السلام آورده که پرسش شد از مردی که سر بریده و بسم الله را فراموش کرده، ذبیحه او حلال است؟ فرمود: آری اگر متهم نباشد و خوب سر برد پیش از آن، و من در کلام اصحاب قید عدم تهمت را ندیدم و احوط رعایت آن است.

14- عیاشی: از عمران که شنیدم امام ششم علیه السلام در باره ذبیحه ناصبی و یهودی میفرمود: مخور تا بشنوی که نام خدا برد آیا نشنیدی قول خدا را «و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه» (1/ 375).

15- در سرائر: بسندش از محمد بن مسلم که شنیدم امام پنجم علیه السلام میفرمود هر که را شنیدی بسم الله گوید ذبیحه او را بخور (مستطرفات، 490).

16- در کشی: بسندی تا ابن ابی عمیر که ابن ابی یعفور و معلی بن خنیس در نیل بودند بزمان امام ششم علیه السلام و اختلاف کردند در ذبائح یهود و معلی خورد و ابن ابی یعفور نخورد و چون نزد امام علیه السلام آمدند باو گزارش دادند و کار ابن ابی یعفور را پسندید و معلی را خطاکار شمرد در خوردن آن (248 رجال کشی)، بیان: این برعکس روایت مفید و سید است در باره معلی و یکی از آن دو از اشتباه راویان است و در روایت کافی و تهذیب که گذشت نامی از معلی در آخر خبر نیست بلکه همین است که کدام شما نخورده و او گفت: من و امام فرمود:

احسنت و منافات با این روایت ندارد.

17- در کفایه: بسندی از یونس بن ظبیان که امام صادق علیه السلام باو فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 216

ای یونس هر که پندارد خدا را چهره‌ایست مانند چهره‌ها البته مشرک است و هر که پندارد خدا را اندامی است چون اندام آفریده‌ها کافر است بخدا، گواهِش را نپذیرید و ذبیحه‌اش را مخورید (34 کفایة الاثر).

18- الخرائج: از احمد بن ابی روح که گفت: بیغداد رفتم تا مالی از ابی الحسن جعفر بن محمد را برسانم و فرمانم داده بود آن را بابی جعفر محمد بن عثمان عمری بدهم و او نگرفت مال را و گفت نزد ابی جعفر محمد بن احمد برو باو فرموده آن را بگیر و من نزد او رفتم و باو رساندم و او رقعہ برآورد که در آن نگاشته بود بسم الله الرحمن الرحیم- و نامه را کشانده تا فرموده پوستین پوست گوسفند بهره‌ایست بشرط که در ارمیہ ذبح نشود که ترسایان آن را بنام صلیب کشند و جائز است آن را پیوشی بشرط که همکیش تو آن را ذبح کند یا مخالفی که به او وثوق داری.

بیان: یعنی وثوق داری که بسم الله میگوید چون آن را واجب میدانند، و این مؤید مذهب علامه است، در کتاب دروس گفته اگر عمدا تسمیه را ترک کند مردار باشد در صورتی که عقیده بوجوبش دارد و اگر عقیده بدان ندارد مورد اشکال است و ظاهر کلام فقهاء ما حرمت است و آن مشکل است چون ذبیحه مخالف را مطلقا حلال دانند بشرط که ناصبی نباشد، و شک نیست که برخی از آنها تسمیه را واجب ندانند و ذبیحه را حلال دانند و گرچه عمدا ترک آن کنند، و اگر نامعتقد بوجوب تسمیه گوید ظاهر حلال بودنست و بسا که حرام باشد چون مانند غیر قاصد تسمیه است.

19- در بصائر: بسندش از عامر بن علی جامعی که بامام ششم علیه السلام گفتم:

قربانت ما ذبائح اهل کتاب را میخوریم و ندانیم بر آن نام خدا برند یا نه؟ فرمود چون بشنوید نام خدا برند بخورید، فرمود: میدانید بر ذبیحه خود چه گویند؟ گفتم:

نه، و چیزی خواند مانند لفظ یهودی که تند خواند وانگه فرمود: بدین فرمان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 217

دارند، گفتم: قربانت من میخواهم آن را بنویسم فرمود: بنویس نوح ایوا داینوار یلهین مالحو اشرسوا اورضوا بنواموا شتودعال اسحطوا (333).

بیان: یعنی از خدا فرماندارند که چنین گویند و من گویم این عبارت بلفظ عبری است و آن را در نسخه‌های بصائر چنین یافتیم و از راویان تصحیف فراوان دارد چون این زبان را نمیدانستند و آنچه از شناسای به زبان آنها شنیدم که از علمای خودشان بود اینست که دعاء یهود بر ذبیحه چنین است:

آن را با شرحش آوردم: باروخ مبارکی آتا: تو. ادونای خدا الوهوننا معبودا ملخ عولام پروردگار جهانیان اشیر: آنکه قدوسنو تقدیس کردیم بمصیوتا و بفرمانهایش ومنواتو، و فرمانداد ما را علی هشحیطا. بر ذبح.

20- دعائم: از ابی جعفر بن محمد علیهما السلام که رخصت داد در خوردن خوراک اهل کتاب و فرقه‌های دیگر بشرط که در خوراک ذبیحه نباشد (1 ر 126).

21- و از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام که چون دانسته شود در آن ذبیحه است مخور.

بیان: این اشاره است باینکه ذبیحه در آنست و نخست بر اینکه ملاقات آنها با آن خوراک بر طوبت معلوم نیست.

22- در دعائم: از ابی جعفر علیه السلام که پرسش شد از ذبیحه یهودی و ترسا و گبر و ذبیحه‌های مخالفان و خواند قول خدا عز و جل را «فکلوا مما ذکر اسم الله علیه» و فرمود: چون شنیدید نام خدا را برند بخورید و آنچه بی‌نام خدا باشد مخورید، و هر که متهم است بترک تسمیه و آن را واجب نداند نباید ذبیحه‌اش را خورد جز که در هنگام ذبح او را ببیند و بر سنت ذبح کند و نام خدا برد بر آن و اگر ندیده ذبح کند خورده نشود (2 ر 177).

23- و روایت داریم از ابی جعفر علیه السلام که ذبیحه یهودی و ترسا و گبر و ذبائح مخالفان حرام هستند، و روایت نخست شاذ است و بدان عمل نشود.

24- و از جعفر بن محمد علیه السلام که پرسش شد از گوشتی که در بازارها فروشند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 218

و ندانند قصابها چوئش سر بریدند و بدان باکی ندانست با عدم اطلاع بر ذبح آن بر خلاف سنت.

25- و از او علیه السلام که ذبائح ترسایان عرب را بد میداشت.

26- و از علی علیه السلام که قربانی مسلمان را جز مسلمان نکشد و هنگام کشتنش گوید: بسم الله و الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الأرض حنیفا مسلما و ما أنا من المشرکین، إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین، لا شریک له و بذلک أمرت و أنا أول المسلمین (2 ص 183).

### باب دهم: در حکم بچه شکمی

1- قرب الاسناد: (51 ط نجف) بسندش از امام پنجم علیه السلام که در بچه شکمی فرمود: اگر مو برآورده بخور و گر نه مخور.

2- و از همان: بسندش از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که پرسیدمش از گوسفندی که بچه‌ای پس از مرگش از شکمش برآید شاید که آن بچه را خورد؟



فرمود: باکی ندارد (116 ط نجف).

3- در عیون: بسند پیش که در آنچه امام رضا علیه السلام بمأمون نوشت بود:

که تذکيه بچه شکمی همان تذکيه مادرش است هر گاه مو و کرک برآورده باشد (2 ص 124).

4- در تفسیر: علی بن ابراهیم در تفسیر قول خدا تعالی «حلال است بر شما بهیمه انعام الخ» بچه شکمی که کرک و مو برآورده تذکيه اش تذکيه مادرش است اینست که خدا قصد کرده (148).

5- عیاشی: (از یکی از دو امام همین تفسیر را برای آیه آورده) (1 ص 289).

6- (و از امام پنجم علیه السلام هم این تفسیر را نقل کرده و افزوده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمان میداد بفروش بچه‌های شکمی).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 219

7- و از همان: (از امام ششم علیه السلام همین تفسیر را برای آیه روایت کرده).

8- در المقنع: چون ذبیحه را سر بریدی و در شکمش بچه تمامی است آن را بخور که تذکيه اش تذکيه مادرش است و اگر تمام نیست مخور و روایتست که چون مو و کرک برآورد تذکيه اش تذکيه مادرش است (193).

تبیان نیست: در پیش دانستنی مشهور میان مفسران اینست که معنی بهیمه الانعام جاندار بی‌زبانست و اضافه بیانیه است و اضافه صفت است بموصوف و بنا بر این اخبار بمعنی بچه شکمی جاندارانست و اضافه بتقدیر من یا لام است، و ممکن است تفسیر اخبار باینکه بچه شکمی هم جزء انعام است و حلال است تا با مشهور موافق باشند و منظور بیان فرد نهان نیست یا منظور اینست که آغاز نام بهیمه جاندار از بچه شکمی تمام است و باز هم با تفسیر مشهور مخالف نیستند.

و طبری تفسیر بهیمه الانعام را به بچه‌های شکمی بامام پنجم و ششم وابسته و بیضاوی گفته معنایش اینست که بی‌زبان از چهارپایان که هشت جفت معروف باشند و آهو و گاو کوهی را هم بدانها پیوسته و گفته شده مقصود از بهیمه هم در آن دوتایند و مانندشان از هر جانداري که چون چهارپایان شکمه دارد و نیش ندارد، و اضافه آن بانعام برای شباهت است - پایان - من گویم: اضافه طبق تفسیر خبرها روشنتر است از آنچه در آخر کلامش بلکه اول آن ذکر کرده.

و بدان که در کلام اصحاب قطعی است که تذکيه مادر تذکيه جنین را بس است و حلال می‌شود گاهی کک آفرینشش تمام باشد و مو و کرک داشته باشد، و اخبار مختلفند در برخی حلالی منوط است به تمامت خلقت و در برخی بمو و کرک

هر دو در برخی بهمان مو و در برخی بتمامی خلقت و مو و گویا اینها باهمند و همه اخبار یک مفهوم دارند چنانچه در دروس گفته: تمامی خلقت بروئیدن مو و کرک است پایان.

و مشهور میان متأخرین است که فرقی ندارد جان یافته باشد یا نه چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 220

روایات اطلاق دارند، و در روایات عامه است که پرسش شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما شتر و گاو و گوسفند سر بریم و در شکمش بچه باشد بدور اندازیم یا بخوریم؟ فرمود اگر خواهید بخورید زیرا تذکیه بچه شکمی تذکیه مادرش است.

و جمعی چون شیخ و پیروانش و ابن ادریس شرط کردند که با تمامی خلقت جان نداشته باشد و گر نه بتذکیه مادر تذکیه نشود و حلال نیست و اطلاق اخبار دلیل رد آنها است با اینکه فرض بیجانی با تمام خلقت بعید است زیرا در غالب جان داشتن از تمامی خلقت جدا نیست و حمل اخبار بر این فرض نادر بلکه ناموجود بعید است بنهایت، و دلیلی بر این شرط ندارند جز اینکه تذکیه شرط حلالی حیوان زنده است مطلقا و این کلیت ممنوع است.

آری اگر از شکم مادر زنده بیرون آید و جان ثابت دارد باید خودش را سر بریده چنانچه اصحاب گفتند و اگر جان ثابت ندارد احوط ذبح آنست اگر زنده باشد زیرا شناختی که دلیلی بر شرط استقرار حیات در صحت ذبح نیست، این در آنجا است که فرصت تذکیه اش باشد.

و اما اگر فرصت نباشد در حلالی آن دو وجه است از اینکه اصحاب مطلقا گفتند تذکیه مستقر الحیات و یا حیوان زنده لازم است که دلیل حرمت می شود و از اینکه این دیگر حکم زنده ندارد چون زمان زندگی کوتاه و ناپایدار است و عموم اخبار «تذکیه مادر او را حلال کند» فرا گیردش و گرچه مطلق حی را فرا نگیرند و گویا این حلالی اقوی است.

و اقرب اینست که برای زنده در آوردن جنین لازم نیست در شکافتن شکم ذبیحه بیش از معتاد شتابکرد و اگر خلقت بچه شکمی تمام نباشد بدون خلاف حرامست و خلاقی هم نیست که اگر بچه شکمی از شکم حیوان مردار مرده در آید حرام باشد، و آنچه در حدیث علی بن جعفر است که باکی ندارد تفسیرش اینست که زنده بر آید و تذکیه شود یا مقصود اینست که مادرش بتذکیه بیجان شده.

و این جمله «ذکاة الجنین ذکاة امه» را خاصه و عامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 221

کردند و لفظش مورد اتفاق فریقین است و اختلاف در تفسیر و معنایش است در نهایت پس از نقل حدیث گفته: تذکیه ذبیح است و نحر و این روایت برفع ذکاء دوم و نصبش مأثور است و بنا بر روایت رفع معنایش اینست که تذکیه مادر همان تذکیه جنین است و جنین نیاز بتذکیه جداگانه ندارد و بنا بر نصب معنایش اینست که جنین را هم مانند مادرش باید سر برید و در این صورت اگر جنین زنده برآید باید سرش را برید و برخی هر دو ذکاء را منصوب روایت کردند یعنی حساب کن تذکیه جنین مادر را تذکیه مادرش - پایان -.

در شرح جامع الاصول گفته: از هیچ کدام صحابه و آنها که بعدشان بودند روایت نشده که جنین نیاز بتذکیه جداگانه دارد جز از ابی حنیفه، شهید ثانی در روضه گفته: و آنچه در روایت و هم فتوی درست است اینست که ذکاء دوم برفع است تا خبر اولی باشد و معنایش اینست که تذکیه جنین منحصر است بهمان تذکیه مادرش و منظور از تذکیه در اینجا سبب حلالی حیوانست مانند تذکیه که در ماهی و ملخ تعبیر شده، و امتناع تذکیه جنین اگر درست باشد حمل شود به معنی ظاهر آن که بریدن اعضاء مخصوصه است یا گفته شود اضافه مصدر از نسبت فعل جداست چنانچه حج البیت و صوم شهر رمضان بطور اضافه درست است و نسبت حج به بیت یا صوم بر رمضان بعنوان فاعل درست نیست.

و بسا برخی ذکاء دوم را به نصب خواندند باین معنی که ذکاء بچه شکمی هم مانند ذکاء مادر او است و باید او را سر برید چون مادرش و این تعسف است و مخالف روایت رفع است و ممکن است حرف محذوف را در روایت نصب «من» تقدیر کرد یعنی ذکاء بچه شکمی از ذکاء مادرش باشد و در آن داخل است و در معنا یکی میشوند با اینکه رفع ذکاء دوم موافق روایت اهل بیت است که داناترند بدان چه در بیت است.

9- در دعائم: از امام ششم علیه السلام پرسش شد از قول خدا تعالی «أحلت لكم بهیمه»

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 222

**الأنعام**، فرمود: بچه شکمی است هر گاه مو و کرک برآورده که تذکیه آن همان تذکیه مادر است و اگر مو و کرک نیاورده حرام است.

**باب یازدهم آنچه از ذبیحه حرام یا مکروه است**

1- در خصال: بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: ای علی از گوسفند هفت چیز حرام شده خون، آلات نری، مثانه، مخ حرامه، غدهها، سپرز و زهره (2 ر 341).

بیان: آلات نری شامل دو خایه هم می شود.

2- در خصال: که امیر المؤمنین قصابها را از فروش هفت چیز گوسفند منع کرد: خون، غده‌ها، گوشه‌های دل، سپرز، مخ حرام خایه‌ها، قضیب و یک قصابی گفت: یا امیر المؤمنین جگر سیاه و سپرز برابرند، فرمود: ای ناجنس دو کاسه آب برای من بیاور تا جدائی میان آنها را بتو روشن کنم و جگر سیاه و یک سپرز و دو کاسه آب آورد و فرمودش: هر کدام را در کاسه آبی مالش بده جداگانه و هر دو را برابر فرمان مالش داد و جگر سیاه بهم رفت و چیزی از آن برنیامد و سپرز بهم شد و هر چه درونش بود برآمد همه خون بود و پوست رگهایش بجا ماند فرمود: اینست تفاوت میان آنها این خونست و این گوشت است.

3- در خصال: بسندش تا علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بد داشت خوردن پنج چیز را: سپرز، و قضیب و دو خایه و فرج و گوشه‌های دل (1 ر 283).

4- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که ده چیز گوسفند خورده نشوند، شاخ، خون، سپرز، مخ حرام، غده‌ها، قضیب، دو خایه، زهدان، فرج و رگهای خونین (2 / 433).

بیان: فرج از آن ماده است و بسا شامل گردی دبر نر و ماده هم باشد چنانچه ابو زید گفته حیاء نام دبر هر چه هست از حیوان سم‌دار و جز آن.

5- در خصال: بسندش از امام ششم علیه السلام که سپرز حرام است چون خونست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 223

(2 ر 609).

6 و از همان: بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: سپرز را نخورید که خانه خون فاسد است و از غده‌های گوشت پیرهیزید که رگ خوره را بجنیش آرند (2 ر 615).

7- در عیون: (2 ر 126) بسندش تا امام رضا علیه السلام که در کتابش بمأمون بود که حرام است چون سپرز چون خونست.

8- و از همان: (2 ر 40) بسندش تا علی علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قلوها را نمیخورد بی اینکه حرامشان داند چون بشاش نزدیکند در صحیفه امام رضا علیه السلام مانندش آمده در علل هم بسندش مانندش آمده (25).

9- در عیون و علل: بسندهای پیش از امام رضا علیه السلام که سپرز حرام شد برای خونی که دارد (در عیون، 2 ر 94).

10- در علل - بسندش از امام ششم علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چون یکی از شماها گوشت بخورد باید غده‌هایش را برآورد زیرا رگ خوره را بجنابند (2 ر 248).

11- و از همان: بسندش تا ابان بن عثمان که بامام ششم علیه السلام گفتم: چرا سپرز حرام شده با اینکه از ذبیحه است فرمود: راستش بابراهیم علیه السلام قوچی فرو شد از ثبیر که کوهی است در مکه و ناگاه شیطان در نزد او آمد و گفت: بهره مرا از این قوچ بده فرمودش تو را چه بهره‌ای در آنست با اینکه قربانی پروردگار من است و فدای پسر من، خدایش وحی کرد که او بهره‌ای دارد که سپرز است و مجمع خونست، و دو خایه حرام شدند که جایگاه هم جفتی و راه نطفه‌اند و ابراهیم سپرز و دو خایه را باو داد، گوید: گفتم: چگونه مخ حرام حرام شده؟ فرمود برای آنکه جای آبیست که میجهد از هر نر و ماده و آن مخی است دراز که میان مهره‌های پشت است.

ابان گوید: سپس امام ششم فرمود: بد است از ذبیحه ده چیز چون سپرز و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 224

دو خایه و مخ حرام و خون و پوست و استخوان و شاخ و سم و غده‌ها و آلات نری و از مردار ده چیز حلالند و آزاد پشم، پر، تخم، نیش، شاخ، سم، شیردان و پوست و شیر که در پستان مردار موجود است.

بیان: گویم: ذکر پوست و شاخ و سم در هر دو جا برای بیان اینست که اینها حرام نیستند بلکه مکروهند و دیگرها حرامند زیرا کراهت در زبان حدیث اعم است از حرمت و کراهت اصطلاحی یا مقصود در نخست کراهت خوردن است و در دوم جواز بکار بردن و بهر تقدیر پوست حمل بر تقیه شود زیرا بیشتر عامه آن را بدباغی پاک دانند و بکار بردنش را روا دارند گرچه از مردار باشد و بسا حمل بر پوست شیردان شود که بزودی بدانی 12- در علل: بسندش تا امام ششم که باو گفتم چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذراع را بیش از اعضاء دیگر گوسفند دوست میداشت؟ در پاسخ فرمود: چون آدم برای پیغمبران از نژادش یک قربانی کشت و برای هر پیغمبری عضوی را نام برد و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذراع نام برد از اینجا است که ذراع را دوست داشت و دل خواهش بود و میخواست و بر دیگر اندام برتری میداد، و در حدیث دیگر است که رسول خدا ذراع را دوست میداشت برای اینکه بچراگاه نزدیکتر و از بولگاه دورتر است (1/ 128).

13- در بصائر: بسندش تا امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذراع و شانه را دوست داشت و از کفل بدش می آمد که نزدیک بولگاه است (148 چاپ سنگی).

14- در محاسن: بسندی تا امام ششم علیه السلام که پرهیزید از غده‌های گوشت چه بسا رگ خورده را بجنابند.

15- و از همان: بسندی از ابی الحسن علیه السلام که از گوسفند هفت چیز حرام است و از مردار دوازده چیز حلال، اما آنچه از گوسفند حرام است خون، سرگین غده‌ها، سپرز، آلت نری، دو خایه و زهدان و اما آنچه از مردار حلال است:

مو، پشم، کرک، نیش، شاخ، دندان، سم، تخم، شیردان، ناخن، چنگال و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 225

پر (481).

بیان: چنگال از درنده‌ها است چه رونده چه پرنده یا از جانوران شکارگیر و ناخن از آنها که شکار نمیگیرند.

16- در طب الائمه: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مبادا غده‌ها را بخورید که خوره بجنبانند فرمود تندرستی یهود برای نخوردن غده‌ها است (105).

17- در هدایه: از گوسفند ده چیز خورده نشود: سرگین، خون، سپرز نخاع، غده‌ها، ابزار نری، دو خایه، زهدان، فرج، رگهای خونین و رگهای پر (79).

18- در دعائم: از امام ششم علیه السلام که بد داشت خوردن غده‌ها و مخ پشت و سپرز و ابزار نری و قضیب و فرج و درون قلوبها را (125).

گشایش و روشنگری: علامه در مختلف گفته و شیخ در نهاییه که: حرام است از شتر و گاو و گوسفند و جز آنها از آنچه حلال گوشت است گرچه تذکیه شوند خون و سرگین و زهره و مشیمه و فرج از برون و درون و قضیب و دو خایه و نخاع و علباء و غده‌ها و بند انگشتان و حدقه چشم و تیکه سنگی که در مغز سر است و ابن ادریس هم چنین گفته و بر آنها افزوده مثانه را که جای نگهداری شاش است.

و استاد ما شیخ مفید - ره - گفته: از چهار پایان و وحوش نباید خورد سپرز را زیرا آمادگاه خون تباه است و نه قضیب و دو خایه را و نام دیگرها را نبرده و صدوق گفته: بدان که در گوسفند ده چیز نخوردنی است: سرگین، خون، مخ پشت سپرز، غده‌ها، آلت نری، دو خایه، زهدان، فرج، و رگهای خونین و رگهای پر و در حدیث دیگر بجای فرج پوست است.

سلار گفته: خورده نشود سپرز و نه قضیب و نه دو خایه و نام دیگران را مانند استادش مفید نبرده.

سید مرتضی - ره - گفته: از تکروی امامیه است قول بحرمت سپرز، قضیب و دو خایه و زهدان و مثانه، و ابن براج پیروی از استاد ما شیخ طوسی کرده جز

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 226

که خون را از کلام انداخته چون روشن است حرمتش و از نص قرآن دانسته شود، ابن جنید گفته بد است از گوسفند خوردن سپرز و مئانه و غده‌ها و مخ پشت و زهدان و مئانه و دو خایه و تصریح بحرمت نکرده و گرچه لفظ کراهت گاهی در حرمت بکار رود و ابن حمزه پیروی از نهاییه شیخ کرده.

و شیخ در خلاف گفته: سپرز و قضیب و دو خایه و زهدان و مئانه و غده‌ها و علباء و خرزه مغز سر نزد ما حرامند و نام دیگرها را نبرده و أبو الصلاح مغز پشت و عروق و زهره و تخم چشم و خرزه مغز سر را مکروه دانسته و مشهور همانست که شیخ در نهاییه گفته چون اینها خبیثه‌اند پس حرامند.

سپس برخی روایات را در این باره آورده و آنکه گفته صحت رجال این روایات نزد من ثابت نیست و اقوی انحصار حرام است بر سپرز - خون، قضیب، سرگین، دو خایه، فرج، مئانه، زهره و مشیمه و دیگرها مکروهند بحکم اصل اباحه و بعمومات «قل لا أجد» و «أحلت لكم بهیمه الأنعام» «فکلوا مما ذکر اسم الله علیه» - پایان -.

شهید - ره - در لمعه و روضه گفته: پانزده چیز از ذبیحه حرامند، خون، سپرز، قضیب که آلت مردی است، دو خایه، سرگین که در درونش باشد، مئانه جایگاه شاش، زهره که صفراء گرد آورد و بجگر سیاه آویخته بمانند کیسه مشیمه پوسته‌ای که نوزاد در شکم میان آنست، فرج از برون و درون، علباء با عین بی نقطه مکسوره و لام ساکنه و باء یک نقطه بزیر دو کیسه پهن پشت از گردن تا سر دمبلیچه، و نخاع، مخ رشته مانند پشت میان مهره‌های پشت و همان است و تین که جاندار بی آن زنده نماند، غده‌های میان گوشت که در پیه بیشترند، و بندهای انگشتان که با پی بظاهر مشت پیوندند، خرزه مغز و آن کرمکی است باندازه نخود تقریباً میان مغز که رنگش تیره است و مخالف رنگ مغز است و حبه حدقه که سیاهی چشم است نه همه چشم.

سپس شهید ثانی گفته: حرمت همه این چیزها را شیخ گفته بجز مئانه که

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 227

ابن ادريس بدانها افزوده و جمعی که مصنف از آنها است از او پیروی کردند و دلیل این همه روشن نیست زیرا همه از روایاتی که بهم پیوست شوند بدست آیند و رجال برخی از آنها ضعیف و برخی مجهول باشند و متیقن از آنها حرمت آنچه است که دلیلی دیگر دارد مانند خون و سپرز هم در حکم آنست و حرمت هر دو ظاهر آیه قرآن است و مانند آنچه که از اینها خبیثه باشند چون سرگین و فرج و قضیب و دو خایه و مئانه و زهره و مشیمه، و حرمت دیگرها نیاز بدلیل دارند و اصل عدم حرمت است، و روایات دلیل بر کراهت باشند که کارش آسان است جز اینکه گفته شود همه از خبائثند.

و اینکه قید ذبیحه آورده برای برکناری چون ماهی و ملخ که هیچ یک از اینها در آنها حرام نباشند بحکم اصل اباحه و حیوان شامل بزرگ چون کشته شتر باشد و هم خرد چون گنجشک ولی حکم بحرمت همه اینها در مانند گنجشک مورد اشکال است، چون در آن ممتاز نباشند و باید همه آن را حرام دانست یا بیشترش را برای اشتباه حرام و حلال و علم بوجود حرام و بهتر اینست که حکم حرمت مخصوص چهارپایان باشد و مانند آنها از وحوش نه مانند گنجشک و مانندش، هر دو گویند مکروه است خوردن قلوها و دو گوشه دل و شاخها- پایان.

شهید- ره- در شرح ارشاد گفته: خلافی نیست در حرمت خون، سپرز، قضیب، خایه‌ها و پس از آوردن مذهب صدوق گفته: اهل لغت، حیاء- را با مد زهدان ماده شتر دانند و بسا که مقصود صدوق از آن برون فرج باشد و از رحم درونش.

و گفتند مقصود از رحم در روایات مشیمه است و بعید نیست وانگه خبیثه بودن اکثر آنچه ذکر شد که دعوی کردند پذیرفته نباشد و نفرت طبع از بیشتر آنها نتیجه حکم فقهاء بحرمت است با اینکه دانستی در پیش ما در باره خبیثه چه گفته‌ایم که حکم و موضوعش بغرنج است، و مذهب مفید خالی از قوت نیست با پیوست خون ریخته و سرگین بدان و گویا آنها را نام نبرده برای ظهور حرمتشان یا برای اینکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 228

اجزاء ذبیحه نباشند زیرا خون پس از جدا شدن از آن حرام است و پیش از جان دادنش و احوط اجتناب از همه است بویژه زهره و فرج و مشیمه و غده‌ها و مخ پشت، و اما عروق گویا مقصود از آنها رگهای خوندار است چنانچه در برخی اخبار بدان تعبیر شده یا رگهای درشت و مختارند و گر نه حکم باحتراز از آنها مشکل است مگر اینکه گوشت را رشته رشته برند چون یهود، و اما پوست که در برخی اخبار آمده و برخی از محدثان معاصر بحرمتش گرائیدند ضعیف است و گفته صدوق در حدیث دیگر است که خبری است بی‌سند و می‌شود تفسیر شود به پوست فرج یا پوست مردار یا بر کراحت.

19- در علل: بسندش از صفوان بن یحیی ازرق که بسند امام هفتم علیه السلام گفتم مردی قربانیش را بدیگری میدهد که پوست کند در برابر پوستش فرمود:

باکی ندارد همانا خدا عز و جل فرماید «از آن پس بخورید و بخورانید» پوست نه خورده شود و نه خورانده شود (21/124).

بیان: بسا این حدیث را دلیل آرند بر حرمت پوست و در آن دلالتی نیست زیرا بسا مقصود اینست که خوردن پوست معمول نیست نه اینکه حرام است و نیز پوستی که بقصاب دهند جز پوست سر است و آنکه خورده شود پوست سر است و خلاصه این خبر مجمل است و نمی‌شود مخصوص آیات و اخبار بسیاری باشد که دلیل بر حلالیند، و بدان که در نسخه‌ها،



صفوان بن یحیی ثبت است ولی ظاهر این است که (عن صفوان عن یحیی) بوده یا (عن صفوان بن یحیی عن یحیی) زیرا برای یحیی و پدرش وصف ازرق ذکر نشده.

بلکه صفوان روایت از یحیی بن عبد الرحمن ازرق آورد که او هم ثقة است و این گونه روایت بارها در تهذیب آمده، و از فقیه برآید که صفوان از یحیی بن حسان ازرق روایت آورد و اگر چه او موثق نباشد ولی صدوق - ره - بکتایش اعتماد کرده و طریق خود را باو ذکر کرده.

20- در کتاب غیبت: بسندی از حمزه بن نصیر خادم امام عسکری علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 229

است که چون آقا یعنی مهدی علیه السلام زاده شد خانه امام بدان خرسند شد و فرمان بمن داد که هر روز با گوشت یک قلم با مغز بخرم و گفتند: این از آن آقا کوچولو است (158 چاپ سنگی).

### باب دوازدهم در حکم هر گونه تخم و خواص آن

1- در قرب الاسناد - 34- بسندش از امام ششم علیه السلام که پرسش شد از تخم پرنده آبی، فرمود هر کدام مانند تخم مرغ خانگی یک سرش پهن است بخور و گر نه مخور.

بیان: میان فقهاء ما خلافا نیست که تخم تابع خود حیوان است در حلالی و حرامی و اگر اشتباه شود آن تخم که دو سویس برابر نیست حلال است نه آنچه برابر است و اخبار بسیار هم بر آن دلالت دارند، و مشهور است که تخم ماهی حلال است و از حرام حرام، و اگر اشتباه شود آن تخم ماهی که زبر است حلال است و آنکه نرم است حرام.

و بسیاری از اصحاب این تفصیل را مقید بحال اشتباه نکردند و مطلق آوردند و ابن ادریس منکر آن است، در سرائر گفته: اصحاب ما رفتند باینکه هر چه از تخم ماهی زبر است خورده شود و هر چه نرم و شل است خورده نشود و دلیلی از کتاب و سنت و اجماع بر این گفته نیست و خلافا نیست که هر آنچه در شکم ماهی است پاک است و اگر این درست بود ماهی خرد نمک سود حلال نبود - پایان.

گویم: روایتی ندیدم که این تفصیل را داشته باشد و ظاهر اینست که اتفاق بیشتر فقهاء بر آن مستند بروایت است و اعتماد بر این ظاهر هم مشکل است و هر تخمی که از ماهی حلال گرفته شود حلال است و اگر از حرام باشد ظاهرا حرام است و اگر مشتبه باشد حکمش را دانستی که ظاهر عموم آیات و اخبار حلال بودنست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 230

بویژه اگر زبر باشد و احوط اجتناب از آنست مطلقا، در مختلف از قول شیخ مفید- ره- آورده که تخم زبر ماهی حلال است و از نرم و شل باید کناره کرد.

و سلار گفته: تخم ماهی دو بخش است زبر و نرم و نخست حلال است و دوم حرام، و ابن حمزه هم چنین گفته وانگه کلام ابن ادریس را آورده و گفته مورد اعتماد اباحه است برای عموم قول خدا تعالی «حلال شده بر شما شکار دریا و خوراکش، 96- المائدة» و بما احادیث معتبری منافی آن نرسیده و باید آن را پیروی کرد. پایان.

گویم: ظاهر اینست که حکم فاضلین به اباحه در باره تخم ماهی حلال است نه مطلقا.

2- در قرب الاسناد: (118) بسندش از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که پرسیدمش از تخمی که کسی از نیزار بدستش رسیده و نداند تخم چیست شاید خوردنش؟ فرمود: اگر دو سویش نابرابرند باکی ندارد و اگر برابرند حرام است.

3- در خصال (1/ 140) بسندش از سلمه کنیز فروش که از امام ششم علیه السلام پرسیدم کدام تخم حرام است؟ فرمود: هر کدام سرش را از کونش نشناسی مخور.

4- و از همان (610): از امام ششم که سه چیز لاغر کنند: پیوسته تخم خوردن، ماهی خوردن و گل خرما خوردن.

5- در تحف العقول: (248) از امام صادق علیه السلام که تخم حلال آنست که دو سویش نابرابرند و اگر برابرند خوردنش حرام است.

6- در بصائر و دلائل طبری: (148) بسندی از مردی از اهل یک چاه آب که من نزد امام ششم علیه السلام بودم و با او وداع کردم و بیرون شدم تا به اعوص (مکانی است) رسیدم و نیازی یادم آمد و برگشتم نزد او و خانه پر شده بود میخواستم در باره تخم خروس آبی از او بپرسم (سخنی فرمود) که یعنی تخم خروس آبی را مخور.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 231

بیان: دلالت دارد بر حرمت خروسهای آبی و تخم آنها، و گویا نشانه‌های حلالی ندارند و حمل بر کراهت شود.

7- در محاسن: (481) بسندش تا علی علیه السلام که پیغمبری بخدا از کمی نژاد امتش شکوه کرد و باو فرمود: بدانها فرماید تخم بخورید و خوردند و نژادشان فرود.

8- و از همان (481) بسندی از امام ششم علیه السلام که پیغمبری بخدا از کمی فرزند شکوه کرد و او را فرمود تخم بخورد.

9- از همان (481) بسندش (همین مضمون را آورده).

10- و از همان بسندش از عمر بن ابی حسنه جمال که بابی الحسن علیه السلام از کمی فرزند شکوه کردم فرمود  
آمرزشخواه و تخم مرغ را با پیاز بخور.

11- و از همان بسندش از موسی بن بکر که شنیدم أبو الحسن علیه السلام میفرمود:

بسیار تخم بخورید که فرزند را فزاید.

12- و از همان بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که فرزند ندارد بسیار تخم خورد.

13- و از همان بسندش از مرازم که نزد امام ششم علیه السلام تخم را نام بردند و فرمود: هلا آن سبک است و شهوت  
گوشت را ببرد.

14- و از همان بسندش از مرازم همین را آورده و افزوده که در تخم شر و فسادی نیست.

15- در محاسن بسندش از امام ششم علیه السلام که زرده تخم سبک است و سفیده‌اش سنگین.

16- در محاسن بسندش از حمران بن اعین که بامام ششم علیه السلام گفتم: مردمی پندارند زرده تخم سبک تر است از  
سفیده‌اش فرمود: از چه راه گویند؟ گفتم: پندارند که پر از سفیده است و استخوان و پی از زرده است امام فرمود: پس  
پر سبکتر از آنها است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 232

بیان: می‌شود منظور این خبر بیان نادانی آنها باشد به علت و اگر چه اصل قضاوت درست است، یا خیر نخست از تقیه  
باشد و خلاصه سخنش این است که علت آنها نقیض مدعا شدنست زیرا پر سبکتر اجزاء پرنده است و سبک است که  
سبک آورد پس سفیده سبکتر است.

17- در فقه الرضا فرمود علیه السلام تخمی حلال است که دو سویش نابرابرند.

18- در خرائج: روایت است از اسماعیل بن مهران که نزد امام ششم علیه السلام بودم برای وداع چون آن سال حاجی  
بودم و بیرون شدم و چند چیز بیاد آوردم که میخواستم از او بپرسم و برگشتم و خانه‌اش پر بود از مردم و مسأله‌ام از  
تخم پرنده‌های آبی بود و نپرسیده بمن گفت: تخم پرنده آبی را مخور.

- 19- در مناقب (4 / 240) پرسش شد از امام باقر علیه السلام که در جزیره‌ای تخم فراوانی یافت شده فرموده بخور هر چه دو سویس نابرابرند و مخور آنچه دو سویس برابرند.
- 20- در مکارم (184) از علی بن احمد اشیم که شکوه کردم بامام رضا علیه السلام که خوراک کم بمن گوارا است، فرمود: زرده تخم مرغ بخور و خوردم و سود برایم داشت.
- 21- از امام ششم علیه السلام که هر که فرزند ندارد باید بسیار تخم مرغ بخورد.
- 22- از علی علیه السلام که پیغمبری بخدا از کمی نژاد امتش شکوه کرد و خدا عز و جل باو فرمود به آنها فرماید که نان با تخم بخورند.
- 23- از زراره که از امام پنجم علیه السلام پرسیدم از تخمها که در نیزارها است فرمود: هر چه دو سویس برابرند مخور و هر چه نابرابرند بخور.
- 24- در هدایه: بخور هر تخمی که دو سویس نابرابرند و مخور آنچه برابرند (79).
- 25- در دعائم: (2 / 123) از جعفر بن محمد علیه السلام که هر تخمی دو سویس نابرابرند خوردنش حلال است و اگر نابرابرند تخم جانور حرامند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 233

### باب سیزدهم حکم اعضاء بی جان مردار و حیوان غیر مأکول اللحم

- 1- در خصال (2 / 524) بسندش از امام ششم علیه السلام که ده چیز از مردار پاکند: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ، سم، تخم، شیردان، شیر و دندان.
- 2- در قرب الاسناد: بسندش تا جابر بن عبد الله انصاری که دباغی پشم و مو شستن آنها است با آب و چه چیز پاک کن تر است از آب.
- بیان: تفسیر شده به ملاقات آنها با مردار بر طوبت یا بر استحباب.
- 3- در قرب الاسناد: بسندش تا اینکه پرسش شد از علی علیه السلام از گوسفندی که مرده و از آن شیری دوخته شده، فرمود راستی این حرام محض است.

4- و از همان بسندش از امام پنجم علیه السلام که باکی نیست بدان چه از پرنده و مرغ بکنند و برای خمیر از آن سود برند و هم دم‌های طاوسان و یال و دم اسبان.

5- و از همان بسندش تا علی علیه السلام که شستن پشم مردار تذکیه آنست.

6- در محاسن بسندش تا امام ششم علیه السلام که 12 چیز مردار حلالند: مو، پشم، کرک، نیش، شاخ، دندان، سم، تخم، شیردان، ناخن، چنگال و پر.

بیان: ذکر دندان پس از نیش ذکر عام است پس از خاص و ظلف سم شکافته گوسفند و گاو و مانند آنها است و شاید در اینجا شامل سم نشکافته هم بشود و نامبردن خصوص آن برای اینست که نظر به حیوان مأكول اللحم است که سم نشکافته ندارد و نام نبردن استخوان برای اینست که آلوده است باجزء مردار و چربی آن و مخ که دارد و پس از تهی‌شدنش از آنها پاک باشد.

7- در محاسن بسندش از حلبی از دندان پیش که می‌افتد شاید بجایش دندان گوسفند نهند، فرمود: اگر خواهد بجایش دندان گوسفند نهد پس از آنکه تذکیه شده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 234

توضیح: گویا شرط تذکیه استجابی است و یا مقصود پاکی آنست باعتبار اینکه دندان در سخن امام اعم از دندان گوسفند باشد.

8- عیاشی بسندی که ابن کواء از علی علیه السلام که پرهیز بود پرسید من یک مرغ خانگی مرده را لگد کردم و از او تخمی برآمد آن را بخورم؟ فرمود: نه، گفت آن را زیر مرغ نهادم و از آن جوجه‌ای برآمد آن را بخورم؟ فرمود: آری گفت: چطور فرمود: جوجه زنده‌ایست که از مرده برآمده و آن تخم مرده‌ای که از مرده برآمده در مشارق الانوار ماندش از ابن کواء آمده.

بیان: زیرا زنده‌ای باشد یعنی استحاله شده و پاک شده و می‌شود این را حمل بر کراهت یا تقیه نمود.

9- در مکارم: از عبد الله بن سلیمان که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از استخوان فیل فرمود: باکی ندارد و منم از آن شانه‌ای دارم.

10- از قاسم بن ولید که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از استخوان فیل که روغندانی یا شانه باشد فرمود: باکی ندارد.

11- در طب الائمہ از امام یازدهم روایت است که شانه زدن با شانه عاج موی را برویاند در سر، الخبر.

بیان: عاج بقول جوهری و فیروزآبادی استخوان فیل است، در نهاییه است که آن حضرت صلی الله علیه و آله را شانه‌ای از عاج بود، عاج ذبل است و گفتند از استخوان سنگ پشت دریا است و اما عاج استخوان فیل نزد شافعی نجس است و نزد ابی حنیفه پاک - پایان - در صحاح گفته: ذبل مانند عاج است که از استخوان سنگ پشت دریا است و از آن دست بند سازند - پایان.

و من گویم: ظاهراً مقصود از عاج استخوان فیل است که دندان آن را هم گویند و کسی که از عامه آن را نجس داند حدیث را با استخوان سنگ پشت تفسیر کرده و اطلاق اخبار دلالت بر جواز استعمالش دارد خواه از مذکی باشد یا جز آن و هم دلیل پاکی فیل است بنا بر قول کسی که اجزاء بیجان نجس العین را هم نجس میداند در مصباح گفته: عاج نیش فیل است و لیث گفته: جز نیش را عاج نگویند، و عاج

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 235

پشت سنگ پشت دریا است و بر آن حمل شود این حدیث که فاطمه علیها السلام دست بندی از عاج داشت و نمیشود آن را به نیش فیل تفسیر کرد چون نیش فیل نجس است بخلاف سنگ پشت و حدیث خود دلیل قائل بطهارت است.

12- در مکارم (109): از عبد الله بن سنان که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از مردیکه دندانش میگسلد شایدش که با طلا آن را بندد؟ و اگر بیفتد شاید بجایش دندان گوسفند نهد؟ فرمود: آری اگر خواهد آن را بندد بشرط که تذکیه شده باشد و از حلبی مانندش آمده.

13- و از زراره که پدرم در حضور من از امام ششم علیه السلام پرسید مردی دندانش می‌افتد و از دندان مرده گیرند و بجایش نهند فرمود: باکی ندارد.

14- و از قتیبۀ بن محمد که بامام ششم علیه السلام گفتم: ما از این خز بیوشیم و تارش ابریشم است؟ فرمود: ابریشم باکی ندارد که با جز او باشد حسین علیه السلام کشته شد و بر تن جبه خزی داشت که تارش ابریشم بود، گفتم: من این رو لباسی بربری را پوشم و پشمش از مردار است فرمود: پشم جان ندارد نبینی از زنده چیده شود و فروش شود.

14- در هدایه 79: ده چیز از مردار پاکند: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ سم، تخم، شیردان، شیر، دندان.

15- در نوادر راوندی بسندی تا علی علیه السلام که هر چه خون جهنده ندارد چون در نانخورش بمیرد خوردنش باکی ندارد، و پرسش شد از روغن زیت که جانور خون دار در آن افتد و میرد، فرمود: بفروزش بکسی که صابونش سازد.

بیان: دلالت دارد بر جواز بکار بردن متنجس در آنچه پاکی شرطش نیست و بر پاکی آنچه خون جهنده ندارد.

16- در دعائم: از علی علیه السلام که در خوراکی که حشره‌های زمین و مگس و آنچه خون جهنده ندارد در آن بمیرد رخصت داد و فرمود: آنها چیزی را نجس نکنند و حرام نکنند، و اگر خون‌دار در آن میرد و مایع باشد اطراف خود را فاسد سازد و بقیه آن خورده شود (2 ر 126).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 236

دنباله‌ایست و تفصیلی: در روضه گفته: مردار را خوردن و بکار بردن حرام است باجماع و ده چیزش حلال است باتفاق و یازدهم مورد خلاف است و آن ده:

پشم، مو، کرک، پر، که اگر چیده شوند پاکند و اگر کنده شوند ریشه آنها که بمردار پیوست است شسته شود چون رطوبت دارد، شاخ، سم، دندان و استخوان، اینها از مردار جدایند و از نظر بکار بردن و اما از نظر خوردن ظاهر جواز آنست که زبانی ندارد بحکم اصل و تخم چون پوسته سفته رویش محکم باشد و گر نه در حکم مردار است و شیردان که از شکم بزغاله شیری درآرند و در آن مایع زردیست و آن را بگذارند تا مانند پنیر بسته شود و چون بزغاله چیز خور شود شکمبه گردد و ظاهر تفسیر نخست اینست که انفحه شیریست که در شکم بره و بزغاله حالی بحالی شده و از جمله آنها است که جان ندارد.

در صحاح گفته: انفحه شکمبه بره و بزغاله است تا غذا نخورد و چون خورد شکمبه باشد و نزدیک بدانست تفسیر جمهره، و بنا بر این از اعضاء جاندار جدا شده و بنا بر اول پاک است و اگر چه پیوست مردار چسبیده بحکم نص و بر تفسیر دوم آنچه درون آنست قطعاً پاک است و همچنان بیرونش بحکم اصل و آیا ببر خورد مردار بالعرض نجس است؟ وجهی دارد، در ذکری گفته: بهتر آنست که برونش تطهیر شود و اطلاق نص دلالت دارد بر پاکی آن مطلقاً آری این اشکال بماند که انفحه جدا شده از اعضاء مردار همان شیر حالی بحالی شده است یا خود شکمبه برای اختلاف اهل لغت و یقینی آن همانست که در درون آنست زیرا مورد اتفاق است.

و شیر در پستان مردار هم بقول مشهور استثناء شده و دلیلش روایاتیست چون صحیحه زراره و در خبر دیگر نجس شمرده شد ولی سندش ضعیف است جز اینکه موافق قاعده تنجس مایع بملاقات نجس است و قاعده هر نجس حرام است میباشد، در دروس روایت تحریم را ضعیف دانسته و قائل آن را نادر و آن را حمل بر تقیه نموده- پایان-.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 237

من گویم: بناچار باید بچند فائده آگهی داد.

1- شیخ در نهاییه به استثناء پشم، مو و کرک را در صورت چیدن دانسته و سخنش توجیه شده باینکه ریشه آنها بگوشت پیوند است و جزء آنست و در صورت نبودن آن جزء بیجانها باشد، و این سخن ضعیف است زیرا اطلاق اخبار کردن آنها را هم فراگیرد، و فرمان شستن در برخی روایات قرینه همان کنندست، و نام نداشتن ریشه بدانها ممنوع است.

2- ظاهر اینست که آنچه نام برده شده پاکند و جز در شیردان مورد اتفاق است در صورتی که از حیوان نجس العین نباشند جز در باره تخم که علامه تفصیل داده میان اینکه از مأكول اللحم باشد یا جز آن و نخست را پاک دانسته و دوم را نجس، و شهید تصریح کرده که فرقی ندارند و این اقوی است.

3- بیشتر اصحاب در باره تخم شرط دانستند که پوسته رو بسته شده باشد برای روایت غیاث بن ابراهیم و از صدوق در مفتح نقل شده که این شرط را نیاورده و سخن فقهاء ما در تعبیر از این شرط مختلف است برخی متقدمین همان تعبیر روایت را آورده و گفته: اگر پوسته کلفت بر آن پوشیده است.

شیخ در نهاییه گفته: اگر پوسته بالا را بر خود گرفته، و جمعی چون محقق پوسته اعلی گفتند، و در کلام علامه در جمله‌ای از کتابهای پوسته سخت آمده و سختی را بر قید وارد در روایت افزوده، و علامه از یکی از عامه روایت کرده قول بطهارت را و اگر چه پوسته بالا هم بخود نگرفته باین دلیل که همان پوسته نازک آن را از نجاست حفظ میکند، سپس گفته بعقیده من اگر پوست بالا را دارد پاک است و اگر چه سخت نشده باشد چون ملاقات نجس ندارد و گر نه پاک نیست و این خوبست.

4- در تذکره گفته نافه مشک پاک است خواه از زنده گرفته شود و خواه از مردار، در ذکری گفته: مشک پاک است با پوسته آن باتفاق فقهاء و اگر چه از تذکیه نشده باشد، و در منتهی گفته اگر پس از مردن جدا شده اقرب اینست که نجس است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 238

و قول نخست اقرب است برای روایت صحیحه از علی بن جعفر که از برادرش موسی علیه السلام پرسیده که نافه مشک با مرد است و او نماز میخواند و در جیب و جامه او است بهمراهش فرمود: باکی بدان نیست.

ولی در صحیح از عبد الله بن جعفر است که نوشتم بدو یعنی ابی محمد علیه السلام که رواست نماز گذارد و با او نافه مشک است فرمود: باکی ندارد اگر تذکیه شده و پاسخ داده شده که تذکیه نداشتن مستلزم نجاست نیست و نه منع از همراه بودنش در نماز با اینکه بسا مقصود از مذکی در روایت پاک باشد یعنی نجاستی از خارج بآن نرسیده باشد و احوط اینست که در نماز با خود ندارد جز که از مذکی باشد و خریدش از مسلمان بس است در حکم تذکیه.



5- مشهور میان اصحاب نجاست اجزاء بیجان نجس العین است چون سگ و خوک و کافر و سید مرتضی - ره - مخالف آنست و حکم پیاکی آن نموده و اشهر اقوی است و گرچه ظاهر برخی اخبار گواه مذهب او است و البته سخن در باره بیشتر این احکام در کتاب طهارت و نماز بیاید ان شاء الله تعالی.

### باب چهاردهم در فضل گوشت و پیه و نکوهش کسی که 40 روز گوشت نخورد و بیان انواع گوشت

1- در قرب الاسناد (69 ط نجف) بسندش تا علی علیه السلام که گوشت را باشید زیرا گوشت از گوشت است، و گوشت گوشت رویاند، هر که 40 روز گوشت نخورد بدرفتار شود، مبادا ماهی بخورید که تن را آب کند.

2- بهمان سند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سر خوراک دنیا و دیگر سرا گوشت است، و سره نوشابه دنیا و دیگر سرا آب (72).

3- و بهمان سند که علی علیه السلام درآمد مالی که در یبوع داشت می آورد و برایش از آن خوراک میساختند و نان ترید میکردند با زیت و خرماى عجوه، و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 239

تریدی از آن فراهم میکردند که خود میخورد و بمردم میخورانید از نان و گوشت و بسا که خودش هم گوشت میخورد.

4- در خصال (2 / 618) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که چون مسلمانی ناتوان شد باید گوشت و شیر بخورد زیرا خدا عز و جل نیرو را در آنها نهاده، و فرمود:

گوشت گاوها و شیرشان درمانست و روغنشان شفاء، فرمود: کم ماهی بخورید که تن را آب کنند و بلغم را افزایشند و نفس را سخت کنند.

5- در عیون (1 / 314) بسندش تا امام ششم علیه السلام که خدا تبارک و تعالی بد دارد خانه گوشت را و گوشت فربه را و یکی از یارانش باو گفت: یا ابن رسول الله ما البته گوشت را دوست داریم و خانه ما بی گوشت نیست این چگونه شود؟ فرمود چنین نیست که تو فهمیدی همانا خانه گوشت خانه ای است که در آن بیدگوئی گوشت مردم خورده شود و گوشت فربه، زورگوی بزرگی فروش است که در رفتن بخود بیالد.

توضیح: در نهایت است که خدا بد دارد خانه گوشتین را و در روایتی «خانه گوشت را و اهلش را» گفتند مقصود آنانند که بسیار گوشت مردم را با غیبت بخورند، و گفتند: آنانند که بسیار گوشت بخورند و آن را پیوسته دارند و این معنی مناسبتر است و از اینست گفته عمر که پرهیزید از این گوشت فروشیها که سرکشی دارند مانند سرکشی می، گویند

مردیست لحم و لاهم و ملحم و لحیم، لحم آنکه بسیار گوشت خورد ملحم آنکه بسیار گوشت دارد یا آن را میخوراند، لاهم آنکه نزد او گوشت است لحیم آنکه گوشتین است پایان.

گویم: از آنچه گفتیم برآید که احادیث نکوهش گوشت از راه تقیه‌اند، و تعبیر از متکبر بر خود بالنده بگوشت فربه استعاره است زیرا او بخود باد میکند و به بینی خود و گویا فربه باشد.

6- در عیون (2/ 35) بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سره خوراکها در دنیا و دیگر سرا گوشت است و سره نوشابه‌ها در دنیا و دیگر سرا آبست و من سرور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 240

فرزندان آدمم و افتخاری نیست.

7- در صحیفه رضا (10) بسندی مانندش آمده.

8- در عیون (2/ 35) با سند از امیر المؤمنین علیه السلام که گوشت را باشید زیرا گوشت رویاند و هر که 40 روز گوشت نخورد بدرفتار شود، در صحیفه از آن حضرت مانندش آمده.

9- در عیون (2/ 41) باسنادی از علی علیه السلام که گوشت و پیه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد شدند و فرمود: تیکه از آنها در شکم نیفتد جز که بجایش شفا باشد و از جایش دردی بدرآید، در صحیفه مانندش آمده.

10- در خصال (1/ 155) بسندش از امام ششم علیه السلام که سه چیز فربه کنند و سه چیز لاغر اما آنها که فربه کنند پیوسته حمام گرفتن و بوی خوش و پوشیدن جامه نرم و اما آنچه لاغر کنند ادامه خوردن تخم و ماهی و طلع خرما (و آن غلاف گل خرما است).

در محاسن (400) بسندش از ابی جارود که از امام ششم علیه السلام پرسیدم گوشت و روغن آمیخته شوند، فرمود بخور و بمن بخوران.

12- و از همان (459) بسندش از بشیر بن غالب که با حسین بن علی علیه السلام بمدینه میرفتیم و بهمراهش گوسفند پخته‌ای بود و بهر جمعی عضوی از آن میداد.

13- و از همان بسندش از عبد الله بن بکیر که امام ششم فرمود: تا گوشتی برایش خنک کردند و نزدش آوردند و فرمود: سپاس خدا را که آن را دلخواه من ساخت و آنکه فرمود: نعمت در حال عافیت به است از نعمت بر توانائی.

14- و از همان بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که گوشت سر خوراکیها است در دنیا و دیگر سرا.

15- و از همان بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که سره نانخورش بهشت گوشت است.

16- و از همان بسندش از امام ششم علیه السلام که شیوه رسول خدا بود که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 241

گوشت میخورد.

17- و از همان از یقینینی از ابی عبد الله محمد انصاری و مرد نیکی بود از عبد الله بن سنان که گفت پرسیدم امام ششم علیه السلام را از سره خوراکیها در دنیا و دیگر سرا فرمود: گوشت، آیا نشنیدی خدا تبارک و تعالی فرماید «و گوشت پرنده از آنچه میخوانند 21- الواقعه» (460 المحاسن).

توضیح: گواه آوردن از آیه باینست که خدا از همه نانخورشها گوشت را نام برده پس سره نانخورش دیگر سراسر است و اما ذکر فاکهه خلاف آن نیست چون میوه در عرف نانخورش نیست یا غرض اینست که سره است بر جز فاکهه و نخست روشنتر است.

18- در محاسن از ابی جعفر علیه السلام که سید خوراکیها گوشت است.

19- و از همان (..) بسندش از حماد بن عثمان که بامام ششم علیه السلام گفتم:

خانه گوشتین بد است فرمود: چرا گفتم: از شما بما رسیده، فرمود: باکی ندارد.

20- و از همان (..) بسندش از حماد گوشت فروش که از امام ششم علیه السلام پرسیدم خانه گوشتین را بد دارید؟ فرمود: برای چه؟ گفتم: از شما بما رسیده و من بهمراه مردمی و برادرانی در خانه هستم و همکاریم فرمود: باکی ندارد ادامه دادن آن.

21- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که گفتمش کسانی که در بر مایند روایت کنند که خدا خانه گوشتین را بد دارد فرمود: راست گفتند و بدان معنا نیست که رفتند، راستش خدا بد دارد خانه‌ای که گوشت مردم در آن خورده شود.

22- و از همان (461) بسندش از ادیم هروری فروش که بامام ششم علیه السلام گفتم: بما رسیده رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: راستش خدا دشمن دارد خانه گوشتین را فرمود همانا آن خانه‌ایست که درش گوشت مردم خورده

شود، البته رسول خدا خودش گوشتین بود و گوشت دوست بود و زنی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و چیزی از او پرسید و عایشه در بر او بود، و چون برگشت و قامت کوتاهی داشت عایشه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 242

با دستش بدو اشارت کرد و آن را حکایت کرد که کوتاه قد است، رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرمود: خلال کن، گفت: یا رسول الله چیزی خوردم که خلال کنم؟ و تیکه گوشتی از دهانش بدر افتاد.

بیان: گویا بمعجزه آن حضرت صلی الله علیه و آله تیکه گوشتی میان دندانهایش پیدا شد تا بداند که غیبت بمنزله خوردن گوشت مردم است و زمخشری در فائق از سفیان ثوری روایت کرده که در باره گوشتینها از او پرسیدند، گفت: آناند که پر گوشت مردم را خورند، در قاموس گفته: لحم بر وزن کتف کسی که تنش پر گوشت است و بسیار گوشت خورد و بدان شیفته است و هم خانه‌ای که در آن بسیار غیبت مردم شود و حدیث «ان الله یبغض البیت اللحم» بدان تفسیر شده و باز لاحم یعنی پر گوشت خورد و آن را دوست دارد.

23- در محاسن (..) بسندش از عبد الأعلى مولی آل سام که بامام ششم علیه السلام گفتیم: ما پیش خودمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کنیم که خدا بد دارد خانه گوشتین را فرمود: دروغ گفتند همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه‌ای را فرموده که در آن بدگوئی مردم شود و گوشت مردم را خورند، و پدرم گوشت دوست بود و روزی که در گذشت در آستین ام ولدش سی درهم برای خرید گوشت بود.

24- در محاسن (..) بسندی از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشتین بود و گوشت را دوست میداشت 25- و از همان (..) بسندی تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما قریش مردمی گوشت دوستیم.

26- و از همان (..) بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که گوشت ترشی عرب است.

تبیان: یعنی چون از خوردن غذاهای شیرین مانند خرما خسته شوند گوشت خواهند و بدان گرایند، در قاموس گفته حمض گیاه شور مزه و تلخ است که مانند میوه است برای شتر و خله گیاه شیرینست و نان او است، تحمض کم گذاری از هر چیز است، در نهایت است که در حدیث ابن عباس آمده که چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 243

کسانی که نزد او بودند پر میگفتند در گفتگو پس از قرآن و تفسیر بآنها میگفت «أحمضوا» یعنی در گفتگوها و گزارشهای انس آور وارد شدند و اصل آن از حمض در وصف گیاه است که چون میوه شتر است، و چون از خستگی آنها نگران میشد و میخواست آسایش کنند میفرمود تا بسخنهای خوشمزه و داستانها پردازند.

و از این معنی است حدیث زهری که گوش خسته می شود و دل کامجو است یعنی خواهشها دارد مانند شتر که حمض میخورد و آن هر گیاه ترش مزه است گویند «احمضت الرجل عن الامر» یعنی مرد را از وضع خود برگردانید و آن از باب «احمضت الابل» است که چون شتر از چریدن خله که گیاه شیرین است خسته شود میل بگیاه ترشین کند و بدان گراید.

27- المحاسن (462) بسندی از امام ششم علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاه کرد بگوشتی که بریره آورده بود و فرمود: چه شما را بازداشت از پخت آن و البته رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشت دوست بود.

28- و از همان (..) بسندی از امام ششم علیه السلام که پدرم جز 70 درهم بجا نگذاشت که برای خرید گوشت پس انداز داشت و از گوشت خوردن شکیبائی نداشت.

(بسند دیگر همین مضمون را آورده و پول را 30 درهم گفته).

29- و از همان (463) بسندش از زراره که با امام پنجم علیه السلام 15 روز چاشت خوردم با خوراک گوشت و در همان بسند دیگر مانندش آمده.

30- و از همان (..) بسندش از زراره که در ماه شعبان 15 روز با امام پنجم علیه السلام هر روز با خوراک گوشت چاشت خوردم و ندیدم یک روزش روزه دارد.

بیان: افطار آن حضرت در شعبان برای عذری بوده یا برای بیان جواز آن بوده.

31- در محاسن (..) بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که گوشتهای گاو درد باشند.

و از همان: بسندی مانندش آمده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 244

32- و از همان بسندش از لفافی که أبو الحسن علیه السلام در مکه نزد او میفرستاد تا برایش گوشت گاو بخرد و آن را خشک میکرد و قدید مینمود.

بیان: قدید گوشت تیکه یا تیکه دراز است و بمعنی گوشت خشکیده از قاموس است، و گویا برای درمان بوده و یا نیاز دیگر یا نوعی از قدید که مکروه نیست یا کراهت مخصوص قدید نپخته است و کلینی بسندی تا امام ششم علیه السلام آورده که گفتم: گوشت را تیکه کنند و بر آن نمک زنند و در سایه خشکانند، فرمود:

خوردنش باکی ندارد چون نمک آن را دگرگون کرده.

33- در محاسن (63) بسندش از عطیه که بابی جعفر علیه السلام گفتم: اصحاب مغیره مرا از خوردن گوشت قدید نپخته باز میدارند، فرمود: خوردنش باکی ندارد.

34- و از همان از یکی از اصحاب ما که آن را بالا برده تا امام ششم علیه السلام که دو چیز خوبند هرگز بدرونی فاسد در نیابند جز که بهش سازند و دو چیز تباهند که هرگز بدرون بهی درنیابند جز که تباهش کنند آن دو چیز خوب انار است و آب گرم ولرم و آن دو تباه پنیر است و گوشت خشک شب مانده و بو گرفته.

35- در محاسن (..) از امام ششم علیه السلام روایت است که سه چیز تن را ویران کنند و بسا بکشند خوردن قدید و شکم پر حمام رفتن و همخوابی پیره زنها و ابو اسحاق نهاوندی بدانها افزوده و همخوابی زنان با شکم پر از خوراک.

در مکارم مانندش آمده (184).

36- در محاسن (63) بسندش که امام ششم علیه السلام فرمود: سه چیز ناخورده فربه سازند و سه خورده شوند و لاغر کنند، دو چیز همه سودی دارند و زیانی ندارند و دو چیز همه زیانی دارند و هیچ سودی ندارند آنها که ناخورده فربه کنند پوشیدن جامه کتان است و بوی خوش و نوره کشیدن و آنها که خورده شوند و لاغر کنند گوشت خشکیده و پنیر و طلع هستند، و در حدیث دیگر گرد و آمده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 245

و در حدیث دیگر ته مانده روغن آب شده آمده گوید: گفتم: آن دو که همه سودی دارند و زیانی ندارند چه باشند؟ فرمود: شکر و انار و آن دو که همه زیانی دارند و سودی ندارند گوشت خشکیده و پنیر، گفتم: قربانت فرمودی لاغر کنند و اینجا فرمائی زیان آرند؟ فرمود: ندانی که لاغری خود زیانست.

بیان: حدیث را در کافی بسندی از برقی آورده و در مکارم بی سند آورده در قاموس گفته: شعار زیر پوش است، در بیشتر نسخه‌های کافی گردو آمده و در حدیث دیگر گردو و ته مانده روغن که آب کنند و در حدیثی جزر است که آن گوشت پشت شتر است و آنچه در اینجا است روشنتر است.

و در کافی است که آن دو که همه سودی دارند و زبانی ندارند آب نیم گرم است و انار، اینکه فرمود: ندانی که لاغری خود زیانست یعنی زیان اعم از لاغریست و آن را ویژه یکم ساخته چون مایه زبانی مخصوصی است بخلاف دوم که عام است.

37- در مجالس ابن الشیخ (1/ 379) بسندش تا امام چهارم علیه السلام که دو چیز بدرونی در نیابند جز تباهش کنند و دو تا بدرونی در نیابند جز بهش سازند اما آن دو که مصلح درون آدمیزاده‌اند انار است و آب نیم گرم و اما آن دو که تباه سازنده‌اند پنیر است و قدید.

38- در محاسن (464) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که 40 روز بر او گذرد و گوشت نخورده بر عهده خدا وام ستاند و آن را بخورد، در مکارم (183) مانندش آمده.

39- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که گوشت از گوشت است و هر که 40 روزش نخورد بد خلق شود بخوریدش که در شنوائی و بینائی بیفزاید.

40- و از همان (..) بسندش از موسی بن بکیر که شنیدم أبو الحسن علیه السلام میفرمود: گوشت گوشت رویاند و هر که یک لقمه پیه بدرونش درآرد مانندش درد برآرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 246

41- (و بسند دیگر همین مضمون را از امام ششم علیه السلام آورده).

42- (465) بسندی از زراره که بامام ششم علیه السلام گفتم: قربانت آن پیه که مانند خود را ز درد ببرد کدام پیه است؟ فرمود: پیه گاو و ای زراره کسی پیش از تو مرا از آن نپرسیده، و از امام ششم علیه السلام در شرح حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله که: «هر که یک لقمه پیه خورد مانند آن از درد را فرو آرد» فرمود: آن پیه گاو است.

در مکارم مانندش آمده.

بیان: میان این دو خبر تنافی است و می‌شود باختلاف مزاجها و اشخاص میان آنها جمع کرد و بسا خبر یکم پیه جز گاو باشد.<sup>144</sup> 43- در محاسن (..) بسندی از امام ششم علیه السلام که گوشت گوشت رویاند و هر که چهل روزش نخورد بدرفتار گردد و هر که بدرفتار شد در گوشش اذان گوئید.

<sup>144</sup> (۱) تعبیر به «انزلت مثلها من الداء» معنی نمیدهد که درد آورد و ظاهرش اینست که درد را از تن فرو آورد و با حدیث یکم بیگ معنا است و منافاتی در میان نیست. (شرح مترجم)

44- در محاسن (بسندهش مضمون خبر پیش را آورده و در آخرش فرموده) هر که بد خلق شد گوشتش خوراند و هر که پیه خورد فرود آرد مانندش را از درد.

45- و از همان (..) بسندهش از امام ششم علیه السلام که هر چه دلخواهی دارد و دلخواه مرد گوشت است و هر که 40 روزش نخورد در گوش راستش اذان گوئید.

46- و از همان بسندهش تا علی علیه السلام که گوشت بخورید زیرا گوشت از گوشت است و گوشت گوشت رویاند و چون کسی 40 روز گوشت نخورد بد خلق شود و چون آدمی از شماها یا دابه بدخلق شود همه اذان را در گوش راستش بگوئید و برخی روایت کردند که هر خاندانی 40 شب گوشت نخورند بد خلق شوند.

47- و از همان بسندهش از حسین بن خالد که بابی الحسن علیه السلام گفتم: مردم

---

(1) تعبیر به «انزلت مثلها من الداء» معنی نمیدهد که درد آورد و ظاهرش اینست که درد را از تن فرو آورد و با حدیث یکم بیک معنا است و منافاتی در میان نیست. (شرح مترجم)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 247

گویند هر که سه روز گوشت نخورد بد رفتار شود، فرمود: دروغ گویند، ولی هر که چهل روز گوشت نخورد خلقتش بگردد و تنش هم، برای اینکه انتقال نطفه از حالی بحالی در 40 روز است.

بیان: این دلیل 40 روز است زیرا نقل نطفه بعلقه در 40 روز است و هم مراتب پس از آن پس انتقال آدمی هم از حالی بحالی در 40 روز است چنانچه رسیده است میخورنده نماز و توبه‌اش تا 40 روز پذیرفته نشود.

در محاسن (466) بسندهش از امام ششم علیه السلام که گوشت با شیر آبگوشت پیمبرانست.

49- و از همان (467) بسندهش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که یک پیغمبری بخدا از ناتوانی و سستی تن شکوه کرد و خدا باو وحی کرد گوشت را با شیر بپز و بخور که برکت و نیرو را در آنها نهادم.

50- و از همان بسندهش (همین مضمون را آورده) و از همان بسندی مانندش را آورده 51- و از همان (..) بسندهش از امام ششم علیه السلام (همین مضمون آمده با این توضیح) که گوشت را با شیر تازه بپزند نه با شیر ترش کرده که آن را دوق با گویند.



52- در محاسن (..) بسندش از علی علیه السلام که پیغمبری بخدا از سستی امتش شکوه کرد و آنها را فرمود: گوشت را با شیر بخورند و خوردند و نیرو گرفتند در مکارم مانند آن از امیر المؤمنین علیه السلام آمده (182).

53- در محاسن (..) بسندش که مردی باو نوشت و از سستی خود شکوه کرد، پاسخ نوشت گوشت را با شیر بخور.

54- و از همان (..) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که چون مسلمان سست شد باید گوشت را با شیر بخورد.

55- و از همان و مکارم از سعد بن سعد اشعری که بامام رضا علیه السلام گفتم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 248

ما از خاندانی باشیم که گوشت میش نخورند فرمود: چرا گفتم: میگویند صفراء و دردسر و دردهای دیگر می آورد، فرمود: ای سعد اگر خدا چیزی ارجمندتر از میش میدانست قربانی اسماعیل میکرد.

56- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام هر که دلش یا تنش سستی دارد گوشت میش را با شیر بخورد.

57- در محاسن بسندش (مضمون شماره 48 را آورده).

58- و از همان (..) بسندش (بتعبیر دیگر آمده).

59- و از همان (469) بسندش تا علی علیه السلام که پیوسته گوشت خوردن را بد داشت و میفرمود چون می اعتیاد آورد.

بیان: از عمر است که گوشت اعتیاد آور است چون اعتیاد می یعنی تقاضا آور است مانند می ازهری گفته: اراده کرده که تقاضا آور است برای خورنده مانند می برای نوشنده آن، هر که بمیخواری عادت کند هزینه فراوان برای آن نهد و آن را وانهد و کسی هم که اعتیاد بخوردن گوشت یابد از آن شکیبیا نشود و در هزینه از حد گذرد.

پایان، - تا گوید - من گویم: این اخبار حمل بر تقیه شود زیرا موافق اخبار مخالفان و روش صوفیان آنها است، شهید - قد - گفته: روایت است که ادامه خوردن گوشت بد است و مانند می اعتیاد آور است و نخوردنش هم تا 40 روز بد است و در هر سه روز مستحب است و اگر دو هفته برای علتی آن را ادامه دهد در حال روزه گرفتن باکی ندارد و در یک روز دو بار گوشت خوردن بد است.

60- در محاسن 470 بسندش از عمار ساباطی که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از خریدن گوشت فرمود: در سه روز یک بار، گفتم: مهمانان داریم و مردمی بر ما وارد شوند و چیزی چون گوشت دلنشین آنها نیست، فرمود: سه روز یک بار گفتم: چیزی از آن مناسبتر نیایم و هر نانخورش دیگر را بچیزی نشمارند، فرمود: هر سه روز یک بار.

61- و از همان (..) بسندش از ادريس بن عبد الله که نزد امام ششم علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 249

بودم و نام گوشت برده شد فرمود: یک روز گوشت بخور، یک روز شیر، یک روز چیز دیگر.

62- و از همان (..) بسندش از امام پنجم علیه السلام که پیغمبر از ذراع خوشش می آمد.

63- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که زن یهودیه پیغمبر صلی الله علیه و آله را با ذراع زهر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله ذراع و شانه را دوست میداشت و ران را بد میداشت که نزدیک شاشدان است.

64- و از همان (..) بسندی مرفوع که گفته شد بامام ششم علیه السلام چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله ذراع را بیش از اعضاء دیگر دوست میداشت فرمود: راستش آدم علیه السلام یک قربانی برای پیغمبران از نژادش کشت، و هر عضوی را بنام پیغمبری کرد و ذراع را بنام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمود از این رو آن را دوست میداشت و میخواست و برتری میداد.

65- و از همان (..) بسندش از هشام بن سالم که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از خوردن گوشت خام فرمود: این خوراک درنده‌ها است.

66- در محاسن (..) بسندش از امام پنجم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از خوردن گوشت خام و فرمود: درنده‌ها آن را میخورند، حریر گفت: تا آفتاب یا آتش آن را پخته کنند.

67- در محاسن (471) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نهی کرد از تیکه کردن گوشت با کارد بر سر خوان.

68- و از همان (472) بسندش از محمد بن هیثم که پدرش گفت: ابو حمزه خوراکی برای ما که گروهی بودیم ساخت و چون بر سر خوراک نشستند مردی را دید که استخوان را میکاهد باو گفت: مکن که شنیدم امام چهارم علیه السلام میفرمود:

استخوان را نگاهید که پری در آن بهره دارد و اگر بکنید از خانه برد آنچه بهتر از آنست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 250

69- در همان (472) بسندش از محمد بن مسلم که از امام پنجم علیه السلام پرسیدم استخوان را بکاهند؟ فرمود: آری.

بیان: این برای بیان جواز است و منافات با کراهت ندارد، در دروس گفته کاهیدن استخوان تا هر چه بر آنست خورده شود مکروه است چون پری در آن بهره دارد و اگر انجام شود از خانه بهتر از آن برود.

70- در طب الائمه (129) بسندش از اسماعیل بن مسلم سکونی که مردی بامام صادق علیه السلام گفت: یا ابن رسول الله راستش گروهی از علماء عامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کنند که خداوند لحامان را دشمن دارند و بد دارد خاندانی را که هر روز در خانه‌شان گوشت خورده شود، فرمود اشتباه روشنی کردند، همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده خدا دشمن دارد خاندانی را که در خانه‌شان گوشت مردم خورده شود و از آنها بد گویند آنها را چه می‌شود (خدا رحمتشان مکناد) عمدا حلال خدا را حرام کردند بروایات بسیار خود.

و از امام ششم علیه السلام که فرمود: گوشت برویاند گوشت را و فزاید خرد را هر که روزهایی آن را نخورد خردش تباه گردد.

در روایت دیگر از آن حضرت که هر که تا 40 صباح گوشت نخورد رفتارش بد شود و خردش تباه گردد و هر که بد رفتار شد در گوشش اذان گوئید با تکرار فصول آن.

71- در مکارم (30-31) که پیغمبر صلی الله علیه و آله گوشت آب‌پز را با نان میخورد کباب را با نان میخورد و گوشت آفتاب خشک را تنها میخورد و گاهی با نان و دوستترین خوراکش گوشت بود و میفرمود در شنوائی و بینائی فزاید، و میفرمود:

گوشت شتر خوراک دنیا و دیگر سراسر است، و اگر از پروردگارم بخواهم هر روزش بمن روزی کند البته بکند، و ترید را با کدو میخورد و گوشت و کدو را دوست میداشت و میفرمود: درخت برادرم یونس است، و کدوی پخته را دوست میداشت و از بشقاب پاکش میکرد و گوشت مرغ و گوشت شکار و گوشت پرنده شکار شده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 251

را دوست میداشت و آن را نمیخورد و خود شکار نمیکرد و دوست داشت برایش شکار کنند و آماده کنند و بیاورند و او را میخورد و یا آماده نکرده بیاورند و برایش بسازند و بخورد و شیوه داشت که چون غذا میخورد سر بزیر داشت و گوشت را بدهان بر می‌آورد و آن را بدنان میگرفت، و از اعضاء گوسفند دست و شانه را دوست داشت.

از کتاب طب الائمه از علی علیه السلام که گوشت سره خوراک دنیا و دیگر سراسر است.

از زراره که 14 روز به همراه امام پنجم در ماه شعبان با خوراک گوشت چاشت خوردم، و از امام صادق علیه السلام بسندی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما گروه پیغمبران گوشت دوستیم، و از ادیم که بامام صادق علیه السلام گفتیم: راستی خدا عز و جل دشمن دارد خانه‌ای که گوشتین است؟ فرمود: آن خانه ایست که در آن گوشت مردم را خورند و البته که رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشتین بود و گوشت دوست و هر که 40 روز گوشت نخورد بد رفتار شود و هر که بد رفتار شد گوشت باو بخورانید، و هر که یک لقمه پیه خورد مانندش را از درد ببرد، فرمود خوبتر گوشت از پشت است، و از ابو الحسن علیه السلام است که گوشت گوشت رویاند و هر که یک لقمه پیه بدرونش در آورد مانندش را از درد بر آورد، فرمود یک یهودیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با ذراعی زهر داد و آن حضرت ذراع را دوست میداشت و ران را بد میداشت و از امام صادق علیه السلام که مردم میگویند هر که سه روز گوشت نخورد بد خلق شود فرمود: دروغ گویند هر که 40 روز نخورد بد خلق شود، فرمود: گوشت گاو درد است و روغنش درمان و شیرش دارو و از اوست که آبگوشت گاو پیسی را ببرد، نام گاو برده شد فرمود: شیرشان دارو است، پیه‌شان درمان و گوشت‌هایشان درد، و از امام پنجم که بنی اسرائیل از پیسی بموسی علیه السلام شکایت کردند و او بخدا شکوه کرد و خدا باو وحی کرد بدانها فرمان ده تا گوشت گاو و چغندر بخورند، از فردوس است از قول معاذ از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: گوشت‌های شتر را باشید که آنها را نخورد جز هر مؤمن مخالف یهود دشمنان خدا، از ابراهیم روغن فروش که از کمال مسلمانی دوستی گوشت شتر است، از جابر بن عبد الله که رسول خدا صلی الله علیه و آله اغنیاء را بگوسفند داری واداشت و درویشان را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 252

بمرغداری، از ابی الحسن اول علیه السلام که به تبار گوشت کبک بدهید که دو ساق را نیرو دهد و تب را خوب براند، از علی بن مهزیار که با ابی جعفر علیه السلام چاشت خوردم و گوشت کبک را برایش آوردند و فرمود: مبارک است و از آن خوشش می‌آمد، فرمود:

به یرقانزده کبابش را بدهید، از ابی الحسن که فرمود: بخوردن گوشت حباری باکی ندانم زیرا برای بواسیر خوبست و درد پشت، و کمک بر جماع است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که از دل نالد و اندوه او بیش است باید گوشت کبک بخورد، امام ششم علیه السلام فرمود: هر کدام شما اندوه و گرفتگی بی‌سبب یافت گوشت کبک بخورد که آرام شود ان شاء الله تعالی، از پیغمبر است صلی الله علیه و آله که هر که شاده باشد که غمش کم باشد باید گوشت کبک بخورد.

بیان: در قاموس گفته: سلق بکسر تره بار معروفی است چشم را روشن کند و محلل است و ملین و شادی بخش و برای نقرس و درد مفاصل خوب است و شیره ریشه اش که سعوط کنند تریاق درد دندان و گوش و شقیقه است، در بحر الجواهر گفته: سلق بمعنی چغندر است، جزور با ضمه ج و ز، شتر کشته است.

دمیری گفته: حباری پرنده گردن بزرگی است خاکستری رنگ و تا اندازه ای نوکش دراز است و گوشتش میانه گوشت مرغ و مرغابی است و سبکتر از گوشت مرغابی و کبک است و ذکرش گذشت.

72- در دعوات راوندی: امام رضا علیه السلام فرمود: از گوشت اعضاء پیشین برای ما بخر نه اعضاء پسین، زیر اعضاء پیشین به چراگاه نزدیکترند و از فضولات دورترند، امام صادق علیه السلام فرمود: چون گوشت بخانه رسول خدا صلی الله علیه و آله می آورند، میفرمود تیکه ها را خرد بگیرد و آبش را بیش و بهمسایه ها بخوراند که آن زودترش بپزد و برکت دارترش کند، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خوبتر گوشت از آن جوجه است.

گفت: نزد پیغمبر گوشت و پیه را نام بردند فرمود: همانا از هر کدام تیکه ای در شکم افتد جایش شفا روید و درد از آن برود، رسول خدا صلی الله علیه و آله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 253

مرد فربهی دید و باو فرمود: چه میخوری؟ گفت در سرزمین من حبوب نیست و من همانا گوشت و شیر میخورم، فرمود: میان دو گوشت را فراهم کردی.

77- در نوادر راوندی بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که گوشت را باشید زیرا هر که 40 روز گوشت نخورد بد خلق گردد و هر که بد خلق شد خود را شکنجه داده و هر که خود را شکنجه داد در گوشش اذان گوئید.

78- در الشهاب: سرور نانخورش شما گوشت است.

79- در دعائم: از رسول خداست که سرور خوراکتان در دنیا و دیگر سرا گوشت است و سرور نوشابه شما در دنیا و دیگر سرا آب، گوشت را باشید که گوشت رویند و هر که 40 روزش نخورد بد خلق گردد، و ابو جعفر علیه السلام فرمود: خوردن گوشت شنوائی، بینائی و نیرو را فزاید، امام صادق علیه السلام فرمود: یک پیغمبری پیروردگارش از سستی شکوه کرد و خدایش وحی کرد گوشت را با شیر بپز و بخور که من برکت را در آنها نهادم و انجام داد و خدا نیرویش را بدو باز گرداند.

و از رسول خداست صلی الله علیه و آله که گوشت را دوست میداشت و میفرمود ما قرشیان گوشت دوستیم، و از گوشت ذراع خوشش می آمد، برایش هدیه آوردند و بدان شیفته شد و او فریادش زد که من زهر ناکم.

فرمود: گوشت شتر را نخورد جز مؤمن، از جعفر بن محمد علیه السلام است که گوشت و شیر گوشت رویند و استخوان سخت کنند و گوشت در شنوائی و بینائی افزایش دهد، و گوشت با تخم باه را فزایند و پرسش شد از آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کنند که خدا دشمن دارد اهل خانه پر گوشت را، امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود خوردن گوشت مباح نیست که پندارند و رسول خدا آن را میخورد و دوست داشت همانا آن گوشتی است که خدا عز و جل فرموده «آیا دوست دارد یکی از شما گوشت مردار برادر خود را بخورد، یعنی غیبت و بدگوئی در خانه (12- الحجرات) و از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که لقمه‌ای فربه خورد مانندش از درد تن او برود، گوشت گاو درد است، روغنش درمان و شیرش دارو است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 254

### باب پانزدهم کباب و بریان و کله‌ها

#### آیات قرآن مجید

: هود- 69 «درنگی نکرد که یک گوساله بریان آورد».

تفسیر: راغب گفته: حنیز بریانی میان دو سنگ است، و این کار برای آنست که چسبندگی آن برود در قاموس گفته: (حنذ الشاة) یعنی آن را بریان کرد و سنگ تافته‌ای روی آن نهاد تا آن را بپزد و حنیز بریانیست که آبش پس از بریان شدن میچکد پایان و این اشاره دارد ببرتری بریان بویژه چنین.

#### اخبار باب

1- در محاسن (468) بسندش از موسی بن بکیر که امام هفتم علیه السلام بمن فرمود: چه شده که تو را زرد رنگ میبینم؟ گفتم بر اثر تبی است که دچارم، فرمود: گوشت بخور و خوردم و جمعه دیگر مرا دید که رنگم زرد بود فرمود: فرمانت دهم بخوردن گوشت، گفتم آن را خوردم، فرمود: چگونه؟

گفتم: پخته، فرمود: نه، کباب بخور و خوردم و جمعه دیگر فرستاد و مرا خواست و خون بچهره‌ام بازگشته بود و فرمود: بسیار خوب.

کشی: بسندش مانند آن را آورده (437 رجال کشی) 2- در محاسن (..) بسندش (قریب بهمین مضمون را با بیانی کوتاه‌تر آورده) 3- در همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که کباب تب را ببرد 4- از همان (..) بسندش از اصیغ بن نباته که نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفتم و در بر او بریانی بود فرمود: نزدیک آی و بخور، گفتم یا امیر المؤمنین این برایم زیانبار است، فرمود: نزدیک آی تا کلماتی بتو آموزم که بخوانی و هیچ چیز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 255

با آنها زیانت نرساند، از آنچه نگرانی بگو: «بسم الله خير الاسماء ملء الارض و السماء الرحمن الرحيم لا يضر مع اسمه داء» اکنون با ما چاشت بخور.

5- در محاسن (469) بسندش از درست که نزد امام ششم علیه السلام کله‌ها و کله گوسفند را نام بردیم، فرمود: کله جای تذکيه است، بچراگاه نزدیکتر و از فضولات دورتر است.

6- در مکارم (177) از علی بن سلیمان که نزد امام رضا علیه السلام گوشت کله خوردیم پس قاووت خواست، گفتم شکم من که پر شده فرمود: اندکی سویق کله‌ها را هضم کند و داروی آنها است.

#### باب شانزدهم: ترید، آب گوشت، شوربا، و هر رنگ خوراک

1- در عیون (34 / 2) بچند سند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون ترید خرید از کناره‌هاش خرید که برکت در قله آنست در صحیفه رضا علیه السلام مانندش آمده (9).

2- در عیون (73 / 2) بسندی تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: ای علی چون پختنی خواهی آبش را بیفزا که خود یکی از دو گوشت است و برای همسایه‌ها رساتر است تا اگر از گوشت بدانها نرسد از آبگوشت برسد.

3- در محاسن (402) بسندش از امام ششم علیه السلام از پدرانش که نخست کسی که ترید کرد ابراهیم علیه السلام بود و نخست کسی که ترید را خورد کرد هاشم.

4- در کافی (317 / 6) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که نخست کسی که خوراک رنگارنگ بر سفره آورد ابراهیم بود الخ.

در صحاح گفته: هشتم شکستن نان خشک است و از این رو هاشم نامیده شد، در فائق گفته: او عمرو بن عبد مناف است، و این لقب از آنجا است که تیره‌اش دچار قحط شدند و او کاروانی بشام فرستاد و گرده آوردند و شتری کشت و پخت و بمردم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 256

ترید خوراند- پایان، در مدح هاشم گفتند:

عمرو و الا برای تیره‌اش ترید را شکست و مردان مکه قحط زده و لاغر بودند.

5- در محاسن (402) بروایتی تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که ترید برکت دارد.

6- و در همان (..) بسندی تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که مبارک شده برای امتم ترد و ترید، جعفر گفته: ترد تیکه خرد است و ترید درشت.

بیان: این فرق را در سخن لغویان ندیدم در مصباح گفته ترید چون فعیل بمعنی مفعول است و آن را ثرود هم گویند و گویند تردت الخبز از باب قتل و آن خرد کردن نان و خیس کردن در آبگوشت است و اسم مصدرش ثرده است.

در محاسن (..) بسندش تا امام ششم مانندش آمده و ابن فضال بسندی تا عمر بن یزید بر آن افزوده که: عقار شکم را گنده کند و رانها را شل کند.

بیان: در نسخه‌ها که نزد ما است عقارجات آمده و در کتاب لغت آن را نیافتم و گویا تصحیف واژه فشفارجات است، در نهایت گفته، در حدیث علی علیه السلام است که بیشارجات شکم را گنده کنند.

گفتند: مقصود هر آنچه است که پیش از غذا برای مهمان آرند، و این واژه معربست و گفته شده اصلش فیشفارجاتست با دو فاء، پایان- و گویا مناسب مقام خوراکیهای با ادویه گوناگونست.

7- در محاسن (403) بسندش تا امام ششم علیه السلام که ترید را باش زیرا من نیرو آورتر از آن برای خود ندیدم.

8- و از همان (..) بسندش از ابی اسامه که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و او خوراک گوشت و سرکه میخورد.

9- در محاسن (..) بسندش از اسماعیل بن جابر که نزد امام ششم علیه السلام بودم و خوان خواست و ترید و گوشت آوردند و روغن زیت خواست و بر گوشت ریخت و با او خوردم.

10- و از همان (..) بسندش از فضل بن عمر که نزد امام ششم علیه السلام بودم یک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 257

رنگ خوراک برایش آوردند و بمن فرمود: از این بخور که من چیزی را از ترید دوست تر ندارم و دوست داشتم عقارجات حرام باشند.

بیان: در کافی است (317 / 6) که «بلون من الوان الطعام» که دارای ادویه گوناگون بود چنانچه گذشت و در کافی بجای، عقارجات، در یک نسخه فاشفارجات است، و در نسخه‌ای، فشفارجات، و معنی آن را دانستی، و در نسخه‌ای اسفاناجاتست، گفتند اسفاناج آبگوشت سفید ساده است که ترشی ندارد.



11- در محاسن (..) بسندش تا علی علیه السلام که از کله ترید نخورید و از اطرافش بخورید زیرا برکت در کله آنست و از همان بسند دیگر مانندش آمده.

12- و از همان (.) بسندش از عبد الأعلى که با امام ششم در خوراک شدم و خوراک خواست و یک مرغ بریان که شکمش پر از خبیص بود آوردند، فرمود:

این را برای فاطمه هدیه کردند وانگه فرمود: ای کنیز خوراک معمولی خودمان را بیاور و ترید سرکه و زیت آورد.

بیان: گویا فاطمه همسر آن حضرت بوده که دختر حسین بن علی بن الحسین علیه السلام است و نام یک دخترش هم فاطمه است.

13- در محاسن (400) بسندش تا علی علیه السلام که از سر ترید نخورید که برکت در سر آنست.

14- در مکارم (188) امام صادق علیه السلام فرمود: ترید را باشید که چیزی سازگارتر از آن نیافتم.

15- در دعوات راوندی که: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا مبارک کن برای امتم ثرد و ثرید را، و امام صادق علیه السلام فرمود: ترید خوراک عربست و فرمود:

آتش کینه‌ها را با گوشت و ترید خاموش کنید.

توضیح: یعنی آتش دل خود را بدان خاموش کنید یا دل همگنان خود را که بدانهاشان بخورانید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 258

16- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: ترید خوراک عربست و نخست کسی که ترید ساخت ابراهیم بود و نخست کس از عرب که آن را خرد کرد هاشم بود (2/ 10).

و از جعفر علیه السلام که ترید برکت دارد و یک خوراکش دو کس را بس است، یعنی آنها را نیرو دهد نه اینکه سیر کند.

17- در دعوات راوندی که امام صادق علیه السلام فرمود: دوستترین خوراک رسول خدا صلی الله علیه و آله نارباجه بود.

بیان: نارباجه معربست بمعنی آبگوشت انار در بحر الجواهر گفته: نارباجه خوراکی است از دانه انار و مویز.

18- در محاسن (404) بسندش از ولید بن صبیح که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: بعیال خود چه خورانی در زمستان‌ها گفتم: اگر گوشت نباشد روغن و زیت فرمود تو را چه باز دارد از کرکور که آن برای تن از همه چیز نگهدارتر است.

کرکور بتفسیر یکی از اصحاب، دانگو است از دانه‌ها یک پیمانه برنج و یک پیمانه نخود و یک پیمانه گندم یا باقلا یا دانه خوردنی دیگر را بگیرند و همه بکوبند و بپزند.

19- در مکارم (187) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر چیزی جلو مردن را می‌گرفت همان مثلثه بود، گفته شد: یا رسول الله مثلثه چیست؟ فرمود: آبگوشت با شیر (بجای مثلثه تلبنیه درست است چنانچه در شماره 7 باب شیر آید<sup>۱۴۵</sup>).

(1) در اینجا چند حدیث و باب روغن با نسخه چاپ جدید تقدیم و تاخیر دارد ولی افتاده ندارد از مترجم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 259

### باب هفدهم: روغن و انواعش

- 1- در محاسن (498) بسندش از امام ششم علیه السلام که چه خوب نانخورشی است روغن.
  - 2- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که مانند روغن چیزی درون شکم در نیاید و منش برای پیر بد دارم.
  - 3- و از همان (..) بسندش از حماد بن عثمان که نزد امام ششم علیه السلام بودم و پیری از اهل عراق با آن حضرت سخن میگفت، باو فرمود: چرا سخت دگرگون شده؟ فرمود: دندانهای پیشین دهنم افتادند و سخنم کاسته آن حضرت فرمود: برخی دندانهای من هم افتادند تا آنجا که شیطانم وسوسه کند و گوید: اگر بقیه هم بروند با چه غذا میخوری؟ و من گویم: لا حول و لا قوه الا بالله، باو فرمود: ترید را باش که سازگار است و از روغن پیرهیز که برای پیر سازگار نیست.
  - 4- و از همان (..) بسندش از امام پنجم علیه السلام که روغنهای گاو درمانند.
- و از همان بسند دیگر مانندش آمده.
- 5- و از همان (..) بسندش تا علی علیه السلام که روغن گاو دارو است.

<sup>145</sup> (۱) در اینجا چند حدیث و باب روغن با نسخه چاپ جدید تقدیم و تاخیر دارد ولی افتاده ندارد از مترجم.

6 در دعوات راوندی از ریان که بامام ششم علیه السلام گفتیم: برایت حلوا بسازیم؟ فرمود: هر چه میسازید از آن با روغن بسازید، فرمود: چه خوب نانخورشی است روغن و البته من آن را برای پیر بد دارم، فرمود: روغن در تابستان بهتر است از آن در زمستان.

7- در دعائم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گوشت گاو درد است و روغنش دارو و مانند روغن در شکم در نیاید (112 / 2).

8- در مکارم از امام ششم علیه السلام که گوشت گاو درد است و روغنهایشان درمان و شیرهایشان دارو (183).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 260

### باب هجدهم: شیر و آغاز آفرینشش فوائد و انواع و احکامش

#### آیات قرآن مجید

1- النحل - 66- راستی براتان در چهارپایان هر آینه عبرت‌یست بنوشانیم شما را از آنچه در درون آنها است از میان سرگین و خون شیر پاک گوارا برای نوشنده‌ها.

2- المؤمنون 21- و راستی براتان در چهارپایان عبرت‌یست بنوشانیم بشما از آنچه در درون آنها است.

تفسیر: رازی گفته فرث سرگین شکمه است، کلبی از ابن عباس آورده که چون علف در شکمه جا گیرد فروشد سرگین شود و بالایش خون و میانه‌اش شیر، خون در رگها رود و شیر در پستان و سرگین بماند و اینست معنی قول خدا تعالی «از میان سرگین و خون شیر پاک گوارا که نه خون دارد و نه سرگین» و کسی تواند گفت: خون و شیر البته که در شکمه پدید نشوند و دلیلش حس است که حیوان را پیوسته سر برند و کسی در شکمه او نه خون دیده و نه شیر و اگر آنها در شکمه پدید میشدند بایستی گاهی دیده شود و چیزی که خلاف حس است نمیتوان بدان گرائید و درست اینست که چون حیوان غذا خورد علف بمعده و یا شکمه او رسد اگر از چهارپایانست و جز آن و چون پخته شد و بهضم نخست درآید آنچه پاک است بکبد کشیده شود و آنچه کثیف است بروده‌ها و سپس آنچه در کبد است باز پخته شود در آن و خون گردد و این هضم دوم است و این خون آمیخته است بصفرا و سوداء و آب فزون و صفراء بزهره رود و سوداء به سپرز و آتش به قلوه کشد و از آنجا بمثانه آید و اما خونس در رگها درآید که از کبد روئیدند و در آنجا بار سوم هضم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 261

شود و میان کبد و پستان رگهای بسیارند و خون در آن رگها ریزد و پستان گوشتی است غده‌دار و نرم و سفید و در آن خدا خون را شیر سفید نماید اینست گفتار درست در پیدایش شیر، اگر گوئید این وسائل درونی در حیوان نرم هم هست

و چرا از او شیر بدست نیاید گوئیم حکمت الهیه هر چیزی را روی صلاح و شایستگی خواسته و مزاج نر هر حیوانی اینست که گرم و خشک باشد و مزاج ماده باید سرد و تر باشد و حکمتش اینست که بچه درون ماده است و باید رطوبت بیش از داشته باشد بدو وجه.

1- فرزند از رطوبتها پدید شود و باید در تن ماده رطوبت فراوان باشد تا مایه پیدایش بچه شود 2- جنین چون بزرگ شود شکم مادر باید جادار و با کشش باشد تا بتواند فرزند را جا بدهد و چون رطوبت بر تن ماده چیره شود پیکرش پذیرای کشش گردد و بچه پذیر شود و بدان چه گفتیم ثابت شد که خدا تعالی تن هر جانور ماده را خاص رطوبتهای فزون کرده بهمین حکمت، و این رطوبتها که مایه فزونی تن بچه شکمی است هنگام جدا شدن بچه از مادر به پستان ریزد و مایه خوراک آن کودک نوزاد گردد چون این را دانستی گوئیم این علت که برای آن شیر از خون برآید در باره نر برنیاید و جدائی میان آنها روشن شد، چون این را دانستی گوئیم مفسران گفتند مقصود از قول خدا «من بین فرث و دم» این سه در بکجا پدید شوند سرگین در فرود شکمبه است و خون در بالا و شیر در میانه، و ما دلیل آوردیم که این گفته خلاف حس و آزمایش است و ما گوئیم مقصود آیه اینست که شیر از برخی اجزاء خون برآید و خون از اجزاء لطیف سرگین درآید که همان خورده شده در شکمبه اند پس این خون پدیده اجزائیسست که میان سرگین است از آغاز و سپس در بار دوم میان خونست و خدایش از این اجزاء کثیف پاک کرده و در آن اوصافی آورده که شیر شده و سازگار تن نوزاد گردیده اینست آنچه در اینجا بدست آوردیم.

و بدان که پدید شدن شیر در پستان و موصوف شدن آن بدان چه سازگار خوراک نوزاد است حکمت شگفتی دارد و کاریست بدیع که خرد بروشنی گواه است بر اینکه جز بتدبیر فاعلی حکیم و مدبری مهربان نمیباشد و بیانش از چند راه است.

یکم: خدا در فرود معده سوراخی، آفریده که ته نشین خوراک از آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 262

بدرآید، و چون آدمی خوراکی خورد یا نوشابه‌ای نوشد آن سوراخ یک جا بهم آید که چیزی از خورده و نوشیده از آن بدر نشود تا مایه غذائی آن از معده بکبد کشد و دردش در آنجا ماند وانگه آن سوراخ گشاید و از آن بدر آید، و این یک شگفتی است که جز بتدبیر فاعل حکیم نشاید چون آن سوراخ در هنگام نیاز گشوده شود بمعده و باز بهم آید و بار دیگر برای نیاز بگشاید و این جز بتدبیر حکیم نیاید.

2- خدا تعالی بکبد نیروی کشاندن اجزاء لطیفه خوراک را داده و اجزاء کثیف را نکشد و بروده‌ها نیروئی داده که ته نشین معده را بکشند و اجزاء لطیف غذا را نکشند و اگر برعکس بود نظام تن فراهم نبود.

3- خدا در کبد نیروی هضم و پختن نهاده که این اجزاء لطیفه در آن پخته شوند و خون گردند وانگه در زهره نیروی کشش صفراء نهاده و بسپرز نیروی کشیدن سوداء داده و بقلوه نیروی کشیدن فزونی آب تا خون پاک سازگار تغذیه تن بجا ماند، و اختصاص هر یک از این اعضاء و بدن نیروی خاص جز بتدبیر حکیم دانا نباشد.

4- آنگاه که جنین در شکم مادر است بهره فراوانی از آن بوی رسد تا مایه پیشرفت او و فزونی او گردد و چون نوزاد از زهدان جدا گردد آن بهره به پستان رو کند تا شیر گردد و خوراکش باشد و چون بچه بزرگ شد آن بهره نه بزهدان ریزد و نه به پستان بلکه بهمه تن مادر پخش شود و ریزش این خون در هر گاهی بیک اندامی سازگار با مصلحت و حکمت نمیشود مگر بتدبیر فاعل مختار حکیم.

5- چون شیر در پستان پدید شود خدا سوراخهای ریزی پستان برآرد و بگشاید چونان که هر گاه مکیده شود این شیر از آن سوراخها درآید و چون این سوراخها بسیار تنگ باشند شیر بسیار پاک و لطیف از آنها برآید و اجزاء کثیفه را در آمدن نشاید و بدرون بمانند و حکمت این سوراخهای تنگ سر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 263

پستان نباشد جز اینکه پستان چون صاف کن باشد و لطیف درآید و کثیف در آن بماند و از این راه آن شیر پاک سازگار نوزاد و گوارا برای نوشنده باشد.

6- خدا بنوزاد مکیدن را الهام کند زیرا چون مادر پستان بدهان او نهد نوزاد بیدرنگ آن را بمکد و اگر فاعل مختار حکیم بدو الهام نکند تا آن را بمکد سودی برای این شیر پستان نباشد.

7- گفتیم خدا شیر را از فضل خون آفریند و خون را از خوراک جانور آفریند و چون گوسفند گیاه و آب خورد خدا از اجزاء لطیفش خون آفریند وانگه از پاره‌ای اجزاء آن خون شیر و در شیر سه جزء مخالف طبع هم پدید گردند، روغنش گرم و تر است و آبش سرد و تر و آنچه ماده پنبیری دارد سرد و خشک و این طبایع در گیاهی که گوسفند خورده نیستند و از اینجا برآید که این اجسام پیوسته از وصفی بوصفی و از حالی بحالی دگرگون شوند که باهم مانندی و نزدیکی ندارند و همانا این گردش بتدبیر فاعل حکمتدار و مهربانست که احوال این جهان را چنانچه شاید میسازد، پاک است آنکه همه ذرات جهان بالا و پائین گواه کمال قدرت و نهایت حکمت و رحمت اویند آفرینش و فرمان از آن اوست **تبارک الله رب العالمین**.

و اما معنی اینکه فرمود **«سائغا للشاریین»** اینست که در گلویشان روانست و خوشمزه و گوارا و از این معناست قول خدا **«لا یکاد یسیغه»** و محققان گفتند:

چنانچه پدید شدن شیر عبرت‌یست بر وجود صانع مختار دلیلی است بر شدن حشر و نشر برای اینکه گیاهی را که جانور خورد از آب و زمین برآمده و آفریننده جهان تدبیری کرده که از خون آن شیر آورده و تدبیر دیگری که از شیر روغن و پنیر برآمدند و این بررسی دلیل است که خدا تعالی توانا است برگرداندن اجسام از وضعی بوضعی و از حالی بحالی و چون چنین است مانعی نیست نیز که اجزاء تن مرده‌ها را وصف زندگی و خرد بخشد چنانچه در پیش بودند، و این عبرت‌گیری از این راه رهنما است که بعثت و قیامت شدنیست و نشدنی نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 264

بیضاوی گفته: «و إن لكم فی الأنعام لعبرة» دلیلی است رهنما از نادانی بدانش «نسیکم مما فی بطونه» سر سخنی است برای بیان عبرت و باعتبار لفظ در اینجا ضمیر را مذكر آورده و باعتبار معنی در سوره المؤمنون مؤنث آورده است چون انعام اسم جمع است و از این رو سیبویه آن را در شمار مفردات بر وزن افعال آورده چون اخلاق و اکیاس و کسی که آن را جمع نعم داند مرجع ضمیر را بعض گیرد چون شیر تیکه‌ای از انعام است نه همه آنها یا به واحد برگرداند بتاویل معنی چون مقصود از آن جنس است، و نافع و ابن عامر و ابو بکر و یعقوب «نسیکم» را در اینجا و در سوره المؤمنون، بفتح نون خواندند «من بین فرث و دم لبنا» چون خلقت شیر از برخی از اجزاء خونست که از اجزاء لطیفه در سرگین پدید گردد که خوراک هضم شده‌اند در شکمبه و حدیث ابن عباس اگر درست باشد مقصودش اینست که میانه ماده شیر است و فراز مایه خون که غذای تن است زیرا آنها در شکمبه پدید نشوند، وانگه مختصری از سخن رازی را آورده و گفته: خالص یعنی پاک بی‌رنگ خون و بوی سرگین یا پاکیزه از اجزاء کثیفه برای تنگی سوراخ برآمد «سائغا للشاربین» یعنی آسان در گلوشان گذرد.

طبرسی - ره - گفته:، کلینی از ابن عباس روایت کرده که چون علف در شکمبه جا گیرد فرودش سرگین گردد و فرازش خون و میانه‌اش شیر و خون در رگها رود و شیر در پستان و سرگین بماند و اینست معنی قول خدا «من بین فرث و دم لبنا خالصا» نیالوده بخون و سرگین، و کبد مسلط است بر همه اینها و آنها را پخش کند چنانچه حکمت و تدبیر الهی خواهد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 265

## اخبار باب

1- در خصال (2/ 615) بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که نوش کردن شیر خرده خرده درمان هر درد است جز مرگ و فرمود: گوشتهای گاو دردند و شیرشان دارو و روغنشان درمان.

2- در طب الاثمه (63) بسندش از ابن ابی یعفر که پرسیدم از امام صادق علیه السلام که مردی شیر ماده الاغ را برای دارو مینوشد، فرمود: باکی ندارد.

بیان: در دروس گفته: شیر ماده الاغ تازه باشد یا بسته مکروه است پایان، و گویا حکم بکراهت آن برای کراهت گوشت ماده الاغ است و در آن اعتراض است و من نیافتم در اخبار دلیلی بر کراهت گرچه در برخی مقید است بدارو بودن که بیشتر این قید در کلام پرسنده آمده و خلاصه حکم بکراهت مشکل است.

3- در طب- 102- بسندی از موسی بن عبد الله الحسن که از اساتیدمان شنیدم شیر شتران درمان هر دردند و ناسازی در تن، و از امام ششم علیه السلام که مانند آن را فرمود جز که بر آن افزود که آن بدن را نگهدارد و چرکش را بیرون کند و خوب آن را بشوید.

4- در محاسن- 494- بسندش از یحیی بن عبد الله که نزد امام ششم علیه السلام بودیم و چند پیاله برای ما آوردند و حضرت یکی از آنها اشاره کرد و فرمود:

ماست آب گرفته ماده الاغ است که برای بیمار خود آماده کردیم هر که خواهد بخورد و هر که خواهد وانهد، در مکارم ماندش آمده- 222-

5- در مکارم- 183- از امام ششم علیه السلام که گوشت گاو نام برده شد و فرمود:

شیرهاشان دارو است و پیه‌هاشان درمان و گوشتهاشان درد.

6- در محاسن- 405- بسندش از امام ششم علیه السلام که گوشت دل اندوه دل مرا برد چنانچه انگشتها عرق پیشانی را برند.

7- و از همان (..) بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که اگر چیزی جلو مرگ را می‌گرفت لبنیه بود، گفته شد: یا رسول الله لبنیه چیست؟ فرمود: جرعه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 266

جرعه شیر نوشیدن.

توضیح: در کافی 6/ 320 آن را بی‌سند آورده، قولش «الحسو باللبن» و حسو بلبن را سه بار مکرر کند و در کافی بجای لبنیه در هر دو جا تلبنیه آمده و آن روشن‌تر است، در نه‌ایه گفته: در حدیث است که تلبنیه روشنی دل بیمار است، تلبنیه

و تلین شربتی و خوراکی است که از آرد یا نخاله (بلغور) سازند و بسا که در آن عسل ریزند و آن را باین نام گویند برای اینکه مانند شیر سفید است و نرم (و از قاموس هم این تفسیر را برای این لغت نقل کرده).

8- در طب الاثمه - 64- بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: نوح پپروردگارش شکایت کرد از سستی تنش خدایش وحی کرد گوشت را با شیر پیز و بخور که من قوه و برکت را در آنها نهادم 9- در مکارم - 183- که امام ششم علیه السلام فرمود: آبگوشت گوشت گاو پیسی را ببرد، و از امام پنجم علیه السلام که بنی اسرائیل از پیسی بموسی شکوه کردند، و او بخدا عز و جل شکوه کرد و خدایش وحی کرد بدانها بفرما گوشت گاو را با برگ چغندر بخورند (در اینجا با نسخه چاپ تازه تقدیم و تأخیر است ولی افتاده ندارد مترجم).

10- در محاسن - 401- بسندی از علی علیه السلام که خوراکیهای درهم و گوناگون شکم را گنده و رانها را شل کند.

بیان: بسا کنایه از کسالت و تنبلی باشد.

11- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که بما دادند از این خوراکیها یا از این رنگهای خوراک آنچه برسول خدا صلی الله علیه و آله داده نشده بود.

12- و از همان: از یونس بن یعقوب که دیگی از نارباجه نزد امام ششم علیه السلام فرستادیم، و آن حضرت از آن خورد، و فرمود آنچه اش بجا مانده برای من نگهدارید، و دو بار یا سه بار برایش آوردند، وانگه غلام در آن آبی ریخت و نزد آن حضرت آورد و بدو فرمود: وای بر تو آن را بر من تباه کردی.

13- و از همان (..) بسندش از یوسف بن یعقوب که دوست تر خوراک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 267

نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله نارباجه بود.

14- و از همان (..) بسندی از ابی بصیر که امام ششم علیه السلام زبیه را خوش داشت.

15- و از دعائم: از جعفر بن محمد علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله عسل و زبیه را خوش داشت (2/ 110) و از او است علیه السلام که همه رنگ خوراک نارباجه و زبیه را خوش داشت و میفرمود: بما از این خوراکیها و رنگها داده شده آنچه برسول خدا صلی الله علیه و آله داده نشده.

بیان: زبیه گویا شوربائی است که کشمش کوبیده در آن ریزند و دلالت دارد بر اینکه ذهاب ثلثین در عصیر کشمش لازم نیست و بسا مخصوص خوراکی باشد که کشمش دارد و دلیل جواز خوراک کشمش دار است.



## باب نوزدهم حلیم رانگو و مانند آنها

- 1- در محاسن - 403- بسندش تا امام ششم علیه السلام که یک پیغمبری بخدا از سستی و کمی جماع شکوه کرد و خدا فرمودش حلیم بخورد، گوید: و از حدیث دیگر است از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرو دگارش از درد پشت شکوه کرد و فرمودش گوشت دانه دار بخورد یعنی حلیم.
- 2- و از همان بهمین سند تا امام ششم علیه السلام که پروردگام مرا بخوردن حلیم فرمان داد تا پشتم نیرومند شود و به پرستش پروردگام توانا باشم (404).
- 3- و از همان (..) بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که حلیم را باشید زیرا تا 40 روز نشاط عبادت آورد و آن خوراکی است آسمانی که برسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد.
- 4- و از همان (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که خدا تبارک و تعالی یک حلیم از بهشت بفرستاده خود هدیه کرد که دانه اش در بستانهای بهشت کشته شده بود و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 268

- حور العین آن را مالش داده بودند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را خورد، و نیروی چهل و چند مرد بدو فزود، و این چیزی بود که خدا خواست مایه شادی پیغمبرش باشد.
- 5- در محاسن (403) بسندش تا ابی جعفر علیه السلام که عمر نزد حفصه رفت و گفت مردی رسول خدا چگونه است؟ پاسخ داد مانند مردان دیگر است و خدا آن را برای پیغمبرش نپسندید و یک قده حلیم از گلهای بهشتی برایش فرستاد و آن را خورد مردی چهل و چند مرد بدو فزود.
- 6- در عیون - 2 ر 36- بسندش تا امام رضا علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله از نماز و جماع سست شد، و دیگری از آسمان بر او فرو آمد و از آن خورد و نیروی چهل مرد در مشت زدن و جماع بر او فزود و آن خوراک حلیم بود.
- 7- در مکارم: که رسول خدا صلی الله علیه و آله آش بلغور جو را با چربی بیه همیشه میخورد و حلیم را میخورد بیش از هر چیز و در سحرها حلیم میخورد جبرئیل برای سحری او از بهشت آن را می آورد (30).
- 8- در محاسن (491) بسندش از ابی بصیر که با امام ششم هم خوراک شدیم گوشت شتر برای ما آورد و پنداشتیم از شتر قربانی اوست و خوردیم وانگه قدحی بزرگ شیر آوردند و از آن نوشید و فرمود: ای ابا محمد بنوش من چشیدم از آن و گفتم: از چی است قربانت؟ فرمود: برای ما آوردند وانگه برای ما خرما آوردند و خوردیم من گویم: مسلم در صحیح خود روایت کرده که در شب معراج در ایلیا برای پیغمبر صلی الله علیه و آله دو قده آوردند یکی می و یکی شیر

و بدانها نگریدست و قدح شیر را برداشت و جبرئیل گفت سپاس خدا را که بفطرتت راهنمود اگر می را برمبگری امت گمراه میشدند، یکی از شارحانش گفته: ایلیاء با مد که گاهی بی‌مد آید همان بیت المقدس است، و از روایت تیکه‌ای افتاده تقدیر اینست که دو قدحش آوردند و گفتند هر کدام را خواهی برگزین، و خدا بدو الهام کرد که شیر را برگرفت چون خدا توفیق این امت را میخواست. در قول جبرئیل «بفطرت در رسیدی» چند معنا گفته‌اند و بهترشان اینست که خدا تعالی بجبرئیل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 269

آموخت که اگر شیر را برگزیند چنان و چنین شود، و اگر می را برگزیند چنین شود، و منظور از فطرت در اینجا همان اسلام است و درستی و معنایش با اینکه خدا داناتر است اینست که برگزیدی نشانه مسلمانی و درستی را و شیر را نشانه آن ساخته چون روان و پاک است و گوارا برای هر که نوشد و خوش انجام ولی در می همه بدیها است و کشاننده هر نوع شر در حال و آینده- پایان.

طیبی گفته یک معنا از فطرتی که مردم بدان آفریده شدند روگردانی از مایه بدی و فساد است مانند می که خرد را خلل رساند که آن بهر خوبی کشاند و از هر بدی رهند و رغبت بدان چه سود بی‌زیان دارد چون شیر- پایان.

گویم: بنا بر این وجوه مقصود اینست که شیر چیز مبارکی است که پیغمبرش نشانه فطرت ساخته و اشاره است بدان داستان که روایش میدانسته و گویم این خبر را چند تفسیر دیگر است.

1- شیر نخست خوراک آدمی است پس از زایش که بر آن بزرگ شود و گویا فطرت او است که بر آن آفریده شده.

2- مقصود اینست که خوبست روزه‌دار با آن افطار کند چون اخباری رسیده که افطار روزه با آن مستحب است.

3- منظور ستودن آن شیر مخصوص باشد که تازه دوش است، فیروزآبادی گفته: فطر بیک ضمه و دو ضمه فزونی شیریست که هم اکنون دوشند، و گفته: پرسش شد از مذی و فرمود: آن فطر است، گفتند مذی را به فطر مانند کرده چون کم است و با ضمه روایت شده و معنی اصلی آن شیریست که بر سر پستان نمودار شود پایان- و گفته شده: فطرت بمعنی تازه و نزدیک بکار گویم معنی یکم روشنتر است وانگه بترتیب باشند در نزدیکی و دوری.

9- در عیون (2 ر 39) بسندش تا امام چهارم علیه السلام که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی خوردی میگفت: بار خدایا برکت ده در آن بر ما و بهترش را روزی ما نما و چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 270

شیر میخورد یا مینوشید میگفت: بار خدایا برکت ده در آن بر ما و از آن روزی کن ما را.

در صحیفه رضا علیه السلام مانندش آمده، بیان. یا مینوشید گویا تردید از راویست یا خوردن در شیر بسته است و نوشیدن در جز آنست.

10- در قرب الاسناد (8 ط نجف) بسندش تا جابر بن عبد الله که گفته شد:

یا رسول الله آیا دارو بخوریم؟ فرمود: دارو بخورید چون خدا تبارک و تعالی هیچ دردی نداده جز که با آن دارویی داده، شیرهای گاو را باشید که از درخت می آیند.

توضیح: در حدیث زراره بیاید که «فإنها تخلط من كل الشجر» یعنی هر گیاه و برگی میخورد و سود همه در شیر او فراهم است 11- در قرب الاسناد (155) بسندش تا علی بن جعفر از برادرش علیه السلام که پرسیدمش شیر ماده الاغ را برای دارو بخورند؟ یا در دارو نهند؟ فرمود: باکی ندارد، در کتاب مسائل علی بن جعفر مانندش آمده.

12- در محاسن (491) بسندش تا امام ششم علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله از نوشابه‌ها شیر را دوست میداشت.

13- و از همان (..): بسندش تا امام پنجم علیه السلام (مضمون شماره 9 را آورده) 14- و از همان (..) بسندش از ابی الحسن علیه السلام که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله شیر مینوشید میگفت: بار خدایا آن را بر ما برکت بده و بیفزای برای ما.

15- و از طب (64) بسندش تا امام صادق علیه السلام که هر که در دل یا تنش سستی یابد باید گوشت میش را با شیر بخورد که هر درد و آفت را از بندهای او بر آورد و تنش را نیرو دهد و پشتش را محکم سازد.

16- و از همان محاسن بسندش (مضمون شماره 14 آمده) 491.

17- (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که شیر از خوراک مرسلین است.

و از همان: بسندی مانندش آمده.

18- و از همان (..) بسندش که علی علیه السلام دوست داشت افطار با شیر را.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 271

19- و از همان (..) بسندش (مضمون شماره 18 آمده).

20- و از همان (..) بسندش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی از شیر گلوگیر نشود زیرا خدا تبارک و تعالی میفرماید: و شیر که گواراست برای نوشنده‌ها (493).

21- در محاسن (492) بسندش تا ابی الحسن اصفهانی که من نزد امام ششم علیه السلام بودم و مردی بآن حضرت گفت و من میشنیدم، قربانت من در تنم سستی یابم، فرمودش شیر را باش که گوشت رویاند و استخوان سخت کند.

22- و از همان (..) بسندش از ابی الحسن علیه السلام که هر که منی او دگرگون شد شیر تازه و عسل سودش دهند.

23- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که شیر تازه برای کسی است که منی او کم شود.

بیان: دگرگونی منی کنایه است از اینکه فرزند از او نشود.

24- در محاسن (393) بسندش تا امام ششم علیه السلام که مردی باو گفت: من شیر خوردم و زیانم داشت فرمود: نه بخدا زیان ندارد هرگز ولی تو آن را با چیز دیگر خوردی و جز آنت زیان زده که با او خوردی و تو آن را از شیر پنداشتی.

25- و در همان (..) بسندش از امام هفتم علیه السلام که هر که شیر خورد و گوید بار خدایا منش میخورم برای اینکه دلخواه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود باو زبانی نزند.

26- و از همان: بسندش از موسی بن عبد الله بن حسن که از اساتید خود شنیدم میگفتند شیر شتران داروی هر درد و آفتند.

27- و از همان: بسندش از زراره از یکی از دو امام علیهما السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شیرهای گاو را باشید چون از همه درختها هستند.

28- و از همان (494) بسندش از علی علیه السلام که شیر گاو درمانست.

29- و از همان: بسندش که مردی به ابی جعفر علیه السلام از فساد معده شکوه کرد.

فرمودش چه بازت دارد از نوشیدن شیر گاو؟ فرمود: هرگز آن را نوشیدی؟ گفت: بارها فرمود: چگونه اش یافتی؟ گفت: معده را شستشو کند و قلوها را نیرو دهد و پیه پوشاند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 272

و اشتهای خوراک آورد و فرمود: اگر روزش بود بهمراه تو به یبوع میرفتیم تا شیر بنوشی.

بیان: ینبع بر وزن ینصر دژیست که چشمه‌ها دارد و نخل و زراعت و در راه حاجیان مصر است بنقل فیروزآبادی.

30- در محاسن بسندش از عیص بن قاسم که از امام ششم از نوشیدن شیر ماده الاغ پرسیدم، فرمود: آن را بنوش (492).<sup>۱۴۶</sup>

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 9؛ ص 272

از همان (همین مضمون را از ابی جعفر علیه السلام آورده).

31- (..) بسندش از عیص که به‌مراه امام ششم علیه السلام چاشت خوردم و فرمود:

این ماست آب گرفته ماده الاغ است برای بیماری ساختیم اگر دوست داری از آن بخور.

32- در مکارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینان دو پاکیزه‌ترند خرما و شیر، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله شیر می‌خورد دهن را با آب می‌شست و می‌فرمود: چربی دارد، در خبر است که چون شیر نوشیدید دهن را بشوئید که چربی دارد، از امیر المؤمنین علیه السلام که شیرهای گاو درمانند، از جعفری که شنیدم أبو الحسن علیه السلام می‌فرمود:

شاههای شتران به از شیرشانست با اینکه خدا درمان در شیرهاشان نهاده.

### باب بیستم: پنیر

1- در مجالس ابن‌الشیخ (1 ر 376) بسندش تا امام چهارم که دو چیزند و هرگز بدرونی در نشوند جز تباهش سازند پنیر و گوشت خشکیده انبار شده.

در محاسن از امام ششم مانندش آمده.

2- و از همان: تا امام ششم علیه السلام که سه چیز خورده شوند و لاغر کنند:

گوشت خشکیده، پنیر و گل خرما و در حدیث دیگر، گردو، و در حدیث دیگر ته‌نشین روغن که از کره گیرند (بنتو) تا آخر آنچه در باب گوشت گذشت.

<sup>146</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 273

4- در محاسن (462) بسندش از عبد الله بن سلیمان که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از پنیر، فرمود: از خوراکی پرسیدی که مرا خوش آید وانگه چند درهم به غلامی داد و فرمود: با آن برای ما پنیر بخر و من با آن حضرت چاشت خوردم و غلام پنیر آورد و فرمود: بخور، چون از چاشت فارغ شدم گفتم: در باره پنیر چه فرمائی؟ فرمود: ندیدی منش خوردم؟ گفتم: چرا ولی دوست دارم از زبانت بشنوم فرمود: در باره پنیر و جز آن بتو خبر دهم، هر چه حلال و حرام دارد برایت حلال است تا خود حرامش را بشناسی و آن را وانهی.

5- و از همان (495) بسندش از ابی الجارود که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از پنیر و گفتم کسی که دیده بمن گزارش داده که مردار در آن نهند، فرمود برای اینکه در یک جا مردار در آن نهند هر آنچه پنیر در روی زمین است حرام شود؟

چون دانستی که مردار دارد مخور و اگر ندانی بخر و بخور بخدا که خود من ببازار روم، گوشت و روغن و پنیر بخرم و بخدا ندانم همه در ذبیحه بسم الله گویند، اینان بربریند و اینان هم سودانی.

6- و از همان (006) بسندش که پرسش شد امام ششم علیه السلام از پنیر که در آن مایه پنیر از مردار نهند فرمود: نشاید، سپس درهمی فرستاد که پنیر بخر از مردی مسلمان و پرسش از چیزی مکن.

7- و از همان: از عمرو بن ابی شبل که از امام ششم پنیر را پرسیدم فرمود:

برای پدرم چیزی در باره اش گفتند که آن را بد داشت وانگهش خورد، چونش خریدی دنبال مکن و نام خدا بر آن بر و بخورش.

8- و از همان (..) که مردی از امام ششم علیه السلام در باره پنیر پرسید، فرمود:

از خوردنش خوشم آید و آن را خواست و خورد.

9- و از همان: بسندش که یکی از یاران، از ابی جعفر علیه السلام پرسید، پنیر فرمود: خوراکی است که منش خوشدارم و بتو خبر دهم از پنیر و جز آن، هر چه حلال و حرام دارد برایت حلال است تا خود حرام را بدانی و آن را بخصوص وانهی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 274

10- و از همان: که سند را کشانده تا گفته: پنیر خوراک پیش از خود را هضم کند و خواهش پس از خود را برآورد.

11- در دعوات راوندی که امام صادق علیه السلام فرمود: که چه خوب لقمه‌ایست پنیر دهن را خوشبو کند و خوراک پیش از خود را هضم کند و پس از خود را گوارا سازد.

12- در دروع الواقیه: بسندش تا سماعه که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود:

چه خوب لقمه‌ایست پنیر دهن را باز کند و بوی دهن را خوش کند و خوراک پیش از خود را هضم کند و خواهش خوردن آورد و هر که روز اول هر ماه آن را بخورد بسا که حاجتی از او رد نشود.

13- در کافی (6 ر 340) بسندش که مردی از امام ششم علیه السلام از پنیر پرسید، فرمود: دردیست بیدرمان و در هنگام شام آن مرد نزد آن حضرت آمد و دید سر سفره او پنیر است گفت: قربانت از پنیرت پرسیدم در چاشت فرمودی درد بیدرمانست و اکنون آن را در سفره بینم، گوید: فرمود: آن در چاشت زیان دارد و در شام سودمند است و در منی افزایش، و روایت است که زیان پنیر در پوسته آنست.

14- در محاسن (497) بسندش از امام ششم علیه السلام که پنیر و گردو هر دو درمان باشند و جدا از هم درد باشند در مکارم مانندش آمده -216-15- در کافی (6 ر 34) بسندش (همین مضمون را آورده).

بیان: بسا گویند گردو آن را به کند اگر شور نباشد چون در این حال سرد و تر است و در درجه سوم ولی پنیر شور و گرم و خشک است در درجه سوم و گردو هم گرم است در درجه دوم یا سوم و خشک است در درجه یکم و آفت او را برد.

16- در مکارم از امام صادق علیه السلام که پنیر پیش از خود را هضم کند و خواهش خوراک بدنبال خود در آورد -216-

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 275

#### باب بیست و یکم: ماست و شیر ترشیده

1- در کافی (6 ر 328) بسندش تا ابی الحسن علیه السلام که هر که خواهد ماست زیانش نکند هاضوم در آن ریزد گفتم: هاضوم چیست؟ فرمود: نانخواه.

2- و از همان (6 ر 348) بسندی از ابی سلیمان حمار که نزد امام صادق علیه السلام بودیم و مضیره آوردند و بدنبالش خوراک آوردند و آنکه ظرفی خرما تازه که چند رنگ با آن بود. در محاسن مانندش آمده.

بیان: در بحر الجواهر گفته: مضیر سخت ترش است و مضیره پخته ایست با شیر ترشیده که در فارسی آن را دوغبا گویند (شاید منظورش کاله جوش کشک است).

3- در ارشاد القلوب: از سوید بن غفله که نزد علی بن ابی طالب علیه السلام رفتم و دیدم نشسته و در پیش او ظرفی شیر است که من بوی ترشیدگی آن را دریافتم و در دستش گرده ایست که پوسته جوش را می‌دیدم بر روی آن و آن حضرت آن را با دست خود خرد میکرد و در آن شیر میریخت - 2 ر 8-

### ابواب گیاهها

باب یکم: کلیات احوال آنها و نوادرشان و احوال درختان و آنچه بدانها وابسته است

### آیات قرآن مجید

1- الاعراف- 57- سرزمین خوب بفرمان پروردگارش گیاه برآرد و آنچه بد باشد نرویانند جز کاسته چنین بگردانیم نشانه‌ها را برای مردمی که شکر گزارند.

2- النحل- 10- از آن شما است از آن نوشابه و از آنست درخت که در آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 276

میچرانید 11- میرویانند براتان بدان زراعت- تا قول خدا تعالی- و فراهم کرد براتان شب و روز- تا فرموده- و آنچه آفرید براتان در زمین رنگارنگ.

3- طه- 53- پس برآوردیم بدان جفتها از گیاهانی چند 54 بخورید و بچرانید چهارپاهاتان را.

4- التنزیل سجده- 27- آیا نبینند که ما روانه کنیم آب را بزمین لخت و برآوریم بدان زراعتی که بخوردش چهارپاهاشان و خودشان آیا بینا نشوند؟ 5- یس- 22- و نشانه است برایشان زمین مرده که زنده‌اش کنیم و برآوریم از آن دانه پس از آن میخورند- تا فرماید- منزه است آنکه آفرید همه جفتها را از آنچه رویاند زمین و از خودشان و از آنچه ندانند.

6 الرحمن- 6- و نجم و شجر سجده کنند.



7- عبس - 25- باید بنگر آدمی بخوراکش 26 راستی ما آب را ریختیم ریختنی 27- وانگه شکافتیم زمین را شکافتنی  
28- و رویاندم در آن دانه و انگور و شاخه، و زیتون و نخل، و باغهای درهم، و میوه و چراگاه برای بهره‌مندی شما و  
چهارپایان شما.

8- الاعلی - 5 وانگه برآورد چراگاه- و ساختش خشک و سیاه.

تفسیر: و سرزمین خوب یعنی زمین زراعت ده که گیاهش بفرمان پروردگارش برآید و این کنایه از پر گیاهی و خوش  
گیاهی و پر سودیست زیرا آن را در برابر زمین شوره نهاده که جز کاست نرویانند و سودی ندهد و این آیه مثل است  
برای کسی که در آیات اندیشد و از آنها عبرت گیرد و کسی که بدانها سر برنیورد و بدانها گوش ندهد و در گمراهی  
بماند، علی بن ابراهیم گفته: مثل است برای ائمه علیهم السلام که دانش خود را بفرمان پروردگارش اظهار دارند و برای  
دشمنانشان که دانش آنها کاست و تباه است، و ابن شهر آشوب در مناقب آورده که عمرو بن عاص بحسین علیه السلام  
گفت: چرا ریشهای شما انبوهتر از ریشهای ما است؟ و آن حضرت علیه السلام این آیه را در پاسخش خواند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 277

و فرو فرستاد از آسمان آبی که از آن نوشابه است و درخت یعنی درختی که بهائم از آن میچرند، و گفتند هر چه بر  
زمین روید شجر است که در آن چرا می‌شود (برویانند براتان بدان زراعت) و زیتون و نخل و انگورها و از هر میوه، یعنی  
برخی میوه‌ها چون هر میوه که شود در زمین نباشد و گفته شده تقدیم چراگاه حیوان بر خوراک آدمی برای اینست که  
گوشت حیوان خوراک آدمی می‌شود که بهتر خوراک است و تقدیم زراعت هم باجناس سه‌گانه از این باب است، در اینها  
نشانه‌ایست برای مردمی که اندیشند در وجود صانع و حکمتش زیرا کسی که در این اندیشه که دانه در زمین افتد و تری  
بدان رسد و فرازش شکافد و از آن جوانه درخت برآید و فرودش شکافد و از آن ریشه درآید و بزرگ شود و برگ و  
گل دهد و غنچه و میوه و هر کدام از اینها جسمی گوناگون با طبع دیگر دارند با اینکه ماده همه یکی است و طبع و تأثیر  
افلاک همه یکسانست بفهمد که این جز از عمل فاعل مختار نیست که از تنازع اعداد و انداد برکنار است، و ما ذرأ الخ  
عطف است بر «لیل» یعنی فراهم کرد براتان هر آنچه در زمین است از جانور و گیاه گوناگون و بهر رنگ که رنگ  
رشته‌هایشان در غالب با هم تفاوت دارند البته در آن نشانه‌ایست برای مردمی که اندیشند در اینکه اختلاف در طبع و  
شکل و منظر نیست جز کار سازنده حکیم، و فرمود: «و أنزل من السماء ماء فأخرج به» گفتند: عدول از لفظ غایب بصیغه  
متکلم در حکایت سخن خدا آگهی است بر تأثیر رهنمائی آن بر کمال قدرت و حکمت و اعلامی است بر اینکه خدا مطاع  
است و همه چیزهای گوناگون فرمانبر خواست اویند ازواج یعنی اضافی از گیاهان پراکنده در صورت و عرض و منافع که  
برخی آدمی را شایند و برخی بهائم را و از این رو فرمود: خود بخورید و بچهارپاهاتان در چرا بدهید که در آن نشانه‌ها  
است برای خرد داران که بدنبال بیهوده نروند و بکارهای زشت دست نزنند.

گویم: این دلالت دارد بر اینکه هر چیز مباح است جز آنچه دلیل حرمت دارد چنانچه گذشت «و النجم» یعنی گیاهی که از زمین روید و بر آن پهن شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 278

و ساقه ندارد و شجر آنچه ساقه دارد که هر دو منقاد خواست خدایند مانند آدمیانی که مکلف بسجده بر اویند آنگه چراگاه برآرد یعنی گیاهی که بهائم در آن بچرند و پس از سبزی آن را خشک و سیاه کنند و گفتند یعنی چراگاه را از کثرت سبزی بسیاهی کشد، گویم: تفسیر آیات دیگر در کلیات حلال از حیوانات گذشت.

### اخبار باب

1- در عیون و در علل (2/ 278) بسندش تا اینکه شامی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از نخست درخت که در زمین کاشته شده فرمود: درخت عوسجه است که عصای موسی علیه السلام از آن بود، پرسیدش از نخست درخت که بر زمین روئید، فرمود:

کدو بود.

بیان: منافاتی میان یکم و دوم نیست زیرا یکم در آنجا است که کشتکاری دارد و دومی در خودرو است، و آنچه آید که نخست درخت کشت شده نخل است بسا که اول بودن در یکی حقیقی است و در یکی نسبی یا مقصود اینست که نخست درخت میوه ده نخل بوده یا یکی نخست درختی بوده که با هسته کشت شده و دیگری با شاخه در مصباح گفته: عوسج از درختهای خاردار است و میوه گردی دارد.

2- در علل (1/ 5) بسندش از ابی جعفر علیه السلام که همانا درخت عود را خلاف نامند برای آنکه شیطان بر آن صورت بت سواع را بر خلاف صورت بت ود ساخت و عود خلاف نامیده شد- تا آخر خبر.

بیان: یعنی بت سواع از آن تراشیده شده بود، فیروزآبادی گفته: خلاف بر وزن کتاب یک رسته از صفحات است و از زیبایی بر خلاف رسته‌های دیگر است و از این رو آن را خلاف نامیدند، چون سیل جوانه آن را آورد و آن یک درخت مخالف آن روید، در مصباح گفته: دینوری گوید پندارند که چون از ریشه که آورند خلاف آن روید آن را خلاف گویند و حکایت است که یک شاهی بباغی رسید و درخت خلاف را دید و بوزیرش گفت: این درخت چیست؟ و وزیر نخواست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 279

لفظ خلاف که نفرت آور است بزبان آرد گفت: درخت وفاق است و پادشاه از هوش او وی را بزرگداشت.

3- در علل (26 /3) بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا درختی نیافرید جز که میوه خوردنی داشت و چون مردم گفتند: خدا فرزند گرفته نیمی از درختها بی میوه شدند و چون به همراه خدا بت پرستیدند درخت خار بر آورد.

4- و از همان (..) بسندش تا اینکه پرسش شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چگونه برخی درختها بار دارند؟ فرمود: هر چه آدم تسبیح خدا گفت درختی در جهان شد بار ده و هر چه حواء تسبیح گفت درختی شد بی بار.

5- در مجالس ابن الشیخ (219 /1) بسندش از ابی جعفر علیه السلام که نخست درخت که بر زمین روئیده نخل خرماس است.

6- در تفسیر علی بن ابراهیم (76) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر درختی پیوسته بار چیدنی داشت تا برای خدا فرزند ادعا شد، برکنارست خدا از اینکه فرزند داشته باشد، از این گفته نزدیک است آسمانها از هم بپاشند و زمین بشکافد و کوهها بپاشند، در اینجا درخت لرزید و خار بر آورد از ترس اینکه عذاب بر او نازل شود- الخبر- 7- عیاشی (86 /2) بسندش از امام ششم علیه السلام که هرگز خدا خشم نکند بچیزی چون خشم بر درخت طلع و سدر، طلع میوه ای داشت چون پرتقال و سدر میوه ای چون خربزه و چون یهود گفتند دست خدا بسته است میوه هاشان خرد شد و هسته دار شد و هسته شان سخت شد و چون نصاری گفتند مسیح پسر خدا است لرزیدند و خار بر آوردند و میوه شان کاسته شد و بصورت کنونی درآمد و طلع بکلی بی میوه شد و میوه نیاورد تا قائم ما ظهور کند و هنگامه برپا شود، فرمود: هر که یک درخت طلع یا سدر را آب دهد چنانست که مؤمنی را آب داده.

بیان: در قاموس گفته: طلع درخت بزرگی است و نام درخت طلع و موز است و گفته نام میوه درخت سدر نبق است و نبق بکسر و چون کتف و مفردش نبقه است و بیضاوی در تفسیر قول خدا تعالی (و طلع منضود) گفته: درخت موز و درخت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 280

ام غیلانست که گل فراوان و خوشبو دارد و با عین هم خوانده شده، منضود یعنی از فرود تا فرازش میوه کنار هم چیده شده- پایان- اینکه فرمود: میوه طلع رفت یعنی میوه نخست آن یا هر میوه آن اگرش تفسیر کنیم بر درخت بی میوه و اینکه در بهشت میوه کنار هم چیده دارد منافات ندارد که در دنیا بی میوه باشد، ابن اثیر در نهاییه گفته: در حدیث است که هر که درخت سدري را ببرد خدا او را وارونه در دوزخ افکند، از ابو داود سیستانی معنی این حدیث پرسش شد، گفت: حدیث مختصریست و معنایش اینست که هر که درخت سدر بیابان را که سایه سر رهگذرانست بیهوده ببرد و بنا حق از میان ببرد خدا سرش را در دوزخ وارونه سازد.

گویم: برخی حدیث در مجلد دهم گذشت در اینکه یک درخت نزد قبر حسین علیه السلام بود و نشانه قبر آن حضرت بود و یکی از خلفاء آن را برید تا نشانه قبر او را از میان ببرد و ملعون این حدیث همان برنده درخت سدر قبر آن حضرتست و این خود از معجزات او بحساب است.

### باب دوم کلیات احول میوه‌ها و شماره هر رنگ از آنها و آداب خوردن آنها

#### آیات قرآن مجید:

1- الانعام- 99- و او است که فرو آورده از آسمان آب و برآوردیم بدان رویش هر چیز را پس برآوردیم بدان سبزه که برآوریم از آن دانه برهم چیده و از نخل برآوریم خوشه‌های خرمای بهم نزدیک و دسترس و بستانها از انگورها و زیتون و انار و مانند و ناماند، بخورید از میوه‌هاش که برآورد و از رسیده آنها راستی در آن نشانه‌ها است برای مردمی که میگردند، 141- و او است که برآورد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 281

بستانهای دیواره‌دار و بی‌دیواره و هم نخل و زراعت با خوردنیهای گوناگون و زیتون و انار، مانند و ناماند بخورید از برش که برآورد.

2- الرعد- 4- و در زمین تیکه‌های پهلوی هم است بستانها از انگورها و زراعت و نخل که یک ریشه‌اند و چند ریشه: یک آب خورند و برتری و هم خوردنیهایشان را بهم‌دگر راستی در این نشانه‌هاست برای مردمی که خردمندی کنند.

3- النحل- 10- او است که فرو فرستاده از آسمان آب که از آن شما است از آن نوشابه و از آنست درختی که شما در آن میچرانید 11- رویاند از آن براتان زراعت و زیتون و نخل و انگورها و از هر میوه راستی در این نشانه‌ها است برای مردمی که اندیشند 12- و فراهم کرده براتان شب و روز را- تا فرماید- و آنچه آفریده براتان در زمین، رنگارنگ.

4- المؤمنون- 19- پس بر آوریم بدان براتان بستانها از نخل و انگورها که از آن شما است در آنها میوه‌های بسیار و از آنها میخورید 20- و درختی که برآید از طور سیناء برویاند روغن و رنگارنگ برای خوردندها.

5- فاطر- 33- نبینی که خدا فرو آرد از آسمان آب و برآوریم بدان از هر میوه رنگارنگ.

6- یس- 24- و ساختیم در آن بهشتها از نخل و انگورها و گشودیم در آن چشمها تا از میوه آن خورند و از آنچه کنند.

7- الرحمن- 11 در آنست میوه‌ها و نخل غنچه‌دار 12- و دانه برگ خشکیده و گل.

8- عبس - 25- باید بنگرد آدمی بخوراکش که ما بریزیم آب را ریختنی وانگه شکافتیم زمین را بخوبی، تا فرماید بهره شما و چهارپاهاتان باشند.

9- التین - 1- سوگند به تین و زیتون.

تفسیر: «و أنزل من السماء ماء» گفتند: یعنی از ابر یا از سوی آسمان که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 282

بدان بر آوردیم رویش هر دسته گیاه را و منظور، اظهار نیرو است بر رویاندن گیاهان گوناگون از یک آب، و بر آوردیم از آن گیاه یا از آن آب جوانه سبزی که از درون دانه برآید و از آن سبزه خوشه‌ای که دانه‌های روی هم دارد و بر آوردیم از نخل گلی پرده‌دار و دارای رشته‌ها دسترس و بهم پیوست و به ذکر آن پرداخت که بر دیگران رهنمونست و نعمت در آن فزونست، بر آوردیم بستانها از انگورها برای شما و هم زیتون و انار مانند و نامانند در اندازه و رنگ و مزه، به میوه آن بنگرید چون بار آورد که بسیار خرد و زبون و بی‌سود است و و برسیدن میوه‌اش بنگرید که پخته شود و درشت و سودمند گردد و کام ده راستی در این نشانه‌ها است برای مردمی که باور دارند بدین نشانه‌ها که خدای توانا و حکیمی و یگانه‌ای هست چون که پذیرش اجناس گوناگون و انواع چندان و ذیفنون از یک مایه و چرخش آنها از حالی بحالی نشود جز باثر بخشی توانا که شرح آنها را داند و بحکمت خود ترجیح حالی بحالی بر حسب مقتضی تواند و همتا و ضدی نباشدش که با او در آویزد و جلو کارش بگیرد.

«و فی الأرض قطع متجاورات» در زمین تیکه‌ها است کنار هم برخی خوب و برخی شوره‌زار، برخی نرم و برخی سخت، برخی زراعت ده و ناساز برای درخت و برخی بر عکس و اگر توانائی نباشد که کار چنین کند اختلافی نیاید زیرا همه در طبع زمینی شریکند و در لوازم آن بر اثر اوضاع آسمانی با همدند چون نسبت و وضع آنها یکی است «و جنات من أعناب و زرع و نخیل» یعنی بستانها که انواعی از نخل و زراعت دارند و این نخلها از یک ریشه جداگانه دارند، و میوه آنها در شکل و اندازه و بو و مزه تفاوت دارند که این هم خود دلیل بر وجود صانع حکیم است، زیرا اختلاف آنها با اینکه مایه و اسباب آنها یکی است نشود جز بتأیید توانای مختار از نظر اندیشمند ...

و التین و زیتون گفتند از میان همه میوه‌ها باین دو سوگند یاد شده چون انجیر میوه خویست و همه‌اش خوردنیست و خوراکی است لطیف و زود هضم و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 283

پر سود طبع را نرم کند، بلغم را فرو نشاند قلوها را نیرو دهد، ورم مثانه را ببرد و سده کبد و سپرز را بگشاید و فربه سازد، و زیتون میوه است و نانخورش و دارو و روغن لطیفی دارد که پر سود است و تأویل آنها به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام و حسنین علیهم السلام گذشت.

### اخبار باب

1- در خصال (601) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون خدا عز و جل آدم را از بهشت فرو آورد بهمراه او 120 شاخه فرود آورد که چهل آنها از درون و برون خوردنی بودند، چهل آنها درونش خوردنی بود و برونش را دور انداختند، و چهل آنها برونش خوردنی بود نه درونش و با او یک جوال فروشد که در آن تخم هر چیزی بود.

2- در علل (2 ر 260) بسندش تا علی بن جعفر که از برادر موسی علیه السلام پرسیدم از همراه خوردن انجیر و خرما و میوه‌های دیگر، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن نهی کرد، اگر تنهائی هر طور خواهی بخور و اگر در میان جمعی مسلمانی همراه هم مخور (یعنی دو تا را در یک لقمه قرار مده).

در محاسن بسندی مانندش آمده (442).

4- و از همان: (442) بسندش که چون همخوراک دیگری باشی و خواهی دو دو بخوری باو اعلام کن.

5- و از همان: (441) بسندش از نادر خادم که غلامان میوه خوردند و ته‌مانده‌اش را بدور ریختند ابو الحسن علیه السلام فرمود: سبحان الله اگر شما از آن بی‌نیاز بودید مردم بدان نیاز داشتند بکسی که نیازمند آنست بخورانید.

6- و از همان، (527) بسندش از منصور بن یوسف که شنیدم ابو الحسن علیه السلام میفرمود: انگور رازقی، نیشکر و سیب زیانی ندارند.

7- و از همان: (556) بسندش از امام پنجم علیه السلام که پوست کردن خرما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 284

را بد میداشت.

8- و از همان (..) تا فرات بن احنف که هر میوه زهری دارد و چویش آوردید آن را بشوئید و آب بدان برسانید.

9- المحاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که دو چیز را با دست خورند انگور و انار.

10- و از همان (یافت نشد) بسندش که ابو عکاشه بن محسن اسدی نزد امام پنجم علیه السلام رفت و امام ششم علیه السلام در بر او ایستاده بود و انگوری آورد و آن حضرت فرمود: پیره مرد و کودک خردسال آن را دانه دانه خورند و کسی که پندارد سیر نشود سه تا و چهارتا و توش دو دو، بخور که مستحب است و روایت است که در میوه رسیده شفاء است که خدا جل و عز فرموده «بخورید از میوه‌اش چون میوه دهد» 11- در مکارم (29) که پیغمبر صلی الله علیه و آله شیوه داشت انگور را دانه دانه میخورد و بسا خوشه آن را بدهان میگرفت و میکشید تا لعابش را میدیدیم که بر ریش او مانند دانه لؤلؤ سرازیر میشد و آن لعاب آب زیر پوست است، و خیار را با رطب میخورد یا با نمک، میوه را تازه میخورد و خوشتر همه نزد او خربزه بود و انگور و خربزه را با نان میخورد و گاهی هم با شکر، و بسا که خربزه را با رطب میخورد، با هر دو دست، خرما میخورد و رویش آب مینوشید، و خرما و آب بیشتر خوراکش بودند، و پیوسته شیر و خرما را با هم میخورد و آنها را دو پاکیزه‌تر مینامید، و از امام صادق علیه السلام است که چون میوه تازه و نوبار برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند آن را میبوسید و بر چشم مینهاد، و میفرمود: بار خدایا بما نمودی آغازش را پس بنا بما پایانش را، و در روایت ابن بابویه است که بما نمودی آغازش را با عافیت بنا پایانش را هم با عافیت. و از ابن عباس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که میوه خورد بنام خدا زیانش نزند، فرمود: چون خدا آدم علیه السلام را از بهشت بدر کرد از میوه‌های بهشتش توشه داد و وصف هر چیز را بدو آموخت، میوه‌های شما از بهشت است جز اینکه اینها دگرگونی دارند و میوه بهشت دیگرگونی ندارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 285

12- در منثور (1 ر 56) از ابن عباس که آدم 30 صنف میوه از بهشت فرو آورد برخی از درون و برون خوردنی باشند، برخی درونش را خورند و برونش را بدور اندازند و برخی برعکس.

13- در دعائم: از رسول خدا است که نهی کرد دو تا خرما با هم خورند جز که از یارش اجازه گیرد، و روایت شده که با هم خوردن رواست و نخست درست‌تر است و از آن نهی شده چون دلیل بر حرص و شکمباره‌ایست و مایه زبونی است و غبن همخوراک، و گفتند همانا غدقن آن برای سختی و کمی خوراک بوده که در خوراک کم با هم مواساة میکردند و چون گرد هم میشدند برخی دیگران را بر خود مقدم میداشتند و بسا میان آنها گرسنه‌تری بوده که دو تا خرما با هم میخورده یا لقمه را بزرگ برمیداشته و بآنها اجازه داده تا دیگران خوشدل باشند، و از این بابست حدیث جبلیه که ما در مدینه بودیم در شمار فرستاده‌های عراق و ابن زبیر خرمائی بما داده بود و ابن عمر میگذشت و میگفت دو تا با هم مخورید جز که یکی از یارش اجازه گیرد چون مایه زیان دیگران بوده و همه در آن شریک بودند، و مانند آن از ابی هریره در باره اصحاب صفة روایت شده پایان.

کرمانی گفته: نهی برای حرمت بوده یا کراهت بحسب احوال و گاهی هم اذن صادر میشده، طیبی گفته: اذن از دیگران با وسعت خوراک نیازی ندارد و همچنین در فراوانی خوراک که همه سیر میشوند ولی ادب نیک است در همه حال، و در

اکمال الکمال گفته: در باره روایت مسلم از ابن عمر که دو تا را با هم نخورید زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرد و جز که کسی از یارش اجازه گیرد، گفته:

این نهی مورد اتفاق است تا از دیگران اجازه گیرد و اگر اجازه دادند باکی ندارد و اختلاف دارند که نهی تحریم است یا کراهت و ادب، قاضی عیاض از اهل ظاهر آورده که نهی تحریم است و از دیگران که نهی کراهت است و ادب و درست تفصیل است که اگر خوراک شریکی همه باشد قرآن حرام است جز برضایت آنان که شریکند و رضایت بلفظ صریح باشد یا آنچه جای آن را گیرد از قرینه حال

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 286

یا محبوب بودن نزد آنها تا جایی که یقین یا اطمینان دارد که راضیند و اگر شک دارد حرام است و اگر خوراک از دیگریست یا از یکی از آنها رضای او شرط است بتهنائی و اگر بی رضای او دو تا با هم خورد حرام است و اجازه گرفتن از همخوراکها مستحب است و لازم نیست و اگر از خود او باشد که مهمانشان کرده با هم خوردن بر او حرام نیست وانگه اگر خوراک کم است بهتر است که با هم نخورند بملاحظه آنها و اگر فراوانست و فزونی دارد با هم خوردن باکی ندارد ولی ادب در خوراک بهتر است و نباید پرخوری کرد جز اینکه برای کاری شتابزده باشد.

خطابی گفته: این سخنها در زمان آنها بوده که خوراک تنگ بوده و اما امروزه نیازی با اجازه نیست و چنان نیست که گفته بلکه حق همان است که ما شرح کردیم زیرا میزان عموم لفظ خبر است نه خصوصیت سبب با اینکه این سبب ثابت نیست ...

14- در محاسن (527) بسندش از امام ششم علیه السلام که پنج تا از میوه بهشتند در این جهان انار ملس، سیب اصفهان، به، انگور، و رطب مشان.

15- در مجالس ابن الشیخ (1 ر 379) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که چهار تا از بهشت فرود آمده: انگور رازقی، رطب مشان، انگور ملس، سیب شعشعانی یعنی شامی و در خبر دیگر، به.

توضیح: کلینی روایت یکم را از عده از برقی آورده و در یک نسخه بجای املیسی است و آن روشنتر است، در قاموس گفته: املیس و املیسه دشت بی گیاه است و گویا انار املیسی بدان منسوبست پایان- و نزد ما ملس معروف است و آن انار بی دانه است و املیسی بدان تفسیر شده، و در بحر الجواهر و در یک نسخه بجای اصفهانی «شفان» آمده و معنی مناسبی برایش نیافتم، در قاموس گفته: غداة ذات شفان یعنی بامداد سرد و باددار، در بسیاری نسخ کافی شیسقان آمده که معنائی برایش نیافتم در لغت، و در یک نسخه شیسقانست و در قاموس آن را دو کوه یا جایی نزدیک مدینه تفسیر کرده و گویم



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 287

اگر باضافه باشد یک معنا دارد، و شعشعانی بمعنی دراز است و گویا درست تر نسخه‌ها باشد و اینکه شیخ آن را به شامی تفسیر کرده برای اینست که سیب آنها از این نوع بوده، و در اصفهان سیب خرد دراز است که بهتر و سودمندتر این نوع است و در کافی انگور رازقی است و در قاموس گفته: رازقی یعنی ضعیف و انگور ملاحی را گویند، و ملاحی چون غرابی انگور سفید دراز است، و گفته، مشان چون غراب و کتاب بهترین خرما است.

16- در فردوس از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که انگور را دانه دانه بخورید که خوشتر و گواراتر است، و از ابن عباس است که هر که میوه‌ها را بشمار طاق بخورد زیانش نزنند.

### باب سوم خرما و برتری آن و انواع آن

#### آیات قرآن مجید

1- مریم- و بلرزان برای خود تنه درخت خرما را تا رطب تازه برایت افتد- 24.

2- التکثیر- وانگه البته پرسش شوید آن روز از نعمتها- 8.

تفسیر: طبرسی- ره- گفته: امام باقر علیه السلام فرمود: زنان درمانی چون خرماي تازه ندارند زیرا خدایش در زائیدن بمریم خوراندید و در باره تفسیر آیه دوم گفته:

یک صحابی پیغمبر صلی الله علیه و آله را با گروهی یارانش مهمان کرد و خرما و آب سرد برایشان آورد، خوردند و چون بیرون شدند فرمود: این از آن نعمتها است که از آنها پرسش شوند.

گویم: اخبار بسیاری گذشت که نعیم همان ولایت است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 288

#### اخبار باب

1- در خصال (249) بسندش از امام ششم علیه السلام که چهار چیز طبعها را معتدل سازند، انار سودانی: غوره پخته خرما و بنفشه و کاسنی.

2- و از همان (416) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که ما در بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم ناگاه وفد عبد القیس وارد شدند و سلام دادند و یک جلد خرما نزد آن حضرت نهادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صدقه است یا هدیه؟ گفتند:

یا رسول الله بلکه هدیه است، فرمود: این از کدام نوع خرماهای شما است؟ گفتند:

برنی است، فرمود: در این خرماهای شما نه خصلت است که جبرئیل آنها را بمن گزارش داده: بوی دهان را خوش کند، معده را پاک کند، خوراک را هضم کند، نیروی شنیدن و دیدن را بیفزاید، پشت را محکم کند. شیطان را گیج سازد، بخدا عز و جل نزدیک کند و از شیطان دور کند.

بیان: شیطان را دچار خبل کند، در قاموس گفته: خبل فساد اندامها است و فلج است که با فتح خاء و باء تلفظ شود، و بریدن دستها و پاها و زندان کردن و بازداشتن را گویند، و با حرکت شیتی و دیوانگی است و چون سحاب کاستی است و هلاک و رنج و خبله بمعنی اندوه است پایان.

من گویم: بیشتر این معانی در باره خبل شیطان مناسب است، زمخشری در فائق گفته: وفد عبد القیس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و نام خرماهای سرزمین آنها را بر شمرد و یکی از مردان آنها فرمود: آنچه از سهم تو مانده که بیشتر آویختی بما بخوران و برنی برایشان آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: راستش درمانیست که درد ندارد، و قوس ته مانده خیک یا جله خرما است که بقوس شتر مانند شده که پهلوی او است.

3- در خصال: روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خربزه را با خرما میخورد امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن خرماهای برنی در ناشتا فلج آورد (443).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 289

4- در عیون (2 ر 38) بسندش تا علی بن ابی طالب علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل «وانگه پرسش شوید البته در آن روز از نعیم» فرمود: خرماهای تازه و آب خنک، فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله خرما میخورد هسته اش را پشت دستش میافکند و آن را پرت میکرد، فرمود: جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برنی را باشید که بهتر خرماهای شما است بخدا عز و جل نزدیک سازد و از آتش دور کند، فرمود:

برای پیغمبر صلی الله علیه و آله خربزه و خرماهای تازه آوردند از هر دو خورد و فرمود: اینان دو پاکیزه ترند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خرما را ناشتا بخورید که البته کرمها را بکشد در شکم.

در صحیفه رضا علیه السلام از پدراننش مانند حدیث دوم و آخری آمده و صدوق-ره- گفته مقصود از آخری همه خرماها است جز برنی که خوردنش در ناشتا باعث فلج شود-10-

5- در عیون (72 / 2) بسندی تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله طلع و جمار را با خرما میخورد و میفرمود خشم ابلیس سخت شود و میگوید آدمیزاده ماند تا کهنه را با نو خورد.

بیان: در قاموس است که طلع نخل خرما چیز است که مانند دو نعل روی هم از آن برآید و بن خوشه خرما میان آن درآید و نوکش تیز است و آنچه که میوه نوریس آن پدید شود و پیوسته اش را کفری گویند و درونش را اغریض چون سفید است، و جمار چون رمان پیه نخل خرما است که گفتند سرد و خشک است در درجه یکم طبع را بندد و بکندی از معده فرود آید، در نهایی است که جماره دل و پیه نخله است، در مصباح گفته: طلع بفتح گل نخله است که اگر ماده باشد خرما شود و اگر نر باشد خرما نشود و خودش را بخورند و چند روز بر نخله اش وانهند تا گرد سفیدی چون آرد در آن پدید گردد و بوی خوبی دارد و آن گرد را بگل درخت خرما ماده ریزند تا تلقیح شود، گفته: جمار نخله دل او است و خرما و سعف از آن برآیند و اگرش ببرند نخله بمیرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 290

6- در عیون (75 / 2) بسند پیش که پیغمبر فرمود: کما از من است که خدا به بنی اسرائیل نازل کرد و درمان چشم است و خرما عجوه از بهشت است و از جنس برنی است که از بهشت است و درمان زهر است.

بیان: در قاموس گفته: عجوه در حجاز خرما پست است و خرمائی است در مدینه در بحر الجواهر گفته: عجوه بفتح نوعی است از خرما مدینه درشت تر از صیحانی که بسیاهی زند، و گفته: برنی بهترین خرما است ...

8- در مجالس ابن الشیخ: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس با چند خرما عجوه ناشتا بشکند در آن روز از زهر و جادو زیان نبیند (9 / 2).

9- در علل (262 / 2) بسندش تا امام ششم علیه السلام که چون خدا عز و جل آدم را از گل آفرید از آن گل فزون آمد و از آن فزونی نخله را آفرید و از این رو چون سرش را برند نروید و نیاز بآبستنی دارد.

10- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر نخله ای در آبگیر برآید جز نخله عجوه چون که نرش از بهشت است.

بیان: مقصود اینست که عجوه از هسته نروید و چون از هسته اش نخله روید عجوه نباشد، و تنها شاخه ای که از ریشه آن روید عجوه باشد.

11- در خصال (2/ 637) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که زن آبستن چیزی نخورد و با آن درمان نکند که بهتر از رطب باشد، خدا عز و جل بمریم علیها السلام فرموده: «و بلرزان برای خود تنه درخت خرما را تا خرماى تازه برات افتد پس بخور و بنوش و چشمت روشن» ساک فرزندان خود را با خرما بردارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله با حسن و حسین چنین کرد.

12- در محاسن 534 (مضمون خبر شماره 2 را آورده است) و با اندک اختلافی در مکارم مانندش آمده.

13- در محاسن (528) بسندش از امام ششم علیه السلام که پرسش گردید از آغاز آفرینش نخل خرما، فرمود: چون خدا تبارک و تعالی آدم را از گلی که برایش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 291

آماده کرده بود آفرید تیکه‌ای فزون آمد و از آن دو نخله آفرید نر و ماده، و از این رو که از فزونی گل آدم شده ماده‌اش نیاز بگرد نر دارد مانند نیاز زن بنطفه مرد در آبستنی، و از این رو خرما خوب و بد، و نازک و کلفت، نر و ماده، بارده و بی‌بار دارد، سپس فرمود: آن همان عجوه بود و خدا آدم را فرمود چون فرود آمد که آن را در مکه بکارد و هر آنچه از نژاد آنست عجوه است و هر چه از هسته آنست نخلهای دیگر است در خاور و باختر زمین.

14- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که در باره عمه خود نخله سفارش بخوبی کنید، زیرا آن از گل آدم آفریده شده آیا نبینید هیچ درختی جز آن گرد نر نمیخواهد.

15- در محاسن (..) بسندش از علاء بن رزین که امام ششم علیه السلام فرمود: ای علاء میدانی نخست درختی را که بر زمین روئیده؟ گوید: گفتم: خدا و رسولش و زاده رسولش داناترند، فرمود: راستش آن عجوه است که هر کدام پاک باشند عجوه‌اند و جز آن مانند آنند از چیزهای دیگر.

بیان: پاک باشد یعنی از شاخه آن بواسطه یا بیواسطه روئیده شود، و از چیزهای دیگر یعنی خرماهای دیگر و در کافی «الاشباه» آمده یعنی مانند آنست و خودش نیست ...

16- در محاسن (529) بسندش از امام ششم علیه السلام که همه خرماها در آبگیر رویند جز عجوه که نرش از بهشت است.

17- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که عجوه مادر همه خرماها است و همانست که آدمش از بهشت آورده. در مکارم مانندش آمده، در کافی هم (با اختلاف در تعبیر آمده).

18- در محاسن (530) بسندش (همین مضمون را از امام ششم علیه السلام آورده و دنبالش افزوده که) و آنست معنی قول خدا تبارک و تعالی «هر چه را از درختهای خرما ببرید یا برپا دارید، 5- الحشر» که مقصود همان عجوه است، و در حدیث

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 292

دیگر است که ریشه همه خرماها عجوه است.

بیان: در صحاح گفته: عجوه بهتر نوع خرمای مدینه است و نخله اش را لینه نامند، و بیضاوی در تفسیر «ما قطعتم من لینه» گفته: هر نخله را ببرید بهر رنگ باشد و بمعنی نخل خوبست.

19- در محاسن (..) بسندش از امام رضا علیه السلام که نخل خرمای مریم عجوه بود که در ماه کانون فرود آمد و به همراه آدم خرمای عتیق و عجوه از بهشت فرو شدند و انواع دیگر خرما از آنها است.

بیان: کانون یکم و دوم دو ماه رومی باشند در دل زمستان و گویا مقصود اینجا کانون یکم است.

20- در محاسن (531) بسندش از محمد بن سوجه که نزد امام پنجم علیه السلام رفتیم برای وداع و یاران مرا پیش میداشتند و آن حضرت فرمود: ای پسر سوجه اصل خرماها از عجوه است و هر چه از آن نیست خرما نیست.

21- در محاسن (..) بسندش تا امام پنجم یا ششم علیهما السلام در تفسیر قول خدا تعالی «باید بنگرد کدام خوراک پاکتر است، 19- الکهف» فرمود خوراک پاکتر همان خرما است.

بیان: مشهور میان مفسران اینست که مقصود از پاکتر اطهر و ذبیحه حلالتر است زیرا عموم آنها گبر بودند و میان آنها گروهی مؤمن بودند که ایمان خود را نهان میداشتند، و گفتند: یعنی خوشتر خوراک، و گفتند: خوراک بیشتر، و گفتند: برخی خوراکیهای آن شهر را اصحاب کهف حلال ندانستند.

گویم: می شود جمع کرد میان برخی این گفته ها با آنچه در این روایت است باینکه خوراک پاکتر نزد آنها همان خرما بوده که تذکیه لازم ندارد.

22- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که خوراکی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاوردند و در آن خرما بود جز اینکه آغاز بخوردن خرما میفرمود.

23- و از همان بسندی از امام ششم علیه السلام که حلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله خرما بود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 293

24- و از همان بسندی از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در فصل رطب با رطب افطار میکرد و در فصل خرما با خرما.

25- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام (همین مضمون را آورده).

26- و از همان: بسندش که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که کسی خرما دوست داشته باشد.

27- و از همان: بسندش از عقبه بن بشیر که نزد ابی جعفر علیه السلام بود برای ما خرما خواست ما خوردیم و بیشتر خواستیم وانگه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

من دوست دارم کسی که خرما دوست باشد، در مکارم بی‌سند مانندش آمده.

28- در محاسن (532) بسندش تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی من خوش دارم مرد خرما دوست باشد، و از همان: بسند دیگر مانندش آمده 29- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که خرما عجوه از بهشت است و در آن درمان زهر است. در مکارم مانندش آمده (192).

در کتاب الامامة والتبصرة: بسندی: همین مضمون را آورده جز که در آن آمده در آن درمانست یا اینکه فرموده: خوش دارم مردی خرما دوست باشد (و همین معنا را بسند دیگر روایت کرده).

31- در محاسن (533): بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که هنگام خوابیدن هفت خرما عجوه خورد کرمها را در شکمش بکشند.

32- در همان (..) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که مخالف میخواران باشید و خرما بخورید که درمان دردها است.

33- و از همان: از حسن بن شمون که نوشتیم بابی الحسن علیه السلام یکی از یاران ما از ناتوانی شکوه دارد، پاسخ نوشت ناشتا خرما برنی بخور، و دیگری نوشت از خشکی مزاج شکوه کرد باو نوشت خرما برنی را ناشتا بخور و روی آن آب بنوش و چنین کرد و فربه شد و رطوبت بر او چیره شد و از آن شکوه کرد و در پاسخ او نوشت خرما برنی را ناشتا بخور و آب روی آن منوش، و مزاجش معتدل شد (..).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 294

- 34- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که بهتر خرما تان برنی است درد را برد و دردی نیارد و سیر کند و بلغم را ببرد و با هر خرما حسنه ایست، و در حدیث دیگر خوشخور است و گوارا خستگی را برد و سیری آورد.
- 35- و از همان: بسندش (همین اثرها برای خرما برنی از زبان جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان شده).
- 36- و از همان: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که بهتر خرما تان برنی است درد برد و درد در آن نیست و دیگری در آن افزوده هر که شب گذراند و یک دانه خرما برنی در شکمش باشد هفت بار تسبیح گوید (533).
- 37- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که بهتر خرما تان برنی است و آن داروئی است که درد ندارد.
- 38- و از همان: بسندش که هدیه شد به پیغمبر صلی الله علیه و آله تمر برنی یمامه و فرمود: ای عمیر از این خرما میان مردم بسیار پخش کن. و جبرئیل فرو شد و گفت: این چیست؟ فرمود: خرما برنی که مردم از یمامه پیش کش آوردند، جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خرما برنی سیر کند، خوشخوراک و گوارا است، و داروئی است بیدرد، با هر دانه اش حسنه ایست، پروردگار را خشنود سازد، شیطان را بخشم آرد و منی را فزاید.
- 39- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که خرما برنی را بزنها زائوتان بخورانید تا فرزندهاتان بردبار شوند، و در حدیث دیگر تا امیر المؤمنین علیه السلام که بهتر خرما تان برنی است آن را بزنها زائوتان بخورانید تا فرزندهاتان بردبار شوند (534).
- بیان: گویا مقصود از زائو زن نزدیک زائیدنست یا زن شیرده کودک و معنی دوم مناسبتر است بداستان مریم.
- 40- در محاسن: بسندش از امام ششم علیه السلام که اگر خوراکی خوشتر از خرما بود خدایش بمریم میخوراند.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 295
- 41- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که زنها بمانند خرما تازه درمانی نجستند، زیرا خدا آن را بمریم زائو تازه چیده خورانید (535).
- 42- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که باید نخست خوراک زائو خرما تازه باشد زیرا خدا عز و جل بمریم دختر عمران فرمود: «بلرزان تنه درخت خرما را تا خرما تازه برات افتد» گفتند: یا رسول الله اگر دوران رطب نیست، فرمود: هفت دانه خرما مدینه باشد، و اگر نباشد هفت دانه از هر خرما باشد زیرا خدا تبارک و تعالی فرموده: بعزتم و جلالم و عظمتم و والامقامیم سوگند که زائو در روزی که زاید خرما نخورد جز اینکه اگر نوزادش پسر است بردبار باشد و اگر دختر است جز بردبار نباشد.

43- در محاسن بسندش از امام ششم علیه السلام که سر خرماها تان خرما می صرفانست (..) 44- و از همان بسندش از حرب کنیز فروش که چون امام ششم علیه السلام آمد و عبد الله بن حسن با او بود هذیل بن صدقه مرا فرستاد و یک زنبیل رطب صرفان از بستان اسماعیل خریدم و چون آوردمش فرمود: این چیست؟ گفتم: رطبی که هذیل بن صدقه براتان فرستاده فرمود: بیارش نزدیک، نزدیکش بردم و با انگشتش آن را زیر و رو کرد و فرمود: چه خوب خرمائی است این عجوه که درد و آفتی ندارد.

45- و از همان: بسندی تا گفته: چون امام ششم علیه السلام به حیره آمد مرکبش را سوار شد و بخورنق رفت و در آنجا فرود شد و در سایه مرکبش آرمید و غلام سیاهی با او بود و آنجا مردی از اهل کوفه بود که نخلستانی خریده بود و بآن غلام گفت:

این آقا کیست؟ پاسخ داد جعفر بن محمد است و آن مرد رفت یک طبق بزرگ خرما آورد و برابر آن حضرت نهاد و آن حضرت بخرما برنی اشاره کرد که این چیست؟

پاسخ داد سابریست، فرمود آن در نزد ما خرما می بیض است، وانگه بمشان اشاره کرد که این چیست؟ گفت: مشان، فرمود ما آن را ام جردان دانیم و بصرقان نگریست و فرمود: این چیست؟ گفت: صرفان امام فرمود: ما آن را عجوه نامیم و در آن درمانست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 296

بیان: فیروزآبادی گفته خورنق کاخ نعمان اکبر است و معرب خورنگاه است یعنی جای خوراک و نام نهریست در کوفه، سابری خرما می خوبی است، بیض یک نوع خرما است (و از جوهری آورده) که بهتر خرما می کوفه نرسان و سابریست، و گفته: مشان یک نوع خرما است و ضرب المثل است که (بعلة الورشان تا کل رطب المشان).

در قاموس گفته: موشان و بر وزن غراب و کتاب از رطبه‌های خوشخوراکتر است، گفته: ورشان با حرکت را، پرنده‌ایست که ساق حر باشد و گوشتش از گوشت کبوتر سبکتر است، و در تفسیر ضرب المثل گفته: برای کسی مثل آرنده که بر خلاف مقصود خود تظاهر کند، در نهاییه گفته: ام جردان یک نوع خرما است و گفتند زیر درختش موشها لانه کنند و در کوفه آن را موشان گویند یعنی مجمع موشها و جردان جمع جرد است که موش نر بزرگ است.

46- در محاسن بسندش از امام ششم علیه السلام آورده که صرفان عجوه است و درمان از درد است .. (..).

47- و از همان: (مضمون شماره 45 را باختصار آورده) و در ضمن گفته این را عذق ابن زید نامیم.



بیان: عذق ابن زید را در لغت نیافتیم ولی در قاموس گفته: عذق نخل باردار است تا گوید: و نام قلعه‌ایست در مدینه از آن بنی امیه بن زید.

48- در محاسن حدیث را برآورد تا امام ششم علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مانندترین خرماهای شما بخوراک صرفانست (537).

49- و از همان: بسندش از سلیمان جعفری که امام رضا علیه السلام بمن فرمود:

میدانی مریم از چه آبستن شد؟ گفتم: نه، جز اینکه شما بمن خبر دهید.

فرمود: از خرما می صرفان که جبرئیل فرو آورد و باو خوراند و آبستن شد.

50- و از همان: بسندش تا امام ششم علیه السلام که چه خوب خرمائیسست صرفان نه دردی دارد و نه آسیبی رساند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 297

51- و از همان: بسندش از ابی سلیمان حمار که نزد امام ششم علیه السلام بودیم و چند سینی رطب برای ما آوردند که

چند نوع خرما در آنها بودند، و یکی را پس از دیگری برمیداشت و میفرمود: این را چه مینامید و این را چه مینامید تا دست بر یکی از آنها نهاد و گفتیم آن را مشان نامیم، فرمود: ولی ما آن را ام جردان نامیم که چیزی از آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و برایش دعا کرد و در نخلهای ما زیباتر از آن نیست.

توضیح: (از کافی 6 ر 348) مضمون این روایت را بسندش آورده و در آغازش این جمله است «که برای ما مضیره و خوراک آوردند وانگه زنبیلهای خرما» در قاموس گفته، مضیره آبگوشتی است که با شیر ترش کرده پزند و بسا با شیر تازه آمیزند، 52- در محاسن بسندش تا کسی که دیده امیر المؤمنین علیه السلام نان را با خرما میخورد (538) 53- در روایت دیگر که امیر المؤمنین علیه السلام خرما را روی لقمه مینهاد و میفرمود: این خرما نانخورش اینست.

54- از همان بسندش از سدید که امام پنجم در مدینه نزد آمد و خرما می نرسیان برایش آوردم با کره و خورد و فرمود: چه خوشمزه است نزد شما چه نام دارد؟ گفتم: نرسیان، فرمود: از هسته‌اش بمن بدهید تا آن را در زمین خودم بکارم.

بیان: نرسیان با کسر نون و سکون راء و کسر سین و پس از آن یاء و در نسخه‌ای با باء یک نقطه است بی‌یاء و آن تصحیف است و در قاموس گفته: نرسیان با کسره از خرماهای خوبست.

55- در محاسن: از هشام بن حکم که نام خرما را نزد امام ششم علیه السلام بردند و آن حضرت فرمود: یک نوع خرما شما در عراق دارید که بهتر از یک نوع خرما می ما است در مدینه ولی هم رفته خرما می مدینه بهتر است.

56- در محاسن: بسندش از عمار ساباطی که به‌مراه امام ششم علیه السلام بودم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 298

و رطب آوردند و آن حضرت می‌خورد و رویش آب مینوشید و آبخوری را بمن میداد و من بد داشتم آن را برگردانم و من هم مینوشیدم تا چند بار چنین کرد، پس گفتم من دچار بلغم بودم و با اهرن پزشکی حجاز شکوه کردم، بمن گفت باغ داری؟ گفتم:

آری، گفت: نخل خرما دارد؟ گفتم: آری، گفت نام آنها را برشمار و من برشمردم تا به هیرون رسیدم بمن گفت: هنگام خوابیدن هفت دانه از آن بخور و بر آن آب منوش و خوردم و دهانم خشک شد تا آنکه نمیتوانستم تف کنم و باو گزارش دادم و گفت: بر آن خرما کمی آب بخور و خوددار باش تا معتدل شود، طبع تو و من عمل کردم، امام ششم علیه السلام فرمود اما من اگر آب در خانه نباشد آن را نمی‌چشم (539).

57- و از همان: بسندی که بالا برده تا گفته: هر که خرما را برای اینکه دلخواه رسول خدا است بخورد زیانش ندارد (..). و در مکارم مانندش آمده (192).

58- در محاسن: بسندش از جعفری که یکی از خاندان علی علیه السلام ما را دعوت کرد و امام رضا علیه السلام هم آمد و به‌مراه آن حضرت شدیم و خوردیم و خود را از بسیاری مهمانان در رنج افکند و خود را بر امام افکند و مردم بر او درمی‌آمدند و او خوان برایشان میگسترد و بالای سرشان بود و آنها گفتگو میکردند ناگاه چشمش بمن افتاد و سر بگوشم نهاد و فرمود: یک تیکه خرما برایم بیاور و یک تیکه خرما که در نیمه مشکی بود برایش آوردم، و آن را تناول میکرد، من ایستاده بودم و او پهلوی خوابیده و چند دانه خرما را که در دست من بود برگرفت و انگه سوار شدیم و فرمود: در خوراک آنها چیزی نزد من خوشتر از همان چند دانه خرما نبود که خوردم.

بیان: بر امام افکند، برای احترام او خود را بدست و پایش انداخت ...

59- در مکارم (192): از امیر المؤمنین علیه السلام که خرما بخورید زیرا درمان دردها است، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که ناشتا ده دانه خرما عجوه بخورد در آن روز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 299

زیانی بدو نرسد و جادو در او نگیرد، فرمود صلی الله علیه و آله: خانه‌ای که خرما ندارد اهلیش گرسنه باشند، از ابن عباس است که خرما را ناشتا بخورید زیرا کرم را میکشد، گفت: خرما برنی را جبرئیل از بهشت آورد و گفت: بزندهای خود دهید خرما در ماهی که میزایند تا فرزندشان بردبار و پاک باشد، فرمود: علیه السلام برنی را باشید که خستگی را برد و

گرمی بتن آورد در برابر سرما و از گرسنگی سیر کند، و 72 نوع درمان دارد و از امام ششم علیه السلام که فرمود، بزنهاگان در زایش خرما برنی بدهید تا فرزندانان را زیبا کنید در روایتی پیغمبر صلی الله علیه و آله با خرما افطار میکرد.

60- در دعوات راوندی: که رسول خدا صلی الله علیه و آله رطب را با دست راستش میخورد و هسته‌اش را بدست چپ میگرفت و آن را بزمین نمایانداخت تا بگوسفندی رسید و هسته‌ها را بدو نشان داد و آنهم آمد و هسته‌ها را از میان کف چپش میخورد و آن حضرت با دست راست میخورد تا پایان داد.

61- کتاب غارات ابراهیم بن محمد ثقفی: بسندش تا ابن نباته که از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از نخست چیزی که بر روی زمین لرزش نمود؟ فرمود: نخل خرما است که چون آدمیزاده است هر گاه سرش بریده شود بمیرد و چون سر نخل را برند تنه در افتاده شود.

62- در شهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهتر مال سکه مابوره و اسب مأموره است، و فرمود: چه خوب مالی است نخلهای پایدار در لجن و خوراک بخش در قحطی.

بیان: شرح این چند فقره در ابواب پیش گذشت و در ضوء الشهاب در شرح چند فقره اخیر گفته: مقام نخل خرما و خرما را بزرگداشته تا بصاحبان فقیر آنهاشان محبوب سازد که نعمت عجمها را در خوردن و نوشیدن و جامه پوشیدن میشیندند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: نخله خرما خوبست که از تو علوفه و جامه و هزینه نخواهد در لجن که آب و گل است برجا است و در قحطی قوت و غذا است، در حدیث دیگر فرموده که «گرامی دارید عمه خود نخل خرما را و تشبیه آن بعمه از دو راه است:

1- با آدم علیه السلام از بهشت فرود آمده و وی بینهایت دوستش میداشت تا فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 300

در بخاک سپردنش تیکه از آن را با وی در گور نهند و خریدتین همراهش نمودند.

2- در برخی حالات مانند آدمیزاده است: تا گردش نریزند بار ندهد و اگر سرش را برند خشک شود و سود حدیث بزرگداشت نخل خرما است، راوی حدیث موسی بن جعفر کاظم است از پدرانش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله.

63- در محاسن: بسندش تا امام پنجم علیه السلام که خدا عجوه و عتیق را از آسمان فرود آورد، گفتم: عتیق چیست؟ فرمود: نخل (539).

بیانیست: گفتند چنین نماید که لفظ فنیق با فاء و نونست، در نهاییه گفته: در حدیث عمیر بن افضی لفظ فنیق آمده و آن فعل ارجمند شتر است که برای ارجمندی نه سوارش شوند و نه خوارش دارند، جوهری گفته: فنیق فعل ارجمند است و ابو زید آن را نام دانسته پایان (زا قاموس هم این را آورده و گفته) در قاموس گفته: عتیق درخت خرما می نر است که آب و سایه آن کاسته نشوند و بمعنی می و خوب هر چیز را هم گویند، و در صحاح است که عتیق ارجمند هر چیز است و خوب هر چیز از خرما و آب و باز و پیه پایان.

گویم: در نسخه‌های کافی و محاسن و جز آنها عتیق بعین بی نقطه و تاء است و آن روشنتر از فنیق است و مقصود حدیث اینست که برای پیدایش خرما در زمین عتیق بجای فعل فرود آمد و عجوه بجای ماده چون نیاز بهر دو دارد چنانچه دانستی و گذشت و آید آنچه تأیید آن را فزاید.

64- در محاسن: (همین مضمون را بسندی از امام ششم علیه السلام آورده) (530).

65- و از همان: که شنید از امام ششم علیه السلام آنچه در کشتی نوح علیه السلام بار شد از نخل عجوه بود و نخل باردار.

66- و از همان: بسندش از ابی خدیجه که از مدینه هسته عجوه گرفتیم و یار ما آن را در بستانش کاشت و از آن سکر، هیرون، شهریز، صرفان، و هر نوع درآمد.

توضیح: در قاموس گفته: سکر با ضمه و تشدید کاف شکر است و نام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 301

خرمای خوبی و انگوری که پوسته نازک است و میترکد و بهتر انگور است، و گفته:

هیرون بر وزن زیتون یکنوع خرما است و در بحر الجواهر است که هیرون بکسر یکنوع خرمای خوبست ... در صحاح است که خرمای شهریز، شهریر، سهریر و سهریر با شین و سین هر دو یکنوع خرما است ... و گفته صرفان یک نوع خرما است، در قاموس گفته: صرفان با حرکت راء خرمای سخت پرگوشتی است که خوراک عیال و مزدور و بندها است چون کفایت غذائی دارد و آن را صیحانی گویند و یک مثل عربی است که (صرفاناً ربعیه تصرم بالصیف و توکل بالشتیه).

67- در محاسن: از یکی از یارانش که آن را برآورده تا گفته: هر که از خرمای میان دو تپه شهر مدینه هفت دانه بخورد آن شب و روزش زهر و جز آن زیانش نکند (533).

28- از همان: از امام ششم علیه السلام که هر که روزی هفت دانه خرمای عجوه باغستان عالیه را ناشتا بخورد زهر و دیوش زیان نکند در مکارم ماندش آمده (192).

توضیح: در کافی آن را بسندی چنین آورده که هر که روزی هفت خرماى عجوه بخورد، و مسلم در صحیح خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده که هر که هفت دانه خرماى مدینه خورد در صبح زهرش زیان نکند تا شب و در روایتی دیگر است که جادو هم در او اثر نکند، و در روایت دیگر است که خرماى عجوه عالیه درمانست یا اینکه در بامداد خوردن تریاق است و گفته: عالیه نخلستانها و دهها و ساختمانهای بالای مدینه است تا نجد و پائین آن از سوی دیگر تا تهامه، قاضی گفته:

نزدیک تر مرز عالیه تا 3 میل است و دورترش تا هشت میل از مدینه و عجوه یک نوع خرماى خوب است و این احادیث در فضیلت خرماى مدینه و خصوص عجوه آنست و ناشتا کردن با خرما بهفت دانه و بویژه از عجوه مدینه، و شماره هفت تعبد از شارع است و حکمتش را ندانیم و باید آن را باور داریم و معتقد بفضل و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 302

حکمتش شویم مانند شماره رکعات نماز و نصابهای زکاة و جز آن.

68- در فردوس: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خرماى غوره را با خرما بخورید که چون آدمیزاده آن را بخورد شیطان بخشم آید و گوید آدمیزاده زنده ماند تا تازه را با کهنه خورد.

69- در فردوس: خرما را ناشتا بخورید که کرم را میکشد.

70- در کتاب تاریخ مدینه تألیف سمهودی شافعی که انواع خرماى مدینه را تا 130 و چند برشمرده از صیحانی.

71- در کتاب فضل اهل بیت ابن مؤید حموی از جابر است که روزی با پیغمبر در یکی از نخلستانهای مدینه بودم و دست علی علیه السلام را بدست داشت و بیک نخل خرما گذر کردیم که فریاد برآورد (این محمد سرور پیغمبرانست و این علی سرور اوصیاء و اولیاء و پدر ائمه طاهرین) وانگه به نخلستان گذر کردیم و فریاد زد «اینست محمد رسول خدا، اینست علی سیف الله» و پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به علی کرد و فرمود، نام این نخله را صیحانی بگذار و از آن روز صیحانی نام گرفت و سبب نامگذاری این نوع خرما این بود یا منظور نامگذاری جای آن نخله بوده و آن نخلستان، و امروزه در مدینه جایی است که آن را صیحانی خوانند.

71- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خرما را دوست داشت و میفرمود:

عجوه از بهشت است، و خرما را بر لقمه‌اش مینهاد و میفرمود: این نانخورش اینست و علی بن الحسین علیه السلام بسیار میفرمود: من مرد خرما دوست را دوست دارم چون رسول خدایش دوست میداشت و چون خوراک برایش می‌آوردند و در آن خرما بود آغاز بخوردن خرما میفرمود، در زمان خرما با خرما افطار میکرد و در زمان رطب با رطب و از جعفر بن

محمد علیه السلام که یکی از اصحابش نزد او خوراکی خورد و چون سفره را برداشتند فرمود: ای کنیزک هر چه داری برای ما بیاور، و خرما آورد، آن مرد گفت: قربانت، این زمان میوه است و انگور چون تابستان بود فرمود: بخور این شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: عجوه نه درد دارد و نه زیانی آرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 303

### فهرست جلد نهم کتاب آسما و جهان

#### ابواب صید و ذبائح و کدام حیوان حلال است و کدام حرام

باب یکم کلیات حلال و حرام از خوردنی و نوشیدنی، حکم مشتبه بحرام و اضطرار بدان 2

باب دوم: برای چه برخی خوردنیها و نوشیدنیها حرامند؟ 61

باب سوم در پرنده‌ها و جانوران حلال و غیر حلال 65

باب چهارم ملخ و ماهی و جانوران آبی دیگر 82

باب پنجم انواع مسخ شده‌ها و احکامشان و علل مسخشان 104

باب ششم: موجبات حرمت حلال گوشت 125

باب هفتم شکار و احکام و آدابش 134

باب هشتم تذکیه و انواع و احکامش 164

باب نهم ذبیحه کفار اهل کتاب و دیگران و ناصبیها و مخالفان 197

باب دهم: در حکم بچه شکمی 218

باب یازدهم آنچه از ذبیحه حرام یا مکروه است 222

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 9، ص: 304

باب دوازدهم در حکم هر گونه تخم و خواص آن 229

باب سیزدهم حکم اعضاء بی جان مردار و حیوان غیر مأکول اللحم 233

باب چهاردهم در فضل گوشت و پیه و نکوهش کسی که چهل روز گوشت نخورد و بیان انواع گوشت 238

باب پانزدهم کباب و بریان و کله‌ها 254

باب شانزدهم: ترید، آب گوشت، شوربا، و هر رنگ خوراک 255

باب هفدهم: روغن و انواعش 259

باب هجدهم: شیر و آغاز آفرینشش فوائد و انواع و احکامش 260

باب نوزدهم حلیم رانگو و مانند آنها 267

باب بیستم: پنیر 272

باب بیست و یکم: ماست و شیر ترشیده 275

### ابواب گیاهها

باب یکم: کلیات احوال آنها و نوادرشان و احوال درختان و آنچه وابسته است 275

باب دوم کلیات احوال میوه‌ها و شماره هر رنگ از آنها و آداب خوردن آنها 280

باب سوم خرما و برتری آن و انواع آن 287

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 2

### جلد دهم

[ادامه ابواب گیاهها]

بسم الله الرحمن الرحيم

باب چهارم جمار و طلع

1- در خصال (155) بسندش تا امام ششم علیه السلام که سه تا لاغر کنند پوسته گل خرما و ته مانده روغنی که آب کنند و گردو، در محاسن (450) بسندش تا امام ششم علیه السلام (همین مضمون را آورده).

گویم: برخی اخبارش با شرح آنها در باب پیش گذشت.

### باب پنجم انگور

1- در خصال (144) بسندش تا امام هفتم علیه السلام سه چیز زیان ندارند:

انگور رازقی و نیشکر و سیب لبنانی.

2- در عیون (25 / 2) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که انگور را دانه دانه بخورید که خوشتر و گواراتر است.

در صحیفه رضا: مانندش آمده (10).

3- در محاسن (547) بسندش از ام راشد آزاد کرده ام هانی که کنیزی بودم و علی علیه السلام را خدمت میکردم طلحه و زبیر نزد او بودند و انگور خواست که دوستش میداشت و با هم خوردند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 3

4- در محاسن (..) بسندش علیه السلام از هشام بن سالم که امام چهارم علیه السلام از انگور خوشش می آمد، یک روز روزه بود در افطار ام ولدش نخست برایش خوشه انگوری آورد و سائلی آمد و آن حضرت خوشه انگور را باو داد و ام ولد نزد سائل فرستاد و آن را خرید و در بر امام نهاد و سائل دیگر آمد و باز هم آن را بوی داد و ام ولد باز چنین کرد و بار چهارم امام آن را خورد.

5- و از همان (..) بسندش تا کسی که دیده امیر المؤمنین علیه السلام نان را با انگور میخورد.

6- و از همان (..) بسندش تا اینکه روزی امیر المؤمنین علیه السلام نزد همسر عامریه خود وارد شد و زنهایی از فامیل او مهمانش بودند، فرمود از آنها پذیرائی کردید؟ گفت: بخدا چیزی بدانها نخوراندم.

گوید: یکدرهم از اطاق خود بر آورد، فرمود: با آن انگور بخريد و آن را آوردند و فرمود بدانها بخورانید و گویا شرم میکردند و خودش خوشه ای برگرفت و از آنها دور شد و آن را خورد به تنهایی.



- 7- و از همان (..) بسندش از ابی اسامه که نزد امام ششم رفتیم و انگور آوردند و از آن خوردیم.
- 8- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که انگور را دانه دانه بخورید که خوشمزه تر و گوارا تر است.
- 9- و از همان (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که پیغمبری بخدا از غم نالید و خدایش فرمود: انگور بخورد.
- 10- و از همان (که این خبر را در باره نوح آورده).
- 11- و از همان (456) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون آب از استخوان‌های مرده‌های طوفان کنار رفت و نوح علیه السلام آنها را دید سخت بیتاب شد و اندوه خورد و خدایش وحی کرد انگور سیاه بخور تا غمت برود.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 4
- 12- در مکارم: از امام صادق علیه السلام که دو چیز دو دستی خورده شوند:
- انگور و انار، و از کتاب فردوس از عایشه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
- بهتر خوراکتان نان است و بهتر میوه‌تان انگور، و فرمود: نخله خرما و انار و انگور از فزونی گل آدم آفریده شدند، فرمود:
- بهار امتم انگور است و خربزه و بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که انگور را با نان میخورد و بهمین سند که فرمود:
- انگور نان خورش است و میوه و خوراک و حلوا.
- 13- در علل (2/ 270) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بانگور کرم مگوئید زیرا کرم مؤمن است، در محاسن ماندش آمده.
- بیان: در نهایت است که در حدیث آمده بانگور کرم مگوئید زیرا کرم مرد مسلمان است، گفتند انگور را کرم نامند برای اینکه می آن سخاوت و کرم آرد و این نام را از کرم برایش باز گرفتند، و پیغمبر نخواست نامی از کرم روی انگور باشد و مؤمن را شایسته آن دانست، زمخشری گفته: منظور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تأکید فرموده خدا تعالی است که **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ** 13- الحجرات بوجهی لطیف و منظور نهی از نامیدن انگور به کرم نیست بلکه اشاره است باینکه شایسته نیست چیز دیگری با نام کرم تقوی که خدا بمؤمن داده شریک باشد و اینکه فرموده همانا کرم مرد مسلمان است یعنی شایسته این نام کرامت شعار همان مسلمان است پایان-.
- کرمانی گفته: این حصر ادعائی است و رد قول آنها است که انگور را برای می آن کرم نامیدند و مؤمن با تقوی را بکرم سزاوارتر از میخواران دانسته.

نووی گفته: مؤمن را کرم نامیده تا مردم این نام را برای می فراموش کنند، طیبی گفته: انگور را کرم نامیدند برای اینکه می آن سخاوت آورد و شارع آن را بد داشت تا از این مقامش دور کند و حرمتش را تأکید نماید و فرق میان جود و کرم اینست که جود بخشش اموال است و کرم آدمی در اخلاق و اعمال پسندیده است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 5

### باب ششم کشمش

1- خصال (244) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که کشمش را باشید زیرا صفراء را میبرد و بلغم را میبرد و پی را سخت میکند و خستگی را بر میاندازد و خلق را خوش میکند و نفس را پاک کند و اندوه را ببرد، در عیون ماندش آمده.

2- در عیون (2 / 45) بسندش تا علی علیه السلام که هر کس 21 دانه کشمش سرخ بخورد در ناشتا در تنش بدی نبیند. در صحیفه رضا ماندش آمده، در مجالس ابن الشیخ (همین مضمون آمده که افزوده) بیمار نشود جز برای مردن. در مجالس بسندش از امام ششم علیه السلام ماندش آمده.

3- در مجالس (1 / 370) بسندش تا علی علیه السلام که کشمش دل را تقویت کند و بیماری را ببرد و گرمی را خموش کند و نفس را پاک کند.

4- در خصال (2 / 612) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن 21 دانه کشمش سرخ هر روز ناشتا هر بیماری را رفع کند جز بیماری مردن، در محاسن بسندش از امام ششم علیه السلام ماندش آمده.

5- در همان: بسندش تا علی علیه السلام (همین مضمون آمده) (548).

بیان: گویم: تخلف برخی از این امور برای تخلف شرائط آنست چون اخلاص و تقوی و جز آن یا برای وجود معارض اقوی است.

6- در محاسن (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که کشمش پی را محکم کند و خستگی را ببرد و نفس را پاک کند.

7- در طب (137) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر که 21 دانه کشمش سرخ در آغاز هر روز بخورد خدا از او هر بیماری و دردی را ببرد، و از حریر است که بامام ششم علیه السلام گفتم: یا ابن رسول الله مردم در باره کشمش از شما سخن گویند

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 6

فرمود: درست است و همین حدیث را بیان کرده.

8- در مکارم (200) از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که کشمش را باشید زیرا صفراء را خاموش کند و بلغم را ببرد و تن را سالم کند و خلق را نیکو سازد و پی را محکم کند و رنج را براندازد.

9- در اختصاص (123) بسندش از ابی هند که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طبقی رو بسته هدیه آوردند و روکش آن را برداشت و فرمود: بنام خدا بخورید چه خوب خوراکی است کشمش پی را محکم کند رنج را ببرد و خشم را بنشانند و پروردگار را خشنود سازد و بلغم را براندازد و بوی دهان را خوش کند و رنگ را صفا دهد.

## باب هفتم فضیلت انار و انواع انار

1- در عیون (2/ 35) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که انار بخورید که هیچ دانه از آن در معده نشود جز که دل را روشن کند و شیطان را تا 40 روز لال کند و بهمین سند از علی علیه السلام که انار را با پیه اش بخورید چون پاک کن معده است، و بهمین سند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انار میخورد کسی را در یک انار شریک نمیکرد و میفرمود: در هر اناری یک دانه بهشتی است.

در صحیفه رضا مانند آن آمده، در مکارم (195) مانند حدیث یکم آمده.

2- در خصال (249) بسندش از امام ششم علیه السلام که چهار تا طبعها را معتدل سازند: انار سورانی، غوره خرما پخته، بنفشه و کاسنی.

بیان: در قاموس است که سوریه نام شام است یا جایی نزدیک خناصره، و سورین نهریست در سرزمین ری که مردمش بدان فال بد زنند چون شمشیری

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 7

که با آن یحیی بن زید بن علی را کشتند در آن شستند، و سوری (1) چون طولی جایست در عراق از سرزمین سریانیها و جایی در اطراف بغداد و سوره هم خوانده شود- پایان- و یکی از دو تای اخیر در اینجا مناسب تر است و الف و نون برای نسبت افزوده شده.

3- در خصال (289) بسندش از امام ششم علیه السلام که پنج تا از میوه های بهشتند در این جهان: انار ملس، سیب، به، انگور و رطب مشان.

- 4- در مجالس ابن الشیخ (1/ 378) بسندش تا امیر المؤمنین که چهار میوه از بهشت فرو آمدند. انگور رازقی، رطب مشان و انار ملس و سیب شامی و در خبر دیگر به.
- 5- و از همان: بهمین سند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بکودکانتان انار بدهید که زودتر زبان باز کنند، و بهمین سند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هیچ انار نیست جز که در آن دانه‌ایست از بهشت فرمود: من دوست دارم هیچ دانه‌اش وانيفتد.
- 6- و از همان: بسندش از امام چهارم علیه السلام که دو چیز هرگز در درونی در نشوند جز تباهش کنند و دو چیز در درونی نشوند جز بهش سازند، آن دو که درون آدمیزاده را به سازند انار است و آب نیم گرم و اما آن دو که تباهش کنند پنیر است و گوشت خشکیده.
- در محاسن بسندی تا امام ششم مانندش آمده است.
- 7- در خصال (643) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که انار را با پیه‌اش بخورید که پاک کن معده است و هر دانه‌اش بمعده جاگیر زندگی دل است و روشنی جان و وسوسه شیطان را تا 40 شب ناخوش کند.
- در طب (134) بسندی مانندش را از امیر المؤمنین علیه السلام آورده و در پایانش افزوده انار از میوه‌های بهشت است که خدا عز و جل فرموده: **فیهما فاکهة و نخل و رمان** 68- الرحمن.
- بیان: وسواس نام شیطان‌یست که در دیگر اخبار از او بدان تعبیر شده یا
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 8
- مقصود وسوسه شیطانست و نسبت تمرض بدو مجاز است.
- 8- در محاسن (539) بسندش از امام پنجم علیه السلام که میوه 120 جور است و سر همه انار است.
- 9- و از همان (..) بسندش از ابی الحسن علیه السلام که از سفارشهای آدم به هبة الله بود که انار را باش که چوئش در گرسنگی بخوری بس باشد و چوئش در سری خوری گوارا باشد.
- 10- و از همان (540) بسندش از ابی الحسن علیه السلام که گرسنه انار نخورد جز که سیر شود و سیر نخورد جز که گوارا باشد.
- 11- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام (که بعبد العزیز) فرمود:

اگر در عراق بودمی هر روزی یک دانه انار خوردمی و یک بار در فرات به آب اندرشدمی.

12- و از همان (..) بسندش که امام ششم علیه السلام شب هر جمعه انار میخورد.

13- و از همان از امام ششم علیه السلام که اناری نباشد جز یک دانه بهشتی دارد (و دو روایت دیگر همین مضمون آمده، و در روایت دیگر دنبال آن فرموده: اگر دانه‌ای از آن افتد برگیرش و آن دانه در معده‌ای هرگز نیفتد جز که چهل شبش روشن دارد، و شیطان وسوسه را از آن دور کند، و در روایت دیگر وسوسه شیطان را از آن دور کند).

14- در محاسن (..) بسندش از زیاد بن یحیی حنظلی که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و برابرش طبعی بود از انار فرمود: ای زیاد بیا نزدیک و از این انار بخور چون چیزی از آن نزد من بدتر از این نیست که کسی در یک دانه انار شریک من شود چون هیچ اناری نیست جز که در آن یک دانه بهشتی است، بسند دیگر هم مانندش در آن آمده، و بسند دیگر هم مانندش در آن آمده جز افزوده که فرمود:

پدرم یک دانه انار برمیداشت و بالایش میبرد و آن را میخورد مبادا از آن چیزی بیفتد، در هیچ چیز شریک بدخواه‌تر نزد من نیست از یک دانه انار که نیست اناری

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 9

جز در آن یک دانه بهشتی است (و همین مضمون را بسندی از امام ششم علیه السلام آورده و بسند دیگر هم نیز آورده، و در حدیث دیگر است که دانه اناری نباشد جز یک دانه بهشتی دارد و چون کافرش خورد خدا فرشته‌ای فرستد تا آن دانه بهشتی را از آن برباید.

(و در سه حدیث دیگر کراهت شرکت در یک دانه انار را با همان علت روایت کرده).

15- و از همان (541) بسندش که امیر المؤمنین علیه السلام چون انار میخورد دستمالی زیرش پهن میکرد و از آنش پرسیدند، فرمود: چون دانه‌های بهشتی دارد گفتندش: یهود ترسا و دیگران هم از آن میخوردند، فرمود: چون چنین باشد خدا فرشته‌ای فرستد تا آنها را باید تا نخوردشان، در مکارم: مانندش آمده (194).

16- در محاسن (542) بسندش که چون امام ششم علیه السلام انار میخورد دستمالی در دامنش پهن میکرد و چون دانه‌ای می‌افتاد آن را بر میداشت و می‌فرمود: اگر چیزی را از دیگری دریغ دارم انار را دریغ دارم.

بیان: این دلالت دارد بر فضیلت انار و سود بسیارش و ارجمندیش نزد آن حضرت.

(و 3 حدیث آورده که اگر دانه انار افتد آن را برگیرند که دانه بهشتی از دست نرود).

17- و از همان (542) بسندش که علی علیه السلام فرمود: انار را با پیه‌اش بخورید که معده را پاک کند و ذهن را بیفزاید.

بیان: نسبت روشنی و وسوسه بمعده مجاز است و منظور روشنی دل و وسوسه آنست چون بهی دل بهی معده وابسته است یا هر دو ضمیر بدل برگردند بقرینه مقام، در قاموس گفته: ذهن فهم است و خرد و حافظه و هوش.

18- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که یک دانه انار بخورد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 10

شیطان وسوسه را چهل صباح بیمار کند.

19- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که انار را نام برد و فرمود ترش و شیرینش برای شکم بهتر است.

20- در محاسن (..) بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که انار را با پیه‌اش بخورید که معده را پاک میکند (از قاموس نقل کرده که پیه انار پوسته‌های زرد نازک پشت دانه‌های انار است).

21- در محاسن: مضمون شماره 20 را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده).

22- و از همان (..) بسندی تا صعصعۀ بن صوحان که در آمد بر امیر مؤمنان علیه السلام و او بر سر شام بود فرمود: ای صعصعه نزدیک شو و بخور گوید: گفتم:

من شام خوردم، پیش‌رو آن حضرت نیمه اناری بود و برای منش شکست و پاره‌ای از آن را بمن داد و فرمود با پوسته‌اش یعنی پیه‌اش بخور که چرک دندان را ببرد و هم گند دهان را و نفس را پاکیزه نماید.

بیان: پاکیزگی نفس کنایه از بردن غم و اندوه است.

23- در محاسن (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که هر کس ناشتا یک دانه انار بخورد دلش روشن شود و دیو وسوسه را براند تا چهل صباح.

(چهار حدیث دیگر بهمین مضمون آورده).

24- و از همان: بسندش از یزید بن عبد الملک نوفلی که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و یک دانه انار در دست داشت و به معتب فرمود: باو اناری بده که من شرکت در چیزی را بد ندارم مانند شرکت با خودم در یک دانه انار، وانگه حجامت کرد و بمن فرمود: حجامت کنم: وانگه یک دانه انار برایم خواست و او هم یک دانه انار برداشت و آنگاه فرمود: ای یزید

هر مؤمن یک دانه انار تمام بخورد خدا شیطان را چهل روز از روشنی دلش براند و هر که دو دانه انار بخورد صد روز شیطان را از روشنی دلش براند و هر که سه تا انار تمام بخورد خدا یک سال شیطان را از روشنی دلش براند و هر که خدا شیطان را از روشنی دلش براند گناه نکند و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 11

هر که گناه نکند ببهشت رود (544).

25- در مکارم: حدیث را بی‌سند و با اسقاط آورده و معنی کلمه «از روشنی دلش» ممانعت از زیان زدن بروشنی دل است یا از منع و اخلال بدان و گفته‌اند یعنی خدا شیطان را از روشنی دلش دور میکند و این معنا اندازه‌ای دور است و در بیشتر نسخه‌های مکارم آثاره با ثاء سه نقطه است که همان وسوسه می‌شود (194).

26- در محاسن (..) بسندش از زیاد بن مروان که شنیدم از امام هفتم علیه السلام می‌فرمود: هر کس روز جمعه یک دانه انار ناشتا بخورد دلش 40 صبح روشن شود و اگر دو دانه باشد 80 صبح روشن شود، و اگر سه باشد تا 120 صبح وسوسه شیطان از او دور گردد، و هر کس وسوسه شیطان از او دور شود نافرمانی خدا نکند و هر که نافرمانی خدا نکند خدا او را ببهشت برد.

بیان: دور نیست از باور که یک خوراک جسمانی در صفات و کمالات روحانی اثر کند و بسا که این گونه امور را شرایطی باشد از اخلاص و تقوی و اعتقاد بدرستی این اخبار و خبر دهنده آنها و چون خلاف دیده شود برای اخلاص بیکی از شرایط باشد.

(چند روایت دیگر آورده که خوردن انار گرچه یک دانه آن باشد شیطان را از دل میراند).

27- و از همان (545) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که انار سرور میوه‌ها است و هر کس یک دانه انار بخورد 40 صبح شیطانش را بخشم آورد، (بروایت دیگر هم از مکارم مانندش آمده).

28- در محاسن (..) بسندش از عبد الله بن حسن که انار بخورید تا دهانتان پاکیزه شود.

و از همان بسندش دیگر مانندش آمده.

29- و از همان (..) بسندش تا امام رضا علیه السلام که هیزم انار، خزنده‌ها را براندازد (یعنی ضد حشرات است).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 12

30- و از همان (546) بسندش تا خراسانی که خوردن انار منی فزاید و فرزند را زیبا سازد.

بیان: ظاهر اینست که خراسانی کنایه از امام رضا علیه السلام است و این تعبیر برای تقیه است ولی در فهرست نجاشی و رجال شیخ، راوی را عمرو بن ابراهیم ازدی نوشته که احمد بن ابی عبد الله از او روایت کند و او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده و کوفی وصف کرده‌اند و بسا اینجا جز او باشد.

31- در محاسن (536) بسندش تا امام ششم علیه السلام که بکودکانتان انار خورانید که زودتر جوان شوند.

بیان: یعنی زودتر رشد کنند و بجوانی رسند و بسا مقصود زبان آور شدن آنها باشد چنانچه بیاید.

32- در خرایج است که یک یهودی بعلی علیه السلام گفت: محمد گفته: در هر دانه انار یک دانه بهشتی است و من یک دانه انار شکستم و همه‌اش را خوردم، فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راست گفته و دست بریش او زد و یک دانه از انار افتاد و آن حضرت آن را برداشت و خورد و فرمود سپاس خدا که کافر آن را نخورد.

بیان: ظاهرش پاکی اهل کتابست و بسا حمل شود که آن را شسته باشد.

33- در طب است از امام ششم علیه السلام که هر که وقت خوابیدن یک انار بخورد بر خود ایمن باشد تا صبح کند، و از حارث بن مغیره است که بامام ششم علیه السلام از سنگینی درون و کثرت ناهمواری هضم خوراک خود شکوه کردم فرمود: از این انارهای شیرین بخورد با پیه آن که معده را خوب پاک کند و ناهمواری هضم را درمان کند و غذا را هضم نماید و در درون تسبیح گوید.

بیان: در قاموس گفته تخمه ناسازگاری خوراک است در معده و بسا تسبیح در معده کنایه از سود فراوانش باشد که این خود دلالت بر قدرت و حکمت صانع دارد و گویا تسبیح او است.

34- در مکارم است از امام صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 13

اناری نیست جز که در آن دانه ایست از انار بهشت و اگر از آن چیزی پرت شد آن را برگیرید و این دانه بهشتی در درون مسلمانی نرود جز که 40 صباح آن را روشن کند و آن حضرت هر شب جمعه انار میخورد، و از همانست از امیر المؤمنین علیه السلام که انار را با پیه آن بخورید که معده را پاک کند، و دانه از آن در معده مسلمان جا نکند جز که روشنش سازد و شیطان وسوسه را تا چهل صباح از آن براند، و از پیغمبر است که کسی را در انار خود شریک نمیکرد، و



از مرجانه خدمتکار صفیه است که علی علیه السلام را دیدم انار میخورد و هر چه از آن می‌افتاد برمیداشت، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس یک دانه انار را تمام بخورد خدا چهل شب دلش را روشن کند و فرمود: خدا آدم، نخل خرما، انگور و انار را از یک سرشت آفریده و از املاء شیخ طوسی است - ره - که بگوید کانتان انار بخورانید که زودتر زبان باز کنند (194).

35- در کتاب غایبات از امام ششم علیه السلام که شرکت دیگری را در انار خود ناخواه‌تر از هر شرکت دانم و اناری نیست جز که دانه‌ای بهشتی دارد و هر که ناشتا یک دانه انار بخورد دلش روشن شود و وسوسه شیطان از او بگردد تا چهل صبح.

36- در دعائم است که علی علیه السلام انار را با پیه‌اش میخورد و میفرمود:

پاک‌کننده معده است و اناری نیست جز که در آن یک دانه بهشتی است و اگر از آن دور افتاد بدن‌بالش باشید و آن را بخورید، و در انارش کسیرا شریک نمی‌کرد و هر چه‌اش می‌افتاد برمیداشت و میفرمود: انار در درونی نرود جز که وسوسه شیطان آن را از آن براند (112) بیان: دور نیست خدا فرشته‌ها را بگمارد تا در هر اناری دانه‌ای بهشتی در آرند، و بسا مقصود اینست که خدا در هر انار دانه‌ای پرسود و پربرکت آفریده چون انار بهشت و الله یعلم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 14

### باب هشتم سیب و به و گلابی و انواع و منافع آنها

1- در علل (2 ر 149) بسندی از محمد بن فیض که گفتم: قربانت یکی از ما بیمار می‌شود و پزشکان او را پرهیز وادارند. فرمود: نه، ما خانواده جز از خرما پرهیز نداریم و با سیب و آب سرد درمان کنیم، گفتم: چرا از خرما پرهیز کنید، فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را در بیماریش از آن پرهیز داد.

2- در خصال (157) بسندی از شهاب بن عبد ربه که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: راستش زبیر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و یک گلابی در دست داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود: ای زبیر این چیست در دستت؟ گفت: یا رسول الله این یک گلابیست، فرمود: ای زبیر گلابی بخور که سه خصلت دارد، گفت: یا رسول الله آنها چه‌اند؟ فرمود: دل را آسوده و جمع کند، بخیل را با سخاوت کند، و ترسو را دلیر سازد، در محاسن مانندش از امام ششم علیه السلام آمده و هم در مکارم (195).

بیان: در نه‌ایه گفته: در حدیث است که پیغمبر یک گلابی نزد طلحه انداخت فرمود: آن را بردار که دل را آسوده کند و گفتند فراهم کند و به بهبودی و نشاط آورد، و از اینست حدیث عایشه در باره آبگوشت شیر که دل بیمار را آسوده سازد و آسایش آور است.

3- در عیون (مضمون حدیث طلحه را آورده) و در صحیفه رضا هم مانندش آمده.

4- در عیون (2 ر 73) بسندش تا علی علیه السلام که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و گلابی در دست داشت و آغاز بخوردن آن نمود و بمن هم خورانید و میفرمود:

ای علی بخور که این هدیه خدا است به من و تو، فرمود: هر لذتی را در آن یافتم فرمود: ای علی هر که سه روز ناشتا گلابی خورد ذهنش پاک شود، و درونش پر از بردباری و دانش گردد و از کید ابلیس و لشکرهاش محفوظ ماند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 15

5- در خصال (144) بسندش از منصور بن یونس که شنیدم امام هفتم میفرمود: سه تا زیان ندارند: انگور رازقی، نیشکر و سیب لبنانی.

6- در خصال (612) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن سیب شستشوی معده است، فرمود: خوردن به نیروی دل ناتوانست و معده را پاک کند و دل را روشن سازد و فرزند را زیبا نماید، فرمود: گلابی دل را جلا دهد و دردهای درون را آرام کند.

توضیح: از نهاییه است که نضح بسا بمعنی شستن است و از این معنی است حدیث (نضح الدم عن جبینة) در یک نسخه از مکارم با جیم آمده بمعنی پختن و آن تصحیف است، در مصباح گفته: ذکاء در لغت تمامیت هر چیز است و باین معنی در فهم بکار رود یعنی پذیر او زود کاو است.

7- در محاسن (548) بسندش از امام ششم علیه السلام که هر کس یک گلابی خورد خدا چهل روز حکمت بر زبانش جاری سازد، در مکارم مانندش آمده (196).

بیان: نسبت گویائی بحکمت مجاز است چنانچه خداوند فرمود: اینست کتاب که گویا است بر شما براستی 28- الجائیه»  
8- در محاسن (548) بسندی از ابی الحسن علیه السلام که گلابی برای پیغمبر بهدیه آوردند و یک دانه برداشت و برید و خورد چون سخت دوستش میداشت و به کسانی که در بر او بودند خوراند و فرمود: گلابی را باشید که دل را روشن کند و سنگینی سینه را ببرد. در مکارم: مانندش از امام رضا علیه السلام آمده است.

بیان: در نهاییه گفته: اصل طخاء و طخیه تاریکی و ابر است و از این معنا است حدیث «ان للقلب طخاءة کطخائة القمر» یعنی دل پرده‌ای گیرد که روشنی آن را ببرد- پایان- 9- در محاسن (549) بسندش از نوفلی که جعفر بن ابی طالب در بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و به آن حضرت گلابی هدیه شد و یکی از آن را برید به جعفر داد و او نخواست بخورد فرمودش: بگير بخور که دل را پاک کند و ترسو را دلیر سازد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 16

بیان: بسا نخواستن برای تقدیم بدیگری بوده و بی ادبی نبوده.

10- در محاسن: (همین مضمون را آورده و در وصف گلابی فرموده): رنگ را صفا دهد و فرزند را زیبا کند.

11- و از همان: تا امام ششم علیه السلام که خوردن گلابی در ناشتا منی را پاک کند و فرزند را زیبا کند.

بیان: زیبایی فرزند شرح پاک شدن منی است و بسا برای بیان اثر بخشی در اخلاق خوب فرزند باشد.

12- در محاسن (..) بسندی تا محمد بن مسلم که امام ششم علیه السلام به پسر بچه زیبایی نگاه کرد و فرمود: سزاست که پدرش گلابی خورده باشد، فرمود: گلابی چهره را زیبا کند و دل را آرام.

(در سه حدیث دیگر این مضامین روایت شده‌اند).

13- در محاسن (550) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن گلابی قوت دل است و پاکی روح و ترسو را دلیر سازد (همین مضمون را از امیر المؤمنین علیه السلام آورده).

14- و از همان: بسندش که طلحه بن عبد الله نزد رسول الله آمد و در دست آن حضرت گلابی بود و آن را به طلحه پرت کرد و فرمودش: بخور که دل را آرام کند.

15- و از همان: از محمد بن عمرو که آن را بر آورده تا گفته: گلابی معده را پاک کند و دل را نیرو دهد.

16- و از همان: بسندش تا سفیان بن عیینه که شنیدم امام پنجم میفرمود:

به، اندوه غمگین را برد چنانچه دست عرق جبین را.

17- و از همان: بسندی تا اینکه گلابی را باشید و آن را بخورید که خرد و مردانگی را فزاید (..) 18- و از همان: بسندش تا امام ششم علیه السلام که به معده را گشاید و دل را محکم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 17

کند و خدا هرگز پیغمبری نفرستاده جز که به خورده، و فرمود سیب پاک کی معده است، فرمود: سیب بخور که حرارت را خاموش کند و درون را خنک کند، و تب را ببرد، و در روایت دیگر و با را ببرد.

بیان: «معه را گشاید» در بسیاری نسخ است و معنی مناسبی در اینجا ندارد اینکه بمعنی وسعت دهنده باشد و کنایه از اشتها آوردن برای خوراک، و در نسخه‌ای «یصوح» آمده بصاد و حاء بی نقطه و در میان و او یعنی سبک کند و در نسخه‌ای «تضوح» آمده چنانچه گذشت و آن روشن‌تر است.

19- در محاسن: بسندش تا امام ششم علیه السلام که تب را نزدش یاد کردند و فرمود: ما خاندانی باشیم که درمان نکنیم جز با ریختن آب خنک بر تن خود و خوردن سیب (551).

20- و از همان بسندش از امام ششم علیه السلام که اگر مردم خاصیت سیب را میدانستند بیمارشان را جز با آن درمان نمیکردند (..).

21- و از همان: از امام ششم علیه السلام که به تباداراتان سیب بخورانید، چیزی از سیب سودمندتر نیست.

22- و از همان: بسندش از درست بن ابی منصور که مفضل بن عمر مرا نزد امام صادق علیه السلام فرستاد در روز تابستانی گرم نزد آن حضرت رفتم و برابرش طبقی سیب سبز بود، بخدا بیدرنگ گفتم: قربانت از این میخوری با اینکه مردمش بد دارند، خودمانی فرمود: امشب تب کردم و فرستادم آن را برایم آوردند، این تب را میبرد و حرارت را خاموش میکند، و بخانه آمدم و دیدم همه خاندانم تب دارند و بآنها خوراندم و تب را ریشه کن شد (551).

توضیح: در کافی آمده که «مرا نزد امام فرستاد با هدایا، یا برای جلب احسان آن حضرت» و معنی یکم روشنتر است. و در کافی است که تب از آنها ریشه کن شد، و آن روشن است، در محاسن (همین مضمون را با اندک اختلافی در تعبیر آورده و از مکارم مانندش را نقل کرده).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 18

23- در محاسن بسندش از قندی که مردم دچار وبا شدند و ما در مکه بودیم بمن هم دچار شد و به ابی الحسن علیه السلام نوشتم و در پاسخم نوشت سیب بخور و خوردم و خوب شدم، و از همان: از ابو یوسف قندیست که با برادرم در مدینه بودیم و مردم دچار خون دماغ شدند و چون کسی دو روز گرفتارش میشد میمرد، بمنزل برگشتم و دیدم برادرم سیف بسختی دچار آن شده و نزد امام ششم علیه السلام رفتم و فرمود:

ای زیاد سیب به سیف بده و باو خوراندمش و خوب شد. در مکارم مانندش آمده، و روایت 23 را باختصار از قندی نقل کرده.

24- و از همان: بسندش از جعفری که از امام ششم شنیدم میفرمود: سیب درمان زهر و جادو و ناراحتی است که از اهل زمین بخاطر نشیند و هم درمان بلغم غالب است و چیزی از آن زود سودتر نیست، در مکارم مانندش آمده از امام رضا علیه السلام.

25- در محاسن: بسندش تا علی علیه السلام که سیب پاک کن معده است (و این مضمون را از امام ششم علیه السلام آورده).

26- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که گلابی بخورید زیرا دل را روشن کند و دردهای درون را بفرمان خدا آرام سازد، در مکارم مانندش آمده.

27- در طب: بسندش تا امام ششم علیه السلام که اگر مردم اثر سیب را میدانستند بیمارانشان را جز با آن درمان نمی‌کردند هلا که آن سودمندتر از هر چیز است زودتر بویژه برای دل و پاک کن آنست.

و از ابی بصیر است که شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: چون خواستی سیب بخوری بویش کن و بخور که چون چنین کنی از تنت هر درد و بلا را بیرون کند و هر آسیب روحی را آرام سازد که از طرف ارواح باشند.

بیان: ارواح پریانند و اخلاط تن هر دو به خصوص صفراء و سوداء که در اخبار بدانها اطلاق شده و یکم روشنتر است و سبب اینست که تسلط پری غالباً بر اثر ضعف قلب و دماغ است و خوردن و بو کردن سیب آنها را نیرو دهد، در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 19

نهایه ضمن حدیث ضمام است که «من این ارواح را درمان کنم» در اینجا ارواح کنایه از جن است که مانند ارواح بدید نیابند.

28- در طب: بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که گلابی بخورید زیرا دل را روشن کند.

29- و از حلبی که کس بامام ششم علیه السلام از درد دل شکوه کرد و سنگینی آن، فرمودش گلابی بخور.

30- و از همان: بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن به مردی فزاید و ناتوانی برد.

31- و از همان: بسندش تا طلحه بن زید که از امام ششم پرسیدم از حجامت در روز شنبه فرمود ناتوان کند گفتم: درد من ناتوانیست و کم نیروئی فرمود: به شیرین را با دانه‌اش باش که ناتوانی برد و معده را پاک کند و بشوید، و از آن حضرت است که فرمود: در به اثریست که در دیگر میوه‌ها نیست، گفتم: یا بن رسول الله آن چیست؟ فرمود ترسو را دلیر کند، این بخدا از دانش پیغمبرانست علیهم السلام.

32- در مکارم (196) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود به خورید که دل را روشن کند فرمود: به خورید و بهم هدیه دهید که دیده را روشن کند و دوستی آورد در دل و بزنان آبستن خود دهید که فرزندان را زیبا کند و از امیر المؤمنین علیه السلام که به نیروی دل، و زندگی جان است و ترسو را دلیر کند، فرمود: بوی به، بوی پیمبرانست از انس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به را ناشتا بخورید، و از امام رضا علیه السلام که به را باشید زیرا خرد را فزاید و از امام صادق علیه السلام که هر که ناشتا به خورد منی او پاک و چهره اش زیبا شود، در کتاب جامع ابی جعفر اشعریست از او علیه السلام که خدا هرگز پیغمبری نیانگیخته جز که در دست به داشته، و نیز فرمود: بوی پیغمبران بوی به است و بوی حور العین بوی گل آس است و بوی فرشته‌ها بوی گل محمدی و هرگز خدا پیغمبری نفرستاده جز که بوی به داشته، و از امام باقر علیه السلام که به اندوه حزین برد، و از امام صادق علیه السلام که به بچه پسر زیبا نگرست و فرمود:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 20

سزد که پدرش به خورده باشد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به خورید که دل را روشن کند و خدا هرگز پیغمبری نفرستاده جز که از به بهشتش خورانده و نیروی 40 مردش فزوده فرمود: به خورید که هوش فزاید و تیرگی دل برد و فرزند را زیبا کند و در حدیث است که سیب فراموشی آرد چون معده را چسبندگی دهد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سیب را ناشتا بخورید که پاک کن معده است، و از امام پنجم است که ما خاندان درمان نکنیم جز با آب سرد ریختن بر تن برای تب و خوردن سیب، و از امام صادق علیه السلام است که گلابی پاک کند معده را و آن را نیرو دهد و با به برابر است.

33- در دعوات راوندی: از امیر المؤمنین علیه السلام که طلحه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که یک به بدست داشت و آن را نزد طلحه افکند و فرمود:

ای ابا محمد بگیرش که دل را آرام کند، فرمود صلی الله علیه و آله بزنان آبستن خود به بدهید که اخلاق فرزندانان را نیکو کند.

34- در کتاب الامامة و التبصرة: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که بوی پیغمبران بوی به است و بوی حور العین بوی گل آس و بوی فرشته‌ها بوی گل سرخ، و بوی دخترم فاطمه زهرا علیها السلام بوی به و آس و گل و خدا پیغمبری و وصی پیغمبری مبعوث نکرده جز که بوی به داشته، آن را بخورید و بزنان آبستن خود دهید تا فرزندانان زیبا شوند.

35- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بهی برید و از آن خورد و به جعفر بن ابی طالب هم داد و فرمود: بخور که به دل را پاک کند و ترسو را دلیر کند، و از علی علیه السلام که سیب بخورید برای آنکه پاک کن معده است. (113 /2).

36- در صحیفه رضا: تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون مرا بآسمان بردند جبرئیل دستم را گرفت و مرا بر یکی از پله‌های بهشت نشانید و یک دانه به بدستم داد و آن را میچرخاندم که ناگاه شکافت و دخترکی حوروش از آن بدر آمد که بهتر از آن ندیده بودم و گفت: درود بر تو ای محمد گفتم: تو کیستی؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 21

پاسخداد راضیه مرضیه‌ام خدایم از سه نوع آفریده فرودم از مشک است و میانم از کافور و فرازم از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم وانگهم خدا فرمود: باش و بود شدم، مرا برای برادرت علی بن ابی طالب آفریده، در عیون بهر سه سند ماندش آمده (26 / 2).

37- در در منثور از علی بن ابی طلحه که نخست خوراک آدم پس از فرود بزمین گلابی بوده، و چون خواست قضای حاجت کند مانند درد زائیدن زن برایش رخ داد، و بخاور و باختر رفت و ندانست چه کند تا جبرئیل فرو شد و او را بر سر قدم نشانید و از او بر آمد و چون بویش را شنید هفتاد سال میگریست (56 / 1).

گویم: بسیاری اخبار در باب انواع میوه‌ها و در باب انار گذشتند.

38- در فردوس: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به را ناشتا بخورید.

39- در کافی (26 / 6) بسندش تا امام هشتم علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوش می‌آمد نگاه کردن به اترج سبز و سیب سرخ.

#### باب نهم زیتون و زیت و آنچه از آنها میسازند

1- در عیون (42 / 2) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که زیت را باش بخور و بتن بمال که هر که آن را بخورد و بتن مالد شیطان 40 روز بدو نزدیک نگردد، در صحیفه رضا بچند سند ماندش آمده (28).

2- و از همان (35 / 2) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که زیت را باش که صفراء را گشاید و بلغم را برد و پی را سخت کند و خلق را نیک سازد و نفس را پاکیزه نماید و اندوه را براندازد.

گویم: در یک نسخه بجای زیت واژه زیب آمده ولی راوندی و طبرسی آن را با واژه زیت آوردند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 22

3- در محاسن (405) بسندش از آزاد کرده ام هانی که گذر کردم بامام ششم و بارزش یک اشرفی خوراک در رداء من بود، بمن فرمود: ای ابا فلانی چگونه صبح کردی؟ گفتم: قربانت بمن فرمائی چگونه صبح کردی و این خوراک را بیک اشرفی طلا خریدم، فرمود: نگویمت چطور آن را بخوری؟ گفتم:

چرا، فرمود قدحی بیاور و در آن آب و زیت و نمک بریز و آن را ترید کن و بخور و انگشتانت را بلیس.

بیان: این را بیک اشرفی طلا خریدم گویا شکایت از گرانی است یا بسیاری عیال.

4- در محاسن (482) بسندش از امام ششم علیه السلام که سرکه و زیت از خوراک مسلمانانند، بسند دیگر مانندش را آورده.

5- و از همان (..) بسندش تا علی علیه السلام که خانه‌ای بی‌نانخورش نشوند که با سرکه و زیت نانخورش دارند که نانخورش پیغمبرانند.

6- در محاسن (..) بسندش از عجلان که با امام ششم علیه السلام شام خوردم پس از نماز عشاء که شیوه آن حضرت بود و سرکه و زیت و گوشت سرد آوردند، و گوشت را جدا میکرد و بمن میداد و خودش سرکه و زیت میخورد، گفتم اصلحک الله سرکه و زیت میخوری و گوشت را بمن وانهی، فرمود: این خوراک ما و خوراک پیغمبرانست.

7- و از همان (483) بسندش از خالد بن نجیح که با امام ششم علیه السلام و امام هفتم علیه السلام در ماه رمضان افطار میکردم و نخست افطاریش کاسه ترید سرکه و زیت بود که کمترین خوراکش از آن سه لقمه بود وانگه قدح خوراک را میاوردند.

بیان: قدح را میاوردند، یعنی کاسه بزرگ که گوشت و مانندش در آن بود.

8- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که دوستترین نانخورشها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله سرکه بود و زیت که خوراک پیغمبران بودند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 23

9- از همان: بسندش از حلبی که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از خوراک فرمود: سرکه و زیت را باش که گوارایند و علی علیه السلام بسیار میخوردشان و من هم بسیار خورم چون گوارایند.

10- در محاسن (..) بسندش از عبد الاعلی که با امام ششم طعام خوردم فرمود:



ای کنیزک خوراک معروف ما را بیاور و کاسه‌ای آورد که در آن سرکه و زیت بود و آن را خوردیم.

11- و از همان (..) بسندش از سلمه قلانسی که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و چون سخن گفتم، فرمود: چرا سخت را ناتوان شوم؟ گفتم دهانم از کار افتاده گوید: گویا بر آن حضرت ناگوار آمد، فرمود: چه میخوری؟ گفتم هر چه در خانه است، فرمود: ترید را باش که برکت دارد و اگر گوشت نباشد از سرکه و زیت استفاده کن.

12- و از همان: بسندش از هشام بن سالم که امام ششم فرمود: تهی نیست خانه‌ای که در آن سرکه و زیت است.

13- و از همان: بسندش از زید بن حسن که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود:

امیر المؤمنین علیه السلام مانندتر مردم بود در خوراک برسول خدا صلی الله علیه و آله نان و سرکه و زیت میخورد و بمردم نان و گوشت میخوراند.

14- و از همان: بسندش که زیتون را نزد امام ششم یاد کردند و مردی گفت:

باد آور است و او فرمود، نه باد را براند، (و همین مضمون را در روایت دیگر آورده) (482).

15- و از همان: بسندش از ابی الحسن علیه السلام که از سفارشهای آدم علیه السلام به هبة الله این بود که: زیتون بخور زیرا از درخت مبارکی است.

16- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که زیتون منی را فزاید (272) 17- و از همان بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که زیتون را بخورانید و بتن بمالید که از درخت مبارکی است، در مکارم مانندش آمده (218).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 24

18- در محاسن (مضمون حدیث 17 را از امیر المؤمنین آورده، و بدان افزود که) روغن خوراک نیکان و برگزیدگان است و پیش آی و پس رو مبارک است با وجودش دردی زیان نیارد.

بیان: دو بار در قدس مسح شده. یعنی در دو جا به به پاکی و برکت و بزرگی وصف شده در قرآن مجید، در سوره النور و در سوره التین، در ملت‌های پیشین و در این ملت، یا مقصود تکرار مسح و وصف است نه منظور شمار دو باشد چنانچه در توجیه واژه تثبیه (لیبک و سعیدیک) و جز آنها گفتند، و اما اینکه پیش آی و پس رواست بسا مقصود از آن خشک بودن و تر بودنست، یا درست خوردن آنست و فشردن آن برای روغن‌گیری، یا اینکه خواه موافق مزاج باشد یا نباشد، یا مقصود اینست که در هر حال چنین است، یکی از افاضل گفته: مسح شدن زیت بقدس کنایه است از دعاء پیغمبران بدان برای آن و پیش آمدن و پس رفتن آن کنایه از فراوانی و کم بود آنست.

19- در محاسن: بسندش تا اینکه میرسد به سفارشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که زیت بخور و بتن بمال برای تن شوئی زیرا هر که زیت خورد و با آن تن شوید تا چهل روز شیطان بدو نزدیک نشود، در مکارم ماندش آمده.

20- در محاسن: بسندش از امام ششم علیه السلام که زیت خوراک پیغمبرانست، 21- در همان: بسندش از اسماعیل بن جابر که نزد امام ششم علیه السلام بودیم و خوراک خواست کاسه‌ای که ترید و گوشت داشت آوردند برای ما و زیت خواست و آن را بر گوشت ریخت و خورد.

22- و از همان: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که زیت صابون تن نیکان و نانخورش خوبان و پیشامدش مبارک شده و هم در پس رفتن، در قدس دو بار فرو شده.

23- در مکارم: از امام رضا علیه السلام که چه خوب خوراکی است زیت دهان را پاکیزه کند و بلغم را ببرد و رنگ را صفا دهد و پی را محکم کند و خستگی را رفع کند و خشم را خاموش کند، و از امام صادق علیه السلام است که زیت روغن تن نیکان و خوراک خوبانست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 25

24- در محاسن: بسندش از امام ششم علیه السلام که صابون پیشینیان جز زیت نبوده: بیانست: ابن بیطار بنقل از جالینوس گفته: برگ درخت زیتون و شاخه ترش باندازه‌ای که قبض آرند، برودت دارند و میوه‌اش که خوب رسیده گرم معتدلی است و نارس آن سردتر و قابضتر، اسحاق بن ابراهیم گفته: زیتون سبز سرد و خشک و سست آور طبع است پاک کن معده است و اشتها آور و دیر هضم و بد تغذیه و چون در سرکه پرورش یابد زود هضم‌تر شود و بیشتر شکم را بند آورد، و چون نمک سود شود از آن گرمی بدست آورد و لطیف‌تر از آب خیس باشد.

بغدادی گفته: زیت روغنی است که از زیتون گیرند و اگر رسیده باشد خوشمزه است و اگر نرسیده باشد زیت انفاق و زیت دکانی نامند و نخست گرم معتدلی است و دوم سرد و خشک و اندازه‌ای قابض و دومی برای تن درست‌ها سازگارتر است و برای معده خوبست و لثه را سخت کند، و چون در دهانش نگهدارند دندانها را نیرو دهد و از کرم ریشه‌ها باز دارد، زیت کهنه خوشمزه برای دارو خوبست و گرمی دارد و محلل است و بشره را نرم کند و از خشکی باز دارد و طبع را روان سازد و نیروی داروها را سست کند، و سرمه کشیدن با زیت کهنه چشم را به سازد و با شسته و سفید آن پرده نازک چشم را براندازد، و بچشم کشیدنش داروی خوبی است برای چشم در صورتی که پیوسته استعمال شود، و برای برطرف کردن آب چشم بسیار خوبست بویژه اگر قطره‌ای در آن ریزند و با نیل بسایند- پایان- در بحر الجواهر گفته: زیت در درجه یکم سرد است، و گفتند: رطوبتی دارد که اندام را نیرو دهد و شکست آن را جبران کند، و گفتند: چون روغن گل است در بسیاری آثارش، با زهرها مقاومت کند و کرمها را بکشد و دندانها و معده را نیرو دهد، و مو را نگهدارد و از زرد

و سفیدشدنش باز دارد و برای کچلی و قرحه‌ها همه و خونریزی لثه نافع است و دندانها را سخت سازد، و زیت شسته آنست که در آب گوارا ریزند و از آتش بگیرند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 26

### باب دهم - انجیر

1- در محاسن (553) بسندش از ابی جعفر علیه السلام که چون پادشاه قبط برای ویران کردن بیت المقدس بیرون شد مردم گرد حزقیل پیغمبر را گرفتند و بدو شکوه کردند، فرمود: بسا امشب با پروردگارم مناجات کنم و شبانه با پروردگارم در مناجات شد و خدایش وحی کرد من کار شما را بسازم و رفتند و خدا بفرشته هوا وحی کرد که نفس آنها را بند آورند و همه لشکر قبط مرده‌اند و بامداد حزقیل پیغمبر بمردم خود گزارش داد و بیرون شدند و دیدند همه مرده‌اند، حزقیل خودبین شد و گفت سلیمان پیغمبر از من برتر نبود با این معجزه که دارم و کبدش زخم شد و آزارش داد و بدرگاه خدا خشوع و تذلل کرد و بر خاکستر نشست، و خدایش وحی کرد که شیر انجیر را بگیر و از برون بسینه خود بمال و چنین کرد و آرام شد.

2- در محاسن (554) بسندش از امام رضا علیه السلام که انجیر گند دهن را ببرد و استخوان را سخت کند و مو را برویاند و درد را ببرد تا آنجا که با او نیازی بدارو نماند، فرمود: انجیر مانند تر چیز است به روئیدنی و بهشت و گند دهن را ببرد.

در مکارم: از امام رضا علیه السلام مانندش آمده، در کافی (35 / 6) بسندش آن را آورده تا گفته او - انجیر مانندترین چیز بروئیدنی بهشت است و در آنست که «دهان و استخوان را سخت کند».

بیان: بسا مانندتری او برای اینست که در درونش هسته دور انداختنی نیست چنانچه بیاید.

3- در طب (137) بسندش از محمد بن عرفه که در ایام امام رضا علیه السلام و مأمون در خراسان بودم و به آن حضرت گفتم: یا بن رسول الله چه گوئی در باره خوردن انجیر فرمود: برای قولنج خوبست آن را بخورید و از امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن انجیر را باشید که برای قولنج خوبست و کم ماهی بخورید که گوشتش تن را بجوشاند و بلغم را فزاید و نفس را تنگ کند، و هم از امیر المؤمنین علیه السلام است که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 27

خوردن انجیر سده را نرم کند و برای بادهای قولنج خوبست در روزش بسیار بخورید و در شب کمتر.

4- در مکارم (198) از ابی ذر که طبقی که انجیر داشت برای پیغمبر صلی الله علیه و آله هدیه آوردند و بیارانش فرمود: بخورید و اگر گویم یک میوه از بهشت آمده است باید بگویم همین است زیرا میوه بی‌هسته است که برای بواسیر خوبست و نقرس را نافع است، در فردوس مانندش را از ابی ذر آورده که فرمود: راستی میوه بهشت هسته ندارد ..

5- در مکارم (..) در حدیث است که هر که خواهد دلش نرم باشد پیوسته انجیر بخورد، و از کعب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انجیر تر و خشک را بخورید که نیروی جماع فزاید و بواسیر را برد و نقرس و سردی معده را نافع باشد.

بیان: جوهری گفته: بلس بحرکت لام چیزست مانند انجیر و در یمن بسیار است و در قاموس گفته: چیزی است چون انجیر و یا خود انجیر است، در نهاییه است که «هر که خواهد دلش نرم باشد باید بلس بخورد» و آن بفتح باء و لام انجیر است، گفتند: میوه ایست در یمن مانند انجیر و گفتند: عدس است و بضم باء و لام هم خواندند و در حدیث ابن جریج است که عطاء را پرسیدم از زکاء دانه‌ها گفت: در همه آنها زکاتست و ذرت و گاورس و بلس و جلجلا جلجلان را نام برده و آن را بلس بنون هم خوانند (و گواهی آورده که بلس بمعنی عدس است).

در قاموس گفته: نقرس با کسر همزه و را، ورم و دردی است در بندهای دو کعب و انگشتان پاها و گفته ابرده بکسره رطوبتی است در درون. در نهاییه گفته:

خربره ابرده را براندازد در حدیث است، و آن بکسر همزه و راء دردیست معروف بواسطه غلبه سردی و رطوبت که سستی از جماع آورده و همزه‌اش زیاد است.

6- در فردوس: از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که خواهد دلش نرم شود پیوسته بلس بخورد یعنی انجیر و هم از پیغمبر است صلی الله علیه و آله که انجیر بخورید که بهر سویش نگاشته بسم الله القوی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 28

### باب یازدهم موز

1- در محاسن: (554) بسندش از ابی اسامه که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و موزی نزدیکم آورد و از آن خوردیم با آن حضرت.

2- و از همان: (555) بسندش از ابی خدیجه که با فضل نزد ابی خالد صاحب خال رفتیم و موز و رطب آورد و گفت: از این بخورید که خوبست.

بیان: اشاره بهر کدام است یا بخصوص موز.

3- در محاسن: از یحیی بن موسی صنعانی که در منی نزد ابی الحسن ثانی بودم و ابی جعفر علیه السلام در دامنش بود و موز را پوست میکند و باو میخوراند.

بیان: فیروزآبادی گفته: موز میوه معروفی است ملین و مدر و باه آور است نطفه و بلغم و صفراء فزاید و پر خوردنش جدا سنگینی آورد و خوشه‌اش از 30 تا 500 موز گیرد، در بحر الجواهر است که موز میوه درختی است که کنار دریا در بیشتر بلاد روید، و موز و نخل خرما جز در بلاد گرمسیر نرویند.

### باب دوازدهم غبیراء - از گیل

1- در عیون 2 / 43 بسندی تا امام سوم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد علی علیه السلام آمد و او تبادشت و فرمودش: غبیراء خورد.

در صحیفه رضا مانندش آمده (34).

2- در مکارم (200) از ابن بکیر که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: بگوشتش گوشت رویاند و باستخوانش استخوان و با پوستش پوست و با این حال قلوها را گرم کند و معده را پاک و امانست از بواسیر و چکیدن شاش و ساقها را نیرو بخشد و رگ خوره را براندازد بفرمان خدا، در کافی 6 / 36 بسندش مانندش آمده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 29

### باب سیزدهم: نیشکر

1- در خصال (144) بسندش از امام هفتم که سه چیز زیان ندارد: انگور رازقی نیشکر، سیب لبنانی.

2- در مکارم مانندش آمده، و هم فرموده نیشکر سده‌ها را باز کند و درد و بدی ندارد (191).

### باب چهاردهم آلو و زردآلو

1- در طب (136) بسندش تا اینکه مردی به ابی جعفر علیه السلام شکوه کرد از هیجان صفراء تا جایی که نزدیک است دیوانه شود فرمودش با آلو آن را آرام کن، و از ازرق بن سلیمان که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از آلو، فرمود: برای صفراء خوبست و بندها را نرم کند، از آن پر مخور مبادا باها در بندهات بدنبال آورد، و از آن حضرت که آلو در ناشتا صفراء را آرام کند جز اینکه باد را بحرکت آورد، و از ائمه علیهم السلام که آلو خشک را باشید که خشکش زینش رفته و سودش مانده و آن را پوست کنده بخورید که برای صفراء و گرمی و هر چه از آن خیزد خوبست.

2- در مکارم (199) از زیاد قندی که نزد امام هشتم علیه السلام رفتم و برابرش ظرفی از آلوی سیاه بود در فصلش، فرمود: گرمی در من هیجان کرد، و میدانم آلو حرارت را خموش کند و صفراء را آرام کند و خشکش خون را آرام کند و درد گران را آرام کند بفرمان خدا عز و جل.

3- در کافی (همین مضمون آمده) (6 ر 359).

4- در علل (2 ر 360) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدا پیغمبری را بقومش مبعوث کرد و 40 سال میان آنها زیست و باو نگر ویدند و عیدی در معبد خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 30

داشتند و آن پیغمبر بدنبالشان رفت و گفت: بخدا ایمان آرید گفتند اگر تو پیغمبری دعا کن خدا برای ما خوراکی آرد برنگ جامه‌های ما و جامه‌هاشان زرد بود، و او یک شاخه خشک چوب آورد و بدرگاه خدا عز و جل دعا کرد و سبز شد و میوه رسیده آورد و آن میوه زرد آلو بود و خوردند و هر کس در دل داشت که ایمان آورد هسته زرد آلو از دهنش شیرین بدر آمد و هر که در دل نداشت مسلمان شود هسته زرد آلو از دهنش تلخ بر آمد.

فائده‌ایست: دور نیست که زرد آلو هم از نوع آلو باشد چنانچه از نام فارسیش بر آید، در قاموس گفته: آلو میوه معروفی است و صفراء را آسان کند و عطش را آرام کند و حرارت دل را فرو نشاند و درشت ترش بهتر است و اجاص در زبان شامیان زرد آلو و گلابی را گویند، و گفته مشمش میوه معروفی است و از همه چیز معده را سردتر و آلوده‌تر و ناتوانتر کند و برخی مشمش را اجاص خوانند، در بحر الجواهر گفته: مشمش چون زبرج و جعفر زرد آلو است سرد و تر است از درجه دوم، و خونی که از آن تراود زود عفونت پذیرد، و سزا است که روی خوراک نخورند زیرا تباهی آرد و در معده ورم کند و حرارتش را کم کند و چیزی بیش از او معده را سست نکند، و از پر خوردنش پس از مدتی تبها پدید آیند.

### باب پانزدهم ترنج

2- در مجالس ابن الشیخ (1 / 379) بسندش تا امام ششم علیه السلام که ترنج سنگین است و نان خشکیده آن را هضم کند.

4- در خصال 632 بسندش در حدیث اربعمائه که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

ترنج را پیش و پس غذاء بخورید که خاندان محمد صلی الله علیه و آله چنین کنند.

3- در محاسن مانندش آمده و هم از ابراهیم بن عمر یمانی آورده که بامام ششم علیه السلام گفتم: مردم پندارند ترنج ناشتا بهتر است. فرمود: اگر پیش از خوراک به است پس از آن بهتر و بهتر است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 31

4- در محاسن (555) بسندش از جعفری که ابی الحسن علیه السلام باو فرمود:

پزشکها تان در باره ترنج چه گویند بشما، گفتم: پیش از خوراک دستور دهند، فرمود:

ولی من دستور دهم پس از خوراک باشد.

5- و از همان: از ابی بصیر که مهمانی داشتیم و از من ترنج با عسل خواست باو خورادم و با او خوردم و نزد امام ششم علیه السلام رفتم و دیدم خوان برابرش گسترده است بمن فرمود: نزدیک بیا و بخور، گفتم: من پیش از اینکه نزد شما آیم ترنج با عسل خوردم و سنگین شدم چون پر از آن خوردم، فرمود: ای غلام برو نزد فلانه زن و بگو یک تیکه کرده که در تنور خشک پخته شود بما بده، و آن را آورد، فرمود:

این را بخور که نان خشک ترنج را هضم میکند، و خوردم و از جا برخاستم و گویا چیزی نخورده‌ام.

6- در محاسن: (مضمون حدیث 4 را آورده).

7- در طب (135) بسندش (مضمون حدیث 4 را آورده و بدان افزوده که امام ششم علیه السلام فرمود): چیزی پیش از خوراک بدتر از ترنج نیست و پس از آن بهتر از ترنج نیست و شما را باید که مربایش را ملازم باشید زیرا در درون بوئی دارد چون بوی مشک، و در روایت دیگر فرمود: اگر پیش از خوراک بهتر است پس از آن دو بار بهتر است، فرمود: پیش از خوراک آزار دهد و پس از خوراک سودمند است و نان خشک اترج را هضم کند (اترج نوع میوه لیموئیست مانند پرتقال و نارنج و جز آنها).

### باب شانزدهم خربزه

1- در محاسن (557) بسندی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از رطب با خربزه خوشش می آمد (و در روایت دیگرش آنها را با هم میخورد) (و دو حدیث دیگر نزدیک بهمین مضمون آورده و گفته: بیان: در قاموس است که خربزه بکسر همان بطیخ است عربی درستی است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 32

و یا اصلش فارسی است.

2- در محاسن بسندش از امام هفتم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خربزه و شکر را و خربزه و رطب را با هم میخورد در مکارم مانند آن آمده.

بیان: تا معتدل شوند، زیرا ظاهراً خربزه آن سرزمین شیرین نبوده بخوبی و البته سرد بوده و از این رو سردیش را با شکر یا رطب تعدیل میکرده.

6- و از محاسن: (557) بسندش از محمد که نزد ابی جعفر علیه السلام رفتم و غلامی بدو گذر کرد و او را خواست و فرمود: ای قین، گفتم: قین چیه، فرمود: آهنگر وانگه فرمود: فلانه کنیز را بتو برگرداندم و تو یکدرهم خربزه بما بده بخوریم.

بیان: گویا کنیزی باو بزنی داده و از او واگرفته بوده و در برگرداندنش بوی یکدرهم خواسته و گویا با او شوخی کرده.

6- در محاسن: از امام رضا علیه السلام که خربزه در ناشتا مایه فلج است، در مکارم مانندش آمده وانگه گفته در روایتی مایه قولنج است، و در فردوس:

از پیغمبر است صلی الله علیه و آله که خربزه را میوه گیرید که آبش رحمت است و شیرینیش از شیرینی بهشت، در روایتی است که از بهشت آورده شده و هر که یک لقمه خربزه بخورد خدا 70000 حسنه برایش نویسد و بهمین شماره گناه از او محو کند و بهمین شماره درجه از او بالا برد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خربزه پیه زمین است و درد و بلا ندارد و در آن ده خصلت است خوراک است و نوشابه و میوه و گل و نانخورش و حلوا و صابون و خطمی و نقل و دارو، و در روضه از امام رضا آورده که سرود:<sup>۱۴۷</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54) ؛ ج 10 ؛ ص 32

که زمین را زیور است و آید از دار السلام

روزگار از بهر ما آورد هدیه خربزه

که شمردم جمله را آوردم آنها در نظام

اندران اوصاف خوبی باشد و ارزنده‌ای

جد من باشد محمد بروی و آتش سلام

این چنین فرموده جدم مصطفای مجتبی

<sup>147</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.



میوه و صابون بود باشد طعام و هم ادام

آب و حلواء باشد و گل خربزه بهر بشر

هم دهان خوشبو نماید ده صفت دارد تمام

شستشو سازد مئانه چهره‌ها خرم کند

بیان: آن را پیه شمرده برای زمین چون از آن درآید مانند کماة که در قاموس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 33

او را پیه زمین تعبیر کرده و آن را اشنان شمرند چون که دهن را مانند آن پاک کند و خطمی گفتند که مانند آن تن را نرم کند، یا برای آنکه پوست و مغزش بمالش اثر آن را دارد، در قانون و جز آن گفته:

خربزه در آغاز درجه دوم سرد است و در پایان درجه دوم تر، و گفتند شیرینش در یکم درجه گرم است، و تخم خشکش و ریشه‌اش در درجه یکم خشکند، خربزه لطیف است و نارسش سنگین است و چون خیار است، گشاینده و محلل است و مدر و شوینده، برای سنگ در قلو و مئانه خوبست، چرک پوست را بزاید و برای لکه و ککمک و سفیده روی اندام سودبخش است، و بهر خلطی که در معده برسد تبدیل شود بدان.

7- در فردوس: از پیغمبر است صلی الله علیه و آله که خربزه ده خاصیت دارد: خوراک است و نوشابه و شوینده مئانه و برنده سردی معده، گل است و صابون، درون را بشوید و جماع را بیفزاید و تن را خرم کند.

8- در قرب الاسناد (25) بسندی تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در گروهی از یارانش شب روی میکرد که علی علیه السلام همراهش بود و بناگاه میوه‌ای بر او فرود آمد و دست یازید و آن را گرفت و از آن خورد و انگه نگاه کرد و آنچه از آن مانده بود آن را به علی علیه السلام داد و خوردش و از آن حضرت پرسش شد آن چه میوه‌ای بود؟ فرمود: رنگ و بوی خربزه داشت.

9- در عیون (22 / 2) بسندش تا اینکه: برای پیغمبر صلی الله علیه و آله خربزه و خرما آوردند و از آنها خورد و فرمود این دو پاکیزه‌ترند، در صحیفه رضا مانندش آمده با سند (32).

10- در خصال (442) بسندش تا امام ششم علیه السلام که خربزه بخورید چون ده خاصیت دارد با هم: پیه زمین است، درد و بلا ندارد، خوراک است و نوشابه، میوه است و گل و صابون، نانخورش است و در باه فزاید، مئانه را بشوید و بول را بگشاید بسند دیگر از آن حضرت مانندش آمده است و در حدیث دیگر است که سنگ مئانه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 34

را آب کند، و در مکارم: بسندی مانندش آمده است.

11- در خصال: که رسول خدا صلی الله علیه و آله خربزه را با ربط میخورد، و در خبر دیگر خربزه را با شکر میخورد.

12- در مکارم و خصال است که امام صادق علیه السلام فرمود: خربزه خوردن ناشتا فلج ببار آورد.

13- در تحف العقول: از امام دهم علیه السلام که روزی فرمود: خوردن خربزه مایه خوره است، باو گفتند: از شما نیست که چون مؤمن 40 ساله شود از دیوانگی و خوره و پیسی در امان باشد؟

فرمود: چرا ولی اگر مؤمن نافرمانی کند از کسی که او را امان داده در امان نیست که دچار کیفر نافرمانی خود شود (483).

14- در صحیفه رضا است که شیوه امیر المؤمنین بود خربزه را با شکر میخورد (29).

15- در مناقب (424) که محمد بن صالح خثعمی گفت: قصد داشتم از امام دهم علیه السلام در باره ناشتا خوردن خربزه پیرسم و از وضع صاحب الزنج (رئیس قرامطه) و پاسخی بمن رسید از او که خربزه را ناشتا مخورید زیرا فلج آورد و صاحب الزنج از ما خاندان نیست، در کشف الغمه: مانندش آمده.

بیان: صاحب الزنج آن بود که در زمان آن حضرت در بصره شورید و دعوی داشت علوی است و بر بصره مسلط شد و بیشمار از مردم کشت و او را از خاندان نفی کرد چه از آنها جدا بود در نژاد و مذهب و کردار.

16- در علل (2/ 148) بسندش تا اینکه امیر المؤمنین علیه السلام یک خربزه گرفت تا بخورد و یافتش که تلخ است و دورش انداخت و فرمود: دور و نابود باد باو گفته شد یا امیر المؤمنین این خربزه چه بود؟ پاسخ داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا پیمان دوستی ما را از هر جاندار و گیاه گرفته و هر کدام پیمان را پذیرفتند شیرین و گوارایند و آنچه نپذیرفتند شور و بدمزه اند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 35

### باب هفدهم گردو و بادام و در باره خوردن گردو با پنیر

1- در محاسن (450) بسندش از امام ششم علیه السلام که سه چیز نخورده فریبی آرند و سه چیز بخوردن لاغر کنند و آن سه که خورده شوند و لاغر کنند گل خرما و ته مانده روغن آب کرده و گردو باشند و آنها که ناخورده فریبی آرند موزه و بوی خوش و پوشیدن کتانست.

2- و از همان (497) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن گردو در سختی گرما حرارت درون را برانگیزد و در تن دمل آورد و خوردنش در زمستان قلوها را گرم کند و سرما را دفع سازد.

3- و از همان: (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که پنیر و گردو با هم هر کدام درمان دارند و اگر جدا شوند از هم هر کدام درد باشند.

بیان: بسا این را خاص پنیر تازه دانند و بی‌نمک که در آن سرزمین شایع بوده و آن سرد است و گردو معتدلش سازد که گرم است.

4- در مکارم: از امام صادق علیه السلام که چهار چیز دیده را روشن کنند و سود دارند و زیان نیارند، از آنها پرسش شد و فرمود: گیاه ستر بهمراه نمک است و نانخواه بهمراه گردو، گوید: گفتم: اینها با هم برای چه خوبند؟ فرمود نانخواه و گردو بواسیر را بسوزانند و باد را برانند و رنگ را باز کنند و معده را آماده هضم نمایند و قلوها را گرم کنند، ستر با نمک بادها را از دل برانند و سدها را بگشایند و بلغم را بسوزانند و آب تن را روان سازند و بوی دهن را پاکیزه کنند و بادهای بد دهان را براندازند، و آلت مردی را سخت و استوار نمایند (218).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 36

## ابواب سبزیها

### باب یکم در کلیات احوال سبزیها

1- در مجالس شیخ: بسندش از امام ششم علیه السلام که برای هر چیزی آرایشی است و آرایش خوان سبزی است (1/310).

2- در محاسن (507) بسندش از پدر موفق مدنی که امام هفتم مرا یک روزی خواست و برای چاشت نگهداشت و چون سفره آوردند سبزی نداشت دست کشید و بغلام فرمود: نمیدانی من نمیخورم تا سبزی بر خوان نباشد، سبزی بیاور و رفت سبزی آورد و بر خوان نهاد و آن حضرت دست دراز کرد و خورد.

در مکارم مانندش از امام رضا علیه السلام آمده (201).

3- و از همان: در حدیثی که سفره خود را با سبزیها سبز کنید که با بسم الله راننده شیطانست، و در روایتی است که خوان خود را با سبزی بیارائید.

4- در محاسن (..) بسندش از حنان که با امام ششم علیه السلام بر سر خوان بودم و آن حضرت متوجه سبزی شد و من دست باز داشتم و بمن رو کرد و فرمود: ای حنان ندانی که برای امیر المؤمنین طبق خوراک یا افطاری نیاوردند جز که بر آن سبزی بود؟ گفتم: قربانت این برای چه بود؟ فرمود: برای اینکه دل مؤمنان سبز است و بمانند خود توجه کند.

بیان: در کافی است که دل مؤمنان سبز است، یعنی نور سبزی دارد، یا اینکه آکنده از حکمت و معرفت است و با سبزی مناسبت نامعلومی دارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 37

### باب دوم در تره

1- در خصال (249) بسندش تا اینکه پرسش شد از امام ششم علیه السلام از تره فرمود بخورش که چهار خاصیت دارد: دهان را خوشبو کند، بواسیر را ببرد، و امان از خوره است برای کسی که خواهد.

2- در محاسن (210) بسندی مانندش آمده و گفته امان از خوره است برای کسی که پیوسته‌اش دارد.  
در مکارم مانندش آمده (204).

3- در علل (207 / 2) بسندش تا محمد بن شاذان که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از پیاز و تره فرمود: خوردنش پخته و نپخته باکی ندارد، ولی چون باندازه آزار بخش از آن خورد به مسجد نرود که بویش دیگران را آزار دهد.  
در محاسن (512) بسندی مانندش آمده.

4- در محاسن (510) بسندش تا امام ششم یا هفتم علیهما السلام که هر چیز را سروریست و سرور سبزیها تره است.  
در مکارم: مانندش آمده (204).

5- در محاسن (510) بسندش تا امام ششم علیه السلام که بر کاشنی یک قطره چکد و بر تره چند قطره.

6- و از همان (..) بسندش تا ابراهیم بن عبد المجید که بامام ششم علیه السلام گفتم میگویند بر کاسنی یک قطره بهشتی چکد، فرمود: اگر در کاسنی یک قطره باشد در تره شش قطره است.

بیان: بسا مقصود اینست که تره شش قطره بیش است و منافات ندارد با روایت هفت قطره که آید.

7- در محاسن (511) بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم و گرسنگی از رخسارش شناختم و برای یک زن انصاری ده دلو آب کشیدم و ده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 38

دانه خرما گرفتم و یک دسته تره آوردم و برسول خدا صلی الله علیه و آله خوراندم.

8- در محاسن: از سلمه که در مدینه سخت بیمار شدم و نزد ابی الحسن علیه السلام رفتم و فرمود: چرا زرد رخت بینم؟ گفتم: آری، فرمود: تره بخور و خوردم و خوب شدم (512).

9- و از همان (..) بسندش از موسی بن بکیر که غلامی از ابو الحسن علیه السلام بیمار شد و از او پرسش شد و گفتند درد سپرز دارد، فرمود: تره اش بخورانید تا سه روز و باو خوراندیم و خون آرام شد و خوب شد، در مکارم (207) مانندش آمده.

بیان: شرحش در باب درمان ورم کبد گذشت و ظاهر اینست که مقصود از (قعد الدم) خون ریزی در هنگام تغوط است، پزشکان گفتند: تره سده سپرز را گشاید و خون را روان سازد بسبب گرم کردن و واگردن خون چنانچه حیض بسته را هم گشاید، و اما سود باز شدن خون برای ورم سپرز از اینست که ورم سپرز گاهی از بدی خونست و گاهی از سوداء.

10- در محاسن (511) بسندش از یونس بن یعقوب که امام ششم علیه السلام از تره خوشش می آمد و چون میخواست آن را بخورد از شهر مدینه به مزرعه عریض میرفت.

بیان: در نهاییه گفته: عریض بتصغیر دشتی است در مدینه که اموالی برای اهل مدینه دارد.

11- در محاسن (..) بسندش از ابی جعفر علیه السلام که ما تره میخوریم.

و از همان (..) بسندش تا گفته: امیر المؤمنین علیه السلام تره را با نمک کوبیده میخورد، در مکارم مانندش آمده (203).

12- در محاسن (512) بسندش تا اینکه باز بمن گفت: کسی که دیده بود ابو الحسن علیه السلام تره را از دمش میخورد آن را میشت و میخورد.

13- در محاسن (512) بسندش از مردی که دیده بود ابو الحسن علیه السلام تره را در بستان نشسته میخورد و به آن حضرت گفتند: کود نجس در آنست فرمود: از آن به تره نچسبد و آن برای بواسیر خوبست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 39

بیان: در نهایت گفته: در حدیث عمر است که مردی از نجاست مردم زمینش را کود میداد، گفت یکی از شما را خشنود نکند جز اینکه بمردم بخوراند آنچه از او برآید، سمد کودیست بریشه زراعت و سبزی بریزند از عذره و خاشاک تا خوب شود.

و من گویم: اینکه فرمود: چیزی از آن بدو نجسید بر پایه اینست که استحاله شده یا علم بملاقات نجس حاصل نیست و شستن در خبر پیش محمول است بر استحباب و نظافت.

14- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خوردن تره نهی شد برای اینکه فرشته بویش را دریافتی.

15- و از همان: تا اینکه سبزیها را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نام بردند، فرمود: تره بخورید که در سبزیها چون نانست در دیگر خوراکیها یا چون نانخورش است (راوی گوید) تردید از منست (513).

16- در محاسن (523) بسندش تا یونس بن یعقوب که دیدم امام هفتم علیه السلام تره را از ریشه میبرید و با آب میخورد.

17- و از همان (..) بسندش مضمون خبر 15 را آورده و بدان افزوده که تره برکت دارد و آن سبزی من و پیغمبران پیش از منست و من دوستش دارم و میخورمش و گویا مینگرم در روئیدنش در بهشت که برگش میدرخشد سبز و زیبا.

18- در محاسن (..) بسندش از یحیی بن سلیمان که امام هشتم علیه السلام را در خراسان دیدم که تره میخورد و گفتم: قربانت مردم روایت کنند که بر کاسنی هر روز قطره‌ای از بهشت چکد فرمود: اگر بر آن یک قطره چکد تره در آب بهشت فرو است، گفتم کود نجس باو دهند فرمود: چیزی بدان نجسید.

19- و از همان: بسندش از حنان بن سدیر که با امام ششم علیه السلام بر خوان بودم و توجه بکاسنی کردم، بمن فرمود: ای حنان چرا تره نمیخوری گفتم: چون از شما روایت است در باره کاسنی، فرمود: از ما در باره آن چه آمده؟ گفتم:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 40

اینکه هر روز بر آن از بهشت قطره‌ای میچکد، فرمود: در این صورت بر تره هفت قطره چکد گفتم: چگونه خورمش؟ فرمود تهش را ببر و سرش را دور انداز.

20- در مکارم: از موسی بن بکر که نزد ابی الحسن علیه السلام آمدم و بمن فرمود چرا رنگت، بسیار زرد است تره بخور و خوردم و خوب شدم، از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فضل تره بر دیگر سبزیها چون فضل نانست بر دیگر چیزها (204).

21- در دعوات راوندی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که تره بخورد و بخوابد دو فرشته از او کنار روند تا صبح کند.

22- در مجازات نبویه که فرمود صلی الله علیه و آله هر کس از این سبزی خورد (یعنی سیر و تره) بمسجد ما نزدیک نشود هر که آنها را خورد بپزد تا بویشان را ببرد و آنها را بمیراند، سید- ره- گفته میراندن در اینجا مجاز است زیرا معنی حقیقی آن جانگرفتن از زنده‌ها است و همانا مقصود گرفتن نیروی آنها است که بوی بد از آن خیزد بواسطه پختن و آن را مانند مرده ساخته که از جان جدا نشود جز پس از دست دادن نیرویش و از هم پاشیدن آن، و در روایتی است که آن دو را بپزد تا از هم بپاشند.

23- در دعائم که از جعفر بن محمد علیه السلام پرسش شد از خوردن سیر و پیاز و تره خام و پخته فرمود: باکی ندارد ولی هر که خام آنها را خورد بمسجد در نشود تا بویش آزار رساند (2/ 112).

### باب سوم- در کاسنی

1- در محاسن (507) بسندش تا امام پنجم علیه السلام که کاشنی درختی است بر در بهشت.

بیان: کاسنی سبزی شناخته شده ایست معتدل است و برای معده و کبد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 41

سپرز خوردنش خوبست و ضماد ریشه‌اش برای کژدم زده‌گی خوبست و شسته‌اش از پخته‌اش بهتر است.

2- در محاسن (..) بسندش تا علی علیه السلام که کاسنی را باشید زیرا از بهشت بدر آمده.

3- و از همان (..) بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که گویا مینگرم کاشنی در بهشت می‌لرزد.

4- در محاسن (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که در کاسنی از آب بهشت می‌چکد.

5- و از همان (508) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که کاشنی را نتکانده بخورید زیرا برگی ندارد جز که در آن آب بهشت است.

6- و از همان (..) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که کاشنی بخورید زیرا بامدادی نشود جز قطره بهشتی دارد، و چونش بخورید آن را نتکانید راوی گوید امام ششم علیه السلام فرمود: پدرم ما را باز میداشت که آن را بتکانیم وقتی میخوریم (و از همان حدیث دیگر در نهی از تکاندن کاسنی آورده)، در حدیث دیگر از امام ششم علیه السلام آورده که قطره بهشتی دارد و فرزند را افزایش دهد.

7- و از همان: که امام ششم علیه السلام بنقل از پدران علیهم السلام فرمود: چه خوب سبزیست کاسنی برگی ندارد جز که قطره بهشتی دارد، آن را بخورید و هنگام خوردن نتکانید، فرمود: پدرم ما را از تکاندنش نهی میکرد چون آن را میخوریم.

8- و از همان: بسندش از ابی بصیر که مردی از امام ششم علیه السلام سبزی را پرسید و من نزد آن حضرت بودم و فرمود: کاشنی از آن ما است، و امام رضا علیه السلام فرمود: خوردن کاشنی را باشید که مال و فرزند را فزاید، و هر که خواهد مال و فرزندش فزون شوند پیوسته کاشنی بخورد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 42

9- و از همان (509) بسندش تا امام ششم علیه السلام که هر کسی پیوسته کاشنی بخورد مال و فرزندش فزون شوند.

10- و از همان: بسندش تا امام رضا علیه السلام که میفرمود: شما را باد بخوردن سبزی ما کاشنی که در مال و فرزند فزاید.

11- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام (و دو روایت دیگر بهمین مضمون از امام ششم علیه السلام آورده).

12- و از همان: بسندش از امام ششم علیه السلام که هر کس شب گذراند و در درونش هفت برگ کاشنی باشد آن شب از قولنج آسوده است ان شاء الله (و بسند دیگر هم مانندش آمده).

13- و از همان: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که کاشنی سرور سبزیها است.

14- و از همان: بسندش از محمد بن فیض که با امام ششم علیه السلام چاشت خوردم و بر خوان سبزی بود و باما پیری بود که از کاسنی رو گردان بود و امام ششمش فرمود: راستی شما پندارید که این سرد است، چنین نیست و همانا معتدل است و برتربیش بر سبزیها چون برتری ما است بر مردم.

15- در محاسن: بسندش از محمد بن فیض که به همراه امام ششم رفتیم بیعادت مولایش در مدینه و بخانه اش رسیدیم و غلامش در راه ایستاده بود و غلام امام ششم باو گفت: دور شو امامش فرمود: خاموش باش که پدرش بسیار کاشنی خور بود.



16- و بسندش از وضاح خرما فروش که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود:

هر که بسیار کاشنی خورد توانگر شود منش گفتم که باو کود نجس دهند، فرمود چیزی را برابر آن مگیر.

17- و از همان (501) بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که هفت برک کاشنی در روز جمعه بخورد پیش از ظهر، بهشت رود.

18- و از همان: (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که خشنود نیست کسی از شما که کاشنی سیر خورد و بدوزخ نرود؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 43

19- در طب (137) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که کاشنی بخورید چون بامدادی نباشد جز که قطره‌های بهشتی بر آن چکد، و از ابی بصیر است که بامام ششم علیه السلام از هیجان سر و دندانهایم و از طپش چشم شکوه کردم تا آنجا که چهره‌ام باد کرده بود، فرمود: بر تو باد بدین کاشنی آبش را بگیر و از این شکر طبرزد بر آن بریز و پر از آن بنوش که آرامش کند و زیانش را بگرداند، گوید بخانه‌ام رفتم و آن را ساختم همان شب پیش از خواب و نوشیدم و خوابیدم و صبح خوب شده بودم بحمد الله و منه.

20- در مکارم: از امام صادق علیه السلام که هر که کاشنی خورد تا یک شبانه روزش از آسودگان نوشته شود و از امام رضا علیه السلام است که کاشنی درمان هزار درد است و دردی در درون نباشد جز که کاشنی سرکوبش کوبش کند و یک روز برای یکی از خدمتکاران که تب و سر درد داشت کاشنی خواست و فرمود: آن را بکوبند و بر روی کاغذ ریزند و روغن بنفشه بر آن ریزند و روی سرش نهند، فرمود: تب را ببرد و سر درد را ببرد، و از سیاریست که بر آورده تا گفته: کاشنی را باش زیرا منی فزاید و فرزند را زیبا کند و آن گرم است و پسر آور است و در فردوس است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده کاشنی از بهشت است (202).

21- در مجالس ابن الشیخ است (1 / 273) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بامدادی نشود جز بر کاشنی قطره‌ای از بهشت چکد بخوریدش و نتکانیدش.

22- در خصال (249) بسندش تا امام ششم علیه السلام که چهار چیز طبعها را معتدل کنند: انار سورانی، غوره خرما، پخته، بنفشه و کاشنی.

23- و از همان (636) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که کاشنی بخورید زیرا بامدادی نشود جز قطره بهشتی بر آن چکد.

24- در دعوات راوندی: که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس کاشنی خورد و بر آن خوابد جادو و زهر در او اثر نکند و هیچ جانوری بدو نزدیک نشود نه مار و نه کژدم تا صبح کند، و فرمود: کاشنی را بخورید و نتکانید زیرا روزی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 44

نباشد جز چند قطره بهشتی بر او چکد، در فردوس: مانند هر دو خبر آمده.

25- در دعوات: از یک نیکی روایت است که گاهی بر خاستن برای نماز شب بر من دشوار میشد و این پیشامد مرا غمده میکرد و صاحب الزمان عجل الله فرجه را در خواب دیدم و بمن فرمود: آب کاشنی را باش که خدا آن را بر تو آسان کند، گفت: بسیار از آن نوشیدم و بر من آسان شد.

26- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که کاشنی از آن ما است و تره شاه از آن بنی امیه و گویا من بجای روئیدنش در دوزخ مینگرم و جای روئیدن بادیان در بهشت است، فرمود: برگی از کاشنی نیست جز که آب بهشت دارد.

دنباله ایست: در یکی از رساله‌های طبیه یافتیم که از رئیس حکماء ابن سینا پرسیدند از سبب اینکه دستور داده آب کاشنی نشسته بکار برند و در جواب نوشت که خالد از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمان داد بخوردن کاشنی نشسته و فرمود:

از آب بهشت بر آن میچکد، و محققان اطباء خوش داشتند که آب از نشسته آن بگیرند و پخته بکار برند و بیشتر رأی آنان اینست که تصفیه شود و در جدا کردن ته نشین آن تأکید شود و میانه روان که در نظافت آن اصرار دارند گویند شیرهاش پخته شود و تصفیه گردد.

گویم: سپس تحقیقی طولانی و موشکاف در باره ترکیب نیروها آورده که چون مناسب با کتاب نیست بیانش را وانهادیم تا سخن بدرازا نکشد، و آنگه گفته کاشنی هم در شمار داروهای مرکبه است و دلیل ترکیب آن یک نوع قیاس آمده که به تجربه برگردد، زیرا مزه اش تلخی دارد و کرفی و برگش قابض است اندکی و تلخی و سردی ملازم نیروی حرارت گشاینده در آنست و مقصودم از دو نیرو آب و زمین است ولی نه آب و زمین ساده بلکه جوهر مرکبی که یکی از آن دو در آن غالب است و بنام آن خوانده شده و بسیط ثانوی گردیده و تلخی و گرمی کاشنی بطبع زمینی عارض شده و از جزء آتشین یعنی جزئی که عارض بر این شده غلبه دارد و آن را بر آورده و بر سطح کاشنی با رطوبت آن گسترده و چون شسته شود این

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 45

جوهر لطیف از میان برود و اثرش بماند، و تلخی در گوهر خود کثیف است و زمینی و دانسته شده که هیولای پذیرای تلخی گوهر تیره زمینی است و این جوهر را گرچه گرمی بجنباند و بفشارد باز هم تنبل و سنگین است و نافذ نیست و آنچه از ترکیب کاشنی میماند همان جزء سرد آنست که سزاوارتر به تنبلی و افتاده‌تر و سنگین‌تر است، و کاشنی فضیلت گشایندگی شایان و درخشانی نیرومند خود را از دست میدهد، و کاشنی از دیگر سبزیهای مبرد برتر است، و بیشتر تأثیر آن نیروی نفوذ در اعضاء است که بر آنها پیش رود و آنها را باز میکند و میشوید و اخلاط چسبنده گرم و سرد را از آنها میراند و نیروی سرد متحرک آنها را جنبش میدهد تا در تهیگاه و سوراخهای آنها خوب نفوذ کند و بدورترین لیف رگها برسد، و چون این نیرو گرم و لطیف است بی‌درنگ تحلیل رود و آزار آنها را از میان ببرد و چون قوه مبرده افتان و سنگین است طول دارد تا روش عضو را به سردی ثابت و ته‌نشینی بدل کند، و اگر آن نیرو نباشد سده‌ها باز نشوند و اخلاط گرم سنگین را نراند، و نیروی مبرد بپایان اعضاء و بمانند کند بسته و مانند قلب نرسد و از کناره معده و رگهای ما ساریقا جدا نگردد تا در اعضاء پهلوی آنها اثر کند، و باعضاء اصلی و رئیسی نرسد و کسی که کاشنی را میشوید این نفوذ و اثر خویش را از دست میدهد و آنکه آن را بپزد خطاکارتر است و بیهوده‌کارتر زیرا او با پختن، آنچه را شستن بجا نهاده در جوهر کاشنی از دست میدهد و نیروی درونی آن هم از میان میرود و بخار می‌شود، و روشن شد درستی گفتار پزشکان استاد و درخشان، و این شرح سخنی است که خود ضرب المثل و رمز علمی محبوبست و بالله التوفیق پایان خلاصه گفتارش - و همانا آن را آوردم تا دانسته شود که آنچه از معدن وحی و منبع الهام صادر شده است موافق است با تحقیق استادان علم طب نزد بیشتر مردم، در نسخه‌ای چنین یافت شد که دچار تصحیف و تحریف بود و با قانون شیخ ابو علی تطبیق و تصحیح شد و هم با کتب دیگر طب و باز هم برخی از آنها بجا ماند و الله اعلم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 46

## باب چهارم بادیان

1- در محاسن (513) بسندش از امام ششم علیه السلام که گویا مینگرم بروئیدن بادیان بهشت، گفتم: کاشنی؟ فرمود: نه بادیان.

2- و از همان (..) بسندش تا علی علیه السلام که نگریست رسول خدا صلی الله علیه و آله ببادیان و فرمود، این حوک است و مینگرم بجای روئیدنش در بهشت.

بیان: در قاموس گفته حوک بادیانست و خرفه و بادیان سبزی شناخته ایست و خوب نیرو بخش است و قابض جز که به فضله‌ای بر خورد و آن را روان سازد پایان و مشهور اینست که بادروج ریحان کوهی است و مانند ریحان بستانیست جز که برگش پهنتر است و گفتند: گرم است در درجه 2 و خشک در درجه 1.

- 3- (در محاسن مضمون شماره 1- را از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده).
- 4- و از همان (..) بسندش از شعیری که دوست تر سبزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بادیان بود.
- 5- و از همان (..) بسندش از حرمان بن عیسی که شنیدم امام ششم علیه السلام در پاسخ پرسش از حوک فرمود: مردمش دوست دارند جز که گند دهان آورد و کرم زود بدان در آویزد و آن بادیانست. در محاسن: بسندش مانندش آمده.
- 6- و از همان: بسندش که مردی از امام ششم علیه السلام که نزدش بودم از سبزیها پرسید و فرمود: بادیان از ما است (سه روایت دیگر بهمین مضمون آورده).
- 7- و از همان: (514) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که گویا نگرم بدرختش که در بهشت روئیده.
- 8- و از همان (..) بسندش تا علی علیه السلام که رسول خدا را از سبزیها حوک
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 47
- خوش می آمد.
- 9- در طب (139) از امام رضا علیه السلام که بادیان از آن ما و شاه تره از آن بنی امیه است.
- 10- در مکارم (204) بسندش از علی بن ابی طالب علیه السلام که حوک را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نام بردند که بادیانست فرمود: سبزی من است و سبزی پیغمبران پیش از من و راستی که دوستش دارم و میخورمش و گویا مینگرم در بهشت روئیده (و پس از نقل همین مضامین) گوید: و از امام ششم است که حوک سبزی پیغمبران است و هلا که در آن هشت خاصیت است، خوراک را گوارا کند، سدها را بگشاید دهان را خوشبو کند، و اشتهای خوراک آرد، خون را بکشاند، امان از خوره باشد چون در درون آدمی جا کند همه دردها را بکوبد، و آنگه فرمود: اهل بهشت خوانهای خود را با آن آریند، در کافی 6/ 364 بسندی مانندش را با اندک اختلاف در تعبیر آورده.
- 11- در مکارم (205) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بادیان سبزی خویست گویا بینم در بهشت روئیده است، تره تیزک سبزی بدیست گویا بینم در دوزخ روئیده، فرمود: هر که از سبزی بادیان خورد خدا عز و جل فرشته‌هایش را فرماید حسنه برایش نویسند تا صبح، از ایوب بن نوح است که باز گفت بمن کسی که با امام هفتم علیه السلام بر سر سفره بوده که بادیان خواست و فرمود:

دوست دارم خوراک را با آن آغاز کنم چون سدها را بگشاید و اشتها آورد و سل را ببرد و چون بدان آغاز کنم باکی ندارم پس از آن چه بخورم چون از درد و بلائی نترسم، و چون از چاشت دست بازداشتیم، آن را خواست و دیدم برگی برگرفت از خوان و خوردش و بمن هم داد و فرمود: خوراکت را با آن پایان ده زیرا خوراک پیش را گوارا سازد و برای خوراک پس از آن اشتها آورد و سنگینی را برد و آروق و بوی دهان را خوش کند (و در کافی 364 / 6) بسندی مانندش آمده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 48

بیان: سودمندیش برای سل توجیه شد و باینکه رطوبت سینه و شش را بخشکاند با اینکه پزشکان گفتند شیرهاش برای خون گلو و تنگی نفس خوبست، و هم گفتند برای سوداء خوبست و مناسب جلوگیری از خوره است، ولی برخی گفتند: برگش سوداء زاید، و در برابر خبر گفته آنها معتبر نیست.

### باب پنجم چغندر و کلم

1- در محاسن (519) که پیغمبر را کلم خوش می آمد.

2- در محاسن (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که خدا خوره را از یهود برداشت برای خوردن چغندر- و از بن در آوردن رگهای گوشت، در مکارم (207) مانندش آمده.

2- در محاسن (519) بسندی تا امام ششم که گروهی از بنی اسرائیل دچار سفیده پوست شدند و خدا بموسی علیه السلام وحی کرد بدانها فرمود: باید گوشت گاو را با چغندر بخورند (و از همان: بسندی همین مضمون را از امام پنجم علیه السلام آورده) و همین خاصیت را برای چغندر با گوشت از امام ششم علیه السلام هم آورده.

3- و از همان از بزنتی که امام رضا علیه السلام بمن فرمود: ای احمد خواست تو برای سبزیها چگونه است؟ گفتم: همه را دوست ندارم، فرمود: چون چنین است بر تو باد به چغندر که بر کناره نهر بهشت روید و درمان دردها است و استخوان را کلفت کند و گوشت رویاند و اگر نبود که دست خطاکاران بدان رسد یک برگش چند مرد را می پوشانید، گفتم: دوستتر سبزیست نزد من، فرمود: خدا را سپاس گو که آن را شناختی. در مکارم (207) مانندش را آورده، در محاسن گفته:

در حدیثی است که خرد را محکم و خون را پاک کند.

4- و از همان: از ابی الحسن علیه السلام که چه خوب سبزی است چغندر.

5- در مکارم: از امام صادق علیه السلام روایت است که خوردن چغندر امان از خوره است،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 49

و از امام رضا علیه السلام که درونت از خوراک تهی نماند و کم آب بنوش و جماع مکن جز از غلبه شهوت و چه خوب سبزی است چغندر.

6- در کافی (6 / 369) بسندش از امام هشتم علیه السلام که به بیمارانتان چغندر دهید، مقصود برگ آنست که درمان دارد و درد و بلا ندارد، و خواب بیمار را آرام کند و از ریشه‌اش پرهیز کنید که سوداء انگیزد، و از ابی الحسن علیه السلام که برگ چغندر خوره را بر کند و در درون سرسامی مانند برگ چغندر در نیاید.

در مکارم: از امام رضا علیه السلام مانند دو خبر پیش آمده با اختصار در خبر نخست.

بیان: در قاموس گفته: سلق بکسر سبزی شناخته ایست روشن سازد و تحلیل برد و نرمی آورد و نفس را شاد کند، برای نقرس و مفاصل خوبست و چون شیرهاش را برمی‌ریزند پس از دو ساعت آن را سرکه کند و اگر بر سرکه ریزند پس از چهار ساعت آن را می‌سازد، و شیره ته آن که در بینی کشند تریاق است برای درد دندان و گوش و شقیقه و کرنب با ضمه و وزن سمند هم همان سلق است یا نوعی از آن که شیرین تر است و نرمتر از نوع قنبیط و بری در حدود یکمقال از آرد ریشه خشکش در شراب تریاق آزموده‌ایست برای گزش افعی پایان-.

گویم: سلق را پیارسی چغندر گویند، ابن بیطار در جامع خود گفته:

سه دسته است درشت و بسیار سبز که بسیاهی زند و برگ بزرگ پهن دارد (کلم) و آن را اسود خوانند، و دیگر خرد برگ و پیچ‌دار و زشت منظر و کم سبزی و دیگر برگ ضعیفی دارد که بر ساقه بلندی روید و برگش بسیار است و فرازش باریک است و بنش پیچ کمی دارد و در فراز نازکش برگشت دارد ساق بلندی دارد تا ببرگ رسد و سبزی کاسته‌ای دارد که بزودی زند پایان. کرنب دو رسته دارد یکی را پیارسی کلم گویند و دیگری را قمری و گویا همان قنبیط است (قنوبید) در قاموس گفته: قنبیط با ضمه و فتحه نون تشدید دار سخت‌ترین نوع کرنب است گندو و غلیظ است، ابن بیطار گفته: دو دسته است پیچ و گشاده و ساق و برگ هر دو خوردنیست و پیچ خوشمزه‌تر و شیرینتر و رواج‌تر از قنبیط است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 50

1- در محاسن (524) بسندش از داود بن فرقد که شنیدم ابو الحسن میفرمود:

خوردن هویج قلوها را گرم کند و آلت مردی را راست کند، گفتم: قربانت چطورش بخورم و دندان ندارم، فرمود بکنیز بگو آن را بپزد و بخور.

و از همان: (همین مضمون را با اندک اختلافی آورده) در مکارم: مانندش را آورده و گفته: هویج امانست از قولنج و بواسیر و کمک بر جماع است.

توضیح: در قاموس گفته: جزر با حرکت ریشه‌ایست که خورده شود مدر است و باه آور و خون حیض را گشاید، و کوبیده برگش برای زخمهای تودار خوبست، و گفتند: سودش برای قولنج بسا از این راه است که پزشکان گویند قولنج از رطوبت چسبیده در معده است و آن را دفع و سده‌های کبد را بگشاید و سودش برای بواسیر از گشایدگی و رطوبت بخشی است و اصلاح حال کبد و منع تولد سوداء غیر طبیعی در آن، زیرا بواسیر از غلبه سوداء غیر طبیعی است.

2- در خرائج: گفته ابراهیم علیه السلام مهمان پذیر بود، یک روز گروهی بر او فرو شدند و چیزی نداشت گفت: اگر چوب خانه را بگیرم و ببازرگانان بفروشم از آن بت سازند و آن را نکرد و پس از جا دادن مهمانان در مهمانخانه با ازاری برآمد و در جایی دو رکعت نماز خواند و چون پایان رساند ازار را ندید و دانست که خدا کارسازی کرده و چون بخانه‌اش آمد دید ساره پخت میکند، گفت: از کجا این را آوردی؟ گفت: تو بدست مردی فرستادی، و خدای سبحان جبرئیل را فرموده بود از ریگی که در جای نماز خواندن ابراهیم بود با سنگها برگرفته و در میان ازار ابراهیم علیه السلام نهاده بود، و خدا ریگها را گاورس پوست کنده کرده بود و سنگهای گرد را شلغم و دراز را هویج.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 51

3- در علل (261 / 2) همین مضمون را آورده جز اینکه بجای گاورس ذرت آورده و بجای هویج شلغم.

### باب هفتم شلغم

1- در محاسن (525) بسندی که بر آورده تا گفته: هیچ کسی نیست جز که در او ریشه‌ای است از خوره و راستی که شلغم آن را آب میکند، و در حدیث دیگر امام ششم فرمود: کسی نیست جز که در او ریشه خوره است شلغم را در فصل خود بخورید تا آن را براندازد، و در حدیث دیگر (همین مضمون را آورده).

2- و از همان: (بسند دیگر همین مضمون را آورده) و از همان: مانندش آمده.

3- و از همان (..) بسندی از امام ششم علیه السلام که شلغم را باشید و آن را بخورید و پیوسته دارید و از نااهل نهان دارید، زیرا کسی نیست جز در او ریشه خوره هست و با خوردن آن آن را آب کنید.

4- در کافی (372 /6) بسندش از امام ششم علیه السلام که شلغم را باش و بخورش زیرا کسی نیست جز که ریشه خوره دارد و آن را آب کنید.

بیان: ریشه خوره کنایه از غلبه سوداء است که مایه خوره است و شلغم که گرم است در آخر درجه دوم و تر است در درجه یکم و مخالف طبع سوداء است از طغیانش باز میدارد.

### باب هشتم بادنجان

1- در محاسن (525) از امام ششم علیه السلام که چون رطب پخته شود و انگور برسد زیان بادنجان برود.

بیان: از میان رفتن زیان بادنجان در این هنگام یا برای خوردن این میوه‌ها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 52

است یا برای اینکه هواء در آن معتدل شود و بخنکی گراید و بسا که زیانش کم شود، پزشکان در طبع بادنجان اختلاف دارند که سرد است یا گرم و خنک در درجه 2 که ابن سینا و پیروانش آن را درست تر دانستند، گویند ترکیب شده از جوهر زمینی سرد قابض و از جوهر زمینی گرم که تلخی دارد و از جوهر آب که کرف است و از جوهر آتشی سخت که دهن سوز است و طبعش برای این مزه‌های گوناگون مختلف شود و هم مزاجش و گویند مایه سوداء و بستگی و سرگیجه است و کچلی سوداوی و سرطان و بواسیر و ورم پشت و هم خوره و رنگ را تباه سازد و بسیاهی و زردی کشد و جوش دهن آورد.

2- در محاسن (526) بسندش از امام رضا علیه السلام که بادنجان هنگام چیدن خرما دردی ندارد، و بسند دیگر از امام ششم علیه السلام که بادنجان بخورید که درمانست و درد ندارد، و در روایت دیگر فرمود: برای خلط سوداء خوبست (..).

3- و از همان (..) بسندش از یک بغدادی که امام دهم بیکی از خرید کنان خانه‌اش فرمود برای ما بادنجان فراوان بیاور که در گرما گرم است و در سرما سرد و در همه وقت معتدل است و در هر حال خوبست، در مکارم مانندش آمده و در طب از امام رضا علیه السلام مانندش آمده (139).

بیان: دور نیست که این خواص از یک نوع آن باشد که در کیفیات پیشین معتدل است، چون ما در مدینه طیبه و حجازش خوردیم و بسیار لطیف و معتدل بود و دهن سوز نبود، و مانند آن دور نیست که گرمی نداشته باشد و سوداء نیارد که فرمود: در همه وقت معتدل است، و اینکه فرمود: در گرما گرم است دو راه دارد.



1- تن نیاز بگرمی و خنکی دارد و وجه درستی فرموده‌اش اینست که معتدل در طبع گرم خنکی آورد و در طبع سرد گرمی.

2- هواء گرم است و یا سرد و آنچه در هوای گرم بر آید گرم است و آنچه در هوای سرد است چنانچه گذشت، و بسا گفته شود که می‌شود سود و بی‌زیانش در اثر موافقت گفتار ائمه علیهم السلام باشد و این آزمایشی باشد از پایه عقیده مردم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 53

و با پیرو عقیده آنها خدا به قدرت خود زیانش را ببرد چنانچه دیده شده مؤمنان مخلص بدستور ائمه خود عمل کنند و از آن سود برند و چون بی‌ایمانان برای آزمایش آن را بکار بندند و در مقام انکار باشند زیان برند.

4- در طب (139) بسندش تا امام ششم علیه السلام که بادنجان بخورید زیرا درمان هر درد است، و از آن حضرت بهمین سند که بادنجان برای خلط سوداء خوبست و بصرفاء زیان ندارد.

5- از مکارم: امام صادق علیه السلام فرمود: بادنجان بورانی را باشید که درمانست و امان از پیسی و با روغن زیت سرخ کرده باشد، و از کتاب فردوس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بادنجان را بخورید که من بوته‌اش را در بهشت دیدم که بخدا و نبوت من و ولایت علی علیه السلام گواهی داد، هر که با نیت اینکه درد است آن را بخورد برایش درد باشد و هر که بنیت اینکه دارو است برایش دارو باشد.

و از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بادنجان را بخورید و پر بخورید زیرا نخست روئید نیست که بخدا عز و جل ایمان آورده، و از امام صادق علیه السلام است که هنگام خرما چیدن بسیار بادنجان بخورید که درمان هر درد است، چهره خرم کند و رگها را جدا کند و منی را فزاید، و در برابر امام چهارم بادنجان سرخ کرده با روغن زیتون بود و چشم آن حضرت بدر آمده بود و از آن میخورد، راوی گوید: گفتم: یا ابن رسول الله از این میخوری که آتش است؟ فرمود: خاموش، پدرم از جدم برایم باز گفته: که بادنجان پیه زمین است و خوبست برای هر چه در آن افتد.

بیان: در قاموس گفته: بورانی خوراکی است منسوب به بوران دختر حسن بن سهل و همسر مأمون پایان - بیان: یبین العروق: یعنی ریشه خوره و فالج را ببرد و اگر از باب تفعیل باشد یعنی رگها را پر خون کند و آنها را پدید سازد.

6- و بسندی از امام هفتم و هشتم علیهما السلام که فرمودند: بادنجان هنگام چیدن خرما دردی ندارد، و بهمین سند از امام ششم علیه السلام که بادنجان برای خلط سوداء خوبست، در مکارم: مانندش آمده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 54

7- در دعوات راوندی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه جابر بود و بادنجان برایش آوردند و آغاز خوردن کرد و فرمود: ای جابر البته گرمی دارد، فرمود: ای جابر نخست درخت است که بخدا ایمان آورده آن را با روغن زیتون سرخ کنید و بپزید و نرمش کنید که در حکمت فزاید. بیان: نام بادنجان نزد عرب مغد یا وغد است.

### باب نهم کدو، تازه و خشک

1- در «خصال» (632) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که کدو بخورید زیرا مغز را فزاید و پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن خوشش می‌آمد.

2- در «عیون» (36 / 2) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که در پخته کدو بسیار بریزید چون دل غمگین را شاد کند.

بیان: گفتند: شادی برای جنبش روح است به برون و چون روح فزون و با صفا رقیق و معتدل گردد جنبش آن بیش شود و کدو خوردن همه این اثرها را دارد، و نیز غم از گرد شدن روح بدرون بر اثر گرمی است و کدو خنک است و جلوگیری آنست و چون تر است خلط سوداء را که اندوه آور است کم کند.

3- در «عیون» (..) بسندش که بر شما باد بخوردن کدو که بمغز فزاید در «صحیفه رضا»: مانند هر دو خبر آمده، در «مکارم»: مانند خبر اخیر آمده (201).

4- در «مجالس ابن الشیخ»: که رسول خدا از کدو خوشش می‌آمد و ته بشقابش را پاک میکرد، در «محاسن»: مانندش آمده.

5- در «مجالس» 372 / 1 بسندش از علی علیه السلام که البته کدو خرد را فزاید، و بهمین سند تا اینکه پرسش شد از امیر المؤمنین علیه السلام آیا باید سر کدو را برید و ذبحش کرد؟ فرمود: چیزی نباشد که تذکیه خواهد، بخورید و سرش را نبرید و شیطان شما را سبک نسازد. «بیان»: از این روایت و مانندش برآید که برخی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 55

مخالفان بریدن سر کدو را شرط حلال بودنش میدانستند و تذکیه آن را واجب می‌شمردند ولی من آن را در کتابهاشان ندیدم.

6- در «محاسن» (520) بسندش از امام رضا علیه السلام که بوته یقظین همان بوته کدو است. بیان: از کتب لغت برآید که یقظین در زبان عرب به بوته کدو و خود کدو هر دو اطلاق میشده ولی دبا و قرع همان خود کدو است.

- 7- در «محاسن» (..) بسندش (مضمون شماره 5 را آورده و چند خبر دیگر آورده که کدو در خرد فزاید و در مغز.
- «بیان»: گویا فزودن در خرد برای اینست که خلط درست پدید آرد و مغز را که ابزار ادراکات روح است نیرو بخشد و اثر آن در مغز اینست که آن را رطوبت دهد و خنک کند یا به جرم آن فزاید زیرا غذائیست موافق جوهر مغز و تفسیر نخست روشنتر است.
- 8- در «محاسن» (521) بسندش که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دیک پخت کدو خوشش می‌آمد، در حدیث دیگر از آبگوشت کدو خوشش می‌آمد (و در روایت دیگر بهمین مضمون آورده).
- 9- در «طب» (128) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که کدو بخورید و ما خاندان آن را دوست میداریم و از ذریح است که بامام ششم علیه السلام گفتم: حدیثی از امیر المؤمنین روایت است که کدو بخورید چون به مغز فزاید، فرمود: آری و من هم گویم برای قولنج خوبست.
- 10- در «مکارم»: از امام چهارم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کدو بخورید اگر خدا درختی سبک‌تر از آن میدانست آن را برای سایبان برادرم یونس می‌رویانید، هر کدام شما آبگوشتی سازد بسیار کدو در آن بریزد که در مغز و خرد فزاید، و از امام صادق است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که کدو خورد دلش را نرم کند هنگام ذکر خدا و نیروی جماعش را فزاید، و از پیغمبر است که یک گندم فروش پیغمبر صلی الله علیه و آله را دعوت کرد و برایش خوراکی آورد که کدو و
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 56
- پیه داشت انس گوید دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله کدو را میخورد و پشقابش را پاک میکرد انس گفت از آن روز من از کدو خوشم می‌آمد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوش می‌آمد.
- و گفت: رسول خدا از کدو خوشش می‌آمد و آن را از بشقاب برمیگرفت و پیغمبر را دعوت کردند خوراک کدو را نزدش نهادند و او آثار کدو را در آن دنبال میکرد تا آن را بخورد (201).
- 11- در «دعوات راوندی»: پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: کدو بخور زیرا هر کس بخورد زیبا رو شود و چهره‌اش خرم گردد و آن خوراک من و خوراک پیغمبران پیش از من است.
- 12- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که از کدو خوشش می‌آمد و آن را از پشقاب برمیگرفت و میفرمود: کدو مغز را فزاید، و فرمود: کدو را باشید که کدو خرد را پاک کند و بمغز فزاید (2 / 113).

بیان: مسلم گفته: در حدیث انس است که گندم فروشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کرد و نان جو و آبگوشت کدو و گوشت خشکیده نزد آن حضرت گذاشت، انس گوید دیدم رسول خدا کنار بشقاب بدنال کدو میرفت، و از آن روز پیوسته کدو را دوست دارم، و در روایتی است که انس گفت: چون چنین دیدم کدوها را نزد آن حضرت میگذاشتم و خود نمیخوردم، انس گفت: پس از آن تا دستم بکدو میرسید در خوراکم از آن استفاده میکردم. شارح اکمال الاکمال گفته: حدیث فائده‌ها دارد چون اجابت دعوت، مباح بودن کسب گندم فروشان، مباح بودن آبگوشت، فضیلت خوردن کدو، استحباب خوش داشتن کدو و هر چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشته و اینکه بکوشد در تحصیل آن، و استحباب بخشش خوراکیها بیکدیگر اگر صاحب خوراک بدش نیاید و اما اینکه گفته: کدو را از کنارهای بشقاب بدنال میکرد دو توجیه دارد:

1- از کناره سوی خودش نه از همه سو زیرا فرمان شده از سوی خود بخورد هر آدمی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 57

2- از همه سو باشد و نهی از آن برای اینست که همخوراکش آن را پلید نشمارد و کس دست زده رسول خدا صلی الله علیه و آله را پلید نمیشمرد بلکه بدان تبرک میجست بلکه بآب بینی و دهانش هم تبرک میجستند و آن را بروی خود میمالیدند و یکی بولش را نوشید و یکی خورش را که معروف است اعتنای اکیدشان به آثار آن حضرت که مخالف آثار دیگرانست ..

### باب دهم - فجل و ترب

- 1- در «خصال» (144) بسندش از حنان بن سدید که با امام ششم علیه السلام بر سر خوان بودم و بمن یک فجل داد و فرمود: ای حنان فجل بخور که در آن سه خصلت است برگش باد شکن است و مغزش بول گشا، بنش بلغم بر، در محاسن و مکارم مانندش آمده (208).
  - 2- در «مجالس شیخ»: بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که بن فجل بلغم برد و خوراک را هضم کند و بول آورد، (1/ 373) در «مکارم» مانندش آمده (در محاسن بسندش این مضمون را از امام ششم علیه السلام آورده).
  - 3- در «محاسن» 524 بسندش (مضمون حدیث 1- را با اختلافی در تعبیر آورده).
- «بیان»: گویا مقصود از مغزش تخم آنست.
- 4- در «مکارم»: از کتاب فردوس از ابن مسعود که فرمود صلی الله علیه و آله چون فجل بخورید و خواهید باد نیارد در آغاز جویدنش نام مرا ببرید (207).

## باب یازدهم - کما

1- در «عیون» (75 / 2) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که کما از آن من است که خدا به بنی اسرائیل فرو آورد و درمان چشم است الخبر، در «مجالس» (394 / 1) بسندش (همین مضمون را آورده).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 58

2- در «محاسن» (527) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که کما از گیاهان بهشت است و آبش درمان چشم است، (بسند دیگر همین مضمون را آورده).

3- در «همان» (..) بسندش تا امامه دختر ابی العاص بن ربیع که مادرش زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، گفت: امیر المؤمنین علیه السلام در ماه رمضان نزد آمد و شام خرما و کما نزدش آوردند و کما را دوست میداشت.

یک تکمله است: کما شناخته است و پزشکان گفتند: بنی است گردو بی برگ و ساق و سرخ رنگ و در بهار پر برف و باران روید و خام و پخته اش را خورند و چند نام و چند رسته دارد یکی فطر با دو ضمه که قاموس گفته: نوعی کما است و کشنده است و ابن بیطار بنقل از دیسقوریدس گفته: یک رسته از فطر خوراکی است و رسته دیگر کشنده است و خوردنی نیست یا برای آنکه نزدیک میخهای زهرناک روید یا در سوراخ های عفونت بار یا در کنار حشرات زهردار یا در کنار درختی که بطبع خود زهردار است، و بسا در این رسته تری چسبناکی یافت شود و چون آن را برند و بر جایی نهند بزودی تباه و عفونت بار شود ولی رسته خوردنی را در آبگوشت ریزند و خوشمزه است و بسیاری زیان آرد و از آن خفگی و هیضه تراود.

جالینوس گفته: نیروی فطر بسختی سرد و تر است و از این رو بداروهای کشنده نزدیک است و رسته هائی از آن کشنده است بویژه که مایه اش عفونت باشد.

و رسته دوم فقع است و فیروزآبادی گفته: با کسره هم آید و آن کمای سفید و نرم است، ابن بیطار گفته: درون زمین نزدیک آب پدید شود سفید و گرد و درشت تر از کمای زمین و یک ساقش بسه یا چهار تیکه جدا باشد ولی بهم چسبیده باشند و آن سالمتر از فطر است و مانند آن کشنده ندارد و سرد است و تر و سخت و رسته سوم را پیارسی کشنج و کل کنده گویند در میان ریگ روید و در خراسان و ما وراء النهر بیشتر است، و گفتند: که مست کننده است، میان تهی و تر است و باندازه یک گردوی درشت است، و گفتند: نیز که سرد است و غلیظ و دور هضم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 59

یک نوعش غرشنه است و ابن بیطار گفته: در سرزمین بیت المقدس بسیار است و در آنجا به کرشیه معروف است.

ابن سینا گفته: آن از جنس کما است و شکل فطر مانند کاسه کوچک خندانست، در هم و نرم است و با آن رخت شویند و با ترشیش خورند، ابن بیطار در باره کما گفته: بقول برخی سرخش کشنده است و بهترش سخت تر آنست در خوشمزگی و نرمی و سفید منشی و آنکه سوراخ سوراخ و سست است بسیار پست است و در معده بسیار داغ خوبست، و چون برای پر خوردنش هضم نشود یا برای ناتوانی معده خلط بسیار بد غلیظی دارد که در فرود پشت و سینه دردها آورد، از ابن ماسه است که سرد است و تر در درجه 2، و از مسیح است که خوردنش بستگی آورد و سرمه آبش دیده را روشن کند، غافقی گفته: از خواص کما اینست که هر که خوردش و زهر داری گزدش و کما در معده دارد بمیرد و درمانی ندارد البته، آب کما شایسته تر داروی چشم است اگر سنگ سرمه را با آن پرورش دهند و بدان سرمه کشند، زیر پلکهای چشم را نیرو دهد و روح دید را فزاید و آن را تیز کند و آب آوردن چشم را جلو گیرد- پایان- «من گویم»: سخنی در این باره در باب درمان چشم گذشت.

### باب دوازدهم- خرفه

1- «در محاسن» (517) بسندش از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گام بر ریگ سوزان نهاد و آن را سوخت و گام بر خرفه نهاد سوزش آن را زدود و برایش دعا کرد و آن را دوست میداشت، در کافی (6/ 367) ماندش آمده و بدان فزوده که: میفرمود: وه چه سبزی پر برکتی است.

2- «در محاسن» (518) بسندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که خرفه را باشید که ابزار هوش است و اگر چیزی خرد فزاید همانست، در مکارم: ماندش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 60

آمده (205).

3- «در محاسن» (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که بر روی زمین شریفتر و سودمندتر از خرفه نیست که سبزی فاطمه صلوات الله علیها است و آنکه فرمود:

خدا لعنت کناد بنی امیه را که از دشمنی با ما و فاطمه علیه السلام آن را بقله الحمقاء نامیدند، در کافی (..) بسندی ماندش آمده.

4- «در دعوات راوندی»: که پیغمبر سوزشی یافت: و خرفه را بدنجان گرفت و آسوده شد و فرمود: بار خدایا بدان برکت ده که در آن درمان 99 درد است بروی هر جا خواهی، روایت است که فاطمه علیه السلام این سبزی را دوست میداشت و بدو وابسته شد و گفتند: سبزی زهراء چنانچه گفتند شقائق نعمان و آنکه بنی امیه دگر گوش نمودند و گفتند: سبزی احمقی است چون در گذرگاه مردم و سم داران روید و پامال شود.

5- «در دعائم» که پیغمبر خرفه را دوست میداشت و بدان برکت داد (2/ 113).

«بیان»: در قاموس گفته: فرسخ معرب پر پهن است یعنی پره‌های پهن دارد و گفته سبزی مبارک کاشنی و یا خرفه‌اند و هم سبزی نرم که آن را بقله الحمقاء نامند، پایان، سلیمان بن حسان گفته: پندارند از آتش حمقاء خوانند که در سر راه مردم روید و پایمال شود و در گذرگاه سیل و از بن بر کندش، پزشکان آن را سرد از درجه 3 دانند و تر در درجه 2 باثری که دارد ثألول را ببرد و سرد درد گرم و التهاب معده را با نوشیدن و مالیدن آرام کند و از چشم درد و خونریزی جلو گیرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 61

### باب سیزدهم جرجیر - تره تیزک

1- «در محاسن» (518) بسندش تا امام پنجم علیه السلام تره تیزک درختی است بر در دوزخ.

2- «در محاسن» (518) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که بد دارم تره تیزک را را و گویا نگرم بوته‌اش در دوزخ روئیده و مردی پس از نماز عشاء از آن سیر نخورد جز که شب گذراند و با خوره در ستیز است، و در حدیث دیگر هر که شب تره تیزک خورد، رک خوره از بینی بدوزند و شب را خونریزی کند.

«بیان»: زدن رگ خوره کنایه است از تأثیر ماده‌اش در پدیدش بخارهای گرم و بایدش که اخلاط را بسوزد و آنها را بهر جا آماده خوره است بریزد، و بینی پذیراتر جا است برایش و از این رو نام خصوص آن را برده و خوره هم در غالب از آن آغاز کند، نرف دم کنایه از طغیان آنست و سوزش و ریزش آن بهر جا یا کنایه از کم خونیست.

3- «در محاسن» (518) بسندش تا امام ششم علیه السلام که مینگرم تره تیزک در دوزخ می‌لرزد، و بسند دیگر این مضمون را آورده و در «همانست» از پیغمبر صلی الله علیه و آله که مینگرم جای روئیدنش در دوزخ است.

4- «و از همان» (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که از آن بنی امیه از سبزیها تره تیزک است.

5- «و از همان» (..) بسندش از موفق مولا ابی الحسن علیه السلام که چون فرمان سبزی میداد از تره تیزک بیشتر میفرمود و برایش خرید میشد، میفرمود چه احمقند برخی مردم که گویند در دره دوزخ روید و خدا تبارک و تعالی فرماید «آتشگیره‌اش مردمند و سنگ» چگونه سبزی در آن روید.

«بیان»: در کافی 368/6 (همین مضمون آمده) و «من گویم»: می‌شود جمع

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 62

بین این خبر و دیگر اخبار که نفی در این خبر بمعنی روئیدن خود این سبزی باشد در دوزخ و در اخبار دیگر منظور شکل دوزخی او است مانند درخت زقوم و می شود اخبار مشتبه و روئیدن در دوزخ حمل بتقیه شوند.

6- «طب»: از امام رضا علیه السلام که: بادیان از آن ما و تره تیزک از آن بنی امیه است.

7- در «مکارم» (139) از امام صادق علیه السلام که خوردن تره تیزک در شب مایه پیسی است.

8- «در دعوات راوندی»: که پیغمبر فرمود: هر که تره تیزک خورد وانگه بخواهد ریشه خوره در بینی او با وی ستیزد فرمود: در دوزخش دیدم.

9- «در مجازات النبویه»: گفته و از این بابست فرموده آن حضرت در خبری طولانی که روایت است از انس بن مالک در باب ذکر منافع بسیاری از سبزیها و زیانهای آنها در باره تره تیزک فرمود: بدان که جان محمد بدست او است بندهای نیست که شب گذراند و در درونش چیزی از این سبزی باشد جز که خوره در آن شب تا بامداد بر گرد سرش چرخد یا سلامت ماند و یا بر او چیره شود و هلاکش کند.

سید- ره- گفته: این تعبیر مجازیست زیرا درد خاص خوره در حقیقت چرخش ندارد چون یک عرضی است و مقصود اینست که شب گذران روی این سبزی در شرف دچار شدن به خوره است چون این سبزی بخصوص در پدید کردن این درد اثر دارد و یا خدا آن را از او بگرداند و یا آن را بجانش اندازد و بر او افتد، و فرمود: پر سرش چرخد چون این درد بدان نزدیک است و مانند پرنده ایست که میچرخد بر سر چیزی که میخواهد بدان فرود آید.

«توضیح»: بدان که از کتب بیشتر پزشکان برآید که سبزی معروف به تره تیزک در نزد عجم جرجیر نیست بلکه رشاد است ابن بیطار گفته: جرجیر دو رسته است، بستانی و بیابانی و هر رسته دو جور است یک جور از بستانی برگ پهن و یک رنگ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 63

و کم دهن سوز است و خوشخوراک است و دومی برگ باریک و پر سوزش است صاحب اختیارات گفته: جرجیر دشتی است و بستانی و دشتی را بهقان گویند و بستانی را پیارسی کیکز گویند و جرجیر دشتی را خردل نامند و تخمش بجای خردل بکار رود و گفته: رشاد حرف است و پیارسی آن را سپندان و تره تیزک گویند.

باب چهاردهم - کاهو



1- «در محاسن» (514) بسندش از امام ششم علیه السلام که کاهو را باشید زیرا خون را خموش کند، در کافی مانندش آمده ولی گفته: خون را صفا دهد (367 /6).

2- «در مکارم»: امام صادق علیه السلام فرمود: کاهو را باشید که خون را میبرد، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که چرت آورد و غذا را هضم کند. از فردوس نقل شده (209).

«بیان»: دور نیست که «یقطع الدم» تصحیف «یطفی» یا یصفی باشد یعنی خون را خموش کند یا پاک کند یا منظور از قطع خون قطع شورش آنست و قطع بیماریهای خونی که بهمان برگردد، پزشکان گفتند: کاهو سرد و تر است از درجه 3 و یا دوم و خواب آور و بول گشا است و خونی که از آن پدید شود بهتر است از خون پدید شده از سبزیهای دیگر و معده را به کند و برای آن و برای تخمش سودهای بسیاری نقل کردند.

### باب پانزدهم - کرفس

1- در «محاسن» (515) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که کرفس سبزی پیغمبرانست، در دعائم مانندش آمده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 64

2- در «دروس»: روایت است که کرفس، مایه حفظ و پاک شدن دل است و دیوانگی و خوره و پیسی را نیست کند 3- در محاسن: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کرفس خوراک الیاس و الیسع و یوشع بن نون بود.

4- و از «همان» (..) بسندش تا ابو الحسن علیه السلام که نام کرفس را برد و فرمود: شما آن را دوست دارید و جانوری نیست جز که خود را بدان بساید.

«بیان»: این یا مدح آنست برای آنکه جانوران هم سود آن را میدانند و بدان درمان میکنند یا نکوهش است باعتبار اینکه زهر داران بدان سایند و زهر ناکش کنند و نخست روشنتر است.

5- در «مکارم» (205) که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: از سفارشهای خود که کرفس بخور زیرا سبزی الیاس و یوشع بن نونست و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خود سبزی پیغمبرانست و ذکر شده که خوراک خضر و الیاس کرفس بوده.

«بیان»: فیروزآبادی گفته: کرفس بفتح کاف و را، سبزی معروفی است و سوده‌های کلان دارد مدر است و باد شکن و نفخ را برد و قلوها و کبد و مثانه را پاک کند و سده‌های آنها را بگشاید باه را نیرو دهد بخصوص تخم کوبیده آن با شکر و روغن اثر عجیبی دارد چون سه روز خورده شود و برای جنین وزن آبستن و غشیها زیان دارد.

### باب شانزدهم - سداب

- 1- در «محاسن» (515) بسندش از ابی الحسن علیه السلام که سداب خرد را فزاید.
  - 2- از «همان» (..) تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که سداب برای درد گوش خوبست.
  - 3- در «مکارم»: از امام رضا علیه السلام که سداب خرد فزاید جز که منی را پراکنده کند، در «فردوس»: بسندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که سداب خورد و بر آن خوابد از درد و دمل و سینه پهلو آسوده است.
- «بیان»: در قاموس گفته: دیبله چون جهینه گرفتاری و دردیست در درون،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 65

در بحر الجواهر گفته: دیبله به صیغه تصغیر هر ورمی است که در جای ماده‌دار بر آید و گر نه آن را ورم خوانند، و گفتند: ورم بزرگ گردیست که مایه فراهم کرده و گفتند دمل بزرگ پنجه‌داریست که در پارسی آن را کفگیرک گویند.

- 4- در «کافی» (26 / 6) بسندش تا محمد بن موسی که سداب را نام برد و فرمود:

سودی بسیار در فزودن خرد دارد و بسیاری مغز جز اینکه منی را بگنداند. و روایت است که برای درد گوش خوبست.

«بیان» سداب در نسخه‌های حدیث و بیشتر نسخه‌های طبی بدال بی‌نقطه است و در قاموس و برخی نسخ بذال نقطه‌دار است در قاموس گفته: سداب سبزی شناخته‌ایست در بحر الجواهر گفته: سداب بفتح و دال بی‌نقطه از ریشه‌های داروئی شناخته است دشتی است و بستانی، ترش گرم است و خشک در درجه 2 و خشکش در درجه 3 و دشتی در درجه 4 و یا 3 بلغم را برد، بادشکن است و پاک کن رگها است و منی را بخشکاند و باه را از کار اندازد، قابض است و بوی سیر و پیاز را ببرد، گره درد خنازیر را منحل کند، برای قولنج و دردهای مفاصل خوبست و کرم را بکشد، و تخمش فواق و گلوگیری بلغمی را آرام کند، و اگر جامه را با ریشه‌اش بخار دهند شپش در آن نماند و این آزموده است.

گویم: سودش برای درد گوش میان پزشکان معروف است، گویند چون آبش را در گوش ریزند دردش آرام شود بویژه اگر در آب انار جوش آید، و اما خرد فزائیش برای اینست که بیشتر کم خریدها از بلغم است و سداب بلغم را ببرد، و آنچه ابن بیطار آورده از قول روفس که پر خوردنش کم خردی آورد آزموده نیست با اینکه مخصوص پر خوردن آنست.

## باب هفدهم در حزاء

1- در محاسن (516) از امام ششم علیه السلام که حزاء با آب سرد برای معده خوبست.

2- در کافی (8/ 191) بسندش از عمرو بن ابراهیم که از ابی جعفر علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 66

پرسیدم و شکوه کردم از ضعف معدهام فرمود: حزاء را با آب سرد بنوش و عمل کردم و آنچه میخواستم یافتم.

بیان: در نهاییه است که در حدیث آمده (حزاء را زنان هوشمند برای زکام مینوشند) و آن گیاهی است در دشت مانند کرفس جز که برگش پهنتر است.

و طشه بمعنی زکام است، و در حدیثی است که زنه‌ای زیرک آن را برای جن‌زدگی و مرگ فرزند میخرند، و گویا مرگ فرزند را از اثر جن‌زدگی میدانستند و چون آن را دور میکردند از آن سود میبردند، در قاموس، آن را حزاء ضبط کرده و گفته: جوهری بغلط آن را با خاء ضبط کرده، برخی گفتند این سبزه دشتی در آذربایجان فراوانست و برگش را در سرکه بترشی پرورش میدهند و ترشی هم دارد و آن را بفارسی بیوزا گویند، ابن بیطار بنقل از ابی حنیفه گفته: حزاء گیاهی است که پیارسی آن را دینارویه خوانند و درمان باد است و بد بو است و برگش بزرگ سداب ماند ولی بدان سبزی نیست، و گفتند: سداب دشتی است، و گفتند: سبزی گرم و کم دهن‌سوزیست که تلخ مزه است، و برگش بزرگ رازیانه ماند و زبر است و ضد زهر کژدم و زهرهائی است که از سردی کشند غذای سنگین را هضم کند و باد شکن است و آروغ ترشه را بر اندازد و بول را بگشاید و تشنگی سخت آورد و در نیرو مانند سداب است و بر اندازد منی است، تخم سبزی خوشبو و خوشمزه‌ای دارد که بادشکن است و برای معده خوبست، و مزاج تن و اندام درونی را به سازد، و گره‌های کبد و سپرز را بگشاید و برایش سودهای بسیار ذکر شده.

## باب هجدهم سیاه دانه و سعتر که جواری است

1- در محاسن (516) روایت است که جواری معده را پاک میکند، و در حدیث دیگر جوارش آجین معده را میرویانند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 67

بیان: زئبر بکسره و همزه پرزگی است که روی جامه نوبر آید مانند آنچه بر خز بر آید گویم: این نزدیک بمضمون خبر آینده است.

2- در محاسن (594) بسندش از امام هفتم علیه السلام که داروی امیر المؤمنین علیه السلام جوارش بود و همیشه میفرمود: جوارش برای معده پرکها سازد چون پرکهای حوله خشک کن.

3- در مکارم (214) از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که هاضوم و جوارش و سیاه دانه خوب است و چون سفیده میخورد یا خوراکی که گرفتگی داشت از آنها کف میکرد و آن را با نمک سوده می آمیخت و خوراک را با آن میگشود و میفرمود:

چون آن را ناشتا بخورم باکی ندارم که چه بخورم. و پر میفرمود که آن معده را نیرو دهد و بلغم را ببرد و امان از لقوه و لرزش اعضاء باشد، و از ابن عباس است که نانخواه و سیاهدانه درمان هر درد است و ورم و پیش قلب چون او دوائی ندارد، و گفتند مقصود از آن خردل است که حب الرشاد خوانند، گویم: خبری در باب گردو گذشت که مناسب این باب است.

4- در کافی (6 / 375) بسندش از یک واسطی که شکوه کرد بآبی الحسن علیه السلام از رطوبت و باد فرمود جوارش را در ناشتا بخورد و کف کند.

بیانیست: سعتر با سین و صاد هر دو آمده چنانچه فیروزآبادی و جز او گفتند، جوهری گفته: سعتر گیاهی است و برخی آن را در طب با صاد نویسند تا به شعیر اشتباه نشود- پایان- و رسته‌های بسیار دارد از دشتی و بستانی و کوهی، برخی برگ دراز دارند و برخی برگ گرد، برگ برخی نازک است و از برخی پهن و بیشتر آنها شناخته‌اند، گرم است و خشک در درجه 3، لطیف کند و تحلیل برد و باد و نفخ را براند و طعام سنگین را هضم کند و معده را خشک کند و بول و حیض را بگشاید، و دیده ناتوان را تیز کند و برای دران بنوشیدن و مالیدن سود دارد، در صحاح گفته: هاضوم همانست که جوارش گویند چون خوراک را هضم کند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 68

و در قاموس گفته: هاضوم هر دارو است که خوراک را هضم کند و گویا مقصود از آن در اینجا نانخواه است.

چون کلینی (6 / 338) از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که هر کس خواهد ماست بخورد و زیانش نزند باید هاضوم بر آن ریزد (راوی گوید) گفتمش: هاضوم چیست؟ فرمود نانخواه است، مقصود از سفیده لبنیاتست و بسا که سفیده تخم مرغ باشد و نخست روشنتر است، ثفاء از سخن طبرسی است و بمعنی خردل است که آن را حرف گویند، در بحر الجواهر گفته اهل عراق آن را حب الرشاد گویند، و گویا این سعتر و نانخواه با ابواب حبوب مناسبتر باشند و در اینجا بطور استطراد ذکرشان کردیم.

1- در کافی (6/ 366) بسندش از ابی الحسن علیه السلام که خوردن سیب و گشنیز مایه فراموشی است.

2- در مکارم و خصال و جز آنها در سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلى است که ای علی نه چیز فراموشی آورند:  
1- خوردن سیب ترش 2- خوردن گشنیز 3- پنیر 4- دمخورده موش 5- خواندن نوشته سر گورها 6- راه رفتن میان دو زن 7- افکندن شپش زنده 8- حجامت بر مهره پشت 9- شاشیدن در آب ایستاده.

در خصال (422) بسندش از ابی الحسن علیه السلام مانندش آمده.

بیان: کزبره بضمه کاف و باء است و بسا که با مفتوح شود، پزشکان در طبع آن اختلاف دارند، در قولی سرد است در پایان درجه 1 و خشک است در درجه 2 و قولی است که نیروی ترکیبی دارد و فوائد بسیاری برای نوشیدن آن و مالیدن آن ذکر شده ولی گفتند پیوسته خوردنش و فزونی از آن ذهن را در هم کند و چشم را تاریک و منی را خشکاند و باه را کم کند و فراموشی آورد و حمل اخبار بر فزون خوردنش دور نیست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 69

### باب بیستم پیاز و سیر

1- در قرب الاسناد (142) بسندش از علی بن جعفر که پرسید از برادرش از سیر و پیاز که نپخته در دارو نهند فرمود:  
باکی ندارد و گوید پرسیدمش از سیر و پیاز با سرکه فرمود: باکی ندارند.

2- در خصال (157) بسندش از مسیر زطی فروش که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: پیاز بخورید که سه خصلت دارد: دهن را خوشبو کند، لثه را محکم و در منی و جماع فزاید، در کافی بسندش مانندش آمده، در محاسن و مکارم بیسند مانندش آمده (2090).

3- در علل (2/ 207) بسندش از محمد بن مسلم که پرسیدم از امام پنجم از سیر فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن غدقن کرد برای بویش و فرمود: هر که این سبزی گندو را خورد بمسجد ما نزدیک نشود و اما هر که آن را بخورد و بمسجد نرود باکی ندارد، و از همان در روایت امام ششم فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:  
هر که این سبزی را بخورد بمسجد ما نزدیک نشود و نفرمود: که حرام است.

4- و از همان (..) بسندش از محمد بن سنان که از امام ششم علیه السلام در باره پیاز و تره پرسیدم فرمود: خوردن پخته و خامشان باکی ندارد ولی اگر از آن خورد آنچه آزار دارد بمسجد نرود که مبادا همنشین خود را آزار دهد.

در کافی «374 /6» از احمد بن نصر مانندش را آورده جز که در آن افزوده گامزدن و جماع را فزاید، در مکارم هم مانندش آمده (208).

«بیان» گامزدن کنایه از نیرو است و فزودن منی و بسا حظا با ظاء نقطه‌دار خواندند بمعنی کامیابی و جماع و گویا تصحیف باشد ولی در بسیاری از نسخه‌های

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 70

مکارم چنین است، و یکی از تصحیف کنان خطا بخاء و ظاء نقطه‌دار خوانده یعنی گوشت را فزاید و فربه کند و این تکلف است و مناسب املاء آن نیست.

5- در محاسن (552) بسندش از امام ششم علیه السلام که پیاز دهان را خوشبو کند و پشت را محکم کند و بشره را خرم، در کافی (..) بسندش از بسیاری مانندش آمده، در مکارم مانندش آمده است.

بیان گویا مقصود از خرم کردن بشره صفا دادن آنست و در قانون گفته:

پیاز چهره را سرخ کند.

6- در محاسن (..) بسندش از عبد الله بن محمد جعفری که نزد امام ششم علیه السلام نام پیاز را بردند فرمود: دهن را خوشبو کند و بلغم را ببرد و در جماع بیفزاید.

در کافی مانندش آمده و هم در مکارم بیان خوشکردن بوی دهن با گند فوری آن منافات ندارد.

7- در محاسن (..) بسندش تا رسول خدا که چون در بلادی در آمدید از پیازش بخورید تا وبایش را از شما براند.

در «کافی» (..) بسند عده مانندش آمده، در «مکارم» (208) مانندش آمده.

8- «در محاسن» (523) بسندش از ابی جعفر علیه السلام که البته ما پیاز و سیر میخوریم.

9- «در کافی» (275 /6) بسندش که پرسش شد از امام ششم علیه السلام از خوردن سیر و پیاز فرمود: باکی نیست بخوردنشان خام یا در دیگ (در دو حدیث دیگر همین مضمون را آورده و در دوم افزوده که چون آنها را بخورید بمسجد نروید) و در ضمن بیانی از «مکارم» بی‌سند آورده که باکی بدان نیست برای ادویه دیگ غذا.

10- «در محاسن» (533) بسندش از حسن زیات که چون حجم را انجام دادم بمدینه گذر کردم و از ابی جعفر علیه السلام پرسش کردم، گفتند: به ینیع رفته و من به ینیع رفتم، فرمود: ای حسن تا اینجا بدنالم آمدی؟ گفتم: آری قربانت بد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 71

داشتم که بروم و شما را زیارت نکنم، فرمود: من از این سبزی یعنی سیر خوردم و خواستم از مسجد رسول الله دور باشم، بیان: ینیع چون ینصر دهی بزرگ باروداریست در هفت منزلی مدینه در سمت دریا، در نهاییه گفته.

11- «در محاسن» (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که از این سبزی خورد بمسجد نیاید، و نفرمود حرامست.

12- «در مکارم» (31) که رسول خدا صلی الله علیه و آله سیر و پیاز و تره نمیخورد و عملی که که گرد درخت خرما بدان آمیخته میشد و بو میداد، و از امام باقر علیه السلام که ما سیر و پیاز و تره نخوریم، و از کتاب فردوس است بواسطه امیر المؤمنین علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سیر بخورید و از آن دارو گیرید که درمان 70 درد است، و بعلی علیه السلام فرمود: ای علی سیر بخور و گر نبود که من با فرشته هم رازم از آن میخوردم و از علی علیه السلام است که خوردن سیر نشاید جز که پخته باشد.

13- «در دعوات راوندی»: که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که این سبزی گندو را بخورد که سیر و پیاز است با ما هم نشینی نکند و راستی که فرشته‌ها آزار کشند از آنچه مسلمان آزار نکشد.

«دنباله ایست»: در بحر الجواهر گفته: پیاز گرم است و خشک از درجه 4 و در قولی 3- رطوبت فزون دارد، لطیف کن و برنده است و با اینکه قابض است پاک کن و گشاینده است، و نفخ دارد و خون را به برون کشاند، و تخمش را بمالند به تن سپیده تن را براندازد و با غسل بچشم کشند سفیدی آن را ببرد و مالیدن آن گرد داء الثعلب برای آن خوبست، و با نمک ثالول را ببرد و در دمل و عقده بواسیر را بگشاید، و باه را جدا بهیجان آرد و سر درد آرد، و پر خوردنش خموشی آرد و بخرد زیان زند، معده را نیرو دهد و اشتها انگیز است و عطش خیز، و بویش بیهوشی ناشی از دارو را نافع است و اگر در سفر و بر سر آبهای گوناگون خورند برای اختلاف آنها نافع است، آبش حیض گشاید و طبع را نرم کند. در کتاب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 72

جامع گفته: چون آب خالص پیاز را بگوش چکانند برای سنگینی و طنین و چرک ریزی آن و آبی که در آن رفته خوست، گفته: سیر دو رسته است، دشتی و کشتی.

جالینوس گفته: گرم و خشک است در درجه 3 و بقولی در درجه 4 برای کهنه شدن خون خوبست و شپش و رشک را بکشد و سرد درد دارد، و سردرد دارد، و پر خوردنش دیده را زیان دارد چون بسیار تحلیل کند و بسختی بخشکاند، و برای درد پشت و ران خوبست و برای گزیدن حشراتی که زهر سرد دارند چون تریاق است، و خلاصه تندرستی سرمازده‌ها را حفظ کند و هم پیرها را که حرارت غریزی آنها کاسته شده بادهای غلیظ را براند و از چکش بول پیران جلوگیری، و بهتر سازیش اینست که با آب نمک پوست کنده شود و آنکه بر آورند و با روغن بادامش بپزند و بخورند و پس از آن انار و سیب را بکنند، و چونش بسوزانند و بسایند و با عسل خمیر کنند و بر جای گزش مار نهند خوب شود، و سیر اثر عجیبی دارد در کشتن کرم کدو.

14- «در تهذیب» (ج 9 ص 94) بسندش تا یکی از دو امام علیهما السلام که پرسش شد از این، یعنی از خوردن سیر، فرمود: تا زمانی که آن را میخوری هر نمازی خواندی اعاده کن.

«بیان»: شیخ و جز او این روایت را بشدت کراهت و استحباب اعاده نماز تعبیر کردند و گفتند عدم وجوب اعاده نماز اجماعی است.

15- در «فردوس» از ابی الدرداء که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون در شهری یا ساختمانی در آئید و از وباء آن بترسید پیازش را بخورید که دیده را روشن کند و لبها را پاک کند و منی را فزاید و نیروی رفتن را فزاید و تیرگی چهره و خستگی را براندازد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 73

### باب بیست و یکم خیار

1- «در محاسن» (557) بسندش از امام ششم علیه السلام که خیار را از ته بخورید زیرا برکت بیشتری دارد.

2- «و از همان» (..) بسندش که رسول خدا صلی الله علیه و آله خیار را با نمک میخورد، در مکارم: (مضمون خبر را آورده).

3- در فردوس از پیغمبر صلی الله علیه و آله که: چون خیار خورید از تهش خورید.

«بیان»: در جامع بغدادی گوید: خیار شناخته است و سرد و تر است در آخر درجه 2 و تخمش سردتر است و جرمش غلیظتر و سنگینتر و سردتر از خیار شنبر و آن هم چنین است و از این رو بیشتر حرارت را خاموش کند و بلغم غلیظ پدید آرد و به پی معده زیان رساند و غذا را بندد و خام کند، و بهترش خرد باریک دانه و پر دانه و درهم آنست، و نشاید که جز مغزش را خورد، حرارت کبد و معده را خاموش کند، و بویش نیروی نفس کشیدن آرد و ضعف حادث از اخلاط



پر گرم را آرام کند که غش آور شده باشد، تخمش برای سوزش از صفراء و ورم کبد و سپرز از گرما و دردهای شش و قروح گرمائی خوبست و بول گشا است در باره قثاء گفته:

دو رسته است کازرونی که دراز و بزرگ و در بهار آید سردیش اندک و جرمش پر پیه است و رسته دوم در پایان تابستان آید که آن را نیشابوری گویند پرسود است و خوشمزه تر و تهی تر از نخست، سرد است و تر در پایان درجه 2، و از خیار سبکتر و زودتر دفع شود- پایان- «گویم»: عامه در کتب صحاح خود روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله خیار را با خرما میخورد، و از عبد الله بن جعفر آوردند که دیدم در دست راست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیار بود و در دست چپش خرما و او یک بار از این میخورد و یک بار از آن، قرطبی گفته: از این حدیث استفاده شود جواز رعایت طبع خوراکیها و بکار بردن بوجهی که سزد موافق دستور طب زیرا خرما گرم است و خیار سرد و چون با هم خورده شوند معتدل شوند، و این اصل مهمی است در داروهای ترکیبی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 74

## ابواب حبوب و دانه‌ها

### باب یکم در گندم و جو و آغاز آفرینش آنها

1- «در علل» (2/ 261) بسندش تا اینکه پرسش شد علی بن ابی طالب علیه السلام از جو که خدا از چه اش آفریده؟ فرمود: راستش خدا تبارک و تعالی آدم را فرمود بکار هر چه برای خود خواهی و جبرئیل یک مشت گندم برایش آورد، و آدم مشتتی از آن برگرفت و حوا هم مشتتی، و آدم به حواء فرمود تو مکار و نپذیرفت و هر چه را آدم کشت گندم بر آورد و هر چه را حواء کشت جو بر آورد.

2- در «مکارم» (177) بنقل از کتاب نبوت که امام ششم علیه السلام فرمود:

پیوسته خوراک پیغمبر نان جو بود تا خدا جانش را گرفت، و از امام صادق علیه السلام است که خوراک رسول خدا صلی الله علیه و آله نان جو بود و شیرینیش خرما و نان خورشش روغن زیتون، و فرمود: اگر خدا در چیزی درمان بیشتری میدانست از جو آن را خوراک پیغمبرانش علیهم السلام نمیساخت.

«فائده ایست»: میان اطباء معروفست که گندم گرم است و رطوبت و خشکی معتدلی دارد، و گندم جوشیده دیر هضم است و گرم و کرم کدو پدید آرد و گندم درشت سرخ غذائیت بیشتری دارد، و جو سرد است و خشک در درجه یکم و بقولی دوم و یکم غذاده تر از گندم و برای سینه و سرفه خوبست، نانش از قاووتش غذاده تر است و نفخ آور است و نفخ قاووتش بیشتر است.

## باب دوم در ماش، لوییا و گاورس

1- در «مکارم» (214) یکی از یاران ما امام هشتم را از درمان سفیده پوست پرسید گوید بمن فرمود: ماش را بپزم و آبش را بنوشم و آن را خوراک خود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 75

نمایم و چند روز انجام دادم و به شدم، و از او علیه السلام که ماش تازه را در زمان آن بگیر و به همراه برگش بکوب و آبش را بفشار و ناشتایش بنوش و بر سفیده بمال و چنین کردم و به شدم.

2- در «کافی» (344 / 6) بسندش که مردی بابی الحسن علیه السلام شکوه کرد از سفیده پوست، فرمود: ماش را بپزد و آبش را سر کشد و آن را در خوراک خود سازد.

«بیان»: در قاموس گفته: ماش دانه شناخته ایست معتدل و خلطش پسندیده است و برای تب و زکام خوبست نرم است و چون با سرکه پخته شود برای کچلی قرحه دار خوبست و ضمادش عضو سست را نیرو دهد.

3- در «کافی» (..) بسندش تا امام ششم که لوییا بادهای برآمده را براند.

«بیان»: صاحب بحر الجواهر گفته: لوییا از دانه‌های شناخته است گرم است در درجه یکم و خشکی میانه‌ای دارد و بقولی سرد و خشک است خون زایش را بر آورد، گشاینده حیض و بول است، فربه کن تن است، جنین و مشیمه را بیرون کشد.

4- در «کافی» (..) بسندش از کسی که با ابی الحسن علیه السلام هریسه گاورس خورده بود و آن حضرت فرموده بود این خوراک نیست که سنگینی و بلائی ندارد و من خوشش دارم و فرمودم: برایم بسازند و با شیر پزند سودمندتر و نرم‌تر است در شکم.

«بیان»: در بحر الجواهر گفته: گاورس در هر حالش به از دخن است (ذرت خوشه‌ای) و گیراتر است و سرد است و در درجه یکم و خشک در درجه دوم قابض است و خشک کن، درد را آرام کند و نفخ را بنشانند در صورتی که جوشانده شود و گرما گرم ضماد گردد، یا خاکستر آن بکار رود، و اگرش با شیر پزند کم زیان گردد، مایه غذائیش اندک است و کند هضم است، ابن بیطار گفته گاورس نزد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 76

پزشکان دو رسته از دخن است که دانه خردی دارد و قبض سختی و رنگی خاکی، و آن را همه راویان لغت خود دخن دانند جز ابی حنیفه دینوری از میان همه که گفته: دخن دو جنس است یکی زلال و چرخان و دیگری خود نگهدار و گفته:

جاورش واژه پارسی است و دخن عربی است، ابن ماسه گفته: چون با شیر پخته شود تا چون آبگوشت شود و قدری پیه و چربی در آن ریزند غذای خوبی باشد برای تن و از دخن برتر است و غذاده‌تر است و زودتر هضم شود و کمتر طبع را بند آورد.

### باب سوم - در عدس

1- در «عیون» (31 / 2) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که عدس را باشید چون مبارک و مقدس است، دل را نرم کند و اشک را فزاید و البته هفتاد پیغمبر بدان برکت بخشیدند که پایانشان عیسی بن مریم علیه السلام بوده.

در «صحیفه رضا» و «مکارم»: مانندش آمده، «بیان»: برکت بخشیدند یعنی دعا برای برکتش کردند یا بیان کردند برکت و منافعش را.

2- در «محاسن» (502) بسندش که مردی به پیغمبر صلی الله علیه و آله شکوه کرد از سختی، فرمود: عدس بخور که دل را نرم و اشک را بزودی روان سازد.

3- و از «همان»: بسندش از امام ششم علیه السلام که در این میانه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر نمازگاهش نشسته بود مردی بنام عبد الله بن تیهان از انصار نزد او آمد و گفت: یا رسول الله راستی که من بسیار در حضور تو نشینم و بسیار سخت را شنوم و دلم نرم نشود و اشکم بزودی نیاید، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای پسر تیهان عدس را باش آن را بخور که دل را نازک کند و زود اشک آورد، البته 70 پیغمبر بدان برکت دادند.

در «مکارم»: مانندش آمده. (و در حدیث دیگر همین مضمون را خطاب به علی علیه السلام از پیغمبر روایت کرده).

4- و از «همان» (504) بسندش از فرات بن احنف که یکی از پیغمبران

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 77

بنی اسرائیل بخدا از قساوت قلبش شکوه کرد و از کمی اشکش و خدا بدو وحی کرد که عدس بخور و عدس خورد و دلش نرم شد و اشکش فزون.

5- و از «همان» (..). بسندش از محمد بن فیض که نزد امام ششم علیه السلام آبگوشت عدس خوردم و گفتم قربانت راستش آنان گویند 80 پیغمبر عدس را تقدیس کردند، فرمود: دروغ میگویند و نه بیست پیغمبر روایت است که دل را نرم کند و اشک دو چشم را زود بر آورد.

«بیان» نفی تقدیس پیغمبران منافات ندارد با برکت دادن آنان زیرا تقدیس حکم بپاکی است و این مخالف برکت و نفع نیست، و بسا مقصود از عدس در اینجا جز عدس در اخبار دیگر است زیرا بیاید که عدس بر نخود هم اطلاق شود، و اشعاری بدین جمع بیاید و غفلت مکن.

6- در «مکارم»: بنقل از «فردوس» که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یکی از پیغمبران بخدا عز و جل از قساوت قلب قومش شکوه کرد و خدا عز و جل باو که در نماز گاهش بود وحی کرد که بقومت بگو عدس بخورند زیرا دل را نرم کند و چشم را اشکین سازد تکبر را ببرد و خوراک نیکانست (125).

7- در «دعائم»: از رسول خدا است که فرمود: عدس را باشید زیرا دل را نرم کند و اشک را فراوان سازد و البته که هفتاد پیغمبرش تقدیس نمودند (2/ 112).

«بیان»: در بحر الجواهر است که عدس از دانه‌های شناخته است سرد است و خشک است در درجه 2، جالینوس گفته است: آن یا در گرمی و سردی معتدل است یا اندکی گرم است و در منهاج هم بهمین مضمون گفته و افزوده در گرمی و سردی معتدل است و خشک است در درجه 2، و بقولی پوستش گرم است در درجه یکم و پوست کنده‌اش سرد است، در درجه دوم و بقولی در یکم و خشک است در درجه سوم، و خود جرمش خشک کن و قبض آور است و اما آب عدس پخته شکم را باز کند از این رو کسی که برای بند آوردن شکم آن را بکار برد و بارش پزد که همان آب اول پخت را دربار دوم بر آن ریزد، و عدس برای بیمار حصبه‌ای از ماش بهتر است در صورتی که سر درد نباشد، و عدس برای پی و دید چشم و برای معده و دشوار شاشیدن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 78

زیان دارد، و باد آورد و خوره ولی با چغندر و گوشت فربه یا روغن بادام و اسفناج اصلاح پذیر است.

### باب چهارم - برنج

1- در عیون: (2/ 35) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سرور خوراکها در دنیا و دیگر سرا گوشت است وانگه برنج. در «صحیفه» مانندش آمده (10).

2- «در محاسن» (502) بسندش از امام ششم علیه السلام که چه خوب خوراکی است برنج، ما برای بیماران خود آن را پس انداز کنیم.

3- «و از همان» (503) بسندش از یونس بن یعقوب که امام ششم علیه السلام فرمود: از سوی شما چیزی دوستتر از برنج و بنفشه نزد ما نیاید من از این درد سخت خود شکوه ساز کردم وانگه بدلم افتاد برنج بخورم و فرمودم تا شسته شد و

خشک شد وانگه بو داده شد و آرد شد و از آن برایم با زیت و همان پخته سفوف ساختند و من آن را کف کردم و خدا بدان دردم را برد، در کافی (6/ 241) مانندش آمده.

«بیان»: مراد از پخته در اینجا هر پخته ایست و در قاموس گفته: طیبخ یک نوع منصف است و آن نوشابه ایست که پخته شود تا نیشش برود اگر در اینجا این معنی مقصود باشد، بسا منظور اینست که پر غلیظ نشده بلکه همان نیمه شدنش بس بوده، و گفتند مقصود از بنفشه روغنش است چنانچه در باب روغنها گذشت.

4- «در محاسن» (502) بسندش از امام ششم علیه السلام که چند سال یا بیش بیمار شدم و خدا برنج را بدلم افکند و فرمودم ناشسته شد و خشک شد و اندکی بو داده شد و آرد شد و برخی را کف کردم و برخی را با آب پز خوردم.

5- در «محاسن» (504) بسندش از زراره که دیدم دایه ابو الحسن علیه السلام لقمه برنج بدهن او مینهاد و او را میزد تا بخورد و از آن اندوه خوردم و نزد امام ششم علیه السلام شدم، فرمود پندارمت آنچه از دایه ابی الحسن دیدی غمدهات کرده؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 79

گفتم: آری قربانت، بمن فرمود: آری چه خوب خوراکی است برنج روده‌ها را گشاد کند و بواسیر را ببرد، و ما رشک بریم بمردم عراق که برنج خورند و خرما می غوره که هر دو روده‌ها را گشاد کنند و بواسیر را ببرند، در کافی (6/ 341) بسندش مانندش آمده.

6- در «دعوات راوندی»: از مفضل بن عمر که چاشت نزد امام صادق علیه السلام رفتم و بر سر خوان بود و بمن فرمود: ای مفضل سر چاشت بیا گفتم: ای آقای من چاشت خوردم، فرمود: وای بر تو این برنج است، گفتم ای آقایم چاشت خوردم فرمود: بیا تا برات حدیثی باز گویم و نزدیکش شدم و نشستم و فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمن باز گفتند که: نخست دانه که اعتراف کرده برای خدا بیگانگی و برای من به پیغمبری و برای برادرم علی بجانیشینی و برای امت یگانه پرستم ببهشت رفتن برنج است وانگه فرمود: بیشتر بخور تا بیشتر دانشت آموزم، و بیشتر خوردم و باز حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد: که اگر برنج مرد بود بردبار بود، باز فرمود: بخوردن فزاتاً به دانشت فزایم، و بخوردن فزودم و فرمود پدرم از پدرانش علیهم السلام بمن باز گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برنج گرسنه را سیر کند و خوراک را بر سیر گوارا سازد فرمود: دوستر خوراک نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شور با بود.

7- «در مکارم» (178) امام صادق علیه السلام فرمود: چه خوب خوراکی است برنج خنک است و صحیح و سازگار بهر درد، و از امام رضا علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سرور خوراکها این جهان و سرای دیگر گوشت است و برنج، من گویم بسیاری از فضیلت برنج در باب درمان شکم گذشت.

«بیان»: در قاموس (پس از تعبیرات مختلف واژه ارز) گفته: دانه ایست شناخته، و در بحر الجواهر گفته: سرد است و خشک در درجه 2 و بقولی معتدل است و بقولی گرم است، شیخ گفته: گرم و خشک است و خشکیش روشنتر از گرمی آنست، و بقولی از گندم گرمتر است، و شیخ نجیب الدین سمرقندی گفته دلیل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 80

گرمیش از دو راه است مزه‌اش و دیگری اثر و عملش در مزاج اما از راه مزه اینست که شیرین است و اما از راه اثر اینست که تنهای گرما گرفته را تبار میکند و ملتهب میسازد، زود هضم است و تن را فربه کند و بشره را زیبا و خوراک بهی است، با شیر روده‌ها را شستشو کند و با سماق گرفتگی آورد، و برنج سرخ نشسته بیشتر قابض است، و حقه با آن گرفتگی‌های روده را دفع کند و چون با شکرش خوردن زودتر از معده سرازیر شود و چون با شیرش پزند و با شکر خوردن تن را فربه‌تر کند و مایه غذایی آن بیشتر باشد، و در منی و خرمی رخساره فزاید.

### باب پنجم - در نخود

1- «در محاسن» (505) بسندش از امام رضا علیه السلام که نخود پخته برای درد پشت خوبست و آن را پیش از خوراک و پس از آن میخورد.

«بیان»: گویا: این رد بر پزشکها است که سودش را ویژه خوردن آن دانند در میانه خوراک، در قاموس گفته: نخود دانه شناخته ایست باد دار است و ملین و بول‌گشا، منی و شهوت و خون را افزایش تن و آلت مردی را نیرو دهد بشرط آنکه در آغاز خوراک و دنبالش نخورند و در میانه‌اش بخورند.

2- در «محاسن» (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون خدا ایوب علیه السلام را عاقبت داد دید بنی اسرائیل کشت میکنند و با آسمان نگریست و گفت: معبودا سیدا بندهات ایوب گرفتاری که عاقبتش دادی کشت نمیکند و این بنی اسرائیل کاشتند و خدایش وحی کرد ای ایوب از سبحة خود مشتی تخم بردار و تخم بکار سبحة‌ای داشت که در آن نمک بود، و ایوب مشتی از آن برگرفت و تخم افشاندش و از آن عدس بر آمد همان که شماها آن را نخود نامید و ما عدسش نامیم، «در کافی» (343 / 6) بسند عده ماندش آمده.

«بیان»: اینکه فرمود: از سبحة‌ات بگیر، در بیشتر نسخه‌های کافی چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 81

اینجا با حاء بی نقطه است و آن دانه‌هاییست که از آن تسبیح سازند و اینکه فرموده: نمک در آن بود شاید باین معنا است که در جایی که آن را نهاده بوده با نمک آمیخته شده بود یا دانه‌هاش از نمک بوده و این دور از باور است، و یا ملح بمعنی نمکین بودنست یا واژه ملح با ضمه است جمع املح یعنی سیاه و سفید که رنگ دانه‌های تسبیح بوده، و در یک نسخه کافی با خاء نقطه‌دار است، بمعنی خاک نمگزار و آن روشنتر است، و این خبر دلالت دارد که حمص بر عدس اطلاق میشده و یا بر عکس و هیچ کدام را در کتب لغت ندیدم.

3- «در مکارم» از امام صادق علیه السلام که نخود را نزد او نام بردند و فرمود برای درد سینه خوبست (215).

«بیان»: در بحر الجواهر گفته: نخود سفید دارد و سرخ و سیاه بقراط گفته: گرم و تر است در درجه یکم اسحاق گفته: گرم و خشک است در درجه یکم چون با گوشتش پزند به پختش کمک کند، و چون با آن جامه شویند اثر خون را از آن ببرد، اگر کوبیده‌اش را با گلاب گرم آمیزند و به پشت دردناک مالند خوبست بول و حیض را گشاید و بسینه و شش سازگار است و باه را انگیزد و شکم را نرم کند، و برای قرحه قلوه و مثانه زیان دارد و شش را بیش از هر غذا تغذیه کند، و دم پختش برای درد پشت و استسقاء و یرقان خوبست، و بدان که نیروی جماع سه چیز خواهد که همه در نخود گرد آمدند، 1- خوراکی که حرارت بیش دارد و حرارت غریزه را فزاید و شهوت جماع آورد 2- خوراکی که نیروی غذائی خوب دارد و رطوبت بتن دهد و منی را فزاید. 3- خوراکی که باد و ورم آن وریدهای آلت را پر کند و اعضای آن را گنده نماید و همه اینها در نخود هستند پایان- ابن بیطار بنقل از اسرائیلی گفته: نخود سیاه از نخود سفید گرمی بیشتر و رطوبت کمتری دارد و از این رو تلخیش بر شیرینش روشنتر است و در گشودن سده‌های کبد و سپرز و خوردن کردن سنگ درون و بر آوردن کرم و کرم کدو از شکم و سقط کردن جنین و به کردن استسقاء و یرقان ناشی از سده کبد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 82

نیرومندتر است و هم در زهر اثر بخش تر و در فزونی نرمش و منی و زیبا کردن رنگ رخسار و گشایش بول نخود سفید اثر بخش تر و بهتر است چون شیرین و خوشمزه و پر غذاست گفته: باید پیش و پس خوراک نخورند و در میان آن بخورند، و بنقل از رازی گفته: آب جوشیده آن با شیر برای کسی که شش او خشک باشد و آوازش نازک شده باشد. نافع است.

### باب ششم باقلا

1- محاسن: بسندی از امام رضا علیه السلام که خوردن باقلا ساق را مخ دار کند و خون تازه آورد، در مکارم مانندش آمده.

بیان: ظاهرش اینست که بمخ ساق فزاید و سبب نیروی آن گردد ...

2- در محاسن (506) بسندش (همین مضمون آمده) و هم بسند دیگر از امام ششم (و در آن افزوده که) در مغز فزاید، و در کافی (6 ر 344) بسندش مانندش آمده، و در مکارم: مانندش آمده که خون تازه پدید کند.

3- در محاسن (506) بسندش از امام ششم علیه السلام که باقلا را با پوستش بخورید که معده را دباغی میکند.

4- و از مکارم (309) بسندش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خوراک عیسی باقلا بود تا بالا رفت و او چیز پخته با آتش نخورد که آتش آن را دگرگون کرده بود، و فرمود هر که فوله را با پوستش خورد خدا عز و جل دو برابر آن درد از او بر آورد، و از امام صادق علیه السلام که باقلا درد را برد و دردی ندارد.

بیان: در قاموس گفته: فول دانه ایست چون نخود و باقلا است نزد شامیان یا نام خصوص خشک آنست، و گفته: خوردن باقلا باد پدید آرد و خوابهای بد و سده در اعضاء درونی و اندوه در دل و هم خلطهای غلیظ و برای سرفه و فربه کردن تن و حفظ بهداشت خوبست بشرط که اصلاح شود، و سبزش با زنجبیل بینهایت باه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 83

آورد، باقلا قبطی دانه‌اش ریزتر از فول است، در صحاح گفته: فول باقلا است در قانون گفته: یک نوع باقلا شناخته است و رسته‌ای از آن مصری و نبطی است و نبطی قابض تر است و مصری با رطوبت تر و کم‌غذاتر و ترش فضلش بیشتر دارد، و اگر نبود که کند هضم و پر نفخ است از کشکاب جو در خوبی غذا کمتر نبود و بلکه از آن پرمایه‌تر و نیرو بخش تر است، و جلوه‌ای دارد که از آن گوشت سستی پدید شود، و اخلاط سفتی، بقراط گفته: خوش غذا است و نگهدار صحت، و خوابهای پریشان آرد و خارش پدید کند بویژه تازه‌اش، و برای کسی که سر درد گیرد سر درد آرد و زیان زند پایان- و یکیشان گفته: برای سینه و خونریزی و سرفه با عسل خوبست و از ورمهای گلو و پیچیدگیها با خوردن آن یا پخت آرد و ضماد با آن تنها یا با سویق خوبست، و دردی که از ضربت باشد آرام کند، و اگر باقلا را پوست کنند و بکوبند و بر جای خونریز پاشند بندش آورد، و اگر با آرد حله و عسل آمیزندش دمل و بادبیخ گوش را تحلیل برد.

ابواب- خوراکیها که از حبوب سازند

باب اول- نان و احترام آن و آداب پختن و خوردن

1- در قرب الاسناد (41) بسندش تا اینکه علی علیه السلام خدمتکارانش را در باره تخمیر و ورآمدن خمیر نان مورد باز خواست قرار میداد و میفرمود: آن نان را بیشتر میکند.



بیان: ورآمدن و تخمیر اینست که روی آن را پیوشند هنگام پخت یا بیش از آن زیرا چشم انداختن بدان برکتش را میبرد و دور نیست که خدا بدین سبب آن را فزون کند یا مقصود اینست که آن را مدتی وانهند تا خوب ورآید و اثر آن در برکت و سود روشن است و آزموده ...

2- در مجالس ابن الشیخ (1 ر 379) بسندش از امام باقر علیه السلام که پرتقال و ترنج سنگین است و چونش خورند، نان خشک آن را از معده هضم کند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 84

3- در محاسن (584) بسندش از عمرو بن شمر که شنیدم امام ششم میفرمود:

من انگشتان خود را از نانخورش خوب می‌لیسم تا میترسم خدمتکار پندارد از پر خوری من است و چنین نیست راستش بمردمی نعمت فراوان داده شد که مردم ثرثار بودند تا آنجا که مغز گندم را نان کرده و با آن ته کودکان خود را پاک میکردند تا از آن کوهی ساختند و مرد صالحی گذر کرد بزنی که چنین میکرد با پسر بچه‌اش و باو گفت: وای بر شما از خدا پرهیزید مبادا نعمت شما را دگرگون سازد گفت: گویا تو ما را از گرسنگی میترسانی ولی تا ثرثار ما روانست از گرسنگی نترسیم، فرمود: خدا عز و جل بر آنها خشمناک شد و ثرثارشان را سست کرد و باران آسمان و گیاه زمین را از آنها بازداشت. فرمود: پس از آن نیازمند همان کوه نان آلوده شدند، و چنان بود که با ترازو میان آنها بخش میشد، و از همان بسند دیگر مانندش آمده.

بیان: در قاموس گفته ثرثار نهر یا دشتی است میان سنجار و تکریت که بزرگ است ... و باید بدانند که نهر تنها فائده برایشان ندارد و باید بخدا تعالی اعتماد کرد، اخبارش در کتاب طهارت شرح شود ان شاء الله.

4- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که جز این نباشد که تن بر نان ساختمان شده.

5- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که نان را ارجمند و بزرگ دارید زیرا خدا تبارک و تعالی آن را برکاتی از آسمان فرو فرستاده و بکرم خود برکاتی از زمین برآورده و از گرمی داشتن نان اینست که نه بریده شود و نه پامال گردد.

6- در محاسن: بسندش تا علی علیه السلام که نان را گرمی دارید زیرا از عرش تا زمین و آنچه در میان آنها است در پیدایش آن بکار رفته، در مکارم: از امام صادق علیه السلام مانندش آمده.

7- در محاسن (586) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت: بار خدایا نان را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 85

برای ما برکت ده و میان ما و آن جدائی مینداز که اگر نان نباشد نماز نخوانیم و روزه نتوانیم و واجبات پروردگار خود را انجام ندهیم.

8- و از همان (589) بسندش از فضل بن یونس که ابو الحسن علیه السلام نزد من چاشت خورد و کاسه‌ای آوردندش که زیر آن نان بود، فرمود: نان را گرامیتر از آن دارید که زیر کاسه باشد و بمن فرمود: بغلام بگو گرده را از زیر کاسه درآورد.

9- و از همان (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که بد داشت گرده نان زیر کاسه باشد.

10- (همین مضمون را در خبر دیگر آورده).

11- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که نان را با کارد نبرید و با دست بشکنید و برایتان شکسته شود، با عجم مخالفت کنید.

بیان: فرمان مخالفت با عجم برای این بوده که در آن روزگار کافر بودند.

12- در محاسن (..) بسندش که بالا برده تا فرموده: بریدن نان با کارد گناه ندارد.

13- و از «همان» (..) بسندی تا امام ششم علیه السلام که چون امیر المؤمنین علیه السلام نانخورش نداشت نان را با کارد میبرد. و از «همان»: بسندش از امام ششم علیه السلام که کمتر نانخورش بریدن نانست با کارد.

«بیان» بریدن را بجای نانخورش آورده یا برای اینست که خوشمزه تر می شود یا مانند نانخورش می شود و طبع فریب میگردد، بهر حال دلیل است بر جواز بریدن نان با کارد با نبودن نانخورش، و منع در جز این خبر حمل بر کراهت شود گرچه احوط ترک است، در دروس گفته: بریدن نان با کارد مکروه است و این صورت را جدا نکرده و گویا آن را حمل بر سبکی کراهت کرده.

14- در «مکارم» (177) (مضمون شماره 5 را آورده و در دنبالش افزوده).

گفته شد احترام نان چیست؟ فرمود: چون حاضر شود چشم براه خوراک دیگر نشوند.

15- در «دعوات راوندی»: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: گرده نان را خرد بسازید

16- در «دعائم»: پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرد که نان را بو کنند مانند اینکه درندگان بو میکنند، و نهی کرد از بریدنش با کارد.

17- در «کافی» (303 / 6) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که مبادا نان را بو کنید چنانچه درنده‌ها بو کنند زیرا نان مبارک است، خدا عز و جل از آسمان باران پیاپی فرستاده و آن را رویانده است بدان است که نماز گزارید گزارید و بدان روزه توانید و بدان بحج خانه پروردگارتان روید، در «محاسن» (585) بسندش (مضمون حدیث را تا باران پیاپی آورده).

«بیان»: بو کردن نان برای اینست که خوبی آن را وارسند، و اینکه فرمود:

خدا فرستاده اشاره است بقول خدا تعالی در سوره نوح حکایت از آن حضرت علیه السلام که «پس گفتم آمرزش خواهید از پروردگارتان که او پرآمرزنده است، فرستد بر شما باران آسمان را پیاپی 10-11-نوح» بیضاوی گفته سماء احتمال سایه انداز و ابر را دارد و مدارار پر فرو ریز است ...

18- در «کافی» (403 / 6) بسندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون نان و گوشت براتان آوردند آغاز کنید بنان و با آن سد جوع کنید وانگه گوشت را بخورید.

19- و از «همان» (302 / 6) بسندش تا امام ششم علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نان را گرمی دارید که آنچه میان عرش تا فرش است در آن کار کرده با آفریده‌های بسیارش، سپس بدانها که در گردش بودند فرمود: برای شما حدیث نکنم؟ گفتند: چرا یا رسول الله پدران و مادران ما بقرابنت، فرمود: پیش از شماها پیغمبری بود بنام دانیال و گرده‌ای به یارش داد تا او را از آب گذر دهد و آنکه وسیله گذر داشت گرده نان را بدور افکند و گفت: من با این نان چه کنم نان نزد ما لگد مال می‌شود، چون دانیال این را دید دست به آسمان برداشت و گفت: بار خدایا نان را گرمی دار. پروردگارا دیدی این بنده چه کرد و چه گفت، فرمود:

خدا عز و جل به آسمان وحی کرد تا باران را بند آورد و بزمین وحی کرد تا چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 87

گل پخته شود، فرمود: باران بر آنها نبارید تا کارشان بدان جا رسید که همدیگر را خوردند، و چون بدینجا رسیدند که خدا عز و جل خواست: زنی بدیگری گفت بیا امروز فرزند مرا با هم بخوریم و فردا فرزند تو را، گفت بسیار خوب و فرزند او را امروز با هم خوردند و چون گرسنه شدند بدیگری گفت تا فرزند او را بخورند و او سرباز زد و باو گفت میان من و تو پیغمبر خدا دانیال حکم باشد و نزد او بمحاکمه رفتند و آن حضرت بآنها فرمود: کار بدینجا رسیده؟ گفتند:

ای پیغمبر خدا آری و سخت تر است و او دست بآسمان برداشت و فرمود: بار خدا یا بازگردان بما فضلت را و فضل رحمت خود را و شکنجه مده کودکان و خیرمندان- را بگناه کشتیبان و روگردانیش از نعمت تو، فرمود: خدا بآسمان فرمود:

ببار بر زمین و زمین را فرمود: برویان برای آفریده‌هایم هر خیرت را که از آنها فوت شده که من آن را برای کودک خردسال رحمت آوردم.

20- در کافی (6 / 303) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که گرده‌های ناتان را کوچک بسازید زیرا با هر گرده برکتی است، یعقوب بن یقین گفت: دیدم امام رضا گرده را بسوی بالا میشکست.

بیان: بسوی بالا شکستن دو راه دارد یکی که روشنتر است اینست که نان خشک را از دو سو بزیر فشار دهند تا از بالا شکسته شود دوم اینکه نان نمدار را از طرف پائین بکشند تا از بالا جدا شود.

21- در کافی (6 / 304) بسندش از امام رضا علیه السلام که نان را با کارد نبرید آن را بشکنید، با عجم مخالف باشید.

### باب دوم- انواع نانها

1- در کافی (..) بسندش تا امام رضا علیه السلام که فضل نان جو بر گندم چون فضل ما است بر دیگر مردم، هیچ پیغمبری نبوده جز که برای خوردن نان جو دعوت کرده و آن را برکت داده و بدرونی در نشود جز که هر درد را از آن بر آرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 88

و آن قوت پیغمبران و خوراک نیکانست، خدا نخواست خوراک پیغمبران جز نان جو باشد.

در مکارم (178) مانندش آمده جز که گفته: خدا نخواست قوت پیغمبران را برای اشقیاء مقرر سازد.

2- در کافی (6 / 305) بسندش از امام رضا علیه السلام که در درون مسلول چیزی سودمندتر از نان برنج نیست.

3- در همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که به مبطون (بیمار اسهالی) نان برنج بدهید کمتر چیزی در درون مسلول در آید که سودمندتر از آن باشد، هلا که معده را دباغی کند و درد را بخوبی بیرون کشد.

4- در مکارم (..) از امام صادق علیه السلام که در درون مسلول مانند نان برنج در نیاید، راستش درد را بخوبی بکشد، در صحیفه رضا است بسندی که بر آورد که چیزی سودمندتر از آن نیست، و چیزی نیست که از بام تا شام در درون آدمی بماند جز نان برنج، در کافی (بخش اخیر این خبر را از امام صادق آورده) (6/305).

5- در مکارم: از امام صادق علیه السلام که ثقل ندارد و با شیر نرمتر و سودمندتر است برای معده.

6- در روضه الواعظین- از عیص بن قاسم که بامام ششم علیه السلام گفتم حدیثی از برای ما از پدرت روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز از نان گندم سیر نخورده درست است؟ فرمود: نه، رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز نان گندم نخورده و از نان جو سیر نشده هرگز.

7- در کتاب المسائل (10/26 بحار) بسندش از علی بن جعفر که از برادرم موسی علیه السلام پرسیدم از اینکه نان را با روغن آلاینند، فرمود: باکی ندارد، بیان: یعنی با روغن خمیر کنند یا آن را بروغن زنند و بخورند و نخست روشنتر است.

8- در کافی (6/36) بسندش از امام رضا علیه السلام که نان خشک ترنج را هضم کند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 89

### باب سوم قاووت و انواعش

1- در محاسن که یکی نزد امام ششم علیه السلام نام قاووت برد و آن حضرت فرمود:

همانا بوحی ساخته شده و دستور خدا است (488).

2- و از همان (..) بسندش (همین مضمون اخیر از امام هفتم علیه السلام روایت است).

3- و از همان: از امام ششم علیه السلام که میفرمود: قاووت خوراک مرسلان است یا خوراک پیغمبران علیهم السلام.

4- و از همان (..) از امام هشتم علیه السلام که قاووت نافع است برای هر چه که بقصد آنش نوشند.

5- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که قاووت گوشت رویاند و استخوان سخت کند.

6- و از همان (..) بسندش از ابن مسکان که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود نوشیدن قاووت با زیت گوشت رویاند و استخوان سخت کند و رخساره خرم سازد و باه را بیفزاید.

7- و از همان (..) بسندش از خضر که نزد امام ششم بودم و یکی از یاران ما آمد و بآن حضرت گفت: نوزاد برای ما آید خرد و نزار، فرمودش چه بازت دارد از نوشیدن قاووت که استخوان سخت کند و گوشت رویاند.

در مکارم: بی‌سند مانندش را آورده (و پنج روایت بهمین مضمون آمده و در آخر آنها افزوده) هر که 40 بامداد قاووت نوشد دو کتفش پر از نیرو گردد، و در مکارم مانندش آمده و گفته: کعبش پر از گوشت گردد و هم در کافی چنین است.

8- در محاسن (489) بسندش از امام ششم علیه السلام که سه کف قاووت خشک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 90

در ناشتا خوردن صفراء و بلغم را برچینند تا بسا چیزی از آنها نماند.

9- در طب (67) بسندش از امام ششم علیه السلام که خوردن قاووت خشک در ناشتا گرمی و ابخموشد و صفراء آرام کند و اگر تر کنند و نوشند این اثر را ندارد.

بیان: تر کنند، یعنی با روغن و زیتش بیامیزند چنانچه کلینی بسند عده از یک مرد مروی روایت کرده که امام رضا علیه السلام که نزد ما در مرو بود فرستاد و قاووت خواست و قاووت آمیخته بروغن برایش فرستادند و آن را برگردانید و بمن پیغام فرستاد که قاووت چون خشک در ناشتا خورده شود حرارت را بنشانند و صفراء را آرام کند و چون آمیخته باشد این اثر را ندارد.

10- در طب (..) از امام پنجم علیه السلام که وه چه بزرگ است برکت قاووت چون آدمی در سیری نوشدش گواراست و غذا را هضم کند و اگر گرسنه باشد سیر کند و چه خوب توشه‌ایست قاووت برای سفر و حضر.

11- و از همان (..) بسندش از بکر بن محمد که نزد امام ششم علیه السلام بودم و مردی بآن حضرت گفت: یا بن رسول الله نوزاد ما خرد و ناتوان آید فرمود: چه بازت دارد از قاووت بنوشش و خانواده‌ات را بفرما بنوشد که گوشت رویاند و استخوان سخت کند و برای شما نوزاد نیاید جز نیرومند.

12- در قرب الاسناد (31) بسندش از بکر بن محمد ازدی که عبد السلام نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: مردی گاوی را با تبر زده و کوبیده و سرش را بریده و پاسخی باو نفرستاد، و سعیده را خواست و باو فرمود: این مرد نزد آمد و گفت:

تو نزد من فرستادی در باره مردی که گاو را با تبر زده، پس اگر خون معتدل روان شود بخورید و بخورانید و اگر بسختی و کندی در آید نزدیکش نروید، گوید: آن غلام را گرفت تا بزندش، و امام باو پیغام داد قاووتش نوشان که گوشت رویاند و استخوان سخت کند.

13- در احتجاج (227) از امام رضا در مناظره او با سران ملل است که چون آن حضرت خواست نزد مأمون رود وضوی نماز گرفت و قاووت نوشید و بما هم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 91

نوشانید الخبر.

14- در محاسن (489) بسندش از امام ششم علیه السلام که قاووت خشک سفیده را ببرد، بیان: سفیده یعنی پیسی و سفیده چشم دور از باور است.

15- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که قاووت صفراء و بلغم را بکلی برکند و 70 نوع بلا را بگرداند.

16- در محاسن (..) بسندش از امام هفتم که چون قاووت را شسته باشی هفت بار و از ظرفی بظرف دیگرش بگردانی تب را ببرد و نیرو بساقها و گام فرو آورد، در مکارم: از امام رضا علیه السلام مانندش آمده است.

بیان: گردانیدن از ظرفی بظرفی برای خوب شستن دانه است پیش از کوبیدن یا پس از آنست برای گرد گرفتن و پاک کردن دردش.

17- در محاسن (490) بسندش از حماد بن عثمان که شنیدم امام ششم میفرمود: درون تبار را از قاووت پر کنید، سه بارش بشوئید و آنگاه باو دهید بنوشد و در حدیث دیگر از ظرفی بظرفی گردانده شود. در مکارم (24) مانندش آمده، تا گفته هفت بارش بشویند و آنگهش بنوشانند.

18- در محاسن (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که بهترین سحری شماها قاووتست و خرما، و بسند دیگر هم آمده و در مکارم هم مانندش آمده، و محاسن در حدیث دیگر گفته: چه خوب خوراکیست قاووت.

19- و از همان (..) بسندش از محمد بن عمرو که شنیدم امام رضا علیه السلام میفرمود:

چه خوب خوراکی است قاووت اگر گرسنه باشی نگهت دارد و اگر سیر باشی خوراکت را هضم کند، و بسند دیگر از ابی الحسن مانندش آمده.

20- و از همان: بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که قاووت بادام با شکر طبرزد برایش آوردند و فرمود: خوراک خوشگذرانها است پس از من.

بیان: مترف به جبار هم گویند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 92

21- در مکارم (219) بسندی از امام چهارم علیه السلام که درون تبار را با قاووت و عسل بیالائید سه بار و از ظرفی بدیگری شود و به تبار نوشانند که تب گرم را ببرد، و جز این نیست که بوحی ساخته شده، از ابن کثیر است که شکمروه گرفتم و امام ششم فرمود: قاووت گاورس با آب زیره بخورم و خوردم و شکمم بند آمد و خوب شدم، و احمد بن یزید گفت: چون یکی از اهل خانه را مار و یا کژدم میگزید میگفت: قاووت سیبش بنوشانید، و از ابن بکیر است که خوندماغ شدم و از امام ششم علیه السلام در این باره پرسیدند، فرمود قاووت سیبش دهید و خون بند آمد.

بیان: بند آمدن خون گویا برای خنکی و قابضی او است و بریدن صفراء و دفع زهر برای اینکه قلب را نیرو دهد و روح را و جلو اثر آن را بگیرد.

22- در کافی (307 / 6) بسندش از سیف خرما فروش که یکی از یارانمان در مکه بیمار شد و سرسام گرفت و من نزد امام ششم علیه السلام رفتم و گزارش دادم بمن فرمود: باو قاووت جو بنوشان که خوب شود ان شاء الله و آن غذای شکم بیمار است گفت دو روز یا دو بار بیشتر نشد که باو این قاووت را نوشاندیم و یار ما خوب شد در مکارم بطور اختصار ماندش آمده.

بیان: در قاموس گفته: سرسام دردیست که هذیان آورد، در بحر الجواهر است که شیخ نجیب الدین گفته: سرسام ورمی است که در پرده میان جگر و معده رخ دهد، نفیس الدین گفته او با دیگران در تعریف این بیماری مخالفت کرده زیرا همه اتفاق دارند که سرسام یک ورمی است در خود پرده پهنی که میان دل است و معده و پرده میان معده و کبد را کسی نگفته از فضلاء جز طبری پایان و مناسب بودن قاووت جو برای سرسام روشن است، زیرا در سرسام گرمی چیره‌ای باشد و قاووت جو بسیار خنک است، و اینکه فرمود: آن غذاء است، گویا اشاره است بدان چه پزشکان گفتند که درمان با غذا بهتر است از درمان با دارو، یا اینکه پس از او خوراکی لازم نباشد، تخصیص آن به بیمار برای اینست که غذایش کمتر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 93

از تندرست است و گفتند مقصود اینست که خون پدید کند.

23- در کافی: (307 / 6) بسندش از امام ششم علیه السلام که قاووت عدس تشنگی برد و معده را نیرو دهد و درمان 70 درد شود، و صفراء را بخموشد و درون را خنک کند و خود در سفر بهمراه داشت و پر میفرمود بکسی که خونش میجوکید قاووت عدس نوشد که جوشش خون را آرام کند و گرمی را خاموش، در مکارم (221) ماندش آمده.



24- در کافی (..) بسندش از علی بن مهزیار که کنیزش دچار خونریزی حیض شد و بند نیامد تا نزدیک مرگ رسید و ابی جعفر علیه السلام باو فرمود: قاووت عدس نوشد و نوشید و خون برید و به شد، در مکارم .. بسندش مانندش آمده. روشنکرد نیست: بسا بردن تشنگی که در خبر نخست است برای خنک کردن آنست و گرمی نشانی و نیرو دادن بمعده در آنگاهست که سستی آن از گرمی و رطوبت است و برای خموش کردن صفراء و گرمی دو راه گفتند: یکی از راه خنک کردن در مزاجهای گرم و دیگری از راه سفت کردن خون و آرام کردن تندیش تا روانی و ریزش آن در رگها کند شود و از این راه است که خون حیض را چنانچه در خبر دوم آمده میبرد.

من گویم: از کلینی برآید که قاووت مطلق را در اخبار بقاووت گندم تفسیر کرده و آنجا که گفته باب اسوقه و فضل سویق حنطه و همه اخبار مطلق را در این باب آورده، و شهید- ره- در دروس در باره قاووت اخبار فراوانی آورده و گفته:

کلینی آنها را بقاووت گندم تفسیر کرده، نگارنده بحر الجواهر گفته: قاووت از هفت چیز سازند: گندم، جو، بار درخت سدر، سیب، کدو، دانه اناره و دانه غبیراء (سنجد) و همه آنها طبع را بندند و قوی و جوشش صفرائی را ببرند و تری معده را بخشکانند و اگر قاووت جو را با آب و کمی شیر و تخم خشخاش بو داده کوبیده آمیزند برای ترکیدها خوبست و گزش را آرام کند و خواب آورد پایان ابن بیطار بنقل از رازی گفته: هر قاووت هم آهنگ مایه آنست قاووت جو سردتر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 94

از قاووت گندم است و هر دو نفخ دارند و بکندی از معده فرو آیند، و اگر خوب با آب جوشیده شوند و با پارچه تنگی تصفیه شوند که آب ده باشد و فشار داده شوند تا در آن حل شوند و با شکر و آب خنک نوشیده شوند نفخ آنها کم شود و در معده روانتر گردند و برای گرما زده‌های تند نوشیدن آن ناشتا در تابستان سودمند است و از تبها و بیماریهای گرمائی جلو گیرند و این از سودهای کلان آنها است.

و کسی که آن را نوشد نشاید در آن روز میوه‌های تر و خیار و سبزی بسیار خورد ولی مزاجهای سرد و کسانی که نفخ شکم دارند و درد پشت و مفاصل کهنه و پیران و سرد مزاجان را نشاید که البته گرد قاووت گردند و اگر بدان ناچار شوند باید آن را با آب گرم چند بار بشویند و با شکر و عسل بیامیزند و با زیت و روغن دانه سبز و روغن گردو بیالایند، قاووت جو گر چه خنک‌تر از قاووت گندم است ولی چون قاووت گندم بیشتر آب میخورد خموش کردن و خنک کردن آن برای تن بیشتر است و بویژه که مرطوبتر است و سود بیشتر دارد برای کسی که نیاز برطوبت دارد و قاووت جو سودمندتر است برای کسی که به خموش کردن حرارت و خشکی نیاز دارد مانند مردم تنومند پر گوشت و خون ولی آنها که پیکر کم گوشت نازک دارند همان نخستها باشند، و قاووت‌های دیگر دارو باشند نه غذاء چنانچه قاووت میوه سدر و قاووت سیب و دانه انار ترش برای بستن شکمروه حار است و قاووت خرنوب و غبیراء (سنجد) برای بستن طبع.

25- در کافی (307 /6) بسندش که ابی الحسن علیه السلام از خراسان برای مدینه نوشت بامام نهم قاووت و شکر ندهند که برای مردها بد است و سیاری بنقل از ابی عبید الله آن را تفسیر کرده که چون از بس سرد است از مردان نیروی جماع را میبرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 95

### ابواب شیرینیا و ترشیا

#### باب یکم - انواع شیرینیا

1- در محاسن (407) بسندش تا گفته شد یا رسول الله کدام نوشابه‌ها را دوستتر داری؟ فرمود: حلوی سرد را.

2- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که مؤمن خوشمزه است و خوشمزه را دوست دارد و شیرینست و شیرینی دوست دارد.

و از همان: بسند دیگر مانندش آمده.

3- و از همان (405) بسندش تا موفق مدائینی که روزی امام هفتم فرستاد و نزد او غذا خوردیم و حلوا را فراوان کرده بودند و من گفتم: چه فراوانست این حلوا فرمود ما و شیعه هامان از شیرینی آفریده شدیم و شیرینی را دوست داریم.

4- و از همان: بسندش از امام پنجم علیه السلام که هر که حلوا دوست ندارد شراب دوست دارد.

5- و از همان (..) بسندش از علی بن ابی حمزه که ابی الحسن علیه السلام فرمود: راستش ما خاندانی هستیم که حلوا را دوست داریم و هر که از ما حلوا نخواهد شراب خواهد فرمود: در من مایه‌ها است و من حلوا دوست دارم.

بیان: در من مایه‌ها است، یعنی فزونیه‌های پیوسته و گویا مقصود اینست که من مالها دارم و اسراف کار نیستم در خوراک و حلوا را دوست دارم و بکار برم یا مایه‌ها از بیماری دارم که حلوا بسا برایشان زیانی دارد و با این حال حلوا را دوست دارم و در نسخه‌ایست که پدرم حلوا دوست بود و گویا تصحیف است و بسا هر دو تصحیف باشند.

6- در محاسن (..) بسندش از یونس بن یعقوب که در مدینه بودیم و امام ششم علیه السلام فرستاد که فالوده برایم بسازید و کم بسازند و یک کاسه کوچک برایش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 96

فرستادیم.

7- و از همان: بسندش از یوسف بن یعقوب که امام ششم از فالوده خوشش می‌آمد و چونش میخواست میفرمود: برای ما کمی بسازید.

8- و از همان: بسندش از ابی حمزه که کاسه نزد ابی الحسن علیه السلام فرستادم و در آن نان شکری بود روزی نزدش رفتم و آن کاسه در برابرش بود و کاسه‌ای خواست و شکر در آن ریخت و فرمود بیا بخور گفتم: قربانت آنچه در آن نهادند بس نیست فرمود: بخور که خوشمزه‌اش یابی.

9- در محاسن: بسندش از عبد الاعلی که با امام ششم مرغی پر از تو دلی خبیص خوردیم آن را شکافتیم و خوردیم.

بیان: در قاموس گفته: خبیص را از خرما و روغن سازند و در بحر الجواهر گفته: خبیص حلوائیست که آن را سازند یک کیلو شیره بجوشانند و چون جوش آمد یک کیلو آرد پاک در آن ریزند و آنکه جوشانند تا بوی آن برآید و آنکه سه کیلو شکر یا عسل یا شیره انگور در آن ریزند و با آتش نرمی آن را پزند و با ملاقه زیر و رو کنند تا روغن را پس دهد.

10- در مکارم: یکی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی برایش فالوده آورد و از آن خورد و فرمود: از چه ساخته شده؟ گفت: قربانت پدر و مادرم، روغن و عسل را در دیگچه نهیم و بر سر آتش بجوشانیم و آرد مغز گندم بر روغن و عسل ریزیم و آن را زیر و رو کنیم تا بپزد و چنین شود که بینی، فرمود: این خوراک خوشمزه ایست و با این حال نان گندم با سبوس میخورد با آش کشک و مخلوط خرما و روغن و کشک میخورد و بسا شیر و خرما با هم میخورد و میفرمود: دو خوشمزه باشند (28).

بیان: در بحر الجواهر گفته: حبس بفتحه ساخته از روغن و قرص نانت و شیره و بفارسی چنگال گویند: 11- در سرائر: بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که پر ما را دوست دارد پر زن و حلوا دوست دارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 97

12- در مکارم: که حسن بن علی علیه السلام مردی را دید که فالوده را بد داشت فرمود: مغز گندم است و عسل و روغن پاک، مسلمان آن را نکوهیده نکند (193).

بیان: از حدیث برآید که آن روز فالوده نام حلوائی بوده که از آرد گندم و روغن و عسل سازند.

13- در دعوات راوندی: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که به برادرش شیرینی خوراند خدا از او تلخی مرگ را ببرد.

14- در دعائم: از جعفر بن محمد علیه السلام است که فالوده را خوش داشت و چونش میخواست میفرمود کمی از آن برای ما بسازید برای پرهیز از پرخوری آن تازیان نزنند (2/ 111).

15- در مکارم: که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون حلوا نهادند از آن برگیرید و ردش نکنید (188).

16- در مجمع البیان: که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرغ میخورد و فالوده و از حلواء و عسل خوشش می‌آمد.

## باب دوم در عسل

### آیات قرآن مجید

1- النحل - 68- وحی کرد پروردگارت بزنبور عسل که برگیر از کوهها خانه‌ها و هم از درختها و از آنچه میسازند و آنگه بخور از همه میوه‌ها و برو براههای پروردگارت آرام و رام تا برآید از شکم آنها نوشابه رنگارنگ که در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 98

آن درمانست برای مردم، راستی در این البته نشانه‌ها است برای مردمی که اندیشند.

تفسیر - گویم: تفسیرش در باب نحل گذشت و خلاصه‌اش اینست که وحی یا الهامی است از خدا یا کنایه است از اینکه این غریزه را بدو داده و مقصود از عروش ساختمان‌یست که از شاخه‌ها و موها برآرند، و درمان مردم در آنست یا در خود او چنانچه تنه‌ایش درمان برخی بیماریها است یا با جز او چون داروهای دیگر چون کمتر معجون‌یست که عسل در آن نباشد و برخی گفتند: مقصود اینست که قرآن درمان است برای مردم، در آن نشانه‌ها است، زیرا هر که در احوال زنبور عسل اندیشه و وضع پیدایشش را بخوبی بداند خدا آموزگار او است که توانا و مختار و حکیم و دانا و موصوف بهمه صفات کمال است و هیچ کاستی ندارد، و دلالت دارد که عسل حلال است بلکه شمع هم زیرا کمتر از عسل جداست و هم بر جواز مگس داری برای عسل تا آنجا که مانع شرعی نباشد و هم بر جواز درمان خواستن از آن تنها و با دیگر داروها و بر اینکه خدا درمان را بوسیله دارو دهد و اگر چه بی‌آن میتواند چون حکمت در اینست و بر جواز طلب علم پزشکی بلکه علم کلام و اندیشه در کارها و کردارها و استدلال بدانها بیودن واجب الوجود و صفاتش و بر حسن و قبح عقلی و جز آن که یکی از افاضل گفته و در برخی جای گفتگوئیست.

### اخبار باب

1- در مجمع البیان (6/3) بنقل از عیاشی که مردی بامیر المؤمنین علیه السلام گفت: دلم درد دارد، فرمود: زن داری؟ گفت: آری فرمود: چیزی از مالش با رضایش بخشش گیر و با آن عسل بخر و بر آن آب باران بریز و آن را بنوش که من شنیدم خدای سبحانه در قرآنش میفرماید «و فرو فرستادیم از آسمان آب با برکت» و هم فرمود «برآید از شکمشان نوشابه رنگارنگ که در آن درمان است برای مردم» و هم فرموده «و اگر زنهاتان برضایت دل از آن چیزی بشما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 99

دادند بخوریدش خوش و گوارا» و چون برکت و درمان و خوشی و گوارائی گرد آیند درمان یابی.

2- در مکارم: از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله از عسل خوشش می آمد و میفرمود: بر شما است درمان جوئی از عسل و از قرآن، و از ابی الحسن علیه السلام که هر که منی او بگردد شیر تازه و عسل برایش خوب است و از امام ششم علیه السلام که مردم بچیزی درمان نکنند مانند یک انگشت از عسل.

و از فردوس: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ماهی یک بار عسل بنوشد بقصد اینکه خدا در قرآنش درمان یاد کرده از 77 درد عافیت یابد، و از او است علیه السلام که هر که حافظه خواهد باید عسل بخورد، و فرمود: چه خوب نوشابه ایست عسل که دل را نگهدارد و سردی سینه را ببرد.

و از فردوس: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که پنج چیز فراموشی را ببرند، و حافظه را بفزایند و بلغم را بزایند: مسواک، روزه، خواندن قرآن، و عسل و کندر (188).

3- در عیون (2 / 35) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که اگر چیزی درمان دارد تیغ حجام است یا نوشی از عسل و بهمین اسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که شربت عسل را از هر که بشما دهد رد نکنید، و از امیر المؤمنین علیه السلام که سه چیز حافظه فزایند و بلغم زدایند: خواندن قرآن، خوردن عسل و کندر، بهمین سند فرمود بوی خوش نشاط دارد و عسل نشاط دارد، و سواری و دیدار سبزه هم نشاط دارند، در صحیفه رضا مانند همه اینها آمده (11).

بیان: نشره بمعنی راننده اندوه و غم است که پندارند از پریانست، در نهاییه است که از نشره پرسش شد و فرمود: کار شیطانست، نشره با ضمه یک نوع دعا و درمانست برای جن زده آن را نشره خوانند چون دردی که در او خلیده پراکنده کند، و بر اندازد.

4- در خصال (2 / 623) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام یک انگشت عسل

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 100

درمان هر درد است خدا فرموده: «بر آید از شکمشان نوشابه‌ای رنگارنگ در آن درمانست برای مردمان» آن بهمراه خواندن قرآنست.

در محاسن: بسندش مانندش آمده و در پایانش گفته: جویدن کندر بلغم را ببرد (در همان مضمون حدیث 4 را آورده).

در مکارم: مانندش آمده و از محاسن: بسندی تا علی علیه السلام که عسل درمانست. و از همان: از ابی الحسن علیه السلام که عسل درمانست بشرط اینکه آن را تازه و از شمع آن برگیری (449).

5-6-7- (بدین مضمونند که درمانی چون غسل نیست) (.. 8- و از همان: بسندش تا امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل را خوش داشت و غسلی که برایش می آوردند میخورد تا یکی از آنان (همسرانش) گفت: من بوی بد از تو دریابم و آن را وانهاد (..) گویم: این داستان با تفصیل در ابواب احوال پیغمبر ما گذشت، و از چند راه روایت کردیم آنچه از عایشه رسیده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد زینب بنت جحش درنگ میکرد و غسل مینوشید و من با حفصه تبانی کردیم که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در برمان آید بگوئیم از تو بوی بد مغفیر شنویم، و بر یکی از آنها در آمد و همین را گفت: فرمود: بلکه نزد زینب غسلی نوشیدم و غسل را بر خود حرام کرد یا زینب را و سوره تحریم فرو آمد و نزد آنها برگشت و آنها را وانهاد.

9- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که همیشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غسل خوشش می آمد و میخورد.

10- در کافی (6/ 332) بسندش آن را آورده و بدنبالش افزوده و میفرمود:

چند آیه قرآن و جویدن کندر بلغم را آب کنند (و در دو حدیث آورده که خوردن غسل درمان و حکمت است).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 101

11- در محاسن (500) بسندش از یک یاری که زنی نخ رشته‌ای نزدم آورد که آن را بمکه ببر تا پیراهن خانه کعبه را با آن بدوزند، و بد داشتم آن را بدربانان خانه کعبه که آنها را میشناختم بدهم و در مدینه نزد ابی جعفر علیه السلام شرفیاب شدم و گفتمش قربانت، زنی رشته‌ای بمن داده و آنچه گفته بود حکایت کردم و گفتم: بد دارم آن را بدربانان دهم فرمود: با آن غسل و زعفران بخر و با تربت امام حسین علیه السلام با آب باران خمیر کن و غسل و زعفران را در آن بریز و بر شیعه‌ها پخش کن تا بیمارانش را بدان درمان کنند.

در مکارم: مانندش آمده (189).

12- در فقه الرضا: عالم فرموده: غسل را بشید با سیاهدانه، فرمود: غسل در ظاهر قرآن درمانست که خدا عز و جل فرموده، و فرموده: در غسل درمان هر درد است، هر کس ناشتا انگشتی غسل بخورد بلغم را ببرد و صفراء را بشکند و خلط سوداء را بزدايد و ذهن را پاک کند و حافظه را خوب کند اگر با کندر نر باشد.<sup>۱۴۸</sup>

<sup>148</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 10؛ ص 101

- عیاشی (2/ 263) بسندش از امام ششم علیه السلام که در یک انگشت عسل درمانست خدا تعالی فرموده رنگارنگ است و در آن درمان است برای مردم.

گویم: من در باب غرائب تأویل از ائمه تأویلی برای این آیه آوردم در کتاب الامامه.

14- در مکارم: از امیر المؤمنین علیه السلام که عسل درمان هر درد است و دردی ندارد، بلغم را بکاهد و دل را روشن کند، و از رسول خدا است که خدا عز و جل در عسل برکت نهاده و درمان از همه دردها و 70 پیغمبر بدان برکت دادند.

15- در کتاب الامامه و التبصره: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که عسل درمانست، باد و تب را براند.

در حیات الحیوان: بدان که خدا تعالی در زنبور عسل زهر و انگبین را فراهم آورده که دلیل کمال توانائی او است، انگبین را با شمع در آمیخته چون کردار

### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 102

مؤمن که آمیخته با بیم و امید است، در انگبین درمانست و شیرینی و نرمی و مؤمن هم چنین است خدا تعالی فرموده «نرم گردد بشره و دلشان بسوی یاد خدا.

( 22- الزمر) و از جوان همان برآید که از برنا و پیر و اینست حال میانه رو و پیشتاز، و خدایش فرمان داده حلال خورد تا لعابش درمان گردد، هر مگس در آتش است جز زنبور عسل، داروی خدا که انگبین است شیرینست و داروی پزشکان تلخ، از درختان خورد و جز شیرینی نیاورد، و هر گونه خوراک و هر زمین آن را دگرگون نسازد، سرزمین پاکیزه بفرمان پروردگارش برویاند، و اینکه خدا فرموده «در آن درمانست برای مردم، نباید برای همه باشد و برای هر درد، زیرا نکره در سیاق نفی نیست همین است که مانند داروهای دیگر درمانی است و گهگاهی اثر دارد، و از ابن عمر است که هر دردی داشت با عسل درمان میکرد تا آنجا که آن را بدمل و زخم میمالید و این آیه را میخواند و از این برآید که آن را حمل بر عموم کرده، ابن ماجه و حاکم از ابن مسعود آوردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که عسل درمان هر درد است و قرآن درمان هر چه در دل است، بچسبید بدو درمان که قرآن و عسلند، نقاش از ابی حمزه آورده که با عسل سرمه میکشید و از هر دردی بدان درمان میکرد، و از عون بن مالک روایت است که بیمار شد و گفت آیم آرید که خدا تعالی فرموده: و فرو فرستادیم از آسمان آبی با برکت وانگه گفت انگبینم آرید و این آیه خواند وانگه گفت زیتیم آرید که از درخت مبارکی است و همه را آمیخت و نوشید و درمان شد، و بخاری (و دیگران) آوردند که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برادرم شکم روه گرفته، فرمود:

باو انگبین بدهید، وانگه آمد و گفت: جز این نشد که بر دردش افزود و تا سه بارش فرمود: عسلش بنوشان و در بار چهارم هم فرمود: انگبینش بنوشان گفت بدو نوشاندم و جز شکم‌روه نیفزود، فرمود: خدا راست گفته و شکم برادرت دروغگو است باو باز انگبین بده و باو نوشاند و خوب شد.

گویم: در فتح الباری ابن حجر در شرح خبر گفته: خطابی و جز او گویند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 103

مردم حجاز واژه کذب را بجای واژه خطا آرند گویند گوشت دروغ گفت یعنی درست نشنید و مقصود از دروغگوئی شکم ناشایستی پذیرش درمان و لغزش از آنست، یک ملحدی اعتراض کرده که عسل مسهل است و چگونه نسخه شود برای شکم‌روه، پاسخ اینست که این از نادانی است چنانچه خدا فرموده «بلکه دروغ شمرند آنچه را دانشش را فرا ندارند- 39- یونس» زیرا پزشکان همه گویند یک بیماری باختلاف سن و عادت و زمان و خوراک معمولی و تدبیر و نیروی طبع بیمار دارویش اختلاف یابد، و اسهال چند علت دارد چون هیضه که از تخمه باشد، و اتفاق دارند که باید طبیعت را آزاد گزارد تا کار خود را بکند و اگر نیاز به مسهل شود تا توانی در بیمار است بکار رود، و گویا شکم‌روه این مرد از تخمه بوده و پیغمبر برایش انگبین فرموده تا فضولات کنار معده و روده را دفع کند چون انگبین برنده است و فضولاتی که بمعده نشسته و چسبیده و جلوگیر از جاگیر شدن غذا در آنست دفع کند و معده ریشه‌ها دارد چون ریشه‌های پارچه مخمل و اگر اخلاط چسبنده بدانها بند شود تباهش کند و خوراکی که هم بدان رسد تباه سازند و درمانش همانست که این اخلاط را از جا کند و مانند عسل داروئی نباشد، بویژه با آب جوش و باریکم برسیدن در معده تباه شود، زیرا دارو باید باندازه درد باشد، اگر کم باشد دفع نکند و اگر بیش باشد در بار نخست نیرو را سست کند و بیماری دیگری آرد، و گویا باریکم اندازه‌ای نوشیده که درد براندازد نبوده و فرموده دو باره بنوشد و چون چند بار نوشیده، بس شده و بفرمان خدا خوب شده، و اینکه فرمود:

شکم دروغگو است اشاره است باینکه این دارو خوبست و ماندن بیماری برای کاستی دارو نیست بلکه برای فزونی ماده فاسد است، وانگهش باز نوشیدن عسل فرمان داد تا ماده را پایان دهد و چنین بود و بفرمان خدا بهبود یافت.

خطابی گفته: طب دو نوع است، طب یونان که بقیاس است و طب عرب و هند که از تجربه است، و بیشتر نسخه‌های پیغمبر برای بیماران بروش طب عرب است.

و برخی را از وحی آموخته، مؤلف کتاب المائۀ فی الطب. گفته: یک بار انگبین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 104



بزودی در رگها رود و غذا را با خود برد و بول را گشاید و قبض آرد و بار دیگر در خود معده بماند و آن را بگذرد تا خوراک را دفع کند و اسهال آرد و انکار نسخه دادن آن به اسهالی قصوربست از منکر، و دیگری گفته: طب پیغمبر درمانی است بیقین چون از وحی است و طب جز او بیشتر از حدس و تجربه است، و بسا که طب پیغمبر برای برخی که بکار زنند نتیجه ندهد برای وجود مانعی از تاثیر چون سستی عقیده و ناپذیرائی، و نمونه روشنترش خود قرآن است که درمان بیماری دلها است و با این وضع برای برخی درمان نباشد برای قصور عقیده و پذیرش بلکه برای منافق پلیدی بر پلیدی افزاید و مرض روی مرض آرد، طب پیغمبر مناسب نباشد جز تنهای پاک را چنانچه طب قرآن اثر نکند جز در دلهای پاک و الله اعلم.

ابن جوزی در باره اینکه پیغمبر عسل را نسخه شکمروه داده چهار قول آورده:

1- عموم آیه که عسل درمانست و پیغمبر بدان اشاره کرد که فرمود: صدق الله یعنی در اینکه فرموده شفاء مردم است و چون از این حکمتش آگهی داد پذیرفت و شفا یافت بفرمان خدا.

2- نسخه بنا بر عادت عرب بوده که عسل را درمان هر درد می آوردند.

3- بیماری که این نسخه بدو داده شده دچار هیضه بوده چنانچه بیانش گذشت.

4- دستور آن حضرت عسل پخته بوده که بلغم را بندد و او بار یکم نپخته نوشیده و اثر نکرده پایان - قول دوم و چهارم هستند، و در سخن خطابی احتمال دیگر آید و آن اینست که درمان برای شخص نامبرده ببرکت نسخه پیغمبر و برکت دعاء او بود و خاص او است نه هر کس و این هم سست است و مؤید یکم خبر ابن مسعود است که بچسبد به درمان با عسل و قرآن و هم روایت از علی علیه السلام که هر کدام شما دردی گرفت از صداق زنش درهمی بخشش گیرد و با آن انگبین خرد و آب باران برگیرد و فراهم سازد گوارا، خوشمزه، درمان و مبارک که ابن اُبی حاتم آن را در تفسیر خود آورده با سند حسن پایان.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 105

یک پزشکی گفته: عسل گرم و خشک است در درجه 2 تیرگی دیده را برد و معده را نیرو دهد و اشتها آورد و شکم را گشاید و با سرفه سازگار است و بهترش آنست که خوب شیرین است و سفید و بهاریست و بقولی بهترش سرخ گون آنست.

باب سوم در شکر و انواعش و فوائدهش

1- در محاسن (501) بسندش از امام رضا که شکر طبرزد بلغم را یکباره میخورد.

بیان: در قاموس گفته سکر با ضمه و تشدید کاف معرب شکر است و بمعنی رطب خوب و انگوری که آفت بیند و دانه‌هایش بریزد، در مصباح گفته: شکر نخست از طبرزد ساخته شده و از این رو گویند شکر طبرزدی، یکی گفته معنی طبرزد تبر زده است که گویا با تبر از اطرافش تراشیده می‌شود و وصف شکر باشد، و یکی گفته طبرزد شکر ابلوج است و در بحر الجواهر گفته: ابلوج شکر سفید است، ابن بیطار گفته، طبرزد معرب است یعنی سخت است و سست و نرم ندارد، گفته: ابلج آن سختی است که ساختنی نیست پایان.

من گویم: از برخی سخنانشان برآید که طبرزد گیاه شناخته ایست و از بیشتر برآید که بمعنی قند است بغدادی در جامعش گفته: شکر گرم است در آغاز درجه 2 و تر است در درجه 1 و بسا چند بار تصفیه شود و از آن رشته‌ها سازند و صافتر و شفافتر و پاکترش را نبات گویند و فرود آن را که زبر و دندان‌دار و پاک و تیره است ابلوج گویند، و فرود آن که از شیر است قلم خوانند زیرا چون انگشتان دراز برآید (شاخ نبات) نبات کمتر گرم است و پس از آن ابلوج است و انگه قلم و پس از آن شیر پخته، لطیفتر نبات است و انگه ابلوج و انگه قلمی کم سفیدی، و ابلوج سفت آن را طبرزد نامند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 106

2- در دعائم: از جعفر بن محمد علیه السلام که شکر صدقه میداد در این باره از او پرسیدند فرمود: هیچ خوراکی را بیشتر از آن دوست ندارم و میخواهم دوستر چیزی را در راه خدا بدهم (2/ 111).

3- در کافی (6/ 333) بسندش که مردی بامام ششم از وباء شکوه کرد، فرمودش کجائی از طیب مبارک؟ گوید: گفتم: طیب مبارک چیست؟ فرمود همین شیرینی سلیمانی شماها، و فرمود: علیه السلام نخست کس که شکر ساخت و برگرفت سلیمان بن داود بود علیه السلام، در کافی: بسندش (نزدیک مضمون شماره 3 را آورده).

در مکارم بی‌سند مانندش آمده (191).

4- در محاسن (500) بسندش از امام ششم علیه السلام که اگر پنیر همه‌اش ضرر دارد و هیچ سودی ندارد شکر همه سودی دارد و ضرر ندارد.

5- و از همان: (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که چیزی را دوستتر از شکر ندارم.

در مکارم مانندش آمده.

6- در محاسن (..) بسندش از معتب که چون امام ششم علیه السلام شام خورد، بمن فرمود: برو در انبار و دو شاخه شکر برایم بیاور و آنها را برایش آوردم. بیان: در کافی (..) بسند عده پس از دو شاخه شکر گفته: گفتم: قربانت در آنجا چیزی نیست فرمود: وای بر تو انجام بده و من درآمدم و دو شاخه شکر یافتم و آنها را برایش آوردم.

من گویم: شاید بمعجزه آن حضرت یافت شدند و بسا بودند و معتب نمیدانسته و دلالت دارد که شکر در آن روز باندازه‌ای ساخته میشده مانند نقل و شکر بادام در روزگار ما.

7- در محاسن (501) بسندش از موسی بن بکر که امام هفتم علیه السلام بسیار میشد که هنگام خواب شکر میخورد.

8- و از همان (..) بسندش از یحیی بن بشیر نبال که امام ششم علیه السلام بیدرم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 107

فرمود: ای بشیر، بیمارانتان را با چه درمان میکنید؟ گفتم: با این داروهای تلخ، فرمود: نه چون یکی از شماها بیمار شد شکر سفید بگیر و بکوب و آب سرد بر آن بریز و بوی بنوشان زیرا آنکه درمان را در داروی تلخ نهاده توانا است که در شیرین بنهدش.

9- در فقه الرضا: فرمود: شکر برای همه چیز خوبست و هیچ زیانی ندارد.

10- در طب (66) بسندش از زراره که امام پنجم بمن فرمود: وای بر تو ای زراره چه اندازه مردم از فضیلت شکر طبرزد بیخبرند که برای 70 درد خوبست و بلغم را یکباره بخورد و ریشه کن کند.

11- در مکارم: از امام صادق علیه السلام که یکی بآن حضرت از دردی شکوه کرد، فرمود: چون در بسترت روی دو دانه شکر بخور، گوید: خوردم و خوب شدم، و از علی بن یقین است که شنیدم ابو الحسن علیه السلام میفرمود: هر کس هنگام خوابیدن دو دانه شکر بگیرد درمان هر درد باشد جز مرگ، و از آن حضرت که اگر مردی هزار درهم دارد و با آن شکر بخرد اسرافکار نباشد، و از آن حضرت علیه السلام که تبار بوزن ده درهم (در حدود 6 مثقال) شکر را با آب سرد ناشتا بنوشد (..) 12- در کافی (..) بسندش از یکی اصحاب ما که بامام ششم از دردی شکوه کردم، فرمود چون بسترت در آئی دو دانه شکر بخور و خوردم و خوب شدم و بیک پزشکی که از همه همشهریانش استادتر بود گزارش دادم، گفت: امام از کجا این را دانسته این از اسرار دانشمندان ما است، هلا که او کتابها دارد و این را در یکی از کتابهاش دریافته.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 108

## باب چهارم سرکه

- 1- در محاسن (485) بسندش از امام ششم علیه السلام که سرکه خرد را محکم کند، و از همان بسند دیگر مانندش آمده.
- 2- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که البته ما بسرکه آغاز کنیم در بر خود چونان که شما بنمک در بر خودتان و راستی که سرکه البته خرد را محکم کند.
- 3- و از همان (486) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چه خوب نانخورشی است سرکه ندار نشود خانه‌ای که در آن سرکه است.
- 4- و از همان: که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ام سلمه رفت و چند تیکه نانیش آورد فرمود: نزد شما نانخورشی نیست؟ گفت: یا رسول الله جز سرکه نیست فرمود:  
خوب نانخورشی است سرکه، ندار نیست خانه‌ای که در آن سرکه است.  
در مکارم بی‌سند مانندش آمده (217).
- 5- در محاسن (..) بسندش از جابر بن عبد الله که نانخورش کنید سرکه را خوب نانخورشی است سرکه.
- 6- و از همان: از جابر که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ام آمد و نان و سرکه نزدیکش آوردم، فرمود: بخور و فرمود: خوب نانخورشی است سرکه.
- بیان: إدام هر آنچه با نان خورند و از این معنا است حدیث «سرور نانخورش در دنیا و دیگر سرا گوشت است و برخی فقهاء گوشت را نانخورش ندانسته و میگویند اگر قسم خورد که نانخورش نخورد و گوشت خورد قسم شکسته نشده.  
(سه حدیث دیگر از محاسن نزدیک بمضمون حدیثهای گذشته آورده).
- 10- و از همان (487) بسندش تا امام ششم علیه السلام که: سرکه دل را روشن کند.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 109
- 11- و از همان (..) بسندش تا اینکه نزد امام ششم علیه السلام نام سرکه بردند فرمود: جانوران شکم را میکند و دهان را محکم میکند.

بیان: گویا منظور از محکم کردن دهان محکم کردن دهان محکم کردن بن دندانها است چنانچه آید.

12- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که سرکه می بن دندانها را سخت کند، جانوران شکم را بکشد و خرد را محکم سازد، در روایت دیگر هم آمده.

13- و از همان (..) بسندش از سفیان بن سمط که امام ششم علیه السلام فرمود:

سرکه می را بچسب و در آن فرو شو که در درونت جانوری نماند جز که آن را بکشد.

بیان: فرو شدن کنایه از پر نوشیدن و یا فرو بردن لقمه است در آن.

14- در محاسن (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدا و فرشته‌هاش رحمت فرستند بر خوانی که در آن سرکه و نمک است.

15- در محاسن (..) که مردی در خراسان نزد امام رضا علیه السلام بود و خوانی گسترده که در آن سرکه و نمک بود و آن حضرت آغاز بسرکه کرد و آن مرد گفت: قربانت بما فرمودید بنمک آغاز کنیم، فرمود: این مانند این است یعنی سرکه و سرکه ذهن را باز کند و خرد را فزاید.

16- در سرائر: از امام هفتم علیه السلام که فرشته‌ای در آسمان فریاد کند بار خدایا برکت ده به سرکه‌سازان و سرکه نوشان، سرکه چون مرد خویبست که برای خاندان درخواست برکت کند گفتم: قربانت خلالان و متخللان کیانند؟ فرمود خلالان سرکه‌دارانند و متخللان آنان که خلال کنند، خلال را جبرئیل با سوگند و گواه فرو آورده.

بیان: یعنی استحباب و ابزار خلال را جبرئیل فرو آورده (476).

17- در مکارم: از امام صادق علیه السلام سرکه را باش که نماند در درونت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 110

جانوری جز که آن را بکشد، فرمود: چه خوب نانخورشی است سرکه، بار خدایا برکت ده بسرکه که نانخورش پیمبرانست فرمود: ما آغاز کنیم بسرکه چنانچه شما بنمک زیرا سرکه خرد را محکم کند، (217).

بیان: گذشت که منظور از سرکه می سرکه انگور است، و معانی دیگرش در باب درمانهای دردهای اجزاء چهره گذشتند.

18- در دعوات راوندی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا و فرشته‌هایش رحمت فرستند بر سفره‌ای که بر آن نمک است و سرکه، و از بزیع بن عمرو بن بزیع است که وارد شدم بر ابی جعفر علیه السلام و او سرکه و زیت میخورد

کاسه‌ای که سیاه بود و میانش نوشته بود **قل هو الله احد** فرمود: ای بزیع نزدیک آی نزدیک شدم و بهمراهش خوردم سپس سه جرعه آبش را که دانه نداشت نوشید و بمنش داد و مانده‌اش را نوشیدم، امام صادق علیه السلام فرمود: سرکه و زیت از خوراک مرسلانست، فرمود: چه خوب نانخورشی است سرکه صفراء را بشکنند و دل را زنده کند و لثه را محکم و جانوران شکم را بکشد و فرمود: نانخورش کردن سرکه شهوت زنا را ببرد.

19- در کتاب غایات: از امام ششم علیه السلام که دوستتر نانخورش برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سرکه بود و دوستتر سبزی بادیان و شویت.

20- در دعائم: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خوب نانخورشی است سرکه، خوب نانخورشی است زیت که بوی خوش پیغمبرانست و نانخورش آنان، مبارک است و بی نانخورش نیست خانه‌ای که سرکه دارد، و از جعفر بن محمد علیه السلام که سرکه صفرا را آرام کند، و دلها را زنده دارد، و از او است علیه السلام که برای یکی از یارانش سرکه و زیت و گوشت سرد پیشداشت و با او خورد و گوشت را میکند و در سرکه و زیت فرو میکرد و میخورد، آن مرد گفت: قربانت خورش گوشت نیست، فرمود: این خوراک ما و خوراک پیغمبرانست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 111

در مکارم: از امام صادق است که خوب نانخورشی است سرکه صفراء کشد و دل زنده کند از انس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که سرکه میخورد فرشته‌ای بر سرش ایستد و برایش آمرزش خواهد تا فارغ شود.

21- در قرب الاسناد: بسندش از علی بن جعفر که از برادرش امام هفتم علیه السلام پرسیدم از خوردن سیر و پیاز با سرکه فرمود باکی ندارد (154).

22- در خصال (636) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که خوب نانخورشی است سرکه صفراء کشد و دل زنده کند. در محاسن: مانندش آمده (486).

23- در عیون (34 / 2) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خوب نانخورشی است سرکه و نادر نیستند خاندانی که سرکه دارند، و فرمود سرکه انگور بخورید که کرمهای شکم را بکشد، در صحیفه رضا مانند خبر یکم آمده.

24- در محاسن (441) بسندش از جابر بن عبد الله که جمعی بر او وارد شدند و تیکه‌های نان و سرکه برایشان آورد و گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود چه خوب نانخورشی است سرکه.

25- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خوب نانخورشی است سرکه و در مسرف بودن مرد همین بس که آنچه برش آرند نخواهد.

## باب پنجم مری و کامخ آبکامه و ماهی آبه

1- در کافی (6/ 330) بسندش از امام ششم علیه السلام که یوسف علیه السلام در زندان پیروردگارش عز و جل شکوه کرد از خوردن نان خالی و از او خواست یک نانخورشی که با نان شب بخورد و تیکه نانهای خشک فراوانی داشت و خدایش فرمود: نان را بگیرد و در لامجینی (ظرفی) نهد و آب و نمک بر آن ریزد تا مری شود و از آن نانخورش کند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 112

در مکارم (217) مانندش آمده ..

بیان: مری را در قاموس گفته: بر وزن دری است و نانخورشی است چون کامخ و در صحاح گفته: گویا منسوبست به مراره و عامه آن را مخفف کردند.

من گویم: همانست که در پارسی آبکامه گویند. بغدادی گفته: واژه نبطی است و بقولی عربی است و از مراره گرفته شده و بقولی اصلش ممری بوده و بیک میم استعمال شده گرم است و خشک و خشکی آن بیش از گرمی آنست در حدود پایان درجه دوم است مسهل است و هضم کن و اشتها آورد گرفتگی خوراک را بویژه چربی را میبرد و سفت آنها را لطیف میکند، تشنه کن و گرم کن کبد و معده است و آنها را خشک کند، و مری نبطی را از جو سازند، آن را نان کنند و در تنور نهند تا بو داده شود و فودنج و نمک و رازیانه بر آن افزایند و برابر خورشیدش نهند، و فودنج و نان جو یا گندم برابر باشند و آنها را بکوبند و در لامجین سبز نهند و برابر یکی از آنها نمک و رازیانه بر آن ریزند و برخی شونیز بر آن افزایند و برخی نهند و باید نیم یکی از اجزاء دیگر باشد و همه را خمیر کنند و 20 روز برابر آفتاب گرم گذارند و هر روز در هم مالند و آب بر آن ریزند و چون سیاه و سخت شد با آب حل کنند و صاف کنند و چند روز برابر آفتاب گرم نهند که تباهی در آن رخ ندهد وانگهش بردارند، و یک جرعه ی کم آن را ناشتا بنوشند کررها را و مارها را بکشد، و بچشم آبله زده کشند و آبله در آن بر نیاید و اگر برآمده آن را آب کند.

2- در تهذیب (ج 9 ص 116) بسندش از عمار بن موسی که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از ظرفی که در آن می‌بوده می‌شود در آن سرکه یا آب کامخ یا زیتون نهند فرمود: چون شسته شود باکی ندارد.

3- و از همان (127) بسندش از مشرقی که از ابی الحسن علیه السلام پرسیدم از خوردن مری و کامخ که از گندم و جو میسازند و ما آن را میخوریم، فرمود: آری حلال است و ما هم آن را میخوریم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 113

توضیح: در بحر الجواهر گفته: کامخ معرب کامه است و نانخورشی است که از فودنج و شیر و ادویه ساخته شود، و همه نوع کامخ برای معده بدند و تشنه کن و تباه کن خون، جوهری هم آن را معرب دانسته و گفته کمخ تغوط است و نزدیک اعرابی نان با کامخ آوردند و آن را نشناخت باو گفتند: این کامخ است گفت: دانستم مدفوع است از کدام شما است؟ پایان یکی گفته کامخها نانخورشی است که از فودنج و شیر و ادویه سازند و فوتنج مایه کامخها است که از آرد جو خیسانده و زیر کاه دفن شده تا 40 روز باشد و شیرش را تازه کنند تا ورآید و آنکه ادویه در آن ریزند مانند انجدان و شبت و کبرا و سبزیهای دیگر و آن را کامخ دانند.

گویم: از برخی اخبار برآید که از ماهی هم ساخته شود چنانچه گذشت و گویا همان صحناة باشد که در بحر الجواهر گفته صحنا بکسر که بمد هم خوانده شود نانخورشی است که از ماهی سازند و صحنات از آن اخص است چنانچه جوهری گفته و بنقل از مغرب آن را در پارسی ماهی آبه گویند و شامی دارد و مصری و نانخورشی است که از ماهیان خورد و سماق و لیمو و ترشیهای دیگر سازند و مقوی و مبرد معده است.

#### باب ششم نادر در آنچه خوردنش مستحب یا مکروه است و برخی نوادر

1- در مکارم (224) از امام صادق علیه السلام که: سه چیز ناخورده فربه کنند و سه از خوردن لاغر، دو تا سود بخشند از هر چه و بچیزی زبانی ندارند و دو بر عکس، آنها که نخورده فربه کنند: زیرپوش کتانست و بوی خوش و نوره و آنها که خورده لاغر کنند گوشت خشکیده و پنیر و گل خرما و در حدیث دیگر گردو و در حدیث دیگر بنتو، و آن دو که سود بخشند از هر چه و زیان ندارند بچیزی شکر و انارند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 114

گویم: این خبر از محاسن و کافی مبسوطتر از این گذشت و آنچه در اینجا افتاده دارد روشن است.

2- در خصال: در سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام است که ای علی، نه چیز فراموشی آرند، خوردن سیب ترش، گشنیز، پنیر، دمخورده موش، خواندن نوشته گورها راه رفتن میان دو زن، دور انداختن شپش، حجامت در مهره پشت، شاشیدن در آب ایستاده (423).

3- در کتاب المسائل: بسندش از علی بن جعفر که از برادر امام هفتم پرسیدم از مشک و عنبر و عطر دیگر که در خوراک ریزند، فرمود: باکی ندارد (بحار چاپ نو- ج 10 ص 280).

4- در کافی: بسندش که رسول خدا نهی کرد از خوردن دمکش مورچه.



بیان: صاحب جامع و جز او گفته: خوردن آنچه مورچه بدم و پا کشد مکروه است - 5 - در مکارم (166) بسندش از پدر جعفر عاصمی که با گروهی شیعه بحج رفته و در مدینه دنبال منزل بودیم که غلام امام هفتم را بر خوردیم و آن حضرت آمد و فرود شد و خوراک آوردند و او با نمک آغاز کرد و فرمود: بخورید بنام خدای بخشنده مهربان و بار دوم سرکه برگرفت و شانه بریانی آوردند و فرمود: بخورید بنام خدای بخشنده مهربان این خوراکی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله خوشش می‌داشت و آنکه سرکه با زیت آوردند و فرمود: بخورید بنام خدای بخشنده مهربان از این خوراک فاطمه علیها السلام خوشش می‌آمد، و آنکه آبگوشت سرکه آوردند و فرمود بخورید این خوراک را امیر المؤمنین علیه السلام خوش داشت، و آنکه خوراک گوشت و بادنجان آوردند و فرمود: بخورید بنام خدای بخشنده مهربان این خوراک پسند حسن بن علی علیه السلام بود، و آنکه ماست رو به آوردند و فرمود: بخورید: حسین بن علی علیه السلام آن را پسندیده: و آنکه دنده‌های گوشت سرد آوردند فرمود: بخورید بنام خدای بخشنده مهربان این خوراک پسند علی بن الحسین علیه السلام بود، و آنکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 115

جنب مبرز آوردند و فرمود: بخورید بنام خدای بخشنده مهربان این خوراک پسند محمد بن علی علیه السلام بود آنکه یک بشقاب آوردند که خاکینه تخم مرغ داشت و فرمود بخورید بنام خدای بخشنده مهربان این خوراک پسند پدرم جعفر علیه السلام بود، و آنکه حلواء آوردند و فرمود: بخورید بنام خدای بخشنده مهربان، این خوراک پسند من است. گویم همه این خبر در باب کلیات آداب خوردن بیاید ان شاء الله.

بیان: جنب مبرز در بیشتر نسخه‌ها بتقدیم را بر زای است، و گویا کنایه است از فریبهی یعنی تیکه‌ای از گوسفند که از فریبهی برآمده بود، و در نسخه‌ای بر عکس است و گویا از ادویه‌ایست که گرمند و در دیک غذا ریزند و گویا تصحیف شده باشد و عجه بمعنی خاکینه است و بهترش آنست که سفیده تخم در آن نباشد.

(عجه کوفته ایست که از برنج و گوشت و نخود سازند، از المنجد استفاده شود - شرح مترجم).

6- در محاسن (457) بسندش از امام ششم علیه السلام در حدیثی که زنی پیشم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: از خوراکت بمن بده و باو داد گفت: نه بخدا جز از همان که در دهان داری بده و رسول خدا صلی الله علیه و آله لقمه را از دهانش در آورد و باو داد و زن آن را خورد، امام ششم علیه السلام فرمود: آن زن دردی ندید تا از دنیا رفت.

7- در کافی (ج 1 / 323) بسندش از علی بن جعفر در حدیثی دراز که برخاستم و آب دهان ابی جعفر علیه السلام را مکیدم یعنی امام جواد علیه السلام را و آنکه گفتم گواهم که تو امام منی در نزد خدا و امام رضا علیه السلام گریست.

بیان: می‌شود باین حدیث استدلال کرد و هم بخبر پیش بر جواز مکیدن آب دهان دیگری و خوردن لقمه‌ای که از دهان دیگری درآید که خلاف مشهور است و بسا که این از خصائص آنان علیهم السلام است و وجه اختصاص روشن است با اینکه خبر دوم صریح در حکم نیست ولی دلیل حرمت هم کوتاه است زیرا دلیل عمده اینست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 116

که از خبائث است و اعتراض در آن را در پیش دانستی و بیاد آور.

8- در مجالس صدوق (253) در مناهی پیغمبر است که از خوردن دمخورده موش نهی کرده.

9- در قرب الاسناد (59) بسندش تا علی علیه السلام که میفرمود: از همه خوراکیهای گبران بخورید جز ذبائح آنها که اگر هم نام خدا بر آن برند حلال نیست.

### ابواب آداب خوردن و آنچه بدان پیوندد

#### باب یکم آدمیزاد درون تهی است و خوراک بایدش

1- در محاسن (397) بسندش از امام پنجم علیه السلام که خدا آدمیزاده را درون تهی آفریده.

2- و از همان (..) بسندی از زراره که از امام پنجم علیه السلام از تفسیر قول خدا عز و جل «روزی که زمین جز این زمین شود 48- ابراهیم» فرمود زمین بدل بنان پاک شود که مردم از آن بخورند تا از حساب فارغ شوند، یکی بآن حضرت گفت مردم آن روز گرفتارند و خورد و توش ندارند فرمود: خدا تعالی آدمیزاده را میان تهی آفریده و خورد و نوش بایدش، آنان آن روز گرفتارترند یا در دوزخ که استغاثه کنند و خدا فرماید: «اگر استغاثه کنند بدادشان رسند با آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان کند چه بد نوشابه ایست - 29- الکهف».

بیان: نان پاکیزه یعنی ساخته از مغز گندم، در نهاییه گفته: نقی مخ است و در حدیث است که: مردم روز رستاخیز بر زمینی لخت محشور شوند که چون گرده نقی است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 117

که نان سپید است و چند بار بیخته شده پایان.

گویم: سخن در تأویل آیه در کتاب معاد گذشت و باز نگوئیم، مهل مس گداخته است و بقولی ته‌نشین روغن زیت است و بقولی چرک و خون.

- 3- در دعائم: روایت شدیم که ابرش کلبی از امام پنجم علیه السلام تفسیر آیه (تبدل الارض) را پرسید (و پاسخ گذشته را بیان کرده تا فرموده) خدا عز و جل میفرماید «و فریاد زنند دوزخیان بهشتیها را که بما برسانید از آب و از آنچه خدا بشما روزی داده 49- الاعراف» و آنان در دوزخند و خار تلخ بدبو خورند و آب داغ گل آلود و روز رستاخیز چگونه باشند؟ راستش آدمیزاده میان تهی آفریده شده و خورد و نوش بایدش.
- 4- در محاسن (585) بسندش از امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا حکایت از موسی (پروردگارا راستش من بدان چه فرود آریم از خیر نیازمندم - 24- القصص) فرمود: خواهش خوراک کرد و البته بدان نیاز داشت.
- 5- در دعائم: مانندش آمده (8/2).

### باب دوم ستایش خوراک حلال و نکوهش حرام

- 1- در خصال (330) بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله نخست چیز که خدا تبارک و تعالی در آن نافرمانی شد شش چیز بود دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی خوراک، دوستی زنان، دوستی خواب، دوستی آسایش.
- 2- در معانی الاخبار و خصال (216) بسندش تا رسول خدا که چون خوراک چهار صفت دارد البته: کامل است از حلال باشد، و دست بسیار در آن درآید، نام خدا در آغازش برده شود و سپاس او در پایانش.
- در محاسن (398) بسندش از پیغمبر مانندش آمده.
- 3- در فردوس: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بخورید از دسترنج خود.
- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 118
- 4- در کتاب غایات: بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا پرستیده نشد بچیزی بهتر از پارسائی در شکم و فرج، بسلمان رضی الله عنه گفتند: کدام کار خیر است که برتر است، گفت: ایمان بخدا و نان حلال.
- 5- در مکارم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش شد چه بیشتر در دوزخ در آورد؟
- فرمود: دو میان تهی شکم و فرج.

- 6- در روضة الواعظین و مکارم: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که حلال خورد فرشته‌ای بر سرش ایستد و برایش آمرزشخواهد تا از خوردنش فارغ شود فرمود: چون لقمه حرامی در درون مردی افتد هر فرشته در آسمانها و

زمین است او را لعن کند و تا آن لقمه در درون او است خدا بدو نظر نکند، هر که لقمه حرامی خورد بخشم خدا گرفتار شود، اگر توبه کند خدا پذیرد و اگر بی توبه بمیرد دوزخ را سزد (172 مکارم).

7- در فردوس: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که یک لقمه حرام خورد چهل روز نمازش قبول نیست و چهل صباح دعایش اجابت نشود، هر گوشتی از حرام روید دوزخ را سزد، و یک لقمه هم گوشت رویاند، فرمود: هر که از شر زبان و شکم و فرجش نگهداری شود بهشت را باید.

باب سوم احترام خوراک. ستودن خوراک خوشمزه. خدا در خوراک و پوشاک و مانند آنها حسابی از مؤمن نکشد

### آیات قرآن مجید

1- در التکاثر، 8- و آنگه البته پرسش شوید در آن روز از نعمت.

تفسیر: طبرسی - ره - گفته: مقاتل گوید: مقصود کافران مکه‌اند که در این دنیا در خیر و برکت بودند و روز رستاخیز از شکر آنچه در آن بودند بازپرسی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 119

شوند چون شکر پرورنده نعمت را نکردند که جز او را پرستیدند و برایش شریک گرفتند، وانگه شکنجه شوند بر ترک شکر و این قول حسن است که بازپرسی نشوند از نعمت جز دوزخیان و بیشتر مفسران گفتند: معنا اینست که البته بازپرسی شوید از نعمت ای گروه مکلفان؟ قتاده گفته: خدا پرسد هر نعمت داری را از آنچه بدو نعمت داده، و بقولی از نعمت خوراک و نوشابه و جز آنها، از ابن جبیر و بقولی نعیم تندرستی و فراغت است. از عکرمه، و مؤید آنست آنچه از ابن عباس آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دو نعمت باشند که بیشتر مردم در آنها مغبونند: تندرستی و فراغت و بقولی تندرستی و امنیت، از ابن مسعود و مجاهد و از امام پنجم و ششم علیهما السلام روایت است، و بقولی از هر نعمت بازپرسی شود جز آنچه این حدیث جدا کرده که فرمود: سه چیزند که بنده از آنها بازپرسی نشود: پارچه‌ای که عورتش را پوشاند، تکه نانی که گرسنگی او را ببرد و خانه‌ای که از گرما و سرما نگهش دارد، روایت شده که یک صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله را با گروهی از یارانش مهمان کرد و نزد او خرما و آب سرد یافتند و خوردند و چون بیرون آمدند فرمود این از نعمتی است که بازپرسی دارد، و عیاشی در حدیث درازی آورده که ابو حنیفه تفسیر این آیه را از امام ششم علیه السلام پرسید، و آن حضرت فرمود: ای نعمان نعیم بنظر تو چیست؟ گفت: خوراک و آب سرد فرمود: اگر خدا روز رستاخیز تو را در برابر خود وادارد تا از لقمه خوراک و جرعه نوشیدنی بازپرسی کند البته ایستادنت برابر خدا بدرازا کشد، گفت: قربانت پس نعیم چیست؟ فرمود: ما خانواده همان نعیم باشیم که خدا ما را نعیم بنده‌اش نموده و

بوسیله ما الفت میان آنها افتاد پس از دشمنی و جدائی آنها با هم، بوسیله ما دل آنها را بهم نزدیک کرد و آنها را برادر هم نمود پس از اینکه دشمن هم بودند، و بوسیله ما خدا آنها را بمسلمانی رهنمود، این نعمتی است که بریده نشود و خدا از این نعمت وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندانش علیهم السلام از آنها بازپرسی کند - پایان -

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 120

گویم: آیاتی که وابسته بدین بابت در باب کلیات حلال و حرام با تفسیرشان گذشتند.

### اخبار باب

1- در دعائم: از جعفر بن محمد علیه السلام که در خوراک اسراف نیست، و در تفسیر قول خدا عز و جل «وانگه البته بازپرسی شوید آن روز از نعیم» فرمود: خدا کریمتر از اینست که خوراکی بشما دهد و شما را از آن بازپرسد ولی شما همه مسئولیت دارید از نعمت وجود ما که آیا آن را شناختید و حقتش را ادا کردید؟ و از آن حضرت علیه السلام پرسیدند از مشک و عنبر و بوی خوش دیگر که در خوراک نهند فرمود: باکی ندارد، در کتاب مسائل از امام هفتم مانندش آمده.

2- در عیون (2/ 129) بسندش تا امام رضا علیه السلام که در دنیا نعمت حقیقی نیست باو گفتند: پس قول خدا تعالی چیست؟ «وانگه پرسیده شوید البته از نعیم» این نعیم در دنیا چه باشد؟ همان آب خنک است؟ امام رضا علیه السلام بفریاد بلند فرمود، چنین تفسیرش کردید شما و آن را بچند بخش کردید، گروهی گفتند.

آب خنک است، و گروه دیگر خوراک خوشمزه، گروه سوم خواب خوش و البته که پدرم از پدرش امام صادق علیه السلام بمن بازگفته که بشما بگویم گفته‌هاتان نزد او یاد شدند در تفسیر قول خدا عز و جل (ثم لتسئلن يومئذ عن النعیم) و در خشم شد و فرمود: خدا البته از بنده‌هاش بازخواست نکند از تفضلی که بآنها کرده و منتی هم بر آنها نهد، منت بر انعام از آفریده‌ها زشت شمرده شود و چگونه بآفریننده بسته شود آنچه در آفریده‌ها نپسندند ولی نعیم دوستی ما خانواده و وابستگی بما است که خدا بنده‌هایش را پس از توحید و نبوت از آن باز پرسد زیرا چون بنده این حق را پرداخت او را به نعمت بهشت کشاند که زوال ندارد - الخبر - 3- در محاسن (410) بسندش تا امام ششم علیه السلام که خوراکی خوب بساز و یارانت را بر آن بخوان.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 121

4- در کافی (6/ 274) بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا عز و جل هرگز قومی را در حال خوردن عذاب نکند و خدا عز و جل کریمتر است از اینکه چیزی بآنها روزی کند وانگه تا فارغ نشده‌اند آنها را عذاب کند.

5- در مکارم: روایت است از عالم که خدا مؤمن را بر سه چیز بازپرسی نکند خوراک، جامه تن، همسر خوب که باو کمک کند و بدو دینش را نگهدارد، در خصال (80) بسندش (همین مضمون را آورده و در آخرش گفته) و پارسا و خوددار باشد.

و در محاسن: بسندش مانندش آمده (399).

6- و از همان: (..) بسندش که امام ششم فرمود: در خوراک اسراف نباشد.

بیان: تفسیر می شود بحال توانگری و مقصود گرامی داشتن مؤمن باشد نه خود نمائی و شهرت طلبی و اغراض بیهوده دیگر.

7- در محاسن (..) بسندش از امام ششم در تفسیر قول خدا «لتسئلن یومئذ عن النعیم» که فرمود: خدا کریمتر از اینست که مؤمن را از خورد و نوشش بازپرسی کند.

8- و از همان: (..) بسندش از ابی خالد کابلی که بر امام پنجم علیه السلام وارد شدم و چاشت خواست و با او خوردم خوراکی که هرگز لطیف تر و خوشمزه تر از آن نخورده بودم و چون فارغ شدیم فرمود: ای ابا خالد خوراک ما را چگونه دیدی: گفتم: قربانت لطیفتر و خوشمزه تر از آن هرگز ندیدم ولی بیاد آیه قرآن افتادم که «البته پرسش شوید آن روز از نعیم» فرمود: نه همانا از روش حقی که دارید پرسش شوید.

9- و از همان (400) بسندش از ابی جعفر که گروهی نزد امام ششم علیه السلام بودیم و خوراک خواست که ما در خوشمزگی و لطافت مانندش را ندیده بودیم تا شکم پر کردیم وانگه خرمائی آوردند که از صفا و زیبایی بروی ما می خندید، مردی گفت البته در فردا از این نعمت بازپرسی شوید که نزد زاده رسول از آن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 122

برخوردار شدید، امام ششم علیه السلام فرمود خدا کریمتر و والاتر است از آنکه بشما بخوراند و گوارا دارد وانگه از شما بازپرسی کند ولی شما بازپرسی میشوید از آنچه نعمت بوجود محمد و آل محمد دارید، گفته: بسند دیگر هم مانندش آمده.

10- در محاسن: (..) بسندش از یک یاری گفت که امام ششم علیه السلام باماها فرنی و آش میخوراند وانگه نان وزیت، یکی گفت: کاش کارت را یک نواخت میکردی تا معتدل میشد، فرمود: تدبیر کار ما از خدا است، چون وسعت دهد وسعت دهیم و چون تنگ گیرد تنگ گیریم.

بیان: در قاموس گفته فرنی با ضمه وسیله نان پزیست که نان کلفت گرد پزند، یا گردک که اطرافش بمیانه جمع شده در آن پزند، بریان کنند و با روغن و شیر و شکر باشد.

11- در محاسن (..) بسندش از عبد الأعلى که با امام ششم علیه السلام غذا خوردم مرغی بریان با تو دلی. و آش خواست و فرمود: این مرغ بریان را برای فاطمه هدیه آوردند، سپس فرمود: ای کنیزک خوراک معمولی خودمان را بیاور و ترید سرکه و زیت آورد.

### باب چهارم در تواضع در خوراک و خوبی ترک تجمل در خوراکیها و کم اعتنائی بدانها

#### آیات قرآن مجید

1- در الاحقاف -20- روزی که سان دیده شوند آنان که کافرند بر دوزخ که خوشیهای خود را در زندگی دنیا بردید و از آن بهره جو شدید پس امروز سزای شما خواربست در برابر آنچه که تکبر میورزیدید.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 123

تفسیر: طبرسی - ره - گفته: سان دیده شوند بر دوزخ یعنی روز رستاخیز بدوزخ روند چنان که گویند فلانی بر شلاق است، و بقولی یعنی پیش از رفتن بدان آن را بر آنها نمایند تا هراسهایش را ببینند و بآنها گفته شود شما خوشیهای دنیا را بر خوشیهای بهشت برگزیدید و از آن بهره مند شدید، بقولی مقصود خوراکیهای خوبست که فرماید آنها را در شهوات خود بکار زدید و در راه خدا مصرف نکردید و چون خدا کفار را بهره‌مندی از خوشیها و لذتهای دنیا سرزنش کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام زهد و ترک خوراکیهای خوب را برگزیدند و از خوشگذرانی و نعمت بارگی دوری کردند، روایت است که عمر بن خطاب گفته: اجازه شرفیابی حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستم و نزد او در مشربه ام ابراهیم رسیدم و خوابیده بود و پاره‌ای از تنش روی خاک بود و زیرش متکائی از لیف خرما بود، درود گفتم و نشستم و گفتم: یا رسول الله تو پیغمبر خدائی برگزیده و سرور خلق او هستی، خسرو و قیصر روی تخت طلا و فرش دیبا و حریرند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنان مردمی باشند که خوشیهای این دنیا بزودی بدانها داده شده که زودگذرند، و همانا خوشی‌های ما پس افتاده است.

علی بن ابی طالب علیه السلام در یک سخنرانش فرمود: بخدا باندازه‌ای وصله باین روپوشم زدم که از وصله دوزخ شرم دارم، یکی بمن گفت: چرا بدورش نیندازی؟ گفتمش گم شو، بامدادان مردم شب روی را بستایند.

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: بخدای سوگند بخدا علی علیه السلام مانند بنده‌ها خوراک میکرد، و چون بندگان می‌نشست، راستش دو پیراهن می‌خرید و بهتر را به غلامش وامینهاد و آن دیگر را خود میپوشید، و

چون از انگشتانش بلندتر بود آن را میبیرید و چون از دامنش بلندتر بود میکاست، پنج سال پادشاه شد و نه آجری بر هم نهاد و نه خشتی و نه پول سفیدی بجا نهاد و نه سرخی راستش بمردم نان گندم و گوشت میخوراند و بخانه‌اش میرفت و نان جو و زیت و سرکه میخورد و در برابر دو کار نمیشد که هر دو مایه خشنودی خدا باشند جز که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 124

سنگین تر آنها را بر تن خود برمیگزید، و البته که هزار بنده از دسترنجش آزاد کرد که از آن دستش را خاک آلود و عرق بر چهره آورده بود، هیچ کس تاب کار او را ندارد، راستش در شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند، و راستی مانند مردم باو علی بن الحسین علیه السلام بود، و آنکه: در روایت شهرت دارد که در بصره به عیادت علاء بن زیاد رفت و او بوی گفت یا امیر المؤمنین بتو شکوه دارم از برادرم عاصم بن زیاد که خرقة پوشیده و از دنیا گذشته، فرمود: نزد منش آرید و چون آمد فرمودش ای دشمن خود شیطان پلید تو را دیوانه کرده، آیا بخانواده و فرزندانت رحم نکنی، آیا دانی که خدا طیبات را بر امت حلال کرده و بد دارد که از آنها برگیری تو نزد خدا پست تر از آنی، گفت: یا امیر المؤمنین تو خود در سختی زندگانی باشی و ناهمواری خوراکت، فرمود: وای بر تو من چون تو نیستم، خدا بر رهبران خلق فرض کرده که همپراز مردم ناتوان و بینوا باشند تا نداری آنها را بهیجان نیاورد پایان- گویم: خطاب در این آیه با کفار است که خوشیهای آنها تنها در این جهانست و نعمت آخرت را از دست خود ربوندند، و حجت نشود که مؤمنان لذتهای دنیا را وانهند و نعمتهایش را چنانچه امیر المؤمنین در عهد نامه محمد بن ابی بکر بمردم مصر نوشت بدانید ای بنده‌های خدا که پرهیزکاران خیر این دنیا و دیگر سرا را بدست کردند، با مردم دنیا در دنیاشان شریکند و اهل آخرت در زندگی آخرت آنها شریک نیستند، خدا برایشان در دنیا روا کرده آنچه بس آنهاست و بی نیازشان کند، خدا عز اسمه فرماید: «بگو که حرام کرده زیوری را که خدا برای بنده‌هاش برآورده و هم روزیهای خوشمزه را بگو اینها برای آنان که گرویدند در دنیا باشد و ویژه در روز رستاخیز چنین شرح کنیم آیا ترا برای مردمی که دانند- 31- الاعراف» در دنیا بهتر مسکن دارند و بهتر خوراک، شریک دنیایند با دنیاداران و خوردند با آنان از آنچه خوردند و نوشیدند از آنچه نوشیدند بخوشی و پوشیدند از بهتر جامه که پوشند و زناشوئی کردند از بهتر زناشوئی آنان، و سوار شدند بر بهتر مرکب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 125

آنان، بکام دنیا رسیدند با دنیا داران و آنان فردا همسایه‌های خدایند و از او در خواست کنند و بآنها دهد آنچه خواهند، درخواستی از آنان رد نکند، و بهره‌ای از لذت آنها نکاهد. ای بنده‌های خدا بدینست که شیفته باشد هر که خرد دارد و برایش راه تقوی پیماید و لا حول و لا قوة الا بالله، و مانند آن بسیار باشد که در کتاب ایمان و کفر آوردم، و اخبار معارض آن دو رسته‌اند.



1- آنچه در وضع زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و برخی ائمه آمده با اینکه معارض وضع برخی دیگر از آنها است حمل شود که از خصائص پیغمبر و امام است که تسلط بر همه چیز دارند چنانچه خبر عاصم بن زیاد گذشته و جز آن بر آن دلالت دارد.

2- که چنین تفسیری را پذیرا نیست حمل شود بر کسی که از حرام و شبهه مصرف کند و یا اسر افکار باشد که مناسب حال او نیست و داند که او را سر- کش کند و نیاز دارد بخوار کردن خویش و تن سائی و خوار کردن بدن، بزودی تحقیق آن در ابواب مکارم با اخبار وابسته بدان آید.

## اخبار باب

1- در ارشاد القلوب (8/2): از سوید بن غفله که نزد علی بن ابی طالب علیه السلام رفتم دیدم نشسته و برابرش ظرفی است از ماست که بوی ترشی آن را دریابم و بدستش گرده نان جوی که سبوس آن را بر روی آن بینم و آن را با دست خورد کند و در آن شیر ریز کرده، فرمود: نزدیک شو و از خوراک ما برگیر، گفتم: روزه دارم، فرمود:

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که روزه‌اش از خوراکی که خواست او است باز دارد بر خدا باید که او را از خوراک بهشت خوراند و از نوشابه‌اش نوشاند، گوید: به فضا که نزدیک او بود گفتم وای بر تو ای فضا از خدا نترسی در باره این پیره مرد که سبوس این نان جو را بگیری، گفت: بما سفارش کرده که آن را نبیزیم برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 126

خوراکش گفت از گفته منش خبر داد و فرمود: پدر و مادرم قربان آنکه خوراک او را نه بیختند و از نان گندم سیر نخورد تا خدا جانش را گرفت، گفت: آن حضرت قاووت جو را در کیسه میکرد و سرش را مهر مینمود و از او سبب پرسیدند، فرمود میترسم این دو فرزندم در آن زیت یا روغن بریزند.

2- در محاسن (409) بسندش تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسجد در آمد و ظرفی شیر تازه صاف کرده با غسل برایش آوردند و از آن یک جرعه یا دو جرعه نوشید و وانهادش گفتند: از اینکه حرام است وانهادی؟ فرمود: نه بار خدایا برای تواضع بهر خدا وانهادم.

3- در محاسن: بسندش که برای آن حضرت صلی الله علیه و آله آش آوردند و نخورد گفتند حرام میدانی؟ فرمود: نه ولی بد دارم که دلم آن را بخواد و شیفته آن گردد.

4- در محاسن: (..) بسندش از حبه عنری که برای امیر المؤمنین خوان فالوده آوردند و برابرش نهادند، به صفا و زیبایی آن نگریست و انگشت بدان فرو برد تا به تهش رسید و آن را برآورد و چیزی از آن نخورد و انگشت را لیسید و فرمود:

راستی حلال و پاکیزه است و حرام نیست ولی من بد دارم که خود را عادت دهم بدان چه عادت ندارم، آن را از برم بردارید و آن را برداشتند.

5- در محاسن (410) بسندش از امام ششم که در این میانه که امیر المؤمنین علیه السلام با چند تن از یارانش در رحبه بود طشتی در خوان فالوده برایش هدیه آوردند و بیارانش فرمود: دست دراز کنید و خودش دست دراز کرد و برگردانید، گفتند یا امیر المؤمنین بما فرمودی دست دراز کنیم و دراز کردیم و خودت دست دراز کردی و برش گرداندی، فرمود: بیادم آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نخورده و نخواستم بخورم.

6- و از همان (..) بسندش تا اینکه امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود: پیوسته این امت بخوبی باشند تا جامه عجم نپوشند و خوراک عجم نخورند، و چون آن کنند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 127

خدا خوارشان کند.

و از همان: بسندش تا اینکه آرد را برای نان علی نمی‌بیختند و میفرمود:

(تا آخر خبر پیش را آورده).

در محاسن (حدیث شماره 18 باب سرکه را آورده که از ابن بزیع است).

7- در محاسن (440) بسندش از ثمالی که نزد امام چهارم رفتم تشکی خواست و بر آن نشستیم و سفره‌ای آوردند که هر گز مانندش را ندیده بودم، فرمود: بخور گفتم: قربانت شما را چیست که نمی‌خورید؟ فرمود: من روزه‌ام، و چون شب شد سرکه و زیت آوردند و با آن افطار کرد و از آن خوراکی که برای من آوردند چیزی برایش نیاوردند.

8- در مکارم: ابن خولی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله ظرفی از عسل و شیر آورد و نخورد و فرمود: دو نوشید نیست در یک نوش و دو ظرف در یک ظرف و از آن نخورد و فرمود: حرامش نکنم ولی از فخر و بازرسی بفضول دنیا در فردای قیامت بدم آید و تواضع را دوست دارم زیرا هر که برای خدا تواضع کند خدا او را بالا برد (33).

9- در کتاب الزهد: بسندش از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله شب پنجشنبه در مسجد قبا افطار کرد و فرمود شربت هست؟ و اوس بن خوله انصاری قدحی شیر صاف کرده با عسل آورد و چونش بلب نهاد دورش کرد و فرمود: دو نوشابه است یکی بس است منش نوشم و حرام نکنم ولی برای خدا فروتنی کنم که هر که برای خدا فروتنی کند خدایش بالا برد و هر که تکبر کند خدایش پست کند و هر که در زندگی میانه‌روی کند خدایش روزی دهد و هر که تذبذب کند خدایش محروم کند و هر که پر ذکر خدا گوید خدایش دوست دارد.

10- در دعائم: (حدیث 9 را آورده) و افزوده، سپس گفته: این تواضع از رسول خدا دانسته شده چنانچه خودش فرموده نه اینکه خدا عز و جل چیزی از روزیهای پاکیزه را حرام کرده باشد، خدا جل ذکر فرموده: «بگو: که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 128

حرام کرده زیوری که خدا برای بنده‌هاش بر آورده و روزیهای پاکیزه را، بگو اینها از آن آنانند که گرویدند در زندگی دنیا و ویژه است برایشان در روز رستاخیز» و از علی علیه السلام (مضمون حدیث شماره 4 حبه عرنی را آورده).

### باب پنجم نکوهش پر خوری و خوردن بر سیری و شکوه از خوراک

در خصال (351) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که مؤمن در یک روده خورد و کافر در هفت روده.

در مجازات و شهاب: مانندش آمده.

بیان: سید- ره- گفته: این تعبیر مجازیست و مقصود اینست که مؤمن را خوراک اندکی که مایه زیست است بس است و در خوراک کامجو نیست و شهوت خوراک ندارد و باین ماند که در یک روده غذا میخورد و پر نمیخورد، و کافر پر خور و شکم باره است و مقصودش از زیستن همان خوردنست و بدنبال کالای دنیا است که نقدش درخواست دارد و از نعمت آینده ناامید است، بنده کامجوئیست و رنج فرمانبری دلخواه را دارد و گویا در هفت روده میخورد چون خوردنش برای لذت است نه حفظ جان و زیستن و شکمخواره است و قناعت ندارد- پایان- راوندی- ره- گفته: روده روانگاه خوراک است در درون شکم و این تعبیر مثلی است چون مؤمن تنها حلال خورد و از خوردن حرام و شبهه بر کنار است، و کافر باک ندارد چه خورد و چگونه خورد و از کجا خورد، و از این رو خورش کافر بیش از خورش مؤمن است و هفت را نمونه آورده چنانچه هفتاد را نمونه بسیاری آرند و خدا تعالی فرموده: (اگر هفتاد بار برایشان آمرزشجویی خداشان نیامرزد هر گز- 80- التوبه) و معا بمعنی ناودان هم آمده که آب را بفرود روان کند، ابو عبید گفته: اشاره دارد که مؤمن نزد خوردن نام خدا برد و برکت آورد و کافر بی نام خدا خورد و برکت ببرد، و این وجه چنانست که بینی. و بقولی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 129

این مثل برای زهد مؤمن است در باره دنیا و حرص کافر در آن و منظور خصوص خوردن غذا نیست بلکه هر گونه دنیاطلبی است، و این وجه نزدیک است بدان چه ما گفتیم در آغاز سخن، و گفتند این سخن در باره یک شخص صادر شده که در حال کفرش پر میخورد و چون مسلمان شد کمخور شد و او عمر بن معدیکرب زبیدیست و ابو عبید در تاریخ خود گفته بنظرم مقصود او با نضره غفاری است که نامش حمیل بضم حاء بی نقطه است و هر که حمیل یا جمیل با جیم گفته غلط گفته و خدا داناتر است و مؤید اینکه مقصود پر رغبتی در دنیا است اینست که میگویند فلانی این شهر یا این

ولایت را خورده با اینکه بسا لقمه‌ای هم از غذایش نخورد و همان تصرف در آن دارد و تعبیر بخوردن مجاز است در این موارد، گویند فلانی هزار اشرفی را خورد و شاید هیچ از آن نخورده بلکه آن را بخشیده و یا در جز خوراک خرج کرده و غرض از خوردن مذمت او است ندانی که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: البته بر شما مسلط کند غلام ثقیف را که دامن کش و پر آرزو است سبزه شما را یک جا بخورد و پیه شما را آب کند، و در باره دیگری فرموده: هلا که پس از من بر شما مردی غلبه کند گلو گشاده و شکم گنده و کون گشاد بخورد هر چه یابد، همه اینها تعبیر از رغبت است، و گفتند: رغبت شوم است و این سخن آگهی او است که مؤمن را دین و ترس از خدا و از دنیاپرستی بازدارد و فائده حدیث واداری بروگردانی از دنیا و افتادن در دامهای آنست و راوی حدیث جابر است و ابن عمر - پایان - و در نهایت گفته: این مثل را زده برای مؤمن و زهدش در دنیا و برای کافر و حرصش بر دنیا و مقصود پر خوری نیست در برابر وسعت طلبی و از این رو گفتند: رغبت شوم است زیرا دارای خود را بدوزخ اندازد و بقولی واداری مؤمن است بر کمخوری و دوری از عواقب سیری که سخت دلی و شهوتست و کافر را پرخوری وصف کرده و این سخت‌گیری و تأکید بر مؤمن است نسبت بوظیفه‌اش، و بقولی در باره شخص خاصی است که پر خور بوده و چون مسلمان شده کمخور شده ..- پایان - در فتح الباری پس از بیان برخی از آنچه گذشت گفته: بلکه ظاهر کلام مقصود است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 130

و در تفسیر آن چند قول است.

1- در باره شخص خاصی است که کلام بدان اشاره دارد و مؤید آنست روایت طبرانی بسند خوبی که پندارد از ابن عمر نقل شده: هفت مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و هر کدام از صحابه مردی را برگرفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم مردی را و باو فرمود: نامت چیست؟ گفت ابو غزوان و هفت گوسفند را برایش دوشید و همه شیرشان را نوشید و پیغمبرش فرمود: ای ابو غزوان میخواهی مسلمان شوی؟ گفت آری، مسلمان شد و پیغمبر دست بسینه او کشید و بامداد یک گوسفند برایش دوشید و شیر آن را تمامی نوشید، فرمود: ای ابو غزوان تو را چه شده گفت: بدان که تو را براستی فرستاده سیراب شدم فرمودش دیروز هفت روده داشتی و امروز تنها یک روده داری وانگه این تعبیر عمومی شده.

( 2- این تعبیر روی حقیقت شماره نیست و نظیر بغالب دارد چنانچه فرموده «و دریا مدادش باشد و بدنالش هفت دریا باشد، 27- لقمان» و منظور اینست که شأن مؤمن کمخوریست چون در کار عبادت است و اشاره دارد که مقصود شارع از خوردن سد رمق و توان بر عبادتست و ترس از حساب هم دارد، ولی کافر بر خلاف همه اینها است و پابند مقصود شرع نیست و پیرو دلخواه است و مهار گسیخته است و ترسی از عواقب حرام ندارد، و چون خوراک مؤمن را با کافر بسنجند یک هفتم می‌شود و این نباید بر هر فرد مؤمن و کافر درست درآید بلکه نوعیت دارد و بسا یک مؤمن بعبادت خود و یا

بعارضه پرخور باشد برآی پزشکان، و بسا در کفار کمخور باشد بقصد ریاضت چون راهبان یا بعارضه بیماری چون ضعف معده.

طیبی گفته: خلاصه گفتار اینست که شأن مؤمن رغبت بزهد است و قناعت باندازه گذران بخلاف کافر و اگر مؤمن یا کافری بر خلاف یافت شود اعتراضی بحدیث نباشد.

3- مقصود از مؤمن در این حدیث مؤمن کامل است چون مسلمان خوش عقیده که ایمانش کامل است بمرگ و دنباله آن پردازد، و ترس و اندیشه و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 131

نگرانی از آن بر خودش او را از شهوت باز دارد چنانچه در حدیث ابی امامه است، هر که پر اندیشد کم خورد و هر که کم خورد پراندیشد، و هر که پر خورد دلش سخت شود، و در حدیث ابی سعید صحیح است که: این مال شیرین و خرم است هر که از روی اسراف خود آن را برگیرد چون کسی باشد که میخورد و سیر نمیشود، و دلالت دارد که مراد از مؤمن آن کس است که در خوراک میانه رو باشد ولی شأن کافر پرخوری و حرص است و مانند بهیمه از روی شکمخواری خورد، و در خوردن نظر بمصلحت زیستن ندارد چنانچه خدا تعالی فرمود «آنان که کافرند بهره برند و بخورند چنان که چهارپایان میخورند - 12 محمد».

4- مقصود از مؤمن کسی است که هنگام آغاز بخوردن و نوشیدن نام خدا برد، و شیطان شریک او نشود و اندکی او را بس باشد و کافر نام خدا نبرد و شیطان شریک او شود.

5- حرص مؤمن بخوراک کم است و برکت یابد و باندک سیر شود، و کافر بخوراک خیره شود مانند حیوان و بکم سیر نشود و می شود این را پیوست وجه پیش کرد و هر دو را یک پاسخ آورد.

6- نووی گفته: مختار اینست که برخی مؤمنان در یک روده خورند و بیشتر کافران در هفت روده خورند و لازم نیست هر روده هفتگانه کافر مانند یک روده مؤمن باشند.

و دلیل تفاوت روده ها آنست که عیاض از اهل تشریح آورده که روده های آدمی هفت باشند یکی معده و سه روده بدنبالش که به بواب پیوندند و آنکه روده صائم و روده رقیق که هر سه رقیق باشند، و آنکه اعور و قولون و مستقیم که همه کلفتند و معنی حدیث اینست که چون کافر شتابانه میخورد سیر نشود جز که هفت روده اش پر شوند و مؤمن با پر شدن یکی سیر شود، و کرمانی از پزشکان در باره وجه نامگذاری هفت روده نقل کرده که: معده است و سه تا پیوست که ناز کند و آن روده اثنی عشریست و صائم است و قولون و آنکه سه تا کلفت که نافف بنون و دو فاء

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 132

یا ناقق با دو قاف است و روده مستقر و اعور.

7- نووی گفته است احتمال دارد از هفت روده کافر مراد هفت صفة باشد چون حرص، پرخوری، آرزوی دراز، جمع مال، بدسرشتی، حسد و فربهی دوستی مراد از یک روده مؤمن همان رفع نیاز باشد.

8- قرطبی گفته: شهوت خوراک هفت است، شهوت طبع، شهوت نفس، شهوت دیده، شهوت دهان، شهوت گوش، شهوت بینی، شهوت گرسنگی که ضرورت خوردن آرد و مؤمن بهمان خورد ولی کافر بهمه خورد، و آنکه هر چه گفته: در سخن قاضی ابی بکر مایه آن آمده که هفت کنایه است از پنج حس و شهوت و نیاز.

2- در عدة الداعی: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آدمی را چند لقمه که پشتش بر پا دارند بس است و اگر ناچار باید یک سوم برای خوراک و یک سوم برای نوشابه و یک سوم برای نفس کشیدن.

بیان: در فتح الباری است که پس از نقل روایت سیر خوردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنقل از قرطبی گفته: که این دلالت دارد بر جواز سیر خوردن و آنچه در نهی از آن رسیده بر سیری سنگین کن معده و باز دارنده از عبادت و کشاننده به بطر و اشر و خواب و کسالت حمل شود و بسا که کراهتش بحرمت رسد بر حسب مفسده‌ای که بار آورد، و کرمانی به پیروی ابن منیر گفته: سیری نهی شده حمل شود بر سیری معتاد آنان که ابی المقدام ابن معدی کرب گفته شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود:

آدمی زاده ظرفی پر نکند بدتر از شکم بس است چند لقمه که پشت را بر جا دارند و اگر شهوت غالب آید یک سوم برای خوراک و یک سوم برای نوشابه و یک سوم برای نفس کشیدن، قرطبی گوید اگر بقراط این بخش کردن را می‌شنید در شگفت میشد از این حکمت و غزالی پیش از او گفته: این حدیث را برای یک فیلسوف خوانده و او گفته: سخنی در باره کمخوری محکمتر از این نشنیدم و شک نیست که اثر حکمت در حدیث مذکور روشن است، و همانا این سه را یاد کرده چون مایه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 133

زندگی جانورند و برای اینکه جز آنها در شکم در نیاید و آیا مقصود بخش برابر است که ظاهر خبر است یا قریب به برابر مورد اعتماد، و یکم بهتر است و بسا با عبارت غلبه اشاره دارد بفرموده‌اش در حدیث دیگر که یک سوم بسیار است، یکی گفته سیری هفت درجه دارد.

1- باندازه زیست 2- باندازه توانائی بر روزه و نماز ایستاده و این دو واجبند 3- فزاید تا تواند نوافل بخواند.

4- باندازه‌ای که تواند کسب کند و این دو درجه مستحب باشند 5- یک سوم را پر کند و این جائز است 6- بخورد تا سنگین شود و خواب را بیش کند و این مکروه است 7- فزاید تا زیان بیند و این بطنه است که از آن نهی شده و حرامست و می‌شود یکم را در دوم درج کرد و سوم را در چهارم.

3- در الشهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آدمی ظرف پر نکرده بدتر از شکم.

در ضوء: برای اینکه چون شکم پر شود از عبادت سنگین گردد و از طاعت بماند و شهوت بشورد و اگر بدنالش رود هلاک است و اگر بازش دارد و مبارزه کند در آزار است، پس بهتر است بیش از سد رمق نخورد، و گفتند همین در بدیش بس که هر چه خواهی بخوری، و گفتند پری شکم هوش ربا است چون حواس را تیره کند و از حرکت کند و فائده حدیث نهی از امتلاء است و راوی حدیث مقدم بن معد یکر ب که گوید شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: پر نکرده آدمی ظرفی بدتر از شکم بس است آدمیزاده را چند لقمه که پشتش را بر پا دارند و اگر ناچار باشد یک سوم خوراک، یک سوم نوشابه و یک سوم برای نفس کشیدن.

4- در کتاب غایات: امام صادق علیه السلام فرمود: نزدیکتر حال بنده بخدا در شکم سبکبار است، و از ابی جعفر علیه السلام که دشمنتر بخدا نیست از شکم پر، و فرمود دورتر حال بنده از خدا گاهیست که شکمش را پر کند.

5- در عیون (2/ 137) بسندش از عبد السلام بن صالح هروی در وصف امام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 134

رضا علیه السلام که کم خور و سبک خوراک بود.

6- در مکارم (174) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نور حکمت در گرسنگی است و دوری از خدا در سیری و نزدیکی خدا دوستی با بینوایان و نزدیکی با آنان است، فرمود: دلها را با طعام و نوشابه بسیار بمیرانید، دلها مانند زراعت از فزونی آب بمیرند، فرمود سیر نخورید تا نور معرفت در دلها تان خاموش شود، هر که شب گذراند و با شکم سبک نماز بخواند حور العین در کنارش شب گذراند.

7- در مجالس صدوق (324) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خوردن روی سیری مایه پیسی است.

8- در خصال (89) بسندش از امام ششم علیه السلام که در سه چیز دشمنی خدا عز و جل است، خوابیدن بی‌بیداری، خنده بی‌تعجب، خوردن سر سیری.

9- و از همان (263) بسندش تا امام ششم علیه السلام که چهار چیز بیهوده روند:

خورده سر سیری، چراغ در بر مهتاب، و کشت در نمکزار، و احسان بنا اهل.

10- در عیون (2/ 38) بسندش تا علی علیه السلام که ابو جحیفه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آروغ میزد: فرمودش آروغ را بازدار که سیرتر مردم در این جهان گرسنه تر آنانند در روز رستاخیز، فرمود: دیگر ابی جحیفه شکم پر نکرد تا بخدا رسید.

در صحیفه رضا: مانندش آمده.

بیان: ابو جحیفه با جیم ضمه دار است پیش از حاء بی نقطه فتحه دار که نامش وهب بن عبد الله است و علی علیه السلامش در کوفه بر بیت المال گمارد و با آن حضرت در همه جا همراه بود. در نسخه های صحیفه بهمین املاء است و در بیشتر نسخه های عیون با تقدیم حاء بی نقطه است و گویا تصحیف است در برخی روایات عامه است که ابو جحیفه شکم پر نکرد تا از دنیا رفت چون شام نمیخورد چاشت میخورد و چون چاشت میخورد شام نمیخورد، و خودش گفته سی سال است که سیر نخوردم.

11- در مجالس ابن الشیخ (1/ 356) بسندش از عقبه بن عامر جهنی که شنیدم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 135

سلمان فارسی که بخوردن خوراکی وادار شده بود میگفت: اینم بس که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: سیرتر مردم در دنیا گرسنه تر آنانند در دیگر سرا ای سلمان جز این نیست که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر.

بیان: راوندی در ضوء الشهاب گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله مؤمن را بزندانماند کرده چون مهاری از اوامر و نواهی دارد و در تنگنای دنیا است و دست بسته است در آن از ترس تازیانه عذاب، گرفتار شهوتست و آزمون بمصیبت بخلاف کافر که مهار گسیخته و توانا بانجام شهوت شکم و فرج است با دل خوش و روی گشاده و هر چه خواهد کند به رهنمائی شیطان بنگی بر او نزنند و جلوگیری ندارد و کامروا و خوشدل است و گویا در بهشت است و بدنبال کامجویی و نعمت خواری آن. ولی زندان مؤمن است که از لذات آن صارف دارد و از شهواتش مانع، و روایت است که سلمان را بخوراکی واداشتند و گفت اینم بس که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود:

تا اینکه ... و بهشت کافر است، مؤمن توشه بگیرد و کافر بهره بگیرد، بخدا مؤمنی در آن صبح نکند جز غمنده و چگونه غم نخورد با اینکه از پیغمبر است که او وارد دوزخ شود و دلیلی نرسیده که از آن بدارید.

12- در عیون (2/ 36) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: چیزی نزد خدا مبعوض تر از شکم پر نیست.

در صحیفه رضا مانندش آمده.



13- در علل (2/ 183) بسندش تا پیغمبر که فرمود: برادرم عیسی به شهری گذر کرد که مرد و زنی را با هم دید که فریاد میزنند و پرسید چه میکنید، مرد گفت:

یا نبی الله این زن منست باکی ندارد و خوبست ولی میخواهم از او جدا شوم، فرمود:

آخر بگو چه کار میکند، گفت: چهره چروکین دارد با اینکه پیر نشده، فرمودش ای زن میخواهی رخسارت آبدار و خرم و تازه شود؟ گفت: آری فرمودش چون خوراک خوری مبادا سیر بخوری، چون وقتی خوراک در درون فزون باشد از دیک بیش است و آب چهره را میبرد و مصرف میکند، و چنین کرد و چهره‌اش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 136

تازه شد.

14- در خصال (270) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که پنج خصلت مایه پبسی باشند، نوره در روز جمعه و چهارشنبه، وضوء و غسل با آبی که بخورشید داغ شده، خوردن در حال جنابت، و درآمدن بر زن حائض، خوردن سر سیری.

14- در محاسن (439) بسندش از عمرو بن ابراهیم که شنیدم از ابو الحسن علیه السلام میفرمود: اگر مردم در خوراک میانه رو بودند تنشان درست و بر جا بود.

بیان: میانه‌رو: یعنی در اندازه و چگونگی هر دو.

15- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که ابلیس به یحیی بن زکریا علیهما السلام نمودار شد و آویزه‌ها از همه چیز بر خود داشت، یحیی بهش گفت: ابلیس این آویزه‌ها چیستند؟ گفت اینها شهواتند که بدانها بآدمیزاده دست یابم، گفت: از من هم چیزی میان آنها است؟ گفت: بسا سیر میخوری و از نماز و ذکر میمانی، یحیی گفت نذر کردم که هرگز شکم را پر از خوراک نکنم، ابلیس گفت: نذر کردم که هرگز بمسلمانی اندرز ندهم و آنگه امام ششم فرمود: ای حفص (راوی حدیث است) نذر است بر جعفر و خاندان جعفر که هرگز شکم خود را از خوراک پر نکنند و نذر است بر آنها که هرگز برای دنیا کار نکنند.

16- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که برای آدمیزاده از خوردن چاره نیست برای اینکه زنده ماند، چون یکی از شما خوراک بخورد یک سوم شکمش را برای خوراک نهد و یک سوم برای نوشابه و یک سوم درون برای نفس کشیدن، خود را فربه نکنید چنانچه خوک خود را برای ذبح فربه کند.

17- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که بد کمکی است بر دین دلی ترسان و شکمی گشاده و نعوظی سخت و شهوت خیز.

18- در محاسن (436) بسندش از امام ششم علیه السلام که راستی خدا تبارک و تعالی بد دارد پر خوری را.

19- 20- 21 (در مذمت پر خوری).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 137

22- و از همان (447) بسندش از ابی بصیر که امام ششم بمن فرمود: ای ابی بصیر راستی تن از خوردن سرکش شود نزدیکتر حال بنده بخدا در گرسنگی است و دشمنتر حال بنده بخدا شکم پر است.

23- و از همان (..) بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که جبرئیل در سخنی که از پروردگرم بمن رسانید گفت ای محمد یک اندرز نهائی از آغاز تا انجام اینست که هرگز ظرفی را دشمن ندارم جز شکم آکنده (حدیث دیگر در نکوهش شکم پر).

24- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که خوردن سر سیری مایه شکمروه است.

25- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که هر دردی از تخمه و ناگواری خوراک است جز تب که یکباره در آید.

بیان: تخمه اینست که خوراک در شکم تباه گردد و بوضع ناشایستی در آید.

25- در محاسن (437) تا عیسی بن مریم علیه السلام که در بنی اسرائیل بسخن رانی ایستاد و فرمود: نخورید تا گرسنه باشید و در گرسنگی بخورید و سیر نشوید که چون سیر شوید دلتان سخت شود و پهلوتان فربه گردد و پروردگار خود را فراموش کنید.

26- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که در سختی فرمود پس از من روشی آید که مؤمن در یک روده خورد و کافر در هفت روده.

27- در محاسن (405) بسندش تا امام ششم علیه السلام که از ناسپاسی نعمت است که کس گوید: فلان خوراک را خوردم و بمن زیانزد.

28- در مصباح الشریعه. امام صادق علیه السلام فرمود: کمخوری پسند است در هر حال و نزد هر قوم چون درون و برون را به سازد، و خوراک پسندیده چهار است، برای ضرورت زیست، برای آمادگی در زندگی، برای گشایش و برای قوت،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 138

خوردن ضرورت برای اصفیاء است و آمادگی برای فرمانبری خدا و گشایش برای متوکلان و قوت برای مؤمنان، چیزی برای دل مؤمن زیانبارتر از پرخوری نیست که دو خصلت بیار آرد: سخت دلی و شهوت انگیزی، گرسنگی نانخورش مؤمن است و غذاء روح و خوراک دل و تندرستی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پر نکرده آدمیزاده ظرفی را بدتر از شکمش، داود علیه السلام فرمود: نخوردن لقمه با ضرورت بدان نزد من دوستتر است از عبادت 20 شب، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن با یک روده خورد و منافق با هفت روده، فرمود: صلی الله علیه و آله وای بر مردم از دو قبقب گفتند یا رسول الله آن دو چیستند؟ فرمود: گلوگاه و فرج، عیسی علیه السلام فرمود: دل به سخت تر از سختی بیمار نشود و جان بچیزی مانند کمی گرسنه ماندن گرفتار نگردد، این دو سر رشته طرد از درگاه خدا و خذلانند.

توضیح: بسا که مقصود از ضرورت اینست که از قوت جز باندازه حفظ جان مصرف نکنید و این روش اصفیاء است، و آمادگی پس انداز برای بینوایان و ناتوانانست و این کار پرهیزکارانست که در آن خیانت نورزند، گشایش اینست که پس انداز نکند و چشم براه روزی خدا داد بماند خوراک کم باشد یا بیش و این شیوه متوکلانست، و مقصود از قوت پس انداز خوراک یک سال است نه بیشتر، و این برای مؤمن رواست چنانچه در اخبار است، در نسخه ای بجای قوت قوه بمعنی نیرو است برای طاعت و یکم روشنتر است، گرسنگی نان خورش است برای اینکه گرسنه از نان خالی همان لذت را برد که دیگران از نانخورشهای معمولی در نهایت است که در حدیث آمده «هر که از شر قبقب و ذبذبش نگهداری شود بهبهشت رود» قبقب بمعنی شکم است و قبقبه آوازیست که از دل شنیده شود و حکایت از آنست.

29- در مجالس مفید (121) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که جبرئیل نابهنگام بر من نزول کرد، گفتم: ای جبرئیل نابهنگام آمدی و مرا نگران کردی، گفت از چه نگرانی ای محمد با اینکه خدا آمرزیده گناه تو را که پیش بوده یا پس از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 139

این آید، گفت: بر چه پروردگارت تو را مبعوث کرده، گفت پروردگارت تو را بازداشته از پرستش بتان و نوشیدن میها و ستیزه با مردان، و خصلت دیگر برای سرای دیگر پروردگارت فرماید ای محمد هرگز دشمن ندارم ظرفی مانند شکمی پر.

30- در دعوات راوندی: که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دور باش از شکم پری که تن را تباه کند و بیماری آرد و از عبادت باز دارد، در روایت است که هر کس خوراکش کم تنش سالم و دلش روشن و پرخور تنش بیمار و دلش بسختی گرفتار است.

### باب ششم] باب دیگر در نکوهش آروغ زدن از پرخوری

1- در محاسن (447) بسندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون آروغ زدید آن را بر نیاورید تا با آسمان رسانید.

و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که آروغ درازتر شما گرسنگیش روز جزا درازتر باشد. گفت: در حدیث دیگر است از امام ششم علیه السلام که رسول خدا شنید آروغ مردی را فرمود: ای بنده خدا آروغت را بکاه که گرسنه تر مردم در روز رستاخیز سیرتر آنانست در این جهان.

در مکارم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که: هر کدام شما آروغش درازتر است روز رستاخیز گرسنگی او درازتر است (169).

3- در روضة الواعظین: از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است که ابی جحیفه گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و آروغ میزد، فرمود: ای ابا جحیفه آروغت را فرو گیر زیرا سیرتر مردم در این جهان گرسنه تر آنانند در قیامت.

بیان: در مصباح گفته: آروغ آواز بادداریست که بر اثر اندوه و هنگام سیری از گلو برآید، و فرو داشتن آن کنایه از کمخوردن و ریشه بر کردن آنست.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 140

### باب هفتم در چاشت و شام و آداب آنها

#### آیات قرآن مجید:

1- الکهف: 62- بیاور چاشت ما را که البته ازین سفر خود برنج و خستگی سختی بر خوردیم.

2- مریم: 61- از آنها است روزیشان در آن که در بامداد و شام است.

تفسیر: طبرسی - ره - گفته: چاشت خوراک بامدادیست و شام خوراک شبانه و آدمی بخوراک بامداد نیازمندتر است از شام، گوید: مفسران گفتند در بهشت خورشید و ماه نیستند تا بامداد و شام داشته باشند، و مقصود اینست که فاصله

خوراک آنها بهمان اندازه است که شناخته‌اند از بامداد تا شام و بقولی عرب پسندیده داشت که چاشت و شام یابد و یک خوراک را در شبانه روز بد میداشت و خدا گزارش داد که در بهشت هم چاشت باشد و هم شام بفاصله میان بامداد و پسین با اینکه شبی در بهشت نیست و همه روشنی و درخشا نیست از قتاده است، و بقولی اهل بهشت اندازه شب را بانداختن پرده‌ها و بستن در میشناسند پایان.

من گویم: از برخی اخبار برآید که این وصف بهشت دنیا است و اشکالی ندارد، علی بن ابراهیم گفته: این در بهشتهای دنیا است و بقولی در بهشت آخرت و دلیل آن بامداد و شام است زیرا در آخرت و بهشت جاوید بامداد و شامی نیست و همانا اینها در بهشت دنیایند که جان مؤمنان پس از مردن بدان رود و خورشید و ماه در آن بتابند - پایان - و بهر تقریر در این آیه اشاره ایست باستحباب چاشت خوردن و شام خوردن و جمع میان آنها در شبانه‌روز و پس داشتن آنها برای خوراک، زیرا اگر خوراک میان آن دو نیکو بود یاد آن در مقام امتنان و تشویق بدان سزاوارتر بود، و بامداد تا پیش از نیم روز را فرا دارد و شام پس از نیم روز است تا پاسی از شب یا تا پایان شب چنانچه چند بار گذشته.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 141

## اخبار باب

1- در عیون (2 ر 38) بچند سند تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر که بقا خواهد با اینکه بقائی نباشد باید بامداد چاشت خورد و کفش خوب بپوشد و رداء دوش سبک دارد و کمتر با زنان در آمیزد، در صحیفه رضا مانندش آمده.

در مجالس شیخ: مانندش آمده بی‌جمله: کفش خوب بپوشد (2 ر 279).

بیان: بقاء یکم درازی عمر است و بقاء دوم که نیست جاویدانیست و بدان اشاره گردد که از بقاء جاویدانی تو هم نشود، گفتند: کفش در اینجا کنایه از همسر است و رداء روپوش است، در نهاییه گفته: در حدیث علی علیه السلام است که هر که بقاء خواهد با آنکه بقائی نباشد باید رداء سبک سازد، گفته شد: سبکی رداء چیست فرمود: وام کم، وام را رداء نامیده چون گویند وام تو بر ذمه من و بر گردن من و آن جای رداء است که جامه ایست یا بردی که روی جامه‌ها بدوش اندازند.

2- در محاسن (367) بسندی از امام ششم علیه السلام که سزا است مؤمن از خانه‌اش در نیاید تا چیزی بخورد زیرا آن برایش آبرومندتر است.

3- و از همان (..) بسندی از امام ششم علیه السلام که چون خواهی دنبال کاری بروی تیکه نانی با نمک بخور که برایت آبرومندتر و نیاز برآورتر است، بسند دیگر مانندش را آورده.

4- و از همان (402) بسندش از ابن اخی شهاب بن عبد ربه که بامام ششم علیه السلام از دردها و ناگواری خوراک شکوه کردم، فرمود: چاشت و شام بخور و میان آنها چیزی مخور که تباهی تن آورد آیا نشنیدی فرموده خدا عز و جل که فرماید «و از آن آنها است روزیشان که چاشت و شام برایشان آید».

در طب مانندش آمده (59).

5- در محاسن (..) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که شام خوردن پیغمبران پس از نماز عشاء بوده شام خوردن را وانهد که مایه ویرانی تن است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 142

در مکارم: مانندش آمده (در 6 و 7 با هم مضمون حدیث شماره 5- را آورده).

بیانیست: در مصباح گفته: عشاء از نیم روز تا بامداد را گویند و بقولی از هنگام نماز مغرب است تا نماز عشاء و بر این پایه ابن فارس گفته: عشاءان دو نماز مغرب و عشايند، و ابن انباری گفته: عشاء از آغاز تاریکی شب است با کسره عین و مد و با فتح عین و مد شامی است که خوردند در هنگام عشاء در قاموس گفته:

عشوه با فتحه تاریکی است و میانه آغاز شب است تا یک چهارم و عشاء آغاز تاریکی است یا میانه مغربست تا نماز عشاء یا از نیم روز تا سپیده دم آینده، و عشی با کسره و عشاء خوراک شب است.

8- در محاسن (421) بسندش از امام ششم علیه السلام که حسن جارچی یعقوب علیه السلام بود و هر بامداد از خانه آن حضرت تا یک فرسنگ راه جار میزد: هر که چاشت خواهد بخانه آل یعقوب آید، و در شام جار میزد هر که شام خواهد بخانه آل یعقوب آید، بسند دیگر هم این روایت را آورده و در کافی هم مضمون آن آمده).

بیان: گذشت که گرفتاری آن حضرت بجذائی از یوسف همانا برای آن شد که شبی سیر خوابید و در کنارش گرسنه‌ای بسر برد که بدو خوراک نداد و پس از رفع گرفتاری این کار را میکرد، و دلالت دارد که خوراک پیغمبران در بام و شام هر دو بوده و دعوت بخوراک تا یک فرسنگ راه مستحب است.

9- در محاسن: از ابی جعفر علیه السلام که آغاز ویرانی تن نخوردن شام است، و بسند دیگر مانندش را آورده.

10- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که شام را وانهد گر چه با یک دانه خرما پوسیده باشد که من برای امتم از نخوردن شام بیم پیر شدن آنها را دارم زیرا شام خوردن نیروی پیر و جوانست.

11- در محاسن: بسندش از امام ششم علیه السلام که نخوردن شام پیری آور است و آغاز ویرانی تن نخوردن شام است (و در حدیث 12 و 13 قریب بهمین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 143

مضمونها را آورده).

بیان: در فائق گفته: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: شام بخورید گر چه با مشتی خرما پوسیده باشد زیرا نخوردن شام پیری آور است و عرب گویند شام نخوردن گوشت بالای ران را بریزد، در نهایت گفته: جمله شام نخوردن پیری آور است زبانزد مردم است و من میدانم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را آغاز کرده یا پیش از او هم بوده.

14- در محاسن (442) بسندش از مفضل بن عمر که شبی نزد امام ششم علیه السلام رفتم و او شام میخورد و فرمود: ای مفضل نزدیک شو و بخور، گفتم: شام خوردم، فرمود: بیا و بخور که خوبست برای برنا شب نگذرانند جز که در درونش خوراک تازه باشد، و نزدیک رفتم و خوردم.

15- در محاسن (..) بسندش از حماد بن ولید بن صبیح که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: خوب نیست سالمند سبک بخوابد، شکمش پر باشد برایش بهتر است، و در روایت 16- از امام رضا علیه السلام افزوده که شکم پر خواب آرام تری آرد و دهانش را خوشبو کند.

17- و از همان (323) بسندش از جمیل بن دراج که شنیدم امام ششم علیه السلام روزی میفرمود: هر که شب شنبه و یک شنبه دنبال هم شام نخورد، نیروئی از او برود که تا 40 روز بدو باز نگردد (و در روایت 18- فرمود: نیرویش بکاهد و باز نگردد).

19- و از همان (..) بسندش از ابی الحسن علیه السلام که شام خوردن را رها نمیکرد گر چه با یک گرده خرد باشد و میفرمود: نیروی تن است و چنان دائم که فرمود:

برای جماع شایسته است. در مکارم: مانندش آمده.

20- در مکارم (223) از امام صادق علیه السلام که شام خوردن را رها مکن گر چه سه لقمه باشد با نمک، فرمود: هر که شام نخورد رگی در تنش بمیرد که هرگز زنده نشود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که شب شنبه و یک شنبه پی هم شام نخورد از او

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 144

نیروئی رود که تا 40 روز بازنگردد، و از امام صادق علیه السلام است که نشاید سالمند پیر بخواهد جز که درونش پر باشد زیرا آرام‌تر خواهد و دهانش را خوشبو کند.

21- در دعوات راوندی: که امام صادق علیه السلام فرمود: چون نماز فجر را خواندی تیکه نانی بخور تا بوی دهانت خوش شود و گرمی تو بدان فرو نشیند و دندانها بر جا شوند و لتهات محکم گردد و روزی خود را بدان بدست آری و خلقت خوش گردد، و از زین العابدین علیه السلام است که: نماز صبح را میخواند. و در جا نمازش میماند تا خورشید بر آید و آنکه برمیخواست و نمازی دراز میخواند و آنکه خواب اندکی میکرد و بیدار میشد و مسواک میخواست و مسواک میکرد و آنکه چاشت میخواست.

22- در الشهاب: فرمود: صلی الله علیه و آله شام بخورید و گرچه با مشتی خرما پوسیده زیرا شام نخوردن پیری آور است.

در الضوء: عشاء بفتح خوراک سر شب است در برابر چاشت، حشف خرما پسته است، فرمان آن حضرت بشام خوردن گرچه اندک و بی‌مایه باشد برای کمک بر عبادت در شب است و فزونی توان طاعت، و همانا خطاب او بیاران او است که کم میخوردند و باندک قانع بودند و زهد پیشه بودند و آنها را بشام خوردن تشویق کرد تا نیروی عبادت یابند و آماده جهاد باشند، و در پزشکی گویند زیان دارد و یکیشان گفته شام خوردن مایه کوریست و فرموده شام نخوردن مایه سستی تن است که از پیریست، و یک پزشکی سخن پیغمبر را بدخواه خود تفسیر کرده و گفته:

منظور پیغمبر صلی الله علیه و آله غدقن از شام خوردنست که فرموده نخوردنش پیری آرد یعنی عمر را دراز کند تا به پیری رسد و درست همانست که گذشت و آغاز سخن بر آن رهنما است چه که آن حضرت بیارانش مهربان بود و از آنها بررسی میکرد بوسیله آنچه بدانها نیرو دهد برای پرداخت عبادات بدنیه و آنان دیگران را بر خود پیش میداشتند و بکتر از سیر شدن قناعت میکردند و با هم مواساة میکردند، فائده حدیث فرمان شام خوردنست و راوی حدیث انس است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 145

23- در کافی (6 ر 289) بسندش از امام ششم که پیر شام خوردن را وانهد گرچه یک لقمه باشد.

24- و از همان (..) بسندش از ابی علی لهبی که امام ششم بمن فرمود:

پزشکهای شما در باره شام خوردن بشما چه گویند؟ گفتم ما را از آن باز دارند، فرمود راستش من شما را بدان وادارم.

15- و از همان (..) از امام ششم علیه السلام که خوراک شب به از خوراک روز است.



16- و از همان (..) بسندش از امام رضا علیه السلام که در تن رگی است بنام عشاء که هر که شام نخورد پیوسته بدو نفرین کند تا بامداد گوید: خدات گرسنه دارد چنانچه مرا گرسنه داشتی و تشنه‌ات دارد چنانچه مرا تشنه داشتی کسی از شماها شام را وانهد گرچه بیک لقمه نان یا نوشی آب باشد.

بیان: این نفرین، بیان همان زیان آن رگ و رسیدن زینش بتن است، گویا دعا کند و اجابت شود.

17- در کافی (..) بسندش از داود بن کثیر که با امام ششم علیه السلام شام خوردم و چون پایان داد فرمود: الحمد لله و فرمود: این شام من و شام پدران من است الحدیث.

### باب هشتم نکوهش تنها خوری و استحباب خوردن با جماعت و صدقه دادن از آنچه خورند

1- در خصال (93): بسندش تا ابی الحسن علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه تا را لعنت کرد: آنکه توشه تنها خورد، آنکه تنها در بیابان سفر کند، آنکه تنها در خانه بخوابد.

در محاسن: بسندش مانندش آمده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 146

بیان: ظاهر اصحاب حمل همه اینها است بر کراهت جز در موارد اندکی مانند ترس بر جان خود یا واجب النعمه خود، و مانند مسافرت تنها که در آن ظن تلف باشد، یا خوف از رخ دادن بیماری یا دیوانگی در تنها خوابیدن، و بقولی لعن دوری از رحمت است و در کراهت هم هست و احوط عمل بروایت است در همه این موارد.

2- در معانی (375) و در خصال (216) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

چون چهار خصلت در خوراک فراهم شوند کامل باشد: از حلال باشد و دست بسیاری در آن درآید و با نام خدا تبارک و تعالی آغاز شود و با سپاسش پایان پذیرد.

3- در محاسن (392) بسندش از معمر بن خلاد که چون خوراک برای امام رضا علیه السلام می‌آوردند بهتر آن را از هر نوع برمیگرفت و در یک سینی مینهاد و میفرمود به مستمندان دهند و این آیه را میخواند «خود را در گردنه نینداخته، 11- البلد» و آنکه میفرمود: خدا عز و جل میدانست که هر کس توانا با آزاد کردن بنده نیست و راهی ببهشت برای آنان گشود.

بیان: یعنی چون آنها را میان آزاد کردن بنده و خوراندن بینوا مخیر کرد که فرمود: **فک رقبة أو إطعام**، تا آخر آیه.

4- در محاسن (398) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خوراک یکی دو تا را بس است و خوراک دو تا سه تا را و خوراک سه تا چهار تا را.

5- و از همان (423) بسندش از امام ششم علیه السلام که همانا گرفتاری یعقوب بیوسف علیه السلام از آن شد که قوچ فربه‌ی سر برید و یکی از یارانش بنام فیوم نیازمند بود و نیافت خوراکی که با آن افطار کند و یعقوب بی‌خبر ماند و باو خوراکی نداد و گرفتار جدائی یوسف شد و پس از آن جارچی او هر بامداد جار میزد هر که روزه نیست بچاشت یعقوب آید و شب جار میزد هر که روزه است بشام یعقوب آید.

گویم: مانندش را بچند سند در کتاب نبوات آوردیم.

6- و از همان (..) بسندش از علی علیه السلام که چون خوراک نهند و مستمند آید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 147

ردش مکن.

7- در دعوات راوندی: که پیغمبر در خوردن لقمه از برابر خود می‌گرفت و در نوشیدن از دست راستش مینوشید.

8- در دعائم: از علی علیه السلام که برکت دار خوراکی آنست که دست بسیار در آنست و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: خوراک یکی دو تا را بس و از دو تا چهار تا را بس یعنی می‌توانند بدان اکتفاء کنند و در روایات عامه است که با هم بخورید جدا نباشید که خوراک یکی دو تا را بس است، و دلالت دارد که اجتماع مایه برکت است و تا هر چه فزاید برکت بر آید و منظور تشویق بر اجتماع است و بر اینکه نسزد کسی برای اینکه خوراکش کم است از تقدیم بدیگران بماند زیرا بسا همان کم بس باشد.

9- در فردوس: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که با هم بخورید و جدا نباشید زیرا برکت با جماعت است.

10- در مکارم: که مردی از رسول خدا پرسید ما میخوریم و سیر نمیشویم فرمود: شاید جدا جدا میخورید، با هم بخورید و نام خدا ببرید تا برکت کند براتان (2/ 116).

از کتاب موالید الصادقین که رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر رسته خوراکی می‌خورد و هر چه را خدا برایش حلال کرده بود به‌مراه خاندان و خدمتکارانش می‌خورد و به‌مراه مهمانانی که از مسلمانان او دعوت کرده بود بر روی زمین و در خوردن و خوراک هم آهنگ دیگران بود جز اینکه مهمانی باو میرسید و با مهمانش غذا می‌خورد، و دوستر خوراکش آن بود که با تنگی باشد.

بیان: در نهایت گفته: در حدیث است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله از نان و گوشت سیر نخورد جز که بر تنگدستی بود و گفتند: ضفف گروه شدن مردم است یعنی تنها خور نبود و دوستر خوراکش با مردم بود، و بقولی ضفف اینست که خوردنی بیش از اندازه خوراک باشد و خفف اینکه باندازه خوراک باشد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 148

[باب نهم] باب دیگر در استحباب همخوری با خاندان و خدمتگاران و خوراندن بکسی که بخوراک بنگرد و لقمه گرفتن  
برای مؤمنان

1- در عیون (2 ر 159) بسندش از یاسر خادم که چون امام رضا علیه السلام تنها بود همه خدمتکاران را از خرد و کلان گرد میکرد و با آنها گفتگو میکرد و انس میگرفت و چون بر سر سفره می نشست همه را تا برسد به کار پرداز و حجامت کن بر سر سفره خود می نشاند، یاسر گوید: در این میان که روزی ما نزدش بودیم آواز افتادن نعلی که بر در خانه او بود بخانه مأمون شنید و بما فرمود: برخیزید و پراکنده شوید و ما برخاستیم و مأمون آمد- الخبر.

بیان: گویا تفرقه آنها برای تقیه بوده چون در آداب با او دمساز نبوده یا یا منظور او خلوت گزیدن با وی بوده یا استحباب هم خوری خاص به صورت تنهائی است چنانچه ظاهر خبر آینده است.

2- در عیون (2 / 184) بسندش تا ابراهیم بن عباس در ضمن حدیثی که چون امام رضا علیه السلام تنها بود بندگان و بستگانش تا برسد بدربان و کارپرداز بر سر سفره خود مینشانید.

3- و از همان (2 ر 241) بسندش از یاسر خادم که چون امام رضا بطوس در آمد و سخت بیمار بود چند روز زنده بود و روزی که وفات کرد پس از اینکه نماز ظهر را خواند بمن گفت: مردم چه خوردند؟ گفتم کی در اینجا چیزی تواند خورد با این بیماری سخت شما، برخاست نشست و فرمود: سفره بیاورید و همه خدمتکاران را بر سر سفره خود نشاند و از هر کدام دلجوئی کرد و پرسش نمود، و چون همه خوردند خوراک برای زنها فرستاد و خوراکها برای زنها بردند- الحدیث-  
4- در کافی (6 ر 296) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که کسی نباشد که گرد آورد نانخورانش را و سفره پهن کند و در آغاز خوردن نام خدا برند و در پایانش سپاس او گویند و سفره را بردارند جز خدا همه را بیامرزد.

5- در ثواب الاعمال (181) بسندش از رباب همسر داود رقی که کاجی ساختم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 149

و نزد امام ششم علیه السلام بردم که سر غذا بود و کاجی را برابرش گذاشتم و او برای یارانش لقمه میگرفت و میفرمود: هر که یک لقمه شیرینی برای مؤمنی بگیرد خدا بدان از او تلخی روز رستاخیز را ببرد. در کتاب الاخوان: مانندش آمده.

6- در کافی (6 ر 298) بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون میخورد از پیش دیده‌اش لقمه برمیداشت و چون مینوشید از سوی راستش نوشابه برمیکرفت، نادر خادم روایت کرده که ابو الحسن علیه السلام یک تیکه بریانی را بر دیگری مینهاد و بمن میداد در محاسن (424) مانندش آمده.

### باب دهم شستن دست پیش از خوردن و پس از آن از آداب دستشوئی

1- در خصال (13) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر که شاد است خیر خانه‌اش فزون گردد باید چون خوراکش برش آید دستش را بشوید.

2- و از همان (23) بسندش تا ابی عوف عجلی که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود وضوء پیش از خوراک و پس از آن روزی را فراوان کند.

در محاسن (424) مانندش آمده.

3- در کافی (6 / 290) بسندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند آن را آورده و گفته: از رسول خدا است صلی الله علیه و آله که: آغازش فقر را نابود کند و پایانش اندوه را نابود کند.

4- در خصال (25) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که: هر که خواهد خیر خانه‌اش فزون گردد باید دستش را پیش از خوردن بشوید.

و از همان: بسندش از آن حضرت که وضوء پیش از خوراک روزی را فزون کند- الخبر-

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 150

5- و از همان (612) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که شستن دو دست پیش از خوراک و پس از آن فزونی روزی و زدودن چرک جامه است و دیده را روشن کند. در محاسن: مانندش آمده.

در کافی مانندش آمده جز آنکه در آن فزونی و عمر آمده (..).

6- در علل (1 ر 268) بسندش از ابی نمیره که امام ششم علیه السلام فرمود: وضوء پیش از خوردن و پس از آن فقر را ببرند گفتم: فقر را ببرند، فرمود: فقر را ببرند.

7- در قرب الاسناد (47) بسندش از امام پنجم علیه السلام که: صاحب خانه پیش از خوراک جلو همه مهمانان دست خود را بشوید و پس از خوراک دنبال همه.

8- در مجالس ابن شیخ (1 ر 380) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که طشت دستشوئی را بر ندارید تا پر شود آب دستشوئی خود را یک جا کنید تا خدا شما را یگانه کند.

بیان: این رد بر متکبرانست که چون یکیشان دست شوید آب را بریزند و طشت را برای دیگری آورند و این بد است در جامع گفته: آب دستشوئی را در یک ظرف فراهم کنند.

9- در علل (1 ر 285) بسندش تا امام ششم علیه السلام که دست شوئی پیش از خوراک به میزبان آغاز شود تا دیگران خودداری نکنند و چون از خوراک دست کشیدند از آنکه سمت راست در است آغاز شود آزاد باشد یا بنده و در روایت دیگر است که میزبان از خود آغاز کند و آنکه از سمت راستش و چون خوراک را بردارند از سمت چپ میزبان آغاز کنند و میزبان در پایان همه دست شوید زیرا او سزاوارتر است بآلودگی دست از دیگران و آنکه حوله خشک کنی بگیرد.

بیان: در مسالک گفته: خوبست میزبان بشستن دست خود آغاز کند و از سوی راستش یکی یکی بشوید و بچرخد و در شستن دوم پس از خوراک از سوی چپش آغاز کند و خود آخر کس باشد که دست شوید، برای اینکه در آغاز از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 151

خودداری مهمانان بکاهد و در انجام خودش بر آلوده ماندن دست شکیبا باشد، در خبر دیگر است که چون از خوردن برابند از آنکه سوی راست در است آغاز دست شستن کنند آزاد باشد یا بنده.

در دروس گفته: خوبست شستن دست پیش از خوردن و آن را خشک نکند که تا تری باشد خوراک برکت کند و پس از آن دست را شوید و خشک کند و خوبست آن را از آنکه سوی راستش هست آغاز کند و بچرخد و از امام صادق علیه السلام است که میزبان بشستن دستش آغاز کند تا آخر آنچه گذشت.

و در جامع است که آغاز کند بنوشاندن کسی که در سوی راستش است و شستن دستش و بچرخد تا باو برگردد و شیخ در نهاییه گفته: چون خواهد دستشان را بشوید از آنکه در سمت راستش است آغاز کند تا پایان همه و خوبست آب دستشوئی همه را در یک ظرف فراهم سازد.

10- در کامل الزیاره (58) بسندش تا علی علیه السلام که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله بدیدن ما آمد و خوراکی برش نهادیم وام ایمن یک سینی خرما و کاسه‌ای شیر و کره پیش داشت و از آن خورد و چون دست کشید برخاستم و آب برد و دستش ریختم و چون دست شست با تریش چهره و ریش را دست کشید.

11- در صحیفه رضا (13) که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله میخورد آب در دهن میگردانید و میفرمود: چربی دارد.

بیان: در فردوس روایت کرده از ام سلمه که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون شیر نوشیدید آب در دهن بگردانید زیرا چربی دارد و گویا همین بوده و تصحیف شده.

12- در محاسن (424) بسندش تا امام ششم علیه السلام که چون دست شوئی برای خوردن حوله بدست مکش که تا تری در دست است پیوسته خوراک در برکت است.

13- در محاسن (..) بسندش از امام ششم که هر که خواهد خیر خانه‌اش فزاید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 152

باید هنگام خوردنش وضوء سازد.

14- و از همان (420) بسندش که وضوء پیش از خوراک و پس از آن نعمت رویاند.

15- و از همان (..) بسندش از امام پنجم که هر کس در پیش و پس خوردن دستش را بشوید در وسعت روزی زندگی کند و تنش سالم ماند.

16- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: ای علی شستن دست پیش از خوردن و پس از آن درمان درد تن است و میمنت در روزی.

17- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که وضوء در پیش و پس خوردن فقر را براندازد.

(در 18 و 19 و 20 نزدیک همین مضمون را آورده).

21- و از همان (..) بسندش از ابی بکر حضرمی که امام ششم علیه السلام برای ما خوردنی میخواست و پیش از آن دست ما را نمی‌شست و بخدمتکار میفرمود تا پس از خوردن دست شوئیم.

22- و از همان (..) بسندش از یکی از اصحاب که دست شوئی پیش از خوردن را نزد امام رضا علیه السلام یاد کردند فرمود: این را پادشاهان پدید آوردند.

بیان: این دو حدیث غریب باشند و گویا قول بعدم استحباب شستن دست پیش از خوردن نباشد، و بسا تفسیر شوند باینکه واجب نیست یا باینکه تازه دست شسته بوده یا دستش پاک بوده یا بر تقیه برای روایت شرح السنه از یحیی بن سعید که سفیان ثوری دست شستن پیش از خوردن را مکروه میدانست و گرچه از سلمان هم روایت شده که در تورات

خواندم برکت خوراک در دست شستن پس از خوردنست و آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد آور کردم فرمود: برکت خوراک وضوء است پیش از آن و پس از آن.

23- در محاسن (..) بسندش از فضل بن یونس که چون ابی الحسن علیه السلام نزد من چاشت خورد و طشت دستشوئی برش آوردند و در صدر مجلس نشسته بود تا از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 153

او آغاز کنند فرمود: آغاز کن بدان که سوی راست تو است و چون غلام دست یکی را شست و خواست طشت بردارد و آبش را بریزد فرمود: بوی که آن را پر کن.

بیان: در کافی (6 ر 291) آن را بسندش روایت کرده و گفته: أبو الحسن فرمود طشت را وانه تا همه دست خود را در آن بشویند، و بقولی مقصود اینست که طشت را برداشت نزد آن حضرت آورد و او نهیبش کرد و فرمود: دست همه را بترتیب بشوید تا نوبت او رسد و معنی یکم روشتر است.

محقق اردبیلی پس از آوردن این روایت گفته: دلالت دارد بر استحباب شستن دست میزبان پس از خوردن و آنگه بدان که سمت چپ او است چون ظاهرش اینست که میزبان دست خود را شست و سمت راست او سمت چپش می شود، و بسا مقصود اینست که خواست بآن حضرت آغاز کند و نکرد و فرمود: بآن که سمت چپ او است آغاز کند که سمت راست غلام می شود چون روبروی او نشسته و موافق گذشته است - پایان - گویم: گویا نسخه او نادرست بوده و در آن کلمه «عندی» نبوده و چنین آن را نقل کرده نیز و از این رو احتمال داده که میزبان خود آن حضرت بوده و گر نه ظاهر اینست که راوی میزبان بوده و آن حضرت نخواست که بدو آغاز کند و فرموده بکسی که دم در سمت راست او است آغاز کند و دلالت دارد که مقصود از طرف راست در که در خبر پیش است آنجا است که سمت راست وارد در اتاق است که سمت راست او است و گر چه نسبت بکسی که بیرون میرود سمت چپ است و نیز اگر فرض شود خود در مردی باشد روبروی او سمت راست او است و این فاضل هم همچنین آن را تحقیق کرده چون پس از آوردن روایت ابن عجلان گفته: بسا مقصود از باب جای نشست آنها است و منظور از سمت راست سمت راست کسی که وارد شود و در آنجا که دری نباشد منظور سمت راست کسی است که در ابتداء مجلس است نظر بداخل در مجلس. سپس گفته: برای جمع میان اخبار می شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 154

خبر نخست که روایت ابن عجلانست تفسیر کرد که میزبان نزد در اتاق نشسته بوده و سمت راستش سمت چپ در بوده یا آنکه در مجلس نبوده و یا حمل بر تخییر شود پایان.

گوییم: گویا قول به تخییر بهتر است.

24- در محاسن (426) بسندش از امام ششم که دستهای خود را در یک ظرف بشوئید تا خوش اخلاق شوید.

25- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که دست شوئی پیش از خوراک است میزبان نخست شوید تا دیگری خودداری نکند و چون فارغ شد بکسی که سمت راست او است آغاز کند و چون خوراک را بردارند بکسی که سمت چپ میزبانست آغاز شود و آخر کسی که دست شوید و میزبان باشد زیرا او سزاوارتر است که بر آلودگی صبر کند و آنگاه اگر خواست حوله بگیرد، گفته: ابن ابی محمود هم آن را روایت کرده.

بیان: محقق اردبیلی - ره - گفته: ظاهر اینست که منظور از میزبان صاحب خوراک است و گرچه خانه از دیگرست، یا اینکه خانه و جا در آن اصلاً منظور نیست و بسا بر وجه حقیقت باشد هر گاه صاحب خوراک بیگانه باشد و در خانه دیگری منزل کرده باشد فتامل.

26- در محاسن: از عبد الرحمن بن ابی داود گفته: نزد امام ششم علیه السلام چاشت خوردیم و طشت آوردند و فرمود: ای مردم کوفه شما یکی یکی دست شوئید و ما باکی نداریم در اینکه با هم دست شوئیم گفت: همه با هم در یک طشت دست شستیم.

27- و از همان: از کسی که امام نهم را در روز ورود مدینه دیده بود و گروهی نزد آن حضرت چاشت خورده بودند و چون دست خود را از آلودگی بغذا شسته بود آنها را پیش از خشک کردن با حوله بسروریش کشیده بود و گفته: «بار خدایا مرا از کسانی ساز که روسپاه و خوار نشود، گفته: و در حدیثی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون پس از خوردن دست شستی پیش از حوله گرفتن آن را برو و دو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 155

چشمت بکش و بگو: بار خدایا من از تو خواستارم زیور و مهر را و بتو پناهم از دشمنی و بغض - 28- در دعوات راوندی همان را آورده، در مکارم مانند یکم را از امام صادق علیه السلام آورده (161).

29- در محاسن بسندش از حسین بن ابی العلاء که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از شستن دست و وضوء پس از خوردن فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله میخورد که ابن ام مکتوم آمد و بدست آن حضرت شانه گوسفندی بود که از آن میخورد و آنچه در دست داشت نهاد و بنماز برخاست و وضوء نساخت و طهور نبود (420).

بیان: ظاهر اینست که منظور در این حدیث وضوء نماز است و رد بر برخی مخالفانست که وضوء را بخوردن غذای آتش دیده شکسته دانند و از این رو و ما مانند آن را در کتاب طهارت آوردیم.



30- در محاسن (438) بسندش از شعیب عرقوفی که با امام ششم چاشت خوردم و دست خود را پیش و پس خوردن نشست، گویم این برای بیان جواز یا مانعی بوده.

31- در محاسن از سلیمان بن جعفری که برای ابو الحسن علیه السلام چاشت کشیدند و یکی از حاضران خواست دستش را بشوید و آن حضرت فرمود: هر که دستش پاک است و آنها را نشوید باکی ندارد دست نشسته غذا بخورد.

32- در محاسن بسندش از ولید بن صبیح که نزد امام ششم علیه السلام شبی با گروهی شام میخوردیم و فرمود: بیائید امشب با مشرکان مخالفت کنیم و با هم دست خود را بشوئیم، گفته: بسند دیگر هم روایت شده.

بیان مخالفت با مشرکان در اجتماع برای شستن یا در اصل آن بوده.

33- در محاسن (..) بسندش از مرازم که دیدم أبو الحسن علیه السلام چون پیش از خوراک دست می‌شست حوله نمیگرفت و چون پس از خوردن دست می‌شست با حوله خشک میکرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 156

34- در محاسن (..) بسندش از زید شحام که امام ششم علیه السلام بد داشت کسی دستش را آلوده بخوراک با حوله بمالد برای احترام خوراک تا آن را بمکد یا بچه‌ای در کنارش باشد و آن را بمکد.

35- در مکارم: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون یکی از شما خورد نباید با حوله دست خود را پاک کند تا او را بمکد یا بمکند (161)، بیان: در مسالک گفته: پاک کردن دستها با حوله از آب دست شستن خویست نه از آلودگی بخوراک که بد است و همانا لیسیدن انگشتان مستحب است پایان- من گویم، عامه این مضمون را بچند سند و چند تعبیر روایت کردند، از انس که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون میخورد سه انگشتش را می‌لیسید. و همین مضمون از کعب بن مالک است، و در روایت دیگر است که چون یکی از شما بخورد دست با حوله نکشد تا آن را بمکد پیش از آن، (و همین مضمون از ابن عباس آمده) فتال گفته: منظور حوله ایست که آماده چرک گیر است نه حوله خشک کن، در باره اینکه خود بمکد یا دیگری نووی گفته: آن دیگری که می‌شود انگشت او را بمکد مانند زن، کنیز و خدمتکار و فرزند و همانند آنان چون شاگردی که مکیدن آن را برکت شمارد، و یا چون گوسفند و مانندش، مسلم از جابر روایت کرده از آن حضرت صلی الله علیه و آله که چون لقمه از دست شما افتد باید آلودگی آن را پاک کند و آن را بخورد و دست خود را پاک نکند تا آن را بمکد یا بمکند، زیرا (دانسته نشده) نداند در کدام خوراک برکت هست، نووی گفته: یعنی خوراکی برای خوردن جلو آدمی است نداند که برکت در آنست که خورده یا در آنکه بانگشتش چسبیده یا ته کاسه مانده یا در لقمه افتاده است و سزا است که همه اینها را نگهدارد تا برکت را بدست آرد، برکت غذای خوب و سالم و خوش انجام و بی آزار و نیرو بخش بر طاعت است، بقولی حدیث در کسی است که لیسیدن انگشتان را بد دارد و دهان را پلید شمارد و

چون کسی در میانه خوراک چنین کند از آب دهانش با لقمه بخورد، خطایی گفته: مردمی که نعمت بارگی خرد آنها را تباہ کرده پندارند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 157

لیسیدن انگشتان زشت است و گویا ندانند خوراکی که بانگشت چسبد پاره‌ایست از آنچه خورند و چه پلیدی دارد؟ 36- در محاسن (429) بسندش از منصور بن حازم که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از مردیکه با حوله روی خشک کند؟ فرمود: باکی ندارد.

بیان: گویا مقصود خشک کردن پس از وضوء نماز است.

37- در محاسن (..) از فضل بن یونس که چون أبو الحسن علیه السلام در نزد من چاشت خورد حوله آوردند روی جامه‌اش اندازد و آن را بر جامه خود نیفکند.

38- و از همان (..) از فضل بن یونس که أبو الحسن علیه السلام نزد من آمد و فرمود: خوراکت را بیاور که آنان پندارند ما خوراک بی‌سابقه دعوت را نخوریم و طشت دستشوئی آوردند و بدان حضرت آغاز شد و فرمود: آن را از سمت چپ بچرخان و آن را بر مدار تا پر شود.

39- در مکارم که پیغمبر صلی الله علیه و آله خوب دست خود را از خوراک می‌شست تا بوی خورده را نمیداد، و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله بخصوص نان و گوشت می‌خورد، بسیار خوب می‌شست و با تری دستش رویش را مسح میکرد (31).

بیان: محقق اردبیلی - ره - گفته: - بسا شستن یک دست که بدان خورند بس باشد چنانچه تعبیر به شستن دست بدان اشاره دارد، و بسا که شستن هر دو مستحب باشد گرچه یکی بکار رود پایان - و استاد ما شیخ بهائی - ره - گفته: هر دو دست را پیش از خوردن و پس از آن بشوی گرچه یک دست بکار رود.

40- در مکارم: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که خواهد خیر خانه‌اش فزون گردد باید چون خوراکش حاضر شود دست بشوید و از امام صادق علیه السلام است که:

هر که پیش و پس خوردن دست شوید در آغاز و انجامش برکت یابد و تا بماند در وسعت زید و تنش سالم باشد، فرمود: هر که پیش از خوردن دست شوید خشکش نکند که تا دستش تر است برکت است، فرمود: نخست میزبان دست خود را شوید و از سمت راستش آغاز کند، و چون خوراک بپایان رسد از سمت چپ میزبان آغاز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 158

بشستن شود چون خودش بر آلودگی شکیباتر است و پس از آن حوله گیرند و فرمود وضوء پیش و پس خوراک نداری را ببرد چنانچه کوره زنگ آهن را و تا بماند در وسعت زید و راستی که فرشته‌ها رحمت فرستند بر آنکه انگشتانش را در پایان خوردن بلیسد، فرمود هنگام خوراک بد است طشت دستشوئی را پر نشده بردارند بلکه بگذارند پر شود و ریخته شود، فرمود: هر که دوست دارد خیر خانه‌اش فزاید باید چون خوراک حاضر شود پیش و پس خوردن دست را بشوید، راستش هر که پیش و پس خوراک دست بشوید تا بماند در وسعت است و تندرست؟ فرمود: چون پس از خوردن دست شستی دست ترت را به چشمانت بکش که امان از چشم درد است (160).

از صفوان جمال است که نزد امام ششم علیه السلام بودیم و سفره انداختند و خدمتکار آب دست آورد و حوله بآن حضرت داد و نخواست گفت ما از آن دست شستیم، فرمود:

دست شستن پیش از خوردن و پس آن نداری برد و روزی فزاید، در کتاب موالید الصادقین است که چون پیغمبر دست می‌شست پس از خوردن با تری دستش رویش را دست میکشید وانگه میفرمود: سپاس از آن خداست که ما را رهنمود و خورانید و نوشانید هر آزمون خوبی را بر ما روان ساخت (162).

41- در نوادر راوندی: (51) بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که شاد است که خیر خانه‌اش فزون گردد چون خوراکش در برش آید وضوء گیرد.

42- در مجالس شیخ (2 ر 203) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که شاد است خیر خانه‌اش فزاید چون خوراک در برش آید وضوء سازد و هر که پیش و پس خوردنش وضوء سازد در وسعت روزی زید و تندرست، و موسوی در حدیثش آورده که هشام بن سالم گوید امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای هشام بن سالم وضوء در اینجا شستن دست است پیش از خوردن و پس از آن.

43- در دعوات راوندی: که امیر المؤمنین فرمود: هر که دو دستش را پیش و پس خوراک بشوید در آغاز و انجام خوراکش برکت یابد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 159

44- در مکارم و الشهاب: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دستشوئی پیش از خوردن نداری برد و پس از آن نگرانی بزداید و دیده را درست دارد (160) در ضوء گفته: وضوء در شرع نام پاکیزه کردن برای نماز است، و نگرانی منظور ترس از دیوانگی است، وضوء در حدیث بمعنی لغویست که پاکیزگی است و کنایه از شستن دو دست است و بجان خودم

پیش از خوردن بسیار خوبست زیرا آدمی نداند دستهایش کجا بودند و بچه مالیدند و سزد که هنگام خوردن آنها را بشوید و چون چیزی خورد بهتر است که آنها را پاک بشوید برای آلودگی بدن فرمود شستن دست پیش از خوردن نداری را ببرد زیرا برای روزیست که خدا بدو داده و با این کار برکت یابد و پس از آن نگرانی را برد یعنی نگرانی از اینکه دستش پاکیزه است یا نه و چونشان بشوید یقین پاکیزگی کند و جامه‌اش از چرکینی سالم ماند و آدمی بجامه خود توجه دارد و دل بدن دارد، و اینکه فرمود چشمانش درست مانند، بسا برای رفع چرکینی دست است که آزار چشم است و هم بوی بد که چشم از آن آزار کشد، و بسا اثری دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته، فائده حدیث و اداری به شستن دستها است پیش از خوردن و پس از آن برای پاکیزه‌گی راوی حدیث موسی بن جعفر است از پدرانش تا برسد به پیغمبر صلی الله علیه و آله.

45- در دعائم (2 ر 121) پیغمبر فرمان شستن دست را پس از خوراک داده از چرک و فرمود: شیطان آن را بو میکند و از علی علیه السلام است که فرمود: برکت خوراک در شستن دست است پیش از آن و پس از آن و شیطان دلباخته چرک و چربی است هر کدامتان بیستر رود باید دستش را از بوی چرکین و آلودگی بشوید، فرمود نشستن دست به همراه خوراک که بدن چسبیده بد است میفرمود: نعمت رم کن است بدین کار، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله که غدقن کرد از برداشتن طشت آب دست از پیش مردم تا پر شود، و از جعفر بن محمد علیه السلام که میزبان پس از همه مهمانان دست شوید یعنی از جز عیال خودش و نسبت ببرادران مهمانش.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 160

46- در مکارم و الشهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آب دست شوی خود را فراهم سازید و گرد کنید تا خدا پراکندگی شما را فراهم کند.

در ضوء ... فرماید چون پس از خوراک دست شوئید آبش را روی هم بریزید بر خلاف روش گبرها که چنین نکنند و پندارند مایه ستیز و کشمکش می‌شود و از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت است که طشتها را پر کنید و با گبران مخالفت کنید یعنی این کار بهتر هم آهنگی و موافقت آورد و مخالفت با گبران هم باشد و «جمع الله شملکم» دعائی است، فائده حدیث فرمان گرد آوردن آب دستشوئست در یک طشت، راوی ابی هریره است و دنبالش اینست که: طشت را برنارید تا لبالب شود الخ.

47- در الشهاب: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دستت را با جامه کسی که بدو جامه نپوشانی پاک مکن.

الضوء: ظاهر این حدیث اینست که میفرماید: جامه‌ای که بدیگران نپوشانی دستمال خود مکن و از کار دیگران بی‌مزد برابر بهره مبر و این عبارت را کنایه از آن آورده که بسیار شیواست، و در تفسیرش دیدم که جامه دیگری را دست

مکش با دید استحسان که بسا پندارد بدان شیفته شوی و خواهش آن را داری و او در وضعی نیست که آن را بتو دهد، و این تفسیر سست است، فائده حدیث غدقن از تسخیر مردم و آزار آنهاست به بیگاری، و رویش ابو بکره است، پایان. گویم ترک ظاهرش وجهی ندارد زیرا ببینم که برخی متکبران پس از خوردن دست نشسته خود را با جامه خدمتکارانشان پاک میکنند، و بر فرض این تفسیر باز هم اشاره بزشتی این کار دارد.

48- در کافی: (6 ر 291) بسندش تا امام ششم علیه السلام که خشک کردن رو پس از وضوء لکه را ببرد و روزی را فزاید.

49- در کافی (292) بسندش از مفضل بن عمر که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و از درد چشم شکوه کردم، فرمود: درمان تازه‌ای میخواهی، سپس فرمود: چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 161

دستت را پس از خوردن شستی سه بار بدو ابرویت بکش و بگو: سپاس خدای نیکی کن نعمت بخش و فضیلت ده را، گفت: چنین کردم و پس از آن چشمم درد نیامد و الحمد لله رب العالمین.

بیان: بسا مقصود از طریف در حدیث نقطه خون سرخ باشد که در دیده پدید شود ولی از لفظ و معنا بعید است.

50- در محاسن (452) از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بنه‌دار در آغاز مردم دیگر نوشد و در پایان همه وضوء سازد.

بیان: منظور میزبانست که پیش از مهمانان نوشد چنانچه پیش از آنها دست بخوردن برد تا خودداری نکنند و با آنچه آید در باره اینکه ساقی مردم آخر همه نوشد منافات ندارد چون میزبان با ساقی جدایند و می‌شود خبر اخیر حمل شود باینکه قوم تشنه باشند و وضوء شستن دست پیش از خوردن باشد و بقولی یعنی مالک آب در نوشیدن بر دیگران پیش است ولی وضوء او پس از نوشیدن آنها است زیرا نوشیدن بر وضوء مقدم است، و نهان نیست سستی این تفسیر.

**باب یازدهم بسم الله گفتن و الحمد لله گفتن و دعاء خواندن هنگام خوردن**

1- در مجالس صدوق (179) بسندش تا علی علیه السلام که هر که بر خوراک نام خدا برد از آن نعمت هرگز بازپرس نشود.

در ثواب الاعمال: مانندش آمده. در محاسن: مانندش آمده (434).

2- در قرب الاسناد: (60) بسندش که علی علیه السلام پر میفرمود: هر که خوراکی خورد و در آغاز نام خدا برد و در پایان سپاس او گوید، از نعمت این خوراک هر چه باشد بازپرسی نشود.

بیان: هر چه باشد: یعنی کم یا بیش لذیذ یا جز آن، و دلالت دارد که آیه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 162

لتسئلن يومئذ عن النعيم نعمتهای ظاهره را هم فرا گیرد بشرط ترک بسم الله و الحمد لله و منافات ندارد با تاویل آن در بسیاری اخبار بولایت که بزرگترین فرد نعمت است و آنچه وارد شده که از شیعه برای نعمت خوراک بازپرسی نشود باین معنی است که بسا شیعه نبودن هم شرط آنست.

3- در علل (34 / 15) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون فرستادهای خدا نزد ابراهیم علیه السلام آمدند گوساله بریان برایشان آورد و گفت بخورید گفتند نخوریم تا بهای آن را بما بگوئی گفت: چون خورید بگوئید بسم الله چون دست کشیدید بگوئید الحمد لله فرمود: جبرئیل بیاران خود رو کرد که چهار کس بودند و او سرورشان بود و گفت خدا را سزد که او را دوست خود سازد.

4- در معانی الاخبار و خصال (216) بسندش تا رسول خدا علیه السلام که چون در خوراک چهار چیز گرد آیند کامل است: از حلال باشد و دستهای بسیار در آن باشد و نام خدا در آغازش و حمد خدا در انجامش باشد.

5- در محاسن (423) بسندش از امام ششم علیه السلام که هر کدام بی بسم الله وضو سازید شیطان شریک آن باشد و اگر بخورد و بنوشد و پیوشد و هر کار کند سزاست که نام خدا را بر آن برد و اگر نبرد شیطان در آن شریک باشد.

6- و از همان (323) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: ضامنم هر که نام خدا بر خوراکی برد از آن شکوه نکند، ابن کواء گفت: یا امیر المؤمنین دیشب خوراکی خوردم و نام خدا بر آن بردم و مرا آزار داد، فرمود: برای توبه عهد ضمانت وفادارم تو بر برخی نام خدا بردی و بر همه رنگش نبردی ای بی پدر! و از همان: (همین مضمون بسند دیگر آمده)، در مکارم بی سند مانندش آمده (164)، در دعائم: آن را آورده و افزوده که بخدا چنین است یا امیر المؤمنین (2) ر (118).

7- در محاسن (420) بسندش از ابی سیار که با امام ششم علیه السلام گفتم: خوراک من ناگوار می شود فرمود: نام خدا ببر، گفتم بردم فرمود: شاید بر همه رنگ نبردی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 163

گفتم: نه فرمود: از اینجا ناگوار می شود.

- 8- از محاسن (420) بسندش از امام ششم علیه السلام که برادر پدرم عبد الله بن علی نزد او آمد اجازه خواست برای عمرو بن عبید و واصل بن بشر و بآنها اجازه ورود داد و فرمود: هیچ چیز نیست جز که در مرزی پایان یابد، و سفره آوردند و پهن کردند، و آنها بهم گفتند بخدا بر او تسلط یافتیم، گفتند: ای ابو جعفر این خوان هم یک چیز نیست بگو حد و مرز آن کدام است؟ فرمود حدش اینست که چون پیش نهاده شود گویند بسم الله و چونش بردارند گویند الحمد لله.
- 9- در کافی (6 / 292) بسندش از ابی خدیجه مانندش را آورده و در دنبالش افزوده: هر کس از برابرش بخورد و از بر دیگری برنگیرد.

بیان: گویم: این سه تن از مشاهیر علماء عامه بودند.

- 10- در محاسن (421) بسندش از فضل بن یونس که شنیدم ابو الحسن علیه السلام بر سر خوراکی که آورده بودند برای همه میفرمود: سپاس خدا راست که برای هر چه حدی نهاده، گفتیم: حد این خوراک چون نهندش چیست و چون بردارندش چه فرمود: چون گذارندش حدش بسم الله است و چونش بردارند الحمد لله.
- 11- در محاسن (..) که در سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله است به علی علیه السلام که چون بخوری بگو بسم الله و چون دست بکشی بگو: الحمد لله چون دو فرشته پاسبانت پیوسته برایت حسنه نویسند تا آن را از خود دور کنی در مکارم: مانندش آمده (164).

بیان: مقصود از دور کردن برداشتن سفره یا دور کردن از درون شکم است که از عبارت مکارم روشنتر است.

- 12- در محاسن (432) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون سفر نهند آن را چهار فرشته باشند، چون بنده گوید: بسم الله آن فرشته‌ها گویند: بارک الله بر شما در خوراکتان وانگه بشیطان گویند: ای فاسق بدر شو تو را بر آنها تسلطی نیست و چون دست کشند و گویند الحمد لله فرشته‌ها گویند: خدایشان نعمت دهد شکر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 164

پروردگارشان را ادا کردند و چون بسم الله نگویند فرشته‌ها بشیطان گویند ای فاسق پیش آی و با آنها بخور و چون دست کشند و الحمد لله نگویند و نام خدا نبرند فرشته‌ها گویند مردمیند که خدایشان نعمت داد و پروردگار خود را فراموش کردند در مکارم مانندش آمده (..).

- 13- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون بخوری بگو بسم الله در آغاز و انجامش زیرا چون بنده پیش از خوردن نام خدا برد شیطان با او نخورد و اگر نبرد بخورد و چون در پایان نام خدا برد آنچه شیطان خورده قی کند.

بیان در کافی: آن را بسندش آورده (6 ر 294).

14- در محاسن (433) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون چاشت و شام نهند بگو: بسم الله که شیطان بیارانش گوید بدر شوید که در اینجا نه شامی است و نه شب گذرانی، و اگر نام خدا فراموش شود بیارانش گوید: بیائید که اینجا براتان شام و شب گذرا نیست، بدو سند دیگر مانندش را آورده و بدنبال دومی افزوده چون یکتان وضو سازد و بسم الله نگوید شیطان در وضویش شریک شود، و اگر بخورد یا بنوشد و یا بپوشد و هر کار کند سزد که بسم الله گوید و اگر نگوید شیطان شریک او شود و بسند دیگر مانندش را آورده (در محاسن مانند همین دنباله حدیث آمده).

15- و از همان (..) بسندش از امام ششم که چون سفره نهند بگو: بسم الله و چون بخوری بگو: بسم الله در آغاز و انجامش و چون سفره بردارند بگو الحمد لله.

16- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون سفره در برابر امام چهارم مینهادند میگفت: بار خدایا این از منت و فضل و بخشش تو است آن را برکت ده و بر ما گوارا کن عوضش را بما بده چون خوریمش و بسا نیاز بچیزیست که بما روزی دادی و نیکویش کردی، بار خدایا ما را از شکر گزاران ساز، و چون سفره را برمیداشتند میفرمود: سپاس خدا راست که ما را بر دوش بیابان و دریا بر آورد و از خوشمزه‌ها و پاکیزه‌ها بما روزی داد و بر بسیاری از آنچه آفریده و آفریننده برتری داد، بیان:

«بسا» مقصود از محتاج شخص نیازمند است یعنی بسا نیازمند بدین خوراک باشند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 165

و نیابندش و ما بعدش سخن مستقل است.

17- در محاسن (..) بسندش از عبد الله بن سنان که امام ششم علیه السلام فرمود:

ای پسر سنان، هر که خوراکی برش آرند و بخورد و گوید: سپاس از خدا است که آن را روزیم کرد بی جنبش و توانم آمرزیده شود، پیش از آنکه بر خیزد، یا فرمود: پیش از آنکه خوراک را بردارند (بسند دیگر هم مانندش را آورده).

18- و از همان (333) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر کس خوراکی خورد باید نام خدا بر آن برد و اگر فراموش کند و پس از آن نام خدا برد آنچه شیطان خورده قی کند، و مرد بتنهائی از او خورد.

19- در محاسن (434) بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که بسیار نام خدا را بر خوراک برید و در آن هرزه نگوئید زیرا نعمت و روزی خدا است که بر شما شکرش باید و سپاسش، بسند دیگر هم آمده.



20- در محاسن (..) از امام ششم علیه السلام که چون بخوری یا بنوشی بگو الحمد لله، بسند دیگرش آورده (و در روایت دیگر از آن حضرت در دنبالش گفته:

سپاس خدا را که بخوراند و خورنده نشود).

21- در محاسن (435) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر که نام خدا را بر خوراک و نوشابه در آغاز برد و در پایان خدا را سپاس گوید هرگز از آن نعمت بازپرسی نشود.

22- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خورنده شاکر به از روزه دار خاموش است (بسند دیگر همین مضمون را مبسوطتر آورده).

23- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون کسی خوراکی خورد و دست تکاند و گوید: بسم الله و الحمد لله رب العالمین، خدایش آمرزد پیش از آنکه لقمه بدھانش رسد.

24- در محاسن (..) بسندش از سماعه که امام ششم علیه السلام فرمود: ای سماعه خوردن و سپاس کردن نه خوردن و خاموشی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54، ج 10، ص: 166

25- در محاسن (..) تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته هر گاه سفره خوراکی در برش مینهادند میگفت: منزهی تو بار خدایا چه خوبست آنچه برای ما بر پا داشتی، منزهی تو بار خدایا چه بسیار است آنچه بما دادی، منزهی تو چه بسیار است عافیتی که بما ارزانی داشتی، بار خدایا وسعت ده بر ما و بر مستمندان مسلمان.

بیان: در کافی آن را آورده و در آن آمده: چه زیبا است آنچه ما را بدان آزمودی و خواهی آزمود، و این آزمایش بمعنی نعمت بخشی یا امتحان با نعمت است و در نسخه ایست که: بر مستمندان مؤمنان و بر مسلمانان ما از مرد و زن (6/293).

26- در محاسن (435) بسندش از امام چهارم این دعا را برای سر سفره آورده: الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا و ایدنا و آوانا و انعم علینا و افضل الحمد لله الذی یطعم و لا یطعم - سپاس خدا را است که بما خوراند و نوشاند و ما را بس است و کمک کار و ما را جا داد و نعمت بخشید و بیش داد سپاس خدا را که خوراند و خورنده نشود.

در مکارم: مانندش آمده (165).

27- در محاسن (436) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون سفره برداشته میشد میگفت: بار خدایا بیش دادی و خوب دادی برکتش ده سیر نان کردی و سیر آب گواراش ساز سپاس خدا را که خوراند و خورنده نشود.

28- و از همان (..) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود: بار خدایا این از دهش تو است برای ما در آن برکت ده و بر ما گواراش کن و جا گیر آنچه را خوردیم بده و یا آنچه نوشیدیم از جز جنبش و توان ما، روزی دادی و خوب دادی از آن تو باد سپاس، پروردگارا ما را از شاکران ساز، و چون دست میکشید میگفت: سپاس خدا را که ما را بس کرد و ارجمند ساخت و در بیابان و دریا بر آورد و از پاکیزه‌ها روزی کرد و بر تریمان داد بخوبی بر بسیاری از آنچه آفرید سپاس خدا را که هزینه ما را با خود گرفته و بر ما فراوان کرده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 167

29- در محاسن (436) بسندش از ابی بصیر که: با امام پنجم علیه السلام چاشت خوردم و چون سفره نهادند گفت: بسم الله و چون دست کشید گفت: سپاس خدا را که ما را خورانید و نوشانید و روزی داد و تندرستی بخشید و بر ما منت نهاد بمحمد صلی الله علیه و آله و ما را مسلمان ساخت.

30- و از همان: که این دعا را از امام ششم علیه السلام آورده سپاس خدا را که گرسنه بودیم و سیرمان کرد و تشنه بودیم و نوشاندمان و برهنه بودیم پوشاندمان و ما را جا داد در آسایش و بار کرد در کوچ و از ترس آسوده داشت و در رنج بری کمک و یاری داد، و در روایتی است که ما را در نیم روز آفتابی سایه انداخت.

31- در کافی (295) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون پدرم میخورد میگفت و مانندش را با اندک اختلافی در برخی کلمات دعا آورده ...

32- در محاسن (437) بسندش از ابن بکیر که نزد امام ششم علیه السلام بودیم و بما خوراک داد و دست کشیدیم و گفتیم: الحمد لله: او فرمود: این از تو است بار خدایا و بمحمد فرستاده‌ات، بار خدایا سپاس از تو است بار خدایا سپاس از توات بار خدایا سپاس از توات بار خدایا رحمت فرست بر محمد و خاندانش، در کافی (..) بسندش آن را آورده (با اندک اختلافی در عبارت دعا).

33- در محاسن (..) بسندش از امام پنجم علیه السلام که پیوسته چون سلمان دست از خوراک میکشید میگفت: بار خدایا فزون کردی و خوش، بیغزا، و سیر کردی و سیراب، گواراش کن.

34- و از همان: (..) بسندش از عبید بن زراره که با امام ششم خوراکی خوردم و نشمردم که چند بار گفت: سپاس خدا را که خواهش آن را داشتم.

35- و از همان: (..) بسندش از یونس بن ظبیان که با امام ششم علیه السلام بودم و هنگام شام شد و خواستم برخیزم فرمود: بنشین، نشستیم و سفره گسترده شدند و چون سفره گسترده گفت بسم الله و چون دست کشید گفت: الحمد لله بار خدایا این از تو است و از محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 168

36- و از همان (..) بسندش از مسمع بن عبد الملک که بامام ششم علیه السلام گفتم خوراکم گوارا نیست فرمود: بسم الله میگوئی گفتم: البته، فرمود: شاید چند چند رنگ خوراک خوردی؟ گفتم آری، فرمود: بر هر رنگی بسم الله گفتی؟ گفتم نه، فرمود: ناگواری از اینجا است.

37- و از همان (438) بسندش از مسمع که با امام ششم علیه السلام شکوه کردم از ناگواری خوراک و آزارش فرمود: چرا بسم الله نمیگوئی، گفتم: البته میگویم و باز هم زیانم زند، فرمود: چون بسم الله را با سخنی بریده باشی و بخوردن برگردی بسم الله میگوئی، گفتم: نه، فرمود: از اینجا است که زیانت دارد، اگر چون بخوردن برگردی نام خدا بری زیانت نزنند.

38- و از همان (439) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هرگز از خوراک ناگواری ندیدم باو گفتند: چرا؟ فرمود: هر لقمه بردارم بسم الله بر آن برم، و از همان بسند دیگر آمده.

39- و از همان (..) بسندش از اصغ که نزد امیر المؤمنین رفتم و برابرش بریانی بود و مرا خواند که از آن بریانی بخورم، گفتم: چونش بخورم زیانم دارد، فرمود: چند کلمات بگویم که آنها را بگوئی و من ضامن باشم که خوراک زیانت ندهد. بگو: بار خدایا خواهشدارم بنامت بهتر نامها که زمین و آسمان را پر کرده بخشنده مهربانی که با آن زیان ندارد دردی، و هرگز بتو زیان نزنند.

بیان: منظور از پر زمین و آسمان بسیاری شماره است و بسا مقصود بیان بزرگواری کلمه حمد است و بسا مقصود عظمت مزد و ثوابش باشد.

40- در محاسن (..) بسندی از یکی اصحاب که بامام ششم علیه السلام از ناگواری خوراک شکوه کردم، فرمود: چون دست کشیدی دستت را به شکمت بکش و بگو بار خدایا گواراش کن، بار خدایا سازگارش کن بار خدایا خوشگوارش کن.

41- و از همان (..) بسندش از داود بن فرقد که بامام ششم علیه السلام گفتم: چگونه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 169

بر خوراک نام خدا برم فرمود: اگر چند ظرف است بر هر کدام بسم الله بگو، گفتم: اگر فراموش کردم؟ فرمود: بگو بسم الله من اوله الی آخره، در کافی (6/ 295) مانندش آمده.

42- در محاسن (..) بسندش از عبد الرحمن بن حجاج که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: چون خوان گسترند و یکی بسم الله گوید از همه دیگران بس باشد.

43- در طب (60) بسندی تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر که خواهد خوراکی زیانش نرساند تا گرسنه نشود نخورد و چون خورد بگوید: بسم الله و بالله و خوب بچود و تا سیر نشده دست از خوراک بکشد و آن را وانهد و هنوز نیاز بدان دارد.

44- در مکارم (27) پیغمبر صلی الله علیه و آله چون خوراک در برابرش نهادند میگفت بار خدایا نعمتی شکرشده‌اش ساز که به نعمت بهشت رسد، و چون دست بخوراک میزد میگفت: بسم الله بار خدایا در روزی که بما دادی برکت ده و بر تو است عوضش و از امام صادق علیه السلام است که هرگز تخمه نشدم چون آغاز بخوراک نکردم تا بسم الله گفتم و دست از آن نکشیدم تا گفتم: الحمد لله، فرمود: شکم چون سیر شود سرکش شود.

و امیر المؤمنین علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام فرمود: پسر جانم یک لقمه گرم و سرد مخور و نوشی منوش جز که پیش از خوردنش بگوئی: بار خدایا من از این خورد و نوشم از تو تندرستی خواهم از دردش و نیرو خواهم بدان بر طاعتت و ذکرت و شکر تا آن را در تنم بداری و خواهم که مرا بدان بر عبادتت دلیر سازی و از پرهیز، خوب از گناهت بدلم اندازی، که چون چنین کنی از گرفتاری و دردش آسوده‌مانی، و چون خوراک برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله نهادندی میگفت: اللهم اجعلها نعمه مشكوره تصل بها نعمه الجنة، و چون دست بخوراک میزد، میگفت: بسم الله بارک لنا فیما رزقتنا و علیک خلفه، و از امام باقر علیه السلام است که سلیمان سر خوراک میگفت: بار خدایا فراوان کردی و خوش پس بیفزا، سیر کردی و سیراب پس گوارا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 170

کن، و از امام صادق علیه السلام است که میفرمود: سپاس خدا را که خوراند ما را در گرسنه‌ها و نوشاند در تشنه‌ها و پوشاند در لختها، و رهنمود در گمراهان و مأوی داد از میان بی‌ماویان و پاکش داد در پیادگان، و خدمتکار داد در میان رنج کشان و برتری داد بر بسیاری از جهانیان، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون سفره را بردارند بگو: الحمد لله رب العالمین اللهم اجعلها نعمه مشكوره.

و از کتاب نجاه دعائی که بر سر خوراک میگوئی: سپاس خدا را که خوراند و نخورد پناه دهد و پناه نگیرد، بی‌نیاز است، بار خدایا تو راست سپاس بر هر چه بما روزی دادی از خوردنی و نانخورش در توانگری و تندرستی بی‌رنج و سختی، بنام

خدا بهتر نامها و پروردگار زمین و آسمان، بنام خدا که با نامش دردی زیان نیارد، بنام خدا که با نامش چیزی زیان ندارد و او است شنوا و دانا، بار خدایا بدین خوراکم بخوبی خوشبخت ساز و از بدیش مرا پناه ده، بسودش بهرمندم کن و از زیانش مرا سالم دار. و دعاء پس از دست کشیدن اینست.

سپاس خدا را که خوراکم داد و سیرم کرد و نوشم داد و سیرابم نمود و نگهم داشت و حمایت کرد، سپاس خدا را که برکت و یمن بمن نمود در آنچه بر گرفتم و آنچه وانهادم از آن بار خدایا گوارا و سازگارش ساز نه ناساز و درد آور و مرا پس از آن درست دار و بر شکر خود استوار، و بر طاعتت پایدار، بمن روزی جوشانی بده و مرا عبادت کار و نیکوکار ساز و آنچه در معاد بمن بر خورد با بهی و شادمانی باشد برحمتک یا ارحم الراحمین.

توضیح: روزی جوشان یعنی تازه بتازه چون شیر از پستان، و زندگی استوار بر سه گونه است 1- پا بر جا و پاینده 2- در شهرم بمن رسد و نیاز بسفر و گردش نداشته باشد 3- با شادمانی و چشم روشنی باشد.

45- کشی: بسندش از ثویر بن ابی فاخته که با عمر بن ذر قاضی نزد ابی جعفر علیه السلام رفتم خوراک خواست و فرمود: سپاس خدا را که برای هر چه مرزی بسته که بدان پیوسته تا اینکه این سفره هم مرزی دارد که بدان پایان یابد، ابن ذر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 171

گفت: مرزش چیست؟ فرمود: چونش نهند بسم الله و چونش بردارند سپاس خدا.

46- در نوادر راوندی (35) بسندش تا اینکه چون رسول خدا نزد مردم خوردی گفتم: روزه داران نزد شما افطار کنند خوراکتان را نیکان خورند و فرشته‌های خوب بر شما رحمت آرند، و این سنت گذرا شد و چون خوراکی نزد امام صادق علیه السلام مینهادند میگفت: بسم الله و بالله این از فضل خدا و برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و خاندانش بار خدایا چنانچه ما را سیر کردی هر مرد و زن مؤمن را سیر کن و در خوردنی و نوشیدنی و تن و دارائی ما برکت ده.

47- در دعائم (118/2) تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که مردی نیست نانخورانش را گرد آورد و خوراکی نهد و نام خدا برد و نام خدا برند در آغاز خوردن و سپاس خدا کنند در پایانش و سفره را بردارند جز که خدایشان آمرزد، از علی علیه السلام که چون نام خدا بر سر خوراک برند و در پایانش سپاس او گویند و دستها را در پیش و پس آن شویند و در آن دست بسیاری در کار خوردن باشد و از حلال بود برکتش کامل شود و از جعفر بن محمد علیه السلام که چون خوراک را نهند نام خدا برید که شیطان بیارانش گوید بدر شوید چون بهره‌ای در آن ندارید، و هر که بر خوراکش بسم الله نگوید شیطان در آن بهره دارد، فرمود: هر که بامداد گوید این روز خود را در برابر فراموشی و شتابم بنام خدا آغازم او را بر فراموشی نام خدا در خوراک یا نوشیدن بس است.

48- در فردوس: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون خوردنی و نوشیدنی دریایی بگو بنام خدا و بخدا که با نامش چیزی در زمین و آسمان زیان نزند یا حی یا قیوم، تا از آن دردی بتو نرسد گر چه زهر در آن باشد.

49- در کنز الفوائد کراچکی که ابو حنیفه با امام ششم علیه السلام همخوراک شد و چون آن حضرت دست کشید گفت: سپاس خدا را پروردگار جهانیان بار خدایا این از تو و از رسول الله است، ابو حنیفه گفت: ای ابا عبد الله با خدا شریک آوردی باو فرمود: وای بر تو خدا در قرآنش فرماید: «و کینه‌ای نداشتند جز اینکه بی نیازشان

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 172

کرد خدا و رسولش از فضل خود، 74- التوبه» و در جای دیگر فرماید:

«و کاش خشنود بودند بدان چه خدا و رسولش برایشان آرند و گفتندی: بس است ما را خدا، البته بدهد بما خدا از فضل خود و هم رسولش، 59- التوبه، ابو حنیفه گفت: گویا من هرگز این دو آیه را نخوانده بودم.

50- در مکارم: از کتاب زهد امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: پر نام خدا را بر خوراک برید و سرکشی نکنید، زیرا نعمتی است از خدا و از روزی او است که بر شما شکرش باید و حمدش، نعمتها را خوب دارید پیش از جدائی آنها زیرا بروند و گواه نعمتخواه باشند در آنچه با آنها کند، هر که از خدا باندک روزی خشنود است، خدا باندک کار خوب از او خشنود است.

### [باب دوازدهم] باب منع از خوردن با دست چپ و تکیه زده و در جنابت و در راه رفتن

1- در خصال (505) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن در جنابت فقر آورد- الخبر- 2- در مجالس صدوق و خصال: در مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله که نهی کرده از خوردن در جنابت و فرموده فقر آرد و از خوردن آدمی با دست چپ و تکیه زده.

3- در قرب الاسناد: (173) از حسین بن ابی عرندس که در منی ابی الحسن علیه السلام را دیدم و سر دوش ردائی داشت و بر چند جوال سیاه تکیه زده بود و غلامی سیاه یک سینی رطب برایش آورد و با دست چپ از آن برداشت و تکیه زده بر دست راستش خورد، و این حدیث را بیکی از همکیشان گفتم: گفت: تو دیدی با دست چپش خورد؟ گفتم: آری، گفت البته سلیمان بن خالد از امام ششم علیه السلام شنیده که فرموده: صاحب این امر امامت هر دو دستش دست راستند.

بیان: در جامع گفته: خوردن و نوش با دست چپ مکروه است و چیز گرفتن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 173

با آن و روایت است که هر دو دست امام راست هستند.

4- در محاسن (457) بسندش از ابی خدیجه که بشیر دهان از امام ششم علیه السلام در بر من پرسید که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی میخورد و تکیه زده بود بر راست یا چپ خود، فرمود: رسول خدا تکیه زده بر دست راست و یا چپش نمیخورد ولی چون بنده می‌نشست و میخورد برای تواضع بدرگاه خدا (بسند دیگر هم نزدیک بهمین مضمون را آورده).

بیان: خوردن بنده اینست که روی زمین می‌نشیند و بی‌خوان میخورد و نشستن بنده بر دو زانو است چنانچه بیاید ان شاء الله.

5- در محاسن (..) بسندش از ابی اسامه که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و او میخورد و تکیه زده بود و هراسان نشست و میفرمود: صلی الله علی رسول الله که از روزی که خدایش مبعوث کرد تا جانش را گرفت تکیه زده چیزی نخورد برای تواضع بدرگاه خدا.

6- در مجالس شیخ (2/ 202) بسندش از محمد بن مسلم که نزد امام پنجم رفتم روزی و او تکیه زده میخورد با اینکه بما رسیده بود این کار مکروه است، من بدو مینگریستم و آن حضرت مرا بر سر خوراکش خواند و چون دست کشید فرمود: ای ابا محمد شاید در دل داری که چشمی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده که از روزی که خدایش برانگیخته تا جانش را گرفته تکیه زده چیزی نخورده؟ و یا در دل داری که رسول خدا از نان گندم سیر خورده؟ نه بخدا سه روز پیپی سیر نبوده تا خدا جانش را ربوده الخبر- و بسند دیگر آورده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز تکیه زده چیزی نخورده و نه ماها.

7- و از همان (1 ر 45) بسندش از سماعه که پرسیدم امام ششم علیه السلام را که کسی تکیه زده بخورد؟ فرمود: نه و نه بر شکم خوابیده (خبر دیگر بهمین مضمون آورده).

7- و از همان: (458) بسندش از عمر بن سعید که پدرم بمن گزارش داد که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 174

دیده بود امام ششم علیه السلام چهار زانو نشسته و غذا میخورد گفت: و دیدم آن حضرت تکیه زده و میخورد و میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز تکیه زده نخورده است.

بیان: بسا که کار او جز آن بوده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نفی کرده چنانچه تحقیقش می آید ولی بعید است و اظهر اینست که کار او برای بیان جواز است یا تقیه و هذر از مخالفت عرف برای مصلحت چنانچه خبر آینده بر آن دلالت دارد.

8- و از همان (..) بسندش از معلی بن خنیس که امام ششم علیه السلام فرموده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از روزی که خدایش مبعوث کرد تا جانش را گرفت هرگز تکیه زده چیزی نخورد چون بد داشت مانند پادشاهان باشد و ما نمیتوانیم که کار او را بکنیم.

9- و از همان (455) بسندش از سماعه که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از مردیکه با دست چپش چیزی خورد یا نوشد، فرمود با دست چپش نه چیزی خورد نه نوشد و نه برگیرد، و بسند دیگرش هم آورده.

10- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که بد داشت کسی با دست چپ بخورد یا بنوشد یا چیزی برگیرد.

11- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که تا توانی با دست چپ مخور.

12- و از همان (..) بسندش از حماد بن عثمان که امام ششم علیه السلام با دست چپش خورد و چیزی بر گرفت.

بیان: حمل شود بر علتی یا عذری یا برای بیان جواز است.

13- در محاسن بسندش تا علی علیه السلام که باکی ندارد کسی بخورد و راه برود و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم آن را میکرد.

14- و از همان (..) بسندش که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از چاشت بیرون شد و تیکه نانی داشت که در شیر فرو برده بود و آن را میخورد و راه میرفت و بلال اقامه نماز میگفت و آن حضرت با مردم نماز خواند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 175

15- و از همان (..) بسندش تا علی علیه السلام که باکی ندارد مردی راه رود و بخورد.

16- و از همان (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که مخور در راه رفتن جز که چاره از آن نداری.

در مکارم: مانندش آمده (168).



- 16- در خرائج: روایت است که جرهد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و برابرش طبقی بود و جرهد را نزدیک خواست تا بخورد و او دست چپ را فرا داشت تا بخورد دست راستش صدمه دیده بود، فرمودش با دست راستت بخور گفت: آسیب دیده و رسول خدا بر آن دمید و پس از آن دیگر شکوه از آن نکرد.
- 17- و از همان: که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی را دید که با دست چپ میخورد، فرمودش با دست راست بخور، گفت نمیتوانم، گوید: پس از آن دیگر دست راستش بدهانش نرسید هر گاه لقمه را بر می آورد بسوی دیگر میرفت.
- 18- در کتاب حسین بن سعید بسندش از حماد بن عثمان که دیدم امام ششم علیه السلام تکیه زده غذا میخورد و آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاد کرد و فرمود: تکیه زده نخورد تا درگذشت.
- 19- در دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: مخور تکیه زده و اگر بشکم خوابیده‌ای بدتر است از تکیه زدن، و روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله تکیه زده نخورد جز یک بار سپس نشست و گفت: بار خدایا من بنده و فرستاده توام.
- 20- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نهی کرد از خوردن تکیه زده، و چون میخورد درست روی یک پا می‌نشست و بر دیگری آرام میگرفت، و میفرمود مانند بنده بنشین و چون او بخور (2 ر 118).
- 22- در دعائم: و از علی علیه السلام که تکیه زده مخور مانند جباران و چهار زانو مزن و از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله از هنگام بعثت تا مرگ تکیه زده نخورد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نهی کرد از خوردن و نوش با دست چپ و از راه رفتن در یکتا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 176

کفش، و بکار بردن دست را در هر چه خوش داشت، و از سه گونه خوردن نهی کرد از خوردن با دست چپ و به پشت خوابیده و بر شکم خوابیده، و از جعفر بن ابن محمد علیه السلام که نخورد کسی با دست چپ و نوشد و چیزی بدان برنگیرد جز برای عذری (2 ر 119).<sup>۱۴۹</sup>

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 10؛ ص 176

<sup>149</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

- در کافی (6 / 272) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که چون هر کدام شما بر سر خوراک نشیند باید چون بنده نشیند و یک پا روی دیگری نیندازد و چهار زانو نشیند، که نشستن ناخواه خدا عز و جل است و صاحبش را دشمن دارد، در خصال در حدیث اربعمائه مانندش آمده، در تحف العقول: مانندش آمده.

24- در فردوس: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر کدام شما با دست راست بخورد و با آن بنوشد که شیطان بدست چپ میخورد، فرموده چون چیزی برگیرد با دست راستش باشد و چون بدهد با آن باشد چون شیطان با دست چپش داد و ستد کند.

بیان: در فتح الباری بنقل از طیبی گفته مقصود از اینکه شیطان با دست چپش میخورد اینست که پیروان خود را از آدمیان بدان وادارد تا بر خلاف بندگان خوب خدا باشند، طیبی گفته: تقریرش اینست که با دست چپ نخورید و اگر بخورید از پیروان و دوستان شیطانید چون شیطان دوستانش را بدان وادارد پایان این تفسیر عدول از ظاهر است و بهتر عمل بظاهر خبر است که خود شیطان میخورد و محال نیست و خبر آن را اثبات کرده و نیاز بتأویل ندارد.

قرطبی این را احتمال داده و سپس گفته قدرت شایانست وانگه از صحیح مسلم آورده که شیطان خوراکی را حلال شمارد که بر آن نام خدا برده نشود، و این بمعنی خوردنش از آن و بقولی استحسان آنست و برکت بردن از آن خوراک.

قرطبی: گفته: ظاهر سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله که شیطان با دست چپ میخورد اینست که هر که چنین کند مانند شیطانست و آن را دور شمرده ..

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 177

دنباله و شرحی است: بدان که از این اخبار احکامی برآید:

1- خوردن با تکیه زدن مکروه است و در آن خلافی نیست و چند معنی دارد یکم: تکیه زدن بدست و ظاهر اخبار عدم کراهت است بلکه استحباب آنست چنانچه کلینی روایت کرده بسند خود از فضیل بن یسار که عباد بصری نزد امام ششم علیه السلام بود و او غذا میخورد و امام یک دست خود را بر زمین نهاد و عباد باو گفت:

خدات خوش دارد، ندانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده و دست برداشت و خورد و باز دست بزمین باز گردانید و او هم دوباره همان را گفت و آن حضرت دست برداشت و سپس بدان برگشت و باز هم عباد آن را گفت: و امام فرمود: نه، بخدا رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز از آن نهی نکرده ولی ظاهر فقهاء کراهت آن هم هست در دروس گفته: خوردن با تکیه زدن مکروه است و روایت عمل کردن بدان از امام صادق علیه السلام برای بیان جواز است و از این رو فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز تکیه زده نخورده، و فضیل بن یسار جواز تکیه زدن بر دست را از

امام صادق علیه السلام آورده و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی نکرده با اینکه در روایت دیگر است که آن را نکرده و جمع میان آنها اینست که لفظ نهی را فرموده ولی آن را هم نکرده پایان.

من گویم: جمع آنها می‌شود بحمل تکیه زدن مورد نهی یکی از معانی آینده 2- نشستن بر جاروی تشک راست و بی‌میل بیک سو که برخی لغویان گفته‌اند زیرا چنین خوردنی شیوه شاهان و متکبرانست.

3- آنکه به پشتی و مانندش تکیه زند که از بسیاری اطلاق خبرها فهم شود چنانچه تعبیر شده که او تکیه زده بود و راست نشست، و از آداب ائمه بدور است که روی پهلو در برابر مردم افتاده باشند و ظاهر اینست که پشتی تکیه داده بوده و راست نشسته چنانچه شیوه شایعی است در مورد اهتمام بامری یا بروز خشمی.

4- خوابیده بر یک پهلو - 5- اعم از چهارم و یکم که ظاهر بیشتر اصحابست 6- اعم از همه جز یکم که روشنتر است برای جمع میان اخبار و مستحب است رو کردن بنعمت خدا و فرو شدن بر آن بی‌تکبر و آن با تکیه زدن بدست مخالفت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 178

ندارد، در نه‌ایه گفته: در حدیث است که نخوردم در تکیه زدن، تکیه زن در زبان عرب کسی است که بر روی پا نشسته و بر جا است و عامه مردم تکیه زن را کسی دانند که میل بیکی از دو پهلو دارد و بر آن اعتماد کرده ... معنی حدیث اینست که من در حال خوردن ننشینم تکیه زده چون کسی که میخواهد پر بخورد ولی باندازه رفع گرسنگی بخورم و نشست من برای آن بر روی پا است و کسی که تکیه زدن را میل بپهلو تفسیر کرده حدیث را از نظر طب تأویل کرده زیرا در این صورت خوراک بهمه مجاری غذا بآسانی فرو نرود و گوارا نباشد و بسا آزار بخشد، و از این معنا است این حدیث که: این نشسته سفیدگون و آرام، مقصودش کسی است که درست نشسته فیروزآبادی گفته: مقصود از اینکه «انا لا آکل متکئا» یعنی درست نشسته و چهار زانو و مانند آن که مایه پر خوریست بلکه سر پا هستم و نه چهار زانو و مقصود روی پهلو افتاده نیست که برخی طلبه‌ها گمان کردند، در مصباح است که اتکاء بمعنی نشستن پابرجا است و در قرآنست که «و تختها است که بر آنها تکیه زنند» و فرموده «و آماده کرد برایشان متکا، 21- یوسف» یعنی آماده کرد برایشان مجلسی، ابن اثیر گفته: تکیه زدن را عامه مردم میل بیک پهلو دانند و در هر دو معنی بکار رود (و پس از نقل کلامی در معنی تکیه زدن گوید) بیضاوی در تفسیر «و اعتدت لهن متکئا» گفته: یعنی پشتیها که بر آن تکیه زنند و بقولی خوراکی یا مجلس خوراکی زیرا در خوردن و نوشیدن تکیه میزدند برای خوش بودن و از این رو از آن نهی شده.

ابن حجر گفته: در وصف اتکاء اختلاف شده بقولی بمعنی درست نشستن است برای خوردن بهر جوری باشد و بقولی میل بیک پهلو است و بقولی اعتماد بر دست چپ است که بر زمین باشد، خطابی گفته: بنظر عامه تکیه زن آنست که بر یک پهلو افتد و خورد و چنین نیست بلکه کسی است که بر زیر انداز خود تکیه زده و معنی گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله

که: من نخورم تکیه زده، یعنی مانند پر خور بر سر غذا جا ندهم و جز باندازه کفایت از توشه نخورم و از این رو بر سر پا نشینم، و در حدیث انس

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 179

است که چند زده خرما خورد و در حدیث دیگر بر سر ران نشسته خورد، و ابن عدی با سند ضعیفی آورده که پیغمبر مردی را که بر دست چپش تکیه زده و میخورد نهی کرد.

مالک گفته: آن هم یکنوع تکیه زدنت و مالک اشاره کرده که خوردن در هر نوع تکیه زدن مکروه است.

و ابن جوزی معتقد است تکیه زدن میل بیک پهلو است و بانکار خطابی توجه نکرده و علمای پیشین در حکم خوردن با تکیه زدن اختلاف دارند، ابن القاضی پنداشته این خود از احکام خاصه به پیغمبر است.

و بیهقی هم بدنبال او است ولی گفته بسا بر دیگری هم باشد چون کار بزرگ منشان و پادشاهان عجم است پایان.

در مسالک گفته خوردن با تکیه زدن بیک پهلو مکروه است و هم به پشت خوابیده بلکه روی ران چپ بنشیند، و روایت فضیل حمل شده بر استثناء این روش یا بر بیان جواز و بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را حرام نکرده و بر مانند آن پایان و هم دلالت دارد بر خوردن با افتادن بر شکم، شیخ در نهاییه گفته: نسزد که آدمی در هنگام خوردن تکیه زدن نسزد که بر سر پای خود نشیند پایان.

من گویم: این دلالت دارد که تکیه زدن را تفسیری کرده که با تکیه بر دست منافات ندارد، مؤلف جامع گفته: باکی ندارد که بر سر سفره چهار زانو نشیند و در راه رفتن بخورد یا بنوشد و نشستن بهتر است.

2- خوردن با دست چپ مکروه است و خوبست بدست راست باشد و هم کارهای دیگر جز شستن و کار در پائین تنه برای استنجاء و مانندش، در دروس گفته:

مکروهست خوردن و نوش با دست چپ و برگرفتن چیزی با آن مگر در ضرورت، در مسالک گفته خوبست با دست راست بخورد اگر تواند و بد است خوردن و نوش و کارهای دیگر با دست چپ در حال اختیار و اگر مانعی از دست راست دارد دست چپ باکی ندارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 180

3- خوردن در راه رفتن بد است و در دروس گفته: بد است خوردن در راه رفتن و اینکه پیغمبر تیکه نان در شیر زده را در راه رفتن خورده برای بیان جواز است یا ضرورت بوده پایان.

شیخ در نهاییه گفته: خورد و نوش در راه باکی ندارد و بهتر ترک آنست پایان و نهان نیست که روایات جواز بیشترند و ظاهر کلینی عدم کراهت است چون اخبار جواز را آورده و اخبار منع را نگفته.

4- کراهت خوردن با چهار زانو نشستن پدرم- ره- گفته: چهار زانو سه صورت دارد یکم روی دو پا و دو ران نشیند که برای نماز خوان نشسته در حال قرائت مستحب است دوم- چهار زانوی معروف.

3- چهار زانو نشیند و یک پا را روی پای دیگر اندازد، خوردن در صورت یکم باکی ندارد و در صورت دوم نامستحب است و در صورت سوم مکروه.

من گویم: ظاهر اینست که صورت یکم خلاف استحباب است و دو صورت دیگر مکروهند، زیرا چهار زانو هر دو را فراگیرد با اینکه ظاهر روایت خصال و تحف مغایرت آنها است یا اعم بودن، در دروس گفته: مکروه است چهار زانو در هنگام خوردن و در هر حال و مستحب است بر پای چپ نشست.

5- مکروهست خوردن در حال جنابت و ظاهر کلام صدوق در فقیه حرمت است و از برخی اخبار برآید که با شستن دست کراهت برود یا سبک شود و وضوء بهتر است و در خبری دست را بشوید و آب در دهن گرداند و رو شوید، و در خبری دو دست شوید و آب در دهن گرداند و تخییر جمع میان آنها است، بیشتر فقهاء آب در بینی کشیدن را هم با آب در دهن گردانیدن آوردند و آن را جز در فقه الرضا ندیدم و تفصیل آن در کتاب طهاره با بیان اخبار دیگر گذشت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 181

### باب سیزدهم نمک و فضل آغاز کردن خوراک بدان و انجام دادن با آن

1- الشهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سرور نانخورش شماها نمک است، فرمود به نشود خوراک جز با نمک.

2- در محاسن (509) بسندش از امام پنجم علیه السلام که در نمک درمان 70 نوع درد است و آنکه فرمود: اگر مردم اثر نمک را میدانستند جز با آن درمان نمیکردند.

3- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که کژدمی رسول خدا صلی الله علیه و آله را گزید و آن را بدور پرت کرد و فرمود: خدا لعنت کند نه مؤمن و نه کافر از تو بسلامت نمانند و آنکه نمک خواست و آن را بر جای گزیدن نهاد و با انگشت بزرگ فشرده تا آب شود و سپس فرمود: اگر مردم اثر نمک را دانستند با آن دیگر نیازی بتریاق نداشتند.

بیان: در قاموس گفته تریاق داروی مرکبی است که ماغنیس ابتکارش کرد و اندروماخس پیشین بافزودن گوشت افعی بدان کاملش کرد و این نام را بر آن نهاد چون برای گزیدن جانوران زهردار خوبست و آن را در یونانی تریا گویند و قاء

با مد است و مخفف شده و معرب شده و آن شش ماه طفل است تا ده سال در گرم سیر برنا شود و تا 20 سال در جز آن و آنگه بمیرد و بی اثر شود و چون برخی معجونها گردد پایان- روایت دلالت دارد که دفع زهر کند و بر حلالت آن دلالت ندارد و اگر چه بدل اندازد.

4- در محاسن: (..) بسندش از امام پنجم علیه السلام (نزدیک مضمون خبر پیش را باختلافی اندک آورده).

بیان: دلالت دارد که می شود آزارکننده ها پیغمبران و امامان علیهم السلام را بگزند، و گویا اینست یکی از معانی دشمنی برخی جانوران با آنان و دلالت دارد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 182

که کشتن موزیها مستحب است و فعل کثیر نیست که در نماز نشود کرد و بر جواز لعن جانوران موزی و کراهت لعن آنها در نماز چون در خبر دوم است که پیغمبر آن را در نماز کشت و پس از آن لعن کرد.

5- در محاسن (592) بسندش از امام پنجم (قریب بمضمون دو روایت را آورده).

6- در محاسن (..) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خوراک را با نمک آغاز کنید اگر مردم میدانستند اثر نمک را بر تریاقش برمیگزیدند که مجرب است، گفته: یکی از اصحاب آن را بسندی از امام ششم علیه السلام آورده.

7- و از همان (..) بسندش از ابی الحسن اول علیه السلام که فراوانی ندارد سفره ای که نمک ندارد و بهتر برای تن آغاز کردن خوراک است با نمک.

8- در محاسن: (593) بسندش از امام پنجم که خدا تبارک و تعالی بموسی بن عمران وحی کرد، بفرما قومت را آغاز کنند با نمک و پایان دهند با نمک و گر نه جز خود را سرزنش نکنند.

9- و از همان: (..) بسندی از امام ششم علیه السلام که هر که با نمک آغاز کند خوردنش را و بدان پایان دهد 70 درد از او دفع شود (و از امام ششم آورده که 70 درد که جز خدا نداند از او دفع شود) دردها را در روایت دیگر 72 فرموده.

10- در روایت اربعمائه خصال: از امیر المؤمنین علیه السلام که خوراک را با نمک آغاز کنید که اگر مردم اثر نمک را میدانستند بر تریاق مجربش برمی گزیدند و هر که خوراکش را با نمک آغاز کند 70 درد که جز خدا نداند از او ببرد.

11- در عیون (2 ر 42) بسندش تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود نمک درمان 70 درد است که کمترشان خوره، پیسی و دیوانگی است، در صحیفه رضا مانندش آمده، و بسند دیگر عیون هفتاد درد برد که کمترشان خوره است.

12- در محاسن: (485) بسندش تا امام ششم علیه السلام که ما خوردن را با

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 183

سرکه آغاز کنیم در نزد خود چنانچه شما نزد خودتان با نمک آغاز کنید و راستی که سرکه خرد را محکم کند.

13- و از همان: که مردی در خراسان نزد امام رضا علیه السلام بود و سفره‌ای برایش آوردند که سرکه و نمک داشت و با سرکه خوراک را گشود آن مرد گفت:

قربانت شما بما فرمودید با نمک خوراک گشائیم، فرمود: این هم مانند آنست ذهن را سخت کند و خرد را فزاید (487).

14- و در روایت دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی با نمک گشا و با نمک انجام ده که هر که با نمک گشاید از 72 نوع درد عافیت یابد که از آنها دیوانگی و خوره و پیسی است (و در روایت دیگر دنبال همین مضمون است که خدا 70 درد از او ببرد که آسانترش خوره است (593)).

15- و از همان (..) که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفارشهای خود به علی علیه السلام فرمود ای علی خوراکت را با نمک بگشا که در آن درمان 70 درد است چون دیوانگی و خوره و پیسی و درد گلو و دندان و درد شکم، در روایت دیگریست که نمک بخور چون بخوری و بدان پایان ده.

16- و از همان (که مضمون حدیث 15 را بعنوان وحی خدا عز و جل بموسی بن عمران آورده).

17- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که بر نخست لقمه خوراکش نمک پاشد کمک رویش برود (و در روایت دیگر محاسن فرمود: البته رو بتوانگری رفته).

18- در مکارم: از امام ششم علیه السلام که ما با نمک آغاز کنیم و با سرکه پایان دهیم (164).

19- در دعوات راوندی: که البته خدا و فرشته‌هاش رحمت فرستند بر خوانی که بر آن نمک و سرکه است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 184

20- در دعائم (2 ر 114) از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که خوراکش را با نمک گشاید و بدان پایان دهد از 72 درد عافیت یابد که از آنها است خوره و پیسی.

21- در محاسن (592) بسندش از ابراهیم بن ابی محمود که امام رضا علیه السلام بما فرمود: کدام نانخورش پسندیده‌تر است یکی از ما گفت گوشت: یکی گفت: زیت و یکی گفت: روغن، فرمود: اینان نه، بلکه نمک، ما بتفریحگاه خود رفتیم و غلامان نمک را فراموش کرده بودند خوشی بر ما نگذشت تا برگشتیم.

در کافی (6/ 326) بسندش این روایت را آورده و دنبال، نه بلکه نمک آمده که یکی غلامان نمک را فراموش کرد و دو گوسفند هر چه فربه‌تر برای ما کشتند و از آن سودی نبردیم.

در مکارم است که امام رضا از یارانش پرسید و مانندش را آورده و در آنست که، نه، بلکه نمک.

### باب چهاردهم نهی از خوردن خوراک داغ و از دمیدن در آن

1- در مجالس صدوق (255) در مناهی پیغمبر است که نهی کرد از دمیدن در خوراک و نوشابه.

2- در خصال (158) بسندش از امام ششم علیه السلام که بد داشت دمیدن در دعا و خوراک و جای سجده.

3- در خصال (612) در چهار صد سخن امیر المؤمنین علیه السلام که داغ را بنهید تا خنک شود زیرا خوراکی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند فرمود: بگذاریدش سرد شود و بشود خوردش، خدا عز و جل آتش بما نخورانده، برکت در سرد است.

در محاسن (406) مانندش آمده، در عیون (2/ 40) (نزدیک همین مضمون را از علی علیه السلام آورده)، در صحیفه هم مانندش آمده (15)

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 185

4- در علل (2/ 205) بسندش از امام ششم علیه السلام که پرسش شد از کسی که بدمد در کاسه خوراک، فرمود: باکی ندارد، همانا بد است در صورتی که شریک در آن دارد مبادا او از دمیدنش ناخشنود باشد و پرسش شد از مردیکه بدمد در خوراک فرمود: نه اینکه میخواهد خنک شود؟ گفت: آری، فرمود باکی ندارد صدوق-ره- گفته آنچه من بدان فتوی دهم و اعتماد دارم اینست که دمیدن در خوراک و نوشابه جائز نیست چه تنها باشد و چه با شریک، و علت مذکور در این خبر را نمی‌فهمم.

من گویم: نفی بأس منافی با کراهت نیست و می‌شود که با وجود شریک کراهت شدیدتر باشد، مشهور کراهت است مطلقا و ظاهر کلام صدوق حرمت است و گرچه عدم جواز در کلام قدماء فقهاء صریح در حرمت نیست.



5- در محاسن (406): بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که: گرمی برکت است، بیان: مقصود گرمی معتدل است و آنچه در ذم خوراک داغ رسیده حمل بر گرمی سخت شود، و بسا مقصود از این حدیث نوعی آبگوشت است، در قاموس گفته:

سخن با دو ضمه و سخانه و سخن با حرکت آبگوشت گرم شده است.

6- در محاسن (..) بسندش از مرازم که امام ششم علیه السلام خوراک گرمی بر امان فرستاد و فرمود: تا سرد نشده آن را بخورید که خوشمزه تر است.

7- و از همان (..) بسندش تا اینکه خوراک بسیار گرمی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود: خدا آتش خوراک ما نکرده آن را وانهد تا خنک شود (در دو حدیث دیگر همین مضمون را آورده و افزوده که شیطان در خوراک داغ فروزشی دارد و در حدیث دوم است که بهره‌ای دارد).

8- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که خوراک داغ بی برکت است (و در حدیث دیگر هم آورده).

9- و از همان (407) بسندش از فروشنده هروی که نزد امام ششم علیه السلام بودیم و ترید آوردند و دست بدان دراز کردیم داغ بود و امام فرمود: خوردن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 186

آتش بر ما غدقن است بگزاریدش که برکت در سردی آنست.

10- و از همان: (..) بسندش از سلیمان بن خالد که در تابستان نزد امام ششم علیه السلام بودیم و سفره‌ای آوردند که نان داشت و قدحی ترید و گوشت، فرمود:

سر سفره آیند و من نزدیک رفتم و آن حضرت دست در آن قدح نهاد و دست برداشت و میفرمود: پناه بخدا از آتش، پناه بخدا از آتش، بر این تاب نداریم و چگونه باشد خود آتش، بر این شکبیا نباشیم و چگونه است خود آتش گوید: این را هر باره میفرمود: تا خوراک خوردنی شد و خورد و ما هم خوردیم.

و از همان (..) بسندی مانندش آمده.

11- در دعائم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نهی کرد از خوراک داغ و فرمود:

برکت ندارد، و خوراک داغی برایش آوردند، فرمود: خدا تبارک و تعالی آتش خوراک ما نکرده بگزاریدش تا خنک شود، راستش خوراک بسیار گرم بی برکت است و شیطان شریک آنست، و چون سرد شود برکت فزاید و خورنده خود را سیر کند و امان از مردن باشد، و از جعفر بن محمد علیه السلام که اجازه داد برای فوت کردن در خوراک و نوشابه داغ، فرمود: همانا مکروه است برای کسی که شریک در آن دارد و بسا که او را بد آید.

### باب پانزدهم انواع ظرفها و شستن ظرفها

1- در خصال (53) بسندش از امام ششم علیه السلام که شستن ظرف و روفتن آستانه خانه روزی آورند.

در دعوات راوندی مانندش آمده.

2- در قرب الاسناد (221) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که سرهاتان را با گل مصر نشوئید و در گل پخته آن مخورید که مایه خواری و غیرت برانداز است گوید:

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 187

بامام رضا علیه السلام گفتیم این را رسول خدا فرموده؟ فرمود: آری.

3- در عیون (2 ر 136) بسندش از عبد الله بن صالح هروی که چون امام رضا بسوی مأمون بیرون شد و از نیشابور بدر آمد و رسید نزدیک ده سرخ- تا گوید چون به سناباد در آمد پشت بکوهی داد که از آن دیگ میساختند و گفت: بار خدایا آن را سودمند ساز و برکت بده در آنچه در آن نهند و از آن تراشند، و چند دیگ از آن برایش تراشیدند و فرمود: آنچه من خورم جز در آن پخت نشود، و کم خوراک بود و مردم از آن ره یافتند بدان کوه از آن روز و برکت دعایش در آن روشن شد.

4- در دعوات راوندی: بسندش از ابن بزیع که به ابی جعفر علیه السلام وارد شدم و او سرکه و زیت را در کاسه سیاهی میخورد که در میانش **قل هو الله أحد** نوشته بود- الخبر- دلالت دارد که نوشتن قرآن بطریق اولی نامها و دعا در ظرف خوراک جائز است.

### باب شانزدهم لیسیدن انگشتان و زبانزدن کاسه

1- در خصال: از امیر المؤمنین علیه السلام (در حدیث 400 مسأله) چون یکی از شما خوراکی خورد و انگشتش را مکد که با آن خورده خدا عز و جل فرماید:

برکت دهد خدا بتو.

در محاسن مانندش از امام ششم علیه السلام آمده (در حدیث 2 و 3 آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون غذا میخورد انگشتانش را میمکید) (443).

4- و از همان (..) بسندش از امام ششم که من انگشتانم را بلیسم تا بینم که خدمتکار گوید: چه اندازه مولایم حریص است.

5- در محاسن (..) بسندش از ابی اسامه که امام ششم علیه السلام بدش می آمد کسی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 188

دستش را با حوله پاک کند و بر آن خوراکی باشد برای احترام خوراک تا آن را بمکد و یا به کودکی که پهلویش باشد آن را بمکند، عیاشی مانندش را آورده.

6- در محاسن (443) بسندش از امام ششم که: رسول خدا همیشه کاسه را پاک میکرد و میفرمود: هر که کاسه را پاک کند گویا مانندش را صدقه داده.

7- و از همان (587) بسندش از امام ششم علیه السلام که (روایت شماره 4 را آورده و افزوده) فرمود: میدانی چرا این کار کنم؟ (راوی گفت: نه) فرمود: مردمی بر نهر ثرثار زندگی داشتند و از خوراک خود کلوچه‌ها ساختند و کون بچه‌هاشان را با آن پاک میکردند، مردی عصا کشان بر آنها گذر کرد و ناگاه زنی یکی از آن کلوچه‌ها را برداشته و کون کودکش را با آن پاک میکرد، فرمودش از خدا بترس این کار بر تو روا نیست، زن گفت: گویا ما را از نداری میترسانی؟ فرمود: خدا نهر ثرثار را روانه کرد و آبش را دو برابر نمود (سست کرد خ ب) و باران آسمان را از آنها دریغ داشت و نیازمند شدند بهمان نانه‌ها که بدانها کون بچه‌هاشان را پاک کرده بودند و آنها را با کشیدن میان خود پخش میکردند، وانگه خدا بدانها رحم کرد و وضع پیشین را بدانها باز گردانید.

8- در مکارم (31) که رسول خدا عادت داشت بشقاب را پاک کند و میفرمود:

پایان بشقاب برکت بزرگتر دارد و چون از خوردن دست میکشید سه انگشتش را را میلیسید که با آن خورده بود و اگر در آن چیزی بجا میماند باز لیس میزد تا پاک میشد، و دستش را با حوله پاک نمیکرد تا انگشتان را یکی یکی لیس میزد و میفرمود ندانند که برکت در کدام است، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که کاسه را پاک کند فرشته‌ها بر او رحمت فرستند و در گشایش روزیش دعا کنند و حسنه‌های دو چندان برایش نوشته شود.

9- در دعائم: (قریب بمضمون مکارم را از پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده تا گفته) چنان انگشت را لیس میزد که آواز مکیدن از آن شنیده میشد، جعفر علیه السلام آن را حکایت کرده و گفته: پدرم بد داشت دستش را که آلوده بخوراک بود با حوله

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 189

پاک کند برای احترام خوراک جز آنکه آن را میمکید یا به بچه‌ای که پهلویش بود میمکاند و این کار اولیاء الله است علیهم السلام برای تواضع بدرگاه خدا و بزرگداشت روزیش و مخالفت با کار زورگویان خلقش، گویم البته گذشت و هم آید اخباری در این باره در ابواب آداب خوردن غذا.

### باب هفدهم کلیات آداب غذا خوردن

1- در محاسن (450) بسندش از فضل بن یونس کاتب که امام هفتم برای نیازی که حسین بن یزید داشت نزد من آمد، گفتم: خوراک ما آماده است و دوست دارم نزد من چاشت خوری، فرمود: ما خوراک بی دعوت را میخوریم و آنکه فرود آمد و چاشتی برایش آوردم و حوله‌ای روی رانهایش انداختم و آن را بسوئی پرت کرد و خورد و فرمود: ای فضل بخور آنچه به آرواره‌ها و ساک دهن چسبد و آنچه میان دندانها ماند مخور، گوید فضل بن یونس در روایتی آورده که آن حضرت در صدر مجلس نشست و فرمود: میزبان باینجا سزاوارتر است جز در برابر یک مرد، فضل روزی دعوتی کرده بود و أبو الحسن علیه السلام فرمود: خوراکی را بیاور که آنها پندارند ما بی سابقه دعوت خوراک نخوریم، و طشت برای دستشوئی آورد و او نخست دست شست و آنکه فرمود: از سوی چپت بچرخانش و تا پر نشود آن را بر مدار سپس حوله آوردند روی دو زانویش افکند، فرمود: نه، این کار عجم است و آنکه بدست چپش بر زمین تکیه زد و با دست راستش خورد تا فارغ شد و خلال آوردند و فرمود: ای فضل زبان در دهان بگردان و هر چه پیرو آن شد بخور اگرش خواهی و آنچه بزور خلال در آوری بدور انداز.

بیان: اینکه فرمود: نخور غذای میان دندانها را ظاهرش حرمت آنست مطلقا و گرچه با زبان برآورده شود، و آن مخالف ظاهر دیگر اخبار است و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 190

می‌شود حمل کرد بر آنچه پس از زبان زدن بجا ماند، و ظاهر سخن فقهای که متعرض این مسأله شدند اینست که آنچه با خلال برآید مکروه است و بسا حرمت آن توهم شده برای آنکه خبیثه است ولی ممنوع است با اینکه دانستی دلیلی بر حرمت مطلق خبیثه نیست بدان معنا که فقهاء فهمیدند، شهید در دروس گفته: مستحب است خلال کردن و دور انداختن آنچه با خلال برآید و بلعیدن آنچه زبانش در آورد- پایان- و کلینی (6 / 377) در موثق از اسحاق بن جریر روایت کرده

که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از گوشتی که در دندانها است، فرمود: آنچه در برابر دهن است بخور و آنچه در دندانهای آسیا است دور انداز، و در روایت صحیح است از ابن سنان که امام ششم علیه السلام فرمود: اما آنچه در لثه است بخور و بجو، و آنچه در میان دندانها است و با خلالش برآوردی بدور انداز، و در روایت موثق از ابی الحسن علیه السلام که ای فضل هر چه از غذا در دهانت ماند که زبانش چرخاند بخورش، و آنچه میان دندانها نهانست و با خلالش برآوردی مختاری بخوری یا دور اندازی، و در روایتی است از امام ششم علیه السلام که مبادا یکی از شماها آنچه با خلالت برآید بجود که مایه کفگیرک شود، و مقتضای جمع میان اخبار کراهت است و گرچه احوط نخوردن آنچه باشد که با خلالت برآید خصوص اگر بد شده باشد که خبثت آن روشنتر است، و اخباری هم در باب خلالت آیند، اینکه فرمود: جز برای یک مرد ظاهر اینست که مقصود از آن خود امام است، و روایتی آید که بجای آن: مردی از بنی هاشم، آمده، و روایت دلالت دارد که تکیه زدن بدست مکروه نیست چنانچه گذشت.

2- در محاسن (584) بسندش از امام ششم علیه السلام که ظرفهای خود را بی‌روپوش نگذارید که چون ظرفی روپوش ندارد شیطان در آن تف اندازد و از آن هر چه خواهد برگیرد.

3- و از همان (588) بسندش از امام ششم علیه السلام که: نزد ابی العباس رفتم و مردم سراسر مجلس را فراگرفته بودند دستش را از روی سفره که گسترده بود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 191

فراز آورد و دستم را گرفت و بسوی او گام برداشتم و پایم بکنار سفره گرفت و سخت دل آزرده شدم چون که خدا تعالی فرماید «اگر ناسپاسی کردند بدان اینان البته بدان گماشتیم مردمی که بدان ناسپاس نیستند، 89- الانعام» مردمی که بخدا نماز بر پا دارند و زکاة پردازند و خدا را بسیار یاد آور شدند.

بیان: از این اخبار برآید که مقصود از آیه ناسپاسی نعمت و سبک شماریش است و ظاهر سیاق آیه خلاف آنست چون که فرماید «آنانند که دادیم بدانها کتاب و حکمت و نبوت و اگر کافر شوند بدان اینان» تا آخر آیه.

طبرسی - ره - گفته: «اگر کافر شوند بدان» یعنی بکتاب و نبوت و حکم اینان یعنی کافران منکر نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز البته گماردیم بدان یعنی برعایت نبوت و بزرگداشتش و رهبری شدن برهنمونی پیغمبران مردمی را و اختلاف دارند که آن مردم کیانند؟ بقولی پیغمبرانیند که در پیش ذکر شدند و پیش از بعثت او بوی ایمان داشتند، و بقولی فرشته‌هایند، و بقولی مؤمنان اصحابش و بقولی اینان که بی‌ایمان بودند مشرکان مکه‌اند و مردمی که در برابرشان آمده اهل مدینه، پایان - و در اخبار آمده که مؤمنان مردم عجم و موالی هستند، و استشهاد امام بسا بمانند آوردن باشد و برای بیان اینکه کفران نعم معنویه سبب زوال آنها شد و کفران نعم ظاهریه هم سبب زوال نعمت شود، یا مقصود آیه اعم

از هر دو باشد، یا در مصحف آنها علیهم السلام این جمله پیوسته بآیات مناسب آن باشد، و مقصود اینست که آنها بسبب کفران سزاوار عوض شدند.

4- در فقه الرضا: روایت است که از ناسپاسی نعمت اینست که کسی گوید:

طعامی خوردم زیانم داشت.

5- در طب: بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر که خواهد خوراک زیانش نرساند نخورد تا خوب گرسنه شود و معده‌اش پاک شود و چون خورد نام خدا برد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 192

و خوب بچود و سیر نشده دست از خوردن بکشد (640).

6- در مکارم (27) بسیار میشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون می‌نشست از برابرش میخورد و دو زانو و دو گام را جمع میکرد مانند نشستن نمازگزار در دو رکعت نخست جز اینکه زانو را روی زانو مینهاد و گام را روی گام، و میفرمود: من بنده‌ام و چون بنده میخورم و چون بنده‌ها می‌نشینم.

و از امام ششم علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز از روزی که مبعوث شد تا خدا جانش گرفت تکیه زده چیزی نخورد برای تواضع خدا عز و جل.

7- و از همان: که پیغمبر صلی الله علیه و آله داغ را نمیخورد تا سرد شود، میفرمود:

خدا آتش روزی ما نکرده و خوراک داغ برکت ندارد و آن را سرد کنید، پیغمبر چون میخورد نام خدا میبرد، با سه انگشت میخورد، از آنچه پهلویش بود میخورد و از برابر دیگری چیزی بر نمیگرفت، خوراک که می‌آوردند پیش از مردم آغاز بخوردن میکرد سپس آنها آغاز میکردند، با سه انگشت که ابهام و دو دیگر پهلوی آن غذا میخورد و بسا از انگشت چهارم هم کمک میگرفت، با همه کف غذا میخورد، بدو انگشت غذا نمیخورد میفرمود: با دو انگشت غذا خوردن شیوه شیطان است.

و روایت است که بر خوانی غذا نخورد تا در گذشت، و نان روغنی نخورد تا در گذشت، و تا میشدش تنها نمیخورد، فرمود: شما را آگاه نکنم از بدانتان گفتند:

چرا، فرمود آنکه تنها خورد و بنده خود را زند و از مهمانش دریغ دارد، در طب الاثمه است از امیر المؤمنین علیه السلام که یاد کنید خدا عز و جل را هنگام خوردن و در آن هرزه‌رانی نکنید که نعمت خدا است و خدا دوست دارد او را شکر و

سپاس گزارید و با نعمت خوشرفتار باشید پیش از آنکه از دست شما برود زیرا آن زائل شود و گواه نعمت دار باشد پیش پروردگار که در آن چه کرده.

فرمود: چون یکی از شماها برای خوردن نشیند مانند بنده نشیند و روی زمین بخورد، و یک پا را روی دیگری نیندازد که چهار زانو باشد زیرا آن نشستن را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 193

خدا بد دارد و صاحبش را بد دارد، و از امام صادق علیه السلام است که نشستن بر سفره را دراز دارید که آن از عمر شما بحساب نیاید.

توضیح: در نهاییه است که در حدیث آمده، آن حضرت صلی الله علیه و آله نان مرقق نخورد تا خدا را بر خورد، نان مرقق گردهای پهن نازک است (نان تنک) و در فتح الباری گفته: یعنی نرم و خوب مانند نان سفید و همانندش و آن بمعنی نرمی است چون الک آرد بیزی نداشتند، (و تفسیرهای دیگر هم برای مرقق آورده)، از عمرتان حساب نشود یعنی از عمری که بازپرسی دارد زیرا بسا آدمی در میان خوراک بمیرد، و یا اینکه حساب نشدن از عمر شرائط دیگر هم دارد که در چنین کسی نبوده.

8- در مکارم: از عمر بن قیس که نزد ابی جعفر علیه السلام رفته و برابری سفره‌ای بود و غذا میخورد گفتمش حد این سفره چیست؟ فرمود: چون آن را پهن کنی نام خدا بر و چون برداری سپاس خدا گو و آنچه کنار سفره ریخته بر چین اینست حدش (31).

9- در دعوات راوندی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوراکتان را بذكر خدا و نماز آب کنید و روی خوردن نخوایید تا دلتان سخت شود، فرمود: صلی الله علیه و آله چون چهار چیز در خوراک باشند کامل است: حلال باشد، و دستهای بسیار در آن باشد و با بسم الله آغاز شود و بحمد خدا پایان یابد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هرگز خوراکم ناگوار نشد گفتندش چرا؟ فرمود: لقمه بر نداشتم جز که نام خدا بر آن بردم، امام صادق علیه السلام فرمود به پشت خوابیدن پس از خوردن تن را فربه کند، خوراک را گوارا سازد و درد را بیرون کشد، و در روایت است که خوردن روی خوردن درد بی درمانست.

امیر المؤمنین علیه السلام خرمای سفتی خورد و آبی بر آن نوشید و دست بر شکم کشید و فرمود: هر که شکمش او را بدوزخ کشد خدایش بدور دارد و بدین شعر مثل آورد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 194

## تا بر آری خواهش تند شکم

## یا که فرجت را بر آردت به ذم

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوردن در بازار پستی است.

10- در دعائم: از جعفر بن علی علیهما السلام است که با پنج انگشت غذا میخورد و میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین غذا میخورد نه مانند جباران، و از رسول خدا است صلی الله علیه و آله که نهی کرد از سر خرید بخورند و فرمود: از کنارش بخورند و رخصت داد از اطراف طبق خرما و رطب بخورند، و از آن حضرتست که چون گوشت و نان براتان آوردند، نخست نان بخورید و گرسنگی را بشکنید و آنکه گوشت را بخورید، و از جعفر بن محمد علیهما السلام است که بد داشت از سر خوراک برخیزند، و بسا یکی از بندهایش را میخواست و گفته میشد سر خوراکند و میفرمود آنها را بگزارید تا فارغ شوند.

11- در مجالس صدوق (44) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که پنج چیز را تا مردن وانهم: خوردن بر روی زمین با بندها- الخبر-.

12- در علل و عیون (2/ 81) بسندش تا پیغمبر مانندش آمده، بیان: خوردن بر روی زمین یعنی نشسته روی زمین و بسا که مقصود بودن غذا است روی زمین برای آنکه شاید بزرگان عرب سفره را روی میز مینهادند تا خوردنش آسانتر باشد، در نهاییه است که برایش هدیه آوردند و جایی نبود که بر آتش نهند، فرمود:

روی زمینش نهید زیرا من بندهام و مانند بندها میخورم.

13- در خصال (485) بسندش تا امام دوم علیه السلام که در سفره خوراک دوازده خصلت را باید هر مسلمانی رعایت کند که 4 آنها فرض است و 4 سنت و 4 ادب، فرض آنها: معرفت و رضا و تسمیه و شکراند و سنتش شستن دست پیش از خوردن و بر سوی چپ نشستن و خوردن با سه انگشت و مکیدن انگشتها و ادب آنها خوردن از جلو خودت و لقمه خرد، و جویدن سخت و کم نگاه کردن بچهره دیگران.

8- در اقبال و مکارم: بسندی مانندش آمده (162) بیان: ظاهر اینست که مقصود از معرفت اینست که بداند حلال است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 195

چنانچه در خبر آئینده است، و بسا معرفت نعمت بخش باشد و بداند که این نعمت خدا است و اثر ایمانست زیرا نعمتهای دنیا بر جز مؤمن حرامند چنانچه اخبار بسیار بر آن دلالت دارند و رضا بدان چه خدا قسمت کرده از روزی و شکر در



میان خوردن و پس از آن، و وضوء شستن دست است چنانچه گذشت، نشستن بسوی چپ مانند حال تشهد است و مانند نشستن بنده است یا پای راست را بر دارد چنانچه از برخی اخبار برآید، و خوردن با سه انگشت گویا کمترین مراتب فضل است برای اینکه با دو انگشت نباشد و با بیشتر مستحب است و بهتر است و دلیل آن روایت کلینی است (6 / 297) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون بنده می‌نشست و دست بر زمین مینهاد و با سه انگشت میخورد، و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین غذا میخورد نه مانند جباران که با دو انگشت خورند، و از علی بن محمد بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که مسواک میکرد بعرض دندانها و غذا میخورد با همه انگشتها و بسا خوردن با سه انگشت سنت باشد و با کمتر مکروه و با بیشتر مستحب گرچه بحد سنت نباشد و کار امیر المؤمنین علیه السلام برای بیان جواز بوده و یکم روشنتر است.

در دروس گفته: مستحب است با همه انگشتها غذا خورد، و روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سه انگشت میخورد و مکروه است خوردن با دو انگشت.

و مستحب است مکیدن انگشت و خوردن از پهلوی خود و برنگیرد از نزد دیگری پایان، و عامه بخوردن با سه اکتفاء کردند و پیوست چهارم را تجویز نمودند و پنجم را برای عذری، و مقصود از فریضه اعم از واجب و مستحب مؤکد است و سنت مستحبی است که پیغمبر مواظب آن بوده و ادب مستحبی که بدین پایه نیست، و بسا که امر ارشادی است برای حفظ منافع دنیویه چون امر بخوردن پاره‌ای غذاها برای برخی منافع آنها و یکم روشنتر است و بهر حال وجوب در اینجا اعم از وجوب اصطلاحی است.

14- در خصال (481) در سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله است بعلی علیه السلام: ای علی دوازده خصلت را سزد که مسلمان برای سفره خوراک بیاموزد (و همان مضمون روایت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 196

یکم را آورده).

15- و از همان (227) بسندش تا علی علیه السلام که به پسرش حسن علیه السلام فرمود چهار خصلت بیاموزم که از طب بی‌نیاز شوی؟ گفت: چرا یا امیر المؤمنین فرمود:

منشین برای خوردن تا گرسنه باشی و برخیز از خوردن تا هنوز اشتها داری، خوب بجو و چون اراده خواب کردی به خلاء برو و با بکار زدن این روش از طب بی‌نیازی.

16- در عیون (24 / 2) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون ترید بخورید از کنارش بخورید که برکت در قله آنست.

12- در مجالس ابن الشیخ (218 / 1) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون میخورید کفش خود را بکنید چون برای پاهاتان آسایش بیشتری دارد، در فردوس آن را آورده و افزوده که: آن سنت است.

17- در مجالس ابن الشیخ (103 / 2) بسندش تا امام چهارم علیه السلام در تفسیر قول خدا تعالی «البته گرامی داشتیم آدمیزاده را، 70- الاسراء» یعنی برتری دادیم آدمیزاده را بر دیگر آفریده‌ها و بار کردیم آنها را در خشکی و دریا میفرماید بر خشک و تر و روزیشان دادیم از پاکیزه‌ها، میفرماید از همه میوه‌های خوب و برتری دادیم آنها را، میفرماید هیچ جانور و پرنده نیست جز که با دهان خورد و نوشد و با دستش خوردنی و نوشیدنی بدهان نرساند جز آدمیزاده که با دستش خورد و نوشد و این برتری او است.

بیان: گویا مقصودش از خشک و تر جاندار است و کشتی و تفسیر آیه گذشت.

120- در مجالس ابن الشیخ بسندش (102 / 2) از ابو معاویه ضریب که نزد هرون الرشید رفتم و بر سفره بود و از تفسیر آیه **و لقد کرما بنی آدم الخ** پرسید (من تفسیر عبد الله بن عباس را بسندی برایش گفتم) که مقصود اینست که هر جانوری با دهانش خورد جز آدمیزاده که بانگشتانش خورد، ابو معاویه گفته: بمن خبر رسید قاشقی که از نقره بدست داشت دور انداخت و با انگشتش خوراک را خورد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 197

(بسند دیگر هم این تفسیر را از ابن عباس آورده).

19- در خصال: که در حدیث اربعمائه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کدامتان برای خوردن نشیند چون بنده نشیند و یک پا را بر پای دیگر نهد و چهار زانو شود که خدا این نشستن را دوست ندارد، فرمود: برای خوردن بر زمین نشیند. در محاسن: (442) مانندش آمده.

20- و از محاسن (279) بسندش تا ابی جعفر علیه السلام که در مکه مردی نزدش آمد و گفت: ای محمد بن علی توئی که پنداری چیزی نباشد جز که حدی دارد فرمود:

آری چیزی آفریده نباشد که حد ندارد خورد باشد یا بزرگ که خدا برایش حدی نهاد و چون از آن بگذرد تجاوز از حد خدا کرده، گفت: حد این سفره تو چیست؟ فرمود: چونش نهند نام خدا بر آن بر آری و چونش بردارند سپاس خدا گوئی و ریزه‌هایش از زیرش جمع کنی، گفت: حد کوزه تو چیست؟ فرمود: از گوشه‌اش نوشی و از جای شکسته‌اش نوشی که

مقعد شیطانست و چو نش بدهن گیری نام خدا گوئی و چو نش برداری حمد خدا گوئی و با سه نفس آب نوشی که یک نفس مکروه است.

21- و از همان (398) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون در خوراک چهار چیز فراهم باشد کامل است: حلال باشد، دست بسیار در آن باشد و در آغازش بسم الله باشد و در آخرش الحمد لله، بسند دیگرش هم آورده.

22- و از همان (448) بسندش از ابی خدیجه که عمرو بن عبید و واصل و بشیر رحال از امام ششم علیه السلام پرسیدند از حد خوراک، فرمود: آدمی از جلو خود بخورد و از جلو دیگری برنگیرد (و در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس از جلو خود بخورد).

23- و از همان (..) بسندش که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله همخوراک مردمی بود نخست کس بود که دست دراز میکرد و آخر کس که دست بر میداشت تا مردم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 198

سیر بخورند.

24- و در همان (..) (روایت محاجه عمرو بن عبید و دو همدیفش با امام ششم که در باب تسمیه و تحمید گذشت آورده و در آخرش افزوده) از گوش کوزه ننوشد که نوشگاه شیطانست و بگوید: سپاس خدا را که بمن آب خوشگوار نوشاند و آن را بر اثر گناه تلخ و شور نساخت.

25- و از همان (..) که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگام خوردن کفش را بکنید که سنت خویست و برای پاها راحت بخش است.

26- و از همان (..) بسندش از یک نامبرده که دیدم امام هشتم چاشت خورد و به پشت خوابید و پای راست را بر چپ نهاد در دروس گفته: خویست پس از خوردن بر پشت بخوابد و پای راستش را روی چپ اندازد و آنچه عامه بر خلافش روایت کردند خلاف انگیز است.

27- در محاسن (456) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون بنده میخورد و چون بنده می نشست و میدانست که بنده است.

بیان: یعنی بمقتضای بندگی خدا کار میکرد که درجه بزرگی است از درجات کمال و از این رو خدا او را از خلص پیغمبران و برگزیده هاش به بندگی ستوده و فرموده «سبحان الذی أسرى بعبدہ 1- الاسراء» و فرموده: (عبدا من عبادنا) 65- الکهف» و مانند آنها بسیار است.

28- در محاسن (557) بسندش تا اینکه رسول خدا را شیوه بود چون بنده میخورد و چون بنده می نشست و بر حفیض میخورد و بر حفیض میخوابید.

بیان: دانستی که خوردن بر حفیض خوردن بر روی زمین است بی خوان و بی بساطی زیر آن و خواب بر حفیض خواب روی زمین است بی فرش و بی بساط نیز.

29- در محاسن (..) بسندش تا امام ششم که میفرمود: یک زن بیشر می بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذر کرده و آن حضرت غذا میخورد گفت: ای محمد بخدا تو چون

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 199

بنده میخوری و می نشینی حضرتش فرمود: مادرم از من بنده تر بود گفتش یک لقمه از خوراکت بمن ده، و باو داد و گفت بخدا نه، تا از دهانت بر آری و رسول خدا صلی الله علیه و آله لقمه ای از دهانش بر آورد و باو داد و آن زن خورد امام ششم علیه السلام فرمود: آن زن دردی ندید تا از دنیا رخت کشید.

در کتاب زهد حسین بن سعید مانندش آمده.

بیان: بسا باین حدیث استدلال شود برای جواز خورد آنچه از دهان دیگری بر آید، و اعتراض می شود که بسا این از خصائص آن حضرتست و این احتمال قویست و بسا خوردن خون و بولش را هم حلال می شمردند برای تبرک با اینکه شکی ندارد که در اینجا خبیثه است و اینست دلیل عمده برای حکم حرمت آنها.

30- در محاسن (459) بسندش تا امام دوم علیه السلام که شایسته است هر کس دوازده خصلت را برای خوردن غذا بیاموزد چهارشان فرض است، چهار سنت و چهار ادب، فرض معرفت، نام خدا بردن، شکر و رضا، سنت: نشستن بر پای چپ، خوردن با سه انگشت و مکیدن انگشتها، ادب شستن دو دست، خردی لقمه و جویدن خوب و کم نگریستن بچهره مردم.

بیان: نشستن بر پای چپ سه وجه دارد یکم چون حال تشهد دوم فراز داشتن پای راست و گشودن پای چپ که برخی عامه فهمیدند سوم گشودن پای چپ و نهادن زانو و ران چپ بر راست که برخی گفته در حال نماز و هم خوردن و یکم روشتر است و دوم محتمل است چنانچه دانستی.

31- در مکارم: از جعفر عاصمی از پدرش که با گروهی همکیشان خود بحج رفتیم و بمدینه آمدیم و بجائی رفتیم تا منزل کنیم، غلام امام هفتم سوار الاغ سبزه ای برابر ما نمایان شد و خوراکی بدنبال داشت، ما میان نخلها منزل کردیم و آن حضرت هم آمد و فرود شد و طشت آوردند با آب و نخست دست خود را شست و از راست طشت را چرخاند تا بآخر

کس ما رسید و آنکه از سمت چپ گرداند تا بآخرین ما و آنکه خوراک را آوردند و با نمک آغاز کرد و آنکه فرمود:  
بخورید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 200

بسم الله الرحمن الرحيم و آنکه دوم لقمه را از سرکه بر گرفت و آنکه شانه بریانی آوردند و فرمود: بخورید بسم الله الرحمن الرحيم، این خوراکی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوش می آمد، و آنکه سرکه و زیت آوردند و فرمود: بخورید بسم الله الرحمن الرحيم این خوراک فاطمه علیها السلام را خوش می آمد و آنکه شوربا آوردند و فرمود: بخورید بسم الله الرحمن الرحيم این خوراک علی علیه السلام را خوش می آمد و آنکه گوشت جوشانده با بادنجان آوردند و فرمود: بخورید بسم الله الرحمن الرحيم این خوراک پسند حسن بن علی بود، و آنکه دوغ ترید آوردند و فرمود: بخورید بسم الله الرحمن الرحيم این خوراک پسند حسین بن علی علیه السلام بود، و آنکه دنده های پخته سرد آوردند و فرمود: بخورید بسم الله الرحمن الرحيم این خوراک پسند علی بن الحسین علیه السلام بود و آنکه پنیر آوردند و فرمود: بخورید بسم الله الرحمن الرحيم این خوراک پسند محمد بن علی علیه السلام بود و آنکه ظرفی خاکینه تخم آوردند و فرمود:

بخورید بسم الله الرحمن الرحيم این خوراک پسند پدرم جعفر علیه السلام بود و آنکه حلوا آوردند و فرمود: بخورید بسم الله الرحمن الرحيم این خوراک مرا خوشاید و سفره را برداشتند و یکی رفت خرده های زیرش را برچیند، فرمود: دست بردار این کار برای خانه ها و زیر سقف است و اما در اینجا ریزه سفره برای پرنده ها و بهائم است و آنکه خلال آوردند و فرمود: حق خلال اینست که زبان در دهان بچرخانی و هر چه بزبانت آمد فرو دهی و هر چه نیامد خلال کنی و بدور اندازی، و طشت آوردند با آب و آغاز کرد بشستن کسی که بر سمت پیش بود تا بخودش رسید و دست خود را شست و هر که بر سمت راستش بود تا پایان، و آنکه فرمود: ای عاصم (یکی از حاضران راوی حدیث) شما در پیوست با هم و خوشکرداری با هم چگونه اید؟ گفت: به بهتر روشی که کسی باشد، گفت: یکی از شما برای تنگدستی بخانه برادر همکیش خود آید و او را نیابد و فرمان دهد کسی که پولش را آوردند و مهرش بردارد و باندازه نیازش از آن برگیرد و بر او انکار نشود؟ گفت: نه، فرمود چنانچه بایدتان از هم پیوستگی نباشید که من خواستار آنم (166).

(در اینجا بیانی دارد در شرح جبن مبرز و وضع یمین و یسار دست شو که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 201

در پیش گذشته و سود چندانی ندارد).

32- در مکارم: هر که خوراک را پاکیزه خورد و خوب بجود و تا اشتها دارد دست بکشد و بول خود را حبس نکند بیمار نشود جز برای مردن (169).

و روایتی از مفضل بن یونس که روزی در منزلم بودم و خدمتکار آمد و گفت: بر در خانه مردیست که او را ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام خوانند گفتم: ای غلام اگر آنست که من پندارم تو در راه خدا آزادی گوید: شتافتم و بناگاه آن حضرت بود گفتم: فرود ای آقایم، فرود آمد و به مجلس در آمد و خواستمش در صدر اتاق جا دهم، فرمود: ای فضل صدر اتاق بمیزبان شایسته تر است جز که در واردین مردی از بنی هاشم باشد، گفتم: در این صورت آن هاشمی توئی قربانت و آنکه گفتم: قربانت خوراک یاران آماده است اگر فرمائی؟ فرمود ای فضل مردم گویند این خوراک ناخوانده است و آن را بد دارند ولی من بدان باکی ندانم، من بغلام گفتم: طشت دستشوئی آورد و نزد آن حضرت نهاد و فرمود سپاس خدا راست که برای هر چیز حدی ساخته، گفتم: قربانت حد این چیست؟

فرمود: چونش نهند بسم الله گوئی و چونش بردارند الحمد لله، و آنکه خلال آوردند و گفتم: حد این چیست؟ فرمود: سرش را بشکنی تا لثه را خون نیاورد و آنکه آبخوری آوردند و گفتم: حد این چیست؟ فرمود: اینست که از جای حلقه اش ننوشی و از شکسته اش ننوشی که جای شیطانست و چون خواهی نوشید بسم الله گوئی و چون پایان دادی الحمد لله و باید پس از خوراک میزبان آخر کس باشد که دست شوید، و آنکه فرمود: خلیفه برایت ده هزار درهم حواله کرده که به بنی فلان بدهی و من خواستارم که آن را برایشان بفرستی، گفتم: قربانت اگر این پول را بدهم یک درهمش بمن بر نگردد هرگز، فرمود: برایشان بفرست یا بآنها نفرست و برایت میماند یا بتو بر میگردد. ان شاء الله گفت: نه بخدا،

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 202

بدانها نرسید تا بخودم برگشت همه ده هزارش.

بیان ... بمن بر نگردد درهمی: یعنی اگر وام دهم آنها ندهند و اگر عطای خلیفه باشد او ندهد.

33- در مکارم (172) که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوردن در بازار دنائت است، مردی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله ما میخوریم و سیر نشویم، فرمود شاید جدا جدا میخورید با هم بخورید و نام خدا ببرید تا بر شما برکت داشته باشد از ابن عمر که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون سفره برابر کسی گسترند باید از جلو خودش بخورد و از جلو همنشینش بر نگیرد و از سر کاسه نخورد که برکت از آنجا آید، و سیر هم که شد دست نکشد تا همخورش شرمنده شود با اینکه هنوز سیر نشده و از انس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خوان و بر پیشقاب غذا نخورد و نان روغنی نخورد، بانس گفتند پس بر روی چه غذا میخوردند؟ گفت: روی سفره.

بیان: در نهاییه گفته: سفره خوراک مسافر است که بیشتر در انبان حمل میشد، و نام خوراک را روی آن پوست گزاردند پایان و گویا خوان بزرگتر بوده یا از چوب بوده چنانچه ما میسازیم یا از سعف خرما و اکابر و اشراف بر آن غذا میخوردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله از فروتنی بدرگاه خدا اکتفا بهمان سفره داشته برای همرنگی با فقراء.

34- در حیات الحيوان: یکی از علماء گفته: هر که پر خورده و از تخمه نگرانست بر خود، دست بر شکم خود کشد و گوید: امشب عید من است و رضی الله عن سیدی ابی عبد الله القرشی تا سه بار این کار کند که خوراکش زیان نرساند و این عجیب است و مجرب.

35- در بشارة المصطفی (29) بسندی از امیر المؤمنین علیه السلام که در یک سفارشی فرمود: ای کمیل چون میخوری خوراکت را دراز کن تا آنان که همراه تو اند سیر شوند و از تو روزی ببرند، ای کمیل چون سیر خوردی الحمد لله بگو بر آنچه روزیت کرده و بلند بگو تا دیگران هم حمد گویند و مزد تو

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 203

بیش شود، ای کمیل شکمت را پر از خوراک مکن و برای آب در آن جایی بگذار و برای باد مجالی نه.

36- در تحف العقول (17) امیر المؤمنین فرمود: ای کمیل چون سیر خوری بگو بسم الذی لا یضر مع اسمه و فیه شفاء من کل الاسواء ای کمیل خوراک بخوران و دریغ مدار که تو چیزی بمردم روزی ندهی و خدا ثوابت را شایان کند، در باره آن خوش خلق باش و با همنشین خود خوش باش و خدمتکارت را مران (و آنکه مضمون روایت گذشته را آورده تا گفته) دست از خوراک بکش تا هنوز اشتها داری که اگر چنین کنی بر تو گوارا باشد زیرا تندرستی از کم خوریست و کم نوشی آب.

37- در عیون (2 / 81) بسندش از پیغمبر صلی الله علیه و آله که تا بمیرم پنج چیز را وانهم: خوردن روی زمین را بانبدها و سواری بر الاغ بی زین، و دوشیدن گوسفند بدست خود، و پوشیدن جامه پشمین و سلام کردن بکودکان تا پس از من سنت باشند.

38- در محاسن (556) بسندی از امام ششم که دو چیز با هر دو دست خورده شوند: انگور و انار.

39- در کافی: از جد موفق مدینی که امام هفتم علیه السلام روزی مرا خواست و برای چاشت خوردن نگهداشت و چون سفره آوردند بر آن سبزی نبود، دست نگهداشت و به غلام فرمود: آیا ندانی من از سفره بی سبزی غذا نخورم، سبزی بیاور، غلام رفت سبزی آورد و روی سفره نهاد و آن حضرت دست بخوراک دراز کرد (6 / 362).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 204

[باب هجدهم] باب دیگر در غدقن از دندان زدن استخوانها و بریدن نان و گوشت سر سفره با کار

1- در کافی (6/ 322) بسندش از فضیل که ابی حمزه برای ما خوراکی ساخت و چون بر سر آن فراهم شدیم مردی را دید که استخوانی را پاک میکرد و باو فریاد کشید مکن که من شنیدم امام چهارم علیه السلام میفرمود: استخوانها را پاک نکنید که بهره پریان در آنها است و اگر چنین کنید از خانه برود بهتر از آن.

در محاسن: بسندش مانندش آمده.

بیان: نهک عظام مبالغه در خوردن آنست و پدرم - قد - میگفت: مخ بر آوردن یا ریشه کن کردن گوشت آنست یا هر دو ظاهر اینست که پریان آن را بو کنند و چون چیزی در آن نماند بگرد خانه افتند.

2- در کافی (6/ 322) بسندش از مفضل بن یونس که ابو الحسن علیه السلام نزد من چاشت خورد و کاسه‌ای آوردند که نان زیرش بود، فرمود: نان را ارجمند دارید که زیرش باشد و بمن فرمود: به غلام بگو نان را از زیرش بدر آورد.

3- و از همان: (6/ 202) بسندی که بر آوردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که نان را گرمی دارید و گفتند: یا رسول الله گرمی داشتن آن چیست؟ فرمود: چون پیش نهند چشم براه جز آن نمایند.

4- و از همان: (..) بسند صحیح تا امام رضا علیه السلام که نان را با کارد نبرید ولی با دست بشکنید و با عجم خلاف کنید. گویم: گذشت که چون نانخورش نباشد جائز است و بلکه مطلقا و گذشت نهی از بو کردن نان.

5- در محاسن: بسندی تا اینکه نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله که گوشت را سر سفره با کارد برند (471).

6- در دعوات راوندی: (پس از نقل آن آورده که) آن را بدنجان گیرید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 205

که گواراتر و خوشمزه تر است.

7- در محاسن: از محمد بن مسلم که پرسیدم از امام پنجم علیه السلام استخوان را پاک کنم؟ فرمود: آری.

بیان: می شود آن را حمل کرد به پاک کردن که ریشه کنی نباشد با اینکه تجویز منافات با کراهت ندارد.

[باب نوزدهم] باب دیگر اگر خوراک هنگام نماز حاضر شود

1- در محاسن (423) بسندش از سماعه که از امام ششم علیه السلام پرسیدم خوراک در وقت نماز حاضر شده، فرمود: اگر آغاز وقت نماز است بخوراک شروع کن و اگر وقت گذشته و از تاخیر نماز نگرانی نماز را پیشدار.



بیان: در دروس گفته: چون خوراک و نماز هر دو رسند بهتر پیشداشته نماز است جز اینکه چشم براه او دیگری باشد و در تنگی وقت واجب است مطلقاً پایان، و شیخ در نهاییه و جز آن مانند آن را گفته، در سرائر گفته: چون خوراک و نماز هر دو رسند پیشداشته نماز بهتر است اگر آغاز وقت نماز باشد و در آخر وقت واجب است نه بهتر و اگر افطار باشد و جمعی روزه دار چشم براه اویند پیشداشته خوراک بهتر است برای خاطر آنها و اگر وقت نماز تنگ است روا نیست جز خواندن نماز پایان، مؤلف جامع گفته: چون خوراک و نماز رسند و گرسنگی بر او چیره نباشد نماز را پیش دارد و اگر چیره باشد یا چشم براه دارد خوراک را پیش دارد در آغاز وقت و نماز را پیشدارد در پایانش، در اقبال روایت استحباب پیشداشته نماز را بر افطار برای کسی که توانا است آورده.

و من گویم: اخبار در این باره در کتاب روزه آینده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 206

### باب بیستم خوردن تکه نان و ریزه خوان

1- در محاسن (443) بسندش از داود بن کثیر که با امام ششم علیه السلام شام خوردم و چون تمام کرد فرمود: الحمد لله این شام من و شام پدرانم است و چون سفره را برداشتند ریزه‌هایش را برچید و بدهانش انداخت.

2- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که چیز اندک از خوان افتد و منش بازگردانم و خدمتکار بخندد.

3- و از همان (..) از یکی اصحاب که نزد امام ششم علیه السلام بودم و غذا میخورد میخورد و دیدم باندازه کنجی خوراک که از خوراک افتد بردارد، گفتم: قربانت بدنال این روی؟ فرمود: ای بنده خدا این روزی تو است برای دیگری وامنesh زیرا که در آن درمانست از هر دردی، وی روایت دیگرش هم آورده.

4- و از همان (..) بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که ریزه خوانش را دنبال کند و بخورد نداری از خودش تا هفت پشتش برود (و روایت درمان بودن ریزه سفره را از امیر المؤمنین علیه السلام آورده).

5- و از همان (444) از عبید الله بن صالح خثعمی که بامام ششم علیه السلام از درد پهلو نالیدم فرمود: ریزه سفره بخور و خوردم و دردم رفت (ابراهیم راوی حدیث گفته) درد سمت راست و چپ را یافتم و این درمان را کردم و از آن سود بردم، این درمان را از دیگری هم بدستور امام نقل کرده و امام ششم در روایت دیگر فرموده:

خوردن ریزه سفره فقر را ببرد و فرزند را فزاید.

6- و از همان (..) از معمر بن خلاد که شنیدم امام رضا علیه السلام میفرمود: هر که در خانه‌اش چیزی خورد ریزه‌اش برگردد و بخورد و اگر در بیابان باشد یا بیرون خانه ریزه را برای پرنده نهد.

7- در محاسن (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که تیکه نانی یابد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 207

و آن را بخورد 700 حسنه دارد و هر که آن را در جای پلیدی یابد و بشوید و بردارد 70 حسنه دارد، بیان فزونی فضل یکم بر دوم برای اینست که در دوم آن را نخورده بلکه تنها برداشته و اگرش بخورد ثوابش بیش از یکم است، در کافی در باره یکم یک حسنه آمده و نیازی بتوجیه ندارد و می شود دومی را حمل بخوردن کرد.

در دروس گفته: أمير المؤمنین علیه السلام فرمود: هر تیکه از سفره بریزد بخورید که درمان هر درد است و روایت است که فقر را برد و فرزند را فزاید و درد ذات الجنب را زاید، هر که تیکه نانی یابد و بخورد یک حسنه دارد و اگر آلوده باشد و آن را بشوید و بخورد 70 حسنه دارد، گفته: مستحب است آنچه زائد سفره است در خانه برگیرند و در بیابان وانهند گرچه یک ران گوسفند باشد.

8- در محاسن (445) بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که میوه یا تیکه نان که روی زمین افتاده برگیرد و پاک کند و بخورد در درونش جاگیر نشود جز که بهشت او را بایست گردد، در روایت دیگر است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که درونش جانگیرد جز که آمرزیده شود از سکونی هم مانندش آمده.

9- و از همان (..) بسندش که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عایشه رفت و تکه نانی افتاده بود که نزدیک بود آن را بمالد زیر پایش و آن را برگرفت و خورد و فرمود:

ای حمیراء نعمت خدا را خوش همسایه باش که از مردمی نگریزد و باسانی بدانها بازگردد.

10- در مکارم: از محمد بن الولید که برابر امام نهم علیه السلام خوردم تا دست کشیدم و خوان را برداشتند و غلام رفت ریزه های خوان را فراهم سازد و بردارد باو فرمود: آنچه در بیابانست وانه گرچه یک ران گوسفند است و آنچه در اتاق باشد دنبال کن و برچین، پیغمبر صلی الله علیه و آله دید ابو ایوب انصاری ریزه های سفره را برمی چیند فرمودش برکت برایت با دو برکت بر فرازت آید و برکت در تو باشد، ابو ایوب گفت: یا رسول الله و جز من هم؟ فرمود: آری هر که خورد آنچه خوری از آن اوست آنچه گفتم، فرمود: هر که این کار کند خداهش از دیوانگی و خوره

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 208

و پیسی و آب زرد و حمق نگهدارد (164).

در دعوات راوندی، از ابی ایوب مانندش آمده.

بیان: برکت بر تو یعنی بر عمرت و بر فرازت یعنی در نعمتت، و در تو یعنی در علم و کمالت، یا هر جمله بهمه این معناها است و تکرار برای تاکید است فیروزآبادی گفته آب زرد آبی است که در شکم فراهم گردد و بیمار کند، و در بحر الجواهر گفته: صفرائی است که در بول گیرد و با آن بدر آید.

11- در دعوات راوندی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که یک لقمه افتاده یافت و آن را خوب پاک کرد و خوب شست و خورد در درونش جانگیرد تا خدایش از دوزخ آزاد کند: به علی علیه السلام فرمود: آنچه زیر سفرهات بریزد بخور که نداری را از تو ببرد و کابین حور العین باشد. و هر که اش بخورد دلش از دانش و بردباری و ایمان آکنده شود.

12- در دعائم: از علی علیه السلام: در باره لقمه افتاده در راه رسیده که هر که اش بردارد و خوب پاک کند و در شکاف دیوار نهد خدا برایش یک حسنه نویسد و یک حسنه ده برابر باشد و اگرش بخورد خدا برایش دو حسنه مضاعف نویسد، و از جعفر بن محمد علیه السلام است که چون خوراک مانده‌ای در خانه‌اش میدید از خوراکشان باندازه آن میکاست و میفرمود در باره قول خدا «مثل زده خدا برایشان دهی آسوده و آرام را که روزیش از خدا فراوان میرسد از هر جا و ناسپاسی کردند بنعمتهای خدا و خدایش پوششی از گرسنگی و ترس پوشانید بسزای آنچه پیوسته میکردند،» 12- النحل» آنان مردم دهی بودند که خدا در زندگیشان فراخی داده بود و پاک کردن خود را با سنگ، ناهموار شمردند و از نان مانند قلوه سنگ ساختند و با آن خود را پاک میکردند و خدا بر آنها جانورانی خردتر از ملخ برانگیخت و چیزی که خدا آفریده بود از درخت و گیاه وانهادند تا همه را خوردند و بینوائی آنها بجائی رسید که بنانها که خود را پاک کرده بودند رو آوردند و آن را میخوردند و از علی بن الحسین علیه السلام است که به مستراح رفت و در آنجا یک دانه خرما یافت و آن را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 209

به غلامش داد و فرمودش آن را نگهدار تا در آیم و آن را خورد و چون آن حضرت خود را شست و بدر آمد فرمودش کجا است آن خرما؟ گفت خوردمش قربانت، فرمود: برو که تو برای خدا آزادی، گفتند: چه اثری در خوردن این خرما بود که آزادیش را میبایست؟ فرمود: چون خوردش بهشت را بایست شد و نخواستم مالک کسی باشم که بهشتی است، و از جعفر بن محمد علیه السلام است که نگاه کرد که بیک میوه نمیخورده که از خانه‌اش دور افکندند، خشم کرد و فرمود: این چه کاریست اگر خود سیر شدید بسیاری مردم سیر نباشند آن را بآنها بخورانید که نیازمند آنند فرمود: خرما یا تکه نان که بر زمین افتاده و کسی آن را برگیرد و پاک کند و بخورد در درونش جانگیرد تا بهشتش بایست شود و از ابی جعفر علیه السلام که چون پدرم علی بن الحسین علیه السلام میدید نانی در خانه‌اش افتاده گرچه باندازه دم کش مورچه‌ای بود از قوت خاندانش باندازه آن میکاست (2 ر 14).

13- در محاسن صدوق (180) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که تیکه نان یا خرما یابد و آن را بخورد از درونش جدا نشود تا خدایش بیامرزد.

14- در خصال (504) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن واریز سفره روزی را فزاید-الخبر- و از اوست که در حدیث اربعمائه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

واریز سفره را بخورید که درمان هر درد است بفرمان خدا عز و جل برای هر که از آن درمان جوید (612).

15- در عیون (2 ر 34) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ریزه‌های سفره کابین حور العین باشند، در صحیفه ماندش آمده.

16- در عیون: بسندش از حسین بن علی علیه السلام که در مستراح شد و لقمه‌ای دید افتاده و آن را به غلامش داد و فرمودش ای غلام چون درآیم مرا بیاد این لقمه انداز و غلام آن را خورد، و چون بدر آمد فرمود: ای غلام لقمه کو؟ گفت: خوردمش ای آقایم، فرمود: تو در راه خدا آزادی، مردی او را گفت آزادش کردی؟ فرمود:

آری شنیدم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: هر که لقمه‌ای یابد و پاکش کند یا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 210

بشوید و بخورد بدرونش جا نکند جز که خداوند تبارک و تعالی از دوزخش آزاد کند و من بندگی نگیرم کسی را که خدا از دوزخ آزاد کرده، در صحیفه رضا ماندش آمده، و از همانست که تیکه آخر را از رسول خدا آورده.

### باب بیست و یکم فضیلت دمخورده مؤمن

1- در ثواب الاعمال: بسندش تا محمد بن اسماعیل که آن را برآورده تا گفته: هر که دمخورده برادر مؤمنش را خورد برای تبرک خدا از آن فرشته‌ای آفریند که برای هر دو آمرزش خواهد تا رستاخیز برپا شود.

در سرائر: ماندش آمده، در اختصاص از امیر المؤمنین علیه السلام ماندش آمده.

2- در ثواب الاعمال: (181) بسندش تا امام ششم علیه السلام که در دمخورده مؤمن درمان از 70 درد است، در سرائر-376- ماندش آمده. در اختصاص ماندش آمده.

### باب بیست و دوم دهن شوئی با اشنان و جز آن

1- در عیون و علل: (1 / 273) بسندش تا امام رضا علیه السلام که همانا با اشنان بیرون دهان را شویند چون درونش آلوده نباشد.

2- در محاسن: از نادر خادم که چون آن حضرت علیه السلام با اشنان دست شستی آن را بدهان کردی و چشیدی و آنگه آن را دور انداختی و آن را از نوح بن شعیب هم آورده (466).

3- خصال- 63- در روایتی تا فضیل بن عثمان که شنیدم امام ششم علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 211

میفرمود: برای دندان شوئی سعد بگیرید که دهان را خوشبو کند و بر جماع افزاید. در دعوات راوندی مانندش آمده، در کافی (6 ر 378) بسندش مانندش آمده.

4- بسندی از سعد بن سعد که بابی الحسن علیه السلام گفتیم ما اشنان را بخوریم فرمود: چون ابو الحسن علیه السلام با آن دست و رو می شست دو لبش را می بست، اثرهای بد دارد: سل آورد و منی را ببرد و زانوها را سست کند.

بیان: ابو الحسن یکم دومی است که امام رضا علیه السلام است و ابو الحسن دوم امام هفتم است که ابو الحسن یکم است و مقصود اینست که بعد از خوراک برون دهان را با اشنان می شست و لبها را می بست تا بدهنش نرود و موافق خبر یکم است و مخالف خبر دوم و می شود تعبیرش کرد باینکه امام رضا علیه السلام آن را بدهان میبرد و فرو نمیداد و امام هفتم آن را بدهان هم نمیبرد و حمل این خبر بر بستن لبها پس از در آوردن اشنان در دهان بسیار بعید است.

5- در کافی (6 / 379) بسندش از امام هفتم علیه السلام که هر که با سعد پس از غائط خود را شوید و پس از خوراک دهان را از دردهای دهان و از بادهای بواسیر نگران نباشد، بیان: یعنی بهداشت دهان از شستشوی آنست و بهداشت از بادهای بواسیر برای شستن پائین است با اشنان و می شود که هر دو عمل در هر دو اثر داشته باشند، و اخباری در باره درمان دردهای انسان با سعد گذشتند، شهید در دروس گفته: شستن دهان با سعد بضم سین پس از خوراک دردهای دهان و دندان را ببرد.

### باب بیست و سوم خلال و آدابش و ابزارش

1- در مکارم (175) از پیغمبر آورده که دهانتان را با خلال پاک کنید زیرا جایگاه دو فرشته نگهبان و نویسنده است، راستی که مرکب آنها آب دهن است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 212

و خانه‌شان زبان و چیزی بر آنها سخت‌تر از ته‌مانده خوراک دهن نیست، و از علی علیه السلام که خلال گز مایه نداريست، و از طب الاثمه: که امام رضا علیه السلام فرمود: با چوب انار و ساقه ريحان خلال نکنيد که رگ خوره را بجنباند، گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بهر چه خلال می‌کرد جز برگ خرما و نی، فرمود: رحمت کند خدا خلال‌کننده‌های امت را برای وضوء و خوراک، و از امام صادق علیه السلام: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بدنبال خوراک خلال کنید که بهداشت دهان و دندانست و مایه کشش روزی برای بندگان، محمد بن حسن دارمی روایتی را با سند برآورده تا فرمود: هر که بانی خلال کند هفت روز حاجتش برنیاید، و از امام صادق علیه السلام که با نی خلال نکنید و اگر ناچار باشید پوسته آن را پاک کنید پیغمبر غدقن کرده از خلال انار و نی و فرموده رگ خوره را برانگیزند، امام کاظم علیه السلام فرمود: خلال کنید زیرا چیزی دشمن‌تر نیست نزد فرشته‌ها از دیدار خوراک میان دندان بنده‌ها، و از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خوشا و آفرین بر خلال کنان امتم، فرمود: هر که عود سوزاند بشماره تاق باشد و هر که کاری کند خوب کند و هر که با زبان خوراک دهانش را جمع کند و بخورد باکی ندارد، هر که سرمه کشد باکی ندارد، هر که خورد آنچه با خلال درآورد نخورد و هر چه با زبانش فراهم سازد باید بگلو فرو برد.

بیان: در اخبار عامه است که «و ما لاک بلسانه» طبیعی گفته در حدیث است که آنچه خلال کند دور افکند و آنچه با زبان بلاید بخورد، یعنی هر چه با خلال برآورد دور افکند چه بسا که خون آلود باشد و اگر با زبان درآورد فرو دهد و اگر یقین دارد که خون آلوده است حرام است، دیگری از آنها گفته: مستحب است آنچه میان دندانها می‌ماند با چوبکی درآورد چون پلید است و آنچه با زبان برآورد بخورد، و بسا مقصود از آنچه لاید مانده خوراک است بر گوشت دندانها و ساک و جمع آوری آن با زبان که میتوان فرو داد و آنچه میان دندانها است باید دور انداخت مطلقا چون دگرگون شده و سخن در باره‌اش گذشت، در اینجا لطیفه‌ایست: یک حاکم بیک شاعر گفت ما از شما جدا نیستیم چون شما مال دیگران را با زبان ستانید و ما بزور چوب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 213

و او پاسخش داد که آنچه بزبان برآید حلال است و آنچه بچوب درآید حرام است.

2- دعوات راوندی: پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: خلال را باش که البته باد خبام را ببرد و با نی و آس و انار خلال مکن.

بیان: باد خبام گویا معرب باد شنام است و آن بتفسیر پزشکان سرخی بدنمائی است که در آغاز خوره بر چهره نمایان شود و بر اندام بویژه در زمستان و در سرما و بسا بهمراه زخم باشد (در چهار سند از مجالس صدوق و مجالس نهی از خلال با ساقه ريحان و شاخه انار را آورده).

3- در خصال (505) بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که خلال با چوب گز مایه فقر است - الخبر - 4- در صحیفه رضا (38) بسندش از امام سوم علیه السلام که پیوسته امیر المؤمنین علیه السلام ما را میفرمود: چون خلال کنیم آب ننوشیم تا سه بار آب در دهن گردانیم و آن را بشوئیم.

5- در محاسن (451) بسندش از فضل بن یونس که ابی الحسن علیه السلام فرمود:

ای فضل زبانت را در دهانت بچرخان و هر چه فراهم کردی فروده اگر خواستی و آنچه بزور خلال در آوردی بدور انداز، فرمود: ای فضل آنچه در آرواره و ساک است بخور و آنچه میان دندانها است مخور.

6- و از همان (558) بسندش از امام پنجم علیه السلام که خانه کعبه از گند نفس بت پرستها بخدا نالید و خدایش وحی کرد ای کعبه برجا باش بجایشان مردمی بتو دهم که با شاخه‌های درخت خلال کنند و چون خدا محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت جبرئیل را با دستور مسواک و خلال بدو فرو فرستاد، و هم از آنست که امام ششم فرمود: جبرئیل مسواک و خلال را فرود آورد، در روایت دیگر نزول خلال را آورده.

7- و از همان (..) بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که: خدا رحمت کند متخللان را گفتند: یا رسول الله چه کسانی فرمود: از خوراک خلال کنند زیرا چون در دهان ماند بگندد و فرشته را آزار رساند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 214

8- و از همان: (..) از وهب بن عبد ربه که دیدم امام ششم علیه السلام خلال میکرد و باو نگریستم، فرمود: راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله خلال میکرد، در کافی 6/ 376 مانندش آمده و بدان افزوده که: دهان را پاک کند.

9- در محاسن (559) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که: خلال کنید زیرا بهی دندانهای نیش و دندانهای آسیا است و آخرین دندانها.

10- در محاسن (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که خلال کند بدور افکند هر که کند خوب کرده و هر که نکند گناهی ندارد.

11- و از همان (..) بسندش از فضل بن یونس که ابی الحسن علیه السلام نزد من چاشت خورد و چون دست کشید خلال آوردند، گفتم: قربانت این خلال چیست؟

فرمود: ای فضل آنچه در دهانت ماند با زبان گرد آور و بخور، و آنچه بزور خلال در آوری مختاری بخوری یا دور اندازی (و آورده که برای آن حضرت در خانه فضل دسته‌ی خلال آوردند یکی را برداشت و باقی را دور انداخت).

12- و از همان (..) بسندش از اسحاق بن جریر که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از گوشت میان دندانها، فرمود: آنچه در دندانهای پیشین است بخور و آنچه میان دندانهای پسین است دور انداز، در روایت دیگر فرماید: آنچه در لثه است بخور و آنچه میان دندانها است بدور انداز.

13- در محاسن (559) بسندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلالی به جعفر بن ابی طالب داد و فرمود: خلال کن که به کن لثه و کشاننده روزیست (و همین مضمون را در دو حدیث کافی و محاسن هم آورده) و افزوده که: اگر خلال نکند گناه ندارد.

14- در همان (..) بسندش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از حق مهمانست که برایش خلال آماده کنند.

15- و از همان (..) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بهر چه میرسید خلال میکرد جز برگ خرما و نی.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 215

16- و از همان (..) بسندش تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرد از خلال با نی و چوب انار.

17- و از همان (..) از امام ششم علیه السلام که هر که با نی خلال کند تا شش روز حاجتش بر نیاید.

18- و از همان (..) که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از خلال با شاخه انار و آس و نی چون باد خوره را بجنابند.

19- در سرائر 475 بسندی از ابو الحسن علیه السلام که فرشته در آسمان جار کشد بار خدایا برکت ده در خلالان و متخللان، سرکه چون مرد خوبیست که برای اهل خانه دعای برکت نماید (گفتم): قربانت خلالان و متخللان کیانند؟ فرمود:

آنها که در خانه شان سرکه دارند و آنها که خلال کنند زیرا جبرئیل خلال را بهمراه سوگند و گواه از آسمان آورده و در مکارم: مانندش آمده (176).

20- در دعائم از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که دنبال خوردن خلال کنید که بهی دندان جلو و دندانهای آسیا است و روزی به بنده کشاند فرمود: آفرین بر خلال کننده ها در وضوء و پس از خوردن، چیزی سخت تر بر دو فرشته نیست از اینکه در دهانش چیزی بینند و او ایستاده است بنماز، نهی کرد از خلال نی و چوب انار و ساقه ریحان و فرمود که رگ خوره را بجنابند (2/ 1220).

21- در الشهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا رحمت کند خلال کنان امتم را در وضوء و خوراک.



در الضوء خلال چوبکی است که با آن ریزه خوراک میان دندانها را در آورند و خلال در وضوء رساندن آبست به بن ریش و بقولی رساندن آب در میان انگشتها در وضوی نماز بوسیله در هم کردن انگشتها و این معنی رساتر است و رحمت خواست برای کسی که وضوء را کامل کند و دهان را پاک نگهدارد زیرا ریزه خوراک بسا بوی دهان را گند زند و بسا دندانها را بخورد و کرمو کند و بهتر خلال چوب خلال است و از خلال با آس و انار و نی و ریحان نهی شده، راوی حدیث ابو ایوب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 216

انصاریست.

22- در الشهاب: فرمود: آفرین بر خلال کنان امتم (در الضوء گفته: فائده حدیث خلال در وضوء و پس از خوردنست).  
فائده: در دروس گفته: مستحب است آماده کردن خلال برای مهمان و مکروه است خلال با نی و چوب ریحان و آس و برگ خرما و چوب انار، و در جای دیگر هم (نزدیک بهمین مضمون را آورده).

#### باب بیست و چهارم جویدن کندر و علک (کالوک) و لبان و خوردنشان

- 1- در خصال (331) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که شش چیز از اخلاق قوم لوطند تا فرمود: و جویدن کالوک- الخبر- و از همان: که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: جویدن کندر دندانها را سخت کند بلغم را ببرد: و بوی دهان را بزدايد فرمود: جویدن کندر بلغم را آب کند (612).
- 2- و از همان: در سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: ای علی سه تا حافظه را فزایند و درد را برند، کندر و مسواک و خواندن قرآن (126).
- 3- در عیون (14 / 2) بسندش از ریان بن صلت که شنیدم امام رضا علیه السلام میفرمود: خدا پیغمبری مبعوث نکرده جز با تحریم خمر و اقرار باینکه خدا هر چه خواهد کند و اینکه در میراثش کندر باشد، در تفسیر علی بن ابراهیم: مانندش آمده (181) 4- در عیون (38 / 2) بسندش تا علی علیه السلام که سه تا در حفظ فزایند و بلغم را برند خواندن قرآن و غسل و کندر در صحیفه رضا و در طب: با سند مانندش آمده (66) 5- در مکارم (232) بنقل از فردوس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بزندهای آبستن خود کندر بخوراید که بر خرد کودک افزاید. فرمود: هیچ بخوری با آسمان بر نیاید جز کندر، در هیچ خانه کندر دود نشود جز که عفريتان پری از آن نیست شوند، از امام رضا علیه السلام است که کندر بسیار بخورید و آن را بدارید و بجوید و خوب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 217

بجوید که بلغم معده را بکشد و آن را پاک کند و خرد را محکم سازد و خوراک را گوارا کند، امام رضا علیه السلام فرمود: بزنان آبستن خود کندر بخورانید که اگر در شکم پسر دارند هوشمند و دلیر گردد و اگر دختر باشد خوش خلق و زیبا گردد و کفلش بزرگ شود و نزد شوهر خوش بخت و بهره مند شود.

### باب بیست و پنجم - نادر

1- در علل محمد بن ابراهیم: علت گفته عالم که مرد در بهشت در یک خوراک باندازه جهان و آنچه در آنست میخورد اینست که تنها پیوسته فزایند تا مرد بدان جا رسد در بزرگی و تنومندی که باندازه دنیائی بخورد.

### ابواب نوشابه‌های حلال و حرام و آداب نوشیدن

#### باب یکم: فضیلت آب و انواعش

#### آیات قرآن مجید:

1- الانفال - 11- و فرود می آورد بر شما از آسمان آب که پاکیزه شوید و آلودگی شیطان را از شماها ببرد و دلہاتان را بهم بندد و شما را پایدار کند.

2- الحجر - 22- و فرو آوردیم از آسمان آب و آن را بشما نوشانیدیم.

3- النحل 10- او است که فرو آورد از آسمان آب که شما را از آنست نوش و از آنست درخت که در آن بچرانید.

5- الأنبياء - 20- و ساختیم از آب هر چیز زنده را، آیا باور ندارند.

6- المؤمنون - 18- و فرو آوردیم از آسمان آب باندازه و جاش دادیم در زمین و راستی که ما ببردن آن البته توانائیم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 218

7- النور - 43- و فرو آورد از آسمان کوهه‌ها که در آنها است تگرگ و برساندش بهر که خواهد و گرداندش از هر که خواهد.

8- الفرقان - 48- و فرود آوردیم از آسمان آب پاکیزه و شوینده تا زنده کنیم بدان سرزمین مرده را و بنوشیم آن را بدان چه آفریدیم از چهار پایان و مردمان بسیار.

9-ق-9- و فرود آوردیم از آسمان آبی مبارک.

10-الواقعه- 68- آیا پس دیدید آبی که نوشید- 69 آیا شما آن را فرو آوردید یا ما فرود آوردیم- 70- اگر خواهیم تلخ سازیم آیا شکر نگذارید.

11-المرسلات- 28- و نوشاندیم شما را آب گوارا و شیرین.

12-النبأ- 14- و فرو آوردیم از فشارنده‌ها آب جهنده.

تفسیر: آیات در این باره بسیارند و بیشتر آنها با تفسیرشان گذشت.

یک دسته دلالت دارند بر برکت آب باران و سودش، یک دسته در بردارند منت نهادن بر همه آبها را و بر اینکه از آسمانند و دلیلند بر روا بودن انتفاع از آنها و نوشیدن و بکار بردنشان در آنچه مردم بدان نیاز دارند و اصل در آنها اباحه است و هر کدام مردم، حق سود بردن از آن دارند جز آنچه دلیل بدرش کرده و مؤید آنست روایتی بچند سند که: در سه چیز مردم برابرند آب، چراگاه و آتش، و از این راه مورد اعتبار است که غدقن از آن مایه سختی بسیار است بویژه در سفرها، و چون مردمی تشنه بر سر آبی درآیند و برگرفتن از آن نیاز برضایت مردم آن ده داشته باشند که بگذشت چند روز فراهم نشود نتوانند از آن بنوشند جز باندازه حفظ جان و باید مدتی نماز را با تیمم و تن نجس بخوانند با اینکه کمتر دهی است که جمعی غائب و صغار نداشته باشد و چگونه رضامندی آنها بدست آید و ما میدانیم مسلمانان پیشین از این آب کناره نداشتند و نیز اخبار بسیاری از ائمه ما علیهم السلام باین مضمون رسیده که پرسش شدند از ورود بقریه‌ای که آب دارد و پس از پرسش از خصوصیاتش جواز آن را اعلام کردند و باجازه خواستن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 219

از مردم آن ده فرمان ندادند و آنچه گفتند: که قرینه بر رضای صاحبانش هست درست نیست زیرا در بسیاری موارد قرینه نیست، با اینکه در صورت احتمال ایتمام و مجابین قرینه سودی ندارد و روشن شد که کمال امتنان مستفاد از این آیات درست نباشد جز باینکه حقوق ضروریه میان همه مشترک باشد در این آبها و خدا دانا است بحقائق احکام و حجج گرامش علیهم السلام.

ما آن را بشما نوشاندیم و شما را از بکار بردن توانا کردیم، از آن شما است از آن نوش تا از آن بنوشید، (و آن را در زمین جا دادیم)، ظاهرش اینست که همه آبهای زمین از بارانست چنان که شرحش گذشت، (پس برساند بدان):

یعنی با تگرگ هر که را خواهد هلاک کند و زراعت و مالش را نابود سازد و از هر که خواهد آن را بگرداند و رسیدن آن نعمت است و صرفش رحمت، (آب طهور) یعنی پاک کن و منت نهادن بدان و ما بعدش از نوشیدن و سیراب کردن چهار

پایان همانا بجواز استعمالش درست شود، (آب مبارک)، دلالت دارد بر برکت آب باران چنانچه در خبر است و کلینی (387/6) بسندش از محمد بن مسلم آورده که شنیدم امام پنجم علیه السلام میفرمود: رسول خدا فرمود: که خدا عز و جل فرمود:

(و فرو فرستادیم از آسمان آب مبارک، فرمود: آبی در زمین نباشد جز که آب باران با آن آمیخته است، گویم: در بسیاری نسخه‌های کافی است و (انزلنا) از باب افعال و گویا از نسخه گیران باشد، (من المزن) یعنی از ابر (اجاجا) یعنی بسیار تلخ یا بسیار شور، (و نوشاندیم بشما آب فرات): ابن عباس گفته:

یعنی نوشابه شما را از آب گوارا و شیرین ساختیم ..

در مجمع البیان: عیاشی بسندش از حسین بن علوان آورده که مزه آب را از امام ششم علیه السلام پرسیدند فرمود: برای فهمیدن پیرس نه برای رنج دادن، مزه آب مزه زندگی است، خدای سبحان فرموده: «از آب ساختیم هر چیز زنده» (4/44).

بیان: اینکه فرموده مزه زندگی است یعنی بهترین مزه است و خوشتر لذتها

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 220

و ربطی بمزه‌های دیگر ندارد، و چون بزرگترین وسیله زنده بودنست گویا مزه زندگی دارد.

## اخبار باب

1- در محاسن: (575) بسندی از امیر المؤمنین که این نهر شما دو ناودان از بهشت در آن ریزند، امام ششم علیه السلام فرمود: اگر میان من و آن نهر چند میل بود برای درمان بر سر آن می‌آمدیم.

در کافی (388/6) بسندش تا امیر المؤمنین این حدیث را آورده و تصریح کرده که نهر فرات است.

2- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که نپندارم ساک نوزادی با آب فرات بگشایند جز که دوستدار ما خاندان شود، فرمود: بمردم کوفه آب فرات نوشاندند جز بمنظوری بزرگ، فرمود: دو ناودان از بهشت در آن ریزند، بیان: مقصود از منظور بزرگ، رسوخ دوستی و ولایت در دل مردم آنست.

3- در کافی (..) بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام که اگر مردم کوفه ساک نوزادان خود را با آب فرات بگشایند البته شیعه ما باشند.

5- و از همان: بسندش از حکیم بن جبیر که شنیدم آقای ما علی بن الحسین علیه السلام میفرمود: فرشته‌ای هر شب با 30 مثقال مشک بهشتی فرود آید و آن را در نهر فرات ریزد و هیچ نهری در شرق و غرب زمین نباشد جز که فرات از آن برکت بیشتری دارد، گویم: بسیاری اخبار در باره آب گذشت و بیشتر آنها در کتاب مزار آیند.

7- در کافی (6/ 386) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که آب زمزم بهتر آب روی زمین است و بدتر آب روی زمین آب برهوتست که شبانه روح کافران بر سر آن آیند.

(در روایت آورده که آب زمزم درمان دردها است).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 221

10- و از همان: (6/ 388) بسندش از امام ششم علیه السلام که زمزم سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل بود و به آبها سرفرازی کرد و خدا او را غیرت‌گیر کرد و چشمه‌ای از کوه صبر بر آن روان کرد، بیان: ظاهرش اینست که جمادات هم یک شعوری دارند، و بسا مقصود سرفرازی و تجاوز مردم باشد و مضاف حذف شده مانند **سئل القرية** یا کنایه از اینست که چون فضلش از دیگر آبها بیش است مزه‌اش کاسته تا میان آنها عدالت شده باشد و از این رو بتجاوز تعبیر شده.

11- در کافی (6/ 391) بسندش از امام ششم علیه السلام که تگرگ را نخورند چون خدا فرموده «بزند بدان هر که را خواهد».

بیان: استدلال به آیه از اینست که زدنش نعمت است.

12- در کافی (..) بسندش از امیر المؤمنین علیه السلام است که آب نیل مصر دل را بمیراند.

13- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل **و أنزلنا من السماء ماء بقدر الخ**. فرمود: یعنی آب عقیق را، بیان: گویا مقصود از آن آب رودخانه عقیق است و آن را نمونه آورده برای همه رودها که در دشتهای بی‌آب روانند و آب آنها از برکه‌ها و حوضچه‌ها است که آب باران در آنها جمع شود، و بقولی مخصوص بهمین جا است که نیازمند آبند برای دین و دنیا: چون غسل احرام حج از آنجا است یا اینکه آیه از نخست برای آن نازل شده بسبب نامعلومی و تفسیر آن به آب نگاه بر عقیق که گفتند روشن نیست.

14- در کافی (6/ 390) بسندش از ابی حمزه ثمالی که نزد آب زمزم بوم و مردی آمد و گفت: ای ابی حمزه از این آب منوش زیرا جن و انس در آن شریکند با اینکه جز آدمی در آن شریک نباشد و از گفته او در شگفت شدم و گفتم این را از کجا دانسته، گوید آن را بامام پنجم گفتم: فرمود: این یک پری بوده و خواسته تو را راهنمایی کند.

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 222

بیان: گویا مورد اشتراک حوض آب زمزم بوده و اشاره دوم بچاه یا دلو آب بوده و مقصودش اینست که از دلو پیش از ریختن در حوض آب بنوش زیرا آب حوض دستزده جن و انس است و برکت ندارد یا عیب دارد، یا نخست اشاره بدلو خاصی کرده وانگه بدلو دیگر و نخست روشنتر است.

15- در مکارم: شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که تگرگ میخورد و یارانش برایش جستجو میکردند و جمع میکردند و آن حضرتش میخورد و میفرمود ریزش دندان را میبرد.

بیان: دلالت دارد بر مدح تگرگ و گذشت دلیل بر نکوهش آن که سندش اقوی بود چون در ظاهر این خبر مدح عامی است و می شود جمع کرد که این خبر در صورت ریزش دندان یا مظنه آنست و تجویز برای درمانست گرچه دور از باور است.

16- در مکارم (187) از امام صادق علیه السلام که فرمود: سرور نوشابه اهل بهشت همان آبست، فرمود: آب زمزم درمانست برای کسی که آن را برایش نوشد در حدیث دیگر است که آب زمزم درمان هر درد است و امان از هر ترس، فرمود:

به خالد بن جریر که راستش اگر من نزد شماها بوم هر روز سر نهر فرات میرفتم و غسل میکردم و هر روز یک دانه انار میخوردم، علی علیه السلام فرمود: نیل مصر دل را بمیراند، سر خود را با گل مصر نشوئید که مایه زمین گیری است، فرمود: بر تبار آب سرد پاشید که داغی آن را براندازد، امام صادق علیه السلام فرمود: آب خنک داغی را خاموش کند و صفراء را آرام کند و خوراک را در معده آب کند و تب را ببرد فرمود: هر کدام بحمام روید سه مشت از آب داغ بنوشید که چهره را خرمتر کند و درد تن را ببرد، و از اوست علیه السلام که آب جوشیده برای هر چه خوبست و بهیچ چیز زیان ندارد از امام رضا علیه السلام که آب هفت جوش که هر بار در ظرفی جوشیده تب را برد و ساقها و گامها را نیرو دهد.

17- در دعوات راوندی که تگرگ را نخورید که خدا فرمود: بزند

## آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 223

بدان هر که را خواهد، و از ابن عباس که خدا همه آبهای شیرین را پیش از رستاخیز از میان بردارد جز آب زمزم را و آب زمزم تب و سردرد را ببرد و سر کشیدن در آن دیده را روشن کند، هر که برای درمانش نوشد خدا شفایش بخشد و هر که برای گرسنگی از آن نوشد خدا سیرش کند.

18- در دعائم: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که آب سرور نوشابه‌ها است در دنیا و دیگر سرا.

19- در فردوس: آب زمزم درمان هر درد است و درمان رفع هر درد است که برای آنش نوشند، آب ناودان درمان بیمار است، آب باران درمان همه دردها و از تگرگ نهی شده چه که خدا عز و جل فرموده: میزند بدان هر که را خواهد، در آب فرات دو ناودان بهشتی ریزند، اگر با آن ساک بچه را بگشایند او را دوستدار خاندان پیغمبر اسلام علیه السلام سازد، از امام صادق علیه السلام است که همه چشمه‌ها از زیر خانه کعبه جوشیدند، و آب مصر دل را مرده کند، و خوردن در سفالش و شستن سر با گلش غیرت را برند و دیوثی آورند.

20- در قرب الاسناد (69) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که سرور خوراکی‌های دنیا و دیگر سرا گوشت است و سرور نوشابه‌های دنیا و دیگر سرا آب.

در عیون بسندش مانندش آمده، در صحیفه رضا علیه السلام مانندش آمده (10) 21- در قرب الاسناد (83) بسندش از ابن علوان که نزد امام ششم علیه السلام نشسته بودم ناگاه مردی آمد از او مزه آب را پرسید و میبنداشتند که او زندیق است بدھانش زد و بالا شد وانگه فرمودش: وای بر تو مزه آب زندگی است زیرا خدا عز و جل فرماید «و ساختیم از آب هر چیز زنده را آیا پس نمیگردند».

بیان: در قاموس است که زندیق بکسر زاء ثنوی است یا معتقد بدو اصل نور و ظلمت و آنکه بآخرت و به پروردگار ایمان ندارد یا منافقی که کفر در دل دارد و اظهار ایمان کند و آن معرب زن دین است و اینکه گوید: بدھانش میزد و بالا شد، یعنی در پاسخ جوئی شتاب داشت و به تحقیق پرداخت و قافیه ساخت و ضمیرش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 224

به زندیق برگردد یا به سؤال و کنایه از تسلط او است و تفسیرش باینکه آبی بوده و دست در آن زده و آن را بالا برده بعید است، و بمعانی دیگری نزدیک بمعنی نخست اشاره دارد ... و روایت اشاره دارد که مقصود از آب در آیه قرآن تنها آب منی نیست، بیضاوی در تفسیرش گفته: یعنی آفریدیم از آب هر حیوان زنده را چون خدا فرموده «و خدا آفرید هر جانور را از آب 46-النور» چون که آب بزرگترین مایه آفرینش آنست یا بسیار بدان نیازمند است و از آن بهره‌ور یا مقصود اینست که گرداندیم هر چیز را زنده بآب و بی آن زنده نماند ...

22- در عیون (28 / 2) بسندش تا علی علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل «وانگه البته بازپرسی شوند در آن روز از نعمت، 8- التکائر» فرمود: مقصود رطب است و آب سرد، در صحیفه مانندش آمده (13).

23- در مجالس ابن الشیخ (389 / 1) بسندش تا امام چهارم که دو چیز در درونی در نیابند جز که بهش سازند: انار و آب نیم گرم، در محاسن (63) مانندش آمده.

24- در خصال (63) بسندش تا علی علیه السلام که گرمی تب را با بنفشه و آب سرد بشکنید زیرا گرمیش از تف دوزخ است.

25- و از همان: بدان سند که فرمود: بنوشید آب باران را که تن را پاک کند و بیماریها را ببرد خدا تبارک و تعالی فرموده «و فرو فرستد بر شما از آسمان آبی تا شما را بدان پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شماها ببرد و دلهای شما را با هم پیوندد و گامهاتان را برجا دارد، 11-الانفال» در محاسن مانندش آمده (574) و در مکارم (188) مانندش آمده بیان: مشهور است که این آیه در جنگ بدر فرود آمد آنجا که مسلمانها بر تپه خاکی منزل داشتند که پا در آن فرو میرفت و بی آب بود و خوابیدند و بیشترشان محتمل شدند و شبانه باران بر آنها بارید تا وادی روان شد و غسل کردند و شن زمین بسته شد و گام بر آن برجا ماند و پلیدی شیطان که جنابت است از آنها برفت و دلشان با اعتماد بر لطف خدا بهم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 225

پیوست، و از خبر برآید که احکام وارد در آن عموم دارند و گرچه مورد نزولش مخصوص است و بر اینکه پلیدی شیطان اعم است از وسوسه‌های او و از بیماریهای دنبال‌روی شیطان از گناهان.

26- در ثواب الاعمال (219) بسندش تا امام ششم علیه السلام که هر که در دنیا از آب لذت برد خداهش در آخرت از نوشابه‌های بهشت کامروا کند.

بیان: لذت بری از آب چند وجه دارد 1- اندیشه در خوشی آن و شناخت قدر این نعمت و شکر آن.

2- نوشیدنش با سه نفس با آرامی که بیاید حدیثی در لذت بری از آب که در آنست ادراک لذت بیشتر.

3- لذت بردن از آن در برابر نوشابه‌های حرام و در عوض آنها و ترک نوشابه‌های حرام.

4- نوشیدن آب بی تشنگی برای لذت بردن از آن چنانچه در برخی اخبار آینده اشارت بدان آید.

27- در محاسن (570) بسندش از امام ششم علیه السلام که چشمه‌ها از زیر خانه کعبه جوشیدند.

بیان: از این خبر کشیده شدن زمین از زیر خانه کعبه بنظر آید بهوش باش. و می‌شود مقصود همان چشمه‌های مکه باشد و مؤید آنست برخی اخبار زمزم خوب بفهم، و بقولی مقصود از آن چشمه‌های زمزم است چنانچه در کتاب حج اشاره بدان آید.

28- در محاسن: بسندش تا علی علیه السلام که آب سرور نوشابه‌هاست در دنیا و دیگر سرا (و همین مضمون را از پیغمبر هم آورده).



29- و از همان (..) بسندش از عیسی شلقان که بامام ششم علیه السلام گفتم: چه اندازه آب تنی میان شما کم است و ندانم آن را جز برای اینکه آب شما شور است. فرمود: آب شما بهتر است از آن، یعنی آب فرات شما.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 226

30- و از همان بسندش تا ابو الحسن علیه السلام که راستش من بسیار نوشم آب را برای لذت بردن.

بیان: دلالت دارد بر استحباب پر نوشیدن آب و ظاهر اخبار آینده در نکوهش آن مخالف آنست و می شود این خبر را حمل کرد بر اینکه پر نوشیدن آب سازگارش بوده برای گرمی غالب مزاجش یا جز آن و اخبار آینده در باره غالب مزاجها است، یا اینکه این خبر تفسیر شود بخواستن آب بیشتر و آن اخبار به صورت نخواستن آن یا منظور از پر نوشیدن طول دادن نوش است و اندک اندک مکیدن و سه بار نوشیدن که خود مستحب است بقرینه اینکه فرموده برای لذت بردن و درک لذت در این صورت بیشتر است.

31- در محاسن (..) بسندش از یک بازگو که نزد امام ششم علیه السلام بودم و خرما خواست و روی آن آب نوش میکرد، گفتم قربانت کاش از آب خودداری میکردی، فرمود من خرما میخورم که آب روی آن خوشمزه باشد.

بیان: این خبر دلالت دارد بر تفسیر میانین گذشته برای خبر پیشین ...

32- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که هیچ کدامتان آب ننوشد تا آن را بخواهد و چون خواست کم بنوشد و در خبر دیگر فرمود: مبادا پر آب بنوشید که مایه هر دردیست، و در خبر دیگر: که اگر مردم کم آب نوشیدند تنشانشان سالم و خوش بود.

33- و از همان (571) بسندش تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاد کرد و گفت:

بار خدایا تو میدانی که او دوستر است نزد ما از پدران و مادران و خویشان و دوستر از آب خنک است.

34- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که بمردی سفارش میکرد کم آب بنوش که آب هر دردی را کمک کند و تا توانی و تاب بیماری داری از دارو کناره کن.

35- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که هر که آب کم نوشد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 227

تندرست باشد.

36- و از محاسن (..) که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله چربی میخورد کم آب مینوشید گفتندش یا رسول الله تو کم آب نوشی؟ فرمود: برای خوراکم گواراتر است.

37- و از همان (..) بسندش که برآورده گفته: نوشیدن آب بدنال چربی درد را برانگیزد.

بیان: از این اخبار راه جمع دیگری میان آنها برآید که اخبار منع از پر نوشیدن آب حمل شوند به دنبال خوردن چربی و جز آنها بر جز آن و این با آزمایش هم تأیید شود، گویم بیشتر اخبار منع از پر نوشیدن آب در مکارم بی‌سند آورده شدند.

38- در محاسن (572) از ابن ابی طیفور پزشک که امام هفتم را از نوشیدن آب نهی کردم، فرمود: آب باکی ندارد، خوراک را در معده میسازد و خشم را فرو می‌نشانند و خرد را بیفزاید و صفراء را خاموش کند، در مکارم: مانندش آمده (178).

بیان: ساختن خوراک اینست که آن را زیرورو کند تا خوب هضم شود و یا اینکه میچرخاند و زود هضم کند در نسخه‌ای (یمریء- گوارا میسازد) آمده، و (یدبر) با بء هم محتمل است و در مکارم (یذیب آب کند) آمده که روشنتر است و آرام کردن خشم برای همان خاموش کردن صفراء است.

39- در محاسن: از امام رضا علیه السلام که پر نوشیدن آب روی خوراک باکی ندارد و کم نوشیدن هم زیانی نزند و فرمود: اگر مردی این قدر بخورد (هر دو دست را بهم حلقه کرد و بهم نچسبانید) و آب بر آن ننوشد آیا شکمش نترکد؟، در مکارم: مانندش آمده (176).

بیان: فرمود: کم نوشیدن و پر نوشیدن آب زیانی ندارند و جز آن نیست که زیان مردم از پر خوریست و پندارند که برای پر نوشیدن آبست و پیوستن دو دست اشاره پرخوردن خوراک است که باین وضع پر دو مشت باشد و بسا مقصود پیوست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 228

انگشتان و جدا کردن آنها باشد، و در روایت کافی (ألیس) ندارد و همین را دارد که (شکم را بترکاند) و بنا بر این مقصود اینست که پرنوشیدن آب زیانی ندارد و زیان آن در ناشتا نوشیدن است و منظور خوراک پخته است ولی نخست روشنتر است و اشاره بکف بسا برای کمی است و بسا برای فزونی و غرض اینست که نوشیدن آب پس از خوردن لازم است گرچه کم باشد بنا بمعنی نخست که روشنتر است و اگر پرنوشی منظور باشد بمعنی دوم وابسته‌تر است و مؤید معنی اول است روایت کافی (6 / 372) بسندش از امام هفتم علیه السلام که شگفت است از کسی که باین اندازه بخورد

(با دستش اشاره کرد و در نسخه‌ای با کفش) و آب بر آن ننوشت چگونه شکمش نترکد، و این اختلاف در حدیث یاسر غریب است.

40- در محاسن (574) بسندش از صارم که یکی از همکیشان ما در مکه بیمار شد تا بیستر مرگ افتاد و من بامام ششم علیه السلام در راه برخوردیم و فرمود: ای صارم فلانی چه کرد؟ گفتم: منش در حال مرگ وانهادم، فرمود: اگر در آنجا بودم او را از آب ناودان مینوشاندم گوید آن را از هر که جستیم نیافتیم در این میانه بودیم که ابری برآمد و غریب و درخشید و بارید و رفتم نزد یکی در مسجد و یکدرهم باو دادم و یک کاسه‌ای از او گرفتم و آب ناودان برگرفتم و آوردم و بآن بیمار نوشاندم و از براو برنخاسته بودم که قاووتی نوشید و خوب شد، در مکارم:

مانندش آمده و در آن گفته: یکدرهم دادم و کاسه‌ای از آب ناودان برگرفتم (179) 41- در فقه الرضا: فرمود: شکر برای همه چیز خوبست و هیچ زبانی ندارد و آب جوشیده هم چنین است و در باره آب سرد روایت کنم که حرارت را بنشانند و صفراء را آرام کند و خوراک را هضم کند، و کفی که بر سر معده برآید آب کند و تب را ببرد، و بقولی دردها را نبرد جز دعاء و صدقه و آب سرد.

بیان: اثر آب سرد بنوشیدن و یا بر تن ریختن است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 229

### باب دوم در آداب نوشیدن و ظرفش

1- در خصال 612 بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که کسی در جای سجده‌اش فوت نکند و نه در خوراک و در نوشیدنی خود و نه در دعاء نوشته، فرمود کسی از شماها ایستاده ننوشت، فرمود: مبدا آب را ایستاده روی پاها بنوشید که مایه دردیست بیدرمان مگرش خدا عز و جل شفا دهد (در علل بسندش همین خبر را آورده وانگه گفته: مقصود شب است ولی در روز نوشیدن آب ایستاده بر سر پا جریان و نیروی بیشتری دارد چنانچه امام صادق علیه السلام فرموده (2) /150).

2- کشی (22) بسندش از ثویبر بن ابی فاخته که به‌مراه محمد بن ذر قاضی نزد ابی جعفر علیه السلام رفتم و کوزه‌ای از پوست برایش آوردند و چون بدستش رسید فرمود:

سپاس خدا راست که برای هر چیزی حدی ساخته که بدان پایان یابد، ابن ذر گفت حد آن چیست؟ فرمود: نام خدا را بر آن برند چون نوشند و چون پایان دهند خدا را سپاس گویند و از نزد حلقه‌اش ننوشند و نه از جای شکسته‌اش که دارد، تا آخر خبر، و بسندی از امام رضا علیه السلام آورده که علی علیه السلام ایستاده نوشید و فرمود: دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله این کار را کرد.

3- در علل (1/ 268) بسندش از امام ششم علیه السلام که: ایستاده منوش، گرد گور مگرد، در آب ایستاده نشاش زیرا هر که چنین کند و بدو آسیبی رسد جز خود را سرزنش نکند، و هر که کند یکی از اینها را از او جدا نگردد جز که خدا خواهد.

توضیح: گذشت که منظور از گرد گور گردیدن در اینجا تغوط بر گور است در قاموس گفته: طوف بمعنی غائط است و (طاف) یعنی رفت غائط کرد، چون «اطاف» پایان، و دلالت دارد که این کارها عادت آورند در غالب و گویا برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 230

اینست که شیطان بر او چیره گردد.

4- در قرب الاسناد (16) بسندش از امام پنجم علیه السلام که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله آب مینوشید، میگفت: سپاس خدا را که بما نوشانید آب شیرین زلال برحمت خود و نوشانید آب شور و تلخ بسزای گناهان ما. در (محاسن): ماندش آمده در کافی: ماندش آمده ولی لفظ ملح بمعنی شور ندارد (6/ 484).

بیان: در قاموس گفته: زلال بر وزن غراب زودگذر در نای و شیرین و صاف و روان زود جریان اینکه فرمود: تلخ و شور بما نداده بسا مقصود ندادن آب است چنانچه خدا در مقام تهدید فرموده «و راستی که ما ببردن آب البته توانائیم».

5- در مجالس صدوق (254) بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی در باره مناهی که هیچ کدام شماها آب را از حلقه ظرفش ننوشد که جمع گاه چرک است، و نهی کرد از آب نوشیدن با دهن از نهر و مانند آن بیکمک دست و آبخوردن مانند چهارپایان، فرمود: با دستها بنوشید که بهترین ظرفهای شمایند، نهی کرد از تف انداختن در چاهی که از آن آب نوشند. نهی کرد از فوت کردن در خوراک و نوشابه. بیان: نهی از فوت کردن در نوشابه اعم از اینست که برای خنک کردن باشد یا دور کردن خاشاک از روی آن.

در مجالس (368) در یکی از خطبه‌های امیر المؤمنین علیه السلام که: اگر خواهم توانم تن پوش از ممتاز دیبای شما پوشم و از مغز گندم و سینه مرغان شما خورم و از آب زلال در آبخوری شیشه‌های شما نوشم ولی من بقول خدا جلت عظمت عمل کنم آنجا که فرماید: «هر کس زندگی دنیا و زیورش را خواهد- تا فرموده او در دیگر سرای ندارد جز دوزخ» (15- هود).

بیان: دلالت دارد که نوشیدن در آبخوری بلور نهایت نعمت خوراکی است و خوشگذرانی و با تواضع در خوراک و نوشاک که مطلوبست منافات دارد.

(مترجم گوید: مضمون کامل آیه این است که: هر کس زندگی دنیا و زیورش را خواهد پاداش کارهایش تمام در دنیا باو بپردازیم و در آن کاستی نباشد و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 231

آنند که در دیگر سرای جز دوزخ برایشان نباشد).

در کنز کراچکی: گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله در سفری بود، از خواب بیدار شد و فرمود: آب وضوء با کیست؟ ابو قتاده گفت: با من است و در میان مطهره است، و نزد آن حضرت آورد و با آن وضوء ساخت و مقداری در ظرفش فزون آمد به ابو قتاده فرمود: آن را نگهدار که موقعیتی خواهد داشت، و چون روز گرم شد و تشنگی مردم سخت شد، مردم نزد پیغمبر شتافتند و فریاد کردند، آب، آب، پیغمبر صلی الله علیه و آله کاسه‌ای خواست و به ابو قتاده گفت: آن مطهره را بیاور و آن را برگرفت و بدان دعائی خواند و بدست ابو قتاده داد و فرمود: بریز و او در آن کاسه ریخت و مردم بنوشیدند شتافتند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه شماها آب مینوشید ان شاء الله و ابو قتاده آب در کاسه میریخت و پیغمبر صلی الله علیه و آله بمردم مینوشانید تا همه مردم همه نوشیدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله به ابو قتاده فرمود: تو هم بنوش گفت: نه شما بنوشید یا رسول الله فرمود: نه تو بنوش، من ساقی مردم بودم و ساقی بدنبال دیگران نوشد، و ابو قتاده نوشید وانگه رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشید.

8- در الشهاب: فرموده صلی الله علیه و آله: ساقی قوم در آخرشان نوشد.

در الضوء: این از مکارم اخلاق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوسته یاران خود را مسئول آنها میدانست و در انجامش بدانها پیشدستی میکرد و بارها انجام میداد برایشان، و رعایت این ادب برای اینست که چون بمردم آب دهد که تشنه و بی تابند چون خود در آغاز نوشد دلیل حرص او و بی توجهی او بدیگر یارانست که مورد اعتمادش ساختند و جان و تن آنان بدو سپرده شده، موضوع آب نزد آنها دارای اهمیت بوده زیرا بسیار بوده که در بیابانها در آمدند و خود را در معرض تشنگی و گرمای سخت نیم روز در آوردند و بدان مباحثات میکردند و شهامت ارائه میدادند و آن را در مفاخر خود یادآوری میکردند، و در این موارد کارشان بآنجا میکشید که آن را میان خود قسمت میکردند و جیره‌بندی مینمودند و گفتند:

آب پست‌ترین موجود است و عزیزترین نایاب، فائده حدیث تشویق بر کارهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 232

شرافتمندانه و دوری از کارهایی که آدمی را به پستی و ردلی کشاند و لباس خواری پوشاند و راوی حدیث مغیره است.

9- در معانی الاخبار (149) بسندی که رسانده تا آنجا که بامام ششم علیه السلام گفته شد کسی با یک نفس آب مینوشد فرمود: باکی ندارد، (راوی گوید) گفتم:

مردم گویند این شرب الهیم است، فرمود: شرب الهیم آنست که نام خدا نبرند بر آن ... (و بسند دیگر همین مضمون را با اندک اختلافی آورده).

11- و از همان (150) بسندش از امام ششم علیه السلام که سه نفس در نوشیدن بهتر است از یک نفس، گوید بد داشت که مانند هیم باشد، گفتم: هیم چیست؟ گفت:

ریگ است و در حدیث دیگر گفت: شتر است. شیخ صدوق گفته: از استادم محمد بن حسن بن احمد بن ولید شنیدم میگفت: از محمد بن حسن بن صفار شنیدم میگفت:

هرجا در کتاب حلبی «و در حدیث دیگر» آمده گفته محمد بن ابی عمیر است.

بیانیست: خدا تعالی فرموده: الواقعة: 51 سپس راستی که شماها ایا گمراهان دروغ‌شمار 52 البته خورنده‌اید از درختی از زقوم 53 و پرکنانید از آن شکمها را 54 پس نوش کنانید بر آن از حمیم 55 پس نوش کنانید نوش کردن هیم» بیضاوی گفته: نوش هیم نوش شتر دچار به بیماری هیام است که دردیست مانند درد استسقاء و جمع اهیم و هیماء است، و بقولی هیم ریگ روانست و جمع هیام بفتحه است ... جوهری گفته: قول خدا تعالی فشاربون شرب الهیم یعنی شتران تشنه و بقولی ریگ و شن اخفش آن را نقل کرده پایان.

من گویم: اخبار در نوشیدن آب در یک نفس یا بیش اختلاف دارند و فقهاء نوشیدن به سه نفس را مستحب دانند و کمتر از آن را حمل بر جواز کردند، و بسا اخبار یک نفس را تفسیر کردند بر آنکه آب ده آزاد باشد و از برخی اخبار برآید که اخبار تعدد از راه تقیه بودند و ظاهر اینست که با سه نفس بهتر است، مؤلف جامع گفته: ایستاده نوشیدن آب در شب مکروه است و در روز باکی ندارد و در سه نفس نوشند و اگر آب ده آزاد است در یک نفس.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 233

12- در معانی الاخبار (281) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که از خنثی نوشیدن نهی کرد، و معنایش اینست که در مشک آب را برگرداند و از آن بنوشد.

توضیح: در نهاییه است که آن حضرت صلی الله علیه و آله نهی کرد از خنثی کردن مشک‌های آب و آن اینست که درش را به بیرون برگرداند و از آن بنوشند و قیعه برگرداندن آنست بدرون و برای آن نهی کرده که ادامه این کار سبب بد بو

شدن در مشک می‌شود، و بقولی برای اینکه بسا در میان مشک جانوری باشد و بدرون شکم رود، و بقولی برای اینکه آب بنوشنده می‌باشد برای اینکه در مشک گشاد است.

و در حدیث دیگر اباحه آن رسیده و بسا که نهی مخصوص مشک بزرگ است نه مشک کوچک آب نوشی، و در حدیث ابن عمر است که از مشک کوچک آب مینوشید و آن را برنمیگرداند و آن را نفعه مینامید بمعنی یکباره که از نفع باز گرفته شده ...

و در شرح جامع الاصول است که اختناث برگرداندن در مشک است و اباحه آن هم روایت است و آن در صورت ضرورت و نیاز است و نهی از ادامه و اعتیاد است و ناسخ حکم اباحه است.

13- در معانی 385 بسندش از عبد الله بن سنان که شنیدم که امام ششم علیه السلام می‌فرمود: راستی مردی یک شربت نوشید و خدایش بدان ببهشت برد، گفتم: این چگونه شود؟ فرمود: کسی آب نوشد و واگیرد و ظرف آب را از خود دور کند با اینکه هنوز تشنه باشد و حمد خدا کند و باز برگردد و بنوشد و خدا عز و جل بدین کار بهشت را بر او واجب کند: در (محاسن): مانند آن را آورده جز که حمد خدا را در دنبال بار سوم نوشیدن هم گفته و بسم الله را در آغاز هر نوشیدن، و بسند دیگر هم مانندش را آورده.

14- در علل (2/ 205) بسندش از بکار بن ابی بکر حضرمی که بامام ششم علیه السلام گفتم: مردی در قح بدمد و فوت کند، فرمود: باکی ندارد و این مکروه است در آنجا که هم نوشی دارد تا مبادا او این کار را بد دارد و پرسیدم از مردی که در خوراک فوت کند فرمود: آیا برای این نیست که سرد شود؟ گفتم: چرا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 234

فرمود: باکی ندارد، صدوق گفته: آنچه من فتوی دهم اینست که روا نیست فوت کردن در خوراک و نوشابه چه خودش تنها باشد یا با دیگری باشد جائز نیست، و این علت را جز در این خبر ندانم و نشناختم.

بیان: ظاهر کلام صدوق حرمت فوت کردنست و از این رو این خبر را نپذیرفته و می‌شود آن را حمل بر جواز کرد و اخبار دیگر را تفسیر بکراهت کرد، یا اخبار دیگر را تفسیر کرد بدان جا که هم نوشی دارد یا بصورت عدم ضرورت بخوردن و اخبار جواز را بصورت ضرورت بخوردن مانند اینکه وقت نماز تنگ است یا کار فوری دارد.

15- در کامل الزیارة (106) بسندش از داود رقی که من نزد امام ششم علیه السلام بودم که آب خواست و چو نوش نوشید دیدمش گریه گرفت و اشک چشمش را گرفت و آنگاه فرمود: ای داود خدا کشنده حسین علیه السلام را لعنت کند، بنده خدائی نباشد که نوشد و یاد حسین علیه السلام کند و کشنده را لعنت کند جز که خدا برایش صد هزار حسنه نویسد و از

او صد هزار سیئه فرو ریزد و صد هزار درجه از او بالا برد و گویا صد هزار بنده آزاد کرده و خدا روز رستاخیز او را با دلی خنک محشور سازد و هم آن: از کلینی بسندش مانندش را آورده، و در (کافی) بسندش مانندش آمده (6/39).

بیان: خنکی دل کنایه از آرامش و آسایش آنست.

16- و از همان (274) بسندش از ابی لیید بحرانی که مردی از امام پنجم علیه السلام پرسید آداب نوشیدن از این کوزه شما چیست؟ فرمود: از گوشه‌اش ننوش و از جای شکسته‌اش ننوش که نشیمن گاه شیطانست و چونش بدهن نهی نام خدا ببر و چونش از دهن برداری حمد خدا کن و در سه نفس بنوش که با یک نفس مکروه است.

17- و از همان: بسندش از سماعه که از امام ششم علیه السلام پرسیدم مردی با دست چپش میخورد و یا مینوشد فرمود: با دست چپ ننوشد و بدان چیزی نگیرد و بروایت دیگرش مانند آن را آورده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 235

و در همان از امام ششم علیه السلام همین مضمون را آورده.

19- و از همان (455) بسندش از محمد بن مسلم که در مجلس امام ششم علیه السلام بودیم و در نزد ما آمد و ظرفی که آب داشت با دست چپش بر گرفت و با یک نفس ایستاده از آن نوشید.

بیان: گرفتن با دست چپ برای عذری بوده یا برای بیان جواز آن و هم با یک نفس نوشیدن و ایستادن برای اینکه در روز بوده و بدی ندارد.

20- در محاسن: (452) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که باید آب ده مردم خودش در پایان همه بنوشد.

21- و از همان: (575) بسند پیش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آب را خرده خرده بمکید و یکباره فرو ندهید که دچار درد کباد شوید، در (کافی) (6/381) مانندش آمده، در (مکارم) مانندش آمده (181) بیان: در نهاییه گفته: در حدیث است که «آب را بمکید و یکباره فرو ندهید» عب نوشیدن بی نفس کشیدنست و درد کباد از آنست و کباد بضم کاف در دیست که دچار کبد و جگر سیاه شود، در جای دیگر گفته: عب نوشیدن بی مکیدنست و من گویم: این از تفسیر نخستش روشنتر است، و جوهری هم همین را گفته و گوید در حدیث است که درد کباد از عب است و کبوتر آب را یکباره فرو دهد بطور عب چنانچه جانوران نوشند ...



در دروس: گفته: آب سرور نوشابه‌ها است، در دنیا و دیگر سرا و مزه زندگی دارد و بد است پر نوشیدنش و عبه اینست که بی‌مکیدن نوشد و مکیدن مستحب است، و روایت است هر که آب را در سه نفس نوشد و پس از هر نفس حمد خدا کند بهشتش بایست گردد و در روایتی در هر بار که می‌نوشد نام خدا را هم ببرد.

22- در محاسن (575) بسندش از امام صادق علیه السلام که سه نفس نوشیدن به از یک نفس است (در حدیث دیگر همین مضمون را آورده).

26- در محاسن (576) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که نوشیدن در یک

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 236

نفس را بد میداشت و فرمود: سه نفس باشد یا دو نفس، (بیان): در کلام فقهاء استحباب نوش با دو نفس را ندیدم با اینکه در اخبار معتبره وارد است و ظاهر استحباب آنست نیز.

27- در محاسن (..) بسندی از امام ششم علیه السلام که نوشید در سه نفس و بار سوم سیراب شد. وانگه فرمود: پدرم میفرمود: هر که سه بار نوشد آن نوشیدن هیم باشد، گفتیم: هیم چیست؟ فرمود: شتر.

بیان: گویا در این حدیث تصحیف شده باشد یا سقط دارد چنانچه اخبار دیگر بر آن گواهند و می‌شود این خبر را تفسیر کرد بصورت عدم تنفس یا باینکه پیش از بار سوم سیراب شده و آن را از روی حرص نوشیده.

28- در محاسن (576) بسندش از سلیمان بن خالد که پرسیدم از امام ششم علیه السلام مرد بیک نفس مینوشد فرمود: مکروه است و فرمود: این نوشیدن هیم است گفتم: هیم چیست؟ فرمود: شتر (این مضمون را بسند دیگر از امام ششم علیه السلام در پاسخ پرسش معاویه بن وهب آورده).

29- و در همان (..) بسندش از روح بن عبد الرحیم که امام ششم علیه السلام بد میداشت همانندی به هیم را گفتم: هیم چیست؟ گفت: تل ریگ، و در تهذیب بسند دیگر هیم را به شتران سالخورده تفسیر کرده.

(در محاسن: بسند دیگر باز هیم را به رمل یعنی ریگ و شن تفسیر کرده).

بیان: در بیشتر نسخه‌ها با راء بی‌نقطه است و در برخی با زاء نقطه‌دار بمعنی شتر بارکش و تفسیر نخست روشنتر است.

30- در محاسن (577) بسندش از امام ششم علیه السلام که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب را یکباره فرو میدادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانها فرمود: با دستهای خود بنوشید که بهتر ظرفهای شمایند. گویا منظور در این حدیث اینست که با دهان خود از آبگاہ مینوشیدند مانند بهائم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 237

31- در محاسن (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خوش می‌آمد آب در قدح شامی بنوشد و میفرمود: آن پاکیزه‌ترین ظرفهای شما است.

32- و از همان (..) بسندش تا امام ششم علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک بمردمی گذشت که با دهان خود آب مینوشیدند و فرمود: با دستهایتان بنوشید که بهترین ظرفهای شمایند.

33- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قدحهای شامی مینوشید که از شام آورده بودند یا بآن حضرت پیشکش شده بود.

بیان: در دروس گفته: رسول خدا را خوش می‌آمد از نوشیدن در قدح شامی و نوشیدن با دو دست بهتر است.

34- در محاسن (578) بسندش از امام ششم علیه السلام که پدرم نشسته بود و عبد الله بن علی آمد اجازه شرفیابی بگیرد برای عمرو بن عبید و بشیر رحال و واصل، و پس از اجازه نزد آن حضرت آمدند و نشستند و گفتند ای ابا جعفر برای هر چیزی حدیست که بدان پایان یابد؟ فرمود: آری چیزی نیست جز که حدی دارد و بدان پایان یابد، راوی گفت: وانگه آب خواست و کوزه آبش آوردند گفتند:

ای ابا جعفر حد این کوزه چیست؟ فرمود: برای کسی که مینوشد حدی دارد، گفتند: حدش چیست؟ فرمود: هر که نوشد با سه نفس نوشد و در هر نفس حمد خدا گوید و البته از گوش کوزه و از جای شکسته لب آن اگر شکست دارد ننوشد که نوشگاه شیطانست وانگه گوید: حمد خدا را که بمن آب شیرین گوارا از رحمتش نوشانید و آن را شور و تلخ نساخت. بیان: در قاموس گفته گوش هر چه دستگیره و حلقه آنست.

35- در محاسن (..) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که از شکست ظرف آب و از دسته آن ننوشید که شیطان بر دسته نشیند.

36- و از همان (..) بسندش از امام ششم که هر که در سه نفس آب نوشد و در آغاز هر بار بسم الله گوید و در پایانش الحمد لله آن آب تا در درون او است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 238

برایش تسبیح گوید.

37- و از همان (580) بسندش تا امام پنجم که یک مشک آبخوری برای امیر المؤمنین علیه السلام آوردند و ایستاده از آن نوشید.

38- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده نوشید و آنکه از فزونی آب وضویش ایستاده نوشید و رو بحسن علیه السلام کرد و فرمود پسر من البته دیدم که جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد.

39- در همان (..) بسندش از بشیر بن غالب که از حسین علیه السلام که هم سفرش بودم از نوشیدن ایستاده پرسیدم و بمن پاسخ نداد تا چون فرود آمد ماده شتر برایش آوردند و آن را دوشید و آنکه مرا خواست و آن را ایستاده نوشید (در سه حدیث دیگر ایستاده نوشیدن از امام را نقل کرده).

43- و از همان: بسندش از عبد الرحمن بن حجاج که نزد ابی جعفر علیه السلام بودم و عبد الملک قمی وارد شد و گفت: اصلحک الله، ایستاده بنوشم؟ فرمود: اگر خواهی، گفت: بیک نفس بنوشم؟ فرمود: اگر خواهی، گفت سجده کنم و دستم زیر جامه ام باشد؟ فرمود: اگر خواهی، و آنکه امام ششم علیه السلام فرمود: من از اینها و مانندشان بر شما ترسی ندارم.

بیان: از اینها و مانندشان الخ گویا مقصود اینست که این امور از سنن و آدابند و ترسی ندارم که در باره آنها عذاب شوید و همانا ترسم بر شما از واجبات و فرائض است، و این دلالت دارد که اخبار تجویز حمل بیان جواز شوند نه اینکه آنها از سنن نباشند چنانچه فقهاء بر آن حملشان کردند، و برخی اخبار اشاره دارند که اخبار منع و حرمت از راه تقیه اند، و برخی اصحاب اخبار نوشیدن ایستاده را حمل بنوشیدن در روز نموده چنانچه صدوق یادآوری کرده و ظاهر کلام کلینی و جز آنها است، و ابو الصلاح در کافی گفته نوشیدن آب ایستاده در شب مکروه است و هم یک بار فرو دادن و بیک نفس نوشیدن و از شکسته کوزه و از طرف دسته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 239

آن نوشیدن و سخن مؤلف جامع هم گذشت در این باره و در دروس گفته: نوشیدن بیک نفس مکروه است و بلکه با سه نفس نوشند، و بقولی با سه نفس در آب ده بنده است و اگر آزاد باشد بیک نفس نوشند و روایت است که فرو بردن یکباره مایه درد کباد است که درد کبد است و ایستاده نوشیدن بد است، و خوبست نوشیدن با دستها و از آنجا که در طرف ظرف است نه طرف دسته آن و شکسته آن.

44- در محاسن (581) بسندش تا امام هفتم علیه السلام در باره مردی که ایستاده آب نوشد، فرمود: باکی ندارد.

45- و از همان (..) بسندی تا ائمه علیهم السلام که نوشیدن ایستاده نیروبخش تر و برای تن بهتر است.

در مکارم (181) مانندش آمده ولی فرموده گواراتر و درست‌تر است و «تن» در آن نیست.

46- در محاسن (572) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که ننوشید آب را ایستاده.

47- در محاسن (..) بسندی تا امام ششم علیه السلام که نوشیدن آب ایستاده خوراک را گوارا کند و نوشیدن آب در شب زردآب آورد و هر که شب آب نوشد و گوید ای آب بر تو درود از آب زمزم و آب فرات برایش زیان ندارد.

در مکارم: بی‌سند مانندش آمده جز اینکه در آنست: هر که ایستاده آب نوشد گوارا باشد در روز و در آنست که سه بار بگوید درود بر تو (..) 48- در کافی (6/384) بسندش تا امام ششم علیه السلام که چون خواهی در شب آب نوشی ظرفش را بجنبان و بگو ای آب! آب زمزم و فرات بتو درود رسانند.

49- در محاسن (583) بسندش از سیف طحان که نزد امام ششم علیه السلام بودم و مردی از قریش در بر او بود و امام آب خواست و غلام آب در قح ریخت و آن حضرت نوشید و ته‌مانده‌اش را بمن که در کنارش بودم داد و آن را نوشیدم و آنکه فرمود: ای غلام آب بریز و آب ریخت و بآن مرد قرشی داد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 240

50- و از همان (..) بسندش از ابی المقدم که دیدم ابو جعفر علیه السلام در کاسه سفالین آب نوشید.

51- دعوات راوندی: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که نوشیدن آب از کوزه عام امانست از پیسی و خوره، فرمود: هر که ایستاده آب نوشد و بدو بیماری رسد هرگز درمان نشود، مردی ایستاده نوشید و پیغمبرش دید، و بدو فرمود: خوش داری گربه‌ای با تو همنوش باشد؟ گفت نه فرمود: بدتر از آن با تو همنوش شد که شیطانست، سنت است که از جای شکسته ننوشند و در سه نفس بنوشند و در آغاز بسم الله گویند و در انجام الحمد لله، و در میان ظرف آب نفس نکشند، عامه آن را روایت کردند.

بیان: مقصود از کوزه عام آنست که هر رهگذری از آن مینوشد و مردم از آن کناره کنند از ترس بیماریها و آن حضرت بر رد آنها فرموده که خود دفع‌کننده بیماری است چون دمخورده مؤمنانست و ظاهر اینست که این روایات همه از عامه باشند.

52- در مکارم (33) شیوه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که چون آب مینوشید یک مشت، دو مشت پس از بسم الله مینوشید و قطع میکرد و الحمد لله میگفت و تا سه بار چنین میکرد و در یک نوش آب سه بسم الله و سه الحمد لله داشت و آن را میمکید و یکباره فرو نمیداد و میفرمود: درد جگر از یک بار فرو دادنست، چون مینوشید در ظرف نفس نمیزد و

چون میخواست نفس زند ظرف را از جلو دهانش دور میکرد و نفس میزد، در کاسه‌های بلورین که از شام می‌آوردند آب مینوشید.

و هم در کاسه چوبی و پوستی و سفالین و بسا با دو مشت خود و میفرمود: ظرفی از دست پاکیزه‌تر نیست و از دم مشکها و خیکها هم مینوشید ولی آنها را برنمیگردانید و میفرمود: بر گرداندن آنها مایه بد بو شدن آنها است، ایستاده هم مینوشید و بسا بر پا میشد و از مشک و سبو یا خیک و یا از هر ظرفی که بود و یا با دو دست آب مینوشید، و آبی که بر آن شیر دوخته بودند مینوشید و قاووت مینوشید و دوستر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 241

نوشابه نزد آن حضرت نوشابه شیرین بود، و در روایتی است که دوستر نوشابه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شیرین سرد بود، و آب را با غسل مینوشید، و نان را در آب برایش حل میکردند و می‌نوشید و میفرمود: سرور نوشابه‌ها در دنیا و آخرت آبست.

53- در فقیه (3/ 223): یکی از اصحاب امام ششم علیه السلام از او پرسید از آب نوشیدن بیک نفس فرمود: اگر آب ده مملوک باشد با سه نفس بنوش و اگر آزاد باشد با یک نفس، صدوق گفته: این حدیث در روایات محمد بن یعقوب کلینی است.

در مکارم: از آن حضرت صلی الله علیه و آله مانندش آمده و آنگه گفته: و بروایت دیگر که درست‌تر است از او است صلی الله علیه و آله که نوشیدن در سه نفس بهتر است از یک نفس و بد داشت مانند هم بنوشند گفتم: هم چیست؟ فرمود: شتر است.

54- در دعائم: (2/ 129) از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرانش علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از خوردن و نوش با دست چپ و فرمود: نوشنده در آغاز نام خدا برد و در انجام حمد خدا گوید، در هر نفس این کار کند در آغاز و انجام، و از رسول خدا است صلی الله علیه و آله که غدقن کرد از برگرداندن در مشک آب برای نوشیدن بقولی این غدقن برای دو سبب است 1- ترس از اینکه جانوری یا ماری میان مشک باشد و بدهان نوشنده خزد 2- این کار در مشک را بد بو کند و بگنداند، و از آن حضرت است که ایستاده و نشسته هر دو نوشیده، و از جعفر بن محمد علیه السلام است که نهی کرده از نوشیدن از حلقه و دسته ظرف، و از رسول خدا است صلی الله علیه و آله که گذر کرد بر مردی که آب را با پوز خود که میان آن گذاشته بود مینوشید، فرمود:

مانند بهیمه مینوشی اگر ظرفی نداری با دو دست بردار و بنوش که از پاکترین ظرفهای شما است، و از آن حضرت است صلی الله علیه و آله که آب را خرده خرده بمکید و یکباره فرو ندهید که درد جگر آورد، و از علی علیه السلام است که

پیغمبر صلی الله علیه و آله را بارها واریسی کردم که چون آب مینوشید سه بار نفس میزد و در هر بار با بسم الله آغاز میکرد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 242

و با الحمد لله انجام میداد، و از محمد بن علی و امام ششم علیه السلام است که سه نفس در نوشیدن بهتر است از یک نفس و بد داشتند که نوشنده مانند شتر تشنه نوشد که سر از آب بردارد تا سیراب شود، و از امام دوم علیه السلام است که بد داشت شیر را جرعه جرعه نوشند و یکباره فرو میداد و میفرمود جرعه نوشی کار دوزخیانست، و از رسول خدا است که چون شیر مینوشید میگفت: بار خدایا آن را مبارک کن برای ما و بیفزا و چون آب مینوشید میگفت حمد خدا را که بما آب شیرین و زلال نوشانید برحمت خود و شور و تلخ نوشانید بسزای گناهان ما.

55- در کتاب المسائل: بسندش از علی بن جعفر که از برادرش امام هفتم علیه السلام پرسید از کوزه و سبوی دسته‌دار و قدح از شیشه و چوب آیا از طرف دسته‌اش بنوشند، فرمود: از طرف دسته‌اش ننوشند نه از کوزه و نه ابریق و نه قدح و از طرف دسته‌اش وضوء نسازند.

56- در مکارم: دعاء هنگام نوشیدن آب «سپاس از آن خدا فرو آور آب از آسمان و زیر و رو کن کارها بخواست خود، بنام خدا بهترین نامها، و از امام صادق علیه السلام که جمعی نزد پدرم آمدند و گفتند تو پنداری هر چه را حدیست که بدان پایان یابد، پدرم بآنها فرمود: آری، فرمود: آبی خواست تا بنوشند، گفتند ای ابا جعفر، این کوزه هم خود چیز است؟ فرمود: آری گفتند: حدش چیست؟

فرمود: حدش اینست که از شقه میانه‌اش بنوشی و نام خدا بر آن بری و با سه نفس بنوشی و در هر نفس خدا را حمد کنی، و از گوشش بنوشی که نوشگاه شیطانست، سپس فرمود: خدا را حمد که بما آب شیرین نوشاند و آن را شور و تلخ نساخت بگناهان ما، و بروایتی مانندش آورده و افزوده حمد خدا که مرا نوشاند و سیراب کرد، بمن عطا کرد و خشنودم ساخت و بمن عافیت داد و مرا کفایت کرد بار خدایا مرا مقرر دار از آنها که در معاد از حوض محمد صلی الله علیه و آله سیراب کنی و برفاقت او خوشبختش گردانی برحمتک یا ارحم الراحمین، و از عبد الله بن مسعود است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در نوشیدن از ظرف آب سه بار نفس میزد و در آغاز هر کدام نام خدا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 243

مببرد و در انجامش شکر خدا میکرد و از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و آله مؤاخذه کرد از نوشیدن ایستاده (راوی) گفت: گفتم: خوردن چطور؟ در پاسخ گفت:

آن بدتر است، و در روایت دیگر است از آن حضرت که ایستاده نوشید، بامام صادق گفتند مزه آب چیست؟ فرمود: مزه زندگی، فرمود: چون یکی از شما آب نوشد در سه نفس نوشد که نفس یکم شکر نوشابه است و دوم راننده شیطان، سوم درمان هر درد درون، و از ابن عباس است که دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله آب نوشید و دو بار نفس کشید (یعنی آب را بدو نفس نوشید)، از موسی بن جعفر علیه السلام پرسش شد از حد ظرف، فرمود: حدش اینست که از جای شکسته‌اش ننوشی اگر شکسته دارد زیرا آن نشیمنگاه شیطان است و چون بنوشی بسم الله بگو و چون فارغ شوی الحمد لله از عمر بن قیس روایت است که در مدینه نزد ابی جعفر علیه السلام رفتم و برابرش کوزه‌ای نهاده بود و گفتم: بآن حضرت حد این کوزه چیست؟ فرمود: از طرف میانه‌اش بنوش و بسم الله بگو و چون آن را از دهانت برداشتی خدا را حمد کن، و مبادا از حلقه‌اش بنوشی که معقد شیطانست، اینست حد آن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مگس میان ظرف یکی از شماها افتاد باید آن را فرو برید در آن زیرا در یک بالش درد است و در یک بالش درمان و او بال درد آور را در ظرف فرو برد و باید همه را فرو برد و در آورد (174).

57- در فردوس: بنقل از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون آب نوشید با مکیدن نوشید، آن را یکباره فرو ندهید که یکباره فرو دادن مایه درد جگر است ...

### باب سوم فضل آب باران نیشان و کیفیت گرفتن و نوشیدن آن

1- در المهج: بنقل از سندی تا ابن عمر که ما نشسته بودیم و ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمد بر ما سلام کرد و ما پاسخ دادیم و فرمود: آیا بشما دارویی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 244

نیاموزم که جبرئیل آموخته که نیاز بداروی پزشکان نباشد، و علی علیه السلام و سلمان و دیگران گفتند آن دارو چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: از آب باران نیشان برگیر و بر آن این آیات و سوره را هفتاد بار بخوان 1- فاتحه الكتاب 2- آیه الكرسي 3- سوره قل هو الله أحد 4- سوره قل أعوذ برب الفلق 5- سوره قل أعوذ برب الناس 6- سوره قل یا ایها الکافرون، و هفت روز بیایی بام و شام از آن آب بنوش، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بحق آنکه مرا برآستی به پیغمبری فرستاده که جبرئیل بمن گفت در این صورت از کسی که این آب را نوشیده و هر دردی در تنش باشد رفع شود و عافیت یابد، و درد از تن و استخوان و همه اندامش برود و از لوح محفوظ آن بلاها محو شوند، بدان که مرا برآستی و درستی به پیغمبری فرستاده اگر بی‌فرزند است و دوست دارد فرزند آرد و از آن آب بنوشد برایش فرزند شود، و اگر زن نازاد باشد و از آن آب بنوشد، خدا روزیش دهد و فرزندش شود، و اگر مردی بی‌نیروی مردی باشد و عین باشد و زن نازا و از آن آب بنوشد خدا او را رها کند و دردش برود و توانا بر مجامعت

گردد، و اگر دوست داری به پسر آبستن شود بهمان باردار شود و اگر دوست داری به پسر و دختر آبستن شود بهمان آبستن شود و گواهی از قرآن مجید است که فرموده «بخشد بهر که خواهد دختران و بهر که خواهد پسران یا جفت سازد پسران و دختران را و بسازد هر که را خواهد نازاد، 49- الشوری» و اگر سردرد دارد و از آن بنوشد بفرمان خدا سردردش برود و آرام شود، و اگر چشم درد دارد و از آن آب در چشمانش چکاند و از آن بنوشد و چشمانش را بشوید بفرمان خدا خوب شود، بیخ دندانها را سخت کند و دهن را خوشبو کند و لعاب بن دندانها را مانع شود و بلغم را ببرد، و چون خورد و نوشد ناگوار نباشد. و از باد فریاد نکند، و فلج نگردد و بدرد پشت و دل دچار نگردد، و از زکام و درد دندان نگران نشود و از معده و کرم ننالد و دچار قولنج نشود. و نیاز بحجامت نیابد، و دچار ناسور و خارش و آبله و دیوانگی و خوره و پیسی و خوندماغ و قلس نگردد، و کوری و گنگی و لالی و کری و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 245

زمین گیری نبیند و دو چشمش آب سیاه نیاورند، و دردی نماز و روزه او را تباه نکند، و بوسوسه پری و دیو دچار نشود، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل گفت:

کسی که از این آب نوشد به هر دردی که مردم دارند دچار باشد راستش که درمان همه آن دردها است، و جبرئیل بمن گفت: بحق آنکه تو را براستی فرستاده، هر که این آیات را بر این آب بخواند خدا دلش را پر از نور و روشنی سازد و در دلش الهام اندازد و حکمت بزبانش روان کند، و دلش را از فهم و بصیرت پر کند و مانند آن را بکسی از جهانیان نداده، و بفرستد بسوی او هزار آمرزش و هزار رحمت و غش و خیانت و غیبت و حسد و تجاوز و بخل و حرص و خشم را از دلش بیرون کند، و هم دشمنی و کینه و سخن چینی و بدگوئی مردم را و آن درمان هر درد است، و در روایت دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله آیات بیشتری برای خواندن بآب باران رسیده چون 70 بار سوره انا انزلناه و هفتاد الله اکبر و لا اله الا الله و 70 صلوات بر پیغمبر و آتش بفرستد.

بیان: ناسور زخمی است در گوشه چشمها و در اطراف مقعد و در لثه دندان و قلس آنچه از نای بر دهان بر آید و قی نباشد و اگر باز گردد قی باشد و بسا هر دو را گویند.

گویم: بخط شیخ علی بن حسن بن جعفر مرزبانی که تاریخ کتابش 908 بود یافتم که در یافتم بخط امام علامه شهید سعید محمد بن مکی - ره - که روایت است از جعفر بن محمد از پدرانش علیهم السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بمن داروئی آموخت که با آن نیازمند پزشک نباشم، یکی از یارانش گفت: یا رسول الله دوست داریم که آن را بما بیاموزی، فرمود: باران نیسان را گیرند و 70 بار بر آن سوره حمد و آیه الكرسي و سوره قل یا ایها الکافرون و سبح اسم ربک الأعلى و معوذتین و اخلاص را بخوانند و آنگه 70 بار لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و لا



اله الا الله و الله اکبر خوانند و آنکه یک جرعه از آن در شام و یک جرعه در بامداد پی هم نوشند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدان که مرا براستی به پیغمبری

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 246

فرستاده که خدا دفع کند از کسی که این آب را نوشد هر درد و هر آزار که در تن او است، و دهانش خوشبو شود و بلغم را برد و چون بخورد و بنوشد ناگوار نباشند و بادها باو آزار نرسانند و فلج نگیرد، و از درد پشت و شکم ننالند و نه از درد پرده درون و دچار سرسام نشود و سردی و حصر البول از او ببرند و خارش و آبله و طاعون و خوره و پیسی نگیرد و چشمش آب سیاه نیآورد و دلش خاشع گردد و خدا هزار رحمت و هزار مغفرت بدو فرستد، و از دلش انکار و شرک و عجب و کسالت و سستی و عداوت بیرون روند، و از همه رگهایش درد بدارید و درد او از صفحه لوح محفوظ محو شود و هر مردی خواهد زنش آبتن گردد و خدا بدو فرزندی دهد، و اگر مردی زندانیست و از آن آب بنوشد خدا او را رها کند و بمرادش برسد، و اگر سر درد دارد آرام شود و هر درد او در تنش آرام گردد بفرمان خدا تعالی.

#### باب چهارم در نهی از درمان با آب گرمهای کبریتی و آب تلخ و شور و مانند آنها

1- در محاسن: (579) بسندش از ابی سعید تیمی که گذر کردم بحسن و حسین علیه السلام و آنها در فرات بودند با لنگهای خود در آب جا داشتند، و فرمودند آب ساکنانی دارد چون ساکنان زمین و آنکه فرمودند تو کجا میروی گفتم: سر این آب، فرمودند این آب چیست؟ گفتم آبی که نوشند و تن را سبک کند و گرما را ببرد و شکم را باز کند، این آب تلخ، فرمودند: نپنداریم که خدا تبارک و تعالی در هیچ چیزی که لعنتش کرده درمانی نهاده باشد، گفتم: برای چه لعنتش کرده فرمودند خدا تبارک و تعالی چون قوم نوح اسفناکش کردند درهای آسمان را بآبی سیل ریزان گشود و بزمین وحی کرد آب برآورد و چشمه‌هایی از زمین نافرمانی کردند و خدایشان لعن کرد و آنها را شور و تلخ ساخت.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 247

بیان: در کافی- بسندش این روایت را آورده و در آنست که: آن دو در فرات بودند و با دو لنگ در آب فرو شده بودند و من بآنها گفتم: ای دو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله دو لنگ را تباه کردید و آنها فرمودند ای ابو سعید تباهی دو لنگ به است از تباهی دین، راستش برای آب هم اهلی و ساکنانی هستند- تا گوید- گفتم: من میخواهم داروئی را از این آب تلخ بنوشم برای دردی که دارم بامید اینکه تنم سبک شود و شکم روان گردد، هر دو بمن گفتند: تا آخر خبر، وانگه گفته: در روایت حمدان بن سلیمان گوید: ای ابا سعید تو بر سر آبی میروی که ولایت ما را انکار دارد در هر روزی سه بار، راستی خدا عز و جل ولایت ما را بر آنها پیشنهاد کرد و هر کدام ولایت ما را پذیرفتند شیرین و پاکیزه شدند و آنچه منکر ولایت ما شد خدا عز و جل او را تلخ و شور و بدمزه ساخت.

من گویم: اسفناک کرد، اشاره است بفرموده خدا «چون ما را اسفناک کردند انتقام کشیدیم از آنها، 55- الزخرف» یعنی ما را بخشم آوردند، ماء منهمر، یعنی سیل آسا و بی قطره، و خطاب بزمین و نپذیرفتن ولایت یا باین است که در آن حال خدا باو شعوری داده که خطاب را بفهمد یا مثلی زده برای بیان بی‌قابلیتی او برای پذیرش نیکی و برای پستی او، زیرا چیزهای خوب یک پیوست واقعی با هم دارند و همچنین چیزهای بد، و تحقیق آن در جلد‌های امامت گذشت.

2- در محاسن (579) بسندش تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از درمان جستن از چشمه‌های آب گرم که بوی کبریت دارند زیرا از تف دوزخند.

3- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که پیغمبر نهی کرد از شفا خواستن از حمامها که در کوه باشند.

4- در کافی (389 /6) همین مضمون را آورده و افزوده حمامهای کوهستانی چشمه‌های آبگرمند که در کوه باشند بوی کبریت دارند و از تف دوزخند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 248

توضیح: در نه‌ایه گفته: حمئه چشمه آب گرم است و برای بیماران از آن درمان جویند و از فوح دوزخند یعنی از شدت جوشش آن.

5- در کافی (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که نوح در روزگار طوفان همه آبها را بیاری خواند و او را اجابت کردند جز آب کبریت و آب تلخ و هر دو را لعنت کرد.

7- و از همان (390) بسندش از امام ششم علیه السلام که پدرم بد داشت درمان کردن با آب کبریت و آب تلخ را و میفرمود: نوح علیه السلام در طوفان همه آبها را خواند و اجابت کردند جز آب تلخ و آب کبریت که بر آنها نفرین و لعن کرد.

بیان: ابو الصلاح در کافی گفته: نوشیدن آب شور و کبریتی و بد رنگ و بد بو و بدمزه بجز نجاست هم مکروه است.

**ابواب نوشابه‌ها و ظرفهای حرام**

**باب یکم می‌ها و مست‌کننده‌ها**

1- در احتجاج: از امام چهارم علیه السلام پرسیدند از نیبذ (می خرما) فرمود مردمی نوشیدند و مردم خوبی آن را حرام دانند و گواهی آنان که بگواهی خود شهوات خود را کنار زدند پذیراتر است از گواهی آنان که بگواهی خود شهوات خود را بمیان کشیدند (172).

2- در غیبت شیخ: (188) بسندش تا اسحاق بن یعقوب که از ناحیه مقدسه بدست محمد بن عثمان عمری توقیعی بما رسید که آب جو حرام است و شلماب باکی ندارد.

در اکمال الدین: مانندش آمده.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 249

بیان: شلماب گویا آب شلغم باشد و در اکمال سلمان آمده و برای آن معنائی ندانستم.

3- در احتجاج (276) که محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری بامام قائم علیه السلام نوشت که نزد ما رب جوز سازند برای درد گلو و کوه، گردوی تازه را پیش از آنکه سفت شود میگیرند و نرم میکوبند و شیرهاش را میکشند و صاف میکنند و بجوشانند تا نیمه شود و یک شبانه روز میگذارند و آنکه روی آتش نهند و بر هر شش کیلو یک کیلو عسل ریزند و بجوشانند و کفش را بگیرند و نوشادر و شب یمانی از هر کدام نیم مثقال بگیرند و در آن آب حل کنند و یکدرهم (در حدود نیم مثقال) زعفران کوبیده بر آن ریزند و بجوشانند و کفش را بگیرند و بپزند تا مانند عسل بسته شود و آن را از روی آتش بردارند و سرد کنند و از آن بنوشند آیا نوشیدنش جائز است یا نه؟ پاسخ داد اگر بیش آن مست کند یا دگرگونی آورد کم و بیشش حرام باشند و اگر مستی نیارد حلال است.

4- در قرب الاسناد: (156) بسندش از علی بن جعفر که گوید از برادرش امام هفتم پرسیدم از مسلمان شیعه که بخانه همکیش خود میرود و او نیبذ یا مشروب ناشناخته‌ای باو میدهد آیا شاید بی پرسش آن را بنوشد، فرمود: چون میزبان مسلمان شیعه باشد هر چه بتو دهد بنوش جز آنکه نخواسته باشی.

در کتاب المسائل: مانندش آمده.

5- در خصال: (120 / 1) بسندش از ابی ربیع شامی که پرسش شد امام ششم علیه السلام از شطرنج و نرد، فرمود: بدانها نزدیک مشو، گفتم: سرود و آواز؟ فرمود:

خوب نیست مکنید، گفتم: نیبذ؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر مست‌کننده نهی کرده و هر مست‌کننده حرام است، گفتم: ظرفها که در آن ساخته شود؟ فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از دبا، مزفت، حنتم و نقیر نهی کرده گفتم: اینها چه باشند؟ فرمود:

دباء پوست کدو است مزفت خمره است، حنتم کوزه سفالین، و نقیر کندوی چوبی است که مردم جاهلیت آن را کندمان میکردند تا درونی پیدا میکرد و در آن شراب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 250

میساختند، و بقولی حتم سبوهای سبز است.

در معانی الاخبار: مانندش آمده.

بیان: شرح آن و حکم آن در کتاب طهارت گذشته است.

6- در علل و در عیون: (98 / 2) بسندش از محمد بن سنان که شنیدم امام هشتم علیه السلام میفرمود: خدای انگور را حرام کرده برای فسادى که دارد که خرد نوشنده‌های خود را میرباید و آنها را بانکار خدا عز و جل و افتراء بر او و بر رسول او وامی دارد و تباهاکاریهای دیگر از آن بدمستان برآید چون تهمت بزنان عقیقه و زنا کردن و بی‌مبالاتی در ارتکاب حرام و برای اینست که ما حکم کردیم که هر نوشابه مست‌کننده حرام است چون اثر دنبال آن همان اثر دنبال می انگور است، و باید هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد و در بند ولایت ما و دوستی ما است از هر نوشابه مست‌کننده کناره کند زیرا پیوندی میان ما و نوشنده آن نیست.

7- در عیون: (126 / 2) بسندش از فضل بن شاذان که در ضمن نامه امام رضا علیه السلام بمأمونست که: دین اهل بیت علیه السلام حرمت خمر است کم باشد یا بیش و حرمت هر نوشابه مست کن کم یا بیش و هر چه بیشش مست کند کمش حرام است و بیچاره می نوشد زیرا او را میکشد.

8- در مجالس ابن الشیخ: (388 / 1) بسندش از عایشه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه بیشش مست کند جرعه آن هم حرام باشد و می‌باشد.

9- و از همان: (390) بسندش از نعمان بن بشیر که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مردم البته که از انگور می‌آید، و از کشمش می‌آید و راستی که از جو می‌آید هلا ایا مردم من نهی کنم شماها را از هر مست‌کننده.

10- در قرب الاسناد: (164) بسندش از علی بن جعفر از برادرش موسی که پرسیدمش از سرمه که شاید آن را با نیبذ خمیر کرد؟ فرمود: نه.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 251

11- در ثواب الاعمال (292) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که در رگ خود چیزی از آنچه بیشش مست کند در آورد خدا عز و جل آن رگ را به 360 نوع عذاب گرفتار سازد.

12- و از همان: بسندش از ابن سنان که پرسیدم امام ششم را از خبثی، فرمود: خبثی حرام است و نوشنده‌اش چون نوشنده می است، بیان: در برخی نسخه‌ها چنین است که معنائی برایش نیافتم و در نسخه‌ای حتی بحاء بی نقطه و ثاء سه نقطه است، و در نسخه‌ای حتی با ثاء دو نقطه است، در قاموس گفته: حتی بر وزن تری پوسته‌های خرما است و گفته: حتی چون غنی قاووت مقل است و متاع زبیل و عرقش، و تفاله خرما و پوسته‌اش پایان و بسا مقصود از آن نبیذیست که از پوسته خرما و ماندش گیرند (خنثی شرایبست که بآب آمیزند تا مستی آن برود، از پاورقی ص 485).<sup>150</sup>

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)؛ ج 10؛ ص 251

- در بصائر (378) بسندش از امام ششم علیه السلام که راستی خدا پیغمبرش را پرورید تا بدان جا که خواست رسید و برایش فرمود «بفرما بکار خوب و رو گردان از نادانها، 199- الاعراف» و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد خدایش ستود و فرمود «راستی تو بر خلق و شیوه بزرگی هستی، 4- القلم» و چون او را پاک و ستوده کرد دینش را بدو وانهاد و فرمود: «آنچه آورد برای شما رسول بگیرید و آنچه را قدغن کرد از آن وانهدید، 7- الممتحنه» و خدا می انگور را حرام کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر مست کننده را خدا همه را امضاء کرد، و خدا فرمان نماز را فرو آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله اوقاتش را معین کرد و خدا امضاء کرد، و از همان بسند دیگر ماندش آمده (تا پنج سند) گویم تمام این اخبار در باب تفویضند.

14- در محاسن (259) بسندش از ابی عمرو عجمی که امام ششم باو فرمود:

ای ابی عمرو نه دهم دین در تقیه است و دین ندارد کسی که تقیه ندارد و تقیه در هر چیز است جز در نوشیدن نبیذ و مسح بر دو موزه.

#### آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 252

15- در فقه الرضا: فرمود: علیه السلام بدان که هر رسته از نوشابه‌ها نوشیدن بیش آن بخرد زیان ندارد باکی بدان نیست جز آبجو که نص بر حرمتش رسیده برای جز این علت، و هر نوشابه که خود را بگرداند بیش و کمش حرام است خدا ما را و شما را از آن در پناه خرد گیرد (34).

16- عیاشی: بسندش از امام پنجم علیه السلام که مستی از کبائر است (1/ 238).

<sup>150</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، 10 جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، 1351 ش.

17- کشی: بنقل سندی تا ابی نجران که بامام ششم علیه السلام گفتم: من خویشی دارم که شما را دوست دارد جز اینکه از این نیبذ مینوشد (حنان راوی حدیث گفته) خود ابو نجران بود که نیبذ مینوشید و از حال خود بکنایه پرسید، امام فرمود: آیا یادآور می‌شود و از مستی درمی‌آید، گوید: گفتم: آری به خدا قربانت گردم او یادآور می‌شود، فرمود: برای نوشیدن نیبذ نماز را وامینهد گفت: بسا که بکنیزش گوید من دیشب نماز خواندم؟ و کنیزش سه بار گوید:

آری نماز خواندی و بسا به کنیز گوید من دیشب نماز خفتن خواندم؟ او گوید: نه به خدا، ما تو را بیدار کردیم و تلاش کردیم، و امام ششم دست بر پیشانی نهاد مدتی دراز خاموش ماند و آنگه دست کنار کرد و فرمود: باو بگو آن را وانهد و اگر گامش لغزیده راستش که در دوستی ما خاندان ثابت قدم است.

18- در دلائل طبری (3) بسندش تا فاطمه علیها السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باو فرمود: ای دوست داشته پدرت، هر مست کننده حرام و هر مست کننده خمر است، در (هدایه) است که هر مست کننده کم و بیشش حرام است (76).

19- در خصال (609) بسندش از امام ششم علیه السلام که نوشابه مست کننده بیش و کمش حرام است.

20- در تفسیر علی بن ابراهیم: در روایت ابی الجارود از امام پنجم علیه السلام در قول خدا «ای کسانی که گرویدید همانا می و قمار، تا آخر آیه 90- المائده» فرمود: اما می هر آن نوشابه ایست که مست کند و هر آنچه خرد را پوشاند و مستی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 253

آرد بیش آن کمش حرام است و بیشش حرام، و این برای آنست که ابی بکر پیش از تحریم می مینوشید و مست شد و شروع کرد بسرودن شعر و میگریست بر کشته‌های بت پرستان در جنگ بدر، و پیغمبر آوازش را شنید و گفت: بار خدایا زبانش را ببند و زبانش گرفت و سخنی نگفت تا از مستی درآمد و خدا حرمتش را پس از آن فرو فرستاد و همانا می مدینه در روزی که حرام شد از پخته خرما غوره و خرما ساخته میشد، و چون حرمتش فرو آمد رسول خدا بدرآمد و در مسجد نشست و ظرفها که در آنها می میساختند خواست و همه را وارو کرد و ریخت و فرمود همه اینها می هستند و خدا همه اینها را حرام کرده و بیشتر ظرفها که سرنگون کرد از جنس خرما بود و ندانم آن روز از می انگور ظرفی سرنگون کرده باشد جز یکی که در آن خرما و کشمش بود با هم، و اما از فشرده انگور در آن روز در مدینه هیچ نبود، حرام کرد از می کم و بیش آن را و فروش و خریدش را و بهره‌بری از آن را و مسجدی که رسول خدا برای سرنگون کردن ظروف خمر در آن نشست از آن روز مسجد فضیخ نامیده شد زیرا بیشتر آنچه وارو کرد از نوشابه‌ها همان فضیخ بود.

21- در کتاب زید نرسی: از علی بن یزید که نزد امام ششم رفتیم و مردی او را از میخوار پرسید که آیا نمازش قبول است؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: نماز میخوار تا 40 روز قبول نیست جز که توبه کند آن مرد گفت: اگر در همان روز و ساعت بمیرد، فرمود توبه و نمازش قبول است اگر توبه کند و بهوش باشد و اگر هنوز مست باشد توبه‌اش اثری ندارد.

22- و از همان: از ابی بصیر از امام پنجم علیه السلام که پیوسته می در علم خدا حرام بوده و نزد خدا حرام بوده و خدا هیچ پیغمبر بر نیانگیخته و هیچ فرستاده نفرستاده جز که در شرع او می حرام بوده، و خدا چیزی را که حرام کرده حلال نکند جز برای مضطر و بیچاره و خدا چیزی را که حلال کرده حرام نکند.

بیان: بسا که این دو حکم آخر مخصوص بخوردنی و نوشیدنی باشند و منافات با نسخ در جز آنها ندارد، و نیز تفسیر شود بدان چه حکم حلیت برایش صادر کرده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 254

نه آنچه بر حلیت اصلیه باشد پیش از ورود نهی و خلاصه عموم آنها منافات دارد با بسیاری از آیات و اخبار که دلالت بر نسخ احکام دارند.

23- در ثوب الاعمال: در حدیثی طولانی شامل کیفر بسیاری از منهلیات بسندی تا ابی هریره و ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آخر یک سخنرانی فرمود:

که هر که در این جهان می نوشد خدا عز و جل او را از هر مار سیاه و زهر کژدم نوشاند یک نوشی که گوشت چهره‌اش در ظرفش بریزد پیش از نوشیدن آن و چونش بنوشد گوشت پوستش از هم پاشند، مانند مردار گندیده که مردم روز قیامت از بوی او آزار کشند تا او را بدوزخ فرمان دهند، و نوشنده و فشارنده و از خمره کشنده و فروشنده و خریدار و باربر و بارستانش و خورنده بهایش همه برابرند در ننگ و گناهش، هلا هر که آن را به یهودای، ترسای، گبر یا هر کس از مردم نوشاند باشد گناه نوشنده بگردن او است، هلا هر که آن را فروشد یا برای دیگری بخرد خدا نماز و روزه و حج و عمره‌اش را نپذیرد تا توبه کند و انکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هلا خدا عز و جل خود می را حرام کرده و هر نوشابه مستی آور را، هلا هر مست کننده حرام است (336).

24- در فقه الرضا: روایت است که هر که بکودکی یک جرعه مست کننده دهد خدایش از طینت خبال نوشاند تا عذر موجهی آورد از این کار خود و هر که نیاورد، این سزا را دارد چه آمرزیده باشد و چه در عذاب (38).

25- عیاشی (2/ 262) بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا نوح را فرمود:

تا در کشتی از هر نوع دو تا بار کند، و درخت خرما و عجوه را بار کرد و با هم جفت بودند، و چون آب فروکش کرد خدا بنوح فرمود: تا که را بنشانند و ابلیس آمد و از کشت آن مانع شد و نوح اصرار کرد بکشتن و او بجلوگیری و گفت:

این درخت از تو و یارانت نیست بلکه از من و یاران من است و تا خدا خواست کشمکش کردند وانگه سازش کردند بر اینکه دو سوم میوه تا که از شیطان باشد و یک سوم از نوح، و خدا به پیغمبرش در قرآنش فرود آورد آنچه خواندید «و از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 255

میوه‌های نخل و انگور است که برگیرید از آن سکر آور و روزی خوب، 67- النحل» و مسلمانها می را مینوشیدند تا آیه حرمت فرو آمد که «**إنما الخمر و المیسر و الأنصاب**» - تا- منتهون- آیه 90 و 91 سوره المائده<sup>151</sup> ای سعید این حکم حرمت است و آیه دیگر را نسخ کرده.

26- در خصال 169 / 2 بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر که بکودکی مست‌کننده نوشاند و او نمیفهمد، خدا او را در طینت خیال زندانی کند تا از آنچه کرده عذری آورد.

47- در احتجاج (190) زندیقی از امام ششم علیه السلام پرسید چرا خدا می را حرام کرده با اینکه لذتی به از آن نیست؟ فرمود: چون مادر همه پلیدیها است آن را حرام کرده، سر هر بدیست، ساعتی بمیخوار گذرد که خردش برود و پروردگارش را نشناسد و هیچ گناه را وانهد و هیچ حرمتی را رعایت نکند و هر رحم نزدیکی را قطع کند و هر هرزگی را بکند، مهار مست بدست شیطانست و اگرش فرمان دهد به بتها سجده کند و هر جا فرمانبر او باشد.

28- در المقنع: بدان که خدا خود خمر را حرام کرده و رسول خدا هر نوشابه الکلی را و لعنت کرد فروشنده و خریدار می را خورنده بهایش را و ساقی و نوشنده‌اش را و می پنج نام دارد 1- عصیر که از انگور مو است 2- نقیع که از کشمش است 3- تبع که از عسل است 4- مرز که از گندم است 5- نیذ که از خرما است، بدان که می کلید هر بدیست، بدان که میخوار چون بت پرست است، و چو نوشد تا 40 روز نمازش زندانی گردد و اگر در این چهل روز توبه کند پذیرا نباشد و اگر در آن بمیرد بدوزخ رود، و هر چه بیش آن مسکر است کمش هم حرامست، و نباید همنشین میخوار بود زیرا چون لعنت فرو آید همه اهل مجلس را فراگیرد، و

(1) آیا کسانی که گرویدید همانا می و قمار و بت و تیرهای قرعه‌کشی پلیدیست و از کار شیطانست از آن کناره کنید شاید رستگار شوید همانا شیطان می خواهد بیندازد میان شما دشمنی و کینه بر سر می و قمار و باز دارد شما را از یاد خدا و از نماز، آیا شما دست بازگیرنده‌اید؟

<sup>151</sup> (۱) آیا کسانی که گرویدید همانا می و قمار و بت و تیرهای قرعه‌کشی پلیدیست و از کار شیطانست از آن کناره کنید شاید رستگار شوید همانا شیطان می خواهد بیندازد میان شما دشمنی و کینه بر سر می و قمار و باز دارد شما را از یاد خدا و از نماز، آیا شما دست بازگیرنده‌اید؟



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 256

مخور بر سر سفره‌ای که می بر آن نوش شود (152).

29- در فقه الرضا: فرمود: بدان که (یرحمک الله) خدای تبارک و تعالی خود خمر را حرام کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله هر نوشابه مسکر را و فرمود خود می حرام است و هر نوشابه به مست کننده و هر چه بیشش مست کند کمش هم حرام است و می پنج نام دارد: عصیر از تاک که خمر ملعونه است و نقیع از کشمش، تبع از عسل و مرز از جو و نبیذ از خرما، مبادا با میخوار ترویج کنی و اگر باو زن دهی گویا بزنا دادی، خبری بتو دهد راست مدان و گواهیش را نپذیر و او را بر مال خود امین مساز، و اگرش امین ساختی خدا برایت ضمانتی ندارد، همخور و همنشین او مشو برویش مخند، باو دست مده و هم آغوش مگرد، اگر بیمار شود عیادتش مکن و اگر بمیرد جنازه‌اش را تشییع مکن، در خانه‌ای که میباشد نماز مخوان گر چه آن خمر در شیشه محفوظ باشد، بر سر سفره‌ای که می نوشند غذا مخور، با میخوار همنشین مباش و بر او سلام مکن، اگر بدو گذری و اگر ت سلام کرد پاسخش مده بسلام شام باشد یا بام، در انجمن با او مباش که اگر لعنت فرو آید همه را فرا گیرد، خدا می را حرام کرده بر فساد و خرد براندازیش نسبت بدرک حقائق و بردن شرم از رو مرد مست بسا ب مادرش درافتد یا نفس محترمه را بکشد و اموالش را تباہ کند و دین را ببرد و بد رفتاری آورد و عریده کشی و با این همه درد سخت آورد و هر که در دار دنیا می نوشد خدا بدو طینه خبال (ته نشین دوزخ) نوشاند که خون و چرک دوزخیانست و روایت است که هر که بکودکی یکجرعه مسکر نوشاند خداهش از طینت خبال نوشاند تا عذر موجهی آرد و هرگز عذر موجهی ندارد، این سزا را دارد آمرزیده باشد یا معذب، نوشنده هر مست کننده همان حد میخوار را دارد (38).

30- در کتاب زهد حسین بن سعید: بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که بمردی فرمود: بهر مسلمان بر خوردی سلام مرا بدو برسان و بگو که صفیرا بر آنها حرام است یعنی نبیذ و هر مسکری بر آنها حرام است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 257

بیان: صفیرا بدین معنا در لغت نیافتم و شاید تصحیف شده باشد (دور نیست باغین نقطه دار باشد که مصغر صغری است چنانچه در خبر است که نبیذ خمربست که کوچک شمرده شده یا مصغر غبراء است، در نهاییه به حدیث آورده که مبادا نزدیک غبیراء روید که خمر عالم است، غبیراء نوعی شرابست که حبشیها از ذرت سازند و آن را سکر که نامند، ثعلب گفته: می ساخته از غبیراء است که ثمر معروفی است، یعنی آن مانند می است که همه مردم دانند و در حرمت از هم جدا نباشند، در نسخه معتبر است).

31- کتاب المسائل: بسندش از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که پرسیدمش از دارو میشاید که با نبیذ باشد، فرمود: نه، تا گفته: پرسیدمش از سرمه که میشاید یا نبیذ خمیر شود؟ فرمود: نه.

32- در قرب الاسناد: بسندش از علی بن جعفر از برادرش که پرسیدمش از خوراک سر سفره یا خوانی که می‌بدان رسیده جائز است بر آن خورده شود؟ فرمود:

اگر خشک باشد باکی ندارد (155).

33- در عیون (23 / 2) بسندش از فضل بن شاذان که شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرمود: چون سر حسین علیه السلام را بشام بردند، یزید لعنه الله فرمود تا آن را در مجلس نهادند و سفره بر آن انداختند و خود و یارانش می‌خوردند و آب جو مینوشیدند، و چون دست کشیدند فرمان داد سر را در طشتی نهادند و رویش بساط شطرنج گسترده، و یزید لعنه الله نشست و شطرنج بازی میکرد- تا فرمود- و آبجو مینوشید، هر که شیعه ما است باید از نوشیدن آبجو و از شطرنج خودداری کند و هر که با آبجو و شطرنج نگرد و یاد حسین علیه السلام کند و یزید را لعن کند و آل زیاد را خدا بدان گناهانش را محو کند گر چه بشماره ستاره‌ها باشند.

34- کتاب المسائل بسندش از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که پرسیدمش از خشک کنی که نیب بر آن نهادند می‌شاید زنی آن را بر سر اندازد و با آن نماز بخواند، فرمود: نه، تا آن را بشوید و پاکش کند. در قرب الاسناد

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 258

بسندش مانندش آمده (133) 35- در دعائم: نوشیدن آبهای خدا آفریده که آدمی را در آنها ساختی نیست تا با نجاست یا چیز حرامی نیامیختند مباح است باجماع مسلمانان تا آنجا که دانستیم، و همچنین نوشیدن شیر جانداران مأكول اللحم از جانوران و شکار و چهارپا و هر آنچه گوشتش حلال نیست شیرش هم حلال نیست جز برای مضطر و آنچه با آب آمیزد از شیر یا عسل یا خوردنی حلال و نوشیدنی حلال چون خرما و کشمش و جز آن از آنچه حلال است نوشیدنش حلال است تا دگرگون نشده بواسطه جوش با آتش یا جوش از خودش، و شیره انگور و خرما و کشمش پیش از اینکه خودش جوش آید و پخته شود تا سفت شود چون عسل نوشیدنش تنها یا با آمیختن با آب حلال است تا جوش نیامده و هم خوردن و فروش و خرید و سود بری از آن حلال است و روایت داریم از علی علیه السلام که تجویز میکرد طلاء را و آن پخته آب انگور بوده تا سفت شود چنان که ما گفتیم و از ابی جعفر علیه السلام پرسش شد از نوشیدن آب انگور فرمود: از ظرف پاک پاک ندارد بشرط که عادت آور نباشد من روز و شب آن را مینوشم تا بیشش مستی نیارد و اگر بیشش مستی آرد کمش هم حرام است، نیاشامید مایه اندوه طولانی را پس از یک ساعت یا یک شب لذت می‌برود و گناهش بماند، از خدا بترسید و به حساب خود برسید همانا شیعه علی علیه السلام شناختشان بورع و کوشش و محافظه‌کاری و دوری از کینه‌ها و دوستی اولیاء خدا بوده، و از جعفر بن محمد علیه السلام است که باکی نیست بنوشیدن آب انگور که از آن روان شود پیش از تخمیر شدن تا گاهی کک مست‌کننده نشده، و از علی علیه السلام است که ما برای

رسول خدا صلی الله علیه و آله کشمش یا خرما در پارچی از آب میریختیم تا شیرینش کنیم برایش و تا یک روز و دو روز از آن مینوشید. و چون دگرگون میشد و بو میگرفت میفرمود: دورش ریزند، و از جعفر بن محمد علیه السلام است که نبیذ حلال اینست که در آب بریزی و همان روز و فردایش بنوشی و چون دگرگون شود منوش آن را، و ما آن را بنوشیم تا شیرین است و جوش نیامده، فرمود: آب زمزم شوری داشت و در آن خرما

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 259

میریختند تا شیرین شود.

بیان: در نهاییه گفته: در حدیث علی علیه السلام است که نهی کرد از نوشیدن از اناء ضاری، و آن ظرفی است که با آن می خوردند تا بدان عادت کرده و بو گرفته و چون آب انگور را در آن ریزند مست کننده شود.

36- در دعائم: روایت داریم بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که می حرام است و خدا خود خمر و خورنده بهایش و فشارنده انگورش و شیره کشنده اش و فروشنده و خریدار و نوشنده و ساقی و باربر و بارستان آن را لعنت کرده، و از ابی جعفر علیه السلام است که دائم الخمر چون بت پرست است و خدا را چون بت پرست بر خورد کند، و هر که شربتی می خورد نمازش تا 40، شب پذیرفته نشود، و از جعفر بن محمد علیه السلام است که بهشت بر سه کس حرام است دائم الخمر و بت پرست و دشمن آل محمد، هر کس می نوشد و تا 40 روز پس از آن بمیرد خدا را چون بت پرست بر خورد کند، و از علی علیه السلام است که شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید حلال نکنم آنچه بیشش مست کند و کمش هم حرام است، و از ابی جعفر علیه السلام که فرمود: هر مست کننده حرام است، گفتند: از طرف تو؟ فرمود: نه، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده، گفتند: همه اش؟ فرمود: آری یک جرعه آنهم حرام است، و از جعفر بن محمد علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام کرد هر نوشابه مست کن را و آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام کرده البته خدا حرام کرده و آنچه بیشش مست کند کمش حرام است، یک مرد کوفی گفت: اصلحک الله فقهای شهر ما گویند همانا مستی حرام است فرمود: نمیدانم ای شیخ فقهاء شما چه گویند، پدرم از پدرش از جدش علی بن ابی طالب باز گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود؟ هر چه بیشش مست کند کمش هم حرام است، فرمود: تقیه در هر چیز دین من و دین پدران من است جز در تحریم مست کننده و در کردن موزه هنگام وضوء برای مسح و در بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم، و از رسول خداست صلی الله علیه و آله که از من نیست کسی که نماز را سبک شمارد، از من نیست کسی که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 260

مست کن نوشد، بر حوض من وارد نشود نه، بخدا.

و از علی علیه السلام که دوستی نکنید با کسی که مست کن را حلال داند، زیرا نوشنده آن که حرامش داند هموارتر است از مالکی که حلالش شمارد و حلالش کند و گر چه آن را ننوشد، و حلال شمردنش بس است در بیزاری و رد آنچه پیغمبر آورده و در خوشنودی به طواغیت، و از جعفر بن محمد علیه السلام که هر که مست کن نوشد و خردش برود روح ایمان از او برون شود، و از حسن بن علی علیه السلام که بمعایه نامه نوشت و او را بکارهای سرزنش و سرکوب کرد و در آن بود که سپس والی کردی پسرت را که بچه ایست میخوار و سگباز و بامانت خود خیانت کردی و رعیت را خراب کردی و نصیحت پروردگارت را نپرداختی، چگونه بر امت محمد والی کنی کسی که مست کن نوشد از فاسقان و نوشنده مست کن از اشرار است و میخوار بر یک درهم امین نیست و چگونه بر امت محمد صلی الله علیه و آله امین است بزودی بکار خود رسی آنگه که صحیفه استغفار بسته شود و باقی سخن را یاد کرد و از علی بن الحسین علیه السلام است که می از پنج چیز است از خرما، کشمش، گندم، جو و عسل یعنی پس از خود انگور و هر مست کن خمر است، و همانا نام خمر از تخمیر است که بمعنی پوشیدنست که او را پوشند تا گرم شود و جوش آید، و از رسول خداست، که نهی کرد از درمان با می و مست کن و نوشاندن می بکودکان و چهارپایان و فرمود: گناه بگردن نوشاننده است و از جعفر بن محمد علیه السلام که مداوا نشود با می و مست کن و زنها با آنها سر خود را شانه نکنند که پدرم بسند خود تا علی علیه السلام بمن خبر داد که خدا در هیچ پلیدی که حرامش کرده درمان ننهاد، و از جعفر بن محمد علیه السلام که پرسش شد از نوشیدن آبجو و پیرسند فرمود: آن چگونه باشد و بوی گزارش داد و در پاسخش فرمود: حرام است و آن را ننوش، و از او پرسش شد از ظرفهای آماده می که در آن بطور عادت نیبذ سازند، فرمود: خدا نیبذ را برای ظرفش حرام نکرده ولی کم مستکن و بیشش را حرام کرده (2/ 131).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 261

دنباله ایست که در آن دو فائده است.

1- حرمت می مورد اتفاق مسلمانان است و از ضروریات دین است و حلال شمارش کشته شود و میان ما شیعه امامیه خلافی نیست در حرمت هر مست کن و بزودی اخبار بسیاری در باره آن آیند در ابواب کبائر و حدود و میزان حرمت اینست که بیش آن مست کند و کم آنها حرام است، و نیز خلافی نیست در حرمت آبجو و بیشتر فقهاء آن را حرام دانستند گر چه مسکر نباشد چون نص مطلق بحرمتش رسیده و قید مسکر ندارد، شهید ثانی گفته: حرمت آن مورد اتفاق است ولی صدق فقاع بر غیر مسکر آن نامعلوم است، و ظاهر اخبار حرمتش اینست که برای مست کردن حرام است و در آنچه از فقه الرضا آوردیم دلیلی بر قول مشهور گذشت، در مسالک گفته حکم وابسته باطلاق نام فقاع است در عرف با نادانی باصل آن با وجود خاصیت آن که جوش آمدنست و در برخی اخبار از آن به غلیان تعبیر شده، و اگر فقاع اطلاق شود بر آنچه اصلش مجهول است مانند اقسامی که پر مانده و بدان حد نرسیده قطعاً حرام نیست و در صحیح علی بن یقین است که از امام کاظم علیه السلام پرسیدم از فقاعی که در بازار سازند و فروشدند و ندانم چگونه ساخته شده و از کی ساخته شده حلال است آن را بنوشم؟ فرمود: من دوستش ندارم، و این روایت مشعر بکراهت مجهول آن است

پایان- ابن ادریس در سرائر گفته: هر چه بیشش مست کند کمش هم حرام است و نمیشود نوشید و آن را فروخت و بخشید، و هر چه در آن برآید نجس است خمر باشد یا نبیذ یا بتع بکسر باء یک نقطه و در زیر و سکون تاء دو نقطه در بالا و عین بی نقطه و آن شرابیست که از عسل گیرند یا تقیع و آن شراب کشمش است یا مزد بکسر میم و سکون زاء نقطه دار که دنبالش راء بی نقطه است و آن شراب ذرت است و جز آن از مسکرات.

و حکم فقاع نزد اصحاب ما برابر حکم خمر است و حرام است نوشیدن و فروش و تصرف در آن و روا نیست نوشیدن (فضیخ) شرابی که از خرما و غوره خرما سازند و گویند زودتر برسد و آماده شود و هر آن شرابی که از دو چیز ساخته شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 262

تا جوش آید و بگردد و مست کند بیشش که کمش هم حرام است و حد شرعی در کم و بیشش یکی است مانند خمر و گر چه نوشنده اش مست نشود جز اینکه نبیذ بر حلال هم گفته شود مانند آبی که خرما و جز آن در آن ریزند پیش از اینکه بجوش آید چنانچه به جوش آمده آن و دارای مایه خمر هم نه حرام و مسکر است نبیذ گویند و آنچه در باره حلالی نبیذ رسیده است مقصود قسم یکم است و آنچه در باره حرمتش رسیده در حالت دوم است که در آن دگرگون شده و حرام شده برای جوش و مستی آوردن و ته نشین مایه خمر و اثر بخشی ظرف بواسطه مایه و جوشیدن آن و اسباب دیگر حرمت، و در نظر من نبیذ حلال نباشد جز در مشکهای پوستی که پر آب کنند و درش را ببندند، که گفتند: جوش و سختی در مشکها نیست مگر اینکه بد باشند و تنها گاهی اثر ترشی در آنها پدید شود که در روایت از پیغمبر است صلی الله علیه و آله و اما در سبوی سبز و کوزه سبز و پوسته کدو و دبه چوبی قیر مالی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که نهی کرده از نبیذ آنها و فرموده نبیذ را در مشک پوستی بسازید که سرازیر و آویخته می شود، و این نهی برای همان ظرفها است که روی زمین میمانند و زود بجوش آیند وانگه همه اینها را در روایت ابن بریده مباح کرده که او بنقل از پدرش آورده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که من شما را از سه چیز نهی کردم و اکنون شما را بدان فرمان دهم، شما را از زیارت قبور نهی کردم آنها را زیارت کنید زیرا زیارتشان یادآوری است، شما را از نوشابه ها جز در مشک پوستی نهی کردم، در هر ظرفی باشد بنوشید جز اینکه مست کن ننوشید، و شما را نهی کردم از گوشت قربانی که پس از سه روز بخورید، از آن بخورید و بهره برید.

و اگر در یکی از این ظرفها نبیذ بسازید نباید نوشید جز آنچه را بدانند جوشش آشکار و نهان در آن پدید نشده و این باینست که زودتر آن را بنوشند ...

پایان- در نهاییه گفته: پرسش شد از می غسل و فرمود: هر مست کن حرام است و آن شراب مردم یمن است، گفته: در حدیث است که چند تن یمنی بآن حضرت گفتند در یمن شرابی است بنام مزر، فرمود: هر مست کننده‌ای حرام است، مزر بکسر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 263

شراب ذرت است و بقولی شراب جو و گندم و در آنست که گمانم از طاوس باشد که شراب ذرت یک مکیدنش هم حرام است چون مزر بمعنای چشیدن دنبال هم است و مزه کردن، گفته: در حدیث بارها نام نبیذ آمده و آن نوشابه‌ای است که از خرما و کشمش و غسل و گندم و جو و جز آن سازند، و نبیذ به می انگور هم گویند چنانچه به نبیذ خرما هم گویند.

( 2- مشهور میان فقهاء این است که نوشاندن مسکرات به جانداران جائز است بلکه نوشاندن محرّمات دیگر بحکم اصل و بی تکلیفی آنها و قاضی آن را حرام دانسته چنانچه گذشت ولی آن را مکروه شمردند برای روایت ابی بصیر و روایت غیاث و معروف نزد فقهاء حرمت نوشاندن می است بکودکان برای روایت عجلان و جز آن.

در دروس گفته: جائز نیست هیچ مست کن بکودک نوشاندن و اما بهیمة مشهور کراهت آن است و قاضی هر دو را حرام دانسته و روایت ابی بصیر دلالت بر کراهت دارد در باره بهیمة، و در روایت عجلان است که: هر که بنوزادی مست کن نوشاند خدا او را از حمیم دوزخ نوشاند پایان، در مختلف گفته: شیخ در نهاییه گوید مکروه است بچیزی از دواب می و مسکر نوشاند، ابن ادریس هم چنین گفته، ابن براج گفته: جائز نیست بهیچ بهیمة و کودکی خمر و مسکر نوشاند و مورد اعتماد قول شیخ است، دلیل ما اصل عدم حرمت است زیرا بر دواب تکلیفی نیست و حرمتی متوجه آنها نتواند بود و نه بصاحب آنها چون آن را نوشیده و همانا مکروه است برای روایت ابو بصیر از امام صادق علیه السلام گفت: پرسیدمش از گاو و جز آن که نوشاندن یا بخوراندن بدو آنچه را خوردنش یا نوشیدنش بمسلمان روا نباشد آیا مکروه است؟ فرمود: آری مکروه است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 264

### باب دوم نهی از خوردن بر سر سفره‌ای که بر آن می نوشند

1- در مجالس صدوق (254) در مناهی پیغمبر است صلی الله علیه و آله که نهی کرد از نشستن بر سر سفره‌ای که می بر آن نوشند، در خصال همین مضمون را آورده و افزوده) بنده نداند کی گرفتار شود (619).

2- در فقیه: امام صادق علیه السلام فرمود: با میخواران همنشین نباشید که چون لعنت آید همه اهل مجلس را فرا گیرد. (41 ر 4) بیان: مشهور میان فقهاء امامیه این است که خوراک بر سر سفره‌ای که بر سر آن نوشابه مست کن یا فقاع

نوشند حرام است، در مسالک گفته: دلیل حرمتش فرموده امام صادق علیه السلام است در روایت هارون بن جهیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ملعون است کسی که نشیند بر سر سفره‌ای که می بر آن نوشند، و در روایت دیگر ملعون است کسی که بدخواه بر سر چنین سفره‌ای نشیند، و جراح مدائنی از امام ششم علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ایمان دارد بخدا و روز جزا نخورد بر سر سفره‌ای که می بر آن نوشند، روایت نخست دلالت دارد بر حرمت نشستن بر آن خواه بخورد یا نه، و روایت اخیره دلالت دارد بر حرمت خوردن از آن نشستته باشد بر آن یا نه، و نخست مورد اعتماد است چون صحیحه است و علامه آن را اجتماع بر فساد و لهو شمرده، ابن ادریس گفته: جائز نیست خوردن از خوراکی که نافرمانی شود خدا بدان یا بر آن، و بر مدرک آن مطلع نشدیم و قیاس هم باطل است و راه حکم مختلف و دلیل آوردند که برخاستن از این خوراک مستلزم نهی از مسکر است چون رو برگردانی از کننده آن است و خوار شمردن او و برای همین است که واجب است و ترکش با ماندن بر آن حرام است، و این دلیل مورد اعتراض است زیرا نهی از منکر شرائطی دارد تا واجب باشد که یکی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 265

احتمال اثر بخشی در ترک منکر است، و مدلول روایات حرمت نشستن و خوردن در صورت مفروضه است و اگر چه نهی از منکر هم نباشد و احتمال اثر بخشی هم نرود، و نیز نهی از منکر که منحصر ببرخاستن از سر سفره نیست بلکه مراتب معلومه تدریجی دارد و اگر برخاستن از آنها نباشد واجب نیست و اما الحاق فقاع به می گر چه نص بخصوصی ندارد ولی روایت دارد که چون می است و می شناخته است و می هست که مردمش کوچک شمارند و رواست که در این حکم به می پیوسته شود.

محقق اردبیلی - ره - گفته: آیا خود خوراک که بر آن سفره است حرام است چه بخورد و چه نخورد، یا خوردن حرام است بنشیند یا نه؟

صریح صحیحه و روایت دوم حرمت جلوس است و بسا حرمت خوردن هم استفاده شود و مؤید آنست که در سوم بدان تصریح شده، و اما حرمت خود خوراک دانسته نشود پس چون خوردن در ظرف طلا و نقره است که عمل خوردن حرام است نه خورده شده با احتمال حرام شدن مأكول نیز فتأمل ولی تا بر سر این سفره باشد و با احتمال دور تا همیشه، وانگه گفته: آیا حرمت نشستن یا خوردن بر سر چنین سفره‌ای مطلق است یا تنها در حال نوشیدن می است یا در وضع خاص چنین مجلس که شرب می در آن واقع شده، اوسط متقن است و اول احوط و قوت احتمال اخیر بعید نیست پایان - و گذشت در فقه الرضا نهی از سفره‌ای که پس از آن بر آن میخواری شود و ندیدم کسی بدان تصریح کرده باشد و گر چه اجتناب از آن احوط است و در روایت موثقی است از عمار ساباطی که پرسش شد امام ششم علیه السلام از سفره‌ای که بر آن مست کن یا می نوشیده شود، فرمود: آن سفره حرام است، پرسش شد اگر مردی بر سر سفره‌ای گسترده که از

آنچه دارد میخورند ایستاده و با او مست کن است و بکسی که بر آن سفره نشسته ننوشاند؟ فرمود خوردن از آن سفره حرام نباشد تا بر سر آن میخواری شود، و اگر پس از سفره فالوده آورند از آن بخور زیرا آن سفره دیگر نیست یعنی فالوده، گویم از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 266

این روایت احکامی فهمیده شود که بر شخص اندیشمند نهان نباشد گر چه سندش خدشه‌ای دارد.

### باب سوم در آب انگور و اقسام و احکام آن

1- در قرب الاسناد (155) بسندش از علی بن جعفر از برادرش علیه السلام که پرسیدمش آیا شاید که کشمش را بپزند تا مزه‌اش درآید و آنکه آبش را بکشند و بجوشانند تا دو سومش برود یک سومش بماند و آنگاه بردارند و تا یک سال از آن بنوشند فرمود: باکی ندارد، گفت: و پرسیدمش از مردیکه بقبله مسلمانان نماز میخواند و مورد اعتماد نیست و نوشابه‌ای آورد و پندارد که ثلث شده است نوشیدنش حلال است؟ فرمود: نه، جز اینکه مسلمان عارف بامام باشد.

در کتاب المسائل: مانند هر دو خبر آمده.

بیان: در دروس گفته: قول کسی که نوشیدن آب انگور را پیش از رفتن دو سومش حلال داند پذیرفته نیست در باره ثلث شدن آن و رفتن دو ثلثش و بقولی پذیرفته است با کراهت.

گویم: بلکه از برخی روایات برآید ناپذیری قول عارف بامامت نیز در باره هیچ نوشابه‌ای در صورتی که خودش نبیذ نوشد.

چنانچه کلینی (421 / 6) و شیخ هر دو بسند خود از امام ششم علیه السلام روایت کردند که چون مردی نبیذ خمر شده نوشد گواهییش در باره هیچ نوشابه پذیرفته نیست گر چه همعقیده شماها باشد و هر دو بسند خود روایت کردند از معاویه بن عمار که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از مردی امام شناس که برایم شیره آورد و گوید تا ثلث پخته شده و میدانم که او نیمه‌شده‌اش را مینوشد آیا من بگفته او آن را بنوشم با اینکه خودش نیمه جوش را مینوشد، فرمود: منوش آن را، گفتم: مردیست

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 267

امام شناس نیست ولی شیره ثلث شده را مینوشد و نیمه جوش را حلال نمیداند و بما گزارش میدهد شیره‌ای که دارد ثلث شده است و دو ثلثش رفته از آن نوشیده شود؟



فرمود: آری، ولی علامه-ره- و مؤلف جامع و جز آنها نهی را تفسیر به کراهت کردند و اخبار تحریم را حمل کردند بر کسی که نیبذ را حلال داند نه آنکه آن را مینوشد و حرامش داند.

2- در علل (162 /2) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون آدم از بهشت فرو شد خواهان میوه‌های آن گردید، و خدا تبارک و تعالی دو شاخه از درخت انگور برایش فرو فرستاد و چون برک آوردند و بار دادند و رسیده شدند ابلیس آمد و دیواری گرد آنها کشید، آدم فرمود: تو را چیست؟ ای ملعون، ابلیس گفت:

راستش اینها از منند فرمود: دروغ میگوئی و راضی شدند روح القدس میان آنها قضاوت کند و چون نزد او آمدند آدم علیه السلام داستان خود را گفت: و روح القدس آتشی گرفت و بآن دو تاک پرت کرد و در شاخه‌های آنها در گرفت تا آدم پنداشت همه آنها سوختند و ابلیس هم چنین پنداشت فرمود: آتش را تا آنجا که رفت رفت و یک سومش بجا ماند و دو سومش رفت و روح گفت: آنچه‌اش رفت بهره ابلیس باشد و آنچه‌اش ماند از آن تو ای آدم.

بیان: دو سوم بهره ابلیس است برای اینکه آب انگور که جوش آید حرام شود تا دو سومش نرود پس دو سوم بهره او است و نیز اگر دو سومش نرود و بجا ماند می مست کن شود و بهره ابلیس گردد و این دو توجیه بیکی برگردند زیرا ظاهر اینست که علت رفتن دو سوم همانست که ما گفتیم.

3- در علل (163 /2) بسندش از وهب بن منبه که چون نوح از کشتی بدر شد شاخه‌ها که در کشتی با او بودند کاشت چون نخل خرما و انگور و میوه‌های دیگر و در همان ساعت خوراک آوردند و به‌مراه نوح یک کلیده مو انگور بود و آن را آخر همه بدر آورد و گمش کرد و نیافت ابلیس آن را برگرفته و نهان کرده بود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 268

نوح برخاست بکشتی رود و آن را بجوید و فرشته‌ای که با او بود بوی گفت:

ای پیغمبر خدا بنشین آن را برایت بیاورند، نوح علیه السلام نشست و فرشته باو گفت:

راستش تو در آن شریکی داری با او خوب شرکت کن. گفت: بسیار خوب یک هفتم از او و شش هفتم از من فرشته گفت احسان کن که تو محسنی، نوح گفت: یک ششم از او و پنج ششم از من فرشته گفت: احسان کن که تو محسنی، نوح گفت: یک پنجم از او و چهار پنجم از من، فرشته گفت: احسان کن که تو محسنی، نوح گفت: یک چهارم از او و سه چهارم از من فرشته گفت: احسان کن که تو محسنی نوح گفت: یک چهارم از او و سه چهارم از من، فرشته گفت: احسان کن که تو محسنی گفت یک دوم از او و یک دوم از من و در تصرف من باشد فرشته گفت: احسان کن که تو محسنی فرمود دو سوم از او و یک سوم از من و راضی شد پس آنچه بیش از یک سوم است در پخت انگور از ابلیس است و بهره او است و یک سوم و کمتر از آن نوح است و بهره او است و آنست حلال طیب که از آن بنوشند.

4- در علل (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که پدرم میفرمود: چون نوح فرمان یافت بکاشتن درخت ابلیس در کنارش بود و چون خواست انگور بکارد باو گفت: این درخت از من است و نوح فرمودش دروغ گوئی ابلیس گفت: بس چه اندازه‌اش از من؟ نوح فرمود: دو سوم از تو اینجا است که شیره بر یک سوم پاکیزه است.

بیان: در نهایت است که در حدیث علی علیه السلام است که: طلاء بدانها میخوراند و آن با کسر و مد شربتی است که از آب انگور میسازند و آن رب است و معنای اصلیش روغن قطران مانده است که با آن شتر را چرب کنند و از آنست این حدیث نخست چیزی که اسلام آن را وارو کرد و ریخت چنانچه ظرف شراب را وارو کنند طلا بود. و این حدیث دیگر است که: بزودی مردمی از اتم می‌نوشند و نام دیگری بر آن نهند، مقصود اینست که نبیذ مست کن پخته نوشند و آن را طلا نامند برای کناره‌گیری از نام می، و اما آنچه در حدیث علی علیه السلام است می نیست و همانا رب حلال است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 269

5- در فقه الرضا: فرمود: بدان که اصل می از تاک است که با آتش جوش آید یا از خود بی آتش و آن خمر است و نوشیدنش حلال نیست جز که با آتش دو سوم آن برود و یک سوم بماند و اگر از خود جوش آید بی آتش وانهش تا سرکه شود خود بخود بی آنکه چیزی در آن ریزند و چون پس از آن خودش دگرگون شد و خمر شد باکی ندارد که نمک یا جز آن در آن ریزند تا سرکه شود (38).

6- در سرائر (475) بسندی که محمد بن عیسی گفت: نوشتم بابی الحسن علیه السلام قربانت ما یک پخته داریم که گاهی در آن غوره و گاهی آب انگور، و آن گوشت است که میپزند و در باره آب انگور روایت داریم که چون بر آتش نهندش نوشیده نشود تا دو ثلثش برود و یک ثلثش بماند و آب انگوری هم که در دیک ریزند چنین باشد و از همه آن دوری کنند مگر آنکه مولایم اجازه دهند در این باره، و آن حضرت بخرطش نوشت باکی ندارد در جامع یحیی بن سعید است که محمد بن علی بن عیسی بامام هادی علیه السلام همین مسأله را نوشت و ماندش را ذکر کرده.

بیانست: روایت دلالت دارد که چون آب انگور را در آب ریزند و همه آن جوش آید حرام نباشد و نیاز بذهاب ثلثین ندارد، و ندیدم قائلی بدان از فقهاء امامیه ولی صاحب جامع گفته باکی ندارد که 10 کیلو آب انگور با بیست کیلو آب خالص بیامیزند و بجوشانند تا همان 10 کیلو بماند و حلال باشد و همین روایت را آورده و تاویلی از آن نکرده و بر گفته او دلالت دارد روایت کلینی (6/ 421) و شیخ (9/ 121) بسندشان از عقبه بن خالد از امام ششم علیه السلام فرمود: مردی که ده رطل آب انگور گیرد و بیست رطل آب و آن را بپزد تا بیست رطلش برود و ده رطلش بماند می‌شود این ده رطل را نوشید یا نه؟ فرمود: هر چه تا یک سوم پخته شود حلال است و می‌شود خبر آخری را تفسیر کرد بر آنجا که آب انگور کم باشد و مستهلک شود بخلاف مورد دیگر و اگر چه احوط عمل بدانست مطلقاً، و یکی از

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 270

از محققان هم عصر بحلیت در صورت مفروضه در خبر اعتراض کرده که ذهاب ثلثین محقق نیست، و در دلالت روایت هم اعتراض کرده آنجا که گفته: در پاسخ از پرسش اکتفاء شده بذکر قاعده کلی باب که ذهاب ثلثین است و این روش جواب برای یکی از دو وجه است.

1- مندرج بودن مورد سؤال در قاعده کلیه روشن باشد چنانچه از حال مشکوک النجاسه پرسند و جواب دهند، هر چیزی پاک هست تا بدانی نجس است.

2- مندرج نبودن مورد در جواب روشن باشد چنانچه پرسش شود از آب قلیل که ملاقات با نجاست کرده و جواب دهند، آب چون کر باشد نجس نشود، و جوابی که در این خبر است ممکن است از قبیل دومی باشد.

چون روشن است که مقدار آبی که بجوشیدن از مجموع کم شده بیش از مقدار آب انگور است که از آن کم شده زیرا آب لطیفتر است و بیشتر بخار می شود با اینکه قاعده کلی حلال شدن آب انگور جوشانده طبق روایات دیگر کم شدن دو سوم خود آب انگور است چون روایت عبد الله بن سنان از امام ششم علیه السلام که:

آب انگور چون دو سوم آن برود و یک سوم آن بماند حلال است چون معلوم است که مقصود رفتن دو ثلث خود آب انگور است نه دو ثلث از هر چیز یا هر مایع پایان.

گویم: سخنش دقیق است و متین ولی خلاف ظاهر روایت است و نیز با جمع میان دو خبر روشن شد که ذهاب ثلثین همانا صادق است در صورتی که مجموع آب انگور باشد و دو سومش رفته باشد، ولی آیا معتبر در ذهاب ثلثین حجم است یا وزن مطلب دیگریست که در آن سخن گوئیم ان شاء الله، در دروس روایت عقبه را آورده و گفته صریح در مطلوب نیست ولی ظاهر در آنست.

7- در کتاب صفین: نصر بن مزاحم که نوشت امیر المؤمنین علیه السلام به اسود بن قطنه و پخت کن برای مسلمانانی که نزد تواند شیرهای که دو سومش برود.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 271

8- کتاب زید نرسی: پرسش شد امام ششم علیه السلام از کشمش که کوبیده شود و در دیک ریخته شود و آب بر آن ریزند و زیرش آتش افروزند، فرمود: از آن مخور تا دو سوم آن برود و یک سوم بماند چون جوش آمده گفتم خود کشمش را در دیک اندازند و آب بر آن ریزند و پزند و آبش را بگیرند: فرمود: آن هم چنین است و برابر است چون شیرینی بآب رسیده و آب شیرینی چون آب انگور شده و جوش آمده بی آتش و حرام است و چنین است چون با آتش جوش آید تباه شود.

9- در خرائج: از صفوان که من نزد امام ششم علیه السلام بودم و غلامی نزد آن حضرت آمد و گفت: راستی مادرم مرده فرمود: نمرده، گفت منش تن پیچیده وانهادم، امام علیه السلام برخاست و بر سر آن مادر رفت و ناگاه نشسته بود، بغلام فرمود: نزد مادرت برو و هر خوراکی خواهد باو بده، غلام گفت: ای مادر چه میخواهی گفت: کشمش پخته باو فرمود: ظرفی پر و شیرین از کشمش برایش بیاور و آورد و از آن باندازه نیاز خورد.

10- در محاسن: (401) بسندش از ابی بصیر که امام ششم علیه السلام از غذای کشمش دار خوشش می آمد.

11- در کافی (6 / 421) بسندش از علی بن جعفر گفت از برادرش موسی علیه السلام پرسیدم از کشمش که میساید پخته شود تا مزه اش در آید، و آنگه این آب گرفته شود و پخته شود تا دو ثلثش برود یک سومش بماند وانگه بردارند و آن را بنوشند تا یک سال فرمود: باکی ندارد.

12- و از همان (6 / 425) بسندش از عمار بن موسی ساباطی که امام ششم علیه السلام برایم وصف کرد که پخته را چگونه پزند تا حلال شود فرمود: یک ربع کشمش میگیری و پاکیزه میکنی و 12 رطل (در حدود 6 کیلو) آب بر آن میریزی و آن را خیس میکنی و اگر تابستان باشد و بترسی که جوش آید آن را کمی در تنور گرم میگذاری باندازه ای که جوش نیاید وانگه همه آب آن را

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 272

میکشی تا بامداد باندازه ای آب بر آن میریزی که آن را فرا گیرد، و آن را میجوشانی تا شیرینی آن در آید، و آنگه آبش را میکشی و روی آب نخست میریزی و همه را پیمانه میکنی که چه اندازه است وانگه یک سوم آن را هم پیمانه میکنی و آن را در ظرف پخت میریزی و باندازه ای که آب آن را فرو برد آب بر آن میریزی، و با یک چوبی آن را اندازه میگیری و یا با یک نی تا اندازه نهایت آب و پس از اندازه گیری آن را میجوشانی تا یک سوم آب آخری برود، و آنگه با آتش آن را میجوشانی تا دو سومش برود و یک سومش بماند وانگه برای هر ربع یک رطل عسل (در حدود نیم کیلو) میگیری و آن را میجوشانی تا کف عسل برود و پرده ای که عسلی می آورد بر طرف شود وانگه بسختی آن را بر هم میزنی تا در هم آمیزد، و اگر خواهی با اندکی زعفران یا زنجبیل آن را معطر میکنی، و اگر خواستی پر بماند در بر تو آن را خوب تصفیه میکنی.

بیان: تا حلال گردد، یعنی هر چه بماند جوش نیاید و مست کن نشود و حرام نشود چنانچه برخی الفاظ خبر بدان اشارت دارد ربع یعنی یک چهارم رطل و یک سوم همه را در دیک ریزد تا هر کجای دیک برسد یا تفاله کشمش را از دیک بیرون کشد یا کشمش دیگری در آن ریزد که زیر آب رود و گرچه دور از باور است ولی با مضمون خبر آینده سازگارتر است، و آنگه ثلث دیگر یا اخیر را بجوشاند چنانچه در نسخه ای آمده، شاید مقصود اینست که پس از

اندازه‌گیری هر ثلث با چوب آن را بجوشاند تا ثلث اخیر که پس از آن ریخته برود وانگه بجوشاند تا ثلث دیگر برود، و این گونه تشویش در روایت عمار دور نیست چنانچه بر متتبع پوشیده نباشد و خلاصه از روایت آینده با اینکه راوی یکی است برآید که از این روایت چیزی افتاده ..

13- در کافی (..) بسندش از عمار بن موسی که پرسید از امام ششم علیه السلام کشمش را چگونه پزند که حلال باشد نوشیدنش، فرمود: یک ربع کشمش میگیری و پاک میکنی و در 12 رطل آب یک شب خیس میکنی و فردا ته‌نشین آن را میکشی و آب بر آن میریزی تا آن را فرا گیرد، و روی آتش میجوشانی و

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 273

آبش را میگیری و بر آب شب مانده سابق میریزی و همه را در یک ظرف میریزی و بر آتش مینهی تا دو سومش برود و یک سومش بماند بر روی آتش و زعفران برای خوشبوئی اگر خواهی بر آن میریزی یا اندکی زنجبیل، فرمود: برای اندازه‌گیری پختش آن را سه بخش میکنی و پیمانه میکنی تا بدانی چه اندازه است و یک بخش را در دیک میریزی و نشانه میگذاری که آب تا کجا میرسد و آنکه یک سوم دیگر را بریز و نشانه گذار تا کجا میرسد آنکه یک سوم اخیر را بریز که تا کجا میرسد و آنکه آتش زیرش بیفروز آتشی نرم تا دو سوم آن برود و یک سوم بماند (و در روایت اسماعیل بن فضل هاشمی که بامام ششم علیه السلام شکوه کرد از قرقر شکم و ناگواری غذا فرمودش چرا نیبذی نسازی که ما مینوشیم و غذا را گوارا میکند و قرقر شکم و باد را میبرد گوید: بآن حضرت گفتم: قربانت آن را برایم شرح بده فرمود: یک صاع (در حدود 3 کیلو) کشمش بگیر و خوب پاک و دانه و آشغالش را بگیر و آنکه خوبش با آب بشو و آنکه در هموزنش آب یا آنچه از آب آن را فرا گیرد در زمستان تا سه شبانه روز و در تابستان یک شبانه روز آن را خیس کن.

و پس از آن آن را تصفیه کن و صافیش را در ظرفی بریز و با چوبی اندازه کن و آرام آن را بپز تا دو سوم آن برود و یک سوم آن بماند و آنکه نیم رطل عسل بر آن بریز و اندازه آن را در دیک نشانه کن و آن را بجوشان تا اندازه عسل برود و آنکه زنجبیل و خولنجان و دارچینی و زعفران و قرنفل و مصطکی بگیر و بکوب و از پارچه در کن و بر آن بریز و بجوشان و آن را فرود آر و چون سرد شد تصفیه کن و با چاشت و شامت از آن بخور، گوید چنین کردم و دردی که داشتم خوب شد و آن نوشابه ایست که بماندن دگرگون نشود.

بیان: در قاموس گفته: مصطکا کالوک رومی سفید است و برای معده و مقعد و روده‌ها و کبد و سرفه مزمن خوبست، اینکه فرمود: با غذایت بخور، یعنی پس از چاشت و شام که خوردی ...

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 274

14- در کافی (6/ 426) بسندش از اسحاق بن عمار که بامام ششم علیه السلام شکوه کردم از یک دردی و گفتم: پزشک بمن نسخه شربت‌تی داد که کشمش را بگیرم و دو برابر آب بر آن بریزم و غسل روی آن بریزم و بپزم تا دو سوم آن برود و یک سوم بماند، فرمود: شیرین نیست؟ گفتم: چرا گفت آن را بنوش و باو گزارش نداد اندازه غسل را (مضمون حدیث 14 را از طب الائمه آورده با اندکی تغییر).

### شرح و دنباله‌ایست که چند مقصد دارد.

1- فقهاء، رضوان الله عليهم اتفاق دارند که آب انگور با جوشیدن سخت حرام شود. و ظاهر اخبار و گفته بیشتر فقهاء اصحاب این است که بمجرد جوشیدن و زیر و رو شدن حرام شود، در روایت حماد است که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از نوشیدن آب انگور، فرمود: آنچه نجوشیده بنوش و آنچه جوشیده منوش، گفتم: قربانت جوشیدن چیست؟ فرمود: قلب، و مقصود از آن بتفسیر بیشتر فقهاء اینست که زیر و رو شود و تهش ببالایش آید، و شاید مقصود از واژه نشیث در اخبار پیش هم همین باشد و هم در روایت ذریح که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود چون آب انگور نشیث کرد و جوشید حرام است، زیرا نشیث آواز آب و جز آنست هنگام جوشیدن و بنا بر این عطف بواو در روایت برای تفسیر است، و بسا که مقصود از نشیث حالت مقارن جوش باشد و مقدم بر آن باشد و عطف برای جمع یا ترتیب باشد که آگهی داده این دوازدهم جدا نباشند یا اینکه نشیث بی جوش کافی نیست برای حرمت و اینکه در نسخه‌ای از تهذیب «او» بجای واو آمده مؤید عدم انفکاک است و اما اینکه برخی فقهاء در اینجا واژه اشتداد را هم پیوسته و گفته‌اند: جوش آید و سخت شود اگر مقصود از آن همان معنی قلب و نشیث باشد یا سفت شدنی که لازمه جوش آمدنست از قبیل ضم نشیث است بدان در روایت گذشته و اگر مقصود معنای دیگریست که جدا است از جوشیدن و می‌شود جوش باشد و آن نباشد دلیلی در روایت نیست که آنهم شرط حرمت باشد، بلکه روایات دلیند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 275

که خود غلیان علت مستقله حرمت است بی شرط دیگری جز آنچه دلیل بر آن باشد مانند قلب و نشیث بتفسیری که گذشت و مثل اصابه آتش در روایت عبد الله بن سنان از امام ششم که فرمود: هر آب انگوری که آتش بدان رسید حرام است تا دو سوم آن برود و یک سوم آن بماند زیرا رسیدن آتش بمعنی اثر کردن آتش است در آن چنانچه منظور از همه اسباب جوش است از باب دلالت سبب بر مسبب و اما اینکه جوش با خصوص آتش مقصود باشد چنانچه توهم شده از ظاهر روایت درست نیست زیرا اخبار بسیار دلالت دارند بر اینکه حرمت اثر جوش است خواه با آتش یا جز آن، و جمعی از فقهاء چون شهید ثانی- ره- تصریح کردند باینکه جوش با آتش و جز آن برابر است و صاحب وسیله جوش آمدن خود بخود را موجب حرمت شمرده و بقولی اختصاص جوش با آتش نظر بفرد غالب است و هدف ذهاب دو سوم

که نهایت حرمت است که ناشی از جوش با آتش است نه جوش پیش از خود چون نهایت آن سرکه شدنست نه ذهاب دو سوم.

من گویم: تا مست کن نشده ذهاب دو سوم و سرکه شدن در حلیت کافیند و اگر مست کن شد همان سرکه شدن باید و رفتن دو سوم اثر ندارد و در غالب سرکه شدن بی می شدن محقق نشود. و آنچه در اخبار و کلام فقهاء است از اکتفاء به رفتن دو سوم بنا بر غالب است، ابن براج در مهذب گفته: هر آب انگوری تا جوش نیامده استعمالش در هر حال حلال است و جوشی که حرامش کند اینست که با آن زیر و رو شود و اگر پس از آن سرکه شد حلال است، و اگر آن را با آتش بجوش آرند و دو سوم آن نرفته باشد حرام است و اگر برود حلال است و حدش آنست که شیرین شود و بظرف بمالد.

2- جمعی از فقهاء، گفتند آب انگور جوش آمده پیش از رفتن دو سوم نجس است و پس از آن پاک شود، برخی هر جوشی را موجب نجاست دانسته بشرط اینکه سخت باشد و ابن حمزه در وسیله آن را مخصوص بجوش آمدن خود بخود دانسته نه بوسیله آتش و برخی متاخران آب انگور جوش آمده را از نجاسات شمرده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 276

مطلقاً بی تخصیص و شرط و در نجاست سه قول می شود که هیچ کدام در روایاتی که بما رسیده دلیلی ندارد چنانچه شهید-ره- در بیان بدان تصریح کرده آنجا که گفته: نصی بر نجاست آن نیافتم جز آنچه دلالت بر نجاست مسکر دارد ولی آب انگور بمجرد جوشیدن هر چه هم سخت باشد مسکر نیست. و در ذکری پس از نقل قول ابن حمزه و محقق و ذکر توقف علامه در باره آن در کتاب نهاییه گفته:

قول بنجاست را از جز اینها ندیدم، علامه در مختلف گفته: می و هر مست کن و فقاع و آب انگور جوش آمده پیش از رفتن دو سوم آن با آتش همه نجسند گرچه پیش خود بجوشد و بیشتر علمای ما بدان معتقدند. مانند شیخ مفید و شیخ ابی جعفر و سید مرتضی و ابی الصلاح و سلار و ابن ادریس، ابن عقیل گفته: کسی که بجامه و تنش می یا مسکر برسد شستن آنها بر او واجب نیست، زیرا خدا آنها را تعبدا حرام کرده نه برای نجاست آنها و همچنانست حکم آب انگور و سرکه که بجامه و تن رسند.

ابو جعفر بن بابویه گفته: باکی نیست بنماز در جامه ای که بمنی آلوده زیرا خدا نوشیدن آن را حرام کرده نه نماز در جامه آلوده بدان را با اینکه حکم کرده چاهی که می در آن ریزد باید همه آبش را کشید.

دلیل ما چند وجه است 1- اجماع زیرا سید مرتضی گفته: خلافا نیست میان مسلمانان در نجاست می مگر اقوال نادری که اعتباری ندارد.

و شیخ گفته: نجس است بیخلاف و حکم هر مسکری نزد ما حکم می است و فقهاء ما فقاع را بدان پیوستند و قول سید مرتضی و شیخ حجت است در این باره زیرا هر دو نقل اجماع کردند و راستگو باشند و اطمینان بتحقیق اجماع حاصل شود و چنانچه اجماع با نقل متواتر حجت است همچنان بنقل خبر واحد معتبر پایان- و بر این گفته اعتراضی نیست.

1- حکم بنجاست هر مست کن بی‌استثناء مست کن غیر مایع بالاصاله با اینکه مست کن جامد از این حکم نجاست باتفاق خارج است و پاک است.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 277

2- حکم بنجاست آب انگور مذکور پیش از رفتن دو سوم آن با اینکه خلافی نیست در پاکی برخی اقسامش که پیش از رفتن دو سوم سرکه شود چنانچه بیاید.

3- حکم بنجاست حصیر جوش آمده بی‌شرط اشتداد باینکه در کتب دیگرش بطور صراحت آن را معتبر دانسته.

4- نسبت قول بنجاست همه را که آب انگور مذکور در آن داخل است باکثر علماء که شیخ و سید مرتضی رحمهما الله را از آنها برشمرده با اینکه میبینی سخنی که از آنها نقل کرده از ذکر عصیر عنبی ساکت است و تهی است با آنچه از تصریح شهید با کمال تتبع و تبحرش گذشت که گفته: قول بنجاست آب انگور جوش آمده را نیافته جز از عده علماء که نام آنها را برده.

5- دعوی کرده اجماع بر حکم نجاست بطور کلی که شامل آب انگور هم می‌شود بنقل از سید مرتضی و شیخ با اینکه آنچه از سید مرتضی نقل کرده در خصوص می است و کلام شیخ از ذکر آب انگور خالی است بلکه عدم خلاف او هم منحصر بهمان خمر است.

3- چون جوش آمدن موجب حرمت دو راه دارد یکی بی‌آتش و یکی با آتش و سرانجام هر دو اینست که شیره شود و یا سرکه در اینجا چهار احتمال بیشتر نیست، و چون شیره شدن بی‌آتش خلاف عادت است احتمالات عملی سه است:

1- بی‌آتش سرکه شود و گویند خود بخود سرکه شده و گرچه گرمی هوا، و خورشید هم در آن اثر کند.

2- با پخت با آتش شیره گردد.

3- پس از جوش آمدن با آتش سرکه شود بسبب اینکه مدتی بحال خود بماند.

خلافی نیست که قسم یکم پاک است و حلال مطلقا و خلافی نیست در حلالی و پاکی قسم دوم بشرط اینکه دو سوم آن برود و یک سوم آن بماند.



آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 278

و اما قسم سوم که بعد از جوش با آتش بماند تا سرکه شود صریح کلام شیخ در نهاییه و ابن حمزه در وسیله اینست که پاک شود ولی حلال نشود.

شیخ در نهاییه گوید: فروش آب انگور باکی ندارد تا جوش نیامده و حد جوشی که با آن حرام می‌شود اینست که زیر و رو شود و چون جوش آمد نوشیدن و فروشش حرام گردند تا سرکه شود و اگر آب انگور با آتش جوش آمد نوشیدنش روا نبود تا دو سوم آن برود و یک سوم آن بماند و حدش اینست که شیرین شود و ظرف را رنگین کند و بدان بچسبد یا بحسب وزن یک سوم شود روی آتش و آن را فرو آرند و وانهند تا سرد شود و چون سرد شد دو سوم آن رفته و یک سوم آن مانده- پایان- ابن حمزه در وسیله گفته: اگر آب انگور باشد یا جوش آمده یا نه اگر جوش آمده یا خود بخود جوش آمده تا زیر و رو شده، حرام و نجس گردیده تا خود بخود سرکه شود یا بعلاج و بجلالی و پاکی برگردد و اگر با آتش جوش آمده حرام است تا دو سوم آن برود و نجس نباشد تا اینکه چون ظرف را رنگین کند و بدان بچسبد و شیرین گردد حلال شود و اگر هیچ جوش نیاید حلال است چه سرکه باشد چه آب انگور- پایان- و ظاهر کلام محقق و شیخ و علامه در ارشاد و قواعد و کلام شهید- ره- در لمعه و دروس و ظاهر روایت گذشته ابن سنان هم مخالف ظاهر قول شیخند و ابن حمزه بنا بر ظاهر عبارت آنها و دلالت دارند بر حلال بودن آن.

در شرایط گفته: و حرام است آب انگور چون از خود بجوش آید یا با آتش و حلال نشود تا دو سوم آن برود یا سرکه گردد.

علامه در ارشاد گفته: در شمار نوشابه‌های حرام یکی آب انگور راست که سخت بجوشد جز اینکه متقلب شود بسرکه یا دو سوم آن برود، و همچنین است قواعد، و شیعه در لمعه گفته: حرام است آب انگور چون جوش آید تا دو سوم آن برود یا سرکه شود و همچنین است در دروس و مؤید آنها است، روایت کافی (6/420) بسندش از امام ششم علیه السلام که مروی گوید: پرسیدمش از آب انگور که با آتش پخته شود تا در همان ساعت جوش آید آیا صاحبش از آن بنوشد؟ فرمود: چون دگرگون گردد و جوش آید

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 279

خوبی ندارد تا دو سوم آن برود و یک سوم آن بماند، ولی نهان نیست که می‌شود کلام شیخ و ابن حمزه را تأویل کرد و تخصیص داد تا مخالف قول محقق و علامه و شهید نباشد و بسا که این تخصیص در اینجا روشن و مناسب باشد با عموم قاعده مسلم:

حلال بودن هر خمر و پاک بودنش پس از حرمت و نجاست بتبدیل شدن آن بسرکه زیرا گردش آب انگور بسرکه بودن پس از خمر شدن آنست چنانچه مشهور است و هر خمری حلال و پاک است بسرکه شدن گرچه بمعالجه باشد چنانچه آید.

4- بدان که احکام مذکوره خاص آب انگورند بنا بر مشهور، و خلافی نیست در عدم حرمت آب هر میوه جز خرما و کشمش مانند آب انار و میوه‌های دیگر و نه در پاک بودن آنها جز اینکه مست کن شوند و در حلالی و پاکی آنها رفتن دو سوم شرط نیست ولی آب خرما و کشمش مورد اختلافند. شهید در دروس گفته: و حرام نشود آب کشمش تا در آن جوشی بوجود نیاید و دم پخت کشمش حلال است بنا بر اصح چون در برابر آفتاب غالباً دو سوم آن رفته است و دیگر نام انگور ندارد، ولی برخی اساتید معاصر ما آن را حرام دانسته و قول برخی فضلاء پیشین هم هست بدلیل مفهوم روایت علی بن جعفر، و اما آب فشرده از خرما برخی فقهاء حلال دانسته تا زمانی که مست کن نشود، و در روایت عمار است که از امام صادق علیه السلام پرسش شد از آب خرما که چه کنیم تا حلال شود؟ فرمود: آب خرما را بگیر و بجوشان تا دو سوم آن برود پایان- و گویا مقصود از جوش آمدن در اینجا مست کن شدنست یا آمادگی برای آن نه جوش آمدن و آمادگی برای آن چنانچه معروف است برای سیاق سخنش در اینجا و تصریح بمخالف آن در لمعه آنجا که گفته آب کشمش حرام نشود گرچه جوش آید بنا بر اقوی، و شهید ثانی- ره- در شرحش پس از استدلال بر این حکم باینکه نام انگور ندارد و اصل حلیت است و استصحاب آن جاریست و پس از ذکر قول بحرمت باستناد مفهوم روایت علی بن جعفر گفته است سند روایت و دلالت مفهوم بر حرمت هر دو ضعیفند و قول بتحریم اضعف است و شبه در نجس نبودن آن نیست- پایان-.

و گویا فرق میان قول بنجاست و حرمت در اینجا برای اینست که نصی مطلق

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 280

بر نجاست فشرده انگور وجود ندارد و کسی بنجاست آن فتوی نداده جز جمعی برشمرده که آنان هم در باره فشرده خرما جوش آمده حرمت گویند نه نجاست و نجس نبودن آن مورد اتفاق است، در مسالک- ره- گفته: حکم مخصوص آب انگور است و بغیر آن سرایت نکند مانند فشرده خرما تا مست کن نشده بحکم اصل و نه بفشرده از کشمش بنا بر اصح چون نام انگور ندارد و دو سوم و بیشتر آن بر اثر خورشید از میان رفته، و برخی علمای ما باستناد مفهوم روایت علی بن جعفر آن را حرام دانسته و این روایت با اینکه در سندش سهل بن زیاد است دلیل به حرمت آن پیش از رفتن دو سوم آن بهیچ وجه نمیشود و تنها دلالت دارد که این کار باکی ندارد و نوشابه آن میماند تا از آن بنوشد، و تخصیص مورد سؤال به ذهاب دو سوم دلالت ندارد که بی آن حرام است و مفهومی که دعوی کردند دلیل حرمت است وجود ندارد و فائده قیدی که آورده اینست که چون آبش برود تا مدت نامبرده سالم میماند مانند شیر و بر فرض که مفهوم داشته باشد ضعیف است و صلاحیت اثبات حکم مخالف اصل را ندارد.

و ابو بصیر در حدیث صحیح روایت کرده که امام ششم علیه السلام از پخته با کشمش خوشش می‌آمد و این ظاهر است در حلال بودنش زیرا خوراک پخته با کشمش دو سوم آن نمیرود چنانچه نهان نیست پایان.

من گویم: قول بحرام نبودن آب کشمش و خرما خالی از قوت نیست برای عموماًت حلیت گذشته و نبودن مخصص معتبر و روایت علی بن جعفر با اینکه ضعیف است بنا بر مشهور دلالتش بمفهوم است و آن هم ضعیف است بویژه که این مفهوم از کلام پرسنده برآید، بعلاوه مفهومی همین است که پیش از رفتن دو سوم باکی دارد و آن اعم از حرمت است و روایت عمار هم ضعیف است از نظر سند و متن هر دو.

اگر گفته شود روایات داله بر حرمت عصیر پس از جوش آمدن بیشتر یا عامند و یا مطلق و شامل هر عصیر باشند جز آنچه حلال بودنش مورد اجماع است مانند

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 281

فشرده انار و امثالش و فشرده کشمش و خرما در عموماًت حرمت میمانند.

گوئیم: عصیر آب انگور است و شمول آن برای آن دو ممنوع است چون فشرده آنها پس از خیس کردن در آبست و آن را عصیر نامند جز بطور مجاز بلکه نام حقیقی آن نقیع است و آنچه از فشرده خرما برآید بی‌خیس کردن در آب نامش دبس است نه عصیر بلکه بقولی پس از بررسی اخبار و کلام فقهاء لفظ عصیر خاص فشرده انگور است و مؤید آنست آنچه از مقنع و فقه الرضا گذشت و صدوق هم آن را در فقیه گفته: آنجا که گوید: برای آن پنج نام است:

1- عصیر که از تاک است 2- نقیع از کشمش، و مانند آنست صحیحه عبد الرحمن بن حجاج، و چون چنین است باید لفظ عصیر را در اخبار مطلقه بر آن تفسیر کرد گرچه مجاز باشد برای حذر کردن از ارتکاب تخصیص ناباور (تخصیص اکثر) که صحتش را جمعی از علمای اصول ممنوع دانستند زیرا صدور چنین سخنی از ائمه علیهم السلام که هر فشرده‌ای حرام است با خروج بیشتر افراد موضوع از این حکم بعید است جدا.

محقق اردبیلی گفته: مشهور اینست که حرمت با جوش آمدن خاص آب انگور است، و خلافی نیست در حلالی جز فشرده خرما و کشمش مانند فشرده از سیب و انار و گرچه جوش آیند تا مست کن نشوند، و همچنین است فشرده‌ها و مرباهای دیگر، و اصل و عموم ادله و دلیل محصور بودن محرمت از آیات و اخبار بسیار مؤید حکم بحلیت میباشند مانند روایت جعفر بن احمد مکفوف گفت: نوشتم بآن حضرت یعنی بابی الحسن علیه السلام و از او پرسیدم از سکنجبین و گلاب و رب توت و رب انار و رب سیب در پاسخ نگاشت حلال باشند.

و در روایت دیگریست از او که در پرسش رب گلابی را هم افزوده و گفته:

چون فروشنده آنها شیعه نیست و در بازارهای ما بفروش میرسند، و در پاسخ نگاشت جائز است و باکی ندارد.

و در باره جوشانده فشرده خرما و کشمش اختلاف است، و مشهور حلیت است

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 282

و اصل و عمومات و دلیل حصر محرمت در آیه مؤید آنست و هم اخبار بسیار، و قولی است بحرمت بلکه برآید که قولی هم هست بنجاست از کتاب ذکری، ولی طهارت آنها روشن است و جای گفتگو ندارد، و قیاس آنها بامی و آب انگور جوشانده باطل است با اینکه نجاست در اصل هم ثابت نیست، و ظاهر حلال بودن آنها است برای آنچه گذشت و برای نبودن دلیل معتبر بر حرمت جز همان عموم لفظ عصیر که گذشت و ظاهر است که این دو داخل در آن نیستند چون مقصود از عصیر آب انگور است چنانچه از کلام فقهاء و از اخبار فهمیده شود، و از این رو هیچ کس قائل بعموم حکم برای همه فشرده‌ها جز آنچه بدلیل خارج شود نشده، و خود قائلین بحرمت هم باین عمومات استدلال نکردند و کسی آنها را دلیل قول او نیاورده و لفظ عصیر بوضع دوم مخصوص همان آب انگور است نزد آنان فتامل.

و آنکه - ره - گفته: و مؤید آنست اینکه نبیذ مأخوذ از خرما و نقیع مأخوذ از کشمش تنها با مست‌کنندگی حرامند و گذشت که اگر طوری ساخته شوند که مست کن نباشند حلالند و دلیل آن از مفهوم هم هر دلیلی است که دلالت دارد بر حلالی نبیذی که مست نکند و هم صحیحه ابی بصیر در باره پخته با کشمش پایان - و اما اخبار گذشته داله بر نوشابه حلال و اگر چه اشعار دارند باینکه شرط حلالی رفتن دو سوم است ولی میان آنها خبر صحیح بزبان فقهاء نیست و دلالت روشنی هم بر اشتراط ندارند زیرا که در روایت عمار فرموده (تا حلال گردد) بسا مقصود اینست که حلال بماند و نبیذ مست کن حرام نشود چنانچه در خبر دیگر فرموده (تا اینکه حلال نوشیده شود) و چنانچه در روایت هاشمی فرموده (آن نوشابه ایست پاکیزه که دگرگون نشود چون بماند) و گر چه بسا این علت برای وجوب رفتن دو سوم باشد، و بقولی معنایش بقرینه روایت دیگرش و جز آن که در این باره است اینست که، تا نبیذ حلالی شود یا چون نبیذ حرام باشد در بهره دهی نه در حرمت).

من گویم: و گویا برای این احتمالات روشن در این اخبار قائل به اینکه آب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 283

کشمش و آب انگور یک حکم دارند در وجوب رفتن دو سوم برای حلال شدن بدانها استدلال نکرده چنانچه بمفهوم روایت علی بن جعفر استدلال کرده و روایت اسحاق اشعار دارد که تا شیرین است و تغییر نکرده و تلخ مزه نشد حلال است بویژه بعبارتی که در طب الائمه است.

محقق اردبیلی پس از نقل آن گفته: می‌شود حلیت مطلق را از آن فهمید از اینجا که فرموده (آیا شیرین نیست؟) فافهم پایان و اما روایت نرسی گر چه دلالت دارد بر حرمت آب کشمش پس از جوشیدن و نشیش ولی اثبات چنین حکمی با چنین روایتی مشکل است، و شک نیست که احوط اجتناب از فشرده کشمش است پس از جوشیدن. و دور نیست برای حلیت آن اکتفا شود بر نگین کردن ظرف و چسبیدن بدان چنانچه در برخی اخبار است و باینکه آن را شیره نامند و اما رفتن دو سوم آن در آنچه در این زمانه بسازند غالباً محقق نشود مگر پس از بسته شدن و بیرون شدن از حال شیره بودن. و احوط از آن اجتناب از آنست پیش از رفتن دو سوم مطلقاً.

5- جمعی فقهاء آب انگوری که در دانه بجوشد بآب انگور جوشانده ملحق دانستند و دلیلی ندارد چون آب انگور بر آن صادق نیست و مقتضای ادله عامه این است که حلال است، محقق اردبیلی گفته: ظاهراً شرط حرمت اینست که فشرده باشد و اگر انگور در دانه بجوشد بر آن آب انگور جوشانده نگویند و حرمتش مورد تأمل است ولی تصریح بدان کردند فتأمل، و اصل و عمومات و دلیل محصور بودن محرّمات دلالت بر حلالی دارند تا خلاف آن معلوم شود- پایان.

من گویم: یکی از هم عصران نزدیک ما کشمش که در خوراک پزند بدان ملحق کرده و حکم بحرمتش نموده چون آبش در درونش میجوشد و یکی از آنها که بوی علم و فقه بدماغش نرسیده از هم عصران از او پیروی کرده و آن سستی روی سستی است.

و بسا خبر نرسی را دلیل آرند و حال آن را دانستی که ضعیف است با اینکه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 284

دلالت بر ادعای آنها ندارد زیرا ظاهرش اینست که حرمت در صورتیست که شیرینی بآب بنشیند تا چون آب انگور گردد و معلوم است که کشمش داخل برنج پخته در دیک چنین نیست و آب را چون آب انگور شیرین نکند و هم کشمش که در شورباجات ریزند کم است که بدین مقام رسد. آری اگر کوبند و در آن ریزند بسا بدان ماند و آن پخت کشمش است که زبیه گویند و روایت در حلال بودن آن گذشت و خلاصه حکم بحرمت در همه اینها مشکل است گر چه در برخی موافق احتیاط است و اولی است.

6- در مسالک گفته: با نرفتن دو سوم آن اگر هم شیره شود باز حرام است زیرا در نصوص ذهاب دو سوم شرط شده نه نام با اینکه این فرض دوری است زیرا تا چهار پنجم آن نرود در غالب طبق وجدان شیره نشود تا برسد به دو سوم و بسا که اگر پیش از ذهاب دو سوم شیره شود حلال باشد بحکم انتقال و سلب نام آب انگور از آن چنانچه برای همین است که چون سرکه شود پاک باشد، و در ذهاب دو سوم فرق نیست که بآتش باشد یا بر اثر آفتاب و هوا و اگر در برابر خورشید نهندش تا دو سوم آن برود یا بر اثر گرمی هوا برود حلال است و پاک اگر آن را نجس دانند، و ضرر ندارد بر آن که

پیش از ذهاب دو سوم اجسامی در آن نهاده باشند چنانچه هر چه در آن باشد پس از سرکه شدن نزد ما همه پاک شوند پایان.

گویم: و مؤید کفایت نام شیره برای حلیت است آنچه در روایت صحیح از عمر بن یزید است که امام ششم علیه السلام فرموده: چون ظرف را رنگین کند آن را بنوش، گر چه می شود این نشانه برای رفتن دو سوم ذکر شده باشد چنانچه شیخ-- ره- فهمیده و در نهاییه برای ذهاب دو سوم که مناط حلال شدنست سه نشانه ذکر کرده 1- شیرین شدن 2- رنگین کردن ظرف 3- چسبیدن بدان و کم شدن سه دانگ و نیم از آن وقتی روی آتش است.

و کلینی (6/ 421) بسند صحیح از امام ششم علیه السلام روایت کرده که چون شیره فزون باشد بر یک سوم، وقیه‌ای، پس حرام است و گویا مقصود فزونی آن بر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 285

یک سوم باشد بمقدار وقیه که 7 مثقال یا 40 درهم است، و این کنایه از کم بودن زائد و بر یک سوم است یا مقصود اینست که اگر فزونی کمتر از وقیه باشد و بهواء بخار شود ضرر ندارد، و بسا این در صورتی که آب انگور یک رطل باشد که 91 مثقال و کسریست و در برخی اخبار است یک دوازدهم بهوا بخار شود چنانچه شیخ باسناد خود از امام ششم علیه السلام روایت کرده که چون آب انگور پخته شود تا سه دانگ و نیمش برود و وانهدش تا سرد شود البته دو سوم او رفته است و یک سوم آن مانده و یک دوازدهم بر این وجه نزدیک بیک وقیه در رطل بمعنی نخست است و با این هم بی‌اشکال نیست (در تهذیب 9/ 120).

7- رفتن دو سوم که در این باب معتبر است آیا بر حسب پیمانانه است یا وزن؟ ظاهر برخی اخبار اعتبار پیمانانه است و ظاهر برخی فقهاء چون محقق اردبیلی- ره- اعتبار وزن است و بیشتر فقهاء توجهی به تفاوت میان این دو نکردند و از این رو متعرض آن نشدند و معلوم است که نسبت آنچه بخار می‌شود و میرود در آب انگور با آنچه میماند از نظر پیمانانه و وزن تفاوت دارد و این بازمایش روشن است و می‌شود دلیل آورد بر آن بدان چه یکی از افاضل متوجه آن شده و آن اینست که نقصان کیل یا وزن بر اثر جوش برای اینست که برخی اجزاء آب انگور تبدیل به هوا می‌شود و از آن کم میگردد و تردید ندارد که اجزاء بخار شده بتدریج لطیف‌ترند از آنچه بجا ماند و لطیف وزن کمتر و حجم بیشتر دارد از کثیف که بجا ماند و آنچه کم می‌شود باید حجم بیشتر و وزن کمتر داشته باشد، بعلاوه که نقصان حجم بسا بواسطه تراکم اجزاء پدید شود که سفت می‌شود و دعوی اینکه تراکم در موضوع بحث محقق نشود چون حرارت مایه باز شدن اجزاء است نه تراکم آنها باطل است، زیرا بسا که این تراکم بوسیله گشایش بستگی اجزاء بوجود آید و اجزاء بدین وسیله همدیگر را جذب کنند و در هم روند و تراکم پدید شود چنانچه در باره پدید شدن رنگ سیاه گفتند: که از آمیزش زاج و

عفس و در هم شدن آنها پدید گردد فتأمل، و روشن است که ذهاب دو سوم از نظر پیمانانه پیش از ذهاب دو سوم است از نظر وزن

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 286

و می‌شود معتبر همان نقصان دو سوم بحسب کیل باشد که در این گونه موارد نزد عرف معتبر است و اندازه‌گیری آن هم آسانتر است که با کاسه و اندازه دیک و چوبخط خط معین می‌شود و نیازی به ترازو و قپان درست و آزموده ندارد که نیاز بدقت و امتحان دقیق دارند و بیشتر مردم بدان راه بردار نیستند و تخمین ذهاب 2 سوم از نظر پیمانانه با همان دید هم برایشان میسر است بی‌نیاز بابزار اصلا، و دلیل آن روایت عقبه بن خالد گذشته است که رطل را اندازه داده و رطل یک پیمانانه است نه وزن چنانچه ما در رساله اوزان تحقیق آن را کردیم، و هم روایات یک سوم گیری گذشته در باره ساختن نوشابه حلال بر آن دلالت دارد چون صراحت دارند که معتبر در دو سوم و یک سوم همان گل و پیمانانه است نه وزن و گرچه بسا دو سوم رفتن در شرح نوشابه داروئی که آن حضرت نسخه داده کافی است بنا باحتمالی که ما دادیم بلکه نظر دادیم که رفتن دو سوم در اینجا برای حصول حلال شدن نیست بلکه برای وصول بمنافع طیبه آن نوشابه است، زیرا پزشکان در باره داروهای ترکیبی اندازه‌هائی دارند که ذکر میکنند و غرض آنها حصول مزاج داروئیست و عدم سرعت فساد و تباهی در آن و کمال فوائد مترتبه بر آن.

آری بنا بر عقیده کسی که ذهاب 2 سوم را در این خبر برای حصول حلیت داند صریح باشند در اینکه میزان همان کیل است نه وزن ولی بنا بر تفسیری که ما از این اخبار کردیم اشاره‌ای بدان دارد.

و می‌شود گفت: چون شارع علیه السلام رفتن دو سوم را بزبان آورده و تصریح نکرده که بحسب کیل است یا وزن همان صدق عرفی ذهاب دو سوم در تحقق حلیت کافی است و در صورت رفتن دو سوم بحسب کیل این صدق عرفی محقق است ولی در این وجه اعتراض هست بدین تقریر: بسا میزان در اینجا همان اندازه وزنی باشد و آنچه در حکم آنست و موافق آن برای اینکه ائمه علیهم السلام در روایاتی که در این باب از آنها رسیده حکم کردند که حلال شدن مترتب بر رفتن دو سوم است از آب انگور و ماندن یک سوم و آنچه

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 287

بمعنای آنست از رفتن دو تا و ماندن یکی که باید این اندازه بوسیله پختن بدست آید خواه بحسب کیل و خواه بحسب وزن و تا بحسب وزن دو سوم آن نرفته و یک سوم آن نمانده این اندازه که شرط حلالی است محقق نشده و احتمال می‌رود که یک سوم شدن بحسب کیل هم محقق نباشد زیرا این هر دو اندازه پیش از پخت با هم محقق و برابر بودند؟ و

اختلاف آنها پس از پخت و سفت شدن آب انگور پدیدار شده بواسطه تراکم اجزاء و بمجرد پیمانه در این وضع اندازه 2 سوم و یک سوم معین نشود و همان بحسب وزن معین می‌شود که اشتباه در آن راه ندارد اصلا.

و این موضوع را با یک مثالی روشن کنیم: فرض کن شش من آب انگور داریم برابر شش پیمانه مشخص و باید چهار من آن موافق چهار پیمانه نامبرده برود تا حلال شود، و چون طبخ شد تا دو پیمانه ماند در این صورت گرچه جای تو هم این هست که بحد نصاب یک سوم رسیده بحسب صورت و ناچار دو سوم آن رفته است ولی چون دو پیمانه مانده بواسطه پخت سفت شده خرد حکم کند باینکه می‌شود از نظر واقع بیش از یک سوم باشد چون هنگامی که شل بود یک سوم آن دو پیمانه بود ولی اکنون که سفت شده این دو پیمانه بواسطه غلظت آن بیش از 1 سوم میباشد باندازه تفاوتی که میان رقیق و غلیظ وجود دارد و بنا بر این آنچه از آن رفته است دو سوم تمام نیست و برخی از آن بواسطه تراکم بجا مانده است و تا مانده آن باندازه دو من نشود موافق دو کاسه در حال رقت نمیگردد و یک سوم باقیمانده و دو سوم رفته تحقق نمیپذیرد و میزان در رسیدن آن بحد یک سوم همان وزن است یا آنچه در حکم آنست مانند اینکه یک پیمانه و نیم از آن بماند در صورتی که بدانیم یک پیمانه و نیم شیر سفت هم وزن دو پیمانه آب انگور نجوشیده است و بدانیم که نسبت شیر با آب انگور نجوشیده نسبت 1 و 1 دوم است به 2 و همچنین.

و خلاصه می‌شود این شناخت نسبت برای کسی که بررسی و آزمایش کرده و آن را فهمیده نتیجه همان شناخت وزن را داشته باشد و بی‌نیاز بترازو و قیان از آن استفاده کند، و با این تحقیق این نتیجه بدست آمد که: یقین برفتن دو سوم آب

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 288

انگور مطلقا موقوف است بر تحقق یک سوم شدن آن و رفتن 2 سوم آن بحسب وزن و پیش از تحقق آن حالش مشکوک است و اصالة الحرمة جاریست زیرا احتمال ذهاب دو سوم و عدم آن بحسب دو اعتبار صورت و حقیقت با هم تعارض دارند و حرمت متیقنه بجوش آمدن آن برداشته نشود جز بحصول یقین بحلیت یقین بحلیت که موقوف است بر تحقق رفتن دو سوم بوجهی که ذکر شد، و در الفاظ روایات هم اشاره‌های لطیفی بدین تحقیق است، مانند بکار بردن واژه باقی در برابر ذهاب که اشعار دارد منظور از ذهاب در اینجا نابودی و جداشدنست نه تراکم با اجزاء دیگر زیرا ذهاب بدین معنی منافات با بقاء ندارد، و شاید ذکر بقاء یک سوم پس از ذکر ذهاب دو سوم در بیشتر روایات با بی‌نیازی بحسب ظاهر از آن برای دفع این توهم باشد، و مانند بکار بردن واژه اوقیه در روایات ابن ابی یعفور گذشته که بهر صورت تفسیر 40 درهم یا 7 مثقال است چنانچه دانستی و صریح است در اعتبار وزن بدون شائبه احتمال کیل در آن و دلیل است که در اینجا مناط وزنست نه پیمانه، و مانند بکار بردن واژه دوانیقی در روایت ابن سنان، زیرا دانگ در اصل وصفش عبارت از یک ششم درهم است که احتمال پیمانه در آن نمی‌رود و دلیل است بر اینکه مناط معنای حقیقی آنست چنانچه



شیخ-ره- از آن فهمید آنجا که در نهاییه خود گفته: یا برود از هر درهم 3 دانگ و نیمش، و اما لفظ کیل که در روایت عقبه بن خالد آمده می شود تفسیر کرد بر وزن معروف آن نه پیمانہ برای جمع آن با روایات دیگر.

من گویم: می شود که مکلف مخیر باشد میان اندازه گرفتن بهر دو از وزن و پیمانہ برای توسعه بهمه مردم چنانچه مناسب ملت حنیفیه است چون تفاوت میان آنها اندک است و غرض دگرگون نشدن و تباه نشدن بر اثر طول بقاء آن با هر کدام از کیل و وزن حاصل است چنانچه شارع در اندازه کر مخیر ساخته میان اندازه گیری با وجب و وزن ابطال و در مسافت شکسته خواندن نماز برای مسافر میان مسیر یک روز و اندازه با فرسنگ و میل و در دیه میان هزار دینار و 10 هزار درهم با اینکه تفاوت ارزش میان آنها بسیار است با اختلاف زمان و احوال و تخییر برای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 289

جمع میان اخبار سازگارتر است چون تصریح بتعیین یکی از آن دو در اخبار نیست و در کلام قداماء از فقهاء و متأخرین از علماء هم وجود ندارد، و این تخییر نزد من اظهر وجوه است و اگر چه احوط عمل به وزنست مطلقاً.

اگر گوئی: چون پیمانہ وزن کمتری دارد همیشه این وجه بر میگردد بهمان وجه اول که مناط پیمانہ است گوئیم: این اعتراض در همه موارد تخییر میان کمتر و بیشتر وارد است که یادآور کردیم با اینکه فقهاء در همه این موارد تصریح دارند به تخییر و فائده آن توسعه بر امت است زیرا بسا که اندازه گیری با وزن آسانتر باشد با اینکه می شود گفت رعایت وزن افضل است بر پیمانہ و همین خود فائده ایست، و در اینجا سخن را بدرازا آوردیم چون فائده اش بیش و مورد ابتلاء همه است و فقهاء متعرض آن نشدند.

#### باب چهارم برگشت می بسرکه

1- در قرب الاسناد: 155 بسندش از علی بن جعفر از برادرش که گوید:

پرسیدمش که می بوده و اکنون سرکه شده می شود خوردش؟ فرمود: چون مست کردنش برود باکی ندارد، در کتاب المسائل: مانندش آمده جز که پس از خورده شود آری دارد.

2- در عیون (2/ 40) بسندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که سرکه می را بخورید چون کرمهای شکم را میکشد. فرمود: سرکه آن می که خودش تباه شد و سرکه شده بخورید، و مخورید آنچه را شما خود تباه کنید و بمعالجه سرکه نمائید.

3- در فقه الرضا (38) فرمود: علیه السلام اگر در می سرکه ریخته شود خوردنش روا نباشد تا چند روز بر آن بگذرد و می سرکه شود و پس از آن بخور.

4- در سرائر (37 / 1) بسندی از ابی بصیر که پرسش شد از امام ششم علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 290

از می که آن را با نمک و جز آن درمان کنند تا سرکه شود، فرمود: باکی نیست بدرمانش، گفتم منش با گل گرفتن سر خمره اش درمان کردم وانگه که سرش را باز کردم پیش از وقت مقرر یا پس از آن و باز می بود جائز است نگهش دارم؟ فرمود: باکی ندارد تو میخواهی می سرکه شود و قصد تو فاسد نیست.

بیان کردنیست: بدان که مشهور میان فقهاء ما جواز درمان می است بدان چه آن را ترش کند و بسرکه برگرداند از اجسام پاک خواه درمان با عینی باشد یا برجا یا چیزی که مستهلک شود و دلیل آوردند بر آن موثقه ابی بصیر را که: پرسیدم از امام ششم علیه السلام از می که در آن چیزی بکار برند تا بتر شد، فرمود: اگر آنچه در آن بکار رود از می غلبه دارد بر آنچه برای درمانش بکار رفته باکی ندارد، زیرا ظاهرش اینست که مقصود اینست که اگر می غالب باشد بر ابزار درمان و در آن مستهلک نشود تا تردید شود که سرکه شده باکی ندارد. و بعموم حسنه زراره که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از می کهنه که سرکه در آن نهند، فرمود: باکی ندارد، و فتوی دادند که درمان کردن می برای سرکه شدن مکروه است برای گفته آن حضرت علیه السلام در روایت ابی بصیر که پرسیده بودش از می که در آن سرکه نهند تا سرکه شود، فرمود: نه، جز آنچه خودش سرکه شود، و در روایت دیگر است که باکی ندارد آنچه خودش بسرکه برگشته که در اکثر نسخه های تهذیب به قاف آمده که برگرداندنست و در کافی به غین آمده از غلبه و آن روشنتر است، و بسا قولی است که شرط است ابزار درمان پیش از سرکه شدن می نابود شوند زیرا با گذاشتن در آن نجس شده و با برگشت آن بسرکه پاک نشود، زیرا مطهر خود می انقلابست و آن در این ابزار درمان وجود ندارد و این اعتراض در ظرفش وارد نیست زیرا ظرف قابل جدائی از می نیست و بتبع آن پاک می شود چون اگر پاک نشود حکم بپاکی سرکه آن میسر نیست و گرچه بخود سرکه شود، و اگر باندازه ای سرکه در می ریزند که می مستهلک شود مشهور اینست که نه پاک است و نه حلال، شیخ در نهایی گفته، چون می در سرکه افتد استعمالش روا نباشد جز

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 291

اینکه خود آن می سرکه شود، ابن جنید گفته: اگر آدمی می گیرد و بر آن سرکه ریزد نوشیدنش حرام است خورش کردن با آن در همان هنگام تا بگذرد زمانی که در آن تبدیل حال حاصل می شود از حلیت بحرمت و بر عکس، و شیخ روایت گذشته ابی بصیر را که باکی ندارد بشرط که در آن نهند چیزی که آن را برگرداند تفسیر کرده باینکه در آن نهند چیزی که بر آن غلبه کند و گمان برد که می هم سرکه شده و هنوز سرکه نشده مانند اینکه در اندکی می سرکه بسیار ریزد که مزه سرکه گیرد و هنوز اجزاء می بجا است که بکار بردنش روا نیست تا مدتی بگذرد که اجزاء می در آن سرکه شود، و ابن ادریس و جز او منکر آن شدند، ابن ادریس گفته:

دلیلی ندارد چون اجماعی است که سرکه بمحض آمیختن با می نجس شده و دلیلی نیست که پس از آن پاک شده باشد زیرا اجزاء می با انقلاب بسرکه پاک شوند و اما خود سرکه بحال خود بماند و انقلابی ندارد تا پاک شود.

علامه - ره - در مختلف گفته: سخن شیخ دور از صواب نیست زیرا بر گردیدن می مخلوط بسرکه دلیل است بر آمادگی برگشت آن بسرکه و مزاج هر دو آمیخته یکی است بلکه آمادگی جزء خمیری اتم است ولی جز بآمیختن با سرکه دانسته نشود و چون اصلی که از آن گرفته شود برگردد برگشت آمیخته هم دانسته شود، و نجاست سرکه بر اثر می است که نابود شده و اثر آن هم که نجاست است نابود شود چنانچه خود می سرکه شود، و استاد ما ابو علی ابن جنید بدان آگهی داده است.

شهید ثانی - ره - گفته: قول بپاک شدن سرکه پس از گذشت زمانی که دانسته شود می مخلوط با آن سرکه شده موجه است در صورتی که درمان را جائز شماریم و آن را پاک دانیم با بقاء عین ابزار درمان در آن زیرا سرکه دست کم از این اعیان ابزار درمان ندارد که آنها را با پاک شدن خود می بسرکه شدن پاک دانند، جز اینکه اثبات این حکم از نص حدیث بی اشکال نیست، و استفاده آن از اطلاق جواز درمان خمر اعم است از صورت بقاء عین ابزار علاج پایان - من گویم قول

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 292

بحلیت آن مطلقاً دور نیست بروایت شیخ در سند صحیح از عبد العزیز بن مهتدی که نوشتیم بامام رضا علیه السلام قربانت آب انگور می شود و سرکه و چیزی که آن را بگرداند بر آن ریزند تا سرکه شود، فرمود: باکی ندارد (تهذیب 9 / 117).

### باب پنجم خوردن و نوشیدن در ظرف طلا و نقره و ظرفهای مورد غدقن دیگر و جز آن

- 1- در مجالس صدوق (254) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که نهی کرد از نوشیدن در ظرف طلا و نقره.
- 2- در قرب الاسناد (48) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که از هفت چیز آنها را نهی کرده از آنها است نوشیدن در ظرف طلا و نقره.
- 3- و از همان (163) بسندش از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که پرسیدمش از آینه که میشاید آن را بکار برد با اینکه حلقه نقره دارد، فرمود: آری جز این نیست که بکار بردن نقره در نوشیدن بد است.
- 4- در خصال (34) بسندش از براء بن عازب که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را از بدست کردن انگشتر طلا و از نوشیدن در ظرف طلا و نقره، فرمود: هر که در دنیا از آنها نوشد در دیگر سرا ننوشد - الخبر -.
- 5- در عیون (2 / 19) بسندش تا محمد بن اسماعیل بن بزیع که از امام رضا علیه السلام پرسیدم از ظرف طلا و نقره و آنها را بد داشت، گفتمش البته یکی از یاران ما روایت کرده که موسی علیه السلام آینه نقره پوشی داشت فرمود: نه،

بحمد الله، جز آن نبود که حلقه نقره داشت و آن نزد من است، ابن عباس گفته: مقصود برادرش بود که چونش ختنه کردند عود نقره پوشی که برای بازی کودکان سازند برایش ساختند از نقره که دسته‌اش باندازه ده درهم بود و ابو الحسن علیه السلام فرمود آن را شکستند، در کافی بسندش مانندش آمده، در محاسن (582) مانندش آمده

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 293

در مکارم از ابی جعفر علیه السلام مانندش آمده.

بیان: شیخ بهائی - ه - گفته: می‌شود از مبالغه آن حضرت در انکار این روایت بدست آورد که آلات نقره پوش مانند آینه هم مکروهند بلکه بسا که از آن حرمت استفاده شود، و شاید وجهش اینست که این پوشش بمانند ظرف است برای آن چیز و اگر نقره چنین باشد طلا بطریق اولی چنین است - پایان - گویم: نهایت آنچه از آن برآید استحباب برکناری از آنست، و مبالغه در انکار از نظر وضع زهد آنها است نه از نظر حرمت و توجیه او ناموجه است چنانچه بر بینا پوشیده نماند و سخن در باره آن آید ان شاء الله.

6- در مجالس ابن الشیخ 2 / 133 بسندش تا امام پنجم علیه السلام که پرسش شد از پول طلا و نقره و آنچه در دست مردم است، فرمود: اینها مهره‌های خدایند در زمین که برای مصلحت کار مردم ساخته و بدانها کارشان درست می‌شود، و هر که از آنها بیش دارد و حق خدا را در آن برپا دارد و زکاتش را بدهد برایش پاک و خالص است و هر که از آنها بیش دارد و بدان بخل ورزد و حق خدا را از آن نپردازد و از آنها ظرف بسازد هم اوست که بر او بایست شود و عید خدا عز و جل که در کتابش میفرماید:

«روزی که تافته کنند آنها را در آتش دوزخ و داغ نهند بدانها بر پیشانیها و پهلوها و پشتهاشان اینست آنچه برای خود گنج ساختید، پس بچشید آنچه را بودید گنج نهادید، 35- التوبه».

بیان: مهره‌ها: تشبیه اشرفی طلا و پول نقره بخاتم برای اینست که نقش دارند یا برای عزیزی آنها است یا برای اینکه روا نیست آنها را ظرف و مانند آن ساخت چنانچه شکستن مهر آنچه مهر شده روا نیست.

7- در قصص راوندی: بسندش تا امام پنجم علیه السلام که بد دارم چیزی در ظرفهای سفالی مصر بخورم، عیاشی (2) و (305) مانندش را آورده.

8- در قصص: بسندش از ابو الحسن علیه السلام که غذا نخورید در ظرفهای

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 294

سفالین مصر و سر خود را با گل مصر نشوئید که مایه خواری و بیغیرتیتست، عیاشی مانندش را آورده (1 / 304).

9- در محاسن: (..) بسندش از امام پنجم علیه السلام که نهی شده از طرف طلا و نقره.

در کافی بسندش مانندش آمده (6/ 267).

10- در محاسن: (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که شایسته نیست نوشیدن از ظرف طلا و نقره.

11- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که بد داشت ظرف طلا و نقره و ظرف نقره کوب را.

12- و از همان (..) بسندش از امام هفتم علیه السلام که ظرف طلا و نقره کالای آنانست که یقین ندارند.

در نوادر راوندی: (13) بسندش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مانندش آمده.

در کافی 267 بسندش مانندش آمده.

در فقیه از پیغمبر صلی الله علیه و آله مانندش آمده (3/ 222).

13- در محاسن (583) بسندش از امام ششم علیه السلام که نخور در ظرف طلا و نقره.

14- و از همان (..) بسندش از عمرو بن ابی المقدام که دیدم برای امام ششم علیه السلام قدح آبی آوردند و روکش

نقره‌ای داشت و دیدم آن را با دندانش میکند، در کافی (267) بسندش مانندش آمده.

بیان: شیخ بهائی - ره - گفته: ضبه با فتح ضاد نقطه دار و تشدید باء یک نقطه در اصل لغت تیکه آهنی است پهن که کمر بند در سازند و مقصود از آن در اینجا صفحه نازکی است از نقره که کمر بند کاسه شده که خودش چوب یا مانند آن بوده برای زیور آن یا بستن شکست آن.

15- در محاسن (..) بسندش از معاویة بن وهب که پرسش شد امام ششم علیه السلام

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 295

از نوشیدن از کاسه‌ای که حلقه نقره دارد، فرمود: باکی ندارد جز اینکه از نقره بدت آید و آن را بکنی.

16- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که بد داشت نوشیدن از ظرف نقره و از کاسه نقره کوب و بد داشت

روغن مالی کند از روغن دان نقره کوب و هم از شانه نقره کوب.

17- در محاسن (..) بسندش از یونس بن یعقوب از برادرش یوسف که من در حجر همراه امام ششم علیه السلام بودم و آب خواست و کاسه‌ای از مس زردش آوردند و مردی گفتنش که عباد بن کثیر بد دارد نوشیدن از کاسه مس زرد را فرمود:

از او نپرسیدی که این طلا است یا نقره؟ 18- در مکارم: (173) از امام صادق علیه السلام که بد داشت روغن بمالد از روغن دان نقره یا نقره کوب و از شانه چنین، و از ابی جعفر علیه السلام که باک ندارد کسی از کاسه نقره کوب بنوشد، ولی دهانت را از جایی که نقره دارد دور کن.

19- در کتاب المسائل از برادرش موسی علیه السلام که پرسیدمش از مردم زمین و کشت آیا از ظرفشان می‌شود غذا خورد با اینکه مردار و خوک می‌خورند؟ فرمود:

نه و نه در ظرف طلا و نقره (در بحار ج 10 ص 268).

20- در مجازات نبویه: پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: نوشنده در ظرف طلا و نقره همانا برشته کشد در شکمش آتش دوزخ .. سید- ره- گفته: این گفتار بتعبیر مجاز اداء شده زیرا آتش دوزخ بحقیقت در شکم او برشته ندارد که برشته در اصل معنای خود آواز شتر است در هنگام خستگی و ادب کردن آن (در اینجا شعری گواه لغت آورده) ولی آن حضرت صلی الله علیه و سلم نوشانوش آدمی را برای آب در این ظروف مخصوصه از نظر اینکه غدقن است و سزای کیفر دارد چون برشته آتش دوزخ مقرر داشته بطور تشبیه و مجاز، چون این کار او را بدوزخ کشاند و بسوزش آتشش رساند، پناه بخدا از آن، لفظ خبر (یجر جر) با یاء آمده با

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 296

اینکه خوب بود (تجر جر) با تاء باشد بنا به روایت رفع (نار) که فاعل مؤنث است ولی چون لفظ دیگر میان فعل و فاعلش فاصله شده مذكر آوردن فعل نیکو گردیده (در اینجا مصرع شعری گواه آورده).

و در خبر دیگر است که (کانما یجر جر فی بطنه نار) در این تعبیر آدمی فاعل است و (نار) مفعول و مقصود اینست که گویا میکشد در شکم خود آتش را و واژه (یجر جر) مضاعف لفظ جر است برای دلالت بر تکثیر فعل چنانچه در قرآن آمده «فکبکبوا فیها هم و الغاؤون، 94- الشعراء و مقصود (کبوا) است یعنی برو در افتند و بنا بر این توان گفت: (جر) و (جر جر) مانند (کب) و کبکب است با اینکه قاعده اینست که (جرر) گفته شود، در کلام عرب آمده «جرر فلان الماء» هر گاه آن را نوشانوش مصرف کند و آوازی چون آواز برشته شتر دهد، و بنا بر این معنا اینست که جرعه نوش کند آتش دوزخ را و این درست‌ترین تأویل است، و اما ظرف طلا و نقره در نزد ما شیعه خورد و نوش در آن حلال نیست و بکار بردنش در مصالح تن مانند روغن مالی و سرمه کشیدن روا نیست و هم در مجمره بخور، و من از استاد خودمان ابا بکر محمد بن موسی خوارزمی- ره- هنگامی که درس ما بدین مسأله رسید در کتاب طهارت پرسیدم از خاکستر گیر و

دودکش طلا و نقره زیرا خلافی در باره مجمره و آتش دان نیست، گفت: قاعده اینست که حرام نباشد زیرا بکار بردن آن بدنباله مجمره است و خودش تنها در کار نیست، زیرا مجمره اگر خودش تک باشد نیازی بجاکستر گیر و دودکش ندارد که با آن باشد و آن مانند نوشیدن از ظرف نقره کوبست که دهن روی نقره نهد، و در این مسأله خلافی است از شافعی زیرا او نوشیدن در ظرف نقره کوب را مکروه دانسته.

و داود اصفهانی معتقد است بکراهت نوشیدن از ظرف طلا و نقره تنها نه جز آن از خوردن و بکار بردن در مصالح تن بنا و بروش خودش در عمل بظاهر خبری که دلالت بر کراهت نوشیدن دارد بخصوص، و اینجا جای گفتگوی نهائی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 297

در این مسأله نیست جز اینکه اعتماد در حکم بکراهت بکار بردن این ظروف خبریست که پیش گفتم چون تهدید سختی دارد، و در روایتی است از آن حضرت صلی الله علیه و آله که هر که در دنیا از آنها نوشد در آخرت با آنها ننوشد و بدین دو خبر و مانند آنها کراهت نوشیدن در این ظرفها ثابت شود، و خوردن و روغن مالی و سرمه کشیدن بدان قیاس شوند بعلت اینکه همه در منافع تن بکار روند.

توضیح: جزری در نهاییه گفته: در حدیث است که: آنکه بیاشامد در ظرف فضه همانا برشنه کشد در شکمش آتش دوزخ، یعنی سرازیر شود در آن آتش دوزخ و برای نوشیدن برشنه ساخته که آواز ورود آبست در درون.

زمخشری گفته: برفع نار روایت شده و بیشتر روایت نصب است و این گفته مجاز است زیرا آتش دوزخ در حقیقت در شکمش برشنه نکشد و جرجره آواز شتر است هنگام سختی حالش ولی آن حضرت صلی الله علیه و آله آواز نوشانوش آدمی را برای آب در این ظرفهای مخصوص که نهی دارد و سزای کیفر چون برشنه آتش دوزخ ساخته بطور مجاز و تعبیر به یجرجر با یاء، برای فاصله بودن میان آن و کلمه نار است، و بنا بر نصب فاعل فعل نوشنده است و نار مفعول است، گویند: جرجر فلان الماء، یعنی پیایی آن را جرعه نوش کرد که آوازی داد و معنی اینست که گویا آتش دوزخ را نوشانوش کند.

21- در کافی (6/ 385) بسندش از امام ششم که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته در کاسه های شامی نوش میکرد که برایش از شام می آوردند و بدو پیشکش میکردند (و در روایت دیگرش افزوده که میفرمود) اینها نظیف تر ظرفهای شما است.

22- و از همان (..) بسندش از عمرو بن ابی المقدم که دید ابو جعفر علیه السلام در کاسه سفالین مینوشید.

23- و از همان: (6 ر 386) بسندش از علی بن اسباط که شنیدم امام رضا علیه السلام که نام مصر برده شد فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: در سفالهای مصر مخورید و سرتان را با گلش مشوئید که غیرت برد و دیوثی آورد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 298

بیان: بی‌غیرتی از سیاق داستان زلیخا زن عزیز مصر معلوم است چنانچه بر اندیشمند نهان نیست.

گویم: برخی اخبار را در این باره در باب آداب نوشیدن آوردیم.

24- در کافی (398) بسندش از بزیع که نزد ابی جعفر علیه السلام رفتم و آن حضرت سرکه میخورد و زیت در کاسه‌ای که سیاه بود و در میانش برنگ زرد **قل هو الله أحد** نوشته بود- الخبر- 25- در مکارم: پیغمبر صلی الله علیه و آله از کاسه‌های بلوری که از شام برایش می‌آوردند مینوشید و هم در کاسه‌های چوبی و پوستی و هم در کاسه‌های سفالی (32).

گویم: گذشت خبری از امیر المؤمنین علیه السلام در آداب نوشیدن که آن حضرت از نوشیدن آب در ظرف شیشه‌ای نازک کناره میکرد و این از نهایت زهدش بود و ترک لذت تا فقراء شیعه بآن حضرت تاسی کنند و دلالت بر کراهت ندارد چنانچه از روایتی که نقل کردم برآید و گفته: آن حضرت صلی الله علیه و آله که آن نظیف‌تر ظرف شما است بدان اشاره دارد، و می‌شود مورد این روایت ظرفی باشد که رویه شیشه دارد چنانچه در زمان ما در همه بلاد شایع است.

26- در کافی: بسندش از امام هفتم علیه السلام در حدیثی دراز که سفارشنامه از خدا برسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، نوشته مسجلی بود که جبرئیل به‌مراه اماناء خدا تبارک و تعالی از فرشته‌ها آن را آورد- و در حدیث را کشانده تا آنجا که- گفته:

سفارشنامه مهرها از طلا داشت که آتش ندیده بودند و آن سفارشنامه بامیر المؤمنین علیه السلام داده شد.

27- در کتاب طرف سید بن طاوس بسندش مانند آن آمده.

28- در مجالس و اکمال صدوق بسندش از امام ششم علیه السلام که خدا عز و جل نامه‌ای به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرو فرستاد پیش از وفات پیغمبر- تا گفته- بر آن نامه مهرها از طلا بود- الخبر- (241 امالی).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 299

در روایت دیگر از صدوق- بسندش تا امام ششم علیه السلام که جبرئیل صحیفه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از آسمان فرود آورد که خدا عز و جل مانندش نامه‌ای فرو نفرستاده بود نه پیش از آن و نه پس از آن و در آن مهرها بود از طلا- الخبر (علل 1/ 164).

27- در کتاب غیبت شیخ الطائفه (97) بسندش تا ابن عباس که جبرئیل صحیفه‌ای از نزد خدا برسولش فرود آورد که بر آن 12 مهر از طلا بود- تا آخر خبر.



بیان: این اخبار دلالت دارند که بکار بردن طلا در این گونه موارد جائز است جز که گفته شود این حکم خاص طلای آسمانست که از آن فرود آمده چنانچه فرموده: آتش بدان نرسیده یا گفته شود کار خدا با کار بشر سنجیده نشود چنانچه خدا تصویر سازد و باوصیاء حلال کند مانند اینکه برای عیسی علیه السلام جائز شد و بر دیگران حرام است و همه این احتمالات بعیدند (و اینها از ملحقاتی است که مصنف پس از تجدید نظر بکتاب افزود).

28- در سرائر بنقل از جامع بزندی که: پرسیدم از امام رضا علیه السلام از زین و دهانه‌ای که نقره دارند بر آنها سوار شوند؟ فرمود: اگر آب نقره داده باشند که نتوان نقره آن را جدا کرد و کند بدان باکی نیست و گر نه بر آن سوار نشوند در محاسن (583) بسندش از امام هفتم علیه السلام مانندش آمده، در قرب الاسناد (163) بسندش مانند آن آمده با اختلافی در تعبیر، در کتاب المسائل: مانندش آمده.

بیان: جوهری گفته: تمویه اینست که مس یا آهن را با نقره یا طلا روکش کنند.

29- در مکارم: از فضیل که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از تختی که در آن طلا است میشاید آن را در خانه نگهداشت؟ فرمود: اگر خود طلا باشد نه اگر آب طلا باشد باکی ندارد (152).

در کافی- بسندش مانندش آمده (476/6).

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 300

30- در مجالس صدوق (440) بسندش از ابی جعفر علیه السلام که نام پیغمبر صلی الله علیه و آله در صحف ابراهیم ماحی است- تا فرموده- آن حضرت صلی الله علیه و آله زرهی دارد بنام:

ذات الفضول که سه حلقه نقره دارد یکی در جلو و دو تا در پشت- الخیر- در فقیه: مانندش آمده (519).

31- در مجالس و عیون (50/2) بسندش از احمد بن عبد الله که پرسیدم از ابو الحسن علیه السلام از ذی الفقار شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله که از کجا بود؟ فرمود:

جبرئیلش از آسمان آورده بود و زیورش نقره بود و آن در نزد من است.

در کافی (160/3) بسندش از امام رضا علیه السلام مانندش آمده.

32- و در همان (267/8) بسندش از منصور بن حازم که از امام ششم علیه السلام پرسیدم از دعا که آویزان شود بر زن حائض فرمود: آری، هر گاه در میان جلد یا ظرف نقره یا آهن باشد.

33- و از همان: (مضمون شماره 51 با اندک اختلافی تعبیر آمده).

34- و از همان (331 / 8) بسندش از یحیی بن ابی العلاء که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در زره ذات الفضول نماز خواند که دو حلقه از نقره در جلوش بود دو حلقه در پشتش، و فرمود علی علیه السلام در روز جنگ جمل آن را پوشید.

35- و از همان (385 / 6) بسندش از امام ششم علیه السلام که نشاید نوشیدن در ظرف طلا و نه در نقره.

36- در فقیه: - بسندش از امام پنجم علیه السلام که مخور در ظرف طلا و نه در نقره (222 / 3).

37- در کافی: بسندش از امام ششم علیه السلام که مخور در ظرف نقره و نه در نقره کوب (267 / 6).

38- در کافی (..) بسندش از برید که امام ششم علیه السلام بد داشت نوشیدن در کاسه نقره و در کاسه نقره کوب را و همچنین روغن زدن و عطر زدن از روغندانی

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 301

نقره کوب و شانه چین را.

39- در فقیه: مانندش آمده و افزوده اگر ناچار باشد از نوشیدن در کاسه نقره کوب دهانش را از آنجا که نقره است بگرداند، در «مکارم» مانندش آمده (173) - 40- در تهذیب (91 / 9) بسندش از امام ششم علیه السلام که باکی نیست باینکه بنوشد مرد از کاسه نقره کوب، و دهان را از جای نقره بر کنار کن.

41- در فقه الرضا (16) فرمود علیه السلام: نماز مخوان در انگشتر طلا و منوش در ظرف طلا و نقره - الخبر -.

42- در معانی الاخبار (301) بسندش از امام ششم علیه السلام که نهی کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نگویم که شما را نهی کرد از بدست کردن انگشتر طلا - الخبر -.

43- در کافی: بسند صحیح از ابی الصباح که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از زیور طلا برای کودکان؟ فرمود: علی بن الحسین علیه السلام پیوسته بچه‌ها و زنان را با طلا و نقره زیور میکرد (475 / 6).

43- و از همان: (..) بسند صحیح از داود بن سرحان که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از طلا که زیور کودکان شود فرمود: پدرم همیشه بچه‌ها و زنهایشان را با طلا و نقره زیور میکرد پس باکی ندارد.

44- و از همان: (..) بسند صحیح از محمد بن مسلم که پرسیدم امام ششم علیه السلام را از زیور طلا و نقره برای زنها فرمود: باکی ندارد.

45- و از همان: (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که سر غلاف شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دست‌اش نقره بود، و میان آنها هم حلقه‌های نقره بود، و من زره رسول خدا صلی الله علیه و سلم پوشیدم و آن را با خود کشیدم و سه حلقه نقره جلوش بود و دو حلقه نقره در پشتش.

46- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که زیور گردن شمشیر با طلا و نقره باکی ندارد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 302

47- و از همان (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که از زیور شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و سلم هم‌اش نقره بود از دسته آن و از سردسته‌اش.

48- در کافی (..) بسندش از امام ششم علیه السلام که زیور کردن مصحف و شمشیرها با طلا و نقره باکی ندارد.

49- در سرائر (491) بسندش که گوید: پرسیدم امام ششم علیه السلام را از کسی که خانواده‌اش را با طلا زیور کند، فرمود: زنها و کنیزها و دخترها را آری و اما پسر بچه‌ها را نه.

بیان: اخبار پیش که دلالت داشتند بر جواز زیور طلا برای پسر بچه‌ها بیشترند و سندشان قویتر است و نمی‌شود حمل بر کراهت نمود چون اخبار پیش دلالت دارند که خود ائمه علیهم السلام این کار را میکردند، و حمل آنها بر بیان جواز هم دور است زیرا ظاهرشان استمرار بر آن بوده آری میتوان آنها را حمل بر تقیه نمود.

و مؤید این خبر است منع از نوشتن نوبه‌های حرام بکودکها، می‌شود اخبار گذشته را تفسیر کرد بکودکان غیر ممیز و این خبر منع را بکودکان ممیز، و این وجه جمع خوبی است، و مؤید آنست وجوب تمرین کودکان ممیز بطاعت و ترک معصیت و محرمات، در ذکری گفته: جائز است زیور کردن زنها و بچه‌ها باطلا، ولی فقهاء اصحاب اختلاف دارند در جواز تمکین پسر بچه از پوشیدن لباس ابریشم برای ولی و سرپرستش چنانچه بخاطر دارم، و ظاهر کلینی هم عمل باخبار جواز است، مؤلف جامع گفته است: جائز است جامه حریر و طلا به پسر بچه پوشانند.

50- در مکارم (96) بنقل از کتاب لباس عیاشی از امام ششم علیه السلام تا علی علیه السلام آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را نهی کرد از انگشتر طلا و از نوشیدن از ظرف نقره، و از حلبی است که پرسیدم از امام ششم علیه السلام دندان پیشین جا کن می‌شود میشاید آن را با طلا بست و بند کرد و اگر بیفتد می‌شود جایش دندان پیشین گوسفند نهاد؟

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 303

فرمود: آری اگر خواهد بجایش دندان گوسفند نهد بشرط که تذکیر شده باشد، و از عبد الله بن سنان مانندش آمده و از کتاب زهد امیر المؤمنین علیه السلام است که حسین بن علی باعلی علیه السلام در رجه آمدند و بر تن حسین علیه السلام پیراهنی از خز و طوقی از طلا بود و علی علیه السلام فرمود: این پسر من است، گفتند: آری و او را پیش خواست و آن پیراهن را پاره کرد و آن طوق را گرفت تیکه تیکه کرد.

بیان: این خبر از معجولاتست یا مقصود از حسین جز امام سوم است و یکی از فرزندان خردسال آن حضرت یا از کودکان حسین علیه السلام بوده است زیرا امام حسین هنگام نزول امیر المؤمنین بکوفه در حدود 40 سال داشته و دانای به علوم اولین و آخرین بوده و چگونه طلا بتن میکرد با اینکه در این سن مرد طوق طلا بگردن نمیکند و اگر منظور از رجه آستانه مسجد مدینه باشد باز هم درست نیست زیرا امامان پیش از سن بلوغ هم معصوم بودند مگر پیش از صدور حکم حرمت پوشیدن و زیور طلا برای مردان باشد.

گویم: بزودی اخبار بسیاری در کتاب آداب و سنن در ابواب زیور و جامه و مراکب و در کتاب صلاة بیابند ان شاء الله تعالی، چون با آنجا مناسبتند و همانا برخی از آنها را در اینجا آوردیم برای شرکت احکام ظروف با این احکام در مدرک و مأخذ.

تحقیق و جمع میان اخبار گذشته و بیان احکامی که از آن اخبار استفاده شود با اشاره بگفته علماء اعلام در این مقام.

و در اینجا چند مقصد است.

1- ظاهر کلام بیشتر فقهاء از اصحاب حرمت اوانی طلا و نقره است.

علامه در منتهی گفته: همه کسانی که بدانشمندی در یادند اجماع دارند بر حرمت خوردن و نوشیدن در ظرفی که از نقره و یا طلا ساخته شده جز آنچه از داود نقل شده که تنها نوشیدن را حرام دانسته است و از شافعی نقل شده که نهی در

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 304

اینجا نهی تنزیهی است و معنی کراهت دارد، این قول قدیم او است، و نیز گفته:

که آیا بکار بردن آنها بطور مطلق حرام است در جز خوردن و نوشیدن هم، علماء ما گفتند: حرام است و نقل اجماع فقهاء را نموده بر حرمت مطلق استعمال ظرف طلا و نقره در تذکره و هم در ذکری، و محقق در معتبر جازم شده بحرمت مطلق استعمال ولی بر آن نقل اجماع نکرده.

شیخ-ره- در خلاف گفته مکروه است بکار بردن ظرفهای طلا و نقره و همچنان طلاکوب و نقره‌کوب آنها و شافعی گفته: جائز نیست استعمال ظرفهای طلا و نقره و ابو حنیفه هم آنها را در خوردن و نوشیدن و عطر زدن حرام دانسته و بر هر حال، شافعی طلاکوب را مکروه شمرده و ابو حنیفه گفته: مکروه نیست و آن مذهب داود است. دلیل ما اجماع فرقه امامیه است، وانگه روایت حلبی و روایت محمد بن مسلم را آورده وانگه گفته: و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که نهی کرده از استعمال ظرفهای طلا و نقره و بر همین اکتفا کرده و آغاز سخنش گرچه ظاهر است در کراهت اصطلاحی که در برابر حرمت است بویژه که در برابرش قول شافعی را آورده بر عدم جواز، ولی پایان سخنش با آوردن اخباری که ظاهر در حرمتند برای دلیل می‌نماید که مقصودش از حرمت کراهت است یا معنی اعم از کراهت حرمت، از این رو و محقق و دیگران پس از او آن را تفسیر بحرمت کردند.

شهید-ره- در ذکری گفته: ظرفها پنج رسته‌اند:

الف: آنچه از طلا و نقره ساخته شده که بکار بردنش برای خوردن و آشامیدن باجماع فقهاء حرامست و در خلاف گفته: مکروه است بکار بردن آنها و ظاهرش اراده حرمت است مانند گفته شیخ در مبسوط و برای گفته پیغمبر صلی الله علیه و سلم که هر که در ظرف نقره بنوشد همانا در درون خود آتش دوزخ را نوشانوش کرده تا اینکه آن را فرو برد یا برگرداند، و فرموده علیهم السلام در ظرف طلا و نقره ننوشید و در سینی آن مخورید، زیرا اینها برای آنهاست در دنیا و برای شماست در دیگر سرا، این دلالت اشاره‌ای دارد بطور ایماء بر حرمت بکار بردن آنها مطلقا مانند بخور

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 305

دادن و سرمه کشیدن و وضوء گرفتن، و ذکر خوردن و نوشیدن برای اهمیت آنها است و همچنین است قول امام صادق علیه السلام مخورید در ظرف طلا و نقره، که البته نهی تعلق بکارهای سودبخش دارد، و هم فرموده امام کاظم علیه السلام که ظرف طلا و نقره کالای آنانیست که یقین بآخرت ندارند، و در این دو حدیث اشاره‌ایست بحرمت داشتن آنها مطلقا، و چون داشتن آنها مایه اسراف و ترک انفاق در راه خیر و صرف مجلس آرائی است، سزاوارتر بحرمت است چون کبرآور و دل شکن فقراء است پایان. و بدان که روایات خاصه تصریح بحرمت نوشیدن و همه استعمالات ندارند، و روایاتی که دلیل حرمت همه استعمالات آوردند برخی بروش فقهاء ما ضعیف هستند و برخی صریح در حرمت نیستند بلکه ظاهر برخی کراهت است ولی لفظ کراهت در اخبار غالبا بمعنی کراهت اصطلاحی نیامده و دلالت مطلق نهی هم بر حرمت ثابت نشده ولی کثرت روایات و شهرت میان فقهاء بلکه همه مسلمانها و دعوای اجماع قول بحرمت را تقویت می‌کند و گرچه در جز خوردن و نوشیدن چنین قوتی ندارند.

وانگه مشهور میان فقهاء اینست که داشتن ظرفهای طلا و نقره برای جز بکار بردن بلکه صرف نگهداشتن و زیور نمودن خانه هم حرامست بحکم دو روایت محمد بن مسلم و موسی بن بکر، و تأیید شده باینکه معطل کردن مال است و اسراف

علامه-ره- در نهاییه گفته: و همچنین حرام است وجوه دیگر استعمال آنها مانند وضوء ساختن با آنها و خوردن با قاشق نقره و عطر زدن از عطردان نقره و بخور در مجمره نقره که حاوی آن باشد برای اینکه تکبیر آور و دلشکن فقراء است، زیرا امام باقر علیه السلام نهی کرده است از ظرف طلا و نقره و نهی از اعیان بمعنی نهی از همه بهره‌بری از آنها است، و آیا حرام است داشتن ظروف طلا و نقره برای غرضی جز استعمال مانند آراستن مجالس؟ موجه همین حرمت است چه که فرموده: آنها برای آنانست در دنیا و برای شما است در دیگر سرا.

و بدلیل حدیث امام باقر علیه السلام و برای اینکه تحریم بکار بردن آنها مطلقا

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 306

مستلزم تحریم داشتن آنها است بوضع آماده برای بکار بردن مانند طنبور که داشتن آن حرام است، و چون مایه تعطیل مال است و بمنزله اتلاف آنست که از آن نهی شده پایان.

یکی از محققان اساتید ما گفته: داشتن آنها نیز حرام است بنا بر اقرب چون داشتن نماینده قصد استعمال است چون فائده روشن آنها همان استعمال است و داشتن آنها خود قصد نافرمانی و اقدام بر حرام است که خودش حرام است یا کمک بر گناه، زیرا داشتن آنها اعانه بر استعمال آنها است و اعانت بر اثم است و خود حرام است.

اگر اعتراض شود که داشتن آنها نماینده قصد استعمال آنها نیست و فائده آنها تنها بکار بردن آنها نیست بلکه نگهداشتن آنها هم خود غرض مستقلى است از آنها مانند استعمال آنها در انجام حوائج.

پاسخ گوئیم که یا ظهور نگهداشتن آنها در قصد استعمال گفته ما تأیید شود بروایت محمد بن مسلم که نهی در آن تعلق بخود ظرف طلا و نقره دارد و شامل نهی از داشتن آن هم هست.

من گویم: سستی این وجوه روشن است و هم ضعف روایت عامیه با ضعف دلالت آن و با ضعف دلالت روایت محمد بن مسلم، و عمده دلیل آنها روایت موسی بن بکر است، و بعقیده من آن روایت هم دچار ضعف سند است و صریح در حکم حرمت داشتن آنها نیست، زیرا متاع ابزار بهره بردن و بکار واداشتن است چون اسم مصدر است از (متعته) با تشدید بمعنی (اعطیته)، در قاموس گفته: متاع سود است و مال فروشی و ابزار و هر چه در نیاز ما از آن بهره‌مند شوند و جمعش امتعه است.

و اینکه خدا فرموده «ابتغاء حلیه»، 17-الرعد» یعنی جستن طلا و نقره «او متاع» یعنی آهن و مس زرد و مس معمولی و قلع و با ضمه و کسره بمعنی توشه راه است، در صحاح گفته: متاع مال فروشی است و بمعنی سود و آنچه از آن بهره‌برند، راغب گفته: متوع کشش است و بالا رفتن و متاع بهره‌گیری دراز مدت، گفته

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 307

شود (متع الله بكذا و امتعه) خدا تعالی فرموده «و متعناهم إلى حين، 98، یونس) و باز فرموده «و لكم في الأرض مستقر و متاع إلى حين، 36، البقرة» برای آگهی باینکه هر آدمی را در دنیا بهره‌مند نیست تا مدت معلومه‌ای، و قول خدا که فرموده «قل متاع الدنيا قليل - بگو متاع دنیا اندک است، 77- النساء» آگهی بر این است که بهره دنیا نسبت با آخرت قابل اعتناء نیست و چیزی در شمار نیاید، و بهر چه در خانه از آن سودی برند متاع گویند، خدا تعالی فرمود «در جستجوی زیور یا متاع، و هر چه بدان سود برده شود بهر نحوی آن را هم متاع گویند و متعه و بدین معنا است قول خدا «و چون برگشودند متاع خود را، 65- یوسف» یعنی طعام خود را و آن را هم متاع نامیده، پایان.

گویم: از اینجا روشن شد که اصل متاع بهره‌گیر نیست وانگه استعمال شده در ابزار بهره‌گیری و در این حدیث یا بمعنی مصدریست برای مبالغه یا بمعنی ابزار بهره‌مند نیست و بهره‌گیری در آن منظور است و بر نفس داشتن آن صدق نکند، و کسی باین نکته متوجه نشده و تنها در سند حدیث سخن گفتند، و اما آنچه در باره مجلس آرائی بدان گفته که ظاهر اینست که آنهم خود بهره‌مندی و استعمال آنها محسوبست و بقسم یکم پیوندد مانند بستن آنها به مجمره بخور ظاهر اینست که دلیل درستی نباشد زیرا گذاشتن ظرف طلا یا نقره در مجلس و گذاشتن عطر روی آن خود بکار گرفتن آنها محسوبست، آری برای مهمان که دست بکار آنها نیست و تنها بوی عطر را استشمام کند مورد اشکال است که آنها را استعمال کرده باشد آری از جهت حضور در مجلس گناه در صورتی که این کار حرام باشد مرتکب حرام شده و همچنین است پرتونشینی شمعی که در ظرف طلا و نقره نهادند برای جز کسی که مباشر آنست و آن را انجام داده که دور نیست جائز باشد بویژه اگر در مجلسی که چراغ در آن افروخته است نباشد چون این را انتفاع و تصرف نگویند و از اینجاست که گویند مالک چراغ حق ندارد مردم را از استفاده پرتو چراغ

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 308

خود منع کند، و در اینجا اعتراض شود در باره مشاهد مشرفه که در ظروف طلا و نقره چراغ و شمع افروزند، زیرا لازم آید ارتکاب حرام برای انجام زیارت که مستحب است بنا بر قول باینکه این گونه استفاده هم انتفاع است و حرام است، و ظاهر اینست که این گونه احتیاطهای دور از حقیقت سبب ترک فضائل باین بزرگی نشوند، زیرا آتیه بودن شمعدانها خود محل منع است چنانچه خواهی دانست، و هم حرمت هر استعمالی ممنوع است، و این گونه استفاده را اصلا استعمال نگویند، و مؤید آنست روایت کلینی (3/ 171) و شیخ در سند حسن و صحیح از زراره آورده که امام پنجم در جنازه مردی از قریش حاضر شد و من همراهش بودم و عطاء هم حاضر بود و زنی شیون کرد و عطاء گفت باید خاموش شوی یا ما برگردیم و آن زن خاموش نشد و عطاء برگشت، من بامام علیه السلام گفتم: عطاء برگشت، فرمود: چرا؟ گفتم: این زن شیون کرد و باو گفت: یا خاموش باش یا من برمیگردم و خاموش نشد و او برگشت، فرمود ما را ببر، پس اگر این

باشد که باطلی را بهمراه حقی بینیم و آن حق را وانهمیم حق مسلمان را نپرداختیم و اما آنچه برخی میکنند و با خود شمعی در زیارتگاه میبرند و با آن زیارت نامه میخوانند گویا در باره احتراز از استفاده از شمع شمعدان طلا و نقره سودی ندهد مگر در آنجا که از روشنی آنها هیچ استفاده نکنند و آنهم در غالب نشدنی است و با رسیدن پرتو از شمعدان طلا و نقره خواندن با همه آن روشنیها انجام شود و قصد در اینجا سودی ندارد.

و شگفت است که یکی از افاضل همعصران ما برای زیارتگاه پاک امام رضا علیه السلام شمع می‌فرستاد تا مردم در پرتو آن زیارتنامه بخوانند بگمان اینکه این کار برایشان سودی دارد و مانع ارتکاب فعل حرام می‌شود.

محقق اردبیلی - ره - گفته: در هیچ خبر معتبری نهی از استعمال مطلق ظرف طلا و نقره وارد نشده، آری در صحیحه محمد بن اسماعیل کراهت آمده و در حسنه حلبی نهی از خوردن در ظرف نقره و این دو درست‌ترین خبری هستند که در این مسأله نقل شدند و در منتهی گفته: ظاهر اینست که مقصود از کراهت

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 309

حرمت است که قصد حرمت از کراهت بسیار است و دنباله خبر هم مشعر بر آنست فتأمل، و باقی اخبار غیر صحیحه مانند خبر داود بن سرحان و خبر محمد بن مسلم و روایت موسی بن بکر می‌باشند و بر فرض حمل نهی کراهت بر حرمت نهی تحریمی از آن دو استفاده شود و نهی از اعیان خارجی معقول نیست چون فعل مکلف نیستند پس نهی متوجه عمل مطلوب از آنها است بحسب غالب چنانچه مقتضای اصول محاوره است و آن مطلق استعمال آنها است نه خصوص خوردن و نوش با آنها بحکم ظاهر کلام و نزدیک بودن بحقیقت نهی از ذات آنها و از آنچه دانستی روشن شود که داشتن آنها برای نگهداشتن و ذخیره دلیلی بر حرمت ندارد چنانچه مذهب اکثر فقهاء است و نه دلیلی بر حرمت تزیین مجالس و خانه با آنها و نه جز آن وجود ندارد زیرا در برابر اصل اباحه دلیل شایسته‌ای بر حرمت آن نیست با وجود عموم «من حرم زنیة الله چه کسی حرام کرده زیوری که خدا آفریده، 34- الاعراف» با عموم دلیل حصر محرّمات در برخی آیات و نبودن این اعمال در شمار محرّمات.

سپس - ره - گفته: خلاصه اگر دعوی اجماع نبود و عدم ظهور مخالف و عدم فرق، قول بکراهت استعمال ظروف طلا و نقره خوب بود، چون دلیل حرمت نیست و لفظ «بد داشت آنها را» آمده و نهی از ظرف نقره کوب را بر آن عطف کرده که تفسیر بکراهت شده و تفسیری خوبست، تنها اجماع با ظهور برخی اخبار دلالت دارند بر حرمت استعمال فی الجملة، و احتیاط و برخی از اخبار هم مقتضی حرمت داشتن آنها می‌شوند و نباید ترک شود - پایان - من گویم: حمل نهی متعلق باعیان را بر مطلق استعمال و انتفاع مورد اعتراض است بلکه باید عمل شود بر انتفاع متعارف و غالب آن عین که در



ظرف موضوع بحث در اینجا همان خوردن و نوشیدنست و در قول خدا «حرام است بر شما مادران، 23- النساء» و طی است و در «حرامست بر شما میتة، 3- المائدة» خوردنست و در امثال آنها چنانچه در پیش بدان اشاره کردیم.

2- فقهاء اصحاب در ظرفهای نقره کوب و آب نقره دار اختلاف دارند.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 310

شیخ در خلاف گفته: حکم آنها همان حکم ظرف طلا و نقره است، و در نهایت گفته: استعمال آنها جائز است ولی واجب است لب بر جز موضع نقره نهاد، و علامه- ره- آن را اختیار کرده، و عامه متأخرین معتقدند بکراهت و آن اقوی است بحکم صحیحہ عبد الله بن سنان.

شیخ برای حرمت حجت آورده به حسنه حلبی چون عطف دلیل برابری حکم معطوف و معطوف علیه است و هم بروایت برید چون مقصود از کراهت در نخست همان حرمت است و در دوم هم باید حرمت باشد برای اینکه معطوف و معطوف علیه برابر باشند و اشتراک و مجاز لازم نشوند، و هم بروایت عمرو بن ابی مقدم، و پاسخ دادند که لزوم برابری میان معطوف و معطوف علیه ممنوع است و خبر حلبی حمل بر کراهت شود در خصوص نقره کوب برای جمع آن با دلیلی که از آن اقوی است، و کراهت در خبر برید اعم از تحریم است و بمعنی مطلق بدیست که جامع میان معطوف و معطوف علیه است بنا بر قول بکراهت و اینکه امام نقره را کنده است دلیل بر حرمت نیست و می شود برای رفع کراهت باشد یا دوری کردن از جای نقره بطور وجوب که فتوی شیخ است در کتاب مبسوط و هم علامه و بیشتر متأخرین باستناد امریه عزل در صحیحہ ابن سنان، و محقق در معتبر دوری از جای نقره را مستحب دانسته برای صحیحہ معاویة بن وهب و آن خوبست، زیرا ترک استفصال با قیام احتمال دلیل بر عموم حکم است.

من گویم ظرف نقره کوب چند بخش است:

1- ظرفی که پاره‌ای از آن نقره است و پاره دیگر مس یا فلز دیگر و از هم جدا هستند مانند ظرفهایی که از سفالند یا مانند آن و نقره کوب می‌شوند.

2- ظرفی که همه آن روپوش نقره دارد و آنهم دو قسم است:

الف: آنکه آب نقره بدان دادند بطوری که اگر روی آتشش گذارند چیزی از آن جدا نشود.

ب: آنکه تیکه نقره بدان چسباندند بطوری که بوسیله آتش از آن جدا شود

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 311

3- ظرفی که تیکه‌ای یا حلقه‌ای یا زنجیر از نقره بدان آویخته است.

4- ظرفی که از مخلوط فضه با فلز دیگر ساخته شده.

5- ظرفی که با نقره نقشه بر آن درآوردند.

و ظاهر مورد اخبار مفضض بخش یکم و سوم است ولی ظاهر بیشتر آنها ظرفی است که دسته یا تیکه از نقره بدان پیوسته نه حلقه و زنجیر نقره داشته باشد چون در برخی به دسته نقره تصریح شده.

چون حلقه نقره در خبر ظروف تجویز شده در دروس گفته: در باره نقره‌کوب روایاتی است و حکم بکراهت شبهه است بصحت، آری دوری از جای نقره واجب است بنا بر اقرب، و باکی نیست بدسته نقره برای شمشیر و نوک غلاف شمشیر و در دسته ظرف و حلقه نقره‌ای برای کاسه.

و اما در بخش دوم ظاهر اینست که در رسته نخستش که رسته الف است اکل و شرب جائز است و در دومی حرام است چون خود روپوش سراسری ظرف است بلکه عرفاً بهمه آن ظرف نقره گویند، و برای اخبار گذشته که در باره خبر ظروف وارد شده، و محتمل است قول بجواز در آن بحکم اصل اباحه و عدم صراحت اخبار در منع از آن.

علامه - ره - در نهاییه گفته: اگر ظرفی از آهن یا جز آن بسازند با روکش طلا و نقره، اگر با نهادن بر آتش طلا و نقره آن جدا شوند استعمالش ممنوع است و گر نه اشکالی ندارد که ناشی است از اینکه بر فقراء حالش روشن است و مایه تکبر و بالیدن برای صاحبش نمیشود پس جائز است و از اینکه مانند بظرف طلا و نقره است و حرام است - پایان - و اما بخش 4: دور نیست که تابع نام باشد و اگر نام صرف نقره بر آن نهند حرام است و گر نهند حرام نیست و با صدق نام آمیختن با چیز دیگر اعتبار ندارد.

و اما بخش 5- بعید نیست گفته شود: بتفصیل در وضع آن مانند بخش دوم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 312

و اگر با عرض بر آتش نقره از آن جدا گردد در شمار مفضض است و حکم آن را دارد و گر نه حکم آن را ندارد.

و بدان که اخبار باب بعنوان مفضض واردند که مشتق از فضه است بمعنی نقره و آیا طلاکوب و روکش طلا هم در آن داخل است یا نه؟ علامه - ره - در کتاب منتهی گفته: در این باره گفته‌ای از فقهاء اصحاب ندیدم، وانگه گفته:

اقوی نزد من جواز داشتن آنست بحکم اصل اباحه و مورد نهی همان ظرف طلا و نقره است، آری مکروه است زیرا از درجه نقره کمتر نیست، و این گفته خوبست جز اینکه اثبات کراهت که خود یک حکم شرعی است با اینکه نصی در میان نیست مشکل است.

و هم او- ره- در نهاییه گفته: فرقی میان نقره کوب و طلاکوب در این باره نیست چون در منع و علت منع هر دو برابرند.

سید- ره- در مدارک گفته: اظهر اینست که ظرف طلاکوب چون نقره کوبست در حکم بلکه طلاکوب سزاوارتر است بحرمت.

محقق اردبیلی- ره- گفته: ظاهر این است که فرقی نیست میان طلا و نقره وابسته بظرفی در ثبوت کراهت و در وجوب کناره گیری دهان از آن با احتمال کراهت و واجب نبودن کناره کردن دهان از آن، وانگه گفته: وجوب کنار زدن دهان از جای نقره دلالت دارد بر حرمت نوشیدن از ظرف نقره فتأمل.

3- شیخ بهائی- ره- گفته: خوردنی و نوشیدنی در ظرف طلا و نقره حرام نمیشود گر چه خوردن و نوشیدن حرام باشد چون دلیلی ندارد و اصل حلیت است و از شیخ مفید- ره- حرمت آنها نقل شده و از کلام ابی الصلاح هم بر می آید، و بسا پنداشته شود اشاره بدان از قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم که: آنکه در ظرف نقره بنوشد گویا برشته کند در درونش آتش دوزخ، و شیخ ما در ذکری آن را مردود دانسته برای اینکه مفاد حدیث اینست که نوشیدن نامبرده سبب دخول در دوزخ است چون معنی حقیقی آن نشدنی است- پایان.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 313

و دیگری هم مانند سخن او را گفته.

من گویم: سخن فقهاء در این باره مبهم است و مقصود و مفادش مفهوم نیست.

و شرحش اینست که تحریم عین هر چیز اگر بمعنای حرمت استعمال و بهره ببری از آن نباشد معنای مثبتی ندارد پس اگر مقصودشان از حرمت خوردنی اینست که چون خوراک در ظرف طلا و نقره باشد حرام است و خوردنش جائز نیست و اگر چه بظرف دیگر هم منتقل شود چنانچه از سخن ذکری برمی آید این معنای مثبتی دارد ولی دلیل درستی ندارد، چون اخباری که از طرق خاصه و عامه نقل شدند بر آن دلالت ندارند، در ذکری گفته: خوردنی و آشامیدنی آن ظرفها حرام نشوند و اگر چه استعمال آنها حرامند زیرا نهی وارد شامل خوراک و نوشابه نشود و اگر آنها را در ظرف دیگر ریزد و بخورد گناهی نکرده و از مفید- ره- حرمت آن نقل شده و از کلام ابی الصلاح هم بر آید وانگه اعتراض گذشته را آورده و اگر مقصودشان اینست که هنگام خوردن از ظرف نقره خوردنی حرام است نیز یعنی می توان گفت چیز حرامی

را خورده چنانچه از سخن برخی بر آید این محصلی ندارد چنانچه دانستی، زیرا خوردنی حرام معنائی ندارد جز اینکه خوردنش حرام است.

اگر گوئی فرق است میان خوردنی حرام که حرمت متعلق بعین مأكول است با خوردن حرام در کلام فقهاء چون حکم کنند بکراهت خوردن تکیه زده که فعل مکروه است نه خوردنی و کراهت اعضائی از ذبیحه که خوردنی مکروه است نه خوردن و هم فرق روشنی است میان خوردن خوراک حلال در جای غصبی و میان خوردن گوشت خوک.

در پاسخ گویم: همه این احکام به فعل مکلف بر میگردد ولی باصطلاح فقهاء هر گاه حرمت فعل مکلف نسبت به عین در همه حالات اختیاریه باشد مانند گوشت خوک حرمت را به مأكول نسبت دهند، و اگر حرمت در وضع خاص یا زمان خاصی باشد یا مکان خاصی حرمت را غالباً به فاعل نسبت دهند و اگر مقصودشان عین فرق باشد نزاع کم ثمر است و ثمری ندارد که مورد اعتناء شود ولی ظاهر کلام فقهاء در ظرف طلا و نقره معنای یکم است ولی کلام ابی الصلاح دلالتی ندارد که

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 314

خوردن حرام است یا خوردنی در کافی گفته:

آنچه خوردنش حرام است بر دو وجه است:

1- حرمت متعلق به عین خوردنی باشد.

2- حرمت خوردن بوجه خاصی باشد، نوع یکم چون استر و خوک و سگ تا آنکه گوید:

نوع دوم، مردار جاندارانی که خون جهنده دارند و تا گفته: خوراک کافران و آنچه باندام تن خود با آن مباشرت کنند و خوراک بر سر سفره می خواری و خوراک در ظرف طلا و نقره وانگه گفته: فصل در آنچه نوشیدنش حرام است، اندک مست کن و بیشش خمر است و حرام- تا اینکه گفته: و هر پاکی که نجس شود، و نوشیدن در آنچه از طرفها که خوردن در آنها حرام است- پایان- و سخن او در باره حرمت نوشیدن صریح است و موافق مشهور است و من به خود کلام مفید دست نیافتم.

4- اختلاف دارند فقهاء اصحاب در اینکه وضوء و غسل با ظرف طلا و نقره باطل است یا نه؟

در معتبر گفته: وضوء و غسل از آبی که در ظرف طلا و نقره است باطل نیست زیرا بر گرفتن آب جزء عمل طهارت نیست بلکه شروع در عمل طهارت پس از بر گرفتن آب است و اثری در بطلان عمل طهارت ندارد و علامه در منتهی گفته موجه بطلانست زیرا گرفتن آب مقدمه عمل طهارتست و اگر حرام باشد نمیشود مأمور به باشد چون مفسده دارد.

در مدارک گفته: کلام علامه خوبست در آنجا که آب منحصر در ظرف طلا یا نقره باشد و مقدمه بودن آن ثابت باشد و اما اگر آب دیگری باشد در اختیار او پیش از فوت موالات ظاهر صحت عمل طهارت است چون مأمور باستعمال آب هست و متوقف بر کار حرامی نیست و برگرفتن آب که حرام است جدا است از حقیقت عمل طهارت - پایان -

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 315

و همچنان اختلاف دارند در بطلان عمل طهارت هر گاه ظرف طلا یا نقره آبریز آب آن باشد و عدم بطلان در اینجا روشنتر است.

5- در منتهی گفته: حرمت استعمال ظرف طلا و نقره مشترک است میان مردان و زنان برای عموم ادله آن و مباح بودن زیور طلا برای زنها دلیل نمی شود که استعمال ظرف طلا هم برای آنها مباح است زیرا نیاز زدن زیور طلا سبب مباح بودن آنست و اباحه مخصوص بهمان زیور است پایان، و در ذکری بر آن دعوی اجماع کرده.

6- در منتهی گفته: اگر ظرفی از طلا یا نقره بسازد با روکشی از مس یا قلع استعمالش حرام است چون نهی آن را فراگیرد، و این یکی از دو قول شافعی است، و در قول دیگرش حرام نیست زیرا اسراف در باره آن بمردم نمایان نیست و نگرانی فتنه‌ای نسبت بفقراء ندارد و اظهار تکبر هم ندارد و پاسخش اینست که اسراف هست گرچه پایدار نیست پایان.

من گویم: این علتها که بیان شده در نص نیامدند و حکم شرعی وابسته آنها نیست، و عمده اینست که نام ظرف طلا یا نقره دارد یا نه در عموم نهی درآید یا در نیاید و دعوی صدق نام ظرف طلا یا نقره بر چنین ظروفی بعید نیست.

7- فقهاء اصحاب در باره جواز برگرفتن ظرفهای کوچک طلا و نقره که در خوردن و نوشیدن بکار نروند مانند سرمه‌دان و غالیه‌دان اختلاف دارند و هم در هر چه مانند آنها باشد، زیرا صدق لفظ آنیه که مورد نهی است بر این گونه ابزار مورد شک و تردید است، بلکه برخی از فقهاء دعوی کرده که متبادر و آنچه در ذهن درآید از لفظ آنیه و اوانی همان ظرفهای خورد و نوش است و این لفظ بر شمعدان و چراغ و ظروف چینی و بر قندیلها که در مشاهده و مساجد آویزند صادق نیست و مؤید آنست آنچه در خبر علی بن جعفر گذشت آنجا که فرموده: همانا بد است استعمال آنچه با آن نوشند، و این حدیث دست کمی از صحیح ندارد، چون حمیری و برقی آن را از کتاب علی بن جعفر روایت کردند و کتاب او اظهر

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 316

من الشمس است و اکنون هم نزد ما موجود است.

و بیشتر لغت‌دانان آن را حواله بر شهرت کردند و هم بر عرف و گفتند معنی لفظ اناء معروف و شناخته است و جمعش آنیه و جمع بر جمعش اوانی است، در مصباح المنیر گفته: اناء و آنیه بمعنی وعاء و اوعیه‌اند راغب گفته: آنیه هر آنچه هست که در آن چیزی نهند پایان.

و اینکه گفتند اناء بمعنی ظرف است و ظرف آنست که چیزی در آن قرار گیرد مستندی ندارد و در عرف معلوم است که اگر کسی گوید برایم آنیه آور و غالیه‌دان یا سرمه‌دانش آورند در نظر عرف فرمان او را نبرند.

و مؤید آنست اینکه انگشتر نقره و قاب دعاء و سر غلاف شمشیر نقره و مانند آنها تجویز شده با اینکه همه اینها چیزی هستند که در اینها چیز جا گرفته و خلاصه هر چه دانسته شود که در لغت یا عرف ائمه علیهم السلام آنیه بر آن صادق است مشمول نهی است اگر آن را عام و همه گیر دانیم و گر نه اصل اباحه و جواز آن اقوی است و احتراز از همه احوط است جز آنچه استثناء آن دانسته شده است و باید آنچه فقهاء اصحاب در این باره گفتند یادآور شویم.

شهید (ره) در ذکری گفته: اقرب حرمت سرمه‌دان و غالیه دانست گرچه باندازه دسته ظرف باشند چون ظرف بدانها صادق است و اما میل سرمه حرام نیست.

در دروس گفته: علامه در تذکره گوید: در باره سرمه‌دان خرد و غالیه‌دان شافعی دو وجه گفته یکی حرمت که مورد اعتماد است چون ظرف و آنیه باشند و دیگری اباحه زیرا آنها باندازه دسته کاسه‌اند که تجویز شده و جدا هم که باشند باید جائز شمرده شوند.

مؤلف مدارک گفته: در جواز سرمه‌دان و غالیه‌دان از طلا و نقره تردید هست چون صدق آنیه بر آنها مورد تردید است بویژه اگر از دو سو سرباز باشند.

در ذکری گفته: در باره چراغدانهای طلا و نقره مساجد و مشاهد اعتراضی هست برای فحوای ادله نهی که در این موارد باید ثابت‌تر باشد و برای امر بتعظیم

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 317

شعائر و تجلیل آنها که مقتضی جواز است.

محقق اردبیلی (ره) گفته: بر تقدیر حرام بودن آنیه طلا و نقره نباید مشاهد را برای عنوان تعظیم شعائر و دلبندی مردم بدانها استثناء کرد زیرا چنین استحسانی دلیل تخصیص عموم حکم نمیشود اگر وجود داشته باشد، و بسا منع نکردن فقهاء پیشین بفرض اینکه میتوانستند دلیل باشد بر عدم حرمت جز استعمال آنها در خوردن و نوشیدن و جواز نگهداری آنها بدین روش.

9- علامه- ره- در منتهی گفته: باکی نیست در بکار بردن کمی از نقره مانند زیور برای شمشیر و کاسه و زنجیر کاسه و بینی بند طلا و بست دندان چون جمهور عامه، در قدح رسول خدا روایت کردند و هم خاصه در باره آینه موسی بن جعفر علیه السلام و هم عامه روایت کردند که: بینی عرفجۀ بن سعد در جنگ کلاب آسیب دید و بینی بندی نهاد و بوی گند میداد و پیغمبرش صلی الله علیه و سلم فرمود: تا آن را از طلا بسازد که نیاز بدان داشت و برگرفتن آن برای نیاز جائز است و هم بی نیاز بدان گرچه برخی مخالفند، و برگرفتن آنچه اناء نباشد از طلا و نقره موجه اینست که مکروه است و حرام نیست مانند صفحه دسته شمشیر، میل سرمه چون نفع دارد و زیان ندارد.

و برای روایت انس که گوید: نوک غلاف شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سر دسته‌های آن از نقره بود و در میان آنها هم حلقه‌های نقره بود.

و روایت محمد بن اسماعیل که امام موسی علیه السلام فرمود: تا عصای نقره کوب عباس را شکستند بسا حمل بر کراهت شود یا مانند آن.

در معتبر گفته صاحب وسیله گوید زیور سه دسته است:

1- طلا و نقره و گوهر، طلا برای زیور مرد حرام است و برای زیور زنها حلال است جز در حال حداء (یعنی عزاداری در مرگ شوهر مرده).

و نقره و گوهر (مانند عقیق و فیروزه و الماس) برای مردها جائز است که زیور باشند چنانچه برای زنها جائز است، ولی پوشیدن زیور مخصوص مرد بر زن مکروه است و پوشیدن زیور مخصوص زن بر مرد مکروه است، و همچنین

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 318

انگشتی که طلا پوش یا نقره پوش است و آنچه طلا بر آن روکش شده و داخل آن گردیده و آنچه از هر دو جنس ساخته شده بطوری که از یک دیگر امتیاز ندارند.

مؤلف جامع گفته: جائز نیست بکار زدن ظروف طلا و نقره برای زن و مرد هر دو و هم نوشیدن از جای نقره ظرف نقره کوب و هم عطردان و شانه، برای زن زیور طلا از هر نوع روا است. و او- ره- گفته: زیور طلا برای مرد جائز نیست و برای زن جائز است و زیور نقره برای مرد جائز است چون انگشتر و کمر بند و زیور شمشیر و گوشواره گردن بند شتر.

در ذکری گفته: مانند حلقه برای کاسه و دسته شمشیر و زنجیر از طلا و نقره جائز است و اخبار وارده از عامه و خاصه را نقل کرده که در این باره گذشتند.

در دروس گفته: باکی نیست باینکه سر دسته شمشیر و نوک غلافش از نقره باشد و هم بر دسته ظرف و حلقه نقره و زیور شمشیر و زیور کردن قرآن مجید با طلا و نقره.

در ذکری گفته: آیا دسته کاسه طلا مانند نقره است و جائز است یا نه؟

ممکن است چنین باشد مانند خود ظرف و ممکن است حرام باشد برای قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم در باره طلا و ابریشم که: این هر دو حرامند بر مردان امت من. پایان.

من گویم: شرح تخت و زین و دهنه اسب از طلا و نقره گذشت و من ندیدم که فقهاء اصحاب در باره آنها سخنی گفته باشند.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که: حلقه گوش و گردن ناقه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از نقره بوده.

من گویم: عامه روایت کردند که بینی طرفه بن عرفجه صحابی در جنگ کلاب آسیب دید و آن را با نقره بست و بند کرد و بوی گند گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و سلم رخصت داد که از طلا برگیرد.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 319

در شرح شواهد گفته: کلاب بر وزن غراب یک مأوی و آبی است.

و حمزه بن حسن اصفهانی در کتاب خود (التنبیه علی حروف التصحیف) گفته: تصحیف در واژه‌ها خلقی از قاضیان و علماء و نویسندگان و امراء را رسوا کرده و هم هیئت‌هایی از قراء را چون حیان بن بشر قاضی اصفهان که متصدی قضاوت دربار حضرت نیز بود.

زیرا او روایت کرد که اصحاب روایت کردند در حدیث عرفجه که بینی او در جنگ با کلاب (سگها) بریده شد.

و دفتر نویسی داشت بنام کحه، گفتش ایها القاضی همانا که این حادثه در روز جنگ کلاب بود، و قاضی فرمان داد او را زندان کردند و مردم نزد او رفتند که تو را چه واداشت بر این کار؟ گفت: بینی عرفجه در روز جنگ کلاب در زمان جاهلیت بریده شد و من در دوران اسلام بدان آزموده شدم.

10- فقهاء اختلاف دارند در طلا کاری سقفهای خانه و دیوارها، شیخ در خلاف گفته: نصی در باره حرمت آن نرسیده و اصل اباحه است.



و ابن ادریس نقل کرده که حرام است و بسا برای آن باشد که تعطیل مال است و صرف آن در اغراض نادرست و اسراف است و بسا که امر ابو الحسن علیه السلام بشکستن عصای نقره پوش (که گذشت) بدان رهبری کند.

11- در ذکری گفته: نوشیدن از کوزه‌ای که در آن انگشتر نقره باشد یا ظرفی که در آن پول نقره باشد کراهت ندارد.

گفته: کسی که ظرفهای طلا و نقره را بشکند تعهد ارش و کسر ارزش آنها را با جنس شکسته آنها ندارند و بنا بر قول بحرمت داشتن آنها کار حرامی هم نکرده باشد، و جائز است فروش ظروف طلا و نقره بنا بر قول حرام نبودن نگهداشتن آنها برای جز استعمال در خورد و نوش و مقصود خریدار هم شکستن آنها باشد و اطمینان داشته باشد که خریدار آنها را خواهد شکست و علامه - ره - گفته: فروش

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 320

آنها مطلقا جائز است و بر خریدار لازم است آنها را آب کند و از صورت ظرفی بدر آورد.

12- منتهی گفته: جائز است ساختن ظرف از جنس طلا و نقره بهایش بیش باشد یا کم بحکم اصل و استعمال هیچ کدام از آنها مکروه نیست بگفته بیشتر اهل علم و فقهاء جز اینکه از ابن عمر روایت شده وضوء از ظرف مفرغ و مس و قلع و مانند آنها را مکروه میداشت و ابو الفرج مقدسی این قول را برای تغییر آب برگزیده.

و برخی عامه نوشیدن از ظرف مفرغ و مس زرد را مکروه دانسته.

دلیل ما روایت عامه است از عبد الله بن زید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزد ما آمد و در یک کاسه از مفرغ و مس زرد برای آن حضرت آب آوردیم و از آن وضو ساخت بخاری آن را روایت کرده و ابو داود از عایشه آورده که: من و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یک بادیه برنزی غسل میکردیم.

و از طریق خاصه روایتی است که شیخ - ره - از یونس بن یعقوب آورده و حدیث عباد بصری را که در پیش ذکر نمودیم بروایت از برقی نقل کرده.

پایان یافت کتاب (السماء و العالم) از بحار الانوار بدست مؤلف حقیر و فقیر و معترف بتذلل و تقصیر محمد باقر بن محمد تقی، عفی الله عن هفواتهما و محاسناتهما، با هجوم هر نوع اشتغال و پریشانی خاطر و پراکندگی احوال در اواسط ماه جمادی الثانیه از ماههای سال 1104 هزار و یک صد و چهار هجری قمری نبوی و از خواننده‌ها درخواست دعا دارم.

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 321

پایان برگردان دهمین جلد کتاب آسمان و جهان بنگارش محمد باقر بن محمد کمره‌ای در روز بیست و پنجم ماه رجب (1394) هزار و سیصد و نود و چهار هجری قمری برابر دوم شهریور ماه سال 1352 خورشیدی در شهر ری و پایان چاپ مرداد ماه 1353 شمسی در چاپخانه اسلامیة - تهران.

گزارش 1- جلد دهم السماء و العالم از روی چاپ قدیم کمپانی ترجمه شده و با چاپ جدید مقابله شده.

2- برخی اخبار که یک مضمون داشته بهم عطف شده و شماره آنها ادغام شده و با شماره اخبار در چاپ جدید اختلاف دارد.

3- در یکی دو مورد پیش و پس دارد ولی افتاده ندارد.

4- شماره اخبار مدارک از چاپ جدید گرفته شده هر جا هم شماره پیش بوده با دو نقطه نشانه گذاری شده.

### فهرست جلد دهم کتاب آسمان و جهان

(بقیه ابواب نباتات)

باب چهارم جمار و طلع 2

باب پنجم انگور 2

باب ششم کشمش 5

باب هفتم فضیلت انار و انواع انار 6

باب هشتم سیب و به و گلابی و انواع و منافع آنها 14

باب نهم زیتون و زیت و آنچه از آنها میسازند 21

باب دهم - انجیر 26

باب یازدهم موز 28

باب دوازدهم غبیراء (سنجد) از گیل 28

باب سیزدهم: نیشکر 29

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 322

باب چهاردهم آلو و زردآلو 29

باب پانزدهم ترنج 30

باب شانزدهم خربزه 31

باب هفدهم گردو و بادام و خوردن گردو با پنیر 35

### ابواب سبزیها

باب یکم در کلیات احوال سبزیها 36

باب دوم در تره 37

باب سوم - در کاسنی 40

باب چهارم بادیان 46

باب پنجم چغندر و کلم 48

باب ششم زردک و هویج 50

باب هفتم شلغم 51

باب هشتم بادنجان 51

باب نهم کدو، تازه و خشک 54

باب دهم - فجل و ترب 57

باب یازدهم - کماة 57

باب دوازدهم - خرفه 59

باب سیزدهم جرجیر - تره تیزک 61

باب چهاردهم - کاهو 63

باب پانزدهم - کرفس 63

باب شانزدهم - سداب 64

باب هفدهم در حزاء 65

باب هجدهم سیاه دانه و سعتر که جواری است 66

باب نوزدهم گشنیز 68

باب بیستم پیاز و سیر 69

باب بیست و یکم خیار 73

#### ابواب حبوب و دانه‌ها

باب یکم در گندم و جو و آغاز آفرینش آنها 74

باب دوم در ماش، لوبیا و گاورس 74

باب سوم - در عدس 76

باب چهارم - برنج 78

باب پنجم - در نخود 80

باب ششم باقلا 82

#### ابواب خوراکیها که از حبوب سازند

باب اول نان و احترام آن و آداب پختن و خوردن 83

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 323

باب دوم انواع نانها 87

باب سوم قاووت و انواعش 89

ابواب شیرینیها و ترشیهها

باب یکم انواع شیرینها 95

باب دوم در عسل 97

باب سوم در شکر و انواعش و فوئدش 105

باب چهارم سرکه 108

باب پنجم مری و کامخ آبکامه و ماهی آبه 111

باب ششم در آنچه خوردنش مستحب یا مکروه است و برخی نوادر 113

ابواب آداب خوردن و آنچه بدان پیوندد

باب یکم آدمیزاد درون تهی است و خوراک بایدش 116

باب دوم ستایش خوراک حلال و نکوهش حرام 117

باب سوم احترام خوراک. ستودن خوراک خوشمزه. خدا در خوراک و پوشاک و مانند آنها حسابی از مؤمن نکشد 118

باب چهارم در تواضع در خوراک و خوبی ترک تجمل در خوراکها و کم اعتنائی بدانها 122

باب پنجم نکوهش پرخوری و خوردن بر سیری و شکوه از خوراک 128

باب ششم باب دیگر در نکوهش آروغ زدن از پرخوری 139

باب هفتم در چاشت و شام و آداب آنها 140

باب هشتم نکوهش تنها خوری و استحباب خوردن با جماعت و صدقه دادن از آنچه خورند 145

باب نهم باب دیگر در استحباب همخوری با خاندان و خدمتگاران و خوراندن بکسی که بخوراک بنگرد و لقمه گرفتن برای مؤمنان 148

باب دهم شستن دست پیش از خوردن و پس از آن از آداب دستشوئی 149

باب یازدهم بسم الله گفتن و الحمد لله گفتن و دعاء خواندن هنگام خوردن 161

باب دوازدهم باب منع از خوردن با دست چپ و تکیه زده و در جنابت و در راه رفتن 172

آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد 54)، ج 10، ص: 324

باب سیزدهم نمک و فضل آغاز کردن خوراک بدان و انجام به آن 181

باب چهاردهم نهی از خوردن خوراک داغ و از دمیدن در آن 184

باب پانزدهم انواع ظرفها و شستن ظرفها 186

باب شانزدهم لیسیدن انگشتان و زبانزدن کاسه 187

باب هفدهم کلیات آداب غذا خوردن 189

باب هجدهم باب دیگر در غدقن از دندان زدن استخوانها و بریدن نان و گوشت سر سفره با کارد 204

باب نوزدهم باب دیگر اگر خوراک هنگام نماز حاضر شود 205

باب بیستم خوردن تکه نان و ریزه خوان 206

باب بیست و یکم فضیلت دمخورده مؤمن 210

باب بیست و دوم دهن شوئی با اشنان و جز آن 210

باب بیست و سوم خلال و آدابش و ابزارش 211

باب بیست و چهارم جویدن کندر و علک (کالوک) و لبان و خوردنشان 216

باب بیست و پنجم - نادر 217

انواع نوشابه‌های حلال و حرام و آداب نوشیدن

باب یکم: فضیلت آب و انواعش 217

باب دوم در آداب نوشیدن و ظرفش 229

باب سوم فضل آب باران نیشان و کیفیت گرفتن و نوشیدن آن 243

باب چهارم در نهی از درمان با آب گرمهای کبریتی و آب تلخ و شور و مانند آنها 246

ابواب نوشابه‌ها و ظرفهای حرام

باب یکم می‌ها و مست‌کننده‌ها 248

باب دوم نهی از خوردن بر سر سفره‌ای که بر آن می‌نوشند 264

باب سوم آب انگور و اقسام و احکام آن 266

شرح و دنباله‌ایست که چند مقصد دارد. 274

باب چهارم برگشت می‌بسر که 289

باب پنجم خوردن و نوشیدن در ظرف طلا و نقره و ظرفهای مورد غدقن دیگر 292<sup>۱۵۲</sup>

---

<sup>152</sup> مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴)، ۱۰ جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۵۱ ش.